دکتر سید حمید طبیبیان

# فرهنگ فرزان

## فارسی ـ عربی

ALI BAKHSHI



آثار مرجع فرزان



# فرهنگ فرزان

## فارسی - عربی

تألیف دکتر سیّدحمید طبیبیان



تهران ۱۳۸۴

طبیبیان، حمید، ۱۳۲۷ -
فرهنگ فارسی-عربی فرزان/تألیف حمید طبیبیان.ـ تهران: نشر و پژوهش فرزان روز، ۱۳۷۸.
۱۱۲۵ ص.ـ (مجموعهٔ کتابهای مرجع)
ISBN: 964-321-013-8
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (فهرستنویسی پیش از انتشار).
عنوان اصلی:
1. Persian language - Dictionaries - Arabic.
۱. فارسی ـ واژه‌نامه‌ها ـ عربی. الف. عنوان.

۲ظ۲ف/۶/۶۶۳۶PJ
کتابخانه ملی ایران

۴۹۲/۷۳فا
۷۷-۱۵۸۶۵م



# فرهنگ فرزان

فارسی ـ عربی

تألیف دکتر سیّدحمید طبیبیان

چاپ اول: ۱۳۷۸
چاپ دوم:۱۳۸۴؛ تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه
پردازنده: زنده‌یاد هرمز وحید
ناظر چاپ: مجتبی مقدم
طراح جلد: علی بخشی
حروفچینی: افست ؛ لیتوگرافی: کیمیا
چاپ: الوان؛ صحافی: حبیب



خیابان ملاصدرا، بزرگراه کردستان شمالی، کوچه یکم، پلاک ۱۱، تهران ۳۳۵۷۴-۱۹۹۱۹
تلفن: ۸۸۸۷۲۴۹۹-۸۸۷۸۵۲۰۵؛ تلفکس (دورنگار): ۸۸۷۸۵۲۰۵
صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶
E-mail:info@farzanpublishers.com
www.farzanpublishers.com

شابک: ۹۶۴-۳۲۱-۰۱۳-۸ ISBN: 964-321-013-8

# مقدّمه

*به نام خداوند بخشندهٔ مهربان*

سپاس خدای را که توفیقم عنایت فرمود و چراغ همّتم بدرقهٔ راه هدایت نمود تا به تهیه و تألیف این فرهنگ فارسی ـ عربی بپردازم و کار آن را ظرف ده سال به سامان سازم و بار مشقّت آن به مقصد منتهی اندازم.

یادگیری زبانها، آشنایی با فرهنگهای ملل و مدنیّتهای اقوام جهان را به دنبال خواهد داشت، و آشنایی با فرهنگها و تمدّنها توسعهٔ فکری و گستردگی اندیشه و جهان‌بینی را به انسان بهره خواهد داد، و به همین لحاظ پیامبر رحمت و نبیّ کرامت فرمود: «الإنْسانُ بِكُلِّ لِسانٍ إنْسانٌ». آری انسان با فرا گرفتن هر زبانی انسان دیگری می شود و این افزایش شخصیّت بدانجا می انجامد که از انسان عالم صغیری می سازد که با عالم کبیر برابر است.

فرا گرفتن زبان عربی از میان همهٔ زبانها برای ما فارسی زبانان به دو علّت از اهمیّت خاصّ برخوردار است: یکی آنکه عربی، زبان دین آخر زمانی و ویژهٔ وحی رحمانی و لغت کتاب آسمانی ماست. دوم آنکه نفوذ زبان عربی در فارسی و متون ادبی و عرفانی ایرانیان به حدّی است که ما زبان عربی را زبان دوم خود می‌دانیم و برای یادگیری زبان فارسی و درک و فهم بهتر آن از یاد گرفتن زبان عربی ناگزیر می‌باشیم. علاوه بر این ـ همچنانکه بر همگان مسلّم است ـ فرهنگ غنی اسلامی در سطوح مختلف علمی از فلسفه و فقاهت تا تاریخ و سیاست همه و همه به زبان عربی نگارش و تدوین یافته است و لامحاله برای آبشخور یافتن از این دریای ژرف و منبع شگرف یاد گرفتن زبان عربی از ضرورتهای اولیّه می‌نماید.

شک نیست فرهنگها و لغتنامه ها در یاد گرفتن زبانها نقشی انکارناپذیر داشته‌اند،

از این روی ما برای یادگیری زبانهای فارسی و عربی به فرهنگهای متنوّع نیازمندیم. در زمینهٔ فرهنگهای فارسی ـ عربی پیش از این فعالیّتهایی صورت پذیرفته که همه ارزنده و به نوبهٔ خود مفید است ولیکن بنا بر روش اختصاری که مؤلّفان ارجمند در پیش داشته‌اند، آثار گرانبهای آنان از جامعیّت کمتری برخوردار است و خیلی از این فرهنگهای موجود فاقد واژه‌های نوین و اصطلاحات علمی و جانوری و گیاهی و مانند آنهاست. به همین انگیزه نگارنده مصمّم شد تا آنجا که دست دهد و امکان داشته باشد و با استفاده از فرهنگهای موجود فرهنگی وسیعتر و جامعتر که حداقل دربردارندهٔ بخشی قابل ملاحظه از واژه‌ها و اصطلاحات نوین علمی در سطح دانش‌آموزان و دانشجویان باشد، تألیف و تنظیم نماید و در این راه با توکّل به الطاف الهی از مشکلات راه نهراسد و شبانه روز به پژوهش پردازد.

وَأَغْدُو وَ لَوْ أَنَّ الصَّباحَ صَوارِمُ          و أُسْرِي وَ لَوْ أَنَّ الظَّلامَ جَحافِلُ

اینک که به حول و قوّهٔ الهی این فرهنگ اتمام یافته و به لحاظ مبارک خوانندگان گرامی می‌رسد، مؤلّف خود از همه کس بیشتر به نواقص و کمبودهای آن آگاه است امّا با این امید که خطاهای کلان در چشم بزرگان خرد می‌نماید چنانکه متنبّی ـ شاعر حکیم عرب ـ گوید:

و تَعْظُمُ في عَيْنِ الصَغيرِ صِغارُ هَا          و تَصْغُرُ فـي عَيْنِ العَظِيْمِ العَظائِمُ

و با این اندیشه که «الْمَيْسُورُ لا يُتْرَكُ بالْمَعْسُورِ» خود را دلگرم ساخته و چشم به دعای خیر خوانندگان دوخته است.

مؤلّف برذمّهٔ خود می داند از برادر ارجمند جناب استاد قیس آل قیس که در اثناء کار مورد مشورت وی بوده و از حضور پربرکتش در خصوص واژه های نوین و روزمره و به‌ویژه اصطلاحات نظامی به عنوان سندی زنده و ارزنده بهره‌ها یافته است، مراتب سپاس و حق‌شناسی خود را عرضه بدارد و برای ایشان از درگاه خداوند منّان طول عمر مسئلت نماید.

همچنین زبان شکر اینجانب از همسر بزرگوارم خانم طبیبیان که طول سالهای زندگی مشترکمان در سرّاء و ضرّاء برای من یاوری دلسوز بوده است و باگشاده‌رویی و شکیبایی فرصتهای مناسب برای کار و پژوهش فراهم آورده، قاصر است جز اینکه به زبان دل در حق او دعای خیر کرده بگویم: خدایش پاداش نیک دهاد.

إذا عَجَزَ الإنسانُ عَنْ شُكْرِ مُنْعِمٍ          فَقَالَ:«جَزاكَ اللّهُ خَيْراً» وَقَدْ كَفَى

## روش کار تدوین فرهنگ فارسی ـ عربی

مؤلّف از همان اوانی که دست اندر کار ترجمهٔ فرهنگ عربی ـ فارسی لاروس داشت در اندیشهٔ تهیهٔ یک فرهنگ فارسی ـ عربی بود و از همین روی از آن هنگام رفته رفته کار برگزیده نویسی را آغاز کرد و تا سال ۱۳۶۳ که نخستین چاپ فرهنگ لاروس انتشار یافت تصمیم به گردآوری آن برگزیده‌ها گرفت وبرای تکمیل آنها ابتدا فرهنگ عربی ـ فارسی لاروس را از آغاز تا پایان برگزیده نویسی نمود و بر این باور بود که با برگزیده های فراهم آمده فرهنگی فارسی ـ عربی تدوین نماید. امّا برای سامان بخشیدن و تنظیم الفبایی برگزیده‌ها لازم می‌آمد یکی از فرهنگهای معتبر فارسی را سرمشق خود قرار دهد، و البته فرهنگ فارسی مرحوم استاد معین که هم از لحاظ علمیّت و هم از جهت اشتمال بر واژه‌های نوین و اصطلاحات علمی جامعیّت بیشتری دارد و هم بنا بر فرمایش خود استاد «عنایت و توجّه ایشان به لاروس کوچک ـ که مورد استقبال کامل ایرانیان قرار گرفته ـ بیشتر بوده است» از دیگر فرهنگها برای این کار مناسبتر می‌نمود. به مجرّد برابر ساختن برگیزه‌ها با واژه‌های فرهنگ معین روشن شد که برگیزه‌های موجود برای تهیهٔ یک فرهنگ، مقدار قابل ملاحظه‌ای کمبود دارد و از سوی دیگر فرهنگ معین خود نیز نسبت به دایرة المعارف مصاحب و فرهنگ عمید و فرهنگ فارسی ـ انگلیسی آریانپور از واژه‌های سی سالهٔ اخیر کمتر برخوردار است، در نتیجه ضرورت داشت مؤلّف اینهمه کمبود را با استفاده از فرهنگهای مختلف فارسی و عربی و عربی ـ انگلیسی و عربی ـ فرانسه و بسیاری واژه‌نامه‌های دیگر که نام و مشخّصات آنها در مآخذ خواهد آمد، تدارک نماید. برای این کار بار دیگر از واژه‌هایی که در دائرةالمعارف مصاحب و فرهنگ عمید و فرهنگ فارسی ـ انگلیسی آریانپور و فرهنگ عربی ـ انگلیسی (القاموس العصری) الیاس انطون موجود ولیکن فرهنگ معین فاقد آنها بود، فیش‌برداری به عمل آمد، آنگاه برای پیدا کردن معادلهای عربی آنها از لابه لای فرهنگهای عربی ـ انگلیسی و عربی ـ فرانسه و فرهنگهای مشابه آنها، جستجویی جدّی آغاز گردید. چون کار برگیزه‌ها آماده و تنظیم یافت برای نگارش آنها شیوه‌های زیر به کار گرفته شد:

۱. از آنجا که فرهنگ فارسی ـ عربی هم مورد استفادهٔ فارسی‌زبانان قرار می‌گیرد و هم عربی‌زبانان، برای ادای تلفّظ درست واژه‌های فارسی، آوانگاری آنها حتمی می‌نمود. به همین منظور جدول زیر جهت تطبیق حروف ویژهٔ آوانگاری با حروف فارسی تنظیم یافت:

| حرف | معادل فارسی | حرف | معادل فارسی | حرف | معادل فارسی |
|---|---|---|---|---|---|
| , | ء (همزه). ع. | c | چ | L | ل |
| ä | آ | h | ح. هـ | m | م |
| u | اُو | x | خ | n | ن |
| i | اِی | d | د | v | و |
| a | اَ | z | ذ.ز.ض.ظ. | ow | واو ماقبل مفتوح (مو: mow) |
| o | اُ | r | ر | y | ی |
| e | اِ | ž | ژ | ey | یاء ما قبل مفتوح (می:mey) |
| b | ب | š | ش | o | ضمّه |
| p | پ | q | غ.ق. | a | فتحه |
| t | ت. ط. ة | f | ف | e | کسره |
| S | ث. س. ص. | k | ک | | |
| j | ج | g | گ | | |

۲. به قصد صرفه جویی در کار و جلوگیری از افزایش حجم کتاب گاه دو یا سه اعراب پیرامون یک حرف نگاشته شد تا از تکرار واژه ممانعت به عمل آید، مانند: **الذِّبْحَة.** الرِّفاعَة. الثُّمن.

۳. توضیحات مربوط به واژه ها در میان کروشه (افزایش نما) ثبت شد.

۴. از واژه‌های مرکّبی که افعال کمکی شدن، کردن، گشتن، گردیدن، گردانیدن، ساختن و نمودن به دنبال دارد، فقط آن گروه که با فعلهای شدن و کردن همراه است گرفته و از بقیه برای جلوگیری از گستردگی حجم کتاب صرف نظر شد مثلاً واژه های سرد شدن و سرد کردن گرفته شد ولیکن سرد گشتن و سرد گردیدن و سرد گردانیدن و سرد ساختن و سرد نمودن و امثال آنها حذف گردید.

۵. اگر بنا بود زیر همهٔ واژه های مترادف، معادلهای عربی آنها آورده شود بی شک کار کتاب به چندین برابر این که هست می انجامید، از این روی معادلهای عربی فقط یک بار زیر یک واژه آورده و بقیهٔ واژه های مترادف بدان واژه ارجاع داده شد، مانند: خوردنی ← خوراکی ← غذا. و یا نگریستن، نگاه کردن، رؤیت کردن ← دیدن.

۶. چون فرهنگ حاضر حاوی اصطلاحات علمی گوناگون است که گاه برخی از آنها به سبب مهجور بودن نیازمند توضیح است، و از طرفی آوردن توضیحات برای هر یک از واژه‌های فیزیکی، شیمیایی، ریاضی، گیاهی، جانوری و غیره موجب اطالهٔ بیش از حد حجم کتاب می شود، و از همه مهمتر در فرهنگهای دو زبانه آوردن توضیحاتی که برای مردم هر دو زبان شناخته شده است کمتر مرسوم می باشد و بیش از هر چیز همّت مؤلّف باید معطوف آوردن معادلهای دقیق واژه ها گردد، از این روی به جای توضیحات کلّی و حجم گیر، نشانه‌های اختصاری زیر در این فرهنگ به کار گرفته شده است:

## نشانه‌های اختصاری

| نشانه | مفهوم | نشانه | مفهوم |
|---|---|---|---|
| بد | بدیع | منط | منطق |
| پز | پزشکی | نث | مؤنّث |
| جانـ | جانور | نج | نجوم |
| جبـ | جبر | نظـ | نظامی |
| جغـ | جغرافیا | هنـ | هندسه |
| حسـ | حساب | ~ | تکرار مادهٔ اصلی |
| حقـ | حقوق | ~ِ | تکرار مادهٔ اصلی به صورت اضافه |
| رضـ | ریاضی | ~ٔ | تکرار مادهٔ اصلی مختوم به هاء |
| شیمـ | شیمی | | غیر ملفوظ به صورت اضافه |
| عم | عامیانه | ← | رجوع شود به |
| فز | فیزیک | S | نام علمی |
| فلـ | فلسفه | F | فرانسه |
| گیا | گیاهشناسی | E | انگلیسی |
| ل | لازم | | |
| م | متعدّی | | |
| مج | مجهول | | |
| مسـ | موسیقی | | |
| مص | مصدر | | |

## مآخذ مورد استفاده در تدوین فرهنگ فارسی ـ عربی

منابع و فرهنگهایی که در خلال تهیهٔ این فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته است بسیار است و شاید بتوان گفت از همهٔ فرهنگهای موجود بهره‌ای کم و بیش در این فرهنگ می‌توان یافت، به گونه‌ای که اگر می‌خواستیم به ذکر مشخّصات همهٔ آن منابع بپردازیم موجبات اطناب ممل و تسوید صفحات متعدّد می گردید، از این جهت در اینجا به یاد کرد آن منابعی می پردازیم که در کار فرهنگ حاضر جنبهٔ کلیدی و نقش محوری داشته است:

*دایرة المعارف فارسی* به سر پرستی غلامحسین مصاحب، تهران، انتشارات فرانکلین و امیرکبیر، ۱۳۴۵، ۳ ج.

فرهنگ *اصطلاحات روز فارسی ـ عربی*، محمد غفرانی و آیت الله زاده شیرازی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

فرهنگ جدید *(عربی ـ فارسی ـ انگلیسی)*، جروان السّابق، ترجمهٔ سید مصطفی طباطبائی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، چاپ دوم ۱۳۶۳.

فرهنگ عمید، حسن عمید، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۶۴، ۲ ج.

فرهنگ *فارسی*، محّمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ۶ ج.

فرهنگ فشردهٔ *فارسی به انگلیسی*، آریا نپورکاشانی، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۵.

فرهنگ *لاروس عربی ـ فارسی*، مترجم سیّد حمید طبیبیان، تهران، امیرکبیر، چاپ نخست ۱۳۶۳، ۲ ج.

فرهنگ *نوین (عربی ـ فارسی)*، ترجمهٔ القاموس العصری، الیاس انطون، ترجمهٔ سیّد مصطفی طباطبائی.

*قاموس الفارسیّه (فارسی ـ عربی)*، عبدالنعیم محمّد حسنین، بیروت، ۱۴۰۲ هـ ـ ۱۹۸۲ م.

*لسان العرب المحیط*، ابن المنظور، تصحیح یونس خیّاط، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ـ ۱۹۸۸ م، ۷ ج.

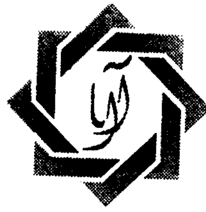
مجمع *اللّغات (فرهنگ مصطلحات به چهار زبان: عربی ـ فارسی ـ فرانسه ـ انگلیسی)*، ترجمه و تنظیم بخش فارسی: آیت الله زاده شیرازی، آذرتاش آذرنوش، محمود عادل، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳.

*المعجم الذّهبی (فارسی ـ عربی)*، محمّد التّونجی، بیروت، ۱۹۶۹.

المنجد، لویس معلوف الیسوعی.

*المنهل (قامـوس فرانسه ـ عربی)*، جبّور عبـدالنّور و سهيل ادريس، بيـروت، چاپ هشتم ۱۹۸۵ م.
*المورد (قاموس انگليسی ـ عربی)*، منير بعلبكی، بيروت، ۱۹۸۳.

سیّد حمید طبیبیان
مرداد ماه ۱۳۷۶



**آ** /ā/ الحرفُ الأوّلُ من الألفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابةِ ١ في حسابِ الجُمَّلِ.

**آب** /āb/ ١. الماء، المَيّة (عم)، السَّجَم، الكَوْكَب، القَسَم، الجُثمانِيّة. ~ در غربال ريختن: يُؤَذِّن في مالِطَةٍ. ٢. أُغسطس، آب، الشهرُ الثامنُ من السَنةِ الشمسيّةِ، أيّامُهُ ٣١ يوماً يَقَعُ بين تمّوزَ وأيلولَ ← آگست. ٣. [در فلزات] الدُرّيّ ← پرند ٢. ٤ ← آب منی.

**آب آورد** /ā.-āvard/ الجُفاء، الجُفال، الجُفالَة.

**آب آوردن** /ā-ā.-an/ ١. إجْراءٌ / أجْرَى وتَجْرِئَةٌ / جَرَى الماءَ. ٢. إجْراءٌ / أجْرَى العينُ الدَمْعَ.

**آب آهک** /ā.-e-āhak/ ماءُ الجِيْر.

**آباد** /ābād/ العامِر، العَمِيْر، المَغْمُور، المَسْكُون، كثيرُ السُكّان، الثَمِل.

**آبادان** /ābādān/ ← آباد.

**آبادان شدن** /ā.-šodan/ ← آباد شدن.

**آبادان کردن** /ā.-kardan/ ← آباد کردن.

**آباداني** /ābādān-i/ العُمْران، تَمْصِيْرُ البُلْدان، الحِضارَةُ المَدَنِيّة، إصْلاحُ الأراضي.

**آباد شدن** /ābād - šodan/ أُهُولاً / أَهَلَ ـُ المكانُ، أهَلاً / أَهِلَ ـَ مج المَكانُ أو البلدُ، عَمْراً / عَمَرَ ـُ المنزلُ، إخْصاباً / أَخْصَبَ المكانُ.

**آباد کردن** /ā.-kardan/ إعْماراً / أعْمَرَ اللهُ منزلَهُ، تَعْمِيْراً / عمَّرَ المكانَ، إخْصاباً / أخْصَبَ المكانَ، تَمْصِيراً / مَصَّرَ المكانَ.

**آبادی** /ābād-i/ ١ ← آبادانی. ٢. القَرْيَة، الضَيْعَة ← دهكده.

**آباره** /ābāre/ القَناة، قَناةٌ لجَرِّ المِياه.

**آباژور** /ābāžur/ كُمَّةُ المِصْباح، البُرْنَيْطَة، اللُمْبَة، أَبَجُور.

**آب افشان** /āb-afšān/ الثَجّاج.

**آب افشان فشاری** /ā.-a-e-fešār-i/ المِمَصّ.

**آب اکسیژنه** /ā-e-oksižene/ (شیمـ) بَرُوكْسِيْدُ الهِيْدْرُوجِيْن.

**آبان** /ābān/ الشهرُ الثامِنُ من السَنَةِ الايرانِيّةِ.

**آب انبار** /ā.-anbār/ المَصْنَع، المَصْنَعَة، الخَزّان، خَزّانُ المِياه، الصِهْرِيْج، الحَوْض، الجِبْس، الحاوُوز، الدَحْل.

**آب انداختن [درجایی]** /ā.-andāxtan/ إنْباعاً / أنْبَعَ الماءَ.

**آب باز** /ā.-bāz/ ١ ← شناگر. ٢ ← غوّاص.

**آب بازان** /ā.-bāzān/ (جانـ) ١. الحُوْتِيّات ← شناگران. ٢. الخَيْلانِيّات.

**آب بازی** /ā.-bāz-i/ ١ ← شناگری. ٢ ← غوّاصی.

**آب برد گی** /ā.-bordeg-i/ أَكْلُ البَحْرِ.

**آب بند** /ā.-band/ عَيْنٌ أو بابُ القَنْطَرة ← سدّ دريچه‌ای.

**آب بندی** /ā.-b.-i/ تَنْظِيْمُ ماءِ السَيّارَة.

**آب بینی** /ā.-e-bini/ المُخاط، النُخامَة، النُخاعَة، الرُغام، القُشاعَة، الذَمِيْم.

**آب پاش** /ā.-pāš/ المِرَشَّة، رَشّاشَةُ الحَدائِق، المِسْوَجَة، رَشّاشُ الماء، المِنْضَحَة.

**آب پاشی** /ā.-pāš-i/ ← آب پاشی کردن.

**آب پاشیدن** /ā.-pāšidan/ ← آب پاشی کردن.

**آب پاشی کردن** /ā-.pāš-i-kardan/ نَضْحاً / نَضَحَ ـَ عليه الماءَ أو بالماءِ، رَشّاً وتَرْشاشاً / رَشَّ ـُ الماءَ أو الأرضَ بالماءِ، ذَرّاً / ذَرَّ ـُ الماءَ. ذَرْذَرَةً / ذَرْذَرَ الماءَ، نَثْراً ونِثاراً / نَثَرَ ـِ الماءَ.

**آب پخشان** /ā.paxšān/ الحاجِزُ المائِيّ، خطٌّ أرضيٌّ

مرتفع يَفْصِلُ بين نهرين.

**آب پر ملح** /ā.-e-por-melh/ الماءُ العَسِر.

**آب پز** /ā.-paz/ مَسْلُوق.

**آب پز کردن** /ā.-paz-kardan/ سَلْقاً / سَلَقَ ـُـ البيضَ وغيرَه، عَقْداً / عَقَدَ ـِ الطَّبْخَ.

**آب پس‌دادن** /ā.-pas-dādan/ رَشْحاً ورَشَحاناً / رَشِحَ ـَ نَثِيثاً / نَثَّ ـِ الزِّقُّ، نَزّاً ونَزِيزاً / نَزَّ ـِ وانْزازاً / أَنَزَّ المكانُ، نَشْعاً / نَشَعَ ـَ الماءُ ← تراوش کردن.

**آب تازه** /ā.-e-tāze/ الماءُ العَذْب، الماءُ الحُلْو، الرَّوَاء.

**آبتاز** /ā.-tāz/ تَحَطُّمُ الجَلِيد، تَقَصُّفُ أو تَكَسُّرُ الجَلِيد.

**آب تبلور** /ā.-e-tabalvor/ ماءُ التَّبَلُّر.

**آب‌تره** /ā.-tare/ (گیا) حُرْفُ الماء، السُّلْبُوت، قُرَّةُ العَين.

**آب تره‌ها** /ā.-t.-hā/ (گیا) السُّلْبُوتِيّات.

**آبتل** /ā.-tal/ الضَّحْل، الضَّحْضاح، مياهٌ ضَحْلَة.

**آب‌تنی** /ā.-tan-i/ ← آب تنی کردن.

**آب‌تنی دادن** /ā.-t.-dādan/ تَغْسِيْلاً / غَسَّلَ، تَحْمِيْماً / حَمَّمَ، تَحْمِيَةً / حَمَّى.

**آب‌تنی کردن** /ā.-t.-kardan/ إغْتِسالاً / إغْتَسَلَ، إسْتِحْماماً / إسْتَحَمَّ.

**آب‌جو** /ā.-e-jow/ البِيْرَة، البِيْرا، الجِعَة، الفُقّاع، البُوْز، المِزْر، المَرِيْسَة، الكَشْك.

**آب‌جو زنجبیلی** /ā.-j.-ve-zanjabil-i/ شرابُ الجَنْزَبِيْل.

**آب‌جو ساختن** /ā.-j.-sāx-tan/ خَمْراً / خَمَرَ ـِ.

**آب‌جو سازی** /ā.-j.-sāz-i/ صِناعةُ الجِعَة.

**آب جوشان** /ā.-e-jušān/ ← آب گازدار.

**آب‌جوفروش** /ā.-j.-foruš/ الفُقّاعِيّ.

**آب جو مصری** /ā.-j.-ve-mesr-i/ البُوْزَة.

**آبچلیک** /ā.-celik/ (جانـ) التُّفْلِق.

**آبچلیک باتلاقی** (جانـ) /a.-c.-e-bātlāq-i/ المُرْعَة.

**آبچلیک منقار کوتاه** (جانـ) /ā.-c.-e-menqār-kutāh/ ← آبچلیک باتلاقی.

**آبچلیکها** /ā.-c.-hā/ (جانـ) التُّفْلِقِيّات.

**آب حیات** /ā.-e-hayāt/ ← اکسیر.

**آبخست** /ā.-xast (xost)/ ← جزیره.

**آبخوری** /ā.-xor-i/ المِشْرَبَة، السِّقايَة، السِّقاء، الكُوْب، الكُبّايَة، الصّاع، المَكُّوك، التُّرْفَة، الكِظامَة.

**آبخوست** /ā.-xust/ ← جزیره.

**آبدادن** /ā.-dādan/ ۱. سَقْياً / سَقَى ـِ إسْقاءً / أَسْقَى، تَسْقِيَةً / سَقَّى، رِوايَةً / رَوَى ـِ إرْواءً / أَرْوَى ← آبیاری کردن. ۲. ~ [فلزات] سَقْياً / سَقَى ـ الحَدّادُ المَعْدِنَ، مُعالَجَةً / عالَجَ الحَدِيدَ أو الفولاذَ، مَيْهاً / ماهَ ـِ السَّيْفَ و غيرَه، مَهْياً / مَهَى ـَ الشَّيءَ.

**آبدار** /ā.-dār/ الرَّطِب، الرَّطِيب، الرَّيّان، الغَضّ، النَضِر، النَضِير، السّايِط، الشَّدْخ، المَهْو.

**آبدارخانه** /ā.-b.-xāne/ المَسْقاة، بَيْتُ المَؤُونَة، الكَرّار، الجُشّ، الكِيْلار.

**آبدان** /ā.-dān/ ← (پز) مثانه.

**آبدانک** /ā.-dān-ak/ (پز) الحُوَيْصَلَة.

**آب درمانی** /ā.-darmāni/ (پز) المُعالَجَةُ المائِيَّةُ العِلْمِيَّةُ.

**آبدره** /ā.-dare/ الزُّقاقُ البَحْرِيّ.

**آبدزدک** /ā.-dozd-ak/ (پز) ← سرنگ. ۲. (جانـ) الحَفّار، الحَرّاثَة، المالُوش.

**آبدستان** /ā.-dastān/ المِطْهَرَة، المِيْضَأَة، التّأْمُوْرَة، المِرْحاضَة، المِرْحَضَة.

**آبدوغ** /ā.-duq/ لَبَنُ الخَضّ، المَخِيْض.

**آب دهان** = ~ دهن /ā.-e-dahān, dahan/ الرِّيْق، الرُّيَيْقَة، اللُّعاب، البُزاق، البُصاق، التُّفْل، التُّفال، الرِّيال، الرِّيالَة، الرُّوال، البُرْد، اللُّواب، المَرْغ ← تف. ~ ش سرازیر شد: رَيْلاً / رالَ ـِ تَرْيِيْلاً / رَيَّلَ.

**آب دهان انداختن** /ā.-d.-andāxtan/ بَصْقاً / بَصَقَ ـُـ بَزْقاً / بَزَقَ ـُ تَفْلاً / تَفَلَ ـِ ← تف کردن.

**آب دهان ریختن** /ā.-d.-rixtan/ ۱. ← آب دهان انداختن. ۲. ~ [کودک] رَيْلاً / رالَ ـِ الصَّبيّ، تَرْيِيْلاً / رَيَّلَ.

**آب دیده** /ā.-dide/ مُبْتَلّ، نَدِيّ، رَطِب.

**آب دیده** /ā.-e-d./ ← اشک.

**آب راکد** /ā.-e-rāked/ الماءُ الرّاكِد.

**آبراه** = آبراهه /ā.-rāh,rāhe/ المَجْرَى، الشُّعْبَة، البَلاعَة، البالوعَة، السَّلْق، النَّشْج، السَّيْب، الحافِشَة، الحَزْف ← آبرو.

**آبرفت** /ā.-roft/ الطَّمْي، الغَرِيْن.

**آبرفتن** [جامه] /ā.-raftan/ أَزْياً و أُزِيّاً / أَزَى ـِ الثَّوْبُ ←

کوتاه شدن.

**آب رنگ** /ā.-e-rang/ التَّلْوِينُ المائيّ، باستيل [در عراق].

**آب رنگين** /ā.-e-r.-in/ الماءُ المُلَوَّن.

**آبرو** /ā.-e-ru/ ماءُ الوجه، الشَّرَف، الشُّهْرَة، الإشتِهار، الحَيْثِيَّة، الحُرمَة، العِرْض، الكَرامَة، الفَضْل، الإحْتِرام، الإعْتِبار، الرُّواء، المَقام، الآخِيَّة، الذِّمام، الحِيشَة، الأثْر.

**آب رو** /ā.-row/ الأُنْفُوعَة، مَجْرَى الماء، قَصَبَةُ المُسْتَراح، قناةٌ تَمُرُّ على قناطِر ← آبراه.

**آب روان** /ā.-e-ravān/ الماءُ الجاري، المَعِيْن.

**آب رو بردن** /ā.-e-ru-bordan/ طَعْناً وطَعَناناً / طَعَنَ ـُ في عِرْضِهِ، مَزْقاً و مَزْقَةً / مَزَقَ ـِ عِرْضَه، هَتْراً / هَتَرَ ـِ تَهْتِيراً / هَتَّرَ، تَهْجِيلاً / هَجَّلَ / هَرْتاً / هَرَتَ ـِ عِرْضَ فلانٍ، هَرْداً / هَرَدَ ـُ هَرْطاً / هَرَطَ ـِ عِرْضَ فلانٍ و في عِرْضِهِ، هَرْمَطَةً / هَرْمَطَ عِرْضَه ← آبرو ريزى كردن.

**آبروت** /ābrut/ ۱. الصُّفَيْر [ضربٌ من الياقوتِ الأزْرَقِ]. ۲. (گيا) المُكَحْلَة، الحَدَقِيَّة، الياقُوتِيَّة.

**آبرودار** /ā.-r.-dār/ ← آبرومند.

**آبروريزى** /ā.-r.-riz-i/ ← آبروريزى كردن.

**آبروريزى كردن** /ā.-r.-i-kardan/ قَدْحاً / قَدَحَ ـَ في عِرْضِهِ، إنْتِشاكاً / إنْتَشاكَ عِرْضَهُ ← آبرو بردن.

**آبرومند** /ā.-r.-mand/ المُحْتَرَم، المُكَرَّم، ذُو بَجْلَة.

**آبرون** /ābrun/ ← (گيا) هميشه بهار.

**ابريز** /ā.-riz/ ۱ ← آبراه. آبرو. ۲. ابريق. ۳. مُسْتَجْمَعُ الأمْطارِ.

**آبزا** /ā.-zā/ ← هيدروژن.

**آب زر** /ā.-e-zar/ ← آب طلا.

**آب زدن** /ā.-zadan/ ← تر كردن، خيس كردن.

**آب زلال** /ā.-e-zolāl/ النُّطْفَة، الماءُ الصّافي.

**آبزن** /ā.-zan/ الأبْزَن.

**آبزى** /ā.-zi/ ← (جانـ، گيا) المائِيّ.

**آبزيپو** /ā.-zipo/ المَذِق، المَذِيق، المَمْذُوق، رَقِيقُ القَوام.

**آبزيركاه** /ā.-(e)zir-(e)-kāh/ الجِيلِيّ، المُحْتال، المَكّار، الماكِر، الدَّخْمَس، الدَّخْمَسَة ← حيله گر.

**آب ژاول** /ā.-e-žāvel/ (شيمـ) ماءُ جافِيل.

**آب سبز** /ā.-e-sabz/ (پز) الماءُ الأزْرَق، البَخَق، البُخاق.

**آب سبک** /ā.-e-sabok/ ← آب كم‌ملح.

**آبستن** /ābestan/ الحامِل، الحامِلَة، الحُبْلَى، الحابِلَة، الحَبْلان، المُمْتَلِئ، الآفِل من الإناث.

**آبستن شدن** /ā.-šodan/ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ ت المرأةُ، حَبَلاً / حَبِلَ ـَ ت المرأةُ، عُلُوقاً / عَلِقَ ـَ ت المرأةُ وكلُّ أُنْثَى، تَلَقِّياً / تَلَقَّى ت المرأةُ.

**آبستن كردن** /ā.-kardan/ إحْبالاً / أحْبَلَ / المرأةَ، تَحْبِيلاً / حَبَّلَ المرأةَ، إسْتِيلاداً / إسْتَوْلَدَ المَرأةَ، تَلْقِيحاً / لَقَّحها.

**آبستنى** /ābestan-i/ الحَمْل، الحَبَل، اللَّقَح، النِّتاج، العُلُوق ← باردارى.

**آبستنى خيالى** /ā.-xayāl-i(xiyāli)/ الحَبَل الكاذِب.

**آب سخت** /ā.-e-saxt/ الماءُ العَسِر.

**آب سلتز** /ā.-e-seltz/ (شيمـ) ماءُ السَّلْتْزَر.

**آبسنت** /ā.-sant/ الأفْسَنْتِيْن، شرابٌ مُسْكِر.

**آبسنج** /āb-sanj/ العَوّامَة.

**آب سنگين** /ā.-e-sangin/ الماءُ الثَّقيل.

**آبسوار** /ā.-savār/ ۱ ← حباب. ۲ (جانـ) الجَوْزَس /Gerri/.

**آب سودا** /ā.-e-sodā/ ماءُ الصَّوْدا ← سودا.

**آبسه** /ābse/ الدُّمَّل ← كورک، دمل.

**آب سياه** /āb-e-siyāh/ ← (پز) الماءُ الأزْرَق ← آب سبز.

**آبشار** /ā.-šar/ الشَّلاّل، الشّاغُور.

**آبشار كوچک** /ā.-š.-kucak(cek)/ السَّلْسَل، الشَّلاّل الصَّغِيْر.

**آبشامه** /ā.-šāme/ (پز) غِشاءُ الجَنْب، غِشاءُ الرِّئَةِ المَصْلِيّ.

**آبشخوار** = **آبشخور** /ābeš-xār (xor)/ المَشْرَب، المَشْرَبَة، المَشْرَعَة، المَوْرِد، المَوْرِدَة، الشَّرْعَة، الشَّرِيْعَة، المِذْوَد، المِذْوَد، الشُّرْب، السِّقايَة، المَنْزِل، الطُّوالَة، المَنْهَل.

**آب شدن** /āb-šodan/ ذَوْباً و ذَوَباناً / ذابَ ـُ الثَّلْجُ، سَيْلاً و سَيَلاناً و مَسِيْلاً و مَسالاً / سالَ ـِ إنْحِلالاً / إنْحَلَّ، تَحَلُّلاً / تَحَلَّلَ، إنْماعاً / إنْماعَ، تَمَيُّعاً / تَمَيَّعَ، فَصِيصاً / فَصَّ ـِ ← ذوب شدن، گداختن.

**آب شده** /ā.-šodeh/ المُذاب ← ذوب شده.

**آبشش** /ä.-šoš/ الخَيْشُوم ← برانشی.
**آبشش پایان** /ä.-š.-päyän/ خَيْشُومِيّاتُ الأطراف /Branchipodes (s)/.
**آب شناس** /ä.-šenäs/ العالِمُ الهِيْدرولوجي أوالمائيّ، القِنْقِن. القُناقِن.
**آب شناسی** /ä.-š-i/ عِلْمُ المياه،هَيْدرُولوجيا، المائِيّات.
**آب شور** /ä.-e-šur/ الماءُ المِلْح.
**آبشیب** /ä.-šib/ البالُوعَة ← آبراه.
**آب شیرین** /ä.-e-širin/ الماءُ العَذْب.
**آب صودا** /ä.-e-sodä/ ← آب سودا، سودا.
**آب طلا** /ä.-(e)-talä/ ماءُ الذَّهَب، الدَّجّال، الدَّلِيْص.
**آب طلا دادن** /ä.-(e)t.-dadän/ طَلْياً / طَلَى ـِ هـ بماءِ الذَّهَب، تَمْويهاً / مَوَّهَ هـ بماءِ الذَّهَب، تَدْجِيْلاً / دَجَّلَ الإناءَ.
**آب غوره** /ä.-e-qure/ عَصِيرُ الحِصْرَم.
**آب غوره گرفتن** /ä.-e-q.-gereftan/ [عم. کنایه] ← گریه کردن، گریستن.
**آبفشان** /ä.-fešän/ الحَمَّة.
**آب قلیایی** /ä.-e-qalyäyi/ ماءُ القِلْي، ماءُ الرَّماد، البُغادَة، البُوْغادَة.
**آبکار** /äbkär/ ۱. السَّقّاء. ۲. الخَمّار. ۳. السّاقِي.
**آبکاری** /ä.-kär-i/ التَّلْبِيْس ← آبدادن [فلزات] ۲.
**آبکامه** /ä.-käme/ الكامَخ.
**آب کردن** /ä.-kardan/ ۱. إذابَة / أذابَهُ، تَذْوِيباً / ذَوَّبَه، حَلاً / حَلَّ ـُ إسالَةً / أسالَ، تَسْييْلاً / سَيَّلَ، إماعَةً / أماعَ، مَيْثاً / ماثَ ـِ الشَّيءَ في الماء، تَمييْثاً / مَيَّثَ، إمْتِياثاً / إمْتاثَ، تَسْييْحاً / سَيَّحَ. ۲. (عم) [فروختن به انواع حیله] تَنْفِيْقاً / نَفَّقَ، إنْفاقاً / أنْفَقَ البِضاعَةَ.
**آبکره** /a.-kore/ المُحيطُ المائِيّ، غلافُ الأرضِ المائيُّ.
**آبکش** /ä.-kaš (keš)/ مِصْفاةُ الطَّبْخ، المِخْشَلَة، الغَلَل.
**آب کشیدن** /a.-ka (e)šidan/ ۱. [از چاه] نَزْحاً / نَزَحَ ـَ إنْزاحاً / أنْزَحَ البِئْرَ. ۲. [جامه را] غَسْلاً / غَسَلَ ـُ، شَطْفاً / شَطَفَ ـُ الثَّوبَ. ۳. [به جایی] تَصْرِيْفاً / صَرَّفَ الماءَ ← زه کشی کردن.
**آب کشی کردن** /ä.-kaši-kardan/ ← آب کشیدن ۲.
**آب کم ملح** /ä.-e-kam-melh/ الماءُ اليَسِر.
**آبکند** /ä.-kand/ الجُرْف، الجُرُف، البَزْخ، الجارُوْر.
**آب کننده** /ä.-konande/ المُذِيْب، المُحَلِّل.
**آب کوپیل** /ä.-kupil/ (جانـ) دَجاجَةُ الماء ← ماغ.
**آب کوپیل آمریکایی** /ä.-k.-ämrikä-yi/ (جانـ) الغُرَّة /coot /(E).
**آب کوپیل ارغوانی** /ä.-k.-arqavän-i/ (جانـ) الفُرْفُر، البُرْهان ← آنقوت ارغوانی.
**آب کوپیل سیاه آمریکایی** /ä.-k.-siyä-h-e--ä./ (جانـ) الغُرَّةُ السَّوْداء.
**آب کوپیل کاکلی آمریکایی** /ä.-k.-käkol-i-ye-ä./ (جانـ) الغُرَّةُ المُتَوَّجَةُ.
**آبکی** /äbak-i/ المائِع، السّائِل، المَذِق، المُذِيْق، المَرِخ، المَضْلِيَّة، السّايط، المُشَعْشَع، المَهْو.
**آبکی شدن** /ä.-i-šodan/ رِقَّةً / رَقَّ ـِ تَمَيُّعاً / تَمَيَّعَ، إنْمِياعاً / إنْماعَ، تَمَوُّهاً / تَمَوَّهَ، مَذْقاً / مَذِقَ ـَ رَخّاً / رَخَّ ـُ ضَيْحاً / ضاحَ ـِ اللَّبَنُ والمَرَقُ.
**آبکی کردن** /ä.-kardan/ مَزْقاً / مَرَقَ ـُ إمْراقاً / أمْرَقَ، تَمْرِيْقاً / مَرَّقَ العَجِيْنَ، تَمْيِيْعاً / مَيَّعَ، تَمْويْهاً / مَوَّهَ، تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ كثافَةَ المَزِيْج، إمْراخاً / أمْرَخَ، تَمْرِيْخاً، مَرَّخَ العَجِيْنَ، مَذْقاً / مَذَقَ ـُ شَعْشَعَةً / شَعْشَعَ، رَخّاً / رَخَّ ـُ الشَّرابَ.
**آب گازدار** /äb-e-gäz-där/ الماءُ الغازِيّ، الماءُ الفَوّار.
**آبگذر** /ä.-gozar/ التُّرْعَة، القَناة، البَرْبَخ ← آبراه.
**آب گرفتن** /ä.-gereftan/ ۱. جَفَّفَ تَجْفِيْفاً هـ ← چلانیدن. ۲. عَصْراً / عَصَرَ ـِ ← آب میوه گرفتن.
**آب گرفته شده** /ä.-gerefte-šode/ المُجَفَّف.
**آب گرم کن** /ä.-garm-kon/ المِحَمّ، السُّخّانَة.
**آب گوارا** /ä.-e-govärä/ العَذْب، الرَّواء، السَّلْسَل.
**آبگوشت** /ä.-gušt/ المَرَق، المَرَقَة، المَسْلُوْقَة، السَّلِيْقَة، مَرَقُ اللَّحمِ المُحَمَّر، الحَسْو، الحَساء، الشُّوْرَبَة، الصُّبَّة، الصُّلْصَة، الضِّياح.
**آبگونه** /ä.-gune/ المَيْع، المَيْعَة، المَياعَة.
**آبگیر** /ä.-gir/ الغَدِيْر، البِرْكَة، المَصْنَع، المَصْنَعَة، المُسْتَنْقَع، المَوْرِد، المَوْرِدَة، البَحْرَة، الصِّهْرِيْج، الحاوُوْز، الحِبْس، خَزّانُ المِياه، الحَوْض، الإخادَة، الأخْرَم، الأضاة، الأُوْرَة، الرّاجِعَة، الرّامَة، الرَّجِيْع، الرَّزْنَة،

الطَّرَقَة، القَـرْو، المَثْمَلَـة، المُـزهَة، المَسَـک، النِّهـي، الوَجْد، الهَرِيْضَة.

**آبگینه** /ä.-gine/ ۱. المِيْنـا، الأَسَر، النُّهـاء. ۲. (گیا) حَشِيْشَةُ الرَّمْل.

**آب لابـارک** /ä.-e-läbärk/ (شیمـ) هِيْبُـو كُلُـورِيْـت البُوتاسِيوم.

**آبلاتیو** /äblätiv/ الأَبْلاتِيْف، مفعولٌ فيه أو عنه.

**آبلاوت** /ābläut/ إمالَةٌ أو إنْبارُ حرف العلّة.

**آب لمبو** /ä.-lambu/ الفاكِهَـةُ المَعْصُورَة، فاكِهَةٌ نـاضجةٌ كثيرةُ الماء.

**آبله** /äbele/ ۱. الجُدَر، الجَـدْر، النُّفْط، النّافِطَـة، الأَمَة، الغُضاب ← تاول، دانه. ۲. (پز) الجُدَرِي.

**آبلهٔ اسبی** /ä.-ye-asb-i/ جُدَرِيّ الخَيْل.

**آبله‌دار** /ä.-där/ (پز) الخَبِر ← آبله رو.

**آبله رو** /ä.-ru/ (پز) المَجْدُور. المُجَدَّر، المَغْضُوب.

**آبله زدن** /ä.-zadan/ جَدْراً / جَدَرَـ الرَّجلُ ← تاول زدن.

**آبله شدن** /ä.-šodan/ ← آبله گرفتن.

**آبلهٔ فرنگی** /ä.-ye-farang-i/ النّارُ الإفْرَنْجِيّة.

**آبله کوبی** /ä.-kub-i/ ← آبله کوبیدن.

**آبله کوبیدن** /ä.-kubidan/ ← تَلْقِيْحاً / لَقَّحَ، تَطْعِيْماً / طَعَّمَ بِمَصْلِ الجُدَرِيّ، دَقّاً / دَقَّ ـُـ هـ.

**آبلهٔ گاوی** /ä.-ye-gäv-i/ جُدَرِيُّ البَقَر، الحُماق.

**آبله گرفتن** /ä.-gereftan/ تَجْدِيْراً / جَدَّرَ الإنسانُ، تَجْدِيراً / جُدِّرَ مج، جَدْراً / جُدِرَـ مج، غَضْباً / غُضِبَ مج، حُمْقاً / حُمِقَ ـَ الصَّبِيُّ، بَذْءاً / بُذِئَ مج الرَّجلُ.

**آبله گرفته** /ä.-gerefte/ (پز) المَجْدُور. ← آبله‌دار، آبله رو.

**آبله گون** /ä.-gun/ (پز) المُجَدَّر ← آبله‌دار، آبله رو.

**آبله مرغان** /ä.-morqän/ (پز) الجُدَيْـرِيّ، جُدَرِيّ الماء أو الدَّجاج، الحُماق.

**آب لیمو** /ä.-limu/ عَصِيْرُ اللَّيْمُون.

**آب مروارید** /ä.-e-morvärid/ (پز) الماءُ الأَزْرَق، المـائِيَّةُ البَيْضاء، كَتَرَكْتَةُ العُيُون، السَّدّ.

**آب معدنی** /ä.-e-ma'dan-i/ الماءُ المَعْدِنِيّ.

**آب‌معدنی گرم** /ä.-e-m.-iye-garm/ الحَمّة،اليَنْبُوعُ الحارّ.

**آب مقطر** /ä.-e-moqattar/ (شیمـ) الماءُ المُقَطَّر.

**آب منی** /ä-(e)-mani/ النُّطْفَة، المَنِيّ، مِنَىً.

**آب میان بافتی** /ä-e-miyän-bäft-i/ ← لنف، لمف.

**آب میوه** /ä-(e)-mive/ العَصِيرُ.

**آب میوه گرفتن** /a.-(e)-m.-gereftan/ عَصْراً / عَصَرَـِ.

**آب میوه‌گیـری** /ä.-m.-gir-i/ ۱ ← آب میوه گـرفتن. ۲. العاصِرَة، المِعْصَر، المِعْصَرَة.

**آبنای** /ä.-näy/ الجُون، خَلِيْجٌ صَغير.

**آب نبات** /ä.-nabät/ سُكَّرُ النَّبات، بُون بُون، حامِض حُلو.

**آب نبات ترش** /ä.-n.-tors/ بَسْتِيْلْيَة.

**آب نبات چوبی** /ä.-n.-cubi/ المَصّاصَة.

**آب نبات کاغذی** /ä.-n.-käqaz-i/ الطُّقْطوقَة.

**آب نرم** /ä.-e-narm/ الماءُ اليَسر.

**آب نقره** /ä.-e-noqre/ ماءُ الفِضّة.

**آب نقره خورده** /ä.-noqre-xorde/ المُفَضَّض.

**آب نقره دادن** /ä.-n.-dadan/ تَفْضِيْضاً / فَضَّضَه، تَمْوِيهاً / مَوَّهَ بماء الفِضّة، طَلْياً / طَلَى ـِ بالكَهْرَبا.

**آبنگاری** /ä.-negäri/ الهِيْدْرُوْغْرافِيا، عِلْمُ وصفِ المياه.

**آب نما** /ä.-namä/ الحَوْض، (عم) البَحْرَة، حوضٌ أو ساقيةُ ماءٍ في البيت أو في البُستان.

**آبنوس** /äbnus/ ۱. (گیا) الآبَنُوس، الأَبْنُـوس، الشِّيْزَى، السَّأْسَم، السّاسَم. ۲. (جانـ) الزُّمَّيْر، أَبُـو شَوْكَة ← ماهی آبنوس، ماهی کولومه.

**آبنوس کوهی** /ä.-e-kuhi/ (گیا) البُوْهِيْنِيَة.

**آبنوس کیانی** /ä.-e-kiyäni/ (گیا) الأَنْثَلِيْس.

**آبنوسیها** /äbnus-i-hä/ (گیا) آبَنُوسِيّات.

**آب و تاب** /äb-o-täb/ المُبالَغَة.

**آب و تاب دادن** /ä.-o-t.-dädan/ مُبالَغَةً / بالَغ.

**آب و هوا** /äb-o-havä/ الجَوّ، الهَوَاء، المُناخ.

**آب و رنگ** /äb-o-rang/ ۱ ← آب رنگ.

**آبونمان** /äbunemän/ الاِشْتِراک.

**آبونه** /äbune/ الْمُشْتَرِک.

**آبونه شدن** /ä.-šodan/ اِشْتِراكاً / اِشْتَرَک.

**آب و هوا** /äb-o-havä/ الجَوّ، الهَـوَاء، المُناخ، الإقْلِيْـم، الطَّقْس.

**آب و هوایی** /ä.-o-h.-yi/ المُناخِيّ، الإقْلِيْميّ.

**آبهای زیرزمینی** /äbhaye-zir-zamini/ المِياهُ الجَوْفِيّة.

**آبی** /äb-i/ (جانـ، گیا) ۱. المائيّ، المَاوِيّ، المَاهِيّ. ۱. -

[رنگ] الأَزْرَق، الزُّرَق، الزُّرْقَة، الزُّراق، السَّمائِي، السَّماوِيّ ← کبود.
**آبی پروس** /äbie-prus/ (شیمـ) الأَزْرَقُ البُروسِيّ. صِبْغٌ أَزْرَقٌ داكِن.
**آبی تیره** /ä.-ye-tire/ أَزْرَقٌ بُروسِيّ.
**آبی روشن** /ä.-ye-rowšan/ اللَّبَنِيّ.
**آبیاب** /äb-yäb/ العافي.
**آبیار** /ä.-yär/ الباخِر.
**آبیاری** /ä.-y.-i/ النَّضح، الرَّش، الرَّيّ، الإِرْواء.
**آبیاری با تلمبه** /ä.-y.-i-bä-tolombe/ الرَّيُّ بالآلات.
**آبیاری رایگان** /ä.-y.-i-ye-räy-(e)-gän/ الرَّيُّ بالرّاحَة.
**آبیاری کردن** /ä.-y.-i-kardan/ سَقْياً / سَقى ـِ رِوايَةً / رَوَى ـِ إِرْواءً / أَرْوَى، إِسْقاءً / أَسْقى، خَرْبَصَةً و خِرْباصاً / خَرْبَصَ الأَرْضَ، مَكْراً / مَكَرَ ـُ الأَرْضَ.
**آبیای پشت قرمز** /äbeyä ye-pošt-qermez/ جانـ) الشِّرّ.
**آبیدن** /äbidan/ (شیمـ) التَّمْيِيه.
**آبیده** /äbide/ (شیمـ) إِنْدرات، هِیْدرات.
**آبی شدن** /äb-i-šodan/ زُرْقَةً / زَرِقَ ـَ الشيءُ، إِزْرِقّاقاً / إِزْرَقَّ.
**آپاتیت** /äpätit/ (شیمـ) الأَباتِيْت.
**آپارات** /äpärät/ باعِثَةُ الأَشْباح، مَكِينَةُ السِّينما.
**آپارتاید** /äpärtäyd/ التَّمْيِيزُ العُنْصُرِيّ، سِياسَةُ التَّمْيِيزِ العُنْصُرِي.
**آپارتهید** /äpärtheyd/ ← آپارتاید.
**آپارتمان** /äpärtomän/ الشُّقَّة.
**آپارتمان مبله** /ä.moble/ الشُّقَّةُ المُؤَثَّثَة.
**آپارتمان مسکونی** /ä.-maskun-i/ الشُّقَّةُ السَّكَنِيَّة.
**آپارتی** /äpärti/ ← آپاردی.
**آپاردی** /äpärdi/ ← حقه باز.
**آپاندیس** /äpändis/ الزّائِدَةُ الدُّوْدِيَّة. مُصْران أَعْوَر.
**آپوکالیپس** /äpokälips/ ١. سِفْرُ الرُّؤْيا، ٢. الكَشْف، رُؤْيا نُبُوئِيَّة.
**آپوکریف** /äpokrif/ الأَبُوكْرِيفا. أَربعَةَ عَشَرَ سِفْراً تُلْحَقُ أَحياناً بـ «العهد القديم» من الكتاب المقدّس ولكنَّ البروتستانتَ لايَعْتَرِفون بصحّتها.
**آپولو** /äpolow/ أَپُولُو apollo.
**آپیس** /äpis/ الأَبِيْس.
**آتاکسی حرکتی** /ätäksi-ye-harakati/ (پـز) أتاكسي حَرَكِيّ، الهَزَعُ الحَرَكِيّ.
**آتروپین** /ätropin/ (شیمـ) أَتْرُوبِين.
**آتش** /äteš,ätaš/ النّار، الضَّرَمَة، الصِّلَى، الصَّلاء، الحارِقَة، الوَقْد، أُمُّ القِرَى، الحَرُور، الحَرَق، اللَّظَى، النُّحاس، السَّكَن، فاكِهَةُ الشِّتاء، السّاعور، السّاعُورَة، الفاضِيَة، الجَمْسَة، الوَحَى، المامُوس، الأَرِيْث، الشُّقْراء، الوابِصَة، الوَبِيْصَة، الجُحْمَة، الجُحامَة، الحَدَمَة، الحَضَوْضَى، السُّوء، العَجُوز.
**آتش افروختن** /ä.-afruxtan/ شَعْلاً / شَعَلَ ـَ وتَشْعِيْلاً / شَعَّلَ وتَضْرِيماً / ضَرَّمَ النّارَ، إِيْقاداً / أَوْقَدَ.
**آتش افروز** /ä.-afruz/ المُهَيِّج، المُلْهِب.
**آتش افروزی** /ä.-a.-i/ ← آتش افروختن.
**آتش افروزینه** /ä.-afruzine/ الضِّرام، الثُّقُوب، الأُراثَة، الثِّقاب، الحُراق، الحُرُوق.
**آتش افکن** /ä.-afkan/ المِقْلاع، قاذِفَةُ اللَّهَب.
**آتش انداز** /ä.-andäz/ وَقّادُ الآلاتِ البُخارِيَّة، أَطَشْجي.
**آتش انگیز** /ä.-angiz/ الحارِق.
**آتشبار** /ä.-bär/ البَطّارِيَّة.
**آتشبار ضدهوایی** /ä.-e-zedd-e-haväyi/ قاذِفَةُ اللَّهَب.
**آتشباز** /ä.-bäz/ النَّفّاط.
**آتشبازی** /ä.-b.-i/ الأَلْعابُ النّارِيَّة، الأَسْهُمُ النّارِيَّة، القَمَرُ والنُّجوم، البَوْصاء، الشُّعَيْلَة، الشُّعْلَيْلَة، الصَّوارِيْخُ النّارِيَّة.
**آتشبان** /ä.-bän/ قُطْنُ النّار.
**آتش‌بس** /ä.-bas/ (نظ) الهُدْنَة. وَقْفُ إِطْلاقِ النّار.
**آتش‌بس دادن** /ä.-b.-dädan/ مُهادَنَةً / هادَنَ، تَهادُناً / تَهادَنَ المُتَحارِبُون.
**آتش بیهدف** /ä.-e.-bihadaf/ (نظ) رَمْيٌ طائِش.
**آتشپاره** /ä.-päre/ ١. الجَذْوَة، الجَمْرَة، القَبَس، المِقْباس ← اخگر. ٢. مُحَرِّكُ الفِتَنِ أو القَلاقِل. ← فتنه‌انگیز، زرنگ.
**آتش‌پرستی** /ä.-parast-i/ عِبادَةُ النّار.
**آتش پشتیبانی** /ä.-e-poštibani/ (نظ) رَمْيُ المُساعَدَة.
**آتش پوششی** /ä.-e-pušeši/ (نظ) رَمْيُ التَّغْطِيَة.
**آتش پیش‌بینی شده** /ä.-e-pišbinišode/ (نظ) رَمْيٌ

مُدَبِّر.

**آتش تهیه** /ā.-e-tahiyye/ (نظ) القَصْفُ التَمهيدِيّ.

**آتش تهیهٔ توپخانه** /ā.-e-t.-ye-tupxāne/ (نظ) اِستِحْضاراتُ المِدْفَعِيّة.

**آتش خانه** /ā.-xāne/ ← کوره.

**آتشدان** /ā.-dān/ المِجْمَر، المِجْمَرَة، المَوْقِد، المُوَقَّد، المَنْقَد، الوُجاق، الكانُون، الكانُونَة، المُسْتَوْقَد، المِسْعَر، المُفْتَأد، المِدْخَنَة، المِبْخَرَة، الإرَة، الأرَة، الوُؤْرَة، المامُوس.

**آتش درو درعمق** /ā.-e-derow-dar-omq/ (نظ) رَمْيُ تَفْتِيش.

**آتش دهانه** /ā.-e-dahāne/ (نظ) وَمِيض.

**آتش زا** /ā.-zā/ مُوَلِّدُ النّار.

**آتش زدن** /ā.-zadan/ شَعْلاً / شَعَلَ ـَ إشعالاً / أشْعَلَ النّارَ فيه، إيْقاداً / أوْقَدَ فيه النّارَ، تَلْهِيباً / لَهَّبَ، إلْهاباً / ألْهَبَ، إضراماً / أضْرَمَ وتَضْرِيماً / ضَرَّمَ النّارَ في، إطْلاقاً / أطْلَقَ فيه النّارَ.

**آتش زنه** /ā.-zane/ الحُراق، الحُراقَة، الحَرُوق، الصُّوفان، المِشْعَل، الحُوّار، المِظَرّة.

**آتش‌زنی** /ā.-zan-i/ ← آتش زدن.

**آتش سنگین** /ā.-e-sangin/ (نظ) رَمْيٌ غَزِير.

**آتش‌سوزی** /ā.-suz-i/ الحَرْق، الحَرِيق، الحَرِيقَة، الإحْراق، الضَّرِيم.

**آتش‌سوزی عمدی** /ā.-s.-iye-amd-i/ الحَرْق أو الحَرِيق العَمْدِيّ.

**آتشفشان** /ā.-fešān/ البُرْكان، جَبَلُ النّار.

**آتش‌فشان خاموش** /ā.-f.-xamuš/ البُرْكانُ الخامِد، البُرْكانُ السّاكِن.

**آتش‌فشان فعال** /ā.-f.-fa"al/ البُرْكانُ الثّائِر.

**آتش‌فشانی** /ā.-f.-i/ البُرْكانِيّ.

**آتشک** /ātašak/ ۱ ← کرم شب تاب. ۲.(پز) ← سیفیلیس.

**آتشکاو** /ā.-kāv/ المِسْعار، المِسْعَر، المِسْجَر، المِسْجَرَة، المِحْراث، المِحْرَث، المَلِيل، المِفْأد، المِفْأدَة، المِحَشّ، المِحَشّة، المِهْزام، المِنْجاب، الإسْطام، المِحْضَأ، المِحْضاء، المِحْضَب، المِشْياع، المِجْهَل.

**آتشکده** /ā.-kade/ مَعْبَدُ النّار.

**آتش گردان** /ātaš-gardān/ الفَرّارَة (عم، مصري) المِنْجال (عم، عراقي).

**آتش گرفتن** /ā.-gereftan/ اِحْتراقاً / اِحْتَرَقَ، تَحَرُّقاً، تَحَرَّقَ، اشْتِعالاً / اشْتَعَلَ، اتِّقاداً / اتَّقَدَ، تَوَقُّداً / تَوَقَّدَ، وَقْداً ووُقُوداً ووَقَداناً وقِدَةً / وَقَدَ ـِ قَبْساً / قَبَسَ ـِ اِقْتِباساً / اِقْتَبَسَ منه النارَ، الْتِهاباً / الْتَهَبَ، لَهْلَبَةً / لَهْلَبَ، ضَرَماً / ضَرِمَ ـَ اِضْطِراماً / اِضْطَرَمَ، شُبُوباً / شَبَّتْ فيه النّارُ، وَرْياً ورِيَةً / وَرَى ـِ هُبُوباً وهَبِيباً وهَبّاً / هَبَّتِ النّارُ، شَيْطاً وشِياطَةً / شاطَ ـِ الشَّيءُ.

**آتشگیرانه** /ā.-girāne/ ← آتش‌افروزینه.

**آتشگیره** /ā.-gire/ ← آتش‌افروزینه.

**آتش‌نشان** /ā.-nešān/ الإطْفائِيّ. المُطافِئ.

**آتش‌نشانی** /ā.-n.-i/ إطْفاءُ النّارِ، الإطْفائِيّة.

**آتشی** /ātaši/ ۱. النّارِيّ، الهائِج، المُتَهَيِّج ← آتشین. ۲. عَصَبِيُّ المِزاج، الشَّرّانِيّ، النُّفَطَة، الثّائِر، الهائِج، الحادّ، حادُّ الطَّبْع، المُحْتَدّ، المُتَمَقِّط ← خشمناک، تندخو، جوشی.

**آتشی شدن** /ā-šodan/ اِنْغِياظاً / اِنْغاظَ، تَغَيُّظاً / تَغَيَّظَ، اِغْتِياظاً / اِغْتاظَ، اِتّقاداً / اِتَّقَدَ، نَفْطاً ونَفِيطاً / نَفَطَ ـِ حَرَباً / حَرِبَ ـَ ← خشمگین شدن.

**آتشی کردن** /ā.-kardan/ إيْغاراً / أوْغَرَ وتَوْغِيراً / وَغَّرَ صَدْرَه عَلَى، إغاظَةً / أغاظَه، كَيْداً ومَكِيْدَةً / كادَ ـِ مُكايَدَةً / كايَدَه.

**آتشین** /ātašin/ ← آتشی.

**آتلانتیک** /ātlāntik/ أطْلَنْتِس.

**آتلیه** /ātolye/ المَرْسَم، مُحْتَرَفُ الرَّسّام، سْتُودِيُو، غُرْفَةُ المُصَوِّرِ أوناحِتِ التَّماثِيل.

**آتمپو** /ātempo/ (مسـ) التَّرْجِيْع.

**آتمسفر** /ātmosfer/ ← جو.

**آتو** /ātu/ ۱.وَرَقَةٌ رابِحَة. ۲ ← دستاویز، مستمسک.

**آتونال** /ātonāl/ (مسـ) لانَغَمِيّ، لانَبْرِيّ.

**آثار** /āsār/ الآثار، العَلامات.

**آثار باستانی** /ā.-bāstān-i/ العادِيّات.

**آثار تاریخی** /ā.-tārix-i/ الآثار، البَقايا الأثَرِيّة.

**آثار جرم** /ā.-jorm/ مَعالِمُ الجَرِيْمَة.

**آج** /āj/ ۱ ← (گیا) افرا. ۲. السِّنّ، الحَزّ، الخَيْط، اللَّوْلَبَة.

**آجاو** /äjäv/ (گیا) أُذُنُ الحِمار ← گوش خر.

**آجدار** /ä.-där/ المُسَنَّن، المُلَوْلَب.

**آجر** /äjor/ الآجُر، الطُّوب، القِرْمِيْد، الإرْدَبّة.

**آجربهمنی** /ä.-bahman-i/ الطُّوبُ الأحْمَر.

**آجرپز** /ä.-paz/ ← آجرساز.

**آجرپزی** /ä.-p.-i/ تَأْجِيْرُ الطِّيْن ← آجرساختن.

**آجرخام** /ä.-e-xäm/ الطُّوبُ النَّيّ، اللَّبِن، اللَّبْنَة ← خشت.

**آجرساختن** /ä.-säxtan/ تَلْبِيْناً / لَبَّنَ، تَأْجِيراً / أَجَّرَ الطِّيْنَ ← خشت زدن.

**آجرساز** /ä.-säz/ الطَّوّاب، اللَّبّان.

**آجرسازی** /ä.-s.-i/ ← آجرساختن.

**آجرسفید** /ä.-e-safid/ الطُّوبُ الأبيضُ أو الرَّمْليّ.

**آجرشکری** /ä.-e-šakar-i/ ← آجرسفید.

**آجرکاری** /ä.-käri/ بِناءٌ من الطُّوب.

**آجر ماسه‌ای** /ä.-e-mäse-i/ ← آجر سفید.

**آجرنسوز** /ä.-e-nasuz/ آجُرٌ حَرارِيّ.

**آجودان** /äjudän/ (نظ) اليَاوِر، أمينُ السِّرّ، المُرافِق، المُساعد.

**آجودانی** /ä.-i/ (نظ) سِرُّ العامّ.

**آجیتاتو** /äjitäto/ (مسـ) المُضطَرِب، الثّائِر.

**آجیل** /äjil/ النُّقْل. المُكَسَّرات.

**آجیل فروش** /ä.-foruš/ النُّقَلِيّ، الجَوّاز، بائِعُ النُّقْل.

**آجیلی** /äjil-i/ ← آجیل فروش.

**آچار** /äcär/ المِفَكُّ البَراغِيّ، مِفْتاحُ بُورْبَغْبَغان، مِفْتاحُ الصَّمُولة.

**آچارپیچ** /ä-pic/ المِشْط، المِشْطَة.

**آچار دوسر** /ä.-e-do-sar/ مِفْتاحُ الصَّمُولَة بناحِيَتَيْن.

**آچار مهره‌گردان** /ä.-e-mohre-gardän/ مِفْتاحُ الصَّمُولَة.

**آچار مهره‌گشا** /ä.-e-m.-gošä/ المِفْتاحُ الانكليزيّ.

**آچمز** /ä.cmaz/ في اصطلاح لُعبة الشَّطرنج إذا وَقَفَ الحجرُ بين العدوّ والملک فلا يُمْكِنُ إخراجُه من مكانه حتّى لا يَتَواجَهَ الملک مع العدوّ، والفارسُ المُوَقَّفُ اسمه [آچمز].

**آخ** /äx/ افٍّ.

**آخالسوز** /äxälsuz/ الُمرَمِّد.

**آختن** /äxtan/ ← کشیدن [شمشیر].

**آخر** /äxer/ الآخِر، الأخِيْر، المُؤَخَّر، الدّابِر، الدُّبُر، الدَّرَک، المُنْتَهَى، الطَّرْف، الطَّرَف، الذَّيْل، القافِية، الانْتِهاء، المَصِيْر ← پایان.

**آخرت** /äxerat/ الآخِرَة، الأَزَل، الأَزَلِيّة، المَعاد، المَعادَة، العُقْبَى.

**آخری** /äxer-i/ الآخِر، الأخِيْر، الخِتامِيّ، النِّهائِيّ.

**آخرین** /äxer-in/ ← آخری.

**آخرین پیروزی** /ä.-piruz-i/ الفَوْزُ النِّهائِيّ.

**آخرین چاره** /ä.-cäre/ المَرْجَعُ الأخِيْر.

**آخرین حد** /ä.-had(d)/ الُمنْتَهَى، الغايَة.

**آخرین داوری** /ä.-dävar-i/ الدَّيْنُونَة، الحسابُ الأخِيْر.

**آخرین درجه** /ä.-daraje/ المُتَناهِي لِلْغايَة.

**آخرین درمان** /ä.-darmän/ العِلاجُ النِّهائِيّ.

**آخرین رأی** /ä.-ra'y/ الحُكْمُ النِّهائِيّ.

**آخشیج** /äxšij/ العُنْصُر، الإسْطِقِس، الأُسْطُقُسّ ← عنصر.

**آخور** /äxor/ المِعْلَف، المِذْوَد، مُعْتَلَفُ الدَّوابّ، المِدْوَد، المِزْوَد، المِحْبَس، الآرِيّ. الطُّوالَة.

**آخورک** /äxor-ak/ التَّرْقُوَة ← ترقوه.

**آخوره** /äxore/ ١ ← آخورک. ٢. القُفَّة.

**آخوند** /äxund/ مُلّا، طالِب، عالِمٌ رُوحانِيّ.

**آخوندک** /äxond-ak/ (جانـ) السُّرْعُوف، السُّرْعُوفَة، فَرَسُ النَّبِيّ، حِصانُ إبْلِيس، أبو صَلاح.

**آخوندکان** /ä.-än/ [تیرهٔ آخوندک] (جانـ) السُّرْعُوفِيّات.

**آداب** /ädäb/ الرَّسْم، الشَّعِيْرَة، الطُّقْس.

**آداب معاشرت** /ä.-e-mo'äšerat/ ادَبُ السُّلُوکِ أو المُعاشَرَة.

**آداپتور** /ädäptor/ ← ترانس.

**آداجو** /ädäjo/ (مسـ) ١. الأُمْهَل، علامةٌ موسيقيةٌ للتَّمَهُّل. ٢. حركةٌ أو قطعةٌ موسيقيةٌ بطيئةٌ.

**آدامس** /ädäms/ العِلْک، العُلاک، المُضْغَة، المُضاغَة.

**آدامس بادکنکی** /ä.-e-bädkonaki/ عِلْکُ نايْلُون.

**آدامس‌فروش** /ä.-foruš/ العَلّاک.

**آدرس** /ädres/ عُنْوانُ الكتاب، العِلْوانُ من الكتاب، العُلْيان ← نشانی.

**آدرس نوشتن** /ä.-neveštan/ عَنْوَنَةً / عَنْوَنَ، عَلْوَنَةً وعُلْواناً / عَلْوَنَ، عَنّاً وعَنَناً وعُنُوناً / عَنَّ بِـ تَعْنِيْناً / عَنَّنَ،

عَنواً / عنـاـ إغناءً / اغْنَى، تَغنِيَةً / عنَّى، تَغلِيَةً / علَّى الكتابَ.

**آدرنال** /ädrenäl/ (پز) الكُظْر، الغُدَّةُ فوق الكلْيَة.

**آدرنالين** /ädrenälin/ (پز) الكُظْرِين.

**آدم** /ädam/ الآدَم، الإنْسان، البَشَر، الشَّخْص، الجَدَع، النَّفَر، الزَّوْل، اِبنُ الطِّين، الاِنْس ← اِنسان.

**آدم آبی** /ä.-äb-i/ الخَيْلان ← دختر دريا.

**آدم برفی** /ä.-barf-i/ الإنْسانُ الثَّلْجِيّ، ثَلْجٌ يُشكَّلُ عَلَى هيئةِ إنسان.

**آدم جنگلی** /ä.-jangal-i/ انِسانُ الغابِ.

**آدمخوار** /ä.-xär/ اكِلُ لُحُوم البَشَرِ.

**آدمخواری** /ä.-x.-i/ اكْلُ لَحْمِ البَشَرِ.

**آدم ربایی** /ä.-robäy-i/ الخَطْف، الإخْتِطاف.

**آدمک** /ädam-ak/ ۱. الفَزّاعَة، اللِّعِين، المِجْدار، النُّظّار. ۲. (نظ) هَدَفٌ شَبَحِيّ.

**آدمک توی جعبه** /ä.-tuye-ja'ba(-e)/ عِفريتُ العُلْبَة.

**آدمکش** /ä.-keš/ القاتِل، القَتّال، الفاتِك، الفَتّاك، الدَّمَوِيّ، القاتِلُ المُتَعَمِّد.

**آدمکشی** /ä.-k-i/ القَتْل، الفَتْك، الإغْتِيال، الحَرْب الضَّرُوس ← قتل.

**آدمکشی بناحق** /ä.-k.-iye-be-nä.-haq/ القَتْل، الفَتْك، الإغْتِيال.

**آدمکشی عمدی** /ä.-k.-iye-amd-i/ قَتْلُ العَمْد، القتلُ العَمْدِيّ.

**آدمکشی غیرعمدی** /ä.-k.-iye-qeyr-e-a.-i/ قَتْلٌ بلا تَعَمُّدٍ أو خَطَأ.

**آدمنمايان** /ä.-nemäyän/ (جانـ)الرَّئِيسِيّات.

**آدمی** /ädam-i/ ۱ ← آدم. ۲. الآدَمِيّ، البَشَرِيّ.

**آدميرال** /ädmiräl/ أمِيرُ البَحْر، الأمِيرال ← دريا سالار.

**آدميزاد = آدميزاده** /ädamizäd, zäde/ ← آدم، انسان.

**آدنوئيد** /ädenoid/ (پز) الزّائِدَةُ الأنْفِيّة.

**آدنيس** /ädonis/ (گيا) الأدُنِيس.

**آدنيس آتشی** /ä.-e-ätaši/ (گيا) الأدُونِيس لُهَيْبِي.

**آدنيس بهاره** /ä.-e-bahäre/ (گيا) الأدُونِيس الرَّبِيعِيّ، عَيْنُ البِز، عَيْنُ الثَّور.

**آدنيس پاييزه** /ä.-e-päyize/ (گيا) الأدُونِيس الخَرِيفِيّ، حَنُونُ البَزّاز، نابُ الجَمَلِ، نقطةُ دَم.

**آدنيس تابستانی** /ä.-e-täbestäni/ (گيا) الأدُونِيس الصَّيْفِيّ، عَيْنُ الحَجَل، عَيْنُ التَّدْرُج.

**آدنيس کوچک** /ä.-kucak/ (گيا) الزُّغْلِيل.

**آدونت** /ädvent/ ۱. أيّامُ الأحَدِ الأرْبَعَةِ السابقةُ للميلاد. ۲. مَجيءُ المسيح الى العالم ثانيةً.

**آدونتيستها** /ädventisthä/ المَجِيئِيَّة، السَّبْتِيَّة، المذهبُ القائلُ بأنَّ مَجِيءَ المسيحِ ثانيةً و نهايةَ العالم أمْسَيَا قَرِيبَيْن.

**آديسن** /ädison/ (پز) داءُ أدِيسُون.

**آدينه** /ädine/ الجُمْعَة ← جمعه.

**آذار** /äzär/ آذار، مارس.

**آذر** /äzar/ ۱. ← آتش. ۲. الشَّهرُ التّاسِعُ من السّنة الإيرانيّة.

**آذربو** /ä.-bu/ (گيا) كَفُّ الأسَد، راحَةُ الأسَدَ.

**آذرخش** /äzaraxš/ البَرْق، الصّاعِقَة، الصّاقِعَة، البارِق، الخال، المُتَهَزِّم، لَمْحَةُ البَرْق ← برق ۳.

**آذرسنج** /äzar-sanj/ (فز) المِضْرَم /pyrometer/

**آذرگون** /ä.-gun/ (گيا) الأخْيُون، رَأسُ الأفْعَى ← پير گياه.

**آذرگوی** /ä.-guy/ ← شهاب.

**آذريون** /ä.-yun/ (گيا) عَبّادُ الشَّمْس، عابِدُ الشَّمْس ← آفتاب‌گردان.

**آذريون الماء** /ä.-yun-ol-mä/ (گيا) الضُّرْغُوس /marsh-marigold (E)/

**آذوقه** /äzuqe/ النَّفَقَة، البِيْت، البِيْتَة ← توشه.

**آذين** /äzin/ الزِّينَة، الزِّيان، الزُّخْرُف، الحِلْيَة. ← پيرايه، زيور، آرايش.

**آذين بستن** /ä.-bastan/ زَيْناً / زانَ بِـ، تَزْيِيناً / زَيَّنَ.

**آذين‌بندی** /ä.-band-i/ الزِّيْنَةُ بالأنْوارِ أو الألْوانِ.

**آر** /är/ الآر، وحدةُ قياسٍ أرضيّ تُساوي مئةَ مترٍ مربَّع.

**آراء عمومی** /ärä'-e-omumi/ إنْتخابٌ عامّ، اقتراحٌ عامّ.

**آراء مختلف** /ä.-e-moxtalef/ الآراءُ المُتَباعدةُ أو المُخْتَلِفَة.

**آراستگی** /ärästa(e)g-i/ الزَّهْو، الرَّوْنَق، الهَذْب، التَّهْذِيب، التَّنْقِيَة، الهِنْدام، الهَنْدَمَة، الحِشْمَة، التَّنْمِيش، الأدَب، التَّأدُّب.

**آراستن** /ärästan/ حَلْياً / حَلَى بِـ ها، تَحْلِيَةً / حَلَّى

الشَّيء، تَـزْييناً / زَيَّنَ، تَجْمِيْلاً / جَمَّلَ، إزْيـاناً / زَيَّنَ الشَّيءَ، تَدْبِيْجاً / دَبَّجَ، وَصْفاً وصِفَةً / وَصَفَ ـِ الشَّيءَ، دَمْشَقَةً / دَمْشَقَ، نَمْنَمَةً / نَمْنَمَ، تَظْرِيْفاً / ظَرَّفَ، بَهْرَجَةً / بَهْرَجَ، تَزْوِيْقاً / زَوَّقَ، هَنْدَمَةً / هَنْدَمَ، تَسْوِيَةً / سَوَّى، زِخْرافاً وزَخْـرَفَةً / زَخْرَفَهُ، وَشْياً وشِيَةً / وَشَى ـِ الثَّوْبَ، تَوْشِيَةً / وَشَّى، تَبْرِيْقاً / بَرَّقَ، تَنْمِيقاً / نَمَّقَ / زَبْرَجَةً / زَبْرَجَ الشَّيءَ، تَحْفِيلاً / حَفَّلَ، رَقْشاً / رَقَشَ ـُ تَرْقِيشاً / رَقَّشَ، إسْـراجاً / أَسْرَجَ، تَـزْيِيغاً / زَيَّغَ، فَنّاً / فَنَّ ـُ تَبْرِيْجاً / بَرَّجَ، تَنْجِيْداً / نَجَّدَ البَيْتَ، إمْتِشاطاً / إمْتَشَطَ، تَمَشُّطاً / تَمَشَّطَ، صَغْتَـرَةً / صَغْتَرَ، تَحْسِينـاً / حَسَّنَ، تَزْيِيَةً / زَيَّى، تَسْوِيْلاً / سَوَّلَ له أمراً، تَسْوِيْلاً / سَوَّلَ له نفسُه الأمرَ، تَقْيِيْناً / قَيَّنَه، تَزَوُّراً / تَزَوَّرَ، تَرْقِيماً / رَقَّمَ، تَدْمِيَةً / دَمَّى الفَتاةَ، تَشْـوِيفاً / شَوَّفَ، حَبْراً / حَبَرَ ـُ البُرْدَ، تَحْبِيْراً / حَبَّرَ، تَرْتِيْباً / رَتَّبَ، تَوضِيْباً / وَضَّبَ، تَطْوِيْساً / طَوَّسَ، تَصَنُّعاً / تَصَنَّعَ، تَزَيُّقاً / تَزَيَّقَ، عَنْدَرَةً / عَنْدَرَ، تَخْـوِيْصاً / خَوَّصَ، لَحْطاً / لَحَطَ ـَ تَخْشِيْلاً / خَشَّلَ ← آرايش كردن.

**آراسته** /ärāste/ المُزَيَّـن، المُوَشَّى، المُجَلَّى، المُـدَبَّج، الأنِيْـق، المُـزَخْـرَف، المُـزَوَّق، المَشُــوف، المُنَمَّـق، المُنَمْنَم، الزائِن.

**آراسته شدن** /ā.-šodan/ تَزَيُّناً / تَزَيَّنَ، إزْدِياناً / إزْدَانَ، تَزْيِيناً / زَيَّنَ القومُ، اِزْيـاناً / أزْيَنَ، تَحَسُّناً / تَحَسَّنَ، تَحَلِّياً / تَحَلَّى، تَجَمُّلاً / تَجَمَّلَ، إبْراقاً / أبْرَقَ، أنَقاً وأناقَةً / أنِقَ ـَ تَبَرُّجاً / تَبَرَّجَ، تَرَقُّشاً / تَرَقَّشَ، تَبْرِيْقاً / بَرَّقَ تِ المرأةُ، تَبَهْـرُجاً / تَبَهْرَجَ، تَطْـوِيْساً / تَطَوَّسَ، تَحَفُّلاً / تَحَفَّلَ، تَشَوُّفاً / تَشَوَّفَ، / تَهَيُّؤاً / تَهَيَّأَ، تَهَنْدُماً / تَهَنْدَمَ، تَحَبُّراً / تَحَبَّرَ، تَبَعُّلاً / تَبَعَّلَتْ له، تَقَيُّناً / تَقَيَّنَ، تَرَيُّعاً / تَرَيَّعَ، تَمَرِّياً / تَمَرَّى بكذا، رَتَلاً / رَتِلَ ـَ الشَّيءُ ← آرايش كردن [خود را] ۲.

**آراسته كردن** /ā.-kardan/ ← آراستن.

**آراقيطون** /ārāqitun/ (گيا) الأرْقِطْيُون ← بابا آدم.

**آرام** /ārām/ السّـاكِـن، المُطْمَئِـنّ، الآمِـن، الثّـابِـت، المَتِيْن، الحازِم، الرَّزِيْن، الهادِئ، الرَّصِيْن، مُرْتاحُ البال، هَـادِئُ البال، مُسْتَـرِيْـحُ البال، رابِـطُ الجَـأْش، الوَقُـور، القـارّة، اللَّطِيْف، الـرِّسْل، السَّهْـل، بـارِدُ الطَّبْع، رَقِيـقُ الجانِب، الخَلِيّ، خالي البـال، الخامِد، الهامِـد، نَعِيْمُ البال، السَّمِيْنَ، الـوَدِيْع، الزَّمِيْت، السّاجِـي، السّاجِيَة، المَسْجُور، پاسِيْفِيْكي، التَّأنّـي، الهاجِع، التُّؤَدَة، به ـ ی: على تُؤَدَةٍ، وَئِيْداً، بِهُدُوءٍ، على هَوْنٍ.

**آرامبخش** /ā.-baxš/ المُلَطِّف، المُسَكِّن.

**آرام بخشيدن** /ā.-baxšidan/ ← آرام كردن.

**آرام دادن** /ā.dādan/ ← آرام كردن.

**آرامش** /ā.-eš/ ← الإطْمِئْنان، الأمْن، الأمـان، الأُنْس، الأوْن، التُّدْعَـة، التَّخْفِيْف، التَّلْطِيْـف، الخُمُود، الـدَّلّ، الرّاحَـة، الرَّواح، الـرَّزانَة، الـرَّصانَـة، الرُّكُـود، السُّكُون، السَّكِيْنَة، السَّكِّيْنَـة، السِّلْم، السَّلام، السَّلامَـة، السُّلُوّ، السَّهْو، الصُّلْـح، الطَّمان، الطُّمَـأْنِيْنَة، الفَتْـر، القَسامَـة، اللَّثْـم، التَّـلاؤُم، المَوْدُوع، الـوَداعَـة، الـوَقار، الـوَئِيْـد، الهُجُوع، الهَدْء، الهُدُوء، الهُدْنَة، الهُدُوْن، الهَوْن، الهُوْنَة، الهُوَيْنا، الهِيْنَة.

**آرامش بخشيدن** /ā.-eš-baxšidan/ ← آرام كردن.

**آرامش دادن** /ā.-eš-dādan/ ← آرام كردن.

**آرام شدن** /ārām-šodan/ أمْناً وأمَناً وأمَنَةً وأمـاناً وإمْناً / أمِنَ ـَ إطْمِئْناناً / اِطْمأنَّ إليه، إقْراراً / أقَرَّ، قَراراً وقُرُوراً / قَرَّ ـُ اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ، سُكُـوناً / سَكَنَ ـُ، تَطَـأْمُناً / تَطَأْمَنَ، تَعَزِّياً / تَعَزَّى، اِنْكِساراً / اِنْكَسَرَ، إخْناجاً / أخْنَجَ، إقْراداً / أقْرَدَ المُتَحَرِّك، تَفَـرُّجاً / تَفَرَّجَ بكذا، خُضُـوعاً وخَضاعاً / خَضَعَ ـَ خُفُوتاً / خَفَتَ ـِ الصَّوتُ، خُمُوداً / خَمَدَ ـُ دَوْماً ودَواماً / دامَ ـُ الشَّيءُ، دَبْأً / دَبَأَ ـَ رُكُوداً / رَكَدَ ـُ القـومُ، زَماتَةً / زَمُتَ ـُ سُبُوتاً / سَبَتَ ـِ سُجُوّاً / سَجا ـُ سُجُوّاً وسَجاةً / سَخا ـُ سَهاوَةً / سَهُوَ ـُ فُتُوراً / فَتَرَ ـِ الى الشَّيءِ، فَتْأً / فَتِئَ ـَ كَبْناً وكُبُوناً / كَبَنَ ـِ لَوْقاً / لاقَ ـُ لَيْقاً ولِياقَةً ولَيـاقاً ولَيَقاناً / لاقَ ـِ نَبْذاً / نَبِذَ ـَ الشَّيءُ، نُتُوطاً / نَتَطَ ـِ وَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ، وَدْعاً / وَدُعَ يَدَعُ، وَداعَةً / وَدُعَ يَوْدُعُ، قِرَةً / وَقَرَ ـِ وَقارَةً وقِرَةً ووَقاراً / وَقُرَ يَـوْقُرُ الرَّجُلُ، هَـوْناً وهَواناً ومَهـانَةً / هانَ ـُ هَبْطاً / هَبَطَ ـُ ت الرِّيْحُ أو الحُمّـى، هُجُوعاً وتَهْجـاعاً / هَجَعَ ـَ هَدْءاً وهُدُوءاً / هَدَأَ ـَ هُدُوناً / هَدَنَ ـِ هُكُوعاً / هَكَعَ ـَ هُمُوداً / هَمَدَ ـُ تِ الأصواتُ.

**آرامش يافتن** /ārāmeš-yāftan/ ← آرام شدن.

**آرام كردن** /ārām-kardan/ تَسْكِيْناً / سَكَّنَ، إسْكـاتاً / أسْكَتَ، إهْجاعاً / أهْجَعَ، إهْداءً / أهْدَأَ، تَهْدِئَةً / هَدَّأَ،

خُماداً / أخْمَدَ، جَبْراً / جَبَرَ ـُ الخاطِرَ، تَخْفِيفاً / خَفَّفَ، خَضْعاً / خَضَعَ ـَ تَدْبِئَةً / دَبّأَ، تَرْطِيباً / رَطَّبَ، تَرْكِيناً / رَكَّنَ، إزداءً / أزدأَ، رَفْواً / رَفا ـُ رَفْأً / رَفَأَ ـَ إسْجاءً / أسْجَى، تَطْيِيباً / طَيَّبَ خاطِرَه، فِناءً ومُفاناةً / فانَى، فَتْأً / فَتَأَ ـَ هـ عن الأمر، تَفْتِيراً / فَتَّرَ، إفْتاراً / أفْتَرَ، تَكْنِيناً / كَنَّنَ، مَهْلاً / مَهَلَ ـَ نَخْواً / نَخا ـُ حِدَّتَه، تَوْقِيراً / وَقَّرَ الدّابّةَ، تَهْدِيناً / هَدَّنَ، تَهْمِيداً / هَمَّدَ، إهْماداً / أهْمَدَ.

**آرامگاه** */ā.-gāh/* القَبْر، المَقْبَرَة، التُّرْبَـة، اللَّحْد، الضَّرِيح، الضَّرِيحَـة، الرَّمْس، الرّامُـوس، الجَبّان، الجَبّانَة، الـرَّيْم، المَثْوَى.

**آرامی** */ā.-i/* ۱. الآرامِيَّة. ۲ ← آرامش.

**آرام یافتن** */ā.-yāftan/* آرام شدن.

**آرایش** */ārāyeš/* الزَّيْن، الزِّيْنَة، الزُّوْنَة، الوَشْي، التَّوْشِيَة، الحَفْلَة، التَّحْبِيْشَة، الزِّرْكِش، الزِّبْرِج.

**آرایش پدافندی** */ā.-e-padāfandi/* (نظ) تَرْتِيْبُ الدِّفاعِ.

**آرایش پله‌یی** */ā.-e-pelle-yi/* (نظ) تَشْكِيْلُ النَّسَق.

**آرایش پیکانی** */ā.-e-peykāni/* (نظ) تَشْكِيْلُ السَّهْمِ.

**آرایش دادن** */ā.-dādan/* ← آراستن، آرایش کردن.

**آرایش ستونی** */ā.-e-sotuni/* (نظ) تَشْكِيْلُ الرَّتْلِ.

**آرایش غلافی** */ā.-qelāf-i/* (گیا) ← گریبانه.

**آرایش کردن** */ā.-kardan/* ۱. زَيْناً / زانَ ـِ جَلْواً وجَلْوَةً وجَلاءً / جَلا ـُ العروسَ، زَوْقـاً / زاقَ ـُ زَيْقـاً / زاقَ ـ الماشطةُ العـروسَ، زَرْكَشَةً / زَرْكَشَ، تَحْبِيْشاً / حَبَّشَ، قَيْناً / قانَ ـِ ت المرأةُ المرأةَ، زَعْنَفَةً / زَعْنَفَ، زَتّاً / زَتَّ ـُ تَشْوِيراً / شَوَّرَ، تَهْيِئَةً / هَيَّأَ هـ ← آراستن. ۲. ~ [خود را] إزْدِياناً / إزْدانَ تِ المرأةُ، تَزَخْرُفاً / تَزَخْرَفَ، تَزَحُّفاً / تَزَخَّفَ ت المـرأةُ، بَرْقاً / بَرَقَ ـُ تَـزَيُّغاً / تَزَيَّغَ، تَبَتُّلاً / تَبَتَّلَ، إزْعـاداً / أزْعَدَتِ المرأةُ، إرْتِقـاشاً / إرْتَقَشَ ← آراسته شدن.

**آرایشگاه** */ā.gāh/* صالَةُ الحِلاقَة.

**آرایشگر** */ā.-gar/* الحَلّاق، المُزَيِّن، المُحَسِّن، المَشّاطَة، الماشِط، (نث) الماشِطَة، القَيْنَة، المُقَيِّنَة، الماسِحَة.

**آرایشگری** */ā.-g-i/* الحِلاقَة، المِشاطَة.

**آرایشی** */ā.-i/* الزُّخْرُفِيّ.

**آرپژ** */ārpež/* (مسـ) توقيعُ النغماتِ على وَتَرٍ توقيعاً متعاقباً بسرعة.

**آرتروز** */ārtroz/* (پز) الـرَّثْيَة، اِلْتِهـابُ المَفْصَـل، وَجَـعُ المَفاصِل.

**آرتزین** */ārtezyan/* أرْتوازِيَّة.

**آرتیست** */ārtist/* المُمَثِّـل، مُمَثِّـلُ الرِّوايـات، المُمَثِّـل السِّينمائِيّ، (نث) المُمَثِّلَة ← هنرپیشه.

**آرتیشو** */ārtišo/* (گیا) ← کنگر فرنگی.

**آرتیکل** */ārtikel/* ۱ ← بند، فصـل، ماده. ۲ ← کالا. ۳ ← (پز) مفصل، بند.

**آرتیمی** */ārtim-i/* (پز) الأُزُوح.

**آرد** */ārd/* الطِّحِيْن، الدَّقِيْق، الطِّحْن، الحَمِيْش، النُّباغَة، الدَّقّ.

**آرد استخوان** */ā.-e-ostoxān/* مَسْحُوقُ العِظام.

**آردپاش** */ā.-pāš/* النَّدّاغَة.

**آرد سفید** */ā.-e-sefid/* الدَّقِيْقُ الأبْيَض، السَّمِيْد.

**آرد شده** */a.-šode/* الدَّمِيْك.

**آردفروش** */ā.-foruš/* الدَّقّاق، الطَّحّان.

**آرد کردن** */ā.-kardan/* طَحْناً / طَحَنَ ـَ تَدْقِيْقاً / دَقَّقَ، دَمْكاً / دَمَكَ ـ جَـرْناً / جَرَنَ ـُ قَصْعاً / قَصَعَ ـَ تِ الرَّحى الحَبَّ.

**آرد نخودچی** */ā.-e-noxodc-i/* الدُّقاق.

**آرد نرم** */ā.-e-narm/* السَّوِيْق، الطِّحِيْنُ النّاعِم، العَلامَة.

**آرد وارک** */ārdvārk/* (جانـ) أبُو أظْلاف، أبُـو ذِقْن، خِنْزِيرُ الأرض ← خوک خاکی.

**آردواز** */ārdvāz/* الأرْدُواز. حَجَـرٌ صَلْصالـيّ، لونُـه أزرقُ أو أسود أو أخضر، يُقَسَّـمُ إلى صفائحَ ويُسْتَخْدَمُ فـي سقوفِ المنازل ويُتَّخَذُ منه ألواحٌ للكتابة.

**آرزو** */ārezu,ārzu/* المُنْيَـة، الأُمْنِيَّـة، التَّمَنِّي، الـرَّجـاء، الرَّجـاءَة، المَرْجاة، الأمَل، المـأمَل، المأمُـول، الغَرَض، المُراد، الحاجَة، البُغْيَة، الرَّوْم، المَرام، المَأرَب، المَأرُبَة، الإرادَة، الرَّغْبَـة، القَصْد، النِّيَّةُ الـرَّغِيْبَة، البَـوَى، التَّوْق، التَّوَقـان، الشَّوْق، الـدّاجَة، السُّـوْل، السُّطْرَة، الشَّهْـوَة، الصَّبا، الضَّلْع، العَسَم، اللُّبانَـة، المُنْوَة، النَّفْس، النَّجْم، النَّحْب، الهِمَّة، الوَحَم، الوِحام، الوَحْمَى، الطَّلَّى. فلانی ~ ی خود را بر آورده ساخت: قَضَى فلانٌ طَلاهُ. ~ می کنم: بِذِي، بوذِّي.

**آرزو داشتن** */ā.-dāštan/* ← آرزو کردن.

**آرزو کردن** /ä.kardan/ طَلَباً / طَلَبَ ـُ الشَّـيءَ، تَمَنِّياً / تَمَنَّى الشَّيءَ، حَنِيْناً / حَنَّ ـِ إليه، إرادَةً / أرادَ، شَيْئاً و مَشِيئَةً و مَشاءَةً / شاءَ ـِ، شَهْواً / شَهِيَ ـَ، شَهْوَةً / شَهَا ـُ، اِشْتِهاءً / اِشْتَهَى، تَشَهِّياً / تَشَهَّى، تَرَجِّياً / تَرَجَّى، رُغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ الشَّيءَ و فيه، حُمُوضاً / حَمَضَ ـُ بالشَّيءِ، إلْواءً / ألْوَى، نُزُوعاً / نَزَعَ ـِ إلى أهلِه، مُنازَعَةً / نازَعَ، نَزْواً و نُزُوّاً / نَزا ـُ به قلبُه إلى كذا، وَحْماً / وَحِمَ يَحِمُ و يَوْحَمُ الشَّيءَ ← آرزومند شدن [به چیزی].

**آرزومند** /ä.-mand/ الوَلِع، الوَلُـوع، الرّاغِب، المُشتاق، الشَّيِّـق، المُتَمَنِّـي، المُشْتَهِـي، التّـائِق، اللَّهْفـان، المُتَلَهِّـف، العَطِـش، العَطشـان، العـاطِـش، التَّـوّاق، العَرِض، الأَصْوَر.

**آرزومند شدن** [به چیزی] /ä.-šodan/ ← آرزو کردن و، حَنِيْناً / حَنَّ ـِ إليـه، شَوْقاً / شاقَ ـُ إليـه، ظَمَأً و ظَماءً و ظَماءَةً / ظَمِئَ ـَ تَتَوُّقاً / تَتَوَّقَ إلى الشَّيءِ، بَهْشاً / بَهَش ـَ إليه، تَوْقاً و تُؤُوقاً و تِياقَةً و تَوَقاناً / تاقَ ـُ إليه، صَباً و صَباءً / صَبِيَ ـَ إليه، صَبابَةً / صَبَّ ـَ إليه، هِيئَةً / هاءَ ـَ إليه، هَنّاً و هَنِيْناً / هَنَّ ـِ إليه.

**آرزومند كـردن** /ä.-kardan/ تَشْـوِيْقاً / شَـوَّقَ هـ إليـه، إصْباباً / أَصَبَّ هـ .

**آرزومندی** /ä.i/ الحَنِيْن، التَّحْنان، الصُّبُوّ، الصَّبْوَة، صِباً، التَّوَقان، المَنْزَع، المَنْزَعَة.

**آرزوهای خام** /ä.-häye-xäm/ أَضْغاثُ أَحْلام.

**آرزوی قلبی** /ä.-ye-qalbi/ الشَّوْق، الحَنِيْـن، الإشْتِياق، الصَّبْر.

**آرژانتین** /äržantin/ الأَرْجَنْتِيْن.

**آرشه** /äre/ القَوْس، قَوْسُ الكَمان.

**آرشیتکت** /äritekt/ المُهَنْـدِسُ المِعْمارِيّ، مُهَنْـدِسُ البِناء.

**آرشیدوک** /äriduk/ أَرْشِيْدُوق.

**آرشیو** /äriv/ السِّجِلّات، القُيُودات، آرْشِيْف، التَّصنِيْف، المَحْفُوظات ← بایگانی.

**آرکئوپتریکس** /ärkeoptiriks/ (جانـ) الطّائِرُ الأَوَّلِيّ.

**آرکئوزوئیک** /ärkeozo'ik/ الدَّهْرُ العَتِيق.

**آرکئولوژی** /arkeoloži/ باستانشناسی.

**آرگن** /ärgon/ (شیمـ) غازُ الأَرْجُون.

**آرگوس** /ärgus/ (جانـ) الأَرْغَس.

**آرگون** /ärgon/ (شیمـ) الأَرْغُون.

**آرم** /ärm/ الأُرْمَة. الأَرْمَة، اليافِطَة، العَلامَة.

**آرماتور** /ärmätor/ قَضِيْبُ الحَدِيد، حَدِيدُ التَّسْلِيْح.

**آرمان** /ärmän/ المَرام، البُغْيَة، المِثال، الهَدَف ← آرزو.

**آرمانهای ملی** /ärmänhä-ye-mell-i/ المُثُلُ القَوْمِيَّة.

**آرمونی** /ärmoni/ ← هارمونی.

**آرمونیک** /ä.-k/ هارمونیک.

**آرمادیلو** /ärmädillo/ (جانـ) المُدَرَّع.

**آرمیچر** /ärmicer/ المُحَرِّض ← القاگر.

**آرمیدن** /äram-idan/ اِسْتِزْواحاً / اِسْتَرْوَحَ، اِسْتِنامَةً / اِسْتَنامَ إليه، تَناوُماً / تَناوَمَ إليه، إرْخاءً / أَرْخَى عِمامَتَه، إخْماداً / أَخْمَدَ الرَّجـلُ، اِتِّداعاً / اِتَّدَعَ، أَخْذاً / أَخَذَ ـُ نَفْسَه.

**آرمیده** /äram-ide/ الطِّمْن، الوادِع، السّاجِي.

**آرنج** /äranj,ärenj/ المَرْفِق، المِرْفَق، الكُوْع.

**آرواره** /ärväre/ الفَكّ، اللَّحْي، ضَبَّةُ الفَم.

**آروارهٔ حشرات** /ä.-ye-haarät/ التَّأْشِيْر.

**آروارهٔ زبرین** /ä.-zabarin/ الفَكُّ العُلْوِيّ.

**آروارهٔ زیرین** /ä.-zirin/ الفَكُّ السُّفْلِيّ.

**آروغ** /äruq/ الجُشْأَة، الجُشَاء، الفُوّاق، الفُواق.

**آروغ زدن** /ä.-zadan/ جُشُوءاً و جُشْأً / جَشَأَ ـَ، تَجْشِئَةً / جَشَّأَ، تَجَشُّؤاً / تَجَشَّأَ، تَـدَشِّياً / تَدَشَّى، تَكَـرُّعاً / تَكَرَّعَ، فَأْقاً / فَأَقَ ـَ ت الـرِّيْحُ الرَّجلَ، فُـوَاقاً / فَأَقَ ـَ تَخَوُّعاً / تَخَوَّعَ الرَّجل، فُشُوشاً / فَشَّ ـِ..

**آروکاریا** /ärokäriä/ (گیا) الأَثْأَب، تِيْنُ البَنْغال.

**آری** /äri/ نَعَم، نَعام، إي، بَلَى، أَجَل، بَسَل، جَيْرَ، جَيْرِ.

**آریا** /äryä/ ۱. الآرِيّ. ۲. (مسـ) النَّغَم، اللَّحْن.

**آریانیسم** /äriänism/ آرِيُوسِيّ، منسوبٌ إلى آريوس، وهو كاهنٌ اسكندريٌ قال بأنَّ الإبـنَ (المسيحَ) غيرُ مُساوٍ للأبِ (اللهِ) في الجوهر.

**آریایی** /ä.-yi/ الآرِيّ.

**آریستوکـرات** /äristokrät/ الأَرِسْطُقْـراطِـيّ ← اریستوکرات.

**آریستوکـراسـی** /äristokräsi/ الأَرِسْطُقْـراطِيـة ← اریستوکراسی.

**آز** /az/ الحِرص، الطَّمَع، البُخل، الإمساك، الشَّرَه، الجَشَع، الغَرام، الشُّحّ، الغَشَم، العَشَمَة، النَّهَم، الهُزمانَة، الهَوَع المِزعَف.

**آزاد** /äzäd/ الحُرّ، المُطلَق، مُطلَقُ السَّراح، الطَّلِيق، المُخَيَّر، المُستَقِلّ، الطِّلق، الطَّلق، القائِمُ بذاتِه، المَحلُول، السّائِب، المَفكُوك، العَتِيق، المُعتَق، المَعتُوق، المُباد، الفالِت، ــ[برای همه] مُباحٌ عُمومِيّ، الخَيِّر.

**آزاد اندیش** /ä.-andiš/ حُرُّ الفِكرِ.

**آزاد اندیشی** /a.-andiši/ حُرِّيَّةُ الفِكرِ.

**آزادانه** /äzädäne/ بِتَصَرُّفٍ، بِحُرِّيّةٍ.

**آزاد درخت** /äzäd-da(e)raxt/ (گیا) الآزَا أذرِخت، الآزادْ درِخت، الزِّنزَلَخت، أزدَرَخت، الزِّنزِلَخت. الآزادرِخت.

**آزاد شدن** /ä.-sodan/ حَراراً و حُرُوراً / حَرَّرَ ـَ العَبدُ، تَحَرُّراً / تَحَرَّرَ، خُلُوصاً و خَلاصاً / خَلَصَ ـُ منه، تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ منه، تَجَرُّداً / تَجَرَّدَ عن و من كذا، إستِقلالاً / إستَقَلَّ، طَلَقاً / طَلِقَ ـَ عِتقاً وعَتاقاً و عَتاقَةً / عَتَقَ ـِ العبدُ، إنعِتاقاً / إنعَتَقَ منه، إنفِكاكاً / إنفَكَّ، نَقذاً / نَقِذَ ـَ، فُلُوتاً / فَلَتَ ـِ إفلاتاً / أفلَتَ، إنفِلاتاً / إنفَلَتَ، بُرُوءاً وبَراءً وبَراءَةً / بَرِئَ ـَ من كذا ← رهایی یافتن

**آزاد شده** /ä.-šode/ ← آزاد و، النَّقَذ، النَّقِيذَة.

**آزاد کردن** /ä.-kardan/ ۱. إطلاقاً / أطلَقَ، تَحرِيراً / حَرَّرَ، تَخلِيَةً / خَلَّى سبيلَه، إبراءً / أبرَأَ هـ من كذا، تَبرِئَةً / بَرَّأَ هـ إعتاقاً / أعتَقَ، تَخلِيصاً / خَلَّصَ هـ إنقاذاً / أنقَذَ، تَنجِيَةً / نَجّى، إعانَةً / أعان هـ منه، نَقذاً / نَقَذَ ـُ هـ منه، تَنقِيذاً / نَقَّذَ هـ منه، إنقاذاً / أنقَذَ، إستِنقاذاً / إستَنقَذَ، فَلتاً / فَلَتَ ـُ هـ، إفلاتاً / أفلَتَ، تَسيِيباً / سَيَّبَ، تَنسِيماً / نَسَّمَ، إبهالاً / أبهَلَهُ.
۲. (حقـ) إفراجاً / أفرَجَهُ من السِّجنِ.

**آزاد کردن به قید ضمانت** /ä.-k.-be-qey-d-e-zamänat/ الإفراجُ الوَقتِيّ.

**آزاد کردن مشروط** /ä.-k.-e-mašrut/ الإفراج الشَّرطِيّ.

**آزاد کننده** /äzäd-konande/ المُحَرِّر، مُطلِقُ الحُرِّيَّة، العائِق، المُعتِق، الطِّلِّيق من الرِّجال.

**آزادگی** /äzäda(e)g-i/ ← آزادی.

**آزادماهی** /ä.-mähi/ حُوتُ سُلَيمان ← قزل آلا.

**آزاده** /äzäde/ ۱← آزاد. ۲. الحُرّ، الخَيِّر، (نث) البَهِيرَة، الحُرَّة.

**آزاده شدن** /ä.-šodan/ حُرِّيَّةً / حَرَّ ـَ و ← آزاد شدن.

**آزادی** /äzädi/ الحُرِّيَّة، الحُرُورَة، الحَرُورِيَّة، التَّحرِير، الطَّلاقَة، الإطلاق، الإستِقلال، النَّقذ، العِتق، الحَلّ، الدّالَّة، الجُرأَة، الأُلفَة.

**آزادی اجتماعی** /ä.-ye-ejtemä'-i/ الحُرِّيَّة. المَدَنِيَّة.

**آزادیبخش** /ä.-baxš/ المُحَرِّر، مُطلِقُ الحُرِّيَّة.

**آزادی بردگان** /ä.-ye-bardegän/ عِتقُ الأرِقّاء، تَحرِيرُ الأرِقّاء، إلغاءُ الرِّقّ.

**آزادیخواه** /ä.-xäh/ المُطَلِّب بالحُرِّيَّة، المُطالِبُ بالإستقلال، نَصِيرُ الحُرِّيَّة.

**آزادیخواهی** /ä.-xäh-i/ الحُرِّيَّة، الإستِقلال.

**آزادی در انتخاب** /ä.-dar-entexäb/ حُرِّيَّةُ الإختِيار.

**آزادی دینی** /ä.-ye-din-i/ حُرِّيَّةُ المُعتَقِدِ.

**آزادی سیاسی** /ä.-ye-siyäs-i/ الحُرِّيَّةُ السِّياسِيَّة.

**آزادی طبیعی** /ä.-ye-tabi'-i/ الحُرِّيَّةُ الطَّبِيعِيَّة.

**آزادی عقیده** /ä.-ye-aqide/ حُرِّيَّةُ الإعتِقاد.

**آزادی عمل** /ä.-ye-amal/ (قا) الحُرِّيَّة.

**آزادی فردی** /ä.-ye-fard-i/ الحُرِّيَّةُ الفَردِيَّة.

**آزادی فطری** /ä.-ye-fetr-i/ ← آزادی طبیعی.

**آزادی قلم** /ä.-ye-qalam/ ← آزادی مطبوعات.

**آزادی مبادلات** /ä.-ye-mobädelät/ حُرِّيَّةُ التَّبادُل.

**آزادی مطبوعات** /ä.-ye-matbu'-ät/ حُرِّيَّةُ النَّشرِ، حُرِّيَّةُ الصَّحافَة.

**آزار** /äzär/ الأذَى، الأذِيَّة، الأذاة، النِّكايَة، الضَّير، السُّوء، البُرَحاء، الشَّذاة.

**آزاربلندی** /ä.-bolandi/ دُوارُ الهَواء.

**آزار دادن** /ä.-dädan/ إيذاءً / آذَى، إضراراً / أضَرَّ، تَألِيماً / ألَّمَ، إيلاماً / آلَمَ، إيجاعاً / أوجَعَ، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَ، إعناتاً / أعنَتَ، تَغنِيَةً / عَنَّى، إبراحاً / أبرَح به، إحراقاً / أحرَقَ، شَجباً / شَجَبَ ـُ إشجاباً / أشجَبَ، إحزاناً / أحزَنَ، تَحنِيساً / حَنَّسَ، حَشماً / حَشَمَ ـُ تَحامُلا / تحامَلَ على، جَوراً / جارَ ـُ إحشاماً / أحشَمَ، تَحشِيماً / حَشَّمَ، تَزعِيلاً / زَعَّلَ / مُشاوَسَةً / شاوَسَ، شَوكاً / شاكَ ـُ هـ شَفراً / شَفِرَ ـَ شُذُوّاً / شَذَا ـُ هـ، ضَهداً / ضَهَدَ ـَ،

اِضْطِهاداً / اِضْطَهَد، تَصْدِيعاً / صَدَّعَ الخاطِرَ، إِضْجاراً / أَضْجَرَ، مُضايَقَةٌ / ضايَقَ هـ، إِعْناتاً / أَعْنَتَ عليه، تَعْذِيباً / عَذَّبَ، عَزماً / عَرَمَ ـُ عَكْنَنَةٌ / عَكْنَنَ، عَنْشاً / عَنَشَ ـِ إغماماً / أَغَمَّ، فَعْواً / فَعا ـُ هـ فَنّاً / فَنَّ ـُ تَكْدِيراً / كَدَّرَ، اِسْتِلْحاماً / اِسْتَلْحَمَ هـ الخَطْبُ، نِكايَةٌ / نَكَى ـِ نَخْشاً / نَخَشَ ـُ هـ، إِيْقاراً / أَوْقَرَ، إِيْقاعاً / أَوْقَعَ به الشَّرَّ ← رنجانیدن.

**آزار رسانیدن** */ā.-ra(e)sānidan/* آزار دادن.

**آزار کردن** */ā.-kardan/* ← آزار دادن.

**آزار دهنده** */ā.-dahande/* المُؤذِي، الخَبِيث، المُضْطَهِد، الضّائِق، العَرِم.

**آزالیا** */āzāliyā/* (گیا) الأضاليا.

**آزخ** */āzax/* الثُؤْلُول ← زگیل

**آزردگی** */āzordeg-i/* التَأَذّي، الإسْتِياء، النِّكايَة، الإغاظَة، الضَّجَر، القَلَق، الكَيْد.

**آزردن** */āzordan/* ۱.[مص م] ← آزاردادن.

۲.[مص ل] ← آزرده شدن.

**آزرده** */āzorde/* الأَذِيّ، المُغتاظ، المَنْحُور، المُسْتاء.

**آزارده شدن** */ā.-šodan/* أَذىً وأَذاةً / أَذِيَ ـَ بالشَّيء، تَأَذِّياً / تَأَذّى، إسْتِياءً/ إسْتاءَ، تَبَرُّماً / تَبَرَّمَ، بَرَماً / بَرَمَ ـَ به، تَضَجُّراً / تَضَجَّرَ، سَأْماً و سَأْمَةً / سَئِمَ ـَ الشَّيءَ و منه، إضْطِراباً / إضْطَرَبَ، ضَجَراً / ضَجِرَ ـَ زَعَلاً / زَعِلَ ـَ.

**آزرم** */āzarm/* الحَياء، الحِشْمَة، الإحْتِشام، الخِزْي، الخَجَل، الخَرَق، الخَفَر، الذَّمامَة، لِباسُ التَّقْوى.

**آزرم داشتن** */ā.-dāštan/* حَياءً / حَيِيَ وَحَيَّ ـَ منه.

**آزمایش** */āzmayeš/* الإخْتِبار، الإمْتِحان، المِحْنَة، التَّجْرِبَة، التَّجْرِيب، الخُبْر، الخِبْرَة، الفِتْنَة، الدُّرْبَة، التَّمَرُّن، البَلاء، البِلْوَة، البَلْوَى، المُحاوَلَة، المُعالَجَة، المِحَکّ، الفَحْص، العَرْک، التَّلْمَذَة، التَّرْشِيح، السَّبْک.

**آزمایش ادرار** */ā-e-edrār/* (پز) تَحْلِيلُ البَوْل.

**آزمایش خون** */ā.-e-xun/* (پز) فَحْصُ الدَّم.

**آزمایش کردن** */ā.-kardan/* اِخْتِباراً / اِخْتَبَرَ هـ، تَجْرِبَةً، جَرَّبَ، مَحْناً / مَحَنَ ـَ إمْتِحاناً / اِمْتَحَنَ، بَلاءً وبَلْواً / بَلا ـُ هـ، إبْتِلاءً / إبْتَلَى / تَبالِياً/ تَبالَى، تَمْحِيصاً / مَحَّصَ، إسْتِبْلاءً / إسْتَبْلَى، تَبْذِيراً / بَذَّرَ فلاناً، بَوْراً / بارَ ـُ إبْتِياراً / إبْتارَ، إسْتِباراً / إسْتَبَرَ فلاناً، جَهْداً / جَهَدَ ـَ بفلان، خَبْراً / خَبَرَ ـُ ذَوْقاً و ذَواقاً و مَذاقاً / ذاقَ ـُ الرَّجُلَ و ما عند الرَّجُلِ، سَمّاً / سَمَّ ـُ الأَمْرَ، عَجْماً و عُجُوماً / عَجَمَ ـُ مُعاجَمَةً / عاجَمَ، مُعايَرَةً / عايَرَ، تَفْتِيشاً / فَتَّشَ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ كَبْساً / كَبَسَ ـِ الآلَةَ الميكانيكيّة، مَنْياً / مَنَى ـِ مَنْواً / مَنا ـُ هـ به، تَنْبِيشاً / نَبَّشَ.

**آزمایشگاه** */ā.-gāh/* المَخْبَر، المَخْبَرَة، المُخْتَبَر، المَعْمَلُ الكيمياويّ.

**آزمایش هوش** */ā-e-xuš/* إخْتِبارُ الذَّكاء.

**آزماینده** */āzmāy-ande/* المُجَرِّب، البالِي، الزّائِر.

**آزمند** */āz-mand/* الطَّمّاع، الطَّمِع، الطَّمِع، الحَرِيص، الشَّرِه، الشَّرْهان، الجَشِع، الوَلِع، الوَلُوع، الشَّهْوان، الشَّهْوانِيّ، البَخِيل، الشَّحِيح، الطَّمّاح، الحَسُود، إبنُ بَطْنِه، الجارُوف، الجَعُوم، الحَرَق، الحُرَّق، الحُرُّقَة، الخَلُوس، الحَمِيمُ بالشَّيء، الدَّنِع، المِدْقاع، الدَّنِق، الرَّثِع، الزُّقَّفَة، المُسْهِب، المُسْهَم، الشَّحّ، الشُّحاح، الشَّحْشَح، الشَّغِم، الشَّفِق، العَبِد، العَطْشان، المُغُول، المُغْرَم، الغَرْوَى، الكَلِب، اللَّاحُوس، المِلْذَم، اللَّذِم، اللَّذُوم، اللَّعا، اللَّغذِمِيّ، اللَّغو، اللَّغُوس، اللَّعْمَظ، اللُّعْمُوظ، اللَّقِس، اللَّكِز، اللّاع، المُهْرَع، الهَقِع، الهاع، النَّهِم، النَّهِيم، اليَفِن، اليَقَن.

**آزمند شدن** */ā.-šodan/* طَمَعاً وطَماعَةً / طَمِعَ ـُ طَمَعاً وطَماعاً وطَماعِيَةً / طَمِعَ ـَ فيه أو به، تَطَمُّعاً / تَطَمَّعَ جِرْصاً / حَرَصَ ـِ عليه، بُخْلاً / بَخُلَ ـُ إغْراماً / أُغْرِمَ بالشَّي مج، تَوَلُّعاً / تَوَلَّعَ به، شُحّاً / شَحَّ ـِ به، شَرَهاً / شَرِهَ ـَ إلى الطَّعام، أَرَباً / أَرِبَ ـَ جَشَعاً / جَشِعَ ـَ جَعَماً / جَعَمَ ـَ خَشَراً / خَشِرَ ـِ دَنَعاً / دَنِعَ ـَ رَثَعاً / رَثِعَ ـَ إسْهاباً / أُسْهِبَ في المَطامِع، شَغَماً / شَغِمَ ـَ شَفَقاً / شَفِقَ ـَ به، شَقانَةً وشُقُونَةً / شَقُنَ ـُ شَهاً / شَهِيَ ـَ عَبَقاً وعَباقَةً وعَباقِيَةً / عَبِقَ ـَ بالشيء، إعالَةً / أَعالَ، إغْراءً / أُغْرِيَ به مج، تَغَلُّثاً / تَغَلَّثَ به، كَلَفاً / كَلِفَ ـَ به، لَهَجاً / لَهِجَ ـَ بالشَّيء، إلْهافاً / أَلْهَفَ، لَوْعاً ولُوُوْعاً / لاعَ ـُ نَشَغاً / نَشِغَ ـَ بالشَّيء، نَهامَةً / نَهُمَ ـُ نَهَماً / نَهِمَ ـَ في الشَّيء، هَلاكاً / هَلَكَ ـِ إليه و عليه، وَرْشاً ووُرُوْشاً / وَرَشَ ـِ ← حريص شدن، طمع کردن.

**آزمند کردن** */ā.-kardan/* تَطْمِيعاً / طَمَّعَ هـ في الأمر، تَحْرِيصاً / حَرَّصَ هـ على الشَّيء، تَبْخِيلاً / بَخَّلَ، إغْراءً،

أغْرَى هـ بالشَّيء، إيْلاعاً / أوْلَعَ فلاناً بكذا، تَوْلِيْعاً / وَلَّعَ هـ بفلانٍ، إكْلافاً / أكْلَفَ هـ به، إزْعاماً أزْعَمَهُ، إذْراءً / أذْرَأَ هـ بالشَّيء ← حريص كردن.

**آزمندي /ā.-i/** الطَّمَع، الحِرْص، الطَّماعَة، الطَّماعِيَة، الغَرْوَى، الخَوْتَع، ← حرص، طمع.

**آزمودگی /āzmuda(e)g-i/** الحُنْک، الحُنْکَة.

**آزمودن /āzmudan/** ← آزمایش کردن.

**آزموده /āzmude/** المُجَرَّب، المُحَنَّک، المُحْنَک، المُحَنِّک، الحَنِيک، المَرِس، المُمارِس، المُمْتَحَن، البازِل، الدِّلِّيک.

**آزموده کردن /ā.-kardan/** تَجْرِيْباً / جَرَّب، حَنْکاً / حَنَکَ هـ الدَهْرُ، إحْناکاً / أحْنَکَ، تَحْنِيْکاً / حَنَّکَ الأمْرُ فلاناً، تَضْرِيْساً / ضَرَّسَتْهُ المِحَنُ.

**آزمون /āzmun/** ۱. ← آزمایش. ۲. الرّائِز ← تست.

**آزورزيدن /āz-varzidan/** ← آزمند شدن.

**آزوقه /āzuge/** ← آذوقه.

**آژان /āžan/** ← پاسبان.

**آژانس /āžāns/** المُؤسَّسَة، المَکْتَب.

**آژانس املاک /ā.-e-amlāk/** المُؤسَّسَةُ العَقارِيّة.

**آژانس حمل و نقل /ā.-e-haml-o-nagl/** مَکْتَبُ النَّقْل.

**آژانس مسافرتی /ā.-mosāferat-i/** مَکْتَبُ سَفَر أوسَفَرِيّات.

**آژیر /āžir/** الصَّفّارَة.

**آژیر خطر /ā.-e-xatar/** صَفّارَةُ الإنذار.

**آژیر رفع خطر /ā.-e-raf,-e-x./** صَفّارَةُ الأمان.

**آژیر سفید /ā.-e-sefid/** ← آژیر رفع خطر.

**آژیر قرمز /ā.-e-germez/** ← آژیر خطر.

**آس /ās/** (گیا) ۱. الآس، الرَّنْد، الرَّيْحانُ الشّامِيّ. ۲. پُوکَر، لُعْبَةٌ وَرق مَعْروفَةٌ ← پوکر. ۳. آص ← تک خال.

**آسان /āsān/** السَّهْل، الأهْوَن، الأيْسَر، اليَسِر، المَيْسُور، المُتَيَسِّر، الياسِر، البَسِيط، الرَّسْل، الرِّفْق، السَّجِيْح، السُّجُح، السَّرِيح، السَّرِيْحَة. السَّمْهَج، الطَّلْف، المَعْنُ من الأمور، المَهّ، الوَطِيء، الهَنِيء، الهَنِيّ، الهَيْن، الهَيِّن.

**آسانسور /āsānsor/** المِصْعاد، المِصْعَد، المِصْعَدَة، المِعْراج.

**آسان شدن /āsān-šodan/** سَهالَةٌ وسُهُولَةٌ / سَهُلَ ـُ الأمْرُ، تَسَهُّلاً / تَسَهَّلَ، تَساهُلاً / تَساهَلَ الأمْرُ عليه، يُسْراً / يَسُرَ ـُ يَسَراً / يَسِرَ ـَ تَيَسُّراً / تَيَسَّرَ، إسْتِيْساراً / إسْتَيْسَرَ، هَوْناً / هانَ ـُ الأمْرُ عليه، إسْتِرْخاءً / إسْتَرْخَى، نُجْحاً ونَجاحاً / نَجَحَ ـَ هَناءَةً وهَنَأةً وهَنْأً / هَنُؤَ ـُ تَخَفُّفاً / تَخَفَّفَ، إنْتِداباً / إنْتَدَبَ، إنْتِداماً / إنْتَدَمَ، ذَيْلاً / ذالَ ـِ الشَّيءُ.

**آسان کردن /ā.-kardan/** تَيْسِيْراً / يَسَّرَ، تَسْهِيْلاً / سَهَّلَ، تَبْسِيْطاً / بَسَّطَ الموضوعَ، تَهْوِيْناً / هَوَّنَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ، تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ، تخْفِيْضاً / خَفَّضَ، تَـرْزِيْزاً / رَزَّزَ الأمْرَ، إرْعاناً / أرْعَنَ الأمْرَ، تَسْرِيْحاً / سَرَّحَ، سَنْواً وسُنُوّاً وسِناوَةً / سَناـُ الشَّيءَ، تَسْنِيَةً / سَنّى الشَّيءَ أو الأمْـرَ، تَسْويلاً / سَوَّلَتْ له نفسُه الأمْرَ، إسْتِيْساقاً / إسْتَوْسَقَ له الأمْرُ، وَطْأً / وَطَأَ يَطَأُ، تَوْطِئَةً / وَطَّأَ الأمْرَ.

**آسان گرفتن /ā.-gereftan/** مُساهَلَةً / ساهَلَهُ تَساهُلاً / تَساهَلَ معه، مُساهاةً / ساهَى [واوی] سِماحاً ومُسامَحَةً / سامَحَـه في الأمْـرِ، تَسَمُّحاً / تَسَمَّحَ، مُياسَرَةً / ياسَرَ، إرْخاصاً / أرْخَصَ له في الأمْرِ، تَرَخُّصاً / تَرَخَّصَ في الأمْرِ، تَهاوُناً / تَهاوَنَ بالأمْرِ، إسْتِهانَةً / إسْتَهانَ بالأمْرِ، إسْتِسْهالاً / إسْتَسْهَلَ، تَبْرِيْداً / بَرَّدَ عنه، إرْخاءً / أرْخَى من عنـانِهِ، تَنْفِيْساً / نَفَّسَ عنه، مُهاوَدَةً / هاوَدَ معه.

**آسان گیر /ā.-gir/** المُتَساهِل.

**آسان گیری /ā.-giri/** التَّساهُل، المُلايَنَة، الجَواز.

**آسانی /āsān-i/** السُّهُولَة، الهَـوْن، اليَسار، اليَسارَة، اليُسْر، اليَسَـر، المَيْسُرَة، البَسـاطَة، الهِيْنَـة، الرُّخْصَـة، الرَّخْخ، الرُّؤْد، الرَّجاء، السَّماحَة، الوِطاءَة.

**آسایش /āsāyeš/** الـرّاحَـة، الرَّواح، الـرَّوْح، الـرِّفـاه، الرَّفـاهَة، الـرَّفاهِيَّة، النُّعْـم، النَّعْمَة، النَّعِيْـم، المَيْسُرَة، المَيْسَرَة، الأمْـن، الأمان، الهُدْنَـة، الهُدُوْن، البُحْبُـوحَة، المُبَحْبَح، الـدَّعَة، التُّـرْفَة، الجَمام، الجَمـامَة، الـرَّغَد، الرَّغـادَة، الرَّفاغَـة، الرَّفـاغِيَّة، السُّبات، السَّعَـة، الغَفَل، الإقْبال، القَسـامَة، المَهْـدَنَة، النَّفْـع، التَّوْفِيْـق، اليُمْن، الطُّمان، الطُّمَأْنِيْنَة، الإطْمِيْنان، خَفْض، العَيْش، الصَّفْو، صَفْوُ العَيْش.

**آسایش عمومی /ā.β-e-omumi/** المَصالحُ العامّ.

**آسایش دادن /ā.-dādan/** إراحَةً / أراحَ، تَرْفِيَةً / رَفّى، تَذْلِيْلاً / ذَلَّلَ هـ إرْفاهاً / أرْفَهَ ← آرام دادن.

**آسایش کردن /ā.-kardan/** إسْتِراحَةً / إسْتَراحَ، وَدْعاً /

وَدَعَ يَدَعُ، وَداعَةً / وَدُعَ يَوْدُعُ، أُوْناً / أَنَ ـُ، هُكُوعاً / هَكَعَ ـَ، إزفاهاً / أَزْفَةَ ← آرام شدن، استراحت كردن، آرامش يافتن.

**آسایشگاه** /ä.-gäh/ ۱. المُراح، مكانُ الإسْتِراحَة. ۲. المَصَحّ، المَصَحَّة، المُسْتَشْفى. ۳.(نظ) الثُّكْنَة.

**آس بری** /äs-e-barri/ (گیا) القِمام.

**آس بری احمر** /äs-e-barri-ye-ahmar/ (گیا) القِمامُ الأحْمَر.

**آس بری صغیر** /ä.-e-b.-ye-saqir/ (گیا) العِنَبِيَّة، القِمامُ الآسِيّ.

**آسبست** /äsbest/ (گیا) الأَسْبَسْتُوس، الحَرِيرُ الصَّخْرِيّ.

**آس بویه** /äs-buye/ (گیا) النَّمّام ← سیسنبر.

**آستات** /äsetät/ (شیمـ) الخَلّات، مِلْحُ الحامِض أو الحُمُوضَة.

**آستان** /ästän/ ← آستانه.

**آستان بوسی** /ä.-busi/ الزِّيارَة.

**آستانه** /ästäne/ العَتَبَة، الحَضْرَة، الجَناب، السُّدَّة، الوَجِيد، الإصاد، الجَلْسَة، الشُّبّاک، الأُسْكُبَّة، الأُسْكُفَّة، الأُسْكُوفَة، اللِّجاف، اللُّغْط.

**آستانهٔ شنودگی** /ä.-ye-šonudegi/ عَتَبَةُ المَسْمُوعِيَّة، مَشْرِفُ السَّمْعِ ← حدّ شنودگی.

**آسپیرین** /äspirin/ (پز) أَسْبِيرِين.

**آستر** /ästar/ البِطانَةُ من الثَّوْب.

**آستر کاری** /ä.-käri/ التَّبْطِين.

**آستون** /äseton/ (شیمـ) ← استن.

**آستیگماتیسم** /ästigmätism/ (پز) الإنْحِرافُ النَّظَرِيّ، اللّاإسْتِجْمِيَّة، اللّانُقْطة، اللّابُؤْرِيَّة.

**آستیگماتیک** /ästigmätik/ لانُقْطِيّ، لابُؤْرِيّ، لاإسْتِجْمِيّ.

**آستیلن** /äsetilen/ ← استیلن.

**آستین** /ästin/ الكُمّ، الرُّدْن، القُنّ، القُنان، الخِلاف، الرَّهَب.

**آستین بالا زدن** /ä.-bälä-zadan/ نُهُوضاً /نَهَضَ ـَ للأمْر، شَمْراً / شَمَرَ ـِ وتَشْمِيراً / شَمَّرَكُمَّه، تَكْمِيشاً / كَمَّش ← آماده شدن.

**آس دانه** /äs-däne/ (گیا) الآس، الأُوَيْسَة.

**آسفالت** /äsfält/ ← اسفالت.

**آسکاریس** /äskäris/ (جانـ) الدُّودَةُ المُدَوَّرَة.

**آسکومیست** /äskomiset/ (گیا) الفُطْرُ الزِّقِّيّ.

**آسم** /äsm/ (پز) الأَزْما، الرَّبْو، النَّهْجَة، النَّسَمَةَ ← نفس تنگی.

**آسمان** /äsmän/ السَّماء، الجَوّ، السَّقف، القُبَّةُ الخَضْراء أو الزَّرْقاء، الخَضْراء، الزَّرقاء، الجَلَد، كَحْلُ وكُحَلُ [ممنوعٌ من الصَّرف]، الخَلْقاء، الرَّقِيع، الصَّفِيح، العَجُوز، العَلْياء، المَهْوَى، المَهْوَاة.

**آسمان پیسه** /ä.-pise/ السَّماءُ الإسْقُمْرِيَة.

**آسمان جل** /ä.-jol/ الشَّرِيد ← بی‌خانمان.

**آسمانخراش** /ä.-xaräš/ النّاطِحَة.

**آسمان درخش** /ä.-daraxš/ ← آذرخش، برق.

**آسمانسنگ** /ä.-sang/ ← شهابسنگ.

**آسمان غرغره** /ä.-qorqore/ ← تندر، رعد.

**آسمان غرنبه** /a.-qoronbe/ ← تندر، رعد.

**آسمانکان** /ä.-kän/ ← شهابسنگ.

**آسمانگونی** /ä.-guni/ إسْمانْجُونِيّ السَّمَنْجُونِيّ.

**آسمان نما** /ä.-namä/ البِلانِيْتارْيُوم ← پلانتاريوم.

**آسمانی** /ä.-i/ السَّمائِيّ، الجَوِّيّ، أُلُوهِيَّة.

**آس و پاس** /äs-o-päs/ ← تهیدست، بینوا.

**آسودگی** /äsudegi/ الطِّمان، الطُّمَأْنِينَة، الإطْمِيْنان، السَّكِيْنَة، السِّلْم، السَّلام، الأَمَنَة، الأَمْن، الصُّلْح، الوِفاق، إسْتِجْمامُ العافية، الخَنان، الرَّغَد، رَغادَةُ العَيْش، الظِّلّ، الفَرَج ← آرامش، آسایش.

**آسوده** /äsude/ المُرْتاح، المُسْتَرِيح، الآمِن، مُرْتاحُ البال، هادِئُ البال، المُطْمَئِنّ، النّاعِم، الرُّفَهان، المَبْسُوط، الخَلِيّ، خالِي البال، الرَّخاخ، المُرَشَّق، العائِش، الهَنِيء، المُيَسَّر، المَيْسُور، المُتَيَسِّر، في خَفْضٍ مِنَ العَيْش.

**آسوده خاطر** /ä.-xäter/ نَعِيمُ البال، واسِعُ السِّرْب، عَرِيضُ البِطان، الزّاهِل.

**آسوده شدن** /ä.--šodan/ إسْتِراحَةً / إسْتَراحَ، إزفاهاً / أَزْفَهَ، بَخْبَخَةً / بَخْبَخَ، تَبَخْبُخاً / تَبَخْبَخَ، كَبْناً وكُبُوناً / كَبَنَ ـِ نَفْضاً / نَفَضَ ـُ وتَنْفِيْضاً / نَفَّضَ عنه أيَّ شيء، غُضُوفاً / غَضَفَ ـِ.

**آسوده کردن** /ä.-kardan/ تَرْوِيْحاً / رَوَّحَ، إراحَةً / أراحَ، تَرْيِيْحاً / رَيَّحَ، تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ عنه، تَهْدِيْئاً / هَدَّأَ و إهْداءً / أهْدَأَ هـ أو بالَه، تَنْفِيْساً / نَفَّسَ، تَسْرِيْحاً / سَرَّحَ عنه.

**آسوری** /äsuri/ أَشُورِيّ.

**آسیا** /äsiyä/ ۱. [قاره] آسِيا، ۲. [دندان] النَّاجِذَة، الطَّاحِنَة، الرَّحَىٰ. ۳ ← آسیاب.

**آسیا آژن** /ä.- äžan/ البِرْطِيْل.

**آسیاب** /äsiyäb/ الطَّاحُوْن، الطَّاحُوْنَة، الطَّحّانَة، المِطْحَنَة، الرَّحَى، الوابُور، المَأْلَة، اللّافِظَة.

**آسیاب آبی** /ä.-(e) - äbi/ طاحُونُ الماء.

**آسیابان** /äsiyä-bän/ الطَّحّان، البَرّاک.

**آسیابانی** /äsiyä-bäni/ الطَّحانَة.

**آسیاب بادی** /äsiyäb-(e)- bädi/ طاحُونُ الرِّيْح، طاحُونَةُ الهَواء، المَضَخَّةُ الهَوائِيَّة.

**آسیاب دستی** /ä.-(e)- dast-i/ ۱. [سنگی] الرَّحَى، الجارُوْشَة. ۲. [مکانیکی، برقی] الطَّاحُون، طاحُونَةُ الحُبُوب.

**آسیازنه** /äsiyä- zane/ آسیا آژن.

**آسیا ساز** /ä.- säz/ المُرَحِّي.

**آسیا کردن** /ä.- kardan/ طَحْناً / طَحَنَ ـَ، كَرْكَرَةً / كَرْكَرَ الحَبَّ ← آرد کردن.

**آسیای صغیر** /ä.- ye-saqir/ آسِيا الصُّغْرَى، الأناضُول.

**آسیایی** /ä.-yi/ أسْيَوِيّ.

**آسیب** /äsib/ ۱. الصَّدْمَة، الوَقْعَة ← زخم. ۲. الضَّرَر، الخُسْر، الخَسارَة، التَّلَف، الضَّيْر، الوَبال ← زیان. ۳. الأذَى، الأذِيَّة، الشَّرّ، السُّوْء، الوَبال، العَطَب، الرُّزْء. به او ~ ی نرسید: لم يُصِبْه أذىً أو أذِيَّةٌ ← آزار.

**آسیب دیده** /ä.- dide/ المَعْطُوب، المُعْطَب ← خراب شده. زخمی.

**آسیب رسان** /ä.- resän/ الضّارّ، المُضِرّ، المُتْلِف، المُؤْذِي، المُسِيْئ، الشِّرِّيْر، الخَطِر، المُخْطِر.

**آسیب رسانیدن** /ä.- resänidan/ ← آسیب‌زدن.

**آسیب زدن** /ä.- zadan/ ضَرّاً / ضَرَّ ـُ، إضْراراً / أضَرَّ، إيْذاءً / آذَى، إيْلاماً / آلَمَ، إيْجاعاً / أوْجَعَ، تَأْلِيْماً / أَلَّمَ، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَ، إتْلافاً / أتْلَفَ، إحْراقاً / أحْرَقَ، ضَوْراً / ضارَ ـُ هـ الأمْرُ، لَعْجاً / لَعَجَ ـَ هـ الضَّرْبُ، خَذْلاً وخُذُولاً / خَذَلَ ـِ عليه ← زیان زدن.

**آسیب شناسی** /ä.- šenäsi/ عِلْمُ الأمْراض ← پاتولوژی.

**آسیستان** /äsistän/ المُساعِد.

**آسیها** /äsihä/ (گیا) الآسِيّات. فَصِيلَةٌ نَباتِيَّةٌ مِن ذواتِ الفِلْقَتَيْن.

**آش** /äš/ البَاْج، الحَساء، الشُّوْرَبَة، الصُّبَّة.

**آشامنده** /äšämande/ ← نوشنده.

**آشامیدن** /äšämidan/ ← نوشیدن.

**آشامیدنی** /ä.-i/ ← نوشیدنی.

**آشپز** /äšpaz/ الطَّاهِي، الطَّبّاخ، الخَدّام، الخادِم، الصّانِع، العَشِي، الأُسْطَى، الهَبْهَبِيّ، (نث) الخادِمَة، الصّانِعَة، الخَدّامَة.

**آشپزخانه** /ä.- xäne/ المَطْبَخ.

**آشپزی** /ä.i/ الطَّهْو، الطِّهايَة، الطَّهاوَة، الطَّبْخ، الطِّباخَة، صِناعَةُ الطَّبْخ.

**آشتی** /äšti/ الصُّلْح، السِّلْم، السَّلام، الهُدْنَة، الهُدُون، اللَّيْم.

**آشتی‌پذیر** /ä.- pazir/ السَّلِم.

**آشتی دادن** /ä.- dädan/ إصْلاحاً / أصْلَحَ، مُلاءَمَةً / لاءَمَ بَيْنَهُم، مُؤاساةً / آسَى يُؤاسِي ويُواسِي بَيْنَهُما، تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ بينَ القومِ، تَسْوِيَةً / سَوَّى بَيْنَهُما، دَمْوساً / دَمَسَ ـِ بَيْنَهُم، دَمْلاً / دَمَلَ ـُ دَوْمَلَةً / دَوْمَلَ بينَ القومِ، رَسّاً / رَسَّ ـُ رَسْواً ورُسُوّاً / رَسا ـُ سَمْلاً / سَمَلَ ـُ إسْمالاً / أسْمَلَ، صَحْناً و صَحاناً / صَحَنَ ـَ إيْداماً / آدَمَ بينَهم.

**آشتی کردن** /ä.- kardan/ صِلاحاً و مُصالَحَةً / صالَحَهُ، مُسالَمَةً / سالَمَهُ، تِراكاً ومُتارَكَةً / تارَكَهُ، مُحاجَزَةً / حاجَزَ، مُهادَنَةً / هادَنَ، مُهاوَدَةً / هاوَدَ، مُوادَجَةً / وادَجَ، مُوادَعَةً ووِداعاً / وادَعَه. ~ [باهم] تَصالُحاً / تَصالَحَ الرَّجلانِ، إصْطِلاحاً / إصْطَلَحَ، تَسالُماً / تَسالَمَ القَومُ، تَجارِياً / تَجارَى، تَحاجُزاً / تَحاجَزَ الخُصُومُ، تَدامُلاً / تَدامَلَ، تَسالُفاً / تَسالَفَ القَومُ، إلْتِئاماً / إلْتَأَمَ الفَرِيْقانِ، تَهادُناً / تَهادَنَ القَومُ، إيْحاءً / أوْحَى القَوْمُ.

**آش خوری** /äš-xori/ ← سوپ خوری.

**آشغال** /äšqäl/ القاذُوْرَة، القُمامَة، الكُساحَة، الكُناسَة، الفَضْلَة، الفُضالَة، السُّفايَة، القُماش، السُّقاط، النُّفايَة، سَقَطُ المتاعِ، القُشاشَة، السُّفارَة، الدِّبْش، الكِبا.

**آشغالدان** /ā.-dān/ المَزبَلَة، المِقَمَّة، الكِبا، مَقْلَبُ أَتْرِبَة، الكُناسَة، السُّباطَة.

**آشفتگی** /āšoftegi/ الهَيَجان، الهِياج، التَّهَيُّج، الهَيْج، الإضطِراب، الجَأْش، التَّهافُت، الهَلَع، الثّائِرَة، الثَّوَران، القَلَق، القَلْقَلَة، البَلْبَلَة، البِلْبال، التَّشويش، التَّأَثُّر، شُرُودُ الفِكر، البَيْص، الخَطَل، الرَّبْك، الإرتباك، الشَّعَث، اللَّبْك، اللُّبْكَة، اللُّخْمَة، اللَّمَّةُ من الجنون، المَرْج، المَرَج.

**آشفتن** /āšoftan/ ← آشفته شدن.

**آشفته** /āšofte/ المُضطَرِب، الهائِج، الوالِه، الوَلْهان، الثّائِر، القَلِق، المُلْتَهِب، المُخْتَلِط، المُخَلَّط، المُشَوَّش، الشَّعِث، الأَشْعَث، المُراغِم، العَكِر، المُعَكَّر، الفَوضَى، المُقْرَيِّف، المُكَدَّر، المُكْتَئِب، المَلْمُوم، المَنْكُوش.

**آشفته شدن** /ā.-šodan/ إضطِراباً / إضطَرَبَ، تَشَوُّشاً / تَشَوَّش، تَحَرُّكاً / تَحَرَّك، تَبَلْبُلاً / تَبَلْبَلَ، إرْتِكاضاً / إرْتَكَضَ، جَيْشاً وجَيَشاناً وجُيُوشاً / جاش ـِ إرْتِثاءً / إرْتَثَأَ عليهم الأمرُ، إرْتِجاناً / إرْتَجَنَ على القوم أَمْرُهم، رَمَثاً / رَمِثَ ـَ أَمْرُهم، زَعَجاً / زَعِجَ ـَ إنزِعاجاً / إنزَعَجَ، سَوَطاناً / ساطَ ـِ الشَّيءُ، إسْتِشكالاً / إسْتَشْكَلَ، إنْشِياباً / إنْشاب، تَضايُقاً / تضايَق، طَرَباً / طَرِبَ ـَ عَكْنَنَةً / عَكْنَنَ عليه، مَرَجاً / مَرِجَ ـَ مَيْجاً / ماجَ ـِ الشَّيءُ، نَغْشاً ونَغَشاناً / نَغَشَ ـَ تَنَغُّشاً / تَنَغَّشَ، هَفْواً وهُفُوّاً / هَفا ـُ الفُؤادُ، هَوَشاً / هَوِشَ ـَ هَوَشاً.

**آشفته كردن** /ā.-kardan/ تَشْوِيشاً / شَوَّشَ، إقْلاقاً / أَقْلَقَ، بَلْبَلَةً / بَلْبَلَ، إفساداً / أَفْسَدَ، تَوْلِيهاً / وَلَّهَ الرَّجلَ، تَتييهاً / تَيَّهَ و تَتْويهاً / تَوَّهَ الفِكرَ، زَعْجاً / زَعَجَ ـَ هـ شَمْصاً / شَمَصَ ـُ هـ الشَّيءُ، لَبْكاً / لَبَكَ ـُ الأَمرَ، تَلْبيكاً / لَبَّكَ، رَبْكاً / رَبَكَ ـُ مَثْمَثَةً / مَثْمَثَ الأَمرَ، نَضْنَضَةً / نَضْنَضَ، إيجافاً / أَوْجَفَ.

**آشكار** /āškār/ الظّاهِر، الواضِح، بِوُضُوح، المُتَّضِح، الشّاخِص، البَيِّن، البَدَهي، البَديهي، البَديهيّة، الصَّريح، العِيان، المُبين، البارِز، البادي، البَرّانيّ، الأَبْلَج، الأَبْلَد، الباهِر، البَواح، البائن، الجاهي، الجَلاء، الجَلِيّ، الجَهْرِيّ، الجِهاريّ، حقُّ اليَقين، الحَسُو، الرّائِبُ من الأُمور، الصَّديع، الصَّريح، الصُّراح، الصَّلْتُ من الأشياء، العَبْقَريّ، العُرْيان، العَلَنيّ، العَلِن، العِيانيّ، الفَريج، المُفصِح، المَكْشوف، الكَشيف، النّاتِئ، المَنْصُوصُ عليه، النّاصِع، النَّصِيع، النيِّر.

**آشكارا** /āškārā/ عَلَناً، عَلانِيَةً، صَراحَةً، الجَهْر، الجَهْرَة، الجَهْرِيّ، الجِهارِيّ، الجِهار، القُبُل، او را ~ ديدم: رأيته قُبُلاً، البَدح، البَهْرَة، ضاحِيَةً، آن كار را ~ انجام داد: فَعَلَه ضاحِيَةً، الجَراهِيَة.

**آشكارايى** /ā.-yi/ العَلانِيَة، الصَّراحَة، الجَهْر، الجَهْرَة، الجِهار، الكِشاط، الفَضّ.

**آشكارسازى** /āškār-sāzi/ الكَشْف، الإكْتِشاف، هَتْك أو هُتْكَة السِّتْر، الإنجاء، الجِلّيان ← آشكار كردن.

**آشكار شدن** /ā.-šodan/ بَياناً وتِبْياناً / بانَ ـِ تَبَيُّناً / تَبَيَّنَ، تَبْييناً / بَيَّنَ، إسْتِبانَةً / إسْتَبانَ، تَكَشُّفاً / تَكَشَّفَ، إنْكِشافاً / إنْكَشَفَ، بَدْواً و بُدُوّاً و بَداءً و بَداءَةً / بَدا ـُ الشَّيءُ، تَبَدِّياً / تَبَدّى، بَرَحاً و بَراحاً / بَرِحَ ـَ الخَفاءُ، بُرُوزاً / بَرَزَ ـُ إسْتِبْصاراً / إسْتَبْصَرَ الطَّريقُ، بَوْحاً و بُؤُوحاً و بُؤُوحَةً / باحَ ـُ بَقْلاً / بَقَلَ ـُ إبْلاجاً / أَبْلَجَ الحقُّ، إبانَةً / أَبانَ، تَطْعاً / تَطَعَ ـَ جَهْراً / جَهَرَ ـَ جَلاءً / جَلا ـُ إنْجِلاءً / إنْجَلى، تجَلِّياً / تَجَلّى، إجْهاءً / أَجْهى، حُبُوجاً / حَبَجَ ـِ إخْزاءً / أَخْزَى له، حُسُوراً / حَسَرَ ـِ تَحْصِيصاً / حَصَّصَ الحقُّ، حَصْحَصَةً / حَصْحَصَ، إحْتِفالاً / إحْتَفَلَ، خَفْواً و خُفُوّاً / خَفا ـُ شُجُوجاً / سَجَّ ـِ سُطُوعاً / سَطَعَ، إسْفاراً / أَسْفَرَ الشَّيءُ عن كذا، إنْسِلاخاً / إنْسَلَخَ، شَأْشَأَةً و شِئْشاءً / شَأْشَأَ، شُبُوحاً / شَبَحَ ـَ شَبْواً و شُبُوّاً / شَبا ـُ شَقْشَقَةً / شَقْشَقَ النَّهارُ، إشْتِهاراً / إشْتَهَرَ، إسْتِشارَةً / إسْتِشارَ، صُبُوحاً / صَبَحَ ـُ إصْباحاً / أَصْبَحَ الحَقُّ، صَراحَةً و صُرُوحَةً / صَرُحَ ـُ تَصَرُّحاً / تَصَرَّحَ، إنْصِراحاً / إنْصَرَحَ، صَحْصَحَةً / صَحْصَحَ الأَمرُ، ضَحْضَحَةً / ضَحْضَحَ، ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ عَرْضاً / عَرَضَ ـِ له، إعْراضاً / أَعْرَضَ، إعْتِراضاً / إعْتَرَضَ، عُلُوناً و عَلَناً و عَلانيَةً / عَلَنَ ـُ و عَلِنَ ـَ و عَلُنَ ـُ إعْتِلاناً / إعْتَلَنَ، إسْتِعْلاناً / إسْتَعْلَنَ، عَنّاً و عَنَناً و عُنُوناً / عَنَّ ـِ له الشَّيءُ، إنْفِئاءً وإنْفِياءً / إنْفَأى، فَتْحاً / فَتَحَ ـَ سِرَّه على صاحبه، فُرُوقاً / فَرَقَ ـُ له الأَمرُ، فُشُوّاً / فَشا ـُ السِّرُّ، إفْصاحاً / أَفْصَحَ، إنْفِصاعاً / إنْفَصَعَ، إفْتِضاحاً / إفْتَضَحَ، فَيْصاً / فاصَ ـِ إنْقِشاعاً / إنْقَشَعَ، لَوْحاً / لاحَ ـُ تَلَوُّحاً / تَلَوَّحَ، نَبْأً و نُبُوءاً / نَبَأَ ـَ إنْباطاً / أَنْبَطَ، نُبُوغاً / نَبَغَ ـُ تَنْبيقاً / نَبَّقَ، إنْتِجالاً / إنْتَجَلَ، إنْجِلاءً / إنْجَلى،

إنتِداباً / إنْتَدَبَ، نُصُوصاً / نَصَّ ـِ الحقُّ، نُصُوعاً / نَصَعَ ـَ نُجُوداً / نَجَدَ ـُ نُجُوماً / نَجَمَ ـُ إنْجاماً / أَنْجَمَ، نَمّاً / نَمَّ ـِ إنْواراً / أَنْوَرَ، نُهُوجاً / نَهَجَ ـَ إنْهاجاً / أَنْهَجَ، إيْجاحاً / أَوْجَحَ، تَوْجِيْحاً / وَجَّحَ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، ضِحَةٌ و وُضُوحاً / وَضَحَ ـِ إيْضـاحاً / أَوْضَحَ، تَـوَضُّحاً / تَوَضَّـحَ، وَهْفاً و وَهِيْفاً / وَهَفَ ـِ له شيءٌ من الدُنيا، يَقِيْناً / يَقِنَ ـَ.

**آشكار كـردن** /ā.-kardan/ إبانَـةً / أَبانَ، تَبْيِيْنـاً / بَيَّنَ، تَبَيُّناً / تَبَيَّنَ، كَشْفـاً و كاشِفَـةً / كَشَفَ ـِ إكْتِشافـاً / إكْتَشَفَ، تَصْرِيْحاً / صَرَّحَ، إيْضاحاً / أَوْضَحَ، تَوْضِيْحاً / وَضَّحَ، مُباحَثَةً / باحَثَهُ بما عنده، بَحْثَرَةً / بَحْثَرَ الخَبيءَ، مُباداةً / بادَى، إبْداءً / أَبْدَى، تَبْدِيَةً / بَدَّى، تَبْرِيْزاً / بَرَّزَ، إبْرازاً / أَبْرَزَ، تَبْصِيْراً و تَبْصِرَةً / بَصَّرَ، إبْلاجاً / أَبْلَجَ، بَلْوَرَةً / بَلْوَرَ، بَـوْحاً و بُؤُوحاً و بُـؤُوحَةً / باحَ ـُ إبـاحَةً / أَباحَ، إسْتِبانَةً / إسْتَبانَ، تَبْيِيّاً و تَبْيِيَةً / بَيَّى، ثَكْماً / ثَكَمَ ـُ تَجْرِيْهاً / جَرَّهَ، مُجالَحَةً / جالَحَ، جَلْهاً / جَلَهَ ـَ جَلْواً و جَلاءً / جَلاـُ مُجالاةً / جالَى هـ بالأمْرِ، تَجْلِيَةً / جَلَّى، إجْتِلاءً / إجْتَلَى، إسْتِجْلاءً / إسْتَجْلَى، جَهْـراً و جِهاراً / جَهَرَ ـَ مُجاهَرَةً / جاهَرَ و تَجاهُراً / تَجاهَرَ بكذا، إجْهاراً / أَجْهَرَ الأمرَ و بـه، إجْهاءً / أَجْهَى الأمْرَ، تَحْجِيلاً / حَجَّلَ، حَسْراً / حَسَرَ ـُ خَفْياً / خَفَى ـِ إخْفاءً / أَخْفَى، إخْتِفاءً / إخْتَفَى، دَخْرَصَةً / دَخْرَصَ الأمْرَ، تَدْرِيْعاً / دَرَّعَ الشَيءَ، دَقّاً / دَقَّ ـُ ذَيْعاً و ذُيُوعاً و ذَيْعُـوعَةً و ذَيَعاناً / ذاعَ ـِ السِّرُّ، إذاعَةً / أَذاعَ، إسْراراً / أَسَرَّ هـ سَنّاً / سَنَّ ـُ تَشْبِيْحاً / شَبَّحَ، إشْراراً / أَشَرَّ، إسْتِشْفافاً / إسْتَشَفَّ، شَهْراً / شَهَرَ ـَ إشْتِهاراً / إشْتَهَرَ، إشْهاراً / أَشْهَرَ، إشاعَةً / أَشاعَ السِّرَّ، إصْحاراً / أَصْحَرَ، صَـدْعاً / صَدَعَ ـَ صُـدُوعاً / صَدَعَ ـَ بالأمْرِ، صَرْحاً / صَرَحَ ـُ صِراحـاً و مُصارَحَةً / صارَحَ بما في نَفْسه، تَصْـرِيْفاً / صَرَّفَ، إصْلاتاً / أَصْلَتَ، إضْحاءً / أَضْحَى، تَضْحِيَـةً / ضَحَّـى عن الأمْـرِ، إظْهـاراً / أَظْهَرَ الشيءَ، إغْـراباً / أَغْرَبَ، تَعْـرِيْفاً / عَرَّفَ، تَعْـرِيَةً / عَرَّى، إعْلاناً / أَعْلَنَ الأمْرَ و به، تَعْلِيْناً / عَلَّنَ إليه الأمْرَ، مُعالَنَةً / عالَنَ الأمْرَ أو به أو هــ الأمْرَ، عَناءً و عُنُواً / عَنا ـُ تَفْجِيَةً / فَجَّى، فُرُوقاً / فَرَقَ ـُ لَهُ عن الأمْرِ، فَسْراً / فَسَرَ ـُ تَفْسِيْراً / فَسَّرَ، إفْشاءً / أَفْشَى، تَفْشِيَةً / فَشَّى، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ فَضْحاً / فَضَحَ ـَ المُعَمَّى، فَلْحاً / فَلَحَ ـَ تَكْثِيْحاً / كَثَّحَ الشَّيءَ، تَكْشِيْفاً / كَشَّفَ، مُكاشَفَةً / كاشَفَهُ بكذا، مَشْراً / مَشَرَ ـُ إماطَةً / أَماطَ اللِّثامَ عن، نَبْشاً / نَبَشَ ـُ الشَّيءَ المَسْتورَ، نَثّاً / نَثَّ ـُ الخَبَـرَ، نَصّاً / نَصَّ ـُ إسْتِنْفـاجاً / إسْتَنْفَجَ، نَهْجاً / نَهَجَ ـَ إنْهاجاً / أَنْهَجَ.

**آشكارى** /ā-i/ ← آشكارايى.

**آش كشک** /āš-e-kašk/ المَضْلِيَّة ← دوغ با.

**آشكوب** /āškub/ الطّابِق، الدَّوْرُ من المَنْزِل.

**آشنا** /āš(e)nā/ ۱. العارِف، الواقِف، خَبِيْرٌ بالأمْرِ، ~ بودن بـه: على بَيِّنَـةٍ من أَمْـرِه ← آگاه. ۲. القريـب، الصَّدِيـق، المَعْرُوف.

**آشنا شدن** /ā.-šodan/ تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ بـه أو إليه ← آگاه شدن.

**آشنا كردن** /ā.-kardan/ وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ ـِ هـ على الأمْرِ، إيْقافاً / أَوْقَفَ هـ على ← آگاه كردن.

**آشوب** /āšub/ الفِتْنَة، الشَّغَب، الإثـارَة، الثَّوْرَة، الهَرَج و المَـرَج، الهِياج، الهَيَجـان، الجَلَبَة، الخِنـاقَـة، الرَّهـج، الرَّقْطـاء، الضَّجِيْج، لَحـاصِ، الهَمَرَّج، الهَـزْد، الهَوْشَـة، الهَيْشَة، الهَيْصَة، الهَيْط.

**آشوب كردن** /ā.-kardan/ فُتُوناً / فَتَنَ ـِ هَيْجاً و هَياجاً و هَيَجاناً / هاجَ ـِ عَرْبَدَةً / عَرْبَدَ، بَلْبَلَةً / بَلْبَلَ، إفْساداً / أَفْسَدَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّشَ، إقامَةً / أَقامَ الدُّنيـا و أَقْعَدَها، تَهْيِيْجاً / هَيَّجَ الشَّرَّ، ثَوْراً و ثَـوَراناً و ثُؤُوراً / ثارَ ـُ شَغْباً و شَغَباً / شَغَبَ ـَ القومَ و بهم و عليهـم، هَيْشاً / هاشَ ـِ القومُ، هَوْشاً / هاشَ ـُ القومُ، لَجَباً / لَجِبَ ـَ القومُ.

**آشوب‌طلب** /ā.-talab/ ← آشوبگر.

**آشوبگـر** /ā.-gar/ الثَّوْرِيّ، الثَّـائِر، الثَّوْرَوِيّ، المُتَمَـرِّد، المُهَيِّـج، العِــرْبِيْـد، المُعَــرْبِـد، الشَّغِــب، الشَّغّــاب، المُشاغِب، الشّاكِر، الشَّكّار، مُثِيْرُ القَلاقِل والإضْطِرابات.

**آش و لاش شدن** /āš-o-laš-šodan/ تَلاشِياً / تَلاشَى.

**آشيانه** /āšiyane/ العُش، الوَكْر، الكِنّ، الـوَكْن، الوَكْنَة، المَوْكِن، المَوْكِنَة، الوُقْنَة.

**آشيانهٔ تعميـراتى** /ā.-ye-ta'mirāti/ (نظ) وَرْشَـةُ تَصليح السَّيّارات.

**آشيـانـهٔ هـواپيمـا** /ā.-ye-havāpeymā/ (نـظ) حَظِيْـرَةُ الطّائِرات.

**آغا** /āqā/ ← خانم.

**آغاز** /āqāz/ الأوَّل، الإبْتِـداء، البَدْو، البَـداءَة، البَـدِيء،

المُبْتَدأ، البَدِيئة، البَدْء، البَداوَة، الأُنُف، الأُنَفَة، البَداهَة، البِكْر، البَاكُورَة، التَّباشِير، الجُذْمُور، الحَوْمَل، الحَداثَة، الرَّيْع، الرَّيْعان، الرَّيْق، الرَّيِّق، الرَّيُوق، الرَّأْس، الرَّس، الإسْتِهْلال، المُسْتَهَلّ، الشَّرَط، شَجَرُ الشَّيء، الشَّبابُ من كلّ شيء، الصَّدْر، المَطْلَع، العِزْنِين، الغُرَّة، الفاتِحَة، الإفتتاح، المَيْعَة، الإستِفتاح، الفور، الفُوَّهَة، المُقَدِّمَة، القُرْح، القَرِيحَة، القاهِرَةُ من كلّ شيء، النِّصاب، الوِلادَة، من ~ و پایان هستم: أنا الألِفُ والياءُ.

**آغازجوانی** */ä.-e-javäni/* عُنْفُوانُ أو عُنفُوُّ الشَّبابِ.

**آغاز شدن** */ä.-šodan/* نَشأ ونُشُوءاً ونَشْأَةً ونَشاءً ونَشاءَةً / نَشَأَ ـَ ونَشُوَ ـُ ← شروع شدن.

**آغاز کردن** */ä.-kardan/* بَدْأً / بَدَأَ ـَ وابْتداءً / إبْتَدأ وتَبَدُّوًا / تَبَدَّأَ الشّيءَ و به، تَبْدِيئاً / بَدَّأ، أخْذاً وتَأْخاذاً ومَأْخَذاً / أخَذَ ـُ في الشّي، شُرُوعاً / شَرَعَ ـَ إنْشاءً / أنْشَأ يفعل كذا، إفْتِتاحاً / إفْتَتَحَ الأمْرَ بكذا، جَعْلًا / جَعَلَ ـَ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ طَفَقاً وطُفُوقاً / طَفِقَ ـَ إئْتِنافاً / إئْتَنَفَ الشّيءَ، إبْتِساراً / إبْتَسَرَ بالشّيءِ، عُلُوقاً وعِلْقاً وعَلَقاً وعَلاقَةً / عَلِقَ ـَ يفعَلُ كذا، إفْتِراعاً / إفْتَرَع، إفراعاً / أفْرَعَ، تَنْسِيماً / نَسَّمَ في الأمْرِ، هَبّاً وهُبُوباً وهَبِيباً وهِباباً / هَبَّ ـِ ← شروع کردن.

**آغازکننده** */ä.-konande/* الفاتِح، البادِئ، الشّارِع.

**آغازگاه** */ä.-gäh/* المَبْدَأ، نُقطَةُ البَدءِ.

**آغازگاه مسابقه** */ä.-g.-e-mosäbeqe/* مِقْوَسُ السِّباق.

**آغازی** */ä-i/* (جانـ) الأَوَّلِيةُ ← پروتوزوئر، تک یاخته، تک‌سلولی.

**آغازیان** */ä.-iyän/* (جانـ گیا) الأَوالِي، الأَوَّلِيّات ← تک یاختکان.

**آغازیان انگلی** */ä.-iyän-e-angali/* البَوْغِيّان ← اسپوروزوآ.

**آغشتگی** */äqeštegi/* ← ۱. النَّقْع. ۲. اللَّطْخ.

**آغشتن** */äqeštan/* ۱. نَقْعاً / نَقَعَ ـَ إنْقاعاً / أنْقَعَ، مَشّاً / مَشَّ ـُ، بَشْبَشَةً / بَشْبَشَ، تَشْرِيباً / شَرَّبَ بسائِلٍ وغيره، إشْراباً / أشْرَبَ ← خیسانیدن. ۲. لَطْخاً / لَطَخَ ـَ، تَلْطِيخاً / لَطَّخَهُ ← آلوده کردن، آلودن.

**آغل** */äqol/* حَظِيرَةُ الغَنَم، المُراح، المَرْبِض، الرَّبَض، المَرْبَط، المِرْبَد، الثّاوَة، الثّايَة، الثُّوِيّة، الثَّيَّة، الجَدِيرَة، الحُجْرَة، الحِظار، الحَوْش، الدِّبْن، الدِّمَّة، الرَّفّ، الزَّرْب، الزَّرِيبَة، الصِّيار، الصِّيارَة، الصِّيَرَة، العَرِيش.

**آغوز** */äquz/* اللِّبأ ← فله.

**آغوش** */äquš/* الحِضْن، المُحْتَضَن، الحَجْر، الحُجْر، الغُمْر الضِّغْن، الكَنَف، با ~ باز: بالحِضْنِ، بالتِّرْحاب. او را در~ گرفت: ضَمَّ ـُ ضَمّاً هـ إلى صَدْرِه.

**آفات** [روزگار] */äfät/* بَناتُ الدَّهْر، العَقارِب.

**آفازی** */äfäzi/* (پز) الحُبْسَة، فَقْدُ القُدرة على الكلامِ نتيجةً لأذًى أصابَ الدِّماغ.

**آفت** */äfat/* الآفَة، الواقِعَة، المُصِيبَة، النّائِبَة، البَلْوَى، البَلِيّة، الأَبْلَة، الأُبْلَة، الإدّ، الإدَّة، الإزْل، البائِقَة، الجائِحَة، الرُّزْء، الرَّزِيَّة، الرَّزِيئَة، الضَّرْبَة، الضَّمَن، الضُّمْنَة، الضَّمان، الضَّمانَة، الطّارِقَة، العَطَب، اللَّمَّة، الهُذْلُول.

**آفتاب** */äf-täb/* الشَّمْس، العَيْن، السِّراج، الجَوْناء.

**آفتاب‌پرست** */ä.-parast/* ۱. (جانـ) الحِرْباء، الحَرْذَوْن، الحِرْذَوْن، قاضِي الجَبَل، أبُو قُرَّة، أُمُّ حَبِيب، جَمَلُ اليَهود، زَغْبَل، شِقْذ. ۲. (گیا) ← آفتاب‌گردان.

**آفتاب‌پرستی** */ä.-parasti/* عِبادَةُ الشَّمْسِ.

**آفتاب چرخ** */ä.-carx/* (گیا) المَداهِين، زَهْرَةُ الشَّمْسِ.

**آفتاب‌رو** */ä.-ru/* الشّامِس، المُشْمِس.

**آفتاب‌زدگی** */ä.-zadegi/* ضَرْبَةُ الشَّمْسِ، الرَّغْن.

**آفتاب‌زده** */ä.-zade/* المُصابُ بِضَرْبَةِ الشَّمْس.

**آفتاب‌زده شدن** */ä.-z.-šodan/* ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ تْهُ الشَّمْسُ، رَغْناً / رَغَنَ ـُ تْهُ الشَّمْسُ، صَخْداً / صَخَدَ ـَ تِ الشَّمْسُ الرَّجلَ.

**آفتاب‌سنج** */ä.-sanj/* (فز) مِسْطاع، مُسَجِّلُ سُطُوعِ الشَّمْسِ.

**آفتاب‌سوخته** */ä.-suxte/* ← آفتاب‌زده.

**آفتاب سوخته شدن** */ä.s.-šodan/* تَسَفُّعاً / تَسَفَّعَ بالشَّمْسِ.

**آفتاب‌گردان** */ä.-gardän/* ۱. (گیا) عَبّادُ الشَّمْس، عابِدُ الشَّمْسِ، رَقِيبُ الشَّمْسِ، دَوّارُ الشَّمْسِ، أُقْحُوان، قُحْوان، التُّنُّوم، الهِلْيُوتُرُوب، الطُّرْنُشُول. ۲. الإفْرِيزَة، الظُّلَّة، المِظَلَّة ← چتر، سایبان.

**آفتاب گرفتن** */ä.-gereftan/* تَصَمُّراً / تَصَمَّرَ. تَشَمُّساً /

تَشَمُّس.

**آفتاب‌گیر** /ä.-gir/ ← آفتاب‌رو.

**آفتاب مهتاب** /ä.-mahtäb/ ۱. نوعٌ من الألعابِ النّاريّةِ الّتي تُعْطي عندَ إشعالِها عدداً من الألوانِ. ۲. نوعٌ من ألعابِ الأطفالِ وهي عبارةٌ عن أَخْذِ الأذْرُعِ إلى بعضها ظهراً لظهرٍ ثمّ يَحْمِلُ الأوّلُ الثّانيَ ويَسألُهُ: «آفتاب مهتاب چه رنگه» و يَنْزِلُ الثّاني لِيَرْفَعَ الأوّلَ ثم يُجيبُ «سرخ و سفید دورنگه».

**آفتابه** /äftäbe/ المِيضَأَة، الثُّفالَة، الإبْرِيق.

**آفتابه لگن** /ä.-lagan/ إبْرِيق وطِسْت، إبْرِيقُ الغَسِيْل.

**آفتابی** [روز] /äftäbi/ الشَّمْس، الشَّمِس.

**آفتابی شدن** /ä.-šodan/ ۱. شَمَساً / شَمِسَ ـَ وإشْماساً / أَشْمَسَ اليَومُ. ← ۲. آشکار شدن.

**آفت پنبه** /äfat-e-panbe/ دُوْدَةُ القُطْن.

**آفت دیدن** /ä.-didan/ أَوْفاً وآفَةً و أُؤُوفاً / آفَ ـُ القومُ أوْتِ البلادُ، تَغْويهاً / عَوَّهَ القومُ.

**آفت زدن** /ä.-zadan/ تَعْوِيْهاً / عَوَّهَهُ. **آفت زده** /ä.-zade/ العائِه.

**آفت گیاهی** /ä.-e -giyähi/ العاهَةُ النَّباتِيَّة، الأُراق، الضَّرْبَة، الآفَةُ النَّباتِيَّة.

**آفت محصول** /ä.-e-mahsul/ الآفَةُ الزِّراعِيَّة.

**آفتومات** /äftomät/ مُنَظِّمُ فُلْطِيَّةِ المُوَلِّد.

**آفروشه** /äfruše/ الخَبِيْص، الخَبِيْصَة، البَرِيْكَة.

**آفریدگار** /äfaridegär/ ۱. الخالِق، البارِئ، الفاطِر. ۲. الله، عِلَّةُ الوجود، مُوْجِدُ الكائِنات.

**آفریدگان** /äfaridegän/ الخَلْق، النّاس، الكائِنات، البَرِيَّة، الأنام.

**آفریدن** /äfaridan/ خَلْقاً / خَلَقَ ـُ بَرْءاً / وبُرُوءاً / بَرَأَ ـَ ، إنشاءً / أَنْشَأَ الشَّيءَ، فَطْراً / فَطَرَ ـُ الأَمْرَ، إبْراءً / أَبْرَى اللهُ الخَلْقَ، بَدْءاً / بَدَأَ ـَ اللهُ الخَلْقَ، إبْداءً / أَبْدَأَ، جَبْلاً / جَبَلَ ـِ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ ذَرْءاً / ذَرَأَ ـَ ذَرْواً / ذَرا ـُ، طَبْعاً / طَبَعَ ـَ، قَنْواً / قَنا ـُ تَكْوِيْناً / كَوَّنَ، إيجاداً / أَوْجَدَ.

**آفریده** /äfaride/ البَدِيء، المَصْنوع، الصُّنْع.

**آفریده شدن** /ä.-šodan/ تَكَوُّناً / تَكَوَّنَ، وُجُوداً / وُجِدَ مج الشَّيءُ.

**آفریقا** /äfriqä/ الأَفْرِيْقا، إفْرِيْقَة.

**آفریقایی** /ä.-yi/ الأَفْرِيْقِيّ.

**آفرین** /äfarin/ زِهْ، بَخٍ بَخٍ، بَخٍ بَخٍ، بَخٍ بَخٍ، نِعْمَ، بَراڤو، المَرْحَى، بَخٍ، التَّهْلِيْل، عَلَيكَ نُوْرٌ، لاشُلَّتْ يَداكَ، للهِ دَرُّكَ، لافُضَّ فُوكَ.

**آفرینش** /äfarineš/ ۱. الخَلْق، الخِلْقَة، الإيْجاد، البَرْء، البَدْء، الفِطْرَة، التَّكْوِيْن، النَّشْأَة، الإنشاء، الأَسْر، الهُون، التَّنْشِئَة، الهُوْز. ۲. الإيْلَة، الشُّنْشِنَة ← سرشت. ۳. البَرِيَّة ← آفریدگان.

**آفرین گفتن** /äfarin-goftan/ تَحْبِيْذاً / حَبَّذَ الرَّجلَ.

**آفریننده** /äfarinande/ ← آفریدگار.

**آفست** /äfset/ ← افست

**آقا** /äqä/ ۱← مهمتر، سرور، بزرگوار. ۲. السَّيْد، السَّيِّد، الأَفَنْدِيّ «خانمها و آقایان»: سادَتي و سَيِّداتِي. «او، آقا و ارباب خود است»: هو رئيسُ نَفْسه.

**آقازاده** /ä.-zäde/ ۱. إبْنُ الرَّجُلِ العظيم. ۲. إبْنُ السَّيِّدِ العلويّ. ۳. وَلَدُ المُجتهد. ۴. يَستعملُها المتكلّمُ في مقامِ تبجيلِ ابنِ المُخاطب.

**آقامنش** /ä.-maneš/ ← بزرگوار.

**آقامنشی** /ä.-m.-i/ ← بزرگواری.

**آقایی** /ä.-yi/ ← بزرگواری.

**آق پازی** /äq-päzi/ (گیا) التَّمْلِيْكَة، فُساءُ الكَلْب، المُنْتِنَة ←سلّه سفید.

**آق خزک** /äq-xazak/ (گیا) ← تاغ.

**آقطی** /äqti/ (گیا) الأَقْطَى، الخَمان.

**آک** /äk/ ← عیب.

**آکادمی** /äkädemi/ الأَكادِيْمِيَّة، المَجْمَعُ العِلْمِيّ ← فرهنگستان، اکادمی.

**آکادمیست** /äkädemist/ مُدِيرُ أكادِيْمِيَّة، طالِبُ أكادِيْمِيَّة.

**آکادمیسین** /äkädemisiyan/ عُضْوُ المَجْمَع، أكادِيْمِيّ.

**آکادمیک** /äkädemik/ الجامِعِيُّ الأُكادِيْمِيّ.

**آکاژو** /äkäžu/ (گیا) إجَّاصُ البَرّ ← بلادر.

**آکاسیا** /äkäsiyä/ (گیا) السَّنْط.

**آکاسیای نقره‌یی** /ä.-ye-noqreyi/ (گیا) السَّنْطُ الشّائع.

**آکاسیای نیلوتیک** /ä.-ye-nilutik/ (گیا) السَّمُر.

**آکتر** /äktor/ ← هنرپیشه، بازیگر.

**آکتریس** /ä.-is/ ← هنرپیشه، بازیگر (نث).

**آکتوآلیسم** /äktuälism/ ← التَّحْیِیْن.

**آکتینــــوپــــودا** /äktinopodä/ (جـانـ) الرّادِیُولاریا ← رادیولاریا.

**آکتینید** /äktinid/ (شیمـ) أکْتِیْنِیات.

**آکتینیوم** /äktiniom/ (شیمـ) الأکْتِیْنِیُوم.

**آکتیو** /äktiv/ ← اکتیو.

**آکتیویته** /ä.-ite/ ← اکتیویته.

**آکرد** /äkord/ (مسـ) ← آکورد.

**آکروبات** /äkrobät/ المُشَعْوِذ.

**آکروبات بازی** /ä.-bäzi/ ← آکروباسی.

**آکروباسی** /äkrobäsi/ الشَّعْوَذَة.

**آکروسیانو** /äkrosyäno/ (پز) الزُّراق، زُراقُ الأطْراف.

**آکسان** /äksän/ نَبْرَةُ الصَّوْت.

**آکسفرد** /äksford/ أکْسْفُوْرْد.

**آککرا** /äkekrä/ (گیا) التّاغِنْدَسْت ← عاقرقرحا.

**آکله** /äkele/ (پز) الجُذام ← خوره.

**آکمئیست** /äkme'ist/ أکْمِیْست [مکتبٌ أدبيٌّ].

**آکور** /äkor/ (مسـ) ← آکورد.

**آکورد** /äkord/ (مسـ) نَغَماتٌ مُتَآلِفَة.

**آکوردئون** /äkorde'on/ (مسـ) الأکُورْدِیُون.

**آکوزاتیو** /äkuzätiv/ حالةُ المفعولِ به.

**آکومولاتور** /äkumulätor/ المِرْکَم.

**آگارآگار** /ägär-ägär/ الأغْرَة.

**آگاه** /ägäh/ الخَبِیْر، الـواقِف، العالِمُ بالأمـرِ، المُطَّلِع، العـارِف، البَصِیْر، الیَقْظـان، النَّحْـر، النِّحْـرِیْر، ابـنُ بَجْدَة، الدّاري بالأمر، المُعِیْد، او از کار خود ~ است: هو علی بَیِّنَةٍ من أمرِه.

**آگاه‌سازی** /ä.-säzi/ ۱ ← آگاه کردن. ۲. (نظـ) تَـوْعِیَة، تَثْقِیف.

**آگاه شدن** /ä.-šodan/ طُلُوعاً / طَلَعَ ـَـُـ علـی الأمْرِ، إطّلاعاً / إطَّلَعَ الأمْرَ وعلیه، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ هُ، عَلَماً / عَلِمَ ـَ الشَّیءَ وبِـهِ، عِرْفَةً وعِرْفـاناً وعِرِفّاناً ومَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِ الشَّیءَ، إحساساً / أحَسَّ هـ و به، إسْتِشْعاراً / إسْتَشْعَرَ، إذْناً وأذاناً وأذَناً وأذانَةً بـالأمْرِ، بَصَراً وبصارَةً / بَصُرَ ـُ به، بَهْأً / بَهَأَ ـَ له، بَیْهاً / باهَ ـَ له، بَوْهاً / باهَ ـُ ـَ الشَّيءَ و له، دَرْیاً / دَرَی ـِ بالأمرِ، إدْراکاً / أدْرَکَ، تَشَوُّفاً / تَشَوَّفَ إلی الخبرِ و غیره، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ الأمْرَ، عَثْراً و عُثُوراً / عَثَرَ ـُ علی السِّرِّ أو غیره، فَقْهاً / فَقِهَ ـَ إفاقَةً / أفاقَ، إسْتِفاقَةً / إسْتَفاقَ، وُصُولاً و وُصْلَةً و صِلَةً / وَصَلَ ـِ، إتِّصالاً / إتَّصَلَ به الخَبَرُ، وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ یَقِفُ علی الأمْـرِ، إنْتِباهاً / إنْتَبَهَ للأمْـرِ، تَنَبُّهاً / تَنَبَّهَ للأمـرِ و علیه، نَخْعاً / نَخَعَ ـَ الأمْرَ عِلْماً، نُمِیّاً و نَماءً / نَمَی ـِ الخَبَرُ إلی، نَهْیاً / نَهَی و نُهِيَ مج ـَ إلیه الخبرُ، إنْتِهاءً / إنْتَهَی إلیه الخبرُ، إنْهاءً / أُنْهِيَ مج إلیه الخبرُ، تَیَقُّناً / تَیَقَّنَ الشَّيءَ و به.

**آگاه کردن** /ä.-kardan/ إعْلاماً / أعْلَمَ هـ الأمْرَ وبالأمْرِ، إطْلاعاً / أطْلَعَ هـ علـی الأمْرِ، إخْباراً / أخْبَرَ، تَخْبِیْراً / خَبَّرَ، إنْباءً / أنْبَأَ، تَنْبِئَةً و تَنْبِیْئاً / نَبَّأَ هـ الخَبَـرَ و بالخَبَرِ، تَنْبِیْهاً / نَبَّهَ هـ علی الشَّيءِ و إلیه، تَعْرِیْفاً / عَرَّفَهُ، إشْعاراً / أشْعَرَ هـ الأمْرَ و به، إیْقافاً / أوْقَفَه، تَأْبِیْهاً / أبَّهَ هـ لکذا، إیْذاناً / آذَنَ الشَّيءَ أو به، تَبْلِیْغاً / بَلَّغَهُ، إبْلاغاً / أبْلَغَهُ، تَحْذِیْراً / حَذَّرَ، إخْطاراً / أخْطَرَ، تَدْرِیَةً / دَرَّی، إدْراءً / أدْرَی، تَذْرِیْفاً و تَذْرِفَـةً و تَذْرافاً / ذَرَّفَ، إعْثاراً / أعْثَرَ هـ علی السِّرِّ أو غیـره، تَعْزِیْزاً / عَزَّزَ هـ علی فـرائض الدِّیْن، إعْلاناً / أعْلَنَ، تَفْقِیْهٌ / فَقَّهَ، إفْقاهاً / أفْقَهَ، إفادَةً، أفادَ، قَضاءً / قَضَی ـِ إلیه، تَکْیِیْساً / کَیَّسَ، إلْقاءً / ألْقَی إلیه القولَ و بالقول، لَوْماً و مَلاماً و مَلامَةً / لامَ ـُ فلاناً، إنْهاءً / أنْهَی و تَنْهِیَةً / نَهَّی إلیه الخبـرَ، إیْثاراً / أوْأرَ، إیْقاظاً / أیْقَظَ، تَیْقِیضاً / یَقَّظَه.

**آگاهی** /ä.-i/ ۱. الخَبَر، النَّبَـأ، العِلْم، الدِّرایَـة، الخُبْرَة، الإطِّلاع، المُبالاة، الحَدِیْث، التَّحْـذِیْر، الإخْطار، السَّداد، الإشْعـار، الشِّعْـر، الرُّشد، الصَّـواب، الطِّلْـع، الطِّـلاع، الإعْلام، المَعْلُـومِیَّة، التَّعْرِیْـف، الإیْعاز، الإلْمـام، الإنْباء، الإنْتِباه. ۲. [اداره] الأمْنُ العامّ، إدارةُ المُباحث العامّة.

**آگاهی دادن** /ä.-i-dädan/ ← آگاه کردن.

**آگاهی یافتن** /ä.-i-yäftan/ ← آگاه شدن.

**آگاو** /ägäv/ (گیا) أذُنُ الحِمار. الأغافُ الأمیرکي.

**آگراندیسمان** /ägrändismän/ التَّکْبِیْر، التَّوْسِیْع.

**آگرمـان** /ägremän/ (سیـا) القَبُول، المُـوافَقَة، اعتمـادُ مُمَثِّل دبلوماسِيّ.

**آگست** /ägost/ أغُسْطُس. آب ← اوت.

**آگنده** /ägande/ ← پُر.

**آگنه** /ägane/ الحَشو.

**آگوتی** /äguti/ (جانـ) الأَغُوطِي.

**آگهی** /ägahi/ ۱. ← آگاهی. ۲. الإعْلان، البَيان، النَّشْرَة، البَلاغ، الإذاعَة.

**آگهی دادن** /ä.-dädan/ ۱. ← آگاه کردن. ۲. [در روزنامه] إعْلاناً / أَعْلَنَ عنه في جريدة.

**آگهی دستی** /ä-ye-dasti/ الإعْلانُ الصَّغِير.

**آگهی دیواری** /ä.-ye-diväri/ الإعْلانُ المُعَلَّق.

**آگهی رسمی** /ä.-ye-rasmi/ البَيانُ الرَّسْمِيّ.

**آگهی عمومی** /ä.-ye-omumi/ التَّعْمِيم.

**آگهی کردن** /ä.-kardan/ ← آگهی دادن [در روزنامه] ۲.

**آگهی نرخ کالا** /ä.-ye-nerx-e-kälä/ بَيانُ الأَسْعار، نَشْرَةُ الأَسْعار.

**آگینی** /ägini/ الضّامّ، الرَّوابِط.

**آل** /äl/ الآل، الكابُوس.

**آلاپلنگی** /älä-palang-i/ الأَنْمَر.

**آلات تناسلی** /älät-e-tanäsoli/ أعضاءُ التَّناسُل.

**آلاچیق** /äläciq/ الجَثْر، الكِنَّة، الكِنّ، الكِنان، الدّامُوس.

**آلاخون والاخون** /äläxun-väläxun/ المُتَشَرِّد، المُتَكَسِّع ← دربدر.

**آلارتور** /älä-rotur/ ← آله ارتور.

**آل اسبی** /äl-e-asbi/ (گیا) المُضاض.

**آلاکلنگ** /älä-kolang/ (جانـ) آله کلو.

**آلاکلنگ** /ällä-kolang/ الرُّجّاجَة، الأُرْجُوحَة، الزُّحْلُوقَة، المَزْجُوحَة.

**آلاگارسون** /älägärson/ حَلْقُ شَعْرِ المَرأةِ كَشَعْرِ الفتيانِ والرِّجالِ.

**آلاگزنهٔ خرمایی** /älägazaneye-xormäyi/ (گیا) الهُس /Lanius collurio/(s).

**آلاله** /äläle/ (گیا) الحَوْذان، زِرُّ الذَّهَب.

**آلالهها** /ä.-hä/ (گیا) الحَوْذانِيّات.

**آلامد** /älämod/ عَلَى آخِرِ زِيّ.

**آلباتروس** /älbätros/ (جانـ) القَطْرَس.

**آلبالو** /älbälu/ (گیا) الكَرَز.

**آلبالوی تلخ** /ä.-ye-talx/ (گیا) المَحْلَب /mahleb/(E).

**آلبالوی خشک** /ä.-ye-xošk/ (گیا) الوَشْنَة.

**آلبالوی وحشی** /ä.-ye-vahš-i/ (گیا) ← آلبالوی تلخ.

**آلبانی** /älbäni/ أَلْبانيا.

**آلبوم** /älbum/ أَلْبُوم.

**آلبوم تمبر** /ä.-e-tambr/ أَلْبُومُ الطَّوابِع.

**آلبومن** /älbumen/ (شیمـ) الزُّلال.

**آلبومین** /älbumin/ (شیمـ) الأَلْبُومِين، الزُّلال.

**آلبومین‌دار** /ä.-där/ الزُّلالِيّ.

**آلبومینوری** /ä.-ori/ (پز) بَولٌ زُلالِيّ، بِيلَةٌ آحِيْنِيَّة.

**آلبومینه** /ä-e/ ← آلبومین‌دار.

**آلبینو** /älbino/ الأَمْهَق، شخصٌ أو حيوانٌ لَبَنِيُّ البَشَرة أبيضُ الشَّعْرِ قرنفليُّ العَيْنَيْنِ ← بوربور.

**آلپاکا** /älpäkä/ (جانـ) الأَلْبَكَة.

**آلت** /älat/ الأداة، الواسِطَة، الوَسِيْلَة، العُضْو، الجِهاز، العُدَّة، السُّلَّم.

**آلت تناسلی** /ä.-e-tanäsoli/ العَوْرَة.

**آلت دست** /ä.-e-dast/ المُسَيَّر.

**آلت مردی** /ä.-e-mardi/ الذَّكَر، القَضِيْب.

**آلترناتور** /älternätur/ (فز) المُنَوِّب، المُرَدِّد، مُوَلِّدُ التَّيّار المُتَرَدِّد.

**آلترناتیو** /älternätiv/ (فز) المُتَناوِي.

**آلتیمتر** /altimetr/ (فز) الأَلْتِيْمِتر، مِقْياسُ الإرْتِفاع.

**آلدیید** /äldeid/ (شیمـ) الأَلْدِيْهِيْد.

**آلدییداستیک** /ä.-asetik/ (شیمـ) الأَسِيْتالْدِيْهِيْد.

**آلرژی** /älerži/ (پز) الحَسّاسِيَّة.

**آلش** /äleš/ (گیا) الرَّان ← راش.

**آلفا آلفا** /älfä-älfä/ (گیا) البِرْسِيْمُ الحِجازِيّ، الفِصْفِصَة.

**آلکالوز** /älkäloz/ (شیمـ) الحُماض.

**آلکالوئید** /älkälo'id/ (شیمـ) الشِّبْقَلِيّ، القِلْوانِيّ، شِبْهُ قِلْوِيّ ← شبه قلیا.

**آلگ** /älg/ الأُشْنَة ← جلبک.

**آلگرو** /ällegro/ (مسـ) أَسْرَع. قطعةٌ أو حركةٌ شديدةُ العجلة.

**آلمان** /älmän/ أَلْمانِيا.

**آلمان شرقی** /ä.-e-šarqi/ أَلْمانيا الشَّرْقِيَّة. أَلْمانيا الدِّيْمُقْراطِيَّة.

**آلمان غربی** /ä.-e-qarbi/ أَلْمانيا الغَرْبِيَّة.

**آلمان فدرال** /*ä.-e-federäl*/ أَلمانيا الإتّحاديّة.
**آلمانی** /*ä.-i*/ أَلمانِيّ.
**آلو** /*älu*/ الخَوخ، البَرْقُوق، الإنْجاص، الإجّاص.
**آلو بخارا** /*ä.-boxärä*/ القَراصِيا.
**آلو تروپی** /*ällotropi*/ (شیمـ) التّأصّل.
**آلوچـه** /*ä.-ce*/ الخَـوْخ البَرّيّ، خَـوْخُ الـدُّبّ، البَرْقُـوق، الزُّعْرُور، الجانِرْک، القَراصِيا.
**آلوچه سگ** /*ä.-ye-sag*/ البَرْقُوقُ الشّائِک.
**آلودگی** /*äludegi*/ القَذَر، القَـذارَة، الرِّجَس، الـرِّجْس، النَّجَـس، النَّجاسَـة، التَّنْجِيْس، الـوَضَـر، التَّدْنِيْـس ← چرک، پلیدی.
**آلـودگـی محیـط زیسـت** /*ä.-ye-mohit-e-zist*/ تَلَـوُّثُ البِيْئِيّ.
**آلودگی هوا** /*ä.-ye-havä*/ تَلَوُّثُ الجَوّ.
**آلودن** /*äludan*/ ۱. [مص ل] ← آلوده شدن.
۲. [مص م] آلوده کردن.
**آلوده** /*älude*/ النَّجِـس، النّاجِـس، الـوَسِخ، المُتَّسِـخ، النَّضِف، النَّضِيْـف، الزَّفِر، الوَخِـم، الأَمْرَغ، ـ [به گناه] مُتَلَبِّساً بالجريْمَة. الدَّنِس ← چرک. پلید.
**آلوده شدن** /*ä.-šodan*/ تَنَجُّساً / تَنَجَّس، وَسَخاً / وَسِخَ يَوْسَخ و يا سَخَ و يَيْسَخُ الشّيءُ، اِتِّساخاً / اِتَّسَخ، تَوَسُّخاً / تَوَسَّخ، تَلَوُّثاً / تَلَوَّث، تَبَرْقُحاً / تَبَرْقَحَ الـثَّـوْب، بَرْقَحَةً / بَرْقَحَ، تَلَطُّخاً / تَلَطَّخَ بكذا، تَلَتُّخاً / تَلَتَّخَ، طَمَلاً / طَمِلَ ـ بالشَّيء، مُـلاطَسَةً / لاطَسَ هـ ← چرک شدن. ـ [به زشتی] تَلَطُّخاً / تَلَطَّخَ و تَدَنُّساً / تَدَنَّسَ بأمرٍ قبيحٍ، دَنَساً و دَناسَةً / دَنِسَ ـ العِرْضُ.
**آلوده کـردن** /*ä.-kardan*/ لَطْخاً / لَطَخَ ـ تَلْطِيْخاً / لَطَّخَ، تَدْنِيساً / دَنَّس الثَّوب، لَوْثاً / لاثَ ـُ، تَلْوِيْثاً / لَوَّثَ، إفساداً / أَفْسَدَ، تَقْذِيْراً / قَذَّرَ، تَوْسِيْخاً / وَسَّخَ، إيْساخاً / أَوْسَخَ، تَنْجِيْساً / نَجَّسَ، إنْجاساً / أَنْجَسَ، رَدْعاً / رَدَعَ ـ هـ بالشَّـيء، قَلْعَطَةً / قَلْعَطَ، ـ [آبرو] تَدْنِيْساً / دَنَّسَ عِرضَه.
**آلو زرد** /*älu-zard*/ (گیا) الإجاصُ الإهْلِيْلَجِيّ.
**آلوسن** /*älusan*/ (گیا) الأَلُوسَن.
**آلومین** /*älumin*/ (شیمـ) الأَلُومِيْن.
**آلومینیوم** /*äluminyom*/ (شیمـ) الأَلْمِيْنْيُوم.

**آلونـک** /*älunak*/ الكُـوْخ، العُشَّة، الخُـصّ، السَّقِيْفَـة، الكاخ، الظُّلَيْلَة، الشُّرعَة، العِرْزال.
**آلهارتور** /*äleortur*/ تَذكرةُ ذَهاب و إياب ← بلیت دو سره.
**آلهکلـو** /*älekolu*/ (جانـ) الدُّرُوْح، الأُخَيْضِـر، الذُّرّاح ← آلاکلنگ.
**آلهکلوها** /*ä.-hä*/ (جانـ) الذُّرّاحِيّات.
**آلی** /*äli*/ الآلِيّ، العُضْوِيّ ← اورگانیک.
**آلیاژ** /*älyäž*/ (شیمـ) الأُشابَة.
**آلیداد** /*älidäd*/ العِضادة.
**آلیگاتور** /*äligätor*/ (جانـ) التِّمْساحُ الأَمْرِيْكِيّ ← تمساح آمریکایی.
**آماتور** /*ämätor*/ الهاوِي، الغاوِي، غيرُ مُحْتَـرِف، المُولِعُ بالفنون الجميلة.
**آماج** /*ämäj*/ الهَـدَف، القِـرْطاس، الغَـرَس، المَحَجَّـة، عَلامَةُ النِيْشان، الدَّرِيْئَة ← هدف. سیبل.
**آماجگاه** /*ä.-gäh*/ ← آماج.
**آمادگاه** /*ämädgäh*/ ۱. مُسْتَوْدَع، مَخْزَن.
۲. مركزٌ لتدريب المُجَنَّدين. ۳. مَحَطَّة ← ایستگاه.
**آمـادگاه نیـروی زمینـی** /*ä.-e-niru-ye-zamini*/ (نظ) مُسْتَوْدَعُ الجَيْش.
**آمادگی** /*ämädegi*/ العُدَّة، الإسْتِعْداد، الإعْداد، التَّهْيِئَة، التَّحْضِيْـر، الأُهْبَـة، التَّهْيِيْـء، التَّمْهِيْـدِيّ، التَّـأَهُّـب، العَتاد، العُتُدَة، العُـدَّة، القابلِيَّة، الكَبّ، المَيْـل، التَّوْح، التَّرْتِيب، التَّدْبِيْر، التَّهْجِيْر، التَّوْطِئَة، التَّوْضِيبْ.
**آمادگیها** /*ä.-hä*/ (نظ) إسْتِحْضارات.
**آمادن** /*ämädan*/ ← آماده کردن.
**آمادن گوشت** /*ämädan-gušt*/ حَزْمُ أو تَعْبِئَةُ اللَّحْم.
**آمادوترابری** /*ämäd-va-taräbari*/ (نظ) التَّمْوِيْنُ و النَّقْلُ.
**آماد و ترابـری رکن چهار** /*ä.-va-t.-rokn-e-cohär*/ (نظ) دائرةُ التَّمْوِيْن.
**آمـاده** /*ämäde*/ المُعَـدّ، المُسْتَعِـدّ، الحـاضِـر، المُهَيَّـأ، المُتَأَهِّـب، المُيَسَّر، اليَسَـر، العَتِيْد، المُمَهَّـد، الجاهِـز، المُجَهَّز، المُـرَتَّب، المُـدَبَّر، الحاذِر، الـرّاهِن، العـاهِن، النّاجِز، المُبْرَنْتِي، على قدمٍ و ساقٍ.
**آماده باش عمومی** /*ä.-baš-e-omumi*/ النَّفِيْرُ العامّ.
**آمـاده باش نظـامـی** /*ä.-bäš-e-nezämi*/ (نـظ) حالَـةُ

الإستِعداد، حالةُ التَّأهُّب.

**آماده به خـدمت** /ä.-be-xedmat/ (نظ) المُواظِـبُ على الحُضُور، المُهَيَّأ لخدمَةِ العَلَم.

**آماد هجومی** /ämäd-e-hojumi/ (نظ) تَجْهِيزاتُ الصَّوْلَةِ.

**آماده سازی** /ämäde-säzi/ (نظ) ۱. ← آماده کردن. ۲. (نظ) التَّأْهِيل.

**آماده شدن** /ä.-šodan/ اسْتِعداداً / اِسْتَعَدَّ، تَهَيُّواً / تَهَيَّأَ، تَجَهُّزاً / تَجَهَّزَ، هَيْئَةً / هاءَ ـِ لِـلأمْرِ، اِنْشماراً / اِنْشَمَرَ للأمْرِ، تَيَسُّراً / تَيَسَّرَ، تَمَهُّداً / تَمَهَّدَ الشَّيءُ عَتادَةً و عَتاداً / عَتُدَ ـُ اِسْتِحضاراً / اِسْتَحْضَرَ، تَحَضُّراً / تَحَضَّرَ، تَأهِيباً / أَهَّبَ للأمْرِ، تَأهُّباً / تَأَهَّبَ، تَأَتُّباً / تَأَتَّبَ، تَأَدِّياً / تَأَدَّى إليه الأمْرُ، تَآدِياً / تَآدَى المَرءُ، تَأَتِّياً / تَأَتَّى الأمْرُ له، تَبَرُّعاً / تَبَرَّعَ، إتْقافاً / أُتْقِفَ مج له الأمْرُ، تَجَنُّداً / تَجَنَّدَ، تَجَلُّزاً / تَجَلَّزَ تَحَنْحُناً / تَحَنْحَنَ القومُ، تَحَـزُّماً / تَحَزَّمَ، تَحَفُّزاً / تَحَفَّزَ، اِحْتِفازاً / اِحْتَفَزَ للعمل، تَحَلُّزاً / تَحَلَّزَ، اِسْتِدْفافاً / اِسْتَدَفَّ الأمْـرُ، اِرْتِمازاً / اِرْتَمَزَ، تَـرَمُّزاً / تَرَمَّـزَ، تَسَنِّياً / تَسَنَّى الأمْـرُ، شَمْراً / شَمَرَ ـِ للأمْرِ، تَطَـوُّعاً / تَطَوَّعَ، اِسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ، تَوْحاً / تاحَ ـُ له الشَّيءُ، تَيْحاً / تاحَ ـِ قَرْعاً / قَرَعَ ـَ ساقَه للأمْـرِ، تَقَدُّراً / تَقَدَّرَ، إمْكاناً / أَمْكَنَ، اِنْتِبالاً / اِنْتَبَلَ للأمْرِ، اِنْتِتالاً / اِنْتَتَلَ، اِتِّطاءً / اِتَّطأَ الشَّيءُ، تَوَفُّزاً / تَوَفَّزَ، تَوَكُّزاً / تَوَكَّزَ، اِسْتِيْساراً / اِسْتَيْسَرَ له الأمْرُ، أَخْذاً و مَأخَذاً و تَأْخاذاً / أَخَذَ ـُ أُهْبَتَهُ.

**آماده کردن** /ä.-kardan/ إعْداداً / أَعَدَّ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ، تَجْهِيزاً / جَهَّزَ، تَهيِئَةً / هَيَّأَ، تَهَيُّوًا / تَهَيَّأَ، إتاحَةً / أَتاحَ، تَأهِيباً / أَهَّبَ، تَأهِيلاً / أَهَّلَ هـ للأمْرِ، إجْماعاً / أَجْمَعَ، تَحْضِيْراً / حَضَّرَ، تَحْوِيْشاً / حَوَّشَ، تَدْبِيراً / دَبَّرَ، تَزْوِيْداً / زَوَّدَ بكذا، تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ، إرْصاداً / أَرْصَدَ، إشْراطاً / أَشْرَطَ هـ للعمل، إعْتاداً / أَعْتَدَ، اِعْتِداداً / اِعْتَدَّ، تَعْتِيْداً / عَتَّدَ، عَبْأً / عَبَأَ ـَ عَبْواً / عَباءَ ـُ تَعْبِئَةً / عَبَّأَ، قَتّاً / قَتَّ ـُ الأمْرَ، تَقْدِيماً / قَدَّمَ له كذا، تَمْئِنَةً / مَأَّنَ، تَوْضِيباً / وَضَّبَ، وَطْأً / وَطَأَ يَطَأُ، تَوْطِئَةً / وَطَّأَ الأمْرَ، وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ، تَوْطِيْداً / وَطَّدَ، تَوْطِيْشاً / وَطَّشَ، تَوْطِيناً / وَطَّنَ نفسَه على الأمرِ ولِـلأمْرِ، إيْهاباً / أَوْهَبَ، تَوْهِيداً / وَهَّدَ، تَقْلِيْباً / قَلَّبَ الأمْرَ ظَهْراً لبَطْنٍ، إمْداداً / أَمَدَّ.

**آمار** /ämär/ الإحْصاء، الإحْصائِيَّة.

**آمارشناس** /ä.-šenäs/ الإحْصائِيّ، الخَبِيْرُ في الإحْصاء.

**آمار شناسی** /ä.-šenäs-i/ عِلْمُ الإحْصاء ← علم آمار.

**آمارگر** /ä.-gar/ مُوَظَّفُ الإحْصاءِ.

**آمارگیری** /ä.-giri/ ۱. الإحْصاء ← سرشماری. ۲. (نظ) جَرْد.

**آمارنطون** /ämärantun/ (گیا) الكُرْسُفِيَّة.

**آمار نـوزادان و در گذشتگـان** /ämär-e-nowzädän-va-dar-gozaštegän/ المَوالِيْدُ والوَفِيّات.

**آمار و ثبت احوال** /ä.-va-sabt-e-ahväl/ قانونُ الأحْوال الشَّخْصِيَّة.

**آماری** /ä.-i/ الإحْصائِيّ.

**آماریلیس** /ämärillis/ (گیا) الأماريْلِّس.

**آماس** /ämäs/ الوَرَم، النُّفاخ، النُّفّـاش، النَّبْرَة، التَّنَفُّخ، الجَمْرَة ← ورم.

**آماس اسپرز** /ä.-e-esporz/ (پز) الطُّحال.

**آماس استخوان** /ä.-e-ostexän/ الوَرَمُ العَظْمِيّ.

**آماس بافتهای سلـولی اعضاء** /ä-e-bäft-hä-ye-sellul-i-ye-a'zä'/ (پز) التَّمَدُّد.

**آماس‌پذیر** /ä.-pazir/ (پز) سَرِيْعُ الإلْتِهاب.

**آماس‌پرده‌هـای مغز** /ä.-e-parde-hä-ye-maqz/ (پز) ← مننژیت.

**آماس پلک** /ä.-e-pelk/ (پز) السُّلاق. Blepharits(E).

**آماس خـایه** /ä.-e-xäye/ (پز) اِلْتِهـابُ الخُصْيَة، القِيْلَـةُ المائِيَّة.

**آماس رگ** /ä.-e-rag/ (پز) الوَرَمُ الوِعائِيّ.

**آماس سوزش‌دار** /ä.-e-suzeš-där/ (پز) الحَمْو، الحَصَف، حَمْوُ النِّيْل.

**آماس سیاهرگ** /ä.-e-siyäh-räg/ (پز) اِلْتِهابٌ وَرِيْدِيّ.

**آمـاس شامـه شـش** /ä.-e-šäme-ye-šoš/ ذاتُ الجَنْب، البِرْسام.

**آماس غده‌یی** /ä.-e-qodde-yi/ الوَرَمُ الغُدَدِيّ.

**آماس غدهٔ بنـاگوشی** /ä.-e-qudde-ye-bonaguši/ (پز) النُّكَف، أبُو كُعَيْب.

**آماس کلیه** /ä.-e-kolye/ (پز) اِلْتِهابُ الكُلَى.

**آماس گوش** /ä.-e-guš/ (پز) الأُذُن.

**آماس لیفی** /ä.-e-lifi/ (پز) وَرَمٌ لِيْفِيّ.

**آماس معده** /ä.-e-me'de/ (پز) اِلْتِهابُ المِعْدَة.

**آماس ملتحمه** */ä.-e-moltaheme/* (پز) الرَّمَـش، اِلْتِهابُ الجَفْنِ أو الجُفُون، الرَّمَد.

**آماسیدن** */ämäsidan/* وَرَماً / وَرِمَ يَرِمُ، تَـوَرُّماً / تَوَرَّمَ العُضْوُ، اِنْتِفاخاً / اِنْتَفَخَ، تَنَفُّخاً / تَنَفَّخَ، حَبَطاً / حَبِطَ ـَ تَحْدِيراً / حَدَّرَ جلدَه، حُظُـوباً / حَظَبَ ـِ، اِسْمِداداً / اِسْمَدَّ، شُخُـوصاً / شَخَصَ ـَ، تَمَـدُّجاً / تَمَدَّجَ الشَّيءُ، إمْشاراً / أمْشَرَ، اِنْتِباراً / اِنْتَبَرَ، نَبَخاً / نَبِخَ ـَ ← ورم کردن.

**آماسیده** */ämäside/* الوارِم، المُوَرَّم، المُسَخَّد، المُنْتَفِخ، الأهْدَر، البَجْباج، البَجْباجَة، الحِنْطِيّ، المُدَغْبِج.

**آماسیده کردن** */ä.-kardan/* تَوْرِيماً / وَرَّمَ الجلدَ.

**آمانیت** */ämänit/* (گیا) الأمانِيْت.

**آمبروزیا** */ämbroziä/* (گیا) الرِّجِيْد.

**آمبـولانـس** */ämbuläns/* سَيّـارَةُ الإسعـاف، عَـرَبَـةُ المُسْتَشْفَى، النَّقّالَة.

**آمپر** */ämper/* الأمْبِيْر.

**آمپر روغن** */ä.-e-rowqan/* مِعْيارُ الزَّيْت ← گیج.

**آمپرسنج** */ä.-sanj/* (فز) الغَلْفانُومِتْر ← گالوانومتر.

**آمپرمـآبل** */ämpermeäbl/* الكَتِيْم، الكَتُـوْم، غيرُ مُنْفَـذٍ لِلْماءِ.

**آمپرمتر** */ämpermetr/* (فز) ← آمپرسنج.

**آمپلیفایر** */ämplifäyer/* (فز) المُكَبِّر.

**آمپول** */ämpul/* (پز) المِحْقَن، الحُقْنَة، أنْبُولَة.

**آمپیر** */ämpir/* [سبک] الإمْبِراطُورِيَّة.

**آمپیریسم** */ämpirism/* (فلـ) التَّجْرِيْبِيَّة، المذهبُ القائِلُ بأنَّ المعرفةَ كلَّها مستمدَّةٌ من التَّجرِبة.

**آمتیست** */ämetist/* (شیمـ) الجَمَشْت.

**آمدن** */ämadan/* أتْياً وأُتِيّاً و إتْياناً و إتْيـانَةً و مَأْتاةً / أتَى ـِ جَيْأً وجَيْئَةً ومَجِيْئاً و مَجِيْئَةً / جاءَ ـِ إقْبالاً / أقْبَلَ إليه، قَدْماً / قَدَمَ ـُ قُدُوماً / قَدِمَ ـَ، غَشْواً / غَشا ـُ غَشَياناً / غَشِيَ ـَ، تَقْفِيَةً / قَفَّى، مُوافاةً / وَافَى، حُضُوراً / حَضَرَ ـُ، إيْفاءً / أوْفَى المَكانَ، مُجانَبَـةً و جِناباً / جانَبَ، طَرًى / طَرِيَ ـَ، وَقْباً / وَقَبَ يَقِبُ، فَيْناً / فانَ ـِ.

**آمدنی** */ä.-i/* الآتِي، الجائِي.

**آمدورفت** */ämad-o-raft/* ← آمدوشد.

**آمدورفت کردن** */ä.-kardan/* ← آمدوشد کردن.

**آمدوشـد** */ämad-o-šod/* ۱. جِيْئَـةٌ و ذُهُوبـاً، المَجِـيءُ والذَّهـاب، التَّرْداد، التِّكْرار، حَرَكَـةُ المُرُوْر. ۲. المُعاشَرَة، العِشْرَة، المُمازَجَة، المُراوَدَة، الإخْتِلاط، المُخالَطَة.

**آمدوشـد کردن** */ä.-kardan/* ۱. اِخْتِلافاً / اِخْتَلَفَ إلى المكان، تَمَوُّراً / تَمَوَّرَ، غَشَياناً / غَشِيَ ـَ المكانَ، ذَبّاً / ذَبَّ ـِ، سَوَجاناً / ساجَ ـُ، كَرْكَسَةً / كَرْكَسَ، عَيْراً / عارَ ـِ الرَّجلُ. ۲. مُعاشَرَةً / عاشَرَ، مُخالَطَةً / خالَطَ، مُمازَجَةً و مِزاجاً / مازَجَ هـ ← معاشرت کردن.

**آمرزش** */ämorzeš/* الرَّحْمَـة، الغُفْران، الغَفِيْـر، المَغْفِرَة، الحَلُّ من الخَطِيْئَة، العَفْو.

**آمرزگار** */ämorzgär/* ← آمرزنده.

**آمپی‌سیلین** */ämpisilin/* (پز) أمْبِيْسِيلِيْن.

**آمرزنده** */ämorzande/* الغَفّار، الغَفور، الـواهِب، العَفُوّ ← بخشنده، بخشاینده.

**آمرزیدن** */ämorz-idan/* رَحْـمَةً و مَرْحَمَةً و رُحْـماً رَحِمَ ـَ هـ تَبْرِئَةً / بَرَّأَ هـ من الخَطِيْئَـةِ، إغْرافاً / أغْرَف، عَفْواً / عَفَا ـُ عنه و له ذَنْبَه و عن ذَنْبِهِ ← بخشیدن، [گناه].

**آمرزیـده** */ämorzide/* المَرحـوم، المَغْفُورُ لـه، الرَّحِيْـم، المَغْفِيُّ عنه.

**آمریسیون** */ämerision/* (شیمـ) الأمَرِيْسِيُوم.

**آمریکا** */ämrikä/* أميرِكا. ولاياتُ أميرِكا المُتَّحِدَة.

**آمریکایی** */ä.-yi/* الأميرِكِيّ.

**آمفوتر** */ämfuter/* (شیمـ) أمْفُوتِرِي، حَـمْقَلِي، حَمْضِي قِلْوِي.

**آمفی تئاتر** */ämfiteätr/* المُدَرَّج.

**آمله** */ämo(e)le/* (گیا) الأمْلَج.

**آملیلس** */ämelilles/* الإمْلِيْس.

**آمنزی** */ämnezi/* (پز) فَقْدُ الذّاكِرَة.

**آموختگی** */ämuxtegi/* التَّعَوُّد، المُلازَمَة، الإدْمان.

**آموختن** */ämuxtan/* ۱. [مص ل] عِـلْماً / عَلِمَ ـَ، تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، تَفَقُّهاً / تَفَقَّهَ، تَدَرِّياً / تَدَرَّى، تَثَقُّفاً / تَثَقَّفَ، حِذْقاً / حَذَقَ ـِ الكتاب، حُنْكاً / حَنِكَ ـَ، ذَبْراً / ذَبَرَ ـِ ضِراساً و مُضارَسَـةً / ضارَسَ، قَبْسـاً / قَبَسَ ـِ العِلْمَ، اِقْتِبـاساً / اِقْتَبَسَ، لَقْناً ولَقْنَةً ولَقـانَةً ولَقانِيَةً / لَقِنَ ـَ، تَلَقُّناً / تَلَقَّنَ من، إيْنـاساً / آنَسَ الأمْـرَ، تَنَشُّغاً / تَنَشَّغَ واِنْتِشـاغاً / اِنْتَشَغَ الكـلامَ، تَنَشُّماً / تَنَشَّمَ منه عِلْمـاً، إيْشاءً / أوْشَى

الشيءَ. ۲. [مص م] تَعْلِيْماً / عَلَّمَ، تَفْقِيْهٌ / فَقَّهَ، إفْقاهاً / أفْقَهَ، تَلْقِيْناً / لَقَّنَ، إيْباهاً / آبَهَ، تَأدِيْباً / أدَّبَ، تَبْصِيْراً و تبْصِرَةً / بَصَّرَ هـ الأمْـرَ، تَخْبِيْراً / خَبَّرَ، إخْراجاً / أخْرَجَ، تَخْرِيْجاً / خَرَّجَ، تَدْرِيْباً / دَرَّبَ، إدْراءً / أدْرَى هـ بالأمْرِ، تَرْبِيَةً / رَبَّى، إرْشاداً / أرْشَدَ، إشْعاراً / أشْعَرَ هـ الأمْرَ أو به، تَعْوِيْداً / عَوَّدَ على، قَبْساً / قَبَسَ ـِ هـ عِلْماً، تَمْرِيْناً / مَرَّنَ على، تَهْذِيْباً / هَذَّبَه.

**آموخته** */ämuxte/* ۱. المُمَرَّن، المُتَمَرِّن، العاكِفُ على كذا، المُلازِمُ له، المُعْتاد، المُوَدَّک ← خوگر. ۲. الأنِيْس، الأَلِيْف، الدّاجِن، البَيْتِيّ، المُطَبَّع، المُرَوَّض ← رام شده.

**آموختــه شدن** */ä-šodan/* ← ۱. عادت کردن. ۲. رام شدن.

**آموختــه کردن** */ä-kardan/* ← ۱. عادت دادن. ۲. رام کردن.

**آمورز** */ämauroz/* (پز) الكُمْنَة، ظُلْمَةٌ في البَصَر.

**آموزانه** */ämuzäne/* ← شهريه.

**آموزش** */ämuzeš/* التَّعْلِيْم.

**آمـوزش ابتـدایـی** */ä.-e-ebtedäyi/* التَّعْلِيمُ الأوَّلِـيُّ أو الإبْتدائِيّ.

**آموزش اجباری** */ä.-e-ejbäri/* التَّعْلِيْمُ الإلْزامِيّ.

**آموزش حرفه‌یی** */ä.-e-herfeyi/* التَّعْلِيمُ المِهَنِيّ.

**آموزش بزرگسالان** */ä.-e-bozorgsälän/* تَعْلِيمُ الرّاشِدِيْن.

**آموزش دانشگاهی** */ä.-e-dänešgähi/* التَّعْلِيمُ الجامِعِيّ.

**آموزش دبیرستانی** */ä.-e-dabirestäni/* التَّعْلِيمُ الثّانَوِيّ.

**آموزش دولتی** */ä.-e-dowlati/* التَّعْلِيمُ الرَّسْمِيّ.

**آموزش دینی** */ä.-e-dini/* التَّعْلِيمُ الدِّيْنِيّ.

**آموزش رایگان** */ä.-e-räygän/* التَّعْلِيمُ المَجّانِيّ.

**آموزش روستاییان** */ä.-e-rustäyiän/* التَّعْلِيمُ الرِّيْفِيّ.

**آموزش سمعی و بصری** */ä.-e-sam'i-va-basari/* التَّعْلِيْمُ السَّمْعِيْبَصَرِيّ.

**آموزش عالی** */ä.-e-äli/* التَّعْلِيمُ العالِيّ.

**آموزش فنی** */ä.-e-fanni/* التَّعْلِيمُ الفَنِّي.

**آموزش کشاورزی** */ä.-e-kešävarzi/* التَّعْلِيمُ الزِّراعِيّ.

**آموزشگاه** */ä.-gäh/* المَدْرَسَة، المَكْتَب، المَعْهَد.

**آمـوزشگاه آمـادگـی** */ä.-g.-e-ämädegi/* المَدْرَسَةُ التَّجْهِيْزِيَّة أو إعْدادِيَّة.

**آمـوزشگـاه پـرسـتـاری** */ä.-g.-e-parastäri/* مَعْهَدُ التَّمْرِيْض.

**آموزشگاه حرفه‌یی** */ä.-g.-e-herfe-yi/* المَدْرَسَةُ المِهَنِيَّة.

**آموزشگاه خلبانی** */ä.-g.-e-xalabän-i/* مَعْهَدُ الطَّيَران.

**آموزشگاه رانندگی** */ä.-g.-e-ränandeg-i/* مَدْرَسَةُ تَعْلِيمِ قيادَةِ السَّيّارات.

**آموزشگاه عالی** */ä.-g.-e-äl-i/* المَعْهَدُ العالِي.

**آموزشگاه نظامی** */ä.-g.-e-nezäm-i/* المدْرَسَةُ الحَرْبِيَّة.

**آموزشگاهی** */ä.-g.-i/* المَدْرَسِيّ.

**آموزش متـوسطه** */ämuzeš-e-motavassete/* ← آموزش دبیرستانی.

**آموزش مختلط** */ä.-e-moxtalet/* التَّعْلِيْمُ المُخْتَلِط.

**آموزش ملی** */ä.-e-mell-i/* التَّعْلِيمُ الخاصّ أو الحُرّ.

**آموزش نظامی** */ä.-e-nezämi/* التَّدْرِيْبُ العَسْكَرِيّ.

**آموزش همگانی** */ä.-e-hamegäni/* التَّعْلِيمُ العامّ.

**آموزش و پرورش** */ä.-va-parvareš/* التَّرْبِيَةُ والتَّعْلِيم، عِلْمُ التَّرْبِيَة.

**آموزشی** */ä.-i/* التَّعْلِيمِيّ.

**آموزشیار** */ä.-yär/* المُدَرِّس، معلّمٌ في جامعةٍ لم يَبْلُغْ بعدُ مرتبةَ الأستاذيّة.

**آموزگـار** */ämuz(e)gär/* المُعَلِّم، المُرَبِّـي، المُـؤَدِّب، الخُوجَـه، المُرْشِـد، العَرِيْـف، الفَقِيْه، الفِقِـيّ، المُهَذِّب، (نث) المُعَلِّمَة.

**آموفیل** */ämofil/* (گیا) حَشِيْشَةُ الرِّمال، إلْقُ الرِّمال.

**آموکسی سیلین** */ämoksisilin/* (پز) أمُوكْسِيْسِيلِيْن.

**آمولن** */ämulon/* (شیمـ) ← نشاسته.

**آمون** */ämon/* أمُون.

**آمونیـاک** */ämonyäk/* (شیمـ) النُّشـادَر، النُّوْشـادَر، غازُ النُّشادَر.

**آمونیت** */ämonit/* (جانـ) الأمُونِيْت ammonite.

**آمونیوم** */ämonium/* (شیمـ) ← نشادر.

**آمیب** */ämib/* (جانـ) الأمِيْبَة.

**آمیب اسهال** */ä.-e-eshäl/* المُتَمَوِّرَة.

**آمیختگـی** */ämixtegi/* ۱. الإمْتِـزاج، المَـزْج، الخَلْـط، الإخْتِلاط، التَّرْكِيْب، الغَلْـث، القِطاب، لِباس، الإلْتِباس. ۲. المُعـاشَـرَة، المُخـالَطَـة ← آمیـزش. ۳. الأشْكَلَـة،

الاِلْتِباس، الهَمْـرَج، الهَمْرَجـة، الهَمَرَّج ← پوسیـدگی، پریشانی.

**آمیختن** /ämixtan/ ۱ ← آمیخته شدن. ۲ ← آمیخته کردن.

**آمیخته** /ämixte/ الخِلْط، الخَلِیـط، المَزِیـج، المَمْزُوج، المُمْتَـزِج، الخَلِیـس، الشِّیـاب، التُّـوْلِیْفَـة، المَشُـوب، السَّوِیْط، السَّوِیْطَة، الشَّوْب، المَخْلُوط، اللَّبْک، اللَّبْکَة.

**آمیخته شـدن** /ä.-šodan/ إخْتِلاطـاً / إخْتَـلَطَ الشَّـيءُ بالشَّيء، اِمتِزاجاً / اِمْتَزَجَ به، تَمازُجاً / تَمازَجَ الشَّيْئانِ، تَداخُلاً / تَدَاخَلَ القومُ، بَوْکاً / باکَ ـُ أمْرُهم، اجْهاداً / أجْهَدَ، خَنْبَصَةً / خَنْبَصَ، اِرْتِبـاساً / اِرْتَبَسَ، اِسْتِیـاطاً / اِسـتـاطَ، اِشْتِبـاکـاً / اِشْتَبَکَ الشَّـيءُ تَشَبُّکـاً / تَشَبَّـکَ الأُمُورُ، تَشابُکاً / تَشَابَکَ، تَشاجُباً / تَشاجَبَ، تَشاجُراً / تَشاجَـرَت الأشیاءُ، تَشَرُّجـاً / تَشَرَّجَ، شَفْشَفَـةً / شَفْشَفَ بـه، اِنْشِیـابـاً / اِنْشابَ، اِشْتِیـابـاً / اِشْتـابَ، اِعْتِکـالاً / اِعْتَکَـلَ، تَغَسُّراً / تَغَسَّـرَ، تَقافُصـاً / تَقـافَصَ، تَکَنْبُشـاً / تَکَنْبَشَ، لَبْکـاً / لَبِکَ ـُ الأمْرُ، تَلَبُّکـاً / تَلَبَّکَ، اِلْتِبـاکاً / اِلْتَبَکَ، تَلاحُکاً / تَلاحَکَ، تَلَافّاً / تَلافَّ، مَوْثاً و مَوَثاً / ماثَ ـُ الشَّيءُ بالشَّيءِ اِنْمِیاثاً / اِنْماثَ، مَوجاً و مَوَجاناً / ماجَ ـُ تَنَمُّساً / تَنَمَّسَ، اِنْهِضـاماً / اِنْهَضَمَ، اِلْهِیْجاجـاً / اِلْهاجَّ، تَهَوُّشاً / تَهَوَّشَ.

**آمیخته کردن** /ä.-kardan/ تَخْلِیْطاً / خَلَّطَ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ مَزْجاً و مِزاجاً / مَزَجَ ـُ الشَّيءَ بالشَّيء، تَشْبیهاً / شَبَّهَ علیه الأمْرَ، أشْباً / أشَبَ ـِ تَـأْلِیْفاً / أَلَّفَه،أقْطاً / أقَطَ ـِ تَبْکِیْـلاً / بَکَّلَ، بَکْـلاً / بَکَلَ ـُ تَمْجاً / تَمَـجَ ـِ الأشیـاءَ تَجْدِیْحاً / جَـدَّحَ، جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ، حَضْرَمَـةً / حَضْرَمَ، حَیْساً / حاسَ ـِ، خَبْصاً / خَبَصَ ـِ خَرْفَشَـةً / خَرْفَشَ، خَشْبـاً / خَشَبَ ـِ، خَنْبَصَةً / خَنْبَـصَ، دَغْـراً / دَغَرَ ـَ الشَّيءَ في الشَّيءِ دَغْماً / دَغَمَ ـَ ضَمّاً / ضَمَّ ـُ دَغْمَرَةً / دَغْمَرَ، تَدْکِیْکاً / دَکَّکَ، دَهْمَجَةً / دَهْمَجَ، دَوْفاً / دافَ ـُ هـ بغیره، رَبْکاً / رَبَکَ ـُ رَثْأً / رَثَأَ ـَ تَرخِیَةً / رَخَّی، رَمْثاً / رَمَثَ ـُ سَوْطاً / ساطَ ـُ اِسْتِیاطاً / اِسْتاطَ، اِشْمـاطاً / أشْمَطَ، شَوْبـاً و شِیاباً / شابَ ـُ ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرَبَ ـِ الشَّـيءَ بِالشَّـيءِ، تَعْرِیْمـاً / عَرَّمَ، تَعْلِیْثـاً / عَلَّثَ، عَلْفَطَـةً / عَلْفَطَ، کَـرْبَلَةً / کَرْبَلَ، لَبْکـاً / لَبَکَ ـُ، مَثْجاً / مَثَـجَ ـُ، إمْراجاً / أمْرَجَ، مَشْجاً / مَشَـجَ ـُ مَغْمَغَةً / مَغْمَغَ، مَیْشاً / ماشَ ـِ مَـوَهاً / ماهَ ـَ إمـاهَةً / أماهَ، تَوْحِیْـداً / وَحَّدَ، ایخاشاً / أوْخَشَ، تَوْلِیْفاً / وَلَّفَ، تَهْوِیْشاً / هَوَّشَ.

**آمیدون** /ämidon/ (شیمـ) ← نشاسته.

**آمیدها** /ämidhä/ (شیمـ) الأمِیْدات.

**آمیـزش** /ämizeš/ الإخْتِـلاط، المُخـالَطَـة، المُعـاشَـرة، العِشْـرَة، الأُدْمَـة، الخُلْطَـة، الخِلِّیْطَـی، الخُلَیْطَـی، التَّداخُل، القَرَف، الوِصال.

**آمیزش شناسی** /ä.-šenäsi/ مَبْحَثُ الأمْراض التَّناسُلیَّة.

**آمیزش کردن** /ä.-kardan/ [باکسی] مُعاشَـرَةً / عاشَرَ هـ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ، مُخالَطَةً و خِلاطاً / خالَـطَ، بَوْکاً / باکَ ـُ مُخامَرَةً / خامَـرَ، مُداخَلَةً / داخَلَ، مُـذارَعَةً / ذارَعَ، زِواجـاً و مُزاوَجَـةً / زاوَجَ، قِناء و مُقـانـاةً / قانَـی، مُلابَسَةً / لابَسَ، مُمـالَطَةً / مالَطَ، ~ [با هم] تَعـاشُراً / عاشَرَ القَومُ، تَخالُطاً / تَخالَطَ / ، دَوْکاً / داکَ ـُ، تَداخُلاً / تَداخَلَ.

**آمیزشی** /ä.-i/ التَّناسُلِيّ.

**آمیزگار** /ämizgär/ ←معاشرتی.

**آمیل** /ämil/ (شیمـ) الأمِیْل.

**آمیلاز** /ämiläz/ (شیمـ) الأمِیْلاز← دیاستاز.

**آمین** /ämin/ آمِیْن.

**آمین گفتن** /ä.-goftan/ تأمِیْناً / أمَّنَ علی کلامه، هَیْمَنَةً / هَیْمَنَ.

**آمینو** /ämino/ (شیمـ) الأمِیْنيّ.

**آمینها** /äminhä/ (شیمـ) الأمِیْنات.

**آن** /än/ [برای نزدیک] ذاکَ، (نث) تِیْکَ، [برای دور] ذلِکَ (نث) تِلْکَ.

**آناتومی** /änätomi/ (پز) ← تشریح، کالبدشکافی.

**آنابولیسم** /änäbolism/ (پز) اِبْتِناء.

**آنارشی** /änärši/ الفَوْضَی، فَوْضَوِیّة، لاحُکُومِیّة.

**آنارشیست** /änäršist/ فَوْضَوِيّ، عَدُوُّ الحُکُومَة.

**آنارشیسم** /änäršism/ الفَوْضَـی، الفَوْضَوِیّة، المَـذْهَبُ الفَوْضَوِيّ، الفَوْضِیّة.

**آناطولی** /änätoli/ الأناضُوْل.

**آنافل** /änäfel/ (جانـ) بَعُوضَةُ المَلاریا.

**آنـافیـلاکسـی** /änäfiläksi/ (پـز) إغْـوار، غُـوار، فـرطُ الحساسیّة لمفعولِ بُروتینٍ غریب سَبَقَ إدخالُه إلی الجسم

بالحَقْن.
**آناکوندا**/änäkondä/ (جانـ) الأناكُنْدَة.
**آنان**/änän/ [تثنیه] هُما، [جمع] هُم، أُولئِکَ، (نث) هُنّ.
**آنـانـاس**/änänäs/ (گیـا) الأنـانـاس، الأننـاس، التُّفّـاحُ الصَّنُوبَرِيّ.
**آناناسها**/ä.-hä/ الأناناسِيّات.
**آنــتــراسن** /änträsen/ (شیمـ) الأنْثـراسِيْـن، مـادةٌ هيدروكربونِيّةٌ في قَطْرانِ الفَحْمِ.
**آنتراسیت**/änträsit/ (شیمـ)فَحْمُ الأنْتَرَسِيْت.
**آنتراکت**/änträkt/ فَتْرَةُالاسْتِراحَةِ.
**آنتروپـولوژی** /äntrpoloži/ الأنْثُروبُولـوجِيا ← انسان شناسی.
**آنتروپـومتری** /äntropometri/ الأنْثُروبُومِتْـرِيّة، دِراسةُ مقاييسِ الجسمِ الانسانيِّ، قياسُ الجسمِ البَشَرِيِّ.
**آنتروپی**/äntropi/(فز) ضابِطةُ التَّغَيُّر.
**آنتن**/änten/ (فز) الهَوائيّ، أُرْيَلُ المِذْياع.
**آنتن بی سیم**/ä.-e-bisim/ (نظ) مُرْشِدٌ لاسِلْكِيٌّ.
**آنتوکسانتم**/äntoksäntom/ (گیا) الأنْتُوكْسانْت.
**آنتی بیوتیک**/äntibiotik/ (پز)أَنْتِي بِيوتيک، مُزْدٍ، مُضادٌّ للجَراثيمِ (كالبنسلين).
**آنتیپروتـون**/äntiproton/ (شیمـ) البُـروتُونُ المُضـادّ ← پروتون منفی.
**آنتی پیرین**/äntipirin/ (شیمـ پز) الأنْتِيبَيْريـن، مركّبٌ أبيضُ متبلّرٌ يُستخدَمُ لتسكينِ الألَمِ.
**آنتـی تـوکسیـن**/äntitoksin/ (شیمــپز)الأنْتِيتُكْسِين، جسمٌ مضادٌّ يَتَكَـوَّنُ في الجسـدِ نتيجةً لِحَقْنِـهِ بذِيفـانٍ أوسُمِّينٍ معين.
**آنتی سپتیک**/äntiseptik/ (شیمـ) مانِعٌ للعفـونةِ. مضادٌّ للفسادِ. مُطَهِّر.
**آنتی سمیتیسم**/äntisemitism/ اللّاسامِيّة.
**آنتیمونیت**/äntimonit/ (شیمـ) الإشْتِبِيْن.
**آنتیک**/äntik/ ← عتیقه.
**آنتیموآن**/äntimuän/ (شیمـ)الإثْمِد ← سنگ سرمه.
**آنتیمون**/äntimun/ الأنْتِيمُوان،الأنْتِيمُون.
**آنجا** /än-jä/ [برای نزدیک] هُنـاکَ، [برای دور] هُنالِکَ، ثَمَّ، ثَمَّتَ ، ثَمَّةَ. تا~: إلی هُناکَ. از~:مِنْ هُناک.

**آند**/änod/ (فز) المِصْعَد، أَنُود، قُطْبٌ مُوْجِب.
**آندوژن** /ändožen/ (گیا) الدّاخِلِي ← درونزا.
**آندوکارد** /ändokärd/ (پز) ← درون شامهٔ دل.
**آندیو** /ändiv/ (گیا) ← کاسنی.
**آنزیم** /änzim/ (شیمـ) أنْزِيْمَة، الخَمِيْرَة.
**آنژین** /änšin/ (پز) الذُّباح، الذُّبْحَة.
**آنژین صدری** /ä.-e-sadri/ (پز) الذُّبْحَةُ الصَّدْرِيّة.
**آنستـزی** /änesteziـ/ (پـز) الخُـدار، فُقْـدانُ الحِـسّ ← بی حسّی.
**آنغوت** /änqut/ (جانـ) الدَّهْبَل ← عروس مرغابی. /casarca(s)/
**آنفلـوآنـزا** /änfluänzä/ (پـز) الصُّـدام، الإنْفلُـوَنْـزَة ← انفلوآنزا.
**آنقره** /änqore/ (جانـ) الأنْقَرِيةُ ← آنگورا.
**آنقوت** /änqut/ (جانـ) ← آب کوپیل امریکایی.
**آنقوت ارغوانی** /ä.-arqaväni/ ← آب کوپیل ارغوانی.
**آنقوزه** /änquze/ (گیا) الأنْجُدان.
**آنکادر** /änkädr/ التَّأْطِیْر، التَّأْزِير، الإحاطة.
**آنکه** /än-ke/ مَنْ، الذي، (نث) الّتي.
**آنگاه** /än-gäh/ إذْ، فَـ ثُمّ، إذْذاک، حِيْنَئِـذٍ، عِنْـدَئِذٍ، وَقْتَئِذٍ، يَوْمَئِذٍ.
**آنگستروم** /ängstrom/ (فز) وَحْدَةُ أنْغسْتْروم.
**آنگلوساکسون** /änglo-säkson/ الأنْجلُوسَكْسُون.
**آنگورا** /ängurä/ (جانـ) ← آنقره.
**آنگوی** /änguy/ (جانـ) الأنْقَلِيش ← مار ماهی.
**آنگیت** /ängit/ (جانـ) ← آب کوپیل آمریکایی.
**آنمومتر** /änemometr/ ← بادسنج.
**آنمی** /änemi/ (پز) فَقْرُ الدَّم ← کم‌خونی.
**آنورکسی** /änoreksi/ (پز) الإقْتِهاء.
**آنورسما** /änevresmä/ ← آنوریسم.
**آنوریسم** /änevreism/ (پز) أنـورِسْما، التَّمَدُّدُ الـوِعائِيّ، الوَرَمُ الشِّرَيانِيّ، أُمُّ الدَّمِ.
**آنوسمی** /änosemi/ (پز) الإقْتِهـاء، الخَشَم، فَقْدُ حـاسّةِ الشَّمّ.
**آنوفل** /änofel/ (جانـ) ← آنافل.
**آنها** /änhä/ [تثنیه] اللَّـذانِ، اللَّذَيْنِ، [جمع] اللَّـذِيْنَ،

أُوْلاء، الأُولَى، الألاء، أُولئـكَ، هُمْ، (نث) [تثنيـه] اللَّتانِ، [جمع] اللَّواتي، اللاّتِي، اللاّئي، هُنَّ، أُولئكَ.

**آنی** /ān-i/ الوَقْتِيّ، البُرْهِيّ، السَّرِيع.

**آنیزوتروپ** /änizotrop/ (فز) مُتَباينُ الخَواص.

**آنیسون** /änisun/ (گيا) اليَنْسُون، اليَانْسُون.

**آنیلین** /änilin/ (شيمـ) الأَنِيلِيْن.

**آنیمیسم** /änimism/ (فلـ) الأَرْواحِيَّة.

**آنیون** /änion/ (فز) الأَنِيُون، الدّالِفُ المِصْعَدِيّ.

**آوار** /ävär/ الإنْهِيار، اِنْقِياضُ البِناء.

**آوارگی** /äväregi/ الشُّرود، التَّشَرُّد، الضَّلال، البَدَاوَة.

**آواره** /äväre/ المُشَـرَّد، الشَّـرِيْد، الشّـارِد، المُتَشَـرِّد، الأَفّـاق، اللاّجِـئ، المُلْتَجِئ، الضّـالّ، التّائِه، الجَـوّال، المُجَوِّل، المُتَجَوِّل، ابنُ السَّبِيْل.

**آواره شدن** /ä.-šodan/ شُرُوداً وشِراداً / شَرَدَ ـُ، تَشَرُّداً / تَشَرَّدَ، تَيْهاً وتَيَهاناً وتَوْهاً / تاهَ ـِ، ضَلاًّ وضَلالاً وضَلالَةً / ضَلَّ ـِ، سَكْعاً / سَكَعَ ـَ، طَوْحاً / طاحَ ـُ، طَيْحاً / طاحَ ـِ، هَيْماً وهُيُوماً وهِياماً وهَيَماناً وتَهْياماً / هامَ ـِ على وجهه.

**آواز** /äväz/ ١ـ الصَّوْت، النِّداء، الأَيْلَمَة، الجَرْس، الجِرْم، الحِسُّ، الحَمْـس، الحَواء، الرِّزّ، الرَّنـم، الرَّنَمَة، الـرَّنِيْن، الصّات، العَرِك، العَـرِين، العَقِيْرَة، الغَشْمَرَة، الغُطـامِط، اللَّغا، اللُّغاة، النَّأْمَة، النَّدْهَة، النَّقْعاء، الأُهْزُوجَة، الوَحَى، الوَخْفَـة، الواعِيَة، الـوَقْش، الـوَقْشَة. ٢ـ (مسـ) اللَّحْن، النَّغْمَـة، النَّغَمَة، التَّـرْنِيْمَة، الأُغْنِيَـة، التَّـرْتِيْلَة، الشَّـدْو، الغِناء، التَّغْرِيْد، الطَّقْطُوقَة.

**آوازخوان** /ä.-xän/ المُلَحِّـن، المُغَنِّي، الغَـرِد، الغِـرِّد، الغَـرِيْـض، الصَيْـدَح، الصَّيْـدَحِـيّ، الصَّـدّاح، المُغَـرِّد، النّاعِق، (نث) القَيْنَة ← خواننده.

**آوازخواندن** /ä.-xändan/ تَغْنِيَةً / غَنَّى الشِّعْرَ وبـالشِّعْر، تَرَنُّماً / تَرَنَّمَ، زَمْزَمَةً / زَمْزَمَ، تَنَغُّماً / تَنَغَّمَ، تَغَنِّياً / تَغَنَّى، تَرْنِيْماً / رَنَّمَ، تَرْتِيْلاً / رَتَّلَ، بَغْماً / بَغَمَ ـِ، شَدْواً / شَدا ـُ، صُداحاً / صَدَحَ ـَ الرَّجـلُ أو الطّائِرُ، تَطَرُّباً / تَطَرَّبَ، تَطْرِيْباً / طَرَّبَ، تَغْثِيْثاً / غَثَّثَ في غِنائِه، عَـزْفاً وعَزِيْفاً / عَزَفَ ـِ، تَعْزِيْفاً / عَزَّفَ، تَمْرِيْقاً / مَرَّقَ، هَزَجاً / هَزَجَ ـَ، تَهْزِيْجاً / هَزَّجَ، تَهْكِيْماً / هَكَّمَ هـ وله، تَهْوِيْداً / هَوَّدَ.

**آوازخوانی** /ä.-xäni/ (مسـ) التَّلحِيْـن، الغِناء، التَّـرنِيْم، التَّنْغِيم، الغِثاث، الطَّأْب ← آواز خواندن.

**آوازدادن** /ä.-dädan/ تَصْوِيْتاً / صَوَّتَ، تَصْيِيْحاً / صَيَّحَ الرَّجلُ، هَتْفاً وهُتافاً / هَتَفَ ـِ به، مُناداةً / نادَى، تَنادِياً / تَنادَى القـومُ، خَرِيْـراً / خرَّ ـُ، رَفْرَفَـةً / رَفْرَفَ الشَّـيءُ، تَغْرِيْفـاً / غَرَّفَ، تَغْنِيَـةً / غَنَّى الطّـائِرُ، تَغْتَغَةً / تَغْتَغَ، تَصْنِيْماً / صَنَّمَ الرَّجلُ، فَرْقَعَةً / فَرْقَعَ الشَّيءُ، نَدَهاً / نَدَهَ ـَ، نُطْقاً ونُطُوقاً ومَنْطِقاً / نَطَقَ ـِ الطّائِرُ أو ا لعُودُ، نُقُوساً / نَقَسَ ـِ الشَّيءُ ← بانگ زدن، صدادادن.

**آوازدهنده** /ä.-dahande/ المُنادِي، الهـاتِف، الأَطّـاط، الهُمْهُوم.

**آوازه** /äväze/ الشُّهْـرَة، السَّمِـع، السُّمْعَـة، الصِّيْـت، الذُّكْرَة، الـذِّكْر، الدّالَة، الرَّنِيْن، السُّمـا، الطَّنِيْن، الطَّيّارُ من الذِّكْر، الطَّنّانُ من الذِّكْر.

**آوازه‌خوان** /ä.-xän/ ← آوازخوان.

**آواشناسی** /äväšenäsi/ عِلْمُ الأَصوات.

**آوانس** /äväns/ ١ ← بيعانه. ٢← امتياز.

**آورت** /ävort/ ← آورتا.

**آورتا** /ävortä/ (پز) الوَتِيْن، الأَبْهَرَ ← آئورت.

**آوردن** /ävardan/ أَتْياً وأُتِيّاً وإتْياناً وإتْيـانَةً ومَأْتاةً / أَتَى ـِ به، جَيْأً وجَيْئَةً ومَجِيْئاً ومَجِيْئَةً / جاءَ ـِ به، إجاءَةً / أَجاءَ به، إخْضـاراً / أَحْضَـرَ، تَحْضِيْـراً / حَضَّـرَ، اِسْتِحْضـاراً / اِسْتَحْضَرَ، جَلْبـاً وجَلَباً / جَلَبَ ـُ هــ، اِجْتِلاباً / اِجْتَلَبَه، تَقْدِيْمـاً / قَدَّمَ، إبْـرازاً / أَبْرَزَ هــ، إظْهاراً / أَظْهَرَ هــ إيجاداً / أَوْجَدَ.

**آورده** /ävarde/ المُحْضَر، المَجْلُوب، الجَلِيْـب، الجَلَب، المُؤْتَى به.

**آورنده** /ävarande/ الجالِب، المُحْضِر، المُظْهِر.

**آوریل** /ävril/ إبْرِيْل، النَّيْسان.

**آوکادو** /ävokädo/ (گيا) الأَهُوكاتِيَّـة، [ميوهٔ آن] الأَهُوْكَة، شَجَرَةُ المُحامِي.

**آوند** /ävand/ ١. الوِعاء، الإناء، الجِلْف ← ظرف. ٢. (گيا) الوِعاء، الأُنْبُوبُ الكائِن في نَسْج النَّباتات الوعائِيَّة.

**آوند آبکش** /ä.-e-äbkeš/ (گيا) الأُنْبُوبُ المُنْخَلِيّ.

**آوند چوبی** /ä.-e-šubi/ (گيا) الزِّيْلِيْم، الجزءُ الخَشَبيّ من النَّباتات.

**آونگ** /ävang/ البَنْدُول ← پاندول، فندول.

**آونگ الکتریکی** /ä.-e-elektriki/ البَنْدُلُ الكَهْـرَبائِيّ ←

پاندول الکتریکی.
**آونگ ساعت** /ä.-e-sä'at/ بَنْدُولُ السّاعَة، رَقّاصُ السّاعَة، خَطّارُ السّاعَة ← پاندول ساعت.
**آووست** /ävoset/ (جانـ) النَّكّات.
**آووکادو** /ävokädo/ (گیا) ← آوکادو.
**آویتامینوز** /ävitäminoz/ (پز) مـرضُ نقصِ الفیتـامیناتِ فی الدَّمِ، نَقْصُ فیتامین، داءُ عَوَزِ الفیتامِیْن.
**آویختن** /ävixtan/ ۱. [مص م] ← آویزان کردن. ۲. [مص ل] ← آویزان شـدن. ۳ ← چنگ زدن. ۴. ~ [با هـم و درهم] تَناشُباً / تَناشَبَ القومُ ← جنگ کردن.
**آویخته** /ävixte/ ← آویزان.
**آویز** /äviz/ ۱. مِجْوَلُ القِـلادَة، پَنْدَتِیْف، الدَّلّایَـة، النَّوْط، هلالٌ من الفضّـة وسطَ القِلادة. ۲. الذَّبْذَبَـة، شيءٌ یُعلَّق للزِّینة کالعُثْکولة. ۳. مِصْباحُ التَّعْلِیْق، القِنْدِیْل ← لوستر. ۴. (گیا) ← گل آویز.
**آویزان** /äviz-än/ المُعلَّق، المُتَدَلّي، المُـدَلّی، المُدَلْدَل، العَلَق، النَّوْط، الـدَّلّایَة، الأهْدَل، المُهَدَّل، المُسْتَـرْسِل، الرِّهِل، المُتَرَهِّل.
**آویزان شدن** /ä.-šodan/ تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ، تَدَلِّیاً / تَدَلّی، نَوْطاً / نِیطَ ـُ مج الشَّيءُ، اِنْتِیاطاً / اِنْتاطَ به، نَوْشاً / ناشَ ـُ الشَّـيءُ بالشَّيءِ، اِرْتبـاطاً / اِرْتَبَطَ في الحَبْـلِ و نحوه، نَشَباً و نُشُوباً و نُشْبَةً / نَشِبَ ـَ الشَّيءُ في الشَّيءِ، اِنْدِیالاً / اِنْدالَ، تَسَدِّیاً / تَسَدّی الرَّجُـلَ، هَدَلاً / هَدِلَ ـَ، تَهَدُّلاً /تَهَدَّلَ.
**آویزان کردن** /ä.-kardan/ تَعْلِیْقاً / عَلَّق، إعْلاقاً / أعْلَقَ، تَدْلِیَةً / دَلّی، إدْلاءً / أدْلَی، إرْسالاً / أرْسَلَ، دَلْدَلَةً / دَلْدَلَ، دَوْلاً و دَوْلَةً / دالَ ـُ، نَوْطاً / ناطَ ـُ، إناطَةً / أناطَ، تَنْوِیطاً / نَوَّطَ، دَجّاً / دَجَّ ـِ السِّتْرَ، تَرَبُّقاً / تَرَبَّقَ / إسْجافاً / أسْجَفَ السِّتْـرَ، سَمْطاً / سَمَطَ ـُ، إضْـراجاً / أضْرَجَ السِّتْرَ، تَغْضِیْفاً / غَضَّفَ، تَنْشِیْباً / نَشَّبَه فیـه، هَدْلاً / هَدَلَ ـِ.
**آویـزنـده** /ävizande/ المُعَلِّـق، النَّشّـاب، المُتَمَسِّـک، المُدَلّي.
**آویشن** /ävišan/ (گیا) السَّعْتَر، الصَّعْتَر، الزَّعْتَر.
**آویشن بری** /ä.-e-barri/ (گیا) سَعْتَرُ البَرّ.
**آویشن خوراکی** /ä.-e-xoräki/ (گیا) السَّعْتَرُ الشّائع.

**آویشـن کوهـی** /ä.-kuhi/ (گیا) المَـرْو ← مرزنگـوش وحشی.
**آه** /äh/ ۱. آهْ، آهِ، آهٍ، آهـاً، أه، أهٍ، أوْهْ، أوَهَ، أوَّهْ، أفٍّ، واأسَفا، یـالَهَف، یالَهْفان، یـالَهْفِي. ۲. الصُّعَداء، النُّهات، الزَّفْرَة، الأنِیْن، الأنَّة، الزُّحار، الزَّحِیْر.
**آهار** /ähär/ ۱. النَّشاء. ۲. (گیا) الزِّیْنِیَة.
**آهاردار** /ä.-där/ المُنَشّی. پیراهنِ ~: القَمیصُ المُنَشّی.
**آهار زدن** /ä.-zadan/ تَنْشِیَةً / نَشّی القُماشَ.
**آهستگی** /ähesta(e)gi/ البُطْء، البِطاء، التَّـأنّي، المَهْل، المُهْلَـة، التَّأخُّـر، التَّـأخِیْـر، التَّمَهُّل، التُّـؤاد، التُّـؤَدَة، الرَّسْـل، الرَّوْد، اللُّوْثَة، المَـرَز، المَکِیْنَة، المَهَه، الـوَئِیْد، هُوَیْنـا، به ~: علی هَـوْنٍ، مَهْلاً، بِهُدُوْءٍ، هَدادَیْـکَ، علی تُؤَدَةٍ، علی مَهْلٍ، وَئِیْداً.
**آهستگی کردن** /ä.-kardan/ بُطْأً و بِطاءً / بَطُؤَ ـُ، تَأنِّیاً / تَأنّی، اِسْتِیْناءً / اِسْتَأنی، غَبّاً / و غُبُوباً / غَبَّ ـِ في الأمْرِ ← درنگ کردن.
**آهسته** /äheste/ البَطِيء، المُتَأنّي، المُتَبـاطِئ، الهافِت، الخافِت، المُتَمَهِّـل، علی مَهْلٍ، ~ راه رفت: مَشَی مَشْیاً وَئِیْداً.
**آهسته کردن** /ä.-kardan/ تَهْدِیْئاً / هَدَّأَ السُّرْعَةَ.
**آهک** /ähak/ الجِیْر، الجِـصّ، الکِلْس، النُّـوْرَة، الشّارِق، الکِلْس، الکَلْسِیُوم.
**آهک آب دیده** /ä.-e-äb-dide/ جِیْرٌ مُطْفَأ.
**آهـک آب ندیـده** /ä.-e-ä.-nadide/ جِیْـرٌ حَيّ، النُّـوْرَة، الجَیّار.
**آهک آسماری** /ä.-äsmäri/ المِیُوسِیْنِيّ.
**آهک پز** /ä.-paz/ الجَیّار، صانِعُ الجِیْر.
**آهک پزی** /ä.-p.-i/ التَّکْلِیْس.
**آهکدهی** /ähakdehi/ ۱. النَّقْعُ في ماءِ الجِیْر. ۲. التَّبْیِیْض بماءِ الکِلْس.
**آهکرس** /ä.-ros/ المَرْل.
**آهک زنده** /ä.-e-zende/ ← آهک.
**آهک ساز** /ä.-säz/ الکَلّاس.
**آهک سنج** /ä.-sanj/ مِقْیاسُ الکَلْس.
**آهک شدن** /ä.-šodan/ تَکَلُّساً / تَکَلَّسَ.
**آهک فروش** /ä.-foruš/ الکَلّاس.

**آهک کردن** /ä.-kardan/ تَكْلِيساً / كَلَّسَ.

**آه کشنده** /äh-kešande/ الأَوّاه، النَّحّام، النَّهّات.

**آه کشیدن** /äh-kešidan/ أَوْهاً وآهاً / آهَ ـُ تَأَوُّهاً / تَأَوَّهَ، تَأْوِيهاً / أَوَّهَ، تَأَهُّهاً / تَأَهَّهَ، أَهّاً وأَهَةً وأَهَّةً / أَهَّ ـُ، أَنّاً وأُناناً وأَنِيناً وأَنَّةً وتَأْناناً / أَنَّ ـِ زَحِيراً وزُحاراً وزُحارَةً / زَحَرَ ـَ تَصْعِيداً / صَعَّدَ نَفَسَه، نَحِيْتاً / نَحَتَ ـَ، نَهِيْتاً ونُهاتاً / نَهَتَ ـَ، تَنَهُّداً / تَنَهَّدَ.

**آهک مرده** /ähak-e-morde/ الكِلْسُ المُنْطَفِئ.

**آهکی** /ä-i/ الجِيْرِيّ، الكِلْسِيّ.

**آهن** /ähan/ (شيمـ) الحَدِيْد، اليَلَب، السَّحَم.

**آهن آلات** /ä.-älät/ الحَدائِد، أدواتٌ حَدِيدِيّة.

**آهن آماج** /ä.-ämäj/ المِقْلَب.

**آهن پاره** /ä.-päre/ الخُرْدَة، حَدِيْدُ قُراضَة، الحَدِيْدَة.

**آهنجد** /ä.-jad/ المِلْفاف ← جرثقيل.

**آهن خیش** /ä.-e-xiš/ بَسْخَةُ المِحْراث، قَبْضَـةُ المِحْراث، المِيْكَعَة، السِّكَّة.

**آهن ربا** /ä.-robä/ (فز) المَغْناطِيْس، المَغْنَطِيْس.

**آهن ربای القایی** /ä.-r.-ye-elqäyi/ (فز) المَغْنَطِيْسُ الحَثِّيّ.

**آهن ربای الکتریکی** /ä.-r.-ye-elektriki/ (فز) المَغْنَطِيْسُ الكَهْرَبِيّ، الكَهْرَطِيْس.

**آهن ربای برقی** /ä.-r.-ye-barqi/ ← آهن ربای الکتریکی.

**آهن ربای طبیعی** /ä.-r.-ye-tabi'i/ (فز) المَغْنَطِيْسُ الطَّبِيْعِيّ.

**آهن ربای مصنوعی** /ä.-r.-ye-masnu'i/ (فز) المَغْنَطِيْسُ الإِصْطِناعِيّ.

**آهن ربای نعل اسبی** /ä.-r.-ye-na'l-e-asbi/ (فز) جِذْوَةٌ مَغْنَطِيْسِيَّة.

**آهن سفید** /ä.-e-safid/ الحديـدُ المُكَلْفَن أو المُغَلْـوَن. الحَدِيْدُ المُزَيْبَق.

**آهن فروش** /ä.-foruš/ تـاجِرُ الحَـدِيـدِ أو مَصْنُوعـاتِ الحَدِيْدِيّة، الحَدّاد.

**آهنکروم** /ä.-krom/ حَدِيْدِيّ كُرُومِيّ.

**آهنگ** /ähang/ ۱. القَصْـد، المَقْصَد، العَـزْم، العَزِيْمَـة، النِّيّة، العَمْـد، التَّعَمُّد، الهِمَـة، الأَوْب، الجُوْل، الجِيَـة، الصَّرِيْمَـة، العَدْل، القُبْـل، المَـرِيْـر، المَرِيْـرَة، النَّحْـو، النَّجِيّة، النَّواة، الوَجْه، الوَخَى، الوَخْي، الوَكْد، اليَمام.
۲. (مسـ) اللَّحْن، النَّغْمَة، الصَّوْت.

**آهنگ آخرین** /ä.-e-äxerin/ (مسـ) خِتـامٌ أو خـاتِمَـةٌ مُوسِيْقِيَّةٌ.

**آهنگر** /ähangar/ الحَـدّاد، القَيْن، البَقّـار، الجُنْشِـيّ، السَّنْكَرِيّ، الفَيْتَق، النُّهام، النُّهامِيّ، الهالِكِيّ.

**آهنگری** /ä.-i/ الحِدادَة.

**آهنگری کردن** /ä.-i-kardan/ قَيْناً و قِيانَةً / قانَ ـِ.

**آهنگساز** /ähangsäz/ (مسـ) المُلَحِّن.

**آهنگسازی** /ä.-s.-i/ (مسـ) التَّلْحِيْن.

**آهنگ کردن** /ä.-kardan/ قَصْداً / قَصَدَ ـُ قَصْدَهُ، تَقَصُّداً / تَقَصَّدَه، أَمّاً / أَمَّ ـُ البَلَدَ، إِئْتِماماً / إِئْتَمَّ، تَأْمِيْماً / أَمَّمَ، نَيّاً / نَوَى ـِ الشَّيءَ، رَمْياً و رِمايَةً / رَمَى ـِ المكانَ، عَمْداً / عَمَدَ ـِ إليـه، تَعَمُّداً / تَعَمَّدَ الأَمْرَ أو لَـه، هَمّاً / هَمَّ ـُ بالشَّيء، أَبّاً / أَبَّ ـُ أَثْراً / أَثِرَ ـَ على الأَمْرِ، أَمْتاً / أَمَتَ ـِ البَلَدَ، إِجْراءً / أَجْرَى إلى الشَّيء، جَمْعاً / جَمَعَ ـَ أَمْرَه، إِجْماعاً / أَجْمَعَ الأَمْرَ و عليـه، تَحَدِّياً / تَحَدَّى، تَحَرِّياً / تَحَرَّى، حَوْماً و حَوَماناً و حُؤُوماً / حامَ ـُ على الأَمْرِ أو حَوْلَهُ، حَرْداً / حَرَدَ ـِ رَهْيَأَةً / رَهْيَأَ في أَمْرِه، إِزْماعاً / أَزْمَعَ الأَمْرَ و عليه و به، سَأْواً / سَأَا ـُ إِسْتِغْناداً / إِسْتَغْنَدَ، إِسْتِواءً / إِسْتَوَى إليه، تَشْجِيْجاً / شَجَّجَ على الأَمْرِ، صَمْداً / صَمَدَ ـُ صُمُوداً / صَمَدَ ـِ إليه و له، تَصْمِيْداً / صَمَّدَه، إِضْماراً / أَضْمَرَ في نفسـه شيئاً، عَبْأً / عَبَأَ ـَ لَـه و إليه، إِعْتِذالاً / إِعْتَذَلَ على الشَّيء، إِعْتِزاماً / إِعْتَزَمَ و تَعَزُّماً / تَعَزَّمَ الأَمْرَ و عليه، تَعَنِّياً / تَعَنَّى في الأَمْرِ، إِغْتِزاءً / إِغْتَزَى، غَوْزاً / غازَ ـُ، قَدْماً / قَدَمَ ـُ هـ و إلى الأَمْرِ، قُدُوماً / قَدِمَ ـَ إلى الأَمْرِ، قُرُوّاً / قَرا ـُ إليـه، كَبْداً / كَبَدَ ـِ تَكَبُّداً / تَكَبَّدَ الأَمْرَ، كَلْسَمَةً / كَلْسَمَ إليه، إِكْماءً / أَكْمَى على الأَمْرِ، لَحْناً / لَحَنَ ـَ إلى الشَّيء، نَحْواً / نَحا ـُ إِنْتِساغاً / إِنْتَسَغَ، نَشْداً و نِشْداناً / نَشَدَ ـُ إِنْتِواءً / إِنْتَوَى، تَنَوِّياً / تَنَوَّى، وَحْفاً / وَحَفَ يَحِفُ إليه، وَخْياً / وَخَى يَخِي الأَمْرَ، تَوَخِّياً / تَوَخَّى، تَوَقُّماً / تَوَقَّمَ، وَكْداً / وَكَدَ يَكِدُ الشَّيءَ.

**آهن مرداب** /ähan-e-mordäb/ أُكْسِيْدُ الحَدِيدِ المائِيّ.

**آهنمنگنز** /ä.-manganez/ حَدِيْدِيمَنْغَنِيزِيّ.

**آهنی** /ä-i/ الحَدِيْدِيّ.

**آهو** /ähu/ (جانـ) الغَـزال، الظَّبْي، القَفّـاز، الـوَثّـاب،

الجَحْش، العَبْعَب، (نث) الغَزالَة، الظَّبْيَة، الخَوْلَة.
**آهو بره** /ä.-bar(r)e/ (جانـ) الرَّشأ، الشّادِن، الخُشف.
**آهوی عربی** /ä.-ye-arabi/ (جانـ) الأعْفَر.
/Gazella arabica/
**آهوی کاپ** /ä.-ye-käp/ النُّوّ ← گنو.
**آهو گردانی** /ä.-gardäni/ الإحاشَة.
**آهوی مشک** /ä.-ye-mošk/ أيِّل المِسْك.
**آهیانه** /ähiyäne/ القِحْف، العَظْمُ الجِدارِيّ.
**آی** /äy/ ۱. آهْ، آهٍ، أفّ، واه، كلمةٌ للتَّوجُّع أو التَّحزُّن أو الشَّكاية. ۲. أيْ، حرفُ نداء للبعيد.
**آیا** /äyä/ هَلْ، أ.
**آیت الله** /äyat-ol-läh/ آيَةُ اللّهِ.
**آئرودینامیک** /äerodinämik/ (فز) الدِّيناميكا الهَوائِيَّة. الأيْرودِيناميات.
**آئرولیت** /äerolit/ نَيْزَكٌ جَوِّيّ.
**آیسبرگ** /äysberg/ الجَبَلُ الجَلِيْدِيّ.
**آیش** /äyeš/ الدَّوْرَةُ الزِّراعِيَّة، التَّحْوِيْل، البَوْر.
**آیش دادن** /ä.-dädan/ تَبْويراً / بَوّرَ الأرْضَ.
**آی. کیو** /äy-kiu/ حاصِل الذَّكاء. /I.Q./.
**آینده** /äyande/ الآتِـي، الجائِي، المُسْتَقْبَل، التّابِع، التّالِي، المُعَاقِب، القابِل، القادِم، المُقْبِل، اللّحَق، اللّاحِق، الوارِد، الواصِل.
**آینده نگری** /ä.-negar-i/ التَّبَصُّر، التَّوَقُّع.
**آئورت** /äort/ (جانـ) الأبْهَر، الأوْرَطَى.
**آیه** /äye/ الآيَة.
**آیی پنجه سی** /äyi-panje-si/ (گیا) رِجْلُ الدُّبّ ← پای خرس.
**آیین** /äyin/ ۱. الرَّسْم، الآداب، الطَّرِيْقَة، المَذْهَب، العَقِيْدَة، النَّمَط، الطَّقْس، الشَّعِيْرَة، السَّمْت، النّامُوس ← روش. ۲. الدِّيْن، المَذْهَب، الأُمَّة، المِلَّة، النِّحْلَة، الشَّرِيْعَة ← کیش. ۳. (حقـ) القانُون، القاعِدَة، الشَّرِيْعَة، الأُصُول، الدُّسْتُور، القَواعِد.
**آیین اخلاق** /ä.-e-axläq/ الفَلْسَفَةُ الأخْلاقِيَّة.
**آیین دادرسی** /ä.-e-däd-resi/ (حقـ) أُصُولُ المُحاكَمات.
**آیین دادرسی جزایی** /ä.-e-d.-r.-ye-jazäyi/ (حقـ) القانُون الجِنائِيّ، قانُون العُقُوبات، أُصُولُ المُحاكَماتِ الجَزائِيَّة أو الجِنائِيَّة.
**آیین دادرسی حقوقی** /ä.-e-d.-r.-ye-hoquqi/ (حقـ) قانونُ المُرافَعَات.
**آیین دادرسی مدنی** /a.-e-d.-r.-ye-madani/ (حقـ) القانُونُ المَدَنِيّ، الأُصُولُ المَدَنِيَّة.
**آیین رفتاری** /ä.-e-raftäri/ الفَلْسَفَةُ الأدَبِيَّة.
**آیین سیاسی** /ä.-e-siyäsi/ المَذْهَبُ السِّياسِيّ.
**آیین مذهبی** /ä.-e-mazhabi/ الطَّقْسُ الدِّينِيّ.
**آیین مردم داری** /ä.-e-mardom-däri/ المَذْهَبُ السُّلُوكِيّ.
**آیین معاشرت** /ä.-e-mo'äšerat/ آدابُ أو عِلْمُ السُّلُوك، أدَبُ المُعاشَرَة.
**آیین نامه** /ä.-näme/ اللّائِحَة، النِّظام.
**آیینه** /äyine/ المِرْآة، المِرايَة، السَّجَنْجَل، المِنْظار، الماوِيَّة، المائِيَّة، الزَّلَفَة، العِناس، اللُّجَّة، المَذْيَة، الوَذِيْلَة.
**آیینه ساز** /ä.-säz/ صانِعُ المَرايا.
**آیینه سازی** /ä.-s.-i/ ۱. صِناعَةُ المِرْآة. ۲. مَصْنَعُ أو مَعْمَلُ المَرايا.
**آیینهٔ فلزی پزشکی** /ä.-ye-felezziye-pezeški/ المِنْظارُ الطِّبِّيّ.
**آیینهٔ فلزی نورافکن** /ä.-ye-f.-nur-afkan/ مِنظارُ المَهْبِل.
**آیینهٔ قدی** /ä.-ye-qaddi/ المِرْآةُ الكبيرةُ الّتي تَكونُ بقدرِ قامةِ الإنسانِ.
**آیینه کاری** /ä.-käri/ تَزْيِيْنُ المَحَلِّ بالمَرايا و البِلَّور.
**آیینهٔ منعکس کننده** /ä.-ye-mon'akes-konande/ (نظ) عاكِسَةُ السُّبْطانَة.
**آیینی** /äyini/ الفِقْهِي ← عقیدتی.



آب افشان



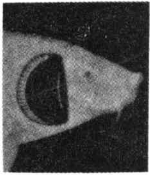
آبچلیک



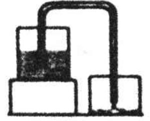
آبچلیک باتلاقی



آب سوار



آبشش



آب افشان



آدنیس



آب کوپیل ارغوانی



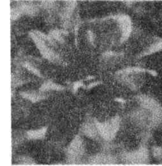
آزاد درخت



آب‌کوپیل آمریکایی



آرگوس



آزالیا



آراقیطون



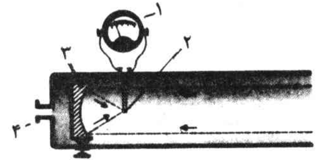
آتشکاو

## آپاندیس - الزّائدةُ الدُّوْدِيّة




۱ ـ قولون صاعد: القولون الصّاعد
۲ ـ ماساریقای آپاندیس: مساریقا الزّائدة الدُّوْدِيّة
۳ ـ قسمت پایانی رودهٔ کوچک: المعی اللّفائفي.
۴ ـ رودهٔ کور: الأعور
۵ـ آپاندیس: الزّائِدَة الدُّودِيّة.

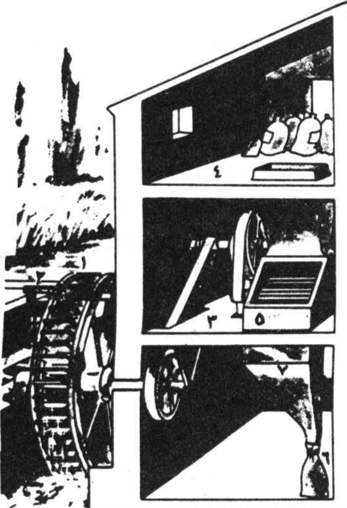
## آذرسنج ـ المِضْرَم




۱ـ گالوانومتر: مقیاس غلڤانيّ
۲ـ اتّصال کوپل گرما برقی: الحام المزدوجة الحراريّة الكهربائيّة.
۳ـ آینهٔ متمرکز کنندهٔ پرتوهای گرمایی بر روی اتّصال کوپل گرما برقی: مرآة تجمّع الإشعاعات الحراريّة علَى اللّحام.
۴ ـ عدسی تنظیم بر روی کانون: منظار تصویب موجّه نحو البؤرة.

آرمادیلو

## آسیاب - الطّاحُون




۱ـ چرخ پره‌دار
۲ـ بند (سدّ صندوقی)
۳ـ انتقال حرکت
٤ـ انبار دانه
۵ـ دستگاه دانه خردکن
٦ـ آرد
۷ـ الک

۱ . دولاب بریشات
۲ . السِکْر
۳ . نقل الحركة
٤ . مخزن الحبّ
۵ . مِسحق الحبّ
٦ . الطحين
۷ . الغربال

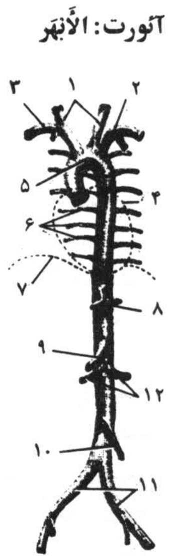


آردوارک



آروکاریا

## آئورت: الأَبْهَر

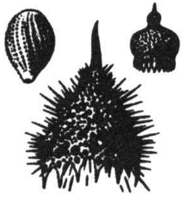


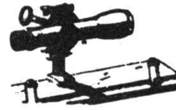

۱ـ شریانهای سباتی ـ الشّریانان السّباتیان
۲ـ شریان زیر چنبری چپ ـ الشّریان التّحتر قويّ الأیسر
۳ـ شریان زیر چنبری راست ـ الشّریان التّحترقويّ الأیمن
۴ـ دل ـ القلب
۵ـ قوس آئورت ـ قوس الأَبْهَر
۶ـ شریانهای بین دنده‌ای آئورتائيّ ـ الشّرایین البینضلعیّة
۷ـ شریان حجاب حاجزی ـ الحجاب الحاجز
۸ـ تنه سلیاک ـ الجذع البطنيّ
۹ـ شریان ماساریقائی فوقانی ـ الشّریان المساریقيّ العلويّ
۱۰ـ شریان ماسار یقائی تحتانی ـ الشّریان المساریقيّ السّفليّ
۱۱ـ شریانهای خاصره‌ای اصلی مشترک ـ الشّریانان الحرقفیان المشترکان
۱۲ـ شریانهای کلیوی ـ الشّرایین الکلویّة


آق پازی

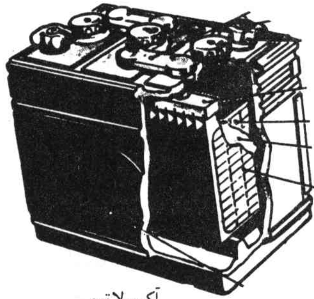

آکاژو


آکاسیای نقره‌ای


آکتینوپودا


آلیداد


آقطی


آکوملاتور


اگاو


آگوتی


آل‌اسبی

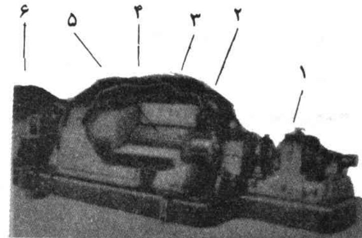

آلوسن


آمارنطون

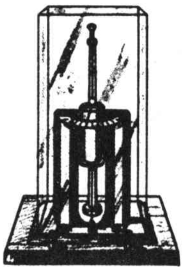

آمانیت


آلپاکا

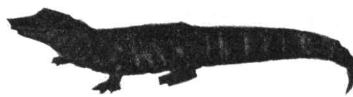
## آلترناتور ـ اَلْمُنَوِّب

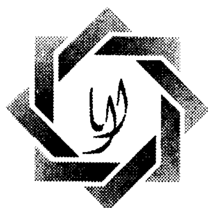



۱ـ محرّک، دینام مولّد جریان متناوب و لازم برای به چرخش درآوردن القاگر: الْمُهَیِّج، دینامو ینتج التیّار المطّرد الضروريّ لتدویر المحرِّض.
۲ـ سیم پیچی: التَّوْشِیع
۳ـ آلترناتور: الْمُنَوِّب
۴ـ القاگردوّار: الْمُحرِّض الدَّوّار
۵ـ توربین: الْعَنَفَة


آمپرسنج


آماریلیس


آلیگاتور



**ا** /o, e, a/ الألِف، الحرفُ الأوّلُ من الألفباءِ الفارِسيَّةِ وهي بِمَثابةِ ١ في حسابِ الجُمَّلِ.

**إبا** /ebä/ ← خودداری.

**اباريقون** /abäriqun/ (گيا) قاتِلُ أبِيْه.

**إبا كردن** /ebä-kardan/ ← خودداری کردن.

**ابتدا** /ebtedä/ البَدْءُ، البَدَاءَة، الإبْتِداء، البَدايَة، الرَّأس ← آغاز.

**ابتدا كردن** /e.-kardan/ ← آغاز کردن.

**ابتدائی** /e.-'i/ البَدائِيّ.

**ابتذال** /ebtezäl/ الإبْتِذال.

**ابتكار عمل** /ebtekär-e-amal/ المُبادَأة.

**ابتكار كردن** /ebtekär-kardan/ إبْداعاً / أبْدَعَ، إخْتِراعاً / اِخْتَرَعَ، اِبْتِكاراً / اِبْتَكَرَ، اِقْتِراحاً / اِقْتَرَحَ، اِبْتِداعاً / اِبْتَدَعَ، اِسْتِنْباطاً / اِسْتَنْبَطَ، اِهْتِجالاً / اِهْتَجَلَ الشَّيءَ ← اختراع کردن.

**ابتياع** /ebtiyä'/ ← خريدن.

**ابتياع كردن** /e.-kardan/ ← خريدن.

**ابجد** /abjad/ الأبْجَد.

**ابجدخوان** /a.-xän/ المُبْتَدِي.

**ابداع كردن** /ebda'-kardan/ ← ابتكار کردن، اختراع کردن.

**ابد** /abad/ الأبَد، الأزَل.

**ابداً** /abadan/ أبَداً.

**ابدی** /abadi/ الأزَلِيّ، السَّرْمَد، السَّرْمَدِيّ، الصَّمَد، الدَّائِم، لا نِهايَةَ له، ليس له نِهايَةٌ.

**ابديت** /abadiyyat/ الأبَدِيَّة، السَّرْمَدِيَّة.

**ابدی كردن** /a.-kardan/ تَخْلِيْداً / خَلَّدَ، إخْلاداً / أخْلَدَ هـ ← جاويد کردن.

**ابر** /abar/ ← برتر.

**ابر** /abr/ ١. السَّحاب، الغَمام، الغَيْم، الغَيْن، المُزْن، الباجِس، البارِق، البارِک، التُّوْهُوْر، الثُّرَّة، الدّاجِنَة، الدّالِح، الرَّحَى، الرِّمِيّ، الرَّوِيّ، الحُسْبانَة، السَّفِيّ، السَّقْي، الضُّوْر، الطَّسَم، الطَّلْمِساء، الطُّلْهَة، الطُّهاءَة، الطُّهاف، الطُّهْي، العَجُوس، العَرْض، العَرُوْض، العَنا، العَنانَة، القَسْم، قَلْسُ البَحْر، النّاهُور، النَّيْل، اليَضْبُوب. ٢. سَفِنج، إسْفَنْج.

**ابر آلودگی** /ä.-äludegi/ التَّغَيُّم، الإكْفِهْرار.

**ابر بخاری** /a.-e-boxäri/ سَحابٌ حَبِّيّ.

**ابر تابستانی** /a.-e-täbestäni/ الكَنَهْوَر، سَحابُ الصَّيْفِ.

**ابر زودگذر** /a.-zud-gozar/ القَلَع، سَحابُ الصَّيْفِ.

**ابرقدرت** /abar-qodrat/ الدَّوْلَةُ العُظْمَى، السُّلْطَةُ الدَّوْلِيَّة العُظْمَى.

**ابر نازک** /a.-e-näzok/ الرَّهَج، سَحابٌ رقيق.

**ابراز كردن** /ebräz-kardan/ ← آشکار کردن.

**ابرام** /ebräm/ التَّأْيِيد، الإثبات، الإبْرام، الإصرار، الإحكام.

**ابرام كردن** /e.-kardan/ ← محکم کردن، تأييد کردن، استوار کردن، تأکيد کردن، اصرار کردن.

**ابرو** /abru/ الحاجِب، الرُّواق. زير ~ برداشت: زَجَّجَ الحاجِبَ.

**ابروانداختن** /a.-andäxtan/ ← چشمک زدن.

**ابروی پرپشت** /a.-ye-porpošt/ الحاجِبُ الكَثِيْف.

**ابروی قلمی** /a.-ye-qalami/ الحاجِبُ المَنْتُوف.

**ابروی كمانی** /a.-ye-kamäni/ ← ابروی قلمی.

**ابره** /abre/ الظِّهارَةُ من الثَّوْب ← آستر.

**ابری** /äbri/ ١. الغَيُوم، المُكْفَهِرّ. روز ~ : يَومٌ غَيُوم. ٢.

السَّحابِيّ.

**ابریز** /ebriz/ الإبْرِيز، الذَّهَبُ الخالِص.

**ابریشم** /abrišam/ الحَرِير، القَزّ، الإبْرِيسَم.

**ابریشم تاب** /ä.-tab/ النَّقّاض.

**ابریشم خام** /ä.-e-xäm/ الحَرِيرُ الخام.

**ابریشم طبیعی** /ä.-e-tabi'i/ الحَرِيرُ الطَّبِيعيّ.

**ابریشم فروش** /a.-foruš/ النَّقّاض، القَزّاز.

**ابریشم گیاهی** /a.-e-giyähi/ الحَرِيرُ النَّباتِيّ.

**ابریشم مصنوعی** /a.-e-masnu'i/ الحَرِيرُ الصِّناعِيُّ أو الكِيمِيُّ.

**ابریشم هندی** /a.-e-hendi/ (گیا) اللَّبَخ، ذَقَنُ الباشا.

**ابریشمی** /a.-i/ الحَرِيرِيّ.

**ابریق** /ebriq/ الإبْرِيق، التَّأْمُورَة، التُّفالَة.

**ابزار** /abzär/ الآلَة، الأداة، العُدَّة، السُّلَّم، الوَسِيلَة.

**ابزار تولید** /a.-e-towlid/ وَسائِلُ الإنْتاج.

**ابزاردار** /ä.-där/ الآلِيّ.

**ابزار دستی** /a.-e-dasti/ الأداةُ اليَدَوِيَّة.

**ابزارمند** /ä.-mand/ الحِرَفِيّ.

**ابزار موتور** /a.-e-motor/ عُدَّةُ المُحَرِّكات.

**ابزیم** /ebzim/ الإبْزِيم ← قزن قفلی، سگک.

**ابژکتیف** /obžektif/ الشَّجِيَّة.

**ابسترکسیون** /obstroksion/ ← کارشکنی.

**ابطال** /ebtäl/ الإبْطال، الإلْغاء، الفَسْخ، النَّقْض، النَّسْخ ← باطل کردن.

**ابطال اختلاف** /a.-e-exteläf/ (حقـ) شُقُوطُ الخُصُومَة.

**ابطال حکم** /a.-e-hokm/ (حقـ) إبْطالُ الحُكْم، نَقْضُ الحُكْم.

**ابطال دادخواست** /a.-e-däd-xäst/ (حقـ) بُطْلانُ الدَّعْوَى، سُقُوطُ الدَّعْوَى.

**ابطال قرارداد** /a.-e-qarär-däd/ إلْغاءُ العَقْد.

**ابعاد** /ab'äd/ الأبْعاد.

**ابعاد سه گانه** /a.-e-se-gäne/ الأبْعادُ الثَّلاثَة.

**ابقونیهٔ سنبلی** /abquniyye-sonboli/ (گیا) جارَةُ الماءِ ← زلزالک آبی.

**ابلاغ** /ebläq/ ۱. الإيصال، التَّوْصِيل، النَّقْل، الإبْلاغ. ۲. (حقـ) الإبْلاغ، التَّبْلِيغ، الإشْعار، مُذَكِّرَةُ الدَّعْوَة.

**ابلاغ رسمی** /e.-rasmi/ إعْلانٌ رَسْمِيّ، بَلاغٌ رَسْمِيّ.

**ابلاغ کردن** /e.-kardan/ ۱. إبْلاغاً / أبْلَغَ الخَبَرَ إليه، تَبْلِيغاً / بَلَّغَ الخَبَرَ. ۲. (حقـ) إعْلاناً / أعْلَنَ الحُكْمَ، إشْعاراً / أشْعَرَ.

**ابلاغیه** /e.-iyye/ (حقـ) كِتابُ الإشْعار، البَلاغ.

**ابلق** /ablaq/ الأخْرَج، الّذي فيه سوادٌ و بَياض.

**ابله** /ablah/ ← نادان.

**ابلهانه** /a.-äne/ ← احمقانه.

**ابلهی** /a.-i/ ← نادانی.

**ابلیز** /ebliz/ الطُّفالِيَّة.

**ابلیس** /eblis/ الإبْلِيس، الشَّيْطان، العِفْرِيت، شَيْخُ النّار، الباطِل، الشِّرِّير، الغاسِق، الوَسْواس.

**ابلیگاتو** /obligäto/ (مسـ) الإلْزامِيّ، الضَّرُورِيّ.

**ابن‌الوقت** /ebn-ol-vaqt/ نُهّازُ الفُرَص، الكِمْع، إمَّع، إمَّعَة، المُسايِر.

**ابنه** /obne/ الأُكال، الحُكاک، الحَكَّة.

**ابواب جمعی** /abväb-e-jam`i/ الدَّخْل، الرِّبْح، الإيرادُ من التِّجارَة أو الزِّراعَة أو العَقار.

**ابوطانون** /abutänun/ قُفْرُ اليَهود، كُفْرُ اليَهود.

**ابوطیلون** /abutailun/ شَجَرَةُ الواک، أبُوتِيلُون.

**ابومرینه** /abu-marine/ (جانـ) الشُّيْق.

**ابهام** /ebhäm/ الإبْهام، اللُّبْس، اللُّبْسَة، اللَّباس، الاِلْتِباس، الاِخْتِلاط، اللُّبُوسَة.

**ابهام داشتن** /e.-däštan/ اِسْتِبْهاماً / اِسْتَبْهَمَ وانْعِجاماً / اِنْعَجَمَ عليه الكلامُ ← مبهم بودن.

**ابهت** /obohhat/ الأُبَّهَة.

**ابهل** /abhal/ (گیا) الدِّفران ← سرو کوهی.

**ابی‌سلام** /abi-saläm/ (گیا) العِشْرِق ← مرو.

**ابیو** /abiv/ اللّازَوَرْدِيّ، الأزْرَقُ السَّماوِيّ.

**اپاره** /apäre/ ← پهن، گسترده.

**اپتیک** /optik/ (فز) البَصَرِيّات ← نور شناخت.

**اپرا** /operä/ ۱ـ دارُ التَّمْثِيل، أوبرا. ۲. المُغَنّاة.

**اپراتور** /operätor/ المُقَسِّم، لوحَةُ تسلُّمِ المخابَراتِ الهاتفيّةِ وتوزيعِها على الخُطوطِ بواسِطةِ عامِلِ الهاتفِ في المؤسَّساتِ الرَّسميّةِ والخاصّة.

**اپرت** /operet/ الأُوبرِيت، أوبرا قصيرةٌ خَفيفَة.

**اپل** /epol/ الكِتْفِيّة.

**اپوزيسيون** /opozisyon/ المُعارَضة، المُقاوَمَة، المُخالَفَة، المُضادّة، المُعاكَسَة، المُمانَعَة.

**اپی‌پلون** /epiplon/ (پز) الثَّرْب.

**اپیدرم** /epiderm/ (گیا)الأدِيم، جُلَيدةٌ تُغطّي جُذورَ النَّباتاتِ وأوراقَها، البَشَرَة، الأدَمَة.

**اپیدمی** /epidemi/ الوَبائيّة، الجائِيّة، الدَّوَى ← همه‌گیری.

**اپیگلوت** /epiglot/ (پز) اللَّهاة.

**اپیلپسی** /epilepsi/ الصَّرْع.

**اپینفرین** /epinefrin/ ← آدرنالين.

**ات** /at/ كَ، كِ، ضميرٌ متّصل للمخاطب المفرد يَلْحَقُ آخِرَ الاسم مثلَ: «خانه‌ات: بَيْتُكِ».

**اتازونی** /etäzuni/ ← ايالات متحدهٔ امريكا.

**اتاق** /otäq/ ← اطاق.

**اتانال** /etänäl/ (شيمـ) ← استالدئيد.

**اتانول** /etänol/ (شيمـ) الكل اتيليک.

**اتباع** /atbä'/ ← پيروان

**اتحاد** /ettehäd/ ۱. الاِتّحاد، الاِئْتِلاف، اللَّثْم، التَّلاؤُم، الاِنْضِمام، الاِنْدِماج، الحِلْف. ۲. (سيا) الوَحْدَة، الاِتّحاد. ۳. (رضـ) مُتَّحِد.

**اتحاد جماهير شوروی سوسياليستی** /e.-e-jamähirešuravi-ye-sosyälist-i/ الاِتّحادُ السُّوفيتيُّ الاشتراكيُّ.

**اتحاد شكل** /e.-e-šekl/ الأيْسومِريّة، التَّجازُئِيّة.

**اتحاد عرب** /e.-e-arab/ الوَحْدَةُ العَرَبيّة.

**اتحاد يافتن** /e.-yäftan/ اِتّحاداً / اِتَّحَدَ، اِئْتِلافاً / اِئْتَلَفَ.

**اتحاديه** /ettehäd-iyye/ الجَمْعِيّة، الجامِعَة، الرّابِطَة، المُعاهَدَة، الاِتّفاق، النِّقابَة ← سنديكا.

**اتحاديهٔ اصناف و پيشه‌وران** /e.-ye-asnäf-va-piševarän/ نِقابَةُ المِهَنِيّين.

**اتحاديهٔ بازرگانان** /e.-ye-bäzargänän/ النِّقابَةُ التِّجاريّة.

**اتحاديهٔ پستی جهانی** /e.-ye-posti-ye-jahäni/ إتّحادُ البَرِيْدِ الدَّوْلِيُّ.

**اتحاديهٔ پولی** /e.-ye-puli/ وَحْدَةُ العُمْلَة، وَحْدَةُ النَّقْد.

**اتحاديهٔ توليد كنندگان** /e.-ye-towlid-konandegän/ اِتّحادُ المُنْتَجِيْن.

**اتحاديهٔ جهانی** /e.-ye-jahäni/ الاِتّحادِيّةُ الكَوْنِيّة، الاِتّحادُ الدَّوْلِيّ، اليُوْغِيّة.

**اتحاديهٔ دانشجويان** /e.-ye-dänešjuyän/ رابِطَةُ الطُّلاب.

**اتحاديهٔ شركتها** /e.-ye-šerkathä/ شِرْكَةُ الشَّرِكات، المُواثَقَة.

**اتحاديهٔ صنعتی** /e.-ye-san'ati/ الاِتّحادُ الصِّناعيّ.

**اتحاديهٔ عرب** /e.-ye-arab/ الجامِعَةُ العَرَبِيّة.

**اتحاديهٔ كارگران** /e.-ye-kärgarän/ نِقابَةُ العُمّال، اِتّحادُ العُمّال.

**اتحاديهٔ كشاورزان** /e.-ye-kešävarzän/ الجَمْعِيّةُ الزِّراعِيّة.

**اتحاديهٔ ناسيوناليسم عربی** /e.ye-näsyonälism-e-arab-i/ الاِتّحادُ القَوْمِيُّ العَرَبِيّ.

**اتحاديهٔ نويسندگان** /e.-ye-nevisandegän/ اتّحادُ الكُتّاب

**اتخاذ** /ettexäz/ ← گرفتن.

**اتخاذ تصميم** /e.-e-tasmim/ اِتّخاذُ القَرار، تَبَنّيُ القَرار.

**اتخاذ كردن** /e.-kardan/ ← گرفتن.

**اتر** /eter/ الأثِيْر.

**اتراستيک** /e.-esetik/ (شيمـ) اِتِيْرُ الخَلِّيك.

**اترسولفوريک** /e.-sulfurik/ (شيمـ) اِتِيْرُالكِبْرِيْتِيْك.

**اترنيتريک** /e.-nitrik/ اِتِيْرُ النِتْرِيْك.

**اتريش** /otriš/ النِّمْساء.

**اتريشی** /o.-i/ النِّمْساويّ.

**اتريفيكاسيون** /eterifikäsyon/ أثْيَرَة، تَحويلُ الكُحول إلى أثير.

**اتساع** /ettesä'/ ← فراخ شدن، گشاد شدن.

**اتساع رگها** /e.-e-raghä/ (پز) اِنْبِساطُ الشَّرايِيْن.

**اتساع قلب** /e.-e-qalb/ (پز) إنْبِساطُ القَلْب.

**اتساع مردم چشم** /e.-e-mardom-e-cašm/ (پز) اِنْبِساطُ بُؤبُؤ العَيْن أو إنسانِها.

**اتساع مفصل** /e.-e-mafsal/ (پز) اِنْبِساطُ المَفْصِل.

**اتصال** /ettesäl/ الوَصْل، الوُصْلَة، الرّابِطَة. الاِرْتِباط، الاِلْحاق، التَّعْشِيْق، القَرِيْنَة ← پيوستگی.

**اتصال زبان گنجشکی** /e.-e-zabän-gonješki/ البَوْک.
**اتصال لب به لب** /e.-e-lab-be-lab/ وُصْلَةٌ تَراکُبٍ.
**اتصال مثبت** /e.-e-mosbat/ (فز) قُطْبٌ مُوْجَبٌ.
**اتصال یافتن** /e.-yäftan/ ← پیوستن، چسبیدن.
**اتصالی برق** /e.-ye-barq/ (فز) الماسُّ الکَهْرَبائِيّ.
**اتصالی پیدا کردن** /e.-ye-peydä-kardan/ [برق] حُدُوْثاً / حَدَثَ ـ ماسٌّ کَهْرَبائِيٌّ.
**اتفاق** /ettefäq/ ۱. الإتِّحاد، الإتِّفاق، الحِلْف، الأُلْفَة، المُلاءَمَة، اللِّئْم، التَّلاؤُم، الفُرْصَة، النَّوْبَة. ۲. الحادِث، الحادِثَة ← حادثه.
**اتفاق آرا** /e.-e-ärä/ اتِّفاقُ الآراء، إتِّحادُ الآراء، إجْماعُ الأصْوات.
**اتفاقاً** /ettefäq-an/ مُصادَفَةً، بالصُّدْفَة، صُدْفَةً.
**اتفاق افتادن** /ettefäq-oftädan/ ← پیش آمدن، رخ دادن، روی دادن.
**اتفاق کردن** /e.-kardan/ إتِّفاقاً / إتَّفَقَ الرَّجُلانِ على الشَّيءِ وفيه، تَواضُعاً / تَواضَعَ القومُ على الأَمْرِ، إصْطِلاحاً / إصْطَلَحَ القومُ على كذا.
**اتفاقی** /e.-i/ الطّارِي، العارِض، عَفْواً، اعْتِباطاً، قَضاءً و قَدَراً، بالقَضاء والقَدَرِ، نادِرُ الوُقُوع.
**اتکا** /ettekä/ العِوَل، التَّعْوِيْل، المُعَوَّل، الإعْتِماد، الثِّقَة ← پشت گرمی.
**اتکاء به نفس** /e.-e-be-nafs/ الثِّقَةُ بالذّات، الإعْتِمادُ على النَّفْسِ.
**اتکا کردن** /e.-kardan/ ← تکیه کردن.
**اتکال** /ettekäl/ العِوَل، التَّعْوِيْل، المُعَوَّل.
**اتلاف** /etläf/ ۱ ← هلاک کردن، تلف کردن، نیست کردن. ۲. التَّبْذِيْر، الإسْراف ← زیادەروی. ولخرجی.
**اتم** /atom/ (فز) الذَّرَّة، النَّوَيَّة.
**اتمام** /etmäm/ ← تمام کردن، انجام دادن، پایان دادن.
**اتمام حجت** /e.-e-hojjat/ البَلاغُ الأخِيرُ أو النِّهائِيّ، الإنذار.
**اتم برانگیخته** /a.-e-barangixte/ (فز) الذَّرَّةُ المُثارُ أو المُهاج.
**اتم بور** /a.-e-bor/ (فز) ذَرَّةُ بُور.
**اتم راذرفرد** /a.-e-räzerferd/ (فز) ذَرَّةُ رَذَرْفُورْد.

**اتمسفر** /atmosfer/ ← آتمسفر.
**اتمشکافی** /atom-šekäfi/ (فز) تَجارِبُ النَّوَوِيَّة.
**اتم شکافی کردن** /a.-š.-kardan/ (فز) هَشْماً / هَشَمَ ـ الذَّرَّةَ.
**اتمشکنی** /a.-šekani/ (فز) ← اتم شکافی.
**اتمشناس** /a.-šenäs/ (فز) العالِمُ بالذَّرَّة.
**اتمشناسی** /a.-š.-i/ (فز) عِلْمُ الذَّرَّة.
**اتم گرم** /a.-geram/ (فز) الذَّرَّةُ الغَرامِيَّة، الوزنُ الذَّرِيُّ بالغَرامِ.
**اتمی** /a.-i/ (فز) الذَّرِّيّ.
**اتمیک** /a.-ik/ (فز) الذَّرِّيّ.
**اتم یونیده** /a.-e-yonide/ (فز) الذَّرَّةُ المُؤَيَّنَة.
**اتنوگرافی** /etnogräfi/ ← نژادشناسی.
**اتو** /otu/ المِکْواة، المَکْوَى.
**اتوبان** /otobän/ أُتُوسْتراد ← بزرگراه.
**اتوبوس** /otobus/ سَيّارَةُ الرُّکّاب الكَبِيْرَة، أُتُوبِيْس.
**اتوبوس دربست** /o.-e-darbast/ الأُتُوبِيْس الاختصاصِيّ [مصر]، باصٌ خَوْص [عراق].
**اتوبوسرانی** /o.-räni/ سَوْقُ أَوْ قِيادَةُ الأُتُوبِيْسِ.
**اتوبوس شهری** /o.-e-šahri/ الأُتُوبِيْس البَلَدِيّ.
**اتوبیوگرافی** /otobiogräfi/ السِّيْرَةُ الذّاتِيَّة، قِصَّةُ حياة الكاتِبِ بقلمه.
**اتو خوردن** /otu-xordan/ إكْتِواءً / إكْتَوَى.
**اتو زدن** /o.-zadan/ ← اتو کردن.
**اتوژیر** /otožir/ الأُتُوجِيْرو.
**اتو شده** /o.-šode/ المَکْوِيّ، المُکْتَوِي.
**اتوشویی** /o.-šuyi/ وَرْشَةُ الخِدْمَةِ.
**اتوکار** /o.-kär/ ← اتوبوس.
**اتو کردن** /o.-kardan/ کَيّاً / کَوَى ـ الثَّوْب، جَنْدَرَةً / جَنْدَرَ الثَّوْبَ.
**اتوکش** /o.-keš/ الکَوّاء.
**اتوکشی** /o.-k.-i/ الکَيّ، الکَوْي.
**اتوکلاو** /o.-keläv/ المِحَمّ، المُطَهِّرَة.
**اتوماتون** /otomäton/ إنسانٌ أوتوماتيكيّ، آلَةٌ ذاتيّة الحرکَة.
**اتوماسیون** /otomäsion/ الأَتْمَتَة.

**اتوماتیک** /otomätik/ أتوماتِيكيّ، آليّ، ذاتِيُّ الحَرَكَة.
**اتومبیل** /otomobil/ أتُمبِيل، أوتُومُوبِيل، السَّيّارَة.
**اتومبیل رانی** /o.-rän-i/ قِيادَةُ السَّيّاراتِ أوْرُكُوبها.
**اتومبیل رو باز** /o.-e-rubäz/ السَّيّارَةُ المَكْشُوفَة.
**اتومبیل سازی** /o.-säzi/ ۱. صِناعَةُ السَّيّارات. ۲. مَصْنَعُ السَّيّارات.
**اتومبیل سر پوشیده** /o.-e-sar-pušide/ السَّيّارَةُ المَسْقُوفَة.
**اتومبیل سواری** /o.-e-saväri/ سَيّارَةُ الرُّكُوب.
**اتومبیل شخصی** /o.-e-šaxsi/ السَّيّارَةُ المَلّاكِيّ.
**اتومبیل کرایه‌یی** /o.-e-keräyeyi/ سَيّارَةُ الأُجْرَة.
**اتهام** /ettehäm/ الإدّعاء، الشَّكْوَى، العَزْو، القَذْف.
**اتهام آمیز** /e.-ämiz/ الإتِّهامِيّ.
**اتهام ناروا** /e.-e-näravä/ الإتِّهامُ الكاذِب.
**اتهام نامه** /e.näme/ عَرِيْضَةُ الدَّعْوَى.
**اتیکت** /etiket/ البِطاقَة، التَّسْعِيْرَة، بِطاقَةُ المُصَمِّغَة ← برچسب.
**اتیل** /etil/ (شیمـ) الإتِيْل.
**اتیلن** /etilen/ (شیمـ) الإتِيْلِيْن.
**اتیمولوژی** /etimoloji/ الإتِيْمُولُوجِيا.
**اتین** /etin/ ← استیلن.
**اتیوپی** /etiopi/ الحَبَش، إثْيُوبِيا.
**اثاث** /asäs/ الأثاث، فَرْشُ البَيْت، المَفْرُوشات، مَتاعُ البَيْت، قُماشُ البَيْت، الرِّيْش، الرِّياش، الأثْلَة، الزِّلْزِل، الزِّلَز، القِراض ← اسباب.
**اثاثیه** /asäsiyye/ ← اثاث.
**اثاثیه فروشی** /a.-foruši/ نِجادَةُ الفَرْش.
**اثبات** /esbät/ ۱ ← اثبات کردن. ۲. الدَّلِيل، الإثْبات، الثَّبَت، الحُجَّة. ۳. (حقـ) الإثْبات.
**اثبات شدن** /e.-šodan/ ← ثابت شدن.
**اثبات کردن** /e.-kardan/ ← ثابت کردن.
**اثباتیگری** /e.-i-gari/ الوَضْعِيَّة ← پوزیتیویسم.
**اثر** /asar/ الأثَر، التَّأثِيْر، العَلامَة، العُقْب، العُقْبَى، العافِيَة، النَّتِيْجَة، السِّمَة. البَصْمَة، الفِعْل، المَفْعُول، الخاصِيَّة، الهَفّان، النِّتاج.
**اثر ادبی** /a.-e-adabi/ النِّتاجُ الأدَبِيُّ.
**اثر انگشت** /a.-e--angošt/ بَصْمَةُ الأثَر.
**اثر باستانی** /a.-e--bästäni/ الأثَرُ العَتِيْق أو القَدِيْم.
**اثر بخش** /a.-baxš/ المُؤَثِّر، ذُو تَأثِيْر.
**اثر بد** /a.-e-bad/ الأثَرُ السَّيِّئ.
**اثرپا** /a.-e-pä/ أثَرُ القَدَم.
**اثر پذیرفتن** /a.-paziroftan/ تَأثُّراً / تَأثَّر، اِنْفِعالاً / اِنْفَعَلَ، اِنْطِباعاً / اِنْطَبَعَ.
**اثر پذیری** /a.paziri/ ← اثر پذیرفتن.
**اثر تاریخی** /a.-e-tärixi/ النُّصُبُ التَّذْكارِيّ.
**اثر دار** /a.-där/ ← اثر بخش.
**اثر داشتن** /a.-daštan/ ← اثر کردن.
**اثر طبیعی** /a.-e-tabi'i/ الظّاهِرَةُ العِلْمِيَّةُ أو الطَّبِيْعِيَّة.
**اثر کردن** /a.-kardan/ تَأثِيْراً / أثَّرَ عليه أوفيه، فُعُولاً / فَعَلَ ـَ فيه، فِعالاً ومُفاعَلَةً / فاعَلَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ فيه، حَيْكاً / حاكَ ـِ القولُ في القلبِ، إحاكَةً / أحاكَ فيه، هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُ.
**اثرگذاشتن** /a.-gozäštan/ ۱. اثر کردن ۲. تَأثِيراً / أثَّرَ فيه، حَيْقاً / حاقَ ـِ فيه السَّيفُ، تَحْوِيْقاً / حَوَّقَ فيه، تَأيِيْساً / أيَّسَ الشَّيءَ، تَوْطِيْشاً / وَطَّشَ فيه، وَكْتاً / وَكَتَ يَكِتُ في الشَّيءِ ← نشان گذاشتن.
**اثریاب** /a.-yäb/ مُقْتَفِي الأثَر.
**اثریابی** /a.-yäbi/ قَصُّ الأثَرِ، اِكْتِشافُ الأثَرِ.
**اثل** /asl/ (گیا) الأثْل ← گز.
**اثلق** /aslaq/ كَفُّ مريم ← پنج انگشت.
**اثناعشر** /esnä-ašar/ (جانـ) المِعَى الإثْنَى عَشَرِيّ.
**اثیر** /asir/ الأيْثِيْر، الأثِيْر.
**اجابت کردن** /ejäbat-kardan/ ← پذیرفتن.
**اجاره** /ejäre/ ۱. الإجارَة، الإيْجار، الكِراء، الإسْتِيْجار ← کرایه. ۲. ← اجاره‌بها.
**اجاره‌بندی** /e.-bandi/ تَثْبِيْتُ الأُجْرَة.
**اجاره‌بها** /e.-bahä/ بَدَلُ الإجارَة، أُجْرَةُ العَقار، الإيجار، قِيْمَةُ الأُجْرَة، الأُجْرَة، الكِراء.
**اجاره دادن** /e.-dädan/ تَأجِيْراً / أجَرَ، إكْراءً / أكْرَى، مُكاراةً / كارَى.
**اجاره‌دار** /e.-där/ ۱← مستأجر، اجاره نشین. ۲← موجر، اجاره دهنده.

**اجاره‌دار مالیتهای دولت** /e.-d.-e-mäliyäthä-ye-dowlat/ مُلْتَزِمُ أمْوالِ الحُكُومَةِ.

**اجاره‌داری** /e.-däri/ ۱.الإكْتِراء، الإسْتِيْجارُ ← اجاره نشینی. ۲. الإيْجار، التَّأْجِيْر، الحَوْز، الإكْراء، المُكاراة.

**اجارهٔ دربست** /e.-ye-dar-bast/ الإسْتِيْجارُ الإجْمالِيّ.

**اجاره‌دهنده** /e.-dahande/ المُؤَجِّر، المُوْجِر، المُكْرِي، المُكارِي ← موجر، کرایه دهنده.

**اجاره‌شده** /e.-šode/ المَأْجُور، المُسْتَأْجَر، المُكْرَى، المُؤَجَّر ← مورد اجاره.

**اجاره کردن** /e.-kardan/ تَأْجِيراً / أَجَّرَ، إسْتِئْجاراً / إسْتَأْجَرَ، إكْتِراءً / اِكْتَرَى، إسْتِكْراءً / اِسْتَكْرَى.

**اجاره کننده** /e.-konande/ المُسْتَكْرِي، المُسْتَأْجِر ← مستاجر.

**اجارهٔ مادام‌العمر** /e.-mädäma-l-omr/ إيْجارُ مَدَى الحياةِ.

**اجاره‌ماهانه** /e.-ye-mahäne/ التَّأْجِيْرُ الشَّهْرِيّ.

**اجاره‌نامچه** /e.-nämce/ ← اجاره‌نامه.

**اجاره‌نامه** /e.-näme/ عَقْدُ الإيْجار، سَنَدُ الإيْجار.

**اجاره‌نشین** /e.-nešin/ المُؤَجَّر لَه، المُسْتَأْجِر، المُواجِر ← مستأجر.

**اجاره‌نشینی** /e.-nešini/ الإسْتِيْجار، المُؤاجَرَة، الإكْتِراء.

**اجاره‌یی** /e.-yi/ التَّأْجِيْرِيّ، الإيْجارِيّ، للإيجار.

**اجازه** /ejäze/ ۱. الإذْن، الدُسْتُور، الإجازَة، الرُخْصَة، السَّماح، الأمْر، التَّفْوِيْض، الإباحَة، الخُرْصَة، الهَوادَة. با ~ شما: عن إذْنِكَ، دُسْتُورَكَ. به خود ~ داد: طَوَّعَتْ له نَفْسُه كذا. ۲ ← اجازه‌نامه.

**اجازهٔ پرداخت سود سهام** /e.-ye-pardäxt-e-sud-e-sehäm/ كُوبُونُ السَّنَدِ المالِيّ.

**اجازهٔ حمل سلاح** /e.-ye-haml-e-seläh/ إجازَةُ حَمْلِ الأسْلِحَة.

**اجازهٔ خروج** /e.-ye-xoruj/ إجازَةُ الخُرُوج، تَصْرِيْحُ مُغادَرَةِ البِلادِ.

**اجازه خواستن** /e.-xästan/ إسْتِجازَةً / اِسْتَجازَ، إسْتِيْذاناً / اِسْتَأْذَنَ، اِسْتِرْخاصاً / اِسْتَرْخَصَ.

**اجازه دادن** /e.-dädan/ إجازَةً / أجازَ، تَجْوِيزاً / جَوَّزَ، إتاحَةً / أتاحَ له، تَحْلِيْلاً / حَلَّلَ الأمْرَ، تَصْرِيْحاً / صَرَّحَ، تَرْخِيْصاً / رَخَّصَ له بكذا، تَسْوِيْغاً / سَوَّغَ، إباحَةً / أباحَ، إذْناً وأذِيْناً / أذِنَ ـَ بِـ، تفْوِيْضاً / فَوَّضَ، سَماحاً وسَماحَةً / سَمَحَ ـَ له بكذا، مَضاءً ومُضُوّاً / مَضَى ـِ على، إمْضاءً / أمْضَى، اِعْتِماداً / اِعْتَمَدَ.

**اجازهٔ عبور** /e.-ye-obur/ المُرُورُ ← ترانزیت.

**اجازه‌نامه** /e.-näme/ الإذْن، الرُّخْصَة، التَّصْرِيْح، الجَواز، الإجازَة، المَأْذُونِيَّة، البَراءَة ← پروانه، جواز.

**اجازهٔ ورود** /e.-ye-vorud/ إجازَةُ الدُّخُول، تَصْرِيْحُ الدُّخُول البِلاد.

**اجاق** /ojäq/ المِدْفَأ، المُصْطَلَى، الفُرْن، المُفْتَأد، الأطِيْمَة، الوُجاق، المَوْقِد، المَطْبَخ.

**اجاق برقی** /o.-barqi/ المَوْقِدُ الكَهْرَبائِيّ.

**اجاق زغالی** /o.-zoqäli/ فُرْنُ الفَحْم.

**اجاق کور** /o.-kur/ العَقِيْم، الأبْتَر، بلاخَلَف.

**اجاق گاز** /o.-e-gäz/ مَوْقِدُ الغاز.

**اجاق نفتی** /o.-e-nafti/ المَوْقِدُ النِّفْطِيّ.

**اجامر** /ajämer/ قُماشُ النّاسِ ← اوباش.

**اجبار** /ejbär/ الإجبار، الإرْغام، الرَّغْم، القَسْر، الإضْطِرار، الإلْزام، الإكْرام، الإعْنات، الإغْتِصاب، الضَّغْط، الضُغْطَة.

**اجباراً** /e.-an/ جَبْراً، قَسْراً، اِضْطِراراً، غَصْباً، إلْزاماً، عندالاضْطِرار، إجباراً.

**اجباری** /e.-i/ الإجْبارِيّ، الضَّرُورِيّ، عِنْدَالاضْطِرار، الإضْطِرارِيّ، الإلْزامِيّ، الجَبْرِيّ، التَّجْنِيْد، اللّازِم، القَهْرِيّ، قَسْراً، إلزاماً، التَّقْيِيْد.

**اجتماع** /ejtemä'/ ۱. المُجْتَمَع، الجِماع، الجُمْعَة، الجَمِيْعَة، الحَفْل، الشَّمْل، الطُّمَّة، الوَسَط، البِيْئَة، المُحِيْط، الهَيْئَةُ الإجْتِماعِيَّة، جَمْعُ الشَّمْل، الجَمْع، الحَشْد. ۲. المَجْمَع، الجَمْعِيَّة، المُجْتَمَع، الإجْتِماع، الجَمْع، الجَماعَة، النَّدْوَة ← انجمن.

**اجتماعات** /e.-ät/ التَّجَمُّعات.

**اجتماع عمومی** /e.-omumi/ الإجْتِماعُ العامُّ.

**اجتماع کردن** /e.-kardan/ إجْتِماعاً / إجْتَمَعَ، تَجَمُّعاً / تَجَمَّعَ، اِحْتِشاداً / اِحْتَشَدَ، تَحَشُّداً / تَحَشَّدَ، حُفُولاً / حَفَلَ ـِ القَومُ، عَسْكَرَةً / عَسْكَرَ، إطْباقاً / أطْبَقَ، تقاصُفاً / تَقاصَفَ القَومُ ← گرد آمدن، انجمن کردن.

**اجتماعی** /ejtemäi/ ۱. الإجْتِماعِيّ، الوَدِيْد، الوَدّ، الوُدّ

الوَدُود. ۲. (سیا) الجَمَاعِيّ، المُشْتَرَک ← سوسیالیست.
**اجتناب** /ejtenäb/ الاِجْتِناب، التَّجَنُّب، المَحِیْد ← پرهیز، دوری.
**اجتناب‌پذی** /e.-pazir/ مُمْکِنٌ إبْطالُه أو اِجتنابُهُ أو تَفادِیْه.
**اجتناب کردن** /e.-kardan/ اِجْتِناباً / اِجْتَنَبَ، تَجَنُّباً / تَجَنَّبَ← پرهیز کردن، دوری کردن.
**اجتناب‌ناپذیر** /e.-nä-pazir/ المَحْتُوم، المُحْتَم، لابُدَّ منهُ، لامَحِیْدَ عنهُ، لامَنْدُوْحَةَ عنهُ، لامَناصَ منهُ، غیرُ مُمْکِنٍ تَجَنُّبُه.
**اجتهاد** /ejtehäd/ الاِجْتِهاد.
**اجتهاد کردن** /e.-kardan/ اِجْتِهاداً / اِجْتَهَدَ.
**اجتهادی** /e.-i/ الاِجْتِهادِيّ.
**اجحاف** /ejhäf/ الإجْحاف ←ستم.
**اجحاف کردن** /e.-kardan/ إجْحافاً / أجْحَفَ ← ستم کردن.
**اجر** /ajr/ المُکافَأة، الثَّواب، المَثُوبَة، الأجْر ← پاداش.
**اجرا** /ejrä/ ۱ ـ الإجْراء، الإمْضاء، الإنْفاذ، التَّنْفِیْذ، العَهْد، الوَفاء، القَضاء، الإنْجاز، تَطْبِیْقُ الشَّيْءِ علی غیره. ۲ ـ (حقـ) الإجْراء، التَّنْفِیذ.
**اجرا شدن** /e.-šodan/ قَضاءً / قُضِيَ ـ مـج، اِنقِضاءً / اِنْقَضَی، سُرَی وسُرْیَةٌ و سِرایَةٌ ومَسْرَی و سَرْیاً وسَرَیاناً / سَرَی ـِ الأمْرُ، نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ الأمْرُ ← انجام یافتن، جاری شدن.
**اجرا کردن** /e.-kardan/ تَنْفِیْذاً / نَفَّذَ، إنفاذاً / أنْفَذَ الأمْرَ، نَجْزاً / نَجَزَ ـُ إنْجازاً / أنْجَزَ، تَنْجِیْزاً / نَجَّزَ، مُضِیّاً / مَضَی ـِ علی الأمْر، إمْضاءً / أمْضَی، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ تأدِیَةً / أدَّی عَمَلَهُ، مُمارَسَةً / مارَسَ الأمْرَ أو العَمَلَ ← انجام دادن.
**اجرا کننده** /e.-konande/ المُجْرِي، المُنَفِّذ، المُنْجِز.
**اجرای آتش** /e.-ye-ätaš/ (نظ) صَبُّ النّار، إسداءُ النّارِ.
**اجرای حکم** /e.-ye-hokm/ تَنْفِیْذُ الحُکْم.
**اجرای حکم اعدام** /e.-ye-h.-e-e'däm/ تَنْفِیْذُ حُکْمِ الإعْدامِ.
**اجرای مقررات** /e.-ye-moqarrarät/ إنْجازُ الإجْراءات.
**اجرای موقتی** /e.-ye-movaqqati/ إجْراءاتٌ تَمْهِیْدِیّة.

**اجرائی** /ejrä'-i/ التَّنْفِیْذِيّ.
**اجرائیه** /e.-iyye/ أمْرُ الإجْراء.
**اجرت** /ojrat/ الأُجْرَة، الجُعْل، الجِعالَة، الرّاتِب، الجَمْکِیَّة، کِراءُ العامل، الأجْر ← مزد.
**اجرت باربری** /o.-e-bärbari/ الشِّیالَة، المَثّال.
**اجرت پست** /o.-e-post/ خالِصُ أُجْرَةِ البَرِیْد.
**اجرت دادن** /o.-dädan/ إعْطاءً / أعْطَی هـ الأُجْرَةَ.
**اجرت گرفتن** /o.-gereftan/ أخْذاً وتَأْخاذاً / أخَذَ ـُ الأُجْرَةَ.
**اجردادن** /ajr-dädan/ ← پاداش دادن.
**اجر دهنده** /a.-dahandeh/ المُکافِئ.
**اجر یافتن** /a.-yäftan/ ← پاداش گرفتن.
**اجزاء** /ajzä'/ الأجْزاء.
**اجزاء اداری** /a.-e-edäri/ المُوَظَّفُون.
**اجسام** /ajsäm/ الأجْسام.
**اجسام آلی همترکیب** /a.-e-äli-ye-ham-tarkib/ (شیمـ) المُتَشابِه.
**اجسام ایزوتوپ** /a.-e-izotop/ (شیمـ) النَّظائِرُ المُشِعَّة.
**اجسام ترکیب شده** /a.-e-tarkib-šode/ (شیمـ) الأجْسامُ المُرَکَّبَة.
**اجسام شناور** /a.-e-šenävar/ (فز) الأجْسامُ الطّافِیَة.
**اجسام فاقد اصطکاک** /a.-e-fäqed-e-estekäk/ (فز) الأجْسامُ التّامَّةُ المَلاسَة.
**اجل** /äjal/ الأجَل، الأثَر. ~ ش سر رسید: اِنْقَضَی أجَلُهُ ← مرگ.
**اجلاس** /ejläs/ الجَلْسَة.
**اجلاسیه** /e.-iyye/ الدَّوْرَة .
**اجماع** /ejma'/ الإجْماع.
**اجمال** /ejmäl/ الإجْمال.
**اجمالی** /e.-i/ الإجْمالِيّ.
**اجناس** /ajnäs/ الأجْناس.
**اجناس لطیف** /a.-e-latif/ النَّسْوان.
**اجنبی** /ajnabi/ الخارِجِيّ، الغَرِیْب، الأجْنَبِيّ ← بیگانه.
**اجنبی پرست** /a.-parast/ ← بیگانه پرست.
**اجنبی پرستی** /a.-p.-i/ ← بیگانه پرستی.
**اجیر** /ajir/ المَأْجُور، المُؤْجَر، الأجِیْر، المُستَخدَمُ بِأجْرٍ، المُشْتَرَی بالمالِ ← مزدور.

**اجیر شدن** /a.-šodan/ صَیْراً وصَیْـرورَةً وَمَصِیْراً / صـارَ ـِ أجِیْراً.

**اجیر کـردن** /a.-kardan/ مُؤاجَـرَةً / آجَرَ و اِسْتِیْجـاراً / اِسْتأْجَـرَه، اِکْتِراء / اِکْتَرَی، اِسْتِکْراءَ / اِسْتَکْرَی خـادِماً أوْرُکُوبَةً.

**احاطه داشتن** /e.-dāštan/ إحاطَةً / أحاطَ به.

**احاطه شدن** /e.-šodan/ إحاطَةً / أُحِیْطَ مـج به، تَحوِیقاً / حُوِّقَ مج علیه.

**احاطهٔ قائم** /ehāte-ye--qāem/ (نظ) إحاطَةٌ عَمُودِیَّةٌ.

**احاطهٔ یکطرفه** /e.-ye-yektarafe/ (نظ) إحاطَةٌ مُفْرَدة.

**احاطه کردن** /ehāte-kardan/ إحاطَةً / أحاطَ به، تَحْوِیقاً / حَوَّقَ علیه، تَطْوِیْقاً / طَوَّقَ، حَوْقـاً / حاقَ ـُ به، حُیُوقاً / حاقَ ـِ به، حَیْقاً / حاقَ ـِ هـ، اِکْتنافاً / اِکْتَنَفَه، اِسْتِدارَةً / اِسْتَدارَ به، إحاقَةً / أحاقَ به، حُدُوقاً / حَدَقَ ـِ به، کَنْفاً / کَنَفَ ـُ الشَّيءَ، تَکْنِیْفـاً / کَنَّفَه، إحْـداقاً / أحْدَقَ بـه، اِنْضِماماً / اِنْضَمَّ علی الشَّيءِ، اِنْطِواءً / اِنْطَوَی علی کذا، مُساوَرَةً / ساوَرَ، مُهـاجَمَةً / هاجَمَ، حُفُـوفاً / حَفَّ ـِ تَحْفِیْفاً / حَفَّفَ، اِحْتِفـافاً / اِحْتَفَّ بـه وحَوْلَـه، تَکَلُّلاً / تَکَلَّلَ الشَّيءَ و به، اِغْتِفاقاً / اِغْتَفَقَ به.

**احاله** /ehāle/ (حقـ) الإحالَة.

**احالهٔ بمحال** /e.-ye-be-mohāl/ الإحالَةُ إلی المُسْتَحِیْل.

**احالـهٔ دعوی** /e.-ye-da'vi/ (حقـ) إحـالَةُ الدَّعْـوَی [إلی مَحْکمةٍ أُخری لعَدَمِ الصَّلاحِیَّة].

**احاله کردن** /e.-kardan/ إحالَةً / أحالَ.

**احتراز کردن** /e.-kardan/ خودداری کردن.

**احتـراق** /ehterāq/ الإحْتِـراق، الانْفِجـار، الإشْتِعال، الإتِّقاد.

**احتـراق آنـودهـای الکتـریستـه** /e.-e-ānodhāye-elekteriste/ تَأَکْسُدُ الأنودات.

**احتراق پذیری** /e.-paziri/ قابِلِیَّةُ الاحْتِراق.

**احتراق داخلی** /e.-e-dāxeli/ الإحْتِراقُ الدّاخِلِيّ.

**احتراق موتور** /e.-e-motor/ إحْتِراقُ المُحَرِّک.

**احترام** /ehterām/ الإحْتِـرام، المَجْد، العِزّ، الإکْـرام، الکَرامَة، الشَّرَف، التَّجِلَّة، الوَجـاهَة، المِلْح. به پاس ~ او: إکْراماً لخاطِرِ فلانٍ.

**احتراماً** /e.-an/ إحْتِراماً.

**احترامات** /e.-āt/ التَّحِیّات.

**احترام کردن** /e.-kardan/ إحْتِراماً / إحْتَرَمَهُ، إکْراماً / أکْرَمَ، تَکْرِیْماً / کَرَّمَ، تَوْقِیْراً / وَقَّرَ الشَّیْخَ، إقامَةً / أقامَ له وَزْناً / إیْثاراً / آثَرَ الرَّجُلَ، تَبْجِیْلًا / بَجَّلَهُ، إجْلالًا / أجَلَّ، إحْتِفاءً / إحْتَفَی به، مُراعاةً / رَاعَی الخَواطِرَ.

**احترام متقابل** /e.-e-motaqābel/ الإحْتِرامُ المُتَبادَل.

**احتساب** /ehtesāb/ ← شمردن.

**احتضار** /ehtezār/ إحْتِضار، سَکْرَةُ المَوْت.

**احتکار** /ehtekār/ الإحْتِکار، الحُکْـر، الحُکْرَة، الخَـزْن، التَّخْزِیْن.

**احتکار کالا** /e.-e-kālā/ إحْتِکارُ السِّلَع.

**احتکار کـردن** /e.-kardan/ حَکْراً / حَکَـرَ ـِ الطَّعـامَ، إحْتِکاراً / إحْتَکَرَ، تَحَکُّراً / تَحَکَّرَ، تَـرَبُّصاً / تَرَبَّصَ بالبَضاعَةِ الغَلاءَ.

**احتکارگر** /e.-gar/ محتکر.

**احتکاری** /e.-i/ الإحْتِکارِيّ، الحُکْرِيّ.

**احتلام** /ehtelām/ سَیَلانُ المَنِيّ.

**احتمـال** /ehtemāl/ ۱. الإحْتِمـال، الحَـدْس، الظَّـنّ، التَّخْمِیْن، الأرْجَحِیَّة، قَرِیْنَـةُ الحال، الإمْکان. به ~ قوی: علی الأرْجَح، بحَسَبِ کُلِّ الإحتمال. ۲. (رضـ) الإحتمال.

**احتمالاً** /e.-an/ المُحْتَمَل.

**احتمال دادن** /e.-dādan/ حَدْساً / حَدَسَ ـُ ظَنّاً / ظَنَّ ـُ تَخْمِیْناً / خَمَّنَ ← گمان بردن.

**احتمـال گرایـی** /e.-garāyi/ الإحْتِمـالِیَّة، مَـذْهَـبُ الإحْتِمالات.

**احتمالـی** /e.-i/ المُحْتَمَـل، الرّاجِـح، المُمْکِن، الجـائِز، المُرَجَّح.

**احتیاج** /ehtiyāj/ الإحْتِیاج، الإقتضاء، الطَّلَـب، اللُّزُوْم، الحـاجَـة، العَـوَز، الأرَب، الضَّـرُوْرَة. در صـورت ~ : عنـدَ الضَّرُوْرَة أو الإقْتِضاءِ أو اللُّزُوْم.

**احتیاج آنی** /e.-e-āni/ ← احتیاج مبرم.

**احتیاج داشتن** /e.-dāštan/ إحْتِیاجاً / إحْتاجَ، إحْواجاً / أحْوَجَ، إسْتِلْزاماً / إسْتَلْزَمَ، إسْتِدْعاءً / إسْتَدْعَی ← نیازمند شدن.

**احتیاج مبرم** /e.-e-mobram/ حاجَةٌ مُلِحَّة.

**احتیـاط** /ehtiyāt/ الإحْتِیـاط، التَّحَـوُّط، الحِیْطَـة،

التَّحَفُّظ، الحَـوْطَة، الوِقـايَة، الحَذَر، الاِحْتِـراس، الحِذْر، اليَقَظَة، التَّيقُّظ، الإبالَة. از روی ~ : على سبيلِ الاِحتياطِ. با قید ~ : بِكُلِّ تَحَفُّظٍ. بدون ~ بلاتَحَفُّظٍ.

**احتیاط کار** /e.-kär/ ← با احتیاط.

**احتیاط کردن** /e.-kardan/ اِحْتِياطاً / اِحْتاطَ لـلأَمْر، تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ، اِحْتِرازاً / اِحْتَرَزَ، اِسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ، إجْهاداً / أَجْهَدَ في الأَمْر، أَخْذاً / أَخَذَ ـُ حِذْرَه.

**احتیاطی** /ehtiyät-i/ الاِحْتِياطِيّ، التَّحَفُّظِيّ.

**احداث کردن** /ehdäs-kardan/ إحْداثاً / أَحْدَثَ، إنْشاءً / أَنْشَأَ، إيْجاداً / أَوْجَدَ.

**احراز کردن** /ehräz-k./ ۱. فراهم آوردن. ۲. دست آوردن.

**احرام** /ehräm/ مَلابِسُ الإحْرام، الإزْر، الإزار، المِئْزَر.

**احرام بستن** /e.-bastan/ اِئْتِزاراً / اِئْتَزَرَ، تَأَزُّراً / تَأَزَّرَ.

**احرامی** /e.-i/ ۱ ← احرام. ۲ ← سجّاده، جانماز.

**احزاب** /ahzäb/ الأَحْزاب.

**احزاب ملی** /a.-e-melli/ الأَحْزابُ القَوْمِيَّة.

**احساس** /ehsäs/ الحَسّ، الإحْساس، الشُّعُور، العاطِفَة، الحَساس.

**احساسات** /e.-ät/ المَشاعِـر، العَواطِـف، الحَساسـات، الإحْساسات. ~ ش راجریحه دارکرد: كَدَّرَ إحْساساتِهِ.

**احساساتی** /ehsäsäti/ العاطِفِيّ، العَواطِفِيّ، الحَسّاس.

**احساساتی شدن** /e.-šodan/ تَحْمِيْساً / حَمَّسَ.

**احساس حقارت** /ehsäs-e-heqärat/ مُرَكَّبُ النَّقْص ← سرخوردگی.

**احسـاس شرمنـدگـی** /e.-e-šarmandegi/ حَساسـاتُ الحَياء.

**احساس کردن** /e.-kardan/ إحْساساً / أَحَسَّ هــ و به، تَحَسُّساً / تَحَسَّسَ الشَّـيءَ، شُعُوراً / شَعَرَ ـُ بـالشَّيءِ، حَسّاً / حَسَّ ـُ الشَّيءَ، اِسْتِشْعاراً / اِسْتَشْعَرَ، إيْناساً / آنَسَ الشَّيءَ، تَأَثُّراً / تَأَثَّرَ.

**احسـان** /ehsän/ ۱. الكَـرَم، الفَضْـل، اليَـد، العَفْـو ← بخشش. ۲. الإحسـان، العُـرْف، السَّنا ← نكـوكـاری، نیکویی. ۳. إحْساناً/ أَحْسَنَ، تَكَرُّماً / تَكَرَّمَ، تَفَضُّلاً / تَفَضَّلَ، طَوْلاً / طالَ ـُ عليه.

**احسنت** /ahsant/ بَـخٍ بَخٍ، المَـرْحَـى، بَرافُـو، لله دَرُّه، عليكَ نورٌ، أَحْسَنْتُ، لافُضَّ فُوكَ.

**احصائیه** /ehsä'iyye/ ← آمار.

**احضار** /ehzär/ [به دادگاه] (حقـ) الطَّلَـب، عِلْمُ الطَّلَبِ، الاِسْتِدْعاء، استدعاءٌ الى المَحْكَمَةِ.

**احضار ارواح** /e.-e-arväh/ اِسْتِحْضارُ الأَرْواح.

**احضار کردن** /e.-kardan/ إحْضاراً / أَحْضَرَهُ، اسْتِحضاراً / اِسْتَحْضَرَ، اِسْتِدْعاءً / اِسْتَدْعَى إلى المَحْكَمَةِ، مُناداةً / نادَى الخـادِمَ وبه، اِسْتِعـادَةً / اِسْتَعادَ، اِسْتِقْـداماً / اِسْتَقْدَمَ.

**احضارنـامه** /e.-näme/ طَلَبُ الإحْضـار، الجَلْب، إشْعـارُ الدَّعْوَة، الإنْذارُ القَضائِيّ، مُذَكِّـرَةُ الدَّعْوَة، إعْلانُ الحُضُورِ إلى المَحْكَمَةِ، مُذَكِّرَةُ مُثُول.

**احضاریه** /ehzär-iyye/ ← احضارنامه.

**احقاق حق** /ehqäq-e-haq/ ۱. إقامَـةُ العَدل. ۲. طَلَبُ الحَقِّ.

**احقاق حق کردن** /e.-e-h.-kardan/ إقامَةً / أَقامَ العَدْلَ.

**احکام** /ahkäm/ الأَحْكام، القَرار.

**احکام دادگستری** /a.-dädgostar-i/ القانُونُ المَدَنِيّ.

**احکام صادره** /a.-e-sädere/ الأَحْكامُ الصّادِرَة.

**احکام عشره** /a.-e-ašare/ ← ده فرمان.

**احکام موقتی** /a.-e-movaqqat-i/ الأَحْكامُ الوَقْتِيَّة.

**احکـام هیئـت دولـت** /a.-e-hey'at-e-dowlat/ القَـرارُ الوِزارِيّ.

**احلب دیا** /ehlab-diyä/ (گیا) الفَرْبِيُون ← فرفیون.

**احلیل** /ehlil/ ← کیر.

**احمق** /ahmaq/ ← نادان.

**احمقانه** /a.-äne/ بِحَماقَةٍ، بِحُمْقٍ، بِغَباءٍ.

**احمق شدن** /a.-šodan/ ← نادان شدن.

**احمق شمردن** /a.-šamordan/ ← نادان شمردن.

**احمق کردن** /a.-kardan/ ← نادان کردن.

**احمقی** /a.-i/ ← نادانی.

**احوال‌پرسی** /ahväl-pors-i/ السُّؤال عن الحال والصِّ

**احوال شخصی** /a.-e-šaxs-i/ الحالَةُ المَدَنِيَّةِ.

**احیا** /ehyä/ ← زنده کردن.

**احیا کردن** /e.-kardan/ ← زنده کردن.

**احیاناً** /ahyänan/ في بعضِ الأَحْيان.

**اخ** /ax/ ۱. أُفٍّ. ۲. تف.

**اخ** /ox/ آخ.

**اخاذی** /axxäzi/ ← اخاذی کردن.

**اخاذی کردن** /a.-kardan/ ← رشوه گرفتن.

**اخبار** /axbär/ الأخبار، الأنباء.

**اخبار جعلی** /a.-e-ja'l-i/ الأنباءُ المُزَوَّرَة.

**اختاپوت** /axtäput/ (جانـ) ← اختاپوس.

**اختاپوس** /oxtäpus/ الأُخْطَبُوط، الـدَّوْلَة ← هشت پا، ماهی مرکب.

**اختاپوسیها** /o.-iha/ (جانـ) الأُخْطَبُوطِيّات ← هشتپایان.

**اختر** /axtar/ ۱ ← ستاره. ۲. (گیا) القَنَا، الخَيْزُران.

**اختراع** /exterä'/ الاخْتِراع ← اختراع کردن.

**اختراع کردن** /e.-kardan/ إخْتِراعاً / إخْتَرَعَ، إبْداءً / أبْدَأَ، إبْـداعاً / أبْدَعَ، إسْتِنْبـاطاً / إسْتَنْبَطَ، إبْتِـداعاً / إبْتَدَعَ، إسْتِحْداثاً / إسْتَحْدَثَ، إحْداثاً / أحْدَثَ، إبْتِكاراً / إبْتَكَرَ، خَلْقاً / خَلَقَ ـُ، إخْتِلاقاً / إخْتَلَقَ، فَأْتاً / فَأَتَ ـَ الشَّيءَ، تَفَنُّناً / تَفَنَّنَ.

**اخترشناخت** /a.-šenäxt/ (نجـ) ← ستاره‌شناسی.

**اخترشناس** /a.-šenäs/ (نجـ) ← ستاره‌شناس.

**اخترشناسی** /a.-š.-i/ (نجـ) ← ستاره‌شناسی.

**اختریان** /axtariyän/ (گیا) مَرْنَطِيّات.

**اختصار** /extesär/ الاخْتِصـار، الاخْتِزال، التَّقْصِيـر، الإجْمال، التَّلْخِيص ← کوتاه‌سازی.

**اختصاص** /extesäs/ ← اختصاص دادن.

**اختصاص دادن** /e.-dädan/ خَصّاً وخُصُوصـاً وخُصُوصَةً وخُصُـوصِيَّةً، وتَخِصَّـةً وخِصِّيَّةً وخِصِّيصَـى / خَصَّ ـُ إخْتِصاصاً / إخْتَصَّ، تَخْصِيصاً / خَصَّصَ، تَعْيِيناً / عَيَّنَ هـ لغرضٍ خـاصٍّ، تَدْشِيناً / دَشَّنَ، تَكْـرِيساً / كَرَّسَ، إحْتِفاظاً / إحْتَفَظَ الشَّيءَ و به ولنفسِهِ، تَقْدِيساً / قَدَّسَ، فَرْضاً / فَرَضَ ـِ له الشَّيءَ.

**اختصاص داشتن** /e.-däštan/ خُصُوصـاً / خَصَّ ـُ اختصاصاً / إخْتَصَّ بالشَّيءِ.

**اختصاصی** /e.-i/ الخاصّ ← ویژه.

**اخ تف** /ax-tof/ ← آب دهان.

**اختلاج** /exteläj/ (پز) ← تشنّج.

**اختلاج اندامها** /e.-e-andämhä/ (پز) تَشَنُّجُ الأعْضاءِ.

**اختلاج نامنظم پلک چشم** /e.-e-nämonazzam-e-pelk-e-cašm/ (پز) تَشَنُّجُ الجَفْنِ.

**اختلاس** /exteläs/ الاخْتِلاس، الابْتِزاز ← دزدی.

**اختـلاس امـوال دولتـی** /e.-e-amväl-e-dowlat-i/ اختلاسُ اموالٍ عامّةٍ.

**اختلاس کردن** /e.-kardan/ إخْتِلاساً / إخْتَلَسَ، بَزّاً / بَزَّ ـُ إبْتِزازاً / إبْتَزَّ ← دزدی کردن، ربودن.

**اختلاس کننده** /e.-konande/ مُخْتَلِسُ الأَمْوال.

**اختلاط** /extelät/ ۱ ← آمیخته شـدن. ۲ ← آمیخته کردن.

**اختلاط جنسـی** /e.-e-jensi/ إتِّصـالٌ جِنْسِيٌّ، جِمـاع، مُضاجَعَة.

**اختـلاط کـردن** /e.-kardan/ ۱ ← آمیختـه کـردن. ۲. گفتگو کردن، معاشرت کردن.

**اختـلاط نـژاد سفیـد و سیـاه** /e.-e-nežäd-e-sefid-o-siyäh/ الدَّمْـجُ العُنْصُرِيّ، دَمْجُ أفـرادِ العناصِـرِ أو الأعراقِ المختلفةِ [كالْبِيْضِ والزُّنُوجِ] في المجتمعِ.

**اختلاط یافتن** /e.-yäftan/ ← آمیخته شدن.

**اختـلاف** /exteläf/ الخِـلاف، الاخْتِـلاف، التَّفـاوُت، التَّنازُع، البَوْن، الفَرْق، التَّبايُن، التَّغَيُّر، التَّغايُر، التَّغْيِير، التَّنافُر، سوءُ التَّفاهُم. مورد ~ است: عليه خِلافٌ.

**اختلاف آرا** /e.-e-ärä/ إخْتِلافُ الآراء.

**اختـلافـات خـانـوادگـی** /exteläfät-e-xänevädegi/ الخِلافاتُ العائِلِيَّة.

**اختلاف افتادن** /exteläf-oftädan/ إخْتِلافاً / إخْتَلَفَ، دَبّاً ودَبِيباً / دَبَّ ـِ الشِّقاقُ بينَهم.

**اختلاف انداختن** /e.-andäxtan/ ضَرْباً وضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ وتَضْرِيباً / ضَرَّبَ بينهم، إغْراءً / أغْرَى، تَهْوِيشاً / هَوَّشَ القومَ.

**اختـلاف پتانسیـل** /e.-e-potänsiel/ (فـز) فَرْقُ الجُهْـدِ الكَهْرَبائِيّ.

**اختلاف داشتن** /e.-dästan/ إخْتِلافاً / إخْتَلَفَ عن، تَخالُفاً / تَخالَفَ.

**اختـلاف در صـلاحیـت دادگـاه** /e.-där-salähiyat-e-dädgäh/ تَنازُعُ الاخْتِصاص، تَنازُعُ الصَّلاحِيَّة.

**اختلاف سطح** /e.-e-sath/ ← (فز) اختلاف پتانسیل.

**اختلاف فاز** /e.-e-fāz/ إخْتِلافٌ طَوْرِي.

**اختلاف فردی** /e.-e-fard-i/ التَّفاوُتُ الفَرْدِيّ.

**اختلاف کردن** /e.-kardan/ إخْتِلافاً / إخْتَلَفَ القَوْمُ، مُخالَفَةً / خالَفَ، مُبايَنَةً / بايَنَ، تَعانُداً / تَعانَدَ القَوْمُ.

**اختلاف منظر** /e.-e-manzar/ إخْتِلافُ المَنْظَرِ.

**اختلاف نژادی** /e.-e-nežād-i/ التَّمْييزُ العُنْصُرِيّ.

**اختلاف نظر** /e.-e-nazar/ تَشَعُّبُ الآراءِ.

**اختلاف نمایان** /e.-e-namāyān/ الفَرْقُ الشّاسِعُ.

**اختلال** /extelāl/ ۱. الإخْتِلالُ، عَدَمُ المُوازَنَةِ، عَدَمُ التَّوازُنِ. ۲. الجُنُون، العارِض.

**اختلال اعصاب** /e.-e-a'sāb/ (پز) العُصاب.

**اختلال حواس** /e.-e-havās/ (پز) ← اختلال مشاعر.

**اختلال فکری** /e.-e-fekri/ (پز) ← اختلال مشاعر.

**اختلال مشاعر** /e.-e-mašā'er/ (پز) الذُّهان، الهُواس.

**اختلال مغناطیسی زمین** /e.-e-meqnātis-ye-zamin/ زَوْبَعَةُ المَغْنَطِيسِيَّةِ.

**اختناق** /extenāq/ الخَنَق، العَبَقَة، الخُناق.

**اختناق رحم** /e.-e-rahem/ (پز) إخْتِناقُ الرَّحِم.

**اختناق روانی** /e.-e-ravāni/ (پز) ← اختناق فکری.

**اختناق صدری** /e.-e-sadri/ (پز) الخُناقُ الصَّدْرِيّ.

**اختناق فکری** /e.-e-fekri/ (پز) الخُناقُ أو الإخْتِناقُ الفِكْرِيّ.

**اخته** /axte/ المَسْلُول، الخَصِيّ، المَخْصِيّ، الطَّواشِيّ، المُطَوَّش.

**اخته‌سازی** /a.-sāzi/ الخِصاء، التَّطويش.

**اخته کردن** /a.-kardan/ خِصاءً و خَصْياً / خَصَى ـِ تَطْوِيشاً / طَوَّشَ، عَقَمَ ـِ عَقْماً، تَعْقِيماً / عَقَّمَ، إعْقاماً / أَعْقَمَ، شَطْفاً / شَطَفَ ـُ الكَبْشَ، وَهْصاً / وَهَصَ يَهِصُ الحيوانَ.

**اختیار** /extiyār/ الإخْتِيار، الإنْتِخاب، النُّخْب، المَشِيَّة، المَشِيئَة، السُّلْطان، السُّلْطَة، الخِيار، المَلْك. ~ با شماست: لكَ عَنْهُ مَنْدُوحَةٌ أو مُنْتَدَحٌ. در ~ او: تحتَ طَلَبِهِ أو أمْرِه. در ~ خود: تَحتَ تَصَرُّفِهِ.

**اختیار تام** /e.-e-tām/ التَّفْويض. او دارای ~ تام است: هو مُطْلَقُ التَّفْويض.

**اختیار تام دادن** /e.-e-t.-dadan/ تَفْوِيضاً / فَوَّضَ هـ إطْلاقاً / أَطْلَقَ لهُ العِنان أو يَدَه في الأَمْر.

**اختیار دادن** /e.-dadan/ تَخْيِيراً / خَيَّرَ هـ في الأَمْرِ، تَرْخِيصاً / رَخَّصَ لهُ بكذا، إطْلاقاً / أَطْلَقَ يَدَه، تَصْرِيفاً / صَرَّفَ هـ في الأَمْرِ، إقْداراً / أَقْدَرَ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ، تَمْكِيناً / مَكَّنَ هـ على، إمْكاناً / أَمْكَنَ هـ من كذا، تَقْلِيداً / قَلَّدَ هـ الأَمْرَ.

**اختیاردار** /e.-dār/ مُطْلَقُ التَّصَرُّفِ، مُطْلَقُ التَّفويض.

**اختیار کردن** /e.-kardan/ خَيْراً / خارَ ـِ هـ، إخْتِياراً / إخْتارَ، تَخَيُّراً / تَخَيَّرَ، إنْتِخاباً / إنْتَخَبَ، نَخْباً / نَخَبَ ـُ تَنْقِيَةً / نَقَّى، إنْتِقاءً / إنْتَقَى، إصْطِلاحاً / إصْطَلَحَ على كذا. هر چه می‌خواهی ~ کن: إخْتَرْ لِنَفْسِكَ ما يَحْلُو ← انتخاب کردن، برگزیدن.

**اختیاری** /e.-i/ الإخْتِيارِيّ، الطَّوْعِيّ، التَّطَوُّع.

**اخذ رأی** /axz-e-ra'y/ ← رأی گیری.

**اخذ کردن** /a.-kardan/ ← گرفتن.

**اخر** /oxr/ المُغْرَة، الجَأْب.

**اخراج** /exrāj/ الإخْراج، الإخْلاء، الطَّرْد، الدَّفْع، النَّفْي، الإبْعاد، الإقْصاد، الصَّرْف، الفَضّ، الرَّفْع، الرَّفْت، العَزْل.

**اخراج از خدمت** /e.-az-xedmat/ الطَّرْدُ مِن الوَظيفَةِ، الفَصْلُ من الوَظيفَة، التَّفْنِيشُ من العَمَلِ (عم).

**اخراج کردن** /e.-kardan/ ← بیرون کردن.

**اخطار** /extār/ الإنْذار، الإخْطار، الإشْعار، التَّحْذِير، التَّنْبِيه.

**اخطار دادگاه** /e.-e-dādgāh/ (حقـ) الإعْلامُ الشَّرْعِيّ.

**اخطار رسمی** /e.-e-rasmi/ الإخْطارُ الرَّسْمِيّ.

**اخطار کردن** /e.-kardan/ إخْطاراً / أَخْطَرَ، إشْعاراً / أَشْعَرَ، إعْلاناً / أَعْلَنَ، إنْذاراً / أَنْذَرَ، إذاعَةً / أذاعَ.

**اخطار کننده** /e.-konande/ المُنَبِّه، المُحَذِّر، المُنْذِر، المُشْعِر.

**اخطارنامه** /e.-nāme/ (حقـ) كتابُ الإخْطارِ، كتابُ الإشْعار، الإسْتِقْصاء، الإخْطار، الإنْذار.

**اخطاریه** /e.-iyye/ (حقـ) ← اخطارنامه.

**اخفا** /exfā/ ← پنهان کردن.

**اخگر** /axgar/ ← جرقه.

**اخلاص** /exlās/ الإخْلاص، الصِّدْق، الأَمانَة، الوَلاء.

**اخلاص ورزیدن** /e.-varzidan/ إخْلاصاً / أَخْلَصَ لَه،

إصْفاءٌ / أَصْفَى لَه، مُصافاةٌ / صافاةُ.

**اخلاط** /axlät/ (پز) الأَخْلاط. الطَّبائِعُ.

**اخلاط چهارگانه** /a.-e-cahär-gäne/ الطَّبائِعُ الأَرْبَع.

**اخلاق** /axläq/ ۱. الأَخْلاق، السُّلُوک، السِّيرَة، السِّيَر، السَّجِيَّة، الطَّبِيْعَة، العَرِيْكَة، الشِّيْمَة، الشِّمَة، الشِّنْشِنَة، الهَدْي ← خوی. ۲. عِلْمُ الأَخْلاق.

**اخلاق حسنه** /a.-e-hasane/ الفَضِيْلَة.

**اخلاق ستوده** /a.-e-sotude/ مَعانِي الإنسان.

**اخلاقی** /a.-i/ الأَخْلاقِيّ، الأَدَبِيّ، الرُّوْحِيّ، النَّفْسِيّ، النَّفْسانِيّ.

**اخلال** /exläl/ الشَّغَب، التَّعْكِير، المُخالَفَة، فَوْضَوِيَّة.

**اخلال کردن** /e.-kardan/ ← خرابکاری کردن، کارشکنی کردن.

**اخلالگر** /exlälgar/ المُقْلِق، المُشاغِب، المُخِلّ.

**اخلالگری** /e.-i/ (نظ) الشَّغْب.

**اخلامور** /axlämur/ (گیا) ← زیزفون.

**اخم** /axm/ التَّقْطِيْب، العُبُوسَة، الصُّرَّة، الجَهامَة، الجُهُومَة.

**اخم کردن** /a.-kardan/ عَبْساً و عُبُوساً / عَبَسَ ـِ تَعْبِيْساً / عَبَّسَ، قُطُوباً / قَطَبَ ـِ فلانٌ، تَقْطِيْباً / قَطَّبَ ما بين عَيْنَيْه، كُمُوساً / كَمَسَ ـُ طَلْمَسَةً و طِلْماساً / طَلْمَسَ الرَّجلُ، هَرْمَسَةً / هَرْمَسَ، تَقْبِيْطاً / قَبَّطَ وَجْهَهُ، كُلُوحاً و كُلاحاً / كَلَحَ ـَ وَجْهُهُ، إكْلاحاً / أَكْلَحَ و تَكَلُّحاً / تَكَلَّحَ وَجْهُهُ، تَكْلِيْحاً / كَلَّحَ وَجْهَهُ، جَهامَةً و جُهُومَةً / جَهُمَ ـُ تَجَهُّماً / تَجَهَّمَ، وَجْماً و وُجُوماً / وَجَمَ ـِ عَقْداً / عَقَدَ ـِ ناصِيَتَهُ ← ترشرویی کردن.

**اخمو** /a.-u/ العَبُوس، العابِس، القَطُوب، القاطِب، المُتَجَهِّم، الجَهْم، مُقَطِّبُ الجَبِيْن، المُكَشِّر، السّاهِم، ثَقِيلُ الظِّلّ.

**اخیر** /axir/ الأَخِيْر، الآخِر.

**اخیراً** /a.-an/ أَخِيْراً، حَدِيْثاً، مُنْذُ أو مِنْ عَهْدٍ قريبٍ.

**اخیلیا** /axiliyä/ (گیا) الأَخِيْلِيا.

**اخیلیه** /axiliye/ (گیا) ← اخیلیا.

**اخینوس** /axenus/ (جانـ) التُّوْتِياء ← خارپشت دریایی.

**اخیون** /axyun/ (گیا) ← گل افعی.

**اخیه** /axye/ الآرِيَة، الإِرْي، الآخِيَة، الاخِيَّة.

**ادا** /adä/ ۱. الأَداء، التَّأْدِيَة، الإِنْجاز ← ادا کردن، انجام دادن، پرداختن. ۲. ناز، کرشمه.

**ادا اصول** /a.-osul/ ← ناز، کرشمه.

**ادات** /adät/ ۱ ← آلت. ۲. الحَرْف.

**ادا در آوردن** /adä-dar-ävardan/ تَقْلِيْداً / قَلَّدَ، مُحاكاةً / حاكَى، مُمايَرَةً / مايَرَ، اِخْتِلاجاً / اِخْتَلَجَ بِوَجْهِهِ، لَمْصاً / لَمَصَ ـُ هـ.

**ادارات دولتی** /edärät-e-dowlat-i/ الدَّوائِرُ الحُكُومِيَّة، دُرَرُ الحُكُومَة، المَصالِحُ الحُكُومِيَّة.

**اداره** /edäre/ الإدارَة، الدِّيْوان، القَلَم، المَكْتَب، المَصْلَحَة، المُنَظَّمَة، المَنْصِب، العَمَلِيَّة، النِّظارَة، المُؤَسَّسَة، الدّائِرَة.

**ادارهٔ آتش‌نشانی** /e.-ye-ätaš-nešäni/ الإطْفائِيَّة.

**ادارهٔ آگاهی** /e.-ye-ägähi/ الأَمْنُ العامّ، المَباحِث.

**ادارهٔ آمار** /e.-ye-ämär/ مَصْلَحَةُ الإحْصاء.

**ادارهٔ آمار و ثبت احوال** /e.-ye-ä.-va-sabt-e-ahväl/ إدارَةُ أحوالِ الشَّخْصِيَّة، مُدِيرِيَّةُ الأَحْوالِ المَدَنِيَّة.

**ادارهٔ آموزش و پرورش** /e.-ye-ämuzeš-va-parvareš/ دائِرَةُ التَّرْبِيَةِ والتَّعْلِيْم.

**ادارهٔ اطلاعات** /e.-ye-ettelä'ät/ قَلَمُ أو مَكْتَبُ الإِسْتِعْلامات.

**ادارهٔ امور** /e.-ye-omur/ مَقالِيْدُ الأُمُور.

**ادارهٔ امور مالی** /e.-ye-o.-e-mäli/ الإدارَةُ المالِيَّة.

**ادارهٔ بازرسی** /e.-ye-bäzresi/ دِيوانُ التَّفْتِيْش، مَرْكَزُ المُفَتِّش.

**ادارهٔ بازنشستگی** /e.-ye-bäznešastegi/ الرُّزْنامَة، إدارَةُ المَعاشات.

**اداره بازی** /e.-bäzi/ المَكْتَبِيَّة، بِيْروقراطِيَّة.

**ادارهٔ پرسنلی** /e.-ye-perseneli/ (نط) إدارَةُ المَراتِب.

**ادارهٔ پست** /e.-ye-post/ مَكْتَبُ البَرِيْد.

**ادارهٔ پلیس** /e.-ye-polis/ إدارَةُ الشُّرْطَة.

**ادارهٔ پلیس راهنمایی** /e.-ye-p.-e-rähnamäyi/ إدارَةُ المُرُور. دائِرَةُ المُرُور. قِسْمُ المُرُور.

**ادارهٔ تشریفات** /e.-ye-tašrifät/ دائِرَةُ المَراسِيْم، التَّشْرِيْفات.

**ادارهٔ ثبت اسناد** /e.-ye-sabt-e-asnäd/ مَكْتَبُ تَسْجِيْل

العُقود. مَصْلَحَةُ الشَّهْرِ العَقارِيّ. مُدِيْرِيَّةُ الطّابُو العامَّة.

**ادارهٔ حسابداری** /e.-ye-hesabdäri/ مَصْلَحَةُ المُحاسَبَة، قَلَمُ الحِسابات.

**ادارهٔ حقوقی** /e.-ye-hoquqi/ قَلَمُ القَضايا.

**ادارهٔ دولتی** /e.-ye-dowlati/ المَصْلَحَة.

**ادارهٔ رادیو** /e.-ye-rädio/ دارُ الإذاعَةِ.

**ادارهٔ راهنمایی** /e.-ye-rähnamäyi/ ← ادارهٔ پلیس راهنمایی.

**ادارهٔ راه و ساختمان** /e.-ye-räh-va-saxtemän/ مَصْلَحَةُ التَّنْظِيْم.

**ادارهٔ روابط عمومی** /e.-ye-ravabet-e-omumi/ إدارَةُ العَلاقاتِ العامَّةِ.

**ادارهٔ قضایی** /e.-ye-qazäyi/ ← ادارهٔ حقوقی.

**ادارهٔ کاریابی** /e.-ye-kär-yäbi/ دائِرَةُ الإسْتِعْمالِ أو الإسْتِخدام.

**ادارهٔ کارگزینی** /e.-ye-k.-gozini/ إدارَةُ التَّوْظِيْف.

**اداره کردن** /e.-kardan/ إدارَةً / أدارَ العَمَلَ، تَدْوِيْراً / دَوَّرَ العَمَلَ، سِياسَةً / ساسَ ـُ الأُمورَ، مُعالَجَةً / عالَجَ الأمْرَ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ، طِباباً ومُطابَّةً / طابَّ ـُ هـ.

**ادارهٔ کل** /e.-ye-koll/ الدّائرةُ أو الإدارَةُ العامَّة.

**ادارهٔ گذرنامه** /e.-ye-gozarnäme/ دائِرَةُ الجَوازات، قِسْمُ الجَوازات.

**اداره گمرک** /e.-ye-gomrok/ دارُالمُكُوس، الجُمْرُك.

**ادارهٔ مرکزی** /e.-ye-markazi/ قَلَمُ الإدارَة، مَرْكَزُ الإدارة، الدِّيْوان، إدارَةُ المَرْكَزِيَّةُ الرَّئِيْسِيَّة.

**ادارهٔ مطبوعات** /e.-ye-matbu'ät/ قَلَمُ المَطْبوعات.

**ادارهٔ ممیزی** /e.-ye-momayyzi/ قَلَمُ المُراجَعَةِ.

**ادارهٔ نظام وظیفه** /e.-ye-nezäm-vazife/ إدارَةُ التَّجْنِيْد.

**ادارهٔ نقشه‌برداری** /e.-ye-naqše-bardäri/ مَصْلَحَةُ المِساحَة.

**ادارهٔ وصوله مالیات** /e.-ye-vosul-e-mäliät/ مَصْلَحَةُ الضَّرائِب.

**ادارهٔ هواشناسی** /e.-ye-haväšenäsi/ مَصْلَحَةُ الإرْصادِ الجَوِّيّ.

**اداری** /edäri/ الحُكُومِيّ، الإدارِيّ.

**ادا شدن** /adä-šodan/ أَدْياً / أُدِيَ مج، تَأْدِيَةً / أُدِّيَ مج، إيْفاءً / أُوْفِيَ مج، قَضاءً / قُضِيَ ـِ مج.

**ادا کردن** /adä-kardan/ أَدْياً / أَدَى ـِ، تَأْدِيَةً / أَدَّى، إنْجازاً / أنْجَزَ، وَفاءً / وَفَى ـِ إيْفاءً / أَوْفَى، قَضاءً / قَضَى ـِ الدَّيْنَ، رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدُوْداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ الدَّيْنَ.

**ادامه** /edäme/ الدَّوْم، الدَّوام، المُداوَمَة، البَقاء، الإسْتِمرار، الإدامَة.

**ادامه دادن** /e.-dädan/ إدامَةً / أدامَ، مُداوَمَةً / داوَمَ، إسْتِدامَةً / إسْتَدامَ، إسْتِمْراراً / إسْتَمَرَّ به على كذا، إدْماناً / أدْمَنَ الشَّيءِ، إدْآباً / أدْأَبَ العَمَلَ وغيرَه، مُرُوداً / مَرَدَ ـُ على الشَّيءِ، تَحْوِيْماً حَوَّمَ في الأمْرِ، وُظُوباً / وَظَبَ يَظِبُ الأمْرَ وعلى الأمْرِ، وِصالاً و مُواصَلَةً / واصَلَ الشَّيءَ وفي الشَّيءِ، إقامَةً / أقامَ.

**ادامه یافتن** /e.-yäftan/ دَوْماً وَدَوَاماً وَدَيْمُومَةً / دامَ ـُ، إمْتِداداً / إمْتَدَّ، إسْتِمْراراً / إسْتَمَرَّ، تَمادِياً / تَمادَى، ثُبُوتاً وثَباتاً / ثَبَتَ ـُ الأَمْرُ، إزْباباً / أَرَبَّ.

**اداواطوار** /adä-va-atvär/ ← ناز، کرشمه، ژست.

**ادب** /adab/ الأدَب، التَّأدُّب، الحِشْمَة، الذَّوْق، الإحْتِشام، اللُّطْف، اللَّطافَة، المُجامَلَة، المُحاسَنَة، التَّلَطُّف.

**ادب‌خانه** /a.-xäne/ الحُشّ ← مستراح.

**ادب شدن** /a.-šodan/ تأْدِيْباً / أُدِّبَ مج، تَرْبِيَةً / رُبِّيَ مج، تَنْبِيْهً / نُبِّهَ مج.

**ادب کردن** /a.-kardan/ تأْدِيْباً / أَدَّبَ هـ، تَرْبِيَةً / رَبَّا هـ، تَنْبِيْهاً / نَبَّهَ.

**ادبی** /a.-i/ الأَدَبِيّ.

**ادبیات** /a.-iyyät/ عِلْمُ الأَدَب، الاداب.

**ادخال** /edxäl/ ← داخل کردن.

**ادرار** /edrär/ البَوْل، التَّبْوِيْل.

**ادرارآور** /e.-ävar/ ← بول آور.

**ادرارسنج** /e.-sanj/ ← بول سنج.

**ادرارشناسی** /e.-šenäsi/ ← بول شناسی.

**ادرارنگاری** /e.-negäri/ تَصْوِيْرُ قَناةِ البَوْل.

**ادرارکردن** /e.-kardan/ بَوْلاً / بالَ ـُ، شَخّاً / شَخَّ ـُ تَبْوِيْلاً / بَوَّل، تَصْرِيْفاً / صَرَّفَ ماءَه ← بول کردن.

**اداری** /e.-i/ البَوْلِيّ، اليُوْرِيک.

**ادراک** /edräk/ الإدْراک، الفَهْم، الفِطْنَة، العِلْم، الفِقْه،

العَقل، الشُّعور، القَريْحَة، التَّمييْز، البَصَر.
**ادراک ذهنی** /e.-e-zehni/ الإدراکُ الذِّهنِيّ.
**ادراک کردن** /e.-kardan/ إدْراکاً / أَدْرَک ← دریافتن، پی بردن.
**ادریسی** /edrisi/ (گیا) الأُراوِلَة.
**ادریه** /adariyye/ (فلـ) الغُنُوصِيَّة ← گنوستیسیسم.
**ادعا** /edde'ä/ ۱. الإدِّعاء، الإظْهار، التَّظاهُر، الدّاعِيَة، المَطْلَب، المُطالَبَة، العَزْو، الزَّعْم، الدَّعْث. ۲. (حقـ) الإتِّهام، الإدِّعاء، الدَّعْوی.
**ادعا کردن** /e.-kardan/ إدِّعاءً / إدَّعَی / الشَّيءَ، تَظاهُراً / تَظاهَرَ بکذا، إسْتِلْحاقاً / إسْتَلْحَقَ هـ زَعْماً / زَعَمَ ـَ، نَفْجاً / نَفَجَ ـُ، إنْتِفاجاً / إنْتَفَجَ، تَنَفُّجاً / تَنَفَّجَ الرَّجلُ.
**ادعانامه** /e.-näme/ (حقـ) وَرَقَةُ الإتِّهام، قَرارُ الإتِّهام، عَرِيْضَةُ الدَّعْوی ← کیفرخواست.
**ادعای احتمالی** /e.-ye-ehtemäli/ الدَّعْوَی الإحْتِياطِيَّة.
**ادعای بی‌جا** /e.-ye-bijä/ المَطالِبُ الفادِحَة.
**ادعای خسارت** /e.-ye-xesarat/ الإدِّعاءُ بِتَعْويضِ عن الإضْرار.
**ادعای کتبی** /e.-ye-katbi/ الإدِّعاءُ الخَطِّيّ.
**ادغام** /edqäm/ الإدْغام، الإنْدِماج، الدَّمْج.
**ادغام سازمانها** /e.-e-säzmänhä/ الدَّمْجُ بالمُؤَسَّسات.
**ادغام شدن** /e.-šodan/ دُمُوجاً / دَمَجَ ـُ في الشَّيءِ، تَدامُجاً / تَدامَجَ الشَّيْئانِ، إنْدِماجاً / إنْدَمَجَ، إدِّماجاً / إدَّمَجَ.
**ادغام کردن** /e.-kardan/ إدْغاماً / أَدْغَمَ، إدِّغاماً / إدَّغَمَ، تَدْمِيْجاً / دَمَّجَ.
**ادکلن** /odokolon/ ماءُ الکولونيا.
**ادوات** /adavät/ الآلات، الأَدَوات، الأَسْباب ← اسباب.
**ادوات سنگی** /a.-e-sangi/ الأَدَواتُ الصَّوّانِيَّة.
**ادوار** /advär/ الأَعْصار، الأَدْوار.
**ادوار زمین** /a.-e-zamin/ أَعْصارُ الأَرض، أقسامُ الأَحْقابِ الجِيُولُوجِيَّة.
**ادوار طلایی** /a.-e-taläyi/ الأَعْصارُ الذَّهَبِيَّة.
**ادواری** /a.-i/ ← الدَّوْرِيّ، الدَّوْرِيَّة.
**ادونیس** /adonis/ (گیا) ← آدنیس.
**ادونیس ربیعی** /a.-e-rabi'i/ (گیا) عَيْنُ البِزّ ← گاو چشم.
**ادویه** /adviye/ البَهار، الأَفاوِيَة، التّابِل، الفُوه، البِزْر، الشُّمْط.
**ادویه دان** /a.-dän/ المِقْزَحَة.
**ادیب** /adib/ الأَدِيْب.
**ادیبانه** /a.-äne/ بأدَبٍ، وِفْقُ القَواعِدِ الأَدَبِيَّة.
**ادیسن** /adison/ (پز) ← آدیسن.
**ادیم** /adim/ الأَدِيْم ← چرم.
**ادیم فروش** /a.-foruš/ الأَدّام.
**اذان** /azän/ الأَذان، النِّداء، الصَّرْخَة.
**اذان گفتن** /a.-goftan/ إيْذاناً / آذَنَ، تَأْذِيْناً / أَذَّنَ، نَعِيْقاً ونُعاقاً / نَعَقَ ـِ المُؤَذِّنُ.
**اذان گوی** /a.-guy/ المُؤَذِّن، الأَذِيْن، الدّاعِي، الدّاعِيَة ← مؤذّن.
**اذخر** /azxar/ (گیا) تِبْنُ المَکِّيّ.
**اذعان کردن** /ez'än-kardan/ إذْعاناً / أَذْعَنَ إلی.
**اذن** /ezn/ ← اجازه
**اذن الحمار** /ozon-ol-hemär/ (گیا) الکُنْسُودَة، أُذُنُ الحِمار ← گوش خر، سنفیتون.
**اذن خواستن** /ezn-xästan/ ← اجازه خواستن
**اذن دادن** /e.-dädan/ اجازه دادن.
**اذن الفار** /o.-ol-fär/ أُذُنُ الفَأر (گیا) ← گوش موش، فراموشم مکن.
**اذیت** /aziyyat/ الأَذَی، الأَذِيَّة، الوَبْنَة، الشَّذاة، الإضْطِهاد ← آزار.
**اذیت شدن** /a.-šodan/ أَذًی و أَذاةً / أَذِيَ ـَ تَأَذِّياً / تَأَذَّی، عَنَتاً / عَنِتَ ـَ.
**اذیت کردن** /a.-kardan/ إيْذاءً / آذَی، إضْراراً / أَضَرَّ، إعْناتاً / أَعْنَتَ، مُضايَقَةً / ضايَقَ، عَکْنَنَةً / عَکْنَنَ، تَعْنِيْتاً / عَنَّتَ، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَهُ ← آزار دادن.
**ار** /ar/ ← اگر.
**ارابه** /arräbe/ العَجَلَة، العَرَبَة، المَرْکَبَة.
**ارابهٔ آبکشی** /a.-ye-äbkeš-i/ عَرَبَةُ المِياهِ.
**ارابهٔ جنگی** /a.-ye-jangi/ ← تانک.
**ارابه ران** /a.-rän/ عَرَبَجِيّ، کارّو.
**اراتوریو** /orätorio/ المُوَشَّحَةُ الدِّيْنِيَّة.

**ارادت** /erädat/ الإخلاص، المَحَبّة. العَلاقة.

**ارادت داشتن** /e.-däštan/ الإخلاص، المَحَبّة.

**ارادتمند** /e.-mand/ المُخْلِص، المُحِبّ.

**اراده** /eräde/ الإرادَة، العَـزْم، العَـزِيْمَة، كَيْـف، النِّيَّـة، الهِمَّة، الوَحْي، المَشِيْئَة، الهَوْء، اللُّمَّة، الدَّهْر.

**ارادهٔ تزلـزل‌ناپـذير** /e.-ye-tazalzol-nä-pazir/ الإرادَةُ الألْماسِيَّة.

**اراده كردن** /e.-kardan/ إرادَةً / أرادَ، شَيْئاً و مَشِيْئَةً و مَشاءَةً و مَشائِيَةً / شاءَ ـِ نَوَاةً و نِيَّةً و نِيَةً / نَوَى ـِ إنْتِواءً / إنْتَوَى، وَحْياً / وَحَى ـِ الأَمْـرَ، تَوْحِيَةً / وَحَّى، تَـوَحِّياً / تَوَحَّى.

**ارادى** /erädi/ الإرادِيّ، العَمْدِيّ، التَّعَمُّدِيّ، الاِخْتِيارِيّ، القَصْدِيّ، الجائِر، الإسْتِبْدادِيّ.

**اراذل** /aräzel/ الأراذِل، الرِّعاع.

**اراقوا** /aräqvä/ (گيا) السُّوادِيّات ← سياهك.

**اراضى** /arazi/ الأراضِي.

**اراضى موات** /a.-ye-mavät/ الأراضِي القاحِلَة.

**اراضى موقوفة** /a.-ye-mowqufe/ الأمْلاكُ العامَّة، أمْلاكُ الدَّوْلَة.

**اراقيطون** /aräqitun/ (گيا) ← آراقيطون.

**اراک** /aräk/ (گيا) شَجَرَةُ السِّـواک، الإسْحِل، الجَهاض، السَّلَع، الأراک.

**ارانگوتان** /oräng-utän/ ← اورانگ اوتان.

**ارائه** /erä'e/ الإرائَة.

**ارائه دادن** /e.-dädan/ ← نشان دادن.

**ارائهٔ طريق** /e.-ye-tariq/ التَّنْمِيْط.

**ارباب** /arbäb/ ۱. السَّيِّـد، الرَّبّ، المَـوْلَـى، الرَّئِيْـس، المَخْدُوْم، القِرْم، السِّيادَة ← آقا. ۲. المُلْحَلِح، الإقْطاعِيّ ← مالک.

**اربابان** /a.-än/ طَبَقَةُ المُلّاک [مالكان].

**ارباب رجوع** /a.-e-roju'/ الزّائِر، الزَّبانَة.

**اربابى** /a.-i/ المَخْدُومِيَّة.

**اربيان** /erbiyän, orb/ الأنْكُوش، الأقْرِيْدِس، الإرْبيان ← ميگو.

**اربيان** /orbiyän/ (پز) ← پليپ بينى.

**اربيم** /erbiom/ (شيمـ) ← اربيوم.

**اربيوم** /erbium/ (شيمـ) الأرْبيُوم.

**ارتباط** /ertebät/ الإرْتِباط، التَّناسُب، المُناسَبَة، التَّعَلُّق، الوَصْل، الصِّلَـة، الإتِّصال، المُواصَلَة، العِـلاقَة، الإئْتِلاف ← پيوستگى، بستگى.

**ارتباطات** /e.-ät/ (نظ) مُواصَلات.

**ارتبـاط تلفنـى** /e.-e-telefoni/ المُخـابَـرَةُ الهـاتِفِيَّـة، المُخابَرَة، التَّخابُر، المُرْتَبِط هاتِفياً.

**ارتباط داشتن** /e.-däštan/ إرْتِباطاً / إرْتَبَطَ، اتِّصالاً / اِتَّصَلَ

**ارتپدى** /ortopedi/ (پز) ← ارتوپدى.

**ارتجاع** /erteja'/ الرَّجْعِيَّة ← كهنه‌پرستى.

**ارتجاعى** /e.-i/ الرَّجْعِيّ.

**ارتداد** /ertedäd/ المَرُوْقُ عن الدِّيْن.

**ارتدكس** /ortodox/ ← ارتودوكس.

**ارتسام** /ertesäm/ ۱. التَّكْرِيْس. ۲. رِسامَةُ الكاهِن.

**ارتش** /arteš/ العَسْكَر، الجَيْشُ النِّظامِيّ.

**ارتشبد** /arteš-bad(bod)/ المُشِيْر، فَرِيْق أوّل.

**ارتشتار** /arteštar/ العَسْكَرِيّ.

**ارتشى** /arteši/ العَسْكَرِيّ.

**ارتشى شدن** /a.i-šodan/ تَجَنُّداً / تَجَنَّدَ.

**ارتعاش** /erte'äš/ ۱. النَّبْض، النَّبَضان ← لرزيدن. ۲. (فز) الاِهْتِزاز، الذَّبْذَبَة، النَّوَسان، التَّرَدُّد.

**ارتعاش صوت** /e.-e-sowt/ تَرَدُّدُ الصَّوْت.

**ارتفاع** /ertefä'/ ۱. الطُّوْل، الإرْتِفـاع، الرَّفْـع، السَّمْـک، السُّوّارَى. ۲. (نظ) الذُّرْوة، الهَضْبَة.

**ارتفاع تنظيمى** /e.-e-tanzimi/ (نظ) إرْتِفاعٌ مُعَدَّل.

**ارتفاع سنج** /e.-sanj/ الألْتِيْمِتْر، مِقْياسُ الإرْتِفاع.

**ارتفاع سنجى** /e.-s.-i/ قِياسُ الإرْتِفاع.

**ارتفاع‌ياب** /e.-yäb/ (فز) السُّدْسِيَّة، المِزْواة.

**ارتفاق** /ertefaq/ (حقـ) الإرْتِفاق.

**ارتقا** /erteqä/ الإرْتِقاء، التَّرْفِيْع، التَّرْقِيَة.

**ارتقا دادن** /e.-dädan/ تَرْقِيَةً / رَقَّى.

**ارتقا يافتن** /e.-yäftan/ تَرَقِّياً / تَرَقَّى، إرْتِقاءً / إرْتَقَى إلى، تَرَفُّعاً / تَرَفَّعَ.

**ارتكـاب جـرم** /ertekäb-e-jorm/ الجِنـايَـة، إرْتِكـابُ أو إقْتِرافُ الجُرْم.

**ارتلان** /ortolän/ (جانـ) الأُرْطُلان ← توكا.

**ارتوپد** /ortoped/ (پز) مُقَوِّمُ الأعضاء، المُجَبِّر.

**ارتوپدی** /o.-i/ (پز) الجِبارَة، التَّجْبِير، فنُّ تقـويم اعوجاجِ الأعضاء.

**ارتودوکس** /ortodox/ أُرْتُوذُكْسِيّ.

**ارث** /ers/ الإرْث، المِيراث، التِّرْكَة، التَّرِكَة.

**ارث بردن** /e.-bordan/ وَرْثاً و إرْثاً و إرْثَةً ورِثَةً و تُراثاً / وَرِثَ ـِ تَوارُثاً / تَوارَثَ.

**ارث دادن** /e.-dädan/ تَوْرِيثاً / وَرَّثَ، إيراثاً / أَوْرَثَهُ مالاً.

**ارث گذاشتن** /e.-gozäštan/ تَرْكاً و تِرْكاناً / تَرَكَ ـُ الشَّيء، تَخْلِيفاً / خَلَّفَ.

**ارثی** /e.-i/ خِلْقِيّ، بیماری ~: المَرَضُ الخِلْقِيّ، وِراثِيّ.

**ارثیه** /e.-iyye/ ← ارث.

**ارج** /arj/ ۱. ← ارزش. ۲. ← مرتبه، مقام.

**ارجاع** /erjä'/ الإرْجاع، الإحالَة، السَّحْب.

**ارجاع دادن** /e.-dädan/ إرْجاعاً / أَرْجَعَ، إحالَةً / أَحالَ الأَمْرَ عليه.

**ارجاع کردن** /e.-kardan/ عَرْضاً / عَرَضَ ـِ القضيَّةَ على، إحالَةً / أَحالَ على.

**ارجحیت** /arjahiyyat/ الأَرْجَحِيَّة، الرُّجْحان.

**ارجمند** /arj-(o)mand/ المُحْتَرَم، رَفِيعُ القَدْر، العـزيز، (نث) العُزَّى.

**ارجمندی** /a.-i/ العِـزَّة، المَنَعَـة، العَزيـن، الكَـوَفـان، الكُوفان، المَرِيْرَة، العِذْق، الرُّتُوق.

**ارجن** /arjan/ (گیا) ← ارژن.

**ارجنگ** /arjang/ (گیا) النَّبْق.

**ارج نهادن** /arj-nehädan/ تَقْيِيماً / قَيَّمَ.

**ارجوزه** /orjuze/ الأُرْجُوزَة.

**ارجـوزه خـوانـدن** /o.-xändan/ إرْتِجـازاً / إرْتَجَـزَ ← رجزخوانی کردن.

**ارخون** /orxun/ الأُرْكُون.

**اردشاهی** /ardešähi/ (گیا) ← کنگر فرنگی.

**اردک** /ordak/ البَطّ.

**اردک اروپایی** /o.-e-orupäyi/ الشُّهْرَمان.

**اردک پوز** /o.-puz/ خُلْدُ الماء ← ارنی‌ترنگ.

**اردک رودخانه‌ای** /o.-rudxäneyi/ البُلْبُول.

**اردک ماهی** /o.-mähi/ الزُّنْجُور، الكَراكِي، البَلَمِيْطَة.

**اردک ماهیخوار** /o.-e-mähixär/ البَلْقَشَة.

**اردک ماهیها** /o.-mähihä/ الزُّنْجُورِيّات.

**اردک وحشی** /o.-vahši/ الخُضَارِيّ، البُرْكَة، الشُّهْرَمان.

**اردن** /ordon/ ← اردن هاشمی.

**اردنانس** /ordonäns/ ۱. ← فرمان. ۲. (نظ) العِيْنَة.

**اردنگی** /ordangi/ أُمُّ كَيْسان.

**اردنگی زدن** /o.-zadan/ نَكْعاً / نَكَعَ ـَ هـ لَطْعاً / لَطِعَ ـَ هـ ضَفْناً / ضَفَنَ ـِ هـ.

**اردن هاشمی** /ordon-e-häšemi/ الأُرْدُنُ الهاشِمِيّ.

**اردنی** /o.-i/ الأُرْدُنِيّ.

**اردو** /ordu/ ۱. القاعِدَةُ العَسْكَرِيَّة. ۲. ← اردوگاه.

**اردوال** /ardaväl/ الشُّست.

**اردو بازار** /ordu-bäzär/ الكانْتِيْن، مَلْهَى مَجّانِي للجُنْدِ.

**اردور** /ordovr/ ← پیش خوراک.

**اردو زدن** /o.-zadan/ مُرابَطَةً / رابَطَ الجيشُ.

**اردوکشی** /o.-keši/ الحَمْلَةُ الحَرْبِيَّة. التَّجْرِيْدَة.

**اردوگاه** /o.-gäh/ المُعَسْكَـر، المُخَيَّم، مَضْـرَبُ الخِيـام، العُقْر.

**اردوگاه اجباری** /o.-e-ejbäri/ مُعَسْكَرُ الحَجْر.

**اردوگاه پیشاهنگی** /o.-e-pišähängi/ مُعَسْكَرُ الكَشّافَةِ.

**اردوگاه نظامی** /o.-e-nezämi/ مُعَسْكَرُ الجَيْشِ.

**اردوناس** /ordonäns/ ← اردناس.

**اردوی کار** /ordu-ye-kär/ المَشْغَل.

**ارده** /arde/ الطَّحِيْنَة.

**ارده شاهـی** /a.-šähi/ الأَرْضِيّ شَـوْكِيّ، الخُـرْشُوف ← کنگر فرنگی.

**اردیبهشـت** /ordibehešt/ الشَّهْـرُ الثّـانـي مـن السَّنـة الإيْرانيَّة.

**ارز** /arz/ ۱. العُمْلَة، القَطْع. ۲. (گیا) الشُّرْبِيْن، الأَرْز.

**ارزان** /arzän/ الرَّخِيْـص، البَخْس، الـواطِئ، المُنْحَـطّ، المُقارَبُ من المَتاع، الزَّرِيّ، الزَّهِيْد، الفِرط.

**ارزان شدن** /a.-šodan/ رُخْصاً / رَخُصَ ـُ السِّعْرُ، حُطُوطاً / حَطَّ ـِ وانْحِطاطاً / إنْحَطَّ السِّعْرُ، مَوْقاً / ماقَ ـُ البَيْعُ.

**ارزان کردن** /a.-kardan/ إرْخاصاً / أَرْخَصَ، تَـرْخِيْصاً / رَخَّصَ، حَطّاً / حَطَّ ـُ السِّعْرَومنه، إنْزالاً / أَنْزَلَ و تَنْزِيْلاً /

نَزّلَ السّعْرَ.

**ارزانی** /a.-i/ الغَضارَة، الرُّخص، الرَّخـاء، الرِّيْش، الهِذْن، بَلّاش، بِلاشَيء، الغَدَف، الغَلَـف، الوَصِيلَة، الغَثْرَة، الوَرَ، اللُّعاعَة، الدَّغْفَل، الرِّياغ ← مفت، فراوانی.

**ارزانی داشتن** /a.-i-dāštan/ ← بخشیدن.

**ارز بیگانه** /arz-e-bigāne/ القَطْعُ الأجْنَبِيّ.

**ارز خارجی** /a.-e-xāreji/ العُمْلَةُ الأجْنَبِيّة.

**ارز دیریاب** /a.-e-diryāb/ العُمْلَةُ الصَّعْبَة.

**ارز سالم** /a.-e-sālem/ القَطْعُ السَّلِيْم.

**ارزش** /arzeš/ القَـدَر، القِيْمَـة، الإسْتِحْقـاق، الإعْتِبـار، الخُصُوص، الكُلْفَة، النَّفَقَة، السُّومَة.

**ارزش ادبی** /a.-e-adabi/ القِيْمَةُ الأدَبِيّة.

**ارزشهای اخلاقی** /a.-hā-ye-axlāqi/ القِيَمُ الخُلقِيّة.

**ارزشهای انسانی** /a.-ensāni/ الإعْتِبارتُ الإنْسانِيةُ.

**ارزشیابی** /a.-yābi/ ← ارزیابی.

**ارزن** /arzan/ الجـاوَرْس، الدُّخْـن، أبُـو بَيْض، البَسِلَـة، المُفَرْطَة، ذُرَةٌ عُوَيْجَة أو صَيْفِيّة.

**ارزن آفریقایی** /a.-e-āfriqāyi/ البِشْنَة.

**ارزن ایتالیایی** /a.-e-itāliyāyi/ السُّنْبُلَة.

**ارزنده** /arzande/ الفاخِر، النَّفِيس، العَيْن، اليَتِيْم.

**ارزنده شدن** /a.-šodan/ نَفاسَةٌ / نَفُسَ ـُ كَرَماً و كَرامَةٌ و كَرَمَةٌ / كَرُمَ ـُ الشَيءُ.

**ارزن مـرواریـد** /arzan-e-morvārid/ (گيـا) الـدُّخْـنُ اللُّؤلُؤِيّ.

**ارزن هندی** /a.-e-hendi/ (گیا) ← ارزن مروارید.

**ارزیاب** /arzyāb/ المُقَوِّم، المُخَمِّن، المُقَدِّر، المُثَمِّن.

**ارزیابـی** /a.-i/ التَّقْـوِيْم، التَّثْمِيْـن، التَّسْعِيْر، التَّقْيِيْـم، تَقْدِيْرُ القِيْمَة، إخْتِبارُ القِيْمَة.

**ارزیابـی کردن** /a.-i-kardan/ تَقْوِيْماً / قَوَّمَ، تَقْـدِيْراً / قَدَّرَ، تَثْمِيْناً / ثَمَّنَ، تَسْوِيْماً / سَوَّمَ، تَخْمِيْناً / خَمَّنَ، إسْتِحْساناً / إسْتَحْسَنَ، حَزْراً و مَحْزَرَةً / حَزَرَ ـُ تَقْتِيْراً / قَتَّرَ ما بين الأمْـرَيْن، عَبْراً / عَبَرَ ـُ تَعْبِيْراً / عَبَّرَ، هَوْراً / هارَ ـُ ← برآورد کردن.

**ارزیز** /arziz/ (شیمـ) الرَّصاص ← سرب.

**ارزیزگر** /a.-gar/ الرَّصّاص ← سرب فروش.

**ارژن** /aržan/ (گیا) الأَرْزَن.

**ارس** /ors/ (گیا) اللَّزّاب.

**ارس فنیقی** /o.-e-faniqi/ (گیا) ← سرو کوهی.

**ارسال** /ersāl/ ← فرستادن، روانه کردن.

**ارسال دعوتنامه** /e.-e-da'vat-nāme/ إشْعارُ الدَّعْوَة.

**ارسـال صـورت حسـاب** /e.-e-surat-hesāb/ تَـرْحِيْـلُ الحِسابات.

**ارسال کالا** /e.-e-kālā/ إرْسالُ السِّلَع، تَحْمِيْلُ السِّلَع.

**ارسال کردن** /e.-kardan/ إرْسالاً / أرْسَلَ، إنْفاذاً / أنْفَذَ ← فرستادن، روانه کردن.

**ارسطولوخیا** /arestuluxyā/ (گیا) الزَّراوَند.

**ارسنال** /arsenāl/ مَصْنَعُ الأسْلِحَة.

**ارسنـوپیریـت** /arsenopirit/ (شیمــ) أرْسِيْنو بِيـرَيْـت، كِبْرِيتيدُ الزِّرنيخِ الحَديديّ.

**ارسنیک** /arsenik/ (شیمـ) الزِّرْنِيْخ.

**ارسنیک سفید** /a.-e-sefid/ (شیمـ) الزِّرْنِيْخُ الأبْيَض.

**ارسی** /orosi/ البابُوج ← پاپوش ۱ و ۲.

**ارسی دوز** /o.-duz/ الحَذّاء، كُنْدَرجِيّ، الجِزَماتيّ.

**ارسی کش** /o.-keš/ [در و پنجره] سَبِيُّونَةُ الشُّبّاك.

**ارسینات دو سـود** /arsināt-do-sud/ (شیمـ) زَرْنِيْخـاتُ الصُّودا.

**ارش** /araš/ الذِّراعُ من اليَد.

**ارشاد** /eršad/ ← راهنمایی.

**ارشاد کردن** /e.-kardan/ ← راهنمایی کردن.

**ارشد** /aršad/ الأعْلَى، الكَبِيْر.

**ارشد کلاس** /a.-e-kelās/ عَرِيْفُ الصَّفّ، خَلِيْفَةُ الصَّفّ.

**ارشدیت** /a.iyyat/ الأرْشَدِيّة، الأقْدَمِيّة، الأوَّلِيَّة.

**ارضاشدن** /erzā-šodan/ ← راضی شدن، خشنود شدن.

**ارضا کردن** /e.-kardan/ ← راضی کردن، خشنود کردن.

**ارطاماسیا** /artāmāsyā/ (گیا) ← مشک چوپان.

**ارغامن** /arqāmon/ (پز) أرْجِيْما، أرْغامِي.

**ارغامونی** /arqāmuni/ (گیا) نُعْمانُ البَرِّيّ، المَمِيْثا.

**ارغامی** /arqāmi/ (پز) ← ارغامن.

**ارغن** /arqan/ ← اُرگ.

**ارغنون** /arqanun/ ← اُرگ.

**ارغوان** /arqavān/ (گیا) الزَّمْزَرِيْق، الأُرْجُوان.

**ارغوانی** /a.-i/ الأُرْجُوان، الأُرْجُوانِيّ، البِرْفِيْر.

**ارفاق** /erfäq/ الرِّفق، المُلايَنَة، التَّساهُل، الهَوَادَة.

**ارقطیون** /arqetyun/ (گیا) البِلِسْكاء، عَمِّي خُذِي مَعَكَ ← ارمن، بلسکی.

**ارک** /ark/ القَلْعَة، الحِصْن، القَصْر، البَلاطُ المَلَكِيّ.

**ارکان ارتش** /arkän-e-arteš/ أركانُ الجَيْش.

**ارکان دولت** /a.-e-dowlat/ أعْمِدَةُ الدَّوْلَةِ.

**ارکاندیشن** /erkändišen/ جِهازُ تَكْيِيف الهَواء، كُنْدِيشِن.

**ارکستر** /orkestr/ الفِرْقَةُ الموسِيْقِيَّة، الجَوْقَة.

**ارکستر سمفونی یا سمفونیک** /o.-e-samfoni/ الأُوركِسْترا السَّمْفُونِيَّة.

**ارگ** /arg/ ← دژ، قلعه.

**ارگ** /erg/ (فز) الأَرْغ، وَحْدَةُ العَمَل أو الطَّاقَة.

**ارگ** /org/ الأُرْغُن، القَدَمِيَّة، الأُرْغُنُون.

**ارگ استالین** /o.-e-estälin/ أُرْغُنُ سِتالِيْن.

**ارگ دهنی** /o.-e-dahani/ ← سازدهنی.

**ارگان** /orgän/ الآلَة، العُضْوُ من حزب أو جمعيّة.

**ارگانوم** /organom/ ← أُرگ.

**ارگانیزه** /orgänize/ المُعَضّى، ذُو أعضاء.

**ارگانیسم** /orgänism/ الجِسْم، مجموعُ اعضاء، أجْهِزَةٌ عُضويّة.

**ارگو** /ergo/ (گیا) العاكوب، جنسُ فُطورٍ مِجْهَرِيَّةٍ من السُّناخيّاتِ وفَصيلةِ العَشوفيّاتِ.

**ارگوتین** /ergotin/ (گیا) إرْغُوتِيْن، دابِرِين، عاكوبِيْن.

**ارمغان** /armaqän/ التُّحْفَة، الهَدِيَّة، الجائِزَة، اللُّهْنَة، التُّرْفَة ← کادو.

**ارمغان‌دادن** /a.-dädan/ إتْحافاً / أتْحَفَهُ الشَّيءَ وبه.

**ارمک** /ormak/ ۱. الصُّوف، القُماشُ الصُّوفِيّ، ثوبٌ قُطْنِيّ رُمادِيُّ اللَّون. ۲. (گیا) لِحْيَةُ المَعْزَى.

**ارمن** /arman/ (گیا) ← ارقطیون.

**ارمنستان** /armanestän/ الأرْمِيْنِيَّة.

**ارمنی** /armani/ الأرْمَنِيّ.

**ارمنی‌دانه** /a.-däne/ (پز) ← سیفیلیس.

**ارمینین** /orminin/ (گیا) مَرْدَكُوش أحْمَر، قُوَيْسَةٌ مُهَيِّجَة.

**ارنب‌بحری** /arnab-e-bahri/ (جانـ) الأُخْطُبُوط ← هشت پا.

**ارنب‌بری** /a.-e-barri/ (جانـ) ← خرگوش.

**ارنب رومی** /a.-e-rumi/ (جانـ) ← خوکچه.

**ارنی‌ترنک** /orni-torank/ (جانـ) خُلْدُ الماء ← اردک پوز.

**اروپا** /orupä/ أُرُوْبا، بِلادُ إفْرَنْج.

**اروپایی** /o.-i/ الغَربيّ، الإفْرَنْجِيّ، الأُرُوْبِيّ، الأُورُوبِيّ «هنر نقاشی اروپایی»: فَنُّ الرَّسم الأُورُوْبِيّ.

**اروپیم** /oropiom/ (شیمـ) الأُورُوبِيُوم.

**اروروت** /arorut/ (شیمـ) الآرُوْرُوْت، نَشاءُ المَرَنْطَة.

**اروسیمون** /erusimun/ (گیا) ← تودری، قدامة.

**اروسیمین** /erusimin/ (گیا) ← اروسیمون.

**اره** /arre/ المِنْشار، المِئْشار، السَّرّاق، السّارُوقَة.

**ارهٔ آهن بر** /a.-ye-ähan-bor/ مِنْشارُ الحَدْش.

**ارهاش** /erhäš/ (پز) العامِلُ الرِّيْصِيّ في الدَّم.

**ارهٔ باریک** /a.-ye-bärik/ المِنْشارُ الشَّرِيْط.

**ارهٔ پهن** /a.-ye-pahn/ مِنْشارُ التِّمْساح.

**ارهٔ درز** /a.-ye-darz/ مِنْشارُ الشَّقّ.

**ارهٔ دوسر** /a.-ye-do-sar/ مِنْشارُ الصِّقالَة.

**ارهٔ فارسی‌بر** /a.-ye-färsi-bor/ مِنْشارُ قَطْعٍ مُتَعارِض.

**اره کردن** /a.-kardan/ نَشْراً / نَشَرَ ـُ الخَشَبَ، وَشْراً / وَشَرَ ـِ الخَشَبَةَ بالمِنْشار.

**اره کش** /a.-keš/ نَشّارُ الخَشَب.

**اره کشی** /a.-k.-i/ نَشْرُ الخَشَب.

**اره کمان** /a.-kamän/ قَمْطَةُ النَّجّار، مِنْشارُ الحِلْيَةِ أو الدَّوَران.

**ارهٔ گرد** /a.-ye-gerd/ المِنْشارُ الدّائِرِيّ أو القُرْصِيّ.

**اره ماهی** /a.-mähi/ (جانـ) اللُّخْم، المِنْشار، أبُو مِنْشار.

**ارهٔ مویی** /a.-ye-muyi/ مِنْشارُ القَطْل.

**ارهٔ نواری** /a.-ye-naväri/ المِنْشارُ الحِزامِيّ أو الشَّرِيْطِيّ.

**ارهٔ نوکی** /a.-ye-nowki/ مِنْشارُ مُنْحَنَيات، مِنْشارٌ مُسْتَدِقٌّ لِتَفْرِيْغِ الثُّقُوب.

**اریب** /orib/ الحُدُور، التَّحَدُّر، الاِنْحِدار، المَيْل، المُسْتَعْرَض، حافَّةٌ مَشْطُوفَة.

**اریب‌دادن** /o.-dädan/ شَطْفاً / شَطَفَ ـُ الحافَّة.

**اریتره** /eritre/ إرِيْتْرِيا.

**اریحا** /arihä/ (گیا) ← پنج انگشت، کف مریم.

**اریدبرید** /erid-berid/ (گیا) الأرِيْد.

**اری‌ژینال** /erižinäl/ (جانـ) الإجَّل ← بزکوهی کانادا.

**اریستو کرات** /aristokrät/ ← آریستو کرات.

**اریستو کراسی** /aristokräsi/ ← آریستو کراسی.

**اریصارون** /arisärun/ (گیا) اللُّوف.

**اریکه** /arike/ ← تخت.

**اریگاتور** /erigator/ (پز) المِرحَضَة، الـزَّرّاقَة، المِرَشَّة، المِنضَحَة، المِغسَلَة.

**ارینو** /erino/ (گیا) الشُّهبَة، مرضٌ يُصيبُ بعضَ النَّباتاتِ سَبَبُهُ حشرةٌ تَمتصُّ يَرَقاتُها نُسْغَ نَصلِ الورقةِ.

**اریومیسین** /oreomaysin/ (پز) الأوريومايسين.

**اریون** /oryun/ ← (پز) النُّكاف ← گوشک.

**از** /az/ مِنْ، عَنْ.

**ازار** /ezär/ الإزار، الحَقْوَة.

**ازاراقی** /ezäräqi/ (گیا) الخَوْشان.

**ازاربند** /ezärband/ ← بندشلوار.

**ازاره** /ezare/ القَدَمَة، الإزار، وَزَرَةُ الحائِط.

**ازاله** /ezäle/ الإزالَة.

**ازالهٔ بکـارت کردن** /e.-ye-bekärat-kardan/ اِفْتِضاضاً / اِفْتَضَّ، فَضّاً / فَضَّ ـُ.

**ازبر** /azbar/ ← حفظ.

**از بر کردن** /a.-kardan/ ← حفظ کردن ۲.

**ازت** /azot/ (شیمـ) الآزُوت، الأزوت، النِّتْـرُوجِيْـن ← نیتروژن.

**ازتات** /azotät/ (شیمـ) أزُوْتات، نِتْرات.

**ازتات دوپتـاسیم** /a.-do-potäsyom/ (شیمـ) أزُوْتـات البُوْتاسِيُوم.

**ازتیک شوره‌یی** /azotik-e-šore-yi/ (شیمـ) النِّتْرِيْك.

**از جلو نظام** /az-jolo-nezäm/ (نظ) فاصِلَة خُذْ.

**از چپ نظام** /a.-cap-n./ (نظ) يَسارأَدُرْ.

**ازدحام** /ezdehäm/ الـزَّحْم، الحَشْـر، الطَّقَّة، الضَّفَّـة، الجَماعَة، اللُّكاک، الكَضِيْظ ← انبوهی.

**ازدحام کردن** /e.-kardan/ اِزْدِحاماً / اِزْدَحَمَ، تَزاحُماً / تَزاحَمَ، تَهافُتاً / تَهافَتَ النّاسُ علـى الماءِ وغيرِه، بَكْبَكَةً / بَكْبَكَ القومُ، تَبَكْبُكاً / تَبَكْبَكَ النّاسُ على فلانٍ، تَناصّاً / تَناصَّ القومُ، تَباكّاً / تَباكَّ، تَثَوُّلاً / تَثَوَّلَ، إفعاماً / أفْعَمَ، كَظّاً / كَظَّ ـُ، تَـلازُناً / تَلازَنَ، تَواطُساً / تَواطَسَ القومُ عليه.

**ازدواج** /ezdeväj/ ۱. الإزْدواج. ۲. (فـز) الجَمْع، القَـرْن، الإزدواج، المُزاوَجَة، التَّعْشِيْق، السِّفاد، السِّفْد، التَّسافُد. Accouplement.

**ازدواج کردن** /e.-kardan/ تَزَوُّجاً / تَزَوَّج، نِكاحاً ونُكُوحاً / نَكَحَ ـَ المَرأةَ، إنْكـاحاً / أنْكَحَ، اِسْتِنْكـاحاً / اِسْتَنْكَحَ، تَأهُّلاً / تَأهَّلَ، حَصـانَةً / حَصُنَ ـُ ت المـرأةُ، إحْصاناً / أحْصَنَ الـرَّجلُ، بُعُولَةً وبَعـالَةً / بَعَلَ ـَ، خُتُونـاً وخُتُونَةً / خَتَنَ ـِ، تَبْيِيناً / بَيَّنَ، اِبْتِضـاعاً / اِبْتَضَعَ، تَبْـوِيئاً / بَوَّأ المَرأةَ، رَفْواً / رَفاـُ، تَسَوُّداً / تَسَوَّدَ، ظَأْباً / ظَأَبَ ـَ، تَغَنِّياً / تَغَنَّى ت المرأةُ، تَفَشُّلاً / تَفَشَّلَ المرأةَ، مُكاهَلَةً / كاهَلَ، مَلْكاً / مَلَكَ ـِ المَرأةَ، [با هم] تَناكُحاً / تَناكَحَ القومُ.

**ازدیاد** /ezdiyäd/ ← زیاد کردن، زیاد شدن، افزایش.

**از راست نظام** /az-räst-nezäm/ (نظ) يَمِيْناً دُرْ.

**از رنگ کوهی** /azrang-e-kuhi/ (گیا) ← خرخیار.

**ازگیل** /azgil/ المُشْمَلَة، المُشْمُلا، المِشْمِلّا.

**ازگیـل امریکـایـی** /a.-e-ämrikäyi/ (گیا) الأخْـراس، السَّبُوتَة.

**ازگیل ژاپنی** /a.-e--žäponi/ (گیا) الإيْكِي دُنْيا.

**ازل** /azal/ الأزَل.

**ازلی** /a.-i/ الأزَلِيّ، السَّرْمَد، السَّرْمَدِيّ.

**ازلیت** /a.-iyyat/ الأزَلِيَّة، القِدَم ← دیرینگی.

**از ما بهتران** /az-mä-behtarän/ الجِنّ، الجِنَّة.

**از ملک** /azmalak/ (گیـا) الفُشاغ، الفُشّـاغ، الفُشـاغُ السَّهْمِيّ، الفُشاغُ القاسِي.

**ازن** /ozon/ ۱. (شیمـ) الأوزُون. ۲. (پز) الاِلْتِهـابُ الأنْفِيّ الضُّمُورِيّ.

**ازوجز** /ezz-o-jez(z)/ ← زاری.

**ازوچز** /e.-o-cez(z)/ ← زاری.

**ازوچزکردن** /e.-o-c.-kardan/ ← زاری کردن.

**ازون‌برون** /ozunbrun/ (جانـ) ← سگ‌ماهی.

**اژدر** /aždar/ الطُّـرْبِيْد، الطُّـوْرْبِيْد، تُـوْرْبِيْـد، طُرْبِيْـد، مَقْذُوفٌ ناسِف، الرَّعّاد، النَّسِيْفَة.

**اژدرافکن** /a.-afkan/ النَّسّافَة، الحَرّاقَة، سَفِينةُ الطُّوْرْبِيْد.

**اژدرانداز** /a.-andäz/ قاذِفَةُ نسائِفَ أو طُرْبِيْدات.

**اژدرباشی** /a.-baši/ رَأْسُ التِّنِّيْن.

**اژدرمار** /a.-mär/ (جانـ) الأصَلَة، البُواء ← بوآ.

**اژدرماهی** /a.-mähi/ (جانـ) الرَّعّاد، الـرَّعّاشَة ← ماهی برقی.

**اژدها** /eždehä/ (جانـ) ۱. الثُّعبان، أُفْعُـوان، التِّنِّين. ۲. التِّنِّينُ الخَيالِيّ.

**اژدهای فلک** /e.-ye-falak/ التِّنِّين.

**اژیپتـولوژی** /eziptolozi/ المِصْرِيّـات، عِلْمُ الآثـرِيّات المِصرِيّة.

**اسارت** /esärat/ الأسْـر، السَّبْي، الإسْتِعْبـاد، تَقْيِيْـدُ الأرْجُل.

**اسارون** /asärun/ الأَسارون.

**اساس** /asäs/ الأساس، القـاعِدَة، القُطْبُ مِـن الشَّيء، الضِّنْء.

**اساساً** /a.-an/ مَبْدَئِيّاً.

**اساسنامه** /a.-näme/ النِّظام، القاعِدَة.

**اساسنامهٔ شرکت** /a.-n.-ye-šerkat/ قاعِدَةُ الشَّرْكَة، نِظامُ الشَّرْكَة.

**اساسی** /a.-i/ الأَساسِيّ، المَبْدَئِيّ، القاعِدِيّ.

**اساطیر** /asätir/ الأسـاطِيْر.

**اساطیرشناسی** /a.-šenäsi/ المِيْثُولُوجِيَة ← میتولوژی.

**اساطیری** /a.-i/ الأساطِيْرِيّ.

**اسافل اعضا** /asäfel-e-a'zä/ الأَعْضاءُ المُخْجِلَة.

**اسانس** /esäns/ العِطْر.

**اسـب** /asb/ الفَـرَس، الحِصـان، الجَـواد، الطِّلَّـوقَـة، الصّاهِل، الهِنَّبْر، النّاخِر، الهامَة.

**اسب آبی** /a.-e-äbi/ فَرَسُ البَحْر أو الماءِ أو النَّهْرِ، حِصَانُ البَحْرِ، البِزنِيْق.

**اسباب** /asbäb/ [منزل] المَتاع، أمْتِعَةُ البَيْـتِ، الرَّخْت، الأثاث، البَتـات، الأهَرَة، البَزّ، مَنْقُولاتُ المَنْـزِلِ، قُماشُ البَيْت، الأدَوات المَنْـزِلِيَّة، عَفْـشُ المَنْزِل، بَقَـطُ البَيْت، الجِهـاز، العُـدَّة، الرِّيْـش، الـرِّيـاش، البَعاع، الـرِّهـاط، الخُرْثِيّ.

**اسباب بازی** /a.-bäzi/ اللُّعْبَة، الأُلْعُوبَة، الأُلْهُوَّة، الأُلْهِيَّة، الشُّخْشِيْخَة، المَلْعَبَة، الخَشْخِيْشَة.

**اسباب چینی** /a.-cini/ ← توطِئَة.

**اسباب زحمت** /a.-e-zahmat/ الثُّقْلَة، العالَـة، الوَخِيْم، الضّارّ.

**اسباب سفر** /a.-e-safar/ أمْتِعَة، حَقائِبُ السَّفَر.

**اسباب کشی** /a.-keši/ نَقْلُ الأثاثِ، الإنْتِقالُ من مكانٍ إلى آخَرَ، نَقْلُ المَسْكَنِ، العِزَال، الحُمْلَة.

**اسباب یـدکی** /a.-yadaki/ البَدَل، الغَيار، الـرُّزْبِيْت ← لوازم یدکی.

**اسب بخار** /asb-e-boxär/ (فز) الحِصانُ البُخارِيّ.

**اسب پزشکی** /a.-pezeški/ (پز) طِبُّ الخَيْل.

**اسب تاتاری** /a.-e-tätäri/ (جانـ) البِرْذَوْن.

**اسب چوبی** /a.-e-cubi/ الكَرَج.

**اسبدار** /a.-där/ الخَيّال.

**اسبدرشکه** /a.-e-doroške/ حِصانُ الجَرّ، حِصانُ العَرَبَة.

**اسبدریایی** /a.-e-daryäyi/ (جانـ) ← اسب آبی.

**اسـبدوانـی** /a.-daväni/ السَّبَـق، السِّبـاق، ا لمُبـاراة، الحَلْبَة، المِضْمار.

**اسبسوار** /a.-savär/ رَكّابُ الخَيْل، الخَيّال، فَنْجَرِيّ.

**اسبسواری** /a.-saväri/ الفُرُوْسِيَّة.

**اسبسواری** /a.-e-s./ (جانـ) حِصانُ الرُّكُوب.

**اسبشطرنج** /a.-e-šatranj/ فَرَسُ الشِّطْرَنْج.

**اسبشناس** /a.-šens/ الفَرِيْسَة.

**اسبق** /asbaq/ ← پیشین.

**اسبلـه** /esbele/ (جانــ) السُّلَّـوْر، الجِـرِّي، الجِـرِّيْـت، الصُّلُّوْر ← اسبیله.

**اسبماده** /asb-e-mäde/ ← مادیان.

**اسبماهی** /asb-mahi/ (جانـ) حِصانُ البَحْرِ.

**اسبمسـابقه** /a.-e-mosäbeqe/ (جانـ) خَيْـلُ الرِّهـان، فَرَسُ الرِّهان، حِصانُ السِّباق.

**اسبنجیب** /a.-e-najib/ (جانـ) الجَواد، الفَرَسُ الأصِيْل، الحِصانُ الأصِيْل.

**اسبور** /osbur/ (جانـ) الأُسْبُور.

**اسبوریها** /o.-i-hä/ (جانـ) الأُسْبُورِيّات.

**اسبی** /asbi/ الخَيْلِيّ.

**اسبیله** /esbile/ (جانـ) ← اسبله.

**اسبیلهها** /e.-hä/ (جانـ) السُّلُّورِيّات.

**اسپات** /espät/ (شیمـ) السِّبار.

**اسپات ایسلند** /e.-e-island/ (شیمـ) السِّبارُ الإيسلَنْدِيّ.

**اسپات سنگین** /e.e-sangin/ (شیمـ) ← باریت.

**اسپات‌فلوئوریت** /e.-e-fluorit/ (شیمـ) ← فلوئوریت.

**اسپاراگوس** /espärägus/ (گیا) ← مارچوبه.

**اسپاگتی** /espägetti/ السْباغِيْتِي.

**اسپانیا** /espäniyä/ إسْبانِيا.

**اسپانیولی** /espänyoli/ إسبانِيّ، إسبانِيُولِيّ.

**اسب‌دم** /asp-dom/ (گیا) ← دم اسب.

**اسپر** /espar/ الإفْرِيْز ← برزین.

**اسپر** /espor/ (گیا) البَوْغ ← هاگ.

**اسپرانتو** /esperänto/ الإسْبِرانْتُو.

**اسپرانژ** /esporänž/ (گیا) كِيْسُ البَوْغ.

**اسپرت** /esport/ الرِّياضَةُ البَدَنِيَّة.

**اسپرتیسم** /espertism/ ← اسپیریتیسم.

**اسپرز** /esporz/ (پز) الطِّحال.

**اسپـرز متحـرک** /e.-e-motaharrek/ (پـز) الطِّحـالُ المُتَحرِّک.

**اسپرزه** /esparze/ (گیا) قَطُونا، بَذْرُ قَطُونا ← اسفرزه.

**اسپرزی** /esporz-i/ (پز) الطِّحالِيّ.

**اسپرس** /asp-res/ حَلْبَةٌ أو مِيْدانُ السِّباق.

**اسپرس** /esperes/ (گیا) ← اسپست.

**اسپرغم** /esparqam/ (گیا) الرَّيْحان.

**اسپرغم بیـابانی** /e.-e-biyäbän-i/ (گیا) الشّاهْبـانَج ← شاهبانگ.

**اسپـرک** /esparak/ (گیـا) إكْلِيْـلُ المَلَـك، الإسْلِيْـح، الإسْلِيْخ، البُلَيْحاء، ذَيْلُ الخَرُوف، الخُزام، الحُصّ، الوَيْبَة.

**اسپرک رنگ** /e.-e-rang/ (گیا) الوِسْب.

**اسپرگولا** /espergulä/ (گیا) السِّبَرْغُولَة.

**اسپـرمـاتـوزوئیـد** /espermätozoid/ (جانـ) الحَيَـوانُ المَنَوِيّ.

**اسپرمـاهی** /espar-mähi/ (جانـ) أبُـو مِهْماز ← سفره ماهی.

**اسپره** /espare/ العِتْـر، الخَشَبَةُ المعتـرضَـةُ في نِصـابِ المِسحاةِ يَعتمدُ عليها الحافرُ بقَدَمِهِ.

**اسپری** /espray/ الرَّشّاش، الرَّشّاشَـة، المِرَشَّة، البُخَيْخَة [تُستعملُ في الفارسيةِ بَدَلَ اسمِ الفاعلِ].

**اسپست** /aspest,es.-/ (گیا) الفِصّة، الفِصْفِصَة ← یونجه.

**اسپکترسکـپ** /espektroskop/ (فز) المِطْيـاف ← طیف‌نما.

**اسپند** /espand/ (گیا) السَّذَب، الشُّذاب، الحَزْمَل.

**اسپند دود کـردن** /e.-dud-kardan/ إطْلاقـاً / أطْلَقَ البَخورَ.

**اسپوروزوآ** /esporozoä/ (جانـ) البَوْغِيّات ← آغازیان انگلی.

**اسپیروژیر** /espirožir/ (گیا) ← جل وزغ.

**اسپیرومتر** /espiro-metr/ (پز) مِقْياسُ التَّنَفُّسِ.

**اسپیره** /espire/ (گیا) الإكْلِيْلِيَّة.

**اسپیریت** /espirit/ مُناجِي الأرْواح، العالِمُ الرُّوْحانِيّ.

**اسپیـریتیسـم** /e.-ism/ الأرْواحِيَّـة، تَحْضِيْـرُ الأرْواح، إسْتِحْضارُ الأرْواح.

**استات** /asetät/ (شیمـ) الخَلّات، أسِيْتات.

**استـات دو پلمـب** /a.-do-polomb/ (شیمـ) خَـلّاتُ الرَّصاص.

**استاتیستیک** /estätistik/ ← آمار.

**استاد** /ostäd/ الأُسْتـاذ، المُدَرِّس، الأُسْطَـى، الماهِـر، النِّحْر، النِّحْـرِيْر، الحـاذِق، الأفْرَة. «او در ایـن کار استـاد است»: هو من كذا بمكانٍ، له فيه مَقْدِرَة.

**استادانه** /o.-äne/ بالمَهارَة، بالحِذْق.

**استاد تمام وقت** /o.-e-tamäm-vaqt/ الأُسْتاذُ المُتَفَرِّغ.

**استاد حق التدریسی** /o.-e-haqq-ot-t-adris-i/ الأُسْتاذُ المُنْتَدَب.

**استاد شدن** /o.-sodan/ مَهارَةً / مَهَرَ ـُ جِذْقـاً وحِذاقاً وحِذاقَة / حَذَقَ ـِ أرَباً / أرِبَ ـَ بالشَّـيءِ و فيه، تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ واسْتِمكـاناً / اسْتَمْكَنَ مـن الأمْرِ، اِسْتِمْـلاكاً / اِسْتَمْلَكَ منه.

**استاد غیرتمام وقت** /o.-e-qayr-e-tamäm-vaqt/ الأُسْتاذُ غيرُ المُتَفَرِّغ.

**استادکار** /o.-kär/ المُعَلِّم، المُتَفَوِّق.

**استاد کرسی** /o.-e-korsi/ أُسْتاذُ كُرْسِي.

**استادی** /o.-i/ الأُسْتـاذِيَّة، المَهـارَة، التَّفَوُّق، الحِـذْق، الحَذاقَة، الثَّقاقَة، اللَّوْذَعِيَّة، اللَّبَق، اللَّباقَة، المَصْنَعِيَّة.

**استادیار** /o.-yär/ مُدَرِّسُ الجامِعَة.

**استادیوم** /ostadiyom/ الإسْتادُ المُدَرَّج.

**استارت** /estärt/ الاِنْطِلاق.

**استارین** /estärin/ (شیمـ) دُهْنِيْن، سِتِيارِيْن.

**استاژ** /estäž/ ← کارآموزی.
**استالاکتیت** /estäläktit/ الإسْتَلاكْتِيت.
**استالاگمیت** /estälägmit/ الإسْتَلاجْمِيت.
**استالدیید** /esetäldeid/ (شیمـ) الأَسِيْتالْدِيهَيْد.
**استامبولی** /estämbuli/ [بنّایی] القَصْعَة.
**استامپ** /estämp/ الوَسْم، العَلامَة، الخَتْم، الخاتِم.
**استامپ زدن** /e.-zadan/ وَسْماً وسِمَةً / وَسَمَ ـِ.
**استان** /ostän/ الوِلايَة، الإيالَة، المُقاطَعَة، اللِّواء، المُحافَظَة.
**استاندار** /o.-där/ العامِلُ على البَلَدِ، الحاكِم، الوالِي، الرَّائِس، المُحافِظ، المُتَصَرِّف.
**استاندارد** /eständärd/ القِياس.
**استانداردسازی** /e.-säzi/ التَّقْنِين.
**استانداردشدن** /e.-šodan/ تَقَنُّناً / تَقَنَّنَ عِلْمِيّاً.
**استاندارد کردن** /e.-kardan/ تَوْحِيْداً / وَحَّدَ المَقايِيْس.
**استاندار کردن** /oständär-k./ تَعْمِيْلاً / عَمَّلَ هـ على البَلَدِ.
**استانداری** /o.-i/ المُحافَظَة، المُتَصَرِّفِيَّة، المُقاطَعَة.
**استانده** /estände/ ← استاندارد.
**استبداد** /estebdäd/ الإسْتِبْداد، الدِّكْتاتُورِيَّة، السُّلْطَةُ المُطْلَقَةُ، العَسْف، التَّحَكُّم، حُكُومَةُ الفَرْد ← خودکامگی.
**استبداد پرولتاریا** /e.-e-poroletäryiä/ الدِّكْتاتُورِيَّةُ البُرولِيْتارِيَّة.
**استبدادی** /e.-i/ الإسْتِبْدادِيّ، الدِّكْتاتُورِيّ، التَّحَكُّمِيّ، التَّعَسُّفِيّ.
**استبرق** /estabraq/ (گیا) العُشَر، الأَشْخَر.
**استبرک** /estabrak/ (گیا) ← استبرق.
**استپ** /estop/ ← ایست.
**استپ** /estep/ السَّهْب.
**استتار** /estetär/ (نظ) التَّغْطِيَة، التَّعْمِيَة، التَّمْوِيه، الإسْتِتار.
**استتار حفاظتی** /e.-e-hefäzati/ (نظ) تَمْوِيهُ وِقايَة.
**استتار فریب** /e.-e-farib/ (نظ) تَمْوِيه.
**استتوسکپ** /estetoskop/ (پز) المِسْماع، سَمّاعَةُ الطَّبِيب.
**استتوسکپی** /e.-i/ (پز) الفَحْصُ المِسْماعِيّ.
**استتوسکوپ** /e./ (پز) ← استتوسکپ.
**استثمار** /estesmär/ الإسْتِغْلال.
**استثمار کردن** /e.-kardan/ إسْتِغْلالاً / إسْتَغَلَّ فلاناً.
**استثمارگر** /e.-gar/ المُسْتَغِلّ.
**استثنا** /estesnä/ الإخراجُ من نِطاقِ عمومِ الصِفَةِ أو الحكم. «به استثنای»: الاّ، عَدا، ماعَدا، خَلا، ماخَلا، سِوَى، غَيْر. «بدون استثناء»: كافَّةً. «استثناءً» إستثنائيّاً.
**استثنا کردن** /e.-kardan/ إسْتِثْناءً / إسْتَثْنَى، تَخْرِيْجاً / خَرَّجَ، إخْراجاً / أَخْرَجَ، مُحاشاةً / حاشَى، تَحاشِياً / تَحاشَى، تَحَشِّياً / تَحَشَّى فلاناً من القوم.
**استثنایی** /e.-i/ الإسْتِثْنائِيّ، الفَرِيْد، الشّاذّ، الإسْتِثْنائِيَّة.
**استجابت** /estejäbat/ ← پذیرش، قبول.
**استجاره** /estejäre/ ← اجاره، کرایه.
**استحاثه** /estehäse/ ← سنگواره سازی.
**استحاله** /estehäle/ الإسْتِحالَة، الأُيْلُولَة.
**استحالهٔ عضلانی** /e.-ye-azoläni/ (پز) الضُّمُورُ العَضَلِيّ.
**استحضار** /estehzär/ ← آگاهی.
**استحضاریافتن** /e.-yäftan/ ← آگاه شدن.
**استحقاق** /estehqäq/ ← شایستگی.
**استحکام** /estehkäm/ المَتانَة، الرُّسُوخ، الإسْتِحْكام.
**استحکامات** /e.-ät/ (نظ) الإسْتِحْكامات، التَّحَصُّنات، التَّحْصِيْنات، المِتْراس.
**استحکام بخشیدن** /e.-baxšidan/ (نظ) تَرْصِيْن.
**استحمام** /estehmäm/ الاسْتِحْمام، التَّحَمُّم [عم].
**استحمام کردن** /e.-kardan/ إسْتِحْماماً / إسْتَحَمَّ، تَحَمُّماً / تَحَمَّمَ [عم].
**استخاره کردن** /estexäre-kardan/ إسْتِخارَةً / إسْتَخارَ.
**استخدام** /estexdäm/ الإسْتِخدام، الخِدْمَة، الشُّغْل، التَّوْظِيْف.
**استخدام کردن** /e.-kardan/ إسْتِخْداماً / إسْتَخْدَمَ، تَخْدِيْماً / خَدَّمَ، تَوْظِيْفاً / وَظَّفَ.
**استخدام کشوری** /e.-e-kešvari/ التَّوْظِيْفُ المَدَنِيّ.

**استخر** /estaxr/ البِرْكَة، البَحْرَة، الجَبا، حَمّامُ السِّباحَة، حَوْضُ السِّباحَة، المَسْبَح.

**استخراج** /estexraj/ الإسْتِخْراج، الإسْتِنْباط، الإشْتِقاق ← بیرون آوردن.

**استخراج جذیر** /e.-e-jazir/ التَّجْذِير ← جذرگیری.

**استخراج کردن** /e.-kardan/ ← بیرون آوردن.

**استخراج معادن** /e.-e-ma'äden/ التَّعْدِين.

**استخلاص** /estexläs/ ← رهایی.

**استخلاص یافتن** /e.-yäftan/ ← رهایی یافتن.

**استخوان** /ostexän/ العَظْم.

**استخوان اشکی** /o.-e-ašky/ عَظْمُ الدَّمْعَة.

**استخوان‌بندی** /o.-bandi/ الهَيْكَلُ العَظْمِي، الـرِّمَّة، الهَيْكَل.

**استخوان بینی** /o.-e-bini/ عَظْمُ الأَنْف.

**استخوان پرویـزنی** /o.-e-parvizani/ عَظْمُ المِصفات، العَظْمُ المِصْفَوِيّ ← استخوان غربالی.

**استخوان پزشک** /o.-pezešk/ المُجَبِّر.

**استخوان پس سری** /o.-e-pas-e-sari/ القَمْحَدُوه.

**استخوان پیشانی** /o.-e-pišäni/ عَظْمُ الجَبْهَة.

**استخوان ترکاندن** /o.-tarakändan/ ← فربه شدن.

**استخوان دار** /o.-där/ العَظْمِيّ.

**استخوان تیغه‌یی** /o.-e-tiqeye/ قَصَبَةُ الأَنْف.

**استخوان چکشی** /o.-e-cakoši/ عَظْمُ المِطْرَقَة.

**استخوان خاجی** /o.-e-xäci/ عَظْمُ العَجُز.

**استخوان درد** /o.-dard/ وَجَعُ العِظام.

**استخوان دنبالچه** /o.-e-donbälce/ عَظْمُ العُصْعُص.

**استخوان رکابی** /o.-e-rekäbi/ العَظْمُ الرِّكابِيّ.

**استخوان‌سازی** /o.-säzi/ التَّعْظِيم.

**استخوان‌سندانی** /o.-e-sendäni/ عَظْمُ السِّنْدانِ.

**استخـوان شـب پـره‌یـی** /o.-e-šab-pareyi/ العَظْـمُ الخُفاشِيّ.

**استخوان شدن** /o.-šodan/ تَعَظُّماً / تَعَظَّمَ.

**استخوان‌شناسی** /o.šenäsi/ عِلْمُ العِظام.

**استخوان غربالی** /o.-e-qerbäli/ ← استخوان پرویزنی.

**استخوان کامی** /o.-e-kämi/ عَظْمُ الحَنَك.

**استخوان گونه** /o.-e-gune/ عَظْمُ الوَجْنَة.

**استخوان گیجگاه** /o.-e-gijgäh/ عَظْمُ الصُّدْغ.

**استخوان لامی** /o.-e-lämi/ العَظْمُ اللّامِيّ.

**استخوان‌های سر** /o.-hä-ye-sar/ أَطْباقُ الرَّأْسِ.

**استخوانی** /o.-i/ العَظْمِيّ.

**استدعا** /ested'ä/ ← خواهش.

**استدعا کردن** /e.-kardan/ ← خواهش کردن.

**استدلال** /estedläl/ الإسْتِدْلال، الإحْتِجاج، المُبـاحَثَة، المُجادَلَة، الحِجاج، المُحاجَّة، الحِوار، المُحاوَرَة، المِرْيَة، المِراء، الجَدَل.

**استدلال کردن** /e.-kardan/ إسْتِدْلالاً / إسْتَدَلَّ، مُجادَلَةً / جادَلَ، مُحاجَّةً / حاجَّ، مُباحَثَةً / باحَثَ، مُحاوَرَةً / حاوَرَ.

**استدلالی** /e.-i/ الجَدَلِيّ.

**استر** /astar/ (جانـ) البَغْل ← قاطر.

**استر** /ester/ الإسْتِر.

**استراتژی** /esteräteži/ (نظ) الإسْتِراتِيْجِيّ، الإسْتِراتِيْجِيَّة.

**استراتژیک** /e.-k/ (نظ) الإسْتِراتِيْجِيّ، الإخْتِرابِيّ.

**استراتوس** /esträtus/ الرَّهَـج، طبقةٌ افقيّةٌ خَفِيْضَـةٌ من سَحابٍ رِمادِيٍّ يَنبسطُ فوقَ رُقْعَةٍ واسعةٍ.

**استراتوسفر** /esterätosfer/ السِّتِراتُوسْفِير.

**استـراحت کـردن** /esterähat-kardan/ إسْتِرْواحـاً / إسْتَرْوَحَ، سُبُوتاً / سَبَتَ ـِ.

**استراق** /esteräq/ ← دزدی.

**استراق بصر** /e.-e-basar/ ← نگاه دزدکی.

**استراق سمـع کردن** /e.-e-sam'-kardan/ إسْتِراقـاً / إسْتَرَقَ السَّمْعَ، إسْتِماعاً / إسْتَمَعَ خُلْسَةً، تَسَمُّعاً / تَسَمَّعَ.

**استراق سمع کننده** /e.-e-s.-konande/ المُتَنَصِّت.

**استرالیا** /osteräliyä/ أُوسْتَرالِيا.

**استرالیایی** /o.-yi/ أُوسْتَرالِياوِيّ.

**استربان** /astar-bän/ البَغّال ← قاطرچی.

**استرپتوکوک** /estreptokok/ (جانـ) المُكَوَّرُ العِقْدِيّ.

**استرپتومایسیـن** = **استرپتومیسین** /estreptomaysin/ (شیمـ پز) السِّتْرِبْتُومايْسِيْن.

**استـرداد مجـرمیـن** /esterdäd-e-mojremin/ تسليـمُ المتّهمِ [الفارِّ بموجبِ معاهدةٍ خاصّةٍ إلى حكومتِهِ].

**استرک** /estarak/ (گیا) الأُصْطُرَک، المَيْعَة.

**استرکولیاسة** /esterkuliyase/ (گیا) البرازيّات.

**استرکها** /estarak-hä/ (گیا) الأصطُرَكِيّات.

**استرکنین** /estereknin/ (شیمـ) ← استریکنین.

**استرلینگ** /esterling/ الإسْتِرلِيْنِيّ.

**استرنگ** /estarang/ (گیا) اليَبْرُوح.

**استرونتیوم** /estrontium/ (شیمـ) ← استرونسیوم.

**استرونسیوم** /estronsiyom/ (شیمـ) الإسْتْرُنْتِيُوم.

**استرونومی** /estronomi/ الفِلاكَة، عِلْمُ الفَلَك.

**استریپ‌تیز** /esteriptiz/ التَّجَرُّد، التَّعَرِّي.

**استریکنین** /esteriknin/ (پز) الإسْتِرِكْنِيْن.

**استریل** /esteril/ العَقِيْم.

**استریل کردن** /e.-kardan/ تَجْدِيباً / جَدَّبَ.

**استریلیزه** /esterilize/ المُعَقَّم.

**استریلیزه کردن** /e.-kardan/ الإيْغار، التَّعْقِيْم ← سترون کردن، گندزدائی.

**استریوسکپ** /estereoskop/ (فـز) المِجْسامِيَّة، الإسْتِرِيُوسْكُوبِيَّة.

**استسقا** /estesqä/ (پز) الحَبَن، الاسْتِسْقاء.

**استسقا گرفتن** /e.-gereftän/ (پز) سَقْياً / سَقِيَ ـِ بطنُهُ، إسْتِسْقاءً / إسْتَسْقَى.

**استسقای بیضه** /e.-ye-beyze/ (پز) الأُدْرَة، القَيْلَة.

**استسقای خارجی** /e.-ye-xäreji/ (پز) الاسْتِسْقاءُ الخارِجِيّ.

**استسقای دماغی** /e.-ye-demäqi/ (پز) إسْتِسْقاءُ الدِّماغ.

**استسقای رحم** /e.-ye-rahem/ (پز) إسْتِسْقاءٌ رَحِمِيّ.

**استسقای سر** /e.-ye-sar/ (پز) إسْتِسْقاءُ الرَّأْس.

**استسقای سینه** /e.-ye-sine/ (پز) إسْتِسْقاءُ التَّجْوِيْفِ الجَنْبِيّ.

**استسقای عمومی بدن** /e.-ye-omumi-ye-badan/ (پز) إسْتِسْقاءٌ عامّ، إسْتِسْقاءٌ لَحْمِيّ.

**استسقای لحمی** /e.-ye-lahmi/ (پز) ← استسقای عمومی بدن.

**استسقای مشیمیه** /e.-ye-mašimiyye/ (پز) كَثْرَةُ النُّخط، زِيادَةُ سائِلِ الأمنيُوس، كَثْرَةُ الزُّهْل.

**استسقای مفصلی** /e.-ye-mafseli/ (پز) إسْتِسْقاءُ المَفاصِل.

**استسقایی** /e.-yi/ (پز) إسْتِسْقائِيّ، مُصابٌ بالإسْتِسْقاء.

**استشمام کردن** /estešmäm-kardan/ إسْتِشْماماً / إسْتَشَمَّ، تَشَمُّماً / تَشَمَّمَ، شَمْشَمَةً / شَمْشَمَ.

**استشهاد** /estešhäd/ (حقـ) الإسْتِشْهاد، المَحْضَر.

**استشهاد کردن** /e.-kardan/ إسْتِشْهاداً / إسْتَشْهَدَ بقولٍ.

**استشهادنامه** /e.-näme/ ← شهادت‌نامه.

**استشهادی** /e.-i/ الإسْتِشهادِيّ.

**استطاعت** /estetäat/ ← توانایی.

**استعاره** /este'äre/ الإستعارة، المَجاز، البَيانِيّ.

**استعارهٔ اصلیه** /e.-ye-asliyye/ الاسْتِعارَةُ الأصْلِيَّة.

**استعارهٔ مصرحه** /e.-ye-mosarrahe/ الإسْتِعارَةُ المُصَرَّحَة.

**استعارهٔ مکنیه** /e.-ye-makniyye/ الاسْتِعارَةُ المَكْنِيَّة.

**استعداد** /este'däd/ ۱. الإسْتِعْداد ← آمادگی. ۲. الصَّلاحِيَّة، القابِلِيَّة، الأهْلِيَّة، الصِّفَةُ المُؤَهِّلَة ← شایستگی. ۳. الوُسْع، الطّاقَة، المُكْنَة، المَقْدِرَة، المَلَكَة ← توانایی

**استعداد رزمی** /e.-e-razmi/ (نظ) القُدْرَةُ القِتالِيَّة.

**استعداد نهایی** /e.-e-nehäyi/ القُوَّةُ الكامِنَة.

**استعفا** /este'fä/ الإسْتِعفاء، الإسْتِقالَة.

**استعفا دادن** /e.-dädan/ إسْتِعفاءً / إسْتَعْفَى، إسْتَقالَ إسْتِقالَةً من عمله أو من الخِدْمَة، تَقْدِيماً / قَدَّمَ اسْتِقالَتَهُ، تَنازُلاً / تَنازَلَ عن، تَنَحِّيَةً / تَنَحَّى عن مَوْضِعِه.

**استعفانامه** /e.-näme/ الإسْتِقالَة.

**استعفای دولت** /e.-ye-dowlat/ إسْتِقالَةُ الحُكُومَة.

**استعلاجی** /este'läji/ المَرَضِيَّة.

**استعلام کردن** /este'läm-kardan/ إسْتِعلاماً / إسْتَعْلَمَ.

**استعمار** /este'mär/ الإسْتِعْمار.

**استعمار کردن** /e.-kardan/ إسْتِعْماراً / إسْتَعْمَرَ.

**استعمارگر** /e.-gar/ المُسْتَعْمِر.

**استعمال** /este'mäl/ الإسْتِعْمال ← کاربرد.

**استعمال دخانیات** /e.-e-doxäniyyät/ التَّدْخِيْن.

**استعمال کردن** /e.-kardan/ إسْتِعْمالاً / إسْتَعْمَلَ.

**استغفار کردن** /esteqfär-k./ إسْتِغْفاراً / إسْتَغْفَرَ.

**استغنا** /esteqnä/ ← بی‌نیازی، توانگری.

**استفاده** /estefäde/ الإسْتِفادَة، الإسْتِعْمال، القُنْو، القُنْوَة.

**استفاده کردن** /e.-kardan/ ۱. إسْتِفادَةً / إسْتَفادَ. ۲. إنْتِفاعاً / إنْتَفَعَ به و منه ← سود بردن.

**استفراغ** /estefräq/ القَيء، القُياء، الغَثَيان، التَّقَزُّز، الطُّلَعاء.

**استفراغ کردن** /e.-kardan/ قَيْئاً / قاءَ ـِ ما أكَلَهُ، تَقَزُّزاً / تَقَزَّزَ.

**استفهام** /estefhäm/ الإسْتِفْهام.

**استقامت** /esteqämat/ الثَّبات، المُثابَرَة، الدَّأب، الدُّؤُوب، الكُلاع ← پایداری.

**استقامت کردن** /e.-kardan/ مُثابَرَةً / ثابَرَ.

**استقبال** /esteqbäl/ الإسْتِقْبال.

**استقبال کردن** /e.-kardan/ إسْتِقْبالاً / إسْتَقْبَلَه، تَلَقِّياً / تَلَقّى الشَّيءَ ← پذیره شدن.

**استقرا** /esteqrä/ (منط) الإسْتِقْراء.

**استقرار** /esteqrär/ الإسْتِقْرار، الثَّبات، التَّأكيد.

**استقراض** /esteqräz/ ← قرض، وام گرفتن.

**استقصا کردن** /esteqsä-kardan/ إسْتِقْصاءً / إسْتَقْصَى، تَقَصِّياً / تَقَصَّى الشَّيءَ، تَقَصِّياً / تَقَصَّى.

**استقطاب** /esteqtäb/ (فز) الإسْتِقْطاب ← قطبش نور.

**استقطاب‌سنج** /e.-sanj/ (فز) المُسْتَقْطِبَة ← قطبش نور.

**استقلال** /esteqläl/ (سیا.، حقـ.) الإسْتِقْلال.

**استقلال داخلی** /e.-e-däxeli/ (سیا.، حقـ.) ← استقلال سیاسی.

**استقلال سیاسی** /e.-e-siyäsi/ (سیا.، حقـ.) الإسْتِقْلالُ السِّياسِيّ.

**استقلال‌طلب** /e.-talab/ الإسْتِقْلالِيّ.

**استقلال مالی** /e.-e-mäli/ الإسْتِقْلالُ المالِيّ.

**استقلال یافتن** /e.-yäftan/ (سیا.، حقـ.) إسْتِقلالاً / إسْتَقَلَّ الدَّوْلَةُ، تَحَرُّراً / تَحَرَّرَ البَلَدُ.

**استکان** /estekän/ الفِنْجان، الإسْتِكان [در عراق]. قَدَحُ الشّاي، الكُوب.

**استکان حجامت** /e.-e-hejämat/ كَأْسُ الحِجامَة ← بادکش.

**استکانی** /e.-i/ ← گل استکانی.

**استکبار** /estekbär/ الإسْتِكْبار، الإمْبِرياليّة.

**استگوزور** /estegozour/ (جانـ) السْتِيْقوسُور [حيوانٌ منقرض].

**استماع** /estemä'/ ← شنیدن.

**استمالت کردن** /estemälat-kardan/ مُراضاةً / راضَى، تَرَضِّياً / تَرَضَّى، إسْتِرْضاءً / إسْتَرْضَى.

**استمداد کردن** /estemdäd-kardan/ إسْتِمداداً / إسْتَمَدَّ.

**استمرار** /estemrär/ ← الدَّوام، الإسْتِدامَة.

**استمرار دادن** /e.-dädan/ ← ادامه دادن.

**استمرار یافتن** /e.-yäftan/ ← ادامه یافتن.

**استمزاج کردن** /estemzäj-kardan/ جَسّاً / جَسَّ ـُ هـ ← نبض گرفتن.

**استمنا** /estemnä/ جَلْدُ عُمَيْرَة، العادَةُ السِّرِيّة.

**استمنا کردن** /e.-kardan/ إسْتِمْناءً / إسْتَمْنَى بالْيَدِ، مُمارَسَةً / مارَسَ العادَةَ السِّرِيّة.

**استن** /astan/ مصدرٌ يُعطي الزّمانَ الحاضر لِـ «بودن».

**استن** /aseton/ (شیمـ) الأسِيتُون، الخَلُّون.

**استن** /esten/ سِتِيْن، وَحْدَةُ قياسِ القُوَّة.

**استناد کردن** /estenäd-kardan/ إسْتِناداً / إسْتَنَدَ إلى كذا، سُنُوداً / سَنَدَ ـُ إليه، إدِّعاماً / إدَّعَمَ على، إرْكاناً / أرْكَنَ على، إرْتِكاناً / إرْتَكَنَ على.

**استنباط** /estenbät/ الإسْتِنْباط، الإسْتِدلال، قرينةُ الحال «استنباط از روی قرینه»: الإسْتِنْتاجُ بالقَرِينَة.

**استنباط کردن** /e.-kardan/ إسْتِنْباطاً / إسْتَنْبَطَ، إنْباطاً / أنْبَطَ القاضِي الحُكمَ، إسْتِدلالاً / إسْتَدَلَّ، إسْتِنْتاجاً / إسْتَنْتَجَ، إخْتِراعاً / إخْتَرَعَ، إسْتِخْلاصاً / إسْتَخْلَصَ.

**استنتاج** /estentäj/ الإشْتِقاق، الإسْتِنْتاج.

**استنتاج کردن** /e.-kardan/ إسْتِنْتاجاً / إسْتَنْتَجَ، إشْتِقاقاً / إشْتَقَّ.

**استنجا کردن** /estenjä-kardan/ إسْتِنْجاءً / إسْتَنْجَى، إمْتِشاشاً / إمْتَشَّ المُتَغَوِّطُ.

**استنساخ** /estensäx/ النَّقْل، النَّسْخ، الكِتْبَة.

**استنساخ کردن** /e.-kardan/ نَقْلاً / نَقَلَ ـُ نَسْخاً / نَسَخَ ـَ الكتابَ، دَبْراً / دَبَرَ ـُ الكتابَ.

**استنشاق کردن** /estenšäq-kardan/ إغْتِراقاً / إغْتَرَقَ

النَّفَس، اِستِنْشاقاً / اِسْتَنْشَقَ الماءَ في أنْفِه.

**استنطاق کردن** /estentäq-kardan/ اِسْتِنْطاقاً / اِسْتَنْطَقَ، اِسْتِجْواباً / اِسْتَجْوَبَ، اِسْتِحارَةً / اِسْتَحارَ.

**استوا** /estevä/ الإسْتِواء.

**استوار** /ostovär/ ۱. الثابِت، الرّاسِخ، الرّاسِي، ثابِتُ العَزْم، الثَّبِيت، الثَّبْت، المُقَرِّر، المُسْتَقِرّ، المَكِين، الماكِن، ثابِتُ الجِنان، الوَثِيق، الأَصِيل، المَتْن، الرَّكِين، الرّاهِن، المُحْكَم، السَّدِيد، أَخُوثِقَةٍ، ثابِتُ العَهْد، المُتَأَصِّل، الأَلِز، الرَّصِيف، الوَكِيد، الرَّصِين، الأَكِيد، الحارِز، اللّاتِب، اللّازِب، الوَطِيد، الأَثِير، المُتَواطِد، المُحامّ على الشَّيْءِ، المَرِير، المَجْلُوز، المِبَلّ، المُبْرَم، الخُنابِس، الواتِن، الواثِن، الواثِر، العاهِن، التُّرْتُب، الزِّنْيِق، الوَكِيع، الرُّزَم، الجَبَل، الواتِد، الواطِد، المُصَلَّب، المَدْعوم، المُثَبَّت، المُمْري من الأُمُور، الشَّدّ، الصِّيّان، الصُّوْل، الضُّرْب، (نث) الضَّرْبَة، المُحَبَّك من الأَبْنِيَة. ۲. (نظ) صَفُّ الضّابِط، الرَّقِيب، رئيسُ العُرَفاء.

**استواردو** /o.-do/ (نظ) نائبُ العَرِيف، رئيسُ عُرَفاءِ سَرِيَّة.

**استواریک** /o.-yek/ (نظ) رَئِيسُ عُرَفاءِ وَحْدَةٍ.

**استوارشدن** /o.-šodan/ شِدَّةً / أَشَدَّ ـُ اِسْتِحْكاماً / اِسْتَحْكَمَ الأَمْرُ، اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ، قَراراً وقُروراً وقَرّاً تَقراراً وتَقِرَّةً / قَرَّ ـِ رُسُوخاً / رَسَخَ ـُ تَرَسُّخاً / تَرَسَّخَ، ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ سَدَداً وسَداداً / سَدَّ ـِ الشَّيءُ، تَسَدُّداً / تَسَدَّدَ، إقامَةً / أقامَ على كذا، اِحْتِكاماً / اِحْتَكَمَ، تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ المكانَ وبه، مَكانَةً / مَكُنَ ـُ مَناعَةً / مَنُعَ ـُ وَثاقَةً / وَثُقَ يَوْثُقُ، تَقَرُّراً / تَقَرَّرَ الأَمْرُ، حُقُوقاً و حَقّاً وحَقَّةً / حَقَّ ـِ الأَمْرُ، تَوَثُّقاً / تَوَثَّقَ، تَعَزُّزاً / تَعَزَّزَ، تَقَوِّياً / تَقَوّى، وَقارَةً وقِرَةً ووَقاراً / وَقُرَ يَوْقُرُ، رَصافَةً ورُصُوفَةً / رَصُفَ ـُ تَأَكُّداً / تَأَكَّدَ، تَوَكُّداً / تَوَكَّدَ، أُثُولاً / اثَلَ ـِ أثالَةً / أَثُلَ ـُ إرْساساً / أَرَسَّ، إرْساءً / أَرْسَى، أَيْداً / آدَ ـِ تَراصَةً / تَرُصَ ـُ اِحْتِكاءً / اِحْتَكَأَ، اِرْتِزازاً / اِرْتَزَّ الشَّيءُ في الشَّيءِ، أَصالَةً / أَصُلَ ـُ تَأَصُّلاً / تَأَصَّلَ، جُذُولاً / جَذَلَ ـُ حَرازَةً / حَرُزَ ـُ اِسْتِحْصافاً / اِسْتَحْصَفَ، دُمُوجاً / دَمَجَ ـِ تَدْمِيجاً / دَمَّجَ، رَدْحاً / رَدَحَ ـَ رَسْواً ورُسُوّاً / رَسا ـُ تَرَكُّناً / تَرَكَّنَ، زَجاءً وزُجُوّاً / زَجا ـُ زَرْزَرَةً / زَرْزَرَ بالمَوْضِع، اِنْزِماماً / اِنْزَمَّ، صُمُوداً / صَمَدَ ـِ اِعْتِدالاً / اِعْتَدَلَ، عَتْراً وعَتَراناً / عَتَرَ ـِ اِنْتِداهاً / اِنْتَدَهَ، اِنْتِصاصاً / اِنْتَصَّ، تَكَرُّساً / تَكَرَّسَ، لَتْباً ولُتُوباً / لَتَبَ ـُ فيه، لُزُوباً / لَزَبَ ـُ مَتانَةً / مَتُنَ ـُ وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ، تَوَطُّداً / تَوَطَّدَ، إيكاعاً / أَوْكَعَ، تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ، تَنُوخاً / تَنَخَ ـُ على الأَمْرِ.

**استوار کردن** /o.-kardan/ تَشْدِيداً / شَدَّدَ، إحْكاماً / أَحْكَمَ، إقْراراً / أَقَرَّ، تَقْرِيراً / قَرَّرَ، إرْساخاً / أَرْسَخَ، تَرْسِيخاً / رَسَّخَ، تَثْبِيتاً / ثَبَّتَ، تَمْكِيناً / مَكَّنَ، تَحْكِيماً / حَكَّمَ، تَسْدِيداً / سَدَّدَ، إيثاقاً / أَوْثَقَ، تَوْثِيقاً / وَثَّقَ، إتْقاناً / أَتْقَنَ، تَمْتِيناً / مَتَّنَ، تَأْثِيلاً / أَثَّلَ، تَأْرِيباً / أَرَّبَ، تَأْرِيَةً / أَرَّى، تَأْطِيداً / أَطَّدَ، تَأْكِيداً / أَكَّدَ، بَرْماً / بَرَمَ ـُ إبْراماً / أَبْرَمَ، مُتابَعَةً وتِباعاً / تابَعَ العَمَلَ، إجْداداً / أَجَدَّ، إجْماعاً / أَجْمَعَ، حَبْكاً / حَبَكَ ـُ إحْباكاً / أَحْبَكَ، تَحْبِيكاً / حَبَّكَ، اِحْتِباكاً / اِحْتَبَكَ، إحْتاءً / أَحْتَأَ، حَتْراً / حَتَرَ ـُ حَزْماً / حَزَمَ ـِ رَأْيَه أو أَمْرَه وفيه، اِحْتِقاقاً / اِحْتَقَّ، حَتْماً / حَتَمَ ـِ إخْتاراً / أَخْتَرَ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ، خَمْواً / خَما ـُ دَنْجاً / دَنَجَ ـُ إرْكازاً / أَرْكَزَ، تَرْكِيزاً / رَكَّزَ، إرْهاصاً / أَرْهَصَ، رَفْقاً / رَفَقَ ـُ العمَلَ، إرْصاناً / أَرْصَنَ، تَرْتِيباً / رَتَّبَ، رَتْباً ورُتُوباً / رَتَبَ ـُ رَزّاً / رَزَّ ـُ رَكْواً / رَكا ـِ رَكْزاً / رَكَزَ ـِ اللهُ الشَّيءَ، رَصْناً / رَصَنَ ـُ رَصْواً / رَصا ـُ تَسْوِيَةً / سَوَّى، إسْنافاً / أَسْنَفَ، إصْناتاً / أَصْنَتَ، تَطْوِيداً / طَوَّدَ، تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، عِلْماً / عَلِمَ ـَ إغْناجاً / أَغْنَجَ، غَرْزاً / غَرَزَ ـِ قَعْطَرَةً / قَعْطَرَ، قَرْدَسَةً / قَرْدَسَ، تَقْوِيَةً / قَوَّى، لَحْماً / لَحَمَ ـُ إلْزازاً / أَلَزَّ، مُناعَمَةً / ناعَمَ، نَحْراً / نَحَرَ ـَ هَنْدَمَةً / هَنْدَمَ، وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ، تَوْطِيداً / وَطَّدَ، وَتْداً وتِدَةً وَتَدَ ـِ تَوْتِيداً / وَتَّدَ، إيكاعاً / أَوْكَعَ، وَضْعاً ومَوْضِعاً ومَوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ، وَصّاً / وَصَّ يَوُصُّ العَمَلَ أو البِناءَ، تَوْثِيلاً / وَثَّلَ.

**استوارنامه** /o.-näme/ أَوْراقُ الاِعْتِماد، خِطابُ الاِعْتِماد، الاِعْتِماد.

**استواری** /o.-i/ الاِسْتِحْكام، الوَثِيقَة، الثَّبات، الاِسْتِقْرار، الرُّسُوخ، الإقْرار، التَّقْرِير، التَّثْبِيت، الحَزْم، العَزْم، الثَّبَت، السَّدَد، الأَصالَة، الصَّلابَة، الصِّدْق، الرَّصافَة، المَرِير، المَرِيرَة، الطُّباخ، المِساد، الاِسْتِثْباب.

**استوانه** /ostoväne/ الأُسْطُوانَة، الأُسْتُون، بَدَنُ العَمُود، اللّاَبِطَة، الأَسِيَة، الطُّنْبُور [في الطِّباعَةِ].

**استوانهٔ اتومبیل** /o.-ye-otomobil/ كِرْدانُ الأُتُمْبِيل.

**استوانه یی** /o.-yi/ أُسْطُوانِيّ.

**استوای فلکی** /estevä-ye-falaki/ (نجـ) خَطُّ الإسْتِواء السَّماوِيّ.

**استوایی** /e.-yi/ الإسْتِوائِيّ.

**استودیو** /estudyo/ الإسْتُودْيُو، مَرْسَمُ السِّينما، المَفَنّ، سِتُودْيُو.

**استوقدوس** /ostoqoddus/ (گيا) اسطو خودوس.

**استوک** /estuk/ الجَصّ، مَعْجُونُ المَرْمَر.

**استوماتیت‌ونسان** /estomätit-e-vansän/ (پز) خُناقُ فَنْسانِ الغِشائِيُّ المُتَقَرِّحُ.

**استونی** /estuni/ إسْتُونيا.

**استئولژی** /osteoloži/ (پز) عِلْمُ العِظام، مَبْحَثُ العِظام.

**استهزا** /estehza/ ← ريشخند.

**استهزا کردن** /e.-kardan/ ← ريشخندكردن.

**استهلاک** /estehläk/ ۱. الإسْتِهْلاكُ بالاستعمال، الهَرْش، الإطْفاء، الإنْطِفاء. ۲. (فز) المُضاءَلَة، التَّضاؤُل، تَوْهِينُ الذَّبْذابِ.

**استهلاک تعهدات** /e.-e-ta'ahhodät/ إنْقِضاءُ التَّعَهُّدات.

**استهلاک دین** /e.-e-deyn/ إسْتِهْلاكُ الدَّيْن.

**استهلاک سرمایه** /e.-e-sarmäye/ إسْتِهْلاكُ رأسِ المالِ.

**استیجاری** /estijäri/ التَّأْجِيرِيّ.

**استیصال** /estisäl/ ← درماندگی.

**استیضاح** /estizäh/ (سيا) إسْتِجْوابٌ فـي المَجالِس النِّيابِيَّة. إسْتِجْوابُ الحُكُومَة.

**استیضاح کردن** /e.-kardan/ إسْتِجْواباً / إسْتَجْوَبَ الوَزِيرَ أو الحكومَةَ، إسْتِيْضاحاً / إسْتَوْضَحَ، إسْتِفْساراً / إسْتَفْسَرَ.

**استیفای حقوق** /estifä-ye-hoquq/ (حقـ) الدِّفاع، المُدافَعَة، المُحاماة.

**استیل** /estil/ الطِّراز.

**استیلا** /estilä/ الإسْتِيْلاء، القَهْر، الدَّوْلَة، الإخْضاع ← چيرگی.

**استیلا یافتن** /e.-yäftan/ تَغَلُّباً / تَغَلَّبَ علـى البَلَدِ ← چيره شدن.

**استیلن** /esetylen/ (شيمـ) الأسِيتِيلِين.

**استیناف** /estinäf/ (حقـ) الإسْتِيْناف.

**استیناف دادن** /e.-dädan/ (حقـ) إسْتِيْنافاً / إسْتَأْنَفَ الدَّعْوَى.

**اسرارآمیز** /asrär-ämiz/ الخَفِيّ، الخافِي، الغامِض.

**اسراییل** /esrä'il/ إسْرائِيْل.

**اسراییلی** /e.-i/ اليَهُودِيّ، الإسْرائِيْلِيّ.

**اسراف** /esräf/ الإسْراف، التَّبْذِيْر، التَّهَوُّر ← زياده‌روی.

**اسراف کردن** /e.-kardan/ إسْرافاً / أسْرَفَ، تَبْذِيراً / بَذَّرَ، إيْعاباً / أوْعَبَ، إيْعاثاً / أوْعَثَ في مالِه ← زياده‌روی كردن.

**اسطبل** /establ/ الإصْطَبْل، الآرِيّ، الوَطَن.

**اسطراغالوس** /astaräqälos/ (گيا) أسْطَراغالُوس، العَنْزَرُوت، مِخْلَبُ العُقاب، الكُثَيْراء، القَدّاد، الحَنْزَرُوت.

**اسطرلاب** /ostorläb/ (نجـ) الأُسْطُرْلاب.

**اسطقس** /ostoqos/ ← عنصر.

**اسطوخودوس** /ostoxudus/ (گيا) الخُزامَى، اللَّوَنْدَة، اللاوَنْدَة، القَرَف، الضِّرم.

**اسطوره** /osture/ الأُسْطُوْرَة ← افسانه.

**اسطوره‌شناسی** /o.-šenäsi/ المِيْثُولُوجِيا.

**اسف** /asaf/ ← اندوه.

**اسف‌آور** /a.-ävar/ ← اندوهبار، غم‌انگيز.

**اسفاگنوم** /esfägnom/ (گيا) حَشِيْشَةُ البَحْر ← خزه، اشنه.

**اسفالت** /esfält/ أسْفَلْت.

**اسفالت کردن** /e.-kardan/ التَّعْبِيْد.

**اسف‌انگیز** /asaf-angiz/ ← اندوهبار، غم‌انگيز.

**اسف‌بار** /a.-bär/ ← اندوهبار، غم‌انگيز.

**اسف خوردن** /a.-xordan/ ← اندوهگين شدن.

**اسفراج** /esfaräj/ (گيا) ← مارچوبه.

**اسفرزه** /esfarze/ (گيا) البِزْرُقَطُونـاء، حَشِيْشَةُ البَراغِيْث، قَطُونا، بَذْرُقَطُونا، عُشْبَةُ البَراغِيْث.

**اسفرنی** /esferni/ (جانـ) الإصْفِرْنِيّ.

**اسفرود** /esfarud/ (جانـ) الغَوّاص، الغَمّاس.

**اسفرود بی‌دم** /e.-e-bi-dom/ (جانـ) الغَطّاس.

**اسفناج** /esfenäj/ (گيا) السَّبانِخ، الإسْفاناخ، الإسْبانَخ.

**اسفناج بیابانی** /e.-e-biyäbäni/ (گيا) الدِّلُوق.

**اسفناج چینی** /e.-e-cini/ (گيا) البازِلّي.

**اسفناج رومی** /e.-e-rumi/ (گيا) الشُّكاعَة، الشُّوْكان.

**اسفناک** /asafnäk/ ← اندوهبار، غم‌انگيز.

**اسفنج** /esfanj/ (جانـ) الإسْفَنْج، السِّفَنْج، السِّفِنْج.

**اسفنجیها** /e.-i-hä/ (جانـ) الإسْفَنْجِيّات.

**اسفند** /esfand/ ۱. اسفند، الشَّهْرُ الثّانـي عَشَرَ من السَّنَة الشَّمسيّةِ الإيرانيّة. ۲. (گیا) الإسْفَند، الحَرْمَل.

**اسفیگموگراف** /esfigmogräf/ (پز) ← نبض‌سنج، نبض‌نگار.

**اسقاط** /esqät/ الحَذْف ← کهنه، فرسوده.

**اسقاط جنیـن** /e.-e-ganin/ الإسْقـاط، طَرْحُ الجَنِيـن، الجَهْض، الإجْهاض.

**اسقاط جنین کردن** /e.-e-g.-kardan/ إسْقاطاً / أسْقَطَتِ المرأةُ، تَطْرِيحاً / طَرَّحَ الحُبْلَى.

**اسقاط حق** /e.-e-haq/ (حقـ) الحُبُوط التَّخارُج، التَّنازُلُ عن الحَقّ.

**اسقربوط** /esqorbut/ (پز) ← اسکربوت.

**اسقف** /osqof/ الأسْقُـف، الأُسْقُفّ، السُّقْـف، البَطْـرَق، البَطْرِيق، مُدَبِّرُ الكَنِيسَة، الحَبْر.

**اسقف بزرگ** /o.-e-bozorg/ رَئِيسُ الأسـاقِفَة، النِّيـافَة، المُطْران، جَثْلِيق، جاثَلِيق.

**اسقف شدن** /o.-šodan/ سِقِّيْفاً / سَقَفَ ـُ.

**اسقف‌نشین** /o.-nešin/ الأُسْقُفِيَّة، مَرْكَزُ الأُسْقُف.

**اسقفی** /o.-i/ الأُسْقُفِيَّة.

**اسقومری** /esqumeri/ (جانـ) الإسْقُمْرِي، السُّقْمُرِيّ.

**اسقومریها** /e.-hä/ (جانـ) الإسْقُمْرِيّات.

**اسقیل** /esq'l/ (گیا) الإشْقِيْل ← پیاز دشتی.

**اسکابیوز** /eskäbioz/ (گیا) الإسْكَبْيُوزَة، زَهْرَةُ الجَرَب.

**اسکاتلند** /eskätland/ إسْكُتْلاندا، إسْكُتْلَنْدَة.

**اسکاتلندی** /e.-i/ إسْكَتْلَنْدِيّ.

**اسکاتیـف** /eskätif/ المُجَفِّـف، المادّةُ المُجَفِّفَـة، مـادّةٌ مجفِّفةٌ تُستَعْمَلُ لتجفيفِ الألوانِ في الرَّسمِ.

**اسکادر** /eskädr/ (نظ) الأُسْطُول، العَمارَة.

**اسکادران** /eskädrän/ (نظ) السِّرْب.

**اسکادریـل** /eskädril/ (نـظ) السِّرْب، الفِـرْقَة، أُسْطـولٌ صغيرٌ من السُّفُنِ أو الطّائراتِ الحَربيَّةِ.

**اسکارید** /eskärid/ (جانـ) الصُّفَر، دُوْدَةُ البَطْن.

**اسکاریدوز** /a.-oz/ (پز) الدّاءُ الصَّفَرِيّ.

**اسکاریس** /askäris/ (جا) ← اسکارید.

**اسکالوپ** /eskälop/ (جانـ) الأُسْقُلُوب. مَحارٌ مِزْوَجِيُّ الشَّكْل.

**اسکاندیوم** /eskändium/ (شیمـ) الإسْكَنْدِيُوم.

**اسکربوت** /eskorbut/ (پز) الحَفَر ← اسکوربوت.

**اسکروفول** /eskroful/ (پز) سَلَعَـة، الخَنازِيـرِيّ، عِقْدَةٌ خَنازِيْرِيَّة، عِقْدَةٌ دَرَنِيَّة، داءُ المَلِك.

**اسکره** /oskore/ الأُسْكُرُجَّة.

**اسکری‌پر** /eskereyper/ (نظ) تُرْنُبُول.

**اسکلاتور** /eskalätor/ ← پله‌برقی.

**اسکلـت** /eskelet/ ۱. الهَيْكَـل، الهَيْكَـلُ العَظْمِـيُّ ← استخوان‌بندی. ۲. [ساختمان] هَيْكَلُ البِناء، المَبْنَى.

**اسکله** /eskele/ المَرْفَأ، التَّرسانَة، الرَّصِيف، الإسْكِلَة.

**اسکلهٔ بارگیری** /e.-ye-bärgiri/ رَصِيفُ الشَّحْن.

**اسکلهٔ تخلیه** /e.-ye-taxliye/ رَصِيفُ التَّفْرِيْغ.

**اسکناس** /eskenäs/ عُمْلَةٌ وَرَقِيَّـةٌ، وَرَقُ العُمْلَة، الـوَرَقُ المَصْرَفِيّ، الوَرَقُ الماليّ.

**اسکناس جعلی** /e.-e-ga'li/ العُمْلَةُ المُزَيَّفَة.

**اسکنبیل** /eskanbil/ (گیا) الأَرْطَى.

**اسکنه** /eskene/ المِنْقار، الإزْمِيْـل، المِنْحَت، الأَجْنَـة، المِنْقَر، القَوارَة، المِفْلَع، الخَلْف، البَيْرَم.

**اسکنه‌یی** /e.-yi/ إزْمِيْلِيُّ الشَّكْلِ.

**اسکوپولامین** /eskopolämin/ (شیمـ) الإسْكُوبُولامِيْن.

**اسکوربوت** /eskorbut/ (پز) ← اسکربوت.

**اسکورت** /eskort/ القافِلَة، الخَفَر.

**اسکورت کردن** /e.-kardan/ خَفْراً وخِفارَةً / خَفَرَ ـِ مُرافَقَةً / رافَقَ.

**اسکولاستیک** /eskolästik/ (فلـ) المَدْرَسِيّ، المَكْتَبِيّ، التَّدْرِيْسِيّ، عِلْمِيّ مَدْرَسانِيّ.

**اسکی** /eski/ الزُّحْلُوقَة.

**اسکی بازی** /e.-bäzi/ التَّزَلُّج، الإنْزِلاق.

**اسکی بازی کردن** /e.-b.-kardan/ تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ، إنْزِلاقاً / إنْزَلَقَ.

**اسکیت** /eskeyt/ المِزْلَج، المِزْلَجَة.

**اسکیتینگ** /eskeyting/ التَّزَلُّج.

**اسکی روی آب** /e.-ye-ru-ye-äb/ التَّزَحْلُقُ على الماءِ.

**اسکیمو** /eskimo/ إسْكِيْمُو.

**اسلام** /esläm/ الإسْلام، السِّلْم.

**اسلام آوردن** /e.-ävardan/ إسْلاماً / أَسْلَمَ، تَحَنُّفاً /

تَخَنُّث.

**اسلامی** /e.-i/ الإسلامِيّ. «هنر اسلامی»: الفَنُّ الإسلامِيّ.

**اسلاو** /esläv/ الصَّقْلَبِيّ، الصَّقْلابِيّ.

**اسلاوها** /e.-hä/ الصَّقالِبَة.

**اسلاید** /esläyd/ الشَّرِيحَةُ المُنْزَلِقَة.

**اسلحه** /aslehe/ السِّلاح.

**اسلحه‌خانه** /a.-xäne/ المَسْلَح، مُشْجَب.

**اسلحه‌دار** /a.-där/ أَمِيرُ السِّلاح، سِلاحْدار.

**اسلحه‌دان** /a.-dän/ الكِعْم.

**اسلحه‌ساز** /a.-säz/ التَّرّاس، السِّلاحِيّ، المُسَلِّح، غَنْدَقْجِيّ، قُونْداجِيّ، السِّلاحِيّ.

**اسلحه‌سازی** /a.-s.-i/ ۱. صِناعَةُ الأَسْلِحَةِ. ۲. مَصْنَعُ الأَسْلِحَة.

**اسلحهٔ سرد** /a.-ye-sard/ السِّلاحُ الأَبْيَض.

**اسلحه فروش** /a.-foruš/ السِّلاحِيّ، المُسَلِّح، قُونْداقْجِيّ، السِّلاحِيّ، غَنْدَقْجِيّ، قُونْداجِيّ.

**اسلحهٔ کمری** /a.-ye-kamari/ السِّلاحُ الجَنْبِيّ.

**اسلحهٔ گرم** /a.-ye-garm/ السِّلاحُ النّارِيّ.

**اسلوب** /oslub/ الأُسْلُوب، النِّظام، النَّمَط، النَّمُوذَج، الأُنْمُوذَج، النَّهْج، الخُطَّة، الإصطلاح، النَّسَق، الطَّرِيقَة، الهِدْيَة، الجِهاز.

**اسلیمی** /eslimi/ الأرابِسك، النَّسَقُ العَرَبِيّ [في الزَّخْرَفة].

**اسم** /esm/ الإسْم ← نام.

**اسم آلت** /e.-e-älat/ اِسْمُ الآلَة.

**اسم اشاره** /e.-e-ešäre/ إسْمُ الإشارَة.

**اسم تصغیر** /e.-e-tasqir/ إسْمُ التَّصْغِير.

**اسم جمع** /e.-e-jam'/ إسْمُ الجَمْع، إسْمُ الكَثْرَة.

**اسم جنس** /e.-e-jens/ إسْمُ العَيْن.

**اسم خاص** /e.-e-xäs/ اِسْمُ العَلَم.

**اسم در کردن** /e.-dar-kardan/ ← معروف شدن.

**اسم ذات** /e.-e-zät/ اِسْمُ عَيْن، اِسْمُ ذات.

**اسمز** /osmoz/ (شیمـ) التَّنافُذ، الأُزْمُوزِيَّة، التَّحالّ ← اوسموز.

**اسم زمان** /e.-e-zamän/ اِسْمُ الزَّمانِ.

**اسم شب** /e.-e-šab/ (نظ) سِرُّ اللَّيل.

**اسم عام** /e.-e-äm/ إسْمُ الجِنْس.

**اسم عدد** /e.-e-adad/ إسْمُ العَدَد.

**اسم فاعل** /e.-e-fä'el/ إسْمُ الفاعِل.

**اسم مبنی** /e.-e-mabni/ الإسْمُ المُتَمَكِّن.

**اسم مصغر** /e.-e-mosaqqar/ الإسْمُ المُصَغَّر.

**اسم معرفه** /e.-e-ma'refe/ إسْمُ المَعْرِفَة.

**اسم معنی** /e.-e-ma'ni/ إسْمُ المَعْنَى.

**اسم مفعول** /e.-e-maf'ul/ إسْمُ المَفْعُول.

**اسم مکان** /e.-e-makän/ إسْمُ المَكان.

**اسم منصرف** /e.-e-monsaref/ المُتَمَكِّنُ الأَمْكَن.

**اسم نکره** /e.-e-nakere/ إسْمُ النَّكِرَة.

**اسموکینگ** /esmoking/ بِذْلَةُ السَّهْرَة.

**اسمی** /esmi/ الإسْمِيّ.

**اسمیگری** /e.-gari/ الإسْمِيَّة.

**اسمیوم** /osmium/ الأُوزْمِيُوم.

**اسناد** /esnäd/ ۱. الإسْناد، النَّسَب، النِّسْبَة. ۲. الإتِّهام، التُّهْمَة.

**اسناد** /asnäd/ الوَثائِق، السَّنَدات.

**اسناد بهادار** /a.-e-bahä-där/ السَّنَداتُ المالِيَّة.

**اسناددادن** /esnäd-dädan/ إسْناداً / أَسْنَدَ، نَسَباً ونِسْبَةً / نَسَبَ ـِ نَصّاً / نَصَّ ـُ الحديث، نَمْياً ونَمِيّاً ونَماءً ونَمِيَّةً / نَمَى يَنْمِي.

**اسناد رسمی** /asnäd-e-rasmi/ (حقـ) المُحَرَّرات.

**اسناد قانونی** /a.-e-qänuni/ الصُّكُوكُ الشَّرْعِيَّة.

**اسهال** /eshäl/ الإسْهال.

**اسهال خونی** /e.-e-xuni/ الزُّحار، الزَّحِير، التَّعَنِّي، دُوسِنْطاريا، الزِّنْتارِي.

**اسهال خونی گرفتن** /e.-xuni-gereftan/ زَحْراً / زُحِرَ ـَ مج فلانٌ.

**اسهال شرق دور** /e.-e-šarq-e-dur/ (پز) الدُّوسِنْطاريا الصِّينِيّ.

**اسهال گرفتن** /e.-gereftan/ إسْهالاً / أَسْهَلَ البَطْنُ، اِنْخِراطاً / اِنْخَرَطَ بَطْنُ الإنْسان.

**اسید** /asid/ (شیمـ) الحامِض.

**اسید آسکوربیک** /a.-äskorbik/ (شیمـ) فیتامین ـ ج،

خَیَمِین ـ ج.
**اسیدآمینه** /a.-ämine/ (شیمـ) الحامِضُ الأمِینِيّ.
**اسیدازتیک** /a.-azotik/ (شیمـ) حـامِضُ النِّتـرِیک أو الأزُوتِیک.
**اسیداستیک** /a.-asetik/ (شیمـ) حامِضُ خَلِّیک ← جوهر سرکه.
**اسیداکسالیک** /a.-oksälik/ (شیمـ) حامِضُ الأُکسالِیک.
**اسیداوریک** /a.-urik/ (شیمـ) أسِید یُورِیک، الحامِضُ البَوْلِيّ.
**اسیداولئیک** /a.-oleik/ (شیمـ) الحامِضُ الزَّیْتِيّ.
**اسیدبنزوئیک** /a.-benzoik/ (شیمـ) حَمْـضُ الصَّمْغ الجاوِي، حَمْضُ البِنْزُوِیک.
**اسیدبوراسیک** /a.-boräsik/ ← اسید بوریک.
**اسیدبوریک** /a.-burik/ (شیمـ) حامِـضُ البُورِیک ← جوهر بوره.
**اسیدپروسیک** /a.-prusik/ (شیمـ) ← اسید سیانیدریک.
**اسیدپیروگالیک** /a.-pirogälik/ (شیمـ) حامِـضُ پیروچالیک.
**اسیدپیرولینیو** /a.-pirolinyo/ (شیمـ) حَمْـضُ خَلِّ الخَشَب.
**اسیدپیکریک** /a.-pikrik/ (شیمـ) حامِضُ بِیکْرِیک.
**اسیدتانیک** /a.-tänik/ (شیمـ) حامِضُ تَنِّیک.
**اسیدترتریک** /a.-tartrik/ (شیمـ) حَمْضُ الطَّرْطَرِیک ← جوش ترش.
**اسیدسالیسیلیک** /a.-sälisilik/ (شیمـ) حـامِـضُ السَّالِیسِیلِیک.
**اسیدسنج** /a.-sanj/ (شیمـ) المِحْمـاض، مِقْیاسُ الحَمْضِیَّة.
**اسیدسنجی** /a.-s.-i/ (شیمـ) قِیاسُ الحُمُوضَة.
**اسیدسولفوریک** /a.-sulfurik/ (شیمـ) حـامِضُ الکِبْرِیت.
**اسیدسولفیدریک** /a.-sulfidrik/ (شیمـ) حَمْـضُ الهِیدْرُوجِینُ المُکَبْرَت.
**اسیدسیانیدریک** /a.-siänidrik/ حامِضُ البْرُوسِیک.

**اسیدسیتریک** /a.-sitrik/ (شیمـ) حامِـضُ اللَّیْمُون ← جوهر لیمو.
**اسیدفرمیک** /a.-formik/ (شیمـ) حَمْضُ الفُـورْمِیک، حامِضُ النَّمْلِیک ← جوهر مورچه.
**اسیدفنیک** /a.-fenik/ (شیمـ) حامِـضُ الفِینِیک. حامِض کَرْبُولِيّ، حامِضُ فِینِيّ.
**اسیدفوسفوریک** /a.-fosforik/ (شیمـ) حـامِضُ الفُوسْفُورِیک.
**اسیدکربنیک** /a.-karbonik/ (شیمـ) الحـامِـضُ الکَرْبُونِيّ.
**اسیدکلوریدریک** /a.-koloridrik/ (شیمـ) حـامِضُ کُلُورِیدْرِیک ← جوهر نمک.
**اسیدکلوریک** /a.-kolorik/ (شیمـ) کُلُورَاتُ البُوتاسا.
**اسیدگالیک** /a.-gälik/ (شیمـ) حـامِضُ الچـالیک، حامِضُ العَفْصِیک.
**اسیدلاکتیک** /a.-läctik/ (شیمـ) حامِضُ لَبَنِیک.
**اسیدموریاتیک** /a.-muriyätik/ (شیمـ) ← اسید کلوریدریک.
**اسیدنیتریک** /a.-nitrik/ (شیمـ) ← اسید ازتیک، تیزاب.
**اسیدوز** /asidoz/ (شیمـ) الحُماض.
**اسیدهای آلی** /asid-hä-ye-äli/ (شیمـ) حَوامِـضُ عُضْوِیَّة.
**اسیدی** /a.-i/ الحَمْضِيّ.
**اسیدی کردن** /a.-i-kardan/ [مـایعات را] (شیمـ) التَّخْلِیل.
**اسیر** /asir/ الأسِیْر، الیَسِیْر، السَّبِيّ، السَّبْي، الأخِیْذ، التَّیِم، المُتَیَّم، الأسِیْف، الهَدِيّ، الصَّرِیْر، المُکَلَّب، (نث) السَّبِیَّة، الأخِیْذَة.
**اسیر جنگی** /a.-e-jangi/ الأسِیْرُ، أسِیْر الحَرْب.
**اسیر شدن** /a.-šodan/ اِسْتِئْساراً / اِسْتَئْسَرَ، عَنَى / عَنِيَ ـَ الرَّجلُ.
**اسیر کردن** /a.-kardan/ أسْراً وإساراً / أسَرَ ـِ سَبْیاً وسِباءً / سَبَی ـِ اِسْتِئْساراً / اِسْتَئْسَرَ، اِسْتِباءً / اِسْتَبَی، أخْذاً وتَأخـاذاً ومَأخَذاً / أخَذَ ـُ [هـم دیگر را] تَسابیاً / تَسابَی القَوْمُ.

**اسیری** /a.-i/ الأَسْر، السَّبْي.
**اسیلورین** /esilurien/ العَصْرُ السِّلُورِيّ.
**اش** /aš/ هـ، ها، ضميرٌ متّصلٌ للغائبِ المفردِ يَلْحَقُ آخِرَ الاسمَ مثلَ: «خانه‌اش: بَيْتُهُ، بَيْتُها».
**اشارب** /ešarb/ المِنْدَل.
**اشاره** /ešāre/ الإشـارَة، العَلامَـة، الدَّلالَـة، الدَّلِيْـل، الذِّكْـر، الإيْراد، الرَّمْـز، الرَّمَز، الـرُمُز، الإيْماءَة، الـوَحْي، الإيْحاء، الإيْعاز، الإيْهام.
**اشاره کردن** /e.-kardan/ إشارةً / أَشارَ إليه بِيَدِهِ، وَمأً / وَمَأَ يَمَأُ، إيْماءً / أَوْمَأَ إلى، وَحْياً / وَحَى يَحِي إلى، إيْحاءً / أَوْحَى إلى، وَعْزاً / وَعَزَ يَعِزُ إليه، إيْعازاً / أَوْعَزَ إليه بكذا، دَلّاً ودِلالَةً ودِلِّيْلَى / دَلَّ ـُ على، رَمْزاً / رَمَزَ ـِ إليه، [به هم] تَرامُزاً / تَرامَزَ القومُ، رَمَعاناً / رَمَعَ ـَ بِيَدِهِ، رَتْواً ورُتُوّاً / رَتا ـُ بِرَأسِهِ، تَشْوِيْراً / شَوَّرَ إليه، ضَرْباً وضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ بيده، اِعْتِثاماً / اِعْتَثَمَ بِيَدِهِ، تَعْرِيْضاً / عَرَّضَ به وله، لَحْناً / لَحَنَ ـَ له، تَلْمِيْحاً / لَمَّحَ إلى، تَلْوِيْحاً / لَوَّحَ، إلْواءً / أَلْوَى بِيَدِهِ أو بِثَوْبِهِ، تَنْوِيْهاً / نَوَّهَ عن أو إلى كذا، هَجْشاً / هَجَشَ ـُ إليه، إهْواءً / أَهْوَى بالشَّيءِ، اِهْتِواءً / اِهْتَوَى إليه، وَبْأً / وَبَأَ يَوْبَأُ إليه، إيْباءً / أَوْبَأَ إليه، تَوْصِيَةً / وَصَّى هـ به.
**اشاره‌گری** /e.-gari/ ← پانتومیم.
**اشانتیون** /ešāntyon/ العَيِّنَة، المِسْطَرَة، النَّمُوذَج، المَثَل.
**اشباع** /ešbā'/ الإشْباع.
**اشباع شدن** /e.-šodan/ (کیـ) تَشَبُّعاً / تَشَبَّعَ، تَشَرُّباً / تَشَرَّبَ.
**اشباع کردن** /e.-kardan/ (کیـ) إشباعاً / أَشْبَعَ السّائِلَ، تَشْرِيْباً / شَرَّبَ وإشْراباً / أَشْرَبَ وتَشْبِيْعاً / شَبَّعَ بسائلٍ و غيره.
**اشبل** /ošbol/ (جانـ) البَيْض.
**اشبون** /ešbun/ الرُّقَيْقَة ← سطر جدا کن.
**اشپل** /ašpal/ (جانـ) البَطارِخ، البَطْرَخ، النّاشِف.
**اشتبـاه** /eštebāh/ الغَلَـط، الغَلْطَـة، الخَطَـأ، الخَطـا، اللُّبْس، اللَّبْسَة، الإلْتِباس، الزَّلَّة، الهَفْوَة، الزَّلَل.
**اشتباهاً** /e.-an/ خَطَأً.
**اشتباه چاپی** /e.-e-cāpi/ الخَطَأُ المَطْبَعِيُّ.
**اشتباه خطی** /e.-e-xatti/ الخَطَأُ الكِتابِيّ.
**اشتباه لپی** /e.-e-lopi/ ← اشتباه لفظی.
**اشتباه لفظی** /e.-e-lafzi/ الخَطَأُ اللَّفْظِيّ.
**اشتباه موضوعی** /e.-e-mawzu'i/ (حقـ) الغَلْطَة.
**اشتباه نوشتاری** /e.-e-neveštāri/ الغَلْطَةُ الكِتابِيَّة.
**اشتباه شـدن** /e.-šodan/ اِلْتِباسـاً / اِلْتَبَسَ الشّـيءُ بالشَّيءِ.
**اشتباه کردن** /e.-kardan/ غَلَطاً / غَلِطَ ـَ في الأمر، غَلَتاً / غَلِتَ ـَ، إخْطاءً / أَخْطَأَ، خَطأً / خَطِئَ ـَ، زَلَلاً / زَلَّ ـِ، تَزَحْلُقاً / تَزَحْلَقَ، وَهَماً / وَهِمَ يَوْهَمُ فـي الأَمْرِ، هَفْواً وهَفْوَةً وهَفَواناً / هَفَا ـُ، إذْناباً / أَذْنَبَ، وَهَلًا / وَهِلَ يَوْهَلُ في الأمْرِ وعنه.
**اشتباهی** /e.-i/ الخَطَأ، بالخَطَأ.
**اشتراک** /ešterāk/ ۱. الشَّراكَة، المُشارَكَة، الإكْتِتاب. ۲. (حقـ) الاشْتراك.
**اشتراک مساعی** /e.-e-masā'i/ ← همکاری.
**اشتراکی** /e.-i/ الاشْتِراكِيّ، الجَماعِيّ، المُشْتَرَک ← سوسیالیست.
**اشترخار** /oštor-xār/ (گیا) المَرْعـاوِيْلا، شَوكُ الجَمال، الأُشْتُرْخار، شَوكُ الحِمارِ، الإخْشِيْر، الخِشِيْر.
**اشترک** /oštorak/ ارتفاعُ المَدِّ بشكلٍ عَنيفٍ ومُفاجِئ.
**اشترگیاه** /o.-giyāh/ (گیا) ← اشترخار.
**اشتعال** /ešte'āl/ الإشْعال، الإلْهاب.
**اشتعال‌پذیر** /e.-pazir/ قابِلُ الإشْتِعال، مُلْتَهِب.
**اشتغال** /ešteqāl/ الشُّغْل.
**اشتغال داشتن** /e.dāštan/ إشْتِغالاً / إشْتَغَلَ، مُـزاوَلَةً / زاوَلَ العَمَلَ، اِلْتِهاءً / اِلْتَهَى.
**اشتقاق** /ešteqāq/ الإشْتِقاق.
**اشتلم** /oštolom/ ← لاف.
**اشتمال** /eštemāl/ الإشْتِمال ← فراگرفتن.
**اشتها** /eštehā/ ۱. القابِلِيَّة، الشَّهِيَّة. ۲. (پز) الشَّهْوَة.
**اشتهاآور** /e.-āvar/ مُحَرِّكُ الشَّهِيَّة، المُشَهِّي.
**اشتهار** /eštehār/ السُّمْعَة، الصِّيْت.
**اشتیاق** /eštiyāq/ الإشْتِياق، الشَّوْق، الصُّبُـوّ، الصَّبْوَة، الصِّبَى، الحَنِيْن، الوَحَم، الوِحام ← آرزو.
**اشتیاق داشتـن** /e.-dāštan/ إشْتِياقـاً / إشْتاقَ، هَنـاً

وهَنِيئاً / هَنَّ ـِ إليه، غَرَضاً / غَرِضَ ـَ إليه، عَلَزاً وعَلَزاناً / عَلِزَ ـَ إليه، حَنِيناً / حَنَّ ـِ إليه، صَباءً وصُبُوّاً / صَبا ـُ إلى، [بههم] تَحاناً / تَحانَّ القومُ.

**اشراس** /ešräs/ (گیا) الأساريقُون، الصُّوصَلاء.

**اشراش** /ešräš/ (گیا) ← اشراس.

**اشراف** /ašräf/ الأعْيان، الخاصّة، ذَواتُ البَلَد.

**اشرافی** /a.-i/ الأرِسطُقراطِيّ.

**اشراق** /ešräq/ (فلـ) الإشْراق.

**اشراقیان** /ešräqiyän/ (فلـ) الإشْراقِيُّون.

**اشعه** /aše''e/ الأشِعّة.

**اشعهٔ آلفا و بتـا و گاما** /a.-ye-älfä-va-betä-va-gämmä/ (فز) أشِعّةُ ألفاوبيْتا وغَمّا.

**اشعـهٔ ایکـس** /a.-ye-iks/ (فـز) الأشِعّـةُ المَجْهُـولَـةُ أو السِّينِيّةُ، أشِعّةُ رُنْتْجِن.

**اشعهٔ رنتگن** /a.-ye-rontgen/ (فز) ← اشعهٔ ایکس.

**اشعهٔ زیـر سرخ** /a.-ye-zir-e-sorx/ (فز) أشِعّةُ مـا تَحْت الأحْمَر.

**اشعهٔ فرابنفش** /a.-ye-faräbanafš/ (فز) ← اشعهٔ فوق بنفش.

**اشعهٔ فـروسرخ** /a.-ye-foru-sorx/ (فز) ← اشعهٔ زیـر سرخ.

**اشعهٔ فوق بنفش** /a.-ye-fowq-e-banafš/ (فز) ← اشعهٔ ماورای بنفش.

**اشعهٔ کاتودی** /a.-ye-kätodi/ (فز) الأشِعّةُ المَهْبَطِيّة.

**اشعهٔ کیهانی** /a.-ye-keyhäni/ (فز) الأشِعّةُ الكَونِيّة.

**اشعـهٔ ماورای بنفـش** /a.-ye-mävarä-ye-banafš/ (فز) أشِعّةُ مابَعْدَ البَنَفْسَجِيّ.

**اشعهٔ مجهول** /a.-ye-majhul/ (فز) ← اشعهٔ ایکس.

**اشغال** /ešqäl/ الإشْغال.

**اشغال کردن** /e.-kardan/ إشْغالاً / أشْغَلَ، اِسْتِغْراقاً / اِسْتَغْرَقَ، مَلأً ومَلأةً / مَلأَ ـَ.

**اشغالگر** /e.-gar/ المُحْتَلّ.

**اشق** /ošaq/ (گیا) لِزاقُ الذَّهَب.

**اشـک** /ašk/ ۱. الـدَّمْع، الـدَّمْعَة، العَبْـرَة، المَدْمَـع، الذَّرِيـف، بِنْتُ العَيْـنِ، الذَّرا، الـذَّرَى، السَّجَم. ۲. (گیا) القَرَعانَة.

**اشک‌آور** /a.-ävar/ المُسِيلُ لِلدُّمُوع، المُبْكِي.

**اشکاف** /eškäf/ التَّخْـت، الدُّوْلاب، الهُـدُوْم، خِزانَـةُ المَلابِس.

**اشکال** /eškäl/ المُشْكِلَة، العُقْدَة.

**اشکالتراشـی کردن** /e.-taräši-kardan/ اِسْتِشْكالاً / اِسْتَشْكَلَ عليـه، تَصَعُّباً / تَصَعَّبَ، تَصـاعُباً / تَصاعَبَ، تَصْعِيباً / صَعَّبَ، عَرْقَلَةً / عَرْقَلَ، تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ.

**اشکبار** /aškbär/ الدَّمِـع، الدَّمّـاع، الدَّمُـوع، البَكّاء، سَحِيُّ الدَّمع ← گریان.

**اشک باریدن** /ašk-bäridan/ ← گریه کردن، گریستن.

**اشک تاک** /a.-e-täk/ (گیا) الدُّمّاع.

**اشک ریختن** /a.-rixtan/ ← گریه کردن، گریستن.

**اشک‌ریز** /a.-riz/ ← اشکبار.

**اشل** /ešel/ السُّلَّم، المَقام، الرُّتْبَة، الأساس.

**اشل حقوق** /e.-e-hoquq/ سُلَّمُ الأُجُور.

**اشن** /ešn/ (گیا) ← اشنگ.

**اشنان** /ošnän/ (گیـا) الأُشْنان، الغـاسُول، الغَسُـول، الغِسْلَة، القَلْي، الضَّجْع.

**اشنان آفریقایی** /o.-e-äfriqäyi/ (گیا) الدَّلُوق.

**اشنان دارو** /o.-däru/ (گیا) أُشْنانُ داود.

**اشنـان رنگ رزان** /o.-e-rang-razän/ (گیـا) أُشْنـانُ الصَّبّاغِين.

**اشنگ** /ašanag/ (گیا) حَوْزُ زَجْراج.

**اشنه** /ošne/ (گیا) حَشِيشَةُ البَحْرِ ← خزه.

**اشنهٔ بستانی** /o.-ye-bostäni/ (گیا) الرَّيْحانُ الأبْيَض.

**اصابت کردن** /esäbat-kardan/ صَوْباً / صابَ ـُ إصابَةً / أصابَ الغَرَض.

**اصالت** /esälat/ ۱. الأصالَة، النُّبْل، السُّمُـوّ، الرِّفْعَة ← نژادگی. ۲. الصِّحّة ← درستی.

**اصالت اجتماعی** /e.-e-ejtemä'i/ (سیا، فلـ) الاِشْتِراكِيّة ← سوسیالیسم.

**اصـالت تجـربـه** /e.-e-tajrebe/ (فلـ) التَّجْـرِبِيّـة ← آمپیریسم.

**اصالت تصور** /e.-e-tasavvor/ (فلـ) ← ایدآلیسم.

**اصالت تعقل** /e.-e-ta'aqqol/ (فلـ) المَذْهَبُ العَقْلِيّ.

**اصالـت خانـوادگی** /e.-e-xänevädegi/ نُبْلُ المَحْتِـد،

الشَّرَف.

**اصالت رفتار** /e.-e-raftār/ (فلـ) السُّلُوكِيَّة.

**اصالت روح** /e.-e-ruh/ اِسْتِحْضارُ أو مُخاطَبَةُ الأَرْواح.

**اصالت سودمندی** /e.-e-sudmandi/ (فلـ) المَنْفَعِيّ، النَّفْعِيَّة.

**اصالت عمل** /e.-e-amal/ (فلـ) الذَّرائِعِيَّة. فلسفةُ الذَّرائع ← پراگماتیسم.

**اصالت لذت** /e.-e-lazzat/ (فلـ) مَذْهَبُ المُتْعَة.

**اصالت ماده** /e.-e-mādde/ (فلـ) المَذْهَبُ الماديّ. ← ماتریالیسم.

**اصالت نژاد** /e.-e-nežād/ نُبْلُ الأَصْل.

**اصالت واقع** /e.-e-vāqe'/ (فلـ) المَوْضُوعِيَّة ← عینی‌گرایی.

**اصالت وسیله** /e.-e-vasile/ الذَّرائِعِيَّة. ← انترومانتالیسم.

**اصرار** /esrār/ الإِصْرار، الإِلْحاح، اللَّجاج، اللَّجاجَة، اللَّجَج، الحَضّ.

**اصرار کردن** /e.-kardan/ إِصْراراً / أَصَرَّ على الأَمْرِ، تَحْرِيجاً / حَرَّجَ في الأَمْر، إِلْحاحاً / أَلَحَّ، لَجَجاً ولَجاجاً ولَجاجَةً / لَجَّ ـِ على، كَلَباً / كَلِبَ ـَ عليه، نَجْذاً / نَجَذَ ـُ هـ، إِصناقاً / أَصْنَقَ عليه، رَغْدَدَةً / رَغْدَدَ، عَسْقاً / عَسِقَ ـَ عليه، إِلْحافاً / أَلْحَفَ، عَتّاً / عَتَّ ـُ فلاناً ← پافشاری کردن.

**اصرار ورزیدن** /e.-varzidan/ ← اصرار کردن.

**اصطبل** /establ/ الزَّرِيبَة، المِزْبَد، المَرْبِض، المَرْبَط.

**اصطکاک** /estekāk/ (فز) الاِحْتِكاك، الحَكّ، الإصطكاك ← مالش جنبشی.

**اصطکاک یافتن** /e.-yāftan/ اِصْطِكاكاً / اِصْطَكَّ الجِزمانِ، اِحْتِكاكاً / اِحْتَكَّ بالشَّيء، تَمَرُّساً / تَمَرَّس.

**اصطلاح** /estelāh/ التَّعْبِير، الإِصْطِلاح.

**اصطلاح منطقی** /e.-e-manteqi/ (منـط) الكُلِّيَّةُ المَنْطِقِيَّة.

**اصف** /asaf/ (گیا) الكَبَر.

**اصل** /asl/ ۱. الأَصْل، السِّنْخ، القاعِدَة، المَبْدأ، المَنْشَأ، كُنْهُ الشَّيء، القانُون، العِكْر، خَضْراءُ كُلِّ شيء، العِذْقُ من كلِّ شيء، العِذْقَة، العِتْر، العِرْق، العِرْقَة، الكِبْس، الكِرْس، الكَمِيْتَة، السُّوس، القَشْم، الحَتَد، القِنْص، الإِصاض، الرّامُوز، الضِّنْء، الضِّئْضِئ، الصِّيْغَة، المَأْخَذ، المَصْدَر، الخِيْم، الإِزْر، البِنْج، البُنْك، الجِنْج، الخِيْر، السِّطام، الجُجْز، الجُبْلَة، الجُذْمُور، السِّبْر، الجَذْر، الأُمّ، الجِرْس، التُّرّ، الحَوالِب من كلِّ شيء، المَذْهَب، الشُّرْخ، الحَقَّة، البَجْدَة، النَّقِيْر، المَنْجَم، النِّصاب ← بن، بيخ. ۲. المَحْتِد، الأُرُومَة، العُنْصُر، العِيْص، القِبْس، المُشاش، النِّحار ← نژاد، تبار.

**اصلاً** /aslan/ أَصْلاً.

**اصلاح** /eslāh/ الإِصْلاح، التَّعْدِيل، التَّحْوِير، التَّحْوِيل، التَّقْوِيم، التَّنْقِيح، التَّغْيُّر، التَّبَدُّل، التَّحَوُّل، الرَّمّ، التَّرْمِيم، المَرَمَّة، الهَذْب، التَّهْذِيب، التَّجْوِيد.

**اصلاحات ارضی** /e.-āte-arzi/ الإِصْلاحُ الزِّراعِيّ.

**اصلاح‌پذیر** /e.-pāzir/ المُسْتَصْلِح، المُتَعَدِّل.

**اصلاح جامعه** /e.-e-jāme'e/ الإِصْلاحُ الاِجْتماعِيّ.

**اصلاح حکم** /e.-e-hokm/ (حقـ) تَصْحِيْحُ الحُكْم.

**اصلاح دادن** /e.-dādan/ إِصْلاحاً / أَصْلَحَ، ورَأْباً / رَأَبَ ـَ، وإِيْراعاً / أَوْرَعَ، ورَمْصاً / رَمَصَ ـُ وتَأْرِيْضاً / أَرَّضَ، وتَأْسِيَةً / أَسَّى، وأَسْواً وأَساً / أَساـُ، وأَدْماً / أَدَمَ ـِ، ورَقْأً / رَقَأَ ـَ، وإِسْداءً / أَسْدَى بينَهم ← آشتی دادن.

**اصلاح شدن** /e.-sodan/ اِسْتِصْلاحاً / اِسْتَصْلَحَ، صَلاحاً وصُلُوحاً وصَلاحِيَةً / صَلَحَ ـُ وصَلُحَ ـُ، تَعَدُّلاً / تَعَدَّلَ، إِعْقاباً / أَعْقَبَ الرَّجُلُ.

**اصلاح صورت** /e.-e-surat/ الحِلاقَةُ النّاعِمَة، حَلْقُ الذَّقَن.

**اصلاح طلب** /e.-talab/ المُصْلِح.

**اصلاح قانون** /e.-e-qānun/ (حقـ) الإِصْلاحُ القانُونِيّ.

**اصلاح کردن** /e.-kardan/ ۱. إِصلاحاً / أَصْلَحَ القومُ ← آشتی کردن. ۲. إِصْلاحاً / أَصْلَحَ، تَصْلِيْحاً / صَلَّحَ، تَصْوِيْباً / صَوَّبَ الخَطَأَ، تَصْحِيْحاً / صَحَّحَ الخَطَأَ، تَحْسِيْناً / حَسَّنَ، تَعْمِيْراً / عَمَّرَ، تَسْوِيَةً / سَوَّى، إِنْقاحاً / أَنْقَحَ، تَنْقِيْحاً / نَقَّحَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، تَهْذِيْباً / هَذَّبَ، تَقْوِيْماً / قَوَّمَ، تدارُكاً / تَدارَكَ الأَمْرَ، اِسْتِدْراكاً / اِسْتَدْرَكَ، إِتْقاناً / أَتْقَنَ، لَمّاً / لَأَمَ، تَلْئِيْماً / لَأَّمَ، إِلْآماً / أَلْأَمَ، مُلاءَمَةً / لاءَمَ، بَرْبَزَةً / بَرْبَزَ، تَحْوِيْراً / حَوَّرَ، دَمْلاً / دَمَلَ ـُ، رَتْقاً / رَتَقَ ـِ، رَقْحاً ورَقاحَةً / رَقَحَ ـَ، رَكْواً / رَكا ـُ، رَمْثاً / رَمَثَ ـُ

تَرْمِيثاً / رَمَّثَ، تَرْمِيقاً / رَمَّقَ، طَصْلَقَةً / طَصْلَقَ العَمَلَ، عَبْشاً / عَبَشَ ـُ غَفْراً / غَفَرَ ـِ غَمْداً / غَمَدَ ـِ تَلْصِيماً / لَصَّمَ، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ الحُكْمَ، تَنْوِيْعاً / نَوَّعَ، هَيْداً وهاداً / هادَ ـِ تَهْيِيْداً / هَيَّدَ، تَوْضِيْعاً / وَضَّعَ الشيءَ، وَقْياً ووُقِيّاً / وَقَى يَقِي الأمْرَ. ۳. حَلْقاً / حَلَقَ ـُ وسَخْواً / سَحا ـُ واسْتِحاءً / اِسْتَحَى، وتَـزَيُّناً / تَزَيَّنَ شَعْـرَ رَأْسِهِ ← تراشيدن.

**اصلاح کشاورزی** /e.-e-kešävarzi/ الإصْلاحُ الزِّراعِيّ.

**اصلاح مو** /e.-e-mu/ قَصُّ الشَّعْرِ، حَلْقُ الشَّعْرِ ← اصلاح کردن ۳.

**اصلاح‌ناپذیر** /e.-nä-pazir/ العادِم، لا يُمْكِنُ إصْلاحُه.

**اصلاح‌نژاد** /e.-e-nežäd/ اليُوْجِيْنِيا، عِلْمُ تَحْسِيْنِ النَّسْلِ.

**اصلاحی** /e.-i/ التَّأْدِيْبِيّ، التَّقْوِيمِيّ.

**اصل‌السوس** /asl-os-sus/ (گیا) ← شیرین بیان.

**اصل کلی** /a.-e-kolli/ المَبْدَءُ العامّ.

**اصل کمترین انرژی** /a.-e-kamtarin-enerži/ (فز) مَبْدَأُ أقَلِّ الطّاقَةِ.

**اصـل مطلـب** /a.-e-matlab/ دَخِيْلَـةُ الأمْـرِ ← اصـل موضوع.

**اصل موضوع** /a.-e-mowzu'/ المَبْدَأُ الأساسِيّ.

**اصلـی** /asli/ الأصْلِـيّ، الأسـاسِـيّ، الأوَّل، الأوَّلِـيّ، الجَـوْهَـرِيّ، الحَقِيْقِـيّ، الضَّـرُوْرِيّ، الحَـقّ، الصَّحِيْـح، الصَّمِيْم، الخالِص.

**اصم** /asamm/ (رضـ) العَدَدُ الأصَمّ.

**اصناف** /asnäf/ ۱. صُنّاع. ۲. النِّقابات. ۳. الأصْناف.

**اصوات** /asvät/ الأصْوات.

**اصول** /osul/ الأُصُـول، المَبادِئ، النِّظـام، الإعْتِقـاد، المُعْتَقَد.

**اصـول آزادی فـردی** /o.-e-äzädi-ye-fardi/ النَّظَـرِيَّـةُ الفَرْدِيَّة.

**اصولاً** /osulan/ مَبْدَئِيّاً.

**اصول اخلاق** /o.-e-axläq/ (فلـ) الفَلْسَفَةُ الأدَبِيَّة.

**اصول اخلاقی** /o.-e-a.-i/ الأُصُولُ أو المَبادِئُ الأخْلاقِيَّة.

**اصول بهـداشتی** /o.-e-behdäšti/ (پز) الصِّحِّي، قَـواعِدُ حِفْظِ الصِّحَّة.

**اصول پارلمانی** /o.-e-pärlemäni/ (سیا) الأُصُولُ النِّيابِيَّة.

**اصول کلی** /o.-e-kolli/ المَبادِئ.

**اصول مالیاتی** /o.-e-mäliyäti/ النِّظامُ المالِيّ.

**اصولی** /o.-i/ جَوْهَرِيّ، أساسِيّ.

**اصیل** /asil/ الأصِيْل، النَّجِيْب، العَرِيْق، الماجِد، الرَّمِيْز، الشَّرِيْف، النَّبْل، النَّبِيْل، كَرِيمُ المَحْتِد، النَّبِيْه، النَّقِيّ.

**اصیل شدن** /a.-šodan/ أصالَةً / أصُلَ ـُ شَرافَةً و شَرَفاً / شَرُفَ ـُ إعْراقاً / أعْرَقَ.

**اضافـه** /ezäfe/ الإضـافَـة، العِلاوَة، الحَشْـو، التَّحْشِيَـة، الدَّسّ، به ~: عَلاوَةً على، فَوْقَ.

**اضافه‌بار** /e.-bär/ الأمْتِعَةُ الإضافِيَّة، العَفَشُ الإضافِيّ.

**اضافه بر درآمد** /e.-bar-dar-ämad/ فائِضُ الدَّخْل.

**اضافه بر سازمان** /e.-b.-säzemän/ زائِدٌ عن المَلاكِ.

**اضافه تولید** /e.-tawlid/ الإنْتاجُ الفائِضُ أو الإضافِيّ.

**اضافه حقوق** /e.-hoquq/ عِلاوَةُ الماهِيَة، بَدَلُ الرّاتِبِ.

**اضافه‌کار** /e.-kär/ السّاعاتُ الإضافِيَّة، الوَقْتُ الإضافِيّ.

**اضافـه کردن** /e.-kardan/ إضافَـةً / أضافَ الشَّـيءَ إلى الشَّيءِ، تَزْوِيْداً / زَوَّدَ، تَزْيِيْداً / زَيَّدَ، تَكْبِيْراً / كَبَّرَ.

**اضافه مالیات** /e.-mälyät/ الضَّرِيْبَةُ الإضافِيَّة.

**اضافی** /e.-i/ الزّائِد، المُتَمِّم، التَّكْمِيْلِيّ.

**اضداد** /azdäd/ الأضْداد.

**اضطراب** /ezteräb/ الإضْطِراب، التَّـأثُّر، القَلَـق، البَلْبَلَة، البِلْبال.

**اضطراب داشتن** /e.-daštan/ اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، قَلَقاً / قَلِقَ ـَ اِنْزِعاجاً / اِنْزَعَجَ ← پریشان شدن.

**اضطراب فکری** /e.-e-fekri/ ← پریشان فکری.

**اضطرار** /ezterär/ الإضْطِـرار، الإلْزام، الجَبْـر، الإجْبـار، القَهْر ← ناچاری.

**اضطراری** /e.-i/ القَهْرِيّ، القَسْرِيّ.

**اضمحلال** /ezmehläl/ الإضْمِحْلال ← نابود شدن.

**اطاعت** /etäat/ الإسْلام، الإنْقِياد، الإمْتِثـال، الخُضُوع، الإذْعان، الكَيْن، الإسْتِكانَة ← فرمانبرداری.

**اطاعت کردن** /e.-kardan/ طَوْعاً / طاعَ ـُ طَيْعاً / طاعَ ـِ إطـاعَةً / أطاعَ، مُطـاوَعَةً / طاوَعَ، اِنْطِيـاعاً / اِنْطاعَ، اِنْقِياداً / اِنْقادَ لـه، سَمْعاً / سَمِعَ ـَ منـه، قَبُولاً / قَبِلَ ـَ الأمْرَ، مُهاوَدَةً / هاوَدَ، بَرّاً و بُرُوراً و بَرارَةً / بَرَّ ـِ اِنْصِياعاً / اِنْصاعَ.

**اطاعت کورکورانه** /e.-e-kurkuräne/ الاِنقِیادُ الأعْمَی، الطّاعَةُ العَمْیاء.

**اطاق** /otäq/ الغُرْفَة، الحُجْرَة، المَخْدَع، الکَعْبَة، الآدَة، الأوْدَة.

**اطاق ابری ویلسن** /o.-e-abri-ye-vilson/ (فز) الغُرْفَةُ الغَیْمِیَّة.

**اطاق اطلاعات** /o.-e-ettelä'ät/ غُرْفَةُ الإسْتِعْلامات.

**اطاق اصناف** /o.-e-asnäf/ غُرْفَةُ النِّقابات.

**اطاق انتظار** /o.-e-entezär/ غُرْفَةُ الإنْتِظار، الإسْتِراحَة.

**اطاق بازرگانی** /o.-e-bäzargäni/ غُرْفَةُ التِّجارَة ← غرفهٔ بازرگانی.

**اطاق پذیرایی** /o.-e-paziräyi/ غُرْفَةُ الإسْتِقْبال، رَدْهَةُ الإسْتِقْبال، المَضِیْف، المَضِیْفَه.

**اطاق تاریک** /o.-e-tarik/ (فز) الحُجْرَةُ المُظْلَمَة.

**اطاق تشریح** /o.-e-tašrih/ غُرْفَةُ التَّشْرِیْح، المَشْرَحَة.

**اطاق خالی** /o.-e-xäli/ الغُرْفَةُ الجَرْداءُ أو الخالِیَة.

**اطاق خلوت** /o.-e-xalvat/ المَقْصُورَة.

**اطاق خواب** /o.-e-xäb/ غُرْفَةُ النَّوْمِ، المَضْجَع، المَنام، المَنامَة.

**اطاق روشن** /o.-e-rowšan/ (فز) الکامِیْرا الضِیائِیَّةُ أو الإسْتِجلائِیَّة.

**اطاق زیر شیروانی** /o.-e-zir-e-širväni/ السَّنْدَرَة.

**اطاقساز** /o.-säz/ صانِعُ بَدَنِ السَّیّارَة.

**اطاقسازی** /o.-s.-i/ صِناعَةُ بَدَنِ السَّیّارَة.

**اطاق عمل** /o.-e-amal/ غُرْفَةُ العَمَلِیّاتِ الجِراحِیَّةِ.

**اطاقک** /o.-ak/ کُشْک.

**اطاق کار** /o.-e-kär/ غُرْفَة مِهْنِیَّة.

**اطاق کشاورزی** /o.-e-kešävarzi/ ← غرفهٔ کشاورزی.

**اطاقک نگهبان** /o.-ak-e-negahbän/ کُشْکُ الحارِس.

**اطاق گردهٔ گل** /o.-e-garde-ye-gol/ (گیا) خِزانَةُ اللِّقاح.

**اطاق مبله** /o.-e-moble/ غُرْفَةٌ مَفروشَة، غُرْفَةٌ مُؤَثَّثَة.

**اطاق مطالعه** /o.-e-motäle'e/ حُجْرَةُ المُطالَعَةِ، المَکْتَب، المَکْتَبَة.

**اطاق ناهارخوری** /o.-e-nähär-xori/ غُرْفَةُ الأکْلِ، یَمَخانَة، یَمَکْخانَة.

**اطاق نشیمن** /o.-e-nešiman/ قاعَةُ الدّار، قاعَةُ الجُلُوس، طَلَلُ الدّارِ.

**اطاق یونش** /o.-e-yoneš/ غُرْفَةُ التَّأیُّن.

**اطالهٔ کلام** /etäle-ye-kaläm/ ← پرحرفی، پرگویی.

**اطر** /atr/ (گیا) البُذْلِیَّة ← بودلهٔ ژاپنی.

**اطراف** /aträf/ الحَوْل ← پیرامون.

**اطریش** /otriš/ النِّمْسا.

**اطریشی** /o.i/ النِّمْساوِیّ.

**اطریفلن** /etrifeln/ (گیا) ← شبدر.

**اطریلال** /etriläl/ (گیا) السَّرَفِل، رَغْيُ الإبِل، حَشِیْشَةُ البَرَص.

**اطفائیه** /etfä'iyye/ ← آتش‌نشانی.

**اطلاع** /ettelä'/ الإطِّلاع، الخَبَر، النَّبَأ، الطِّلْع، الإشْعار.

**اطلاعات** /e.ät/ ۱. الإطِّلاعات، الأخْبار، البَیانات، المَعْلُومات. ۲. [باجه] الإعلام، الإسْتِعْلامات.

**اطلاع دادن** /e.-dädan/ إطّلاعاً / أطْلَعَهُ، إعْلاماً / أعْلَمَ الأمْرَ و به، تَنْهِیَةً / نَهّی و إنْهاءً / أنْهَی إلیه الخَبَر، تَبْلِیْغاً / بَلَّغَ، إبْلاغاً / أبْلَغَ، إخْباراً / أخْبَرَ.

**اطلاع یافتن** /e.-yäftan/ إطّلاعاً / اِطَّلَعَ الأمْرَ و علیه، إسْتِطْلاعاً / إسْتَطْلَعَ، اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ به الخَبَرُ، خُبْراً و خِبْرَةً / خَبَرَ ـُ خُبْراً و خِبْراً و خُبْرَةً و خِبْرَةً و مَخْبُرَة / خَبُرَ ـُ و خَبَرَ ـَ تَخَبُّراً / تَخَبَّرَ الأمْرَ، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ الأمْرَ.

**اطلاعیه** /e.-iyye/ البَلاغ، الإذاعَة، الإشْعار.

**اطلاق** /etläq/ الإسْناد.

**اطلاق کردن** /e.-kardan/ ۱. ← رها کردن. ۲. ← نام‌گذاری کردن.

**اطلس** /atlas/ ۱. [پارچه] أطْلَس. ۲. [اقیانوس] أطْلانْطِیْقِيّ، أطْلَنْطِيّ، أطْلَسِيّ. ۳. (جغـ) الأطْلَس.

**اطلسی** /a.-i/ (گیا) البَتُونِیَّة.

**اطمینان** /etminän/ الطُّمَأْنِیْنَة، الوَداعَة، الإئْتِمان، الإسْتِمان، التَّأمِیْن، التَّطْمِیْن، الأمانَة، الثِّقَة، الوُثُوق، الیَقِیْن، التَّحَقُّق، التَّصْدِیْق، الإعْتِقاد، الإتِّکال، التَّوَکُّل.

**اطمینان دادن** /e.-dädan/ تَطْمِیْناً / طَمَّنَ، طَمْئَنَةً / طَمْأنَ.

**اطمینان داشتن** /e.-däštan/ ← اطمینان کردن.

**اطمینان کردن** /e.-kardan/ اطْمِئْناناً / اِطْمَأنَّ، وَثاقَةً / وَثُقَ یَوْثِق، تَعْوِیْلاً / عَوَّلَ و اِعْتِماداً / اِعْتَمَدَ علی،

اِسْتِرواحاً / اِسْتَرْوَحَ إليه، إيْمـاناً / آمَنَ به، اِسْتِـرْسالاً / اِسْتَرْسَـلَ به، إخْبـاتاً / أَخْبَتَ إليـه، سُنُوداً / سَنَدَ ـُ و اِسْتِناداً / اِسْتَنَدَ إليـه، نَوْماً و نِيـاماً / نامَ ـَ و اِسْتِنـامَةً / اِسْتَنامَ و تَناوُماً / تَناوَمَ إليه.

**اطمینان یافتن** /e.-yäftan/ اِطْمِئْناناً / اِطْمَأَنَّ، اِسْتِيْثاقاً / اِسْتَوْثَقَ، خُلُوّاً و خَلاءً / خَلا ـُ بالُه.

**اطوار** /atvär/ ← ناز، ادا، ادا و اطوار.

**اظهـار** /ezhär/ الإظْهـار، البَيـان، التَّبْيـان، الإعْـراب، التَّعْبِيْر، الدَّعْوَى، الإدّعاء، الزَّعْم، الحُجَّة.

**اظهار بندگی** /e.-e-bandegi/ العُبُودَة، العُبُودِيَّة.

**اظهار داشتن** /e.-däštan/ ← گفتن.

**اظهار کردن** /e.-kardan/ إظْهاراً / أَظْهَرَ، مُباداةً / بادَى.

**اظهارنظر** /e.-e-nazar/ المُلاحَظَة.

**اظهارنامه** /e.-näme/ البَيان.

**اظهاریه** /e.-iyye/ اظهارنامه.

**اعاده** /eäde/ الإعادَة، الرَّدّ، اِسْتِعادَة، اِسْتِرجاع.

**اعادهٔ حیثیت** /e.-ye-heysiyyat/ (حقـ) رَدُّ الاعْتِبـار أو الشَّرَف.

**اعادهٔ دادرسی** /e.-ye-dädresi/ (حقـ) إعادَةُ النَّظَـرِ في القَضِيَّة.

**اعاده کردن** /e.-kardan/ ← بازگردانیدن. برگردانیدن.

**اعاشـه کردن** /eäšekardan/ إعاشَةً / أَعاشَ، تَعْيِيْشاً / عَيَّشَ، قَوْتاً و قِياتَةً / قاتَ يَقُوتُ.

**اعانه** /eäne/ الإعانَة، المُساعَدَة، الإعالَة، الفَضل.

**اعانه دادن** /e.-dädan/ إعانَةً / أَعانَ، اِشْتِراكاً / اِشْتَرَكَ في اكْتِتابٍ أو عملٍ.

**اعتاق** /e'täq/ تَحْرِيْرُ الأَرِقّاء.

**اعتبـار** /e'tebär/ الاِعْتِمـاد، الصِّحَـة، الثِّقَــة، النُّفُـوذ، الشَّـرْعِيَّة، السُّلْطَـة، المَنْزِلَـة، المَقام، الـرُّتْبَة، الهَيْبَـة، المَهابَة، القَرْض، المَرْكَز، الصَّلاحِيَّة، الحَقِيْقَة.

**اعتبار باز کردن** /e.-bäz-kardan/ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ اِعتماداً مالِيّاً.

**اعتبار بانکی** /e.-e-bänki/ الرَّصِيدُ المَصْـرَفِيّ، الاعْتمادُ المَصْرَفِيّ.

**اعتبار بـانکی گـرفتن** /e.-e-b.-gereftän/ ← اعتبار بـاز کردن.

**اعتبار دادن** /e.-dädan/ مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هـ ثِقَةً.

**اعتبار قـانونـی دادن** /e.-e-qänuni-dädan/ تَسْجِيلاً / سَجَّلَ، تَدْوِيْناً / دَوَّنَ.

**اعتبارنـامه** /e.-näme/ أوراقُ الاعْتِماد، خِطـابُ الاعْتماد، كِتابُ الاعْتماد ← استوارنامه.

**اعتباری** /e.-i/ الاعْتِبارِيّ، المَعْنَوِيّ.

**اعتبار یافتن** /e.-yäftan/ حُصُولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ على الثِّقَةِ.

**اعتدال** /e'tedäl/ الاعْتِدال، القَوام ← میانه‌روی.

**اعتدال بهاری** /e.-e-bahäri/ الاعْتِدالُ الرَّبِيْعِيّ.

**اعتدال پاییزی** /e.-e-päyizi/ الاعْتِدالُ الخَرِيْفِيّ.

**اعتدالیون** /e'tedäliyyun/ الاعْتِدالِيُّون.

**اعتراض** /e'teräz/ الاعْتِراض، المُعـارَضَة، إقامَـةُ الحُجَّة، المانِع، الاِحْتِجاج، العَنَد.

**اعتـراض به رأی دادگـاه** /e.-be-ra'ye-dädgäh/ (حقـ) الطَّعْن ← واخواهی.

**اعتـراض بـه صلاحیـت دادگـاه** /e.-b.-salähiyat-e-d./ (حقـ) الدَّفْعُ بعَدَمِ الاختصاص.

**اعتـراض رسمـی** /e.-e-rasmi/ (حقـ) الاعْتـراض، الاِحْتِجاج، المُعارَضَة، إقامَةُ الحُجَّة، پُروتِسْتو.

**اعتراض کـردن** /e.-kardan/ اِعْتِراضـاً / اِعْتَرَضَ علـى، مُمانَعَةً / مانَعَ، اِحْتِجـاجاً / اِحْتَجَّ على الأَمْـرِ، خُرُوجاً / خَرَجَ ـُ على، اِنْبِراءً / اِنْبَرَى له، مُعارَضَةً / عارَضَ.

**اعتراض‌نامه** /e.-näme/ صَكُّ الاعْتِراض، الاعْتِراض.

**اعتراضیه** /e.-iyye/ ← اعتراض‌نامه.

**اعتـراف** /e'teräf/ ۱. الاعْتِـراف، الإقْـرار، التَّصْـرِيْـح، الإذْعـان، الاِنْقِياد، التَّسْلِيْـم، العُرْف، الشَّهـادَة. ۲. (قا) الاعْتِراف ← اقرار. ۳. [در کلیسا] الاعْتِراف.

**اعتراف کـردن** /e.-kardan/ اِعْتِرافـاً / اِعْتَرَفَ بـالشَّيء، عِرْفَةً و عِرْفاناً و عِـرِفّاناً و مَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِ الشَّيءَ، إقْراراً / أَقَرَّ بالشَّيءِ، تَصْرِيْحاً / صَرَّحَ و مُصارَحَةً / صَرَّح بما عندَه، إمْعاناً / أَمْعَنَ، مُجاهَرَةً / جاهَرَ و تَجاهُراً / تَجاهَرَ بكذا، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ له بكذا، نُصُوعاً / نَصَعَ ـَ بالحَقّ، إنْصاعاً / أَنْصَعَ، إمْصـاعاً / أَمْصَـعَ له بحَقِّـه، صُدُوعـاً / صَدَعَ ـَ بالحَقِّ، تَصْدِيْقاً / صَدَّقَ على الأَمْرِ، تَذْرِيْعاً / ذَرَّعَ بالشَّيءِ ← اقرار کردن.

**اعترافنامه** /e.-näme/ ← اقرارنامه.

**اعتصاب** /e'tesäb/ الاِعْتِصاب، الإضْراب.

**اعتصاب دانشجویی** /e.-e-dänešjuyi/ إضْرابٌ طُلّابِيَّة.

**اعتصاب عمومی** /e.-e-omumi/ الإضْرابُ العامّ أو الشّامِل.

**اعتصاب غذا** /e.-e-qazä/ إضْرابُ الجُوْع.

**اعتصاب کارگران** /e.-e-kärgarän/ إضْرابُ العُمّالِ عن العَمَل.

**اعتصاب کردن** /e.-kardan/ إضْراباً / أضْرَبَ.

**اعتصابی** /e.-i/ المُضْرِبُ عَنِ العَمَل.

**اعتقاد** /e'teqäd/ الاعْتِقاد، العَقِيْدَة، القَوْل، المَذْهَب.

**اعتقادنامه** /e.-näme/ كِتابُ العَقِيْدَة.

**اعتقاد یافتن** /e.-yäftan/ اِعْتِقاداً / اِعْتَقَدَ، إيْماناً / آمَنَ به.

**اعتماد** /e'temäd/ الاِعْتِماد، الثِّقَة، الاِعْتِقاد، التَّصْدِيْق، العِوَل، التَّعْوِيْل، المُعَوَّل، الطِّمان، الطُّمَأْنِيْنَة، الاِطْمِيْنان، الاِتِّكاء، التَّوَكُّؤ، التَّواكُل، الرُّكُون، الإرْكان، الوُثُوق، الاِئْتِمان، الوُثُوق، الاِسْتِئْمان، الأمانَة.

**اعتماد به نفس** /e.-be-nafs/ الثِّقَةُ بالنَّفْس، الاِعْتِمادُ على النَّفْسِ، الأمْنُ الفَرْدِيّ، الاِعْتِدادُ بالنَّفْس.

**اعتماد کردن** /e.-kardan/ اِعْتِماداً / اِعْتَمَدَ و تَعْوِيْلاً / عَوَّلَ على، أمْناً وأمَناً وأمَنَةً و أماناً و أمانَةً وإمْناً/ أمِنَ ـَ عليه، أمْناً / أمِنَ ـُ هـ إيْماناً / آمَنَ به، تَأْمِيْناً / أمَّنَ، اِئْتِماناً / اِئْتَمنَ واسْتِئْماناً / اِسْتَأْمَنَ على، اِطْمِئْناناً / اِطْمَأَنَّ إليه وله، سُنُوداً / سَنَدَ ـُ واسْتِناداً / اِسْتَنَدَ إليه، ثِقَةً ووُثُوقاً ومَوْثِقاً / وَثِقَ يَثِقُ بفلانٍ، رَكْناً ورُكُوناً / رَكَنَ ـُ وإرْكاناً / أرْكَنَ إليه، اِتِّكالاً / اِتَّكَلَ وتَوَكُّلاً / تَوَكَّلَ عليه، [به هم] مُواكَلَةً / واكَلَ وتَواكُلاً / تَواكَلَ القَوْمُ، سُكُوناً / سَكَنَ ـُ إليه، تَسانُداً / تَسانَدَ عليه، صُمُوداً / صَمَدَ ـِ إليه وله، مُراكاةً / راكَى، تَرَكِّياً / تَرَكَّى عليه، اِرْتِكاحاً / اِرْتَكَحَ عليه، إيْلاءً / أوْلَى هـ ثِقَتَه، وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ وتَوْطِيْداً / وَطَّدَ ثِقَتَه فيه، نَوْماً ونِياماً / نامَ ـَ واسْتِنامَةً / اِسْتَنامَ وتَناوُماً / تَناوَمَ إليه، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ ثِقَتَه في.

**اعتماد کورکورانه** /e.-e-kurkuräne/ الثِّقَةُ العَمْياء.

**اعتنا** /e'tenä/ الاِعْتِناء، الرِّعايَة، المُراعاة، الاِهْتِمام، المُبالاة، الاِنْتِباه، الاِكْتِراث.

**اعتنا کردن** /e.-kardan/ اِعْتِناءً / اِعْتَنَى واِهْتِماماً / اِهْتَمَّ ومُبالاةً / بالَى به، اِكْتِراثاً / اِكْتَرَثَ للأمْر، وَبْهاً و وُبُوهاً / وَبِهَ يَوْبَهُ وإيْباهاً / أوْبَهَ له وبه.

**اعتیاد** /e'tiyäd/ التَّعَوُّد، العادَة، الإدْمان، المُلازَمَة، السَّرَف، الاِعْتِياد.

**اعتیاد داشتن** /e.-däštan/ اِعتياداً / اِعْتادَ.

**اعجاب** /e'jäb/ ← شگفتی، تعجّب.

**اعجاب‌انگیز** /e.-angiz/ العَجِيْب، العَجائِبِيّ.

**اعجاز** /e'jäz/ المُعْجِزَة، العَجِيْبَة.

**اعجازآمیز** /e.-ämiz/ العَجائِبِيّ، العَجِيْب.

**اعجوبه** /o'jube/ الأعْجُوبَة، البابِيَّة.

**اعجوبه‌شناسی** /o.-šenäsi/ عِلْمُ التَّعاجِيْب ← تراتولوژی.

**اعداد** /a'däd/ الأعْداد.

**اعداد کوانتومی** /a.-e-kuäntomi/ الأعْدادُ الكَمِّيّ.

**اعداد متحابه** /a.-e-motahäbbe/ الأعْدادُ المُتَحابَّة.

**اعداد مرکب** /a.-e-morakkab/ الأعْدادُ المُنْتَسِبَة.

**اعدام** /e'däm/ الإعْدام.

**اعدام با صندلی الکتریکی** /e.-bä-sandali-ye-elektriki/ الإعْدامُ الكَهْرَبِيّ.

**اعدام کردن** /e.-kardan/ إعْداماً / أعْدَمَ، قَتْلاً / قَتَلَ ـُ.

**اعراب** /a'räb/ العَرَب، العُرْب.

**اعراب‌گذاری** /e'räb-gozäri/ إعْراباً / أعْرَبَ، شَكْلاً / شَكَلَ ـُ وتَشْكِيلاً / شَكَّلَ وتَحْرِيْكاً / حَرَّكَ وضَبْطاً / ضَبَطَ ـِ الكِتابَ.

**اعراب‌گذاری کردن** /e.-g.-kardan/ الإعْراب، التَّحْرِيْك، التَّشْكِيْل.

**اعرابی** /a'räbi/ الأعْرابِيّ.

**اعراض کردن** /e'räz-kardan/ إعْراضاً / أعْرَضَ ورُغْباً ورَغْبَةً / رَغِبَ ـَ عنه ← روی گردانیدن.

**اعراف** /a'räf/ الأعْراف، البَرْزَخ.

**اعزام** /e'zäm/ ۱ ← فرستادن. ۲. (نظ) إيفاد، إخْراج.

**اعزام کردن** /e.-kardan/ ← فرستادن.

**اعزام نماینده** /e.-e-namäyande/ الإنابَة.

**اعزام نیرو** /e.-e-niru/ التَّجْرِيْدَة.

**اعسار** /e'sär/ الإعْسار.

**اعشاری** /a'šäri/ (رضـ) العُشْرِيّ، الأعْشارِيّ.

**اعصاب** /a'säb/ الأعْصاب.

**اعصاب احشایی** /a.-e-ahšäyi/ (پز) الأعْصابُ الأحْشائِيّة.

**اعصاب بناگوشی** /a.-e-bonäguši/ (پز) الأعْصابُ النّكْفِيَّة.

**اعصاب کمری** /a.-e-kamari/ (پز) الأعْصابُ القَطَنِيّة.

**اعصاب مژگانی دراز** /a.-e-možgäni-ye-deräz/ (پز) الأعْصابُ الهُدْبِيَّةُ الطَّوِيْلَة.

**اعصاب مژگانی کوتاه** /a.-e-m.-ye-kutäh/ (پز) الأعْصابُ الهُدْبِيَّةُ القَصِيْرَة.

**اعصاب مغزی** /a.-e-maqzi/ (پز) الأعْصابُ الجُمْجُمِيَّة.

**اعضا** /a'zä/ الأعْضاء.

**اعضای اساسی** /a.-ye-asäsi/ الأعْضاءُ الرَّئِيْسِيَّةُ أي الحَيَوِيَّة.

**اعضای حیاتی** /a.-ye-hayäti/ ← اعضای اساسی.

**اعضای هیئت منصفه** /a.-ye-heya't-e-monsefe/ أعْضاءُ لَجْنَةِ التَّحْلِيْف.

**اعطا** /e'tä/ ← بخشیدن.

**اعطا کردن** /e.-kardan/ ← بخشیدن.

**اعطای نشان** /e.-ye-nešän/ ← مَنْحُ الوِسام.

**اعطائی** /e.-'i/ المَوْهُوب.

**اعطائیه** /e.-iyye/ ← اعطائی.

**اعقاب** /a'qäb/ الخَلَف، الذُّرِّيَّة ← نوادگان.

**اعلام** /e'läm/ اللاإظْهار، البَلاغ، البَيانُ الرَّسْمِيّ، الإنْذار، الإشْهار، الإشْعار.

**اعلام جرم** /e.-e-jorm/ (حقـ) إعْلانُ الجَرِيْمَة.

**اعلام جنگ** /e.-e-jang/ إعْلانُ الحَرْبِ.

**اعلام خطر** /e.-e-xatar/ الإخْطار، الإنْذار، النَّفِيْر.

**اعلام خطر شیمیایی** /e.-x.-e-šimiyäyi/ (نظ) إنْذارٌ كِيْمياوِيّ.

**اعلام کردن** /e.-kardan/ إعْلاناً / أعْلَنَ الأمْرَ وبه، مُناداة / نادَى بالأمْر، إنْذاراً / أنْذَرَ، إظْهاراً / أظْهَرَ، إنْباء / أنْبَأَ، تَنْبِيْئاً / نَبَّأَ، إعْلاماً / أعْلَمَ، إيْذاناً / آذَنَ، تَأْذِيْناً / أذَّنَ، إخْباراً / أخْبَرَ، تَخْبِيْراً / خَبَّرَ، إذاعَةً / أذاعَ، نَشْراً / نَشَرَ ـُ، جَهْراً وجِهاراً / جَهَرَ ـَ الأمْرَ وبه.

**اعلامنامه** /e.-näme/ ← اعلامیه.

**اعلامیه** /e.-iyye/ البَلاغ، الإعْلان، النَّبَأ، التَّصْرِيْح، البَيان، كِتابُ الإشْعار ← آگهی.

**اعلامیهٔ جنگی** /e.-iyye-ye-jangi/ البَلاغُ الحَرْبِيّ.

**اعلامیهٔ حقوق بشر** /e.-iyye-ye-hoquq-e-bašar/ بَيانُ حُقوقِ الإنْسانِ.

**اعلامیهٔ دولتی** /e.-iyye-ye-dowlati/ البَلاغُ الحُكُومِيّ.

**اعلان** /e'län/ ۱. الإعْلان، الإشْهار، الشُّهر. ۲. النَّشْرَة ← آگهی.

**اعلان جنگ** /e.-e-jang/ ← اعلام جنگ.

**اعلان جنگ کردن** /e.-e-j.-kardan/ إعْلاناً / أعْلَنَ الحَرْب، شَهْراً وشُهْرَةً / شَهَرَ ـَ الحَرْبَ، نَصْباً / نَصَبَ ـُ لَهُ الحَرْبَ، مُنابَذَةً / نابَذَ هـ الحَرْبَ.

**اعلان دستی** /e.-e-dasti/ الإعْلانُ أو البَيانُ اليَدَوِيّ.

**اعلان دیواری** /e.-e-diväri/ البَلاغ، نَشْرَة.

**اعلان کردن** /e.-kardan/ ← اعلام کردن.

**اعلان ورشکستگی** /e.-e-varšekastegi/ (حقـ) إعْلانُ أو إشْهارُ الإفْلاس.

**اعلانیه** /e.-iyye/ النَّشْرَة ← آگهی.

**اعلیحضرت** /a'lähazrat/ صاحِبُ الجَلالَةِ أو العَظَمَةِ.

**اعم** /a'am/ أكْثَر.

**اعمال زور** /e'mäl-e-zur/ إسْتِعْمالُ العُنْفِ، إساءَةُ إسْتِعْمالِ السُّلْطَة، تَعَسُّفُ السُّلْطَة.

**اعمال شاقه** /a'mäl-e-šäqqe/ أشْغالُ الشّاقَّة.

**اعمال قدرت** /e'mäl-e-qodrat/ ← اعمال زور.

**اعمال نظر** /e.-e-nazar/ فَرْضُ الرَّأْي.

**اعمال نفوذ** /e.-e-nofuz/ إحْداثُ النُّفُوذِ.

**اعمال نیرو** /e.-e-niru/ ← اعمال زور.

**اعیاد** /a'yäd/ الأعْياد.

**اعیاد مذهبی** /a.-e-mazhabi/ الأعْيادُ الدِّيْنِيَّة.

**اعیان** /a'yän/ الخاصَّة، عِلِّيُّون، عُلِّيَّة ← اشراف.

**اعیانی** /a.-i/ أرِسْطُقْراطِيّ.

**اغتشاش** /eqtešäš/ الإضْطِراب، الشَّغَب، فَوْضَوِيَّة.

**اغتشاشات خونین** /e.-ät-e-xunin/ الإضْطِراباتُ الدّامِيَة.

**اغتشاش کردن** /e.-kardan/ إضْطِراباً / إضْطَرَبَ.

**اغذیه** /aqziye/ الأغْذِيَة، الأطْعِمَة.

**اغذیه‌فروشی** /a.-foruši/ المَطْعَم ← ساندویچی.

**اغراض** /aqräz/ ← الأغْراض.

**اغراض شخصی** /a.-e-šaxsi/ الأغْراضُ الشَّخصِيَّة.
**اغراق** /eqräq/ الإغْـراق، المُبـالَغَة، الغُلُـوّ، الغُلْـواء، المُغالاة، الإطْناب، التَّهْويل ← گزافه‌گویی.
**اغراق‌آمیز** /e.-ämiz/ المُبالَغ بِهِ.
**اغراق گفتن** /e.-goftan/ إغراقاً / أغْرَقَ، مُبالَغَةً / بالَغَ، إطْناباً / أطْنَبَ، مُغالاةً / غالَى، مُبالَغَةً / بالَغَ، مُجازَفَةً / جازَفَ في الحديثِ، تَكْبِيراً / كَبَّرَ الأمْرَ، تَعْظِيماً / عَظَّمَ، إعْظاماً / أعْظَمَ، إيْغالاً / أوْغَلَ في الكلامِ.
**اغفال شـدن** /eqfäl šodan/ ← گول خـوردن، فريـب خوردن.
**اغفال کردن** /e.-kardan/ ← گول زدن، فریب دادن.
**اغلب** /aqlab/ الأكْثَر، الأغْلَب ← بیشتر.
**اغلوطه** /oqlute/ ← الأغْلُوطَة.
**اغما** /eqmä/ ← (پز) الإغْماء.
**اغماض کردن** /eqmäz-kardan/ ← چشم‌پوشی کردن.
**اغوا کردن** /eqvä-k./ ← فریب دادن، گول زدن.
**اف** /of(f)/ أُفٍّ، ~ بر تو: أُفٍّ لَكَ، قُبْحاً لَكَ، خَسْئاً لَكَ.
**اف. آ. او** /ef.ä.o/ مُنَظَّمَةُ الطَّعامِ والـزِّراعَة ← سازمان خواربار و کشاورزی جهانی.
**اف. اف** /efef/ السَّمّاعَة.
**افاده** /efäde/ ۱ ← سود دادن. ۲. التَّكَبُّـر، التَّشامُـخ، النَّفْخَةُ الكاذِبَة، الغَطْرَسَة، التَّبَخْتُر ← لاف، غرور.
**افاده کردن** /e.-kardan/ ۱ ← سود دادن. ۲. تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، زَنْبَرَةً / زَنْبَرَ عليه، تَغَطْرُساً / تَغَطْرَسَ.
**افت** /oft/ هَرْشُ العُدَّة، اِسْتِهْلاكُ الآلات.
**افتادگـی** /oftädegi/ الضِّعَـة، التَّواضُـع، الاِتِّضـاع، الخُشُـوع، الاِنْحطـاط، الخَفْـض، التَّخْفِيْـض، التَّـرْک، الإغْفال، الضَّجْعَة، الدَّعَة، الـوَداعَة، النُّعْماء، النُّعْمىَ ← فروتنی.
**افتـادگی احشـا** /o.-ye-ahšä/ (پـز) تَدَلّـي أو هُبُـوطُ الأحشاء.
**افتادگی بیضه** /o.-ye-beyze/ (پز) اِسْتِرخاءُ الخُصْيَة.
**افتادگی پستان** /o.-ye-pestän/ (پز) تَدَلّي الأثْداء.
**افتادگی روده** /o.-ye-rude/ هُبُوطُ الأمْعاء.
**افتادگـی زبان** /o.-ye-zabän/ (پز) اِسْتِرخـاءُ أو اِنْكِماش اللِّسان.
**افتادگـی معده** /o.-ye-me'de/ (پز) الـدَّحْو، اِسْتِـرخاءُ المِعْدَةِ، هُبُوطُ المِعْدَة.
**افتادگی مهبل** /o.-ye-mahbal/ (پز) هُبُوطُ أو اِسْتِـرخاءُ المَهْبَلِ.
**افتادن** /oftädan/ وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ، سُقُـوطاً / سَقَطَ ـُ، تَساقُطاً / تَساقَطَ، هُوِيّاً وهَوَياناً / هَوَى ـِ، إهْواءً / أهْوَى، اِنْهِواءً / اِنْهَوَى، خَـرّاً وخُروراً / خَرّ ـُ، اِنْهِياراً / اِنْهارَ، تَهافُتاً / تَهافَتَ على الشَّـيءِ، اِنْصراعاً / اِنْصَرَعَ تَبَلُّداً / تَبَلَّدَ، تَجَـدُّلاً / تَجَدَّلَ، اِنْجِـدالاً / اِنْجَدَلَ، تَجَـرْثُماً / تَجَرْثَمَ، تَجَعُّباً / تَجَعَّبَ، تَجَعْبِياً / تَجَعْبَى، تَجَوُّراً / تَجَوَّرَ، اِنْحِيازاً / اِنْحازَ على الشَّيءِ، تَخَفُّضاً / تَخَفَّضَ، اِنْدِلاصاً / اِنْدَلَصَ، تَدَهْوُراً / تَدَهْوَرَ، اِنْـدِياصاً / اِنْداصَ، تَرَدُّساً / تَرَدَّسَ من مكانِهِ، رَدْغاً / رُدِغَ ـَ مج، رَدًى/ رَدِيَ ـَ، تَرَدِّياً / تَرَدَّى في كـذا، اِرْتِماءً / اِرْتَمَى، اِنْسِحاطاً / اِنْسَحَطَ، طَوْحاً / طاحَ ـِ طَيْحاً / طاحَ ـِ تَكَوُّراً / تَكَوَّرَ، اِنْمِلاصاً / اِنْمَلَصَ، تَنـاثُراً / تَناثَـرَ، اِنْتِثاراً / اِنْتَثَرَ، نُدُوراً / نَدَرَ ـُ تَنَدُّساً / تَنَدَّسَ، اِنْتِفاءً / اِنْتَفَى، اِنْكِباتاً / اِنْكَبَتَ، تَوَدُّراً / تَوَدَّرَ، وتَوَرُّطاً / تَوَرَّطَ في الأمْرِ، وَهْياً / وَهَى ووَهِيَ يَهِي.
**افتاده** /oftäde/ ۱ ـ الصَّرِيْع، الهادِر، الحَـدِيْس، الرَّدِيْع، الرَّدِيْـغ، الهِلْكَة، البَـوْحَى. ۲. المُتَّضِع، المُتَـواضِع ← فروتن.
**افتان** /oftän/ السّاقِط، الهاوِي، السَّقّاط، العَثُور، الوابِط.
**افتتاح** /eftetäh/ الاِفْتِتاح، التَّدْشِيْن.
**افتتاح کردن** /e.-kardan/ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ، تَدْشِيْناً / دَشَّنَ المكانَ.
**افتتاحیه** /e.-iyye/ الاِفْتِتاح.
**افتخار** /eftexär/ الاِفْتِخـار، الفَخْر، الفُخْـرَة، الشَّـرَف، المَنْقَبَة، العِزّ، المَجْد، الرِّفْعَة، الكَعْب.
**افتخارات ملی** /e.-ät-e-melli/ الأمْجاد، المَفاخِرُ القَوْمِيَّة.
**افتخارکردن** /e.-kardan/ اِفْتِخاراً / اِفْتَخَرَ، مُباهاةً / باهَى، تَبَجُّحاً / تَبَجَّحَ، فَخاراً وفَخارَةً / فَخَرَ ـَ اِعْتِزازاً / اِعْتَزَّ وتَعَزُّزاً / تَعَزَّزَ به، تَشَرُّفاً / تَشَرَّفَ، دَلالاً / دَلَّ ـِ.
**افتخاری** /e.-i/ الفَخْرِيّ، الشَّرَفِيّ، الإكْرامِيّ.
**افترا** /efterä/ ۱. زُور، الكِذْب، البُهْتان، السَّبّ، القَذْف، النَّـمّ، النَّمِيْمَة، الـوَشْي، الـوِشـايَة، السِّعـايَة، الطَّعْـن، القَدْح، الوَقِيْعَة. ۲. (حقـ) الاِفْتِراء.

**افترا زدن** /e.-zadan/ اِفْتِراءٌ / اِفْتَرَى عليه الكِذْبَ، تَبَلِّياً / تَبَلّى، اِتِّهاماً / اِتَّهَمَ، تَقْوِيْلاً / قَوَّلَ، إقْوالاً / أَقْوَلَ، قَذْفاً / قَذَفَ ـِ الـرَّجُلَ وفي حقِّه، خَطْرَبَـةً وخِطْراباً / خَطْرَبَ، تَخَرُّصاً / تَخَرَّصَ واخْتِـراصاً / اِخْتَرَصَ عليه ← تهمت زدن.

**افتضاح** /eftezäh/ الإفْتِضاح ← رسوایی.

**افتضاح آور** /e.-ävar/ الفاضِح، الشّائِن ← ننگ آور.

**افت قیمتها** /oft-e-qimathä/ هُبُوطُ الأَسْعار.

**افت کردن** /o.-kardan/ هُبُوطاً / هَبَطَ ـِ نُزُوْلاً ومَنْزِلاً / نَزَلَ ـِ اِنْخِفاضاً / اِنْخَفَضَ.

**افتیمـون** /aftimun/ (گیـا) الأَفْتِيْمُـون، الأَفْتَمُـون، الأَفْتَمُوم، الهالوک، الكُشُوت، الأُكْشُوث، الكَشُوث.

**افدرین** /efedrin/ (گیا) ← ارمک.

**افرا** /afrä/ (گیا) الإسْفِنْدان، القَيْقَب.

**افراز** /efräz/ ۱. التَّجْزِئَة، الإفْراز. ۲. (حقـ) التَّقْسِيْم.

**افرازش** /afräzeš/ التَّصْعِيْد، التَّسامِي ← تصعید.

**افرازکردن** /efräz-kardan/ (حقـ) التَّقْسِيْم.

**افرازیاب** /afräzyäb/ ← فرازیاب.

**افراشتن** /afräštan/ نَصْباً / نَصَبَ ـُ ورَفْعاً / رَفَعَ ـَ العَلَمَ، تَقْوِيْماً / قَوَّمَ، إرْياءً / أَرْيَى الرّايَةَ، ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ الخَيْمَةَ ← برافراشتن

**افراشته** /afräšte/ المَنْصُوب.

**افراط** /efrät/ ← زیاده روی.

**افراط کردن** /e.-kardan/ ← زیاده روی کردن.

**افراط و تفریط** /e.-o-tafrit/ الزّائِدُ أَخُوالنّاقِص.

**افراطی** /e.-i/ المُتَهَوِّر، المُتَطَرِّف، الفـاحِش، المُفْرِط، مُتَجاوِزُ الحَدِّ.

**افـراطـی دسـت چپـی** /e.-iye-dast-e-capi/ (سیـا) اليَسارِيُّ المُتَطَرِّف.

**افـراطی دسـت راستـی** /e.-iye-d.-e-rästi/ (سیـا) اليَمِيْنِيُّ المُتَطَرِّف.

**افرایان** /afräyän/ (گیا) القَيْقَبِيّات.

**افروختگـی** /afruxtegi/ الوَهَـج، الوَهِيْـج، الوَهَجـان، الضَّرَم، الضِّرام، الإضْطِرام، الإتِّقـاد، الأَجِيْج، الجُحْمَةَ ← برافروختگی.

**افروختن** /afruxtan/ ← روشن کردن، برافروختن.

**افـروختـه** /afruxte/ المُحْتَـدِم، الشَّعِيْـل، المَـوْقُـود، المَسْجُور ← برافروخته.

**افروختـه شدن** /a.-šodan/ ۱. ← روشن شـدن. ۲. ← خشمگین شدن، برافروخته شدن.

**افروزه** /afruze/ (فز) السُّلَيْک، الشُّعَيْرَة.

**افریسموس** /afrismus/ (پز) ← فریسموس.

**افریقا** /efriqä/ ← آفریقا.

**افریقایی** /e.-yi/ ← آفریقایی.

**افزار** /afzär/ الأَداة.

**افزارمند** /a.-mand/ رَجُلُ المِهْنَة.

**افزایش** /afzäyeš/ الإزْدِياد، التَّزايُد، الـزِّيادَة، العَلاوَة، الإضافَة، التَّكْبِيْر، التَّكاثُر، النُّمُـوّ، الإسْتِطالَة، التَّفاضُل، التَّضَخُّم، الضَّمّ، اليَمِيْن، النَّيِّف، الإلْحاق.

**افزایش تولید** /a.-e-towlid/ إزْدِيادُ الإنْتاج، تَزايُدُ الإنْتاج.

**افزایش دادن** /a.-dädan/ افزودن.

**افزایش قیمت** /a.-e-qimat/ إزْدِيادُ السِّعْر، صُعُودُ السِّعْر.

**افزایش نرخ** /a.-e-nerx/ ← افزایش قیمت.

**افزایش یافتن** /a.-yäftan/ ← افزون شدن.

**افزودن** /afzudan/ زَيْداً / زادَ ـِ إزْدِياداً / إزْدادَ / تَزْيِيْداً / زَيَّدَ، وَفْراً وفِرَةً / وَفَرَ يَفِرُ، تَوْفِيْراً / وَفَّرَ، إيْفاراً / أَوْفَرَ، زَكْواً / زَكا ـُ، تَزْكِيَةً / زَكّى هـ اللهُ، تَكْثِيْراً / كَثَّرَ، إكْثاراً / أَكْثَرَ، إزْكاءً / أَزْكَى، إلْحاقاً / أَلْحَقَ، إضافَةً / أَضافَ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ إلى، إرْباءً / أَرْبَى، ضَعْفاً / ضَعَفَ، إنْماءً / أَنْمَى، تَنْمِيَـةً / نَمّى، رَبّـاً / رَبَّ ـُ النِّعْمَـةَ، تَجْسِيْماً / جَسَّمَ، تَعْظِيْماً / عَظَّمَ، إراعَةً / أَراعَ الشَّيءَ، تَـرْمِيْثاً / رَمَّثَ على كذا، مَدّاً / مَدَّ ـُ، تَنْيِيْفاً / نَيَّفَ على كذا، سَغْباً / سَغَبَ ـُ تَـرْيِيْماً / رَيَّمَ على كـذا، طُلُوفاً / طَلَفَ عليه، تَطْلِيْفاً / طَلَّفَ، إرْتِباءً / إرْتَبَى عليه كـذا، تَذْرِيْهاً / ذَرَّهَ على كذا.

**افزون** /afzun/ ← بیش، بسیار، زیاد.

**افزونه** /a.-e/ ← اضافه، زیاد.

**افزون شدن** /ä.-šodan/ زَيْداً / زادَ ـِ تَزايُداً / تَزايَدَ، إزْدِياداً / إزْدادَ، كَثْرَةً وكَثارَةً / كَثُرَ ـُ، تَكاثُراً / تَكاثَرَ، نماءً ونُمُوّاً / نَما ـُ، رُبُوّاً ورباءً / رَبا ـُ، فَضْلاً / فَضَلَ ـُ، مَداداً / مَدَّ ـِ، إراعَةً / أَراعَ، زَكاءً / زَكا ـُ زَكاءً / زَكّى ـِ، إزْكاءً / أَزْكَى، إرْتِقاحاً / إرْتَقَحَ، تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ، شُفُوفاً / شَفَّ ـِ.

**افزونی** /a.-i/ الزِّيْد، الزِّيادَة، النُّمـوَة، التَّكاثُر، البَرَكَة، الوَذَم، الزَّرْنَقَة.

**افسار** /afsär/ المِقْوَد، القِياد، العِـذار، اللِّجام، رَسَنُ الـدّابَّة، العِنـان، الخِطام، الـرَّشْمَـة، المِطْوَل، الطِّـوال، الماقِط.

**افسار کردن** / a.-kardan/ شَكْماً / شَكَمَ ـُ وَقْماً / وَقَمَ يَقِمُ الدّابَّةَ.

**افسار گسیخته** /a.-gosixte/ خالِـعُ العِذار، الجـامِح، الجَمُوح.

**افسانـه** /afsäne/ الأُسْطُـورَة، الخُـرافَة، الخُـزَعْبَلَـة، الخَـزَعْبَـل، الخُـزَعْبِـل، الحِكايَـة، القِصَّـة، الحَـدِيـْث، الأُطْرُوفَة، الأُحْدُوثَة.

**افسانه گوی** /a.-guy/ السَّمِيْر، السُّمَّيْر، السَّمَر.

**افسانـه‌های بـاستانـی** /a.-hä-ye-bästäni/ حِكايـاتُ الشَّعْب.

**افسانه‌یی** /a.-ye/ الأَساطِيْرِيّ، الخُرافِيّ، الخُزَعْبَلِيّ.

**افست** /ofset/ أُفْسِت.

**افسر** /afsar/ (۱. التّاج، الإِكْلِيْل. ۲. (نظ) الضّابِط.

**افسر احتیاط** /a.-e-ehtiyät/ (نظ) ضابِطُ الإِحْتِياط.

**افسر اردونـانس** /a.-e-ordonäns/ (نظ) البَرّاد، ضَـابِطُ عِيْنَة.

**افسر اکتیو** /a.-e-aktiv/ (نظ) الضّابِطُ العامِل.

**افسر امـور مالـی** /a.-e-omur-e-mäli/ (نـظ) ضابِـطُ الرَّواتِب.

**افسران ارشد** /a.-än-e-aršad/ (نظ) الضُّبّاطُ القادَة.

**افسران جزء** /a.-än-e-joz'/ (نظ) الضُّبّاطُ الأَعْوانُ.

**افسر پلیـس** /a.-e-polis/ (نظ) ضـابِطُ الأَمْـنِ، مُفَوَّضُ الشُّرْطَة.

**افسر پیاده** /a.-e-piyäde/ (نظ) ضابِطُ مُشاةٍ.

**افسر توپخانه** /a.-e-tupxäne/ (نظ) ضابِطُ المِدْفَعِيَّة.

**افسر جـزء** /a.-e-joz'/ البُلُوكُ الأَمِيـن، ضابِـطٌ بِرُتْبَـةٍ صَغِيرةٍ.

**افسر چترباز** /a.-e-catrbäz/ (نظ) ضابِطٌ مِظَلِّيّ.

**افسر حفاظت** /a.-e-hefäzat/ (نظ) ضابِطُ الأَمْنِ.

**افسر دژبان** /a.-e-dežbän/ (نظ) ضابِطُ الإِنْضِباط.

**افسردگی** /afsordeg-i/ (۱. الكَأْب، الكَـأْبَة، الكَـآبَة، الـوَحْشَة، الخُمُـول، الكَمَد، إِنْقِبـاضُ القَلْبِ، الإِحْتِشـام، الأَخِذَة، الحَـوْب ← اندوه. ۲. (پـز) الإِنْهِيارُ العَقْلِـيّ ← دپرسیون.

**افسرده** /afsorde/ ← اندوهگین.

**افسرده شدن** /a.-šodan/ ← اندوهگین شدن.

**افسرده کردن** /a.-kardan/ ←اندوهگین کردن.

**افسردیـده‌بان خـط مقدم** /afsar-e-didebän-e-xat-te-moqaddam/ (نظ) ضابِطُ الرَّصَدِ الأَمامِيّ.

**افسر رابط** /afsar-e-räbet/ (نظ) ضابِطُ الإِرْتِباط، ضابِطُ الإِتِّصال.

**افسر رنجر** /a.-e-renjer/ (نظ) ضـابِطُ مَغاوِيْر، ضـابِطُ صاعِقَة.

**افسرستاد** /a.-e-setäd/ (نظ) ضابِطُ الأَرْكان.

**افسرسررشته‌داری** /ä.-e-sar-rešte-däri/ (نظ) ضابِطُ مِيْرَة أو إِعاشَة.

**افسرشهربانی** /a.-e-šahrbäni/ ← افسر پلیس.

**افسرعالیـرتبه** /a.-e-älirotbe/ (نظ) ضابِـطٌ ذو رتبةٍ كبيرة.

**افسرکشیک** /a.-e-kešik/ (نظ) نُوْبَتْجِي، ضابِطُ خَفْرٍ.

**افسرکماندو** /a.-e-komändo/ (نظ) ضابِطُ صاعِقَةٍ.

**افسرکنترل** /a.-e-kontorol/ (نظ) ضابِطُ سَيْطَرَةِ النَّقْلِ.

**افسرگشت** /a.-e-gašt/ (نظ) ضابِطُ شُرْطَةٍ مُسَلَّحَةٍ.

**افسرنگهبان** /a.-e-negahbän/ (نظ) ضابِطُ نُوبَتْجِي.

**افسروظیفه** /a.-e-vazife/ (نظ) ضـابِطُ الصَّفّ، ضـابِطُ تَجْنِيْد.

**افسریار** /a.-yär/ (نظ) النّائِب.

**افسنتین** /afsantin/ (گیا) الأَفْسَنْتِيْـن، ذَقَنُ الشَّيْـخ، الشَّيْب، الشَّيْبَة، الشَّيْخُ الخراسانيّ.

**افسنتین کاذب** /a.-e-käzeb/ گیا) الأَمْرُوسِيَّة.

**افسوس** /afsus/ وَا، آه، آهاً، واأَسَفاه، ياأَسَفاه، الأَسَف، الحَسْرَة، اللَّهَف، واحَسْرَتاه، يـا سَلام، الشَّجَن، الشُّجُون، النَّدَم، النَّدامَة، المَنْدَم، التَّنَدُّم، يالَهْفَة، تَبْكِيْتُ الضَّمِيْرِ، تَأْنِيْبُ الضَّمِيْرِ.

**افسوس خوردن** /a.-xordan/ ← دریغ خوردن

**افسون** /afsun/ ← جادو، سحر، طلسم.

**افسون خـواندن** /a.-xändan/ عَزْمـاً ومَعْزِمـاً وعَزِيْمـاً

وعَزِيمَةً وعُزماناً / عَزَمَ ـِ وتَعزِيماً / عَزَمَ الرّاقِي، تَعْوِيْزاً / عَوَّزَ، إعازَةً / أعازَ.

**افسون کردن** /a.-kardan/ ← جادو کردن، سحرکردن.

**افسونگر** /a.-gar/ ← جادوگر

**افسونگری** /a.-g.-i/ ← جادوگری ← جادو.

**افشا** /efšä/ ← آشکار کردن، آشکار سازی.

**افشا کردن** /e.-kardan/ ← آشکار کردن.

**افشاگری** /e.-gari/ الإفشاء.

**افشاندن** /afšändan/ ١ ← ریختن. ٢ ← پراکنده کردن. ٣ ← تکان دادن.

**افشانه** /afšäne/ ← عطرپاش.

**افشره** /afšore/ الشُّرْبات.

**افشون** /afšun/ المِذْراة.

**افطار** /eftär/ الفِطْر، الفُطُور.

**افطار کردن** /e.-kardan/ إفْطاراً / أفْطَرَ، فِطْراً وفُطُوراً / فَطَرَ ـُ الصّائِمُ.

**افطاری** /e.-i/ الفَطُور.

**افعی** /af'i/ (جانـ) الأَفْعَـى، الأُفْعُوان، الزُّغْبَـل، الأَيْم، الأَيْن، الحِزبِش، الصِّلّ، الحَنَش، أُمُّ الرُّبَيْس.

**افعی مصری** /a.-ye-mesri/ (جانـ) البَزّاقَة.

**افغان** /afqän/ ← ناله، زاری.

**افغانستان** /afqänestän/ أفْغانِسْتان.

**افق** /ofoq/ الأُفُق، الخافِق.

**افق حقیقی** /o.-e-haqiqi/ الأُفُقُ الحَقِيْقِيّ أو السَّماوِيّ.

**افق مرئی** /o.-e-mar'i/ الأُفُقُ المَحْسُوس أو الظّـاهِرِيّ، الأُفُقُ المَرْئِيّ.

**افقی** /o.-i/ الأُفُقِيّ.

**افکار عمومی** /afkär-e-omumi/ الرَّأْيُ العامّ.

**افکتور** /efektor/ مُسْتَجِيْـب [عضوٌ أو جـزء يَستجيب لِمُؤثّر].

**افکندن** /afkandan/ ← انداختن.

**افکنده** /afkande/ المَطْرُوح، المُلْقَى، الصَّرِيْـع، الخُفاصَة، الطِّرْح، اللُّقَى، القَذِيْف، الطَّرِيْح ← انداخته

**افکننده** /afkanande/ الطَّرُوح، المُلْقِي، القَـذِيْف ← اندازنده.

**افگانه** /afgäne/ الجَنِيْن.

**افلاس** /efläs/ الإفْلاس ← تنگدستی.

**افلیج** /eflig/ الأَشَـلّ، المَفْلُوج، الكَسِيْـح، الأَكْسَـح، المُكَسَّح.

**افول کردن** /oful-kardan/ ← غروب کردن.

**افود** /afud/ ← ایفود.

**افیون** /afyun/ (گیا) ← تریاک ٢.

**افیونی** /a.-i/ ← تریاکی.

**اقارون** /aqärrun/ (گیا) القارُوْن، الإيْكَر.

**اقاقیا** /aqäqiyä/ أقاقِيا، السَّنْط، اللَّبَخ، الرُّوبِيْنِيَّة.

**اقاقیای سیال** /a.-ye-sayyäl/ (گیا) الطَّلْح، السَّيّال.

**اقاقیای عربی** /a.-ye-arabi/ (گیا) الشَّوْكَةُ القُبْطِيَّة.

**اقامت** /eqämat/ الإقـامَة، النُّـزُوْل، المُقام، الثَّمَـل، الثَّناءَة، المَحَلّ.

**اقامت موقتی** /e.-e-movaqqat-i/ الإقامَةُ المُوَقَّتَة.

**اقامت کردن** /e.-kardan/ إقامَةً / أقامَ، سَكَناً وسُكْنَى / سَكَنَ ـُ الـدّارَ، وَطْناً / وَطَنَ يَطِنُ، وإيْطـاناً / أوْطَنَ، وتَأَرُّضاً / تَأَرَّضَ، وتَأَرِّياً / تَأَرَّى، واسْتِئْراضاً / اِسْتَأْرَضَ، وأُبُوداً / أَبَدَ ـِ، وأُتُماً / أَتَمَ ـِ، وأَلَهاً / أَلِهَ ـَ بالمكانِ، أرَكاً / أرَكَ ـُ وأرِكَ ـَ فـي المكانِ، بَتّاً / بَتَأَ ـَ، وبَتْواً / بَتا ـُ وبُرُوكاً / بَرَكَ ـُ في المكانِ، إباءَةً / أباءَةً بالمكانِ، تَبَوُّءاً / تَبَوَّأَ المكانَ وبه، بَجْداً وبُجُوداً / بَجَدَ ـُ وتَبْجِيْداً / بَجَّدَ، وبُلُوداً / بَلَدَ ـُ، وإبْلاداً / أبْلَدَ بالمكانِ، بَوْضاً / باضَ ـُ وبَيْضاً / باضَ ـِ في المكانِ، تبْنِيْقاً / بَنَّقَ بالمكانِ، تَبَنُّكاً / تَبَنَّكَ في المكـانِ وبه، تُنُوءاً / تَنَأَ ـَ، وتُنُوخاً / تَنَخَ ـُ وتَنَّخَ تَنْنِيْخـاً، وتُلُوداً / تَلَدَ ـِ، وتَلْداً / تَلِدَ ـَ، وتَلَدُّداً / تَلَدَّدَ، وثُبُوتـاً وثَباتاً / ثَبَتَ ـُ فـي المكانِ، ثَواءً / ثَوَى ـِ وإثْواءً / أثْوَى، وتَثْوِيَةً / ثَوَّى المكانَ و فيه وبه، ثَمْلاً وثُمُولاً / ثَمَلَ ـُ في المكانِ، ثَكَماً / ثَكِمَ ـَ بالمكانِ، جَحْواً / جَحا ـُ بالمكانِ، جُفُوفاً وجَفافاً / جَفَّ ـِ لِبْدُه، إحْياناً / أحْيَنَ، حَدًى / حَدِيَ ـَ بالمكانِ، حَطّاً / حَطَّ ـُ وإلْقاءً / ألْقَى رَحْلَه، تَحَلُّساً / تَحَلَّسَ، وتَحَجِّياً / تَحَجَّى، وحَجْواً / حَجا ـُ وحُرانـاً وحُرُناً / حَرَنَ ـُ، وحُجُوناً / حَجِنَ ـَ بالمكانِ، إخْراساً / أخْرَسَ في المكـانِ، إخْلاطاً / أخْلَطَ بالمكانِ، حَجْحَجَةً / حَجْحَجَ في المكانِ، حُتُوداً / حَتَدَ ـِ وحُلُولاً / حَلَّ ـُ وإخْلاداً / أخْلَدَ، وخَذْراً / خَدَرَ ـُ، وخُبُوعاً / خَبَعَ ـَ وخَفْضاً / خَفَضَ ـِ بالمكانِ، وخَـرْمَدَةً و خِـرماداً /

خَزَمَدَ، خُيُوماً وخَيْماً / خامَ ـِ إذْناناً / أَذَنَّ، وَرَبْضاً و رُبُوضاً ورِبْضَةً / رَبَضَ ـِ، ورَبّاً / رَبَّ ـُ ورَبْعاً / رَبَعَ ـَ ورَزْناً / رَزَنَ ـُ ورَضْماً ورَضَماناً / رَضَمَ ـِ ورَيْماً / رَامَ ـِ ورُبُوداً / رَبَدَ ـُ رُتُوخاً / رَتَخَ ـُ، ورُجُوناً / رَجَنَ ـُ ورَجِنَ ـَ ورَجُنَ ـُ وإرْقاداً / أَرْقَدَ، وتَرَكُّحاً / تَرَكَّحَ، وتَرْنِيقاً / رَنَّقَ، ورُمُوءاً ورَمأً / رَمَأَ ـَ وتَرْيِيماً / رَيَّمَ، ورُمُوكاً / رَمَكَ ـُ بالمكانِ، رُتُوءاً / رَتَأَ ـَ، ورَكْواً / رَكا ـُ في المكـانِ، مُرابَطَةً / رَابَطَ الجَيْشُ، إرْتِجاناً / إرْتَجَنَ، ورَهْكاً / رَهَكَ ـَ ورُصُوعاً / رَصَعَ ـَ وإرْباباً / أَرَبَّ، وزُخُوكاً / زَخَكَ ـَ بالمكانِ، إزْماناً / أَزْمَنَ في المكانِ، سُدُوحاً / سَدَحَ ـَ، وصَيْفاً / صافَ ـِ وتَطْنِيباً / طَنَّبَ، وعَدْناً وعُدُوناً / عَدَنَ ـِ، وعَمْراً / عَمَرَ ـُ وعَمْناً / عَمَنَ ـِ وعَمِنَ ـَ، وتَعَزْوُشاً / تَعَزْوَشَ، وتَعَرُّصاً / تَعَرَّصَ، وعَهْناً / عَهَنَ ـُ، وعَرَشاً / عَرَشَ ـَ وعَوْجاً ومَعاجاً / عاجَ ـُ بالمكانِ، عَكْفاً / وعُكُوفاً / عَكَفَ ـِ في المكانِ، غِنَىً ومَغْنَىً / غَنِيَ ـَ وغَنْغَنَةً / غَنْغَنَ بالمكانِ، وإغْياماً / أَغْيَمَ في المكـانِ، فُتُوكاً / فَتَكَ ـِ وقُعُوداً / قَعَدَ ـُ وإقْعاداً / أَقْعَدَ بالمكانِ، قَطْناً / قَطَنَ ـُ المكانَ، قُطُوناً / قَطَنَ ـِ في المكانِ، لُبْثاً ولُبْاثاً ولَبـاثاً ولَبِيثَةً ولَباثَةً ولَبَثاناً / لَبِثَ ـَ، ولَحْلَحَةً / لَحْلَحَ، ولَحْماً / لَحِمَ ـَ، وإلْحاماً / أَلْحَمَ، ولَبّاً / لَبَّ ـُ وإلْباباً / أَلَبَّ، وإلْباداً / أَلْبَدَ، ولَثّاً / لَثَّ ـُ، وإلْثاثاً / أَلَثَّ، ولَثْلَثَةً / لَثْلَثَ، ولَحَجاً / لَحِجَ ـَ، ولُذُوباً / لَذَبَ ـُ وإلْظاظاً / أَلَظَّ، وتَلَدُّناً / تَلَدَّنَ، ولَكّاً / لَكِيَ ـَ بالمكانِ، مُتُـوناً / مَتَنَ ـِ فـي الأرْضِ، مُدُوناً / مَدَنَ ـُ، ومُتُوداً / مَتَدَ ـُ ومُكُوداً / مَكَدَ ـُ وإناخَةً / أَناخَ، ونُتُوخاً ونَتِيْخاً / نَتَخَ ـِ وتَنْتِيْخاً / نَتَّخَ بالمكانِ، نَجْعاً / نَجَعَ ـَ المكانَ، إنْتِضاداً / إنْتَضَدَ في المكـانِ، تَنْوِيساً / نَوَّسَ، وإنْتِواءً / إنْتَوَى بالمكـانِ، هُكُوعاً / هَكَعَ ـَ، إهْماداً / أَهْمَدَ في المكانِ، تَوْبِيْراً / وَبَّرَ المكانَ، وُرُوكاً / وَرَكَ ـِ وتَوَرُّكاً / تَوَرَّكَ، ووُتُوناً وتِنَةً / وَتَنَ يَتِنُ، ووَصْداً / وَصَدَ يَصِدُ، ووَبْراً / وَبَرَ يَبِرُ، ووُكُوداً / وَكَدَ يَكِدُ بالمكانِ.

**اقامتگاه** /*e.-gäh*/ المَناخ، الإقامَة، مَحَلُّ الإقامَة، السَّكَن، المَسْكِـن، البَيْـت، البِيْئَة، المَـأْوَى، المَقَـرّ، المُسْتَقَـرّ، المَعاج، المَحْتِد.

**اقامه** /*eqäme*/ الإقامة.

**اقامهٔ دعوا** /*e.-ye-da'vä*/ إقامَةُ الدَّعْوَى.

**اقامهٔ دلیل** /*e.-ye-dalil*/ إقامَةُ البَيِّنَة.

**اقبال** /*eqbäl*/ ← بخت.

**اقتباس** /*eqtebäs*/ الاِقْتِباس، الاِشْتِقاق.

**اقتباس کردن** /*e.-kardan*/ إقْتِباساً / إقْتَبَسَ.

**اقتدا** /*eqtedä*/ ← پیروزی.

**اقتدار** /*eqtedär*/ ← توانایی.

**اقتدا کردن** /*eqtedä-kardan*/ ← پیروزی کردن.

**اقتراح کردن** /*eqteräh-kardan*/ ← پیشنهاد کردن.

**اقتصاد** /*eqtesäd*/ الإقْتِصاد.

**اقتصاد اجتماعی** /*e.-e-ejtemä'i*/ الاِقْتِصادُ الاِجْتِماعِيّ.

**اقتصاد روستایی** /*e.-e-rustäyi*/ الاِقْتِصادُ الرِّيْفِيّ.

**اقتصاد سیاسی** /*e.-e-siyäsi*/ الاِقْتِصادُ السِّياسِيّ.

**اقتصادی** /*e.-i*/ الاِقْتِصادِيّ.

**اقتضا** /*eqtezä*/ الاِقْتِضاء، أَصْوَبِيَّة.

**اقتضا کردن** /*e.-kardan*/ إقْتَضَى الحالُ كذا.

**اقحوان** /*oqhovän*/ (گیا) ← بابونه.

**اقحوان صبـاغان** /*o.-e-sabbäqän*/ (گیا) عَيْـنُ الثَّور ← گاو چشم.

**اقدام** /*eqdäm*/ الإقْدام، الفِعْل، الإجْراء.

**اقدامات** /*e.-ät*/ (نظ) إجْراءات.

**اقدامات اولیه** /*e.-ät-e-avvaliyye*/ الإجْراءاتُ الأَوَّلِيةُ.

**اقـدامـات جـدی** /*e.-ät-e-jeddi*/ الإجْراءاتُ العَنِيْفَـةُ أو الشَّدِيْدَةُ.

**اقدامات ضروری** /*e.-ät-e-zaruri*/ إخْتِياطُ الطَّوارِئ.

**اقدامات قانونی** /*e.-ät-e-qänuni*/ الإجْراءَاتُ القانُونِيَّة أو قَضائِيَّة.

**اقدامـات لازمه** /*e.-ät-e-läzeme*/ الإجْراءاتُ الضَّـرُورِيَّة أو المَطْلُوبَة.

**اقدام کردن** /*eqdäm-kardan*/ قُدُوْماً / قَدِمَ ـَ، وإقْداماً / أَقْدَمَ، وجَسـارَةً و جُسُوراً / جَسَرَ ـُ، وجَـزْماً / جَزَمَ ـِ وتَجْلِيْحاً / جَلَّحَ، ووُصُـوباً / وَصَبَ يَصِـبُ على الأَمْـرِ، تَلَجْلُجاً / تَلَجْلَجَ بالشَّيء.

**اقرار** /*eqrär*/ ← اعتراف.

**اقرار کردن** /*e.-kardan*/ ← اعتراف کردن.

**اقرارنامه** /*e.-näme*/ شَهادَةُ القَسَمِ، شَهادَةٌ أو إقْرارٌ كتابِيٌّ بِقَسَمٍ.

**اقساط** /*aqsät*/ الأَقْساط.

**اقساط دادن** /agsät-dädan/ نَجْماً / نَجَمَ ـُ وتَنْجِيْماً / نَجَّمَ الدَّيْنَ.
**اقساط سالانه** /a.-e-säläne/ الأَقْساطُ الشَّهرِيَّة.
**اقساط ماهانه** /a.-e-mähäne/ الأَقْساطُ الشَّهرِيَّة.
**اقسام** /aqsäm/ الأَقْسام.
**اقسام کلمه** /a.-e-kaleme/ أَنْواعُ الكَلِمَةِ، أقسامُ الكَلِمَةِ.
**اقطاع** /eqtä'/ الإِقْطاع، الإِقْطاعَة ← تیول.
**اقطاع دادن** /e.-dädan/ إِقْطاعاً / أَقْطَعَ هـ الأَميـرُ البَلَدَ ← تیول دادن.
**اقلاً** /aqallan/ الأَدْنَى، الأَصْغَر، الأَقَلّ.
**اقلام** /aqläm/ ۱. الأَقْلام. ۲. الأَعْداد، الأَرْقام.
**اقلام وارداتی** /a.-e-väredäti/ السِّلَعُ المُسْتَوْرَدَة.
**اقلیت** /aqalliyyat/ الأَقَلِّيَّة.
**اقلیت نژادی** /a.-e-nežädi/ الأَقَلِّيَّةُ العُنْصُرِيَّة.
**اقلیم** /eqlim/ الإِقْلِيْم، القارَّة.
**اقلیمشناسی** /e.-šenäsi/ الإِقْلِيْمِيّات ← هواشناسی.
**اقلیمی** /eqlimi/ الإِقْلِيْمِيّ.
**اقونیطـون** /aqunitun/ (گیا) البِيْـش، خانِـقُ الذِّئْبِ ← تاج‌الملوک.
**اقونیطون هندی** /a.-e-hendi/ (گیا) الهُلْهُل، الصِّخِير ← زغال اخته.
**اقیانـوس** /oqyänus/ المُحِيْـط، أُوْقِيانُـس، أُوْقيانُـوس، الخِضَمّ، اليَمّ، البَحْر، القامُوس، المِلْح.
**اقیانوس آرام** /o.-e-äräm/ المُحِيْطُ الهادِئ، الأُوْقِيـانُس الپاسِيْفِيكي.
**اقیـانــوس اطلـس** /o.-e-atlas/ المُحِيـطُ الأَطْلَسِـيّ، الأُوْقِيانُس الأَطْلَنْطِيّ، بَحْرُ الظُّلُماتِ.
**اقیـانوس منجمـد جنوبـی** /o.-e-monjamed-e-janubi/ المُحِيـطُ المُتَجَمِّـدُ الجَنُـوبِـيّ، الأُوْقِيـانُـس المُتَجَمِّـد الجَنُوبِيّ.
**اقیانـوس منجمد شمـالی** /o.-e-m.-e-šamäli/ المحيط المتجمد الشَّمالِيّ، الأُوْقِيانُس المُتَجَمِّد الشَّمالِيّ.
**اقیانوس هند** /o.-e-hend/ المُحِيطُ الهِنْدِيّ، الأُوْقِيانُس الهِنْدِيّ، بَحْرُ الهِنْد.
**اقیانوس‌شناسی** /o.-šenäsi/ عِلْمُ البِحارِ.
**اقیانوسی** /o.-i/ الأُوْقِيانُوسِيّ.
**اقیانوسیه** /o.-iyye/ الأُوْقِيانِيا.
**اکادمی** /akädemi/ ← آکادمی، فرهنگستان.
**اکاسیا** /akäsiyä/ ← (گیا) اقاقیا.
**اکالیپتوس** /okäliptus/ (گیا) الأُوْكالِبْتُس.
**اکالیف** /akälif/ (گیا) البُرْطُم ← فربیون.
**اکبیر** /ekbir/ ← زشت.
**اکبیری** /e.-i/ ← زشت.
**اکتاو** /oktäv/ (مسـ) الجَواب.
**اکتبر** /oktobr/ أُكْتُوبَر، التِّشْرِيْنُ الأَوَّل.
**اکتت** /oktet/ (مسـ) اللَّحنُ الثَّمـانِيّ، لَحنٌ مُعَدٌّ لِثَمـاني آلاتٍ أو ثَمانِيَةِ أصواتٍ.
**اکتسـاب** /ektesäb/ الإِحْـراز، النَّيْـل، التَّحْصِيْـل، الإِكْتِساب.
**اکتساب کردن** /e.-kardan/ إِكْتِساباً / إِكْتَسَبَ، إحرازاً / أَحْرَزَ، تَحْصِيْلاً / حَصَّلَ، نَيْلاً و نـالاً و نالَةً / نالَ يَنِيْلُ ويَنالُ.
**اکتسابی** /e.-i/ المُكْتَسَب.
**اکتشـاف** /ekteŝäf/ الإِكْتِشـاف، الجَـوْس، الإِجْتِيـاس، الإِسْتِقْصاء، الإِخْتِراع، الإِسْتِنْباط.
**اکتشافی** /e.-i/ (نظ) التَّجَسُّسِيّ.
**اکتفا کردن** /ektefä-kardan/ إِكْتِفاءً / إِكْتَفَى، إِحْتِساباً / إِحْتَسَبَ به، تَبَلُّغاً / تَبَلَّغَ.
**اکتوبر** /oktobr/ ← اکتبر.
**اکتوئری** /aktu'eri/ الخَبِيْرُ بشُؤُون التَّأْمِيْن.
**اکثر** /aksar/ ← بیشتر.
**اکثراً** /a.-an/ ← بیشتر.
**اکتیو** /aktiv/ العامِل، الفَعّال.
**اکتیویته** /a.-ite/ الفاعِلِيَّة، الفَعّالِيَّة.
**اکثریـت** /aksar-iyyat/ الأَكْثَـرِيَّة، الأَغْلَبِيَّـة، السَّـواد، السَّوادُ الأَعْظَم.
**اکثریت آرا** /a.-e-ärä/ أَغْلَبِيَّةُ الأَصْوات.
**اکثریت قریب به اتفاق** /a.-e-qarib-be-ettefäq/ الأَغْلَبِيَّةُ أو الأَكْثَرِيَّةُ السّاحِقَة.
**اکثریت مطلق** /a.-e-motlaq/ الأَكْثَرِيَّةُ المُطْلَقَة.
**اکثریت نسبی** /a.-e-nesbi/ النِّيابَةُ النِّسْبِيَّة.
**اکرام کردن** /ekräm-kardan/ ← احترام کردن.

**اکراه** /ekräh/ الکُره، الکَراهَة، الرَّغم، الإرْغام، الجَبْر، الإجْبار، القَهر، الإلْتِزام، الضَّغط، الضُّغطَة، التَّرَدُّد، الإمْتِناع، الهِرّ.

**اکراه داشتن** /e.-däštan/ کُرهاً و کَراهَةً و کَراهِيَةً / کَرِهَ ـ الشَّيءَ، تَکَرُّهاً / تَکَرَّهَ، تَکارُهاً / تَکارَهَ، إقْهاماً / أقْهَمَ عن الشَّيء، إکْآءً / أکْأی عنه، تَنَظُّفاً / تَنَظَّفَ من کذا.

**اکرومیسین** /akromaysin/ (پز) أکْرومایْسِيْن.

**اکزما** /ekzemä/ (پز) الإکْزيْما، الإکْزِمَة، النَّمْلَةُ الفارسيّة.

**اکزمای چرکین** /e.-ye-cerkin/ (پز) إکْزِيْما رَخْوَةٌ أو دامِعَة.

**اکزمایی** /e.-yi/ النَّمْلِيّ، إکْزِيْماوِيّ.

**اکزوز** /ekzoz/ مِدْخَنَةُ المُحَرِّک، أُنْبُوبَةُ أو ماسُورَةُ العادِم.

**اکسایش** /oksäyeš/ (شيمـ) التَّأکْسُد، الإصْداء ← اکسیداسیون.

**اکسپرس** /ekspres/ نَقْلٌ سريع، اکْسْبِرِيْس.

**اکسپرسیونیست** /ekspresyonist/ التَّعْبِيْرِيّ.

**اکسپرسیونیسم** /ekspresyonism/ المَذْهَبُ التَّعْبِيْرِيّ، التَّعْبِيْرِيَّة.

**اکسپوزان** /ekspozän/ (رضـ) أُسّ، دَليلُ القُوَّة ← نماینده، توان.

**اکسپوزیسیون** /ekspozisyon/ ← نمایشگاه.

**اکسل** /eksel/ الجُزْء، مِحْوَرُ العَجَلَة أو الدُّولاب.

**اکسنده** /oksande/ (شيمـ) المُؤَکْسِد.

**اکسی استیلن** /okseasetilen/ (شيمـ) أُکْسِجِيْنِيّ أَسِيتِيلِيْنِيّ.

**اکسید** /oksid/ (شيمـ) الأُکْسِيْد.

**اکسید آلومینیوم** /o.-e-äluminiom/ ← آلومین.

**اکسیداسیون** /oksidäsyon/ (شيمـ) ← اکسایش.

**اکسید اورانیوم** /o.-e-uränyom/ (شيمـ) أُوران، أُکْسِيدُ الأُورانيوم.

**اکسید باریوم** /o.-e-bäriom/ (شيمـ) الباريتا، أُکْسِيدُ البارِيُوم.

**اکسید دومنیزی** /oksid-e-do-manyezi/ (شيمـ) المَغْنِيْزِيا ← منگنز.

**اکسید دو زنگ** /o.-do-zang/ (شيمـ) أُکْسِيْدُ الزِّنْک ← سفید آب دو زنگ.

**اکسیدریل** /o.-ril/ (شيمـ) الهِيْدْرُوکْسِيْل.

**اکسید سرخ سرب** /o.-e-sorx-e-sorb/ (شيمـ) الأَسْرِيْقون.

**اکسید کربون** /o.-e-karbon/ (شيمـ) أَوّلُ أُکْسِيْدُ الکَرْبُون.

**اکسید منیزیم** /o.-e-manyezyom/ (شيمـ) أُوکْسِيدُ المَغْنِيْسِيُوم.

**اکسیدن** /oksidan/ (شيمـ) ← اکسایش.

**اکسید نیتریک** /o.-e-nitrik/ (شيمـ) أُوکْسِيدُ نِتْرِيْک.

**اکسید کلسیوم** /o.-kalsyom/ (شيمـ) ← آهک.

**اکسیده شدن** /o.-e-šodan/ (شيمـ) ← اکسایش.

**اکسیر** /eksir/ الإکْسِيْر.

**اکسیژن** /oksižen/ (شيمـ) الأُکْسِيْجِيْن، المُصْدِئ، الأُوکْسِيْجِيْن.

**اکسیژناسیون** /oksiženäsyon/ (شيمـ) أَکْسَجَة، أَکْسَدَة.

**اکسیژنوتراپی** /oksiženoteräpi/ (شيمـ) إسْتِکْساج، مُداواةٌ بالأُکْسِجِيْن.

**اکسیژنه** /oksižene/ (شيمـ) المُتَأَکْسِج.

**اکسی هموگلوبین** /oksihemoglobin/ (شيمـ) أُکْسِيْمُوغْلُوبِيْن.

**اکلامپسی** /eklämpsi/ (پز) مَسُّ الأَجِنَّة ← مسمومیت حاملگی.

**اکلیل** /eklil/ ۱ ← تاج. ۲. کُشْفَةُ وَجْهِ المِعْبَرَة ← تاج ستون. ۳. ذُرُوْرُ البُرُونز لتجميل الوجه. ۴. (نجـ) الإکْلِيْل.

**اکلیل الجبل** /eklil-ol-jabal/ (گيا) إکْلِيْلُ الجَبَل.

**اکلیل جنوبی** /e.-e-jonubi/ (نجـ) کَوْکَبَةُ الإکْلِيْلِ الجَنُوبِيّ.

**اکلیل زدن** /e.-zadan/ تَبَرُّجاً / تَبَرَّجَ باستعمالِ الذُّرُوْرِ و المَساحِيْق.

**اکلیل شمالی** /e.-e-šamäli/ (نجـ) کَوْکَبَةُ الإکْلِيْلِ الشَّمالِيّ.

**اکلیلی** /e.-i/ الإکْلِيْلِيّ، التّاجِيّ.

**اکلیل کوهی** /e.-e-kuhi/ (گيا) إکْلِيْلُ الجَبَل، نَدَى البَحْر.

**اکلیل الملک** /e.-ol-malek/ (گيا) الحَنْدَقُوقَى ← شبدر زرد.

**اکنون** /aknun/ الآن، الحال، حالاً، في‌الحال، فِعْلاً، السّاعَة، العاجِل، في‌الوقت الحاضِر.

**اکواریوم** /akoäriyom/ المَرْبَى المائِيّ.

**اکولاد** /akoläd/ (رضـ) خَطُّ العَناق. الشّالِم.

**اکولوژی** /ekoloži/ عِلْمُ التَّبَيُّؤ ← بومشناسی.

**اکیپ** /ekip/ الكُتْلَة، الدَّوْرِيَّة.

**اکیپ گشتی** /e.-e-gašti/ الدَّوْرِيَّةُ العَسْكَرِيَّة.

**اکید** /akid/ الأكِيْد.

**اکیداً** /a.-an/ بالتَّأْكِيْد، بِصَرامَةٍ، بِقَسْوَةٍ.

**اکیدنه** /ekidne/ (جانـ) الكِيْنِوي، النُّضْناض.

**اکیر** /akir/ الإيْكَر ← اقارون.

**اگامی** /agämi/ (جانـ) الأغامِي، البَوّاق، العَجام.

**اگر** /agar/ إنْ، إذا، لَوْ، إذْما.

**اگزوز** /egzoz/ ← اکزوز.

**اگزوسمز** /egzosmoz/ (فز) النَّضْح، تَيّارٌ داخليٌّ [مُتَّجِهٌ إلى الخارج]، التَّنافُذُ أو التحالُّ الخارِجيّ.

**اگزیستانسیالیست** /egzistänsiälist/ (فلـ) الوُجُودِيّ.

**اگزیستانسیالیسم** /egzistänsiälism/ (فلـ) الوُجُودِيَّة.

**اگو** /ego/ ← فاضلاب.

**آل** /äl/ (گیا) القُرْنُوس.

**الآن** /alän/ ألآن ← اکنون.

**الا** /ellä/ جز، مگر ← مگر.

**الاستیسیته** /elästisite/ التَّمَغُّط ← کشسانی.

**الاستیک** /elästik/ المُتَمَغِّط، قابلٌ للتَّمَدُّد.

**الاش** /aläš/ (گیا) ← آلش، راش، الش.

**الاغ** /oläq/ (جانـ) الحِمار ← خر.

**الاکلنگ** /alläkolang/ ۱. (جانـ) ← آلاکلنگ. ۲. المَرْجُوحَة، الرُّجاجَة. الأُرْجُوحَة، الزُّحْلُوقَة.

**الاهه** /elähe/ ← الهه.

**الاهی** /elähi/ ← الهی.

**البته** /albatte/ البَتَّة، بَتَّةً، بَتاتاً، طَبْعاً، حَتْماً.

**البومن** /albumen/ (جانـ) السُّوَيْداء.

**البینیسم** /albinism/ المَهَق ← زال تنی.

**التزام** /eltezäm/ ۱. الإلْتِزام، العُهْدَة، المَسْئُولِيَّة، الإرْتِباط، التَّعَهُّد، الضّمان. ۲. (حقـ) الإلْتِزام.

**التزام نامه** /e.-näme/ إقْرارٌ إلْتِزامِيّ.

**التزامی** /e.-i/ إمْكانِيّ، إحْتِمالِيّ.

**التصاق** /eltesäq/ التَّمَسُّک ← چسبیدن، چسبندگی، پیوستن.

**التصاق چانه** /e.-e-cäne/ (پز) اِلْتِصاقُ أو اِرْتِفاقُ الذَّقَن.

**التصاق غضروفی** /e.-e-qozrufi/ (پز) تَنامٍ غُضْرُوفِيّ، اِتِّحادٌ غُضْرُوفِيّ.

**التفات** /eltefät/ المُلاحَظَة، المُبالاة، «از روی ~»: كَرَماً، فَضْلاً.

**التفات کردن** /e.-kardan/ ۱. ← توجّه کردن. ۲. ← دادن، بخشیدن.

**التقاطی** /elteqäti/ ۱. [مکتب] الإنْتِقائِيَّة. ۲. الإنْتِقائِيّ.

**التماس** /eltemäs/ الإلْتِماس، الإبْتِهال، التَّوَسُّل، الرَّجاء، التَّرَجِّي، الضَّراعَة، التَّضَرُّع.

**التماس کردن** /e.-kardan/ اِلْتِماساً / اِلْتَمَسَ، رَغِباً و رُغْبَى و رَغْباء و رُغْبَةً و رَغَبُوتاً و رَغَبُوتَى و رَغَباناً / رَغِبَ ـ إليه، اِسْتِعطافاً / اِسْتَعْطَفَ، تَحْلِيْفاً / حَلَّفَ، اِسْتِحْلافاً / اِسْتَحْلَفَ، مُناشَدَةً / ناشَدَ، عَتّاً / عَتَّ فلاناً.

**التهاب** /eltehäb/ (پز) الإلْتِهاب.

**التهاب استخوان** /e.-e-ostoxän/ (پز) العُظام.

**التهاب برون شامهٔ دل** /e.-e-brun-šäme-ye-del/ (پز) الشُّغاف.

**التهاب ثرب** /e.-e-sarb/ الثُّراب.

**التهاب رحم** /e.-e-rahem/ (پز) الرُّحام.

**التهاب رماتیسمی مفاصل** /e.-e-rumätismi-ye-mafäsel/ (پز) الظُّلاع.

**التهاب صفاق طحال** /e.-e-sefäq-e-tahäl/ (پز) الطُّنَأ.

**التهاب غدهٔ هیپوفیز** /e.-e-qodde-ye-hipofiz/ (پز) الخَيْزَجَل.

**التهاب کلیه** /e.-e-kolye/ (پز) ← برایت.

**التهاب کیسهٔ بیضه** /e.-e-kise-ye-beyze/ (پز) الصُّفان.

**التهاب مثانه** /e.-e-masäne/ (پز) المَثَن، اِلْتِهابُ المَثانَةِ.

**التهاب معده** /e.-e-ma'de/ (پز) النَّزْلَةُ المَعْدِيَّة.

**التهابی** /e.-i/ الإلْتِهابِيّ.

**التیام دادن** /eltiyäm-dädan/ لَأْماً / لَأَمَ ـ وتَلْئِيْماً / لَأَّمَ الجُرْحَ، شِفاءً / شَفَى ـِ الجُرْحَ ← بهبود بخشیدن.

**التیام یافتن** /e.-yäftan/ اِلْتِئاماً / اِلْتَئَمَ و اِلْتِحاماً /

اِلْتَحَمَ، اِنْدِمالاً / اِنْدَمَلَ، شِفاءً / شُفِيَ ـ مج الجُرْحُ ← بهبود يافتن.

**التيز** /altiz/ (جانـ) الدُّقّسَة.

**التيماتوم** /oltimätom/ ← اولتيماتوم.

**الجزاير** /aljazäyer/ الجَزائِر.

**الجزايرى** /a.-i/ الجَزائِرِيّ.

**الحاح كردن** /elhäh-kardan/ ← پافشارى كردن، اصرار كردن.

**الحاد** /elhäd/ الإلْحاد، التَّعْطِيل.

**الحـاق** /elhäq/ الإلْحـاق، الضَـمّ، الإدْغـام، الإدْمـاج، الحَشْو، التَّحْشِيَة، الدَّسّ.

**الحاق كردن** /e.-kardan/ إلْحاقاً / أَلْحَقَ.

**الحاقى** /e.-i/ المُلْحَق.

**الدنگ** /aldang/ ← بى‌كار، بى‌كاره، دلقک، ولگرد.

**الزام** /elzäm/ الإجبار، الجَبْـر، الإلْزام، الـدَّيْن، الحَـقّ، العَهْد، الذِّمّة.

**الزام آور** /e.-ävar/ اللّازِم، الواجِب.

**الزامـى** /e.-i/ قَسْـراً، إلْـزاماً، الإجْبـارِيّ، الجَبْـرِيّ ← ضرورى.

**الش** /alaš/ (گيا) شَجَـرةُ النَّبْع، عَيْـشُ السَّيّاح ← آش، راش.

**الصاق كردن** /elsäqkardan/ ← چسبانيدن.

**الغا** /elqä/ الإلْغاء، الإقالَة، الفَسْـخ، النَّقْض، الاِسْتِرجاع، الإبْطال.

**الغاى بردگى** /e.-ye-bardegi/ إبْطالُ الاِسْتِرقاق.

**الغاى قانون** /e.-ye-qänun/ إلْغاءُ القانُون.

**الغا كردن** /e.-kardan/ ← لغو كردن.

**الغا گران** /e.-garän/ الإبْطالِيُّون، المُؤَيِّدونَ لِمَبْدَءِ إبْطالِ الاسترقاق.

**الف** /alef/ الحرفُ الأوّلُ من الألفبـاء الفارسيّة «ـ را از با تمييز نمى‌دهد»: لايَعْرِف الألفَ من الباء.

**الفبا** /alefbä/ المُعْجَم، الألِفْباء.

**الفبايى** /a.-yi/ أبْجَدِياً، أَلِفبائِيّ.

**الفت‌دادن** /olfat-dädan/ ← انس دادن.

**الفت گرفتن** /o.-gereftan/ ← انس گرفتن.

**القا** /elqä/ ١. الإلْقاء، الإيْعاز، الـوَحي، الإيْحاء. ٢. (فز) الحَثّ، التَّأْثِير.

**القاسنج** /e.-sanj/ (فز) مِقْياسُ المُحاثَّة.

**القاكردن** /e.-kardan/ إلقاءً / أَلْقَى في رَوْعِـه، إيْحاءً / أَوْحَى إليه.

**القاگر** /e.-gar/ المُحَرِّض ← آرميچر.

**القاگير** /e.-gir/ ← المُحَرِّض.

**القاى برقى** /e.-ye-barqi/ (فز) الحَثُّ الكَهْرَبائِيّ.

**القايى** /e.yi/ ١. الإيْحائِيّ. ٢. (فز) حَثّيّ، حاثّ.

**الک** /alak/ الغِـرْبـال، المِحْصَل، المُنْخُـل، المُنْخَـل، الهِزْقِل، المِنْسَفَة.

**الک** /elk/ (جانـ) الأَلْكَة، البُقَةُ ← موس.

**الكتـروامـان** /elektro-amän/ (فـر) ← آهـن ربـاى الكتريكى.

**الكتروتراپى** /elektro-teräpi/ (فز) مُداواةٌ بـالكَهْرَباء ← برق درمانى.

**الكترود** /elektrod/ (فز) اِلِكْتِرُوْد. قُطْبٌ كَهْرَبِيّ.

**الكترودمثبت** /e.-e-mosbat/ (فز) ← آند.

**الكترودمنفى** /e.-e-manfi/ (فز) ← كاتد.

**الكترودیناميک** /elektrodinämik/ (فز) اِلِكْتِرو دِيْنامِيّ، دِيْنامِيْكا كَهْرَبائِيّة، كَهْرَبائِيُّ القُوّة.

**الكتروسكـپ** /elektroskop/ (فز) الكَشّـاف، المِكْشافُ الكَهْرَبِيّة، كاشِفٌ سَتاتِيْكِيّ ← برق نما.

**الكتروستاتيک** /elektrostätik/ (فز) ← ايستانبرق.

**الكتروسكوپ** /elektroskop/ (فز) ← الكتروسكپ.

**الكتروشيمى** /elektro-šimi/ (فز) كيمياءٌ كَهْرَبائِيّة.

**الكتروفـور** /elektrofor/ (فز) الكِتْـروفُور، جهـازٌ لتوليـد الشُّحْناتِ الكهربائِيّةِ بالحَثّ.

**الكتروكارديـوگراف** /elektro-cärdyogräf/ (فز) مُخَطِّطُ القَلْبِ الكَهْرَبائِيّ.

**الكتروليت** /elektrolit/ (فز) المُنْحَلُّ بالكَهْرَبا.

**الكتروليز** /elektroliz/ (فز) الإذْلاف، التَّحْليلُ بالكَهْرَبا.

**الكتـروليـزابـل** /elektro-lizäbel/ (فـز) يُحَلَّـل، يُحَـلُّ بالكَهْرَباء.

**الكترومـانيتيسم** /elektro-mänitism/ (فز) الكَهْـرَطِيْس ← برقاطيس.

**الكتروليز** /elektroliz/ (فز) مِقْياسُ الكَهْرَبا، الكَهْرَقِس ←

برق سنج.

**الکتروموتور** /elektromotor/ (فز) مُحَرِّكٌ كَهْرَبائِيٌّ.

**الکترون** /elektron/ (فز) الكُهَيْرِب، الإلِكْتِرون.

**الکترونولت** /e.-volt/ (فز) إلِكْتِرون فُلْط، وَحْدَةٌ من وَحَدات الطّاقَة.

**الکترونیک** /elektronik/ (فز) الكُهَيْرَبِيّ.

**الکتریزه** /elektrize/ (فز) المُكَهْرَب، المُحَمَّس، المُلْهَب.

**الکتریسیته** /elektrisite/ (فز) ← برق ۴.

**الکتریسیتهٔ القایی** /e.-ye-elqäyi/ ← برق القایی.

**الکتریسین** /elektrisien/ (فز) الكَهْرَبائِيّ، الاختصاصيُّ أو المُشتغِل بالكَهَرباءِ.

**الکتریک** /elektrik/ (فز) ۱. ← برقی. ۲. ← برق ۴.

**الکتریکی** /e.-i/ (فز) ← برقی.

**الک‌دولک** /alak-dolak/ شاطِرَة وبُلْبُل، ضَرْبَة ونَقْرَة.

**الکزیر** /elekzir/ (شیمـ) الإِكْسِير.

**الک کردن** /a.-kardan/ نَخْلاً / نَخَلَ ـُ اِنْتِخالاً / اِنْتَخَلَ، تَنَخُّلاً / تَنَخَّلَ، غَرْبَلَةً / غَرْبَلَ.

**الکل** /alkol/ (شیمـ) الكُحْل، سِبِرْتُو، سِبِيرْتو، الكُحُول.

**الکلات** /a.-ät/ الكُحُولَة، الغَوالَة.

**الکلاتور** /a.-ät-ur/ نَقِيعُ الزَّهْرِ في الكُحُول.

**الکل اتیلیک** /a.-etilik/ (شیمـ) الكُحُولُ الأَثِيلِيّ، الكُحُولُ التِّجارِيّ.

**الکل تقلیبی** /a.-e-taqlibi/ (شیمـ) الكُحُولُ المُمَيْثَل.

**الکل چند ارزشی** /a.-e-cand-arzeši/ (شیمـ) كُحُولٌ مُتَعَدِّدُ الهيدرُوكْسِيل.

**الکل چوب** /ä.-e-cub/ (شیمـ) المِتِيلَيْن.

**الکل ساز** /a.-säz/ الكُحْلِيّ.

**الکل‌سنج** /a.-sanj/ (شیمـ) المِخْمار، مِقْياسُ الكُحُول.

**الکل‌سنجی** /a.-s.-i/ (شیمـ) قِياسُ الكُحُول.

**الکل سوخت** /a.-e-suxt/ (شیمـ) كُحُولُ الطّاقَة، كُحُولٌ أَثِيلِيٌّ يُستعمل للوَقُود.

**الکل صنعتی** /a.-e-san'ati/ (شیمـ) ← الکل تقلیبی.

**الکل غیر قابل شرب** /a.-e-qeyr-e-qäbel-e-šorb-/ (شیمـ) كُحُولٌ غيرُ صالحٍ للشُّرْب.

**الکل متیلیک** /a.-metilik/ (شیمـ) ← الکل چوب.

**الکل مطلق** /a.-e-motlaq/ (شیمـ) الكُحُولُ المُطْلَق.

**الکولیسم** /a.-ism/ ← الکلیسم، میخوراگی.

**الکومتر** /alkumetr/ ← الکل‌سنج.

**الکلوئید** /alkaloid/ (شیمـ) قِلَوِيْد، شِبْهُ قِلْي، قِلْوانِيّ.

**الکلی** /alkol-i/ الكُحُولِيّ.

**الکلیسم** /a.-lism/ الكُحُولِيَّة.

**الکلیک** /a.-lik/ ← الکلی.

**الکی** /alaki/ ← بیهوده.

**الکن** /alkan/ الأَلْكَن، اللَّجْلَاج.

**الگو** /olgu/ الأُنْمُوذَج، النَّمُوذَجِيّ، أُوْزِنِيك، أُرْنِيك، العَلامَة، القِصَّة، القاطِع، المِدَاد، المَثَل، المِثال.

**الگو قرار دادن** /o.-qarär-dädan/ تَمْثِيلاً و تَمْثالاً / مَثَّلَ المِثالَ.

**الله‌بختی** /alläh-baxti/ عَفْواً، إعْتِباطاً، بَخْتُكَ رِزْقُكَ، سَمَكٌ في ماءٍ، مُصادَفَةً، اتّفاقاً.

**الله‌کلنگ** /alläh-kolang/ ← آلاکلنگ [بازی].

**الماس** /almäs/ أَلْماس، السُّمُّور، ماس.

**الماس‌برلیان** /a.-e-berelyän/ أَلْماسٌ بِرْلَنْتِي.

**الماس شیشه‌بری** /e.-e-šiše-bori/ أَلْماسَةُ القِمِراتِيّ، الجِذْيَة.

**الماس مصنوعی** /a.-e-masnu'i/ أَلْماسٌ مُصْطَنَعٌ أو كاذِب.

**المپیاد** /olampiyäd/ الأُوْلَمْبِياد.

**المپیک** /olampik/ المُبارَياتُ الدُّوْلِيَّة أو الأُوْلَمْبِيَة.

**الم‌شنگه** /alam-šange/ ← آشوب.

**النگو** /alangu/ السِّوَار، الأَسْوَار، السَّوْذَق، الغَوَيْشَة، المَسَكَة.

**النوار** /elanvär/ (شیمـ) إيلِنفار، سَبيكةٌ من الفولاذِ والنِّيكلِ لا تَتأثّرُ مُرونتُها بتغيُّرِ الحرارة.

**الو** /alow/ ← شعله، زبانه آتش.

**الوار** /alvär/ مُغْلَقُ الخَشَبِ.

**الواط** /alvät/ ← ولگرد، عیّاش.

**الواطی** /a.-i/ ← ولگردی، عیّاشی.

**الویه** /oleviye/ السُّلْطَةُ الرُّوْسِيَّة.

**الها** /alhä/ القُرْنُوسِيّات.

**الهام** /elhäm/ الإِلْهام، الكَشْف، الوَحْي، التَّجَلّي.

**الهام کردن** /e.-kardan/ وَحْياً / وَحَى يَحِي، وإِيْحاءً /

أوْحَى إليه بكذا، تَشْرِيْباً / شَرَّبَ، إشْراباً / أَشْرَبَ، تَلْقِيْناً / لَقَّنَ، إيْزاعاً / أَوْزَعَ هـ الشَّيءَ.
**الهه** /elähe/ الإلاه، الإلاهَة، الإلاهِيّ، الرَّبَّة.
**الههٔزيبايى** /e.-ye-zibäyi/ إلاهَةٌ أو رَبَّةُ الجَمال.
**الهى** /elähi/ إلهي.
**الهيات** /e.-yyät/ اللّاهُوتِيّات.
**الياف** /alyäf/ الأَلْياف.
**الياف شيشه‌يى** /a.-e-šišeyi/ أَلْيافٌ زُجاجيّة.
**اليــاف مصنــوعــى** /a.-e-masnu'i/ خُيُـوطٌ أو أليــافٌ اِصْطِناعِيّة.
**اليرون** /aliron/ الأَلُورُوْن، مادّةٌ آزوتيّة تَنْشَـأُ في البُزورفي بَدْءِ نُضْجها(E) aleurone .
**اليسون** /alisun/ (گيا) الأَلُوسُن ← سنبل زرد.
**اليگوسن** /oligosen/ العَصْرُ الأوليْغُو سِيْنِيّ.
**ام** /am/ ۱. ي، ضميرٌ متّصـلٌ مفردٌ متكلّمٌ مضـافٌ إليه، يَلْحَقُ آخِـرَ الاسمِ، مثـلَ: «خانـه‌ام: بَيْتي». ۲. ت، ضميرٌ متّصـلٌ مفردٌ متكلّـمٌ يَلْحَـقُ آخِـرَ الفعلِ مثـلَ: «رفتـه‌ام: ذَهَبْتُ». ۳. مختصـر استم، هستـم، مثـل: «زنده‌ام: أنـا حَيٌّ».
**اما** /ammä/ أمّا، لَكِن، بَلْ.
**امارت** /emärat/ الوِلايَة.
**امارت‌نشين** /e.-nešin/ الإمارَة، الوِلايَة.
**امارنطون** /amärantun/ (گيا) رِجْلُ الأَسَـدِ، الكُرْسُفِيَّة، الأَمارَنْطُون.
**اماره** /emäre/ القَرِيْنَة، البَيِّنَة، الدَّلِيْل.
**اماله** /emäle/ ۱. الحُقْنَةُ الشَّرَجِيَّة ←تنقيه كردن. ۲. [در زبانشناسى و دستور] الإمالَة.
**اماله كردن** /e.-kardan/ ← تنقيه كردن.
**امام** /emäm/ الإمام.
**امامت** /e.-at/ الإمامَة.
**امام جمعه** /e.-jom'e/ إمامُ الجُمُعَةِ، إمامُ صَلاةِ الجُمُعَةِ.
**امامزاده** /e.-zäde/ اِبْنُ الإمام.
**امان** /amän/ الأمـان، العَهْد، الخَفـارَة، التِّلاء، الحِفْـظ، «در ~ خدا»: في حِفْظِ الله ← زينهار.
**اماناسيون** /emänäsion/ (شيمـ) ← رادون.
**امانت** /amänat/ الصِّدْق، الأمـانَة، الـوَدِيْعَة، النَّـزاهَة، النَّزَه «به رسم ~»: تَحْتَ التَّصْرِيْفِ.
**امانت‌دار** /a.-där/ ← امين.
**امانت كار** /a.-kär/ ← امين.
**امانت‌گذار** /a.-gozär/ الوادِع، المُوْدِع، المُسْتَوْدِع.
**امانت گذاشتن** /a.-gozäštan/ وَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ، إيْداعاً / أوْدَعَ.
**امانت‌نگهدار** /a.-negahdär/ ← امين.
**امانتى** /a.-i/ الوَدِيْعَة، المُسْتَعار، المُعار، المُقْتَرَض.
**امان خواستن** /amänxästan/ تَأمِيْناً / أمَّنَ، اِئْتِماناً / اِئْتَمَنَ على، اِسْتِئْماناً / اِسْتَأْمَنَ على.
**امان دادن** /a.-dädan/ تَأْمِيْناً / أمَّنَ، خَفْراً وخِفارَةً / خَفَرَ ـِ وتَخْفِيْراً / خَفَّرَ هـ.
**امپراتريس** /emperatris/ الإمْبِراطُوْرَة.
**امپراتــور** /emperätur/ الإمْبِـراطُور، القَيْصَـر، العاهِـل، المَلِكُ الأعْظَم.
**امپراتورى** /e.-i/ الإمْبِراطُورِيَّة، القَيْصَرِيّ.
**امپرسيونيست** /ampresionist/ الإنْطِباعِيّ.
**امپرسيونيسم** /ampresionism/ الإنْطِباعِيَّة.
**امپريال** /amperyäl/ ← امپراتورى.
**امپرياليست** /a.-ist/ (سيا) الإمْبِريالِيّ.
**امپرياليسم** /a.-ism/ (سيا) الإمْبِريالِيَّة.
**امپيريسيزم** /ampirisizm/ ← اصالت تجربه، آمپيريسم.
**امت** /ommat/ الشَّعْب، الأُمَّة.
**امتحــان** /emtehän/ الإمْتِحــان، الفَحْـص، التَّلْمَــذَة، التَّرْشِيْـح، التَّجْرِبَة، السَّبْـك، الخِبْرَة، الخُبْـر، البَلاء ← آزمايش.
**امتحان اضافى** /e.-e-ezäfi./ الإمْتِحانُ المُلْحَق.
**امتحان شفاهى** /e.-e-šefähi/ الإمْتِحانُ الشَّفَوِيّ.
**امتحان كتبى** /e.-e-katbi/ الإمْتِحانُ التَّحْرِيْرِيّ.
**امتحان كردن** /e.-kardan/ اِمْتِحاناً / اِمْتَحَنَ، مَحْناً / مَحَنَ ـَ تَمْحِيْصاً / مَحَّصَ، اِخْتِباراً / اِخْتَبَرَ، عَجْماً وعُجُوماً / عَجَمَ ـُ تَجْرِيْباً / جَرَّبَ، بَوْراً / بارَ ـُ ← آزمايش كردن.
**امتداد دادن** /emtedäd-dädan/ مَدّاً / مَدَّ ـُ تَمْدِيْداً / مَدَّدَ ← ادامه دادن، دراز كردن.
**امتداد ياب** /emtedäd-yäb/ (فز) مُعَيِّنُ الاتِّجاه.

**امتداد یافتن** /emtedād-yāftan/ اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ إلى ← دراز شدن.
**امتلا** /emtelā/ الإمْتِلاء.
**امتلاء خون** /e.-e-xun/ (پز) ← پرخونی.
**امتلاءمعده** /emtelā'-e-ma'de/ الکِظَّة.
**امتناع کردن** /emtenā'-kardan/ ← خودداری کردن.
**امتنان** /emtenān/ ← سپاسگزاری.
**امتیاز** /emtiyāz/ الإمْتِیاز، المَثالَة، المَزْو.
**امتیاز انحصاری** /e.-e-enhesāri/ اِمْتِیازٌ حَصْرِيّ.
**امتیازات‌سیاسی** /e.-āt-e-siyāsi/ (سیا) الإمْتیازاتُ الدِّبْلوماسِیَّة.
**امتیازدادن** /e.-dādan/ تَمْییزاً / مَیَّزَ الرَّجُلَ.
**امتیاز گرفتن** /e.-gereftan/ تَمَیُّزاً / تَمَیَّزَ، اِمْتِیازاً / اِمْتازَ مِن.
**امتیازنامه** /e.-nāme/ کِتابُ الإمْتِیاز.
**امتیاز نفت** /e.-e-naft/ اِمْتِیازُ البَتْرُوْل.
**امتیست** /ametist/ جَمَشْت، جَمَز، المَغْشُوق.
**امتیک** /emetik/ (پز) المُقَیِّئ.
**امتین** /emetin/ (گیا. شیمـ) الأَمِتِین.
**امثال و حکم** /amsāl-o-hekam/ الحَدِیْثُ السّائِر.
**امداد** /emdād/ الإسْعاف، العَوْن، الإعانَة، المَعُونَة، النَّجْدَة.
**امداد کردن** /e.-kardan/ ← کمک کردن.
**امدادی** /e.-i/ ← کمکی.
**امر** /amr/ ← فرمان.
**امراض مزمن** /amrāz-e-mozmen/ الأَمْراضُ المُزْمِنَة.
**امراض مسری** /a.-e-mosri/ الأَمْراضُ المُعْدِیَة.
**امراض مقاربتی** /a.-e-moqārebati/ الأَمْراضُ التَّناسلِیَّة.
**امرای ارتش** /omarā-ye-arteš/ (نظ) کِبارُ الضُّبّاط.
**امر باطل** /amr-e-bātel/ التُّرَّهَة.
**امربر** /a.-bar/ (نظ) ساعِي.
**امرد** /amrad/ الأَمْرَد.
**امرداد** /amordād/ ← مرداد.
**ام‌الرقیق** /omm-o-rraqiq/ الأُمُّ الحَنُون.
**امر محال** /amr-e-mohāl/ بَیْضُ الأَنُوق، أَمْرٌ مُحال، بَیْضَةُ الدِّیْک، بَیْضَةُ العُقْر.
**امر کردن** /a.-kardan/ ← دستور دادن.
**امرود** /amrud/ ۱. (گیا) ← گلابی. ۲. [در ساعت] تَکْرَةُ جِنْزِیْزِ السّاعَة.
**امرود کوهی** /a.-e-kuhi/ (گیا) النَّشَم، المَیْش ← داغداغان.
**امروز** /emruz/ الیَوْم.
**امروز و فردا کردن** /e.-o-fardā-kardan/ ← تأخیر کردن.
**امروزه** /e.-e/ في وَقْتِنا هذا.
**امروزی** /e.-i/ العَصْرِيّ، المُتَداوَل، الجارِي، الدّارِج، المَأْلُوف.
**امروسیا** /omrusiyā/ (گیا) الأُمْرُوسِیَة ← افسنتین کاذب.
**امریکا** /emrikā/ أُمیرِکا ← آمریکا.
**امریکایی** /e.-yi/ الأَمیرِکِيّ ← آمریکایی.
**امریه** /amriyye/ ← فرمان، حکم.
**امساک** /emsāk/ ۱. ← خودداری. ۲. ← بُخل.
**امساک کردن** /e.-kardan/ ← خودداری کردن.
**امسال** /emsāl/ السَّنَةُ الحالِیَّة، السَّنَةُ الجارِیَة.
**امشب** /emšab/ هذه اللَّیْلَة، هذا المَساء.
**امشی** /emši/ مُبِیْدَةُ الحَشَرات ← حشره‌کش.
**امضا** /emzā/ الإمْضاء، التَّوْقِیْع، التَّأْشِیْر، «با ~ ی خودش»: تَحْتَ تَوْقِیْعِهِ.
**امضا شدن** /e.-šodan/ إمْضاءً / أُمْضِيَ، تَوْقِیْعاً / وُقِّعَ.
**امضا شده** /e.-šode/ المُوَقَّع علیه، المُمْضَی.
**امضا کردن** /e.-kardan/ إمْضاءً / أَمْضَی الصَّکّ، تَوْقِیْعاً / وَقَّعَ الصَّکّ، إنْفاذاً / أَنْفَذَ العَهْد، تَوْثِیْقاً وَثَّق.
**امضا کننده** /e.-konande/ المُوَقِّع، المُمْضِي.
**امضای معاهده** /e.-ye-mo'āhede/ تَوْقِیْعُ المُعاهَدَة.
**امعا** /am'ā/ الأَمْعاء.
**ام‌غیلان** /ommoqaylān/ (گیا) السَّمُر، الطَّلْح.
**امکانات** /emkānāt/ الإمْکانِیّات.
**امکان‌پذیر** /emkān-pazir/ المُمْکِن، الجائِز، المُحْتَمَل، المُسْتَطاع.
**امکان‌پذیری** /e.-p.-i/ الإمْکان، الإمْکانِیَّة، الاِسْتِطاعَة.
**امکان داشتن** /e.-dāštan/ ← ممکن شدن.

**امکان ناپذیر** /e.-nä-pazir/ غیرُمُمْکِن، المُحال، المُسْتَحِیل.
**امکان هستی** /e.-e-hasti/ الکَیْنُونَة، إمْکانِیَّةُ الکِیان.
**امل** /ommol/ الرَّجْعِيّ.
**املا** /emlä/ ← دیکته.
**املاک** /amläk/ الضِّیاع، عِقارات، المُمْتَلَکات، الرِّزْق، المِلْک.
**املاک دولتی** /a.-e-dawlati/ أمْلاکُ الحُکُومَة.
**املا کردن** /emlä-kardan/ ← دیکته کردن.
**املت** /omlet/ عُجَّةُ بَیْض.
**امن** /amn/ الأمنْ ← امنیت.
**امنیت** /amniyyat/ الأمْن، الأمان، اللَّئْم، السِّلْم، السَّلام، السَّلامَة، التَّلاؤُم، الصُّلح.
**امنیت بین‌المللی** /a.-e-beyn-al-melali/ الأمْنُ الدُّوَلِيّ.
**امنیت داخلی** /a.-e-däxeli/ الأمْنُ الدّاخِلِيّ.
**امنیت کشور** /a.-e-kešvär/ الأمْنُ الدّاخِلِيّ.
**امنیه** /amniyye/ ← ژاندارم.
**امو** /emu/ (جانـ) النَّعامَةُ الأُسْتُرالِيَّةُ ← بزمرغ.
**امواج آسمانی** /amväj-e-äsemäni/ (فز) المَوْجاتُ السَّماوِیَّة.
**امواج الکترو مغناطیسی** /a.-e-elektromeqnätisi/ (فز) المَوْجاتُ الکَهْرَطِیْسِیَّة.
**امواج برقاطیسی** /a.-e-barqätisi/ (فز) المَوْجاتُ الکَهْرَطِیْسِیَّة.
**امواج رادیویی** /a.-e-rädioyi/ (فز) المَوْجاتُ الإشْعاعِیَّة.
**امواج طولی** /a.-e-tuli/ (فز) المَوْجاتُ الطُّوْلِیَّة.
**امواج عرضی** /a.-e-arzi/ (فز) المَوْجاتُ المُسْتَعْرِضَة.
**امواج مستقیم** /a.-e-mostaqim/ (فز) المَوْجاتُ السَّطْحِیَّة.
**امواج مکانیکی** /a.-e-mekäniki/ (فز) المَوْجاتُ المِیْکانِیْکِیَّة.
**امواج هرتزی** /a.-e-hertzi/ (فز) المَوْجاتُ الهَرْتْزِیَّة.
**اموال** /amväl/ الأمْوال، الرِّزق، المِلْک.
**اموال غیرمنقول** /a.-e-geyr-e-manqul/ الأمْوالُ غَیْرُ المَنْقُولَة.
**اموال منقول** /a.-e-m./ الأمْوالُ المَنْقُولَة.
**امور** /omur/ الشُّؤُون.
**امورخارجه** /o.-e-xäreje/ الشُّؤُونُ الخارِجِیَّة.
**امور روزمره** /o.-e-ruz-marre/ الشُّؤُونُ أو الأُمُورُ الیَوْمِیَّة.
**امورمالی** /o.-mäli/ الشُّؤُونُ المالِیَّة.
**امولسیون** /amulsion/ (شیمـ) المُسْتَحْلَب.
**امونیاک** /omonyäk/ (شیمـ) ← آمونیاک.
**امونیوم** /amoniom/ (شیمـ) الأمُونِیُوم.
**امید** /omid/ الأمَل، الرَّجاء، التَّوَقُّع، النَّجْم، الغَشَم، الرَّجاة، المَرْجاة، المَهَه، المَأمَل، المَأمُول، الحاجَة، «به ~» المُعْتَمِد علی.
**امیدبخش** /o.-baxš/ المبَشِّرُ بالخَیْرِ، المَنْظُور، الواعِد، یُقَوِّي القَلْب.
**امید داشتن** /o.-daštan/ رَجْواً ورُجُوّاً ورَجاءً ورُجاءَةً ورَجاةً ومَرْجاةً / رَجاـُ هـ، تَرْجِیَةً / رَجّی، وإرْتِجاءً / إرْتَجَی، وأمَلاً وأمْلاً وأُمُولاً / أمَلَـُ الشَّيءَ.
**امیدزندگی** /o.-e-zendegi/ تَوَقُّعُ الحَیاة.
**امیدوار** /o.-vär/ الآمِل، الرّاجِي، المُؤَمِّل.
**امیدوار بودن** /o.-vär-budan/ ← امید داشتن.
**امیدواری** /o.-vär-i/ الأمَل، الرَّجاء، التَّرَجِّي ← امید داشتن.
**امیر** /amir/ الأمِیْر، القَوّام ← فرمانروا.
**امیرلشکر** /a.-e-laškar/ ← تیمسار.
**امین** /amin/ الأمِیْن، الوَدِیْع، القَفّان، نَقِيّ الظَّرْف، الصِّیْدَق، المُوْدَعُ لَدَیْه، العُرْوَة، یُوْثَقُ بـه، الثِّقَة، الأُمَنَة، المَوْثُوقُ به، أُخُوْثِقَة، المُؤْتَمَنُ به، الحَفِیظ.
**امین شدن** /a.-sodan/ أمانَةً / أمُنَ ـُ.
**امین کردن** /a.-kardan/ أمْناً وأمَناً وأمَنَةً وأماناً وأمانَةً وإمْناً / أمِنَ ـَ، وائْتِماناً / إئْتَمَنَ، واسْتِئْماناً / إسْتَأْمَنَ هـ علی کذا.
**ان** /an/ الغائِط، العَذِرَة ← گه.
**انار** /anär/ الرُّمّان.
**اناردشتی** /a.-e-dašti/ (گیا) المَظّ، القِلْقِل، القُلْقُلان.
**انارستان** /a.-estän/ المَرْمَنَة.
**انارشیست** /anäršist/ ← (سیا) آنارشیست.
**انارشیسم** /anäršism/ (سیا) آنارشیسم.
**انارصحرایی** /anär-e-sahrä-yi/ (گیا) ← انار دشتی.

**انارها** /a.-hä/ (گیا) الرُّمّانِیّات، فَصِیلَةُ الرُّمّانِیّات.
**اناغالس** /anäqäles/ (گیا) الأَناغالِس، اللُّبَیْن.
**اناگیر** /anägir/ (گیا) ← اناغالس.
**انبار** /anbär/ الأَنْبار، المَخْزَن، الخَزِینَة، العَنْبَر، التُّمِیلَة، المُسْتَوْدَع، النَّبْر، المَطْمُورَة، القَسِیم، الشّادِر، الطُّقَیْسِيّ، النَّقِیر، الفَداء، الحاصِل، الكَرّار، الكِیْلار.
**انباردار** /a.-där/ الخازِن، المَخْزَنْجِي، حارِسُ المَخْزَن، أَمِینُ المُسْتَوْدَع، أَمِینُ المَخْزَن.
**انبارداری** /a.-d.-i/ أُجْرَةُ الخَزْن أو التَّخْزِین، المَخْزَنْجِیَّة، الأَرْضِیَّة.
**انبارصحرایی** /a.-e-sahräyi/ الهُرْي، مَخْزَنُ الحُبُوب.
**انبار غله** /a.-e-qalle/ الدَّوّار، حَوْشُ المَزْرَعَة، الحاصِل، الشُّونَة ← انبار گندم، سیلو.
**انبار کالاهای تجارتی** /a.-e-kälähä-ye-tejärati/ النَّبْر، الأَنْبار.
**انبارکالاهای گمرکی** /a.-e-k.-ye-gomroki/ مَخْزَنُ الإِسْتِیْداع.
**انبارکردن** /a.-kardan/ خَزْناً / خَزَنَ ـُ تَخْزِیناً / خَزَّنَ، إِدّخاراً / اِدَّخَرَ، تَحْوِیشاً / حَوَّشَ، تَصْبِیراً / صَبَّرَ، تَكْدِیساً / كَدَّسَ.
**انبارگندم** /a.-e-gandom/ صَوْمَعَةُ الغِلال، الهُرْي، مَخْزَنُ الغَلَّة، الشُّونَة.
**انبارمهمات** /a.-e-mohemmät/ مَخْزَنُ الأَسْلِحَةِ، مَخْزَنُ العِتاد.
**انباره** /anbäre/ (فز) المِرْكَم ← آكومولاتور.
**انبارهٔ سربی** /a.-ye-sorbi/ مِرْكَمٌ رَصاصِيّ.
**انباری** /a.-i/ المَخْزَنِي.
**انباشتگی** /anbaštegi/ الطَّفْح، الطُّفُوح.
**انباشتن** /anbaštan/ جَمْعاً / جَمَعَ ـَ تَجْمِیعاً / جَمَّعَ، دَكّاً / دَكَّ ـُ البِئْرَ، حَشْداً / حَشَدَ ـُ تَحْشِیداً / حَشَّدَ، نَضْداً / نَضَدَ ـِ تَنْضِیداً / نَضَّدَ، تَكْوِیماً / كَوَّمَ، تَشْوِیناً / شَوَّنَ، تَكْدِیساً / كَدَّسَ، وَبْأً / وَبَأَ یَوْبَأُ، وتَوْبِئَةً / وَبَّأَ المَتاعَ.
**انباشته** /anbäšte/ المَلآن، المُمْتَلِئ، الكَرْمَة، النَّهْدان، المَخْزُون.
**انباشته شدن** /a.-šodan/ إمْتِلاءً / اِمْتَلأَ، تراكُماً / تَراكَمَ، اِرْتِكاماً / اِرْتَكَمَ، دَغْصاً / دَغِصَ ـَ.
**انبان** /anbän/ الجِراب، الخَرِیطَة، البالَة، العِلْق، الجُلُبان.
**انبان شناور** /a.-e-šenävar/ ← گوی شناور
**انبر** /anbor/ المِسْعَر، المِسْعار، مِحْراكُ النّار، السِّطام، المِلْقاط، المِلْقَطَة، الماشِک، الماشَة، الكَلْبَتان.
**انبر باریس** /anbarbäris/ (گیا) ← زرشک.
**انبر جراحی** /anbor-e-jarrähi/ الجِفْت.
**انبر دست** /a.-dast/ ← گاز انبر.
**انبر قابلگی** /a.-e-qäbelegi/ الشُّفْت، المِلْقَط، الكَلّاب.
**انبرک** /a.-ak/ الشُّفْت، المِنْتاش، الجِفْت، المِلْقَط، المِتَکّ، الدَّكّاكَة، القُصّاج ← موچین.
**انبره** /anbore/ انبرک.
**انبساط** /enbesät/ ۱ ← پهن شدن. ۲ ـ (فز) التَّمَدُّد.
**انبساط بازوان** /e.-e-bäzuvän/ (پز) اِنْبِساطُ الذِّراعَیْن.
**انبساط پذیری** /e.-paziri/ قابِلِیَّةُ الإِنْبِساط أو التَّمَدُّد.
**انبساط سنج** /e.-sanj/ مِقْیاسُ التَّمَدُّدِ.
**انبساط عضله** /e.-e-azole/ (پز) تَمَدُّدُ العَضَلَةِ.
**انبساط گازها** /e.-e-gäzhä/ تَمَدُّدُ الغازاتِ.
**انبساط معده** /e.-e-me'de/ (پز) اِتِّساعُ المِعْدَةِ.
**انبوه** /anbuh/ الرُّكام، الكُومَة، الرُّكْم، الكَوْدَة، المُكْتَظّ، المُمْتَلِئ، الكَثِیف، الكَثّ، الكَثِیث، الأَثِیث، الوَثِیج، الخَمِیل، السَّفِیق، المُحْصَف، الدَّغِل، المُدْغِل، العَرَم، العُرْمَة، العَرَمَة، الكُوم، الزُّرْبَة، السُّرْبَة، الثَّخِین، الغَضِر، الغَضِیر، الخَصِب.
**انبوه شدن** /a.-šodan/ كَثافَةً / كَثُفَ ـُ، وإسْتِكْثافاً / اِسْتَكْثَفَ، وتراكُماً / تَراكَمَ، وتَراكُباً / تَراكَبَ، وارْتِطاماً / اِرْتَطَمَ الشَّيءُ، غِضارَةً وغَضْراً / غَضِرَ ـَ إِخْصاباً / أَخْصَبَ، إِنْهِیالاً / اِنْهالَ التُّرابُ، اِلْتِكاكاً / اِلْتَکَّ، وَثاجَةً / وَثُجَ یَوْثُجُ، تَكَرُّساً / تَكَرَّسَ، اِرْتِكاساً / اِرْتَكَسَ، طَسامَةً / طَسُمَ ـُ، وارْتِهاساً / اِرْتَهَسَ، واسْتِجْماماً / اِسْتَجَمَّ، واعتِكاماً / اِعْتَكَمَ، وتَباكّاً / تَباکَّ، وإِیْثاجاً / أَوْثَجَ، وتَلازُباً / تَلازَبَ الشَّيءُ، تَنَغُّشاً / تَنَغَّشَ، وانْتِغاشاً / اِنْتَغَشَ بكذا، تَكاثُفاً / تَكاثَفَ، اِرْتِكاماً / اِرْتَكَمَ، اِزْدِحاماً / اِزْدَحَمَ.
**انبوه کردن** /a.-kardan/ تَكْثِیفاً / كَثَّفَ، رَكْماً / رَكَمَ ـُ، مَلأً ومِلأَةً / مَلأَ ـَ، ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ هـ.
**انبوهه** /anbuhe/ أُجَمَة، الدَّغَل، الأَیْكَة.

**انبوهی** /a.i/ الکَضِیظ، الدّحاس، الثّخن، الثّخانة، الثُّخُونَة.

**انبه** /anbe/ (گیا) الأَنْبَة، العَنْبَة، العَنْبا، الأَنْبَج، المَنْجة، المَنجُو.

**انبیره**/anbire/ الغَما.

**انبیق**/anbiq/ الإنْبِیْق.

**انتحار**/entehär/ الإنْتِحار.

**انتحار سیاسی**/e.-e-siyäsi/ الإنْتِحارُ السِّیاسِیّ.

**انتخاب** /entexäb/ النُّخب، الإنْتِخاب، الإخْتِیار، الخَیار، الإقْتِراع، التَّصْوِیْب، الإنْتِقاد، العِمْیَة.

**انتخابات پارلمانی** /e.ät-e-pärlomäni/ الإنْتِخاباتُ النِّیابِیَّة.

**انتخابات عمومی** /e.ät-e-omumi/ الإنْتخاباتُ العُمُومِیَّة.

**انتخابات مجلس نمایندگان** /e.-ät-e-majles-e-namäyandegän/ ← انتخابات پارلمانی.

**انتخاب جنسی**/e.-e-jensi/ الإنْتِخابُ الجِنْسِیّ.

**انتخاب شده**/e.-šode/ المُنْتَخَب، المُخْتار.

**انتخاب طبیعی**/e.-e-tabi'-i/ الإنْتِخابُ الطَّبِیْعِیّ، الإصْطِفاءُ الطَّبِیْعِیّ.

**انتخاب کردن**/e.-kardan/ نَخْباً / نَخَبَ ـُ إنْتِخاباً / إنْتَخَبَ، إسْتِنْخاباً / اِسْتَنْخَبَ، خَیْراً / خارَ ـِ إخْتِیاراً / إخْتارَ، تَخَیُّراً / تَخَیَّرَ، إصْطِفاءً / إصْطفی، إسْتِصْفاءً / إسْتَصْفی، تَنْقِیَةً / نَقّی، إنْتِقاءً / إنْتَقی.

**انتخاب کننده**/e.-konande/ المُصَوِّت، النّاخِب، المُنْتَخِب.

**انتخابی**/e.-i/ الإنْتِخابِیّ.

**انترسان**/enteresän/ المُفِیْد، مُثِیرُ الإهتِمام.

**انترن**/antern/ الطَّبِیْبُ المُقِیْم [ في المُسْتَشْفَی ].

**انتر ناسیونال** /anternäsyonäl/ ← بین المللی.

**انتر ناسیونالیست** /a.-ist/ الدَّوْلانِیّ، نَصِیرُ الدَّوْلانِیَّة.

**انتر ناسیونالیسم**/a.-ism/ الدَّوْلانِیَّة.

**انتریگ** /antrig/ حَبْکَةُ رِوایَةٍ أومَسْرَحِیَّةٍ، عُقْدَةُ رِوایَةٍ.

**انتزاع**/enteza'/ التَّجْرِیْد.

**انتزاع کردن**/e.-kardan/ تَجْرِیْداً / جَرَّدَ.

**انتساب**/entesäb/ ← نسبت.

**انتشار**/entešär/ الصُّدُور، الإنْتِشار، نَشْرُ الأخْبار أو الکُتُب أو الإعْلانات، الإعْلان، الإشاعَة، الإذاعَة، الفَشْو، الفَشْي، البَسط، التَّداوُل، الرَّواج، السَّطْع، السُّطُوع.

**انتشار اسکناس**/e.--e-eskenäs/ الإصْدار.

**انتشار دادن** /e.--dädan/ نُشُوراً / نَشَرَ ـُ و تَنْشِیْراً / نَشَّرَ، وإصْداراً / أصْدَرَ، وإبْرازاً / أبْرَزَ الکِتابَ، إذاعَةً / أذاعَ، تَناقُلاً / تَناقَلَتْ الجَرائِدُ، إعْلاناً / أعلَنَ الخَبَرَ، شَیْعاً / شاعَ ـِ الخَبَرَ، تَرْوِیْجاً / رَوَّجَ الخَبَرَ، فُشُوّاً / فَشا ـُ، إفْشاءً / أفْشَی شَهْراً و شُهْرَةً / شَهَرَ ـَ تَشْهِیْراً، شَهَّرَ، إشْهاراً / أشْهَرَ، بَثّاً / بَثَّ ـِ بَسْراً / بَسَرَ ـُ وإبْتِساراً / إبْتَسَرَ الخَبَرَ ← پراکنده کردن ، فاش کردن.

**انتشار یافتن** /e.-yäftan/ ۱ ـ إنْتِشاراً / إنْتَشَرَ، تَنْشِیْراً / نَشَّرَ. ۲ ← پراکنده شدن. ۳ـ فاش شدن.

**انتصاب** /entesäb/ التَّنْصِیب، التَّعْیِین.

**انتصابی**/e.-i/ التَّنْصِیْبِیّ، التَّعْیِیْنِیّ.

**انتظار** /entezär/ الإنْتِظار، النَّظِرَة، الرُّبْصَة.

**انتظار داشتن**/e.-däštan/ تَوَقُّعاً / تَوَقَّعَ، واسْتِیْقاعاً / إسْتَوْقَعَ الأمْرَ، إنْتِظاراً / إنْتَظَرَ، إسْتِنْظاراً / إسْتَنْظَرَ، نَظراً / نَظَرَ ـُ رَبْصاً / رَبَصَ ـُ به، تَرَقُّباً / تَرَقَّبَ هـ ← چشم داشتن.

**انتظار کشیدن**/e.-kešidan/ نَظراً / نَظَرَ ـُ، إنْتِظاراً / إنْتَظَرَ، إسْتِنْظاراً / إسْتَنْظَرَهُ، تَرَبُّصاً / تَرَبَّصَ، تَرَصُّداً / تَرَصَّدَوإرتِصاداً / إرْتَصَدَهُ، تَرَقُّباً / تَرَقَّبَ، إرْتِقاباً / إرْتَقَبَ، رُقُوباً و رَقابَةً و رِقْباناً و رَقَبَةً و رِقْبَةً / رَقَبَ ـُ، تَأَبُّناً / تَأَبَّنَ، لَیّاً و لَیّاناً / لَوَی ـِ علیه، عَکْماً / عَکَمَ ـِ، تَأَنِّیاً / تَأَنَّی، إسْتِئْناءً / إسْتَأْنَی، تَدَوُّماً / تَدَوَّمَ، تَأَرُّضاً / تَأَرَّضَ، بَقاوَةً / بَقا ـُ، إسْتِلْهاءً / إسْتَلْهَی هـُ .

**انتظام**/entezäm/ ← نظم، انظباط.

**انتظامات**/e.-ät/ القانُون.

**انتظامی**/e.-i/ إنْضِباطِیّ، نِظامِیّ.

**انتفاع** /entefä'/ الإنْتِفاع.

**انتفاعی**/e.-i/ الإنْتِفاعِیّ.

**انتقاد** /enteqäd/ التَّقْرِیْظ، النَّقْد، الإنْتِقاد، الفَحْص، «قابل~» : عَرْضَةٌ للإنْتِقادِ.

**انتقاد تند**/e.-e-tond/ النَّقْدُ اللّاذِعُ.

**انتقاد کردن**/e.-kardan/ نَقْداً وَتَنْقاداً / نَقَدَ ـُ، وإنْتِقاداً / إنْتَقَدَ الکلامَ، تَقْرِیْظاً / قَرَّظَ / ۲ الکتابَ.

**انتقادی**/e.-i/ النَّقْدِي.

**انتقال**/entepäl/ الإنتقال، التَّنَقُّل، التَّحَوُّل.

**انتقال خون**/e.-e-xun/ عَمَلِيَّةُ نَقْلِ الدَّم، الإصفاق.

**انتقال دادن**/e-dädan/ نَقْلاً / نَقَلَ ـُ تَنْقِيلاً / نَقَّلَ، تَحْوِيلاً / حَوَّلَ، تَرْحِيلاً / رَحَّلَ،إزْحالاً / أزْحَلَ، تَنازُلاً / تَنازَلَ لَهُ عن مِلْكٍ

**انتقال دهنده**/e.-dahande/ (حقـ) المُتَنازِل.

**انتقال فکر**/e.-e-fekr/ التَّخاطُر ← تله پاتی.

**انتقال قانونی** /e.-e-qänuni/ (حقـ) التَّنازُل.

**انتقال مرض** /e.-e-maraz/ (پز) الإنبِثاث، انتقالُ عِلَّةِ الدَّاءِ أو العاملِ المُسَبِّب له من مَقَرِّهِ الأساسيِّ إلى جزءٍ آخَرَ من الجسم (كما في السَّرطانِ).

**انتقال ملک** /e.-e-melk/ (حقـ) الإنتِقال.

**انتقال نامه** /e.-näme/ وَثيقَةُ التَّفْرِيغ.

**انتقال نور** /e.-e-nur/ (فز) نَقْلُ النُّور.

**انتقال نومی** /e.-e-nowmi/ السَّرْنَمَة، السَّيْرُ أو المَشْيُ في النَّوْم.

**انتقالی** /e.-i/ الإنتِقالِيّ.

**انتقال يافتن** /e.-yäftan/ إنتقالاً / إنْتَقَلَ إلى المكان الفُلانِيِّ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، تَنَقُّلاً / تَنَقَّلَ من مكان إلى آخَرَ، مَيْزاً / مازَ ـِ من مكانٍ إلى مكانٍ.

**انتقال يافته** /e.-yäfte/ المُتَنازَلُ إليه، المَنْقُول.

**انتقام**/enteqäm/ الإنْتِقام، الثَّأْر، الوَتْر، الوَتِيرَة.

**انتقامجو** /e.-ju/ النَّاقِم، المُنْتَقِم، الثَّأْرِيّ، الثَّائِر، المُعاقِب.

**انتقامجويی** /e.-juyi/ النِّقْمَة، النَّقِمَة، الذَّحْل، السَّخَط، السُّخْط.

**انتقام گرفتن** /e.-gereftan/ ثَأْراً وثُؤْرَةً / ثَأَرَ ـَ إثْئاراً / أثْأَرَ، إنتِقاماً / اِنْتَقَمَ، نَقْماً وتِنِقّاماً / نَقِمَ ـَ تَشَفِّياً / تَشَفَّى من خَصْمِهِ، تَنَصُّفاً / تَنَصَّفَ، وانْتِصافاً / اِنْتَصَفَ، وإقْصاصاً / أقَصَّ، اِقْتِصاصاً / اِقْتَصَّ، ومُقاصَّةً / قاصَّ، وانْتِصاراً / اِنْتَصَرَ، واصْطِباراً / اِصْطَبَرَ من خصمه، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ وَتْرَهُ.

**انتگرال**/antegräl/ (رضـ) التَّكامُل.

**انتها** /entehä/ ← پايان.

**انتيرينم**/antirinom/ (گيا) السَّيْسَم.

**انتيم** /antim/ الوُدِّيّ، القَلْبِيّ.

**انتيمون** /antimun/ (گيا) ← ۱. آشيمون. ۲. (شيمـ) أنْتِيمُون، الإثْمِد.

**انجام** /anjäm/ ۱.الآخِر، الخِتام، الخاتِمَة، النِّهايَة، الغِبّ، المَغَبَّة، العاقِبَة، التِّمام، التَّأْوِيل، الحاصِل، النَّتِيجَة ← پايان. ۲. النَّهْو، الإنْهاء، الإتْمام، الإكْمال، التَّكْمِيل، العَهْد، الوَفاء ← پايان دادن. ۳. الإجْراء، الإيفاء، الإنْجاز، القَضاء، النَّجْز، النَّجاز، الإمْضاء، النَّفْذ، الإنْفاذ، النَّفاذ، النُّفُوذ، التَّنْفِيذ، التَّحْقِيق، الأداء، التَّأْدِيَة.

**انجام دادن** /a.-dädan/ ۱. نُفُوذاً ونَفاذاً / نَفَذَ ـُ في الأمْرِ، مُضِيّاً / مَضَى ـِ على الأمْرِ، إمْضاءً / أمْضَى هـ تَقْضِيَةً وقِضّاءً / قَضَّى العَمَلَ، قَضاءً / قَضَى ـِ، إنْجازاً / أنْجَزَ هـ عَمَلاً / عَمِلَ ـَ فَعْلاً / فَعَلَ ـَ، إنفاذاً / أنْفَذَ، وتَنْفِيْذاً / نَفَّذَ الأمْرَ، جَيْأً وجَيْئَةً ومَجِيْئاً ومَجِيْئَةً الشيءَ تَقْدِيْماً / قَدَّمَ خِدْمَةً / تَعاطِياً / تَعاطَى الأمْرَ، وَكْداً / وَكَدَ يَكِدُ الأمْرَ، قَدْعاً / قَدَعَ ـَ الأمْرَ، مُمارَزَةً / مارَزَ، مُمارَسَةً ومِراساً / مارَسَ الأمْرَ، مُعافَسَةً وعِفاساً / عافَسَ الأمُورَ، صُدُوعاً / صَدَعَ ـَ في الأمْرِ، مُطابَقَةً، طابَقَ على الأمرِ ← اجرا كردن. ۲. إتْماماً / أتَمَّ، تَتْمِيماً / تَمَّمَ، إنْهاءً / أنْهَى، إنْجازاً / أنْجَزَ ← تمام كردن.

**انجام وظيفه** /a.-e-vazife/ أداءُ الوَظِيْفَة.

**انجام يافتن** /a.-yäftan/ نُفُوذاً ونَفاذاً / نَفَذَ ـُ الأمْرُ، إنتِهاء / اِنْتَهَى بكذا، قَضاءً / قُضِيَ ـِ مج، اِنْقِضاءً / اِنْقَضَى.

**انجام يافته** /a.-yäfte/ الكامِل، المُتَمِّم، النَّاجِز، المُنْجَز، المُنْتَهِي، التَّامّ، المُقَرَّر.

**انجاميدن** /a.-idan/ انجام يافتن.

**انجبار** /anjebär/ (گيا) ← انگبار.

**انجدان** /anjadän/ (گيا) ← انگدان.

**انجدان تلخ** /a.-e-talx/ (گيا) انغوزه.

**انجدان رومی** /a.-e-rumi/ (گيا) الأنْجَذانُ الرُّومِيّ، الكاشِم.

**انجدان سفيد** /a.-e-sefeid/ (گيا) الهِرَقْلِيَة.

**انجروت** /anjarut/ (گيا) ← انزروت.

**انجره** /anjare/ (گيا) ← مرزنگوش.

**انجرهٔ کتانی** /a.-ye-ketani/ (گيا) الجَمْلَج، رَأْسُ الهِرّ.

**انجماد** /enjemäd/ الجُمُود، الجُمُودَة.

**انجمن** /anjomän/ ۱. النّادِي، النَّدِيّ، النَّدْوَة، المُنْتَدَى، الحَفْل، المَحْفِل، المُحْتَفَل، الجَلْسَة، المَجْلِس، المُؤَسَّسَة، المُعاهَدَة، الاِتّفاق، المَشْهَد، المَشْهُدَة، المَحْشَد، المَعْشَر، المُتَحَدَّث، المِجْزَرَة، المُجْتَمَع، المَجْمَعَة، الرّابِطَة. ۲. الجَمْع، الجَمْعِيَّة، الاِجْتِماع، الجامِعَة، الجَماعَة، اللَّجْنَة، الرُّفْقَة.

**انجمن ادبی** /a.-e-adabi/ نَدْوَةُ الأَدَب، رابِطَةٌ أَدَبِيَّةٌ.

**انجمن حمایت حیوانات** /a.-e-hemäyat-e-heyvänät/ جَمْعِيَّةُ الرِّفْقِ بالحَيَوان.

**انجمن خانه و مدرسه** /a.-e-xäne-va-madrase/ نَدْوَةُ الآباء والمَدْرَسَة.

**انجمن خیریه** /a.-e-xeyriyye/ ← انجمن نکوکاری.

**انجمن دانشجویان** /a.-e-dänešjuyän/ لَجْنَةُ الطُّلّاب.

**انجمن دانشوران** /a.-e-dänešvarän/ الجَمْعِيَّةُ العِلْمِيَّة.

**انجمن شهر** /a.-e-šahr/ البَلَدِيَّة، المَجْلِسُ البَلَدِيّ، مَجْلِسُ المَدِينَة.

**انجمن علمی** /a.-e-elmi/ المَعْهَد ← انستیتو.

**انجمن فرهنگی** /a.-e-farhangi/ الجَمْعِيَّةُ الثَّقافِيَّة.

**انجمن قلم** /a.-e-qalam/ الرّابِطَةُ القَلَمِيَّة، نَدْوَةُ القَلَم، نَدْوَةُ الكُتّاب.

**انجمن کردن** /a.-kardan/ ← گردآمدن.

**انجمن کشاورزان** /a.-e-kešävarzän/ الجَمْعِيَّةُ الزِّراعِيَّة.

**انجمن نکوکاری** /a.-e-nekukäri/ المَبَرَّة، الجَمْعِيَّةُ الخَيْرِيَّة، جَمْعِيَّةُ البِرّ.

**انجیر** /anjir/ (گیا) التِّين، الذَّمَح.

**انجیر امریکایی** /a.-e-emrikäyi/ (گیا) صَبّارُ الهِنْد، تِينُ الهِنْد، صُبَيْرٌ هِنْدِيّ ← گلابی خاردار.

**انجیر بربری** /a.-e-barbari/ ← (گیا) انجیر هندی.

**انجیر بنگالی** /a.-e-bangäli/ (گیا) ← بانیان.

**انجیر خاردار** /a.-e-xär-där/ (گیا) ← انجیر هندی.

**انجیرخوار** /a.-xär/ (جانـ) ← مرغ انجیرخوار.

**انجیر زمین** /a.-e-zamin/ (گیا) تِينُ الأَرْض.

**انجیر فرعونی** /a.-e-fer'owni/ (گیا) تِينُ فرعون، الجُمَّيْز، الجُمَّيْزَى.

**انجیرک** /a.-ak/ (گیا) عُشْبَةُ البَواسِير.

**انجیر کوهی** /a.-e-kuhi/ (گیا) الحَماطَة.

**انجیر معبد** /a.-e-ma'bad/ (گیا) تِينُ المَعابِد.

**انجیر هندی** /a.-e-hendi/ (گیا) تِينُ الهِنْد، تِينُ البَنْغال، تِينُ الأَصْنام، الصُّبَيْر، الأَثْب، الأَثْأَب، التِّينُ الشَّوْكِيّ، الصَّبّار، التِّينُ الأَرْضِيّ.

**انجیل** /enjil/ الإِنْجِيل، البِشارَة، الشَّبَر.

**انجیلی** /aenjili/ (گیا) عِلَيْطٌ فارِسِيّ.

**انچوچک** /ancucak/ (گیا) الفُلْفُلُ الأَبْيَض، القُرْطَمُ الهِنْدِيّ.

**انحراف** /enheräf/ الإِمالَة، العَطْف، الزَّلَل، الخَطَأ، التَّغَيُّر، التَّغايُر، التَّغْيِير، الزَّيْغ، الزَّيَغان، الوَرْب، الوِراب، الحَيْد، الحَيَدان، الشَّذّ، الشُّذُوذ، الاِنْحِراف.

**انحراف به چپ** /enheräf-be-cap/ الاِنْحِرافُ إلى الأَيْسَر.

**انحراف به راست** /e.-be-räst/ الاِنْحِرافُ إلى الأَيْمَن.

**انحراف ثانویه** /e.-e-sänaviyye/ الاِنْحِرافُ الثّانَوِيّ.

**انحراف‌گرا** /e.-gerä/ (نظ) حَيَدانُ المَدَى.

**انحراف جنسی** /e.-e-jensi/ الشُّذُوذُ الجِنْسِيّ.

**انحراف مغناطیسی** /e.-e-meqnätisi/ الاِنْحِرافُ المِغْنَطِيسِي.

**انحراف نهفته** /e.-e-nehofte/ الاِنْحِرافُ الكامِن أو المُسْتَتِر.

**انحرافی** /e.-i/ الاِنْحِرافِيّ.

**انحراف یافتن** /e.-yäftan/ اِنْحِرافاً / اِنْحَرَف، تَباعُداً / تَباعَد، شُذُوذاً / شَذَّ ـ عن، زَوْغاً / زاغَ ـ.

**انحصار** /enhesär/ الاِنْحِصار، الحَصْر، الاِلْتِزام، الحُكْر، الحُكْرَة، الاِحْتِقار.

**انحصاردخانیات** /e.-e-doxäniyyät/ حَصْرُ التَّبْغ.

**انحطاط** /enhetät/ الاِنْحِطاط، الرُّقُود، السُّقُوط، التَّعْس.

**انحطاط اخلاقی** /e.-e-axläqi/ فَسادُ الأَخْلاق.

**انحلال** /enheläl/ ۱. الاِنْحِلال، الحَلّ، الاضمِحْلال، التَّصْفِيَة، التَّوَقُّف، التَّحْلِيل. ۲. (شیمـ) الاِنْحِلال.

**انحلال اتم** /e.-e-atom/ اِنْحِلالُ الذَّرَّة.

**انحلال شرکت** /e.-e-šerkat/ حَلُّ الشَّرِكَة.

**انحلال یافتن** /e.-yäftan/ اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ.

**انحنا** /enhenä/ ← خم شدن.

**انحناپذیر** /e.-pazir/ المَرِن، اللَّيِّن، اللَّدْن.

**انخفاض** /enxefāz/ (نجـ) الإنْخِفاض.

**اند** /and/ ۱. ا، و، ن، ضميرٌ متصلٌ جمعٌ غائبٌ للفاعلِ يَلْحَقُ آخِرَ الفعلِ، مثلَ: «رفتـهاند: ذَهَبا، ذَهَبوا، ذَهَبْنَ». ۲. مختصر استند، هستنـد، مثل: «زندهاند: هُمـا حَيّانِ، حَيّتانِ وهُمْ، هُنَّ أحْياءٌ».

**اند** /and/ البِضْع.

**اند** /anod/ (فز) ← آند.

**انداختن** /andāxtan/ قَذْفاً / قَذَفَ ـِ هـ طَرْحاً / طَرَحَ ـَ بـالشَّيءِ والشَّـيءَ، اِطِّراحـاً / اِطَّرَحَ، وتَطْـريحاً، طَـرَّحَ الشَّيءَ، تَـوْقيْعاً / وَقَّعَ، إيْقـاعاً / أوْقَعَ، وَضْعـاً ومَوْضِعـاً ومَوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ الشَّيءَ من يده، رَمْياً ورمايَةً / رَمَى ـِ الشَّيءَ وبالشَّيءِ، إرْماءً / أرْمَى الشَّيءَ من يده، إسقاطاً / أسْقطَ، مُساقَطَةً وسِقاطاً / ساقَطَهُ، إلْقاءً / ألْقَى هـ إلى الأرْض، تَرْكاً وتِـرْكاناً / تَرَكَ ـُ الشَّيءَ، تَلّاً / تَلَّ ـُ الشَّيءَ إليه، تَجْحِيْلاً / جَحَّلَ هـ جَحْدَلَةً / جَحْدَلَ، جَحْفَلَةً / جَحْفَلَ، جَحْلاً / جَحَلَ ـَ، جَدْلاً / جَدَلَ ـُ، جَـرْفَسَةً / جَرْفَسَ، جَعْبَأةً / جَعْبَأَ، وجَعْباً / جَعَبَ ـَ هـ، تَجْعِيْباً / جَعَّبَ، جَعْفاً / جَعَفَ ـَ، جِعْباءً / جَعْبَى، جَفْلاً / جَفَلَ ـُ جَفْياً / جَفَى ـِ، جَلاءً وجَلاءَةً / جَلَأَ ـَ، جَفْعاً / جَفَعَ ـَ اِجْتِفاءً / اِجْتَفَى، اِجْتِئافاً / اِجْتَأَفَ، جَفأً / جَفَأَ ـَ هـ و به الأرْضَ، إجْفاءً / أجْفَأَ هـ، جَلْداً / جَلَدَ ـِ به الأرْض وجُلِدَ به مج، جَلْخاً / جَلَخَ ـَ به، جَلْعَدَةً / وجلعاداً / جَلْعَدَ هـ، جَنْدَلَةً / جَنْدَلَ هـ، تَجْـويْخاً / جَوَّخَ، وتَجْـويْراً / جَوَّرَ، وحَذساً / حَدَسَ ـِ، وحَـذْفاً / حَذَفَ ـِ وحَطْأً / حَطَأَ ـَ، واحْتِطاطاً / اِحْتَطَّ، وحَفْأً / حَفَأَ ـَ وتَحْفِيْضاً / حَفَّضَ، وحَفْضاً / حَفَضَ ـُ وخَزْدَلَةً / خَزْدَلَ، وإخراجاً / أخْرَجَ، وإخراراً / أخَرَّ، وخَشْفاً / خَشَفَ ـُ، ودَحْواً / دَحا ـُ ودَحّاً / دَحَّ ـُ هـ، دَقّاً / دَقَّ ـُ به و عليه، دَهْوَرَةً / دَهْوَرَ، دَعْثاً / دَعَثَ ـَ به الأرْض، إذْراءً / أذْرَى هـ، زَجّاً / زَجَّ ـُ بالشَّيءِ، من يده، زَجْلاً / زَجَلَ ـُ هـ أو به، ضَبْأً / ضَبَأَ ـَ واطِّحاحاً / أطَحَّ هـ، تَطْويحاً / طَوَّحَ به، طَخّاً / طَخَّ ـُ واسْتِطْلاقاً / اِسْتَطْلَقَ، وعَمْداً / عَمَدَ ـِ، وافْتِـراشاً / اِفْتَرَشَ، وأقْطاً / أقَطَ، وكَبّاً / كَبَّ ـُ وكَبْواً وكُبُوّاً / كَبا ـُ هـ، كَلْتاً / كَلَتَ ـِ بالشَّيءِ، كَبْكَبَةً / كَبْكَبَ، وإكاسَةً / أكاسَ هـ، لَبْطاً / لَبَطَ ـِ بـه الأرْض، لَقْعاً / لَقَعَ ـَ الشَّـيءَ، إلحاماً / ألْحَمَ، ومَجّاً / مَجَّ ـُ هـ، هَطْواً / هَطا ـُ بكذا، تَهْـويْراً / هَوَّرَ، وتَهْيِيْراً / هَيَّرَ، وإهْواءً / أهْوَى هـ.

**انداخته** /andāxte/ ← افكنده.

**اندازنده** /andāzande/ ← افكننده.

**اندازه** /andāze/ ۱. القَـدْر، المِقْدار، «بـه ~» بمقدارِ ما، قـدرما، «تـا ~ ای كه»: لِمقدارِ كذا، «به ~ این»: بهـذا المِقـدارِ، الهِنْـداز، المَبْلَغ، القَـدّ، «بـه ~ او»: على قَدِّه، على مِقْـدارِه، الكُنْه، الحَسْـبُ، حَسَبُ، المِثـال، القِيْد، القـاد، القاب، القِسْـط، الوَزْن، القَـدَر، الذَّرْع، الطَّـوْر، الحَدّ، النَّحْو، القاس، المِيْـزان، القِياس، المِقْياس، «هم ~»: متنـاسِـبُ القِيـاس، «از روی ~»: علـى القيـاسِ، الطِّـلاع، «ایـن بـه ~ این است»: هذا طِلاعُ هذا، الحَجْم، الجِرْم، القَدَى، المَراز، الجِفاف، القـانُون، اللُّهاه، اللِّواد، النُّهـاء، النِّهاء، النُّهـاد، النِّهاز، الـرّاب، الحِجا، العَجَـر، القَبْي، العَـداء، الوَزْم، الوَزْمَـة، الغِرار، المَنَـى، القَطْع، مِيْـداءُ، الجُمْلَـة، الكَمِيَّة، الاِمْتِـداد، السَّجْحَـة، الكَثْـر، القِبـاء، الطَّـوْر، الطَّـوار، المُعَدَّل، النِّسْبَـة، التَّنـاسُـب، المَنْسُوب، الكَمّ، الكَيْل، السَّعَة، الوُسْعَة.
۲. العِيار، المِقْياس، المِعْيار ← پیمانه.

**اندازه گرفتن** /a.-gereftan/ قَتراً / قَتَرَ ـُ، وتَقْتِيْراً / قَتَّرَ مابَيْنَ الأمْرَيْنِ، اِقْتِداراً / اِقْتَدَرَ الشَّيءِ، بالشَّيءِ، حَلْقاً / حَلَقَ ـُ وقَيْساً / قاسَ ـِ حَزْياً / حَزَى ـِ، وتَذْمِيْراً / ذَمَّرَ، وحَزْراً / حَزَرَ ـُ وحَـزْواً وحَزّى / حَزا ـُ، وأمْتاً / أمَتَ ـِ وحِساباً و حُسْبـاناً وحَسْباً / حَسَبَ ـُ هـ، تَقدِيْراً / قَدَّرَ، مُعايَرَةً / عايَرَ، كَيْلاً ومَكالاً / كالَ ـِ تَكْيِيْلاً / كَيَّلَ.

**اندازه گیر عمق** /a.-gir-e-omq/ ← ژرفاسنج.

**اندازه گیری** /a.-giri/ القِياس، عِلْمُ المَساحَة.

**اندام** /andām/ ۱. القَدّ، الهَيْئَة، الزِّلْمَـة، البِزَّة، القامَة، القَوَام، «~ متناسب»: القَوَامُ المُعْتَدِل، القامَةُ المُعْتَدِلَة ← كالبد، هيكل. ۲. الإرْب، الوُصْل، الشُّبْـر، الشِّلْو، الوَرْب، الآلَة، العُضْو الجارِحَة، الطَّرَف ← عضو.

**اندام‌شناسی** /a.-šenasi/ عِلْمُ الأعْضاء.

**اندامگان** /a.-gān/ المُتَعَضّي.

**اندام‌نگاری** /a.-negāri/ وَصْفُ الأعْضاءِ.

**اندامی** /a.-i/ العُضْوِيّ.

**انداوه** /andāve/ المِسْياع.

**اندر** /andar/ ← در.

**اندراسیون** /andräsyun/ (گیا) الأَنْدراسِيُون.
**اندرز** /andarz/ ← پند.
**اندرزدادن** /a.-dädan/ ← پنددادن.
**اندرزگاه** /a.-gäh/ مَلْجَأُ العاهِرات.
**اندرزگرفتن** /a.-gereftan/ پند گرفتن.
**اندرزگفتن** /a.-goftan/ پند دادن.
**اندرزگوی** /a.-guy/ النَّصِيح، الواعِظ، الوَعّاظ، المُرْشِد.
**اندروصاقس** /andrusäqes/ (گیا) المُلّاح، زَهْرَةُ التُّرْس.
**اندروسامن** /andrusämen/ (گیا) الهَيُوفارِيقُون.
**اندرون** /andarun/ ← درون.
**اندرونه** /andarune/ (پز) الأَحْشاء.
**اندرونه‌شناسی** /a.-šenäs-i/ (پز) مَبْحَثُ الأَحْشاء.
**اندرونی** /andarun-i/ بَيْتُ الحَرِيم.
**اندک** /andak/ ← کم.
**اندکس** /andeks/ الفِهْرِسْت.
**اندک شدن** /andak-šodan/ ← کم شدن.
**اندک کردن** /a.-kardan/ ← کم کردن.
**اندکی** /a.-i/ ← کمی.
**اندلس** /andalos/ إسْبانيا.
**ان‌دماغ** /an-damäq/ المُخاط.
**اندوختن** /anduxtan/ خَزْناً / خَزَنَ ـُ تَخْزِيناً / خَزَّنَ، إِخْتِزاناً / إِخْتَزَنَ، إِدِّخاراً / إِدَّخَرَ، إِسْتِخْـزاناً / إِسْتَخْزَنَ، ذَخْراً / ذَخَرَ ـَ تَوْفِيْراً / وَفَّرَ، كَنْزاً / كَنَزَ ـِ إِخْتِباءً / إِخْتَبَأَ الشَّيءَ، رَوْشاً / راشَ ـُ تَرْيِيْشاً / تَرَيَّشَ.
**اندوخته** /anduxte/ الـذُّخْر، الـذَّخِيْـرَة، الخَزِيْـن، الخَـزِيْنَـة، القِيْنَة، المَكْنُـوز، الـوَفْـر، المُكَثَّر، المُـوَفَّـر، الإعالَة، الإحْتِياطِيّ، الإِدِّخارِيّ.
**اندود** /andud/ المِلاط، الطِّلاء.
**اندود کردن** /a.-kardan/ مَلْطاً / مَلَطَ ـُ وتَمْلِيْطاً / مَلَّطَ الحائِط، تَجْصِيصاً / جَصَّصَ، طَلْياً / طَلَى ـِ لَطْخاً / لَطَخَ ـَ تَلْطِيْخاً / لَطَّخ، لَتْخاً / لَتَخَ ـَ هـ.
**اندونزی** /andonezi/ إنْدونِيْسِيا.
**اندوه** /anduh/ الحُـزْن، الحَزَن، الأَسَـف، التَّأَسُّـف، الغُصَّـة، الهَـمّ، الحَسْرَة، اللَّهَـف، الشَّجَـن، الشُّجُـون، النُّجْد، البَلاء، الوَهَم، التَّـرَح، الشَّجْب، الشَّجْو، الكَرْب، الضِّيْق، الكَـأْداء، الغَمّ، الغُمَّـة، الحَوْب، الفَقْـر، الكَأْب، الكَأْبَة، الكَآبَة، الكَأْبـاء، الطَّخا، الطَّخاء، الطَّخْيَة، الكَدَر، الدُّقْـم، البَلْبال، البَلْبـالَة، الرُّكْـة، اليَتْم، الـرُّمّ، الشَّجا، السَّـدَم، الـوَكْـد، الخَيْس، الـوَلْـوال، الغِنـاظ، الغَنْـظ، الغِيـاظ، الكُنْظَـة، الكَمْـد، البَثّ، الجِيْبَـة، الـوَحْشَـة، الصُّرَّة، الحَبَل، القَهْر، الغَمّاء، الغَمّى.
**اندوهبـار** /ä.-bär/ الشَّجْـوِيّ، المُحْزِن، الفَجُـوع، الفاجِع.
**اندوه خوردن** /a.-xordan/ أَسَفاً / أَسِفَ ـَ وتَـأَسُّفاً / تَأَسَّفَ عليه، وَجْماً ووُجُوماً / وَجَمَ يَجِمُ لفلانٍ.
**اندوهگین** /a.-gin/ الآسِف، الأَسِيْف، المَهْمُوم، المُغْتَمّ، المُتَقَّـل، مُنْقَبِـضُ القلب، الكَئِـب، الكَئِيْـب، المَقْهُـور، المَلْهُوف، النَّجِيْد، الحَزِن، الحَزْنـان، الحَزِيْن، الشَّجِيّ، المَكْرُوب، الأَسْفان، الأَسُوف، اللَّهِيف، اللَّهْفان، اللَّهُوف، الوالِه، الـوَحْشان، الأَسْوان، الخَنِق، المَحْـزُون، الجامِد، المَقْبُوض، الخَـوّار، الخامِـل، المُحْزَن، الـوَلْهان، الأَوّاه، الكَظِيْـظ، الكَظِيْم، المَكْسُـورُ الخاطِـر، مُنْقَبِضُ الصَّـدْر، الكَمِـد، الكَمِيْـد، الكـامِد، الجِبْـس، كـاسِـفُ البـالِ، المُكْتَئِـب، الـوَكّـاب، المُعَكْنَـن، المُخْطَـف، الحـالِـز، الجزآص، العَمُـود، العَمِيْد، المَـوْكُوم، الفـاجِع، الهَلِـع، المَنْجُود، المَـوْقُوم، المَوْكُـوت، المُقَسَّم، الدّاقِـع، (نث) الكَأْباء.
**اندوهگین شدن** /a.-g.-šodan/ حُزْناً وحَزَناً / حَزِنَ ـَ إِحْتِزاناً / إِحْتَزَنَ، إِغْتِمـاماً / إِغْتَمَّ، إِنْغِمـاماً / إِنْغَمَّ، إِهْتِماماً / إِهْتَمَّ، تَلَهُّفاً / تَلَهَّفَ، كَأْباً وكَآبَةً وكَأْبَةً / كَئِبَ ـَ إِكْتِئاباً / إِكْتَأَبَ، أَسًى / أَسِيَ ـَ إِبْتِئاساً / إِبْتَأَسَ، إِتْلاهاً / إِتَّلَهَ، تَرَحاً / تَرِحَ ـَ تَتَرُّحاً / تَتَرَّحَ، تَحَزُّناً / تَحَزَّنَ، جَأْراً / جَبْرَ ـَ خَشْخَشَـةً وخِشخاساً / خَشْخَشَ له، تَحَـوُّباً / تَحَوَّبَ من كذا، إِحْماماً / أَحَمَّ هـ الأَمْرُ، دَجْماً / دَجِمَ ـَ دَغْناً / دَغِنَ ـَ إِرْتِماضاً / إِرْتَمَضَ لفلانٍ، زَلَهاً / زَلِهَ ـَ إِسْتاءً / إِسْتاءَ، سَدَماً / سَدِمَ ـَ شَجَباً / شَجِبَ ـَ تَشَجُّباً / تَشَجَّبَ، شَجَناً / شَجِنَ ـَ تَشَجُّناً / تَشَجَّنَ، شَجًى / شَجِيَ ـَ ضَأْداً / ضَئِدَ ـَ إِسْتِعْباراً / إِسْتَعْبَرَ، تَفَجُّعاً / تَفَجَّعَ، قَرَحاً / قَرِحَ ـَ للشَّيءِ، تَكَدُّراً / تَكَدَّرَ، كَأْداً / كَأَدَ ـَ إِكْتِراباً / إِكْتَرَبَ، إِنْكِثاماً / إِنْكَثَمَ، إِهْتِبالاً / إِهْتَبَلَ، هُشُوشَةً / هَشَّ ـِ هَقْياً / هَقَى ـِ، هَوًأ / هَوِئَ ـَ إليه، هَوْعاً / هاعَ ـَ تَوَجُّداً / تَوَجَّدَ له، كِمَةً / وَكَمَ يَكِمُ الرَّجُلُ

من الشّيء.

**اندوهگین کردن** /a.-g.-kardan/ حَزَناً / حَزَنَ ـَ تَحْزِيْناً / حَزَّنَ، إحْزاناً / أحْزَنَ، غَمّاً / غَمَّ ـُ إغْماماً / أغَمَّ، مُغامَّةً / غامَّ، هَمّاً ومَهَمَّةً / هَمَّ ـُ الأمْرُ فلاناً، إهْماماً / أهَمَّ، إيْسافاً / آسَفَ، إغْصاصاً / أغَصَّ، تَتْرِيْحاً / تَرَّحَ، إتْراحاً / أتْرَحَ، جَوْظاً وجَوَظاناً / جاظَ ـُ هـ بالغُصّةِ، حَمّاً / حَمَّ ـُ هـ الأمرُ، إذهاماً / أذْهَمَ، دَغْناً / دَغَنَ ـَ سَأْواً / سَأَا ـُ، سُوْءاً ومَساءَةً / ساءَ ـُ، شَأْواً / شَأَى ـُ شَوْءاً / شاءَ ـُ إشْجاءً / أشْجَى، شَجْواً / شَجا ـُ شُجُوناً / شَجَنَ ـِ تَشْجِيْناً / شَجَّنَ، إشْجاناً / أشْجَنَ، ضَأْداً / ضَأَدَ ـَ هـ في الخُصومة، إضْجاراً / أضْجَرَ، عَرّاً / عَرَّ ـُ، عَناءً وعُنُوّاً / عَنا ـُ تَعْنِيَةً / عَنَّى، غَتّاً / غَتَّ ـُ غَنْظاً / غَنَظَ ـِ فَجْعاً / فَجَعَ ـَ تَفْجِيْعاً / فَجَّعَ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ صَدْرَهُ، إكْآباً / أكْأَبَ، كَتّاً / كَتَّ ـِ، تَكْدِيْراً / كَدَّرَ، كَرْثاً / كَرَثَ ـُ وإكْراثاً / أكْرَثَ الغَمُّ فلاناً، كَظاظاً وكَظاظَةً / كَظَّ ـُ هـ الأمْرُ، تَكَنُّظاً / تَكَنَّظَ هـ الأمرُ، لأطاً / لأطَ ـَ هـ بِهَمٍّ، وَكْماً / وَكَمَ يَكِمُ الأمْرُ فلاناً.

**اندوهگینی** /a.-g.-i/ الأسافَة، الكآبَة.

**اندوهناک** /a.-näk/ ← اندوهگین.

**اندوهناکی** /a.-näki/ ← اندوهگینی.

**اندی** /andi/ النَّيِّف.

**اندیشمند** /andišmand/ الفِكِّيْر، الفَيْكَر، الفاكِر، المُفَكِّر، المُتَفَكِّر، المُفْكِر، الحُوالِيّ.

**اندیشناک** /andišnäk/ ۱ ← اندیشمند. ۲. قَلِقُ الفِكْر.

**اندیشه** /andiše/ ۱. الفِكْر، الفِكْرَة، التَّفَكُّر، الرَّأي، الرَّوِيَّة، التَّرَوِّي، الرَّوِيْئَة، التَّبَصُّر، البال، القَلْب، الخَلَد، التَّأمُّل، البُعْد، ذاتُ الصَّدْر، الزُّوْر، الصُّيُور، القَسْم، المَقالَة، مَشْغُولِيَّةُ البال، النُّهَى، الهَوِيْس، الوَهْم ← فکر. ۲. الهَمّ، القَلَق، الاِهْتِمام، بَناتُ الصَّدْر، الهُمُوم، الوَسْواس، الوَسْوَسَة، الوَاجِس، الهاجِس، نَزْوَةُ الفِكْر، الشَّجْو، الشَّجَى ← اضطراب، ترس، بیم.

**اندیشه کردن** /a.-kardan/ ← اندیشیدن، فکر کردن.

**اندیشیدن** /andišidan/ ← فکر کردن.

**اندیکاتور** /andikätor/ المُبَيِّن.

**اندیم** /andium/ (شیمـ) ← اندیوم.

**اندیوم** /andium/ (شیمـ) الإنْدِيُوم.

**اندیوید و آلیسم** /andividuälism/ (فلـ) الفَرْدانِيَّة.

**انذار** /enzär/ التَّحْذِيْر، التَّنْبِيْه ← اخطار.

**انرژی** /enerži/ (فز) الطّاقَة ← نیرو.

**انرژی آستانهٔ هسته‌یی** /e.-ye-ästäne-ye-hasteyi/ (فز) طاقَةٌ مَشْرِفِيَّة.

**انرژی اتمی** /e.-ye-atomi/ (فز) الطّاقَةُ الذَّرِّيَّة.

**انرژی استخراج** /e.-ye-estexräj/ (فز) دالَّةُ الشُّغْل.

**انرژی الکتریکی** /e.-ye-elektriki/ (فز) الطّاقَةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**انرژی اتصال** /e.-ye-ettesäl/ (فز) طاقَةُ التَّرابُط.

**انرژی انفصال** /e.-ye-enfesäl/ (فز) طاقَةُ الفَصْل.

**انرژی بالفعل** /e.-ye-belfe'l/ (فز) ← انرژی حرکتی.

**انرژی بالقوه** /e.-ye-belqovve/ (فز) ← انرژی ذخیره‌ای.

**انرژی برقی** /e.-ye-barqi/ (فز) ← انرژی الکتریکی.

**انرژی تابشی** /e.-ye-täbeši/ (فز) الطّاقَةُ الإشْعاعِيَّة.

**انرژی پتانسیل** /e.-ye-potänsiyel/ (فز) ← انرژی ذخیره‌ای.

**انرژی تشعشعی** /e.-ye-taša'šo'i/ (فز) الطّاقَةُ الإشْعاعِيَّة.

**انرژی جنبشی** /e.-ye-jonbeši/ (فز) الطّاقَةُ الحَرَكِيَّة.

**انرژی حرارتی** /e.-ye-herärati/ (فز) الطّاقَةُ الحَرارِيَّة.

**انرژی حرکتی** /e.-ye-harakati/ (فز) طاقَةُ الحَرَكَة.

**انرژی داخلی** /e.-ye-däxeli/ (فز) الطّاقَةُ الدّاخِلِيَّة.

**انرژی ذخیره‌ای** /e.-ye-zaxire-yi/ (فز) طاقَةُ الجَهْد.

**انرژی سینتیک** /e.-ye-sinetik/ (فز) ← انرژی حرکتی.

**انرژی شبکه‌یی** /e.-ye-šabakeyi/ (فز) الطّاقَةُ التَّشابُكِيّ.

**انرژی شیمیایی** /e.-ye-šimiyäyi/ (فز) الطّاقَةُ الكِيْمِيائِيَّة.

**انرژی مکانیکی** /e.-ye-mekäniki/ (فز) الطّاقَةُ المِكانِيْكِيَّة.

**انرژی هسته‌ایی** /e.-ye-hasteye/ (فز) الطّاقَةُ النَّوَوِيَّة.

**انرژی همگیری** /e.-ye-hamgiri/ طاقَةُ التَّرابُط.

**انزال منی** /enzäl-e-mani/ الإمْناء، التَّمْنِيَة.

**انزجار** /enzejär/ ← نفرت.

**انزروت** /anzarut/ (گیا) الصَّمَران، العَنْزَرُوْت.

**انزروتها** /a.-hä/ (گیا) الصَّمَرانِيّات.

**انزوا** /enzevä/ ← تنهایی.

**انزواگرایی** /e.-geräyi/ الاِنْعِزالِيَّة.

**انژکتور** /anžektor/ (پز) المِحْقَن ← آمپول.
**انژکسیون** /anžeksiyon/ (پز) الحَقْن، الزَّرْق ← تزریق.
**انس** /ons/ الأُنْس، الأُلْفَة.
**انسان** /ensän/ (جانـ) الإنْسان، الإنْـس، الآدَمِيّ، العَبْد، العَيْن، الزَّوْل، النَّسَمَة، الجُمْجُمَة.
**انسان ابتدایی** /e.-e-ebtedäyi/ ← انسان اوّلیه.
**انسان اولیـه** /e.-e-avvaliyye/ إنسانُ مـا قبلَ التّـاريخ، الإنسانُ في عُصور ما قبلَ التّاريخ.
**انسان برفی** /e.-e-barfi/ ← آدم برفی.
**انسان پکن** /e.-e-pekan/ إنسانُ بِكِين.
**انسان جاوه** /e.-e-jäve/ قِرْدُ جاوهِ الإنْسانِيُّ.
**انسان دزدی** /e.-dozdi/ ← آدمربایی.
**انسان شـاپل اسـن** /e.-e-šäpelosen/ إنسـانُ الشّاپِيْـل أوسِيْن.
**انسان شدن** /e.-šodan/ تَأنُّساً / تأنَّس.
**انسان‌شناسی** /e.-šenäsi/ الأَنْثْروبُوجِيا ← آنتروپولوژی.
**انسان کرومانیون** /e.-e-kromäniyon/ كرُومانِيُون.
**انسان‌گرایی** /e.-geräyi/ (فلـ) المَذْهَبُ الإنْسانيّ.
**انسان ماقبـل تاریخ** /e.-e-mä-qabl-e-tärix/ ← انسان اولیّه.
**انسان نئاندرتال** /e.-e-ne'ändertäl/ ← نِيَنْدِرْتال.
**انسان وحشی** /e.-e-vähši/ الطُّورانِيّ.
**انسانی** /e.-i/ الإنْسانِيّ.
**انسانیات** /ensäniyyät/ (فلـ) ← اومانیسم.
**انس‌پذیری** /ons-paziri/ ← انس گرفتن.
**انسترومانتال** /anstrumäntäl/ ← مفعولٌ مَعَه.
**انسترومانتالیسم** /anstrumäntälism/ ← اصالت وسیله.
**انسانیت** /ensän-iyyat/ الإنْسانِيَّة، الآدَمِيَّة.
**انستیتو** /anstitu/ المَعْهَد.
**انستیتـوی تحقیقـات بهـداشتـی** /a.-ye-tahqiqät-e-behdäšti/ مَعْهَدُ البُحُوثِ الصِّحِّيَّة.
**انستیتوی تغذیه** /a.-ye-taqziye/ مَعْهَدُ المَوادِّ الغِذائِيَّة.
**انستیتـوی تکنـولـژی** /a.-ye-teknoloži/ مَعْهَـدُ التِكْنُولُوجيا.
**انسداد** /ensedäd/ (پز) الإخْتِناق، الإنْسداد، الإنْعِقاد.
**انسداد جریـان خون** /e.-jarayän-e-xun/ (پز) ← خون بستگی.
**انسداد روده‌یی** /e.-e-rudeyi/ الإنْسِدادُ المِعَوِيّ.
**انس دادن** /ons-dädan/ إيْناساً / آنَسَ، إيْلافاً / آلَفَ.
**انسدادی** /ensedädi/ الإنْسِدادِيّ.
**انس گـرفتن** /ons-gereftan/ أُنْساً / أَنِسَ بِـ، وأَنَساً وأَنَسَةً / أَنِسَ ـَ تَأَنُّساً / تَأَنَّسَ، اِسْتِئْناساً / اِسْتَأْنَسَ به وإليه، أُلْفـاً وإلْفاً وإلافاً وولافاً وأَلَفـافاً / أَلِفَ ـَ، وتَـأَلُّفاً / تَأَلَّفَ، ووِلافاً ومُوالَفَةً / وَالَفَ هـ بَزْواً / بَزا ـُ و بَهْأً / بَهَأَ ـَ وابْتِهاءً / اِبْتَهَأَ به، مُضامَّةً / ضامَّ هـ لَهَعـاً ولَهاعَةً / لَهَعَ ـَ، اِسْتِنامَةً / اِسْتَنامَ إلى الشَّيء، وَدْقاً و وُدُوْقاً / وَدَقَ يَدِقُ به.
**انس گیری** /o.-giri/ الأُنْس، الإيْناس، المُؤانَسَة، الإسْتِئْناس، الإلْف، التَّأَلُّف.
**انسولین** /ansulin/ (شیمـ پز) الأَنْسُولِيْن.
**انسیکلوپدی** /ansiklopedi/ المَوْسُوعَة، المَعْلَمَة، دائرةُ المعارِف.
**انشا** /enšä/ الإنْشاء.
**انشعاب** /enše'äb/ ۱. الإنْشِعاب، التَّشَعُّبُ. ۲. الإنْفِصال، الإنْشِقاق.
**انشعاب محوری** /e.-e-mehvari/ التَّشَعُّبُ المِحْوَرِيّ.
**انشعابیون** /e.-iyyun/ الإنْفِصالِيُّون، الإنْشِقاقِيُّون.
**انصاف** /ensäf/ الإنْصـاف، النَّصَف، النُّصْـف، العَـدْل، العَدَالَة، المِيْزان، السَّواء، السَّوِيّ، التَّجَرُّد ← عدل، داد
**انصافاً** /e.-an/ إنْصافاً / بالإنْصاف.
**انصراف** /enseräf/ الصَّرْف، الإنْصِراف، الثَّنْيُ عن العَزْم، التَّخَلِّي، التَّنازُل ← بازگشتن.
**انضبـاط** /enzebät/ الإنْضِبـاط، النِّظـام، التَّعْلِيْـم، التَّهْذِيْب.
**انضباط نظامی** /e.-e-nezämi/ النِّظامُ العَسْكَرِيّ، الضَّبْطُ العَسْكَرِيّ.
**انضمام** /enzemäm/ الإنْضِمام، الإدْغام، الإدْماج.
**انطباق** /entebäq/ الإنْطِباق، التَّطَبُّق.
**انعام** /en'äm/ البَخْشِيْش، البَقْشِيْش، الهِبَـة، الرَّاشِن، التَّبَرُّع، البَلاء.
**انعام دادن** /e.-dädan/ بَخْشَشَةً / بَخْشَشَ، وَبَقْشَشَةً / بَقْشَشَ هـ، وَهْبـاً وهِبَةً / وَهَبَ يَهَبُ، مَنّاً / مَنَّ ـُ عليه

بکذا.

**انعطاف** /en'etäf/ العَطف، التَّعَطُّف، الإنعِطاف، المَيْل، المُرُونَة.

**انعطاف پذیر** /e.-pazir/ سَهْلُ المُعامَلَة، المَرِن، لَيِّنُ المُعامَلَة.

**انعطاف پذیری** /e.-p.-i/ المُرُونَة.

**انعقاد** /en'eqäd/ ۱. التَّخَثُّر، التَّجَلُّط. ۲. ← بستن

**انعقاد پذیر** /e.-pazir/ مُتَخَثِّر، قابِلُ التَّخَثُّر.

**انعقاد پذیری** /e.-p.-i/ قابِلِيَّةُ التَّخَثُّر.

**انعقاد خون** /e.-e-xun/ تَخَثُّرُ أو تَجَلُّطُ الدَّمِ ← بستن خون.

**انعقاد شیر** /e.-e-šir/ تَخَثُّرُ أو تَجَلُّطُ اللَّبَن.

**انعکاس** /en'ekäs/ (فز) الإنعِكاس ← بازتاب.

**انعکاس داشتن** /e.-däštan/ اِنعِكاساً / اِنعَكَس.

**انعکاس صوت** /e.-e-sowt/ (فز) دَوِيُّ الصَّوتِ، الصَّدَى، رَجْعُ الصَّوتِ، جَلْجَلَةُ الصَّوتِ، الهَنْك، الرَّوْكاء.

**انعکاس کلی** /e.-e-kolli/ (فز) الإنعِكاسُ الكُلِّيّ.

**انعکاسی** /e.-i/ الإنعِكاسِيّ.

**انغوزه** /anquze/ (گیا) الحِيْل، الحِلْتِيْت، أبُو كَبِير، انْجَدان.

**انفاق** /enfaq/ الإنْفاق.

**انفجار** /enfejär/ الإنفِجار، النَّزَوان، التَّفْجِير ← ترکیدن.

**انفجار القایی** /e.-e-elqäyi/ (نظ) صَعْقٌ تَعاطُفِيّ.

**انفجار ضربه‌یی** /e.-e-zarbeyi/ الإنفِجار.

**انفجاری** /e.-i/ الإنفِجاريّ.

**انفراد** /enferäd/ الإنفِراد ← تنهایی، یگانگی.

**انفرادی** /e.-i/ الإنفِرادِيّ، الفَرْدِيَّة.

**انفراروژ** /anfräruž/ (فز) ← اشعهٔ زیر قرمز.

**انفصال** /enfesäl/ الإنفِصال، العَزْل، الطَّرْد، الرَّفْت، الرَّفْع.

**انفعال** /enfe'äl/ ۱ ← شرمساری، شرمندگی. ۲ ← واکنش.

**انفلوآنزا** /anfluänzä/ (پز) الإنفْلُونزَة، النَّزْلَةُ الوافِدَة.

**انفورماتیک** /anformätik/ إعلامٌ آلِيّ، اعلامیـة [معالجةٌ آلِيَّةٌ للإعلام].

**انفیرمری** /anfirmeri/ غُرْفَةُ التَّمْرِيض ← پرستار خانه.

**انفیرمیه** /anfirmiye/ ← پرستار.

**انفیه** /anfiyye/ السَّعُوط، النَّشُوع، النَّشُوق، العاطُوس، المَنْزُول.

**انفیه‌دان** /a.-dän/ المَنْشَفَة، السَّعِيْط، المِسْعَط، عُلْبَةُ النَّشُوق، اللَّخاء.

**انفیه کشیدن** /a.-kašidan/ تَنَشُّقاً / تَنَشَّق، اِسْتِنْشاقاً / اِسْتَنْشَقَ، إنْشاقاً / أنْشَقَ، تَنْشِيْقاً / نَشَّق.

**انقباض** /enqebäz/ الإنقِباض، التَّقَبُّض، التَّقَلُّص، التَّضَيُّق، الإنْكِماش.

**انقباض امعا** /e.-e-am'ä/ (پز) قَبْضُ الأمْعاء، إمْساكُ الأمْعاء.

**انقباض برقی** /e.-e-barqi/ (فز) تَقَبُّض كَهْرَبائِيّ.

**انقباض رحم** /e.-e-rahem/ (پز) تَقَلُّص الرَّحِم، الحَكْش.

**انقباض عضلانی** /e.-e-azoläni/ (پز) تَقَلُّص عَضَلِيّ.

**انقباض عضله** /e.-e-azole/ (پز) تَقَلُّص العَضَلَةِ.

**انقباض قلب و شرایین** /e.-e-qalb-va-saräyin/ (پز) انْقِباضُ القَلْبِ والشَّرايِيْن.

**انقباض مردمک چشم** /e.-e-mardomak-e-cašm/ (پز) اِنْقِباضُ البُؤْبُؤ أو إنْسانِ العَيْن.

**انقراض** /enqeräz/ الإنْقِراض.

**انقراض یافتن** /e.-yäftan/ اِنْقِراضاً / اِنْقَرَض.

**انقضا** /enqezä/ الإنْقِضاء، التَّقَضِّي، مُضِيُّ الوَقْتِ أو المُدَّةِ.

**انقلاب** /enqeläb/ الثَّوْرَة، الإنْقِلاب، الحَوال.

**انقلاب امعا** /e.-e-am'ä/ (پز) هُبُوطُ الأمْعاء.

**انقلاب شتوی** /e.-e-šatavi/ اِنقِلابُ الشَّمْسِ الشِّتائِيُّ.

**انقلاب صنعتی** /e.-e-san'ati/ الثَّوْرَةُ الصِّناعِيّ.

**انقلاب صیفی** /e.-e-seyfi/ انقلابُ الشَّمسِ الصَّيْفِيُّ.

**انقلاب طبیعت** /e.-e-tabi'at/ ۱. اِنْقِلابُ أو تَغَيُّرُ أو تَحَوُّلُ الطَّبِيْعَةِ. ۲. اِنْقِلابُ المِزاج.

**انقلاب فرهنگی** /e.-e-farhangi/ الثَّوْرَةُ الثَّقافِيَّة.

**انقلاب مردمی** /e.-e-mardomi/ الثَّوْرَةُ العامِّيَّة.

**انقلاب مشروطیت** /e.-e-mašrutiyyat/ الثَّوْرَةُ الدُّسْتُورِيَّة.

**انقلاب معده** /e.-e-me'de/ (پز) اِنْقِلابُ المِعْدَةِ.

**انقلاب هوا** /e.-e-havä/ تَقَلُّباتُ الطَّقْسِ.

**انقلابی** /e.-i/ الثَّوْرِيّ، الثّائِر.
**انقلابی افـراطی** /e.-i-ye-efrāti/ الإباحِيّ، الِاشْتِـراكِيُّ المُتَطَرِّف.
**انقلابین** /enqelābeyn/ (نجـ) الِانْقِلاب.
**انقلابیون** /enqelāb-iyy-un/ الثُّوّار.
**انقوزه** /anquze/ (گیا) ← انغوزه.
**انقیاد** /enqiyād/ ← فرمانبرداری.
**انکار** /enkār/ السَّلْب، النَّفْي، الرَّفْـض، الإنْكار، النُّكْران، النَّكْـرَة، النَّكِـرَة، النَّكِير، الجُحُـود، الطَّعْـن، التَّنَصُّـل، الِاعْتِراض، الجَحْد، المُناقَضَة.
**انکار کردن** /e.-kardan/ نُكْراً و نَكارَةً / نَكِرَـ إنْكاراً / أنْكَرَ، تَكْذِيباً / كَذَّبَ، جَحْداً و جُحُوداً / جَحَدَـ كُفْراً و كُفراناً و كُفُوراً / كَفَرَـ بكذا، نَفْياً / نَفَىـ عَبْداً و عَبَدَةً / عَبِدَـ ما قالَهُ، تَأَبُّقاً / تَأَبَّقَ الشَّيْءَ، تَشْوِيحاً / شَوَّحَ.
**انکار نـاپذیـر** /e.-nā-pazir/ المُسَلَّم، القَطْعِـي، لايُرَدُّ، لايُنْقَضُ.
**انکار نفس** /e.-e-nafs/ إنْكارُ الذّات.
**انکار وجود خارجی اشیا** /e.-e-vojud-e-xāreji-ye-ašyā/ (فلـ) المَذْهَبُ المِثالِيُّ أو التَّصَوُّرِيّ.
**انکار هستی** /e.-e-hasti/ الإباحِيَّة.
**انکاری** /e.-i/ الإنْكارِيّ، النَّفْيِيّ، السَّلْبِيّ.
**انکسار** /enkesār/ (فز) الِانْكِسار.
**انکسار جوی** /e.-e-javvi/ الِانْكِسارُ الجَوِّيّ.
**انکسارسنـج** /e.-sanj/ (فـز) المِكْسَر، مِقْيـاسُ إنْكِسـارِ الأشِعَّةِ.
**انکسار مضاعف** /e.-e-mozā'af/ الِانْكِسارُ المُزْدَوَج.
**انکسار نـور** /e.-e-nur/ إنْكِسـارُ النُّور أو الأشِعَّـة، زَيْـغُ أو زَيَغانُ النُّورِ ← شکست نور.
**انکشاف** /enkešāf/ ← آشکار شدن، پدیدار شدن .
**انگ** /ang/ الدَّمْغَة، الوَسْم ← نشان، مُهر.
**انگار** /engār/ ← پندار، تصوّر.
**انگارگان** /engāregān/ الإيْدِيُولُوجِيَّة.
**انگاره** /engāre/ ۱. الرَّسْم، الصُّورَة، الـرَّسْمُ المُجْمَل ← عکس، طرح. ۲. الكُرُوكي، الرَّسْمُ التَّخْطِيطِيّ ← کروکی.
**انگاری** /engār-i/ التَّصَوُّرِيّ، الخَيالِيّ ← تصویری.
**انگاشتن** /engāštan/ ← پنداشتن، تَصَور کردن.

**انگبار** /angabār/ (گیا) الأنْجَبار.
**انگبین** /angabin/ العَسَل.
**انگدان** /angodān/ (گیا) الحِلْتِيت، الأنْجُدان.
**انگدان رومی** /a.-e-rumi/ الأنْجُدانُ الرُّومِيّ.
**انگ‌زدن** /ang-zadan/ عَلْباً / عَلَبَـ تَعْلِيباً / عَلَّبَ، وَشْماً وسِمَةً / وَسَمَ يَسِمُ هـ، حَزّاً / حَزَّـ.
**انگشت** /angošt/ الأُصْبُع، الأُصْبَـع، الأَصْبِع، الإِصْبَـع، الصُّباعُ اليَدِ، الأُنْمُلَة، الشُّنْتُرَة.
**انگشتانه** /a.-āne/ القِمِعْ، الكُشْتُبان، الكُشْتُبانَة.
**انگشتبرک** /a.-borak/ (جانـ) ← موش کور، خُلد.
**انگشتپوش** /a.-puš/ الخَتِيْعَة.
**انگشـت پیـچ کـردن** /a.-pic-kardan/ تَكْثِيفـاً / كَثَّـفَ بالتَّبْخِير، تَخْثِيراً / خَثَّرَ، عَقْداً / عَقَدَـ.
**انگشتر** /a.-ar/ الحَلْقَة، الخَتَم، الخاتِم، الحِلْق، الفَتْخَة، الفَتَخَة، الخُرْص.
**انگشترازدواج** /a.-ar-e-ezdevāj/ خاتِمُ الزَّواج.
**انگشترنامزدی** /a.-ar-e-nāmzadi/ حَلْقَةُ الخِطْبَةِ.
**انگشتری** /a.-ari/ ← انگشتر.
**انگشت‌زدن** /a.-zadan/ ۱. طَبْعاً / طَبَعَـ، وبَصْماً / بَصَمَـ بإبْهامِهِ على الوثيقةِ. ۲ ← انگشتک زدن.
**انگشت‌شمار** /a.-šomār/ ← کم.
**انگشـت‌عـروسـان** /a.-arusān/ (گیـا) ← انگشـت کنیزکان.
**انگشتک‌زدن** /a.-ak-zadan/ ← بشکن زدن.
**انگشت‌کنیـزکان** /a.-kanizakān/ (گیا) أصابِـعُ العَرُوس ←انگور سیاه.
**انگشت‌نگاری** /a.-negāri/ الصَّباعَة، بَصْمَةُ الإصْبَعْ.
**انگشت‌نگـاری کردن** /a.-n.-kardan/ بَصْماً / بَصَمَـ بالإصْبَع.
**انگشت‌نما** /a.-namā/ ← معروف، مشهور.
**انگل** /angal/ ۱. الطُّفَيلِيّ، المُعايِش، النُّهَيْک، ابو مِقَصّ، الحُرْقُوص، التُّخْلِمَة، العالَة. ۲. العَوِيْل، العِيالَةُ على غيره، العِلاق، الدَّلاّيَة، المُتَزَلِّف، المُتَطَفِّل، الوَغْل.
**انگل اجباری** /a.-e-ejbāri/ الطُّفَيْلِيُّ المُلْزَم أو الإلْزامِيّ.
**انگل اختیاری** /a.-e-extiyāri/ المُخَيَّر، الطُّفَيْلِيُّ المُخَيَّرُ.
**انگل دایمی** /a.-e-dāyemi/ الطُّفَيْلِيُّ الدّائِم.

**انگلستان** /engelestān/ إنجلترا، البريطانيا.
**انگلستانی** /e.-i/ البريطانيّ، إنجليزيّ، إنكليزيّ.
**انگل شدن** /angal-šodan/ تَطفيلاً / طَفَّلَ، تَطفُّلاً / تَطفَّلَ، تَسَفْلُقاً / تَسَفْلَقَ على.
**انگل‌شناس** /a.-šenās/ (پز) العالِمُ في علمِ الطُّفَيْليّات.
**انگل‌شناسی** /a.-š.-i/ (پز) عِلْمُ الطُّفَيْليّاتِ ← پاروازیتولوژی.
**انگلک** /angolak/ أُصَيبِع، الخِنْصِر.
**انگلک کردن** /a.-kardan/ الدَّغْدَغَةُ بالإصبعِ أو الأصابع، التَّدَخُّل في أمرٍ و إفسادِهِ.
**انگل مالاریا** /a.-e-mālāriyā/ طُفَيْليُّ المَلاريا.
**انگلهای اجتماع** /a.-hā-ye-ejtemā'/ أذنابُ النّاسِ، أتْباعُ النّاسِ.
**انگلی** /a.-i/ الطُّفَيْليّ، الحَلَميّ.
**انگلیس** /engelis/ ← انگلستان.
**انگلیسی** /e.-i/ ← انگلستانی.
**انگلیسی شدن** /e.-šodan/ تَنَجْلَزَ، تَنَجْلُزاً.
**انگم** /angom/ (گیا) الصَّمْغ.
**انگنار** /anganār/ (گیا) أرْضِيّ شَوْكِيّ ← کنگر فرنگی.
**انگور** /angur/ (گیا) العِنَب، الكَرْم، العانِب، الخَمْر.
**انگورجنگلی** /a.-e-jangali/ (گیا) جَفْنَةٌ عَذْراءُ، السَّلْع، الحَلُوق.
**انگورخرس** /a.-e-xers/ (گیا) عَيْسَرانُ عِنَبِ الدُّبّ، عِنَبُ الدُّبّ.
**انگورخوار** /a.-xār/ (جانـ) الظُّربان، الظَّرِبّاء.
**انگورروباه** /a.-e-rubāh/ (گیا) العُبَب، الحَلُوق.
**انگورستان** /a.-estān/ بُستانُ العِنَب.
**انگورسفید** /a.-e-sefid/ (گیا) النّاهِر من العِنَبِ.
**انگورسیاه** /a.-e-siyāh/ (گیا) أصابعُ العَروس، عِنَبُ الذِّئْب.
**انگورشاهانی** /a.-e-šāhāni/ (گیا) المِسْكِيّ، المُسْكاتِيّ.
**انگورفرنگی** /a.-e-farangi/ (گیا) عِنَبُ النَّصارَى.
**انگورفرنگیان** /a.-f.-ān/ (گیا) سَفْرَسِيّات، سِفْرِسِيّات.
**انگورفرنگی قرمز** /a.-e-f.-ye-qermez/ (گیا) الكِشْمِش ← خارتوت.
**انگورفروش** /a.-foruš/ العَنّاب.
**انگورقرمز** /a.-e-qermez/ (گیا) كِشْمِشٌ أحْمَرُ، كِشْمِشٌ عُنْقُودِيّ.
**انگورک** /a.-ak/ (گیا) ← انگور فرنگی.
**انگورمشک** /a.-e-mošk/ (گیا) ← انگور شاهانی.
**انگوریان** /a.-iyān/ (گیا) الكَرْمِيّات.
**انگیختار** /angixtār/ ← انگیزه.
**انگیختن** /angixtan/ بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ إثارَةً / أثارَ، تَثْويراً / ثَوَّرَ، اِسْتِثارَةً / اِسْتَثارَ، حَثّاً / حَثَّ ـُ هـ على الأمْرِ، إحْثاثاً / أحَثَّ، مُحاثَّةً / حاثَّ، تَحْثِيثاً / حَثَّثَ، اِحْتِثاثاً / اِحْتَثَّ، اِسْتِحْثاثاً / اِسْتَحَثَّ، حَثْحَثَةً وحِثْحاثاً / حَثْحَثَ، تَنْبِيهاً / نَبَّهَ، تَحْرِيكاً / حَرَّكَ، تَنْشِيطاً / نَشَّطَ، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ هـ على الأمْرِ، إهاجَةً / أهاجَ، إغْراءً / أغْرَى الرَّجلَ بكذا، تَحْرِيشاً / حَرَّشَ بينَهم، تَهْرِيشاً / هَرَّشَ بينهم، بَعْثَرَةً / بَعْثَرَ الشَّيءَ، أزْجاً / أرَجَ ـُ أزّاً وأزِيْزاً وأزازاً / أزَّ ـُ هـ على كذا، ألْباً / ألَبَ ـِ عليه النّاسَ، بَرْجاً / بَرَجَ ـُ بَلْبَلَةً وبِلْبالاً / بَلْبَلَ، تَحْرِيضاً / حَرَّضَ، حَزْكَثَةً / حَزْكَثَ، حَزْكَشَةً / حَزْكَشَ، حَضّاً / حَضَّ ـُ تَحْضِيضاً / حَضَّضَ، حَفْزاً / حَفَزَ ـِ إحْماساً / أحْمَسَ، حَمْشاً / حَمَشَ ـُ إحماشاً / أحْمَشَ، تَذْرِيباً / ذَرَّبَ هـ به، دَعْقاً / دَعَقَ ـَ إذْآراً / أذْأرَ، وذَمْراً / ذَمَرَ ـُ هـ عليه، رَمْزاً / رَمَزَ ـُ هـ بكذا، إزْهاجاً / أزْهَجَ بينَ القَوْمِ، زَأْجاً / زَأَجَ ـَ زَئِيجاً / زَأَجَ ـَ زَجْواً / زَجا ـُ ازْدِجاءً / اِزْدَجَى، زَمْراً / زَمَرَ ـُ هـ بصاحبِهِ، زُمُوجاً / زَمَجَ ـِ بينَهم، تَسْوِيراً / سَوَّرَ هـ صَبّاً / صَبَّ ـُ فلاناً على الأمْرِ، إغْضاباً / أغْضَبَ، إلْهاباً / ألْهَبَ هـ للأمْرِ، تَلَهْوُجاً / تَلَهْوَجَ الشَّيءَ، مَزْجاً / مَزَجَ ـُ هـ على فلانٍ، نَجْشاً / نَجَشَ ـُ نَخْساً / نَخَسَ ـُ بفلانٍ، إيزاعاً / أوْزَعَ هـ بكذا، إيلاعاً / أوْلَعَ هـ به ← تحریک کردن، برانگیختن.
**انگیخته** /angixte/ برانگیخته.
**انگیخته شدن** /ā.-šodan/ ← تحریک شدن، برانگیخته شدن.
**انگیزش** /angizeš/ الحَثّ، الاِسْتِحْثاث، الإغْراء، التَّنْبِيه، التَّحْرِيك، التَّحَرُّك، الهَمْز، الهِياج، الهَيَجان، التَّهْيِيج، التَّقْوِيَة، التَّنْشِيط، الإثارَة.
**انگیزش‌پذیری** /a.-paziri/ قابِلِيَّةُ التَّهَيُّج.
**انگیزه** /angize/ النَّزْعَة، الحافِز، الدّافِع، الباعِث،

المُحَرِّک، المُنَبِّه، المُنَشِّط، السَّبَب، السَّرِيرَة، الدَّاعِي، الدَّاعِيَة، المُوْجِب، السَّبِيْل، العامِلُ في عِلمِ النَّفسِ.

**انگیزیسیون**/angizisyon/ التَّحْقِيْق، التَّفتِيْش.

**انوار** /anvär/ (شیمـ) إنْقـار، سبيكةٌ اساسُها الحديـدُ والنيكلُ لاتَتَمَدَّدُ بالحَرارة.

**انوریسم**/anevrism/ (پز) ← آنوریسم.

**انوریسما** /a.-ä/ (پز) آنوریسما.

**انوفیل**/anufil/ (جاذ) بَعُوضَةُ المَلاريا ← آنافل، آنوفل.

**انهدام** /enhedäm/ ← ویران شدن، فرو ریختن، خراب شدن.

**انیدرید**/anidrid/ (شیمـ) أنهِذْرِيْد.

**انیدریدکربنیک** /a.-karbonilk/ (شیمـ) ثانِـي أكْسِيْدِ الكَرْبُون.

**انیس**/anis/ الأَنِيْس.

**انیسون** /anisun/ (گیا) الأَنِيْسون ← بادیان رومی.

**انیلین** /anilin/ (شیمـ) ← آنیلین.

**او**/u/ هو، هي، ضميرٌ منفصلٌ مفردٌ غائبٌ فاعليٌّ.

**اواره** /aväre/ الأَوارِجَة.

**اوال** /aväl/ (جانـ) ← بال ۲.

**اوباش** /owbäš/ أُباشَـة، زَعانِـفُ القومِ، أوْبـاش، أنْبادُ النّاس، الأَنْكـات، الوِشْـب، بَلطَجِي، حـامِي المَـلاهِي الخَلِيْعَةِ.

**اوپاس**/upäs/ (گیا) الأُوْباس.

**اوپاطریوس**/upätoryus/ (گیا) الباطِرْيُوس، الغَفَث.

**اوپاطریوسها** /u.-hä/ (گیا) الغَفَثِيّات.

**اوپال**/opäl/ الأُوْبال.

**اوپرا**/operä/ ← أُپرا.

**اوت** /ut/ أُغُسْطُس، آب ← آگست.

**اوتوبان** /otobän/ ← اتوبان، بزرگ راه.

**اوتوماتیک** /otomätik/ ← اتوماتیک.

**اوج** /owj/ الأَوْج، الذُّرْوَة، السُّمُوّ، العُلُوّ، الغايَة، المُنْتَهَى، الرَّأس.

**اوج گرفتـن** /o.-gereftan/ تَحْلِيْقاً / حَلَّقَ، إرْتِفـاعاً / إرْتَفَعَ، تَدْوِيْماً / دَوَّمَ، سَناءً / سَنا، سُمُوكاً / سَمَكَ ـ، سَنَماً / سَنِمَ ـ، إرْتِقاءً / إرْتَقَى، رَقْياً ورُقِيّاً / رَقِيَ ـ، صَعَداً / صَعِدَ ـ، تَصْعِيْداً / صَعَّدَ، إنْصِياعاً / إنْصاعَ، إنْطِياداً / إنْطادَ.

**اوجنما** /owjnemä/ (فز) الأَلْتِيمِتْر، مِقْيـاسُ الإرْتفاع ← فرازیاب.

**اودوشو** /u-do-šu/ ← آب آهک.

**اوراتوریو**/orätorio/ (مسـ) المُوَشَّمَةُ الدِّيْنِيَّة.

**اودوکلن** /odokolon/ ← ادکلن.

**اوراق بهـادار**/owräq-e-bahä-där/ الأَوْراقُ المـاليَّـةُ، القَراطِيْسُ الماليَّة، السِّهام.

**اوراق بهادار خزانه**/o.-b.-d.-e-xezäne/ سَنَداتُ الحُكُومَة.

**اوراق تجاری**/o.-e-tejär-i/ الأَوْراقُ التِّجارِيَّة.

**اوراق قرضه**/o.-e-qarze/ ← اوراق بهادار.

**اوراق کردن**/o.-kardan/ تَفْكِيْكُ السَّيّارَة ومثلُها.

**اوران**/urän/ (شیمـ) ← اکسید اورانیوم.

**اورانگ اوتـان**/oräng-utän/ (جانـ) الأُوْرَنْـغ أُوطـان، السِّعْلاء، السِّعْلاة.

**اورانوس** /uränus/ أُورانُوس.

**اورانیوم** /uräniyom/ يُوْرانِيُوم، الأُورانِيُوم.

**اورت** /overt/ المَفْتُوح.

**اوردالی** /ordäli/ ← اوردیال.

**اوردیال** /ordiyäl/ المُحاكَمَةُ بالتَّعْذِيْب.

**اورژانس** /uržäns/ الإسْتِعْجال.

**اورشلیم** /uršalim/ بَيْتُ المَقْدِس.

**اورکت** /overkot/ الأَنُوراک.

**اورگانیک** /orgänik/ الآلِيّ.

**اورمک** /urmak/ ← ارمک.

**اورمی** /uremi/ (پز) تَبَوْلُنُ الدَّم.

**اورنگ** /owrang/ العَرْش، سَـريرُ المَلِک، تَخْـتُ المَلِک، كُرْسِيُّ المَلِک، السُّدَّة، الوِثاب.

**اوروبیلین** /urobilin/ (شیمـ) صَفْراوِيْنُ البَوْل.

**اوره** /ure/ (پز) يُوْرات، يوراة، مِلْحُ الحامِضِ البَوْلِيّ.

**اوریون** /oreyyon/ (پز) ← اریون.

**اوزن** /ozon/ (شیمـ) الأُوْزُون.

**اوزوسریـت** /ozoserit/ (شیمـ) الأُوزُوكِـريْت، الشَّمْـعُ المَعْدَنِيّ.

**اوزوکریت** /ozokerit/ (شیمـ) ← اوزوسریت.

**اوژنیک** /oženik/ يُوجِينِيّ.

**اوستئوپاتی** /osteopäti/ (پز) المُعالَجَةُ بتقويم العِظام.
**اوسموز** /osmoz/ (شيمـ) التَّحالّ ← اسمز.
**اوسموز خارجی** /o.-e-xäreji/ (شيمـ) التَّحالُ الخارِجِيّ.
**اوسموز داخلی** /o.-e-däxeli/ (شيمـ) التَّحالُ الدّاخِلِيّ.
**اوسميوم** /osmiom/ (شيمـ) ← أسميوم.
**اوسنه** /usne/ (گيا) الأُشْنَة، حَزازُ الصَّخْر.
**اوسيومتر** /osiyometr/ ← فشارسنج.
**اوضاع و احوال** /owzä'-va-ahväl/ الأحْوال، الظُرُوف.
**اوف** /uf/ اسمُ صوتٍ لإظْهار التَّفَجُّع، آخ.
**اوفاريقون** /ufäriqun/ (گيا) ← هوفاريقون.
**اوفاطريون** /ufätoryun/ (گيا) الغافِث.
**اوفريس** /ofris/ (گيا) الحاجِبِيَّة.
**اوف‌شدن** /uf-šodan/ [عم. في لُغَةِ الأطْفالِ] ← زخمی شدن.
**اوقات تلخ** /owqät-talx/ ← خشمگين.
**اوقات تلخی** /o.-t.-i/ ← ترشرويی، خشمگينی.
**اوقات تلخ شدن** /o.-t.-šodan/ ← خشمگين شدن.
**اوقات تلخی كردن** /o.-t.-i-kardan/ ← خشمگين شدن.
**اوقيانوس** /uqyänus/ ← اقيانوس.
**اوک** /uk/ (جانـ) الأَوْک.
**اوكاليپتوس** /okäliptus/ (گيا) ← اكاليپتوس.
**اوگاندا** /ugändä/ أُوغَنْدَة.
**اول** /avväl/ ۱ ← آغاز. ۲. الأوَّلُ ← يكم.
**اولاً** /avvalan/ أوّلاً.
**اولاد** /owläd/ وُلْـد، وَلْـد، الـوَلَـد، أوْلاد، البَنُـون ← فرزندان.
**اولاس** /uläs/ (گيا) ← اولس، چيت.
**اولترامیكروسكپ** /ulträmikroskop/ (فـز) المِجْهَـرُ الفَوْقِيّ.
**اولتراويولت** /ulträviyolet/ (فز) فَـوْبَنَفْسَجِيّ، فَـوْقَ بَنَفْسَجِيّ.
**اولتيماتوم** /ultimätum/ (سيا) الإنْذار، البَلاغُ النِّهائِيّ أو الأخِيْر، الإنْذارُ الأخِيْر.
**اولدهام** /oldhäm/ (فز) قارِنَـةُ أُولْدهام [لوصـلِ عمودَيْن غيرِ مُتَسامِتَيْن].
**اولس** /ulas/ (گيا) النَّيْرِيَّة، الشُّرْم.

**اولسر** /ulser/ (پز) القَرْحَة.
**اولسطيون** /ulostiyun/ (گيا) الجَبَرَة.
**اولويت** /owlaviyyat/ الأَوْلَوِيَّـة، الأفْضَلِيَّة، الأسْبَقِيَّـة، الأقْدَمِيَّة.
**اوليا** /owliyä/ الأوْلِياء.
**اوليای اطفال** /o.-ye-atfäl/ آباءُ وأُمُّهات الأطْفالِ.
**اوليای امور** /o.-ye-omur/ المُدِيْرون، المُشْرِفُون.
**اوليگارشی** /oligärši/ أُولِيْغارْشِيّة، حُكْمُ القِلَّة.
**اولين** /avvalin/ ← نخستين.
**اوليه** /avvaliyye/ ← نخستين.
**اولئين** /olein/ (شيمـ) الأُولِيين، الزَّيْتِين.
**اوماج** /umäj/ [آش] المُجّاع.
**اومانيست** /umänist/ (فلـ) الأنْسِي.
**اومانيسم** /u.-m/ (فلـ) الأنْسِيَّة.
**اوميكرون** /o.mikron/ [ستاره] الأُعْجُوبَة.
**اونس** /ons/ الأُونس، وحدةُ وزنٍ تُساوي ۲۸/۳۴۹۵ غ.
**اونوسما** /unosmä/ (گيا) أُنُوسْما، أُذُنُ الحِمار.
**اونيتاريانيسم** /unitäriänism/ التَّوْحِيْـد، قولُ طـائفةٍ مسيحيّةٍ تَرْفُضُ التَّثْلِيْثَ وتقولُ بالتَّوْحِيد.
**اونيفرم** /uniform/ البِزَّة، لباسٌ مُوَحَّدٌ لِفِئَةٍ من النّاسِ.
**اونيفرم جنگی** /u-e-jangi/ مَلابِسُ المَيْدانِ.
**اونيفرم نظامی** /u-e-nezämi/ الزِّيُّ العَسْكَـرِيّ، البَزَّةُ او البِذْلَةُ النِّظامِيَّة، البِزَّةُ العَسْكَرِيَّة.
**اونيكورن** /unikorn/ ← اونيكورنيس.
**اونيكورنيس** /unikornis/ أُحادِيُّ القَرْن ← تک شاخ.
**اونيورسيته** /universite/ دانشگاه.
**اوورتور** /uvertur/ (مسـ) افتتـاحيّة، مقطـوعةٌ مـوسيقيّةٌ استهلاليّة.
**اوول** /ovul/ البُيَيْضَة، الحَيَوانُ المَنَوِيّ.
**اوولوسيون** /evolusion/ التَّحَوُّل، التَّطَوُّر ← تكامل.
**اوهام عظمت** /owhäm-e-azemat/ أوْهـامُ العَظَمَـةِ أو الفَخامَة.
**اه** /äh/ اسمُ صوت لإظْهار التَّنَفُّر والكَراهَة، أُفّ.
**اهالی** /ahäli/ السُّكّان، السَّكَنَة، الأهالِي.
**اهانت** /ehänat/ الإهـانَـة، الاِحْتِقـار، الاِسْتِهـانَـة، الاِسْتِخْفاف.

**اهانت‌آمیز** /e.-āmiz/ المُسْتَخِفّ، المُسْتَهِيْن، المُهِيْن، المُسِيء، المُؤْذِي.

**اهانت کردن** /e.-kardan/ إهانَةً / أهانَ، رَذْلاً / رَذَلَ ـُ، تَرْذِيْلاً / رَذَّلَ، إذالَةً / أذالَ، مَعْساً / مَعَسَ ـَ، اِخْتِلاجاً / اِخْتَلَجَ في وجهِهِ.

**اهتزاز** /ehtezāz/ اِهْتِزازاً / اِهْتَزَّ، إرْفافاً / أرَفَّ الرّايَةَ ← جنبیدن، تکان خوردن.

**اهتمام** /ehtemām/ الاِهْتِمام، المُبالاة.

**اهتمام ورزیدن** /e.-varzidan/ اِهْتِماماً / اِهْتَمَّ بـالأمْرِ، جِدّاً / جَدَّ ـِ به.

**اهدا** /ehdā/ المِنَّة، الإهْداء، التَّكْرِيْس، التَّدْشِيْن.

**اهدا کـردن** /e.-kardan/ إهداءً / أهْدَى، تَقْـدِيْساً / قَدَّسَ، تَكْـرِيْشاً / كَرَّشَ، تَـدْشِيْناً / دَشَّنَ، تَكْـرِيْساً / كَرَّسَ، تَخْصِيْصاً / خَصَّصَ.

**اهر** /ahr/ (گیا) لِسـانُ العَصافِيْر، شَجَـرُ البَقِّ ← زبان گنجشک.

**اهرم** /ahrom/ العَتَلَة، الكُذْبَة، المَخْـل، المُخْل، الهَيْب، القَرْصَة.

**اهرم ضامن** /a.-e-zāmen/ (نظ) عَتَلَةُ الأمان.

**اهرم سکان** /a.-e-sokkān/ ذِراعُ أوَيْدُ الدَّفَّة.

**اهل** /ahl/ ۱ ← خاندان، خـانواده. ۲ ← مردم. ۳ ← ساکن. ۴ ← سزاوار، شایسته.

**اهلی** /ahli/ الأهِل، الأهْلِيّ، الآهِل، الـدّاجِن، الألِيْف، البَيْتِيّ، البلَدِيّ.

**اهلیت** /a.-yyat/ الأهْلِيَّـة، الصَّلاحِيَـة، الصَّلاحِيَـةُ ← شایستگی.

**اهلی شدن** /ahli-šodan/ دُجُوناً / دَجَنَ ـُ واسْتِيْناساً / اِسْتَأْنَسَ الحَيَوانُ، ألْفاً وإلْفاً وإلافاً و وِلافاً وألَفاناً / ألِفَ ـَ.

**اهلی کردن** /a.-kardan/ تَأْلِيْفاً / ألَّفَ، رَوْضاً وريـاضَةً وريِاضاً / راضَ ـُ، وتَرْوِيْضاً / رَوَّضَ الحيوانَ البَرِّيّ.

**اهلیلجی** /ehlilaji/ (رضـ) الإهْلِيْلَج، الإهْلِيْلَجِيّ.

**اهم** /ohm/ (فز) الأوْم.

**اهمال** /ehmāl/ الإهْمال، التَّقاعُس، التَّوانِي، التَّأخُّر.

**اهمال کار** /e.-kār/ المُهْمِل، المُقَصِّر.

**اهمال کـردن** /e.-kardan/ إهْمالاً / أهْمَلَ، تَعْطِيْـلاً / عَطَّلَ الشَّيءَ، نَبْذاً / نَبَذَ ـُ الأمْرَ.

**اهم‌متـر** /ohm-metr/ (فز) الأوْمِتْـر، المِقياسُ الأوْمِـي الأمْبِيْرِيّ.

**اهمیـت** /ahammiyyat/ الأهَمِّيَّـة، الشَّـأن، الخُطُـوْرَة، العِظَم، العُظْم، الوَزْن، الزِّنَة، «~ ندارد»: ما عليكَ مِنْ كذا.

**اهمیت دادن** /a.-dādan/ اِهْتِماماً / اِهْتَمَّ به، تَعْظِيْماً / عَظَّمَ، إعْظاماً / أعْظَمَ، اِعْتِناءً / اِعْتَنَى بالأمْـرِ، إقامَةً / أقامَ له وَزْناً.

**اهن‌وتلپ** /ehenn-o-tolop/ ← افاده ۲، تکبّر.

**ای** /ey/ أيْ، أيا، يا.

**ای** /i/ تِ، ۱. ضميرٌ متّصلٌ مفردٌ مخاطـبٌ للفاعِلِ يَلْحَقُ آخـرَ الفعـلِ مثلَ: رفتـه‌ای: ذَهَبْـتَ. ۲. مختصرُ استـی، هستی، مثل: زنده‌ای: أنْتَ حيٌّ، أنْتِ حَيَّةٌ.

**ایاپانا** /ayāpānā/ (گیا) الأيابانَة.

**ایادی بیگانه** /ayādi-ye-bigāne/ العُمَلاء.

**ایاره** /ayāre/ الإيارَجَة.

**ایالات متحدهٔ آمریکا** /eyālāt-e-mottahede-ye-āmrikā/ الوِلاياتُ المُتَّحدةُ الأميرِكِيَّة.

**ایالت** /eyālat/ الإيالَة، المُقاطَعَة.

**ایالتی** /e.-i/ الوِلايَتِيّ، المُقاطَعَتِيّ، الإقْلِيْمِي.

**ایپریت** /iperit/ (شیمـ) غازُ الخَرْدَل.

**ایپکا** /ipekā/ (گیا) عِرْقُ الذَّهَب.

**ایپکائین** /ipekā'in/ (پز) الأمِتِيْن.

**ایتالیا** /itāliyā/ إيْطالِيا.

**ایتالیایی** /i.-yi/ إيْطالِيّ.

**ایتربیم** /iterbiom/ (شیمـ) ← ایتربیوم.

**ایتربیوم** /iterbiom/ (شیمـ) الإيْتَرْبِيُوم.

**ایتریوم** /itriom/ (شیمـ) الإيْتْرِيُوم.

**ایتلاف سیاسی** /iteläf-e-siyāsi/ التَّكَفُّلُ السِّياسِيّ.

**ایتلاف کردن** /e.-kardan/ اِئْتِلافاً / اِئْتَلَفَ، تَجَمُّعاً / تَجَمَّعَ.

**ایتلافی** /e.-i/ الاِئْتِلافِيّ.

**ایجاب کردن** /ijāb-kardan/ إيْجاباً / أوْجَبَ، اِقْتِضاءً / اِقْتَضَى، اِسْتِلْزاماً / اِسْتَلْزَمَ.

**ایجاد** /ijād/ الإيْجاد، الإنْشاء، الإحْداث، العَمَل، الصُّنْع، البَدْع، الاِبْتِداع، الاِخْتِراع، التَّأسِيْس.

**ایجاد کردن** /i.-kardan/ إيْجاداً / أوْجَدَ، إنْشاداً / أنْشَدَ،

إحداثاً / أحْدَثَ.

**اید** /id/ ۱. تُما، تُـم، تُنّ، ضميرٌ متصـلٌ جمعٌ مخـاطبٌ للفاعِلِ يَلْحَقُ آخرَ الفعلِ مثـلَ: «رفته‌اید: ذَهَبْتُما، ذَهَبْتُم، ذَهَبْتُنّ». ۲. مختصرُ استيـد، هستيد، مثـل: «زنده‌ايـد: أنْتُما حَيّـان وحَيّتان وأنْتم، أنْتُـنّ أحْياء». ۳. ألْهَذا، ذلك الجانبُ الـلاشُعُوريُّ من النفسِ الذى يُعتبرُ مصـدرَ الطاقةِ الغَرَزيّةِ أو البَهيْميَّةِ.

**ایدآل** /ideäl/ المِثالِيّ، التَّصوُّري، الخَيالِيّ، الفِكْرِيّ.

**ایدآلیست** /i.-list/ المِثالِيّ.

**ایدآلیسـم** /i.-lism/ المِثالِيّـة ← مثالیگـری، اصالـت، تصوّر.

**ایدرات** /idrät/ (شیمـ) هیدرات.

**ایـدراتهای کـربـون** /i.-hä-ye-karbon/ (شیمـ) ← هیدراتهای کربون.

**ایدرژن** /idrožen/ (شیمـ) ← هیدرژن.

**ایدرودینامیک** /idrodinamik/ (شیمـ) هیدرودینامیک.

**ایدرور** /idrur/ (شیمـ) ← هیدرور.

**ایدروژن** /idrožen/ ← ایدرژن.

**ایدروژندهی** /i.-dehi/ (شیمـ) هیدروژندهی.

**ایدروژن سنگیـن** /i.-e-sangin/ (شیمـ) ← هیدروژن سنگین، دوتریوم.

**ایدروستاتیک** /idrostätik/ (شیمـ) ← هیدروستاتیک.

**ایدروسفر** /idrosfer/ ← هیدروسفر، آبکره.

**ایـدروکـربـورهـا** /idrokarburhä/ (شیمـ) ← هیدروکربورها.

**ایدروکسید** /idroksid/ (شیمـ) ← هیدروکسید.

**ایدرولیز** /idroliz/ (شیمـ) ← هیدرولیز.

**ایدرولیک** /idrolik/ (شیمـ) ← هیدرولیک.

**ایده** /ide/ الفِكْرَة، المِثال، الصُّورَة.

**ایدئولوژی** /ideoloži/ الإيْدِيُولُوجِيَة، المَذْهَب.

**ایراد** /iräd/ الإنْتِقاد، الإعْتِراض، المُعارَضَة، المُمانَعَةَ ← اعتراض کردن، خرده گرفتن.

**ایراد سخنرانی** /i.-e-soxanräni/ إلْقاءُ الكَلِمَة.

**ایراد کردن** /i.-kardan/ ۱ ← ایراد گـرفتن. ۲. إيْراداً / أوْرَدَ الكلامَ أو البُرهانَ ← بیان کردن.

**ایراد گـرفتن** /i.-gereftan/ إنْتِقاداً / إنْتَقَدَ الكـلامَ على قائِلِه، اِعْتِراضاً / اِعْتَرَضَ على ← اعتراض کردن، انتقاد کردن.

**ایراد گیر** /i.-gir/ المُعْتَرِض، المُعارِض، المُنْتَقِد.

**ایرادی** /i.-i/ ← ایرادگیر.

**ایران** /irän/ إيْران، الفُرْس، الفارِس، العَجَم، بِلادُ العَجَم.

**ایرانی** /i.-i/ الإيْرانِيّ، العَجَمِيّ، الفارِسيّ «هنر ~»: الفَنُّ الفارِسِيّ.

**ایرسا** /irasä/ (گیا) الإيْرسا.

**ایرلند** /irland/ إيْرلاندا.

**ایریدیوم** /iridyoum/ (شیمـ) الإيْرِيذيُوم.

**ایز** /iz/ ← ردّپا

**ایزد** /izad/ ← خدا.

**ایزوبار** /izobär/ (فز) مُتَساوِي الضَّغْط ← همفشار.

**ایزوترم** /izoterm/ (فز) خَطُّ التَّحارُز ← همدما

**ایزوتـروپ** /izotrop/ (فـز) المُتَساوِي الإتِّجـاه، مُوَحَّـدُ الخَواصّ ← همگن، هموزن، همسان، گرد، تکروند.

**ایزوتوپ** /izotop/ المُتَشابِهَةُ الخَواصّ ← همجا.

**ایزوتونیک** /izotonik/ (شیمـ) مُتَوازِنُ التَّناضُح.

**ایزوستازی** /izostäzi/ (شیمـ) التَّضاغُطِيّة.

**ایزوله کردن** /izole-kardan/ ← العَزْل.

**ایزوله کننده** /i.-konande/ العازِل.

**ایزومر** /izomer/ (شیمـ) المُتَشابِهَـةُ الأجْزاء ← همیار، همیاری.

**ایزومریسم** /izomerism/ (شیمـ) ← ایزومر.

**ایزومورف** /izomorf/ (شیمـ) المُشاكِل.

**ایزومورفیسم** /i.-ism/ (شیمـ) ← ایزومورف، همشکلی.

**ایزون** /izun/ (گیا) الخُنْدُق.

**ایست** /ist/ ۱. اللُّبْثَـة، المَكْث، المُكُـوث، الإيْقـاف، الوَقْفَـة، الوَقْف، الوُقُـوف، التَّوَقُّف، الإنْقِطـاع، الإنْتِهاء، التَّعْلِيْق، الرَّكْزَة. ۲. (نظ) قِفْ، كُفّ.

**ایستادگی** /istädegi/ ۱. الرُّكُود، الـوُقُوف. ۲. الثَّبات، المُقاوَمَة، المُعارَضَة، المُناهَضَة، المُناوَأة، النِواء.

**ایستادگی کردن** /i.-kardan/ مُقاوَمَةً / قاوَمَ، ثُبُوتاً / و ثَباتاً / ثَبَتَ ـَ على، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ الأمْرَ و لَه، مُعارَضَةً / عارَضَ، تَصَـدِّياً / تَصَدّى، مُعـانَدَةً / عانَدَ، مُنـاهَضَةً / ناهَضَ، مُناوَأةً / ناوَأ، لَجَجاً و لَجاجاً و لَجاجَةً / لَجَّ ـِ، لَأْظّاً

/ لَأَطَ ـَ، لَـوْطاً / لاطَ ـُ هـ، صُتوعاً / صَتَعَ ـَ له ← مقاومت کردن.

**ایستادن** /istädan/ ۱. ← برخاستن. ۲. وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ، سُكُوناً / سَكَنَ ـُ، رُكُوداً / رَكَدَ ـُ تَرَبُّصاً / تَرَبَّصَ في موضِعِه، تَعْرِيْجاً / عَرَّجَ، حَجْواً / حَجا ـُ، اِرْتِكازاً / اِرْتَكَزَ، عُكُوباً / عَكَبَ ـُ، جَذْواً و جُذُوّاً / جَذا ـُ إجْذاءً / أَجْذَى.

**ایستاده** /istäde/ ۱. المُسْتَقِيم، المُنْتَصِب، القائِم، النّاهِض، الواقِف. ۲. الثّابِت، الرّاكِد، السّاكِن.

**ایستانبرق** /istän-barq/ (فز) الإلِكْتِرُوسْتاتِيْك ← الکتروستاتیک.

**ایستانیدن** /istänidan/ ← متوقّف کردن.

**ایست دادن** /ist-dädan/ ← ایستانیدن، متوقّف کردن.

**ایست کردن** /i.-kardan/ ← ایستادن.

**ایستگاه** /istgäh/ المَحَطّ، المَحَطَّة، المَوْقِف، المَرْكَز.

**ایستگاه اتوبوس** /i.-e-otobus/ مَوْقِفُ سَيّاراتِ رُكّاب الكبيرة.

**ایستگاه پخش** /i.-e-päxš/ ← ایستگاه فرستنده.

**ایستگاه دل‌بخواه** /i.-e-del-bexäh/ المَحَطَّةُ الاِخْتِيارِيَّة.

**ایستگاه رادیو** /i.-e-rädyo/ مَحَطَّةُ الإذاعَة.

**ایستگاه راه‌آهن** /i.-e-räh-ähan/ مَحَطَّةُ سِكَّةِ الحَدِيْد.

**ایستگاه فرستنده** /i.-e-ferestande/ مَحَطَّةُ البَثّ.

**ایستگاه قطار** /i.-e-qatär/ مَحَطَّةُ القِطارات.

**ایستگاه گیرنده** /i.-e-girande/ مَرْكَزُ الإسْتِقْبال.

**ایستگاه مبدأ** /i.-e-mabda'/ مَحَطَّةُ الإنْطِلاق.

**ایستگاه مخابرات بی‌سیم** /i.-e-moxäberät-e-bi-sim/ مَحَطَّةُ إذاعَةٍ لا سِلْكِيَّةٍ.

**ایستگاه مقصد** /i.-e-maqsad/ مَحَطَّةُ الوُصُول.

**ایستگاه نهائی** /i.-e-nehä'i/ آخِرُ الخَطِّ أو الطَّرِيق.

**ایستگاه هوایی** /i.-e-haväyi/ مَحَطَّةٌ جَوِّيَّة.

**ایستگاه هواشناسی** /i.-e-havä-šenäsi/ مَحَطَّةُ الأَرْصادِ الجَوِّيَّة.

**ایسلند** /island/ الإيْسْلَنْدَة.

**ایسیس** /isis/ اِيْزِيْس، إلاهةُ الأُمومَة و الخِصْبِ المصريّة.

**ایشان** /išän/ (نث) هُنّ، هُما.

**ایشتار** /ištär/ العَشْتَر.

**ایطا** /itä/ (بع) الإيْطاء.

**ایفود** /eifud/ الأَيْفُود، ثوبُ أحبارِ اليهودِ.

**ای کاش** /ey-käš/ لَيْتَ.

**ایکاک** /ikäk/ (گیا) الإيْكاكُو، الإيْكاكَيا.

**ایکتیورنیس** /iktyornis/ (جانـ) الإخْتِيُورْنِيْس [حیوانٌ منقرض].

**ایکونوسکوپ** /ikonoskop/ الإيْقُونُوسْكُوب.

**ایگلو** /iglu/ الكُوْخُ القُبِّيّ.

**ایگنام** /ignäm/ (گیا) ← سیب‌زمینی هندی.

**ایگوان** /iguän/ (جانـ) الإغْوانَة.

**ایگوانودون** /igvänudun/ (جانـ) الإجْوانُوذُون، الإغْوانُودون.

**ایل** /il/ العَمارَة، القَبِيْلَة، العَشِيْرَة، السِّبْط.

**ایلاوس** /ilävus/ (پز) العِلَّوص ← قولنج روده‌ای.

**ایلچی** /il-ci/ الوَافِد، الرَّسُولُ السِّريّ أو الخاصّ، المُعْتَمَدُ السِّياسِيّ.

**ایلینیوم** /iliniom/ (شیمـ) البرُومِيْثْيُوم ← پرومتئوم.

**ایم** /im/ ۱. نا، ضميرٌ متّصلٌ جمعٌ متكلّمٌ يَلْحَقُ آخرَ الفعلِ مثلَ: «رفته‌ایم: ذَهَبْنا». ۲. مختصرُ استیم، هستیم مثل: «زنده‌ایم: نحن أحياءٌ».

**ایماژیستها** /imäžisthä/ التَّصْوِيرِيُّون.

**ایماژیسم** /imäžism/ التَّصْوِيرِيَّة.

**ایمان** /imän/ المَذْهَب، المُعْتَقَد، الدِّين، الإيْمان، عَقِيْدَةُ الإنْسان، المِلَّة، اليَقِيْن، التَّحَقُّق، النِّحْلَة.

**ایمان آوردن** /i.-ävardan/ إيْماناً / آمَنَ بِه، اِعْتِقاداً / اِعْتَقَدَ.

**ایمپالا** /impälä/ (جانـ) إمْبالا ← پالا.

**ایمنی** /imeni/ ۱. النَّجاة، السَّلامَة، الطَّمان، الطُمَأْنِيْنَة، الاِطْمِيْنان. ۲. (پز) المَناعَة.

**ایمنی ارثی** /i.-ye-ersi/ المَناعَةُ الوِراثِيَّة، المَناعَةُ الإنْسالِيَّة.

**ایمنی اکتسابی** /i.-ye-ektesäbi/ (پز) المَناعَةُ المُكْتَسَبَة.

**ایمنی پادزهری** /i.-ye-pädzahri/ (پز) المَناعَةُ التِّرْياقِيّ، المَناعَةُ ضِدُّ التُّوْكْسِيْن.

**ایمنی‌سازی** /i.-säzi/ (پز) التَّمْنِيْع، التَّحْصِيْن.

**ایمنی‌شناسی** /i.-šenäsi/ (پز) مَبْحَثُ المَناعَةِ.

**ایمنی طبیعی** /i.-ye-tabi'i/ (پز) المَناعَةُ الطَّبيعيّة.

**ایمنی فردی** /i.-ye-fardi/ (پز) المَناعَةُ الفَرْدِيّة.

**ایمنی مادرزادی** /i.-ye-mädar-zädi/ (پز) المَناعَةُ الخِلْقِيّة، مَناعَةٌ فطريّة.

**این** /in/ ذا، هَذا، (نث) ذِهِ، هذِهِ، ذِي، تِي.

**اینان** /inän/ هَؤلاء، أُوْلاء.

**اینجا** /injä/ هُنا، هَهُنا.

**اینچ** /inc/ البُوْصَة، الإنْش.

**اینشتینیم** /aynestayniom/ (شیمـ) ← اینشتینیوم.

**اینشتینیوم** /aynestayniom/ (شیمـ) الأيْنِشْتانِيُوم.

**اینفوسوریا** /infusoriyä/ (جانـ) النُّقاعِيّات، النَّقِيْعِيّات ← نمرویان

**اینک** /inak/ اليَوْم، الآن، العاجِلَة.

**اینها** /inhä/ هؤلاء، أُوْلاء.

**اینولین** /inulin/ (شیمـ) الإِيْنولِيْن.

**ایوان** /eyvän/ الإيْوان، الفَسَحَة، رَدْهَةُ الدّار، اللِّيْوان، الحَصِيْر، الإِوان، الحَوْبَة، الدّالِف، البَهْو، المُشْرَف، الفَرَنْدَة.

**ای‌وای** /ey-väy/ اسمُ صوتٍ لاظهارِ التَّفجّعِ و الخوفِ و الحَسرة، وَيْ، وَيْل، مثَل: «ای وای بر تو: وَيْك، وَيْلَكَ».

**ائوزین** /e'ozin/ (شیمـ) الأيُوسِيْن.

**ائوسن** /e'osen/ العَصْرُ الفَجْرِيّ، الفَجْرِيّ، العصرُ الإيُوسِيْنِيّ.

**ایون** /iyon/ (شیمـ) الأيُون، الدّالِف.

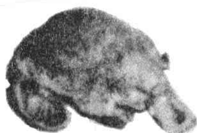
**ایونیک** /i.-ik/ الأيُونِيّ ← یونیایی.

**ایهام** /ihäm/ (بع) الإيْهام.

**ایی** /ayi/ ← کثیف، چرکین.



ارسطو لوخیا



اردک پوز



اردک اروپایی



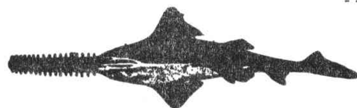
اخیلیا



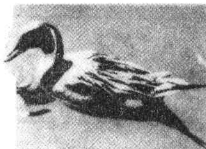
اتوکلاو



اریصارون



اره ماهی



اردک رودخانه‌ای



ازگیل امریکایی

## ازت — الآزُوت



ازگیل ژاپنی



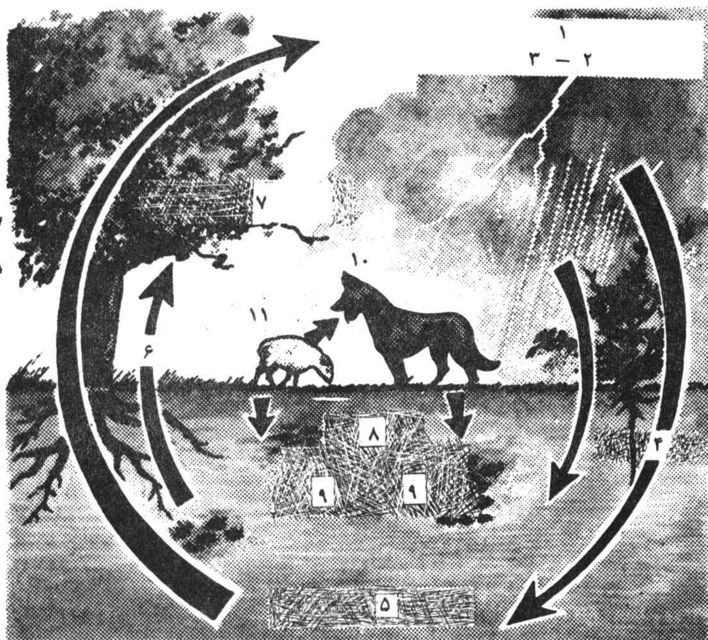
اسبله



اسبور



اسب ماهی




۱ـ ازت جوّی ـ الآزُوت الجوّي
۲ـ باران ـ المطر
۳ـ برق ـ الکهرباء
۴ـ باکتریهای ریشهٔ گیاهان ـ تعقّدات الجذور
۵ـ اسیدازتیک ـ حمض الآزوت
۶ـ گیاهان ـ النّباتات
۷ـ ازت آلی ـ الآزوت العُضويّ
۸ـ ازت آمونیاکی ـ الآزوت الأمونیاکي
۹ـ فضولات (النّفایات) ـ اجساد (الجِیَف)
۱۰ـ گوشتخواران ـ آکلات اللّحوم
۱۱ـ علفخواران ـ آکلات الأعشاب

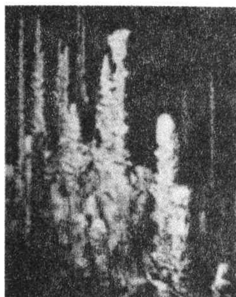
## اسپرماتوزوئید ـ الحَیَوان المَنَوِيّ




۱ـ نوک سخت: الرّأس الصّلب
۲ـ قلّه: القمّة
۳ـ کپسول پیشین: الکبسولة الأماميّة
۴ـ هسته: النّواة
۵ـ رشته یا مژک میانی: الهدبة المرکزيّة
۶ـ کپسول میانین: الکبسولة المرکزيّة
۷ـ حبابچه های غضروفی: الحُبیبات الغضروفيّة
۸ـ کپسول پسین: الکبسولة الطّرفيّة
۹ـ رشته یا مژک دنبالی: الهدبة الذّنبيّة



اسپرانژ


استالاگمیت


اسفرودبی‌دم

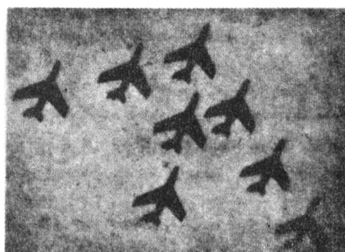

استرک

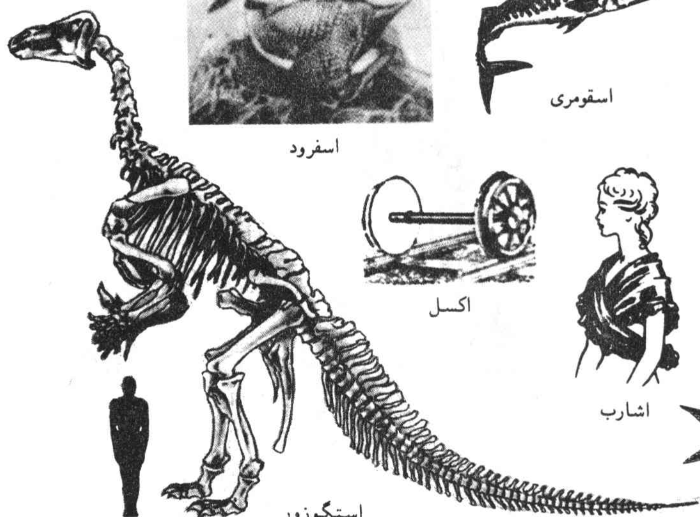

استالاکتیت

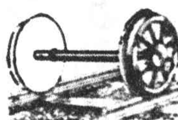

اسپرگولا


اسفرود


اسقومری


اسکادران


استگوزور


اکسل


اشارب


اسفرنی

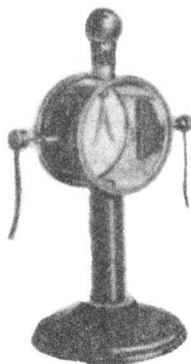

اکیدنه


اناغالس


التیز


اندراسیون


امروسیا

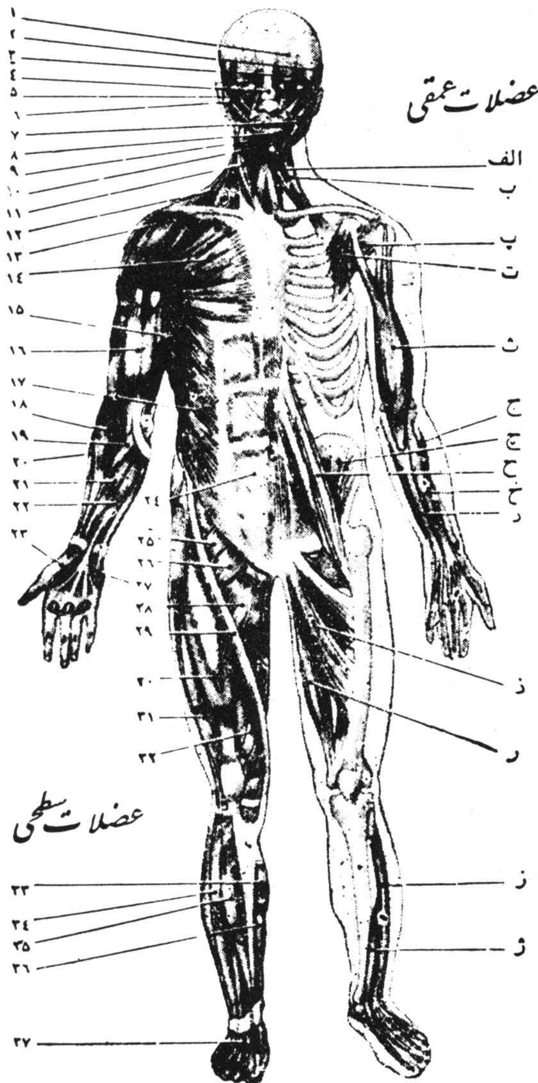

الکتروسکپ


امو


اگامی

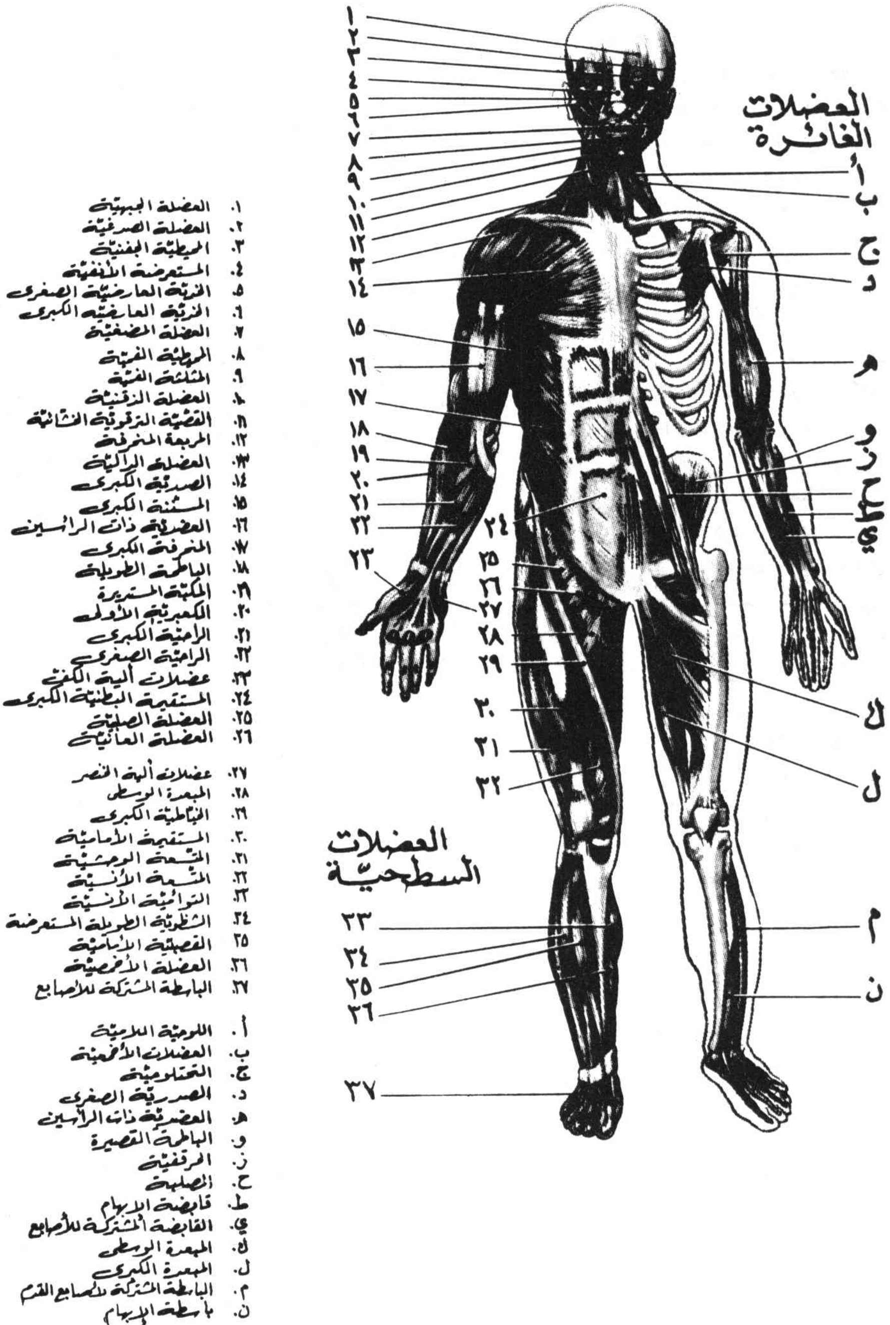
# انسان

۱۰ـ عضلهٔ رافعهٔ چانه
۱۱ـ « جناغی چنبری بستانی (قصی ترقوی حلمی)
۱۲ـ عضلهٔ دوزنقه
۱۳ـ « دالی
۱۴ـ « سینه‌یی بزرگ
۱۵ـ « دندانه‌یی بزرگ
۱۶ـ « دوسر بازو
۱۷ـ « مورب کبیر
۱۸ـ « برون‌گرداننده دراز
۱۹ـ « درون‌گردانندهٔ مدور
۲۰ـ « اولین زند اعلی
۲۱ـ « کفی بزرگ
۲۲ـ « کفی کوچك
۲۳ـ عضلات برآمدگی کفی خارجی
۲۴ـ عضلهٔ راست بزرگ شکم
۲۵ـ عضلهٔ پسوآس
۲۶ـ عضلهٔ شانه‌یی ران
۲۷ـ عضلات برآمدگی کفی داخلی
۲۸ـ عضلهٔ نزدیك کنندهٔ وسطی
۲۹ـ « خیاطهٔ بزرگ
۳۰ـ « راست قدامی
۳۱ـ « پهن خارجی
۳۲ـ « پهن داخلی
۳۳ـ « دوقلوی داخلی
۳۴ـ « نازك‌نیی درازکناری
۳۵ـ « ساقی قدامی
۳۶ـ « نعلی
۳۷ـ « پشت پایی
الف ـ عضلهٔ کتفی لامی
ب ـ « بین دنده‌یی
پ ـ « زیرکتفی
ت ـ « سینه‌یی کوچك
ث ـ « دوسر بازو
ج ـ « برون‌گردانندهٔ کوتاه
چ ـ « خاصره‌یی
ح ـ « پسوآس
خ ـ « خم کنندهٔ مخصوص شست
د ـ « خم کنندهٔ عمومی انگشتان
ذ ـ « نزدیك کنندهٔ وسطی
ر ـ « نزدیك کنندهٔ بزرگ
ز ـ « بازکنندهٔ مشترك انگشتان پا
ژ ـ « بازکنندهٔ خاص شست پا




۱ ـ عضلهٔ پیشانی
۲ ـ « شقیقه
۳ ـ « مدور پلکها
۴ ـ « مستعرض بینی
۵ ـ « وجنه‌یی کوچك
۶ ـ « وجنه‌یی بزرگ
۷ ـ « ماضغه‌یی
۸ ـ « مدورلبها
۹ ـ « مثلث لبها

# الإنسان



العضلات الغائرة
العضلات السطحيّة
١. العضلة الجبهيّة
٢. العضلة الصدغيّة
٣. المحيطيّة الجفنيّة
٤. المستعرضة الأنفيّة
٥. الوجنيّة العارضيّة الصغرى
٦. الوجنيّة العارضيّة الكبرى
٧. العضلة المضغيّة
٨. المحيطيّة الفميّة
٩. المثلثة الفميّة
١٠. العضلة الذقنيّة
١١. القصّيّة الترقوية الخشائيّة
١٢. المربعة المنحرفة
١٣. العضلة الداليّة
١٤. الصدريّة الكبرى
١٥. المسنّنة الكبرى
١٦. العضديّة ذات الرأسين
١٧. المنحرفة الكبرى
١٨. الباطحة الطويلة
١٩. المكبّة المستديرة
٢٠. الكعبريّة الأولى
٢١. الراحيّة الكبرى
٢٢. الراحيّة الصغرى
٢٣. عضلات ألية الكف
٢٤. المستقيمة البطنيّة الكبرى
٢٥. العضلة الصلبيّة
٢٦. العضلة العانيّة
٢٧. عضلات ألية الخنصر
٢٨. المبعدة الوسطى
٢٩. الخياطيّة الكبرى
٣٠. المستقيمة الأماميّة
٣١. المتسعة الوحشيّة
٣٢. المتسعة الأنسيّة
٣٣. التوأميّة الأنسيّة
٣٤. الشظويّة الطويلة المستعرضة
٣٥ القصبيّة الأماميّة
٣٦. العضلة الأخمصيّة
٣٧. الباسطة المشتركة للأصابع
أ. اللوحيّة اللاميّة
ب. العضلات الأخمعيّة
ج. الترقوميّة
د. الصدريّة الصغرى
هـ. العضديّة ذات الرأسين
و. الباطحة القصيرة
ز. المرفقيّة
ح. الصلبيّة
ط. قابضة الإبهام
ي. القابضة المشتركة للأصابع
ك. المبعدة الوسطى
ل. المبعدة الكبرى
م. الباسطة المشتركة لأصابع القدم
ن. باسطة الإبهام

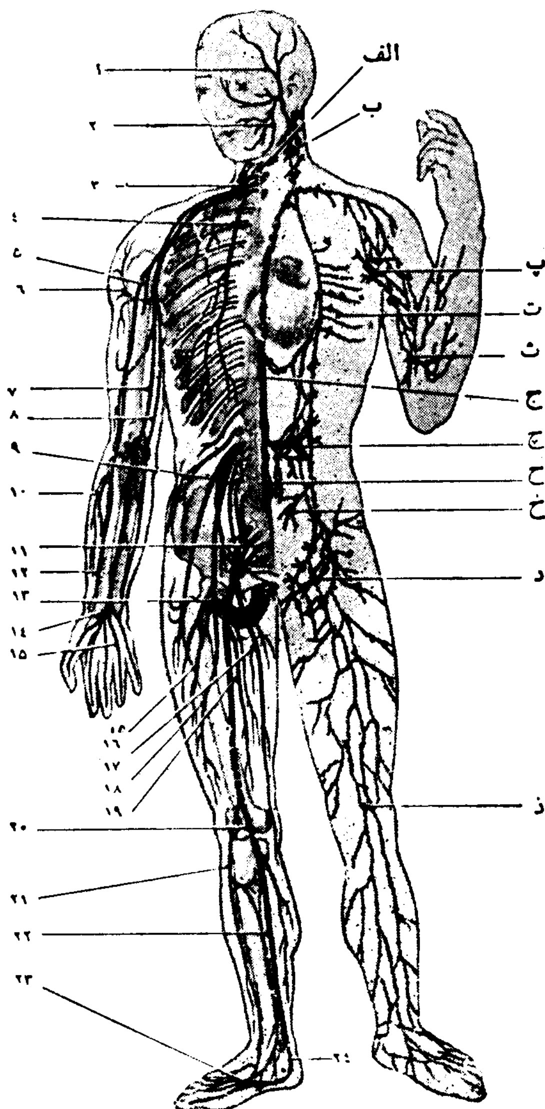
# انسان

## دستگاه عصبی

۱ــ عصب صورتی ــ شاخهٔ پیشانی
۲ــ عصب صورتی ــ شاخهٔ فکی
۳ــ شبکهٔ بازویی
۴ــ عصب ریوی معدی
۵ــ عصب بازویی جلدی داخلی
۶ــ عصب چرخی
۷ــ عصب میانی
۸ــ عصب زند اسفل
۹ــ شبکهٔ کمری
۱۰ــ عصب زند اعلی
۱۱ــ شبکهٔ خاجی
۱۲ــ عصب عضلانی جلدی
۱۳ــ عصب نایی بزرگه
۱۴ــ عصب میانی
۱۵ــ شاخه‌های انتهایی
۱۶ــ عصب عضلهٔ دو سر
۱۷ــ عصب سافن داخلی
۱۸ــ عصب رالی جلدی
۱۹ــ عصب نیم غشایی
۲۰ــ عصب نایی رکبی داخلی
۲۱ــ عصب نایی رکبی خارجی
۲۲ــ عصب درشت نی خلفی
۲۳ــ شاخه‌های انتهایی
۲۴ــ عصب کف پایی خارجی

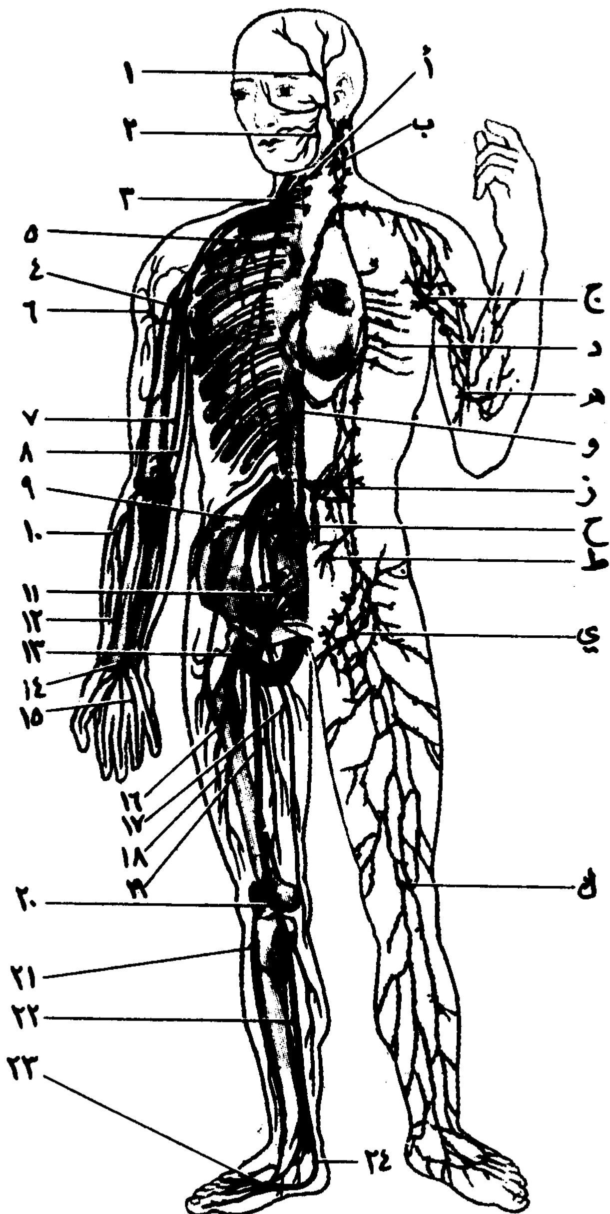
## دستگاه لنفی

الف ــ زنجیرهٔ عقده‌های گردنی
ب ــ عقده‌های سری
پ ــ عقده‌های حفرهٔ زیر بغلی
ت ــ عقده‌های احشایی سینه
ث ــ عقدهٔ فوق قرقره
ج ــ « قناة الصدر
چ ــ عقده‌های شکمی
ح ــ « مخزن پکه
خ ــ عقده‌های خاصره‌یی
د ــ عقده‌های کشالهٔ ران
ذ ــ عقدهٔ رکبی



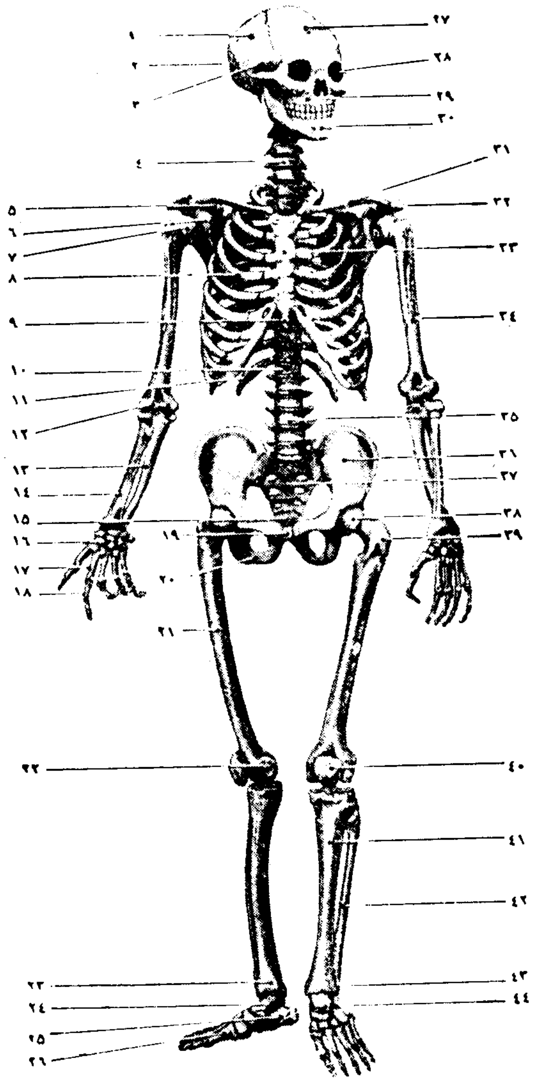
# الجهاز العصبي

١. العصب الوجهي :
الفرع الجبهي
٢. العصب الوجهي :
الفرع الفكي
٣. الضفيرة الذراعية
٤. العصب الركوي المعري
٥. العصب الذراعي الجلدي
٦. العصب المنعني
٧. العصب الأوسط
٨. العصب المرفقي
٩. الضفيرة القطنية
١٠. العصب الزندي
١١. الضفيرة العجزية
١٢. العصب العضلي الجلدي
١٣. عرق النسا الكبير
١٤. العصب الأوسط
١٥. الفروع النهائية
١٦. عصب ذات الرأسين
١٧. العصب الصافن الأنسي
١٨. العصب الفخذي الجلدي
١٩. عصب نصف الغشائي
٢٠. عرق النسا المأبضي الأنسي
٢١. عرق النسا المأبضي الوحشي
٢٢. العصب الساقي الخلفي
٢٣. الفروع النهائية
٢٤. العصب الأخمصي الوحشي




# الجهاز اللمفاوي

أ. عقد الرقبة العميقة
ب. العقد العنقية
ج. عقد الحفرة الإبطية
د. عقد الصدر الاحشائية
هـ. عقد اللمفة الأنسية للطرف السفلي للعضد
و. القناة الصدرية
ز. العقد البطنية
ح. حوض بكيه
ط. العقد الحرقفية
ي. العقد الأربية
ك. العقدة المأبضية



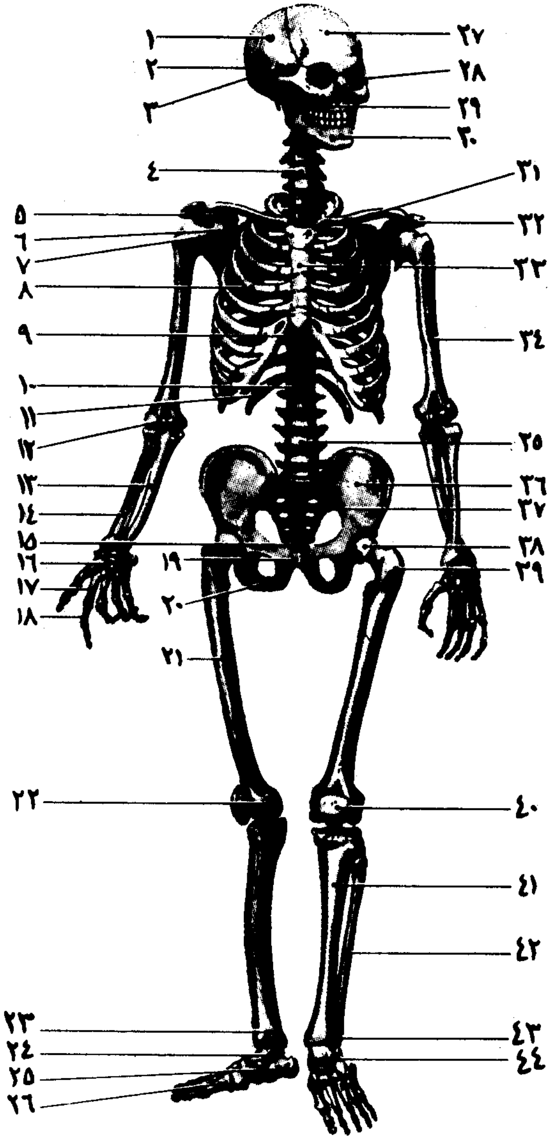
## استخوان بندی

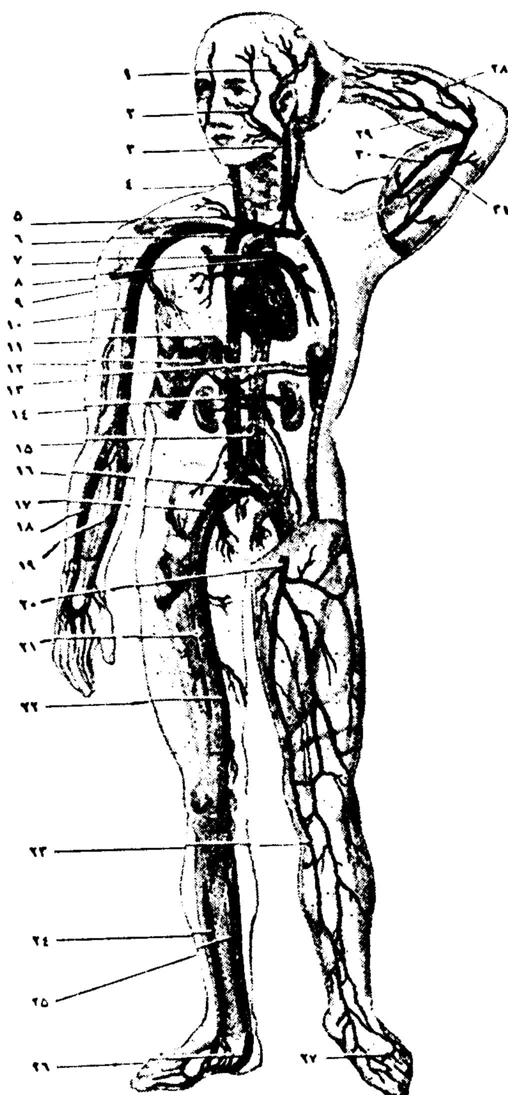
۱ - استخوان قحف
۲ - استخوان قمحدوه
۳ - استخوان شقیقه
٤ - دنده‌های گردنی
٥ - زایدهٔ غرابی
٦ - استخوان کتف
۷ - سر استخوان بازو
۸ - دنده‌ها
۹ - زایدهٔ خنجری
۱۰ - دوازدهمین مهرهٔ پشتی
۱۱ـ دوازدهمین دنده
۱۲ـ قرقرهٔ استخوان بازو
۱۳ـ زنداسفل
۱٤ـ زنداعلی
۱٥ـ عصعص
۱٦ـ استخوانهای مچ
۱۷ـ استخوانهای کف دست
۱۸ـ انگشتان
۱۹ـ التصاق زهاری ( التصاق عانه‌ئی )
۲۰ـ استخوان ورك
۲۱ـ استخوان ران
۲۲ـ لقمهٔ استخوان ران
۲۳ـ قوزك داخلی
۲٤ـ استخوان بجول(قاب)
۲٥ـ استخوان پاشنهٔ پا
۲٦ـ استخوانهای کف پا
۲۷ـ استخوان پیشانی
۲۸ـ حدقه
۲۹ـ آروارهٔ فوقانی
۳۰ـ آروارهٔ تحتانی
۳۱ـ استخوان ترقوه
۳۲ـ زایدهٔ اخرم
۳۳ـ استخوان جناغ
۳٤ـ استخوان بازو
۳٥ـ سومین مهرهٔ کمری
۳٦ـ استخوان خاصره
۳۷ـ استخوان عجز(خاجی)
۳۸ـ سر استخوان ران
۳۹ـ برآمدگی بزرگ استخوان ران
٤۰ـ استخوان رضفه
٤۱ـ استخوان درشت نی
٤۲ـ استخوان نازك نی
٤۳ـ قوزك خارجی
٤٤ـ استخوان تاسی

# الإنسان

## الهيكل العظمي

١. العظم الجداري
٢. العظم المؤخري
٣. العظم الصدغي
٤. الفقرات العنقية
٥. النتوء الغرابي
٦. اللوح
٧. رأس العضد
٨. الضلوع
٩. النتوء الخنجري
١٠. الفقرة الظهرية الثانية عشرة
١١. الضلع الثاني عشر
١٢. البكرة
١٣. الكعبرة
١٤. الزند
١٥. العصعص
١٦. الرسغ
١٧. المشط
١٨. السلاميات
١٩. الارتفاق العاني
٢٠. الورك
٢١. عظم الفخذ
٢٢. اللقمة الفخذية
٢٣. النهاية الطرفية الداخلية
٢٤. الكعب
٢٥. العقب
٢٦. سلاميات مشط القدم
٢٧. العظم الجبهي
٢٨. نقرة العين
٢٩. الفك العلوي
٣٠. الفك السفلي
٣١. الترقوة
٣٢. النتوء الأخرمي
٣٣. القص
٣٤. العضد
٣٥. الفقرة القطنية الثانية
٣٦. الحرقفة
٣٧. العجز
٣٨. رأس عظم الفخذ
٣٩. المدور الأكبر
٤٠. الرضفة
٤١. قصبة الساق
٤٢. الشظية
٤٣. النهاية الطرفية الوحشية
٤٤. المكعب

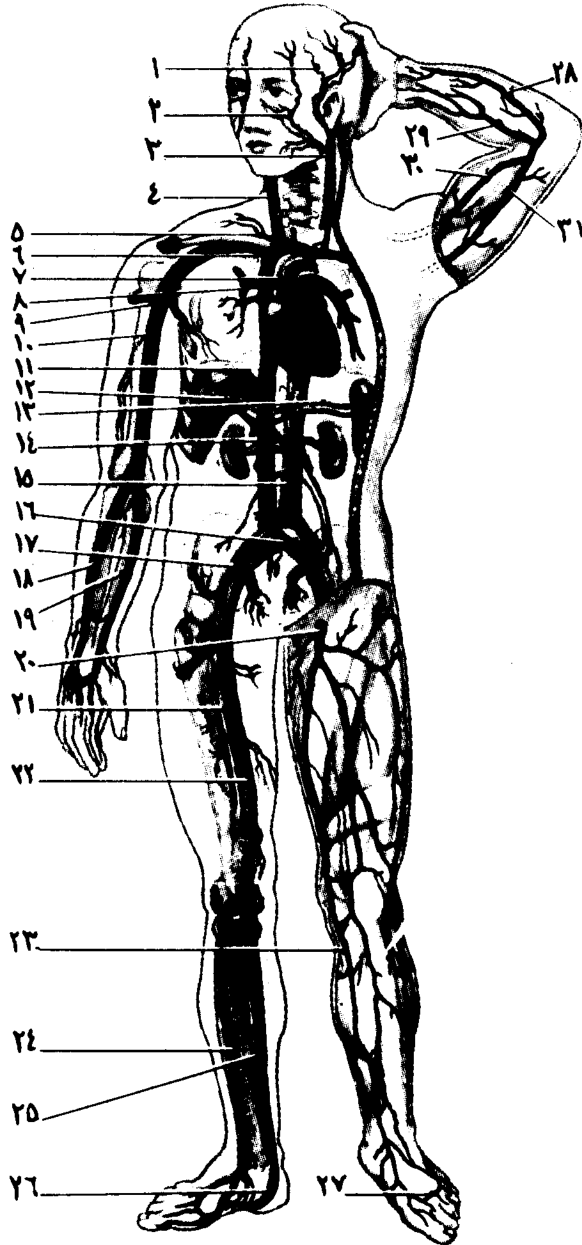





## جریان خون

۱ــ شریان پیشانی
۲ــ ورید صورتی
۳ــ ورید وداج داخلی
۴ــ شریان سبات
۵ــ تنهٔ شریان درقی گردنی کتفی
٦ــ تنهٔورید بازویی سری
۷ــ قوس آئورت
۸ــ شریان ریوی
۹ــ شریان وورید زیر بغلی
۱۰ــ شریان بازویی
۱۱ــ ورید اجوف تحتانی
۱۲ــ ورید باب
۱۳ــ شریان وورید طحالی
۱٤ــ ورید کلیوی
۱۵ــ آئورت
۱٦ــ ورید خاصره‌یی
۱۷ــ شریان خاصره‌یی
۱۸ــ شریان زنداسفل
۱۹ــ شریان زند اعلی
۲۰ــ قوس سافن
۲۱ــ شریان رانی
۲۲ــ ورید رانی
۲۳ــ ورید سافن داخلی
۲٤ــ شریان قصبهٔ صغری
۲۵ــ شریان درشت نیی خلفی
۲٦ــ شریان کف پایی داخلی
۲۷ــ قوس وریدی پشت پا
۲۸ــ ورید زند اسفل سطحی
۲۹ــ ورید زند اعلای سطحی
۳۰ــ ورید قیفال
۳۱ــ ورید باسلیق

# الدَّورة الدَّمويَّة



١. الشريان الصدغي
٢. الوريد الوجهي
٣. الوريد الودجي الأنسي
٤. الشريان السباتي
٥. المحور الترقوي اللوجي
٦. المحور الوريدي العضدي الرأسي
٧. قوس الشريان الأبهر
٨. الشريان الرئوي
٩. الشريان والوريد الإبطيان
١٠. الشريان العضدي
١١. الوريد الأجوف السفلي
١٢. الوريد البابي
١٣. الشريان والوريد الطحاليان
١٤. الوريد الكلوي
١٥. الشريان الأبهر
١٦. الوريد الحرقفي المشترك
١٧. الشريان الحرقفي المشترك
١٨. الشريان الزندي
١٩. الشريان الكعبري
٢٠. قوس الوريد الصافن
٢١. الشريان الفخذي
٢٢. الوريد الفخذي
٢٣. الوريد الصافن الأنسي
٢٤. الوريد الشظوي
٢٥. الشريان القصبي الخلفي
٢٦. الشريان الأخمصي الأنسي
٢٧. القوس الوريدي لظاهر الرجل
٢٨. الوريد الكعبري السطحي
٢٩. الوريد الزندي السطحي
٣٠. الوريد الرأسي
٣١. الوريد الباسليقي


ایاپانا


اولس

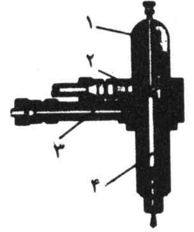

أوفریس


اوفاطریون


اوسنه

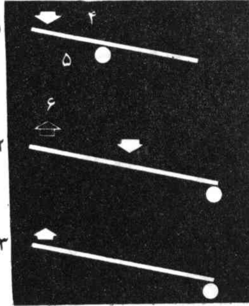

اندروسامن

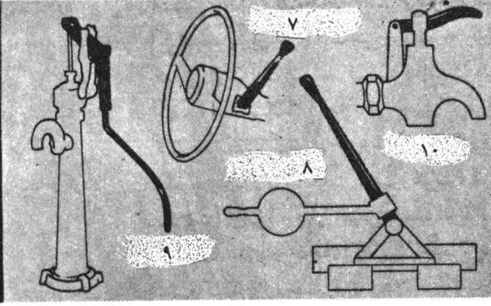
## انژکتور ـ المِحقَن




۱ ـ پیچ تنظیم ـ لولب التّعییر
۲ ـ لوله های بازگشت: أنابیب الارتداد
۳ـ لوله های تخلیه: أنابیب الدّفع
۴ـ سوزن: الإبرة

## اهرم ـ الرّافِعَة. الْعَتَلَة

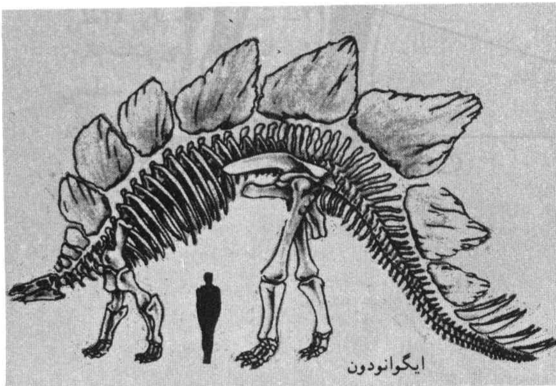


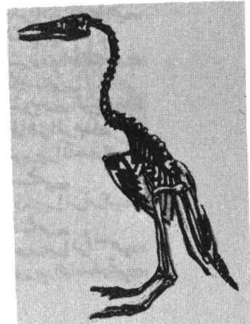




۱ـ اهرم نوع اوّل: النّوع الأوّل
۲ـ اهرم نوع دوم: النّوع الثّاني
۳ـ اهرم نوع سوم: النّوع الثّالث
۴ـ نیروی محرّک: القُوَّة
۵ـ نقطهٔ اتّکا: نقطة الاستناد
۶ـ نیروی مقاوم: المقاومة
۷ـ دستهٔ دندهٔ بغل فرمان: رافعة، عتلة تبدیل السّرعة
۸ـ دستهٔ دنده گیربکس: رافعة، عتلة تحویل السّیر
۹ـ دستهٔ تلمبه: رافعة، عتلة المِضَخَّة
۱۰ـ اهرم شیر آب: رافعة، عتلة الحَنَفِيَّة


ایکاک


ایرسا


ایگوانودون


ایکتیورنیس



آملبلس



آمونیت



آناکوندا



آنغوت



آوکادو



آنقره

## آنتروپولوژی: الانثرو بولوجیا



۱ قرد جاوه الإنساني. سبق ظهور الإنسان (أوائل الدور الرابع).

۲ إنسان نينّدرتال. ظهر في العصر الجليدي الأخير

۳ عروق غريمالدي وكرومانيون وشنسلاد. تمثل الإنسان العاقل في عصور ما قبل التاريخ.

۴ جمجمة الإنسان المعاصر.

۱ـ میمون آدم نمای جاوه. پیتکانتروپوس ارکتوس. مربوط به دورهٔ ما قبل تاریخ و پیش از پیدایش انسان (اوائل دورهٔ چهارم زمین‌شناسی).

۲ـ انسان نئاندرتال. انسان نئاندرتال در عصر یخ یا دورهٔ پلئسیتوس ظهور کرد.

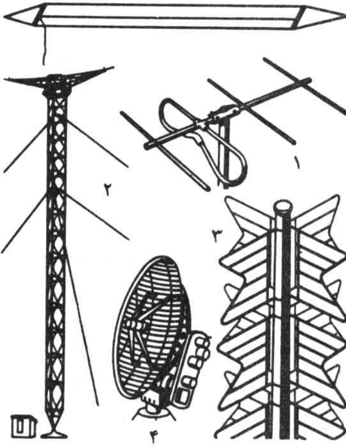
۳ـ نسلهای گریمالدی و کرومانیون و شانسلاد. نمونه‌هایی از انسان عاقل در دوره‌های ماقبل تاریخ.

۴ـ جمجمهٔ انسان معاصر.



آووست

## آنتن ـ الهَوائِيّ




۱ـ آنتن گیرندهٔ تلویزیون: هَوائِيّ استقبال التّلفیزیون

۲ـ آنتن فرستندهٔ رادیو: هَوائِيّ إرسال الرّادیو

۳ـ آنتن فرستندهٔ تلویزیون: هَوائِيّ إرسال التّلفیزیون

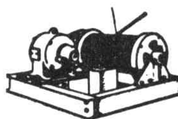
۴ـ آنتن رادار: هَوائِيّ الرّادار



آهوی عربی



آهوی کاپ



آهنجد



**ب** /b/ البَاء، الحرفُ الثّاني من الألفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابَةِ ۲ في حسابِ الجُمَلِ.

**با** /bä/ ۱. بِ [لِلْمُصاحَبَةِ بمعنی مَعَ]، مَعَ، لَدُن، لُدْن. ۲. البَاْج ← آش.

**با آبرو** /b.-äbru/ الشَّرِيف، المُعْتَبَر، ذُواعتبار.

**با آب و تاب** /b.-äb-o-täb/ مُفَصَّلاً، بالإسهاب، بالتَّفصِيل، بالتَّطوِيل.

**باآب و رنگ** /b.-ä.-o-rang/ رَيّانُ الوَجْه ← زیبا، قشنگ.

**باباب** /bäobäb/ (گیا) التَّبَلْدِي، الحُمَيْرَة، الحُمَيْراء.

**باابهت** /bä-obohhat/ العَظِيم، الجَلِيل، الضَّخِم، الشَّاهِق.

**بااحتیاط** /b.-ehtiyät/ المُحْتاط، النَّفُور، الحَذِر، المُحْتَرِس، الشّائِح، الحازِم، المُتَحَوِّط، حَصِيفُ الرَّأي، اليَقِظ، اليَقْظان، المُتَيَقِّظ، الشَّيْحان، الهَجْهاج.

**باادب** /b.-adab/ المُؤَدَّب، الأدِيب، تَأدُّباً، بأدَبٍ، بتَأدُّبٍ، الذَّوْق، السُّلُوكيّ، المَسْلَكِيّ، المُهَذَّب، المُتَهَذِّب، المُرَبّی، اللَّبِق، اللَّبِيْق، اللَّصِيف، ذُو الرِّفق، المُتَهَذِّب، المُتَرَبّي، المُعَلَّم، المُتَعَلِّم.

**باادراک** /b.-edräk/ المُدْرِك، العَقُول.

**بااراده** /b.-erädeh/ العَزُوْم، قَوِيُّ العَزْم، الكَمِش، القُصافِص.

**باارزش** /b.-arzeš/ ← بااهمیّت.

**بااساس** /b.-asäs/ الرّاسِخُ في كذا، المُتَمَكِّن.

**بااستعداد** /b.-este'däd/ الألْمَع، الألْمَعِيّ، المَوْهُوبُ عَقْلِيّاً ← دانا.

**بااصل** /b.-asl/ ← أصیل.

**بااطلاع** /b.-ettelä'/ ← آگاه.

**بااعتبار** /b.-e'tebär/ ← با آبرو.

**باانصاف** /b.-ensäf/ المُنْصِف، العادِل.

**باانضباط** /b.-enzebät/ المُنَظَّم، المُنْضَبِط.

**بااهمیت** /b.-ahammiyyat/ المُهِمّ، المُهِمَّة، الهامّ، ذُوالشَّأن، الجِدِّيّ، الخَطِيْر، العَظِيْم.

**باایمان** /b.-imän/ المُؤْمِن، المُعْتَقِد، ایمانٌ حيٌّ.

**باب** /bäb/ ۱ ← لایق، شایسته. ۲. الباب [بخش یا فصل کتاب]. ۳. (پز) الباب [روده] /porta/ ۴. المَعْمُول، مایُوافِقُ العَصْرَ. ۵ ← بابا. ۶ ← تنگه.

**بابا** /bäbä/ البَابَا.

**باباآدم** /b.-ädam/ (گیا) الأرْقِطيُون، القُرْطُب.

**بابابزرگ** /b.bozorg/ الجَدّ ← پدربزرگ.

**باباشمل** /b.-šamal/ ← جوانمرد، لوطی.

**باباغوری** /b.-quri/ جُحوظُ العين، العِنَبَةُ في العَيْن، زِرُّ العَيْن.

**بابانوئل** /b.-noel/ بَابَا المِيْلاد.

**بابت** /bäbat/ البابَة، الصَّدَد، في خصوص، بحسابِ.

**باب روز** /bäb-e-ruz/ العَصْرِيّ، الحَدِيث، الزِّيّ، على الزِّيِّ الجَدِيد، حديثُ النَّمَطِ.

**بابزن** /bäbzan/ ← سیخ کباب.

**بابل** /bäbol/ (گیا) بَدَشكانٌ شائِک.

**بابلس** /bäblos/ (گیا) ← خشخاش.

**بابالمعده** /bäb-ol-me'de/ (پز) فَمُ المِعْدَة، بَوّابُ المِعْدَة، البَوّاب.

**بابون** /bäbun/ (جان) القُرْدُوح، الرُّبَح.

**بابونه** /bäbune/ (گیا) البابُونَج، البابُونَق، الأُقْحُوان، القُحْوان، حَبَقُ البَقَر، تُفّاحُ الأرْضِ، الحرَّة.

**بابونهٔ بهار** /b.-ye-bahär/ (گیا) الإرِبْيان، الإربِيان، الرُّوْبِيان ← بابونه سگ.

**بابونهٔ رومی** /b.-ye-rumi/ (گیا) الأَرَاوَلَة ← گل داودی.
**بابونهٔ زرد** /b.-ye-zard/ (گیا) البابُونَجُ الأَصْفَر، عَيْنُ القِطّ.
**بابونهٔ زیبا** /b.-ye-zibä/ (گیا) أُقْحُوانٌ شَرِيف، بابُونَج، بَهار نَبِيل.
**بابونهٔ سفید** /b.-ye-sefid/ (گیا) البابُونَجُ الأَبْيَض.
**بابونهٔ‌سگ** /b.-ye-sag/ (گیا) ← بابونه‌بهار.
**بابونهٔ‌صحرایی** /b.-ye-sahräyi/ (گیا) ← بابونه زرد.
**بابونهٔ کاذب** /b.-ye-käzeb/ (گیا) البُلْطُونِيّة.
**بابونهٔ کوتول** /b.-ye-kotul/ (گیا) أُقْحُوانٌ خَمِن، قُحْوان، ماروت.
**بابونهٔ معطر** /b.-ye-mo'attar/ (گیا) ← بابونه.
**بابونهٔ گاوی** /b.-ye-gävi/ (گیا) الكافُورِيّة، العَرار، الغِزدِيب.
**بابیت** /bäbit/ (شیمـ) مَعْدِنُ بابِت.
**باپتیستها** /bäptistha/ ← باتیستها.
**بابیروسا** /bäbirusä/ (جانـ) البابِيْرُوسَّة ← خوک مالزی.
**باتالیون** /bätälion/ (نظ) ← گروه، دسته، گردان.
**باتجربه** /bä-tajrebe/ المُجَرَّب، الخَبِيْر.
**باتدبیر** /b.-tadbir/ المُدَبِّر.
**باتربیت** /b.-tarbiyat/ ← باادب.
**باترفلای** /bäterfeläy/ (جانـ) التُّقَع.
**باتری** /batri/ العَمُود، المِرْكَم، البَطّارِيّة.
**باتری آهن‌ربا** /b.-ye-ähan-robä/ البَطّارِيّةُ المَغْنِطِيْسِيّة.
**باتری برقی** /b.-ye-barqi/ البَطّارِيّةُ الكَهْرِبائيّة.
**باتلاق** /bätläq/ المَنْقَع، المُسْتَنْقَع، الطِّبَط، الجِيّة.
**باتوم** /bätum/ النَّبُّوت، الهِراوَة، الزُّقْلِيّة.
**باتیست** /bätist/ الباتِيْشْتَة.
**باتیستها** /b.-hä/ المَعْمَدانِيُّون.
**باج** /bäj/ الخَرج، الخَراج، الجِزْيَة، الإتاوَة، الضَّرِيْبَة، الطُّعْم، الطُّعْمَة، الوَضِيْعَة، الإرْتِفاع، الباج، الباجَة.
**باجاروجنجال** /bä-jär-o-janjäl/ العِزبِيْد.
**باج دادن** /b.- dädan/ إتاوَة / أتاـُ، شَكْماً / شَكَمَـُـهـ.
**باجذبه** /bä-jazabe/ ← باابهت.
**باجرأت** /b.-jor'at/ الجَسُور.
**باجربزه** /b.-jorboze/ ← دلیر، قدرتمند.
**باج سبیل** /bäj-e-sebil/ البَاج، الباجَة، الطُّعْمَة.
**باجگیر** /b.-gir/ ۱. مُحَصِّلُ الضَّرائِبِ، الجابِي. ۲. الفُتُوَّة، العِزبِيْد ← لوطی.
**باجگیری** /b.-g.-i/ إسْتِبْزار.
**باجناغ** /bäjanäq/ العَدِيْل، السِّلْف، السِّلِف، الظَّأْب ← همریش.
**باجناغ شدن** /b.-šodan/ تَسالُفاً / تَسالَفَ الرِّجلانِ ← همریش شدن.
**باجه** /bäje/ الشُّبّاک.
**باجهٔ پرداخت** /b.-ye-pardäxt/ شُبّاکُ الصَّرف.
**باجهٔ پس‌انداز** /b.-ye-pas-andäz/ شُبّاکُ التَّوْفِيْر.
**باجهٔ حواله‌ها** /b.-ye-havälehä/ شُبّاکُ الحَوالات.
**باجهٔ دریافت** /b.-ye-daryäft/ شُبّاکُ الإسْتِلام.
**باحرارت** /bä-harärat/ ۱← گرم. ۲. الغَيُور، الألُوب، النَّشِيْط، الحَمِس، الأَحْمَس، الحَرارَة، الأَجّاج، الفَعّال.
**باحمیت** /b.-hamiyyat/ الحَمِيّ.
**باحوصله** /b.-howsele/ ← شکیبا.
**باحیثیت** /b.-heysiyyat/ ← باآبرو.
**باخبر** /b.-xabar/ ← آگاه.
**باخبر شدن** /b.-x.-šodan/ ← آگاه شدن.
**باخبر کردن** /b.-x.-kardan/ آگاه کردن.
**باختر** /bäxtar/ ← المَغْرِب، الغَرْب.
**باختری** /b.-i/ الغَرْبِيّ، المَغْرِبِيّ.
**باختن** /bäxtan/ ۱← بازی کردن. ۲. الخَسارَةُ في اللَّعب أو القمار.
**باخدا** /bä-xodä/ المُؤْمِن.
**باخرد** /b.-xerad/ ← خردمند.
**باد** /bäd/ ۱. الرِّيْح، الرِّيْحَة، الهَواء، النَّسِيْم، الجارِيَة، الخَطُوم، العَزفَة، الخَزْرَج، السَّنِيْنَة. ۲. [در شکم] النَّفْخَة، الرِّيْحَة، النَّجْو، المَخْرَة، الفَسْو، الفُساء، الضَّرْط، الضُّراط، تَطَبُّلُ البَطْنِ. ۳. [که در برخی اندامها افتد] الكُدَم. ۴ ← غرور.
**بادآور** /b.-ävar/ المِزْياح، المُرِيْح.
**بادآورد** /b.-ävard/ (گیا) الفَراسِكِيْن.
**بادآوردن** /b.-ävardan/ ← ورم کردن.
**بادآورده** /b.-ä.-e/ حَظٌّ غَيْرُ مُنْتَظَرٍ.

**بادافره** */bäd-äfrah/* العُقُوبَة ← کیفر.

**بادافشان** */bäd-äfšän/* المِذْرَى، المِذْراة.

**بادام** */bädäm/* (گیا) اللَّوْز.

**بادام پوست کنده** */b.-e-püst-kande/* (گیا) لَوْزُ المُقَشَّر.

**بادام تلخ** */b.-e-talx/* (گیا) اللَّوْزُ المُرّ، المَـزْخ، المَزِيْج، المِزْج.

**بادامچه** */b.-ce/* (گیا) ← ارژن.

**بادام خاکی** */b.-e-xakü/* (گیا) ← بادام زمینی.

**بادام زمینی** */b.-e-zamini/* (گیا) حَبُّ العَزِيز، الفُولُ السُّودانيّ، فُسْتُقُ العَبِيْد.

**بادامستان** */b.-estän/* المَلازَة.

**بادام سوخته** */b.-suxte/* المُلَبَّس.

**بادام شکن** */b.-šekan/* الكَسَّارَة.

**بادام شیرین** */b.-e-širin/* (گیا) اللَّوْزُ الحُرّ.

**بادام فروش** */b.-foruš/* اللَّوّاز.

**بادامک** */b.-ak/* (گیا) ← بادامچه.

**بادام کاغذی** */b.-e-käqazi/* (گیا) لَوْزُ الفَقْش.

**بادام کوهی** */b.-e-kuhi/* (گیا) الحَبَّةُ الخَضْراء.

**بادام منقی** */b.-e-monaqqä/* (گیا) لَوْزُ الفَقْش.

**بادام وحشی** */b.-e-vahši/* (گیا) العاشِم.

**بادامه** */b.-e/* (گیا) ← بادامک.

**بادام هندی** */b.-e-hendi/* (گیا) لَوْزٌ هِنْدِيّ، إهْلِيْلَجٌ لَوْزِيّ.

**بادامی** */b.-i/* اللَّوْزِيّ.

**بادامی شکلان** */b.-i-šeklän/* (گیا) فصيلةُ الفُول السُّودانِيّ.

**بادامیها** */b.-hä/* اللَّوْزِيّات.

**بادبادک** */bädbädak/* الرَّايَةُ الشَّادِن، الطَّيَّارَة.

**بادبالستیکی** */b.-e-bälestiki/* رِيحٌ قِذافِيَّة.

**بادبان** */bädbän/* القِلْـع، القِلْعَـة، الشِّـراع، الجَـلّ، الرُّوْمِيّ، القُنْب، التِّلِعَة، الطَّلَل.

**بادبان ماهی** */b.-mähi/* (جانـ) سَلْفِيْش، *sailfish (E)*، بيغاز.

**بادبرده** */bäd-borde/* الذِّرا، الذُّرَى.

**بادبروت** */b.-e-borut/* ← غرور.

**بادبزن** */b.-bezan/* المِرْوَحَة، المِرْواح.

**بادبزن برقی** */b.-b.-e-barqi/* المِـرْوَحَةُ الكَهْـرَبائِيَّـة، المِهْواة.

**بادبزن دستی** */b.-e-dasti/* المِهَفَّة.

**بادبزن سقفی** */b.-e-saqfi/* مِرْوَحَةُ السَّقْف.

**بادپناه** */b.-panäh/* الجهةُ الَّتي تَهُبّ نحوَها الرِّيْح.

**بادپیچ** */b.-pic/* الأُرْجُوحَة ← تاب ۳.

**بادجنوب** */b.-e-janub/* الجَنُوب، المَرِيْسِيّ.

**بادخایه** */b.-e-xäye/* الأُدْرَة، الفَتْقُ الصُّفَنِـيّ، الفُتاق، القَلَط ← باد فتق.

**بادخور** */b.-xor/* فَوْقَ الرِّيْح.

**بادخوردگی** */b.-x.-degi/* التَّعَرُّض لِلْهَواءِ.

**بادخوردن** */b.-xurdan/* ۱.التَّعَرُّض للهواء. ۲. التَّأَرْجُحُ على الأُرْجُوحَة.

**بادخورده** */b.-xurde/* المَرِيْح. الذَّابِل ← باد زده.

**بادخورک** */b.-xurak/* (جانـ) السُّبَد.

**باددادن** */b.-dädän/* ۱. ذَرْياً / ذَرَى يَذْرِي، وتَـذْرِيَةً / ذَرَّى ت الرِّيْحُ التُّـرابَ، تَهْوِيَةً / هَوَّى الشَّيءَ، تَـرْوِيْحاً / رَوَّحَ، ذَرْحاً / ذَرَحَ ـَ في الـرِّيْح. ۲. ← نابود كـردن، تلف كردن.

**باددار** */b.-där/* النَّفّاخ، النّافِخ، المِرْياح، المُرِيْح.

**باد درکردن** */b.-dar-kardan/* ضَرْطـاً وضَرِطاً وضُـراطاً وضَرِيْطاً / ضَرَطَ ـِ فَسْواً وفُساءً / فَسَا ـُ.

**باد رفت** */b.-roft/* الرَّاسِبُ الطُّفالِيّ.

**بادر نجبویه** */bädranj-buye/* (گیا) ← بادرنگبویه.

**باد رنگ** */bädrang/* (گیا) الأُتْرُجّ، الأُتْرُنْج.

**باد رنگبویه** */bädrang-buye/* (گیـا) البادَرَنْجَبُـوِيَـة، التُّرُنْجان، المُوْنَرْدا، الأَسْتَبُون.

**باد رنگبویه صحرایی** */b.-ye-sahräiy/* (گیا) بَقْلَةُ الضَّبّ.

**باد روج** */bädruj/* الصَّوْمَر.

**باد ریسه** */bäd-rise/* الخُذْرُوف ← فرفره.

**باد زد** */b.-zad/* رِيحٌ شديدة [مصحوبةٌ عادةً بمَطَر أو ثَلْج].

**باد زده** */b.-zade/* ← بادخورده.

**باد زده شدن** */b.-z.-šodan/* رِيْحاً / رَاحَ ـَ ت الرِّيْـحُ الشَّيءَ، رِيْحاً / رِيْحَ ـَ الشَّيءُ مج.

**باد ستر** */bädastar/* (جانـ) ← بیدستر.

**بادسرخ** */b.-e-sorx/* الحُمْرَة، داءُ الحَمْراء.

**بادسنج** /b.-sanj/ (فز) المِرْياح.

**بادسنجی** /b.-s.--i/ المَرْيَحَة، قِياسُ شدّة الرِّيح أو سرعتِها.

**بادشرطه** /b.-e-šorte/ المِلاح.

**بادشکن** /b.-šekan/ طارِدُ الرِّيح، دواءٌ طاردٌ للرِّيح.

**بادشمال** /b.-e-šemäl/ الشَّمال، الطِيّاب.

**بادشناسی** /b.-šenäsi/ الأَنِيمُولُوجِيا، علمُ الرِّيح وظواهرها.

**بادغالب** /b.-e-qäleb/ الرِّيحُ الغالب أو المُسَيْطِر.

**بادفتق** /b.-e-fatq/ ← بادخايه.

**بادفتق دار** /b.-e-f.-där/ القِيْلِيْط، المُقَيْلَط، المَأْدُوْر، الآدِر.

**بادفر** /b.-far/ ← فرفره.

**بادقپک** /b.-qapak/ (جانـ) السَّمام.

**بادقپکها** /b.-q.-hä/ (جانـ) السَّمامِيّات.

**بادقت** /ba-deqqat/ باحْتِراسٍ، بِحَذَرٍ، الواعِي.

**بادکردگی** /bäd-kardagi/ الوَرَم، الإنْتِفاخ ← آماس.

**بادکردن** /b.-kardan/ ۱.[مص م] نَفْخاً / نَفَخَ ـُـ، ونَفِيْخاً / نَفَخَ ـِ الشَّيءَ، إمْتِلاءَ / إمْتَلأَ الهواءَ في الشَّيءِ. ۲. [مص ل] إنْتِفاخاً / اِنْتَفَخَ، نُفُوراً / نَفَرَ ـِ وَرَماً / وَرِمَ يَرِمُ، تَوَرُّماً / تَوَرَّمَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ بالإمْتِلاء مِـن الدّاخِلِ، تَضَخُّماً / تَضَخَّمَ، قَبْقَبَةً / قَبْقَبَ، عَبْعَبَةً / عَبْعَبَ، تَهْبِيْجاً / هَبَّجَ. ۳ ← افاده کردن۲، تکبّر کردن.

**بادکرده** /b.-karde/ الوارِم، المُوَرَّم، المَنْفُوخ، المُعَبْعَب، النَّفِيْخ، النّافِر.

**بادکش** /b.-keš/ كَأْسُ الحِجامَة أو الهَواء.

**بادکش داران** /b.-k.-därän/ (جانـ) المُثَقَّبات.

**بادکنک** /b.-konak/ البالُوْنَة، نُفّاخَة.

**بادکنک ماهی** /b.-e-mähi/ عَوّامَةُ السَّمَكَة، النُّفّاخَة.

**بادگرم** /b.-e-garm/ الحَرُوْر، الشُّوب، الهَيْف.

**بادگیر** /b.-gir/ ۱.البادَجِيْر، المَنْفَس، المِرْوَحَة، كُوَّةُ التَّهْوِيَة. ۲ ← بادپناه.

**بادگیردودکش** /b.-g.-e-dud-keš/ شَفّاطَةُ المِدْخَنَة.

**بادمفاصل** /b.-e-mafäsel/ الرُّوماتِزم ← روماتیسم.

**بادموسمی** /b.-e-mowsemi/ الرِّيْحُ المَوْسِمِيَّة.

**بادنج** /bädanj/ (گیا) ← نارگیل.

**بادنجان** /bädenjän/ (گیا) الباذِنْجان، البَتَنْجان، المَغْد، المَغَد، الوَغْد، الأَنَب.

**بادنجان بری** /b.-e-barri/ (گیا) الحَدَق.

**بادنجان دورقاب چین** /b.-dowr-e-qäb-cin/ المُتَزَلِّف، المُتَطَفِّل.

**بادنجانیها** /b.-i-hä/ (گیا) الباذِنْجانِيّات.

**بادنقش** /bad-naqš/ وَرْدَةُ الرِّياح، دائِرةُ الرِّياح.

**بادنگار** /b.-negär/ (فز) مِرْسَمَةُ الرِّيح.

**بادنگاری** /b.-n.-i/ (فز) ← بادنگاشت.

**بادنگاشت** /b.-negašt/ (فز) الأَنِيْمُو غْرافِيا، فنُّ قياسِ وتسجيلِ شدّةِ الرّيحِ أو سرعتِها.

**بادنما** /bad-namä/ (فز) دَوّارَةُ الـرِّيْح، نَصْـلُ الرِّيْشَـة، الدَّوّار، الأُجْوَلِيّ، الفَرْفارَة.

**بادوام** /bä-daväm/ طَوِيْلُ الاسْتِهْلاک.

**باده** /bäde/ ← مي، شراب.

**بادهای بسامان** /bädhä-ye-besämän/ الرِّيْحُ التِّجارِيَّة.

**بادهای تجارتی** /b.-ye-tejärati/ ← بادهای بسامان.

**بادهای تنجیده** /b.-ye-tanjide/ الرِّياحُ المَخْزُونَـةُ أو المُخْتَزَنَة.

**بادهای قطبی** /b.-ye-qotbi/ الرِّياحُ القُطْبِيَّة.

**بادهای واسامان** /b.-ye-väsämän/ ← بادهای بسامان.

**باده فروش** /bäde-foruš/ ← می فروش.

**باده گسار** /b.-gosär/ ← شرابخوار، می خوار

**باده گساری** /b.-g.-i/ ← شرابخواری، می خواری.

**بادی** /bäd-i/ الهَوائِيّ.

**بادیان** /bädiyän/ (گیا) ← رازیانه.

**بادیانت** /bä-diyänat/ المُتَدَيِّن، ذُودِيْن.

**بادیان ختائی** /bädiyän-e-xatäyi/ (گیا) الجاذِبَـة، اليانْسُونُ النَّجْمِيّ.

**بادیان رومی** /b.-e-rumi/ (گیا) الأَنِيْسُـون، الآنِسُون، الآنِيْسُون.

**بادیان شامی** /b.-e-šämi/ (گیا) اليـانَسُون ← بادیان رومی.

**بادیه** /bädiye/ ۱. الباطِيَة، الطّاس، الطّاسَة. ۲. ← بیابان.

**بادیه‌نشین** /b.-nešin/ البادِي، البَـدَوِيّ، أَهْلُ الحَجَـرِ

والمَدَرِ.

**باذوق** /bäzowq/ صاحبُ الذَّوقِ.

**بار** /bar/ الحِمْل، الحُمُولَة، الشَّحْن، الشِّحْنَة، الشُّحْنَة، الثِّقْل، الوَزْن، الـوِقْر، الوَسْق، العِـبْء، الحِذْج، الشَّيْلَة، الوِزر، العَالَة، الأَوْد، الأَوْدَة، الزِّمْل، الزِّفْر. ۲ ← میوه. ۳. المَرَّة، التَّـارَة، الطَّوْر، النَّـزْلَة، الكَـرَّة، الطَّرْق، الضَّـرْبَة، الدَّوْر، الوَهَـل، الوَهْلَة. «ـ ها»: طَوْراً بَعدَ طَـوْرٍ، مَرَّةً بَعدَ مَرَّةٍ، مِراراً. «دو ـ نزدوی آمدم»: أتيته طَرَقَيْنِ. «او را اولین ـ دیدم»: لقيتـه أوَّلَ وَهْلَةٍ. «دو ـ ه»: مَرَّةً أُخْـرى. «برای آخـرین بـار»: مَرَّةً وخَـلاص. ۴.(فز) البـار، وحدةٌ لقيـاس الضَّغْط. ۵.الحانَة، الخَمّارَة، المَشْرَب.

**بارآور** /bär-ävar/ ۱. المُثمِر، المُغِلّ، المُنتِج، المَرِيع. ۲. [في المصرفيّة] المُرْبِح، الإنْتاجِيّ.

**بارآوری** /b.-ä.-i/ التَّلْقِيح، الأُنْثَى.

**بارابرق** /bäräbarq/ (فز) الكَهْرَبائِيَّةُ الضَّغْطِيَّـة، كَهْرَبائِيَّةُ الإجْهاد ← پیزوالکتریسیته.

**باراضافی** /bär-e-ezäfi/ حُمُولَةٌ إضافِيَّة.

**باراکودا** /bäräkudä/ (جانـ) البَرَّكُودَة.

**بارالکترونی** /bär-e-elektroni/ (فز) الشُّحْنَةُ الإلِكْتِرونِيَّة أو الكُهَيْرَبَة.

**بارالکتریکی** /b.-e-elektriki/ الشُّحْنَةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**باران** /bärän/ المَطَر، الغَيْـث، الوابِـل، النَّدَى، القَطْـر، النَّوْء، السَّبَـل، الطَّلّ، الحَيا، الـرَّجْع، الرِّزْق، الـرَّحْمَة، الجَـدْوَى، الجَدَى، الخَـبْء، الباعِـق، البَغْشَة، البَغْـي، الحَشْكَـة، الحَـدْرَة، الحَـدَر، الـدَّجْـن، الـرَّوْق، الـرَّشّ، الـرُّعاف، السَّمـاء، الشِّتاء، الصَّـائِرَة، الضَّرْس، العُـراق، العَفـاء، العَجُوس، التَّمْـرِيش، النَّـوْء، النَّصْـر، النّاضِـح، الكافِـر، الكَفِيّ، الطَّشّ، الطَّشِيش، الطَّشـاش، الوَدْق، الوَسِيق، التَّهْمِيم، الهَطِف، الهَفاة، مُجاجُ المُزْن.

**باران باریدن** /b.-bäridan/ ← باریدن.

**باران‌دار** /b.-där/ المَطِير.

**باران‌داز** /bär-andäz/ الرَّصَف، الرَّصِيف، حَوْضُ السُّفُن.

**باراندازی** /b.-a.-i/ الإسْتِفراغ، القَيء.

**باران دیده** /bärän-dide/ ما أصابَهُ المَطَر، مابَلَّل بالمَطَرِ.

**بـاران رادیو آکتیـو** /b.-e-rädyo-aktiv/ السَّقْط، الغبـارُ الذَّرِّيُّ المُتساقِط.

**باران سرخ** /b.-e-sorx/ مَطَرُ الدَّم، المَطَـرُ الأحْمَر [بلون الدَّم].

**باران‌سنج** /bärän-sanj/ (فز) مِقْياسُ المَطَر، المِمْطار.

**باران‌سنجی** /b.-s.-i/ المِغْيائِيَّة.

**بارانک** /b.-ak/ (گیا) غُبَيْراءُ بَرِّيَّة، غُبَيْراءُ مُمْغِصَة.

**باران کوهزاد** /b.-e-kuhzäd/ المَطَرُ الجِبالِيّ.

**باران گریز** /b.-goriz/ الظُّلَّة.

**باران گیر** /b.-gir/ ← باران گریز.

**بارانی** /b.-i/ ۱. المِمْطَرَة، بـالْطو، المِعْطَـف، المُشَمَّع، المِمْطَر. ۲. [روز] الماطِر، المَطِر، المَطِير.

**بارانی پوشیدن** /b.-i-pušidan/ اِعْتِطافاً / اِعْتَطَفَ، تَعَطُّفاً / تَعَطَّفَ.

**باربـر** /bär-bar/ الحَمّال، الشَّيّـال، الحَمُول، المِعْتَـل، العَتّال، الحامِل، الرّافِع، الكُرِيك.

**باربردار** /b.-b.(bor)-där/ ← باربر.

**بار برقی** /b.-e-barqi/ (فز) ← بار الکتریکی.

**باربری** /b.-b.-i/ النَّقْل، العِتالَة، الحِمالَة.

**باربند** /b.-band/ حَمّالَةُ الأثْقال، چارپایه [در عراق].

**باربو** /bärbu/ (جانـ) ← سفره ماهی.

**بار تنگ** /bärtang/ (گیا) ← بارهنگ.

**بار خالص** /bär-e-xäles/ حُمُولَةٌ صافِيَة.

**باردار** /b.-där/ ۱ ← میوه‌دار. ۲. الحُبْلَى، الحَبْـلان، المُمْتَلِئ، الحامِل ← آبستن.

**باردار شدن** /b.-d.-šodan/ ۱ ← میوه‌دار شدن. ۲. حَبَلاً / حَبِلَ ـَ حَمْلاً / وحُمْلاناً / حَمَلَ ـِ عُلُوقاً / عَلِقَ ـَ تَلَقِّياً / تَلَقَّى، لَقَحاً / لَقِحَ ـَ لَقْحـاً ولَقاحاً / لَقِحَ ـَ ت المَرْأةُ ونحوها ← آبستن شدن.

**باردار کـردن** /b.-d.-kardan/ ۱ ← میوه‌دار کـردن. ۲. تَحْبِيلاً / حَبَّلَ، إحْبالاً / أحْبَلَ، تَلْقِيحاً / لَقَّحَ هـ ← آبستن کردن.

**بارداری** /b.-d.-i/ الحَبَل، الحَمْل، اللَّقَح، النِّتاج.

**باردان** /bärdän/ (گیا) ← اراقیطون.

**باردهی** /bär-dehi/ الإثْمار.

**بارزنگ** /b.-e-rang/ الباسِطَة، المادِقَـة، المُعَدِّلَة، مادةٌ تُضافُ بُغْيَةَ البَسْطِ أو الغِشِّ أو التَّعْدِيل.

**بارزود** /b.-e-rud/ حُمُولَةُ النَّهْر.

**بارز** /bärez/ ← آشکار، برجسته.

**بارزد** /bärzad/ (گیا) ← باریجه.

**بارسطاریون** /bärestäriyun/ (گیا) البارِسْطارِیُون.

**بارسکپ** /bäroskop/ (فز) البارُوْسْکُوب.

**بارش** /bäreš/ نُزُوْلُ المَطَر، الهَطْل، الهَطَلان، الهَشّ.

**بار شدن** /bär-šodan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ، تَحْمِیْلاً / حُمِّلَ مج.

**بارفتن** /bärfatan/ البَلُّور، البِلَّوْر.

**بارفروش** /bär-foruš/ [عم، عراقي] عَلْوَه‌چي، البَقّالُ بالجُمْلَة، بائعُ الخُضَر بالجُمْلَة.

**بارفیکس** /bärfiks/ العُقْلَة.

**بارکاس** /bärkäs/ ← قایق موتوری.

**بار کردن** /bär-kardan/ تَحْمِیْلاً / حَمَّلَ، شَحْناً / شَحَنَ ـَ إشحاناً / أَشْحَنَ، وَسْقاً / وَسَقَ یَسِق، إیساقاً / أَوْسَقَ، تَعْبِئَةً / عَبَّی.

**بارکش** /b.-keš/ ← باربر.

**بارگاه** /bärgäh/ القَصْر، البَلاط، خَیْمَةُ المَلِک.

**بارگیری** /bär-giri/ الحَمْل، الحُمُولَة، التَّحَمُّل، الوَسْق، الشَّحْن، عَمَلِیَّةُ التَّشْحِیْن.

**باریف** /bärlif/ نقشٌ ضَئیل البُروز.

**بارم** /bärem/ الجَدْوَل، المُعَدَّل.

**بارنامه** /bär-näme/ البُوْلَصَة، البُوْلِیْسَة، وَرَقَةُ الشَّحْن، سَنَدُ الشَّحْن، وَثِیْقَةُ الشَّحْن.

**بارنامهٔ راه‌آهن** /b.-n.-ye-räh-ähan/ بُوْلِیْسَةُ الشَّحْنِ بِسِکَّةِ الحدیدِ.

**بارنامهٔ کشتی** /b.-n.-ye-kešti/ بُوْلِیْسَةُ الشَّحْنِ بالبَحْرِ.

**بارندگی** /bärandegi/ ← بارش.

**بارنده** /bärande/ الماطِر، المَطِر، المِمْطار، المِدْرار، المُمْطِر.

**بارو** /bäru/ البُرْج، القَلْعَة، الصِّیْصَة، الصِّیْصِیَة، المِتْرَس، المِتْراس، الرُّبَض، السُّوْر.

**باروبندیل** /bär-o-bandil/ ← باروبنه.

**باروبنه** /bär-o-bone/ المَتاع، أَمْتِعَة، الرَّحْل، القَضّ، القَضَض.

**باروت** /bärut/ البارُود.

**باروت پنبه** /b.-e-pänbe/ القُطْنُ المُتَفَجِّر.

**باروح** /bä-ruh/ الطَّرُوْب.

**بارور** /bär-var/ الحامِل، المُثْمِر، الثُّمْراء، الخَصِب، الخَصِیْب، المُخْصِب، المِمْراع، الوَلُود، الوَلّادَة.

**بارورسازی** /b.-v.-säzi/ اللِّقاح، التَّذْکِیْر.

**بارور شدن** /b.-v.-šodan/ ← میوه‌دار شدن، باردار شدن.

**بارور کردن** /b.-v.-kardan/ ← میوه‌دار کردن، باردار کردن.

**باروری** /b.--v.-i/ الخِصْب، الإخْصاب.

**باروک** /bäruk/ البارُوک.

**باروکی** /b.-i/ البارُوکِيّ، «هنر باروکی»: الفَنُّ البارُوْکِيّ.

**باروگراف** /bärogräf/ (فز) ← بارومتر ثبّات.

**بارومتر** /bärometr/ (فز) البارُوْمِتْر، المِضْغَط ← هواسنج.

**بارومتر آنرویید** /b.-e-äneroid/ (فز) ← بارومتر فلزی.

**بارومتر ثبات** /b.-e-sabbät/ البارُوْمِتْرُ المُسَجِّل ← فشارنگار.

**بارومتر جیوه‌یی** /b.-e-jiveyi/ البارُومِتْرُ الزِّئْبَقِيّ.

**بارومتر خشک** /b.-e-xošk/ (فز) ← بارومتر فلزی.

**بارومتر فلزی** /b-e-felezzi/ (فز) البارومتْرُ اللّاسائليّ، البارومتْرُ المَعْدِنيّ.

**بارون** /bäron/ البارُوْن.

**باره** /bare/ الصَّدَد، الشَّأن، الإعْتِبار، الخُصُوص «در ~»: من خُصُوص أو بخُصُوص کذا. «در این ~» بهذا الصَّدَد.

**بار همراه** /bär-e-hamräh/ حَمْلٌ مُرافِق.

**بارهنگ** /bärhang/ آذانُ الجَدْي، ذَنَبُ الفار، لسانُ الحَمَل، لَقْمَةُ النَّعْجَة، اللّاصِف، البُخْذُف.

**بارهنگ آبی** /b.-e-äbi/ (گیا) المَساس، العَرْفَج، مِزْمارُ الرّاعِي.

**بارهنگ پنجه‌غازی** /b.-e-panje-qäzi/ (گیا) الإکْتُون.

**بارهنگ سرنیزه‌یی** /b.-e-sarneyzeyi/ (گیا) لِسانُ الحَمَل.

**بارهنگ شاخ گوزنی** /b.-e-šäx-gavazni/ (گیا) الأُذَیْنَة.

**بارهنگ هرز** /b.-e-harz/ (گیا) لِسانُ الحَمَلِ المُتَوَسِّط، مَصاصَةٌ صَغِیْرَة.

**بارهنگیان** /b.-iyän/ (گیا) حَمَلِیّات.

**باری** /bäri/ ۱. (فز) الباري، البار، وَحْدَةُ الضَّغْطِ المطلقة.

۲. [ماشین، قطار] الشّاحِنَة، عَرَبَةُ نَقْل.

**بار یافتن** */bär-yäftan/* تَشَرُّفاً / تَشَرَّفَ بالمُقابَلَة، حُظْوَةً / حَظِيَ ـَ بالحُضُور أو بالمُثُول، إجازَةً / أجازَ بِمُقابَلَةِ المَلِک.

**باریت** */bärit/* (شیمـ) الباریْت.

**باریتون** */bäritun/* الجَهِیر.

**باریجه** */bärije/* (گیا) الحِلْبِیْنَة، قِنَّةٌ مَهْجُونَة، بارْذَد.

**باریدن** */bäridan/* مُطُوراً / مَطَرَ ـِ مَطْراً / مَطَرَ ـُ إمْطاراً / أمْطَرَ، دَرّاً / دَرَّ ـِ إسْبالاً / أسْبَلَ، غَیْثاً / غاثَ ـِ غَدَقاً / غَدِقَ ـَ إغْداقاً / أغْدَقَ، بُرُوکاً / بَرَکَ ـُ تَبَذُّحاً / تَبَذَّحَ، تَبَعُّجاً / تَبَعَّجَ، إنْبِعاجاً / إنْبَعَجَ، بَعّاً / بَعَّ ـِ بَغْشاً / بَغَشَ، بُغُوراً / بَغَرَ ـُ بَقّاً / بَقَّ ـُ بِغاءً / بَغَى ـِ ثَجْماً / ثَجَمَ ـِ جَیْأً، جَیْئَةً ومَجِیْئاً ومَجِیْئَةً / جاءَ ـِ الغَیْثُ، جَوْداً وجُؤُوداً / جادَ ـُ حُلُوساً / حَلَسَ ـِ إحْلاساً / أحْلَسَ، حُلُوجاً / حَلَجَ ـِ تَحادُراً / تَحادَرَ، دُمُوعاً ودَمَعاناً / دَمَعَ ـَ دَجْواً ودُجُوّاً / دَجا ـُ دَجْناً / ودُجُوناً / دَجَنَ ـُ إدْجاناً / أدْجَنَ، تَدْرِیْکاً / دَرَّکَ، دَوْماً ودَواماً / دامَ ـُ إدامَةً / أدامَ، رَشّاً / وتَرْشاشاً / رَشَّ ـُ إزْهاجاً / أزْهَجَ، رَضْباً / رَضَبَ ـُ إرْضاباً / أرْضَبَ، سَجْماً / سَجَمَ ـُ إسْجاماً / أسْجَمَ، سُجُوماً / سَجَمَ ـَ اِسْجِنْفاراً / اِسْجَنْفَرَ، شَتْواً / شَتا ـُ اِشْتِکاراً / اِشْتَکَرَ، تَشْتِیْتاً / شَتَّتَ، اِنْشِلالاً / اِنْشَلَّ، صَوْباً / صابَ ـُ طَلّاً / طَلَّ ـُ طَشِیْشاً وطَشاشاً / طَشَّ ـِ اِعْتِکاراً / اِعْتَکَرَ، عَمْیاً / عَمَى ـِ عَنْدَرَةً / عَنْدَرَ / تَعَقُّراً / تَعَقَّرَ، إغْباراً / أغْبَرَ، غَسْقاً وغَسَقاناً / غَسَقَ ـِ غَسَقاناً / غَسِقَ ـَ إغْضاناً / أغْضَنَ، تَغْضِیْناً / غَضَّنَ، إقْطاراً / أقْطَرَ، کَرَماً وکَرَمَةً وکَرامَةً / کَرُمَ ـُ کَرَعاً / کَرِعَ ـَ لَثْلَثَةً / لَثْلَثَ، نَضْحاً / نَضَحَ ـَ اِنْتِخالاً / اِنْتَخَلَ، نَفْیاً / نَفَى ـِ وَدْقاً ووُدُوْقاً / وَدَقَ یَدِقُ، إیْداقاً / أوْدَقَ، وَبْلاً ووُبُولاً / وَبَلَ یَبِلُ، وَنْیاً ووَنِیّاً ووناءً ونْیَةً ونِیَةً ووَنَى / وَنَى یَنِي، وَطَفاً / وَطِفَ یَوْطَفُ، وَهْیاً / وَهَى ووَهِيَ یَهِي، هَتْناً وهُتُوناً وهَتَناناً وتَهْتاناً / هَتَنَ ـِ تَهاتُناً / تَهاتَنَ، هَلّاً / هَلَّ ـُ اِهْتِلالاً / اِهْتَلَّ، اِنْهِلالاً / اِنْهَلَّ، اِسْتِهْلالاً / اِسْتَهَلَّ، اِنْهِمالاً / اِنْهَمَلَ، هَطْلاً وهَطَلاً وتَهْطالاً / هَطَلَ ـِ هَطْفاً / هَطَفَ ـِ إهْضالاً / أهْضَلَ.

**باریک** */bärik/* اللَطِیْف، الدَّقّ، الدَّقِیْق، الرَّقِیْق، الرَّهِیْف، الضَّیِّق، الحَرِج، الأهْیَف، الهَفْهاف، المُهَفْهَف، النَّحِیْف، النّاحِل، النَّحِیْل، السَّقِیْم، الضّامِر، الضَّمُرْ، البَتِیْل، الحَمِش، الدَّقِل، الذّابِل، الرَّهِیْش، الرَّفِیْع، الشَّخْت، الشَّخِیْت، المَعْرُوق، الغَثّ، الغَثِیْث، الکَنِر، المِشْق، المَشِیْق، المَمْشُوق، الأنْمَص، الهَبِیْط، الهَجْرَع، الهِمّ، الصَّدَع، المَهْبُوط، الضّاوِي، الضّاوِیَة، السَّیْفان.

**باریک بین** */b.-bin/* ← خرده بین، دقیق، کنجکاو.

**باریک بینی** */b.-b.-i/* ← خرده بینی، دقّت، کنجکاوی.

**باریک شاخان** */b.-šäxän/* (جانـ) خُیَیْطِیّاتُ القُرُوْن.

**باریک شدن** */b.-šodan/* نَحافَةً / نَحُفَ ـُ نَحَفاً / نَحِفَ ـَ، نُحُولاً / نَحَلَ ـُ نَحالَةً ونُحُولَةً / نَحَلَ ـُ لُطْفاً و لَطافَةً / لَطُفَ ـُ، عَجَفاً / عَجُفَ ـُ و عَجِفَ ـَ، اِسْتِدْقاقاً / اِسْتَدَقَّ، هَفْهَفَةً / هَفْهَفَ، تَهَفْهُفاً / تَهَفْهَفَ، تَهْلِیْساً / هَلَّسَ، مَقَقاً / مَقَّ ـَ تَرَقُّقاً / تَرَقَّقَ، اِزْمِکاکاً / اِزْمَکَّ، ضَأْیاً / ضَأَى ـَ رَهافَةً و رَهَفاً / رَهُفَ ـُ. ← لاغر شدن.

**باریک کردن** */b.-kardan/* نَحْفاً / نَحَفَ ـَ رَهْفاً / رَهَفَ ـَ إرْهافاً / أرْهَفَ، إدْقاقاً / أدَقَّ ← لاغر کردن.

**باریکه** */b.-e/* الشُّقَّة.

**باریکی** */b.-i/* الدِّقَّة، النُّحُول، الهُزال، النَّحافَة، النُّحْف، الدَّقْل، الحَرَج، الضِّیْق، الرِّقَّة، الضُّمْر، الضُّمُور، اللَّطافَة، الخُطْف، المَقَق، النُّحْل، الهَلْس، الضُّعْف.

**باریوم** */bäriyom/* (شیمـ) الباریُوم.

**باز** */bäz/* ۱. المَفْتُوح، المَکْشُوف، الکَشِیْف، الفَتْح، المُمْتَدّ، المُتَّسِع، الفَضِیْض، المَحْلُول، المَفْلُوک. ۲. ثانِیاً، ثانِیَةً، أیْضاً، مُجَدَّداً. ۳. الباز، البازِيّ، البَأْز، الصَّقْر، الأزْرَق، أبُولاحِق، القَطام، الحُرّ، العَتِیْق، الهَیْثَم. ۴. (شیمـ) الأساس، القاعِدَة. ۵. الشِّبْر، الباع، البُوْع ← بازه.

**باز آمدن** */bäz-ämadan/* ← برگشتن.

**بازار** */bäzär/* البازار، السُّوْق.

**بازار آزاد** */b.-e-äzäd/* السُّوْقُ الحُرَّة، السُّوْقُ المَفْتُوحَة.

**بازارچه** */b.-ce/* السُّوْقَة، السُّوَیْقَة.

**بازار رایج** */b.-e-räyej/* ← بازار گرم.

**بازار رسمی تجاری** */b.-e-rasmi-ye-tejäri/* السُّوْقُ الرَّسْمِیَّة ← بورس.

**بازار سر پوشیده** */b.-e-sar-pušide/* القَیْصَرِیَّة،

القِيْسارِيّة.

**بازار سهام پیاده رو** /b.-e-sehām-e-piyaderow/ سُوْقُ الأسْهُمِ غير المسجلة في البُورْصَة.

**بازار سیاه** /b.-e-siyāh/ السُّوْقُ السَّوْداء.

**بازار کساد** /b.-e-kesād/ السُّوْقُ الرّاكِدَة.

**بازار گرم** /b.-e-garm/ السُّوْقُ المُسْتَطارَة، السُّوْقُ النَّشِيْط.

**بازار مشترک اروپا** /b.-e-moštarak-e-orupā/ سُوْقٌ أُرُوبيّةٌ مُشْتَرَكَة.

**بازار مکاره** /b.-e-mak(k)āre/ المَعْرِض، المَوْسِم.

**بازاری** /b.-i/ السُّوْقِيّ، العامِيّ.

**بازاریاب** /b.-yāb/ مُرَوِّجُ الدِّعايَة، مُرَوِّجُ الأفْكار.

**بازاریابی** /b.-i/ تَسَوُّق.

**باز افسرد** /bāz-afsord/ عَوْدَةُ تَجَمُّدِ الماء.

**بازالت** /bāzālt/ البازَلْت، حجرٌ قاسٍ داكنٌ بُرْكانيّ الأصْل.

**باز ایستادن** /bāz-istādan/ ← بازماندن.

**بازبین** /b.-bin/ مُراقِبُ النَّفَقات، المُفَتِّش ← کنترلر.

**بازبینی** /b.-b.-i/ التَّفْتِيْش.

**بازبینی کردن** /b.-b.-i-kardan/ تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ البِطاقاتِ أو البَضائعَ.

**بازپخت** /b.-poxt/ تَحْمِيةُ [الزُّجاجِ لتثبيتِ الألوانِ عليه]، التَّلْدِيْن [بالتَّحْمِيةِ ثمّ بالتَّبْرِيْد].

**بازپرداخت** /b.-pardāxt/ الرَّدّ، الإعادَة، التَّسْدِيْد.

**بازپرس** /b.-pors/ (حقـ) المُحَقِّق، قاضِي التَّحْقِيْق، القاضِي المُسْتَجْوِب، المُسْتَنْطِق.

**بازپرسی** /b.-p.-i/ (حقـ) الإسْتِنْطاق، التَّحْقِيق، إسْتِجْواب، الغِرْفَة.

**بازپرسی کردن** /b.-p.-i-kardan/ إسْتِجْواباً / إسْتَجْوَبَ، إسْتِنْطاقاً / إسْتَنْطَقَ، تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ.

**بازپرسی مقدماتی** /b.-p.-i-ye-moqaddamāti/ التَّحْقِيْقُ الأوَّلِيّ.

**بازتاب** /bāz-tāb/ ۱. (فز) الإنْعِكاس. ۲. العاكِس.

**بازتاب روانی** /b.-t.-e-ravāni/ الإنْعِكاسُ النَّفْسِيّ.

**بازتاب زا** /b.-t.-zā/ (فز) مُسبِّبُ العَمَلِ المُنْعَكِس، مُزِيْدُ المَعْكُوسات، مُسَبِّبُ الإنْعِكاس.

**بازتاب سنجی** /b.-t.-sanji/ (فز) قِياسُ الإنْعِكاسِ، قياسُ قُوّةِ إنْقِباضِ العَضَلات.

**بازتاب شرطی** /b.-t.-e-šarti/ (فز) الإنْعِكاسُ المَشْرُوط.

**بازتاب کلی** /b.-t.-e-kolli/ (فز) إنْعِكاسٌ داخِلِيٌّ كُلِّيّ.

**بازتابنده** /b.-t.-ande/ (فز) العاكِس.

**بازتابنده حرارت** /b.-t.-a.-ye-harārat/ العاكِسُ الحَرارة.

**بازتابندهٔ نور** /b.-t.-a.-ye-nur/ العاكِس النُّور.

**بازتاب نور** /b.-t.-e-n./ (فز) ← بازتابندهٔ نور.

**بازجو** /bāz-ju/ المُحَقِّق، الفاحِص، المُراجِع، المُسْتَجْوِب.

**بازجویی** /b.-j.-yi/ (حقـ) التَّحْقِيْق، الفَحص، إسْتِجْوابُ الشُّهُود، الإسْتِنْطاق، البَحْث، التَّحَرِّي، التَّفْتِيْش.

**بازجویی قضایی** /b.-j.-yi-ye-qazāyi/ (حقـ) التَّحْقِيْقُ القَضائِيّ.

**بازجویی هویت متهم** /b.-j.-yi-ye-hoveyiyyat-e-mottaham/ (حقـ) تَحْقِيْقُ الشَّخْصِيَّة.

**بازجویی کردن** /b.-j.-yi-kardan/ بَحْثاً / بَحَثَ ـَـ عن الشَّيء، إسْتِنْطاقاً / إسْتَنْطَقَ هـ القاضِي، إسْتِقْراءَ / إسْتَقْرَأَ الأمْرَ، تَحَرِّياً / تَحَرَّى، تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَـ، فَتْشاً / فَتَشَ ـُـ، فُتُوشاً / فَتَشَ ـِـ.

**بازخرید** /bāz-xarid/ شِراءٌ مرّةً ثانِيَةً، الإسْتِرداد، بَيْعُ الوَفاء، البَيْعُ الوَفائِيّ.

**بازخرید سهام مالی** /b.-x.-e-sehām-e-māli/ إسْتِهْلاكُ السَّنَدات.

**بازخرید کردن** /b.-x.-kardan/ تَعْوِيْضاً / عَوَّضَ.

**بازخشین** /bāz-e-xašin/ (جانـ) ← خشین.

**بازخواست** /bāz-xāst/ ← پرسش.

**بازداده** /b.-dāde/ النِّتاج، المَحْصُول، المَرْدُود.

**بازدار** /b.-dār/ البَيْزار، البازْدار ← بازیار.

**بازدارنده** /bāz-dārande/ المانِع، المَنّاع، المَنُوع، الرّادِع، النّاهِي، الصَّدُوع، الرَّبِيْئَة، الغاضِر.

**بازداشت** /b.-dāšt/ ۱. الضَّبْط، الإعْتِقال، الحِزْم، الحِرْمان، النُّهْيَة، النَّهْو، النَّهْي، المَنْع. ۲. (حقـ) الحَبْس، السِّجْن، الوَتِيْرَة، التَّوْقِيْف، القَبْض، المَنْع، الحَجْز، الإعْتِقال.

**بازداشت کردن** /b.-d.-kardan/ ← زندانی کردن.

**بازداشتگاه** /b.-d-gāh/ ← زندان.

**بازداشتن** /b.-d.-tan/ حَبْساً / حَبَسَ ـِ هـ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ تَمْنِيْعاً / مَنَّعَ، وَقْفاً / وَقَفَ يَقِفُ، إِيْقافاً / أَوْقَفَ، نَهْواً / نَهاـُ، نَهْياً / نَهى ـَ، تَنْهِيَةً / نَهّى، إِبْاءً / آبَى هـ الشّيءَ و منه، أَخْـذاً و تَأْخاذاً و مـأْخَذاً / أَخَذَ ـُ على يـد فلان، تَأْخِيْراً / أَخَّرَ، أَجْلاً / أَجَلَ ـُ إِيْجالاً / آجَلَ، أَزْلاً / أَزَلَ ـِ أَفْكاً / أَفَكَ ـِ هـ عـن الشّيءِ، أَلْتاً / أَلَتَ ـِ اِلْتِياتاً / اِلْتاتَ، بَزّاً / بَزَّ ـُ بَسْلاً / بَسَلَ ـُ تَأْتَأَةً / تَأْتَأَ، تَبْراً / تَبَرَ ـُ تَتْبِيْراً / تَبَّرَ، تَثْبِيطاً / ثَبَّطَ / ثَبْطاً / ثَبَطَ ـُ ثَنْياً / ثَنى ـِ إِثْناءً / أَثْنى، جَأْياً / جَأَى ـَ جَحْماً / جَحَمَ ـَ جَذْيـاً / جَذَى ـِ إِجْذاءً / أَجْذَى، تَجْلِيْبـاً / جَلَّبَ، جَهْجَهَةً / جَهْجَهَ / جَهْضاً / جَهَضَ ـَ حَجْأً / حَجَأَ ـَ حَجْواً / حَجاـُ، حَجْـزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـُ مُحـاجَزَةً / حاجَزَ العَدُوَّ، إِحْتِجافاً / إِحْتَجَفَ نَفْسَه عن الشّيءِ، حَجْماً / حَجَمَ ـُ، حَجْناً / حَجَنَ ـِ حَدّاً و حَدَداً / حَدَّ ـُ هـ عن الأَمْرِ، حَرَداً / حَرَدَ ـِ تَحْـرِيْداً / حَرَّدَ، حَرْمـاً و حِرْماً و حِرْمـاناً و حَرِيْماً و حَـرِيْمَةً / حَرَمَ ـِ حَـرْزَقَةً / حَرْزَقَ، إِحْشاشاً / أَحَشَّ، حَسْماً / حَسَمَ ـِ عليه الغَرَضَ، حَصْواً / حَصاـُ، إِحْتِضاناً / إِحْتَضَنَ، حَظْلاً / حَظَلَ ـُ حَفْأً / حَفَأَ ـَ حَفْزاً / حَفَزَ ـِ حَفْواً / حَفاـُ حُكْماً / حَكَمَ ـُ إِحْكاماً / أَحْكَمَ، تَحْكِيْماً / حَكَّمَ، حَنْشاً / حَنَشَ ـِ حَنّاً / حَنَّ ـِ إِحْناكاً / أَحْنَكَ، مُحاوَتَةً / حاوَتَ، خَبْلاً / خَبَلَ ـُ خَتْأً / خَتَأَ ـَ خَتْواً / خَتاـُ خَزْلاً / خَزَلَ ـِ خَزْواً / خَزاـُ تَخْيِيْساً / خَيَّسَ، دَخْدَخَةً / دَخْدَخَ، دَقْلاً / دَقَلَ ـُ دَقْناً / دَقَنَ ـُ، رَبْثاً / رَبَثَ ـُ، تَرْبِيْثاً / رَبَّثَ، رَجّاً و رَجَّةً / رَجَّ ـُ، رَجْساً / رَجَسَ ـُ، رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدوداً / وِردِّيْدى / رَدَّ ـُ، رَدْعاً / رَدَعَ ـَ تَرادُعاً / ترادَعَ، زَجْراً / زَجَرَ ـُ، زَهْماً / زَهَمَ ـَ زَهْماً، سَنْحاً / سَنَحَ ـَ هـ عن رأيه، شَجْراً / شَجَرَ ـُ، تَشْذِيَةً / شَذّى، شَصّاً / شَصَّ ـُ، شَغْلاً / شَغَلَ ـَ هـ عنه، مُشاغَلَةً / شاغَلَ، إِصْحاباً / أَصْحَبَ، صَدّاً / صَدَّ ـُ، صَدْغاً / صَدَغَ ـَ، صَدْفاً / صَدَفَ ـُ، أَصْدَفَ إِصْدافاً، إِصْداداً / أَصَدَّ، إِصْداراً / أَصْدَرَ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هـ عن الرَّأْيِ، ضَدّاً / ضَدَّ ـُ ضَبْناً / ضَبَنَ ـُ، ظَلْفاً / ظَلَفَ ـِ عَبْلاً / عَبَلَ ـِ عَجْراً / عَجَرَ ـِ، تَعْجِيْزاً / عَجَّزَ، تَعَجُّساً / تَعَجَّسَ، إِعْداماً / أَعْدَمَ، عَدْواً و عُدْواناً / عَداـُ، تَعْدِيَةً / عَدّى، إِعْـذاباً / أَعْذَبَ، تَعْـذِيْباً / عَذَّبَ، إِعْتِـراضاً / إِعْتَرَضَ، عَزْراً / عَزَرَ ـِ عَزْفاً / عَزَفَ ـُ نَفْسَه عن الشّيءِ، إِعْشاشاً / أَعَشَّ هـ عن حاجتِهِ، عَصْراً / عَصَرَ ـِ، عَصْماً / عَصَمَ ـِ، عَضْباً / عَضَبَ ـِ، عَضْلاً / عَضَلَ ـُ، عَطْفاً و عُطُوفاً / عَطَفَ ـِ، عَفْقاً / عَفَقَ ـِ إِعْتِقـاباً / إِعْتَقَبَ، تَعْقِيْلاً / عَقَّلَ، إِعْتِقالاً / إِعْتَقَلَ، تَعْكِيْفاً / عَكَّفَ، عَكْفاً / عَكَفَ ـُ عَكْصاً / عَكَصَ ـِ، عَكْظاً / عَكَظَ ـِ، تَعْكِيْظاً / عَكَّظَ، عَكْساً / عَكَسَ ـِ عَكّاً / عَكَّ ـُ إِعْتِلالاً / إِعْتَلَّ، تَعالاً / تَعالَّ فلاناً، تَعْنِيَةً / عَنّى، تَعْوِيْثاً / عَوَّثَ، عَوْقاً / عاقَ ـُ عَيْقاً / عاقَ ـِ إِعـاقَةً / أَعاقَ، تَعْوِيْقاً / عَوَّقَ، اِعْتِياقاً / اِعْتاقَ، تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ، عَيّاً / عَوَى ـِ غَرْضاً / غَرَضَ ـِ غَسْراً / غَسَرَ ـُ إِغْشاشاً / أَغَشَّ، غَضْناً / غَضَنَ ـِ، غَضْراً / غَضَرَ ـِ غَضْناً / غَضَنَ ـُ فَتْأً / فَتَأَ ـَ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ، قَدْعاً / قَدَعَ ـَ إِقْداعاً / أَقْدَعَ، قَصْراً / قَصَرَ ـُ هـ في بيته، قُعُوداً / قَعَدَ ـُ به شغلٌ، تَقَعُّداً / تَقَعَّدَ، إِقْعاداً / أَقْعَدَ، اِقْتِعاداً / اِقْتَعَدَ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ قَفْعاً / قَفَعَ ـَ قَمْعاً / قَمَعَ ـَ إِقْماعاً / أَقْمَعَ، قَنْطاً / قَنَطَ ـُ، كَبْحاً / كَبَحَ ـَ، كَبْعاً / كَبَعَ ـَ كَبْلاً / كَبَلَ ـِ، كَتْلاً / كَتَلَ ـُ كَتْماً / كَتَمَ ـِ إِكْداءً / أَكْدَى، كَسْراً / كَسَرَ ـِ، كَظْماً / كَظَمَ ـِ، الشّيءَ وعلى الشّـيءِ، كَعْكَعَةً / كَعْكَعَ، كَفّاً / كَفَّ ـُ تَكافّاً / تَكافَّ، كَفْكَفَةً / كَفْكَفَ، إِلْجاماً / أَلْجَمَ، لَجْناً / لَجَنَ ـُ، تَلْحِيْصاً / لَحَّصَ، اِلْتِحاصاً / اِلْتَحَصَ، لَدّاً / لَدَّ ـُ، لَغْداً / لَغَدَ ـَ، لَفْأً ولَفاءً / لَفَأَ ـَ، تَلْهِيَةً / لَهّى، إِلْهاءً / أَلْهى، لَيْتاً / لاتَ ـِ، تَلْوِيْثاً / لَوَّثَ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ تَمانُعاً / تَمانَعَ الرِّجـالانِ، مُمانَعَةً / مانَعَ، نَأْنَأَةً / نَأْنَأَ، نَجْنَجَةً / نَجْنَجَ، نَحْواً / نَحاـُ تَنْحِيَةً / نَحّى، نَغْصاً / نَغَصَ ـَ نَكْداً / نَكَدَ ـُ إِنْكاعاً / أَنْكَعَ، إِنْكالاً / أَنْكَلَ، تَنْكِيْلاً / نَكَّلَ، وَبْطاً ووُبُوطاً / وَبَطَ يَبِطُ، وَذْهاً / وَذَهَ يَذِهُ، إِيْداهاً / أَوْدَهَ، تَوْرِيْعاً / وَرَّعَ، إِيْراعاً / أَوْرَعَ، وَزْعاً / وَزَعَ يَزَعُ، تَـوْعِيْثاً / وَعَّثَ، تَـوْعِيْراً / وَعَّرَ، وَعَراً / وَعَرَ يَعِرُ، تَوْعِيْقاً / وَعَّقَ، وَهْقاً / وَهَقَ يَهِقُ، هَجْساً / هَجَسَ ـُ تَهْدِيْناً / هَدَّنَ، هَوْراً / هارَ ـُ.

**بازدانگان** /b.-dänegän/ (گيا) عُرْياناتُ البُزُور.

**بازدشتى** /bäz-e-dästi/ (جانـ) النَّصَف.

**بازدم** /bäz-dam/ (پز) الوُسْعُ الحَيَوِيّ، الزَّفِيْر، الإِزْفِيْر.

**بـازدوظرفيتـى** /bäz-e-do-zarfiyyati/ (شيمـ) الثُّنـائِيُّ الحَمْض.

**بازدوست** /b.-dust/ (شيمـ) مُسْتَقْعِد، سَـرِيعُ الإختصاب

بالأصابغ ← قلیا دوست.

**بازده** /bäzde/ النَتیْجَة، النـاتِج، الحَصِیْلَـة، الحاصِـل، المَرْدُوْد.

**بازده‌دادن** /b.-dädan/ دَرّاً / دَرَّ ـِ إغلالاً / أغَلَّ، إنْتاجاً / أنْتَجَ.

**بازدید** /bäz-did/ الکَشْف، المُعایَنَة، التَّدْقیْق، الفَحْص، المُراجَعَة، التَّفَقُّد.

**بازدیـد کردن** /b.-kardan/ مُعایَنَةً / عایَـنَ، رَدّاً ومَرَدّاً ومَرْدُوْداً ورِدِّیْدَی / رَدَّ ـُ الزِّیارَة، زَوْراً وزِیارَةً ومَزاراً / زارَ ـُ فَتْشاً / فَتَشَ ـُ، تَفْتِیْشاً / فَتَّشَ.

**بازرس** /b.-res/ الفَتّاش، المُفَتِّش، المُـراقِب، المُشْرِف، المُراجِع.

**بازرس آموزش** /b.-r.-e-ämuzeš/ مُراقِبُ التَّعْلِیْم.

**بازرس روزنامه‌ها و نمـایشنامه‌ها** /b.-r.-e-ruznämehä-va-namäyešnämehä/ مُراقِبُ المَطْبوعاتِ وغَیْرِها.

**بازرس کل** /b.-r.-e-kol/ المُفَتِّشُ العامّ.

**بازرس مـدارس دختران** /b.-r.-e-madäres-e-doxtarän/ مُراقِبُ تَعْلِیْمِ البَنات.

**بازرسی** /b.-r.-i/ إنْعامُ النَّظَرِ، التَّفْتِیْش، المُرُوْر، الإمْعان، المُعایَنَة، الرَّقابَة، المُراقَبَة.

**بازرسی کردن** /b.-r.-i-kardan/ مُعایَنَةً / عایَنَ، فَتْشاً / فَتَشَ ـُ، تَفْتِیْشاً / فَتَّشَ.

**بازرسی نظامی** /b.-r.i--ye-nezämi/ (نظ) رِقابَةٌ عَسْکَرِیَّة.

**بازرگان** /bäzargän/ البازِرْکان، التّاجِـر، البَیّاع، البائع، العَجوز، الرَّقاحِيّ.

**بازرگـانی** /b.-i/ التِّجارَة، المَتْجَـر، التَّشَعُّب، الـرِّقاحَـة، الإتِّجار.

**بازرگانی آزاد** /b.-iye-äzäd/ التَّبادُلُ الحُرّ، التِّجارَةُ الحُرَّة.

**بازرگانی پایاپای** /b.-iye-päyäpäy/ تِجارَةُ التَّقایُض.

**بازرگانی خارجی** /b.- iye-xäreji/ التِّجارَةُ الخارِجِیَّة.

**بازرگانی دریایی** /b.-iye-daryäyi/ البَحْرِیَّةُ التِّجارِیَّة.

**بازرگـانـی کردن** /b.-i-kardan/ تَجْراً وتِجارَةً / تَجَرَ ـُ إتِّجاراً / أتْجَرَ، إتِّجاراً / إتَّجَرَ، مُتاجَرَةً / تاجَرَ، مُؤالَفَةً / آلَفَ، رَقْحاً ورَقاحَةً / رَقَحَ ـَ.

**بازسازی** /bäz-säzi/ التَّجْدِیْد، التَّرْمِیْم.

**بازستاندن** /b.-setändan/ ← بازگرفتن.

**بازستانی** /b.-setäni/ الإسْتِرْجاع، الإعادَة.

**بازسفید** /bäz-e-sefid/ (جانـ) الزُّرَّق.

**بازشدن** /bäz-šodan/ تَفَتُّحاً / تَفَتَّحَ، إنْفِتاحاً / انْفَتَحَ، تَفْتِیْحاً / فَتَّحَ، تَفَرُّجاً / تَفَرَّجَ، إنْفِراجاً / إنْفَرَجَ، إنْحِلالاً / إنْحَلَّ، وانْفِکاکاً / إنْفَکَّ، وتَسَنِّیاً / تَسَنَّی، وانْفِصاماً / إنْفَصَمَ ت العُقْدَةُ، إنْطِـلاقاً / إنْطَلَقَ، إنْفضاضاً / إنْفَضَّ، إنْسِفاقاً / إنْسَفَقَ، وانْبِـلاقاً / إنْبَلَقَ البابُ، إنْفِـراطاً / إنْفَرَطَ.

**بازفروش** /b.-foruš/ البَیْعُ الثّانِیَة.

**بازفروش کردن** /b.-f.-kardan/ بَیْعاً / باعَ ـِ ثانِیَةً.

**بازکردن** /b.-k./ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ فَرْجاً / فَرَجَ ـِ تَفْرِیْجاً / فَرَّجَ، حَلّاً / حَلَّ العُقْدَةَ، فَکّاً / فَکَّ ـُ تَفْکِیْکاً / فَکَّکَ، بَلْجاً / بَلَجَ ـِ وإبْلاقاً / أبْلَقَ، وجَفْأً / جَفَأَ ـَ وإسْفاقاً / أسْفَقَ، وسَنْواً وسُنُوّاً و سِناوَةً / سَنا ـُ البابَ ونَحوَه، فَجْواً / فَجا ـُ، فَضّاً / فَضَّ ـُ خَتْمَ البـابِ والخَتْمَ عـن الکتابِ، إنْشاطاً / أنْشَطَ، وانْتِشـاطاً / إنْتَشَطَ العُقْـدَةَ، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ الحَبْلَ أو الغَزْلَ ← گشودن.

**بازگذاشتن** /b.-gozäštan/ ۱ ← رها کردن. ۲ ← واگذار کردن.

**بازگرد** /b.-gard/ ← بازگشت.

**بازگردانیدن** /b.-gardänidan/ ← برگردانیدن

**بازگردنده** /b.-gardande/ العائِد، الآیِب، القافِل.

**بازگردیدن** /b.-gardidan/ ← برگشتن.

**بازگرفتن** /b.-gereftan/ ← پس گرفتن.

**بازگشت** /b.-gašt/ الرَّجْعَة، المَرْجِع، الـرُّجُوع، الرُّجْعَی، العَـوْد، العَـوْدَة، الأوْبَـة، الأوْب، الإیـاب، المَحـارَة، المُهاوَدَة، الأیْلوْلَة ← بازگشتن، برگشتن.

**بازگشتگـاه** /b.-g.-gäh/ المَـرْجِع، المَعـاد، المَعـادَة، المَآب، المَـآل، المَعْهَد، المَعْـدِل، المَنْصِب، المَـوْئِل، المَوْئِلَة، المَثابَة، المَحْرِف، المَحار، المَحارَة، المُنْفِق.

**بازگشتن** /b.-gaštan/ ← برگشتن.

**بازگفتن** /b.-goftan/ ← بازگو کردن.

**بازگو** /b.-gu/ حِکایَةُ الأخْبار.

**بازگو کردن** /b.-g.-kardan/ حِکایَةً / حَکَی ـِ الحَدیثَ.

**بازگیری** /b.-giri/ ← پس گرفتن.

**بازلا** /bäzellä/ (گیا) البازِلّی.

**بازلاها** /b.-hä/ البازِلّيات، فَصيلةٌ نباتيّة.

**بازماندگی** /baz-mandegi/ بازماندن

**بازماندن** /b.-mändan/ ۱. تَوَقُّفاً / تَوَقُّف، وإيْقافاً / أَوْقَف، وقُعُوداً / قَعَدَ ـُ، وتَقَعُّداً / تَقَعَّدَ، وتَقاعُداً / تَقاعَدَ، وانْتِهاءً / اِنْتَهَى، وتَناهِياً / تَناهَى، وأَزْماً وأُزُوماً / أَزَمَ ـِ، وتَبازُخاً / تَبازَخَ، وتَثَبُّطاً / تَثَبَّطَ وإجْـذاماً / أَجْذَمَ، وجَخْجَخَةً / جَخْجَخَ، وتَجَهْجُهاً / تَجَهْجَهَ، وإحْراماً / أَحْرَمَ، إخْرِنْجاماً / اِخْرَنْجَمَ، وإخْجـاماً / أَخْجَمَ، ورَغْواً ورَغْوَى / رَغا ـُ، ورَبْعاً / رَبَعَ ـَ وانْزِجاراً / اِنْزَجَرَ، وضَرْباً / ضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ وعَوْجاً / ومَعاجاً / عاجَ ـُ، وإعْتاباً / أَعْتَبَ، وعَتْماً / عَتَمَ ـِ، وعَذْباً / عَذَبَ ـِ، وتَعْتِيماً / عَتَّمَ، وإعْذاباً / أَعْذَبَ، وتَغْيِيفاً / غَيَّفَ، وتَغَيُّفاً / تَغَيَّفَ، وانْفِتـالاً / اِنْفَتَلَ، وانْفِطاماً / اِنْفَطَمَ، وتَقاصُراً / تَقاصَرَ، وإقْصاراً / أَقْصَرَ، وإقْراعاً / أَقْرَعَ، وانْقِفاعاً / اِنْقَفَعَ، وإقْلاعاً / أَقْلَعَ، وقَدَعاً / قَدِعَ ـَ وتَكْذِيباً / كَذَّبَ، وتَكَفْكُفاً / تَكَفْكَفَ، وانْكِفافاً / اِنْكَفَّ، وتَمَهْمُهاً / تَمَهْمَهَ، ونُكُوصاً / نَكَصَ ـِ ونُزُوعاً / نَزَعَ ـِ وتَنَهْنُهاً / تَنَهْنَهَ، وإنْقاراً / أَنْقَرَ، وانْقِراعاً / اِنْقَرَعَ، وإنْقازاً / أَنْقَزَ، وإنْجـاماً / أَنْجَمَ، ووَراعَـةً / وَرَعَ يَرِعُ، وإيْكاحاً / أَوْكَحَ عن الأَمْـرِ، إمْساكاً / أَمْسَكَ من الأَمْرِ، تَجَأْجُؤاً / تَجَأْجَأَ الرَّجُـلُ، اِسْتِغْصاماً / اِسْتَغْصَمَ. ۲ ← ايستادن، ماندن.

**بازمانده** /b.-mände/ ۱ ← عقب افتاده، عقـب مانده. ۲ ← خسته. ۳ ← باقيمانده، پس‌مانده.

**بازنده** /bäzande/ الخاسِر، الخُسْرَان ← زيانكار.

**بازنشستگـی** /bäz-nešastegi/ التَّقـاعُد، الإحـالَةُ علـى المَعاش، «~ پيش از سن بازنشستگی»: الإسْتِيْداع.

**بازنشسته** /b.-nešaste/ ذُو المَعاش، المُتَقاعِد.

**بازنشسته شدن** /b.-n.-šodan/ تَقاعُداً / تَقاعَدَ، إحالَةً / أُحِيْلَ مج على التَّقاعُدِ، إحالَةً / أَحالَ نَفْسَهُ على المَعاشِ.

**بازنشسته كردن** /b.-n.-kardan/ إقْعاداً / أَقْعَدَ، إحالَةً / أَحالَ إلى التَّقاعُد، أو على المَعاشِ.

**بازنگری** /b.-negari/ تَنْقِيْح.

**بازنويسی** /b.-nevisi/ التَّحْرِيْرُ الجَدِيد.

**بازو** /bäzu/ السّـاعِد، الـذِّراع، العَضُـد، الـزَّنْد، اليَـد، الواهِنَة، اِبْنُ مِلاط.

**بازوبند** /b.-bänd/ ۱. السِّوار، العِضاد، المِعْضاد، الدُّمْلُج، شَارَةُ الذِّراع، الشِّمال. ۲. العُوْذَة، التَّعْوِيْذَة.

**بازوبند چرمی** /b.-b.-e-carmi/ الآصِرَة.

**بازوپايان** /b.-päyän/ (جانـ) عَضُدِيّاتُ الأَرْجُل.

**بازوداران** /b.-därän/ (جانـ) ذَواتُ المَجاسّ.

**بازوكا** /bäzukä/ (نظ) البازُوكا، البازُوْكَة.

**بازوی محرک اهرم** /bäzu-ye-moharrek-e-ahrom/ ذِراعُ المِرْفاع.

**بازوی ميل‌لنگ** /b.-ye-mil-lang/ السّاعِدُ في الآلِيّات.

**بازويی** /b.-yi/ العَضُدِيّ.

**بازويی ورانی** /b.-yi-va-räni/ عَضُدِيّ وفَخْذِيّ.

**بازه** /bäze/ ← ۱. باز. ۲. الفاصِل، الفُـرْجَة، الفُسْحَة. ۳. (رضـ) الفاصِل، البَوْن.

**بازی** /bäzi/ ۱. اللِّعب، اللُّعْبَة، الأُلْعُوبَة، الـدُّعابَة، العَبَث، المَلْهَى، الغَطْرَفَة، الـدَّد، الدَدا، الدَّدَن. ۲ ← ورزش. ۳ ← قمـار. ۴ ← فـريـب. ۵ ← [در سينمـا و تئـاتـر] التَّشْخِيْص الرِّوائِيّ. ۶ ← (شيمـ) القاعِدِيّ.

**بازيار** /bäzyär/ ← بازدار.

**بازيافتن** /bäz-yäftan/ ← پيدا كردن.

**بازيچه** /bäzice/ ۱ ← اسباب‌بازی. ۲ ← مسخره.

**بازی دادن** /bäzi-dädan/ ۱ ← سرگرم كردن. ۲ ← فريب دادن.

**بازی كردن** /b.-kardan/ لَعْباً ولَعِباً وتَلْعاباً / لَعِبَ ـَ، تَلْعِيْباً / لَعَّبَ، مُلاعَبَةً / لاعَبَ، تَلاعُباً / تَلاعَبَ، تَلَعُّباً / تَلَعَّبَ، لَهْواً / لَهاـُ تَـلاهِياً / تَلاهَـى، إلْتِهاءً / اِلْتَهَى، عَبَثاً / عَبِثَ ـَ، دَعْباً / دَعَبَ ـَ، مُداعَبَةً ودِعاباً / داعَبَ، تَداعُباً / تَداعَبَ، دَأْدَرَةً ودِئْداراً / دَأْدَرَ، رُنُوعاً / رَنَعَ ـَ، شَـرْحاً / شَرَحَ ـَ، شُمُوعاً / شَمَعَ ـَ، شِماعاً / ومُشامَعَةً / شامَعَ، عَرْصاً / عَرَصَ ـِ عَـرَصاً / عَرِصَ ـَ، مُمارَسَةً ومِـراساً / مارَسَ، مُناغَشَةً / ناغَشَ، مُهانَفَةً / وهِنافاً / هانَفَ.

**بازيكن** /b.-kon/ ← ورزشكار، قمارباز.

**بازيگاه** /b.-gah/ المَلْعَب، المَلْهَى.

**بازيگر** /b.-gar/ ۱. اللِّعِب، اللاّعِـب، اللَّعُوب، الأُلْعُبان، اللُّعَبِـيّ، اللُّعَبَة، اللَّعّـاب، اللُّعَيْـب، التِّلْعـاب، التِّلْعابَـة، التِّلِعّاب، التِّلِعّابَـة، الزِّجِل. ۲. المُمَثِّل، المُشَخِّص، (نث) المُشَخِّصَة ← هنرپيشه.

**بازيگری** /b.-g.-i/ [در سينما] التَّمْثِيْل.

**بازیگوش** /b.-guš/ المُمازِح، الدِّدِد، المُهْمَل، المَزّاح.

**بازیگوشی کردن** /b.-i-kardan/ مُزاحاً / مَزَحَ ـَ، مُمازَحَةً / مازَحَ، تَعَفْرُتاً / تَعَفْرَتَ.

**بازیلیک** /bäzilik/ (جانـ) البازِیْلِیْسْق، الباسِلِیْق.

**باژرنگ** /bäžrang/ ← پیش‌بنـد کودکـان، سینه‌بنـد، پستان‌بند.

**باس** /bäs/ الجَهِیْر.

**باستان** /bästän/ ← قدیم، گذشته.

**بـاستانشنـاس** /b.-šenäs/ خَبِیْـرُ الآثار، عـالِمٌ أثَـرِيّ، الأَثَرِيّ، عالِمٌ بالآثار.

**باستانشناسی** /b.-š.-i/ عِلْمُ الآثارِ القديمة، عِلْمُ الآثار.

**باستـانی** /b.-i/ المَهْجُورُ لِقِـدَمِهِ، الأثَـرِيّ، التّارِیْخِـيّ، القَدِیمْ ← قدیمی، کهنه.

**باسترک** /bästarak/ (جانـ) السُّمْنَة، السُّمْنَة.

**باسترک اروپایی** /b.-e-orupäyi/ (جانـ) الدُّجّ.

**باستیون** /bästiyon/ البَشْتِیْن، جزءٌ ناتِئٌ من حِصنٍ.

**باسکول** /bäskul/ القَبّان.

**باسلیق** /bäseliq/ الباسِلِیْق.

**باسلیقه** /bäsaliqe/ صاحِبُ الذَّوْق.

**باسمه** /bäsme/ ۱ ← چاپ. ۲. الطَّبْع، البَصْمَة ← مُهر.

**باسمه زدن** /b.-zadan/ ← مُهر زدن.

**باسمه کردن** /b.-kardan/ ← چاپ کردن.

**باسن** /bäsan/ ← لگن خاصره.

**باسواد** /bä-savädl/ غَیْرُ أُمِّيّ، مُتَعَلِّم، مُثَقَّف.

**باسون** /bäson/ (مسـ) الزَّمْخَر.

**باسیاست** /bä-siyäsat/ المُدَبِّر.

**باسیدیوم** /bäsidium/ (گیا) الدِّعامَة.

**باسیدیومیست** /b.-ist/ (گیا) الدِّعامِیّات.

**باس یکم** /bäs-e-yekom/ الجَهِیْرُ الأوَّل.

**باسیل** /bäsil/ (پز) بَشِلّوس.

**باسیلمی** /bäsilmi/ (پز) وجودُ باشلات في الدَّم.

**باسیلوری** /bäsiluri/ (پز) بیلةٌ باسیلیّة.

**باسیلها** /b.-hä/ الأُنْبُوبِیّات.

**باسیلیک** /bäsilik/ (جانـ) الباسِلِیْق.

**باش** /bäš/ (گیا) القارُوْن.

**باشجاعت** /bä-šajä'at/ ← دلیر.

**باشرف** /b.-šaraf/ المُحْتَرَم، المُوَقَّر، النَّزِه، حَيُّ الضَّمِیْر.

**باشق** /bäšaq/ (جانـ) ← باشه.

**باشکوه** /bä-šokuh/ الرّائِع، العَظِیم، السَّنِيّ، السُّلْطانِيّ.

**باشگاه** /bäšgäh/ النَّدِي، النّادِي، النَّـدْوَة، المُنْتَدَى، البَعْكُوْكَة، المَرَبّ، الكُلُوب.

**باشگاه افسران** /b.-e-afsarän/ نادِي الضُّبّاط.

**باشگـاه شبانـه** /b.-e-šabäne/ النَّدْوَةُ اللَّیْلِیَّـة، النّادِي اللَّیْلِيّ.

**باشگاه ورزشی** /b.-e-varzeši/ نادِي الرِّیاضَة.

**باشلق** /bäšloq/ الطُّرْطُور، القاوُوْن، البُخْنُق.

**باشـه** /bäše/ (جانـ) الواشِـق، البـاشِـق، أبُو رِیـاح، الجَـرادِیّة، صَقْـرُ الجَراد، السَّـوْدَق، الغُـلام، السُّرْنُـوف، الأُخَیْل.

**باشهامت** /bä-šahämat/ ← دلیر.

**باشی بوزوق** /bäši-buzuq/ الباش بُزُق.

**باصفا** /ba-safä/ ذُو صَفا، طاهِرُ القَلْبِ، بَهِیْج.

**باطری** /bätri/ ← باتری.

**باطری متر** /b.-metr/ نَضِیْدَة.

**باطل** /bätel/ الباطِل، العَبَث، الإبْطالَة، الأُبْطُولَة، الهَدَر، الزُّور، الهَمْـرَجَة، الغَلَط، البَهْـرَج، الطَّلّ، الغـارّ، البُوْق، الطَّلْف، الظِّلْف، الیَهْیَرّی.

**باطـل شدن** /b.-šodan/ بُطْلاً وبُطُولاً وبُطْـلاناً / بَطَلَ ـُ لَغْواً / لَغاـُ زُهُوقـاً / زَهَقَ ـَ بَوْراً / وبَواراً / بارَـُ إنْفِساخاً / اِنْفَسَخَ العَقْدُ أو الأمْرُ.

**بـاطل شـده** /b.-šode/ اللاّغِـي، المُلْغَى، المَنْسُـوخ، المُنْتَسَخ.

**باطل کردن** /b.-kardan/ إلْغاءً / أَلْغَى، إبْطالاً / أَبْطَلَ، تَبْطِیْلاً / بَطَّلَ، فَسْخاً / فَسَخَ ـَ تَفْسِیْخاً / فَسَّخَ، نَسْخاً / نَسَخَ ـَ اِنْتِسـاخاً / اِنْتَسَخَ، إحْباطاً / أَحْبَطَ، تَمْحِیْقاً / مَحَّقَ، مُعارَضَةً / عارَضَ، دَمْغاً / دَمَغَ ـَ الحُجَّةَ.

**باطل کننده** /b.-konande/ المُبْطِل، النّاسِخ.

**باطـن** /bäten/ الباطِـن، الباطِنَـة، السَّرِیْـرَة، الدَّخْـل، الدُّخْلُل، الدُّخَل، الدَّخِیْلَـة، العَقِیْدَة، المِسْبَرَة، الوَلِیْجَة، الطَّوِیَّة.

**باطناً** /b.-an/ سِرّاً.

**باطن‌دار** /b.-där/ المَخْبَرانِيّ.

**باظرفیت** */bä-zarfiyyat/* العِظَم.

**باع** */bä'/* ← باز ۵.

**باعاطفه** */bä-ätefe/* ← بامحبّت.

**باعث** */bä'es/* السَّبَب، المُسَبِّب، المُنْشِئ ← سبب، انگیزه.

**باعث شدن** */b.-šodan/* تَسَبُّباً / تَسَبَّبَ بالأَمْرِ، إحْداثاً / أَحْدَثَ، إيْراثاً / أَوْرَثَ هـ كذا.

**باعرضه** */bä-orze/* ← لایق.

**باعظمت** */b.-azamat/* ← بزرگ، عظیم.

**باعقل** */b.-äql/* ← خردمند.

**باغ** */bäq/* البُستان، الرَّوْضَة، الحَدِيقَة، الجَنَّة، الجُنَيْنَة، الفِرْدَوْس، الدَّوْحَة، المَرْتَعَة، النَّاعِمَة، الحائِش، المَأْلَة، الواضِعَة، الظَّلِيْلَة.

**باغبان** */b.-bän/* البُستانِيّ، الجَنائِنِيّ، الجَنايِنِيّ، النّاظِر، النّاطُور، الجَوّار، الأَرِيْس، بَخْشَوَنْجِي.

**باغبانی** */b.-b.-i/* البُسْتانِيّ، النِّظارَة، الزِّراعَة.

**باغچه** */b.-ce/* الجُنَيْنَة، الحائِش.

**باغچهٔ روی بام** */b.-c.-ye-ru-ye-bäm/* حَدِيقَةُ السَّطح.

**باغدار** */b.-där/* الغَيْطانِيّ.

**باغره** */bäqre/* (پز) الـوَرَم، الخُرّاجَة، الـدُّمَّلَة، النّـامِيَة.
tumour

**باغستان** */bäqestän/* ← باغ.

**باغ سنگستانی** */bäq-e-sangestäni/* الحَدِيْقَةُ الصَّخْرِيّة.

**باغ گیاهان** */b.-e-giyähän/* ← باغ نباتات.

**باغ نباتات** */b.-e-nabätät/* الحَقْلُ النَّباتِيّ.

**باغوجه** */bäquje/* (جانـ) الأُخَيْضِر.

**باغ وحش** */b.-e-vahš/* حَدِيْقَةُ الحَيَوانات، الحَيْر.

**باغی** */b.-i/* البُستانِيّ.

**باغیرت** */bä-qeyrat/* الحَرَارَة، الحارّ، الغَيُور.

**بافت** */bäft/* (پز) النَّسِيْج.

**بافت آگینی** (پز) */b.-e-ägini/* الضّامّ، النَّسِيْجُ الضّامّ.

**بافت آوندی** */b.-e-ävandi/* (پز) النَّسِيْجُ الوِعائِيّ.

**بافت استخوانی** */b.-e-ostoxäni/* (پز) النَّسِيْجُ العَظمِيّ.

**بافت اسفنجی** */b.-e-esfanji/* (پز) النَّسِيْجُ الإسْفَنْجِيّ.

**بافت برداری** */b.-bardäri/* (پز) استئصـالُ نسيجٍ مـن الجَسَدِ الحَيّ ودراستُهُ مجهرياً.

**بافت پایه** */b.-e-päye/* (پز) النَّسِيْجُ القاعِدِيّ.

**بافت پوششی** */b.-e-pušeši/* (پز) الظِّهارَة، نسيجٌ ظِهارِيّ.

**بافت چربی** */b.-e-carbi/* نسيجٌ دُهْنِيّ.

**بافت دندانی** */b.-e-dandäni/* (پز) النَّسِيْجُ السِّنِّيّ أو الضِّرْسِيّ.

**بافت رشته‌یی سفید** */b.-e-rešteye-ye-sefid/* (پز) النَّسِيْجُ اللِّيْفِيُّ الأبيَض.

**بافت زا** */b.-zä/* (پز) مَكَوِّنُ الخَلايا.

**بافت پیوندی** */b.-e-peyvandi/* (پز) ← بافت آگینی.

**بافت شناس** */b.-šenäs/* (پز) عالِمُ الأَنْسِجَة أو النُّسُج.

**بافت شناسی** */b.-š.-i/* عِلْمُ الأَنْسِجَة.

**بافت عصبی** */b.-e-asabi/* (پز) النَّسِيْجُ العَصَبِيّ.

**بافت غضروفی** */b.-e-qozrufi/* (پز) النَّسِيْجُ الغضروفِيّ.

**بافت کشسان** */b.-e-kešsän/* (پز) نسيجٌ مُتَمَغِّط.

**بافت کشسان زرد** */b.-e-k.-zard/* (پز) نسيجٌ مُتَمَغِّط أصفر.

**بافت محافظ** */b.-e-mohäfez/* (پز) نَسِيْجٌ واقٍ.

**بافت مردگی** */b.-mordegi/* (پز) التَّنَكُّرز، مَوتٌ موضعيٌّ يحلُّ بالنَسيجِ الحيّ.

**بافت ملتحمه** */b.-e-moltaheme/* ← (پز) بافت آگینی.

**بافتن** */bäftan/* نَسْجاً / نَسَجَ ـُ، حَوْكاً / حاكَ ـُ، تَحْيِيْكاً / حَيَّكَ، فَتْلاً / فَتَلَ ـُ، تَخبِيْلاً / خَبَّلَ، إخْصافاً / أَخْصَفَ، خَيْساً / حاسَ ـِ، إدماجاً / أَدْمَجَ، سَفّاً / سَفَّ ـُ، إسْفافاً / أَسَفَّ، إسْتاءً / أَسْتَى، وتَسْتِيَةً / سَتَّى الثَّوبَ، ضَفْراً / ضَفَرَ ـُ الحَبْلَ أو الشَّعْرَ، طَمّاً / طَمَّ ـُ عَقْصاً / عَقَصَ ـِ عَيّاً / عَوَى ـِ وتَغْوِيَةً / عَوّى الشَّعْرَ أو الحَبْلَ، وَصْداً / وَصَدَ يَصِدُ، وتَـوْصِيْداً / وَصَّدَ الثَّـوبَ، وَضْناً / وَضَنَ يَضِنُ.

**بافته** */bäfte/* المَنْسُوج، النَّسِيْـج، المَغْزُول، المُلْتَـف، المَضْفُور، السِّمْحاق، المَجْدُوْل.

**بافته شدن** */b.-šodan/* إنْتِساجاً / إنْتَسَجَ.

**بافراست** */bä-feräsat/* سَرِيْعُ الخاطِر، الذَّكِيّ ← تیز هوش، زیرک.

**بافرهنگ** */b.-farhang/* المُثَقَّف ← روشنفکر.

**بافضیلت** */b.-fazilat/* ← خردمند.

**بافندگی** /bäfandegi/ النَّسج، النِّساجَة، الغَزل، الحَوك، الحِياكَة.

**بافنده** /bäfande/ الحائِک، النَّسّاج، الوَصّاد، النّاسِج، الغَزّال، القَزّاز، الواشِي.

**بافه** /bäfe/ الجُرزَة، الشِّمال، الشِّمالَة، الطِّويّ، العامَة، الغَبط، الكَدَرَة، الهُذلُول.

**باقاعده**/bä-qä'ede/ المُنتَظِم.

**باقرقره** /bäqerqere/ (جانـ) الطَّيهُوج، الخِرْط.

**باقرقرهٔ شن زار**/b.-ye-šen-zär/ (جانـ) الغَضَف.

**باقلا** /bäqelä/ (گیا) الباقِلاء، الباقِلَى، الباقِليّ، الفُول، الجِزجِر.

**باقلا پز**/b.-paz/ الفَوّال.

**باقلا فروش**/b.-foruš/ الفَوّال.

**باقلای سنت اینیاس** /b.-ye-santinyäs/ (گیا) فُول اِينياس، فُولٌ هنديٌ مُسْهِل← پاپیته.

**باقلای قبطی**/b.-ye-qebti/ (گیا) الجامِسَة.

**باقلای مصری**/b.-ye-mesri/ (گیا) البَقْلَةُ البارِدَة، اللَّبلاب، التُّرمُس، عَرُوسُ النِّيل.

**باقلایی**/b.-yi/ الفُولِيّ.

**باقلوا**/bäqlavä/ البَقلاوَة، المَرقوق، المُشَبَّك.

**باقی** /baqi/ ۱ ← پایدار، جاوید. ۲←مانده. ۳ ← باقیمانده. بقیه.

**باقی گذاشتن**/b.-gozäštan/ إبْقاءٌ/ أبْقَى، تَرْكاً وتِرْكاناً / تَرَکَ ـُ له الشَّيءَ، إدْعاثاً / أدْعَثَ، إغْداراً / أغْدَرَ، إلْفاءً / ألْفاً، ثَمْلاً وثُمُولاً / ثَمَلَ ـُ الشَّيءَ.

**باقی ماندن** /b.-mändan/ بَقاءٌ / بَقِيَ ـَ، غُبُوراً / غَبَرَ ـُ سَأراً / سَئِرَ ـَ صُمُولاً / صَمَلَ ـُ فَضْلاً / فَضَلَ ـُ.

**باقیمانده** /b.-mände/ ۱. البَقِيَّة، الباقِي، المُتَبَقِّي، البُقْوَى، الفَضل، الفَضلَة، الفُضالَة، الفاضِل، الفَضِيل، الأثارَة، المُتأخِّر، الأثَر، التِّمامَة، الثَّلِيَّة، التُّلاوَة، الثُّبْل، الثُّبل، الثُّفلَة، الثُّمالَة، الثَّمِيلَة، الحَصِيلَة، الحُساف، المُخلَف، الدُّكلَة، الذُّبابَة، الذُّمامَة، رَصِيدُ الحِساب، السّائِر، الشَّنَق، الشَّرِيد، الشَّكِيَّة، الشَّلا، الشِّلْو، الصُّبصاب، الصَّرَى، الصُّلَّة، اللُّطاخَة، اللُّفاظَة، اللُّماظَة، الغُضْم، الغَدَرَة، الغُدرَة، الغُدارَة، النُّبْيلَة، الخُثار، الخُثارَة، الغابِر، النَّصِيَّة، الأشْكات، ← پس مانده، بقیه.

۲. (حسـ) الباقِي، الفُضالَةُ بَعد الطَّرح.

**باک** /bäk/ ۱← ترس. ۲. ~ [ماشین] مَخزَنُ البِنزِين.

**باکارا**/bäkärä/البَكاراه، لُعبَةُ قمار بِوَرَقِ اللَّعِب.

**باکالورآ** /bäkäloreä/ البَكالُوريا، شَهادَةُ البَكالُوريا ← دیپلم.

**باکتری** /bäkteri/ (شیمـ، پز) البَكْتِرْيا، البَكْتِيرِيا.

**باکتریایی** /b.-yäyi/ جُرْثُومِيّ، بَكْتِيرِيّ.

**باکتریخوار** /b.-xär/ مُلْتَهِمُ الجَراثِيم.

**باکتری سید** /b.-sid/ مُبِيدُ الجَراثِيم.

**باکتری شناس** /b.-šenäs/ العالِمُ الجَراثِيمِيّ، البَكْتِيرِيُولُوجِي.

**باکتری شناسی** /b.-š-i/ ← باکتریولوژی.

**باکتریولوژی** /b.-yoloži/ (شیمـ پز) الجَراثِيمِيّ، بَكْتِيرِيُولُوجِي.

**باکتریها** /b.-hä/ جَراثِيم.

**باکتریوتراپی** /b.-oteräpi/ (پز) المُعالَجَة بالبَكْتِيرِيا.

**باکتریهای ازتی** /b.ä-ye-azoti/ (جانـ) البَكْتِيرِيا المُثَبِّتُ للنِّتروجِين.

**باکتریهای شوره زا** /bä.-ye-šurezä/ (جانـ) بَكْتِيرِيا النَّترِجَة.

**باک داشتن** /bäk-däštan/ ← ترسیدن.

**باکرگی** /bäkeregi/ الخِتامُ من كلِّ شيءٍ.

**باکره** /bäkere/ العَذراء، البِكْر، البَتُول ← دوشیزه.

**باکره بودن** /b.-bodan/ ← دوشیزه بودن.

**باکره شناسی** /b.-šenäsi/ مَبْحَثُ الأمْراضِ الخاصَّة بالعَذارَى أو الفَتيات.

**باکفایت**/bä-kefäyat/ المُؤَثِّر ← شایسته.

**باکلیت**/bäkelit/ (شیمـ) الباكَلِيت.

**باگاتل** /bägätel/ (مسـ) البَغاتِيلَة.

**باگاج**/bägäj/ مَخزَنُ الأماناتِ في المَحَطّات.

**باگذشت**/bä-gozašt/ الكَرِيم، السَّمِيح، المُسالِم، المُتَسامِح، المُتَساهِل، المُحْرِم، (نث) السَّهْلَة.

**بال** /bäl/ ۱. الجَناح، الكَنَف، السُّقط، السَّقاط. ۲. (جانـ) البال، الغال، أفال، وال، أوال، الأزكَة، الهِزكُول. ۳. حَفْلَةٌ راقصة.

**بالا** /bälä/ ۱. العُلْياء، العالِي، المُتَعالِي، عَلُ، فَوْقَ،

دُوْن، الـرَّفِيْع، المُـرْتَفِع، السَّمِـيّ، السّامِـي، الشّامِـخ، الشّاهِق، الشَّعَفَة، الفَرْع، القُنَّـة، القِمَّة، الذُّؤابَة، الذُّرْوَة، الصُّبْر، الغارِب، النّاتِئ، النـاشِز، النَّشاز، النَّوْف، الباذِخ، الغُرْغُرَة. ۲ ← قد، قامت.

**بالاآمدن** /b.-ämadan/ إنْتفاخاً / إنْتَفَخَ، زُخُوراً / زَخَرَ ـَ البَحْرُ ← بر آمدن.

**بالا آوردن**/b.-ävardan/ ← قی کردن.

**بالابر**/b.-bar/ ← آسانسور.

**بالا بردن**/b.-bordan/ رَفْعاً / رَفَعَ ـَ، إرْتِفـاعاً / إرْتَفَعَ، تَرَفُّعاً / تَرَفَّعَ، تَعْلِيَةً / عَلّى، إعْلاءً / أعْلَى، مُعالاةً / عالَى، تَرَقِّياً / رَقّى، خَبْقاً / خَبَقَ ـِ رَبْأً / رَبَأَ ـَ إزْناءً / أزْنَأَ / سُمُوّاً وسَماءً / سَما ـُ بـه، سَمْكاً / سَمَکَ ـُ، إسْماءً / أسْمَى، إسْناداً / أسْنَدَ، إسْناءً / أسْنَى، تَشْيِيْداً / شَيَّدَ، إشافَةً / أشافَ، إشادَةً / أشادَ، صَعْداً / صَعِدَ ـَ إصْعاداً / أصْعَدَ، طَفّاً / طَفَّ ـُ الشَّيءَ برجْلِـه أويده، ظَهْراً وظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ به، إسْتِقْلالاً / اِسْتَقَلَّ، تَكْبِيْراً / كَبَّرَ، مَتْعاً / مَتَعَ ـَ، نَصْباً / نَصَبَ ـُ، تَنْصِيْباً / نَصَّبَ، نَصّاً / نَصَّ ـُ تَنْوِيْهاً / نَوَّهَ، نَشْماً / نَشَمَ ـُ نَبْراً / نَبَرَ ـُ نَوْهاً / ناهَ ـُ نَبْكاً / نَبَکَ ـِ نَتْقاً / نَتَقَ ـُ، تَنْجِيْفاً / نَجَّفَ، إنْهاضاً / أنْهَضَ، تَهْذِيْباً / هَذَّبَ، تَطْلِيْعاً / طَلَّعَ.

**بالابلند**/b.-boland/ ← بلند بالا.

**بـالا پـوش**/b.-puš/ ۱. المِلْحَـف، المِلْحَفَـة، اللِّحـاف، المِشْمال، المِشْمَلَة. ۲. الرِّداءَة، الكِفاس، اللِّفاع، الجُبَّة، المِعْطف ← روپوش.

**بالا تنه**/b.-tane/ القِسْمُ العِلْوِيّ للبدن.

**بالا خانه** /b.-xäne/ الشُّرْفَة، المُشْرَف، البَلْكون، الغُرْفَة، الحُجْرَة، العُلِّيَّة، المِحْراب، الطَّقِّيسِيّ.

**بالا دسـت** /b.-dast/ ۱. صَدْرُ المَكـان. ۲. الرَّئِيْـس. ۳. الأعْلَى.

**بالا رفتن** /b.-raftan/ عُلُوّاً / عَلا ـُ المَكـانَ وبه، عَلاءً / عَلِيَ ـَ، إعْلاءً / أعْلَى، إعْتِلاءً / إعْتَلَى، اِعْلِيْلاءً / إعْلَوْلَى، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ في الأرْض، إرْتِفاعاً / إرْتَفَعَ، فَوْقاً / فاقَ ـُ الشَّيءَ، صَعَداً / صَعِدَ ـَ، إصْعاداً / أصْعَدَ، تَصـاعُداً / تَصاعَدَ، عُرُوْجاً و مَعْرَوجاً / عَرَجَ ـُ في الشّيء أوعليه، سُمُوّاً و سَماءً / سَما ـُ، ظَهْـراً و ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ، إسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ عليه، رَقْياً ورُقِيّاً / رَقِيَ ـَ الجبلَ وفيه وإليه، إرْتِقاءً / إرْتَقَى، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ إطْلاعاً / أطْلَعَ عليه، إسْتِعْلاءً / اِسْتَعْلَى، إشْرافاً / أشْرَفَ عليه، تَذَرِّياً / تَذَرَّى، تَسَنُّماً / تَسَنَّمَ، تَسَلُّقاً / تَسَلَّقَ، شُخُـوصاً / شَخَصَ ـَ، إشـافَةً / أشافَ، وإطْفافاً / أطَفَّ، وإطْلالاً / أطَلَّ، هُوِيّاً و هَوَياناً / هَوَى ـِ مُتُوخاً / مَتَخَ ـِ شَوَهاً / شَوِهَ ـَ، غُلُوّاً / غَلا ـُ نَوْفاً / نافَ ـُ، ونَيْفاً / نافَ ـِ وإنافَةً / أنافَ على الشَّيءِ، نَبْأً ونُبُوءاً / نَبَأَ ـَ، إيْفاداً / أوْفَدَ عليه، إيْفاءً / أوْفَى عليه و فيه ← بالا گرفتن، بلند شدن.

**بالا رو**/b.-row/ ← آسانسور.

**بالاسنج**/b.-sang/ مِقْياس المُسْتَوَى.

**بالا كشـيدن** /b.-kešidan/ ۱← سر كشيدن. ۲← بالا بردن.

**بالا گرفتن**/b.-gereftan/ ← بالا رفتن، بلند شدن ۱.

**بالان**/bälän/ (جانـ) ← توتيا.

**بالانـس** /bäläns/ ۱. المِيْزان. ۲. التَّوازُن. ۳. تعادلُ الجانِبَيْنِ السَّلْبِيُّ والإيْجابِيُّ من حسابٍ.

**بالانشين** /bälä-nešin/ المُحْتَرَم، من يَجلسُ في الصَّدرِ دائماً.

**بالانشينی** /b.-nešini/ الصَّدارة.

**بالالايكا** /bäläläykä/ (مسـ) البالالايْكَة، آلةٌ موسيقيّةٌ روسيّةٌ شبيهةٌ بالغيْتار.

**بالايی**/b.-yi/ العَلَوِيّ، العُلْوِيّ، الفَوْقانِيّ، الأعْلَى.

**بالت**/bälet/ ۱. رقصُ البالية. ۲. موسيقى البالِية.

**بال چپ لشكر** /b.-e-cap-e-laškar/ مَيْسَرَةُ الجَيْشِ.

**بالدار** /b.-där/ المُجَنَّح، الطّائِر.

**بال‌دستان** /b.-dastän/ (جانـ) الخُفّاشِيّات.

**بال راست لشكر** /b.-e-räst-e-laškar/ مَيْمَنَةُ الجَيْشِ.

**بالرين**/bälerin/ البالِيْرِيْنا، راقِصةُ البالِيَة.

**بال زدن**/bäl-zadan/ صُفُوقـاً / صَفَـقَ ـِ، وتَصْفِيْقـاً / صَفَّقَ الطّائِرُ بجناحيه، فَرْفَرَةً / فَرْفَرَ.

**بالسا**/bälsä/ (گيا) البَلْزا.

**بالـش** /bäleš/ الإساد، الإسـادَة، الوِسـاد، الوُسـادة، الوَسادَة، المِخَدَّة، المُتَّكَأ، المِـرْفَق، المِرْفَقَة، النَّضِيْدَة، المِنْبَذَة، الطُّبَّة، السَّنَد، المِسْنَد.

**بالشت**/b.-t/ ← بالش.

**بالشتک** /b.-tak/ ۱. الرَّفْرَف، المِحْسَبَة. ۲. [اتومبيل]

مُخَدَّةُ السَّلَف.

**بالشویست** /bälševist/ ← بلشویست.

**بالشویسم** /bälševism/ ← بلشویسم.

**بالشویک** /bälševik/ ← بلشویک.

**بالطافت** /bä-latäfat/ ← اللَّطِیف.

**بالغ** /bäleq/ البالِغ، الیافِع، الیَفَع، الیَفَعَة، الرّاشِد، الرَّشِید، الصّالِحُ للزَّواج، الحالِم، النّاهِد، المُحتَلِم.

**بالغ شدن** /b.-šodan/ بُلوغاً / بَلَغَ ـُ حُلْماً وحُلُماً / حَلَمَ ـُ یَفْعاً / یَفَعَ یَیْفَعُ، إیْفاعاً / أَیْفَعَ، تَیَفُّعاً / تَیَفَّعَ، إحْتِلاماً / إحْتَلَمَ، إرْشاداً / أرْشَدَ، عَقْلاً ومَعْقُولاً / عَقَلَ ـِ مُراهَقَةً / رَاهَقَ الغُلامُ.

**بال غلافی** /bäl-e-qeläfi/ الجَناحُ الغِمْدِيّ، الرِّوْشَنُ الغِمْدِيّ، الغِمْد، الظَّهْر.

**بالکن** /bälkon/ البَلْکُون، الشُّرْفَة.

**بال کوستومه** /bäl-costume/ ← بال ماسکه.

**بال گستردن** /bäl-gostardan/ ← بال و پر گشودن.

**بال لشکر** /b.-e-laškar/ جَناحُ الجَیْش.

**بال ماسکه** /bäl-maske/ حَفْلَةُ الرَّقْصِ التَّنَکُّرِیَّة.

**بالن** /bälon/ (جانـ) ← بال ۲.

**بالن** /bälon/ ← بالُون ۱.

**بالنده** /bälande/ النّامِي.

**بالنگ** /bälang/ (گیا) الأُتْرُجّ، التُّرُوجَّـة، التُّرُونجَة، الأُتْرُنْج، التُّرُنج.

**بالنگو** /bälanqu/ (گیا) بَقْلَةٌ أُتْرُجِیَّة.

**بالوایه** /bälväye/ (جانـ) ← پرستو.

**بال و پر زدن** /bäl-o-par-zadan/ إزْفافاً / أَزَفَّ الطّائِرُ.

**بال و پر گشودن** /b.-o-p.gošudan/ زَفّاً / وزُفُوفاً وزَفِیفاً / زَفَّ ـِ وزَوْفاً / زَافَ ـُ الطّائِرُ.

**بالوعه** /bälu'e/ البَلّاعَة، البَلُّوعَة.

**بالون** /bälun/ ۱. المُنْطاد، البَلُّون، البالُون، البالُّون. ۲. (جانـ) الفَهْقَة /puffer(E)/

**بـالـون بدون مـوتـور** /b.-e-bedun-e-motor/ المُنْطادُ بلامُحَرِّك.

**بالـون به زمیـن بسته** /b.-e-be-zamin-baste/ المُنْطادُ المُقَیَّدُ.

**بالون خبرگیر** /b.-e-xabargir/ المُنْطادُ الإسْتِرِ شادِيّ.

**بالون راندنی** /b.-e-rändani/ المُنْطادُ المُسَیَّر.

**بالونها** /b.-hä/ الفَهْقِیّات.

**باله** /bäle/ ۱. الزِّعْنَفَة، الزِّعْنِفَة. ۲ ← بالت [رقص].

**بالهٔ پشتی** /b.-ye-pošti/ الزِّعْنِفَةُ الظَّهْرِیَّة.

**بالهٔ دمی** /b.-ye-domi/ الزِّعْنِفَةُ الذَّیْلِیَّة.

**بالهٔ سینه‌یی** /b.-ye-sine-yi/ الزِّعْنِفَةُ الصَّدْرِیَّة.

**بالهٔ شکمی** /b.-ye-šekami/ الزِّعْنِفَةُ البَطْنِیَّة.

**بـالهٔ غضـروفیهـا** /b.-qozrufihä/ (جانـ) غُضْرُوفِیّـات الزَّعانِف.

**بالهٔ مخرجی** /b.-ye-maxraji/ الزِّعْنِفَةُ الشَّرَجِیَّة.

**بالیاقت** /bä-liyäqat/ ← لایق.

**بالیدن** /bälidan/ ۱ ← رشد کردن، نمـو کردن. ۲ ← افتخار کردن، فخر کردن، تکبّر کردن.

**بالیستیک** /bälistik/ (فز) ← پرتابشناسی.

**بالین** /balin/ ← بالش.

**بالینی** /b.-i/ (پز) السَّرِیرِيّ.

**بام** /bäm/ ۱. السَّقْفُ الخارِجِيّ، السَّطْح. ۲ ← بامداد، صبح.

**بـامبـو** /bämbu/ (گیـا) الخَیْـزُران، القَصَـبُ الهِنْـدِيّ، النِّصِيّ.

**بامبول** /bämbul/ ← حقه‌بازی.

**بامحبت** /bä-mahabbat/ الوُدّ، الوَدُود، الوَدِید.

**بامداد** /bämdäd/ الغَداة، الغَدْوَة، الصَّباح، الصُّبْح، الصُّبَیْحَة، البُکْرَة، البَکَر، الباکِـر، الإبْکار، الفَلَق، الفَلَج، إبْنُ ذُکاء، الصَّـدِیْع، العاطِس، العَصْـر، المُغْرَب، الفَتْق، اللِّیاح.

**بامدادی** /b.-i/ ← الصُّبْحِيّ، الصَّباحِيّ، الغَداتِيّ.

**بامزه** /bä-maze/ ۱ ← خوشمزه، لذیذ. ۲ ← نمکین.

**بام غلطان** /bäm-qaltän/ ← غلتک.

**بامیه** /bämiye/ (گیا) البامْیا، البامِیَة.

**بان** /bän/ (گیا) البَان، السَّیاع، الشُّوْع، الیُسْر.

**بانجو** /bänjo/ (مسـ) البانْجُو.

**بانژو** /banžo/ (مسـ) ← بانجو.

**بانـد** /bänd/ ۱. الإزار، الحِزام، ضِمـادُ الجُرْح، شَـاشُ الجُرْح، شَـرِیْطُ التَّضْمِیْـد، العِصابَة، اللِّفـافَة، الـرِّباط، الضِّماد، اللُّصُـوق ← نوار. ۲. مَـدْرَجُ المَطَار، شَـرِیْـط

المَطار، المَسْلَک، قاعِدَةُ الطّائِرات. ۳. العِصابَة ← گروه.

**بانداژ** /b.-äž/ العِصابَة، الضِّمادَة، لَفافَة، كُمادَة.

**باند بستن** /b.-bastan/ ضَمْداً / ضَمَدَ ـِ الجُرْحَ، حَزْماً / حَزَمَ ـِ أَزْراً / أَزَرَ ـِ.

**باند پیچی کردن** /b.-pic-i-kardan/ ← باند بستن.

**باندرل** /bändrol/ شَرِيطٌ أو عِصابـة مكتوبٌ عليها كلام ما ← برچسب.

**باند فرود** /b.-e-forud/ (نظ) شُقَّةُ النُّزُول.

**باند قاچاق** /b.-e-qacaq/ عِصابَةُ التَّهْرِيب.

**بانزاکت** /bä-nazäkat/ الأَدِيب، المُؤَدَّب.

**بانشاط** /b.-našät/ النَّشِيط، الحَمِس، الفارِه.

**بانفوذ** /b.-nofuz/ ذُو تَأْثِير، المُقْتَدِر، صاحِبُ النُّفُوذ.

**بانک** /bänk/ البَنْک، المَصْرَف.

**بانک استقـراضی** /b.-e-esteqräzi/ مَصْرَفُ القُرُوضِ أو الأَقْراض.

**بانک اعتبارات** /b.-e-e'tebärät/ مَصْرَفُ الإعْتِمادات.

**بـانـک امـلاک رهنـی** /b.-e-amläk-e-rahni/ بَنْـكُ الرُّهُوناتِ العِقارِيَّة.

**بانک بازرگانی** /b.-e-bäzargäni/ البَنْكُ التِّجارِيّ.

**بـانـک بیـن‌المللـی** /b.-e-beyn-al-melali/ المَصْـرَفُ الدُّوَلِيّ ← بانک جهانی.

**بانـک بین‌المللـی ترمیـم و توسعـه** /b-e-b.-al-m.-ye-tarmim-va-towse'e/ ← بانک جهانی.

**بانک پستـی پس‌انداز** /b.-e-posti-ye-pasandäz/ بَنْكُ التَّوْفِيرِ البَرِيدِيّ.

**بانـک تعاونـی کشاورزی** /b.-e-ta'ävoni-ye-kešävarzi/ بَنْكُ التَّسْلِيفِ الزِّراعيّ.

**بانک جهانی** /b.-e-jahäni/ المَصْرَفُ الدُّوَلِيّ.

**بانک خون** /b.-e-xum/ بَنْكُ الدَّم، مَصْرَفُ الدَّم.

**بانکدار** /b.-där/ صاحِبُ المَصْرَف، البَنْكِير.

**بانکداری** /b.-d.-i/ الصِّناعَةُ المَصْرَفِيَّةُ أو البَنْكِيَّة.

**بانکروت** /bänkrut/ ← ورشکستگی.

**بـانک رهنـی** /b.-e-rahni/ بَنْـكُ الرُّهُـون، المَصْـرِفُ العِقارِيّ، المَرْهَن.

**بانک صنایع** /b.-e-sanäye'/ المَصْرَفُ الصِّناعي.

**بـانـک کشـاورزی** /b.-e-kešävarzi/ البَنْـكُ الـزِّراعِـيّ، المَصْرِفُ الزِّراعِيّ أو الرِّيفِيّ.

**بـانـک مـرکـزی** /b.-e-markazi/ البَنْكُ أو المَصْـرَفُ المَرْكَزِيّ.

**بانک ملی** /b.-e-melli/ البَنْكُ أو المَصْرَفُ الأَهْلِيُّ.

**بانک ناشر اسکناس** /b.-e-našer-e-eskenäs/ مَصْرَفُ الإصْدار.

**بانکیه** /bänkiye/ ← بانکدار.

**بانگ** /bäng/ ۱ ← آواز، صدا. ۲ ← فریاد. ۳. (پز) ← تب مالت.

**بانگ برآوردن** /b.-bar-ävardan/ ← فریاد زدن.

**بانگ زدن** /b.-zadan/ ← ۱. صدا زدن. ۲ ← فریاد زدن.

**بانگ کردن** /b.-kardan/ ۱ ←صدا زدن. ۲← فریاد زدن.

**بانمک** /bä-namak/ ← نمکین.

**بانو** /bänu/ ← خانم.

**بانها** /bänhä/ (گیا) اَلْبانِيّات.

**بانی** /bäni/ المُؤَسِّس، المُنْشِئ.

**بانی خیر** /b.-ye-xeyr/ وَلِيُّ النِّعْمَة.

**بانیان** /bäniyän/ (گیا) الأَثْأَب.

**باوجدان** /bä-vejdän/ حَيُّ الضَّمِير ← باشرف.

**باور** /bävar/ اليَقِيـن، التَّصْدِيـق، الإعْتِقاد، المُعْتَقَـد، الثِّقَة.

**باور کـردن** /b.-kardan/ إعْتِقاداً / إعْتَقَدَ، تَصْـدِيقاً / صَدَّقَ، قَبُولاً / قَبِلَ ـَ الكَلامَ.

**باورکردنی** /b.-k.-i/ المُصَدَّق، يُصَدَّق.

**باورنکردنی** /b.-na-k.-i/ لايُصَدَّق، لايَتَصَوَّرُهُ العَقلُ.

**باوفا** /bä-vafä/ ← وفادار.

**باوفایی** /b.-v.-yi/ ← وفاداری.

**باوقار** /ba-vaqär/ خافِضُ الطَّيْر، خافِضُ الجَناح.

**باهنر** /b.-honar/ ← هنرمند.

**باهوش** /b.-huš/ الفَهِيْم، البَصِيْر، الفَطِن، سَرِيْعُ الخاطِر، الأَرِيْب، ثاقِـبُ الفِكْر، السَّبَطْر، الشُّهْم، اللَّبِيْـب، اللَّوْذَع، اللَّوْذَعِيّ، الأَلْمَع، الأَلْمَعِيّ، (نث) النَّبْضَةُ من النِّساء.

**بایـر** /bäyer/ البـائِر، البائِرَة، أرْضٌ جَـرْداء، الجَـدْب، الجَدِيْب، المُجْدِب.

**بایستن** /bäyestan/ وَجْباً و وُجوباً و وَجْبَةً و جِبَةً / وَجَبَ يَجِبُ، إبْتِغاءً / إبْتَغَى.

**بایسته** /bäyeste/ الضَّرُورِيّ، المُقْتَضَى ← واجب، لازم.
**بایکوت** /bäykot/ المُقَاطَعَة، التَّجْمِيد.
**بایکوت کردن** /b.-kardan/ مُقاطَعَةً / قاطَعَ.
**بایگان** /bäygän/ ← مُـوَظَّفُ المُخْفُوظات، مُوَظَّفُ التَّصْنِيف، مُصَنِّف، الأَمِينُ العامّ.
**بایگانی** /b.-i/ آرْشِيْف، أَرْشِيف، التَّصْنِيْف، إدارَةُ المَحْفُوظات.
**بایگانی کردن** /b.-kardan/ تَضْبِيراً / ضَبَّرَ، تَصْنِيفاً / صَنَّفَ، حِفْظاً / حَفِظَ ـ القَضِيَّةَ.
**بائوباب** /bäobäb/ (گیا) باابابٍ.
**ببر** /babr/ (جانـ) النَّمِرُ المُخطَّط، البَبْر، الأَسَدُ الهِنْدِيّ.
**ببو** /babu/ العَبِيْط، البَبَّة ← خُل.
**بپا** /bepä/ ← نگهبان، مراقب.
**بت** /bot/ البُدّ، الدُّمْيَة، الصَّنَم، التِّمْثال، الوَثَن، الصَّنَمَة، النُّصُب، الطّاغُوت، النَّصْب، العَبْعَب، الزُّوْن، الجِبْت.
**بتاترون** /betätron/ (فز) البِيْتاتْرون.
**بتانیک** /botänik/ (گیا) عِلْمُ النَّبات.
**بتایین** /betäyin/ (شیمـ) بِتِيِين، أُكْسِيْنِيُورِين أو لِيْسِيْن.
**بت‌پرست** /bot-parast/ عابِدُ الوَثَن، الوَثَنِيّ، (نث) الوَثَنِيَّة.
**بت‌پرستی** /b.-p.-i/ الوَثَنِيَّة، عبادَةُ الأَوْثان أو الأَصْنام، الرِّجْز، الشِّرْك.
**بتخانه** /b.-xäne/ البُدّ، الهَيكَل، الزُّوْن، مَعْبَدُ الأَوْثان ← بتکده.
**بت‌شکن** /b.-šekan/ مُحَطِّمُ الأَصْنام.
**بتکده** /b.-kade/ ← بتخانه.
**بتو** /botu/ (گیا) الأَزْطِيّ ← اسکنبیل.
**بتون** /beton/ الخَرَسانَة، الخِرْسان.
**بتون‌آرمه** /b.-ärme/ الخَراسانَة أو الخَرَسانَة أو الإسْمَنتُ المُسَلَّح.
**بتون آرمه کردن** /b.-a.-kardan/ تَسْلِيْحاً / سَلَّحَ الإسْمَنْتَ.
**بتون مسلح** /b.-e-mosallah/ ← بتون آرمه.
**بتون مسلح ساختن** /b.-e-m.-säxtan/ ← بتون آرمه کردن.

**بتونه** /batune/ المَعْجُون، اللَّيْقَة.
**ب. ث. ژ** /be.se.že/ لِقاحُ ب ک ج، لِقاحُ ضدّ السّلّ.
**بثور** /bosur/ طَفْحٌ جِلْدِيّ.
**بثورات سلی** /b.-e-seli/ دُرَيْنات، حُدَيْبات، عُجَرات.
**بثورات گوشتی** /b.-e-gušti/ المُحَبَّب، نَسِيجٌ مُبرغَلٌ يَتشكَّلُ خلالَ التئامِ جُرْحٍ أو قَرْحٍ.
**بثوری** /b.-i/ (پز) طَفْحِيّ، مُنَفَّط.
**بجا** /bejä/ ۱. في محلّه، العملُ أو الأمرُ المنجز في حينه. ۲ ← شایسته.
**بجا آوردن** /b.-ävardan/ ۱ ← انجام دادن. ۲ ← شناختن.
**بجای خود** /b.-ye-xod/ (نظ) ثابِتْ.
**بجز** /bejoz/ عَدا ← جز.
**بجول** /bojul/ (پز) كَعْبُ القَدَم.
**بچگانه** /baccegäne/ الطُّفُولِيّ، الطِّفْلِيّ، الـوَلُوْدِيَّة، الوَلْدَنَة.
**بچگی** /baccegi/ الوَلِيْدِيَّة، الصِّغَر، الصِّبا، الطَّفالَة، الطِّفَل، الطُّفُولَة، الطُّفُولِيَّة.
**بچه** /bacce/ اِبْن، المَوْلُود، الوَلَد، الوُلْد، الوَلِيْد، الوُلَيْد، النَّتِيْجَة، الرَّضِيْع، النَّجْل، الزُّكْبَة.
**بچه آوردن** /b.-ävardan/ لِـدَةً و وِلادَةً و وِلاداً و إلادَةً و مَوْلِداً ت الأُنْثَى، تَفْرِيْغاً / فَرَّغَ ت الأُنْثَى.
**بچه انداختن** /b.-andäxtan/ الإجْهاض، الجَهْض، إسْقاطُ الجَنِيْن.
**بچه‌باز** /b.-bäz/ اللُّوْطِيّ.
**بچه‌بازی** /b.-b.-i/ اللِّواطَة.
**بچه‌دار** /b.-där/ المُطْفِلُ من الإنسِ و الوَحْشِ.
**بچه‌دار شدن** /b.-d.šodan/ إطْفالاً / أَطْفَلَ.
**بچه‌داری** /b.-d.-i/ تَرْبِيَةُ الطِّفْل، حِضانَةُ الأَطْفال.
**بچه‌دان** /b.-dän/ رحم، مشیمه.
**بچه‌دزدی** /b.-dozdi/ الخَطْف، الإخْتِطاف.
**بچه‌دزدی کردن** /b.-d.-kardan/ خَطْفاً / خَطَفَ بِـ، و إخْتِطافاً / إخْتَطَفَ وَلَداً أو إنْساناً.
**بچه‌زا** /b.-zä/ الوَلُود.
**بچه‌زایان** /b.-z.-yän/ (جانـ) ← پستانداران.
**بچه‌سرا** /b.-sarä/ مدرسةُ الحِضانَة [لـلأطفال

دون الخامسة عادة].

**بچه‌سرکه** /b.-ye-serke/ (گیا) أُمُّ الخَلّ.

**بچه‌کردن** /b.-kardan/ ← بچه آوردن.

**بچه‌گربه** /b.-gorbe/ الهُرَيْرَة، الشُّبْرِق.

**بحبوحه** /bohbuhe/ ← میان، وسط.

**بحث** /bahs/ البَحْث، الجِدال، المُقاوَلَة، المُذاكَرَة، أَخْذٌ ورَدٌّ.

**بحث کردن** /b.-kardan/ بَحْثاً / بَحَثَ ــَ، جَدَلاً / جَدِلَ ــَ، مُناقَرَةً / ناقَرَ، مُذاكَرَةً / ذاكَرَ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ.

**بحر** /bahr/ [عروض] البَحْر.

**بحران** /bohrān/ البُحْران، التَّشَدُّد، الأَزْمَة، الحَزَّة.

**بحران اقتصادی** /b.-e-eqtesādi/ الأَزْمَةُ الإقْتِصادِيةُ.

**بحران بیماری** (پز) /b.-e-bimari/ الأَزْمَة.

**بحران سیاسی** /b.-e-siyāsi/ الأَزْمَةُ السِّياسِيَّة.

**بحران مالی** /b.-e-māli/ الأَزْمَةُ المالِيَّة.

**بحرانی** /b.-i/ المُتَأَزِّم، صَعْبُ الحَلّ.

**بحلی خواستن** /beheli-xāstan/ تَحَلُّلاً / تَحلَّلَ الرَّجُلُ.

**بخار** /boxār/ البُخار، الدُّخان، الدَّخَن، الهَبَلَة.

**بخار آمونیاک** /b.-e-āmonyāk/ (شیمـ) رُوحُ النُّشادِر.

**بخار اشباع شده** /b.-e-ešbā'-šode/ البُخارُ المُشَبَّع.

**بخاربندی** /b.-bandi/ الغازُ السَّمّيّ المُتَخَلِّف.

**بخار دادن** /b.-dādan/ تَدْخِيناً / دَخَّنَ.

**بخاردار** /b.-dār/ البُخارِيّ.

**بخارزا** /b.-zā/ مُوَلِّدُ البُخار.

**بخارسنج** /b.-sanj/ مِيْزانُ البُخار، مِيْزانُ ضَغْطِ البُخار.

**بخارشدگی** /b.-šodegi/ التَّبَخُّر، التَّبْخِيْر.

**بخار شدن** /b.-šodan/ تَبَخُّراً / تَبَخَّرَ، تَصَعُّداً / تَصَعَّدَ.

**بخار فراتافته** /b.-e-farātāfte/ البُخارُ المُحَمَّص.

**بخار کردن** /b.-kardan/ تَصْعِيْداً / صَعَّدَ، بَخْراً / بَخَرَ ــَ ت القِدْرُ.

**بخارمانند** /b.-mānand/ البُخارِيّ.

**بخاری** /b.-i/ الدِّفاء، الدِّفّايَة، المِدْفَأَة، المَوْقِد، المُسْتَوْقِد، المَنْقَد، المُصْطَلَى، الوُجاق.

**بخاری برقی** /b.-i-ye-barqi/ المِدْفَأَةُ الكَهْرَبِيَّة.

**بخاری نفتی** /b.-i-ye-nafti/ المِدْفَأَةُ النَّفْطِيَّة.

**بخت** /baxt/ الحَظّ، السَّعْد، البَخْت، الجَدّ، العَوْف، النَّصِيْب ← اقبال.

**بخت آزمایی** /b.-āzmāyi/ یا نَصِيْب، القُرْعَة، لُوْتارِيَّة.

**بختک** /baxtak/ ← کابوس.

**بختی** /boxti/ البُخْت.

**بختیار** /baxtyār/ المَجْدُوْد، الجُدِّيّ، الجُدّ، الجَدِيْد، الحَظّ، الحَظِيْظ، المُطْعَم، (نث) الحَظِيَّة.

**بختیار شدن** /b.-šodan/ حَظّاً / حَظَّ ــَ، حَظاظَةً / حَظَّ ــُ، جَدّاً / جَدَّ ــِ.

**بخش** /baxš/ ۱. النَّصِيْب، الحِصَّة، النُّبْذَة، الشُّذْرَة، القِسْم، القِسْمَة، الجُزْء، القِسْط، الشِّجْن، القِطْعَة، الرِّجْل، البِداد، الشَّطْر، الفِرْع، الخَطّ ← پاره، بهره ۱. ۲. المادَّة، البَنْد، السِّلْعَة ← ماده، بند ۵. ۳. المَصْلَحَة، الشُّعْبَة، المُؤَسَّسَة، الإدارَة، الدّائِرَة، الرُّكْن، القِطاع، ← شعبه، اداره. ۴. [در تقسیمات اداری کشور] المِنْطَقَة، الحَيّ، القُطْر، المِخْلاف. الخُطّ، الصُّقْع، الكُوْرَة. ۵. ~ [کتاب] المَقال، الفَصْل، القُطْعَة. ۶. (رضـ) ← تقسیم.

**بخش آموزشی** /b.-e-āmuzeši/ رُكْنُ التَّرْبِيَةِ.

**بخش خصوصی** /b.-e-xosusi/ القِطاعُ الخاصّ.

**بخش عمومی** /b.e-omumi/ القِطاعُ العامّ.

**بخشایش** /baxšāyeš/ ← بخشودن، بخشیدن، بخشش.

**بخشایشگر** /b.-gar/ ← بخشنده.

**بخشایندگی** /baxšāyandegi/ ← بخشندگی، بخشش، بخشیدن.

**بخشاینده** /baxšāyande/ ← بخشنده.

**بخش‌بندی** /baxš-bandi/ القِسْمَة.

**بخش‌پذیر** /baxš-pazir/ (رضـ) قابِلٌ لِلقِسْمَةِ، مايَقْبَلُ القِسْمَةَ.

**بخش‌پذیری** /b.-paziri/ الإنْقِسام، قابِلِيَّةُ القِسْمَةِ.

**بخشدار** /b.-dār/ مُدِيْرُ النّاحِيَة، مُدِيْرُ المَرْكَز، المِخْلاف.

**بخشش** /baxšeš/ ۱. الجُوْد، السَّخاء، السَّمْح، السَّماحَة، السَّماح، المُسامَحَة، العَطا، العَطاء، العَطِيَّة، العَطاوَة، العَطاءَة، العَطِيَّة، الهِبَة، الكَرامَة، الكَرَم، الإنْعام، النَّعِيْم، المَوْهَبَة، الأَلْو، الأَتْو، المَبَرَّة، البَخْشِيْش، البَذْل، البَقْشِيْش، الثَّواب، الجَدا، الجَداء، الجَدْوَى، الجَزْع، الحِباء، الحُبْوَة، الجُذْوَة، الحُلْوان، الدِّسِيْعَة، أَرْيَحِيَّة، الرَّحَمُوت، الرَّحْمَة، الرِّزق، الرِّفْد، الزِّبْد، السَّخاوَة،

السَّیْب، السَّلْج، الشَّبَر، الشِّبْر، الشُّکْد، الشُّکْم، الشُّکْمَی، الصَّفَد، الطَّلَف، الطُّوْل، المَعْرُوْف، العَفْو، العَرَض، المَعْذَرَة، العِداد، العُرْف، العَصْر، العارِفَة، الفَضْل، الفَعال، الفاضِلَة، الإفادَة، القَسْم، الکَیْس، الإکْرامِیَّة، اللُّهْیَة، المَنْح، المِنَّة، المَخْن، النَّحْل، النِّحْلَة، النَّدَی، النَّزَل، النُّزُول، النَّصِیرَة، النُّفْحَة، الإنْفاق، النّافِلَة، النَّفَل، النَّوْفَل، النَّوْء، النّال، النَّوْل، النَّوال، الوَهَب، الإیهاب، الهِشام، الهِنْء، ۲. الإنْعام، الإنْعامَة، النَّیْلَة، النَّیْل، الصِّلَة، العَطِیَّة، المِنْحَة، الوَصْل، الوَهْبَة، المَوْهِبَة، العائِدَة ← انعام، هدیه، پاداش. ۳. الغُفْران، الغَفِیْر، المَغْفِرَة، العَفْو، الإغْضاء، الصَّفْح ← آمرزش.

**بخشش خواستن** /b.-xästan/ إسْتِرْحاماً / إسْتَرْحَمَ.

**بخشش کردن** /b.-kardan/ ← بخشیدن.

**بخش شده** /baxš-šode/ القَسِیم.

**بخش کردن** /b.-kardan/ ۱ ← تقسیم کردن، قسمت کردن. ۲ ← (رض) تقسیم کردن.

**بخش شدن** /b.- šodan/ إنْقِساماً / إنْقَسَمَ الشَّیءُ.

**بخش ناپذیر** /b.-näpazir/ غَیْرُ قابِلٍ للإنْقِسام.

**بخشنامه** /baxšnäme/ النَّشْرَة، المَنْشُور، البَلاغُ التَّعْمِیمِیّ، المَنْشُورُ الدَّوْرِیّ، خِطابٌ دَوْرِیّ. کتابٌ دَوْرِیّ، تَعْمِیم.

**بخشندگی** /baxšandegi/ السَّخاء، السَّخاوَة، الکَرَم، المَکْرُمَة، الرَّهْشَة، العُرْف، الفُتُوَّة، النَّدَی، الیَدُ البَیْضاء.

**بخشنده** /baxšande/ ۱. الجَواد، الجَوّاد، الجَیِّد، الرّاحِم، الرَّحْمن، السَّخِیّ، المِعْطاء، الکَرِیم، المِکْرام، المَنّان، المَنُون، المِنْعام، المُنْعِم، الوَهّاب، المِئْتاء، المِئْتاة، الأَمّارَة، البَحْر، البَدَل، البادِل، البَذُوْل، البَذّال، بَسِیطُ الیَد، الجادِیّ، الجَدِیّ، الجَزْل، المِحْسان، الحَسِیس، الحُرّ، (نث) الحُرَّة، المِخْراق، المُتَخَطْرِف، رَحِیبُ الباع أو الذِّراع، رَحْبُ الباع أو الذِّراع، الرَّحُوم، الرُّعافِیّ، المُرَزَّأ، المُرَهَّق، الزَّخّار، الزُّفَر، المُشْهِب، المُشْهِم، السَّمِیْح، السَّفّاح، سَبْطُ الیَدَیْن، السَّجْل، السُّؤْلَة، الشَّمْر، الصَّفّاح، الصَّفُوح، طَوِیلُ الباع، العاتِک، الغِطْراف، الغِطْرِیْف، الغَمْر، غَمْرُ الرِّداء، الغَیْداق، الفَتَی، الفَجِیْل، الفَیّاح، الفَضُول، الفَیّاض، الفَیْض، الفَنِیْع، الفَضْفاض، القُدَم، القَدُوم، القُدام، القائِم، الکُرام، الکَرَم، الکَرّام، کَثیرُ الرَّماد، المَکْرُمان، المَکْرَمَة، المُکْرَم، کَریمُ الباع، رَحْبُ الباع، اللُّهَمّ، المَنّاح، المانِح، النَّجْب، النُّجْبَة، النَّزّ، النَّفّاخ، النّال، النَّوْفَل، النُّوَیْل، المِنْهال، الواهِب، الوَصُول، الوَهّاص، المُوْدِي، الهَدّ، الهَیْثَم، الهَشْهاش. ۲. الغافِر، الغَفّار، الغَفُور ← آمرزنده.

**بخشودن** /baxšudan/ ← بخشیدن.

**بخشی** /baxši/ (رض) المَقْسوم ← مقسوم.

**بخشیاب** /baxšyäb/ (حس) المَقْسُومُ علیه. ← مقسوم علیه.

**بخشیدن** /baxšidan/ ۱. إعْطاءً / أَعْطَی، إنْعاماً / أَنْعَمَ علیه بکذا، فَضْلاً / فَضَلَ ـُ إفْضالاً / أَفْضَلَ علیه، وَهْباً ووَهَباً وهِبَةً / وَهَبَ / یَهَبُ المالَ فلاناً ولفلانٍ، جُوداً / جادَ ـُ علیه، بَذْلاً / بَذَلَ ـِ الشَّیءَ، سُخُوّاً وسَخاءً / سَخا ـُ سَخاً وَسخاءً وسَخاوَةً وسُخُوَّةً / سَخُوَ ـُ سَخی / سَخِیَ ـَ أَتْیاً وأُتِیّاً وإتْیاناً وإتِیّانَةً ومَأْتاةً / أَتَی ـِ الشَّیءَ و به، إیتاءً / آتَی یُؤْتِي هـ الشَّيءَ، تأوِیَةً / أَوَّی له، أَلْواً / أَلا ـُ، أَوْساً وإیاساً / آسَ ـُ بِرّاً ومَبَرَّةً / بَرَّ ـِ، إبْتاراً / أَبْتَرَ، مُبارَّةً / بارَّ، تَبَرُّعاً / تَبَرَّعَ بالعطاء، بَخْشَشَةً / بَخْشَشَ، بَلّاً وبَلالاً / بَلَّ ـُ یدَه، بَضّاً وبُضُوضاً وبَضِیضاً / بَضَّ ـُ له، جَدْواً / جَدا ـُ هـ وعلیه، إجْداءً / أَجْدَی فلاناً / تَجْزِئَةً / جَزَّأَ، حَبْواً وحِباءً وحَبْوَةً الشيءَ و هـ به، إحْذاءً / أَحْذَی، حَفْواً / حَفا ـُ هـ الشيءَ، حَنِیْناً حَنَّ ـِ علیه، خَضْماً / خَضَمَ ـُ له من مالِه، دَسْعاً / دَسَعَ ـَ فلاناً، دَشْناً / دَشَنَ ـُ، رَفْداً / رَفَدَ ـِ، إرْفاداً / أَرْفَدَ، زَخْلَفَةً / زَخْلَفَ له دیناراً، إسْجالاً / أَسْجَلَ، سَماحاً / سَمَحَ ـَ بکذا، طَوْلاً / طالَ ـُ علیه، سَماحَةً وسُمُوحَةً / سَمُحَ ـُ، إسْداءً / أَسْدَی إلیه مَعْروفاً، تَسْمِیْناً / سَمَّنَ له، إسْتِطالَةً / إسْتَطالَ علیه بکذا، تَطَوُّعاً / تَطَوَّعَ بالشَّيءِ، إطْلافاً / أَطْلَفَ، إعْتِساماً / إعْتَسَمَ، غَدَفاً / غَدَفَ ـُ له في العَطاء، إغْداقاً / أَغْدَقَ علیه، إغْناماً / أَغْنَمَ، تَغْنِیْماً / غَنَّمَ، فِحالَةً وفُحُولَةً / فَحُلَ ـُ، تَفَجُّراً / تَفَجَّرَ الرَّجلُ بالعَطاءِ، إفْراضاً / أَفْرَضَ، تَفْصِیْلاً / فَصَّلَ، فَناعَةً / فَنُعَ ـُ، فَیاضَةً وفُیُوضَةً / فاضَ ـِ، قُثُوماً / قَثَمَ ـِ له، قَذْماً / قَذَمَ ـُ له من العطاء، تَقْسِیْماً / قَسَّمَ، إقْعاثاً / أَقْعَثَ له العطیَّةَ، کَرَماً وکَرَمَةً وکَرامَةً / کَرُمَ ـُ، تَکَرُّماً / تَکَرَّمَ، لَخْیاً / لَخِیَ ـِ، تَلْزِئَةً / لَزَّأَ، لَزْءاً، لَزَأَ ـَ، إلْهاءً /

أَلْهَى، تَمْجِيْداً / مَجَّدَ، إمْجاداً / أَمْجَدَ، مَخْناً / مَخَنَ ـَ إمْداداً / أَمَدَّ هـ بمال أو غيره، إمْداشاً / أَمْدَشَ، مَزانَةً / مَزَنَ ـُ، مَشْرِباً / مَشَرَ ـُ مَنْحاً / مَنَحَ ـَ، تَمَنُّحاً / تَمَنَّحَ، مُمانَحَةً ومِناحاً / مانَحَ، نُحُولاً ونَحْلاً / نَحَلَ ـُ، إنْحالاً / أَنْحَلَ، نُدُوّاً / نَدا ـُ، إنْداءً / أَنْدَى، تَنَدِّياً / تَنَدَّى، إنْطاءً / أَنْطَى، نَفْحاً / نَفَحَ ـَ هـ بكذا، نَـوْلاً ونَوالاً / نالَ ـُ هـ العَطِيَّةَ أو بها، نَيَلاً ونائِلاً ونَوْلاً / نالَ ـَ تَنْوِيْلاً / نَوَّلَ، إنالَةً / أَنالَ، إيْجاءً / أَوْجَى، تَوَسُّعاً / تَوَسَّعَ في العطاء، وِصْلاً وصِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ، وَقْشاً / وَقَشَ يَقِشُ له بشيءٍ، تَواهُباً / تَواهَبَ القَـومُ، مُهاتاةً / هاتَى، هَزْراً / هَزَرَ ـِ، هَمْراً / هَمَرَ ـِ لفلانٍ مـن ماله، هَنْأً / هَنَأَ ـَـُ، تَهَيُّئاً / تَهَيَّتَ له شيئاً، إيْداءً / أَيْدَى عند فـلانٍ وإليه، مُياداةً / يادَى ← دادن. ۲. عَفْواً / عَفا ـُ عنـه وله ذَنْبَه وعن ذَنْبِـهِ، إعْفاءً / أَعْفَى، مُعافاةً / عافَى، رَحْمَةً ومَـرْحَمَةً ورُحْماً / رَحِمَ ـَ غَفْراً وغَفِيْرَةً وغَفِيراً وغُفْراناً وغُفُوراً ومَغْفِرَةً / غَفَرَ ـِ، اِغْتِفاراً / اِغْتَفَرَ له الذَّنْبَ، تَبْرِيراً / بَرَّرَ، تَحْلِيْلاً / حَلَّلَ من ذَنْبٍ، عُذْراً ومَعْذِرَةً وعُذْرَى / عَذَرَ ـِ، إعْذاراً / أَعْذَرَ، إغْضاءً / أَغْضَى عن الأَمْرِ، صَفْحاً / صَفَحَ ـَ عنه، مُسامَحَةً / سامَحَ، تَكْفِيراً / كَفَّرَ له الذَّنْبَ ← آمرزیدن، عفو کردن.

**بخشیزه** /baxšize/ القُسَيْم.

**بخل** /boxl/ البُخْل، الإمْساک، الضِّـنّ، الضِّنَّة، الشُّحّ، الحَصَر، الألُومَة، الكَزَر، الكَزَم.

**بخل ورزیدن** /b.-varzidan/ ← بخیلی کردن.

**بخو** /boxow/ القَيْد، الغُلّ، المِقْطَرَة، الدَّهَق.

**بخور** /boxur/ البَخُور، الذُّكْوَة.

**بخور بربر** /b.-e-barbar/ (گیا) السُّرْغَنْد.

**بخور دادن** /b.-dädan/ تَبْخِيْراً / بَخَّرَ هـ وعليه.

**بخوردان** /b.-dän/ المِبْخَرَة، المِجْمَرَة، المِقْطَرَة.

**بخورک** /boxorak/ (گیا) ← ارژن.

**بخور کردن** /boxur-kardan/ تَجَمُّراً / تَجَمَّرَ بالمِجْمَرة، اِجْتِماراً / اِجْتَمَرَ، واسْتَجْمَرَ بـالمِجْمَرَة، اِكْتِباءً / اِكْتَبَى بالعُود ونحوه، تَكَبِّياً / تَكَبَّى.

**بخور مـریم** /b.-maryam/ (گیا) العَـرْطَنِيْثا، الهَـوم، السُّكَع، دُوَيْکُ الجَبَل.

**بخور مـورشکه** /b.-muršeke/ (گیا) بَخُورُ البَـرْبَر، بَخُور السّودان، السُّرْغَنْد، الدِيْدَهَک.

**بخور و نمیر** /boxor-o-namir/ اللُّمْعَة، الكَفَف، الكَفاف.

**بخو کردن** /boxu-kardan/ شَكْلاً / شَكَلَ ـُ، تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ.

**بخیل** /baxil/ ← خسیس.

**بخیل شدن** /b.-šodan/ ← خسیس شدن.

**بخیل کردن** /b.-kardan/ ← خسیس کردن.

**بخیلی** /b.-i/ ← خسیسی.

**بخیلی کردن** /b.-i-kardan/ ← خسیسی کردن.

**بخیه** /baxye/ ۱. قُطْبَةُ الخِياطَـة، المُلَّة. ۲. (پز) الخَيْطُ [يُستخدم في خياطة الجراح]، الدَّرْزَة، الخِياطَةُ للجِراح.

**بخیه زدن** /b.-zadan/ ۱ـ مَلّاً / مَلَّ ـُ وتَشْرِيْجاً / شَرَّجَ، وتَشْرِيْجاً / سَرَّجَ الثَّوْبَ ← کوک زدن. ۲. (پز) تَـدْرِيْزاً / دَرَّزَ.

**بخیه کردن** /b.-kardan/ (پز) ← بخیه زدن.

**بد** /bad/ السَّـيِّء، الرَّدِيء، الشِّـرِّيْـر، الـرُّذالَة، الـرَّدّ، البَهْـرَج، الحُثال، الحُثـالَـة، الحِمِـرّ، الدُّعْـر، الشُّنْيْـر، الضِّرح، العِفْر، العِفِرّ، العِفْرِيْـت، العِفْرِيَة، الغَثّ، الغَثِيث، القَلَطِيّ، المَغِيْـث، المَمْقُوت، النَّبِيْث، الـوَخِيمْ، الـوَجَا، الوَجاء.

**بد آب و هوا** /b.-äb-o-havä/ سَيِّئَةُ الطَّقْس، غَيْرُ صِحِّيّ، غَيْرُمُلائمٍ للصِّحَّةِ، وَبِيْل.

**بد آمدن** /b.-ämadan/ اِسْتِيْحاشاً / اِسْتَوْحَشَ منه.

**بدآموزی** /b.-ämuzi/ سُوْءُ التَّعْلِيمِ أو التَّهْذِيْب أو التَّرْبِيَةِ.

**بدآواز** /b.-äväz/ ← بدصدا.

**بدآوردن** /b.-ävardan/ ← بدبیاری.

**بداختر** /b.-axtar/ ← بدبخت.

**بداختری** /b.-a.-i/ ← بدبختی.

**بداخلاق** /b.-axläq/ ← بدخوی.

**بداخلاق شدن** /b.-a.-šodan/ ← بدخوی شدن.

**بداخلاق کردن** /b.-a.-kardan/ ← بدخوی کردن.

**بداخلاقی** /b.-a.-i/ ← بدخویی.

**بداخلاقی کردن** /b.-a.-i-kardan/ ← بدخوی شدن.

**بداخم** /b.-axm/ ← بدخوی، اخمو، ترشروی.

**بداخمی** /b.-a.-i/ ← بدخویی، ترشرویی.

**بداخمی کردن** /b.-a.-i-kardan/ ← بدخوی شدن.

**بدادا** /b.-adä/ الرَّدِيءُ السِّيْرَة، السَّيِّءُ الأداء.

**بداصل** /b.-asl/ الهَجِين، عَدِيمُ الأَصْـل، سَيّءُ الأصل، الخَيْقَر.

**بداغ** /bodäq/ (گیا) الخَمان.

**بداغ امریکـایی** /b.-e-emrikäyi/ (گیا) أُفْلُـوسٌ قَيْقَبِيٌّ الوَرَق.

**بداغ سفیـد** /b.-e-sefid/ (گیا) أُفْلُـوسٌ ثَلْجِيٌّ، بَلَسـانٌ أَبْيَض، كُرَةُ الثَّلْج، مِنْقارُ الكُرْكِيّ.

**بداغر** /bad-oqor/ ← شوم.

**بداغها** /bodäqhä/ (گیا) الخَمانِيّات.

**بداقبال** /bad-eqbäl/ ← بدبخت.

**بداندیش** /b.-andiš/ ← بدنیّت.

**بداندیشی** /b.-a.-i/ ← بدنیّتی.

**بدباطن** /b.-bäten/ ← بدذات.

**بدباطنی** /b.-b.-i/ ← بدذاتی.

**بدبخت** /b.-baxt/ الشَّقِيّ، سَيّءُ الطّالِـع، سَيّءُ الحَظّ، النَّحْس، النَّجِيْـس، بَذُّ الجَدّ، التَّعِس، الظِّلِّيْـف، الأَنْكَد، مَنْكُودُ الحَظّ، النَّكِد.

**بدبختانه** /b.-b.-äne/ مِنْ سُوءِ الحَظّ، مَعَ الأَسَف، لِسُوءِ الحَظِّ.

**بدبخـت شدن** /b.-b.-šodan/ بُؤْسـاً وبَئِيْساً وبُـؤُوساً / وبُؤْسَى / بَئِسَ ـَ كَدَراً و كُـدُوْرَةً وكَدَارَةً وكُدُوراً / كَدِرَ ـَ وكَدَرَ ـُ وكَدُرَ ـُ عيشُهُ، شَقاً وشَقاءً وشَقاوَةً وشِقْوَةً / شَقِيَ ـَ، نَحْساً ونَحاسَةً ونُحُوسَةً / نَحُسَ ـُ، نَحَساً / نَحِسَ ـَ، نَعْساً ونُعاساً / نَعَسَ ـَ جَـدُّه، نَكَداً / نَكِدَ ـَ وتَنَكُّداً / تَنَكَّدَ عَيْشُهُ، نَكْباً / نَكَبَ ـُ.

**بدبخت کردن** /b.-b.-kardan/ شَقاءً / شَقا ـُ، إشْقاءً / أَشْقَى، تَعْساً / تَعَسَ ـَ، إتْعـاساً / أَتْعَسَ، تَنْكِيْداً / نَكَّدَ عَيْشَه.

**بدبختی** /b.-b.-i/ الشَّقاوَة، الشَّقاء، التَّعْـس، التَّعاسَة، البُؤْس، النَّحْـس، البَلْوَى، البَلِيَّـة، المُصِيْبَة، المُصـاب، المُصابَة، الدّاهِيَة، سوءُ الحَـظّ، الشُّؤْم، الشُّوْم، المَأْساة، البُقّارَى، الحادِث، الحادِثَة، الحُـرْف، المَسْكَنَة، الصّابَة، الضَّرّاء، الطّـامَّة، الغاشِيَة، الغـائِلَة، الفادِحَة، الفـاجِعَة، الكَـدَر، الكَرِيْهَـة، الكارِثَـة، المَكْرُهَـة، اللَّمَّة، المُلِمَّـة، النّائِبَة، النُّـوْبَة، النّازِلَة، النَّكَد، النَّكَب، النَّكْبَـة، الوَيْبَة، الواقِعَـة، الوَيْل، الوَيْلَـة، «چه ~ بزرگی»: يـالَلْمُصِيْبَة. «~ پشت سر ~»: ضِغْثٌ على إبّالَة، بَلِيَّةٌ على بَلِيَّة.

**بدبده** /badbade/ (جانـ) الدُّجّ ← هدهد.

**بدبوم** /bad-bum/ اليابِسَة.

**بدبوی** /bad-buy/ العَفِن، النَّتِن، المُنتِن، كَرِيْهُ الرّائِحَة، خَبِيْـثُ الرّائِحَـة، الزَّفِـر، السَّجِيْـس، السَّهِک، الشَّخْـم، الصَّنِق، الصَّئِـک، العَطِين، العَطِيْنَـة، الغَساق، الغَسّـاق (نث) الزَّخماء.

**بدبوی شدن** /b.-b.-šodan/ إنْتاناً / أَنْتَنَ، تَعْفِيْناً / عَفَّنَ، خَنْزاً و خُنُوزاً / خَنِزَ ـِ، خَنَزاً / خَنِزَ ـَ، خُنُوزَةً / خَنُزَ ـُ دَفَراً / دَفِرَ ـَ، إزْواحاً / أَزْوَحَ، تَرَوُّحـاً / تَرَوَّحَ، زَهـامَةً وزُهُومَةً / زَهُمَ ـُ شَخَماً / شَخِمَ ـَ، قَمَناً / قَمِنَ ـَ نَتْناً / نَتَنَ ـِ نَتانَةً ونُتُونَةً / نَتُنَ ـُ نَتَناً / نَتِنَ ـَ، عَفْناً / عَفَنَ ـِ عَفَناً وعُفُونَةً / عَفِنَ ـَ.

**بدبـویی** /b.-b.-i/ عُفُونَـة، النَّتْن، الـزُّهُومَـة، الدَّفْـر، الخُنوزَة.

**بدبیاری** /b.-biyäri/ سُوْءُ الحَظِّ.

**بدبین** /b.-bin/ ۱. المُقَدِّرُ السُّوْء، المُسْتَطِيْر، المُتَشائِم، القَرّار، النَّعّاب، النَّفّاق، السَّيّءُ الظَّنّ. ۲. (پز) التَّشاؤُمِيّ.

**بدبینـی** /b.-b.-i/ ۱. تَقْدِيْـرُ السُّوْء، التَّشـاؤُم. ۲. (پز) التَّشاؤُمِيَّة.

**بدترکیب** /b.-tarkib/ القَبِيْحُ الصُّوْرَة، المُشَوَّه، المَسِيْخ، المَمْسُوخ ← زشت.

**بدپسند** /b.-pasand/ ← مشکل‌پسند.

**بدپیله** /b.-pile/ ← کینه‌توز، انتقامجو.

**بدجنس** /b.-jens/ ← بدذات.

**بدجنسی** /b.-j.-i/ ← بدذاتی.

**بدچشـم** /b.-cešm/ السَّيّءُ النَّظْـرَة. ۲ ← چشم زخـم رسان، چشم زخم زننده.

**بدحال** /b.-häl/ القَلِق، كاسِفُ البـال، الظِّلِّيْف، الوَبَد، المُتَحَشِّف.

**بدحالت** /b.-hälat/ المُعَكْنَن ← ناجور.

**بدحال شدن** /b.-häl-šodan/ شَقاً وشَقاءً وشَقاوَةً وشِقْوَةً / شَقِيَ ـَ، هُـزْلاً وهُزالاً / هَزَلَ ـُ ت حالُ فـلانٍ، خُفُوفاً / خَفَّ ـِ ورُزُوحاً ورَزاحاً / رَزَحَ ـَ ت حالُهُ، هَوْعاً / هاعَ ـَ.

**بدحـالی** /b.-h.-i/ ← سُوْءُ الحال، البَـذاذ، البَذاذَة، الضُّرّ، التَّضُرَّة، الضَّيْقَة، الضَّنا، الضَّنَى.

**بدحساب** /b.-hesäb/ ← السَّيِّءُ المُعامَلَة، المُماطِل، الرَّديءُ العُمْلَة.

**بدخش** /badaxš/ البَلْخَش ← لعل.

**بدخط** /bad-xat/ الرَّدِيءُ الخَطّ.

**بدخلق** /b.-xolq/ ← بدخوی.

**بدخو** /b.-xu/ ← بدخوی.

**بدخواب** /b.-xäb/ ← الرَّدِيءُ النَّوْم.

**بدخواه** /b.-xäh/ ← العَدُوّ، الحاقِد، الحَقُود، الحَسُود، الـرَّمُـوق، الشَّـامِت، الضَّغِـن، العَـقّ، العـاقّ، المُغِـلّ، المُقاوِم، النَّاقِم، السَّيِّءُ النِّيَّة.

**بدخواهی** /b.-x.-i/ العُدْوان، الظُّلْم، سُوءُ النِّيَّة، الحِقْد، الحَقِيْدَة، الخُبْث، الخَباثَة، السَّخَم، السَّخِيْمَة، الشَّماتَة، الضِّغْـن، الغِلّ، الغَلِيْـل، المَـوْجِدَة، الـوَغْـر، الوَغَـر← كينه‌توزی.

**بدخـوی** /b.-xuy/ سَيِّئُ الخُلْـق، رَديءُ الطَّبْع، الفَـظّ، خَشِـنُ الأَخْلاق، فـاسِدُ الأَخْـلاق، الشَّـرِس، الشِّرِيـس، العِـزبيْـد، الإِلْـق، الإِلْقَـة، البَشِـع، الجَـأّات، الجَحْـد، المُجَلِّب، الخَبّاص، الخُنْدُب، الحـارد، الحَرْدان، الحُزُقّ، الحُزُقَّـة، المُحَضرَم، الخُطُبّ، الجِقْلِـد، الحانِـق، الحِلِّز، الـدَّخِن، المُتـداكِـس، الدّاعِـر، الـدُّغْمُـر، الدُّغْمُـرِيّ، المُراهِق، الزِّبَعْرَى، الزُّعْـرُوْر، الزَّعْفُوق، الزُّكْمَة، السَّغِل، الشُّتام، الشُّتـامَة، المُشـارِز، الشَّغْبِر، الشِّكْـز، الشَّكِس، الشِّنَّيْـر، الشِّنْيِـر، الصُّنُّور، الأَضَـزّ، الطِّنْفِـس، العَـزِق، العَرِم، العارِم، العَزُوَر، العِـضّ، العَقِص، العَقام، العَكِص، العَمَرَّد، العَمَـرِّس، الأَعْوَج، الغَضِب، الغُضَابِـيّ، الغُلْظَة، الغَلِق، القُباقِـب، القَتِب، اللَّظّ، اللَّظْلاظ، اللَّغْـو، اللّاع، اللَّفُوف، مُنْفَتِحُ الـوَرِيْد، الفِجّ، الفُذْفُد، الفَـذِم، الوَطْب، الوَغْقَـة، الهَرِش، الحَيْزَبُـو، الحَيْزَبُون، (نـث) المُشارِزَة، الضَّرّاء، المِعْفاص، العِنْفِص.

**بدخوی شدن** /b.-x.-šodan/ شَراسَةً / شَرُسَ ـُ شَرَساً وشَراسَةً / شَرِسَ ـَ فَظاظاً وفَظاظَةً / فَظَّ ـُ تـأَزُّفاً / تأَزَّف، بَذْواً / بَذَا ـُ، تَـرَشاً / تَرِشَ ـَ، جَعَظاً / جَعِظَ ـَ، حُزُوْقَةً / حَزُقَ ـُ حَـرَتاً / حَرِتَ ـَ، تَخْصِيْفاً / خَصَّفَ، دَخَناً / دَخِنَ ـَ خُلُقه، دَغَراً / دَغِرَ ـَ، زَعَراً / زَعِرَ ـَ، زَرَكاً / زَرِكَ ـَ، سَغَلاً / سَغِلَ ـَ، سَرَساً / سَرِسَ ـَ، سَنَراً / سَنِرَ ـَ، شَكازَةً / شَكُزَ ـُ شَكَزاً / شَكِزَ ـَ، شَكَساً وشَكـاسَةً / شَكِسَ ـَ شَناءَةً / شَنُؤَ ـُ ضَرَساً / ضَرِسَ ـَ إِضْزازاً / أَضَزَّ، طَنْفَسَةً / طَنْفَسَ، طَخَخاً / طَخَّ ـَ، عَوَجاً / عَوِجَ ـَ عَزْبَدَةً / عَزْبَدَ، عَكَصاً / عَكِصَ ـَ، عَقَصاً / عَقِصَ ـَ، غَلَقاً / غَلِقَ ـَ، فَجاجَةً / فَجَّ ـُ، إِفْظاءً / أَفْظَى، قَتَباً / قَتِبَ ـَ لَوْعاً ولُـوُوعاً / لاعَ ـُ تَمَعُّقاً / تَمَعَّق، مَسْياً / مَسَى ـِ مَظاظَةً / مَظَّ ـَ تَنَكُّراً / تَنَكَّر، وَعاقَةً / وَعُقَ يَوْعُقُ، وَتَغاً / وَتِغَ يَوْتَغُ، هَرّاً / هَرَّ ـَ، هَرَشاً / هَرِشَ ـَ.

**بدخوی کردن** /b.-x.-kardan/ إِشْراساً / أَشْرَس، إِفساداً / أَفْسَدَ، تَفْسِيْداً / فَسَّدَ.

**بدخویی** /b.-x.-i/ فَسادُ الأَخْلاق، سُـوءُ السُّلُوك، الشَّرّ، الشَّـرَس، الشَّراسَـة، الأَكَّة، البِغـاء، البَـذاء، البَشاعَـة، التَّأَق، التَّـرَس، الحُساس، الـدَّغْمَرَة، الـزَّعارَة، السَّفَـه، الشُّكاسَة، الشِّياص، العَرارَة، العُرام، المَعْق، الوَعْقَة.

**بدخویی کردن** /b.-x.-i-kardan/ ← بدخوی شدن.

**بدخیال** /b-xiyäl/ ← بدگمان.

**بدخیالی** /b.-x.-i/ ← بدگمانی.

**بددانستن** /b.-dänestan/ إِسْتِهْجاناً / إِسْتَهْجَنَ، إِسْتِقْباحاً / إِسْتَقْبَحَ.

**بددل** /b.-del/ ١.حـامِضُ الفُـؤاد، العَيْفان، العَيِّفـان، القاذُور، القاذُوْرَة، القَذُور. ٢ ← ترسو.

**بددلی** /b.-d.-i/ ١. العَيْف، العَيَفان، العِيـاف، القَذْر. ٢ ← ترس.

**بد دماغ** /b.-damäq/ متكبّر.

**بد دماغی** /b.-d.-i/ تكبّر.

**بد دهان** /b.-dahän/ ← بدزبان، فحّاش.

**بد دهانی** /b.-d.-i/ ← بدزبانی، دشنام.

**بددهن** /b.-dahan/ بدزبان، فحّاش.

**بددهنی**/b.-d.-i/ بدزبانی، دشنام.

**بددهنی کردن**/b.-d.-i-kardan/ ← فحّاشی کردن.

**بدذات** /b.-zät/ اللَّئِيْم، وَضِيْعُ الأَصْل، النَّجِس، خَبِيثُ النَّفْـس، الشَّقِيّ، الشَّـأْف، السَّمَلَّع، الخَبِيْـث، الشِّرِّيْـر، السَّمَعْمَع، العِضّ، العَور.

**بدذاتی** /b.-z.-i/ الشَّطارَة، اللُّؤم، وَضاعَـةُ الأَصل، خُبْثُ النَّفْس.

**بدذهن** /b.-zehn/ ← کودن.

**بدذهنی** /b.-z.-i/ ← کودنی.

**بدر** /badr/ البادِرَة، البَذْر.

**بدراه** /b.-räh/ ← گمراه، منحرف.

**بدراه شدن** /b.-r.-šodan/ ← گمراه شدن.

**بد راه کردن** /b.-r.-kardan/ ← گمراه کردن.

**بدرستی** /be-dorosti/ إنَّ ← همانا.

**بدرفتار** /bad-raftär/ سَيِّئُ التَّصرُّف، سَيِّءُ السُّلُوك، سَيِّئُ المُعامَلَة.

**بدرفتاری** /b.-r.-i/ سُوءُ التَّصرُّف، سُوءُ السُّلوك، إساءَةُ المُعامَلَة، العَسْف، الظُّلْم، التَّعَسُّف، الإمْتِهان، الطُّنْبَلَة.

**بدرفتاری کردن** /b.-r.-i-kardan/ إساءَةً / أساءَ إليه، إساءَةً / أساءَ السُّلُوكَ، إعْنافاً / أعْنَفَ، تَعْنِيْفاً / عَنَّفَ، مُشارَّةً / شارَّ هـ شِراساً / ومُشارَسَةً / شارَسَ هـ مُشاهَلَةً وشِهالاً / شاهَلَ، مُضايَقَةً / ضايَقَ.

**بدرقه** /badraqe/ ۱. البَذْرَقَة، الحارِس، الهادِئ، الزَّعِيم، المُبَذْرِق. ۲. التَّوْدِيع، المُشايَعَة.

**بدرقه کردن** /b.-kardan/ تَوْدِيْعاً / وَدَّعَ، مُشايَعَةً / شايَعَ.

**بدرگ** /bad-rag/ ← بدذات، بداصل.

**بدرود** /bedrud/ الوَداع، سَلامَة، التَّرْك.

**بدرود گفتن** /b.-goftan/ تَوْدِيْعاً / وَدَّعَ، ووَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ المسافِرُ النّاسَ.

**بدروزگار** /bad-ruzegär/ ← بدبخت.

**بدروش** /b.-raveš/ ← بدرفتار.

**بدروشی** /b.-r.-i/ ← بدرفتاری.

**بدره** /badre/ البَدْرَة.

**بدریخت** /bad-rixt/ ← زشت، بدترکیب.

**بدزبان** /b.-zabän/ ← دشنام دهنده، فحّاش.

**بدزبانی** /b.-z.-i/ ← دشنام، فحش، ناسزا.

**بدزبانی کردن** /b.-z.-i-kardan/ ← دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن.

**بدزندگانی** /b.-zendegäni/ ← بدروزگار، بدبخت.

**بدسابقه** /b.-säbeqe/ السَّيِّئُ السُّمْعَة.

**بدساخت** /b.-säxt/ ← بدریخت، زشت.

**بدست** /badast/ ← وجب.

**بدسرشت** /bad-serešt/ ← بدذات.

**بدسرشتی** /b.-s.-i/ ← بدذاتی.

**بدسغان** /badasqän/ (گیا) البَدَشْكان.

**بدسلوک** /bad-soluk/ ← بدرفتار.

**بدسلوکی** /b.-s.-i/ ← بدرفتاری.

**بدسلوکی کردن** /b.-s.-i-kardan/ ← بدرفتاری کردن.

**بدسلیقگی** /b.-saliqegi/ رَداءَةُ الذَّوْق.

**بدسلیقگی کردن** /b.-s.--kardan/ إظْهاراً / أظْهَرَ رَداءَةَ الذَّوْقِ.

**بدسلیقه** /b.-saliqe/ ← رَدِيءُ الذَّوْق.

**بدشانس** /b.-šäns/ ← بدبخت.

**بدشانسی** /bad-šänsi/ ← بدبختی.

**بدشغان** /badašqän/ (گیا) ← بدسغان.

**بدشکل** /b.-šekl/ ← زشت.

**بدشکلی** /b.-š.-i/ ← زشتی.

**بدشگان** /badašgän/ (گیا) ← بدسغان.

**بدشگون** /bad-šogun/ ← شوم، بدفال.

**بدصدا** /b.-sedä/ كَرِيْهُ الصَّوْت، سَيِّئُ الصَّوت.

**بدطالع** /b.-täle'/ ←بدبخت.

**بدطعم** /b-ta'm/ ← بدمزه.

**بدعادت** /b.-ädat/ السَّيِّئُ العادَة، القَبِيْح، السَّجِيَّة.

**بدعادت شدن** /b.-ä.-šodan/ سَوَاءً وسَوْءاً / ساءَ ـُ طَبْعُهُ.

**بدعادت کردن** /b.-ä.-kardan/ إساءَةً / أساءَ طَبْعَهُ.

**بدعادتی** /b.-ä.-i/ سُوءُ العادَة، قُبْحُ السَّجِيَّة.

**بدعاقبت** /b.-äqebat/ السَّيِّئُ العاقِبَة.

**بدعت** /bed'at/ البِدْعَة، الهَرْطَقَة، التَّقْلِيْعَة.

**بدعت گذار** /b.-gozär/ ← الخارِجِيّ، الهُرْطَوْقِيّ.

**بدعت گذاشتن** /b.-gozäštan/ إبْداعاً / أبْدَعَ، اِبْتِداعاً / اِبْتَدَعَ، هَرْطَقَةً / هَرْطَقَ.

**بدعمل** /bad-amal/ ← بدکار.

**بدعملی** /b.-a.-i/ ← بدکاری.

**بدعنق** /b.-onoq/ ← بدخوی.

**بدعهد** /b.-ahd/ النّاكِث، الغادِر، الغَدّار.

**بدعهدی** /b.-a.-i/ الغَدْر، الخِيانَة، الإخْلالُ بالعَهْد، نَكْثُ العَهْدِ أو العُهُود.

**بدغذا** /b.-qazä/ الوَغِل، المُحَبْجِب.

**بدغذا شدن** /b.-q.-šodan/ طَسَماً / طَسِمَ ـَ، حَبْحَبَةً / حَبْحَبَ، جَحَناً / جَحِنَ ـَ الصَّبِيُّ، جَدَعاً / جَدِعَ ـَ.

**بدغذا كردن** /b.-q.-kardan/ غَذْراً وغَـدَراناً / غَدَرَ ـُ وذَغْرَاً / دَغْرَ ـَ ت المرأةُ ولدَها.

**بدغذايي** /b.-q.-yi/ الجَحَى، سُوْءُ الغَذاءِ ← ناگوارايي.

**بدفال** /b.-fäl/ ← شوم.

**بدفالی** /b.-f.-i/ ← شومی.

**بدفعل** /b.-fe'l/ ← بدكار.

**بدفعلی** /b.-f.-i/ ← بدكاری.

**بدفهمی** /b.-fahm-i/ سُوْءُ التَّفاهُم.

**بدقدم** /b-qadam/ ← شوم.

**بدقلق** /b.-qeleq/ ← بدعادت.

**بدقلقی** /b.-q.-i/ ← بدعادتی.

**بدقول** /b.-qowl/ ← بدعهد.

**بدقولی** /b.-q.-i/ نَقْضُ الوَعْد، الإخْلالُ بالعَهْد.

**بدقيافه** /b.-qiyäfe/ ← زشت.

**بدكار** /b.-kär/ اللَّعِيـن، المُؤْذِي، المُسِـيء، الشِّرِيـر، الأَبَّل، الحَـرَامِيّ، المُخْزِيّ، الطَّـالح، الطِّنْـي، العُتْرُوْف، الغَلْفَق، الغَوْغاء، الفَقّاع، المِفْلاق.

**بدكاره** /b.-k.-e/ ١← بدكار. ٢ ← روسپی.

**بدكاری** /b.-k.-i/ ← الفُجُور، سُوْءُ الفِعْل، الفِسْق، الزِّناء، اللِّواط، إشْفاق، الفُرُوْت.

**بدكردار** /b.-kerdär/ ← بدكار.

**بدكرداری** /b.-k.-i/ ← بدكاری.

**بدگل** /b.-gel/ ← زشت.

**بدگلی** /b.-g.-i/ ← زشتی.

**بـدگمـان** /b.-gomän/ الظَّنُـون، الظَّنّـان، الشَّكُـوك، المُرْتاب.

**بدگمان شدن** /b.-g.-šodan/ دُخُولاً / دَخَلَ ـُ وتَداخُلاً / تَداخَلَ هـ الشَّـكُّ، سَوْءاً وسَواءً / ساءَ ـُ بـه ظَنّاً، إساءَةً / أَساءَ به الظَّنّ، اشْتِباهاً / اشْتَبَهَ في أَمْرِه، إرْتِياباً / إرْتابَ، تَوَسْوُساً / تَوَسْوَس، مُخامَرَةً / خامَرَ هـ الشَّكُّ، تَوَجُّساً / تَوَجَّس، إغْتِشاشاً / إغْتَشَّ، إشْتِغْشاشاً / إسْتَغَشَّ، لَعِبَ الفَأرُ في عُبِّهِ.

**بـدگمانـی** /b.-g.-i/ الظَّنَّـة، المَظِنَّة، الـرِّيْبَة، الشَّـكّ، الوَسْـوَسَة، التَّغْب، الحَـذَر، التَّحَرُّز، الشُّبْهَـة، الإشْتِباه، عَدَمُ الثِّقَة، المِرْيَة، التُّهْمَة، التُّهَمَة، الهُوْرَة.

**بدگوهر** /b.-gowhar/ ← بداصل.

**بدگوی** /b.-guy/ المُغْتاب، النَّمّام، السّـاعِي، المُفْتَرِي، الثّالِـب، الثُّلْبِيّ، الـذِّرِع، السَّنْبُوت، القَتّـات، القَسّاس، اللُّمُوص.

**بدگـويـی** /b.-g.-i/ ←الـذَّمّ، السَّبّ، السِّعـايَة، الهَجْـو، الهِجَـاء، النَّمّ، الـوَشْـي، الوِشـايَـة، النَّمِيْمَـة، الفِرْيَـة، الإفْتِراء، الثَّلْب، الرَّذْح، الوَقِيْعَـة، المُشاتَمَة، المُشاحَنَة، المُهاتَرَة، النَّيْرَب، المَأْتاة، المَأْبِيَة، الطَّعْن، الغَمْز.

**بدگويـی كردن** /b.-g.-i-kardan/ ذَمّاً ومَـذَمَّةً / ذَمَّ ـُ طَعْناً / طَعَنَ ـَ فيه وعليه، غَمْزاً / غَمَزَ ـِ به وعليه، غَيْبَةً / غابَ ـِ إغْتِيـاباً / إغْتابَ هـ، سِعـايَةً / سَعَى ـَ بـه، أَبْراً وإبارَةً وإباراً / أَبَرَ ـِ، إبْلاغاً / أَبْلَغَ، وتَبْلِيْغاً / بَلَّغَ عنه، أَتْواً / وإتاءً / أَتا ـُ عليه وبه، إحْراقاً / أَحْرَقَ هـ بلسانه، تَحْقِيْراً / حَقَّر، إذْلاءً / أَذْلَى فيه، ذِكْراً وتَذْكاراً / ذَكَرَ ـُ، رَشْقاً / رَشَقَ ـُ عليه، تَشْنِيْراً / شَنَّرَ عليه، تَشْنِيْعاً / شَنَّعَ، عَيْباً وعاباً / عابَ ـِ تَعْيِيْباً / عَيَّبَ، فَرْياً / فَرَى ـِ وافْتِراءً / إفْتَرَى عليه، قِداحاً ومُقادَحَةً / قادَحَ، تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ في أو على شخـص، لَسْناً / لَسَنَ ـُ، تَلَمُّظاً / تَلَمَّظَ بـذكره، تَمْطِيطاً / مَطَّطَ، نَحْتاً / نَحَتَ ـِ فلاناً أوعِـرْضَه، نَزْكاً / نَزَكَ ـُ هـ، نَقِيْصَةً / نَقَصَ ـُ، وَشْياً ووِشايَةً / وَشَى يَشِي به، هَجْواً وهِجاءً وتَهْجاءً / هَجا ـُ، هُمْزاً / هَمَزَ ـِ.

**بدل** /badal/ العِوَض، البَـدِيْل، البُدّ، الخَلَـف، العائِض، العُقْبَة ← عوض.

**بدل چينی** /b.-cieni/ خَزَفٌ مُزَخْرَف.

**بدل سنا** /bad-e-sanä/ (گيا) أُكَيْلِيْل.

**بدلقا** /bad-leqä/ ← زشت.

**بدلهجه** /b.-lahje/ خَشِنُ اللَّهْجَة.

**بدل كردن** /badal-kardan/ تَبْدِيْلاً / بَدَّل، إسْتِبْدالاً / إسْتَبْدَل، إقْتِيالاً / إقْتالَ شَيْئاً بشيءٍ ← عوض كردن.

**بدلی** /b.-i/ التَّقْلِيْد، المُقَلَّد، المُخْتَلَق ← تقلبی.

**بدليون** /badliyun/ (گيا) المُقْل.

**بدمذهب** /bad-mazhab/ المُلْحِد، السَّيِّئُ المَذْهَب.

**بدمزه** /b.-maze/ كَرِيْهُ الطَّعْم، الجَشِب.

**بدمست** /b.-mast/ المُعَرْبِدُ من الكَأْسِ الأُوْلَى.

**بدمستی** /b.-mast-i/ السَّكْران، عَرْبَدَةُ السِّكِّير.

**بدمستی كردن** /b.-m.-i-kardan/ تَخَلُّعاً / تَخَلَّعَ.

**بدمعاملگی** /b.-mo'ämelegi/ المُماطَلَة، سُوءُ المُعامَلَة.

**بدمعامله** /b.-mo'ämele/ المُماطِل، السَّيِّئُ المُعامَلَة.

**بدمنظر** /b.-manzar/ ← زشت، بدنما.

**بدمنظری** /b.-m-i/ ← زشتی.

**بدمینتن** /badminton/ بَدْمِنْتُن، لُعْبَةُ تِنِس الرِّيْشَة.

**بدن** /badan/ الجُثَّة، الجِسْم، الجَسَد ← تن، کالبد.

**بدنام** /bad-näm/ الشَّهِيْر، المُشَهَّر، رَدِيءُ السُّمْعَة، سَيِّئُ السُّمْعَة، ذُو شُهرةٍ سَيِّئَةٍ، المَهْجُوّ، النَّكِيْت، المُنْثَلِمُ الصِّيْت أو السُّمْعَة ← رسوا.

**بدنام شدن** /b.-n.-šodan/ تَهَتُّكاً / تَهَتَّک، إِنْهِتاكاً / إِنْهَتَکَ، إِفْتِضاحاً / إِفْتَضَحَ، إِنْکِشافاً / إِنْکَشَفَ ← رسوا شدن.

**بدنام کردن** /b.-n-kardan/ غَمْزاً / غَمَزَ ـِ به و علیه، سِعایَةً / سَعَی ـَ بفلانٍ، فَرْياً / فَرَی ـِ وإفْتِراءً / إفْتَرَی علیه، مُفاضَحَةً / فاضَحَ، وَشْياً و وِشايَةً / وَشَی يَشِي به إلی کذا، تَشْهِيْراً / شَهَّرَ، إنْتِهاکاً / إنْتَهَکَ الرَّجُل، تَبَلِّياً / تَبَلَّی علی، تَلْدِيْداً / لَدَّدَ بـه، أبْراً و إبـارَةً و إباراً / أَبَرَ ـِ خَزْياً / خَزَی ـِ إِخْزاءً / أَخْزَی، خَدْشاً / خَدَشَ ـِ خَبْصاً / خَبَصَ ـِ علیه، تَخَرُّصاً / تَخَرَّصَ، خَمْجاً / خَمَجَ ـُ شَيْناً / شانَ ـِ کَسْراً / کَسَرَ ـِ شَرَفَـه أو اِسمَه، لَحْياً / لَحَی ـَ هـ، تَمْرِيْغاً / مَرَّغَ، و إمْراغاً / أَمْرَغَ عِرْضَهُ، نَحْتاً / نَحَتَ ـِ هُ بلسانِهِ، وَصْماً / وَصَمَ يَصِمُ، هَتّاً / هَتَّ ـُ هَتْکاً / هَتَکَ ـِ عَرّاً / عَرَّ ـُ هـ ← رسوا کردن.

**بدنامی** /b.-n.-i/ الخِزْي، السُّمْعَة، السَّبّ، سُمْعَةٌ سَيِّئَة، شُهْرَةٌ سَيِّئَـة، الوَصْمَة، النَّمّ، الهَتِيْکَة، الفَضْـع، الطَّعْن، الثَّلْـب، الجُرْسَـة، الشُّنار، العَـرَر، المَعَـرَّة، الفَوْهَـة ← رسوایی.

**بدنژاد** /b.-nežäd/ ← بداصل.

**بدنسل** /b.-nasl/ ← بداصل.

**بدنفس** /b.-nafs/ ← بدذات.

**بدنفسی** /b.-n.-i/ ← بدذاتی.

**بدنما** /b.-nemä/ ← زشت.

**بدنمایی** /b.-n.-yi/ ← زشتی.

**بدنه** /badane/ البَدَن، الطِّنّ، الجِرْم، الجِسْم.

**بدنهاد** /b.-nahäd/ ← بدذات.

**بدنهادی** /b.-n.-i/ ← بدذاتی.

**بدنه خودرو** /badane-ye-xudrow/ بَدَنُ السَّيّارَة.

**بدنهٔ کشتی** /b.-ye-kešti/ بَدَنُ السَّفِيْنَةِ.

**بدنهٔ هواپیما** /b.-ye-haväpeymä/ جِسْمُ أو بَدَنُ الطّائِرَة.

**بدنی** /b.-i/ الجِسْمِيّ، الجِسْمانِيّ.

**بدنیت** /bad-niyyat/ الحَقُـود، المُتَشـائِم، الخَبِيْـثُ الطَّـوِيَّـة، السَّيِّـئُ النِّيَّة، الخَبِيْـث، الـرَّدِيء، الضِّبْـس، الدَّغْرِم، مُنْقَطِعُ القِبال.

**بدنیتی** /b.-n.-i/ سُـوْءُ النِّيَّة، خُبْـثُ الطَّـوِيَّة، الحِقْـد، التَّشاؤُم، السَّخَم، السَّخِيْمَة.

**بدورو** /bodowrow/ (نظ) خُطْوَة سَرِيْعاً.

**بدون** /bedune/ بِلا، مِنْ غَيْرِ، «~ تعارف»: بلاتکلیفِ.

**بدون هدف** /b.-e-hadaf/ (نظ) عَشْوائِيّ.

**بدوی** /badv-i/ ← بیابانی.

**بدوی شدن** /b.-i-šodan/ بَدْواً وبِداوَةً / بَدَا ـُ القومُ.

**بدهکار** /bedehkär/ المَـدِيْـن، المَـدْيُـون، الغَـرِيْـم، المَقْرُوض، المَطْلُوبُ منه کذا، «من به شما ~ م»: أنا مَدِيْنٌ أو مَدْيُونٌ لکَ.

**بدهکاری** /b.-i/ المَدْيُونِيَّة، القَرْض، الدَّيْن.

**بدهی** /bedeh-i/ الدَّيْن، الطَّلَب.

**بدهیکل** /bad-heykal/ المُقَنْفِش.

**بدی** /b.-i/ العَيْـب، الخُبْث، الخَبـاثَة، الـرَّدَاءَة، الأَذَى، الأَذِيَّة، الإسـاءَة، الشَّيْن، السَّيِّئَة، السُّوْء، الشَّـرّ، الأُزْبِيّ، الأَوْکَـة، البُجْـر، البَرْح، الحَسّ، الحِسْبـان، الخَمْـس، الخَنابَـة، الدَّعـارَة، الدَّوْکَة، الـذَّأم، الشَّطارَة، الشَّنـاعَة، المَعَـرَّة، العـاثُـور، العِثار، العـاذُور، العِـلاط، الغَشـاشَـة، الغَيْـدَرَة، المَغالَـة، الغـائِلَـة، المَقْمُور، الکَيْـد، اللَّـوْث، النَّصب، النَّيْرَب، الوَبَد، الوَشِيْمَة، الوُعُوث، الوَهْس.

**بدی آب و هوا** /b.-ye-äb-o-havä/ ۱. سُوْءُ الطَّقْسِ. ۲. مُخَصِّصاتُ سُوءِ الطَّقْسِ.

**بدی کردن** /b.-kardan/ إساءَةً / أساءَ إليه، مُفـاسَدَةً / فاسَدَ هـ، بَـوْقاً وبُؤُوْقاً / باقَ ـُ إخْتِالاً / أَخْتَلَ، صَنْعاً / صَنَعَ ـَ به قَبِيْحاً، إغْراباً / أَغْرَبَ عليه و به، فُرُوْتاً / فَرَتَ ـِ لَحْماً / لَحَمَ ـُ تَلَطُّخاً / تَلَطَّخَ بِشَرٍّ، نَـدْصاً / نَدَصَ ـُ القومَ، وَتْراً وتِرَةً / وَتَرَ يَتِرُ، وَدْأً / وَدَأَ يَدَأُ بالقوم، مُواهَسَةً / واهَسَ.

**بدیمن** /b.-yomn/ ← شوم.

**بدیمنی** /b.-y.-i/ ← شومی.

**بديهه** /badihe/ البَداهَة.

**بديهه‌گويی** /b.-gu-yi/ الإرتِجال، الإقتِضاب.

**بديهی** /badihi/ البَدِيهِيّ، المُتَّضِح، الـوَاضِح، الصَّرِيح، الوَاضِحُ بذاتِهِ، غَنِيٌّ عن البَيان، «ـ است»: طَبْعاً، بالطَّبْع.

**بـديهه‌گـويی كـردن** /badihe-guyi-kardan/ إرْتِجالاً / اِرْتَجَلَ، اِقْتِضاباً / اِقْتَضَبَ.

**بذر** /bazr/ البَذْر، الزُّرْعَة، الـزَّرِيْعَة، التَّقاوِيّ، ← تخم ٢، دانه.

**بذرافشان** /b.-afšān/ [ماشين] المِذَرَّة، البَذّارَة، الباذِرَة.

**بذرافشاندن** /b.-afšāndan/ ← بذرافشانی كردن.

**بذرافشانی** /b.-afšān-i/ الزَّرْع، الزِّراعَة.

**بذرافشانی كردن** /b.-a.-kardan/ بَذْراً / بَذَرَ ـُ وبَزْراً / بَزَرَ ـِ الحُبُوبَ، تَنْبِيْتاً / نَبَّتَ، نَفّاً / نَفَّ ـُ الأَرْضَ.

**بذل** /bazl/ ← بخشش.

**بذل كردن** /b.-kardan/ ← بخشش كردن.

**بذله** /bazle/ الطُّرْفَة، اللَّطِيْفَة، النُّكْتَة، المُلْحَة، النَّهْضَة، الأُمْلُوحَة.

**بذلـه‌گوی** /b.-guy/ المازِح، المَزّاح، النَّكّـات، النُّكَتِيّ، الهَـزِل، الهازِل، الهَـزّال، المِجْـع، المَجّـاع، المَجّاعَـة، المَجِيْع، المَجّان، (نث) المَجْعَة، المُجْعَة.

**بذله‌گويی** /b.-g.-i/ المُجُون، المَزاح.

**بذلـه‌گـويی كردن** /b.-g.-i-kardan/ مُجُوناً / مَجَنَ ـُ مَجاعَةً / مَجُعَ ـُ مَجْعاً / مَجِعَ ـَ تَهْـرِيْجاً / هَرَّجَ في الحَديـث، تَنْكِيْتاً / نَكَّتَ فـي كلامه، مُفـاكَهَةً / فاكَهَ، مُزاحاً / مَزَحَ ـَ مُمازَحَةً / مازَحَ، تَلاعُباً / تَلاعَبَ، مُسُوءاً / مَسَأَ ـَ.

**بر** /bar/ ١. فَوْق، عَلَـى ← روی، بالا. ٢ ← ميوه ٣ ← جانـب ٢، سوی. ٤ ← آغوش، كنـار. ٥ ← حفظ، «از ـ كردن» ← حفظ كردن.

**بر** /bor/ (شيمـ) البُوْرُوْن.

**برآشفتن** /bar-āšoftan/ ← خشمگين شدن.

**برآشفته** /b.-āšofte/ ← خشمگين.

**برآمدگی** /b.-āmadegi/ ١. الاِنْتِفاخ، الحَلَمَة، التَّحَدُّب، العَجَر، العُجْـرَة، النَّبو، النُّتُو، النَّشَـز، النَّشِيْزَة، الـدُّبْلَة، الكُتْلَة ← برجستگـی. ٢. النَّفْخَـة، النُّفّاخ، النَّبْـرَة ← آماس.

**برآمدگی برايان** /b.-ā.-ye-brāyān/ (پز) اِنْتِفاخُ بَرايان.

**برآمدگی ثوما** /b.-ā-ye-sumā/ اِنْتِفاخُ ثُوما.

**برآمدن** /b.-āmadan/ ١ ← بالا رفتن. ٢ ← بلند شدن ١. ٣ ← طلوع كردن.

**برآمده** /b.-āmade/ ١. النّاتِئ، النَّهْد، الجُنْبَذَة، الحَزَنْبَل، الضَّـرْس، العَبْقَرِيّ، الفـارِع، الكَعْـب، النَّبْـرَة، النّاشِـز، النَّشّاز، النَّشِيْزَة، الأَعْجَـر، النّائِه، النَّباه ← برجسته. ٢ ← باد كرده.

**برآمده شدن** /b.-a.-šodan/ نَبْأً ونُبُوءاً / نَبَأَ ـَ، نُبُوراً / نَبَرَ ـِ، شَزْواً / شَزا ـُ، قُزُوحاً / قَزَحَ ـَ لَيْهاً / لاه ـِ، مُطُوراً / مَطَرَ ـِ، نُشُوزاً / نَشَزَ ـِ نُجُوداً / نَجَدَ ـُ نُشُوصاً / نَشَصَ ـُ، نُصُوصاً / نَصَّ ـِ نَيْهاً / ناهَ ـِ نَبْجاً / نَبَجَ ـُ الشَّيءُ ← بلند شدن ١.

**برآمده كردن** /b.-ā.-kardan/ تَقْبِيْباً / قَبَّبَ، تَحْدِيْباً / حَدَّبَ.

**برآورد** /b.-āvord/ ١. المُقـايَسَة، التَّخْمِيْـن، التَّقْدِيْـر، الحَزْر، المَحْزَرَة، التَّقْوِيْم، التَّسْعِيْر، ٢. (نظ) الجَسّ.

**برآورد شدن** /b.-ā.-šodan/ تَقَدُّراً / تَقَدَّرَ.

**برآورد شده** /b.-ā.-šode/ المُقَدَّر.

**برآورد كـردن** /b.-ā.-kardan/ حَزْراً ومَحْـزَرَةً / حَزَرَ ـِ تَقْدِيْراً / قَدَّرَ، تَخْمِيْناً / خَمَّنَ، تَثْمِيْناً / ثَمَّنَ، تَقْوِيْماً / قَوَّمَ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ، سَبْراً / سَبَرَ ـُ تَـزْوِيْزاً / زَوَّزَ، اِعْتِداداً / اِعْتَدَّ، هَوْراً / هارَ ـُ.

**برآوردن** /b.-āvardan/ ١ ← بالا بردن. ٢. وَفاءً / وَفَى يَفِي، إيْفاءً / أَوْفَى بالحاجَةِ ← روا ساختن.

**برآورد وضعيـت** /b.-āvard-e-vaz'iyyat/ (نـظ) تَقْـدِيْـرُ المَوْقِف.

**برآورده** /b.-āvarde/ ١. المُرْتَفِع. ٢. المُنْجَز، المَقْضِيّ.

**برآهنگ** /b.-āhang/ ١. تَجْرِيْد. ٢. فِكْرَةٌ تَجْرِيْـدِيَّة، تَعْبِيْرٌ تَجْرِيْدِيّ. ٣. لوحةٌ فَنِّيَّةٌ تَجْرِيْدِيَّة.

**برآيند** /b.-āyand/ النّاتِج، النّاشِئ، النّاجِم.

**برآيند نيروها** /b.-ā.-e-niruhā/ (نظ) المُحَصَّلَة.

**برا** /barā/ ← براور.

**برا** /borrā/ الـرَّهِيْف، المُـرْهَـف، المُحَـدَّد، الماضِـي، الكَلاّس، الحَدِيْد، الكَنّاد، العَضّـاب، الخَضِيم، الهُذامَة، الهَذّ، الهَذّاذ، الهَذّان، الهَذْهاذ، الهَذُوذ، الهَذُوْم.

**برابر** /barābar/ ۱. تِجَاهَ، التِّلْقَاء، المُحـاذَى، الحَوال، الحِيال، الإزاء، الصَّدَد، القِبْلَة، الوُجاه، الوَجاه ← روبرو. ۲. المُـوَازِن، المَـوْزُوْن، المُتَوَازِن، الـوِزان، الـوِزانـة ← هموزن. ۳. النِّدّ، النَّـدِيْد، النَّظِيْـر، المَثِيْل ← همتا. ۴. السَّـوِيّ، السَّواء، المُسْتَـوِي، علـى السَّـواء، بالسَّـوِيَّـة، المُتَساوِي، المُساوِي، الجَنْب، الشَّرَع، الضِّعْف، الطَّابِق، الطِّباق، الطِّبْق، الطِّوار، الطُّـوْر، الطِّبِيْق، الحَقِن، البَواء، الحَذْو، الحِـذَاء، العِدَاد، المُتَعـادِل، القَيْض، القِيـاض، المُكافِـئ، المُتَكافِئ، النِّهـاد، النِّهاز ← مساوى. ۵. ← هموار. «رونـوشت ~ اصل اسـت»: النُّسْخَةُ طِبْـقُ الأَصْل. «این با این ~ است»: هذا طِباق هـذا، هذا بحَسَبِ ذاك. «~ با آن»: على قَدِّه. «~ با هم»: كَفَرَسَي الرِّهان.

**برابـر شدن** /b.-šodan/ ۱. تعادُلاً / تعادَلَ، مُعـادَلَةً / عادَلَ، مُساواةً وسِواءً / ساوَى، تَساوِياً / تَساوَى، سَوًى / سَوِيَ ـَ مُكافَأَةً / كافَأَ، تكافُؤاً / تكافَأَ، تطابُقاً / تَطابَقَ، وتَناسُباً / تَناسَـبَ، وتَباوُءاً / تَباوَأَ الشَّيْئانِ، تَسـاوُقاً / تَساوَقَ الأَمْرانِ، مُناظَرَةً / ناظَرَ، مُفاوَضَةً / فاوَضَ هـ في الأَمْرِ، طِباقـاً ومُطابَقَةً / طابَقَ، ومُـواسَقَةً / واسَقَ هـ، لِقاطاً ومُـلاقَطَةً / لاقَطَ. ۲. مُؤازاةً وإزاءً / آزَى، ومُحاذاةً وحِذاءً / حاذَى هـ. ۳. تَوازُناً / تَوازَنَ الشَّيْئانِ، مُوازاةً / وَازَى، تَوَازِياً / تَوَازَى الشَّيْئانِ.

**برابـر کردن** /b.-kardan/ مُساواةً / ساوَى، وتَسْـوِيَةً / سَوَّى هذا بذلـكَ، مُعادَلَةً / عادَلَ بين الشَّيْئَيْنِ، عَدْلاً / عَدَلَ ـِ هـ بفلان، طِباقاً / ومُطابَقَةً / طابَقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ، مُناظَرَةً / ناظَرَ كذا بكذا، إتْراصاً / أَتْرَصَ، وَدْأً / وَدَأَ يَدَأُ الشَّيءَ.

**برابـری** /b.-i/ التَّساوِي، التَّعـادُل، المُساواة، التَّـوازُن، العَدْل، العَـدالَة، التَّكـافُؤ، السَّوِيَّـة، السَّوِيّ، المُعـادَلَة، الكَفاء، الكَفاءَة، المُضارَعَة، المُوازَنَة، المُطابَقَة، المُوافَقَة.

**برابری آراء انتخـاباتی** /b.-ye-ārā'-e-entexābāti/ تَعادُلُ الأَصْوات.

**برابری اجتماعی** /b.-ye-ejtemā'i/ المُساواةُ الإجْتِماعِيَّة.

**برابـری کردن** /b.-kardan/ مُساواةً / ساوَى، مُـزاهَمَةً وزِهاماً / زَاهَمَ، تَسـالُفاً / تَسالَـفَ الرِّجالانِ فـي الأَمْرِ، مُسالَفَةً / سالَفَهُ في الأَمْرِ، مُساوَقَةً / ساوَقَ هـ.

**بـرات** /barāt/ السَّنَـد، السُّفْتَـج، البَـراءَة، الحَـوالَـة، التَّحْوِيْل.

**برات آزادی** /b.-āzādi/ صَكُّ الغُفْران.

**بـرات خـارجـه** /b.-e-xāreje/ الحَـوالَـةُ أو الكَمْبِيـالَـةُ الخارِجِيَّة.

**برات داخله** /b.-e-dāxele/ الحَوالَةُ أو الكَمْبِيالَةُ الدَّاخِلِيَّة.

**براتکـش** /b.-keš/ المُحَوِّل، المُحِيْـل، ساحِـبُ الحَوالَـةِ المالِيَّة.

**براتگیـر** /b.-gir/ المَسْحُـوبُ عليـه سفتَجـة، القـابِـل، المُحالُ عليه.

**برات وصولی** /b.-e-vosuli/ الكَمْبِيالَةُ التِّجارِيَّة.

**براثوا** /brāsvā/ (گیا) الأَبْهَل.

**برادر** /barādar/ الأَخُـو، الأَخ، أَخٌ، أَخٌّ، الأَخْوُ، الأَخـا، الشَّق، الشَّقِيْق، العَيْن، الصِّنْو.

**برادر تنی** /b.-e-tani/ الأَخُ الشَّقِيْق.

**برادر خـوانده** /b.-xānde/ الـرَّجلُ الـذي ينادي بـالأَخ. المُتآخَى.

**برادرزاده** /b.-zāde/ اِبْنُ أو اِبْنَةُ الأَخِ.

**برادرزن** /b.-zan/ أَخُ الزَّوْجَة، الخَتَن، الحَمْو.

**برادر شـوهر** /b.-šowhar/ الخَتَن، أَخُ الـزَّوْج، السِّلْف، الطَّأْب.

**برادر شیـری** /b.-e-širi/ الأَخُ فـي الـرَّضاعَـة، البَـزِيّ. الرَّضِيْع.

**برادر صلبی** /b.-e-solbi/ الأَخُ من الأَب.

**برادر مادری** /b.-e-mādari/ الأَخُ من الأُمّ.

**برادرانه** /b.-āne/ أَخَوِيّ.

**برادر شدن** /b.-šodan/ أُخُوَّةً وإخاوَةً / أَخا ـُ هـ.

**برادرکشی** /b.-koši/ قَتْلُ الأَخِ.

**برادروار** /b.-vār/ الأَخَوِيّ.

**برادری** /b.-i/ الأُخُوَّة، الإخـاء، الإخاوَة، الخُوَّة، أَخَـوِيَّة، المُواخاة.

**برادری کردن** /b.-i-kardan/ مُؤاخاةً / آخَى، مُواخاةً / وَاخَى، تَأَخِّياً / تَأَخَّى، تآخِياً / تآخَى الرَّجلانِ.

**براده** /borāde/ البُرادَة، السَّنِيْن، النُّفايَة.

**براز** /berāz/ الغائِط، البِراز.

**برازشناسی** /b.-šenāsi/ دِراسَةُ الغائِط أو البِرازِ.

**برازندگی** /barāzandegi/ ← شایستگی.

**برازنده** /barāzande/ ← شایسته.

**برازیدن** /barāzidan/ الإستِحسان، التَّجمِيل، التَّناسُق ← شایسته بودن.

**براعت استهلال** /barā'at-e-estehlāl/ بَراعَةُ الإستِهلال.

**برافتادن** /bar-oftādan/ ← نابود شدن.

**برافتاده** /b.-oftāde/ ← نابود.

**برافراشتن** /b.-afrāštan/ إلْواءٌ / أَلْوَى اللِّواءَ، رَفعاً / رَفَعَ ـَ، تَوْقِيفاً / وَقَّفَ، إيقافاً / أَوْقَفَ ← افراشتن.

**برافروختگی** /b.-afruxtegi/ ← حشم ← افروختگی.

**برافروختن** /b.-afruxtan/ ۱. [مص ل] ← خشمگین شدن. ۲. [مص م] ← خشمگین کردن. ۳. [مص ل] ← روشن شدن. ۴. [مص م] ← روشن کردن.

**برافروخته** /b.-afruxte/ المُلْتَهِب، المُشْتَعِل، الهائِج، الأَجّاج ← افروخته.

**برافروخته شدن** /b.-a.-šodan/ ۱ ← خشمگین شدن. ۲. روشن شدن ← افروخته شدن.

**براق** /barrāq/ الصَّقْل، الجَلْي، الصَّقِيل، اللّامِع، القَشِيب، البَرّاق، الدَّيْسَق.

**براق کردن** /b.-kardan/ تَلْمِيعاً / لَمَّعَ الشَّيءَ.

**براکته** /brākte/ (گیا) ← برگه.

**براکس** /borāks/ ← بوره ۱.

**براکونیها** /barākonihā/ (جانـ) الدُّحْمُوريّات ← شته‌ها.

**بران** /borrān/ ← برّا.

**برانداختن** /bar-andāxtan/ ← نابود کردن.

**برانداخته** /b.-andāxte/ ← نابود.

**برانداز** /b.-andāz/ ← برآورد.

**برانداز کردن** /b.-a.-kardan/ ← برآورد کردن.

**براندازی** /b.-andāzi/ الإبادَة، الإبْطال، الإلْغاء.

**براندازی رژیم** /b.-a.-ye-režim/ إطاحَةٌ بالنِّظامِ.

**براندی** /berāndi/ البِرانْدِي.

**برانشی** /berānši/ (جانـ) الخَيْشُوم ← آبشش.

**برانکار** /berānkār/ النَّقّالَة، نَقّالَةُ الإسْعاف، الحَرَج، المِحَفَّة، الشِّجار.

**برانگیختن** /bar-angixtan/ هَيْجاً و هَياجاً و هَيَجاناً / هاجَ ـِ الشَّيءَ أو به، تَهْيِيجاً / هَيَّجَ، مُهايَجَةً و هِياجاً / هايَجَ، تَحْرِيكاً / حَرَّكَ، إنْشاطاً / أَنْشَطَ، تَنْشِيطاً / نَشَّطَ، إيْلاعاً / أَوْلَعَ، تَوْلِيعاً / وَلَّعَ فلاناً بكذا، تَحْرِيضاً / حَرَّضَ، إقامَةً / أَقامَ، إلْهاباً / أَلْهَبَ، تَلْهِيباً / لَهَّبَ، حَذواً / حَذا ـُ على كذا، حَضّاً / حَضَّ ـُ و تَحْضِيضاً / حَضَّضَ على كذا، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ على الأَمْرِ، مُحاوَشَةً / حاوَشَ هـ على الشَّيءِ، تَسْلِيطاً / سَلَّطَ على، سِوالاً و مُساوَلَةً / ساوَلَ به، تَعْجِيلاً / عَجَّلَ، لِخاءً و مُلاخاةً / لاخَى هـ عليه، لَجْذاً / لَجَذَ ـُ و لَجَذاً / لَجِذَ ـَ هـ على كذا، نَخْساً / نَخَسَ ـُ ـَ و نَخْشاً / نَخَشَ ـُ ـَ هـ تَنَصُّضاً / تَنَصَّضَ، نَزْراً / نَزَرَ ـُ إنْهاضاً / أَنْهَضَ، إسْتِنْهاضاً / إسْتَنْهَضَ، وَرْشاً و وُرُوشاً / وَرَشَ يَرِشُ هـ بفلانٍ، وَهْزاً / وَهَزَ يَهِزُ هـ على كذا، تَهْرِيشاً / هَرَّشَ بينَهم، هَضّاً / هَضَّ ـُ تَهْيِيضاً / هَيَّضَ، تَهْوِيشاً / هَوَّشَ، [همدیگر را] تَحارُضاً / تَحارَضَ، و تَحاضّاً / تَحاضَّ القَوْمُ على العمل، حَمْشاً / حَمَشَ ـُ هـ ← انگیختن.

**برانگیخته** /b.-angixte/ المَبْعُوث، المَحْثُوث، المُسْتَحَث، المَدْفُوع.

**برانگیخته شدن** /b.-a.-šodan/ تَهَيُّجاً / تَهَيَّجَ، [برهم] تَهارُجاً / تَهارَجَ القَوْمُ ← انگیخته شدن.

**براور** /barāvar/ رَفْعٌ إسْتاتِيٌّ هَوائِيٌّ.

**براونی** /browni/ ← حرکت براونی.

**براوو** /brāvo/ مَرْحَى ← آفرین.

**برای** /barāye/ لِـ بِـ، عَلَى، عَنْ، لِأَجْلِ، لِكَوْنِ، بِسَبَبِ، عَلَى شَأْنِ، مَيْدَى، الجَلال، الجَلَل.

**برایازوناها** /barāyāzuāhā/ (جانـ) حَلَقِيّاتُ الأَفْواه.

**برای اینکه** /barāye-inke/ حَتَّى، كَي، لِكَيْ.

**برائت** /barā'at/ ۱. الإباحَة، التَّبْرِير. ۲. (حقـ) البَراءَة.

**برائت خواستن** /b.-xāstan/ إسْتِبْراءً / إسْتَبْرَأَ.

**برایت** /brāyt/ (پز) مَرَضُ بْرايْت، مرضٌ من أمراض الكِلْيَة يَصْحَبُهُ زلالٌ في البول.

**برایی** /borrāyi/ ← برندگی.

**برباد** /bar-bād/ ← خراب، ویران، نابود.

**برباد دادن** /b.-b.-dādan/ ← خراب کردن، ویران کردن، تباه کردن، تلف کردن، نابود کردن.

**برباد رفتن** /b.-b.-raftan/ ← تلف شدن، نابود شدن.

**برباد رفته** /b.-b.-rafte/ ← نابود.

**برباریس** /barbāris/ (گیا) ← زرشک.

**بربری** /barbar-i/ البَرْبَري، الهَمَجيّ.
**بربریت** /b.-iyyat/ الوَحْشِيّة، التَّوَحُّش، البَرْبَريّة.
**بربط** /barbat/ (مسـ) البَرْبَط، العُود.
**برپا** /bar-pä/ ۱. المُسْتَقِيم، المُنْتَصِب. ۲. (نظ) إنْهَض.
**برپاخاستن** /b.-p.-xästan/ ← برخاستن.
**برپاداشتن** /b.-p.-däštan/ ← برپا کردن.
**برپاشدن** /b.-p.-šodan/ إسْتِقامَةٌ / إسْتَقامَ.
**برپاکردن** /b.-p.-kardan/ ← نَصْباً / نَصَبَ ـُ و تَنْصِيباً / نَصَّبَ الشَّيءَ، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ، إنْشاءً / أنْشَأَ، تَقْوِيماً / قَوَّمَ، إقامَةً / أقامَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، إنْهاضاً / أنْهَضَ، تَمْدِيْناً / مَدَّنَ المَدائِنَ.
**برتاشک** /bartäšak/ (گیا) ← بومادران.
**برتر** /bartar/ الأفْضَـل، الرّاجِـح، الأحْسَن، الأسْمَـى، الفائِق، النَّمُوذَجِيّ، المُفَضَّل، المُمَيَّز، المُمْتاز، الهاجِر، الهَجِر.
**برتری** /bartari/ الأوْلَوِيّة، الأوَّلِيَّة، الرُّجْحان، الأرْجَحِيَّة، التَّفَـوُّق، العُلُـوّ، العَلاء، الغَلَبَـة، الأفْضَلِيَّـة، التَّفْضِيـل، الفَضْـل، الفَـوْق، الفَـوَاق، التَّمْيِيـز، المِيـزَة، الإمْتِيـاز، المَزِيَّـة، المازِيَة، المَزْو، التَّـأْثِير، الإيْثار، البِرّ، البَـراعَة، البَـوْن، البَوْن، الجُـوْدَة، الخَيْـرِيَّـة، السُّوْدَد، السِّيـادَة، التَّسَلُّـط، السُّـوْرَة، السَّنـاء، الطَّوْل، الفَـرْق، المَثـالَـة، النُّفُوذ، النَّجابَة، النَّبْغ، حَقُّ الأفْضَلِيَّة.
**برتری دادن** /b.-dädan/ إيْثاراً / آثَرَ، تَقْـدِيماً / قَدَّمَ هُ على سواه، تَفْضِيْلاً / فَضَّلَ على، تَفْوِيقاً / فَوَّقَ هـ على صاحبه، تَبْـدِيْئاً / بَدَّأَ على، تَجْلِيْلاً / جَلَّلَ، وإجْلالاً / أجَلَّ عن كذا، إسْتِحْباباً / إسْتَحَبَّ كذا على كذا، إحْظاءً / أحْظَى هـ على فلانٍ، خَيْراً / خارَ ـِ هـ على غيره، إخْتِياراً / إخْتارَ، تَخَيُّراً / تَخَيَّرَ، رُغْباً ورَغْبَةً / رَغِبَ ـَ به عن غيره، إمازَةً / أمازَ، وتَمْيِيْزاً / مَيَّزَ الشَّيءَ، تَمْـزِيْزاً / مَزَّزَ هـ بالأمْرِ، تَمْزِيْناً / مَزَّنَ هـ.
**برتری داشتن** /b.-däštan/ ← برتری یافتن.
**برتری کردن** /b.-kardan/ تَرَفُّعاً / تَرَفَّعَ، تَفاضُلاً/ تَفاضَلَ القَوْمُ، غَطْرَسَةً / غَطْرَسَ، تَبْدِيْئاً / بَدَّأَ هـ.
**برتری نژادی** /b.-ye-nežädi/ التَّمْيِيْزُ العُنْصُرِيّ، التَّفْرِقَةُ العُنْصُرِيَّة.
**برتری یافتن** /b.-yäftan/ تَفَوُّقاً / تَفَوَّقَ على، رَجاحَةً / رَجَحَ ـِ هـ فـي المُراجَحَة، عُلُوّاً / عَلا ـُ عَلاءً / عَلِيَ ـَ تَعالِياً / تَعالَى، إسْتِعْلاءً / إسْتَعْلَى، تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ على، تَمَيُّزاً / تَمَيَّزَ، إمْتِيازاً / إمْتازَ، فَضْلاً / فَضَلَ ـُ هـ و عليه، فَوْقاً / فاقَ ـُ سَبْقاً / سَبَقَ ـِ على، إرْباءً / أرْبَى عليه، بَرازَةً / بَرَزَ ـُ تَبْـرِيْزاً / بَرَّزَ على غيـره، بُرُوعاً / بَرَعَ ـَ تَبْسِيْقاً / بَسَّقَ على، تَجالاً / تَجالَّ عن، رَئْساً / رَأسَ ـَ القومَ، إشْفافاً / أشَفَّ، و تَشْفِيفاً / شَفَّفَ عليه، طَوْلاً / طالَ ـُ هـ و عليه، إطالَةً / أطالَ عليه، تَفَرُّعاً / تَفَرَّعَ القَومَ، تَفَيْهُقاً / تَفَيْهَقَ عليه بكذا، مُرُودَةً و مَرادَةً / مَرَدَ ـُ، نُباغَةً / نَبُغَ ـُ، نَجْداً / نَجَدَ ـُ هـ.
**برتیون** /bertiyyon/ ← روش برتیون.
**برج** /borj/ البُرْج، المِتْراس.
**برجای** /bar-jäy/ ← ثابت، پایدار.
**برج چاه** /borj-e-cäh/ دَرِيْكُ حَفْرِ الآبار.
**برج دیده‌بانی** /b.-e-didebäni/ المَـرْقَب، المَـرْقَبَـة، المِـرْبَأ، المَـرْبَـأة، المَنـار، المَنارة، المَنْظَـر، المَنْظَـرَة، المُرْتَبَأ، المَسْلَحَة، الأُطُم، بُرْجُ المُراقَبَة.
**برج ساعت** /b.-e-sä'at/ سَاعَةُ الجَوامِع.
**برجستگی** /bar-jastegi/ ۱. النَّبْغ، النُّبُـوغ، التَّفَوُّق، الرَّوْنَـق، الوَجـاهَة، العَبْقَـرِيَّة. ۲. البُرُوز، النُّتُـوء، العَجَر، النَّشِيْزَة ← برآمدگی.
**برجستن** /b.-jastan/ وَثْباً و وُثُوباً و وِثاباً و وَثَبانـاً و وَثِيْباً و وَثْبَةً، تَوَثُّباً / تَوَثَّبَ، عَدْواً و عُدْواناً / عَدَا ـُ عليه، قَفْزاً / قَفَزَ ـِ هـ تَقافُزاً / تَقافَزَ القومُ، بَرَواناً / بَرَا ـُ، مُبالَصَةً / بالَصَ، سُؤُوراً و سَوْرَةً / سارَ ـُ، طَبْراً / طَبَرَ ـُ طُفُوراً / طَفَرَ ـِ إعْتِراضاً / إعْتَرَضَ، تُغُوراً / تَغَرَ ـَ قُقُوساً / فَقَسَ ـِ تَقَفُّساً / تَقَفَّسَ، تَقَفُّراً / تَقَفَّرَ، قَهِيْزاً / قَهَزَ ـِ، تكالُباً / تَكالَبَ النّاسُ على كذا، إنْبِياعاً / إنْباعَ، نَزْواً و نُزُوّاً / تَنافُزاً / تَنافَزَ القَومُ.
**برجسته** /b.-jaste/ ۱. النّابِغَـة، عَرِيْضُ الجـاه، العَلِيّ، العالِي، المَثِيْل، كَبِيْـرُ المَقام، النُّبْل. ۲. النّاتِئ، النّاتِي، النّهْـد، النّاهِـد، البارِز، الأعْجَـر، النّشَـز، النَّشِيْـزَة ← برآمده.
**برجسته بینی** /b.-j.-bini/ الإنسْتِرِيُوسْكُوبِيَّة، المِجْسامِيَّة.
**برجسته شدن** /b.-j.-šodan/ نُباغَةً / نَبُغَ ـُ نُدُوراً / نَدَرَ ـُ الرَّجُلُ.

**برجسته نما** /b.-j.-nemä/ (فز) المِجْسام، الإسْتِرْيُوسْكُوب.

**برج کبوتر** /borj-e-kabutar/ بُرْجُ الحَمام، التَّمْراد.

**برج ناقوس** /b.-e-näqus/ قُبَّةُ الجَرَس.

**برج نور** /b.-e-nur/ ← چراغ دریایی.

**برجهانیدن** /bar-jahänidan/ ← جهانیدن.

**برجهنده** /b.-jahande/ ← جهنده.

**برچسب** /b.-casb/ البِطاقة، التَّسْعِيرَة، يَفْطَةُ الطُّرُود، البِطاقَةُ المُصَمَّغَة ← اتیکت.

**برچسب زدن** /b.-c.-zadan/ التَّصْنِيفُ بالبِطاقات.

**برچه** /barce/ (گیا) الكَرْبَكَة، الخِباء، وَحْدَةُ عضو التأنيث في الزَّهَرَة.

**برچه بر** /b.-bar/ (گیا) ساقُ الوَزِيْم، ساقُ المِدَقَّة.

**برچیدگی** /bar-cidegi/ برچیدن.

**برچیدن** /b.-cidan/ ۱. لَقْطاً / لَقَطَ ـُ اِلْتِقاطاً / اِلْتَقَطَ، تَلَقُّطاً / تَلَقَّطَ ← چیدن. ۲. ← تعطیل کردن، منحل کردن.

**برحذر** /b.-hazar/ الحَذِر، الحاذِر.

**برخاستن** /b.-xästan/ قَوْماً / قامَ ـُ نُهُوضاً / نَهَضَ ـَ اِنْتِهاضاً / اِنْتَهَضَ، تَجافِياً / تَجافَى عن مكانِهِ، اِرْتاباً / أرْتَبَ، اِشْتِرافاً / اِشْتَرَفَ، اِسْتِشْرافاً / اِسْتَشْرَفَ، قُعُوداً / قَعَدَ ـُ تَمَزْمُزاً / تَمَزْمَزَ، نُشُوزاً / نَشَزَ ـِ نَهْداً / نَهَدَ ـَ، وَثْباً و وُثُوباً و وَثَباناً و وِثاباً و وَثِيْباً وثِبَةً / وَثَبَ يَثِبُ، رَتْباً ورُتُوباً / رَتَبَ ـُ اِنْتِصاباً / اِنْتَصَبَ، وَكْباً / وَكَبَ يَكِبُ، وُقُوفاً / وَقَفَ ـِ.

**برخورد** /b.-xord/ ۱. الصُّدْفَة، المُصادَفَة، التَّصادُم، الإصْطِدام، التَّضارُب، التَّقاطُع، العَرَض، التَّماس، المَاسّ، المُماسَّة، المَسْحَة، المَسّ، المَسَّة، اللَّمْس، اللَّمْسَة، المُلامَسَة، المَلْمَس. ۲. اللِّقاء، اللُّقْيان، اللُّقَى، اللُّقِي، التِّلْقاء، التَّلاقِي، المُلاقاة، المُلْتَقَى ← ديدار، ملاقات.

**برخوردار** /b.-xordär/ بهره‌مند.

**برخوردار شدن** /b.-x.-šodan/ بهره‌مند شدن.

**برخورداری** /b.-x.-i/ ← بهره‌مندی.

**برخورد کردن** /b.-xord-kardan/ ۱. صَدْماً / صَدَمَ ـِ مُصادَمَةً / صادَمَ، صِداماً و مُصادَمَةً / صادَمَ، تَصادُفاً / تَصادَفَ، نَدْخاً / نَدَخَ ـَ الشَّيْءَ. ۲. لِقاءً و لِقاءَةً و لِقايَةً و لُقْياناً ولُقِيّاً ولُقْيَةً ولُقًى / لَقِيَ ـَ، مُلاقاةً و لِقاءً / لاقَى، ثَقْفاً / ثَقِفَ ـَ، تَساحُناً / تَساحَنَ القَوْمُ، مُواجَهَةً / واجَهَ، تَقابُلاً / تَقابَلَ، مُوافَقَةً و وِفاقاً / وافَقَ هـ ← روبروشدن، ديدار كردن، ملاقات كردن.

**برخورد مسلحانه** /b.-x.-e-mosallahäne/ اِصْطِدامٌ مُسَلَّحٌ.

**برخورد منافع** /b.-x.-e-manäfe'/ اِحْتِكاكُ المَصالِح.

**برخوردن** /b.-xordan/ [به كسى] أخْذاً / أخَذَ ـُ على خاطره، اِمْتِعاضاً / اِمْتَعَضَ ← خشمگين شدن.

**برخه** /barxe/ (رض) الكَسْر ← كسر.

**برخه شمار** /b.-šemär/ (رض) البَسْط، صُورَةُ الكَسْرِ.

**برخه‌ياب** /b-yäb/ (رض) القاسِم، مَخْرَجُ الكُسُور.

**برخى** /barxi/ ۱. بَعْضُ الشَّيء. ۲. المَجْنِيُّ عليه ← قربانى.

**برخيزانيدن** /bar-xizänidan/ ← بلند كردن ۲.

**برد** /bord/ ۱. المَجَال، المَدَى ← رسايى. ۲. البُرْد. ← تابلو. تابلو اعلانات.

**بردار** /bordär/ (رض) المُوَجَّه، المُتَّجِه، الكَمِيَّةُ المُوَجَّهَة.

**بردار شعاعى** /b.-e-šo'ä'i/ (رض) البُعْدُ القُطْبِيّ.

**برداشت** /bar-däšt/ ۱ ← برداشت كردن. ۲. المَحْصُول. ۳. النَّصِيبُ من الرِّبْح. ۴. [حساب] الجِبايَة، الاسْتِخْراج، الأَخْذ، الإقْتِطاع.

**برداشت كردن** /b.-d.-kardan/ ۱. الحَصْد، الحِصَاد، جمعُ المَحْصُول. ۲. الإحْصاءُ قبلَ التَّقْسِيم.

**برداشتن** /b.-däštan/ ۱. رَفْعاً / رَفَعَ ـَ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ شَوْلاً / شالَ ـُ به، اِخْتِضاراً / اِخْتَضَرَ الحِمْلَ، اِزْدِهافاً / اِزْدَهَفَ، زَخْزَحَةً / زَخْزَحَ، ازْدِباءً / اِزْدَبَى، زَقْناً / زَقَنَ ـُ زَفْراً / زَفَرَ ـِ الشَّيءَ، تَسَمُّطاً / تَسَمَّطَ، إقامَةً / أقامَ، قَلّاً و قَلّاً و قِلَّةً / قَلَّ ـِ إقْلالاً / أقَلَّ، اِسْتِقْلالاً / اِسْتَقَلَّ، اِنْتِدالاً / اِنْتَدَلَ، إنْشازاً / أنشَزَ الشَّيءَ، نَعْشاً / نَعَشَ ـَ، إنعاشاً / أنْعَشَ، تَنعِيْشاً / نَعَّشَ. ۲ ← نابود كردن. ۳ ← درو كردن. ۴ ← برچيدن.

**برداشته** /b.-däšte/ المَرْفُوع، المَحْصُول، المَنْقُول، المُلْتَقَط، المَلْقُوط.

**بردبار** /bordbär/ ← شکیبا.

**بردبار شدن** /b.-šodan/ ← شکیبا شدن.

**بردباری** /b.-i/ ← شکیبایی.

**بردباری کردن** /b.-kardan/ ← شکیبایی کردن.

**بردگی** /bardegi/ الرِّقّ، الإسْتِرقاق، العُبُودِيّة، العُبُودَة.

**برد مفید** /bord-e-mofid/ (نظ) المَدَى القاتِلُ لأسلحة.

**برد مؤثر** /b.-e-mo'asser/ (نظ) المَدَى الضارِبُ لأسلحة.

**بردمیدن** /bar-damidan/ ← دمیدن.

**بردن** /bordan/ ذَهاباً وذُهُوباً ومَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ به، إذهاباً / أَذْهَبَ هـ نَقْلاً / نَقَلَ ـُ تَجْرِيْفاً / جَرَّف، جَرْفاً / جَرَفَ ـُ رَبْأً / رَبَأَ ـَ تَرْبِئَةً / رَبَّأ، رَدْساً / رَدَسَ ـِ إزاحَةً / أزاحَ، إزالَةً / أزالَ، شَوْلاً / شالَ ـُ بالشَّيءِ، طُمُوحاً / طَمَحَ ـَ به، إطاحَةً / أطاحَ هـ تَطْوِيْساً / طَوَّسَ به، عَبْلاً / عَبَلَ ـِ هـ، تَقْفِيَةً / قَفَّى عليه، قَوْداً / قادَ ـُ إلى مَوْضِعِ كذا، اِكْتِساحاً / اِكْتَسَحَ الشَّيءَ، كَتْعاً / كَتَعَ ـَ به، اِلْتِماعاً / اِلْتَمَعَ القومَ، إلْواءً / أَلْوَى بـه، مَلْزاً / مَلَزَ ـُ إمْلازاً / أَمْلَزَ، مُصُوحاً / مَصَحَ ـَ بالشَّيءِ، مَغْداً ومُغُوداً / مَغَدَ ـَ بالشَّيءِ، مَيْطاً ومَيَطاناً / ماطَ ـِ بالشَّيءِ، إيْزاراً / أَوْزَرَ هـ، اِسْتِيْزاراً / اِسْتَوْزَرَ، إيْداءً / أَوْدَى بالشَّيءِ، تَوْمِيَةً / وَمَّى بالشَّيءِ، اِهْتِلاماً / اِهْتَلَمَ به.

**بردوباخت** /bord-o-bäxt/ ← قمار.

**برده** /barde/ ۱. العَبْد، المَمْلُوك، الغُلام، المُسْتَعْبَد، التِّيْم، المُتَيَّم، الضَّعِيْف، الكُسْعَة، النَّيْش، اليَسِيْر. ۲. السَّبْي ← اسیر.

**برده‌فروش** /b.-foruš/ تاجِرُ الرَّقِيْق، النَّخّاس، جلاّبُ العَبِيْد.

**برده‌فروشی** /b.-f.-i/ النِّخاسَة، تِجارَةُ الرَّقِيْق.

**برده‌شدن** /b.-šodan/ ← بنده شدن.

**برده‌کردن** /b.-kardan/ ← بنده کردن.

**بردی** /bardi/ (گیا) ← پاپیروس.

**بررسی** /bar-resi/ البَحْث، الدِّراسَة، المُراجَعَة، التَّأَكُّد، التَّدْقِيْق، المُعايَنَة، الكَشْف، الإكْتِشاف، التَّفْتِيْش، التَّحَرِّي، السَّبْر، الفَحْص، الإسْتِقْصاء، الإسْتِغْراض، المُناقَشَة، القِراءَة، القُرآن، التَّفَكُّر.

**بررسی کردن** /b.-r.-kardan/ إسْتِقْراءً / اِسْتَقْرَأَ، اِسْتِقْراءً / اِسْتَقْرَى، فَتْشاً / فَتَشَ ـُ تَدْقِيْقاً / دَقَّقَ، مُراجَعَةً / راجَعَ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ، مُعايَنَةً / عايَنَ، تَأَكُّداً / تَأَكَّدَ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ كَشْفاً وكاشِفَةً / كَشَفَ ـِ على، تَحَرِّياً / تَحَرَّى الأمْرَ، إنْعاماً / أَنْعَمَ النَّظَرَ في الأمْرِ، قَرْءاً / قَرَأَ ـَ تَقْرِيْراً / قَرَّرَ له الخَبَرَ.

**برزخ** /barzax/ البَرْزَخ، الحاجِز، الأعْراف.

**برزدن** /bor-zadan/ زَبْقاً / زَبَقَ ـُ اِنْزِباقاً / اِنْزَبَقَ.

**برزک** /barzak/ ← بزرک.

**برزگر** /barz-gar/ ← کشاورز.

**برزگری** /b.-g.-i/ ← کشاورزی.

**برزن** /barzan/ النّاحِيَة، المَحَلَّة، الحَيّ، القِطاع ← کوی، محله، کوچه.

**برزنت** /berezent/ التَّرْبُولِيْن.

**برزیل** /berezil/ البَرازِيْل.

**برزین** /barzin/ الإفْرِيز ← اسپر.

**برس** /boros/ الفِرْشاة، الفِرْشايَة، الفُرْشَة.

**برسام** /barsam/ البِلْسام ← ورم حجاب حاجز.

**برساوش** /barsävoš/ (نجـ) فَرْساوُس.

**برس رنگرزی** /boros-e-rangrazi/ المِرْقَم.

**برسریه‌ها** /borseriyehä/ (گیا) البَخُورِيّات.

**برس غنچه** /borsqonce/ (گیا) ثَمَرَةُ العَزْعَر.

**برس ناخن** /boros-e-näxon/ فُرْشَةُ الأظافِيْر.

**برسیان** /barsiyän/ (گیا) ← پرشیان، عشقه.

**برسیم** /bersim/ (گیا) شبدر.

**برش** /boreš/ ۱. القَطْع، التَّقْطِيْع، الصَّرْم، القَصّ، القَصِص، القُصاصَة، البَضْع. ۲. [لباس] التَّفْصِيْل. ۳. المَقْطَع، الجانِبِيَّة، المَظْهَرُ الجانِبِيّ ← پروفیل، نیمرخ، قطع.

**برش** /borš/ بُورْتْش.

**برش** /bereš/ البَرِيْشَة، صَخْرٌ مؤلَّف من شَظايا زاوية متلاحمة.

**برشتن** /berestan/ ← بریان کردن.

**برشته** /bereste/ ← بریان.

**برشته شدن** /b.-šodan/ ← بریان شدن.

**برشته کردن** /b.-kardan/ ← بریان کردن.

**برشدن** /bar-šodan/ ← بالارفتن.

**برشمردن** /b.-šemordan/ ← شمردن.

**برشوندگان** /b.-savandegan/ (جانـ) المُتَسَلِّقات.

**برشهـای عرضـی** /borešhā-ye-arzi/ (نظـ) النَّمـاذِجُ المَقْطَعِيَّة.

**برص** /baras/ الجُذام، السُّوء.

**برعكس** /bar-aks/ المَقْلُوب.

**برغست** /barqast/ (گيا) الرَّصاصِيَّة.

**برف** /barf/ الثَّلْج، الجَمَد، الخَشف، الخَشِيْـف، الزَّخو، السُّقْط، الصَّبِيْـب، الصَّبَر، الضَّـرِيْب، الظُّلْـم، العَضْرَس، الغُراب.

**برفاب** /b.-āb/ ثَلْجٌ نِصفُ ذائِب.

**برف باد آورد** /b.-e-bād-āvard/ ثَلْجٌ تُكَـدِّسه الـرِّيحُ أو تَسُوقُه.

**برف باريدن** /b.-baridan/ ثَلْجاً / ثَلَجَ ـُ و إثْلاجاً / أَثْلَجَتِ السَّماءُ، نُدُوفاً / نَدَفَ ـِ السَّماءُ بالثَّلْج.

**برف پاک‌کن** /b.-pāk-kon/ مَسَّاحَةُ بِلَّوْرِ السَّيّارَة.

**برف روب** /b.-rub/ مِحْراثُ الثَّلْج.

**برف روبی** /b.-r.-i/ تَنْظِيْفُ الثَّلْج.

**برف ريزه** /b.-rize/ الصَّقِيْع، القِطْقِط.

**برف ريم** /b.-rim/ (گيا) خَوْذانٌ أَسْيَوِيّ.

**برفساب** /b.-sāb/ تَعْرِيَةٌ ثَلْجِيَّة.

**برف سنج** /b.-sanj/ مِقْياسُ الثَّلْج.

**برفک** /b.-ak/ ۱. (پز) القُـلاع، الحُناک. ۲. [تلويـزيون] الثَّلْج. بُقَعٌ صغيرة على شاشَةِ التلفزيون أو الرّادار.

**بـرف كـربـونيـک** /b.-e-karbonik/ (شيمـ) ← يـخ كربونيک، يخ خشک.

**برفكی** /b.-aki/ زُقارِقِيّ، قُشارِيّ.

**برف كوری** /b.-kuri/ القَمَر، العَمَى الثَّلْجِيّ.

**برفمرز** /b.-marz/ خَطُّ الثَّلْج، حَدُّ الثَّلْج.

**برفی** /b.-i/ الثَّلْجِيّ.

**برف و باران** /b.-o-bārān/ مَطَرٌ فيه بَرَد، شَفْشَاف.

**برق** /barq/ ۱. اللَّمْعَة، الوَمِيْـض، البَصِيْص، السَّنَى ← درخشنـدگـی. ۲. الجَلْـو، الصَّقْـل ← جـلا. ۳. البَـرْق، الصّاعِقَة، الصّاقِعَة، الخُلَّب ← آذرخش. ۴. (فز) الكَهْرَب، الكُهَيْرِب، الكَهْرَبا، الكَهْرَبِيَّة.

**برق آسا** /b.-āsā/ كالسَّهْم.

**برقابی** /b.-ābi/ الكَهْرَمائِيّ ← هيدروالكتريكی.

**برقاشيمی** /b.-āšimi/ (فز) الكِيْمِيا الكَهْرَبائِيَّة.

**برقاطيس** /b.-ātis/ (فز) الكَهْرَطِيْس.

**برقاطيسی** /b.-ātisi/ (فز) الكَهْرَطِيْسِيَّة.

**برق القايی** /b.-e-elqāyi/ (فز) كَهْرَباء حَثِّيّ.

**برق انداختن** /b.-andāxtan/ صَقْلاً / صَقَلَ ـُ، صَدْءاً / صَدأَ ـَ، دَلْمَصَةً / دَلْمَصَ ← جلا دادن، صيقلی كردن.

**برقبردی** /barq-bordi/ (فز) الهَجْرَةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**برق بند** /b.-band/ (فز) العازِلُ الكَهْرَبائِيّ.

**برق بين** /b.-bin/ (فز) ← برق جو.

**برق جو** /b.-ju/ (فز) كاشِفُ الكَهْرَبِيّ.

**برقدار** /b.-dār/ ۱. اللَّمّاع. البَرّاق ← درخشان. ۲. (فز) المُكَهْرَب.

**برقدار كردن** /b.-d.-kardan/ ← برقی كردن.

**برق درمانی** /b.-darmāni/ المُداواةُ بالكَهْرَباء.

**برقرار** /bar-qarār/ ← استوار، ثابت، پايدار.

**برقرار شدن** /b.-q.-šodan/ ← پايدار شدن، ثابت شدن.

**برقـرار كردن** /b.-q.-kardan/ ← پايـدار كردن، ثـابت كردن.

**برقراری** /b.-q.-i/ ← پايداری، استواری.

**برقرانی** /barq-rāni/ القُوَّةُ المُحَرِّكَةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**برقراهه** /b.-rāhe/ ← مدار برق.

**برقزا** /b.-zā/ حَرَكِيْكَهْرَبائِيّ.

**برق زدگی** /b.-zadegi/ الكَهْرَبَة، التَّكَهْرُب.

**برق زدن** /b.-zadan/ ← درخشيدن.

**برق زده** /b.-zade/ المُكَهْرَب، الصَّعِق.

**برق زده شدن** /b.-z.-šodan/ تَكَهْرَبَ / تَكَهْرُباً.

**برق ساكن** /b.-e-säken/ (فز) الكَهْرَباءُ.

**برق سرتاسری** /b.-e-sar-tā-sari/ الكَهْرَباءُ الوَطَنِيَّة.

**برقسنج** /b.-sanj/ (فز) الكَهْـرَقِس، مِقْياسُ الكَهْـرَباء، المِكْهار.

**برقسنجی** /b.-s-i/ (فز) قِياسُ مقدار القـوّة الكَهْرَبائِيَّة، المِكْهارِيَّة.

**برقشناخت** /b.-šenāxt/ (فز) عِلْمُ الكَهْرَباء.

**برقع** /borqa'/ ← روبند.

**برق كار** /barq-kār/ الكَهْرَبائِيّ.

**برقكافت** /b.-kāft/ التَّحْلِيْلُ أو الحَلُّ الكَهْرَبائِيّ.

**برقکافه** /b.-käfe/ (فز) الإلِکْترولِیْت، المُنْحَلُّ بالکَهْرَباء.
**برق گرفتن** /b.-gereftan/ إبْراقاً / أَبْرَقَ هـ کَهْرَبَةً / کَهْرَبَ.
**برق گرفته** /b.-gerefte/ المُکَهْرَب.
**برقگیر** /barq-gir/ مانِعَةُ الصَّواعِق، حَرْبَةُ الصّاعِقَة.
**برق مالشی** /b.-mäleši/ (فز) الکَهْرَباءُ الإحْتِکاکِيّ.
**برق مثبت** /b.-e-mosbat/ (فز) الکَهْرَباءُ المُوجَب.
**برق منفی** /b.-e-manfi/ (فز) الکَهْرَباءُ السّالِبَة.
**برقنما** /b.-nemä/ (فز) الکَشّاف، مِکْشافٌ کَهْرَبِیَّة، کاشِفٌ سَتاتِیْکيّ.
**برقو** /borqu/ البُرْغُل.
**برقو زدن** /b.-zadan/ بَرْغَلَةً / بَرْغَلَ.
**برق وارانی** /b.-väräni/ (فز) القُوَّةُ المُضادَّةُ المُحَرِّکَةُ الکَهْرَبائِیَّة.
**برقی** /b.-i/ (فز) ۱. الکَهْرَبائِيّ. ۲ ← برق کار.
**برقیدن** /barqidan/ (فز) ۱. الکَهْرَبَة. ۲. الشَّحْنُ بالکَهْرَباء، التَّزْوِیدُ بالطاقة الکهربائِیَّة، إثارةٌ بقوةٍ أو بصورةٍ مفاجئة [وکأنّما بصدمة کهربائِیَّة].
**برقی کردن** /b.-i-kardan/ (فز) کَهْرَبَةً / کَهْرَبَ الشَّيءَ.
**برکت** /barakat/ البَرَکَة، البُذارَة، الحَنان، الخَیْس، الدَّامِیاء، الرُّغس، السَّکَن، الفَقْل، المُلْحَة، النَّزَل، النُّزُول، الهَیْلَمان، الیَمِیْن.
**برکت دادن** /b.-dädan/ بارَکَ هـ اللّهُ وله وفیه وعلیه.
**برکت یافتن** /b.-yäftan/ تَبَرُّکاً / تَبَرَّکَ به.
**برکت یافته** /b.-yäfte/ البَرِیْک.
**برکردن** /bar-kardan/ ۱ ← بلند کردن ۱، بالا بردن. ۲ ← حفظ کردن ۲.
**برکشیدن** /b.-kašidan/ ← بالا بردن، بلند کردن.
**برکلیوم** /berkeliom/ (شیمـ) البَرْکِیْلِیُوم.
**برکنار شدن** /b.-kenär-šodan/ ← عزل شدن، معزول شدن.
**برکنار کردن** /b.-k.-kardan/ ۱ ← عزل کردن، معزول کردن. ۲ ← مبرّا کردن.
**برکناری** /b.-k.-i/ الإنْفِصال، العَزْل.
**برکندن** /b.-kandan/ ← کندن.
**برکنده شدن** /b.-k.-šodan/ ← کنده شدن.

**برکه** /berke/ البَحْرَة، المُوْجِل، الوَجْد، الوَجِیْل، الوَجْب ← آبگیر، تالاب، استخر.
**برگ** /barg/ (گیا) ۱. الوَرَق، الوَرَقَة، السِّنْف، العَصِم، الغَرَف، النَّصْل. ۲. الصَّفْحَة، الصَّحِیْفَة، القِرْطاس، القَرْطَس، الکِتاب.
**برگ آذین** /b.-äzin/ (گیا) انتظامُ الوَرَق.
**برگاموت** (گیا) /bergämot/ البَرْغَمُوث.
**برگبالان** /barg-bälän/ (جانـ) الرَّغاشات.
**برگ بر آوردن** /b.-bar-ävardan/ وَرْقاً / وَرَقَ یَرِقُ الشَّجَرُ، تَوْشِیْماً / وَشَّمَ الغُصْنَ.
**برگ برگ کردن** /barg-barg-kardan/ صَفْحاً / صَفَحَ ـَ تَصْفِیْحاً / صَفَّحَ.
**برگ برنده** /barg-e-barande/ الوَرَقَةُ القَشّاشَة، القَشُوش.
**برگ بو** /b.-e-bu/ (گیا) الأکُوْبَة، الغار.
**برگبوی کوهستانی** /b.-e-buye-kuhestäni/ (گیا)الکَزْبَل.
**برگ بیدی** /b.-e-bid-i/ (گیا) العُکابِیَّة، الوَغْلان.
**برگ پایان** /b.-päyän/ (جانـ) وَرَقِیّاتُ الأقْدام.
**برگ پایان خدمت** /b.-e-p.-e-xedmat/ (نط) شَهادَةُ تَسْرِیْح.
**برگ پنجه‌علی** /b.-e-panje-ali/ (گیا) أصابِعُ العَذْراء.
**برگچه** /bargce/ (گیا) الوُرَیْقَة.
**برگ خنجری** /b.-xanjari/ (گیا) أُذُنُ الحِمار.
**برگدانه** /b.-däne/ الأذَنَة، الأذَنِیَّة.
**برگدم** /b.-dom/ (گیا) ← دم‌برگ.
**برگردان** /bar-gardän/ ۱. [یقه] القَبْلَة. ۲. (مسـ) القَرار. ۳ ← کاغذ کاربن، کاربن، کاغذ کپیه.
**برگرداندن** /b.-gardändan/ ← برگردانیدن.
**برگردانیدن** /b.-gardänidan/ ۱. تَحْوِیْلاً / حَوَّلَ هـ الیه، رَجْعاً و مَرْجَعاً / رَجَعَ ـِ هـ عنه وإلیه، إرْتِجاعاً / إرْتَجَعَ إليَّ الشَّيءَ، تَرْجِیْعاً / رَجَّعَ، إرْجاعاً / أرْجَعَ، إسْتِرْجاعاً / إسْتَرْجَعَ، مُرادَّةً / رادَّ هـ الشَّيءَ، رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدُوداً و رِدِّیْدَی / رَدَّ ـُ هـ صَرْفاً / صَرَفَ ـِ عَوْداً / عادَ ـُ هـ إعادَةً / أعادَ هـ إلی مکانه، قَلْباً / قَلَبَ ـِ القَوْمَ، تَقْلِیْباً / قَلَّبَ هـ تَأْوِیلاً / أوَّلَ هـ إلیه، بَوْءاً / باءَ ـُ، وإباءَةً / أباءَ / الشَّيءَ و به وإلیه و علیه، نَزْعاً / نَزَعَ ـَ هـ عن الأمْرِ،

تَثْییساً / تَیَّسَ عن کذا، ثَنْیاً / ثَنَی ـِ هـ عن الأمْرِ، إجارَةً / أجارَ هـ عن الطَّریْقِ، إحْکاماً / أحْکَمَ هـ عن الشَّيءِ، حَتّاً / حَتَّ ـُ القومَ، حَذْءاً / حَذَأَ ـَ عنه، إخْناشاً / أخْنَشَ هـ عن الأمْرِ، تَحْویْراً / حَوَّرَ، وإحارَةً / أحارَهـ، إدارَةً / أدارَ، تَدْویْراً / دَوَّرَ، إرْغاباً / أرْغَبَ هـ عنه، إشْخاصاً / أشْخَصَ هـ إلی أهْلِهِ، صَدْراً و مَصْدراً / صَدَرَ ـُ هـ عن المکانِ، تَصْدِیْراً / صَدَّرَ هـ عن المکانِ، صَدْعاً / صَدَعَ ـَ هـ عن الأمْرِ، صَفْقاً / صَفَقَ ـُ هـ عن مرادِهِ، طَبْیاً / طَبَی ـِ هـ عن الشَّيءِ، عَبْلاً / عَبَلَ الشَّيءَ، تَعْویْثاً / عَوَّثَ هـ تَعْویْجاً / عَوَّجَ هـ عن الشَّيءِ، تَعْویْراً / عَوَّرَ هـ عن الأمْرِ، مُعاضَبَةً / عاضَبَ، عَفْساً / عَفَسَ ـِ عَکْصاً / عَکَصَ ـِ إفاءَةً / أفاءَ الأمْرَ، قَصْراً / قَصَرَ ـُ هـ علی الأمْرِ، إقْفالاً / أقْفَلَ الرَّکْبَ، تَقْمِیْعاً / قَمَّعَ، کَبْتاً / کَبَتَ ـِ کَرّاً / کَرَّ ـُ کَرْکَسَةً / کَرْکَسَ الشَّيءَ، إکْفاحاً / أکْفَحَ هـ عن نفسه، تَکْویْحاً / کَوَّحَ هـ لَفْأً و لَفاءً / لَفَأَ ـَ هـ لَفْتاً / لَفَتَ ـِ تَلْفِیْتاً / لَفَّتَ، نَکْصاً / نَکَصَ ـُ هـ علی عقبیه، إیْجاهاً / أوْجَهَ، تَوْجِیْهاً / وَجَّهَ، هَجْهَجَةً / هَجْهَجَ. ۲. عَکْساً / عَکَسَ ـِ علیه أمْرَه، إضْفاءً / أضْفَی علیه، کَبْکَبَةً / کَبْکَبَ، کَفْأً / کَفَأَ ـَ، إکْفاءً / أکْفَأَ الإناءَ، تَمْلِیْلاً / مَلَّلَ ← سرنگون کردن، وارونه کردن. ۳. تَصْحِیْفاً / صَحَّفَ الخَبَرَ ← تحریف کردن. ۴ ← ترجمه کردن.

**برگردیدن** /b.-gardidan/ ← برگشتن.

**برگرفتن** /b.-gereftan/ ← برداشتن.

**برگریز** /bargriz/ النَّفْضِيّ، طارحٌ أوراقه سَنویّاً.

**برگریزان** /bargizān/ ← خزان، پاییز.

**برگزار شدن** /bar-gozār-šodan/ إقامَةً / أُقِیْمَ مج، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ، تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ، اِنْتِظاماً / اِنْتَظَمَ.

**برگزار کردن** /b.-g.-kardan/ إقامَةً / أقامَ، إجْراءً، أجْرَی، تَرْتِیْباً / رَتَّبَ.

**برگزاری** /b.-g.-i/ إقامَةً / أقامَ، إجْراءً / أجْرَی، تَرْتِیْباً / رَتَّبَ.

**برگ زیادی** /b.-e-ziyādi/ الخَزَفُوشَة.

**برگزیدن** /bar-gozidan/ تَخَیُّراً / تَخَیَّرَ هـ تَخْیِیْراً / خَیَّرَ هـ علی غیره، اِصْطِفاءً / اِصْطَفَی، اِسْتِصْفاءً / اِسْتَصْفَی، إیْثاراً / آثَرَ علیه، تَجَشُّماً / تَجَشَّمَ هـ من بین القوم، خَتْماً و خِتاماً / خَتَمَ ـُ لکَ بابَه، خَیْراً / خارَ ـِ هـ اِسْتِخْلاصاً / اِسْتَخْلَصَ، رِضاً ورِضاءً ورِضْواناً و مَرْضاةً / رَضِيَ ـَ هـ و به وعنه و علیه، اِصْطِناعاً / اِصْطَنَعَ هـ لنفسه، غَزّاً / غَزَّ ـُ بفلان، لَیّاً و لَیّاناً / لَوَی ـِ هـ علیه، اِنْتِخاباً / اِنْتَخَبَ، اِسْتِنْخاباً / اِسْتَنْخَبَ، تَنَصُّلاً / تَنَصَّلَ الشَّيءَ، اِنْتِقاشاً / اِنْتَقَشَ الشَّيءَ، اِنْتِقاءً / اِنْتَقَی الشَّيءَ ← گزیدن.

**برگزیده** /b.-gozide/ ← گزیده.

**برگ سبز** /barg-e-sabz/ وَرَقٌ أخْضَر، هَدِیَّةٌ صغیرة.

**برگستوان** /bargostvān/ التِّجْفاف، الجُلّ.

**برگ سوزنی** /barg-e-suzani/ (گیا) الإبْرَة، الهَدَب، الهُدّاب.

**برگشت** /bar-gašt/ ۱. ← برگشتن. ۲. (مس) التَّکْریر، العَزْف ثانیةً.

**برگشتن** /b.-gaštan/ ← رُجُوعاً و مَرْجَعاً و مَرْجِعَةً ورُجْعاناً و رُجْعَی / رَجَعَ ـِ، تَراجُعاً / تَراجَعَ القَوْمُ، مَیْلاً و تَمْیالاً و مَیَلاناً و مَیْلُولَةً و مَمالاً و مَمِیْلاً / مالَ ـِ إلی المکان، عَوْداً وعَوْدَةً و مَعاداً / عادَ ـُ للشَّيءِ وإلیه، مُعاوَدَةً و عِواداً / عاوَدَ هـ اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ عنه وإلی کذا، عَدْلاً و عُدُولاً / عَدَلَ ـِ عن الطَّریق، عُدُولاً / عَدَلَ ـِ إلیه، اِنْقِلاباً / اِنْقَلَبَ، أوْباً و إیاباً / آبَ ـُ اِئْتِیاباً / اِئْتابَ الغائِبُ، تَأَزِّیاً / تَأَزَّی عنه، أیْضاً / آضَ ـِ أوْلاً و مَآلاً / آلَ ـُ إلیه، بَوْءاً / باءَ ـُ إلیه بَیْزاً و بُیُوزاً / بازَ ـِ عنه، ثَوْباً و ثَواباً / ثابَ ـُ تَثْوِیْباً / ثَوَّبَ هـ تَجانُفاً / تَجانَفَ عن الطَّریْقِ، تَجْیِیْضاً / جَیَّضَ عنه، حَوْداً / حادَ ـُ، حَیْداً وحَیَداناً وحُیُوداً / حادَ ـِ عنه، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، و حَرْفاً / حَرَفَ ـِ وتَحَرُّفاً / تَحَرَّفَ، واِنْحِرافاً / اِنْحَرَفَ عنه، تَحْوِیْداً / حَوَّدَ، حَوْراً وحُؤُوراً و مَحاراً و مَحارَةً / حارَ ـُ حُکُومَةً / حَکَمَ ـُ عن الأمْرِ، اِحْتِیاجاً / اِحْتاجَ إلیه، حُیُوصاً و حَیَصاناً / حاصَ ـِ اِنْخِزالاً / اِنْخَزَلَ عن الأمْرِ، خُنُوساً / خَنَسَ ـِ عنه، اِنْخِناساً / اِنْخَنَسَ، تَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ عنه، مُدابَرَةً ودِباراً / دابَرَ ـُ هـ، دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ دَیْصاً ودَیَصاناً / داصَ ـِ عنه، اِرْتِداداً / اِرْتَدَّ عنه، اِسْتِرْداداً / اِسْتَرَدَّ، رُواغاً / راغَ ـُ رَیْغاً / راغَ ـِ عنه وإلیه اِزْعِواءً / اِزْعَوَی، تَزاوُراً / تَزاوَرَ عنه، اِنْسِیاباً / اِنْسابَ نحو کذا، شُطُوباً / شَطَبَ ـِ عنه، شُطُوفاً / شَطَفَ ـِ عن الشَّيءِ، صُتُوعاً / صَتَعَ ـَ عنه، إصاخَةً / أصاخَ عن الأمْرِ، صُدُوْفاً / صَدَفَ ـِ اِنْصِفاقاً / اِنْصَفَقَ، اِنْصِیاعاً / اِنْصاعَ، صَیْفاً / صافَ ـِ عن الشَّيءِ، ضُبُوناً / ضَبَنَ ـِ عنه،

تَضْوِئَةً / ضَوّاً عـن الأمرِ، ضَيْجاً وضُيُـوجاً / ضاجَ ـِ عنه وإليه، ضَوْفاً / ضافَ ـُ عن الشَّيءِ، ضَيْفاً و ضِيافَةً / ضافَ ـِ إليـه، تَضْييفاً / ضَيَّفَ الـرَّجلُ، تطْـرِيباً / طَرَّبَ عن الطَّريق، اِعْتِتـاباً / اِعْتَتَبَ عنه ومنـه، عَرْساً / عَرَسَ ـُ مُعارَضَةً و عِـراضاً / عارَضَ هــ، عَضْباً / عَضَبَ ـِ عنه، اِنْعِطافاً / اِنْعَطَفَ، عَكْفاً و عُكُوفاً / عَكَفَ ـُ عـن الحاجَةِ، عُنُوداً / عَنَدَ ـُ عن القصد أو الطَّـريق ونحوه، عَنّـاً و عَنَناً وعُنُوناً / عَنَّ ـُ عنه، عَضْراً / عَضَرَ ـِ عنه، تَعَضُّراً / تَعَضَّرَ عنه، فَيْئاً / فاءَ ـَ إلى الأمْرِ، فَيْصاً / فاصَ ـِ منه، قُدُوماً / قَدِمَ ـَ و قَدَمَ ـُ من سفره، قَرْضاً / قَرَضَ ـُ المكانَ، قُفُولاً / قَفَلَ ـِ إقْفالاً / أَقْفَلَ الجيشُ، اِنْقِلاباً / اِنْقَلَبَ، قُمُوعاً / قَمَعَ ـَ كُرُوراً / كَرَّ ـُ تَكَرُّراً / تَكَرَّرَ، كَصْمـاً و كُصُواً / كَصَمَ ـُ كَفّاً / كَفَّ ـَ عن القصدِ، اِنْكِفاء / اِنْكَفَأَ إليه وعنه، اِنْكِفاء / اِنْكَفَى الإناءُ، اِنْكِفاتاً / اِنْكَفَتَ الرَّجلُ، تَكْنِيعاً / كَنَّعَ عنه، كَنْفاً / كَنَفَ ـُ عنه، اِلْتِجاء / اِلْتَجَأَ عنه، تَنْكِيباً / نَكَّبَ عن الطَّريقِ، نُكُوباً / نَكَبَ ـِ عنه، نَكْساً / نَكَسَ ـُ اِنْتِكاساً / اِنْتَكَسَ، نَوْباً ومَناباً و نِياباً / نابَ ـُ إلى الشَّيءِ، إنابَةً / أنابَ فلانٌ إلـى الشَّيءِ، إيْجاءً / أَوْجَى عن كذا، وَضْعاً /وَضَعَ يَضَعُ يدَه عن فلانٍ، هَلْهَلَةً /هَلْهَلَ عن الشَّيءِ.

**برگشتگی** /b.-gaštegi/ ← برگشتن.

**برگشته** /b.-gašte/ العـائِد، المُنْقَلِـب، المَعْكُـوس، المُنعَكِس، الرَّكِيس، الرّاجِع، الأَقْنَى.

**برگ شمشیری** /barg-e-šamširi/ (گیا) الفُرْمِيُون.

**برگ شناسایی** /b.-e-šenäsäyi/ بِطاقَةُ الهُوِيَّة.

**برگ عبور** /b.-e-obur/ تَصْرِيحُ المُرُور.

**برگ عطر** /b.-e-atr/ (گیا) العِطْر ← شمعدانی عطری.

**برگماشتن** /bar-gomäštan/ ← گماشتن.

**برگ مخملی** /barg-maxmali/ (گیا) أَبُـوتِيْلُون نَجْمِـيّ، خِطميٌّ هنديّ.

**برگ نو** /barg-e-now/ الياسِم، الفَغْو، الفَغْوَة، الوَثاقِيَّة.

**برگه** /barge/ ۱. النُّقُوع. ۲. البِطاقَـة. ۳. (گیا) القِنـابَة، القُنّابَة.

**برگه دان** /b.-dän/ ← فیشیّه.

**برگیزه** /bargize/ ← برگه ۲، فیش.

**برگیزه دان** /b.-dän/ ← فیشیّه.

**برلیان** /berelyän/ البِرْلَنْتِيّ.

**برم** /brom/ (شیمـ) البُرُم.

**برماه** /barmäh/ البَيْرَم.

**برمور** /bromur/ (شیمـ) البُرُومِيْر، البُرُومِيْد.

**برمورآرژان** /b.-e-äržän/ (شیمـ) ← بر مور نقره.

**برمور پتاسیم** /b.-e-potäsyom/ (شیمـ) بُرُوْمِيْدُ البُوتاسِيُوم.

**برمور سدیم** /b.-e.-sodyom/ (شیمـ) بُرُومِيْدُ الصُّوْدْيُوم.

**برمور نقره** /b.-e-noqre/ (شیمـ) بُرُوْمِيْدُ الفِضَّة.

**برمه** /berme/ البُورْما.

**برمیل** /bermil/ ← بشکه.

**برنامه** /barnäme/ البَـرْنـامِـج، الخُطَّـة، المُخَطَّـط، المَشْرُوْع، المُصَوَّر، النَّهْج، المِنْهاج، البارْنامَج، اللّائِحَة، البَيان، المِنْهَج.

**برنامهٔ امنیت متقابل** /b.-ye-amniyyat-e-motaqäbel/ برنامَجُ الأَمْنِ المُتَبادَل.

**برنامهٔ درسی** /b.-ye-darsi/ برنامَجُ الدُّرُوس.

**برنامه ریزی** /b.-rizi/ التَّخْطِيْط، التَّصْمِيْم.

**برنامه ریزی کردن** /b.-r.-kardan/ تَخْطِيطاً / خَطَّطَ، تَصْمِيماً / صَمَّمَ، نَهْجاً / نَهَجَ ـَ.

**برنج** /berenj/ ۱. (گیـا) الأُرُزّ، الرُّزّ، الـرُّنْـز. ۲. (شیمـ) الصُّفر، النُّحاس، الأَصْفَر، الشُّبَه، الشَّبَهان.

**برنجاسب** /berenjäsb/ (گیـا) القَيْسُون، القَيْصُـوم، الفاخُور، الأَرْطَماسِيا، حَبَقُ الرّاعِي.

**برنج امریکایی** /berenj-e-emrikäyi/ (گیا) ← برنج وحشی.

**برنج زار** /b.-zär/ ← شالیزار.

**برنج فروش** /b.-foruš/ الرَّزّاز.

**برنجک** /b.-ak/ (گیا) حَشِيْشَةُ البَرَكَة.

**برنج کانادایی** /b.-e-känädäyi/ (گیا) ← برنج وحشی.

**برنج وحشی** /b.-e-vahši/ (گیا) الزِّيْزانِيَّةُ الكَنَدِيَّة.

**برنجی** /b.-i/ ۱. الأَرُزِّيّ. ۲. النُّحاسِيّ.

**برندگی** /borandegi/ الصَّرامَة، العارِضَة، الحَلاقَة.

**برنده** /borande/ القـاطِـع، القَطّاع، الصّـارِم، البَتّـار، الجارِح، الجـارِم، الحادّ، القـاصِل، القَصّـال، المِقْصَل، اللَّذّاع، اللّاذِع.

**برنده** /barande/ ۱. النّاقِل، الحـامِل. ۲. الفائِز، النّائِل،

الحائِز، الکاسِب.

**برندی** /brandi/ ← براندی.

**برنز**/boronz/ (شیمـ) الصُفر.

**برنس** /bornos/ البُرْنُس.

**برنشاندن**/bar-nešändan/ ← نشاندن، سوار کردن.

**برنشستن**/b.-nešastan/ ← نشستن، سوار شدن.

**برنشیت** /boronšit/ (پز) الاِلْتِهابُ الشُعَبِيّ، النَزْلَةُ الشُعَبِيّة.

**برنگ**/berang/ (گیا) البِرَنْق.

**برنگ کابلی** /b.-e-kaboli/ (گیا) البِرَنْج.

**برنوف** /barnuf/ (گیا) الشّاهِبانَج، الكُوْش.

**برنویی** /bernuyyi/ [اصل، قانون] نَظَرِيّةُ بِرْنُولِي.

**برنهاد** /bar-nahäd/ تَسْوِيَةُ الأرض بالإرْساب.

**برنی** /barni/ البَرْنِيّة.

**برنیک** /b.-k/ ← برنی.

**برواق** /barväq/ (گیا) الأَسارِيْقُون ← سریش.

**بروانیا** /barväniyä/ (گیا) الفاشِر، الفاشِرا.

**بروبوم** /bar-o-bum/ ← زمین، سرزمین.

**بروت** /borut/ ← سبیل.

**بروج دوازده‌گانه** /boruj-e-daväzdahgäne/ بُرُوْجُ الأفْلاک.

**برودری** /boroderi/ ← گلدوزی.

**بروز** /boruz/ ← آشکار شدن، پیدا شدن.

**بروز دادن** /b.-dädan/ ۱. [مص ل] آشکار شدن، پیدا شدن، رخ دادن. ۲. [مص م] آشکار کردن.

**بروسلا** /brusellä/ (جانـ) عُصَيَّةُ بُروس، میکروبُ الحُمّى المُتَمَوِّجة، المعروفُ باسم مکتشفه.

**بروسلوز** /bruselloz/ (پز) ← تب مالت.

**بروسین** /borusin/ (شیمـ) البُرُوْسِيْن، مادّةٌ شِبْهُ قِلْوِيّةٍ سامّةٌ.

**بروشور** /borušur/ النَّشْرَةُ الإعْلامِيّة.

**برومند** /barumand/ المُثْمِر، المُنْتِج، الخَصِب، الخَصِيْب، المُخْصِب.

**برومور** /bromur/ (شیمـ) ← برمور.

**بروموس** /bromus/ (گیا) التُّرْغُول.

**برون** /borun/ ← بیرون.

**برون آمدن** /b.-ämadan/ ← بیرون آمدن.

**برون آوردن** /b.-ävardan/ ← بیرون آوردن.

**برون بر** /b.-bar/ (گیا) قِشْرَةُ الثَّمَرِ، غلافُ الثَّمرةِ الخارِجِي.

**برونبوم** /b.-bum/ بلادٌ أو مقاطعة محاطة بأرض أجْنَبِيّة.

**برون پرده** /b.-parde/ (پز) المَشِيْمَة، الغِشاءُ المغلِّفُ للجنينِ في الفقارِيّاتِ العليا [الزَّواحِفِ والطّيورِ والثَّديِيّاتِ].

**برون پوست** /b.-pust/ (پز) طَبَقَةُ المُضْغَةِ الظّاهرة.

**برون پوش** /b.-puš/ (پز) الظِّهارَة، نسيجٌ يَكْسو سطحاً أو يبطِّن تجويفاً.

**برون پیوندی** /b.-peyvandi/ ۱. الأباعِدِيّة، الزَّواجُ من الأباعِدِ أو من مجموعةٍ بعينها. ۲. الأباعديّة، الاتّحادُ بين أمشاجٍ متباعدةِ النَّسَب.

**برون‌تراوا** /b.-tarävä/ خارِجِيُّ الإفْراز.

**برونتوزوروس** /brontozurus/ (جانـ) البُرُونْتُصُور.

**برون‌جنبی** /borun-janbi/ واقِعٌ خارِجَ الجَنْبِ.

**برون‌دگرگونی** /b.-degarguni/ خارِجِيُّ التَّشَكُّل.

**برون‌دل** /b.-del/ (پز) التَّأْمُور.

**برون‌دلی** /b.-d.-i/ (پز) واقِعٌ خارِجَ القَلْبِ.

**برون‌راند** /b.-ränd/ النَّضح، التَّنافُذ أو التَّحالُ الخارِجِيّ.

**برون رفتن** /b.-raftan/ ← بیرون رفتن.

**برون‌روی** /b.-ruy/ (گیا) النَّباتُ الهَوائِيّ.

**برون‌زاد** /b.-zäd/ (گیا) خارِجِيُّ النُّمُوّ.

**برونزد** /b.-zad/ البارِزَة، الطبقةُ البارزةُ من الصَّخرِ فوقَ سطحِ الأرض.

**برون‌زهدانی** /b.-zehdäni/ (پز) واقِعٌ أو حادِثٌ خارجَ الرَّحِم.

**برون‌شامه‌دل** /b.-šäme-ye-del/ (پز) التّامور، التَّأْمور، النِّخاب.

**برون‌ششی** /b.-šoši/ (پز) واقعٌ أو حادثٌ خارجَ الرِّئة.

**برونشو** /borunšu/ المَخْرَج، المَنْجَم.

**برونشیت** /boronšit/ (پز) ← برنشیت.

**برون‌فکن** /borun-fekan/ ۱. (فز) المِسْلاط، اداةٌ لتسليطِ النّورِ. ۲. (فز) المِسْلاطُ، اداةٌ لتسليطِ الصّورِ على الشّاشةِ.

**برون کبدی** /b.-kabedi/ (پز) واقِعٌ أو حادِثٌ خارجَ الكَبد.

**برون کردن** /b.-kardan/ ← بیرون کردن.

**برون کهکشانها** /b.-kahkašänhä/ خارجُ المَجَرّة.

**برونگانی** /b.-gäni/ الأباعِدِيّة.

**برون گرای** /b.-geräy/ المُنْبَسِط، الانْبِساطِيّ.

**برون گرایی** /b.-geräyi/ ۱. المَوْضُوعِيّة ← عینی گرایی. ۲. الانبساط، انصرافُ الاهتمام إلى كلّ ماهو خارجُ الذّات.

**برون گرداننده** /b.-gardänande/ (پز) العَضَلَةُ الباطِحَة.

**برون گردانندگی** /b.-g.gi/ الإسْتِلْقاء، البَطْح.

**برون لنف** /b.-lanf/ غِلافُ اللِّنْفِ.

**برون مایه** /b.-maye/ الجِبْلَةُ الخارِجِيّة.

**برون مرزی** /b.-marzi/ خارجٌ عن نِطاقِ التّشريعِ الوطنيّ.

**برونهشته** /b.-hešte/ صَخرٌ عَزِيْـل، بقايا صخرٍ حـديث تُحيط بها صخورٌ أعتق.

**برون همسری** /b.-hamsari/ ← برون پیوندی.

**برونی** /b.-i/ بیرونی.

**برونیـابی** /b.-yäbi/ التّقْدِيْـرُ استقرائيـاً: يَستنتجُ مـن سلسلةٍ من المـلاحظاتِ أحوالاً أو تطوّراتٍ محتملـةَ الوقوعِ ولكنّها غير ملاحظةٍ.

**بره** /barre/ (جانـ) الحَمَـل، البَرَق، البَـذَج، الأُوْزِيّ، البَهم، البَهام، الحَوْلِيّ، الخَرُوْف، الفَرُوْر، القُوْزِيّ.

**بره** /bere/ البِيْرِيْه، قَلَنْسُوَةٌ مستديرة مسطّحةٌ ليّنة.

**برهآهـو** /barre-ähu/ (جانـ) الطَّلا، الطَّلَـى، الشَّصَر، اليَعْفُور.

**برهـان** /borhän/ الحُجّة، الـدَّلِيْل، البَيِّنَـة، الدَّلِيْـل، البُرْهان، النَّخب، النّاقِرَة.

**برهانآوردن** /b.-ävardan/ إبْراهاً / أَبْرَهَ.

**برهانانی** /b.-e-enni/ البُرْهانُ الإنّيّ.

**برهانلمی** /b.-e-lemmi/ البُرْهانُ اللِّمّي، التَّعْلِيْل.

**برهلیا** /barhelyä/ (گیا) ← رازیانه.

**برهم** /barham/ ← آشفته، مخلوط.

**برهما** /barahmä/ البَرَهْما.

**برهمایی** /b.-yi/ البَرْهَمِيّة.

**بـرهمخـوردن** /bar-ham-xordan/ پـریشان شـدن، مخلوط شدن.

**برهمزدن** /b.-h.-zadan/ پریشان کردن، مخلوط کردن.

**برهمن** /barahman/ البَرَهْمَن.

**برهنگـان** /berehnegän/ (فلـ) الوُجُـودِيُّـون، ← اگزیستانسیالیست.

**برهنگی** /berehnegi/ ۱ ← لُختی. ۲. التَّعْرِيَـة [في الجيولوجيا].

**برهنه** /berehne/ ← لُخت.

**بـرهنه آب ششـان** /b.-äb-šošän/ (جانـ) عاريات الخَيْشُوم.

**برهنهاستخوان** /b.-ostoxän/ نَحِيْل، مَهْزُول.

**برهنهشدن** /b.-šodan/ ← لُخت شدن.

**برهنه کامان** /b.-kämän/ (جانـ) عارياتُ الأَحْناك.

**برهنه کردن** /b.-kardan/ ← لُخت کردن.

**برهه** /borhe/ البُرْهَة، الفَتْرَة.

**بریان** /beryän/ الحَنِيْذ، المَشْوِيّ، الشَّـوِيّ، النّاضِج، النَّضِيْج.

**بریانشدن** /b.-šodan/ إشْتِواءً / إشْتَوَى، إنْشِواءً / إنْشَوَى، تَحَمُّصاً / تَحَمَّصَ.

**بریان کردن** /b.-kardan/ إشْتِواءً / إشْتَوَى، شَيّاً / شَوَى ـِـ، حَمْساً / حَمَسَ ـُـ، تَحْمِيْساً / حَمَّسَ، تَحْمِيْصاً / حَمَّصَ، حَنْذاً / حَنَذَ ـِـ، إحْناذاً / أَحْنَذَ، خَمْطاً / خَمَطَ ـُـ، تَشْوِيْطاً / شَوَّط، صَلْياً / صَلَى ـِـ الشّيءَ النّـارَوبها وفيهـا وعليها، ضَبْـواً / ضَبا ـُـ ت النّارُ الشّيءَ، طَجْناً / طَجَنَ ـُـ، تَطْجِيْناً / طَجَّنَ، تَضْبِيَةً / ضَبّى، طَبْخاً / طَبَخَ، اِفْتِئاداً / اِفْتَأَدَ اللَّحْمَ في النّار، قَلْواً / قَلا ـُـ.

**بریانگر** /b.-gar/ الشَّوّاء ← کبابی.

**بریانی** /b.-i/ الشَّبِيّ، الشَّوْي، الشُّوَاء، الشَّوِيّ، الكَباب، الصِّلاء، القَلْي، القَلْو، الوَزِيْم.

**بریبری** /beriberi/ (پز) البَرْبِيْرز، بِرِي بِرِي.

**بریتانیا** /beritäniä/ البرِيْطانِيا.

**بریتانیای کبیر** /b.-ye-kabir/ ← بریتانیا.

**بریج** /berig/ البِرِيْدْج [لعبةٌ من العاب الورق].

**بریجن** /barijan/ الفُرْن، التَّنُّور، المَوْقِد.

**برید** /barid/ ← پیک، قاصد.

**بریـدگی** /boridegi/ ۱. القَطْع، التَّقْطِيـع، الفَصْل،

الفَصْم، الهِجْران، الصُّرم. ٢. الجُرْح، الكَلْم.

**بريدن** *boridan/* ١. [مص م] قَطْعاً / قَطَعَ ـَ تَقْطِيْعاً / قَطَّعَ، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ أزْماً وأُزُوماً / أزَمَ ـِ أشْراً / أشَرَ ـُ الخَشَبَةَ، بَتّاً / بَتَّ ـِ إبْتاتاً / أبَتَّ، تَبْتِيْتاً / بَتَّت، تَبْتِيْكاً / بَتَّكَ، بَتْراً / بَتَرَ ـُ بَتْكاً / بَتَكَ ـِ بَتْلاً / بَتَلَ ـِ بَجّاً / بَجَّ ـُ بَدْحاً / بَدَحَ ـَ بَرْتاً / بَرَتَ ـِ بَصْراً / بَصَرَ ـُ تَبْضِيْعاً / بَضَّعَ، بَضْعاً / بَضَعَ ـَ بَكْعاً / بَكَعَ ـَ تَبْكِيْعاً / بَكَّعَ، بَلْتاً / بَلَتَ ـِ تَبّاً / تَبَّ ـُ تَكّاً / تَكَّ ـُ تَكْتَكَةً / تَكْتَكَ، جَبّاً / جَبَّ ـُ اِجْتِباباً / اِجْتَبَّ، جبازَةً / جَبَزَ ـُ جَثّاً / جَثَّ ـُ جَدّاً وجداداً / جَدَّ ـُ جَدْعاً / جَدَعَ ـَ جَذْفاً / جَذَفَ ـِ جَذْماً / جَذَمَ ـُ جَذّاً / جَذَّ ـُ تَجْذِيْراً / جَذَّرَ، تَجْذِيْفاً / جَذَّفَ، جَذْراً / جَذَرَ ـُ جَذْفاً / جَذَفَ ـِ جَذْماً / جَذَمَ ـِ جَزْزاً / جَزَزَ ـُ جَزْماً / جَزَمَ ـِ تَجْرِيْماً / جَرَّمَ، جَزْراً / جَزَرَ، اِجْتِزازاً / اِجْتَزَّ، جَزْعاً / جَزَعَ، اِجْتِزاعاً / اِجْتَزَعَ العودَ من الشَّجرة، جَزْماً / جَزَمَ ـِ جَلْماً / جَلَمَ ـِ تجْفِيْراً / جَفَّرَ هـ عنه، جَوْباً / جابَ ـُ حَذْقاً / حَذَقَ ـِ حَذْياً / حَذَى ـِ حَسْماً / حَسَمَ ـِ حَصّاً / حَصَّ ـُ حَوْكاً / حاكَ ـُ خَذْفاً / خَذَفَ ـُ اِخْتِدافاً / اِخْتَدَفَ، خَرْبَقَةً وخِرْباقاً / خَرْبَقَ، خَتْرَفَةً وخِتْرافاً / خَتْرَفَ، تَخَرُّماً / تَخَرَّمَ، تَخْذِيْعاً / خَذَّعَ، خَذْماً / خَذَمَ ـِ خَزْعاً / خَزَعَ ـَ خَزْلاً / خَزَلَ ـِ تَخَزُّلاً / تَخَزَّلَ، اِخْتِزالاً / اِخْتَزَلَ، خَزْلَبَةً وخِزلاباً / خَزْلَبَ، خَسْفاً / خَسَفَ ـِ خَضَداً / خَضَدَ ـُ اِخْتِضاماً / اِخْتَضَمَ، خَصْلاً وخِصالاً وخَصْلَةً / خَصَلَ ـُ خَلْباً / خَلَبَ ـُ اِخْتِلاءً / اِخْتَلَى، اخْتِماماً / اِخْتَمَّ، خَنّاً / خَنَّ ـُ خَنْياً / خَنَى ـِ تَذْبِيْحاً / ذَبَّحَ، ذَبْحاً وذَباحاً / ذَبَحَ ـَ إزْعاباً / أزْعَبَ، زَرْماً / زَرَمَ ـُ إزْراماً / أزْرَمَ، تَزْرِيْماً / زَرَّمَ، اِزْدِعاباً / ازْدَعَبَ، زَغْراً / زَغَرَ ـَ اِزْدِلاماً / اِزْدَلَمَ أنْفَه أو رأسه، زَمْعاً / زَمَعَ ـَ منه قطعةً، سَبّاً / سَبَّ ـُ سَبْتاً / سَبَتَ ـُ شَتْراً / شَتَرَ ـِ شَذْباً / شَذَبَ ـِ تَشْذِيْباً / شَذَّبَ، شَرْزاً / شَرَزَ ـُ شَطْباً / شَطَبَ ـُ شَلّاً / شَلَّ ـُ تَشْنِيْقاً / شَنَّقَ، صَرْماً / صَرَمَ ـِ تَصْرِيْماً / صَرَّمَ، مُصارَمَةً / صارَمَ، اِصْطِراماً / اِصْطَرَمَ، إصْراءً / أصْرَى هـ عنه، صَلْماً / صَلَمَ ـِ اِصْطِلاماً / اِصْطَلَمَ، صَوْراً / صارَ ـُ طَرّاً / طَرَّ ـُ إطاحَةً / أطاحَ، عَبْلاً / عَبَلَ ـِ عَلْباً / عَلَبَ ـُ عَضْباً / عَضَبَ ـِ عَقْراً / عَقَرَ ـِ غَرْفاً / غَرَفَ ـُ غَضْراً / غَضَرَ ـِ لفلانٍ من ماله، فَحْتاً / فَحَتَ ـَ فَرْصاً / فَرَصَ ـِ فَرْضاً / فَرَضَ ـِ اِفْتِراضاً / اِفْتَرَضَ الخَشَبَةَ، فَرْياً / فَرَى ـِ إفْراءً / أفْرَى، تَفْرِيَةً / فَرَّى، تَفْصِيْلاً / فَصَّلَ الثَّوْبَ، فَصْماً / فَصَمَ ـِ فَضّاً / فَضَّ ـُ مـابينهما، قَبّاً / قَبَّ ـُ اِقْتِباباً / اِقْتَبَّ، قَدّاً / قَدَّ ـُ تَقْدِيْداً / قَدَّدَ، اِقْتِداداً / اِقْتَدَّ، قَرْشاً / قَرَشَ ـُ قَرْضاً / قَرَضَ ـُ اِقْتِراضاً / اِقْتَرَضَ الحَبْلَ، قَضْباً / قَضَبَ ـُ اِقْتِضاباً / اِقْتَضَبَ، تَقْصِيْصاً / قَصَّصَ، قَصْلاً / قَصَلَ ـِ اِقْتِصالاً / اِقْتَصَلَ هـ الشَّيءَ، قَصْمَلَةً / قَصْمَلَ، قَضْباً / قَضَبَ ـِ تَقْضِيْباً / قَضَّبَ، اِقْتِضاباً / اِقْتَضَبَ، قَطْفاً وقِطافاً / قَطَفَ ـِ قَطْلاً / قَطَلَ ـِ تَقْطِيْلاً / قَطَّلَ، قَعْطَبَةً / قَعْطَبَ، قَلْماً / قَلَمَ ـِ قَنْفاً / قَنَفَ ـُ تَقْنِيْفاً / قَنَّفَ، كَبْعاً / كَبَعَ ـَ كِداءً / كَدا ـُ كَرْداً / كَرَدَ ـُ كَنْداً / كَنَدَ ـُ كَيْفاً / كافَ ـِ تَكْيِيْفاً / كَيَّفَ، لَخْماً / لَخَمَ ـَ لَهْذَمَةً / لَهْذَمَ، تَلَهْذُماً / تَلَهْذَمَ، مَتْخاً / مَتَخَ ـَ مَتْراً / مَتَرَ ـُ مَسْحاً / مَسَحَ ـَ اِمْتِشاقاً / اِمْتَشَقَ، مَتْكاً / مَتَكَ ـُ وَذْراً / وَذَرَ يَذِرُ، تَوْذِيْماً / وَذَّمَ، إيْساءً / أوْسَى، اِهْتِباباً / اِهْتَبَّ، هَجْراً وهِجْراناً / هَجَرَ ـُ هَذْباً / هَذَبَ ـِ هَذّاً / هَذَّ ـُ اِهْتِذاذاً / اِهْتَذَّ، هَذْماً / هَذَمَ ـِ هَزْبَرَةً / هَزْبَرَ. ٢← طى كردن. ٣← جدا شدن. ٤. [مص ل] اِنْقِطاعاً / اِنْقَطَعَ، تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ، بَتْراً / بَتِرَ ـَ تَقاطُعاً / تَقاطَعَ، تَبَتُّتاً / تَبَتَّت، تَبَتُّراً / تَبَتَّرَ، بُتُوعاً / بَتَعَ ـَ منه، اِنْبِتاتاً / اِنْبَتَّ، اِنْبِتاكاً / اِنْبَتَكَ، تَبَتُّكاً / تَبَتَّكَ، اِنْبِتالاً / اِنْبَتَلَ، اِبْتِشاكاً / اِبْتَشَكَ الخيطُ ونحوه، اِنْبِضاعاً / اِنْبَضَعَ، بَلْتاً / بَلِتَ ـَ بَلْتاً / بَلَتَ ـُ بَوْءاً / باءَ ـُ تَجَذُّذاً / تَجَذَّذَ، اِنْجِذاراً / اِنْجَذَرَ، اِنْجِذاماً / اِنْجَذَمَ، تَجَذُّماً / تَجَذَّمَ، اِنْجِزاماً / اِنْجَزَمَ، اِنْحِذاقاً / اِنْحَذَقَ، اِنْحِساساً / اِنْحَسَّ، خَذْلاً وخِذْلاناً / خَذَلَ ـُ خَذَماً / خَذِمَ ـَ تَخَذُّماً / تَخَذَّمَ، رَفْتاً / رَفَتَ ـِ تَسَرُّماً / تَسَرَّمَ، شَتَراً / شَتِرَ ـَ اِنْصِراماً / اِنْصَرَمَ، اِنْغِرافاً / اِنْغَرَفَ، اِنْقِراضاً / اِنْقَرَضَ، اِنْقِصالاً / اِنْقَصَلَ، اِقْتِصالاً / اِقْتَصَلَ، تَقَضُّباً / تَقَضَّبَ، اِنْقِضاباً / اِنْقَضَبَ، اِنْقِضاضاً / اِنْقَضَّ، تَكَيُّفاً / تَكَيَّفَ، اِنْكِيافاً / اِنْكافَ، نُدُوّاً / ندا ـُ عنه، [~ ازهم] تقاطُعاً / تَقاطَعَ الرَّجلان، تَهاجُراً / تَهاجَرَ وتَصارُماً / تَصارَمَ القومُ، تَدابُراً / تَدابَرَ الرَّجلانِ.

**بريـده** *boride/* المَقْطُوع، المُنْقَطِـع، الأزْرَم، الأبْتَر، البَوْنَـة، المُجْتَثّ، الجَـدِيْد، الأجَـذّ، الجُذاذ، الجُـذاذَة، الجَذِيْم، الحَذِيْق، المَخْذُوْن، الحُـزَّة، المُدَهْمَق، الطَّرِيْر، المَفْرُوض، الفَسِيْط، الفَصِيْص، الفَصِيْـم، القِدّ، القَرِيْض، المَقْصُوص، القَطِيْف، النَّحِيْت، المَنحُوت.

**بـریده‌بـریـده** /b.-b./ المُقطَـع، المُحَزَّز، المُفلَـق، المُفَصَّص.

**بریده بـریده شدن** /b.-b.-šodan/ تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ، تَحَزُّزاً / تَحَزَّزَ.

**بریده بریده کردن** /b.-b.-kardan/ تَقطِيعاً / قَطَّعَ، تَفصِيْصاً / فَصَّصَ، إفلاقاً / أفْلَقَ، تَحزِيْزاً / حَزَّزَ.

**بریزه** /berize/ (گیا) ۱. البَريْزَة. ۲ ← انزروت.

**بریقلیمنون** /beriqlimnun/ (گیا) ← پیچ امین‌الدوله.

**بریگاد** /berigäd/ (نظ) ← تیپ ۲.

**بریل** /bril/ (پز) مَرَضُ بْرِيْل.

**بریل** /beril/ (شیمـ) البَرِيْل.

**بریلیوم** /beriliom/ (شیمـ) البِيْرِيْلِيُوم.

**برین** /barin/ الأَعْلَى.

**برین‌تراست** /breynträst/ هَيْئَةُ الخُبَراء.

**بریون** /baryun/ (پز) ← پریون.

**بز** /boz/ (جانـ) المَعَز، المِعْزَى، المَعِيْز، الماعِز، الفِزْر، الأُمْعُوز، التَّيْس، [نث] العَنْز، العَنْزَة، المِعْزاة.

**بزآنقره** /b.-e-änqore/ (جانـ) المَرْعَز، المِرْعِز، المِرْعِزاء المِرْعِزّ، المِرْعِزَى، ماعِزُ أَنْقُرة.

**بزآوردن** /b.-ävardan/ ← بد آوردن، بد بیاری.

**بزادی** /bazädi/ زَبَرْجَد، زُمُرُّدٌ مِصريّ، بَرِيْل.

**بزاز** /bazzäz/ بائِعُ الأَقْمِشَة، البَزّاز.

**بزازی** /b.-i/ البِزازَة.

**بزاق** /bozäq/ اللُّعاب، الرُّضاب، الرِّيال، الرِّيالَة، الرُّوال، اللُّغَم، اللُّغام ← آب دهان.

**بزاق‌خواری** /b.-xäri/ (پز) ← إِبْتِلاعُ الرِّيْق.

**بزاق‌زا** /b.-zä/ (پز) المُرْضِب.

**بزاقی** /b.-i/ اللُّعابِيّ.

**بزباز** /bazbäz/ (گیا) البَسْباسَة.

**بزچران** /bozcarän/ المَعّاز.

**بزدار** /b.-där/ المَعّاز.

**بزداغ** /bezdäq/ المِصْقَلَة.

**بزدل** /bozdel/ ← ترسو.

**بزدل شدن** /b.-šodan/ ← ترسو شدن، ترسیدن.

**بزدلی** /b.-i/ ← ترس.

**بزرالبنج** /bazr-ol-banj/ (گیا) ← بنگ دانه.

**بزرقطـونا** /b.-e-qatunä/ (گیا) حَشِيْشَـةُ البَراغِيْـث، عُشْبَةُ البَراغِيْث ← اسفرزه.

**بزرک** /bazrak/ (گیا) بِزْرُ الكَتّان.

**بزرگ** /bozorg/ العَظِيـم، العُظام، الكَبِيْـر، الكُبّـار، الكُبَـار، الجَسِيْـم، الضَّخْـم، الضُّخـام، الأَثّ، الأَثِيْـث، البُذاخِيّ، الثَّقِيْـل، الجامِع، الجَزّال، الجُـلال، الجَلِيْل، الجَلَل، الجُلّى، الخَطِيْر، السَّـرُوف، السُّلْطانِيّ، السِّيادَة، العَبْل، العُكْوَة، العَيْن، الغِطْرِيف، القَيْسَرِيّ، اليَلَب.

**بزرگ اندازه** /b.-andäze/ مَلِكِيُّ الطُّوْل.

**بزرگتر** /bozorgtar/ الأَكْبَر، الأَعْظَم.

**بزرگتری** /b.-i/ الأَقْدَمِيّة، التَّفَوُّق.

**بزرگترین مضرب مشترک** /b.-in-mazrab-e-moštarek/ (رضـ) المُضاعَفُ المُشْتَرَكُ الأَصْغر.

**بزرگ‌جثه** /bozorg-josse/ عظيمُ الجُثَّة، السَّمِين.

**بزرگـداشت** /b.-däšt/ التَّعْظِيْم، التَّكْـرِيْم، الإكْـرام، التَّمْجِيْد، الإجْلال، النَّعامَة، التَّنْوِيْه.

**بزرگداشتن** /b.-d.-an/ تَعْظِيْماً / عَظَّمَ، تَعْزِيْزاً / عَزَّزَ، إِحْتِراماً / إِحْتَرَمَ، إِكْباراً / أَكْبَرَ، تَكْرِيْماً / كَرَّمَ، تَشْرِيْفاً / شَرَّفَ، بَجْحاً / بَجَحَ ـَ تَبْجِيْلًا / بَجَّلَ، تَجْسِيْماً / جَسَّمَ، تَجْلِيْلًا / جَلَّلَ، إجْلالًا / أَجَلَّ، رَجْباً ورُجُوباً / رَجَبَ ـُ رَجَباً / رَجِبَ ـَ إِرْجاباً / أَرْجَبَ، تَرْجِيْباً / رَجَّبَ، رَحْواً / رَحا ـُ رَحْياً / رَحَى ـِ تَرْفِيْداً / رَفَّدَ، تَرْفِيْلًا / رَفَّلَ، تَعْزِيْراً / عَزَّرَ، تَفْخِيْماً / فَخَّمَ، قَدْراً / قَدَرَ ـِ إِكْتِهاءً / إِكْتَهَى، إِمْجاداً / أَمْجَدَ، تَوْقِيْراً / وَقَّرَ، تَهْرِيْماً / هَرَّمَ، تَهْشِيْماً / هَشَّمَ، هَيْباً وهَيْبَةً ومَهابَةً / هابَ ـَ إِهْتِياباً / إِهْتابَ، تَهَيُّباً / تَهَيَّبَ.

**بزرگ راه** /b.-räh/ الأُوتُوسْتراد، الخَطّ، الجادَّة.

**بزرگ زادگی** /b.-zädegi/ الإصالَة، النَّجابَة ← اصالت.

**بزرگ زاده** /b.-zäde/ إِبْنُ الأَصْل، الأَصِيْل.

**بزرگ سال** /b.-säl/ ← پیر.

**بزرگ سالی** /b.-s.-i/ ← پیری.

**بزرگ سیاهرگ زبـرین** /b.-siyährag-e-zabarin/ (پز) الوَرِيْدُ الأَجْوَفُ الأَعْلَى.

**بزرگ سیـاهرگ زیریـن** /b.-s.-e-zirin/ (پز) الـوَرِيْدُ الأَجْوَفُ الأَسْفَل.

**بزرگ شدن** /b.-šodan/ ۱. عِظَماً وعَظامَةً / عَظُمَ ـُ

تَعاظُماً / تَعاظَمَ، إعْظاماً / أَعْظَمَ، كِبَراً وكُبْراً وكُبارَةً / كَبُرَ ـُ ضَخامَةً وضِخَماً / ضَخُمَ ـُ جَسامَةً / جَسُمَ ـُ أَنَكاً / أَنَكَ ـُ خُطُورَةً / خَطُرَ ـُ عُبُولاً وعَبالَةً وعَبَلاً / عَبُلَ ـُ تَطْمِيْماً / طَمَّمَ واسْتِفْحالاً / اِسْتَفْحَلَ الأَمْرُ. شُبُوباً / شَبَّ ـِ الشَّيءُ. ۲. شُبُوباً / شَبَّ ـِ وشُرُوخاً / شَرَخَ ـَ وتَرَعْرُعاً / تَرَعْرَعَ ونَشْأً ونَشْأَةً ونُشُوءً / نَشَأَ ـَ الصَّبيُّ. ۳. سِيادَةً وسُؤْدُداً وسُوْداً / سادَ ـُ فَخامَةً / فَخُمَ ـُ مَجْداً / مَجَدَ ـُ ومَجادَةً / مَجُدَ ـُ.

**بزرگ شمردن** */b.-šomordan/* اِسْتِكباراً / اِسْتَكْبَرَ، إعْظاماً / أَعْظَمَ، اِسْتِعْظاماً / اِسْتَعْظَمَ.

**بزرگ كردن** */b.-kardan/* ۱. تَكْبِيْراً / كَبَّرَ، تَجْسِيْماً / جَسَّمَ، إعْظاماً / أَعْظَمَ، جَهْراً وجِهاراً / جَهَرَ ـَ. ۲. تَوْلِيْداً / وَلَّدَ وتَرْبِيَةً / رَبَّى الوَلَدَ، تَنْشِئَةً / نَشَّأَ، إنْشاءً / أَنْشَأَ. ۳. تَبْجِيْلاً / بَجَّلَ، تَجالاً / تَجالَّ هـ.

**بزرگ منش** */b.-maneš/* كَبِيْرُ النَّفْس، الأَبِيّ ← بلند همّت.

**بزرگ منشی** */b.-m.-i/* العُلُوّ، العِظَم، العُظْم، الزَّهْو، الضَّلَع، العُبِّيَّة، الفِخِّيْرَى، الفُخْرَة، الكُماخ، النَّخْوَة.

**بزرگنمايی** */b.-nemäyi/* التَّعاظُم، الكِبَرُ الظَّاهِريُّ الناشئُ عن النَّظرِ إلى شيء من خلالِ عدسةٍ مكبِّرة.

**بزرگوار** */b.-vär/* العالِي، العَلِيّ، الماجِد، الأَمْجَد، المَجِيْد، الكَرِيْم، الشَّرِيْف، السَّيِّد، الحُرّ، المُفَخَّم، السَّمْح، السَّمِيْح، أَرْيَحِيّ، البَذِيْخ، الجِذْفُور، ذُو النَّخْوَة، المَرْثَد، السَّرِيّ، السَّغْتَرِيّ، السَّنايا، الشَّرَف، الطِّرْف، الطِّرِيْف، [نث] الطِّرْفَة، عَزِيزُ النَّفْس، العُراعِر، عظيمُ النَّفْس أو الأَخْلاق، العُقْمِيّ، أَغَرّ، الغُرْغُرَة، القُداس، الأَقْعَس، النَّبْل، النَّبِيْل، النَّزِيْع، النَّضَد، النَّبَه، النَّبِيّ، النَّابِه، الهَدَ، النَّبِيْه، الرَّمِيْز، النَّجْب، النُّخْبَة، الهاجِرِيّ، الهِجان، المالِي، الوَغِل، الوَقْر، الوَهْم.

**بزرگوار شدن** */b.-v.-šodan/* عُلُوّاً / عَلا ـُ وعَلاءً / عَلِيَ ـَ في المَكارِم، كِبَراً وكُبْراً وكَبارَةً / كَبُرَ ـُ في القدر، جَلالَةً وجَلالاً / جَلَّ ـِ، مَجْداً / مَجَدَ ـُ مَجادَةً / مَجُدَ ـُ اِسْتِمْجاداً / اِسْتَمْجَدَ، بَجالَةً وبُجُولاً / بَجُلَ ـُ تَجَوُّهاً / تَجَوَّهَ، سَراوَةً وسَرْواً / سَرُوَ ـُ غَرارَةً / غَرِرَ ـَ غَرّاً وغِراراً / غَرَّ ـُ، فَضْلاً / فَضُلَ ـُ، نَباهَةً / نَبُهَ ـُ نَيَلاً ونائِلاً ونَوْلاً / نالَ ـَ، رَمازَةً / رَمُزَ ـُ.

**بزرگواری** */b.-v.-i/* ← بزرگی.

**بزرگ همت** */b.-hemmat/* ← بلند همّت.

**بزرگی** */b.-i/* الكِبَر، الكُبْر، العُلَى، العَلِيّ، الشَّرَف، السِّيادَة، العِظَم، العُظْم، العَظَمَة، العَظَمُوت، الجَلال، الجَلالَة، الفَخامَة، الفَخْر، الفُخْرَة، المَكانَة، المَجْد، أُرْيَحِيَّة، البِنايَة، الجَدّ، الجَسامَة، التِّجِلَّة، المَحْمَدَة، المَخْدُومِيَّة، الخَطْر، الخِيْر، الذِّكْر، الزَّعامَة، الرَّبابَة، الرُّبُوبَة، الرُّبُوبِيَّة، الرِّفْعَة، الرُّكْن، السَّرْو، السَّفاطَة، السَّماحَة، السُّوْرَة، الشُّرْفَة، الطِّراف، طَوِيْلُ العِنان، الظِّلّ، العِتْق، العَرْش، العِزّ، العَلاء، العُنْجُهانِيَة، العُنْجُهانِيَّة، العُنْجُهِيَّة، الفُتُوَّة، الفَخْمِيَّة، الفَعال، الكِبْرِياء، الكَرَم، كَرَمُ الأَخْلاق، الأُكْرُوْمَة، الكَساء، الكَعْب، المَلَكُوت، النَّبالَة، النَّباهَة، النَّجابَة، المَنْقَبَة، الوَقار، الهِجانَة.

**بزرگی كردن** */b.-kardan/* تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ عليه، تَجَلُّلاً / تَجَلَّلَ، تَجالاً / تَجالَّ عليه، تَرَفُّعاً / تَرَفَّعَ عنهم، زَنْبَرَةً / زَنْبَرَ عليه، غَطْرَسَةً / غَطْرَسَ.

**بزغ** */bazaq/* (جانـ) ← قورباغه.

**بزغاله** */bozqäle/* (جانـ) ۱. الرُّباح، الرُّبّاح، الرُّبَح، اليَعْمُور، البَهْم، البَهام، [نث] العَناق. ۲. (نجـ) بُرْجُ الجَدْي.

**بزغسمه** */bazaqsame/* (جانـ) ← جل وزغ.

**بزغمه** */bazaqme/* (جانـ) ← جل وزغ.

**بزغنج** */bozqonj/* (گيا) عَفْصَةُ الفُسْتُق.

**بزغند** */bozqond/* (گيا) ← برغنج.

**بزک** */bazak/* التَّجْمِيْل.

**بزکشمير** */boz-e-kešmir/* (جانـ) ما عِزُ كِشْمِيْر، التَّيْس، [نث] العَنْز.

**بزک كردن** */bazak-kardan/* ۱. [مص ل] تَبَرُّجاً / تَبَرَّجَت وتَزَيُّناً / تَزَيَّنَتِ المرأةُ. ۲. [مص م] تَزْيِيْناً / زَيَّنَ، تَجْمِيْلاً / جَمَّلَ ها.

**بزکوهی** */boz-e-kuhi/* (جانـ) الأُرْوِيَّة، الوَعِل، الأَرْيَل، تَيْسُ الجَبَل، التَّيْسُ الجَبَلِيّ، التَّأْلَب، الجَهْبَل، الحِطّان، الشُّمْواة، العاقِل، العَلِب، العُلْجُوم، الفادِر، الفَدْر، القَفاص، [نث] الزُّلْماء، القِرْمِيْد.

**بزکوهی افريقايی** */b.-e-k.-ye-efriqäyi/* (جانـ) النَّبّاح،

اليَرْع، المُرامِرِيّ، النّاخِس، الثُّيْتَل.

**بزکوهی حبشی** /b.-e-k.-ye-habaši/ (جانـ) القُفاص.

**بزکوهی عربی** /b.-e-k.-ye-arabi/ (جانـ) البَدَن.

**بزکوهی کانادا** /b.-e-k.-ye-känädä/ (جانـ) الإجَّل ← موس، اری ژینال.

**بزم** /bazm/ الحَفْل.

**بزماورد** /b.-ävard/ ← ساندویچ.

**بزمجه** /bozmajje/ (جانـ) الضَّبّ، سَامّ أبْرَص، الحِرْذَوْن.

**بزمرغ** /boz-morq/ (جانـ) ← أمُو.

**بزمگاه** /bazmgäh/ مَكانُ الحَفْل أو الضِّيافَة.

**بزن** /bezan/ ← دلاور.

**بزن‌بزن** /b.-bezan/ ← زد و خورد.

**بزن‌بهادر** /b.-bohädor/ ← دلیر، دلاور.

**بزنگاه** /bezangäh/ ۱. مَحلُّ الضَّرْب. ۲. مَكانُ الطَّرِيْق. ۳. الدُّبُر. ۴. مَوضِعٌ ضيق و حسّاس.

**بزن و بکوب** /bezan-o-bekub/ المُوسِيْقَى و الرَّقْص.

**بز وحشی** /boz-e-vahši/ الوَعْل.

**بزودی** /bezudi/ سَرِيْعاً، عاجِلاً.

**بزه** /beze/ ← گناه.

**بزهکار** /b.-kär/ ← گناهکار.

**بزهکاری** /b.-k.-i/ ← گناهکاری.

**بزی** /bozi/ المَعْزِيّ.

**بزیلا** /bazillä/ (گیا) البِسِلّى ← نخودفرنگی.

**بژ** /bež/ بِيْج [لون].

**بژول** /božul/ ← بجول.

**بس** /bas/ حَسْبُ، كَفَى، إيْه، إيْهاً.

**بسا** /b.-ä/ رُبَّ.

**بساط** /besät/ البِساط ← فرش.

**بساط انداختن** /b.-andäxtan/ إلقاءٌ / أَلْقَى و فَرْشاً / فَرَش ـُ البِساطَ، إعْداداً / أَعَدَّ الأثاثَ لعَرْضِهِ للبَيْع.

**بساک** /basäk/ (گیا) المِئْبَر، المِئْبار.

**بسامان** /besämän/ ۱ ← خوب، نیک. ۲ ← آماده ۳ ← المُطْمَئِنّ.

**بسامد** /basämad/ ۱. التَّكَرُّر، التَّواتُر. ۲. (فز) التَّرَدُّد.

**بسامد جریان متناوب** /b.-e-jarayän-e-motanäveb/ (فز) التَّذَبْذُب ← فرکانس.

**بسامدزنش** /b.-zaneš/ (فز) تَرَدُّدُ التَّضارُبِيّ.

**بسامدسنج** /b.-sanj/ (فز) مِقْياسُ التَّرَدُّد.

**بسامد شنودی** /b.-šonudi/ (فز) التَّرَدُّدُ السَّمْعِيّ.

**بسامد طبیعی** /b.-e-tabi'i/ (فز) التَّرَدُّدُ الطَّبِيْعِيّ.

**بسامد فراصوتی** /b.-e-faräsowti/ (فز) التَّرَدُّدُ الفَوْسَمْعِيّ.

**بسان** /besän/ ← مانند.

**بساوایی** /besäväyi/ ۱. اللَّمْس. ۲. اللّامِسَة.

**بساوش** /besäveš/ ← مالش، مالیدن.

**بسباسه** /basbäse/ (گیا) ← جوزبویا.

**بس بودن** /bas-budan/ كِفايَةٌ / كَفَى ـِ جَزاءً / جَزَى ـِ.

**بسپار** /baspär/ (شیمـ) البُولِيْمِر ← پولیمر.

**بسپارش** /b.-eš/ (شیمـ) ← بسپاری.

**بسپارش اضافی** /b.-eš-e-ezäfi/ (شیمـ) بَلْمَرَةٌ بالجَمْع.

**بسپارش تراکمی** /b.-eš-e-taräkomi/ (شیمـ) بَلْمَرَةٌ بالتَّكاثُف، بَلْمَرَةٌ تَكاثُفِيَّة.

**بسپاری** /b.-i/ (شیمـ) التَّبَلْمُر.

**بس پایک** /baspäyak/ (گیا) البَسْبايِج، أضْراسُ الكَلْب ثاقِبُ الحَجَر، عِرْقُ سُوسِ الغاب.

**بست** /bast/ ← سد، بند ۲. ۲ ← گیره.

**بستاب** /b.-äb/ سَدُّ الإنْصابِ.

**بستان** /bostän/ ← بوستان.

**بستان‌افروز** /b.-afruz/ (گیا) ← تاج خروس.

**بستانبان** /b.-bän/ ← باغبان.

**بستانسرا** /b.-sarä/ الحَدِيقَةُ المَصْنُوعة وسطَ المنزل.

**بستانکار** /bestänkär/ الغَرِيْم، الدّائِن.

**بستانکار با وثیقه** /b.-e.-bä-vasiqe/ ← بستانکار وثیقه‌دار.

**بستانکار عادی** /b.-e-ädi/ الدّائِنُ العادِيّ.

**بستانکار گروگیرنده** /b.-e-gerowgirande/ بستانکار وثیقه‌دار.

**بستانکار مدعی** /b.-e-modda'i/ الدّائِنُ المُداعِي.

**بستانکار ممتاز** /b.-e-momtäz/ الدّائِنُ المُمْتاز.

**بستانکار وثیقه‌دار** /b.-e-vasiqe-där/ الدّائِنُ المُرْتَهِن.

**بستانکاری** /b.-i/ الدَّيْن، الطَّلَب.

**بستانکاری** /bostankäri/ الفِلاحَة ← کشاورزی.

**بستانی** /bostäni/ البُستانِيّ.

**بستر** /bestar/ ۱. المِفرَش، الفِراش، المَهد، المِهاد، المِثال، المَطرَح، الوِثاب. ۲. قاعُ النَّهرِ أو البَحر.

**بستر انداختن** /b.-andäxtan/ إعداداً / أعَدَّ و تَهيِئَةً / هَيَّأَ الفِراش.

**بستره** /b.-e/ ملائمٌ للزَّرعِ في مساكبِ الحدائقِ وغيرها. / beddingplane/ .

**بستری** /b.-i/ مُلازِمُ الفِراش، الحَرِض، الرّابض.

**بستری شدن** /b.-i-šodän/ مُلازَمَةُ الفِراشِ بسببِ المَرَض، الوقوعُ بالمرضِ والبقاءِ في الفِراش.

**بستری کردن** /b.-i-kardan/ التّمريضُ وتنويم المريض في الفِراش.

**بست زدن** /bast-zadan/ لَصْقُ الصُّحون الصّينِيّ المكسورَة، تَحْكِيمُ قِطَعِ الخشب بالمسامير وغيرها.

**بستگان** /bastegän/ ← خویشان.

**بستگی** /bastegi/ ۱ ← خویشاوندی. ۲. العَلاقَة، التَّعَلُّق، المُلازَمَة، الجامِعَة، العِزْوَة، العَقْد، الوَصْل، الإلْحاق، الاِتّصال، الرَّبط، الرّابِطَة، الاِرْتِباط، النِّسْبَة، النَّسَب.

**بستگی داشتن** /b.-daštan/ إرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ، اِتّصالاً / اِتَّصَلَ إليه، مُناسَبَةً / ناسَبَ، وَصْلاً وصِلَةً / وَصَلَ ـِ مَتّاً / مَتَّ ـُ إليه بِصِلَةٍ.

**بستگی لگاریتم** /b.-ye-logäritm/ (رض) النِّسَبُ الرِّياضِيّ.

**بستن** /bastan/ ← ۱. قُفلاً / قَفَلَ ـُ وإقْفالاً / أقْفَلَ وغَلْقاً / غَلَقَ ـِ وإغلاقاً / أغْلَقَ وَتَغْلِيقاً / غَلَّقَ وأزْماً وأزُوماً / أزَمَ ـِ وتأْصِيداً / أصَّدَ وإيصاداً / آصَدَ و إيطاماً / آطَمَ و بُلُوقاً / بَلَقَ ـُ و إبْلاقاً / أبْلَقَ و إبْهاماً / أبْهَمَ وإتْراساً / أتْرَسَ وَتَتْرِيْعاً / تَرَّعَ وجَفْأً / جَفَأَ ـَ وإجْفاءً / أجْفَأَ وإجافَةً / أجافَ وأذْلاً / أذَلَ ـِ ورَتْجاً / رَتَجَ ـُ وإرْتاجاً / أرْتَجَ ورَدّاً ومَرَدّاً ومَرْدوداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ ورَدْماً / رَدَمَ ـِ وإزْلاجاً / أزْلَجَ و إزْلاخاً / أزْلَخَ وسَطْماً / سَطَمَ ـُ وإغناكاً / أغْنَكَ ولَصّاً / لَصَّ ـُ ولَطّاً / لطَّ ـِ وإيْجافاً / أوْجَفَ و إيْصاداً / أوْصَدَ الباب، طَبْقاً وطَبَقاً / طَبِقَ ـَ يَدَه، إطْباقاً / أطْبَقَ الكتاب، تَغْلِيْقاً / غَلَّقَ. ۲. اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ الدّابَّةَ و غيرَها، سَدّاً / سَدَّ ـُ شَدّاً / شَدَّ ـُ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ، تَعْقِيْداً / عَقَّدَ، إعْتِقاداً / إعْتَقَدَ، أزْماً / أزَمَ ـِ جَحْدَلَةً / جَحْدَلَ، جَحْمَظَةً / جَحْمَظَ، جَزْأً / جَزَأَ ـَ حَتْأً / حَتَأَ ـَ العُقْدَةَ، حَدْجاً / حَدَجَ ـِ الأحْمالَ، حَزْكاً / حَزَكَ ـِ حَزْماً / حَزَمَ ـِ حَزْقاً / حَزَقَ ـِ حَقّاً / حَقَّ ـُ العُقدَةَ، حَكْأً / حَكَأَ ـَ وحِكايَةً / حَكَى ـِ العُقْدَةَ، دَسْماً / دَسَمَ ـُ رَبْطاً / رَبَطَ ـِ رَزْماً / رَزَمَ ـُ تَرْبِيْقاً / رَبَّق، رُتُوءاً / رَتَأَ ـَ ورَتْواً / رَتا ـُ العُقْدَةَ، رَتْقاً / رَتَقَ ـِ، زَمّاً / زَمَّ ـُ شَرْعاً / شَرَعَ ـَ تَشْرِيْعاً / شَرَّعَ، إشْراعاً / أشْرَعَ، صَرّاً / صَرَّ ـُ الصُّرَّةَ، إصْفاداً / أصْفَدَ، ضَفْطاً / ضَفَطَ ـَ هـ بالحَبْل، طَمْلاً / طَمَلَ ـُ عَصْباً / عَصَبَ ـِ عَضْماً / عَصَمَ ـِ إعْصاماً / أعْصَمَ، عَقْلاً / عَقَلَ ـِ عَكْبَشَةً / عَكْبَشَ، كَرْدَسَةً / كَرْدَسَ، لَتّاً / لَتَّ ـُ مَقْطاً / مَقَطَ ـُ نَطّاً / نَطَّ ـُ إيْثاقاً / أوْثَقَ، وَزْراً / وَزَرَ يَزِرُ الثُّلْمَةَ. ۳ ← منجمد کردن. ۴. منجمد شدن. ۵ ← تعطیل کردن. ۶ [~ خود را] ← ثروتمند شدن، بی‌نیاز شدن.

**بستن حساب** /b.-e-hesäb/ خِتامُ الحِساب، إقْفالُ الحِساب، نِهايَةُ الحِساب، إغْلاقُ حساب العُملاء في المَصرف، تَصْفِيَةُ الحِساب وإنْهاء التَّعامُل.

**بستن خون** /b.-e-xun/ ← انعقاد خون.

**بست نشستن** /bast-nešastan/ التَّحَصُّن.

**بستن کارخانه‌یی بر روی کارگران** /b.-e-kärxäne-yi-bar-ru-ye-kargarän/ الإغْلاقُ التَّعْجِيْزِيّ.

**بستنی** /bastani/ جِيْلاتِي، لَبَن مَثْلُوج، البُوْز، جِيْلاتِي، مُثَلَّجَة، دُنْدُرْمَة، بُوظَة، الحَلِيْبُ المُجَمَّد.

**بستنی فروش** /b.-foruš/ بائِعُ الجَلِيد.

**بستو** /bastu/ (گیا) الجَفْن، تجويفٌ يَحوي اعضاء التناسل في بعض النّباتات الدّنيا.

**بست وبند** /bast-o-band/ ← گیره.

**بستوه** /bestuh/ المَلُول، المَغْموم.

**بسته** /baste/ ۱. المُغْلَق، مَسْدود، مُلْتَئِم، المُبْهَم من الأبْواب، المُقْفَل، المَطْبُوق، الطَّبِق، المَقْفُول، الرَّتِق. ۲. المَرْبُوط، المُقَيَّد، المُعاق، المُثْبَت، المُنْعَقِد، الرَّبِيْط، المَعْقُود، المَنُوطُ به، «~ به»: مَوْقُوفٌ أو مُتَوَقِّف على، تَوَقَّفَ على، «~ به آن است که»: مُعَلَّقٌ بكذا أو عليه. ۳. الجَمْد، المُنْجَمِد، الخاثِر، المُخَثَّر ← منجمد. ۴. الغامِض، المُغْمَض، المَطْوِي. ۵. إبالَة، البالَة، الباقَة،

الحَزم، الحُزمَـة، الرِّزم، الرِّزمَة، الرَّبطَة، الطَّـرد، الطَّاقَة، اللَّفَّة ← بقچه.

**بستهٔ اسکناس** /b.-ye-eskenās/ رِزمَةٌ مِن أوراقِ العُملَة.

**بسته بندی** /b.-bandi/ التَّعبِئَة، التَّغلِيف، الرَّزم، الصُّرَّة، الحُزمَة ← بسته بندی کردن.

**بسته بندی کردن** /b.-b.-kardan/ رَزَماً / رَزَمَ ـُ حَزماً / حَزَمَ ـِ صَرّاً / صَرَّ ـُ تَعبِئَةً / عَبَّأ، تَغلِيفاً / غَلَّفَ، لَفماً / لَفَمَ ـِ رَبطُ الأشياء ووضعها في العُلبَة.

**بستهٔ پستـی** /b.-ye-posti/ الطَّـرد، طَرْدُ البَـرِيد، طَـردٌ بريديٌّ.

**بسته زبان** /b.-zabān/ أَلْكَن.

**بسته شـدن** /b.-šodan/ تَسَدُّداً / تَسَدَّدَ، اِنسِـداداً / اِنسَدَّ، رَتقاً / رَتِقَ ـَ اِنـزِماماً / اِنزَمَّ، طَبَقاً / طَبِقَ ـَ اِنطِباقاً / اِنطَبَقَ، تَطَبُّقاً / تَطَبَّقَ، اِنعِقاداً / اِنعَقَدَ الشَّيءُ، اِنغِلاقاً / اِنغَلَقَ واسْتِغلاقاً / اِستَغلَقَ واِنقِفالاً / اِنقَفَلَ، اِستِلحاجاً / اِستَلحَجَ البابُ.

**بسته های انفجاری** /bastehā-ye-enfejāri/ (نظ) الطُّرُودُ المَلغُومَة.

**بستیناج** /bastināj/ (گیا) حَمَصُ الأَمِيرِ.

**بس شمار** /bas--šomār/ (رضـ) المَضرُوبُ فيه.

**بس شماری** /b.--š.-i/ (رضـ) الضَّرب ← ضرب.

**بس شمر** /b.--šomar/ (رضـ) ← بس شمار.

**بس شمرده** /b.--šomorde/ المَضرُوب.

**بسط** /bast/ البَسْط ← کشش.

**بسط دادن** /b.-dādan/ ← گستردن.

**بسط یـافتن** /b.-yāftan/ تَبَسُّطاً / تَبَسَّطَ، اِنبِسـاطاً / اِنبَسَطَ.

**بسفایج** /basfāyaj/ (گیا) البَسْفایج ← بس پایک.

**بسفراوری** /basfarāvari/ الإنتاجُ الجُمَلِيّ.

**بسکتبال** /basketbāl/ كُرَةُ السَّلَّة.

**بس کردن** /bas-kardan/ ۱ ← بازمـاندن. ۲ ← بسنده کردن.

**بسکماج** /baskomāj/ البِشماط.

**بسگانی** /basgāni/ تَعَدُّدُ الزَّوجات.

**بسله** /basle/ (گیا) ← نخود فرنگی.

**بسمر** /besmer/ [طریقه] طريقةُ بَسْمَر [في إنتاج الفُولاذ].

**بسندگی** /basandegi/ الاكْتِفاء، التَّمام، الجَزء، القَصر، الهَجْراء.

**بسنده** /basande/ الكِفايَة، الكَفِيّ، الكُفِي، الوَفق، بَس، حَسْبُ.

**بسنده کردن** /b.-kardan/ اِكْتِفاءً / اِكْتَفَى به، اِحْتِساباً / اِحْتَسَبَ به، اِقْتِصاراً / اِقْتَصَرَ على كـذا، جَزْأً / جَزِئَ ـَ بالشَّيء عن الآخر، إجْزاءً / أَجْزَأَ هـ الشَّيءَ، جَزْأً / جَزَأَ ـَ الشَّيءَ، تَجَزُّوًا / تَجَزَّأَ بالشَّيء، إبْجالاً / أَبْجَلَ، بَقعاً / بَقِعَ ـَ بالشَّيء، اِجْتِراءً / اِجْتَرَى بالشَّيء، غِنًى وغَناءً / غَنِيَ ـَ.

**بسودن** /basudan/ ← لمس کردن.

**بسی** /basi/ الكَثِير، المُتَعَدِّد، بحدٍّ كافٍ، بقدرٍ زائد.

**بسیار** /besyār/ الكَثِير، الوَافِر، المُتَوافِـر، الوَفر، الأثاث، البَجِيس، الثَّمِر، الجِبْل، الجُبُلَّـة، جِدّاً، الجَزل، الجَزّال، الجَفِيـل، الجَمّ، الجَمَـم، المَجْنَب، الحـافِل، الحَفِيـل، الـدِّبـس، الـدَّثـر، الدَّيْحَـس، الـدُّخـاس، الـدَّخِيـس، المُتَداكِس، الـرِّبْس، الأَزْمَلَة، السَّنِيع، الشُّتَّـة، الطُّوفان مـن كلِّ شـيءٍ، الغُبْر، العَـدِيد، المُتَعَـدِّد، كَثِيْرُ العَـدَد، العَسْكَـر، العـائِرَة، الغَـزِير، الغـامِـر، الغَفَـل، الفـائِض، الفَيّاض، الفَيْـض، القَلِيص من الأشياء، الكُـثـاب، الكُثار، الكُثاف، الكَوثَر، الكاجِبَة، الكَرِيّ، الكَثِيف، اللّابِد، المَزّ، المَزِيز، النَّزّ، الهَيَّبان، المُهْجِر، الهَذَر، الهَضْل، الهائِش.

**بسیار شدن** /b.-šodan/ كَثْرَةً وكَثارَةً / كَثُرَ ـُ تَكـاثُراً / تَكاثَرَ، تَعَدُّداً / تَعَدَّدَ، وَفراً وفِرَةً ووُفُوراً / وَفَرَ يَفِرُ ووَفارَةً / وَفُرَ يَوْفُرُ المالُ أو المتاع، تَوافُراً / تَوافَرَ الشَّيءُ، أُدِيّاً / أَدَى ـِ وأَمْراً وأَمارَةً وأَمَرَةً / أَمِرَ ـَ الشَّيءُ، ثَراءً / ثَرا ـُ القومُ، جَمّاً وجُمُوماً / جَمَّ ـُ الشَّـيءُ، رَباغَةً / رَبُغَ ـُ رَبْلاً / رَبَلَ ـُ إِرْذاماً / أَرْذَمَ، رَعَجاً / رَعِجَ ـَ رَيْعاً ورُيُوعاً ورِياعاً ورَيَعاناً / راعَ ـِ إِزْناداً / أَزْنَدَ، طُمُوماً / طَمَّ ـِ الشَّيءُ غُلُوّاً / غَلا ـُ غُزْراً وغَزارَةً / غَزُرَ ـُ اِغْلِيْلاباً / اِغْلَوْلَبَ القَومُ، نماءً ونُمُوّاً / نَما ـُ نَهَراً / نَهِرَ ـَ الشَّيءُ، اِتّلاداً / اِتَّلَدَ القومُ، وُفِيّاً / وَفَى يَفِي الشَّيءُ.

**بسیارکردن** /b.-kardan/ تَكْثِيراً / كَثَّرَ، تَـوْفِيْراً / وَفَّرَ، وَفراً وفِرَةً / وَفَرَ يَفِرُ له المالَ ونحوَه، ذَرْءاً / ذَرَأَ ـَ إِرْباءً / أَرْبَى، إكْثاراً / أَكْثَرَ، ثَراءً / ثَرا ـُ اللّهُ القومَ، عَفْواً / عَفا ـُ اِسْتِلهاءً / اِسْتَلْهَى، إمْجاداً / أَمْجَدَ له من كذا، إيْثاجاً / أَوْثَجَ، اِسْتِيْثاراً / اِسْتَوْثَرَ من الشَّيءِ.

**بسیاری** /b.-i/ الكَثْرة، الكُثْـر، الوَفْرَة، الثَّوْرَة، الجَـزالَة، العَمَم، الغَثَـرَة، الغَزْر، الغَزارَة، الغَفِيْرَة، الفَيْـض، الكَوْر، المَزَر، المِزّ، النَّدْح ← فراوانی.

**بسیج** /basij/ الحَشْد، التَّعْبِئَة، الجَمْع، نَفيرٌ عَسكريّ.

**بسیج عمومی** /b.-e-omumi/ تَعْبِئَةُ الجيشِ، التَّعْبِئَةُ العامَّة، النَّفِيْرُ العامّ.

**بسیج کردن** /b.-kardan/ تَعْبِيَةٌ / عَبّى وتَعْبِئَةٌ / عَبّأ وتَجْيِيْشاً / جَيّشَ وحَشْداً / حَشَدَ ـِ وتَجْـرِيْداً / جَرّدَ الجَيْشَ، تَسْرِيَةٌ / سَرّى القائدُ سريّةً [يائي].

**بسیج همگانی** /b.-e-hamegäni/ ← بسیج عمومی.

**بسیط** /basit/ ۱ ← گسترده، پهـن، گشاد. ۲. (شیمـ) العُنْصُر، أحدُ العَنـاصِرِ الكيميائِيّة التـي يزيد عددهـا على مئة. ۳. جزءٌ متميّز من اداة مركّبة.

**بسیله** /basile/ (گیا) ← لوبیا گرگی.

**بشارت** /bešärat/ التَّبْشِيْر، البِشارَة، البُشْرَى ← مژده.

**بشارت دادن** /b.-dädan/ ← مژده دادن.

**بشاش** /baššäš/ ← شاد، خوشحال.

**بشاشت** /bašäšat/ البَشاشَة ← شادمانی.

**بشاشی** /baššaši/ ← شادمانی.

**بشتر** /boštar/ (پز) ← جوش ۳.

**بشترم** /boštoram/ (پز) ← بشتر.

**بشر** /bašar/ ← آدم، انسان.

**بشر دوستی** /b.-dusti/ حُبُّ البَشَرِيّة.

**بشرشناسی** /b.-šenäsi/ ← انسان شناسی.

**بشره** /bašare/ البَشَرَة.

**بشری** /bašari/ الإنسانِيّ.

**بشریت** /bašariyyat/ الإنْسانِيّة.

**بشقاب** /bošqäb/ الصَّحْن، السُّكُرُّجَة، الطَّبَق.

**بشقاب پرنده** /b.-parande/ الطَّبَقُ الطّائِر.

**بشقـاب خـورش خـوری** ← /b.-e-xoreš-xori/ خـورش خوری.

**بشقاب لب تخت** /b.-e-labtaxt/ ← لب تخت.

**بشکن** /beškan/ فَرْقَعَةُ الأصابع حين الرَّقص.

**بشکن زدن** /b.-zadan/ تَفْقِيْعاً / فَقّعَ، نَقْراً / نَقَرَ ـُ فلانٌ.

**بشکه** /boške/ البِرْمِيْل، البَتِيّة ← چلیک.

**بشم** /bašm/ الصَّقِيْع.

**بشمه** /b.-e/ ← بشم.

**بشنین** /bošnin/ (گیا) البِشنِيْن، عَرائِسُ النِّيل.

**بشیر** /bašir/ (جانـ) أبُو بَشير، البَشِيْر، سمكٌ نهريٌّ كبيرُ الجثّةِ يَكْثُرُ في النيلِ و في معظمِ الأنهرِ الأفريقيّةِ.

**بصری** /basari/ البَصَرِيّ، البَصَرِيّاتِي.

**بصـل النخـاع** /basal-o-nnoxä'/ (پـز) المَخْـرُوط، النُّخاعِي، النُّخط.

**بصیرت** /basirat/ البَصِيْرَة.

**بضاعت** /bezä'at/ ۱ ← سرمایه. ۲ ← مال.

**بط** /bat/ (جانـ) ← مرغابی.

**بطری** /botri/ الزُّجاجَة، القِنّيْنَة، القارُوْرَة، القِزازَة.

**بطری لید** /b.-ye-leyd/ (فز) قِنّيْنةُ لَيْدِن، وِعاءُ لَيْدِن.

**بطریرک** /batrirak/ البَطْرِيْرَك.

**بطریق** /betriq/ البِطْرِيْق.

**بطلان** /botlän/ ۱ ← باطل شدن. ۲. البُطْلان.

**بطلان قانونی** /b.-e-qänuni/ (حقـ) قابليّةُ الإبْطال.

**بطم** /botm/ (گیا) ← بنه.

**بطم شرقی** /b.-e-šarqi/ ← (گیا) الضِّرْو.

**بطن** /batn/ (پز) البُطَيْن.

**بطن چپ** /b.-e-cap/ (پز) البُطَيْنُ الأيْسَر.

**بطن راست** /b.-e-räst/ (پز) البُطَيْنُ الأيْمن.

**بطـن پیچیـدهٔ گـوش** /b.-e-picide-ye-guš/ (پـز) الأُذُنُ الباطِنَة ← گوش داخلی.

**بظر** /bazr/ البَظْر ← چوچوله.

**بظری** /b.-i/ (پز) البَظْرِيّ.

**بع‌بع کردن** /ba'ba'-kardan/ ثُغاءً / ثَغا ـُ الشّاةُ.

**بعد** /ba'd/ فَـ، ثُمّ، بَعْد.

**بعد** /bo'd/ ۱ ← دوری. ۲. (مسـ) البُعد ← فاصله.

**بعداً** /ba'dan/ ← بعد.

**بعدی** /ba'di/ الثّانِي، الآخَر، العَقِيْب، المُعاقِب، العَقْب.

**بعضی** /ba'zi/ ← برخی، پاره‌یی، گروهی.

**بعل** /ba'l/ البَعْل.

**بعید** /ba'id/ ← دور.

**بغ** /baq/ ← خدا.

**بغاز** /boqäz/ ← تنگه.

**بغبغو** /baqbaqu/ النَّوْح، النُّوَاح، النِّياح، سَجْعُ الحَمام،

الجَزْل.

**بغبغو کردن** */b.-kardan/* نَوْحاً ونِیاحاً ونُواحاً ونِیاحَةً و مَناحاً / ناحَ ـُـ ت الحَمامَةُ، جَزْلاً / جَزَلَ ـِ ورَغْباً / رَغَبَ ـَ وتَرْعِیباً وتَرْعاباً وقَرْقَرَةً / قَرْقَرَتِ الحَمامَةُ.

**بغچه** */boqce/* الرِّزْمَة، الـرُّبْطَة، الحُزْمَة، صُـرَّةُ الأَلْبِسَة، بُقْجَة، الکارَةُ ← بسته ۵.

**بغرنج** */boqranj/* ← دشوار.

**بغرنج شدن** */b.-šodan/* ← دشوار شدن.

**بغرنج کردن** */b.-kardan/* ← دشوار کردن.

**بغض** */boqz/* ← دشمنی، کینه. ۲. الغَصَص من الحُزْن.

**بغض کردن** */b.-kardan/* ← جَهْشاً وجُهُوشاً وجَهَشاناً / جَهَشَ ـَ إلیه، ضَوْعاً / ضاعَ ـُ الصَّبیُّ.

**بغل** */baqal/* ۱. الإبْط، العِطْف، الحِضْن، الضِّغْن، الضِّبْن. ۲. الجانب، القُرْب ← نزدیک.

**بغل‌بر** */b.-bor/* الطَرَف، الحاشِیَة.

**بغل‌چپ** */b.-e-cap/* [در فوتبال] الجَناحُ الأَیْسَرَ ←گوش چپ.

**بغل دست** */b.-dast/* بالقُرْب، إلی جانبٍ.

**بغل راست** */b.-e-räst/* [در فوتبال] الجَناحُ الأَیْمَنَ ←گوش راست.

**بغل کردن** */b.-kardan/* عِناقاً ومُعانَقَةً / عانَقَ، اِحْتِضاناً / اِحْتَضَنَ.

**بغلی** */baqali/* الإبِطِیّ، شَیءٌ یُمکن حمله تحت الإبْط.

**بقا** */baqä/* ← دوام.

**بقال** */baqqäl/* البَدّال.

**بقالی** */b.-i/* ۱. البَقالَة. ۲. دکّانُ أو مخزنُ البَقّال.

**بقای انرژی** */baqä-ye-enerži/* (فز) حِفْظُ الطّاقَة.

**بقچه** */boqce/* ← بغچه.

**بقسمات** */boqsamät/* ← بکسمات.

**بقم** */baqam/* (گیا) البَقَّم.

**بقولات** */boqulät/* الحُبُوب.

**بقه** */boqqe/* (جانـ) البُقَّة.

**بقیه** */baqiyye/* ← باقیمانده.

**بک** */bak/* ۱. البِک، البَیْک. ۲. [در فوتبال] الظَّهِیر.

**بکارت** */bekärat/* ← دوشیزگی.

**بکارت گرفتن** */b.-gereftan/* إزالَةً / أزالَ بِکارَةَ الفَتاةِ.

**بک چپ** */bak-e-cap/* [در فوتبال] الظَّهِیْرُ الأَیْسَر.

**بکر** */bekr/* ۱ ← باکره. ۲ ← تازه، نو.

**بک راست** */b.-e-räst/* الظَّهِیْرُ الأَیْمَن.

**بکرائی** */bakrä'i/* (گیا) لَیْمُونَةٌ هِنْدِیَّة.

**بکرزایی** */bekrzäyi/* التَّوالُدُ العُذْرِیّ أو البِکْرِیّ.

**بکرزایی مصنوعی** */b.ye-masnu'i/* التَّوالُدُ العُذْرِیُّ الصُّنْعِیّ.

**بکری** */bekri/* ← دوشیزگی.

**بکرل** */bekrel/* [اشعه] (فز) أَشِعَّةُ بِیْکَرِیْل.

**بکسمات** */baksamät/* البَقْسِمات ← نان سوخاری.

**بکسوات** */boksovät/* تَدْوِیْم، دَوَرانٌ سَرِیْع.

**بکسوات کردن** */b.-kardan/* تَدْوِیْماً / دَوَّمَ، دَوَراناً وَدَوْراً / دارَ ـُـ.

**بکسل** */boksel/* حَبْلُ القَطْـر أو السَّحْب، حَبْـلٌ أو سلسلة للقَطْر أو الجَرّ، کادِح، جارّ.

**بکسل کردن** */b.-kardan/* قَطْراً / قَطَرَ ـُ جَرّاً / جَرَّ ـُ سَحْباً / سَحَبَ ـَ.

**بکسیر** */boksir/* ← بکسل.

**بکمون** */bokmun/* (گیا) العَرْفَج.

**بکیله** */bakile/* البَکالَة.

**بگ** */bag/* ← بک ۱.

**بگم** */begom/* زَوْجَةُ البِک ← بانو، خانم.

**بگونگو** */bogunagu/* ← گفتگو.

**بگونگو کردن** */b.-kardan/* ← گفتگو کردن.

**بگونیا** */begonyä/* (گیا) البَغْنُونِیَة، البَغُونِیَة، البِیْغُونِیَة.

**بگونیاها** */b.-hä/* (گیا) البَغْنُونِیّات، البَغُونِیّات.

**بگیربگیر** */begir-begir/* ← بگیر و ببند.

**بگیروببند** */b.-o-beband/* ۱. التَّـوْقِیْف، الحَبْس، التَّقْیِیْد. ۲ ← حکومت نظامی.

**بل** */bal/* ← بلکه.

**بل** */bel/* (فز) بِلْ، وَحْدَةُ التَّفاوُت فـي مُسْتَوَی الشِّدَّة بین صوتین متساوي التردّد.

**بلا** */balä/* الدّاهِیَة، النّائِبَة، النَّوْبَة، النَّکْب، النَّکْبَة، اِبْنَةُ الجَبَل، الأَتُّو، الإدّ، الإدَّة، الإزل، الأَطْوَر، الأَفِیْقَة، الأَفِیْکَة، الأَغْوِیَّة، أُمُّ أَوْدَک، أُمُّ الجَذَع، أُمُّ جُنْدُب، أُمُّ الرُّقُوب، أُمُّ طَبَق، أُمُّ قَشْعَم، المُؤْیِد، البَأْساء، البُجْر،

البُجرِيّ، البُجْرِيّة، البَزْلاء، الباسِقة، البُقّارَى، البُقَر، البَلِيّة، الباهِظَة، البائِقة، التُرّة، التُرّهَة، التُوْلَة، التُوْلَة، المُجْحِفَة، الجَوْحَة، الجائِحَة، الجِبْل، الحادِثَة، الحِسْبان، الحاقّة، الحِقّة، الحُمْقُوس، الحُوْل، الحُوْلي، الحَوْلَق، الحَوْلَوَل، الحَيْن، الخَتِيْع، الخَزْساء، الخِزْيَة، الدُبُول، الدُخِيْس، الدَرْدَبِيْس، الدُفْر، الدُلامِس، الدُلْمِس، الدّامِكَة، الدَهْر، الدُهَيْم، الدُهَيْماء، الدَيْلَم، الذُرَبَى، المُذَكَّرَة، ذاتُ الرَواعِد، الرُبْساء، الرُبَيْس، الرُزْء، الرَزِيْئَة، الرَزِيّة، المَرْزِئَة، الرُقِم، بِنْتُ الرِقِم، الرُوْسَب، الرُوْسَم، الزُبّاء، الزُبَيْر، الزَلْزال، الزُنام، السَبْد، الشُرْسُوف، الشُقاء، المَشَقّة، الصِلّ، الصُمّ، الصَنَمَة، الصَابَة، الصَاخَة، الصَافِقَة، الصَاقِرَة، المُصِيْبَة، المُصاب، المُصابَة، الضّاجِعَة، الضَرْبَة، مُطْفِئُ الرَضْف، الطّيْخَة، الطّامَة، العِتْرِيْس، العَجُوز، العَرِيْم، العُضْلَة، العَظِيْمَة، العَلُوق، العَمَرِّد، العَمَرِّط، العَماس، العَوْبَط، العَوْطَب، العُنْصَر، العَناق، العَنْقاء، الغاشِيَة، الغَمّاء، الغُمّى، الغائِلَة، الفَتْق، الفَجِيْعَة، الفادِحَة، الفاضّة، الفاقِرَة، الفاقِعَة، الفَلِيْقَة، القَسْطَل، القَسْطَلان، القِنْطِيْر، الكَرابَة، الكَرِيْبَة، الكارِثَة، الكِرْزِم، الكِرْزِيْم، الكَرِيْهَة، الكَلّ، لَحاصِ، اللّمّة، المُلِمّة، اللُهَيْم، المَيْلَة، النّازِلَة، النُصْب، النُصْب، المَنْظُورَة، النَطْلاء، النَيْطَل، النَكْمَة، النّاقِر، النُقْرِس، النّاقِلَة، إِحْدَى بَناتِ طَبَق، الوامِئَة، الوَيْبَة، الوَيْلَة، الهِتْر، الهازِمَة، الهَناة.

**بلادانه** /*balädäne*/ (گیا) سِتُّ الحُسْن ← شابیزک.

**بلادر** /*balädar-(dor)*/ (گیا) البَلاذِر، إِجّاصُ البَرّ، الأَنْقَرْدِيَة.

**بلادرنگ**/*belä-darang*/ فَوْراً.

**بلادون**/*belädun*/ (گیا) البَلادُوْنَة.

**بلادیده**/*balä-dide*/ المَنْكُوب، النَكِيْب.

**بلادیدن**/*b.-didan*/ ← رنج دیدن.

**بلاذر**/*baläzor*/ (گیا) ← بلادر.

**بلاسیوس**/*beläsiyus*/ (جانـ) رِيّةُ البَحر ←عروس دریایی.

**بلاغت** /*baläqat*/ البَلاغَة.

**بلاکش** /*balä-keš*/ المُبْتَلَى، الكادِح.

**بلاکشیدن**/*b.-kešidan*/ كَدْحاً / كَدَحَ ـَـ، إِحْتِمالاً / إِحْتَمَلَ البَلاء.

**بلاگردان** /*b.-gardän*/ ۱. دافِعُ البلاء. ۲ . الحارِس، الحافِظ. ۳ . كُلُّ شيءٍ يَمْنَعُ الانسان من البلاء كالصَدقة والفدية.

**بلال**/*baläl*/ (گیا) ← ذرت.

**بلاند** /*bländ*/ (شیمـ) ← سولفورروی.

**بلانکت** /*belänket*/ صَلْصَةٌ بَقَرِيّة [ طبقٌ من عصارةِ اللحمِ البَقَرِيّ والصَلْصَةِ البيضاءِ].

**بلای ناگهانی** /*balä-ye-nägahäni*/ الطّارِقَة، الطّارِئَة، النّازِلَة.

**بلبرینگ**/*bolbering*/ مَحمِلُ الكُرَيّات.

**بلبشو**/*belbašu*/ ← هرج ومرج، شلوغی.

**بلبل** /*bolbol*/ (جانـ) البُلْبُل، الفَتّال، الجُمَيْل، الجُمَيْل، العَنْدَلِيْب، الشُوّالَة، الهَزار، أبو هارون، المُزَقّة، الكُعَيْت.

**بلبل زبان** /*b.-zabän*/ (گیا) الفَصِيْح.

**بلبل زبانی** /*b.-z.-i*/ الفَصاحَة، حَلاوَةُ اللِسان.

**بلبل زرد** /*b.-e-zard*/ (جانـ) الحَزار.

**بلبله** /*bolbole*/ الإِبْرِيْق.

**بلبوس**/*balbus*/ (گیا) بَصَلُ الذِئْب، بَصَلُ الزِيْر.

**بلد** /*balad*/ ۱. الدَلِيْل، الرّائِد ← راهنما.

۲. العارِف، الخَبِيْرُ بالشَيءِ ← دانا.

**بلدرچین**/*beldercin*/ (جانـ) السَلْوَى، الصُفرِد، الفِرّي، السُمَّن، السُمانَى، النُغْبُوق.

**بلدرچینها**/*b.-hä*/ (جانـ) النُغْبُوقِيّات.

**بلدوزر** /*boldozer*/ ← بولدوزر.

**بلدیه**/*baladiyye*/ ← شهرداری.

**بلژیک**/*belžik*/ بِلْجِيْكا، بَلْجِكا، بَلْجِيْكا.

**بلژیکی** /*b.-i*/ بِلْجِيْكِيّ.

**بلسان** /*balasän*/ (گیا) البَلَسان، البَيْلَسان، البَلْسَم، البَشام، مَلّيْسا.

**بلسان اسراییل**/*b.-e-esrä'il*/ (گیا) بَلَسانُ إِسْرائِيْل.

**بلسان افریقایی**/*b.-e-efriqäyi*/ (گیا) المُقْل.

**بلسان راهب**/*b.-e-räheb*/ (گیا) ← بم تلو.

**بلسان سیاه** /*b.-e-siyäh*/ (گیا) الخابُور.

**بلسان الماء**/*b.-ol-mä'*/ (گیا) بَلَسانُ الماء، أُفْلُوسٌ أَمْرَد، خَمانُ الماء.

**بلسان مکی**/*b.-e-makki*/ (گیا) البَلْسَمُ المَكِّيّ، بَلْسَمُ

مکّة، بَلَسَمُ جِلْعاد.

**بلسان هندی** /b.-e-hendi/ (گیا) بَلْسَمُ بِيرُو.

**بلسکی** /balaski/ (گیا) البِلِسْکاه.

**بلسم** /balsam/ (گیا) ← بلسان.

**بلشویست** /bolševist/ البَلْشَفِيّ.

**بلشویسم** /bolševism/ البَلْشَفِيَّة.

**بلشویک** /bolševik/ ← بلشویست.

**بلشویکی** /b.-i/ ← بلشویسم.

**بلشویک کردن** /b.-kardan/ بَلْشَفَةٌ / بَلْشَفَهُ.

**بلعنده** /bal'ande/ البَلُوع، البَلّاع.

**بلعیدن** /bal'idan/ اِبْتِلاعاً / اِبْتَلَعَ، تَبَلُّعاً / تَبَلَّع بَلْعاً / بَلِعَ ـَ بَلْعَمَةً / بَلْعَمَ، تَجَـرُّعاً / تَجَرَّعَ، إدْغـاماً / أدْغَمَ، زَرْداً وزَرَداً / زَرِدَ ـَ اِزْدِراداً / اِزْدَرَدَ، تَزَرُّداً / تَزَرَّدَ / زَرْدَمَةً / زَرْدَمَ، اِزْدِراماً / اِزْدَرَمَ، زَرْطاً / زَرَطَ ـُ تَـزَقُّفاً / تَزَقَّفَ، تَزَقُّماً / تَزَقَّمَ، زَقْماً / زَقَمَ ـُ سَرْطاً / سَرَطَ ـُ سَرَطاً / سَرِطَ ـَ تَسَرُّطاً / تَسَرَّطَ، سَلْجاً / سَلَجَ ـُ قَلْزَمَةً / تَقَلْزُماً / تَقَلْزَمَ، تَلَغُّفاً / تَلَغَّفَ، تَلَقُّفاً / تَلَقَّـفَ، تَلْقِيْفاً / لَقَّفَ، لَقْماً / لَقِمَ ـَ لَهْطاً / لَهَطَ ـَ تَلَهُّماً / تَلَهَّمَ، لَهَماً / لَهِمَ ـَ اِسْتِلْهاءً / اِسْتَلْهَى، هَلْقَمَةً / هَلْقَمَ.

**بلغارستان** /bolqārestān/ البُلْغارِيا.

**بلغم** /balqam/ البَلْغَم، النُّخاعَة.

**بلغم بینی** /b.-e-bini/ ← آب بینی.

**بلغمی** /balqami/ اللِمْفاوِيّ، اللُّنْفاوِيّ، البَلْغَمِيّ.

**بلغمی مزاج** /b.-mezāj/ المِزاجُ اللِّمْفاوِيّ، البَلْغَمِيّ.

**بلغور** /balqur/ البُرْغُل، الجَشِيْش، الجَرِيْش، الدَّشِيْشَة، المَجْرُوش.

**بلغورکردن** /b.-kardan/ ۱. جَرْشُ القَمْحِ والشَّعِيْر لِصُنْعِ البُرْغُل، ۲. کلامٌ عظیم.

**بلف** /bolof/ ← دروغ، لاف، یاوه.

**بلفاریت** /belefārit/ (پز) اِلْتِهابُ جَفْنَيْ العَيْن.

**بلف زدن** /bolof-zadan/ التَّفْشِيْر ← دروغ گفتن، لاف زدن.

**بلف زن** /b.-zan/ النَّتّاش ← دروغگو، لاف زدن.

**بلقک** /balqak/ (گیا) الدِّبَح.

**بلکه** /balke/ بَلْ.

**بلم** /balam/ ۱. الحَسَكَة، القارِب، الفُلْك. ۲. (جانـ) البَلَم.

**بلمه** /balme/ الأَخْنَط.

**بلمنیت** /belemnit/ [فسیل] البِلِمنِيْت.

**بلند** /boland/ الرَّفِيْع، المُرْتَفِع، العَلِيّ، العَلْياء، العُلْيا، العالِـي، المُتَعالِي، المُنِيْـف، الأكُوم، الباذِخ، البـاسِق، الجُنْبُـذَة، الحـالِـق، السَّفَنَّـج، المَسْمُـوک، السّـامِـي، السَّنْطَلَـة، السَّنْطِيْـل، الأسْنَـع، السَّنِـيّ، الشّـاخِـص، المُسْتَشْـرِف، الشّـامِـخ، الشَّمِيْم، الشِّنـاق، الشّـاهِـق، الطّـاحِي، المُطِّلِـع، الغَفَل، الفـارِغ، الكـابِي، الكُبـاء، الأكْتَد، الكَعْـب، الكَيْمُوح، العَمَـرَّد، العُمُرْط، العِمْـرِط، المَجِيْد، المارِد، النَّباه، النّاتِـئ، النّاشِز، النَّشاز، النَّشَز، النّائِه، النَّهْد، الوارِف، الهَجْرَع، الهَيْق، اليافِع.

**بلند آشیان** /b.-āšiyān/ ← بلند مرتبه.

**بلند آوازه** /b.-āvāze/ ۱. الطَّنّـان، جهوريُّ الصَّـوْت، اللَّجِب، المِضقَع. ۲. الشَّهِيْر، المَشْهُور، المَعْرُوف، الذِّكِر، الذِّكِّيْر، الدَّسِيْم، الصِّيِّت، مَنْبُوهُ الإسْم.

**بلندا** /b.-a/ ← بلندی.

**بلند اختر** /b.-axtar/ السَّعِيْد ← خوش بخت.

**بلند بـالا** /b.-bālā/ البُطارِق، التـارّ، الأتْلَع، التِّلِيْـع، التَّوْهَد، السَّوْحَق، السَّطْـل، السَّكْب، السّامِق، السَّمِق، الشُّبْحان، الطُّوِيْل، العَبْعـاب، العُمُدّان، الأعْماء، الفارِع، المارِد، النُّطْنُط، النِّياف، الهَدِيْد، [نث] الشّاطَّة، العَمّاء.

**بلند بانگ** /b.-bāng/ ← ۱. بلند آوازه.

**بلند پایگی** /b.-pāyegi/ ۱. المَعْلاة، العُلُوّ، الإرْتفاع. ۲. الشَّأن والشَّوْكَة ۳. الرُّجْحان.

**بلند پایه** /b.-pāye/ الرَّفِيْع، المُرْتَفِـع، العالِي، العَلِيّ، الرّاقِي، الشّامِخ، الكَبِيْر، المُنْتَطِق، رَفِيْعُ المُسْتَوَى.

**بلند پرواز** /b.-parvāz/ الطَّمُوح، الطَّمّاح، المُحَلِّق.

**بلند پروازی** /b.-p.-i/ الطُّمُوح.

**بلند شدن** /b.-šodan/ ۱. عُلُوّاً / عَلاَ ـُ تعالِياً / تَعالَى، بُسُوقاً / بَسَقَ ـُ طُولاً / طالَ ـُ اِرْتِفـاعاً / اِرْتَفَعَ، اِسْتِبْعالاً / اِسْتَبْعَلَ، رَبْأً / رَبَأَ ـَ رَسْلاً و رَسالَةً / رَسِلَ ـَ الشَّعْرُ، اِسْتِرسالاً / اِسْتَرْسَلَ، سُمُوکاً / سَمَکَ ـِ سَنَماً / سَنِمَ ـَ سَناءً / سَنا ـُ و سَنَى ـِ شُخُوصاً / شَخَصَ ـَ،ـَت شُوُفاً / تَشَوَّفَ، اِنْشِيالاً / اِنْشالَ، إفراعاً / أفْرَعَ، اِنْتِباراً / اِنْتَبَرَ، تَنَجُّداً / تَنَجَّدَ، اِنْتِعاشاً / اِنْتَعَشَ، إنافَةً / أنافَ، نَيْهاً / ناهَ ـِ تَنَوُّهاً / تَنَوَّهَ، إيْطافاً / أوْطَفَ، اِسْتِهْدافاً /

اِستَهْدَفَ، هُوِيّاً وهَوَياناً / هَوَى ـِ ← دراز شدن. ۲. اِعْتِلاءً / اِعْتَلَى، شُبُوّاً / شَبا ـُ شَبْواً / شَباـُ شَزْواً / شَزا ـُ لَيْهاً / لاه ـِ نَبْجاً / نَبَجَ ـُ نُبُوراً / نَبَرَ ـِ نَتّأً ونُتُوءاً / نَتَأَ ـَ نُشُوصاً / نَشَصَ ـُ نُصُوصاً / نَصَّ ـِ اِنْتِصاصاً / اِنْتَصَّ، إيْفاداً / أَوْفَدَ، هُوِيّاً و هَوَياناً / هَوَى ـِ. ۳. وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ، قَوْماً وقَوْمَةً وقِياماً وقامَةً / قامَ يَقُومُ، اِنْتِصاباً / اِنْتَصَبَ، نَهْداً / نَهَدَ ـَ ـُ نَهْضاً و نُهُوضاً / نَهَضَ ـَ اِنْتِهاضاً / اِنْتَهَضَ ← برخاستن. ۴. سَمْقاً و سُمُوقاً / سَمَقَ ـُ شَبّاً و شُبُوباً / شَبَّ ـُ.

**بلند قامت** /b.-qämat/ ← بلند بالا.

**بلند قد** /b.-qad/ ← بلند بالا.

**بلند كردن** /b.-kardan/ ۱. عُلُوّاً / عَلا ـُ به، تَعْلِيَةً / عَلّى، إعْلاءً / أَعْلَى، مُعالاةً / عالَى الشّيءَ و به، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ تَرْفِيْعاً / رَفَّعَ، تَرَقِّياً / رَقّى، سَمْكاً / سَمَكَ ـُ سُمُوّاً / سَمَا ـُ به، إسْماءً / أَسْمَى، شَلْواً / شَلا ـُ شَيْلاً / شالَ ـِ إشالَةً / أشالَ، صَعْداً / صَعِدَ ـَ نَبْراً / نَبَرَ ـِ نَصْباً / نَصَبَ ـِ نَوْهاً / ناهَ ـُ بالشّيءِ، تَنْوِيهاً / نَوَّهَ ← بالا بردن. ۲. إقامَةً / أقامَ، إيْقافاً / أَوْقَفَ، تَوْقِيْفاً / وَقَّفَ، نَهْضاً / نَهَضَ ـَ إنْهاضاً / أَنْهَضَ، إنْهازاً / أَنْهَزَ ← برخيزانيدن. ۳. زَحْزَحَةً / زَحْزَحَ، إقْلالاً / أَقَلَّ، نَعْشاً / نَعَشَ ـَ وإنْعـاشاً / أَنْعَشَ و تَنْعِيْشاً / نَعَّشَ هـ اللهُ← برداشتن. ۴. إطالَةً / أَطالَ، تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ ← دراز كردن.

**بلند گو** /b.-gu/ النِّدِيّ، المُذِيْع، مَغْفُون، مُكَبِّرُ الصَّوت، المِكْرُوفُون، المِذْياع، المِجْهار.

**بلند گوى استعمار** /b.-g.-ye-este'mar/ بُوْقُ الإسْتِعْمار.

**بلندگـوى برقـى** /b.-g.-ye-barqi/ المِذْيـاعُ الكَهْرَبـيّ، المِجْهار.

**بلندگوى نامرئى** /b.-g.-ye-nämar'i/ الهاتِف.

**بلندمازو** /b.-mäzu/ (گيا) سِنْدِيانٌ أسْود.

**بلندمرتبگى** /b.-martabegi/ الجَلالَة، الرِّفْعَة، الفَخْمِيّة، الكَساء، المَيْز.

**بلندمـرتبه** /b.-martabe/ العَلِيّ، ذُوالجَـلال، السَّمِيّ، السّامِي، السَّنِيْم، السَّنايا، القُداس، الكابِر.

**بلندمو** /b.-mu/ الشَّعِر.

**بلندنام** /b.-näm/ ← بلندآوازه.

**بلندنظر** /b.-nazar/ ← بلند همّت.

**بلندنظرى** /b.-n.-i/ ← بلند همّتى.

**بلندهمـت** /b.-hemmat/ الطَّمُـوح، الطَّمّاح، الهَمّـام، الشِّمَّخْر، ذُوالنَّخْوَة، كَبِيرُ النَّفس ← بزرگ منش.

**بلندهمتى** /b.-h.-i/ كَرَمُ الأَخْلاق، النَّخْـوَة، الفُتُوّة، عُلُوُّ الهِمَّة، الشَّهامَة، الطُّمُوّ، الطَّمْي.

**بلندى** /b.-i/ ۱. العُلُوّ، العَلاَء، العُلَـى، الإرْتقاء، الشَّمَم، السُّمُوّ، السَّنـاء، الصُّعُود. ۲. الطُّوْل، الإرْتفـاع، السَّمْك، السُّمُوق، السُّـوَّارَى، النُّوْف ← درازى. ۳. [جاى بلنـد] العَلْي، العَلْياء، العُلُوّ، الذُّرْوَة، الأَمْت، الصُّعُد.

**بلوا** /balvä/ الفِتْنَـة، العَرْبَـدَة، هَـرَج ومَرَج، الشَّغَـب، الاِضْطِراب، الضَّـوْضاء، الجَلَـب، الجَلَبَة، اللَّجَـة، اللَّجَّة، الرَّهَج، الفَزيَة ← آشوب، شورش.

**بلوار** /bolvär/ ← بولوار.

**بلوايه** /balväye/ (جانـ) ← پرستو.

**بلوچيتريوم** /baluchiterium/ قَرْن (جانـ) بَلُوجِيْثِيْرِيُوم، وحيـدُ قَرْنٍ منقـرِضٌ من العصـرِ المِيُوسينـيِّ وهو أعظـمُ الثَّـدْيِيّاتِ الَّتـي كانَـتْ تَعيـشُ على البَـرّ، وهذه الكلمـةُ مأخوذةٌ من بلوجستانَ من مُقاطَعاتِ ايرانَ.

**بلور** /bolur/ البَلُّور، البِلَّور، الحُوْمَة، المَهْو.

**بلوردان** /b.-dan/ الجَيُـود، تجويـفٌ مُبَطَّنٌ ببلّـورات أو بمادّةٍ معدنيّةٍ.

**بلور دوتايى** /b.-e-dotäyi/ بِلَّوْرٌ مُضَاعَف أو مُرَكَّب.

**بلورسازى** /b.-säzi/ ۱. صِناعَةُ البِلّور، صِناعَةُ الزُّجاجِ. ۲. مَصْنَعُ زُجاجٍ.

**بلور شده** /b.-šode/ المُبَلَّر.

**بلورشدن** /b.-šodan/ (شيمـ) تَبَلُّراً / تَبَلَّرَ، تَبَلْوُراً / تَبَلْوَرَ.

**بلورشناس** /b.-šenäs/ العالِمُ بالبِلَّوْرِيّات.

**بلورشناسى** /b.-š.-i/ عِلْمُ البِلَّوْرِيّات.

**بلور فروش** /b.-foruš/ بائِعُ البِلَّوْر.

**بلوركامل** /b.-e-kämel/ بِلَّوْرٌ مِثالِيّ.

**بلور كووالانسى** /b.-e-kovälänsi/ بِلَّوْرٌ تَساهُمِيّ.

**بلوركـوهى** /b.-e-kuhi/ البِلَّوْرُ الصَّخْرِيّ، كـوارتز شفّاف عديم اللّون.

**بلور لايه** /b.-läye/ (شيمـ) بِلَّوْرِيُّ التَّرْكِيْـب [صفةُ عدد من الحجارة].

**بلورنما** /b.-nemä/ بِلَّوْرانِيّ، شبيهٌ بالبِلَّور.

**بلورهای فلزی** /b.-hä-ye-felezzi/ بِلَّوْراتٌ مَعْدِنِيّة.

**بلورهای مختلط** /b.-hä-ye-moxtalet/ بِلَّوْراتٌ مُخْتَلَطَةٌ أو مَمْزُوْجَةٌ.

**بلوری** /b.-i/ البِلَّوْرِيّ، البِلَّوْرانِيّ، المُتَبَلِّر.

**بلوری کردن** /b.-i-kardan/ (شيمـ) بَلْوَرَةٌ / بَلْوَرَهُ.

**بلور یک محوری** /b.-yek-mehvari/ بِلَّوْرٌ أحادِيُّ المِحْوَر.

**بلوز** /boluz/ البُلُوزة، كَنْزَة.

**بلوط** /balut/ (گيا) السِّنْدِيان، جَـوْزُ البَلُّوط، البَـلاخ، العَفْص.

**بلوط اسبی** /b.-e-asbi/ (گيا) القَنْدَلِيّ.

**بلوط چوب‌پنبه** /b.-e-cub-panbe/ (گيا) سِنْدِيانُ شُوْبَر، سنديانُ الفِلِّين، البَهْش.

**بلوط دریایی** /b.-e-daryäyi/ (جانـ) الإخِيْنُوس ← توتيا، خارپوست.

**بلوط زمینی** /b.-e-zamini/ (گيا) بَلُّوطُ الأرْضِ.

**بلوطها** /b.-ha/ (گيا) السِّنْدِيانِيّات.

**بلوطهای اسبی** /b.-h.-ye-asbi/ (گيا) القَنْدَلِيّات.

**بلوغ** /boluq/ البُلُوغ، الفُتُوّة، الفَتاء، الشَّباب، المُراهَقَة.

**بلوغ زود رس** /b.-e-zudras/ البُلُوغُ المُبَكِّرَة، بلـوغٌ قبلَ الأوان.

**بلوف** /bolof/ ← بلف.

**بلوف زدن** /b.-zadan/ ← بلف زدن.

**بلوک** /boluk/ المَنْطِقَة.

**بلوک** /bolok/ ۱. الكَتْلَة. ۲. مديرٌ اقليميّ.

**بلوک شـرق** /b.-e-šarq/ الكُتْلَـةُ الشَّرْقِيَّـة، المُعَسْكَـرُ الشَّرْقيّ.

**بلوک غرب** /b.-e-qarb/ الكُتْلَةُ الغَرْبِيّة، المُعَسْكَرُ الغَرْبِيّ.

**بلوکه شدن** /b.-šodan/ تَجَمُّداً / تَجَمَّدَ.

**بلوکـه کردن** /b.-kardan/ تَجْمِيْداً / جَمَّدَ، حَبْسـاً و مَحْبَساً / حَبَسَ ـ أمْوالاً.

**بلوند** /blond/ ← بور ۱.

**بله‌بران** /bale-borän/ المُحادَثاتُ الّتي تَجْري بين أُسْرتَي العروس والعَرِيْس.

**بله‌بری** /b.-bori/ ← بله‌بران.

**بلهوس** /bolhavas/ صاحِبُ الهَوَس، السَّفِيْه، فَراشَة.

**بلهوسی** /b.-i/ ← بلهوسی کردن.

**بلهوسی کردن** /b.-i-kardan/ لَهْواً / لَها يَلْهُو، تَلَهِّياً / تَلَهَّى بكذا، تَلاهِياً / تَلاَهى بالمَلاهِي، اِلْتِهاءً / اِلْتَهَى به.

**بلی** /bali/ البَلَى، إيْ، نَعَم، نَعام، أجَل، حاضِر، بَجَلْ ← آری.

**بلیارد** /belyärd/ البِلْيَرْدُو.

**بلیت** /belit/ التَّذْكِرَة، القَسِيْمَة، البِطاقَة.

**بلیت بخت‌آزمایی** /b.-e-baxtäzmäyi/ وَرَقُ يا نَصِيْب.

**بلیت دوسره** /b.-e-dosare/ التَّذْكِرَةُ بالمُـرَجِّع، التَّذْكِرَةُ بالعَوْدَة، تَذْكِرَةُ الذَّهابِ و الإيابِ.

**بلیت‌فروش** /b.-foruš/ الجابِي.

**بلیت نیمه‌بها** /b.-e-nimebahä/ تَذْكِرَةُ نصفِ تَعرفَة.

**بلیت یکسره** /b.-e-yeksare/ تَذْكِرَةُ السَّفَرِ.

**بلیز** /boliz/ ← بلوز.

**بلیط** /belit/ ← بلیت.

**بلیغ** /baliq/ البَلاَغِيّ.

**بلیغ شدن** /b.-šodan/ بَلاغَةً / بَلُغَ ـُ.

**بلیله** /balile/ (گيا) البَلِيْلَج.

**بلیون** /belyon/ ← بیلیون.

**بم** /bam/ ۱. (مسـ) البَمّ. ۲. [صدا] الجَشَش.

**بم** /bom/ (گيا) ← بلسم.

**بمب** /bomb/ البُمْبَة، القُنْبُلَة.

**بمب آتش‌زا** /b.-e-ätaš-zä/ القُنْبُلَةُ الحارِقَة.

**بمب آتشفشانی** /b.-e-ä-fešäni/ قُنْبُلَةٌ بُركانِيّة.

**بمب اتمی** /b.-e-atomi/ القُنْبُلَةُ الذَّرِّيّة.

**بمباران** /b.-ärän/ القَصْفُ بالقَنابِل.

**بمباران کردن** /b.-kardan/ قَصِيْفاً / قَصَفَ ـِ.

**بمباران هـوایی** /b.-e-haväyi/ القَصْفُ الجَـوِّي، الغاراتُ الجَوِّيّة.

**بمباردمان** /bombärdmän/ ← بمباران.

**بمب‌افکن** /bomb - afkan/ قاذِفَةُ القَنابِل.

**بمب ایدروژنی** /b.-e-idroženi/ ← بمب هیدروژنی.

**بمب چتردار** /b.-e-catr-där/ (نظ) قُنْبُلَةٌ مِظَلِّيّة.

**بمب دستی** /b.-e-dasti/ قُنْبُلَةٌ يَدَوِيّة، الرُّمّانَة.

**بمب ساعت‌شمار** /b.-e-sä'at šomär/ قُنْبُلَةٌ لَمْ تَنْفَجِرْ.

**بمب ساعتی** /b.-e-sä'ati/ القُنْبُلَةُ الزَّمَنِيّة.

**بمب شکافت** /b.-e-šekäft/ قُنْبُلَةٌ ذَرِّيَّة.
**بمبک** /bambak/ (جانـ) البُنْبُـک، البَنْبَک، القِـرْش، القَصَف، اللِّياء.
**بمب گرمـاسنج** /bomb-e-garmäsanj/ قُنْبُلَةُ المِسْعَر أو الكالُورِيمِتْر.
**بمب همجوشی** /b.-e-hamjuši/ قُنْبُلَةٌ هِيْدْرُوْجِيْنِيَّة.
**بمب میکروبی** /b.-e-mikrobi/ القُنْبُلَةُ السّامَّة.
**بمب ناپالم** /b.-e-näpälm/ قُنْبُلَةُ النّابالْم.
**بمب هدایـت شونده** /b.-e-hedäyat šavande/ القُنْبُلَةُ المُوَجَّهَة.
**بمـب هیدروژنـی** /b.-e-hidroženi/ القُنْبُلَـةُ النَّوَوِيَّـة، القُنْبُلَةُ الإِيْدروجِيْنِيَّة.
**بم‌دوتلو** /bomdotolu/ (گیا) ← بم تلو.
**بم‌دو کانادا** /bomdo-känädä/ (گیا) ← بم کانادا.
**بم‌تلو** /bometolu/ (گیا) بَلْسَمُ طُولُو.
**بم کانادا** /bomekänädä/ بَلْسَمُ بِيْرو، بلسمٌ يُستخرجُ من شجرِ بلسمِ بِيْرُو الأميريكيّ.
**بمل** /bemol/ (مسـ) الخافِضَة.
**بن** /bon/ ۱ ← اصل ۱، بیخ. ۲ ← ریشه. ۳ ← ته، کف. ۴. القَسِيْمَة، بِطاقَةٌ تَمْوِيْنِيَّة.
**بنا** /benä/ ۱ ← ساختمان. ۲. المُؤَسَّسَة.
**بنا** /bannä/ المِعْمار، المِعْمارِيّ، البَنّاء، الهاجِرِيّ.
**بنابر** /benäbar/ بَحَسَبِ، عَلَى حَسَبِ، حَسَبُما، بِمُقْتَضَى كذا، بِناءً عَلَى، الطِّبْق.
**بنابراین** /b.-in/ إذْ، ذاکَ، إذَنْ، إذاً، بالنَّتِيْجَة، بناءً على هذا، بِناءً عليه.
**بنات‌النعش** /banätonna'š/ (نجـ) الدُّبُّ الأَكْبَـر، الدُّبُّ الأَصْغَرُ، بَناتُ النَّعْشِ الكُبْرَى، بَناتُ النَّعْشِ الصُّغْرى.
**بنا شدن** /benä-šodan/ إنْبناءَ / إنْبَنَى.
**بنا کردن** /b.-kardan/ ← ساختمان کردن.
**بناگـوش** /bonäguš/ ۱. شَحْمَةُ الأُذُن. ۲. الجَبْهَةُ مِـن الحيوان.
**بناگوشی** /b.-i/ (پز) ← اوریون.
**بنان** /bonän/ (گیا) المَوْز.
**بنا نهادن** /benä-nehädan/ ← ساختمان کردن.
**بنـاهـای آزاد** /bannähä-ye-äzäd/ البَنّـاؤُونَ الحُـرّ، الماسُونِيُّون.
**بنای یادبود** /benä-ye-yädbud/ النُّصُبُ التِّذْكارِيّ.
**بنایی** /bannäyi/ الطِّيانَة، البِناء، الرِّيازَة.
**بنایـی کردن** /b.-kardan/ ← ساختمـان کردن. ۲ ← بنایی.
**بن‌بست** /bonbast/ المَأْزَق، طريقٌ مسدود، المَضِيْق.
**بنبک** /banbak/ (جانـ) ← بمبک.
**بنتافلون** /bantäfelon/ (گیا) البَنْطافِلُن.
**بنت قنسل** /bent-e-qonsol/ (گیا) بِنْتُ القُنْصُل.
**بنتوس** /bentos/ (جانـ) ← بنزی.
**بنتونیت** /bentonit/ بَنْتُوْنِيْت.
**بنجق** /banjaq/ (مسـ) الرَّأْس.
**بنجل** /bonjol/ سَقْـطُ المَتاع، البِضـاعَـةُ الكاسِـدَةُ أو الرَّدِيْئَةُ، اللُّغا، هَرْدَبَشْت.
**بنچاق** /boncäq/ ← قباله، سند.
**بند** /band/ ۱. الأَصِرَة، الحَبْل، الحِزاق، الرّابِط، الرِّباط، الـرّابِطَة، السِّبـاق، الشَّرِيْـط، الصَّفَـد، الصِّلَة، الغِـزْرِل، القِمَطْر، القَيْـد، الكِبْل، النِّكْـل، الوِثـاق. ۲ ← سدّ. ۳. المَفْصِـل، الكَعْـب، البِنـانَـة ← مفصـل. ۴. المِفْصَلَـة، المُفَصَّلَة ← لولا. ۵. المادَّة، الفِقْرَة ← ماده. ۶. العُقْدَةُ في القَصَبَة، العُقْلَة، الحَيْدَة ← گره [نی یا شاخ].
**بند آمدن** /b.-ämadan/ إنْقِطاعاً / إنْقَطَعَ ← بازماندن، ایستادن.
**بند آوردن** /b.-ävardan/ قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـ ← بستن.
**بنداب** /bandäb/ السَّدّ.
**بندار** /bondar/ البِنْدار.
**بند انداختن** /band-andäxtan/ نَتْفاً / نَتَفَ ـِ شَعْرَ الوَجْهِ بواسِطَةِ الخَيْطِ.
**بندانداز** /b.-andäz/ الماشِطَة، البَلّانَة.
**بند انگشـت** /b.-e-angošt/ البُرْجُمَـة، عُقْدَةُ الأُصْبَـع، السُّلاَمَى.
**بندانگشتی** /b.-a.-i/ سُلاَمَوِيّ.
**بندباز** /b.-bäz/ البَهْلَوان، اللّاعِبُ عَلَى الحَبْل.
**بندبازی** /b.-b.-i/ البَهْلَوانِيّ، لُعْبَةُ نَطِّ الحَبْلِ.
**بند بستن** /b.-bastan/ سَدّاً / سَدَّ ـُ.

**بند بیضه** /b.-e-beyze/ (پز) مِساريقا الخُصيَة.

**بندپایان** /b.-päyän/ (جانـ) المَفصَليّات.

**بند پوتین** /b.-e-putin/ شَوّاطَة، قِيْطان.

**بند تفنگ** /b.-e-tofang/ حَبْلُ البُنْدُقَة.

**بندتنبانی** /b.-tonbäni/ ۱. الكلامُ المُبْهَم. ۲. شِعرٌ مغلوطٌ لا وزنَ له ولا قافيةَ.

**بند جوراب** /b.-e-juräb/ رِباطُ الجَوارِب [للرّجال]، رَبْطَةُ السّاق [لِجَوارب النّساء]، حَمّالَةُ الجَوْرَب.

**بنددار** /b.-där/ المَفْصَلِيّ.

**بندر** /bandar/ البَنْدَر، المَـرْفَأ، المِينا، المِيْنـاء، الثَّغْر، الفُرْضَة، البُوغاز.

**بند رحم** /band-e-rahem/ (پز) مِساريْقا الرَّحِم.

**بندرگاه** /bandar-gäh/ ← بندر.

**بند روده** /band-e-rude/ (پز) المَساريْقا.

**بند رودهیی** /b.-e-r.-yi/ (پز) المَساريْقِيّ.

**بند زدن** /b.-zadan/ تَشْعِيْباً / شَعَّبَ و شَعْباً / شَعَمَ ـَ و كَتْفاً و كِتافاً / كَتَفَ ـِ الإناءَ.

**بندزن** /b.-zan/ التَّنْكارِيّ، السَّمْكَرِيّ، السَنْكَريّ.

**بندزنی** /b.-z.-i/ الشَّعابَة.

**بند ساعت** /b.-e-sä'at/ سِوارٌ أو جِلْدَةُ ساعةِ اليَدِ.

**بند شدن** /b.-šodan/ ۱ ← آرام شدن. ۲ ← ماندن.

**بند شلوار** /b.-e-šalvär/ العِصام، الجِمـالَة، الحَمّـالَة، الشِّمار.

**بند شمشیـر** /b.-e-šamšir/ عِلاقَـةُ السَّيْف، مِحْمَـل، حِمالَة.

**بندشناسی** /b.-šenäsi/ (پز) مَبْحَثُ المَفاصِل.

**بند شیپـور رحم** /b.-e-šeypur-e-rahem/ (پز) مِسـاريقا قَناةِ فلوب أو بوقِ الرَّحِم.

**بنـد شیطـــان** /b.-e-šeytän/ لُعـابُ الشَّمْـــس، مُخـاطُ الشَّيْطان.

**بندفنگ** /b.-fang/ (نـظ) عَلَقِ السِّـلاحَ و تَهَيَّأ، إحْمِـلْ السِّلاح.

**بند قولون** /b.-e-qulun/ (پز) مِساريْقا القُولُون.

**بند کاغذ** /b.-e-käqaz/ الطَّلِيْحَة، الرِّزْمَة، الماعُون.

**بند کردن** /b.-kardan/ ۱ ← اسیر کردن. ۲. المُجامَعَة.

**بندکش** /b.-keš/ ۱. المِتَكّ، أداةٌ تُـدخلُ بها التِّكَّـةَ في حُجْزةِ السَّراويل. ۲. مُكَحِّلُ البِناء.

**بندکشی** /b.-k.-i/ كُحْلَةٌ أو تَكْحِيْلُ البِناء، اللِّحَام.

**بند کفش** /b.-e-kafš/ الشِّراک، شَرِيْـطُ الحِذاء، النَّعْقَة، الشِّسْع، زِمامُ النَّعْلِ، رِباطُ الحِذاء، رِباطُ الجَزْمَة، الشُّرْع.

**بندگانه** /bandegäne/ العَبْدِيّ.

**بندگی** /bandegi/ العُبُودَة، العُبُودِيَّة، الرِّقّ، الإسْتِرقاق، العِبادَة، التَّعْبِيْدَة، العَبْدِيَّة، الطَّواعِيَة، القَنانَه، القُنُوْنَة.

**بندگـی کردن** /b.-kardan/ إطاعَـةً / أطاعَ، إنْقِيـاداً / إنْقادَ، عُبُودِيَّةً و عُبُودَةً / عَبَدَ ـُ.

**بند مثانه** /b.-e-masäne/ (پز) مِساريْقا المَثانَة.

**بند معده** /b.-e-me'de/ (پز) مِساريْقا المِعْدَة.

**بندناف** /b.-e-näf/ السُّرّ، الحَبْلُ السُّرِّيّ، السَّرَر، السُّرَّة.

**بندوبست** /b.-o-bast/ التَّوْطِئَة.

**بنده** /bande/ العَبْد، العَبِد، الغُلام، المَمْلُـوک، المَوْلَى، المَرْبُوب، الـرَّقِيْق، الأَسِيف، التَّيْم، المُتَيَّـم، المُسْتَعْبَد، الرَّقَبَة، الرِّقِيْق، العَسِيْـف، الغُرَّة، القَطِيْن، القَيْن، القِنّ، الكُسْعَة، اللُّكَع، النُّخَة، النَّيْس، الوَغْد، الوَلِيْد، اليَسِيْر.

**بندهزاده** /b.-zäde/ اِبْنُ العَبْدِ، ابنُ خادمكم [تأدُّباً].

**بنده شدن** /b.-šodan/ عُبُودَةً و عُبُودِيَّةً / عَبَدَ ـُ رِقّاً / رَقَّ ـِ العبدُ.

**بندهفروش** /b.-foruš/ النَّخّاس، يَسِيرْجِيّ.

**بندهفروشی** /b.-f.-i/ النِّخاسَة.

**بنده کردن** /b.-kardan/ تَعَبُّداً / تَعَبَّدَ، تَعْبِيْداً / عَبَّدَ، اِسْتِعْباداً / اِسْتَعْبَدَ، تَتْيِيْماً / تَيَّمَ، تَيْماً / تامَ ـِ، اِقْتِناناً / اِقْتَنَّ.

**بندهنواز** /b.-naväz/ ← مهربان.

**بندهنوازی** /b.-n.-i/ مهربانی.

**بندی** /bandi/ المُكَبَّل، الثَّـوِيّ، الشُّرْسُـوف، الصَّرِيْـر، العانِي، الهَدِيّ ← اسیر، زندانی.

**بندیر** /bandir/ البَنْدِيْر.

**بندیزه** /bandize/ (پز) رُباط.

**بندیکتیان** /benediktiän/ البِنِيدِيْكْتِيِّيْن.

**بندیکتین** /benediktin/ الخَمْرُ البِنِيدِيْكْتِيَّة.

**بنرست** /bon-rost/ الجَذْر، الأساس، جَـذْرِيّ، أَصْلِيّ، أساسِيّ.

**بنزن** /banzen/ (شیمـ) البِنْزِيْن، البِنْزُول.

**بنزوات** /banzoät/ (شیمـ) البَنْزُوات، جاوات [مِلْحُ حَمْضِ البَنْزَویک].

**بنزول** /banzol/ (شیمـ) ← بنزن.

**بنزوئیک** /banzoik/ (شیمـ) حَمْضُ الصَّمْغِ الجاوِي، حَمْضُ البَنْزَوِیک.

**بنزی** /bonzi/ (جانـ) قاعُ البَحْر.

**بنزین** /benzin/ (شیمـ) البِنْزِین.

**بنزین زدن** /b.-zadan/ تَزَوُّداً / تَزَوَّدَ بالوُقُودِ، تَزْوِیدُ الوُقُود.

**بنزین هواپیما** /b.-e-haväpeymä/ بِنْزِینُ الطّائِرَة.

**بنژوان** /benžuän/ صَمْغُ جاوة.

**بنژوئن** /benžo'en/ ← بنژوان.

**بنشن** /bonšan/ الحُبُوب، القُطْنِیَّة، القَطانِيّ.

**بنطابلون** /bantäbelun/ (گیا) البَنْطافِلُن، البِنْطِلَة.

**بنفش** /banafš/ ۱. البَنَفْسَجِيّ. ۲. الجَمَسْت، البَنَفْش.

**بنفشگان** /b.-egän/ (گیا) ← بنفشه‌ییها.

**بنفشه** /b.-e/ (گیا) البَنَفْسَج، النَّیْسَم.

**بنفشهٔ فرنگی** /b.-ye-farangi/ (گیا) بَنَفْسَجُ الثّالوث، الپَنْسَة.، زَهْرَةُ الثّالُوث.

**بنفشه‌یی** /b.-yi/ البَنَفْسَجِيّ.

**بنفشه‌ییها** /b.-yi-hä/ (گیا) البَنَفْسَجِیّات.

**بنفیس** /benefiš/ الإقْطاعَة.

**بنک** /banak/ (گیا) ← بنه.

**بنک** /bonak/ ۱. محلّ لبیع مختلف البَضائع. ۲. المَخْزَن.

**بنکدار** /b.-där/ بائعُ الحُبُوب.

**بنگ** /bang/ (گیا) الحَشِیش، البَنْج، الشَّرانِق، قِنَبُ الهِنْدِيّ، کُلُورُوفُرم.

**بنگاه** /bongäh/ المُؤَسَّسة، المَصْلَحَة، المَعْهَد، المُؤَسِّس، التَّأْسِیس، المُنْشَأة.

**بنگاه بازرگانی** /b.-e-bäzargäni/ مُؤَسَّسةٌ تِجارِیَّةٌ، بَیْتٌ تِجارِيٌّ.

**بنگاه معاملات ملکی** /b.-e-mo'ämelät-e-melki/ مَکْتَبُ تَأْجِیرِ بیوتٍ أوعِقاراتٍ، مَکْتَبُ إجْارِعِقاراتٍ.

**بنگاه نکوکاری** /b.-e-nekukäri/ المَبَرَّة.

**بنگ خوردن** /bang-xordan/ تَحْشِیشاً / حَشَّشَ.

**بنگ‌دانه** /b.-däne/ (گیا) بَذْرُ البَنْجِ، خادِعَةُ الرِّجال.

**بنگ سفید** /b.-e-sefid/ (گیا) ← بوسیر.

**بنگ سیاه** /b.-e-siyäh/ (گیا) السَّکْرَة.

**بنگ کشیدن** /b.-kešidan/ ← بنگ خوردن.

**بنگی** /b.-i/ الحَشّاش، آکِلُ البَنْج.

**بنه** /bone/ ۱. الأَثاث، وسائِلُ السَّفَر، الزّاد. ۲. الحِمْل. ۳. الأَصْل والأَساس.

**بنه** /bane/ (گیا) البُطْم، الحَبَّةُ الخَضْراء، الضَرْو.

**بنه‌ها** /b.-hä/ (گیا) البُطِمِیّات.

**بنیاد** /bonyäd/ ۱. القاعِدَة ← بنیان، شالوده. ۲. الأَسّ، الإسّ، الأَسَس، الأَساس، الأَصْل، الأَثْلَة، الأُرُومَة، المَحْتَد، الجَذار، الرُّکْح، الفَرْش، المَصْدَر، المَنْبِت، المَعْدِن، العُنْصُر. ۳. المُنْشَأة، المُؤَسَّسَة.

**بنیاد برانداختن** /b.-barandäxtan/ ← خراب کردن.

**بنیادپردازی** /b.-pardäzi/ (فلـ) مَذْهَبُ العِصْمَةِ الحَرْفِیَّة.

**بنیادگذار** /b.-gozär/ المُؤَسِّس، النّاظِم، المُنْشِئ.

**بنیادگر** /b.-gar/ ← بنیادگذار.

**بنیاد نکوکاری** /b.-e-nekukäri/ الوَقْفُ عَلَی عَمَلٍ خَیْرِيّ.

**بنیاد نهادن** /b.-nehädan/ ← بنا کردن، ساختمان کردن.

**بنیادی** /b.-i/ الأَساسِيّ، الأَصْلِيّ، الأَوْلِيّ.

**بنیان** /bonyän/ ← بنیاد.

**بنیان آریل** /b.-e-äril/ (شیمـ) شِقٌّ أَرِیلِي.

**بنیان آزاد** /b.-e-äzäd/ (شیمـ) شِقٌّ طَلِیق.

**بنیان آمونیم** /b.-e-ämonium/ (شیمـ) مَجْمُوعَةٌ نُشادُرِیَّة، شِقٌّ أُمُونِیُومِيّ.

**بنیان آمیل** /b.-e-ämil/ (شیمـ) مَجْمُوعَةٌ أَمِیلِیَّة.

**بنیان الکیل** /b.-e-alkil/ (شیمـ) شِقٌّ أَلْکِیلِيّ أُحادِيُّ التَّکافُؤ.

**بنیان اسید** /b.-e-asid/ (شیمـ) شِقٌّ حامِضِيّ.

**بنیان متیل** /b.-e-metil/ (شیمـ) مَجْمُوعَةُ المِثِیل.

**بنیان‌گذار** /b.-gozär/ ← بنیادگذار.

**بنیان نهادن** /b.-nehädan/ ← بنا کردن، ساختمان کردن.

**بنیه** /bonye/ القُوَّة، القِوام، المُنَّة ← توان.

**بو** /bu/ الرِّیح، الرّائِحَة، الرِّیْحَة، العَرْف، الخُمرَة، النَّشا،

النَّشوَة، النَّشاة.

**بوآ** /boä/ (جانـ) الأَصَلَة، البُواء.

**بوآها** /b.-hä/ (جانـ) الأَصَليّات.

**بوآی سندی** /b.-ye-sendi/ (جانـ) الدَّسّاس.

**بواسیر** /bavä sir/ (پز) الباسُور، النّاصُور، البَواسِیر، العَجَن.

**بواسیردار** /b.-där/ (پز) المَبْسُور.

**بواسیر لحمی** /b.-e-lahmi/ (پز) السُّلَیْلَةُ المُخاطِیَّة.

**بواسیری** /b.-i/ ← بواسیردار.

**بوبرداشتن** /bu-bardäštan/ ← بو گرفتن.

**بو بردن** /b.-bordan/ ۱. تَنَسُّماً / تَنَسَّمَ الخَبَرَ ← پی بردن، فهمیدن. ۲. إرْتِیاباً / إرْتابَ في ← بدگمان شدن، شک کردن.

**بوبوک** /bubuak/ (گیا) ← سیزاب.

**بوبونیون** /bubonion/ (گیا) أَسْطَراطِیقُوس، خُزام ← حالبی.

**بوبین** /bobin/ ۱. المِلَفّ ← سیم‌پیچ. ۲. الحَلّالَة ← قرقره.

**بوبین رمکورف** /b.-e-rumkorf/ مِلَفُّ حَثٍّ أو مُحاثٌو.

**بوتان** /butän/ البیُوتان.

**بوتولیسم** /botulism/ (پز) التَّسَمُّمُ ناشئٌ عن أکل لحم أو سمک فاسدَیْن ← مسمومیت غذائی.

**بوته** /bute/ (گیا) ۱. الشُّجَیْرَة، عُلَیْقَة، الأَیْکَة. ۲. البُوطَة، المِذْوَب، المِذْوَبَة، البُوتَقَة، البُودَقَة.

**بوتیمار** /butimär/ (جانـ) إبْنُ الماء، أَبُو قِرْدان، البَلَشُون الأَبْیَض، البَیاضِيّ، الأَنِیس، البَلَشُوم، البُلْعُلُع، الواق، العَجّاج.

**بوتیمارها** /b.-hä/ (جانـ) البَلَشُونیّات.

**بوتیه** /butiye/ البُوتِیَّة.

**بوجار** /bujär/ مُذَرِّي الحُبُوب، مُغَرْبِلُ الغِلال.

**بوجار لنجان** /b.-lanjän/ المَغْمَغِيّ، إمَّعَة، مُسایِرُ الجِهَتَیْن.

**بوجاری** /b.-i/ تَذْرِیَةٌ / ذَرَّی الحُبُوبَ، غَرْبَلَةٌ / غَرْبَلَ الحُبُوبَ.

**بوجاری کردن** /b.-i-kardan/ تَنْقِیَةٌ / نَقَّی القَمْحَ.

**بودا** /budä/ البُوذا.

**بو دادن** /bu-dädan/ ۱. تَحْمِیساً / حَمَّس وَتَحْمِیصاً / حَمَّصَ الحَبَّ، تَشْیِیطا / شَیَّطَ / إشاطَةً / أشاطَ، قَلْواً / قَلاَ ـُ قَلْیاً / قَلَی ـِ. ۲. اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ الرّائِحَة.

**بوداده** /b.-däde/ المُحَمَّص، المَقْلِيّ.

**بوداغ** /budäq/ (گیا) الأُقْلُوس.

**بودایی** /budäyi/ البُوذِيّ.

**بودجه** /budje/ المِیزانِیَّة، المُوازَنَة، الاِعْتِماد.

**بودلهٔ ژاپنی** /budele-ye-žäponi/ (گیا) البُذْلِیَّة.

**بودن** /budan/ کَوْناً وکِیاناً وکَیْنُونَةً / کانَ ـُ وُجُوداً / وُجِدَ ـِ.

**بودنی** /b.-i/ دائِمُ الوُجُود.

**بور** /bur/ ۱. (شیمـ) البُوْر. ۲. الأَشْقَر، الشُّقْراء. ۳. ← خجل، پکر.

**بورات** /burät/ (شیمـ) البُورات، ملحُ حمض البوریک.

**بورات سود** /b.-e-sud/ (شیمـ) ← بوراکس.

**بوراسیک** /buräsik/ (شیمـ) ← اسیدبوریک.

**بوراکس** /buräks/ (شیمـ) ← بوره ۱، تنکار.

**بوران** /burän/ الرِّیحُ العاصِفَةُ المُحْمِلة بالثَّلج والبَرد أو المطر.

**بوربور** /burbur/ الأَمْهَق ← آلبینو.

**بورت** /buret/ (شیمـ) السَّحّاحَة، أنبوبةٌ زُجاجِیَّةٌ مدرّجَةٌ تُستخدمُ في سَحِّ السَّوائلِ أو قیاسِها.

**بورژوا** /buržuä/ البُورجُوازِيّ.

**بورژوازی** /b.-zi/ البُورجُوازِیَّة.

**بورس** /burs/ البُورْصَة، المَصْفَق، المِنْحَة، السُّوقُ الرَّسْمِیَّة.

**بورس تحصیلی** /b.-e-tahsili/ مَنْحَةٌ دِراسِیَّةٌ، مُکافَأَةٌ دِراسِیَّةٌ، دِراسةُ الأوقاف والقواعِد.

**بورس تحقیقاتی** /b.-e-tahqiqäti/ مِنْحَةُ البَحْثِ.

**بورس سهام** /b.-e-sahäm/ بُورْصَةُ الأَورقِ المالِیَّة.

**بورسیه** /bursiyye/ مَمْنُوحُ مِنْحَةٍ دِراسِیَّةٍ.

**بور شدن** /bur-šodan/ ۱. خجل شدن، پکر شدن، ۲. شَقَراً وشُقْرَةً / شَقِرَ ـَ وشَقُرَ ـُ اِشْقِراراً / اِشْقَرَّ.

**بورکرات** /borokrät/ المَکْتَبِيّ، بِیرُوقراطي.

**بور کردن** /bur-kardan/ ← خجل کردن، پکر کردن، شرمسار کردن، شرمنده کردن.

**بورکراسی** /borokräsi/ المَكْتَبِيَّة، بِيْرُوْقراطِيَّة.

**بوره** /bure/ (شيمـ) ١. البَوْرَق ← تنكار، شكر سفيد. ٢. البُورِيَة، رقصةٌ فرنسيَّة قديمة أو موسيقاها.

**بوره ارمنی** /b.-ye-armani/ (شيمـ) النَّطْرُون.

**بوری** /buri/ ١. مِنْفاخ، الصَّائِم، التَّلام. ٢ ← بورشدن.

**بوريا** /buriyä/ الحَصِيْر، الحَصِيْرَة، ذَنَبُ القِطّ، البُورِياء، البُوْرِيَّة، البارِياء، البارِيّ، البارِيَّة.

**بورياباف** /b.-bäf/ صانِعُ الحَصِيْر، ناسِجُ الحَصِيْر.

**بورياباقی** /b.-b.-i/ نَسْجُ الحَصِيْر.

**بوريک** /burik/ (شيمـ) ← اسيدبوريک.

**بوزه** /buze/ البُوْز، المِزر ← آبجو.

**بوزينه** /buzine/ (جانـ) المَيْمُون، القِرْد، الرُّباح، الحِبْن، الخَنْزَوان، المَنَّة، [نث] الدَّحْيَة، الرِّنّاءَة.

**بوزينهٔ درازدست** /b.-ye-deräzdast/ (جانـ) الجِبُّون.

**بوزينهٔ درازدم** /b.-ye-d.-dom/ (جانـ) السِّعْدان، النِّسْناس، قِرْدُ الهند المقدّس.

**بوزينهٔ مغربی** /b.-ye-maqrebi/ (جانـ) الشَّدِيْم.

**بوس** /bus/ ← بوسه.

**بوستان** /bustan/ البُسْتان، الرَّوْض، الرَّوْضَة، الرِّيَض، الرُّيْضَة، الفِرْدَوْس، الجَنَّة، الجُنَيْنَة، البَحْرَة، البَيَارَة، الحائِط، الحَشّ، الحُشّ، الحَيْر، الدَّوْحَة، الرَّبِيْعَة، الزَّارَة، الغَيْضَة، المَرْغ، المَرْغَة.

**بوستان‌افروز** /b.-afruz/ (گيا) ← تاج خروس.

**بوستانبان** /b.-bän/ ← باغبان.

**بوستان‌دار** /b.-där/ الغَيْطانِيّ.

**بوستانسرا** /b.-sarä/ ← بستانسرا.

**بوستانی** /b.-i/ ← بستانی.

**بوسه** /buse/ القُبْلَة، اللَّثْمَة، النَّوْلَة، الهَبْلَة.

**بوسه‌بازی** /b.-bäzi/ التَّقْبِيْلُ في المُعاشَقَة.

**بوسه زدن** /b.-zadan/ ← بوسيدن.

**بوسيام** /busiyäm/ (گيا) ← افرا.

**بوسيدن** /busidan/ تَقْبِيْلاً / قَبَّلَ، بَوْساً / باسَ ـُ لَثْماً / لَثَمَ ـِ، لَثْماً / لَثِمَ ـَ تَلْثِيْماً / لَثَّمَ، مُلاثَمَةً / لاثَمَ، تَلاثُماً / تَلاثَمَ الرَّجُلانِ، لَذْماً / لَذِمَ ـَ مُلاغَفَةً / لاغَفَ.

**بوسير** /busir/ (گيا) البُوْصِيْر، آذانُ الدُّبّ، مُسْكِرُ الحُوت ← گل ماهور.

**بوش** /buš/ بِطانةٌ معدنيّةٌ لتخفيفِ البِلَى بالاحْتِكاكِ.

**بوش زدن** /b.-zadan/ تَزْوِيداً / زَوَّدَ بِبطانةٍ معدنيّة، تَبْطِيْناً / بَطَّنَ بالمعدن.

**بوشن** /bušan/ القارِنَة.

**بوشناس** /bušenäs/ العارِفُ بالرَّوائِح.

**بوشن‌بند** /bušan-band/ قاوِنَةٌ مُصَغَّرة.

**بوشيدو** /bušido/ البُوْشِيْدُو، القانونُ الأخلاقيُّ للفُرْسانِ والمُحاربينَ اليابانيّين.

**بوصيرا** /busirä/ (گيا) أُذُنُ الدُّبّ، بَيْضُ الشَّيْخ.

**بوف** /buf/ (جانـ) ← جغد.

**بوفالو** /bufälo/ (جانـ) الأَعْيَن، البَيْسُون.

**بوفه** /bufe/ ١. صِوانُ السُّفْرَة. ٢. المَقْصَف، البُوْفِيَّة.

**بوق** /buq/ البُوْق، الصُّور، الشَّبُّور، النَّاقُور، القُبْع.

**بوق زدن** /b.-zadan/ تَبْوِيْقاً / بَوَّقَ، نَفْخاً / نَفَخَ ـُ البُوْقَ أو فيه، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ في البُوق، تَزْمِيْراً / زَمَّرَ، تَصْفِيْراً / صَفَّرَ.

**بوق زن** /b.-zan/ البَوَّاق.

**بوقلمون** /buqalamun/ (جانـ) ١. دَجاجُ الهِنْدِ أو الحَبَشِ، الدَّجاجُ الهِنْدِيّ أو الرُّوْمِيّ، الدِّيْكُ الرُّومِيّ، الفَرْخَةُ الرُّوْمِيّ، الدِّنْدِيّ. ٢. (گيا) ← ميخک، گل بوقلمون.

**بوقلمون صفت** /b.-sefat/ المُتَلَوِّن، القُلَّب، القَلُوب، القَلّاب، الهَوائِيّ، شَخْصٌ لامَبْدَأ له.

**بوقناق** /buqenäq/ (گيا) الشُّنْداب.

**بوقير** /buqir/ (جانـ) ← منقار شاخی.

**بوقيقه** /buqiqe/ (جانـ) البُقُوَيْقَة ← پادراز.

**بو كردن** /bu-kardan/ ← بوييدن.

**بوكس** /boks/ ← بوكس بازی.

**بوكس باز** /b.-bäz/ ← المُلاكِم.

**بوكس بازی** /b.-b.-i/ ← المُلاكَمَة.

**بوكسر** /boksor/ ← بوكس باز.

**بوكسرها** /b.-hä/ ← البُوْكْسِرِيُّون.

**بوكسور** /boksor/ ← بوكسر.

**بوكسيت** /boksit/ (شيمـ) البُوْكِسِيْت، صَخْرٌ يُستخرجُ منه الألومنيومُ.

**بو كشيدن** /bu-kešidan/ اِسْتِشْماماً / اِسْتَشَمَّ من بعيد ← بوييدن.

**بوگد** */boged/* فَحْمُ الأُشْنَة.

**بوگرفتگی** */b.-gereftegi/* السَّنَخ، السَّناخَة، الـزُّهُومَة، الزَّنَخ.

**بوگرفتن** */b.-gereftan/* زَنَخاً / زَنِخَ ـَ عَفْناً / عَفَنَ ـِ وعُفُونَةً وعَفَناً / عَفِنَ ـَ وتَعَفُّناً / تَعَفَّنَ، نَتْناً / نَتَنَ ـِ ونَتِنَ ـَ نَتانَـةً ونُتُونَةً / نَتُنَ ـُ إنْتاناً / أَنْتَنَ، تَقْنِيْناً / قَنَّنَ، قَنَماً / قَنِمَ ـَ.

**بوگرفته** */b.-gerefte/* الفايِت، السَّنِخ، المُتَعَفِّن، القَنِم، أَقْنَم، عَفِن، مَعْفُون، مُعَفَّن.

**بوگندو** */b.-gandu/* دَفارِ.

**بـوگن ویـلا** */buganvilä/* (گیـا) البُوْغَنْفِيْلِيَّـة ← گل کاغذی.

**بول** */bowl/* ← شاش.

**بول آور** */bowlävar/* المَبْوَلَة، المُدِرّ.

**بولاغ اوتی** */buläquti/* (گیا) السُّلْبُوت، القُـرَّةُ للعين ← آب تره.

**بولاغ اوتیها** */b.-hä/* السُّلْبُوتِيّات.

**بول بند** */bowl-band/* (پز) الأُطام.

**بول بند شدن** */b.-b.-šodan/* ← شاش بند شدن.

**بولتن** */bultan/* البَلاغ، النَّشْرَة، مجلّةٌ ناطقةٌ عادةً بلسانِ مؤسسةٍ أو جمعيةٍ، البَيان.

**بولتوس** */boletus/* (گیا) البُـوْلِيْطُس، الهُزْنُـوع، جنسُ فطورٍ كثيرِ الأنواعِ منه المأكولُ و منه الضّارُّ.

**بولدان** */bowldän/* المِبْوَلَة ← شاشدان.

**بولدوزر** */buldozer/* الجَرّافَة، المِنْساح، جَرّارَةُ تَسْوِيَةٍ.

**بول سنج** */bowl-sanj/* المِقْياسُ البَوْلِيّ.

**بول شناسی** */b.-šenasi/* مَبْحَثُ البَوْل.

**بولشویست** */bolševist/* ← بلشویست.

**بولشویسم** */bolševism/* ← بلشویسم.

**بولشویک** */bolševik/* ← بلشویک.

**بول کردن** */bowl-kardan/* ← شاشیدن.

**بولوار** */bulvär/* كُرْنِيْش.

**بولومتر** */bolometr/* (فز) المِحَرُّ الإشْعاعِيّ.

**بولی** */bowli/* (پز) البَوْلِيّ.

**بولید** */bolid/* ← آذرگوی، شهاب.

**بولیطس** */bulitos/* ← (گیا) بولتوس.

**بولیموس** */bulimus/* (پز) الضُّوْر، الشَّرَه، المَرَضِيّ.

**بولینگ** */boling/* البُوْلِيْنْغ.

**بولیوی** */bolivi/* البُولِيْفيا.

**بوم** */bum/* (جانـ) ۱. ← جغد. ۲. المَوْطِـن، البِيْئَة. ۳. قُماشةٌ مُعَدّةٌ للرّسمِ الزّيتيّ. الرِّشاشَةُ البَيْضاء.

**بومـادران** */bumädaran/* (گیا) الشُّيْـب، الشُّيْبَة، زَهْـرَةُ القَنْدِيل، الفاخُور، الأَرْطُماسِيا، أرْطاماسِيا، أرْطِيْمِيْسِيا.

**بومادران آبی** */b.-e-äbi/* (گیا) حَزَنْبَلُ الماء.

**بومرنگ** */bumerang/* البَمْرَنْغ.

**بومسازی** */bumsäzi/* التَّنَكُّرُ البِيْئِيّ.

**بومشنـاسی** */bumšenäsi/* عِلْمُ التَّبَيُّـؤ، عِلْمُ البِيْئَـة ← اکولوژی.

**بومه** */bume/* (جانـ) الحَنَم.

**بومی** */bumi/* الوَطَنِـيّ، المَوْلِدِيّ، المَحَلّيّ، المُـواطِن، الأَرُوْمِيّ.

**بومیان اصلی** */bumiyän-e-asli/* الأَرُومِيُّون.

**بونیتو** */bonito/* (جانـ) البِيْنِيْت، البُوْنِيْت، سمكُ التّونِ الّذي يَعيشُ في المتوسّطِ.

**بووار** */buvär/* النَّشّاف، النَّشّافَـة، وَرَقٌ نَشّاف ← کاغذ خشک کن.

**بوهینیا** */buhiniä/* (گیا) البُوْهِيْنِيَة ← آبنوس کوهی.

**بوی** */buy/* ← بو.

**بویا** */b.-ä/* المُعَطَّر.

**بوی بد** */bu-ye-bad/* النَّتْن، النَّتـانَة، الذَّفَر، الـزُّخْمَة، الخَزْوَة، الصَّنَق، الصُّنان.

**بوی خوش** */b.-ye-xoš/* العَرْف، الأَرِيْج، البَخُور، الفَوْعَة، الفَوْغَة، الفَوْحَة، الفَغْوَة، الشَّذا، الطِّيْب، العِطْر، العَبِيْر.

**بویایی** */buyä-yi/* الشَّمّ، الشّامَّة.

**بوی جهودان** */buy-johudän/* (گیا) الدَّوْم ← خرمای هندی.

**بویدار** */b.-där/* ← بویا

**بویدان** */b.-dän/* المِجْمَر، المِبْخَرَة.

**بوی دود گرفتن** */bu-ye-dud-gereftan/* شَوْطاً وشَوِيْطاً / شاطَ ـُ وشَوْشَطَةً / شَوْشَطَ ت القِدْرُ.

**بوی سوز** */buy-suz/* المِجْمَر.

**بویکات** */boykät/* ← بایکوت.

**بویل** /boyl/ قانونُ بُوْيْل.

**بوی مادران** /buy-mädarän/ (گیا) ← بومادران.

**بويناک** /b.-näk/ المُتَعَفِّن ← بوگرفته.

**بوییدن** /buyidan/ شَمّاً وشَمِيماً وشِمِّيْمَى / شَمَّ ـُـَ إشْتِماماً / إشْتَمَّ، إسْتِشْماماً / إسْتَشَمَّ، تَنَشُّقاً / تَنَشَّق، تَنَشِّياً / تَنَشّى، إنْتِشاءً / إنْتَشَى، إسْتِرْواحاً / إسْتَرْوَحَ، بَلْواً وبَلاءً / بَلا ـُ، إسْماعاً / أسْمَعَ، سَوْفاً / سافَ ـُ مُساوَفَةً / ساوَفَ، تَعَسْعُساً / تَعَسْعَسَ، كَرْفاً وكِرافاً / كَرَفَ ـِ مُناسَمَةً ونِساماً / ناسَمَ هـ.

**بوییدنی** /b.-i/ المَشْمُوم.

**به** /be/ بـ في، إلَى، عَلَى، فَوْقَ، مَعَ، لِـ[التَّعليل].

**به** /beh/ ۱. ← خوب ۲. (گیا) السَّفَرْجَل.

**به** /bäh/ كلمةُ إسْتِحسان وتَعجّب ←به به.

**بها** /bahä/ القِيْمَة، الثَّمَن، المَبْلَغ، السِّعْر.

**بهادار** /b.-där/ ۱. الثَّمِيْن ← قيمتى. ۲. قابلُ التَّحْـويل [كالصُّكُوك].

**بهادر** /bahädor/ ← دلير.

**بهار** /bahär/ الرَّبِيْع، الدِّيْك.

**بهاران** /b.-än/ ← بهار.

**بهارخواب** /b.-xäb/ ← تراس.

**بهاره** /b.-e/ ۱. ← بهاری. ۲. المَزْرُوْعاتُ الرَّبِيْعِيَّة.

**بهاری** /b.-i/ الرَّبِيْعِيّ.

**بهاریه** /b.-iyye/ قصيدةٌ رَبِيْعِيَّة.

**بهانه** /bahäne/ العُذْر، المَعْذَرَة، العِلَّة، الحُجَّة، الذَّرِيْعَة، المِعْـذار، تِعِلَّة، تَـذَرُّع، التُّكَـأَة، المُحـاوَلَة، المُـراوَغَـة، الرَّوَغان، المُراوَغَة.

**بهانه آور** /b.-ävar/ العَذِيْر ← عذرآور.

**بهانه آوردن** /b.-avardan/ إعْتِذاراً / إعْتَذَرَ، تَـذَرُّعاً / تَذَرَّعَ، تَلَمُّساً / تَلَمَّسَ، تَمَحُّلاً / تَمَحَّلَ العُذْر.

**بهانـه جستن** /b.-jostan/ إنْتِقاداً / إنْتَقَدَ، تَحَـرُّكاً / تَحَرَّكَ به لِلْخِصام.

**بهانه جو** /b.-ju/ المُعْتَذِر، المُدَّعِي، المُتَذَرِّع.

**بهانه جویی** /b.-j-yi/ ← بهانه جستن.

**بهانه گرفتن** /b.-gereftan/ ← بهانه جستن.

**بهانه گیر** /b.-gir/ ← بهانه‌جو.

**بهانه گیری** /b.-g.-i/ ← بهانه جستن.

**بهای اسمی** /bahä-ye-esmi/ الثَّمَنُ الأساسِيّ.

**بهائیت** /b.-'iyyat/ البَهائِيَّة.

**بهایی** /b.-yi/ البَهائِيّ، أحدُ أتباعِ الضّالِّ البهائيّة.

**بهبود** /behbud/ ۱. الصِّحَّة، العافِيَة، الشِّفـاء، السَّلامَة، الإفـاقَـة، البِـلُّ من المَـرَض، النَّقَـه، النُّقُـوه، النَّقْهَـة، النَّقـاهَة، البُـرْء، البُرُوء، البِلَّـة، التَّماثُـل. ۲. الإصْلاح، التَّجْوِيْد، التَّحَسُّن، الاسْتِرْجاع، الإسْتِعادَة.

**بهبود بخش** /b.-baxš/ الصِّحِّيّ، المَصَحَّة.

**بهبود بخشیدن** /b.-b.-idan/ ← بهبود دادن.

**بهبود دادن** /b.-dadan/ ۱. شِفاءً / شَفَى ـِ إعْفاءً / أعْفَى، إصْحـاحاً / أصَحَّ، مُسُـوحاً / مَسَحَ ـَ، مَصْحاً / مَصَحَ ـَ اللهُ المَرَضَ، إنْقاهاً / أنْقَهَ هـ من مرضه. ۲. تَجْوِيْداً / جَوَّدَ، تَحْسِيْناً / حَسَّنَ، إصْلاحاً / أصْلَحَ، تَصلِيْحاً / صَلَّحَ.

**بهبود روابط** /b.-e-raväbet/ تَحْسِيْنُ العَلاقات.

**بهبودی** /b.-i/ ← بهبود.

**بهبود يـافتن** /b.-yäftan/ ۱. صَحاحـاً وصِحَّةً / صَحَّ ـِ شِفاءً / شُفِيَ مج، إشْتِفاءً / إشْتَفَى، بَرْءاً وبُرُوءاً / بَرُؤَ ـُ بَرْءاً وبُرُوءاً / بَرِئَ ـَ، تَعالُجاً / تَعالَجَ، تَعافِياً / تَعافَى، إثابَةً / أثابَ، بَرَهاً وبَـرَهاناً / بَرِهَ ـَ، بَطْشاً / بَطَشَ ـُ إبْلالاً / أبَلَّ وابْتِلالاً / إبْتَلَّ وتَوْقاً وتُؤُوْقاً وتِيـاقَةً وتَوَقاناً / تاقَ ـُ من المرضِ، تَجَبُّراً / تَجَبَّرَ، جَفْراً / جَفَرَ ـُ من مـرضِهِ، جَلْباً وجَلَباً / جَلَبَ ـِ الجُـرحُ، إسْتِجْماماً / إسْتَجَمَّ عـافيته، دَمَلاً / دَمِلَ ـَ واندِمالاً / إنْدَمَلَ، إدِّمالاً / إدَّمَلَ الجُرحُ، إسْواءً / أسْوَى، شُكُولاً / شَكَلَ ـِ، طِيْباً وطَابـاً وطِيْبَةً وتَطْيَاباً / طابَ ـِ إعْفاءً / أعْفَى، تَعافّاً / تَعافَّ، فُجُوراً / فَجَرَ ـُ، إفْـراقاً / أفْرَقَ، قُشُـوشاً / قَشَّ ـِ تَقَشُّشاً / تَقَشَّشَ، تَقَشْقُشاً / تَقَشْقَشَ، تماثُلاً / تماثَلَ، إمْحاصاً / أمْحَصَ، تَمَرُّضاً / تَمَرَّضَ، تَمَعْدُداً / تَمَعْدَدَ، إنْتِعاشاً / إنْتَعَشَ، نُفُوضاً / نَفَضَ ـِ نُقُوهاً / نَقَهَ ـَ نَقْهاً / نَقِهَ ـَ إنْتِقاهاً / إنْتَقَهَ. ۲. صَلاحاً وصُلُوحـاً وصَلاحِيَةً / صَلَحَ ـُ وصَلُحَ ـُ، تَحَسُّناً / تَحَسَّنَ، جَوْدَةً وجُوْدَةً / جادَ ـُ.

**به به** /bah bah/ بَخْ بَـخْ، بَخٍ بَخٍ، بَـخٍ بَخٍ، بَخٍ، مَـرْحَى، بَراڤو، حَبَّذا.

**بهت** /boht/ البَهْت.

**بهتان** /bohtän/ ← تهمت، دروغ.

**بهتان زدن** /b.-zadan/ ← تهمت زدن.

**بهتر** /behtar/ أحْسَن، أفْضَل، أجْمَل، أجْوَد، الخَيْر، المُفَضَّل، الفُرُّ من الأشياء.

**بهتر شدن** /b.-šodan/ صَلاحاً وصُلُوحاً وصَلاحِيَةً / صَلُحَ ـُ وصَلَحَ ـُ تَحَسُّناً / تَحَسَّنَ.

**بهتر کردن** /b.-kardan/ إصْلاحاً / أصْلَحَ، تَصْلِيْحاً / صَلَّحَ، تَرْقِيَةً / رَقَّى، تَحْسِيْناً / حَسَّنَ.

**بهتری** /b.-i/ الإصْلاح، التَّحْسِيْن، التَّجْوِيْد.

**بهترین** /b.-in/ الطِّيْب، أحْسَن، أجْمَل، الخَيْر، قَمْعَةُ الشَّيء، العَتِيْق، الخَيْرَة.

**بهت زده** /boht zade/ البَهِيْت.

**بهت زده شدن** /b.-z.-šodan/ بَهْتاً وبَهَتاً / بَهِتَ ـَ وبَهُتَ ـُ وبُهِتَ مج.

**بهت زده کردن** /b.-z.-kardan/ تَبْهِيْتاً / بَهَّتَ، مُباهَتَةً / باهَتَ هـ.

**به چپ چپ** /be-capcap/ (نظ) إلى اليَسارِ دُرْ.

**بهدار** /behdär/ مأمورُ دائرةِ الصِّحَّة.

**بهداری** /b.-i/ دائِرَةُ الصِّحَّة، شُعْبَةُ الصِّحَّة، مِصَحّ، مَرْكَزٌ صِحّيّ.

**بهداری آموزشگاهها** /b.-ye-ämuzešgähhä/ دائِرَةُ الصِّحَّةِ المَدْرَسِيَّة.

**بهداشت** /behdäšt/ الصِّحَّة، حِفْظُ الصِّحَّة، عِلْمُ الصِّحَّة.

**بهداشت جنسی** /b.-e-jensi/ الصِّحَّةُ الجِنْسِيَّة.

**بهداشت جهانی** /b.-e-jahäni/ ← سازمان بهداشت جهانی.

**بهداشت خانواده** /b.-e-xäneväde/ الصِّحَّةُ العائِلِيَّة.

**بهداشت دهان و دندان** /b.-e-dahän-va-dandän/ صِحَّةُ الفَمِ والأسْنان.

**بهداشت روانی** /b.-e-raväni/ الصِّحَّةُ الرُّوْحِيّ.

**بهداشت عمومی** /b.-e-omumi/ ← بهداشت همگانی.

**بهداشت مدارس** /b.-e-madäres/ الصِّحَّةُ المَدْرَسِيَّة.

**بهداشت همگانی** /b.-e-hamegäni/ الصِّحَّةُ العامَّة.

**بهداشتی** /b.-i/ الصِّحِّيّ.

**به‌دانه** /behdäne/ (گیا) حَبُّ السَّفَرْجَل.

**به‌دردخور** /be-dard-xor/ المُؤَثِّر.

**به دست آوردن** /be-dast-ävardan/ ← گرفتن.

**به راست راست** /be-rästräst/ (نظ) إلى اليَمِيْنِ دُرْ.

**بهرام** /bahräm/ (نجـ) البَهْرام ← مریخ.

**بهرامج** /bahrämaj/ (گیا) ← بهرامه.

**بهرامه** /bahräme/ (گیا) البَهْرامَج، البَلَخِيَّة، الرَّنف ← بیدمشک برّی.

**بهرم** /bahram/ (گیا) البَهْرَم ← کاجیزه.

**بهرمان** /bahramän/ البَهْرَمان.

**بهره** /bahre/ ۱. السَّهْم، القِسْمَة، القِطْعَة، الحِصَّة، النَّصِيْب، الأكْل، الأُكُل، البُدّ، البُدَّة، الثَّمَر، الجُزْء، الجِزْم، الجَدْوَى، الجِزْب، الحَظّ، الحَظْو، الحِظَى، الحَقَّة، الحَقّ، الخُرْصَة، الخَطَر، الرِّجْل، الرِّفْد، السَّجْل، السَّجِيْل، السَّوْط، السُّهْمَة، الشِّرْك، الشَّصِيْب، الشِّقْص، المَصْلَحَة، الطِّلْق، الطِّلْق، الطَّائِر، العَبِيّ، العَدِيْد، العَدِيْدَة، العَوْف، القِسْط، القِسْم، الأقْسُومَة، المَقْسَم، القِطّ، الكِفْل، النُّصْب. ۲. الفائِدَة، الرِّبْح، الدَّخْل، الرِّيْع، الوارِد، النّاتِج، المَنْفَعَة، العائِدَة، الغُنْم، الغَنِيْمَة، المَغْنَم، المَكْسَب، الفايِظ ← سود. ۳. البَخْت، الجَدّ ← بخت، شانس. ۴. (رضـ) خارِجُ القِسْمَة ← خارج قسمت.

**بهره‌بردار** /b.-bardär/ المُنْتَفِع، المُسْتَفِيْد، المُسْتَحِقّ، المُسْتَغِلّ، المُسْتَثْمِر.

**بهره‌برداری** /b.-b.-i/ الإسْتِثْمار، الإسْتِغْلال، الإسْتِفادَة، الجَرّ، المَغْنَم، الغُنْم.

**بهره بردن** /b.-bordan/ إفادَةً / أفادَ وإسْتِفادَةً / إسْتَفادَ من، تَنْفِيْعاً / نَفَّعَ وإسْتِنْفاعاً / إسْتَنْفَعَ الشَّيءَ.

**بهره جویی** /b.-juyi/ الإنْتِفاع.

**بهره قانونی** /b.-ye-qänuni/ (حقـ) الفائِدَةُ القانُونِيَّة.

**بهره کشی** /b.-keši/ الإسْتِثْمار، المُعاوَمَة.

**بهره گیری** /b.-giri/ تَوْظِيْفُ المالِ.

**بهره مرکب** /b.-ye-morakkab/ الفائِدَةُ المُرَكَّبَة.

**بهره‌مند** /b.-mand/ الحَضِيْظ، المُوَفَّق، المُتَوَفِّق، الجَدِيْد، حَظِيّ، مَحْظُوظ.

**بهره‌مند شدن** /b.-m.-šodan/ تَمَتُّعاً / تَمَتَّعَ، إسْتِمْتاعاً / إسْتَمْتَعَ به، تَنَعُّماً / تَنَعَّمَ به، تَمْتِيْعاً / مَتَّعَ به، إحْظاظاً / أحَظَّ، تَفَكُّهاً / تَفَكَّهَ به، مَنْياً / مُنِيَ ـَ مج لكذا، إسْتِنْجاعاً / إسْتَنْجَعَ بالشَّيء، تَوْفِيْقاً / وُفِّقَ مج لكذا، حَظّاً / حَظَّ ـ

وحُظَّ مج.

**بهره‌مند کردن** /b.-m.-kardan/ إمْتاعاً / أَمْتَعَ، تَمْتِيْعاً / مَتَّعَ، إنعاماً / أَنْعَمَ، تَنْعِيماً / نَعَّمَ.

**بهره‌منـدی** /b.-m.-i/ المُتْعَـة، التَّمَتُّع، الاِسْتِمْتـاع، النِّعْمَة.

**بهرهٔ هوش** /b.-ye-huš/ حاصِلُ الذُّكاءِ.

**به زانو** /bezänu/ بارِكاً هَدَف خُذْ.

**به زانو درآمدن** /b.-darämadan/ إسْتِسلاماً / إسْتَسْلَمَ، خُضُوعاً وخَضْعاً وخُضْعاناً / خَضَعَ ـَ ← تسلیم شدن.

**به ژاپنـی** /beh-e-žäponi/ (گیـا) سَفَـرْ جَلُ اليـابـانِ، الشُّنْمُولُ اليابانِيّ.

**به ستوه آمدن** /be-sotuh-ämadan/ ← ستوه.

**به ستوه آوردن** /b.-s.-ävardan/ ← ستوه.

**به سر آمدن** /be-sar-ämadan/ ← تمام شدن.

**به سر بردن** /b.-s.-bordan/ ۱. إمْضاءُ الأيّام. ۲ ← حمل کردن. ۳ ← سازگاری کردن.

**به سر درآمدن** /b.-s.-dar-ämadan/ سُقُوطاً ومَسْقَطاً / سَقَطَ ـُ.

**به سررسیدن** /b.-s.-residan/ ← تمام شدن، پایان یافتن.

**بهشت** /behešt/ الجَنَّة، دارُ السَّلام، المَعـاد، المَعادَة، الفِرْدَوْس، حَظِيْرَةُ القُدْس، دارُ الخُلُود، الحَظِيْظ.

**بهشتی** /b.-i/ الجَنِّيّ.

**به شگفت‌آمدن** /be-šegeft-ämadan/ ← شگفتی کردن.

**به شگفت آوردن** /be-šegeft-ävardan/ إعْجاباً / أَعْجَبَ هـ الأمْرُ، إبْراحاً / أَبْرَحَ الشَّيءُ فُلاناً، إجْتِهاراً / إجْتَهَرَ هـ الشَّيءُ، رَوْعاً / راعَ ـُ هـ الأمْرُ، رَوْقاً ورَوَقاً ورَوَقاناً / راقَ ـُ هـُ الشَّـيءُ، إقْماءً / أَقْمَأَ / أَقْمَأَ هـ الشَّـيءُ، إنْفاساً / أَنْفَسَ هـ.

**به‌طورقطع** /be-towr-e-qat'/ قطعاً، بلاشكّ.

**به‌طور کلی** /b.-t.-e-kolli/ بِشَكْلٍ عام، بصورة كليّة، من حيث المجموع.

**بهق** /bahaq/ البَهَق.

**بهک** /bahak/ ← بهق.

**به‌کار انـداختن** /be-kär-andäxtan/ تَحْرِيْـكٌ وتَشْغِيْلٌ [المُحرّك أو الجهاز الّذي توقّف عن العمل]

**به‌کار بردن** /b.-k.-bordan/ إسْتِعْمالاً / إسْتَعْمَلَ.

**به‌کار داشتن** /b.-k.-daštan/ ← به کار گماشتن

**به‌کار گماشتن** /b.-k.-gomäštan/ تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ.

**بهمان** /bahmän/ فُلان.

**به‌هم آمدن** /be-ham-ämadan/ ← به هم پیوستن.

**به‌هم آمیختن** /b.-h.-ämixtan/ ۱ ← مخلوط شدن. ۲ ← مخلوط کردن.

**به‌هم پیوستن** /b.-h.-peyvastan/ إتِّصالاً / إتَّصَلَ، إلْتِحاقاً / إلْتَحَقَ، إتّحاداً / إتَّحَدَ.

**به‌هـم خوردن** /b.-h.-xordan/ ۱. تَصادُماً / تَصادَمَ. ۲. إنحِلالاً / إنْحَلَّ حِزْباً أو جمعيّةً. ۳. إنْزِعاجاً / إنْزَعَجَ.

**به‌هم رسانیدن** /b.-h.-resänidan/ ۱. إيْصالاً / أَوْصَلَ. ۲. حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ على مالٍ، إحْرازاً / أَحْرَزَ مالاً.

**به‌هم رسیدن** /b.-h.-residan/ ← ملاقات کردن.

**به‌هـم زدن** /b.-h.-zadan/ ۱. ← خراب کـردن. ۲. ← منحل کردن. ۳. نَزْغاً / نَزَغَ ـَ تَوْرِيْشاً / وَرَّشَ بَيْنَ القَوْمِ.

**بهمن** /bahman/ (گیا) ۱. البَهْمَن، الدِّمِيْكَة. ۲. أَمِيْنُوس.

**بهمن سرخ** /b.-e-sorx/ (گیا) البَهْمَنُ الأَحْمَر.

**بهمن سفید** /b.-e-sefid/ (گیا) البَهْمَنُ الأَبْيَض.

**بهمنیان** /bahmaniyän/ (گیـا) الرَّصـاصِيّات، فَصِيْلَـةُ الرَّصاصِيَّة.

**به‌نژادی** /behnežädi/ اليُوجِيْنِيا، علْمُ تَحْسِيْنِ النَّسْل.

**بهـوش** /behuš/ المُنْتَبِـه، الحَـذِر، الفـائِق، المُفِيْـق، المُسْتَفِيْق، المُلْتَفِت، المُبالِي.

**بهیار** /behyär/ مُوَظَّفُ الصِّحَّة.

**بهیاری** /b.-i/ التَّضْمِيْد، الإسْعاف.

**به هیجان آمدن** /be-hayajän-ämadan/ تَهَيُّجاً / تَهَيَّجَ، إنْبِعاثاً / إنْبَعَثَ، هَيْجاً وهِياجاً وهَيَجاناً / هاجَ يَهِيْجُ، ثَوْراً وثَوَراناً وثُؤوراً ثارَ ـُ، تَثَوُّراً / تَثَوَّرَ.

**به هیجان آوردن** /b.-h.-ävardan/ تَهْيِيْجاً / هَيَّجَ، إثارَةً / أثارَ، بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ.

**بهین** /behin/ ← بهترین.

**بی** /bi/ بِلا، مِنْ غَيْرِ، بِدُوْنِ.

**بی‌آب** /b.-äb/ الجافّ، بلا ماءٍ، اليَبْس، اليابِس.

**بی‌آب و علف** /b.-ä.-o-alaf/ القَفْر، التِّيْه، الجَرْد، الجَرِد، الجَرْداء.

**بی‌آبرو** /b.-äberu/ الفَضِيْح، المَفْضُـوح، رَدِيءُ السُّمْعَة،

سَيِّئُ السُّمْعَة، الشَّهِير، المُشَهَّر.

**بی‌آبرو کردن** /b.-ā.-kardan/ ← آبرو بردن.

**بی‌آبرویی** /b.-ā.-yi/ ← بی‌شرمی.

**بی‌آبی** /b.-ābi/ اليَبْس، اليَبَس، اليُبُوسَة، الجَفاف.

**بی‌آرام** /b.-ārām/ ← ناراحت.

**بی‌آرامی** /b.-ā-i/ ← ناراحتی.

**بی‌آزار** /b.-āzār/ الأَمِين، غَيْرُ مُؤذٍ، لايُـؤْذِي، مُقَلَّمُ الظُّفْر عن الأَذىٰ.

**بی‌آزرم** /b.-āzarm/ ← بی‌حیا، بی‌شرم.

**بی‌آلایش** /b.-ālāyeš/ ۱ ← پاک. ۲. سَلِيْمُ النِّيَّة، الخَتْم ← ساده.

**بی‌آلایشی** /b.-ā-i/ ۱ ← پاکی. ۲. سَلامَةُ النِّيَّـة ← سادگی، بی‌ریائی.

**بی‌آمیغ** /b.-āmiq/ ← پاک، خالص.

**بی‌آوارگان** /b.-ārvāregān/ (جانـ) عَدِيمَاتُ الفُكُوك.

**بیابان** /biyābān/ البادِيَة، البَيْداء، الفَـلاة، البَرّ، البَدْو، التِّيه، الصَّحْراء، المَفازَة، البَداوَة، البَـرِّيَّة، البِرِّيْت، التُّوْه، التَّيْهـاء، التِّيْر، التَّنُـوفَة، التَّنُـوفِيَّـة، المَتْلَف، المَتْلَفَـة، التَّيْماء، الجَبّانَـة، الخَرْقاء، المَخْرَق، الدَّشْـت، الدَّشْت، الدَّهْناء، الدّاوِيَة، الدَّيْمُوم، الدَّيْمُومَة، الأُرْجُوحَة، الرَّقاق، المُرَمَّعَـة، السَّبْتاء، السَّبْسَـب، الفَيْف، الفـاق، القَبايَـة، القَفْر، القَفْـرَة، الكَدْاء، مَكانُ الـوَحْشِ، المَـلا، المُوَدّاة، المَوْماء، المَوْماة.

**بیابان‌گرد** /b.-gard/ ← بیابان‌نشین.

**بیابان‌گردی** /b.-g.-i/ ← بیابان‌نشینی.

**بیابان‌نشین** /b.-nešin/ البادِي، البَدَوِيّ.

**بیابان‌نشینی** /b.-n.-i/ البَداوَة.

**بیـابانـی** /b.-i/ الآبِـد، البَـرِّيّ، المُتَوَحِّـش، البَـدَوِيّ، الوَحْشِيّ، الصَّحراوِي.

بیات /bayāt/ البائِت، المُبْتَذَل، الغَبِيْب، البَيات.

**بی‌اثر** /bi-asar/ اللَّغْو، اللَّغاء، عَدِيمُ التَّأْثِير، الباطِل.

**بی‌اثر شدن** /b.-a.-šodan/ بُطْلاً وبُطُولاً وبُطْلاناً / بَطَلَ ـُ.

**بی‌اثـر کردن** /b.-a.-kardan/ إبْطالاً / أَبْطَلَ، تَبْطِيْلاً / بَطَّلَ، إفْساداً / أَفْسَدَ.

**بـی‌احتـرامـی** /b.-ehterāmi/ القَبـاحَة، السَّفـاهَـة ← گستاخی.

**بی‌احترامی کردن** /b.-e-kardan/ ← توهین کردن.

**بی‌احتیاط** /b.-ehtiyāt/ الفُرُج، المِذْياع ← دهان لق.

**بی‌احتیـاطی** /b.-e-i/ بِلامُبـالاة، بإهْمـال، بغَيْرِ اِتْقـان، بِطَيْش.

**بی‌احتیاطـی کردن** /b.-e.-i-kardan/ إسْرافاً / أَسْرَفَ، إهْمالاً / أَهْمَلَ، تَبْذِيْراً / بَذَّرَ.

**بی‌اختیار** /b.-extiyār/ لاإرادِيّ، الذّاتِيّ، ذاتِيّاً.

**بی‌ادب** /b.-adab/ ← بی‌تربیت.

**بی‌ادبی** /b.-a.-i/ ← بی‌تربیتی.

**بی‌ادبی کردن** /b.-a-i-kardan/ ← بی‌تربیتی کردن.

**بی‌اراده** /b.-erade/ ضَعِيْفُ الإرادَة، الخَوّار، القَصِف.

**بـی‌ارزش** /b.-arzeš/ لا قيمـةَ لـه، الحَقِيْـر، الـزَّهِيْـد، البـاطِل، البَطّـال، الـرَّدِيء، السِّنِـت، الشُّوايَـة، اللَّغـا، الفَسْل، الفَسِيْل، القُطْرَة، اللُّقاطَة، عَدِيْمُ الأَهَمِّيَّة، لايُؤْبَهُ به أو لَـهُ، النَّزْر، النَّزِيْر، النِّسْـي، النَّفاء، النُّفاة، النُّفـايَة، النَّفايَة، النُّفاوَة، الوَذِيْعَة.

**بی‌ارزشـی** /b.-a-i/ تَفَـه، تُفُوْه، خِسَّـة، حَقارة، رَذالَـة، دَناءَة، رَداءَة.

**بی‌اسـاس** /b.-asās/ لا أَسـاسَ له، الخَـدّاع، الخِداعِـيّ، السَّخِيْف.

**بی‌استعداد** /b.-este'dād/ ← کودن.

**بی‌استعدادی** /b.-e.-i/ ← کودنی.

**بی‌اشتهایی** /b.-eštehāyi/ الخَلْفَة.

**بی‌اصل و نسب** /b.-asl-o-nasab/ الغُفْل.

**بی‌اطلاع** /b.-ettelā'/ ← نادان.

**بی‌اطلاعی** /b.-e.-i/ ← نادانی.

**بی‌اعتبـار** /b.-e'tebār/ الفـاسِد، الـرُّكـاك، الرَّكِيْـك، الباطِل.

**بی‌اعتباری** /b.-e.-i/ البُطْل، البُطْلان، الفَساد.

**بی‌اعتـدال** /b.-e'tedāl/ المُفْـرِط، المُفَرِّط، المُسْـرِف، المُبَذِّر.

**بـی‌اعتدالـی** /b.-e.-i/ الإسْـراف، التَّبْـذِير، التَّفْـرِيْـط، الإفْراط.

**بی‌اعتقاد** /b.-e'teqād/ ← بی‌ایمان.

**بی‌اعتقادی** /b.-e'teqādi/ ← بی‌ایمانی.

**بی‌اعتمادی** /b.-e'temādi/ عَدَمُ الثِّقَة.

**بی‌اعتنا** /b.-e'tenä/ المُتَهاوِن، غَیْرُ مُلْتَفِت.

**بی‌اعتنایی** /b.-e.-i/ عَدَمُ الإلْتِفات، التَّهاوُن، الإهْمال، الإزْدِراء، الغَفَل، الغَفْلَة.

**بی‌اعتنایی کردن** /b.-e.-i-kardan/ غُفُولاً وغَفْلَةً وغَفَلاً / غَفَلَ ـُ عنه، إغفالاً / أغْفَلَ، تَهاوُناً / تَهاوَنَ، إهمالاً / أهْمَلَ، اِزْدِراءً / اِزْدَرَى.

**بی‌التفات** /be-eltefät/ ← بی‌توجّه.

**بی‌التفاتی** /b.-e-i/ ← بی‌توجّهی.

**بیالقه** /bayäleqe/ بُولِیسِیُون ← پاولیسینها.

**بی‌امان** /b.-amän/ ← بی‌رحم.

**بی‌امضاء** /b.-emzä'/ مُهْمَلُ التَّوْقِیْع، غُفْلٌ من التَّوقِیْع.

**بیان** /bayän/ التَّعْبِیْر، التَّفْسِیْر، الإعْرَاب.

**بیانات** /b.-ät/ کَلِمات، التَّصْرِیْحات.

**بی‌انتها** /b.-entehä/ ← بی‌پایان.

**بی‌اندازه** /b.-andäze/ فائِقُ الحَدِّ، لا حَدَّ له، غَیْرُ محدود، لا حَصْرَ له.

**بی‌اندیشه** /b.-andiše/ بِلا فِکْرٍ، بِلا تَأمُّلٍ، عَفْوُ الخاطِر أو السّاعَة، النَّزِق، الطّائِش، الأهْوَج، الأوْهَج، إبنُ الیوم.

**بی‌انصاف** /b.-ensäf/ الظّالِم، الجائِر، المُجْحِف.

**بی‌انصافی** /b.-e.-i/ الظُّلْم، الإجْحاف، الجَور، العَوْل، الغَیْل، الغَبْن، الوَغْم ← ستم.

**بی‌انضباط** /b.-enzebät/ ← بی‌نظم.

**بی‌انضباطی** /b.-e.-i/ ← بی‌نظمی.

**بیان کردن** /bayän-kardan/ تَوْضِیْحاً / وَضَّحَ، إیْضاحاً / أوْضَحَ، تَبْیِیْناً / بَیَّنَ، تَقْرِیْراً / قَرَّرَ، شَرْحاً / شَرَحَ ـَ تَشْرِیْحاً / شَرَّحَ، إیْراداً / أوْرَدَ.

**بیانی** /b.-i/ الإیْضاحِیّ.

**بیانیه** /b.-iyye/ البَلاغ، الإعْلان، الشَّهْر، الکَشْف، التَّصْرِیْح.

**بیانیهٔ دولتی** /b.-iyye-ye-dowlati/ بَلاغٌ حُکُومِیّ.

**بیانیهٔ رسمی** /b.-iyye-ye-rasmi/ البَیانُ الرَّسْمِیّ.

**بیانیهٔ مشترک** /b.-iyye-ye-moštarak/ بَیانٌ مُشْتَرَک.

**بی‌اهمیت** /bi-ahammiyyat/ ← بی‌ارزش.

**بی‌اهمیتی** /b.-a.-i/ ← بی‌ارزشی.

**بی‌ایمان** /b.-imän/ الکافِر، العِلْج.

**بی‌ایمانی** /b.-i.-i/ الکُفر، الجَحْد، الجُحُود.

**بیب** /bib/ (جانـ) ← بید ۲.

**بی‌بار** /bi-bär/ العَقِیْم، بِلا تَمْر، الماحِل، المُمْحِل.

**بی‌بازوان** /b.-bäzovän/ (جانـ) عَدِیْماتُ الأعْضاء.

**بی‌باک** /b.-bäk/ ← دلیر.

**بی‌باکی** /b.-b.-i/ ← دلیری.

**بی‌بالان** /b.-bälän/ (جانـ) اللّاجَناحِیّات، عَدِیْماتُ الأجْنِحَة.

**بی‌بته** /b.-botte/ الحَقِیْر، الدَّنِیء، المِلْط.

**بی‌بر** /b.-bar/ ← بی‌بار.

**بی‌بضاعت** /b.-bezä'at/ ← فقیر.

**بی‌بندوبار** /b.-band-o-bär/ غَیْرُ مُقَیَّد، مُهْمَل، السَّفِیْه، المُتَحَشِّف، غَیْرُ فاضِل، المُفَرِّط، الدَّرْوِیْش، المارِج.

**بی‌بندوباری** /b.-b.-o-b.-i/ اِسْتِهتار، الرُّعُونَة.

**بی‌بها** /b.-bahä/ لاثَمَنٌ ← بی‌ارزش.

**بی‌بهره** /b.-bahre/ المَحْرومُ من کذا، مُجَرَّدٌ منه، عَدِیْمُ کذا، عارٍ من کذا، بِلا فائدة، الأفْلَک، واشِلُ الحَظِّ.

**بی‌بو** /b.-bu/ عَدِیْمُ الرّائِحَة.

**بی‌بی** /bibi/ ۱ ← بانو. ۲ ← مادربزرگ. ۳. [در ورق‌بازی] البِنْت.

**بی‌پایان** /bi-päyän/ السَّرْمَد، السَّرْمَدِیّ، أبَدِیّ، أزَلِیّ، مُؤَبَّد، الدّائِم، لا حَدَّ له، غَیْرُ مَحْدود، غَیْرُ مُتَناهٍ، بِلا نِهایَةٍ، لا نَهایَةَ له، إلی ما لانِهایَة، لا قَرارَ له، فائِقُ الحَصْرِ.

**بی‌پایه** /b.-päye/ ۱. بِلا قاعدة، بِلا أصْلٍ، بِلا أساسٍ، غیر قائمٍ علی أساسٍ. ۲. (گیا) اللّاطِئ.

**بی‌پدر** /b.-pedar/ ← یتیم.

**بی‌پدری** /b.-p.-i/ ← یتیمی.

**بی‌پردگی** /b.-pardegi/ الجَهْر، الجَهْرَة، الجَهار ← آشکاری.

**بی‌پرده** /b.-parde/ صَراحَةً، جِهاراً، جَهْراً، جَهْرَةً، عَلانِیَةً، بالصَّراحَة، العُرْیان، العارِي، عَلَناً ← آشکار.

**بی‌پروا** /b.-parvä/ ← دلیر.

**بی‌پروایی** /b.-p.-yi/ ← دلیری.

**بی‌پناه** /b.-panäh/ ← بی‌کس.

**بی‌پناهی** /b.-p.-i/ ← بی‌کسی.

**بی‌پول** /b.-pul/ المُعْسِر، المَعْسُور، المُفْلِس، القَشْلان.

**بی‌پول شدن** /b.-p.-šodan/ تَضایُقاً / تَضایَقَ مالیّاً.

**بی‌پولی** /b.-p.-i/ الضَائِقَةُ المالِيَّة، العُسْرَة، المَعْسَرَة، العُسْرُ المالِيّ.

**بیت** /beyt/ [شعر] البَيْت.

**بی‌تاب** /bi-täb/ الضَّجِر، المُتَضَجِّر، المِجْزاع، النَّزِّ، النَّزِيز، الهَلُوع، الهَلِع، العَلْهان، اللَّاع، الوَلِع، الوَلُوع، التَّوَلُّع، المَلُول، المُتَلَوِّن، الضُّجَرَة، الضَّجُور.

**بی‌تاب شدن** /b.-t.-šodan/ ← بی‌تابی کردن.

**بی‌تابی** /b.-täbi/ الضَّجَر، الجَزَع، قِلَّةُ الصَّبْر، الهَلَع، القَلَق، التَّبَرُّم، المَلَل، المَلْمَلَة، التَّمَلْمُل، المُلال، القَلْقَلَة، البُكاء، البُكَى، الجُواظ.

**بی‌تابی کردن** /b.-t.-kardan/ جَزَعاً وجُزُوعاً / جَزِعَ ـَ منه، لَوْعاً ولُوُوعاً / لاعَ ـُ لَيَعاناً / لاعَ ـِ هَلَعاً / هَلَعَ ـَ هَكَعاً / هَكِعَ ـَ تَبَرُّماً / تَبَرَّمَ، تَمَلُّلاً / تَمَلَّلَ.

**بی‌تاریخ** /b.-tärix/ غُفْلٌ مِن التّاريخ.

**بی‌تجربه** /b.-tajrebe/ الغَشِيم، الغَرِير، الغِرّ، الغُمْر، الغَمَر، الغُمْر.

**بی‌تربیت** /b.-tarbiyat/ قَلِيلُ الأدب، خَشِنُ الأَخْلاق، قَلِيلُ الذَّوْق، رَدِيءُ التَّرْبِيَة، سَيِّئُ التَّرْبِيَة، الوَحْشِيّ، عَدِيمُ التَّرْبِيَة، قَلِيلُ الأدب، النَّطْع، الجِلْف، طَوِيلُ اللِّسان، الفَظّ.

**بی‌تربیتی** /b.-t.-i/ قِلَّةُ الذَّوْق، السَّماجَة، الخَلاعَة، العَجْرَفَة، سُوءُ التَّصَرُّف، سُوءُ الإرادَة.

**بی‌تربیتی کردن** /b.-t.-i-kardan/ سَماجاً وسَماجَةً / سَمَجَ ـُ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ جَلَفاً وجَلافَةً / جَلِفَ ـَ، عَجْرَفَةً / عَجْرَفَ، تَرْكاً وتِرْكاناً / تَرَكَ ـُ الحياءَ ← گستاخی کردن، فضولی کردن.

**بی‌تردید** /b.-tardid/ بِلاشَکّ.

**بی‌تشریفات** /b.-tašrifät/ غَيْرُ رَسْمِيّ.

**بی‌تعارف** /b.-ta'ärof/ صادِق، غَيْرُ مُتَكَلِّف.

**بی‌تفاوت** /b.-tafävot/ غَيْرُ مُتَأَثِّر، الزّاهِدُ فِي الشَّيءِ.

**بی‌تفاوتی** /b.-t.-i/ عَدَمُ المُبالاةِ.

**بی‌تقصیر** /b.-taqsir/ ← بی‌گناه.

**بی‌تقصیری** /b.-t.-i/ ← بی‌گناهی.

**بی‌تکبر** /b.-takabbor/ المُتَواضِع، بِدُوْنِ تَكَبُّرٍ.

**بی‌تکلف** /b.-takallof/ ← بی‌تعارف.

**بی‌تکلیف** /b.-taklif/ المَوْقُوفُ عَنْ عَمَلِهِ.

**بی‌تناسب** /b.-tanäsob/ غَيْرُ مُتَناسِبٍ.

**بی‌توجه** /b.-tavajjoh/ الغَفْلان، الغافِل، غَيْرُ مُلْتَفِتٍ.

**بی‌توجهی** /b.-t.-i/ الغَفَل، الغَفْلَة، عَدَمُ الاِلْتِفات، الغِرَّة، غَضُّ الطَّرْفِ.

**بی‌توجهی کردن** /b.-t.-i-kardan/ ← بی‌اعتنایی کردن.

**بی‌توقف** /b.-tavaqqof/ بِدُوْنِ وَقْفَة، بِلا تَوَقُّف.

**بی‌تی‌یو** /bitiyu/ الوَحْدَةُ الحَرارِيَّةُ البِرِيْطانِيَّة.

**بی‌ثبات** /bi-sabät/ الزّائِل، المُقَلْقَل، الطَّرِف، المُتَقَلْقِل.

**بی‌جا** /b.-jä/ في غَيْرِ أوانِهِ، في غَيْرِ كُنْهِهِ.

**بیجامه** /bijäme/ بِيْجاما.

**بی‌جان** /bi-jän/ عَدِيْمُ الحَياة، الجَماد، المَيْت، المَيِّت، المَوات، الجامِد.

**بی‌جانی** /b.-j.-i/ المَوات، الجُمُود.

**بی‌جفت جنینیان** /b.-joft-janiniyän/ (جانـــ) اللّامَشِيْمِيّات.

**بیجک** /bijak/ صُوْرَةُ حِسابٍ ← فاكتور.

**بی‌جهت** /bi-jehat/ سُدًى، بِلا سَبَبٍ ← بیهوده.

**بیچارگی** /b.-cäregi/ العَجْز، العَوْز، النَّكَد، الاحْتِياج، اليَأْس، اليَآسَة، القُنُوط، البَلاء، المِحْنَة، التَّعْس، التَّعاسَة، الشَّقاء، الخُنْعَة، الشَّقاوَة.

**بیچاره** /b.-cäre/ العاجِز، المُحْتاج، اللَّهِيْف، اليائِس، اليَؤُس، المُسْتَيْئِس.

**بیچاره شدن** /b.-c.-šodan/ تَمَرُّضاً / تَمَرَّضَ، تَعْساً و تَعَساً / تَعِسَ ـَ.

**بیچاره کردن** /b.-c.-kardan/ تَعْساً و تَعَساً / تَعَسَ ـَ إتْعاساً / أَتْعَسَ، مُضايَقَةً / ضايَقَ، تَنْكِيْداً / نَكَّدَ عليه.

**بی‌چاک دهن** /b.-cäk-dahan/ ← فحّاش.

**بی‌چشم و رو** /b.-cešm-o-ru/ السَّلِيْط، الوَقِح، الجَسُور، بِلاحَياءٍ.

**بی‌چشم و رویی** /b.-c.-o-r.-yi/ التَّهَتُّک.

**بی‌چون** /b.-cun/ ← بی‌مانند.

**بی‌چون و چرا** /b.-c.-o-cerä/ بِلاشَرْطٍ أوقَيْدٍ، الحازِم، بِلامُباحَثَةٍ، مِنْ غَيْرِ سُؤالٍ و جَوابٍ، المُسَلَّمُ بِهِ، القاطِع، بِلانِزاع، لامُشاحَّةَ في كذا.

**بی‌چیز** /b.-ciz/ المُفْلِس، الدَّرْوِيْش، الفَقِيْر.

**بی‌چیزی** /b.-c-i/ المَتْرَبَة، الإفلاس، الفَقْر، الضَّفَف، الفاقَة.

**بی‌حاصل** /b.-häsel/ الماحِل، المُمْحِل، الغامِر ← بی‌بار، بی‌نتیجه.

**بی‌حاصلی** /b.-h.-i/ المَحْل.

**بی‌حال** /b.-häl/ ← سست، تنبل.

**بی‌حال شدن** /b.-h.-šodan/ ← سست شدن.

**بی‌حالی** /b.-h.-i/ ← سستی، تنبلی.

**بی‌حجاب** /b.-hejäb/ السّافِر.

**بی‌حجابی** /b.-h.-i/ السُّفُور، كَشْفُ الحِجاب.

**بی‌حد** /b.-had/ ← بی‌اندازه.

**بی‌حرکت** /b.-harakat/ الرّاكِد، السّاكِن، الوَاقِف، الثّابِت.

**بی‌حرکتی** /b.-h.-i/ الرُّكُود، الجُمُود، السُّكُون، الخُمُود، الهُجُوع.

**بی‌حرمتی** /b.-hormati/ إنْتِهاكُ الحُرْمَة، الإساءَة، السَّيِّئَة.

**بی‌حس** /b.-hes/ الخَدِر، المُخَدَّر، الخَذلان، عَدِيمُ الشُّعُور.

**بی‌حساب** /b.-hesäb/ ۱ ← بی‌اندازه. ۲ ← بیهوده.

**بی‌حسابی** /b.-h.-i/ ۱ ← بسیاری. ۲ ← بیهودگی.

**بی‌حس شدن** /b.-hes-šodan/ خَدَراً / خَدِرَ ـَ.

**بی‌حس کردن** /b.-h.-kardan/ تَخْدِيراً / خَدَّرَ العُضْوَ.

**بی‌حس کننده** /b.-h.-konande/ المُخَدِّر.

**بی‌حسی** /b.-hessi/ الخَدَر، الخُدْرَة، الخَدَل، المَذَل.

**بی‌حفرگان** /b.-hofregän/ (جان) الدِّيدانُ المُصْمَتَة، عَدِيماتُ التَّجاوِيف البَطْنِيَّة.

**بی‌حمیت** /b.-hamiyyat/ ۱ ← نامرد. ۲ ← بی‌ناموس.

**بی‌حمیتی** /b.-h.-i/ ۱ ← نامردی. ۲ ← بی‌ناموسی.

**بی‌حواس** /b.-haväs/ المَذْعُور، مُشَتَّتُ الفِكْر.

**بی‌حواسی** /b.-h.-i/ الذُّعَر، تَشَتُّتُ الفِكْر.

**بی‌حوصلگی** /b.-howsalegi/ ← شتابزدگی، ناشکیبایی.

**بی‌حوصله** /b.-howsale/ ← شتابزده، ناشکیبا.

**بی‌حیا** /b.-hayä/ ← بی‌شرم.

**بی‌حیایی** /b.-h.-i/ ← بی‌شرمی.

**بیخ** /bix/ العِرْق، الأُرْوَمَة، الأَرُومَة، الأَرُوم، الأَصْل، الأَثْلَة، الإرْث، الإذْرَوْن، الإرْف، الأَصّ، الإضّ، الإضاض، الأُقْنُوم، البُنْك، البِنْج، المَبْدَأ، الجَذْر، الجِذْل، الجِذْم، الجِذْي، الجُرْثُوم، الجُرْثُومَة، الجِنْس، الخِيْم، الدُّخْم، السِّنْخ، الشّأْفَة «از ـ در آورد»: اِسْتَأْصَلَ شَأْفَتَهُ، الشِّرْخ، الشِّرْس، العِرْقَة، العَصّ، العِيْص، القَشْم، القِنْص، الكِبْس، الكِرْس، المَكْسِر، الكَمِيْتَة ← اصل ۱، بن.

**بی‌خار** /bi-xär/ بِلاشَوْك، غَيْرُ شائِك.

**بی‌خاصیت** /b.-xäsiyyat/ عَدِيمُ التَّأْثِير.

**بی‌خان** /b.-xän/ أَمْلَسُ الماسُوْرَة [صفةٌ لِسلاح ناريّ].

**بی‌خانمان** /b.-xänemän/ الشَّرِيْد، الشّارِد.

**بی‌خانمانی** /b.-x.-i/ التَّشَرُّد.

**بی‌خبر** /b.-xabar/ ۱ ← نادان. ۲ ← ناگهان.

**بی‌خبری** /b.-x.-i/ ← نادانی.

**بیخ بنفشه** /bix-e-banafše/ (گیا) أَصْلُ السَّوْسَنِ الأَبْيَض.

**بیختن** /bixtan/ غَرْبَلَةً / غَرْبَلَ، سَفْسَفَةً / سَفْسَفَ الدَّقِيْق، خَلْخَلَةً / خَلْخَلَ، إنْباغاً / أَنْبَغَ.

**بی‌خرج** /bi-xarj/ بِلا مَصْرَف، بِلا ثَمَن.

**بی‌خرد** /bi-xerad/ ← کودن، گول، نادان.

**بی‌خردی** /b.-x.-i/ ← کودنی، گولی، نادانی.

**بیخ شب بو** /bix-e-šab-bu/ (گیا) أَصْلُ جَيُومِ مُبارك، أَصْلُ حَشِيْشَةٍ مُبارَكَةٍ.

**بی‌خطر** /bi-xatar/ بِدُوْنِ خَطَرٍ، بِلا خَوْفٍ.

**بیخکن کردن** /bixkan-kardan/ ← ریشه کن کردن.

**بیخ کوهی** /b.-e-kuhi/ ← (گیا) رازیانه.

**بیخ گازران** /b.-e-gäzorän/ (گیا) عَرْطَنِيْثا، الخُرْبُوق.

**بی‌خواب** /b.-xäb/ الآرِق، الأَرِق، الأَرَق، الشُّقْذان، السُّهُد، القَرِع، الصّاحِي ← بیدار.

**بی‌خواب شدن** /b.-x.-šodan/ سَهَداً / سَهِدَ ـَ، أَرَقاً / أَرِقَ ـَ اِئْتِراقاً / اِئْتَرَقَ ← بیدار ماندن.

**بی‌خواب کردن** /b.-x.-kardan/ تَسْهِيْداً / سَهَّدَ، إقْضاضاً / أَقَضَّ عليه المَضْجَعَ، تَأْرِيْقاً / أَرَّقَ.

**بی‌خوابی** /b.-x.-i/ الأَرَق، السَّهَر، السُّهاد، السُّهْد ← بیداری.

**بی‌خوابی کشیدن** /b.-x.-i-kešidan/ ← بی‌خواب شدن.

**بی‌خود** /b.-xod/ ۱ ← بی‌هوش. ۲ ← بی‌ارزش، بیهوده.

**بی‌خودی** /b.-x.-i/ ← بی‌هوشی.

**بی‌خویش** /b.-xiš/ بی‌هوش.

**بی‌خویشتن** /b.-x.-tan/ ← بی‌هوش.

**بی‌خیال** /b.-xiyāl/ ۱ ← بی‌اندیشه، بی‌فکر. ۲ ← بی‌غم.

**بی‌خیالی** /b.-x.-i/ ۱ ← بی‌فکری. ۲ ← بی‌غمی.

**بی‌خیر** /b.-xeyr/ ← بی‌فائده.

**بید** /bid/ ۱. (گیا) الصُّفصاف، الخِلاف، الغَرَب، السَّوْحَر. ۲. (جانـ) السّاس، الأُرْفِيَّة، السُّوس، القَرْضَة، القَرّاضَة، العُثّ، الحُنْطُب، القَرْيَّة.

**بیداد** /bidād/ ← ستم.

**بیداد کردن** /b.-kardan/ ← ستم کردن.

**بیدادگر** /b.-gar/ ← ستمگر.

**بیدادگری** /b.-g.-i/ ← ستم.

**بیدادگری کردن** /b.-g.-i-kardan/ ← ستم کردن.

**بی‌دانه** /bi-dāne/ (گیا) لابِزْرِيّ، عَدِيمُ البِزْرَة.

**بیدار** /bidār/ ۱. السَّهّار، السَّهْرَة، اليَقِظ، اليَقْظان، المُسْتَيْقِظ، السّاهِر، السَّهْران، الواعِي، الصّاحِي، الفائِق، المُفِيق، المُسْتَفِيق، المُنْتَبِه، المُتَنَبِّه، مُسْتَنبِه ← بی‌خواب. ۲ ← آگاه، هوشیار.

**بیدارباش** /b.-bāš/ (نظ) نَفِيرُ الإسْتِيْقاظِ، تَبْوِيقُ الإسْتِيْقاظِ.

**بیداربخت** /b.-baxt/ ← خوش‌بخت.

**بیداردل** /b.-del/ ← هوشیار.

**بیدار شدن** /b.-šodan/ يَقاظَةً / يَقُظَ يَيْقُظُ، يَقَظاً / يَقِظَ يَيْقَظُ، إِسْتِيْقاظاً / إِسْتَيْقَظَ، تَيَقُّظاً / تَيَقَّظَ، بَعَثاً / بَعِثَ ـَ صَحْواً وصُحُوّاً / صَحَا ـُ وصَحَى / صَحِيَ ـَ وإِصْحاءً / أَصْحَى النّائِمُ، إفاقَةً / أَفاقَ، إِسْتِفاقَةً / إِسْتَفاقَ، نُبْهاً / نَبِهَ ـَ وإِنْتِباهاً / إِنْتَبَهَ، تَنَبُّهاً / تَنَبَّهَ واسْتِنْباهاً / إِسْتَنْبَهَ من النَّوْم، وَسَناً وسِنَةً ووَسْنَةً / وَسَنَ يَوْسَنُ، إِسْتِيْساناً / إِسْتَوْسَنَ، هُبُوباً و هَبِيْباً وهَباً / هَبَّ ـُ، هَبْهَبَةً / هَبْهَبَ، تَهْجِيْداً / هَجَّدَ.

**بیدار کردن** /b.-kardan/ تَيْقِيظاً / يَقَّظَ، إِيْقاظاً / أَيْقَظَ، إِسْتِيْقاظاً / إِسْتَيْقَظَ، إِسْهاداً / أَسْهَدَ، تَسْهِيْداً / سَهَّدَ، إِسْهاراً / أَسْهَرَ، تَسْهِيْراً / سَهَّرَ، بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ وابْتِعاثاً / إِبْتَعَثَ هـ من نومه، تَأْرِيْقاً / أَرَّقَ، إِصْحاءً / أَصْحَى، تَصْحِيْحَةً / صَحَّى، إِفْزاعاً / أَفْزَعَ هـ من نومه، إِفاقَةً / أَفاقَ، إِسْتِفاقَةً / إِسْتَفاقَ، تَفْوِيْقاً / فَوَّقَ، إِنْباهاً / أَنْبَهَ وتَنْبِيْهاً / نَبَّهَ هـ من نومه، إِنْهاضاً / أَنْهَضَ، إِسْتِنْهاضاً / إِسْتَنْهَضَ، هُبُوباً وهَبِيْباً وهَبّاً / هَبَّ ـُ وإِهْباباً / أَهَبَّ هـ من نومه.

**بیدار کننده** /b.-konande/ المُنَبِّه، المُيْقِظ.

**بیدار ماندن** /b.-māndan/ سَهَداً / سَهِدَ ـَ تَسَهُّداً / سَهَّدَ، سَهَراً / سَهِرَ ـَ، أَرَقاً / أَرِقَ ـَ إِئْتِراقاً / إِئْتَرَقَ، إِحْياءً / أَحْيا اللَّيْلَ، صَمْصَمَةً / صَمْصَمَ، إِكْتِلاءً / إِكْتَلأَتِ العَيْنُ.

**بیداری** /b.-i/ ۱. اليَقَظَة، اليَقْظَة «بین خواب و ~»: بَيْنَ اليَقْظَةِ والنَّوْم، السَّهَر، الإفاقَة، السَّهْدَة، الانْتِباه، التَّنْبِيْه، الإيْقاظ، الصَّحْو، النَّهْضَة، النُّهُوض ← بی‌خوابی. ۲. آگاهی، هوشیاری.

**بید انجیر** /bid-anjir/ (گیا) ← کرچک.

**بید انجیرهندی** /b.-a.-e-hendi/ (گیا) ← کرچک هندی.

**بی‌دانش** /bi-däneš/ ← نادان.

**بی‌دانشی** /b.-d.-i/ ← نادانی.

**بید تافته** /bid-e-täfte/ (گیا) ← بید خشت.

**بید خشت** /bidxešt/ (گیا) تُرُنْجُبِيْن، المَنّ.

**بید خشتی** /b.-i/ (گیا) ← بید خشت.

**بید خوردگی** /b.-xordegi/ ← بید زدگی.

**بید خوردن** /b.-xordan/ ← بید زدن.

**بید خورده** /b.-xorde/ ← بید زده.

**بی‌درد** /bi-dard/ ۱ ← بی‌حس. ۲ ← بی‌غم.

**بی‌دردسر** /b.-d.-e-sar/ سَهْل، هَيِّن، بِغَيْرِ مَشَقَّة.

**بی‌دردی** /b.-d.-i/ ۱ ← بی‌حسّی. ۲ ← بی‌غمی.

**بی‌درو** /b.-darrow/ ← ۱. بن‌بست. ۲. (فز) أَدْيابـاتِيّ، ثابِتُ الحَرارَة، عازِلٌ لِلْحَرارَة.

**بی‌درمان** /b.-darmān/ بِلا عِلاج.

**بی‌درنگ** /b.-darang/ ← فوری.

**بی‌دریغ** /b.-dariq/ بِلاَ تَأَسُّفٍ، بِلابَخٍ، بِدُوْنِ نَدَم، بِدُوْنِ إِعْتِراض.

**بیدزدگی** /bid-zadegi/ التَّسَوُّس ← بید زدن.

**بیدزدن** /b.zadan/ سَوْساً / ساسَ يَساسُ وسَوِسَ يَسْوَسُ

و سِیِسَ يُساسُ مج الطَّعامُ، تَسْوِيساً / سَوَّسَ، تَسَوُّساً / تَسَوَّسَ.

**بیدزده** /b.-zade/ المَغْثُوث، المُسَوَّس.

**بید سبدی** /b.-sabadi/ (گیا) صَفصافُ السَّلالِين.

**بیدستان** /b.-estän/ المَخْلَفَة.

**بیدستر** /bidastar/ (جانـ) الخارُوْد، البادَشْتَر، البَيْدَسْتَر، القُنْدُز، القُنْدُس، الثُّعْلبُ الماء، الفاجِشَة.

**بیدسترها** /b.-hä/ (جانـ) الحارُوْدِيّات.

**بی‌دست و پا** /bi-dast-o-pä/ ← بی‌عرضه.

**بید سرخ** /bid-e-sorx/ (گیا) الغَرَف.

**بی‌دغدغه** /bi-daqdaqe/ الهادِئ، السّاكِن.

**بید گندم** /bide-gandom/ (جانـ) حُنْطُبُ الحِنْطَة.

**بیدگیاه** /b.-giyäh/ (گیا) ← چمن، مرغ.

**بی‌دل** /bi-del/ المُسْتَهام ← عاشق.

**بی‌دم** /b.-dom/ الأَبْتَر، لا ذَنَبِيّ.

**بی‌دمان** /b.-d.-än/ (جانـ) اللاذَنَبِيّات، البَتْراوات.

**بید مجنون** /bid-majnun/ (گیا) الصَّفْصافُ الباكِي، أُمُّ الشُّعُور، شَعْرُ البِنْت.

**بید مشک** /b.-mošk/ (گیا) الصَّفْصاف، الخِلاف.

**بید مشک‌بری** /b.-m.-e-barri/ (گیا) الزَّنْف ← بهرامه.

**بی‌دندان** /bi-dandän/ الأَدْرَد، الأَهْتَم، الدَّرْدِج.

**بی‌دندانان** /b.-d.-än/ (جانـ) الدُّرْد.

**بی‌دوام** /b.-daväm/ ← ناپایدار.

**بی‌دوامی** /b.-d.-i/ ← ناپایداری.

**بیدها** /bid-hä/ ۱. (گیا) الصَّفْصافِيّات، الخِلافِيّات. ۲. (جانـ) القَزِّيّات.

**بیدیان** /b.-iyän/ (گیا) ← بیدها ۱.

**بی‌دین** /bi-din/ الكافِر، الضّالّ، الفاسِق، حُرُّ العَقِيْدَة.

**بی‌دینی** /b.-d.-i/ الكُفْر، الفِتْنَة، الحَرْبَة.

**بی‌ذوق** /b.-zowq/ ← بی‌سلیقه.

**بی‌ذوقی** /b.-z.-i/ بی‌سلیقگی.

**بیراه** /b.-räh/ ۱ ← گمراه. ۲ ← بی‌انصاف. ۳ ← یاوه.

**بی‌راهه** /b.-r.-e/ الطَّرِيْقُ المُعْوَج، صَحْراءٌ لا مَنْفَذَلَها.

**بی‌راهه رفتن** /b.-r.-e-raftan/ عَسْفاً / عَسَفَ ـِ الطَّرِيقَ وعن الطَّرِيق، تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ عن الطَّرِيقِ ← گمراه شدن.

**بی‌راهی** /b.-r.-i/ ۱ ← گمراهی. ۲ ← بی‌انصافی.

**بی‌ربط** /b.-rabt/ ۱. غَيْرُ مَرْبُوطٍ. ۲ ← بی‌اساس.

**بی‌رحم** /b.-rahm/ ۱ ← سنگدل. ۲ ← ستمگر

**بی‌رحمانه** /b.-r.-äne/ بِكُلِّ قَساوَة، بِلاَ رَحْمَةٍ.

**بی‌رحمی** /b.-r.-i/ ۱ ← سنگدلی. ۲ ← ستمگری.

**بی‌رحمی کردن** /b.-r.-i-kardan/ ← ستم کردن.

**بی‌رشک** /b.-rašk/ ← بی‌غیرت.

**بی‌رغبت** /b.-raqbat/ ← بی‌میل.

**بی‌رغبتی** /b.-r.-i/ ← بی‌میلی.

**بیرق** /beyraq/ ← پرچم.

**بیرقدار** /b.-där/ ← پرچم‌دار.

**بی‌رگ** /bi-rag/ ← بی‌غیرت.

**بی‌رگ برگ** /b.-r.-barg/ (گیا) بِلاَ ضِلْعِ الوَرَقَةِ، لا عَيْرِيّ.

**بی‌رگی** /b.-r.-i/ ← بی‌غیرتی.

**بیرم** /beyram/ الخَلْف ← اسکنه.

**بیرمانی** /birmani/ ← برمه.

**بی‌رنگ** /bi-rang/ عَدِيْمُ اللَّوْنِ.

**بی‌رنگی** /b.-r.-i/ عَدَمُ اللَّوْنِ.

**بیروت** /beyrut/ البَيْرُوْت.

**بی‌روح** /b.-ruh/ ۱ ← بی‌جان. ۲. الخَوّار، فاتِرُ الهِمَّة.

**بی‌روحی** /b.-r.-i/ ← بی‌جانی.

**بی‌رودربایستی** /b.-rudarbäyesti/ بِلاَ تَكْلِيْفٍ.

**بیرون** /birun/ الخارِج، خارِجاً، البَرّ، البَرّانِي، السَّطْح.

**بیرون آمدن** /b.-ämadan/ خُرُوجاً / خَرَجَ ـُ، تَبَرُّزاً / تَبَرَّزَ، جُشُوءاً وجَشْأً وجُشْأً / جَشَأَ ـَ من المكان، تَجْرِيْماً / جَرَّمَ الشَّيءَ، إنْخِراطاً / إنْخَرَطَ، إنْخِلاعاً / إنْخَلَعَ من الشَّيءِ، سُرُوباً / سَرَبَ ـُ، إنْشِقاقاً / إنْشَقَّ عنهم، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ مِن البلاد، إنْفِجاراً / إنْفَجَرَ، تَفَجُّراً / تَفَجَّرَ، إنْفِصاعاً / إنْفَصَعَ الشَّيءُ من غيره، إنْمِحاصاً / إنْمَحَصَ الشَّيءُ من يده، عَهْناً / عَهَنَ ـُ منه، نَبْقاً / نَبَقَ ـُ وتَنْبِيْقاً / نَبَّقَ الشَّيءُ، نَتاجاً / نَتَجَ ـِ الشَّيءُ من الشَّيءِ، نُشُوطاً / نَشَطَ ـِ من المكانِ ← بیرون رفتن، خارج شدن.

**بیرون‌آوردن** /b.-ävardan/ خُرُوجاً / خَرَجَ ـُ به، إخْراجاً / أَخْرَجَ، تَخْرِيْجاً / خَرَّجَ، إخْتِراجاً / إخْتَرَجَ، إسْتِخْراجاً / إسْتَخْرَجَ، إبْرازاً / أَبْرَزَ، بَقّاً / بَقَّ ـُ، إسْتِبْرازاً / إسْتَبْرَزَ،

إجراذاً / أجْرَذَ، إجلاءً / أجْلَى، خَفْياً، خَفَى ـِ، إخْتِفاءً / إخْتَفَى، إسْتِثْناءً / إسْتَثْنَى، دَلْقاً / دَلَقَ ـُ سَلْتاً / سَلَتَ ـِ المِعَـى، سَلّاً / سَلَّ ـُ الشَّيءَ من الشَّـيءِ، إسْتِلالاً / إسْتَلَّ، تَسْيِيراً / سَيَّرَ هــ عن موطنــه، فَجْراً / فَجَرَ ـُ وتَفْجِيراً / فَجَّرَ الماءَ وغيـرَه، إنْفتاحاً / إنْفَتَحَ الشّيءُ عن الشّيءِ، تَفْصِيْعاً / فَصَّعَ الشَّيءَ مـن كذا، قَلْعاً / قَلَعَ ـَ تَقْلِيْعاً / قَلَّعَ، إقْتِلاعاً / إقْتَلَعَ، تَقْوِيْباً / قَوَّبَ، تَقْوِيْراً / قَوَّرَ، قَثّاً / قَثَّ ـُ واقْتِثاثاً / إقْتَثَّ الشَّجَرَ، تَكْدِيْداً / كَدَّدَ، مَرْياً / مَرَى ـِ إمْتِراءً / إمْتَرَى، تَمَصُّخاً / تَمَصَّخَ الشّيءُ، إمْتِقاطاً / إمْتَقَطَ الشَّيءَ، نَبْطاً / نَبَطَ ـُ تَنْبِيْطاً / نَبَّطَ، إنْباطاً / أنْبَطَ، إسْتِنْباطاً / إسْتَنْبَطَ، إنْتِياشاً / إنْتاشَ، إنْثالاً / أنْثَلَ، إنْتِثالاً / إنْتَثَلَ، إسْتِنْثالاً / إسْتَنْثَلَ، نَجْثاً / نَجَثَ ـُ، تَنَجُّثاً / تَنَجَّثَ، إنْتِجـاثاً / انْتَجَثَ، إنْتِجـافاً / إنْتَجَفَ، نَجْشاً / نَجَشَ ـُ، إسْتِنْجاشاً / إسْتَنْجَشَ، نَخْباً / نَخَبَ ـُ نُشُوصاً / نَشَصَ ـُ إنْشاصاً / أنْشَصَ، نَشْعاً / نَشَعَ ـَ، إنْتِشـاعاً / إنْتَشَعَ، إنْصالاً / أنْصَلَ الشَّـيءَ من الشّيءِ، إسْتِنْصالاً / إسْتَنْصَلَ، تَنَصُّلاً / تَنَصَّلَ، إنْتِصالاً / إنْتَصَلَ، تَنَضُّلاً / تَنَضَّلَ، إسْتِنْفاضاً / إسْتَنْفَضَ ماعنده، نَقْشاً / نَقَشَ ـُ وإنْتِقـاشاً / إنْتَقَشَ الشَّوْكَـةَ أو الشَّعْرَةَ، إنْتِقافاً / إنْتَقَفَ، إنْهاداً / أنْهَدَ، إيْشاءً / أوْشَى الشَّيءَ.

**بیرون‌بر** /b.-bar/ المُصَدِّر.

**بیرون‌رفتن** /b.-raftan/ ۱← بیرون آمدن ۲ ← قضای حاجت کردن.

**بی‌رونقی** /bi-rownaqi/ الكَساد، الحُمْق.

**بیرون کردن** /birun-kardan/ إخْراجاً / أخْرَجَ، تَخْرِيْجاً / خَرَّجَ ← بیرون آوردن.

**بیرون کشیدن** /b.-kašidan/ ← بیرون آوردن.

**بیرونی** /b.-i/ الظّاهِـر، الظّاهِرِيّ، السَّطْحِـيّ، الخارِج، الخارِجِيّ، البَرّانِيّ، الوَحِيْش.

**بی‌رویه** /bi-raviyye/ ← بی‌نظم، بی‌قاعده.

**بی‌ریا** /b.-riyä/ الخالِص، السَّلِيْم، الصّافِي.

**بی‌ریایی** /b.-r.-yi/ سَلامَةُ النِّيَّة.

**بی‌ریخت** /b.-rixt/ ← زشت.

**بیزار** /bizär/ المَغْلُوقُ منـه، النّافِرُ منه، الكُـرْه، الكَرْه، المُشْمَئِزّ، الـوَاجِد، المُتَكَرِّه، القَـرْفان، الكـارِه، المُتَنَفِّر، الكاتِف، النَّفِر، النُّفَرَة، الآبِي، البَرِيء، المَلّالَة ← متنفر.

**بیزارشدن** /b.-šodan/ ← متنفر شدن.

**بیزارکردن** /b.-kardan/ ← متنفر کردن.

**بیزاری** /b.-i/ الاِشْمِئْـزار، الشُّمَـأْزِيْزَة، التَّكَـرُّه، الكُـرْه، الكَراهَـة، الكَراهِيَّة، الكَـراهِيْن، المَلَل، المَـلال، النَّفْر، النُّفُـور، المَقْـت، إبـاء، إبـاءَة، الإبْلَـة، التَّعَـب، الجَفْـو، الجَفْوَة، الجَفاء، الزَّجْر، الطَّـرْد، العَكْس، العَوْف، العَيْف، العَيَفـان، القَرَف، التَّقَـزُّز، الـوَعْقَـة، الهِرّ، الاِسْتِهْجـان، الاِنْتِهار.

**بیزانس** /bizäns/ البِيْزَنْط.

**بیزانسی** /b.-i/ البِيْزَنْطِـيّ «هنر ـ یاروم شرقـی»: الفَنُّ البِيْزَنْطِيّ.

**بی‌زبان** /bi-zabän/ الأبْكَم، فاقِدُ النُّطْق.

**بی‌زبانان** /b.-z.-än/ (جانـ) عَدِيْماتُ أو فاقِداتُ الأَلْسُن.

**بی‌زبانی** /b.-z.-i/ فُقدانُ النّطقِ، الخَرَس، بَكَم، العُجْمَة.

**بی‌زحمت** /b.-zahmat/ دَخِيْلَك، داءُک، مِنْ فَضْلِك.

**بی‌زن** /b.-zan/ بِلا زَوْجَة.

**بی‌زنی** /b.-z.-i/ العُزُوْبَة.

**بی‌زور** /b.-zur/ عَدِيْمُ القُوَّة ← ناتوان.

**بیزون** /bizun/ (جانـ) ← بیسون، بوفالو.

**بی‌زهران** /bi-zahrän/ (جانـ) عَدِيْماتُ الأَخادِيْد.

**بی‌زیان** /b.-ziyän/ الأمِيْن، لايُؤْذِي.

**بی‌زیوی** /b.-zivi/ عَدِيْمُ الحَياة.

**بی‌سابقه** /b.säbeqe/ غَيْرُ مَسْبُوق، مُبْتَكَر، غَيْرُ مُقَلَّد، لَمْ يُسْمَعْ بِهِ.

**بی‌ساقه** /b.-säqe/ (گیا) اليَقْطِين، اللّاطِئ.

**بی‌سامان** /b.-sämän/ ← بی‌نظم.

**بی‌سامانی** /b.-s.-i/ ← بی‌نظمی.

**بیسبال** /beysbäl/ البايْسْبُول، كُرَةُ القاعِدَة.

**بی‌سبب** /bi-sabab/ ← بی‌جهت.

**بیست** /bist/ العِشْرون، العِشْرِيْن، العَشْرِيّ.

**بیستم** /b.-om/ العِشْرون.

**بی‌سرپرست** /bi-sarparast/ بِلا حارِس، بلا وَصِيّ، مَنْ لا قَيِّمَ له.

**بـی‌سروپـا** /b.-sar-o-pä/ الهَمَـج، السّافِـل، الحَقِيْـر، الدَّنِيّ، العاجِز.

**بی‌سروته** /b.-s.-o-tah/ ← بیهوده، پوچ.

**بی‌سروزبان** /b.-s.-o-zabän/ ۱. قَلِیْلُ الکلام. ۲. خَجِل، ذُو حَیاء، مُسْتَحْیِي.

**بی‌سروسامان** /b.-s.-o-sämän/ ← بی‌نظم.

**بی‌سروسامانی** /b.-s.-o-s.-i/ ۱ ← بی‌نظمی. ۲. التَّعْس، التَّعاسَة، التَّشَرُّد، البَداوَة، الشَّقاء.

**بی‌سروصدا** /b.-s.-o-sedä/ الصّامِت، الخَلْسَة.

**بیسکسوال** /biseksoväl/ الخُنْثَی، ثُنائِيُّ الجِنْس.

**بیسکویت** /biskuit/ بِیْسْکُوِیْت، البَسْکُوت، البَسْکَوِیْت.

**بی‌سلیقگی** /bi-saliqegi/ عَدَمُ الذَّوْق.

**بی‌سلیقه** /b.-saliqe/ بِدُوْنِ ذَوْقٍ، الأَخْرَف.

**بیسموت** /bismut/ (شیمـ) البِزْمُوت.

**بی‌سواد** /bi-saväd/ الأُمِّيّ.

**بی‌سوادی** /b.-s.-i/ الأُمِّیَّة.

**بیسون** /bisun/ (جانـ) ← بوفالو.

**بی‌سیرت** /bi-sirat/ الفاسِق، الفاجِر.

**بی‌سیرتی** /b.-s.-i/ الفِسْق، الفُجُور.

**بیسیکلت** /bisiklet/ ← دوچرخه.

**بی‌سیم** /bi-sim/ اللاّسِلْکِيّ.

**بیش** /biš/ المَزِیْد، الزّائِد، «ـ از اندازه»: زائِدٌ عن العَدَدِ.

**بی‌شانس** /bi-šäns/ ← بد بخت.

**بی‌شانسی** /b.-š.-i/ ← بدبختی.

**بی‌شبهه** /b.-šobhe/ ← بی‌شک.

**بیشتر** /bištar/ الأَکْثَر، عَلَی الأَکْثَر، الأَغْلَب، الزِّیارَة، بالأَحْرَی، السَّوادُ الأَعْظَم.

**بیشترین** /b.-in/ المُعْظَم، الجُلّ، الجَمْهَرَة، الجُمْهُور، «ـ چیز»: جُلُّ الشَّيءِ.

**بی‌شرط** /bi-šart/ مِن دُوْنِ شَرْطٍ.

**بی‌شرف** /b.-šaraf/ ۱ ← بی‌آبرو. ۲ ← بی‌ناموس.

**بی‌شرفی** /b.-š.-i/ ← بی‌ناموسی.

**بی‌شرم** /b.-šarm/ الوَقِح، الوَقِیْح، الفاجِر، الوَقاح [للذَّکر والأُنْثَی]، المُتَهَتِّک، المُسْتَهْتِک، الجَسُور، قَلِیْلُ الحَیاءِ، عَدِیْمُ الحَیاءِ، صَفِیْقُ الوَجْه، السَّفِیْقُ الوجه، المَجّان، الماجِن، الرَّقِیْع، التِّلْم، السَّلِیْط، الجالِع، الجالِعَة، الجَلْعَم، الجَلْوَزَة، الضُّمْر، الغَذَوان، [نث] السُّلْجُوب، العَنْجَرة، النَّبْرَة، الفاسق.

**بی‌شرمانه** /b.-š-äne/ بِوَقاحَةٍ، بِصِفاقَةٍ.

**بی‌شرم شدن** /b.-š.-šodan/ قِحَةً / وَقَحَ یَقِحُ، وَقْحاً / وَقِحَ یَوْقَحُ، وَقاحَةً ووُقُوحَةً / وَقُحَ یَوْقُحُ، تَوَقُّحاً / تَوَقَّحَ، مُجالَعَةً / جالَعَ، نُضُوباً / نَضَبَ بِـ ماءُ وجهه، تَبْلِیْطاً / بَلَّطَ.

**بی‌شرمی** /b.-š.-i/ الوَقاحَة، القِحَة، الوُقُوحَة، الخَلاعَة، الجُزْأَة، الجَرَاءَة، الرَّقاعَة، السَّفَه، السَّفاهَة، الشَّطارَة، بِلاَ حَیاءٍ، عَلَی البَهْلِيّ، الفِسْق، الفُجُور.

**بی‌شعور** /b.-šo'ur/ ← نادان.

**بی‌شعوری** /b.-š.-i/ ← نادانی.

**بی‌شک** /b.-šak/ قَطْعاً.

**بی‌شکل** /b.-šekl/ (شیمـ) غَیْرُ مُتَبَلْوِر، لا مُتَبَلِّر، لا شَکْلَ له، غَیْرُ مُنَظَّم.

**بی‌شکلی** /b.-š.-i/ (شیمـ) اللاّتَبَلْوُرِیَّة، اللاّشَکْلِیَّة.

**بی‌شک و شبهه** /b.-š.-o-šobhe/ بِلا رَیْبٍ، مِن دُوْنِ شَکٍّ.

**بی‌شمار** /b.-šomär/ لایُعَدُّ، لایُحْصَی، لاحَدَّ له، لا حَصْرَ له، غَیْرُ مَحْدود، جَمٌّ غَفِیْرٌ، المُطْلَق، وَافِرُ العَدَدِ ← بسیار.

**بی‌شماری** /b.-š.-i/ ← بسیاری.

**بی‌شوهر** /b.-šowhar/ العَدِیْمَةُ الزَّوْج.

**بی‌شوهری** /b.-š.-i/ العُزُوْبَة.

**بیشه** /biše/ الغابَة، الغاب، الحَرَج، الحَرَجَة، الأَیْک، الأَجَمَة، الخِیْس، الخِیْسَة، الخِدْر، الخَیْفَة، الخَفِیَّة الدَّحْل، الدَّیْسَة، الزَّأْرَة، الزّارَة، الزَّرِیْبَة، الشَّجْراء، العُلْجُوم، العُلَّیْقَة، الغَضا، الغَیْضَة، الغِیْل، الغِیْنَة، الغَمِیْس، الغَمِیْسَة، الیَراعَة.

**بیشی** /biši/ ← افزونی، فراوانی.

**بی‌شیر** /bišir/ جافُّ الضَّرْع.

**بی‌شیله‌پیله** /bi-šile-pile/ السَّلِیْم، الخالِص.

**بیشینه** /bišine/ الحَدُّ الأَقْصَی، الحَدُّ الأَعْلَی، النِّهایَةُ الکُبْرَی ← ماکزیموم.

**بی‌صبر** /bi-sabr/ ← ناشکیبا.

**بی‌صبری** /b.-s.-i/ ← ناشکیبایی.

**بی‌صدا** /b.-sedä/ الصّامِت، الهادِئ، السّاکِت، بِلاصَوْتٍ.

**بی‌صرفه** /b.-sarfe/ ← بی‌فائده، بیهوده.

**بی‌صفت** /b.-sefat/ ← بی‌وفا.

**بی‌صفتی** /b.-s.-i/ ← بی‌وفایی.

**بی‌صورت** /b.-surat/ ۱ ← بی‌آبرو. ۲. فَتاةٌ أو إمرأةٌ مُغْتَصَبَة.

**بی‌صورت کردن** /b.-s.-kardan/ اِغْتِصابُ امرأةٍ أو فَتاةٍ.

**بی‌ضرر** /b.-zarar/ ← بی‌زیان.

**بیضوی** /beyzavi/ (رضـ) إهْلِيلَجِيّ، بَيْضِيُّ الشَّكل.

**بیضوی‌پخت** /b.-ye-paxt/ (رضــ) مُجَسَّمٌ إهْلِيلَجِيٌّ مُفَلْطَحُ القُطْبَيْن.

**بیضوی کشیده** /b.-ye-kašide/ (رضــ) مُجَسَّمٌ ناقِصٌ مُتَطاوِل.

**بیضه** /beyze/ البَيْضَة، الخُصْيَة، الدُّوْمَة، المَنْسَل.

**بیضه‌بند** /b.-band/ حِزامُ الفَتْقِ.

**بیضی** /beyzi/ (رضــ) الإهْلِيلَج، الإهْلِيلَجِيّ، هَلِيلَج، القَطْعُ النّاقِص.

**بیضیت** /b.-yyat/ (رضـ) الإهْلِيلَجِيّة.

**بیضی شکل** /b.-šekl/ شِبْهُ الكُرَوِيّ.

**بیضی‌مجسم** /b.-ye-mojassam/ (رضــ) المُجَسَّمُ النّاقِص، مُجَسَّمُ القَطْعِ النّاقِص.

**بیضیوار** /b.-vär/ (رضـ) المُجَسَّمُ النّاقِص، مُجَسَّمُ القَطْعِ النّاقِص.

**بیطار** /bitär/ ← دام پزشک.

**بیطاری** /b.-i/ ← دام پزشکی.

**بی‌طاقت** /bi-täqat/ ۱ ← ناتوان. ۲ ← ناشکیبا.

**بی‌طاقتی** /b.-t.-i/ ۱ ← ناتوانی. ۲ ← ناشکیبایی.

**بی‌طرف** /b.-taraf/ ۱. العادِل، المُنْصِف، خالِي الغَرَض. ۲. (سیا) المُحايِد، عَلَى الحِيادِ أو المُحايَدَة، الحِيادِيّ.

**بی‌طرفانه** /b.-t.-äne/ بِلاَ تَحَيُّز، بِعَدَمِ الانْحياز.

**بی‌طرفی** /b.-t.-i/ الحِياد، المُحايَدَة، عَدَمُ الانْحِياز.

**بی‌طرفی مثبت** /b.-t.-i-ye-mosbat/ الحِيادُ الإيْجابِيّ.

**بی‌طرفی مسلح** /b.-t.-i-ye-mosallah/ الحِيادُ المُسَلَّح.

**بی‌طعم** /b.-ta'm/ ← بی‌مزه.

**بی‌طعمی** /b.-t.-i/ ← بی‌مزگی.

**بی‌طمع** /b.-tama'/ مَنْ لا طَمَعَ له، القانِع.

**بی‌طمعی** /b.-t.-i/ عَدَمُ الطَّمَع، القَناعَة.

**بیع** /bey'/ البَيْع.

**بی‌عار** /bi-är/ ← بی‌شرم.

**بی‌عاری** /b.-a.-i/ ← بی‌شرمی.

**بی‌عاطفه** /b.-ätefe/ ← سنگدل.

**بیعانه** /bey'äne/ العُرْبُون، الأُرْبُون، العَرَبُون، الرَّبُون، العُرْبان، الأُرْبان، التَّغْطِيَة، الكالِئ، الكُلأَة، المُسْكان، العِيْنَة ← پیش‌بها.

**بیعانه دادن** /b.-dädan/ تَعْرِيباً / عَرَّبَ، إعْراباً / أعْرَبَ، عَرْبَنَةً / عَرْبَنَ، إرْباناً / أرْبَنَ، سَلْأً / سَلأَسَ، تَعْجِيلاً / عَجَّلَ له من الثَّمَن كذا.

**بیعانه گرفتن** /b.-gereftan/ تَكْلِيئاً / كَلَّأَ، اِكْتِلاءً / اِكْتَلأَ الكُلأَةَ، تَكَلُّؤاً / تَكَلَّأَ العُرْبُون.

**بیعت** /bey'at/ البَيْعَة، المُبايَعَة، العُقْدَة.

**بیعت کردن** /b.-kardan/ مُبايَعَةً وبِياعاً / بايَعَ القومُ المَلِكَ أو الخَلِيْفَةَ.

**بی‌عدالت** /bi-adälat/ ← ستمگر.

**بی‌عدالتی** /b.-a.-i/ ← ستم.

**بی‌عدالتی کردن** /b.-a.-kardan/ ← ستم کردن.

**بی‌عرضگی** /b.-orzegi/ عَدَمُ اللِّياقَة.

**بی‌عرضه** /b.-orze/ العَدِيْمُ اللِّياقَة.

**بی‌عفت** /b.-effat/ ← بی‌ناموس.

**بی‌عفتی** /b.-e-i/ ← بی‌ناموسی.

**بی‌عقل** /b.-aql/ ← نادان، دیوانه.

**بی‌عقلی** /b.-a.-i/ ← نادانی، دیوانگی.

**بی‌علاقگی** /b.-aläqegi/ فُتُورُ الهِمَّة.

**بی‌علاقه** /b.-aläqe/ القَلِيْلُ الرَّغْبَةِ فِي الشَّيءِ أو فِي العَمَل.

**بیع‌نامه** /bey'-näme/ وَثِيْقَةُ البَيْعِ والشِّراءِ.

**بی‌عیب** /bi-eyb/ السَّلِيْم، السّالِم، الصَّحِيْح، الجَيِّد، السَّوِيّ، الخَلِيّ، القَصِيْد.

**بی‌غرض** /b.-qaraz/ مَنْ لا غَرَضَ له ولا تَحَيُّزَ.

**بی‌غرضانه** /b.-q.-äne/ بِعَدَمِ الغَرَضِ والتَّحَيُّز.

**بی‌غرضی** /b.-q.-i/ عَدَمُ الغَرَضِ والتَّحَيُّز.

**بی‌غل و غش** /b.-qal-o-qaš/ السّادَة، البَسِيْط.

**بی‌غم** /b.-qam/ ← خوشحال.

**بی‌غمی** /b.-qami/ الخُمُول.

**بی‌غیرت** /b.-qeyrat/ ← بی‌ناموس.

**بی‌غیرتی** /b.-q.-i/ ← بی‌ناموسی.

**بی‌فایدگی** /b.-fäyedegi/ البُطْل، البُطْلان ← بیهوده.

**بی‌فایده** /b.-fäyede/ باطِلاً، عَبَثاً، عَـدِيمُ الفائِدَة، الأَبْتَر، البَلَـس، الجِبْـت، بِـلاَ جَـدْوَى، لا يُجْـدِي، الجُنْـدُعَـة، الحَرض، الحَيْقَـل، الخالِف، الـدَّيْخس، الزَبَـذَة، الرُّذم، الرُّدامُ مِـنَ الناس، الرُّهْكَـة، الزُّهْكَة، سُـدًى، السُّقْط، لا طائِلَ فيـه أو تَحتَه، العُفـاشَة، العَقِيْـم، العَكِش، العَـلّ، العَـوْق، الغَثِيْثَـة، الغَفى، الفُضُـول، القِشْـب، القِشْبَـة، القَضِـيء، الكَيْكاء، الـوَجَأ، الـوَجاء، الـوَجِيّ، الهَـدَف، الهَمَج، الهُوْف، النُّباج، النُّباح.

**بیفتک** /biftak/ بِفْتِيْك، شَرِيْحَةُ بَقَر.

**بی‌فرهنگ** /bi-farhang/ ← بی‌تربیت.

**بی‌فکر** /b.-fekr/ ۱ ← بی‌اندیشه. ۲ ← لاابالی، لاقید.

**بی‌فکری** /b.-f.-i/ الرُّعُونَة، السُّلْوَة، السَّلْوَة، التَّزْيِيْف.

**بیفئیترز** /bifeaterz/ أَكَلَـةُ لَحْـمِ البَقَر [أفـرادُ الحَـرَسِ المَلِكيّ الانكليزيّ] ← گوساله‌خواران.

**بی‌قاعدگی** /bi-qä'edegi/ ← بی‌نظمی.

**بی‌قاعده** /b.-qä'ede/ ← بی‌نظم.

**بی‌قرار** /b.-qarär/ ۱ ← ناپایدار. ۲ ← بی‌تاب، ناشکیبا.

**بی‌قـراری** /b.-q.-i/ ۱ ← ناپـایداری. ۲ ← بی‌تـابی، ناشکیبایی.

**بی‌قراری کردن** /b.-q.-i-kardan/ بی‌تابی کردن.

**بی‌قواره** /b.-qaväre/ ← زشت.

**بی‌قوت** /b -qovvat/ ← ناتوان.

**بی‌قیاس** /b.-qiyäs/ ← بی‌اندازه.

**بی‌قید** /b.-qeyd/ غَيْرُ مُتَقَيِّد، غَيْرُ مُبالٍ.

**بی‌قیدی** /b.-q.-i/ عَدَمُ التَّقَيُّد.

**بیک** /beyk/ ← بک ۱.

**بی‌کـار** /bi-kär/ العـاطِل، المُعَطَّـل، العَطِيْل، البَطّـال، الخالي من العَمَل، الباهِـل، التِّنْبَل، الكَسْلان، الفاضِي، المُتَفَرِّغُ من العَمَل، التُّكَأة، الضّائِع، الكَسِل، الكَسُول.

**بی‌کار شدن** /b.-k.-šodan/ فَرَاغاً و فُرُوغاً / فَرَغ ـُ و فَرِغَ ـَ بَطالَةً / بَطَلَ ـُ العـامِلُ، تَبَطُّلاً / تَبَطَّلَ، تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَ، تَفَرُّغاً / تَفَرَّغَ عَطَالَةً / عَطَلَ ـُ.

**بی‌کـار کردن** /b.-k.-kardan/ تَبْطِيْلاً / بَطَّلَ، تَفْـرِيْغاً / فَرَّغَ هـ من العَمَلِ.

**بی‌کاره** /b.-k.-e/ ۱ ← بی‌کار. ۲ ← بی‌هنر. ۳ ← ولگرد. ۴ ← بی‌فائده.

**بی‌کاری** /b.-k.-i/ العُطْلَة، البِطـالَة، الكَسَل، التَّكـاسُل، المُسامَحَة.

**بی‌کران** /b.-karän/ ← بی‌پایان.

**بیکربونات** /bikarbonät/ (شیمـ) ثانِـي كَرْبونات، ثـانِي فَحْمات.

**بیکربونات سودیوم** /b.-e-sodyom/ ← جوش‌شیرین.

**بی‌کس** /bi-kas/ الغَرِيْب، المِسْكِيْن، الوَحِيْد، بِلا أَهْلٍ.

**بی‌کسی** /b.-k.-i/ الغُرْبَة، المَسْكَنَة.

**بی‌کفایت** /b.-kefäyat/ القاصِر.

**بی‌کفایتی** /b.-k.-i/ القُصُور.

**بی‌کله** /b.-kalleh/ ← بی‌اندیشه، بی‌فکر.

**بی‌کم و کاست** /b.-kam-o-käst/ التَّمام، الكامِل.

**بیکن** /beakon/ المَنارَة، مُـرشِدٌ لاسلكيّ، مُرشِـدُ اشعاعٍ لاسلكيّ.

**بیکینی** /bikini/ البِيْكِيْنِي، ثَوْبُ سباحَـةٍ للسيّداتِ مؤلَّفٌ من قطعتين تُبقيان معظمَ الجسد عارياً.

**بیگ** /beyg/ ← بک ۱.

**بیگاری** /bigäri/ السُّخْرَة، السُّخْرِيّ، السِّخْرِيّ، العَوْنَة.

**بیگاری کردن** /b.-kardan/ تَسَخُّراً / تَسَخَّرَ.

**بیگاری گـرفتن** /b.-gereftan/ سَخْراً وسُخْـرِيّاً / سَخَرَ ـَ وتَسْخِيراً / سَخَّرَ وتَسَخُّراً / تَسَخَّرَ.

**بیگانگی** /bigänegi/ الغُرْبَة، الجَفاء، الجَفْو، الجَفْوَة.

**بیگانـه** /bigane/ البَرّانِـي، الأَجْنَبِي، الغَـرِيْب، الأَتِـيّ، الإتاوِيّ، البَعِيْـد، الجانِب، الجَنِـب، الجُنُب، الخـارِجيّ، الحُوْشِيّ، الدَّخِيْل، الـزَّنِيْم، الشَّجِيْر، الطّارِئ، الطُّوْرِيّ، الأَعْجَمِـيّ، الغُرْب، النّـازِع، النَّـزِيْـع، النَّزُوع، النَّقِيْـل، الهابِش، الهادِف.

**بیگانه‌پرست** /b.-parast/ العَمِيْلُ الأجانِب.

**بیگانه‌پرستی** /b.-p.-i/ حُبُّ الأجانِب.

**بیگانه‌ترسی** /b.-tarsi/ رُهابُ الأجانِب.

**بیگانه‌خوار** /b.-xär/ البَلْعَم، خَلِيَّةٌ تَبْتَلِعُ الأجسامَ الغَرِيبةِ والْبَكْتِيْرِيَا وتَقْضِي عليها.

**بیگانه‌خواری** /b.-x.-i/ البَلْعَمَة، اِبْتِلاعُ البَلاعِـم للأجْسام الغريبة والقَضاء.

**بی گاه** /bi-gäh/ في غَير أوانه.

**بی گدار** /b.-godär/ غَيْرَ مُرَوًّى فيه.

**بی گلبرگ** /b.-golbarg/ (گیا) عَدِيمُ القُعالَة.

**بیگم** /beygom/ ← بگم.

**بی گمان** /bi-gomän/ يَقِيْناً.

**بی گمانی** /b.-g.-i/ اليَقَن، اليَقْن، اليَقِيْن.

**بی گناه** /b.-gonäh/ بَرِيءٌ مِن التُّهْمَة، لاغُبارَ لَه، المعصوم.

**بی گناهی** /b.-g.-i/ العِصْمَة.

**بی گند** /b.-gand/ مُطَهِّر، مُعَقِّم.

**بیگنونیا** /bignoniä/ (گیا) البَغْنُونِيَّة.

**بیگودی** /bigudi/ المِعْقَصَة، أداةٌ لِعَقْصِ الشَّعْر.

**بیل** /bil/ المِسْحاة، الجارُوف، الجَرُوْف، المِجْرَفَة، المَجْرُوْد، المِحْفار، الرِّفْش، المِرْفَشَة، المِعْبَد، العَزْق، المِعْزَقَة، الكَرِيْك، المَرّ، التَّمّ، الهَذَأة.

**بی لاکان** /bi-läkän/ (جانـ) الرُّقِّيَات.

**بیلان** /bilän/ البَرْنامَج، البَارْنامَج، المِيْزانِيَّة، البَيان، القائِمَة، الحَصِيْلَة ← ترازنامه.

**بیل باغبانی** /bil-e-bäqbäni/ المِعْزَق، المِعْزَقَة ← کج بیل.

**بی لبه** /bi-labe/ بِلا شَفْرَة، بِلا حَدّ، بِلا حَرْف.

**بی لپه** /b.-lappe/ (نبـ) عَدِيْمُ الفِلْقَة.

**بیلچه** /bilce/ المِسْحاة، المِجْرَفَة، المِسْطار، المَسْطَرِيْن، السُّخْيْن، القَزْمَة، الفَأْس، الفاس، الرِّفْش.

**بیل زدن** /bil-zadan/ جَرْفاً / جَرَفَ ـُ، تَجْرِيْفاً / جَرَّفَ، تَجَرُّفاً / تَجَرَّفَ، اِجْتِرافاً / اِجْتَرَفَ.

**بیل ساز** /b.-säz/ السَّحّاء.

**بیل سازی** /b.-s.-i/ السِّحايَة.

**بی لطف** /bi-lotf/ عَدِيْمُ اللُّطْف، قَلِيْلُ الشَّفَقَةِ، القاسِي.

**بی لطفی** /b.-l.-i/ عَدَمُ اللُّطف، قِلَّةُ الشَّفَقَةِ، القَساوَة.

**بیل قالب گیری** /bil-e-qälebgiri/ مِجْرَفَةُ القَوْلَبَة.

**بیل گاوآهن** /b.-e-gäv-ähan/ المِحْسَرَة، المَان.

**بیلهٔ حقوق** /bile-ye-hoquq/ (حقـ) مِيْثاقُ الحُقُوق.

**بیلهٔ کشتی** /b.-ye-kešti/ البِلِّيْج.

**بیل ومانیول** /bil-va-mäniyol/ ذِراعُ الإدارَة.

**بیلیارد** /bilyärd/ ← بلیارد.

**بی لیاقت** /bi-liyäqat/ ← بی‌عرضه.

**بی لیاقتی** /b.-l.-i/ ← بی‌عرضگی.

**بیلیون** /bilyon/ البِلْيُون.

**بیم** /bim/ ← ترس.

**بیم آور** /b.-ävar/ ← ترسناک.

**بی مادر** /bi-mädar/ يَتِيْمُ الأُمّ.

**بیمار** /bimär/ المَرِيْض، المَرِض، العَلِيْل، المَعْلُول، المُعَلّ، السَّقِيْم، المَمْرُوض، الحارِض، الحَرِض، الثّاقِل، مُنْحَرِفُ المِزاج، الدَّوَى، الدَّوِي، الدّائِيّ، الضَّمِيْن، الضَّمِن، الضَّرِيْر، المُلَطّى، الطِّلّى، العَيّان، اللّاع، النَّصِب، الوَجِع، الوَغْک، الوَعِک، المَوْعُوک.

**بیمار خیز** /b.-xiz/ النّاقِة، مُتَماثِلٌ لِلشِّفاء.

**بیمار داری** /b.-däri/ تَمْرِيْضاً / مَرَّضَ.

**بیمار روانی** /b.-e-raväni/ السَّيْكُو باتِيّ، المُضْطَرِبُ العَقْل.

**بیمارستان** /bimärestän/ المُسْتَشْفَى، المارِسْتان، البِيْمارِسْتان، الإسْبِتالِيَة.

**بیمارستان امداد** /b.-e-emdäd/ مَكْتَبُ الإسعاف.

**بیمارستان دولتی** /b.-e-dowlati/ مُسْتَشْفَى الحُكُومَة، القَشْلَة.

**بیمارستان روانی** /b.-e-raväni/ مُسْتَشْفَةُ الأَمْراضِ العَقْلِيَّة.

**بیمارستان صحرایی** /b.-e-sahräyi/ المُسْتَشْفَى المَيْدانِيّ.

**بیمارستان مسلولین** /b.-e-maslulin/ مُسْتَشْفَى الأَمْراضِ الصَّدْرِيَّة.

**بیمارستان ناخوشیهای عفون** /b.-e-näxošihäyeofuni/ مُسْتَشْفَى الأَمْراضِ العَفِنَة.

**بیمارشدن** /bimär-šodan/ مَرَضاً / مَرِضَ ـَ، إمْراضاً / أَمْرَضَ، عِلَّةً / عَلَّ ـ مج، إعْتِلالاً / اِعْتَلَّ، سُقْماً و سَقَماً و سَقامَةً / سَقُمَ ـُ، بَذْأً / بُدِئَ ـ مج، دَوْءاً وداءً / داءَ ـَ دَوَى / دَوِيَ ـَ، إداءَةً / أداءَ، إدْواءً / أَدْوَأَ و أَدْوَى، تَشَكِّياً / تَشَكَّى، اِشْتِكاءً / اِشْتَكَى، ضُعْفاً / ضَعُفَ ـُ ضَمَناً و ضَمانَةً / ضَمِنَ ـَ ضَناً و ضَنًى / ضَنِيَ ـَ، لَوْعَةً / لاعَ ـَ وَجَعاً / وَجِعَ يَوْجَعُ ويَيْجَعُ [بقلب الواوياءً] و يا جَعَ [ بقلبها ألفاً ] و يِيْجَعُ [و هي لغة أسد] الرَّجُلُ، وَصَباً / وَصِبَ

یَوْصَبُ، إیصاباً / أَوْصَبَ، إصابَةً / أُصِیبَ مـج بمرض، تَوَصُّباً / تَوَصَّبَ، تَوْصِیباً / وَصَّبَ، وَعْکاً ووَعْکَةً / وَعَکَ یَعِکُ، تَوَعُّکاً / تَوَعَّکَ.

**بیمارعصبی** /b.-e-asabi/ العَصَبِيّ، المَرِیْضُ العَصَبِيّ.

**بیمارکردن** /b.-kardan/ تَسْقِیْماً / سَقَّمَهُ، إسْقاماً / أَسْقَمَ، إمْـراضاً / أَمْرَضَ، إعْلالاً / أَعَلَّ، إدْواءً / أَدْوَأَ، أَدْوَى، إداءَةً / أَداءَ، إیْصاباً / أَوْصَبَ.

**بیماری** /b.-i/ المَرَض، المَرْضَة، العِلَّة، الإعْتِلال، الدَّاء، السَّقام، السَّقامَة، السُّقْم، السَّقَم، الآفَة، الشَّکْو، الوَجَع، الأَتُو، البَثّ، الدُّوکَة، الـرُّکّ، الضَّبانَة، الضُّعف، الضَّنَی، العاهَة، العَیـاء، العَیا، اللَّغایَة، النُّصْـب، النُّصُب، الوَدْأَة، الوَدْیَة، الوَصَم.

**بیمـاری آمیزشـی** /b.-i-ye-ämizeši/ (پز) المَـرَضُ التَّناسُلِيّ.

**بیماری ادواری** /b.-i-ye-advärí/ (پز) المَرَضُ الدَّوْرِيّ.

**بیماری بومی** /b.-i-ye-bumi/ (پز) مَرَضٌ مُسْتَوْطِن.

**بیماری حاد** /b.-i-ye-hädd/ (پز) المَرَضُ الحادّ.

**بیماری خواب** /b.-i-ye-xäb/ (پز) النُّوام.

**بیماری داخلـی** /b.-i-ye-däxeli/ (پز) داءُ الـدَّخِیْل، الدَّخِیْلُ من الأَدْواءِ.

**بیماری دریا** /b.-i-ye-daryä/ الهُدَام، دُوَارُ البَحْرِ.

**بیماری روانی** /b.-i-ye-raväni/ (پز) المَـرَضُ النَّفْسِیَّة، الذُّهان.

**بیماری زا** /b.-zä/ (پز) ← پاتوژن.

**بیماری زایی** /b.-z.-yi/ (پز) نُشُوءُ المَرَض، تَوَلُّدُ المَرَض.

**بیماری ساری** /b.-i-ye-säri/ (پز) ← بیماری واگیردار.

**بیماری شغلی** /b.-i-ye-šoqli/ المَرَضُ المِهْنِيّ.

**بیماری شناسی** /b.-šenäsi/ عِلْمُ تَصْنِیْفِ الأَمْراض.

**بیماری طوطی** /b.-i-ye-tuti/ (پز) الطَّیْرِیَّة.

**بیماری عفونی** /b.-i-ye-ofuni/ (پز) المَرَضُ العَفِنَة.

**بیماری قلب** /b.-i-ye-qalb/ (پز) القُلَاب.

**بیماری قند** /b.-i-ye-qand/ (پز) ← مرض قند، دیابت.

**بیماری کمبود ویتامین** /b.-i-ye-kambud-e-vitämin-b/ B (پز) ← بری بری.

**بیماری مزمن** /b.-i-ye-mozmen/ (پز) الضَّمَن، الضُّمْنَة، الضِّمان، الضَّمانَة.

**بیمـاری مسـری** /b.-i-ye-mosri/ (پـز) ← بیمـاری واگیردار.

**بیماری نیو کاسل** /b.-i-ye-niukäsel/ (پز) داءُ نیوکاسل.

**بیمـاری واگیـردار** /b.-i-ye-vägirdär/ (پـز) المَـرَضُ المُعْدِي.

**بیماریهای زهروی** /b.-i-hä-ye-zahravi/ (پز) الأَمْراضُ التَّناسُلِیَّة.

**بی مانند** /bi-mänand/ ← بی همتا، بی‌همانند.

**بی مایه** /b.-mäye/ ← پست.

**بی محابا** /b.-mohäbä/ ۱ ← بی ادب، بی تربیت. ۲ ← بی باک، دلیر.

**بی محبت** /bi-mahabbat/ القاسِـي، بِلَارَحْـمَـة، غَلِیْظُ الطَّبْعِ.

**بی محبتـی** /b.-m.-i/ القَسَـاوَة، غِلْظَةُ الطَّبْـع، عَـدَمُ الرَّحْمَة.

**بی محل** /b.-mahal/ ۱. في غیر کُنْهِهِ ← بی جا. ۲. [ في الصکوک ] دُوْنَ تَغْطِیَة.

**بیم دادن** /bim-dädan/ ← ترسانیدن.

**بیم داشتن** /b.-däštan/ ← ترسیدن.

**بی مروت** /b.-morovvat/ ← نامرد.

**بی مزگی** /bi-mazegi/ التَّفاهَة، المَسَاخَة، السَّلاخَة.

**بی مـزه** /b.-maze/ التَّفِه، التَّـافِه، البـایِخ، السَّلِیْـخ، الصَّلِف، الصَّلِیْف، المَسِیْخ، المَلِیْخ.

**بی مزه شدن** /b.-m.-šodan/ تَفاهَةً / تَفِهَ ـَ مَـلاخَةً / مَلُخَ ـُ مَسْخاً / مُسِخَ ـَ مج، بُؤُوخاً / باخَ ـُ الطَّعْمُ.

**بی مصرف** /b.-masraf/ ← بی فایده.

**بی مطالعه** /b.-motäle'e/ ← نادان.

**بی معرفت** /b.-ma`refat/ ۱ ← نادان. ۲ ← پست.

**بی معنی** /b.-ma`ni/ ← بیهوده.

**بی مغز** /b.-maqz/ ← بی عقل.

**بی مغزی** /b.-m.-i/ ← بی عقلی.

**بی مـلاحظگی** /b.-molähezegi/ المُجازَفَـة، التَّسَرُّع، الطَّیْش.

**بی ملاحظه** /b.-moläheze/ المُجازِف، بصَریح العبارة.

**بیمناک** /bimnäk/ ← ترسو.

**بیمناک شدن** /b.-šodan/ ← ترسیدن.

بیمناکی /b.-i/ ← ترس.

بی منفذان /bi-manfazän/ (جانـ) عَدِیماتُ الثُّقُوبِ.

بی مو /bimu/ الأَجْرَد، الأَجْرُود، الأَمْلَط، المَلِيْط، [نث] الجَرْداء.

بی مورد /b.-mowred/ ← بی جا.

بی موقع /b.-mowqe/n في غير أوانه.

بیمه/bime/ التَّأمِين، سِيْكُورْتاه، الإسْتِغْهاد.

بیمهٔ آتش سوزی /b.-ye-ätaš-suzi/ سِيْكُرْتاه الحَـرِيقِ، تأمينٌ ضِدَّ الحريقِ.

بیمهٔ اتکائی /b.-ye-ettekä`i/ إعادَةُ التَّأمِيْنِ، تَأمِيْنٌ ثانية.

بیمهٔ اجتمـاعی /b.-ye-ejtemä`i/ تَأمِيـنٌ اجتماعِـيٌ، ضَمانٌ اِجْتماعِيٌ.

بیمهٔ اتومبیل /b.-ye-otomobil/ تأمينٌ على السَّيّارَة.

بیمهٔ اموال /b.-ye-amväl/ تَأمِيْنُ الأَمْوال.

بیمهٔ باز نشستگی /b.-ye-bäznešastegi/ تَأمِيْـنُ المتقاعِدِيْن.

بیمهٔ بهداشت /b.-ye-behdäšt/ تَأمِيْنُ الصِّحَّة.

بیمهٔ بیکاری /b.-ye-bikäri/ تَأمِيْنُ البطالَةِ.

بیمهٔ حریق /b.-ye-hariq/ ← بیمهٔ آتش سوزی.

بیمهٔ حوادث /b.-ye-havädes/ تَأمِيْنٌ ضِدَّ الحَوادِث.

بی مهر /bi-mehr/ ← بی محبّت.

بی‌مهرگان /bi-mohregän/ (جانـ) اللّافِقارِيّات.

بی‌مهری /bi-mehri/ ← بی‌محبّتی.

بیمهٔ سلامتی /bime-ye-salämati/ تَأمِيْنُ الصِّحَّة.

بیمهٔ شخصی ثالث /bime-ye-šaxs-e-säles/ تَأمِيْـنُ المَضْدُومِيْن.

بیمه شدن /b.-šodan/ تَأمُّناً / تَأمَّنَ.

بیمه شده /b.-šode/ المُسَوْكَر، المُؤَمَّن عليه، المَضْمُون.

بیمهٔ عمر /b.-ye-omr/ تَأمِيْـنٌ عَلَى الحَيـاةِ، سِيْكُورتـاهُ الحَياةِ.

بیمهٔ کارگران /b.-ye-kärgarän/ تَأمِيْنُ العُمّال.

بیمهٔ کارمندان /b.-ye-kärmandän/ تَأمِيْنُ المُوَظَّفِيْن.

بیمه کردن /b.-kardan/ تَأمِيْناً / أمَّنَ، سَوْكَرَةً / سَوْكَرَ.

بیمهٔ کشاورزان /b.-ye-kešävarzän/ تَـأمِيْـنٌ زِراعِـيٌّ، ضَمانٌ زِراعِيٌّ.

بیمه کننده /b.-konande/ ← بیمه‌گر.

بیمه‌گر /b.-gar/ المُؤَمِّن.

بیمه‌گذار /b.-gozär/ المُؤَمِّن.

بیمه نامه /b.-näme/ عَقْدُ التَّأمِيْن، بُـولِيْسَةُ السِّيْكُورْتاه، بُولِيْصَةُ التَّأمِيْن.

بی‌میل /b.-meyl/ الكارِه، المُتَكَرِّه، آبٍ.

بی‌میلی /b.-m.-i/ إباء، إباءَة، العَـوْف، العَيْف، العَيَفان، التَّكَرُّه، المَرْغَمَة، التَّرَدُّد، فُتُورُ الهِمَّة ← نفرت، بی‌زاری.

بین /beyn/ البَيْن.

بینا /binä/ ١. البَصِيْر. ٢. آگاه.

بیناب /binäb/ ← طیف.

بینادل /bina-del/ الفَطِن، ذُوقلبٍ بَصِيْرٍ.

بینادلی /b.-d.-i/ الإسْتِبْصار.

بینا شـدن /b.-šodan/ بَصَراً و بصـارَة / بَصُرَ ـُ بَصَراً وبَصارَةً / بَصِرَ ـَ طَفَأً / طَفِئَ ـَ ت عينه.

بینا کردن /b.-kardan/ إبْصاراً / أبْصَرَ هـ.

بی‌نامـوس /bi-nämus/ الفـاجر، غَيْـرُ عَفِيْـفٍ، عَدِيْـمُ الغِيْرة، الدَّيُّوث، السّافِل، عَدِيْـمُ الشَّرَف، الزَّنِيْم، المُزَنَّم، اِبْنُ حَـرام مُصَفّي، الرَّكاكَـة، الأَزْعَر، الزُّعْـران، الفَسْل، الفَسِيْل، النُّوْرِيّ ← بی‌غیرت، بی‌شرف.

بی‌ناموس شدن /b.-n.-šodan/ فَسالَةً وفُسُولَةً / فَسُلَ ـُ.

بی‌ناموسی /b.-n.-i/ السِّفاح، هَتْكُ العِرْض.

بی‌ناموسی کردن /b.-n.-i-kardan/ ← زنا کردن.

بی‌نام و نشان /b.-näm-o-nešän/ المَغْمُور.

بینایی /bináyi/ ١. الرُّؤْيَة، النَّظَر. ٢. البَصَر.

بینایی‌سنج /b.-sanj/ مِقْياسُ البَصَر.

بینایی کاذب /b.-ye-käzeb/ رُؤْيةٌ كاذِبَة.

بی‌نتیجه /bi-natije/ الباطِل، اللَّغْو، اللَّغاء، العَقِمْ، بِلا ثَمَرَةٍ، بِلاجَدْوَى.

بین‌دنده‌یی /beyn-e-dandeyi/ بَيْضِلْعِيّ.

بی‌نزاکت /bi-nezäkat/ ← بی‌ادب، بی‌تربیت.

بینش /bineš/ ١. البَصَر، النَّظَر. ٢. الفِقْه، العِلْم، الفَهْم، النِّظار، النَّظارَة، النَّقِيْبَة، الكَيْس، الكِياسَة، اللَّمْحَة.

بین شبکه‌یی /beyn-e-šabakeyi-/ بَيْفُرَجِيّ.

بی‌نصیب /bi-nasib/ المَحْرُوم من كذا.

بی‌نصیبی /b.-n.-i/ الحِرمان.

بی‌نظر /b.-nazar/ على الحِيادِ.

**بی‌نظم** /b.-nazm/ الجُزاف، الشاذّ، الفَوضَى، المُهَرْجَل.
**بی‌نظمی** /b.-n.-i/ المَرج، المَرَج، الهَرج، الهَرْجَلَة، الفَوضَى.
**بی‌نظیر** /b.-nazir/ ← بی‌همانند، بی‌همتا.
**بی‌نقص** /b.-naqs/ الكُلّيّ ← كامل.
**بی‌نماز** /b.-namāz/ العَدِيمُ الصَّلاة.
**بی‌نمک** /b.-namak/ المَسِيخُ، الكَفِن، بِلا طَعْم.
**بی‌نمکی** /b.-n.-i/ ۱. التَّفاهَة. ۲. المِزاحُ المُؤْذِي.
**بین‌الملل** /beyn-ol-melal/ الدَّوَلِيّ ← انترناسیونال.
**بین‌المللی** /b.-o.-m.-i/ الدَّوْلِيّ، الدُّوَلِيّ.
**بین‌المللی کردن** /b.-o.-m.-i-kardan/ تَدْوِيلاً / دَوَّلَ.
**بینندگی** /binandegi/ ← بینایی.
**بیننده** /binande/ النّاظِر.
**بینوا** /binavā/ ۱. المِسْكِين، الفَقِير، المُحْتاج، المُعْوَز، الصُّعْلُوك، العائِل، القَشْلان، الكافِل، البائِس. ۲ المُضطَرّ، التَّعِس، التَّعِيس، سَيِّئُ الحَظّ، الشَّقِيّ.
**بینوا شدن** /b.-šodan/ ۱← فقیر شدن. ۲ ← بی‌چاره شدن.
**بینوا کردن** /b.-kardan/ ۱← فقیر کردن. ۲ ← بی‌چاره کردن.
**بینوایان** /b.-yān/ البُؤَساء، المَعادِم.
**بینوایی** /b.-yi/ ۱. الفَقْر، المَسْكَنَة، المَتْرَبَة، السُّكُون، البَأْساء، الحُوج، العُسْر، الرُّجْل، الضَّنْك، الضِّيق، الضِّيقَة، الضّائِقَة، الإمْلاق ← تهیدستی. ۲ ← بیچارگی
**بی‌نور** /bi-nur/ ← تاریک.
**بینه** /bine/ خَلْوَةُ الحَمّام.
**بینه** /bayyene/ البَيِّنَة.
**بی‌نهایت** /bi-nehāyat/ ۱← بی‌پایان. ۲. (رض) اللّانِهایَة.
**بینی** /bini/ الأَنْف، الخَيْشُوم، الخَشْم، المَرْغَم، الرُّغامَى، المَعْطِس، المُراعِف، المَخْطِم، المَخْنَة، الدَّوّاسَة، المَرْثِم، المِرْثَم، المَساف، العَجُوز، اللُّخَّة، المِنْشَق.
**بین یاخته‌یی** /beyn-e-yāxteyi/ (پز) بَيْخَلَوِيّ.
**بی‌نیاز** /bi-niyāz/ ← توانگر.
**بی‌نیاز شدن** /b.-n.-šodan/ ۱. غِنًى وغَناءً و غُنْياناً / غَنِيَ ـَ تَغَنِّياً / تَغَنَّى، تَغانِياً / تَغانَى، إمْتاعاً / أَمْتَعَ عن كذا. ۲← توانگر شدن، دارا شدن.
**بی‌نیاز کردن** /b.-n.-kardan/ ۱. إغْناءً / أَغْنَى هُ عنه، تَغْنِيَةً / غَنَّى، إجْداءً / أَجْدَى إجْزاءً / أَجْزَأَ هُ عنه، إجْزاءً / أَجْزَى الأَمْرُ عنه. ۲← توانگر کردن، دارا کردن.
**بی‌نیازی** /b.-n.-i/ ← توانگری.
**بینی بند** /bini-band/ اللِّفام.
**بینی‌پخ** /bini-ye-pax/ ← بینی پهن.
**بینی پهن** /b.-ye-pahn/ الأَنْفُ العَرِيض، الأَنْفُ المُتَباعِدُ المِنْخَرَيْن.
**بینی‌سران** /b.-saran/ (جانـ) الخُطْراسِيّات.
**بینی قلمی** /b.-ye-qalami/ الأَنْفُ المُتقارِبُ المِنْخَرَيْن.
**بینی کج** /b.-ye-kaj/ الأَنْفُ الأَعْقَف.
**بی‌واک** /bi-vāk/ الصّامِت.
**بی‌واکه** /b.-v.-e/ ← بی‌واک.
**بی‌وجدان** /bi-vejdān/ فاقِدُ الضَّمِير.
**بی‌وزا** /bivazā/ (گیا) نباتٌ من فَصِيلَة الخَيمِيّات، له حبوبٌ معطّرة تُستعمل بَراعِمُه في الحمض، القِنَّة.
**بیوشیمی** /biošimi/ (شیمـ) الكِيمِياءُ الحَيَوِيَّة ← زیستشیمی.
**بیوشیمیست** /b.-st/ (شیمـ) الكِيمِيحَيَوِيّ.
**بی‌وعده** /bi-va'de/ ۱ ← ناخوانده، طفیلی. ۲. بِلا مَوْعِد.
**بی‌وفا** /bi-vafā/ الغَدّار، الغِدِّير، الغَدُور، الغادِر، ناكِثُ العَهْد، الهَمَلَّع، [نث] الغدارِ، الغَدّارَة، الغَدُور.
**بی‌وفایی** /b.-v.-yi/ الغَدْر، الخِيانَة، الغِشّ، عَدَمُ الإيْفاء، نَقْضُ الوَلاء، الكَيْسان، الخُلْف.
**بی‌وفایی کردن** /b.-v.-iy-kardan/ غَدْراً وغَدَراناً / غَدَرَ ـِ هـ و به، غَدَراً وغَدْراً وغَدَراناً / غَدِرَ ـَ هـ و به، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ الوَلاءَ.
**بیوفیزیک** /biofizik/ (فز) الفِيزِيا الحَيَوِيَّة ← زیستفیزیک.
**بی‌وقار** /bi-vaqār/ ← سبک.
**بی‌وقت** /b.-vaqt/ ← بی‌موقع.
**بیوگراف** /biogrāf/ كاتِبُ سِيرَةٍ، مُتَرْجِمُ حياةٍ.
**بیوگرافی** /b.-i/ السِّيرَة، تَرْجَمَةُ حَياةِ شَخْصٍ.

**بیوگی** /bivegi/ التَّرَمُّل، الأَيْمَة، الأُيُوم.

**بیولوژی** /biolożi/ عِلْمُ الأَحْيَاء، البِيُولُوجِيَا ← زیست‌شناسی.

**بیولوژیست** /biolożist/ الأَحْيَائِيّ، البِيُولُوجِي ← زیست‌شناس.

**بیولوژیک** /biolożik/ الأَحْيَائِيّ، البِيُولُوجِي.

**بیوه** /bive/ الأَرْمَلَة، الثَّيِّب، المُثَيِّب، الباهِلَة، المُقَلَّمَة.

**بیوه شدن** /b.-šodan/ إِرْمالاً / أَرْمَلَ وتَـرَمُّلاً / تَرَمَّلَ وتَرْمِيلاً / رَمَّلَ وتَثْيِيباً / ثَيَّبَ تِ المرأةُ، أَيْماً وأُيُوماً وأَيْمَةً / آمَ ـِ الـرَّجُلُ أَوِتِ المَرْأَةُ، اِئْتِيـاماً / ائْتامَ وتَـأَيُّماً / تَأَيَّمَ و تَحَوُّشاً / تَحَوَّشَ تِ المَرْأَةُ من زوجها.

**بی‌هدف** /bihadaf/ الجُزاف.

**بی‌هراس** /b.-haräs/ ← دلیر.

**بی‌همانند** /b.-hamänand/ ← بی‌همتا.

**بی‌همانند شدن** /b.-h.-šodan/ ← بی‌همتا شدن.

**بی‌همت** /b.-hemmat/ كَسُول، لا هِمَّةَ عنده ← تنبل.

**بی‌همتا** /b.-hamtä/ الفَـرْد، اليَتِيم، الفَـرِيد، الأَحَـد، الواحِد، الفَذّ، الـدُّرَّةُ اليَتِيمَة، مالَهُ نِدٌّ أو نَدِيـدٌ، لَيْسَ لَهُ مَثِيـلٌ أو نظيرٌ، عَـدِيمُ النَّظِيـر، قـاعِدُ الهِمَّـة، لا يُدانَـى، مُنْقَطِعُ النَّظِيرِ، [نث] الفَرْدَة.

**بی‌همتا شدن** /b.-h.-šodan/ فُرُودَةً / فَرَدَ ـُ.

**بی‌همتی** /b.-hemmati/ الكَسَل، التَّكـاسُل، التَّثـاقُل، التَّوانِي ← تنبلی.

**بی‌همه‌چیز** /b.-hame-ciz/ ← بی‌ناموس.

**بی‌هنر** /b.-honar/ الخام، الغَشِيم، السَّاذَج.

**بی‌هوا** /b.-havä/ ← ناگهان.

**بیهودگی** /b.-hudegi/ البُطْلان، البُطل، الزَّهو.

**بیهوده** /b.-hude/ الباطِـل، باطِـلاً، السُّدَى، الضَّـلّ، الضَّلال، الأَيْسَـر، الأَشَر، الأَشْـرَ، الأَلال، البِضر، البُطْـل، البِطْـر، البِطْـر، التُّـرَّة، التُّـرَّهَـة، الجَـاد، بِـلا جَـدْوَى، لايُجْـدِي، الجُفـاء، الحَتِـن، الحُـذُرَّى، المُحـال، المُسْتَحِيل، الخُـزَعْبِل، الخُزَعْبِيـل، الخاطِل، الـدُّفْرارَة، الرَّيْـق، الزُّخْـرُف، الزَّاهِـق، الزَّلْـح من الأُمُـور، السَّبَب، سَبَبٌ واهٍ، السُّمَّـة، الطَّلْف، لا طـائِلَ فيه أو تحتَـه، عَبَثاً، عَدِيمُ التَّـأْثِير، العَقِيم، العَنْز، العَنْزَة، غَيْـرُ مَعْقُولٍ، الغارّ، اللَّاغِيَـة، الكلامُ الفارِغ، لا مَعْنَـى لَه، النَّاضِـب، لا يَنْفَعُ، المَهْذُور، الهَذَر، الهَذْر، الهَذَر، الهَمْرَجَة، اليَهْيَرَّى.

**بیهوده شدن** /b.-šodan/ تَبْطِيْلاً / بَطَّلَ، بَـوْراً وبَواراً / بارَ ـُ حَبَطاً وحُبُوطاً / حَبَطَ ـِ حَبَطاً / حَبِطَ ـَ العَمَلُ.

**بیهوده کردن** /b.-kardan/ تَبْطِيْلاً / بَطَّلَ هـ إِفْساداً / أَفْسَدَ.

**بیهوده گفتن** /b.-goftan/ ← یاوه گفتن.

**بیهوده گوی** /b.-guy/ ← یاوه گوی.

**بیهوده گویی** /b.-g.-i/ ← یاوه گویی.

**بی‌هوش** /bi-huš/ الغَمْيـان، المُغْمِيُّ عليـه، الغَمَـى، المَغْشِيُّ عليه، الثَّمِل، المَجْـذُوب، المَجْنُون، المُسْبَت، المَسْبُوت، السَّطْل، الصَّعِق، فاقِدُ الشُّعُور.

**بی‌هوش شدن** /b.-h.-šodan/ غُشْياً وغَشَياناً / غُشِيَ ـَ مج عليـه، غَمْياً / غُمِيَ مج عليـه، إِغْماءً / أُغْمِى عليه، خُمُوداً / خَمَدَ ـُ المَرِيضُ، دَوْخاً / داخَ ـُ [عم]، تَرْنِيحاً / رُنِّحَ مج عليـه، سَخْسَخَةً / سَخْسَخَ، غَيْبـاً وغَيْبَةً وغِيـاباً وغُيُوباً ومَغِيْباً / غابَ ـِ عن صَوابِهِ أو عن الوجودِ، / غَيْناً / غِيْنَ ـِ مج عليه و به.

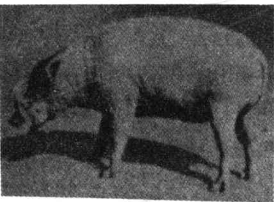
**بی‌هوش کردن** /b.-h.-kardan/ تَخْدِيراً / خَدَّرَ، إِخْداراً / أَخْدَرَ، تَنْـوِيماً / نَوَّمَ، صَعَقـاً وصَعْقاً وصَعْقَةً وتَصْعـاقاً / صُعِقَ ـَ مـج، إِصْعاقاً / أَصْعَقَ، إِعْقاراً / أَعْقَرَ، إِذْهاشاً / أَذْهَشَ.

**بی‌هوش کننده** /b.-h.-konande/ المُخَدِّر.

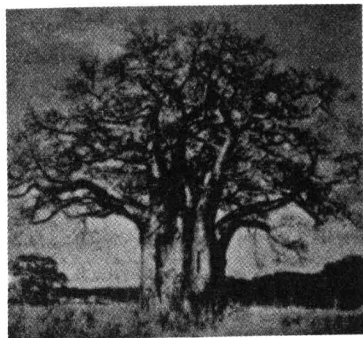
**بی‌هوشی** /b.-h.-i/ ١.الإِغْمـاء، الغَمْي، الغَشَيـان، الغَشْيَـة، الغُشَى، الغُشْـي، الغَشْـي، الغَيْبُـوبَة، الخَـدَر، الخُـدْرَة، الثَّمَل، السُّكـر، الآخِـذَة، السُّبات، السُّـلاس، السُّداه، الغَشْيان، المُوْتَة، النَّوْبَـةُ المَرَضِيَّة، هَزَّةُ الطَّرَبِ أو السُّرور. ٢. (پز) التَّخْدِيرُ الكِيْمياوِي، البَنْجُ الطِّبِّيّ.

**بی‌هوشی اعصاب** /b.-h.-i-ye-a'säb/ (پز) الخُدار.

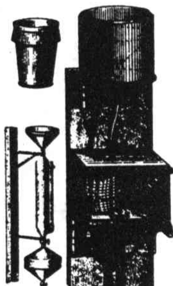
**بی‌یار** /b.-yär/ بِمُفْرَدِهِ، بلا مُعِيْنٍ، بِدُوْنِ صَدِيْقٍ.


بابیروسا

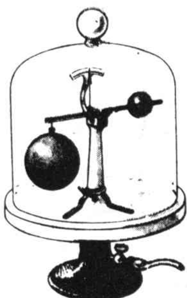

بابون

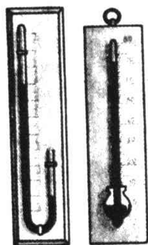

باباب


باترفلای

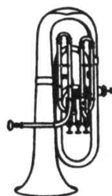

باران سنج

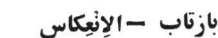

بارسطاریون


بارسکپ

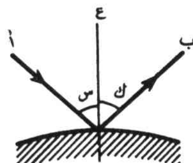

بارومتر جیوه‌ای


باسترک


باریتون



## بازتاب – الانعکاس




أس: شعاع تابش ـ الشّعاع السّاقط

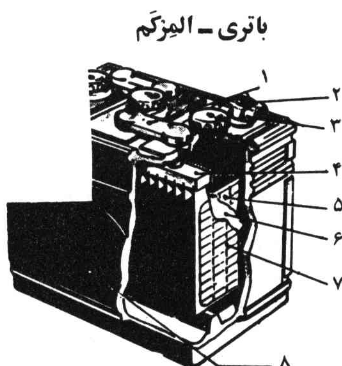
س: زاویهٔ تابش ـ زاویة السّقوط

ک ب: شعاع باز تافته ـ الشّعاع المنعکس

ک: زاویهٔ بازتاب ـ زاویة الانعکاس

ع عَ: خط عمود ـ العمود

## باتری ـ المِرکَم




١ـ اتّصال پلیت: جُسیر الوصل

٢ـ سرباطری: المربط

٣ـ طوق اتّصال: طول الوصل

۴ـ کلاهک (صفحه): القلنسوة

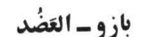
۵ـ صفحهٔ منفی: صفیحة سالبة

۶ـ لایهٔ فاصل: الفاصل

٧ـ صفحهٔ مثبت: صفیحة موجبة

٨ـ مخزنی محتوی محلول الکترولیت (آب مقطر با اسید سولفوریک ٢٨ بوما): حوض یحتوي علی المنحلّ بالکهرباء (ماء مقطّر مع حامض کبریتیک ٢٨ بومه)


بازتابندهٔ نور



## بازو ـ العَضُد




١ـ استخوان کتف: مشط الکتف

٢ و ٣ـ وتر (زردپی) ـ زردپی دو سر: الوترذات الرّأسین

۴ـ استخوان بازو: عظم العضد

۵ـ وترزیرین عضله: الوتر السّفلی

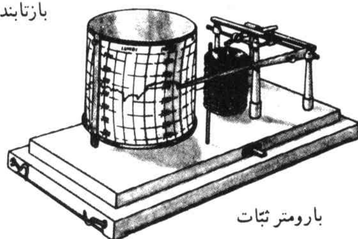
۶ـ زنداسفل: الکعبَرة

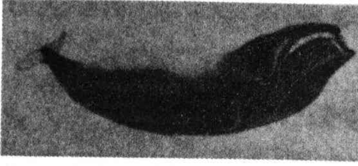
٧ـ استخوان زند (زند اعلی): عظم السّاعد


بازتابندهٔ حرارت


باسترک اروپایی


بازوکا


بارومتر ثبّات


باز

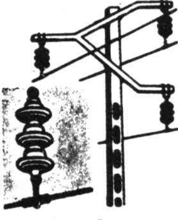

باغوجه

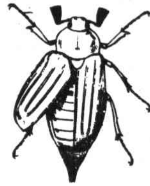

باشی بوزوق


باسیلیک


باسون


برقگیر

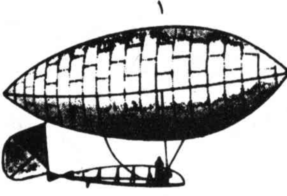

برق بند

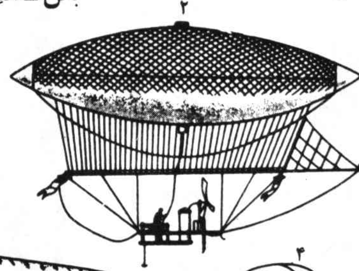

بال غلافی


برگاموت


بدسغان

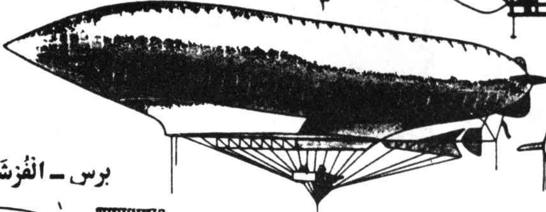
## بالن ـ المِنطاد










١ـ نخستین بالن ساختهٔ سانتوس دومون ١٩٠١: اوّل منطاد من صنع سانتوس دومون ١٩٠١

٢ـ بالن بخاری ساختهٔ هنری جیفار ١٨٥٢: منطاد بخاريّ من صنع هنري جيفار ١٨٥٢

٣ـ بالن «جمهوری» ٣٧٠٠ م ـ ١٩٠٧: المنطاد «الجمهوريّة»

٤ـ زورق دریایی «زودیاک» ١٩١٦: زورق البحريّة «زودياك»

٥ـ بالن کروی: المنطاد الكرويّ

٦ـ توری: الشّبكة

٧ـ سوپاپ: الصّمام

٨ـ دریچهٔ تخلیهٔ هوا: لوحة الفشّ

٩ـ غلاف ـ پاراشوت ـ چتر: الغلاف

١٠ـ (آستین) ـ دهانه: الكمّ

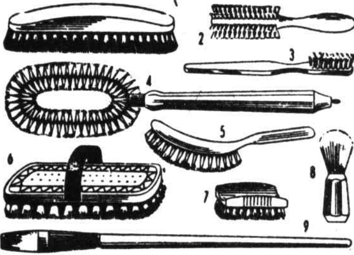
١١ـ لنگر: المِرساة

١٢ـ سبد: السّلّة

١٣ـ کیسه های وزنهٔ شنی: أكياس الثّقل

١٤ـ ریسمان ترمز: الحبل الكابح

## برس ـ الفُرشَة




١ـ برس لباس (ماهوت پاک کن).

٢ـ برس سر.

٣ـ مسواک.

٤ـ برس حمام.

٥ـ برس کلاه.

٦ـ برس کف شوی.

٧ـ برس ناخن.

٨ـ فرچهٔ ریش تراشی

٩ـ برس رنگرزی.

١. فرشاة الثياب
٢. فرشاة الشعر
٣. فرشاة الأسنان
٤. فرشاة الحمّام
٥. فرشاة القبّعات
٦. فرشاة الحضيض
٧. فرشاة الأظافر
٨. فرشاة الحلاقة
٩. فرشاة الرسّامين


برماه

## باله های ماهی ـ الزَّعانف



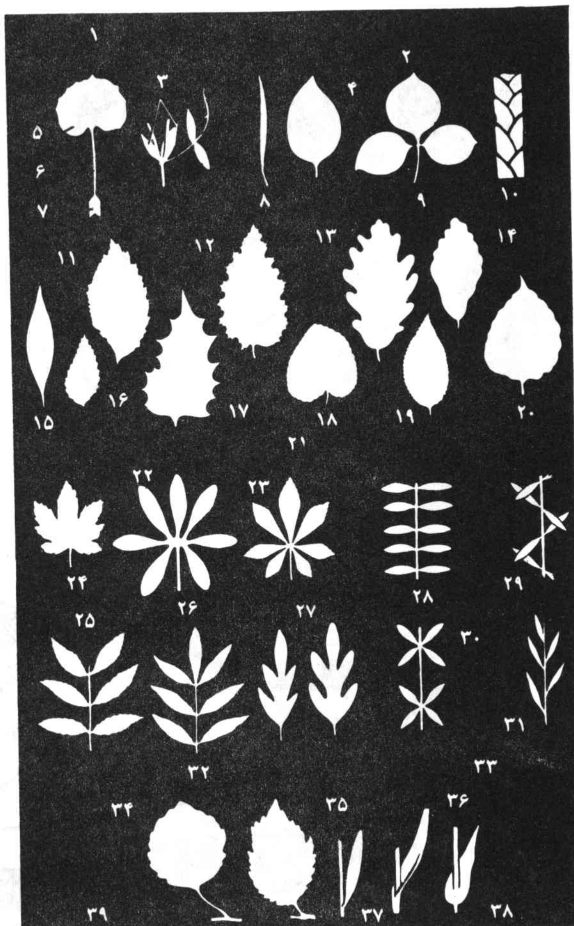

١ـ بالهٔ سینه ای: الزَّعنَفَة الصَّدريّة

٢ـ باله های پشتی: الزَّعنَفَة الظَّهريّة

٣ـ بالهٔ شکمی: الزَّعنَفَة البَطنيّة

٤ـ بالهٔ مخرجی: الزَّعنَفَة الشَّرجيَّة

٥ـ بالهٔ دمی: الزَّعنَفَة الذَّنبيّة



۱ـ برگها: الأوراق
۲ـ شکلهای گوناگون برگ: اشکال الورقة
۳ـ گوشوارکها: الأذناب
۴ـ ساده: بسیطة
۵ـ پهنک: الصّحیفة
۶ـ دمبرگ: العنق
۷ـ نیام: الغمد
۸ـ سوزنی: إبریّة
۹ـ مرکّب: مرکّبة
۱۰ـ پولکی: حرشفیّة
۱۱ـ دوّاره‌ای: مزدوجة التّأشیر
۱۲ـ دو دندانه‌ای: مزدوجة التّحزیز
۱۳ـ شانه‌ای: مفصّصة
۱۴ـ کنگره‌دار: متعرّجة
۱۵ـ شمشیری: صحیحة
۱۶ـ اره‌ای: مؤشّرة
۱۷ـ دندانه‌دار (مضرّس): محزّزه
۱۸ـ موجی ـ موجدار: متمعّجة
۱۹ـ مژه‌دار: مهدّبة ۲۰ـ نوک‌دار: مقرّنة

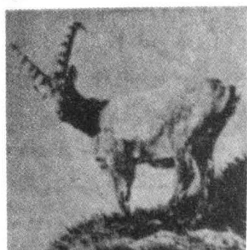
۲۱ـ حاشیهٔ برگ: طرف الصّفحة
۲۲ـ پنجه‌ای: برثنیّة
۲۳ـ کف دستی: کفّیّة
۲۴ـ کفی: بشکل کفّ
۲۵ـ پری ساده ـ شانه‌ای: ریشیّة زوجیّة
۲۶ـ پری منفرد: ریشیة فردیّة
۲۷ـ لپگِرد ـ دایره‌ای ـ مدوّر: مستدیرة الفلقات
۲۸ـ متقابل: متقابلة
۲۹ـ متقابلِ چلیپایی: متقاطعة التّقابل
۳۰ـ فراهم: حلقیّة
۳۱ـ منفرد: متعاقبة
۳۲ـ دمبرگها و برگچه‌ها: الأعناق و الوریقات
۳۳ـ وضع برگ: الوضع
۳۴ـ دراز دمبرگ: طویلة العنق
۳۵ـ کوتاه دمبرگ: قصیرة العنق
۳۶ـ نیامی ـ غلافدار: غمدیّة
۳۷ـ بی دمبرگ: لاغطة
۳۸ـ لفافی: لافّة
۳۹ـ پیوستگی: الانتشاب


بروموس


بزآنقره


بلمنیت


بزکشمیر

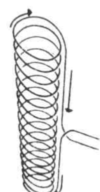

بزکوهی عربی


بزکوهی افریقایی


بگونیا


بشنین


بلم


بطری لیدن


بوآی سندی


بلاسیون


بودلهٔ ژاپنی

بوبین



بوزینهٔ دراز دم



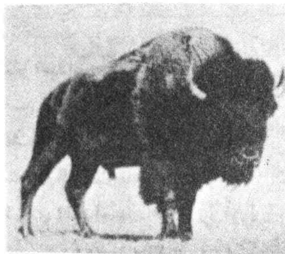
بوزینهٔ مغربی



بونیتو



بوقناق



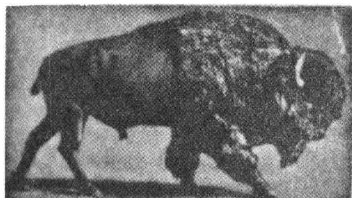
بوفالو



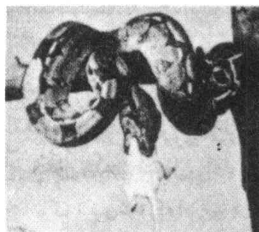
بیرم



بیلهٔ کشتی



بیسون



پیتون



پیوسته‌گلبرگ



**پ** /pe/ پا، الحرفُ الثّالثُ من الألفباءِ الفارسيّةِ وهي لا تُوجَدُ في اللّغةِ العربيّةِ.

**پا** /pä/ ۱. الرِّجْل، القَدَم، السّاق، الحامِلَة. ۲. القَدَم، الخُطْوَة، *foot*.

**پا افتادن** /p.-oftädan/ ← اتّفاق افتادن، پیش آمدن، رخ دادن، روی دادن.

**پا افزار** /p.-afzär/ ← کفش.

**پا انداز** /p.-andäz/ ← جاکش، دیوث.

**پا بالان** /p.-bälän/ (جانـ) المُجَنَّحاتُ الأَرْجُل.

**پا برجا** /p.-barjä/ ← استوار.

**پا برجا شدن** /p.-b.-šodan/ ← استوار شدن.

**پا برجا کردن** /p.-b.-kardan/ ← استوار کردن.

**پا برجایی** /p.-b.-yi/ ← استواری.

**پا برچین** /p.-bar-cin/ ← پاورچین.

**پا برسران** /p.-b.-sarän/ (جانـ) رَأْسِيّاتُ الأَرْجُل.

**پا برنجن** /p.-baranjan/ الخَلْخال، الخَلْخَل.

**پا برهنگی** /p.-berehnegi/ الحِفْيَة.

**پابرهنه** /p.-berehne/ الحافِي، الحَفِيّ.

**پا برهنه رفتن** /p.-b.-raftan/ حَفَأً / حَفِيَ ـَ.

**پا بز** /p.-boz/ (گیا) رِجْلُ المِعْزَى.

**پا بست** /p.-bast/ ← پای بست.

**پا بلند** /p.-boländ/ (جانـ) أَبُو مَعازِل، طَوِيْلُ الأَرْجُل.

**پا بلندان** /p.-b.-än/ (جانـ) طَوِيلاتُ السّاق.

**پا بند** /p.-band/ ۱. القَيْد، الغُلّ، النِّكْل، الوِثاق، الرِّباط، المُسَكَة، الشُّبْحَة. ۲ ← گرفتار. ۳ ← عاشق. ۴ ← متأهّل.

**پا بند شدن** /p.-b.-šodan/ ← گرفتار شدن.

**پا به پا** /p.-be-p./ ← تاتی تاتی.

**پا به پا رفتن** /p.-be-p.-raftan/ ← تاتی کردن.

**پا به پا کردن** /p.-b.-p.-kardan/ ۱. التَّسْوِيف. ۲. [حسابداری] التَّهاتُر.

**پا به ماه** /p.-b.-mäh/ الحامِلُ في حالة المَخاض.

**پاپ** /päp/ البَابا، الحَبْرُ الأَعْظَم.

**پاپاسی** /päpäsi/ ← پشیز، پول خرد.

**پاپاورین** /päpäverin/ (شیمـ) خَشْخاشِيْن.

**پاپتی** /päpati/ ← پا برهنه.

**پا پرده‌داران** /p.-pardedärän/ (جانـ) ← پرده‌پاییان.

**پاپروس** /päperus/ (گیا) ← پاپیروس.

**پاپوش** /päpuš/ ۱ ← کفش. ۲. البابُوج. ۳ ← مانع.

**پاپوش درست کردن** /p.-dorost-kardan/ التَّواطُؤ ضِدَّ الشَّخْص.

**پاپی** /päp-i/ ۱. الرَّسُولِيُّ عند الکاثولیک. ۲ ← (پز) پاپیل.

**پاپیتال** /päpitäl/ (گیا) ← پیچک، عشقه.

**پاپیتال خاکی** /p.-e-xäki/ (گیا) الکَفْنَة.

**پاپیته** /päpite/ (گیا) فُوْلُ إِینیاس، فُوْلٌ هِنْدِيٌّ مُسْهِل.

**پاپیچ** /päpic/ ← پاتابه.

**پاپیچ شدن** /p.-šodan/ مُماراةٌ ومِراءٌ /مارَى، مُصارَّةٌ / صارَّ هـ ← ستیزه کردن.

**پاپیروس** /päpirus/ (گیا) البَرْدِيّ، النَّبَخَة، کُوْلان، الحِلال.

**پاپی شدن** /papey-šodan/ ← ۱. اصرار کردن، پافشاری کردن. ۲. تعقیب کردن.

**پاپیل** /päpil/ (پز) حُلَیْمَة، حُلْمَةٌ صغیرة، ثُغْلُول.

**پاپیون** /papiyyon/ (جانـ) ۱ ← پروانه. ۲. پاپیُون، الأُرْبَة.

**پات** /pät/ [في الشَّطرنج] إخراجُ الشّاه.

**پاتابه** /pätäbe/ السُّرمُوجَة، اللِّفافَة، المِشماة.

**پاتات** /pätät/ (گیا) أنْمانُ الكَمَر، بَطاطا حُلْوَة.

**پاتال** /pätäl/ ← پیر.

**پاتختی** /pätxati/ ۱. الصَّباحِيَّة. ۲. كُمُدٌ صغير.

**پاتریارک** /pätriyärk/ البَطْرَک، البَطْرِيَرک.

**پاتریس** /pätris/ البِطْرِيق.

**پاتریسین** /p.-in/ ← بطریق.

**پاتشولی** /pätšuli/ (گیا) ← پچولی.

**پاتک** /pätak/ (نظـ) هُجُومٌ مُضادٌّ.

**پاتن** /päten/ ۱ ← گالش. ۲. المِزْلَج.

**پاتوژن** /pätožen/ (پز) الواصِم، المُمْرِض ← بیماری‌زا.

**پاتوق** /pätuq/ المَآب.

**پاتولوژی** /pätoloži/ (پز) ← آسیب شناسی.

**پاتیس** /pätis/ الباتِيْسا.

**پاتیل** /pätil/ الحَلّة، الطِّنْجِير، المِمْصَل، الهَيْطَلَة.

**پاتیناژ** /pätinäž/ تَزَلُّج، تَزَحْلُق.

**پاجوش** /päjuš/ السَّنْسَق.

**پاچولی** /päculi/ (گیا) ← پچولی.

**پاچه** /päce/ يَدُ الحَيَوان، الكُراع، الكارِع.

**پاچه فروش** /p.-foruš/ الكُراعِيّ.

**پاچه‌ورمالیده** /p.-varmälide/ الوَقِح، الوَقِيْح.

**پاچین** /päcin/ ← دامن.

**پاخر** /pä-xar/ (گیا) ← پای خر.

**پاخوردن** /p.-xordan/ ← لگد خوردن.

**پادادن** /p.-dädan/ ← اتّفـاق افتادن. پیـش آمـدن، رخ دادن، روی دادن.

**پاداش** /pädäš/ ۱. أجْر، أُجْـرَة، الإكْراميَّـة، الجارِيَـة، الجَـزاء، الإجارَة، الحِسبَـة، المُجازاة، الشُّكْـر، البَدَلِيَّـة، البَقْشِيْش، الجُعل، الجِعالَة، الشُّكْب، الشُّكْم، الشُّكْمَى، العاقِبة، العُقْبَـى، العَلاوَة، المُكافَأة، العِـوَض، التَّعْويض، المُقابِل، القِنـاوَة، النُّبْلَة، النُّجِيْرة. ۲. الثَّواب، المَثْـوَبة، المَثُوبَة، المُكافأة، الجَثاء، العَدْل، الحَرْث.

**پاداش دادن** /p.-dädan/ ۱. أجْراً / أجَرَ ـِ إيْجاراً / آجَرَ، جَزاءً / جَزَى ـِ بالشيءِ وعلـى الشَّيءِ، جِـزاءً ومُجازاةً / جازَى، مُكافاةً وكِفاءً / كافَى، مُكافَأةً / كافَأً هـ على ما كان منه، مُحامَلَةً / حامَلَ، دَيْناً / دانَ ـِ، مسائَدَةً / سائَدَ هـ على احسانه، شَكْباً / شَكَبَ ـُ، شَكْداً / شَكَدَ ـُ، شُكْراً وشُكْراناً / شَكَرَ ـُ عِزْفَةً / وعِزْفاناً وعِرفاناً وَمَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِ، إعْقاباً / أعْقَبَ، مُكارَمَةً / كارَمَ، مُماناةً / مانَى، مُوازَنَةً ووِزاناً / وَازَنَ، مُياداةً / ياذَى. ۲. إثابَةً / أثابَ، تَثْوِيْباً / ثَوَّبَ.

**پاداش دهنده** /p.-dahande/ الجازِي، المُكافِئ، الزَّنُوح.

**پاداش کـارمندان** /p.-e-karmandän/ عَلاوَةُ المُـوَظَّفِين الإداريِّيْن، مُكافَأةُ المُوَظَّفِيْن.

**پاداش گرفتن** /p.-gereftan/ إجْزاءً / أُجْزِيَ مج، اِجْتِزاءً / اِجْتَزَى، تَكافُؤاً / تَكافَأَ.

**پادتن** /pädtan/ الجِسْمُ المُضادّ.

**پادراز** /pä-deräz/ البُقَيْقَة.

**پادررفتن** /p.-dar-raftan/ ← لغزیدن.

**پا در گل** /p.-dar-gel/ ← ۱ ← گرفتار. ۲ ← شرمسار.

**پادرمیانی** /p.-d.-miyäni/ الوِساطَة ← میانجیگری.

**پادرمیـانی کـردن** /p.-d.-m.-kardan/ ← میانجیگـری کردن.

**پادر هوا** /p.-d.-havä/ ← معلَّق، بی اساس.

**پادزهـر** /pädzahr/ التِّـرْياق، البـازَهْر، حَجَـرُ البَنْزَهِيْـر، الدِّرْياق.

**پادشاه** /pädešäh/ ← شاه.

**پادشاه شدن** /p.-šodan/ ← شاه شدن.

**پادشاه کردن** /p.-kardan/ ← شاه کردن.

**پادشاهی** /p.-i/ ← شاهی.

**پادگان** /pädegän/ مَرْكَزُ الجُنْد، الحامِيَةُ العَسْكَرِيَّة، ثُكْنَةُ الجَيْش.

**پادگن** /pädgen/ مُوَلِّدُ المُضادّ.

**پادنگ** /pädang/ ← لنگر.

**پادو** /pädow/ ۱. أجِيْرُ دُكّان. ۲. خادِمُ المَنْزِل.

**پار** /pär/ پارسال.

**پارابلوم** /päräblom/ الغَدّارَة، المُسَدَّس.

**پاراتورمون** /pärätormon/ (پز) حاثَّةُ مُلْحَقّاتُ الدَّرَق.

**پاراتیروئید** /pärätiroid/ (پز) غُدَّةُ جَنْبَدَرَقِيَّة.

**پاراتیفوئید** /pärätifoid/ (پز) باراتیفوئید.

**پارازیـت** /pärazit/ ۱. شَـوْشَرَة، تَشْـوِيْـش. ۲. (جانــ)

المُعایش ← انگل.
**پارازیتولوژی** /pārāzitoloži/ ← انگل‌شناسی.
**پاراسمپاتیک** /pārāsampātik/ (پز) ← سلسله اعصاب.
**پاراشوت** /pārāšut/ مِهْبَطَة، المِظَلَّة، البُرْطُلَة، البُرْطُلَّة.
**پاراف** /pārāf/ تَأْشِيْرَة.
**پاراف شدن** /p.-šodan/ تَأَشُّراً / تَأَشَّرَ.
**پاراف کردن** /p.-kardan/ تَأْشِيْراً / أَشَّرَ، تَوْقِيْعاً / وَقَّعَ.
**پارافین** /pārāfin/ البَرافِيْن.
**پارافین جامد** /p.-e-jāmed/ شَمْعُ البَرافِيْن.
**پاراگراف** /pārāgrāf/ الفَقْرَة، المَقْطَع، البَنْد.
**پاراگونه** /pārāgu'e/ الباراجْوِيَة.
**پارالل** /pārālel/ المُتَوازِيان.
**پارالیزی** /pārālizi/ (پز) ← فلج.
**پارامتر** /pārāmetr/ الأَرْقامُ القِياسِيَّة.
**پارانشیم** /pārānšim/ (جانـ) ← بافت.
**پـارانویـا** /pārānoyā/ (پز) ۱. جُنُـونُ العَظَمَة، جُنُـونُ الإضْطِهاد. ۲. جُنُونُ الإرْتِياب.
**پاراوان** /pārāvān/ الحاجِـز، الحِظار، الذَّرْوَة، الـدَّرِيْئَة، البَرَقان.
**پارتنوژنز** /pārtenoženez/ التَّوالُدُ العُذْرِيّ أو البِكْرِيّ.
**پارتی** /pārti/ ۱ ← تکه، بخش ۱، دسته، گروه. ۲ ← طرفدار، حامی.
**پارتیزان** /pārtizān/ ← چریک.
**پارتینیوم** /pārtinium/ (شیمـ) بارْتِنْيُوم.
**پارچ** /pārc/ كُوْزُ الماء، شَفْشَقُ الماء.
**پارچه** /pārce/ القُماش، النَّسِيْج، المَنْسوج، السَّمْحاق، الأَسْتِيُّ.
**پارچه باف** /p.-bāf/ النَّسّاج.
**پارچه بافی** /p.-b.-i/ ۱. النَّسْج. ۲. مَعْمَلُ النَّسْج.
**پارچه فروش** /p.-foruš/ البَزّاز، القَمّاش، المِفْضلاتِيّ.
**پارچه فروشی** /p.-f.-i/ البِزازَة ← بزّازی.
**پارچه‌های پشمی** /p.-hāye-pašmi/ الأَقْمِشَةُ الصُّوفِيَّة.
**پاردسو** /pārdesu/ المِعْطَف، الرِّداء.
**پاردم** /pārdom/ القَوْش، الثَّفْر، العَقْرَب.
**پارس** /pārs/ ← عوعو.
**پارسا** /pārsā/ ← پرهیزگار.
**پارسا شدن** /p.-šodan/ ← پرهیزگار شدن.
**پارسال** /pārsāl/ السَّنَةُ الماضِيَة.
**پارسایی** /pārsāyi/ ← پرهیزگاری.
**پارسایی کردن** /p.-kardan/ ← پارسا شدن.
**پارسک** /pārsek/ فَرْسَخٌ نَجْمِيّ.
**پارس کردن** /pārs-kardan/ نَبِيْجاً ونُباجاً / نَبَجَ ـِ نَبْحاً ونُبُوحاً ونَبِيْحاً ونُباحاً وتَنْباحاً / نَبَحَ ـَ.
**پارسنگ** /pārsang/ كِمالَةُ الوَزْن، حَجَرَةٌ تُـوضع في كفَّة الميزان حتّى تَتَساوَى الكَفَّتان.
**پارشمن** /pāršoman/ الرِّق.
**پارشمینه** /pāršomine/ شبيهٌ بالرِّق.
**پارک** /pārk/ ۱. المُتَنَزَّه، الـرَّوْضَة، البُستـان، المُنْتَزَه، المِرْبَـد، المُراح، الـزَّرِيْبَة، حَـدِيْقَةٌ عـامَّة، الحـائِش. ۲. [اتومبیل] الرَّحْبَة، المَوْقِف.
**پارکابی** /pārekābi/ ← شاگرد راننده.
**پارک شهر** /pārk-e-šahr/ حَدِيْقَةٌ عامّة، المُنْتَزَهُ العامّ.
**پارک موتوری** /p.-e-motori/ (نظ) رَحْبَةُ مَيْدانٍ.
**پارکه** /pārke/ صَحْنُ المَحْكَمَة.
**پارکینسون** /pārkinson/ (پز) الخَطَران.
**پارکینگ** /pārking/ المَرْأَب.
**پارگی** /pāregi/ الشَّق، الوَهْي، الوَهْيَة، الخَرْق، الهَتْأ.
**پارگین** /pārgin/ الرَّجْع، الرَّجِيْع، الجِيَّة، الجُسّ.
**پارلمان** /pārlemān/ المَجْلِسُ النِّيابِـيّ، مَجْلِسُ النُّوّاب، النَّدْوَةُ النِّيابِيَّة.
**پارلمانتـاریسم** /pārlemāntārism/ بَرْلَمانِيَّـة، النِّظامُ البَرْلَمانِيّ.
**پارلمانتر** /pārlemānter/ ← پارلمانی.
**پارلمانی** /pārlemāni/ النِّيابِيّ.
**پارلمنت** /pārlement/ البَرْلَمان.
**پارملیها** /pārmelihā/ (گیا) الخَرَزِيّات.
**پـارنـاسیـا** /pārnāsiyā/ (گیـا) نبـاتٌ مـن فَصيلـةِ النَّيْدَمانِيّات. النَّيْدَمان، خانِقُ الذُّباب.
**پارناسیان** /pārnāsiān/ البَرْناسِيُّون.
**پارو** /pāru/ المِجْذاف، المِجْدَاف، المِقْـذَف، المِقْذاف، الرَّفْش، السَّيْب، الغادُوف، المِقْداف، المَقَذّ، المِغْدَف.
**پاروپاییان** /p.-pāiyān/ مِجْدافِيَّةُ الأَرْجُل.

**پارو زدن** /p.-zadan/ قَذفاً / قَذَفَ بـ تَجْـدِيفاً / جَدَّف، تَجْذِيفاً / جَذَّفَ، تَقْدِيفاً / قَدَّف.

**پاروزنی** /p.-zani/ التَّجْدِيف، التَّجْذِيف.

**پاروگیر** /p.-gir/ بَيْتُ المِجْداف، بَيْتُ المِقْذَف، شَكْزمو.

**پارومتر** /pärumetr/ (فز) المِزواز ← هواسنج.

**پارونی شیا** /päronišiä/(گیا) الحُـزنُـبط، حَشِيشَـةُ الدَّاحِس.

**پاره** /päre/ ۱ ← تکه. ۲ ← در یک. ۳ ← رشوه. ۴ ← الکِنِیزَر ← نیمه آجر. ۵. [درپاچه] مُقطَّع، مُمَزَّق، مَزِيق.

**پاره پاره** /p.-p./ ← تکه تکه.

**پاره پاره شدن** /p.-p.-šodan/ ← تکه تکه شدن.

**پاره پاره کردن** /p.p.-kardan/ ← تکه تکه کردن.

**پاره پوره** /p.-pure/ ← پاره پاره، تکه تکه.

**پاره‌خط** /p.-xat/ الجُزْءُ المُحْصُور في مستقيم ما.

**پاره‌دوز** /p.-duz/ ← پینه‌دوز.

**پاره شدن** /p.-šodan/ تَمَزُّقاً / تمزَّق، تَهَتُّكاً / تَهتَّكَ، اِنْهِتاكـاً / اِنهَتَكَ، اِنْجِيـاباً / اِنجاب، اِنْجِـذاذاً / اِنجَذَّ، تَفرِّياً / تَفَرَّى، اِنْفراءً / اِنْفَرَى، اِنْخراماً / اِنخَرَمَ، اِنْخراعاً / اِنْخَرعَ، تَخَرُّقاً / تَخرَّق، اِنْخراقاً / اِنْخَرَق، تَنسُّراً / تَنسَّرَ، تَفتُّقاً / تَفتَّق، اِنْفتـاقاً / اِنْفَتق، اِنْفـرازاً / اِنْفرَزَ الثَّـوبُ، تَقطُّعاً / تَقطَّعَ، تَفَصُّلاً / تَفَصَّلَ، قَيضاً / قاضَ بـ تَمَسِّياً / تَمَسَّى، تَمَشُّقـاً / تَمَشَّقَ، اِنْهِمـاءً / اِنهَمَأَ، اِهتِـراءً / اِهْتَرَى، تَهَرِّياً / تَهَرَّى، تَهَرُّءً / تَهَرَّءَ، اِخْرِيراقاً / اِخْرَوْرَقَ.

**پاره شده** /p.-šode/ الخَرِيق، المُمَزَّق، المُهْتَرِئ، المَزِق، المُخَرَّق، الفَتِيق، المَفْتُوق ← دریده.

**پاره کردن** /p.-kardan/ مَزْقاً و مَزْقَةً / مَزَقَ بُـ تَمْزِيقاً / مَزَّق، جَذّاً / جَذَّ ـُ، خَرْقاً / خَرَقَ بُـ تَخْرِيقاً / خَرَّق، بَذْعاً / بَذَعَ ـَ، جَـزْماً / جَزَمَ بـ خَـدْشاً / خَدَشَ بـ تَخْـدِيشاً / خَدَّش، خَـزْقاً / خَزَقَ ـِ [عـم] تَخْزِيقاً / خَزَّق، خَسْفاً / خَسَفَ بـ شَرْشَرَةً / شَرْشَرَ، شَبْرَقَةً / شَبْرَق، تَشْرِيطاً / شَرَّط، قَضْباً / قَضَبَ بـ فَتْقاً / فَتَقَ بُـ تَفْتِيقاً / فَتَّق، تَفْسِيخاً / فَسَّخَ، فَرْصاً / فَرَصَ ـُ الجلـدَ، فَرْياً / فَرَى بـ تَفْرِيَةً / فَرَّى، إفراءً / أفْرَى، فَلْعاً / فَلَعَ ـَ تَفْلِيعاً / فَلَّعَ، فَلْقاً / فَلَقَ بـ تَفلِيقاً / فَلَّق، قَطْعـاً و مَقطَعاً و تِقِطّـاعاً / قَطَعَ ـَ، قَيْضاً / قاضَ بـ تَمْزِيعاً / مَزَّعَ، مَشْقاً / مَشَقَ ـُ الثَّوبَ، نَتْراً / نَتَرَ ـُ، نَسْراً / نَسَرَ، تَنْسِيراً / نَسَّرَ، هَتْراً / هَتَرَ ـِ عِرْضَ فلانٍ، تَهْبِيتاً / هَبَّبَ، هَتْكاً / هَتَكَ ـِ السَّتْرَ، تَهْتِيكاً / هَتَّكَ، هَرْياً / هَرَى بـ هَرْبَدَةً / هَرْبَدَ، هَلْهَلَةً / هَلْهَلَ.

**پاره‌یی** /p.-yi/ قِطْعَةٌ، جُزْءٌ، بَعْضٌ، فِرْقٌ.

**پاریاب** /päryäb/ زراعةُ الـرِّيّ، السَّقْي، المَسْقَـوِيُّ من الزَّرْع.

**پاریلا** /päreylä/ (جانـ) الدُّمْيَة ← آب کوبیل، مـرغابی سیاه.

**پارینه‌سنگی** /pärinesangi/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ القَدِيم ← پالئولیتیک.

**پا زدن** /päzadan/ ۱ ← لگد زدن. ۲. [در دوچرخه] رَفْساً و رِفاساً / رَفَسَ ـِ.

**پازن** /päzan/ (جانـ) البازَن، البُزْل، الوَعِل.

**پازهر** /päzahr/ ← پادزهر.

**پازی** /päzi/ (گیا) الجاوَدار.

**پاس** /päs/ ۱ ← نگهبانی. ۲. الهَزِيعُ مـن اللَّيل، الهُدْء، الكَسْء، الهَجِيْع مـن اللَّيْل. ۳. الحِرَاسَة ← کشیک. ۴. [كُرةُ القدم] باس. المُناوَلَة.

**پاساژ** /päsäž/ المَرّ، المَجازُ، المَسْلَك، مجازٌ يُفضي إلى مختلف حُجَرات المَبْنَى أو أقسامه.

**پاساوان** /päsävän/ سَنَدُ مُرُور، رُخْصَةُ نَقْلٍ.

**پاسبان** /päsbän/ الحـارِس، الشُّـرطِيّ، البُـولِيـس، الشُّحْنَة، الشُّـرطَة، الـرَّقِيْب، مُحـافِظُ الأمـن، عَسْكَرِيّ، الأُتْرُور، التُّرْتـور، الأَمِيْنُ على الجِلْواز، الحافِـظ، الوَاقِي، الدَّيْـدَب، الدَّيْـدَبان، الـزَّائِع، الزِّبْنِيَّـة، الخَفِيْر، الغَفِيْـر، العاسّ، القَلَّاع.

**پاسبانی** /p.-i/ الحِرَاسَة، الحِفْظ، الخِفارَة.

**پاسپورت** /päsport/ پَاسَاپُورت، الجَواز.

**پاستورال** /pästoräl/(مسـ) الأوبرا الـرَّعَـوِيّة، اللَّحْـنُ الرَّعَوِيّ.

**پاستوریزاسیون** /pästorizäsiyon/ البَسْتَرَة.

**پاستوریزه** /pästorize/ مُعَقَّم.

**پاستوریزه کردن** /p.-kardan/ التَّعْقِيم.

**پاسخ** /päsox/ ۱. الجَـواب، المَجُوبَـة، التَّلْبِية، الـرَّدّ، الإجابَـة، الجابَـة، الجِيْبَة، الحَـوْر، المَحْوَرَة، المَحُـوْرَة، الرَّجْع، الـرُّجْعان، الرُّجْعَة، الرَجُوعَـة، الرُّجْعَى. ۲. [علمٌ

النَّفس] الإجابَة، الإستِجابَة.

**پاسخ دادن** /p.-dädan/ رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدُوداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ إليه جَواباً، إجابَةً / أجابَ، مُجاوَبَةً / جاوبَ، تَجاوُباً / تَجاوَبَ القومُ، اِسْتِجْواباً / اِسْتَجْوَبَ و اِستِجابَةً / اِسْتَجابَ هـ و له، إحارَةً / أحارَ الجَوابَ، اِنْصِياتاً / اِنصاتَ للأَمْرِ.

**پاسخ قطعی** /p.-e-qat'i/ جَوابٌ شافٍ.

**پاسخگویی** /p.-guyi/ الإسْتِجابَة ← پاسخ دادن.

**پاسخگوی** /p.-guy/ الحَوِيْر.

**پاسخ نامه** /p.-näme/ ۱. كِتابٌ جَوابِيّ. ۲. رِسالَةٌ جَوابِيَّة.

**پاس دادن** /p.-dädan/ ۱ ← نگهبانی کردن. ۲. [كُرَةُ القَدَم] مُناوَلَةٌ / ناوَلَ الكُرَةَ إلى ← پاس.

**پاسدار** /p.-där/ الحارِس، الماثِر.

**پاسداران امپراطور** /p.-d.-än-e-emperätur/ بريتُوريُون، حُرَّاسُ الإمْبراطُورِيِّ الرُّومانِيِّ.

**پاسدارخانه** /p.-d.-xäne/ ۱. [ژاندارمری] مَخْفَرُ الحَرَسِ. ۲. [شهربانی] مَضْبَحُ الحَرَسِ.

**پاسداری** /p.-d.i/ الحِراسَة، النِّطارَة، النَّطْر.

**پاسداری کردن** /p.-d.-i-kardan/ خَفْراً / خَفَرَ ـِ تَخْفِيْراً / خَفَّرَ.

**پاسکال** /päskäl/ [قانونٌ يا اصلٌ] باسكال، وَجْدَةُ الضَّغْطِ.

**پاسگاه** /päsgäh/ المَخْفَر.

**پاسگاه پلیس** /p.e-polis/ مَخْفَرُ الشُّرْطَةِ.

**پاسگاه ژاندارمری** /p.-e-žändärmeri/ مَخْفَرُ الدَّرَكِ.

**پاسگاه صحرایی** /p.-e-sahräyi/ رَبِيَّة.

**پاسگاه کنترل** /p.-e-kontorol/ نُقْطَةُ تَفْتِيْشٍ.

**پاسگاه مرزی** /p.-e-marzi/ مَخْفَرُ الحُدُوْدِ.

**پاسور** /päsur/ وَرَقُ اللَّعِبِ.

**پاسیار** /päsyär/ مُقَدَّمُ الشُّرطَة، عَقِيْدُ الشُّرطَة.

**پاسیفلورین** /päsiflorin/ (گیا) ← گل ساعت.

**پاسی فیسم** /päsifisme/ ← صلح طلبی.

**پاسیفیک** /päsifik/ ۱← صلح طلب. ۲← اقیانوس آرام.

**پاسیو** /päsiyo/ الفِناء المَرْصُوف.

**پاشا** /päšä/ الباشا.

**پاشام مغز** /päšäm-e-maqz/ (پز) أُمُّ الدِّماغ، أُمُّ الرَّأس، سِحاءَة، بِطانَةُ الجُمْجُمَة.

**پاشایی** /päšäyi/ باشَوِيَّة.

**پاشله** /päšäle/ (جانـ) ← نوک دراز.

**پاشنه بلند** /pašneboland/ حِذاءٌ كَعْب عالي. حِذاءٌ نِسائِيٌّ بِكَعْبٍ عالي.

**پاشنهٔ پا** /p.-ye-pä/ الكَعْب، العَقِب.

**پاشنهٔ در** /p.-ye-dar/ مِحْوَرُ البابِ.

**پاشنه‌کش** /p.-kaš/ لَبّاسَة، لَبِّيْسَة.

**پاشنهٔ کفش** /p.-ye-kafš/ كَعْبُ الحِذاء، كَمارَةُ النَّعْل، شِپْرْتَک.

**پاشویه** /päšuye/ ۱. (پز) تَنْقِيْعُ الرِّجْلِ بماءِ المِلْحِ، الإِبْتِراد. ۲. جِدارُ الحَوْض. ۳. مَجْرَى الحَوْض.

**پاشیدگی** /päšidegi/ الانْحِلال، التَّحَلُّل.

**پاشیدن** /päšidan/ نَثْراً ونِثاراً / نَثَرَ ـُ، تَنْثِيْراً / نَثَّرَ، بَذْراً / بَذَرَ ـُ حَثْواً و تَحْثاءً / حَثا ـُ التُّرابَ، رَشّاً و تَرْشاشاً / رَشَّ ـُ الماءَ، ذَرّاً / ذَرَّ ـُ إِشْعاعاً / أَشَعَّ، شَنّاً / شَنَّ ـُ الماءَ، ضَخّاً / ضَخَّ ـُ الماءَ، طَرْطَشَةً / طَرْطَشَ، نَسْفاً / نَسَفَ ـِ إِنْسافاً / أَنْسَفَ.

**پاشیده** /päšide/ النَّثِيْر، المَنْثُور، المُنْسَكِب.

**پاشیده شدن** /p.-šodan/ اِنْتِثاراً / اِنْتَثَرَ، تَناثُراً / تَناثَرَ، اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ، تَحَلُّلاً / تَحَلَّلَ، تَرَشُّشاً / تَرَشَّشَ الماءُ و نحوه، اِنْتِضاخاً / اِنْتَضَخَ الماءُ، اِنْكِشاحاً / اِنْكَشَحَ، اِنْقِشاعاً / اِنْقَشَعَ.

**پاغازی** /päqäzi/ (گیا) ← قازایاغی.

**پاغر** /päqor/ (پز) داءُ الفِيْلِ.

**پافشاری** /päfešäri/ الإضْرار، الإلْحاح، التَّشْدِيْد، الحَفاوَة، الحِفايَة.

**پافشاری کردن** /p.-kardan/ إِلْحاحاً / أَلَحَّ، تَشْدِيْداً / شَدَّدَ في كذا، صَمْصَمَةً / صَمْصَمَ، إِفْلاكاً / أَفْلَكَ في الأَمْرِ، فُنُوكاً / فَنَكَ ـِ كَلَباً / كَلِبَ ـَ عليه، إِلْثاثاً / أَلَثَّ عليه، لاطاً / لاطَ ـُ في الأمرِ، مَحْكاً / مَحَكَ ـَ و مَحَكاً / مَحِكَ ـَ، إِمْحاكاً / أَمْحَكَ، تَمَحُّكاً / تَمَحَّكَ، هَمْكاً / هَمَكَ ـُ هـ في الأَمْرِ.

**پافشاری کننده** /p.-konande/ اللَّجُوج، اللَّاج، المِلْحاح، الحَفِيّ.

**پافنگ** /p.-fang/ (نظ) كَما كُنْت، جَنْبُك سِلاح.

**پاک** /päk/ ۱. الطّاهِر، الطِّهر، الطِّهِيْر، الطَّهُور، الصّافي،

النَّظِيف، النَّقِيّ، البارد، بِلادَنَس، الحُجز، الحُرّ، الدِّهاق، الزَّاكِي، الزَّكِيّ، الصُّراح، الصَّرِيح، الصَّفاة، العاتِک، القَشِيب، المُمْتَحَن، النّاصِع، النَّصِيع، النُّقاخ، النَّمِير، الوَضِيء، الوَضّاء. ۲. المَحْض، الخالِص، الصِّرف، السّاذِج، السَّبِيک، الصُّولَج، الصُّولَجَة، الفَصِح، الفَصِيح، المَحّ، المَحِيث، النّاصِع، النَّصِيع. ۳. النَّزِه، المَعْصُوم، صاحِبَةُ العِصْمَة، البَرِيء، البَراء، المُقَدَّس، القُدُّوس، القِدِّيس، العُذْرِيّ.

**پاکباز** /p.-bāz/ ۱. المُقامِرُ الّذي يُقامِرُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ. ۲. العاشِق. ۳. الزّاهِد.

**پاکت** /pākat/ ۱. [میوه] المِلَفّ، المِلْفاف، الغِلاف، المَغْلَف، المُغَلَّف، پاکِيت، کِيس. ۲. [نامه] الظَّرْف.

**پاکدامن** /pāk-dāman/ العَفِيف، العَفّ، الوَرِع، المُحْصِن، [نث] المُحْصِنَة والحَصان والحاصِن، الطّاهِر، السَّتِير، البَرْز، [نث] البَرْزَة، الحِجْز، الحَنُوس، الحِيْطَة، طَيِّبُ الحُجْزَة، الفاضِل، الفَضِيل، ذُوفَضِيلَة، [نث] الفاضِلَة، النَّزْه، النَّزِه، النَّزِيه.

**پاکدامن شدن** /p.-d.-šodan/ إعفافاً / أعَفّ، وَرْعاً ووَرُوعاً / وَرِعَ يَرِعُ ويَوْرَعُ و وَرَعَ يَرَعُ و وَرُعَ يَوْرُعُ، نَزاهَةً / نَزُهَ ـُ نَزاهَةً ونَزاهِيَةً / نَزِهَ ـَ حَصانَةً / حَصُنَ ـُ بَرازَةً / بَرُزَ ـُ عَفافاً وعِفَّةً وعَفافَةً وعَفّاً / عَفَّ ـِ تَعَفُّفاً / تَعَفَّفَ.

**پاکدامنی** /p.-d.-i/ الوَرَع، العِفَّة، العَفاف، الطَّهارَة، الطُّهْر، طَهارَةُ الذَّيْل، البَرَاءَة، النُّزْهَة، الفَضِيلَة، البَتُولَة.

**پاکدل** /p.-del/ المُخْلِص، صافِي القَلْبِ، السّاذِج.

**پاکدلی** /p.-d.-i/ الإخْلاص، حُسْنُ القَصْدِ أو النِّيَّة.

**پاکدوزی** /p.-duzi/ لَفْقُ أو تَلْفِيقُ طَرَفَي الثَّوْبِ.

**پاکدوزی کردن** /p.-d.-kardan/ لَفْقاً / لَفَقَ ـِ و تَلْفِيقاً / لَفَّقَ طَرَفَي الثَّوْبَ.

**پاکزاد** /pākzād/ الأصِيل، كَرِيمُ المَحْتِد، النَّسِيب، كَرِيمُ الأصْل، عَرِيقُ النَّسَب، الرِّشْدَة.

**پاک‌ساز** /p.-sāz/ (شیمی) مُنَظِّف، مُطَهِّر، مادَّةٌ مُنَظِّفَة.

**پاک‌سازی** /p.-s.-i/ الهَذْب، التَّهْذِيب، التَّقْدِيس، التَّنْقِيَة، تَمْشِيط، تَطْهِير.

**پاک‌سازی محیط از حشرات** /p.-s.-i-ye-mohit az-hašarāt/ التَّفْلِيَة.

**پاکسازی منطقه** /p.-s.-i-ye-manteqe/ (نظ) تَمْشِيطُ المِنْطَقَة.

**پاکستان** /pākestān/ باكِسْتان.

**پاکستانی** /p.-i/ الباكِسْتانِي.

**پاک‌سرشت** /p.-serešt/ كَرِيمُ الأصْل.

**پاک‌شدگی** /p.-šodegi/ ۱. المَحْو، الطَّمْس، الطَّلْس. ۲. پاک شدن.

**پاک شدن** /p.-šodan/ ۱. طُهْراً وطُهُوراً و طَهارَةً / طَهَرَ ـُ تَطَهُّراً / تَطَهَّرَ، نَظافَةً / نَظُفَ ـُ تَنَظُّفاً تَنَظَّفَ، نَقَىً / نَقِيَ ـَ اِسْتِبْراءً / اِسْتَبْرَءَ من النَّجِسِ أو البَوْل، زَكاءً / زَكا ـُ تَزَكِّياً / تَزَكَّى، صَفْواً و صَفاءً و صُفُوّاً / صَفا ـُ الماءُ، وُضُوءاً و وَضاءَةً / وَضُؤَ يَوْضُؤُ الشَّيءُ. ۲. بُرُوءاً و بَراءً و بَراءَةً / بَرِئَ ـَ من العيب، جَلاءً و جَلالَةً / جَلَّ ـِ عن كذا، نَزاهَةً / نَزُهَ ـُ نَزاهَةً و نَزاهِيَةً / نَزِهَ ـَ قَداسَةً / قَدُسَ ـُ تَقَدُّساً / تَقَدَّسَ، تَمَحُّصاً / تَمَحَّصَ، اِنْمِحاصاً / اِنْمَحَصَ تَهَذُّباً / تَهَذَّبَ. ۳. اِمِّحاءً / اِمَّحَى، اِمْتِحاءً / اِمْتَحَى، تَمَحِّياً / تَمَحَّى، اِنْمِحاءً / اِنْمَحَى، طَمْساً و طُمُوساً / طَمَسَ ـِ اِنْطِماساً / اِنْطَمَسَ.

**پاک شده** /p.-šode/ ۱ ← پاک ا. ۲. المَمْحُوّ، المَمْحِيّ، المَمْسُوح، الطَّلْس.

**پاک کردن** /p.-kardan/ ۱. طَهْراً / طَهَرَ ـَ تَطْهِيراً / طَهَّرَ، تَطْيِيباً / طَيَّبَ، إطابَةً / أطابَ، تَنْظِيفاً / نَظَّفَ، نَقْياً / نَقَى ـِ إنْقاءً / أنْقَى، تَنْقِيَةً / نَقَّى، إصْفاءً / أصْفَى، تَوْضِئَةً / وَضَّأَ هـ بالماء، هَذْباً هَذَبَ ـِ تَهْذِيباً / هَذَّبَ، خَمّاً / خَمَّ ـُ اِخْتِماماً / اِخْتَمَّ، طَرْساً / طَرَسَ ـِ فَلْصاً / فَلَصَ ـُ شيئاً من شيءٍ، مَحْجاً / مَحَجَ ـَ اِنْتِضاحاً / اِنْتَضَحَ من كذا. ۲. تَخْلِيصاً / خَلَّصَ هـ إعْفاءً / أعْفَى هـ من الأمْر، تَنْزِيَةً / نَزَّى، تَبْرِيراً / بَرَّرَ هـ تَزْبِيَةً / زَبَّى، تَزْكِيَةً / زَكَّى هـ اللّٰهُ، مَحْصاً / مَحَصَ ـَ تَمْحِيصاً / مَحَّصَ، تَبْرِئَةً / بَرَّءَ. ۳. مَحْواً / مَحا يَمْحُو، مَحْقاً / مَحَقَ ـَ تَمْحِيقاً / مَحَّقَ، تَدْثِيراً / دَثَّرَ، مَسْحاً / مَسَحَ ـَ تَمْسِيحاً / مَسَّحَ، دُرُوساً / دَرَسَ ـُ حَتّاً / حَتَّ ـُ الشَّيءَ عن الثَّوبِ، حَكّاً / حَكَّ ـُ طَلْساً / طَلَسَ ـِ الكتابَةَ، طَلْمَسَةً / طَلْمَسَ، طَمْساً / طَمَسَ ـِ كَشْطاً / كَشَطَ ـِ وَمْساً / وَمَسَ يَمِسُ.

**پاک کن** /p.-kon/ المِمْحاة، المَحّايَة، المَسّاحَة، مِقْشَطُ الكِتابَة.

**پاک کننده** */p.-konande/* الطُّهور، المُطَهِّر، المُنَظِّف.

**پاکلاغی** */päkaläqi/* (گیا) رِجْلُ الغُراب، رِجْلُ الطَّیْر.

**پاک نژاد** */päk-nežäd/* الشَّرِیف، الحَسِیْب، الأَصِیل، النَّجِیْب، عَرِیْقُ النَّسَب، المَمْحُوض، الهِجان.

**پاک نژادی** */p.-n.-i/* الإصالَة، النَّجابَة، الهِجانَة.

**پاک نویس** */p.-nevis/* التَّبْیِیْضَة، المُبَیَّضَة.

**پاک نویس کردن** */p.-n.-kardan/* تَبْیِیْضاً / بَیَّضَ المکتوبَ.

**پاکوبی کردن** */päkubi-k./* دَبْدَبَةٌ / دَبْدَبَ بِرِجْلِه.

**پاکی** */päki/* ١. الطُّهْر، الطَّهارَة، الطُّهْرَة، الزَّکاة، السَّرارَة، النَّقاء، النُّقاوَة، الوَضاءَة، الوُضُوء، النَّظافَة. ٢. العِصْمَة، القَداسَة، القُدُس، العِفاف، طَهارَةُ الذَّیل، الخُلُوص، الهَذَب، النَّزاهَة، الصَّراحَة.

**پاکیزگی** */päkizegi/* ← پاکی ا.

**پاکیزه** */päkize/* ← پاک.

**پاکیزه شدن** */p.-šodan/* ← پاک شدن.

**پاکیزه کردن** */p.-kardan/* ← پاک کردن.

**پاگر** */pägr/* (جانـ) القُجّاج.

**پاگرد** */pägard/* صَدَفَةُ السُّلَّم، البَسْطَة.

**پاگشا** */p.-gošä/* إحتِفالُ أَهْلِ العَروسِ أو العَرِیسِ بعدَ عَقْدِ القِرانِ.

**پاگودا** */pägodä/* الباغُوذَة، الباغُود.

**پاگور** */pägur/* (جانـ) مُقَرَّنُ الذَّنَب.

**پاگون** */pägun/* نَوطَةٌ عَسْکَرِیَّة، شارَةٌ عَسْکَرِیَّة، الأَسْبَلِیْطَة.

**پالا** */pälä/* (جانـ) ← ایمپالا.

**پالاتین** */pälätin/* ← کاخ نشین.

**پالادیم** */pälädium/* (شیمـ) بَلّادِیُوم.

**پالادیوم** */pälädium/* (شیمـ) ← پالادیم.

**پالان** */pälän/* البَرْذَعَة، البَرْدَعَة، المَیْس، القَتَب، السَّرج، الوِکاف، الإکاف، القِتْب، الجَدْیَة، الحِلْب، الرّاحُول، الشَّعِیْب، الکُور، اللُّحج، الوَلِیَّة.

**پالان دوز** */p.-duz/* الرَّحّال، الأکّاف، البَرَاذِعِیّ.

**پالان فروش** */p.-foruš/* الأکّاف.

**پالانه** */päläne/* ← صافی.

**پالایش** */päläyeš/* ١. التَّکْرِیْر، التَّقْطِیْر، الإرْساب. ٢. (شیمـ) التَّنْقِیَة.

**پالایش کردن** */p.-kardan/* تَکْرِیْراً / کَرَّرَ النِّفطَ و غیرَه.

**پالایشگاه** */p.-gäh/* مَعْمَلُ التَّکْرِیْر، مِصْفاةُ النِّفط، مَصْنَعُ التَّکْرِیْر، مَصْفَی البِتْرَول.

**پالایشگاهی** */p.-g.-i/* المِصْفَوِیّ.

**پالت** */pälet/* المِضْرَب.

**پالتو** */pälto/* البَلْطُو، المِعْطَف، مِلْحَفَة، بالْطُو.

**پالغز** */pälaqz/* المَزْلَق، المَزْلَقَة، المَزَلَّة، المَدْحَضَة، الدَّحَضُ مِنَ الأمْکِنَةِ، الزَّلِیْج، الزَّلَق، الزَّلْق، الزَّلّ، الزَّلَل، الزَّلّاقَة، القَذَف، الزَّلِج.

**پالکی** */pälaki/* الحِلال، هَوْدَجُ الجِمالِ ← تخت روان.

**پالمیتین** */pälmitin/* (شیمـ) نَخْلِیْن.

**پالوانه** */pälväne/* (جانـ) ← پرستو.

**پالودن** */päludan/* ١ ← پالایش کردن. ٢ ← تصفیه کردن. ٣ ← صاف کردن.

**پالوده** */pälude/* ١. المُرَوَّق. ٢. الفالُوذ، الفالُوذَج، البَلُوزَة، المُهَلَّبِیَّة، الزَّلِیْل.

**پالونه** */pälune/* ← صافی.

**پالیز** */päliz/* ← باغ، بوستان.

**پالیزبان** */p.-bän/* ← باغبان.

**پالئو** */paleo/* القَدِیْم.

**پالئوزوئیک** */päleozoik/* الدَّهْرُ القَدِیْم.

**پالئوژن** */päleožen/* نِضْیْلِیْنِیّ [النِّصفُ الأوَّلِ مِنَ العَصْرِ الثُّلْثِیِّ].

**پالئوسن** */päleosen/* البالِیُوسِیْن.

**پالئوگرافی** */päleogeräfi/* بالیُو غِرافِیّ، عالِمٌ بالنصوص القدیمة.

**پالئولیتیک** */päleolitik/* ← پارینه سنگی.

**پالئونتولوژی** */päleontoloži/* عِلْمُ الإحاثَة.

**پامال کردن** */pämälkardan/* ← پایمال کردن، لگد کردن، لگدمال کردن.

**پامچال** */pämcäl/* (گیا) زَهْرَةُ الرَّبِیْع، الزُّغْدَة.

**پامچال امریکایی** */p.-e-amrikayi/* (گیا) زُغْدَةٌ أمِیْرَکِیَّة.

**پامچال شب** */p.-e-šab/* (گیا) الأخْذَرِیَّة.

**پامچالها** */p.-hä/* الرَّبِیْعِیّات.

**پا منبری** */pämenbari/* تلمیذُ الخطیبِ الجالسُ بجوارِ

المنبر.

**پان** /pän/ ۱. (گیا) ← تامول. ۲. کُلّ، جَمِیْع، عامّ.

**پان آمریکن** /p.-ämerikan/ خاصٌ بِجَمِیْعِ بُلْدانِ أَمِیْرَکَةِ الشَّمالیّةِ والوُسْطَى والجُنُوبیّةِ أَوْ جَمِیْعِ شُعُوبِها.

**پان آمریکنیسم** /p.-ä-ism/ حَرَکَةُ الجامعةِ الأمیرکِیَّة.

**پان اسلاویست** /p.-eslävist/ ذُوعَلاقَةٍ بالجامِعَةِ السّلافِیَّة.

**پان اسلاویسم** /p.-eslävism/ الجامِعَةُ السّلافِیَّة.

**پاناما** /pänämä/ باناما.

**پان ایرانیست** /p.-iränist/ ذُوعَلاقَةٍ بالجامِعَةِ الإِیْرانِیَّة.

**پان ایرانیسم** /p.-iränism/ الجامِعَةُ الإِیْرانِیَّة.

**پان تورکیست** /p.-turkist/ ذُوعَلاقَةٍ بالجامِعَةِ التُّرْکِیَّة.

**پان تورکیسم** /p.-turkism/ الجامِعَةُ التُّرْکِیَّة.

**پانتوگراف** /päntogräf/ المِنْساخ.

**پانتومتر** /päntometr/ المِزْواة.

**پانتومیم** /pantomim/ إِیْمائِیَّة.

**پانته ئیسم** /panteism/ (فلـ) أَحَدِیَّة، وَحْدَةُ الوُجُود.

**پانتئون** /pänteon/ بانتیون، مَجْمَعُ الأَرْبابِ عِنْدَ القُدَماءِ.

**پانچو** /pänco/ (نظ) عَباءَةٌ کِیْمیاوِیَّة.

**پاندا** /pändä/ (جانـ) الدُّبُّ الأَبْقَع.

**پاندول** /pändul/ البَنْدُوْل ← آونگ.

**پاندول الکتریکی** /p.-e-elekteriki/ (فز) البَنْدُوْلُ الکَهْرَبائِیّ.

**پاندول ساعت** /p.-e-sä'at/ بَنْدُوْلُ السّاعَة، خَطّارُ السّاعَة، رَقّاصُ السّاعَة.

**پانزده** /pänzdah/ خَمْسَةَ عَشَرَ.

**پانزدهم** /p.-hom/ الخامِسَ عَشَر، الخامِسَةَ عَشَر.

**پانزدهمین** /p.-in/ ← پانزدهم.

**پان ژرمانیست** /pänžermänist/ ذُوعَلاقَةٍ بِجِرْمانَوِیَّة.

**پان ژرمانیسم** /pänžermänism/ جِرْمانَوِیَّة، الجامِعَةُ الجِرْمانِیَّة.

**پانسمان** /pänsemän/ التَّضْمِیْد، الضِّماد.

**پانسیون** /pänsiyon/ السَّکَنُ و طَعام، الإِعالَة، المَثْوَى، النُّزُل، البَنْسِیُون.

**پانسیونر** /p.-ner/ ۱. صاحِبُ الوَظِیْفَةِ أو الرّاتِب. ۲. طالِبٌ داخِلِیّ.

**پانصد** /pänsad/ خَمْسَمِأَة.

**پانصدم** /p.-om/ الخامِسَةُ مِأَة.

**پانصدمین** /p.-omin/ ← پانصدم

**پان عربیست** /pänarabist/ ذُوعَلاقَةٍ بِجامِعَةِ العُرُوْبَة.

**پان عربیسم** /pänarabism/ جامِعَةُ العُرُوْبَة.

**پانکراس** /pänkräs/ (پز) غُدَّة حُلْوَة، مِعْقَد، بَنْکَرِیاس، مُعَثْکَلَة.

**پانکروماتیک** /pänkromätik/ بانْکُروماتِیّ.

**پانگولن** /pängolen/ (جانـ) أُمُّ قِرْفَة.

**پانوراما** /pänorämä/ ← منظره، دورنما.

**پانورامیک** /pänorämik/ ← منظره‌یی، دورنمایی.

**پانویس** /pänevis/ الإِزار ← پاورقی.

**پان هلنیست** /pänhellenist/ ذُوعَلاقَةٍ بِبِلادِ الیُونانِ کُلِّها أَوْ بالیُونانِیِّیْنَ جَمِیْعاً.

**پان هلنیسم** /pänhellenism/ الجامِعَةُ الهَلِّیْنِیَّةُ أو الیُونانِیَّة.

**پاورچین** /pävarcin/ السَّیْرُ بِتُؤَدَةٍ بِدُوْنِ صَوْتٍ.

**پاورقی** /pävaraqi/ ذَیْلُ الصَّحِیْفَةِ مِنَ الکِتابِ، الحاشِیَة، الهامِش، التَّعْلِیْق، التَّعْلِیْقَة.

**پاورقی نوشتن** /p.-nevеštan/ تَذْیِیْلاً / ذَیَّلَ الکتابَ.

**پاولی** /päoli/ [اصل] قاعِدَةُ پُولِی.

**پاولیسینها** /pävelisianhä/ ← بَیالِقَة.

**پاویون** /päviyyün/ ← کاخ.

**پایاب** /päyäb/ المَخاضَة.

**پایاپای** /päyäpäy/ القِیاضَة، التَّبادُل، المُبادَلَة، المُقایَضَة، عَلَى طَرِیْقِ التَّقاصّ ← تهاتر.

**پایاپای کردن** /p.-kardan/ مُقاصَّةً / قاصَّ.

**پای افزار** /päyafzar/ ← کفش.

**پایان** /päyän/ الآخِر، الأَخَرَة، الأُخْرَة، المُؤَخَّر، الخاتِمَ، الخاتِمَة، الخِتام، العاقِبَة، الغایَة، المُنْتَهَى، النُّهاء، النِّهایَة، الإِنْتِهاء، النَّتِیْجَة، الأَمَد، الإِنَى، التَّأْرِیْخ، التَّأْوِیْل، المَبْلَغ، الباع، الجَهْد، الحَدّ، الحَیْق، الدّابِر، الدُّبُر، الدَّهْر، الذُّناب، الذَّیْل، الرِّدْف، الشَّأْو، الشُّداء، الصَّیْرُورَة، المَصِیْر، الطَّرَف، العَجْس، العُجْس، العُقْب، العُقْبَى، العُمْق، الغِبّ، المَغَبَّة، الغابِر، الفَناء، الأَقْصَى، القَضاء، الإِنْقِضاء، القافِیَة، الکُراع، الکُسْء، المُدْیَة،

المَدَی، المِیْداء، الإنجاز، النَّصّ، النَّفاد، النُّهْیَة، المَنْهاة.

**پایان پذیر** /p.-pazir/ لَهُ آخِر، المَحْدُوْد، المُتَناهِي.

**پایان خدمت** /p.-e-xedmat/ (نظ) التَّسْرِیْح.

**پایان دادن** /p.-dädan/ إتماماً / أتَمَّ، تَتْمِیماً / تَمَّمَ، اِنْهاءً / أنْهَی، تَنْهِیَةً / نَهَّی، اِخْتِتاماً / اِخْتَتَمَ، خَتْماً و خِتاماً / خَتَمَ ـِ، تَخْتِیْماً / خَتَّمَ، قَضاءً / قَضَی ـِ علی الشَّيءِ، إکْمالاً / أکْمَلَ، تَکْمِیْلاً / کَمَّلَ، أتْیاً و أُتِیّاً و إتْیاناً و إتْیانَةً و مَأتاةً / أتَی ـِ، إیْزاءً / آزَی، إخماماً / أخَمَّ، تَشْطِیْباً / شَطَّبَ، إفراغاً / أفْرَغَ، تَفْرِیْغاً / فَرَّغَ، اِسْتِفْراغاً / اِسْتَفْرَغَ، اِسْتِنْفاداً / اِسْتَنْفَدَ، إیْفاراً / أوْفَرَ، وَفاءً / وَفَی یَفِي، إنْجازاً / أنْجَزَ، تَنْجِیْزاً / نَجَّزَ، تَجْزاً / نَجَزَ ـُ.

**پایان شناسی** /p.-šenasi/ الإیْمانُ بالأُخْرَوِیّات.

**پایان کار** /p.-e-kär/ القُصْرَی.

**پایان ناپذیر** /p.-näpazir/ غَیْرَ مُتَناهٍ.

**پایان نامه** /p.-näme/ رِسالَة، أُطْرُوْحَة.

**پایانه** /päyäne/ ← ترمینال ۲.

**پایان یافتن** /p.-yäftan/ إخْتاماً / أخْتَمَ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَی، تَناهِیاً / تَناهَی، کَمالاً و کُمُولاً / کَمَلَ ـُ و کَمُلَ ـُ و کَمِلَ ـَ، تَکَمُّلاً / تَکَمَّلَ، تَکامُلاً / تَکامَلَ، اِکْتِمالاً / اِکْتَمَلَ، تَأدِّیاً / تَأدَّی، حَمّاً / حُمَّ ـُ مج، ذَهاباً و ذُهُوباً و مَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ، تَراقّاً / تَراقَّ، غِبّاً و غُبُوباً / غَبَّ ـِ، فَوْتاً و فَواتاً / فاتَ ـُ، اِنْقِضاءً / اِنْقَضَی، نَجَزاً / نَجِزَ ـَ.

**پای برنجن** /päy-baranjan/ الخَلْخال، الخَلْخَل، الوَضَح، المِجْوَل، الخَدَمَة.

**پای بست** /p.-bast/ الأسّس، أصْلُ الحائِط، الرُّبْض، الرُّهْص.

**پای بند** /p.-band/ ← پابند، گرفتار.

**پای بند شدن** /p.-band-šodan/ ← گرفتار شدن.

**پای پیچ** /p.-pic/ ۱ ← پاتابه. ۲. [هر دور از دورهای پیچ] خُطوَةُ اللَّوْلَب.

**پایتابه** /p.-täbe/ ← پاتابه.

**پایتخت** /p.-taxt/ العاصِمَة، الحاضِرَة، تَخْتُ المَمْلَکَة، کُرْسِيُّ المَمْلَکَة، قاعِدَةُ البِلاد، قَصَبَةُ البِلاد، أُمُّ القُرَی.

**پای خر** /pä-ye-xar/ (گیا) حَشِیْشَةُ السُّعال، خُطْوَةُ الحِمار.

**پای خرس** /p.-ye-xers/ (گیا) رِجْلُ الدُّبّ.

**پایدار** /päydär/ الثّابِت، الباقِي، المُقاوِم، المُصِرّ، أخُو، ثِقَة، المِبَلّ، الرّاسِخ، السَّرْمَد، السِّجِّیْن، المَتْن، المَتِیْن، المَکِیْن، المَنْصُوب، النّاهِض، الواصِب، الوَطِیْد.

**پایدار شدن** /p.-šodan/ ۱. ثُبُوتاً و ثَباتاً / ثَبَتَ ـُ، تَقَرُّراً / تَقَرَّرَ، رُسُوخاً / رَسَخَ ـُ، صُمُوداً / صَمَدَ ـُ، قُصُوصاً / قَصَّ ـِ، إقامَةً / أقامَ علی، تَوَثُّقاً / تَوَثَّقَ، وَصْداً / وَصَدَ یَصِدُ، تَوَطُّداً / تَوَطَّدَ، ← استوار شدن، پابرجا شدن. ۲ ← دوام یافتن.

**پایدار کردن** /p.-kardan/ إرْساخاً / أرْسَخَ، تَرْسِیْخاً / رَسَّخَ.

**پایداری** /päydäri/ الثَّبات، الرُّسُوخ، القَرار، التَّقْرار، البَقاء، الأوْب، اِسْتِتْباب، الإحْتِمال، التَّحَمُّل، الدَّأب، الدُّؤُوْب، الدَّوْم، الدَّوام، الصَّدّ، العَدْل، المُعارَضَة، الإعْتِراض، اللِّیاق، النَّصْب، الإنْتِصابِيّ، المُناهَضَة، الوَتِیْرَة.

**پایداری کردن** /p.-kardan/ إصْراراً / أصَرَّعلی، قَراراً و قُرُوراً / قَرَّ ـِ علی الأمْر، مُداوَمَةً / داوَمَ، مُقاوَمَةً / قاوَمَ، لَجاجاً و لَجَجاً و لَجاجَةً / لَجَّ ـِ في الأمْر، تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ، قَوْماً / قامَ ـُ علی الأمْر، قُمُوداً / قَمَدَ ـِ، صَمْصَمَةً / صَمْصَمَ، عَتْرَسَةً / عَتْرَسَ، تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ علیه، مُعانَدَةً / عانَدَ، مُناصَبَةً / ناصَبَ، مُناهَضَةً / ناهَضَ، مُواظَبَةً / واظَبَ، مُواکَبَةً / واکَبَ و مُواکَظَةً / واکَظَ علی الأمْر، وَکْظاً / وَکَظَ یَکِظُ و وَقْظاً / وَقَظَ یَقِظُ علی الأمْر، سَدَماً / سَدِمَ ـَ بالشَّيءِ، تَرَزُّناً / تَرَزَّنَ في الأمْر.

**پایدام** /päy-däm/ المِلْواح، الرّامِج، الزّامِق.

**پای سپر کردن** /p.-separ-kardan/ ← پایمال کردن، لگدمال کردن.

**پای شیر** /p.-šir/ (گیا) الذُّنْیان.

**پای عمود** /p.-e-amud/ (رضـ) مَوْقِعُ العَمُود.

**پایک گل** /päyak-e-gol/ (گیا) الرُّجَیْلَة.

**پای کلاغ** /pä-ye-kaläq/ (گیا) ← پاکلاغی.

**پایکوبی** /päykubi/ الرَّقْص.

**پایکوبی کردن** /p.-kardan/ ← رقصیدن.

**پای گاو** /päy-e-gäv/ (گیا) رِجْلُ البَقَر.

**پایگاه** /p.-gäh/ ۱. المَقام، الرُّتْبَة، المَرْتَبَة. ۲. (نظ)

القاعِدَة.

**پایگاه نظامی** /p.-g.-e-nezämi/ القاعِدَةُ العَسْكَرِيّة.

**پایگاه هوایی** /p.-g.-e-haväyi/ القاعِدَةُ الجَوِّيّة.

**پایمال شدن** /päymäl-šodan/ ← لگدمال شدن.

**پایمال کردن** /p.-kardan/ ← لگدمال کردن.

**پایمردی** /päymardi/ ← میانجیگری.

**پایمردی کردن** /p.-kardan/ ← میانجی کردن.

**پاینت** /päynt/ البايْنْت.

**پایندان** /päyandan/ ← کفیل.

**پایندانی** /p.-i/ ← کفالت.

**پایندگی** /päyandegi/ دَوام، بَقاء ← همیشگی.

**پاینده** /päyande/ ← همیشه، جاوید.

**پایور** /päyvär/ ← افسر پلیس.

**پایه** /päye/ ۱. الأساس، الأصْل، القاعِدَة، الإسّ، الأُمّ، الإباضَة، الجَحْش، الجِمالَة، الحَمّالَة، الرَّكِيْزَة، المُرْتَكَز، الرُّكْن، الزِّبْئر، الزّافِرَة، السّاق، السِّنْخ، الصُّلْبَة، الصِّنْء، العَتَبَة، العِماد، العُمْدَة، العَرْش، القَدْر، المِغْيار، الوَطِيْدَة. ۲. الرُّتْبَة، المَرْتَبَة، المَقام، الدَّرَجَة، المَرْهَصَة. ۳. (رض) ← توان ۲. ۴. الشَّخط، الشَّخطَة، عُودٌ صغيرٌ يُوْضَعُ تَحتَ القَضِيْبِ من قُضْبانِ الكَرْمِ لِيُرْفَعَ العَناقِيْدُ عَنِ الأرْضِ.

**پایهٔ چراغ** /p.-ye-ceraq/ المائِلَة.

**پایهٔ خمپاره** /p.ye-xompäre/ (نظ) الرَّكِيْزَةُ الهاوَن.

**پایه‌دار** /p.-där/ المُقْتَدِر، ذُودَرَجَة، ذُورتبة، ذُومقامٍ رفيعٍ.

**پایه داران** /p.-därän/ (جانـ) ذَواتُ الرُّجَيْلَة، ذَواتُ الذُّنَيْب.

**پایهٔ مسیر گلوله** /p.-ye-masir-e-golule/ (نظ) قاعِدَةُ المُحَرِّك.

**پایه و یدک کش** /p.-va-yadakkaš/ (نظ) الرَّكِيْزَةُ مع الحامِل.

**پاییدن** /päyidan/ ۱ ← نگهبانی کردن. ۲ ← درنگ کردن ۳ ← پایداری کردن. ۴ ← دوام یافتن.

**پاییز** /päyiz/ الخَرِيْف.

**پاییزی** /p.-i/ الخَرِيْفِيّ.

**پایین** /päyin/ تَحْت، دُوْنَ، الدَّرْک، آخِر، السّافِل، الأسْفَل، السَّفِيْل، المَسْفَلَة، القاع، المُنْخَفِض، المَخْفُوض.

**پایین آمدن** /p.-ämadan/ ← فرود آمدن.

**پایین آوردن** /p.-ävardan/ ← فرود آوردن.

**پایین افتادن** /p.-oftädan/ ← فرو افتادن.

**پایین بردن** /p.-bordan/ ← پایین آوردن.

**پایین تنه** /p.-tane/ القِسْمُ السُّفْلِيُّ لِلْبَدَنِ.

**پایین دست** /p.-dast/ ← زیردست، خوار.

**پایین رفتن** /p.-raftan/ ← پایین آمدن.

**پایین شهر** /p.-e-šahr/ مَسْفَلَةُ المَدِيْنَة.

**پایینی** /p.-i/ تَحْتانِيّ، السُّفْلِيّ، الخَفْض، التَّخْفِيْض.

**پپتون** /pepton/ (شیمـ) البَپْتُون، الهَضُون.

**پپسین** /pepsin/ (شیمـ) البَبْسِيْن، الهَضْمِيْن.

**پت** /pat/ ← پُرز.

**پت** /pet/ (جانـ) ← بید.

**پتاس** /potäs/ (شیمـ) البُوتاس، القِلْي، البُوْطاس، پوتاسّا ← پوتاس.

**پتاس سوزآور** /p.-e-suzävar/ (شیمـ) ← پتاس محرق.

**پتاس محرق** /p.-e-mohreq/ (شیمـ) پُوْتاسّا كاوِيَة.

**پتاسیم** /potäsyom/ (شیمـ) البُوتاسِيُوم، البُوطاسِيُوم ← پوتاسیوم.

**پتال** /petäl/ (گیا) ← کاسبرگ.

**پتالوئید** /petälo'id/ (گیا) ← البَتَلانِيّ.

**پتانسیل** /potänsiyel/ (فز) الجُهْد.

**پتانسیل الکتریکی** /p.-e-elektriki/ (فز) الجُهْدُ الكَهْرَبائِيّ.

**پتانسیل بحرانی** /p.-e-bohräni/ (فز) الجُهْدُ الحَرِج.

**پتانسیل برقی** /p.-e-barqi/ (فز) ← پتانسیل الکتریکی.

**پتانسیل جرقش** /p.-e-jaraqqeš/ (فز) جُهْدُ إحْداثِ التَّفْرِيْغِ الشَّراري.

**پتانسیل مغناطیسی** /p.e-meqnätisi/ (فز) جُهْدٌ مِغْنَطِيْسِي.

**پتانسیل مولی قطبی** /p.-e-muli-ye-qtbi/ (فز) الجُهْدُ الجُزَيئِيُّ الغرامِيّ القُطْبِيّ.

**پتانسیل یونش** /p.-e-yuneš/ (فز) جُهْدُ التَّأيُّن.

**پتانسیومتر** /potänsiumetr/ (فز) ← توان سنج.

**پتاوی** /patavi/ (گیا) ← بادرنگ.

**پت پت** /petpet/ ۱. صَوْتُ لِسانِ لَهَبِ الشَّمْعِ أو صوتُ فتيلِ السِّراج. ۲. صوتُ مُحَرِّكِ السَّيّارة.

**پ. ت. ت** /pe-te-te/ اِصْطلاحٌ لِلْبَرِيْدِ و البَرْقِيَّةِ و الهاتِفِ.

**پتروداکتیل** /peterodäktil/ (جانـ) الزّاحِفُ المُجَنَّح.

**پتـرودون** /peterodon/ (جانـ) البِتِيْـرُودُون [حَيَـوانٌ مُنْقَرِضٌ].

**پتروشیمی** /petrošimi/ (شیمـ) البِتْرُوْلُ الكِيْمِياوِيّ.

**پترول** /petrol/ ← نفت.

**پترونیس** /petero'is/ (جانـ) الجِناح، الجَدّادَه.

**پتریگوت** /peterigot/ (جانـ) المُجَنَّح [حَيَوانٌ مُنْقَرِضٌ].

**پتـک** /potk/ المِطْـرَقَـة، المِطْـراق، الإِرْزَبَّـة، الأُمَيْمَـة، الخَنْـزَرَة، المِـرْزَبَّة، المِـرْزَبَـة، المِـرْصافَـة، السِّنْطـاب، الشّاقُوف، الصَّوْقَر، الصّاقُور، المِلْطاس، المِطَل.

**پتو** /patu/ البِطانِيَة، البَطّانِيَّة، الـدِّثار، الجِرام، الحَرِيْم، [عم] بلانْكِت.

**پت و پهن** /pat-o-pahn/ ← پهن.

**پتومائین** /petomäyn/ (شیمـ) التُّوْمِيْن.

**پته** /pate/ ← پروانـه، جواز، بلیـط، «~ روی آب انداختن» ← رسوا کردن.

**پتی** /pati/ ۱ ← خالی. ۲ ← برهنه.

**پتیاره** /patyäre/ ۱ ← بلا. ۲ ← زشت. ۳ ← بدکار.

**پتیالین** /patyälin/ (پز) لُعابِيْن.

**پچبلند** /pecblend/ (شیمـ) البِتْشْبْلَنْد.

**پچ پچ** /pec pec/ فَتْفَتَة، الفُتافِت، البَرْبَرَة.

**پچ پچ کردن** /p.-kardan/ بَرْبَرَةٌ / بَرْبَرَ، فَتْفَتَةٌ / فَتْفَتَ هُـ و لَهُ.

**پچولی** /paculi/ (گیا) بَتْشُولِي.

**پخ** /pax/ ۱. مائِل، مَشْطُوب، أَشْدَف، حـافَةٌ مَشْطُوبَةٌ أو مَشْطُوفَةٌ أو مَشْدُوفَةٌ، حافَـةٌ مائِلَة، الشَّطِيْبَة، حَدٌّ مائِل. ۲ ← پهن.

**پخت** /poxt/ ← پختن.

**پخت کردن** /p.-kardan/ ← پختن.

**پختگی** /poxtegi/ النُّضْج، الإِنَى.

**پختن** /poxtan/ طَبْخاً / طَبَخَ ـُ تَطْبِيْخاً / طَبَّخَ، إِنْضاجاً / أَنْضَجَ، طَهْياً / طَهَى ـِ طَهْواً / طَهاـُ تَرْمَدَةً / تَرْمَدَ، إِخْناذاً / أَخْنَذَ، رَوْجاً و رَواجاً / رَاجَ ـُ تَسَلُّقاً / تَسَلَّقَ، تَشْوِيَةً / شَوَّى، شَنْطاً / شَنَطَ ـُ طَجْناً / طَجَنَ ـُ تَطْجِيْناً / طَجَّنَ، إهْذاءً / أَهْذَى، هَرْأً / هَرَأَ ـَ إهْراءً / أَهْرَأَ، تَهْرِيْئاً / هَرَّأَ، تَنْضِيْجاً / نَضَّجَ.

**پختنی** /p.-i/ الطِّبْخ.

**پخت و پز** /p.-o-paz/ ← پختن.

**پخت و پز کردن** /p.-o-p.-kardan/ ← پختن.

**پخته** /poxte/ ۱. المَطْبُوخ، المُنْضَج، الطَّبِيْـخ، النّاضِج، النَّضِيْج، المَسْلُوق، الطِّبْخ، السَّلِيْـق، الطُّهْيَة، المُهْثَري بالطَّبْخ. ۲. الضّابِط، البازِل، السِّياسِيُّ المُحنَّك ← دانا.

**پخته شدن** /p.-šodan/ طَبْخاً / طُبِخَ ـُ مـج، إنْطِباخاً / إنْطَبَخَ، نَضْجاً / نَضِجَ ـَ تَنْضِيْجاً / نَضَجَ الثَّمَرُ، ثُمُوراً / ثَمَرَ ـُ الشَّيءُ.

**پختی** /paxti/ (رضـ) الأُهْلِيْلِيْجِيَّة.

**پخ دادن** /pax-dädan/ شَطْباً / شَطَبَ ـُ و شَطْفاً / شَطَفَ ـُ الحافَةَ.

**پخش** /paxš/ ۱. التَّقْسِيْم، التَّفْرِيْق، الإذاعَة، التَّوْزِيْع. ۲. (فز) التَّشَتُّت، التَّشْتِيْت.

**پخش اخبار** /p.-e-axbär/ إذاعَةُ الأَخْبار.

**پخش ذره‌ها** /p.-e-zarrehä/ (فز) إِنْتِشارُ الجُسَيْمات.

**پخش رادیویی** /p.-e-radyoyi/ الإذاعَة.

**پخش شـدن** /p.-šodan/ ۱ ← پـراکنده شـدن. ۲ ← تقسیم شدن. ۳. ذَيْعاً و ذُيُوعاً و ذَيْعُـوعَةً و ذَيَعاناً / ذاعَ ـِ الخَبَرُ ← انتشار یافتن، فاش شدن.

**پخش کـردن** /p.-kardan/ ۱ ← پراکنـده کردن. ۲ ← تقسیم کردن. ۳. إذاعَةً / أذاعَ الخَبَرَ، إفْشاءً / أَفْشَى، إفْشاغاً / أَفْشَغَ الخَبَرَ ← انتشار دادن، فاش کردن.

**پخش گاز** /p.-e-gaz/ إِنْتِشارُ الغازات.

**پخش نور** /p.-e-nur/ (فز) التَّشَتُّت، تَشْتِيْـتُ الضَّوْءِ ← پراش، تفرّق.

**پخش‌وپلا** /p.-o-palä/ ← پراکنده.

**پخمگی** /paxmegi/ ← کودنی.

**پخمه** /paxme/ المُغَفَّل ← کودن.

**پدافند** /padäfand/ الدِّفاع.

**پدافند تعجیلی** /p.-e-ta'jili/ (نظ) دِفاعٌ عَلَى العَجَلِ.

**پـدافند دورتـادور** /p.-e-dowr-tä-dowr/ (نظ) دِفـاعٌ

مُحيطِيّ.

**پدافند متحرک** */p.-e-motaharrek/* (نظ) دِفاعٌ تَعَرُّضِيّ.

**پدافند همه‌جانبه** */p.-e-hamejänebe/* (نظ) دِفاعٌ صُنْدوقِيّ.

**پدافند هوایی عامل** */p.-e-havä-yiye-ämel/* (نظ) دِفاعٌ جَوِّيٌّ إيجابِيّ.

**پداگوژی** */pedägoži/* عِلْمُ التَّرْبِيَة، عِلْمُ أُصولِ التَّدْرِيس.

**پدال** */pedäl/* الدَّوّاسَة.

**پدال ترمز** */p.-e-tormoz/* دَوّاسَةُ الكابِحَة.

**پدال دنده** */p.-e-dande/* دَوّاسَةُ تَبديلِ السُّرْعَةِ الفاصِل.

**پدال گاز** */p.-e-gäz/* دَوّاسَةُ البِتْرُوْلِ أو البِنْزِيْن.

**پدر** */pedar/* أَبُو، أَبٌ، والِدٌ، البابا.

**پدرانه** */p.-äne/* أَبَوِيّ، والِدِيّ.

**پدر بزرگ** */p.-bozorg/* الجَدّ.

**پدر جد** */p.-jad/* الجَدُّ الأَعْلَى، أَبُو الجَدّ.

**پدر خدایی** */p.-xodä-yi/* النِّظامُ الأَبَوِيّ.

**پدرخواندگی** */p.-xändegi/* التَّرْبِيْب، التَّرَبُّب، التَّرْبِيْت.

**پدرخوانده** */p.-xände/* الرَّبِيْب.

**پدر روحانی** */p.-e-ruhäni/* الأَب، الأَنْباء.

**پدر زن** */p.-zan/* الحَمُو، الخَتَن، الحَم، الحَمَا.

**پدر سوختگی** */p.-suxtegi/* ← بدذاتی.

**پدر سوخته** */p.-suxte/* ۱. شَتْمٌ بِمَعْنَى مَنْ كانَ يَحْتَرِقُ أَبُوْهُ بِنارِ الجَحِيْم. ۲ ← بدذات. ۳ ← زرنگ.

**پدر شدن** */p.-šodan/* أُبُوّاً و إِباوَةً / أَبا ـُ «برای او هم ~ م و هم مادر»: أَبوتُهُ و أُمَمْتُهُ.

**پدرشوهر** */p.-šowhar/* الحَمُو، الخَتَن، الحَمَا، الحَم.

**پدر کشتگی** */p.-koštegi/* ← کینه.

**پدرکشی** */p.-koši/* قَتْلُ الوالِد.

**پدر مادردار** */p.-mädar-där/* اصيل.

**پدرمرده** */p.-morde/* يَتِيْمُ الأَب، اليَتِيْم.

**پدروار** */p.-vär/* أَبَوِيّ، والِدِيّ.

**پدر و مادر** */p.-o-mädar/* أَبَوانِ.

**پدری** */p.-i/* أُبُوّة، الوالِدِيّ، الأَبَوِيّ.

**پدری کردن** */p.-i-kardan/* أُبُوّاً و إِباوَةً / أَبا ـُ فلاناً.

**پدم** */padam/* (گیا) ← کاروان کش.

**پدنکول** */pedonkul/* (گیا) سُوَيْقَة، ذُنَيْب ← دم گل.

**پده** */pade/* (گیا) ← تبریزی، سپیدار.

**پدید** */padid/* ← آشکار، روشن، نمایان.

**پدید آوردن** */p.-ävardan/* ۱. إِحْداثاً / أَحْدَثَ، إِيْجاداً / أَوْجَدَ، إِنْشاءً / أَنْشَأَ. ۲ ← آشکار کردن.

**پدیدار** */padidär/* ← آشکار، نمایان.

**پدیدار شدن** */p.-šodan/* آشکار شدن، نمایان شدن.

**پدیدار کردن** */p.-kardan/* ← آشکار کردن، نمایان کردن.

**پدیداری** */p.-i/* ← نموداری.

**پدیده** */padide/* الظّاهِرة، الكائِن، الكائِنَة، اللّائحَة، فَلْتَةٌ مِنْ فَلَتاتِ الطَّبِيْعَة.

**پذرفتاری** */pazroftäri/* الذِّمَّة.

**پذیرا** */pazirä/* القابِل.

**پذیرانه** */p.-ne/* ← ورودیه

**پذیرایی** */p.-yi/* الضِّيافَة، الإِسْتِقْبال، الحَفْلَة، إِحْتِفال، حَفاوَة، إِحْتِفاء، التَّرْحِيْب، المَأْدُبَة.

**پذیرایی کردن** */p.-kardan/* تَضْيِيْفاً / ضَيَّفَ، إِضافَةً / أَضافَ، إِسْتِقبالاً / إِسْتَقْبَلَ، حَفاً و حِفايَةً و حَفاوَةً و تَحْفايَةً / حَفِيَ ـَ و إِحْتِفاءً / إِحْتَفَى به، أَدْباً / أَدَبَ ـِ و إِيْداباً / آدَبَ، إِيْلاماً / أَوْلَمَ، إِيْواءً / آوَى، تَأْوِيَةً / أَوَّى، إِئْواءً / أَتْوَى، حِماءً و مُحاماةً / حامَى عن ضَيْفِهِ، رَقْداً و رُقُوداً و رُقاداً / رَقَدَ ـُ عن ضَيْفِهِ، قِرًى و قَراءً / قَرَى ـِ، إِقْتِراءً / إِقْتَرَى الضَّيْفَ.

**پذیرش** */pazireš/* ۱. القَبُول، المَقْبُولِيَّة، تَقَبُّل، الإِجابَة، المُوافقة، الأَخْذ، الخُضُوع، التَّسْلِيْم، الإِقْرار، رُضَى، الرِّضْوان، المَرْضاة. ۲. (سیا) الإِعْتِماد. ۳. تَعَهُّدُ بِدَفْعِ الكَمْبِيالَةِ أو السَّنَدِ.

**پذیرش نامه** */p.-näme/* كِتابُ قَبولٍ، إِشعارٌ بِقَبُوْلٍ.

**پذیرفتار** */paziroftär/* ← پذیرنده.

**پذیرفتن** */paziroftan/* قَبُولاً / قَبِلَ ـَ، تَقَبُّلاً / تَقَبَّلَ، إِسْتِجابَةً / إِسْتَجابَ، إِمْتِثالاً / إِمْتَثَلَ، طَوْعاً / طاعَ ـُ و إِنْطِياعاً / إِنْطاعَ له، إِطاعَةً / أَطاعَ، أَخْذاً و تَأْخاذاً و مَأْخَذاً / أَخَذَ ـُ هـ، إِتِّخاذاً / إِتَّخَذَ، إِصْطِلاحاً / إِصْطَلَحَ على كذا، تَلْبِيَةً / لَبَّى، إِيْجاباً / أَوْجَبَ، تَوَلُّجاً / تَوَلَّجَ الأَمْرَ.

**پذیرفتنی** */p.-i/* المَقْبُول، يُصَدَّق.

**پذیرفته** */pazirofte/* المَقْبُول، المُسَلَّمُ بِهِ.

**پذیرنده** /pazirande/ القابِل.

**پذیره** /pazire/ ا← پیشباز، استقبال.

**پذیره شدن** /p.-šodan/ ← پیشباز کردن، استقبال کردن.

**پذیره‌نویسی** /p.-nevisi/ إكْتِتاب، إشْتِراكٌ في صَحِيْفَة.

**پر** /par/ الرِّيْش، النُّسَال، النُّسالَة، النَّسِيْل.

**پر** /por/ المَلْآن، الأَبْتَع، الباثِق، الثَّلِع، الجازِم، الجُماء، الجَمَام، الجَمّان، الحَبْلان، المَحْشُوّ، الحَشِيّ، الحافِل، الحَفِيل، المُسْتَحِيْل، الدِّخاس، الدَّمِع، الدُّمْعان، الدِّهاق، الزّاخِر، الشُّبْعان، الشّاحِن، المَشْحُون، الشُّكْران، مُصْمَت، المَطْحُوم، الأَعْجَر، المُغْرَم، الغاصّ، المُفْعَم، المُكْتَظّ، النَّشّاح، الطَّحِل، الطّافِح، الطَّفْحان، الطَّفّان، الطِّلاع، المَوْسُوق، الوَفْراء.

**پرآب** /p.-äb/ مَمْلُوءُ ماءٍ، طازَج ← آبدار.

**پرآب‌وتاب** /p.-ä-o-täb/ المُفَصَّل، كَثِيرُ الأَوْصاف.

**پرآشوب** /p.-äsub/ المُضْطَرِب.

**پرآواز** /p.-äväz/ الطَّنّان.

**پراپر** /poräpor/ لبريز.

**پراتیک** /perätik/ عَمَلِيّ.

**پر ادعا** /por-edde'ä/ المُدَّعِي، المُخْتال، أنانِيّ، الدَّعِيّ.

**پر ارزش** /p.-arzeš/ النَّفِيْس.

**پرازئودیم** /peräzeodim/ (شیمـ) البريزيُوديْمِيُوم.

**پراش** /paräš/ (فز) ← پخش نور.

**پـراش الکترونـی** /p.-e-elekteroni/ (فـز) التَّشَتُّتُ الإلِكْتِرُوْنِيّ.

**پراشتها** /por-eštehä/ الأَكُول، النَّهِم.

**پرافاده** /p.-efäde/ المَغْرُور، المُتَكَبِّر، الأَبِيّ، التّائِهُ عُجْباً.

**پراکریت** /peräkrit/ البِراقْرِيْطِيَّة.

**پراکسید ئیدرژن** /peroksideidrožen/ (شیمـ) ← آب اکسیژنه.

**پراکنـد** /paräkand/ (فز) ۱. التَّشْتِيْت، التَّبْـدِيْد. ۲. التَّشَتُّت، التَّبَدُّد. ۳. التَّقَزُّح.

**پراکنـدگی** /präkandegi/ الإنْتِشار، التَّفرِقَـة، التَّفْرِيْق، التَّفَـرُّق، البَثّ، التَّشْتِيـت، البَدِيْـدَة، البَلْبَلَة، البَعْثَـرَة، الخَلَل، الشُّتـات، الشِّظاظ، الشَّعْث، الشَّمْـل، الشَّواش، الفَضّ، المَرَج، الهِياع، التَّبْدِيْد.

**پراکندگی نیرو** /p.-ye-niro/ (فز) تَبْدِيْدُ الطّاقَة.

**پراکنده** /paräkande/ البَدِيْد، النَّثِيْر، المَنْثُور، المَنْشُور، المُنْتَشِر، الفاشِي، المُتَفَشِّي، الشَّتّ، الشُّتات، الشَّتِيْت، الشَّتّى، المُشَتَّت، الشَّع، الشَّعْث، الشَّعْشاع، المُبَعْثَر، الخالّ، الرَّهْـو، الشُّعْواء، الشَّفَنْتَرِيّ، المُشاع، الصَّدِيْع، الصَّبْصاب، المُسْتَطِيْر، الفَضِيْض، القَشِيْش.

**پراکنده شدن** /p.-šodan/ تَنَثُّراً / تَنَثَّر، إنْتِثاراً / إنْتَثَر، تَناثُراً / تَناثَر، تَفَرُّقاً / تَفَرَّق، «تَفَرَّقُوا شَغَرَ بَغَرَ»، إفْتِراقاً / إفْتَرَق، إنْتِشاراً / إنْتَشَر، تَنَشُّراً / تَنَشَّر، تَبَدُّداً / تَبَدَّد، شِعاباً / شَعَبَ ـَ، تَشَعُّباً / تَشَعَّب، إنْشِعاباً / إنْشَعَبَ إنْبِثاثاً / إنْبَثّ، تَبَحْثُراً / تَبَحْثَر، تَبَذُّراً / تَبَذَّر، إنْبِذاراً / إنْبَذَر، إنْبِساساً / إنْبَسّ، تَبَعْثُراً / تَبَعْثَر، جَشّاً / جَشَّ ـُ جَلْواً و جَلاءً / جَلا ـُ، إنْجِياباً / إنْجاب، تَحاتّاً / تَحاتّ، تَحَشْحُشاً / تَحَشْحَش، تَخَدُّداً / تَخَدَّد، ذَرْواً / ذَرا ـُ ذَيْعاً و ذُيُوعاً و ذَيْعُوعَةً و ذَيَعاناً / ذاعَ ـِ الخَبَرُ، إرْبِثاثاً / إرْبَثّ، إرْتِباثاً / إرْتَبَثَ، إرْفِضاضاً / إرْفَضّ، تَزَغْبُقاً / تَزَغْبَق، تَزَيُّلاً / تَزَيَّل، شَأْشَأَةً و شِئْشاءً / شَأْشَأَ، تَشائِياً / تَشاءَى، شَتّاً و شَتاتاً و شَتِيْتاً / شَتَّ ـِ الأشياءُ، تَشَتُّتاً / تَشَتَّت، تَشَذُّباً / تَشَذَّب، تَشَذُّراً / تَشَذَّر، تَشَرُّداً / تَشَرَّد، تَشَرْشُراً / تَشَرْشَر، تَشَرِّياً / تَشَرّى، تَشَظِّياً / تَشَظّى، تَشَعُّثاً / تَشَعَّث، شَعاعاً / شَعَّ ـِ شَعْواً / شَعا ـُ، شُغُوراً / شَغَرَ ـُ النّاسُ، شَفْتَرَةً / شَفْتَر، شَقّاً / شَقَّ ـُ عَصاهُم، شُمُوعاً / شَمَعَ ـَ شَمْعَلَةً و شِمْعالاً / شَمْعَل، تَصَدُّعاً / تَصَدَّع، تَصَعْصُعاً / تَصَعْصَع، تَطَبُّقاً / طَبَّق، تَطايُحاً / تَطايَح، تَطايُراً / تَطايَـر، إسْتِطارَةً / إسْتَطار، تَعَبْدُداً / تَعَبْدَد، إعْراصاً / أَعْرَص، تَغَطْغُطاً / تَغَطْغَط، تَفاجّاً / تَفاجّ، فَرْثاً / فَرَثَ ـَ تَفَرُّثاً / تَفَرَّث، فُشُوّاً / فَشا ـُ ت أُمُورهم، إنْفِراطاً / إنْفَرَط، تَفَرُّعاً / تَفَرَّع، إنْفِضاضاً / إنْفَضّ، تَفَضُّضاً / تَفَضَّض، فَـوْحاً / فاحَ ـُ الطِّيْبُ، فَيْضاً و فُيُوضاً و فَيَضاناً / فاضَ ـِ الخَبَرُ، إسْتِفاضَةً / إسْتَفاض، تَقَدُّداً / تَقَدَّدَ الشَّيءُ، تَقَذُّذاً / تَقَذَّذ، تَقَزُّعاً / تَقَزَّع، تَقَسُّماً / تَقَسَّم، قُشُوشاً / قَشَّ ـِ إنْقِشاشاً / إنْقَشّ، قَشْعاً / قَشَعَ ـَ إقْشاعاً / أَقْشَع، إنْقِشاعاً / إنْقَشَع، تَقَشُّعاً / تَقَشَّع، تَقَضْقُضاً / تَقَضْقَض، إنْقِضاعاً / إنْقَضَع، تَقَضُّعاً / تَقَضَّع، إقْمِطراراً / إقْمَطَرّ، تَكَوُّهاً / تَكَوَّهَ عليه الأَمْرُ، إنْكِشاعاً / إنْكَشَع، لَبْلَبَةً / لَبْلَبَ القَوْمُ، تَمَزْمُزاً / تَمَزْمَز، تَمَذُّراً / تَمَذَّر، تَمَزُّقاً / تَمَزَّق، تَمَصُّراً /

تَمَصَّرَ، تمايُزاً / تَمايَزَ، نَبْغاً و نُبُوغاً / نَبَغَ ـِ الشَّرُّ، تَنادّاً / تنادّ، نُدُوّاً / نَدا ـُ نَسْفاً و نُسُوفاً / نَسَفَ ـَ اِسْتِنْعاءً / اِسْتَنْعَى، نُفُوراً / نَفَرَ ـِ وَزْءاً / وَزَأَ يَوْزَأُ، تَوَزُّعاً / تَوَزَّعَ، تَوَشُّعاً / تَوَشَّعَ، «پراكنده شدند: ذَهَبُوا أَيْدِي سَبَا».

**پراكنـده كردن** /p.-kardan/ نَشْراً / نَشَرَ ـُ الخَبَرَ أو الشَّيءَ، نَثْراً و نِثاراً / نَثَرَ ـُ تَنْثِيراً / نَثَّرَ، تَفْرِيقاً و تَفْرِقَةً / فَرَّقَ، قَسْماً / قَسَمَ ـِ تَبْدِيداً / بَدَّدَ، بَثّاً / بَثَّ ـُ إِبْثاثاً / أَبَثَّ، تَبْثِيثاً / بَثَّثَ، بَحْثَرَةً / بَحْثَرَ، بَحْثَرَةً / بَحْثَرَ، بَدَداً / بَدَّ ـُ بَذْراً / بَذَرَ ـُ بَرْقَطَةً / بَرْقَطَ، بَعْثَرَةً / بَعْثَرَ، بَغْثَرَةً / بَغْثَرَ، بَعْزَقَةً / بَعْزَقَ، بَقْطاً / بَقَطَ ـُ تَبْقِيطاً / بَقَّطَ، بَوْثاً / باثَ ـُ متاعَه أو التُّراب، ثَفْلاً / ثَفَلَ ـُ تَثْوِيراً / ثَوَّرَ، تَذْرِيَةً / ذَرّى، ذَرّاً / ذَرَّ ـُ ذَرْذَرَةً / ذَرْذَرَ، ذَرْياً / ذَرَى يَذْرِي، تَذْرِيَةً / ذَرّى الرِّيحُ التُّرابَ، ذَغْذَغَةً / ذَغْذَغَ، تَذْوِيحاً / ذَوَّحَ، إذاعَةً / أَذاعَ، زَغْبَقَةً / زَغْبَقَ، تَزْيِيلاً / زَيَّلَ، سَفْراً / سَفَرَ ـُ شَتّاً و شَتاتاً و شَتِيتاً / شَتَّ ـِ تَشْتِيتاً / شَتَّتَ، إِشْتاتاً / أَشَتَّ، تَشْرِيداً / شَرَّدَ، تَشْظِيَةً / شَظّى، شَعْباً / شَعَبَ ـَ إِشْعاباً / أَشْعَبَ، تَشْعِيباً / شَعَّبَ، تَشَعُّباً / تَشَعَّبَ ت الفتنةُ القومَ، تَشْعِيثاً / شَعَّثَ، إشعاعاً / أَشَعَّ، شَقّاً / شَقَّ ـُ ضَرْباً و ضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ الدَّهْرُ بينَهم، تَصْداعاً / صَدَّعَ، طِخْطاحاً و طَخْطَحَةً / طَخْطَحَ القومَ و بِهِمْ، عَضْواً / عَضا ـُ تَعْضِيَةً / عَضّى، غَذْمَرَةً / غَذْمَرَ، فَرْساً / فَرَسَ ـُ فَرْشاً / فَرَشَ ـُ تَفْرِيعاً / فَرَّعَ بينهم، فَسْخاً / فَسَخَ ـَ فَضّاً / فَضَّ ـُ الجمعَ، تَفْيِيحاً / فَيَّحَ، قَرْضَبَةً / قَرْضَبَ، تَقْسِيطاً / قَسَّطَ، قَشّاً / قَشَّ ـُ تَقْشِيشاً / قَشَّشَ، قَشْعاً / قَشَعَ ـَ إِقْشاعاً / أَقْشَعَ، تَقْشِيعاً / قَشَّعَ، كَبْواً و كُبُوّاً / كَبا ـُ ما في الإناء، كَثْحاً / كَثَحَ ـَ كَشْحاً / كَشَحَ ـَ تَلْدِيداً / لَدَّدَبه، تَمْذِيراً / مَذَّرَ، تَمْزِيعاً / مَزَّعَ، تَمْزِيقاً / مَزَّقَ شَمْلَهم، مَغْمَغَةً / مَغْمَغَ، نَثْواً / نَثا ـُ اِنْتِسافاً / اِنْتَسَفَ، نَسْفاً / نَسَفَ ـِ إنسافاً / أَنْسَفَ، وَزْءاً / وَزَأَ يَوْزَأُ، تَوْشِيقاً / وَشَّقَ، إهْداءً / أَهْدَى، تَهْدِيَةً / هَدّى.

**پراكنش** /paräkaneš/ ← پخش.

**پراكنه** /parakane/ ← پراكنده.

**پراگماتيسم** /perägmätism/ (فلـ) ← اصالت عمل.

**پـراگمـاتيـك سـانكسيـون** /perägmätiksänksion/ مَرْسُومٌ، أمرٌ عالٍ.

**پراميد** /poromid/ ← اميدوار.

**پرانتز** /parantez/ هِلَال، هِلَالان، هِلَالاَ الحَصْرِ.

**پراندن** /parändan/ إطارَةً / أَطارَ، مُطايَرَةً / طايَرَ، تَطْيِيراً / طَيَّرَ، تَوْثِيباً / وَثَّبَ، إِيثاباً / أَوْثَبَ، تَنْطِيطاً / نَطَّطَ.

**پراندوه** /poranduh/ ← غمگين.

**پرانه** /parane/ القَذِيفَة، الصّارُوخ.

**پرانـهٔ هدايـت پذيـر** /p.-ye-hedäyatpazir/ القَذِيفَـةُ المُوَجَّهَة.

**پرانيدن** /paränidan/ ← پراندن.

**پراولاد** /porowläd/ كَثِيرُ الأَوْلاد.

**پرايتوری** /peräytori/ ← پاسداران امپراطور.

**پربـاد** /porbäd/ ۱. الهَجْهاج «روز ~» يومٌ هَجْهـاجٌ. ۲. المُنْتَفِخ، المُتَـوَرِّم. ۳. المُخْتال، مُتَكَبِّـر، مَرِح، الفَخُـور، الفَخِير.

**پربار** /p.-bär/ كَثِيرُ الثَّمَر.

**پربركت** /p.-barakat/ الطَّيِّبَة.

**پر بسامد** /p.-basämad/ (فز) كَثِيرُ التَّرَدُّد.

**پر بوی** /p.-buy/ المُعَطَّر.

**پربها** /p.-bahä/ الثَّمِين، ذُوقِيمَة، القَيِّم، الغالِي.

**پرپا** /porpä/ (جاـ) حِمارُ البَيْتِ.

**پرپا** /parpä/ المُسَرْوَلُ من الدَّجاج.

**پرپرزدن** /parpar-zadan/ ۱. إِخْفاقاً / أَخْفَقَ، رَفْرَفَةً / رَفْرَفَ، فَرْفَرَةً / فَرْفَرَ. ۲. مَوْتُ الشَّبابِ فُجْأَةً وَ بِدُوْنِ مَرَضٍ مُزْمِنٍ.

**پرپشـت** /porpošt/ كَثِيـرٌ، مُتَراكِـمٌ، مُتَـوَفِّرٌ، كَثِيـف، مَرْصُوص.

**پرپهن** /parpahn/ (گيا) الفُرْفُح.

**پرپيچ وتاب** /por-pic-o-täb/ كَثِيرُ الاِلْتِواءِ، شَدِيدُ الفَتْل.

**پرت** /part/ ۱. القَصِيّ، القاصِيّ ← دور. ۲ ← گيج. ۳ ← پرت و پلا، بيهوده، ياوه.

**پرت** /port/ پورت.

**پرتاب** /partäb/ القَذْف.

**پرتاب تـوپ احترام** /p.-e-tup-e-ehteräm/ رَمْيُ التَّحِيَّةِ بالمَدافِعِ.

**پرتاب شدن** /p.-šodan/ پرت شدن.

**پرتاب شده** /p.-šode/ پرت شده.
**پرتابشناسی** /p.-šenäsi/ المِقْذافِيَّة.
**پرتاب کردن** /p.-kardan/ ← پرت کردن.
**پرتاب کننده** /p.-konande/ الرّامِي، القَذِيْف.
**پرتابل** /portäbl/ سَهْلُ الحَمْل، يُحْمَل.
**پرتاب نیزه** /partäb-e-neyze/ رَمْيُ الجَرِيْدِ أو الرُّمْحِ.
**پرتاب و توان** /por-täb-o-tavän/ ← نیرومند.
**پرتابه** /partäbe/ المَرْمِيّ.
**پرتاران** /portärän/ (جانـ) مُتَعَدِّداتُ الهُلْب.
**پرتره** /portre/ صُوْرَة، رَسْم.
**پرت شدن** /part-šodan/ اِرْتِماءٌ / اِرْتَمَى.
**پرت شده** /p.-šode/ القَذِيْف، الطَّرِيْح، المَطْرُوْح، المُنْطَرِح، اللَّفِيْظ، المَلْفُوظ.
**پرتغال** /portoqäl/ (گیا) ← پرتقال.
**پرتفوی** /portefoy/ ← کیف دستی.
**پرتقال** /portoqäl/ البُرْتُغال، البُرْتُقال، البُرْتُقان، البُرْدُقان.
**پرتقالی** /p.-i/ البُرْتُغالِيّ.
**پرتقال یافا** /p.-e-yäfä/ (گیا) البُرْتُقالُ اليافاوِيّ.
**پرت کردن** /part-kardan/ رَمْياً و رِمايَةً / رَمَى ـِ الشَّيءَ و به، قَذْفاً / قَذَفَ ـِ الحَجَرَ وبه، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ الشَّيءَ و به، إلْقاءً / أَلْقَى، تَوْقِيْعاً / وَقَّعَ، إيْقاعاً / أَوْقَعَ، بَدْحاً / بَدَحَ ـَ بَعْثَرَةً / بَعْثَرَ، إخْراجاً / أَخْرَجَ، دَهْوَرَةً / دَهْوَرَ، زَجْلاً / زَجَلَ ـُ هــ و بِهِ، طَخّاً / طَخَّ ـُ، تَغْمِيْراً / غَمَّرَ بالشَّيء، كَبْكَبَةً / كَبْكَبَ، كَلْتاً / كَلَتَ ـِ لَفْظاً / لَفَظَ ـِ و لَفِظَ ـَ تَلْقِيْحاً / لَقَّحَ، لَقْعاً / لَقَعَ ـَ مَذْرَقَةً / مَذْرَقَ بالشَّيء، مَصْعاً / مَصَعَ ـَ بالشَّيء.
**پرتگاه** /part-gäh/ الجُرْف، المَتْلَف، المَتْلَفَة، أَنْفُ الجَبَل، رُكْحُ الجَبَل، صُقْعُ الجَبَل، حَرْفُ الجَبَل، الهَلَك، الهُوّاءَة، الشَّيْر، النُّفْنَف.
**پرت گو** /p.-gu/ الهاذِي.
**پرت گویی** /p.-g.-yi/ الهَذْي، الهَذَيان، الهَلْوَسَة، البُحْران.
**پرتو** /partow/ الشُّعاع، الشَّعّ، الضُّوْء، الضِّياء، البَهاء، البُزُوْغ، الاِنْبِثاق، السَّناء.
**پرتوافکن** /p.-afkan/ النُّورُ الكَشّاف، السّاطِع ← نورافکن.
**پرتو افکندن** /p.-afkandan/ ← تابیدن ا، درخشیدن.
**پرتو افکنی** /p.-afkani/ ← درخشندگی.
**پرتوان** /por-tavän/ ← نیرومند.
**پرتوانگاری** /partow-engäri/ (پز) التَّصْوِيْرُ الإشْعاعِيّ ← رادیوگرافی.
**پرتو بلورشناسی** /p.-boluršenäsi/ عِلْمُ شُعاعِ البِلَّوْرِيّات.
**پرتوبینی** /p.-bini/ (پز) الرّدَشكُوبِيَّة، الكَشْفُ الإشْعاعِيّ ← رادیوسکپی.
**پرتو پلاسم** /porotopläsm/ (جانـ . گیا) ← پروتوپلاسم.
**پرت‌وپلا** /part-o-palä/ ← بیهوده، یاوه.
**پرت‌وپلا گفتن** /p.-o-p.-goftan/ ← یاوه گفتن.
**پرت‌وپلا گویی** /p.-o-p.-guyi/ ← یاوه‌گویی.
**پرتودرمانی** /partow-darmäni/ (پز) اِسْتِشْعاع، مُعالَجَةٌ بالإشْعاع ← رادیوتراپی.
**پرتورینها** /peretorianhä/ ← پاسداران امپراطور.
**پرتوزا** /partowzä/ (فز) أُكْتِيْنُوغِنُوس.
**پرتوزوئر** /porotozoer/ (جانـ) ← آغازی، تک‌یاخته.
**پرتو زوئرها** /p.-hä/ (جانـ) ← پروتوزوئا.
**پرتوسنج** /p.-sanj/ (پز) المِشَعّ ← رادیومتر.
**پرتوشناس** /p.-šenäs/ (پز) رادیولوجِيّ، الطَّبِيْبُ الإشْعاعِيّ ← رادیولوژیست، رادیولگ.
**پرتوشناسی** /p.-š-i/ (پز) الرّادِيُولُوجِيا، الطِّبُّ الإشْعاعِيّ ← رادیولوژی.
**پرتوقع** /por-tavaqqo'/ أنانِيّ.
**پرتوگستری** /partow-gostari/ (فز) الإشْعاع.
**پرتون** /poroton/ (فز) الأُوَيْل.
**پرتونگار** /partow-negär/ (پز) المِشْعاع.
**پرتونگاره** /p.-n.-e/ (پز) الصُّوْرَةُ المِشْعاعِيَّة.
**پرتونگاری** /p.-n.-i/ (پز) التَّصْوِيْرُ السِّيْنِيّ.
**پرتوه** /p.-e/ (فز) ← شعاع.
**پرتوی** /p.-i/ (فز) شُعاعِيّ.
**پرجرأت** /por-jor'at/ ا ← دلیر.
**پرجنب‌وجوش** /p.-jonb-o-juš/ العَظِيْمُ الحَرَكَة، كَثِيْرُ النَّشاط، النَّزِيْز.
**پرجمعیت** /p.-jam'iyyat/ الكَثِيْرُ النُّفُوسِ والعَدَد.

**پرچانگی** /p.-cünegi/ ← پرگویی.

**پرچانه** /p.-cäne/ ← پرگو.

**پرچ کار** /parc-kär/ البَجّان، عامِلُ البَرْشَمَة.

**پرچ کردن** /parc-kardan/ بَرْشَمَةٌ / بَرْشَمَ، تَبْجِيْناً / بَجَنَ، تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ بالبِرْشام.

**پرچ کننده** /p.-konande/ البَرْشامْجِيّ، البَجّان.

**پرچم** /parcam/ ۱. العَلَم، البَيْرَق، الرّايَـة، اللِّواء، البَنْد، الثُّكْنَـة، الخافِـق، الخـال، السِّنْجَـق، العَيْن، الغـايَـة، النَّصب، الهَيْـزَلَة. ۲. (گيا) الـرّايَة، إبْرَةُ النَّبـات، السَّداة، العَطِيْل.

**پرچم مذاکره** /p.-e-mozäkere/ (نظ) رايةُ التَّفاوُض.

**پرچم دم چلچله‌یی** /p.-e-domcelceleyi/ البَنْدِيْرَة.

**پرچمدار** /p.-där/ البَيْرَقْدار، حامِلُ العَلَمِ أو الرّايَة.

**پرچم مذاکره** /p.-e-mozäkere/ (نظ) رايةُ التَّفاوُض.

**پرچ میخ** /parc-e-mix/ البَرْشَم، مِسْمارُ البَرْشَمَة.

**پرچین** /por-cin/ الكَثِيْرُ التَّجَعُّد.

**پرچیـن** /parcin/ الحِظّار، الحَظِيْـرَة، السُّور، السِّيـاج، الوَشِيْع.

**پرحادثه** /por-hädese/ كَثِيْرُ الحَوادِث أو الوَقائِع.

**پرحافظه** /por-häfeze/ الذَّكُور، الذِّكِّير، الذِّكِيْر.

**پرحرارت** /p.-harärat/ ۱ ← داغ. ۲. المُتَعَصِّب.

**پرحرف** /p.-harf/ ← پرگو.

**پرحرفی** /p.-h.-i/ ← پرگویی.

**پرحرفی کردن** /p.-h.-i-kardan/ ← پرگویی کردن.

**پـرحفرگـان** /porhofregän/ (جانـ) كَثِيْراتُ الفُـرُوع، مُشَعَّبات.

**پرحوصلگی** /p.-hawsalegi/ ← شكيبايي.

**پرحوصله** /p.-hawsale/ شكيبا.

**پرخار** /p.-xär/ المُكالِب.

**پرخاش** /parxäš/ النَّقْرَة، النّـاقِرَة، المُناقَرَة، المُهـاتَرَة، المُناكَفَة، الخُصُومَة، العِراك، السَّبّ والشَّتْم، البَذاءَة ← ستيزه.

**پرخـاشجو** /p.-ju/ البَذِيءُ اللِّسـان، الكَثِيرُ الخُصُـومَة، النِّزِيْق، النَّزِيّ ← ستيزه جو.

**پرخاش کردن** /p.-kardan/ مُواثَبَةٌ / واثَبَ، شُغُوزاً / شَغَزَ ـَ عليـه، شَغْزاً / شَغَزَ ـَـ هـ ← ستيزه كـردن، درشتی کردن.

**پرخاصیت** /por-xäsiyyat/ الكَثِيْرُ النَّفع، الكَبِيْرُ الفائِدَة.

**پرخرج** /p.-xarj/ ← ولخرج.

**پرخرد** /p.-xerad/ ← خردمند.

**پرخشم** /p.-xašm/ ← خشمگين.

**پرخطر** /p.-xatar/ الكَبِيْرُ الخَطَر.

**پرخو** /parxow/ الحُواطَة.

**پرخواب** /p.-xäb/ النُّوَم، النُّـوَمَة، الضُّجَعَـة، الضُّجْعِيّ، الـرُّقُود، الـرُّقَـدَة، اليَرْقُـود، الجُثَـم، الجُثَمَة، السُّبَـت، الهَبِيْع، الهُجْعَة.

**پرخـور** /p.-xor/ الأكُـول، البَطِن، الأُكْلَـة، الأكِيْـل، المِبْطـان، اِبْنُ بَطْنِـه، البَلَـع، البُلَعَـة، البَلْعَم، المِبْلَـع، النَّهِـم، النَّهِيْم، الجَـخّ، الجَحِـز، الجُـرْجُمان، الجَـرُوز، الجـارُوس، الجـارُوف، المِجْرَن، الخَـرّاث، المُتَحَسِّـف، الحُلَج، الحُطُـم، المِخْضَد، الدُّبـاكِل، الرَّحِيْـب، رَحِيْبُ البَطْـن، التُّـزهُـوط، الأُسْحُوان، السَّـراط، السُّـراطِـيّ، السُّـرْطِـم، السُّـزواط، المِطْعَـم، العُتُـلّ، العَصُـوم، العَلْطَمِيْس، العِلْـف، الفَجْعان، الفَيِّه، القَحْطِـيّ، المِقَمّ، الكِـرْزَم، الكُزمـان، المُتَلَقِّـس، اللَّمِـج، اللَّمِيْخ، اللَّهَـم، اللُّهُوم، النَّـداف، المِهْرَس، الهَقَـمّ، الهِلْقام، الأهْـوَس، الهَوّاس، الهَوّاسَة، الأهْيَس.

**پرخور شدن** /p.-x.-šodan/ ← پرخوری کردن.

**پرخوری** /p.-x.-i/ الكَزَم، الكِظَّة، النَّهَم، البِطْنَة، الشَّرَه، الشَّراهَة، الفَجْعَنَة.

**پرخوری کردن** /p.-x.-i-kardan/ نَهْماً / نَهَمَ ـِ نَهامَةً / نَهْمَ ـُ نَهَماً / نَهِمَ ـَ في الأكْـلِ، كَزَماً / كَزِمَ ـَ جَرْزاً / جَرَزَ ـُ جَرازَةً / جَرْزَ ـُ رَفّاً / رَفَّ ـُ رَوْشاً / راشَ ـُ رَهْطاً / رَهَطَ ـَ تَرْهِيْطاً / رَهَّطَ، تَرَغُّباً / تَرَغَّبَ في أكْلِهِ و شُرْبِهِ، سَحْباً / سَحَبَ ـَ تَسَحُّباً / تَسَحَّبَ من الطَّعام والشَّراب، تَفَجُّعناً / تَفَجْعَنَ، فَقْماً / فَقِمَ ـَ.

**پرخون** /p.-xün/ مُخَضَّب بالدَّم، مَمْلُوءٌ دَماً.

**پرخونی** /p.-x.-i/ پِلِيْتُورا، الإمْتِلاءُ الدَّمَـوِيّ، مَوَهٌ أو مُؤُوهُ الـدَّم، كَثْرَةُ الـدَّم، كِظَّةُ الـدَّم، فَضُـوْل الدَّم، كَظـاظٌ أوْ اِكْتِظاظُ الدَّم.

**پرخیر** /p.-xeyr/ ← نيكوكار.

**پرداخت** /pardäxt/ ۱. [في المَصْرَفِيّةِ] الدَّفْع. ۲ ← جلا،

صیقل.

**پرداخت اقساطی** /p.-e-aqsäti/ الدُّفعَةُ عَلَی الحِساب.

**پرداخت شدن** /p.-šodan/ ← جلا یافتن، صیقلی شدن.

**پرداخت کار** /p.-kär/ صَیْقَل، صاقِل.

**پرداخت کردن** /p.-kardan/ ← ۱. جلا دادن، صیقل کردن. ۲ ← پرداختن.

**پرداخت کننده** /p.-konande/ دافِعُ المال، المُؤدّي.

**پرداخت‌گر** /p.-gar/ ← پرداخت‌کار.

**پرداختن** /pardäxtan/ ۱. دَفعاً و دَفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ المالَ الیه و له، تَأْدِیَةً / أَدّی الدَّیْنَ، / رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدُوداً ورِدِّیْدَی / رَدَّ ـُ الدَّیْنَ، وَفاءً / وَفَی یَفِي و إیْفاءً / أَوْ فَی الدَّیْنَ، إنْفـاقاً / أَنْفَقَ، خَفْشاً / خَفَشَ ـُ بـه، تَسْدِیْداً / سَدَّدَ حِسَاباً، تَقْبِیْضاً / قَبَّضَ المالَ فلاناً، تَوْرِیْداً / وَرَّدَ، إیْراداً / أَوْرَدَ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هـ، قَضاءً / قَضَی یَقْضِي الدَّیْنَ. ← واگذار کردن. ۲. أَثْراً / أَثِرَ ـَ للأَمْـرِ، اِنْدِفاعاً / اِنْدَفَعَ في الأَمْـرِ، اِسْتِشرافاً / اِسْتَشْرَفَ للشَّيءِ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هِمَّهُ إلی، اِعْتِلالاً / اِعْتَلَّ بالأَمْرِ، فِتاکاً و مُفاتَکَةً / فاتَکَ الأَمْرَ، فَـراغاً و فُرُوغاً / فَرَغَ ـُ له، مُلابَسَةً / لابَسَ الأَمْرَ، مُمَـاهَنَةً / ماهَـنَ هـ. ← توجه کـردن، مشغول شدن. ۳ ← جلا دادن، صیقل کردن. ۴ ← فارغ شدن.

**پرداختنی** /p.-i/ یَسْتَحِقُّ الدَّفْعَ، مُسْتَحِقُّ الدَّفْع.

**پرداخته** /pardäxte/ ۱. المَدْفُوع. ۲. اللَّمّاع.

**پـرداد و فـریـاد** /por-däd-o-faryäd/ الضَّجُـوج ← پرسروصدا.

**پردار** /pardär/ الرِّیْشِيّ.

**پرداز** /pardäz/ الرَّقْن ← هاشور.

**پردرآمد** /por-dar-ämad/ کَثِیْرُ الـدَّخْلِ أو الرِّبْـح، کَبِیْرُ الغَلَّةِ.

**پردرآوردن** /pardarävardan/ نَبْتاً و نَبـاتاً / نَبَتَ ـُ لَهُ رِیْشٌ.

**پردرخت** /p.-daraxt/ الشَّجِر، الشَّجِیْر.

**پردرد** /p.-dard/ ← اندوهگین.

**پردل** /p.-del/ ← دلیر.

**پردوام** /p.-daväm/ ← پایدار، پاینده.

**پردوامی** /p.-d.-i/ ← پایداری، پایندگی.

**پرده** /parde/ السِّتْر، السِّتار، السِّتارَة، الإِسْتارَة، سَجْف، السِّجَاف، السِّدان، السِّدافَة، السِّـدْل، السَّدِیْن، السِّدْن، الـرَّفْرَف، الجُنَّـه، الغِطاء، الحِجَـاب، الغِشاء، الغُشـاوَة، الغُشْیَة، المِجْنَب، الجاح، الحِجـا، الخِدْر، الرَّوْق، الرّان، السُّحْبَة، الغِـلالَة، الکِـنّ، الکَنِیْف، الکِنَّـة، الوَجـاح. ۲. [پای مـرغان پـاپرده‌ای] الشُّنْتُـرَة، الحُظاب. ۳. [سینما، تئاتر] السِّتار، الشّاشَة. ۴. [نمایشنامه] المَنْظَر، المَشْهَد، الفاصِل، الفَصْل. ۵. (مسـ) الخانَة، النُّوْتَة.

**پردهٔ الیافـی خون** /p.-ye-alyäfi-ye-xun/ (پز) الجُلْطَة، الوَخْمَة ← کبره.

**پرده‌بالان** /p.-bälän/ (جانـ) غِشائِیّاتُ الأَجْنِحَة.

**پرده‌برداری** /p.-bardäri/ إزاحَةُ السِّتار، کَشْفُ الحِجاب.

**پرده برداشتن** /p.-bardaštan/ ← آشکار کردن، فاش کردن.

**پردهٔ بکارت** /p.-ye-bekärat/ (پز) البَکارَة، الخِتام.

**پردهٔ بینی** /p.-ye-bini/ (پز) لَحْمِیَّةُ الأَنْف.

**پرده‌پاییان** /p.-päyiyän/ (جانـ) کَفِّیّاتُ القَدَم، شامِلاتُ الکَفّ.

**پردهٔ پنجره** /p.-ye-panjere/ سِتارٌ أو سِتارةُ الشُّبّاک.

**پرده‌پوشی** /p.-puši/ المُحاباة، التَّسَتُّر، یَغْنِیْش [عم].

**پرده‌پوشی کردن** /p.-p.-kardan/ ← پنهان کردن.

**پردهٔ تلویزیون** /p.-ye-televizyon/ شاشَةُ التِّلِیْفِزْیُون.

**پردهٔ جنب** /p.-ye-janb/ ← (پز) آبشامه.

**پردهٔ چشم** /p.-ye-cašm/ (پز) غِشاءُ العَیْن.

**پردهٔ چوبی** /p.-ye-cubi/ الحَصِیْرَةُ الخَشَبِیَّة.

**پردهٔ چوبی تاشو** /p.-ye-c-ye-täsow/ مَکْتَب بِحَصِیْرَة.

**پردهٔ حصیری** /p.-ye-hasiri/ حَصِیْرَةُ الشُّبّاک، الشُّعْرِیَّة.

**پرده‌دار** /p.-där/ الحاجِب، السّاتِر، السّادِن.

**پرده‌داری** /p.-d.-i/ الحِجابَة، السِّدانَة.

**پرده‌دری** /p.-dari/ الهُتْکَة ← رسوا کردن.

**پرده دریدن** /p.-d.-dan/ ا← رسوا کردن.

**پردهٔ دل** /p.-ye-del/ (پز) الشَّغاف، الخِلْب، السَّیَراء.

**پردهٔ دماغ** /p.-ye-demäq/ (پز) أُمُّ الدِّماغ.

**پرده‌ساز** /p.-säz/ النَّجّاد، المُنَجِّد.

**پردهٔ صفاق** /p.-ye-sefäq/ (پز) البَرِیْتُـون، غِلافُ الأَمْعاءِ المُخاطِيّ.

**پردهٔ صماخ** */p.-ye-semäx/* (پز) الغِشاءُ الطَّبْلِـيّ، طَبْلَةُ الأُذُن.

**پردهٔ عنبی** */p.-ye-enabi/* (پز) ← عنبیه.

**پردهٔ عنکبـوتیهٔ دمـاغ** */p.-ye-ankabutiyye-ye-demäq/* (پز) العَنْكَبُوتِيَّة ← میان شامه.

**پردهٔ گوش** */p.-ye-guš/* (پز) ← پردهٔ صماخ.

**پردهٔ مننژ** */p.-ye-menanž/* (پز) الدِّماغ ← نرم شامه.

**پردەنشین** */p.-nešin/* المُخَدَّرَة، المُحَجَّب، المَحجُوب، المَسْتُور، المَصُونَة، المُخْبِأة، المَوْقُونَة.

**پردهٔ نقاشی** */p.-ye-naqqäši/* الشَّكْل، الرَّسْم.

**پـردهٔ نقـاشـی رنگ و روغنـی** */p.-ye-n.ye-rang-o-rowqani/* الصُّورَة المُلَوَّنَةُ أو الزَّيْتِيَّة.

**پـردەهای رویـانـی** */p.-hä-ye-ruyäni/* (پز) الأَغْشِيَـةُ الجَنِينِيّ.

**پردیز** */pardiz/* ← پارک.

**پردیزه** */p.-e/* حَرَمُ الجامِعَة، مَرْجُ الجامِعَة.

**پررنگ** */por-rang/* الشَّدِيدُ اللَّوْن.

**پررو** */p.-ru/* المَجّان، المـاجِن، صَفِيْق، صَفِيْقُ الـوَجْه، الأَصْخَـر، المـاسِئ، الـوَقِيْـح، السَّفِيْـقُ الـوَجْـه، الوَقِح.

**پررودە** */p.-rudeh/* ← پرحرف، پرگو.

**پررودگی** */p.-r.-gi/* پرحرفی، پرگویی.

**پررویی** */p.-ruyi/* ← بی‌شرمی

**پرریختن** */par-rixtan/* ← تو لک رفتن.

**پرریزی** */p.-rizi/* ← تو لک.

**پرز** */porz/* الخَمْـل، الزَّغَـب، الزُّغْبُـر، الزِّئْبَـر، الزَّوْبَـر، الهُدْب، الدِّبَب، الغَثَر، الغَفَر، الظِّلُّ من الثَّوْبِ.

**پرزا** */por-zä/* الوِّلادَة، الوَلُود.

**پرزحمت** */p.-zahmat/* المُتْعِب، الكَثِيْرُ المَشَقَّة.

**پرزدار** */porz-där/* الخَمْلَة، الأَزْغَب، الخَمِيْل.

**پرزور** */porzur/* القادِر، القَدِيْر ← نیرومند.

**پرزیدنت** */president/* ← رئیس جمهور.

**پـرزیـوگـان** */porzivegän/* (جانـ) المِنْطَقِيّـات، الشَّرِيْطِيّات، الحَيَوانَاتُ الطُّحْلُبِيّ.

**پرژکتور** */porožektor/* ← پروژکتور.

**پرژوالسکی** */perževälski/* (جانـ) الطَّرْبان ← تارپان.

**پرژه** */porože/* ← پروژه

**پـرس** */peres/* ۱. الكَبّـاس، المِكْبـاس، المِكْبَـس، الضّاغِطَة، المِعْصار، العاصِرَة.

**پرس** */pors/* [غذا] وَجْبَةُ الأَكْل.

**پرسانتاژ** */porsäntäž/* ← پورسانتاژ.

**پرسبیتری** */peresbiteri/* المَشْيَخِيّ، المَشْيَخانِيَّة.

**پرسپکتیو** */perspektiv/* ۱. الرَّسْمُ المَنْظُورِيّ ۲. المَنْظَر، المَشْهَد. ۳. المَنْظُورِيَّة ← دورنما، منظره.

**پرستات** */porostät/* (پز) ← پروستات.

**پرستـار** */parastär/* ۱. المُمَـرِّض، (نـث) المُمَـرِّضَـة، التَّمْرَجِيّ، التُّومَرْجِيّ. ۲. الحاضِنَة، القَهْرَمـانَة، المُرَبِّيَة، الثَّأْطاء.

**پرستارخانه** */p.-xäne/* ← انفیرمری.

**پرستاری** */p.-i/* التَّمْرِيْض.

**پـرسـتـاری کـردن** */p.-kardan/* ۱. تَمْـرِيْضـاً / مَـرَّضَ المَرِيـضَ. ۲. حَضْناً وحِضَـانَةً / حَضَنَ ـُ إحْتِضانـاً / إحْتَضَنَ، تَرْبِيَةً / رَبَّى، تَدْلِيْلاً / دَلَّلَ.

**پرستش** */parasteš/* العِبادَة، التَّعَبُّد، العُبُودَة، العُبُودِيَّة، العَبْدِيَّة، الإلَهِيَّة، الأُلُوهِيَّة، الأُلُوهَة.

**پرسـتـش کردن** */p.-kardan/* عِبادَةً وعُبُودَةً وعُبُـودِيَّةً / عَبَدَ ـُ اللّهَ، إلاهَةً وأُلُـوهَةً و أُلُـوهِيَّةً / أَلِهَ ـَ، اِسْتِخْلاءً / اِسْتَخْلَى فلانٌ ← عبادت کردن.

**پرستشگاه** */p.-gäh/* ← عبادتگاه.

**پرستنده** */parastande/* العابِد.

**پرستو** */parastu/* (جانـ) الخُطّاف، المِخْطاف، الخُطُّف، السُّنُونُو، عُصْفُـورُ الجَنَّة، السَّمامَة، السُّنُـونُوَة، البِلْسِک، البُهار.

**پرستوک** */p.-k/* (جانـ) ← پرستو.

**پرستوها** */p.-hä/* (جانـ) الخُطّافِيّات.

**پرستوی دریایی** */p.-ye-daryäyi/* (جانـ) خُطّافُ البَحْرِ، مِخْطافُ البَحْـرِ، سُنُونُوالمـاءِ، الأَبْلَة، الأَخْبَـل، الأَطْيَش، الزُّجْم، الخَرْشَنَة.

**پرستوی کوهی** */p.-ye-kuhi/* (جانـ) المِخْطافُ الجَبَلِيّ، العُوّار.

**پرستیدن** */parastidan/* ← پرستش کردن.

**پرستیژ** */prestiž/* إعْتِبار، هَيْبَة، نُفُوذ، حُظْوَة، تَأْثِيْر.

**پرسخن** /por-soxan/ ← پرگوی.

**پر سر و صدا** /p.-sar-o-sedä/ اللَّجِب، الضَّجُوج، الطَّنَّان، الجَعْجاع، الشَّغِب، [نث] الهَمَش.

**پرسش** /porseš/ السُّؤال، الإِسْتِفْهام، العَرْفَة، الإِسْتِنْطاق، الإِسْتِفْسار.

**پرسش کردن** /p.-kardan/ ← پرسیدن.

**پرسشنامه** /p.-näme/ الإِسْتِمارَة، الاسْتِمْار، أُرْنِيك، أُوْرْنِيك.

**پرسناژ** /personaž/ الشَّخْصِيَّة.

**پرسنده** /porsande/ السَّائِل.

**پرسنل** /personel/ المُوَظَّفِيْن.

**پرسوز** /por-suz/ ← نالان.

**پرسوز و گداز** /p.-s.-o-godäz/ ← نالان.

**پرسه** /parse/ الطَّوَفان، الطَّوَاف.

**پرسه زدن** /p.-zadan/ تَسَكُّعاً / تَسَكَّعَ ← گشت زدن.

**پرس و جو کردن** /pors-o-ju-kardan/ ← پرسش کردن، پرسیدن.

**پرسود** /por-sud/ ← پرمنفعت.

**پر سیاوشان** /par-e-siyävošän/ شَعْرُ الأَرض، لِحْيَةُ الحِمار، كُزْبُرَةُ البِئْر.

**پرسیدن** /porsidan/ سُؤالاً ومَسْأَلَةً / سَأَلَ ـَ هـ عن كذا و بكذا، إِسْتِفْهاماً / إِسْتَفْهَمَ منه عن، إِسْتِفْساراً / إِسْتَفْسَرَ، إِسْتِعْلاماً / إِسْتَعْلَمَ، / إِلْقاءً / أَلْقَى عليه سُؤالاً، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ عليه مَسْأَلَةً، فُتُوشاً / فَتَشَ ـِ عنه، تَوْجِيهاً / وَجَّهَ إليه سُؤالاً، إِسْتِيْحاءً / إِسْتَوْحَى هـ الشَّيْءَ، إِبْتِلاءً / إِبْتَلَى الأَمْرَ، فَتْياً / فَتَى ـِ هـ.

**پرسئوس** /perse'us/ (نجـ) الفَرْساوُس.

**پرش** /pareš/ القَفْز، الوَثْب، الوَثَبان، الوُثُوب، الوُثَيْب، الطَّفْر، الطَّفْرَة، الطَّيَران، الرَّفّ، الفَزَّة، النَّطَّة.

**پرش** /perš/ (جانـ) الفَرْخ.

**پرش ارتفاع** /pareš-e-ertefä'/ القَفْزُ العالِي.

**پرش با نیزه** /p.-bä-neyze/ القَفْزُ بالْعَصا.

**پرشتاب** /por-šetäb/ ← شتابان، شتابزده.

**پر شدن** /p.-šodan/ مَلاءً / مَلِئَ ـَ مَلاءَةً / مَلُوَ ـُ تَمَلُّؤاً / تَمَلَّأَ، إِمْتِلاءً / إِمْتَلَأَ، تَبَهُّراً / تَبَهَّرَ، تَرَعاً / تَرِعَ ـَ إِتِّراعاً / إِتَّرَعَ، ثَوْباً وثُواباً / ثابَ ـُ إِثْبِجاجاً / إِثْبَاَجَ، تَلَعاً / تَلَعَ ـُ تَحَبُّباً / تَحَبَّبَ، حُظُوباً / حَظَبَ ـِ تَحَلُّماً / تَحَلَّمَ ت القِرْبَةُ، إِسْتِحارَةً / إِسْتَحارَ، تَدَغْدُعاً / تَدَغْدَعَ الجَفْنَةُ، دَغْصاً / دَغِصَ ـَ من الأَكْلِ أو الغَضَبِ، دَلَخاً / دَلِخَ ـَ الإِناءُ، دَأْطاً / دَأَطَ ـَ إِرْتِفاقاً / إِرْتَفَقَ، إِزْدِحاماً / إِزْدَحَمَ، تَزْكِيراً / زَكَّرَ، تَزَكُّراً / تَزَكَّرَ، زُمُوتاً / زَمَّ ـِ ت القِرْبَةُ، تَزْمِيماً / زَقَّمَ القِرْبَةَ، تَزَنُّراً / تَزَنَّرَ، إِنْسِجاراً / إِنْسَجَرَ، إِسْجِنْفاراً / إِسْحَنْفَرت الجَفْنَةُ، طُفُوحاً / طَفَحَ ـَ طَفْحاً / طَفِحَ ـَ، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ المِكْيال، كَظَاظاً وكَظاظَةً / كَظَّ ـُ إِكْتِظاظاً / إِكْتَظَّ المَسِيْلُ بالماء، إِكْتِنازاً / إِكْتَنَزَ الشَّيْءُ، تَعَجُّجاً / تَعَجَّجَ، غَصّاً / غَصَّ ـُ إِغْتِصاصاً / إِغْتَصَّ، إِغْناناً / أَغَنَّ السِّقاءُ، فَعْماً / فَعِمَ ـَ فَيْضاً / فاضَ ـِ الإِناءُ، تَلَزُّؤاً / تَلَزَّأَ الإِناءُ، تَمَذُّجاً / تَمَذَّجَ، نَزَقاً / نَزِقَ ـَ الإِناءُ، تَنَغُّشاً / تَنَغَّشَ و إِنْتِغاشاً / إِنْتَغَشَ بكذا، نَهْأً / نَهَأَ ـَ تَوَزُّؤاً / تَوَزَّأَ الإِناءُ.

**پر شر** /por-šar/ ← شرور.

**پر شر و شور** /p.-š.-o-šur/ ← شرور.

**پرش طول** /pareš-e-tul/ القَفْزُ الطَّوِيْل.

**پرش کردن** /p.-kardan/ [در اسکی] قِفازاً و قَفَزاناً / قَفَزَ ـِ.

**پرش کننده** /p.-konande/ [در اسکی] القَفّاز.

**پرشها** /peršhä/ (جانـ) الفَرْخِيّات.

**پرشیان** /paršiyän/ (گیا) ← عشقه.

**پرشیر** /por-šir/ اللَّبِيْنَ.

**پرصدا** /p.-sedä/ ← پر سر و صدا.

**پرطاقت** /p.-täqat/ ← شکیبا.

**پرطاووسی** /partävusi/ (گیا) الرَّتَم.

**پرطمع** /por-tama'/ ← طمعکار.

**پرعیب** /p.-eyb/ ← عیبناک.

**پرفایده** /p.-fäyede/ النَّفّاع، النَّفُوْع ← پرمنفعت.

**پرفراژ** /perforäž/ ثَقْب، خَرْم، خَرْز.

**پرفروش** /por-foruš/ الإقْبالُ عَلَى.

**پرفسور** /porofesor/ أُسْتاذُ الجامِعَة.

**پرفکر** /por-fekr/ الفِكِّيْر.

**پرفیر** /porfir/ حَجَرُ السُّمّاق، رُخامٌ سُمّاقِيّ.

**پرفیرین** /porfirin/ (شیمـ) فِرْفِيْرِيْن.

**پرفیکس** /perfiks/ ← پیشاوند، پیشوند.

**پرقیچی** /parqeyci/ الوُذارَة.

**پرکار** /por-kär/ العَمّال، الشَّغّال، المُشَمِّر.

**پرکامبرین** /perekämbrian/ قَبْكَمْبِرِيّ، مُتَعَلِّقٌ بِما قَبْلَ العَصْرِ الكَمْبَرِيّ.

**پرکردن** /por-kardan/ مَلأً و مِلأةً / مَلَأَ ـَ، اِسْتِغْراقاً / اِسْتَغْرَقَ، تَمْلِئَةً / مَلَّأَ الإناءَ، إطْفاحاً / أَطْفَحَ، تَطْفِيْحاً / طَفَّحَ، بَرْزاً / بَرَزَ ـِ بَهْزاً / بَهَزَ ـَ تَبْيِيْضاً / بَيَّضَ، إتْآقاً / أَتْأَقَ، إتْراعاً / أَتْرَعَ، إتْعاباً / أَتْعَبَ، إثْغاماً / أَثْغَمَ، إثابَةً / أثابَ الحوضَ، جَخْدَلَةً / جَخْدَلَ، تَجْزِيْماً / جَزَّمَ القِرْبَةَ، تَجْصِيْصاً / جَصَّصَ، جَفْظاً / جَفَظَ ـُ جُماماً / جَمَّ ـُ و إجْماماً / أَجَمَّ و تَجْمِيْماً / جَمَّمَ و جَنْبَذَةً / جَنْبَذَ المِكْيالَ، [دندان] حَشْواً وحَشْوَةً / حَشا ـُ السِّنَّ أو الضِّرْسَ، [تفنگ] خَشْخَنَةً / خَشْخَنَ السِّلاحَ النّارِيَّ، خَذْرَفَةً وخِذْرافاً / خَذْرَفَ، تَخْنِيْقاً / خَنَّقَ، حَضْرَمَةً / حَضْرَمَ القِرْبَةَ، حَذْلَمَةً / حَذْلَمَ، حَلْقاً / حَلَقَ ـُ الحوضَ، إخْلاقاً / أَخْلَقَ الحوضَ أو الإناءَ، حَمْطَرَةً و حِمْطاراً / حَمْطَرَ، دَحْساً / دَحَسَ ـَ دَحْمَرَةً / دَحْمَرَ، دَسْعاً / دَسَعَ ـَ دَغْساً / دَغَسَ ـَ الوعاءَ، إدْغاصاً / أَدْغَصَ، دَكْساً / دَكَسَ ـُ، دَهْقاً / دَهَقَ ـَ إدْهاقاً / أَدْهَقَ الكَأْسَ، إدامَةً / أدامَ الدَّلْوَ، ذَأْطاً / ذَأَطَ ـَ، ذَوْطاً / ذاطَ ـُ تَرْبِيْزاً / رَبَّزَ، رَبْساً / رَبَسَ ـُ، تَرْبِيْساً / رَبَّسَ، رَعْباً / رَعَبَ ـَ الحوضَ، تَرْعِيْباً وتِرْعاباً / رَعَّبَ، رَمْزاً / رَمَزَ ـِ القِرْبَةَ، زَخْلَفَةً / زَخْلَفَ، زَخْراً / زَخَرَ ـَ زَغْباً / زَعَبَ ـَ زَفْتاً / زَفَتَ ـُ، زَكّاً / زَكَّ ـُ زَكَبَ ـُ زَكْباً، زَكْتاً / زَكَتَ ـُ زَكْراً / زَكَرَ ـُ، إزْكاتاً / أَزْكَتَ، تَزْكِيْراً / زَكَّرَ، زَكْماً / زَكَمَ ـُ زَمْجاً / زَمَجَ ـُ زَمْراً / زَمَرَ ـُ زَمْكاً / زَمَكَ ـُ زَمّاً / زَمَّ ـُ تَزْمِيْراً / زَمَّرَ، زَنْداً / زَنَدَ ـُ تَزْنِيْداً / زَنَّدَ السِّقاءَ، زَنْراً / زَنَرَ ـُ إزْهاقاً / أَزْهَقَ، إسْجالاً / أَسْجَلَ الحوضَ، سَكْراً / سَكَرَ ـُ شَحْناً / شَحَنَ ـَ إشْحاناً / أَشْحَنَ، إشْراءً / أَشْرَى الحوضَ، شَمْطاً / شَمَطَ ـُ شَيْعاً / شاعَ ـِ إصْفاقاً / أَصْفَقَ الحوضَ، ضَدّاً / ضَدَّ ـُ القِرْبَةَ، طَبْزاً / طَبَزَ ـُ طَبْعاً / طَبَعَ ـَ الدَّلْوَ، تَطْبِيْعاً / طَبَّعَ، طَحْلاً / طَحَلَ ـُ، تَطْلِيْعاً / طَلَّعَ المكيالَ، طَمّاً / طَمَّ ـُ، تَعْبِئَةً / عَبَّأَ و تَعْبِيَةً / عَبَّى الشَّيءَ في الوعاءِ، إغْراباً / أَغْرَبَ، إغْراضاً / أَغْرَضَ، إغْراقاً / أَغْرَقَ السُّوْقَ بالبضائع، إغْصاصاً / أَغَصَّ، تَغَمُّداً / تَغَمَّدَ، إفْآماً / أَفْأَمَ الدَّلْوَ، إفْراماً / أَفْرَمَ، فَعْماً / فَعَمَ ـَ، إفْعاماً / أَفْعَمَ، تَفْعِيْماً / فَعَّمَ، فَغْماً و فُغُوماً / فَغَمَ ـَ الطِّيبُ فلاناً، إفْغاماً / أَفْغَمَ الإناءَ، إفْهاقاً / أَفْهَقَ، إفاضَةً / أَفاضَ، قَطْباً / قَطَبَ ـُ، قَعْطَرَةً / قَعْطَرَ، كَبْساً / كَبَسَ ـِ البِئْرَ أو النَّهْرَ، إكْثاماً / أَكْثَمَ، إكْراباً / أَكْرَبَ، كَظّاً / كَظَّ ـُ، كَعْباً / كَعَبَ ـَ، تَكْعِيْباً / كَعَّبَ، كَفّاً / كَفَّ ـُ تَكْيِيْتاً / كَيَّتَ الوعاءَ، لَزْءاً / لَزَأَ ـَ، مَزْراً / مَزَرَ ـُ القِرْبَةَ، تَمْزِيْراً / مَزَّرَ، تَمْزِيْناً / مَزَّنَ، مَزْناً / مَزَنَ ـُ نَزْقاً / نَزَقَ ـُ، نَفْجاً / نَفَجَ ـِ إنْهاضاً / أَنْهَضَ، وَكْتاً / وَكَتَ يَكِتُ القَدَحَ، وَكْراً / وَكَرَيَكِرُ، إيْكاراً / أَوْكَرَ، تَوْكِيْراً / وَكَّرَ الإناءَ.

**پرکندن** /par-kandan/ نَتْفاً / نَتَفَ ـِ و تَنْتِيْفاً / نَتَّفَ الرِّيْشَ.

**پرک هندی** /parak-e-hendi/ (گیا) سَنا مُجَنَّح.

**پرکین** /porkin/ الحَقُود.

**پرگار** /pargär/ البَرْجَل، البِرْكار، البِيْكار، الدَّوّارَة، الفِرْجار، المِنْساب.

**پرگار بازودار** /p.-e-bäzudär/ فِرجارٌ ذُوعاتِق، بِركارٌ أُفُقِيّ.

**پرگار خارجی** /p.-e-xäreji/ فِرْجارُ قِياسٍ خارجيٍّ.

**پرگار داخلی** /p.-e-däxeli/ فِرْجارُ قِياسٍ داخِلِيٍّ.

**پرگار قطرپیما** /p.-e-qotr-peymä/ البَرْجَلُ الدّائِر، الوَزْنِيَّة، مِقْياسُ السُّمْك.

**پرگرام** /porogräm/ ← برنامه، طرح، نقشه.

**پرگرد** /pargard/ ← پاراگراف

**پرگل** /porgol/ (گیا) مُتَعَدِّدُ الأَزْهار.

**پرگمان** /porgomän/ المِزْعام، [نث] المِزْعامَة.

**پرگو** /porgu/ ← پرگوی.

**پرگوشت** /p.-gušt/ السَّمِيْن، الكَثِيْرُ اللَّحْم.

**پرگوی** /p.-g.-i/ كَثِيْرُ الكَلام، الكَلْمانِيّ، التِّكْلام، التِّكْلامَة، المِكْلِمانِيّ، الحِدِّيْث، القُوَلَة، القَوّال، المِكْثار، المِكْثِير، اللَّسِن، الأَلْسَن، المُلْسِن، الهَذِر، المِهْذار، البَيْذار، البَيْذارَة، البَقّاق، البَقّاقَة، المِبَقّ، البَقْباق، الثَّرْثار، الثَّرْثارَة، الثُّرْثُرَة، [نث] الثّارَة، الجِنْبال، الدِّرْدار، الرَّعّاد، الرَّعّادَة، الزَّغّاف، المِسْفَك، الشّاجِب، الصَّيْدانَة، [نث] العِنْفِص، الفَخْفاخ، [نث] القُراقِرَة، الكَثْكاث، اللَّتّات، اللِّقِص، اللَّقّ، المَذْماذ، المِنْتَر، المُنازِق، النَّفَش، الوَقْواقَة، الهَتّاف، الهُذارِم، [نث] الهُذارِمَة، الهِذْرام، الهِذْرِيان، الهَمَذانِيّ، الهَمَرَى،

الهَمّار، الهَمَش، الهَضَبَة، الهَوْب.

**پرگویی** /p.-guyi/ اللَّغو، اللَّغاء، اللَّماظَة، البَغبَغة، الدَّرْدَشَة، الهَلْطَمَة، شَقْشَقَةُ اللِّسانِ.

**پرگویی کردن** /p.-g.-kardan/ إستِبْحاراً / اِسْتَبْحَرَ، تَبَقُّراً / تَبَقَّرَ في الكلامِ، إبْقاقاً / أَبَقَّ، تَرْتَرَةً / تَرْتَرَ، بَقْبَقَة / بَقْبَقَ، ثَرْثَرَةً / ثَرْثَرَ، إذْراعاً / أَذْرَعَ في الكلامِ، تَذَرُّعاً / تَذَرَّعَ، رَغْواً / رَغاـ الرَّجُـلُ، تَزْحِيفاً / زَحَّفَ في الكلامِ، تَفَتُّحاً / تَفَتَّحَ في الرَّجُـلِ، فَرْتَنَةً / فَرْتَنَ، تَفَقُّحاً / تَفَقَّحَ، [عم] لَتّاً / لَتَّـ، هَذْرَمَةً / هَذْرَمَ.

**پرلود** /perlud/ ۱ ← پیش‌پرده. ۲. بَشْرَف.

**پرما** /parmä/ الخَرَامَة.

**پرمالوی** /permalloy/ پِرمالُوي، سَبِيكَةٌ عـاليةُ الإنفاذِيَّةِ المَغْنَطِيسِيَّةِ.

**پرمایه** /pormäye/ ۱ ← مایه‌دار. ۲ ← دانشمند.

**پرمدعا** /p.-modda'ä/ الصَّلْف، كَثِيـرُ الِادّعاء، أنـانِيّ، مُغْرُور، المُدَّعِيّ، ، الجَخّاخ، الجَخّاف.

**پرمعنی** /ma'nä/ ذُومَعْنَى، زَاخِرٌ بالمَعْنَى.

**پرمغز** /p.-maqz/ ← پرمعنی.

**پرمنفعت** /p.-manfe'at/ النَّفّـاع، النَّفُـوع، الـرَّابِـح، المُرْبِح، المُكْسِب، المُثْمِر.

**پرمنگنات** /permanganät/ (شیمـ) بُرْمَنْجِنات.

**پرمنگنات پوتاسیم** /p.-e-potäsyom/ (شیمـ) بِرْمَنْجَناتُ البُوتاسِيُوم.

**پرمو** /pormu/ الشَّعِر، الأَشْعَر، الشَّعْرانِـيّ، المُشْعَرَانِيّ، الأَزَب، الحُسَمِيّ، الضـافِي، الأَغْثَـى، الأَفْرَع، الهَيْـدَب، الهِذمِل، الهَلِب، الأَهْلَب، الهِلُّوف.

**پرموج** /p.-mowj/ المُمَوَّج.

**پرمین** /permian/ البِرْمِيّ، العَصْرُ البِرْمِيّ.

**پرناز** /pornäz/ كَثِيرُ الدَّلال.

**پرند** /parand/ ۱. الحَرِير، الفِرِند، الخِيَم. ۲. الأَثْر، الأَثُر، الأَثِير، الدُّرِّيّ، الإفـرِنْد، الفِرِنْد، الـوَشْي ← آب ۳. ۳. (گیا) ← بید گیاه.

**پرندک** /parandak/ رابِيَة، أُكْمَة.

**پرندگان سوسمارنما** /parandegän-e--susmärnemä/ (جانـ) الطُّيُورُ الأَوَّلِيَّة.

**پرندگان مهاجر** /p.-ye-mohäjer/ (جانـ) القَواطِع.

**پرنده** /parande/ (جانـ) الطَّيْر، الطّائِر، [نث] الطَّيْرَة.

**پرندهٔ آبچر** /p.-e-ye-äbcar/ (جانـ) الطّائِرُ المُخَوِّض.

**پرندهٔ آشیانه‌باف** /p.-ye-äšiyänebäf/ (جانـ) البِرْقِش، أَبُوبَراقِش، الشُّرْشُورُ الأَحْمَر، الظّالِم.

**پرندهٔ اقیانوس** /p.-ye-oqyänus/ (جانـ) أُمُّ غَرْنايَة، جَلَمُ الماءِ.

**پرندهٔ بهشتی** /p.-ye-behešti/ (جانـ) ← مرغ بهشتی.

**پرنده‌شناس** /p.-šenäs/ الطُّيُورِيّ، العالِمُ بالطُّيُورِ.

**پرنده‌شناسی** /p.-šenäsi/ عِلْمُ الطُّيُور.

**پرنده‌ماهی** /p.-mähi/ (جانـ) ← ماهی پرنده.

**پرندهٔ مگسی** /p.-ye-magasi/ (جانـ) الضُّرَيْس.

**پرندهٔ مهاجر** /p.-e-mohäjer/ (جانـ) الطَّيْرُ القـاطِعُ أو الضّارِب.

**پرندهٔ وحشی** /p.-ye-vahši/ (جانـ) الطُّورانِيّ.

**پرنس** /perens/ المَلِك، الأَمِير.

**پرنسس** /perenses/ الأَمِيرَة، بِنْتُ المَلِك، زَوْجَةُ الأَمِير.

**پرنسیب** /prensip/ المَبْدَأ، المَنْهَج.

**پرنمک** /por-namak/ المالِح، المَلِيح، كَثِيرُ المِلْح.

**پرنیان** /parniyän/ إبْرِيْسَم، الحَرِير، القَزّ.

**پرو** /perov/ بُرُوفَة [مصر]، بِرَاوَة [عراق].

**پرو** /peru/ البِيْرو.

**پروا** /parvä/ ۱ ← ترس.

**پروار** /parvär/ المُدْهِن، الحَيَوانُ السَّمِيْنُ.

**پرواری** /p.-i/ المُسَمَّن.

**پروار کردن** /p.-kardan/ عَلْفاً / عَلَفَ ـِ الدّابَّة، تَسْمِيْناً / سَمَّنَ، تَبْنِيناً / بَنَّنَ.

**پرواز** /parväz/ الطَّيَران.

**پرواز جنگی** /p.-e-jangi/ (نظ) الطَّيَرانُ الحَرْبِيّ.

**پرواز دادن** /p.-dädan/ ← پرانیدن، پراندن.

**پرواز عادی** /p.-e-ädi/ الطَّيَرانُ المَدَنِيّ.

**پرواز کردن** /p.-kardan/ ← پریدن.

**پروا کردن** /parvä kardan/ ← ترسیدن.

**پروانش** /pervänš/ ← (گیا) قَصـاب، عِناقِيَّـة ← گل تلفونی، گل تلگرافی.

**پروانگان** /parvänegän/ (جانـ) الفَراشِيّات.

**پروانگان ابریشم** /p.-e-abrišam/ (جانـ) القَزِّيّات.

**پروانگان بید** */p.-e-bid/* (جانـ) الغَسقِيّات.

**پروانگان روزانه** */p.-e-ruzäne/* (جانـ) فَراشاتُ النَّهار.

**پروانگان شبانه** */p.-e-šabäne/* (جانـ) لَيْلِيّات، غَسَقِيّات.

**پروانگان غروب** */p.-e-qorub/* (جانـ) الهَوْلِيّات.

**پروانگی** */parväne-gi/* ← ۲ پروانه.

**پروانه** */parväne/* (جانـ) ۱. الفَراش، الفَراشَة، أبُودَقِيْق. ۲. الإذْن، الإجازَة، الرُّخصَة، الجَواز، المَأْذُونِيَّة، حَقُّ الامْتِياز، الإسْتِمارَة، التَّرْخِيص، تَأْشِيرَة، تَصْرِيح، بِطاقَةُ التَّصْرِيح. ۳. [ماشين‌آلات] المِرْوَحَة.

**پروانهٔ ابریشم** */p.-ye-abrišam/* (جانـ) القَزِّيَّة.

**پروانهٔ بید** */p.-ye-bid/* اللَّيْلِيَّة، الغَسَقِيَّة.

**پروانهٔ خروج** */p.-ye-xoruj/* الفَسْح.

**پروانه دادن** */p.-dädan/* تَصْرِيحاً / صَرَّح، تَرْخِيصاً / رَخَّص.

**پروانهٔ عبور** */p.-ye-obur/* سَنَدُ المُرور، تَذْكِرَةُ المُرُور.

**پروانهٔ فری** */p.-ye-feri/* (جانـ) قَتَعُ الإجّاص، حَفّارُ ساقِ التُّفّاح.

**پروانه‌واران** */p.-värän/* (گیا) القَزْنِيّات، القَطانِيّات، الفَراشِيَّة.

**پروانهٔ ورود** */p.-ye-vorud/* سَنَدُ الدُّخُول، تَذْكِرَةُ الدُّخُول.

**پروانهٔ هواپیما** */p.-ye-haväpeymä/* رَفّاسَةُ الطّائِرَة.

**پروپاچه** */par-o-päce/* ← پا.

**پروپاگاند** */poropägänd/* ← تبلیغات.

**پروپولایوم** */peropoläyom/* رَواقٌ أو مَدْخَلٌ فَخْمٌ إلَى مَبْنَى.

**پروتارگل** */porotärgol/* (شیمـ) پُرُوتَرْجُول.

**پروتاکتینیم** */protäktiniom/* ← پروتاکتینیوم.

**پروتاکتینیوم** */protäktinium/* (شیمـ) البرُوتِكْتِينِيُوم.

**پروتست** */porotest/* ۱. الإحْتِجاجُ الرَّسْمِيّ، الإحْتِجاج، البُرُوتِسْتُو. ۲. الإحْتِجاجُ علی قانون. ۳. إحْتِجاج، إعْتِراض، شَكْوَى.

**پروتستان** */porotestän/* الإنْجِيلِيّ، پروتِسْتانْتِيّ.

**پروتکول** */porotokol/* ← پروتوکل.

**پروتل** */porotel/* (جانـ) العِشبار.

**پروتوپلاسم** */porotopläsm/* البُروتُوبلازما.

**پروتوزوئا** */porotozo'ä/* (جانـ) ← آغازیان، تک‌یاختگان، تک‌سلولیها.

**پروتوزوئر** */porotozoer/* (جانـ) ← پرتوزوئر.

**پروتوژین** */porotožin/* البِكْر، البُرُوتُوجِيْن.

**پروتوکل** */porotokol/* البُرُوتُوكُول، المَراسِم.

**پروتون** */poroton/* (فز) البُرُوتُون.

**پروتون منفی** */p.-e-manfi/* (فز) ← آنتیپروتون.

**پروتیدها** */porotidhä/* (شیمـ) هَيُولِيّات.

**پروتئین** */porot'in/* (شیمـ) البُرُوتِيْن.

**پروتئینها** */p.-hä/* (شیمـ) البُرُوتِيْنات.

**پروردگار** */parvardgär/* الإلاه، إلٰه، مُوجِدُ الكائِناتِ، مَصَوِّرُ الكائناتِ، الفاطِر.

**پروردگارا** */p.-ä/* اللّٰهُمَّ.

**پروردگاری** */p.-i/* الرُّبُوبَة، الرُّبُوبِيَّة، الإلّ.

**پروردن** */parvardan/* رَبّاً / رَبَّ ـُ الصَّبِيَّ، رَبْتاً / رَبَتَ ـِ تَرْبِيَةً / رَبّى، تَرْبِيباً وتَرِبَّةً / رَبَّبَ، تَرَبُّباً / تَرَبَّبَ، تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ.

**پروردن کائوچو** */p.-e-käucu/* الفَلْكَنَة.

**پرورده** */parvarde/* المُرَبّى، المُتَرَبّي، المَرْبُوب.

**پرورش** */parvareš/* التَّعْلِيم، الحِضانَة، التَّرْبِيَة، الأدَب، التَّأَدُّب، التَّهَذُّب، التَّأْدِيب، الثَّقافَة، التَثْقِيْف، التَّنْشِئَة.

**پرورش اجتماعی** */p.-e-ejtemä'i/* التَّرْبِيَةُ الإجْتِماعِيَّة، التَّنْشِئَةُ الإجْتماعِيَّة.

**پرورش اسب** */p.-e-asb/* تَرْبِيَةُ الفَرَس.

**پرورش حیوانات** */p.-e-heyvänät/* تَرْبِيَةُ الحَيَواناتِ.

**پرورش دادن** */p.-dädan/* رَبّاً / رَبَّ ـُ، تَرْبِيباً / رَبَّبَ، تَرَبُّباً / تَرَبَّبَ، تَرْبِيَةً / رَبّى، تَرَبِّياً / تَرَبّى، حَضْناً / حَضَنَ ـُ، إحْتِضاناً / إحْتَضَنَ، تَعْلِيْماً / عَلَّمَ، تَوْلِيْداً / وَلَّدَ الوَلَدَ، تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ، اِصْطِناعاً / اِصْطَنَعَ، تَغْذِيَةً / غَذّى، فَلْواً / فَلاَ ـُ الغلامَ، اِفْتِلاءً / اِفْتَلَى الغلامَ.

**پرورش طیور** */p.-e-toyur/* اِسْتِيْلادُ الطُّيُور.

**پرورش کودکان** */p.-e-kudakän/* تَرْبِيَةُ الأوْلاد.

**پرورشگاه** */p.-gäh/* دارُالتَّرْبِيَة، المَأْوَى، رَوْضَةُ الأطْفال، دارُالإيْتام، دارُالحِضانَةِ.

**پرورشگاه ماهی** */p.-g.-e-mähi/* المَسْمَك، المَسْمَكَة.

**پرورش ماهی** /p.-e-mähi/ تَرْبِيَةُ السَّمَک.

**پرورشی** /p.-i/ التَّعْلِيمِي، التَّهْذِيبِيّ، التَّرْبَوِيّ.

**پرورش یافتن** /p.-yäftan/ رَبْواً و رُبُوّاً / رَباـُ تَرَبِّياً / تَرَبَّى، تَهَذُّباً / تَهَذَّبَ، نَشْأً و نَشْأَةً و نُشُوءاً / نَشَأَ ـَ الطِّفلُ.

**پـروژکتـور** /porožektor/ المِنْـوار، النَّـوّارَة، جِهـازُ العَرْضِ.

**پـروژه** /porože/ المَشْـرُوْعَـة، مُخَطَّطَـة، المَشْـرُوع، المُخَطَّط، المُصَوَّر، خُطَّة.

**پروس** /porus/ ۱. بُرُوسِيا. ۲ ← آبی پروس.

**پروستات** /porostät/ (پز) بَرُوسْتَاتا.

**پروسیک** /prusik/ (شیمـ) ← اسید سیانیدریک.

**پروفسور** /porofesor/ ← پرفسور، استاد.

**پروفسیونل** /profesionel/ ← حرفه‌یی.

**پروفیل** /profil/ ← برش ۳، قطع، نیمرخ.

**پروکـاسیون** /provokäsion/ التَّحْرِيض، إثـارَة، إهاجَة، حَثّ.

**پروکسید** /peroksid/ (شیمـ) پِرُوکْسِيد، فَوْقَ أُکْسِيْد.

**پروکنسول** /perokonsul/ البِرُوقُنْصُل.

**پروگرام** /prográm/ ← پرگرام.

**پـرولتاریـا** /poroletäriyä/ بُـرُولِيْتارِيـا، طَبَقَةُ العُمّـال، البُرُولِيْتارِيَة.

**پرولتر** /poroleter/ بُرُولِيْتارِيّ.

**پرومتئم** /prometeum/ (شیمـ) ← پرومتئوم.

**پرومتئوم** /prometeum/ (شیمـ) إيْلِيْنِيُوم.

**پرونده** /parvande/ المِلَفّ، المِلَفَّـة، فایل، الحـافِظَة، الدُّوسِيَة، الإضْبارَة، الأُضْبُورَة، الضِّبـار، الضِّبارَة، الرِّبْطَة، المَحْضَر، الإضْمامَة.

**پرونده‌سازی کردن** /p.-säzi-kardan/ تَلْفِيْقاً / لَفَّقَ.

**پـرونـده مکـاتبـاتـی** /p.-ye-mokätebäti/ إضْبـارَةُ المُراسِلاتِ.

**پـرویـزن** /parvizan/ الغِـرْبـال، المُنْخُـل، المِسْخَـل، الخَرْبَة، الهِرْقِل ← غربال، الک.

**پرویزنی** /p.-i/ (پز) ← استخوان پرویزنی.

**پروین** /parvin/ (نجـ) النَّجْم، الثُّرَيّا، النَّظْم.

**پره** /parre/ الدُّوْلاب، المِرْوَحَة، الشُّعاع، الشِّعّ.

**پرهٔ آسیا** /p.-ye-äsiyä/ فَراشَـةُ الرَّحَى، دُوْلابُ طـاحُون الماء، النّاعِرَة.

**پرهٔ بینی** /p.-ye-bini/ الأَرْنَبَة، الخَثْمَة، الخِثْرِمَة.

**پره‌پایان** /p.-päyiyän/ (جانـ) زِعْنِيفِيّاتُ الأَقْدام.

**پرهٔ چرخ** /p.-ye-carx/ بَرْمَقُ العَجَلَة.

**پرهیاهو** /por-hayähu/ ← پر سرو صدا.

**پرهیز** /parhiz/ ۱. الاِحْتِياط، الحِيْطَة، الحَـذَر، الحِذْر، الاِحْتِـراس، التَّحَفُّـظُ، الإعْـراض، المُجـانَبَـة، التُّقـاة، المَحِيْد. ۲. الحِمْيَة، الأَزَم، التَّدْبِيْرُ الغَذائِيّ.

**پرهیزانه** /p.-äne/ الغذاءُ المُعَيَّنُ للمريضِ.

**پرهیز دادن** /p.-dädan/ حِمْيَةً / حَمَى ـِ المريضَ.

**پرهیـزکار** /p.-kär/ الـزّاهِد، المُتَّقِـيّ، الوَرِع، التَّقِـيّ، الصّالِح، الحَصـان، [نث] الحاصِن و الحَصْنـاء، الحَنُوس، الحَذِر، الحِذْرِيـان، الحاذُوْرَة، الرُّهْبان، الرِّبِيْـط، الزَّكِيّ، السِّتِّيـر، المُتَخَشِّـع، طـاهِـرُالقلـب، الظَّلِيْـف، الظَّلِـف النَّفْس، [نـث] الظَّلِفَةُ النَّفْس، العَفِيْف، العَـفّ، العَيُوف، المُتَعَفِّف، الفاضِل، الفَضِيْل، ذُوالفَضِيْلَة، [نث] الفاضِلَة، القُرّاء، المُتَقَرِّئ، القـانِت، النَّزْه، النَّزِه، النَّزِيْـه، الوَرِيْع، الوَقّاء، الوَلِيّ، [نث] الوَلِيَّة.

**پرهیزکار شدن** /p.-šodan/ ← پرهیزکاری کردن.

**پرهیـزکاری** /p.-i/ الـزُّهْد، الصَّـلاح، التُّقَى، التَّقْـوَى، العِفَّـة، العَفاف، التَّـزَهُّـد، البُتُولَـة، الـدِّيْـن، الرَّهْبَـة، الـرُّهْبانِيَّـة، التَّـرَهُّب، الـرِّعَـة، ضَبْـطُ الشَّهْوَة، الطُّهْـر، الطَّهارَة، الفَضِيْلَة، القُدْس، القَـداسَة، القَشَف، التَّقَشُّف، النُّزْهَة، النَّسْک، النُّسْک، التُّقاة.

**پرهیزکاری کردن** /p.-i-kardan/ زُهْداً و زَهادَةً / زَهَدَ ـُ و زَهِدَ ـَ في الـدُّنيا، تَزَهُّداً / تَزَهَّدَ، وَرَعاً و وُرُوعاً / وَرِعَ يَرِعُ ويَوْرَعُ و وَرَعَ يَـرَعُ و وَرُعَ يَوْرُعُ، تَـوَرُّعاً / تَوَرَّعَ مِـن الأمر و عنه، اِتِّقاءً / اِتَّقَى، أَبْلاً و أَبالَةً / أَبَلَ ـِ تَأَلُّهاً / تَأَلَّهَ، حَرَزاً / حَرِزَ ـَ حَصـانَةً / حَصُنَ ـُ ت المـرأةُ، تَرَهُّباً / تَرَهَّبَ، تَقَشُّفاً / تَقَشَّفَ، نَزاهَةً / نَزُهَ ـُ نَزاهَـةً و نَزاهِيَةً / نَزِهَ ـَ نِسْکاً و نُسُوکاً و مَنْسَکاً / نَسَکَ ـُ، نَساکَةً / نَسُکَ ـُ.

**پرهیز کردن** /parhiz-kardan/ ۱ ← خودداری کردن، دوری کردن. ۲. تَحَمِّياً / تَحَمَّـى المَرِيْـضُ، اِحْتِمـاءً / اِحْتَمَى مِمّا يَضُرُّهُ.

**پرهیزکننده** /p.-konande/ الحَمِيّ.

**پرهیزگار** /p.-gär/ ← پرهیزکار.

**پری** /pari/ الجانّ، الجِنّة، الجِنّ، الحُورِيّة.

**پری** /pori/ الشِّبع، الإشباع، الطَّفح، الطُّفُوح، الطُّفاح، البَهر، الجَبَل، الجُبال، الاِحتِفال، الدِّحاس، الطِّبع، طِلاع.

**پریاخته** /por-yäxte/ (جانـ. گیا) المَتْزَوِيّ.

**پریتونیت** /peritonit/ (پز) اِلْتِهابُ الصِّفاق.

**پری دریایی** /pari-ye-daryäyi/ اِبْنَةُ البَحْر ← دختر دریا.

**پریدن** /paridan/ ق ۱. طَيْراً و طَيَراناً / طارَ ـِ و تَدْوِيماً / دَوَّم و زَوَفاً / زافَ ـُ و عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ الطّائرُ. ۲. وَثْباً و وُثُوباً و وَثَباناً و وِثاباً و وَثِيْباً و ثِبَةً / وَثَبَ يَثِبُ، اِنْبِجاساً / اِنْبَجَسَ، تَبَجُّساً / تَبَجَّسَ، زَرْفاً / زَرَفَ ـُ صَوْلاً و صَوْلَةً / صالَ ـُ عليه، طَبْراً / طَبَرَ ـُ طَفْراً و طُفُوراً / طَفَرَ ـِ [عم] فَزّاً / فَزَّ ـُ فُقُوساً / فَقَسَ ـِ قَفْزاً و قَفَزاناً و قِفازاً و قُفُوزاً / قَفَزَ ـِ الغزالُ، قُلُوصاً / قَلَصَ ـِ [عم] قَمْزاً / قَمَزَ ـِ قُماصاً و قِماصاً و قَمْصاً / قَمَصَ ـِ تَقْمِيْصاً / قَمَّصَ، نَطِيْطاً / نَطَّ ـُ نَقْزاً و نَقَزاناً و نِقازاً / نَقَزَ ـِ نَفْجاً و نَفَجاناً و نُفُوجاً / نَفَجَ ـُ اِنْتِفاجاً / اِنْتَفَجَ، هَفْواً و هَفْوَةً و هَفَواناً / هَفَا ـُ [الكل] تَصْعِيْداً / صَعَّدَ، تَبْخِيْراً / بَخَّرَ، [چشم، رگ] اِخْتِلاجاً / اِخْتَلَجَ ت عينُه، خَلَجاناً / خَلَجَ ـِ [عقل] طَرْقاً / طَرِقَ ـَ مج الرَّجلُ.

**پریروز** /pariruz/ أوّلُ البارِحَة، الأَمْسُ الأوّل. أوّلُ الأمس.

**پریز** /priz/ مَنْشَبُ التَّيّار، المَنْشَبُ الكَهْرَبائيّ.

**پریستالتیک** /peristaltik/ (پز) تَقَلُّص إسْتِداريّ.

**پریسکوپ** /periskop/ المِشْفاق.

**پریشان** /parišän/ ۱. المُضْطَرِب، المُشَوَّش، القَلِق، الهائِج، المُوَسْوَس على، الجائِشَة، الجائِل، المُزبِد، الشَّعْشاع، المُقَرْيِف، المُقفِر، المُتَضايِق، المَكْرُوب، الواجِف، الهَيْد، الهَيْدان، المَهْفُوت، المَهْمُوم. ۲ ← پراكنده. ۳ ← درهم.

**پریشان حسی** /p.-hessi/ (پز) العَمَه.

**پریشان‌خیال** /p.-xiyäl/ مُنْشَغِلُ البال، تائِهُ العَقل، شارِدُ الذِّكر، العَكِر، المُعَكَّر، المُضْطَرِب، تائِهُ الفِكر، سارِحُ الفِكر، السُّهْيان.

**پریشان‌خیالی** /p.-x.-i/ شُرُودُ الفِكر، الجَأْش.

**پریشان روزگار** /p.-ruzegär/ الأَنْكَد، المَنْكُودُ الحَظِّ.

**پریشان شدن** /p.-šodan/ ۱. اِضْطِراباً / اِضْطَرَب، قَلَقاً / قَلَقَ ـُ هَيْماً و هُيُوماً و هِياماً و هَيَماناً و تَهْياماً / هامَ ـِ بَغْصاً / بَغَصَ ـَ خَشَقاناً و خُشُوقاً / خَشَقَ ـِ تَرَخُّشاً / تَرَخَّشَ، اِرْتِخاشاً / اِرْتَخَشَ، تَرَهُّساً / تَرَهَّسَ، اِرْتِهاساً / اِرْتَهَسَ، اِنْزِعاجاً / اِنْزَعَجَ، شَأْزاً / شَئِزَ ـَ شَأْساً / شَئِسَ ـَ اِشْرِيْراءً / اِشْرَوْرَى، إصْفاقاً / أصْفَقَ النّاسُ، طَيْراً و طَيَراناً / طارَ ـِ ت نَفْسُهُ شعاعاً، اِلْتِداماً / اِلْتَدَمَ، هَوَساً / هَوِسَ ـَ هَوَشاً / هَوِشَ ـَ. ۲. فَساداً / فَسَدَ ـَ تَبَلْبُلاً / تَبَلْبَلَ، تَبَعُّصاً / تَبَعَّصَ، خَثْلَمَةً وخِثْلاماً / خَثْلَمَ ت الأُمور، اِلْتِلاخاً / اِلْتَلَخَ عليهم الأَمْرُ، اِرْتِباكاً / اِرْتَبَكَ الأَمْرُ، تَرَجْرُجاً / تَرَجْرَجَ الشَّيءُ في محلّه، سَوْطاناً / ساطَ ـِ شَخْساً / شَخَسَ ـَ الأَمْرُ، تَشاخُساً / تَشاخَسَ أمرُ القومِ، شَعَثاً و شُعُوثَةً / شَعِثَ ـَ الشَّعْرُ، عَوْلاً / عالَ ـُ و عَيْلاً / عالَ ـِ أَمْرُهم، تَفَوُّتاً / تَفَوَّتَ الشَّيءُ، اِلْتِخاخاً اِلْتَخَّ عليهم الأَمْرُ، مَسْمَسَةً ومِسْماساً / مَسْمَسَ الأَمْرُ، اِهْتِزاعاً / اِهْتَزَعَ ← پراكنده شده، در هم شدن.

**پریشان‌فکر** /p.-fekr/ ← پریشان‌خیال.

**پریشان‌فکری** /p.-f.-i/ ← پریشان‌خیالی.

**پریشان کردن** /p.-kardan/ قَلْقاً / قَلَقَ ـُ هـ الهَمُّ، تَشْعِيثاً / شَعَّثَ، تَشْوِيشاً / شَوَّشَ، تَتْيِيهاً / تَيَّهَ و تَتْوِيهاً / تَوَّهَ الفِكْرَ، إزعاجاً / أَزْعَجَ هـ إضْراساً / أَضْرَسَ، تَعْذِيباً / عَذَّبَ، عَكْنَنَةً / عَكْنَنَ عليه، / إعْناتاً / أَعْنَتَ، تَقْسِيْماً / قَسَّمَ ت الهُمُومُ فلاناً، تَلْدِيْداً / لَدَّدَ هـ و بـه، مَخْوَلَةً / مَخْوَلَ، مَغْثاً / مَغَثَ ـَ الشَّيءَ، مَغْمَغَةً / مَغْمَغَ الأَمْرَ.

**پریشانی** /p.-i/ الاِضْطِراب، الاِرْتِباك، الرَّبَك، القَلَق، التَّشْوِيش، البَيْص، الخَلَل، البَلْبَلَة، البِلْبال، الذُّهُول، التَّرْجاف، المَسْكَنَة، اِنْشِغالُ البالِ، الضَّغْطَة، الضِّيْقَة، الضّائِقَة، الإِعْواز، العَوَز، العازَة، الفِتْنَة، المِحْنَة، القِماص، المَغْج، المَوَجان، الهَيْج، الهِياج، الهَيَجان، الهَيْشَة.

**پری شاهرخ طلایی** /pari-ye-šähroxtaläyi/ (جانـ) الصُّفارِيّة ← مرغ انجیرخوار.

**پریشب** /parišab/ لَيْلَةُ أَوَّلِ أَمْسِ.

**پریکارپ** /perikärp/ (گیا) سِنْف، جُثّ[غلافُ الثَّمرة].

**پریکارد** /perikard/ (پز) النُّخاب ← برون شامهٔ دل.
**پریمور** /primorver/ (گیا) ← پامچال.
**پریموس** /perimus/ البِريمُوس.
**پریوست** /periyost/ (پز) السِّمْحاق، غِشاءُ العَظْم ← پوشش استخوان.
**پریوشان** /parivašän/ (گیا) عَرُوْسُ الماءِ.
**پریوشان آبی** /p.-äb-i/ (گیا) العَرائِسُ الماءِ.
**پریون** /paryun/ ← جرب، گری.
**پز** /poz/ وَضع، نَصب، تَرْكِيب، مَدّ، وِضْعَة.
**پزا** /pazä/ سَرِيْعُ الطَّبْخ.
**پزتا** /pezetä/ البِيْزِيْتا.
**پز دادن** /poz-dädan/ ← خودنمایی کردن.
**پزشک** /pezešk/ الطَّبِيْب، [نث] الطَّبِيْبَة، الطَّبّ، الدُّكْتُورُ في الطِّبّ، الحَكِيْم، الآسِي، المَأْسُوّ، النِّطاسِيّ، النِّطِّيْس، النِّقْرِس، النِّقْرِيْس.
**پزشک اعصاب** /p.-e-a'säb/ طَبِيْبُ الأَمْراضِ العَصَبِيَّة.
**پزشک بالینی** /p.-e-bälini/ الطَّبِيْبُ السَّرِيْر.
**پزشک بیمارستان** /p.-e-bimärestän/ الطَّبِيْبُ المُقِيْم.
**پزشک بیهوشی** /p.-e-bihuši/ الطَّبِيْبُ المُخَدِّر.
**پزشک پوست** /p.-e-pust/ طَبِيْبُ الأَمْراضِ الجِلْدِيَّة.
**پزشک‌خانه** /p.-xäne/ المُسْتَوْصَف.
**پزشک روانی** /p.-e-raväni/ طَبِيْبٌ نَفسانِيٌّ.
**پزشک زایمان** /p.-e-zäymän/ الطَّبِيْبُ المُوَلِّد.
**پزشک زنان** /p.-e-zanän/ طَبِيْبُ أَمْراضِ النِّساءِ، المُوَلِّد.
**پزشک عمومی** /p.-e-omumi/ الطَّبِيْبُ العامّ.
**پزشک قانونی** /p.-e-qänuni/ الطَّبِيْبُ الشَّرْعِيّ.
**پزشک قلب** /p.-e-qalb/ العالِمُ بالقَلْبِ، طَبِيْبُ القَلْبِ.
**پزشک کودکان** /p.-e-kudakän/ طَبِيْبُ الأَطْفال.
**پزشک متخصص** /p.-e-motaxasses/ طَبِيْبٌ أَخِصّائِيٌّ.
**پزشکی** /p.-i/ الطِّبّ، الطِّبابَة، الكَيْس.
**پزشکی بالینی** /p.-i-ye-bälini/ الطِّبُّ السَّرِيْرِيّ.
**پزشکیار** /p.-yär/ مُساعِدُ الطَّبِيْبِ، المُضَمِّد.
**پزشکی قانونی** /p.-qänuni/ الطِّبُّ الشَّرْعِيّ.
**پزیسیون** /pozisiyon/ ۱. المَوْضِع، المَوْقِع. ۲. الوَضْع، الحالَة. ۳. الوَضْعُ الجِسْمانِيّ.
**پژمردگی** /pažmordegi/ الذُّبْلَة.
**پژمرده** /pažmorde/ الذّابِل، الذّاوِي، الجُداعُ مِنَ الكَلَإِ، الجَزْبان، ذاهِبُ اللَّوْن، الجامِس، الخَضِد، الذَّبّان، الشّاحِب، المَلْفُوح، اللَّوِيّ.
**پژمرده شدن** /p.-šodan/ ذَبْلاً / ذَبَلَ ـُ ذُبُولاً / ذَبُلَ ـُ ذَوِيّاً / ذَوَى ـِ و ذَوِيَ ـَ خُشُوعاً / خَشَعَ ـَ الورقُ و نَحْوُهُ، خَضَداً / خَضِدَ ـَ النَّبْتُ، ذَبّاً و ذَبَباً و ذُبُوباً / ذَبَّ ـِ جسمُهُ، رُنُوعاً / رَنَعَ ـَ، اِنْضِماراً / اِنْضَمَرَ، كَبْواً وكُبُوّاً / كَبا ـُ النَّبْتُ، اِنْكِفاء / اِنْكَفَأَ اللَّوْنُ، لَوًى / لَوِيَ ـَ النَّبْتُ، إِمْراراً / أَمَرَّ.
**پژمرده کردن** /p.-kardan/ إِذْبالاً / أَذْبَلَ هـ، إِذْواء / أَذْوَى هـ، سَلْقاً / سَلَقَ ـُ الحَرُّ النَّباتَ.
**پژواک** /pažväk/ الصَّدَى، رَجْعُ الصَّدَى، الطَّنّان، الصَّوْة، اِبْنُ الطَّوْد، اِبْنَةُ الجَبَل.
**پژواک‌سنج** /p.-sanj/ المِسْماع.
**پژوهش** /pažuheš/ ۱. البَحْث، دِراسَة، المَبْحَث، التَّقَصِّي، الاِسْتِقْصاء، الجِدّ. ۲. (حقـ) اِسْتِئْناف، إِعادَةُ النَّظَر.
**پژوهش‌تبعی** /p.-e-taba'i/ (حقـ) الاِسْتِئْنافُ الفَرْعِيُّ.
**پژوهش خواستن** /p.-xästan/ (حقـ) اِسْتِئْنافاً / اِسْتَأْنَفَ الحكمَ ← استیناف دادن.
**پژوهش‌خواسته** /p.-xäste/ (حقـ) مُسْتَأْنَفٌ عنه.
**پژوهش‌خوانده** /p.-xände/ (حقـ) المُسْتَأْنَفُ عليه أوضِدّه.
**پژوهش‌خواه** /p.-xäh/ (حقـ) مُسْتَأْنِفُ الدَّعْوَى.
**پژوهش‌خواهی** /p.-x.-i/ (حقـ) الاِسْتِئْناف، اِسْتِئْنافُ الدَّعْوى.
**پژوهش کردن** /p.-kardan/ بَحْثاً / بَحَثَ ـَ عنه، تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ، تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ، تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ، تَجَسُّساً / جَسَّسَ، جِدّاً / جَدَّ ـِ في الأَمْرِ، جَسّاً / جَسَّ ـُ الأَخبارَ، اِشْتِفافاً / اِشْتَفَّ الأُمُورَ، إِعْراضاً / أَعْرَضَ في العلم.
**پژوهشگاه** /p.-gäh/ المَبْحَث.
**پژوهشگر** /p.-gar/ المُحَقِّق، المُتَفَحِّص.

**پژوهنده** */pažuhande/* بَحّاث، بَحّاثَة، مُحَقِّق، مُتَفَحِّص، المُفَتِّش، العـالِـم، المِنْكَـش، المِنْقَب، الجَسّـاس، الباحِث، النَّقاب.

**پژه** */pože/* (گيا) أُشْنَة، طُحْلُب.

**پس** */pas/* ۱. فَـ، ثُـمَّ. ۲. بَعْد، الأُخُـر، الخَلْف، الإفّ، الغِبّ.

**پس آوردن** */p.-āvardn/* ← پس دادن.

**پساب** */p.-āb/* نَفايَةُ المَطابِخ.

**پسابش** */pasābeš/* (شيمـ) ← پسابيدن.

**پسابه** */pasābe/* (شيمـ) نَبيذٌ ماسِخ.

**پسابيدن** */pasābidan/* (شيمـ) إزالَةُ المـاء، نَزْعُ الماءِ، التَّجْفيف.

**پسابيده** */pasābide/* (شيمـ) مَنْزُوعُ الماءِ.

**پسادست** */pasādast/* ← نسيه.

**پس‌افت** */pasoft/* ۱ ← ذخيره، انـدوخته. ۲. المُتَأَخِّرُ دَفْعَةٌ مِنْ أَقْساطِ الدَّيْنِ عَنِ المَوْعِدِ المُعَيَّن.

**پس افتادن** */pas-oftādan/* ۱ ← عقب افتادن. ۲ ← بيهوش شدن، غش كردن.

**پس افكندن** */p.-afkandan/* ← عقب انداختن.

**پسالتريون** */psālterion/* (مسـ) السِّنْطُور، السِّنْطِير.

**پسان پريروز** */pasān-pariruz/* ثَلاثَةُ أَيّامٍ قَبْلَ يَوْمِ أَمْسِ.

**پسان پريشب** */p.-parišāb/* ثَلاثَةُ لَيالٍ قَبْـلَ مَساءِ لَيْلَةِ أَمْسِ.

**پس انداختن** */pas-andāxtan/* ۱ ← عقب انداختن. ۲ ← توليدمثل كردن.

**پس‌انداز** */p.-andāz/* الـذَّخِيْـرَة، الـذُّخْـر، الإدِّخـار، اِحْتِيـاطِيّ، اِدِّخـارِيّ، تَوْفِيْـر، اقتصاد، الكَنْـز، المُوَفَّـر، المُقْتَصَد.

**پس‌انداز كردن** */p.-a.-kardan/* اِدَّخاراً / اِدَّخَرَ، تَمْوِيْناً / مَوَّنَ، تَضْمِيْداً / ضَمَّدَ.

**پس‌اندازى** */p.-a.-i/* التَّوْفِيْر، الإدِّخار، التَّخْوِيْش.

**پساوايى** */pasāvāyi/* ← بساوايى.

**پساوند** */pasāvand/* ← پسوند.

**پسپاسه** */paspāse/* (گيا) البَسْباسَة.

**پس پـريروز** */pas-pariruz/* أَوَّلُ أَوَّلِ أَمْسِ، يَوْمـانِ قَبْلَ أَمْسِ.

**پس پريشب** */p.-parišab/* لَيْلَتانِ قَبْلَ مَساءِ لَيلةِ أَمْسِ.

**پس‌پسكى رفتن** */p.-pasaki-raftan/* نُكُوصاً / نَكَصَ بِـ تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ.

**پس‌پيرار** */pas-pirār/* سَنَتانِ قَبلَ السَّنَةِ الماضيَةِ.

**پست** */past/* ۱. الـدَّنِيّ، الـدَّنِـيء، الرَّدِيء، اللَّئِيْـم، السّـافِل، السَّفْلَـة، السِّفِلَـة، الحَقِيْر، الخَسِيْـس، دُوْن، الـذَّلِيْل، السّـاقِـط، الوَضِيْـع، البَطّـال، آكِلُ الأَسْـلاء، البَخْـس، البَخِيْل، الأَبْتَـر، التُّحْـت، الجَحْجَح، الحَثْـل، الأَحْرَد، الحَرِض، الحَرَض، الحِرْضَـة، الحُسالَة، الحُشْوَة، الحـاكّ، الحَيْـس، الخُسـاسَـة، الخُسـالَـة، الخَسِيْـل، الخَسِيْلَـة، المُخَسَّل، الخُشـاش، المُـدْخَـل، المُذْقِـع، الدَّمِيْـم، الرُّعاع، الـزِّرِيّ، الزُّغْبُـوت، الزِّغْنَفَة، الـزِّغْنِفَة، المُزَلَّخ، الزُّمال، الزُّمالَـة، السُّتالَة، السُّخالَة، السِّفْساف، السَّقْـط، السَّنِت، الشَّـرَط، الشَّفَق، الشُّـوايَة، الصَّغِيْـر، صَغِيْرُ النَّفْس، الصَّلْم، الضَّئِيْـل، الضَّمْر، الطِّبع، الطَّغام، الطِّنْجِيْـر، الظَّلِيْف، العَثَّـة، العَكِـص، العِنْقاش، العَـوَد، الأَغْـوَر، الغَثّ، الغَثِيْـث، المُغَـرْبَـل، الغُسّ، الغَضِيْـض، الغَفَى، الغَوْغاء، الفَسْل، الفَسِيْل، المَفْسُول، الفِنْطِيْس، القِبْز، الأَقْذاء، المُقْرِف، القُزام، القَـزْم، القافِسَة، القِلْزِم، القَلْمَعَة، الكُبُنّ، [نث] الكُبُنَّـة، الكَتِيْت، الكَتِيْع، الكُتَع، الكُـرّز، الكُـرْزِيّ، الكَـرَع، الكَسِيْـد، الكَعْـدَب، [نـث] الكَعْدَبَة، كَلِيْلُ الظُّفْر، المُلْئِـم، اللّأْمان، اللُّخَمَة، اللُّطَع، اللَّغْو، الـلّاقِطَة، لَكـاع، اللَّكُوع، اللُّكَـع، [نث] اللُّكَعَـة، اللَّفاء، المَذْل، المَصّان، المِلْـط، النَّبْر، النَّحِيْت، النَّذْل، النَّذِيْـل، النَّقَد، النَّقَـز، النُّقْز، النَّكْـز، النِّكْس، الهِبْلَـع، الهَجِيْن، الهِـزْد، الهَكُوك، الهِنْبِـص، المَهِيْن، المُهـان، الـوَبْش، الـوابِط، الـوَتْح، الـوَجَـم، الوَخْـش، الوَذِيَّـة، الوَشِيْـظ، الوَضِيْع، الوَغْـد، الأَوْكَع، الوَقْب، الـوَقِيْر. ۲. المُنْحَطّ، المُنْخَفِض، الوَطْء، الوَطـاء، الوَطِيء، الوَاطِي، الأَوْهَد، الوَهْدَة ← پايين، گود.

**پست** */post/* ۱. البَرِيْد، البُوْسْتَة، البُوسْطَة. ۲. المَنْصِب، عَمَل، مَرْكَزٌ وَظِيْفِيّ، مَوْقِع.

**پستاب** */pastāb/* الشَّفَق.

**پست امپرسيونيسم** */post-ampresionism/* الإنْطِباعِيَّةُ المُتَأَخِّرَة.

**پستان** */pestān/* الثَّدْي، الثَّدَى، الضَّـرْع، النَّهْد، البِزّ،

الدِّرَّة، الضَّرَّة، [مرد] الثُّنْدُوَة.

**پستان‌بند** */p.-band/* الصُّدْرِيّة، الصِّدار، العَنْتَرِيّ.

**پستانداران** */p.-därän/* (جانـ) الثَّدْيِيّـات، اللَّبُونِيّات، الضَّرْعِيّات، الرَّئِيسِيّات، الحَيَوانات الرَّئِيسِيّة.

**پستانداران اوليه** */p.-d.-e-avvaliyye/* (جانـ) وَحِيْداتُ المَسْلَك.

**پستانداران تخم‌گذار** */p.-d.-e-toxmgozär/* (جانـ) وَحِيْداتُ المَسْلِك.

**پستانداران عالی** */p.-d.-e-äli/* الرَّئِيْسات.

**پستاندارشناسی** */p.-d.-šenäsi/* عِلْمُ الثَّدْيِيّات.

**پستانک** */p.-ak/* ۱. المِرْضَعَة، المَصّـاصَة. ۲. النَّبْل، وَصْلَةٌ بين ماسورتَيْن.

**پست‌تر** */pasttar/* الأسْفَل، الأَقَلّ، أَدْنَأ أو أَدْنَى من كذا، المُنْحَطُّ عن كذا.

**پستچی** */postci/* البَرِيْد، ساعِي البَرِيْد، مُوَزِّعُ البَرِيْد.

**پستخانه** */postxäne/* مَكْتَبُ البَرِيْد، البَرِيْد، السِّكَّة.

**پستر** */poster/* المُلْصَق.

**پست زمینی** */post-e-zamini/* ← پست معمولی.

**پست سفـارشی** */post-e-sefäreši/* بَرِيْدٌ مُسَجَّـل، بَرِيْدٌ مَضْمُون.

**پست شدن** */past-šodan/* دُنُوَّةٌ ودَناءَةٌ / دَنَأَ ـَ ودَنُؤَ ـُ دَنَاً ودَنايَةً / دَنِيَ يَدْنَـى، ذُلاًّ وذِلَّةً / وذَلالَةً ومَذَلَّةً / ذَلَّ ـِ تَذَلُّلاً / تَذَلَّل، تَمَسْكُناً / تَمَسْكَنَ، رَداءَةً / رَدُءَ ـُ سُفُولاً وسَفالاً وسُفـالَةً / سَفَلَ ـُ تَسَفُّلاً / تَسَفَّلَ، ضِعَـةً / ووَضاعَةً / وَضُعَ يَوْضُعُ، وَغادَةً / وَغُدَ يَوْغُدُ، رَذالَةً ورُذُولَةً / رَذُلَ ـُ ورَذِلَ ـَ لُؤْماً ومَلأَمَةً / لَؤُمَ ـُ تَفَهَ وتُفُوهاً / تَفِهَ ـَ خَراضَةً وخُرُوضَةً / خَرُضَ ـُ سَكاكَةً / سَكَّ ـُ سَناتَةً / سَنُتَ ـُ سَنَتاً / سَنِتَ ـَ شَقانَةً وشُقُونَةً / شَقُنَ ـُ ضُهُوباً / ضَهَبَ ـَ قَعَطاً / قَعِطَ ـِ قَزامَةً / قَزُمَ ـُ قَلْزَمَةً / قَلْزَمَ، قَمّاً / قَمَأَ ـَ إكْداءً / أَكْدَى، لَكْعاً ولَكاعَةً / لَكُعَ ـُ مَذالَةً / مَذُلَ ـُ مَهانَةً / مَهُنَ ـُ نَذالَةً ونُذُالاً / نَذُلَ ـُ هُجْنَةً وهَجانَةً وهُجُـونَةً / هَجُنَ ـُ وَبَطاً ووُبُوطاً / وَبَطَ يَبِطُ، وُخوشَةً ووَخاشَةً ووُخُوشاً / وَخُشَ يَوْخُش، تَوَعُّقاً / تَوَعَّق، وَكاعَةً / وَكُعَ يَوْكُعُ.

**پست فطرت** */p.-fetrat/* ← بدنهاد. بدذات.

**پست فطرتی** */p.-f.-i/* ← بدنهادی، بدذاتی.

**پست کردن** */p.-kardan/* تَدْنِيَةً / دَنّى نَفْسَه، إذْلالاً / أَذَلّ، اِسْتِذْلالاً / اِسْتَذَلّ، إزداءً / أزدأ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ، تَهْجِيناً / هَجَّنَ، حَسْلاً / حَسَلَ ـُ حَسْلاً / حَسَلَ ـُ سَوْماً وسُوَاماً / سامَ ـُ هـ خَسْفاً، تَوْخِيْشاً / وَخَّش.

**پست کردن** */post-kardan/* إرسالاً / أرْسَلَ له رِسـالَةً بالبـريد، وَضْعـاً / وَضَـعَ يَضَعُ الـرِّسـالَـةَ في صنـدوق البريد.

**پست معمولی** */p.-e-ma'muli/* البَرِيْدُ العادِيّ.

**پستنک** */pestanak/* (گیا) القُبَيْراء.

**پستو** */pastu/* الخادِعَة.

**پست و بلند** */past-o-boland//* الحَزْن.

**پسته** */peste/* الفُسْتُق، النَّجَف، النَّجَفَة.

**پستهٔ زمینی** */p.-ye-zamini/* (گیا) ← بادام زمینی.

**پستهٔ شامی** */p.-ye-šämi/* (گیا) ← پستهٔ زمینی.

**پستهٔ کوهی** */p.-ye-kuhi/* ← پستهٔ زمینی.

**پست هوایی** */post-e-haväyi/* البَرِيْدُ الجَوِّيّ.

**پسته‌یی** */peste-yi/* الفُسْتُقِيّ.

**پسته‌ییان** */p.-yi-än/* البُطْمِيّات.

**پستی** */posti/* البَرِيْدِيّ.

**پستی** */pasti/* ۱. الحَقَارَة، الخِسَّة، الخَسـاسَة، الرَّدَاءَة، الرَّذالَة، الذُّلّ، الـدَّناءَة، الدَّناوَة، الدَّنايَـة، البُخْل، اللُّؤْم، السُّفْل، السَّفالَـة، الإنْبِطاح، التَّبَطُّح، التَّعْس، التَّعـاسَة، الخِزْي، الخَسْف، الخُنُوع، المُـداجاة، السُّكّ، الشُّطارَة، الضَّعَة، الوَضاعَة، الطُّغْمَة، الطُّغُومِيَّة، الغُضَّة، الغَضاضَة، الغَضِيْضَـة، القَتْر، التَّقْتِيْـر، القَلْـزَمَـة، المَلَق، التَّمَلُّـق، التَّمْلِيْـق، النَّـذالَــة، الهَـوْن، الهَـوَان. ۲. الحَضِيْـض، الإنْحِطاط.

**پستیش** */postiš/* شَعْرٌ مُسْتَعار.

**پس‌خوراند** */pas-xoränd/* التَّغْذِيَةُ الإسْتِرْجاعِيَّة.

**پس‌خـوراند مثبـت** */p.-x.-e-mosbat/* التَّغْذِيَـةُ الإسْتِرْجاعِيَّة المُوجَبَة.

**پس‌خوراند منفی** */p.-x.-e-manfi/* التَّغْذِيَةُ الإسْتِرْجاعِيَّة السّالِبَة.

**پس دادن** */p.-dädan/* إرْجاعاً / أَرْجَعَ هـ اِرْتِداداً / اِرْتَدَّ الشَّيءَ، تَرْجِيْعاً / رَجَّعَ.

**پسدم** */pasdam/* الغازُ السَّمِّيُّ المُتَخَلِّف.

**پسر** /pesar/ الاِبْنُ، الوُلْد، الوَلَد، الوَلِيْد، الصَّبِيّ، الغُلام، الإبْنِم، البَوْل، الجَحْش، الصُّبيانِيّ، الطُّشَّة، الفَتَى، المَوْلَى، النَّجْل، الوَصِيْف.

**پسرخواندگی** /p.-xändegi/ التَّبَنِّي.

**پسرخوانده** /p.-xände/ الاِبْنُ بالتَّبَنِّي، اِبْنُ دَرْزَة، الحَمِيْل، الدَّعِيّ، المُزَنَّد، المُسْبَع، المُسْنَد، الشُّنَيْق، المُلْزَق، المُلْسَق، المُلْصَق، اللُّمُوس، الوَضِيْعَة.

**پس رفتن** /pas-raftan/ تَراجُعاً / تَراجَعَ، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ، إخناء / أَخْنَى، كَشْكَشَةً / كَشْكَشَ ← عقب رفتن.

**پس‌رو** /p.-row/ ← پیرو.

**پس‌روی کردن** /p.-ravi-kardan/ ← پیروی کردن.

**پسری** /pesari/ البُنُوَّة.

**پس زدن** /pas-zadan/ ← عقب زدن.

**پس سر** /p.-e-sar/ القَذال.

**پس فردا** /p.-fardä/ بَعْدَ غَدٍ، بَعْدَ بُكْرَةٍ.

**پس فردا شب** /p.-f.-šab/ اللَّيْلَةُ بَعْدَ ليلة الغَدِ.

**پس فرستادن** /p.-ferestädan/ ← پس دادن.

**پسکرانه** /paskaräne/ المَنْطِقَةُ الخَلْفِيَّة، منطقةٌ واقعة خَلفَ ساحل.

**پس کشیدن** /pas-kašidan/ ← پس رفتن.

**پس کوچه** /p.-kuce/ زُقاقٌ ضَيِّق، زُقاقٌ مُغْلَق.

**پس گردن** /p.-e-gardan/ القَفا، القافِيَة.

**پس گردنی** /p.-gardani/ ضَرْبَةٌ على القَفَا.

**پس گرفتن** /p.-gereftan/ اِسْتِرْجاعاً / اِسْتَرْجَعَ، اِسْتِرداداً / اِسْتَرَدَّ.

**پس گیری** /p.-giri/ ← پس گرفتن.

**پس مانده** /p.-mände/ البَقِيَّة، البُقْيا، الفَضْلَة، الفُضالَة، الزُّبَد، النُّفيَة، سَقَطُ المَتاع، الشُّباعَة، خُثار الطَّعام، الكُدامَة.

**پسند** /pasand/ الإسْتِحْسان.

**پسند کردن** /p.-kardan/ ← پسندیدن.

**پسندیدگی** /p.-idegi/ الزَّيْن.

**پسندیدن** /p.-didan/ اِسْتِحْساناً / اِسْتَحْسَنَ، تَصْوِيْباً / صَوَّبَ، اِسْتِصْواباً / اِسْتَصْوَبَ، إعْجاباً / أُعْجِبَ بِه، اِسْتِحْباباً / اِسْتَحَبَّ، تَحْبِيْذاً / حَبَّذَ، إيْناقاً / آنَقَ، مُوافَقَةً / وَافَقَ، رُضاً ورِضاً ورُضَىً ورِضَىً ورِضْواناً ومَرْضاةً / رَضِيَ عنهُ وعليه.

**پسندیده** /p.-ide/ المُسْتَحْسَن، المَقْبُول.

**پس نشاندن** /pas-nešandan/ ← عقب نشاندن

**پس نشستن** /p.-nešastan/ ← عقب نشستن

**پس نشینی** /p.-nešini/ ← عقب نشینی

**پسنگک** /pasangak/ حَبَّةُ البَرَدِ.

**پس وپیش** /pas-o-piš/ ← عقب وجلو

**پس وپیش رفتن** /p.-o-p.-raftan/ ← عقب و جلو رفتن.

**پس وپیش سازی** /p.-o-p.-sazi/ تَحْرِيْفُ الكَلِمَة.

**پس وپیش کردن** /p.-o-p.-kardan/ ← جابه جا کردن.

**پسوند** /pasvand/ اللّاحِقَة.

**پسیتاکوز** /pesitäkoz/ (پز) ← تب طوطی.

**پسی شیسم** /pesišism/ ← روان، روح.

**پسی شیک** /pesišik/ ← روانی، روحی.

**پسیکاستنی** /pesikästeni/ (پز) النَّفَه، النَّهَكُ النَّفْسانِيّ، البِسِيْكاشْتِيْنِيا.

**پسیکانالیز** /pesikänäliz/ ← روانکاوی.

**پسیکرومتر** /pesikrometr/ المِصْرَد.

**پسیکوتراپی** /pesikoteräpi/ (پز) ← روان درمانی.

**پسیکوز** /pesikoz/ ← (پز) بیماری روانی.

**پسیکوسوماتیک** /pesikosomätik/ (پز) ← روانپزشکی.

**پسیکوفیزیولوژی** /pesikofizyoloži/ ← فیزیولوژی روانی.

**پسیکولوژی** /pesikoloži/ ← روانشناسی.

**پسیلوسیبین** /pesilosibin/ (پز) بِسِيْلُوسِيْبِيْن.

**پسی میست** /pesimist/ ← بدبین.

**پسی میسم** /pesimism/ ← بدبینی.

**پسین** /pasin/ ١. العَقْب، الآخِر، التِّلْو. ٢. المَساء، العَصْر.

**پسین فردا** /p.-fardä/ بَعْدَ بَعْدَ غَدٍ.

**پشت** /pošt/ ١. القَفَا، الظَّهْر، المَتْن، الأَزْر، الأَبْهَر، الحِزْباء، الحاذ، الدَّبْر، الدُّبُر، السَّاقَة، القُصْب، المَطا. ٢.

الخَلْف، الوَراء، دُوْن، «به ~»: إلى خَلْفِ، إلى الوَراء.

**پشت بام** /p.-e-bäm/ السَّطْح، الطّايَة.

**پشت بند** /p.-band/ ۱. مَدَد، مُعِيْن، مُتَمِّـم، مُكَمِّل، مُتَعاقِب. ۲. [پیوند اتصالی راه آهن] بَلَنْجَةُ الشَّرِيْط الحَدِيْدِيّ.

**پشت پا** /p.-e-pä/ ۱. ظَهْرُ القَدَم. ۲. ←تی پا. لگد.

**پشت پازدن** /p.-e-p.-zadan/ ← ۱. تی پازدن، لگد زدن. ۲ ← رها كردن.

**پشت پرده** /p.-e-parde/ [نمایش، تئاتر] كُولِيْس أو كَوالِيْس المَسْرح.

**پشت پنجره‌یی چوبی** /p.-panjere-yiye-cubi/ شَمْسِيَّةُ الشُّبّاك، شَرِيْحةُ الشُّبّاك الخَشَبِيَّة.

**پشت دری** /p.-e-dari/ سَتائِرُ النَافِذَةِ لِمَنْع الشَّمْسِ.

**پشت دستی** /p.-e-dasti/ ۱. الضَّرْبُ على ظَهْرِ اليَد. ۲. قُفّازٌ نَسَوِيّ يُبقي الأصابعَ عارِيَةً.

**پشت رو** /p.-o-ru/ القَفا، اللُّبْس عَلَى القَفا.

**پشت سكه** /p.-e-sekke/ قَفَا السِّكَّة ← خطّ.

**پشت كار** /p.-kär/ المُلازَمَة، المُثابَرَة، الجِدّ، الاِجْتِهاد، الإمْعانُ في العَمَلِ، الاِهْتِمام، الاِلْتِفات، العِنايَة.

**پشت كاردار** /p.-e-k-.där/ المُجْتَهِد، المُثابِر، المُواظِب، اللَّجُوج، اللّاج، المَرِس، الدُّعْبُوب.

**پشت كار داشتن** /p.-e-k.-däštan/ مُثابَرَةً / ثابَرَ على، مُلازَمَةً / لازَمَ الأمْرَ، لُزوماً ولَزْماً ولَزاماً ولِزاماً ولِزامَةً ولُزْمَةً ولُزْماناً هـ عَكْفاً وعُكُوفاً / عَكَفَ ـُ على الأمرِ، مُواظَبَةً / واظَبَ، مُوابَلَةً / وابَلَ، جِدّاً / جَدَّ ـِ في الأمْرِ، لَهَجاً / لَهِجَ ـَ بالشَّيء.

**پشت كردن** /p.-kardan/ تَوْلِيَةً / وَلّى هـ، إدْباراً / أَدْبَرَ، حَوْقَلَةً وحِيْقالاً / حَوْقَلَ، ضَيْجاً وضُيُوجاً / ضاجَ ـِ عنه، تَفاقُحاً / تَفاقَحَ، فِقاحاً ومُفاقَحَةً / فاقَحَ هـ، كَصْماً وكُصُوماً / كَصَمَ ـُ.

**پشتک زدن** /poštak-zadan/ تَشَقْلُباً / تَشَقْلَبَ، تَسَقْلُباً / تَسَقْلَبَ، جَبّى جُعَل.

**پشت گرم** /pošt-garm/ المُعْتَمِد، المُسْتَظْهِر، المُتَّكِل.

**پشت گرم شدن** /p.-g.-šodan/ ← تكيه كردن، متكى شدن.

**پشت گرمی** /p.-g.-i/ الاِعْتِماد، الاِتّكال، الاِتّكاء، التَّوَكُّؤ، الرُّكون، الإرْكان، الوُثُوق، اِئْتِمان، اِسْتِئْمان.

**پشت گوش انداختن** /p.-e-guš-andäxtan/ مُماطَلَةً / ماطَلَ، إهْمالاً / أهْمَلَ، إعْراضاً / أعْرَضَ.

**پشت مازه** /p.-maze/ ۱. ستون فقرات. ۲. راسته.

**پشت میزنشین** /p.-e-miz-nešin/ ← كارمند.

**پشت نما** /p.-nemä/ الشُّفّاف.

**پشت نويسى** /p.-nevisi/ تَحْوِيْلٌ أو تَظْهِيْرُ الصُّكُوک.

**پشت نويسى كردن** /p.-n-kardan/ تَظْهِيْراً / ظَهَّرَ الصَّکّ.

**پشتو** /pešto/ ← تپانچه.

**پشتواره** /pošt-väre/ الحال، الإضْمامَة، الكارَة، الطِّوِيّ، [هيزم] الإبالَة، الإبالة.

**پشتوانه** /p.-vane/ قاعِدَةٌ نَقْدِيّة، رَصِيْدُ العُمْلَة، رَصِيْدُ الأَوْراق النَّقْدِيَّة.

**پشت و پناه** /p.-o-panäh/ ← پشتيبان.

**پشت و رو كردن** /p.-o-ru-kardan/ قَلْباً / قَلَبَ ـِ هـ.

**پشته** /p.-e/ ← تپه.

**پشت هم انداختن** /p.-e-ham-andäxtan/ الاِحْتِيال، التَّلاعُب ← حيله كردن، تقلّب كردن.

**پشت هم‌انداز** /p.-e-ham-andäz/ المُماطِل، المَطُول، مُحْتال، مُتَلاعِب.

**پشت هم‌اندازى** /p.-e--h.-a.-i/ دَسِيْسَة، اِحْتِيال، تَلاعُب.

**پشتى** /p.-i/ ۱ ← يارى. ۲ ← تكيه‌گاه. ۳. المِخَدَّة، الوُسادَة، الوِساد، المُتَّكَأ، التُّكَأَة، المُتَّكى، الظَّهْرِيّ، المُرْتَفَق، المِرْفَق، المِرْفَقَة، المِسْنَد، المِصْدَعَة، الطِّبَّة، العَمْد، النِّضِيْدة، النُّمْرُق، النُّمْرَق، النِّمْرِق، النُّمْرُق، النُّمْرُقَة.

**پشتيبان** /p.-i-bän/ المُعِيْن، العَوْنَ، الإياد، الرُّكْن، السَّنَد، المِسْنَد، العَضُد، المُعَضِّد، القِوام، القِيام، المُوالِي، الوَلِيّ، الكاهِل، المُساعِد، المُظاهِر، الحافِظ، الواقِي، الحارِس، المُجِيْر، المُعاوِن، الحامي ← ياور، يار.

**پشتيبانى** /p.-i-bän-i/ المُساعَدَة، الدِّفاع، المُظاهَرَة، الدَّعْم، العَضْد، التَّعْضِيْد، المُعاوَنَة، التَّأْيِيْد، الرِّعايَة، الحِفْظ، النَّظَر، المُوازَرَة، النِّضال، الذَّوْد ← يارى،

کمک.

**پشتیبانی کردن** /p.-i-bän-i-kardan/ ← یاری کردن، کمک کردن، طرفداری کردن، حمایت کردن.

**پشتیبانی متقابل** /p.-ye-motaqäbel/ الإسنادُ المُتقابِل.

**پشکل** /peškel/ البَعْر، الرَّوْث، الذِّبْلَة، العُرَّة، الفَنا.

**پشم** /pašm/ الصُّوف، الشَّعَر، الثُّلَّة، السَّدِين، النَّفَش.

**پشماگند** /p.-ägand/ ← پالان.

**پشمالو** /p.-älu/ الوَبِر، الأَوْبَر، الهَلِب، الأَهْلَب، الأشْعَر، الشَّعْرانِيّ، المُشْعَرانِيّ.

**پشم چین** /pašm-cin/ ۱. مِقَصُّ صوف الحيوانات، المِجَزّ. ۲. الجَزّاز.

**پشم‌دار** /p.-där/ الصّائِف.

**پشم شیشه‌ای** /p.-e-šiše-yi/ الزُّجاجُ المَغْزُول.

**پشم فروش** /p.-foruš/ الصَّوّاف.

**پشمک** /pašm-ak/ شَعْرُ البَنات، غَزْلُ البَنات.

**پشمناک** /p.-näk/ ← پشماگند.

**پشمی** /pašmi/ الصُّوفِيّ.

**پشنگک** /pašangak/ حَبَّةُ البَرْد.

**پشه** /paše/ (جانـ) البَعُوض، البَقّ، البَرْغَش، الخَمُوش، الطَّيْثار، النّامُوس.

**پشهٔ آنوفل** /p.-ye-änofel/ (جانـ) ← آنوفل.

**پشه‌بند** /p.-band/ الكِلَّة، النّامُوسِيَّة.

**پشه‌پران** /p.-parän/ ← مگس‌پران.

**پشه خاکی** /p.-xäki/ (جانـ) النّامُوس الكاذِب، السُّكَّيْت، الصَّعْو، الفَسْفَس، القارِص، النُّقْرِص، الهابُوش، الهُسْهُس.

**پشه‌خوار** /p.-xär/ (جانـ) السُّبَد، الصُّوَع.

**پشه‌دار** /p.-där/ (گیا) شَجَرَةُ البَقّ.

**پشه‌کش** /p.-koš/ ← مگس‌پران.

**پشهٔ کلم** /p.-ye-kalam/ (گیا) القَمَص، القَمَصَة.

**پشهٔ مالاریا** /p.-ye-mäläriyä/ (جانـ) بَعُوضَةُ المَلاريا ← آنوفل.

**پشیز** /pašiz/ النِّكْلَة.

**پشیز بالان** /p.-bälän/ (جانـ) حُرْشُفِيّاتُ الأجْنِحَة.

**پشیمان** /pašimän/ النّادِم، النَّدْمان، المُتَنَدِّم، الآسِف، المُتَأَسِّف، التّائِب، السّاقِطُ في يده، السَّدِم، السَّدْمان، مُنْسَحِقُ القَلْب.

**پشیمان شدن** /p.-šodan/ نَدَماً ونَدامَةً / نَدِمَ ـَ على ما فعل، تَنَدُّماً / تَنَدَّمَ على، عَضّاً وعَضِيْضاً / عَضَّ ـَ على يده، تَأْنِيْباً / أَنَّبَ هـ ضميره، تَوْباً وتَوْبَةً وتابَةً ومَتَاباً وتَتْوِبَةً / تابَ ـُ عن مَعْصِيةٍ، رَغْواً ورُغْوَةً / رَغَا ـُ، اِرْعِواءً / اِرْعَوَى، سَدَماً / سَدِمَ ـَ، وَخْزاً / وَخَزَ يَخِزُهُ ضميرُهُ، سُقُوطاً ومَسْقَطاً / سُقِطَ مج ـُ في يَدَيْه، إسْقاطاً / أُسْقِطَ مج في يده، عَبَداً وعَبَدَةً / عَبِدَ ـَ، تَعَقُّباً / تَعَقَّبَ من أمرِه، تَفَنُّداً / تَفَنَّدَ من كذا.

**پشیمان کردن** /p.-kardan/ إنْداماً / أَنْدَمَ هـ، تَتْوِيْباً / تَوَّبَ.

**پشیمانی** /p.-i/ النَّدَم، النَّدامَة، التَّنَدُّم، المَنْدَم، الأَسَف، التَّوْبَة، تَأْنِيْبُ أو تَقْرِيْعُ الضَّمِير، تَبْكِيْتُ الضَّمِير، الخِزْي، السَّدَم، انْسِحاقُ القَلْب، رَعْوَى، الوَخْز، اليَد.

**پطرومیس** /peteromis/ (جانـ) البِطْرِمُوس.

**پف** /pof/ ۱ ← فُوت. ۲ ← آماس، ورم.

**پف کردن** /p.-kardan/ ۱ ← فُوت کردن. ۲ ← آماسیدن، ورم کردن.

**پف کرده** /p.-karde/ المَنْفُوخ، النَّفِيْخ.

**پفیوز** /pofyuz/ ← دیّوث.

**پک** /pok/ النَّفَس، اِسْتِنْشاقُ الدُّخان.

**پکان** /pekän/ (گیا) البَقّان، جَوْزُ البَقّان.

**پکتین** /pektin/ (شیمـ) البِكْتِيْن ← ژلاتین گیاهی.

**پکتینها** /p.-hä/ (شیمـ) ← چندقندیها.

**پکر** /pakar/ مُنْحَرِفُ المِزاج، المُعَكْنَن، المُخْطَف.

**پک زدن** /pok-zadan/ اِسْتِنْشاقاً / اِسْتَنْشَقَ دُخانَ اللُّفافة أو النَّرْجِيْلة.

**پکوپتریس** /pekopteris/ [فسيل] مِشْطِيَّةُ الأَوْراق.

**پک‌وپز** /pak-o-poz/ ریخت، شکل.

**پک و پوز** /p.-o-puz/ حَوْلُ الفَمْ ← پوزه.

**پگاه** /pegäh/ الغَداة، الغُدْوَة، الغَدِيَّة، الفَجْر، المِسْطَع، الصَّرِيْم، المُغْرَب، الغُطاط، الأَقْرَح.

**پگماتیت** /pegmatit/ البِغْماتِيْت.

**پل** /pol/ الجِسْر، القَنْطَرَة، المِعْبَر، المِعْبَرَة، الحَنِيَّة، الرَّكْس، كُوْبْرِي، الكُبْرِي، مَجازَةُ النَّهْر.

**پلاتو** /pelätu/ ۱ ← کفهٔ ترازو. ۲ ← سینی. ۳ ← جلگه، دشت. ۴ ← صحنهٔ نمایش.

**پلاتونیسم** /pelätonism/ (فلـ) الأفْلاطُونِيَّة.

**پلاتین** /pelätin/ (شیمـ) البَلاتِين ← طلای سفید.

**پلاتینویید** /pelätinoyid/ (شیمـ) البَلاتِينُويِد.

**پلاتینیت** /pelätinit/ (شیمـ) البِلاتِينِيت.

**پلاخور** /paläxor/ (گیا) ← پیچ امین‌الدّوله.

**پلاریزاسیون** /polärizäsiyon/ (فز) ← اِسْتِقْطاب.

**پلاریزور** /polärizor/ (فز) المُسْتَقْطِب.

**پلاریسکوپ** /polariskop/ (فز) مِكْشافُ الإسْتِقْطاب.

**پلاژ** /peläž/ الشّاطِئ.

**پلاس** /paläs/ البَلاس، المِسْح.

**پلاس** /peläs/ ← میدان.

**پلاستها** /plasthä/ الجُبَيْلات، الحُبَيْبات.

**پلاستهای بی‌رنگ** /p.-ye-birang/ الجُبَيْلاتُ البِيْض.

**پلاستهای رنگین** /p.-ye-rangin/ الجُبَيْلاتُ المُلَوَّنَة.

**پلاستهـای سبزینـه‌دار** /p.-ye-sabzine-där/ جُبَيْلاتُ اليَخْضُور، حُبَيْباتُ اليَخْضُور.

**پلاستهـای نشاستـه‌دار** /p.-ye-nešäste-d./ الجُبَيْلاتُ النَّشَوِيَّة.

**پلاستیک** /pelästik/ اللَّدائِن، البِلاسِتِيْك.

**پلاسمـا** /peläsmä/ (پز) البِـلازْما، مَصْـلُ الدَّم، مَصْـلُ اللَّبَن، الجِبْلَة.

**پلاسنتا** /peläsentä/ (پز) المَشِيْمَة ← جفت.

**پلاسیدگی** /paläsidegi/ ← پژمردگی.

**پلاس فروش** /paläs-foruš/ البَلّاس.

**پلاسیدن** /p.-idan/ ← پژمرده شدن.

**پلاسیده** /p.-ide/ ← پژمرده.

**پلاک** /peläk/ ۱. صَفِيْحَةٌ مَعْدَنِيَّة، لَوْحَـةٌ تَذْكارِيَّة، وِسام، رَصِيْعَة. ۲. يَفْطَةُ الباب.

**پلاکارد** /peläkärd/ لافِتَة.

**پلاکت** /pläket/ (پز) لُوَيْحَةٌ دَمَوِيَّة.

**پلاک گردن** /peläk-e-gardan/ قُرْصُ هُوِيَّة.

**پلاگر** /pellägr/ (پز) البَلّاغر، الحُصاف، دَاءُ الذُّرَة.

**پلاگیوسیان** /pelägiyosiyän/ البِيْلاجِيُوسِيُّون.

**پل الاکلنگی** /pol-e-alläkolangi/ جِسْرٌ قَبّان.

**پل الواری** /p.-e-alväri/ جِسْرٌ مَرْبُوط.

**پلان** /pelän/ المَبْنَى.

**پلانتاریوم** /pelänetariyom/ ← آسمان‌نما.

**پلانک** /pelänk/ البِلانْک.

**پلانکتون** /pelänkton/ (جانـ) العَوالِق ← دروازی.

**پل بازودار** /pol-e-bäzudär/ الجِسْرُ الكابُولِيّ.

**پل بالارو** /p.-e-bälärow/ ← پل متحرّک.

**پلت** /palat/ (گیا) ← سفیدار.

**پلتیک** /poltik/ ۱ ← سیاست. ۲ ← کشورداری. ۳ ← حقّه بازی، نیرنگ.

**پلتیه** /peltiye/ (فز) [اثر پلتیه] ظاهِرَةُ پِلْتِيِيه.

**پل دره‌یی** /pol-e-darreyi/ القَنْطَرَة.

**پل دمـاغ** /p.-e.-demäq/ (پـز) جِسْرُ فَـرُولِيُوس، عَجْـرَةُ الدِّماغ.

**پل زدن** /p.-zadan/ التَّجْسِير.

**پلزیوزور** /peleziyozor/ البِلِيْسِيُوسُور، البَلْصُور.

**پلشت** /palašt/ العُفُونِيّ.

**پلشت‌بر** /p.-bar/ مانِعٌ للعُفُونَة، مُضادٌّ للفَساد، مُطَهِّر ← آنتی سپتیک.

**پلشت‌بری** /p.-b.-i/ تَطْهِيْرٌ للجَرْح.

**پل شناور** /pol-e-šenävar/ ← پل قایقی.

**پلغ پلغ** /poloqpoloq/ غَلَيانُ القِدْر.

**پـل قـایقـی** /pol-e-qäyeqi/ جِسْـرُ مَـراكِـب، الكُبْـرِيُ العائِم.

**پل قپانی** /p.-e-qapäni/ ← پل الاکلنگی.

**پلک** /pelk/ الجَفْن، الأُشْكُفّ، الشُّفْر، رَمْشُ العَيْن.

**پلکان** /pellekän/ السُّلَّم، الدَّرَج، المَـرْقَى، المِعْـراج، سَلالِمُ البَيْت، المَطْلَع.

**پلکان مـارپیچی** /p.-e-märpici/ سُلَّمُ المِـرْوَحَة، سُلَّـمٌ المَأْذَنِيّ، السُّلَّمُ الحَلَزُوْنِيّ.

**پلکان متحرّک** /p.-e-motaharrek/ السُّلَّمُ المِيْكانِيْكِيّ أو الدّائِر.

**پلک زبرین** /p.-e-zabarin/ الجَفْنُ العِلْوِيّ.

**پلک زدن** /p.-zadan/ طَرُوفاً / طَرَفَ ـ بعينه.

**پلک زیرین** /p.-e-zirin/ الجَفْنُ السُّفْلِيّ.

**پلکی** /p.-i/ الجَفْنِيّ.

**پلکیدن** */palakidan/* [عم] ← رفت و آمد کردن.

**پل گردان** */pol-e-gardan/* جِسْرٌ دَوّار.

**پلمپ** */polomp/* الخَتْم بالرَّصاص.

**پلمپ شدن** */p.-šodan/* تَرَصُّصاً / تَرَصَّصَ.

**پلمپ کردن** */p.-kardan/* تَرْصِيصاً / رَصَّصَ.

**پل متحرک** */pol-e-motaharrek/* جِسْرٌ يُرْفَع، الصُّلْبَة الرَّأسِيَّة.

**پل معلق** */p.-e-mo'allaq/* جِسْرٌ مُعَلَّق.

**پلمه** */palme/* ۱. (شیمـ) لَوْحُ أَزْدُواز. ۲. (شیمـ) أَزْدُواز.

**پل میانگرد** */p.-e-miyängard/* ← پل گردان.

**پلمینت** */pelmint/* [فسیل] البِلْمِنْت.

**پل نجات** */pol-e-nejät/* قَنْطَرَةُ الصَّرْف.

**پلنگ** */palang/* (جانـ) النَّمِرُ، النِّمِر، الأَرْقَط، الأَبْرَد، السَّبَنْتَى، السَّبَنْدَى، الضِّرْجَع، العُسْبُر، الكَلَد، [نث] النَّمِرَة والخَتَعَة والخَيْثَمَة والفَزَارَة.

**پلنگ افریقایی** */p.-e-efriqayi/* (جانـ) الكَتْعَم.

**پلنگی رنگ** */p.-i-rang/* الأَنْمَرَ ← آلاپلنگی.

**پلو** */polo/* الرُّزُّ الدَّفِيْن، كُشَري.

**پلوتون** */pluton/* (نجـ) بْلُوتُون.

**پلوتونیوم** */plutoniyom/* (شیمـ) البْلُوتُونِيُوم.

**پلورزی** */plurezi/* (پز) ذاتُ الجَنْبِ ← سینه پهلو.

**پل ورلیوس** */polo-e-varolius/* (پز) ← پل دماغ.

**پلونیا** */paloniä/* (گیا) البُوْلُقِيْنِيَّة.

**پلونیم** */poloniyom/* (شیمـ) البُولُونِيُوم.

**پله** */pelle/* السُّلَّم، السُّلَمَة، الدَّرَج، الدَّرَجَة، المِرْقاة، المِزْلَف، العَتَبَة.

**پلهٔ برقی** */p.-ye-barqi/* سُلَّمٌ آلِيٌّ، سُلَّمٌ دَوّارٌ.

**پل هوایی** */p.-e-haväyi/* الجِسْرُ الجَوِّيّ.

**پلی آمید** */poliämid/* (شیمـ) مُتَعَدِّدُ الأَمِيْد.

**پلیپ** */polip/* (پز) السُّلَيْلَةُ المُخاطِيَّة، بُولِيْب.

**پلیپ بینی** */p.-e-bini/* (پز) بُولِيْبٌ أَنْفِيّ.

**پلی پیه سیاتوفیل** */polipiesiyätofil/* (جانـ) المَرْجانُ الكَأْسِيُّ الوَرَق.

**پلیت** */peleyt/* صَفِيْحٌ مُضَلَّع، أَلْواحُ چِيْنكُو.

**پلیتیک** */politik/* ← پلتیک.

**پلیتن** */politen/* (شیمـ) بُولِيْثِيْن.

**پلید** */palid/* ۱ ← چرک، ناپاک. ۲ ← تبهکار.

**پلید شدن** */p.-šodan/* ← چرک شدن، ناپاک شدن.

**پلید کار** */p.-kär/* ← تبهکار، بدهکار

**پلیدکارشدن** */p.-k.-šodan/* ← تبهکارشدن.

**پلیدکاری** */p.-k.-i/* ← تبهکاری، بدکاری.

**پلیدکردن** */p.-kardan/* ← چرک کردن، ناپاک کردن.

**پلیدی** */p.-i/* ۱ ← چرک، ناپاکی. ۲ ← مدفوع.

**پلیس** */polis/* الشُّرْطِيّ، الشُّرْطَة، الشُّرَطَة، الأُتْرُور، التُّرْتُور، الزّائِع، البُوْلِيْس.

**پلیس امداد** */p.-e-emdäd/* بُولِيْسُ النَّجْدَة، شُرْطَةُ النَّجْدَة.

**پلیس راهنمایی** */p.-e-rähnamäyi/* بُولِيْسُ المُرُوْر.

**پلیس مخفی** */p.-e-maxfi/* البُوْلِيْسُ السِّرِّيّ ← کارآگاه.

**پلیسه** */pelise/* ← چین.

**پلیکان** */pelikän/* (جانـ) الحَوْصَل، الحَوْصَلَة، البَجَع، جَمَلُ المَاء.

**پلیکانها** */p.-hä/* (جانـ) البَجَعِيّات.

**پلی کپی** */polikopi/* المُسْتَنْسَخ.

**پلی کتها** */polikethä/* (جانـ) ← پرتاران.

**پلی کلینیک** */polikelinik/* عِيادَةٌ عامَّة، مُسْتَشْفَى عامّ.

**پلی گام** */poligäm/* ۱. مُتَعَدِّدُ الزَّوْجات. ۲. (گیا) الضُّرِّي.

**پلی گامی** */p.-i/* ۱. تَعَدُّدُ الزَّوْجات. ۲. (گیا) الضُّرِّيَّة.

**پلی مر** */polimer/* (شیمـ) المُكَثَّف، الشَّنِيْظ.

**پلی مری** */p.-i/* (شیمـ) تَكْثِيْف، شِناظَة.

**پلیوسن** */peliyosen/* العَصْرُ الحديثُ القَرِيب، بِلْيُوسِيْنِيّ.

**پلئیستوسن** */peleistosen/* العَصْرُ البِلِيسْتُوسِيْنِيّ.

**پماد** */pomäd/* بُوْمادَة.

**پمپ** */pomp/* مِضَخَّة، المِنْفاخ ← تلمبه.

**پمپ بنزین** */p.-e-benzin/* مَحَطَّةُ البِتْرول، البانْزِيْن، مِضَخَّةُ الوُقُود.

**پمفیگوس** */pemfigus/* (پز) الفُقّاع.

**پنالتی** */penälti/* جَزاء [يُنْزَلُ باللاّعب الرِّياضي لمخالفته قواعد اللُّعبة].

**پناه** /panäh/ ۱. العَهْد، الكَنَف، الكُنَّة، الجَناح، الحِجر، الدَّرَف، السَّحْن، الشَّمَل، الوُقايَة، الوِقاء، ۲ ← پناهگاه.

**پناهبردن** /p.-bordan/ أَوِياً وإواءً / أَوَى ـِ البَيْتَ وإليه، تَأَوِّياً / تَأَوَّى المكانَ وإليه، إئْواءً / آوَى فلاناً، اِئْتِواءً / اِئْتَوَى منزلَه وإليه، إسْتِئْواءً / إسْتَوَى هـ اِحْتِماءً / اِحْتَمَى به، لَجْأً ولُجُوءاً / لَجَأَ ـَ ولَجَأَ / لَجِئَ ـَ والْتِجاءً / اِلْتَجَأَ وتَلَجُّؤاً / تَلَجَّأَ إليه، أَرْزاً وأُرُوزاً / أَرَزَ ـِ اليه، إيْلافاً / آلَفَ وتَأَلُّفاً / تَأَلَّفَ واسْتِئْماناً / اِسْتَأْمَنَ اليه، اِسْتِجارَةً / اِسْتَجَارَ به، حَجْأً / حَجَأَ ـَ إليه، اِحْتِجاراً / اِحْتَجَرَ به، حَدَأً / حَدِيءَ ـَ وحَرَجاً / حَرِجَ ـَ إليه، تَحَفُّراً / تَحَفَّرَ وتَذَرِّياً / تَذَرَّى و اسْتِذْراءً / إسْتَذْرَى به، رَبْضاً / رَبَضَ ـِ هـ أو المكانَ، اِرْزاءً / أَرزَى، إرْفاءً / أَرْفَى إليه، إرْكاناً / أَرْكَنَ وارْتِكاناً / اِرْتَكَنَ على، إرْكاءً / أَرْكَى ورُكُوءاً / رَكَأَ ـَ ورُكُوناً / رَكَنَ ـِ ورُنُوءاً / رَنَأَ ـَ إليه، اِشْتِكاءً / اِشْتَكَى إليه، ضُبُوءاً / ضَبَأَ ـَ على القوم، ضَبْواً / ضَبَا ـُ وضَيْجاً وضُيُوجاً / ضَاجَ ـِ وضُوِيّاً / ضَوَى ـِ إليه، مُعاصَرَةً / عاصَرَ هـ اِعْتِصاراً / اِعْتَصَرَ و تَعَصُّراً / تَعَصَّرَ به، عَصْماً / عَصَمَ ـِ إليه، اِعْتِصاماً / اِعْتَصَمَ واسْتِعْصاماً / اِسْتَعْصَمَ واسْتِعاذَةً / اِسْتَعاذَ وتَعَفُّقاً / تَعَفَّقَ به، عَقْداً / عَقَدَ ـِ عُنُقَه إليه، عَقْلاً وعُقُولاً / عَقَلَ ـِ وعَكْداً / عَكَدَ ـِ واِعْكاداً / أَعْكَدَ اليه، عَوْذاً وعِياذاً و مَعاذاً ومَعاذَةً / عاذَ ـُ وتَعَوُّذاً / تَعَوَّذَ واسْتِعاذَةً / اِسْتَعَاذَ به، [به هم] تَعاوُذاً / تَعاوَذَ القَومُ، عَوْكاً ومَعاكاً / عاكَ ـُ به، فَرّاً وفِراراً / فَرَّ ـِ فُزُوعاً / فَزَعَ ـَ إليه، تَفَيُّؤاً / تَفَيَّأَ به، كُرُوزاً / كَرَزَ ـِ إليه، تَكَنُّعاً / تَكَنَّعَ، لَحْجاً / لَحَجَ ـَ ومُلازَمَةً / لازَمَ إليه، تَلَوُّثاً / تَلَوَّثَ ولَوْذاً / لاذَ ـُ ولِواذاً ولِياذاً / لَاذَ ـُ ولِواذاً ومُلاوَذَةً / لاوَذَ به، لَوْزاً / لازَ ـُ ولَيْزاً / لازَ ـِ إليه، اِسْتِنْصاراً / اِسْتَنْصَرَ به، نَوْصاً ونَوَصاناً / ناصَ ـُ وإهْدافاً / أَهْدَفَ وَأْلاً ووَئِيْلاً ووُؤُولاً / وَأَلَ يَئِلُ ومُواءَلَةً ووِئالاً / واءَلَ ووَجْحاً / وَجَحَ يَوْجَحُ إليه، وَحَجاً / وَحِجَ يَوْحَجُ به، إيْزاءً / أَوْزَى ووَهَلاً / وَهِلَ يَوْهَلُ إليه ← پناهنده شدن.

**پناه دادن** /p.-dädan/ إلْجاءً / أَلْجَأَ، تَأْوِيَةً / أَوَّى، إيْواءً / آوَى، اكْتِنافاً / اِكْتَنَفَ، إجارَةً / أجارَ، أَخْذاً وتَأْخاذاً و مَأْخَذاً / أَخَذَ ـُ هـ تحت كنفه، أَلْهاً / أَلَهَ ـَ الخائِنَ، تَحْذِيْراً / حَذَّرَ، تَحْصِيَةً / حَصَّى، حَمْياً وحِمْيَةً وحِمايَةً ومَحْمِيَةً / حَمَى ـِ خَفْراً وخِفارَةً / خَفَرَ ـِ تَخْفِيْراً / خَفَّرَ، تَخَفُّراً / تَخَفَّرَ هـ إضافَةً / أضافَ هـ.

**پناهگاه** /p.-gäh/ المَلْجَأ، المَأْوَى، المَأْمَن، المَرْجَع، المَأْواة، المَلاذ، المَلاز، المِلْوَذ، المَلْوَذَة، الإضاض، الإياد، المَثْمِل، المَثابَة، المَعْجِم، الجُنَّة، المَحْجَأ، المَحْجَر، الاِسْتِحْكام، الحِصار، الحِصْن، المَخْبَأ، المُدَّعَم، المَرْكَأ، العَصَر، المُعْصَر، العَقْل، المَعْقِل، المَعْكِد، العَوَذ، العِياذ، المَعاك، المَفْزَع، المَفْزَعَة، المُنْقَلَب، الكَهْف، الكِنّ، الكِنَّة، الكِنان، اللَّجَأ، المَأْل، المُلْحَج، المُلْتَحَد، المَلْحَص، المَناص، المَناض، المَهْرَب، الوَأْل، المَوْئِل، المَوْئِلَة، المَوْأَلَة، الوَجَح، الوَجِيْح، الوَزَر، الوَعِل، الوَغْن، الوَغْل.

**پناهگاه زیر زمینی** /p.-g.-e-zirzamini/ السِّرْداب الأَرْضِيّ.

**پناهندگی** /panähandegi/ الاِلْتِجاء، الاِحْتِماء، العَوْذ، العِياذ، اللُّجوء، اللَّوْذ، اللِّواذ، اللَّواذ.

**پناهنده** /panähande/ اللّاجِئ، المُلْتَجِئ، اللّائِذ، الإياد، الحَجِيء، الخَفِيْر.

**پناهندهٔسیاسی** /p.-ye-siyäsi/ اللّاجِئُ السِّياسِيّ.

**پناهنده شدن** /p.-šodan/ ← پناه بردن.

**پنبه** /panbe/ (گیا) القُطْن، البِرْس، البُصْر، الدُّغْس، الزِّغْبَل، العُطْب، الكُرْفُس، الكُرْسُفَة، الهَيْنَم، اليَقْن.

**پنبهٔاستریلیزه** /p.-ye-esterlize/ ← پنبه بهداشتی.

**پنبه‌یی** /p.-yi/ القُطْنِيّ.

**پنبهٔباروتی** /p.-ye-bäruti/ (گیا) القُطْنُ المُتَفَجِّر.

**پنبهٔبهداشتی** /p.-ye-behdäšti/ القُطْنُ الطِّبِّيّ ← پنبه طبّی.

**پنبه پاک‌کن** /p.-päk-kon/ [ماشین] المِجْزَد، المِحْلَج، المِحْلَجَة.

**پنبه پاک‌کنی** /p.-p.-k-i/ الحَلْج، الحِلاجَة.

**پنبهٔ پاک نشده** /p.-ye-p.-našode/ القُطْنُ الخام.

**پنبه‌دار** /p.-där/ القَطِيْن، القاطِن.

**پنبه‌دانه** /p.-däne/ (گیا) بُذْرَةُ القُطْن، الفُرْزُع.

**پنبهٔروی** /p.-ye-ruy/ (شیمـ) أُكْسِيْدُ الزِّنْك.

**پنبه‌زار** /p.-zär/ المَقْطَن، المَقْطَنَة.

**پنبه‌زدن** /p.-zadan/ نَدْفاً / نَدَفَ ـُ وتَنْدِيفاً / نَدَّفَ وحَلْجاً / حَلَجَ ـُ وفَدْكاً / فَدَكَ ـُ وتَفْدِيكاً / فَدَّكَ واجْتِراداً / اِجْتَرَدَ القُطْنَ ← حلاّجی کردن.

**پنبه‌زن** /p.-zan/ نَدّاف، حَلاّج، لَبُودِيّ.
**پنبه‌زنی** /p.-z.-i/ النِّدافَة، الحِلاجَة.
**پنبه شدن** /p.-šodan/ [عم] ← بیهوده شدن.
**پنبهٔ طبی** /p.-ye-tebbi/ القُطْنُ الطِّبِّيّ.
**پنبه‌فرنگی** /p.-ye-farangi/ ← پنبه بهداشتی.
**پنبه‌فروش** /p.-foruš/ القَطّان.
**پنبه‌فروشی** /p.-f.-i/ القِطانَة.
**پنبهٔ کوهی** /p.-ye-kuhi/ ← پنبهٔ نسوز.
**پنبهٔنسوز** /p.-ye-nasuz/ الغَزْلُ السَّعالِيّ، الحَجَرُ الفَتِيْل، أَسْبِسْتُوس.
**پنبهٔنسوز پلاتینه** /p.-ye-n.-e-pelätine/ الأَسْبَسْتُوْس المُبَلْتَن.
**پنبهٔهیدروفیل** /p.-ye-hidrofil/ ← پنبهٔ بهداشتی.
**پنت** /pont/ البُنْط.
**پنتاگون** /pentägon/ البانْتاغُون.
**پنتود** /pentod/ (فز) پِنْتُود، صِمامٌ خُماسِيُّ الإلكترودات.
**پنج** /panj/ الخَمْس، الخَمْسَة.
**پنج انگشت** /p.-angošt/ (گیا) الفَنْجَنْكُشت، الإرْثِد، أَثْلَق، ذُو خَمْسَةِ أَصابِع، ذُو خَمْسَةِ أَوراق، السِّرْساد، شَجَرَةُ إبراهيم، شَجَرَة الفَقَد، عُشْبَةُ القُوَى، الفَقَد، فُلْفُل الصَّقالَبَة، كَفُّ مَرْيَم، الأَغْنَس، البَنْجَنْكُشْت.
**پنج انگشتی** /p.-a.-i/ خُماسِيُّ الأَصابِع.
**پنجاه** /panjäh/ الخَمْسُون.
**پنجاهم** /p.-om/ الخَمْسُون.
**پنجاهمین** /p.-omin/ الخَمْسُون.
**پنجاهه** /p.-e/ الخَمْسُون، عيدُ الخَمْسِيْن.
**پنج برابر** /panj-barābar/ الخُماسِيّ.
**پنج برگی** /p.-bargi/ خُماسِيُّ الوَرَقات.
**پنج‌پا** /p.-pä/ (جانـ) ← خرچنگ.
**پنج‌پنج** /p.-p.-/ خُماس، مَخْمَس.
**پنج‌پهلو** /p.-pahlu/ خُماسِيُّ الزَّوايا والأَضْلاع، خُماسِيُّ السُّطُوح.
**پنج‌تایی** /p.-täyi/ الخُماسِيّ.
**پنج‌تیر** /p.-tir/ مُسَدَّسٌ ذُو خمس رَصاصات.
**پنج جزئی** /p.-joz'i/ خُماسِيَّةُ الأَجْزاء.
**پنج‌دانه‌یی** /p.-däne-yi/ (گیا) خُماسِيُّ البُزُوْر.
**پنجره** /panjere/ الشُّبّاک، النّافِذَة، الكُوَّة، الطّاقَة، الكَوّ، الخَوْخَة، خَوْخَةُ السَّقْف، الهَوّ.
**پنج سطحی** /panj-sathi/ خُماسِيُّ السُّطُوح.
**پنجشنبه** /p.-šanbe/ الخَمِيْس.
**پنج‌ضلعی** /p.-zel'i/ خُماسِيُّ الضُّلُوع، المُخَمَّس.
**پنج قطبی** /p.-qotbi/ پِنْتُود، صِمامٌ خُماسِيُّ الإلكترودات.
**پنج گلبرگی** /p.-golbargi/ (گیا) خُماسِيُّ البَتَلات.
**پنج‌گوشه** /p.-guše/ المُخَمَّس.
**پنجم** /p.-om/ الخامِس، الخامِسَة.
**پنج مادگی‌دار** /p.-mädegi-där/ (گیا) خُماسِيُّ أَعْضاء التَّأْنِيْث.
**پنجمین** /p.-omin/ الخامِس، الخامِسَة.
**پنجنگشت** /p.-angošt/ (گیا) ← پنج انگشت.
**پنج گوش** /p.-guš/ خُماسِيُّ الزَّوايا.
**پنج واحدی** /p.-vähedi/ خُماسِيَّةُ الأَجْزاء.
**پنج‌وجهی** /p.-vajhi/ ← پنج پهلو.
**پنجول** /panjul/ ← پنجه، چنگال.
**پنجه** /panje/ كَفُّ الحَيَوان، البُرْثُن، الرّاح.
**پنجهٔ آبرفتی** /p.-ye-äbrofti/ مِرْوَحَةٌ غِرْيَنِيَّة.
**پنجه انداختن** /p.-andäxtan/ ← نبرد کردن.
**پنجه غاز** /p.-qäz/ (گیا) ← قازاياغي.
**پنجه کلاغ** /p.-kaläq/ (گیا) ← اطریلال.
**پنجهٔ کفش** /p.-ye-kafš/ القُرْطُوم، قُرْطُوْمُ الحِذاء.
**پنجه گرگ** /p.-gorg/ (گیا) رِجْلُ الذِّئْب، الرَّصَن.
**پنجه‌علی** /p.-ali/ (گیا) إبْرَةُ الرّاهِب.
**پنجه‌مرغ** /p.-morq/ (گیا) ← چمن.
**پنجهٔ مریم** /p.-ye-maryam/ (گیا) بَخُورُ مَرْيَم ← گل نگونسار.
**پنج‌یک** /p.-yek/ الخُمْس.
**پنچر شدن** /pancar-šodan/ فَقْعاً / فُقِعَ ـُ مج.
**پنچر کردن** /p.-kardan/ فَقْعاً / فَقَعَ ـُ[عم].
**پند** /pand/ النُّصْح، النَّصِيحَة، العِبْرَة، العِظَة، البَصِيْرَة، التَّذْكِرَة، المَوْعِظَة، الوَعْظَة، الإرْشاد، الحِكْمَة، المَشْوَرَة، المَشُوْرَة، الأُمْحُوضَة، المَثَل، الأُمْثُولَة، القَوْلُ

المَأثور، العَهْد، الرَّأي، الآية، النُّخَيْلَة.

**پند** /pond/ ← پنت.

**پندار** /pendär/ الظَّـنّ، الحَدْس، التَّخْمِيـن، التَّخَيُّـل، الفَـرْض، الحَسْـب، الحُسْبـان، الإحْتِمـال، الخَيـال، التَّصَوّر.

**پنداری** /p.-i/ الفَرْضِيّ.

**پنداشت** /pandäšt/ ← پندار.

**پنداشتن** /pandäštan/ ← فرض کردن، گمان کردن.

**پند دادن** /pand-dädan/ نُصُوحاً / نَصَحَ ـَ لـه، نُصْحاً / نَصَحَ ـَ هـ مُناصَحَةً / ناصَحَ، إشارةً / أشارَ عليه، وَعْظاً / وعِظَةً / وَعَظَ يَعِظُ، تَذْكِيراً / ذَكَّرَ، تَسْدِيَةً / سَدَّى، إسْداءً / أسْدَى إليه النُّصْحَ، خِطابَةً / خَطَبَ ـُ.

**پند گرفتن** /pand-gereftan/ اِنْتِصاحاً / اِنْتَصَحَ، اِتِّعاظاً / اِتَّعَظَ، اِعْتِباراً / اِعْتَبَرَ به، عَبَراً / عَبَرَ ـَ منـه، اِسْتِيْصاءً / اِسْتَوْصَى به.

**پنس** /pans/ المِنْتاش، المِنْتاف.

**پنس** /pens/ پَنِي.

**پنکه** /panke/ المِرْوَح، المِرْوَحَة.

**پنگان** /pengän/ ۱ ← ساعت شني. ۲. الإجّانَة.

**پنگوئن** /pangoan/ (جانـ) الطُّـرْسُـوح، البِطْـرِيْـق، الأُكْتَع.

**پنگوئنها** /p.-hä/ (جانـ) البِطْرِيْقِيّات.

**پنومونی** /pneumoni/ (پز) ← سینه پهلو.

**پنهان** /panhan/ المَخْفِيّ، المُخْتَفِي، الخَفِـيّ، الخَفا، الخافِيَـة، الباطِن، الغَيْـب، الغائِب، المُسْتَتِـر، المَسْتُور، الخَبْء، الخَبِيْئَـة، المَخْبَأ، المَخْبُـوء، الخَبِـيء، السِّـرّ، الباطِنِيّ، الكَمِيْن، الكامِن، المَكْنُون، الكَنِيْن، المَكْتُوم، الثُّقْل، الخِمْر، الدَّفِيْن، الدُّماج، الدِّمَس، المُرَهْمَس من الأُمُور، السِّرق، الهَمْس.

**پنهان شدن** /p.-šodan/ غِيابَةً وغُيُوبَةً وغِيـاباً وغَيْبُوبَةً / غابَ ـِ الشيءُ، خَفاءً / خَفِيَ ـَ، اِخْتِفاءً / اِخْتَفَى، تَخَفِّياً / تَخَفَّى، تَوارِياً / تَوارَى، تَوَرِّياً / تَوَرَّى، اِخْتِباءً / اِخْتَبَأَ، تَخَبُّؤاً / تَخَبَّأَ، أُفُولاً / أَفَلَ ـِ وأَفِلَ ـَ، خُفُوقاً / خَفَقَ ـُ و إخْفاقاً / أَخْفَقَ النَّجْمُ، بَطْنـاً وبُطُوناً / بَطَنَ ـُ، بَوْصاً / باصَ ـُ تَرْجاً / تَرَجَ ـُ، جَبْأً / جَبَأَ ـَ جَبَأً / جَبِئَ ـَ إجْفاراً / أَجْفَرَ، إجْنـاناً / أَجَنَّ عنه، اِجْتِنـاناً / اِجْتَنَّ، اِسْتِجْناناً / اِسْتَجَنَّ، اِحْتِجاباً / اِحْتَجَبَ، تَحَجُّباً / تَحَجَّبَ، خُجُوءاً / خَجَأَ ـَ خَذْراً / خَدَرَ ـُ اِخْتِداراً / اِخْتَدَرَ، خَدْعاً / خَدَعَ ـَ اِنْخِداعاً / اِنْخَدَعَ، خُمُوراً / خَمَرَ ـُ، خَمَراً / خَمِرَ ـَ عنه، إخْماراً / أَخْمَرَ، خُنُوساً / خَنَسَ ـِ، تَدْبِيْساً / دَبَّسَ، دُخُوساً / دَخَسَ ـُ في كذا، دَسْوَةً / دَساءُ ـُ اِدِّغاماً / اِدَّغَمَ، تَدَفُّناً / تَدَفَّنَ، اِنْـدِلاساً / اِنْدَلَسَ، تَـدَمُّساً / تَدَمَّسَ، تَـذَرِّياً / تَذَرَّى بالشَّـيءِ، تَزْوِيَةً / زَوَّى، تَزَوِّياً / تَزَوَّى، اِنْزِواءً / اِنْزَوَى، تَسَتُّراً / تَسَتَّرَ، سَرَقاً / سَرِقَ ـَ ضَزواً وضُزوّاً / ضَراءُ ـُ ضُمُوراً / ضَمُرَ ـُ ضُنُوءاً / ضَنَأَ ـَ طَبْراً / طَبَرَ ـُ، طُسُـوماً / طَسَمَ ـِ، اِنْطِـلاساً / اِنْطَلَسَ الأَمْرُ، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ عنهـم، عُزُوباً / عَزَبَ ـِ، غُرُوباً / غَرَبَ ـُ النَّجمُ، اِغْتِطاءً / اِغْتَطَى، تَغَطِّياً / تَغَطَّى، اِغْتِماماً / اِغْتَمَّ، اِنْقِباءً / اِنْقَبَى، قَنْبَعَةً / قَنْبَعَ في بيته، كُرُوْزاً / كَرَزَ ـِ، مُكارَزَةً / كارَزَ، كُمُوناً / كَمَنَ ـُ تَكَمُّناً / تَكَمَّنَ، إكْتِمانـاً / اِكْتَمَنَ، اِكْتِمـاءً / اِكْتَمَـى، اِسْتِكْمانـاً / اِسْتَكْمَنَ، اِسْتِكْناناً / اِسْتَكَنَّ، اِكْتِناناً / اِكْتَنَّ، تَكَمِّياً / تَكَمَّى، اِنْكِماءً / اِنْكَمَى، تَكَنِّياً / تَكَنَّى، لَيْهاً / لاهَ ـِ اِمْتِحاءً / اِمْتَحَى، اِنْماساً / اِنْمَسَ، وَجْساً / وَجَسَ يَجِسُ، وَدْساً / وَدَسَ يَدِسُ عَلَيَّ الشَّيءُ، تَوْدِيْساً / وَدَّسَ.

**پنهان كردن** /p.-kardan/ خَفْياً وخُفِيّاً / خَفَى ـِ إخْفاءً / أَخْفَى، تَخْفِيَةً / خَفَّى، خَفاءً / خَفِيَ ـَ تَغْيِيباً / غَيَّبَ، تَأْزِيراً / أَزَّرَ، بَأْراً / بَأَرَ ـَ، إبْطاناً / أَبْطَنَ، ثَمْلاً وثُمُولاً / ثَمَلَ ـُ، إجْباءً / أَجْبَأَ، جَنّاً / وجُنُوناً / جَنَّ ـُ إجْناناً / أَجَنَّ، تَجْنِيزاً / جَنَّزَ، حَجْباً وحِجاباً / حَجَبَ ـُ تَحْجِيْباً / حَجَّبَ، خَبْأً / خَبَأَ ـَ، إخْباءً / أَخْبَأَ، تَخْبِيَةً / خَبَّى، تَخْبِئَةً / خَبَّأَ، تَخْبِيْئاً / خَبَّأَ، خَبْعاً / خَبَعَ ـَ، خَبْناً وخِباناً / خَبَنَ ـِ، إخْداعاً / أَخْدَعَ، إخْماراً / أَخْمَرَ، خَمْراً / خَمَرَ ـِ تَخْمِيْراً / خَمَّرَ، اِخْتِماراً / اِخْتَمَرَ، خَنْساً / خَنَسَ ـُ هـ عنه، تَدْبِئَةً / دَبَّأَ، إدْخاساً / أَدْخَسَ، دَخْمَرَةً / دَخْمَرَ، دَخْمَسَةً / دَخْمَسَ، مُداراةً / دارَى، دَرْمَسَةً / دَرْمَسَ، دَسّاً ودَسِيْساً / دَسَّ ـُ تَدْسِيْساً / دَسَّسَ، تَدْسِيَةً / دَسَّى، دَعْمَسَةً / دَعْمَسَ، دَغْمَسَةً / دَغْمَسَ، دَفْناً / دَفَنَ ـِ، إدْقالاً / أَدْقَلَ، دَمْساً / دَمَسَ ـِ إدْمـاساً / أَدْمَسَ، دَهْمَسَةً / دَهْمَسَ، رَسّاً / رَسَّ ـُ زَغْـرَغَةً / زَغْرَغَ، زَغْزَغَةً / زَغْزَغَ، تَزْكِيْناً / زَكَّنَ، إسْبالاً / أَسْبَلَ السِّتْرَ على، سَتْراً وسَتَراً / سَتَرَ ـُ، تَسْتِيْراً / سَتَّرَ، سَرّاً /

سَرَّ ـُ، إسراراً / أَسَرَّ، إضباءَ / أَضْبَأَ، إضلالاً / أَضَلَّ، تَضْلِيْلاً / ضَلَّلَ، إضماراً / أَضْمَرَ، طَسْماً / طَسَمَ ـُ طَلْساً / طَلَسَ ـُ طَوَى ـِ طَيّاً كَشْحَه على الأمر، تَعْرِيْزاً / عَرَّزَ، عَسْعَسَةً / عَسْعَسَ، غَمْساً / عَمَسَ ـُ إغماساً / أَغْمَسَ، تَغْشِيْشاً / غَشَّشَ، غَطْواً و غُطُوّاً / غَطَا ـُ إغطاءً / أَغْطَى، تَغْطِيَةً / غَطَّى، غَمْداً / غَمَدَ ـِ تَغَمُّداً / تَغَمَّدَ، قَلْنَسَةً / قَلْنَسَ، كَبْناً / كَبَنَ ـِ، كَتْماً وكِتْماناً / كَتَمَ ـُ مُكاتَمَةً / كاتَمَ، تَكْتِيْماً / كَتَّمَ، اِكْتِتاماً / اِكْتَتَمَ، كُفْراً / كَفَرَ ـِ تَكْفِيْراً / كَفَّرَ، كَمّاً / كَمَّ ـُ كَمْكَمَةً / كَمْكَمَ، كُمُوناً / كَمَنَ ـُ تَكَمِّياً / تَكَمَّى، كَنّاً وكُنُوناً / كَنَّ ـُ تَكْنِيْناً / كَنَّنَ، إكْناناً / أَكَنَّ، إلْباساً / أَلْبَسَ، تَلْبِيساً / لَبَّسَ، لَوْطاً / لاطَ ـُ لَيّاً، ولَيّاناً / لَوَى ـِ الأمْرَ عنه، تَمْوِيْهاً / مَوَّهَ الحَقائِقَ، نَدْماً / نَدَمَ ـُ هَدْماً / هَدَمَ ـِ إهْلاجاً / أَهْلَجَ، وَدْساً / وَدَسَ يَدِسُ بالشَّيء، تَوْرِيَةً / وَرَّى، مُواراةً / وارَى، إيراطاً / أَوْرَطَ، إيْزاراً / أَوْزَرَ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ.

**پنهانی** /p.-i/ الخَفِيّ، السِّرِّيّ، المُخْتَبِئ، الاِخْتِباء، التَّخْبِئَة، الخِفْيَة، الخُلْسَة، تَحتَ المِكْيال، تحتَ طَيِّ الكِتمان، الكُمُون.

**پنیر** /panir/ الجُبْن، الجُبْنَة.

**پنیرآب** /p.-äb/ مَصْلُ اللَّبَن.

**پنیر تراش** /p.-taräš/ المِبْشَرَة.

**پنیر خرما** /p.-e-xormä/ (گیا) السّاغُو.

**پنیر فروش** /p.-foruš/ الجَبّان.

**پنیرک** /panirak/ (گیا) الخُبازَى، الخَشْناء، الخُبّازَة، الخُبّاز، الرُّقْمَة، الخَيْزَق.

**پنیرک کاذب** /p.-e-käzeb/ (گیا) الحُدال.

**پنیرک هندی** /p.-e-hendi/ (گیا) حَشِيْشَةُ الدُّهْن ← برگ مخملی.

**پنیرکیان** /p.-iyän/ (گیا) الخُبّازِيّات.

**پنیرک یونانی** /p.-e-yunäni/ (گیا) الخَوْزَنَق.

**پنیر مایه** /p.-mäye/ رَوْبَةُ اللَّبَن، الإنْفِحَة، الإنْفَحَة.

**پنیسیلین** /penisilin/ البِنِيْسِيْلِيْن.

**پنی‌سیلیوم** /penisilyom/ (پز) البِنِيسِيلِيُوم.

**پوان** /povän/ ← پون.

**پوانسیانا** /puänsiänä/ (گیا) شَجَرَةُ العَقْد، عَيْنُ الدِّيك.

**پوپل** /pupal/ (گیا) الفَوْفَل.

**پوت** /put/ ۱ ← پود. ۲. البُوْد [ وزنٌ روسيٌّ ۳۶ باونداً تقريباً].

**پوتاس** /potäs/ (شیمـ) ← پتاس.

**پوتاسیوم** /potäsyom/ (شیمـ) ← پتاسیم.

**پوتورو** /potoru/ (گیا) النَّبْع.

**پوتومتر** /potometr/ المِمْصاص.

**پوتین** /putin/ الجَزْمَة، بَسْطارَة، بُوْت، الحِذاءُ الطَّوِيْل، النَّعْل، بَسْطال.

**پوچ** /puc/ العَبَث، اللَّغْو، اللَّغاء، اللّاغِي، الهِتْر، الواهِي، السَّخِيْف، اللّاغِيَة، السَّبَب، الغُرُوْر، لامَعْنَى له.

**پوچ کردن** /p.-kardan/ إبطالاً / أَبْطَلَ، تَبْطِيْلاً / بَطَّلَ.

**پوچی** /p.-i/ البُطْل البُطْلان، لاشَيْئِيّ، العَدَمِيَّة، الفَساد، التَّزْيِيْف.

**پود** /pud/ اللُّحْمَة.

**پودر** /pudr/ البُوْدَرَة، المساحِيْق، لُحْمَة، الذَّرارَة، الهَكِيْك.

**پودر جوشکاری** /p.-e-juškäri/ صاهِرَةُ اللِّحام.

**پودردان** /p.-dän/ عُلبةُ تجميلٍ صغيرةٌ [تَشتمل على ذَرور للوجه وأحمر للشِّفاة].

**پودررختشویی** /p.-e-raxtšuyi/ مَسْحُوقُ الغَسِيْل.

**پودر زدن** /p.-zadan/ تَبَرُّجاً / تَبَرَّجَ باستعمال المَساحِيْق.

**پودر کردن** /p.-kardan/ سَحْقاً / سَحَقَ ـَ سَمْسَمَةً / سَمْسَمَ الشَّيءَ.

**پودنگ** /pudang/ حَجَرُ التَّشوِيْط.

**پودنه** /pudne/ (گیا) ← پونه.

**پودوفیلوم** /podofilom/ (گیا) البُودُوفِيْلُوم، اللُّفّاح، يَبْرُوْح.

**پوده رست** /puderost/ (گیا) الإغْضِيْن.

**پودینگ** /puding/ البُوْدِنْغ، حلوى تُعَدّ من دقيق ولبن وفاكهة وسكّر.

**پورپورا** /purpurä/ (پز) داءُ الفَرافِيْر.

**پورت** /port/ ۱. ← بندر. ۲. البُوْرْت، ضَرْبٌ من الخمرِ

برتغاليّ الأصلِ.

**پورتو** /porto/ ← پورت.

**پورسانتاژ** /pursäntäž/ نِسْبَةٌ مِئَوِيَّة، تَحْدِيدُ النِّسْبَةِ المِئَوِيَّة.

**پور ملخ** /puremalax/ (جانـ) ← پورهٔ ملخ.

**پوره** /pure/ عَصِيْدَة، هَرِيْسَة، حَساءٌ مُرَكَّز.

**پورهٔ ملخ** /p.-ye-malax/ (جانـ) بَيْضَةُ الجَراد.

**پوز** /puz/ الخَطْم، المَخْطِم، بُوْزُ الحَيَوان، الكَلْحَة.

**پوزبند** /p.-band/ الفِدام، الفِدامَة، الكِمام، الكِمامَة، الغِمامَة.

**پوزبند زدن** /p.-b.-zadan/ كَمّاً / كَمَّ ـُ.

**پوزخند زدن** /p.-xand-zadan/ كَشْراً / كَشَرَ ـِ، تَكْشِيْراً / كَشَّرَ، مُكاشَرَةً / كاشَرَ، تَكَشُّراً / تَكَشَّرَ عن أسنانه.

**پوزش** /puzeš/ المِعْذار، المَعْذُرَة، المَعْذِرَة.

**پوزش خواستن** /p.-xästan/ اِعْتِذاراً / اِعْتَذَرَ واسْتِعْذاراً / اِسْتَعْذَرَ إليه، اِرْتِضاحاً / اِرْتَضَحَ منه، اِسْتِمْساحاً / اِسْتَمْسَحَ.

**پوزش‌خواهی** /p.-xähi/ العُذْر، الاِعْتِذار، العِذْرَة، الاِحْتِجاج.

**پوزمالی** /puzmäli/ ← تنبيه.

**پوزه** /puze/ ← پوز.

**پوزيترون** /positron/ البُوزِتْرُون.

**پوزيتيف** /pozitif/ ← پوزيتيو، مثبت.

**پوزيتيو** /pozitiv/ ← مثبت.

**پوزيتيويسم** /p.-ism/ الوَضْعِيَّة ← اثباتيگرى، تحققى.

**پوساندن** /pusändan/ إبْلاءً / أبْلَى، إخْلاقاً / أَخْلَقَ الثَّوْبَ، هَرْياً / هَرَى يَهْرِي [عم]، تَنْخِيْراً / نَخَّرَ.

**پوسپوس** /puspus/ مَرْكَبَةُ الجَرّ.

**پوست** /pust/ الجِلْد، الأدِيْم، الأَدَم، الأَدَمَة، الإهاب، القِشْر، الغِشاء، البَشَرَة، البُصْر، المِسْلاخ، السُّلا، السُّلْو، القِرْف، القِرْفَة، القِلْف، اللِّبْط، اللِّحاء اللِّيْط، المَسْك، النَّجا، اليَلَب.

**پوست انداختن** /p.-andäxtan/ تَقَشُّراً / تَقَشَّرَ، اِنْقِشاراً / اِنْقَشَرَ، إلْقاءً / أَلْقَى الجلدَ أو القشرَ.

**پوست بستن** /p.-bastan/ تَغَطِّياً / تَغَطَّى وتَكَسِّياً / تَكَسَّى بالجلد.

**پوست پلنگى** /p.-palangi/ ← آلاپلنگى.

**پوست پيرا** /p.-pirä/ الدَّبّاغ.

**پوست خركن** /p.-e-xar-kan/ ← طمعكار.

**پوست‌خواران** /p.-xärän/ (جانـ) كُرَاشِيّات، سكُولِيْتِيّات.

**پوست‌شناسى** /p.-šenäsi/ عِلْمُ الجِلْدِ وأمراضِه.

**پوست‌فروش** /p.-foruš/ الجَلّاد، الفَرّاء، الصَّرّام، الفَرْوَجِيّ.

**پوست فروشى** /p.-f.-i/ الفِراءَة.

**پوست كلفت** /p.-koloft/ ← بى‌غيرت.

**پوست كلفتان** /p.-k.-än/ (جانـ) الجَسْئِيّات.

**پوست كن** /p.-kan/ السَّلّاخ.

**پوست كندن** /p.-kandan/ قَشْراً / قَشَرَ ـِ تَقْشِيْراً / قَشَّرَ، تَجْلِيْداً / جَلَّدَ الجَزُوْرَ، سَلْخاً / سَلَخَ ـُ كَشْطاً / كَشَطَ ـِ بَدْحاً / بَدَحَ ـَ الجلدَ، بَشْراً / بَشَرَ ـُ اِبْتِشاراً / اِبْتَشَرَ، جَحْساً / جَحَسَ ـَ وجَحْشاً / جَحَشَ ـَ جَحْفاً / جَحَفَ ـَ جَرْداً جَرَدَ ـُ وتَجْرِيْداً / جَرَّدَ العُودَ، جَلْطاً / جَلَطَ ـِ جَلْفاً / جَلَفَ ـُ سَبْأً وسِباءً ومَسْبَأً / سَبَأَ ـَ الجلدَ، سَحْجاً / سَحَجَ ـَ وتَسْحِيْجاً / سَحَّجَ، سَحْلاً / سَحَلَ ـَ حَتّاً / حَتَّ ـُ حَرْصاً / حَرَصَ ـُ حَشْطاً / حَشَطَ ـُ حَضْرَمَةً / حَضْرَمَ الشَّجَرَةَ، حَفْشاً / حَفَشَ ـِ حَفّاً / حَفَّ ـُ اِحْتِفافاً / اِحْتَفَّ، حَلْزاً / حَلَزَ ـُ العُودَ أو الأدِيْمَ، حَمْطاً / حَمَطَ ـِ حَوْساً / حاسَ ـُ تَشْبِيْحاً / شَبَّحَ، قَرْفاً / قَرَفَ ـِ تَقْرِيْفاً / قَرَّفَ، تَقْشِيْطاً / قَشَّطَ، قَلْفَعَةً / قَلْفَعَ، كَشْأً / كَشَأَ ـَ اِلْتِحاءً / اِلْتَحَى الشَّجَرَةَ، اِلْتِفاءً / اِلْتَفَأَ العُودَ، اِمْتِلاعاً / اِمْتَلَعَ الشّاةَ ونحوَها، اِنْتِحاباً / اِنْتَحَبَ الشَّجَرَةَ، نَزْعاً / نَزَعَ ـِ القِشْرَ، تَوْسِيْفاً / وَسَّفَ، وَفْلاً / وَفَلَ يَفِلُ، وَقْساً / وَقَسَ يَقِسُ الجلدَ.

**پوست كنده** /p.-kande/ ١. القِشِر، الأَقْشَر، المَقْشُور، المُقَشَّر، السَّلِيْخ، المَسْلُوخ، المُنْسَلِخ، القَشِيْر، القَشِيّ. ٢. صَراحَةً، بِصَراحَةٍ، بِوُضُوح.

**پوست كنى** /p.-kani/ السَّلْخ، السِّلاخَة، التَّقْشِيْر.

**پوسته** /puste/ القِشْر، الغِشاء، القِشْرَة، الرَّقِيْقَة، الغِلاف، الغِلالَة، اللُّحاتَة، الفُوْف، الفُوْفَة، القِلْفَة.

**پوسته پوسته شدن** /p.-p.-šodan/ تَقَشُّراً / تَقَشَّرَ، اِنْقِشاراً / اِنْقَشَرَ، سَأْفاً / سَئِفَ ـَ.

**پوستهٔ خارجى ميوه** /p.-ye.-xäreji-ye-mive/ (گيا)

غِلافُ الثَّمَرَةِ الخارِجِيّ.

**پوستهٔ زمین** */p.-ye-zamin/* أدِيمُ الأرْضِ.

**پوستهٔ مغزی** */p.-ye-maqzi/* (پز) القِشْرَةُ، الدِّماغِيَّةُ.

**پوستهٔ هسته** */p.-ye-haste/* (گیا) غِلافُ الثَّمَرَةِ الدّاخِلِيّ.

**پوستی** */pust-i/* الغِشائِيّ، القِشْرِيّ.

**پوستی بالها** */p.-i-bälhä/* (جاز) جِلْدِيّاتُ الأجْنِحَة.

**پوستین** */pustin/* الفَرْو، الفَرْوَة، الفِراء، الحَنْبَل، الطِّلْس، المَرْن.

**پوستین دوز** */p.-duz/* الفَرّاء.

**پوستین فروش** */p.-foruš/* الفَرّاء.

**پوسه پوسه شدن** */puse-puse-šodan/* ← پوسته پوسته شدن.

**پوسیدگی** */pusidegi/* الفَساد، التَّعَفُّن، التَّفَسُّخ، التَّأكُّل، الرَّثاثَة، النَّخْر.

**پوسیدگی دندان** */p.-ye-dandän/* حَفْرٌ أو حَفَرُ الأسْنان، تَسَوُّس، تَسْوِيس.

**پوسیدن** */pusidan/* بَلَى وَبَلاءً / بَلِيَ ـَ تَأكُّلًا / تَأكَّلَ، رَثاثَةً ورُثُوثَةً / رَثَّ ـِ سُمُولًا وسُمُولَةً / سَمَلَ ـُ سَمالَةً / سَمُلَ ـُ إشمالًا / أسْمَلَ، خُلُوقَةً وخَلَقاً / خَلَقَ ـُ خَلِقَ ـَ وخَلُقَ ـُ إخْلاقاً / أخْلَقَ، نَخَراً / نَخِرَ ـَ نَهَجاً / نَهِجَ ـَ اِهْتِراءً / اِهْتَرَى، [دندان] سَوْساً / سَوِسَ يَسْوَسُ، تَسْوِيساً / سَوَّسَ، تَسَوُّساً / تَسَوَّسَ، حُفُوراً / حَفَرَ ـِ وحَفَراً / حَفِرَ ـَ الضِّرْسُ.

**پوسیده** */puside/* البالِي، النَّخِر، النّاخِر، الرَّمِيم، الرُّمام، الخَلَق، الفاسِد، المُتَعَفِّن، الرَّثّ، الرَّثِيث، المَحّ، النَّتِن، المُنَتِّن، المُهْتَرِئ، الهِدْم.

**پوسیون** */posiyon/* (پز) جَرْوَع.

**پوشاک** */pušäk/* اللِّباس، اللِّبْس، المَلْبَس، المَلْبُوس، المَلابِس، اللَّبُوس، الثِّياب، الثَّوْب، الكِساء، الكِسْوَة، الكُرّ، البِزَّة، المِئْزار، المِئْزَر، الهُدُوم.

**پوشال** */pušäl/* القَشّ، التُّجارَة، نُسافَةُ المِنْسَف، الوَقْش، الوَقْص.

**پوشالی** */p.-i/* مُزَيَّف.

**پوشاندن** */pušändan/* ← پوشانیدن.

**پوشانه** */pušäne/* ← نقاب، ماسک.

**پوشانیدن** */pušänidan/* ۱. تَلْبِيساً / لَبَّسَ، إلْباساً / ألْبَسَ، كَسْواً / كَسا ـُ هـ ثَوْباً، إكْساءً / أكْسَى، تَوْشِيَةً / وَشَّى، لَحْفاً / لَحَفَ ـَ تَأْزِيراً / أزَّرَ، جَمْعاً / جَمَعَ ـَ عليه ثِيابَهُ، تَزْيِيَةً / زَيَّى، سَرْبَلَةً / سَرْبَلَ، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ الثَّوبَ عليه. ۲. سَتْراً / سَتَرَ ـُ تَسْتِيراً / سَتَّرَ، اِسْتِتاراً / اِسْتَتَرَ، تَغَشِّياً / غَشَّى، إغْشاءً / أغْشَى، غَطْواً وغُطُوّاً / غَطا ـُ غَطْياً / غَطَى ـِ تَغْطِيَةً / غَطَّى، تَجْلِيلًا / جَلَّلَ، جَنْزاً / جَنَزَ ـِ حَجْباً وحِجاباً / حَجَبَ ـُ خَمْراً / خَمَرَ ـُ تَخْمِيراً / خَمَّرَ، دَأْدَأةً ودِئْداءً / دَأْدَأ، دَجّاً / دَجَّ ـِ دَجْلًا / دَجَلَ ـُ تَدْجِيلًا / دَجَّلَ، مُداراةً / دارَى، دَغْماً / دَغَمَ ـَ اِدِّلاثاً / اِدَّلَثَ، دُمُوماً / دَمَّ ـِ على الشَّيءِ، تَدْمِيساً / دَمَّسَ، إطْباقاً / أطْبَقَ، تَطْبِيقاً / طَبَّقَ، سُجُوّاً / سَجا ـُ هـ بكذا، تَسْجِيَةً / سَجَّى هـ [واوى]، إسْجاءً / أسْجَى الشَّيءَ، تَظْرِيفاً / ظَرَّفَ، تَظْلِيلًا / ظَلَّلَ، إظْلالًا / أظَلَّ، تَطْبِئَةً / طَيَّأَ، غَفْراً / غَفَرَ ـِ تَغْفِيراً / غَفَّرَ، تَغْفِيلًا / غَفَّلَ، غُفُولًا وغَفْلَةً وغَفَلاً / غَفَلَ ـُ غَلْفاً / غَلَفَ ـُ تَغْلِيفاً / غَلَّفَ، غَمْتاً / غَمَتَ ـِ غَمْداً / غَمَدَ ـُ غَمْناً / غَمَنَ ـُ تَغْمِيداً / غَمَّدَ / تَغَمُّداً / تَغَمَّدَ، غَمْلًا / غَمَلَ ـُ غَمّاً / غَمَّ ـُ كَفْراً وكُفْراً / كَفَرَ ـُ تَكْفِيراً / كَفَّرَ، تَكَفُّناً / تَكَفَّنَ به، تَكْنِيناً / كَنَّنَ الشَّيءَ، اِكْتِناناً / اِكْتَنَّ الشَّيءَ. ۳. مُخامَرَةً / خامَرَ هـ دَفْناً / دَفَنَ ـُ دَرْمَسَةً / دَرْمَسَ، تَدَلُّساً / تَدَلَّسَ، رَخْرَخَةً / رَخْرَخَ الشَّيءَ عن فلان، تَعْمِيَةً / عَمَّى، قَلْنَسَةً / قَلْنَسَ، كَمّاً / كَمَّ ـُ لَطّاً / لَطَّ ـِ عليه، لَطّاً / لَطَّ ـِ كلَّ شيءٍ، إلْطاطاً / ألَطَّ الأمْرَ، اِلْتِطاطاً / اِلْتَطَّ الشَّيءَ، تَنْمِيساً / نَمَّسَ عليه الأمْرَ، تَوْرِيَةً / وَرَّى، مُواراةً / وارَى ← پنهان کردن.

**پوشت** */pošt/* ۱. الجُيَيْب. ۲. مِنْدِيلُ الجَيْبِ.

**پوشسنگ** */pušsang/* صَخْرُ السَّقْفِ.

**پوشش** */pušeš/* الإسْتارَة، السِّتْر، السُّتْرَة، السِّتار، الغِشاء، الغُشاوَة، الغَشاوَة، الغِشايَة، الغُشْوَة، الغُشْيَة، الغاشِيَة، الغِطاء، اللِّباس، الإزْر، الإزار، الجِراب، الجَلال، الدَّأم، الذُّرا، الذَّرَى، السُّحْبَة، الظُّلَّة، العاطِف، الغُفاء، الغِلاف، الغِمَّة، الكِنّ، الكِنَّة، اللِّحاف، الوَجاج.

**پوشش استخوان** */p.-e-ostoxän/* ← پریوست.

**پوشش سلولزی گیاهان** */p.-e-sellulezi --ye-giyahan/* (گیا) البَشَرِين.

**پوششی** /p.-i/ الغِشائيّ.
**پوشکره** /puškore/ السّتْراتوسْفِر.
**پوشنده** /pušande/ السّتّار، مُلْبِس، ساتِر، كاتِم.
**پوشه** /puše/ المِلَفّ، المِلْفاف، اللِّفافَة، إضْبارَة، مُصَنَّف، الحافِظَة، الصُّرَّة.
**پوشیدگی** /pušidegi/ اللُّبْس، اللُّبْسَة، اللَّبُوسَة، الإلْتِباس، الإخْفاء، الإخْتِباء، التَّخْبِئَة، الكُمُون، الدَّفْن، الهَمْرَج، التَّنَكُّر.
**پوشیدن** /pušidan/ تَلَبُّساً / تَلَبَّسَ، لُبْساً / لَبِسَ ـَ الثَّوبَ، كِساً / كَسِيَ ـَ الثَّوبَ، تَغَشِّياً / تَغَشَّى بثوبه، اِتِّزاراً / اِتَّزَرَ بكذا، تَجَلُّلاً / تَجَلَّلَ بالثَّوب، اِجْتِياباً / اِجْتابَ القَميصَ، تَرَدِّياً / تَرَدَّى، اِرْتِداءً / اِرْتَدَى، تَزَيِّياً / تَزَيَّا، تَسَرْبُلاً / تَسَرْبَلَ، تَسَرْوُلاً / تَسَرْوَلَ، تَعَطُّفاً / تَعَطَّفَ الثَّوبَ، تَوَشُّحاً / تَوَشَّحَ، اِتِّشاحاً / اِتَّشَحَ.
**پوشیدنی** /p.-i/ ← پوشاک.
**پوشیده** /pušide/ ۱. المَسْتُور، المُسْتَتِر، السِّتْر، السِّتِّير، السِّرّ، السِّرِّيّ، الخَفِيّ، الخافِي، الغَيْب، الغائِب، الدَّفِين، المَدْفُون، اللّابِس، الكَمِين، الكامِن، الكَنِين، المَكْنُون، المَكْتُوم، المُضْمَر، الباطِنِيّ، الجَنِين، الغَوِيض، الغُمَّة، الكاسِي، المَكْسِيّ، المَكْسُوف، المُنْكَسِف، اللَّبِك. ۲. المُصْمَت، الغامِض «سخن ~»: كلامٌ غامِضٌ.
**پوشیده شدن** /p.-šodan/ إلْباساً / أَلْبَسَ والْتِباساً / اِلْتَبَسَ عليه الأمْرُ، تَلَبُّساً / تَلَبَّسَ به الأمْرُ، اِنْسِتاراً / اِنْسَتَرَ، اِسْتِبْهاماً / اِسْتَبْهَمَ عليه الأمرُ، عَمًى / عَمِيَ ـَ عليه الأمرُ، جَنّاً وجُنُوناً / جُنَّ ـُ عنه الشَّيءُ، تَحَذُّراً / تَحَذَّرَ، تَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ، شُكُولاً، شَكَلَ ـِ وتَشْكِيلاً / شَكَّلَ الأمْرُ، اِشْتِباهاً / اِشْتَبَهَ عليه الأمْرُ، تَطَبُّقاً / تَطَبَّقَ الشَّيءُ، اِكْتِناناً / اِكْتَنَّ الشَّيءُ، لَبْكاً / لَبِكَ ـُ الأمْرُ، اِلْتِياتاً / اِلْتاتَ عليه الأمْرُ، اِلْتِطاطاً / اِلْتَطَّ، غَباً وغَباوَةً / غَبِيَ ـَ منه الشَّيءُ.
**پوشیده کردن** /p.-kardan/ إغْشاءً / أَغْشَى واسْتِبْطاناً / اِسْتَبْطَنَ الأمْرَ، تَشْبِيهاً / شَبَّهَ عليه الأمْرَ، تَدْبِيساً / دَبَّسَ، زَغْزَغَةً / زَغْزَغَ، طَيّاً / طَوَى ـِ الحديثَ، لَيّاً ولَيّاناً / لَوَى ـِ الأمْرَ عنه، تَوْبِيراً / وَبَّرَ عليه الأمْرَ.
**پوشینه** /pušine/ ← کپسول.
**پوطاس** /potäs/ (شیمـ) ← پتاس.
**پوک** /puk/ الأَجْوَف، المُجَوَّف، الأَسَرّ، الكَهْف.
**پوک بودن** /p.-budan/ جَوَفاً / جَوِفَ ـَ تَجَوُّفاً / تَجَوَّفَ.
**پوکر** /poker/ پُوكَر.
**پوکسینیا** /puksiniyä/ (گیا) شحام، مَرَق.
**پوکه** /puke/ خُلَّب.
**پول** /pul/ العُمْلَة، النَّقْد، النُّقُود، النَّقْدِيَّة، الدَّراهِم، الفُلُوس، قاضِي الحاجات، المَصارِيّ، النّاضّ.
**پولاد** /puläd/ (شیمـ) الفُوْلاذ، البُولاد، الصُّلْب.
**پولاریزاسیون** /polärizäsion/ (فز) ← قطبش.
**پولاریزه** /polärize/ (فز) ← قطبیده.
**پولاریسکوپ** /poläriskop/ ← قطبشنما.
**پولاریمتر** /polärimetr/ (فنر) ← قطبشسنج.
**پولپ** /pulp/ (گیا) اللُّبّ، اللُّباب، لُبُّ الثَّمرة أو الشَّجَرَة.
**پول‌پرست** /pul-parast/ ← پولکی.
**پول تقلبی** /p.-e-taqallobi/ العُمْلَةُ الزّائفة، البَرّانِيّ.
**پول توجیبی** /p.-e-tujibi/ مَصْرُوفُ الجَيْب، الشُّبْرَقَة.
**پول خرد** /p.-e-xord/ فَكَّة، خُرْدَة، مُفْرَدات، نَقْدٌ جزئيّ، عُمْلَةٌ جُزئيَّة، فَكَّةُ النُّقُود، الوَرَق، الوُزَق، الفِراطَة.
**پولدار** /p.-där/ ← ثروتمند.
**پول رایج** /p.-e-räyej/ النَّقْدُ القانونيّ، عُمْلَةٌ قانونيّة، العُمْلَةُ الرّائجَة، عُمْلَةٌ مُتَداوَلَة، العُمْلَةُ السَّهْلَة.
**پول رسمی** /p.-e-rasmi/ نقدٌ قانونيّ.
**پولساز** /p.-säz/ ۱. جامِعُ المال، المُنْهَمِكُ في جمعِ المالِ أو الموفَّقُ في اكتسابِهِ. ۲. شيءٌ يَعودُ إلى صاحبِهِ بربحٍ ماليّ.
**پول قلب** /p.-e-qalb/ ← پول تقلبی.
**پولک** /p.-ak/ ۱. الفَلْس، الحَرْشَف، القِشْرَة، السَّهْف. ۲. بَرْقُ الزَّرْكَشَة، التَّرْتِر، التِّلّي، البَهْرَج، البَهْرَجان، الزَّوّاق.
**پولکا** /polka/ البُوْلْكا.
**پولک‌بالان** /pulak-bälän/ (جانـ) قِشْرِيّاتُ الأَجْنِحَةِ.
**پولک‌دار** /p.-där/ المُوَشّى بالتَّرْتِر، المُبَهْرَج.
**پولک‌دوزی** /p.-duzi/ ← پولک زدن.

**پولک زدن** /p.-zadan/ زَرْكَشَةٌ / زَرْكَشَ بالتِّرْتِر.

**پولکی** /pulaki/ مُحِبُّ المال، قابِلُ الرَّشْوَة، يُباعُ و يُشْتَرَى.

**پولک فنری** /p.-e-fanari/ فَلْكَةٌ نابِضِيَّة.

**پولوس** /pulos/ عَمُودُ المُحَرِّك.

**پولونز** /polonez/ ۱. رقصُ مِلّيٌّ لهستانَ، البُولُونيز، رقصةُ البولونيِّينَ الشَّعْبِيَّةُ. ۲. قطعةُ موسيقيٍّ، البُولُونيز، موسيقى الرَّقصةِ البُولُونيَّةِ.

**پولونیم** /poloniyom/ (شیمـ) پولونیوم.

**پولونیوم** /poloniyom/ (شیمـ) البُولُونِيُوم.

**پولی** /puli/ النَّقْدِيّ، المالِيّ.

**پولیاندری** /polyändri/ ۱. تَعَدُّدُ الأَزْواج. ۲. (گیا) تَعَدُّدُ الأَسْدِيَة.

**پولیپ** /polip/ (پز) ← پلیپ.

**پولیتکنیک** /politeknik/ مُتَعَدِّدَةُ الفنون، كُلِّيَّةٌ مُتَعَدِّدَةُ الفنون.

**پولیفونی** /polifoni/ ۱. تَعَدُّدُ الأصوات. ۲. (مسـ) تَفَرُّعُ الأصواتِ أو النَّغَمات.

**پولیگالا** /poligälä/ (گیا) المُسْتَدِرّات، جنسُ نباتٍ من الفصيلةِ المُستدِرّة استهرَ بإكثارِهِ الدَّرَّ في الضَّأنِ و البَقَرِ.

**پولیمر** /polimer/ ← (شیمـ) بسپار.

**پولیمریزاسیون** /polimerizäsiyon/ (شیمـ) ← بسپاری.

**پولیو** /polio/ (پز) ← فلج اطفال.

**پولیور** /poliver/ البَلُوفِر.

**پولیومیلیت** /poliomielit/ (پز) ← فلج اطفال.

**پوم** /pom/ الرّاحِيَّة، ضربٌ من لُعبة التِّنِس.

**پوما** /pomä/ (جانـ) الكُوجَر.

**پون** /povan/ ۱. النُّقْطَة. ۲. المِيزَة.

**پونت** /pont/ البُنْط ← پنت.

**پوند** /pond/ ۱. الباوْند، جُنَيه انكليزي. ۲. الباوْند.

**پوندال** /pondäl/ (فز) الباوْندال، وَحْدَةُ قُوَّة.

**پونز** /punez/ دِبْسُ الرَّسْم.

**پونه** /pune/ (گیا) الفُودَنْج، الحَبَق، الفُلَيّا، الفُلَيَّة، الفَلِيجا.

**پونهٔ آبی** /p.-ye-äbi/ (گیا) فُوتَنْجُ الماء، نَعْنَعُ الماء.

**پونهٔ بری** /p.-ye-barri/ (گیا) الحَبَقُ البَرِّيّ، الغاغ.

**پونهٔ بستانی** /p.-ye-bostäni/ (گیا) الحَمْحام.

**پونهٔ دشتی** /p.-ye-dašti/ (گیا) بَقْلَةُ العَدَس.

**پونهٔ لب جوی** /p.-ye-lab-e-juy/ (گیا) البَقْلَةُ اليَهُودِيَّة.

**پونهٔ نهری** /p.-ye-nahri/ (گیا) حَبَقُ الماء.

**پویا** /puyä/ ۱. الباحِث، مُسْتَقْصٍ، مُفَتِّش. ۲ ← فعّال.

**پویایی** /p.-yi/ ۱. البَحْث، التَّفْتِيش. ۲ ← فعّالیت.

**پویش** /puyeš/ ← پوییدن.

**پوئم سمفونیک** /po'em samfonik/ القَصِيدَةُ السَّمْفُونِيَّة.

**پویندگی** /puyandegi/ ← پویایی.

**پوینستیا** /poynsetiä/ (گیا) بِنْتُ القُنْصُل.

**پوییدن** /puyidan/ ۱. البَحْث، التَّفْتِيش. ۲ ← رفتن. ۳ ← دویدن.

**پها** /pehä/ يدس، الرَّقَمُ الهيدروجِينيّ.

**پهلو** /pahlu/ ۱. الجَنْب، الجانِب، الجُنْح، الجانِح، الجَناح، الخاصِرَة، الدُّثّ، الدَّفّ، الدَّفَّة، الشّاكِلَة، الضِّبْن، الضِّلْعَة، الكَشْح. ۲ ← نزد.

**پهلوان** /pahlavän/ البَطَل، البَهْلَوان، البَسُول، المُصارِع، المُجالِد، الهُمام، الهِرْقِلِيّ، العَجُوز.

**پهلوان‌پنبه** /p.-panbe/ بَطَلٌ مِن القُطْنِ ظاهِرُهُ يُوحَى بالبُطُولة و حقيقتُه عكسُ ظاهره.

**پهلوانی** /p.-i/ الحَماس، الحَماسَة.

**پهلوبه‌پهلو** /p.-be-p./ جَنْباً لجَنْبٍ، المُجانِب، المُحاذِي.

**پهلو گرفتن** /p.-gereftan/ إرْساءٌ / أَرْسَى السَّفِينةُ على الشّاطِئ.

**پهلویی** /p.-yi/ الجَنْبِيّ، الجانِبِيّ.

**پهن** /pahn/ العَرِيض، المُمْتَدّ، المَمْدُود، السَّبْلَة، المُفَلْطَح، الوَسَع، الإتِّساع، الرَّحِيب، الواسِع، الوَسِيع، الفَسِيح، العُرض، السَّطِيح، الثُّجْر، الثَّجِر، الأَجْوَح، المَسْمَح، الأَشْدَح، الشَّرِيح، المُصْفَح، المُصَفَّح، الفِرْطاس، المُفَرْطَح، الفَرْغ، الفَيْهَق، المُنْفَهِق، القَيْسَرِيّ، المَدِيح، الأَنْجَل، المُسْتَهْدِف ← فراخ، گسترده.

**پهن** /pehen/ ← سرگین.

**پهنا** /pahnä/ العَرْض.

**پهناب** /p.-b/ النَّهْرُ العَرِيض، الماءُ العَرِيض أو الرَّحِيب.

**پهناور** /p.-var/ ← پهن.

**پهنرفت** /pahn-raft/ حركةُ الهواء الأُفُقيّة.

**پهن شدن** /p.-šodan/ سِعَةً / وَسِعَ يَسَعُ وسَعَةً و وَساعَةً / وَسُعَ يَوْسُعُ، عِرَضاً و عَراضَةً / عَرُضَ ـَ إعراضاً / أَعْرَضَ، اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، اِنْسِطاحاً / اِنْسَطَحَ، تَجَراً / تَجِرَ ـَ تَدَحِّياً / تَدَحّى، اِسْتِراضَةً / اِسْتَرَاضَ، طَحْواً / طَحا ـُ تَطْحِيَةً / طَحّى، اِسْتِفاضَةً / اِسْتَفاضَ، إصْحاراً / أَصْحَرَ، تَمَطُّعاً / تَمَطَّعَ، اِمْتِهاداً / اِمْتَهَدَ.

**پهن كردن** /p.-kardan/ تَعْرِيْضاً / عَرَّضَ، تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ، سَطْحاً / سَطَحَ، ـَ، تَسْطِيْحاً / سَطَّحَ، بَسْطاً / بَسَطَ ـُ، تَبْطِيْطاً / بَطَّطَ، تَخْثِيْماً / خَثَّمَ، صَفْحاً / صَفَحَ ـَ، تَصْفِيْحاً / صَفَّحَ، صَلْطَحَةً / صَلْطَحَ، تَطْحِيَةً / طَحّى، تَفْجِيْلاً / فَجَّلَ، فَرْطَحَةً / فَرْطَحَ، فَطْحاً / فَطَحَ ـَ تَفْطِيْحاً / فَطَّحَ، فَلْطَحَةً / فَلْطَحَ، مَدّاً / مَدَّ ـُ الشَّيءَ وبالشَّيء، تَمْدِيْداً / مَدَّدَ، مَهْداً / مَهَدَ ـَ الفِراشَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ، نَشْراً / نَشَرَ ـُ الثَّوْبَ، تَنْشِيْراً / نَشَّرَ.

**پهن ماهيان** /p.-mähiyän/ (جانـ) السَّماكُ المُفَلْطَحَة.

**پهنه** /pahne/ ١ پهنا. ٢ ← ميدان، صحنه.

**پهنى** /pahni/ الوُسْعَة.

**پى** /pey/ ١. القاعِدَة، الأُسس، الأَساس، الأَصْل. ٢. الأَثَر. ٣. العَصَب، الطُّنُب، وَتَرُ العَضَلَة.

**پياپى** /peyäpey/ التَّواتُر، على التَّواتُر، التَّتْرَى، المُتَعاقِب، المُتَتابِع، المُتَوالِي، التِّباع، بالتَّتابُع، بالتَّسَلْسُل، المُتَسَلْسِل، المُطَّرِد، المُطَّرَد، السَّرْد، المُتَواطِد ← پىدرپى، پيوسته ١.

**پياپى شدن** /p.-šodan/ تَوالِياً / تَوَالَى، تَتالِياً / تَتالَى ت الأُمورُ، إزدافاً / أَزْدَفَ، اِرْتِجاعاً / اِرْتَجَعَ، تَطارُقاً / تَطَارَقَ الشَّيءُ.

**پياپى كردن** /p.-kardan/ تَوْلِيَةً / وَلَّى هـ كذا، إرْدافاً / أَرْدَفَ الشَّيءَ بالشَّيءِ وعليه.

**پى اچ** /piec/ ← پها.

**پياده** /piyäde/ ١. الرَّجْل، الرَّجُل، الرَّجِل، الرَّاجِل، الرَّجِيْل، الرَّجْلان، الرُّجّال، [نث] الرَّجْلَى، البِيادة، سائِر على الأَقْدام، الماشِي، الخَشّ. ٢. بَيْذَقُ الشِّطْرَنْج، حَجَرُ الشِّطْرَنج، البَيْذَق.

**پياده رفتن** /p.-raftan/ ← پيادهروى كردن.

**پياده رو** /p.-row/ الرَّصِف، مَمْشًى، المَشّايَه، تْرُوتْوار، الطُّوار.

**پياده روى** /p.-ravi/ المَشْي، السَّيْر ← پيادهروى كردن.

**پياده روى كردن** /p.-r.-kardan/ رَجَلاً / رَجِلَ ـَ اِرْتِجالاً / اِرْتَجَلَ، مَشْياً وتِمْشَاءً / مَشَى ـِ، تَمَشِّياً / تَمَشَّى.

**پياده شدن** /p.-šodan/ نُزُولاً / نَزَلَ ـِ الرّاكِبُ.

**پيادهٔ شطرنج** /p.-ye-šatranj/ ← پياده ٢.

**پياده كردن** /p.-kardan/ ١. إنْزالاً / أَنْزَلَ الرّاكِبَ. ٢. [ماشين] فَكّاً / فَكَّ ـُ، تَفْكِيكاً / فَكَّكَ.

**پيادهنظام** /p.-nezäm/ المُشاة.

**پياز** /piyäz/ (گيا) البَصَل، كَبْشُ أو سِنُّ القَرَنْفُل، الدُّوفَصَة.

**پيازچه** /p.-ce/ (گيا) البَصَلُ الأَخْضَر، البُصَيْلَة.

**پياز حضرتى** /p.-e-hazrati/ (گيا) زَعْفرانُ المُرُوْج، لَخلاح، السُّوْرَنْجان.

**پيازدار** /p.-där/ البَصَلِيّ.

**پياز دريايى** /p.-e-daryäyi/ (گيا) إشْراسٌ صاجِي، صاصَلٌ خَيْمِيّ، زَيْطَة.

**پياز دشتى** /p.-e-dašti/ (گيا) بَصَلُ الحَيَّة، بَصَلُ الفأر، العُنْصُل، الإشْقِيْل، الإسْقِيْل.

**پياز سگ** /p.-e-sag/ (گيا) خانِقُ الكَلْب، الفَراج.

**پياز طرابلس** /p.-e-taräblos/ (گيا) البَصَلُ الطِّلْيانيّ أو الأَحْمَر.

**پياز عنصل** /p.-e-onsol/ (گيا) ← پياز دشتى.

**پيازک** /p.-ak/ ← پياز مو.

**پياز كوهى** /p.-e-kuhi/ (گيا) القِرْط.

**پياز ليز** /p.-e-liz/ (گيا) بَصَلُ الزِّيْر، بَصَلُ الذِّئْب.

**پياز مغز** /p.-e-maqz/ (پز) النُّخاعُ المُسْتَطِيْل.

**پياز مو** /p.-e-mu/ بُصَيْلَةُ الشَّعْر، لُبُّ الشَّعْرَةِ أو الرِّيْشَة، بَصَلَةُ الشَّعْرَة.

**پياز موش** /p.-e-muš/ ← پياز دشتى.

**پيازى** /p.-i/ البَصَلِيّ.

**پياستر** /piyästr/ (جانـ) القِرْش.

**پئاش** /pe'äš/ ← پها.

**پياله** /piyäle/ ١. الجَام، الكَأْس، الكاس، القَدَح،

القَصَعَة، الرّاوُوق، المَكُّوك. ۲. (گیا) [گیاهـان پیاله‌دار] القِمِعْ، النِّطاة.

**پیاله‌داران** /p.därän/ (گیا) البَلُّوطِیّات.

**پیاله‌فروشی** /p.-foruši/ ۱. بَیْعُ الخَمْـرَة. ۲. خَمّارَة، الحانَة.

**پیام** /piyäm/ نِداء، الخِطاب، البَلاغ، الرِّسالَة، الرَّسِیْل، الإفادَة، اللِّسان، الأَلُوک، الأَلُوکَة.

**پیامبر** /p.-bar/ النَّبِـيّ، النَّبِيء، الـرَّسُول، الأَلُـوک، الأَلُـوکَة، الـدّارِه، الرَّسِیْـل، السَّلِیْح، النَّـذِیْر، النُّبُـوءَة، الرِّسالَة.

**پیامبری** /p.i/ النُّبُوَّة، الرِّسالَة.

**پیام دادن** /p.dädan/ إرْسالاً / أَرْسَلَ الرِّسالَـةَ، إبْلاغاً / أَبْلَغَ.

**پیام رسانی** /p.-resäni/ الإرْسال.

**پیام رسانیدن** /p.-resänidan/ ← پیام دادن.

**پیانو** /piyäno/ (مســ) البَیان، البَیانُو.

**پیانونواز** /piyäno-naväz/ العازِفُ عَلَی البِیانُو.

**پیانیست** /piyänist/ (مســ) ← پیانونواز.

**پی بردن** /pey-bordan/ ← آگاه شدن، دریافتن.

**پیپ** /pip/ الشُّبُک، پِیپَة، الغَلْیُون.

**پیپال** /pipäl/ (گیا) تِیْنُ المَعابِد.

**پیپال‌یابو** /p.yäbu/ (گیا) ← پیپال.

**پیپت** /pipet/ الأُنْبُوب، الماصَّة.

**پیپرال** /piperal/ (گیا) الصِّرْوَة، ذَنَبُ الضَّبّ.

**پیپرالها** /p.hä/ (گیا) الصِّرْوِیّات.

**پی‌پیسترل** /pipistrel/ (جانـ) خُشّافُ المُتَوَسِّط.

**پیت** /pit/ الصَّفِیْحَة، عُلْبَةٌ کبیرة مِـن الصَّفیحِ أو الحدید، التَّنَکَة.

**پیتسیکـاتـو** /pitsikäto/ (مســـ) ۱. معـزوفٌ بِنَقْـرِ أوتارِ الکمانِ بالأصبعِ. ۲. نغمةٌ معزوفةٌ بهذه الطَّریقةِ.

**پیتکانتروپ** /pitekäntrop/ (جانـ) ← انسان جاوه.

**پیتکانتروپوس** /pitekäntropus/ (جانـ) ← انسان جاوه.

**پیتوسپوروم** /pitosporum/ (گیا) الحُبَنْض.

**پیتوسپوراسه‌ها** /pitosporäsehä/ (گیا) الحُبَنْضِیّات.

**پیتون** /piton/ (جانـ) الأَصَلَة.

**پیتیسم** /pitism/ ← تورّع.

**پیجامه** /pijäme/ ← پیژاما.

**پیجو** /pey-ju/ ۱. الذَّخیـرةُ أو الرَّصـاصَة الخَطّـاطَة. ۲ العنصرُ الاستشفافيّ.

**پی‌جور** /peyjur/ ← پی‌جوی.

**پی‌جـور شدن** /p.-šodan/ ← پی‌جوی شـدن، جستجو کردن.

**پی‌جوری** /p.i/ ← پی‌جویی، جستجو.

**پـی‌جوری کـردن** /p.-kardan/ ← پی‌جـویی کـردن، جستجو کردن.

**پی‌جوی** /pijuy/ الفَتّاش، الفاحِص.

**پی‌جوی شدن** /p.-šodan/ ← جستجو کردن.

**پی‌جویی** /p.i/ ← ۱. جستجو. ۲. ردیابی.

**پی‌جویی کردن** /p.-i-kardan/ ← جستجو کردن.

**پیچ** /pic/ ۱. اللَّوْلَب، القَلاوُوظ، القَـلاغُوز، البُرْغِيّ. ۲. الدَّوْر، الفَتْـل، البَرْم، الثِّنْـي، الثَّنْیَة، الطَّیَّـة، التَّعْرِیْـج، اللَّفْتَة ← تا، لا. ۳. العَطْفَة، المُنْعَطِـف ← دوراهی. ۴. (گیا) العُلَّیْق، العُلَّیْقَی ← پیچک.

**پیچاپیچ** /picäpic/ ← پیچ پیچ.

**پیچاز** /picäz/ البِرْجِیْس، لُعْبَةُ البِرْجِیْس.

**پیچازی** /p.-i/ ۱. نسیجٌ مربّعُ النَّقشِ أو مُتَصالِبُهُ، قُماشَةُ الشَّطرنجِ، قماشٌ ذومربّعـاتٍ کالشَّطرنجِ. ۲. ذومربّعاتٍ أو تَرابِیْعَ.

**پیچ امریکایی** /pic-e-emrikäyi/ (گیا) عُنَیْبَةٌ مُتَسَلِّقَة.

**پیچ امین الـدولة** /p.-e-aminoddowle/ (گیا) سُلْطانُ الجَبَلِ ← پیچک.

**پیچان** /p.-än/ ۱. اللاّوِي، لافّ، الطّاوِي، الثّـانِي. ۲. المُضْطَرِب، قَلِق، مُشَوَّش.

**پیچ اناری** /p.-e-anäri/ (گیا) التُّکُوْمَة.

**پیچان شدن** /p.-šodan/ ← پیچیدن [مص ل].

**پیچان کردن** /p.-kardan/ ← پیچیدن [مص م].

**پیچانیدن** /p.-änidan/ ← پیچیدن [مص م].

**پیچ باغی** /p.-e-bäqi/ (گیا) ← پیچ امین الدوله.

**پیچ پیچ** /p.-p./ الأَعْوَج، المُعْوَج، المُلْتَـوِي، الهَمْس، کَثِیْرُ الاِلْتِواء، کَثِیرُ الاِعْوِجاج، مُعَقَّد، کَثِیْرُ المُنْعَطِفات.

**پیچ تلگـرافی** /p.-e-telegräfi/ (گیا) ← گل تلفـونی،

پروانش.

**پیچ خوردن** /p.-xordan/ ← پیچیدن [مص ل].

**پیچ خورده** /p.-xorde/ ← پیچیده.

**پیچ خوش اندام** /p.-e-xoš-andām/ (گیا) الوِسْتارِیا.

**پیچ دادن** /p.-dādan/ ← پیچانیدن، پیچیدن.

**پیچ درختی** /p.-e-deraxti/ (گیا) شَجَرُ الدِّبْق.

**پیچ دستی** /p.-e-dasti/ المِضْباب.

**پیچ سربطری بازکن** /p.-e-sarbotribāzkon/ البِزال، البَرِیْمَة، الفَتّاحَة، فَتّاحَةُ القَزایِز.

**پیچ ساعتی** /p.-e-sā'ati/ (گیا) ← گل ساعتی.

**پیچش** /p.-eš/ ۱. البَرْم، الإبْرام ← پیچیدگی. ۲. (فز) لَيّ، فَتْل.

**پیچ شبدر** /p.-e-šabdar/ (گیا) الحامُول.

**پیچ شستی** /p.-e-šasti/ الصَّمُولَةُ بِعُصْفُورَة.

**پیچک** /picak/ (گیا) ۱. لَبْلاب، سُلْطانُ الجَبَل، الحِلْبِلاب، العَشَقَة، الإثْمان، الحالِق، الأُظْفُورُ النَّباتِيّ، ظُفْرُالقِطّ، حَبْلُ المَساكِين، الدُّوَدِيَّة، زَهْرَةُ العَسَل، السِّلْکُ النَّباتِيّ، العِزْناس، العَنَم. ۲. (گیا) العِطْفَة، وَرَقَةٌ تَحَوَّلَت إلیٰ عِرْقٍ لیفِيٍّ یُمَکِّنُ النَّباتِ مِن التَّسَلُّق والتَّشَبُّث.

**پیچک بستن** /p.-e-boston/ (گیا) ← پیچک ژاپونی.

**پیچک زمینی** /p.-e-zamini/ (گیا) ظُفْرُ القِطّ، رِجْلُ القِطّ، رِجْلُ الهِرّ.

**پیچک ژاپونی** /p.-e-žāpuni/ (گیا) لَبْلابٌ یا بانِيّ، لَبْلابٌ أزْغَب.

**پیچک شیرین** /p.-e-širin/ (گیا) ← لبلاب کبیر.

**پیچک سمی** /p.-e-sammi/ (گیا) ← سماق سمّی.

**پیچک صحرایی** /p.-e-sahrāyi/ (گیا)العُضب، العُضبَة.

**پیچکیان** /p.-iyān/ (گیا) اللَّبْلابِیّات.

**پیچ گوشتی** /pic-gušti/ مِفَکُّ البَراغِي، مِفَکّ، مِفْتاحُ بُوز بَغْبَغان.

**پیچ لامپا** /p.-e-lāmpā/ لَفافُ الفَتِیْلَة.

**پیچ و تاب** /p.-o-tāb/ ۱. عُقْدَة، اِنْحِناء. ۲. اِضْطِراب، قَلِق، تَعَب، مَشَقَّة.

**پیچ و تاب خوردن** /p.-o-tābxordan/ ← پیچیدن (مص ل).

**پیچ و خم** /p.-o-xam/ ← پیچ و تاب ۱.

**پیچ و مهره** /p.-o-mohre/ المِسْمارُ بِصَمُولَة، مِسْمارُ فَحْل وَنَثْیا.

**پیچه** /p.-e/ ۱. (فز) لَفَّة. ۲. (گیا) ← پیچک، پاپیتال.

**پیچی** /p.-i/ اللَّوْلَبِيّ.

**پیچیدگی** /picidegi/ ۱. اللَّيّ، اللَّوْي، التَّطْوِیَة، التَّثْنِیَة، العَسَق. ۲. الإبهام، الغُمُوص، الغُمُوض، الغُمُوضَة، اللَّبْس، اللُّبْسَة، الإلْتِباس، العَقْد، العُقْدَة، المُشْکِلَة، العُجْمَة.

**پیچیدن** /picidan/ ۱. [مص م] تَلْوِیَة / لَوَی، إلْواء / ألْوَی، لَيّاً و لَوْیاً و لُوِیّاً / لَوَی یَلْوِي الحَبْلَ، ثَنْیاً / ثَنَی ـِ. ۲. [مص ل] لَوْیاً و لَيّاً و لُوِیّاً / لَوَی یَلْوِي، تَلَوِّیاً / تَلَوَّی الشَّيءُ، اِلْتِواءً / اِلْتَوَی، تَفَتُّلاً / تَفَتَّلَ، اِنْفِتالاً / اِنْفَتَلَ، اِنْطِواء / اِنْطَوَی الشَّيءُ.

**پیچیده** /picide/ ۱. المَلْوِيّ، المُلْتَوِي، الطُّوَی، المَطْوِيّ، المَثْنِيّ، المُلْتَفّ، المَلْفُوف، الفَتِیْل، المَفْتُول، المَبْرُوم، القَلِیْد، المَقْلُود، الجَعْدِيّ، الأجْعَد، المَوْرُوب، المَجْدُوْل. ۲. الغامِض، المُعْجَم، المُبْهَم، الغَلِق، المُغْلَق، المُعَقَّد، المُشَبَّک، المُرْتَبَک، المُعَرْبَس، العَوِیْص ← دشوار، بغرنج.

**پیچیده شدن** /p.-šodan/ ۱ ← پیچیدن [مص ل]. ۲. غُمُوضاً / غَمُضَ ـُ الکلامُ، تَعَقُّداً / تَعَقَّدَ، اِنْعِقاداً / اِنْعَقَدَ، اِسْتِغْلاقاً / اِسْتَغْلَقَ الأمْرُ. اِلْتِیاثاً / اِلْتاثَ الأمْرُ، جَمْحاً و جِماحاً و جُمُوحاً / جَمَحَ ـَ الأمْرُ، رَبْکاً / رَبَکَ ـُ.

**پیچیده کردن** /p.-kardan/ ۱ ← پیچیدن [مص م]. ۲ تَلْوِیَةٌ / لَوَی علیه الأمْرَ، تَعْقِیْداً / عَقَّدَ تَشْوِیْشاً / شَوَّش، رَبْکاً / رَبَکَ ـُ، عَرْبَسَةٌ / عَرْبَسَ، عَرْقَلَةٌ / عَرْقَلَ الأمْرَ

**پیخال** /pixāl/ ۱ ← سرگین.

**پیدا** /peydā/ الواضِح، المَعْلُوم، العَیانِي، المُشاهَد، البَدَهِيّ، البَدِیْهِيّ ← آشکار.

**پیدازا** /p.-zā/ (گیا) بارِزُ التَّناسُل.

**پیدازایان** /p.-zāyān/ (گیا) بادِیاتُ الأسْدِیَة.

**پیدا شدن** /p.-šodan/ ۱. ← آشکار شدن. ۲. وَجْداً وجِدَةً و وُجُوداً و وِجْداناً و إجْداناً / وُجِدَ مع یَجِدُ، اِنْوِجاداً / اِنْوَجَدَ، تَواجُداً / تَواجَدَ.

**پیدا شده** /p.-šode/ اللَّقِیْط، اللُّقْطَة، المَلْفُوط، المُلْتَقَط، اللَّقَی، اللُّقْیَة، اللَّقِیَّة.

**پیدا کردن** /p.-kardan/ ۱. ← آشکار کردن. ۲. وَجْداً و جِدَةً و وُجُوداً و وِجْداناً و إِجْداناً /وَجَدَ يَجِدُ الضَّالَّةَ، كَشْفاً و كاشِفَةً /كَشَفَ ـِ و اِكْتِشافاً / اِكْتَشَفَ، عَثْراً و عُثُوراً /عَثَرَ ـُ على الشَّيء، اِسْتِنْباطاً / اِسْتَنْبَطَ.

**پیداگر** /p.-gar/ (فز) المِكْشاف.

**پیداگر گالنی** /p.-g-gäleni/ (فز) المِكْشافُ الغالِيْنيّ.

**پیدایش** /p.-yeš/ ۱. التَّكْوِين، الخَلْق، البَـرِيّة، الوِلادَة، المَوْلِد. ۲. الإِيْجاد، النَّشْء، النُّشُوء، النَّشْأة.

**پی در پـی** /peydarpey/ االمُتَّصِل، المُتَـواصِل، غَيْـرُ مُنْقَطِع، التَّـوالِي، بـالتَّعاقُـب، على التَّعـاقب، الكُـرْوَر، بالتَّتابُع، التَّتـابُع، الوِلاء، «~ آمدند»: جاؤوا وِلاءً على وِلاءٍ ← پیاپی، ۱. پیوسته.

**پیر** /pir/ ۱. الشَّيْخ، المُتَقَدِّم في العُمْـر، المُعَمَّر، كَبِيْرُ السِّـنّ، المُسِنّ، الطّاعِنُ في السِّنّ، طَوِيلُ العُمْـر. [نث] الشَّيْخَة، والعَجُوز وهَرِمة. ۲. الوَلِيّ، القِدِّيس.

**پیرابین** /piräbin/ المِنْفاق ← پریسکوپ.

**پیرار** /pirär/ قَبْلَ سَنَتَيْن.

**پیراستگی** /pirästegi/ ← آرایش.

**پیراستـن** /pirästan/ ۱. تَزْيِيْنـاً /زَيَّنَ، تَبَهْـرُجاً / تَبَهْرَجَ المرأةُ، تَدْبِيْجـاً/ دَبَّجَ. ۲. هَذْباً /هَذَبَ ـِ وتَهْـذِيْباً / هَذَّبَ الشَّجَرَ.

**پیراسته** /piräste/ المُزَيَّن، المُدبَّج، المُزَوَّق. المُنَمَّق.

**پیراشکی** /piräški/ المُعَجَّن، فَطِيْرَة، فَطِيْـرَة حُلْوَة، فَطِيْرَةٌ بِلَحْمٍ.

**پیرامـون** /pirämun/ ۱. الحَـوْل، الحُوْمَـة، الـدّار، الكِفات. ۲. (رضـ) مُحِيْطُ الجِسْم.

**پیرامونی** /p.-i/ المُحِيْطِيّ.

**پیرامید** /pirämid/ ← هرم.

**پیرا نهسر** /piräne-sar/ الشَّيْخُوخِيّ.

**پیراهن** /pirähan/ القَمِيْص.

**پیراهن خواب** /p.-xäb/ قَمِيْصُ النَّوْم، المَنامَة، النِّيْم.

**پیراهن‌دوز** /p.-duz/ البَزّاز، الثَّوّاب.

**پیراهن سیاهان** /p.-siyähän/ ذَوُو الأَقْمِصَةُ السُّوْد.

**پیراهن‌فروش** /p.-foruš/ ← پیراهن‌دوز.

**پیرایش** /piräyeš/ الزِّيْنَة، الزُّخْرُف.

**پیرایشگری** /p.-gari/ التَّطَهُّرِيَّة، البِيورِيْتانِيَّة.

**پیرایه** /piräye/ ← زیور.

**پیرتر** /piretr/ (گیا) قُـوقَحانُ المُرُوْج، كَـرِيْزَنْتَـمُ البَرّ، مَنْدِهِلْيَة.

**پیرچشم** /pir-cašm/ ← دوربین.

**پیرچشمی** /p.-c.-i/ ← دوربینی.

**پیردختر** /p.-doxtar/ العانِس، التَّرِيْكَة.

**پیرزن** /p.-zan/ ← پیر [نث].

**پیرگ** /pirog/ الزَّوْرَقُ الشَّجَرِيّ.

**پیرشدن** /pir-šodan/ شَيْخاً وشَيْخُـوخَةً / شاخَ ـِ تَشْيِيْخاً / شَيَّخَ، كِبَراً ومَكْبَراً / كَبِرَ ـَ في السِّنّ، إِسْناناً / أَسَنَّ، هَرَماً ومَهْرَماً ومَهْرَمَةً / هَرِمَ ـَ، دُثُوراً / دَثَرَ ـُ، درجاً / دَرَجَ ـُ، تَذْكِيَةً / ذَكَّى، رِقَّةً / رَقَّ ـِ ت عظامُهُ، رُجُوعاً / رَجَعَ ـِ إلى حافرته، زَكّاً / زَكَّ مج ـُ الرَّجُلُ، شَيْباً وشَيْبَةً / شابَ ـِ، طَعْناً / طَعَنَ ـَ في السِّنّ، طَيْراً وطَيَراناً / طارَ ـِ عُرانُه، تَعْجِيْزاً / عَجَّزَت المرأةُ، عُجُوزاً / عَجَزَ ـُ ت المرأةُ، قَشْوَرَةً / قَشْوَرَ، لَبَحاً / لَبِحَ ـَ، تَلْبِيْحاً / لَبَّحَ، لَفْعاً / لَفَعَ ـَ وتَلْفِيْعاً / لَفَّعَ الشَّيْـبُ رأسه، إمْداءً، أَمْـدَى، نَهْشَلَةً / نَهْشَلَ، اِنْهِجاماً / اِنْهَجَمَ الرَّجلُ، هَرَباً / هَرِبَ ـَ، هَضْواً / هَضا ـُ، هُمُومـاً وهَمامَةً / هَمَّ ـُ، وَجـالَةً ووَجَلاً / وَجُلَ يَوْجُلُ، وَخْطاً / وَخَطَ يَخِطُ هـ الشَّيبُ.

**پیر کردن** /p.-kardan/ إِهْراماً / أَهْرَمَ، تَهْرِيْماً / هَرَّمَ، تَشْيِيْباً / شَيَّبَ هـ.

**پیرگیاه** /p.-giyah/ الأَخْيُون، رَأْسُ الأَفْعى.

**پیرمرد** /p.-mard/ ← پیر.

**پیرو** /peyro/ ۱. التّالِـي، التِّلو، التُّلُوّ، المُتالِـي، التَّبَع، التّـابِع، الـلّازِم، الـدّابِر، الـذُّنابَـة، الـرِّدْف، الرَّسُـول، المُطِيْع، المِطْواع، الـوَشِيْظ، الوَلِيّ، المَـوْلَى. ۲. كِتابُ تَذْكِيْر، كِتابُ مُتابَعَة، إِلْحاقاً إلى ← ضمیمه.

**پیرو** /piru/ سروکوهی.

**پیرو الکتریسیته** /piroelektrisite/ (فز) البِيْرُو كَهْرِبائِيَّة، الكَهْرَبِيَّة الحَرارِيَّة ← تفبرق.

**پیروان** /peyrovän/ الشِّيْعَة، الأَتْباع.

**پیرود** /peyrud/ نَهْرٌ تابِعٌ أوتالٍ.

**پیروز** /piruz/ المَنْصُـور، المُنْتَصِر، الظَّفِـر، الظّافِـر، المُظَفَّـر، المِظْفار، الفـاتِـح، القاهِـر، النّـاجِح، الفـائِز، الغالِب، اليَسُور، اليَسِير.

**پیروز شدن** /p.-šodan/ ظَفَراً / ظَفِرَ ـَ واظَّفاراً / اِظَّفَرَ به وعليه، فَوْزاً ومَفازاً ومَفازَةً / فازَ ـُ بالأمرِ، اِنْتِصاراً / اِنْتَصَرَ، إحْرازاً / أحْرَزَ قَصَبَ السَّبَق، اِسْتِحْواذاً / اِسْتَحْوَذَ عَلَى، اِسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ على، اِعْتِزازاً / اِعْتَزَّ، اِسْتَعَزَّ اِسْتِعْزازاً عليه، ضَبْطاً وضَباطَةً / ضَبَطَ ـِ، اِسْتِفْتاحاً / اِسْتَفْتَحَ عليه، فُلُوجاً / فَلَجَ ـِ عليه، إفْلاحاً / أفْلَحَ، قَضْعاً / قَضَعَ ـَ هـ، قَهْراً / قَهَرَ ـُ هـ، إنْجاحاً / أَنْجَحَ، نِكايَةً / نَكَى ـِ العدوَّ وفيه.

**پیروز کردن** /p.-kardan/ تَظْفِيراً / ظَفَّرَ، إظْفاراً / أظْفَرَ، نَصْراً / نَصَرَ ـُ اللهُ فلاناً / أفازَةً / أفازَ هـ بكذا.

**پیروزمند** /p.-mand/ ← پیروز.

**پیروزی** /p.-i/ الاِنْتِصار، النَّصْر، الظَّفَر، الفَتْح، الاِسْتِيلاء، الفَوْز، النَّجاح، المَجْد، الفَتاحَة، الغَلْب، الغَلَبَة، القَهْر، الإخضاع، الفُلْج، الفُلْجَة، النِّكايَة.

**پیروزی یافتن** /p.-i-yāftan/ ← پیروز شدن.

**پیروقانون** /peyro-ve-qānun/ خاضِعٌ للشَّرْعِ، المُوالِي لِلقانون.

**پیروکسن** /piroksen/ (شیمـ) البِيرُوكْسِين.

**پیروکسیلین** /piroksilin/ (شیمـ) البِيرُوكْسِيلِين.

**پیروگالول** /pirogāllol/ (شیمـ) ← اسید پیروگالیک.

**پیروگالیک** /pirogālik/ (شیمـ) ← اسید پیروگالیک.

**پیرولینیو** /pirolinyo/ (شیمـ) اسید پیرولینیو.

**پیرومتر** /pirometr/ (فز) ← تفسنج.

**پیروی** /peyravi/ الاِقْتِداء، التَّبَع، الاِتْباع، التَّتَبُّع، التَّقْلِيد، القَفْو، اِقْتِفاءُ الأثَر، المُلازَمَة، المُثابَرَة، السُّلْك.

**پیروی کردن** /p.-kardan/ اِقْتِداءً / اِقْتَدَى به، إتْباعاً / أتْبَعَ هـ، اِتِّباعاً / اِتَّبَعَ، مُتابَعَةً وتِباعاً / تابَعَ هـ على كذا، تَتْبِيعاً / تَبَّعَ هـ، تَتَبُّعاً / تَتَبَّعَ، مُتالاةً / تالَى، تَقْلِيداً / قَلَّدَ هـ في كذا، تَأَثُّراً / تَأَثَّرَ هـ، أثْفاً / أَثَفَ ـِ، تَأَثُّفاً / تَأَثَّفَ، تَأَسِّياً / تَأَسَّى به، اِئْتِماماً / اِئْتَمَّ هـ و به، اِئْتِساءً / اِئْتَسَى بـه، تُلُوّاً / تَلا ـُ، حَذْواً وحِذاءً / حَذا ـُ حَذْوَه، اِحْتِذاءً / اِحْتَذَى، حِكايَةً / حَكَى ـِ، مُحاكاةً / حاكَى، تَقْلِيداً / قَلَّدَ، رَدْفاً / رَدَفَ ـُ، سَتْلاً / سَتَلَ ـُ، اِنْسِياقاً / اِنْساقَ، مُساوَقَةً / ساوَقَ، شَذْواً / شَذا ـُ، شَطْراً / شَطَرَ ـُ شَطْرَه، مُشايَعَةً / شايَعَ، شَأْناً / شَأَنَ ـَ شَأْنَ فلانٍ، اِقْتِراءً / اِقْتَرَى الأمْرَ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ قَصْدَه، اِقْتِصاصاً / اِقْتَصَّ أثَرَه، قَفْواً وقُفُوّاً / قَفا ـُ، اِنْقِياداً / اِنْقادَ له، اِقْتِباساً / اِقْتَبَسَ بأبيه، اِقْتِيافاً / اِقْتافَ أثَرَ فلان، كَسْأً / كَسَأَ ـَ هـ، تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ بـه، اِمْتِثالاً / اِمْتَثَلَ الطَّرِيقَةَ، تَمَذْهُباً / تَمَذْهَبَ بالمذهب الفُلانِيِّ، نَحْواً / نَحا ـُ نَحْوَه، تَناسُخاً / تَناسَخَ، اِنْتِهاجاً / اِنْتَهَجَ و اِسْتِنْهاجاً / اِسْتَنْهَجَ سَبِيلَه، هَدْياً / هَدَى ـِ هَدْيَ فُلانٍ، وَكْداً / وَكَدَ يَكِدُ، [از هم] تَعاقُماً / تَعاقَمَ القومُ، تَناحُراً / تناحَرَ القومُ على الطَّرِيقِ و غيره.

**پیره‌زن** /pire-zan/ ← پیر [نث].

**پیره‌مرد** /p.-mard/ ← پیر.

**پیری** /piri/ الشَّيْخُوخَة، الكِبَر، الكَبْرَة، العَجْز، العُجُوز، الشَّيْب، المَشِيب، أبُو مالِك، الذُّكاء، الذُّرْوَة، الذَّيْخ، الشُّمْخُرِيرَة، العِشْوَة، النَّذِير، الوَضَح.

**پیری پزشکی** /p.-pezeški/ (پز) طِبُّ الشَّيْخُوخَةِ.

**پیریت** /pirit/ (شیمـ) البِيرِيت، المَرْقَشِيتا.

**پیریت مس** /p.-e-mes/ (شیمـ) ← کالکوپیریت.

**پی ریختن** /p.-rixtan/ ← پی‌ریزی کردن.

**پیریدین** /piridin/ (شیمـ) پیریدین، شبهُ قِلْوِيّ من زَيْتِ العِظام.

**پی‌ریزی** /peyrizi/ دَكَّةُ الطَّرِيق والأساس، مِيْدَةُ الأساس.

**پی‌ریزی کردن** /p.-kardan/ تَأْسِيساً / أَسَّسَ البِناء، تَكْرِيساً / كَرَّسَ البِناء.

**پیریسکوپ** /piriskop/ ← پریسکوپ.

**پیری شناسی** /pirišenāsi/ عِلْمُ الشَّيْخُوخَةِ.

**پیز** /piez/ (فز) وَحْدَةُ الضَّغْط.

**پیزر** /pizor/ (گیا) ذَنَبُ القِطّ، الحَلْفاء.

**پیزری** /p.-i/ ۱. (گیا) پیزر. ۲ ← سست.

**پیزوالکتریسیته** /piezoelektrisite/ (فز) ← بارابرق.

**پیژاما** /pižāmā/ البِيجاما.

**پیس** /pis/ أبْرَص، الأَبْقَع، الأخْسَب، الأنْسَلع، المُوَلَّع، [نث] بَرْصاء.

**پیس** /piyes/ ← نمایشنامه.

**پیست اسکی** /pist-e-eski/ المَزْلَجَة.

**پیستوله** /pistole/ ← تپانچه، پشتو.

**پیستوله رنگ کاری** /p.-ye-rangkāri/ مُسَدَّسُ الرَّذ.

**پیستون** /piston/ (فز) البِشْتُون، الكَبّاس، المِكْبَس.

**پیس شدن** /pis-šodan/ بَرَصاً / بَرِصَ ـَ. سَلَعاً / سَلِعَ ـَ.

**پیس کردن** /p.-kardan/ إبْراصاً / أبْرَصَ هـ اللّهُ، تَوْلِيْعاً / وَلَّعَ جَسَدَه.

**پیسگی** /pisegi/ البَلَق، البُلْقة، البَقع، البُغْثة.

**پیسواس** /pisoäs/ پِسْواس، القَطَن، الصُّلْب.

**پیسه** /pise/ الأبْلَق، الأرْقَط، البَغْثاء.

**پیسه شدن** /p.-šodan/ بَلَقاً / بَلُقَ ـُ. اِرْقِطاطاً / اِرْقَطَّ، بَقَعاً / بَقِعَ ـَ. تَدَعُّراً / تَدَعَّرَ الوجهُ.

**پیسی** /pisi/ البَرَص، دَاءُ الأَسَد، الجُذام، السَّلَع، السُّوْء، التَّلْمِيْع، الوَضَح.

**پیش** /piš/ ۱. القَبْل، القُبْل، القُبالَة، دُوْنَ، أمامَ، قُدّام ← جلو. ۲. لَـدُن، لَدَن، لُـدْن، لَـدَى، عِنْدَ، الحَضْـرَة، الحُضُور، الحَضِر، التِّلْقاء ← نزد.

**پیش آگهی** /p.-ägahi/ الإنْذار.

**پیش‌آمـد** /p.-ämad/ الحـادِث، الحـادِثَـة، الحُـدْثـى، الـوَاقِعَة، النّـازِلَة، الاِتِّفـاق، الأمْـر، الشِّدَّة، اِصـابَةٌ فـي حادثٍ، الطّـارِق، الطَّيْحَة، الفَجِيْـع، الفادِحَـة، القُحْمَة، النّائِبَة، المُقَدرّ.

**پیش آمدگی** /p.-ä-eqi/ البُرُوز، النُّتُوء.

**پیش آمدن** /p.-ämadan/ ۱. تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ، إقْـداماً / أقْدَمَ، رَزِيْفاً / رَزَفَ ـِ وتَـرْزِيْفاً / رَزَّفَ إليه، زَلْفـاً وَزَلَفاً وَزَلِيْفاً / زَلَفَ ـُ، تَبَكُّراً / تَبَكَّرَ. ۲. حُدُوثاً / حَدَثَ ـُ، وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ، اِتِّفـاقاً / اِتَّفَقَ له كـذا، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ له كذا، حَلاًّ وَحَلَلاً وحُلُولاً / حَلَّ ـِ به الأمْرُ، عَرْواً / عَرَا ـُ فلاناً أمرٌ، اِعْتِراءً / اِعْتَرَى، إلْماماً / أَلَمَّ به، عَيْناً / عَنَى ـِ الأمرُ لفلانٍ، نُزُولاً / نَزَلَ ـِ به الأمْرُ، وَهْفاً ووَهِيْفاً / وَهَفَ يَهِفُ له شيءٌ، إلْباباً / ألَبَّ الشَّيءُ له.

**پیش آوردن** /p.-ävardan/ تَقْدِيْمـاً / قَدَّمَ، إحْضـاراً / أحْضَرَ، تَقْرِيْباً / قَرَّبَ، تَزْلِيْفاً / زَلَّفَ الشَّيءَ.

**پیـش‌آهنگ** /p.-ähang/ الكَشّـاف، الكَشّـافَـة، الـرّائِد، النَّفَضَة، النَّفِيْضَة.

**پیش آهنگان** /p.-ä.-gän/ الفِتْيانُ الكَشّافَة.

**پیش آهنگی** /p.-a.-i/ الكِشافَة، الكَشْف.

**پیشاب** /pišäb/ ← بول، شاش.

**پیشاب‌آور** /p.-ävar/ المَبْوَلَة، المُدِرّ.

**پیشاب چرکین** /p.-e-cerkin/ (پز) بِيُورِيَة.

**پیشاب خونی** /p.-xuni/ (پز) بَوْلُ الدَّم.

**پیشاب راه** /p.räh/ (پز) ← مثانه.

**پیشاب سنج** /p.-sanj/ المِقْياسُ البَوْلِيّ.

**پیشاب‌شناسی** /p.-šenasi/ مَبْحَثُ البَوْل.

**پیشاب کردن** /p.-kardan/ ← شاش کردن.

**پیشابی** /p.-i/ البَوْلِيّ.

**پیشاپیش** /p.-ä.-p./ المُتَقَدِّم، الأمامِيّ.

**پیش از رافائلیان** /p.-az-räfä'eliän/ قَبْر افائِيْلِيَّة.

**پیش از ظهـر** /p.-a.-zohr/ الضَّحْوَة، الضَّحَـى، الضَّحْو، الضُّحْيَة، الضَّحاء.

**پیش افتادن** /p.-oftädan/ ← پیشی گرفتن.

**پیش افتاده** /p.-oftäde/ المُتَقَدِّم.

**پیش انداختن** /p.-andäxtan/ تَقْدِيْماً وتَقْدِمَةً / قَدَمَ الأمْرَ، تَبْـدِيْئاً / بَدَّأَ عَلَى، إزْلالاً / أزَلَّ، زَلْفاً / زَلَفَ ـُ الشَّيءَ، تَوْجِيَةً / وَجَّى هـ.

**پیش‌اندازی** /p.-andäzi/ التَّقْدِيم.

**پیشانـی** /pišäni/ جَبِيْـن، جَبْهَة، نـاصِيَـة، الحاجِـب، الصُّبْر، الصَّلايَة، الطُّرَّة، القُوْرَة، اللَّطاة.

**پیشانی‌بند** /p.-band/ العَصْبَة، عِصابَةُ الجَبِيْن.

**پیشاوند** /pišävand/ أداةُ التَّصْدِيْر.

**پیشاهنگ** /pišähang/ ← پیش‌آهنگ.

**پیش‌باز** /pišbäz/ الاِسْتِقْبال.

**پیش باز رفتن** /p.-raftan/ اِسْتِقْبالاً / اِسْتَقْبَل.

**پیش بخـاری** /p.-boxäri/ رَفُّ المُسْتَوْقَـدِ (المُصْطَلَى) أو إطارُه.

**پیش بردن** /p.-bordan/ ۱. تَسْيِيْراً / سَيَّرَ عَمَلَه أو أُمُوْرَه، إنْجاحاً / أنْجَحَ، تَنْجِيْحاً / نَجَّحَ، تَرْوِيْجاً / رَوَّجَ الشَّيءَ و به. ۲. ← راندن.

**پیش‌بند** /p.-band/ المِئْزَر، المِئْزار، إتْب، مِئْتَبَة، فُوْطَة، فُـوْطَـةُ المَـدْرَسَـةِ لِلْبَنـات، المِلْـوَذ، صَـدْرِيَّـةُ العَمَـل، [کودکان] المِرْيَلَة.

**پیش‌بها** /p.-bahä/ ← بیعانه.

**پیش‌بین** /p.-bin/ الدَّلِيْل، النَّذِيْر، البَعِيْدُ النَّظَر.

**پیش‌بینی** /p.-b.-i/ التَّوَقُّع، التَّبَصُّر، الاِحْتِياط، الحِيْطَة، التَّحَوُّط، التَّحَفُّـظ، التَّنَبُّؤ، النُّبُـوْءَة، التَّكَهُّن، المطلَـع، النَّظَر، التَّقْدِيْر.

**پیش‌بینی کردن** /p.-b.-i-kardan/ اِحْتِیاطاً / اِحْتاطَ لِلأمْر، تَوَقُّعاً / تَوَقَّعَ، تَبَصُّراً / تَبَصَّرَ، تَکَهُّناً / تَکَهَّنَ، تَنَبُّؤاً / تَنَبَّأَ، إنْذاراً / أَنْذَرَ.

**پیش‌بینی هوا** /p.-b.-i-ye-havä/ تَنَبُّؤُ الجَوّيّ.

**پیش پا افتاده** /p.-e-pä-oftäde/ التّافِه، التَّفِه، المُبْتَذَل، المُمْتَهَن.

**پیش‌پرداخت** /p.-pardäxt/ ۱. إسْتِلاف، تَسْلِيف، تَسْبِيق، السُّلْفَةُ المُسْتَدِيمَة، المُسْكان، خالِص الأُجْرَة. ۲. ← بیعانه.

**پیش‌پرداخت کردن** /p.-p.-kardan/ تَعْجِيلاً / عَجَّلَ له كذا من الثَّمَن.

**پیش پرده** /p.-parde/ المَسْرَحِيَّةُ التَّمْهِيدِيَّة.

**پیشت** /pišt/ بِش.

**پیشتاز** /piš-täz/ طَلِيْعَة، المِغْنَج ← پیش رو.

**پیشتر** /p.-tar/ سابِقاً.

**پیشترین** /p.-t.-in/ الأَوَّل، الأَسْبَق.

**پیشخانه** /p.-xäne/ الرُّواق، السُّدَّة، الرَّوْق.

**پیشخدمت** /p.-xedmat/ الخادِم، الخَدّام، الوَصِيف [نث] المِغْزَبَة.

**پیشخدمت کردی خوردی** /p.-x.-e-kardixordi/ الوَغْد.

**پیشخدمت مخصوص** /p.-x.-e-maxsus/ الخُوَيْصَة.

**پیش خرید** /p.-xärid/ السَّلَم، التَّسْلِيْف.

**پیش خرید کردن** /p.-x.-kardan/ إسْلاماً / أَسْلَمَ في السِّلْعَة، تَسْلِيْفاً / سَلَّفَ.

**پیشخور** /p.-xor/ إنْفاقُ الدَّخْلِ مُسْتَقْبَلاً.

**پیش خوراک** /p.-xoräk/ المُشَهِّي، المُقَبِّل.

**پیشخور کردن** /p.- xor-kardan/ إنْفاقاً / أَنْفَقَ دَخْلَهُ مُسْتَقْبَلاً.

**پیش دامن** /p.-däman/ المِئْزَر، الفُوْطَة، المِيْداعَة، المِيْدَع، المَرْيُول، الوِزْرَة، النُّقْبَة.

**پیش درآمد** /p.-dar-ämad/ ۱. (مسـ) مَطْلَع، الإسْتِهْلال، بَشْرَفُ مُوسِيْقِيّ، التَّوْشِيْح، مُوَشَّحُ المُوسِيقِيّ، الدَّوْرُ المُوسِيقِيّ. ۲. (حقـ) التَّقْسِيْم.

**پیشدستی** /p.-dasti/ ۱. السّابِقَة. ۲. ← بشقاب

**پیشدستی کردن** /p.-d.-kardan/ مُبادَرَةً / بادَرَ، إبْتِداراً / إبْتَدَرَ إلى، مُباداَةً / باداً هـ بالشَّرّ، تَسْبِيْقاً /سَبَّق.

**پیش دندانان** /p.-dandänän/ (جان) ذَواتُ الأَنْيابِ المُقَدَّمَةِ [فصيلةٌ من الثَّعابِين].

**پیشرانه** /p.-räne/ الدَّفْع، قُوَّةٌ دافِعَة.

**پیش رس** /p.-res/ ← زودرس، نارس.

**پیش‌رسی** /p.-resi/ الإبْكار

**پیش رسیدن** /p.-r.-dan/ إبْكاراً / أَبْكَرَ.

**پیشرفت** /p.-raft/ الإرْتِقاء، التَّرَقّي، الرُّقِيّ.

**پیشرفت اجتماعی** /p.-r.-e-ejtemä'i/ العُمْران.

**پیشرفت کردن** /p.-r.-kardan/ رَقْياً ورُقِيّاً / رَقِيَ ـَ، تَرَقِّياً / تَرَقَّى، إرْتِقاءً / إرْتَقَى، تَحَسُّناً / تَحَسَّنَ.

**پیشرفتگی** /p.-egi/ التَّقَدُّم، التَّرَقّي، الإرْتِقاء.

**پیش‌رفتن** /p.-raftan/ ← پیش آمدن.

**پیشرفته** /p.-rafte/ المُتَقَدِّم.

**پیشرو** /p.-row/ الرّائِد، الهادِي، الطَّلِيْعَة، المُتَقَدِّم، الوارِد.

**پیشرو لشکر** /p.-r.-e-laškar/ الطَّلِيْعَة، مُقَدَّمَةُ الجَيْش، العَيْن، القادِمَة، السُّلاف، السُّلافَة، المُجَنِّبَة، الحَضِيْرَة، القُدْمُوس، النَّظْوَرَة، النَّظِيْرَة، الماثِر.

**پیشروی** /piš-ravi/ التَّقَدُّم، القُدُم، التَّرْقِيَة، إنْدِفاع.

**پیشروی خیزبه خیز** /p.-ye-xiz-be-xiz/ (نظ) تَقَدُّمٌ بِقَفَزات.

**پیشروی کردن** /p.-kardan/ ۱. قَدْماً وقُدُوماً / قَدَمَ ـُ تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ. ۲. إرْتِقاءً / إرْتَقَى، رَقْياً ورُقِيّاً / رَقِيَ ـَ. ۳. تَجاوُزاً / تَجاوَزَ.

**پیش غذا** /p.-qazä/ اللُّهْنَة، اللُّهْجَة، السُّلْفَة.

**پیش‌فروش** /p.-foruš/ السَّلَم، السَّلَف.

**پیش فروش کردن** /p.-f.-kardan/ إسْلاماً / أَسْلَمَ في السِّلْعَة.

**پیش فروشی** /p.-f.-i/ البَيْعُ بالمُقَدَّم.

**پیش‌فنگ** /p.-fang/ (نظ) سَلامُ السِّلاح، قَدِّمْ سِلاحَک.

**پیش‌قدم** /p.-qadam/ پیشتاز، پیشرو.

**پیش قراول** /p.-qarävol/ نَفِيْظَة ← دیده‌ور.

**پیش قسط** /p.-qest/ ← پیش پرداخت.

**پیشکار** /p.-kär/ ۱. العامِل، الكافِي، الخَوْلِيّ. ۲. ← پیشخدمت.

**پیش کرایه** /p.-keräye/ مايُدْفَعُ مُقدَّماً من الأُجْرَة.

**پیش کسوت** /p.-kesvat/ ۱. المُراد. ۲. الشَّیْخ. ۳. الأَقْدَم.

**پیش کسوتی** /p.-k.-i/ الأَسْبَقِیَّة.

**پیشکش** /p.-keš/ التَّقْدِمَة، العَطِیَّة، التَّقْدِیم، الإهْداء، الهَدِیَّة، التُّحْفَة، الصِّلَة، المَهْدِیّ، المُهْدَی، الجَذْوَی، الحِبْوَة، الحِباء، الحُلْوان، المُکَرَّس، المَنّ، النَّحْلَة، العَرَض، الطُّرْفَة.

**پیشکش‌دادن** /p.-k.-dädan/ تَقْدِیماً / قَدَّمَ، إتْحافاً / أَتْحَفَ هـ الشَّیءَ وبِهِ، إطْرافاً / أَطْرَفَ هـ بکذا، تَسْلِیفاً / سَلَّفَ، حَبْواً / حَبَا ـُ هـ بکذا.

**پیش کشی** /p.-k.-i/ ← پیش کش.

**پیش کله‌تاس** /p.-kalle täs/ الأَصْلَد، الأَصْلَع، أَجْلَه، جَلْهاء، الأَجْهَی، الأَکْشَف.

**پیشکی** /pišaki/ سَلَفاً / المُعَجَّل ← قبلاً.

**پیشگاه** /pišgäh/ الحَضْرَة، الحُضُور.

**پیشگاه‌خانه** /p.-e-xäne/ ← پیشخانه.

**پیشگفتار** /p.-goftär/ الدِّیْباجَة، مُقَدِّمَةُ الکِتاب، التَّقْدِیم، مَدخَل، المَطْلَع، الفاتِحَة، التَّمْهِید.

**پیشگو** /p.-gu/ النَّذِیر، الدَّلِیل، الکاهِن.

**پیشگویی** /p.-g.-yi/ الکِهانَة، التَّکَهُّن، النُّبوءَة، النُّبُوَّة، المَطْلَع، فَتْحُ البَخت، الرَّجْم بالغَیْب.

**پیشگویی کردن** /p.-g.-yi-kardan/ کَهانَةً / کَهَنَ ـَ، تَنَبُّؤاً / تَنَبَّأَ، تَکَهُّناً / تَکَهَّنَ، إنْذاراً / أَنْذَرَ.

**پیش‌گیر** /p.-gir/ فُوطَةُ الحَمّام ← لنگ.

**پیشگیری** /p.-g.-i/ ۱. حَظْر، المَنْع، الصَّوْن، الوِقایَة. ۲. (پز) الوِقایَة، الحَصانَةُ ضدُّالأمراض المُعْدِیَة.

**پیش‌مرگ** /p.-marg/ مَنْ یَموت في سبیلِ الغَیْر.

**پیشمرگان** /p.-m.-än/ الشُّرَط.

**پیش مرگ‌شدن** /p.-m.-šodan/ التَّضْحِیَةُ في سبیلِ الغَیْر، المَوْتُ قَبْلاً.

**پیش‌مزد** /p.-mozd/ مایُدْفَع مُقدّماً من الأُجرة.

**پی‌شناس** /pey-šenäs/ القائِف ← ردیاب.

**پیش‌نویس** /piš-nevis/ التَّسْوِید، المُسَوَّدَة.

**پیش‌نویس کردن** /p.-n.-kardan/ تَسْوِیداً / سَوَّدَ المَکْتُوبَ.

**پیشنهاد** /p.-nehäd/ الاقْتِراح، الرَّأي، الإشارَة، المَشْوَرَة.

**پیشنهادات** /p.-n.-ät/ الاقْتِراحات.

**پیشنهاد دهنده** /p.-n.-dahande/ المُقْتَرِح، المُقَدِّمُ العَطا.

**پیشنهاد کردن** /p.-n.-kardan/ اِقْتِراحاً / اِقْتَرَحَ رَأیاً، تَقْدِیماً / قَدَّمَ عَرْضاً، اِرْتِئاءً / اِرْتَأَی الأَمْرَ، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ رَأیاً.

**پیشنهاد مزایده** /p.-e-mozäyede/ المُزایَدَة.

**پیشنهاد مناقصه** /p.-e-monäqese/ العَطا، العَطاء، ثَمَنٌ معروض.

**پیشوا** /pišvä/ الزَّعِیم، القائِد، القُدّام، الهادِي، القِدَة، القُدْوَة، الإمام، الأُمَّة، الأُسْوَة، السّائِد، السَّیِّد، الشَّیْخ، المُصْلِح، العَمِید، العَلَم، الرّائِد، الدَّلِیل، الآذِن، الأُرْکُون، دِعامَةُ القَوْم، رَأْسُ القَوْم، الطُّرْخان، القَیْذُوم من القَوْم، القُطْب، الکَوْکَب، اللِّواء، المَرْزُبان، الهِبْرِزِيّ، وَجْهُ القَوْم.

**پیشواز** /pišväz/ ← پیشباز.

**پیشواز کردن** /p.-kardan/ ← پیشباز رفتن.

**پیشواشدن** /pišvä-šodan/ أَمّاً وإماماً وإمامَةً / أَمَّ ـُ القومَ وبهم،، إزْعاماً / أَزْعَمَ علی القوم.

**پیشواکردن** /p.-kardan/ اِسْتِئْماماً / اِسْتَأَمَّ هـ، نَصّاً / نَصَّ ـُ هـ القومَ سَیِّداً.

**پیشوایی** /p.-yi/ الإمامَة، الإمَّة، الزَّعامَة، السُّؤْدُد، الخِلافَة، اللُّمَّة، المَرْزُبَة، النِّقابَة، هَیْمَنَة.

**پیشوند** /pišvand/ ← پیشاوند.

**پیشه** /piše/ الحِرْفَة، الصَّنْعَة، الصِّناعَة، المِهْنَة الیَدَوِیَّة ← کار.

**پیشه‌ور** /p.-var/ المُحْتَرِف، الصَّناعِي، العَمِل، الصَّنْع.

**پیشه‌ور شدن** /p.-v.-šodan/ اِحْتِرافاً / اِحْتَرَفَ.

**پیشی** /piši/ الأَوْلِیَّة، السَّبْق، أَسْبَقِیَّة، القَدَم، السّالِف.

**پیشی‌جستن** /p.-jostan/ ← پیشی گرفتن.

**پیشی گرفتن** /p.-gereftan/ تَقَدُّماً / تَقَدَّم، تَقْدِیماً / قَدَّمَ، قَدْماً وقُدُوماً / قَدَمَ ـُ القَومَ، سَبْقاً / سَبَقَ ـِ هـ سِباقاً و مُسابَقَةً / سابَقَ، معاجَلَةً / عاجَلَ، إعْجالاً / أَعْجَلَ هـ، بُدُوراً / بَدَرَ ـُ فلاناً بالشَّیء، بِداراً ومبادَرَةً / بادَرَ، اِبْتِداراً / اِبْتَدَرَ إلی، سِیادَةً وسُؤْدُداً وسُوْداً / سادَ ـُ

قِزْنَه، إزْرافاً / أَزْرَفَ، أَوْلاً / أَولَ ـ المُتَبارِي، مُبادَّةً / بادَّ، إبْكاراً / أَبْكَرَ إلى الشَّيء، مُباهَزَةً / باهَزَ هـ الشَّيءَ، بَوْصاً / باصَ ـُ هـ، إتْلاءً / أَتْلَى هـ، تَخَطِّياً / تَخَطَّى، إنْدِراعاً / اِنْدَرَعَ في السَّيْر، زَلِيْخاً وزَلَخاناً / زَلَخَ ـِ زَمّاً / زَمَّ ـُ القومَ زَهْقاً وزُهُوقاً / زَهَقَ ـَ، اِنْزِهاقاً / اِنْزَهَقَ، سَلَفاً وسُلُوفاً / سَلَفَ ـُ، مُسالَفَةً / سالَفَ، إسْنافاً / أَسْنَفَ، [برهم] تَسارُعاً / تَسارَعَ القومُ إليه، شَأْواً / شَأَى ـُ هـ، شَوْءاً / شاءَ ـُ هـ، [برهم] تشائياً / تَشاءَى الرَّجُلانِ، صَرْياً / صَرَى ـِ الرُّفْقَةَ، عِتْقاً / عَتَقَ ـِ، إعْجازاً / أَعْجَزَ، تَعْجِيْلاً / عَجَّلَ، إغْماضاً / أَغْمَضَ، مغاوَلَةً / غاوَلَ، فَرْطاً وفُرُوطاً / فَرَطَ ـُ، [برهم] تَفارُطاً / تَفارَطَ القومُ إلى الشَّيء، فَوْتاً / فاتَ ـُ هـ في كذا، قَوْساً / قاسَ ـُ القومَ، مُكافَتَةً وكِفاتاً / كافَتَ، تَكْلِيْئاً وتَكْلِئَةً / كَلَّأَ إليه في الأمْر، مُرُوْدَةً و مَرادَةً / مَرُدَ ـُ، اِنْتِتالاً / اِنْتَتَلَ، نَجاءً / نَجا ـُ، إنْسالاً / أَنْسَلَ القومَ، نَفْذاً ونُفُوذاً ونَفاذاً / نَفَذَ ـُ، نَوْصاً ونَوَصاناً / ناصَ ـُ، تَنَوُّعاً / تَنَوَّعَ في السَّيْر، اِسْتِناعَةً / اِسْتَنَاعَ في السَّيْر، هَذْياً / هَذَى ـِ، مُهامَشَةً / هامَشَ.

**پیشی گیرنده** /p.-girande/ السّابِق، السَّبْق، السَّبّاق، العاجِل، البادِر، السَّلْف، الوارِد، العَنّان.

**پیشین** /pišin/ ۱. السّالِف، السَّلْف، السّابِق، القَدِيْم، الأَوَّلِيّ، الأَصْلِيّ، البَدائِيّ. ۲. صَدْرُ الشَّيء والمَكانِ.

**پیشینرود** /p.-rud/ النَّهْرُ السّابِق أو المُتَقَدِّم .antecedentriver

**پیشینه** /pišine/ السّابِقَة، سَوابِق، القَدَم، القُدْمَة.

**پیشینیان** /pišiniyān/ السَّلَف.

**پیغام** /peyqām/ ← پیام.

**پیغامبر** /p.-bar/ ← پیامبر.

**پیغمبر** /peygambar/ ← پیامبر.

**پیغمبرزاده** /p.-zāde/ وَلَدُ النَّبِيِّ، من ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ، اِبْنُ النَّبِيِّ، من ابناء الرَّسول.

**پیک** /pik/ بَسْتُوني [في لُعْبة الورق].

**پیک** /peyk/ البَرِيْد، القاصِد، الفَيْج، المِرْسال، القانِب، الوَحْي، حَمامُ الزّاجِل، الرَّسُول.

**پیکاب** /pikāp/ ۱. حامِلَةُ الإبرَة الفُونوغرافِيَّة. ۲. لاقِطُ الصَّوْت.

**پیک‌اجل** /peykeajal/ رَسُولُ المَنايا.

**پیکادر** /pikādor/ البِيْكادُور.

**پیکار** /peykār/ ← جنگ، نبرد.

**پیکار با بیسوادی** /p.-bā-bisavādi/ مُكافَحَةُ الأُمِّيَّة.

**پیکارسک** /pikāresk/ التَّشَرُّدِي، ذُو علاقةٍ بنوعٍ من القصّةِ اسبانيِّ الأصلِ، يُصوِّرُ حياةَ المتشرِّيْن.

**پیکار کردن** /peykār- kardan/ ← جنگ کردن، نبرد کردن.

**پیکارگر** /p.-gar/ ← جنگجو.

**پیکان** /peykān/ نَصْلُ السَّهْم، الحَدَأَة، الحُسْبان، الحُسْبانَة، الزُّجّ، الهادِي، الوَقِيْع.

**پیکان‌تراش** /p.-tarāš/ الباري.

**پیکر** /peykar/ البَدَن، الجَسَد، الجِسْم، قامَةُ الإنْسان، الهَيْئَة، الهَيْأَة. ۲. الصُّورَة، الوَجْه، المَظْهَر، الطَّلْعَة.

**پیکرتراش** /p.-tarāš/ ← مجسمه ساز.

**پیکر تراشی** /p.-t.-i/ ← مجسمه سازی.

**پی کردن** /peykardan/ ← ۱. دنبال کر دن. ۲. كَبّاً / كَبَّ ـُ و كَسْفاً / كَسَفَ ـِ البعيرَ.

**پیکرنگار** /p.-negār/ ← نقّاش.

**پیکرنگاری** /p.-n.-i/ ← نقّاشی.

**پیکره** /p.-e/ ← مجسمه.

**پیکریک** /pikrik/ ← اسید پیکریک.

**پیکسی** /piksi/ ← خزه گلدار.

**پیکلو** /pikolo/ ۱. سُرْناي. ۲. بِيْكُولو [نوعٌ من الخَمْر].

**پیک نیک** /piknik/ الرِّحْلَة.

**پیکو** /piko/ ← کوه، قلّه.

**پیکولو** /pikolo/ ← پیکلو.

**پیکه** /pikoh/ المُضَرَّب.

**پی گرد** /pey-gard/ (حقـ) المُحاكَمَة، المُقاضاة.

**پی گردی** /p.-g.-i/ التَّفْتِيْش.

**پی گرفتن** /p.-gereftan/ ← دنبال کردن.

**پیگمان** /pigmān/ ← رنگیزه.

**پی گم کردن** /p.-gom-kardan/ مَحْواً / مَحا يَمْحُو ويَمْحَى و إفْقاداً / أَفْقَدَ و إزالَةً / أَزالَ الأَثَرَ.

**پیگمه** /pigme/ القَزَم.

**پی گیری** /pey-giri/ ۱. المُتابَعَة، قِيافَةُ الأَثَر، القَفْو و اِقْتِفاءُ الأَثَرِ. ۲. (حقـ) المُلاحَقَة.

**پیل** */peyl/* المُقاطَعَة، نِطاق، حدود.

**پیل** */pil/* (فز) العَمُود، البَطَّرِيّة.

**پیل آفتابی** */p.-e-āftābi/* (فز) خَلِيَّةٌ شَمْسِيَّة.

**پیل اتمی** */p.-e-atomi/* (فز) العَمُودُ الذَّرِّيّ.

**پیل بیکرمات** */p.-e-bikromāt/* (فز) خَلِيَّةُ البِيكْرُومات.

**پیل پا** */p.-pā/* داءُ الفِيْل.

**پیل ترموالکتریک** */p.-e-termoelektrik/* (فز) ← پیل گرمابرقی.

**پیل خشک** */p.-e-xošk/* (فز) خَلِيَّةٌ جافَّة.

**پیل دانیل** */p.-e-dāniel/* (فز) خَلِيَّةُ دانِييل.

**پیل ساده** */p.-e-sāde/* (فز) الخَلِيَّةُ الإبْتِدائِيَّة.

**پیل سلینوم** */p.-e-selinom/* (فز) الخَلِيَّةُ السِّلِنْيُومِيَّة.

**پیل سیگما** */p.-e-sigmā/* (فز) قَمِينُ سِيغْما.

**پیل فری** */p.-feri/* (فز) عَمُودُ فِري.

**پیل کادمیوم** */p.-e-kādmium/* (فز) خَلِيَّةُ الكادِمِيُوم العِيارِيَّة.

**پیل کلارک** */p.-e-kelārk/* (فز) خَلِيَّةُ كِلارْك.

**پیل گرمابرقی** */p.-e-garmābarqi/* (فز) التِرْمُوبِيْل، عَمُودُ الحَرارَة.

**پیلگوش** */pilguš/* (گیا) آذانُ الفِيل.

**پیل لکلانشه** */p-e-leklānše/* (فز) عَمُودُ لَكْلانْشِيَة.

**پیلور** */pilor/* (پز) فَمُ المِعْدَة.

**پیلوری** */pilori/* المُشَهَّرَة.

**پیل وستون** */p.-e-veston/* (فز) خَلِيَّةُ وِسْتُون.

**پیل ولتا** */p.-e-voltā/* (فز) العَمُودُ الكَهْرَبائِيّ.

**پیله** */pile/* ۱. الصُّلَّجَة، الفَيْلَجَة، شَرْنَقَةُ الدُّودَة، جَوْزُ القَزّ. ۲. اللَّجج، اللَّجاج، اللَّجاجَة، الحِقْد، العِداء.

**پیل هسته‌یی** */pil-e-haste-yi/* (فز) ← رئاكتور.

**پیله کردن** */pile-kardan/* ← لجاجت کردن.

**پیله کن** */p.-kon/* ← سمج، لجباز.

**پیله‌ور** */p.-var/* القَزّاز، العِنْقاش، الباضِع، عَطّار.

**پیمان** */peymān/* العَهْد، المُعاهَدَة، المِيثاق، الحَلْف، الأَمان، الإتِّفاق، العَقْد، الاتِّحاد، الإتِّفاقِيَّة، الآخِيَة، الإلّ، الإِيْلاف، الحَبْل، الجِلْس، الخُفْرَة، الخَفارَة، الذِّمَّة، الذِّمام، الرِّباب، الرِّبابَة، الشُّكِيمَة، العِصام، التَّعاقُد، المُقاوَلَة، كُنْتراتُو، كُونكرادة، المِلْح، المَوْثِق، الوَدِيْع، الوِصْر، الوَظِيْفَة، المَوْعِد ← عهد.

**پیمان بستن** */p.-bastan/* عَهْداً / عَهِدَ ـَ إليه، مُعاهَدَةً / عاهَدَ، تَعاهُداً / تَعاهَدَ القَومُ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ هـ على الشَّيء، مُعاقَدَةً / عاقَدَ، تَعاقُداً / تَعاقَدَ القَومُ، وِثاقاً ومُواثَقَةً / واثَق، تَواثُقاً / تَواثَقَ القَومُ، تَحالُفاً / تَحالَفَ القَومُ، مُبايَعَةً / بايَعَ هـ على الشَّيء، اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ، عَهْناً / عَهَنَ ـُ إليه، تَماسُحاً / تَماسَحَ القَومُ على كذا، مُماسَحَةً / ماسَحَ هـ على كذا، تَناحُباً / تَناحَبَ القَومُ، تَوْصِيَةً / وَصَّى فلاناً بكذا.

**پیمان شکستن** */p.-šekastan/* نَكْثاً / نَكَثَ ـُ العَهْد، تَناكُثاً / تَناكَثَ القَومُ عُهودَهم، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ اليمينَ أو العَهْدَ، فَسْخاً / فَسَخَ ـَ العَقْدَ، حِنْثاً / حَنِثَ ـَ في يَمينه، حَوْلاً وحُؤُولاً / حالَ ـُ عن العَهْدِ، خَفْراً وخُفُوراً / خَفَرَ ـِ العَهْدَ وبه، إخْفاراً / أَخْفَرَ هـ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ الرِّبْقَةَ عن عُنُقه، قَلْباً / قَلَبَ ـِ له ظَهْرَ المِجَنّ، نَبْذاً / نَبَذَ ـُ العَهْدَ.

**پینگ‌پونگ** */pingpong/* پِنْج پُنْج، تِنِسُ المائِدَة.

**پیمان‌شکن** */p.-šekan/* ناكِثُ العَهْد، الغَدّار، الغَدُوْر، الغِدِّيْر، الغادِر، الخائِن.

**پیمان‌شکنی** */p.-š.-i/* نَكْثُ العَهْد، الغَدْر، الخِيانَة، الخُلْف، الإنْتِقاض، الإنْتِهاك.

**پیمان‌شکنی کردن** */p.-š-i-kardan/* ← پیمان‌شکستن.

**پیمان عدم تعرض** */p.-e-adam-e-ta'aroz/* مُعاهَدَةُ عَدَمِ الإعْتِداء.

**پیمانکار** */p.-kār/* المُقاوِل.

**پیمانکاری** */p.-k.-i/* المُقاوَلَة.

**پیمانگران** */p.-garān/* المُعاهِدُون، المُواثِقُون.

**پیمان‌نامه** */p.-nāme/* الصَّكّ، التَّعاقُد، العَقْد.

**پیمانه** */p.-e/* ۱. الكَيْل، المِكْيال، المِكْيَل، الكَيْلَة، المِقْياس، القِياس، المِخْفَد، الدَّيْسَق، العَدْل، الفَرَق، مِيْزانُ النَّظْم. ۲. الكأسُ من الخَمْر.

**پیمانه کردن** */p.-e-kardan/* كَيْلاً ومَكالاً / كالَ ـِ الحَبَّ وغيره، تَكْيِيْلاً / كَيَّلَ، صَوْعاً / صاعَ ـُ الشَّيء، مُعايَرَةً / عايَرَ.

**پیمانی** */p.-i/* الإقْطاعِيّ، الإلْتِزامِيّ ← قراردادی.

**پیمایش** */peymāyeš/* الكَيْل، الكِيالَة، القِياس ← اندازه گیری.

**پیمایش زمین** /p.-e-zamin/ تَخْطِيْطُ الأَراضِي.

**پیمایش کردن** /p.-kardan/ مِساحَةٌ / مَسَحَ ـَ الأَرْضَ ←اندازه گرفتن.

**پیمودن** /peymudan/ ۱. اندازه گرفتن. ۲.← طی کردن، در نوردیدن.

**پینکی** /pinaki/ ← چرت.

**پینکی زدن** /p.-zadan/ ← چرت زدن.

**پینو** /pinu/ الأُقط، الكَرِيْز، الكَرِيْص، الكَرِيْض، ← كشک.

**پی نوشت** /pey-nevešt/ الأُوارَة.

**پینه** /pine/ ۱. ← وصله. ۲. الثَّفِنَة، الكَنَب، الكَلْكَلَة.

**پینه بستن** /p.-bastan/ ثَفَناً / ثَفِنَ ـَ ت يـده، كُنُوباً / كَنَبَ ـُ، كَنَباً / كَنِبَ ـَ، كَلْكَلَةً / كَلْكَلَ، مَجْلاً ومُجُولاً / مَجَلَ ـُ.

**پینه بسته** /p.-baste/ المُكَلْكَل، الكَنِب، المُكْنِب.

**پینه دوز** /p.-duz/ ۱. السَّكّاف، الإسكاف، الجِزَماتِيّ، السّارِد، العُتْقِيّ، الكاتِم. ۲. (جانـ) كفشدوز.

**پینه کردن** /p.-kardan/ ← وصله کردن.

**پیوت** /peyot/ (گیا) بَيُّوت.

**پیوتر** /piyoter/ ← آفتابه.

**پیوتل** /peyotel/ (گیا) پیوت.

**پیوره** /piyore/ (پز) البِيُورَة.

**پیوست** /peyvast/ ۱. ← پیوستن، پیوستگی. ۲. المُلْحَق، الضَّم، التّابِع، الإضافِيّ، المَزِيْد، المُرافِق، في طَيٍّ هذا، المُرْفَق.

**پیوستگی** /p.-egi/ ۱. الوُصْلَة، الوَصْل، الصِّلَة، الإيْصال، التَّوْصِيْل، الاِتّصال، المُواصَلَة، الاِتِّحاد، الوَحْدَة، الاِئْتِلاف، الاِلْتِصاق، التَّلاصُق، العَلاقَة، الرّابِطَة، الاِرْتِباط، القِران، الاِقْتِران، القَرِيْنَة، الإدْغام، الاِنْدِماج، الخَلْط، الدَّرْک، الدَّرَک، الرِّفاء، الاِطِّراد، التَّعَلُّق، المُباشَرَة، التَّماس، التَّمَسُّک، النِّسْبَة، الاِنْتِساب، الوَسِيْلَة. ۲. الاِنْتِظام، نَظْم. ۳. (پز) الاِرْتِفاق [في التَّشْرِيْح]. ۴. استمرار.

**پیوستگی کردن** /p.-kardan/ ثُبُوتاً وثَباتاً / ثَبَتَ ـُ على العَمَل، تَثْبِيَةً / ثَبّى على الأَمْر، مُداوَمَةً / داوَمَ ومُواظَبَةً / واظَبَ على الأَمْر.

**پیوستن** /peyvastan/ ۱. [مص م] وَصْلاً وصِلَةً وصُلَةً / وَصَلَ يَصِلُ وتَوْصِيْلاً / وَصَّلَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، رَبْطاً / رَبَطَ ـُ وإلْحاقاً / أَلْحَقَ هـ بفلانٍ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ وضامَّةً / ضامَّ و اِضْطِماماً / اِضْطَمَّ هـ إليه، تَعْشِيْقاً / عَشَّقَ الشَّيْئَيْنِ، إلْصاقاً / أَلْصَقَ و إلْزاقاً / أَلْزَقَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، تَقْرِيْناً / قَرَّنَ و قَرْناً / قَرَنَ ـِ الشَّيءَ بالشَّيءِ، حَوْزاً و حِيازَةً / حازَ ـُ و اِحْتِيازاً / احْتازَ الشَّيءَ، إضافَةً / أَضافَ الشَّيءَ إلى الشَّيءِ، تَتْبِيْعاً / تَبَّعه وبه، جَلْزاً / جَلَزَ ـِ هـ إلى الشَّيءِ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ هـ به، رَصْصاً / رَصَّ ـَ الشَّيءَ، إرْفاقاً / أَرْفَقَ، شَكّاً / شَكَّ ـُ الشَّيءَ إلى الشَّيءِ، إلْحاماً / أَلْحَمَ، مُلاحَمَةً / لاحَمَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، إلْساماً / أَلْسَمَ هـ الطَّرِيْقَ، تَأْلِيْفاً / أَلَّفَ بينهما، مُدامَجَةً و دِماجاً / دامَجَ هـ عليهم، لَحْكاً / لَحَكَ ـَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، لَزّاً ولَزَزاً ولِزازاً / لَزَّ ـُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، لَفّاً / لَفَّ ـُ ولَيْطاً / لاطَ ـِ ولَوْطاً / لاطَ ـُ ووَصْياً / وَصى يَصِي هـ به، مُوافَقَةً / وافَقَ بين الشَّيْئَيْن. ۲. [مص ل] اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ بالشَّيءِ، تَوَصُّلاً / تَوَصَّلَ إليه، تَواصُلاً / تَواصَلَ الشَّخْصانِ، اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ، لَحْقاً ولَحاقاً / لَحِقَ ـَ إليه، إلْحاقاً / أَلْحَقَهُ، تَلاحُقاً / تَلاحَقَ، اِلْتِحاقاً / اِلْتَحَقَ به، لَصْقاً ولُصُوقاً / لَصِقَ ـَ والْتِصاقاً / اِلْتَصَقَ به، مُلاصَقَةً / لاصَقَ، اِنْضِماماً / اِنْضَمَّ إلى، تَضامّاً / تَضامَّ القومُ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ الشَّيءُ بالشَّيءِ، اِقْتِراناً / اِقْتَرَنَ بالشَّيءِ، اِلْتِحاماً / اِلْتَحَمَ الشَّيءُ، اِنْضِيافاً / اِنْضافَ إليه، تَلاؤُماً / تَلاءَمَ الشَّيْئان، تَلاتُباً / تَلاتَبَ القَوْمُ، أَزْياً وأُزِيّاً / أَزَى ـِ إليه، أَطْماً / أَطِمَ ـَ إليه، تُبُوعاً / تَبِعَ ـَ هـ، تُنُوءاً / تَنَأَ ـَ الشَّيءَ، اِدّراكاً / اِدَّرَكَ القَومُ، رَدْماً / رُدِمَ مج ـِ الشَّيءُ، تَراصّاً تَراصَّ القَومُ، اِنْزِواءً / اِنْزَوَى القَومُ بعضُهم إلى بعضٍ، اِنْضِواءً / اِنْضَوَى إليه، عَبَداً وعَبَدَةً / عَبِدَ ـَ الشَّيءَ، اِعْتِصاماً / اِعْتَصَمَ، اِسْتِعْصاماً / اِسْتَعْصَمَ به، مُعاقَرَةً / عاقَرَ الشَّيءَ، عُلُوقاً / عَلِقَ ـَ به، عَنْقَشَةً عَنْقَش به، ضَمْضَمَةً / ضَمْضَمَ الشَّيءَ، لَجَناً / لَجِنَ ـَ به، اِلْتِزازاً / اِلْتَزَّبه، لُزُوقاً و لَزْقاً لَزِقَ ـَ اِلْتِزاقاً / اِلْتَزَقَ به، لَسَماً / لَسِمَ ـَ هـ، لَصْياً / لَصى ـِ ولِصَىً / لَصِيَ ـَ إليه، لَطّاً / لَطَّ ـِ بالأَمْر، تَلاطُفاً / تَلاطَفَ القومُ، لَظّاً و لَظِيْظاً / لَظَّ ـُ بالشَّيءِ، لَغاً / لَغِيَ ـَ بالشَّيءِ، اِلْتِقاءً / اِلْتَقَى الجَيْشان أو الشَّيْئانِ، اِلْتِكاداً / اِلْتَكَدَ هـ وبه، لَكَأً / لَكِئَ ـَ به، وَصْياً / وَصى يَصِي الشَّيءُ به، نِزاعاً

و مُنازَعَةً / نازَعَ الشَّيءُ و غيرَه، نَشْباً و نُشُوباً و نُشْبَةً / نَشَبَ ـَ الشَّيءُ في الشَّيءِ، نَوْطاً و نياطاً / نِيطَ مج يَنُوط به الشَّيءُ، مُواتَنَةً / واتَنَ هـ.

**پیوسته** /peyvaste/ ۱. غيرُ مُنْقَطِع، بِلا اِنْقِطاعٍ، أبَداً، دائِماً، باسْتِمْرارٍ، على التَّوالِي، المُطَّرِد، المُتَتابِع، المُسْتَدِيم، دَوَاماً، التَّمَلِّي، لَزامِ ← پیاپی، پی در پی، همیشگی. ۲. المُتَّصِل، المَوْصُول، اللَّصق، اللَّصِيق، المُلْصَق، القَرِين، المَقْرُوْن، المُقْتَرِن، المُلْتَئِم، المُتَّحِد، المُنْدَمِج، المُشْتَرَک، الجارِيَة، اللَّزِق، الحَدّ، «خانهٔ او به خانهٔ من پیوسته است»: دارُهُ حَدَّداري.

**پیوسته ابرو** /p.-abru/ الأَلَفّ.

**پیوسته شدن** /p.-šodan/ ۱.← پیوستن [مص ل]. ۲.← همواره شدن.

**پیوسته کاسبرگ** /p.-käsbarg/ (گیا)المُلْتَحِمَةُ السَّبَلات.

**پیوسته گلبرگ** /p.-golbarg/ . المُلْتَحِمَةُ البَتَلات، المُتَّحِدةُ البَتَلات،، المُتَّحِدَةُ التُّوَيْجات، المُتَّحِدَةُ القُعالات.

**پیوسته کردن** /p.-kardan/ ۱.← پیوستن [مص ل] ۲ ← پیوستگی کردن.

**پیوک** /piuk/ [جانـ] ← رشته.

**پیوند** /peyvand/ ۱.← پیوستگی، بستگی. ۲. ←(گیا) التَّطْعِيم ← پیوند زدن. ۲. (پز) الرِّباط، الرّابِطَة.

**پیونداتمها** /p.-e-atomhä/ (فز) الوَصْلَة /bond(E)/

**پیوند اسکنه‌یی** /p.-e-eskeneyi/ (گیا) ← پیوند شکافی.

**پیوند بدنی** /p.-e-badani/ (گیا) ← پیوند مجاورتی.

**پیوند پوست** /p.-e-pust/ (پز) تَرْقِيْعُ الجِلْدِ.

**پیوند پوستی** /p.-e-p.-i/ (پز) الرُّقْعَةُ الجِلْدِيَّة.

**پیوند تقنینی** /p.-e-taqnini/ (حقـ) ← پیوند قانونی.

**پیوندحیوانی** /p.-e-heyväni/ (پز) التَّطْعِيْم ← جراحی ترمیمی، جراحی پلاستیک.

**پیوندخوردن** /p.-xordan/ ← جوش خوردن.

**پیونددادن** /p.-dädan/ ← پیوستن [مص م].

**پیوند زدن** /p.-zadan/ تَطْعِيماً / طَعَّمَ الشَّجَرَ أو الغُصْنَ.

**پیوند زناشویی** /p.-e-zanäšuyi/ رِباطُ الزَّوْجِيّ.

**پیوند زنی** /p.-zani/ ۱. التَّطْعِيم، طُعْمُ النَّبات. ۲. (پز) تَرْقِيْعُ الجِلْدِ.

**پیوندشکافی** /p.-e-šekäfi/ (گیا) تَطْعِيْمٌ بالشَّق.

**پیوند شکمی** /p.-e-šekami/ (گیا) تَطْعِيْمٌ رُقْعِيٌّ، تَطْعِيْمُ العَيْنِ.

**پیوند غلافی** /p.-e-qeläfi/ (گیا) ← پیوند اسکنه‌ای.

**پیوندقانونی** /p.-e-qänuni/ (حقـ) تَطْعِيْمُ الشَّرْعِيّ أو القانُونِيّ.

**پیوند کردن** /p.-kardan/ ۱. ← پیوستن [ مص م]. ۲ ← پیوند زدن.

**پیوند لوله‌یی** /p.-e-luleyi/ (گیا) تَطْعِيْمٌ مِزْمارِيّ.

**پیوندماسوره‌یی** /p.-e-mäsureyi/ (گیا) ← پیوندلوله‌یی.

**پیوند مجاورتی** /p.-e-mojäverati/ (گیا) تَطْعِيْمٌ اِدْغامِيّ.

**پیوند مریم** /p.-e-maryam/ (گیا) المَحْلَب.

**پیوندمضاعف** /p.-e-mozä'af/ (شیمـ) الوَصْلَةُ المُزْدَوَجَة.

**پیوند نامه** /p.-näme/ البُرُوْتُوكُول.

**پیوند وصله‌یی** /p.-e-vasleyi/ (گیا) تَطْعِيْمٌ رُقْعِيّ.

**پیوندی** /p.-i/ (گیا) نَباتٌ مُطَعَّم.

**پیه** /pih/ الشَّحْم، السَّمْن، الأَلْيَة، الحَلِيْم، دُهْنُ اللَّحْم، الدِّهْن، الرَّبَح، الرَّغم، الزُّهْم، الغُشْن، المِراع، المُرَعَة، المِلْح، النِّيّ، الوَدَفَة، الوَدَک، الدَّسَم.

**پیه آوردن** /p.-ävardan/ شَحامَةً / شَحُمَ ـُ، سِمَناً و سَمَانَةً / سَمِنَ ـَ، وَدَكاً / وَدِکَ يَوْدَکُ، دَسَماً و دُسُومَةً / دَسِمَ ـَ ← پیه ناک شدن.

**پیه انار** /p.-e-anär/ (گیا) شَحْمَةُ الرُّمّان.

**پیه دار** /p.-där/ ۱. الشّاحِم. ۲. الشَّحِم.

**پیه سوز** /p.-suz/ مِصْباحٌ ذُو فَتِيْل.

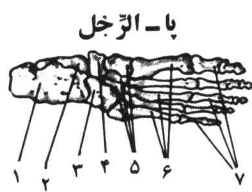
**پیه شکم** /p.-e-šekam/ (پز) الهُرْب، الثَّرْب.

**پیه فروش** /p.-foruš/ الشَّحّام.

**پیه ماهی** /p.-e-mähi/ زَيْتُ العَنْبَر.

**پیه ناک** /p.-näk/ ← ۲. پیه دار.

**پیه ناک شدن** /p.-n.-šodan/ ← پیه آوردن.




۱ـ استخوان پاشنه: العقب
۲ـ استخوان مچ پا: الرّسغ
۳ـ استخوان طاسی: العظم المکعّب
۴ـ استخوان ناوی: العظم الزّورقی
۵ـ سه استخوان میخی: العظم الإسفینیّ
۶ـ استخوانهای کف پا: عظام المشط
۷ـ استخوانهای بند انگشتان: السّلامیّات



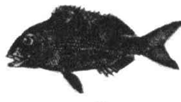
پاپیروس



پاتن



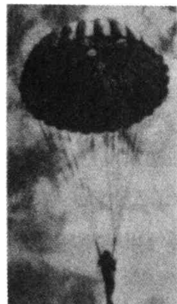
پارابلوم



پاگر



پاگون



پاراشوت



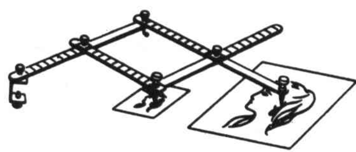
پاریلا



پازن

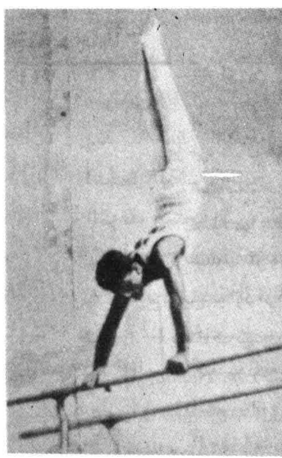


پالکی



پانتوگراف





پارالل



پای شیر



پانگولن



پرش



پردهٔ گوش



پامچال شب



پترودون



پای خر

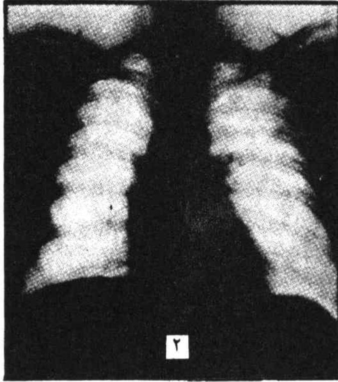


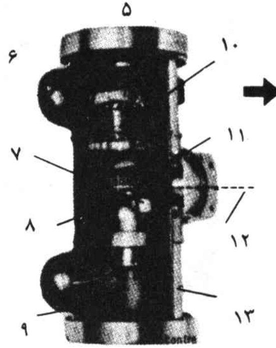
پرستوی دریایی

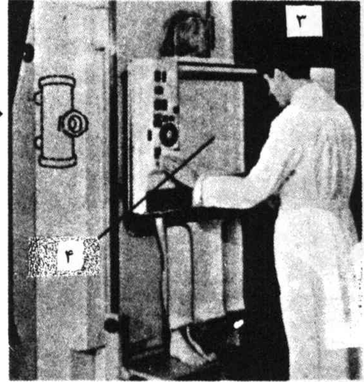


پرطاووسی

## پرتونگاری ـ التّصویر الاشعاعیّ




۱ـ رادیوگرافی ـ پرتونگاری: التّصویر الاشعاعیّ

۲ـ عکس رادیوگرافی که بر صفحهٔ دید نمایان است: صورة إشعاعیّة کما تظهر علی السّتار اللّاصف

۳ـ رادیو اسکپی ـ پرتوبینی: الفحص الاشعاعیّ

۴ـ صفحهٔ دید: ستارلاصف

۵ـ لولهٔ مولّد اشعهٔ ایکس: انبوب مولِّد للأشعّة السّینیّة

۶ـ مخلّ اتصال جریان با فشار قوی: مربط التّوتر العالي

۷ـ کاتُد: المهبط

۸ـ لولهٔ فرستندهٔ اشعهٔ ایکس: أُنبوب مرسل للأشعّة السّینیة

۹ـ روغن خنک کننده: زیت التّبرید

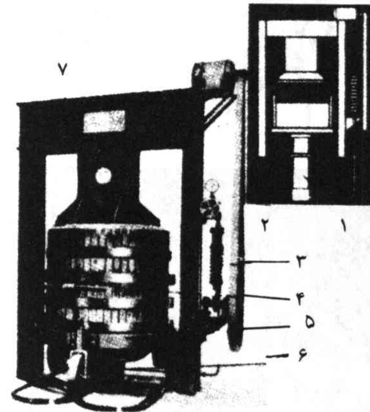
۱۰ـ قسمت ساکن مولّد: الجزء الثّابت من المحرّک

۱۱ـ آنُدگردان: مصعد دوّار

۱۲ـ مسیر اشعهٔ ایکس: سیر الأشعّة السّینیة

۱۳ـ غلاف غیر قابل نفوذ برای محافظت در برابر تشعشع: غمد مصفّح للوقایة من الإشعاع

## پرس ـ المِکبَس، العاصِرة




۱ـ پیستون: المِکْبَس

۲ـ پرس هیدرولیکی: العَاصِرَة

۳ـ پمپ فشار: مضخّة الضّغط

۴ـ قفس: القفص

۵ـ طشت (لاوک): منضدة العصر القَاعِدَة.

۶ـ پیستون: المِکْبَس

۷ـ تنه: الهیکل



پری شاهرخ طلایی



پروانش



پرندهٔ اقیانوس



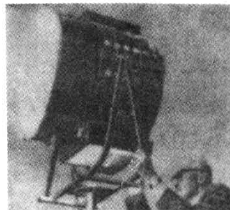
پروتل



پسالتریون

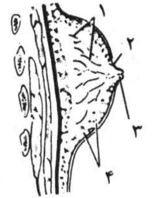


پژه



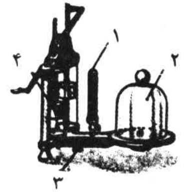
پروژکتور

## پستان: الثَّدي



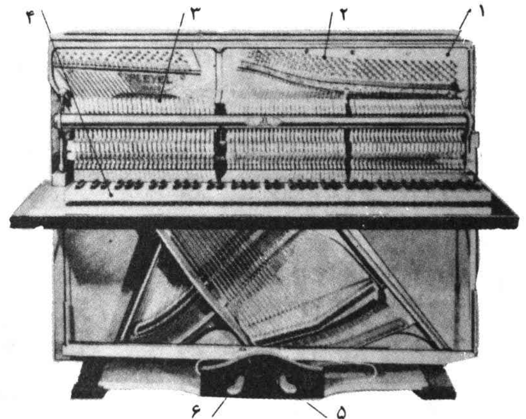

۱ـ بافتهای چربی: وقاب دُهنيّة
۲ـ نوک پستان: الحلمة
۳ـ هالهٔ پستان: الهالة
۴ـ مجاری شیری: القنوات اللبنيّة

## پمپ خلأ ـ مِفراغ الهواء




۱ـ فشارسنجی برای سنجش درجهٔ خلأ: مانومتر لقياس درجة الفراغ
۲ـ زنگ خلأ: جرس الفراغ
۳ـ شیر پیچ: صنبور
۴ـ تلمبه: مضخّة

## پیانو ـ البيَانو




۱ـ قاب: الإطار
۲ـ گوشی ها: الدُسُر
۳ـ چکشها: المطارق
۴ـ شستیها یا کلاویه ها ـ کلیدها: المَلامِس
۵ـ پدال قوی: الدّواسة القويّة
۶ـ پدال ضعیف: الدّواسة الخفيفة

پشه خوار

پلنگ افریقایی

پلمینت



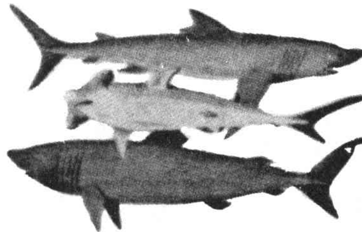
پشهٔ کلم



پنگان



پینوسپوروم



پیاستر



پیسواس



پیوسته کاسبرگ



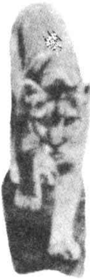
پیچ سربطری بازکن



پطرموس



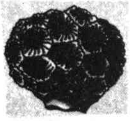
پودوفیلوم



پوما



پکوپتریس



پلی پیه سیاتوفیل



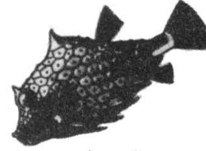
پوکسینیا

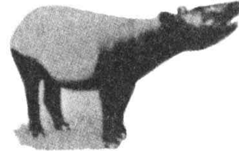


پیپرال



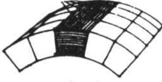
پیریسکوپ


تابوت ماهی


تاپیر


تاپسیا


تاربوفیس


تاج‌طاق


تارسیه


تاکئومتر


تامول

## تداخل امواج ـ التّداخل




۱ـ منبع نور ـ مصدر الضیاء

۲ـ صفحه‌ای که دارای یک سوراخ است: حاجز مثقوب

۳ـ صفحه‌ای که دارای دو سوراخ است: حاجز ذوثقبین

۴ـ امواج نوری: موجات ضوئیّة

۵ـ نوار تداخلی (فرانژ): هدب ضوئیّة قائمة و نیّرة

## تخم افشانی ـ انتشار البُزُوز

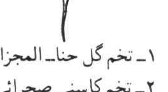

تال









۱ـ تخم گل حنا ـ المجزاعة

۲ـ تخم کاسنی صحرائی ـ بزرة الهندباء البرّیّة

۳ـ تخم درخت بید ـ بزرة الصّفصاف

۴ـ فندقه دوبالهٔ افرا ـ جناحیّة القیقب

۵ـ سیماهنگ ـ قثّاء الحمار


ترموس

## تبریزی ـ الحَوَر



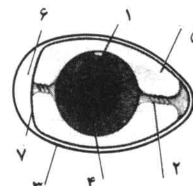

۱ـ ایتالیایی: الإیطالیّ

۲ـ هرمی: الهرميّ

۳ـ سیاه: الأسود

۴ـ سفید: الأبیض

## تخم مرغ ـ البَیْضَة




۱ـ صفحهٔ نطفه‌ای: النُّدبة

۲ـ دو رشتهٔ مارپیچی و آلبومینی که زردهٔ تخم مرغ را به پوستهٔ خارجی آن وصل می‌کند: الخیوط السّرتیّة

۳ـ پوستهٔ تخم مرغ: القشرة

۴ـ زرده: الصّفار

۵ـ سفیده: الآح

۶ـ محفظهٔ هوا: غرفة الهواء

۷ـ پوسته یا غشاء بیرونی: الغلاف الخارجی


تک شاخ

## ترقوه ـ التَّرْقُوَة




۱ـ جناغ سینه: القصّ

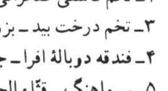
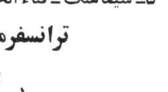
۲ـ استخوان کتف: مشط الکتف

۳ـ استخوان بازو: عظم العضد

۴ـ قفسهٔ سینه: القفص الصّدريّ

۵ـ ترقوه: التّرقوة

## ترانسفرموتور ـ المُحَوِّل





۱ـ عایقها: عازلات

۲ـ ولتاژ پایین: توتّر منخفض

۳ـ ولتاژ بالا: توتّر عال

۴ـ مخزن: حوض


ترومبون


تریو



**ت** /t/ ۱. التّاء، الحرفُ الرّابعُ مـن الألفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابةِ ۴۰۰ في حسابِ الجُمَلِ. ۲. کَ، کِ، ضميرٌ متّصلٌ مفردٌ مخاطـبٌ مضافٌ إليه يَلْحَقُ آخرَ الاسمِ مثـلَ: كتابت: كتابِکَ. ۳. ضميرٌ متّصلٌ مفردٌ مخاطبٌ للمفعـولِ يَلْحَقُ آخرِ الفعلِ مثلَ: زَدَت: ضَرَبَکَ.

**ت** /te/ مِسْطَرَةٌ T، مِسْطَرَةٌ بشكل T.

**تآتر** /teätr/ ← تئاتر، تماشاخانه.

**تا** /tä/ ۱. حَتَّى، إلـى أَنْ، لِغايَـةِ كَذا، لِحَـدِّ كذا. ۲. ← مانند. ۳. الفَرْد. ۴. الثَّنْي، الثَّنْيَة، الطَّيَّة، النَّيَّة، الطَّيّ، التَّطْبِيـق، الغَضْن، الغَضَـن، التَّجَعُّـد، الدَّوْر، الخِنـاث، الرَّاحَة، الكَرْمَشَة ← لا، پیچ، چین.

**تاب** /täb/ ۱. ← توان، توانایی. ۲. الفَتْل، البَرْم ← پیچ. ۳. الأُرْجُوْحَـة، المُطَوَّحَـة، المُـرْجِيْحَـة، المَرْجُـوحَـة، الرُّجّاحَة، الدُّوْداة، الدَّوْدَة.

**تاب آوردن** /t.-ävardan/ ← تحمل کردن.

**تابان** /täbän/ ←درخشان.

**تابان شدن** /t.-šodan/ ← درخشیدن، درخشان شدن، روشن شدن.

**تابان کردن** /t.-kardan/ ← درخشان کردن.

**تابانیدن** /t.-idan/ ۱. ← درخشان کردن، روشن کردن. ۲. ← پیچانیدن، پیچیدن [مص م].

**تاب بازی** /täb-bäzi/ تَأَرْجُح ← تاب خوردن.

**تابخانه** /t.-xäne/ الشِّراق.

**تـاب برداشتـن** /t.-bar-däštan/ ← تاب خـوردن، پیچیدن [مص ل].

**تاب خـوردن** /t.-xurdan/ ۱. تَلَوِّيـاً / تَلَوِّى، اِلْتِـواءً / اِلْتَوَى، تَشادُفاً / تَشادَفَ، تَمايُلاً / تَمايَلَ، شَزَراً / شَزِرَ ـَ ← پیچیدن [ مص ل ]. ۲. تَأَرْجُحاً / تَأَرْجَحَ.

**تاب دادن** /t.-dädan/ ۱. فَتْلاً / فَتَلَ ـِ لَيّاً و لَوْياً و لُوِيّاً / لَوَى يَلْوِي ← پیچانیدن، پیچیدن [مص م]. ۲. هَزّاً / هَزَّ ـُ تَهْزِيْزاً / هَزَّزَ هـ.

**تابس** /täbes/ ← ضعف، سلّ.

**تابستان** /täbestän/ الصَّيْف.

**تابستانی** /t.-i/ الصَّيْفِيّ.

**تابـش** /täbeš/ ۱. الإشْعاع، شَعـاع، الوَهْـج، الوَهِيـج، الوَهَجان، الـوَمْض، الوَمِيْض، البَصِيْص، البَهـاء، الزَّخِيْخ، الكَـوْكَبَة، البَـرِيْـق، السَّطْـع، سُطُوعُ النّـور. ۲. (فز) السُّقُوط، سُقُوطُ الضَّوْء علـى سطحٍ ما. ۳. البَرْم، الإبْرام، الفَتْل ← پیچش.

**تابش الکترو مغناطیسی** /t.-e-elektro-meqnätisi/ (فز) الإشْعاعُ الكَهْرَطِيْسِيّ.

**تـابش تکـرنگ** /t.-e-takrang/ (فـز) الإشعاعُ الأُحـادِيّ اللَّوْن.

**تـابـش جسـم سیـاه** /t.-e-jesm-e-siyäh/ (فز) إشْعـاعُ الجِسْمِ الأسْوَدِ.

**تابش ساده** /t.-e-säde/ الإشْعاعُ البَسِيْط.

**تابش‌سنج** /t.-sanj/ المِحَزُّ الإشْعاعِيّ.

**تـابـش‌شنـاسـی** /t.-šenäsi/ (فـز) عِلْـمُ أَشِعَّـةِ الضَّـوْء، الأكتينولُوجيا.

**تـابـش فـرابنفـش** /t.-e-farābanafš/ (فـز) الإشْعـاعُ الفَوْبَنَفْسِيّ.

**تـابـش فـروسـرخ** /t.-e-forusorx/ (فـز) الإشْعـاعُ دُوْنَ الأَحْمَرِ، الشُّعاعُ تَحْتَ الأَحْمَرِ.

**تابش کامل** /t.-e-kämel/ (فز) الإشْعاعُ التّامّ.

**تابش گرمایی** /t.-e-garmäyi/ (فز) الإشْعاعُ الحَرارِيّ.

**تابش یوننده** /t.-e-yonande/ (فز) الإشْعاعُ المُؤَيِّن.

**تابع** /täbe'/ ۱. المُطِیع، المِطْوَاع، الطّائِع، التِلْمِیْذ. ۲. (حقـ) التّابِع. ۳. (رضـ) الدّالّة.
**تابع خطی** /t.-e-xatti/ الدّالّةُ الخَطّیّة.
**تابع دوره‌یی** /t.-e-dowreyi/ (رضـ) ← تابع متناوب.
**تابع صریح** /t.-e-sarih/ (رضـ) الدّالّةُ الصَّرِیْحَة.
**تابع ضمنی** /t.-e-zemni/ (رضـ) الدّالّةُ الضِّمْنِیّة.
**تابع غیرجبری** /t.-e-qeyr-e-jabri/ (رضـ) الدّالّةُ المُتَسامِیَة.
**تابع متناوب** /t.-e-motanäveb/ (رضـ) الدّالّةُ المُتَناوِبَة.
**تابع مشتق** /t.-e-moštaq/ (رضـ) الدّالّةُ المُشْتَقّة.
**تابع معکوس** /t.-e-ma'kus/ (رضـ) الدّالّةُ العَکْسِیّة.
**تابع موجی** /t.-e-mowji/ الدّالّةُ المَوْجِیّة.
**تابعیت** /t.-iyyat/ الجِنْسِیّة، التَّجَنُّس.
**تابعیت مشترک** /t.-e.-moštarek/ القَومِیّةُ المُشْتَرَکَة.
**تابعیت یافتن** /t.-yäftan/ تَجَنُّساً / تَجَنَّسَ.
**تابل** /täbl/ ← میز.
**تابلو** /tablo/ لَوْحَة، جَدْوَل، لافِتَة، الأَزْمَة.
**تابلو اعلانات** /t.-ve.e'länät/ لَوْحَةُ إعْلانات.
**تابلو راهنما** /t.-ve-rähnemä/ الآذِن.
**تابلوی وضعیت** /t.-ye-vaz'iyyat/ (نظ) لَوْحَةُ المَوْقِف.
**تابناک** /täbnäk/ ← درخشان، روشن.
**تابناکی** /t.i/ ← درخشش، درخشندگی.
**تابندگی** /täbandegi/ ← درخشش، درخشندگی.
**تابنده** /täbande/ ← درخشان.
**تابو** /täbu/ مَحْظُور، مُحَرَّم، معزولٌ أو مُفْرَدٌ جانباً مقدّساً أو نَجِساً أو ملعوناً.
**تابوت** /täbut/ النَّعْش، صُنْدُوقُ المیّت، الإران، خَشَبَةُ نَقْلِ المَوْتَی، السَّرِیْر، الآلَةُ الحَدْباء، الشَّرْجَعَ.
**تاب و تب** /täb-o-tab/ الحُرْقَة، الحَرارَة.
**تابوت عهد** /täbut-e-ahd/ تابُوتُ العَهْدِ.
**تابوت ماهی** /t.-mähi/ (جانـ) أبُوصُنْدُوق.
**تاب و توان** /täb-o-tavän/ الطّاقَة، الجُهْد، النَّهْضَة، الذِّراع، السَّعَةِ، اللَّیْت.
**تابه** /täbe/ ۱. الطّابَق، الطَّیْجَن، المِحْمَصَة. ۲. (فز) حُزْمَة، حُزْمَةٌ مَوْجِیّة، حُزْمَةُ أشِعَّة.
**تابیدگی** /täbidegi/ (فز) تَحَرُّف، تَشَوُّه.
**تابیدن** /täbidan/ ۱ ← درخشیدن، روشن شدن. ۲ ← پیچیدن [مص لا]. ۳ ← پیچیدن [مص م]، تافتن.
**تابیده** /täbide/ ← پیچیده.
**تاپاله** /täpäle/ رَوْثُ البَقَر.
**تاپ تاپ** /täp täp/ طَقْ طَق.
**تاپ تاپ کردن** /t.-t.-kardan/ طَقْطَقَةً / طَقْطَقَ.
**تاپ توپ** /t.-tup/ ← داد و فریاد.
**تاپسیا** /täpsiyä/ (گیا) سَذاب، الدِّرْیاس.
**تاپیر** /täpir/ (جانـ) التّابِیْر، السَّناد.
**تاپیریان** /t.-iyän/ (جانـ) التّابِیْرِیّات، السَّنادِیّات.
**تاپیوکا** /täpiyukä/ (جانـ) التِّبْیُوکا.
**تاتاری** /tätäri/ التَّتَرِیّ.
**تاتو** /tätu/ (جانـ) المُدَرَّع.
**تاتوره** /täture/ (گیا) الدّاتُوْرَة، البَرْش، الجَوْزُ الماثِل.
**تاتی تاتی** /tätitäti/ القَطَوان، الدَّوْل، الدَّوْلَة، الدَّلْف.
**تاتی کردن** /t.-kardan/ دَوْلاً ودَوْلَةً / دالَ ـُ الصَّبِيُّ، دَلْفاً ودَلَفاً ودُلُوفاً ودَلِیْفاً ودَلَفاناً / دَلَفَ ـِ، قَطْواً / قَطا ـُ.
**تأثر** /taassor/ الإنفعال.
**تأثرآور** /t.-ävar/ الشَّجِيّ، مُحْزِن، مُؤَثِّر.
**تأثیر** /ta'sir/ التَّأْثِیْر، الفاعِلِیّة، الوَقْع.
**تأثیرکردن** /t.-kardan/ تَأْثِیْراً / أثَّرَ علیه، [درهم] تَفاعُلاً / تَفاعَلَ الشَّیْئان.
**تاج** /täj/ ۱. الإکْلِیْل، التّاج، العِصابَة، العَمْرَة، التَّکْفِیْر، الهِجار. ۲. العُرْف، الرُّعْثَة، الرَّعْثَة.
**تاج‌خروس** /t.-xorus/ (گیا) عُرْفُ الدِّیک، الأمارِیْطُون، الجِذْرِیّة، العِهْنَة، القَطِیْفَة.
**تاج خروس گرد** /t.-x.-e-gerd/ (گیا) مُخَلَّدَةٌ کُرَوِیّة.
**تاج خروسها** /t.-x.-hä/ (گیا) القَطِیْفِیّات.
**تاجدار** /täjdär/ المُتَوَّج، التّائِج، الأَعْرَف، المُعَصَّب، المُکَلَّل.
**تاجرباشی** /täjer-bäši/ سِرُّ التُّجار.
**تاجریزی** /t.-rizi/ (گیا) عِنَبُ الثَّعْلَب، الدُّعْبُب، الفَنا.
**تاجریزی پیچ** /t.-r.-ye-pic/ (گیا) ثُلْثان، ثُلْثُلان، حُلو مُرّ، عِنَبُ الذِّئْب.
**تاجریزی سیاه** /t.-r.-ye-siyäh/ (گیا) عِنَبُ الذِّئْب.
**تاجریزی قرمز** /t.-r.-ye-qermez/ (گیا) عِنَبُ الثَّعْلَب.

**تاج ستون** /t.-e-sotun/ بَحْرُ الصَّحْفَة.
**تاج طاق** /t.-e-täq/ الغَلَق.
**تاجک** /t.-ak/ (گيا) التُّوَيْج ← تاج گل.
**تاجگذاری** /t.-gozäri/ التَّتْوِيج.
**تاجگذاری کردن** /t.-g.-kardan/ تَتْوِيجاً / تَوَّجَ.
**تاج گل** /t.-e-gol/ (گيا) التُّوَيْج، إكْلِيلُ الزَّهْرَة، زُغْلَةُ الزُّهور.
**تاج الملوک** /t.-ol-moluk/ (گيا) خانِقُ الذِّئب، الأَنْتَلَة، البِيْش، أُكُونِيْت.
**تاجی** /täji/ تاجِيُّ الشَّكْل، الإكْلِيْلِيّ.
**تاخت** /täxt/ ← دو، دويدن.
**تاخت زدن** /t.-zadan/ ← عوض کردن.
**تاختن** /täxtan/ ۱. ← دويدن. ۲. ← دوانيدن. ۳. ← حمله کردن. ۴. ← غارت کردن.
**تاخت وتاز** /täxt-o-täz/ ۱. الحَمْلَة، هُجُوم، الغَزْو، الكَرّ. ۲. الإغارَة. ۳. الجَرْي، إرْكاضُ الخَيْل.
**تاخت و تاز کردن** /t.-o-t.-kardan/ ۱. ← حمله کردن. ۲. ← غارت کردن.
**تاخوردگی** /tä-xurdegi/ الغَبْنَةُ في الثَّوْب، كَشْكَشَة، الخُنْث، الغَرْض ← چين.
**تاخوردن** /t.-xurdan/ اِنْعِطافاً / اِنْعَطَفَ ← خم شدن، پيچيدن [مص ل].
**تأخير** /ta'xir/ التَّأْخِير، التَّأْجِيل، التَّقاعُس، اللَّبَث، اللُّبْث، اللَّبْث، التَّأَخُّر، التَّعَوُّق، العَتَمَة، الكُلَّة.
**تأخير افتادن** /t.-oftädan/ تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ، تَسَوُّفاً / تَسَوَّفَ، تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ، اِسْتِيخاراً / اِسْتَأْخَرَ.
**تأخير افکندن** /t.-afkandan/ ← تأخير انداختن.
**تأخير انداختن** /t.-andäxtan/ تَأْخِيراً / أَخَّرَ، تَأْجِيْلاً / أَجَّلَ، تَسْوِيفاً / سَوَّفَ، مُماطَلَةً / ماطَلَ، تَقاعُساً / تَقاعَسَ، مَطْلاً / مَطَلَ ـُـ هـ بحقّه، تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ، مُصابَرَةً / صابَرَ هـ، مُطاوَلَةً / طاوَلَ، إبْطاءً / أَبْطَأَ عليه بالأمر، تَأْنِيَةً / أَنَّى هـ، عَوْقاً / عاقَ ـُـ وتَعْوِيْقاً / عَوَّقَ و إعاقَةً / أَعاقَ واعْتِياقاً / اِعْتاقَ هـ عن كذا، إرْجاءً / أَرْجَأَ، أرْجاءً / أَرْجَهَ، زَكْواً / زَكا ـُـ، إزْكاءً / أَزْكَى، إزْجاءً / أَزْجَى، إشْخالاً / أَشْخَلَ، إعْتاماً / أَعْتَمَ، مُعاكَظَةً / عاكَظَ، إكْراءً / أَكْرَى، إنْساءً / أَنْسَأَ الشَّيءَ وفيه، إنْظاراً / أَنْظَرَ، إيْناءً / آنَى، مُماحَجَةً ومحاجاً / ما حَجَ، مُمادَّةً ومِداداً / مادَّ هُـ مُباطَأَةً / باطَأَهُ.
**تأخير جلسه** /t.-e-jalse/ تَأْجِيلُ الاِجْتِماع.
**تأخير دادرسی** /t.-e-dädresi/ الدَّفْعُ التَّسْوِيفِيّ.
**تأخير کردن** /t.-kardan/ تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ، اِسْتِئْخاراً / اِسْتَأْخَرَ، أَجْلاً / أَجِلَ ـَـ، تَأَجُّلاً / تَأَجَّلَ، تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ، بُطْأً وبطاءً وبُطُوءاً / بَطُؤَ ـُـ، إبْطاءً / أَبْطَأَ، تَباطُؤاً / تَباطَأَ، أَرْكاً / أَرَكَ ـُـ في الأمر، اِخْتِناساً / اِخْتَنَسَ، تَعْتِيْباً / عَتَّبَ، عَتْماً / عَتَمَ ـِـ وتَعْتِيْماً / عَتَّمَ، إعْتاماً / أَعْتَمَ قِرَى الضَّيفِ، عَكْفاً وعُكُوفاً / عَكَفَ ـِـ، تَوانِياً / تَوانَى.
**تأديب** /ta'dib/ التَّأْدِيْب.
**تأديب کردن** /t.-kardan/ تَأْدِيْباً / أَدَّبَ.
**تار** /tär/ ۱. السُّدِيّ، السَّدَى، سَدَاةُ النَّسِيْج، السَّتا، السَّتاة، الحابِل، قِيامُ النَّسِيْج، القاتِم. ۲. ← تيره. ۳. ← تاريک. ۴. [در آلات موسيقى زهى] الوَتَر. ۵. (مسـ) آلَةٌ موسيقية ذات أوتار تُشبِهُ الطَّنبورَ.
**تاراج** /täräj/ ← چپاول، غارت.
**تاراج کردن** /t.-kardan/ ← چاپيدن، چپاول كردن، غارت کردن.
**تاراندن** /tärändan/ ← پراکنده کردن.
**تاربست** /tärbast/ (نجـ، فز) الشُّبَيْكَة.
**تاربوفيس** /tärbofis/ (جانـ) العِزبِد، النّاظِر، أبُو عُيون، الرَّقِيْب.
**تارپان** /tärpän/ (جانـ) الطَّرْبان، جنسُ حِصانٍ في آسيا الغَرْبِيَّةِ ارتَدَّ إلى حالة التَّوحُّش.
**تارپون** /tärpon/ (جانـ) الطَّرْبُون.
**تارترات** /tärträt/ (شيمـ) الطَّرْطَرات.
**تارتريک** /tärtrik/ (شيمـ) ← اسيد ترتريک.
**تارتنک** /tär-tanak/ (جانـ) ← عنکبوت.
**تارسيه** /tärsiye/ (جانـ) التَّرْسِي.
**تارسيه‌ها** /t.-hä/ (جانـ) التَّرْسِيّات.
**تار عصبی** /tär-e-asabi/ (پز) اللُّيَيْفَةُ العَصَبِيَّة.
**تار عنکبوت** /t.-ankabut/ نَسِيْجُ أو بَيْتُ العَنْكَبُوتِ، النُّواس.
**تارک** /tärak/ الفَرْق، الهامَة، القُلْيَة.
**تارک‌دنيا** /tärekedonyä/ المُتَقَشِّف، النّاسِك.

**تارمی** */täromi/* الرِّواق.

**تار و پود** */tär-o-pud/* سَدَی و اللُّحْمَة.

**تارومار** */t.-o-mär/* الشَّتّ، الشُّتات، الشَّتِيت، المُبَعْثَر، المَذْحُور.

**تارومار شدن** */t.-o-m.-šodan/* هَزْماً / هُزِمَ مج ـِ اِنْهَزَمَ اِنْهِزاماً، اِنْكِشاحاً / اِنْكَشَحَ، تَقَشُّعاً / تَقَشَّعَ، اِنْقِشاعاً / اِنْقَشَعَ، اِرْفِضاضاً / اِرْفَضَّ النّاسُ ← پراكنده شدن.

**تارومار كردن** */t.-o-m.-kardan/* هَزْماً / هَزَمَ ـِ تَمْزِيقاً / مَزَّقَ شَمْلَهُم، تَبْدِيداً / بَدَّدَ، كَشْحاً / كَشَحَ ـَ ← پراكنده كردن.

**تاريخ** */tärix/* التّارِيخ، الأُرْخَة، السِّيْرَة، التَّأْرِيخ «بدون ~»: بِلا تارِيخ.

**تاريخ اجرا** */t.-e-ejrä/* تارِيخُ النَّفاذ.

**تاريخ انقضا** */t.-e-enqezä/* تارِيخُ الانْتِهاء، تارِيخُ الانْقِضاء.

**تاريخ پايان** */t.-e-päyän/* ← تاريخ انقضا.

**تاريخ پرداخت** */t.-e-pardäxt/* مَوْعِدُ الدَّفْع.

**تاريخ تحويل** */t.-e-tahvil/* تارِيخُ التَّسْلِيم.

**تاريخ تولد** */t.-e-tavallod/* تارِيخُ الوِلادَة، المَوْلِد، المِيْلاد.

**تاريخچه** */t.-ce/* لَمْحَةٌ تارِيخِيَّة، نُبْذَةٌ تارِيخِيَّة، فَذْلَكَةٌ تارِيخِيَّة، تارِيخُ الشَّخْص.

**تاريخچهٔ زندگی** */t.-ye-zendegi/* تَرْجَمَةُ الإنْسان، سِيْرَةُ الإنْسانِ أو الشَّخْص.

**تاريخدار** */t.-där/* المُؤَرَّخ.

**تاريخ زدن** */t.-zadan/* تَوْرِيخاً / وَرَّخَ، تَأْرِيخاً / أَرَّخَ.

**تاريخ شروع** */t.-e-šoru'/* تارِيخُ المُباشَرَة.

**تاريخ طبيعی** */t.-e-tabi'i/* عِلْمُ التّارِيخِ الطَّبِيعِيّ، عِلْمُ المَوالِيد، التّارِيخُ الطَّبِيعِيّ.

**تاريخ معاصر** */t.-e-moäser/* التّارِيخُ المُعاصِر.

**تاريخنگار** */t.-negär/* المُؤَرِّخ.

**تاريخی** */t.-i/* التّارِيخِيّ.

**تاری‌دوسی** */täridavasi/* (جانـ) ← آخوندک.

**تاريک** */tärik/* الظَّلِم، الظَّلْماء، الظَّلْمَة، المِظْلام، المُظْلِم، الدَّجِي، الدّاجِي، الأَدْجَن، الدَّجْداج، المُعْتِم، الدَّخْمَس، الدَّخْمِس، الدّامِج، الدّامِس، الدَّلْهَم، المُدْلَهِمّ، العاتِي، العَتِيّ، الغَبِش، الأَغْبَش، الكاخ، القاتِن، الهائِع.

**تاريک‌چشم** */t.-cešm/* الكُمْنَة، الكَمِة.

**تاريکخانه** */t.-xäne/* الغُرْفَةُ المُظْلِمَة.

**تاريک‌روشن** */t.-rowšan/* ← تاريک و روشن.

**تاريک شدن** */t.-šodan/* ظَلْماً / ظَلِمَ ـَ إظْلاماً / أَظْلَمَ، دَجْواً و دُجُوّاً / دَجا ـُ دَجْدَجَةً / دَجْدَجَ، دَجْناً و دُجُوناً / دَجَنَ ـُ دُجْنَةً / دَجِنَ ـَ دَخْمَسَةً / دَخْمَسَ، دُغُوناً / دَغَنَ ـَ دَغْناً / دَغِنَ ـَ تَعْتِيماً / عَتَّمَ، عَساءً و عُسُوّاً / عَسا ـُ غَسْماً / غَسَمَ ـُ غَشْياً و غِشايَةً / غَشِيَ ـَ إغْشاءً / أَغْشَى، غَطْشاً / غَطَشَ ـِ إغْطاشاً / أَغْطَشَ، إدْجاناً / أَدْجَنَ، إدْجاءً / أَدْجَى، كَبْواً و كُبُوّاً / كَبا ـُ اِكْفِهْراراً / اِكْفَهَرَّ، غَسْقاً و غَسَقاً و غَسَقاناً / غَسَقَ ـِ إغْساقاً / أَغْسَقَ.

**تاريک كردن** */t.-kardan/* إظْلاماً / أَظْلَمَ، إدْجاءً / أَدْجَى، تَعْتِيماً / عَتَّمَ، إغْطاشاً / أَغْطَشَ.

**تاريک و روشن** */t.-o-rowšan/* الغَسَق، الغَلَس، الغَبْش، الإغْباش.

**تاريک و روشن نجومی** */t.-o-r.-e-nojumi/* (نظ) شَفَقٌ فَلَكِيّ.

**تاريک و روشن شدن** */t.-o-r.-šodan/* غَبْشاً / غَبِشَ ـَ إغْباشاً / أَغْبَشَ اللَّيْلُ.

**تاريكی** */täriki/* الظُّلْمَة، الظُّلُمَة، الظَّلام، الظَّلْماء، الدُّجَى، الدَّيْجُور، الدُّجَّة، الدّاجِيَة، الدُّجَن، الدُّجُنَّة، الدُّجْنَة، الدُّجْيَة، الحَرَّة، حَلَك، الحُلْكَة، الحِنْدِس، الخَدَر، الدُّجْمَة، الدَّخَى، الدَّيْسَم، الدَّغَش، الدَّغْشَة، الدَّلَس، الدُّلْسَة، الدُّلامِس، الدُّهْمَة، الرّادِح، السَّدَف، السُّدْفَة، الشُّدَف، الضَّيْهَب، الطّاخِيَة، الطَّفَل، الطَّسَم، الطِّلْمِساء، العَتْمَة، العَسَق، العَشْواء، العَشْوَة، العِكْرِم، الغَبَس، الغُبْسَة، الغَدْراء، الغَسَف، الغَسَم، الغَمِيس، الغَمَى، الغَيْهَبان، الغَيْهَم، القَتَمَة، الكافِر، النُّعامَة.

**تازدن** */täzadan/* ← تا كردن، تو گذاشتن.

**تازگی** */täzegi/* الجِدَّة، الحَداثَة، الطَّراوَة، اللُّيُونَة، الجُذْمُور.

**تازه** */täze/* الحادِث، الحَدِيث، الحَدَث، الجَدِيد، حَدِيثُ العَهْد، القَرِيب، البِكْر، التّازَة، الطّازَج، الطَّرِيء، البِدْع، البُسْر، الحَبِر، الصّابِح، الطَّرِيف، الطّارِف، الطَّرِيفَة،

الطَّرِف، العَبِيط، الغَضّ، الغَضِيض، الغَرِيض، القَشْب، القَشِيب، الكَذِب، اللَّنج.

**تازه به دوران رسیده** /t.-be-dowrän-reside/ هَيُّ بْنُ بَيٍّ، هَيَّانُ بنُ بَيَّان، المِقْمَل، الطَّرِيف، الحَدِيث، المُحْدَث النِّعْمَة، حَدِيثُ النِّعْمَة.

**تازه‌روی** /t.-ruy/ حَدِيثُ النَّشْأة، مَسْرور، طَرِيّ، المَحْبُوبُ الجَمِيل، البِشْر، البَشُوش، الطَّلِقُ الوَجْه.

**تازه‌رویی** /t.-ruyi/ ← خوش‌رویی.

**تازه شدن** /t.-šodan/ ← نو شدن.

**تازه‌سازی** /t.-säzi/ ← نوسازی.

**تازه‌کار** /t.-kär/ ← ناشی.

**تازه کردن** /t.-kardan/ ← نو کردن.

**تازه وارد** /t.-väred/ ← الوَارِداتُ الجَدِيدَة، القَادِم، الأتِيّ.

**تازی** /täzi/ ۱. العَرَبِيّ. ۲. الضِّرْو، الهِبْلَع.

**تازیانه** /täziyäne/ السَّوْط، المِجْلَدَة، المِجْلَد، المِجْلاد، المِقْرَعَة، المِهْمَزَة، الكُرْبَاج، الزُّخْمَة، الجَلْدَة، الجلاز، الجِلازَة، الدِّرَّة، التَّبْلَة، الجِذْمَة، الرَّبَذِيّ، الصَّرِيع، العَرَقَة، القِدّ، القَمْشَة، المِيْبَلَة، الوِقام.

**تازیانه‌دار** /t.-där/ السَّوَّاط.

**تازیانه زدن** /t.-zadan/ سَوْطاً / ساطَ ـُ جَلْداً / جَلَدَ ـِ هـ بالسَّوْط، حَبْقاً / حَبَقَ ـِ حَلْأً / حَلَأَ ـَ حَلْتاً / حَلَتَ ـِ هـ سَوْطاً، خَفْقاً / خَفَقَ ـُ هـ بالسَّوْطِ، رَقْعاً / رَقَعَ ـَ هـ بالسَّوْطِ، سَحّاً / سَحَّ ـُ سَحْلاً / سَحَلَ ـَ سَلْأً / سَلَأَ ـَ سَلْقاً / سَلَقَ ـُ شَلْقاً / شَلَقَ ـُ شَمْصاً / شَمَصَ ـُ صَمْحاً / صَمَحَ ـَ و عَفْقاً / عَفَقَ ـِ و عَكّاً / عَكَّ ـُ و غَشَياناً / غَشِيَ ـَ و إغْشاءً / أغْشَى هـ بالسَّوْطِ، فُشُوغاً / فَشَغَ ـَ و تَفْشِيغاً / فَشَّغَ هـ بالسَّوْطِ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ و لَسْباً / لَسَبَ ـِ و لَكّاً / لَكَأَ ـَ و لَكْثاً / لَكَثَ ـُ و مَرْياً / مَرَى ـِ و مَسْطاً / مَسَطَ ـُ و مَشْقاً / مَشَقَ ـُ إمْشاقاً / أمْشَقَ، مَشْناً / مَشَنَ ـُ و مَلْقاً / مَلَقَ ـُ هـ بالسَّوْط، [به‌هم] تَقارُعاً / تَقارَعَ القومُ.

**تازیانه‌زنان** /t.-zanän/ ← المُتَسَوِّطُون.

**تاژک** /täžak/ السَّوْط.

**تاژک‌داران** /t.-därän/ (جانـ) السَّوْطِيّات.

**تاس** /täs/ ۱. الطّاس، الطّاسَة، السُّلْطانِيّ. ۲. الكَعْب، زَهْرُ النَّرْد، زارُ الطّاوِلي. ۳. الأمْلَص، الأقْرَع، الأجْرَد، أجْرَوْدِيّ [عم]، الأمْغَر، المَعِر ← كَل.

**تاس بازی کردن** /t.-bäzi-kardan/ جَمْخاً / جَمَخَ ـَ بالكِعاب.

**تاس شدن** /t.-šodan/ جَرَداً / جَرِدَ ـَ قَرَعاً / قَرِعَ ـَ تَمَعُّراً / تَمَعَّرَ الشَّعْرُ.

**تأسف** /taassof/ الأسَف، التَّأسُّف، الحَسْرَة، اللَّهْف، اللَّهْفَة.

**تأسف خوردن** /t.-xurdan/ أسَفاً / أسِفَ ـَ عليه، تَأسُّفاً / تَأسَّفَ.

**تاس‌کباب** /täs-kabäb/ الطّاجِن.

**تاس‌ماهی** /t.-mähi/ (جانـ) ← سگ ماهی.

**تاسه** /täse/ الرَّبْو، البُهْر، الزُّلَّة، النَّهِيج، الجَوْزَل.

**تأسی** /taassi/ ← پیروی.

**تأسی کردن** /t.-kardan/ ← پیروی کردن.

**تأسیس** /ta'sis/ التَّأسِيس، الإنْشاء، الإحْداث.

**تأسیسات** /t.-ät/ الإنْشاءات، مُنْشَآت.

**تأسیس شدن** /t.-šodan/ تَأسُّساً / تَأسَّسَ.

**تأسیس کردن** /t.-kardan/ تَأسِيساً / أسَّسَ، إنْشاءً / أنْشَأَ، إحْداثاً / أحْدَثَ.

**تاشدنی** /tä-šodani/ الطَّوِيّ.

**تاشو** /t.-šow/ المَرِن، الطَّيّ، الثَّنْي.

**تاشونده** /t.-šavande/ ← تاشو.

**تاغ** /täq/ (گیا) بَلْبِيل، عَجْرَم، عَجْرام، بِلْبال، رِمْث، رُطْرِيط.

**تافتن** /täftan/ لَيّاً ولُوِيّاً / لَوَى ـِ وتَجْدِيلاً / جَدَّلَ وجَدْلاً / جَدَلَ ـُ وأزْماً / أرَمَ ـِ وأزْماً وأزُوماً / أزَمَ ـِ وبَرْماً / بَرَمَ ـُ وحَتْياً / حَتَى ـِ وحَلْجاً / حَلَجَ ـُ وحَنْجاً / حَنَجَ ـُ ورَأْماً / رَأمَ ـَ الحَبْلَ ← بافتن، پیچیدن [مص م].

**تافتونی** /täftuni/ (گیا) ← کاکتوس.

**تافته** /täfte/ الفَتِيل، المَجْدُول، التُّفْتا ← بافته.

**تاقچه** /täqce/ الرَّفّ.

**تاقدیس** /täqdis/ الحَنِيرَة، الطَّيَّةُ المُحَدَّبَة.

**تاقوت** /taqut/ (گیا) ← داغداغان.

**تاک** /täk/ (گیا) كَرْمُ العِنَب، الكَرْمَة، الحَبَل، الحَبْلَة، الدّالِيَة.

**تاکبان** /t.-bän/ حافِظُ الکَرْم، اللّامِص.

**تاکتیک** /täktik/ التَّکْتِیک، التَّعْبِئَة.

**تا کردن** /täkardan/ ۱. ثَنْیاً / ثَنَی بـ طَیّاً / طَوَی ـِ الثَّوْبَ، تَثْنِیَة / ثَنَّی، تَجْعِیْداً / جَعَّدَ، خُدْعاً وخَدْعاً / خَدَعَ ـَ، تَطْبِیْقاً / طَبَّقَ، عَضْباً / عَصَبَ بـ تَغْضِیْناً / غَضَّنَ، عَطْفاً وعُطُوفاً / عَطَفَ ـِ وتَعْطِیْفاً / عَطَّفَ الوِسادَة، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ کَشْکَشَةً / کَشْکَشَ، تَکْعِیْباً / کَعَّبَ، هَنْعاً / هَنَعَ ـَ. ۲ ← رفتار کردن.

**تاکس** /täks/ ← نرخ.

**تاکستان** /täkestän/ کَرْمُ العِنَب، الکَرْم، الفِرْدَوْس.

**تاکسی** /täksi/ التَّکْسِي، السَّیّارَة.

**تاکسی‌متر** /t.-metr/ عَدّادُ التَّکْسِي.

**تاکها** /täkhä/ (گیا) الکَرْمِیّات.

**تاک هند شرقی** /t.-e-hend-e-šarqi/ (گیا) الیاسَمِیْنُ الزَّنْبَقِيّ، الفُلّ.

**تأکید** /ta'kid/ التَّأْکِیْد، التَّوْکِیْد، البَرْم، الإبْرام.

**تأکید شده** /t.-šodeh/ المُؤَکَّد، المُشَدَّد.

**تأکید کردن** /t.-kardan/ تَأْکِیْداً / أَکَّدَ، تَشْدِیْداً / شَدَّدَ عَلَی.

**تاکئومتر** /täkeometr/ التّکِیُومِتْر.

**تاگها** /täghä/ السّفّاکون [فرقةٌ هندیّة].

**تال** /täl/ (گیا) التّال.

**تالاب** /täläb/ البِرْکَة، الغَدِیْر، البِرْک، الرَّجْـع، الوَجْد، الوَجِیْل، المَوْجِل، الهَرِیْصَة.

**تالار** /tälär/ الصّالَـة، الصّالُون، البَهْـو، القاعَـة، إیْوان، الفَسْحَة، رَدْهَةُ الدّار، طَلَلُ الدّار.

**تالار پذیرایی** /t.-e-paziräyi/ سَلامْلَک، قاعَـةُ الضِّیافَة، البَغْکُوکَة، المَنْظَرَة، المَنْدَرَة، رَدْهَةُ الإسْتِقْبال.

**تالار دادگاه** /t.-e-dädqäh/ صَحْنُ المَحْکَمَة.

**تالار رقص** /t.-e-raqs/ قاعَـةُ الرَّقْص، المَـرْقَص، صَـالَةُ الرَّقْص، المَرْقَصَة.

**تالار مطالعه** /t.-e-motäle'e/ دارُ المُطالَعَة، کُتُبْخانَة.

**تالار ناهارخوری** /t.-e-nähär-xuri/ غُرْفَةُ الأَکْل.

**تالاموس** /tälämus/ المِهادُ البَصَرِيّ.

**تالان** /tälän/ تالان [وَحْدَةُ وزن].

**تالوگ** /täluq/ خَطُّ القَعْر.

**تألیف** /ta'lif/ التَّأْلِیْف، الإنْشاء.

**تألیـف کردن** /t.-kardan/ وَضْعاً ووَضَعاً / وَضَعَ یَضَعُ وتَأْلِیْفاً / أَلَّفَ وجَمْعاً / جَمَعَ ـَ وتَصْنِیْفاً / صَنَّفَ الکتابَ.

**تالیکتروم** /täliktrum/ (گیا) الثّلِیْب.

**تالیوم** /täliom/ (شیمـ) الثّالِیُوم.

**تامبور** /tämbur/ (مسـ) ← طبل.

**تامپو** /tämpo/ المِنْفاخ، المِنْفَخ.

**تامپون** /tämpon/ ۱. خِتام. ۲. قُطِیْلَةُ قُطْن. ۳. مِخْبَرَة، نَشّافَة.

**تام‌تام** /tämtäm/ (مسـ) الطَّنْطَن.

**تأمل کردن** /ta'ammol-kardan/ تَأَمُّلاً / تَأَمَّلَ الأَمْرَ وفیه، تَبَصُّراً / تَبَصَّرَ في الأَمْر، تَصَفُّحاً / تَصَفَّحَ الشَّيء، تَفتیشاً / فَتَّشَ هـ لَعْثَمَةً / لَعْثَمَ فیه، لَعْذَمَةً / لَعْذَمَ في الأَمْر، تَمَعُّناً / تَمَعَّنَ في الأَمْر.

**تام و تمام** /tämotamäm/ الکامِلُ.

**تامـول** /tämul/ (گیـا) الفَوْفَـل، التّامُـول، التّانْبُـول، التِّنْبُول، الکَوْثَل، الکَوْثَلّ.

**تامیا** /tämiyä/ (جانـ) العَیْدَنانِيّ.

**تأمین** /ta'min/ التَّأْمِیْن، ضَمان، الذِّمَّة.

**تأمینات** /t.-ät/ الأَمْنُ العامّ.

**تأمین اجتماعی** /t.-e-ejtemä'i/ الکِفالَةُ الاِجْتِماعِیَّة.

**تأمین خواسته** /t.-e-xäste/ (حقـ) الحَجْزُ الإسْتِردادِيّ.

**تأمین دادن** /t.-dädan/ إیْماناً / آمَنَ هـ.

**تأمین کردن** /t.-kardan/ تَأْمِیْناً / أَمَّنَ، تَغَطِّیاً / تَغَطَّی، تَغْطِیَةً / غَطَّی، تَزْوِیْداً / زَوَّدَ بـ تَوْفِیْراً / وَفَّرَ، تَمْوِیْناً / مَوَّنَ، عَوْلاً وعِیالَةً وعُؤُولاً / عالَ ـُ إعالَةً / أعالَ، تَعْیِیْلاً / عَیَّلَ.

**تأمین مالی** /t.-e-mäli/ تَمْوِیْل.

**تان** /tän/ ۱. کُما، کُمْ، کُنَّ، ضمیرٌ متّصـل جمع مخاطب مضاف إلیـه یَلْحَقُ آخـرَ الاسم مثـل: کتابتـان: کِتابُکُمـا، کتابُکـم، کتابُکُـنَّ. ا. ۲. ضمیـر متّصل جمـع مخاطـب للمفعول یَلْحَقُ آخرَ الفعل مثل: زدتـان: ضَرَبَکُما، ضَرَبَکُم، ضَرَبَکُنَّ.

**تانبول** /tänbul/ (گیا) ← تامول.

**تانتال** /täntäl/ (شیمـ) التّنالُوم.

**تانزانیا** /tänzäniyä/ تَنْجانِیْقا.

**تانژانت** /tänžänt/ (رضـ) المُسْتَوَى المُماس.

**تانک** /tänk/ (نظ) الدَّبّابَة.

**تانکر** /tänker/ الصِّهْرِيج.

**تانگو** /tängo/ التّانغو.

**تانن** /tänen/ ← تنن.

**تانیک** /tänik/ (شیمـ) ← اسید تانیک.

**تاه** /täh/ ۱. الثِّنْي، الثِّنْيَـة، الضِّفْر، الإِسْـن. ۲. الوِتْـر، الفَرْد.

**تاوان** /tävän/ الغَرامَة، الغُرْم، المَغْرَم، العِوَض، التَّعْوِيْض عن ضَرَر، الأَرْبـان، الأَرْش، الحَمال، الحَمالَة، التَّـرْضِيَة، المَعَرَّة، المَعْقُلَة، الفِدَى.

**تاوان دادن** /t.-dädan/ غُرْمـاً وغَرامَةً وَمَغْـرَماً / غَرِمَ ـَ اِغْتِراماً / اِغْتَرَمَ، تَغَرُّماً / تَغَرَّمَ، تَعْوِيْضاً / عَوَّضَ، إعاضَةً / أعاضَ عن الضَّرَر، تَضْمِيْناً / ضَمَّنَ هـ الشَّيء.

**تاوان گرفتن** /t.-gereftan/ اِعْتِياضاً / اِعْتاضَ، تَعَوُّضاً / تَعَوَّضَ، تَضَمُّناً / تَضَمَّنَ.

**تاول** /täval/ فَقاقِيْعُ مائِيَّةٌ، بُثُـورٌ مائِيَّةٌ، المَجْلَة، النِّفْط، النَّفْطَة، المَكْيَة، الفَقْفُوقَة، النّاقَة، النّافِطَة.

**تاول زدن** /t.-zadan/ نَفْطاً / نَفِطَ ـَ وَتَنَفُّطاً / تَنَفَّطَ ونَفْغاً ونُفُوغاً / نَفَغَ ـَ وتَنَفُّغاً / تَنَفَّغَ وفَقْفَقَةً / فَقْفَقَ ومَجْلاً ومُجُولاً / مَجَلَ ـُ وإمْجالاً / أَمْجَلَ ومَكاً / مَكِيَ ـَ وانْتِباراً / اِنْتَبَرَتِ اليَدُ.

**تاول زده** /t.-zade/ النَّفِيْط.

**تأویل کردن** /ta'vil-kardan/ تَأْوِيْلاً / أَوَّلَ وتَأَوُّلاً / تَأَوَّلَ.

**تایپ** /täyp/ الآلَةُ الكاتِبَة.

**تایـپ کردن** /t.-kardan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ علـى الآلة الكاتِبَةِ، نَسْخاً / نَسَخَ ـَ على الآلَةِ الكاتِبَةِ.

**تایپیست** /t.-ist/ كاتِبُ القَلَم.

**تایر** /täyer/ الإطار.

**تایلند** /täyland/ تايْلانْد، سِيام.

**تائو** /tä'o/ ← تائوئیسم.

**تایوان** /täyvän/ تَيْوان، فُرْمُوزَة.

**تائوئیست** /tä'o'ist/ الطّاوِيّ.

**تائوئیسم** /tä'o'ism/ الطّاوِيَّة.

**تأیید** /ta'yid/ التَّأْيِيْد، الإثْبات، البَرْم، الإبْرام، التَّأْكِيْد، التَّأَكُّد، التَّحَقُّق، التَّحْقِيْق، التَّصْدِيْق، المُصادَقَة.

**تأیید شدن** /t.-šodan/ تَأَيُّداً / تَأَيَّدَ.

**تأییـد کردن** /t.-kardan/ تَأْيِيداً / أَيَّدَ، إبْـراماً / أَبْرَمَ الحُكْمَ، تَوْكِيداً / وَكَّدَ، تَأْكِيْداً / أَكَّدَ، إيْكاداً أَوْكَدَ، تَثْبِيْتاً / أَثْبَتَ، إقْراراً / أَقَرَّ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، إيْتاءً / آتَى، تَزْكِيَةً / زَكَّى الشَّهادَةَ، مُصادَقَةً / صادَقَ، تَعْزِيْزاً / عَزَّزَ.

**تأییدنامه** /t.-näme/ ← تأییدیه.

**تأییدیه** /t.-iyye/ كِتابُ التَّأْكِيْد، شَهادَةٌ مُصَدِّقَة.

**تب** /tab/ (پـز) الحُمَّى، الحُمَّـة، السَّخْـن، السُّخُونَـة، السِّباط، اللُّهَيْـم، الصّالِـب، العَجُوز، الـوِزْد، أُمُّ كَلْبَة، أُمُّ مِلْدَم، أُمُّ مِلْدَم، أُمُّ الهِبْرِزِيّ.

**تب‌آور** /t.-ävar/ الحُمِّيّ.

**تبادل** /tabädol/ التَّبادُل، المُقايَضَة.

**تبادل آتش توپخانه** /t.-e-ätaš-e-topxäne/ (نظ) تَراشُقُ المِدْفَعِيَّة.

**تبادل افکار** /t.-e-afkär/ المُداوَلَة، تَبادُلُ الآراء.

**تبادل قلیایی** /t.-e-qalyäyi/ (شیمـ) التَّبادُلُ القاعِدِيّ.

**تبادل نظر** /t.-e.-nazar/ المُذاكَرَة.

**تبادل یونی** /t.-e-yoni/ (شیمـ) التَّبادُلُ الأَيُونِيّ، تَبادُلُ الأَيُونات.

**تبار** /tabär/ الآل، الأَصْل، النَّسَب، التَّـأْصِيْلَة، الأَرُومَة، المَحْتِـد، السُّـلالَـة، الضِّئْضِـئ، المَضْـرِب، العُنْصُـر، المَعْدِن، القَبِيْلَة، النِّجار.

**تب استخوانی** /tab-e-ostoxäni/ (پز) ← تب لازم.

**تباشیر** /tabäšir/ ← الطَّباشِيْر ← طباشیر.

**تبـاشیر فـرنگـی** /t.-e-farangi/ المَغْنِيْسِيا، المَنْيَـزَة، مانِيْزِي، مَغْنِيْزِي، المَغْنِيْزِيا.

**تباشیری** /t.-i/ الطَّباشِيْرِيّ.

**تباه** /tabäh/ الفـاسِـد، الضّائِع، البـالِـي، الفَسِيْـد، المُخْـرَب، المُخَرَّب، المُتْلِـف، الـرَّدِيء، البائِر، البُـوْر، الحَرِض، الدُّخـامِس، الدّامِق، السَّرِف، الطّالِح، الأَكْنَعُ من الأُمور، المَذِر، النِّقِس، الهَذِر، الهَدَر.

**تباه شـدن** /t.-šodan/ فَساداً / فَسَدَ ـُ بُطْـلاً وبُطُولاً وبُطْلاناً / بَطَلَ ـُ، تَلَفاً / تَلِفَ ـَ، خَبَثاً وخُبْثاً / خَبِثَ ـَ، رَداءَةً / رَدُؤَ ـُ، اِضْمِحْلالاً / اِضْمَحَلَّ، هَلاكاً وهُلْكاً وهُلُوكاً وتَهْلُوكـاً ومَهْلَكاً وتَهْلُكَـةً / هَلَكَ ـِ، بَيْداً وبَيـاداً وبُيُوداً وبَيْدُودَةً / بادَ ـِ، تَبّاً / تَبَّ ـُ، تِيْهاً / تاهَ ـِ، حَـراضَةً

وحُرُوضَةً / حَرُضَ ـُ حَقَباً / حَقِبَ ـَ خَدْعاً / خَدَعَ ـَ خَلَجاً / خَلَجَ ـَ خَمَجاً / خَمِجَ ـِ خَماجَةً وخُمُوجَةً / خَمُجَ ـُ خَمَطاً / خَمِطَ ـَ إخْتِلالاً / إخْتَلَّ، سُحُوتاً / سَحَتَ ـِ ضَرَحاً / ضَرِحَ ـَ طَيْحاً / طاحَ ـِ تَعَطُّباً / تَعَطَّبَ، فُجوراً / فَجَرَ ـُ قَضاءَةً / قَضُؤَ ـُ قَلَتاً / قَلِتَ ـَ كَحْياً / كَحَى ـِ نَتَراً / نَتِرَ ـَ نَطَفاً / نَطِفَ ـَ إنْتِقاضاً / إنْتَقَضَ، نَمَساً / نَمِسَ ـَ وَعْثاً / وَعِثَ يَوْعَثُ ووُعوثَةً / وَعُثَ يَوْعُثُ الأَمْرُ، هَمْياً / هَمَى ـِ

**تباه شدنی** /t.-šodani/ الفانِي.

**تباهکار** /t.-kär/ ← تبهکار.

**تباه کردن** /t.kardan/ إفساداً / أَفْسَدَ، تَفْسِيْداً / فَسَّدَ، إتْلافاً / أَتْلَفَ، تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ، إبادَةً / أَبادَ، إرداءً / أَرْدَأَ، إيْداءً / أَوْدَى، إساءَةً / أَساءَ العَمَلَ، أَكْلاً ومَأْكَلاً / أَكَلَ ـُ الشَّيءَ، بَحْثَرَةً / بَحْثَرَ، تَبْذِيْراً / بَذَّرَ، بَغْرَقَةً / بَغْرَقَ، تَبْوِيْراً / بَوَّرَ، ثَأْياً / ثَأَى ـَ، حَرْضاً / حَرَضَ ـُ نَفسَه، تَحْرِيْضاً / حَرَّضَ، حَزْبَشَةً / حَزْبَشَ العملَ، خَزْبَقَةً وخِزْباقاً العَمَلَ، خُسْراً وخَسْراً وخَساراً وخَسارَةً وخُسْراناً / خَسِرَ ـَ الشَّيءَ، تَخْسِيْراً / خَسَّرَ، تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ في الأَمْرِ، إخلالاً / أَخَلَّ بالشَّيءِ، خَمْجاً / خَمَجَ ـُ إخْناءً / أَخْنَى، دَحْساً / دَحَسَ ـَ هـ تَدْخِيْلاً / دَخَّلَ، تَدْسِيَةً / دَسَّى هـ [ناقص واوى]، دَغْمَسَ دَغْمَسَةً هـ إدْغالاً / أَدْغَلَ، إسْحاتاً / أَسْحَتَ، سَرْفاً / سَرَفَ ـُ الشَّيءَ، تَسْوِيْئاً وتَسْوِئَةً / سَوَّأَ العَمَلَ، إساءَةً / أَساءَ، إسافَةً / أَسافَ، تَشْوِيْهاً / شَوَّهَ، تَشْيِيْصاً / شَيَّصَ، إضْراحاً / أَضْرَحَ، طَمْساً / طَمَسَ ـِ طَهْشاً / طَهَشَ ـَ العَمَلَ، إطاحَةً / أَطاحَ بـه، تَطْيِيْحاً / طَيَّحَ، طَيْحاً / طاحَ ـِ الأَمْرَ، عَيْثاً وعَيَثاناً وعُيُوثاً / عاثَ ـِ إعطاباً / أَعْطَبَ، فَرْتَكَةً / فَرْتَكَ العَمَلَ، تَفْرِيْطاً / فَرَّطَ، إقْلاتاً / أَقْلَتَ هـ تَلْثِيْقاً / لَثَّقَ، مُلاشاةً / لاشَى، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ الأَمْرَ، هَزْمَلَةً / هَزْمَلَ عملَه، إهْقاءً / أَهْقَى، هَيْشاً / هاشَ ـِ تَوْدِيْراً / وَدَّرَ المالَ، إيْعاثاً / أَوْعَثَ الأَمْرَ، تَوْعِيْقاً / وَعَّقَ.

**تباه کننده** /t.konande/ المُتْلِف، المُفْسِد، المِضياع، الهادِم، المُهْلِك، المُبَدِّد، الأَكّال، الخابِل، القارِض، المِفْواد.

**تباهی** /t.-i/ ۱. الفَساد، التَّلَف، التّالِف، المُتْلَف، المَتْلُوف، الهَلاك، الهُلْك، الهُلْكَة، الإبادَة، الشَّرَة، الخُبْث، الخَلَل، البَلاء، المِتْبَر، التَّبْذِيْر، البَوار، التَّواء، التَّأْي، الثُّبُور، الحُؤُول، الخَبال، الخَراب، الخُلْقَة، الخَنْبَة، المَخْنَبَة، الدَّخْل، الدَّخَل، الدَّغَل، الدُّوْقانِيَّة، الدُّوْقَة، الرَّذِيْلَة، السَّجَس، الشَّواش، الصَّرْع، المَصْرَع، السُّقُوط، الطَّمْث، الطُّهْلَة، العَتَب، العَدْوَى، العَطَب، العِفاس، العَفَن، العُفُونَة، الغائِلَة، الفَناء، القُضْأَة، المَرَج، النَّتَر، النَّطَف، النَّمَس، الوَخْنَة، الوَكَف. ۲. (فز) الإضْمِحْلال، التَّضاؤُل.

**تباهی انداختن** /t.-andäxtan/ مُسُوءاً / مَسَأَ ـَ بَيْنَ القَوْمِ، سَأْواً / سَأَا ـُ بينَهم، دَنْقَسَةً / دَنْقَسَ بين القوم، رَسّاً / رَسَّ ـُ بينَهم، نُزُوءاً / نَزَأَ ـَ ونُمُوساً / نَمَسَ ـِ بينَ القَوْمِ، هَيْثاً وهَيَثاناً / هاثَ ـِ في الشَّيءِ.

**تباهی کردن** /t.kardan/ إفساداً / أَفْسَدَ، تَفْسِيْداً / فَسَّدَ، إساءَةً / أَساءَ، تَسْوِيْئاً وتَسْوِئَةً / سَوَّأَ، إخلالاً / أَخَلَّ بالشَّيءِ، تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ في الأمرِ، فُجُوراً / فَجَرَ ـُ مُفاجَرَةً وفِجاراً / فاجَرَ، إفْجاراً / أَفْجَرَ، دَعارَةً / دَعَرَ ـُ رَبَغاً / رَبِغَ ـَ.

**تباين** /tabäyon/ (رضـ) التَّبايُن.

**تب بر** /tab-bor/ ۱. ضِدُّ الحُمَّى. ۲. (گیا) قُوْقَحان مُنْيات، شَجَرَةُ مَرْيَم، كَرْكاش.

**تب برفکی** /t.-e-barfaki/ (پز) الحُمَّى القُلاعِيّ.

**تبخال** /tabxäl/ قُبْلَةُ الحُمَّى، الحَلاً، الحَلَى.

**تبخال زدن** /t.-zadan/ ثَوَراناً / ثارَ ـُ البُثُورُ بالمحموم، تَقْبِيْلاً / قَبَّلَتِ الحُمَّى الرَّجلَ، حَلاً / حَلِيءَ ـَ.

**تب خرگوشی** /tab-e-xarguši/ (پز) داءُ التُّلَرِيّات.

**تبخير سطحی** /tabxir-e-sathi/ تَبَخُّر، تَصَعُّد.

**تبخير شدن** /t.-šodan/ تَصَعُّداً / تَصَعَّدَ.

**تب دار** /tab-där/ المَحْمُوم، السُّخْن، السّاخِن، المُثَمَّن، المَوْعُوك، النَّزِيْف.

**تبدل عناصر** /tabaddol-e-anäser/ (شيمـ) ۱. تَحَوُّلُ عنصرٍ إلى آخَرَ. ۲. تَحْويلُ المَعادِنِ الخسيسةِ إلى ذَهَبٍ وفضَةٍ.

**تبديل** /tabdil/ ۱. التَّبْدِيل، الإبدال، البَدْل، القَلْب، الانْقِلاب، التَّقَلُّب، التَّغَيُّر، الحُؤُول، التَّحَوُّل، التَّحْوِيْل، التَّعْوِيْض، الإنابَة. ۲. (رضـ) التَّحْوِيْل.

**تبديل ارز** /t.-e-arz/ الصِّرافَة، الصَّرْف، التَّحْوِيْل.

**تبدیل به احسن** /t.-be-ahsan/ تَغْییرٌ نَحْوَ الأَفْضَل.
**تبدیل عناصر** /t.-e-anäser/ (شیمـ) ← تبدل عناصر.
**تبدیل کردن** /t.kardan/ إبْدالاً / أَبْدَلَ، تَبْدِیْلاً / بَدَّلَ، تَغْییراً / غَیَّرَ.
**تبر** /tabar/ الفَـأْس، البَلْطَـة، التَّمُّ، الطَّبَـر، الکَـرْزَم، الکِرْزِیْم، المِکْشاح.
**تب راجعه** /tab-e-raje'e/ الحُمَّی الرّاجِعَة.
**تبر تیشه** /tabar-tiše/ القُدُّوم، الخِلْف.
**تبر تیشهٔ بنایی** /t.-t.-ye-bannäyi/ القَلْع.
**تبرزد** /tabarzad/ الطَّبَرْزَد ← نبات.
**تبرزین** /tabar-zin/ الطَّبَر، الطَّبَرْزِیْن، الحَدَأَة.
**تبرشکن** /t.šekan/ (گیا) الکَبْراش ← کبراکو.
**تبرک جستن** /tabarrok-jostan/ تَبَرُّکاً / تَبَرَّکَ، تَبارُکاً / تَبارَکَ به، اِسْتِیْماناً، اِسْتَیْمَنَ بکذا.
**تبرک کردن** /t.-kardan/ تَقْدِیْساً / قَدَّسَ، تَیَمُّناً / تَیَمَّنَ بکذا.
**تب روزانه** /t.-e-rozäne/ (پز) الحُمَّی الیَوْمِیَّة.
**تب روماتیسمی** /t.-e-romatismi/ (پز) الحُمَّی الـرَّثْیِیَّة، حُمَّی الرُّوماتِزم.
**تبریدات** /tabridät/ (پز) تَبْرِیْدات، تَرْطِیْبات.
**تبریزی** /tabrizi/ (گیا) الحَوْر ← سپیدار.
**تبریک** /tabrik/ تَهْنِئَة.
**تبریک گفتن** /t.-goftan/ مُبارَکَةً / بارَکَ له، تَعْیِیْداً / عَیَّدَ علیـه، تَهْنِئَةً / هَنَّأَ بـالعید أو بالـزَّواج قائلاً بالـرِّفاءِ والبَنِیْن، تَـرْفِئَةً / رَفَّأَ، هَنْـأً / هَنَأَ ـَـ، تَقْدِیْمـاً / قَدَّمَ التَّهانِیْ.
**تبرئه** /tabre'e/ التَّبْرِئَة، الإبْراء، البَرَاءَة، الحَلّ، الإباحَة، التَّبْرِیْر.
**تبرئه شدن** /t.-šodan/ تَبَرُّءاً / تَبَرَّءَ من التُّهْمَة.
**تبرئه کردن** /t.-kardan/ تَبْرِئَةً / بَرَّأَ من التُّهْمَةِ، إبْراءً / أَبْرَأَ، تَبْرِیْراً / بَرَّرَ، تَزْکِیَةً / زَکَّی.
**تبزا** /tab-zä/ (پز) مُحِمّ، مُوَلِّدٌ لِلْحُمَّی.
**تب زایمانی** /t.-e-zäyemäni/ (پز) حُمَّی النِّفاس.
**تب زرد** /t.-e-zard/ (پز) الحُمَّی الصَّفْراء.
**تب سل** /t.-e-sel/ (پز) ← تب لازم.
**تبسم کردن** /tabassom-kardan/ ← لبخند زدن.

**تبش** /tabeš/ ← گرما، گرمی.
**تب‌شناسی** /tab-šenäsi/ (پز) عِلْمُ الحُمِّیـاتِ، مَبْحَثُ الحُمِّیات.
**تب شیر** /t.-e-šir/ (پز) حُمَّی الدَّرِّ.
**تبصره** /tabsere/ التَّنْبِیْه.
**تب طوطی** /tab-e-tuti/ داءُ البَبَّغاء، حُمَّـی البَبَّغاء ← پیستاکوز.
**تب عفونی** /t.-e-ofuni/ (پز) الحُمَّی العَفِنَة.
**تب علوفه‌یی** /t.-e-olufeyi/ (پز) حُمَّی القَـشّ، حُمَّی الهَشِیْم.
**تبعه** /taba'e/ ← تابع.
**تبعه شدن** /t.-šodan/ تَجَنُّساً / تَجَنَّسَ ← تابعیت یافتن.
**تبعید** /tab'id/ النَّفْي، الطَّرْد، الغُرْبَة، الإبْعاد.
**تبعید شدن** /t.-šodan/ اِنْتِفاءً / اِنْتَفَی فلانٌ.
**تبعید شده** /t.-šode/ النَّفِيّ، المَنْفِيّ، المُبْعَد.
**تبعید کردن** /t.-kardan/ نَفْیاً / نَفَی ـِ، تَغْرِیْباً / غَرَّبَ، سَبْیاً وسِباءً / سَبَی ـِ الـرَّجُلَ، اِسْتِباءً / اِسْتَبَی، شَغْراً وشِغاراً / شَغَرَ ـُ هـ عن بلده.
**تبعیدگاه** /t.-gäh/ المُنْفَی، مَکانُ النَّفْي.
**تبعیدی** /t.-i/ المُنْفَی، المَنْفِيّ.
**تبعیض** /tab'iz/ التَّفْرِقَة، عَدَمُ المساواة بینَ الأفراد.
**تبعیض نژادی** /t.-e-nežädi/ العُنْصُرِیَّة، العِرْقِیَّـة، التَّفْرِقَة العُنْصُرِیَّة، التَّمْیِیْزُ العُنْصُرِيّ.
**تب کردن** /tab-kardan/ حُمّاً / حُمَّ ـُ مج الرَّجلُ، سَبْطاً / سَبِطَ مج، سُخُونَةً وسَخَانَةً وسَخْناً وسُخْناً وسُخْنَةً / سَخُنَ وسَخَنَ ـُ، عَکّاً / عُکَّ ـَ مج.
**تب کوفتگی استخوان** /t.-e-kuftegi-ye-ostexän/ (پز) أَبُوالرُّکَب، حُمَّی الدُّنْج.
**تبلاب** /tabläb/ (گیا) الکافُور.
**تب لازم** /tab-e-läzem/ (پز) حُمَّی الدِّقّ، السُّلّ.
**تب لازم‌دار** /t.-e-l.-där/ المَدْقُوق.
**تب لرز** /t.-e-larz/ (پز) ← تب و لرز.
**تب لرزدار** /t.-l.-där/ المَنْفُوض.
**تبلور** /tabalvor/ تَبَلْوُر.
**تبلیغ** /tabliq/ البَثّ، الدِّعایَة.

**تبلیغات** /t.-ät/ الدِّعايَة، الدِّعاوَة، إعْلان.

**تبلیغات انتخاباتی** /t.-e-entexäbäti/ الدِّعايَةُ الإنْتِخابيَّةُ.

**تبلیغات دینی** /t.-e-dini/ نَشْرُ الدَّعْوَة.

**تبلیغات کردن** /t.-kardan/ إعْلاناً / أعْلَنَ دِعائِيّاً.

**تبلیغاتی** /t.-i/ الدِّعائِيّ.

**تبلیغ کردن** /tabliq-kardan/ تَبْشِيراً / بَشَّرَ بِكلامِ اللّهِ.

**تب مالاریا** /t.-e-mäläriyä/ (پز) حُمَّى المَلاريا.

**تب مالت** /t.-e-mält/ (پز) الحُمَّى المُتَمَوِّجَة، حُمَّى مالِطَة.

**تب متموج** /t.-e-motamavvej/ (پز) ← تب مالت.

**تب متناوب** /t.-e-motanäveb/ (پز) الحُمَّى المُتَناوِب.

**تب مخملک** /t.-e-maxmalak/ (پز) القِرْمِزِيَّة.

**تب مطبقه** /t.-e-motbeqe/ (پز) الحُمَّى المِعْدِيَّة ← تيفوييد.

**تب نفاسی** /t.-e-nefäsi/ (پز) سُخُونَةُ النِّفاس، حُمَّى النِّفاس.

**تب نوبه** /tab-e-nowbe/ (پز) حُمَّى الغِبّ، الرّاجِعَة، الأَجَمِيَّة، النّائِبَة.

**تب و لرز** /t.-o-larz/ (پز) النُّفْضَة، النِّفاض، النُّفَضاء، النّافِض، القَعْقاع، الرّاجِف، البُرَداء.

**تبهکار** /tabahkär/ الفاجِر، الفاسِق، الخَبِيْث، الجاني، الشِّرِير، المُؤْذِي، المُبَذِّر، الباغِز، المُتْلِف، الحَرامِيّ، الخَرِيع، الخَرُوع، الدَّجِن، الدَّحَنَة، الدّاعِر، الدّاغِر، الدَّغِل، الدّاغِل، الرَّبِغ،، الرَّدِئ، الضِّبِيس، الطّالِع، الفَجُور، الفَحّاش، لُزمانْجِي، المالِغ، النَّجَس، [نث] الثُّعامَة، الخَمُوع، العِنْفِص، الوَداح.

**تبهکار شدن** /t.-šodan/ فُجُوراً / فَجَرَـُ فِسْقاً وفُسُوقاً / فَسَقَ ـِ وفَسُقَ ـُ جِنايَةً / جَنَى ـِ إثْماً وأثَماً وأثاماً ومَأْثَماً / أثِمَ ـَ.

**تبهکاری** /t.-i/ الجِنايَة، الخُبْث، الخَباثَة، الشَّرّ، الإثم، الرَّداءَة.

**تبهگن** /tabahgen/ المُنْحَلّ، المُتَفَسِّخ، المُنْحَطّ.

**تبهگنی** /t.-i/ اِنْحِلال، تَفَسُّخ.

**تب همیشگی** /t.-e-hamišegi/ (پز) حُمَّى المِزدَمِ أو المُطْبِقَةِ أو المُسْتَدِيمَة.

**تبیره** /tabire/ الكُوس.

**تبیره زن** /t.-zan/ الدّارِب.

**تبیره زنی** /t.-z.-i/ الطَّبالَة ← طبل زنی.

**تپاله** /tapäle/ بَعْرُ الدَّوابّ.

**تپان** /tapän/ الواجِف، النّابِض، الخافِق، الوَجّاب، الوَجّاف ← تپنده.

**تپانچه** /tapänce/ الفَرْد، الطَّبَنْجَة، الغَدّارَة.

**تپانچهٔ خودکار** /t.-ye-xodkär/ الفَرْدُ بِمُشْط، الطَّبَنْجَة بِمُشْط.

**تپانچه زدن** /t.-zadan/ ← سيلى زدن.

**تپ تپ** /teptep/ الدَّبْدَبَة، الضَّرَبان.

**تپش** /tapeš/ الاضْطِراب، القَلَق، الضَّجَر، التَّبَرُّم، النَّبْض، النَّبَضان، الرَّفّ، ضَرْبُ العِرْقِ أو القَلْبِ.

**تپش قلب** /t.-e-qalb/ خَفِقانُ القَلْبِ.

**تپق** /topoq/ لَغْذَمَة.

**تپق زدن** /t.-zadan/ تَلَغْذُماً / تَلَغْذَمَ عن الكلامِ.

**تپل** /topol/ ← چاق.

**تپلی** /t.-i/ ← چاق.

**تپنده** /tapande/ ← تپان.

**تپه** /tappe/ الرُّبْوَة، الرَّبْوَة، الأَكَمَة، التَّلّ، الرّابِيَة، الرَّبْو، الهَضْبَة، التَّلْعَة، الرَّيْع، الرَّيْم، الأَمَرَة، التَّلْعَة، الجَبْء، الجُثْوَة، الجَشّ، الجَلْس، الجَهْوَة، الحَثْمَة، الحَدَب، الحَدَبَة، الحَسَن، الحَطُوط، الحِفْل، الحَنَكَة، الحَوْدَلَة، الخَلَّة، الدَّفّ، الذَّرِيحَة، الرُّباة، الرُّباوَة، الرُّسَى، الصُّوَة، الصَّوَة، الطَّوْد، الظَّرِب، العَزْوَرَة، الغَلْباء، الغُمْلُول، الفُرْدَة، القارَة، الكُوم، النَّبْكَة، النَّثْأَة، النُّتُوء، النَّجَف، النَّجَفَة، الهِدَمْل، الهَدْوَد، الهُذْلُول، اليَفَع، اليَفاع.

**تپه دریایی** /t.-ye-daryäyi/ شِعْبُ البَحْرِ.

**تپه شنی** /t.-ye-šeni/ كَثِيْبٌ رَمْلِي.

**تپه ماهور** /t.-mähur/ أرْضٌ مُتَمَوِّجَة.

**تپیدن** /tapidan/ خَفْقاً وخُفُوقاً وخَفَقاناً / خَفَقَ ـِ القلبُ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ العِرْقُ، اِضْطِراباً / اضْطَرَبَ، وَجِيْفاً / وَجَفَ يَجِفُ القلبُ، بَهْراً / بُهِرَ ـَ مج وانْبِهاراً / اِنْبَهَرَ نَفَسُهُ، إجْهاشاً / أجْهَشَ إليه نَفْسُهُ، دِقَّةً / دَقَّ ـِ القلبُ، تَرَجْرُجاً / تَرَجْرَجَ، رَفّاً / رَفَّ ـِ القلبُ، وَجِيْباً و وَجَباناً / وَجَبَ يَجِبُ القلبُ، هَفْواً وهُفُوّاً / هَفا ـُ الفُؤادُ.

**تتانس** /tetänos/ (پز) ← كزاز.

**تتبع** /tatabbo'/ البَحْث.
**تترود** /tetrod/ الصِّمامُ الرُّباعِي.
**تتمه** /tatame/ الفاضِل، الفَضِيْل، الفَضْلَة، التَّكْمِلَة.
**تتمهٔ حساب** /t.-ye-hesäb// الفَرْق، الباقِـي، رَصِيْدُ الحِساب.
**تته پته كردن** /tetepete-kardan/ رَتْرَتَةٌ / رَتْرَتَ، رَتَتاً ورَتَّةٌ / رَتَّ ـَ.
**تثبيت** /tasbit/ التَّثْبِيْت، التَّأْكِيْد.
**تثبيت ارزش پول** /t.-e-arzeš-e-pul/ تَقْوِيْمُ النُّقُودِ.
**تثبيت شدن** /t.-sodan/ تَثَبُّتاً / تَثَبَّتَ، ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ.
**تثبيت قيمتها** /t.-e-qimathä/ إسْتِقْرارُ الأَسْعارِ.
**تثبيت كردن** /t.-kardan/ تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ، تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ.
**تثبيت مشاغل** /t.-e-mašäqel/ تَثْبِيتُ الأَشْغالِ.
**تثليث** /taslis/ ۱. التَّثْلِيْث. ۲. الثالُوث.
**تثليث زاويه** /t.-e-zäviye/ (رضـ) تَثْلِيْث، تقسيمُ الزّاوِيَة إلى ثلاثةِ أقسامٍ.
**تجارت** /tejärat/ التِّجارَة، المَتْجَر.
**تجارت آزاد** /t.-e-äzäd/ تِجارَةٌ حُرَّ، تَبادُلٌ حُرّ.
**تجارت اسلحه** /t.-e-aslehe/ تِجارَةُ أَسْلِحَة.
**تجارت خارجى** /t.-e-xäreji/ تِجارَةٌ خارِجِيَّة.
**تجارتخانه** /t.-xäne/ المَتْجَر، البَيْتُ التِّجارِيّ، الشَّرْكَةُ التِّجارِيَّة، المُؤَسَّسَة، المَتْجَرَة.
**تجارت كردن** /t.-kardan/ تَجْراً وتِجارَةً / تَجَرَ ـُ إتْجاراً / أَتْجَرَ، مُتاجَرَةً / تاجَرَ، اِتِّجاراً / اِتَّجَرَ، دَجِيْجاً / دَجَّ ـِ الرَّجلُ، تَسَبُّباً / تَسَبَّبَ.
**تجارتى** /t.-ti/ التِّجارِيّ، المَتْجَرِيّ.
**تجارى** /t.-i/ ← تجارتى.
**تجاوز** /tajävoz/ ۱. الاِعْتِداء، الأَذَى، اِنْتِهاكُ الحُـرْمَة، الفُرْط، الكَسْر. ۲. (حقـ) التَّجاوُز.
**تجاوز از حد قانون** /t.-az-had-de-gänun/ (حقـ) تَجاوُزُ السُّلْطَةِ.
**تجاوز از حد اعتبار بانكى** /t.-a.-h.-de-e'tebär-e-bänki/ تَجاوُزُ الاِعْتِماد.
**تجاوزكار** /t.-kär/ المُهاجِم، البادِئُ بالشَّرّ.
**تجاوز كردن** /t.-kardan/ ۱. تَجاوزاً / تَجاوَزَ، مُجاوَزَةً / جاوَزَ، اِعْتِداءً / اِعْتَدَى عَلَى، تَعَدِّياً / تَعَدّاه، زَيْداً وزَيَداً وزِيادَةً ومَزِيْـداً وزَيْداناً / زادَ ـِ عن كذا، طَغْيـاً وطُغْياناً / طَغا وطَغِيَ ـَ تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ، تَنْيِيفاً / نَيَّفَ وإنافَةً أناف على، [به هم] تَعادِياً / تَعادَى القَوْمُ. ۲. اِنْتِهاكاً / اِنْتَهَكَ حُرْمَةَ. اِمْرأةٍ.
**تجاهل** /tajähol/ التَّجاهُل، الإغْضاء، التَّغاضِي.
**تجاهل العارف** /t.-ol-äref/ (بد) تجاهُلُ العارِف.
**تجاهل كردن** /t.-kardan/ تَجاهُلاً / تَجاهَلَ، تَغاضِياً / تَغاضَى، إغْضاءً / أَغْضَى، مُقاطَعَةً / قاطَعَ.
**تجدد** /tajaddod/ التَّجَدُّد.
**تجددخواه** /t.-xäh/ المُتَجَدِّد.
**تجددطلب** /t.-talab/ ← تجدّدخواه.
**تجديـد** /tajdid/ ۱. ← التَّجْدِيْـد، الإعادَة، التَّكْـرار، التَّكْرُر. ۲ ← تجديدى.
**تجديد اجاره نامه** /t.-e--ejäre-näme/ تَجْدِيدُ عَقْدِ اِيْجارٍ.
**تجديد انتخـابات** /t.-e-entexäbät/ إعادَةُ الاِنْتِخـابِ، تَجْدِيْدُ الاِنْتِخاب.
**تجديد بنا** /t.-e-benä/ إعادَةُ البِناء.
**تجديد بيمه** /t.-e-bime/ تَجْدِيْدُ التَّأْمِيْن.
**تجديد چاپ** /t.-e-cäp/ إعادَةُ الطَّبْع.
**تجديد سازمان** /t.-e-säzemän/ إعادَةُ التَّنْظِيْم.
**تجديد شدن** /t.-šodan/ تَجَدُّداً / تَجَدَّدَ.
**تجديدفراش** /t.-e-feräš/ التَّزَوُّجُ ثانِيَةً، الزَّواجُ ثانِيَةً.
**تجديد قرارداد** /t.-e-qarärdäd/ تَجْدِيْدُ العَقْدِ.
**تجديد قوا** /t.-e-qovä/ تَجَدُّدُ أو تَجْدِيْدُ القُوَى.
**تجديد كردن** /t.-kardan/ تَجْدِيْداً / جَدَّدَ، تَصْلِيْحاً / صَلَّحَ، إصْلاحاً / أَصْلَحَ، تَقْوِيماً / قَوَّمَ.
**تجديدنظر** /t.-nazar/ المُراجَعَة، التَّنْقِيْـح، التَّهْذِيْب، إعادَةُ النَّظَرِ.
**تجديدنظر اصلاحى** /t.-n.-eslähi/ (حقـ) التَّنْقِيْح.
**تجديدنظـر كردن** /t.-n.kardan/ مُراجَعَةً / راجَعَ، إعادَةً / أَعادَ النَّظَرَ في القَضِيَّةِ.
**تجـديد نيـرو** /t.-e-niru/ التَّقْوِيَـة، الإمْداد، المَـدَد، النَّجْدَة.
**تجديد هوا** /t.-e-havä/ التَّهْوِيَة.
**تجديدى** /t.-i/ البايِت في الصَّفّ.

**تجربه** /tajrebe/ التَّجربَة، الخُبر، الخِبرَة، الحُنك، الحُنكَة، المُزاوَلَة، الاختِبار، العَرْک.

**تجربه کردن** /t.-kardan/ تَجريباً وَتَجرِبَةً / جَرَّبَ، ضِراساً ومُضارَسَةً / ضارَسَ الأُمُورَ، مُكايَصَةً / كايَصَ الأمرَ أو العَمَلَ، عَجْماً وعُجُوماً / عَجَمَ ـُ هـ.

**تجربه کمی** /t.-ye-kammi/ (شیمـ) الوَزْن ← آزمایش کردن.

**تجربه کننده** /t.-konande/ المُجَرِّب ← آزماینده.

**تجربی** /t.-i/ التَّجرِبِيّ.

**تجرد** /tajarrod/ العُزُوبَة.

**تجرید** /tajrid/ ۱. التَّجْرِيد ← انتزاع. ۲. (بد) التَّجْرِيد.

**تجزیه** /tajziye/ ۱. التَّحْلِيل، الفَحص، التَّدْقِيق، الانْفِصال، الامْتِحان. ۲. (شیمـ) التَّحَلُّل، التَّحْلِيل.

**تجزیهٔ آبی** /t.-ye-äbi/ (شیمـ) ← ایدرولیز.

**تجزیهٔ ادرار** /t.-ye-edrär/ ← آزمایش ادرار.

**تجزیهٔ ایالت** /t.-ye-eyälat/ اِنْفِصالُ المُقاطَعَةِ.

**تجزیه بـه روش رنگ‌سنجی** /t.-be-raveš-e-rangsanji/ (فز) قِياسُ الألْوان.

**تجزیه به وسیله بوری** /t.-be-vasile-ye-buri/ (فز) تَحْلِيلُ البُورِيّ، التَّحْلِيلُ بالحِمْلاجِ.

**تجزیهٔ حاملها** /t.-ye-hämelhä/ تَحْلِيلُ المُتَّجهاتِ.

**تجزیهٔ حجمی** /t.-ye-hajmi/ التَّحْلِيلُ المِحجامِيُّ أو الحَجْمِيُّ.

**تجزیهٔ خون** /t.-ye-xun/ آزمایش خون.

**تجزیهٔ روشنایی برق** /t.-ye-rowšanä-yi-ye--barq/ (فز) التَّحْلِيلُ الكَهْرَبِيّ.

**تجزیه شدن** /t.-šodan/ تَجَزُّءً / تَجَزَّءَ، تَقَسُّماً / تَقَسَّمَ، [استان از میهن] سَلْخاً / سَلِخَ ـُ مج.

**تجزیهٔ شیمیایی چندی** /t.-ye-šimiyä-yi-ye-candi/ (شیمـ) التَّحْلِيلُ الكَمِّيّ.

**تجزیهٔ شیمیایی چونی** /t.-ye-š.yi-ye-cuni/ (شیمـ) التَّحْلِيلُ الكَيْفِيّ.

**تجزیه‌طلب** /t.-talab/ (سیا) الانْفِصالِيّ.

**تجزیه‌طلبان** /t.-t.-än/ (سیا) الانْفِصالِيُّون، القَعَد، الخَوارِج.

**تجزیه‌طلبی** /t.-t.-i/ (سیا) الانْفِصالِيَّة.

**تجزیهٔ طیفی** /t.- ye-teyfi/ (فز) التَّحْلِيلُ الطَّيْفِيُّ.

**تجزیه کردن** /t.-kardan/ (شیمـ) تحْلِيلا / حَلَّلَ المُرَكَّبَ، تَفسِيراً / فَسَّرَ هـ.

**تجزیهٔ مضاعف** /t.-ye-mozä'af/ التَّحْلِيلُ المُضاعَفُ.

**تجزیهٔ نور** /t.-ye-nur/ (فز) الانْكِسار، اِنْحِلالُ أو تَحَلُّلُ النُّور.

**تجزیهٔ نیروها** /t.-ye-niruhä/ (فز) تَحْلِيلُ القُوَى.

**تجزیه و تحلیل** /t.-va-tahlil/ الفَحص، التَّحْلِيل، التَّدْقِيق.

**تجزیه و تحلیل حالات روحی** /t.-va-t.-hälät-e-ruhi/ التَّحْلِيل النَّفْسِيّ أو النَّفْسانِيّ.

**تجزیه و ترکیب** /t.-va-tarkib/ إعْرابُ الكَلام.

**تجسد** /tajassod/ (شیمـ) تَجَسُّد، تَحَقُّق، تَجْسِيد.

**تجسس کردن** /tajassos-kardan/ نَقْباً / نَقَبَ ـُ عن الأخبار، تَنْقِيباً / نَقَّبَ، تَنَقُّباً / نَقَّبَ، بَحْثاً / بَحَثَ ـَ تَفْتِيشاً / فَتَّشَ ← جستجو کردن.

**تجسم** /tajassom/ ۱. التَّمْثِيل، التَّشْخِيص. ۲. تصوّرُ فكرةٍ و كـأنّها حقيقةٌ موضـوعة. ۳. الفِكرةُ المتصـوّرة على هذا النَّحو.

**تجسید** /tajsid/ التَّجْسِيد.

**تجلی** /tajalli/ ۱. الإيضاح، التَّوْضِيح. ۲. [عید] الغِطاس ← خاج شویان.

**تجلیل کردن** /tajlil-kardan/ تَعْظِيماً / عَظَّمَ، تَفْخِيماً / فَخَّمَ، تَبْجِيلاً / بَجَّلَ، إجْلالاً / أَجَلَّ.

**تجمع** /tajammo'/ التَّجَمُّع، انْجِماع، اِسْتِجْماع.

**تجمع خون** /t.-e-xun/ فَرْطُ الدَّم، الاخْتِقان.

**تجمع کردن** /t.-kardan/ تَجَمُّعاً / تَجَمَّعَ، اِنْجِماعاً / اِنْجَمَعَ، اِسْتِجْماعاً / اِسْتَجْمَعَ.

**تجمع و تمرکز** /t.-va-tamarkoz/ (نظ) تَحَشُّد.

**تجمل** /tajammol/ الزُّخْرُفَة، أُبْهَة، أَبْهَة، التَّرَف، التُّرْفَة.

**تجملی** /t.-i/ الزُّخْرُفِيّ.

**تجنیس** /tajnis/ ۱. (رضـ) التَّجْنِيس. ۲. (بد) الجِناس.

**تجوید** /tajvid/ التَّجْوِيد.

**تجویز کردن** /t.-kardan/ تَجْوِيزاً / جَوَّزَ، إجازَةً / أجازَ، إباحَةً / أباحَ، تَحْلِيلاً / حَلَّلَ، مُصادَقَةً / صادَقَ عَلَى.

**تجهیزات** /tajhizät/ المُعَدّات، العَتاد، التَّجْهِيزات.

**تجهیزات نظامی** /t.-e-nezämi/ (نظ) التَّجْهِيزاتُ أو المُعَدّاتُ العَسْكَرِيّة.

**تجهیز کردن** /tajhiz-kardan/ تَجْهِيْزاً / جَيَّشَ ← آماده کردن، بسیج کردن.

**تحت** /taht/ ← زیر، پایین.

**تحتانی** /t.-äni/ سُفْلِيّ، أَسْفَل، أَدْنَى.

**تحت‌البحری** /t.-ol-bahri/ ← زیر دریایی.

**تحت تعقیب** /t.-e-ta'qib/ المَطْلُوب، المُلاحَق.

**تحت‌الحمایگی** /t.-ol-hemäyegi/ الحِمايَةُ الدَّوْلِيَّة، الحِمايَة، تَحْتَ الحِمايَةِ، مَحْمِيَّة.

**تحت‌الضمانه** /t.-oz-zemäne/ تَحْتَ الكِفالَةِ.

**تحت فشار** /t.-e-fešär/ تَحْتَ تَأْثِيْرِ القَسْرِ.

**تحت کنترل** /t.-e-kontorol/ ← المُخارَف ← تحت نظر.

**تحت‌اللفظی** /t..-ol-lafz-i/ الحَرْفِيَّة.

**تحت مراقبت** /t.-e-moräqebat/ تَحْتَ الحَراسَة.

**تحت نظر** /t.-e-nazar/ تَحْتَ المُراقَبَةِ.

**تحت نظر گرفتن** /t.-e-n.-gereftan/ مُراقَبَةً / رَاقَبَهُ.

**تحرک** /taharrok/ تَحَرُّك، حَرَكِيَّة، تَحَرُّكِيَّة، نَشاط، هِمَّة، عَزِيْمَة.

**تحرک یونی** /t.-e-yoni/ تَحَرُّكِيَّةُ الأَيُونِيّ.

**تحریر** /tahrir/ ← نوشتن.

**تحریر کردن** /t.-kardan/ ← نوشتن.

**تحریف** /tahrif/ التَّحْرِيْف، الفَساد، التَّشْوِيْه.

**تحریف شدن** /t.-šodan/ تَحَرُّفاً / حَرُفَ مج.

**تحریف کردن** /t.-kardan/ تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ، تَزوِيْراً / زَوَّرَ، تَحْرِيْفاً / حَرَّفَ، تَشْوِيْهاً / شَوَّهَ.

**تحریک** /tahrik/ الإثارَة، التَّهْيِيْج، الحَثّ، الاِسْتِحْثاث، التَّحْرِيْض، التَّحْرِيْش، التَّقْوِيَة، الإِغْضاب، الهَمْز.

**تحریک‌آمیز** /t.-ämiz/ المُهَيِّج، المُثِيْر.

**تحریک شدن** /t.-šodan/ ثَوْراً وثَوَراناً وثُؤُوراً وثَوْرَةً / ثارَ ـُ اِحْتِثاثاً / اِحْتَثَّ، تَحَمُّساً / تَحَمَّسَ، إِنْزاعاً / أُوْزِعَ مج به، هَيْجاً وهِياجاً وهَيَجاناً / هاجَ ـِ تَحَرُّكاً / تَحَرَّكَ، اِنْبِعاثاً / اِنْبَعَثَ.

**تحریک شده** /t.-šodeh/ المَحْثُوث، المُسْتَحَث، المُحَرَّض.

**تحریک کردن** /t.-kardan/ تَحْرِيْكاً / حَرَّكَ عَلَى الأَمْرِ، إثارَةً / أثارَ، تَهْيِيْجاً / هَيَّجَ، هَيْجاً وهَيَجاناً وهِياجاً / هاجَ ـِ بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ تَحْرِيْضاً / حَرَّضَ، حَثّاً / حَثَّ ـُ وتَحْثِيْثاً / حَثَّثَ وإِحْثاثاً / أَحَثَّ واسْتِحْثاثاً / اِسْتَحَثَّ هـ عَلَى الأمرِ، حَضّاً / حَضَّ ـُ وتَحْضِيْضاً / حَضَّضَ هـ عَلَى الأمْرِ، إغْراءً / أغْراه، إنْهاضاً / أَنْهَضَ، تَسْلِيْطاً / سَلَّطَ عَلَى، تَحْمِيْساً / حَمَّسَ، إقامَةً / أقامَ، إغارَةً / أغارَ، تَقْوِيَةً / قَوَّى، تَهْوِيْشاً / هَوَّشَ، هَزّاً / هَزَّ ـُ تَهْزِيْزاً / هَزَّزَ، حَمْشاً / حَمَشَ ـُ هـ.

**تحریم** /tahrim/ المَنْع، الحَظْر، التَّحْرِيْم، المُقاطَعَة.

**تحریم اقتصادی** /t.-e-eqtesädi/ مُقاطَعَةٌ إِقْتِصادِيَّة، التَّحْرِيْم.

**تحریم شدن** /t.-šodan/ تَحْرِيْماً / حُرِّمَ مج.

**تحریم کردن** /t.-kardan/ تَحْرِيْماً / حَرَّمَ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هـ الشَّيءَ ومنه وعنه.

**تحسین** /tahsin/ ← آفرین.

**تحسین کردن** /t.-kardan/ تَحْسِيْناً / حَسَّنَ، تَمْجِيْداً / مَجَّدَ، تَحْبِيْذاً / حَبَّذَ ← آفرین گفتن.

**تحصن کردن** /tahasson-k./ التَّحْصِيْل.

**تحصیلات آزادگان** /t.-ät-e-äzädegän/ الفُنُونُ العَقْلِيَّةُ.

**تحصیلات عالیه** /t.-ät-e-äliye/ الدِّراساتُ العُلْيا.

**تحصیلات متوسطه** /t.-ät-e-motavassete/ الدِّراساتُ الثّانَوِيَّة.

**تحصیلدار** /t.-där/ العامِل، العَشّار، التَّحْصِيْلْجِي، المُحَصِّل، الجابِي.

**تحصیلداری** /t.-d.-i/ جِبايَةُ الأَمْوال، تَحْصِيْلُ الأَمْوالِ.

**تحصیل کردن** /t.-kardan/ تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، تَحْصِيْلاً / حَصَّلَ العِلْمَ.

**تحصیل کرده** /t.-karde/ المُعَلَّم، المُثَقَّف، المُطَّلِع.

**تحصیلی** /t.-i/ الدِّراسِيّ، التَّرْبَوِيّ.

**تحفه** /tohfe/ الهَدِيَّة، الجَدْوَى، التَّقْدِمَة، النّادِرَة ← هدیه.

**تحفه‌دادن** /dädan/ ← هدیه دادن.

**تحقق** /tahaqqoq/ الثَّبات، التَّثَبُّت، التَّحَقُّق، الحُصُول.

**تحققی** /t.-i/ ← پوزیتیویسم، مذهب تحققی.

**تحقق یافتن** /t.-yäftan/ تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ، تَثَبُّتاً / تَثَبَّتَ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ الأَمْرُ.

**تحقير** /tahqir/ التَّحْقِيْر، الإِحتِقار، الإِسْتِخْفاف، المَهانَة ← خوار كردن.

**تحقيرآميز** /t.-ämiz/ المُهِيْن.

**تحقير كردن** /t.-kardan/ تَحْقِيْراً / حَقَّرَ، حَقْراً وحُقْرِيَّةً / حَقَرَ ـِ اِحْتِقاراً / اِحْتَقَرَ، اِسْتِحقاراً / اِسْتَحْقَرَ، اِزْدِراءً / اِزْدَرَى، اِسْتِصْغاراً / اِسْتَصْغَرَ، تَهاوُناً / تَهاوَنَ، اِسْتِهانَةً / اِسْتَهانَ به، ضَالاً / ضَالَ ـَ، حَطّاً / حَطَّ ـُ من قَدْرِه، كَسْراً / كَسَرَ ـِ أَنْفَه، دَوْساً ودِياساً ودِياسَةً / داسَ ـُ.

**تحقيق** /tahqiq/ ۱. الفَحص، البَحث، التَّقَصِّي، التَّحَرِّي، الإِسْتِقْصاء، الدِّراسَة ← پژوهش. ۲. (حقـ) التَّحْقِيق القَضائِيّ ← بازپرسی.

**تحقيقات محلی** /t.-ät-e-mahalli/ تَحْقِيْقٌ عَمَلِيّ.

**تحقيق علمی** /t.-e-elmi/ البَحْث، المَبْحَث.

**تحقيق كردن** /t.-kardan/ تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ الأَمْرَ، بَحْثاً / بَحَثَ ـَ عن الشَّيء، اِسْتِيْضاحاً / اِسْتَوْضَحَ عن الأَمْرِ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ عنه، تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ، فَتْشاً / فَتَشَ ـِ وتَفْتِيْشاً / فَتَّشَ الأَمْرَ.

**تحكم كردن** /tahakkom-k./ تَحَكُّماً / تَحَكَّمَ، اِحْتِكاماً / اِحْتَكَمَ فيهم.

**تحكيم** /tahkim/ ← استوار كردن.

**تحكيم روابط** /t.-e-raväbet/ تَعْزِيْزُ العَلاقاتِ، تَدْعِيْمُ العَلاقات، تَوْطِيْدُ الصِّلاتِ، تَوْثِيْقُ العَلاقاتِ.

**تحليف** /tahlif/ ← سوگند.

**تحليل** /tahlil/ التَّحْلِيْل، الفَحص، التَّدْقِيْق، الفَناء.

**تحليل الكتريكی** /t.-e-elekteriki/ (فز) التَّحْلِيْلُ الكَهْرَبِيّ.

**تحليل بردن** /t.-bordan/ إبْلاءً / أَبْلَى، اِسْتِهْلاكاً / اِسْتَهْلَكَ، إفْناءً / أَفْنَى، هَزْلاً / هَزَلَ ـِ تَهْزِيْلاً / هَزَّلَ، إهْزالاً / أَهْزَلَ، أَكْلاً ومَأْكَلاً / أَكَلَ ـُ.

**تحليل تدريجی** /t.-e-tadriji/ التَّأَكُّل.

**تحليل رفتن** /t.-raftan/ تَلاشِياً / تَلاشَى، أَكَلاً / أَكِلَ ـَ وتَأَكُّلاً / تَأَكَّلَ، هَزْلاً وهُزْلاً وهُزالاً / هَزَلَ ـُ هُزْلاً وهَزْلاً وهُزالاً / هَزِلَ وهُزِلَ مج ـَ، اِنْهِزالاً / اِنْهَزَلَ، فَتْراً وفُتُوراً / فَتَرَ ـِ وتَفَتُّراً / تَفَتَّرَ الجِسْمُ، اِنْهِياراً / اِنْهارَ.

**تحليل كردن** /t.-kardan/ تَحْلِيْلاً / حَلَّلَ.

**تحليل كميت** /t.-e-kammiyyat/ التَّحْلِيْلُ الكَمِّي.

**تحليلی** /tahlili/ التَّحْلِيْلِيّ.

**تحمل** /tahammol/ ← شكيبايی.

**تحمل‌پذير** /t.-pazir/ المُطاق، المُحْتَمَل، المَحْمُول، يُحْتَمَل ← شكيبا.

**تحمل كردن** /t.-kardan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ، اِحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ، مُعاناةً / عانَى، مُكابَدَةً / كابَدَ، طَوْقاً وطاقَةً / طاقَ ـُ، إطاقَةً / أَطاقَ، تَجَلُّداً / تَجَلَّدَ، قُوَّةً / قَوِيَ يَقْوَى عَلَى الأَمْرِ، جَشْماً وجَشامَةً / جَشِمَ ـَ وتَجَشُّماً / تَجَشَّمَ الأَمْرَ.

**تحمل ناپذير** /t.-nä-pazir/ فَوْقَ الطَّاقَةِ أو الاِحْتِمالِ، لايُحْتَمَلُ، لايُطاقُ، صَعْبُ الاِحْتِمال.

**تحميل** /tahmil/ ۱. تَحْمِيْل، تَثْقِيْل. ۲. (فز) تَضْمِيْن، تَعْدِيْل.

**تحميل برفاز** /t.-e-barfäz/ (فز) تَضْمِيْنُ الطَّوْرِ.

**تحميل بسامدی** /t.-e-basämadi/ (فز) تَضْمِيْنُ التَّرَدُّدِ.

**تحميل دامنه‌يی** /t.-e-dämane-yi/ (فز) تَضْمِيْنُ الذُّرْوَة.

**تحميل‌زدا** /t.-zodä/ (فز) المُسْتَخْلِص، مُزِيْلُ التَّضْمِيْن.

**تحميل زدايی** /t.-z.-yi/ (فز) إزالَةُ التَّضْمِيْن.

**تحميل سرعت** /t.-e-sor'at/ (فز) تَضْمِيْنُ السُّرْعَةِ.

**تحميل شدن** /t.-šodan/ ← سربار شدن.

**تحميل قدرت** /t.-e-qodrat/ فَرْضُ السُّلْطَةِ.

**تحميل كردن** /t.-kardan/ تَحْمِيْلاً / حَمَّلَ وتَثْقِيْلاً / ثَقَّلَ عَلَى، حَتْماً / حَتَمَ ـِ وتَحْتِيْماً / حَتَّمَ الشَّيءَ عليه، فَرْضاً / فَرَضَ ـِ لفلانٍ كذا.

**تحميلگر** /t.-gar/ (فز) المَوْجَةُ القاعِدِيَّةُ، التَّيّارُ القاعِدِيّ.

**تحول** /tahavvol/ التَّحَوُّل ← تكامل.

**تحويل** /tahvil/ ۱← تحويل دادن. ۲. (رضـ) التَّحْوِيْل، تَصْغِيْر، اِخْتِصار، تَخْفِيْض.

**تحويل دادن** /t.-dädan/ تَسْلِيْماً / سَلَّمَ، إعْطاءً / أَعْطَى، مُناوَلَةً / ناوَلَ.

**تحويلدار** /t.-där/ الصَّرّاف، الخازِن.

**تحويل گرفتن** /t.-gereftan/ تَسَلُّماً / تَسَلَّمَ، اِسْتِسلاماً / اِسْتَسْلَمَ.

**تحيت** /tahiyyat/ التَّحِيَّة.

**تحيت گفتن** /t.-goftan/ تَحِيَّةً / حَيّا.

**تحير** /tahayyor/ العَجَب، التَّعَجُّب.

**تخت** /taxt/ ۱. السَّرِيـر، الأَرِيكَة، الكُـرْسِي، التَّخْـت، السُّدَّة، الوِثاب، الكُوشَة، المُتَّكَأ، الشَّرْجَع، النَّضَد. ۲. ← هموار.

**تختان** /t.-ān/ شِقَّةٌ مِـن الأرضِ شِبْهُ مُستويةٍ فـي محاذاة بحر أو بُحيرة أو نهر.

**تختانک** /t.-ak/ شقّةٌ صغيرة من الأرض شِبْهُ مستوية ← تختان.

**تخت پادشـاهی** /t.-e-pādšāhi/ سَرِيرُ المَلِـک، السُّدَّة، العَرْش، كُرْسِيُّ المُلْكِ، الأَرِيكَة، تَخْتُ المَلِک.

**تختپایی** /t.-pāyi/ اِنْمِساحُ القَدَم.

**تختخواب** /t.-e-xāb/ السَّـرِيْر، تَخْـتُ الـرُّقاد، المَنـام، المَنـامَة، المَهْـد، المِهَاد، الفِـرَاش، النَّضَد، المِنْضَـدَة، المَضْجَع، المُضْطَجَع.

**تخت روان** /t.-e-ravān/ ۱. الهَوْدَج، كُرْسِـيُّ السُّلْطانِ، المَحْمِل، المِحَفَّة، الجِلال. ۲. [بازی] الجِعِرّى.

**تخت سلطنت** /t.-e-saltanat/ ← تخت پادشاهی.

**تخت شاهی** /t.-e-šāhi/ ← تخت پادشاهی.

**تخت شیرجه** /t.-e-širje/ المَغْطَس.

**تخت کردن** /t.-kardan/ فَرْطَحَةٌ / فَرْطَحَ ← پهن کردن.

**تخت کفش** /t.-e-kafš/ خَرَمَةُ نَعْلِ الحِذاء، نَعْلُ الحِذاء.

**تختنشینی** /t.-nešini/ تَبَوُّء العَرْشِ.

**تخته** /taxte/ اللَّوْح، الخَشَب.

**تخته بازی** /taxte-bāzi/ اللَّعْبُ بالنَّرْدِ.

**تخته پاک کن** /t.-pāk-kon/ مِمْسَحَة، مَسَاحَـة، كَلّاسَة، المِمْحاة، المِنْجَل، الطّلّاسَة.

**تختهچکش** /t.-cakoš/ المِسْواة.

**تختهچندلا** /t.-candlā/ أَبْلَكاش.

**تختهٔ حروف کوب** /t.-ye-horufkub/ السَّهْلَة.

**تختـه سنگ** /t.-sang/ الصَّخْـرَة، الجَلْمَـد، الجُلْمُـود، القَلْعَـة، البَلاطَـة، تَرْبِيْعَـةُ البَـلاط، المِلْطاس، المَنْكَـل، الغَضب.

**تختهٔ سنگی** /t.-ye-s.i/ لَوْحُ ازْدُواز.

**تختهسیاه** /t.-siyāh/ لَوْحُ الِكتابَة، السَّبُّورَة، السُّفُّورَة.

**تختهشنی** /t.-šen-i/ مِنْضَدَةُ الرَّمْلِ.

**تختهشستی** /t.-šasti/ لَوْحَةُ المُصَوِّر، لَوْحُ الأَلْوان.

**تختهٔ شکستهبندی** /t.-ye-šekastebandi/ الجَبِيْرَة.

**تخته قاپو کردن** /t.-qāpu-kardan/ اِسْتِعْماراً / اِسْتَعْمَرَ هـ في المكانِ.

**تخته کردن** /t.-kardan/ غَلْقُ الحانوتِ.

**تختهماله** /t.-māle/ الطّالُوش.

**تختهنرد** /t.-nard/ النَّرْد، الطّاوِلَة، الكُوْبَة.

**تخدیر کردن** /taxdir-kardan/ تَنْوِيماً / نَوَّمَ، تَبْنِيْجاً / بَنَّجَ.

**تخدیر موضعی** /t.-e-mowze'i/ (پز) التَّبْنِيْجُ المَوْضِعِي.

**تخریب** /taxrib/ تَدْمِير، تَهْدِيم، نَقْض، هَدْم، تَخْرِيب.

**تخریـب کردن** /t.-kardan/ تَخْرِيْباً / خَرَّبَ، تَهْـدِيْماً / هَدَّمَ، تَدْمِيْراً / دَمَّرَ.

**تخریبی** /t.-i/ التَّخْرِيْبِيّ.

**تخشایی** /taxšā-yi/ ← قورخانه.

**تخصص** /taxassos/ التَّخَصُّص، الاخْتِصاص.

**تخصصی** /t.-i/ التَّخَصُّصِيّ، الإخْتِصاصِيّ.

**تخصص یافتن** /t.-yāftan/ تَخَصُّصاً / تَخَصَّصَ لِلشَّيءِ وبه وفيه.

**تخصیص دادن** /taxsis-dādan/ خَصّاً وخُصُوصاً و خُصُوصَةً وخُصُوصِيَّةً وتَخِصَّةً وخِصِّيَّةً وخِصِّيْصَى وخِصِّيْصاءَ / خَصَّ ـُ فلاناً بـالشَّيءِ، تَخْصِيْصاً / خَصَّصَ الشَّيءَ اِخْتِصاصاً / اِخْتَصَّ هـ بالشَّيءِ

**تخصیص یافتن** /t.-yāftan/ خُصُوصاً / خَصَّ ـُ الشَّيءُ، اِخْتِصاصاً / اِخْتَصَّ بالشَّيءِ، تَخَصُّصاً / تَخَصَّصَ بالشَّيءِ.

**تخطی کردن** /taxatti-kardan/ ← تجاوز کردن.

**تخطئه کردن** /taxte'e-kardan/ تَخْطِئَةً / خَطَّأَ، تَفْنِيْداً / فَنَّدَ.

**تخفیف** /taxfif/ ۱. تَخْفِيْف، تَخْفِيْض، الحَسْـم، إعْفاء، تنقيـض، الخَصْـم، الحَطِيْطَـة، السَّمـاح، الإنْقـاص، التَّنْقِيص، التَّنْزِيْل، الـوَضِيْعَة، الهُبُوط. ۲. (حقـ) الخَصْم ۳. [مبلغ تخفیف داده شد] المَحْسُوم.

**تخفیف جرایم** /t.-e-jarāyem/ تَعْدِيْلُ الأحكامِ و غيرها.

**تخفیف دادن** /t.-dādan/ تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ، تَـرْخِيْصاً / رَخَّصَ، تَخْفِيضاً / خَفَّضَ، اِنْقِصاصاً / اِنْقَصَّ، إضْعافاً / أَضْعَفَ، حَسْماً / حَسَمَ ـِ، خَصْماً / خَصَمَ ـِ، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ القولَ أو الذَّنْبَ.

**تخفیف قیمتها** /t.-e-qimathā/ تَخْفِيْضُ الأَثْمانِ.

**تخفیف گرفتن** */t.-gereften/* طَلَبُ خَفضِ الثَّمَن.

**تخفیف مجازات** */t.-e-mojäzät/* (حقـ) تَخفِيفُ العُقُوبَةِ.

**تخفیف یافتن** */t.-yäftan/* ← کاهش یافتن.

**تخلص** */taxallos/* ← رهایی.

**تخلص کردن** */t.-kardan/* تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ.

**تخلف** */taxallof/* التَّخَلُّف، التَّقصِير، المُخالَفَة، الكَسْر.

**تخلف از قانون** */t.-az-qänun/* مُخالَفَةُ القانُونِ، خَرقُ القانونِ.

**تخلف رانندگی** */t.-e-ränandegi/* مُخالَفَةُ نِظامِ السَّيْرِ.

**تخلف کردن** */t.-kardan/* تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ، مُخالَفَةً / خالَفَ، تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، كَسْراً / كَسَرَ ـِ ونَقْضاً / نَقَضَ ـُ العَهْدَ أو الأمْرَ، خَرْعاً / خَرَعَ ـَ عن صَحْبِه.

**تخلیص** */taxlis/* (شیمـ) الفَصْلُ بالصَّهْرِ.

**تخلیه** */taxliye/* إخْلاء، التَّفْرِيغ، الإفْراغ، النَّزْف، الإنْزال، التَّنْزِيل، النُّضُوب، النَّهْك، الإنْتِهاك، الإسْتِنْفاد ← تهی سازی.

**تخلیهٔ اماکن** */t.-ye-amäken/* إخْلاءُ الأماكِن.

**تخلیهٔ انباره** */t.-ye-anbäre/* تَفْرِيغُ المِرْكَمْ.

**تخلیهٔ برقی** */t.-ye-barqi/* التَّفْرِيغ.

**تخلیهٔ تاجی** */t.-ye-täji/* التَّفْرِيغُ التّاجِيّ أو الإكْلِيلِيُّ.

**تخلیهٔ جاروبی** */t.-ye-järubi/* التَّفْرِيغُ الفُرْجُونِيّ.

**تخلیهٔ سرزمینهای اشغالی** */t.-ye-sarzaminhä-ye-ešqäli/* الجَلاء.

**تخلیه شدن** */t.-šodan/* ۱. تَفَرُّغاً / تَفَرَّغَ، تَجَرُّداً / تَجَرَّدَ، فَراغاً و فُرُوغاً / فَرِغَ ـَ مج، إفْراغاً / أُفْرِغَ مج. ۲. [از باد] تَنْفِيساً / نَفَّسَ ← خالی شدن.

**تخلیه کردن** */t.-kardan/* تَجْرِيداً / جَرَّدَ، تَفْرِيغاً / فَرَّغَ، فَرْغاً / فَرَغَ ـُ عليه، إفْراغاً / أفْرَغَ، إخْلاءً / أخْلَى، تَخْلِيَةً / خَلَّى.

**تخم** */toxm/* ۱. البَيْضَة، البُيَيْضَة، البُوَيْضَة، البَيْض. ۲. (گیا) البَذْر، البَذْرَة، الحَبَّة، البِزْر، الزَّرِيعَة.

**تخم افشاندن** */t.-afšändan/* ← بذر افشاندن.

**تخم افشانی** */t.-afšäni/* ← بذرافشانی.

**تخماق** */toxmäq/* المِرْدَس، المِيطَدة، المِنْداة، المِيْجَنَة.

**تخم بادیان** */t.-e-bädiyän/* (گیا) الحَبَّةُ الحُلْوَة.

**تخم بالنگو** */t.-e-balangu/* (گیا) حَبُّ البَقْلَةِ الأُتْرُجِيَّةِ.

**تخم بر** */t.-bar/* ناقِلَةُ البُيَيْضات.

**تخم‌پاشی** */t.-päši/* ← بذر افشانی.

**تخم‌پاشی کردن** */t.-p.-kardan/* ← بذر افشانی کردن.

**تخم پنج انگشت** */t.-e-panj-angošt/* (گیا) حَبُّ الفَقْدِ.

**تخم‌چشم** */t.-e-cašm/* شَحْمَةُ العَيْنِ ← مردمک.

**تخمدار** */t.-där/* الشّايِخ، الكايِس.

**تخمدان** */t.-dän/* مَبِيضُ الأُنْثَى، المَحْفَظَة، الكِيس، الحَوْصَلَة، لَوْزُ القُطْن، المَنْسَل، السِّنْف.

**تخم دوزرده** */t.-e-do-zarde/* البَيْضَةُ ذاتُ الصَّفارَيْن.

**تخمراهه** */t.-rähe/* (گیا) قَناةُ البُيَيْضاتِ.

**تخم ریزی** */t.-rizi/* البَيْض، وَضْعُ السَّمَكَةِ البَيْضَ.

**تخم شپش و کیک** */t.-e-šepeš-va-keyk/* (جانـ) الصِّيبان، الصُّئْبان.

**تخم شربتی** */t.-e-šarbati/* (گیا) حَبُّ الرَّيْحانِ.

**تخم‌فروش** */t.-foruš/* البَزّار.

**تخمک** */t.-ak/* البُيَيْضَة ← اوول.

**تخمکاری** */t.-käri/* ← بذر افشانی.

**تخم‌کشی** */t.-keši/* إسْتِيْلاد.

**تخم‌کن** */t.-kon/* ← تخم‌گذار.

**تخم‌گذار** */t.-gozär/* البَيُوض، البائِض.

**تخم‌گذاری** */t.-g.-i/* البَيْض، وَضْعُ البَيْضِ.

**تخم‌گشنیز** */t.-e-gešniz/* (گیا) الجُلْجُلان.

**تخم‌مرغ** */t.-e-morq/* البَيْض، البَيْضَة، الكَيْلَة.

**تخم‌مرغ آب‌پز** */t-e-m.-e-äbpaz/* بَيْضٌ مَسْلُوق، البَيْضُ الجامِد.

**تخم مرغ عسلی** */t.-e-m.-e-asali/* البَيْضُ البِرِشْت أو نِيْمْبِرِشْت.

**تخم مرغ فروش** */t.-e-m.-foruš/* البَيّاض.

**تخم‌مرغ نیمرو** */t.-e-m.-e-nimru/* بَيْضٌ مَقْلِيّ.

**تخم‌مرغی** */t.-e-m.-i/* البَيْضِيّ.

**تخمه** */toxme/* البُذَيْرَة، السُّلالَة، العِرْق.

**تخمه** */toxame/* التُّخَمَة، التُّخْمَة، البَشَم، الزَّانَة، دِسْپِپْسِیا.

**تخمه‌شدن** */t.-šodan/* تَخْماً / تَخِمَ ـَ، إتِّخاماً / إتَّخَمَ، بَشَماً / بَشِمَ ـَ من الطَّعام، إبْشاماً / أبْشَمَ، تَنَخاً / تَنِخَ ـَ

زَهَماً / زَهِمَ ـَ. نَطَفاً / نَطِفَ ـَ.
**تخمه کردن** /t.-kardan/ إتّخاماً / أتْخَمَ هـ الطَّعامُ، إبْشاماً / أبْشَمَ هـ.
**تخمی** /toxmi/ الشّايِخ ← تخمدار.
**تخمیر** /taxmir/ ۱. الإخْتِمار، التَّخَمُّر، التَّخْمِير. ۲. (شیمـ) الإخْتِمار.
**تخمیر الکلی** /t.-e-alkoli/ التَّخَمُّر.
**تخمیر شدن** /t.-šodan/ إخْتِماراً / إخْتَمَرَ الشَّيءُ.
**تخمیرشناسی** /t.-šenäsi/ عِلْمُ الخَمائِر، الزِّيْمُولُوجِيا.
**تخمیر کردن** /t.-kardan/ خَمْراً / خَمَرَ ـُ تَخْمِيراً / خَمَّرَ.
**تخمیر نوشابه‌ها** /t.-e-nušäbehä/ تَخْمِيْرُ الخُمُور.
**تخمیری** /t.-i/ التَّخْمِيري، الاخْتِماري.
**تخمین** /taxmin/ التَّخْمِيْن، الظَّنّ، المُقايَسَة، التَّقْدِيْر ← برآورد ۱، حدس.
**تخمین زدن** /t.-zadan/ تَخْمِيْناً / خَمَّنَ.
**تخمینی** /t.-i/ التَّقْدِيْري.
**تخیل** /taxayyol/ ۱. التَّخَيُّل. ۲. المُخَيِّلَة، الخَيَالِيَّة، قُوَّةُ التَّخَيُّل.
**تخیل کردن** /t.-kardan/ تَخْيِيْلاً / خُيِّلَ إليه وله، تَخَيُّلاً / تَخَيَّلَ.
**تدابیر** /tadäbir/ (نظ) إجْراءات.
**تدابیر جنگی** /t.-e-jangi/ (نظ) تَنْظِيْمُ المُحارِبِيْن.
**تداخل** /tadäxol/ ۱. التَّداخُل. ۲. (رضـ. فز) التَّداخُل.
**تداخل امواج** /t.-e-amväj/ (فز) التَّداخُل.
**تداخل سنج** /t.-sanj/ المِدْخال، مِقياسُ التَّداخُل.
**تدارک** /tadärok/ الإعْداد، التَّأهُّب، التَّوْفِير، التَّوْضِيْب.
**تدارکات** /t.-ät/ (نظ) إمْداد، تَمْوِيْن، الذَّخِيْرَة، التَّرْتِيْبات، الإعْدادات.
**تدارک دیدن** /t.-didan/ تَزَوُّداً / تَزَوَّدَ، إعْداداً / أعَدَّ، تَوْفِيْراً / وَفَّرَ، تَعْبِئَةً / عَبَّأَ، حَشْداً / حَشَدَ ـِ تَدْبِيْراً / دَبَّرَ.
**تداعی** /tadä'i/ التَّداعِي.
**تداعی افکار** /t.-ye-afkär/ تَداعِي الأفْكارِ ← همخوانی اندیشه‌ها.
**تداعی معانی** /t.-ye-ma'ani/ تَداعِي المَعانِي أو الخواطِرِ أو الأفْكار.
**تدافعی** /tadäfo'i/ الدِّفاعِيّ.
**تدانسان** /tedänsän/ حَفْلَةُ شايٍ راقِصَة.
**تدبیر** /tadbir/ التَّدْبِيْر، التَّصَرُّف، الرَّأي، الرَّوِيَّة، التَّرَوِّي، الدُّبُور.
**تدبیر کردن** /t.-kardan/ تَقْدِيْراً / قَدَّرَ وقَدْراً / قَدَرَ ـِ الأمْرَ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ الأمْرَ.
**تدبیر منزل** /t.-e-manzel/ تَدْبِيْرُ المَنْزِل.
**تدریج** /tadrij/ ۱. التَّدْرِيْج، الإسْتِدْراج. ۲. التَّدَرُّج.
**تدریجاً** /t.-an/ تَدْرِيْجِيّاً، شيئاً فَشَيْئاً.
**تدریجی** /t.-i/ التَّدْرِيْجِيّ، التَّدَرُّجِيّ، شَيْئاً فَشَيْئاً.
**تدریس** /tadris/ ← درس دادن.
**تدریس مکاتبه‌یی** /t.-e-mokätebe-yi/ تَدْرِيْس بالمُراسَلَةِ، تَعْلِيْمٌ بالمُراسَلَةِ.
**تدفین** /tadfin/ الدَّفْن، القَبْر.
**تدوین** /tadvin/ التَّدْوِيْن.
**تدوین کردن** /t.-kardan/ تَدْوِيْناً / دَوَّنَ الدِّيْوانَ.
**تذرو** /tazarv/ (جانـ) التُّدْرُج ← قرقاول.
**تذکر** /tazakkor/ الإعْلام، الإخْطار ← آگاهی، یادآوری.
**تذکر دادن** /t.-dädan/ إخْطاراً / أخْطَرَ، إعْلاماً / أعْلَمَ.
**تذهیب** /tazhib/ التَّذْهِيْب.
**تذهیب کردن** /t.-kardan/ تَذْهِيْباً / ذَهَّبَ.
**تر** /tar/ ۱. المُنَدَّى، النَّدِيّ، النَّدْيان، المُبْتَلّ، المُبَلَّل، المَبْلُول، الرَّطْب، النَّدِي، اللَّثِيّ. ۲. الغَضّ، الغَضِيْض، الطَّرِيء ← تازه.
**ترابری** /tarābari/ (نظ) تَمْوِيْنُ النَّقْل، النَّقْل.
**تراپوتیک** /teräpotik/ عِلْمُ المُداواة، فَنُّ الشِّفاء ← درمان‌شناسی.
**تراپیان** /teräpiän/ اللَّاتَرابِيُّون.
**تراپیستها** /teräpisthä/ ← تراپیان.
**تراتولوژی** /terätoloži/ عِلْمُ التَّعاجِيْب ← اعجوبه‌شناسی.
**تراخم** /taräxom/ (پز) الرَّمَدُ الحُبَيْبِيّ، التَّراخُوما، الحَثَر.
**تراز** /taräz/ ۱. الرَّصِيْد، المِيْزان، المُسْتَوَى. ۲. المُتَعادِل، المُتَساوِي، المَوْزُوْن، المُتَوازِن.
**تراز آب** /t.-e-äb/ الشّاقُول، مِيْزانُ الماءِ.

**تراز الکلی** /t.-e-alkoli/ مِیزانُ الماء.

**تراز انرژی** /t.-e-enerži/ مُسْتَوَی الطّاقَةِ.

**تراز بنا** /t.-e-bannä/ زِیْجُ البَنّاءِ، التُّرُّ، زِیْقُ البَنّاءِ.

**ترازدار** /t.-där/ المُسَوِّي، المُقَوِّم.

**تراز شده** /t.-šode/ السَّهْل، المُمَهَّد.

**تراز کردن** /t.-kardan/ تَقْوِیْماً / قَوَّمَ الشَّيءَ.

**تراز گیر** /t.-gir/ ← ترازدار.

**تراز گیری** /t.-g.-i/ قِیاسُ الإرْتِفاع ← ارتفاع سنجی.

**ترازمند** /t.-mand/ المُوازِن.

**ترازنامه** /t.-name/ الغِلاق، غِلاقَةُ الحِسابِ، المِیْزانِیَّة، المِیْزان، المُوازَنَة، البَرْنامَج، البارِنامَج.

**ترازنامهٔ برآوردی** /t.-n.-ye-bar-ävordi/ المُقایَسَة.

**ترازنامهٔ تخمینی** /t.-n.-ye-taxmini/ المُقایَسَة.

**ترازنامهٔ سالیانه** /t.-n.-ye-säliyäne/ المِیْزانِیَّةُ السَّنَوِیَّة.

**ترازو** /taräzu/ المِیْزان، القِسْط، القِسْطاس، القَذّاف.

**ترازودار** /t.-där/ الوَازِن، القَبّانِيّ.

**ترازوی پیچشی** /t.-ye-piceši/ مِیزانٌ اِلْتِوائيّ.

**ترازوی سکودار** /t.-ye-sakku-där/ المِیْزانُ الطَّبْلِیَّة.

**ترازوی فرنگی** /t.-ye-farängi/ مِیزانٌ رُوْبِرْڤال (اِفْرَنْکِيّ).

**ترازوی کهسنج** /t.-ye-kehsanj/ مِیزانُ الدِّقَّة.

**ترازهوایی** /taräz-e-haväyi/ ← تراز بنّاء.

**ترازی** /t.-i/ ← افقی.

**ترازیاب** /t.-yäb/ المِعْمَد.

**ترازیابی** /t.-y.-i/ التَّفْدِیْن.

**تراژدی** /teräžedi/ المَأْساة، تِراجِیْدِیَّة، الرِّوایَةُ المُحْزِنَة.

**تراس** /teräs/ السَّطْح.

**تراست** /teräst/ الشَّرِکاتُ المُجَمَّعَة.

**تراست نفت** /t.-e-naft/ شَرِکاتُ النَّفط المُجَمَّعة، تُرُوست النَّفْط.

**تراش** /taräš/ النَّحْت، النُّحاتَة، الشَّطْب.

**تراش دادن** /t.-dädan/ خَرْطاً / خَرَطَ ـُ، خَرْبَشَةً / خَرْبَش، قَطّاً / قَطَّ ـُ تَقْطِیْطاً / قَطَّطَ، اِقْتِطاطاً، اِقْتَطَّ ← تراشیدن.

**تراشکار** /t.-kär/ الخَرّاط، النَّحّاط.

**تراشکاری** /t.-k.-i/ الخَرْط، الخِراطَة، النِّحاطَة.

**تراشه** /t.-e/ النُّحاتَة، النُّجارَة، الخُراطَة، الخُراشَة، البُرْوَة، البُرایَة، البُراء، الحُتات، الدُّقاق، الدُّقاقَة، السُّحایَة، القُلامَة، الجُذاذَة، الجُرادَة، مُساحَةُ الخَشَبِ، سُقاطَةُ المِسْحَج، الشُّطفَة.

**تراشیدگی** /t.-idegi/ ۱. کَشْط، حَکّ، حَتّ. ۲. المَحْو، اِنْمِحاء.

**تراشیدن** /t.-idan/ ۱. بَرْیاً / بَرَی ـِ وابْتِراءً / اِبْتَرَی القَلَمَ، خَرْطاً / خَرَطَ ـِ نَحْتاً / نَحَتَ ـِ اِنْتِحاتاً / اِنْتَحَتَ، نَجْراً / نَجَرَ ـُ جَرْفاً / جَرَفَ ـُ تَجْرِیْفاً / جَرَّفَ، اِجْتِرافاً / اِجْتَرَفَ، جَحْفاً / جَحَفَ ـَ تَجَرُّفاً / تَجَرَّفَ، حَتّاً / حَتَّ ـُ حَذْلَمَةً و حِذْلاماً / حَذْلَمَ، حَشْراً / حَشَرَ ـُ حَضْرَمَةً / حَضْرَمَ، حَکّاً / حَکَّ ـُ تَرْوِیْساً / رَوَّسَ، اِزْدِمالاً / اِزْدَمَلَ، تَزَیُّناً / تَزَیَّنَ، سَحْواً / سَحَا ـُ شَذْباً / شَذَبَ ـِ تَشْذِیْباً / شَذَّبَ، ضَأْیاً / ضَأَی ـَ ضَمْراً / ضَمَرَ و ضَمَرَ ـُ عَزْکاً / عَزَکَ ـُ قُحافاً / قَحَفَ ـَ قَرْطَمَةً / قَرْطَمَ، تَقْطِیْطاً / قَطَّطَ، قَطّاً / قَطَّ ـُ اِقْتِطاطاً / اِقْتَطَّ، اِنْتِحاضاً / اِنْتَحَضَ، نَحْفاً / نَحَفَ ـَ العودَ، نَسْراً / نَسَرَ ـِ الشَّيءَ، وَمْساً / وَمَسَ یَمِسُ الشَّيءَ بالشَّيءِ. ۲. حَلْقاً / حَلَقَ ـِ رأسَهُ، سَحْواً / سَحا ـُ الشَّعْرَ، تبریْصاً / بَرَّصَ، بَشْراً / بَشَرَ ـُ جَبَشاً / جَبَشَ ـِ جَلْطاً / جَلَطَ ـِ جَلْقاً / جَلَقَ ـِ جَلْمَحَةً / جَلْمَحَ، جَلْمَطَةً / جَلْمَطَ، جَمْشاً / جَمَشَ ـِ الرَّأسَ، حَلْتاً / حَلَتَ ـِ حَمْراً / حَمَرَ ـُ زَلْقاً / زَلَقَ ـِ تَزْلِیْقاً / زَلَّقَ، سَبْتاً / سَبَتَ ـُ سَبْداً / سَبَدَ ـُ تَسْبِیْداً / سَبَّدَ، سَحْتاً / سَحَتَ ـَ سَحْقاً / سَحَقَ ـَ سَلْتاً / سَلَتَ ـُ تَسْمِیْداً / سَمَّدَ الشَّعْرَ، صَلْمَعَةً / صَلْمَعَ، تَقْرِیْعاً / قَرَّعَ، مَلْطاً / مَلَطَ ـَ مَوْساً / ماسَ ـُ و إِیْساءً / أَوْسَی الرَّأْسَ. ۳. مَحْواً / مَحَا یَمْحُو ویَمْحَی وتَمْحِیَةً / مَحَّی ومَحْقاً / مَحَقَ ـَ الکِتابَةَ ← پاک کردن.

**تراشیده** /taräšide/ ۱. النَّحِیْت، المَنْحُوت، البَرِيّ، الحَکِیک. ۲. [سر] الحَلِیْق.

**تراشیده شدن** /t.-šodan/ اِنْتِحاتاً / اِنْتَحَتَ الشَّيءُ.

**تراطلسی** /taräatlasi/ عابِرُ الأَطْلَسِيّ، مُمْتَدٌّ عَبْرَ الأَطْلَسِيّ، واقِعٌ وراءَ الأَطْلَسِيّ.

**ترابری** /taräbari/ ← حمل و نقل.

**ترافیک** /teräfik/ حَرَکَةُ المُرُور، سَیْرُ السَّیّاراتِ.

**تراق** /taräq/ تَفَقُّع.

**تراقارەیی** /taräqäreyi/ مُمْتَدٌّ عَبْرَ قارَّةٍ.

**تراک** /taräk/ تَفْجِيرٌ، اِنْفِجارٌ.

**تراکاف** /taräkäf/ مُذَيْلِز.

**تراکافت** /t.-t/ الدِّيْلَزَة، المَيْزُ الغِشائِيّ.

**تراکت** /teräkt/ كُراسَةٌ [دِعايَةٍ سياسيّةٍ أو دينيّةٍ].

**تراکتور** /teräktor/ السّاحِبَة، المِحْراثُ البُخارِيّ، جَرّار، جَرّارَة.

**تراکم** /taräkom/ التَّراكُم، تَكْدِيس، تَكَدُّس، تَزايُد، زَحْمَة، زَحْم، الثَّخَن، الثَّخانَة، الثُّخُونَة.

**تراکم جمعیت** /t.-e-jam'iyyat/ كِثافَةُ السُّكّانِ.

**تراکم خون** /t.-e-xun/ فَرْطُ الدَّمِ، اِحْتِقان.

**تراکم عبور و مرور** /t.-e-obur-o-morur/ (نظ) كِثافَةُ السّابِلَةِ.

**تراکم یافتن** /t.-yäftan/ تَراكُماً / تَراكَمَ، تَكَدُّساً / تَكَدَّس، تَزايُداً / تَزايَدَ.

**تراکم یون هیدروژن** /t.-e-yon-e-hidrožen/ تَرَكُّزُ أيُونِ الهِيدرُوجِين.

**تراکه** /taräke/ المُفَجِّر.

**تراکیدن** /taräkidan/ تَفْجِيرٌ أو تَفَجُّرٌ بِعُنْفٍ مُفاجِئ.

**تراگذر** /tarä-gozar/ (فز) مُحَوِّلُ الطّاقَةِ.

**ترام** /teräm/ ۱. ← پود. ۲. شاشَةُ الحَفْر ← شیشه و گراور.

**تراموا** /terämvä/ الجُمّاز، تِرامْواي، الحافِلَةُ الكَهْرَبائِيّة، القاطِرَةُ الكَهْرَبائِيّة.

**ترانزیت** /teränzit/ المُرُور، بَيانُ المُرُور ← اجازهٔ عبور.

**ترانزیستور** /teränzistor/ تِرانْزِسْتُور.

**ترانساندانتالیسم** /teränsändäntälism/ (فلـ) الفَلْسَفَةُ المُتَعالِيَةُ.

**ترانسپورت** /teränsport/ ۱. نَقْل و تَنْقِيل. ۲. ناقِلَة ← حمل و نقل.

**ترانسفورماتور** /teränsformätor/ المُحَوِّل ← مبدّل

**ترانسفورمیست** /teränsformist/ التَّحَوُّلِيّ.

**ترانسفورمیسم** /teränsformism/ التَّحَوُّلِيَّة، مَذْهَبُ التَّحَوُّلِ.

**ترانه** /taräne/ ۱. الأُغْنِيّة، النَّشِيد، النَّشِيدَة، الأُنْشُودَة، التَّرْنِيمَة، الأُهْزُوجَة. ۲. (بد) ← رباعی.

**ترانه‌خوان** /t.-xän/ زَجِل، زاجِل، مُغَنِّي، مُنْشِد.

**ترانه خواندن** /t.-xändan/ تَغْنِيَةٌ / غَنّى، تَرْنِيماً / رَنَّمَ، تَرَنُّماً / تَرَنَّمَ، تَطْرِيباً / طَرَّبَ.

**ترانه‌خوانی** /t.-xäni/ غِناء، تَرْنِيم.

**ترانه‌ساز** /t.-säz/ الزَّجّال.

**ترانهٔ محلی** /t.-ye-mahalli/ أُغْنِيَّةٌ شَعْبِيَّةٌ.

**ترانهٔ عامیانه** /t.-ye-ämiyäne/ نَشِيدٌ شَعْبِيّ.

**تراوا** /tarävä/ مُنْفِذ، نَفِيذ.

**تراورتن** /teräverten/ التَّرافِرْتِين [حَجَرٌ جِيرِيّ].

**تراورز** /teräverz/ ← تراورس.

**تراورس** /terävers/ لِجاف، القَصَعَة، الغَلَنْكَة ← حمّال خط‌آهن.

**تراوش** /tarävoš/ ← ترشّح.

**تراوش خارجی** /t.-e-xäreji/ النَّضْح، الاِمْتِصاصُ الخارِجِيّ.

**تراوش کردن** /t.-kardan/ ← ترشّح کردن.

**تراوشی** /t.-i/ التَّناضُحِيّ، الاِرْتِشاحِيّ.

**تراولرزچک** /terävelerz-cek/ شِيْكُ السّائِحِ، الشِّيْكُ السِّياحِيّ ← چک مسافرتی.

**تراویح** /tarävih/ [نماز] التَّراوِيح.

**تراویدن** /tarävidan/ ← ترشّح کردن.

**ترب** /torb/ (گیا) الفُجْل.

**ترب اسبی** /t.-e-asbi/ (گیا) الهَيْضَمان.

**تربانتین** /terbäntin/ (گیا) تِرْبَنْتِين، صَمْغُ البُطْم، الحُضُض.

**تربچه** /torobce/ (گیا) الفُجْل، فِجل، فُجَيْل.

**تربچهٔ شرقی** /t.-ye-šarqi/ (گیا) الحارّة.

**ترید** /torbod/ (گیا) التُّرْبُد.

**ترب دشتی** /t.-e-dašti/ (گیا)الهَيْضَمان.

**ترب سیاه** /t.-e-siyäh/ (گیا) فُجْلٌ حارّ، فُجْلٌ أسْوَد.

**ترب فروش** /t.-foruš/ الفَجّال.

**ترب کوهی** /t.-e-kuhi/ فُجْلُ الخَيْل.

**تربیت** /tarbiyat/ التَّرْبِيَة، الأَدَب، التَّأَدُّب، الحِضانَة، التَّعْلِيم، التَّهْذِيب، التَّثْقِيب، اللُّطف، اللَّطافَة.

**تربیت اجتماعی** /t.-e-ejtemä'i/ التَّرْبِيَةُ الاِجْتِماعِيَّة.

**تربیت بدنی** /t.-e-badani/ التَّرْبِيَةُ البَدَنِيَّة.

**تربیت حرفه‌یی** /t.-e-herfeyi/ تَرْبِيَةٌ مَهَنِيَّة.

**تربیت دینی** /t.-e-dini/ تَرْبِيَةٌ دِينِيَّةٌ.

**تربیت زیبایی اندام** /t.-e-zibäyi-ye-andäm/ تَرْبِيَةٌ جَمالِيَّةٌ.

**تربیت شدن** /t.-šodan/ تَرَبِّياً / تَرَبّى، تَهَذُّباً / تَهَذَّبَ، تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ.

**تربیت شده** /t.-šode/ المُهَذَّب، المُتَهَذِّب، المُثَقَّف، المُؤَدَّب، الذَّوق.

**تربیت کردن** /t.-kardan/ تَرْبِيَةً / رَبّى، أَدَباً / أَدَبَ بِـ تَأْدِيباً / أَدَّبَ، تَثْقِيفاً / ثَقَّفَ.

**تربیت کننده** /t.-konande/ المُؤَدِّب.

**تربیت کودکان** /t.-e-kudakän/ تَرْبِيَةُ الأَوْلادِ.

**تربیتی** /tarbiyati/ تَرْبَوِيّ، التَّأْدِيبِيّ، التَّهْذِيبِيّ.

**تربیت یافته** /t.-yäfte/ ← تربیت شده.

**تربیع دایره** /tarbi'-e-däyere/ تَرْبِيعُ الدّائِرَةِ.

**تربیم** /terbiyom/ ← (شیمـ) تربیوم.

**تربیوم** /terbiyom/ (شیمـ) تِرْبِيُوم.

**ترپانوزوماها** /terpänozomähä/ (جانـ) المِثْقَبِيّات.

**ترپی** /torpi/ ← سفره ماهی.

**ترپیاز** /tarpiyäz/ كُرّاثُ أَبُو شُوشَة، قُفْلُوط ← موسیر.

**ترپیل** /torpil/ ← ۱. اژدر. ۲. (جانـ) ← اژدر ماهی.

**ترپیلور** /t.-or/ ← اژدر افکن.

**ترتریک** /tartrik/ (شیمـ) ← اسید ترتریک.

**ترتیب** /tartib/ ۱. التَّرْتِيب، النَّظْم، التَّنْظِيم، النِّظام، الإِنْتِظام، التَّصَرُّف، النَّسَق، النَّسْق، التَّنْسِيق، التَّوْضِيب، التَّدْبِير. ۲. (رضـ) التَّبْدِلَة.

**ترتیب اعشاری** /t.-e-a'šäri/ (رضـ) النِّظامُ العَشْرِيّ.

**ترتیب الفبایی** /t.-e-alefbäyi/ تَصْنِيفٌ أَبْجَدِيّ، حَسَبُ التَّرْتِيبِ الأَبْجَدِيّ.

**ترتیب دادن** /t.-dädan/ تَرْتِيباً / رَتَّبَ، تَنْظِيماً / نَظَّمَ، تَنْسِيقاً / نَسَّقَ، تَصْنِيفاً / صَنَّفَ، نَظْماً ونِظاماً / نَظَمَ ـ.

**ترتیب دهنده** /t.-dahande/ المُنَظِّم، النّاظِم.

**ترتیب یافتن** /t.-yäftan/ إِنْتِظاماً / إِنْتَظَمَ، تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ، إِنْتِساقاً / إِنْتَسَقَ ت الأشياءُ.

**ترتیبی** /t.-i/ التَّرْتِيبِيّ.

**ترتیزک** /tartizak/ (گیا) أَبُو خَنْجَر، الخَرْدَلُ البَلَدِيّ.

**ترتیزک آبی** /t.-e-äbi/ (گیا) أَبُوخَنْجَر.

**ترتیل** /tartil/ التَّرْتِيل.

**ترجمه** /tarjeme/ النَّقْل، التَّرْجَمَة.

**ترجمهٔ آزاد** /t.-ye-äzäd/ التَّرْجَمَةُ الحُرَّة، التَّرْجَمَةُ التَّفْسِيرِيَّة.

**ترجمهٔ تحت اللفظی** /t.-ye-taht-ol-lafzi/ التَّرْجَمَةُ بالحَرْفِ، التَّرْجَمَةُ الحَرْفِيَّةُ.

**ترجمه کردن** /t.-kardan/ تَرْجَمَةً / تَرْجَمَ، نَقْلاً / نَقَلَ ـ الكتابَ إلى لغة كذا.

**ترجیح** /tarjih/ التَّرْجِيح، التَّفْضِيل، الإيثار ← برتری.

**ترجیح دادن** /t.-dädan/ تَرْجِيحاً / رَجَّحَ وإِيْثاراً / آثَرَ و تَخْيِيراً / خَيَّرَ و تَفْضِيلاً / فَضَّلَ عليه، تَفْوِيقاً / فَوَّقَ، رُغْباً ورَغْباً / رَغِبَ ـَ به عن غيره.

**ترجیع** /tarji'/ [علم النفس] الرَّجْعَة.

**ترجیع بند** /t.-band/ (بد) نوعٌ من الشِّعرِ الفارسيِّ يَنْظِمُه الشّاعِرُ بحيثُ يكون عبارةً عـن عدّةِ أبياتٍ من بحـرٍ واحدٍ وقـافيةٍ واحـدةٍ ثُمّ أبيـاتٍ أخرى مـن نفسِ البحـرِ بقافيـةٍ مخـالفةٍ ويَفْصِـلُ هذا القِطَـعَ أبيـاتٌ متَّحدةُ الـوزنِ دونَ القافيةِ.

**ترحم** /tarahhom/ ۱. ← بخشیدن، بخشش، رحم کردن. ۲. ← مهربانی.

**ترحم کردن** /t.-kardan/ ۱. ← بخشیدن، رحم کردن. ۲. ← مهربانی کردن.

**ترخون** /tarxun/ (گیا) الطَّرْخُون، حشِيشَةُ التِّنِّين.

**ترخیص کالا** /tarxis-e-kälä/ تَخْلِيصُ السِّلَع، تَخْلِيصُ البَضاعَة.

**ترخیص کردن** /t.-kardan/ تَخْلِيصاً / خَلَّصَ و سَحْباً / سَحَبَ ـَ من المُسْتَوْدَع.

**ترخیم** /tarxim/ التَّرْخِيم.

**ترد** /tord/ اللَّيِّن، الطَّرِيّ، الهَشّ، الهَشّاش، الهَشِيش، القَصِف، القَصِيف.

**تردد** /taraddod/ ۱. ← آمد وشد، آمدو شد کردن. ۲. ← دودلی.

**تردد کردن** /t.-kardan/ ۱. ← دودلی کردن. ۲. ← آمد و شد کردن.

**تردست** /tardast/ ۱. المُشَعْوِذ. ۲. النَّشِيط، التَّرْشِيق ← چالاک.

**ترددستی** /tardasti/ الشَّعْوَذَة، السِّحر، السِّيْمِيا، السِّيْمِياء، الألعابُ السِّحريّة، الهُزَيْلَى.

**ترددستی کردن** /t.-kardan/ شَعْوَذَةً / شَعْوَذَ، مُراوَغَةً / راوَغَ، مُوارَبَة / وارَبَ، تَحايُلاً / تَحايَلَ.

**تردی** /tordi/ النُّعُومَة، الغَيْد، الغَضاضَة، الغُضُوضَة.

**تردید** /tardid/ ← شک ، دودلی.

**تردید کردن** /t.-kardan/ ← شک کردن، دودلی کردن.

**ترس** /tars/ الخَوف، الجُبْن، الجَبانَة، الرُّعْب، وَحْشَة، الخِشْي، الخَشْيَة، البَأْس، الهَيْبَة، المَهابَة، الرَّهْبَة، الرُّهْبَى، الرُّهْباء، الرَّهَبُوت، الرَّهَبُوتَى، الحَذَر، الاِهْتِمام، الرَّوْع، الرَّوْعَة، الفَزَع، المَفْزَع، البَذَع، البَرَق، البَرْقَة، بَلْبال، الهاجِس، الحِذْر، المَحْذُورَة، الحَفْل، الذُّعْر، الذَّعَر، الرَّقْبَة، الرَّيْع، الزُّؤُد، الزِّلْزال، الصَّائِحَة، الفَرَق، الفَظاعَة، القَدَع، القَلَق، الكَأْكاء، الكَصِيص، اللّام، اللّامَة، اللَّوْم، المُلْحَة، النَّبَجان، النَّبِيْر، النَّجْدَة، النَّذارَة، التَّوَجُّس، الوَجْس، الوَجَل، الوَشَل، الوَهْرَة، الوَهَل، الوَهْلَة، الهَواجِس، الهَيْزَعَة، الهَلَع، الهَلَل، الهَمّ، الهَوْل.

**ترس آور** /t.-ävar/ ← ترسناک.

**ترسا** /t.-ä/ الرّاهِب، الصَّلِيبِيّ، الأَبِيْل، الرَّبِيْط، الجُلاذِيّ، [نث] الرّاهِبَة.

**ترساز** /tarsäz/ المُسَطَّح، المُمَلَّس.

**ترسا شدن** /tarsä-šodan/ تَنَصُّراً / تَنَصَّرَ.

**ترسان** /tarsän/ الفَزِع، الفَزْعان، المُفْزَع، الوَجِل، المُمْتَقِع.

**ترساندن** /tarsändan/ ← ترسانیدن.

**ترساننده** /tarsänande/ الهائِل، الرَّعّابَة، الفَزّاعَة، النَّذِير، المُنذِر، الرِّيّابُ من الأمور.

**ترسانیدن** /tarsänidan/ تَخْوِيفاً / خَوَّفَ، إخافَةً / أخافَ، هَوْلاً / هالَ ـُ، تَهْوِيْلاً / هَوَّلَ، تَخْشِيَةً / خَشَّى، تَهْدِيداً / هَدَّد، تَهَدُّداً / تَهَدَّدَ، تَهْيِيباً / هَيَّبَ عليه، تَهَيُّباً / تَهَيَّبَ هـ، رَهْبَةً و رُهباً و رُهْباناً و رَهَباناً / رَهِبَ ـَ هـ، تَرَهُّباً / تَرَهَّبَ، إرهاباً / أرْهَبَ، تَرْهِيباً / رَهَّبَ، اِسْتِرْهاباً / اِسْتَرْهَبَ، رَعْباً / رَعَبَ ـَ، إرْعاباً / أرْعَبَ، تَرْعِيباً و تَرْعاباً / رَعَّبَ، إنْذاراً و نَذْراً و نَذِيراً و نُذْراً و نُذُراً / أَنْذَرَ هـ الأمْرَ أو به، تَحْذِيراً / حَذَّرَ هـ الأمْرَ و منه، وَعِيْداً / وَعَدَ يَعِدُ، إيْعاداً / أوْعَدَ، تَوَعُّداً / تَوَعَّدَ، تأبِيساً / أَبَّسَ، بَذْعاً / بَذَعَ ـَ، جَأْفاً / جَأَفَ ـَ، تَجْئِيفاً / جَأَّفَ، إجْفالاً / أجْفَلَ، تَجْفِيلاً / جَفَّلَ، حَيْشاً / حاشَ ـِ، تَحَيُّشاً / تَحَيَّشَ، ذَأْباً / ذَأَبَ ـَ، تَذْئِيباً / ذَأَّبَ، إذْآماً / أذْأَمَ، ذَعْراً / ذَعَرَ ـَ، إذْعاراً / أذْعَرَ، ذَمْراً / ذَمَرَ ـُ، تَذَمُّراً / تَذَمَّرَ عليه، تَرَجُّباً / تَرَجَّبَ، رَغْداً و رُغُوداً / رَغَدَ ـُ لي فلانٌ و بَرَق، رَوْعاً و رُؤُوعاً / راعَ ـُ إراعَةً / أراعَ، تَرْوِيعاً / رَوَّعَ، زَأْداً / زَأَدَ ـَ، زَأْماً / زَأَمَ ـَ، زَعْقاً / زَعَقَ ـَ، إزْعاقاً / أزْعَقَ، زَلْزَلَةً و زِلْزالاً / زَلْزَلَ، شَهْماً / شَهَمَ ـَ، صَوْعاً / صاعَ ـُ، ضَوْعاً / ضاعَ ـُ إعْقاراً / أعْقَرَ، غَيْثَرَةً / غَيْثَرَ، فَأْداً / فَأَدَ ـَ الخوفُ فلاناً، إفْراقاً / أفْرَقَ، تَفْرِيقاً و تَفْرِقَةً / فَرَّقَ، فَزّاً / فَزَّ ـُ، إفْزازاً / أفَزَّ، اِسْتِفْزازاً / اِسْتَفَزَّ، إفْزاعاً / أفْزَعَ، فَزْعاً / فَزَعَ ـَ تَفْزِيعاً / فَزَّعَ، إفْظاعاً / أفْظَعَ الأمْرُ فلاناً، إكْعاعاً / أكَعَّ، نُذُوءاً / نَذَأَ ـَ تَنْفِيراً / نَفَّرَ، إنْفاراً / أنْفَرَ، نَوْراً / نارَ ـُ وَأْراً وإرَةً / وَأَرَ يَئِرُ، وَتْراً و تِرَةً / وَتَرَ يَتِرُ فلاناً / إيْجالاً / أوْجَلَ، تَوْصِيْداً / وَصَّدَ، اِسْتِيْقاعاً / اِسْتَوْقَعَ، تَوَقُّماً / تَوَقَّمَ، اِتِّقاءً / اِتَّقَى، تَوْهِيلاً / وَهَّلَ، مُهالاةً / هالَى، هَيْداً و هاداً / هادَ ـِ، تَهْيِيداً / هَيَّدَ، [يكديگر را] تَناذُراً تَناذَرَ القَوْمُ.

**ترستوج** /tarastuj/ (جان) الطَّرَسْتُوج.

**ترستوجیها** /t.-ihä/ (جان) الطَّرَسْتُوجِيّات.

**ترسناک** /tarsnäk/ المَهِيب، المَخُوف، المَهُوب، الهَيُوب، الهائِل، المَهُول، المُخِيف، المُوحِش، الرَّهِيب، المَرْهُوب، المَحْذُور، الخاشِي، الخَشْيان، المُرْعِب، المُعْوِر، الفَرِق، الفَرُوق، الفارُوق، شَدِيدُ الفَزَع، المُفْزِع، الفَظِع، الفَظِيع، المُفْظِع، الوائِر، الواعِر، يُمَزِّقُ القلبَ.

**ترسناکی** /t.-i/ الفَظاعَة، الشُّنْعَة، الشَّناعَة.

**ترسنده** /tarsande/ ← ترسو.

**ترسو** /tarsu/ الخائِف، الخَوّاف، الخُوَيْف، الجَبان، الجَبّان، الجَبِيْن، الجُبَّأ، الجُبّاء، الرَّهِيْب، الأَفَّة، الباجِر، البَرُوق، البُرَك، البارُوک، الجُبَّة، الجِبْس، الجَجِز، الإجْفِيْل، الأجْوَف، المُجَوَّف، الحَذُر، الحَذِر، الحِذْرِيان، الحَيْشان، الخَجُول، الخَرِب، الخِرْبان، الخاف، الذّاعِر، الذُّعُور، الرَّعِيْب، الرُّعْبُوت، التِّرْعابَة، الرِّعْدِيْد، الرِّعْدِيْدَة، الرُّعْشِيْش، التِّرْعِيْد، الرَّعِش، الرَّعْشَن، الرِّعْراع، الرَّعْرَع، الرُّعْرُع، المُرَوَّع، الرُّهْبان، الزِّعِيْق،

الزّامّ، الزّمِع، الـزّمِل، الزُّمَّل، الزُّمَيْل، الـزُّمَيْلَة، الزُّمّال، الزُّمّـالَة، الـزُّوَمَة، الزِّيْنَـب، الزِّئم، المَضـرُوْع، المَصوَع، الضّـريك، ضَعِيـفُ القَلْبِ، المُضـاف، الطِّنْجِيْر، العُـوّار، الفَـريْـخ، الفَـرق، الفَـرُوْق، الفَـرِق، الفَـرُوق، الفـارُوق، الفَرُوْقَة، الفَرُوْقَة، الفرا، الفازِع، الفَزِع، الفُزعان، المُفْزَع، الفَـزّاعَـة، الفَشِـل، الفَيْلَم، القَبّـاع، المُكَـرْدِم، الكَـزم، الكـاعّ، الكَهْكَـاهَـة، الكَهْكَم، الكـاء، الكـاءَة، الكَـيء، الكَيْـأَة، الكَيُـول، اللَّعْـلاع، الـلّاع، النَّـأْنـاء، الأَنْجَـب، المَنْجُوف، المَنْخُـوت، النَّوْذَج، النِّذْل، النَّفُور، النّـاكِل، النّافِه، المُنْهَلِعُ القَلْب، الوابِـط، وَجّاب، الوَجْب، الوَجِل، الـوَرَع، الوَرَع، الـوَقْـواق، الوَكْـواك، الـوَكَـل، الوَكِـل، الوَهْران، الوَهْراه، المَهْبُـوت، الهَبِيْت، الهَجْهاج، الأَهَدّ، الهَداد، الهَـدادَة، الهِرْدَبَـة، الهُوْهَـة، الهَواهِيَـة، الهَوّاء، الهَيُـوب، الهَيّاب، الهـائِب، الهَيَّبـان، الهَيْدان، اليَـراع، اليَراعَة، اليَهْفُوف، [نث] القَرافَة.

**ترسو شدن** /t.-šodan/ بَخْتاً / بُخِتَ مج ـُ الرَّجلُ، زَمَلاً / زَمِلَ ـَ تَكْبِيْلاً / كَيَّل، لَوْعاً و لُوْعاً / لاعَ ـُ لَيَعاناً / لاعَ ـِ، وَبْطاً و وُبُوطاً / وبَطَ يَبِطُ، وُجُوبَةً / وَجُبَ يَوْجُبُ.

**ترسویی** /t.-yi/ الجُبْن، الجَبانَة.

**ترسیدن** /tarsidan/ خَوْفاً و مَخـافَةً و خِيْفَةً / خاف ـَ تَخَوُّفاً / تَخَوَّف، جُبْناً / جَبُنَ ـُ جَبانَةً / جَبُنَ ـُ هَيْباً و هَيْبَةً و مَهابَةً / هابَ ـَ اِهْتِياباً / اِهْتَابَ، تَهَيُّباً / تَهَيَّبَ، خَشْياً / خَشِيَ ـَ تَخَشِّياً / تَخَشَّى، رَهْبَةً و رُهْباً و رُهْباناً ورَهَباناً / رَهِبَ ـَ اِهْتِيالاً / اِهْتالَ، مُبالاةً و بِلاءً و بالَةً و بالاً / بالَى هـ و بـه، تَأَزُّياً / تَأَزَّى عنه، اِسْتِئْواراً / اِسْتَأْوَرَ منه، تَشـأْثُؤاً / تَشَأْثَـأَ، جَبأً / جَبِئَ ـَ عنـه، تَجْزِيْماً / جَزَّمَ عنه، جَشْعاً / جَشِعَ ـَ، جَهْشـاً وجَهَشَاناً / جَهِشَ ـَ من الشّيءِ، حَذَراً / حَذِرَ ـَ هـ، اِحْتِراماً / اِحْتَرَمَ هـ، إخزاءً / أَخْزَى منه، حُفُولاً / حَفَلَ ـِ به، حَفْلاً / حَفَلَ ـِ هـ، تَحْنِيْناً / حَنَّنَ، حَيَشاً / حاشَ ـِ اخْتِتاءً / اِخْتَتَأَ منه، خُشُوعاً / خَشَعَ ـَ، ذَأْراً / ذَئِرَ ـَ عنه، اِنْـذِعاراً / اِنْذَعَرَ، تَـذَعُّراً / تَذَعَّـرَ، رَجْباً ورُجُـوباً / رَجَبَ ـُ هـ، رَجَباً / رَجِبَ ـَ هـ إرجاباً / أَرْجَبَ، تَرْجِيْباً / رَجَّبَ، تَرَجُّباً / تَرَجَّبَ، رَجْواً ورُجُوّاً ورَجاءً ورَجاةً ورَجـاءَةً ومَرْجاةً / رَجا ـُ هـ، اِرْتِجاءً / اِرْتَجَى الشّيءَ، رَعْباً / رَعَبَ ـَ، اِرْتِعاباً / اِرْتَعَبَ، رَكْرَكَةً / رَكْرَكَ، اِرْتِياعاً / اِرْتاعَ منه، رَيْعاً / راعَ ـِ منه، رَيْعـاً ورُيُوعاً ورِياعاً ورَيَعـاناً / رَاعَ ـِ منه، رَوْعـاً ورُؤُوعاً / رَاعَ ـُ، تَرَوُّعاً / تَرَوَّعَ منه ولـه، تَرَيُّباً / تَرَيَّـبَ منه، زَأْداً / زَئِدَ ـَ اِزْدِئاماً / اِزْدَأَم، اِنْزِعاقاً / اِنْزَعَق، زَمَعاً / زَمِعَ ـَ، إِشْفـاقاً / أَشْفَقَ منه، إِشـافَةً / أشافَ منـه، صَأْصَـأَةً / صَأْصَـأَ الرَّجـلُ، تَصَأْصُؤاً / تَصَأْصَأَ منه، صَعْصَعَةً / صَعْصَعَ منه، تَضْبِيْعاً / ضَبَّعَ، إِضافَةً / أَضاف، طُمُوّاً / طَمَا ـُ به الخوفُ، طَمْياً / طَمَى ـِ تَطْهِيْماً / طَهَّمَ منـه، اِسْتِطْياراً / أُسْتُطِيْرَ مج، غَرَضاً / غَرِضَ ـَ منه، فَرَجاً / فَرِجَ ـَ، فَرَقاً / فَرِقَ ـَ، فَزَعاً / فَزِعَ ـَ فَيْشاً / فاشَ ـِ عن الأمْرِ، تَكَعْكُعاً / تَكَعْكَعَ، كَعْواً / كَعا ـُ كَـوْءاً وكَأْوَاً / كاءَ ـُ وكَيْئاً / كاءَ ـِ عنـه، كَوْشاً / كاشَ ـُ وكَيْعاً وكَيْعُوعَة / كاعَ ـِ عنه، لَوْعَةً / لاعَ ـُ، لَيَعاناً / لاعَ ـِ نَخَباً / نَخِبَ ـَ قلبُه، تَنَفُّجاً / تَنَفَّجَ، نُفُوهاً / نَفَهَ ـَ وَجَرًا / وَجِرَ يَوْجَـرُ من كذا، وَجْساً ووَجَسـاناً / وَجَسَ يَجِسُ، إِيْجـاساً / أَوْجَسَ فـلانٌ، وَجَلاً ومَـوْجَلاً / وَجِلَ يَوْجَلُ ويَيْجَلُ [بقلب الواوِ ياءً] وياجَلُ [بقلبها ألفاً] ويِيْجَلُ، اِسْتِيْقاعاً / اِسْتَوْقَعَ الأَمْرَ، تُقَىً وتَقِيَّةً وتُقاءً / تَقَى ـِ المَرْءُ، وَلَهاً / وَلَهَ يَلِهُ ووَلِـهَ يَلِهُ ويَوْلَهُ منـه، وَهَلاً / وَهِلَ يَـوْهَلُ، هُدُوْناً / هَدَنَ ـِ هَيْعاً وهَيْعَةً وهُيُوعـاً وهَيْعُوعَة وهَيَعاناً / هاعَ ـِ.

**تـرسیـم در آسمـان** /tarsim-dar-äsemän/ الكِتـابَـةُ السّماوِيّة، كتابَـةٌ تُرْسَم في السّماء بمادّةٍ مَرْئِيَّـة كالدُّخان تَنْفُثُها طائرةٌ.

**ترسیم کردن** /t.-kardan/ تَصْوِيْراً / صَوَّرَ هـ.

**ترسیمی** /t.-i/ الوَصْفِيّ.

**ترش** /torš/ الحامِض، الحِمْض، القاطِع، حادِقُ الطَّعْم، الماضِر، المَضِر.

**ترش شـدن** /t.-šodan/ حَمْضاً / حَمَضَ ـُ، حَمَضاً / حَمِضَ ـَ، حُمُوضَةً / حَمُضَ ـُ.

**ترشح** /taraššoh/ الرَّشْح، التَّرشُّح، اِنْسِياب، السَّيَلان، الإفْـراز، الاِرْتِشـاح،التَّحَلُّب، النَّتْـح، النَّضْـح، النَّشْـع، النَّزازَة، الوَكْف، الوَكِيْف، الوَكَفان.

**ترشحات بدن** /t.-ät-e-badan/ فُضُولُ الجِسْم.

**ترشح شیر** /t.-e-šir/ اِفرازُ اللَّبَن.

**ترشـح کردن** /t.-kardan/ رَشْحاً ورَشَحـاناً / رَشَحَ ـَ تَرَشُّحاً / تَرَشَّحَ و اِرْتِشاحاً / اِرْتَشَحَ الإِناءُ، تَحَلُّباً / تَحَلَّبَ، فَزْراً / فَزَرَ ـُ وإفرازاً / أَفْرَزَتِ الغُدَّةُ وأمثالُها، بَضّاً وبَصِيْصاً

/ بَصَّ ـِ بَصْعاً / بَصَعَ ـَ، مَثْمَثَةٌ / مَثْمَثَ إنـاءُ السُّمْنِ ونحوَه نَتْحاً ونُتُوحاً / نَتَحَ ـِ الدَّسَمُ مـن الإناء، نَزّاً ونَزِيْزاً / نَزَّ ـِ إنزازاً / أنَزَّ، نَزْنَزَة / نَزْنَزَ، نَضّاً ونَضِيْضاً / نَضَّ ـِ الماءُ، نَضْحاً وتَنْضاحاً / نَضَحَ ـَ الإناءُ، هَزْهَزَةٌ / هَزْهَزَ.

**ترشدن** /tar-šodan/ اِبْتِلالاً / اِبْتَلَّ بالماءِ، تَبَلُّلاً / تَبَلَّلَ، رُطُوبَةً ورَطـابَةً / رَطُبَ ـُ، نَدَاً ونَـداوَةً ونُدُوَّةً / نَدِيَ ـَ، إخضالاً / أَخْضَلَ، اِخْضِـلالاً / اِخْضَلَّ، اِخْضِيْضـالاً / اِخْضَوْضَلَ، اِلْتِثاقاً / اِلْتَثَقَ، اِزْمِغْلالاً / اِزْمَغَلَّ الثَّوبُ.

**ترشرو** /toršru/ ← خشمگین.

**ترشروی شدن** /t.-y-šodan/ ← خشمگین شدن.

**ترشرویی** /t.-y/ ← خشم، خشمگینی.

**ترشرویی کردن** /t.-y-kardan/ ← خشمگین شدن.

**ترش شدن** /torš-šodan/ حَمْضاً / حَمَضَ ـُ، حُمُوضَةً / حَمُضَ ـُ حَمَضاً / حَمِضَ ـَ، تَحْمِيْضاً / حَمَّضَ، مَضْراً ومَضَراً و مُضُوراً / مَضَرَ ـُ ومَضُرَ ـُ ومَضِرَ ـَ النَّبِيْذُ أو اللَّبَنُ.

**ترشک** /t.-ak/ (گیا) الأُقْصَلِيْس، الحُمّاض.

**ترشک اسفنـاجی** /t.-ak-e-esfenäji/ (گیا) الحُمَّيْض، الحُمَّيْضَة.

**ترش کردن** /t.-kardan/ ۱. إحْماضاً / أَحْمَضَ، تَحْمِيْضاً / حَمَّضَ الشَّـيءَ. ۲.← خشمگین شـدن. ۳. حَمَضاً / حَمُضَ ـُ ت المَعِدَةُ.

**ترشکها** /toršakhä/ (گیا) الحُمّاضِيّات.

**ترشمزه** /torš-maze/ ← ترش.

**ترش و شیرین** /t.-va-širin/ حامِض حُلْو، المِزز، المُزّ.

**ترش و شیریـن شدن** /t.-va-š.-šodan/ مَزازَةً ومُزُوزَةً / مَزَّ ـَ الطَّعْمُ.

**ترشه** /torše/ ۱.← (گیا) تـرشک. ۲. الخَمِيْر ← مایه خمیر، خمیر مایه.

**ترشی** /torši/ الحُمُوضَة، الطُّرْشِـيّ، الكامَخ، المُخَلَّل، المَكْبُوس بالخَلِّ والمِلْح، الصُّقْرَة.

**ترشی انداختن** /t.-andäxtan/ كَبْساً / كَبَسَ ـِ اللِّفتَ و نحوَه في الخَلّ.

**ترشیجات** /t.-jät/ المُخَلَّلات.

**ترشیح** /tarših/ (بد) التَّرْشِيْح.

**ترشی خوری** /torši-xori/ السُّكُرُّجَة، ا لسُّكُرُّجَة.

**ترشیدگی** /t.-degi/ ۱. السَّنَخ، السَّناخَة، الـزَّناخَة. ۲. [← دختر] العُنُوسَة.

**ترشیده** /toršide/ الحامِض، المُحَمَّض.

**ترشی شیر** /torši-ye-šir/ (الحامِض اللَّبَنِيّ).

**ترشـی معده** /t.-ye-me'de/ حُمُوضَـةُ المَعِدَة، حَمَـضُ المَعِدَة.

**ترصیع** /tarsi'/ (بد) التَّرْصِيْع.

**ترعه** /tor'e/ التُّرْعَة، القَنال، الغُبّ.

**ترغیب کردن** /tarqib-kardan/ إغراءً / أغْرَى، حَضّاً / حَضَّ ـُ وتَحْضِيضاً / حَضَّضَ هـ على الأمر، حَثّاً / حَثَّ ـُ وتَحْثِيْثاً / حَثَّثَ وإحْثـاثاً / أحَثَّ و اِسْتِحْثـاثاً / اِسْتَحَثَّ الرَّجلَ على الأمْرِ، تَطْيِيْباً / طَيَّبَ، تَوْلِيْعاً / وَلَّعَ هـ بفلانٍ.

**ترفند** /tarfand/ الخُدْعَة.

**ترفیع** /tarfi'/ التَّرْقِيَة، الرُّقِيّ.

**ترفیعات** /t.-ät/ التَّرْقِيات، التَّوْقِيْعات.

**ترفیع دادن** /t.-dädan/ تَرْفِيْعاً / رَفَّعَ، تَـرْقِيَةً / رَقَّى، إعْلاءً / أعْلَى، تَعْلِيَةً / عَلَّى، تَشْرِيْفاً / شَرَّفَ، تَقْدِيْماً / قَدَّمَ.

**ترفیع یافتن** /t.-yäftan/ تَرَقِّياً / تَرَقَّى.

**ترقـه** /torqe/ (جانـ) الغَطّـاس، السّوادِيَّـة، الشُّحْرُوْر، الطَّقْطُوقَة، الطَّرْطُوعَة.

**ترق و تروق** /taraq-o-toruq/ الطَّقْطَقَة، قَعْقَعَة، قَرْقَعَة.

**ترق و تروق کردن** /t.-o-t.-kardan/ طَقْطَقَةً / طَقْطَقَ، قَعْقَعَةً / قَعْقَعَ، قَرْقَعَة / قَرْقَعَ.

**ترقوه** /tarqove/ التَّرْقُوَة.

**ترقی** /taraqqi/ التَّرَقِّي.

**ترقی‌خواه** /t.-xäh/ التَّقَدُّمِيّ.

**ترقی‌خواهانه** /t.-x.-ne/ تَقَدُّمِيّاً.

**ترقی‌خواهی** /t.-x.-i/ التَّقَدُّمِيَّة.

**ترقـی دادن** /t.-dädan/ تَرْقِيَـةً / رَقَّى، إعْـلاءً / أعْلَى، تَعْلِيَةً / عَلَّى، تَقْدِيْماً / قَدَّمَ، تَكْبِيراً / كَبَّرَ.

**ترقی کردن** /t.-kardan/ دُرُوْجاً / دَرَجَ ـِ دَرْجاً / دَرِجَ ـَ تَرَقِّياً / تَرَقَّى، اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ في المَنْزِلَةِ.

**ترقی معکوس** /t.-ye-ma'kus/ الإرْتِداد.

**ترقی نـرخها** /t.-ye-nerxhä/ اِرْتِفاعُ التَّعْرِفـات، صُعُودُ التَّعْرِفات.

**ترک** /tark/ ۱← ترک کردن. ۲ ←کلاه خود.

**ترک** /tarak/ ← درز، شکاف، رخنه.

**ترکاندن** /tarakändan/ ← ترکانیدن.

**ترکانیدن** /tarakänidan/ صَدْعاً / صَدَعَ ـَ تَصْدِيعاً / صَدَّعَ، تَطْقِيقاً / طَقَّقَ، غَرْضاً / غَرَضَ ـِ شَقّاً / شَقَّ ـُ فَقْأً / فَقَأَ ـَ وتَفقِئَةً / فَقَأَ الدُّمَّلَ، لَغْماً / لَغَمَ ـَ، إلْغاماً / أَلْغَمَ، هَدْغاً / هَدَغَ ـَ.

**ترک برداشتن** /t.-bar-däštan/ ← ترک خوردن.

**ترک‌بند** /tark-band/ حامِلَةُ الأَمْتِعَة [في الدَّرّاجَة].

**ترکتازی** /torktäzi/ ← حمله.

**ترکتازی کردن** /t.-kardan/ ← حمله کردن.

**ترک تحصیل** /tark-e-tahsil/ التَّناوَة.

**ترک خدمت** /t.-e-xedmat/ تَرْكُ الخِدْمَة أو الوظيفَة.

**ترک‌خوردگی** /tarak-xurdegi/ ← ترک‌خوردن.

**ترک‌خوردن** /t.-xurdan/ تَصَدُّعاً / تَصَدَّعَ، إنْصِداعاً / إنْصَدَعَ، إنْشِقاقاً / إنْشَقَّ، إنْفِلاقاً / إنْفَلَقَ، تَفَلُّقاً / تَفَلَّقَ، إنْقِياضاً / إنْقاضَ وانْقِيَضاضاً / إنْقاضُ الجِدارُ، تَفَصُّماً / تَفَصَّمَ، إنْهِزاماً / إنْهَزَمَ، إهْتِزاماً / إهْتَزَمَ، إنْهِزاماً / إنْهَزَمَ ت العَصا.

**ترک‌دار** /t.-där/ المَصْدُوع.

**ترک‌دست** /t.-e-dast/ الشَّرِث، القَشَف.

**ترک‌دنیا** /tark-e-donyä/ الرُّهْبانِيَّة، الرَّهْبَنَة.

**ترک‌دنیا کردن** /t.-e-d.-kardan/ تَرَهُّباً / تَرَهَّبَ.

**ترکردن** /tar-kardan/ بَلّاً وبِلَّةً / بَلَّ ـُ تَبْلِيلاً / بَلَّلَ، تَرْطِيباً / رَطَّبَ، إرْطاباً / أَرْطَبَ، إنْداءً / أَنْدَى، نُدُوّاً / نَدا ـُ، نَدْياً / نَدِيَ ـِ تَثْرِيراً / ثَرَّرَ المكانَ، ثَلْجاً / ثَلَجَ ـُ تَخْضِيلاً / خَضَّلَ، إخْضالاً / أَخْضَلَ، دَهْناً / دَهَنَ ـَ تَدْهِيناً / دَهَّنَ، نَضْخاً / نَضَخَ ـَ ونَضْحاً / نَضَحَ ـِ الشَّيءَ بالماءِ وَدْناً ووِداناً / وَدَنَ يَدِنُ، تَوْدِيناً / وَدَّنَ الشَّيءَ.

**ترکش** /tarkaš/ ١ ـ الجَعْبَة، الكِنانَة. ٢ ـ (نظ) الشَّظِيَّة.

**ترک کردن** /tark-kardan/ تَرْكاً وتَرْكاناً / تَرَكَ ـُ واتِّراكاً / إتَّرَكَ ومُتارَكَةً وتِراكاً / تارَكَ ← رها کردن.

**ترک‌نشین** /t.-nešin/ الكِفْل، الرَّدِيف.

**ترکه** /tarke/ ١ ـ العُود، القَضِيب، الطُّفْطاف، الأُغْلُوج، الفَنَن، المِتْيَخَة. ٢ ـ الرُّعْبُوب، الرُّعْبُوبَة، الرَّعْبِيب، النّاعِمَة من الجواري ← باریک. لاغر.

**ترکه** /tareke/ التَّرِكَة، المِيراث، الوِرْثَة.

**ترک یار و دیار** /tark-e-yär-o-diyär/ الهُجْرَة، المُهاجَرَة.

**ترکی** /torki/ التُّرْكِيّ.

**ترکیب** /tarkib/ ١. التَّرْكِيب. ٢. المُرَكَّب، المَزِيج. ٣. البِناء ← ساخت، سبک. ۴ . (رضـ) التَّوافُقِيَّة.

**ترکیبات آلی** /t.-ät-e-äli/ (شیمـ) المُرَكَّباتُ العُضْوِيَّة.

**ترکیبات آلی فلزی** /t.-ät-e-ä.-ye-felezzi/ (شیمـ) المُرَكَّباتُ العُضْوِيَّةُ المَعْدِنِيَّة.

**ترکیبات آمونیوم چهارتایی** /t.-ät-e-ämonyom-e-chärtäyi/ (شیمـ) مُرَكَّباتُ الأَمُونِيُوم الرُّباعِيَّة.

**ترکیبات آهن** /t.-ät-e-ähan/ مُرَكَّباتُ الحَدِيْد.

**ترکیبات حلقوی کربن** /t.-at-e-halqavi-ye-karbon/ (شیمـ) المُرَكَّباتُ الحَلَقِيَّةُ الكَرْبُون.

**ترکیبات حلقوی ناجور** /t.-at-e-h.-ye-näjur/ (شیمـ) المُرَكَّباتُ الحَلَقِيَّةُ المُتَغايِرَة.

**ترکیبات دوتایی** /t.-at-e-dotäyi/ (شیمـ) مُرَكَّباتٌ ثُنائِيُّ العُنْصُر.

**ترکیبات زنجیره‌یی** /t.-at-e-zanjireyi/ (شیمـ) المُرَكَّباتُ السِّلْسِلِيَّة.

**ترکیبات شیمیایی** /t.-ät-e-šimiyäyi/ (شیمـ) مُرَكَّباتٌ كِيْماوِيَّة.

**ترکیبات فرو** /t.-ät-e-ferrow/ (شیمـ) مُرَكَّباتُ حَدِيْدُوز.

**ترکیبات فریک** /t.-ät-e-ferrik/ (شیمـ) مُرَكَّباتٌ حَدِيْدِيّ.

**ترکیبات قفسی** /t.-ät-e-qafasi/ (شیمـ) المُرَكَّباتُ المُشَبَّكَة.

**ترکیبات گرماسخت** /t.-ät-e-garmä-saxt/ (شیمـ) مُرَكَّباتُ الصَّلْدِ بالحَرارَة.

**ترکیبات گرمانرم** /t.-ät-e-g.-narm/ (شیمـ) مُرَكَّباتٌ اللَّدْنِ بالحَرارَة.

**ترکیبات مولکولی** /t.-ät-e-molokuli/ (شیمـ) مُرَكَّباتٌ جُزَيْئِيَّة.

**ترکیب اضافی** /t.-e-ezäfi/ (شیمـ) مُرَكَّبٌ إضافِيّ.

**ترکیب بند** /t.-band/ (بد) نوعٌ من الشِّعرِ الفارسيّ وهو عبارةٌ عن قِطَعٍ شعريّةٍ تُسمّى كُلُّ واحدةٍ بَنْداً ذاتَ بحرٍ

واحدٍ وقافيةٍ واحدةٍ. وتَنتهي ببيتٍ غيرِ مكرّرٍ، والبندُ الثّاني يُخالفُ بحرَ وعروضَ البندِ الأوّلِ.

**ترکیب بین شبکه‌یی** /t.-e-beyn-e-šabake-yi/ (شیمـ) مُرَكَّبٌ بَيْفُرَجِيّ.

**ترکیب حاملها** /t.-e-hämelhä/ تَرْكِيبُ المُتَّجِهاتِ.

**ترکیب حرکات** /t.-e-harakät/ تَرْكِيبُ الحَرَكاتِ.

**ترکیب سرعتها** /t.-e-sor'athä/ تَرْكِيبُ السُّرَعات.

**ترکیب سیر شده** /t.-e-sir-šode/ (شیمـ) مُرَكَّبٌ مُشْبَع.

**ترکیب سیر نشده** /t.-e-s.-na-š./ (شیمـ) مُرَكَّبٌ غيرُ مُشْبَع.

**ترکیب شیمیایی** /t.-e-šimiyäyi/ (شیمـ) مُرَكَّبٌ كِيْمِياوِيّ، المَزِيْجُ الكِيْماوِيّ.

**ترکیب شدن** /t.-šodan/ (شیمـ) تَرَكُّباً / تَرَكَّبَ، دَخَلَ في التَّرْكِيْبِ مع، اِئْتِلافاً / اِئْتَلَفَتِ العَناصِر.

**ترکیب کردن** /t.-kardan/ (شیمـ) ١. تَرْكِيْباً / رَكَّبَ، إدْماجاً / أدْمَجَ الشّيءَ في الشّيءِ. ٢. تَوْحِيْداً / وَحَّدَ، مُلابَسَةً لابَسَ، إنْشاءً / أنْشَأَ، مَزْجاً ومِزاجاً / مَزَجَ ـُ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ، دَغْماً وَدَغْماناً / دَغَمَ ـَ دَغْماً وَدَغْماناً / دَغِمَ ـَ، اِدْغاماً / أدْغَمَ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ.

**ترکیب نیروها** /t.-e-niru-hä/ تَرْكِيْبُ القُوَى.

**ترکیب و تجزیه نیروها** /t.-va-tajziye-ye-n.-hä/ تَرْكِيْبُ و تَحْلِيْلُ القُوَى.

**ترکیدگی** /tarakidegi/ الاِنْفِجار، الفَلْـق، النَّزوان، فُقُوف الشَّعْرِ أو الجِلْدِ.

**ترکیدن** /tarakidan/ اِنْفِجاراً / اِنْفَجَرَ، اِنْبِثاقاً / اِنْبَثَقَ، اِنْصِداعاً / اِنْصَدَعَ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ، فَرْقَعَةً / فَرْقَعَ، فُزُوراً / فَزَرَ ـُ، تَفَزُّراً / تَفَزَّرَ، اِنْفِزاراً اِنْفَـزَرَ، اِنْقِياضاً / اِنْقاضَ، تَقَيُّضاً / تَقَيَّضَ، تَشَظِّياً / تَشَظَّى، شَرْتاً / شَرِتَ ـَ واِنْشِراتاً / اِنْشَرَتَ ث يده، فَقْعاً / فَقَعَ ـَ، تَفَقُّؤاً / تَفَقَّأَ، اِنْفِقاء / اِنْفَقَأَ.

**ترکی دوزی** /torki-duzi/ اللَّفْق.

**ترکیه** /torkiyye/ التُّرْكِيا.

**ترلیون** /terelyon/ تِرِيْلِيُون.

**ترم** /term/ ١. (فز) التِّـرْم [وَحْدَةٌ لمقـدارِ الحَرارةِ]. ٢. التِّرْم، الفَصْل.

**ترماتدها** /termätodhä/ (جانـ) المُثَقِّبات.

**ترمز** /tormoz/ الفَرْمَلَـة، شَكِيْمُ السَّيّـارَةِ، الكَمّاحَـة، الكَبّاحَة.

**ترمز قطار** /t.-e-qatär/ كَمّاحَةُ القِطار، العَوّاقة، سِپَنْسَةُ القِطار.

**ترمز کردن** /t.-kardan/ فَرْمَلَةً / فَرْمَلَ، كَبْحاً / كَبَحَ ـَ السَّيّارَةَ، كَمْحاً / كَمَحَ ـَ، شَدُّ الكَمّـاحَةَ، ضَغْـطَ على الكَمّاحَةِ.

**ترمز گرفتن** /t.-gereftan/ ← ترمز کردن.

**ترمز ماشین** /t.-e-mäšin/ المِكْبَح.

**ترمز واگن** /t.-e-vägon/ الفَرْمَلَة.

**ترمس** /tormos/ (گیا) ← لوبیا گرگی.

**ترموالکتریسته** /termoelektriste/ (فز) كَهْرَبائِيَّةٌ حَرارِيَّة ← گرما برق.

**ترموالکتریک** /termoelektrik/ (فز) حَرارِيٌّ كَهْرَبِيّ.

**ترموپیل** /termopil/ (فز) ← پیل گرما برقی.

**ترموتراپی** /termoteräpi/ مُعالَجَةٌ بالحَرارَةِ.

**ترمودینامیک** /termodinämik/ (فز) دِيْنـا حَرارِيّ، دِيْنامِيٌّ حَرارِيّ.

**ترموس** /termos/ الزَّمْزَمِيَّة، التُّرْمُوس.

**ترموستات** /termostät/ تِرْمُوسْتات، مُنَظِّمُ الحَرارَةِ.

**ترموسفر** /termosfer/ ← دماکره.

**ترموسکپ** /termoskop/ مِكْشافٌ حَرارِيّ.

**ترموسکپی** /t.-i/ مِقْياسُ الحَرارَةِ، مِيْزانُ الحَرارَةِ.

**ترموشیمی** /termošimi/ (شیمـ) كِيْمياءُ الحَرارَةِ.

**ترموکوپل** /termokubl/ المُزْدَوِجَةُ الحَرارِيَّة ← دماسنج گرما برقی.

**ترموگراف** /termogeraf/ مِرْسامٌ حَرارِيّ.

**ترمولوژی** /termoloži/ عِلْمُ الحَرارةِ، مَبْحَثُ الحَرارَةِ.

**ترمومتر** /termometr/ المِحَرّ.

**ترمی** /termi/ ← ترم ١.

**ترمیستور** /termistor/ (فز) التِّرْمِسْتُور.

**ترمیم** /tarmim/ إصْلاح، التَّرْمِيْم، التَّعْدِيْل.

**ترمیم شدن** /t.-šodan/ تَرَمُّماً / تَرَمَّمَ.

**ترمیم کابینه** /t.-e-käbine/ تَعْدِيْلُ الوِزارةِ أو الوِزارِيّ.

**ترمیم کردن** /t.-kardan/ تَرْمِيْماً / رَمَّمَ، تَرَمُّماً / تَرَمَّمَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، إصْلاحاً / أصْلَحَ.

**ترمیم مالیاتی** /t.-e-mäliyäti/ تَعْدِيلُ الضَّرائِبِ.

**ترمیم هیئت دولت** /t.-e-heyat-e-dowlat/ التَّعْدِيلُ الوِزارِيّ.

**ترمینال** /terminäl/ ۱. مُنْهٍ، نِهائِيّ. ۲. كاراجُ السَّيّارات.

**ترمیون** /termiyon/ (فز) التِّرْمِيُون.

**ترن** /tern/ (جاـ) الخَرْشَنَة.

**ترن** /teren/ ← قطار.

**ترنا** /tornä/ المِخْراق ← دُرنا.

**ترنج** /toronj/ (گیا) أُتْرُجّ، أُتْرُنج، تُرُنج، المُتْک، الكَبّاد.

**ترنجان ترکی** /t.-e-torki/ (گیا) رَأْسُ التِّنِّيـن ← اژدر باشی.

**ترنجبین** /taranjäbin/ (گیا) الحَاج.

**ترنجیدگی** /toronjedegi/ القَشْعَرِيْرَة، الثَّلَب، الكَصِيْص.

**ترنجیدن** /toronjidan/ تَقَلُّصاً / تَقَلَّص، تَقَبُّضاً / تَقَبَّض، تَكَمُّشاً / تَكَمَّش، اِنْكِماشاً / اِنْكَمَش، اِنْضِماماً / اِنْضَمّ، أَرْزاً وأُرُوزاً / أَرَزَ ـِ أُزُوحاً / أَزَحَ ـِ أَزْماً وأُزُوماً / أَزَمَ ـِ أَزْياً وأُزِيّاً / أَزَى ـِ ثَلَباً / ثَلِبَ ـَ الجلدُ، تَجَعُّداً / تَجَعَّدَ، تَحَزُّقاً / تَحَزَّق، حَشَفاً / حَشِفَ ـَ، حُكُوشاً / حَكَشَ ـِ، تَحَمُّصاً / تَحَمَّصَ، تَحَوِّياً / تَحَوَّى، حَيَشاً / حاشَ ـِ، اِخْرِنْشاماً / اِخْرَنْشَمَ، مُراعَزَةً / راعَزَ، اِزْمِئْزازاً / اِزْمَأَزَّ، اِنْزِواءً / اِنْزَوَى، تَزَوِّياً / تَزَوَّى، تَشَمُّراً / تَشَمَّرَ، شَنَجاً / شَنِجَ ـَ، تَضاؤُلاً / تَضاءَلَ، مُعارَزَةً / عارَزَ، تَعَكُّشاً / تَعَكَّشَ، قُزُوزاً / قَزَّ ـِ تَقَفُّعاً / تَقَفَّعَ، قَلَصاً / قَلِصَ ـَ اِقْلِعْفافاً / اِقْلَعَفَّ، اِقْمِطْراراً / اِقْمَطَرَّ، تَفَنْسُراً / تَفَنْسَرَ، كَنَعاً / كَنِعَ ـَ، تَكَرْمُشاً / تَكَرْمَشَ، تَكَرْدُساً / تَكَرْدَسَ، كَرازَةً وكُرُوزَةً / كَزَّ ـُ، اِكْتِزازاً / اِكْتَزَّ، إِكْراماً / أَكْرَمَ، اِنْكِفاتاً / اِنْكَفَتَ، اِنْكِلاتاً / اِنْكَلَتَ، كَمْثَرَةً / كَمْثَرَ، كَنْبَثَةً / كَنْبَثَ، كُنُوعاً / كَنَعَ ـَ، كَنَعاً / كَنِعَ ـَ، اِنْبِياصاً / اِنْباصَ، اِنْتِصاصاً / اِنْتَصَّ الشَّيءُ.

**ترنجیده** /toronjide/ الثَّلِب، الشَّنِج، الأَشْنَـج، الكَنِع، الكَزّ.

**ترنجیده شدن** /t.-šodan/ ← ترنجیدن.

**ترنجیده کردن** /t.-kardan/ تَقْبِيْضاً / قَبَّضَ، إِشْناجاً / أَشْنَجَ هـ البَرْدُ أو الحَرُّ.

**ترنگان** /torongän/ (گیا) التُّرُنجان.

**ترنگوت** /tarangut/ (گیا) حَوْرفُراتِي، مَرْبِيْس، غَرَب.

**ترنم** /tarannom/ ← آواز خوانی، آوازخواندن.

**ترنم کردن** /t.-kardan/ ← آوازخواندن.

**تروبادور** /terubädur/ التَّروبادُورِيّ.

**تروپ** /trup/ ← دسته، گروه.

**تروپوپوز** /teropopus/ تُرُوپُوپُوز ← گشتکره.

**تروپوسفر** /troposfer/ تُرُوپُوسْفِيْر ← گشتکره.

**تروپیسم** /tropism/ الانْتِحاء.

**تروتازگی** /tar-o-täzegi/ النَّضـارَة، النُّضْرَة، النَّضْـرَة، البَهْجَة.

**تروتازه** /t.o-täze/ الطَّـرِيء، الطَّرِيّ، الجـديد، الطّـازَه، الطّازَج، الـرُّطْب، الـرَّطِب، الـرَّطِيْب، النّـاضِر، النَّضِـر، النَّعْد، الغَرِيْض، الغَضّ، الغَضِيْض، الوَرْث.

**تروتازه شدن** /t.-o-t.-šodan/ نُضُوراً / نَضَرَ ـُ، نَضارَةً / نَضُرَ ـُ، إِنْضاراً / أَنْضَرَ الشَّيءُ، طَراءَةً / طَرُءَ ـُ، طَرَى وطَراءً وطَراءَةً وطَراوَةً / طَرِيَ ـَ، بَهاجَةً وبَهاجاً / بَهُجَ ـُ النَّباتُ، اِخْضِيْلالاً / اِخْضالَّ، اِخْضِئْلالاً / اِخْضَأَلَّ.

**تروتازه کردن** /t.-o-t.-kardan/ إِنْضاراً / أَنْضَرَ وتَنْضِيْراً / نَضَّرَ الشَّيءَ، تَطْرِئَةً / طَرَّأَ هـ.

**ترور** /teror/ اِغْتِيال، الإِرْهاب.

**ترورشدن** /t.-šodan/ اِغْتِيالاً / أُغْتِيْلَ مج.

**ترور کردن** /t.-kardan/ اِغْتِيالاً / اِغْتالَ.

**تروریست** /t.-ist/ الإِرْهابِيّ، العُنْصُرُ الإِرْهابِي.

**تروریسم** /t.-ism/ الإِرْهاب، التَّرْوِيْع.

**تروکاژ** /terukaž/ تَزْيِيْف، تَقْلِيْد، تَلْفِيْق.

**ترومبوز** /terombuz/ ۱. خَثَـر، تَجَمُّدُ الـدَّم. ۲. خَثَرَة، دَمَة.

**ترومبوکیناز** /terombokinäz/ مُخَثِّرَة [مادَةٌ مخثرةٌ لِلدّم].

**ترومبون** /terombon/ (مسـ) المُتَرَدِّدَة.

**ترومپت** /terompet/ (مسـ) البُوْق، النَّفِيْر.

**تروور** /teruver/ التَّرُوْفِيْرِيّ [شاعِرٌ وُسْطائيٌّ].

**ترویج** /tarvij/ البَثّ.

**ترویج کردن** /t.-kardan/ بَثّاً / بَثَّ ـُ وتَبْثِيْثاً / بَثَّثَ.

**تره** /tare/ (گیا) البَقل، البَشَرَة، اللُّفاظ، الرِّكْل، النَّوْء.

**تره‌بار** /t.-bär/ خُضْرَوات، البَقْل، الخُضَر.

**تره تیزک** /t.-tizak/ (گیا) الجَرْجِيْر، الجَـرْجار، الحُرْف،

حَبُّ الرَّشاد.

**تره تیزک آبی** /t.-t.-e-äbi/ (گیا) الرَّشادُ البَرِّيّ، جَرجيرُ أو جَرجارُ الماءِ، الكِنْثار، الفِيْرُونِيْكا.

**تره تیزک بری** /t.-t.-e-barri/ (گیا) الرَّشادُ البَرِّيّ، الثُّفاء، صِنابُ الماء.

**تره تیزک بستانی** /t.-t.-e-bostäni/ (گیا) حُرْفُ الحَقْلِ.

**تره تیزک بیابانی** /t.-t.-e-biyäbäni/ (گیا) ← تره تیزک صحرایی.

**تره تیزک دشتی** /t.-t.-e-dašti/ (گیا) الجِرْجِيْرُ البَرّي.

**تره تیزک صحرایی** /t.-t.-e-sahrayi/ (گیا) الحُرْفُ البَرِّيّ، الصِّنابُ البَرّي.

**تره تیزک وحشی** /t.-t.-e-vahši/ (گیا) الأَيْهُقان.

**تره زار** /t.-zär/ البَقّالَة، البَقِلَةُ من الأرضِ، المَبْقَلة.

**ترهٔ فرنگی** /t.-ye-farangi/ (گیا) الكُرّاث، حَيُّ العالَم.

**تره فروش** /t.-foruš/ البَقّال، الرَّكّال.

**ترهٔ کوهی** /t.-ye-kuhi/ (گیا) الصِّناب.

**تری** /tari/ الثَّـراء، الثَّرَى، النَّـدَى، النَّداوَة، البَلَـل، التَّبَلُّـل، البِلَّة، البَـلال، البُلالَـة، الـرُّطوبَـة، الشَّذخَـة، الغَمَق، اللَّثّ، اللَّثَق.

**تریا** /teriyä/ المَقْهَى.

**ترياس** /triyäs/ حِقْبَةٌ تِـرياسِيَّةٌ أو ثُـلاثِيَّةٌ [أقـدمُ عصورِ الدَّهرِ الوسيطِ].

**ترياسيک** /teryäsik/ تِرْياسِيّ..

**ترياق** /teryäq/ التِّرْياق، الدِّرْياق ← پادزهر.

**ترياک** /teryäk/ ۱. ← ترياق، پادزهر. ۲. الأَفْيُون.

**ترياک بر گردان** /t.-bar-gardän/ تُرابُ القَيء.

**ترياکی** /t.-i/ أَفْيُونَجِيّ، مُتَعاطِي الأفيون، الحَشّاش.

**تريبولوم** /teribolom/ الطِّرْبِيْل، نَوْرَجُ الحِنْطَةِ.

**تريبون** /teribun/ مِنَصَّة، مِصْطَبَة.

**تريبون انتخاباتی** /t.-e-entexäbäti/ مِنَصَّةٌ إنتخابِيَّة.

**تريبون مطبوعاتی** /t.-e-matbu'äti/ مِنَصَّةُ الصِّحافَة.

**تريپانوزوم** /teripänozom/ (جانـ) المِثْقَب.

**تريپانوزومها** /t.-hä/ (جانـ) المِثْقَبِيّات.

**تريپسين** /teripsin/ حُلْوِيْن.

**تريتون** /teriton/ (فز) نَواةُ التِّريتيوم.

**تريتيوم** /terityom/ (شيمـ) التِّرِيْتِيُوم.

**تريج** /terij/ ← تريز.

**تريد** /tarid/ الثُّرْدَة، الثُّرْوُدَة، الثُّرْوُدَة، الثَّرِيْد، الخَبِيْز، الصُّيَّعَة، الغَوط، المَرِيْس.

**تريد كردن** /t.-kardan/ ثَرْداً / ثَرَدَ ـ، إثْراداً / أَثْرَدَ.

**تريز** /teriz/ الدِّخْرِص.

**تريز آستين** /t.-e-ästin/ العُبّ.

**تريز پيراهن** /t.-e-pirähan/ شُبْجَةُ القَمِيْص.

**تريسموس** /trismus/ (پز) كُزازٌ فَكِّيّ.

**تريشين** /terišin/ (جانـ) دُوْدَةُ الخِنْزِيْر.

**تريشينوز** /t.-oz/ (پز) مَرَضُ دُوْدَةِ الخِنْزِيْر.

**تريكو** /terikow/ سَرْد، زَرْد [نسيجٌ مَسْرُوْد].

**تريكين** /terikin/ (جانـ) ← تريشين.

**تريكينوز** /t.-oz/ ← (پز) ← تريشينوز.

**تريلوبيت** /terilobit/ (جانـ) ثُلاثِيُّ الفُصُوص.

**تريليون** /terilyun/ ← ترليون.

**تری نيتروتولوئن** /terinitrotolo'n/ (شيمـ) ثالِثُ نِتْراتِ التُّوْلُوِيْن.

**تريو** /teriyo/ (مسـ) ثُلاثِيَّـة [قطعةٌ موسيقيَّةٌ مـن ثلاثةِ أجزاءٍ].

**تريود** /teriyod/ تِرايُود، صِمامٌ ثُلاثِيّ.

**تريويوم** /teriyoyom/ ← تحصيلات آزادگان.

**تز** /tez/ الأُطْرُوْحَة.

**تزايد** /tazäyod/ ← افزايش.

**تزريق** /tazriq/ الحَقْن، الزَّرْق، التَّحْقِين، الحُقْنَة.

**تزريق خون** /t.-e-xun/ (پز) صَفْقُ الدَّم.

**تزريق درون پـوستی** /t.-e-darun-pusti/ (پز) الحُقْنَةُ الجِلْدِيَّة.

**تزريق درون رگی** /t.-e-d.ragi/ (پز) الحُقْنَةُ الوَرِيْدِيَّة.

**تزريق درون سياهرگی** /t.-e-d.-siyäh-r./ (پز) الحَقْنَة، الحُقْنَةُ الضِّمْوَرِيْدِيَّة.

**تزريق درون عضلـه‌يی** /t.-e-d.-azoleyi/ (پز) الحُقْنَةُ العَضَلِيَّة.

**تزريق درون قلبی** /t.-e-.d.-qalbi/ (پز) الحَقْنَة، الحُقْنَةُ الضِمْقَلْبِيَّة.

**تزريق درون مـاهيچه‌يی** /t.-e-d.-mahiceyi/ (پز) ← تزريق درون عضله‌يی.

**تزریق شدن** /t.-šodan/ حَقْناً / حُقِنَ مج ـِ إحْتِقاناً / إحْتَقَنَ.

**تزریق کردن** /t.-kardan/ حَقْناً / حَقَنَ ـُـِ لَقْحاً / لَقَحَ ـَ تَلْقِيْحاً / لَقَّحَ.

**تزریق مـویرگی** /t.-e-muyragi/ (پز) الحَقْنَةُ أو الحُقْنَةُ الشَّعْرِيَّة.

**تزلزل** /tazalzol/ تَزَلْزُل، تَزَعْزُع ← جنبیدن، جنبش.

**تزلزل‌پذیر** /t.-pazir/ غَيْرُ مُسْتَقِرّ، مُزَعْزَع، المُتَزَلْزِل.

**تزلزل داشتن** /t.-dāštan/ تَزَلْزُلًا / تَزَلْزَلَ، تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ، قَلَقاً / قَلِقَ ـَ.

**تزلزل ناپذیر** /t.-nā-pazir/ الثّابِت، الرّاسِخ، المُسْتَقِرّ، المَتِيْن، القَوِيّ.

**تزلزل یافتن** /t.-yāftan/ ← تزلزل داشتن.

**تزویر** /tazvir/ ← الكَيْد، المَكِيْدَة.

**تزویرساز** /t.-sāz/ الزُّوَيْر.

**تزویر کردن** /t.-kardan/ ← فریب دادن.

**تزیین** /tazyin/ نَمْنَمَة، زَخْرَفَة، تَجْمِيـل، زِيْنَة، نَقْش، تَزْيِيْن.

**تزیین کردن** /t.-kardan/ تَجْمِيْلًا / جَمَّلَ، تَزْيِيْناً / زَيَّنَ، زَخْرَفَةً / زَخْرَفَ، نَقْشاً / نَقَشَ ـُ.

**تزیینی** /t.-i/ زُخْرُفِيّ.

**تسامح** /tasāmoh/ ← سهل انگاری.

**تسامح کردن** /t.-kardan/ ← سهل انگاری کردن.

**تساوی** /tasāvi/ ۱ ← برابر شدن. ۲ ← برابری.

**تسبیح** /tasbih/ ۱. السُّبْحَـة، المِسْبَحَة، العِقْـد. ۲. التَّسْبِيْح.

**تسبیح خوانی** /t.-xāni/ السَّبْحَلَة.

**تسبیح گفتن** /t.-goftan/ تَسْبِيْحاً / سَبَّحَ اللهَ.

**تست** /test/ الرّائِز.

**تستر** /toster/ مِحْمَصَةُ خُبْزٍ كَهْرَبائِيَّة.

**تستوسترون** /testosteron/ التِّسْتُوْسْتِرُوْن، هُـرمونٌ تُفْرِزُهُ الخُصْيَةُ.

**تستهای ابرازی** /test-hā-ye-ebrāzi/ رَائِزٌ إبْرازِيّ.

**تستهای روانشناسی** /t.-hā-ye-ravānšenāsi/ الرّائِزُ العَقْلِيُّ أو الذِّهنيُّ أو الزَّوْجِيُّ.

**تسخیر** /tasxir/ ← تصرّف.

**تسخیر کردن** /t.-kardan/ ← تصرّف کردن.

**تسریع کردن** /tasri'-kardan/ تَعْجِيْلًا / عَجَّلَ الأمْرَ، تَسْهِيْلًا / سَهَّلَ، تَوْجِيَةً / وَجَّى هـ.

**تسطیح** /tastih/ التَّسْطِيْح [تـرسیم کره بـر روی سطح مستوی].

**تسطیح کـردن** /t.-kardan/ ← همـوار کردن، پهـن کردن.

**تسکین** /taskin/ السَّلْو، السُّلْـو، السُّلْوان، السَّلْـوَى، العَزاء، التَّخْفِيْف، التَّلْطِيْف، التَّهْدِئَة.

**تسکین دادن** /t.-dādan/ تَسْكِيْناً / سَكَّنَ رَوْعَـه، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ الألَمَ، تَبْرِيْداً / بَرَّدَ الألَمَ ← آرام کردن.

**تسکین یافتن** /t.-yāftan/ سُكُوناً / سَكَنَ ـُ، عَزاءً / عَزِيَ ـَ، تَعَـزِّياً / تَعَزَّى، هَـدْءاً وهُدُوءاً / هَدَأَ يَهْدَأُ، اِنْكِساراً / اِنْكَسَرَ.

**تسلسل** /tasalsol/ ← پیوستگی، پیوستن [مص ل].

**تسلسل هندسی** /t.-e-hendesi/ ← تصاعد هندسی.

**تسلط** /tasallot/ السُّلْطَة.

**تسلط بر نفس** /t.-bar nafs/ ضَبْطُ النَّفْس.

**تسلط یافتن** /t.-yāftan/ حُكْماً وحُكُومَةً / حَكَمَ ـُ تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ عليه، تَوَلِّياً / تَوَلَّى، وِلايَةً / وَلِيَ يَلِي الشَّيءَ أو عليه، عُلُوّاً / عَلا ـُ بالأمْر، تَأَمُّراً / تَأَمَّرَ عليهم.

**تسلی** /tsalli/ السَّلْو، السُّلْو، السُّلْوان، السَّلْوَى، العَزاء.

**تسلیت** /tasliyat/ العَزاء، السَّلْوَى، التَّأْسِيَـة، المُؤاساة، التَّعْزِيَة.

**تسلیت دادن** /t.-dādan/ أسْوَاً وأسْاً / أسا ـُ، تَأْسِيَةً / أسَّى.

**تسلیت‌دهنده** /t.-dahande/ المُعَزِّي، المُسَلِّي

**تسلیت گفتن** /t.-goftan/ تَعْزِيَةً / عَزَّى المُصابَ.

**تسلیت گویی** /t.-guyi/ التَّأْساء.

**تسلیت نامه** /t.-nāme/ كِتابُ التَّعْزِيَة.

**تسلیحات** /taslihāt/ (نظ) ذَخائِر، أعْتِدَةٌ حَرْبِيَّة.

**تسلی دادن** /tasalli-dādan/ تَسْلِيَةً / سَلَّى، إسْلاءً / أسْلَى، تَعْزِيَةً / عَزَّى، أسْواً / وأسْاً / أسا ـُ المحزونَ، تَأْسِيَةً / أسَّى هـ.

**تسلیـم** /taslim/ ۱. التَّسْلِيْـم، السَّلَـم، الإسْـلام، الاِسْتِسْـلام، الرُّضُـوخ، الطّاعَـة، الاِسْتِكـانَة، الاِنْقِيـاد،

الکَیْن ۲. التَّسْلِیم، التَّفْوِیض، المُناوَلَة ← واگذاری.

**تسلیم شدن** /t.-šodan/ تَسْلِیماً / سَلَّمَ وإسْلاماً / أسْلَمَ إلی العَدُوّ، اِسْتِئْساراً / اِسْتَأْسَرَ، عَناءً وعُنُوّاً / عَنَا ـُ خُضُوعاً وخَضْعاً وخُضْعاناً / خَضَعَ ـَ لـه، اِسْتِکانَةً / اِسْتَکانَ، کَیْناً / کانَ یَکِیْنُ، اِمْتِثالاً / اِمْتَثَلَ، إذْعاناً / أذْعَنَ إلی، رَضْخاً / رَضَخَ ـِ له، دَوْخاً / داخَ ـُ إعْطاءً / أعْطَی بیده.

**تسلیم کردن** /t.-kardan/ تَسْلِیماً / سَلَّمَ و إسْلاماً / أسْلَمَ هـ، تَفْوِیضاً / فَوَّضَ، إعْطاءً / أعْطَی، تَقْدِیماً / قَدَّمَ، مُناوَلَةً / ناوَلَ، تَوْصِیلاً / وَصَّلَ وإیْصالاً / أوْصَلَ الشَّیءَ إلَی، اِسْتِئْساراً / اِسْتَئْسَرَ، إیْداعاً / أوْدَعَ، إلْجاءً / ألْجَأَ أمْرَهُ إلی.

**تسلیم و تـرک نفس** /t.-va-tark-e-nafs/ (فلـ) تَصَوُّف، طُمَأْنِیْنَة.

**تسلی یافتن** /tasalli-yäftan/ سَلْواً وسُلُوّاً وسُلْواناً / سَلَا ـُ سُلِیّاً / سَلِیَ ـَ، تَسَلِّیاً / تَسَلَّی، تَأَسِّیاً / تَأَسَّی، تَعَزِّیاً / تَعَزَّی، تَصَبُّراً / تَصَبَّرَ، دُلُوهاً / دَلَهَ ـَ عنه.

**تسمه** /tasme/ السَّیْر، الحِزام، الشِّرْعَة، الإسار، الخِطام، القِدّ، الآسِرَة، القُشاط، الکَلَبْ.

**تسمه پـروانه** /t.-parväne/ السَّیْر، سَیْـرُ الآلات، سَیْرُ المِرْوَحَة، القِشاط.

**تسمه شلاق** /t.-šalläq/ رَخْوُ السَّوْط.

**تسمیط** /tasmit/ (بد) التَّسْمِیْط.

**تسمیه** /tasmiye/ ← نامگذاری.

**تسولفراین** /tesolferäyn/ الزُّوْلْفِراین [اتّحاد جمرکيّ].

**تسویـه** /tasviye/ التَّسْـوِیَة، التَّصْفِیَـة، المُقاصَّـة [در حسابهای بانکی].

**تسویه حساب** /t.-hesäb/ تَصْفِیَةُ الحِساباتِ.

**تسویه حسـاب کردن** /t.-h.-kardan/ تَصْفِیَةً / صَفَّی الحسابَ.

**تسویه شده** /t.-šode/ المُعَدَّل.

**تسه تسه** /tesetese/ (جانـ) ذُبابَةُ النُّعاس.

**تسهیلات** /tashiläl/ التَّسْهِیْلات.

**تشابه** /tašäboh/ التَّشابُه ← همانندی.

**تشبیه** /tašbih/ (بد) التَّشْبِیْه.

**تشبیه کردن** /t.-kardan/ تَشْبِیْهاً / شَبَّهَ وتَمْثِیْلاً / مَثَّلَ ومُماثَلَةً / ماثَلَ ومُثُولاً / مَثَلَ ـُ فلاناً بفلانٍ.

**تشت** /tašt/ ← طشت.

**تشتک** /t.-ak/ ← طشتک.

**تشجیع کردن** /tašji'-kardan/ تَشْجِیْعاً / شَجَّعَ، تَجْسِیْراً / جَسَّرَ.

**تشخص** /tašaxxos/ شَخْصِیَّة، هُوِیَّة.

**تشخـص دادن** /t.-dädan/ تَشْخِیْصـاً / شَخَّـصَ ← شخصیت دادن.

**تشخص داشتن** /t.-dāštan/ اِکْتِساباً / اِکْتَسَبَ شَخْصِیَّةً.

**تشخیـص** /tašxis/ ۱. التَّعْیِیْـن، التَّمْیِیْـز، البَصَـر، البَصِیْرَة. ۲. (پز) التَّشْخِیْص.

**تشخیص دادن** /t.-dädan/ تَمْیِیْزاً / مَیَّزَ، تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ الشَّیءَ، عَیْثَرَةً / عَیْثَرَ الشَّیءَ.

**تشخیص مالیات** /t.-e-mäliyät/ تَقْدِیْرُ الضَّرائِبِ.

**تشخیص هویت** /t.-e-hovyiyat/ التَّحْقِیْقُ الذّاتِیَّة.

**تشخیصی** /t.-i/ التَّمْیِیْزِيّ.

**تشدید** /tašdid/ الشَّدَّة.

**تشدیـد کردن** /t.-kardan/ ۱. ← سخت کردن. ۲. ← استوار کردن.

**تشدید هسته‌یی** /t.-e-hasteyi/ (فز) الرَّنِیْنُ النَّوَوِیَّة.

**تشر** /tašar/ العِتاب، المُعتابَة.

**تشر زدن** /t.-zadan/ مُعاتَبَةً / عاتَبَه، صَیْحـاً وصَیْحَةً وصِیاحاً وصَیَحـاناً / صاحَ ـِ علیه أو فیـه، نَبْراً / نَبَرَ ـِ الرَّجُلَ، زَجْراً / زَجَرَ ـُ اِنْتِهاراً / اِنْتَهَرَ، تَزْیِیْماً / زَیَّمَ وتَوَعُّداً / تَوَعَّدَ علی.

**تشریح** /tašrih/ ۱. (پز) تَشْرِیْحُ الجُثَّةِ ← کالبد شکافی. ۲. الوَصْف، التَّصْوِیْر، التَّأْوِیْل، الحَدّ، التَّرْجَمَة.

**تشـریح تطبیقـی** /t.-e-tatbiqi/ التَّشْـرِیْحُ المُقـابَـل، التَّشْرِیْحُ التَّطْبِیْقِيّ.

**تشریح جانوران** /t.-e-jänevarän/ (پز) تَشْرِیْحُ المُقابَلَةِ.

**تشریح‌دان** /t.-dän/ ← کالبد شناس.

**تشریـح کردن** /t.-kardan/ ۱. تَشْرِیْحاً / شَرَّحَ، عَبْراً وعِبارَةً / عَبَرَ ـُ تَعْبِیْراً / عَبَّرَ. ۲. (پز) تَشْرِیْحاً / شَرَّحَ.

**تشریحی** /t.-i/ ۱. النَّعْتُ الوَصْفِيّ. ۲. (پز) التَّشْرِیْحِيّ.

**تشریف آوردن** /tašrif-ävardan/ ← آمدن.

**تشریفـات** /t.-ät/ التَّکْلِیْـف، الإجْراءات، الشَّکْلِیّـات،

العُرْفُ السِّياسِيّ.

**تشریفات اداری** /t.-ät-e-edäri/ الشَّكْلِيَّة، إجراءٌ شَكْلِيّ، الرُّوْتِينُ الإدارِيّ.

**تشریفات رسمی** /t.-ät-e-rasmi/ المَراسِيْمُ الرَّسْمِيَّة.

**تشریفات قانونی** /t.-ät-e-qänuni/ إجْراءاتٌ القانُونِيَّة.

**تشریفاتی** /t.-ät-i/ الرَّسْمِيّ.

**تشریف بردن** /t.-bordan/ ← رفتن.

**تشریک** /tašrik/ المُشارَكَة، اِشْتِراک.

**تشریک مساعی** /t.-e-masä'i/ المُشارَكَة.

**تشریک مساعی کردن** /t.-e-m.-kardan/ مُشارَكَةً / شارَکَ في.

**تشعشع** /taša'šo'/ (فز) الإشْعاع، السَّطْع، السُّطُوع.

**تشعشع اتمی** /t.-atomi/ (فز) الإشْعاعُ الذَّرِّيّ.

**تشعشع نوری** /t.-e-nuri/ (فز) الإشْعاعُ الضَّوْئِيّ.

**تشک** /tošak/ ← دوشک.

**تشکر** /tašakkor/ الثَّناء، التَّشَكُّر.

**تشکر کردن** /t.-kardan/ تَشَكُّراً / تَشَكَّرَ له، إِثْناءً / أَثْنَى وتَثْنِيَةً / ثَنَّى على.

**تشکیل** /taškil/ التَّشْكِيْل، التَّرْكِيْب.

**تشکیلات** /t.-ät/ النِّظام، التَّنْظِيْمات.

**تشکیلاتی** /t.-äti/ التَّنْظِيْماتِيّ.

**تشکیل جلسه** /t.-e-jalse/ اِنْعِقادُ جَلْسَةٍ، عَقْدُ جَلْسَةٍ.

**تشکیل دادن** /t.-dädan/ تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ.

**تشکیل شدن** /t.-šodan/ تَشَكُّلاً / تَشَكَّلَ، اِنْعِقاداً / اِنْعَقَدَ، تَأَسُّساً / تَأَسَّسَ.

**تشکیل یافتن** /t.-yäftan/ ← تشکیل شدن.

**تشمع** /tašammo'/ التَّلَيُّف.

**تشنج** /tašannoj/ التَّشَنُّج، التَّشَنُّجِيَّة، النَّوْبَة، النّازِلَة، الإصابَة، فُجائِيَّة، نَوْبَةٌ عَصَبِيَّة، التَّقَلُّص العَضَلِيّ.

**تشنج آبستنی** /t.-e-äbestani/ (پز) الإرْجاج ← اکلامپسی.

**تشنج آرواره** /t.-e-ärväre/ (پز) الكُزاز.

**تشنج‌آور** /t.-ävar/ المُشَنِّج، دَواءٌ مُشَنِّج.

**تشنج بالرز** /t.-bälarz/ (پز) التَّشَنُّجُ الرُّعْشِيّ.

**تشنج زهدان** /t.-e-zehdän/ (پز) التَّقَلُّص أو التَّشَنُّجُ الرَّحِمِيّ.

**تشنج موضعی** /t.-e-mowze'i/ (پز) التَّشَنُّج، تَقَلُّص عَضَلِيّ.

**تشنج نیرو بخش** /t.-e-niru-baxš/ (پز) التَّشَنُّجُ الكَزازِيّ.

**تشنجی** /t.-i/ (پز) التَّشَنُّجِيّ.

**تشنج یافتن** /t.-yäftan/ تَشَنُّجاً / تَشَنَّجَ، تَخَلُّجاً / تَخَلَّجَ.

**تشنک** /tašnak/ اليَأْفُوخ.

**تشنک** /tašanak/ (گیا) النّاعِمَة، المَرْيَمِيَّة، القَصْعِيْن.

**تشنگی** /tašnagi/ العَطَش، الظَّمَأ، الظَّماء، الغُلَّة، الغَلِيْل، الغُلّ، الغَلَل، العُطاش، الأُحاح، الأُوار، الجُواد، الجَوْدَة، الجُواز، الحِرَّة، السُّنْسِن، السُّهاف، الشُّرْبَة، شَيْطانُ الفَلا، الشُّفاشِف، الصّارَّة، الغِمْر، الغَيْم، الغَيْن، القَيْظ، اللُّهاب، اللَّهَبان، اللُّهْبَة، اللُّهْثَة، اللُّواب، اللُّوْح، النُّوْع، الوِرْد، الهَوْثَة، الهُوام، الهُيام.

**تشنه** /tašne/ العاطِش، العَطِش، العَطْشان، المِعْطاش، الظَّمْآن، الظّامِئ، المِظْماء، الصَّدِيّ، الصَّدْيان، المِصْداء، الغَلِيْل، المُغْتَلّ، الأُوارِيّ، المَجُود، الحَرّان، الحائِم، السّافِه، الشّافِه، الصّادِي، اللَّهْبان، النَّجْران، النّاهِل، النَّهْلان، النّائِع، الهَجْفان، الهَفْهاف، الهائِف، الهَيْفان، المِهْياف، الأَهْيَم، الهَيْمان، [نث] الظَّمْأى.

**تشنه شدن** /t.-šodan/ عَطَشاً / عَطِشَ ـَ ظَمَأً وظَماءً وظَماءَةً / ظَمِئَ ـَ صَدًى / صَدِيَ ـَ، أَحّاً وأُحاحاً وأَحِيْحاً / أَحَّ ـُ أُوماً / آمَ ـُ بَهْصاً / بَهِصَ ـَ، زَنْداً / زَنِدَ ـَ حِرَّةً / حَرَّ ـَ، اِسْتِحْشاشاً / اِسْتَحَشَّ، سَهَفاً وسُهافاً / سَهِفَ ـَ شَرَباً / شَرِبَ ـَ، عَيْماً وعَيْمَةً وعِياماً / عامَ ـِ غُلَّةً / غَلَّ ـَ غُلّاً وغُلَّةً / غُلَّ مج، غَيْناً / غانَ ـِ كَلَباً / كَلِبَ ـَ لُوْحاً ولَوْحاً ولُواحاً ولَواحاً ولُؤُوْحاً ولَوَحاناً / لاحَ ـُ اِلْتِياحاً / اِلْتاحَ، لَهَباً ولَهِيْباً ولُهاباً ولَهَباناً / لَهِبَ ـَ لَهَثاً ولُهاثاً ولَهَثاناً / لَهِثَ ـَ، مَجْراً / مَجَرَ ـُ اِمْتِساءً / اِمْتَسَى، هُياماً / هامَ ـِ.

**تشنه کردن** /t.-kardan/ تَعْطِيْشاً / عَطَّشَ، إعْطاشاً / أَعْطَشَ، إظْماءً / أَظْمَأَ، تَظْمِئَةً / ظَمَّأَ، تَصْدِيَةً / صَدَّى، إحْراراً / أَحَرَّ اللّهُ صدرَه، تَأْوِيْماً / أَوَّمَ، تَزْنِيْداً / زَنَّدَ الرَّجلَ.

**تشویش** /tašviš/ قَلَقُ الفِكْر ← پریشانی.

**تشویق** /tašviq/ التَّشْوِيْق، التَّشْجِيْع، التَّقْوِيَة.

**تشویق کردن** /t.-kardan/ تَشْجِيْعاً / شَجَّعَ، إغْراءً /

أغرَى، تَرْغِيباً / رَغَّبَ، إرْغاباً / أَرْغَبَ، تَحْبِيْذاً / حَبَّذَ، تَحْرِيْضاً / حَرَّضَ وحَثّاً / حَثَّ ـُ وإحْثاثاً / أَحَثَّ وتَحْثِيْثاً / حَثَّثَ واسْتِحْثاثاً / اِسْتَحَثَّ الرَّجلَ علـى الأمْرِ، تَحْفِيْزاً / حَفَّزَ وتَنْجِيَةً / نَجَّى على، إطْراراً / أَطَرَّ هـ على الأمْرِ أو به، تَطْيِيْباً / طَيَّبَ، تَقْوِيَةً / قَوَّى قَلْبَهُ، تَنْفِيْساً / نَفَّسَ هـ في الأمْرِ، وُزُوْعاً / وَزَعَ يَزَعُ هـ وبه.

**تشویق‌کننده** /*t.-konande*/ المُحَرِّک، المُثِيْر، المُرَوِّج، المُغْرِي، المُحَرِّض، المُشَجِّع.

**تشویق‌نامه** /*t.-näme*/ رِسالَةُ التَّقْدِيْر.

**تشی** /*taši*/ (جانـ) الشَّيْهَم.

**تصاحب** /*tasähob*/ الامْتِلاک، المِلْک، وَضْعُ اليَد.

**تصادف** /*tasädof*/ ۱. التَّصـادُم، اِصْطِـدام، صُـدْفَـة، مُصـادَفَـة، الإصابَـة، الحـادِث، التَّضـارُب. ۲. الاِتِّفاق، الحادِث، الفُرْصَة، النَّوْبَة.

**تصادفات** /*t.-ät*/ الحَوادِث، التَّصادُمات.

**تصادفات رانندگی** /*t.-ät-e-ränandegi*/ حَوادِثُ المُرُوْر.

**تصادف رانندگی** /*t.-e-r.*/ حادِثُ سَيْرٍ، حادِثُ المُرُوْر.

**تصادف کردن** /*t.-kardan*/ تَصادُماً / تَصادَمَ، تَعارُضاً / تَعارَضَ، صَدْماً / صَدَمَ ـِ مُصادَمَةً / صادَمَ، اِصْطِداماً / اِصطَدَمَ، نَدْخاً / نَدَخَ ـَ ـَ ← برخورد کردن.

**تصادفی** /*t.-i*/ مُصادَفَةً، جُزافِيّ، عَرَضِيّ، العارِض، عَفْواً، اِعْتِباطاً، قَضاءً وقَدَراً، بالقَضاءِ والقَدَر.

**تصادم** /*tasädom*/ ← تصادف.

**تصادم افکار و عقـایـد** /*t.-e-afkär-va-aqäyed*/ تَعارُضُ الآراء.

**تصادم کردن** /*t.-kardan*/ ← تصادف کردن.

**تصاعد** /*tasä'od*/ المُتَوالِيَة.

**تصاعد حسابی** /*t.-e-hesäbi*/ (رضـ) المُتَوالِيَةُ الحسابِيَّة.

**تصاعد صعودی** /*t.-e-so'odi*/ المُتَوالِيَةُ المُتَزايِدَة.

**تصاعد عددی** /*t.-e-adadi*/ (رضـ) ← تصاعد حسابی.

**تصاعد نزولی** /*t.-e-nozuli*/ المُتَوالِيَةُ المُتَناقِصَة.

**تصاعد هنـدسی** /*t.-e-hendesi*/ المُتَوالِيَةُ الهَنْـدَسِيَّة، سِلْسِلَةٌ هَنْدَسِيَّةٌ.

**تصاعدی** /*t.-i*/ التَّصاعُدِيّ.

**تصاویـر متحرک** /*tasävir-e-motaharrek*/ الرُّسُـومُ المُتَحَرِّکَة.

**تصحیح** /*tashih*/ التَّصْحِيْح، التَّقْوِيْم، الضَّبْط.

**تصحیح شدن** /*t.-šodan*/ تَصَحُّحاً / تَصَحَّحَ.

**تصحیح کردن** /*t.-kardan*/ تَصْحِيْحاً / صَحَّحَ وضَبْطاً / ضَبَطَ ـُ وتَصْلِيْحاً / صَلَّحَ الکتابَ.

**تصحیف** /*tashif*/ التَّصْحِيْف.

**تصحیف کردن** /*t.-kardan*/ تَصْحِيْفاً / صَحَّفَ.

**تصدق** /*tasaddoq*/ الصَّدَقَة ← صدقه.

**تصدق دادن** /*t.-dädan*/ تَصَدُّقـاً / تَصَدَّقَ ← صدقـه دادن.

**تصدی** /*tasaddi*/ تَوَلِّي، تَعَهُّد، تَقَلُّد.

**تصدیق** /*tasdiq*/ ۱. التَّصْدِيْق، الإقْـرار، الإبْرام، البَرْم، التَّـأْيِيْد، الاعْتِمـاد، المُوافَقَـة، المُصادَقَـة. ۲. التَّبْرِيْـر، المُؤَيِّد، الوَثِيْقَة ← گواهینامه.

**تصدیق رانندگی** /*t.-e-ränandegi*/ إجازَةُ السَّوْقِ، رُخْصَةُ السَّوْقِ، قِيادَةُ سَيّارَة ← گواهینامه رانندگی.

**تصدیق شدن** /*t.-šodan*/ تَأْکِيْداً / أُکِّدَ مج، تَصْـدِيْقاً / صُدِّقَ مج.

**تصدیق کردن** /*t.-kardan*/ تَصْدِيْقاً / صَدَّقَ، مُصادَقَةً / صادَقَ عَلَى، تَأْکِيْداً / أَکَّدَ، تَأْيِيْداً / أَيَّدَ، تَوْکِيْداً / وَکَّدَ، إثْباتاً / أَثْبَتَ، تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ، إقْراراً / أَقَرَّ، تَزْکِيَةً / زَکَّى الشَّهادَةَ، تَبْـرِيْراً / بَرَّرَ، بَـرْماً / بَرَمَ ـُ، إبْـراماً / أَبْرَمَ، اِعْتِقاداً / اِعْتَقَدَ، اِعْتِماداً / اِعْتَمَدَ، قُبُولاً وقَبُولاً / قَبِلَ ـَ الکلامَ.

**تصدیقنامه** /*t.-näme*/ ← تصدیق ۲، گواهینامه.

**تصـرف** /*tasarrof*/ المِلْـک، الاِمْتِـلاک، وَضْـعُ اليَـدِ، الاِحْتِلال، الحَوْز، الحِيازَة، الحَوْزَة.

**تصرف عدوانی** /*t.-e-odväni*/ شاغِلٌ غَيْرُ شَرْعِيّ، إشْغالُ عقارٍ غَيْرُ قانُونِيّ.

**تصرف غیر قانونی** /*t.-e-qeyr-e-qänuni*/ التَّعَسُّف.

**تصرف قانونی** /*t.-e-q.*/ حَجْزٌ قَضائِيّ، الإجْراءُ القانُونِيّ.

**تصرف کـردن** /*t.-kardan*/ مِلْکاً ومَلْکـاً ومَلَکَةً ومَمْلُکَـةً ومَمْلَکَةً / مَلَکَ ـِ تَمَلُّکاً / تَمَلَّکَ، اِمْتِلاکاً / اِمْتَلَکَ، شُغْلاً، شَغْلاً / شَغَلَ ـَ، إشْغالاً / أَشْغَلَ، حَوْزاً وحِيازَةً / حـازَ ـُ واحْتِيـازاً / اِحْتازَ، اِحْتِـلالاً / اِحْتَلَّ المکـانَ، اِسْتِحْواذاً / اِسْتَحْوَذَ على، نَزْعاً / نَزَعَ ـِ منه مِلْکَه.

**تصریح** /*tasrih*/ التَّصْرِيْح، التَّعْرِيْف، التَّحْدِيْد، النَّص.

**تصریح کردن** /t.-kardan/ تَصْرِيْحاً / صَرَّحَ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، تَحْدِيْداً / حَدَّدَ.

**تصعید** /tas'id/ (شیمـ) التَّسامِي، التَّصْعِيْد.

**تصغیر** /tasqir/ ← کوچکی.

**تصفیه** /tasfiye/ التَّصْفِيَة، التَّكْرِيْر، التَّقْطِيْر، تَنْقِيَة، حَلّ، الرَّشْح، التَّعْدِيْل.

**تصفیهٔ آب** /t.-ye-äb/ [دستگاه] وابُورُ المِياه.

**تصفیه حساب** /t.-hesäb/ تَسْدِيْدُ حسابٍ، الدَّفْع.

**تصفیه خانه** /t.-xäne/ ← پالایشگاه.

**تصفیه شدن** /t.-šodan/ تَصَفِّياً / تَصَفَّى.

**تصفیه شده** /t.-šode/ المُكَرَّر، المُتَكَرِّر.

**تصفیه کردن** /t.-kardan/ ۱. تَصْفِيَةً / صَفَّى، تَكْرِيْراً / كَرَّرَ، تَرْوِيْقاً / رَوَّقَ، تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ، تَقْطِيْراً / قَطَّرَ الماءَ، تَخْلِيْصاً / خَلَّصَ، تَنْقِيَةً / نَقَّى، تَنْظِيْفاً / نَظَّفَ، إلْغاءً / أَلْغَى، حَلّاً / حَلَّ ـُ. ۲. [حساب] دَفْعاً / دَفَعَ ـَ تَسْدِيْداً / سَدَّدَ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ.

**تصفیه کننده** /t.-konande/ المُصَفِّي.

**تصلب** /tasallob/ (پز) التَّصَلُّب.

**تصلب بافتها** /t.-e-bäfthä/ (پز) تَصَلُّبُ الخَلِيّات.

**تصلب پوست** /t.-e-post/ (پز) الخَزَبُ المُتَصَلِّب.

**تصلب پیله** /t.-e-pile/ (پز) ۱. ضَخْمُ الأَجْفانِ وغِلَظُها وتَيَبُّسها. ۲. جُسْأَة، جُسُوء، ثَفَن، كَنَب.

**تصلب ساده** /t.-e-säde/ (رضـ) الجُسُوءُ البَسِيط.

**تصلب شریانی** /t.-e-šarayäni/ (پز) التَّصَلُّبُ الشِّرْيانِيّ.

**تصلب قطعاتی** /t.-e-qeta'ati/ (پز) تَصَلُّبٌ مُتَعَدِّد.

**تصلب قلب** /t.-e-qalb/ (پز) التَّصَلُّبُ القَلْبِيّ.

**تصلّب ماهیچه** /t.-e-mähice/ (پز) التَّصَلُّبُ أو الانْقِباضُ العَضَلِيّ.

**تصمیم** /tasmim/ العَزْم، العَزِيْمَة، الهِمَّة، التَّصْمِيْم، النِّيَّة، الانْتِواء، القَرار، الهَوْء.

**تصمیم قاطع** /t.-e-qäte'/ فَصْلُ الخِطاب.

**تصمیم قطعی** /t.-e-qat'i/ الحَتْم، الجَزْم، قِرارٌ حاسِم.

**تصمیم گرفتن** /t.-gereftan/ تَصْمِيْماً / صَمَّمَ، عُزْماً وعَزْماً وَمَعْزِماً وعَزِيْماً وعَزِيْمةً وعُزْماناً / عَزَمَ ـِ على الأَمْر، إصْراراً / أَصَرَّ على الأَمْر، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، اتِّخاذاً / اِتَّخَذَ قِراراً، تَبَنِّياً / تَبَنَّى قِراراً، تَوْطِيْناً / وَطَّنَ نَفْسَه على، تَوَطُّناً / وَطَّنَ نفسه على الشَّيء، جَزْماً / جَزَمَ ـِ الأَمْرَ أو على الأَمْر، هَمّاً / هَمَّ ـُ نَواةً ونِيَّةً ونِيَةً / نَوَى يَنْوِي، عَمْداً / عَمَدَ ـِ للشَّيء وإلى الشَّيء، تَعْوِيْلاً / عَوَّلَ على كذا، عَقَدَ النِّيَّةَ على.

**تصمیم نهایی** /t.-e-nehäyi/ ← تصمیم قطعی.

**تصنعی** /tasanno'i/ ← ساختگی.

**تصنیف** /tasnif/ التَّصْنِيْف، الزَّجَل ← ترانه.

**تصنیفساز** /t.-säz/ الزَّجّال.

**تصنیف کردن** /t.-kardan/ تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ الكتاب.

**تصور** /tasavvor/ ۱. الوَهْم، التَّصَوُّر، التَّخَيُّل، الفِكْر، الشّاغِل. ۲ ← اصالت تصوّر.

**تصور کردن** /t.-kardan/ تَصَوُّراً / تَصَوَّرَ، تَخْيِيْلاً / خُيِّلَ مج إليه، تَخَيُّلاً / تَخَيَّلَ، وَهْماً / وَهَمَ يَهِمُ تَوَهُّماً / تَوَهَّمَ الأَمْرَ، تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ الشَّيءَ أو لَهُ الشَّيء.

**تصوری** /t.-i/ التَّصَوُّرِيّ، التَّخَيُّلِيّ.

**تصوف** /tasavvof/ التَّصَوُّف.

**تصویب** /tasvib/ التَّصْدِيْق، التَّقْرِيْر، المُصادَقَة، المُوافَقَة، الاِسْتِصْواب، الاِسْتِحْسان، الاِعْتِماد.

**تصویب بودجه** /t.-e-bodje/ مُصادَقَةٌ عَلَى المِيْزانِيَّة.

**تصویب شدن** /t.-šodan/ تَصْوِيْباً / صُوِّبَ مج، اِسْتِصْواباً / أُسْتُصْوِبَ مج، إقْراراً / أُقِرَّ مج، رَسْماً / رُسِمَ مج ـُ تَقْرِيْراً / قُرِّرَ مج.

**تصویب کردن** /t.-kardan/ رَسْماً / رَسَمَ ـُ تَصْوِيْباً / صَوَّبَ، اِسْتِصْواباً / اِسْتَصْوَبَ، إقْراراً / أَقَرَّ، إصْداراً / أَصْدَرَ مَرْسُوماً.

**تصویبنامه** /t.-näme/ المَرْسُوم، المَرْسُومُ الاِشْتِراعِيّ، القَرار.

**تصویبنامهٔ هیئت وزیران** /t.-n.-ye-hey'at-e-vaziran/ مَرْسُومٌ وِزارِيّ.

**تصویر** /tasvir/ ۱. الصُّورَة، الرَّسْم، الإيْقُونَة، التَّزْوِيْقَة. ۲. (فز) الصُّورَة. ۳. (رضـ) الإسْقاط، المَسْقِط.

**تصویر آینه‌یی** /t.-e-äyeneyi/ صُورَةٌ مِرْآوِيَّة.

**تصویر افقی** /t.-e-ofoqi/ (رضـ) الإسْقاط.

**تصویرافکن** /t.-afkan/ ← پروژکتور.

**تصویر برقی** /t.-barqi/ (فز) صُورَةٌ كَهْرَبائِيَّة.

**تصویر حقیقی** /t.-e-haqiqi/ صُورَةٌ حَقِيْقِيَّة.

**تصویر قائم** /t.-e-qä'em/ (رضـ) المَسْقِطُ أو الإسْقاطُ العَمُودِيّ.
**تصویر کردن** /t.-kardan/ ← نقاشی کردن.
**تصویر مجازی** /t.-e-majäze/ صُوْرَةٌ تَقْدِيْرِيّة.
**تصویرنگاری** /t.-negäri/ الكِتابَةُ الهِيْرُ وغْلِيْفِيّة، الخَطُّ البَزْ باوِيّ.
**تصویر نوری** /t.-e-nuri/ (فز) صُوْرَةٌ بَصَرِيّة.
**تصویری** /t.-i/ ← انگاری.
**تضاد** /tazäd/ (بد) التَّضادّ.
**تضامن** /tazämon/ التَّضامُن، التَّكامُل.
**تضامنی** /t.-i/ التَّضامُنِيّ، مُتَكافِل، مُتَضامِن.
**تضرع کردن** /tazarro'-kardan/ اِبْتِهالاً / اِبْتَهَلَ، تَسَكْسُكاً / تَسَكْسَكَ إلَيه، تَأْجاً / تَأَجَ ـَ ← زاری کردن.
**تضعیف** /taz'if/ الإضْعاف، تَضْعِيْف.
**تضعیف مکعب** /t.-e-moka"ab/ (رضـ) تَضْعِيفُ المُكَعَّبِ.
**تضمین** /tazmin/ ١. الكِفالَة، الضَّمانَة، الضَّمان. ٢. (بد) الاِسْتِعانَة.
**تضمین اجتماعی** /t.-e-ejtema'i/ الضَّمانُ الاِجْتِماعِيّ.
**تضمین احتیاطی** /t.-e-ehtiyäti/ الضَّمانُ الاِحْتِياطِيّ.
**تضمین بانکی** /t.-e-banki/ كِفالَةٌ مَصْرَفِيّة.
**تضمین بین‌المللی** /t.-e-beyn-ol-melali/ الضَّمانَةُ الدُّوَلِيّةُ.
**تضمین شغلی** /t.-e-šoqli/ كِفالَةُ الوَظِيْفَةِ أو العَمَلِ ٢٥٩..
**تضمین قانونی** /t.-e-qänuni/ كِفالَةٌ قَضائِيّة.
**تضمین کردن** /t.-kardan/ ١. ضَمْناً و ضَماناً / ضَمِنَ الشَّيءَ و بِه، تَضْمِيْناً / ضَمَّنَ، كَفْلاً و كُفُولاً / كَفِلَ ـَ و كَفُلَ ـُ المالَ و به. ٢. (بد) تَضْمِيْناً / ضَمَّنَ الشّاعِرُ.
**تضمین‌نامه** /t.-näme/ سَنَدُ الكِفالَة.
**تضییع** /tazyi'/ ← ضایع کردن، تباه کردن، تباهی.
**تضییع کردن** /t.-kardan/ ← ضایع کردن، تباه کردن.
**تطابق** /tatäboq/ ١. التَّطابُق، المُطابَقَة، تَوافُق، مُوافَقَة، مُلائَمَة. ٢. [فیزیولوژی] تَكَيُّفُ العَيْنِ.
**تطابقی** /t.-i/ التَّطابُقِيّ.
**تطابق یافتن** /t.-yäftan/ تَطابُقاً / تَطابَقَ.
**تطبیق** /tatbiq/ التَّطْبِيْق.
**تطبیق قانونی** /t.-e-qänuni/ التَّطْبِيْقُ القانُونِيّ.
**تطبیق کردن** /t.-kardan/ تَطْبِيْقاً / طَبَّقَ.
**تطبیقی** /t.-i/ القِياسِيّ، التَّطْبِيْقِيّ.
**تطمیع کردن** /t.-kardan/ تَطْمِيعاً / طَمَّعَ هـ في الأمْرِ.
**تطهیر کردن** /tathir-kardan/ تَقْدِيْساً / قَدَّسَ.
**تطور** /tatavvor/ التَّطَوُّر، التَّنْمِيَة.
**تطور بخشیدن** /t.-baxšidan/ تَطْوِيْراً / طَوَّرَ، تَنْمِيَةً / نَمّى.
**تطور فکری** /t.-e-fekri/ التَّطَوُّرُ العَقْلِيّ.
**تطور یافتن** /t.-yäftan/ تَطَوُّراً / تَطَوَّرَ.
**تظاهر** /tazähor/ ← خودنمایی.
**تظاهرات** /t.-ät/ (سیا) المَسْيَرَة، المُظاهَرات.
**تظاهرات کردن** /t. ät-kardan/ (سیا) تَظاهُراً / تَظاهَرَ القومُ، قَوْماً و قَوْمَةً و قِياماً و قامَةً / قامَ يَقُوْمُ بمظاهَرَة.
**تظاهر کردن** /t.-k./ اِدّعاءً بكذا، تَصَنُّعاً / تَصَنَّعَ، تَجاهُراً / تَجاهَرَ بالأمْرِ، تَكَؤُّداً / تَكَأَّدَ الشَّيءَ.
**تظاهرکنندگان** /t.-konandegän/ المُتَظاهِرُوْن.
**تظلم** /tazällom/ ← دادخواهی.
**تظلم کردن** /t.-kardan/ ← دادخواهی کردن.
**تعادل** /ta'ädol/ التَّوازِي، التَّـوازُن، الاِتِّزان، المُـوازَنَة، تَعادُل، تَساوِي، تكافُؤ، مُعادَلَة.
**تعادل بیتفاوت** /t.-e-bitafävot/ تَوازُنٌ مُسْتَمِرٌّ، اِتِّزانٌ مُتَعادِل.
**تعادل پایدار** /t.-e-päydär/ اِتِّزانٌ مُسْتَقِرٌّ.
**تعادل حرکتی** /t.-e-harakati/ اِتِّـزانٌ دِيْنـامِـيٌّ أو دِيْنامِيْكِيّ.
**تعادل رادیواکتیو** /t.-e-rädyo-aktiv/ تَوازُنٌ إشْعاعِيّ.
**تعادلشناسی** /t.-šenäsi/ عِلْمُ السُّكُون، السُّكُونِيّات، الإسْتاتِيّات.
**تعادل شیمیایی** /t.-e-šimiyä-yi/ (شیمـ) تَـوازُنٌ كِيْمِياوِيّ.
**تعادل قوا** /t.-e-qovä/ تَوازِي أو تَوازُنُ القُوَى.
**تعادل کار و حرارت** /t.-e-kär-va-harärat/ مَبْدَأُ التَّعادُل.
**تعادل کردن** /t.-kardan/ مُعادَلَةً / عادَلَ.
**تعادل ناپایدار** /t.-e-näpäydär/ اِتِّزانٌ غيرُ مُسْتَقِرّ.
**تعادلی** /t.-i/ التَّوازُنِيّ.

**تعارض** /ta'äroz/ التّعارُض، التّنازُع، النِّزاع.
**تعارض قوانین** /t.-e-qavänin/ (حقـ) تَعارُضُ القَوانِیْن.
**تعارف** /ta'ärof/ ۱. المُجامَلَة، المُحاسَنَة، التَّكْلِیْف. ۲. الهَدِیَّة، الإهْداء ← پیشکش.
**تعارف دادن** /t.-dädan/ إتْحافاً / أتْحَفَ، تَقْدِیْماً / قَدَّمَ ← پیش‌کش دادن.
**تعارف کردن** /t.-kardan/ تَكَلُّفاً / تَكَلَّفَ، مُجامَلَةً / جامَلَ هـ.
**تعارفی** /t.-i/ المَهْدِيّ، المُهْدَى.
**تعاقب** /ta'ägob/ التَّبَع، الِاتِّباع، التَّتَبُّع، المُتابَعَة.
**تعاقب کردن** /t.-kardan/ مُتابَعَةً / تابَعَهُ ← پیروی کردن.
**تعالی** /ta'äli/ ۱ ← بلندی. ۲. [روانشناسی] المُساماة.
**تعاون** /ta'ävon/ التَّعاوُن.
**تعاونی** /t.-i/ تَعاوُنِیَّة، التَّعاوُنِيّ.
**تعاونی تولید** /t.-ye-towlid/ تَعاوُنِیَّةٌ إنْتاجِیَّةٌ، تَعاوُنِیَّةُ المُنْتَجِیْن.
**تعاونی مصرف** /t.-ye-masraf/ تَعاوُنِیَّةٌ إسْتِهْلاكِیَّةٌ.
**تعبیر** /ta'bir/ التَّعْبِیْر، العَبْر، العِبارَة، التَّفْسِیْر.
**تعبیر خواب** /t.-e-xäb/ تَعْبِیْرُ الرُّؤیا.
**تعبیر خواب کردن** /t.-e-x.-kardan/ تَعْبِیْراً / عَبَّرَ و عَبْراً و عِبارَةً / عَبَرَـُ الرُّؤیا، تَأْوِیْلاً / أَوَّلَ.
**تعبیر کردن** /t.-kardan/ عَبْراً و عِبارَةً / عَبَرَـُ، تَعْبِیْراً / عَبَّرَ، تَعْقِیْباً / عَقَّبَ.
**تعبیه** /ta'biye/ ← تهیه.
**تعبیه کردن** /t.-kardan/ ← تهیه کردن.
**تعجب** /ta'äjjob/ التَّعَجُّب، العَجَب، الدَّهْشَة، الهُوْلَة، «~ ی ندارد»: لا غَرْوَ، لا غَرْوَیَ ← شگفتی.
**تعجب‌آور** /t.-ävar/ ← شگفت‌انگیز.
**تعجب کردن** /t.-kardan/ عَجَباً / عَجِبَ ـَ من الأمْرِ و لَهُ، تَعَجُّباً / تَعَجَّبَ، إسْتِعْجاباً / إسْتَعْجَبَ، دَهَشاً / دَهِشَ و دُهِشَ مج ـَ، غَرْواً / غَراـُ، فَكَهاً / فَكِهَ ـَ منه، عَمَداً / عَمِدَ ـَ منه، قَضاةً / قَضَى یَقْضِي منه العَجَبَ.
**تعجیل** /ta'jil/ ← شتاب.
**تعداد** /te'däd/ المِقْدار، العِدَّة، الطِّلْع، البَصِیْص.
**تعدد** /ta'addod/ التَّعَدُّد.
**تعدد زوجات** /t.-e-zowjät/ تَعَدُّدُ الزَّوْجاتِ أو الأزْواج.
**تعدی** /ta'addi/ ← ستم.
**تعدی کردن** /t.-kardan/ تَعَدِّیاً / تَعَدَّی، تَجاوُزاً / تَجاوَزَ، مُجاوَزَةً / جاوَزَ الحدودَ، تَطاوُلاً / تَطاوَلَ عَلَی ← ستم کردن.
**تعدیل** /ta'dil/ ۱. التَّعْدِیْل. ۲. (حقـ) التَّنْقِیْح، التَّزْكِیَة، «~ گواهان»: تَزْكِیَةُ الشُّهُود. ۳. (مسـ) التَّعْدِیْل.
**تعدیل شدن** /t.-šodan/ تَعَدُّلاً / تَعَدَّلَ.
**تعدیل کردن** /t.-kardan/ تَعْدِیْلاً / عَدَّلَ، تَسْوِیَةً / سَوَّی، تَغْیِیْراً / غَیَّرَ، تَنْوِیْعاً / نَوَّعَ، تَلْطِیْفاً / لَطَّفَ الحُكْمَ، تَحْوِیْراً / حَوَّرَ.
**تعدیل لایحهٔ قانونی** /t.-e-läyehe-ye-qänuni/ (حقـ) التَّعْدِیْل.
**تعرض** /ta'arroz/ (حقـ) التَّعَرُّض.
**تعرض کردن** /t.-kardan/ تَعَدِّیاً / تَعَدَّی، إعْتِداءً / إعْتَدَی عَلَی.
**تعرضی** /t.-i/ التَّعَرُّضِيّ.
**تعرفه** /ta'refe/ التَّعْرِفَة.
**تعرفهٔ انتخاباتی** /t.-ye-entexäbäti/ وَرَقَةُ إقْتِراحٍ.
**تعرفه‌بندی** /t.-bandi/ تَصْنِیْفُ التَّعْرِفَة، تَبْوِیْبُ التَّعْرِفَة.
**تعرفهٔ گمرکی** /t.-ye-gomroki/ الكَشْف.
**تعرق** /ta'arroq/ (گیا) النَّتْح [عرق النَّبات].
**تعریف** /ta'rif/ ۱. التَّعْرِیْف، الصِّفَة، التَّحْدِیْد، النَّصّ، البَیان، الحَدّ، الشَّرْح، الوَصْف. ۲. الثَّناء، المَدْح، المَدِیْح.
**تعریف علمی** /t.-e-elmi/ التَّعْرِیْفُ العِلْمِيّ.
**تعریف کردن** /t.-kardan/ ۱. تَعْرِیْفاً / عَرَّفَ، تَحْدِیْداً / حَدَّدَ، تَضْخِیْماً / ضَخَّمَ. ۲. مَدْحاً / مَدَحَ ـَ، تَمْدِیْحاً / مَدَّحَ، إمْتِداحاً / إمْتَدَحَ ← ستودن، مدح کردن.
**تعریف‌نامه** /t.-näme/ البیان ← لائحة.
**تعزیر** /ta'zir/ التَّعْزِیْر.
**تعزیر کردن** /t.-kardan/ تَعْزِیْراً / عَزَّرَ القاضِي المُذْنِبَ.
**تعزیه** /ta'ziye/ ۱. التَّعْزِیَة، العَزاء. ۲. رِوایَةُ المُحْزِنَة.
**تعزیه‌خوان** /t.-xän/ مَنْ یقوم بقراءَةِ العَزاءِ أو إقامتِهِ.
**تعزیه‌خوانی** /t.-x.-i/ إقامَةُ العَزاءِ ذِكْری استشهادِ الحسین (ع) و تمثیلُ وقائع كربلاء.

**تعزیه‌گردان** /t.-gardän/ مُدِيرُ العَزاء.
**تعصب** /ta'assob/ التَّعَصُّب، العَصَبِيَّة، المَيْل، المُمالأة.
**تعصب ورزیدن** /t.-varzidan/ تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ.
**تعطیل** /ta'til/ التَّعْطِيْل، العُطْلَة، البِطالَة، الفُرْصَة، الفَراغ من العَمَل.
**تعطیلات** /t.-ät/ العُطْلَة، الفُسْحَة.
**تعطیلات تابستانی** /t.-e-täbestäni/ العُطْلَةُ الصَّيفِيَّة.
**تعطیل رسمی** /t.-e-rasmi/ عُطْلَةٌ رَسْمِيَّةٌ.
**تعطیل سالانه** /t.-e-säläne/ العُطْلَةُ السَّنَوِيَّة.
**تعطیل شدن** /t.-šodan/ تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَ.
**تعطیل کردن** /t.-kardan/ تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ، [بنگاه یا تجارتخانه] الإغْلاق.
**تعطیلی** /t.-i/ ۱. العُطْلَة، الفُرْصَة. ۲. إغْلاق، إقْفال.
**تعظیم** /ta'zim/ التَّواضُع، الخُضُوع، اِنْحِناءُ الرَّأسِ تَعْظِيماً.
**تعظیم کردن** /t.-kardan/ تَواضُعاً / تَواضَعَ، خُضُوعاً و خَضْعاً و خُضْعاناً / خَضَعَ ـَ، اِنْحِناءً / اِنْحَنَى رَأسَهُ تَعْظِيْماً.
**تعفن** /ta'affon/ ← گندیدگی.
**تعفین** /ta'fin/ الصِّبْغَة، الصِّبْغَة، الخُلاصَة.
**تعفین افیون** /t.-e-afyun/ ← صِبْغَةُ الأفْيُون.
**تعقل** /ta'aqqol/ ← ۱. اندیشیدن، فکر کردن. ۲. [فلـ] اصالت تعقّل.
**تعقل کردن** /t.-kardan/ ← اندیشیدن، فکر کردن.
**تعقیب** /ta'qib/ ۱. تَعْقِيب، تُعَقُّب، تَفْتِيش، تَحَرِّي، مُلاحَقَة، مُطارَدَة ← پی‌گیری. ۲. (حقـ) المُقاضاة. ۳. (نظ) المُطارَدَة.
**تعقیب ضامن** /t.-e-zämen/ مُقاضاةُ الضَّامِن.
**تعقیب قانونی** /t.-e-qänuni/ المُلاحَقَةُ القانُونِيَّة.
**تعقیب شدن** /t.-šodan/ تَعْقِيْباً / عُقِّبَ مـج، تَعَقُّباً / تَعَقَّبَ، مُعاقَبَةً / يُعاقَبُ مج.
**تعقیب کردن** /t.-kardan/ تَعْقِيْباً / عَقَّبَ، تَعَقُّباً / تَعَقَّبَ، مُتابَعَةً / تابَعَ، مُلاحَقَةً / لاحَقَ، مُطارَدَةً / طارَدَ، اِقْتِفاءً / اِقْتَفَى أثَرَه، تُبُوعاً / تَبِعَ ـَ، تَقَفُّراً / تَقَفَّرَ الأثَرَ، رَدْفاً / رَدَفَ ـُ هـ.
**تعلق** /ta'alloq/ ← بستگی.
**تعلق داشتن** /t.-dästan/ ← بستگی داشتن.
**تعلل** /ta'allol/ المَطْل، المُماطَلَة، التَّأخُر.
**تعلل کردن** /t.-kardan/ ← تأخیر کردن، طفره رفتن.
**تعلم** /ta'allom/ ← آموزش.
**تعلیق** /ta'liq/ التَّعْلِيْق، إرْجاء، تَرَقُّبٌ قَلِق.
**تعلیقه** /t.-e/ ← تعلیقات.
**تعلیقات** /t.-ät/ الحاشِيَةُ أو الشَّرْحُ على الهامِش.
**تعلیل** /ta'lil/ البُرْهانُ اللِّمِّي، التَّعْلِيْل.
**تعلیم** /ta'lim/ ← آموختن [مص م].
**تعلیمات اجباری** /t.-ät-e-ejbäri/ ← آموزش اجباری.
**تعلیمات اکابر** /t.-ät-e-akäber/ ← آموزش بزرگسالان.
**تعلیمات حرفه‌یی** /t.-ät-e-herfe-yi/ ← آموزش حرفه‌یی.
**تعلیم دادن** /t.-dädan/ ← آموختن.
**تعلیم و تربیت** /t.-va-tarbiyat/ التَّربِيَةُ و التَّعْلِيمُ، التَّأدِيب، التَّهْذِيْب ← آموزش و پرورش.
**تعلیمی** /t.-i/ (مسـ) العُوْد، المِخْصَرَة.
**تعلیم یافتن** /t.-yäftan/ تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، تَثَقُّفاً / تَثَقَّفَ، تَهَذُّباً / تَهَذَّبَ.
**تعلیم یافته** /t.-yäfte/ المُدَرَّب، المُتَدَرِّب، المُعَلَّم.
**تعمد** /ta'ammod/ العَمْد، التَّعَمُّد، القَصْد، التَّوَجُّه.
**تعمداً** /t.-an/ تَعَمُّداً، عَمْداً، قَصْداً.
**تعمدی** /t.-i/ ← مُتَعَمَّدٌ، مَقْصُودٌ.
**تعمید** /ta'mid/ ← الصِّبْغَة، المَعْمُودِيَّة، النَّصارَى.
**تعمید دادن** /t.-dädan/ عَمْداً / عَمَدَ ـِ تَعْمِيْداً / عَمَّدَ الوَلَدَ.
**تعمیر** /ta'mir/ الرَّمّ، التَّرْمِيْم، المَرَمَّة، العَمْرَة، الإصْلاح.
**تعمیرات** /t.-ät/ الإصْلاحات.
**تعمیر شدن** /t.-šodan/ تَرَقُّماً / تَرَقَّمَ، اِلْتِئاماً / اِلْتَأمَ، تَلاؤُماً / تَلاءَمَ.
**تعمیر شده** /t.-šode/ المُلْتَئِم، المُنْصَلِح.
**تعمیرکار** /t.-kär/ المَكَنِيّ، العامِلُ مُصْلِح آلات.
**تعمیر کردن** /t.-kardan/ تَرْمِيْماً / رَمَّمَ، إصْلاحاً / أصْلَحَ، لَأماً / لَأمَ ـَ و إلْآماً / ألْأمَ ومُلائَمَةً / لاءَمَ، رَأْباً / رَأَبَ ـَ الصَّدْعَ، تَوْضِيْعاً / وَضَعَ الشَّيءَ.
**تعمیرگاه** /t.-gäh/ شُعْبَةُ إصْلاحِ الأعْطال، مَشْغَلُ إصْلاحٍ، المَرْأَب، وَرْشَة.

**تعمیری** /t.-i/ المُرَمَّم، المُتَرَمَّم، المُصْلَح.

**تعمیم** /ta'mim/ التَّعْمِيْم.

**تعمیم دادن** /t.-dädan/ تَعْمِيماً / عَمَّمَ.

**تعمیم یافتن** /t.-yäftan/ عُموماً / عَمَّ ـَ.

**تعویذ** /ta'viz/ التَّعْوِيْذ، العُوْذَة، الحِرْز، المِجْوَل، التَّخْوِيْطَة.

**تعویذ آویختن** /t.-ävixtan/ تَعْوِيْذاً / عَوَّذَ هـ، غَزاً / غَزَّ ـُ.

**تعویض** /ta'viz/ البَدَل، الإبدال، التَّبْدِيْل، الاِسْتِبْدال، الغِيار، التَّغْيِيْر.

**تعویض کردن** /t.-kardan/ ← عوض کردن.

**تعویق** /ta'viq/ التَّأْخِيْر، التَّأْجِيْل، الإرْجاء.

**تعویق افتادن** /t.-oftädan/ تَأَجُّلاً / تَأَجَّلَ ← تأخیر افتادن.

**تعویق انداختن** /t.-andäxtan/ تَأْجِيْلاً / أَجَّلَ، تَأْخِيْراً / أَخَّرَ، تَسْوِيْفاً / سَوَّفَ، مُماطَلَةً / ماطَلَ.

**تعهد** /ta'ahhod/ ۱. الاِلْتِزام، الإلْزام، التَّعَهُّد، الضَّمان، الضَّمانَة، الكَفالَة، العَهْد، التَّعاقُد، التَّأْمِيْن. ۲. الدَّيْن، الذِّمَّة، الواجِب، المَسْؤُوْلِيَّة، المِلْحَة، عِبْءُ الإثْبات. ۳. القَبالَة، السَّنَد، وَثِيْقَةٌ مُسْتَنَدِيَّة.

**تعهد اخلاقی** /t.-e-axläqi/ اِلْتِزامٌ أَدَبِيّ، المِلْح، المِلْحَة، الحُرْمَة، المُعاهَدَة.

**تعهد کردن** /t.-kardan/ تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ، إعْهاداً / أَعْهَدَ هـ، ضَمْناً وضَماناً / ضَمِنَ ـَ المالَ، كَفْلاً وكُفُولاً / كَفِلَ ـَ وكَفُلَ ـُ، مُكافَلَةً / كافَلَ، خَوْلاً / خالَ ـُ المالَ، سَوْكَرَةً / سَوْكَرَ.

**تعهد کننده** /t.-konande/ الضّامِن، الضَّمِيْن، الكافِل، الكَفِيْل.

**تعهدنامه** /t.-näme/ السَّنَد.

**تعیین** /ta'yin/ ۱. تَعْيِيْن، تَنْصِيْب، تَوْلِيَة. ۲. حَصْر، تَحْدِيْد، تَضْيِيْق، التَّشْخِيْص، التَّعْرِيْف. ۳. (حقـ) التَّعْيِيْن.

**تعیین سرنوشت** /t.-e-sarnevešt/ تَقْرِيْرُ المَصِيْر.

**تعیین سهام** /t.-e-sehäm/ القِسْمَةُ أو التَّقْسِيْمُ إلى حِصَص.

**تعیین شدن** /t.-šodan/ تَنَصُّباً / تَنَصَّبَ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ، تَنْصِيْباً / نُصِّبَ مج، تَعْيِيْناً / عُيِّنَ مج، تَوْلِيَةً / وُلِّيَ مج.

**تعیین کردن** /t.-kardan/ تَعْيِيْناً / عَيَّنَ، نَصْباً / نَصَبَ ـُ تَنْصِيْباً / نَصَّبَ، تَوْظِيْفاً / وَظَّفَ، تَوْلِيَةً / وَلَّى.

**تغار** /taqär/ المِعْجَن، المِرْكَن، الإجّانَة، المِغْسَل، التِّيْغار.

**تغار چوبی** /t.-e-cubi/ نِصْفُ البِرْمِيْل، بَسْتِلَّة.

**تغ تغ** /taqtaq/ الدَّقَّة.

**تغ تغ کردن** /t.-kardan/ جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ، خَشْخَشَةً / خَشْخَش.

**تغذیه** /taqziye/ التَّغْذِيَة، الغَذْو، الإقاتَة.

**تغذیهٔ بد** /t.-ye-bad/ تَغْذِيَةٌ سَيِّئَة.

**تغذیه کردن** /t.-kardan/ ۱. [مص ل] تَغَذِّياً / تَغَذَّى، اِغْتِذاءً / اِغْتَذَى، اِقْتِياتاً / اِقْتاتَ، تَقَوُّتاً / تَقَوَّتَ. ۲. [مص م] تَغْذِيَةً / غَذَّى.

**تغلیظ** /taqliz/ تَكْثِيْف، تَكاثُف، تَكَثُّف، تَرْكِيْز.

**تغلیظ کردن** /t.-kardan/ تَكْثِيْفاً / كَثَّفَ، تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ.

**تغوط کردن** /taqavvot-k./ ← ریدن.

**تغ و لغ** /taqolaq/ المُتَضَعْضِع.

**تغیر** /taqayyor/ ۱. التَّغَيُّر، الحَوال. ۲ ← خشم.

**تغیر کردن** /t.- kardan/ خشمگین شدن، پرخاش کردن.

**تغییر** /taqyir/ ۱. التَّغْيِيْر، التَّبْدِيْل، التَّحْوِيْل، الاِنْقِلاب. ۲. تَبَدُّل، تَغَيُّر. ۳. (رضـ) تَغْيِيْر، تَغَيُّر.

**تغییرات فشار هوا** /t.-ät-e-fešär-e-havä/ المَمال.

**تغییرپذیر** /t.-pazir/ المُتَغَيِّر، المُتَبَدِّل، المُتَقَلِّب.

**تغییر جزیی** /t.-e-jozyi/ التَّعْدِيْل.

**تغییر جسمی** /t.-e-jesmi/ تَغَيُّرٌ مَرَضِيّ، خَلَل، آفَة، تَغَيُّرٌ مَرَضِيٌّ في نسيجِ عضوٍ.

**تغییر حالت** /t.-e-hälat/ (فز) الاِسْتِحالَة.

**تغییر دادن** /t.-dädan/ تَغْيِيْراً / غَيَّرَ، تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ، إبْدالاً / أَبْدَلَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ، تَنْوِيْعاً / نَوَّعَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، إغْناساً / أَغْنَسَ الشَّيءَ.

**تغییر رژیم** /t.-e-režim/ (سیا) تَبْدِيْلُ نِظامِ الحُكْم.

**تغییر شکل** /t.-e-šekl/ الاِسْتِحالَة، التَّحَوُّل، الحُؤُول.

**تغییر شکل دادن** /t.-e-š.-dädan/ ۱. [مص م] مَسْخاً / مَسَخَ ـَ، تَشْوِيْهاً / شَوَّهَ، تَنْكِيْراً / نَكَّرَ، تَقْنِيْعاً / قَنَّعَ. ۲. [مص ل] تَنَكُّراً / تَنَكَّرَ، تَقَنُّعاً / تَقَنَّعَ.

**تغییر شیمیایی** /t.-e-šimiyäyi/ (شیمـ) تَغَیُّرٌ کِیْمیاوِيّ.

**تغییر فصل** /t.-e-fasl/ التَغَیُّرُ المَوْسِمِيّ.

**تغییر فیزیکی** /t.-e-fiziki/ (فز) تَغَیُّرٌ طَبِیْعِيّ.

**تغییر کردن** /t.-kardan/ تَغَیُّراً / تَغَیَّرَ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، تَبَدُّلاً / تَبَدَّلَ، نَطْعاً / نُطِعَ مج، اِنْتِطـاعاً / اُنْتُطِعَ مج، اِسْتِنْطاعاً / اُسْتُنْطِعَ مج، حَوْلاً وحُؤُوْلاً / حالَ ـُ، اِسْتِحالَةً / اِسْتَحالَ، تَقَلُّباً / تَقَلَّبَ، نَسَماً / نَسِمَ ـَ.

**تغییر مسیـر دادن** /t.-e-masir-dädan/ اِنْحِرافـاً / اِنْحَرَفَ.

**تغییر مقام** /t.-e-maqäm/ (مسـ) ← انتقالٌ مـن نغميّة إلى أُخرى ← مدولاسیون.

**تغییرناپذیر** /t.-nä-pazir/ ثابِتُ العَهْدِ، لايَتَغَيَّرُ، أُخُوثِقَةٍ.

**تغییر نام** /t.-e-näm/ (حقـ) تَغْيِيْرُ الإسْمِ.

**تغییریافتن** /t.-yäftan/ ← تغییر کردن.

**تف** /tof/ اللُّعـاب، البُصـاق، التُّفال، التُّفَـل، التُّفْـل، المُجـاجَة، مُجـاجُ الفَمِ، الـزُجْـرِج، الزُجْـرِجَة، الجَلْـخ، القُشاء، «~ به تو»: تُفّاً أو تُفٍّ لَکَ.

**تفاضل** /tafäzol/ ۱. التَّفاضُل. ۲. (رضـ) الفَضْل.

**تفاضل داشتن** /t.-däštan/ تَفاضُلاً / تَفاضَلَ.

**تفاضل هنـدسی** /t.-e-hendesi/ (رضـ) المُتَّجِـه، کَمِّيَّةٌ مُوَجَّهَةٌ أو مُتَّجِهَةٌ.

**تفاضلی** /t.-i/ التَّبايُنِيّ، الخِلَافِيّ.

**تفاله** /tofäle/ التُّفْل، نَفـايَة، نُفايَـة، خُسالَة، الحُثـالَة، الفَضْلَة، الفُضَالَة، الطُّحْل، الخَبَث، اللُّفاظَة، نَفاء، نِفْيَة.

**تفاوت** /tafävot/ التَّفاوُت، التَّبايُن، الفَرْق.

**تفاوت داشتن** /t.-däštan/ تَفاوُتاً / تَفاوَتَ، تَبـايُناً / تَبايَنَ.

**تفاهم** /tafähom/ التَّفاهُم.

**تفاهم داشتن** /t.-däštan/ تَفاهُماً / تَفاهَمَ مع.

**تفاهم یافتن** /t.-yäftan/ تَفاهُماً / تَفاهَمَ القَومُ.

**تفاوت** /tafävot/ التَّفاوُت ← اختلاف.

**تفاوت فردی** /t.-e-fardi/ التَّفاوُتُ الفَرْدِيّ.

**تفبرق** /tafbarq/ (فز) البِيْرُوکَهْرَبائِيَّة، الکَهْرَبِيَّةُ الحَرارِيّة.

**تفت** /taft/ (گیا) السُّکُرّان.

**تفتیش** /taftiš/ الکَشْف، الاِکْتِشاف، التَّحَرّي، التَّفْتِيْش، التَّقَصّي.

**تفتیش افکـار** /t.-e-afkär/ [سازمان] دِيْـوانُ أو مَحْکَمَةُ التَّفْتِيْش.

**تفتیـش عقـایـد مـذهبـی** /t.-e-aqäyed-e-mazhabi/ [سازمان] دِيْوانُ التَّفْتِيْش.

**تفتیش کردن** /t.-kardan/ تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ، تَبَحُّثاً / تَبَحَّثَ عن الشَّيء.

**تفحص** /tafahhos/ ← جستجو، کاوش.

**تفحص کـردن** /t.-kardan/ ← جستجو کـردن، کاوش کردن.

**تفدان** /tof-dän/ المِبْصَقَة، البَزّاقَة، المِتْفَلَة.

**تفرج** /tafarroj/ ← گردش.

**تفرجگاه** /t.-gäh/ ← گردشگاه.

**تفرق** /tafarroq/ ← پخش نور.

**تفرق اتصـال** /t.-e-ettesäl/ اِنْقِطـاع، اِنْفِصـام، فَقْـدُ الاِتِّصال، اِنْقِطاعُ المُلاصَقَةِ والاِتّصال.

**تفرق دورانی** /t.-e-davaräni/ تَشَتُّتٌ دَوَرانِيّ.

**تفرقه** /tafreqe/ التَّفْرِقَة، تَفْرِيْقاً، الفَرْق، الفُرْقان.

**تفرقه انـداختن** /t.-andäxtan/ فَرْقاً وفُـرْقاناً / فَرَقَ ـُ بينهما، تَفْرِيْقاً / فَرَّقَ.

**تفریت** /tefrit/ (جانـ) التُّفْرِيْت.

**تفریح** /tafrih/ ← گردش.

**تفریح کردن** /t.-kardan/ ← گردش کردن.

**تفریحگاه** /t.-gäh/ ← گردشگاه.

**تفریحـی** /t.-i/ المُنْعِش، مُجـدِّدٌ لِلنّشاط الجسـديّ أو العَقْلِيّ.

**تفریط** /tafrit/ ← زیاده‌روی.

**تفریط کردن** /t.-kardan/ ← زیاده‌روی کردن.

**تفریـق** /tafriq/ ۱. (رضـ) الطَّرْح، التَّخْـرِيْج، تَنْقِيْـص، التَّنْزِيْل. ۲. [في حساب المَصارِف] المُقاصَّة. ۳. الطَّلاق.

**تفریق کردن** /t.-kardan/ (رضـ) ← منها کردن.

**تفسنج** /tafsang/ (فز) البِيْرُوْمِتْر، المِضْرَم.

**تفسیدن** /tafsidan/ تَحْمِيَة، تَسْخِيْن.

**تفسیر** /tafsir/ التَّفْسِيْر، التَّأْوِيْل، الشَّرْح، التَّرْجَمَة.

**تفسیر شدن** /t.-šodan/ تَفَسُّراً / تَفَسَّرَ.

**تفسیر کـردن** /t.-kardan/ تَفْسِيْراً / فَسَّرَ، تـرْجَمَةً / تَرْجَـمَ، تَعْقِيْباً / عَقَّبَ علـى الحديـث، عَکْفاً / عَکَفَ ـِ

الکلامَ، تَنْتِيتاً / نَتَّتَ الخَبَرَ.

**تفسیرنویس** /t.-nevis/ المُفَسِّر.

**تفصیل دادن** /tafsil-dädan/ تَفْصِيلاً / فَصَّلَ.

**تفضیل** /tafzil/ ← برتری.

**تفضیل دادن** /t.-dädan/ ← برتری دادن.

**تفکر** /tafakkor/ التَّفَكُّر، التَّأَمُّل، الرُّوِيّة ← اندیشه.

**تف کردن** /tof-kardan/ بَزْقاً / بَزَقَ ـُ بَسْقاً / بَسَقَ ـُ بَصْقاً / بَصَقَ ـُ تَفْلاً / تَفَلَ ـِ تَنَخُّعاً / تَنَخَّعَ، تَنَخُّماً / تَنَخَّمَ، نَفْثاً / نَفَثَ ـُ نُفُوثاً / نَفَثَ ـِ.

**تفکر کردن** /tafakkor-kardan/ ← اندیشیدن.

**تفکیک** /tafkik/ الفَرْق، التَّفْرِيق، الفَرْز، الفَصْل، العَزْل، التَّقْسِيم، التَّصْنِيف، التَّمْيِيز.

**تفکیک کردن** /t.-kardan/ تَفْرِيزاً / فَرَّزَ، تَقْسِيماً / قَسَّمَ.

**تفنگ** /tofang/ البارُوْدَة، البُنْدُقِيَّة، البَرُوْدَة، المُعَدَّلَة.

**تفنگ بادی** /t.-e-bädi/ بُنْدُقِيَّةُ الهَواءِ.

**تفنگ بازوکا** /t.-e-bäzukä/ البُنْدُقِيَّةُ الصّارُوخِيَّة، البَزُوْكَة.

**تفنگ بدون عقب‌نشینی** /t.-e-be-dune-aqab-nešini/ بُنْدُقِيَّةٌ عَدِيمُ الرَّفسِ.

**تفنگ تک تیرانداز** /t.-e-taktirandäz/ بُنْدُقِيَّةُ القَنْصِ.

**تفنگ ته‌پر** /t.-e-tah-por/ البُنْدُقِيَّةُ المُؤَخَّرِيَّة.

**تفنگچی** /t.-ci/ ← تفنگ‌دار.

**تفنگ خودکار** /t.-e-xudkär/ الرَّشّاشَة.

**تفنگ‌دار** /t.-där/ الرّامِي.

**تفنگ دوربین‌دار** /t.-e-durbindär/ بُنْدُقِيَّةٌ قَنّاصَةٌ.

**تفنگ دولول** /t.-e-dolul/ البُنْدُقِيَّةُ ذاتُ السَّبَطانَتَيْن، المُزْدَوَجَة.

**تفنگ‌ساز** /t.-säz/ التُّوفَكْجِيّ، القُونْداقْجِي، السِّلاحِيّ.

**تفنگ شکاری** /t.-e-šekäri/ بُنْدُقِيَّةُ الرَّشّ.

**تفنگ فتیله‌یی** /t.-e-fetileyi/ القَرَبِينَة.

**تفنگ نارنجک‌انداز** /t.-e-näranjakandäz/ بُنْدُقِيَّةٌ قاذِ [قاذفةُ الرُّمّاناتِ اليَدَوِيَّةِ].

**تفوق** /tafavvoq/ ← برتری

**تفوق جستن** /t.-jostan/ ← برتری یافتن.

**تفویض** /tafviz/ العَرْض، التَّفْوِيض ← واگذاری.

**تفویض قدرت** /t.-e-qodrat/ تَفْوِيضُ السُّلْطَةِ.

**تفویض کردن** /t.-kardan/ تَفْوِيضاً / فَوَّضَ، تَخْوِيلاً / خَوَّلَ، إِنْتِداباً / إِنْتَدَبَ، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هـ، تَصْرِيفاً / صَرَّفَ في الأَمْرِ.

**تفهیم کردن** /tafhim-kardan/ تَفْهِيماً / فَهَّمَ، تَلْقِيناً / لَقَّنَ هـ الکلامَ ← یاد دادن.

**تقارب** /taqärob/ (رضـ . فز) التَّقارُب.

**تقارن** /taqäron/ (رضـ) تَساوُق، تَناسُق، تَماثُل.

**تقاضا** /taqäzä/ الطَّلَب، الطِّلْبَة، المَطْلَب، الاِلْتِماس، ادِّعاء، التَّوَسُّل ← درخواست.

**تقاضا کردن** /t.-kardan/ طَلَباً / طَلَبَ ـُ، تَطَلُّباً / تَطَلَّبَ، اِلْتِماساً / اِلْتَمَسَ، تَوَسُّلاً / تَوَسَّلَ، لَأْظاً / لَأَظَ ولَوْظاً / لاظَ ـُ هـ في التَّقاضِي ← درخواست کردن.

**تقاضانامه** /t.-näme/ الاِسْتِمارَة، الطَّلَبُ النَّمُوذَجِيّ.

**تقاضای استرداد** /t.-ye-esterdäd/ (حقـ) الاِسْتِرداد.

**تقاضای تجدید وقت** /t.-ye-tajdid-e-vaqt/ الدَّفْعُ التَّسْوِيفِيّ.

**تقاضای عفو** /t.-ye-afv/ (حقـ) الاِسْتِرحام.

**تقاطع** /taqäto'/ التَّقاطُع.

**تقاطع راهها** /t.-e-rähhä/ تَلاقِي الطُّرُق، مُفْتَرِقُ الطُّرُق.

**تقاطع کردن** /t.-kardan/ تَقاطُعاً / تَقاطَعَ الخَطّانِ.

**تقبل** /taqabbol/ ← پذیرش.

**تقبل کردن** /t.-kardan/ ← پذیرفتن.

**تقبیح** /taqbih/ ← تقبیح کردن.

**تقبیح کردن** /t.-kardan/ تَقْبِيحاً / قَبَّحَ، اِسْتِقْباحاً / اِسْتَقْبَحَ، مُقابَحَةً / قابَحَ، اِسْتِهْجاناً / اِسْتَهْجَنَ.

**تقدس** /taqaddos/ القَداسَة، الحُرْمَة، الزَّكاة، الطَّهارَة.

**تقدم** /taqaddom/ التَّقَدُّم، القَدَم، الاِقْتِدام.

**تقدم داشتن** /t.-däštan/ تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ.

**تقدم یافتن** /t.-yäftan/ قَدْماً وقُدُوماً / قَدَمَ ـُ، تَقْدِيماً / تَقَدَّمَ، إِقْداماً / أَقْدَمَ، اِقْتِداماً / اِقْتَدَمَ، اِسْتِقْداماً / اِسْتَقْدَمَ.

**تقدیر** /taqdir/ القَدَر، القِسْمَة، قَضاءٌ وقَدَر.

**تقدیر کردن** /t.-kardan/ ۱. تَقْدِيراً / قَدَّرَ، تَحْبِيذاً / حَبَّذَ الرَّجُلَ، إِظْهاراً / أَظْهَرَ الإِعْجابَ والاِسْتِحْسانَ. ۲ ← مقدّر کردن.

**تقدیرنامه** /t.-näme/ رِسالَةُ التَّقْدِير.

**تقدیس کردن** /t.-kardan/ تَقْدِيساً / قَدَّسَ.

**تقدیم** /taqdim/ التَّقْدِيم، «با ـ احترامات فائقه»: تَفَضَّلُوا بقبولِ فائِقِ تَحيّاتِي.

**تقدیم کردن** /t.-kardan/ إهْداءً / أَهْدَى، تَقْدِيماً / قَدَّمَ، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ، إعْطاءً / أَعْطَى، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ إلى.

**تقدیمی** /t.-i/ التَّقْدِيم، الهَدِيّة، الإهْداء ← پیش کش.

**تقرب** /taqarrob/ التَّقَرُّب ← نزدیکی.

**تقرب جستن** /t.-jostan/ تَقَرُّباً / تَقَرَّبَ.

**تقریباً** /taqriban/ تَقْرِيباً، تَقْرِيبِيّاً، الزُّهاء، النَّحو، بِوَجْهِ التَّقْرِيب، على وَشْكٍ، يَادُوب، بالكادَ.

**تقریبی** /taqribi/ التَّقْرِيبِيّ.

**تقسیط کردن** /taqsit-kardan/ تَقْسِيطاً / قَسَّطَ.

**تقسیطی** /t.-i/ التَّقْسِيط، بالتَّقْسِيطِ.

**تقسیم** /taqsim/ ۱. (رضـ) القِسْمَـة، التَّقْسِيم، ۲. (بد) التَّقْسِيم. ۳ ← تقسیم‌بندی، تقسیم کردن.

**تقسیم اراضـی** /t.-e-aräzi/ تَـوْزِيعُ الأَراضِـي، حَرَكَـةُ الإصْلاحِ الزِّراعِيّ.

**تقسیم بسیط** /t.-e-basit/ القِسْمَةُ البَسِيطَةُ.

**تقسیم‌بنـدی** /t.-bandi/ الفَـرز، التَّقْسِيم، تَصْنيـف، القِسْمَة ← تقسیم کردن.

**تقسیم‌بندی بـرحسب قیمت** /t.-b.-barhasb-e-qimat/ قِسْمَةُ التَّعْدِيل.

**تقسیم‌بندی کردن** /t.-b.-kardan/ ← تقسیم کردن.

**تقسیم توافقی** /t.-e-taväfoqi/ (رضـ) التَّقْسِيمُ التَّوافُقِيّ.

**تقسیم شـدن** /t.šodan/ تَقَسُّماً / تَقَسَّمَ، اِنْقِسـاماً / اِنْقَسَمَ، تَجَزُّءً / تَجَزَّأَ، تَوَزُّعاً / تَوَزَّعَ.

**تقسیم غیر مستقیم** /t.-e-qeyr-e-mostaqim/ الإنْقِسامُ الفَتِيلِيّ.

**تقسیم کاهشی** /t.-e-kähesi/ الانْقِسامُ المُنَصِّف.

**تقسیم کردن** /t.-kardan/ قَسْماً / قَسَمَ ـِ تَقْسِيماً / قَسَّمَ، تَقاسُماً / تَقاسَمَ، اقْتِساماً / اِقْتَسَمَ، تَجْزِئَةً / جَزَّأَ، مُحاصَّةً / حاصَّ، فَرْزاً / فَرَزَ ـِ تَسـاهُماً / تَساهَمَ القومُ الشَّيءَ، إيْزاعاً / أَوْزَعَ المالَ، تَوَزُّعاً / تَوَزَّعَ الشَّيءَ بينهم، تَفْصِيلاً / فَصَّلَ، تَقْسِيطاً / قَسَّطَ، تَفْرِيقاً / فَرَّقَ، تَوْزِيعاً / وَزَّعَ، تَنْوِيعاً / نَوَّعَ، تَأَزُّباً / تَأَزَّبَ، أَطْراً / أَطَرَ ـِ، تَبَدُّداً / تَبَدَّدَ، تَحـاذِياً / تَحاذَى، خَـزْعاً / خَزَعَ ـَ الشَّـيءَ بينهم، تَخَزُّعاً / تَخَزَّعَ، شَطْراً / شَطَرَ ـُ، تَفْلِيْحاً / فَلَّحَ، تَمَزُّعاً / تَمَزَّعَ، تَناصُباً / تناصَبَ.

**تقسیم مرکب** /t.-e-morakkab/ القِسْمَةُ المُرَكَّبَة.

**تقسیم مستقیم** /t.-e-mostaqim/ الإنْقِسامُ اللّافَتِيْلِيُّ أو البسيطُ.

**تقسیم یاخته‌یی** /t.-e-yäxteyi/ اِنْقِسامُ الخَلِيَّةِ.

**تقصیر** /taqsir/ الإثْم، الجِرْم، الحَرَج ← گناه، کوتاهی کردن.

**تقصیرکـار** /t.-kär/ المُقَصِّـر، القاصِـر، المَحْقُـوق ← گناهکار.

**تقصیر کردن** /t.-kardan/ ← کوتاهی کردن.

**تقطیر** /taqtir/ (شیمـ) ← پالایش.

**تقطیر جزء بـه جزء** /t.-e-joz'bejoz'/ (شیمـ) التَّقْطِيـرُ التَّجْزِيْئِيّ، تَقْطِيرٌ تفاصُلِيّ.

**تقطیر خشک** /t.-e-xošk/ (شیمـ) التَّقْطِيرُ الهَدّام.

**تقطیر در خلأ** /t.-dar-xala'/ (شیمـ) التَّقْطِيرُ في الخَواء.

**تقطیر کـردن** /t.-kardan/ تَقْطِيْراً / قَطَّرَ، اِسْتِقْطـاراً / اِسْتَقْطَرَ، تَصْعِيْداً / صَعَّدَ.

**تقطیر مولکولی** /t.-e-molokuli/ التَّقْطِيْرُ الجُزَيْئِيّ.

**تقطیع** /taqti'/ ۱ ← تقطیع کـردن. ۲. [تلـویزیـون] تَشْخِيْنٌ مَشجِيّ [بالتَّيّاراتِ الحَثِّيَة].

**تقطیع کردن** /t.-kardan/ تَقْطِيْعاً / قَطَّعَ وتَفْعِيْلاً / فَعَّلَ الشِّعْرَ.

**تقلا** /taqllä/ المَشَقَّة، الجَهْد، الجِهادُ العَنِيْف.

**تقلا کردن** /t.-kardan/ ← کوشش کردن.

**تقلب** /taqallob/ اِحْتِيال، غِشّ، تَدْلِيْس، تَزْوِيْر، خِداع، الزَّغَل.

**تقلب کردن** /t.-kardan/ اِحْتِيالاً / اِحْتالَ على، غَشّاً / غَشَّ ـُ وتَغْشِيْشاً / غَشَّش، اِنْتِحالاً / اِنْتَحَلَ، تَغْـرِيراً / غَرَّرَ، إغْراءً / أَغْرَى، تَدْلِيْساً / دَلَّسَ، تَزْوِيْراً / زَوَّرَ، تَزْيِيْفاً / زَيَّفَ، مُراوَغَةً / راوَغَ، خِدْعاً وخَدْعاً / خَدَعَ ـَ، اِرْتِكاباً / اِرْتَكَبَ، غَبْناً / وغَبَناً / غَبَنَ ـُ، مَكْراً / مَكَرَ ـُ، تَصَرُّفاً / تَصَرَّفَ في الأَمْرِ.

**تقلبی** /t.-i/ تَدْلِيْسِيّ، خِداعِـيّ، زائِف، مُزَوَّر، مَغْشُوش، مُلَفَّق، مُخْتَلَق، المُزَيَّف، الزُّوْر، القَرْضَنِيّ.

**تقلیب** /taqlib/ [روانشناسی] التَّحْوِيْل.

**تقلید** /taqlid/ التَّقْلِيْد، التَّبَعِيَّة، الاِقْتِداء.
**تقلید درآوردن** /t.-darävardan/ ← ادا درآوردن.
**تقلید کردن** /t.-kardan/ اِقْتِداءً / اِقْتَدَى بِـ، تَقْلِيْداً / قَلَّدَ، حِكايَةً / حَكَى ـِ الرَّجُـلَ، مُحاكاةً / حاكَى، حَذْواً وحِذاءً / حَذَا ـُ اِحْتِذاءً / اِحْتَذَى، تَشَبُّهاً / تَشَبَّهَ وتَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ وامْتِثالاً / اِمْتَثَلَ به، إتْباعاً / أَتْبَعَ، مُعانَدَةً وعِناداً / عانَدَ، مُمايَزَةً / مايَزَ، بَيّاً / بَوَى ـِ مُواتَنَةً / واتَنَ، أَخْذاً / أَخَذَ ـُ إِخْذَه وبِإِخْذِه.
**تقلیدی** /t.-i/ التَّقْلِيْدِيّ.
**تقلیل** /taqlil/ ← کاهش.
**تقلیل دادن** /t.-dädan/ ← کاهش دادن.
**تقلیل یافتن** /t.-yäftan/ ← کاهش یافتن.
**تقوی** /taqvä/ التَّقْوَى، الوَرَع.
**تقویت** /taqviyat/ التَّقْوِيَة، التَّشْدِيْد.
**تقویت روابط** /t.-e-raväbet/ تَوْطِيْدُ العَلاقات.
**تقویت روحی** /t.-e-ruhi/ الاِنْتِعاش.
**تقویت کردن** /t.-kardan/ تَقْوِيَةً / قَوَّى، تَمْكِيْناً / مَكَّنَ، تَعْزِيْزاً / عَزَّزَ، تَشْيِيْعاً / شَيَّعَ هذا بهـذا، شَدّاً / شَدَّ ـُ عَضْداً / عَضَدَ ـُ، دَعْماً / دَعَمَ ـَ.
**تقویم** /taqvim/ التَّقْوِيْم، النَّتِيْجَة، الرُّوْزنامه، المُناخ.
**تقویم نجومی** /t.-e-nojumi/ الزِّيْج.
**تقیه** /taqiyye/ التَّقِيَّة.
**تک** /tak/ الفَرْد، الفَرِيْد، المُفْـرَد، اليَتِيْم، التَّوّ ← فرد، طاق.
**تک** /tek/ (گیا) السّاج، دِلْبٌ هِنْدِيّ.
**تک** /tok/ ← نوک.
**تکابه** /takäbe/ (شیمـ) أُحـادِيُّ الهِيْدْرُكْسِيـد، أُحادِيُّ الهَيْدرُوجِيْن.
**تکاپو** /takäpu/ ← کوشش، جستجو.
**تکاپـو کردن** /t.-kardan/ ← جستجو کردن، کـوشش کردن.
**تک اصلی** /t.-e-asli/ (نظ) الجَهْدُ الرَّئِيْسِيّ.
**تکالیف مدرسه** /takälif-e-madrase/ الفَرْضُ المَدْرَسِيّ.
**تکامل** /takämol/ ۱. التَّطَوُّر. ۲. نظريةُ النُّشوء.
**تکامل پذیر** /t.-pazir/ المُتَطَوِّر.
**تکامل تدریجی** /t.-e-tadriji/ التَّطَوُّر، التَّحَوُّل.
**تکامل عضوی** /t.-e-ozvi/ التَّطَوُّرُ العُضوِيّ.
**تکاملی** /t.-i/ التَّطَوُّرِيّ، التَّحَوُّلِيّ.
**تکامل یافتن** /t.-yäftan/ تَطَوُّراً / تَطَوَّرَ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ.
**تکان** /takän/ ← جنبش.
**تکان خوردن** /t.-xurdan/ ← جنبیدن.
**تکان دادن** /t.-dädan/ ← جنبانیدن.
**تکانه** /t.-e/ ۱. دافِع، باعِث، حافِز. ۲. أَثَرُ الدَّفْع، الحَرَكَةُ النّاشِئَةُ عن قوّة مفاجِئة. ۳. نَزْوَة، نَبْضَة.
**تکاور** /takävar/ المُغاوِر ← رنجر.
**تک ایذایی** /t.-e-izäyi/ (نظ) الهُجُومُ الإحْباطِيّ.
**تکبر** /takabbor/ التَّكَبُّـر، الكِبْـر، العِـزَّة، العَظَمَـة، العَظَمُـوت، العُجْـب، العُتُـوّ، العُتِـيّ، الأَنَفَـة، الحَمِيَّـة، الشَّمَم، البَـذْخ، البَزاء، التَّيْر، الجَخْفَة، الخُمْـق، الصَّعَر، الطِّماح، العُنْجُهانِيَة، العُنْجُهانِيَّة، العُنْجُهِيَّة، الغَطْرَسَة.
**تک برچه** /t.-barce/ (گیا) أُحادِيُّ الإثْمار.
**تکبر کردن** /t.-kardan/ تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، تَكـابُراً / تَكابَرَ، اِسْتِكْباراً، فَخْراً / فَخِرَ ـَ فَخـاراً وفَخارَةً وفَخْراً / فَخَرَ ـَ تَفَخُّراً / تَفَخَّرَ، تَعَظُّمـاً / تَعَظَّـمَ، تعاظُمـاً / تَعاظَـمَ، اِسْتِعْظاماً / اِسْتَعْظَمَ، فَرْعَنَةً / فَرْعَنَ، تَفَرْعُناً / تَفَرْعَنَ، تَأَبُّهاً / تَأَبَّهَ عليه، إِزْآءً / أَزْأَى هـ تَأَفُّلاً / تَأَفَّلَ، تَبَهْرُجَةً / تَبَهْرَجَ، بَأْواً / بَأَى ـَ عليهم، بُذُخاً / بَذَخَ ـُ وبَذَخاً / بَذِخَ ـَ الرَّجلُ، بَزْمَخَةً / بَزْمَخَ، بَزْواً / بَزا ـُ عليه، تَوْهاً / تاهَ ـُ تِيْهاً / تاهَ ـِ ثَنْياً / ثَنَى ـِ عِطْفَه، تَجَبُّراً / تَجَبَّرَ، جَخْفاً وجَخِيْفاً / جَخَـفَ ـِ و جَخِـفَ ـَ جَمْخـاً / جَمَـخَ ـَ، اِخْـرِنْشامـاً / اِخْرَنْشَمَ، اِخْرِنْطاماً / اِخْرَنْطَمَ، خَمَطاً / خَمِطَ ـَ تَخَنُّباً / تَخَنَّبَ، خُنُوفاً / خَنَفَ ـِ بـأنفِه، ذَهْواً / ذَهـا ـُ تَـرَنُّحاً / تَرَنَّحَ عليـه، زَأْياً / زَأَى ـَ زَأَىً / زَبِـيَ ـَ، تَزابياً / تزابَى، زِنْباراً وزِنْبَرَةً / زَنْبَرَ، تَزَنْبُراً / تَزَنْبَرَ وتَـزَنُّجاً / تَزَنَّجَ عليه، زَخِيْفاً / زَخَفَ ـَ تَزَنُّخاً / تَزَنَّخَ، زَهْواً وزُهُوّاً / زُهِيَ ـُ مج الرَّجلُ بكذا، إزهاءً / أَزْهَى، تَشَبُّراً / تَشَبَّرَ، شَمَماً / شَمَّ ـَ شَمْخاً وشُمُـوخاً / شَمَخَ ـَ وتَشَمُّخاً / تَشَمَّخَ بـأنفِه، تَشْمِيْخاً / شَمَّخَ أَنفَهُ وبِأَنفِهِ، تَشامُخاً / تَشامَخَ، شَمْخَرَةً / شَمْخَرَ، تَصَعُّراً / تَصَعَّرَ، طَخامَةً / طَخُمَ ـُ إطْراراً / أَطَرَّ، طَرْطَرَةً / طَرْطَرَ، طُمُوحاً / طَمَحَ ـَ بأنفِهِ، طَيْخاً / طاخَ ـِ تَطَيُّخاً / تَطَيَّخَ، تَعَجْرُفاً / تَعَجْرَفَ عليه، عَرَساً / عَرِسَ ـَ تَغَتْرُفاً / تَغَتْرَفَ، تَعَرُّماً / تَعَرَّمَ علينا، غَطْرَسَةً / غَطْرَس

على فلانٍ، تَغَطْرُساً / تَغَطْرَسَ، غَطْرَفَةً / غَطْرَفَ، تَغَطْرُفاً / تَغَطْرَفَ، تَفَجُّساً / تَفَجَّسَ عليه، فَيْشاً / فاشَ بِـ، قَنْزَحَةً / قَنْزَحَ، تَقَنْزُحاً / تَقَنْزَحَ، كَمْخاً / كَمَخَ ـَ بأنفه، إكْماخاً / أكْمَخَ، تَمَتُّهاً / تَمَتَّهَ، مَجْحاً / مَجَحَ ـَ، تَمَجُّحاً / تَمَجَّحَ، تَمَدُّخاً / تَمَدَّخَ، مَزْياً / مَزَى بِـ، مَشْراً / مَشِرَ ـَ، مَطّاً / مَطَّ ـُ خَدَّه، نَفْخاً / نَفَخَ ـُ شِدْقَيْه، إنْتِفاخاً / إنْتَفَخَ فلانٌ، تَنَفُّخاً / تَنَفَّخَ، إسْتِنْكافاً / إسْتَنْكَفَ، تَوْرِيماً / وَرَّمَ فلانٌ بأنْفِهِ.

**تک برگ** /tak-barg/ (گیا) أُحادِيُّ الوَرَقَة، وَحِيْدُ الوَرَقَة.

**تک پایه** /t.-päye/ (گیا) الوَحِيْدُ الشِّقّ.

**تک تک** /taktak/ الفُرَادَى، فُرَاداً.

**تکثیر** /taksir/ ۱ ← تولیدمثل. ۲. الإنْقِسام.

**تکثیر سلول به روش میتوز** /t.-e-sellul-be-raveš-e-mitoz/ الإنْقسامُ الفَتِيْلِيّ.

**تکثیر سلول به روش میوز** /t.-e-s.-b.-r.-miyoz/ الإنْقِسامُ المُباشِرُ واللّافَتِيْلِيّ.

**تکثیر شدن** /t.-šodan/ كَثْرَةً وكَثارَةً / كَثُرَ ـُ.

**تکثیر کردن** /t.-kardan/ تَكْثِيْراً / كَثَّرَ.

**تکثیر گیاهان** /t.-e-giyähän/ التَّكاثُر.

**تکثیر گیاهان به روش خواباندن** /t.-e-g.-be-raveš-e-xäbändan/ (گیا) تَرْقِيْدُ النَّباتِ.

**تک جبهه‌یی** /tak-e-jabheyi/ (نظ) هُجُومٌ جَبْهَوِيّ.

**تک خال** /t.-xäl/ آص، واحِدٌ في وَرَقِ اللَّعب.

**تک خوان** /t.-xän/ (مسـ) المُغَنّي المُنْفَرِد.

**تک دسته‌یی** /t.-dasteyi/ (گیا) أُحادِيُّ الأُخُوَّة، أُحادِيُّ الطَّبَقَةِ.

**تکذیب** /takzib/ التَّكْذِيْب، كِذاباً ومُكاذَبَةً، الجَحْد، الجُحُود، الدَّحْض، التَّفْنِيْد، الرَّدُّ على القول.

**تکذیب کردن** /t.-kardan/ تَكْذِيْباً / كَذَّبَ القولَ، مُكاذَبَةً وكِذاباً / كاذَبَ، جَحْداً وجُحُوداً / جَحَدَ ـَ هـ، تَخْطِئَةً / خَطَّأَ، نَفْياً / نَفَى بِـ، رَدّاً ومَرَدّاً ومَرْدُوْداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ، دَحْضاً ودُحُوضاً / دَحَضَ ـَ.

**تکذیب گواهان** /t.-e-govähän/ طَعْنُ الشُّهُودِ.

**تکرار** /takrär/ الإعادَة، التِّكْرار، التَّكَرُّر، التَّرْداد.

**تکرار جرم** /t.-e-jorm/ (حقـ) العَوْدُ إلى الأَجْرام.

**تکرار شدن** /t.-šodan/ تَكَرُّراً / تَكَرَّرَ.

**تکرار کردن** /t.-kardan/ تَكْرِيْراً وتَكْراراً وتَكِرَّةً / كَرَّرَ، إعادَةً / أعادَ، مُراجَعَةً / راجَعَ، تَرْدِيْداً / رَدَّدَ، مُعاوَدَةً / عاوَدَ، تَأْوِيْباً / أَوَّبَ، تَثْنِيَةً / ثَنَّى العَمَلَ، كَرْكَرَةً / كَرْكَرَ، نَثْواً / نَثا ـُ.

**تکراری** /t.-i/ المُكَرَّر، المُتَكَرِّر، الكَعْل.

**تک رو** /tak-row/ الوَحْدانِيّ.

**تک‌روند** /t.-ravand/ ← ایزوتروپ.

**تک‌روی** /t.-ravi/ الفَرْدِيَّة، التَّفَرُّد.

**تک‌روی کردن** /t.-r-kardan/ إسْتِبْداداً / إسْتَبَدَّ واسْتِئْثاراً / إسْتَأْثَرَ وافْتِئاتاً / إفْتَأَتَ وافْتِياتاً / إفْتاتَ برأيِه.

**تکریر** /takrir/ ← تصفیه.

**تکریربول** /t.-e-bowl/ التَّقْطِيْر.

**تکزا** /tak-zä/ مُوْجِد، مُفْرِد، مُفِذّ [تَلِدُ واحداً فـي كلّ بَطْنٍ].

**تک سلولی** /t.-selluli/ (جانـ) الوَحِيْـدُ الخَلِيَّة ← تک یاخته‌یی. آغازی.

**تک سلولیها** /t.-s.-hä/ (جانـ) ← آغازیان.

**تک سم** /tak-som/ (جانـ) حافِرِيّ، ذُو حافِرٍ.

**تک سنگ** /t.-sang/ المَنْلِيْث.

**تک شاخ** /t.-šäx/ الخَرِيْش.

**تک شانه** /t.-šäne/ (گیا) مُتفاوِتُ الأَوْراق.

**تک شکل** /t.-šakl/ أُحادِيُّ الشَّكْلِ.

**تک طولی** /t.-e-tuli/ (نظ) هُجُومٌ طُوْلِيّ.

**تک فام** /t.-fäm/ ۱. أُحادِيُّ اللَّـوْنِ. ۲. أُحادِيُّ الطُّـوْلِ المَوْجِيّ.

**تک فرعی** /t.-e-far'i/ (نظ) الجَهْدُ الثّانَوِيّ.

**تکفل کردن** /takaffol-kardan/ إعْهاداً / أَعْهَدَه ← تعهّد کردن، ضمانت کردن.

**تکفیر** /takfir/ التَّكْفِيْر، الإكْفار.

**تکفیر کردن** /t.-kardan/ تَكْفِيْراً / كَفَّرَ، إكْفاراً / أكْفَرَ.

**تک قندها** /tak-qandhä/ (شیمـ) المُونُوسَكَّرِيْد.

**تک گانی** /t.-gäni/ الزَّواجُ الأُحادِيّ.

**تک گلبرگ** /t.-golbarg/ (گیا) أُحادِيُّ البَتَلَةِ.

**تک لپه‌یی** /t.-lappeyi/ (گیا) الوَحِيْدُ الفِلْقَة.

**تک لول** /t.-lul/ [تفنگ] أُحادِيَّةُ السَّبَطانَة.

**تکلم کردن** /takallom-kardan/ تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ، تَحَدُّثاً /

تَحَدُّث..

**تکلیس** /taklis/ التَّكْلِيس.

**تکلیس کردن** /t.-kardan/ تَكْلِيساً / كَلَّسَ الأَجْسامَ.

**تکلیف** /taklif/ ۱. الفَرْض، الفَرِيضَة. ۲. اليَفْع، إيْفاع ← سنّ بلوغ.

**تکلیف شدن** /t.-šodan/ إدراكاً / أَدْرَكَ الوَلَدُ، مُراهَقَةً / راهَقَ، يَفْعاً / يَفَعَ يَيْفَعُ وإيفاعاً / أَيْفَعَ الغلامُ.

**تکلیف کردن** /t.-kardan/ تَكْلِيفاً / كَلَّفَ هــ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ عليـه الأمْرَ، تَحْمِيلاً / حَمَّلَ هـ الأَمْـرَ، إجْشاماً / أَجْشَمَ وسَوْماً / سامَ ـُ هـ الأَمْرَ.

**تکمله** /takmele/ التَّكْمِلَة، المُلْحَق، التَّتِمَّة.

**تکمه** /tokme/ ۱← دگمه. ۲. (گیا) دَرَنَة [في جِذْرٍ] . ۳. بَواسِير.

**تک میزبانه** /tak-mizbäne/ وَحِيْدُ العائِلِ.

**تکمیل** /takmil/ ۱ ← تکمیل کردن. ۲ ← تکمیل شدن.

**تکمیل شـدن** /t.-šodan/ تَكَمُّلاً / تَكَمَّلَ، تَكـامُلاً / تَكامَلَ، إكْتِمالاً / إكْتَمَلَ، سُبُوغاً / سَبَغَ ـُ ← تمام شدن، كامل شدن.

**تکمیل کـردن** /t.-kardan/ إكْمالاً / أَكْمَلَ، تَكْمِيـلاً / كَمَّلَ، إتْماماً / أَتَمَّ، إسْتِكْمالاً / اِسْتَكْمَلَ، إنجازاً / أَنْجَزَ، إسْباغاً / أَسْبَغَ، إتْقاناً / أَتْقَنَ، رَسْتَقَةً / رَسْتَقَ.

**تکمیلی** /t.-i/ التَّكْمِيْلِيّ، المُتَمِّـم، الإتْمام، التَّتْمِيـم، المُلْحَق.

**تکنتیم** /teknetiom/ (شیمـ) ← تکنتیوم.

**تکنتیوم** /t./ (شیمـ) تِكْنِيْتِيُوم.

**تک نواز** /tak-naväz/ (مسـ) المُغَنِّي أو العازِفُ المنفردُ.

**تکنولوژی** /teknoloži/ التِّقانَة.

**تکنیسین** /teknisiyan/ تِقْنٌ، فَنِّيٌّ.

**تکنیک** /teknik/ التِّقْنِيَّة، التِّقْنِيّ، التِّكْنِيْك.

**تکنیکال** /t.-äl/ تِقْنِيٌّ، فَنِّيٌّ.

**تکنی کالر** /teknikäler/ التَّصْوِيْرُ بالأَلْوانِ.

**تکنیک نظامی** /teknik-e-nezämi/ التِّقْنِيَةُ العَسْكَرِيَّةُ.

**تک وتوک** /tak-o-tuk/ المُتَفَرِّق، المُتَقَطِّع، المُتَشَتِّت.

**تک هسته‌یی** /t.-hasteyi/ أُحادِيُّ النَّواة.

**تکه** /takke/ (جانـ) البَدَن ← مرال.

**تکه** /tekke/ ۱. القِطْعَة، الجُزْء، العُضْـو، الفِرْق، الحِتَّة، الحُتْـرَة، الخِلْفَة، الـدُّشْت، الـدُّكْلَـة، الرِّجْـل، الرِّسْـل، الرُّقْعَة، الرُّمْعَة، الزُّمْعَة، الـزِّيْح، الزِّيْق، السِّيْح، الشُّذْفَة، الشُّرْذِمَة، الشُّرْشِرَة، الشَّطِيَّـة، الشُّقْص، الشُّقَّة، الصِّدع، الصُّـرْم، الطُّفاوَة، التُّطْـوِيْلَة، العَبَكَـة، العُشارَة، العِضَـة، العَيْدَف، الفَتْفُـوتَة، الفُتـاتَة، الفَسْخَـة، الفِصّ، الفِلْـذَة، القِصْمَة، الكُرّاس، الكُرّاسَة، الكَسْفَة، الكَسِيْفَة، المَلْزَمَة، المِزْزَة، المُـزْعَة، النُّسْرَة، الهُـزِيَة. ۲ ← لقمه. ۳. التِّكَّة، الدِّكَّة ← بند شلوار.

**تکه تکـه** /t.-t./ المُقَطَّع، المُمَـزَّق، المَزِيْـق، الجُذاذ، المُلَحَّب.

**تکه تکـه شدن** /t.-t.-šodan/ تَجَزُّؤاً / تَجَزَّأَ، تَمَـزُّقاً / تَمَزَّقَ، تَفَتُّتاً / تَفَتَّتَ، تَبَعُّضاً / تَبَعَّضَ، تَحَزُّزاً / تَحَزَّزَ، تَفَرُّصاً / تَفَرَّصَ، تَفَسُّخاً / تَفَسَّخَ، تَفَصْفُصاً / تَفَصْفَصَ، تَفَصُّلاً / تَفَصَّلَ، تَمَزُّعاً / تَمَزَّعَ، تَمَشُّقاً / تَمَشَّقَ، تَهَشُّماً / تَهَشَّمَ، اِنْهِشاماً / اِنْهَشَمَ.

**تکه تکه کردن** /t.-t.-kardan/ تَقْطِيْعاً / قَطَّعَ، جَزْأً / جَزَأَ ـَ، تَجْزِئَةً وتَجْزِيْئاً / جَزَّأَ، تَمْزِيْقاً / مَزَّقَ الثَّوبَ، بَكّاً / بَكَّ ـُ، تَبْتِيْلاً / بَتَّلَ هـ، بَتّاً / بَتَّ ـِ، تَبْعِيْضاً / بَعَّضَ، تَجْبِيْلاً / جَبَّلَ، تَجْـذِيْماً / جَذَّمَ، تَجْـزِيْعاً / جَزَّعَ، حَتْحَتَـةً / حَتْحَتَ، تَخْذِيْماً / خَذَّمَ، خَرْقاً / خَرَقَ ـِ تَخْرِيْقاً / خَرَّقَ، تَخَرُّقـاً / تَخَرَّقَ، تَخْـزِيْقاً / خَزَّقَ، تَخْصِيـلاً / خَصَّلَ، تَخْضِيْداً / خَضَّدَ، رَغْبَلَةً / رَغْبَلَ، تَسْرِيْماً / سَرَّمَ، سَفْراً / سَفَرَ ـُ شَـذْفاً / شَذَفَ ـُ، شَـرْحاً / شَرَحَ ـَ، تَشْـرِيْحاً / شَرَّحَ، تَشْرِيْطاً / شَرَّطَ، شَرْنَقَةً / شَرْنَقَ، تَشْرِيْزاً / شَرَّزَ، تَشْطِيْباً / شَطَّبَ، شَطْواً / شَطَا ـُ، تَشْنِيْقاً / شَنَّقَ، تَعْضِيَةً / عَضَّى، تَفْرِيَةً / فَرَّى، تَفْزِيْراً / فَزَّرَ، تَفْلِيْذاً / فَلَّذَ، تَقْـرِيْساً / قَرَّسَ، قَـرْصَبَةً / قَرْصَـبَ، تَقْصِيْصاً / قَصَّصَ، تَقْصِيْمـاً / قَصَّمَ، تَقْطِيْـلاً / قَطَّلَ، تَقْيِيْضـاً / قَيَّضَ، تَكْبِيْعاً / كَبَّعَ، تَكْسِيْفاً / كَسَّفَ، تَوْشِيْقاً / وَشَّقَ، هَبْراً / هَبَرَ ـُ اللَّحمَ.

**تک یـاخته** /tak-yäxte/ (جانـ) الوَحِيْـدُ الخَلِيَّة ← تک سلولی، آغازی.

**تک یـاختگان** /t.-y.-gän/ (جانـ) الأَوَّلِيّـات، الأَوالِي ← آغازیان.

**تکیدن** /takidan/ ۱ ← دویدن. ۲ ← لاغر شدن.

**تکیه** /takye/ ۱. السَّنَد، الدِّعامَـة، الاِتِّكال، الاِعْتِماد،

العَمد، الرَّكِيـزَة، المُرْتَكَز، الرُّكون، الإرْكـان، الوُثُوق. ۲. التَّكِيَّة. ۳. [زبانشناسی] نَبْرَةُ الصَّوتِ ← آکسان.

**تکیه دادن** /t.-dädan/ ۱. [مص ل] ← تکیه کردن. ۲. [مص م] إسْناداً / أَسْنَدَ هـ إلی كذا، مُسانَدَةً / سانَدَ هـ إلی الشَّيء، إزْزاءً / أَزْزَی إليه ظَهْرَه.

**تکیه زدن** /t.-zadan/ اِتِّكاءً / اِتَّكَأَ علی السَّرِير ← تکیه کردن.

**تکیه کردن** /t.-kardan/ سُنُوداً / سَنَدَ ـُ إليه، إسْتِناداً / إسْتَنَدَ إليه، تَكَأً / تَكِئَ ـَ اِتِّكاءً / إتَّكَأَ وتَوَكُّوا / تَوَكَّأَ عليه، إعْتِماداً / إعْتَمَدَ الشَّيءَ أو عليـه، إدِّعاماً / إدَّعَمَ، رَكْناً ورُكُـوناً / رَكَنَ ـُ إليـه، إرْكاناً / أَرْكَنَ، إرْتِكـاناً / إرْتَكَنَ، إعْتِصـاءً / إعْتَصَـی علی العصـاء، إئْتِمانـاً / إئْتَمَنَ، إسْتِئْماناً / إسْتَأْمَنَ، تَنَكُّباً / تَنَكَّبَ علی الشَّيء، إيْزاءً / أَوْزَی ظَهْرَه إلی الحائط، إرْزاءً / أَرْزَی إليه ظَهْرَه، إيْكاءً / أَوْكَأَ علی الشَّـيء، خُلُوّاً / خَلَا ـُ عليـه، رَكْحاً / رَكَحَ ـَ إليه، إرْتِكاحاً / إرْتَكَحَ إليه، إرْتِكاءً / إرْتَكَی عليه، رُكُوءاً / رَكَأَ ـَ إليه، صَمْداً / صَمَدَ ـُ الأَمْرَ، تَعْوِيْلاً ومُعَوَّلاً / عَوَّلَ عليه، تَنَحِّياً / تَنَحَّی له، تَوَسُّداً / تَوَسَّدَ، إلاحَةً / أَلاحَ علی الشَّيء.

**تکیه گـاه** /t.-gäh/ الـرُّكْن، السَّنَـد، العِماد، العُمْـدَة، الدِّعامَة، الدَّسْت، الرِّفْد، المُرْتَفَق، قَضِيبُ السُّلْطَة.

**تگرگ** /tagarg/ الجَلِيْد، البَـرَد، حَبُّ الغَمـامِ، البَرَدَة، المُـزْنَة، حَـبُّ المُزْنِ، الحُسْبـان، الحُسْبـانَة، الحَلِيْـت، الرُّضاب، السُّقْط، السُّقِيْط، العَـبّ، العَضْرَس، الإغْرِيْض، المَهْو.

**تل استار** /telestär/ قَمَرٌ تِلْفَزْيُون.

**تلاش** /taläš/ ۱ ← کوشش. ۲. [مکانیک] الإجْهاد.

**تلاش کردن** /t.-kardan/ ← کوشش کردن.

**تلاش مسیحی** /t.-e-masihi/ سَعْيُ النَّصْرانِـيِّ، مُحاوَلَةُ المَسِيْحِيِّ.

**تلاشی** /taläši/ ۱. التَّحْلِيْل، الإنْحِلال، التَّحَلُّل. ۲. (فز) إنْحِلال، تَفَسُّخ، تَحَطُّم.

**تلافی** /taläfi/ التَّلافِـي، الجَزاء، المُجازاة، المُكـافَأة، العِوَض، التَّعْوِيْض، الإسْتِـدْراک، النِّقْمَة، الإنْتِقام، الثَّأْر، الإثآر، الذَّحْل، مُقابَلَةُ المِثْل بالمِثْلِ ← جبران.

**تلافی کردن** /t.-kardan/ عَوْضاً وعِوَضاً وعِياضاً / عاضَ ـُ، تَعْوِيضاً / عَوَّضَ، مُعاوَضَةً / عاوَضَ، إعاضَةً / أَعاضَ، أَجْراً وإجارَةً / أَجَرَ ـِ إيْجاراً / آجَرَ، مُجازاةً / جازَی، مُكافَأَةً / كافَأَ، تَدارُكاً / تَدارَکَ مافاتَه، ثَأْراً / ثَأَرَ ـَ إثْآراً / أَثْأَرَ، مُقاصَّةً / قاصَّ، مُكايَلَةً / كايَلَ، مِتاناً / ومُماتَنَةً / ماتَنَ هـ / جبران کردن.

**تلاقی** /taläqi/ التَّماس، المُلامَسَة، التَّصـادُم، تَقاطُع، تصالُب ← برخورد.

**تلاقی کردن** /t.-kardan/ تَصادُماً / تَصادَمَ، مُقاطَعَةً / قاطَعَ، لِقاءً / لَقِيَ يَلْقَى، لِقاءً ومُلاقاةً / لاقَی، تَلَقِّياً / تَلَقَّی، اِلْتِقاءً / اِلْتَقَی، تَلاقِياً / تَلاقَی، تَصالُباً / تَصالَبَ ← دیدار کردن، برخوردن.

**تلخ** /talx/ المُرّ، العَلْقَم، الخَمْط.

**تلخاب** /t.-äb/ (شیمـ) زِيْتُ المِلْحِ.

**تلخانه** /t.-äne/ (گیا) المُرَيْر.

**تلختر** /t.-tar/ الأَمَرّ.

**تلخ شدن** /t.-šodan/ مَرارَةً / مَرَّ ـُ وإمْراراً / أَمَرَّ الشَّيءُ، مَرْمَرَةً / مَرْمَرَ، إسْتِمْراراً / إسْتَمَرَّ، إعْقاءً / أَعْقَی، إمْفاراً / أَمْفَرَ، مَقْراً / مَقِرَ ـَ الشَّيءُ.

**تلخک** /t.-ak/ (گیا) الحَنْظَل.

**تلخ کردن** /t.-kardan/ تَمْرِيْراً / مَرَّرَ الشَّيءَ.

**تلخه** /t.-e/ (گیا) الـزُّوان، الزَّوان، الـزُّوّان، حَبَّةُ البَـرَكَة، المارُوْرَة، المُرَيْراء، الوَغْل.

**تلخه گندم** /t.-e-ye-gandom/ (گیا) ← تلخه.

**تلخی** /t.-i/ المَرارَة، العُفُوصَة.

**تلخیص کردن** /t.-kardan/ ← خلاصه کردن.

**تلسکوپ** /teleskop/ المِرْصَدَة، المِرْقَب، مِقْرابُ مِرْصَد، التِّلِسْكُوب، المِنْظارُ المُقَرِّب.

**تلسکوپ انعکاسی** /t.-e-en'ekäsi/ تِلِسْكُوب عاكِس.

**تلسکوپ انکساری** /t.-e-enkesäri/ تِلِسْكُوب كاسِر.

**تلسکـوپ رادیـویـی** /t.-e-rädyoyi/ التِّلِسْكُـوبُ اللّاسِلْكِيّ.

**تلسکی** /teleski/ مِصْعَدُ التَّزَلُّج.

**تلف** /talaf/ ۱ ← تلف شدن. ۲ ← تلف کردن.

**تلفات** /t.-ät/ المَـوْتُ الجَمـاعِيّ، الفـاجِعَـة، النَّكْبَـة، المُصِيْبَة.

**تلفات سنگین** /t.-ät-e-sangin/ خَسائِرُ فادِحَةٌ.

**تلف شدن** /t.-šodan/ تَلَفاً / تَلِفَ ـَ إتْـلافاً / أُتْلَفَ، عَطَباً / عَطِبَ ـَ إعْتِطاباً / إعْتَطَب، إنْمِحاقاً / إنْمَحَقَ، إمْحاقاً / اِمَّحَقَ، اِمْتِحـاقاً / اِمْتَحَقَ، تَمَحُّقاً / تَمَحَّقَ، شَجَباً / شَجِبَ ـَ تَلَهاً / تَلِهَ ـَ الشَّيءُ.

**تلفظ** /talaffoz/ ← تلفظ كردن.

**تلفظ شده** /t.-šode/ اللَّفِيْظ، المَلْفُوظ، المَنْطُـوق به، اللُّفاظَة.

**تلفظ كردن** /t.-kardan/ لَفْظاً / لَفَظَ ـِ ولَفِظَ ـَ تَلَفُّظاً / تَلَفَّظَ.

**تلفظى** /t.-i/ اللَّفظِيّ، النُطْقِيّ.

**تلف كردن** /talaf-kardan/ إتْلافاً / أَتْلَفَ، إفساداً / أَفْسَدَ، إضاعَةً / أَضاعَ، تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ، تَفْرِيْطاً / فَرَّطَ، إسْرافاً / أَسْرَفَ المالَ، تَبْذِيْراً / بَذَّرَ، إتْلاهاً / أَتْلَهَ، تَبْدِيْداً / بَدَّدَ، بَعْزَقَةً / بَعْزَقَ، عَوْراً / عارَ ـُ الشَّيءَ.

**تلفن** /telefon/ التِّلِفُون، المِسَرَّة، تِلِيْفُون، الهاتِف.

**تلفن‌چى** /t.-ci/ عامِلُ الهاتِف.

**تلفن زدن** /t.-zadan/ هَتْفاً وهُتـافاً / هَتَفَ ـِ ضَـرْباً / ضَرَبَ ـِ.

**تلفوتو** /telefoto/ التِّلِيْفُوتُو.

**تلفون** /telefon/ ← تلفن.

**تلفون برقى** /t.-e-barqi/ التِّلِفُونُ الكَهْرَبِيّ.

**تلفون بـى‌سيم** /t.-e-bi-sim/ هاتِفٌ لاسِلْكِـيّ، تِلِفُونٌ لاسِلْكِيّ، رَادْيُوفُون.

**تلفون گـرام** /t.-geräm/ المُسَجِّـل تِيْلِفُون، رِسـالَـةٌ هاتِفِيَّةٌ، مَكْتُوبٌ هاتِفِيّ.

**تلفيق** /talfiq/ مَذْهَبُ التَّوْفِيْق.

**تلق** /talq/ ← طلق.

**تلق تلق كردن** /teleq-teleq-kardan/ جَرْجَرَةً / جَرْجَرَ.

**تلقيح** /talqih/ تَطْعِيْم ← مايه كوبى.

**تلقيح كردن** /t.-kardan/ ۱. ← مايه كـوبى كردن. ۲. لَقْحاً / لَقَحَ ـَ إلْقاحاً / أَلْقَحَ، تَلْقِيْحاً / لَقَّحَ، تَقْحِيْطاً / قَحَّطَ النَّخْلَةَ ← بارور كردن.

**تلقى كردن** /talaqqi-kardan/ تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، تَناوُلاً / تَناوَلَ، إعْتِباراً / إعْتَبَرَ.

**تلقين** /talqin/ ۱. تَلْقِيْنٌ، إيْحاءٌ. ۲. [روانشناسى] الإيْحاء.

**تلقين كردن** /t.-kardan/ تَلْقِيْناً / لَقَّنَ، إيْحاءً / أَوْحَى، إسْتِكْتاباً / اِسْتَكْتَبَ.

**تلقينى** /talqini/ الإيْحائِيَّة، تَلْقِيْنِيَّة.

**تلكس** /telex/ الطَّبْعُ البَرْقِيّ، تِيْلِكْس.

**تلكه** /talake/ مالٌ يُؤْخَذُ عن طـريقِ الاستجداءِ أو المَلَقِ والإرْتِشاءِ.

**تلكه كردن** /t.-kardan/ أَخْذاً / أَخَذَ ـُ المالَ عن طريقِ الإسْتِجداءِ أو المَلَقِ أو الإرْتِشاءِ.

**تلگراف** /telegräf/ ۱. [دستگاه] المُبْرِقَـة، التِّلِغْراف. ۲. البَرْقِيَّة، البَرْق، التِّلِغْراف، التِّلْغاف، الإشارَةُ البَرْقِيَّة.

**تلگراف آفتابى** /t.-e-äftäbi/ التِّلِغْرافُ الشَّمْسِيّ.

**تلگراف بـى سيم** /t.-e-bisim/ التِّلِغْرافُ الـلّاسِلْكِيّ، رِسالةٌ لاسِلْكِيَّة.

**تلگرافچى** /t.-ci/ التِّلْغافِيّ، عامِلُ التِّلِغْراف.

**تلگرافخانه** /t.-xäne/ مَكْتَبُ التِّلِغْراف، البَرْق.

**تلگراف رمز** /t.-e-ramz/ طابِعَةٌ بَرْقِيَّةٌ، تِلِغْرافٌ رَمْزِيّ.

**تلگراف زدن** /t.-zadan/ تَلْغَفَةً / تَلْغَفَ، إبْراقاً / أَبْرَقَ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ تِلِغْرافاً، تَطْيِيْراً / طَيَّرَ البَرْقِيَّةَ، إرْسالاً / أَرْسَلَ بَرْقِيَّةً، بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ بِبَرْقِيَّةٍ.

**تلگرافى** /t.-i/ (گيا) ← پروانش.

**تلگرافى** /t.-i/ التِّلْغَفِيّ.

**تلگرام** /telegräm/ البَرْقِيَّة.

**تلگرام تلفنى** /t.-e-telefoni/ بَرْقِيَّةٌ هاتِفِيَّة.

**تلماسه** /talmäse/ الكَثِيْب.

**تلمبار** /talambär/ ← انباشته.

**تلمبار شدن** /t.-šodan/ ← انباشته شدن.

**تلمبار كردن** /t.-kardan/ ← انباشتن.

**تلمبـه** /tolombe/ المِضَخَّـة، الطُّـرُمْبَـة، الطُّلُمْبَـة، البُخُيْخَة.

**تلمبهٔ آب** /t.-ye-äb/ آلَةٌ رافِعَةٌ لِلْمِياهِ.

**تلمبهٔ آبيارى** /t.-ye-äbyäri/ وابُورُ الرَّيّ.

**تلمبهٔ ارشميـدس** /t.-ye-arašmidos/ طُنْبُورُ الـرَّيّ، الطُّنْبُور.

**تلمبهٔ بادى** /t.-ye-bädi/ مِضَخَّةٌ هَوائِيَّةٌ.

**تلمبهٔ بالابر** /t.-ye-bäläbar/ المِضَخَّةُ الرّافِعَة.

**تلمبهٔ تنفسى** /t.-ye-tanaffosi/ المِضَخَّةُ الماصَّةُ.

**تلمبهٔ جبرى** /t.-ye-jabri/ مِضَخَّةُ الدَّفْقِ الجَبْرِيّ.

**تلمبهٔ چگالی** /t.-ye-cegäli/ مِضَخَّةُ التَّكْثِيْف.
**تلمبه خانه** /t.-xäne/ مَبْنَى مِضَخّات.
**تلمبهٔ دستی** /t.-ye-dasti/ طُلُمْبَةٌ بِمِرْوَحَةٍ.
**تلمبه زدن** /t.-zadan/ ضَخّاً / ضَخَّ ـُ.
**تلمبهٔ گرمایی** /t.-ye-garmäyi/ المِضَخَّةُ الحَرارِيّ.
**تلمبهٔ لاستیک چرخ** /t.-ye-lastik-e-carx/ مِنْفاخُ إطاراتِ العَجَلات.
**تلمبهٔ مرکز گریز** /t.-ye-markaz-goriz/ المِضَخَّةُ النابِذَة.
**تلمبهٔ مکشی** /t.-ye-makeši/ المِضَخَّةُ الماصَّة.
**تلمتر** /telemetr/ ← دورسنج.
**تلنگر** / talangor/ النَّقْف، نَقْرٌ بطَرَفِ الأَصْبَع.
**تلنگر زدن** /t.-zadan/ نَقْراً / نَقَرَ ـُ، نَقْفاً / نَقَفَ ـُ.
**تلنموس** /telenomus/ (جانـ) سَلْوَنَة .
**تلوتلو** /telotelo/ ۱. الخَيْزَل، الخَيْزَلَى، الخَوْزَرَى. ۲ ← تلوتلو خوردن.
**تلوتلوخوردن** /t.-xordan/ ۱. تَمايُلاً / تَمايَلَ، تَمَيُّلاً / تَمَيَّلَ، تَرَنُّحاً / تَرَنَّحَ، تَمْيِيْحاً / مَيَّحَ، تَمَيُّحاً / تَمَيَّحَ، تَمايُحاً / تَمايَحَ، حَـرْجَلَةً / حَرْجَـلَ، خَزَلاً / خَزِلَ ـَ خَطْخَطَةً / خَطْخَطَ في سَيْرِه، تَفَيُّفاً / تَفَيَّفَ، قَوْعاً / قاعَ ـُ نَوْتاً / ناتَ ـُ، هَرْجَلَةً / هَرْجَلَ، تَهالُكاً / تَهالَكَ في مَشْيِه.
**تلوتوگراف** /telotogräf/ مُبْرِقَةٌ مُصَوِّرَةٌ أو خاطَّةٌ.
**تلور** /tellor/ (شيمـ) تِلُور، تِلُّورِيُوم.
**تلویزیون** /televizyon/ التِّلِفِزْيُون، التِّلْفـاز، التِّلْفَزَة، المِبْصار، المُباصَرَة، رُؤْيَةُ القاصِي.
**تله** /tale/ الشَّبَكَة، الشَّرَک، الفَخّ ، المِصْيَدَة، الأُحْبُولَة، الحِبالَة، المَغْباة.
**تله بست** /t.-bast/ ← چوب بست.
**تله پاتی** /t.-päti/ التَّخاطُر.
**تله تایپ** /t.-täyp/ جِهازُ تَسْجِيْلِ البَرْقِيّات، مُبْرِقَةٌ كاتِبَةٌ.
**تله دینامیک** /t.-dinämik/ نَقْلٌ مَسافِيّ.
**تله فتوگرافی** /t.-foto-geräfi/ تَصْوِيْرٌ مَسافِيّ.
**تله کابین** /t.-käbin/ العَرَبَةُ المُعَلَّقَة.
**تله متر** /t.-metr/ مِقْياسُ المَسافَةِ.
**تله موش** /tale-muš/ مِصْيَدَةُ الفِئْرانِ.
**تلـه‌های انفجـاری** /t.-hä-ye-enfejäri/ (نظ) مَصـائِدُ الإنْفِجار، مَشاغِلُ العَثْرَة.
**تلیله** /talile/ (جانـ) الكَرَوان، الكَرا.
**تلیلهٔ صحرایی** /t.-ye-sahräyi/ جانـ) الكَرَوانُ الغَيْط.
**تلیلهٔ کـوهستانـی** /t.-ye-kuhestäni/ (جانـ) الكَـرَوانُ الجَبَلِيّ.
**تلیله‌ها** /t.-hä/ (جانـ) الكَرَوانِيّات.
**تلینا** /telina/ الطِّلِّيْنُوس.
**تم** /tem/ ۱. (مسـ) مَوْضوع، مَبْحَث، مَسْأَلَة. ۲. فِكْرَةٌ رَئِيْسَة [قطعةٌ غنائِيّةٌ أو إيْقاعِيَّةٌ يُبْنَى عليها عملٌ موسيقيّ].
**تمارض کردن** /tamäroz-kardan/ تَمارُضاً / تَمارَضَ.
**تمـاس** /tamäs/ المَسْحَـة، المُمـاسَّـة، المِسَـاس، المَسِيْـس، المَـسّ، اللَّمْـس، المُـلامَسَـة، التَّمـاسّ، الإتِّصال.
**تماس تلفنی** /t.-e-telefoni/ الإتِّصالُ الهاتِفِيّ.
**تماس داشتن** /t.-däštan/ تَماسّاً / تَماسَّ، مُواصَلَةً / واصَلَ.
**تماس گـرفتن** /t.-gereftan/ مُماسَّةً ومِسـاساً / ماسَّ الشَّيءُ الشَّيءَ، تَماسّاً / تَماسَّ، مُلامَسَةً / لامَسَ، إجْراءً / أَجْرَى إتِّصالاً بِـ، إقامَةً / أَقامَ الإتِّصالَ بِـ، إتِّصالاً / اِتَّصَلَ بِـ.
**تماشا** /tamäšä/ المَنْظَر، العِيَان.
**تماشاچی** /t.-ci/ المُتَفَرِّج، المُشاهِد، المُعايِن، الرّائِي.
**تماشـاخانـه** /t.-xäne/ المَلْعَب، المَلْهَـى، التِّياتْـرور، المَرْسَح، المَسْرَح، دارُالتَّمْثِيْل.
**تماشـاکردن** /t.-kardan/ ۱ ← دیدن. ۲ ← **گردش کردن**.
**تماشاگاه** /t.-gäh/ المَشْهَد، الفُرْجَة.
**تماشاگر** /t.-gar/ ← تماشاچی.
**تمام** /tamäm/ ۱ ← کامل. ۲ ← **همه، همگی**.
**تمام دانـه** /t.-däne/ مُضـاعَف، مُضَـاعَفُ الصِّبْغِيّـات، مُضَـاعَفَـةُ الصِّبْغِيّـات [خَلِيَّـةٌ ذات عـددٍ مضـاعـف مـن الصِّبْغِيّات].
**تمام شدن** /t.-šodan/ تَمّاً وتُمّاً وتَماماً وتُماماً وتِمامَةً / تَمَّ ـِ إنْتِهاءً / اِنْتَهَى، إنْقِضاءً / اِنْقَضَى، أَمْراً وأَمارَةً وأَمَرَةً / أَمِرَ ـَ الشَّيءُ، تَبّاً وتَباباً / تَبَّ ـِ الأَمْرُ، دَجْواً ودُجُوّاً / دَجا ـُ اِنْزِرافاً / اِنْزَرَف، سُبُوغاً / سَبَغَ ـُ، تَشْطِيْباً / شَطَّبَ،

نُجُوزاً ونجازاً / نَجَزَ ـِ ونَجِزاً / نَجِزَ ـَ الشَّيءُ، نَضَباً / نَضَبَ ـُ نَفَقاً / نَفِقَ ـَ نفاقاً / نَفَقَ ـُ نَفَداً ونَفاداً / نَفِدَ ـَ فَناءً / فَنِيَ وفَنَى ـَ.

**تمام عيار** /t.-eyär/ كامِلُ العَيارِ.

**تمام قد** /t.-qad/ بالطُّولِ أو الحَجْمِ الطَّبِيْعِيِّ.

**تمام كردن** /t.-kardan/ إتماماً / أَتَمَّ، تَتْمِيْماً / تَمَّمَ، خَتْماً وخِتاماً / خَتَمَ ـِ العَمَلَ، إخْتِتاماً / إخْتَتَمَ، إكْمالاً / أكْمَلَ، تكْمِيْلاً / كَمَّلَ عليه، إسْتِكْمالاً / إسْتَكْمَلَ، إفْراغاً / أفْرَغَ، تَفْرِيْغاً / فَرَّغَ، إسْتِنفاداً / إسْتَنْفَدَ، جَزْماً / جَزَمَ ـِ إسْباغاً / أَسْبَغَ عليه، تَشْطِيْباً / شَطَّبَ، فَرَاغاً وفُرُوغاً / فَرَغَ ـُ وفَرِغَ ـَ نَضْفاً / نَضَفَ ـُ إنْهاءً / أَنْهَى، إسْتِيْفاراً / إسْتَوْفَرَ الشَّيءَ.

**تمام نشدنی** /t.-našodani/ لايَفْنَى.

**تمامی** /t.-i/ ← همه، همگى.

**تماميت ارضى** /t.-iyyat-arzi/ سِيادَةُ الأراضِي.

**تمايز** /tamäyoz/ التَّمايُز.

**تمايل** /tamäyol/ ← گرايش، ميل.

**تمايلات جنسى** /t.-ät-e-jensi/ الغُلُومَة، الشَّهْوَةُ الجِنْسِيَّة.

**تمايل داشتن** /t.-däštan/ ← گرايش يافتن.

**تمايل يافتن** /t.-yäftan/ ← گرايش يافتن.

**تمبال** /tambäl/ (مســ) نَقّارِيَّة، طَبْلَة.

**تمبر** /tambr/ طابِعٌ أميْرِيّ.

**تمبر باطله** /t.-e-bätele/ الطّابِعُ المُسْتَعْمَل.

**تمبر پست** /t.-e-post/ طابِعُ البَرِيْد.

**تمبر زدن** /t.-zadan/ إلْصاقاً / أَلْصَقَ الطّابِعَ.

**تمبرشناس** /t.-šenäs/ الطَّوابِعِيّ.

**تمبرشناسى** /t.-š.-i/ هَوايَةُ جَمْعِ طَوابِعِ البَرِيْد.

**تمبر جمع كنى** /t.-jam'-koni/ ← تمبرشناسى.

**تمبر يادگارى** /t.-e-yädgäri/ طابِعٌ تَذْكارِيّ.

**تمپو** /tempo/ (مســ) السُّرْعَةُ [الواجِبُ اعتمادُها في غناء مقطع أو عَزْفه].

**تمثال** /temsäl/ ۱. الإيْقُونَة، صُورَةُ الشَّخْصِ. ۲. [روانشناسى] دَمْجُ المرءِ نَفْسَهُ في شخصٍ أو جماعةٍ دَمْجاً يَنْشأُ عنه ارتباطٌ عاطفيٌّ وثيقٌ.

**تمجيد** /tamjid/ ← تعريف، ستايش.

**تمجيد كردن** /t.-kardan/ تَمْجِيْداً / مَجَّدَ، إمْجاداً / أَمْجَدَ ← ستودن.

**تمدد اعصاب كردن** /tamaddod-e-a'säb-kardan/ تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَمَطِّياً / تَمَطَّى، تَمَطُّعاً / تَمَطَّعَ.

**تمدن** /tamaddon/ المَدَنِيَّة، الحَضَر، الحَضارَة.

**تمديد** /tamdid/ التَّمْدِيْد.

**تمديد شدن** /t.-šodan/ تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ.

**تمديد كردن** /t.-kardan/ تَمْدِيْداً / مَدَّدَ، تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ، إطالَةً / أطالَ.

**تمديد مدت** /t.-e-moddat/ مَدُّ الأَجَل.

**تمر** /tamr/ (گيا) ← تمر هندى.

**تمرد** /tamarrod/ التَّمَرُّد ← سرپيچى كردن.

**تمركز** /tamarkoz/ المَرْكَزِيَّة، تَرْكِيْز، تَرَكُّز، تَكَثُّف، تَكْثِيْف.

**تمركز ادارى** /t.-e-edäri/ المَرْكَزِيَّة.

**تمركز دادن** /t.-dädan/ تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ.

**تمركز قدرت** /t.-e-qodrat/ ← تمركز قوا.

**تمركز قوا** /t.-e-qovä/ المَرْكَزِيَّةُ في الحُكْمِ والإدارَة.

**تمركز يافتن** /t.-yäftan/ تَرَكُّزاً / تَرَكَّزَ.

**تمرگيدن** /tamargidan/ ← نشستن [موهنانه].

**تمر هندى** /tamr-e-hendi/ (گيا) التَّمْرُ الهِنْدِيّ، الحَوْمَر، الدُّخي، الحَمَر.

**تمرين** /tamrin/ التَّمْرِيْن، المُزاوَلَة، المُمارَسَة، الإسْتِعْمال، العَمَل، التَّمَرُّن، التَّدَرُّب، التَّدْرِيْب، الدُّرْبَة.

**تمرينات ورزشى** /t.-ät-e-varzeši/ تَمارِيْنُ رِياضِيَّة.

**تمرين دادن** /t.-dädan/ تَمْرِيْناً / مَرَّنَ هـ على الأمْرِ، تَمْرِيْساً / مَرَّسَ، تَدْرِيْباً / دَرَّبَ، مُراوَضَةً / راوَضَ.

**تمرين كردن** /t.-kardan/ تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ، مُمارَسَةً / مارَسَ، تَمْرِيْناً / مَرَّنَ، تَدَرُّباً / تَدَرَّبَ به وعليه، مُمارَزَةً / مارَزَ الشَّيءَ، مُكايَصَةً / كايَصَ الأمْرَ أو العَمَلَ.

**تمساح** /temsäh/ (جانــ) التِّمْساح، التَّمْسَح.

**تمساح امريكايى** /t.-e-emrikäyi/ (جانــ) التِّمْساحُ الأمْرِيْكِيّ.

**تمساحها** /t.-hä/ (جانــ) التِّمْساحِيّات.

**تمساح هندى** /t.-e-hendi/ (جانــ) تِمْساحُ الهِنْد.

**تمسخر** /tamasxor/ ← ريشخند.

**تمشک** /temešk/ (گیا) العَوْسَج، تُوتُ العُلَّيْق، فَرَمْبُواز، المُصَع، المُصَعَة، المُضعَة.

**تمشک جنگلی** /t.-e-jangali/ (گیا) العُلَّيْق، العُلَّيْقَى.

**تمک** /tamak/ (گیا) إبْرَةُ الرّاعِي.

**تملق** /tamalloq/ ← چاپلوسی.

**تملق کردن** /t.-kardan/ ← چاپلوسی کردن.

**تملک** /tamallok/ التَّمَلُّک.

**تملـول** /tamlul/ (گیـا) التُّنْبُـل، التّانْبُـول، التّـامُـول، التُّنْبُول.

**تمنا** /tamannä/ ← خواهش، درخواست.

**تمنی هال** /tamenihäl/ المُنَظِّمَةُ التّامانِيَّةُ.

**تمیز** /tamiz/ ۱. الطّاهِر، النَّقِيّ، النَّظِيْف، المَكْنُوس. ۲. التَّمْييْز ← تشخیص.

**تمیز دادن** /t.-dädan/ ۱. ← تشخیص دادن. ۲. ← جدا کردن.

**تمیز شدن** /t.-šodan/ نَظافَةً / نَظُفَ ـُ، نَقاوَةً ونَقاءً ونَقاءَةً ونُقاوَةً ونُقايَةً / نَقِيَ يَنْقَى ← پاک شدن.

**تمیز کردن** /t.-kardan/ تَنْظِيْفاً / نَظَّفَ ← پاک کردن.

**تمیز کننده** /t.-konande/ المُنَظِّف، المُطَهِّر.

**تمیزی** /t.-i/ النَّظـافَة، الطُّهْـرَة، الوَضـاءَة، الوُضُـوء ← پاکی، پاکیزگی.

**تمیمه** /tamime/ التَّمِيْمَة.

**تن** /ton/ ۱. الطُّنّ، طُولُوناتَة. ۲. (جانـ) التُّنّ.

**تن** /tan/ الجَسَـد، البَدَن، الجِسْـم، الجُسْمان، الجُثَّـة، الطُّـنّ، الجُثمـان، الشَّخص، الجِـرْم، الأُقْنُـوم، البِنـاء، الجِبال، الجَرَز، الرُّبْضَة، الـرُّوق، السَّواد، الشَّبَح، الشَّلا، الشِّلْو، العِرْق، النَّفْر، النُّبَيْل.

**تن آسانی** /t.-äsäni/ ← خوشگذرانی.

**تن آسانی کردن** /t.-a.-kardan/ ← خوشگذرانی کردن.

**تن آسایی** /t.-äsäyi/ ← خوشگذرانی.

**تن آسایی کردن** /t.-ä.-kardan/ ← خوشگذرانی کردن.

**تنازع** /tanäzo'/ التَّنازُع.

**تنازع بقا** /t.-e-baqä/ تَنازُعُ البَقاء.

**تناژ** /tonäž/ ۱. الرَّسْمُ الطُّنِّيّ. ۲. الطُّنِّيَّة.

**تناسـب** /tanäsob/ ۱. النِّسْبَـة، النُّسْبَة، التَّنـاسُـب، المُناسَبَة، المُعَدَّل، التَّلاؤُم. ۲. (رضـ) التَّناسُب.

**تناسب داشتن** /t.-däštan/ تَناسُباً / تَناسَبَ، تَـلاؤُماً / تَلاءَمَ.

**تناسخ** /tanäsox/ التَّناسُخ، المَسْخ، تَقَمُّصُ الأَرْواح.

**تناسل** /tanäsol/ التَّناسُل، التَّوَلُّد.

**تناسلی** /t.-i/ التَّناسُلِيّ.

**تناظر** /tanäzor/ (رضـ) التَّناظُر.

**تنافر کلمات** /tanäfor-e-kalemät/ العُقْدَةُ اللَّفْظِيَّة.

**تناقض** /tanäqoz/ التَّناقُض.

**تناقض گوی** /t.-guy/ المُناقِض.

**تناقض گویی** /t.-guyi/ المُناقَضَة.

**تناوب** /tanävob/ التَّناوُب، الإنْتِياب.

**تناوب داشتـن** /t.-däštan/ تَناوُبـاً / تَناوَبَ، إنْتِيـاباً / إنْتابَ.

**تناوبگر** /t.-gar/ ← آلترناتور.

**تناور** /tanävar/ ← تنومند.

**تناور شدن** /t.-šodan/ ← تنومند شدن.

**تناول کردن** /t.-kardan/ ← خوردن.

**تنباکـو** /tanbäku/ (گیـا) التَّنْبَغ، التَّنْبَـغ، التَّبَغ، التُّتُـن، التُّنْباک، التُّنْبَک، الدُّخان.

**تنبان** /tonbän/ التُّبّان.

**تن بـزرگ** /ton-e-bozorg/ الطُّـنُّ الإنْكِلِيْزِيّ [ويسـاوي ۲۲۳۰ باونداً].

**تنبک** /tonbak/ الدِّرْبَكَّة، الدَّرابُكَّة.

**تنبـل** /tanbal/ ۱. الكَسِـل، الكَسْـلان، الكَسُـول، المِكْسال، التِّنْبَل، البَطِيء، المُتَـراخِي، الأَرْوَب، التُّكَأَة، الحَجُون، خُمُّ النَّوْم، الدَّثُور، المِـزدَع، الضّاجِع، العاهِن، الفَسْـل، الفَسِيْل، القُعَـدَة، القُعَـدِيّ، القـاعِد، القَعُـود، المُتَمَغِّط، نَصِيْـرُ الهَزِيْمَة، النَّـؤُوم، الوَخْواخ، المَـوْسُون، الوَزَغ، المُهَبَّج، الهَدَف، الهَزْرَة، الهَبَنَّلَة، [نث] الوَهْنانَة، الفَشْل، الفَشِل، الفَشِيْل.

**تنبـل سـه انگشتـی** /t.-e-se-angošti/ (جانـ) الـدّاب، الكَسْلان.

**تنبل شدن** /t.-šodan/ فَشَلاً / فَشِلَ ـَ، فَسالَةً وفُسُولَةً / فَسُلَ ـُ، كَسَلاً / كَسِلَ ـَ، كَسراً / كَسِرَ ـَ، كَنْكَنَةً / كَنْكَنَ، هَـدْفاً / هَدَفَ ـِ تَكـاسُلاً / تَكاسَلَ، تَـوانِياً / تَوانَى، تَوْنِيَةً / وَنَّى، عَرَقاً / عَرِقَ ـَ.

**تنبل کردن** /t.-kardan/ إكْسالاً / أكْسَلَ، تَكْسِيْلاً / كَسَّلَ.

**تنبلهای دو انگشتی** /t.-hā-ye-do-angošti/ (جانـ) الدّابّات.

**تنبلهای سه انگشتی** /t.-hā-ye-se-a./ (جانـ) ← تنبلهای دو انگشتی.

**تنبلی** /t.-i/ الكَسَل، الكَسالَة، التَّكاسُل، الفَشَل، الفُتُور، الخُمُول، القَصْر، القَصَر، القُصُور، القُصُور الذّاتِيّ، الغَمارَة، الفِشاغ، قُوَّةُ الإسْتِمْرار، الوَكال.

**تنبلی کردن** /t.-i-kardan/ ← تنبل شدن.

**تنبیه** /tanbih/ التَّأدِيْب، التَّأْدِيْب، الجَزاء، المُجازاة.

**تنبیه کردن** /t.-kardan/ تَأدِيْباً / أدَّبَ، تَهْذِيْباً / هَذَّبَ، جَزاءً / جَزَى ـِ، مُجازاةً / جازَى، مُعاقَبَةً / عاقَبَ بذنبه وعليه، تَذْنِيْباً / ذَنَّبَ، أخْذاً / أخَذَ ـُ ومُؤاخَذَةً / آخَذَ هـ بِذَنْبِهِ أو عليه، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ بِضَرْبَةٍ، قَرْعاً / قَرَعَ ـَ الوَلَدَ، نَقْماً ونُقُوماً / نَقَمَ ـِ، تَنْكِيْلاً / نَكَّلَ به، تَمْثِيْلاً / مَثَّلَ، تَوْقِيْعاً / وَقَّعَ عليه عقاباً.

**تنبیهی** /t.-i/ التَّأدِيْبِيّ، التَّهْذِيْبِيّ.

**تن‌پرور** /tan-parvar/ ← خوشگذران.

**تن‌پروری** /t.-p.-i/ ← خوشگذرانی.

**تن پوش** /t.-puš/ البِزَّة.

**تنتور** /tantur/ (شیمـ) الصِّبْغَة.

**تنتورید** /t.-e-yod/ (شیمـ) الصِّبْغَةُ اليُود، الصِّبْغَةُ البَنَفْسِجِيَّة.

**تنخواه** /tanxāh/ النَّقْدِيَّة، النُّقُود، النَّقْد، العُمْلَة، الفُلُوس، المال، الدَّنانِيْر، الدَّراهِم، المَصارِي، النَّضّ.

**تنخواه گردان** /t.-gardān/ الذَّخِيْرَة، الإعْتِمادُ المالِيّ.

**تند** /tond/ ۱. ← چالاک، سریع، شتابان، «~ باش»: بَدار. ۲. ← تندمزه. ۳. ← تندخوی، خشمگین ← برّا، تیز.

**تنداب** /tondāb/ مُنْحَدَرُ النَّهْر [حيثُ تَتَدَفَّقُ مياهُه بسرعةٍ].

**تندان** /tondān/ الجُرْف.

**تن دادن** /tan-dādan/ ← تن در دادن.

**تندباد** /tond-bād/ العاصِفَة، الزَّعْزَع، الزَّعْزَعان، الصَّرْصَر.

**تندخوی** /t.-xuy/ ← خشمگین، بدخوی.

**تندخوی شدن** /t.-x.-šodan/ ← خشمگین شدن.

**تندخویی** /t.-x.-yi/ خشمناکی. خشمگینی.

**تندر** /tondar/ الرَّعْد، البارِقَة، الجَرْجار، الرَّزّ، الرُّغاء، الزَّجَل، الزَّمْزَمَة، الصُّعاق، العادَة، الهَزَج، الهَزِيْم.

**تن در دادن** /tan-dar-dādan/ ← پذیرفتن، تسلیم شدن، قبول کردن.

**تندرست** /t.-dorost/ صَحِيْحُ البِنْيَة، ذُو صِحَّةٍ، السّالِم، السَّلِيْم، الصَّحِيْح، البَرِيء.

**تندرست شدن** /t.-d.-šodan/ صُحّاً وصِحَّةً وصَحاحاً / صَحَّ ـِ، سَلامَةً وسَلاماً / سَلِمَ ـَ، بُرْءاً وبَرْءاً وبُرُوءاً / بَرِئَ ـَ وبَرَأَ ـَ وبَرُءَ ـُ المريضُ، إفاقَةً / أفاقَ من مَرَضِهِ، بَجْلاً وبُجُولاً / بَجَلَ ـُ بَجَلاً / بَجِلَ ـَ، شِفاءً / شُفِيَ مج ـِ المريضُ.

**تندرستی** /t.-d.-i/ الصِّحَّة، الشِّفاء، السَّلام، السَّلامَة، العافِيَة، البُرْء، البَلَل، الحَوْج، الحَيَوِيَّة، قُوَّةُ الجِسم.

**تند رفتن** /t.-raftan/ إسْراعاً / أسْرَعَ ← شتافتن.

**تندرو** /t.-row/ ← سریع، شتابان.

**تندروی** /t.-ravi/ ← سرعت.

**تند شدن** /t.-šodan/ ۱. ← تندمزه شدن. ۲. ← خشمگین شدن.

**تندگوی** /t.-guy/ الهُذْرُبان، الهِذْرِيان، الحَذّاء.

**تندمزاج** /t.-mezāj/ ← خشمگین، بدخوی.

**تندمزه** /t.-maze/ حادِقُ الطَّعْم، الحاذِق، الأُجاج، الباسِل، الحارّ، الحِرِّيْف، الحَرارَة، الحَمِيَّة، الحَرّاق، الحامِز، الزِّفِر، الذَّفِر، الفُلْفُلِيّ، المُفَلْفَل، لَذّاع، الذَّرِب.

**تندمزه شدن** /t.-m.-šodan/ حَرافَةً / حَرُفَ ـُ، حَمازَةً / حَمُزَ ـُ.

**تندنویس** /t.-nevis/ كاتِبُ الإخْتِزال، المُخْتَزِل.

**تندنویسی** /t.-n.-i/ الإخْتِزال.

**تند و تیز** /t.-o-tiz/ ← تندمزه.

**تنده** /t.-e/ ۱. ← سرازیری، سراشیبی. ۲. ← نطفه، جوانه.

**تندی** /t.-i/ ۱. ← سرعت، شتاب. ۲. ← تیزی. ۳. ← خشم، خشمناکی، خشمگینی، خشونت، درشتی. ۴. ← [مزه] حَرافَةُ المَذاقِ، الحُزُوْرَة، الحَمْزَة، [بوی]

السُّعاط، السَّعِيْط، الذَّفر، الذَّفَرَة.

**تندیس** /tandis/ ۱. الإيْقُونَة. ۲. ← مجسمه.

**تندی کردن** /tondi-kardan/ ← خشم گرفتن، خشمگین شدن.

**تنر** /tenor/ (مســ) العِران.

**تنزل** /tanazzol/ الإنْخِفاض، التَّنْزِيْل، هُبُوط، الإنحطاط ← فرود آمدن، پایین آمدن.

**تنزل از حق** /t.-az-haq/ (حقـ) التَّنازُل.

**تنزل دادن** /t.-dädan/ ← فرود آوردن، پایین آوردن.

**تنزل رتبه دادن** /t.-rotbe-dädan/ تَجْرِيْداً / جَرَّدَهُ من الرُّتَب.

**تنزل رتبه یافتن** /t.-r.-yäftan/ تَنازُلاً / تَنازَلَ.

**تنزل قیمت** /t.-e-qimat/ إنْخِفاضُ القِيْمَةِ.

**تنزل کردن** /t.-kardan/ ← فرود آمدن ۱. پایین آمدن.

**تنزیل** /tanzil/ التَّنْزِيْل، الرِّباء، الحَسْم.

**تنزیل پیش از سررسید** /t.-e-piš-az-sar-resid/ خَصْمُ الكَمْبِيالات.

**تنزیل خور** /t.-xor/ الرِّبَوِيّ.

**تنزیل خوری** /t.-x.-i/ الرِّبا، الرِّباء.

**تنزیل دادن** /t.-dädan/ مُراباةً / رَابَى، إرْباءً / أرْبَى.

**تنسیق الصفات** /tansiq-os-sefät/ (بد) التَّنْسِيْق.

**تنظیف کردن** /tanzif-kardan/ ← پاک کردن، تمیز کردن.

**تنظیم** /tanzim/ التَّنْظِيم، التَّرْتِيْب، التَّعْدِيْل، التَّسْوِيَة، ضَبْط، صِياغَة.

**تنظیم برد** /t.-e-bord/ (نظ) تَعْدِيْلُ المَدَى.

**تنظیم خانواده** /t.-e-xäneväde/ تَنْظِيْمُ النَّسْل.

**تنظیم سمت** /t.-e-samt/ (نظ) تَعْدِيْلُ الإتِّجاه.

**تنظیم شدن** /t.-šodan/ تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ، تَسَوِّياً / تَسَوَّى، تَأَلُّفاً / تَأَلَّفَ.

**تنظیم کردن** /t.-kardan/ تَنْظِيْماً / نَظَّمَ، تَرْتِيْباً / رَتَّبَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، تَحْرِيْراً / حَرَّرَ نَصّاً، نَصّاً / نَصَّ ـُ الكلامَ أو الرِّسالَةَ.

**تنظیم موج گیرنده** /t.-e-mowj-girande/ (نظ) ضَـرْبَةُ الصِّفْر.

**تنفر** /tanaffor/ نُفـور، تَنافـر، تَنَفُّـر، البُغْض، القَـرَف، العَوْف، إباء، إباءَة.

**تنفر داشتن** /t.-daštan/ نَفْراً ونُفُوراً ونِفاراً ونَفَراناً / نَفَرَ ـِ تَنَفُّراً / تَنَفَّرَ، كُرْهاً وكَرْهاً وكَراهَةً وكَراهِيَةً ومَكْرُهَةً ومَكْرَهَةً / كَرِهَ ـَ مَقْتاً / مَقَتَ ـُ مُماقَتَةً / ماقَتَ، تَمْقِيْتاً / مَقَّتَ هـ، هَرّاً وهَرِيْراً / هَرَّ ـِ.

**تنفس** /tanaffos/ ۱. ← تنفس کردن. ۲. ← زنگ تفریح.

**تنفس کردن** /t.-kardan/ تَنَفُّساً / تَنَفَّسَ.

**تنفس مصنوعی** /t.-e-masnu'i/ التَّنَفُّسُ الهَوَائِيّ.

**تنفسی** /t.-i/ التَّنَفُّسِيّ.

**تنفیذ** /tanfiz/ تَنْفِيْذ، النَفاذ، تَطْبِيْق، إنْجاز.

**تنقیه** /tanqiye/ حُقْنَةٌ شَرَجِيّة.

**تنقیه کردن** /t.-kardan/ ۱. [مص ل] إحْتِقاناً / إحْتَقَنَ المريضُ. ۲. [مص م] حَقْناً / حَقَنَ ـِ المَرِيْضَ.

**تنک** /tonok/ ۱. ← نازک. ۲. ← رقیق.

**تنکار** /tenkär/ (شیمـ) تنگار.

**تنک کردن** /tonok-kardan/ ← رقیق کردن.

**تن کوچک** /ton-e-kucak/ الطُّنُّ الأمِيْرَكِيّ.

**تنکه** /tonoke/ البَنْطَلُون القَصِيْر.

**تنگ** /tang/ ۱. الضَّيِّق، الضَّيْق، الضَّنْـك، الضَّنِيْك، الحَرِج، المَحْصُـور، مُحْكَمُ السَّدّ، الزَّنـاء، الزَّبَن، الـزَّنَن، الغـامِض، اللَّحِـج، اللّاح، اللَّحُـوظ، اللَّحِيْص، اللَّقِـص، الوَصِيْد. ۲. الحِيَاصَة، حِزامُ الدّابَّة، حِزامُ السَّرْج، البِطان، الثَّفر، السَّفِيْـف، السَّفِيْفَة، الصَّفْـر، الصِّفـار، الصِّفِيْـر، الطَّفَر، الوَلَم، الوَلْم. ۳. العِدْل، البُهار.

**تنگ** /tong/ الإبْرِيْـق، قِنِّيْنَةُ الشَّـرابِ، الإناء، الـدَّوْرَق، الشُّفْشَق، القَشّاشِيّة، الكُراز، الكُرَاز.

**تنگ آمدن** /tang-ämadan/ ← تنگ شدن.

**تنگ آوردن** /t.-ävardan/ ← تنگ گرفتن.

**تنگاب** /tangäb/ المَرَق، مَرَقَةُ الطَّبْخ.

**تنگار** /tengär/ البُوْرَق، البَوْرَق.

**تنگ چشم** /tang-cašm/ ← بخیل، خسیس.

**تنگ چشمی** /t.-c.-i/ ← بخیلی، خسیسی.

**تنگ چشمی کردن** /t.-c.-i-kardan/ ← خسّت کردن.

**تنگدست** /tangdast/ ← فقیر.

**تنگدست شدن** /t.-šodan/ ← فقیر شدن.

**تنگدستی** /t.-i/ ← تهیدستی.

**تنگدل** /t.-del/ ← غمگين.

**تنگدل شدن** /t.-šodan/ ← غمگين شدن.

**تنگستن** /tongesten/ (شيمـ) التُّنْغِسْتِيْن.

**تنگستيک**/tongestik/ (شيمـ) تُنْغِسْتِيّ.

**تنگ شدن** /tang-šodan/ ضِيْقاً / ضاقَ ـِ، تَضَيُّقاً / تَضَيَّقَ، تَضايُقاً / تَضايَقَ الأَمْرُ عليه وبه، أَزْقاً / أَزَقَ ـِ أَزْقاً / أَزِقَ ـِ تَأَزُّقاً / تَأَزَّقَ، تَجَحُّماً / تَجَحَّم، حَرَجاً / حَرِجَ ـَ زَنَناً / زَنَّ ـِ زَنَقاً / زَنِقَ ـَ زُنُوّاً / زَنا ـُ ضَبْناً / ضَبِنَ ـَ المكانُ، ضَجَراً / ضَجِرَ ـَ وتَغْضِيْلاً / عَضَّلَ المكانُ، قَتَباً / قَتِبَ ـَ لَحَجاً / لَحِجَ ـَ تَلَحُّظاً / تَلَحَّظَ، اِلْتِصاباً / اِلْتَصَبَ، لَقَصاً / لَقِصَ ـَ الشَّيءُ.

**تنگ کردن** /t.-kardan/ إضاقَةً / أَضاقَ، تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ، تَحْرِيْجاً / حَرَّجَ، أَزْقاً / أَزَقَ ـِ حَصْراً / حَصَرَ ـُ حَوْصاً و حِياصَةً / حاصَ ـُ بَيْنَ الشَّيْئَيْن، زَنْأً / زَنَأَ، كَزّاً / كَزَّ ـُ الشَّيءَ.

**تنگ گرفتن** /t.-gereftan/ تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ، مُضايَقَةً / ضايَقَ، تَضايُقاً / تَضايَقَ، تَحْرِيْجاً / حَرَّجَ عليه، ضَنْكاً / ضَنَكَ ـُ إحْراجاً / أَحْرَجَ، تَشْدِيْداً / شَدَّدَ عليه في الأَمْرِ، تَعْسِيْراً / عَسَّرَ عليه، تَأَرُّباً / تَأَرَّبَ عليه، أَزْلاً / أَزَلَ ـِ بَكّاً / بَكَّ ـُ إخْجاراً / أَحْجَرَ، جَحْناً / جَحَنَ ـَ إجْحاناً / أَجْحَنَ، تَجْحِيْناً / جَحَّنَ، تَجاشُعاً تَجاشَعَ، إخْتاراً / أَخْتَرَ على أَهلِهِ، تَحَجُّراً / تَحَجَّرَ عليه، إخْزاءً / أَخْزَى، حَصْراً / حَصَرَ ـُ إسْتِدْراكاً / إسْتَدْرَكَ، تَداوُكاً / تَداوَكَ القومُ، مُذاقَنَةً / ذاقَنَ، تَزْنِئَةً / زَنَّأَ، زُنُوقاً / زَنَقَ ـِ وزَناقَةً / زَنُقَ ـُ وإزْناقاً / أَزْنَقَ وتَزْنِيْقاً / زَنَّقَ على عيالِه، ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ عليه الحصارَ، ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ عليه في أمرِه، إضْغاطاً / أَضْغَطَ، ضِغاطاً و مُضاغَطَةً / ضاغَطَ، تَطْفِيْفاً / طَفَّفَ على عيالِه، تَعْضِيْلاً / عَضَّلَ عليه، عَضْلاً / عَضَلَ ـُ هـ إقْتاراً / أَقْتَرَ على عيالِه، تَقاحُلاً / تَقاحَلَ القومُ، اِقْمِطْراراً / اِقْمَطَرَّ عليه الشَّيءُ، تَقْيِيْداً / قَيَّدَ، تَناكُداً / تَناكَدَ القومُ، إيْصاداً / أَوْصَدَ على.

**تنگنا** /t.-nā/ الضِّيْق، المَأْزِق، الوَرْطَة، الحَرَج، الضَّيِّق، المَحْصُور، المَدْسَع، القُمْحَة.

**تنگ نظر** /t.-nazar/ الضَّنِيْن، القاتِر، المُقْتِر ← بخيل.

**تنگ نفس** /t.-nafas/ قَصِيْرُ النَّفَس.

**تنگ نفسی** /t.-n.-i/ ← آسم.

**تنگه** /t.-e/ المَضِيْق، البُوغاز، المُخْتَنَق، الدَّرْب، المَدْسَع.

**تنگی** /t.-i/ الضِّيْق، التَّضْيِيْق، الضُّغْطَة، الأَجْل، الأَزْز، الأَزْمَة، الأَزْو، البَيْص، حِيْصَ وبِيْصَ، الزُّنْتَرَة، الزَّناء، الشَّظَف، الشِّياح، القَفَع، الكُلْبَة، الكُنْظَة، الْبُؤْس، الحَرَج، الضَّرَر، الضُّرّ، العُسْر، العُسْرَة، المَعْسَرَة.

**تنگی نفس** /t.-ye-nafas/ الرَّبْو ← آسم.

**تن متريک** /tonmetrik/ طُنّ مِتْرِيّ.

**تنن** /tanen/ عَفْص، دِبْغ، دِباغ.

**تنور** /tenor/ (مسـ) ۱. أَعلَى أَصواتِ الرِّجال. ۲. العِران.

**تنور** /tanur/ التَّنُّور، الفُرْن، أَتُّون، المَوْقِد، المُسْتَوْقَد، الحَمِيْس، الحَمِيْش، المَخْبَر، المَخْبَرَة، الرَّجَم، السّاعُور، القَمِيْن، القَمِيْنَة، الوَطِيْس.

**تنوردار** /t.-dār/ الفَرّان.

**تنور ساز** /t.-sāz/ التَّنّار.

**تنوره** /t.-e/ الوَطِيْس ← دودكش.

**تنورهٔ ديو** /t.-e-ye-div/ زَوْبَعَةٌ رَمْلِيَّة.

**تنوره کشيدن** /t.-e-kešidan/ يَطِيْرُ بِحَرَكَةٍ دائِرِيَّة.

**تنورهٔ يخچالی** /t.-e-ye-yaxcāli/ الطّاحُونُ الجَلِيْدِيّ.

**تنوری** /t.-i/ الفُرْنِيّ.

**تنوع** /tanavvo'/ تَنَوُّع.

**تنوع دادن** /t.-dādan/ تَنْوِيْعاً / نَوَّعَ، تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ.

**تنومند** /tanumand/ الجَسِيْم، الجُسام، السَّمِيْن، البَدِيْن، البادِن، المَجْبُول، [نث] المِجبال، الجَرِيْم، الجَفِس، الجِفْس، الخَزِج، الخَشِيْب، الجَسْر، الدُّحامِس، الدُّحامِل، الدَّخْنَس، الدَّوْسَرِيّ، الرِّبِيْل، الزِّنْبَرِيّ، [نث] السِّبَطْرَة، الشَّخِيْص، الصُّمُلّ، الضِّمْضِم، الضَّخْمُ من الأشياء، ضَخْمُ الجِسْم، الضَّلِيْع، الطُّنِّي، العَتِيْد، العِتْرِس، العَتَرَّس، العِتْوَلّ، العُصْلُب، العَصْلَب، العُصْلُوب، العُصْلُبِيّ، العَفِيّ، العَلْيان، الغِذْفِل، الغَضَنْفَر، الغُمْلُوج، الغِمْلِيْج، الفُرْزُل، القُنْبُل، القِنَّخْر، القُناخِر، القَوِيّ، الكُبّار، الكُنْدُث، الكُنْدُر، مِلءُ كِسائِهِ، الهَدَف، الهَمِر، هائِلُ الحَجْم، الضُّخام، الأَضْخَم، كَبِيْرُ الحَجْم.

**تنومند شدن** /t.-šodan/ جَسامَةً / جَسُمَ ـُ تَجَسُّماً / تَجَسَّمَ، تَجَسُّداً، تَجَسَّدَ، ضَخامَةً / ضَخُمَ ـُ إزْباراً / أَزْبَرَ، عَتاداً وعَتادَةً / عَتُدَ ـُ إفْداءً / أَفْدَى الرَّجلُ.

**تنومندی** /t.-i/ جَسامَة، ضَخامَة، الكَتَل، العَمَم.

**تنویر افکار** /tanvir-e-afkār/ إنارَةُ أو تَنويرُ العُقول.

**تنوین** /tanvin/ التَّنْوين.

**تنه** /tane/ البَدَن، الطِّنّ، الجِذع، الجِزم.

**تنها** /tanhā/ الفَرْد، الفَـرِيْد، المُفْـرَد، المُنْفَرِد، الفَـرَد، الفُـرُد، الفارد، الأَحَـد، الوَحِيْـد، الـوَحْدانِـيّ، الواحِـد، الوَحِـد، الوَحْـد، « ـِ آمـد»: جاءَ وَحْـدَه، اليَتْيم، بَـسْ، حَسْبُ، الشاذّ، التَّوّ، الحَرِيْـد، الشَّطِيْر، العَزَب، الأَعْزَب، العازِب، الفَذّ، فَذٌّ بَذٌّ، في حالِ سَبِيْلِهِ، فَقَطْ، قَطْ، لاغير، الهِزاع.

**تنها شدن** /t.-šodan/ وَحْداً و وَحْدَةً وحِدَةً و وُحُوداً / وَحَدَ يَحِدُ، وَحادَةً و وُحُودَةً / وَحُدَ يَحِدُ، تَوَحُّداً / تَوَحَّدَ، إنْفِراداً / إنْفَرَدَ بـالأمرِ، يُتْمـاً و يَتْماً / يَتَمَ، يَيْتِـمُ، إسْتِخْلاءً / إسْتَخْلَى بِـه، إنْحِراداً / إنْحَرَدَ، إنْطِواءً / إنْطَوَى على نفسه.

**تنها گذاشتن** /t.-gozāštan/ فَرْداً / فَرَدَ ـُ هـ، تَفْرِيْداً / فَرَّدَ.

**تنهایی** /t.-yi/ الوَحْـدَة، الحِدَة، الـوَحْدانِيَّـة، الإنْفِراد، الخَلْـوَة، التَّجَرُّد، العُـزْلَة، العُـزُوبَـة، العُزْبَـة، العُزُوبِيَّـة، القُعْرَة، الوَحْشَة، اليَتَم، اليُتْم.

**تنه زدن** /tane-zadan/ شَقّاً / شَقَّ ـُ طريقَـهُ دافعاً النّاسَ بمَنْكِبه، دَفْعاً ودَفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ يَدْفَعُ بالمَنْكِب.

**تنه لش** /t.-laš/ البَلِيْد، الكَسُول، الثَّقِيْل.

**تنی** /tani/ ۱. جَسَدِيّ. ۲. نسبٌ صريحٌ أو خـالص، قرابةٌ من جِهةِ الأَبَوَيْن.

**تنیا** /teniyā/ (جانـ) الشَّرِيْطِيَّة ← کرم کدو.

**تنیدن** /tanidan/ ← بافتن، تابیدن

**تنیس** /tenis/ كُرَةُ المَضْرِب.

**تنیس روی میز** /t.-e-ruy-e-miz/ ← پینگ پنگ.

**تو** /to/ ۱. أَنْتَ، [نث] أَنْتِ، كَ، [نث] كِ. ۲. ← درون.

**توابل** /tavābel/ ← دیگ افزار.

**توابل فروش** /t.-foruš/ التَّبّال.

**توارث** /tavāros/ عِلمُ الوِراثَة.

**توازن** /tavāzon/ التَّوازُن، المُوازَنة، الإتِّزان، المِيْزانِيَّة.

**توازن دادن** /t.-dādan/ مُوازَنَةً / وازَنَ، إجْراءً / أَجْرَى تَوازُناً.

**توازن قوا** /t.-e-qovā/ مُوازَنَةُ القُوَى.

**توازن یافتن** /t-yāftan/ تَوازُناً / تَوازَنَ.

**تواضع** /tavāzo'/ ← فروتنی.

**تواضع کردن** /t.-kardan/ ← فروتنی کردن.

**توافق** /tavāfoq/ الوِفـاق، المُوافَقَـة، التَّوافُـق، الإتِّفاق، المُلاءَمَة، التَّطْبِيْق.

**توافق کردن** /t.-kardan/ توافُقاً / تَوافَقَ، إتِّفاقاً / إتَّفَقَ، وِفاقاً ومُوافَقَةً / وَافَقَ، تَشايُعاً / تَشايَعَ القَوْمُ على الأمرِ، تَدامُجاً / تَدامَجَ القَومُ.

**توافق نامه** /t.-nāme/ الإتِّفاق.

**توالت** /tovālet/ ۱. التَّجْمِيْل ← آرایش. ۲. تُوالِيْت، دَوْرَةُ المِياهِ، المِرْحاض ← مستراح.

**توالت عمومی** /t.-e-omumi/ المِبْوَلَة.

**توالت کردن** /t.-kardan/ ← آرایش کردن.

**توالی** /tavāli/ التَّوالِي، التَّعاقُب، الكُرُوْر ← پی در پی.

**توان** /tavān/ ۱. الطّاقَة، الطَّوْق، الإطـاقَة، الأَزْر، الأَسْر، البِدَّة، الثَّبات، الرَّيْق، المَتانَـة، المُكْنَة، اللَّوْث، الوسْع. ۲. (رضـ) الأُسّ، الأُسّ، الـدَّلِيْل، دَلِيْـلُ القُوَّة، القُـدْرَة، الطّاقَة.

**توان سوم** /t.-e-sevom/ المُكَعَّب.

**توانا** /tavānā/ القادِر، القَـدِيْر، المُقْتَدِر، [نـث] القادِرَة، القَـوِيّ، الأَصْكّ، الأَلْـوَث، الثَّقِيْـل، الحَـوِيْل، الحَيْـل، الدّامِج، ذُو تَـأْثِيْر، ذُو سَعَة، ذُو مَكانَـة، الزّائِع، الصَّلِيْب، طَوِيْلُ الباع، العَزِيْز، العَمَرَّس، الفَحِيْل، الكَفُوء، المُقِيْت، كُلِّيّ القُدْرَة، نَؤُوش.

**توانا شدن** /t.-šodan/ قَدارَةً وقُدُوْرَةً / قَدُرَ ـُ قَدَراً / قَدِرَ ـَ على، إقْتِداراً / إقْتَدَرَ عليه، قُوَّةً / قَوِيَ ـَ علـى الأَمْر، إسْتِقْواءً / إسْتَقْوَى، طَوْقاً / طاقَ ـُ الشَّيءَ، إطاقَةً / أَطاقَ الرَّجلُ الشَّيءَ، إسْتِطاعَةً / إسْتَطاعَ الأَمْرَ، تَطَوُّعاً / تَطَوَّعَ، شَدادَةً وشِدَّةً / شَدَّ ـُ تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ من الأمرِ، إسْتِمْكاناً / إسْتَمْكَنَ من الأَمْرِ، إجْلالاً / أَجَلَّ الرَّجلُ، أَلْواً / أَلاَ ـُ الشَّيءَ، إيِاداً / آيَدَ، إسْتِزْ باعاً / إسْتَرْبَعَ شيئاً، ضَبْطاً / ضَبَطَ ـُ، عُلُوّاً / عَلاَ ـُ الأَمْزولَهُ، إقْـراناً / أَقْرَنَ لِـلأَمْرِ، إسْتِقْراناً / إسْتَقْرَن لِلأَمْرِ، قَعْسَرَةً / قَعْسَرَ عليه، إقاتَةً / أَقاتَ على الشَّيءِ، كَنْتاً / كَنَتَ ـُ في خَلْقِه، تَوَرُّكاً / تَوَرَّكَ عَلَى الأَمْر.

**توانا کردن** /t.-kardan/ إقداراً / أَقْدَرَ هـ على كذا، تَقْوِيَةً / قَوّى هـ إطاقةً / أطاقَ هـ الشيءَ، إمكاناً / أَمْكَنَ هـ من الشيءِ، تَمْكِيناً / مَكَّنَ هـ من الشيءِ، وله في الشيءِ، تَأْجِيداً / أَجَّدَ هـ إيداءً / آدَى يُؤْدِي هـ عليه، مُؤازَرَةً / آزَرَ هـ عليه، إِيكالاً / آكَلَ هـ فلاناً، مُؤايَدَةً وإياداً / آيَدَ هـ تَظْفِيراً / ظَفَّرَ، تَطْوِيلاً / طَوَّلَ، اِسْتِمْراراً / اِسْتَمَرَّ به على كذا، إيجاداً / أَوْجَدَ هـ.

**توانايي** /tavänäyi/ القُدْرَة، الاِقْتِدار، المَقْدُرَة، المَقْدَرَة، المِقْدار، القَدْر، القَدار، القُوَّة، الطّاقة، الطَّوْق، الإطاقة، الإمْكان، الإمْكانِيَّة، المُكْنَة، المَكْنَة، المَكِنَة، المَكانَة، الاِسْتِطاعَة، السُّلْطان، السُّلْطَة، الأَزْر، الأَلْو، البَدَد، البَدَّة، الجَبَرُوت، الجَبْلَة، الجِدَة، الجُهْد، الجَهْد، المَجْهُود، الجَيْشان، الحَوْل، الحَوْلَة، الحَيْل، الدَّسِيعَة، الدَّغْم، الذِّهْن، الرِّيح، الزُّوْر، السُّودَد، السَّطْوَة، الشِّدَّة، الشَّوْكَة، الصَّفْتَة، الصَّوْلَة، الطُّباخ، الطَّباخ، الطُّعْم، الطَّوْل، الطّائِل، الطّائِلَة، الضَّلَع، العَبَدَة، العَتَر، العِزّ، العَزْم، العَزِيمَة، العُكْدَة، العافِيَة، القِبَل، القَتال الكَتال، المَلَكُوت، النُّفُوذ، النُّهْضَة، الوُسْع، السَّعَة، اليَد، اليَدُ البَيْضاء، اليَمِين.

**توانايي داشتن** /t.dāštan/ ← توانا شدن.

**توانايي يافتن** /t.-yäftan/ ← توانا شدن.

**توان برقى** /tavän-e-barqi/ (فز) القُوَّةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**توانستن** /tavänestan/ قَدارَةً وقُدُورَةً / قَدُرَ ـُ، قَدْراً / قَدِرَ ـَ على الشَّيءِ، اِقْتِداراً / اِقْتَدَرَ على، إمْكاناً / أَمْكَنَ هـ، إطاقَةً / أَطاقَ، اِسْتِطاعَةً / اِسْتَطاعَ.

**توان سنج** /tavän-sanj/ مِقْياسُ الجَهْدِ.

**توانگر** /tavängar/ ← دارا.

**توانگر شدن** /t.-šodan/ ← دارا شدن.

**توانگر كردن** /t.-kardan/ ← دارا كردن.

**توانگرى** /t.-i/ الثَّرْوَة، الثَّراء، الغِنَى، الغَناء، الغُنْوَة، البُلَّة، البِلَّة، الجَدّ، المَجْزَأ، المَجْزَأَة، الجَناب، الطّائِل، الطَّوْل، القَدارَة، الاِكْتِفاء، الجِدَة، الوُجْد، السَّعَة، الوَفْر، اليَسار، اليُسْر، اليُسُر، المَيْسَرَة، المَيْسُرَة.

**توان يابى** /tavän-yäbi/ (رضـ) تَرْقِيَةُ الكَمِيَّةِ.

**توبا** /tubä/ (مسـ) تُوبَة [بُوق مُوسِيقِي]

**توبركول** /tuberkul/ (پز) ← تكمه.

**توبركولز** /tuberculoz/ (پز) ← سل، تب لازم.

**توبركولين** /tuberkulin/ (پز) سِلِّين [لِقاحُ السَّلِّ ويُسَمَّى مَصْلَ كوخ].

**توبره** /tubre/ المِخْلاة، المِكَمَّة، التِّزمال، الكَنِيس، اللِّبِيد.

**توبه** /towbe/ التَّوْبَة، الإنابَة، الحَياء.

**توبه‌پذير** /t.-pazir/ التَّوّاب.

**توبه‌كار** /t.-kär/ التّائِب، الهائِد، الأَوّاب.

**توبه كردن** /t.-kadan/ تَوْبَةً وتابَةً و مَتاباً وتَتْوِبَةً / تابَ ـُ من ذَنْبه، أَوْباً وإياباً / آبَ ـُ إلى اللّه، تَأَثُّماً / تَأَثَّمَ، تَوْباً وثَواباً / ثابَ ـُ إلى اللهَ، تَحَنُّثاً / تَحَنَّثَ من الشَّيءِ، تَحَوُّباً / تَحَوَّبَ، إقْراءً / أَقْرَأَ، قَنْدَسَةً / قَنْدَسَ، هَوْداً / هادَ ـُ تَهَوُّداً / تَهَوَّدَ.

**توبه‌گران** /t.-garän/ التّائِبُون.

**توبيخ** /towbix/ تَوْبِيخ، لَوْم، تَأْنِيب، اللّائِمَة، المَلام، المَلامَة، التَّبْكِيت.

**توبيخ شدن** /t.-šodan/ تَوَبُّخاً / تَوَبَّخَ.

**توبيخ كردن** /t.-kardan/ تَوْبِيخاً / وَبَّخَ، تَأْنِيباً / أَنَّبَ، لَوْماً ومَلاماً ومَلامَةً / لامَ يَلُومُ، تَوْكِيساً / وَكَّسَ فلاناً، تَوْنِيباً / وَنَّبَ هـ.

**توبيخ‌نامه** /t.-näme/ رِسالَةُ التَّوْبِيخ.

**توپ** /tup/ ۱. الكُرَة، الكُوْرَة، الكُجَّة. ۲. المِدْفَع. ۳. ← توپ پارچه.

**توپال** /tupäl/ التُّوبال.

**توپ الكترونى** /t.-e-elekteroni/ (نظـ) مِدْفَعَةُ الإلِكْتِرونات.

**توپ بازى** /t.-e-bäzi/ كُرَةُ اللَّعِب.

**توپ بازى كردن** /t.-b.-kardan/ كَرْواً / كَرا ـُ بالكُرَة.

**توپ باليبال** /t.-e-bälibäl/ كُرَةُ الطّائِرَة.

**توپ بسكتبال** /t-e-basketbäl/ كُرَةُ السَّلَّة.

**توپ پارچه** /t.-e-pärce/ كُوبُون الأَقْمِشَة.

**توپ پينگ پنگ** /tup-e-pingpong/ كُرَةُ المِنْضَدَة.

**توپ تنيس** /t.-e-tenis/ كُرَةُ التِّنِيس.

**توپچى** /t.-ci/ (نظ) الطُّوبْجِي، المِدْفَعِيّ، القَدّاح.

**توپخانه** /t.-xäne/ (نظـ) الطُّوبْجِيَّة، المِدْفَعِيَّة، الجَبْحانَة.

**توپخانهٔ دوربرد** /t.-x.-ye-durbord/ (نظ) المِدْفَعِيَّةُ بَعِيدُ

المَدَی.

**توپخانهٔ صحرایی** */t.-x.-ye-sahräyi/* (نظ) مِدْفَعِيَّةُ مَيْدانٍ.

**توپخانهٔ موشکی** */t.-x.-ye-mušaki/* (نظ) المِدْفَعِيَّةُ الصّارُوخِيَّة.

**توپ خودکششی** */tup-e-xud-kešeši/* (نظ) مِدْفَعُ ذاتُ الحَرَكَةِ.

**توپر** */tu-por/* أصَمّ، المُصْمَت.

**توپرس** */tup-res/* (نظ) مَرْمَی المِدْفَع.

**توپ زدن** */t.-zadan/* ← لاف زدن.

**توپ صحرایی** */t.-e-sahräyi/* (نظ) مِدْفَعُ المَيْدانِ.

**توپ ضدهوایی** */t.-e-zed-de-haväyi/* (نظ) مُضادٌّ للطّائِرات.

**توپ فوتبال** */t.-e-futbäl/* كُرَةُ القَدَم.

**توپ کششی** */t.-e-kešeši/* (نظ) مِدْفَعِيَّةٌ مَسْحوبَة.

**توپ کوچک** */t.-e-kucak/* البِيْلْيَة.

**توپ و تشر** */t.-o-tašar/* الهَمْزَة، المَهْمَرَة.

**توپوگرافی** */topogeräfi/* إراثَة، طُوبُوغِرافِيا، طُوبُغْرافِي.

**توپولوژی** */topoloži/* (رضـ) الطُّوْبُولُوجِيا.

**توپ هویتزر** */tup-e-hovitzer/* (نظ) مِدْفَعُ قَوْسٍ.

**توپی** */t.-i/* السِّداد، السِّدادَة، السِّطام، الصِّماد، الصِّمامَة، الصِّمام، الصُّمَّة، الطُّبَّة، مِخْبَس الجَزَرَة، الدِّسام، الرِّبَذَة، الشِّجاب، الصِّبار، العُزْعُر، العُزْعُرَة، العَزْعَرَة، العِلْهاص، الكُعْتَة، الكُعْدَة، الوِفاع، الوَفِيْعَة.

**توپی چرخ** */t.-ye-carx/* قَبُّ الدُّوْلاب.

**توت** */tut/* (گیا) التُّوْت، الفِرْصاد.

**توتالیتر** */totäliter/* نِظامٌ كُلِّيَانِيّ.

**توت انجیری** */tut-anjiri/* (گیا) الجُمَّيْز، الجُمَّيْزَى ← انجیر فرعونی.

**توت روباه** */t.-rubäh/* (گیا) البَلّان.

**توت سرخ** */t.-e-sorx/* (گیا) التُّوْتُ الأحْمَر.

**توت سفید** */t.-e-safid/* (گیا) التُّوْتُ الأبْيَض، تُوْتُ القَزّ.

**توت سیاه** */t.-e-siyäh/* (گیا) التُّوْتُ الأسْوَد، التُّوْتُ الشّامِيّ.

**توت‌فرنگی** */t.-farangi/* (گیا) تُوْتُ الأرْضِ، التُّوْتُ الإفْرَنْجِيّ، الفَراوْلَة، الشُّيْلَك، الشُّمُّول، القِشْطَة، الفاكِهَة، الشُّلَيْك.

**توت‌فرنگی درختی** */t.-f.-ye-deraxti/* (گیا) قاتِلُ أبِيْه، البِجّ.

**توتک** */tutak/* التُّوْتِيَّة [كُتْلَةُ الخَلايا الكُرَوِيَّةِ].

**توت کوهی** */tut-e-kuhi/* التُّوْتُ الشَّوْكِيّ أو الوَحْشِيّ.

**توتم** */totem/* طَوْطَم.

**توتمیزم** */t.-izm/* ← توتمیسم.

**توتمیسم** */t.-ism/* طَوْطَمِيَّة.

**توته** */tute/* (پز) التُّوْتَة.

**توتون** */tutun/* (گیا) التُّتُن، الدُّخان، الطُّباق، التِّبْغ.

**توتون‌فروش** */t.-foruš/* دَخاخْنِيّ.

**توتون ملایم** */t.-e-moläyem/* الدُّخانُ البارِد.

**توتونیها** */t.-ihä/* التِّيُوتُون [واحدُهُم: التِّيُوتُونِيّ].

**توتیا** */tutiyä/* ۱. (جانـ) ← خارپوست. ۲ ← سرمه.

**توتیای چشم** */t.-ye-cašm/* ← سرمه.

**توتیای دریایی** */t.-ye-daryäyi/* (جانـ) ← خارپوست.

**توتیای روی** */t.-ye-ruy/* (شیمـ) سُلْفاتُ الزِّنْك، التُّوْتِيا الحَمْراء، سُلْفاتُ الرَّصاص، الزّاجُ الأبْيَض، الخارْصِيْن.

**توتیای سبز** */t.-ye-sabz/* (شیمـ) الزّاجُ الأخْضَر.

**توتیای سفید** */t.-ye-sefid/* (شیمـ) الزّاجُ الأبْيَض.

**توتیای قرمز** */t.-ye-qermez/* (شیمـ) أُكْسِيْدُ النُّحاس.

**توتیای کبود** */t.-ye-kabud/* ← سرمه.

**توتیای معدنی** */t.-ye-ma'dani/* حَجَرُ الكُحْلِ.

**توجه** */tavajjoh/* الإتِّجاه، الإلْتِفات، المَيْل، الهَمّ، الإهْتِمام، العِنايَة، الإعْتِناء، النَّحْو، المُلاحَظَة، المُراقَبَة، المَلْحَظ، النَّظَر، المُبالاة، العَبْء، الإنْتِباه، اليَقَظَة، التَّيَقُّظ، التَّحَفُّظ، الإحْتِراس، الحَذَر، الحِذْر، الحَسْب، الحُسْبان، الإحْتِرام، الإعْتِبار، السَّهَر، الإصْغاء، القَبُول، القابِلِيَّة، الإكْتِراث، الوَعْي.

**توجه دادن** */t.-dädan/* تَنْبِيْهاً / نَبَّهَ.

**توجه داشتن** */t.-däštan/* ← توجه کردن.

**توجه کردن** */t.-kardan/* عِنايَةً وعُنِيّاً / عُنِيَ مج بـ، إعْتِناءً / إعْتَنَى، إلْتِفاتاً / إلْتَفَتَ إلى، إهْتِماماً / إهْتَمَّ بِهِ، مُلاحَظَةً ولِحاظاً / لاحَظَ هـ، مُبالاةً / بالَى به، أبْهاً / أبَهَ ـ له، أخْذاً / أخَذَ ـ حِذْرَه، بَأْهاً / بَأَهَ ـ للأمر، تَحَجِّياً / تَحَجَّى له، تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ بالشَّيءِ، حَفْلاً وحُفُولاً وحَفِيْلاً

/ حَفَلَ ـِ هـــ وبه، اِحتِفالاً / اِحْتَفَلَ بالأمْر، دَوْراً ودَوَراناً / دارَ ـُ باله إلى ومن، رِعايَةً / رَعَى ـَ رَنَاً ورُنُوّاً / رَنا ـُ إليه، شَنَفاً / شَنِفَ ـَ له، صِـداءً ومُصاداةً / صادَى، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ، تَصامُماً / تَصامَّ، اِعْتِباراً / اِعْتَبَرَ، إعطاءً / أعْطَى باله إلَى، عَيْجاً وعَيْجُوجَةً / عاجَ ـِ به، فُطْناً وفَطْناً وفَطَناً وفُطُناً وفِطْنَةً وفَطَانَةً وفُطُونَةً وفِطانِيَةً / فَطُنَ وفَطَنَ ـُ وفَطِنَ ـَ لِلأمْرِ و إليه، قَصْداً / قَصَدَ ـُ الرَجـلَ، اِكْتِراثاً / اِكْتَرَثَ له، إلْقاءً / ألْقَى إليهِ السَمْعَ، وَبْهاً ووُبُوهاً / وَبِهَ يَوْبَهُ لفلان وبه، إيْباهاً / أوْبَهَ له أو به، وَحْفاً / وَحَفَ يَحِفُ إليه، نَبَهاً / نَبِهَ ـَ للأمْر.

**توجیه** */towjih/* التَّوْجِيْه، التَّبْرِير.

**توجیه کردن** */t.-kardan/* تَوْجِيْهاً / وَجَّهَ، تَبْرِيْراً / بَرَّرَ، تَبَرُّراً / تَبَرَّرَ، تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ، إيْجازاً / أوْجَزَ.

**توجیهی** */t.-i/* التَّبْرِيْرِيّ.

**توحش** */tavahhoš/* البَرْبَرِيَّة.

**توحید** */towhid/* التَّوْحِيْد.

**توخ** */tux/* (گیا) ← داغداغان.

**تودار** */tu-där/* المُتَحَفِّظ.

**تودرتو** */tudartu/* ← پیچیده.

**تودری** */tudari/* (گیـا) فُجْلُ وفَجْـلُ الجِمالِ، السَّمّـارَة، تَوْذَرِيْج.

**تودلی** */tudeli/* [برّه] القُوزِي [عراق].

**تودماغی** */tu-damäqi/* الخُنَّة، الخَنِيْن، الخَنَف، الغُنَّة.

**تودماغی حرف زدن** */t.-d.-harf-zadan/* إخْناناً / أخَنَّ، خَنْخَنَةً / خَنْخَنَ، خَنِيْناً / خَنَّ ـِ غَنّاً وغَنَّةً / غَنَّ ـَ..

**تودور** */tudor/* [سبک] التُّيُوْدَر، التُّيُوْدَرِيّ.

**توده** */tude/* ١ ← توده مردم. ٢ ← توده شده. ٣. الكُتْلَة، الجِسْم، الكَوْدَة، الكَـوْمَـة، الكُـدْس، الجَعْو، الحَـوْش، الرَكْم، الـرُكام، الزُقْوَة، الـزُقْيَة، العَرَم، العُرْمَـة، العَرَمَة، الكَبْثُولَة، النَّضَدَة.

**توده‌یی** */t.-yi/* الشَّعْبِيّ.

**توده‌پسند** */t.-pasand/* المَألُوف.

**توده شدن** */t.-šodan/* تَكَدُّساً / تَكَدَّسَ، تَراكُماً / تَراكَمَ.

**توده شده** */t.-šode/* مُكَوَّم، المَخْـزُوْن، المُكَدَّس، المُدَحْرَج.

**توده‌شناسی** */t.-šenäsi/* فُلْكُلُور [فُنُونٌ شَعْبِيَّة].

**توده کردن** */t.-kardan/* جَمْعاً / جَمَـعَ ـَ، تَجْمِيْعاً / جَمَّعَ، تَكْوِيْماً / كَوَّمَ، رَكْماً / رَكَمَ ـُ كَدْساً / كَدَسَ ـِ تَكْدِيْساً / كَدَّسَ، حَشْداً / حَشَدَ ـِ، تَحْشِيْداً / حَشَّدَ، دَبْلاً / دَبَلَ ـُ تَـدْبِيْلاً / دَبَّلَ، زَقْياً / زَقَى ـِ تَشْـوِيْناً / شَوَّنَ، تَعْـرِيْماً / عَرَّمَ، عَفْشاً / عَفَشَ ـِ، قَنْفَعَةً / قَنْفَعَ، تَكْبِيْباً / كَبَّبَ، تَكْتِيْلاً / كَتَّلَ، كَرْدَسَةً / كَرْدَسَ، تَكْوِيْداً / كَوَّدَ، نَضْداً / نَضَدَ ـِ تَنْضِيْداً / نَضَّدَ.

**تودهٔ مردم** */t.-ye-mardom/* الأُمَّة، العامَّة، العَوامّ، سَوادُ النّـاسِ، السُّـوْقَـة، أخْلاطُ النّـاسِ، البَـوْش، الأوْبـاش، اللَّزَق، النَّبَط، الوَبِيْصَة، الهَمَج، الهَمَجَة، الرَّعاع.

**تودهنی زدن** */tu-dahani-zadan/* لَطْماً / لَطَمَ ـِ فَمَهُ.

**تودهٔ هوا** */tude-ye-havä/* الكُتْلَةُ الهَوَائِيَّةُ.

**تودیع** */towdi'/* إيْداع ← خداحافظی.

**تودیع کردن** */t.-kardan/* وَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ، إيْـداعاً / أوْدَعَ ← خداحافظی کردن.

**تور** */tur/* ١ ← تور ماهیگیری. ٢. الشَّفّ، تُلُّ الحَرِيْر. ٣. دَوْرَة، دَوَران.

**توراستتار** */t.-e-estetär/* شَبَكَةُ تَمْوِيْه.

**تورب** */turb/* تُرْب، خُثّ [تُرابٌ عُضْوِيٌّ قابلُ الاِشْتعال.

**توربین** */turbin/* المُوَلِّدُ الكَهْرَبائِيّ.

**توربین آبی** */t.-e-äbi/* العَنَفَة، العَنَفَةُ المائِيَّةُ.

**توربین بخاری** */t.-e-boxäri/* تُرْبِيْنٌ بُخارِيّ.

**توربین گازی** */t.-e-gäzi/* تُرْبِيْنٌ غازِيّ.

**تورپیل** */torpil/* اژدر.

**تورع** */tavarro'/* التَّقْوِيَة ← پیتیسم.

**تورق کردن** */tavarroq-kardan/* تَصَفُّحاً / تَصَفَّحَ ← ورق زدن.

**تور کباب‌پزی** */tur-e-kabäb-pazi/* المُصَبَّع.

**تورکی** */torki/* (جانـ) المُثِيْرَة.

**تورکیان** */t.-än/* (جانـ) المُثِيْرات.

**تورم** */tavarrom/* ← آماس، ورم.

**تورمالین** */tormälin/* حَجَرٌ كَهْرَبائِيّ.

**تور ماهیگیری** */tur-e-mähigiri/* الشَّبَكَة، شَبَكَةُ السَّمّار، الشُّبّاك، الشُّبَيْكَة، المِصْيَدَة، المِجْزَفَة.

**تورم پولی** */tavarrom-e-puli/* ← تورّم مالی.

**تورم کردن** */t.-kardan/* ← ورم کردن.

**تورم مالی** /t.-e-mäli/ تَضَخُّمٌ نَقدِيّ، الفَوْرَةُ المالِيَّة.

**تورمی** /t.-i/ تَضَخُّمِيّ.

**تورنسل** /turensol/ (شیمـ) صِبغَةُ عَبّادِ الشَّمسِ.

**تورنفراین** /turnferäyn/ نادٍ رياضِيّ.

**تور والیبال** /t.-e-välibäl/ شَبَكَةُ الطّائِرَة.

**توری** /tori/ التُّورِيّ [حِزبٌ سياسيّ بريطانِيّ].

**توری** /turi/ ۱ ← تور. ۲ ← توری چراغ.

**توری ابریشمی** /t.-ye-abrišami/ الكُرَيشَة.

**توری بافی** /t.-bäfi/ شُغلُ المَكُوك.

**توریت** /torit/ (شیمـ) تُورِيت، سِيلِيكاتُ التُّورِيُوم.

**توری چراغ** /turi-ye-ceräq/ الرُّتَيْنَة.

**توریست** /turist/ الجَوّاب.

**توریم** /turiom/ (شیمـ) ← توریوم.

**توریوم** /turiom/ (شیمـ) التُّورِيُوم.

**توز** /tuz/ (گیا) التُّوز.

**توزدن** /tuzadan/ ۱. تَراجُعاً / تَراجَعَ، إِحْجاماً / أَحْجَمَ عن، نَكْصاً ونُكُوصاً ومَنْكَصاً / نَكَصَ ـِ عن الأمر. ۲ ← تو گذاشتن.

**توزیـع** /towzi'/ التَّوْزِيـع، القِسْمَة، التَّقْسِيـم، التَّجْزِئَة، التَّفْرِيق.

**توزیع آب** /t.-e-äb/ تَصْرِيفُ المِياهِ.

**توزیع شدن** /t.-šodan/ تَوَزُّعاً / تَوَزَّعَ.

**توزیع کالا** /t.-e-kälä/ التَّصْرِيف.

**توزیع کردن** /t.-kardan/ تَوْزِيعاً / وَزَّعَ، تَقْسِيماً / قَسَّمَ، قَسْماً / قَسَمَ ـِ تَقْسِيطاً / قَسَّطَ، تَفْرِيقاً / فَرَّقَ ← بخش کردن، تقسیم کردن.

**توزیع کننده** /t.-konande/ المُقَسِّم، المُوَزِّع.

**توس** /tus/ (گیا) القان، البَتُولا، البَتُولَة.

**توسرخ** /tu-sorx/ (گیا) بُرْتُقالٌ بِدَمِهِ، اللَّيْمُونُ الهِنْدِيّ.

**توسـری** /t.-sari/ القَصْـع [الضَّـرْبُ بِبَسْطِ الكَـفِّ علـى الرَّأسِ].

**توسری‌خور** /t.-s.-xur/ [عم] المُهَان، المَنْكُوب.

**توسری زدن** /t.-s.-zadan/ قَصْعاً / قَصَعَ ـَ هـ .

**توسعه** /towse'e/ التَّوْسِعَة، التَّوْسِيع، التَّوَسُّع، الاِتِّساع، التَّنْمِيَـة، النُّمُوّ، الإنمـاء، التَّطَـوُّر، التَّطْـوِير، التَّكـاثُـر، التَّقَدُّم، الاِنْتِشار ← گسترش.

**توسعه دادن** /t.-dädan/ تَوْسِيعاً / وَسَّعَ، تَنْمِيَةً / نَمّى، تَكْبِيراً / كَبَّرَ، تَفْسِيحاً / فَسَّحَ المكانَ، تَطْـوِيراً / طَوَّرَ، بَسْطاً / بَسَطَ ـُ ← گسترش دادن.

**توسعهٔ رزمی** /t.-ye-razmi/ (نظ) تَطْوِيرُ القِتالِيّ.

**توسعه یـافتن** /t.-yaftan/ اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ، اِسْتِيْساعاً / اِسْتَوْسَعَ، وَسْعاً / وَسِعَ يَوْسَعُ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ، تَطَوُّراً / تَطَوَّرَ، اِمْتِـداداً / اِمْتَدَّ، اِنْشِـراحاً / اِنْشَرَحَ، اِسْتِبْحـاراً / اِسْتَبْحَرَ المكانَ ← گسترش یافتن.

**توسعه یافته** /t.-yäfte/ المَبْسُوط، المُمْتَدّ، المَنْشُور.

**توسکا** /tuskä/ (گیا) المَغْث، جارُ الماءِ.

**توسکانی** /tuskäni/ [سبک] التُّوْسْكانِيّ.

**توسکاها** /tuskä-hä/ (گیا) البَتُولِيّات.

**توسکای قشلاقی** /t.-ye-qešläqi/ (گیا) الجَلْهَم.

**توسل** /tavassol/ التَّوَسُّل.

**توسل جستن** /t.-jostan/ وَسِيْلَةً / وَسَلَ يَسِلُ وتَوْسِيلاً / وَسَّلَ وتَـوَسُّلاً / تَوَسَّلَ إلـى اللّه، تَسَبُّباً / سَبَّبَ بـه إليه، اِنْتِجاعاً / اِنْتَجَعَ فلاناً، فَزَعاً / فَزِعَ ـَ إليه.

**توسن** /towsan/ الشَّمُوس، الشَّمُوص، الشّامِص، الجَوَاد، المِحْران، الحَزِن من الدَّواب، النَّزاق.

**توسنی کردن** /t.-i-kardan/ شِماساً / شَمَسَ ـُ حِـراناً وحُرُوناً / حَرَنَ ـُـ ت الدّابَّةُ، جَمْحـاً وجِماحاً وجُمُـوحاً / جَمَعَ ـَ الفرسُ، خَرْطاً / خَرَطَ ـِ، اِسْتِناناً / اِسْتَنَّ، عَكْصاً / عَكِصَ ـَ .

**توسی** /tusi/ الأَطْحَل.

**توشـه** /tuše/ الـزّاد، الزُّوّادَة، المُـؤْنَـة، المَتَاع، أَمْتِعَـة، النَّفَقَة، البَتات، البِيْت، البِيْتَة، الرِّفْض، السُّفْرَة، الوُصْلَة.

**توشـه‌دان** /t.-dän/ المَزاد، المِـزْوَد، الجِراب، الخُـرْج، الحَقِيْبَـة، التَّجْلاء، الثُّفْـن، الخَبْـر، الخَبْـراء، الرَّبِيْعَـة، الشَّعِيْب، العِجْلَة، الكَظِيْمَة.

**توشه دادن** /t.-dädan/ تَزْوِيداً / زَوَّدَ هـ.

**توش و توان** /tuš-o-tavän/ الرَّمَق.

**توشیح** /towših/ ۱ ← امضا. ۲ ← (بد) التَّوْشِيْح.

**توشیح کردن** /t.-kardan/ ← امضا کردن.

**توصیف** /towsif/ التَّوْصِيْـف، البَيان، الشَّرح، الـوَصْف، التَّصْوِير، الرَّسْم.

**توصیف حقوقی** /t.-e-hoquqi/ (حقـ) الوَصْف.

**توصیف قضایی** /t.-e-qazäyi/ (حقـ) ← توصیف حقوقی.
**توصیف کردن** /t.-kardan/ وَصْفاً وصِفَةً / وَصَف، یَصِفُ، تَمْثِیْلاً وتَمْثالاً / مَثَّل الشَّيءَ له، تَصْویْراً / صَوَّرَ له، نَعْتاً / نَعَتَ ـَ تَضْخِیْماً / ضَخَّمَ هـ [برای هم] تَناعُتاً / تَناعَتَ هـ النّاسُ.
**توصیفی** /towsifi/ الوَصْفِيّ، النَّعْتِيّ.
**توصیه** /towsiye/ التَّوْصِیَة.
**توصیه کردن** /t.-kardan/ إیْصاءً / أوْصَى، قَضاءً / قَضَى ـِ علیه عهداً.
**توصیه‌نامه** /t.-näme/ رِسالَةُ التَّوْصِیَةِ، کتابُ التَّوْصِیَةِ.
**توضیح** /towzih/ ۱. التَّعْلِیْل، التَّفْسِیْر، الشَّرْح، العِبارَة. ۲. (حقـ) التَّعْلِیْل.
**توضیح خواستن** /t.-xästan/ اِسْتِیْضاحاً / اِسْتَوْضَحَ.
**توضیح دادن** /t.-dädan/ تَوْضِیْحاً / وَضَّحَ، إیْضاحاً / أوْضَحَ، إظْهاراً / أظْهَرَ، تَفْسِیْراً / فَسَّرَ، تَعْلِیْلاً / عَلَّلَ، إعْجاماً / أعْجَمَ، إنارَةً / أنارَ المَسْئَلَةَ.
**توضیحی** /t.-i/ الإیْضاحِيّ، البَیانِيّ التَّفْسِیْرِيّ.
**توطئه** /towte'e/ التَّواطُؤ، التَّآمُر، المُؤامَرَة، الدَّسِیْسَة، المَکِیْدَة.
**توطئه کردن** /t.-kardan/ تَواطُؤاً / تَواطَأَ، تآمُراً / تآمَرَ، تَخْطِیْطاً / خَطَّطَ للتّآمُر، دَسّاً ودِسِّیْسَی / دَسَّ ـُ علیه، تَدْسِیْساً / دَسَّسَ، اِئْتِماراً / اِئْتَمَرَ بفلانٍ.
**توطئه‌گر** /t.-gar/ المُتآمِر، الدَّسّاس.
**توغ** /tuq/ ← عَلَم، درفش.
**توف** /tuf/ التُّوف، التُّوفَة.
**توف آتشفشانی** /t.-e-ätašfešäni/ التُّوفُ البُرْکانِيّ.
**توف آهکی** /t.-e-ähaki/ التُّوفُ الکَلْسِيّ.
**توفال** /tufäl/ الشَّرِیْحَةُ الخَشَبِیَّة.
**توف بازالتی** /tuf-e-bäzälti/ التُّوفُ البازَلْتِيّ.
**توفند** /tufand/ إعْصار.
**توفیر** /towfir/ ← تفاوت.
**توفیق یافتن** /towfiq-yäftan/ تَوَفُّقاً / تَوَفَّقَ.
**توقع** /tavaqqo'/ الإنْتِظار، الإسْتِنْظار، الرَّجاء، الرَّجاة، المَرْجاة، الأمَل، التَّکَهُّن.
**توقف** /tavaqqof/ التَّوَقُّف، الوُقُوف، المُکُوث، البَقاء، الإنْتِهاء، الزَّوال ← ایست، درنگ.
**توقف کردن** /t.-kardan/ ← درنگ کَردن.
**توقفگاه** /t.-gäh/ المَوْقِف، المَزْأَب، العُرْجَة، العَرْجَة.
**توقف ممنوع** /t.-mamnu'/ مَمْنُوعُ الوُقُوفِ.
**توقیع** /towqi'/ التَّأْشِیْر، التَّأْشِیْرَة ← مهر کردن.
**توقیف** /towqif/ تَوْقِیْف، حَجْز، ضَبْط، سَجْن، حَبْس، مَسْک، احْتِفاظ، إعْتِقال.
**توقیف اجرا** /t.-e-ejrä/ إیقافُ التَّنْفِیْذ.
**توقیف اموال** /t.-e-amväl/ (حقـ) حَجْزُ الأمْوال، الحِراسَة.
**توقیف اموال منقول** /t.-e-a.-e-manqul/ (حقـ) الحَجْزُ الإرْتِهانِيّ.
**توقیف تأمینی** /t.-e-ta'mini/ (حقـ) الحَجْزُ الإسْتِرْدادِيّ.
**توقیف دین نزد مدیون** /t.-e-deyn-nazd-e-madyun/ الحَجْزُ لَدَى الغَیْرِ.
**توقیف شدن** /t.-šodan/ تَجَمُّداً / تَجَمَّدَ، اِحْتِجازاً / اِحْتَجَزَ، اِحْتِباساً / اِحْتَبَسَ، اِنْضِباطاً / اِنْضَبَطَ.
**توقیف شده** /t.-šode/ المَحْجُوز علیه.
**توقیف قانونی** /t.-e-qänuni/ (حقـ) الإعْتِقال.
**توقیف کردن** /t.-kardan/ إیْقافاً / أوْقَفَ، تَوْقِیْفاً / وَقَّفَ، ضَبْطاً و ضَباطَةً / ضَبَطَ ـِ، حَبْساً و مَحْبَساً / حَبَسَ ـِ حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـُ، حَصْراً / حَصَرَ ـُ، اِحْتِجازاً / اِحْتَجَزَ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ، اِعْتِقالاً / اِعْتَقَلَ.
**توقیف کننده** /t.-konande/ الحاجِز.
**توقیف موقت** /t.-e-movaqqat/ الحَجْزُ الاِحْتِیاطِيّ. الحَبْسُ الاِحْتِیاطِيّ.
**توکا** /tukä/ (جانـ) الأُرْطَلان، بُلْبُلُ الشَّعِیْر، الشُّحْرُور، صَعْوُ الحَطَب، السَّوادِیَّة.
**توکار** /tukär/ المُبَیَّت، مَبْنِيٌّ في داخِلِ الجدار.
**توکان** /tukän/ (جانـ) الطُّوقان.
**توکسمی** /toksemi/ ← خونگند.
**توکسین** /toksin/ (شیمـ، پز) زهرا به.
**توکل** /tavakkol/ التَّوَکُّل، التُّکْلان، الاِعْتِماد.
**توکل کردن** /t.-kardan/ اِتِّکالاً / اِتَّکَلَ علی اللّه، تَوَکُّلاً / تَوَکَّلَ علی اللّه.
**توگا** /togä/ التُّوجَة [ثوبٌ رُومانِيٌّ فَضْفاض].

**توگـذاشتن** /tugozäštan/ قَصْراً / قَصَرَ ـِ وتَقْصِيْراً / قَصَّرَ وإقْصاراً / أقْصَرَ الثَّوْبَ، غَبْناً / غَبَنَ ـُ الثَّوبَ، ثَنْياً / ثَنَى ـِ ← تا زدن.

**توگود** /tugowd/ المُقَعَّر.

**تولارمی** /tulärem/ ← تب خرگوشی.

**تولد** /tavallod/ الوِلادَة، المِيْلاد، المَوْلِد، نُشُوء.

**تولد یافتن** /t.-yäftan/ لِدَةً و وِلادَةً و إلادَةً و مَوْلِداً / وُلِدَ مج يَلِدُ.

**تولک** /tulak/ التَّقْلِيْش.

**تولک رفتن** /t.-raftan/ تَقْلِيْشاً / قَلَّش، تَحْسِيراً حَسَّرَ الطَّيْرَ، بَدْلاً / بَدَلَ ـُ و تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ رِيشَهُ.

**تولوئن** /tolu'en/ (شیمـ) التُّولِيُووِيْن.

**توله** /tule/ الجَرْو.

**توله سگ** /t.-sag/ الجَرْو، القُرْقُوص، العَجُوز.

**توله کردن** /t.-kardan/ إجْراءً / أجْرَى ت الكَلْبَةُ.

**تولید** /towlid/ ۱. التَّوْلِيْد، التَّكْوِيْن، النُّشُوء، الإنْتاج، النِتاج، الإيْجاد. ۲. المُنْتَج.

**تولیدات** /t.-ät/ الإنْتاجات، المُنْتجات.

**تولیدات داخلی** /t.-ät-e-däxeli/ الإنْتاجاتُ الوَطَنِيَّة.

**تولید برق** /t.-e-barq/ (فز) تَوْلِيْدُ الكَهْرباء.

**تولید روزانه** /t.-e-ruzäne/ إنْتاجٌ يَوْمِيٌّ.

**تولید شدن** /t.-šodan/ نَتْجاً / نَتَجَ ـِ، تَوَلُّدَ / تَوَلُّداً / نَشْأً و نَشأةً و نُشُوءاً / نَشَأَ ـَ.

**تولید کردن** /t.-kardan/ تَوْلِيْداً / وَلَّدَ، إنشاءً / أنْشَأَ، نَتْجاً / نَتَجَ ـِ، إنْتاجاً أنْتَجَ، إحْداثاً / أحْدَثَ، تَخْلِيْفاً / خَلَّفَ.

**تولید کننده** /t.-konande/ النّاتج، المُنْتج، المُوَلِّد.

**تولید مثل** /t.-e-mesl/ التَّوَلُّد، التَّناسُل، التَّوالُد.

**تولید مثـل کردن** /t.-e-m.-kardan/ تَوالُداً / تَوالَدَ و تناسُلاً / تَناسَلَ القومُ، نَسْلاً / نَسَلَ ـُ، إنسالاً / أنْسَلَ، تَناتُجاً / تناتَجَ ت الماشِيَةُ، إنْجاباً / أنْجَبَ.

**تولیدی** /t.-i/ المُنْتج، الإنْتاجِيّ ← تولید کننده.

**تولیم** /tuliyom/ (شیمـ) ← تولیوم.

**تولیوم** /tuliyom/ (شیمـ) التُّولِيُوم.

**تومار** /tumär/ الطُّومار، الطّامُور.

**تومان** /tumän/ تُومان [تُساوي ۱۰ ريالات].

**تومر** /tomor/ ← ورم، غدّه.

**توموگرافی** /tomogräfi/ رَسْمٌ طَبَقِيّ.

**تون** /tun/ أتُّون، الأطِيْمَة، القَمِيْن، القَمِيْنَة.

**تونا** /tunä/ (جانـ) التُّنّ.

**تونالیته** /tonälite/ (مسـ) النَّغْمِيَّة.

**تونس** /tunes/ التُّوْنِس.

**تونل** /tunel/ النَّفَق، السِّرْداب.

**تونیک** /tonik/ ۱. نَبْرُ الصَّوتِ ۲. المُقَوِّي، المُنَشِّط. ۳. ← تونیکا.

**تونیکا** /tunikä/ جِلْباب، رِداءٌ كَهْنُـوتِيّ، قَمِيْـص [كان القُدامَى يَرْتَدُوْنَه].

**توهم** /tavahhom/ التَّوَهُّم.

**توهم کردن** /t.-kardan/ تَوَهُّماً / تَوَهَّمَ.

**توهمی** /t.-i/ التَّوَهُّمِيّ.

**توهین** /towhin/ الإنْتِهاک، الإهانَة، السَّيِّئَة.

**توهین بـه مقدسات** /t.-be-moqaddasät/ إنْتِهاکُ القُـدسِيّات، إنْتِهـاکُ حُرْمَـةِ المَعـابِد، تَـدْنِيْس الأشْيـاءِ المُقَدَّسةِ، الكُفر، التَّجدِيْف.

**توهین کردن** /t.-kardan/ إهانَةً / أهانَ، تَهاوُناً / تَهاوَنَ، إسْتِهانَةً / إسْتَهانَ به، إسْتِخْفافاً / إسْتَخَفَّ هـ.

**توید** /tuid/ التُّوِيْد [نسيجٌ صوفيٌّ خَشِن].

**تویـی چرخ** /tuyi-ye-carx/ البَطْيْخَةُ العَجَلَـة، القَبّ، الكُوتشو الدّاخِلِيّ للدُّولاب.

**ته** /tah/ القَعْر، العُمق، الأسْفَل، الغَـوْر، الآخِر، الدِّرْک، الدَّرَک، الأرُوْمَة، الحَوْر، الدّابِر، العَقْب، القاع، الكُراع.

**تهاتر** /tahätor/ ← پایاپای.

**تهاجم** /tahäjom/ ← حمله، هجوم.

**تهاجم کردن** /t.-kardan/ ← حمله کردن.

**تهاجمی** /t.-i/ التَّهاجُمِيّ.

**ته بلیط** /tah-belit/ عَقْب، أرُوْمَة.

**ته بنـدی کردن** /t.-bandi-kardan/ تَضْبِيْراً / ضَبَّرَ و تَلَمُّجاً / تَلَمَّجَ و تَلَمُّقاً / تَلَمَّقَ بَطْنَهُ.

**ته پر** /t.-por/ [تفنگ] البُنْدُقِيَّةُ المُؤَخَّرِيَّة.

**تهتراز** /t.-taräz/ مُسْتَوَىً أدْنَى.

**ته تغاری** /t.-taqäri/ بِيْضَةُ القَعْر، الصُّنو.

**تهجی** /tahajji/ الهِجاء، التَّهَجِّي، التَّهْجِيَة.

**ته چک** /tah-cek/ قَسِيمَةُ الدَّفْتَر، عَقْبُ الشَّيْك، أَرُومَةُ الشَّيْك، عُقْبُ دَفْتَرِ الوُصُولاتِ، كَعْبُ القَسِيمَةِ، الإيصال، المُسْتَنَد، الرَّجْعَة، الرُّجْعَة، السَّنَد.

**ته چين** /t.-cin/ رُزٌ مُطَبَّق.

**ته دوزی** /t.-duzi/ تَجْلِيْدُ الكُتُب.

**تهديد** /tahdid/ التَّهْدِيْد، الوَعِيْد، التَّوَعُّد، التَّهْوِيْل، الجَلْجَلَة.

**تهديد آميز** /t.-āmiz/ الوَعِيْدِيّ، التَّوَعُّدِيّ، التَّهْدِيْدِيّ.

**تهديد شدن** /t.-šodan/ تَهَدُّداً / تَهَدَّدَ.

**تهديد كردن** /t.-kardan/ تَهْدِيْداً / هَدَّدَ، تَهَدُّداً / تَهَدَّدَ، وَعِيْداً / وَعَدَ يَعِدُ، تَوَعُّداً / تَوَعَّدَ، تَهْوِيْلاً / هَوَّلَ عَلَيْهِ بكذا، تَرْهِيْباً / رَهَّبَ، إرْهاباً / أَرْهَبَ، تَرَهُّباً / تَرَهَّبَ، رَعْداً و رُعُوداً/ رَعَدَ ـُ لَهُ، إرْعاداً / أَرْعَدَ، إيْعاداً / أَوْعَدَ، إبْراقاً / أَبْرَقَ، جَخْفاً و جَخِيْفاً / جَخَفَ ـُ، جَخْفاً / جَخِفَ ـَ، جَلْباً و جَلَباً / جَلَبَ ـِ، تَرْغِيَةً / رَغَّى، إرْغاءً / أَرْغَى، تَزْيِيْماً / زَيَّمَ على، تَشَذُّراً / تَشَذَّرَ، صَلْصَلَةً / صَلْصَلَ، تَكْشِيْراً / كَشَّرَ عن أَنْيابِهِ، تَوَقُّماً / تَوَقَّمَ هـ.

**تهديد كننده** /t.-konande/ المُهَدِّد، الإرْهابِيّ، التَّهْدِيْدِيّ.

**ته ديگ** /tah-dig/ حَكّاكُ الطَّبِيْخ، الأَرُزُّ المَحْرُوْق، الأَرِي، القَدِيْح، القُرَّةُ للعَيْن، القُرارَة، الكُدادَة.

**تهذيب كردن** /tahzib-kardan/ تَهْذِيْباً / هَذَّبَ و تَطْهِيْراً / طَهَّرَ و تَقْوِيْماً / قَوَّمَ الأَخْلاق.

**ته رفتن** /tah-raftan/ ← پايين رفتن.

**ته ريش** /t.-riš/ لِحْيَةٌ قَصِيْرَةٌ.

**ته سفره** /t.-sofre/ فُضالَةُ المائِدَةِ، الخُشار، الخُشارَة.

**ته سيگار** /t.-sigār/ عُقْبُ السَّيْجارَة، قِمع أو قُمْعُ السَّيْكارَة.

**ته شمع** /t.-šam'/ عُقْبُ الشَّمْعَة، قِمع أو قُمْعُ الشَّمْعَة.

**ته قبض** /t.-qabz/ عُقْبُ دَفترِ الوُصُولاتِ، كَعْبُ القَسِيمَةِ، الشُّقَّة، قَسِيمَةُ الدَّفْتَر.

**ته كشيدن** /t.-kešidan/ ۱ .← تمام شدن. ۲. جَفافاً و جُفُوفاً / جَفَّ ـِ و نَشْفاً / نَشَفَ ـُ و نَضْباً / نَضَبَ ـُ و نُضُوباً / نَضَبَ ـِ الماءُ.

**ته مانده** /t.-mände/ البَقايا، نَفاءٌ، نَفاة، نَفِيَة، نَفايَة، نُفايَة، البُلالَة، الخِلْفَة، الثُّفْل، الثُّفْل، الفَضْلَة، الفُضالَة.

**تهمت** /tohmat/ التُّهَمَة، التُّهْمَة، الاِتِّهام، الرِّيْب، الرِّيْبَة، الإفْك، الظِّنَّة، الظِّنانَة، الاِدِّعاء، النَّمّ، النَّمِيْمَة، البُهْت، البُهْتان، البَهِيْتَة، الوَشْي، الوِشايَة، السَّبّ، الأَلْت، البُجْل، التَّبْلِيَة، التَّغْب، الدَّخْل، الرَّهَق، السِّعايَة، الطِّنَى، العاضِهَة، العَضِيْهَة، الفِرْي، الفَوْهَة، القَرَف، القِفْوَة، الوَيْمَة، الهُوْرَة، النَّيْرَب.

**تهمت زدن** /t.-zadan/ اِتِّهاماً / اِتَّهَمَ، بَهْتاً و بَهَتاً و بُهْتاناً / بَهَتَ ـَ، مُباهَتَةً / باهَتَ، فَرْياً / فَرَى ـِ و اِفْتِراءً / اِفْتَرى عليه الكَذِبَ، اِدِّعاءً / اِدَّعَى عليه الكَذِبَ، تَأْبِيْهاً / أَبَّهَ هـ بكذا، إزْناناً / أَزَنَّ هـ إداءً / أداءَ، تَبَلِّياً / تَبَلَّى على، بَهْراً / بَهَرَ ـَ هـ بالبُهْتان، خَطْباً / خَطَبَ ـِ به أو عليه، تَخَرُّصاً / تَخَرَّصَ عليه، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ تُهْمَةً / طَوْخاً / طاخَ ـُ هـ، مُطاوَخَةً / طاوَخَ هـ بكذا، طَنَفاً / طَنِفَ ـَ، عَضْهاً / عَضَهَ ـَ عَضْهاً / عَضِهَ ـَ، غَمْزاً / غَمَزَ ـِ به و عليه، اِفْتِئاتاً / اِفْتَأَتَ عليه الباطِلَ، قَدْحاً / قَدَحَ ـَ في عِرضه، قَذْفاً / قَذَفَ ـِ، تَقافِياً / تَقافَى، تَلْفِيْقاً / لَفَّقَ التُّهْمَةَ، نَيْرَجَةً / نَيْرَجَ.

**ته مداد** /tah-medād/ عُقْبُ قَلَمِ الرَّصاص.

**ته نشست** /t.-nešast/ ← ته نشين.

**ته نشين** /t.-nešin/ الرّاسِب، الرُّسُوب، الثُّفْل، الثُّفالَة، الثافِل، الثُّفْل، الثِّفْل، الإبْلِيْز، الثُّمالَة، الثُّمِيْلَة، الحُثالَة، الخُثارَة، الدُّرْدِيّ، الغَرِيْن، الطُّخْل، الطُّمْي ← رسوب.

**ته نشين شدن** /t.-n.-šodan/ رُسُوباً و رَسَباً / رَسَبَ ـُ، و رُسُوباً / رَسُبَ ـُ الشَّيءُ في الماءِ، سَوْخاً / ساخَ ـُ ← رسوب كردن.

**ته نشين كردن** /t.-n.-kardan/ إرْساباً / أَرْسَبَ هـ، تَسْوِيْخاً / سَوَّخَ الشَّيءَ في الماءِ.

**ته نشينى** /t.-n.-i/ التَّرْسِيْب، الفُضالِيّ.

**تهنيت** /tahniyat/ التَّهْنِئَة.

**تهنيت گفتن** /t.-goftan/ تَهْنِيْئاً و تَهْنِئَةً / هَنَّأَ، تَرْحِيْباً / رَحَّبَ، تَحْيِيَةً / حَيّا.

**تهور** /tahavvor/ الجَسارَة، الجُرْأَة، الجَراءَة، الإقْدام.

**تهوع** /tahavvo'/ الهَوْع، الغَثْي، الغَثَيان، جَيَشانُ النَّفْس، البَعْثَرَة.

**تهوع آور** /t.-āvar/ المُقَيِّئ، المُقْرِب.

**تهوع كردن** /t.-kardan/ ← قى كردن.

**تهویه** /tahviye/ تَكْيِيفُ الهَواءِ.
**تهویه شدن** /t.-šodan/ تَهَوِّياً / تَهَوَّى.
**تهویه کردن** /t.-kardan/ تَهْوِيَةً / هَوَّى.
**تهویه مطبوع** /t.-matbu'/ ۱. تَكْيِيفُ الهَواءِ. ۲. مُكَيِّفُ الهَواءِ.
**تهی** /tohi/ ← خالی.
**تهیدست** /t.-dast/ ← فقیر.
**تهیدست شدن** /t.-d.-šodan/ ← فقیر شدن.
**تهیدست کردن** /t.-d.-kardan/ ← فقیر کردن.
**تهیدستی** /t.-d.-i/ الفَقْر، العُسْر، العُسْرَة، الفاقَة، الحاجَة، الحَوْج، الإحْتِياج، العَدَم، الضِّيق، الضِّيقَة، الضَّائِقَة، الشِّدَّة، الأَبْث، البُؤْس، البُؤْسَى، المَبْأَسَة، المَتْرَبَة، الجَحَد، الحَوْبَة، الرِّجْل، السُّكُون، الشَّظَف، الضَّبانَة، الضَّرَّاء، الضُّرَّة، الضَّرُورَة، الضَّنْك، الإعْوِزاز، العَوَز، العَازَة، العالَة، الفَقْع.
**تهی سازی** /t.-säzi/ النَّزْف، الإنْزال، التَّنْزِيل ← تخلیه.
**تهی شاخان** /t.-šäxän/ (جانـ) المُجَوَّفاتُ القُرُون.
**تهی شدن** /t.-šodan/ ← خالی شدن.
**تهی کردن** /t.-kardan/ ← خالی کردن.
**تهیگاه** /t.-gäh/ الكَشْح، الخَصْر، الإطْل، الأَيْطَل، الآفِهَة، الأُوْن، الجَأْبَة، الجَبْأَة، الجَعْباء، الجِعِبّاء، الجِعِبَّى، الجِعِبّاءَة، الجَعْراء، الجِعِرَّى، الجَعْو، الحَقْو، الخَوْش، السُّقْل، الشَّاكِلَة، الصُّقْل، الصُّقْلَة، الطُّرَّة، الطِّفْطِفَة، القَرَب، القُصْب، النّاطِقَة، الوَزْبَة.
**تهی مغز** /t.-maqz/ مَشْعُورُ العَقْل ← نادان.
**تهی مغزی** /t.-m.-i/ ← نادانی.
**تهیه** /tahiyye/ ← آمادگی.
**تهیه کردن** /t.-kardan/ ← آماده کردن.
**تهیه‌یی** /t.-yi/ الإعْدادِيّ، التَّجْهِيزِيّ.
**تهییج کردن** /t.-kardan/ ← بر انگیختن، تحریک کردن.
**ته ئیسم** /te'ism/ ۱.← توحید. ۲. تَسَمُّم بالشّاي.
**تی** /ti/ المِمْسَح، المِمْسَحَة ← لته.
**تئاتر** /teätr/ التِّياتْرُور، المَلْعَب، المَلْهَى ← تماشاخانه.
**تئاترال** /t.-äl/ المَسْرَحِيّ، التَّمْثِيلِيّ.

**تیان** /tiyän/ القِدْر، المِرْجَل ← پاتیل.
**تیپ** /tip/ ۱. ← نمونه. ۲. (نظ) اللِّواء.
**تیپ پیاده** /t.-e-piyäde/ (نظ) لِواءُ مُشاةٍ.
**تی پا** /tipä/ ← لگد.
**تی پا زدن** /t.-zadan/ ← لگد زدن.
**تیپوگرافی** /tipogeräfi/ ۱. الطِّباعَة. ۲. الأُسْلُوب [ترتیبُ أو مظهرُ] المادَّةِ الطِّباعِيَّة.
**تیتان** /titän/ (شیمـ) التِّيتال، التِّيتانِيُوم.
**تیتانات** /t.-ät/ (شیمـ) تِيتانات.
**تیتانات باریم** /t.-ät-e-bäriyom/ (شیمـ) تِيتاناتُ البارِيُوم.
**تیتر** /titr/ ← عنوان.
**تیتر ثانوی** /t.-e-sänavi/ عنوان ثانوی.
**تیتو** /titu/ (جانـ) الطِّيطَوى.
**تیر** /tir/ ۱. النَّبْل، النَّبْلَة، النُّشّاب، السَّهْم، الأَحَمّ. ۲. الطَّلَقُ النّارِيّ، العَيارُ النّارِيّ ← گلوله. ۳. الرَّش، الخُرْدُق ← ساچمه. ۴. [سقف] الرَّكِيزَة، القائِمَة، الدِّعامَة، الجِذْع، خَشَبُ البِناء، الشَّبْحَة، اللّاطَة. ۵. الصّارِي، الصّارِيَة ← دیرک.
**تیر آهن** /t.-ähan/ العَمُود، الشُّلْمان، كَمَرَةُ الحَدِيد.
**تیراژ** /tiräž/ جَرّ، سَحْب، إجْتِذاب، مَطّ، مَدّ، تَمْدِيد.
**تیر انداختن** /tir-andäxtan/ رَمْياً و رِمايَةً / رَمَى بـ مُراماةً و رِماءً و تَرْماءً / رَامَى هـ تَرامِياً / تَرامَى القَوْمُ، إرْتِماءً / إرْتَمَى الرِّجالانِ، نَبْلاً / نَبَلَ ـُ هـ تَقْوِيساً / قَوَّس، تَناشُباً / تَناشَبَ القَومُ، أَبّاً / أَبَّ ـَ هـ بسهم، تَراشُقاً / تَراشَقَ القَوْمُ، تَراضُحاً / تَراضَحَ القومُ بالسِّهام، لَحْفاً / لَحَفَ ـَ هـ سهماً، لَعْطاً / لَعَطَ ـَ بسهم، لَهْطاً / لَهَطَ ـَ إنْتِضالاً إنْتَضَلَ القومُ.
**تیرانداز** /t.-andäz/ الرّامِي، القَوّاس، النّابِل، النَّبّال، النّاشِب، النَّشّاب، الهَدّاف، النَّشّانْجِي، نَشْنَجِيّ، النّابِض، النّازِع.
**تیراندازی** /t.-andäzi/ الرِّمايَة، النِّبالَة.
**تیراندازی در حال ایستاده** /t.-a.-dar-häl-e-istäde/ (نظ) الرَّمْيُ في حالةِ الوُقُوف.
**تیراندازی در حال درازکش** /t.-a.-d.-h.-daräz-keš/ (نظ) الرَّمْيُ في حالةِ الإمْتِداد.

**تیراندازی در حال نیم‌نشسته** /t.-a.-d.-h.-nimnešaste/ (نظ) الرَّمْيُ في حالةِ البُرُوكِ.

**تیراندازی کردن** /t.-a.-kardan/ (نظ) إطلاقاً / أَطْلَقَ النَّارَ أو الـرَّصاصَ على، ضَـرْباً / ضَرَبَ ــِ ـهـ بـالسِّلاحِ النَّارِيِّ ← شلیک کردن، تیرانداختن.

**تیرانوزوروس** /tiranozurus/ (جانـ) التِّيرانُوصُور.

**تیربـاران** /tir-bärän/ الإعْدامُ رَمْياً بالـرَّصاصِ، إطـلاقٌ وابِلٌ من الرَّصاصِ أو القَنابِلِ، سَيْلُ النِّبالِ.

**تیربـاران کردن** /t.-b.-kardan/ إعْداماً / أَعْدَمَـهُ رَمْياً بالرَّصاصِ.

**تیربار هـم محور** /t.-bär-e-hammehvar/ (نظ) رَشّـاشَةٌ مِحْوَرِيَّة.

**تیرپایه** /t.-päye/ ← تیر ۴.

**تیرتخشـایی** /t.-taxšäyi/ ۱. النّارِيّات. ۲. عَرْضُ أَلْعابٍ نارِيَّةٍ.

**تیرتلگراف** /t.-e-telegräf/ عَمُودُ التِّلْغْراف.

**تیرحمال** /t.-e-hammäl/ العارِضَة، العَرْض.

**تیرخوردن** /t.-xordan/ إصابَةٌ / أُصِيبَ مج بـالسَّهمِ أو الرَّصاصِ.

**تیردان** /t.-dän/ الجَعْبَة، الجَشِير، الجَفِير، الضِّفِرَة.

**تیردستی** /t.-e-dasti/ السَّهْمُ اليَدَوِيّ.

**تیرراهنمـا** /t.-e-rähnemä/ الآذِن، العَلَـم، الأُغْلُومَـة، المُلَوِّحَة.

**تیررس** /t.-res/ المَرْمَى، المِغْلَى، الغَلْوَة.

**تیرزدن** /t.-zadan/ ← تیرانداختن.

**تیرساز** /t.-säz/ النَّبّال، النّابِل، النَّشّاب، البَرّاء.

**تیرفروش** /t.-foruš/ النَّبّال.

**تیرقلق گیری** /t.-e-qeleq-giri/ (نظ) طَلْقَةُ تَسْدِيد.

**تیرک** /tirak/ ۱. النُّشّابَـةُ الفَطائِرِيّ ۲. الشُّوبَـك ← وردنه. ۳← عَمُودُ الخَيْمَة ← دیرک.

**تیرکردن** /tir-kardan/ ← تحریک کردن.

**تیرکش** /t.-kaš/ ← تیردان.

**تیرکشیدن** /t.-kešidan/ الأَلَمُ الشَّدِيد فـي العضوِ وكأنّه وَخْزُ الإبَرِ.

**تیرکمان** /t.-kamän/ ← کمان.

**تیرکمان آبی** /t.-k.-e-äbi/ (گیا) سَهْمُ الماءِ، القُطْبَة.

**تیرکوب** /t.-kub/ الماشُولَة، مِدَقّ الرَّكائِز أو الخَوازِيق.

**تیرکوبی** /t.-k-i/ دَقُّ الرَّكائِزِ أو الخَوازِيق.

**تیرگـی** /tiregi/ الظُّلْمَـة، الصَّلام، الغُبْـرَة، الكُـدُورَة، الكَدَر، الكُـدْرَة، الدُّخْنَـة، الدُّسْمَة، الـدُّكْمَة، الـدُّكْنَة، الرُّبْـدَة، السُّجَس، الطُّهْلَـة، الظُّمَى، العَتْمَـة، العَتامَـة، الغَبـاشَة، الغُـذْمَـة، الغَسَـم، الغِشّ، الغُمَّـى، القَتَمَـة، الكَثـافَة، الكَمَـد، الكَمْـد، الكُمْـدَة، الكَدَن، الكـافِـر، الكَلّ، الكَلال، الكَلالَة.

**تیـرگی روابـط** /t.-ye-raväbet/ تَعَكُّـرُ جَوِّ العَـلاقـات، تَدَهْوُرُ العَلاقات، تَوَتُّرُ العَلاقات.

**تیروزین** /tirozin/ (شیمـ) تِيرُوزِين.

**تیروکسین** /tiroksin/ (شیمـ) دَرَقِين.

**تیروئید** /tiro'id/ (پز) الجِسْمُ الدَّرَقِيّ.

**تیره** /tire/ ۱. (جانـ . گیا) الفَصِيلَة. ۲. الطّائِفة، المِلَّة، العَشِيـرَة، القَبِيلَة، السِّبْـط، الفِرْقَـة، البَـدَنَة، المُطْفَـأ، المَطْفِيّ. ۳. المُعْتَم، المُظْلَم، الأَرْمَد، أَرْبَدُ اللَّوْنِ، الأَقْتَر، الأَكْمَد، الكَمْد، الكَمَد، الكُمْدَة، ا لكَدْر، الكُدْرَة، الكَدِر، كاسِـفُ الوَجْه، كَئِبٌ أو كَئِيـبٌ أو مُكْتَئِبُ اللَّوْن، الـدَّلْهَم، السَّجِـس، العَكِـر، المُعَكَّر، الغَبْـراء، الغُبْـرَة، الأَدْسَـم، الأَدْكَن، الأَدْكَـل، الأَدْخَن، الغـامِق، القـاتِم، الكَثِيـف، مُكْفَهِرّ، الكـالِح، الكَلّ، الكَـلال، الكَلالَـة، الأَنْمَس ← تاریک.

**تیره‌بخت** /t.-baxt/ المَنْحُوس، سَيِّئُ الحَظّ، المِسْكِين، سَيِّئُ الطّالِع، التَّعِس، التَّعِيس ← بدبخت.

**تیره بخت شدن** /t.-b.-šodan/ ← بدبخت شدن.

**تیره بختی** /t.-b.-i/ سُوءُ الحَظِّ ← بدبختی.

**تیرهٔ پشت** /t.-ye-pošt/ (پز) النُّخاعُ الشَّـوْكِيّ، الصُّلْب، العَمُودُ الشَّوْكِيّ.

**تیره‌داران** /t.-därän/ (جانـ) الفِقارِيّات.

**تیره‌دل** /t.-del/ الأَسْوَدُ القَلْبِ، القاسِي.

**تیره رنگ** /t.-rang/ ← تیره ۳.

**تیره روز** /t.-ruz/ ← بدبخت.

**تیره روز شدن** /t.-r.-šodan/ ← بدبخت شدن.

**تیره روز کردن** /t.-r.-kardan/ بدبخت کردن.

**تیره روزی** /t.-r.-i/ ← بدبختی.

**تیره‌شـدن** /t.-šodan/ كَـدَاراً و كُدْرَةً وكُـدُورَةً وكَـدارَةً و

کُدُوراً / کَدِرَ ــَ وکَدُرَ، کَدَرَ ــُ، إکْداراً / أکْدَرَ، تَکَدُّراً / تَکَدَّرَ، اِغْبـاراً / أغْبَرَ، اِغْبِـراراً / اِغْبَرَّ، دُکْنَـةً / دَکِنَ ــَ، إدْکاناً / أدْکَنَ، دُخْنَةً / دَخِنَ ــَ، دَسَماً / دَسِمَ ــَ، رُبْدَةً / رَبِدَ ــَ، اِرْبِداداً / اِرْبَدَّ، إرْثاداً / أرْثَدَ الماءُ، إضْباباً / أضَبَّ الیومُ، طَسامَةً / صَسُمَ ــُ، اِکْفِهْراراً / اِکْفَهَرَّ، کَمَداً / کَمِدَ ــَ، تَعَکُّراً / تَعَکَّرَ، قُتُوناً / قَتَنَ ــِ قَتَماً / قَتِمَ ــَ تَنَغُّصاً / تَنَغَّصَ عیشه.

**تیره کردن** */t.-kardan/* ظَلْماً / ظَلِمَ ــَ إظلاماً / أظْلَمَ، تَکْدِیْراً / کَدَّرَ، تَکْثِیْفاً / کَثَّفَ، إدْخاناً / أدْخَنَ، إرْناقاً / أرْنَقَ، إعْکاراً / أعْکَرَ، تَعْکِیْراً / عَکَّرَ.

**تیره گون** */t.-gun/* ← تیره ۳.

**تیره و تار** */t.-va- tär/* الدَّلْهَم، الأَسْوَدَ ← تیره، تاریک .

**تیری در تاریکی** */tiri-dar-täriki/* الرَّمْیَةُ مِنْ غیر رامٍ.

**تیز** */tiz/* ۱. الماضِي، الصّارِم، القاطِع، الحَدِیْد، الحادّ، المُحَدَّد، الرَّهِیْـف، المُرْهَف، المُوَسَّل، الذَّلِـق، ا لذُّلُق، الذَّلِیْق، المَسْنُـون، المُشحذ، شَحُود، شَحِیْذ، الشَّـدِیْد، القـاصِل، القَصّـال، المِقْصَل، الهَـذ، الهَذّان، الهَـذُوْز، الهَذُوْم ← برّان. ۲. ← تند مزه. ۳.الصُّراط، العِصار.

**تیزاب** */tizäb/* (شیمـ) ماءُ الکَذّاب، مـاءُ النّار، حامِضُ نِتریک.

**تیـزاب سلطـانـی** */t.-e-soltäni/* (شیمــ) ← اسیـد نیتریک.

**تیـزاب شـوره و نمـک** */t.-e-šure-va-namak/* (شیمــ) حامِضُ نِتْرُو المُورِیاتِیْک.

**تیزاب صابـون‌پزی** */t.-e-säbun-pazi/* (شیمـ) مَحْلُولُ القِلْي.

**تیزابی** */t.-i/* (شیمـ) الأزُوْتِیْک.

**تیزان** */tizän/* النُّقاعَة، المَنْقُوع، المَغْلِيّ.

**تیزبوی** */tiz-buy/* الأَذْفَر، الصَّئِک.

**تیزبین** */t.-bin/* ← کنجکاو.

**تیزبینی** */t.-b.-i/* ← کنجکاوی.

**تیزتـک** */t.-tak/* المِئْفَـر، الطَّـفّ، الطَّفّـاح، القـوائِم، الطِّمُومُ والمُتَقاذِفُ من الخیل.

**تیزدادن** */t.-dädan/* ضُـراطاً وضَـرِیْطـاً / ضَرَطَ ــِ، تَضْرِیْطاً / ضَرَّطَ، خَبْقاً وخُباقاً / خَبَقَ ــِ العَنْزُ، لَتّاً / لَتَأَ ــَ.

**تیزدهنده** */t.-dahande/* الضِّرَّوْط، الضَّرُوْط.

**تیزرو** */t.-row/* ← سریع، شتابان.

**تیزشــدن** */t.-šodan/* حِدَّةً / حَدَّ ــِ واحْتِداداً / اِحْتَدَّ وتَشَحُّذاً / تَشَحَّذَ السَّیـفُ، صَرامَـةً / صَرُمَ ــُ، اِنْذِلاقـاً / اِنْذَلَقَ.

**تیزفهم** */t.-fahm/* ← تیزهوش.

**تیزکردن** */t.-kardan/* حَدّاً وحَدَداً / حَدَّ ــُ وتَحْـدِیْداً / حَدَّدَ وإحْداداً / أحَدَّ وسَنّاً / سَنَّ ــُ السِّکِّیْـنَ، تَسْنِیْناً / سَنَّنَ، تَأْرِیْباً / أرَّبَ، تأسِیْلاً / أسَّلَ، أشْراً / أشَرَ ــِ أسْنانَه، تَأْنِیْفاً / أنَّفَ، جَلْخاً / جَلَخَ ــَ وتَجْلِیْخاً / جَلَّخَ الموسی علی الحَجَرِ، حَمْزاً / حَمَزَ ــِ النَّصْلَ، خَـذْرَفَةً وخِذْرافاً / خَذْرَفَ، ذَلْقاً / ذَلَقَ ــُ، تَـذْلِیْقاً / ذَلَّقَ، إذْلاقاً / أذْلَقَ، رَهْفاً / رَهَفَ ــَ وإرْهافـاً / أرْهَفَ، سَـرْسَرَةً / سَرْسَـرَ الشَّفْرَةَ، سُمُوطاً / سَمَطَ ــُ، شَحْثاً / شَحَثَ ــَ، شَحْذاً / شَحَذَ ــَ، إشْحاذاً / أشْحَذَ، تَشْلِیْحاً / شَلَّحَ، تَصْلِیْباً / صَلَّبَ السِّـلاحَ، طَرّاً / طَرَّ ــُ، تَقْیِیْشاً / قَیَّشَ، إمْهـاءً / أمْهَی، إمْتِهاءً / اِمْتَهَی الشَّفْرَةَ.

**تیزگوش** */t.-guš/* السَّمُوع، النَّدْس.

**تیز نگـریستن** */t.-negaristan/* وَزْوَزَةً / وَزْوَزَ النَّظَرَ، إخداداً / أحَدَّ النَّظَرَ.

**تیزهوش** */t.-huš/* ← هوشیار.

**تیزهوش شدن** */t.-h.-šodan/* ← هوشیار شدن.

**تیزهوشی** */t.-h.-i/* ← هوشیاری .

**تیزی** */t.-i/* ۱. الحِدَّة، المَضاء، الصَّرامَة، السَّن، الشَّحْذ، الحَلافَـة، الذَّلَق، الـذُّلْقَة، الذَّوْلَـق، الغَرْب. ۲. الحَرافَة، الحُرُوْزَة، الحَمازَة. ۱. الذَّفَر، السُّعاط، السَّعِیْط.

**تیس** */tis/* (گیا) الصَّرْبَة.

**تیشه** */tiše/* الفَأْس، المِنْحات، السَّفَن، القَدُوْم، العَتَلَة.

**تیشهٔ باغبانی** */t.-ye-bäqbäni/* المِغْذَق.

**تیشهٔ بنایان** */t.-ye-bannäyän/* قَبْعُ البَنّاءِ.

**تیشهٔ چوب‌تراشی** */t.-ye-cub-taräši/* المِسْفَن.

**تیشهٔ سنگ‌تراشی** */t.-ye-sang-t./* الدَّبُوْرَة، المِلْطاس، المِلْطَس.

**تیشهٔ نجاری** */t.-ye-najjäri/* قَدُوْمُ النَّجّارِ.

**تیغ** */tiq/* ۱. الشَّوْکَة، الشَّـوْک، الحَسَکَة، الحَسَک ← خار. ۲. المُوْسَی، الشَّفْرَة.

**تیغ جوجه تیغی** */t.-e-juje-t.-i/* شَوْکَةُ القُنْفُذ.

**تيغ جيب‌بر** /t.-e-jib-bor/ المِطَرّة.

**تيغ خودتراش** /t.-e-xod-taräš/ المِحْلَقَة.

**تيغ دار** /t.-där/ الشّائِک.

**تيغ دلاکی** /t.-e-dallaki/ المُزْسَى، المُوس، الحَنْفاء.

**تيغ ريش‌تراش** /t.-e-riš-taräš/ الشُّفْرَة.

**تيغ زدن** /t.-zadan/ ١ ← تلكه كردن، أخاذي. ٢. الضَّرْبُ بالسَّيف أو المُوسَى.

**تيغ زن** /t.-zan/ الحَجّام، المَصّاص.

**تيغ ژيلت** /t.-e-žilet/ شَفْرَةُ جِيلِيت، مُوسَى جِيلِيت.

**تيغ سرتراشی** /t.-e-sar-taräsi/ المِحْلاق، المُوسَى.

**تيغ سلمانی** /t.-e-slmäni/ المُوسَى المَرْدُوْدَة.

**تيغ ماهی** /t.-e-mähi/ شَوْكَةُ السَّمَک، حَسَکُ السَّمَک.

**تيغه** /tiqe/ ١. السّلاحُ المَطْوِيّ. ٢. القَطُوع، القاطِع.

**تيفوس** /tifus/ (پز) التِّيفُوس، الحُمَّى المُحْرِقَة.

**تيفوئيد** /tifo'id/ (پز) الحُمَّى المِغْدِيَّة، الآهَة.

**تيک تيک** /tiktik/ التِّكَّة، التَّكْتَكَة.

**تيک تيک كردن** /t.-kardan/ تَكْتَكَةً / تَكْتَكَت السّاعَةُ وغيرها.

**تيل** /til/ (گيا) العَنْزَع.

**تيله** /tile/ الدُّحَل، كِلَّة، البِلْيَة.

**تيله‌بازی** /t.-bäzi/ لَعْبٌ بالكِلَّة أو البِلْيَة.

**تيم** /tim/ فَرِيقٌ رِياضِيّ.

**تيماج** /timäj/ السِّخْتِيان.

**تيمارداری** /timär-däri/ التَّمْرِيض ← پرستاری.

**تيمارستان** /t.-estän/ مُسْتَشْفَى المَجاذِيبِ أو المَجانِين. المارِستان.

**تيماركردن** /t.-kardan/ سِياسَةً / ساسَ ـُ ورَوْضاً ورِياضَةً ورِياضاً / راضَ ـُ الدَّوابّ ← پرستاری كردن.

**تيمچه** /timce/ سُوَيْقَة.

**تيم رزمی** /tim-e-razmi/ (نظ) مَجْمُوعَةُ المَعْرَكَة.

**تيمسار** /timsär/ (نظ) الأمِير.

**تيمم** /tayammom/ التَّيَمُّم.

**تيمم گرفتن** /t.-gereftan/ تَيَمُّماً / يَمَّمَ.

**تيمن** /tayammon/ التَّيَمُّن.

**تيم نجات** /tim-e-najät/ (نظ) جَحْفَلُ إنْقاذٍ.

**تيموس** /timus/ (پز) تُوْتَة، غُدَّةٌ صَعْتَرِيَّة.

**تيموكراسی** /timokräsi/ التِّيْمُو قْراطِيَّة.

**تيمول** /timol/ (شيمـ) تِيْمُول [مادَةٌ تُستخرجُ من الصَّعْتَرِ وتُستخدمُ لمُطَهِّر] ← اسيد تيميک.

**تيمين** /timin/ (شيمـ) التِّيمِين، الصَّعْتَرِين.

**تئوبرومين** /te'obromin/ (شيمـ) تِيُوبْرُوْمِين.

**تيوپ** /tiyup/ ← تويی چرخ.

**تئودوليت** /te'odolit/ ← ارتفاع ياب.

**تئوری** /te'ori/ النَّظَرِيَّة.

**تئوريسين** /te'orisyan/ المُنَظِّر.

**تئوريک** /te'orik/ النَّظَرِيّ.

**تئوزوفی** /te'ozofi/ (فلـ) الثِّيُوصُوفِيَّة.

**تئوكراسی** /te'okräsi/ تِيُوقْراطِيَّة، تَرَبُّبِيَّة.

**تيول** /toyul/ الإقْطاع، الإقْطاعِيَّة.

**تيول دادن** /t.-dädan/ إقْطاعاً / أقْطَعَ هـ الأميرُ البَلَدَ، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ إقْطاعاتٍ.

**تيول دار** /t.-där/ المَمْنُوحُ إقطاعَةً، مَلّاکٌ كبيرٌ، إقْطاعِيُّ قَرْيَةٍ.

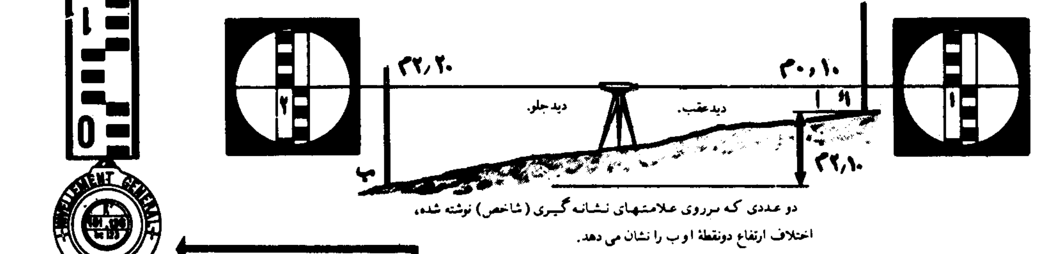
**تيول‌داری** /t.-d.-i/ إقْطاعِيَّةُ أرْضٍ.

**تيهو** /tihu/ (جانـ) الطَّيْهُوج، دَجاجَةُ الحِراج، دِيکُ الخَلَنْج.

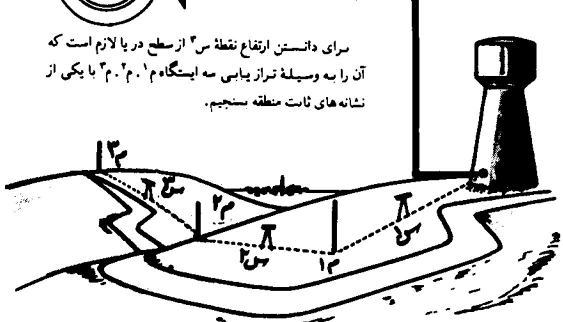
**تيهوها** /t.-hä/ (جانـ) الطَّيْهُوجِيّات.

**تئين** /te'in/ (شيمـ) شايِين [خُلاصَةُ الشّاي].

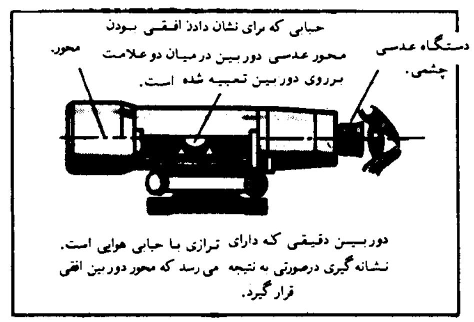
# ترازیابی



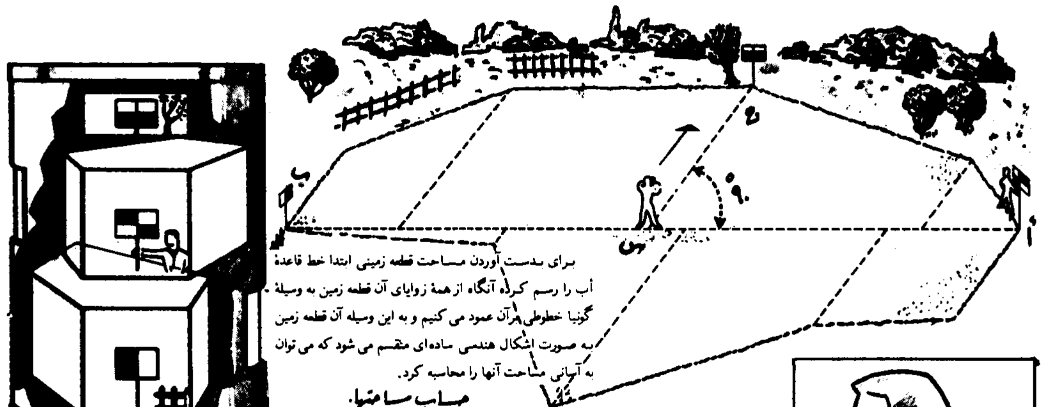
۳۲٫۲۰
۳۰٫۱۰
دید جلو.
دید عقب.
ب
۱
۳۲٫۱۰
دو عددی که برروی علامتهای نشانه گیری (شاخص) نوشته شده،
اختلاف ارتفاع دونقطهٔ ا و ب را نشان می دهد.

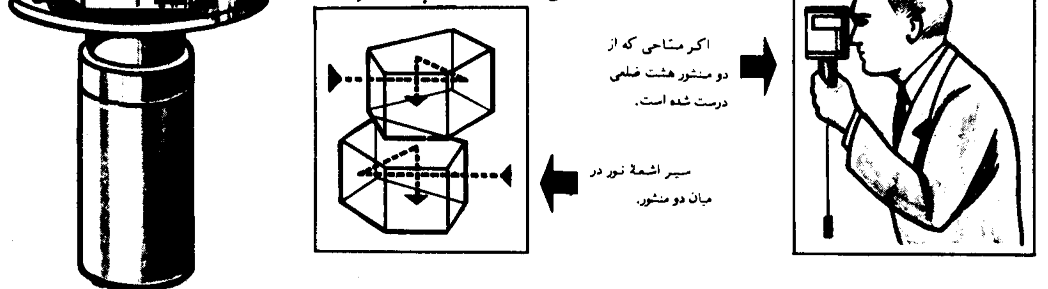
برای دانستن ارتفاع نقطهٔ س۳ از سطح دریا لازم است که
آن را به وسیلهٔ تراز یابی سه ایستگاه م۱. م۲. م۳ با یکی از
نشانه های ثابت منطقه بسنجیم.
م۳
س۳
م۲
س۲
م۱
س۱

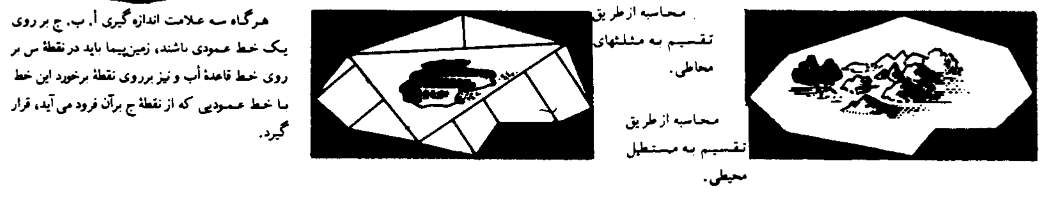
حبابی که برای نشان دادن افقی بودن
محور.
محور عدسی دوربین در میان دو علامت
برروی دوربین تعبیه شده است.
دستگاه عدسی
چشمی.
دوربین دقیقی که دارای ترازی با حبابی هوایی است.
نشانه گیری درصورتی به نتیجه می رسد که محور دوربین افقی
قرار گیرد.

ب
ج
۹۰
س
ا
برای بدست آوردن مساحت قطعه زمینی ابتدا خط قاعدهٔ
أب را رسم کرده آنگاه از همهٔ زوایای آن قطعه زمین به وسیلهٔ
گونیا خطوطی برآن عمود می کنیم و به این وسیله آن قطعه زمین
به صورت اشکال هندسی ساده‌ای منقسم می شود که می توان
به آسانی مساحت آنها را محاسبه کرد.

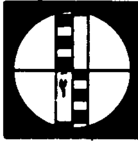
حساب ساحتها.
اگر مناحی که از
دو منشور هشت ضلعی
درست شده است.
سیر اشعهٔ نور در
میان دو منشور.

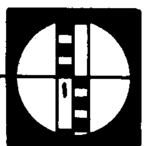



هرگاه سه علامت اندازه گیری أ. ب. ج بر روی
یک خط عمودی باشند، زمین‌پیما باید در نقطهٔ س بر
روی خط قاعدهٔ أب و نیز برروی نقطهٔ برخورد این خط
با خط عمودیی که از نقطهٔ ج برآن فرود می آید، قرار
گیرد.
محاسبه از طریق
تقسیم به مثلثهای
محاطی.
محاسبه از طریق
تقسیم به مستطیل
محیطی.

# التقدين



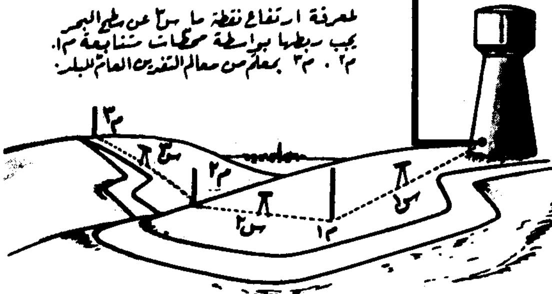



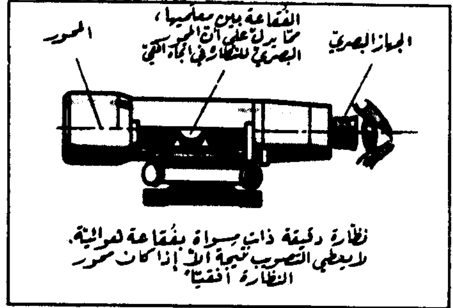



تعطي قراءتا الرقمين في أ و ب على علامتي التسديد
الفرق في الارتفاع بين هاتين النقطتين

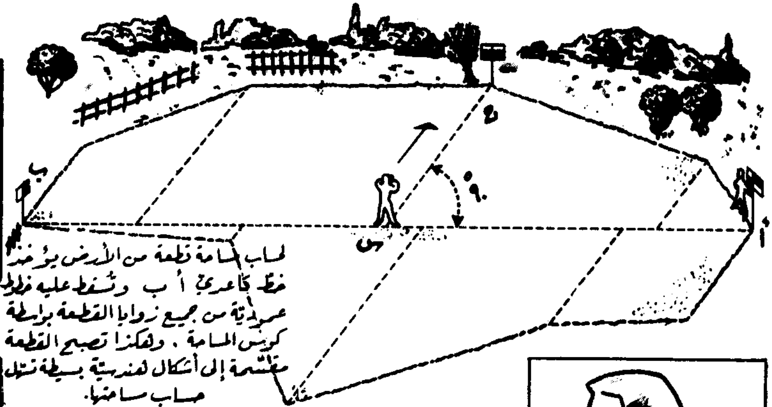



لمعرفة ارتفاع نقطة ما س٢ عن سطح البحر يجب ربطها بواسطة محطات متتابعة م١، م٢، م٣ بمعلم من معالم التقدين العام للبلد.

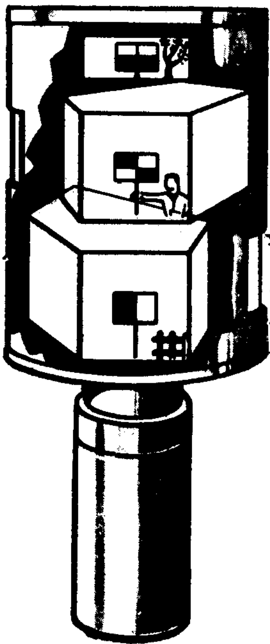



نظارة دقيقة ذات مسواة بفقاعة هوائية. ولا يعطي التصويب نتيجة إلا إذا كان محور النظارة أفقيًا.

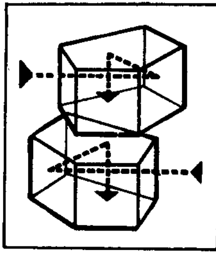



لحساب مساحة قطعة من الأرض يؤخذ خط قاعدي أ ب وتسقط عليه خطوط عمودية من جميع زوايا القطعة بواسطة كوس المساحة. وهكذا تصبح القطعة مقسمة إلى أشكال هندسية بسيطة تسهل حساب مساحتها.





كوس مساح مؤلف من موشورين ثماني الوجوه



سير الأشعة الضوئية في داخل الموشورين

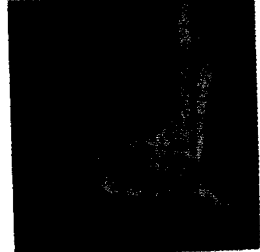
عندما تكون المعالم الثلاثة أ.ب.ج. على خط عمودي واحد يكون المساح الموجود في النقطة س منتصبًا على خط القاعدة أ ب وفي نقطة التقاء هذا الخط مع الخط النازل عليه عموديًا س ج.



المحيط مسورًا بواسطة المثلث المحاط



المحيط مسورًا بواسطة المستطيل المحيط

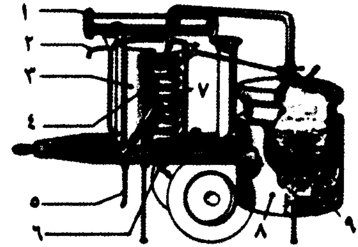


ترن



تریلوبیت

## تقطیر با دستگاه انبیق ـ التَّقطِيرُ بالأَنبِيق



۱ـ دودکش: المِدْخَنة

۲ـ لولهٔ سرریز دستگاه سردکننده: طفح المُبَرِّد

۳ـ مایع سرد کننده: السّائل المبرّد

۴ ـ شیر تنظیم کنندهٔ درجهٔ الکل: حنفيّة منظِّمة لدرجة الكُحُول

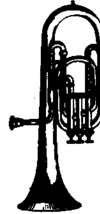
۵ـ لولهٔ آب سرد: وصولُ الماء البارد

۶ـ خارج شدن الکل: خروج الكحول

۷ـ لولهٔ مارپیچ سردکننده: الأنبوب الحلزونيّ

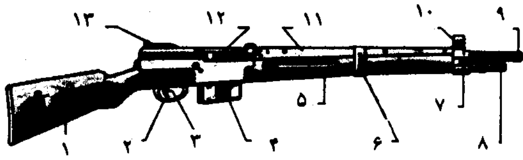
۸ـ دیگ: المِرجل

۹ـ مایع یا مادهای که باید تقطیر شود: السّائل أوالمادّة المُراد تقطيرها



تنر

## تفنگ ـ البُنْدُقِيَّة



۱ـ قنداق: السّاق

۲ـ حافظ ماشه: الجسر

۳ـ ماشه: الزِّناد

۴ـ شانه یا خشاب: المُلقِّم

۵ـ روپوش تحتانی: الخشب

۶ـ بست: الجلاز

۷ـ گیرهٔ میلهٔ گاز: القابض

۸ـ جای سرنیزه: الحربة

۹ـ لوله: الماسورة

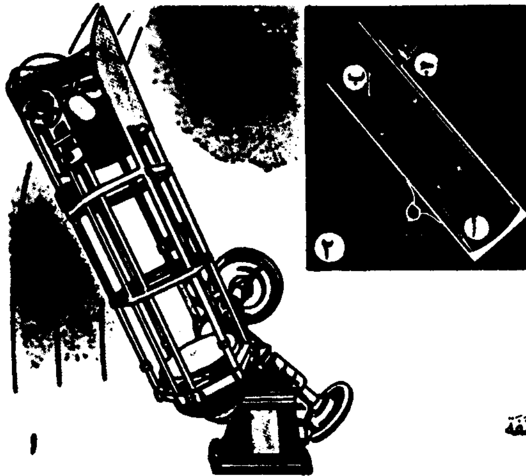
۱۰ـ مگسک: قمحة التّسديد

۱۱ـ روپوش فوقانی: واقية اليد

۱۲ـ گلنگدن: المغلاق المتحرّك

۱۳ـ ستون درجه: المغلاق

## تلسکوپ ـ التِّلِسكُوب



۱ـ تلسکوپ نیوتون: تلسكوب نيوتون

۲ـ تصویری که در آن مسیر اشعهٔ نور نمودار شده است: رسم بيانِيّ يظهرفيه سيرالأشعّة

۱ـ آینهٔ نقشگیر: مرآة عدسيّة

۲ـ آینهٔ مسطح: مرآة مسطّحة

۳ـ دیدگر: العينيّة

## تلمبه ـ المِضَخَّة



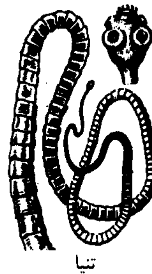


۱ـ تلمبهٔ مرکز گریز: المِضَخَّةُ النَّابِذَةُ.

۲ـ تلمبهٔ مکشی رانشی: المِضَخَّةُ الماصّةُ الدّافِعة.

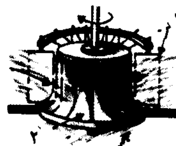
۳ـ تلمبهٔ رانشی: المِضَخَّةُ الدّافِعةُ.

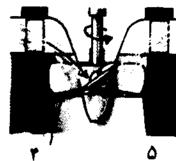
۴ـ تلمبهٔ مکشی: المِضَخَّةُ الماصّةُ.

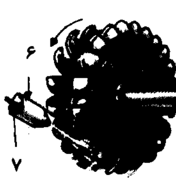


تنیا

## توربین ـ العَنَفَة







۱ـ پخش کننده: الموزّع

۲ـ استوانهٔ عمودی گردنده : الدّوّار

۳ـ توربین فرانسیس: عنفة فرنسيس

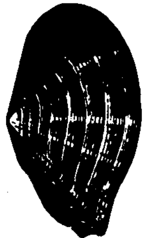
۴ـ پرههای هادی: سفرة توجُّه

۵ـ توربین کپلن: عنفة كبلان

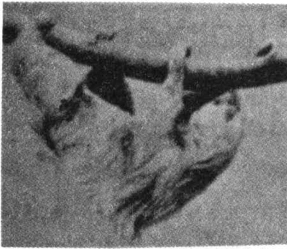
۶ـ سرنگ: المحقنة

۷ـ سوزن تنظیم آب: إبرة تنظيم الصّبيب

۸ـ توربین پلتن: عنفة پلتون



تلینا



تنبل سه انگشتی



تن

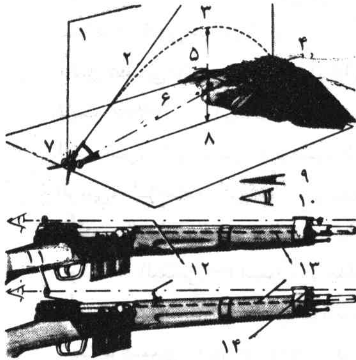


تلیلهٔ کوهستانی

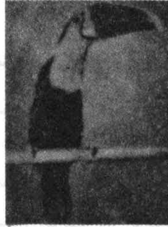


تلیله

## تیراندازی ـ الرِّمایَة



۱ـ سطح تیر: مستوى الرّمي
۲ـ خط تیر: خطّ الرّمي
۳ـ هدف ـ نقطهٔ برخورد: المحرّک
۴ـ هدف ـ نقطهٔ برخورد: نقطة الإصابة
۵ـ ارتفاع: التّهم
۶ـ خط دید ـ خط هدف: خطّ النّظر.
۷ـ جنگ افزار: السّلاح
۸ـ خط افقی: الخطّ الأفقيّ
۹ـ زاویهٔ هدف: زاوية النّظر
۱۰ـ زاویهٔ ارتفاع: زاوية الإرتفاع
۱۱ـ چشم: الحدقة
۱۲ـ خط نشانه: خطّ التّسديد
۱۳ـ خط تیر: خطّ الرّمي
۱۴ـ مگسک: قمحة التّسديد



توکان



توکا



تودری



تیرکمان آبی



تیتو



تیس



ثیل



ثوم البغل

**ث** */s/* الثّاء، الحرفُ الخامِسُ من الألفباءِ الفارِسيّةِ وهي بمثابة ۵۰۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**ثآلیل عصبی** */saälil-e-asabi/* (پز) الوَرَمُ العَصَبِيّ.

**ثابت** */säbet/* ۱. الثّابِت، المُثَبَّت، الماكِن، المَكِيْن، المُتَمَكِّن، الرَّسِيس، لا يَتَغَيَّر، المُعَيَّن، المَحْدُود، الرَّسِيّ، الرَّصِيْف، الرّاكِد، أخُو ثِقَة، الجامِد، اللّاتِب، اللّازِب، المَتِيْن، المَتْن، الواتِد، الواتِر، الواتِن، الواثِن، الوَكِيْد، اليَقِيْنِيّ ← استوار، پایدار. ۲. الدّائِم، لِزام، اللّهْذَب ← هميشگی. ۳. (رض) الثّابِت.

**ثابت برقبندی** */s.-barqbandi/* (فز) ثابِتُ العازِلِ.

**ثابت بودن بازار** */s.-budan-e-bäzär/* ثَباتُ السّوق.

**ثابت بودن قیمتها** */s.-b.e-qimathä/* ثَباتُ الأسْعار.

**ثابت بولتسمان** */s.-e-boltsmän/* ثابِتُ بُلْتْزمان.

**ثابت پلانک** */s.-e-pelänk/* (فز) ثابِتُ بِلانْك.

**ثابت تباهی** */s.-tabähi/* ثابِتُ الفَساد.

**ثابت تلاشی** */s.-taläši/* ثابِتُ التَّفَسُّخِ أو التَّحَطُّمِ أو الإنْحِلالِ.

**ثابت خورشیدی** */s.-xoršidi/* الثّابِتُ الشَّمْسِيّ.

**ثابت شدن** */s.-šodan/* ۱. قَراراً وقُرُوراً وقَرّاً وتَقْراراً وتَقِرَّة / قَرَّ ـِ اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ، تَقارّاً / تَقارَّ الرَّجلُ في المكانِ، ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ في المكانِ، اِرْتِكاساً / اِرْتَكَسَ في مكانه، اِرْتِكازاً / اِرْتَكَزَ. ۲. ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ وحَقّاً وحَقَّةً / حَقَّ ـِ ويَقَناً / يَقِنَ يَيْقَنُ الأمْرُ. ۳ ← پایدار شدن، هميشگی شدن، استوار شدن.

**ثابت قدم** */s.-qadam/* ثابِتُ الجَأْش، ثابِتُ الجَنان.

**ثابت کردن** */s.-kardan/* ۱. إقامَةً / أقامَ الدَّلِيْلَ، إثْباتاً / أثْبَتَ، تَأْيِيْداً / أيَّدَ، تَأْكِيْداً / أكَّدَ، حَقّاً / حَقَّ ـُ الشَّيءَ، إحْقاقاً / أحَقَّ، تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ الأمْرَ، تَصْدِيْقاً / صَدَّقَ، تَعْزِيْزاً / عَزَّزَ. ۲. تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ، إقْراراً / أقَرَّ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، إلْزاماً / ألْزَمَ الشَّيءَ، تَقْوِيَةً / قَوّى، تَطْوِيْداً / طَوَّدَ، رَهْناً / رَهَنَ ـَ الشَّيءَ ← استوار كردن.

**ثابت گازها** */s.-gäzhä/* ثابِتُ الغاز.

**ثابت ماندن** */s.-mändan/* تَبَنُّناً / تَبَنَّنَ، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ الشَّيءُ، رَهْناً / رَهَنَ ـَ عَهْناً / عَهَنَ ـُ الشَّيءُ.

**ثافسیا** */säfsiyä/* (گیا) ← تاپسیا.

**ثالسقیس** */sälesqis/* (گیا) ← تره تیزک صحرایی.

**ثانوی** */sänavi/* ← دومین.

**ثانیه** */säniye/* الثّانِيَة، ۱/۶۰ من الدَّقِيْقَة.

**ثانیه شمار** */s.-šomär/* عَقْرَبُ الثَّوانِي [في ساعة].

**ثبات** */sabät/* الإسْتِقرار، الحَزْم، العَزْم ← استواری.

**ثبّات** */sabbät/* ۱. المِرْسَمَة. ۲. المُسَجِّل.

**ثبات اقتصادی** */sabät-e-eqtesädi/* الإسْتِقْرارُ الإقْتِصادِيّ.

**ثبّات باد سنج** */sabbät-e-bäd-sanj/* مِرْسَمَةُ الرِّيْح.

**ثبات پولی** */sabät-e-puli/* الإسْتِقْرارُ النَّقْدِيّ.

**ثبات تأثرات نوری** */s.-e-ta'as-sorät-e-nuri/* اِسْتِمْرارُ الأثَرِ [في العَين].

**ثبّات سرعت سنج** */sabbät-e-sor'at-sanj/* (فز) مِرْسَمَةُ السُّرْعَة.

**ثبات سیاسی** */sabät-e-siyäsi/* الإسْتِقْرارُ السِّياسِيّ.

**ثبّات فشار هوا** */sabbät-e-fešär-e-havä/* مِرْسَمَةُ الضَّغْطِ الجَوِّيّ.

**ثبات ورزیدن** */sabät-varzidan/* ← پایداری کردن.

**ثبت** */sabt/* التَّسْجِيْل.

**ثبت احوال** */s.-e-ahväl/* مَكْتَبُ أو إدارةُ تَسْجِيْلِ الإحْصاء، إدارةُ تَسْجِيْلِ أحْوالِ الأفْراد.

**ثبت اختراعات** /s.-e-exterā'āt/ مَكْتَبُ بَراءاتِ الاخْتِراع.

**ثبت اسناد** /s.-e-asnād/ مَكْتَبُ تَسْجِيْل السَّنَدات، إدارةُ تَسْجِيْل الوَثائِق.

**ثبت املاک** /s.-e-amlāk/ السِّجِلُّ العَقارِيّ، الشُّهْرُ العَقارِيّ، مَكْتَبُ تَسْجِيْلِ العَقارات.

**ثبت شدن** /s.-šodan/ تَسَجُّلًا / تَسَجَّلَ.

**ثبت شده** /s.-šode/ المُسَجَّل، المُقَيَّد.

**ثبت عادی** /s.-e-ādi/ التَّسْجِيْلُ الإخْتِيارِيّ.

**ثبت عمومی** /s.-e-omumi/ تَسْجِيْلُ العامّ.

**ثبت کردن** /s.-kardan/ تَسْجِيْلًا / سَجَّلَ، تَدْوِيْناً دَوَّنَ هـ.

**ثبت نام کردن** /s.-e-nām-kardan/ تَسْجِيْلًا / سَجَّلَ الإسْمَ.

**ثبـت و ممیزی امـلاک** /s.-va-momayyeziyeamlāk/ مَكْتَبُ المَساحَة، مَصْلَحَةُ المَساحَة.

**ثبتی** /s.-i/ المُسَجَّل، التَّوْثِيْقِيّ، الرَّسْمِيّ.

**ثبوت** /sobut/ ۱. التَّثْبِيْت. ۲. التَّثْبِيْت في فُوتُوغرافِيّ.

**ثرب** /sarb/ الثَّرْب ← چادرپیه.

**ثروت** /sarvat/ ← دارایی.

**ثروتمند** /s.-mand/ ← دارا.

**ثروتمند شدن** /s.-šodan/ ← دارا شدن.

**ثروتمندی** /s.-i/ ← دارایی، توانگری.

**ثریا** /sorayyā/ ۱ ← چلچراغ، لوستر. ۲. (نج) الثُّرَيّا.

**ثرید** /sarid/ ← ترید.

**ثعلب** /sa'lab/ (گیا) خُصَى الثَّعْلَب، السَّحْلَب، قاتِلُ أخِيْه.

**ثعلبیها** /s.-hā/ (گیا) السَّحْلَبِيّات.

**ثفل** /sofl/ ← تفاله.

**ثقل** /seql/ (پز) الثَّقْلَة، التُّخْمَة.

**ثقل زمین** /s.-e-zamin/ الثِّقْل.

**ثقل سرد** /s.-e-sard (پز) هَيْضَة، كُولِيْرا، هَواءٌ أصْفَر.

**ثقل سنج** /s.-sanj/ (شیمـ) مِقْياسُ أو مِيْزانُ الثِّقْلِ النَّوْعِيّ.

**ثقل کردن** /s.-kardan/ (پز) ثِقَلًا وثَقالَةً / ثَقُلَ ـُ عليه الطَّعامُ، تَخَماً / تَخِمَ ـَ اِتِّخاماً / اِتَّخَمَ، وَخَماً / وَخِمَ يَوْخَمُ، خَباثَةً / خَبُثَ ـُ ت نَفْسُهُ.

**ثقل معده** /s.-e-me'de/ (پز) ← ثقل.

**ثقه** /seqe/ ← اطمینان.

**ثلث** /sols/ الثُّلْث.

**ثلث‌پذیر** /s.-pazir/ المُثَلِّث، قابلُ الانقسام إلى ثلاثة أجزاء.

**ثلث مال** /s.-e-māl/ جاهِزٌ بموجبِ الوَصِيَّة.

**ثلج چینی** /salj-e-cini/ (پز) ثَلْجٌ صِيْنِيّ.

**ثمر** /samar/ ← میوه.

**ثمربخش** /s.-baxš/ ← سودمند.

**ثمردادن** /s.-dādan/ ۱. إثْماراً / أثْمَرَ. ۲ ← سود دادن، نتیجه دادن.

**ثمن بخس** /saman-e-baxs/ سَعْرٌ خَسِيْس.

**ثنا** /sanā/ ← مدح، ستایش.

**ثناخوانی** /s.-xāni/ الشُّكْر، المَدْح، الثَّناء.

**ثناگویی** /s.-guyi/ ← ثناخوانی.

**ثنایا** /sanāyā/ (پز) الثَّنايا ← دندانهای پیشین.

**ثنائی** /sanā'i/ [شمار] العَدُّ الثُّنائِيّ، الإحْصاءُ الثُّنائِيّ ← شمار ثنائی.

**ثنویت** /sanaviyyat/ الإثْنَيْنِيَّة، العَقِيْدَةُ الثُّنائِيَّة، الثُّنائِيَّة.

**ثواب** /savāb/ ۲. ← پاداش.

**ثوابت** /savābet/ (نجـ) الثَّوابِت.

**ثوابکار** /savābkār/ ← نیکوکار.

**ثوابکاری** /s.-i/ ← نیکوکاری.

**ثوم البغل** /sum-ol-baql/ (گیا) السَّبُول.

**ثیل** /sayyel/ (گیا) الرَّامِي ← مَرغ.



ج /J/ الْجِيم، الحرفُ السّادسُ من الألفباءِ الفارسيَّةِ وهي بمثابةِ ۳ في حسابِ الجُمَّلِ.

**جا** /jä/ المَكان، المُقَام، المَوْضِع، المَحَلّ، المَجْلِس، المَقْعَد، الإناء، البَرَاح، البُقْعَة، حَيْث، الحَيِّز، المَرْكَز، السُّقْع، الصُّقْع، المَطْرَح، القَرَار، المَقَرّ، اللِّطاة، الماحُوز، النُّقْطَة.

**جاآمدن** /J.-ämadan/ ← بهبود يافتن، آرامش يافتن، آرام شدن.

**جاافتادن** /J.-oftädan/ ۱. ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ مَكانَةً / مَكُنَ ـُ رُسُوخاً / رَسَخَ ـُ، مَتانَةً / مَتُنَ ـُ. ۲ تر ← پخته شدن.

**جاافتادگی** /J.-oftädegi/ الإدْراک ← پختگی، کمال.

**جاافتاده** /J.-oftade/ ۱. المُجَرَّب، المُسِنّ، المُكَمَّل. ۲ تر النّاضِج، النَّضِيْج [للطَّبْخ].

**جانداختن** /J.-andäxtan/ ۱. وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ وجَعْلًا / جَعَلَ ـَ الشّيءَ في محلّه. ۲ تر إعادَةُ العَظْم إلى مَكانِهِ.

**جاانگشتی** /j.-angošti/ لَوْحَةُ المَفاتِيْح.

**جابراندی** /jäborändi/ (گيا) الجابُرَنْدِي، پِيْلُوكَرْپُوس.

**جابرانه** /jäberäne/ بإكْراهٍ، بِظلمٍ.

**جا باز کردن** /jä-bäz-kardan/ فَسْحاً وفُسُوحاً / فَسَحَ ـَ وتَوْسِيْعاً / وَسَّعَ له، إنْحاءً / أَنْحَى عن مَكانِهِ.

**جا به جا شدن** /j.-be-j.-šodan/ اِنْتِقالاً / اِنْتَقَلَ، تَنَقُّلاً / تَنَقَّلَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ، رَحْلاً وتَرْحالاً ورَحِيْلاً / رَحَلَ ـَ.

**جا به جا کردن** /j.-be-j.-kardan/ نَقْلًا / نَقَلَ ـُ تَنْقِيْلاً / نَقَّلَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ، تَحْوِيْشاً / حَوَّشَ، تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ، زَوْحاً وزَواحاً / زَاحَ ـُ، إزاحَةً / أَزاحَ، جَذْباً / جَذَبَ ـِ تَنْقِيْثاً / نَقَّثَ الشّيءَ.

**جا به جـايی** /j.-b.-j.-yi/ النُّقْلَة، تَبْدِيـل، تَنَقُّل، تَجَوُّل، اِسْتِبْدال، النَّقْل، الزَّوْح، إزَاحَة.

**جا پا** /j.-pä/ ← جای پا.

**جاثليق** /jäsaliq/ الجِثْلِيْق.

**جاجيم** /jäjim/ مِلْحَفَة، بِساطٌ خفيف يُصنـع من الصُّوف الملوّن.

**جا خالی دادن** /jä-xäli-dädan/ إنْطِلاقاً / إنْطَلَقَ بسرعة [فراراً من خطر]، رَوْغاً ورَوَغاناً / راغَ ـُ، تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ، تَجَنُّباً / تَجَنَّبَ.

**جا خالی کردن** /j.-x-kardan/ إخْلاءً / أَخْلَى المكانَ.

**جا خوردن** /j.-xordan/ ← تعجّب کردن، يكه خوردن.

**جا خوش کردن** /j.-xoš-kardan/ ← اقامت کردن.

**جادادن** /j.-dädan/ ۱. ايْواءً / آوَى، تَأْوِيَـةً / أَوَّى، تَسْكِيْناً / سَكَّنَ، إسْكاناً / أَسْكَنَ، إباءَةً / أَباءَ هـ منزلاً وفي منزلٍ، إحْلالاً / أَحَلَّ، إثْواءً / أَثْوَى، دَحْساً / دَحَسَ ـَ الثَّوبَ في الوِعاء، تَرْبِيْضاً / رَبَّضَ، إيْعاباً / أَوْعَبَ، إيْعاءً / أَوْعَى، اِسْتِيْعاءً / اِسْتَوْعَى. ۲. إخْلاءً / أَخْلَى مَكاناً، إنْحاءً / أَنْحَى عن مَكانِهِ.

**جـــا دار** /j.-där/ المُتَّسِع، الواسِع، الوَسِيْع، الفَسِيْح، الرَّحْب، الرَّحِيْب.

**جا دار شدن** /j.-d.-šodan/ إتِّساعاً / اِتَّسَعَ، فَساحَةً / فَسُحَ ـُ وتَفَسُّحاً / تَفَسَّحَ المكانُ، فَضـاءً وفُضُوّاً / فَضا ـُ المكانُ.

**جا داری** /j.-däri/ الوُسْعَة، الرَّحَب، الرُّحْب، الرَّحابَة.

**جا دگمه** /j.-dogme/ النَّبِيْقَة.

**جـــادو** /jädu/ السِّحْر، العَزِيْمَة، الرُّقْيَة، العُوْذَة، التَّعْوِيـذَة، الطِّلَسْم، التَّمِيْمَـة، الأُخْذَة، التُّـوَلَة، التُّـوَلَة، الجِبْتِر، الرَّغب، الطِّبّ، المَعاذ، المَعاذَة.

**جادو جنبل** /j.-janbal/ ← جادو، سحر.

**جادو جنبل کردن** /j.-j.-kardan/ ← جادو کردن.

**جادو کردن** /j.-k./ سِحْراً / سَحَرَ ـَ وتَسْحِيْراً / سَحَّرَ هـ تَعْزِيْماً / عَزَّمَ، رَقْياً ورُقِيّاً ورُقْيَةً / رَقَى ـِ هـ تَسَنِّياً/ تَسَنَّى هـ تَدْجِيْلاً / دَجَّلَ، طَبّاً / طَبَّ ـُ عَضْهاً وعِضْهَةً وعَضِيْهَةً / عَضَهَ ـَ، نَفْثاً / نَفَثَ ـُ هـ.

**جادوگر** /j.-gar/ السَّحار، السَّاحِر، الرَّاقِي، الرَّقّاء، الباطِل، الحابِل، الخاطّ، الرَّعّاب، الطّاغوت، العاضِه، المُعَقِّد، الغَوْل، النافِث، النَّفّاث، [نث] السَّحّارَة والسّاحِرَة.

**جادوگری** /j.-i/ السِّحْر، التَّعْزِيْم، الرُّقْيَة، الطِّلاوَة، الطُّلاوَة.

**جاده** /jäde/ الطَّرِيْق، الشّارِع، السَّبِيْل، السِّكَّة، المَحَجَّة، الوارِدَة.

**جادهٔ اصلی** /j.-ye-asli/ طَرِيْقٌ رَئِيْسِيٌّ.

**جادهٔ باجگیر** /j.-ye-bäjgir/ طَرِيْقٌ رئيسِيٌّ عليه بوابَّةُ المُكُوس.

**جادهٔ تدارکاتی** /j.-ye-tadärokäti/ (نظ) طَرِيْقُ الإدامَة.

**جادهٔ خاکی** /j.-ye-xäki/ طَرِيْقٌ تُرابِيٌّ، النَّيْسَم.

**جادهٔ دو طرفه** /j.-ye-do-tarafe/ طَرِيْقٌ ذاتُ دَوْرَةٍ مُزْدَوَجَةٍ.

**جادهٔ ساحلی** /j.-ye-säheli/ كُوْرْنِيْش.

**جاده سازی** /j.-säzi/ مَدُّ الطُّرُق.

**جادهٔ شوسه** /j.-ye-šuse/ طَرِيْقٌ مُعَبَّد.

**جاده صاف کن** /j.-säf-kon/ المِدْحاة، المِدْحَلَةُ الّتي تمهد الأرض.

**جادهٔ فرعی** /j.-ye-Far'i/ طَرِيْقٌ ثانَوِيٌّ.

**جاده کوب** /j.-kub/ المِرْداس [لِرَصِّ حجارةِ الطَّرِيْق].

**جاذب** /jäzeb/ الجاذِب، المُمْتَصّ، الخَلّاب، الفَتّان، الفاتِن.

**جاذبه** /jäzebe/ الجاذِبِيَّة، الجَذْبُ المِغْناطِيْسِيّ.

**جاذبهٔ برقی** /j.-ye-barqi/ (فز) الجاذِبِيَّةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**جاذبهٔ جزیی** /j.-ye-jozyi/ (فز) الجاذِبِيَّةُ الجُزْئِيَّة.

**جاذبهٔ زمین** /j.-ye-zamin/ الثِّقْل.

**جاذبهٔ جنسی** /j.-ye-jensi/ الجاذِبِيَّةُ الجِنْسِيَّة، النِّداءُ الجِنْسِيّ.

**جاذبهٔ عمومی** /j.-ye-omumi/ (فز) الجاذِبِيَّةُ العامَّة.

**جاذبهٔ مغناطیسی** /j.-ye-meqnätisi/ (فز) الجاذِبِيَّةُ المِغْناطِيْسِيَّة.

**جاذبهٔ مویی** /j.-ye-muyi/ (فز) الجاذِبِيَّةُ الشَّعْرِيَّة.

**جاذبهٔ نصف النهار** /j.-ye-nesf-on-nahär/ الهاجِرَةُ المَغْنَطِيْسِيَّة.

**جاذبیت** /jäzebiyyat/ الجاذِبِيَّة.

**جار** /jär/ ١. الثُّرَيّا، النَّجَفَة، الماثِلَة ← لوستر، چلچراغ. ٢. النِّداء، الصُّراخ.

**جارچی** /j.-ci/ المُنادِي، الصّارِخ، البَشِيْر، النَّذِيْر.

**جارختی** /jä-raxti/ ← چوب رختی.

**جار زدن** /jär-zadan/ نِداءً ومُناداةً / نادَى.

**جارو** /järu/ ١. (گیا) ← درمنة. ٢. المِكْنَسَة، المِسْفَرَة، المِكْسَحَة، المِحْسَرَة، المِحْوَقَة، المِخَمَّة، المِصْوَلَة، المِقَشَّة، المِقَمَّة، المِنْقَم.

**جاروب** /j.-b/ ← جارو ٢.

**جاروب کردن** /j.-b-kardan/ ← جارو کردن.

**جار و جنجال** /jär-o-janjäl/ الضَّوْضاء، الجَلَب، الجَلْبَة، الإقْلال، الحَيْصَة، الدَّوْشَة، اللَّجَّة، الفَزِيَة، اللَّقْلاق.

**جار و جنجال برانداز** /j.-o-j.-barandäz/ الجُلُبّان، [نث] الجُلُبّانَة.

**جار و جنجال کردن** /j.-o-j.-kardan/ جَلْباً وجَلَباً / جَلَبَ ـِ القَوْمُ.

**جارو کردن** /j.-kardan/ كَنْساً / كَنَسَ ـُ تَكْنِيْساً / كَنَّس، كَنْحاً / كَسَحَ ـَ قَمّاً / قَمَّ ـُ، قَشّاً / قَشَّ ـُ قَشْقَشَةً / قَشْقَشَ، قَوْحاً / قاحَ ـُ تَقْوِيْحاً / قَوَّحَ، حَسْراً / حَسَرَ ـُ حَوْقاً / حاقَ ـُ تَصْوِيْلاً / صَوَّلَ، كَبْواً وكُبُوّاً / كَبا ـُ البيتَ.

**جاروکش** /j.-keš/ الكَنّاس، الكانِس ← سپور، رفتگر.

**جاروکشی** /j.-k.-i/ الكَنْس، الكَناسَة، القَشِيْش، القُشاشَى.

**جارو نرمه** /j.-narme/ العَسِيْل.

**جاری** /järi/ ١← روان. ٢. المَعْمُولُ به، سارِي المَفْعول، الحالِيّ، الحالِيَّة، الشّائِع، الذّائِع، المُنْتَشِر، الرّاهِنَة. ٣. السِّلْفَة، زَوْجَةُ أخي الزَّوْج.

**جاری شدن** /j.-šodan/ ← روان شدن.

**جاری کردن** /j.-kardan/ ← روان کردن.

**جاز** /jäz/ (مسـ) الجاز.

**جازدن** /jäzadan/ ۱. إنْتِحالاً / إنْتَحَلَ ← تقلب كردن [در فروش]. ۲ ← جاخوردن، يكه خوردن.

**جاسوس** /jäsus/ الجَاسُوس، الجَسّاس، الجَسِيس، العَيْن، الرّائِد، السَّمّاع، الفاثُور، الدّاسُوس، النّاطِس.

**جاسوسى** /j.-i/ الجاسُوسِيّة، التَجَسُّس.

**جاسوسى كردن** /j.-i-kardan/ جَسّاً / جَسَّ ـُ تَجَسُّساً / تَجَسَّسَ على، إجْتِساساً / إجْتَسَّ، إسْتِكْشافاً / إسْتَكْشَفَ، تَلَصُّصاً / تَلَصَّصَ عليهم.

**جاسيگارى** /jä-sigäri/ مِنْفَضَة، طَقْطُوقَة، خَوانُ السَّجاير، طَفّايَة، طَبْلَةُ سَجايِر.

**جاشدن** /j.-šodan/ ← داخل شدن، گنجيدن.

**جاشو** /j.-šu/ عامِلُ السَّفِيْنَة.

**جاكتابى** /j.-ketäbi/ دُوْلابُ الكُتُب.

**جاكردن** /j.-kardan/ ← داخل كردن، گنجانيدن.

**جاكره‌يى** /j.-kareyi/ الزُّبْدِيّة.

**جاكش** /j.-kas/ القَوّاد، الدَّيُّوث، سِمْسارُ الفاحِشَة.

**جاكشى** /j.-k.-i/ القَوْد، القِيادَة.

**جاكشى كردن** /j.-k.-i-kardan/ قَوْداً وقِيادَةً / قادَ ـُ عَمَلاً / عَمِلَ ـَ قَوّاداً.

**جاگاه** /j.-gäh/ (فز) الزَّمْكان، الزَّمانُ والمَكانُ [المُتَّصِلُ الرُّباعِيّ الأبْعاد النّاشِئ عن اندماج الزّمان بالأبْعاد الثلاثَة].

**جاگذاردن** /j.-gozärdan/ تَرْكاً وتِرْكاناً / تَرَكَ ـُ واتِّراكاً / اِتَّرَكَ ومُتارَكَةً / تارَكَهُ.

**جاگذاشته** /j.-gozäšte/ الباقِي، المُخَلَّف، المَتْرُوك.

**جاگرفتن** /j.-gereftan/ ۱. إسْتِقراراً / إسْتَقَرَّ في المكانِ، ثَواءً وثُوِيّاً / ثَوَى ـِ وإثْواءً / أثْوَى المكانَ وفيه وبه، أصالَةً / أصُلَ ـُ إسْتِكْناناً / إسْتَكَنَّ، كَنْكَنَةً / كَنْكَنَ، إنْدِساساً / إنْدَسَّ. ۲. [براى كسى] تَخْصِيصاً / خَصَّصَ في المكانِ.

**جاگير** /j.-gir/ ۱. المُسْتَكِنّ، المُقِيم، المُتَمَكِّن. ۲. مُحتَلُّ المَكانِ، الحَيِّز.

**جاگير شدن** /j.-g.-šodan/ ← جا گرفتن.

**جاگير كردن** /j.-g.-kardan/ تَثْبِيتاً / ثَبَّتَ، إرْساخاً / أرْسَخَ في الذِّهْنِ، تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ، إرْكازاً / أرْكَزَ.

**جاگيرى** /j.-g.-i/ ← جاگرفتن ۱.

**جالب** /jäleb/ الجاذِب، الجَذّاب.

**جالباسى** /jälebäsi/ المِشْجَب، الشِّجاب، الشَّمّاعَة، الغِدان.

**جالب توجه** /jäleb-e-tavajjoh/ الأخّاذ، الهَامّ.

**جاليز** /jäliz/ ← پاليز.

**جاليزبان** /j.-bän/ ← پاليزبان.

**جاليزكارى** /j.-kär-i/ الزِّراعَة.

**جام** /jäm/ ۱. الكَأْس، القَدَح، القَصْعَة، الكاس، الجام، السِّقايَة، الحَكَر، الطّاس، الطّاسَة. ۲. لَوْحُ الزُّجاج. ۳. (گيا) ← جام گل.

**جاماندن** /jä-mändan/ ۱. تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ عن. ۲. بَقاءً / بَقِيَ ـَ بَقْياً / بَقَى ـِ فَضْلاً / فَضَلَ ـُ وفَضِلَ ـَ ← باقى ماندن.

**جامانده** /j.-mände/ باقٍ مِنْ. الفَضْل، الفَضْلَه.

**جام پيروزى** /jäm-e-piruzi/ كَأْسُ النَّصْر.

**جام جهانى** /j.-e-jahäni/ الكَأْسُ الدُّوَلِيّ.

**جامد** /jämed/ الجامِد، غَيْرُ سائِلٍ، الجِبْس، الجَمْد، الصُّلْب.

**جامع** /jäme'/ الشّامِل، العامّ، الكُلِّيّ، العُمُومِيّ.

**جامعه** /jäme'e/ المُجْتَمَع.

**جامعهٔ بشرى** /j.-ye-bašari/ الهَيْئَةُ الإجْتِماعِيَّة.

**جامعه‌شناس** /j.-šenäs/ العالِمُ الإجْتِماعِيّ.

**جامعه شناسى** /j.-š.-i/ عِلْمُ الإجْتِماع.

**جامعه شناسى حقوقى** /j.-š.-i-ye-hoquqi/ عِلْمُ إجْتِماع الحُقُوق.

**جامعهٔ ملل** /j.-ye-melal/ عُصْبَةُ أوْ جَمْعِيَّةُ الأُمَمِ ← سازمان ملل.

**جامعيت** /jäme'iyyat/ الكُلِّيَّة، العُمُومِيَّة.

**جام گل** /jäm-e-gol/ (گيا) الإكْلِيْل.

**جامگى** /jämegi/ الجامَكِيَّة ← ماهيانه.

**جامه** /jäme/ الثِّياب، الثَّوْب، البِزَّة، اللِّباس، المَلْبُوس، المَلْبَس، الكِساء، الكِسْوَة، الرِّداء، الحُلَّة، السِّرْبال، الجَفاجِف، الجَنان، الوُجُوب، الهِدْمَة.

**جامه بافتن** /j.-bäftan/ نَسْجاً / نَسَجَ ـُ الثَّوْبَ ← بافتن.

**جامه‌بافى** /j.-bäfi/ صِناعَةُ نَسْجِ الثِّيابِ.

**جامه‌دان** /j.-dän/ الحَقِيْبَة، المِبْناة، العِكْم.

**جامه‌دوز** /j.-duz/ الثَّوّاب.

**جامه شوی** /j.-šuy/ القَصّار ← گازر.
**جامهٔ غوک** /j.-ye-quk/ ثَوْرُ الماء.
**جان** /jān/ الرُّوح، النَّفْس، المُهْجَة، البال، الجَخِيف، الحَوْباء، الزُّغوم، السّاق، العَوِيص، القَتال، النَّسِيم، ∞ من: لِأَجْلِ خاطِري.
**جان افزا** /j.-afzā/ ← جان فزا.
**جانان** /j.-ān/ المَعْشُوق، العَشِيق، المَحْبوب، العَزِيز.
**جانانه** /j.-āne/ ← جانان.
**جانب** /jāneb/ ۱. ← سوی. ۲. ← کنار. ۳. ← کرانه.
**جانباز** /jān-bāz/ الفَدائِيّ، الأَشْعَث ← فداکار.
**جانبازی** /j.-b.-i/ الإِسْتِماتَة، التَّضْحِيَة ← فداکاری.
**جانبازی کردن** /j.-b.-i-kardan/ جُوْداً / جادَ ـُ بنفسه ← فداکاری کردن.
**جانبدار** /jāneb-dār/ الحامِي، المُتَحَيِّز، المُمِدّ ← هوادار.
**جانبداری** /j.-d.-i/ التَّحَزُّب، المُشايَعَة، الشِّياع، التَّحَيُّز، المُحاباة، التَّفْضِيل، مَدَد، حِمايَة ← هواداری.
**جانبداری کردن** /j.-d.-i-kardan/ تَحَزُّباً / تَحَزَّبَ، تَشَيُّعاً / تَشَيَّعَ، مُشايَعَةً / شايَعَ، تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ، جَحْفاً / جَحَفَ ـَ مَعَه وله على غيره.
**جان بر کف** /jān-bar-kaf/ المُسْتَمِيت.
**جان بول** /j.-bul/ جُون بُول [الإنكليزيُّ النَّمُوذَجِيّ].
**جانبه** /jānebe/ ← سوی.
**جانبی** /jānebi/ ۱. الجَنْبِيّ، الجانِبِيّ. ۲. (پز) الوَحْشِيّ.
**جانپناه** /jān-panāh/ المَأْمَن، المَلْجَأ، المَعْقِل، الإياد. ۲. (نظ) المَكْمَن، المِتْراس.
**جان‌نثار** /j.-nesār/ ← فدایی.
**جان‌نثاری** /j.-n.-i/ ← فداکاری.
**جان دادن** /j.-dādan/ ← جان کندن، مردن.
**جاندار** /j.-dār/ ← زنده، جانور.
**جانداران** /j.-dārān/ الأَحْياء.
**جان دارو** /j.-dāru/ پادزهر.
**جاندانهٔ کودک** /j.-dāne-ye-kudak/ ← ملاج.
**جان سپردن** /j.-sepordan/ ← مردن.
**جان سخت** /j.-saxt/ ۱. مُقاوِمُ الصُّعُوبات، قَوِيُّ العَزِيمَة. ۲. بَخِيل، مُمْسِک، لَئِيم.

**جان‌شناسی** /j.-šenās-i/ عِلْمُ الحَياة، عِلْمُ الأَحْياء.
**جانشین** /jānešin/ الخَلَف، النّائِب، الوارِث، البَدِيل، الخَلِيف، الخَلِيفَة، المَناب، البَدَل، قائِم مَقام، وَلِيّ العَهْد، العِوَض، العائِض، البُدّ، الكَفِيّ، الوَكِيل.
**جانشین شدن** /j.-šodan/ نَوْباً ومَناباً ونِياباً / نابَ ـُ عنه، إِسْتِنابَةً / إِسْتَنابَ هـ خِلافَةً / خَلَفَ ـُ إِخْتِلافاً / إِخْتَلَفَ هـ إِسْتِخلافاً / إِسْتَخْلَفَ، عَقْباً وعُقُوباً وعاقِبَةً / عَقَبَ ـُ هـ ومكانَه، حَلّاً وحَلَلاً وحُلُولاً / حَلَّ ـِ مَحَلَّه، قَوْماً وقَوْمَةً وقِياماً وقامَةً / قامَ يَقُوم مَقامَهُ، مُرادَفَةً / رادَفَ هـ إِغْناءً / أَغْنَى عن كذا، تَمْثِيلاً / مَثَّلَ.
**جانشین کردن** /j.-kardan/ تَخْلِيفاً / خَلَّفَ فُلاناً، إِسْتِبْدالاً / إِسْتَبْدَلَ، إِسْتِعاضَةً / إِسْتَعاضَ، جَزاءً / جَزَى ـِ وإِجْزاءً / أَجْزَى الأَمْرُ مِنه أو عنه.
**جانشینی** /j.-i/ الإِسْتِبْدال، الإِسْتِعاضَة، الخِلِّيفَى، النَّوْب، النِّياب، المَناب، الخِلافَة، العُقُوبَة، الحُلُول.
**جان‌فزا** /jān-fazā/ مُحْيِي الفُؤاد، مُفَرِّح، مُنْشِطُ الرُّوح.
**جان‌فشانی** /j.-fešāni/ ← کوشش، فداکاری.
**جان‌فشانی کردن** /j.-f.-kardan/ ← کوشش کردن، فداکاری کردن.
**جانکاه** /j.-kāh/ مُنَغِّصُ الرُّوح، مُتْعِبُ الرُّوح، مُؤْلِم.
**جان کندن** /j.-kandan/ إِحْتِضاراً / إِحْتُضِرَ، نَزْعاً / نَزَعَ ـِ مُنازَعَةً / نازَعَ، سَوْقاً / ساقَ ـُ سُؤُوقاً / ساقَ ـُ المريضُ.
**جان گداز** /j.-godāz/ مُمِلّ، مُعْجِز، مُضْعِفُ القُوَّة.
**جان گرفتن** /j.-gereftan/ إِنْتِعاشاً / إِنْتَعَشَ، نَشاطاً / نَشِطَ ـَ.
**جانماز** /jānamāz/ سَجّادَةُ الصَّلاةِ ← سجّادة.
**جانور** /jānevar/ (جانـ) الحَيَوان، البَهِيمَة، الحِيّ، النّاطِق.
**جانوران آبی خاکی** /j.-ān-e-ābi-xāki/ (جانـ) ذَواتُ العُمْرَيْن ← دوزیستیان.
**جانوران اهلی** /j.-ān-e-ahli/ (جانـ) الدَّواجِن، الحَيَواناتُ الدّاجِنَة.
**جانوران‌بی‌دندان** /j.-ān-e-bi-dandān/ (جانـ) الدُّرْد ← بی دندانان.
**جانوران‌قارچی** /j.-ān-e-qārci/ (جانـ) الجَراثِيمُ الفُطْرِيَّة.

**جانور انگلی** /j.-e-angali/ (جانـ) الحَيَوانُ الطُّفَيْلِيّ.

**جانور اهلی** /j.-e-ahli/ (جانـ) الدّاجِن.

**جانور پرستی** /j.-parasti/ عِبادَةُ الحَيَوانات.

**جانور خویی** /j.-xuyi/ البَهيْمِيَّة، الحَيَوانِيَّة.

**جانور درنده** /j.-e-darande/ الحَيَوان المُفْتَرِس، الوَحْش، الجارِح، الضِّرْضَم.

**جانورشناس** /j.-šenās/ العالِمُ الحَيَوانِيّ، العالِمُ بالحَيَوانِ.

**جانورشناسی** /j.-š.-i/ عِلْمُ الحَيَوانِ، مَعْرِفَةُ الحَيَوانِ.

**جانوری** /j.-i/ الحَيَوانِيّ.

**جانی** /jāni/ ۱. المُجْرِم، الجانِي ← جنایتکار. ۲ ← صمیمی.

**جاودان** /jāvedān/ ← جاوید.

**جاودانگی** /j.-egi/ الخُلُود، الأَزَل، الأَزَلِيَّة، الأَبَدِيَّة، البَقاء، الدَّوْم، الدَّوام، العَبَدَة.

**جاودانی** /j.-i/ ۱← جاوید. ۲ ← جاودانگی.

**جاوشیر** /jāvšir/ (گیا) الكاوَشِيْر.

**جاوید** /jāvid/ الخالِد، الخَلِد، الخُلْد، الباقِي، الدّائِم، السَّرْمَد، الأَبَد، الأَبَدِيّ، الأَزَلِيّ، السَّجِّيْن، الصَّمَد.

**جاویدان** /j.-ān/ ← جاوید.

**جاوید شدن** /j.-šodan/ خُلُوداً / خَلَدَ ـُ تَخْلِيْداً / خَلَّدَ.

**جاویدکردن** /j.-kardan/ تَخْلِيْداً / خَلَّدَ، إخْلاداً / أَخْلَدَ، تَأْبِيْداً / أَبَّدَ.

**جاه** /jāh/ الرُّتْبَة، المَكان، المَكانَة، المَنْزِلَة، الوَجاهَة، الشَّرَف، العُلُوّ، العَلَى، العِلِيّ، الوَجْه، القاه، اليَد.

**جاه‌طلب** /j.-talab/ الطَّمّاح.

**جاه‌طلبی** /j.-t.-i/ طُمُوح، حُبُّ الرِّئاسَة.

**جاهل** /jāhel/ ← نادان.

**جاهلانه** /j.-āne/ ← احمقانه.

**جاهلی** /j.-i/ الجاهِلِيّ.

**جای پا** /jā-ye-pā/ المَوْطَأ، المَوْطِئ، مَوْضِعُ القَدَم.

**جایخی** /j.-yaxi/ حُجْرَةُ التَّجْمِيْدِ في الثَّلاّجَة.

**جایز** /jāyez/ الجائِز، المُمْكِن، المُباح، الحَلال، القانُونِيّ، الشَّرْعِيّ، المَسْمُوح، السّائِغُ من الأُمُور.

**جایز شدن** /j.-šodan/ جَوازاً / جازَ ـُ وسَوْغاً وسَواغاً وسَوَغاناً / ساغَ ـُ الأَمْرُ.

**جایز کردن** /j.-kardan/ إجازَةً / أَجازَ، تَجْوِيْزاً / جَوَّزَ، تَسْوِيْغاً / سَوَّغَ الأَمْرَ، إسْتِباحَةً / إسْتَباحَ العَمَلَ.

**جایزه** /jāyeze/ الجائِزَة، المُكافَأَة، المُكافاة، العَطِيَّة، الصِّلَة، الجُعْل، الجِعالَة، النَّيْل، النَّيْلَة، إكْلِيْلُ الفَخْر.

**جایزه‌دادن** /j.-dādan/ إجازَةً / أجازَ هـ بأَلْفِ دِرْهَم.

**جایگاه** /jāygāh/ المَكان، الوَضْعَة، المَعان، المُناخ، المَناخ.

**جایگاه سان دیدن** /j.-e-sān-didan/ (نظ) الوَشِيْع.

**جایگاه مخصوص** /j.-e-maxsus/ مَقْصُورَةُ الشَّرَف، مَنَصَّةُ الشَّرَف، المَنَصَّةُ الرَّئِيْسِيَّة.

**جایگرفتن** /j.-gereftan/ تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ المكانَ وبه، أُوِيّاً وإواءً / أَوَى ـِ البَيْتَ وإليه.

**جایگزین** /j.-gozin/ البَدِيْلَة.

**جایگزین کردن** /j.-g.-kardan/ وَضْعاً ومَوْضِعاً ومَوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ وإقْراراً / أَقَرَّ هـ في المكانِ.

**جایگزینی** /j.-g.-i/ الإبْدال، الإنابَة.

**جایگشت** /j.-gašt/ (رضـ) التَّبْدِلَة.

**جایگیر** /j.-gir/ ← جاگیر.

**جایگیر کردن** /j.-g.-kardan/ ← جاگیر کردن.

**جبار** /jabbār/ ۱ ← ستمکار. ۲. (نجـ) الجَبّار.

**جبر** /jabr/ ۱. (رضـ) الجَبْر. ۲. الجَبْر ← جبر و تفویض.

**جبران** /jobrān/ المُكافَأَة، الإسْتِدْراك، الجَزاء، التَّرْضِيَة، العِوَض، التَّعْوِيْض، القِصاص، الكَفّارَة، التَّكْفِيْر، التَّلافِي.

**جبران‌پذیر** /j.-pazir/ قابِلٌ للإصْلاح أو المُعالَجَة أو التَّعْوِيْض.

**جبران خسارت** /j.-e-xasārat/ البَدَل، التَّعْوِيْض، جِعالَة، تَعْوِيْضُ إضْرارٍ.

**جبران شدن** /j.-šodan/ تَقاصّاً / تَقاصَّ.

**جبران کردن** /j.-kardan/ تَدارُكاً / تَدارَكَ، تَلافِياً / تَلافَى الخَسارَةَ، تَعْوِيْضاً / عَوَّضَ، إسْتِرْداداً / إسْتَرَدَّ، إصْلاحاً / أَصْلَحَ ضَرَراً، مُقاصَّةً / قاصَّ، تَخْلِيْصاً / خَلَّصَ حَقّاً، إخْلافاً / أَخْلَفَ عليه.

**جبران‌ناپذیر** /j.-nā-pazir/ ← لا يُعَوَّض، مُتَعَذِّرٌ تَعَوِّضُه أو إصلاحُه.

**جبراهنگ** /jabrāhang/ (گیا) الجَبَلْهَنْج.

**جبر کردن** /jabr-kardan/ ← مجبور کردن، وادار

کردن، واداشتن.

**جبر و اختیار** /j.-va-extiyār/ ← جبر و تفویض.

**جبر و تفویض** /j.-va-tafviz/ الجَبْرُ و التَّفْوِیض.

**جبر و مقابله** /j.-va-moqābele/ الجَبْرُ و المُقابَلَة.

**جبه** /jobbe/ الجُبَّـة، الطَّیْلَس، الطَّیْلَسـان، الشَّمْلَـة، الكِسَاء، الرِّداء، الحَبْرِیَّة، الحَبْرَوِیَّة، الطَّرْحَة.

**جبهه** /jebhe/ ۱. الجَبْهَة. ۲. [هوا] الجَبْهَة.

**جبههٔ انسدادی** /j.-ye-ensedādi/ الجَبْهَةُ الإنسِدادِیَّة.

**جبههٔ سرد** /j.-ye-sard/ الجَبْهَةُ البارِدَة.

**جبههٔ قطبی** /j.-ye-qotbi/ الجَبْهَةُ القُطْبِیَّة.

**جبههٔ گرم** /j.-ye-garm/ الجَبْهَةُ الدّافِئَة.

**جبههٔ ملی** /j.-ye-melli/ الجَبْهَةُ الشَّعْبِیَّة.

**جت** /jet/ ۱. التَّفَجُّر [انبثاقُ الماءِ أو الغازِ أو البخارِ من فَتْحَةٍ ضَیِّقَة]. ۲.طائِرَةٌ نَفّاثَة، النَّفّاثَة، النّافُورِیَّة.

**جخت** /jaxt/ ← اکنون، الآن [عم].

**جد** /jad/ الجَدّ ← پدربزرگ.

**جدا** /jodā/ المُنْفَرِد، علی اِنْفِراد، الفَرْد، المُنْقَطِع، المَفْصُول، المُنْفَصِل، علی حَیْدَة، المَعْزُول، المَفْرُوز، علی حِدَة، المُقَسَّم، المَقْسُوم، المُجَزَّأ، الفَسِیط، الفَصِیص.

**جداً** /jeddan/ جِدّاً، بِجِدٍّ، باجْتِهادٍ.

**جدابرچه** /jodā-barce/ (گیا) مُنْفَصِلُ الأَخْبِیَةِ أو القُرَیْبات.

**جداجدا** /j.-j./ ← جداگانه.

**جدا دانه** /j.-dāne/ (گیا) الفَقِیْرَة.

**جدا سازی** /j.-sāzi/ التَّقْسِیم، التَّجْزِئَة، التَّوْزِیع، الفَصْل، العَزْل، الفَرْز، الإفْراز، التَّمْیِیز، التَّمْحِیص.

**جدا شدن** /j.-šodan/ تَفارُقاً / تَفارَقَ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ، مُفارَقَةً / فارَقَ، اِفْتِراقاً / اِفْتَرَقَ عنه، اِنْفِراقاً / اِنْفَرَقَ، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ عن، مُفاصَلَةً / فاصَلَ، تَفاصُلاً / تَفاصَلَ الشَّرِیکانِ، اِنْقِساماً / اِنْقَسَمَ، تَقَسُّماً / تَقَسَّمَ، تَجَزُّءً / تَجَزَّأَ، تَفَرُّعاً / تَفَرَّعَ الشَّیءُ مِنَ الشَّیءِ، مُبارَأَةً / بارَأَ هـ، تَبارُؤاً / تَبارَأَ الزَّوْجانِ، اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ، تَباعُداً / تَباعَدَ عن، بَیْناً و بُیُوناً و بَیْنُونَةً / بانَ ـِ عنه، مُبایَنَةً / بایَنَ، تَبایُناً / تَبایَنَ الرَّجُلانِ، جَفاءً و جَفاً و جَفْواً / جَفا ـُ و جَفْراً جَفَرَ ـُ صاحِبَهُ، اِنْجِلاطاً / اِنْجَلَطَ الشَّیءُ عَنِ الشَّیءِ أو منه، جِنافاً / جانَفَ أَهْلَه، تَحاجُزاً / تَحاجَزَ القَوْمُ، اِنْدِلاصاً / اِنْدَلَصَ الشَّیءُ من الشَّیءِ، رَجْماً / رَجَمَ ـُ زِهاماً و مُزاهَمَةً / زاهَمَ، مُزایَلَةً / زایَلَ، شُخُوصاً / شَخَصَ ـَ عن قومه، تَشَخُّصاً / تَشَخَّصَ، تَشَذُّراً / تَشَذَّرَ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ، شُطُوراً و شُطُورَةً و شَطارَةً / شَطَرَ ـُ عنهم، إشْعاباً / إشْعَبَ و تَشْعِیباً / شَعَّبَ و اِنْشِقاقاً / اِنْشَقَّ عنه، صَرْماً / صَرَمَ ـِ الصَّدِیقَ، ظُنُوناً / ظَنَّ ـِ طَلاقاً / طَلَقَ ـُ المَرْأَةُ من زَوجها، اِنْعِزالاً / اِنْعَزَلَ عنه، فُرُوداً / فَرَدَ ـِ عن صَحْبِهِ، فِراکاً و مُفارَکَةً / فارَکَ، اِنْفِصاماً / اِنْفَصَمَ منه، فِصاءً و مُفاصاةً / فاصَی هـ، تَفَکُّکاً / تَفَکَّکَ، اِنْفِکاکاً / اِنْفَکَّ، تَفاوُتاً / تَفاوَتَ الأمْرانِ، تَقاطُعاً / تَقاطَعَ، تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ، قَطْعاً و قُطْعاً و قَطْعَةً و قُطاعاً / قَطَعَ ـَ اِقْطاعاً / أَقْطَعَ القَوْمَ، اِمْتِیازاً / اِمْتازَ، تَمَیُّزاً / تَمَیَّزَ الشَّیءُ، نُزُوزاً / نَزَّ ـِ عنه، تَنافِیاً / تَنافَی، اِنْتِفاءً / اِنْتَفَی، تَساقُطاً / تَساقَطَ.

**جداشدنی** /j.-šodani/ مُمْکِنٌ فَصْلُهُ، لِلإنْفِصال.

**جدا کاسبرگ** /j.-kāsbarg/ (گیا) سائِبَةُ السَّبَلات.

**جدا کاسبرگها** /j.-k.-hā/ (گیا) سائِباتُ السَّبَلات.

**جدا کردن** /j.-kardan/ قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ الشَّیءَ، فَرْقاً و فُرْقاناً / فَرَقَ ـُ بَیْنَهما، تَفْرِیقاً / فَرَّقَ، قَسْماً / قَسَمَ ـِ تَقْسِیماً / قَسَّمَ، تَجْزِئَةً / جَزَّأَ، إفراداً / أَفْرَدَ، مَیْزاً / مازَ ـِ تَمْیِیزاً / مَیَّزَ، فَرْزاً / فَرَزَ ـُ من الشَّیءِ، إفرازاً / أَفْرَزَ الشَّیءَ، تَفْرِیزاً / فَرَّزَ، فُرُوعاً / فَرَعَ ـَ بَیْنَ القَوْمِ، تَفْرِیعاً / فَرَّعَ، إبانَةً / أَبانَ، إبْعاداً / أَبْعَدَ، مُباعَدَةً و بِعاداً / باعَدَ بَیْنَهُما، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ، فَکّاً / فَکَّ ـُ و اِفْتِکاکاً / اِفْتَکَّ الشَّیءَ، مُباداةً / بادَی بَیْنَهما، إجْراذاً / أَجْرَذَ، حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـِ بَیْنَ الشَّیْئَیْنِ، حَدّاً و حَدَداً / حَدَّ ـُ هـ من غیره، تَحْیِیداً / حَیَّدَ، اِخْتِزاعاً / اِخْتَزَعَ و اِخْتِزالاً / اِخْتَزَلَ هـ عن القوم، تَزْیِیلاً / زَیَّلَ، إشْتاتاً / أَشَتَّ، تَشْتِیتاً / شَتَّتَ، صَرْیاً / صَرَی ـِ و بَیْنَهم، صَوْعاً / صاعَ ـُ صَیْعاً / صاعَ ـِ و إصاعَةً / أَصاعَ، عَزْلاً / عَزَلَ ـِ تَعْزِیلاً / عَزَّلَ، غَضْراً / غَضَرَ ـِ منه، فَسْطاً / فَسَطَ ـُ فَصّاً / فَصَّ ـُ فَصْیاً / فَصَی ـِ فَلْذاً / فَلَذَ ـِ من المال شیئاً، لَزْماً / لَزِمَ ـَ اِمْتِصاحاً / اِمْتَصَحَ، إیباداً / أَوْبَدَ الشَّیءَ.

**جداگانه** /j.-gāne/ ۱. مُنْفَرِد، وَحِید ← جدا. ۲. مُسْتَقِلّاً، علی اِنْفِرادٍ، علی حِدَةٍ، قِطْعَةً قِطْعَةً، علی نحوٍ مُسْتَقِلّ.

**جدا گلبرگ** /j.-golbarg/ (گیا) سائِبَةُ البَتَلَةِ.

**جدا گلبرگها** */j.-g.-hä/* (گیا) سائِباتُ البَتَلات.

**جدال** */jedäl/* الجِدال، النِّزاع، المُنازَعَة، المُناقَشَة.

**جدال کردن** */j.-kardan/* مُجادَلَةً و جِدالاً / جادَلَ، مُناقَدَةً / ناقَدَ، مُناقَشَةً و نِقاشاً / ناقَشَ هـ ← کشمکش کردن.

**جدا نشدنی** */jodä-našodani/* المُتَلازِم، المُلازِم، غَيْرُ مُنْفَصِل، مالايَقْبِلُ الإنْفِصالَ، غَيْرُ قابِلِ الإنْفِصالِ.

**جدایی** */j.-yi/* الإنْفِصال، البُعْد، الفِراق، الوَحْشَة، الفُرْقَة، القَطِيعَة، الهِجْران، البَيْنُونَة، البَوْنَة، البَيْن، الفَصْل، الإنْقِطاع، الفَرْق، الإفْتِراق، التَّفَرُّق، التَّفْرِيق، إنْفِراد، مُفارَقَة، إمْتِياز، التَّمَيُّز، الإبْعاد، التَّفْكِيك، الإنْباء، التَّفاضُل، الهَيْبَة، التَّشْتِيت، التَّقْيِيم، النَّوَى، الحِواذ، المَخْبَنَة.

**جدایی انداختن** */j.-andäxtan/* فَرْقاً و فُرْقاناً / فَرَقَ ـُ و تَفْرِيقاً / فَرَّقَ و فُرُوعاً / فَرَعَ ـَ و تَفْرِيعاً / فَرَّعَ و مُباداةً / بادَى و مُباعَدَةً و بِعاداً / باعَدَ و تَفْخِيذاً / فَخَّذَ و تَعْجِيهاً / عَجَّهَ و مُمازَّةً / مازَّ و إبْزاعاً / أوْزَعَ بَيْنَهما.

**جدل** */jadal/* الجَدَل، الجِدال.

**جدل کردن** */j.-kardan/* تَجادُلاً / تَجادَلَ الرَّجُلانِ في الأمْرِ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ، تَعاكُضاً / تَعاكَظَ القَوْمُ.

**جدلی** */j.-i/* الجَدّال، الجَدَلِيّ، الجَدِل.

**جد و جهد کردن** */jed-do-jahd-kardan/* ← کوشش کردن.

**جدول** */jadval/* ۱. الجَدْوَل، الفِهْرِس، البَيان، البَرْنامِج، اللّائِحَة. ۲. الجَدْوَل، النَّقْر، الحَزّ، المِيثَب.

**جدول ارقام** */j.-e-arqäm/* جَدْوَلُ أو قائِمَةُ الأرْقام.

**جدول‌بندی** */j.-bandi/* ۱. رَسْمُ الجَدْوَل. ۲. إيجادُ السّاقِيَة.

**جدول‌بندی کردن** */j.-b.-kardan/* تَنْظِيماً / نَظَّمَ مَجْرَى النَّهْرِ، تَقْسِيماً / قَسَّمَ الأرْضَ، تَرْتِيباً / رَتَّبَ الجَداوِلَ.

**جدول تناوب** */j.-e-tanävob/* (شیمـ) جَدْوَلٌ دَوْرِيّ [لِلعناصر].

**جدول تیر** */j.-e-tir/* (نظ) بِطاقَةُ المَدَى.

**جدول حقوقها** */j.-e-hoquqhä/* جَدْوَلُ الرَّواتِب.

**جدول دوره‌یی** */j.-e-dowreyi/* (شیمـ) الجَدْوَلُ الدَّوْرِيّ.

**جدول زمان‌بندی ساعات فجر و مغرب ایام ماه رمضان** */j.-e-zamän-bandi-ye-sä'ät-e-fajr-va-maqreb-e-ayyäm-e-mäh-e-ramazän/* الإمْساكِيَّة.

**جدول ستادی** */j.-e-setädi/* (نظ) جَدْوَلُ رُكْن.

**جدول ضرب** */j-e-zarb/* (رضـ) جَدْوَلُ الضَّرْبِ، جَدْوَلُ المُضاعَفَة.

**جدول قیمتها** */j.-e-qimathä/* التَّعْرِيفَة.

**جدول کش** */j.-keš/* مُخَطِّطُ الجَداوِل، المِسْطَر.

**جدول مندلیف** */j.-e-mendelyef/* جَدْوَلُ مَنْدَلِيْف.

**جدول نرخ اسعار و اوزان در بورس** */j.-e-nerx-e-as'är-va-owzän-dar-burs/* جَدْوَلُ التَّحْوِيْلِ النُّقُود والأوْزانِ.

**جدی** */jeddi/* ۱. الجادّ، الجِدّ، الجِدِّيّ، جِدِّيّاً، النَّفّاذ، الألُوب، النَّشِيْط. ۲. المُهِمّ، الرَّصانَة، مِنَ الجِدّ.

**جدیت** */jeddiyyat/* ← سعی، کوشش.

**جدیت کردن** */j.-kardan/* ← سعی کردن، کوشش کردن.

**جدید** */jadid/* ۱ ← نو، تازه. ۲. الجَدِيْد [بَحْرٌ مِن أبْحُرِ الشِّعر الفارسيّ].

**جدیدالتأسیس** */j.-ot-ta'sis/* مُؤَسَّسٌ حَدِيثاً.

**جدید شدن** */j.-šodan/* ← نو شدن.

**جذاب** */jazzab/* الجَذّاب، الجاذِب، المُغْرِي، المُفَتِّن.

**جذابیت** */j.-iyyat/* الجاذِبِيَّة.

**جذام** */jozäm/* البَرَص، داءُ الفِيْلِ، داءُ الأسَدِ، الأساد، الجَهَم.

**جذامخانه** */j.-xäne/* مُسْتَشْفَى البَرَص.

**جذام‌شناسی** */j.-šenäsi/* مَبْحَثُ الجُذام.

**جذام گرفتن** */j.-gereftan/* جَذْماً / جُذِمَ مج ـِ الرَّجُلُ، أرَباً / أرِبَ ـَ.

**جذامی** */jozämi/* الأجْذَم، المَجْذُوم، المُجَذَّم، الأبْرَص.

**جذب** */jazb/* الجَذْب، الجَلْب، الإمْتِصاص، الإقْتِطاف، المَصّ.

**جذب تابش** */j.-e-täbeš/* (فز) إمْتِصاصُ الإشْعاع.

**جذب سطحی** */j.-e-sathi/* الإمْتِصاص.

**جذب شدن** */j.-šodan/* إنْجِذاباً / إنْجَذَبَ الشَّيءُ إلى الشَّيءِ.

**جذب شده** */j.-šode/* المُمَغْنَط، المُمَغْطَس.

**جذب کردن** */j.-kardan/* جَذْباً / جَذَبَ ـِ اجْتِذاباً /

اِجتَذَب، إجْذاباً / أَجْذَب، اِقْتِطافاً / اِقْتَطَف، مَصّاً / مَصّ ـُـ اِمْتِصاصاً / اِمْتَصّ، تَمَصُّصاً / تَمَصَّص، جَبْذاً / جَبَذَ ـِـ عَنْجاً / عَنَجَ ـِـ، تَغْنِيْجاً / عَنَّجَ الشَّيءَ ← كشيدن.

**جذب كننده** /j.-konande/ المُمَغْنِط.

**جذبه** /j.-e/ هَزَّةُ الطَّرَبِ أو السُّرُور.

**جذر** /jazr/ (رضـ) الجَذْر، الجَذْرُ التَّرْبِيْعِيّ.

**جذر اصم** /j.-e-asam/ (رضـ) الجَذْرُ الأَصَمّ.

**جذرگيرى** /j.-giri/ (رضـ) التَّجْذِيْر.

**جذر مكعب** /j.-e-moka''ab/ (رضـ) الجِذْرُ التَّكْعِيْبِيّ.

**جذر منطق** /j.-e-monteq/ (رضـ) الجِذْرُ المُنْطِق.

**جذرى** /j.-i/ الجَذْرِيّ.

**جر** /jer/ صَوْتُ شَقِّ الشَّيْءِ كالورق والقماش.

**جرأت دادن** /jor'at-dädan/ تَجْرِيْئاً / جَرَّأَ، تَطْمِيْعاً / طَمَّعَ، تَشْجِيْعاً / شَجَّعَ، تَقْوِيَةً / قَوَّى، تَخْفِيْزاً / حَفَّزَ على، تَجْسِيْراً / جَسَّرَه.

**جرأت كردن** /j.-kardan/ تَشَجُّعاً / تَشَجَّعَ، جَرَاءَةً وجُرْأَةً وجُرَةً وجَرَائِيَةً / جَرُؤَ ـُـ عليه، اِجْتِراءً / اِجْتَرَأَ، جَسارَةً وجُسُوراً / جَسَرَ ـُـ على الأمر، تَجاسُراً / تَجاسَرَ، قَدْماً وقُدْماً وقُدُوْماً / قَدَمَ ـُـ وقَدِمَ ـَـ وإقْداماً / أَقْدَمَ على.

**جراثقال** /jar-re-asqäl/ ← جرّثقيل.

**جراح** /jarräh/ الجَرّاح، الجِراحِيّ.

**جراحت** /jerähat/ ← زخم.

**جراحت يافتن** /j.-yäftan/ ← زخم شدن.

**جراحى** /jarräh-i/ (پز) الجِراحَة.

**جراحى اعصاب** /j.-i-ye-a'säb/ (پز) جِراحَةُ الأَعْصابِ.

**جراحى بينى** /j.-i-ye-bini/ (پز) تَقْوِيْمُ الأَنْفِ.

**جراحى پلاستيك** /j.-i-ye-pelästik/ (پز) الجِراحَةُ التَّرْقِيْعِيَّة، التَّطْعِيْم.

**جراحى ترميمى** /j.-i-ye-tarmimi/ (پز) ← جراحى پلاستيك.

**جراحى درخت** /j.-i-ye-deraxt/ (گيا) جِراحَةُ الأَشْجارِ.

**جراحى دندان** /j.-i-ye-dandän/ (پز) جِراحَةُ الأَسْنانِ.

**جراحى قلب** /j.-i-ye-qalb/ (پز) جِراحَةُ القَلْبِ.

**جرائد** /jarä'ed/ الصُّحُف.

**جرب** /jarab/ ١. الجَـرَب، الحِكَّة، العُـرّ، العَرّ، العَـرَر، الخَوَق ← گرى. ٢. (پز) الشُّهْدَة.

**جرب خشک** /j.-e-xošk/ الهَرَص، الهَرَض.

**جرب‌دار** /j.-där/ الجَرِب، الأَجْـرَب، الجَرْبـان، الأَقْرَع، العَبِد.

**جربزه** /jorboze/ ← دليرى، شجاعت [عم].

**جرب گرفتن** /jarab-gereftan/ (پز) جَرَباً / جَرِبَ ـَـ عَرَراً وعُرُوراً / عَرَّ ـَـ.

**جرثقيـل** /jar-re-saqil/ جَـرّارُ رَفْعِ الأَثْقـالِ، رافِعـاتُ الأَثْقالِ، اللُّـوْلَب، الرّافِعَة، الـوِنْش، المِلْفاف، المِـرْفاع، المِرْفَع.

**جرثقيل آبى** /j.-re-s.-e-äbi/ المِرْفاعُ المائيّ.

**جرثقيل بازويى** /j.-re-s.-e-bäzu-yi/ المِرْفاعُ الذِّراعِيّ.

**جرثقيل چـرخدار** /j.-re-s.-e-carxdär/ المِرْفـاعُ التُّرْسِيّ.

**جرثقيل دريک** /j.-re-s.-e-derik/ ← جرثقيل بازويى.

**جرثقيل هوايى** /j.re-s.-e-haväyi/ مِرْفاعٌ عُلْوِيّ.

**جرجير** /jarjir/ (گيا) أُنْسُ النَّفْس ← شاهى آبى.

**جرجيـرى برى** /j.-e-barri/ (گيا) الثُّفّاء ← تره تيزک بَرّى.

**جر خوردن** /jer-xordan/ ← پاره شدن.

**جرد** /jard/ (جانـ) دِيْكُ البَحْرِ.

**جر دادن** /j.dädan/ ← پاره كردن.

**جرز** /jerz/ ← ديوار.

**جر زدن** /jer-zadan/ ← بهانه آوردن، بهانه جستن، دبه درآوردن.

**جرس** /jaras/ النّاقُوس.

**جرسبان** /j.-bän/ الأَبِيْل.

**جرعه** /jor'e/ الجُرْعَة، الشَّرْبَة، الشُّرْبَة، المَصَّة، الحَسْوَة، الرَّشْفَة، النَّفَس، الغُمْجَة، النُّطْلَة.

**جرقـه** /jaraqqe/ ١. الشَّرار، الشَّرَر، الشَّـرَرَة، الشَّرارَة، الجَمْـرَة، الجَمْر، البَصْـوَة، الجُـثْـوَة، الضَّـرَمَة، الطُّفْـل، المُقْتَبِس، المَلَّة، الوابِصَة، الوَبْصَة. ٢. (فز) الشَّرار.

**جرقهٔ برقى** /j.-ye-barqi/ (فز) شَرارَةٌ كَهْرَبائِيَّة.

**جرقه زدن** /j.-zadan/ إطْلاقاً / أَطْلَقَ شَرَراً، إحْـداثاً / أَحْدَثَ وإرْسالاً / أَرْسَلَ شَرَراً.

**جرگه** /jarge/ ← دسته، گروه.

**جرم** /jerm/ ١ ← تن، بدن، جسم. ٢. (فز) الكُتْلَة.

**جرم** /jorm/ الجُرْم، الجَرِيمَة، الجِنـايَة، الجُناح، البَغي، المَعَرَّة.

**جرم آسمانی** /jerm-e-äsmäni/ الجِرْمُ السَّماوِيّ.

**جرم اتمی** /j.-e-atomi/ (فز) الكُتْلَةُ الذَّرِّيّة.

**جرم ایزوتوپی** /j.-e-izotopi/ (فز) الوَزْنُ النَّظائِرِيّ.

**جرم بحرانی** /j.-e-bohräni/ الكُتْلَةُ الحَرِجَة.

**جرم حجمی** /j.-e-hajmi/ (فز) ← جرم مخصوص.

**جرم دماغ** /j.-e-demäq/ (پز) المُخّ.

**جرم دماغ کبیر** /j.-e-d.-kabir/ (پز) الدِّماغ.

**جرم سکون** /j.-e-sokun/ (فز) كُتْلَةُ السُّكُون.

**جرم شناس** /jorm-šenäs/ عالِـمٌ في الجَرائِم. عالِـمٌ في شُؤُونِ الأَجْرام.

**جرم شناسی** /j.-š.-i/ عِلْمُ الأَجْرامِ.

**جرم کردن** /j.-kardan/ جَرِيمَةٌ / جَرَمَ ـِ وإجْراماً / أَجْرَمَ واجْتِراماً / اِجْتَرَمَ إليه وعليه.

**جـرم گرفتـن** /jerm-gereftan/ ۱. تَرَسُّبـاً / تَرَسَّبَـتِ الرُّسُوباتُ في القِدْرِ. ۲ ← جرم گیری کردن.

**جرم گوش** /j.-e-guš/ الصُّمْلاخ.

**جرم گیر** /j.-gir/ الحَكّاك.

**جرم گیر دندان** /j.-g.-dandän/ (پز) المِجْرَد.

**جرم گیری** /j.-g.-i/ الحِكاكَة.

**جرم گیری کردن** /j.-g.-i-kardan/ حَكّاً/ حَكَّ ـُ الشَّيءَ.

**جرم مخصـوص** /j.-e-maxsus/ (فـز) الثِّقْلُ النَّـوْعِـيّ، الكِثافَة.

**جرم مؤثر** /j.-e-mo'asser/ (فز) الكُتْلَةُ الفَعّالَة.

**جرم مولکولی** /j.-e-molokuli/ (فز) الوَزْنُ الجُزَيْئِيّ.

**جرمیل** /jarmil/ (گیا) الجَرْمَل.

**جرمیلها** /j.-hä/ (گیا) الجَرْمَلِيّات.

**جروبحث کردن** /jar-ro-bahs-kardan/ نِقاشاً ومُناقَشَةً / ناقَشَ، عَتّاً/ عَتَّ ـُ هـ بالمَسْأَلَةِ.

**جره باز** /jorre-baz/ (جانـ) الزُّرَّق.

**جریان** /jarayän/ الجَرَيان، الجَـرْي، السَّيْب، التَّداوُل، الحَرَكَة، مَجْرَى، مَدْرَج، السَّيْر، التَّيّار.

**جریان اداری** /j.-e-edäri/ طَرِيقَةٌ بِيرُوْقراطِيّة.

**جریان القایی** /j.-e-elqäyi/ (فز) التَّيّارُ المُسْتَحَث.

**جریان الکتریکی** /j.-e-elekteriki/ (فز) التَّيّارُ الكَهْرَبائِيّ، السَّيّالُ الكَهْرَبِيّ.

**جریان برق** /j.-e-barq/ (فز) ← جریان الکتریکی.

**جـریان بـرق مثبـت** /j.-e-b.-e-mosbat/ (فز) التَّيّـارُ المُوْجَب.

**جریان برق منفی** /j.-e-b.-e-manfi/ (فز) التَّيّارُ السّالِبُ أو الجاذِبُ.

**جریان پول** /j.-e-pul/ تَعامُلُ النَّقْدِ.

**جریان پیوسته** /j.-e-peyvaste/ (فز) التَّيّارُ المُتَواصِل.

**جریان خون** /j.-e-xun/ ← گردش خون.

**جریان دریایی** /j.-e-daryäyi/ ← جریانهای دریایی.

**جریان عادی** /j.-e-ädi/ الحَرَكَةُ الرَّتِيبَة.

**جریان فوکو** /j.-e-fuko/ تَيّارُ فُوكُو.

**جریان کار** /j.-e-kär/ مَجْرَى عَمَلٍ.

**جریـان مستقیم** /j.-e-mostaqim/ (فز) ← جریان پیوسته.

**جریان متناوب** /j.-e-motanäveb/ (فز) التَّيّارُ المُتَناوِب.

**جریان نبضنده** /j.-e-nabzande/ (فز) تَيّارٌ نابِض.

**جریان ورقه‌یی** /j.-e-varaqeyi/ الاِنْدِفاقُ الصَّفَحِيّ [في علم السَّوائِل المُتحرِّكة.]

**جریانهای دریایی** /j.-ha-ye-daryäyi/ تَيّاراتٌ مُحِيْطِيَّة.

**جـریان هـوا** /j.-e-havä/ تَيـارُالهَواءِ، مَجْـرَى الهَـواءِ، مَسْحَبُ الهَواء.

**جریان یافتن** /j.-yaftän/ ← جاری شدن، روان شدن.

**جـریـان یکسـو** /j.-e-yeksu/ (فـز) التَّيـارُ الطَّـرْدِيّ أوالمُسْتَمِرّ أوالمُتَواصِل.

**جریان یونش** /j.-e-yuneš/ (فز) تَيّارُ التَّأَيُّن.

**جریب** /jarib/ الجَرِيـب [وتَبْلُغُ مساحتُـه ۱۰/۰۰۰ متر مربع].

**جـریحه‌دار شـدن** /jarihe-där-šodan/ ۱ ← زخمی شدن. ۲ ← رنجیده شدن.

**جریمه** /jarime/ الغَرامَة، المُجازاة.

**جریمه دادن** /j.-dädan/ غُرْماً و غَـرْماً و غَرامَةً ومَغْـرَماً / غَرِمَ ـَ تَغَرُّماً / تَغَرَّمَ.

**جریمه کردن** /j.-kardan/ إغراماً / أَغْرَمَ، تَغْرِيْماً / غَرَّمَ.

**جریمهٔ نقدی** /j.-ye-naqdi/ العُقُوبَةُ المالِيّة، الجَزاء.

**جز** /joz/ إلّا، غَيْرَ، سِـوَى، خَلا، ماخَـلاَ، عَدَا، مـاعَدا،

حاشا، ماحاشا، السّواء، السّوراء، «- آن را می‌خواهم»: أبْتَغِي وَراءَ ذلك.

**جز** /jez/ ۱. حسیسُ النّارحین یُسکَبُ علیه الماءُ. ۲. النَّشْنَشة [وهو صوتُ القَلْي].

**جزء** /joz'/ قِسْم، جُزْء، النُّبْذَة، شَذْرَة، المُفْرَق، الفَصْل، العُضْو.

**جزا** /jazā/ الجَزاء، قِصاص، عِقاب، عُقُوبَة، مُؤَيِّد، الجَثاء، العَدْل، القِناوَة.

**جزا دادن** /j.-dādan/ جَزاءً / جَزَى ـِ مُجَازاةً و جِزاءً / جازَى، مُكافَأةً / كافأ، حَمْداً ومَحْمِداً ومَحْمِدَةً هـ على الشّيء، [به هم] تَقارُضاً / تَقارَضَ الرَّجُلانِ.

**جزای قانونی** /j.-ye-qānuni/ (حقـ) مُؤَيِّدٌ قانُونِيّ.

**جزای کیفری** /j.-ye-keyfari/ (حقـ) مُؤَيِّدٌ جَزائيّ.

**جزایی** /j.-yi/ جَزائيّ، قِصاصِيّ، إصْلاحِيّ، العِقابِيّ، العُقُوبِيّ.

**جزجز** /jezjez/ ← جز و ولز.

**جزجز کردن** /j.-kardan/ ← جز و ولز کردن.

**جزد** /jazd/ (جانـ) ← جیرجیرک.

**جزر** /jazr/ الجَزْر.

**جزر کردن** /j.-kardan/ جَزْراً / جَزَرَ ـِ البَحْرُ، نُبْراً / نُبَرَ ـُ نَكْزاً / نَكِزَ ـَ.

**جزر ومد** /j.-o-mad/ المَدُّ والجَزْرُ، الجَزْرُ و المَدُّ.

**جز زدن** /jez-zadan/ ← زاری کردن.

**جزغاله** /jezqāle/ الشَّحْمُ المَقْلِيّ أو المَشْوِيّ.

**جزم** /jazm/ ← استوار، قطعی.

**جز و ولز** /jez-zo-velez/ النَّشْنَشَة، حَسِيسُ النّارِ، النَّشِيش.

**جز و ولزکردن** /j.-zo-v.-kardan/ نَشّاً ونَشِيشاً / نَشَّ ـِ اللَّحْمُ، نَشْنَشَةً / نَشْنَشَ تِ القِدْرُ، أزّاً وأزازاً وأزيزاً / أزَّ ـِ القِدْرُ، قَشْقَشَةً / قَشْقَشَ اللَّحْمُ على النّارِ، غَرْغَرَةً / غَرْغَرَ، تَمَلُّلاً / تَمَلَّلَ.

**جزوه** /jozve/ الكُتَيِّب، الرِّسالَة.

**جزوه دان** /j.-dān/ الجِزْدان، الرَّبْعَة.

**جزیره** /jazire/ الجَزِيرَة، البَضِيع.

**جزیره نما** /j.-nemā/ شِبْهُ البَحْرِ ← تپهٔ دریایی.

**جزیه** /jezye/ الجِزْيَة، إتاوَة.

**جزیه گزار** /j.-gozār/ الذِّمِّيّ.

**جزئی** /joz'-i/ الجُزْئِيّ.

**جزئیات** /joz'-iyyāt/ المُفْرَدات، التَّفاصِيل.

**جزئی فروشی** /j.-foruši/ القَطّاعِيّ، المُفَرَّق.

**جسارت** /jesārat/ ← گستاخی.

**جسارت کردن** /j.-kardan/ ← گستاخی کردن.

**جست** /jast/ القَفْز، الوَثْبَة ← پرش.

**جستجو** /j.-o-ju/ إسْتِقْصاء، البَحْث، الدِّراسَة، الفَحْص، التَّفْتِيش، التَّقَصِّي، الإفْتِقاد، التَّفَقُّد، الإكْتِشاف، المَفْحَص، تَحَرِّي، الطَّلَب، قَصُّ الأثَر، الجَوْس، الإجْتِياس، الرَّوْد، النَّشْد، النُّشْدان.

**جستجو کردن** /j.-o-j.-kardan/ إسْتِقْصاءً / إسْتَقْصَى عن، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ وتَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ وإفْتِحاصاً / إفْتَحَصَ عنه، إسْتِعلاماً / إسْتَعْلَمَ، بَحْثاً / بَحَثَ ـُ وتَبَحُّثاً / تَبَحَّثَ وإبْتِحاثاً / إبْتَحَثَ واسْتِبْحاثاً / إسْتَبْحَثَ عنه، فَتْشاً / فَتَشَ ـِ وتَفْتِيشاً / فَتَّشَ عنه، تَحَرِّياً / تَحَرَّى، تَنْبِيشاً / نَبَّشَ، تَطَلُّباً / تَطَلَّبَ، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ إليه، بُغاءً وبُغًى وبُغايَةً وبُغْيَةً / بَغَى ـِ إبْتِغاءً / إبْتَغَى، تَبَغِّياً / تَبَغَّى، إسْتِبْغاءً / إسْتَبْغَى، تَفَقُّداً / تَفَقَّدَ، إفْتِقاداً / إفْتَقَدَ، جَسّاً / جَسَّ ـُ تَجَسُّساً / تَجَسَّسَ، إجْتِساساً / إجْتَسَّ، تَأرِّياً / تَأرَّى، بَهْشاً / بَهَشَ ـَ عنه، بَوْثاً / باثَ ـُ عنه وإباثَةً / أباثَ هـ وعنه، جَوْساً / جاسَ ـُ إجْتِياساً / إجْتاسَ، تَحَسُّباً / تَحَسَّبَ وتَحَسُّساً / تَحَسَّسَ الخَبَرَ، إسْتِحاثَةً / إسْتَحاثَ، تَذْنِيَةً / دَنَّى في الأُمُورِ، إدارَةً / أدارَ على الشّيءِ، رَوْداً ورِياداً / رادَ ـُ تَشَمُّماً / تَشَمَّمَ الأخْبارَ، ضَرْباً وتَضراباً / ضَرَبَ ـِ له الأرْضَ كلَّها، تَطَرُّقاً / تَطَرَّقَ إليه، طَلَباً / طَلَبَ ـُ تَعَجُّساً / تَعَجَّسَ، تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ، تَعْرِيفاً / عَرَّفَ الضّالَّةَ، تَعَسُّناً / تَعَسَّنَ، تَقَسُّساً / تَقَسَّسَ الأخبارَ، تَقَيُّفاً / تَقَيَّفَ، تَلَصُّصاً / تَلَصَّصَ، لَمْساً / لَمَسَ ـِ تَلَمُّساً / تَلَمَّسَ، تَلَمُّزاً / تَلَمَّزَ، إلْتِماساً / إلْتَمَسَ، نُجُوثاً / نَجَثَ ـِ عن الأمْرِ، نَشْداً ونِشْداناً / نَشَدَ ـُ الضّالَّةَ، إنْشاداً / أنْشَدَ، نَقْباً / نَقَبَ ـُ وتَنْقِيباً / نَقَّبَ وتَنَقُّباً / تَنَقَّبَ عن كذا، إنْتِقاراً / إنْتَقَرَ الشّيءَ أو عنه، نَقْراً / نَقَرَ ـُ وتَنْقِيراً / نَقَّرَ عن، نُقُوشاً / نَقَشَ ـِ عن، تَوَخِّياً / تَوَخَّى، إسْتِيضاحاً / إسْتَوْضَحَ عن، تَهَمُّماً / تَهَمَّمَ الشّيءَ.

**جستجوگر** /j.-o.-j.-gar/ البَحّاث، البَحّاثَة،

الإستِقْصائيّ، الرّائِد، المُكْتَشِف، المُسْتَكْشِف، النّجّاث.
**جست زدن** /jast-zadan/ قِفـازاً وقَفَزانـاً / قَفَزَ ـِ ← جستن، جست و خيز كردن.
**جستن** /jastan/ قِفازاً وقَفَزاناً / قَفَزَ ـِ طَفْـراً وطُفُوراً / طَفَرَ ـِ وَثْباً ووُثُوباً و وَثَبـاناً و وِثاباً و وَثِيباً وثِبَةً / وَثَبَ يَثِبُ، إنْتِزاءً / إنْتَزَى على الشَّيءِ، نَطِيْطاً / نَطَّ ـُ نَفْجاً ونَفَجاناً ونُفُوجاً / نَفَجَ ـُ إنْتِفاجاً / إنْتَفَجَ ← پريدن.
**جستن** /jostan/ ← جستجو كردن.
**جست و خيز** /jast-o-xiz/ ← پرش.
**جست و خيز كردن** /j.-o.-x.-kardan/ قِفازاً وقَفَزاناً / قَفَزَ ـِ، قُفُـوساً / قَفَسَ ـِ طُفُـوراً وطَفْراً / طَفَرَ ـِ حَجْلاً وحَجَلاناً / حَجَلَ ـُ رَشُوحاً / رَشَحَ ـَ تَرَعُّصاً / تَرَعَّصَ، تَرْفِيساً / رَفَّسَ، تَشْلِيْتاً / شَلَّتَ، ضُفُوراً / ضَفِرَ ـَ ضَفْزاً / ضَفَزَ ـُ، نَطِيْطاً / نَطَّ ـُ تَنَطُّطاً / تَنَطَّطَ، تَقَمُّزاً / تَقَمَّزَ، نُفُوزاً ونَفَزاناً / نَفَزَ ـِ وَكْراً ووُكُوراً / وَكَرَ يَكِرُ الظَّبْيُ.
**جسد** /jasad/ الجَسَد، الجِنازَة، جُثَّـةُ المَيِّت، الجُثْمان، الصَّدَى، العِرْض.
**جسدسوزى** /j.-suzi/ إحْراقُ جُثَثِ المَوْتَى.
**جسم** /jesm/ الجِسْم، الجُسْمان، البَدَن، الجَسَد.
**جسماً** /j.-an/ الجَسَدِيّ، جِسْماً، بَدَناً.
**جسمانى** /j.-äni/ الجَسَـدِيّ، الجُسْـدانِيّ، البَـدَنِـيّ، الطَّبِيْعِيّ.
**جسم بسيط** /j.-e-basit/ الجِسْمُ البَسِيْطُ.
**جسم جامد** /j.-e-jämed/ جِسْمٌ صُلْبٌ أو جامِدٌ.
**جسم خارجى** /j.-e-xäreji/ الجِسْمُ الغَرِيْبُ.
**جسم درخشان** /j.-e-daraxšän/ جِسْمٌ وَمّاض.
**جسم زرد تخمدان** /j.-e-zard-e-toxmdän/ الجِسْمُ الأَصْفَر.
**جسم صلب** /j.-e-solb/ الجِسْمُ الصُّلْبُ.
**جسمكها** /j.-akhä/ الجُسَيْمات ← كورپوسكولها.
**جسم مركب** /j.-e-morakkab/ (شيمـ) الجِسْمُ المُرَكَّب.
**جسم مركب آبدار** /j.-e-m.-abdär/ (شيمـ) ماءات، هِيْدرات.
**جسم مژكى** /j.-e-možaki/ الجِسْمُ الهُدْبِيّ.
**جسم مهره** /j.-e-mohre/ (پز) جِسْمُ الفَقْرَة.
**جسمى** /j.-I/ ← جسمانى.

**جسم ياخته** /j.-e-yäxte/ جِسْمُ الخَلِيَّة.
**جسميت** /j.-iyyat/ ۱. الجَسَدِيَّة. ۲. المادِّيَّة.
**جسور** /jasur/ ۱ ← گستاخ. ۲ ← دلير.
**جسورانه** /j.-äne/ ۱. بِجَسارَة، بِجُرْأَة. ۲. بِتَهَوُّر، بِوَقاحَة.
**جسور شدن** /j.-šodan/ ← دلير شدن.
**جسور كردن** /j.-kardan/ ← دلير كردن.
**جشن** /jašn/ الحَفْـل، الحَفْلَة، الإحْتِفـال، المِهْرَجـان، العِيْد، الوَلِيْمَة.
**جشن بزرگداشت** /j.-e-bozorgdašt/ حَفْلَةُ التَّكْرِيْم.
**جشن پيشاهنگى** /j.-e-pišähangi/ مَهْرَجانُ الكَشّافَة.
**جشن تولد** /j.-e-tavallod/ عِيْدُ المِيْلادِ السَّنَوِيّ.
**جشن سالانه** /j.-e-säläne/ العِيْدُ السَّنَوِيُّ التِّذْكارِيّ.
**جشـن عروسـى** /j.-e-arusi/ العُـرْس، الفَرَح، حَفْلَـةُ أو وَلِيْمَةُ العُرْس، حَفْلَةُ الزَّواج.
**جشـن فـارغ‌التحصيلـى** /j.-e-fareq-ot-tahsili/ حَفْلَـةُ تَوْزِيْعِ الشَّهادات [في كُلِّيَّةٍ أو جامعة].
**جشن گرفتن** /j.-gereftan/ إحْتِفالاً / إحْتَفَلَ بِعِيْدٍ.
**جشن ملى** /j.-e-melli/ الإحْتِفالُ القَوْمِيّ، العِيْدُ القَوْمِيّ.
**جشنواره** /j.-väre/ المَهْرَجان ← فستيوال.
**جشن يادبود** /j.-e-yäd-bud/ التِّذْكار.
**جعبه** /ja'be/ العُلْبَة، الجَعْبَة، الكِنانَة، الصُّنْدوق، الحُقَّة، البَيْت، السَّحّارَة، الصُّوان، الصِّيان، العَجُوز.
**جعبهٔ آبرنگ** /j.-ye-äb-e-rang/ مَحْفَظَةُ باسْتِيْل.
**جعبه آينه** /j.-äyene/ خِزانَةُ العَرْضِ [في مَتْحَفٍ أو مَتْجَر].
**جعبه ابزار** /j.-abzär/ صُنْدُوقُ أدَوات.
**جعبه‌بندى كردن** /j.-band-i-kardan/ تَعْلِيْباً / عَلَّبَ السِّلَعَ، تَعْبِئَةً / عَبَّأَ بالصُّنْدُوق، صَنْدَقَةً / صَنْدَقَ.
**جعبهٔ پانسمان** /j.-ye-pansemän/ حَقِيْبَةُ التَّضْمِيْد.
**جعبهٔ تعمير** /j.-ye-ta'mir/ عُدَّةُ تَصْلِيْح.
**جعبهٔ تقسيـم** /j.-ye-taqsim/ صُنْدُوقُ التَّـوْصِيْل، عُلْبَـةُ التَّوْزِيْع.
**جعبهٔ توالت** /j.-ye-towälet/ العَتِيْدَة.
**جعبـهٔ حـروف** /j.-ye-horüf/ مِصَـفُّ الأحْـرُف [فـي المَطْبَعَة].
**جعبـه دنـده** /j.-dande/ عُلْبَـةُ التَّـوْصِيْلَـة أو السُّـرْعَـة، صُنْدُوقُ السُّرْعَة.

**جعبه رنگ** /j.-rang/ مَخْفَظَةُ أَصْباغِ الرَّسْمِ.
**جعبه ساز** /j.-säz/ الجَعّاب.
**جعبه سازی** /j.-s.-i/ الجِعابَة.
**جعبهٔ سیگار** /j.-ye-sigär/ عُلْبَةُ السَّجايِر.
**جعبه شنی** /j.-šeni/ مِنْضَدَةُ الرَّمْلِ.
**جعبهٔ قلم رنگ** /j.-ye-qalam-rang/ مَخْفَظَـةُ أَصْبـاغِ الرَّسْمِ.
**جعبهٔ هوا** /j.-ye-havä/ صُنْدُوقُ النَّفْخِ.
**جعفری** /ja'fari/ (گیا) البَقْدُونَس، المَقْدُونِس.
**جعفری فرنگی** /j.-ye-farangi/ (گیا) الكُزْبُرَةُ الخَضْراء.
**جعل** /ja'l/ التَّزْوِير، التَّلْفِيق، الإخْتِلاق.
**جعل اسکناس** /j.-e-eskenäs/ تَزْيِيفُ العُمْلَةِ.
**جعل امضا** /j.-e-emzä/ تَقْلِيدُ التَّوْقِيع.
**جعل کردن** /j.-kardan/ تَزْيِيفاً / زَيَّف، تَـزْوِيراً / زَوَّر، تَغْلِيطاً / غَلَّطَ، اِفْتِعالاً / اِفْتَعَلَ، تَقْلِيداً / قَلَّدَ، اِخْتِلاقاً / اِخْتَلَق، تَلْفِيْقاً / لَفَّقَ الكلامَ، اِفْتِيـاتاً / اِفْتات، اِدّعاءً / اِدَّعَى عليه كِذْباً، صَوْغاً / صاغَ ـُ نَمْشاً / نَمَشَ ـُ الكلامَ، فَكْناً / فَكَنَ ـُ الأَمْرَ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ الحديثَ.
**جعلـی** /j.-i/ الـزُّور، المُـزَيَّـف، المُفْتَعِـل، المُصْطَنَـع، العِيْرَة، المُسْتَعـار، الصُّورِيّ، الـزّائِف، المُزَوَّر، الـوَهْمِيّ، المُلَفَّق، المُخْتَلَق.
**جغ جغ کردن** /jeq-jeq-kardan/ جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ، خَشْخَشَةً / خَشْخَشَ.
**جغجغه** /jeqjeqe/ خُشْخَيْشَةُ الأَطْفال.
**جغد** /joqd/ (جانـ) البُوم، البُوْمَة، الهـامَة، أَبُو الأَبْرَد، أَبُو الأَصْبَع، أَبُو مـالِك، أُمُّ الخَراب، أُمُّ قَشْعَم، أُوَيْـق، البُوْه، الجِلْز، الصَّيْدَج، الصَّدَى، الصَّيْـف، الضُّوع، غُرابُ البَيْن، الفَيّاد، القُوْقَة.
**جغد بی کاکل** /j.-e-bi-käkol/ (جانـ) البُوْمَةُ الصَّمْعاء.
**جغد سانان** /j.-sänän/ (جانـ) البُوْمِيّات.
**جغد شاخدار** /j.-e-šäxdär/ (جانـ) البُوْه.
**جغد کاکل دار** /j.-e-käkol-där/ (جانـ) البُوْمَةُ الأَذْناء.
**جغدها** /j.-hä/ (جانـ) البُوْمِيّات.
**جغرافی** /joqräfi/ ← جغرافيا.
**جغرافيـا** /joqräfiyä/ الجُغْـرافِيَة، الجُغْـرافِيا، تَخْطِيْـطُ البُلْدانِ.
**جغـرافيـای اقتصـادی** /j.-ye-eqtesädi/ الجُغْـرافِيَـةُ الإقْتِصادِيَّةُ.
**جغرافيای انسانی** /j.-ye-ensäni/ الجُغْرافِيَةُ البَشَرِيَّةُ.
**جغرافيای حيوانی** /j.-ye-heyväni/ الجُغْرافِيَةُ الحَيَوانِيَّةُ.
**جغرافيای ديرين** /j.-ye-dirin/ الجُغْرافِيَةُ القَدِيْمَة.
**جغرافيای رياضی** /j.-ye-riyäzi/ الجُغْرافِيَةُ الرِّياضِيَّة.
**جغرافيای زيستی** /j.-ye-zisti/ الجُغْرافِيا الحَيَوِيَّةُ.
**جغرافيای سياسی** /j.-ye-siyäsi/ الجُغْرافِيَةُ السِّياسِيَّةُ.
**جغرافيای طبيعی** /j.-ye-tabi'i/ الجُغْرافِيَةُ الطَّبِيْعِيَّة.
**جغرافيای گياهی** /j.-ye-giyähi/ الجُغْرافِيَةُ النَّباتِيَّة.
**جغرافيايی** /j.-yi/ الجُغْرافِيّ.
**جغرافی‌دان** /joqräfi-dän/ الجُغْرافِيّ، العالِم بالجُغرافِيا.
**جغه** /jeqqe/ ← تاج.
**جفا** /jafä/ ← ستم.
**جفا پيشه** /j.-piše/ ← ستمكار.
**جفاكار** /j.-kär/ ← ستمكار.
**جفاكاری** /j.-k.-i/ ← ستمكاری.
**جفاكردن** /j.-kardan/ ← ستم كردن.
**جفت** /joft/ ۱. (رضـ) الـزَّوْجِيّ، الـزَّوْج، الشَّفْع. ۲ ← همسر. ۳ ← همتا، يار. ۴ ← جفت جنين.
**جفت** /jaft/ (گيا) عَفْص، دِبْغ، دِباغ [مادَّةٌ تُؤْخَذُ من قِشْرِ البَلُّوطِ و ثمرةِ العَفْصِ أوسواها].
**جفت پايان** /joft-päyän/ (جانـ) مُزْدَوَجاتُ الأَرْجُل.
**جفـت جنيـن** /j.-janin/ مَشِيْمَـةُ الجَنِيْـن، الخَـلاص، السُّخْد.
**جفت جنين داران** /j.-j.-därän/ (پز) المَشِيْمِيّات.
**جفت شدن** /j.-šodan/ تَزاوُجاً / تَزَاوَجَ الشَّيءُ، اِقْتِراناً / اِقْتَرَنَ بالشَّيءِ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ.
**جفتک** /j.-ak/ رَفْسُ الدّابَّةِ.
**جفتک انداختن** /j.-ak-andäxtan/ ← جفتک زدن.
**جفتک چـاركش** /j.-ak-cärkoš/ الدُّبّـاح، لُعْبَةُ النَّطَّـة، التَّجْبِيَة.
**جفتک زدن** /j.-ak-zadan/ رَفْساً و رِفاساً / رَفَسَ ـِ الدّابَّة، حَجْلاً وحَجَـلاناً / حَجَلَ ـُ حَنْجَلَةً / حَنْجَلَ، شَبِيْباً و شِباباً وشُبُوباً / شَبَّ ـِ الحِصانُ مَرَحاً.
**جفت كردن** /j.-kardan/ شَفْعاً / شَفَعَ ـَ وتَشْفِيْعاً / شَفَّعَ

العَدَد، تَزْوِيجاً / زَوَّجَ هـ به وإليه، قَرْناً / قَرَنَ ـِ الشّيءَ بالشّيءِ، تَعْشِيقاً / عَشّقَ الشَّيْئَيْنِ بِبَعْضِهِما.

جفت گیری /j.-gir-i/ الجِمَاع، الوَطء، النَّزْو، السِّفاد.

جفت گیری کردن /j.-g.-i-kardan/ مُجامَعَةً وجِماعاً / جامَعَ، وَطأً / وَطِئَ يَطَأُ، نَزْواً ونُزُوّاً ونَزَواناً / نَزَا يَنْزُو، غَشْياً وغِشايَةً / غَشِيَ ـَ الحِصانُ الفَرَسَ، سِفاداً / سَفَدَ ـِ وسَفِدَ ـَ، مُسافَدَةً / سافَدَ.

جفته‌نای /j.-e-näy/ (مـــ) المِجْوَز.

جفر /jafr/ الجَفْر.

جفنگ /jafang/ حَدِيثُ الخُرَافَةِ، الخَطَل، وَبَشُ الكلام.

جک /jak/ المِزْفاعُ الذِّراعِيّ، الكُرَيْك.

جک صندلی /j.-e-sandali/ المَرْفَع.

جگر /jegar/ الكَبِد، الكِبْد، القَصَبَة، الحَوْث، الحَوْثاء.

جگربند /j.-band/ السُّحارَة.

جگر داشتن //j.-däštan/ شَجاعَةً / شَجُعَ ـُ، كانَ جَرِيئاً و مِقْداماً غيرَ هَيّاب.

جگر سفید /j.-e-sefid/ الرِّئَة، الرِّئَةُ الفِشّة ← شش.

جگرسوز /j.-suz/ ۱. الحارّ، الحَرّاق، الحِرّيف. ۲. الوَخّاز.

جگرکی /j.-aki/ ۱. بائِعُ الكَبِد. ۲ ← جگری.

جگرگوشه /j.-guše/ ← فرزند.

جگری /j.-i/ ۱. الكَبِدِيّ. ۲. أَحْمَرُ بُنِّـيّ، أَحْمَرُ داكِـن، قِرْمِزِيُّ اللَّوْن، اللَّوْنُ القِرْمِزِيّ.

جگن /jagan/ (گيا) الكَـرِش، الكِرْش، الرَّتَـم، القُنْدُوْل، الوَزّال، السُّعادَى.

جگن‌نیل /j.-e-nil/ (گيا) البَرْدِيّ.

جل /jal/ (جانـ) ← چکاوک.

جل /jol/ ۱ ← پالان. ۲. المِسْح ← گونی.

جلا /jalä/ الجَلْـث، الجَلْو، الصَّقْـل، الصَّقْلَة، اللَّمْعَـة، السَّيْقَل.

جلاد /jallåd/ الجَلّاد، السَّيّاف، المَشاعِلِيّ، مُنَفِّذُ الحُكْمِ بالإعْدام.

جلا دادن /jalä-dädan/ جَلْواً وجَلاءً / جَلَا ـُ السَّيْفَ و المِرآةَ، صَقْلاً / صَقَلَ ـُ، تَلْمِيعاً / لَمَّعَ، بَرْدَخَةً / بَرْدَخَ، صَدْءاً / صَدَأَ ـَ السَّيْفَ، إحْداثاً / أَحْدَثَ السَّيْفَ، حِداثاً ومُحادَثَةً / حادَثَ ومَحْصاً / مَحَصَ ـَ السَّيـفَ، تَرْزِيزاً / رَزَّزَ، شَوْفاً / شافَ ـُ الشَّيءَ.

جلا داده /j.-däde/ الصَّقِيْل، اللَّمّاع.

جلادار /j.-där/ الصَّقِيْل.

جلاگر /j.-gar/ الجَلّاء، الصَّيقَل، الصَّيْقَلِيّ.

جلال /jaläl/ ← شکوه.

جلالت مآب /jalälat-maäb/ ← بزرگوار.

جلا یـافتن /jalä-yäftan/ اِنْجِلاءً / اِنْجَلَى، اِنْصِقـالاً / اِنْصَقَلَ.

جلای وطن کردن /j.-ye-vatan-kardan/ إجْلاءً / أَجْلَى عن بَلَدِهِ.

جلب /jalab/ ۱ ← حقّه باز، حیله‌گر. ۲. (گيا) الجَلاب.

جلبان /jolbän/ (گيا) البِيقَة ← خلر.

جلبک /jolbak/ (گيا) الأُشْنَة.

جلبک خرمایی /j.-e-xormäyi/ (گيا) الأُشْنَةُ السَّمْراء.

جلب کـردن /jalb-kardan/ جَلْباً وجَلَبـاً / جَلَبَ ـِ اِسْتِدْعاءً / اِسْتَدْعَى، إحْضاراً / أَحْضَرَ، زَغْلَلَةً / زَغْلَلَ النَّظَرَ، اِسْتِرْعاءً / اِسْتَرْعَى الإلْتِفات، لَفْتاً / لَفَتَ ـِ نَظَرَه إلى.

جلبک سبز /jolbak-e-sabz/ (گيا) الأُشْنَةُ الخَضْراء.

جلبک سرخ /j.-e-sorx/ (گيا) الأُشْنَةُ الحَمْراء.

جلبک شنـاس /j.-šenäs/ عالِـمٌ في الأَلْجـا أو الأعشاب البَحْرِيّة، عالِمٌ بالفُوقُس.

جلبک شناسی /j.-š.-i/ مَبْحَثُ الأَلْجا أو الفُوقُس.

جلبک کبود /j.-e-kabud/ (گيا) الأُشْنَةُ الزَّرْقاء.

جلبک گنـدمگون /j.-e-gandomgun/ (گيا) ← جلبک خرمایی.

جلبکها /j.-hä/ (گيا) أَلْجا، النَّباتاتُ البَحرِيَّةُ الأُشْنِيَّة.

جلد /jald/ خَفِيْفُ الحَرَكَةِ، الحَرِك ← چابک.

جلد /jeld/ الجِلْد، الدَّفَّة، غِلافُ الكِتاب.

جلد چتر /j.-e-catr/ غِلافُ المِظَلَّةِ.

جلد شده /j.-šode/ المُجَلَّد.

جلد کردن /j.-karadan/ تَجْلِيْداً / جَلَّدَ، تَغْلِيْفاً / غَلَّفَ، نَطْعاً / نَطَعَ ـَ الدَّفْتَرَ.

جلد هفت تیر /j.-e-haft-tir/ قِرابُ المُسَدَّس.

جلدی /jaldi/ خِفَّةُ الحَرَكَةِ.

جلدی /jeldi/ البَشَرِيّ.

جلزوولز /jelez -o-velez/ ← جزوولز.

**جلزوولز کردن** /j.-o-v.-kardan/ ← جزوولز کردن.

**جلسه** /jalse/ الجَلْسَة، القَعْدَة، المَجْمَعَة.

**جلسه تشکیل دادن** /j.-taškil - dädan/ اِنْعِقاداً / اِنْعَقَدَ والْتِئاماً / اِلْتَأَم المَجْلِس.

**جلسهٔ دادگاه** /j.-ye-dädgäh/ جَلْسَةُ المُحاكَمَةِ.

**جلسهٔ رسمی** /j.-ye-rasmi/ الجَلْسَةُ الرَّسْمِيَّـة، اِجْتِماعٌ قانونيٌّ.

**جلسهٔ علنی** /j.-ye-alani/ جَلْسَـةٌ مَفْتُوحَـةٌ، اِجْتِمـاعٌ عَلَنِيٌّ.

**جلسهٔ عمومی** /j.-ye-omumi/ الجَمْعِيَّةُ العامَّةُ.

**جلسهٔ فوری** /j.-ye-fowri/ اِجْتِماعٌ فَوْقَ العادَةِ.

**جلسهٔ محرمـانه** /j.-ye-mahramäne/ جَلْسَةٌ مَقْفُـولَةٌ أو سِرِّيَّةٌ أو مُغْلَقَةٌ أو غَيْرُ عَلَنِيَّةٍ.

**جلف** /jelf/ العائِق، المُزَوِّق، الطّائِش، المَطْيُور.

**جلف شدن** /j.-šodan/ جَلَفاً وجَلافَةً / جَلِفَ ـَ.

**جلق** /jalq/ جَلْدُ عُمَيْرَة، الاِسْتِمْناء، العادَةُ السِّرِّيَّة.

**جلق زدن** /j.-zadan/ اِسْتِمْناءً / اِسْتَمْنَى.

**جلگه** /jolge/ السَّهْل، السَّرَاء.

**جلنبر** /jolonbor/ مُرْتَدِي الأَسْمالِ أو الأَلْبسةِ القَذِرَة.

**جلنگ جلنگ** /jeleng jeleng/ الخَشْخَشَة، الطَّنْطَنَـة، وَسْوَسَةُ الحُلِيِّ، الجَلْجَلَة.

**جلنگ جلنگ کردن** /j.-kardan/ جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ، خَشْخَشَةً / خَشْخَش، طَنْطَنَـةً / طَنْطَنَ، دَنْـدَشَةً / دَنْدَش، وَسْوَسَةً / وَسْوَس، شَخْلَلَةً / شَخْلَلَ.

**جلو** /jolow/ الأمام، القُـدّام، المُقْدِم، المُقَدَّم، مُقـابِل، مُواجِه، دُوْنَ، بَيْنَ يَدَي، لَدَى، القُبُـل، الوَاجِهَة، الوَجْه، صَدْرُ الشَّيءِ، السُّلَف.

**جلو افتادن** /j.-oftädan/ ← پیش افتادن.

**جلوبردن** /j.-bordan/ ← پیش انداختن.

**جلوخان** /j.-xän/ طُوْلُ الوَاجِهَةِ.

**جلودار** /j.-där/ الطَّلِيْعَة، رَقِيْبُ الجَيْشِ.

**جلو رفتن** /j.-raftan/ تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ، سَلَفاً وسُلُـوفاً / سَلَفَ ـُ ← پیش گرفتن.

**جلو زدن** /j.-zadan/ ← پیش گرفتن.

**جل وزغ** /jol-vazaq/ (گیـا) ثَـوْرُ الماءِ، الشِّبـا والشِّبـاء، العِرْمـاض، العَرْمَض، العِرْمِـض، الغَلْفَق، الأَغْثَر، العَـذْبَة، العَذْبَة، العَذِبَة، الكَتّان، الطُّلاوَة، المَرْجانِيَّة.

**جل وزغ آبی** /j.-v.-äbi/ (گیا) السّافِرَة.

**جلوس کردن** /jolus-kardan/ ← نشستن.

**جلوگیـری** /jolow-giri/ المَنْع، الاِعْتِراض، المُعـارَضَة، الزَّجْـر، الحَجْز، النَّهْـي، النُّهْو، الـرَّدْع، القَمْع، الكَبْـح، الإعـاقَة، الاِحْتِبـاس، الضَّبْـط، السَّـدّ، العَوْق، العَصْـم، العِصْمَة، الحِمَى، الحَظْر.

**جلوگیـری از آبستنی** /j.-g.-az-äbestani/ مَنْعُ الحَمْـلِ الاِخْتِيارِيّ.

**جلوگیری کردن** /j.-g.-kardan/ اِعْتِراضاً / اِعْتَرَضَ له، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هـ نَهْياً / نَهَى يَنْهِي، رَدْعاً / رَدَعَ ـَ زَجْراً / زَجَرَ ـُ قَمْعاً / قَمَعَ ـَ حَظْراً / حَظَرَ ـُ وَقْفاً ووُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ وإيْقافاً / أَوْقَفَ هـ عن كذا، صَدّاً / صَدَّ ـُ ورَدّاً و مَرَدّاً ومَرْدُوداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ هـ عن كذا، مُقاوَمَةً / قاوَمَ، تَأْخِيراً / أَخَّرَ، حَبْساً و مَحْبَساً / حَبَسَ ـِ حَجْراً وحَجْراناً / حَجَرَ ـُ حَجْزاً و حِجـازَةً / حَجَزَ ـِ حَكْماً / حَكَمَ ـُ وتَحْكِيْماً / حَكَّمَ وإحْكاماً / أَحْكَمَ هـ عـن كذا، شَهْماً / شَهَمَ ـَ هـ، ضَبْطـاً وضَباطَةً / ضَبَطَ ـُ عَصْماً / عَصَمَ ـِ عَرْضاً / عَرَضَ ـِ قَطْعاً ومَقْطَعاً وتِقِطّاعاً هـ عن حقِّهِ، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ وإقْماعاً / أَقْمَعَ، كَبْحاً / كَبَحَ ـَ هـ عن الحاجَةِ، نَهْنَهَةً / نَهْنَهَ فلاناً عن كذا.

**جلوه** /jelve/ الفُرْجَة، المَشْهَد.

**جلوه دادن** /j.-dädan/ ← آراستن، زینت دادن.

**جلوه کردن** /j.-kardan/ بَرَاعَةً و بُرُوعاً / بَرَعَ ـُ وبَرِعَ وبَرُعَ ـُ، لَمْعاً ولَمَعاناً ولُمُوعاً و لَمِيْعاً وتِلِمّاعاً / لَمَعَ ـَ، نَبْغاً ونُبُوغاً / نَبَغَ ـِـُ الشَّيءُ، نُجُوماً / نَجَمَ ـُ.

**جلوه گاه** /j.-gäh/ المَظْهَر.

**جلوه گر** /j.-gar/ ← آشکار، نمایان.

**جلوه گر شدن** /j.-g.-šodan/ ← نمایان شدن.

**جلوه گر کردن** /j.-g.-kardan/ ← نمایان کردن.

**جلوی** /jolovi/ الأَمامِـيّ، المُتَقَدِّم، السّـالِف، السّـابِق، الماضِي.

**جلی** /jali/ ← آشکار، روشن.

**جلیدیه** /jalidiyye/ (پز) الجَلِيْدِيَّة ← عدسی چشم.

**جلیف** /jalif/ (گیا) العُكابِيَّة ← برگ بیدی.

**جلیقه** /jeliqe/ الصُّـدْرَة، المُحَشَّـر، صَدِيْـرِيّ، زَخْمَـة،

الصِّدار.

**جليقهٔ نجات** /j.-ye-najät/ سَتْرَةُ الإنْقاذ.

**جماد** /jamäd/ الجَماد، المَعْدِن، المَعْدِنِيّ.

**جماعت** /jamä'at/ ← دسته، گروه.

**جماع کردن** /jemä'-kardan/ جِماعاً ومُجامَعَةً / جامَعَ المَرْأَةَ ← جفت گيری کردن، گاييدن.

**جمال‌شناسی** /jamälšenasi/ عِلْمُ الجَمالِ.

**جمبوری** /jambori/ الجَمْبُورِي [مَهْرَجانٌ قَـوميّ أو دُوَليّ لِلْكَشَّافَة].

**جمجمه** /jomjome/ (پز) الْجُمْجُمَة، القِحْف.

**جمجمه‌يی** /j.-yi/ الجُمْجُمِيّ، القِحْفِيّ.

**جمجمه‌خوانی** /j.-xäni/ فِراسَةُ الدِّماغ.

**جمجمه‌سنجی** /j.-sanji/ مِقْياسُ الجَماجِم.

**جمجمه‌شناسی** /j.-šenäsi/ عِلْمُ الجُمْجُمَة.

**جمجمه‌نگاری** /j.-negäri/ وَصْفُ الجُمْجُمَة.

**جمست** /jamast/ الجَمَشْت.

**جمع** /jam'/ ۱ ← جمع کردن، گرد کردن، فراهم کردن. ۲ ـ (رضـ) جَمْعُ الأرْقام، الجَمْع. ۳ ـ (بد) الجَمْع.

**جمع‌آوری** /j.-ävari/ فراهم کردن، گردآوردن.

**جمـع آوری قـوانيـن** /j.-ä-ye-qavänin/ (حقـ) جَمْـعُ القَوانِيْن.

**جمع آوری کـردن** /j.-ä-kardan/ ← فـراهم کـردن، گردآوردن.

**جمعاً** /jam'an/ تَماماً، بالكُلِّيَّة.

**جمع بستن** /j.-bastan/ جَمْعاً / جَمَعَ ـ الكلمةَ.

**جمع‌بندی** /j.-bandi/ ← جمع بستن، جمع کردن، گرد کردن، فراهم کردن.

**جمع‌بندی کردن** /j.-b.-kardan/ ← جمع بستن، جمع کردن، گرد کردن، فراهم کردن.

**جمع سالم** /j.-e-sälem/ جَمْعُ السّالِمِ أو الصَّحِيْح.

**جمع شـدگی** /j.-šodegi/ القَبْض، التَّقَلُّص، الإنْقِباض، الكَشْكَشَة ← چين خوردگی، چروکيدگی.

**جمع شدن** /j.-šodan/ ۱ ← فراهم آمدن، گرد آمدن. ۲ ← چروک شدن.

**جمع شده** /j.-šode/ ۱ ← فراهم آمده، گرد آمده. ۲ ← چروکيده.

**جمع‌قله** /j.-e-qelle/ ← جَمْعُ القِلَّةِ.

**جمع کثرت** /j.-e-kasrat/ جَمْعُ الكَثْرَة.

**جمع کردن** /j.-kardan/ ← فراهم کردن، گرد کردن.

**جمع کننده** /j.-konande/ فراهم آورنده، گرد آورنده.

**جمع مکسر** /j.-e-mokassar/ جَمْعُ التَّكْسِيْر.

**جمع و تفريق** /j.-va-tafriq/ (بد) الجَمْعُ مَعَ التَّفْرِيْق.

**جمع و تقسيم** /j.-va-taqsim/ (بد) الجَمْعُ مَعَ التَّقْسِيْم.

**جمعه** /jom'e/ الجُمْعَـة، الجُمُعَـة، الحَزِيَـة، الشّـاهِـد، المَشْهُود، الأَزْهَر.

**جمعه بازار** /j.-bäzär/ سُوْقُ يَوْمِ الجُمْعَةِ.

**جمعهٔ سياه** /j.-ye-siyäh/ الجُمْعَةُ السَّوْداءُ.

**جمعيت** /jam'iyyat/ ۱ ← گروه. ۲. الْجَمْعِيَّة ← انجمن.

**جمعيـت خيـريـه** /j.-e-xeyriyye/ الجَمْعِيَّـةُ الخَيْـرِيَّـة، الإسْعافُ العامّ.

**جمعيت شناسی** /j.-šenäsi/ تَطَوُّرُ السُّكّانِ.

**جملگی** /jomlegi/ ← همه.

**جمله** /jomle/ ۱ ← همه. ۲. الجُمْلَة.

**جملهٔ استفهامی** /j.-ye-estefhämi/ ← جملهٔ پرسشی.

**جملهٔ اسميه** /j.-ye-esmiyye/ الجُمْلَةُ الإسْمِيَّةُ.

**جملهٔ امری** /j.-ye-amri/ الجُمْلَةُ الأَمْرِيَّةُ.

**جملهٔ انشايی** /j.-ye-enšäyi/ الجُمْلَةُ الإنْشائِيَّةُ.

**جمله بندی** /j.-bandi/ تَرْكِيْبُ الجُمَلِ والكَلامِ.

**جملهٔ بسيط** /j.-ye-basit/ ← جملهٔ ساده.

**جملهٔ پرسشی** /j.-ye-porseši/ ← الجُمْلَةُ الإسْتِفْهامِيَّة.

**جملهٔ خبری** /j.-ye-xabari/ الجُمْلَةُ الخَبَرِيَّة.

**جملهٔ ساده** /j.-ye-säde/ ← الجُمْلَةُ البَسِيْطَةُ.

**جملهٔ سؤالی** /j.-ye-soäli/ ← جملهٔ پرسشی.

**جمله فروش** /j.-foruš/ ← عمده فروش.

**جمله فروشی** /j.-f.-i/ ← عمده فروشی.

**جملهٔ فعليه** /j.-ye-fe'liyye/ ← الجُمْلَةُ الفِعْلِيَّةُ.

**جملهٔ مرکب** /j.-ye-morakkab/ الجُمْلَةُ المُرَكَّبَة.

**جملهٔ معترضه** /j.-ye-mo'tareze/ الجُمْلَةُ المُعْتَرِضَة.

**جمهـوری** /jomhuri/ حُكُـومَـةُ الجُمْهُـورِيَّـةُ، الحُكْـمُ الجُمْهُورِيّ، الجُمْهُورِيَّة.

**جمهوری‌خواه** /j.-xäh/ الجُمْهُورِيّ.

**جميع** /jami'/ ← همه.

**جمیعاً** /j.-an/ ← همگی.

**جن** /jen/ الجِنّ، الجانّ، الجِنّة، الخابِل، الخَبَل، الخافِي، الخافِياء، الخافِيَة.

**جناب** /janäb/ الجَناب، صاحِبُ العِزّة، صاحِبُ السَّعادَةِ، صاحِبُ الفَخامَة، الفَخامَة.

**جنابت** /janäbat/ الجَنابَة.

**جنابعالی** /janäbe'äli/ جَنابُكم، سَعادَتُكم، صاحِبُ السِّيادَةِ.

**جناح چپ** /janäh-e-cap/ (سیا) الجَناحُ المُتَطَرِّفُ، اليَسارِيُّون.

**جناح راست** /j.-e-räst/ (سیا) الجَناحُ الأيْمَنُ، اليَمِينِيُّون.

**جنازه** /janäze/ ۱ ← جسد. ۲ ← تابوت.

**جناس** /jenäs/ (بد) الجِناس.

**جناغ** /janäq/ ۱. القَصّ. ۲. عَظْمُ اليَدَسِ، ترْقُوَةُ الطُّيُورِ.

**جناغ شکستن** /j.-šekastan/ الرِّهانُ بكَسْرِ القَصِّ.

**جناغی** /j.-i/ القَصِّيّ.

**جنایت** /jenäyat/ الجِنايَة، الجَرِيمَة، الإثْم، المَأْثَم، المَأْثَمَة، الذَّنْب، الخَطِيئَة، الخَطِيّة، الجَرِيرَة، البَغْي، الجَلْب، الخَرِبَة، الخُماشَة، المَعَرَّة.

**جنایتکار** /j.-kär/ المُجْرِم، المُذْنِب، الجاني.

**جنایتکارانه** /j.-k.-äne/ ← جنایی.

**جنایت کردن** /j.-kardan/ جِنايَةً / جَنَى ـِ جَرّاً / جَرَّ ـُ عليه جَرِيرَةً، بَغْواً / بَغا ـُ على فلانٍ، اِقْترافاً / اِقْتَرَفَ الذَّنْبَ، بَغَى / بَغاـَ وبَغْواً / بَغاـَ.

**جنایی** /jenäyi/ الجِنائِيّ، جُرْمِيٌّ، إجْرامِيٌّ.

**جنب** /jonob/ الجُنُب.

**جنب** /janb/ ۱ ← کنار. ۲. (پز) الجَنْب.

**جنبان** /jonbän/ المُتَزَعْزِع، الذَّبّ، الرَّجْرَج، الرِّجْرِج ← لرزان.

**جنبانیدن** /jonbänidan/ تَحْرِيكاً / حَرَّكَ، زَلْزَلَةً / زَلْزَلَ، ذَبْذَبَةً / ذَبْذَبَ الشَّيءَ، أبّاً وأباباً / أبَّ ـُ أزّاً وأزِيزاً / أزَّ ـُ بَكْبَكَةً / بَكْبَكَ، تَخْتَخَةً / تَخْتَخَ، تَرْتَرَةً / تَرْتَرَ، تَعْتَعَةً / تَعْتَعَ، تَلْتَلَةً، تَلْتَل، تَثْوِيراً / ثَوَّرَ، جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ، حَشْحَشَةً / حَشْحَشَ، حَضْحَضَةً / حَضْحَضَ، حَطْواً / حَطاـُ حَلْحَلَةً وحِلْحالاً / حَلْحَلَ، إحاثَةً / أحاثَ، خَضّاً / خَضَّ ـُ خَضْخَضَةً وخِضْخاضاً / خَضْخَضَ / خَلْجاً / خَلَجَ ـِ خُلُوجاً / خَلَجَ ـِ إخْلاجاً / أخْلَجَ، دَأْدَأةً / دِئْداءً / دَأْدأً، إدْراراً / أدَرَّ، ذَحْجاً / ذَحَجَ ـَ رَجّاً ورَجَّةً / رَجَّ ـُ رَجْرَجَةً / رَجْرَجَ، رَجْفاً ورَجَفاناً ورُجُوفاً ورَجِيفاً / رَجَفَ ـُ إرْجافاً / أرْجَفَ، رَزْرَزَةً / رَزْرَزَ، رَغْصاً / رَغَصَ ـَ إرْغاصاً / أرْغَصَ، رَغْصاً / رَغَصَ، تَرْهِيلاً / رَهَّلَ، زَأْزَأةً / زَأْزَأ، زَرّاً / زَرَّ ـُ المتاعَ، زَعْزَعَةً / زَعْزَعَ، تَزْوِيلاً / زَوَّلَ، سَهْفاً / سَهَفَ ـَ شَوْصاً / شاصَ ـُ تَشْوِيصاً / شَوَّصَ، طِلْطالاً وطَلْطَلَةً / طَلْطَلَ، عَسْعَسَةً / عَسْعَسَ، فَزْفَزَةً / فَزْفَزَ، قَلْقاً / قَلَقَ ـُ إقْلاقاً / أقْلَقَ، قَلْقَلَةً / قَلْقَلَ، لَقْلَقَةً / لَقْلَقَ، لَيْصاً / لاصَ ـِ لَصْلَصَةً / لَصْلَصَ، لَخْلَخَةً / لَخْلَخَ، تَلْعِيباً / لَعَّبَ ذَيْلَهُ، تَلْوِيحاً / لَوَّحَ وإلاحَةً / ألاحَ بيده أو بمنديله، تَلْوِيَةً / لَوَّى ذَيْلَهُ، مَثْلاً / مَثَلَ ـُ مَثْمَثَةً / مَثْمَثَ، مَخْضاً / مَخَضَ ـَ مَزْمَزَةً / مَزْمَزَ، مَلْتاً / مَلَتَ ـِ نَتْقاً / نَتَقَ ـُ نَجْنَجَةً / نَجْنَجَ، نَخْشاً / نَخَشَ ـَ نَصّاً / نَصَّ ـُ نَصْنَصَةً / نَصْنَصَ، تَنْضِيضاً / نَضَّضَ، نَغْصاً / نَغَصَ ـَ تَنْغِيضاً / نَغَّضَ، نَفْضاً / نَفَضَ ـُ وتَنْفِيضاً / نَفَّضَ الثَّوْبَ أو الشَّجَرَةَ، إناسَةً / أناسَ، تَنْوِيعاً / نَوَّعَ، إيْجافاً / أوْجَفَ، وَغْوَغَةً ووَغْواغاً / وَغْوَغَ القَوْمَ، هَزْهَزَةً / هَزْهَزَ، هَزّاً / هَزَّ ـُ الشَّيءَ وبالشَّيءِ، تَهْزِيزاً / هَزَّزَ، هَزْهَزَةً / هَزْهَزَ، هَشْهَشَةً / هَشْهَشَ، هَفْهَفَةً / هَفْهَفَ، إيْقاظاً / أيْقَظَ، تَيْقِيظاً / يَقَّظَ.

**جنب خوردن** /jonb-xordan/ ← جنبیدن

**جنبش** /j.-eš/ ۱. الحَرَكَة، الحَراك، الإهْتِزاز، الرَّعْش، الرَّعَش، الإرْتِعاش، الرِّعْدَة ← حرکت، لرزش. ۲. (سیا) النَّهْضَة، النُّهُوض، الإنْتِفاضَة ← نهضت.

**جنبش براونی** /j.-e-berävni/ (فز) حَرَكَةٌ بِراوْنِيَّة، النَّغَشان.

**جنبش پذیر** /j.-pazir/ مُتَحَرِّك، قابِلٌ لِلتَّحَرُّك، مُتَنَقِّل.

**جنبش درمانی** /j.-darmäni/ (پز) العِلاجُ بالحَرَكَةِ.

**جنب شدن** /jonob-šodan/ جَنابَةً / جَنَبَ ـُ.

**جنبش شناسی** /jonbeš-šenäsi/ الكِينِماتِيكا، عِلْمُ الحَرَكَةِ المُجَرَّدَةِ.

**جنبش کردن** /j.-kardan/ ← جنبیدن.

**جنبش ملت** /j.-mellat/ اِنْتِفاضَةُ الشَّعْبِ.

**جنبش ناپذیر** /j.-nä-pazir/ المُسْتَقِرّ، الثّابِت، غَيْرُ قابِلٍ

لِلتَّحَرُّک.

**جنبش نوسانی** /j.-e-navasäni/ (فز) الحَرَكَةُ التَّمَوُّرِيَّة.

**جنبل** /janbal/ ← جادو، سحر.

**جنبنده** /jonbande/ الهَزّاز، المُتَذَبْذِب، الرَّجّاف، الجَيّاش، الدّابّة، الزّائِلَة.

**جنبه** /janbe/ ۱ ← جهت. ۲ ← گنجایش، ظرفیت.

**جنبی** /janbi/ ← جانبی.

**جنبیدن** /jonbidan/ اِهْتِزازاً / اِهْتَزَّ، تَهَزُّزاً / تَهَزَّزَ، تَحَرُّكاً / تَحَرَّكَ، اِحْتِراكاً / اِحْتَرَكَ، حَراكاً وحَرَكَةً / حَرَكَ ـُ أَزّاً / أَزَّ ـُ تَحْتَحَةً / تَحْتَحَ، تَجَلْجُلاً / تَجَلْجَلَ، حَوْلاً وحُؤُولاً / حالَ ـُ اِخْتِفاقاً / اِخْتَفَقَ، اِخْلاجاً / أَخْلَجَ، اِخْتِلاجاً / اِخْتَلَجَ، تَخَلُّجاً / تَخَلَّجَ، خَنْبَشَةً / خَنْبَشَ، تَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ، دَوْماً ودَواماً / دامَ ـُ تَذَبْذُباً / تَذَبْذَبَ، ذَماً وذَماءً / ذَمِيَ ـَ رَجَجاً / رَجَّ ورُجَّ مج ـَ اِرْتِجاجاً / اِرْتَجَّ، تَرَجُّحاً / تَرَجَّحَ، رَجْرَجَةً / رَجْرَجَ، تَرَجْرُجاً / تَرَجْرَجَ، رَجْفاً ورَجَفاناً ورُجُوفاً ورَجِيفاً / رَجَفَ ـُ إِرْجافاً / أَرْجَفَ، تَرَجُّفاً / تَرَجَّفَ، تَرَضْرُضاً / تَرَضْرَضَ، تَرَعُّداً / تَرَعَّدَ، تَرَعُّساً / تَرَعَّسَ، تَرَعُّصاً / تَرَعَّصَ، اِرْتِعاصاً / اِرْتَعَصَ، رَقْصاً / رَقَصَ ـُ اِرْتِكاضاً / اِرْتَكَضَ، اِرْتِكاكاً / اِرْتَكَّ، اِزْمِئْزازاً / اِزْمَأَزَّ، زمازَةً / زَمَزَ ـُ زَهْزاً وزَهَزاناً / زَهَزَ ـَ تَزَهُّساً / تَزَهَّسَ، تَرَيُّعاً / تَرَيَّعَ، تَزَأْزُؤاً / تَزَأْزَأَ، زَوْلاً / زالَ ـُ تَزَخْزُحاً / تَزَخْزَحَ عن مكانِه، تَزَرْزُراً / تَزَرْزَرَ، تَزَعْزُعاً / تَزَعْزَعَ، تَشَجُّناً / تَشَجَّنَ، تَشَحُّطاً / تَشَحَّطَ في الشَّيءِ، شَفِيفاً / شَفَّ ـِ صَعَفاً / صَعِفَ ـَ ضَرْباً وضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، عَتْراً وعَتَراناً / عَتَرَ ـِ تَقَلْقُلاً / تَقَلْقَلَ، تَكَوُّناً / تَكَوَّنَ، تَلَزْلُزاً / تَلَزْلَزَ، لَمْطاً / لَمَطَ ـُ تَمَزْمُزاً / تَمَزْمَزَ، تَمَوُّجاً / تَمَوَّجَ، مَيَداناً / مادَ ـِ تَمَيُّداً / تَمَيَّدَ، تَمايُداً / تَمايَدَ، مَوْراً / مارَ ـُ اِنْتِعاصاً / اِنْتَعَصَ، تَنَعْنُعاً / تَنَعْنَعَ، تَنَعُّشاً / تَنَعَّشَ، نَغْشاً ونَغَشاناً / نَغَشَ ـَ اِنْتِغاشاً / اِنْتَغَشَ، نُغُوضاً ونَغَضاناً / نَغَضَ ـَ تَنَغُّضاً / تَنَغَّضَ، تَنَمُّلاً / تَنَمَّلَ، نَوْساً ونَوَساناً / ناسَ ـُ تَنْوِيساً / نَوَّسَ، نَوْصاً ونَوَصاناً / ناصَ ـُ نَوْضاً / ناضَ ـُ تَنْوِيعاً / نَوَّعَ، وَجْفاً ووَجِيفاً ووُجُوفاً / وَجَفَ يَجِفُ، وُخُوصاً / وَخَصَ يَخِصُ، تَوَشْوُشاً / تَوَشْوَشَ، تَوَقُّشاً / تَوَقَّشَ، وَلْذاً / وَلَذَ يَلِذُ، هَزْهَزَةً / هَزْهَزَ، هَزْعاً / هَزَعَ ـَ هَمْشاً / هَمَشَ ـِ هَمَشاً / هَمِشَ ـَ هَيْثاً / هاثَ ـِ هَيْجاً وهَيَجاناً وهِياجاً / هاجَ ـِ هَيْداً وهاداً / هادَ ـِ تَهْيِيداً / هَيَّدَ.

**جنبیده** /jonbide/ المُتَحَرِّک، المُحَرَّک، المُتَزَلْزِل، المُرْتَجّ، المَهْزُوز، الخَضِيض.

**جنتلمن** /jentelman/ الجِنْتِلْمان.

**جنتیانا** /jantiyänä/ (گیا) الجَنْطِيانا، الكُوشاد، العُشْبَةُ المُرَّة، دَواءُ الحَيَّة.

**جنجال** /janjäl/ ← جار و جنجال.

**جنجالی** /j.-i/ ← آشوبگر.

**جنحه** /jonhe/ (حقـ) الجُنْحَة، فِعْلٌ جُرْمِيّ.

**جندبیدستر** /jond-e-bidastar/ (جانـ) القُنْدُز، القُنْدُس ← سگ آبی.

**جندگی** /jendegi/ البَغْي، البِغاء، الزِّنَى.

**جنده** /jende/ القَحْبَة، العاهِر، العاهِرَة، الزّانِيَة، البَغِيّ ← روسپی.

**جنده‌بازی** /j.-bäzi/ الفِسْق، الزِّنَى، الزِّناء.

**جنده‌بازی کردن** /j.-b.-kardan/ زِنًى وزِناءً / زَنَى ـِ ومُزاناةً وزِناءً / زانَى، فِسْقاً وفُسُوقاً / فَسَقَ ـِ وفَسُقَ ـُ.

**جنده‌خانه** /j.-xäne/ بَيْتُ الدَّعارَة.

**جنرال** /jenerál/ ← ژنرال.

**جن‌زده** /jen-zadeh/ ← جنّی.

**جنس** /jens/ ۱. النَّوْع، المَوادّ، الجِنْس. ۲. [زیستشناسی] الجِنْس، الشِّقّ.

**جنس بشر** /j.-e-bašar/ الجِنْسُ البَشَرِيّ.

**جنس لطیف** /j.-e-latif/ الجِنْسُ اللَّطِيف، الجِنْسُ النّاعِم.

**جنس وسط** /j.-e-vasat/ المُتَوَسِّطُ النَّوْع.

**جنسی** /j.-i/ التَّناسُلِيّ.

**جنسیت** /jensiyyat/ الجِنْسِيَّة.

**جن شن** /jenšen/ (گیا) الجُنْسَة، پَناكِيا، أَبُو فَخْذَيْن، الجَذْرُ الآدَمِيّ.

**جنگ** /jang/ الحَرْب، القِتال، الجِهاد، الكِفاح، المُكافَحَة، الغَزْوَة، المَغْزَى، العِراک، المُعارَكَة، العَرْكَة، المَعْرَكَة، المَعْرُكَة، الوَغْي، الوَغَى، البِراز، المُبارَزَة، أُمُّ قَشْعَم، البَأْساء، المُجالَدَة، المَحْذُورَة، الحَوْزاء، المَحْوَكَة، الرَّوْع، الصِّرَّة، المُصارَعَة، الطَّيْخَة، العَثْرَة،

العَجُوز، العُلْعُـول، العَمِيْس، العَـوِيْكَة، الغَـزاة، الغَشُوم، الكَرِيْهَـه، الكُنَاشَة، المَلْحَمَة، النَّـزال، المَوْقِعَةُ الحَـرْبِيَّة، الوَقِيْعَة، الهَيْج، الهَيْجا، الهَيْجاء.

**جنگ** /jong/ المَوْسُوعَة.

**جنگ اتمی** /jang-e-atomi/ الحَرْبُ الذَّرِّيّة.

**جنگ اعصاب** /j.-e-a'säb/ حَرْبُ أَعْصابٍ.

**جنگ‌افزار** /j.-afzär/ السِّـلاح، السِّلَـح، السُّلْحـان، السُّلَحَة، الآلَـة، البَزّ، البِزّة، الحِصْـن، الحُلّة، المِخْـرَقَة، الرِّكّـة، الشِّبام، الشَّـوْكَة، العَجُـوز، القِناع، المـاذِيّ ← حربه، نبردافزار.

**جنگ بیـن‌المللـی** /j.-e-beyn-ol-melali/ ← جنگ جهانی.

**جنگ پارتیزانی** /j.-e-pärtizäni/ ← جنگ چریکی.

**جنگ تـن بـه تـن** /j.-e-tan-be-tan/ قِتـالُ الإلْتِحـامِ، المُجالَدَة، المُصـارَعَة، المُناهَدَة، المُناجَـزَة، المُحاصَرَة، البَداد.

**جنگ تن بـه تن کـردن** /j.-e-t.-b.-t.-kardan/ تَبادّاً / تَبادَّ القومُ.

**جنگ تدافعـی** /j.-e-tadäfo'i/ قِتـالٌ تَراجُعِـيٌّ، حَـرْبٌ حِمايَوِيّة.

**جنگجو** /j.-ju/ المُبارِز، المُقـاتِل، الغـازِي، المُجاهِـد، المُحـارِب، الخَصِيْم، العـاتِـن، العَتِـن، الغَلِث، المُغِيْـر، الكُدَم، المُناجِد، النَّجِيْر، النَّحْر.

**جنگ جهانی** /j.-e-jahäni/ الحَرْبُ العالَمِيّة.

**جنگ چریکـی** /j.-e-ceriki/ حَـرْبُ العِصابـاتِ، حَـرْبُ الأَنْصار.

**جنگ خروس** /j.-e-xorus/ مُصرَعَةُ الدِّيْكِ.

**جنگ خونین** /j.-e-xunin/ المَعْرَكَةِ الدَّمَوِيّة.

**جنگ داخلی** /j.-e-däxeli/ الحَرْبُ الأَهْلِيّةُ أو الدّاخِلِيّة.

**جنگ روانی** /j.-e-raväni/ الحَرْبُ النَّفْسِيّة.

**جنگ زرگری** /j.-e-zargari/ المَعْرَكَةُ الصُّوْرِيّة.

**جنگ سخت** /j.-e-saxt/ الحَرْبُ العَوَان.

**جنگ سرد** /j.-e-sard/ الحَرْبُ البارِدَة.

**جنگ سرنیزه** /j.-e-sar-neyze/ قِتالٌ بالحِراب.

**جنگ شیمیایی** /j.-e-šimiyäyi/ الحَرْبُ الكِيْمِيائِيّة.

**جنگ فرسایشی** /j.-e-farsäyeši/ حَرْبُ إسْتِنْزافٍ.

**جنگ کردن** /j.kardan/ ← جنگیدن.

**جنگل** /jangal/ الحَـرْج، الحَرَج، الحَـرْجَـة، الحَرَجَـة، الحَرْش، الغابَة، الأَيْک، الدَّيْسَة.

**جنگلبان** /j.-bän/ مُوَظَّف، الأَحْراج، حارِسُ الغابات.

**جنگلبانی** /j.-b.-i/ الحِرَاجَة.

**جنگل‌برشی** /j.-boreši/ أَيْكَةٌ أو غَيْضَةٌ صَغِيْرُ الأَشْجار.

**جنگل‌سازی** /j.-säzi/ زِراعَةُ الغابات.

**جنگلکاری مصنوعی** /j.-käri-ye-masnu'i/ التَّحْرِيْج.

**جنگل مصنوعی** /j.-e-m./ الغابَةُ الصِّناعِيّة.

**جنگلی** /j.-i/ الحَرَجِيّ.

**جنگ مختلط** /j.-e-moxtalet/ الحَرْبُ البَرْمائِيّة [التَّعاوُنُ بَيْنَ قُوَى بَحريّة وبريّة وجوّية مُهيّأةٌ لِلْغَزْوِ].

**جنگ مکـانیـزه** /j.-e-mekänize/ الحَـرْبُ المُمَكْنَنَـةُ أو المُؤَلَّيَة.

**جنگ میکروبی** /j.-e-mikrobi/ حَرْبٌ جُرْثُومِيّ.

**جنگنده** /j.-ande/ ۱ ← جنگجو ۲. طائِرَةٌ مُقاتِلَة.

**جنگولک‌بازی** /jangulak-bäzi/ ← شلوغ کردن.

**جنگهای چریکی** /janghä-ye-ceriki/ حَرْبُ العِصابات، حَرْبُ الفِدائِيِّيْن.

**جنگهای صلیبی** /j.-ye-salibi/ الحُرُوبُ الصَّلِيْبِيّة.

**جنگی** /jang-i/ الحَرْبِيّ، الغَزْفِيّ، الجِهادِيّ.

**جنگیدن** /j.-idan/ حِراباً ومُحارَبَةً / حارَبَ، قِتالاً ومُقاتَلَةً / قاتَلَ، مُبارَزَةً وبِرازاً / بارَزَ، مُجاهَدَةً / جاهَدَ، مُجالَدَةً / جـالَدَ، مُـراغَمَـةً / راغَـمَ، مُصارَعَـةً / صـارَعَ، ضِراسـاً ومُضارَسَةً / ضارَسَ، مُعارَكَةً / عارَكَ، إعْتِراكاً / إعْتَرَكَ، مُغالَبَةً / غالَبَ، غَلْثاً / غَلِثَ ـَ مُغامَرَةً / غامَرَ، مُكاتَلَةً / كاتَلَ، كَفْحاً / كَفَحَ ـَ ومُحافَحَةً / كافَحَ العَدُوَّ، مُكاوَحَةً / كاوَحَ، كَيْـداً ومَكِيْدَةً / كادَ ـِ القومَ، مَغْمَغَـةً / مَغْمَغَ، مُنازَعَةً / نازَعَ، مُنازَلَةً / نازَلَ، مُناجَزَةً / ناجَزَ، مُناحَرَةً / ناحَرَ، مُناكَرَةً / ناكَرَ، وَضْعاً، وَضَعاً / وَضَعَ يَضَعُ السِّلاحَ فِي العَدُوّ، وِقاعاً ومُواقَعَةً / واقَعَ، مُهايَجَةً وهِياجاً / هايَجَ، [باهم] إخْتِراباً / إخْتَرَبَ وتَحارُباً / تَحارَبَ القَوْمانِ، تَبارُزاً / تَبارَزَ، تَعـارُكاً / تَعارَكَ الـرَّجُلانِ، تَحـامُساً / تَحامَسَ وتَزاوُلاً / تَزاوَلَ القومُ، تَسـافُحاً / تَسافَحَ الـرَّجلُ والمَرْأَةُ، تَضارُساً / تَضارَسَ وتَعـاكُظاً / تَعاكَظَ، تَـلاحُماً / تَلاحَمَ وتَلاحِياً / تَلاحَى وتَمـارُساً / تَمارَسَ، تَمـاضّاً / تَماضَّ،

تَناجُزاً / تَناجَزَ وتَناشُباً / تَناشَبَ وتَناوُصاً / تَناوَصَ وتَواطُحاً / تَواطَحَ وتَوَغُّماً / تَوَغَّمَ وتَواغُماً / تَواغَمَ وتَواقُفاً / تَواقَفَ وتَهاكُلاً / تَهاكَلَ القومُ.

**جن‌گیر** /jen-gir/ الكاهِن، الطّارِدُ الأرْواحَ الشِّريرةِ بالرُّقى والتَّعاوِيذ.

**جن‌گیری** /j.-g.-i/ الكَهانَة، طَرْدُ الأرواحِ الشِّريـرةِ بالرُّقَى والتَّعاويذ.

**جنوب** /janub/ الجَنُوب، التَّيْمَن.

**جنوب‌شرقی** /j.-e-šarqi/ الجَنُوبُ الشَّرْقِيّ.

**جنوب‌غربی** /j.-e-qarbi/ الجَنُوبُ الغَرْبِيّ.

**جنوبگان** /j.-gän/ أنْتكارِكْتِيكا [قارةٌ غيرُ مَأْهولةٍ تَقَعُ حولَ القطب الجنوبيّ].

**جنوب مغناطیسی** /j.-e-meqnätisi/ الجَنُوبُ المِغْناطِيسِيّ.

**جنوبی** /j.-i/ الجَنُوبيّ، القِبْلِيّ.

**جنون** /jonun/ الجُنُون، العَتَـه، وَسْواس، المالِيْخُـولِيا، الخَلَل العَقْلِيّ، الخَبْطَة، الخَفِيَّة، الدَّخْل، الدَّخَل، اليَهَم.

**جنون آتش** /j.-e-ätaš/ غَيَّةُ الحَرِيْق.

**جنون ادواری** /j.-e-adväri/ العَتَهُ الذِّهْنِيّ.

**جنون الکل** /j.-e-alkol/ الـوَلَعُ بِشُـرْبِ الخُمُورِ، إدْمـانُ الخَمْرِ.

**جنون جوانی** /j.-e-javäni/ جُنُونُ المُراهَقَة.

**جنون خود بـزرگ‌بینی** /j.-e-xod-bozorg-bini/ جُنُونُ العَظَمَةِ، مَرَضُ العَظَمَة، العَظَمُوت.

**جنون دزدی** /j.-e-dozdi/ جُنُونُ السَّرِقَةِ.

**جنون زودرس** /j.-e-zud-ras/ العُتاهُ الباكِر.

**جنـون شهـوانـی زن** /j.-e-šahaväni-ye-zan/ الشَّبَـق، شَراهَةُ النِّكاحِ في الأُنثى، جِنَّةُ النِّكاح.

**جنون شهوانی مرد** /j.-e-š.-mard/ إنْعاظٌ دائِمٌ، الشَّبَق، التَّمَوُّر.

**جنون عشق** /j.-e-ešq/ جُنُونُ الحُبّ.

**جنون عصبی** /j.-e-asabi/ العَصَابِيَّة.

**جنون عظمت** /j.-e-azamat/ ← جنون خود بزرگ‌بینی.

**جنون ماده‌زدگی** /j.-e-mäde-zadegi/ الجِنَّة، الجُنُون.

**جنون ناگهانی** /j.-e-nägahäni/ نَوْبَةُ جُنُونٍ.

**جنون یـأس و سودا** /j.-e-ya's-va-sowdä/ ذُهانٌ مَيْسِـيٌّ انْقِباضِيّ.

**جنون یافتن** /j.-yäftan/ جَنّاً وجُنُوناً / جُنَّ ــُ، تَجَنُّناً / تَجَنَّنَ، اِسْتِجْناناً / اُسْتُجِنَّ، عَتَهاً وعَتْهاً وعَتـاهاً وعُتاهاً وَعَتاهَةً وعَتاهِيَةً / عَتِهَ ــَ وعُتِهَ مج، تَهَوُّساً / تَهَوَّسَ.

**جنی** /jenni/ الجِنِّيّ، بِه جِنَّة، عَلَيه عِفْـرِيْتٌ، بِهِ شَيْطانٌ، المَحْضُور، المُحْتَضَر، الصَّرِيْع، الطّائِف.

**جنیبت** /janibat/ الجَنِيْبَة، القَوْد، المُجَنَّب.

**جنین** /janin/ الجَنِيْن، الحَمِيْل، الغَدَوِيّ.

**جنینی** /j.-i/ الجَنِيْنِيّ.

**جنین افکندن** /j.-afkandan/ **إجْهاضاً / أجْهَضَتِ المَرْأةُ، إسْقاطاً / أسْقَطَتِ المَرْأةُ حَمْلَها.**

**جنین‌زایی** /j.-zäyi/ عِلْمُ تَخَلُّقِ الجَنِيْن.

**جنین ساقط** /j.-e-säqet/ جَنِيْنٌ ساقِطٌ، جَنِيْنٌ جَهِيْضٌ.

**جنین‌شناسی** /j.-šenäsi/ عِلْمُ الأجِنَّة.

**جنین کاذب** /j.-e-käzeb/ جَنِيْنٌ كاذِبٌ.

**جنین‌کشی** /j.-koši/ قَتْلُ الجَنِينِ داخلَ الرَّحِمِ.

**جو** /ju/ ← جوی.

**جو** /jow/ (گیا) الشَّعِيْر، الإتْب، القَضِيْم، القَضِيْمَة.

**جو** /jav/ الجَـوّ، الهَاوِيَـة، الأَهْوِيَـة، المَهْوَى، المَهْـواة، السُّمَّهَى.

**جـواب** /javäb/ الجَـواب، الـرَّدّ، الاسْتِجـابَـة، التَّلْبِيَـة، الحِوَار، الحَلّ ← پاسخ.

**جواب دادن** /j.-dädan/ مُجاوَبَةً / جاوَبَ، إجابَةً / أجابَ، رَدّاً ومَرَدّاً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ــُ إليه جَواباً، إحارَةً / أحارَ جَواباً، إنْشاداً / أنْشَدَ فلاناً وله، مُناكَفَةً / ناكَفَ.

**جـواب دنـدان‌شکـن** /j.-e-dandän-šekan/ الجَـوابُ المُفْحِم.

**جواب‌دهنده** /j.-dahande/ المُجِيْب.

**جواب‌رد** /j.-e-rad/ (حقـ) الرَّدّ.

**جواب‌گفتـن** /j.-goftan/ ١ ← جواب دادن. ٢. طَرْداً و طَرَداً / طَرَدَ ــُ وصَرْفاً / صَرَفَ ــِ هـ من الخِدْمَةِ.

**جوابگو** /j.-gu/ المُطالَب ← مسؤول.

**جواب منفی** /j.-e-manfi/ جَوابٌ سَلْبِيٌّ، جَوابٌ رَفْضٌ.

**جواب نامه** /j.-e-näme/ المَرْجُوع، المَرْجُوعَة.

**جوابیه** /javäbiyye/ ١. كتابٌ جَوابِيٌّ. ٢. رِسالةٌ جَوابِيَّةٌ.

**جـوار** /jevär/ الجِـوار، الـدُّنُـوّ، الـدَّنـاوَة، القُـرْب ←

همسایگی.

**جواز** /javäz/ الجَواز، الإجازَة، التَّصريح، الإذن، الرُّخصَة، حَقُّ الإمتِياز، المَأذُونِيَّة، التَّذكِرَة، البَراءَة.

**جواز** /jovāz/ المِهراس.

**جواز اقامت** /javäz-e-eqämat/ جَوازُ الإقامَةِ لِلأجانِبِ.

**جواز خروج** /j.-e-xoruj/ إجازَةُ الخُرُوج.

**جواز خرید** /j.-e-xarid/ إجازَةُ الشِّراءِ.

**جواز دادن** /j.-dädan/ تَرخِيصاً / رَخَّصَ.

**جواز ساختمان** /j.-e-säxtemän/ رُخصَةُ بِناءٍ.

**جواز سفر** /j.-e-safar/ الفَسْح.

**جوازعبور** /j.-e-obur/ إجازَةُ التَّجوُّل، سَنَدُ المُرُورِ، تَصرِيحُ أو بِطاقَةُ المُرُورِ.

**جوازفروش** /j.-e-foruš/ رُخصَةُ بَيْعٍ، إجازَةُ بَيْعٍ.

**جواز ورود** /j.-e-vorud/ إجازَةُ الدُّخُول.

**جوال** /jovāl/ العِدل، الجُوالِق، الشُّوال، الجُوال، الغِرارَة، الخَيْش، الخَيْشَة، البَلاس، الخِشاش، الزِّكِيبَة، السَّفِيح، الكَعْد، اللَّبِيد، المِيكَع.

**جوالدوز** /j.-duz/ ۱. المِسَلَّة. ۲. (گیا) الكَتْلَبَة.

**جوالق** /joväla(e)q/ الجُوالِق.

**جوان** /javän/ الفَتَى، الشَّابّ، الشَّبّ، الشَّباب، الحَدَث، الفَتِيّ، حَدِيثُ السِّنّ، البالِغ، المُراهِق، الأمْرَد، الشّارِخ، الشَّرخ، النّاهِد، الجَدَع، الجَذَع، البُسْر، [نث] الفَتاة و الشّابَّة و الثّابَّة و الفارِهَة.

**جوانبخت** /j.-baxt/ ← خوش بخت.

**جوان شدن** /j.-šodan/ شَباباً / شَبَّ ـِ، إشْباباً / أشَبَّ الغلامُ، إفْتاءً / أفْتَى.

**جوان کردن** /j.-kardan/ إشْباباً / أشَبَّ اللهُ الصَّبِيَّ، إعادَةً / أعادَ الشَّبابَ إلى.

**جوانمرد** /j.-mard/ ۱. الكَرِيم، الكَرَم، الكُرّام، الكُرّامَة، السَّخِيّ، الجَواد، الجَوّاد، الجَيِّد، الخِضَم، الدُّهْمُوث، سَبْطُ اليَدَيْن، السِّجْل، السَّمْح، الصَّفُوح، العاتِك، الفَيّاض. ۲. الفارِس، البَطَل.

**جوانمرد شدن** /j.-m.-šodan/ مُرُوءَةً / مَرُؤَ ـُ و سَفاطَةً / سَفُطَ ـَ الرَّجلُ.

**جوانمردی** /j.-m.-I/ الجُود، الكَرَم، السَّخاء، الهِمَّة، الفُتُوَّة، السَّخاوَة، الرُّجُولَة، الجُودَة، الكُرْم، الخِير، السَّماحَة، الشَّهامَة، العِتْق، النَّخْوَة، الهِشام.

**جوانمرگ** /j.-marg/ مَنْ يَمُوتُ شاباً.

**جوانمرگ شدن** /j.-m.-šodan/ إختِضاراً / أُخْتُضِرَ مج و إغْتِراضاً / أُغْتُرِضَ مج فلانٌ.

**جوانه** /j.-ne/ (گیا) البُرْعُم، البُرْعُوم، الزَّمَعَة، الأُبْنَة، البادِرَة، البارِض، الغُصْنَة، الغُصَيْن، فَرْخُ النَّباتِ، القُمْعُولَة، اللُّبْلُوب، النَّبْت، النَّبْتَة، الوَالِيَة، النَّتَش.

**جوانه زایی** /j.-ne-zäyi/ (گیا) التَّناسُلُ غيرُ الجنسيِّ بِتَكَوُّنِ بُزُوزٍ أو بَراعِمَ.

**جوانه زدن** /j.-ne-zadan/ (گیا) بَرْعَمَةً / بَرْعَمَ، تَفْرِيخاً / فَرَّخَ، إفْراخاً / أفْرَخَ و إغْصاناً / أغْصَنَ و تَغْصِيناً / غَصَّنَ و تَظْفِيراً / ظَفَّرَ و قَمْعَلَةً / قَمْعَلَ النَّباتُ، تَفْرِيعاً / فَرَّعَ الشَّجَرُ، وَسْوَسَةً / وَسْوَسَ القُطْنُ، إنْتاشاً / أنْتَشَ و شُقُوقاً / شَقَّ ـُ الزَّرْعَ.

**جوانه زنی** /j.-ne-zani/ تَفْرِيخُ النَّبات، إنْتاشُ البُذُور، تَنْبِيتُ البُذُور.

**جوانی** /j.-i/ الشَّباب، الشَّبِيبَة، حَداثَةُ السِّنّ، الصَّباء، الصِّبَا، الصُّبُوَّة، الصِّغَر، الفُتُوَّة، الفَتاء، الجِراء، الجَرائِيَّة الجَرايَة.

**جوانی کردن** /j.-i-kardan/ تَصابِياً / تَصابَى، تَصَبِّياً / تَصَبَّى.

**جواهر** /javäher/ الجَواهِر، الجَوْهَرَة، الحَلْي، الحُلِيّ، المَصاغ، المَصُوغ، الصِّيغَة.

**جواهرات سلطنتی** /j.-ät-e-saltanati/ مُجَوْهَراتٌ مَلِكِيَّةٌ.

**جوهر تراش** /j.-taräš/ حَكّاكُ الأحْجارِ الكَرِيمَة.

**جواهر تقلبی** /j.-e-taqallobi/ حَلْيٌ أو جَواهِرُ زائِفَة.

**جواهر فروش** /j.-foruš/ الجَوْهَرِيّ، الجَواهِرجِيّ.

**جواهر نشان** /j.-nešän/ المُرَصَّعُ بكذا.

**جواهر نشان کردن** /j.-n.-kardan/ تَرْصِيعاً / رَصَّعَ بالجَواهِر.

**جواهری** /j.-i/ الصّائِغ ← جواهر فروش، زرگر.

**جواياک** /joväyäk/ (گیا) خَشَبُ القِدِّيسِين ← درخت مقدس.

**جوب** /jub/ ← جوی.

**جو باریک** /jow-e-bärik/ (گیا) شُوفانٌ بَرِّيّ.

**جو برهنه** /j.-e-berehne/ (گیا) ← جو دوسر.

**جوجه** /juje/ (جانـ) الدّجاجة، الفُرُّوج، الفَرْخ، الصُّوص، القُوب، الكَتْكُوت، النِّقف.
**جوجه تیغی** /j.-tiqi/ (جانـ) القُنْفُذ، الدُّلْدُل، الدُّلْدُوْل، المُدَجِّج، القُبَاع، القُبَع، القَداد، الأَنْقَذ، النَّيْص.
**جوجه تیغی استرالیایی** /j.-t.-ye-ostorāliyāyi/ (جانـ) النُّضْناض، النُّضْناضَة ← اکیدنه.
**جوجه دار شدن** /j.-dār-šodan/ تَفْرِيْخاً / فَرَّخَ وإفْراخاً / أَفْرَخ الطّائِرُ.
**جوجه کباب** /j.-kabāb/ الفِراخُ المَطْبُوخَةُ، الفِراخُ لِلطَّبْخ.
**جوجه کشی** /j.-keši/ الحَضْن، الإحْتِضان، تَرْقِيْدُ البَيْضِ، تَفْرِيْخُ البَيْضِ، الرَّخم، إرْخامُ البَيْض، فَقْسُ البَيْض.
**جوجه گیری** /j.-giri/ ← جوجه کشی.
**جوخه** /juxe/ ۱. جُوقَة، حَضِيْرَة، جَماعَة. ۲. (نظ) جَماعَةٌ مُفْرَزَة.
**جودانه** /jow-dāne/ (گیا) الشُّعيْرَة.
**جودو** /jodow/ جُودُو [طريقةٌ في التّدريبِ الرِّياضيِّ يابانيّةِ الأصلِ].
**جودو سر** /jow-e-dosar/ (گیا) ← دوسر.
**جور** /jur/ ← گونه.
**جور** /jowr/ ← ستم.
**جوراب** /jurāb/ الجَوْرَب، الكَلْسَة، القَلْشِيْن.
**جوراب باف** /j.-bāf/ حائِكُ الجَوارِب.
**جوراب بافی** /j.-b.-i/ حَوْكُ وحِيَاكَةُ الجَوارِب.
**جوراب بلند** /j.-e-boland/ الجَوْرَبُ الطَّوِيْلُ، الكَلْسات.
**جوراب فروش** /j.-foruš/ بائِعُ الجَوارِبِ.
**جوراب فروشی** /j.-f.-i/ مَخْزَنُ بَيْعِ الجَوارِب.
**جوراب کوتاه** /j.-e-kutāh/ الجَوْرَبُ القَصِيْرُ، الشُّرّاب.
**جوربالان** /jur-bālān/ (جانـ) الأَرْضات، مُتَساوِياتُ الأَجْنِحَة.
**جور پایان** /j.-pāyān/ (جانـ) مُتَساوِياتُ الأَرْجُلِ.
**جور دندان** /j.-dandān/ (جانـ) مُتَجانِسُ الأَسْنانِ، مُتَشابِهُ الأَسْنانِ.
**جور شدن** /j.-šodan/ مُناسَبَةٌ / ناسَبَ، مُلاءَمَةٌ / لاءَمَ هـ الشَّيءُ، مُوافَقَةٌ / وافَق.
**جور کردن** /j.-kardan/ تَرْتِيْباً / رَتَّبَ، تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ، تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ، تَلْبِيْقاً / لَبَّقَ، تَسْهِيْلاً / سَهَّلَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ.
**جور کردن** /jowr- kardan/ ← ستم کردن.
**جورگانی** /jur-gāni/ تَجامُعُ أَزْواجٍ نَسْلِيَّةٍ مُتَساوِيَةٍ.
**جور هاگ** /j.-hāg/ (گیا) مُتَجانِسُ البُذُورِ.
**جورواجور کردن** /j.-vā-j.-kardan/ تَنْوِيْعاً / نَوَّعَ.
**جورومی** /jow-e-rumi/ (گیا) الخَنْدَرُوْس.
**جوری** /juri/ (گیا) الجُورِيّ.
**جوز** /jowz/ (گیا) ← گردو.
**جوزا** /jowzā/ (نجـ) الجَوْزاء.
**جوز امریکایی** /jowz-e-emrikāyi/ (گیا) ← پکان.
**جوز بویا** /j.-e-buyā/ (گیا) جَوْزُ الطِّيْبِ، البَنْباسَة، الصِّبر.
**جوز بویاها** /j.-e-b.-hā/ (گیا) البَنْباسِيّات.
**جوز جادو** /j.-e-jādu/ (گیا) هَما مَلِيْس فِرْجِنِيْكا.
**جوزالجنان** /j.-ol-jenān/ (گیا) الجَنْدَم ← منگوستن.
**جوزدشتی** /j.-e-dašti/ (گیا) الشُّثَّة.
**جوز رومی** /j.-e-rumi/ (گیا) الأَغَيْرُوْس.
**جوزالزنج** /j.-oz-zang/ (گیا) الكُولا، البِرازِيّة.
**جوزق** /jowzaq/ (گیا) الجَوْزَق ← غوزه.
**جوز کابلی** /jowz-e-kāboli/ (گیا) البَلاذُرِيّ، حَبُّ البَلاذُر.
**جوز کلاغ** /j.-e-kalāq/ و (گیا) صَنَوْبَرَة، كَرْز، صَنَوْبَرِيَّة.
**جوز کوثل** /j.-e-kowsal/ (گیا) الغَرْدِيْنِيا ← گاردینا.
**جوز کولا** /j.-e-kulā/ (گیا) ← جَوْزُ الزَّنْج.
**جوز گندم** /j.-e-gandom/ (گیا) بَهَقُ الحَجَر.
**جوز ماثل** /j.-e-māsel/ (گیا) الدّاتُوْرَة.
**جوزهندی** /j.-e-hendi/ (گیا) ← نارگیل.
**جوسفید** /j.-e-sefid/ (گیا) العَرَبِيّ.
**جوش** /juš/ ۱. الغَلْي، الغَلَيان، الجَيَشان. ۲. جَوَى ← شور. ۳. (پز) البَثْر، البَثْرَة، الطَّفح، الدُّمَّلُ الصَّغِيْر، الرَّبّة، العُدّ، المَكْيَة، البَقْبُوقَة، الحَبّة، الحَرّة، الحَرَارَة، الحَطاط، العِنَبَة، حَبُّ الصِّبا، الدُّهْنِيّة، تَقَيُّحٌ جِلْدِيَّةٌ، الفَسْفُوسَة. ۴. القَصْدِيْر ← لحیم.
**جوش آتشفشانی** /j.-e-ātšfešāni/ الزّاهِضَةُ البُرْكانِيَّة.
**جوش آمدن** /j.-āmadan/ ← جوشیدن.

**جوش استخوان** /j.-e-ostoxān/ اِلْتِحامُ العِظام، الإجار.

**جوش اکسیـژن** /j.-e-oksižen/ ← جِمْلاجٌ أُكْسِيجِينِـيٌّ اِسِيتيلِينِيّ.

**جوشان** /jušān/ الفائِز، الجائِش، النَّفّار.

**جوشانده** /j.-de/ المُغْلَى.

**جوشاندهٔ بابونه** /j.-de-ye-bābune/ مُغْلَى البابُونَج.

**جوشاندهٔ گیاهان** /j.-de-ye-giyāhān/ مُغْلَى الأَعْشابِ و غيرها.

**جوشـانیدن** /j.-idan/ غَلْياً وغَلَيـاناً / غَلَى ـِ وإغلاءً / أَغْلَى وتَغْلِيَةً / غَلَّى وإفـاحَةً / أَفاحَ وتَفْـوِيراً / فَوَّرَ القِدْرَ، إيْغاراً / أَوْغَرَ الماءَ.

**جوش ترش** /juš-e-torš/ (شیمـ) ← اسید ترتریک.

**جوش خـوردن** /j.-xurdan/ ۱ ← خشمگین شـدن. ۲. اِجْتِباراً / اِجْتَبَرَ العَظْـمُ، اِلْتِئامـاً / اِلْتَـأَمَ، اِلْتِحامـاً / اِلْتَحَمَ، تَلاحُماً / تَلاحَمَ.

**جـوش خـوردگـی استخـوان** /j.-xurdegi-ye-ostoxān/ جوش استشخوان.

**جوش دادن** /j.-dādan/ ۱ ← جوشـانیدن. ۲. [فلزات] لَأْماً / لَأَمَ ـَ وتَلْئِيماً / لَأَّمَ ومُلاءَمَةً / لاءَمَ ولَحْماً / لَحَمَ ـُ مُلاحَمَةً / لاحَمَ، إِلْحاماً / أَلْحَمَ.

**جوش دار** /j.-dār/ البَثِر، البَثِير، المُبَثَّر.

**جوش زدن** /j.-zadan/ ۱. هَيْجاً وهَياجاً وهَيَجاناً / هاجَ ـِ «جوش نزن»: هَـدِّي رَوْعَكَ ← خشمگین شدن. ۲. (پز) بَثْراً وبُثُوراً / بَثَرَ ـِ وبَثِرَ ـَ وبَثُرَ ـُ وتَبَثُّراً / تَبَثَّر الـوجهُ أو الجلدُ، عَدْساً / عُدِسَ مج.

**جوش سرخ** /j.-e-sorx/ (پز) الغُدُّ الوَرْدِيُّ.

**جوشسنگ** /j.-sang/ قَضَّـة [صخرٌ مـركّـبٌ من حُطـامِ صُخورٍ].

**جـوشـش** /j.-eš/ الفَـوْر، الفَـوَران، الغَلَيـان، السَّلْـق، الغَرْغَرَة، البَقْبَقَة، النَّغِير.

**جوش شیـرین** /j.-e-širin/ (شیمـ) البَـوْرَقُ الأَرْمَنِيُّ، كَرْبُوناتُ الصُّودا، الصُّودُ التِّجارِيّة.

**جوش صورت** /j.-e-surat/ ← جوش ۲.

**جوشکار** /j.-kār/ اللَّحّام، سَمْكَرِيّ، دَمّاج.

**جوش کاربیت** /j.-kārbit/ [دستگاه] التِّلْم.

**جوشکاری** /j.-kāri/ اللِّحام، اللَّحْم، اللِّحامَة.

**جوش کوره** /j.-kure/ الجُفا، خَبَث، المعدنِ المَصْهُور.

**جوشن** /jowšan/ ۱. الدِّرْع، الزَّرْد. ۲. (فز) عَمُودُ المَغْنَطِيس [قضيبٌ يَرْبُطُ قطبَي المَغْنَطِيس].

**جوشناس** /jav-šenās/ ← هواشناس.

**جوشناسی** /j.-š.-i/ ← هواشناسی.

**جوشنده** /jušande/ الجائِش.

**جـوش و خـــروش** /juš-o-xoruš/ الهَيَجـان، الثَّـوَران، الهَوْشَة، الإِضْطِراب، التَّعَصُّب، الإنفِعالُ النَّفسانِيّ.

**جـوش و خـروش زدن** /j.-o.-zadan/ هَيْجاً وهِيـاجـاً وهَيَجاناً / هاجَ يَهِيْجُ، تَهَيُّجاً / تَهَيَّجَ، اِهْتِياجاً / اِهْتاجَ.

**جوشی** /j.-i/ المُتَمَقِّط ← خشمگین، عصبانی.

**جوشیـدن** /j.-idan/ غَلْياً و غَلَيـاناً / غَلَى ـِ وجَيْشاً وجَيَشاناً وجُيُوشاً / جاشَ ـِ وفَوْراً وفَـوَراناً وفُؤُوراً / فارَ ـُ ت القِدْرُ، أَفْـراً وأُفُوراً / أَفَرَ ـِ وبَقْبَقَةً / بَقْبَقَ وتَغَـراناً / تَغَرَ ـَ وتَكْتَكَةً / تَكْتَكَ وخَقِيْقـاً / خَقَّ ـِ ودَهْدَقَـةً ودِهْداقـاً / دَهْدَقَ وزُخُوراً / زَخَرَ ـَ وعُكُوباً / عَكَبَ ـُ وغَضَباً ومَغْضَبَةً / غَضِبَ ـَ وغَطِيْطاً / غَطَّ ـِ وغَطْغَطَةً / غَطْغَطَ وغَطْمَطَةً / غَطْمَطَ وغَقّاً وغَقِيْقاً / غَقَّ ـِ وتَغَطْمُطاً / تَغَطْمَطَ و فَوْحاً / فاحَ ـُ وفَيَحاناً / فاحَ ـِ وكَتّاً / كَتَّ ـِ ت القِدرُ، كَتّاً وكَتِيْتاً / كَتَّ ـِ النَّبِيْذُ وغيرهُ، نَتّاً ونَتِيْتاً / نَتَّ ـِ ونَشْجاً ونَشِيْجاً / نَشَجَ ـِ ونَشْنَشَةً / نَشْنَشَ ونَصِيْصاً / نَصَّ ـِ ونَغِيْراً ونَغَراناً / نَغَرَ ـَ ومُنافَتَةً / نافَتَ ونَفْطاً ونَفِيْطاً / نَفَطَ ـِ وتَنَفُّطاً / تَنَفَّطَ وهَدَجَةً / هَدَجَ ـِ وهَدْراً وتَهْداراً / هَدَرَ ـِ الشَّرابُ.

**جوشیده** /j.-ide/ المَسْلُوق، السَّلِيْق، المُغْلَى، النُّقاعَة، النَّقِيْع، المَنْقُوع ← جوشانده.

**جو صحرایی** /jow-e-sahrāyi/ (گیا) ← جو دوسر، دوسر.

**جوع** /ju'/ ← گرسنگی.

**جوع البقر** /j.-ol-baqar/ (پز) الجُوْعُ البَقَرِيُّ، السُّحات.

**جوع الکلب** /j.-ol-kalb/ (پز) الجُوْعُ الكَلْبِيُّ.

**جوفروش** /jow-foruš/ الشَّعِيْرِيّ.

**جوکر** /joker/ العِفْرِيْت.

**جوکی** /juki/ اليُوغانِيّ.

**جوگندمی** /jow-gandomi/ الشَّمَط، الشُّهَب، الشُّهْبَة.

**جو گنـدمی شـدن** /j.g.-šodan/ شَمَطاً / شَمِطَ ـَ اِشْمِطاطاً / اِشْمَطَّ، اِشْمِيْطاطاً / اِشْماطَّ، اِشْمِئْطاطاً / اِشْمَأَطَّ، اِشْتِهاباً / اِشْتَهَبَ.

**جولان کردن** /javalān-kardan/ ← گردیدن، گشتن.

**جولانگاه** /jowlāngāh,j.-gāh/ المَجال.

**جولاه** /julāh/ الحائِک، القَزّاز، النَّسّاج، المِنوال ← بافنده.

**جولاهی** /j.-i/ الحِیاکَة ← بافندگی.

**جوندگان** /javandegān/ (جانـ) القَوارِض، القَواضِم.

**جوهر** /jowhar/ ۱. الجَوْهَر، الكُنْه، المادَّة، الماهِيَّة، الهَيُولَى، الخُلاصَة، الخَواص، القَلْب، اللُّبّ. ۲. العِطْر ← اسانس. ۳. المِدَاد، المُدَّة، الحِبْر ← مرکب. ۴ ← جوهر شمشیر، آب ۳، پرند ۲.

**جوهر استامپ** /j.-e-estāmp/ الخَتّامَة، حَبَارَةُ الخَتْم.

**جوهر بزاق** /j.-e-bozāq/ دِیاشتاز، خَمِيرَةٌ نَباتِيَّةٌ أَزُوتِيَّةٌ.

**جوهر بوره** /j.-e-bure/ (شیمـ) حامِضُ البُورِیک ← اسید بوریک.

**جوهر بید** /j.-e-bid/ (شیمـ) سالِیسِین [یُوجَدُ في قُشورِ وأوراقِ الصَّفصافِ].

**جوهر ترشک** /j.-e-toroŝak/ (شیمـ) حامِضُ أُوكْسالِيك.

**جوهر حسن لبه** /j.-e-hasan-labe/ (شیمـ) ← اسید بنزوئیک.

**جوهر خشک کن** /j.-xoŝk-kon/ مِزْفَقَةُ المَكْتَبِ.

**جوهر سرکه** /j.-e-serke/ (شیمـ) حامِضُ خَلّيک ← اسید استیک.

**جوهرشبه قلیایی افیون** /j.-e-ŝebh-e-qalyāyiye-afyun/ (شیمـ) نَرْسِیِین، شِبْهُ قَلْويٌّ في الأفيون.

**جوهر شمشیر** /j.-e-ŝamŝir/ الرُّبَد.

**جوهر شوره** /j.-e-ŝure/ (شیمـ) ← اسید ازتیک.

**جوهر فرد** /j.-e-fard/ الذَّرَّة.

**جوهر قرمزدانه** /j.-e-qermez-dāne/ (شیمـ) اللَّعْل.

**جوهر قطران** /j.-e-qatrān/ (شیمـ) كَرْزُوت.

**جوهر قهوه** /j.-e-qahve/ (شیمـ) كافِيِين.

**جوهر قیر** /j.-e-qir/ (شیمـ) الكَرِيُوزُوت.

**جوهر گنه گنه** /j.-e-ganegane/ (شیمـ) سُلْفاتُ الكِينا.

**جوهر گوگرد** /j.-e-gugerd/ (شیمـ) زَيْتُ الزَّاج، الحامِضُ الكِبْرِيتِيّ ← اسید سولفوریک.

**جوهر لیمو** /j.-e-limu/ (شیمـ) حامِضُ اللَّيْمُون، مِلْحُ اللَّيْمُون، مِلْحُ الطَّرْطِير، رُوحُ اللَّيْمُو، الشِّتْراة، الشِّتْرات.

**جوهر مازو** /j.-e-māzu/ (شیمـ) ← تنن.

**جوهر مخدرافیون** /j.-e-moxadder-e-afyun/ (شیمـ) نَرْكُوتِین، أحدُ شِبْهِ قَلْوِيّاتِ الأفيون.

**جوهر مسکن افیون** /j.-e-mosakken-e-a./ (شیمـ) كُودِيِين، شِبْهِ قَلْويٌّ في الأفيون.

**جوهر منوم افیون** /j.-e-monavvem-e-a./ (شیمـ) المُورْفِين.

**جوهر مورچه** /j.-e-murce/ (شیمـ) الحامِضُ النَّمْلِيّ أو النَّمْلِيك ← اسید فرمیک.

**جوهر نمک** /j.-e-namak/ (شیمـ) حامِضُ كُلُورِيدْرِيك، ماءُ النّار.

**جوی** /juy/ الجَدْوَل، الدَّبْل، المِيثَب، النُّهَيْر، الجَعْفَر، الغَدِير.

**جویا** /juyā/ ←جوینده.

**جویا شدن** /j.-ŝodan/ اِسْتِخْباراً / اِسْتَخْبَرَ / واسْتِقْصاءً / اِسْتَقْصَى عن كذا، اِسْتِعْلاماً / اِسْتَعْلَمَ، اِسْتِفْساراً / اِسْتَفْسَرَ، تَلَمُّساً / تَلَمَّسَ الشَّيءَ ← پرسیدن، جستجو کردن.

**جویبار** /juybār/ ← جوی.

**جویدن** /javidan/ مَضْغاً / مَضَغَ ـُ الطَّعامَ، عَلْكاً / عَلَكَ ـُ لَوْكاً / لاكَ ـُ اللُّقمةَ، ضَمْساً / ضَمَسَ ـِ، غَسْناً / غَسَنَ ـُ لَوْثاً / لاثَ ـُ، لَوْفاً / لافَ ـُ، قَطْماً / قَطَمَ ـِ قَضْماً / قَضَمَ ـِ.

**جویدنی** /j.-i/ اللَّواک، المُضْغَة، المُضاغَة، المَضاغ.

**جویده شده** /javide-ŝode/ المُضاغَة، الضُّغامَة.

**جوینده** /juyande/ الطّالِب، الطَّلِيب، النّاشِد، الباغِي، الفَتّاش، الفاحِص، القاضِم، الرّاد.

**جهات اصلی** /jehāt-e-asli/ ← جهتهای چهار گانه.

**جهاد** /jehād/ الجِهاد، العَتْرَة.

**جهاد کردن** /j.-kardan/ مُجاهَدَةً و جِهاداً / جاهَدَ.

**جهادگر** /j.-gar/ المُجاهِد.

**جهاز** /jahāz/ ۱. الجَهازُ العَروس، المَهْر، البَتات، البائِنَة، الدُّوتّا، السُّعُوف، السَّعَف. ۲. الرَّحْل، المَخْلُوفَة.

**جهاز دادن** /j.-dādan/ تَجْهِيزاً / جَهَّزَ عروساً، تَنْحِيلاً / نَحَّلَ المَرأةَ.

**جهان** /jahān/ العالَم، العَلْم، الدُّنيا، البَرِيَّة، الوَرَى،

المَسْكُونَة، أُمُّ دَرَن، أُمُّ دَفار، أُمُّ حُباب.

**جهان پهلوان** */j.-pahlavän/* البَطَل، بَطَل الأَبْطال.

**جهان جانوران** */j.-e-jänevarän/* عالَمُ الحَيَوانِ.

**جهاندیده** */j.-dide/* الدُهْرِيّ.

**جهان سوم** */j.-e-sevom/* العالَمُ الثّالِث.

**جهان‌شناسی** */j.-šenäsi/* عِلْمُ الكَوْن، القُزْمُغْرافِيا، القُزْمُغْرافِيّ.

**جهانگرد** */j.-gard/* السّائِح، السّيّاح، الرَّحّال، الرَّحّالَة، الرَّحُول، الجَوّاب، الجائِب، الجَوّال، المُجَوِّل، المُتَنَقِّل، الدَّوّار، المِسْيَح، الأُفُقِيّ، الزّاعِب.

**جهانگردی** */j.-i/* التَّجَوُّل، التَّجْوال، السِّياحَة، الإِرْتِكاض.

**جهانگردی کردن** */j.-i-kardan/* سَيْحاً وسَيَحاناً وسِياحَةً وسُيُوحاً / ساحَ ـِ تَجْوِيلاً / جَوَّلَ، تَجَوُّلاً / تَجَوَّلَ، جَوْباً وتَجْواباً / جابَ ـُ واجْتِياباً / إِجْتابَ البِلادَ.

**جهانگشا** */j.-gošä/* فاتِحُ البِلادِ، فاتِحُ الدُّنْيا، مُسَخِّرُ البِلاد.

**جهانگشایی** */j.-g.-yi/* فَتْحُ البِلاد، الإِسْتِيلاءُ عَلَى العالَم.

**جهان گیاهان** */j.-e-giyähän/* عالَمُ النَّبات.

**جهانگیر** */jahängir/* فاتِحُ الدُّنيا، مُسَخِّرُ العالَم ← جهانگشا.

**جهان نما** */j.-namä/* خَرِيطَةٌ جُغْرافِيَّةٌ لِلعالَم.

**جهاني** */j.-i/* العالَمِيّ، الدُّنْيَوِي، الكَوْنِيّ، الدُّهْرِيّ.

**جهانیدن** */jahänidan/* إِيثاباً / أَوْثَبَ، تَنْقِيزاً / نَقَّزَ هـ.

**جهت** */jehat/* ١. الجِهَة، الجُهَة، الصَّوب، القِبَل، الهَدْيَة، الهُدْيَة، الطِّيَّة ← سوى. ٢. العِلَّة، السَّبَب، الإِعْتِبار، الأَصْل، الباعِث، الوَجْه.

**جهت گیری** */j.-giri/* التَّوْجِيه.

**جهتهای چهارگانه** */j.-hä-ye-chärgäne/* الجِهاتُ الأَرْبَع.

**جهت‌یاب** */j.-yäb/* مُوْجِداتُ الإِتِّجاه.

**جهد کردن** */jahd-kardan/* ← کوشش کردن، کوشیدن.

**جهش** */jaheš/* ١. الوَثْبَة، الوَثْب، القَفْز، القَفْزَة، الطَّفْر، إِنْدِفاع، إِنْطِلاق، ذِهاب، قَذْفَة، دَفْقَة، النَّزْو، النُّزُوّ، النَّزَوان، النُّطَّة، النَّبْضَة، الأَفْز. ٢. الإِفْتِجاء ← موتاسيون.

**جهش ملت** */j.-e-mellat/* إِنْتِفاضَةُ الشَّعْبِ.

**جهل** */jahl/* الجَهْل ← نادانی.

**جهل بسیط** */j.-e-basit/* الجَهْلُ البَسِيطُ.

**جهل مرکب** */j.-e-morakkab/* الجَهْلُ المُرَكَّب.

**جهندگی** */jahandegi/* ← جهش.

**جهنده** */jahande/* الوَثّاب، الواثِب، النّابِض، الضّارِب، الطّافِر، القَفِيز، النَّطّاط، المِيْثَب، المِثْفَر.

**جهنم** */jahannam/* جَهَنَّم، الجَحِيم، السَّقَر، الحُطَمَة، اللَّظَى، الهاوِيَة، السَّعِير، السّاهِرَة، دارُ البَوارِ.

**جهنمی** */j.-i/* الجَهَنَّمِيّ، الشَّيْطانِيّ.

**جهود** */johud/* يَهُود، يَهُودِيّ.

**جهیدن** */jahidan/* ← جستن.

**جهیزیه** */jahiziyye/* ← جهاز ١.

**جیب** */jib/* ١. الجَيْب، السَّيّالَة.

**جیب** */jeyb/* ١ ← گریبان. ٢. (رضـ) الجَيْب ← سینوس.

**جیب بر** */j.-bor/* النّاشِل، النَّشّال، الطَّرّار.

**جیب بری** */j.-b.-i/* سِرْقَةُ النَّشْلِ.

**جیب بری کردن** */j.-b.-i-kardan/* نَشْلاً / نَشَلَ ـُ بِسِرْقَةٍ.

**جیب بغل** */j.-e-baqal/* الجَيْبُ المَخْفِيّ.

**جیب پیشانی** */jeyb-e-pišäni/* (پز) جَيْبُ الجَبْهَةِ.

**جیب تمام** */j.-e-tamäm/* (رضـ) جَيْبُ التَّمامِ ← کسینوس.

**جیب زدن** */jib-zadan/* سَرَقاً وسَرِقاً وسَرِقَة وسَرَقاناً / سَرَقَ ـِ ما في جَيْبِهِ.

**جیب ساعتی** */j.-e-sä'ati/* جَيْبُ السّاعَةِ في البَنْطَلُون.

**جیب شلوار** */j.-e-šalvär/* جَيْبُ البَنْطَلُونِ.

**جیب فکی** */jeyb-e-fakki/* (پز) الجَيْبُ الفَكِّيّ، جَيْبُ هِيْمُور، تَجْوِيفُ الفَكّ.

**جیب کلیوی** */j.-e-kolyavi/* (پز) الكَأْس.

**جیب متمم** */j.-e-motammem/* (رضـ) ← کسینوس.

**جیب مقلوب** */j.-e-maqlub/* (رضـ) الجَيْبُ المَقْلُوب.

**جیپ** */jip/* الجِيْب [سيارةٌ عسكريّةٌ أو مدنيّةٌ صغيرةٌ تَتَميَّزُ بالبِساطةِ والقدرةِ على الاحتمالِ].

**جیر** */jir/* السُّوَيْدِيّ [جِلْدٌ أو قماش مُزَأبَر]، جِلْدُ شَمْواةٍ.

**جیر جیر** /jirjir/ الشَّخْشَخَة.

**جیرجیرک** /j.-ak/ (جانـ) الصَّرّار، الصَّرصَـر، الصُّرصُر، زِيزُ الحِصَاد، صَرّارُ اللَّيْل، الجُدْجُد.

**جیرجیرکردن** /j.-kardan/ شَخْشَخَةٌ شَخْشَخَ.

**جیرجیرکها** /j.-ak-hä/ (جانـ) الجُدْجُدِيّات.

**جیره** /jire/ الـوَظِيْفَة، الـوَجِيْبَة، الجَـرايَة، التَّقْنِيْـن، التَّمْوِيْن، ۱ لمِيْرَة، خَرْجُ الجُنْـدِيّ، سُفْرَةُ الجُنْدِيّ، إقامَةُ الجُنْدِيّ، الإرْتـزاق، التَّعْيِيْنُ الجُنْـدِيّ، الرِّزْقَـة، الفَرْض، الجَعالَة، القَطِيْعَة، الطُّمَع.

**جیره‌بندی** /j.-bandi/ التَّقْنِيْن.

**جیره‌بندی کردن** /j.-b.-kardan/ تَقْنِيْناً / قَنَّنَ وتَحْدِيْداً / حَدَّدَ الجَعالَة.

**جیره‌خوار** /j.-xär/ مَنْ يَأْخُذُ المُقَـرَّرَ اليوميّ أو الشَّهْرِيّ من الأمتعة.

**جیره دادن** /j.-dädan/ إجْراءً / أجْرَى عليه الرِّزق.

**جیش** /jiš/ ← شاش.

**جیش کردن** /j.-kardan/ ← شاش کردن.

**جیغ** /jiq/ الصَّيْحَة، الصِّياح، الصَّخَب، الضَّجَّة، الزَّعْقَة، الهَيْعَة، المُصَرْصَر، المُصَرْصَع، المُجَلْجَل.

**جیـغ جیغـو** /jiqjiqu/ الصَّيّـاح، الصَّخِـب، الصَّخّـاب، النَّعّار، الضَّجّاج، الضَّجُوج، [نث] النَّعّارَة.

**جیغ زدن** /jiq-zadan/ صَيْحاً وصَيْحَةً وصِياحـاً وصَيَّحاناً / صاحَ ـِ صَخَباً / صَخِبَ ـَ نَعِيْراً ونُعاراً / نَعَرَ ـِ ضَجّاً وضَجِيْجاً وضَجاجاً وضُجاجاً / ضَجَّ ـِ تَقْعِيْراً / قَعَّرَ.

**جیغ کشیدن** /j.-kašidan/ ← جیغ زدن.

**جیک جیک** /jikjik/ سَقْسَقَةُ العَصافِيْر.

**جیک جیـک کردن** /j.-kardan/ سَقْسَقَةً / سَقْسَقَ و زَرْزَرَةً / زَرْزَرَ العُصْفُور، شَقْشَقَةً / شَقْشَقَ، زَقْزَقَةً / زَقْزَقَ، صَفْصَفَةً / صَفْصَفَ، صَئِيًّا / صُئِيًّا / صَأى يَصْئِي ويَضْأى الفَرْخُ.

**جیک زدن** /jik-zadan/ ۱← جیک جیک کردن ۲← سخن گفتن، حرف زدن.

**جیم شدن** /jim-šodan/ ← گریختن.

**جین** /jin/ ۱. أجِنّ [مُسْكِرٌ قَوِيّ]. ۲. مِحْلَجُ قُطْنٍ. ۳. اجِيْن [قماشٌ قُطْنِـيٌّ متين]. ۴. الجِيْنِيّ [بَنْطَلُونٌ مَخيطٌ من الجِيْن]. ۵ ← دوجین.

**جیوه** /jive/ (شیمـ) الزِّئْبَق، الفَرّار.

**جیوه دار** /j.-där/ الزِّئْبَقِيّ.

**جیوه زدن** /j.-zadan/ زَأْبَقَةً / زَأْبَقَ.

**جیوهٔ سفید** /j.-ye-sfid/ (شیمـ) زِئْبَقٌ حُلْـو، كَلُومِل، كالُومِيْل.

**جیوه یی** /j.-yi/ الزِّئْبَقِيّ.



جاوشیر

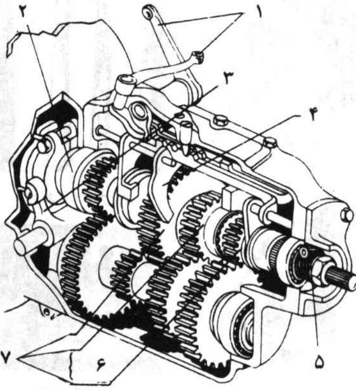


جرمیل

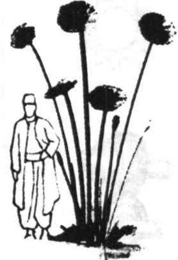


جفتک چارکش

## جعبه دنده ـ عُلبَةُ السُّرعَة




۱ـ دستهٔ دنده: مقود السُّرعة
۲ـ یاتاقان کف گرد کلاج: مصدم الوصل
۳ـ دو شاخهٔ کلاج: مقود الوصل
۴ـ خار (ماهک): الشّوکة
۵ـ چرخ دندهٔ کابل شمارگر: مسنّنة سلک العدّاد
۶ـ اتّصال مستقیم: التعشیق المباشر
۷ـ دندهٔ ۱، ۲، ۳، ۴: السُّرعة ۱، ۲، ۳، ۴



جگن نیل



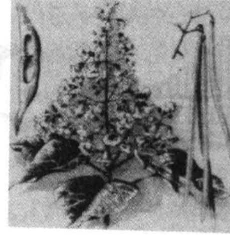
جلبان



جلیف



جنتیانا



جوالدوز



جوجه تیغی استرالیایی

## جمجمه ـ الجُمجُمَة




۱ـ حدقهٔ چشم: مقله
۲ـ استخوان پیشانی: الجَبهِيّ
۳ـ استخوان پروانه‌ای: الجناح
۴ـ استخوان آهیانه: الجداريّ
۵ـ استخوان گیجگاهی: الصُّدغيّ
۶ـ استخوان پس سری: المؤخَّريّ
۷ـ آستریون: النّجم
۸ـ ماستوئید: الخُشّاء
۹ـ فک اسفل: الفکّ السّفليّ
۱۰ـ فک اعلی: الفکّ العلويّ

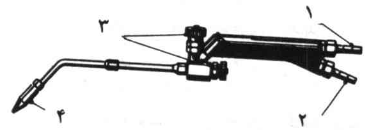


جوزمائل

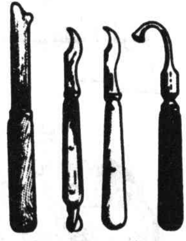


جوزالزّنج

## جوش کاربیت ـ الثَّلم




۱ـ اکسیژن: الأکسِیجِن
۲ـ استیلن: الأسِیتِیلِین
۳ـ پیچهای تنظیم کننده: المُنَظِّمانِ
۴ـ مشعل: الفَم

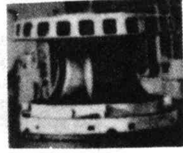

چاقوی پیوندزنی


چای سنت هلن


چای عربستان


چرخ ریسک

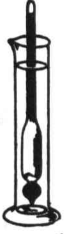

چراغ آویز


چرخ طناب

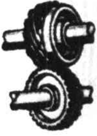

چشم بند


چکرنده


چکچکی


چگالی سنج



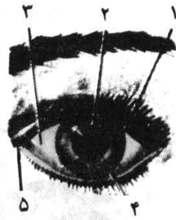


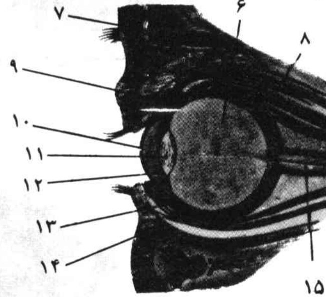

چلچلهٔ دریایی


چندنای


چرخ دنده

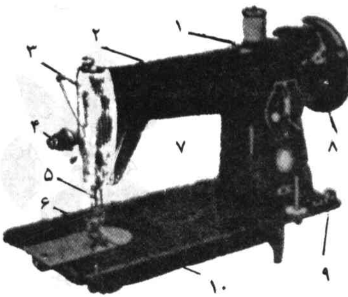
## چشم - العَین




۱ـ عنبیّه: القزحیّة
۲ـ حدقه: الحدقة
۳ـ صلبیّه: الصُّلبیّة
۴ـ کنارهٔ قرنیه: حافّة القرنیّة
۵ـ گوشهٔ چشم: الموق
۶ـ مایع زجاجیّه: الرّطوبة الزّجاجیّة
۷ـ سینوس پیشانی: الجیب الجبهیّ
۸ـ شبکیّه و مشیمیّه: الشّبکیّه و المشیمة
۹ـ عضلهٔ بالا برندهٔ پلک بالا: العضلة الرّافعة للجفن العلویّ
۱۰ـ قرنیّه: القرنیّة.
۱۱ـ جلیدیه: البلّوریّة
۱۲ـ عنبیّه: القزحیّة
۱۳ـ صلبیّه: الصُّلبة
۱۴ـ پلک پایین: الجفن السّفليّ
۱۵ـ عصب بینایی: العصب البصريّ

## چرخ خیّاطی ـ المَکِنَة




۱ـ میلهٔ قرقرهٔ اوّل: المسلکة الأوّلیّة
۲ـ تنظیم کنندهٔ دوخت: ضبط طول القطبة
۳ـ شیطانک: رافع الخیط
۴ـ تنظیم کنندهٔ نخ: ضبط شدّ الخیط
۵ـ میل سوزن: ساعد الإبرة
۶ـ سوزن: الإبرة
۷ـ میله ماسوره پرکن: حامل البکرة الثّانویّة
۸ـ تویی ماسوره پرکن: الدّولاب النّاظم
۹ـ تنظیم کنندهٔ نخ ماسوره: ضبط المکّوک
۱۰ـ پایه: الکبّاس


چوب شکاف


چینچیلا



چ /c/ الحرفُ السابِعُ من الألفباءِ الفـارسيّةِ وهي لا تُوجَدُ في اللّغةِ العربيّةِ، وهي بمثابةِ ٣ . في حسابِ الجُمَّلِ.
**چابک** /cäbok/ ← چست، چالاک، زبردست، ماهر.
**چابکدست** /c.-dast/ ← زبردست، ماهر.
**چابکدستی** /c.-d.-i/ ← زبردستی، مهارت.
**چابک‌سوار** /c.-savär/ فارِسٌ ماهِرٌ، الرّائِض، المُرَوِّض الخَيْلِ.
**چابـک شدن** /c.-šodan/ ← چالاک شـدن، چست شدن.
**چابک کردن** /c.-kardan/ ← چالاک کردن، چست کردن.
**چابکی** /c.-i/ ← چستی.
**چاپ** /cäp/ الطِّباعَة، الطَّبْع، البَصْمَة، الـوَشم، تَحْرِيْرُ الصُّحُف، نَشْرُ الكُتُب.
**چاپ آبی** /c.-e-äbi/ الطَّبْعَةُ الزَّرْقاء.
**چاپار** /cäpär/ ← پیک، پست، پستچی.
**چاپار خانه** /c.-xäne/ ← پست، پستخانه.
**چاپ افست** /cäp-e-ofset/ ← افست.
**چاپ اول** /c.-e-avval/ طَبْعَةٌ أُوْلَى.
**چاپ بر آمده** /c.-e-barämade/ ← تیپوگرافی.
**چاپ برجسته** /c.-e-barjaste/ المُصَفَّحة.
**چاپ به وسيلهٔ برق** /c.-be-vasile-ye-barq/ المُرَسِّبَةُ الطِّباعيّة الكَهْرِبائِيَّة.
**چاپچی** /c.-ci/ الطّابِع، الطَّبّاع، المَطْبَعِيّ.
**چاپ حروفی** /c.-e-horufi/ طَبْعُ الأَحْرُف.
**چاپخانه** /c.-xäne/ المَطْبَع، المَطْبَعَة.
**چاپ زن** /c.-zan/ ← چاپچی.
**چاپ ژلاتینی** /c.-e-želätini/ الطَّبْعُ الغَرَوِيّ أو الهُلامِيّ.
**چاپ سربی** /c.-e-sorbi/ ← چاپ حروفی.
**چاپ سطـری** /c.-e-satri/ اللِّيْنُـوتِيْـب، المُنَضِّـدَةُ السَّطرِيّة.
**چاپ سنگـی** /c.-e-sangi/ طَبْـعُ الحَجَر، طِبـاعَـةُ الحَجَرِيّة.
**چاپ شدن** /c.-šodan/ طَبْعاً / طُبِعَ ـَ مج وانْطِباعاً / اِنْطَبَعَ الكتابُ.
**چاپ شده** /c.-šode/ المَطْبُوع.
**چاپ صفحه‌یی** /c.-e-safheyi/ الطِّباعَةُ المُسْتَوِيَة.
**چاپ عكسـی** /c.-e-aksi/ إرسالُ المـوادِّ المطبوعـةِ أو الصُّوَرِ بِسلْكِيّاً أو بالرّاديو.
**چاپ كردن** /c.-kardan/ طَبْعاً / طَبَعَ ـَ وإصْداراً أَصْدَرَ الكِتابَ.
**چاپ کلیشه‌یی** /c.-e-kelišeyi/ طَبْعُ كليشيه.
**چاپ گراووری** /c.-e-geräveri/ ← چاپ گود.
**چاپ گود** /c.-e-gowd/ الطِّباعَةُ الغائِرَةُ.
**چاپلوس** /cäplus/ المُتَمَلِّق، المَلِق، المِمْلاق، المُداهِن، الخَدّاع، المُلاوِع، المُلاوِص.
**چاپلوسانه** /c.-säne/ بالتَّمَلُّق.
**چاپلوسی** /c.-i/ التَّمَلُّق، التَّمْلِيْق، المَلَق، المُداهَنَة، اللَّهْوَقَة، التَّزَلُّف، التَّمْسَح، المَشْط.
**چاپلوسی کردن** /c.-i-kardan/ مَلَقاً / مَلِقَ ـَ وتَمْلِيْقاً / مَلَّقَ ومُمالَقَةً / مالَقَ وتَمَلُّقاً / تَمَلَّقَ هـ وله، مُداهَنَةً / داهَنَ، تَلْيِيْناً / تَلَيَّنَ، بَصْبَصَةً / بَصْبَصَ، خُنُوعاً / خَنَعَ ـَ له وإليه، دَرْقاً / دَرَقَ ـُ رَقْياً ورُقِيّاً ورُقْيَةً / رَقَى ـِ رَقْياً ورُقِيّاً / رَقِيَ ـَ هـ، مُصانَعَةً / صانَعَ، مُلاخاةً ولِخاءً / لاخَى، لَهْوَقَةً / لَهْوَقَ، تَلَهْوُقاً / تَلَهْوَقَ، تَمَسْكُناً / تَمَسْكَنَ، مَشْطاً / مَشَطَ ـُ مُمالَثَـةً ومِلاثاً / مالَثَ،

مُمالَخَةٌ ومِلاخاً / مالَخَ هـ مَلْساً / مَلَسَ ـُ هـ بلسانه.

**چاپ همسطح** /c.-e-hamsath/ ← چاپ صفحه‌یی.

**چاپیدن** /cäpidan/ ← غارت کردن.

**چاتمه** /cätme/ (نظ) تَشْبِيكُ السِّلاحِ.

**چاتمه زدن** /c.-zadan/ (نظ) تَشْبِيكاً / شَبَّكَ السِّلاحَ.

**چاتمه فنگ** /c.-fang/ تَشْبِيكُ السِّلاحِ، شَبْكِ السِّلاحِ.

**چاخان** /cäxän/ نَتّاش، بَكّاش ← حقّه باز، شارلاتان، بلوفزن.

**چاخچور** /cäxcur/ ← چاقچور.

**چاد** /cäd/ تَشاد.

**چادر** /cädor/ ۱. مِـلايَـةُ النِّساء، المُـلاءَة، المِلْحَـف، المِلْحَفَـة، عَباءَةُ النِّسـاء، الجِلْبـاب، الجِلِبّاب، الصِّـداد، الخِمِرّ، الإزر. ۲. الخَيْمَة، البَيْت، الظُّلَّـة، التَّنْدَة، العَرْش، العَرِيْش، المِضْرَب، الفُسطـاط، الأُخْدُوْر، الخِباء، الخِفاء، السُّرَادِق، الشُّوْذَر، الصُّفَّة، العاطِف، العِطاف، اللِّفاع.

**چادر پیه** /c.-pih/ (پز) الثُّرْب، الهُرْب.

**چادر دوز** /c.-duz/ الخَيّام، الخِيَمِيّ.

**چادر زدن** /c.-zadan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ ونَصْباً / نَصَبَ ـِ الخَيْمَةَ.

**چادر شب** /c.-šab/ ← مُلاءَةُ السَّـرِيْر، الإزْر، الإزار، الشَّرْشَف، مِلْحَفَةٌ كبيرةٌ يُغطّى بها الفِراش.

**چادر نشین** /c.-nešin/ سـاكِنُ الصَّحْـراء، البـادِي، البَدَوِيّ، البَدْو ← بیابان نشین.

**چادرنشینان** /c.-n.-än/ أَهْلُ الوَبَر.

**چادر نشینی** /c.-n.-i/ البَداوَة، السُّكُونَـةُ في الصَّحراء، البَدْو ← بیابان نشینی.

**چادر نماز** /c.-namäz/ حجابُ النِّساءِ الخاصُّ بالصَّلاة.

**چار** /cär/ ← چهار.

**چار بادار** /c.-bädär/ ← چاروا دار.

**چار پاره** /cär-päre/ ۱. كُلُّ شـيءٍ مقسومٌ إلـى أربعةِ أقسام. ۲. (بد) وزنٌ شعري خاصّ ثلاثةُ أقسامِ البيت مقفاةٌ والرّابعُ قافيتُهُ تَتْبَعُ قافيةَ القصيدةِ.

**چار چنگول** /c.-cangul/ الأَفْلَج.

**چارق** /cäroq/ السُّرْمُوجَة.

**چار قد** /cär-qad/ الخِمار، البُرْشُم ← روسری.

**چارگون** /c.-gun/ (گیا) البَشباسَة ← جوزبویا.

**چار وادار** /c.-vädär/ المُكارِي، سائِقُ دابّةِ الحَمُولَة.

**چاره** /cäre/ العِلاج، التَّـدْبِيْر، المَكْـر، الحِيْلَة، البُـدّ، الحَـلّ، الكَيْد، الـدَّواء، المَخْلَـص، المَحِيْص، المَحـال، السَّبَب، الشُّـدْحَة، الطِّبـاب، المَغْدَى، المَعـاث، الغِنَى، الكِيْميـاء، المَغْل، المَنْـدُوحَـة، المُنْتَـدَح، «او چاره‌یـی ندارد»: ماله من غِنًى، «چاره‌یی نیست»: ما باليَدِ حيلةٌ.

**چاره اندیشی** /c.-andiši/ التَّدْبِيْر، الدَّبُور.

**چاره پذیر** /c.-pazir/ قابِلُ العِلاجِ، قابِلُ الإصْلاح.

**چاره جو** /c.-ju/ البـاحِثُ عـن العِلاجِ أو الإصْـلاح، الصَّيْرَف، الصَّيْرَفِيّ.

**چاره جویی** /c.-j.-yi/ البَحْثُ عـن العِلاج، العِـلاج، المُناوَرَة.

**چاره جویی کردن** /c.-j.-yi-kardan/ اِحْتِيالاً / اِحْتالَ، مُعالَجَةٌ وعِلاجاً / عالَجَ، كَيْداً ومَكِيْدَةً / كادَ ـِ الشَّيءَ، تَأْسِيَةً / أَسّى، مُساجاةً / ساجَى، مُكاتَلَةً / كاتَلَ، مُماءَنَةً / ماءَنَ في الأَمْرِ.

**چاره ساز** /c.-säz/ ۱. المُعالِج. ۲. اللّهُ تعالَى.

**چاره سازی** /c.-s.-i/ العِلاج، الإصْلاح ← چاره جویی.

**چاره کردن** /c.-kardan/ ← چاره جویی کردن.

**چاره گر** /c.-gar/ ← چاره جو.

**چاره ناپذیر** /c.-näpazir/ غَيْرُ قابِلِ العِـلاج، غَيْرُ قابِلِ الإصْلاح، لا بُدَّ منه، المُحْتَم، لا مَحِيْدَ عنه.

**چاشت** /cäšt/ ۱. الضُّحَى، الضَّحْو، الضَّحْوَة، الضُّحْيَة، الضَّحاء. ۲. الطَّعامُ الَّذي يُؤْكَلُ في الضُّحَى.

**چاشت خوار** /c.-xär/ الضَّحْيان.

**چاشت خوردن** /c.-xordan/ تَضَحِّياً / تَضَحَّى، ضَحاً و ضَحاءً / ضَحِيَ ـَ.

**چاشت دادن** /c.-dädan/ تَضْحِيَةً / ضَحَّى هـ.

**چاشنی** /cäšni/ ۱. المَزَّة. ۲. الأَبْزار، الأَبازِيْر، الطَّرْطُور، المُرِّيّ، صَلْصَـةُ التَّوابِـل. ۳. (نـظ) القَدّاحَـة، الصّاعِـق، الزِّنْدَةُ من البُنْدُقِيَّة.

**چاشنی خوری** /c.-xuri/ قارِبُ الصَّلْصَةِ.

**چاشنی زدن** /c.-zadan/ تَطْيِيْباً طَيَّبَ.

**چاشنی گیر** /c.-gir/ الطِّعِم.

**چاق** /cäq/ ← فربه.

**چاقچور** /cäqcur/ لباسٌ كـانَتِ النِّسـاءُ يَلْبَسْنَهُ فـوق

مَلابسهِنَّ لِيَتَحَجَّبْنَ بِهِ.

**چاق شدن** /cäq-šodan/ ← فربه شدن.

**چاق کردن** /c.-kardan/ ← فربه کردن.

**چاقو** /cäqu/ السِّكِّين، السِّكِّينَة، المِـدْيَـة، المُدْيَـة، البَرّاءَة، المِبْراة، المَطْوَى، المِطْواة، المَطْوَة.

**چاقو تیزکن** /c.-tiz-kon/ سَنّانُ السَّكاكِيْن.

**چاقو تیزکنی** /c.-t.-k.-i/ المِشْحَذ.

**چاق و چله** /cäq-o-celle/ ← فربه.

**چاقو زدن** /cäqu-zadan/ طَعْناً / طَعَنَ ـُـَـ بالسِّكِّيْن.

**چاقو ساز** /c.-säz/ السَّكّان.

**چاقوکش** /c.-kaš/ الشَّقِيّ [عراق].

**چاقوکشی** /c.-k.-i/ الشَّقاوَة.

**چاقوی پیوند زنی** /c.-ye-peyvand-zani/ المِقْراص.

**چاقوی جـراحی** /c.-ye-jarrähi/ مِبْضَعُ الجَـرّاح، مِقْوَرَةُ الجَرّاح، سِكِّيْنُ التَّكْحِيْت، المِشْرَط.

**چاقوی ضامن دار** /c.-ye-zämen-där/ مُدْيَةُ الجَيْب.

**چاقی** /cäqi/ ← فربهی.

**چاک** /cäk/ ۱. ← شکاف. ۲. المَفْتَقُ من القَمِيْص.

**چاک چاک** /c.-c./ ← پاره پاره، تکه تکه.

**چاک خـوردن** /c.-xurdan/ ← پاره شـدن، شکافتـن (مص ل).

**چاک دادن** /c.-dädan/ ← پاره کردن، شکافتن (مصم).

**چاکر** /cäker/ ← نوکر.

**چاکری** /c.-i/ ← نوکری.

**چاکری کردن** /c.-kardan/ ← نوکری کردن.

**چاک زده** /cäk-zade/ الخَرِيْق.

**چاک شدن** /c.-šodan/ ← چاک خوردن.

**چاک کردن** /c.-kardan/ ← چاک دادن.

**چاکنای** /c.-näy/ (پز) الزَّرْدَمَة، المِزْمار.

**چالاب** /cäläb/ الفَجْوَةُ الدُّرْدُوْرِيّة.

**چالاک** /cäläk/ ← چست.

**چالاک شدن** /c.-šodan/ ← چست شدن.

**چالاک کردن** /c.-kardan/ ← چست کردن.

**چالاکی** /c.-i/ ← چستی.

**چالاکـی کردن** /c.-kardan/ ← چالاک شـدن، چست شدن.

**چال کـردن** /cäl-kardan/ ۱. تَعْمِيْقاً / عَمَّقَ ← گود کردن. ۲. ← دفن کردن.

**چالگاه** /c.-gäh/ مُدَرَّجٌ طبيعيٌّ في جَبَلٍ.

**چاله** /cäle/ الحُفْرَة ← گودال.

**چانـه** /cäne/ ۱. الذَّقَـن، الذِّقْـن، الشَّجْر. ۲. الخَمِيْرَة، الرُّغِيْف.

**چانه زدن** /c.-zadan/ مَكْساً / مَكَسَ ـِ ومِكاساً ومُماكَسَةً / ماكَسَ هـ في البَيْـع، مُساوَمَةً وسِواماً / ساوَمَ هـ على السِّلْعَة، تَسـاوماً / تَساوَمَ الـرَّجلان السِّلْعَةَ وفيهـا، فِصالاً ومُفاصَلَةً / فاصَلَ، تَـراوُضاً / تَراوَضَ القومُ فـي البَيْع والشِّراء، مُساعَرَةً / ساعَرَ، مُشارَطَةً / شارَطَ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ، مُناكَفَةً / ناكَفَ هـ في الشِّراء والبَيْع.

**چانه زنی** /c.-zani/ المَكْس.

**چانه کردن** /c.-kardan/ تَقْرِيْصاً / قَرَّصَ وتَكْتِيْلاً / كَتَّلَ ورَغْفاً / رَغَفَ ـَ العَجِيْنَ.

**چاودار** /cäv-där/ (گیا) الشَّالِم، البَرّاكَة، الجاوَدار.

**چاووش** /cävuš/ نَقِيْبُ القافِلَةِ.

**چاه** /cäh/ البِئْـر، الجُبّ، الجُـوْخَة، الخَفِيَّـة، الرَّجَـم، العاثُور، العِثار، العَجُوز، الكُرّ، الكَرّ، الوَرْطَة.

**چاه آرتزین** /c.-e-ärtezyan/ البِئْرُ الأَرْتَوازِيّة.

**چاه زنخدان** /c.-e-zanaxdan/ الفَحْصَة.

**چاه عميـق** /c.-e-amiq/ الجُبّ، الهُـوَّة، هُوْتَـة، هَوْتَـة، الوَهْدَة.

**چاهک** /c.-ak/ ثُقْبُ البَلّاعَة.

**چاه کن** /c.-kan/ البَقّار، البَأّار، الغارّ.

**چاه کندن** /c.-kandan/ بَأْراً / بَأَرَ ـَ وابْتِئاراً / اِبْتَأَرَ.

**چاه نفت** /c.-e-naft/ النَّفّاطَة.

**چاه هـوایی** /c.-e-haväyi/ الفَجْوَةُ الهَـوائِيّة، المَطَـبُّ الهَوائِيّ، جَيْبُ هواء.

**چای** /cäy/ (گیا) الشّـاي.

**چای آسـویگ** /c.-ye-äswig/ (گيـا) المُوْنَـرْد، نَعْنـاعٌ أَمِيْرَكِيّ.

**چای‌خوری** /c.-xuri/ ما يُشْرَبُ به الشّاي.

**چای سنت هلن** /c.-ye-sant-helen/ (گیا) الجَرْمَل.

**چای صـاف کن** /c.-säf-kon/ مِصْفاةُ الشّـاي، المِصْفاة، المَصْفَة.

**چای عربستانی** /c.-ye-arabestäni/ (گیا) القات، الجِرابيّة.

**چای کم رنگ** /c.-ye-kamrang/ الشّايُ الخَفِيْفُ.

**چایمان** /cäymän/ ← سرماخوردگی.

**چای مکزیکی** /cäy-ye-mekziki/ (گیا) الزُّرْبَيْح.

**چاییدن** /cäyidan/ ← سرما خوردن.

**چپ** /cap/ المَيْسَرَة، الأَيْسَر، اليَسار، اليَسْرَة، اليُسْرَى، الشّمال، الأَشْأَم، المَشْأَمَة.

**چپار** /capär/ الأَعْزَم.

**چپانیدن** /cpänidan/ ← جا دادن، گنجانیدن.

**چپاول** /capävol/ ← غارت، تاراج.

**چپاولچی** /c.-ci/ ← غارتگر.

**چپاول کردن** /c.-kardan/ ← غارت کردن.

**چپاولگر** /c.-gar/ ← غارتگر.

**چپاولگری** /c.-g.-i/ ← غارتگری.

**چپ چپ نگاه کردن** /cap-cap-negäh-kardan/ شَزْراً / شَزَرَ ـِ الرّجلَ وإليه، «چپ چپ به من نگاه کرد»: نَظَرَ إليَّ ظِلاماً.

**چپ چپی** /c.-i/ (گیا) ← زغال اخته.

**چپ چشم** /cap-cešm/ الأَحْوَلَ ← لوچ.

**چپ چشمی** /c.-c.-i/ ← لوچی.

**چپ دست** /c.-dast/ الأَعْسَر، يَسارِيّ، يَسْراوِيّ، الأَخْلَف، الأَعْفَک، اللَّفِيْفَة، [نث] العُسْرَى.

**چپ دست شدن** /c.-d.-šodan/ عَسَراً / عَسِرَ ـَ خَلَفاً / خَلَفَ ـَ.

**چپدستی** /c.-d.-i/ العَسَر، اللَّفَت.

**چپرو** /c.-row/ [سیا] ← چپ گرا.

**چپ روی** /c.-ravi/ [سیا] ← چپ گرایی.

**چپ شدن** /c.-šodan/ ۱. ← واژگون شدن. ۲. ← لوچ شدن.

**چپق** /copoq/ الشُّبُک، الغَلْيُون.

**چپق دسته‌دار** /c.-e-daste-där/ الشُّبُک، قَصَبَةُ التَّدْخِيْن.

**چپ کردن** /cap-kardan/ ← واژگون کردن.

**چپ گرا** /c.-gerä/ اليَسارِيّ.

**چپ گرایی** /c.-g.-yi/ اليَسارِيَّة.

**چپو** /capow/ ← غارت.

**چپوچی** /c.-ci/ ← غارتگر.

**چپو کردن** /c.-kardan/ ← غارت کردن.

**چپه** /cappe/ ← واژگون.

**چپه شدن** /c.-šodan/ ← واژگون شدن.

**چپه کردن** /c.-kardan/ ← واژگون کردن.

**چپی** /capi/ ۱. ← لوچی. ۲. (سیا) اليَسارِيّ.

**چپیدن** /capidan/ ← جا گرفتن، گنجیدن.

**چپیه** /capye/ الکُوْفِيّة.

**چپیه عقال** /c.-eqäl/ کُوْفِيّة وعِقال.

**چتر** /catr/ ۱. الجَتْر، الإفْرِيْزَة، الدَّوْحَة ← سایبان. ۲. (نبـ) التَّوْيج ← تاج گل.

**چتر آفتابی** /c.-e-äftäbi/ البارَشول، الظُّلَّة، المِظَلَّة، الشَّمْسِيّة.

**چتر بارانی** /c.-e-bäräni/ المَطَرِيّة، العالَة، شَمْسِيّةُ المَطَر.

**چترباز** /c.-bäz/ المِظَلِّي، البَرَشُوتِيّ، جُنْدِيُّ المِظَلَّةِ، الهابِطُ بالمِظَلَّة، الهابِطُ الجَوِّيّ.

**چتر چوبی** /c.-e-cubi/ التَّخْشِيْبَة، النَّجِيْرَة، المِظَلَّةُ الخَشَبِيّة.

**چتر دریایی** /c.-e-daryäyi/ (جانـ) ← عروس دریایی.

**چتر زنانه** /c.-e-zanäne/ البارَشول.

**چتر نجات** /c.-e-nejät/ البَرَشُوت، المِظَلَّةُ الواقِيَة، البُرْطَلَة، البُرْطُلَّة، المِهْبَطَة.

**چتر نگهبانی** /c.-e-negahbäni/ التُّرْعامَة.

**چتر هوایی** /c.-e-haväyi/ الهَوائِيّ المِظَلِّيّ.

**چتری** /c.-i/ (گیا) الخَيْمَة.

**چتریان** /c.-iyän/ (گیا) الخَيْمِيّات.

**چتکه** /cotke/ المِعْداد.

**چچم** /cacam/ (گیا) الزُّؤان.

**چخ** /cex/ هُتافٌ لِتَزْوِيْعِ الکلبِ.

**چخ کردن** /c.-kardan/ طَرْداً وطَرَداً / طَرَدَ ـُ الکلبَ.

**چخماق** /caxmäq/ ۱. السَّلِيْکا، الصَّوّان. ۲. (نظ) الزِّنْد أو الزِّنا والبُنْدُقِيّة.

**چدن** /codan/ حَدِيْدُ الصَّبِّ أم الظَّهْر، الحَدِيْدُ المَصْبُوب، الفُونْت، الظَّهْر.

**چدن‌ریزی** /c.-rizi/ سَبْکُ المَعادِنِ.

**چرا** /cerä/ لِمَ، لِمَا، لِماذا، عَلَامَ، عَلَى ما، مابالُ.

**چرا** /carä/ الرَّعْيَة ← چرا کردن.

**چراغ** /ceräq/ السِّراج، المِسْرَجَـة، المِصْباح، المِصْبَح، القِنْدِيْل، المَنارَة، النِّبْراس، اللَّمْبَة.

**چراغ آویز** /c.-e-äviz/ الفانوس.

**چراغ اطمینان** /c.-e-etminän/ مصباحُ الأمانِ.

**چراغ الکتریکی** /c.-e-elekteriki/ ← چراغ برق.

**چراغ الکلی** /c.-e-alkoli/ وابُورُ السِّبِيرتُو.

**چراغـانی** /c.-äni/ نُوْرُ الـزِّيْنَة، إقامَـةُ الزِّيْنات، الـزِّيْنَةُ بالأَنْوار أو الأَلْوان.

**چراغانـی کردن** /c.-ä.-kardan/ تَزْيِيْناً / زَيَّنَ بالأَنْوارِ أو الألوان أو الرُّسوم، تَنْوِيْراً / نَوَّرَ، إنارَةً / أنارَ.

**چراغ برق** /c.-e-barq/ المِصْباحُ الكَهْرَبِيّ، النُّوْرُ الكَهْرَبِيّ.

**چراغ بونزن** /c.-e-bunzen/ مِصْباحُ بَنْزِن.

**چراغپایه** /c.-päye/ المَسْرَجَة.

**چراغ پایین اتومبیل** /c.-päyin-e-otomobil/ مَصْباحُ تَحْدِيْدِ الوَضْعِ.

**چراغ پیه‌سوز** /c.-e-pihsuz/ ← پیه‌سوز.

**چراغ تانک** /c.-e-tank/ (نظ) باعِثُ الرّامِي لِلدَّبّابَة.

**چراغ توری** /c.-e-turi/ مِصْباحُ النَّفَسِ.

**چراغ جلـو اتومبیـل** /c.-e-jolo-ve-otomobil/ فانُـوسُ السَّيّارَةِ الأمامِيُّ.

**چراغ‌چی** /c.-ci/ الضَّوْيّ، مُضِيءُ المَصابِيْح.

**چراغ خطر** /c.-e-xatar/ ← چراغ قرمز.

**چراغ خواب** /c.-xäb/ السَّهّارَة.

**چراغ خیابان** /c.-e-xiyäbän/ النِّبْراس، المِنْوار، مِصْباحُ الشّارِع.

**چراغدان** /c.-dän/ المِصْباح، الفانُوس، الهِلَّم.

**چراغ دریایی** /c.-e-daryäyi/ المَنارَة، الفَنَار.

**چراغ دیواری** /c.-e-diväri/ مِصْباحُ الحائِط.

**چراغ راهنما** /c.-e-rähnamä/ نُوْرُ إرْشادٍ، إشـارَةُ السَّيْرِ الضَّوْئِيَّةُ.

**چراغ راهنمایی** /c.-e-r.-yi/ إشارَةُ المُرُوْرِ.

**چراغ روغنی** /c.-e-rowqani/ النَّوّاسَة.

**چراغ‌ساز** /c.-säz/ السَّرّاج.

**چراغ سبز** /c.-e-sabz/ نُوْرٌ أَخْضَرُ.

**چراغ شب** /c.-e-šab/ القِنْدِيْل، النَّوّاصَة.

**چراغ شعبده** /c.-e-ša'bade/ الفانُوسُ السِّحْرِيّ.

**چراغ عقب اتومبیل** /c.-e-aqab-e-otomobil/ فانُوسُ السَّيّارةِ الخَلْفِيُّ.

**چراغ‌فروش** /c.-foruš/ السَّرّاج.

**چراغ قرمز** /c.-e-qermez/ نُوْرٌ أَحْمَرُ.

**چراغ قوسی** /c.-e-qowsi/ المِصْباحُ القَوْسِيّ.

**چراغ قوه** /c.-qovve/ بَطّارِيَّةُ الجَيْبِ، البَطّارِيَّةُ الكَلْوانِيَّة، المِصْباحُ السَّهّارِيّ، القَنْدِيْلُ الكَهْرَبائِيّ.

**چراغ گـاز** /c.-gäz/ نُوْرُ الغـازِ، سَبِيرتـو، وابُورُ سَبِيـرتُو، الكُلُوب، مِصْباحُ النَّفَس.

**چـراغ مادون قـرمـز تانـک** /c.-e-mädun-e-qermez-e-tank/ (نظ) الزُّجاجَةُ السَّوْداء.

**چراغ مـاهتابـی** /c.-e-mähtäbi/ المِصْبـاحُ اللّاصِـفُ، المِصْباحُ الفَلُوْرِيّ.

**چراغ نفتی** /c.-e-nafti/ لَمْبَةُ الجاز، النَّفّاطَة.

**چراغ نئون** /c.-e-neon/ النِّيُون.

**چرا کردن** /carä-kardan/ ← چریدن.

**چراگـاه** /c.-gäh/ المَرْعَـى، المَرْع، المَـرْعاة، المَـرْج، المَـرْتَع، الكَـلَأ، المَذاد، اللِّيـاق، المَسْـرَح، المَسْرَبَـة، الوَشْق.

**چراننده** /caränande/ السّائِم، الرّاعِي، الرَّتّاع، الكَلّاف.

**چرانیدن** /caränidan/ رَعْياً و رِعايَـةً و مَرْعًى / رَعَى ـَ الماشِيَةَ، إرْعاءً / أرْعَى، سَرْحاً / سَرَحَ ـَ و تَسْرِيْحاً / سَرَّحَ وإرْتاعاً / أرْتَعَ الدَّوابَّ، سَوْماً / سامَ ـُ، حِفْظاً / حَفِظَ ـَ تَسْعِيْماً / سَعَّمَ، غَرّاً و غِراراً / غَرَّ ـُ.

**چرب** /carb/ الدَّسِم، الأَدْسَم، الدَّسِيْم، الغَمِر.

**چرب‌خونی** /c.-xuni/ (پز) تَدَهُّنُ الدَّمِ، إشْحامُ الدَّم.

**چرب‌دست** /c.-dast/ ← زبردست.

**چرب‌دست شدن** /c.-d.-šodan/ ← زبر دست شدن.

**چرب‌دستی** /c.-d.-i/ ← زبردستی.

**چرب‌زبان** /c.-zabän/ ذَلِقُ اللِّسان ← چاپلوس.

**چرب‌زبانی** /c.-z.-i/ الذَّلاقَة، البِلَّة ← چاپلوسی.

**چرب شدن** /c.-šodan/ إسْماناً / أسْمَنَ، دَسَماً / دَسِمَ ـَ دُسُـومَةً / دَسَمَ ـُ غَمَراً / غَمِرَ ـَ، تَمَـرُّخاً / تَمَرَّخَ

بالدُّهن.

**چرب کردن** /c.-kardan/ تَسمِيْناً / سَمَّنَ، إدْساماً / أدْسَمَ، إدْهِيْناناً / إدْهانَّ، تَدَهُّناً / تَدَهَّنَ بـه، تَزْيِيْتاً / زَيَّتَ، تَزْلِيْقاً / زَلَّقَ، تَزْفِيْراً / زَفَّرَ.

**چربی** /carbi/ الشَّحْم، الدُّهْن، الدَّسَم، الدُّسُومَة، السَّغْن، المُرْغَة، الوَدَك.

**چربی‌دار** /c.-där/ الشَّحْمِيّ، الدُّهْنِيّ، المُدْهِن.

**چربیدن** /c.-dän/ رُجْحاناً و رُجُوحاً / رَجَحَ ـُـ و تَرَجُّحاً / تَرَجَّحَ المِيزانُ و الرَّأْيُ و القُوَّةُ.

**چربی‌فروش** /c.-foruš/ الوَدّاك.

**چربیکافها** /c.-käfhä/ حُلّلُ الشَّحْمِ.

**چربیها و روغنها** /c.-hä-va-rowqanhä/ الأدْهانُ و الزُّيُوت.

**چرت** /cort/ النُّعاس، الوَسْنَة، السِّنَة، الكَرَى، الهُجُوع، النَّوْم، الحَثاث، الخَفْقَة، الدُّكاس، الغَدَن، التَّغْسِيْلَة، الغِرار، الغَفْوَة.

**چرت** /cart/ ← یاوه.

**چرت زدن** /cort-zadan/ نَعْساً و نُعاساً و نَعاساً / نَعَسَ ـَـ وَسْناً و وَسْنَةً و سِنَةً / وَسَنَ يَوْسَنُ، إسْتِيْساناً / إسْتَوْسَنَ، كَرًى / كَرِيَ ـَـ تَكَرِّياً / تَكَرَّى، تَحْثِيْثاً / حَثَّثَ، تَغْسِيْلاً / غَسَّلَ، غَفْواً و غُفُوّاً / غَفَا ـُـ غَفْيَةً / غَفِيَ ـَـ إغْفاءً / أغْفَى، هَكْراً / هَكِرَ ـَـ تَهْوِيْماً / هَوَّمَ، تَهَوُّماً / تَهَوَّمَ.

**چرتکه** /cortke/ ← چتکه.

**چرت گفتن** /cart-goftan/ ← یاوه گفتن.

**چرت و پرت گفتن** /c.-o-part-g./ یاوه گفتن.

**چرتی** /corti/ الوَسَنِيّ، الكَرْيان، الكَرِيّ، الهَكِر.

**چرخ** /carx/ الدُّوْلاب، العَجَلَة، العِجْلَة، البَكْرَة.

**چرخ آبکش** /c.-e-äbkeš/ ← چرخ چاه.

**چرخ آسیاب آبی** /c.-e-äsiyäb-e-äbi/ النّاعِرَة.

**چرخان** /carxän/ الدَّوّار.

**چرخانیدن** /c.-idan/ ← گردانیدن.

**چرخ باد** /carx-bäd/ ← گردباد.

**چرخ ترمز** /c.-e-tormoz/ قَبْقابُ الفَرْمَلَةِ الإباضَة.

**چرخ چاقوتیزکن** /c.-e-cäqutizkon/ المِسَنّ.

**چرخ چاه** /c.-e-cäh/ النّاعُور، النّاعُورَة، السّانِيَة، عَرَبَةُ المِياه، السّاقِيَة، الحَمامَة، الخِنْزِيْرَة، الشّادُوْف، العِكْم، القامَة، المَلْوِيَنَة، الوِنْش.

**چرخچی** /c.-ci/ سائِقُ الكارَّة، سائِقُ عَرَبَةٍ لِلنَّقْل.

**چرخ خوردن** /c.-xordan/ ← گردیدن.

**چرخ خیاطی** /c.-e-xayyäti/ آلَةُ الخِياطَةِ، مَكَنَةُ الخِياطَةِ، المِخْيَطَة.

**چرخ دادن** /c.-dädan/ ← گردانیدن.

**چرخ‌دار** /c.-där/ مُدَوْلَبَة.

**چرخ دستی** /c.-dasti/ عَرَبَةُ اليَد.

**چرخ دنده** /c.-dande/ تُرْسُ التَّعْشِيْق، عَجَلَةٌ بِتُرُوس، السَّقْطَة.

**چرخ دندهٔ حلزونی** /c.-d.-ye-halazuni/ تُرْسُ التَّعْشِيْق.

**چرخ دندهٔ مارون** /c.-d.-ye-märon/ ← چرخ دندهٔ حلزونی.

**چرخ دنگ ساعت** /c.-dang-e-sä'at/ شَكُّوشُ السّاعَةِ.

**چرخ دولاب** /c.-e-duläb/ ← چرخ چاه.

**چرخ ریسک** /c.-risak/ (جانـ) القُرْقُب، القُرْقُف، سِنُّ المِنْجَل.

**چرخ ریسکها** /c.-r.-hä/ (جانـ) القُرْقُفِيّات.

**چرخ ریسندگی** /c.-e-risandegi/ فَلْكَةُ المِغْزَل.

**چرخزاد** /c.-zäd/ الدُّوَيْرِيّ.

**چرخ زنجیرخور** /c.-e-zanjir-xor/ طارَةُ الجِنْزِير، تُرْسُ الجِنْزِير.

**چرخ‌ساز** /c.-säz/ صانِعُ العَجَلاتِ أو العَرَباتِ أو مُصْلِحُها.

**چرخ‌سواری** /c.-saväri/ ← دوچرخه‌سواری.

**چرخش** /c.-eš/ ← گردش.

**چرخشت** /carxošt/ المِعْصَر، المِعْصَرَة، المِعْصار.

**چرخ شده** /carx-šode/ المَفْرُوم، المُفَرَّم، المُهَرَّم.

**چرخ شیر** /c.-e-šir/ المِمْخَضَة، مِمْخَضَةُ اللَّبَن.

**چرخ طناب** /c.-e-tanäb/ المِلْوَى، المَلْوِيَنَة، الرَّحَوِيَّة، الأُرْغاط.

**چرخ طیار** /c.-e-tayyär/ ← چرخ لنگر، چرخ معدّل.

**چرخ فلک** /c.-e-falak/ دُوْلابُ الهَواءِ.

**چرخ قرقره** /c.-e-qerqere/ القُرْصُ المِيْكانِيْكِيّ.

**چرخک** /c.-xak/ الحَلّالَة، العِزْناس.

**چرخ کردن** /c.-karan/ ۱. تَخْيِيطاً / خَيَّطَ الثَّوْبَ. ۲. ثَرْماً / ثَرَمَ ـِـ وفَرْماً / فَرَمَ ـُـ اللَّحْمَ. ۳. خَلْطاً / خَلَطَ ـِـ

وتَخْلِيْطاً / خَلَطَ اللَّبنَ.

**چرخک مهمیز** /c.-ak-e-mehmiz/ شَوْكَةُ المِهْماز.

**چرخ گلدوزی** /c.-e-golduzi/ ← چرخ ملیله‌دوزی.

**چرخ گوشت** /c.-e-gušt/ الفَرّامَة، المِفْرَمَة.

**چرخ لاستیک** /c.-e-lästik/ عَجَلَةُ الكاوتشوك.

**چرخ لنگر** /c.-e-langar/ ← چرخ معدّل.

**چرخ ماشین** /c.-e-mäšin/ الآلَة.

**چرخ معدل** /c.-e-mo'addel/ الحَذّافَة، دُولابُ المُوازَنَةِ.

**چرخ ملیله‌دوزی** /c.-e-malile-duzi/ المِطْرَزَة.

**چرخ نخ‌ریسی** /c.-e-nax-risi/ المِسْلَكَة.

**چرخنده** /c.-ande/ ← گردان.

**چرخ و محور** /c.-va-mehvar/ المِلْفاف.

**چرخه** /c.-e/ ۱. الإعْصارُ الحَلَزُونِـيّ، الزَّوْبَعَة. ۲ ← چرخ نخ‌ریسی.

**چرخهٔ برونحاره‌یی** /c.-e-ye-borunhäre-yi/ إعْصارٌ مَوْجِيّ، إعْصارٌ حَلَزُونِيّ.

**چرخهٔ مدارگانی** /c.-e-ye-madärgäni/ الإعْصارُ المَدارِيّ.

**چرخهٔ موجی** /c.-e-ye-mowji/ ← چرخه برونحاره‌یی.

**چرخیدن** /c.-idan/ ← گردیدن.

**چرسی** /carsi/ الحَشّاش.

**چرغ** /carq/ (جانـ) الصُّقْر، الأَجْدَل، الأَخْطَب، الأَسْفَع، السُّوْذَق، السَّقْر، العـاشوق، الغُـلام، عَيْـنُ حُرّ، الكُـرَّز، النَّهْشَل، [نت] الزُّلْماء.

**چرغدار** /c.-där/ الصَّقّار.

**چرغ‌ها** /c.-hä/ الصَّقْرِيّات.

**چرک** /cerk/ ۱. القَيْـح، الصَّدِيْـد، المِدَّة، الأَتِيَّـة. ۲. الوَسَـخ، الوَساخَـة، النَّجَس، النَّجـاسَة، اللَّوْثَـة، القَذَر، القَذارَة، الـرِّجس، الـرِّجْس، الـدَّنَس، الـدَّرَن، البَذاذَة، التَّغَب، التَّفَث، الثَّلَـب، الحَبَقَة، الدَّثَر، الدَّسَـم، الذَّنَن، الرِّجْز، الرِّكْس، الرّان، الرَّيْن، السَّناخَة، الشّائِبَة، الطَّبَع، الطَّمْـث، الغِنْيَـة، الفُحْـش، القَذَع، الكَتَـن، الكَـوْلَـع، النَّذْل، الوَسَب، الوَضَر. ۳ ← چرکین، کثیف.

**چرک‌آلود** /c.-älud/ ← چرکین.

**چرک‌آور** /c.-ävar/ المُقَيِّح.

**چرکتاب** /c.-täb/ غامِـقُ اللَّونِ لاتَظْهَـرُ عليه الأَوْسـاخ، قماشٌ رَصاصِيّ أو بُنّيّ اللّون لايَظْهَرُ الوَسَخُ عليه.

**چرک‌خواری** /c.-xäri/ إبْتِلاعُ القَيْح.

**چرک‌دار** /c.-där/ ← چرکین.

**چرک‌ریزی** /c.-rizi/ (پز) ← پیوره.

**چرک‌زا** /c.-zä/ (پز) المُتَقَيِّح.

**چرک‌زایی** /c.-zäyi/ (پز) التَّقَيُّح.

**چرک چشم** /c.-e-cešm/ الرَّمَص، الغُماص.

**چرک شدن** /c.-šodan/ وَسَخاً / وَسِخَ يَـوْسَخُ ويَـاسَخُ وييْسَخُ، إتِّساخاً / إتَّسَخَ، تَوَسُّخاً / تَوَسَّخَ، قَذَراً / قَذِرَ ـَ دَسَماً / دَسِمَ ـَ وتَدَسُّماً / تَدَسَّمَ ودَنَساً ودَناسَةً / دَنِسَ ـَ وتَدَنُّساً / تَدَنَّسَ وتَقَذُّعاً / تَقَذَّعَ الثَّوْبُ، رَجاسَةً / رَجِسَ ـَ ورَجُسَ ـُ جَشَراً / جَشِرَ ـَ تَحَشُّناً / تَحَشَّنَ، خَباثَةً / خَبُثَ ـُ أَذًى وأَذاةً / أَذِيَ ـَ، دَأْثاً / دَئِثَ ـَ دُؤُوثاً / دَأَثَ ـَ دُثُوراً / دَثَرَ ـُ دَرَناً / دَرِنَ ـَ إدْراناً / أَدْرَنَ، تَدَرُّناً / تَدَرَّنَ، دَكَناً / دَكِنَ ـَ إدْكاناً / أَدْكَنَ، دَمَساً / دَمِسَ ـَ طَبَعاً / طَبِعَ ـَ طَفَساً وطَفاسَة / طَفِسَ ـَ عَبَساً / عَبِسَ ـَ، إعْباساً / أَعْبَسَ، عَلَهاً / عَلِهَ ـَ تَفْتَفَةً / تَفْتَفَ، قَشَفاً / قَشِفَ ـَ وقَشافَةً / قَشُفَ ـُ وتَقَشُّفاً / تَقَشَّفَ، تَقَلُّحاً / تَقَلَّحَ، كَلَعاً / كَلِعَ ـَ تَلَجُّناً / تَلَجَّنَ رأسُهُ، تَنَتُّناً / تَنَتَّتَ، تَنَتُّلاً / تَنَتَّلَ، نَدَلاً / نَدِلَ ـَ ت يَده، نَضَفاً / نَضِفَ ـَ وَسَباً / وَسِبَ يَوْسَبُ، وَصاً / وَصِئَ يَوْصَأُ الثَّوْبُ، وَضَحاً / وَضِحَ يَوْضَحُ، وَضَراً / وَضِرَ يَوْضَرُ، وَكَباً / وَكِبَ يَوْكَبُ التَّمْرُ.

**چرک کردن** /c.-kardan/ ۱. تَدْنِيْساً / دَنَّسَ، تَوْسِيْخاً / وَسَّخَ، إيْساخاً / أَوْسَخَ، تَقْذِيْراً / قَذَّرَ، تَلْوِيْثاً / لَوَّثَ، تَتْرِيْباً / تَرَّبَ، دَأْثاً / دَأَثَ ـَ إدْراناً أَدْرَنَ، تَقْشِيْباً / قَشَّبَ، قَلْعَطَةً / قَلْعَطَ، مَرْمَطَةً / مَرْمَطَ، تَـوْضِيْراً / وَضَّرَ. ۲. إصْداداً / أَصَدَّ وتَصْدِيْداً / صَدَّدَ الجُرْحُ، قَيْحاً / قاحَ يَقِيْحُ وإقاحَةً / أَقاحَ وتَقْيِيْحاً / قَيَّحَ وتَقَيُّحاً / تَقَيَّحَ، غَثّاً وغَثِيْثاً / غَثَّ ـِ غَذّاً / غَذَّ ـِ إغْذاذاً / أَغَذَّ، نَغَلاً / نَغِلَ ـَ تَغْمِيْلاً / غَمَّلَ الجُرْحُ.

**چرک گوش** /c.-e-guš/ الصُّمْلاخ، أُفُّ الأُذُن.

**چرک‌نویس** /c.-nevis/ المُسَوَّدَة، المُسْوَدَّة.

**چرکین** /c.-in/ ۱. الوَسِـخ، الدَّنِـس، القَذِر، الـدَّسِم، النَّجِس، النَّجِيْس، النّاجِس، الدَّرِن، القَذِع، الأَفَّة، البَذّ، الباذّ، البَغْثَـر، التّافِـر، التَّفِر، التَّفْـران، الثَّلِب، الخَبِثَـة، المِذْران، الـذّاعِر، الرَّبَذَة، الـرِّجْس، الرِّجِـس، الرَّدِيْء،

الرَّذْل، الرَّذِيل، الرَّكِيس، الرَّفِر، السَّيِّئ، الشَّأْف، الأَطْلَس، العارُور، العارُورَة، الغَثِيث، القَشْب، الكَلِع، اللَّجِن، اللَّاطّ، اللُّكَع، الأَمْرَغ، النَّضِف، النَّطِيف، النَّطِف، الوَخِم. ۲. القَيْحِيّ، الصَّدِيدِيّ، التَّقَيُّحِيّ، النَّتِن، المُنْتِن.

**چرکین شدن** /c.-šodan/ ۱ ← چرک شدن ۲ ← چرک کردن ۲.

**چرکین کردن** /c.-kardan/ ← چرک کردن ۱.

**چرم** /carm/ الجِلْد، القِشْر، الصِّرْم.

**چرم برقی** /c.-e-barqi/ الجِلْدُ اللَّمّاعُ أو القِزاز.

**چرم تیغ تیزکن** /c.-e-tiqtizkon/ مِسَنُّ المُوسَى، قايِشُ المُوسَى، المِشْحَذَة.

**چرمساز** /c.-säz/ الدَّبّاغ.

**چرمسازی** /c.-s.-i/ صَناعَةُ الجُلُود.

**چرمفروش** /c.-foruš/ الصَّرّام.

**چرم مصنوعی** /c.-e-masnu'i/ جِلْدٌ صِناعِيّ.

**چرمی** /c.-i/ الجِلْدِيّ، مَصنوعٌ مِن الجلدِ.

**چرمین** /c.-in/ ← چرمی.

**چرند** /carand/ ← یاوه.

**چرند بافتن** /c.-bäftan/ ← یاوه گفتن.

**چرند گفتن** /c.-goftan/ ← یاوه گفتن.

**چرنده** /carande/ السّائِمَة، الرَّعِيَّة، السّارِح، السّارِحَة.

**چروک** /coruk/ ← چین.

**چروک شدن** /c.-šodan/ شَنَجاً / شَنِجَ ـَ تَشَنُّجاً / تَشَنَّجَ، تَقَبُّضاً / تَقَبَّضَ، اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ، قُلُوصاً / قَلَصَ ـِ، تَقَلُّصاً / تَقَلَّصَ، اِنْكِماشاً / اِنكَمَشَ وتَكَمُّشاً / تَكَمَّشَ الجِلْدُ، تَجَعُّداً / تَجَعَّدَ، تَغَضُّناً / تَغَضَّنَ، تَقَفُّعاً / تَقَفَّعَ، تَكَرْبُشاً / تَكَرْبَشَ، كَرَشاً / كَرِشَ ـَ، تَكَرُّشاً / تَكَرَّشَ الجلدُ، كَزازَةً و كُزُوزَةً / كَزَّ ـُ، تَكَفُّتاً / تَكَفَّتَ الثَّوْبُ، تَمَعُّزاً / تَمَعَّزَ وَجْهُهُ، اِسْتِنْشاطاً / اِسْتَنْشَطَ الجِلْدُ.

**چروک کردن** /c.-kardan/ تَقْلِيصاً / قَلَّصَ / تَقْبِيضاً / قَبَّضَ، تَثْنِيَةً / ثَنَّى، تَقْفِيعاً / قَفَّعَ، تَقْيِيضاً / قَيَّضَ، كَشْكَشَةً / كَشْكَشَ، سَعْسَعَةً / سَعْسَعَ، إيْباساً / أَيْبَسَ.

**چروکیدگی** /c.-idegi/ ← چین خوردگی.

**چروکیده** /c.-ide/ المُنْقَبِض، الكَزّ، القَبِيض، الضّامِر.

**چرونس** /cervons/ الزُّوبَل.

**چره کردن** /carre-kardan/ جُزُوزاً / جَزَّ ـُ الشّاةَ، تَجْزِيزاً / جَزَّزَ واجْتِزازاً / اِجْتَزَّصُوفَ الغَنَم.

**چریدن** /caridan/ رَعْياً و رِعايَةً ومَرْعًى / رَعَى ـَ، اِرْتِعاءً / اِرْتَعَى، سَرْحاً وسُرُوحاً / سَرَحَ ـَ، اِعْتِشاباً / اِعْتَشَبَ، سَوْماً / سامَ ـُ، تَبَقُّلاً / تَبَقَّلَ، اِبْتِقالاً / اِبْتَقَلَ، تَبَرُّصاً / تَبَرَّصَ، تَبَلُّصاً / تَبَلَّصَ، اِحْتِفافاً / اِحْتَفَّ، رَوْداً ورَوَداناً / رَادَ ـُ، لَغْطاً / لَغَطَ ـَ تَنَمُّصاً / تَنَمَّصَ، تَوَدُّساً / تَوَدَّسَ ت الماشِيَةُ.

**چریک** /cerik/ الهَوّارَة.

**چس** /cos/ الفُساء.

**چسان** /cesän/ ← چگونه.

**چسب** /casb/ الصَّمْغ، الدِّبْق، الغِراء، اللِّزاق، لَصاق، دَبُوقاء، الشِّراس.

**چسبان** /c.-än/ ← چسبنده.

**چسبانده** /c.-ände/ ← چسبیده.

**چسبانیدن** /c.-änidan/ إلْصاقاً / أَلْصَقَ، إلْزاقاً / أَلْزَقَ، تَلْزِيقاً / لَزَّقَ، لَحْماً / لَحَمَ ـُ إلْحاماً / أَلْحَمَ، مُلاحَمَةً / لاحَمَ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ هـ به، دَمْدَمَةً / دَمْدَمَ، تَرْسِيعاً / رَسَّعَ، رَصَصاً / رَصَّ ـَ تَرْصِيصاً / رَصَّصَ، ضَبْأً / ضَبَأَ ـَ وضَمْجاً / ضَمَجَ ـُ هـ بالأرضِ، عَطّاً / عَطَّ ـُ هـ بالأرض، عَفْساً / عَفَسَ ـِ، غَزْواً / غَرا ـُ تَغْرِيَةً / غَرَّى، تَكْتِيناً / كَتَّنَ، تَلَبُّداً / لَبَدَ، إلْباداً / أَلْبَدَ هـ بـالأرضِ، لَحْكاً / لَحَكَ ـَ ومُلاحَكَةً / لاحَكَ وتَلاحُكاً / تَلاحَكَ ولَزّاً / ولَزازاً / لَزَّ ـُ ولَطّاً / لَطَّ ـِ ولَطْماً / لَطَمَ ـِ ولَفّاً / لَفَّ ـُ ولَوْطاً / لاطَ ـُ وإلاطَةً / ألاطَ وتَلْيِيطاً / لَيَّطَ هـ به، وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ الشَّيءَ إليه.

**چسب زدن** /c.-zadan/ إلْصاقاً / أَلْصَقَ، تَصْمِيغاً / صَمَّغَ، تَلْزِيقاً / لَزَّقَ.

**چسب کاغذی** /c.-e-käqazi/ وَرَقٌ لَزّاق.

**چسبناک** /c.-näk/ ← چسبنده.

**چسبناک شدن** /c.-n.-šodan/ لَزَجاً ولُزُوجاً / لَزِجَ ـَ، تَلَزُّجاً / تَلَزَّجَ، دَبَقاً / دَبِقَ ـَ، تَدَبُّقاً / تَدَبَّقَ، تَلَجُّناً / تَلَجَّنَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ.

**چسبناک کردن** /c.-n.-kardan/ تَدْبِيقاً / دَبَّقَ.

**چسبندگی** /c.-andegi/ اللُّزُوجَة، الاِلْتِحام، الاِلْتِصاق، التَّلاصُق، التَّماسُك، التَّمَسُّك، التَّشَبُّث، الكَتَن.

**چسبنده** /c.-ande/ لازِبٌ، لاصِقٌ، لازِقٌ، لاطِئٌ، اللَّزِج، لَصِق، لَصِيْق، لَزِق، الوَصِيْد، الغَرَوِيّ، الصَّمْغِيّ، الدَّبِق، اللُّعابِيّ، المُتَفَتِّل، المُتَشَبِّث، اللَّثّ، اللَّوْط، الشَّبِث، الصّائِک، الصَّيِک، العَلِک، اللّاتِب، المُسَكَة، المُتَمَسِّک، المَطّاط، المُتَمَغِّط، الهُنْبُغ، الهَلِيْم.

**چسبنده شدن** /c.-a.-šodan/ ← چسبناک شدن.

**چسبیدن** /c.-idan/ لَصْقاً ولُصُوقاً / لَصِقَ ـَ والْتِصاقاً / اِلْتَصَقَ به، مُلاصَقَةً / لاصَقَ هـ، تَلاصُقاً / تَلاصَقَ، دَبَقاً / دَبِقَ ـَ بالشَّيءِ، لَحْقاً ولَحاقاً / لَحِقَ ـَ هـ وبـه، اِلْتِحاقاً / اِلْتَحَقَ بـه، لَحْماً / لَحِمَ ـَ بالمكان، تَـلاحُماً / تَلاحَمَ والْتِحاماً / اِلْتَحَمَ به، اِلْتِئاماً / اِلْتَأَمَ، اِنْضِماماً / اِنْضَمَّ، لُزُوقاً / لَزِقَ ـَ والْتِزاقاً / اِلْتَزَقَ به، مُلازَقَـةً ولِزاقاً / لازَقَ هـ، تَخْفِيْشاً / خَفَّشَ بالأرض، تَخْلِيْساً / خَلَّسَ وحَذأً / حَذِئَ ـَ بالمكان، حَلْساً / حَلِسَ ـَ وجَسَداً / جَسِدَ ـَ به، رُتُوخاً / رَتَخَ ـُ ورَسْعاً / رَسِعَ ـَ به، رَصَصاً / رَصَّ ـَ تَراصّاً / تَراصَّ، اِرْتِصـاصاً / اِرْتَصَّ، رَصْعاً ورُصُـوعاً / رَصِعَ ـَ وارْتِصاعاً / اِرْتَصَعَ وارْتِصـاقاً / اِرْتَصَقَ وتَـرْنِيْخاً / رَنَّخَ وتَرْنِيْقاً / رَنَّقَ به، شَبَثاً / شَبِثَ ـَ تَشَبُّثاً / تَشَبَّثَ به، تَشَعْلُقاً / تَشَعْلَقَ، صَفُوداً / صَفَدَ ـِ وصَيْقاً / صاقَ ـِ وصَأْکاً / صَئِکَ ـَ وصَوْکاً / صاکَ ـُ به، صُمُوجاً / صَمَجَ ـِ بالأرض، ظَرَباً / ظَرِبَ ـَ بـه، مُسُوکاً / مَسَکَ ـِ الشَّيءُ، تَمْسِيْکاً / مَسَّکَ هـ، عَـزَقاً / عَزِقَ ـَ وعَسَقاً / عَسِقَ ـَ وعَسَکاً / عَسِکَ ـَ وعِشْقـاً وعَشَقاً ومَعْشَقاً / عَشِقَ ـَ به، تَعَشُّقاً / تَعَشَّقَ، عَنْقَشَةً / عَنْقَشَ واعْتِصـاماً / اِعْتَصَمَ واسْتِعْصاماً / اِسْتَعْصَمَ وغَراةً / غَرِيَ ـَ به، تَغَنُّثاً / تَغَنَّثَ هـ، لُبُوداً / لَبَدَ ـُ ولَتْباً ولُتُوباً / لَتَبَ ـُ ولُزُوباً / لَزَبَ ـُ به، لَزْباً ولُزُوباً / لَزِبَ ـُ الشَّيءُ، لَـزّاً ولَزَزاً ولِزازاً / لَزَّ ـُ القومُ، اِلْتِزازاً / اِلْتَزَّ ولَسَباً / لَسِبَ ـَ ولُسُوقاً / لَسِقَ ـَ ولَوْثاً / لاثَ ـُ ولَيْقاً ولِياقَةً ولِياقاً ولَيَقاناً / لاقَ ـِ به، نَشَباً ونُشُوباً ونُشْبَةً / نَشِبَ ـَ الشَّيءُ في الشَّيءِ، تَنَشُّباً / تَنَشَّبَ فيه، نَوْطاً / ونِياطاً / نِيْطَ مج به الشَّيءُ، عُلُوقاً / عَلِقَ ـَ وتَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ به.

**چسبیده** /c.-bide/ اللَّصِيْق، المُلْصَق، اللَّزِيْـق، اللَّزِيْز، اللَّزّ، اللَّسِيْق، اللَّسِق، الوَسِيْع.

**چست** /čost/ الخَفِيْف، خَفِيْفُ اليَد، خَفِيْـفُ الرِّجْل، خَفِيْـفُ الحَرَكَـة، الحَـرِک، النَّشِيْـط، السَّرِيْـع، رَشِيْـقُ الحَـرَكَـة، الأَذِيُّ مـن النـاس، الجَلِيْـد، جَـمُّ النَّشـاط، الحُـذْلُـوم، الـدَّمْشَـق، الذَّرِيْـع، الـرَّشِيْـق، الـرَّعِـش، الرَّعْشِيْـش، الزَّغْزَغ، الـزَّفّاف، الزُّنْبُـر، الزُّنْبُور، الـزَّوْعَة، السُّكَيْنَة، السِّمْـط، الشُّمْلُول، الشَّوِل، الشَّهِل، المُـزَلِّم، الصّارِم، طَرَفُ العِنان، الطَّيّارُ مـن الخَيْلِ، العَمَرَّط، الفَزّ، [نث] الفَزَّة، القَطْقاط، الكَفْـت، اللَّذْلاذ، اللَّقِف، اللَّقِيْف، المَخْماح، المَسْمـاس، المَضْمـاض، المَعِـل، [نـث] النَّبْضَة، النَّزّ، النَّزِيْز، النَّزِق، النَّشْنـاش، الوَجْز، الوَحْوَح، [نث] الـوَذِلَة، الوَرِش، الـوَشْوَاش، الوَشْـوَش، الهَبْهاب، الهَبْهَبِيّ، الهَقْهاق، الهَيَّبان.

**چست شدن** /c.-šodan/ نَشاطَةً / نَشُطَ ـُ نَشَطاً / نَشِطَ ـَ تَجَلُّداً / تَجَلَّدَ، شَطارَةً وشُطُورَةً / شَطَرَ ـُ حَفَداناً / حَفَدَ ـِ دَمْشَقَةً / دَمْشَقَ، رَشاقَةً / رَشُقَ ـُ زَنادَةً / زَنُدَ ـُ زَيابَةً / زابَ ـِ تَشْمِيْراً / شَمَّرَ في الأمْرِ، شُهُوماً / شَهَمَ ـَ فَزازَةً وفُزُوزَةً / فَزَّ ـُ، كَتَعاً / كَتِعَ ـَ لَذْلَذَةً / لَذْلَذَ، نَدابَةً / نَدُبَ ـُ نَزَقاً / نَزِقَ ـَ نَشْنَشَةً نَشْنَشَ، تَنَشْنُشاً / تَنَشْنَشَ، وَرَشاً / وَرِشَ يَوْرَشُ، هَبّاً وهُبُوباً وهَبِيْباً وهِباباً / هَبَّ ـِ.

**چست کردن** /c.-kardan/ تَجْلِيْداً / جَلَّدَ، تَشْطِيْراً / شَطَّرَ.

**چستی** /c.-i/ الخِفَّة، السُّرْعَة، خِفَّـةُ الحَرَكَةِ، النَّشاط، الـرَّشاقَـة، العَجَلَة، سُـرْعَـةُ الإنْجاز، الشَّمـاقَة، الشَّهْـم، العارِضَة، القَهْمَزَى، النَّزَق.

**چس خور** /cos-xor/ بَخِيْل، مُمْسِک.

**چس فیل** /c.-e-fil/ الفُشار.

**چس نفس** /c.-nafas/ ← یاوه گو.

**چس نفسی** /c.-n.-i/ ← یاوه گویی.

**چس و فس** /c.-o-fes/ أشياءُ تافِهَةٌ.

**چسو** /c.-u/ الفَسّاء، الحَبِق.

**چسونه** /c.-une/ ١ ← چسو. ٢. (جانـ) ← خرچسونه.

**چسی** /c.-i/ ← لاف.

**چسی آمدن** /c.-i-ämadan/ ← لاف زدن.

**چسیدن** /c.-idan/ فَسْواً / فَسـا ـُ هَكّاً / هَكَّ ـُ.

**چش** /coš/ قِفْ [تُقالُ لِلْخَيْلِ بخاصّةٍ].

**چشانیدن** /cašänidan/ إذاقَةٌ / أذاقَ.

**چشایی** /cašäyi/ الذَّوْق، الذّائِقَة.

**چشم** /cašm/ العَيْن، البَصَر، الباصِرَة، النّـاظِر، النّاظِرَة، اللّاحِـظ، اللّاحِظَـة، النَّظَر، الطَّـرْف، البَصّاصَـة، الرَّثْم، الطّارِفَة، الـواقِد، المُقْلَة. «چشم، به چشـم»: تَحْتَ أمْرِكَ أو أمْرِكُم.

**چشم انداختن** /c.-andäxtan/ ← نگاه کردن.

**چشـم‌انـداز** /c.-andäz/ المَنْظَـر، المَنْظَـرَة، المَـرْأى، الرّاءَة، المَوْقِع، التَّبَصُّر، البَها، البَهاء، المُطَلّ.

**چشم‌انداز افقی** /c.-a.-e-ofoqi/ المَنْظُورُ الخَطِّيّ.

**چشم‌انـداز هوایـی** /c.-a.-e-haväyi/ المَنْظَرُ مِـنْ عَلٍ، المَنْظُورُ الجَوِّيّ.

**چشمان میشی** /c.-än-e-miši/ العُيُونُ العَسَلِيَّةُ.

**چشم برقی** /c.-barqi/ (فز) ← نوار برق.

**چشم‌بنـد** /c.-band/ ۱. نَظّـارَةُ الخَيْل، الغِمـايَـة. ۲. المُشَعْوِذ.

**چشم‌بندک** /c.-b.-ak/ ← چشم‌بندی ۱.

**چشم‌بندی** /c.-b.-i/ ۱. الغُمَيْضاء، العَيّاف، الإسْتِغِمّايَة. ۲. الشَّعْبَذَة، الشَّعْوَذَة، خِفَّةُ اليَـدِ، خِداعُ البَصَرِ، السِّيمِيا، السِّيمِياء.

**چشم‌بندی کردن** /c.-b.-i-kardan/ شَعْبَذَةٌ / شَعْبَذَ، شَعْوَذَةٌ / شَعْوَذَ، إغْشاءٌ / أغْشَى على بَصَـرِه، زَغْبَرَةٌ / زَغْبَرَ.

**چشم به راه** /c.-be-räh/ المُنْتَظِر، المُتَرَقِّب.

**چشم به راه شدن** /c.-b.-r.-šodan/ اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، اِسْتِنْظاراً / اِسْتَنْظَرَ، تَرَقُّباً / تَرَقَّبَ، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ إلى.

**چشم به راهی** /c.-b.-r.-i/ الاِنْتِظار، التَّرَقُّب، الاِسْتِنْظار.

**چشـم پزشـک** /c.-pezešk/ طَبِيْـبُ العُيُون، الـرَّمَـدِيّ، طَبِيْبُ الرَّمَدِ، الكَحّال.

**چشم پزشکی** /c.-p.-i/ طِبُّ العُيُونِ.

**چشم‌پـوشی** /c.-puši/ الإغْماض، الإغْضاء، التَّغـاضِي، غَضُّ الطَّـرْفِ، السَّماح، الصَّفْـح، التَّسامُـح، التَّساهُـل، التَّجـاوُز والمُجـاوَزَة عـن التَّنـازُل، النَّبْـذ ← چشم‌پوشی کردن.

**چشم پوشیدن** /c.-pušidan/ إغْماضاً / أغْمَضَ عينَه عن كذا، إغْضاءً / أغْضَى عينَه، تَغاضِياً / تَغاضَى، تَجاوُزاً / تَجاوَزَ ومُجاوَزَةً / جاوَزَ عن، تَجَوُّزاً / تَجَوَّزَ عن، صَـرْفاً / صَرَفَ ـِ النَّظَرَ عن، تَنازُلاً / تَنازَلَ وتَنَزُّلاً / تَنَزَّلَ عن حقِّه، اِسْتِنْكافاً / اِسْتَنْكَفَ، إهْمالاً / أهْمَلَ، جَلْهَزَةً / جَلْهَزَ، إحْساناً / أحْسَنَ إليه وبه، تَحَوُّزاً / تَحَوَّزَ له عن الشَّيءِ، تَخارُجاً / تَخارَجَ عن حقٍّ، تَخَلِّياً / تَخَلَّى عن، تَسْمِيْحاً / سَمَّحَ، مُسامَحَةً / سامَحَ، تَسامُحاً / تَسامَحَ، تَساهُلاً / تَساهَلَ، تَسْنِيْحاً / سَنَّحَ عن الأمْرِ، ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ عنه جَزْوَتَـه أو صَفْحاً، تَعامِياً / تَعَامَى عن كذا، غَضْراً / غَضَرَ ـِ وتَغَضُّراً / تَغَضَّرَ عنه، غَطْرَشَةً / غَطْرَشَ، تَلايُساً / تَلايَسَ عنه.

**چشم ترس** /c.-tars/ الإرْهاب.

**چشم تنگ** /c.-tang/ ۱. ضَيِّقُ العَيْنَيْن. ۲ ← بخیل، خسیس. ۳ ← حسود.

**چشم تنگی** /c.-t.-i/ ۱ ← آزمندی، بخل، خسّت. ۲ ← حسد، حسادت.

**چشم‌چـران** /c.-carän/ المُتَـلاعِب بِنَظَـرِه، المُتَفَـرِّج، الألْمَجِيّ، [نث] الطّامِح واللَّفُوت.

**چشم‌چرانی** /c.-c.-i/ تَلاعُبُ النَّظَرِ، التَّفَرُّج، بَصْبَصَة.

**چشم‌چرانی کردن** /c.-c.-i-kardan/ تَلاعُباً / تَلاعَبَ بالنَّظَرِ، تَفَرُّجاً / تَفَرَّجَ.

**چشم خروس** /c.-e-xorus/ (گیا) عَيْنُ الدِّيْك، الشُّشَم.

**چشم خوردن** /c.-xordan/ إصابَةٌ / أصابَ بالعين.

**چشم خورده** /c.-xorde/ المُصابُ بالعينِ.

**چشم‌داشـت** /c.-däšt/ الاِنْتِظـار، الاِسْتِنْظار، التَّـوَقُّـع، النَّظِرَة، الرُّبْصَة.

**چشم داشتن** /c.-d.-an/ اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، اِسْتِنْظاراً / اِسْتَنْظَرَ، تَـوَقُّعاً / تَوَقَّـعَ، رَصْداً / رَصَدَ ـُ اِرْتِصاداً / اِرْتَصَدَ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ أمَلاً / أمَلَ ـُ تأْمِيْلاً / أمَّلَ، رَجاءً / رَجاـُ تَعَشُّماً / تَعَشَّمَ.

**چشم داشته** /c.-däšte/ المَنْظُور، المُنْتَظَر.

**چشم درد** /c.-dard/ رَمَدُ العَيْنِ، الرَّمَد.

**چشم دریده** /c.-daride/ ← بی‌حیا، گستاخ.

**چشم دوختن** /c.-duxtan/ تَحْدِيقاً / حَدَّقَ إليه، مَدّاً / مَدَّ ـُ بَصَرَه إلى كذا، إحْداداً / أحَدَّ، تَرْنِيْقاً / رَنَّقَ، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ فيه، فِراسَةً / فَرَسَ ـِ بالعَيْنِ، تَفَرُّساً / تَفَرَّسَ فيه، لَمْحاً / لَمَحَ ـَ الشَّيءَ بالبَصَرِ.

**چشم‌رس** /c.-res/ مَدَى البَصَرِ، مَرْمَى النَّظَرِ، المِيْل.

**چشم روشنی** /c.-rowšani/ هَدِيَّةُ الـزَّوَاج، نُقْطَةُ العُرْس،

الهَدِيّة، نُقُوطُ الزَّواج، الجِلْوَة.

**چشم روشنی دادن** /c.-r.-dädan/ تَنْقِيطاً / نَقَّطَ العَرُوسَ.

**چشم زخم** /c.-zaxm/ العَيْن، النَّفْس، الشُّفْعَة.

**چشم زخم دیدن** /c.-z.-didan/ ← چشم خوردن.

**چشم زخم رسان** /c.-z.-resän/ ← چشم زخم زننده.

**چشم زخم رسانیدن** /c.-z.-r.-idan/ ← چشم زدن.

**چشم زخم زدن** /c.-z.-zadan/ ← چشم زدن.

**چشم زخم زننده** /c.-z.-zanande/ العَيُون، المَعِيـن، المِعْيان، الأَشْـوَه، الحافّ، الشُّقَـذان، العائِن، النّـافِس، الوَبِد، المُتَوَبِّد.

**چشم زدن** /c.-zadan/ إصابَةً / أَصابَ هـ بالعَيِن، بَعَى / بَعَاـَ وبَعْواً / بَعَاـُ هـ بـالعَيِن، إخْتِزازاً / إخْتَزَّ هـ بِبَصَرِه، شَزْراً / شَزَرَـِ شَقْذاً / شَقَذَـُ شَقْعاً / شَقَعَـَ هـ بعينه، شَيْهاً / شاهَـِ تَشْـوِيهاً / شَوَّهَ عليه، إشهاءً / أَشْهَى، شَهَقاً / شَهِقَـَت عَيْنُه عليه، عَيْناً / عانَـِ لَخْجاً / لَخَجَـَ لَعْطاً / لَعَطَـَ هـ بِعَيْنٍ، لَقْعاً / لَقَعَـَ ولَوْطاً / لاطَـُ هـ بِعَينٍ، لَوْقاً / لاقَـُ عينَهُ، نَجْأً / نَجَأَـَ هـ نَفْساً / نَفَسَـُ تَوَبُّداً / تَوَبَّدَ المالَ.

**چشم زده** /c.-zade/ ← چشم خورده.

**چشم زهر** /c.-zahr/ التَّهْـدِيـد، التَّهَـدُّد، التَّـوَعُّـد، التَّخْوِيف، التَّهْوِيل، الإرْهاب، الهَمْزَة.

**چشم زهر گرفتن** /c.-z.-gereftan/ تَهْدِيداً / هَدَّدَ، تَهْوِيلاً / هَوَّلَ، مَلأً ومَلأَةً ومِلأَةً / مَلأَـَ عينَهُ.

**چشم شور** /c.-šur/ ← چشم زخم زننده.

**چشم شوری** /c.-š.-i/ ← چشم زدن.

**چشم غره** /c.-qorre/ ← تهدید.

**چشم غره رفتن** /c.-q.-raftan/ ← تهدید کردن.

**چشمک** /c.-ak/ الغَمْزَة.

**چشمک زدن** /c.-a.-zadan/ ۱. طُرُوفاً / طَرَفَـِ بِعَيْنِه، غَمْزاً / غَمَزَـِ هـ بالعَيْنِ أو الجَفْـنِ أو الحاجِب، إيْماضاً / أَوْمَضَ، بَرْبَشَةً / بَرْبَش، غَرْنَقَةً / غَرْنَق، مُغاضَنَةً / غاضَنَ عينَه، لَمْزاً / لَمَزَـِ بالعَيْنِ. ۲. (نجـ وفز) وَمْضَة، إيْماض، تَأَلُّق، تَلأْلُؤ.

**چشمکشمار** /c.-a.-šomär/ (فز) عَدّادُ الإيْماض.

**چشم گربه** /c.-gorbe/ عَيْنُ الهِرّ.

**چشم گیر** /c.-gir/ ← جالب، «چشم گیر نیست»: لايَمْلَأُ العَيْنَ.

**چشم مرکب** /c.-e-morakkab/ عَيْنٌ مُرَكَّبَةٌ.

**چشم مصنوعی** /c.-e-masnu'i/ العَيْـنُ الصُّنْعِـيّ أو الإصْطِناعِيّ.

**چشم و چراغ** /c.-o-ceräq/ المَحْبُوب، عَزِيزُ الوُجُودِ.

**چشم و دل پاک** /c.-o-del-päk/ العَفِيْف.

**چشم و دل سیر** /c.-o-d.-sir/ ← بی‌نیـاز، بی‌طمـع، توانگر.

**چشم و گوش باز** /c.-o-guš-bäz/ ← آگاه، دانا.

**چشم و همچشمی** /c.-o-hamcešmi/ الرَّقابَة.

**چشمه** /c.-e/ العَيْن، النَّبْـع، النُّبُوع، المَنْبَـع، اليَنْبُوع، المَشْـرَب، المَشْرَبَـة، الثَّرَّة، الثَّـرّارَة، الخَرّارَة، السَّبِيْـل، السّاهِرَة.

**چشمه‌چشمه** /c.-e-c.-e/ مُثَقَّب، مُتَخَلْخِل، مُشَبَّك.

**چشمه‌سار** /c.-e-sär/ ۱. أرضٌ كثيرةُ اليَنـابِيْع. ۲. ← سرچشمه.

**چشمهٔ آب گرم** /c.-e-ye-äb-e-garm/ الحَمَّة، عَيْنُ الماءِ الحَارّ.

**چشنده** /cašande/ ← چاشنی گیر.

**چشیدن** /cašidan/ ذَوْقاً وذَواقاً ومَذاقاً / ذاقَـُ واسْتِذاقَةً / إسْتَذَاقَ، تَذَوُّقاً / تَذَوَّقَ الشَّيءَ، تَذاوُقاً / تَذَاوَقَ القَومُ الشَّيءَ، طَعْماً وطَعاماً / طَعِمَـَ وتَطَعُّماً / تَطَعَّمَ الشَّيءَ، ذَوْقاً ودُؤُوقاً ودُؤُوقَةً ودَوَاقَةً / ذاقَـُ زَلْحاً / زَلَحَـَ، تَزَلُّحاً / تَزَلَّحَ، سَطْواً / سَطَاـُ عَسَلاً / عَسَلَـِ من الطَّعام، تَغَذُّماً / تَغَذَّمَ، قَمْطاً / قَمَطَـُ لَسْماً / لَسَمَـُ لَوْساً / لاسَـُ مَزْءاً / مَرِئَـَ، مَزْراً / مَزَرَـُ مَزْمَزَةً / مَزْمَزَ، تَمَطُّقاً / تَمَطَّقَ.

**چشیدنی** /c.-i/ اللَّماظ، اللَّماق، اللَّماک.

**چطور** /cetowr/ أنَّى، كَيْفَ.

**چغاله بادام** /caqäle-bädäm/ (گیا) اللَّوْزُ الغَيْرُ الناضِج.

**چغاله بادامی** /c.-bädämi/ بائِعُ اللَّوزِ الغَيْرِ النّاضِج.

**چغلی** /coqoli/ ۱. النَّمِيْمَة، السِّعايَة. ۲. الشَّكْوَى.

**چغلی کردن** /c.-kardan/ ۱. سِعايَةً وسَعْياً / سَعَى ـَ. ۲. شَكْوَى وشَكْواً وشَكاةً وشَكاوَةً وشِكايَةً وشَكِيَّةً / شَكاـُ إليه فلاناً.

**چغندر** /coqondar/ (گیا) السِّلْق، الشَّوَنْدَر، الصَّوطَلَة، الشَّمَنْدَر، الشَّمَنْدُور، البَنْجَر.

**چغندرکار** /c.-kär/ قاطِفُ الشَّمَنْدَر.

**چغندرکاری** /c.-k.-i/ زِراعَةُ الشَّمَنْدَر.

**چغندر وحشی** /c.-e-vahši/ (گیا) جارُ النَّهْر، سِلْقُ الماءِ.

**چفت** /cafi/ ← چفته.

**چفت** /ceft/ المِزْلاج، الزِّلاج، السُّقّاطَة، السَّقّاطَة، الضَّبَّة، الدِّرْبَنْد، الإبْزِيم، البُكْلَة، المِصَكّ، الغال، قُفّازُ القُفْلِ.

**چفت فنری** /c.-e-fanari/ حَبْلُ السُّقّاطَة، مِزْلاج، سُقّاطَة.

**چفت کردن** /c.-kardan/ ۱. إغْلاقاً / أغْلَقَ الباب. ۲. إحْكاماً / أحْكَمَ.

**چفت و زبانه** /c.-va-zabäne/ الذَّكَرُ والأُنْثى، النَّقْرُ وَلِسان.

**چفته** /cafte/ ← داربست مو.

**چفته‌بندی** /c.-bandi/ التَّسْنِيد، الدَّعْم.

**چقلی** /coqoli/ ← چغلی.

**چقلی کردن** /c.-kardan/ ← چغلی کردن.

**چک** /cak/ ۱. المِزواح. ۲. اللَّطْمَة، الكَفّ.

**چک** /cek/ الصَّكّ، الشِّيك، الحَوالَة، التَّحْوِيلُ المالِيّ، القِطّ.

**چکاچاک** /cakäcäk/ الشَّخْشَخَة، الشُّخْشَيْخَة، الخُشْخَيْشَة، القَعْقَعَة، صَلْصَلَةُ السُّيوف، صَلِيلُ السِّلاحِ.

**چک امضا شده** /cak-e-emzä-šode/ شَيْكٌ مُوَشَّر.

**چکامه** /cakäme/ القَصِيدَة، المَدِيح، المَدِيحَة، الأُمْدُوحَة.

**چکامه سرا** /c.-sarä/ ← شاعر.

**چکان** /cakän/ الشُّلْشُل، الشَّلْشَل.

**چکانیدن** /c.-idan/ تَقْطِيراً / قَطَّرَ، إقْطاراً / أقْطَرَ، شَرْشَرَةً / شَرْشَرَ، إثْلالاً / أثَلَّ المائِعَ، تَرْوِيلاً / رَوَّلَ، تَنْقِيطاً / نَقَّطَ الماءَ.

**چکاوک** /cakävak/ (جانـ) القُبَّرَة، القَنْبَرَة، القُنْبُرَة، الجُثال، الدُّغْوَيْقَة.

**چکاوک اروپایی** /c.-e-orupäyi/ (جانـ) الشُّنْدُل.

**چکاوک خاکستری** /c.-e-xäkestari/ (جانـ) القُبَعَة.

**چکاوک سیخک‌دار** /c.-e-sixak-där/ (جانـ) الزَّهْدَل.

**چکاوک صحرایی** /c.-e-sahräyi/ (جانـ) الشَّوّالَة.

**چکاوک قهوه‌یی** /c.-e-qahveyi/ (جانـ) العُلَيْعَلَة.

**چکاوکها** /c.-hä/ (جانـ) القُبَّرِيّات.

**چک باطل** /cek-e-bätel/ شَيْكٌ مُتَقادِمٌ.

**چک برگشتی** /c.-e-bargašti/ شَيْكٌ مَرْفُوضٌ.

**چک بی‌محل** /c.-bi-mahal/ شَيْكٌ دُونَ تَغْطِيَة.

**چک تضمین شده** /c.-e-tazmin-šode/ الشَّيْكُ المَضْمُونُ.

**چک چک** /cekcek/ ← چکه چکه.

**چک چک کردن** /c.-kardan/ ← چکه کردن.

**چکچکی** /cekceki/ (جانـ) الأَبْلَق، أبُو بُلَيْق، القَلَيْعِيّ.

**چک در وجه حامل** /cek-dar-vajh-e-hämel/ شَيْكٌ لِحامِلِهِ.

**چکرنده** /cakarande/ (گیا) الجَكَرَنْدَة.

**چک زدن** /cak-zadan/ لَطْماً / لَطَمَ ـِ، فَشْخاً / فَشَخَ ـَ لَهْطاً / لَهَطَ ـَ هـ.

**چک سفید** /c.-e-sefid/ شَيْكٌ على بياض.

**چکش** /cakoš/ المِطْرَقَة، الشُّكُوش، الشّاكُوش، شاكوس، المِطْرَق، الفِرْطِيسَة، المِيتَد، المِتَدَة، المِيتَأة، المِيقَعَة.

**چکش آهنگری** /c.-e-ähangari/ مِطْرَقَةُ الحَدّادِ، مِطْرَقَةُ الحِدادَةِ.

**چکش برق** /c.-barq/ المُوَدِّعَة.

**چکش پرانی** /c.-paräni/ رَمْيُ المِطْرَقَة.

**چکش پرچ** /c.-e-parc/ البَجّان.

**چکش چوبی** /c.-e-cubi/ المِيتَدَة.

**چکش خودکار** /c.-e-xod-kär/ المِطْرَقَةُ الآلِيَّةُ.

**چکش خور** /c.-xor/ الطَّرِيق، قابِلُ الانْطِراق.

**چکش خوردن** /c.-x.-dan/ التَّطَرُّق، الإنْطِراق.

**چکش خورده** /c.-x.-de/ المَطْرُوق، المَمْطُول، الطَّرِيق.

**چکش خوری** /c.-x.-i/ الطُّرُوقِيَّة، قابِلِيَّةُ التَّطَرُّق، الإنْطِراق، المَطْرُوقِيَّة.

**چکش در** /c.-e-dar/ مِقْرَعَةُ البابِ.

**چکش دق** /c.-e-deq/ مِضْرَب، مِضْرَبُ المِقْراعِ، مِدَقَّةٌ لِضَرْبِ المِقْرَعِ بها.

**چکش دو سر** /c.-e-do-sar/ مِطْرَقَةٌ ذاتُ وَجْهَيْن.

**چکش دو شاخ** /c.-e-do-šäx/ ← چکش میخ کش.

**چکش زدن** /c.-zadan/ طَرْقاً / طَرَقَ ـُ تَطْرِيقاً / طَرَّقَ.

**چکش سرگرد** /c.-e-sar-gerd/ مِطْرَقَةٌ بِوَجهٍ كُرَوِيّ، مِطْرَقَةٌ مَلْفُوفَةُ الرَّأس.

**چکش ضربه‌یی** /c.-e-zarbeyi/ المِطْرَقَةُ السّاقِطَةُ.

**چکش کاری** /c.-käri/ مَطْلُ المَعادِن.

**چکش ماهی** /c.-mähi/ (جانـ) أَبُو شَكُوش، أَبُو مِطْرَقَةٍ.

**چکش میخ کش** /c.-e-mix-keš/ المِطْرَقَةُ المِخْلَبِيَّة، الشَّكُوش بِمَشْقِبِيَّة.

**چکش نرم** /c.-e-narm/ مِطْرَقَةٌ لَيِّنَةٌ.

**چکشی** /c.-i/ المُصْلَدُ بالطَّرْق.

**چک کشیدن** /cek-kešidan/ سَحْباً / سَحَبَ ـَ شَيْكاً.

**چک مسافرتی** /c.-e-mosäferati/ الشَّيْكُ السّائح، الشَّيْكُ السِّياحِي.

**چکمه** /cakme/ حِذاءُ المَطَرِ أو الخَوْضِ، الجَزْمَة.

**چکمه دوز** /c.-duz/ صانِعُ الحِذاء، حائِكُ الخُفّ.

**چکمه دوزی** /c.-d.-i/ صِناعَةُ الجَزْمَةِ.

**چکنامه** /ceknäme/ سَنَدُ تَمْلِيك.

**چکنده** /cakande/ الشُّلْشَل، الشُّلْشُل.

**چکنده و چکیده** /c.-va-cakide/ الاسْتَلاكْتِيت و الاسْتَلاجْمِيت ← استالاکتیت و استالاگمیت.

**چک نویس** /ceknevis/ الصَّكّاك.

**چک و چانه** /cak-o-cäne/ الذَّقَن.

**چک و چانه زدن** /c.-o-c.-zadan/ ← چانه زدن.

**چکوسلواکی** /cakoslaväki/ تِشْكُوسْلوفاكِيا.

**چک وصول شده** /cek-e-vosul-šode/ شَيْكٌ مُتَقَاصّ.

**چکه** /cekke/ القَطْرَة، النُّقْطَة، النُّطافَة، الوَكْف، الوَكِيف، الوَكَفان.

**چکه چکه** /c.-c./ قَطْرَة، قَطْرَة.

**چکه کردن** /c.-kardan/ رَشْحاً ورَشَحاناً / رَشَحَ ـَ و إِرْشاحاً / أَرْشَحَ، إِرْتِشاحاً / إِرْتَشَحَ الإناءُ، تَحَلُّباً / تَحَلَّبَ الإناءُ من الماءِ، نَثِيثاً / نَثَّ ـِ الزِّقّ، نُضُوحاً / نَضَحَ ـَ ونَطْفاً وتَنْطافاً ونَطافَةً ونَطَفاناً ونُطُوفاً ونطافاً / نَطَفَ ـُ ت القربةُ، وَكْفاً ووَكِيفاً ووَكَفاً ووُكُوفاً ووَكَفاناً وتَوْكافاً / وَكَفَ يَكِفُ البيتُ، وَذْفاً / وَذَفَ يَذِفُ الإناءُ.

**چکی** /caki/ قُطَب، مَقْطُوع.

**چکیدن** /cakidan/ قَطْراً و قُطُوراً وقَطَراناً / قَطَرَ ـُ وتَقَطُّراً / تَقَطَّرَ و تقاطُراً / تَقاطَرَ الماءُ، تَسَلْسُلاً / تَسَلْسَلَ وشَلْشَلَةً / شَلْشَلَ وتَشَلْشُلاً / تَشَلْشَلَ الماءُ، تَكَوُّراً / تَكَوَّرَ السّائِل، نُذُوعاً / نَذَعَ ـِ الماءُ أو العَرَقُ، نَطْفاً وتَنْطافاً ونَطافَةً ونَطَفاناً ونُطُوفاً ونطافاً / نَطَفَ ـُ ت القِرْبَةُ، تَنَطُّفاً / تَنَطَّفَ الماءُ، تَنَقُّضاً / تَنَقَّضَ الدَّمُ، تَنْقِيطاً / نَقَّطَ ووَشْلاً ووَشَلاناً / وَشَلَ يَشِلُ الماءُ، وَكْفاً ووَكِيفاً و ووُكُوفاً ووَكَفاناً و تَوْكافاً / وَكَفَ يَكِفُ.

**چکیده** /cakide/ ۱. القُطارَة. ۲. الخُلاصَة، النُّخْبَة، الخِيَرَة، الصِّفْوَة، الإكْسِير.

**چگال** /cagäl/ الأَعَمّ.

**چگالش** /c.-eš/ ۱. تَكْثِيف. ۲. تَكاثُف.

**چگالنده** /c.-ande/ المُكَثِّف.

**چگالی** /c.-i/ الكَثافَة، التَّكاثُف.

**چگالی بخار** /c.-i-ye-boxär/ كَثافَةُ البُخار.

**چگالی برخورد** /c.-i-ye-barxord/ كَثافَةُ الإصْطِدام.

**چگالی جریان** /c.-i-ye-jarayän/ كَثافَةُ التَّيار.

**چگالی‌سنج** /c.-i-ye-sanj/ (فز) المِكْثاف، المُسْتَكْثِف، المِسْيَل.

**چگالی‌نسبی** /c.-i-ye-nesbi/ الكَثافَةُ النِّسْبِيَّةُ.

**چگالی نوری** /c.-i-ye-nuri/ الكِثافَةُ البَصَرِيَّةُ.

**چگونگی** /cegunegi/ الكَيْف، الكَيْفِيَّة، الصُّورَة، النَّمَط، الطَّرْز، الطِّراز، الطَّرِيقَة، الشَّكْل، النَّعْت، الصِّفَة، الحالَة، الظَّرْف، الخَلَّة، الخاصِيَّة.

**چگونه** /cegune/ كَيْفَ، كَيْ.

**چل** /cel/ ۱ ← چهل. ۲ ← گول، نادان.

**چلاق** /coläq/ ← فلج، لنگ.

**چلاق شدن** /c.-šodan/ ← فلج شدن.

**چلاق کردن** /c.-kardan/ ← فلج کردن.

**چلاندن** /caländan/ ← چلانیدن.

**چلانده** /calände/ ← چلانیده.

**چلاننده** /calänande/ العاصِر، الضّاغِط.

**چلانیدن** /calänidan/ عَصْراً / عَصَرَ ـِ الثَّوْبَ، ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ وإِضْغاطاً / أَضْغَطَ هـ.

**چلانیده** /calänide/ مَعْصُور، مَضْغُوط.

**چلپاسه** /celpäse/ (جانـ) العِظايَة، سـامّ أبرَص، الخُنّاز، اللَّجَم.

**چلپ چلپ کردن** /celep-celep-kardan/ تَنَفُّطاً / تَنَفَّطَ.

**چلتوک** /caltuk/ (گیا) ← شلتوک.

**چلچراغ** /celceräq/ الثُّرَيّا، المائِلَة، النَّجَفَة ← لوستر.

**چلچله** /celcele/ (جانـ) الخُطّاف، المِخْطاف، الخُطَّف، عُصْفُورُ الجَنَّة.

**چلچـهٔ دریایـی** /c.-ye-daryäyi/ (جانـ) سُنُونُـو المـاءِ، الزُّجَم.

**چلچلی** /celceli/ الهَوَس، التَّهَوُّس.

**چلغوز** /calquz/ خُرْءُ الطُّيُور.

**چلغوز انداختن** /c.-andäxtan/ ذَرْقاً / ذَرَقَ ـِ وإذْراقاً / أذْرَقَ الطّائِرُ، سَلْحاً / سَلَحَ ـَ.

**چلنگـر** /celengar/ السَّبّـاك، السَّمْكَـرِيّ، الرَّصّـاص، الكَوالِيني، صانعُ الأقْفال، القَفّال.

**چلو** /colow/ رُز، طَبِيخ، تِمَّن.

**چلـوار** /celvär/ البَفْـت، البَفْتـا، البَفْتـه، الخـام، الشَّيْت.

**چلواری** /c.-i/ ← چلوار.

**چلوپزی** /c.-pazi/ مَحَلُّ طَبْخِ الأرُزِ وبَيْعِه.

**چلو خورش** /c.-xoreš/ الأرُزُ المَطْبُوخُ مَعَ المَرَق.

**چلو صـاف کن** /c.-säf-kon/ المِصْفاةُ الّتـي يُصَفّى بهـا الأرُزّ.

**چلو صافی** /c.-s.-i/ ← چلوصاف کن.

**چلوکباب** /c.-kabäb/ الرُّزّ بالكَباب، كَبابٌ على رُزّ.

**چلوکبابی** /c.-k.i/ المَطْعَمُ المُتَخَصِّص بصُنْعِ چلو کباب.

**چلوی** /c.-vi/ بائِعُ الأرُزِ المَطْبُوخ.

**چله** /celle/ ۱. الأيّامُ الأرْبَعُـونَ للمتصوِّفةِ الّذيـنَ يَنْزَوُونَ في زَواياهُمْ مُتَعَبِّدِينَ. ۲. اليومُ الأرْبَعُونَ لِمَوْتِ عزيز. ۳ ← چلهٔ تابستان، چلهٔ زمستان ۴ ← چلهٔ کمان.

**چلهٔ تابستان** /c.-ye-täbestän/ مَعْمَعانُ الصَّيْفِ، القَيْظ، نِصْفُ أو مُنْتَصَفُ الصَّيْفِ، وَسَطُ أو وَسْطُ الصَّيْف.

**چلهٔ زمستـان** /c.-ye-zemestän/ مَعْمَعانُ الشِّتـاءِ، صَبْرَةُ الشِّتاء، عَنْبَـرَةُ الشِّتاء، نصفُ أو مُنْتَصَفُ الشِّتـاء، وَسَطُ أو وَسْطُ الشِّتاء.

**چلهٔ کمان** /c.-ye-kamän/ الوَتَر.

**چله نشین** /c.-nešin/ فاتحُ البَخْتِ ← مرتاض.

**چلیپا** /calipä/ الصَّلِيْب.

**چلیپاییان** /c.-iyän/ (گیا) الصَّلِيْبِيّات.

**چلیک** /celik/ البِرْمِيْل، البَتِيَّة، صَفِيْحَـةُ النِّفْط، صَفِيْحَةُ الغاز.

**چلیک چلیک** /celikcelik/ قَطْرَة قَطْرَة.

**چلیک ساز** /celik-säz/ صانِعُ البَرامِيْل.

**چماق** /comäq/ الهَـرَاوَة، الـدَّبُّوس، الـدَّبْس، العَصا، العُكاز، الزُّقْلِيَّة، النَّبُّوت.

**چماقـداران** /c.-därän/ حَمَلَـةُ الهَراواتِ «او چمـاقـدار است»: هُو من حَمَلَةِ الهَراواتِ.

**چمباتمـه** /combätme/ الجُلُوسُ القُـرْفُصاء، القُـرْفُصَى، القُرْفُصاء.

**چمباتمه زدن** /c.-zadan/ قَرْفَصَةً / قَرْفَصَ، إقْعاءً / أقْعَى في جلوسه.

**چمچم** /comcom/ ← گیوه.

**چمچه** /camce/ ← کفگیر، ملعقه.

**چمدان** /camadän/ العَيْبَة، الحَقِيْبَة، الشَّنْطَة، الجِزْدان، المِنْباة.

**چمن** /caman/ (گیـا) المَـرج، الثَّيْل، الثَّيِّـل، جُنَيْنَـة، شِـرْشُ النَّجِيْل، النَّجِيْـل، الرَّوْضَـة، الجَـزُوْن، الخافُـور، العَنْزَع.

**چمن ارزنـی** /c.-e-arzani/ (گیـا) التَّيْمُـوثِيَّة، عَصَـوِيَّـةُ المُرُوج.

**چمن‌بر** /c.-bor/ ← چمن زن.

**چمنزار** /c.zär/ الرَّوْضَة، المَخْضَرَة.

**چمن زن** /c.-zan/ جَزّازَةُ العُشْب.

**چمن مصنوعی** /c.-e-masnu'i/ مَرْجٌ اِصْطِناعِيّ.

**چمنی** /c.-i/ ۱. الخُضَرِيّ. ۲. العُشْبِيّ.

**چموش** /camuš/ الشَّمُوس، الشَّمُوص، الشَّمّاص.

**چمیدن** /camidan/ ← خرامیدن

**چنار** /canär/ (گیا) الدُّلْب، الصَّنار، الرُّوبَة، العَيْثام.

**چنارستان** /c.-estän/ المَدْلَبَة.

**چناریان** /c.-iyän/ (گیا) الدُّلْبِيّات.

**چنان** /conän/ كَذلِكَ، هكذا، مثلُ ذلِكَ.

**چنانچه** /c.-ce/ إنْ، إذْ، إذا.

**چنانکه** /c.-ke/ كما أنْ، بِحَيْثُ، مِثْلَما.

**چنان و چنین** /c.-o-conin/ ← چنین و چنان.

**چنبر** /canbar/ ۱. التَّرْقُوَة. ۲. (رضـ) الطّارة.

**چنبر زدن** /c.-zadan/ تَلَوِّياً / تَلَوّى ولَوى / لَوِيَ ـَ وتَطَوُّقاً / تَطَوَّقَ وتطَوِّياً / تَطَوّى وانْطِواءً / إِنْطَوى وتَحَوِّياً / تَحَوّى ورَخْياً / رَخِيَ ـِ ورَخْواً / رَخا ـُ وتَرَخِّياً / تَرَخّى وطَحْناً / طَحَنَ ـَ وتَغَضُّفاً / تَغَضَّفَ وتَقَوُّراً / تَقَوَّرَ وكَوْساً / كاسَ ـُ وانْبِياعاً / إِنْباعَ ت الحَيَّةُ.

**چنبرساز** /c.-sāz/ الأَطّار.

**چنبره** /c.-e/ حَوِيّة الحَبالِ، اللَّفَّة.

**چنبره زدن** /c.-e-zadan/ ← چنبر زدن.

**چنبره زده** /c.-e-zade/ الأُفْعُوانِيّ.

**چنبک** /conbak/ ← چمباتمه.

**چنبک زدن** /c.-zadan/ ← چمباتمه زدن.

**چنته** /cante/ الحَقِيْبَة، العَيْبَة، الشَّنْطَة، الحال، قِمَطْرُ المُسافِر.

**چنتهٔچوپان** /c.-ye-cupān/ (گيا) ← کیسهٔ کشیش.

**چند** /cand/ ۱. العِدَّة، قَدْر، البِضْع، يَاما، قَدُّايْه. ۲. كَمْ، «چند کتاب خواندهیی»: كَمْ كتاباً قَرَأْتَ.

**چندان** /c.-ān/ ذلكَ القَدْرُ.

**چندبر** /c.-bar/ (رضـ) مُضَلَّعٌ غَيرُ مُنْتَظَم.

**چندبرگه** /c.-barge/ (گیا) مُتَعَدِّدُ الأَوْراق.

**چندپایان** /c.-pāyān/ (جانـ) كَثِيْراتُ الأَرْجُل.

**چندپهلو** /c.-pahlu/ (رضـ) ← كثيرالأضلاع.

**چندتا** /c.-tā/ ۱. المُتَعَدِّد، العَدِيد. ۲ ← چند ۲.

**چند حفرگان** /c.-hofregān/ (جانـ) كَثِيْراتُ الفُرُوْعِ.

**چندرنگی** /c.-rangi/ مُتَعَدِّدُ الأَلْوانِ.

**چندرویه یی** /c.-ruyeyi/ مُتَعَدِّدُ الجَوانِبِ أو السُّطُوحِ.

**چندریختی** /c.-rixti/ المُتَعَدِّدُ الأَشْكال.

**چندزا** /c.-zā/ (جانـ) مُتَعَدِّدُ المَوالِيْد.

**چندزبانی** /c.-zabāni/ الكَثِيْراتُ اللُّغاتِ.

**چندزنی** /c.-zani/ الضُّرّ، تَعَدُّدُ الزَّوْجات.

**چندسطحی** /c.-sathi/ مُتَعَدِّدُ السُّطُوح، كَثِيْرُ السُّطُوحِ.

**چندش** /cendeš/ ← لرزش، لرزه.

**چندشکلی** /cand-šekli/ التَّأَصُّل.

**چندشوهری** /c.-šowhari/ الضُّمّاد، تَعَدُّدُ الرِّجال الأَزْواج، تَعَدُّدُ الأَزْواجِ الرِّجال.

**چندصدا** /c.-sedā/ ۱. مُتَعَدِّدُ الأَصْوات. ۲. (مسـ) مُتَفَرِّعُ الأَصْوات، مُتَعَدِّدُ النَّغَمات.

**چندصدایی** /c.-s.-yi/ ۱. تَعَدُّدُ الأَصْواتِ. ۲. (مسـ) تَفَرُّعُ الأَصْواتِ أو النَّغَماتِ.

**چندضلعی** /c.-zel'i/ (رضـ) المُضَلَّع.

**چندضلعی منتظم** /c.-z.-ye-montazam/ (رضـ) المُضَلَّعُ المُنْتَظَمُ.

**چندقندیها** /c.-qandihā/ البِكْتِيْنِيّات.

**چندکامیان** /c.-kāmiyān/ (جانـ) كَثِيْراتُ الأَفْواه.

**چندگانی** /c.-gāni/ ← چند شوهری، چند زنی.

**چندمیزبانه** /c.-mizbāne/ مُخْتَلِفُ المُضِيْف.

**چندوجهی** /c.-vajhi/ ← چندسطحی.

**چندنای** /c.-nāy/ المِصْفار.

**چندهجایی** /c.-hejāyi/ المُتَعَدِّدُ المَقاطِعُ.

**چندی** /c.-i/ ۱. قَدْرٌ مُبْهَم. ۲. الكَمِّيّ، الكَمِيَّة، المِقْدار.

**چندین** /c.-in/ ۱. كَثِيْر، وافِر، كُلُّ هـذا القَدْرِ. ۲. كَمْ [الخبريّة].

**چنگ** /cang/ ۱ ← پنجه. ۲ ← چنگال. ۳. (مسـ) الصَّنْج، الصَّناجَة، المِعْزَفَة، المِعْزاف.

**چنگال** /cangāl/ ۱. الشَّوْكَة، شَوْكَةُ الأَكْل. ۲. المِخْلَب، الخِلْب، البُرْثُن، كَفُّ الحَيَوانِ، المِقْطَم. ۳. المِذْراة، المِذْرى، السِّنّ، الشُّعْبَة، المِعْزَق، المِعْزَقَة.

**چنگ زدن** /cang-zadan/ ۱ ← چنگول زدن. ۲. عُلُوقاً / عَلِقَ ـَ وتَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ به، عَضْماً / عَصَمَ ـِ إليه، إعْصاماً / أَعْصَمَ واسْتِعْصاماً / إِسْتَعْصَمَ بـه، مُسُوكـاً / مَسَكَ ـُ وإمْساكاً / أَمْسَكَ وتَمَسُّكاً / تَمَسَّكَ وامْتِساكاً / إِمْتَسَكَ واسْتِمْساكاً / إِسْتَمْسَكَ به، تَمْسِيْكاً / مَسَّكَ هـ تَحَجُّواً / تَحَجّاً وتَحَدُّباً / تَحَدَّبَ وحُلُوساً / حَلَسَ ـِ وحَمَساً / حَمِسَ ـَ وتَرَنُّخاً / تَرَنَّخَ وزُنُوخاً / زَنَخَ ـِ وتَسَمُّطاً / تَسَمَّطَ وشَبَثاً / شَبِثَ ـَ وتَشَبُّثاً / تَشَبَّثَ بـه، تَعَرُّشاً / تَعَرَّشَ وتَعَزْوُشاً / تَعَزْوَشَ بالأَمْرِ، عَضّاً وعَضِيْضاً / عَضَّ ـَ الشَّيءَ، عَنْقَشَةً / عَنْقَشَ وتَعَلُّثاً / تَعَلَّثَ وتَكَنُّعاً / تَكَنَّعَ به، تَنَشُّباً / تَنَشَّبَ وإِنْتِشاباً / إِنْتَشَبَ فيه. ۳. لَتّاً / لَتَّ ـُ العَجِيْنَ. ۴. عَزْفاً وعَزِيْفاً / عَزَفَ ـِ بالصَّنْجِ.

**چنگ زن** /c.-zan/ الصَّنّاج، الصَّناجَة.

**چنگ زمین صاف کن** */c.-e-zamin-sāf-kon/* المُشط.

**چنگ قصابی** */c.-e-qassābi/* الكُلّاب، شَنْكَلُ التَّعْلِيق.

**چنگک** */cangak/* ١. الكَلّاب، الكُلّاب، الكُلّابَة، الكَلُّوب، البَشْكُور، المِخْطاف، السِّنْسِنَة، الشُّبّاث، شَنْكَلْ ورَزَّه، المِقْطَف، الكَبّاشَة، المِنْشال، المِنْشَل. ٢. الوُصْلَةُ ذاتُ الأسْنانِ.

**چنگ‌مریم** */cang-e-maryam/* (گیا) بَخُورُ مَريم.

**چنگول** */c.-ul/* ← چنگال ٢.

**چنگول زدن** */c.-ul-zadan/* خَلْباً / خَلَبَ ـِ ـه بظُفْره، خَمْشاً وخُمُوشاً / خَمَشَ ـُ، خَدْشاً / خَدَشَ ـِ تَخْدِيْشاً / خَدَّش، هَبْشاً / هَبَشَ وهَبِشَ ـَ بالمِخْلَبِ.

**چنین** */conin/* هكذا.

**چنین و چنان** */c.-o-conān/* كَذا و كَذا، ذَيْتَ ذَيْتَ، ذَيْتَ وذَيْتَ، كَيْتَ وكَيْتَ.

**چو** */cow/* ← شایعه.

**چوانداختن** */c.-anadāxtan/* ← شایعه انداختن.

**چوب** */cub/* الخَشَب، العَصا، الحَصَب، النِّجا، الشُّمْرُوْخ.

**چوب اسکی** */c.-e-eski/* الزَّلّاجَة، الزَّلّاقَة.

**چوب اطلس** */c.-e-atlas/* الخَشَبُ الأَطْلَسانِيّ.

**چوب‌بر** */c.-bor/* النَّشّار، ناشِرُ الخَشَبِ، قاطِعُ الخَشَبِ.

**چوب برزیل** */c.-e-berzil/* خَشَبُ البَرازِيْل.

**چوب‌بری** */c.-bori/* نَشْرُ الخَشَبِ.

**چوب‌بست** */c.-bast/* الصِّقالَة، المَحالَة، عُبُوّاتٌ خَشَبِيَّةٌ لِلبِناءِ.

**چوب بلیارد** */c.-e-belyārd/* عَصا البِلْيَرْدُو.

**چوب بهاره** */c.-e-bahāre/* الخَشَبُ الرَّبِيعِيّ.

**چوب‌پا** */c.-pā/* العُكّاز، العُكّازَة، عُكّازُ الأَعْرَج، الطُّوّالَة.

**چوب پاییزه** */c.-e-pāyize/* الخَشَبُ الخَرِيْفِيّ.

**چوب‌پر** */c.-par/* مِكَشَّة.

**چوب پرچم** */c.-e-parcam/* صارِي أو صارِيَةُ العَلَم.

**چوب پرده** */c.-parde/* بُرْقُعُ السِّتارَة، عَمُودُ السِّتارَة.

**چوب‌پنبه** */c.-panbe/* الفِلّ، الفَلِّيْن.

**چوب‌پنبهٔ سربطری** */c.-p.-ye-sar-e-botri/* فِلِّيْنَةُ الزُّجاجَة، سِدادَةُ الزُّجاجَة، الصِّمام، الصِّمَّة.

**چوب‌پنبهٔ قلاب ماهیگیری** */c.-p.-ye-qollāb-e-māhigiri/* غَمّازَةُ صَنّارَةِ صَيْدِ السَّمَكِ.

**چوب پنبه‌کش** */c.-p.-keš/* المِبْرام ← در بطری بازکن.

**چوب پیغمبری** */c.-e-peyqambari/* (گیا) خَشَبُ الأنْبِياء، خَشَبُ القِدِّيْسِيْن.

**چوب‌تراش** */c.-tarāš/* الخَرّاط، النَّحّات.

**چوب‌تراشی** */c.-t.-i/* النُّجارَة.

**چوب حمال** */c.-e-hammāl/* عَتَبُ البِناءِ.

**چوب خشک کن** */c.-xošk-kon/* فُرْنُ التَّجْفِيْف.

**چوب‌خط** */c.-xat/* الحَزّ، المَحَزّ، الفَرْض.

**چوب خوردن** */c.-xordan/* ← کتک خوردن.

**چوبدار** */c.-dār/* راعِي المَواشِي.

**چوبداری** */c.-d.-i/* رِعايَةُ المَواشِي.

**چوبدستی** */c.-dasti/* العَصا، العَصايَة، العُكّاز، العُكّازَة، القَضِيب، المِطْواح، القَصَبَة، النِّجا، الوِقام، الهادِي، الهادِيَة، اليَراعَة.

**چوب ذرت** */c.-e-zorrat/* كُوْزُ الذُّرَة، قَوْلَحَةُ الذُّرَة.

**چوب‌رختی** */c.-raxti/* عَلاقَةُ الثِّياب، دُوْلابُ الهُدُوْم، الشِّجاب، التُّخْت، الغِدان، الشَّمّاعَة، المِشْجَب، المِشْجَر.

**چوب زدن** */c.-zadan/* ← کتک زدن.

**چوبزی** */c.-zi/* نامَ عَلَى الخَشَبِ.

**چوب زیربغل** */c.-e-zir-e-baqal/* ← چوب پا.

**چوبسای** */c.-sāy/* المِصْقَلَة.

**چوبسک** */c.-sok/* المِهْمَزَة.

**چوب سیگار** */c.-sigār/* فَمُ السِّيْجارَة، مِبْسَمُ السِّيْجارَة.

**چوب شدگی** */c.-šodegi/* (پز) تَصَلُّب، تَقَبُّض، تَيَبُّس.

**چوب شکاف** */c.-e-šekāf/* السِّفِيْن، الإسْفِيْن، الوَشِيْظ.

**چوب صندل** */c.-e-sandal/* خَشَبُ الصَّنْدَلِ.

**چوب فروش** */c.-foruš/* الخَشّاب.

**چوب فروشی** */c.-f.-i/* ١. مَحَلُّ بَيْعِ الخَشَبِ. ٢. حِرْفَةُ بَيعِ الخَشَبِ.

**چوب فلک** */c.-falak/* الفَلَقَة، الفَلَق، الحَلْقَة، عَرُوسَةُ الجَلْد.

**چوبک** */c.-ak/* (گیا) الصّابُونِيَّة، عِرْقُ الحَلاوَة.

**چوبکاری** */c.-kāri/* ← چوبکاری کردن.

**چوبکاری کردن** */c.-k.-kardan/* ١. ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ بالعَصا. ٢ ← سرزنش کردن.

چوب کبریت /c.-e-kebrit/ عُودُ الثِّقابِ، الثِّقاب، الكِبْرِيْتَة، الشُّخَيْطَة.

چوب لای چرخ گذاشتن /c.-läye-carx-gozäštan/ عَرْقَلَةٌ / عَرْقَلَ، إعاقَةٌ / أعاقَ ← اشكالتراشى كردن.

چوب لباسى /c.-lebäsi/ ← چوب رختى.

چوب ماهون /c.-e-mähun/ خَشَبُ الماهُوغانِي.

چوبهٔ تیر /c.-e-ye-tir/ خَشَبُ البِناءِ.

چوبهٔ دار /c.-e-ye-där/ المِشْنَقَة.

چوبى /c.-i/ ١ . الخَشَبِيّ. ٢ . [رقص] الدَّبْكَة.

چوپان /cupän/ الرّاعِي، الغَنّام، السّارِح، القَوّاط، الوَطّاس، الوَقْرِيّ، الهَبْهَبِيّ، الهَيَّبان.

چوپانى /c.-i/ راعَوِيّ، الفِلْحِيّ، الفَلاحِيّ.

چوچو /cowcow/ (جانـ) التُّشاو [كلبٌ صينيُّ الأصل].

چوچوله /cucule/ (پز) البَظْر، بَظْرُ الأُنْثَى.

چوخا /cuxä/ الجُوْخ.

چوگان /cugän/ الصَّوْلَج، الصَّوْلَجان، الصَّوْلَجانَة، الجَحْفَة، الصّاع، الطّابَة، الطَّبْطابَة، كرِيكت، المِيْجار، المِيْحار.

چوگان بازى /c.-bäzi/ لَعْبُ الصَّوْلَجانِ، كُرَةُ الصَّوْلَجانِ، الجَحْفَة، لُعْبَةُ الهُكِي.

چوگان بازى سواره /c.-b.-ye-saväre/ پُوْلُو.

چوگان بازى كردن /c.-b.-kardan/ تَجاحُفاً / تَجاحَفَ بالكُرَة.

چول /cul/ ١ ← بيابان. ٢ . المُقْفِر ← ويران.

چون /cun/ ١ . مِثْلُ، كَـ. ٢ . لِأنَ. ٣ . لَمّا، إذا، إذْ. ۴ . كَيْفَ.

چونه /cune/ ← چانه٢.

چه /ce/ ١ . ما، ماذا، أ. ٢ . علامةٌ دالّة على التَّصْغير كَـ «كتابچه : كُتَيِّبٌ».

چهار /cahär/ أرْبَع، أرْبَعَة، الطُّوْرَة، الإسْتار، الوَخْز، «چهار تا چهار تا آمدند»: جاؤوا وَخْزاً وَخْزاً.

چهار آبششان /c.-äbšošän/ (جانـ) رُباعِيُّ الخَياشِيْم.

چهار آخشيج /c.-äxšij/ ← چهار عنصر.

چهار ارزشى /c.-arzeši/ (شيمـ) عُنْصُرٌ رُباعِيُّ التَّكافُؤ، ذَرَّةٌ رُباعِيَّةُ التَّكافُؤ.

چهار اندامان /c.-andämän/ ذُو أرْبَعَةِ أعْضاء، رُباعِيُّ الأعْضاء.

چهار بر /c.-bar/ (رضـ) رُباعِيُّ الأضْلاع أو الجَوانِبِ.

چهار برابر /c.-barābar/ أرْبَعَةُ أضْعافٍ.

چهار برابر كردن /c.-b.-kardan/ تَرْبِيْعاً / رَبَّعَ.

چهار برگان /c.-bargän/ رُباعِيّاتُ الأوْراقِ.

چهار برگه /c.-barge/ (گيا) رُباعِيُّ الأوْراقِ.

چهار پا /c.-pä/ (جانـ) الدّابَّة، الماشِيَة، البَهِيْمَة، رُباعِيُّ القَوائِم، ذُو أرْبَعَةِ أطْراف، الظَّهْر، العَجْماء، الوَضِيْحَة.

چهار پاره /c.-päre/ ← چار پاره.

چهار پايان /c.-päyän/ (جانـ) ذَواتُ الأرْبَعِ.

چهار پايه /c.-päye/ الإسْكَمْلَة، الإسْكَمْلِي، الكُرْسِيُّ بِلا ظَهْرٍ، الجَحْش.

چهار پرچمى /c.-parcami/ (گيا) رُباعِيُّ الأسْدِيَّة.

چهار پهلو /c.-pahlu/ ← چهار بر.

چهار تايى /c.-täyi/ الرُّباعِيّ.

چهار جانبى /c.-jänebi/ (رضـ) رُباعِيُّ الأضْلاعِ.

چهار جزء تناسب /c.-joz'-e-tanäsob/ ← چهار عامل تناسب.

چهار جزئى /c.-joz'i/ الرُّباعِيّ، رُباعِيُّ التَّجَزُّء.

چهارچرخ /c.-carx/ العَرَبَة، العَجَلَة.

چهارچوب /c.-cub/ الإطار، البِرْواز، الجِتّار، الصِّياغَة، الهَيْكَل، الوَتَرَة، الوَتِيْرَة.

چهارچوب در /c.-c.-e-dar/ رَأْسُ البابِ، طَرِيْدَةُ الباب أو الشُّبّاك، الصّارِيّ، الصّارِيَة.

چهارچوب قلاب‌دوزى /c.-c.-e-qolläb-duzi/ مِنْسَجُ التَّطْرِيْز.

چهارحرفى /c.-harfi/ رُباعِيُّ الأحْرُف.

چهار دست و پا رفتن /c.-dast-o-pä-raftan/ دَبّاً و دَبِيْباً / دَبَّ ـِ، حَبْواً / حَبا ـُ.

چهار دستان /c.-dastän/ (جانـ) رُباعِيُّ الأيْدِي.

چهارده /c.-dah/ أرْبَعَ عَشْرَة، أرْبَعَةَ عَشَرَ.

چهاردهم /c.-dahom/ ← چهاردهمين.

چهاردهمين /c.-dahomin/ الرّابِع عَشَر.

چهار ديوار /c.-divär/ الجَدِيْر، أرْبَعَةُ جُدْران، صَحْنُ الدّارِ المُحاط بأربعةِ جُدْران.

چهار راه /c.-räh/ المُرَبَّعَة، مُفْتَرَقُ الطُّرُق، مَلْقَى، مُلْتَقَى

الطُرُق، أَرْبَعَةُ مَفارِق، المُوَصِّلَة.

**چهار زانو** /c.-zänu/ الأُرْبُعاء، الأُرْبُعاوَى. الـرُوَيْبَعَة، البُرُوك.

**چهار زانو نشستن** /c.-z.-nešastan/ تَرَبُّعاً / تَرَبَّعَ في مجلِسِه، تَرْبِيعاً / رَبَّعَ رِجْلَيْه، اسْتِرباعاً / إسْتَرْبَعَ في جُلوسِهِ، هَبْنَقَةٌ / هَبْنَق، قُعُوداً و مَقْعَداً / قَعَدَ ـُ الأُرْبُعاء و الأُرْبُعاوَى.

**چهار سو** /c.-su/ ١ ← چهارراه. ٢. مُفْتَرَقُ الطُرُقِ في السُوق.

**چهار شانه** /c.-šäne/ الرَبْـع، الرَبَع، الـرَبْعَة، مَـرْبُوعُ القامَة، المَرْبُوع، المَشْبُوح، الكُبْكُب، مُقْتَدِرُ الطُول.

**چهار شنبه** /c.-šanbe/ الأَرْبَعاء.

**چهار صد** /c.-sad/ أَرْبَعَمائَة.

**چهار ضلعی** /c.-zel'i/ (رضـ) رُباعِيُّ الأَضْلاع، المُرَبَّع.

**چهار طاقی** /c.-täqi/ السَقِيفَة، الظُلَيْلَة، النَجِيرَة.

**چهارطبع** /c.-tab'/ الطَبائِعُ الأَرْبَع، أَخْلاطُ الجَسَدِ.

**چهار طبیعت** /c.-tabi'at/ ← چهار طبع.

**چهار ظرفیتی** /c.-zarfiyati/ (شیمـ) رُباعِيُّ المُكافِئ.

**چهارعامل تناسب** /c.-ämel-e-tanäsob/ (رضـ) الأَرْبَعَةُ المُتَناسِبَةُ.

**چهار عنصر** /c.-onsor/ العَناصِرُ الأَرْبَعَةُ.

**چهارفصل** /c.-fasl/ الفُصولُ الأَرْبَعَةُ.

**چهارگان** /c.-gän/ رُباع.

**چهار گاه** /c.-gäh/ (مسـ) چهارگاه [عراق].

**چهار گوش** /c.-guš/ (رضـ) المُرَبَّع، رُبـاعِيُّ الأَضْلاع أو الجَوانِب، التَرْبِيعِيّ، الخانَة.

**چهار گوشه** /c.-g.-e/ المُرَبَّع.

**چهارم** /c.-om/ الرّابِع.

**چهار مزاج** /c.-mezäj/ الطَبائِعُ الأَرْبَعُ.

**چهارمضراب** /c.-mezräb/ (مسـ) چَهار مِضْراب [عراق].

**چهار میخ** /c.-mix/ الخازُوق.

**چهارمیخ شدن** /c.-m.-šodan/ المَصْلُوب.

**چهارمین** /c.-min/ الرّابِع.

**چهارنعل** /c.-na'l/ النَهْب، القَمْص، الرَكْض.

**چهارنعل رفتن** /c.-n.-raftan/ تَخْيِيلاً / خَيَّلَ، بَرْطَعَةً / بَرْطَعَ، سَرْطَعَةً / سَرْطَعَ، تَطْبِيقاً / طَبَّقَ الفَرَسُ.

**چهار وجهی** /c.-vajhi/ الرُباعِيُّ السُطُوح.

**چهاریک** /c.-yek/ الرُبْع، الرّام.

**چهچهه** /cahcahe/ الغَرَد، التَغْرِيد، الغِناء، الشَدْو، الصَداح، الصُداح.

**چهچهه زدن** /c.-zadan/ غَرْداً / غَرِدَ ـَ، و تَغْرِيداً / غَرَّدَ و إغراداً / أَغْرَدَ وتَغَرُّداً / تَغَرَّدَ، شَدْواً / شَدَا ـُ الطّائِرُ، نَشْجاً و نَشِيْجاً / نَشَجَ ـِ.

**چهره** /cehre/ ← روی، صورت.

**چهره پرداز** /c.-pardäz/ ← نقّاش.

**چهره پردازی** /c.-p.-i/ ← نقّاشی.

**چهره پردازی کردن** /c.-p.-i-kardan/ ← نقّاشی کردن.

**چهل** /cehel/ الأَرْبَعِيْن.

**چهلم** /c.-om/ الأَرْبَعِيْن.

**چهلمین** /c.-omin/ ← چهلم.

**چی** /ci/ ← چه.

**چیالک** /ciyälak/ (گیا) ← توت فرنگی.

**چیپ** /cip/ الفِيْشَة [عُمْلَةٌ رَمْزِيَّةٌ تُستخدمُ في القِمارِ].

**چیت** /cit/ ← ١. (گیا) النَيْرِيَّة ٢. [پارچه] الشَيْت، قُماش قُطْنِيّ.

**چیت سازی** /c.-säzi/ ← مَعْمَلُ النَسِيْج.

**چیدن** /cidan/ ١ـ جَزّاً / جَزَّ ـُ وتَجْزِيزاً / جَزَّزَ واجْتِزازاً / اِجْتَزَّ الصُوف، قَصّاً / قَصَّ ـُ تَقْصِيصاً / قَصَّصَ، نَتْفاً / نَتَفَ ـُ وتَنْتِيفاً / نَتَّفَ وحَشّاً / حَشَّ ـُ حَصّاً / حَصَّ ـُ وحَفّاً وحِفافاً / حَفَّ ـُ وطَمّاً / طَمَّ ـُ وعَثْماً / عَثَمَ ـِ وعَفْواً / عَفا ـُ وقَصْقَصَةً / قَصْقَصَ ومَوْراً / مارَ ـُ ومَيْراً / مارَ ـِ ونَبْصاً / نَبَصَ ـُ ونَتْساً / نَتَسَ ـُ ونَتْشاً / نَتَشَ ـُ ونَمْصاً / نَمَصَ ـُ الصُوفَ أو الشَعْرَ أو النَبْتَ. ٢. جَنْياً وجِنًى / جَنَى ـِ وقَطْفاً / قَطَفَ ـِ وتَقْطِيْفاً / قَطَّفَ واقْتِطافاً / اِقْتَطَفَ واسْتِعْضاداً / اِسْتَعْضَدَ واهْتِـداباً / اِهْتَدَبَ الثَمَرَةَ. ٣. قَلْماً / قَلَمَ ـِ وتَقْلِيْماً / قَلَّمَ الأَظـافِيْرَ أو الحَـوافِرَ. ۴. لَقْطاً / لَقَطَ ـُ والْتِقاطاً / اِلْتَقَطَ ونَقْراً / نَقَرَ ـُ الطّائِرُ الحَبَّ. ۵. نَظْماً / ونظاماً / نَظَمَ ـِ وتَنْظِيْماً / نَظَّمَ وتَرْتِيْباً / رَتَّبَ وتَرْصِيْعاً / رَصَّعَ ونَصّاً / نَصَّ ـُ ورَصّاً / رَصَّ ـُ وتَرْصِيْصاً / رَصَّصَ ← مرتّب کردن.

**چیده** /cide/ ١. القَطِيْـف، المَقْصُـوص، المَجْـزُوز، النَتِيْف، اللَنْمِيْـص. ٢. المُـرَتَّب، المُنَظَّـم، المَجْمُـوع،

المَضْمُوم، المَحْصُود.

**چیرگی** /ciregi/ القَهْر، الغَلَبَة، الغَلْب، التَّغَلُّب، المَغْلَبَة، التَّسَلُّط، السُّلْطـان، السِّيادَة، الظَّفَر، المَلَكوت، الـدَّوْلَة، الدَّهْر، البَـذّ، البَهْر، الصَّفْقَة، الصَّوْلَـة، الضُّهدَة، العَنْوَة، النِّكايَة.

**چیرگی یافتن** /c.-yäftan/ ← چیره شدن.

**چیره** /cire/ القاهِر، القَهّار، الغـالِب، المُتَغَلِّب، الغَلّاب، السّائِد، المُتَفَـوِّق، الجَبّار، الحِفْـل، الخاصِـي، الدَّيّـان، المُطَهَّم.

**چیره دست** /c.-dast/ ← زبردست، ماهر.

**چیره‌دستی** /c.-d.-i/ ← زبردستی، مهارت.

**چیره‌شدن** /c.-šodan/ قَهْراً / قَهَرَ ـَ تَقـاهُراً / تَقاهَرَ، مُقاهَـرَةً / قاهَـرَ هـ غَلْبـاً وغَلَبَةً ومَغْلَبـاً ومَغْلَبَةً وغُلُبّـى وغِلِبّى وغُلُبَّةً وغَـلابِيَةً / غَلَبَ ـِ وتَغَلُّباً / تَغَلَّبَ عليـه، مُغالَبَةً وغِـلاباً / غالَبَ، تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ عليه، سَيْطَرَةً / سَيْطَرَ واسْتِيْلاءً / إسْتَوْلَى عليه، ظَفَراً / ظَفَرَ ـَ بـ و عَلَى، عُلُوّاً / عَـلا ـُ وإعْتِـلاءً / إعْتَلَى، إسْتِعْـلاءً / إسْتَعْلَى، إعْلِيْلاءً / إعْلَوْلَى هــ أيْساً / آسَ ـِ بَذّاً / بَذَّ ـُ بَـزْخاً / بَزَخَ ـِ بَزْذَنَةً / بَزْذَنَ، إبْراراً / أبَرَّ عليه، بُرُوعاً / بَرَعَ ـَ هـ إبْراهاً / أبْرَهَ، بَزّاً / بَزَّ ـُ هـــ إبْزاءً / أبْزَى بــه، بَطْشاً / بَطَشَ ـُ عليه، بَغْياً / بَغَى ـِ إبْلالاً / أبَلَّ وتَبَوُّغاً / تَبَوَّغَ عليه، بَهْراً / بَهَرَ ـَ وبَهْزاً / بَهَزَ ـَ وبَهْظاً / بَهَظَ ـَ واثْخاناً / أثْخَنَ هـــ أرْباً / أرِبَ ـَ عليه، تَحْـرِيماً / حَرَّمَ، إحْكاءً / أحْكَى واسْتِحْواذاً / إسْتَحْوَذَ عليـه، مُحايَصَةً وحِيـاصاً / حايَصَ، دَمْغاً / دَمَغَ ـَ تَدْمِيْغاً / دَمَّغَ، رَيْساً / رَاسَ ـِ رَيْناً ورُيُوناً / رانَ ـِ فلاناً وعليـه وبه، إزْكاكاً / أزَكَّ عليه، تَسَدِّياً / تَسَدَّى، سِيادَةً وسُودَداً وسُـؤْدُداً وسَيْدُوْدَةً وسُوْداً / سادَ ـُ، إشْجاءً / أشْجَى خصمَـه، تَشَفِّياً / تَشَفَّى من عَدُوِّه، ضَبْطاً / ضَبَطَ ـُ ضَهْداً / ضَهَدَ ـَ ضَيْماً / ضامَ ـِ تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ، ظَهْـراً وظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ واسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ عليـه، عَزّاً / عَزَّ ـُ اِعْتِزازاً / إعْتَزَّ عليـه، عَمْتاً / عَمَـتَ ـِ تَفَشُّغـاً / تَفَشَّغَ، تَفَنُّخـاً / تَفَنَّخَ، اِقْتِسـاراً / اِقْتَسَرَ، كَأْصاً / كَأَصَ ـَ مُكابَرَةً / كابَرَ، اِكْتِفاءً / اِكْتَفَى بالأمرِ، تِكْـوِيْحاً / كَوَّحَ، كَهْراً / كَهَرَ ـَ مَلْكاً / مَلَكَ ـِ عليه، مَيْلاً وتَمْيالاً ومَيَلانـاً ومَيْلُولَةً ومَمالاً ومَمِيْلاً / مالَ ـِ به، نَجْداً / نَجَدَ ـُ تَنْفِيْراً / نَفَّرَ هـ الشَّيءَ وعلى الشَّيءِ وبالشَّيءِ، نِكايَةً / نَكَى ـِ العَدُوَّ وفيه، اِسْتِنارَةً / اِسْتَنارَ عليه، وَزْراً / وَزَرَ يَزِرُ، وَغْماً / وَغَمَ يَغِـمُ، هَكّاً / هَكَّ ـُ فلاناً.

**چیره کردن** /c.-kardan/ تَغْلِيْباً / غَلَّبَ هـ عليه، تَسْلِيْطاً / سَلَّطَ، تَظْفِيْراً / ظَفَّـرَ، حَمْتاً / حَمَتَ ـِ هــ اللّهُ على خصمِه، إدالَـةً / أدالَ هــ من أو علـى عَدُوِّه، إرْسـالاً / أرْسَلَ فلاناً عليه، تَسْخِيْراً / سَخَّرَ هـ عليه.

**چیز** /ciz/ الشَّيء، الحاجَة، الخَضَض، اللُّسوب، المادَّة، الهَن، الهَنَة، «چیزی ندارد»: ما عنده خَضَضٌ ولابَضَضٌ.

**چیزخور** /c.-xor/ ← مسموم

**چیز خور کردن** /c.-x.-kardan/ ← مسموم کردن.

**چیز طبیعی** /c.-e-tabi'i/ أمْرٌ بَدِيْهِيٌّ.

**چیز فهم** /c.-fahm/ الكَيِّس، الفَطِن.

**چیزی** /c.-i/ أمْرٌ ما، شَيءٌ.

**چیستان** /cistän/ اللُّغز، اللُّغْز، اللُّغْـز، اللُّغَيْزا، اللُّغَيْزَى، الأُحْجُوَّة، الأُحْجِيَّة، الحُكَيْكَة، الأُدْعِيَّة، الأُدْعُوَّة، الأُغْبِيَّة، الأُلْقِيَّة.

**چین** /cin/ الثِّنْـي، الثِّنْيَـة، المَثْناة، التَّثْنِيَـة، الطَّيَّـة، الجَعْدَة، التَّجَعُّد، الغَبْنَةُ فـي ثَوْبٍ، التَّقَلُّص، الإنْكِماش، الكَرْمَشَـة، الكَشْكَشَة، اللَّفّ، تَجاعِيْـدُ أو تَقاسِيْمُ الـوَجْهِ، الخَـطّ، أسـارِيْـرُ الـوَجْـهِ، الشَّنِـج، الغَضْـن، الغَضَـن. ۲.[زمینشناسی] الطَّيَّة. ۳. الصِّيْن.

**چین برگشته** /c.-e-bar-gašte/ طَيَّةٌ مُتَّكِئَةٌ.

**چین تکشیب** /c.-e-takšib/ الطَّيَّةُ الأحادِيَّةُ المَيْل.

**چین چین** /c.-c./ ← چین‌دار.

**چین چینی** /c.-c.-i/ ← چین‌دار.

**چین جانبی حلق** /c.-e-jäneb-iye-halq/ (پز) الغُنْدُبَة.

**چینچیلا** /cincilä/ (جانـ) الشِّنْشِيْلَة.

**چین خوابیده** /cin-e-xäbide/ طَيَّةٌ مُضْطَجَعَة.

**چین خوردگی** /c.-xordegi/ التَّثْنِيَة، التَّطْوِيَة، التَّقَلُّص، الإنْكِماش، القَبْض، الإنْقِباض، الكَشْكَشَة.

**چین خوردگی مغز** /c.-x.-ye-maqz/ (پز) تَلْفِيْفَةُ الدِّماغِ، الضُّوْج.

**چین خوردن** /c.-xordan/ تَجَعُّداً / تَجَعَّدَ الثَّوْب، تَقَبُّضاً / تَقَبَّضَ، تَقَلُّصاً / تَقَلَّصَ، تَغَضُّناً / تَغَضَّنَ، اِنْكِمـاشاً / اِنْكَمَشَ، كَرَشاً / كَرِشَ ـَ تَكَرُّشاً / تَكَرَّشَ.

**چین دادن** /c.-dädan/ تَجعِيداً / جَعْدَ الجلِدَ أو الثَّوبَ، وغيرَ هُما، تَثْنِيَةً / ثَنّى، تَضْلِيعاً / ضَلَّعَ، تَغوِيجاً / عَوَّجَ، تَغْضِيضاً / غَضَّنَ، تَقْفِيعاً / قَفَّعَ.

**چین‌دار** /c.-där/ المُجَعَّد، المُتَغَضِّن، المُغَضَّن.

**چین‌شناس** /c.-šenäs/ الاِختِصاصِيُّ بالصِّينُولوجِيا.

**چین‌شناسی** /c.-š.-i/ الصِّينُولُوجِيا.

**چین کمونیست** /c.-e-comonist/ الصِّينُ الشَّعْبِيَّةُ.

**چین گسله** /c.-e-gosale/ اِنْكِسارٌ التِوائِيٌّ.

**چین ملی** /c.-e-melli/ الصِّينُ الوَطَنِيَّة.

**چیننده** /c.-ande/ ۱. الجـارِم، القاطِـف، اللّاقِـط. ۲. مُرَتِّبُ الأَشياءِ.

**چین و چروک** /c.-o-coruk/ ← چین.

**چین و چروک دادن** /c.-o-c.-dädan/ ← چین‌دادن.

**چینـه** /cine/ ۱. [زمینشنـاسـی] طَبَقَـةُ الأرض، الـرّاق، جِدارٌ طِينِيٌّ. ۲. الحَبَّةُ الّتي تَلْتَقِطُها الطُّيُورُ. ۳. الرُّهْص ← پای بست.

**چینه‌بندی** /c.-bandi/ التَّطَبُّق، التَّراصُف.

**چینه دار** /c.-där/ المُحَوَّط، المُسَوَّر.

**چینه‌دان** /c.-dän/ الحَـوْصَـل، الحَوْصَلَـة، القـانِصَـة، الأَقِطَـة، الجِـرِيئَة، الجِـرِّيَـة، الـدُّوْلَة، الـزّارَة، الـزّاوَرَة، النُّغْنُع، النُّغْنُغَة، النّايِطَة، النَّوْطَة.

**چینه‌ساز** /c.-säz/ الرَّهّاص.

**چیه‌سازی** /c.-s.-i/ ← چینه‌بندی.

**چینهٔ سنگ آهکـی** /c.-ye-sang-e-ähaki/ طَبَقَةُ الحَجَـرِ الجِيرِيّ.

**چینهٔ سنگ ماسـه‌یی** /c.-ye-s.-e-mäsyi/ طَبَقَةُ الحَجَرِ الرَّمْلِيّ.

**چینه‌شناس** /c.-šenäs/ الطَّبَقاتِيّ.

**چینـه‌شنـاسـی** /c.-š.-i/ عِلْـمُ طَبَقـاتِ الأَرْضِ، دِراسَـةُ الطَّبَقاتِ الجِيُولُوجِيَّة.

**چین‌همخواب** /cin-e-hamxäb/ الطَّيَّةُ المُحَدَّبَةُ المُتَماثِلَةُ المَيْل.

**چینـی** /c.-i/ الصِّينِـي، الخَـزَف، «هنـر چینـی»: الفَـنُّ الصِّينِيّ.

**چینی آلات** /c.-i-äläť/ الصِّينِيّ، الصَّوانِيّ.

**چینی بندزن** /c.-i-bandzan/ الشَّعّاب.

**چینی بند زنی** /c.-i.-b.-i/ الشِّعابَة.

**چینی‌ساز** /c.-i.-säz/ الخَزّاف، الخَزَفِيّ.

**چینی‌سازی** /c.-i.-s.-i/ ۱. صَناعَةُ الخَزَفِ، صَناعَةُ الأَوانِي الصِّينِيَّة. ۲. مَصْنَعُ خَزَفٍ.

**چینی فـروش** /c.-i.-foruš/ بـائِعُ الخَزَفِ، بـائِعُ الأَوانِـي الصِّينِيَّة، الخَزّاف، النُّمْرُسِيّ.

**چینی فـروشی** /c.-i.-f.-i/ دُكّانُ بَيْـعِ الخَزَفِ أو الأَوانِـي الصِّينِيَّة.



ح /h/ الْحَاء، الحرفُ الثّامِنُ من الألفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابةِ ٨ في حسابِ الجُمّلِ.

**حاج** /häj/ ← حاجی.

**حاجت** /häjat/ ← نیاز.

**حاج ترخانی** /häj-tarxäni/ (گیا) القَبال.

**حاجتمند** /häjatmand/ ← نیازمند.

**حاجتمند شدن** /h.-šodan/ ← نیازمند شدن.

**حاجتمند کردن** /h. .-kardan/ ← نیازمند کردن

**حاجی** /häji/ الحاجّ.

**حاجی لک لک** /h.-lak lak/ (جانـ) ١ ← لک لک. ٢. شخصٌ طَوِیْلُ القدّ.

**حاجی لک لک هندی** /h.-l.-e-hendi/ (جانـ) أبُو سُعْن، أَرْغَل، مَرْبُو.

**حادث شدن** /hädes-šodan/ ← رخ دادن، روی دادن.

**حادثه** /h.-e/ ← روی داد، پیش آمد.

**حادثه‌جو** /h.-ju/ ← ماجراجو.

**حادثه‌جویی** /h.-j.-i/ ← ماجراجویی.

**حادثهٔ رانندگی** /h.-ye-ränandegi/ حادِثُ سیّارة، حادِثُ سَیْرٍ.

**حاذق** /häzeq/ ← کاردان، ماهر.

**حاذق شدن** /h.-šodan/ ← ماهر شدن.

**حاسد** /häsed/ ← حسود.

**حاشا** /häšä/ ← هرگز.

**حاشا کردن** /h.-kardan/ مُحاشاةً / حاشا، إنکاراً / أَنْکَرَ.

**حاشا وکلا** /h.-va-kallä/ ← هرگز.

**حاشیه** /häšiye/ ١. الحاشِیَة، الهامِش، الحَافَة، الطَّرَف، الجانِب، الکَنَار، الکِیْنار، الحَرْف، الکُفّة، الکِفاف، حَدُّ الشَّيءِ ← کناره، کرانه، لبه. ٢. حاشِیَةُ الکتابِ، الهامِش، الطُّرَّة. ٣. حاشِیَةُ الثَّوب، الخَرَج، الهُدّاب، الهُدْب.

**حاشیهٔ امنیتی** /h.-ye-amniyyati/ (نظ) خَطُّ الأمانِ.

**حاشیه دادن** /h.-dädan/ تَحْشِیَةً / حشَّی الثَّوبَ.

**حاشیه‌دوزی** /h.-duzi/ الطِّرازَة.

**حاشیه زدن** /h.-zadan/ ← حاشیه نوشتن.

**حاشیه‌نشین** /h.nešin/ المُنْزَوِي.

**حاشیه نوشتن** /h.-neveštan/ تَحْشِیَةً / حَشّی وتَذْیِیْلاً / ذَیَّلَ الکِتابَ.

**حاشیه‌نویس** /h.-nevis/ المُحَشِّي.

**حاشیه‌نویسی** /h.-nevisi/ التَّحْشِیَة، التَّعْلِیْقُ على الکتابِ.

**حاشیه‌یی** /h.-yi/ الهامِشِيّ.

**حاصل** /häsel/ ١. الثَّمَر، الثَّمَرَة، النَّتاج، النَّتِیْجَة. ٢. (رضـ) الحاصِل.

**حاصل تفریق** /h.-e-tafriq/ (رضـ) الباقِي.

**حاصل جمع** /h.-e-jam'/ (رضـ) المَجْمُوع.

**حاصلخیز** /h.-xiz/ الخَصْب، الخَصِب، الخَصِیْب، المُخْصِب، المِخْصاب، المُثْمِر، المِمْراع، الضَّیْعَة، ذُو نَفْش.

**حاصلخیز شدن** /h.-x.-šodan/ خُصُوبَةً / خَصُبَ ـُ المکانُ، إخْصاباً / أَخْصَبَ، تَیَسُّراً / تَیَسَّرَتِ الأرضُ.

**حاصلخیز کردن** /h.-x.-kardan/ خَصْباً / خَصَبَ ـُ إخْصاباً / أَخْصَبَ، تَخْصِیْباً / خَصَّبَ، اِسْتِغْلالاً / اِسْتَغَلَّ الأرضَ، تَنْعِیْماً / نَعَّمَ.

**حاصلخیزی** /h.-x.-i/ الخِصْب، القُمْأَة، القَمْأَة.

**حاصل دادن** /h.-dädan/ اِغْلالاً / أَغَلَّتِ الأرضُ، نَتْجاً / نَتَجَ ـِ.

**حاصل شدن** /h.-šodan/ تَحَصُّلاً / تَحَصَّلَ الشَّيءُ.

**حاصل‌ضرب** /h.-e-zarb/ (رضـ) حاصِلُ الضَّرْبِ.

**حاصل ضـرب اسكالر** /h.-e-z.-e-eskälar/ (رضـ) المَضْرُوْبُ العَدَدِيّ.

**حاصل ضـرب برداري** /h.-z.-e-bordäri/ (رضـ) مضروبُ كَمِّيَّتَيْنِ مُوَجَّهَتَيْن.

**حاصل كردن** /h.-kardan/ تَحْصِيْلاً / حصَّلَ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى، إكْساباً / أكْسَبَ، إحْرازاً / أحْرَزَ، حَوْزاً و حِيازَةً / حازَ ـُ وإحْتِيازاً / إحْتازَ، إسْتِنْتاجاً / إسْتَنْتَجَ.

**حاضـر** /häzer/ الحاضِـر، المَوْجُـود، المُهَيَّأ، العَتِيْـد، الحالِيّ، المُسْتَعِدّ، العَيْن، المُتَأهِّب، الجاهِز.

**حاضـر به خـدمت** /h.-be-xedmat/ (نظ) ← آماده بـه خدمت.

**حاضر جواب** /h.-javäb/ المُتَوَقِّد، الزُّنْبُر، [نث] الفُتُق.

**حاضر جـواب شدن** /h.-j.-šodan/ مُحاضَرَةً و حِضاراً / حاضَرَ الجوابَ.

**حـاضرجـوابـی** /h.-j.-i/ المُحـاضَـرَة، حُضُورُ الـذِّهْـن، الإرْتِجال، الإقْتِراح، النُّقْل.

**حاضرالذهن** /h.-oz-zehn/ حاضِرُ البَدِيْهَة، سَرِيْعُ الخاطِر.

**حاضـر شدن** /h.-šodan/ ۱. حُضُوراً / حضَرَ ـُ وحَضِـرَ ـَ المكانَ، تَحَضُّراً / تحَضَّرَ، إحْتِضاراً / إحْتَضَرَ المجلسَ، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ ۲. تَجَهُّزاً / تَجَهَّزَ ← آماده شدن.

**حاضر كردن** /h.-kardan/ ۱. إحْضاراً / أحْضَرَ، تَحْضِيْراً / حضَّرَ، إحْتِضاراً / إحْتَضَرَ، إسْتِحْضاراً / اِسْتَحْضَرَ الشَّيءَ، إشْهاداً / أشْهَدَ هـ المجلسَ، إيْجاداً / أوْجَدَ، تَوَرُّداً / تَوَرَّدَ الشَّيءَ ۲. تَجْهِيْزاً / جَهَّزَ، إعْداداً / أعَدَّ، تَهْيِئَةً / هيَّأ، تَرْتِيْباً / رتَّبَ.

**حاضرى** /h.-i/ العُجْلَة، على ماقُسِمَ، كَيْفَما اتَّفَقَ.

**حافظ ماشه** /häfez-e-mäše/ (نظ) جُسَيرُ البُنْدُقِيَّة.

**حافظه** /h.-e/ الذّاكِرَة، الحافِظَة.

**حاكم** /häkem/ ۱. ← فرمانروا. ۲ ← قاضى.

**حاكم شرع** /h.-e-šar'/ صاحِبُ الفَتْوَى.

**حاكم كردن** /h.-kardan/ تَحْكِيْماً / حَكَّمَ هـ تَعْمِيْلاً / عَمَّلَ هـ على البَلَدِ، تَسْوِيْماً / سَوَّمَ هـ في ماله.

**حاكم نشين** /h.-nešin/ المُقاطَعَة، المُحافَظَة.

**حاكميت** / h.-iyyat / سِيادَة، إسْتِقلال.

**حال** /häl/ الحال، البال، ا لبَتّ، البِكْلَة، الحَوْبَة، الحَاذ، الخَطْب، الخَلَد، الـدِّيْن، ذاتُ البَيْن، الطِّبْقَة، الطَّوْر، العَرادَة، العَوف، القِشْم، القِصَّة، الكَلَل، اللِّبْد، المَزْن، الهَبَل، الهِجْرِيّاء، الهَيْئَة.

**حال آمدن** /h.-ämadan/ ← فربه شدن.

**حـال آوردن** /h.-ävardan/ ← شـاد كـردن، شـادمـان كردن.

**حالا** /hälä/ السّاعَة، الانَ ← اكنون، اينک.

**حالب** /häleb/ (پز) الحالِب ← ميزه ناى.

**حالبى** /hälebi/ (گيا) ← بوبونيون.

**حالت** /hälat/ الحال، الحالَة، الشَّأن، الكَيْف، الكَوْن، البِيْئَة، الثِّلَّة، الجَدِيْلَة، الحِسَّة، الحاذَة، الحِيْبَة، الطَّوْر، الرِّعَـة، الظَّرْف، العَرادَة، القَعْـدَة، المَكان، الكِيْنَة، الوَضْع، المَوْقِع، المَوْقِف.

**حالت استثنايى** /h.-e-estesnäyi/ حالَةٌ إسْتِثْنائِيَّة.

**حالت اضافى** /h.-e-ezäfi/ حالَةُ الجَرِّ.

**حالت اضطرارى** /h.-e-ezteräri/ حالَةُ القُوَّةِ القاهِرَة.

**حالت دفاعى** /h.-e-defä'i/ وَضْعٌ أو حالَةُ الدِّفاعِيّ.

**حالت روانى** /h.-e-raväni/ الذُّهان، الهُراس.

**حالت عصبى** /h.-e-asabi/ العُصاب.

**حالت فاعلى** /h.-e-fä'li/ حالَةُ الرَّفْعِ.

**حالـت فورس مـاژور** /h.-e-fors-mäžor/ حالَـةُ القُوَّةِ القاهِرَة.

**حالت كولوييدى** /h.-e-koloyidi/ غَرَوانِيَّة، غَرَوانِيّ.

**حالت مفعولى** /h.-e-maf'uli/ حالَةُ النَّصْبِ.

**حالت ندا** /h.-e-nedä/ نِدائِيٌّ، صِيغَةُ المُنادَى.

**حال كـردن** /häl-kardan/ ← شاد شـدن، شادمـان شدن.

**حال ندار** / h.-nadär / ← ناخوش.

**حاليا** / h.-iyä / ← اكنون، اينک، حالا.

**حالى به حـالى شدن** /häli-be-häli-šodan/ إحْتِيالاً / إحْتالَ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، تَحَمُّضاً / تَحَمَّضَ ← دگرگون شدن.

**حالـى به حالـى كردن** /h.-b.-h.-kardan/ إحْتِيالاً / إحْتالَ هـ ← دگرگون كردن.

**حالى شدن** /h.-šodan/ ← فهميدن.

**حالی کردن** /h.-kardan/ ← فهمانیدن.
**حامل** /hämel/ ۱. الحامِل، الحـابِس. ۲. (فز) المَـوْجَةُ الحـامِلَـةُ، التَّیّارُ الحـامِـل. ۳. (رضـــ) المُتَّجِه، الكَمّيَّـةُ المُوَجَّهَة.
**حامل چک** /h.-e-cek/ حامِلُ شِيْك.
**حاملگی** /h.-egi/ الحَبَل، اللَّقَح ← آبستنی.
**حامله** /h.-e/ ← آبستن.
**حامله شدن** /h.-e-šodan/ ← آبستن شدن.
**حامله کردن** /h.-e-kardan/ ← آبستن کردن.
**حامی** /hämi/ ۱← پشتیبان ۲. الحامِيّ.
**حاوی** /hävi/ ← شامل.
**حایز** /häyez/ ← دارا، شایسته.
**حایز شدن** /h.-šodan/ حَوْزاً وحِيازَةً / حازَ ـُ، اِحْتِيازاً / اِحتازَ، مَلْكاً / مَلَكَ ـِ، تَمَلُّكاً / تَمَلَّكَ.
**حایض** /häyez/ الحائِض، الطّامِث.
**حایض شدن** /h.šodan/ ← قاعده شدن.
**حایل** /häyel/ الجوال، الحَوَل، الحائِل، الحـاجِز، السَّدّ ← مانع.
**حایـل شدن** /h.-šodan/ حَوْلاً وحُؤُولاً وحَيْلُـولةً / حالَ ـُ بينَهما، اِعْتِراضاً / اِعْتَرَضَ، حَجْباً وحِجـاباً / حَجَبَ ـُ بينَهما، إيزاعاً / أَوْزَعَ بينهما ← مانع شدن.
**حب** /hab/ ۱ ← دانه. ۲. (پز) ← قرص.
**حباب** /hobäb/ الحَباب، الفُقّـاعَة، الفَقّاعَة، البَقْلُـوْلَة، القارِحَـة، النُّفّاخَـة، الجُنْدُعَة، الـرُّزِيْم، الغُـرّان، الفِصّ، الكُعْدُبَة.
**حباب چراغ** /h.-e-ceräq/ كُمَّةُ المِصباح، بُرْنِيْطَةُ اللَّمْبَة.
**حبج** /habaj/ (گیا) الغَرَف.
**حب جاه** /hob-be-jäh/ حُبُّ الرِّئاسَة ← جاه‌طلبی.
**حبس** /habs/ ۱ ← بازداشـت، بازداشـت کردن، زنـدانی کردن، ۲ ← زندان.
**حبس ابد** /h.-e-abad/ ← زندان ابد.
**حبس انفرادی** /h.-e-enferädi/ ← زندان انفرادی.
**حبس البول** /h.-ol-bowl/ (پز) ← شاش‌بند.
**حبس تأدیبی** /h.-e-ta'dibi/ ← زندان تأدیبی.
**حبس شدن** /h.-šodan/ ← زندانی شدن.
**حبس کردن** /h.-kardan/ ← زندانی کردن.
**حبس ملک** /h.-e-melk/ ← وَقْفُ المِلْک.
**حبشه** /habaše/ ← الحَبَش، إثْيُوبيا.
**حب العصافیر** /hab-bol-asäfir/ (گیا) السُّنْبُلُ الهِنْدِيّ.
**حب الفقد** /h.-bol-faqd/ (گیا) السَّيْسَبان.
**حبق النهری** /habaq-on-nahri/ (گیا) اللُّوسِيْماخُوس.
**حب الملوک** /hab-bol-moluk/ (گیا) الدُّنْد ← ماهودانه.
**حبوبات** /hobubät/ الحُبُـوب، البُقُـول، القَطـانـي، حُبُوبُ الطَّبْخ.
**حبه** /habbe/ ← دانه.
**حبهٔ قند** /h.-ye-qand/ قِطعَةُ السُّكَّر.
**حتماً** /hatman/ بـالضَّـرُوْرَة، لابُدَّ، لاحِيْلَـةَ، لامَحـالَـة، اليَقْن، اليَقَن، الإيْقان.
**حتم داشتن** /hatm-däštan/ ← یقین داشتن.
**حتمی** /hatmi/ الحَتْمِـيّ، الـوَاجِب، الـلّازِم، المُحْتَـمَ، لَزام، المَحْمُوم، الجَبْرِيّ، لامَفَرَّ منه، لابُدَّ منه، الواسِل.
**حتمی شدن** /h.-šodan/ تَحَتُّماً / تَحَتَّمَ وانْحِتاماً / اِنْحَتَمَ الأمْرُ ← واجب شدن.
**حتمی کـردن** /h.-kardan/ تَحَتُّماً / تَحَتَّمَ الشَّـيءَ ← واجب کردن.
**حتمی‌گری** /h.-gari/ (فلـ) الحَتْمِيَّة ← دترمینیسم.
**حتی** /hattä/ حتَّى، إلَى، إلَى حَدِّ.
**حج** /haj/ الحَجّ، الحِجَّة، المَعاد، المَعادَة.
**حجاب** /hejäb/ السِّتْر، اللِّثام، البُرْقَع.
**حجاب حاجز** /h.-e-häjez/ (پز) الحِجابُ الحاجِز.
**حجاری** /hajjäri/ ← سنگتراشی.
**حجاز** /hejäz/ (مسـ) الحِجاز.
**حجامت** /hejämat/ الحِجامَة.
**حجامت کردن** /h.-kardan/ ۱. [مص م] حَجْماً / حَجَمَ ـُ هـ. ۲. [مص ل] اِحتِجاماً / اِحْتَجَمَ.
**حجامتگر** /h.-gar/ الحَجّام، الحاجِم، المَصّان.
**حجب** /hojb/ ← شرم، حیا.
**حجت** /hojjat/ ← دلیل.
**حجت آوردن** /h.-ävardan/ ← دلیل آوردن.
**حج تمتع** /haj-je-tamatto'/ الحَجُّ الأكْبَر.
**حجره** /hojre/ الحُجْرَة، غُرْفَة، البَيْت.
**حج عمره** /haj-je-omre/ الحَجُّ الأصْغَر، العُمْرَة.

**حج گزار** /h.-gozär/ الحاجّ.
**حج گزاردن** /h.-g.-dan/ اِحتِجاجاً / اِحتَجَّ البَيْتَ.
**حجم** /hajm/ الحَجْم، الغَجَر، الفَداء.
**حجم بحرانی** /h.-e-bohräni/ حَجْمٌ حَرِجٌ.
**حجم طبیعی** /h.-e-tabi'i/ بُعْدٌ طَبِيْعِيٌّ، حَجْمٌ طَبِيْعِيٌّ.
**حجم کامل** /h.-e-kämel/ حَجْمٌ كامِلٌ، حَجْمٌ طَبِيْعِيٌّ.
**حجم کاهیده** /h.-e-kähide/ الحَجْمُ المُصَغَّر.
**حجم متوسط** /h.-e-motavasset/ حَجْمُ الوَسَط.
**حجم مخصوص** /h.-e-maxsus/ (شیمـ) الحَجْمُ النَّوْعِيّ.
**حجم مولکولی** /h.-e-moloculi/ (شیمـ) الحَجْمُ الجُزَيْئِيّ.
**حجم هندسی** /h.-e-hendesi/ (رضـ) المُجَسَّم.
**حد** /had/ ۱. الحَدّ، التُّخْـم، التَّخْم، أَمَد، مَـدَى، بُعْد، الآخِـر، النِّهايَـة، النِّطَـاق، الإمْتِـداد، الغايَـة، الطَّـرَف، الشُّؤْبُـوب، الطَّوْر، المِصْـر، الماصِـر ← کرانـه، مرز. ۲. المَبْلَغ، الهِنْداز ← اندازه. ۳. [شرعی] الحَدّ. ۴. [منطقی] الحَدّ ← حد تام، حد ناقص. ۵. (رضـ) الحَدّ.
**حداقل** /h.-de-aqal/ حَـدٌّ أَدْنَى، النِّهـايَةُ الصُّغْـرى ← کمینه، مینیموم.
**حداقل دستمزد** /h.-de-a.-le-dastmozd/ الأَجْرُ الأَدْنَى.
**حداکثر** /h.-de-aksar/ الحَـدُّ الأَعْلَى، الحَـدُّ الأَقْصَـى، النِّهايَةُ الكُبْرَى أو القُصْوىَ ← بیشینه، ماکزیموم.
**حداکثر بار** /h.-de-aksar-e-bär/ حِمْلٌ كُلِّيّ.
**حداکثر سرعت** /h.-de-a.-e-sor'at/ أَقْصَى السُّرْعَةِ.
**حدت** /heddat/ ۱. الحِدَّة ← تندی ۲ ← خشم.
**حد تام** /had-de-täm/ الحَدُّ التّامُّ.
**حدت بصری** /heddat-te-basari/ حِدَّةُ الإبْصارِ.
**حد زدن** /had-zadan/ حَدّاً و حَدَداً / حَدَّ ـُ الرَّجلَ.
**حدس** /hads/ الحَدْس، التَّقْدِير، التَّخْمِيْن ← گمان.
**حدس زدن** /h.-zadan/ حَدْسـاً / حَدَسَ ـُ، تَخْمِيْناً / خَمَّنَ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ، ظَنّاً / ظَنَّ ـُ حَزراً ومَحْزِرَة / حَزَرَ ـِ، خَرْصاً / خَرَصَ ـِ، رَجْماً / رَجَمَ ـُ، تَـرْجِيْماً / رَجَّمَ، وَغْماً / وَغَمَ يَغِمُ إلى الشَّيء.
**حدشکنی** /had-šekani/ التَّجاوُز، مُجاوَزَةُ الحُدُوْدِ.
**حد شنودگی** /h.-de-šonudegi/ مَشْرِفُ السَّمْـع، عَتَبَةُ المَسْمُوعِيَّة ← آستانهٔ شنودگی.

**حد فاصل** /h.-de-fäsel/ القاطِع، القَطُوع، الحاجِز.
**حدقه** /hadaqe/ الحَدَقَة، الحِجاظ، القازُوْرَة، الفَصّ.
**حد کشسانی** /had-de-kešsäni/ حَدُّ المُرُوْنَةِ.
**حد متوسط** /had-de-motavasset/ المُتَوَسِّط، المُعَدَّل.
**حد معقول** /h.-de-ma'qul/ المُسْتَوَى المَعْقُول.
**حد معمول** /h.-de-ma'mul/ المُسْتَوَى المُتَوَسِّط.
**حد ناقص** /h.-de-naqes/ الحَدُّ النّاقِص.
**حد نصاب** /h.-de-nesäb/ العَـدَدُ القانُـونِيّ، النِّصـاب، كافٍ.
**حدود اختیارات** /hodud-e-extiyärät/ (حقـ) الاِخْتِصاص، مَدَى السُّلْطَة، دائِرةُ النُّفُوذِ والسُّلْطَة.
**حد وسط** /had-de-vasat/ (رضـ) حَدُّ التَّناسُبِ.
**حدیث** /hadis/ الحَدِيْث.
**حدیده** /hadide/ لُقْمَةُ اللَّوْلَبَة.
**حذاقت** /hezäqat/ ← مهارت.
**حذر کردن** /hazar-kardan/ ← پرهیز کردن، خودداری کردن.
**حذف شدن** /hazf-šodan/ حَذْفاً / حُذِفَ مج ـِ.
**حذف کردن** /h.-kardan/ حَذْفاً / حَذَفَ ـِ إلْغاءً / أَلْغَى، إسْقاطاً / أَسْقَطَ، شَطْباً / شَطَبَ ـُ، طَـرْحاً / طَرَحَ ـَ تَطْرِيْحاً / طَرَّحَ، تَرْخِيْماً / رَخَّمَ.
**حراج** /harräj/ الحَـرَاج، المَـزَاد، بَيْـعُ المَـزادِ، البَيْـعُ العَلَنِيّ.
**حراج کردن** /h.-kardan/ بَيْعاً ومَبِيْعاً / باعَ ـِ بالحَرَاجِ أو بالمَزادِ.
**حراجی** / h.-i / الدَّلّال.
**حرارت** /hararat/ ← گرما، گرمی.
**حرارت اتمی** /h.-e-atomi/ الحَرارَةُ الذَّرِّيّة.
**حرارت انحلال** /h.-e-enheläl/ (شیمـ) حَرارَةُ الذَّوَبانِ.
**حرارت تشکیل** /h.-e-taškil/ (شیمـ) حَرارَةُ التَّكْـوِيْن، حَرارَةُ التَّكَوُّن.
**حرارت خنثاسازی** /h.-e-xonsäsäzi/ (شیمـ) حَـرارَةُ التَّعادُلِ.
**حرارت دادن** /h.-dädan/ ← گرم کردن.
**حرارت ذوب** /h.-e-zowb/ حَرارَةٌ كامِنَةٌ.
**حرارت سنج** /h.-sanj/ ← گرماسنج.

**حرارت غریزی جانوران** /h.-e-qarizi-ye-jänevarän/ الحَرارَةُ الحَيَوانِيَّةُ.

**حرارت مخصوص** /h.-e-maxsus/ (شیمی) الحَرارَةُ النَّوْعِيَّة.

**حرارت مرکزی** /h.-e-markazi/ تَدْفِئَةٌ مَرْكَزِيَّةٌ.

**حرارت مولکولی** /h.-e-molokuli/ الحَرارَةُ الجُزَيْئِيَّة.

**حرارت نهایی** /h.-e-nahäyi/ ← حرارت ذوب.

**حراست** /heräsat/ ← نگهداری، نگهبانی.

**حراست کردن** /h.-kardan/ ← نگهداری کردن.

**حراف** /harräf/ ← پرگو، وراج.

**حرافی** /h.-i/ ← پرگویی، وراجی.

**حرام** /haräm/ الحَرام، المَحرَم، المَحْرُمَة، الحِرْم، الحَرَم، المُحَرَّم، المَمْنُوع، الرِّجس، الخُبْث، الخَبِيث، المَنْهِيُّ عنه، الحُجْر، البَسْل، البَسِيْل.

**حرام خوار** /h.-xär/ اكِلُ الحَرام، المُرَابي، الفايِظْچِي.

**حرام خواری** /h.-xäri/ اكْلُ الحَرامِ.

**حرام خوردن** /h.-xordan/ ← حرام خواری

**حرامزادگی** /h.-zädegi/ النُّغُولَة.

**حرامزاده** /h.zäde/ إبْنُ الحَرام، الزَّنِيْم، الدَّعِيّ، إبنٌ غيرُ شرعيّ، إبْنُ الزِّنَى، النَّغْل، النَّغِيْل، وَلَدُ الزِّنى، إبْنُ الحُرْمَة، إبْنُ غِيَّة، إبْنُ زَنْيَة، الغَيَّة، المُطَرَّد، إبْنُ المُعارَضَة، المَنْبُوذ.

**حرام شدن** /h.-šodan/ حَرَاماً / حَرُمَ ـُ حَرَجاً / حَرِجَ ـَ عليه الشَّيءُ.

**حرام شمردن** /h.-šomordan/ إسْتِحْراماً / إسْتَحْرَم.

**حرامکار** /h.-kär/ الحَرامِيّ.

**حرام کردن** /h.-kardan/ تَحْرِيْماً / حَرَّمَ هـ حَظْراً / حَظَرَ هـ عليه، تَحْظِيْراً / حَظَّرَ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هـ اللّهُ، بَسْلاً / بَسَلَ ـُ إبْسالاً / أَبْسَلَ، تَحَجُّراً / تَحَجَّرَ هـ عليه، إخْراجاً / أخْرَجَ عليه الأمْرَ، تَحْرِيْجاً / حَرَّجَ الشَّيءَ.

**حرام نمک** /h.-namak/ ← ناسپاس.

**حرامی** /harämi/ ← دزد، راهزن.

**حربا** /herbä/ (جانـ) ← آفتاب پرست.

**حربه** /harbe/ ← جنگ افزار.

**حرص** /hers/ الحِرْص، الطَّمَع، النَّهَم، الجَشَع، البُخْل، الشَّراهَة، الشُّحّ، الشَّرَه، العَشَم، الغَرام، الهَوْع. ← آز، طمع.

**حرص خوردن** /h.-xordan/ ← خشمگین شدن.

**حرص زدن** /h.-zadan/ حِرْصاً / حَرَصَ ـِ و حَرِصَ ـَ على الشَّيءِ، طَمَعاً و طَمَاعاً و طَمَاعِيَةً / طَمِعَ ـَ في الشَّيءِ و به، إنْتِحاراً / إنْتَحَرَ القومُ على الأمرِ، هَلاكاً / هَكَكَ ـَ إليه وعليه، تَهالُكاً / تَهالَكَ على الشَّيءِ، سَدَماً / سَدِمَ ـَ بالشَّيءِ ← آزمند شدن.

**حرص ورزی** /h.-varzi/ ← آزمندی.

**حرص ورزیدن** /h.-v.-dan/ ← حرص زدن.

**حرف** /harf/ الحَرْف.

**حرف** /horf/ (گیا) ← تره تیزک.

**حرف افتاده** /harf-e-oftäde/ الحَرْفُ السَّاقِط.

**حرف بستانی** /horf-e-bostäni/ (گیا) حُرْفُ الحَقْل ← تره تیزک بستانی.

**حرف بی‌صدا** /harf-e-bisedä/ الحَرْفُ الأَصَمّ.

**حرف تعریف** /h.-e-ta'rif/ حَرْفُ التَّعْرِيْف.

**حرف جر** /h.-e-jar/ حَرْفُ الجَرّ.

**حرف چاپی** /h.-e-cäpi/ الحَرْفُ المَطْبَعِيّ.

**حرف حلقی** /h.-e-halqi/ الحَرْفُ الحَلْقِيّ.

**حرف در گوشی** /h.-e-dar-e-guši/ الهَمْس، الهَسِيْس، الوَشْوَشَة.

**حرف دندانی** /h.-e-dandäni/ الحَرْفُ النِّطْعِيّ.

**حرف ربط** /h.-e-rabt/ حَرْفُ العَطْف.

**حرف زدن** /h.-zadan/ ← سخن گفتن.

**حرف شمسی** /h.-e-šamsi/ الحَرْفُ الشَّمْسِيّ.

**حرف شنو** /h.-šenu/ ← حرف گوش کن.

**حرف صدادار** /h.-e-sedä-där/ الحَرْفُ الصَّوْتِيّ أو المُتَحَرِّك.

**حرف صفیری** /h.-e-safiri/ حَرْفُ الصَّفِيْر.

**حرف عطف** /h.-e-atf/ حَرْفُ العَطْف ← حرف ربط.

**حرف علّه** /h.-e-elle/ حَرْفُ العِلَّة.

**حرف قمری** /h.-e-qamari/ الحَرْفُ القَمَرِيّ.

**حرف گنگ** /h.-e-gong/ الحَرْفُ السَّاكِنُ أو الصّامِتُ.

**حرف گوش کن** /h.-guš-kon/ البَارّ، البَرّ.

**حرف مفت** /h.-e-moft/ الثَّرْثَرَة، الغَلْبَة، العَلْك.

**حرف مفت زن** /h.-e-m.-zan/ الغَلْباوِي، الثَّرْثار.

**حرف ندا** /h.-e-nedä/ حَرْفُ النِّداءِ.

**حرف نشنو** /h.-našnow/ ← خود سر.

**حرف نفی** /h.-e-nafi/ حَرْفُ النَّفْيِ.

**حرف نقطه دار** /h.-e-noqte-där/ الحَرْفُ المُعْجَمُ أو المَنْقُوط.

**حرفه** /herfe/ الفَنّ، المِهْنَةُ اليَدَوِيّة، الشُّغْل، الصَّنْعَة.

**حرف و فن** /h.-va-fan/ فُنُون و مِهَن.

**حرفه‌یی** /h.-yi/ المِهَنِيّ، الحِرَفِيّ، الفَنِّيّ، المُحْتَرِف، لُومانْجِي.

**حرفهٔ مر** /horfe-ye-mor/ (گیا) الأَنْدَلُسِيَّة.

**حرقفه** /harqafe/ (پز) الحَرْقَفَة.

**حرقفی** /h.-i/ (پز) الحَرْقَفِيّ.

**حرکت** /harakat/ الحَرَكَة، الحَراک، التَّحَرُّک، الخَضْخَضَة، العَوِيص، القَلْقَلَة، النَّأمَة، الوَقْشَة، الهَمْرَش، الهَيْث، الهَيْج ← جنبش.

**حرکت ارادی** /h.-e-erädi/ الحَرَكَةُ الإرادِيَّةُ.

**حرکت انتقالی** /h.-e-enteqäli/ الحَرَكَةُ الإنْتِقالِيَّةُ.

**حرکت انعکاسی** /h.-e-en'ekäsi/ الحَرَكَةُ الإنْعِكاسِيَّةُ، الحَرَكَةُ الجُزْئِيَّةُ.

**حرکت براونی** /h.-e-barävni/ حَرَكَة بَراونِيَّة أو البَرَونِيَّة، نَغْشان.

**حرکت به طرف قرمز** /h.-be-taraf-e-qermez/ الزَّحْزَحَةُ الحَمْراء.

**حرکت تقدیمی** /h.-e-taqdimi/ (فز) سَبْق، تَقَدُّم.

**حرکت توافقی** /h.-e-taväfoqi/ الحَرَكَةُ التَّوافُقِيَّةُ.

**حرکت دادن** /h.-dädan/ تَحْرِيكاً / حَرَّكَ، قَلْقَلَةً / قَلْقَلَ، تَغْتَغَةً / تَغْتَغَ، تَنْضِيضاً / نَضَّضَ، نَشْنَشَةً / نَشْنَشَ الشَّيءَ ← تکان دادن.

**حرکت دایمی** /h.-e-däyemi/ الحَرَكَةُ الدّائِمَةُ.

**حرکت دورانی** /h.-e-davaräni/ الحَرَكَةُ الدَّوَرانِيَّةُ.

**حرکت ذاتی** /h.-e-zäti/ الحَرَكَةُ الذّاتِيَّةُ.

**حرکت زیر زمینی** /h.-e-zir-zamini/ (نظ) حَرَكَةٌ سِرِّيَّةٌ.

**حرکت زیگزاگ** /h.-e-zigzäg/ (نظ) التَّنَقُّلُ المُتَمَوِّجُ.

**حرکتشناخت** /h.-šenäxt/ الكِينِماتِيك ← سینماتیک.

**حرکت صعودی** /h.-e-so'udi/ حَرَكَةٌ صاعِدَةٌ.

**حرکت غیر ارادی** /h.-e-qeyr-e-erädi/ الحَرَكَةُ الإضْطِرارِيَّةُ.

**حرکت کردن** /h.-kardan/ حَرَكاً و حَرَكَةً / حَرُكَ ـُ تَحَرُّكاً / تَحَرَّکَ، ضَرْباً و ضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ، تَخَلْخُلاً / تَخَلْخَلَ من مكانِهِ، زُحُوناً / زَحَنَ ـَ عن مكانِهِ، تَقَلْقُلاً / تَقَلْقَلَ من مكانِهِ، تَنَخُّشاً / تَنَخَّشَ إلى كذا ← تکان خوردن، جنبیدن.

**حرکت متشابه التغییر** /h.-e-motašäbe-hot-taqyir/ الحَرَكَةُ المُنْتَظَمَةُ التَّسارُع.

**حرکت متناوب** /h.-e-motanäveb/ حَرَكَةٌ مُتَناوِبَةٌ.

**حرکت مستدیر** /h.-e-mostadir/ حَرَكَةٌ دائِرِيَّةٌ.

**حرکت موجی** /h.-e-mowji/ الحَرَكَةُ المَوْجِيَّةُ.

**حرکت نوسانی** /h.-e-navasäni/ المَيْد، المَيَدان، الحَرَكَةُ التَّذَبْذُبِيَّة، الحَرَكَةُ المُمْتَدَّةُ الزَّمَن.

**حرکت وضعی** /h.-e-vaz`i/ ← حرکت دورانی.

**حرکت یکنواخت** /h.e-yeknaväxt/ الحَرَكَةُ المُنْتَظِمَةُ.

**حرکت یومی** /h.-e-yowmi/ ← حرکت وضعی، حرکت دورانی.

**حرمت** /hormat/ الحُرْمَة، القَدْر، الذِّمام، الحَيْشَة.

**حرمت خانه** /h.-e-xäne/ (حقـ) حُرْمَةُ المَنْزِلِ.

**حرمت گذاردن** /h.-gozärdan/ تَكْرِيماً / كَرَّمَ، إكْراماً / أَكْرَمَ، تَبْجِيلًا / بَجَّلَ.

**حرمسرا** /haramsarä/ حَرَم، حَرِيم.

**حروف چین** /horuf cin/ صَفّافُ الأَحْرُف، جامِعُ حُرُوفِ الطِّباعَة.

**حروف چینی** /h.- cini/ التَّنْضِيدُ في الطِّباعَةِ.

**حروف چینی کردن** /h.-c.-kardan/ جَمْعاً / جَمَعَ ـَ وصَفّاً / صَفَّ ـُ وتَنْضِيداً / نَضَّدَ أَحْرُفَ الطِّباعَة.

**حروف هجا** /h.-e-hejä/ حُرُوفُ المَبانِي، حُرُوفُ الهِجاء.

**حریر** /harir/ ← ابریشم.

**حریرباف** /h.-bäf/ النَّقّاض ← ابریشم تاب.

**حریربافی** /h.-b.-i/ نَسْجُ الحَرِير.

**حریره** /harire/ العَصِيدَة، الحَرِيرَة.

**حریص** /haris/ ← آزمند، طمعکار.

**حریصانه** /h.-äne/ بالحِرْصِ.

**حریص شدن** /h.-šodan/ ← آزمند شدن، طمع کردن.

**حریص کردن** /h.-kardan/ ← آزمند کردن.

حریف /harif/ ۱. الزَّمِیلُ في الحِرفَةِ. ۲. القِرن، الطَّرَف، الفَریـق، الخَصم، الضِّدّ، الغَریـم، المُزاحِم، المُسـابِق، التِّرب، النِّدّ، الإزار، العِدّ، العِض.

حریق /hariq/ ← آتش سوزی.

حریم /harim/ پیرامون.

حریم فضایی /h.-e-fazāyi/ المَجالُ الجَوِّيّ.

حزب /hezb/ الحِزب، الجَمعِیَّة.

حزب آزادیخواه /h.-e-āzādixāh/ حِزبٌ تَحَرُّرِيّ.

حزب اقلیت /h.-e-aqalliyyat/ حِزبُ الأقَلِّیَّة.

حزب اکثریت /h.-e-aksariyyat/ حِزبُ الأکثَرِیَّة.

حزب تشکیل دادن /h.-taškil-dādan/ تَحَزُّباً / حَزَّبَ.

حـزب جمهـوری خـواه /h.-e-jomhuri-xāh/ حِـزبٌ جمهوريّ.

حـزب حـاکـم /h.-e-hākem/ الحِـزبُ الحاکِمُ، حـزبُ الحُکُومَةِ، الحِزبُ الحاکِمُ الحُکُوميّ.

حزب دست چپی /h.-e-dast-e-capi/ الحِزبُ الیَسارِيّ.

حزب دست راستی /h.-e-d.-e-rāsti/ الحِزبُ الیَمِینِيّ.

حزب دمکرات /h.-e-demokrāt/ الحِزبُ الدِّیمُوقراطِيّ.

حزب سیاسی /h.-e-siyāsi/ الحِزبُ السِّیاسِيّ.

حزب طـرفدار زنـان /h.-e-tarafdār-e-zanān/ الحِزبُ النِّسائِيّ.

حزب قانونی /h.-e-qānuni/ الحِزبُ الشَّرعِيّ.

حزب کارگر /h.-e-kārgar/ حِزبُ العُمّال.

حزب کمونیست /h.-e-komonist/ الحِزبُ الشُّیُوعِيّ.

حـزب محـافظـه کـار /h.e-mohāfeze-kār/ حِـزبُ المُحافِظِین.

حزب مخالف /h.e-moxālef/ حِزبُ المُعارَضَة.

حزب ملی /h.e-melli/ الحِزبُ الوَطَنِيّ.

حزبی /h.-i/ الحِزبِيّ.

حزبی شدن /h.-i-šodan/ تَحَزُّباً / تَحَزَّبَ.

حزن /hozn/ ← اندوه.

حزن‌آور /h.-āvar/ ← غم انگیز.

حزن انگیز /h.-angiz/ ← غم انگیز.

حزین /hazin/ ← اندوهناک، غمگین.

حس /hes/ الحاسَّة، الرِّکز، المَشعَر، الغاذّ، النّامَّة.

حساب /hesāb/ ۱. الحِساب، الحَسب، الحُسبـان، العَدّ، العَدِید، الدَّین، اللِّزام ← شمارش. ۲. (رضـ) الحِساب.

حساب احتمالات /h.-e-ehtemālāt/ حِسابُ الإحتِمالاتِ.

حساب انتگرال /h.-e-antegrāl/ (رضـ) حِسابُ التَّکامُلِ.

حساب باز /h.-e-bāz/ الحِسابُ المَفتُوحُ.

حساب بانکی /h.-e-bānki/ حِسابٌ مَصرَفِيٌّ.

حساب بی‌نهایت کوچکها /h.-binahayat-kucakhā/ (رضـ) الحِسابُ اللّانَهائِيُّ الصِّغَر.

حسـاب بـی‌نهـایتیـک /h.-b.-ik/ (رضـ) ← حسـاب بی‌نهایت کوچکها.

حسـاب پـس‌انـداز /h.-e-pas-andāz/ التَّـوفِیـرُ فـي المَصرَف، حِسابُ الإدِّخار.

حسـاب تفاضلـی /h.-e-tafāzoli/ (رضـ) ← حساب دیفرانسیل

حساب جاری /h.-e-jāri/ الحِسابُ الجارِيُّ.

حساب جـامعه /h.-e-jāme'e/ (رضـ) حِسـابُ التَّمامِ و التَّکامُلِ.

حساب جمل /h.-e-jommal/ حِسابُ الجُمَّلِ ← ابجد.

حسابدار /h.-dār/ حِسابِيّ، مُحاسِب، مـاسِکُ الدَّفاتِر، الحاسِب، کاتِبُ الحِسابات.

حسابـداری /h.-d.-i/ ۱. مَسکُ الحِسابـات، الحِساب، المُحاسَبَة. ۲. دائِرَةُ المُحاسَبَةِ.

حسابـداری کردن /h.-d.-i-kardan/ مَسْکاً / مَسَکَ ـُـ الحِساباتِ أو المُحاسَبَةَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ الحِسابَ.

حسابدان /h.-dān/ الحاسِب.

حساب دیفـرانسیل /h.-e-diferānsiyel/ (رضـ) حِسابُ التَّفاضُل.

حسابرس /h.-res/ مُراقِبُ الحِسابات، المُدَقِّق.

حسابرسی /h.-r.-i/ الحِسابات.

حسابرسی کردن /h.-r.-i-kardan/ مُحاسَبَةً / حاسَبَ.

حساب شخصی /h.-e-šaxsi/ الحِسابُ الشَّخصِيّ.

حساب شدن /h.-šodan/ تَرَقُّماً / تَرَقَّمَ.

حساب فاضله /h.-e-fāzele/ حِسابُ التَّفاضُلِ.

حساب کـردن /h.-kardan/ حَسْباً و حِسـاباً و حُسْبـاناً و حِسْبَةً و حِسـابَةً / حَسَبَ ـُـ مُحاسَبَـةً و حِساباً / حاسَبَ، إحتِسابـاً / إحتَسَبَ، إحصـاءً / أحصَی، عَقـداً / عَقَدَ ـِـ الحاسِبُ.

**حسابگر** /h.-gar/ ۱. الحَسِيْب، العَدّاد، العادّ، الدَّيّان. ۲. الحاسِب، الكُومْبِيُوتِر، العَقْلُ الألكتروني ← كامپيوتر.

**حسابگر عددی** /h.-g.-e-adädi/ الحاسِبَةُ الرَّقْمِيَّة.

**حسابگر قیاسی** /h.-g.-e-qiyäsi/ الحاسِبَةُ بالقِياسِ.

**حساب مثلثات** /h.-e-mosallasät/ (رضـ) حِسابُ المُثَلَّثات.

**حساب مشترک** /h.-e-moštarak/ الحِسابُ المُشْتَرَک.

**حساب واریز نشده** /h.-e-väriz-našode/ الحِسابُ المَوْقُوف أو المُعَلَّق.

**حسابی** /h.-i/ ۱. الكامِل، الماهِر، العاقِل. ۲. الصَّحِيح.

**حسادت** /hasädat/ ۱ ← حسد، رشک. ۲ ← حسد بردن، رشک بردن.

**حسادت کردن** /h.-kardan/ حسد بردن. رشک بردن.

**حساس** /hassäs/ مرْهَفُ الحِسّ، سَرِيْعُ التَّأثُّر.

**حساسه** /hassäse/ (گیا) المُسْتَحِيَة.

**حساسیت** /hassäsiyyat/ (پز) الحَسّاسِيَّة، دِقَّةُ الشُّعُور، الحَاسَّة، الإحساس، التَّأثُّر، قابِلِيَّةُ التَّأثُّر، سُرْعَةُ التَّأثُّر، شدَّةُ التَّأثُّر، رِقَّةُ الشُّعُورِ أو الإحساس.

**حساسیت ناشی از تزریق سرم** /h.-e-näši-az-tazriq-e-serom/ (پز) مَرَضُ المَصْل.

**حسب** /hasab/ الحَسَب، العُنْصُر، العُنْصَر.

**حسد** /hasad/ الحَسَد، الحَسادَة، الحِقْد، المَوْجِدَة، الغِيْرَة، داءُ الضَّرائِر ← رشک.

**حسد بردن** /h.-bordan/ حَسَداً وحَسادَةً / حَسَدَ ـِ تَحْسِيْداً / حَسَّدَ، شَحَناً / شَحِنَ ـَ عليه، غَيْرَةً وغَيْراً وغاراً / غارَ ـَ منه، حَيْقاً / حاقَ ـِ مُحايَقَةً وحِياقاً / حايَقَ هـ شَوْهاً / شاهَ ـُ هـ، نَفَساً / نَفِسَ ـَ عليه، نَأْداً / نَأَدَ ـَ هـ ← رشک بردن.

**حسرت‌خور** /hasrat-xor/ ← حسرت کش.

**حسرت خوردن** /h.-x.-dan/ لهفاً / لَهِفَ ـَ وتَلَهُّفاً / تَلَهَّفَ على مافاتَ، إسْتِحْساراً / إسْتَحْسَرَ.

**حسرت دادن** /h.-dädan/ تَحْسِيْراً / حَسَّرَ هـ.

**حسرت کش** /h.-keš/ اللَّهفان، اللَّهُوف.

**حسرت کشیدن** /h.-kešidan/ ← حسرت خوردن.

**حسک** /hasak/ (گیا) ← خارخسک.

**حس کردن** /hes-kardan/ شِعْراً / شَعَرَ ـُ وشَعُرَ ـُ، حَسّاً / حَسَّ ـِ وإحْساساً / أحَسَّ الشَّيءَ وبه، إدراكاً / ادْرَكَ ← احساس کردن.

**حسل** /hesl/ (گیا) الزُّوْفا، الزُّوْفَى.

**حسن** /hosn/ ← زیبایی ، نیکویی

**حسن تعلیل** /h.-ta'lil/ (بد) حُسْنُ التَّعْلِيْل.

**حسن ظن** /h.-e-zan/ حُسْنُ الظَّنّ.

**حسن لبه** / hasan-labe/ (گیا) ۱. الأَصْطُرَک، اللُّبْنَى. ۲. المَيْعَة، اللُّبانُ الجاوِيّ.

**حسن مطلع** /h.-e-matla'/ (بد) حُسْنُ الإبْتِداءِ ، بَراعَةُ المَطْلَعِ.

**حسن مقطع** /h.-e-maqta'/ (بد) حُسْنُ الإنْتِهاءِ ، حُسْنُ الخِتام.

**حسن نیت** /h.-e- niyyat/ النِّيَّةُ الحَسَنَةُ.

**حسود** /hasud/ الحاسِد، الحَسُود، الحَسّاد، الباثِر، الزّامِق، الزَّمُوق، الشّائِه، النّافِس.

**حسودی کردن** /h.-i-kardan/ ← حسد بردن.

**حسی** /hessi/ الحِسِّيّ، المَلْمُوس.

**حسینی** /hoseyni/ (مسـ) الحُسَيْن.

**حشرات** /hašärät/ (جان) الحَشَرات، الدِّيْدان ، هَوامُّ الأرضِ ، الخِشاش.

**حشرات لاشه‌خوار** /h.-e -läšexär/ (جانـ) الجِيَفِيّات.

**حشرات مردار خوار** /h.-e-mordärxär/ (جانـ) ← حشرات لاشه خوار.

**حشرات یکروزه** /h.-e-yekruze/ (جانـ) اليَوْمِيّات.

**حشره** /hašare/ (جانـ) الحَشَرَة ، الدُّوَيْبَة.

**حشره‌خوار** /h.-xär/ (جانـ) آكِلُ الحَشَراتِ.

**حشره خواران** /h.-x.-an/ (جانـ) آكِلاتُ الحَشَراتِ ، الحَشَرِيّات.

**حشره شناس** /h.-šenäs/ الحَشَراتِيّ، العالِمُ الإخْتِصاصِيُّ بالحَشَرات.

**حشره شناسی** /h.-š.-i/ عِلْمُ الحَشَراتِ.

**حشره‌کش** /h.-koš/ مُبِيْدَةُ الحَشَراتِ.

**حشرهٔ یکروزه** /h.-ye-yekruze/ (جانـ) إبْنَةُ يَوْمٍ، اليَأفُوف.

**حشری** /hašari/ ← شهوت ران، شهوانی، شهوت پرست.

**حشفه** /hašafe/ الحَشَفَة، الكَوْسَل، الكَوْسَلَة.

**حشو** / /hašv/ الإعْتِراض.

**حشیش**/hašiš/ (گیا) الحَشِیْش.

**حشیش الحمار** /h.-ol-hemär/ (گیا) النَّدّ ← علف خر.

**حشیش کشیدن** /h.-kešidan/ تَـدْخِيْنـاً / دَخَّـنَ الحَشِيْش.

**حشیشة الاسنان** /hašišat-ol-asnän/ (گیا) الرَّصاصِيَّة ← سیطرج.

**حشیشة البیکار**/h.-ol-bikär/ (گیا) العَضَبَة.

**حشیشة الجبل** /h.-ol-jabal/ (گیا) الكُوْش.

**حشیشة الحمارها** /h.-ol-hemär-hä/ (گیا) الأُخْدَرِيّات.

**حشیشة الخنازیر**/h.-ol-xanäzir/ (گیا) الأَطْرِمالَة.

**حشیشة الشرح** /h.-oš-šerh/ (گیا) اللُّخْنِيْس.

**حشیشة الطیور** /h.-ot-toyur/ (گیا) حَشِيْشَةُ القَزاز.

**حشیشة الطیر**/h.-ot-teyr/ (گیا) ← علف مرغ.

**حشیشة الغافث** /h.-ol-qäfes/ (گیا) الغافِث.

**حشیشی** /hašiši/ الحَشّاش.

**حصار**/hesär/ السُّور، السِّياج ← ديوار.

**حصار بهداشتی** /h.-e-behdäšti/ النِّطاقُ الصِّحّيّ.

**حصار دار**/h.-där/ المُسَيَّج.

**حصاری شدن** /h.-i-šodan/ تَحَصُّناً / تَحَصَّنَ.

**حصبه**/hasbe/ (پز) الحُمّى المَعَوِيَّة، التِّيْفُود، الآهَة.

**حصبهٔ خنازیر** /h.-ye-xanäzir/ (پز) حُمْرَةُ الخِنْزِير.

**حصبه دار**/h.-där/ المَحْصُوب.

**حصبه گرفتن** /h.-gereftan/ حَصْباً / حَصِبَ ـَ وحُصِبَ مج وبُذْءاً / بُذِئَ مج الرَّجلُ.

**حصول** /hosul/ الحُصُول، الحَوْز، الحِيازَة، النَّيْل، الإحْراز، الإدْراک.

**حصیر**/hasir/ الحَصِير، الطِّمِيْل، البُرْش، الخُصّاف ← بوريا.

**حصیر باف** / /h.-bäf/ ← بوريا باف.

**حصیر بافی** / /h.-b.-i/ ← بوريا بافی.

**حصیری** /h.-i/ الحَصِيْرِيّ.

**حضر تعالی** /hazrat-e-äli/ حَضْرَتُكم.

**حضرت والا** /h.-e-välä/ ← حضر تعالی.

**حضور** /hozur/ ۱. الحُضُور، الوُجُود، ۲. (حقـ) الحُضُور.

**حضور ذهنی** /h.-e-zehni/ الذَّوْق، الحَصافَة

**حضور یـافتن** /h.-yaftan/ حُضُوراً و حَضَارَةً / حَضَرَ ـُ شُهُوداً / شَهِدَ ـَ تَقْدِيماً / قَدَّمَ نَفْسَه، تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ بين يديه، مُثُولاً / مَثُـلَ ـُ ومُثُولاً / مَثُلَ ـُ وتَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ بين يديه.

**حضیض** /haziz/ الحَضِيْض.

**حظ بردن** /haz-bordan/ ← لذّت بردن.

**حفـاری** /haffäri/ الحَفْـر، النَّقْـب، القَعْـر، التَّنْقِيْـب، التَّجْوِيف، المَنْقُوش، المَحْفُور.

**حفاری کردن** /h.kardan/ ← حفر كردن، كندن.

**حفاظ** /hefäz/ الجُنَّة، المَخْبَأ ← مانع.

**حفاظت** /hefäzat/ مُحافَظَة، الحِفْظ، احْتِفاظ، حَراسة، وِقايَة، حِمايَة، الصِّيانَة، الصَّيْنَة، مَناعَة، العِنايَة، الاِعْتِناء، الجِوار، الغَوْث.

**حفاظت الکتـرونیکی** /h.-e-elekteroniki/ (نظ) حِمايَةٌ إلِكْتِرُونِيَّة.

**حفاظت کردن** /h.-kardan/ ← محافظت كردن.

**حفاظـت مغناطیسـی** /h.-e-meqnätisi/ حِفاظَـةٌ مَغْنَطِيْسِيَّة.

**حفاری کردن** /haffäri-kardan/ حفْراً / حَفَرَ ـِ وتَحْفِيْراً / حَفَّرَ ← كندن.

**حفره** / /hofre/ ۱ ← چاله، گودال. ۲. (پز) الحُقّ، النُّقْرَة، الرَّدْب، التَّجْوِيْف.

**حفرهٔ استخوان خاصره** /h.-ye-ostoxän-e-xäsere/ (پز) صَحْنُ الحُرْقُفَة.

**حفرهٔ انقباض** /h.-ye-enqebäz/ حُوَيْصَلَةٌ نابِضَة، فَجْوَةٌ انْقِباضِيَّة.

**حفرهٔ تابش** /h.-ye-täbeš/ ثَقْبٌ إشْعاعِيّ.

**حفرهٔ حقه‌یی** /h.-ye-hoqqeyi/ (پز) الزِّرّ.

**حفرهٔ حلقوی** /h.-ye-halqavi/ (پز) التّاهِب.

**حفـرهٔ غـذایـی** /h.-ye-qazäyi/ الحُـوَيْصَلَـةُ الهَضْمِيَّـة، الفَجْوَةُ الهَضْمِيَّة.

**حفرهٔ گازی** /h.-ye-gäzi/ الثُّقْبَةُ الغازِيَّة، الفَجْوَةُ الغازِيَّة.

**حفرهٔ گوش** /h.-ye-guš/ (پز) صَدَفَةُ الأُذُن.

**حفریات** /hafriyyät/ الحَفْرِيّات.

**حفره‌یی**/hofreyi/ مُحَوْصَل، ذُو حُوَيْصَلَةٍ أو حُوَيْصَلاتٍ.

**حفظ** / *hefz* / نگهداری.

**حفظ کردن** /*h.-kardan*/ نگهداری کردن. ۲. حِفْظاً / حَفِظَ ـ واحْتِفاظاً / إحْتَفَظَ وتَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ واسْتِذْكاراً / إسْتَذْكَرَ واسْتِظْهاراً / إسْتَظْهَرَ وذِكْراً وتَذْكاراً / ذَكَرَ ـ وخَتْماً وخِتاماً / خَتَمَ ـِ الكِتابَ.

**حق** /*hag*/ الحَقّ، الذِّمام، الصَّواب، العَمَق، «حق با شماست»: الحَقُّ مَعَک.

**حقا** /*haqqä*/ إنْصافاً لِكَذا، كَلّا.

**حقارت** /*haqärat*/ ← خواری.

**حق احتمالی** /*haqq-e-ehtemäli*/ الحَقُّ الإحْتِمالِيّ.

**حق ارتفاق** /*h.-e-ertefäq*/ حَقُّ الإرْتِفاق، إرْتِفاقٌ عَقارِيّ.

**حق استفاده** /*h.-e-ešstefäde*/ حَقُّ الإسْتِعْمالِ.

**حق اشتراک** /*h.-e-ešteräk*/ الإشْتِراک.

**حق الله** /*h.-ol-läh*/ حَقُّ اللّهِ.

**حق انتخاب** /*h.-e-entexäb*/ حَقُّ الإنْتِخاب، حَقُّ الإنْتِقاء، حُرِّيَّةُ الإخْتِيار، الخِيار، الإرادَة.

**حق انتقال** /*h.-e-enteqäl*/ حَقُّ الإيْلُولَة.

**حق انحصاری** /*h.-e-enhesäri*/ الإمْتِياز.

**حقانیت** /*haqqäniyyat*/ ← درستی، راستی.

**حق اولویت** /*haqq-e-owlaviyyat*/ حَقُّ الأفْضَلِيَّة.

**حق بهره‌برداری** /*h.-e-bahre-bardäri*/ حقُّ الإنْتِفاع.

**حق‌بین** /*haq-bin*/ ← عادل، دادگر.

**حق‌پرست** / *h.-parast* / ← خداپرست.

**حق تألیف** /*h.-e-ta'lif*/ حَقُّ التَّأْلِيف، حُقُوقُ التَّأْلِيف.

**حق‌التدریس** /*h.-ot-tadris*/ راتِبُ المُحاضَرَة.

**حق تصرف** /*h.-e-tasarrof*/ التَّصَرُّف.

**حق تقدم** /*h.-e-taqaddom*/ الأوْلَوِيَّة، الأوْلِيَّة، حَقُّ الأفْضَلِيَّة، الإمْتِياز، حُقُوقُ الأسْبَقِيَّة.

**حق تمبر** /*h.-e-tambr*/ التَّنْفِعَة.

**حق حاکمیت** /*h..-e-häkemiyyat*/ حَقُّ السِّيادَة.

**حق حیازت** /*h.-e-hiyäzat*/ رهْنُ الحِيازَة.

**حق حیازت ملک** /*h.-e-h.-e-melk*/ رَهْنُ حِيازَةِ العِقارِ.

**حقد** /*heqd*/ کینه.

**حق دادن** /*haq-dädan*/ مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هـ حَقّاً.

**حق داشتن** /*h.-däštan*/ اِسْتِحْقاقاً / اِسْتَحَقَّ.

**حقدار** /*h.-där*/ صاحِبُ الحَقّ.

**حق دلالی** /*h.-e-dalläli*/ حَقُّ العُمُولَة، العُمُولة.

**حق دیرینگی** /*h.-e-dirinegi*/ (حق) التَّقادُم.

**حق رأی** / *h.-e-ra'y* / حَقُّ التَّصْوِيْب.

**حق رأی دادن زنان** /*h.-e-r.-dädane-zanän*/ حَقُّ تَصْوِيْبِ النِّساءِ.

**حق الزحمه** /*haqq-oz-zahme*/ العُمُولَة، مُكافَأَة ← دستمزد، مزد.

**حق السکوت** /*h.-os-sokut*/ ثَمَنُ الإسْكات، ثَمَنُ السُّكُوت.

**حق شخصی** / *h.-e-šaxsi* / الحَقُّ الشَّخْصِيّ.

**حق شفعه** /*h.-e-šof'e*/ حَقُّ الشُّفْعَةِ.

**حق شناس** /*h.-šenäs*/ المُعْتَقِدُ بالحَقّ، العارِفُ باللّهِ، مُؤَدِي الحَقِّ، المُعْتَرِفُ بِجَمِيْل.

**حق شناسی** /*h.-š.-i*/ عِرْفانُ الجَمِيْل، الإمْتِنان، المَمْنُونِيَّة، مَعْرِفَةُ الجَمِيْل، الشُّكْر.

**حق طبع** / *h.-e-tab'* / ← حق تألیف.

**حق طبیعی** / *h.-e-tabi'i* / الحَقُّ الطَّبِيْعِيّ.

**حق عبور و مرور** /*h.-e-obur-o-morur*/ حقُّ المُرُوْر.

**حق العمل** /*h.-ol-amal*/ العُمُولَة، قُومِسْيُون، دَلالَة، سَمْسَرَة، العِمالَة، الجَعالَة ← دستمزد، مزد.

**حق فردی** /*h.-e-fardi*/ ← حق شخصی.

**حق قانونی** /*h.-e-qänuni*/ الحَصِّيَّةُ القَضائِيَّة.

**حق القدم** /*h.-ol-qadam*/ مُخَصَّصاتُ العُمْلَةِ.

**حق کشی** /*h.-koši*/ إجْحاف، الضَّرَر.

**حق گزار** /*h.-gozär*/ مُبَرِّر، العادِل.

**حق گزاری** /*h.-g-i*/ مَعْرِفَةُ الجَمِيْلِ.

**حق گو** /*h.-gu*/ ← راستگو.

**حق گویی** /*h.-g.-i*/ ← راستگویی.

**حق مالکیت از راه مرور زمان** /*h.-e-mälekiyyat-az-räh-e-morur-e-zamän*/ مَضِيُّ المُدَّةِ، التَّقادُم.

**حق مخصوص** /*h.-e-maxsus*/ ← حق انحصاری.

**حق مسکن** /*h.-e-maskan*/ حَقُّ السَّكَن.

**حق مسیل** / *h.-e-masil* / حَقُّ المَسِيْل.

**حق الناس** /*h.-on-näs*/ حَقُّ النّاسِ.

**حق ناشناس** /*h.-nä-šenäs*/ الكَفُور، المُنْكِرُ لِلْحَقّ.

**حق ناشناسی** /*h.-nä-š.-i*/ نُكْرانُ الجَمِيْل.

حق نجات /h.-e-nejät/ تَعْوِيضُ الإنْقاذ.

حق نظارت /h.-e-nezärat/ حَقُّ الرِّقابَةِ، النِّظارَة.

حق وتو /h.-e-vetow/ حَقُّ الرَّفْضِ، حَقُّ الفِيتُو، حَقُّ النَّقْضِ.

حق ورود /h.-e-vorud/ حَقُّ الدُّخول.

حقوق /hoquq/ ۱. (حقـ) الحُقُوق. ۲. الوَظِيْفَة، المَعَاش، الرَّاتِب، المُرَتَّب، الوَجِيْبَة، الرِّزق، الماهِيَـة، الجامَكِيَّة، الجَمْكِيَّة.

حقوق اداری /h.-e-edäri/ الحُقُوقُ الإدارِيَّة.

حقوق ارتفاقی /h.-e-ertefäqi/ (حقـ) التَّقْسِيم.

حقوق از کار افتادگی /h.-e-az-kär-oftädegi/ مَعاش التَّقاعُدِ الشَّيْخُوخَةِ.

حقوق اساسی /h.-e-asäsi/ (حقـ) الحُقُوقُ الدُّسْتُورِيَّة.

حقوق انتفاعی /h.-e-entefä'i/ (حقـ) ← حقوق ارتفاقی.

حقوق بازنشستگی /h.-e-bäz-nešastegi/ المَعاش، مَعاش التَّقاعُدِ.

حقوق برون مرزی /h.-e-borunmarzi/ (حقـ) الحُقُوق الخارِجِيَّة.

حقوق بشر /h.-e-bašar/ حُقُوقُ الإنْسانِ، حُقُوقُ البَشَرِ.

حقوق بگیر /h.-begir/ مَأْجُور.

حقوق بین المللی /h.-e-beyn-ol-melali/ (حقـ) الحُقُوق الدُّوَلِيَّة، القانونُ الدُّوَلِيّ.

حقوق پایه /h.-e-päye/ الأُجْرَةُ الأساسِيَّة، أساسُ مَعاشٍ، الرَّاتِبُ الأساسِيّ، المُرَتَّبُ الأساسِيّ.

حقوق ثابت /h.-e-säbet/ راتِبٌ مُحَدَّد.

حقوق جزا /h.-e-jazä/ (حقـ) الحُقُوقُ الجَزائِيَّة.

حقوق جنایی /h.-e-jenäyi/ (حقـ) الحُقُوقُ الجِنائِيَّة، التَّشْرِيْعُ الجِنائِيّ.

حقوق داخلی /h.-e-däxeli/ (حقـ) حقوق ملّی.

حقوق دان /h.-dän/ عالِمٌ بالحُقُوق، فَقِيْـهٌ حُقُوقِيّ، رَجُلُ قانون، فَقِيْه.

حقوق سیاسی /h.-e-siyäsi/ (حقـ) الحُقُوقُ السِّياسِيَّة.

حقوق طبیعی /h.-e-tabi'i/ الشَّرِيْعَةُ الطَّبِيْعِيَّة.

حقوق قضایی /h.-e-qazäyi/ (حقـ) الحُقُوقُ القَضائِيَّة، الرُّسُومُ القَضائِيَّة.

حقوق کیفری /h.-e-keyfari/ (حقـ) الحُقُوقُ الجَزائِيَّة.

حقوق گمرکی /h.-e-gomroki/ العَوائِدُ الجُمْرُكِيَّة، المَكْس.

حقوق ماهانه /h.-e-mähäne/ ← حقوق ۲.

حقوق مدنی /h.-e-madani/ (حقـ) الحُقُوقُ المَدَنِيَّة.

حقوق ملی /h.-e- melli/ (حقـ) الحُقُوقُ الوَطَنِيَّة.

حقوق ویژهٔ سلطنتی /h.-e-viže-ye-saltanati/ المُخَصَّصات.

حقوقی /h.-i/ الحُقُوقِيّ، المَدَنِيّ، التَّشْرِيْعِيّ، الإعْتِبارِيّ.

حق الوکاله /haqq-ol-vekale/ إكْرامِيَّةُ المُحامِي، أُجْرَةُ المُحامِي، أتْعابُ المُحاماة.

حقه /hoqqe/ ۱ ← حیله ۲، فریب، نیرنگ. ۲. (گیا) النُّطاة ← پیاله ۲.۳. (گیا) الجَزو ← غوزه، کپسول. ۴. التَّأْمُورَة ← قوطی. ۵. (پز) الزِّرّ.

حقه باز /h.-bäz/ ← فریبکار، حیله گر، نیرنگ باز.

حقه بازی /h.-b.-i/ ← فریبکاری، حیله گری، نیرنگ‌بازی.

حقه‌بازی کردن /h.-b.-i-kardan/ ← فریب دادن، حیله زدن، نیرنگ زدن.

حقه زدن / h.-zadan / ← فریب دادن.

حقهٔ شاه بلوط /h.- ye-šah-balut/ (گیا) التُّفْرُوق.

حقهٔ گل /h.-ye-gol/ القَنْبُ من الزَّهْرَةِ، القِنابَة، القُنْبُبَة ← کاسه گل.

حقهٔ میوه /h.-ye-mive/ القِمِع، القُمْع، قِمعُ الثَمَرَة.

حقیر /haqir/ ← خوار.

حقیر شدن / h.-šodan / ← خوار شدن.

حقیرکردن / h.-kardan / ← خوار کردن.

حقیقت /haqiqat/ الحَقِيْقَة، الكُنْه، البَدِيْهِيَّة، الحَقَّة، الصَّواب، ماهِيَّةُ الشَّيءِ.

حقیقتاً / h.-an / حَقِيْقَةً.

حقیقت امر / h.-e-amr / دَخِيْلَةُ الأمْر.

حقیقت دعوا / h.-e-da'vä / وقائعُ الدَّعْوَى.

حقیقت مطلب /h.-e-matlab/ حَقِيْقَةُ الأمْرِ أو الشَّيء.

حقیقی /haqiqi/ الحَقِيْقِيّ، الصَّحِيْح، الواقِعِيّ، الفِعْلِيّ، الخالِص، الصَّمِيْم.

**حکاک** / *hakkäk* / النَّقّار، الحَفّار.
**حکاکی کردن** / *h.-i-kardan* / حَفراً/ حَفَرَ ـِ نَقراً / نَقَرَ ـُ نَقشاً / نَقَشَ ـُ.
**حکایت** /*hekäyat*/ الحِکایَة، القِصَّة، الرِّوایَة.
**حکایت کردن** /*h.-kardan*/ حِکایَةً / حکَی ـِ قَصصاً / قَصَّ ـُ واقْتِصاصاً / اقْتَصَّ، رِوایَةً / روَی ـِ تَحدِیثاً / حدَّثَ.
**حک کردن** /*hak-k.*/ ← حکاکی کردن.
**حکم** /*hokm*/ ١. الحُکم، الأَمْرُ المَلَکِيّ، الفَرْض، الأَمْر، المُذَکِّرَة، الأَمْرُ العالِي ← فرمان، امر، دستور. ٢. الحُکْم، القَرار، القَضاء، القَضِیَّة، الفَصْل.
**حکم** / *hakam* / ← داور.
**حکم احالهٔ پرونده** / *hokm-e-ehäle-ye-parvande* / حُکْمُ الإحالَةِ.
**حکم اعدام** /*h.-e-e'däm*/ حُکْمُ الإعدام، الحُکْمُ بالإعْدامِ.
**حکم بازداشت** /*h.-e-bäzdäšt*/ مذَکِّرَةُ التَّوْقِیْف.
**حکمت** /*hekmat*/ الحِکْمَة، الحُکْم، الفَلْسَفَة.
**حکمت‌آمیز** /*h.-ämiz*/ مَمْزُوْجٌ بالحِکْمَةِ.
**حکمت الهی** /*h.-e-elähi*/ عِلْمُ الإلاهِیّات، عِلْمُ اللّاهُوت.
**حکمت طبیعی** /*h.-e-tabi'i*/ عِلْمُ الطَّبِیْعَة، الطَّبِیْعِیّات، الفِیْزِیاء.
**حکم جلب** / *hokm-e-jalb* / (حقـ) مُذَکِّرَةُ إحْضار.
**حکم حضوری** /*h.-e-hozuri*/ (حقـ) الحُکْمُ الحُضُورِيّ.
**حکم حکمیت هیئت داوران** /*h.-e-hakamiyyat-e-heyat--e-dävarän*/ (حقـ) حُکْمُ الحَکَمِ أو لَجْنَةِ المُحَکِّمِیْن.
**حکم دادگاه جنایی** /*h.-e-dädgäh-e-jenäyi*/ (حقـ) الحُکْمُ الجِنائِيّ.
**حکم دریافت** / *h.-e-daryaft*/ (حقـ) قَرارُ التَّحْصِیْل.
**حکم دولت** /*h.-e-dowlat*/ القَرار.
**حکمران** /*h.-rän*/ الحاکِم، الوالِي، المُتَسَلِّط، الغالِب، السّائِد، المالِک ← فرمانروا.
**حکمرانی** /*h.-r.-i*/ المُلْک، الحُکْم، السُّلْطَة، العَرْش، الحُکُومَة، السِّیادَة، السَّیْطَرَة ← فرمانروایی.
**حکمرانی کردن** /*h.-r.-i-kardan*/ ← حکومت کردن، فرمانروایی کردن.

**حکم رد** /*h.-e-rad*/ (حقـ) قَرارُ الرَّفْض.
**حکمروا** /*h.-ravä*/ ← حکمران، فرمانروا.
**حکم غیابی** /*h.-e-qiyäbi*/ الحُکْمُ الغِیابِيّ.
**حکمفرما** /*h.-farmä*/ ← حکمران.
**حکمفرمایی** /*h.-f.-i*/ ← حکمرانی.
**حکم قابل اجرا** /*h.-e-qäbel-e-ejrä*/ (حقـ) الحُکْمُ یَشْمِلُ التَّنْفِیْذَ.
**حکم قطعی** /*h.-e-qat'i*/ (حقـ) الحُکْمُ القَطْعِيّ، قَرارٌ نَهائِيّ، قَرارُ فَصْلٍ قَطْعِيّ، حُکْمٌ بالدَّرَجَةِ الأَخِیْرَة.
**حکم کردن** /*h.-kardan*/ ١ ← فرمان دادن. ٢ ← حکومت کردن، فرمانروایی کردن. ٣ ← قضاوت کردن.
**حکم موقوف‌الاجرا** /*h.-e-mowquf-ol-ejrä*/ (حقـ) الحُکْمُ المَوْقُوفُ التَّنْفِیْذ.
**حکم ورشکستگی** /*h.-e-varšekastegi*/ (حقـ) الحُکْمُ بالإفلاس.
**حکمیت** /*hakamiyyat*/ ← داوری.
**حکمیت کردن** /*h.-kardan*/ ← داوری کردن.
**حکومت** /*hokumat*/ الحُکُومَة، الدَّوْلَة، الحُکْم، الوِلایَة، سِیادَةُ السُّلْطَة، السُّلْطَةُ التَّنْفِیْذِیَّة، السَّیْطَرَة، القانُون، الدِّیْن.
**حکومت استبدادی** /*h.-e-estebdädi*/ الحُکْمُ الاسْتِبْدادِيّ، الحُکْمُ المُطْلَق.
**حکومت انتقالی** /*h.-e-enteqäli*/ الحُکُومَةُ الإنْتِقالِیَّةُ.
**حکومت پارلمانی** /*h.-e-pärlemäni*/ الحُکُومَةُ النِّیابِیَّةُ.
**حکومت جمهوری** /*h.-e-jomhuri*/ الحُکُومَةُ الجُمْهُورِیَّة، الدَّوْلَةُ الجُمْهُورِیَّة.
**حکومت خودمختاری** /*h.-e-xod-moxtäri*/ الحُکْمُ الذّاتِيّ، الدَّوْلَةُ ذاتُ سِیادَةٍ داخِلِیَّةٍ.
**حکومت زنان** /*h.-e-zanän*/ دَوْلَةُ الحَرِیْمِ أو النِّساءِ.
**حکومت سرنیزه** /*h.-e-sar-neyze*/ حکُومَةُ النّارِ والحَدِیْد.
**حکومت کارگران** /*h.-e-kärgarän*/ حکُومَةُ العُمّال.
**حکومت کردن** /*h.-kardan*/ حکْماً وحُکُومَةً / حَکَمَ ـُ رِعایَةً / رَعَی ـَ سِیاسَةً / ساسَ ـُ سِیادَةً وسُؤدداً وسُؤدداً وسَیْدُوْدَةً وسُوْداً / سادَ ـُ، تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ.
**حکومت سلطنتی** /*h.-e-saltanati*/ الحُکُومَةُ المَلَکِیَّةُ.

**حکومت مستقل** /h.-e-mostaqel/ الدَّوْلَةُ المُسْتَقِلَّةُ.
**حکومت مشترک** /h.-e-moštarak/ الحُكْمُ الثُّنائِيُّ أو المُشْتَرَک.
**حکومت مشروطه** /h.-e-mašrute/ الحُكُومَةُ الدُّسْتُورِيَّةُ.
**حکومت مطلقه** /h.-e-motlaqe/ حُكُومَةُ الفَرْدِ.
**حکومت ملی** /h.-e-melli/ الحُكُومَةُ الوَطَنِيَّةُ، الدِّيمُقراطِيّ.
**حکومت موروثی** /h.-e-mowrusi/ الحُكُومَةُ المَلَكِيَّةُ.
**حکومت نظامی** /h.-e-nezämi/ الحُكْمُ العُرْفِيّ أو العَسْكَرِيّ، الإرْهاب.
**حکومت وحشت** /h.-e-vahšat/ حُكْمُ الإرْهاب.
**حکومتی** /h.-i/ الحُكُومِيّ، الأَمِيرِيّ، المِيرِيّ.
**حکیم** /hakim/ ۱ ← دانشمند. ۲ ← فیلسوف. ۳ ← پزشک.
**حکیم الهی** /h.-e-elähi/ اللّاهُوتِيّ.
**حکیمانه** /h.-äne/ كَلامٌ بِحِكْمَةٍ، كالحُكَماءِ.
**حکیمباشی** /h.-bäši/ رَئِيسُ الأَطِبّاءِ.
**حل** /hal/ الحَلّ.
**حلاج** /halläj/ النَّدّاف، اللُّبُودِيّ ← پنبه‌زن.
**حلاجی** /h.-i/ النِّدافَة ← پنبه‌زنی.
**حلاجی کردن** /h.-i-kardan/ حَلْجاً / حَلَجَ ـِ تَزْبِيْداً / زَبَّدَ القُطنَ.
**حلال** /haläl/ الحَلال، الحِلّ، الحَلِيل، المُباح، الطَّلْق، الطَّيِّب، «این برای تو حلال است»: هذا طِيبٌ لَكَ، الطِّيْبَة، الطَّيِّبَة، الشَّرْعِيّ، البَسْل.
**حلال‌زاده** /h.-zäde/ اِبْنُ الحَلال، النَّجِيب، العَفِيف، اِبْنُ الشَّرْعِيّ، الرِّشْدَة.
**حلال شدن** /h.-šodan/ حَلّاً / حَلَّ ـِ.
**حلال کردن** /h.-kardan/ إحْلالاً / أَحَلّ، تَحْلِيْلاً / حَلَّلَ، اِسْتِحْلالاً / اِسْتَحَلَّ، إباحَةً / أَباحَ، اِسْتِباحَةً / اِسْتَباحَ، طَلْقاً / طَلَقَ ـُ، بَسْلاً / بَسَلَ ـُ هـ.
**حلال گوشت** /h.-gušt/ المُحَلَّلُ من الأَنْعام.
**حلب** /halab/ ← حلبی.
**حلبوب** /halbub/ (گیا) عَصا هِرْمِس ← سلمه.
**حلبی** /halabi/ الصَّفِيح، الصَّفِيْحَة، التَّنَک، التَّنَكَة.
**حلبی‌ساز** /h.-säz/ السَّمْكَرِيّ، السَّنْكَرِيّ، التَّنَكارِيّ، التَّنَكَجِي.
**حلزون** /halazun/ (جانـ) الحَلَزُون، البَزّاقَة، القَوْقَع.
**حلزون دریایی** /h.-e-daryäyi/ (جانـ) الحَلَزُونُ البَحْرِي، أُذُنُ البَحْر، اللُّزَيْقى.
**حلزون گوش** /h.-e-guš/ (پز) تِيهُ الأُذُن.
**حلزونی** /h.-i/ الحَلَزُونِيّ.
**حلزونیها** /h.-i-hä/ (جانـ) الحَلَزُونِيّات.
**حل شدن** /hal-šodan/ اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ.
**حل شدنی** /h.-š.-i/ قابِلٌ لِلْحَلّ.
**حلق** /halq/ (پز) ← گلو.
**حلق‌آویز کردن** /h.-äviz-kardan/ ← دار زدن.
**حلقوم** /holqum/ (پز) ← گلو.
**حلقوی** /halqavi/ ← حلقه‌یی.
**حلقه** /halqe/ ۱. الدّائِرَة، الدّارَة، البُكْلَة، الرِّبَق ← چنبر. ۲ ← انگشتر. ۳. الدَّوْر، الدَّوْرَة، الحَلْقَة ← سیکل.
**حلقهٔ بسکتبال** /h.-ye-basketbäl/ الهَدَفُ لِكُرَةِ السَّلَّة.
**حلقه به گوش** /h.-be-guš/ المُطِيْع، العَبْد، المُنْقاد، الغُلامُ المَمْلُوک.
**حلقه‌داران** /h.-därän/ (جانـ) الحَلَقِيّات، المَفْصَلِيّات، الحَيَواناتُ المَفْصَلِيَّةُ.
**حلقهٔ در** /h.-ye-dar/ ← زرفین.
**حلقه زدن** /h.-zadan/ تَحْلِيْقاً / حَلَّقَ عليه، حَوْطاً و حِيْطَةً و حِياطَةً / حاطَ ـُ وإحاطَةً / أَحاطَ وإحْتِياطاً / إحْتاطَ به، تَحَوِّياً / تَحَوّى، تَطْوِيْقاً / طَوَّق، تَلَوِّياً / تَلَوّى، تَحَلُّقاً / تَحَلَّقَ القَوْمُ.
**حلقهٔ زنجیر** /h.-ye-zanjir/ الحَلْقَةُ من السِّلْسِلَةِ، الزَّرَدَة.
**حلقهٔ ژیمناستیک** /h.-ye-žimnästik/ الحَلَقات.
**حلقه کربون** /h.-ye-karbon/ (شیمـ) حَلْقَةُ الكَرْبُون، دَوْرَةُ الكَرْبُون.
**حلقه کردن** /h.-kardan/ تَحْلِيْقاً / حَلَّقَ الشَّيءَ.
**حلقهٔ گل** /h.-ye-gol/ إكْلِيْلُ الزُّهُورِ، رُغْلَةُ الزُّهُور، الكُتْنَة.
**حلقهٔ لاستیک** /h.-ye-lästik/ العَزْقَة، الجِلْبَة، الوَرْدَة.
**حلقهٔ مفقوده** /h.-ye-mafqude/ الحَلْقَةُ المَفْقُودَةُ.
**حلقهٔ مو** /h.-ye-mu/ جَعْدَةُ الشَّعْرِ.
**حلقهٔ نامزدی** /h.-ye-namzadi/ دِبْلَةُ الخُطُوبَةِ.

**حلقه‌وار** /h.-vär/ ← حلقه‌یی.

**حلقه‌یی** /h.-yi/ الدّائِريّ.

**حلقی** /halqi/ الحَلْقِيّ.

**حل کردن** /hal-kardan/ ۱. حَلّاً / حَلَّ ـُ تَحْلِيْلاً / حلَّل، إذابَةً / أذابَ، تَذْوِيْباً / ذَوَّبَ، مَيْثاً / ماثَ ـِ الشَّيءَ في الماءِ. ۲. حَلّاً / حَلَّ ـُ المَسألَـةَ، مُعالَجَةً / عالَجَ، تَسْوِيَةً / سَوَّى.

**حلم** /helm/ بردباری، شکیبایی.

**حلمه** /halame/ (گیا) الشُّنْجبار، الأنْجَبا.

**حل ناشدنی** /hal-našodani/ غَيْرُ قابِلٍ لِلْحَلِّ.

**حلوا** /halva/ الحَلْواء، الحَلْوَى.

**حلوا فروش** /h.-foruš/ الحَلْوانِـيّ، الحَلّاء، بـائِعُ الحَلْوَى.

**حلوایی** /h.-yi/ ← حلوافروش.

**حلول کردن** /holul-kardan/ ← وارد شدن.

**حلیم** /halim/ ← شکیبا، بردبار.

**حماسه** /hemase/ الحِماسَة، المَلْحَمَة.

**حماسه‌سرا** /h.-sarä/ شاعِرُ الحِماسَةِ.

**حماسه‌سرایی** /h.-s.-yi/ مَلْحَمَة.

**حماسی** /h.-i/ الحِماسِيّ، المَلْحَمِيّ.

**حماقت** /hemaqat/ نادانی.

**حماقت کردن** /h.-kardan/ ← نادانی کردن.

**حمال** /hammal/ الشَّيّال.

**حمـال خـطآهـن** /h.-e-xat-te-ähan/ الفَلَنْكَـة، قَصْعَـةُ الشَّرِيْطَةِ الحَدِيْدِيّ.

**حمالی** /h.-i/ الحِمالَة، الشَّيالَة، العِتالَة ← باربری.

**حمالی کردن** /h.-i-kardan/ إحْتِمالاً / إحْتَمَلَ الشَّيءَ عَلَى ظَهْرِه.

**حمام** /hammam/ الحَمّام، المُسْتَحَمّ، الدِّيْمـاس ←گرمابه.

**حمام آفتاب** /h.-e-äftäb/ الحَمّامُ الجافّ، المَشْمَسَة.

**حمام بخار** /h. -e-boxär/ الحَمّامُ البُخارِيّ، حَمّامُ البُخارِ.

**حمام دریا** /h.-e-daryä/ حَمّامُ البَحْرِ.

**حمام فرنگی** /h.-e-farangi/ حَوْضُ الإسْتِحْمامِ ← وان.

**حمام کردن** /h.-kardan/ تَحْمِيَةً / حَمَّى، إسْتِحْماماً / إسْتَحَمَّ، تَحَمُّماً / تَحَمَّمَ.

**حمام گل** /h.-e-gel/ حَمّامُ الطِّيْنِ.

**حمام گوگرد** /h.-e-gugerd/ حَمّامُ الكِبْرِيْت.

**حمامی** /hammämi/ الحَمّامِيّ.

**حمایت** /hemäyat/ الحِمايَـة، الأمان، التَّأْيِيْـد، الجِوار، المُحابـاة، الحُسْنَى، الـدِّعامَة، الـدَّعْم، الـذَّرَى، الذَّوْد، الذِّمَّـة، الحِجْر، الـرِّعايَـة، الرِّفْـق، المُساعَـدَة، السَّنْد، الشَّمَل، الصِّيـان، الصِّيانَـة، الصَّوْن، العَضـم، العِصْمَة، التَّعْضِيْـد، العَهْـد، الغَـوْث، الكَـلْء، الكِـلاء، الكِـلاءَة، الكَنَـف، المَناعَـة، النَّظَر، الـوَقْي، الـوِقَـايَة، الـوُقايَـة، التَّوْقِيَة، الوِقاء، الهَوادَة.

**حمایت حیوانات** /h.-e-heyvänät/ الرِّفقُ بالحَيَوانِ.

**حمایت خانواده** /h.-e-xänevâde/ حِمايَةُ الأُمُوِيَّةِ، حِمايَةُ الأُسْرَةِ.

**حمایت شدن** /h.-šodan/ تَأيُّداً / تَأيَّدَ / تَدَعُّماً / تَدَعَّمَ.

**حمـایـت کـالاهـای داخلـی** /h.-e-kälähä-ye-däxeli/ حِمايَةُ التِّجارَة.

**حمایت کردن** /h.-kardan/ حَمْياً وحِمْيَةً وحِمايَةً ومَحْمِيَةً / حَمَى ـِ مُحاماةً / حامَى عنه، دَفْعاً ودِفـاعاً وَمَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ عنه الأذَى، مُـدافَعَةً ودِفاعاً / دافَعَ عنه، تَـأْيِيْداً / أيَّدَ، بَسْطاً / بَسَطَ ـُ عليـه يدَه، تَثْنِيَةً / ثَنَّى، مُحاباةً / حابَى، إجارَةً / أجارَ، دَعْماً / دَعَمَ ـَ هـ تَذْوِيْداً / ذَوَّدَ، ذَبْذَبَةً، ذَبْذَبَ، تَذْرِيَةً / ذَرَّى، ذَبّاً / ذَبَّ ـُ عنه، مُسانَدَةً وسِناداً / سانَـدَ هـ، صَـوْناً وصِيـاناً وصِيـانَةً / صانَ ـُ اِصْطِياناً / اِصْطانَ، إعانَةً / أعانَ، تَشْذِيْباً / شَذَّبَ عنه، مُشايَعَةً / شايَعَ، تَشَيُّعاً / شَيَّعَ له، كَنْفاً / كَنَفَ ـُ إلْجاءً / ألْجَأَ، مُنـاصَحَةً ونِصـاحاً / ناصَحَ ومُنـاضَلَةً / ناضَلَ ومُنافَحَةً / نافَحَ عنه، وِقايَةً ووَقْيـاً وواقِيَةً / وَقَى يَقِي، تَوْقِيَةً / وَقَّى ← پشتیبانی کردن، نگهداری کردن، یاری کردن.

**حمایت کودکان** /h.-e-kudakän/ رِعايَةُ الأطْفالِ.

**حمایل** /hamäyel/ الوُشاح، القِلادَة، النِّجاد.

**حمایل بستن** /h.-bastan/ تَوْشِيْحاً / وَشَّحَ.

**حمایل جوزا** /h.-e-jowzä/ (نجـ) نِطاقُ الجَوْزاءِ.

**حمایل فنگ** /h.-fang/ (نظ) حَمْلاً بِسلاح.

**حمایل نظامی** /h.-e-nezämi/ (نظ) وُشاح.

**حمد** /hamd/ ← ستایش.

**حمد کردن** /h.-kardan/ ← ستایش کردن.
**حمض الأمير** /hamz-ol-amir/ (گیا) الشَّوْكَةُ المُبارَكَة.
**حمل شده** /haml-šode/ المَحْمُول.
**حمل کردن** /h.-kardan/ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ الشَّيءَ على ظَهْرِه، إحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ، نَقْلاً / نَقَلَ ـُ وَزْراً / وَزَرَ يَزِرُ، عَتْلاً / عَتَلَ ـِ الشَّيءَ، كَوْراً / كارَ ـُ الحمّالُ الكارَةَ، تَسَمُّطاً / تَسَمَّطَ، إقْلالاً / أَقَلَّ.
**حمل و نقل** /h.-o-naql/ النَّقْل، الشَّحْن، المُواصَلات، التَّرْحِيْل، المَقْط.
**حمل و نقل کردن** /h.-o-n.-kardan/ نقْلاً / نَقَلَ ـُ.
**حمله** /hamle/ ۱. الحَمْلَة، الهَجْمَة، الهُجُوم، المُهاجَمَة، الصَّوْلَة، الكُبَّة، الكَبَّة، الشَّدَّة، الغارَة، الكَرّ، الكَرَّة، الكُرَّى، السَّطْو، الكَبْسَة، الدَّغْر، الدُّغْرَى، المُبادَأة، الانْقِضاض. ۲. النَّوْبَة، النَّازِلَة، إصابَة، فُجائِيَّة، النَّوْبَةُ المَرَضِيَّةُ ← غش.
**حمله تب** /h.-ye-tab/ (پز) نَوْبَةُ حُمّى.
**حمله عصبی** /h.-ye-asabi/ (پز) نَوْبَةٌ عَصَبِيَّةٌ.
**حمله کردن** /h.-kardan/ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ عليه في الحَرْبِ، هُجُوماً / هَجَمَ ـُ على، [برهم] مُهاجَمَةً / هاجَمَ و تَهاجُماً / تَهاجَمَ الرَّجلانِ، إغارَةً / أَغارَ على، كَرّاً و كُروراً و تَكْراراً / كَرَّ ـُ على العَدُوّ، بَطْشاً / بَطَشَ ـُ به، مُباطَشَةً / باطَشَ هـ، ثَوْراً و ثَوَراناً و ثُؤُراً و ثَوْرَةً النّاسُ به و إليه، مُباسَلَةً / باسَلَ، بَشْعاً / بَشِعَ ـَ به، تَبْوِيباً / بَوَّبَ، [برهم] تَشابُراً / تَشابَرَ الرَّجلانِ في الحَرْبِ تَجْحِيصاً / جَحَّصَ على العَدُوّ، جَضّاً / جَضَّ ـُ و تَجْضِيضاً / جَضَّضَ عليه، مُجاوَزَةً / جاوَزَهـ، تَجاوُلاً / تَجاوَلَ القومُ في الحَرْب، حَدْلاً و حُدُولاً / حَدَلَ ـِ عليه، خُتُوعاً / خَتَعَ ـَ عليهم، خَزّاً و خُزُوراً / خَزَّ ـُ و خُزُوراً / خَزَّ ـِ على القوم، دَرْءاً و دُرُوءاً / دَرَأَ ـَ عليه، دَلْقاً / دَلَقَ ـُ عليهم الغارَةَ، دَهْمَسَةً / دَهْمَسَ هـ، زغْزَغَةً / زَغْزَغَ، إسْطاءً / أَسْطَى، سُؤُوراً وسَوْرَةً / سارَ ـُ المُقاتِلُ، سِواراً ومُساوَرَةً / ساوَرَ هـ، تَساوُراً / تَساوَرَ القومُ، إشْتِداداً / إشْتَدَّ على قِرْنِه في الحربِ، شَطْأً / شَطَأَ ـَ، [برهم] تَشاغُراً / تَشاغَرَ الرَّجلانِ، صُبُوءاً / صَبَأَ ـَ على القوم، صَوْلاً و صَوَلاناً / صالَ ـُ عليه، صِيالاً وصِيالَةً ومُصاوَلَةً / صاوَلَ هـ، [برهم] تَصاوُلاً / تَصاوَلَ الرَّجُلانِ، ضَبْثاً / ضَبَثَ ـِ به، تَضَرْغُماً / تَضَرْغَمَ عليه، طِراداً ومُطارَدَةً / طارَدَ هـ، [برهم] تَطارُداً / تَطارَدَ القومُ، عُتُوكاً / عَتَكَ ـِ، تَعَدِّياً / تَعَدَّى، إعْتِداءً / إعْتَدَى على، عَرَكاً / عَرِكَ ـَ عَكْراً وعُكُوراً / عَكَرَ ـِ واعْتِكاراً / إعْتَكَرَ وعَكْشاً / عَكَشَ ـِ عَكْماً / عَكَمَ ـِ وعَجْراً / عَجَرَ ـِ عليه، مُغامَرَةً / غامَرَ هـ، فِتْكاً وفُتْكاً وفُتُوكاً / فَتَكَ ـِ به، كَبْساً / كَبَسَ ـِ القومُ دارَه، [برهم] مُلاطَةً ولِطاطاً / تَلاطَّ القومُ في الحربِ، نَبْأً ونُبُوءاً / نَبَأَ ـَ على القوم، إنْبِياغاً / إنْباغَ المُقاتِلُ، إنْحاءً / أَنْحَى على، نَزْءاً / نَزَأَ ـَ [برهم] تَناهُداً / تَناهَدَ القومُ في الحرب، مُواثَبَةً / واثَبَ هـ [برهم] تَواثُباً / تَواثَبَ القومُ، إيْقاعاً / أَوْقَعَ به، مُهارَشَةً وهِراشاً / هارَشَ، تَهَوُّراً / تَهَوَّرَ، تَهْوِيلاً / هَوَّلَ على الرَّجلِ.
**حملهٔ ناگهانی** /h.-ye-nä-qahäni/ الكَبْسَة، الهَجْمَةُ فُجْأةً.
**حمله‌ور** /h.-var/ المُهاجِم، المِكَرّ، الباطِش، البَطّاش، العَرِك، البادِئُ بالشَّرّ، العَكّار، المِغْوار، القَفِيْز.
**حمله‌ور شدن** /h.-v.-šodan/ ← حمله کردن.
**حملهٔ هوایی** /h.-ye-haväyi/ الهُجُومُ الجَوِّيّ، الغارَةُ الجَوِّيَّة.
**حمله‌یی** /hamleyi/ الصَّرِيْع، المَصْرُوْع، الوَقِيْط ← غشی.
**حمیت** /hamiyyat/ الحَمِيَّة، الحِفْظَة، الحَفِيْظَة، المَأْقَة ← مردانگی، غیرت.
**حنا** /hanä/ (گیا) الحِنّاء، الحِنّان، الإرْقان، البَهْرَم، الرِّقاق، الرُّقُون، السُّلاتَة، الغُلّام، اليَرَنّأ واليُرَنّاء.
**حنا بستن** /h.-bastan/ تَحْنِئَةً / حَنَّأَ، تَحْنِيَةً / حَنَّى.
**حنایی** /h.-yi/ الحِنّائِيّ.
**حناییها** /h.-yi-hä/ (گیا) الحِنّائِيّات.
**حنجره** /hanjare/ (پز) ← خشک نای، گلو.
**حندقوق** /handaqaq/ (گیا) إكْلِيْلُ المَلَک ← شاه افسر.
**حندقوقای بستانی** /h.-äye-bostäni/ (گیا) اللُّوطُس.
**حندقوق کبود** /h.-e-kabud/ (گیا) الكُرْكُمان ← شبدر عطری.
**حندقوقی** /h.-i/ (گیا) ← شبدر وحشی.
**حنظل** /hanzal/ (گیا) الحَنْظَل، الخَبِيْثَة، العِجاف، العَلْقَم، مُرُّ الصَّحارِي، الهَبْد، اليَهْيَر.

**حنظل زرد** / */h.-e-zard/* (گیا) الصَّرایَة.

**حنوط** / */hanut/* الحَنُوط، الحِناط.

**حنوط فروشی** */h.-foruši/* الحِناطَة.

**حوادث** */havädes/* ماجَرَیات، تَصاریفُ الدَّهر.

**حواس** */haväs/* الحَواسّ، المَشاعِر.

**حواس پرت** */h.-part/* تائِهُ الفِکْرِ، تالِهُ العَقْلِ، سارِحُ الفِکْر.

**حواس پرتی** */h.-p.-i/* سَرَحانُ الفِکْرِ، شُرُوْدُ الفِکْرِ، السَّهْو، حالَةُ الذُّهان.

**حواس پنجگانه** */h.-e-panjgäne/* الحَواسُّ الخَمْس، المُدْرِکاتُ الخَمْس.

**حواشی** */haväši/* الحَواشِي.

**حواصیل** */haväsil/* (جانـ) الحَوْصَل، الحَوْصَلَة، السَّنْقِیْل.

**حواصیل شبگرد** */h.-e-šabgard/* (جانـ) واقُ الشَّجَرِ، غُرابُ اللَّیْلِ ← مرغ ماهیخوار.

**حوالجات** */havälejät/* سَنَدات.

**حواله** */haväle/* الحَوالَة، التَّحْوِیْل، السَّنَد، السَّرَکِي، الثَّلاء.

**حوالهٔ بانکی** */h.-ye-bänki/* الحَوالَةُ المَصْرَفِیَّةُ.

**حوالهٔ بیش از اعتبار** */h.-ye-biš-az-e'tebär/* المُغَلَّق، المَکْشُوف.

**حواله پذیر** */h.-pazir/* الحَیِّل.

**حوالهٔ پستی** */h.-ye-posti/* إذْنُ البَرِیْد، حَوالَةٌ بَرِیْدِیَّة، الحَوالَةُ المالِیَّةُ.

**حواله دادن** */h.-dädan/* إحالَةٌ / أَحالَ الغَرِیْمَ بالدَّینِ علی آخَرَ، تَحْوِیْلاً / حَوَّلَ الصَّکَّ، إتْباعاً / أَتْبَعَ هـ علیه، إثْلاءً / أَثْلَی هـ علیه، إرسالاً / أَرْسَلَ الشَّيءَ.

**حواله دهنده** */h.-dahande/* المُحَوِّل، المُحِیْل.

**حواله کرد** */h.-kard/* الحَوالَة، التَّحْوِیْل، إذْنُ التَّحْوِیْل.

**حواله کردن** */h.-kardan/* ← حواله دادن.

**حواله گیر** */h.-gir/* المُتَنازَلُ إلیه.

**حوالی** */haväli/* الحَوالَی، الجَوانِب، الأَطْراف.

**حوت الجن** */hut-ol-jen/* (جانـ) القُوبِیُون.

**حور** */hur/* ← حوری.

**حوری** */h.-i/* حَوْراءُ الجَنَّةِ.

**حوزه** */howze/* الحَوْزَة، النّاحِیَة، المِنْطَقَة، المَیْدان، النِّطاق، الدّائِرَة، المَجال، الحَقْل، البَیْضَة.

**حوزهٔ استحفاظی** */h.-ye-estehfäzi/* القاطِع.

**حوزهٔ انتخاباتی** */h.-ye-entexäbäti/* دائِرَةُ الإنْتِخاب، الدّائِرَةُ الإنْتِخابِیَّة.

**حوزهٔ رأی گیری** */h.-ye-ra'i-giri/* دائِرَةُ الإقْتِراح.

**حوزهٔ قضائی** */h.-ye-qazäyi/* (حقـ) سُلْطَةُ القَضاءِ.

**حوزهٔ مغناطیسی** */h.-ye-meqnätisi/* الحَقْلُ أو المَجالُ المِغْناطِیْسِيُّ.

**حوزهٔ نفتی** */h.-ye-nafti/* حَوْضُ النِّفْطِ.

**حوصله** */howsele/* ← شکیبایی.

**حوصله کردن** */h.-kardan/* ← شکیبا شدن.

**حوض** */howz/* الحَوْض، الصِّهْرِیْج، الخَزّان، الجُرْن، البِرْکَة، الثُّبْرَة، النَّصِیْب، النَّضِیْح، المِنْقَر، الوَجْد.

**حوض پرورش ماهی** */h.e-parväreš-e-mähi/* المَسْمَکَة.

**حوض تعمیرگاه** */h.-e-ta`mirgäh/* حَوْضُ التَّرْمِیْم.

**حوضچه** */h.-ce/* الأُخْذ، الجُزْمُوز.

**حوضخانه** */h.-xäne/* السِّرْداب.

**حوله** */howle/* المِنْشَفَة، المَنْدِیْل، الخَمِیْلَة، فُوْطَة، بِشْکِیْر، النَّشْفَة، النُّشْفَة، القَطِیْلَة.

**حومه** */howme/* سَوادُ المَدِیْنَةِ، ضَواحِي المَدِیْنَةِ، سَوادُ البَلَدِ، ظاهِرُ البَلَدِ، مَشارِفُ المَدِیْنَةِ، الضّاحِیَة، الرِّیْف، الرَّبَض، الرُّبض.

**حویج** */havij/* (گیا) ← هویج.

**حیا** */hayä/* ← شرم.

**حیات** / */hayät/* الحَیاة، الحِيّ ← زندگی.

**حیات بخش** */h.-baxš/* واهِبُ الحَیاةِ.

**حیاتی** */h.-i/* الحَیَوِيّ. ۲ ← مهم.

**حیاط** */hayät/* الصَّحْن، السّاح، السّاحَة، العَرْصَة، الفِناء، الحَوْش، القاعَة، القاحَة، السَّحْسَحَة، السَّحْسَح، السَّرْح، الصَّرْحَة، العَذِرَة، العِراق، العَرَی، العَرِیْن، العَقْوَة، اللَّحاظ، المِلْطاط، المَحْنَة، النّالَة.

**حیاط خلوت** */h.-xalvat/* الفِناءُ الخَلْفِيّ.

**حیا کردن** */hayä-kardan/* ← شرم کردن.

**حیثیت** */heysiyyat/* الجاه، المَکانَة، الوَجاهَة، الصِّیْت، الشَّرَف، تَقَیُّد، مُراعاة، إحْتِرام، الکَرامَة، الهَیْبَة، الإعْتِبار.

**حیران** /heyrān/ ← سرگردان، سرگشته.

**حیران شدن** /h.-šodan/ ← سرگردان شدن، سرگشته شدن.

**حیران کردن** /h.-kardan/ ← سرگردان کردن، سرگشته کردن.

**حیرت** /heyrat/ ← سرگردانی، سرگشتگی، شگفتی.

**حیرت‌آور** /h.-āvar/ ← شگفت‌آور.

**حیرت‌انگیز** /h.-angiz/ ← شگفت‌آور.

**حیرت‌زده** /h.-zade/ ← سرگشته، شگفت‌زده.

**حیرت کردن** /h.-kardan/ ← شگفتی کردن.

**حیض** /heyz/ الحَیْض.

**حیض شدن** /h.-šodan/ حَیْضاً ومَحِیْضاً ومَحاضاً / حاضَتِ المَرأةُ.

**حی‌العالم** /hay-yol-ālam/ فاوانیا.

**حی‌العالم کبیر** /h.-yol-ā.-e-kabir/ (گیا) الحُنْدُق.

**حیف** /heyf/ افسوس، دریغ.

**حیف و میل** /h.-o-meyl/ التَّبْذِیْر.

**حیف و میل کردن** /h.-o-m.-kardan/ تَبْذِیْراً / بَذَّرَ ← اسراف کردن.

**حیله** /hile/ ۱ ← چاره. ۲ ← فریب، مکر، نیرنگ.

**حیله‌باز** /h.-bāz/ ← نیرنگ‌باز.

**حیله‌بازی** /h.-bāzi/ ← نیرنگ‌بازی.

**حیلهٔ جنگی** /h.-ye-jangi/ (نظ) الحِیْلَةُ الحَرْبِیّةُ.

**حیله زدن** /h.-zadan/ ← نیرنگ زدن.

**حیله‌ساز** /h.-sāz/ ← نیرنگ‌باز.

**حیله‌کار** /h.-kār/ ← نیرنگ‌باز.

**حیله‌کاری** /h.-k.-i/ ← نیرنگ‌بازی.

**حیله کردن** /h.-kardan/ ← نیرنگ زدن.

**حیله‌گر** /h.-gar/ ← نیرنگ‌باز.

**حیله‌گرانه** /h.-g.-ne/ بِاحْتِیالٍ.

**حیله‌گری** /h.-g.-i/ نیرنگ‌بازی.

**حین** /hin/ ← وقت، هنگام.

**حیوان** /heyvān/ ← جانور.

**حیوان‌پرستی** /h.-parasti/ ← جانورپرستی.

**حیوان شناس** /h.-šenās/ ← جانور شناس.

**حیوان شناسی** /h.-š.-i/ جانورشناسی.

**حیوان ولگرد** /h.-e-velgard/ الضَّالّ، الضّائع.

**حیوانی** /h.-i/ الحَیَوانِیّ.

**حیوانیت** /h.-iyyat/ الحَیَوانِیّة، البَهِیْمِیّة، الوَحْشِیّة، الطَّبِیْعَةُ الحَیَوانِیّة.

## استخوان حرقفی (سرسرینی) ـ الحَرْقَفَه


حسن لبه




۱ـ تیزی استخوان حرقفه: قمّةُ العَظْم الحَرقَفيّ
۲ـ حفرهٔ حرقفه: الحُفرةُ الحَرقَفيّة
۳ـ سطح خلفی حرقفه: السّطحُ الحَرقَفيّ العَجُزيّ
۴ـ گوشهٔ پیوند یا استخوان عانه: زاوية العَظْم العانيّ
۵ـ استخوان ورک: العَظْم الوَرَكيُّ
۶ـ سوراخ بزرگ زیر زهار: الثّقب السّادّ


حسل


حرفهٔ مر

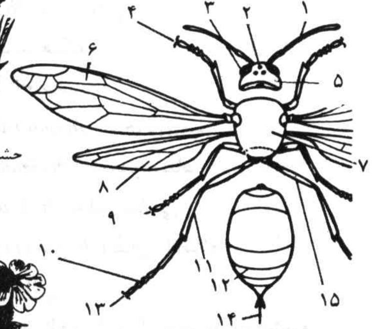

حافظ ماشه


حشرهٔ یکروزه


حقّهٔ شاه بلوط


حشيشة الحمار

## حشره ـ الحَشَرَة




۱ـ شاخک: القرن الاستشعاری
۲ـ چشمک: العيينة
۳ـ چشم: العين
۴ـ دوپای اوّل: الرّجلان (الزّوج الاوّل)
۵ـ سر: الرأس
۶ـ بال پیشین: الجناح الاماميّة
۷ـ سینه: الصدر
۸ـ بال پسین: الجناح الخلفيّة
۹ـ دوپای دوم: الرّجلان (الزّوج الثّاني)
۱۰ـ ساق: السّاق
۱۱ـ نای ساق: قصبة السّاق
۱۲ـ شکم: البطن
۱۳ـ دوپای سوم: الرّجلان (الزّوج الثّالث)
۱۴ـ نیش: الإبرة
۱۵ـ ران: الفخذ

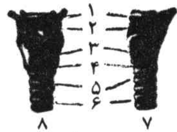
حلقهٔ ژیمناستیک


حشيشة الشرح


حند قوقای بستانی


حوت الجن

## حنجره ـ الحَنجَرَة



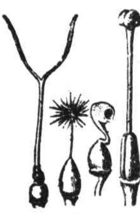

۱ـ استخوان لامی: العظم اللاّمِيّ
۲ـ غشاء تیروئیدی لامی: الغشاء الدّرقيّ اللاّميّ
۳ـ غضروف تیروئید: الغضروف الدّرقيّ
۴ـ غشاء حلقوی تیروئیدی: الغشاء الحلقيّ الدّرقيّ
۵ـ غضروف حلقوی: الغضروف الحلقيّ
۶ـ نای: قصبة الرّئة
۷ـ تیروئید از پهلو: الجهة الجانبيّة
۸ـ تیروئید از روبرو: الجهة الاماميّة


حيّ العالم كبير


حيّ العالم


حواصيل شبگرد


خامالیوس


خامه

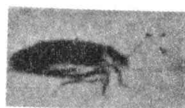

خالیدونیون


خارماهی


خارپوست


خاربشت بی‌دندان


خوک وحشی امریکایی


خبزدو


خرس دریایی


خشین

خرک


حراطین


خروس کولی


خروس جنگلی


خرنبوت نبطی


خرگوش وحشی


خرک ماهی


خرچنگ نعلی


خرچنگ دریایی


خنفسا


خیاردریایی


خورشید ماهی


خفاش خون آشام


خوک هندی


خرگوش رومی


خرگوش کوهی


خوک آبی


خلد


خطمی فرنگی


حولنجان مصری


خشب‌الانبیا


خرنوب



خ /x/ الْخَاء، الحرفُ التّاسِعُ مِن الألفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابةِ ۶۰۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**خاتم** /xätam/ ۱ ← انگشتر. ۲. المُهْر.

**خاتم‌ساز** /x.-säz/ ← خاتم کار.

**خاتم‌سازی** /x.-s.-i/ ← خاتم کاری.

**خاتم سلیمان** /x.-e-soleymän/ (گیا) العَقْداء ← مهر سلیمان.

**خاتم کار** /x.-kär/ نَقّاش، صانِعُ النُّقُوش، مُعَطِّمُ الخَشَب.

**خاتم کاری** /x.-käri/ تَطْعِيمُ الخَشَبِ، الفُسَيْفَساء.

**خاتمه** /xäteme/ ← پایان.

**خاتمه دادن** /x.-dädan/ ← پایان دادن.

**خاتمه یافتن** /x.-yäftan/ ← پایان یافتن.

**خاتون** /xätun/ بانو.

**خاج** /xäj/ ۱. الصَّلِيب. ۲. (گیا) صُلْبانِيَّةٌ مِزْوَدِيّة، صُلَيْبِيَّةٌ مِزْوَدِيّة، حَشيشةُ الصَّلِيبِ المِزْوَدِيّة.

**خاج شویان** /x.-šuyän/ الغِطاس.

**خاجی** /x.-i/ (پز) العَجْز.

**خاخام** /xäxäm/ الرَّبّان، الحَبْر، الخاخام.

**خادم** /xädem/ ← نوکر.

**خار** /xär/ الشَّوْک، الشَّوْکَة، الحَسَک، الحَسَق، الأَسَلَة، القَذَى، القَذاة، اللُّدّاغ.

**خارا** /xärä/ ۱. حَجَرُ الغَرانِيت، الأَغْبَل ← گرانیت. ۲. (گیا) الخَبَق.

**خارا شتر** /xär-oštor/ (گیا) ← خارشتر.

**خارا گوش** /xärä-gus/ (گیا) إِفْسَنْتِين، الشَّيْخُ الرُّومِيّ، ذَقَنُ الشَّيْخ.

**خاراندن** /xärändän/ حَکّاً / حَکَّ ـُ إِحْتِکاکاً / إِحْتَکَّ، خَدْشاً / خَدَشَ ـِ جَرْشاً / جَرَشَ ـُ حَرْشاً وتَحْراشاً / حَرَشَ ـِ تَشْطِيباً / شَطَّبَ الجِلْد، نَدْغاً / نَدَغَ ـَ.

**خارانما** /xärä-namä/ شِبْهُ غَرانِيتِيّ.

**خارایی** /x.-yi/ غَرانِيتِيّ.

**خاربالان** /xär-bälän/ (جانـ) شائِکاتُ الزَّعانِف.

**خاربن** /x.-bon/ نَبْتَةُ الشَّوْک.

**خاربند** /x.-band/ ← پرچین.

**خارپشت** /x.-pošt/ (جانـ) القُنْفُذ، [نـث] القُنْفُذَة، الأَطُوم، الدُّرّاج، الدَّرّام، المُدَجِّج، المُدْلِج، الدُّفَيْف، الشَّيْهَم، [نـث] الصَّمَّة، الضُّرْب، العُجاهِن، العَسْعَس، القُبَع، القَداد، کُبْکابُ الشَّوْک، المَزّاع، الأَنْقَد، الأَنْقَذ، النَّيْص.

**خارپشت بی‌دندان** /x.-p.-e-bi-dandän/ (جانـ) النُّضْناض، النُّضْناضَة ← اکیدنه.

**خارپشتها** /x.-p.-hä/ (جانـ) الشَّيْهَمِيّات.

**خارپشت دریایی** /x.-p.-e-daryäyi/ (جانـ) ← خارپوست.

**خار پشت یونانی** /x.-p.-e-yunäni/ (جانـ) الأَرْنُوس.

**خارپوست** /x.-pust/ (جانـ) الإِخِينُوس، التُّوتِياء، قُنْفُذُ البَحْر، تُوتِياءُ البَحْرِ، رِتْسا، رِيْتْسا، السُّفُور، الکُزْعان.

**خارپوستان** /x.-p.-än/ (جانـ) الشَّوْکِيّات.

**خارتنان** /x.-tanän/ (جانـ) الشَّوْکِيّات.

**خارتوت** /x.-tut/ (گیا) الکِشْمِش.

**خارج** /xärej/ ۱. الخارج. ۲. [از کشور] بِلادُ البَرّ. ۳. (مسـ) النَّشاز، «آهنگ ~ از دستگاه موسیقی»: نَغْمَةٌ نَشاز.

**خارج از موضوع** /x.-az-mowzu'/ خارِجٌ عن المَوْضُوع.

**خارج شدن** /x.-šodan/ ← بیرون آمدن.

**خارج قسمت** /x.-qesmat/ (رضـ) خارِجُ القِسْمَةِ ← بهره

۴.

**خارج قسمت هوشی** /x.-q.-huši/ حاصِلُ الذُّكاء ← آی. کیو.

**خارج کردن** /x.-kardan/ ← بیرون آوردن.

**خارجی** /x.-i/ ۱. خارِجِيّ، الأَجْنَبِيّ، الأَعْجَمِيّ، الدَّخِيْل، الغَرِيْب، البَرّانِيّ، الظّاهِرِيّ. ۲.(پز) الوَحْشِيّ.

**خار خار** /xär-xär/ ← خارش.

**خار خسک** /x.-xasak/ (گیا) الحَسَک، شَوْكُ الجَمَل، ضِرْسُ العَجُوز، ظُفْرَةُ العَجُوز، مُشْطُ الزَّهْراء، المُرّار، المُرَيْر.

**خاردار** /x.-där/ الحَسَكِيّ، الشّائِک، الشَّوِک.

**خارداران** /x.-d.-än/ (جانـ) شَوْكِيّاتُ الجِلْد.

**خار درخت** /x.-deraxt/ (گیا) العَوْسَج ← تمشک.

**خارستان** /x.-estän/ مکانٌ كَثِيرُ الشَّوْک، أَرْضٌ شائِكَة.

**خارسران** /x.-sarän/ (جانـ) شائِكاتُ الرَّأْس.

**خارسران آغازی** /x.-s.-e-äqäzi/ (جانـ) شائِكاتُ الرَّأْسِ الأَوائِلِي.

**خارش** /xäreš/ ۱. الحُكاك، الحَكّ، الحِكَّة، الأُكال، الإِكْلَة، الجَرَب، جَرَبُ الحَلّاقِيْن، الهَرْش. ۲.(پز) إِكْزِما.

**خارشتر** /xär-šotor/ (گیا) الإِخْشِيْر، الحَاج، العاقُول.

**خارش‌دار** /xäreš-där/ الحَكّاک.

**خارشک** /x.-ak/ ← خارش.

**خارشکر** /xär-šakar/ (گیا) ← شکر تیغال.

**خارش کردن** /xäreš-kardan/ ← خاریدن.

**خارشیری** /xär-širi/ (گیا) شَوْكُ الحَلِيْب، شَوْكُ الحَمِيْر، حَشِيْشَةُ الحَلِيْب.

**خارق العاده** /xäreq-ol-äde/ فائِقُ الطَّبِيْعَة.

**خارگرد** /xär-e-gerd/ (گیا) ← شکر تیغال.

**خار گوسفند** /x.-e-gusfänd/ (گیا) شَوْكُ الغَنَم.

**خار ماهی** /x.-mähi/ (جانـ) أَبُو سَيْف، سَيّافُ البَحْر.

**خار مسیح** /x.-e-masih/ (گیا) ← سیاه تلو.

**خار مصری** /x.-e-mesri/ (گیا) شَوْكُ النّار.

**خار مغیلان** /x.-e-moqilän/ (گیا) الحَسَک، القَتاد، اللِّخلاح، شَوْكُ الجِمال.

**خار مقدس** /x.-e-moqaddas/ (گیا) ← باد آورد.

**خار و دنده** /x.-o-dande/ السَّقّاطَة وظُفْرُها.

**خاریدن** /xäridan/ إِحْكاكاً / أَحَكّ، اِسْتِحْكاكاً / اِسْتَحَكّ، تَحَكُّكاً / تَحَكَّكَ، نَهْشاً / نَهِشَ ـَ.

**خازن** /xäzen/ ۱ ← خزانه دار. ۲. المُكَثِّف.

**خاستگاه** /xästgäh/ مَبْدَأ، أصل.

**خاشاک** /xäšäk/ القَذَى، الشُّطْفَة، الشَّظِيَّة، العَذَبَة، العَذِبَة، العُوّار.

**خاص** /xäs/ ← ویژه.

**خاصره** /xäsere/ (پز) الخاصِرَة، الطِّفْطِفَة.

**خاصه** /xässe/ ← ویژه.

**خاصیت** /xäsiyyat/ الخاصِّيَّة، الصِّفَة، العَرَض.

**خاصیت دارویی** /x.-e-däruyi/ الخَصائِصُ أو الفَوائِدُ الطِّبِّيَّة.

**خاضع** /xäze'/ ← فروتن.

**خاطر** /xäter/ الخاطِر، البال، الضَّمِيْر، الواجِس، ▪به خاطر من▪: لأَجْلِ خاطِرِي.

**خاطرات** /x.-ät/ مُذَكَّرات.

**خاطر جمع** /x.-jam'/ المُطْمَئِنّ، المُرْتاح، مُسْتَرِيْحُ البال، الواثِق، المُوْقِن، عَلَى يقينٍ مِنْ ← آسوده خاطر.

**خاطر جمع شدن** /x.-j.-šodan/ اِطْمِئْناناً / اِطْمَأَنَّ، إِيْقاناً / أَيْقَنَ، تَيَقُّناً / تَيَقَّنَ، اِسْتِيْقاناً / اِسْتَيْقَنَ، وَثاقَةً / وَثُقَ يَوْثُقُ.

**خاطر جمع کردن** /x.-j.-kardan/ طَمْأَنَةً / طَمْأَنَ، تَطْمِيْناً / طَمَّنَ، تَأْمِيْناً / أَمَّنَ.

**خاطر جمعی** /x.-j.-i/ اِطْمِئْنان، الثِّقَة، الوُثُوق، الاِئْتِمان، الأَمانَة.

**خاطرخواه** /x.-xäh/ العاشِق، المُحِبّ، الصَّمْد.

**خاطرخواه شدن** /x.-x.-šodan/ ← عاشق شدن.

**خاطرخواهی** /x.-x.-i/ العِشْق، المَحَبَّة، عِلاقَة.

**خاطر نشان** /x.-nešän/ ۱. مُبَيَّنٌ، مُشارٌ إليه. ۲. مُؤَكَّد. ۳. مُعْلَم، مُشْعَر.

**خاطر نشان کردن** /x.-n.-kardan/ ۱. إشارَةً / أشارَ إلى، إظهاراً / أَظْهَرَ، تَبْيِيْناً / بَيَّنَ، دَلالَةً ودُلُولَةً ودِلِّيْلَى / دَلَّ ـُ إلى أو عَلَى. ۲.إعْلاماً / أَعْلَمَ، إشعاراً / أَشْعَرَ، إِنْذاراً / أَنْذَرَ، إبْلاغاً / أَبْلَغَ. ۳. تَأْكِيْداً / أَكَّدَ.

**خاطره** /xätere/ المُذَكَّرَة، الذِّكْرَى.

**خاطی** /xäti/ ← گناهکار.

**خاقان** /xäqän/ الخاقان.

**خاک** /xäk/ التُّراب، التُّرْتَب، التُّرْبَة، التَّرب، التُّرب، التَّرْباء، التُّرَباء، التَّرِيْب، التَّرْيَب، الثَّرى، التُّرياء، العَفَر، العَفْر، العُفار، العَفاء، البَجْدَة، البَرى، البَلَد، الجَبُوب، الحَضحاص، الحُصْحُص، الدَّيْسَق، الدُّقاع، الدَّقْعاء، الرَّمّ، الطَّيْس، العَكَر، العَبَر، الكُباب، الكَفْر، الكَيْمُوح، اللَّفاء، الأَوْكَح، الهَيَّبان.

**خاک آلود** /x.-älud/ التَّرِب، المُتْرِب، المُعَفَّر، العَفِير.

**خاک آلود شدن** /x.-ä.-šodan/ عَفَراً / عَفِرَ ـَ، اِنْعِفاراً / اِنْعَفَر، اِعْتِفاراً / اِعْتَفَرَ.

**خاک آلود کردن** /x.-ä.-kardan/ اِعْتِفاراً / اِعْتَفَرَ، عَفْراً / عَفَرَ ـِ هـ بالتُّرابِ، رَغْماً / ومَرْغَماً ومَرْغَمَةً / رَغَمَ ـَ.

**خاک آهک دار** /x.-e-ähak-där/ ← خاکاهک.

**خاک اره** /x.-arre/ الأُشارَة.

**خاک انداز** /x.-andäz/ مِجْرَفَةُ الزُّبالَة، كُرِيْك، المِطْرَح، الرَّفْش، القَوّارَة، المِقْوَرَة.

**خاکاهک** /x.-ähak/ المَرْل، طِيْنٌ جِيْرِيّ.

**خاکاهن** /x.-ähan/ طِيْنٌ حَدِيْدِيّ.

**خاکبازی کردن** /x.-bäzi-kardan/ اِبْتِحاثاً / اِبْتَحَثَ.

**خاکبرداری** /x.-bardäri/ الحَفْر، التَّنْقِيْب.

**خاک برسر** /x.-barsar/ ۱. الّذي يُنْزَلُ عَلَى رأسِه التُّرابُ. ۲ ← فرومایه، پست، خوار.

**خاک برگ** /x.-e-barg/ سَمادُ وَرَقِ الشَّجَرِ.

**خاک برگ دار** /x.-e-b.-där/ تُرابٌ، وبخاصّةٍ ثَرِيٌّ ناعِمٌ غنيٌّ بالمادّةِ العُضويّةِ.

**خاک چینی** /x.-e-cini/ الطِّيْنُ الخَزَفِيّ، صَلْصالٌ صِيْنِيّ، كاوُلِيْن، غَضار، الكَوْلان.

**خاک رس** /x.-e-ros/ الطِّيْن، الطُّفال.

**خاکروبه** /x.-rube/ الزُّبالَة، الكُناسَة، الكُساحَة، قَمامَة، قُمامَة، الحُواقَة، الخُمانَة، السُّباطَة، السُّفارَة، القَشّ، القُشاشَة، الكِبا، الكِظامَة.

**خاکروبه‌یی** /x.-r.-yi/ الزَّبّال.

**خاکریز** /x.-riz/ (نظ) ساتِرٌ تُرابِيّ.

**خاکریزی** /x.-r.-i/ الرَّدْم.

**خاکزاد** /x.-zäd/ الرَّواسِبُ البَرِّيَّة.

**خاک زراعتی** /x.-e-zerä'ati/ التُّرْبَةُ الزِّراعِيَّة.

**خاک زغال** /x.-e-zoqäl/ ← خاکه زغال.

**خاک زغال سنگ** /x.-e-z.-sang/ سِقاطُ الكُوك.

**خاک سپاری** /x.-sepäri/ الدَّفْن.

**خاکستر** /xäkestar/ الرَّماد، الإِرْمِداد، الرِّمْدِداء، الحُمَم، الخَصِيْف، السَّكَن، الصِّناء، الضَّبْح، الضّابِي، المَخْط، الأَوْرَق.

**خاکستر استخوان** /x.-e-ostoxän/ رَمادُ العِظامِ، فُوسفاتُ الكالْسِيُوم الباقِي بَعدَ حَرْقِ العِظام.

**خاکستر سیاه** /x.-e-siyäh/ دَيْسٌ أَسْوَدُ.

**خاکستر کردن** /x.-kardan/ تَرْمِيْداً / رَمَّدَ.

**خاکستری** /x.-i/ الرَّمادِيّ، الأَرْمَد، الرُّمْدَة، الرُّمْكَة، البَرْغَثَة، الأَرْمَك، السِّنْجابِيّ، الأَطْحَل، الطُّحْلَة، الغُثْمَة، الأَغْبَث، الغَبَس، الغُبْسَة، الأَغْبَس، الأَوْرَق.

**خاکستری تیره** /x.-i-tire/ الأَطْحَل.

**خاکستری شدن** /x.-i-šodan/ اِرْمِداداً / اِرْمَدَّ وطَحَلاً / طَحِلَ ـَ اِغْبِثاثاً / اِغْبَثَّ واِغْباساً / أَغْبَسَ الشَّيءُ.

**خاک سرخ** /x.-e-sorx/ الأُكْسِيْدُ الأَحْمَر.

**خاکسره** /x.-sore/ زَحْفُ التُّرْبَةِ.

**خاک سنباده** /x.-e-sonbäde/ سُنْباذَج، صَنْفَرَة.

**خاک سنبه** /x.-sonbe/ (جانـ) ← آبدزدک.

**خاک شدن** /x.-šodan/ تَتَرُّباً / تَتَرَّب.

**خاک شده** /x.-šode/ المَدْفُون، المَطْمُور.

**خاک شناس** /x.-šenäs/ البِيْدُوْلُوجِي، الاِخْتِصاصِيُّ بعلمِ التُّرْبَةِ.

**خاک شناسی** /x.-š.-i/ البِيْدُوْلُوجِيا، عِلْمُ التُّرْبَة.

**خاکشیر** /xäkšir/ ۱. (جانـ) الأَعْوَر، بَلْغَط. ۲. (گیا) الخُبَّة، السَّمّارَة.

**خاک کردن** /xäk-kardan/ ← دفن کردن.

**خاک کش** /x.-keš/ ← ناوه، زنبه.

**خاک گلدانی** /x.-e-goldäni/ الطُّفالُ الرَّمْلِيّ.

**خاک معدن** /x.-e-ma'dan/ التِّبْر.

**خاک نرم** /x.-e-narm/ الهَبَاء.

**خاک نسوز** /x.-e-nasuz/ الطِّيْنُ الأُسْوانِيّ.

**خاکه** /x.-e/ كُلُّ شيءٍ كالتُّرابِ وناعِم، مَسْحُوق.

**خاکهای قلیایی** /x.-hä-ye-qalyäyi/ الأَتْرِبَةُ القِلْوِيَّة.

**خاکهای کمیاب** /x.-hä-ye-kamyäb/ العَناصِرُ الأَرْضِيَّةُ

النّادِرَةُ.

**خاکهای نادر** /x.-hā-ye-nāder/ ← خاکهای کمیاب.

**خاکه زغال** /x.-e-zoqāl/ رُجُوعُ الفَحْمِ.

**خاکه گیاه** /x.-e-giyāh/ الرُّغام.

**خاکی** /x.-i/ ۱. التُّرابِيّ. ۲. أَرْبَدُ اللَّوْنِ، الأَغْبَر، الغُبْثَة.

**خاگه** /xāge/ تَلٌّ جَليديٌّ بَيْضاوِيُّ الشَّكل.

**خاگی** /xāgi/ بَيْضَوِيّ، اِهْلِيْلَجِيّ.

**خاگینه** /x.-ne/ عُجَّةُ البَيْضِ، العُجَّة.

**خال** /xāl/ ۱. الخال، الكَلَفَة، كَلَفُ الجِلْد، النُقْطَة، نُقْطَةُ العَنْبَر، الرُقْطَة، الرَّقْطَة، النُّمْـرَة، النَّمْرَة، البَلَد، الشَّامَة، الشِّيَـة، طابِـعُ الحُسْنِ، الـوَشْـم، الوَكْتَـة. ۲. [في ورق اللَّعب] الكُوْبَة. ۳ ← دایی.

**خال جوش** /x.-e-juš/ لِحامٌ نُقْطِيٌّ.

**خالخالی** /x.-x.-i/ ← خالدار.

**خالخالی شدن** /x.-x.-i-šodan/ ← خالدار شدن.

**خالـدار** /x.-dār/ الأَخْيَل، المَخِيـل، المَخْيُول، [نـث] الخَيْـلاء، أَكْلَفُ البَشَـرَة، المَنْقُوط، المُنَقَّـط، المُرَقَّـط، المُنَمَّـر، الأَنْمَـر، الأَرْقَـط، الأَبْـرَش، الأَبْقَـع، الأَرْقَـش، الأَشْيَم.

**خالدار شدن** /x.-d.-šodan/ كَلَفاً / كَلِفَ ـَ الوَجْهُ، نَمَشاً / نَمِشَ ـَ.

**خالدار کردن** /x.-d-kardan/ تَرْقِيْطاً / رَقَّطَ، تَرْقِيْشاً / رَقَّشَ.

**خال زدن** /x.-zadan/ ← خال کوبیدن.

**خالص** /xāles/ خالِـص، الحُرُّ مِـن كلّ شـيء، الصَّمِيْم، الصِّرْف، اللُّـبّ، اللُّباب، المُـخُّ من كُـلّ شيء، الصَّـرِيْح، الصَّـرِيْف، الصَّفِـيّ، الصَّفْو، الصِّفْـوَة، الصَّفاة، البَيْـض، الرَّحِيْق، الرّائِق، السَّبِيْک، السّـاذِج، السُّلاف، السُّلافَة، السُّمـاق، الصَّـراح، الصُّـراح، الصَّـرْد، الصُّمـادِحِـيّ، الصَّوْلَج، الصَّوْلَجَة، العاتِـک، العَيْن، القُحّ، القَلْب، الكُحّ، المَحْت، المَمْحُـوض، المُصاص، المُصـامِص، المُهْجَـة، النُّقاخ، النُّصُوح، النَّصِيْح، الهِجان، الوَتَرَة.

**خالصانه** /x.-āne/ بإخْلاص، بِصِدْق.

**خالصجات** /x.-jāt/ أَمْلاكُ الدَّوْلَة.

**خالص شدن** /x.-šodan/ خُلُوصاً وخَلاصاً / خَلَصَ ـُ نَقِيَ / نَقِيَ ـَ صَراحَةً وصُرُوحَةً / صَرُحَ ـُ صَفْواً وصَفاءً وصُفُوّاً / صَفا ـُ مُحُوضَةً / مَحُضَ ـُ فُلُوصاً / فَلَصَ ـُ، قَحاحَةً وقُحُوحَةً / قَحَّ ـُ نُصُـوحاً / نَصَحَ ـَ، نُصُـوعاً / نَصَعَ ـَ الشَّيءُ.

**خالص کردن** /x.-kardan/ إخْلاصاً / أَخْلَصَ، إمْحاضاً / أَمْحَضَ، قَهْداً / قَهَدَ ـَ الشَّيءَ.

**خالصـه** /x.-e/ الأَمْوالُ الأَمِيْـرِيَّة، الحُكُـومِيّ، الأَمِيْـرِيّ، الصَّوافِيّ.

**خال طبیعی** /xāl-e-tabi'i/ الحَسَنَة، الوَحْمَة.

**خالق** /xāleq/ ← آفریدگار.

**خالکوب** /xāl-kub/ الواشِم.

**خالکوبی** /x.-k.-i/ الدَّقّ، الوَشْم.

**خال کوبیدن** /x.-kubidan/ ← خال کوبی کردن.

**خال کوبی کردن** /x.-kubi-kardan/ وَشْماً / وَشَمَ يَشِمُ وتَوْشِيْماً / وَشَّمَ اليَدَ، دَقَّةً / دَقَّ ـِ عَلَى جِلْدِه.

**خالو** /xālu/ ← دایی.

**خاله** /xāle/ الخالَة.

**خاله سـوسکه** /x.-suske/ ← سوسک سیـاه، خبزدو، گوگال.

**خالی** /xāli/ الخالِـي، الخَلِيّ، الخُلُوّ، خـالِي الـوِفاض، الفـارِغ، الفَـرِغ، الفَـراغ، الفِـرْغ، الأَفْـرَغ، الأَجْـوَف، المُجَوَّف، الخـاوِي، العارِي، الأَجْـرَد، المُجَرَّد، الأَقْـرَع، المَسْجُور، الشّاغِر، الصِّفْر، الصُّوُ مِـن الأشياء، عَدِيْمُ كذا، الفاضِي، الفَلّ، الفَلْس، الهَواء.

**خالیدونیون** /xāliduniyun/ (گیا) ماميران.

**خالی الذهن** /xālezzehn/ خَلِيٌّ أو خالِي البالِ.

**خالی شدن** /xāli-šodan/ خُلُوّةً / خَلا ـُ، إخْلاءً / أَخْلَى إسْتِخْلاءً / إسْتَخْلَى المكانُ، فَراغاً وفُرُوْغاً / فَرَغَ ـُ وفَرِغَ ـَ، شُغُوراً / شَغَرَ ـُ ت المكانُ، خَـواءً وخَوِيّاً / خَوَى ـِ خَوًى وخَيّاً و خَوِيـاً و خَواءَ الأرضُ، صُفُوراً / صَفَرَ ـِ صَفراً صَفِرَ ـَ، إصْفاراً / أَصْفَرَ، خَرَباً وخَرابَةً / خَرِبَ ـَ وخُفُوقاً / خَفَقَ ـِ المكانُ، خَواءً وخَوِيّاً / خَوَى ـِ، خَوًى وخَيّاً وخَوِيّاً وخَواءً وخَوايَةً / خَوِيَ ـَ، إفْضاءً / أَفْضَى المكانُ، فَلَساً / فَلِسَ ـَ من الشَّيءِ، قَرَعاً / قَرِعَ ـَ المكانُ، إقْواءً / أَقْوَى ت الدّارُ، نَـزْفاً / نَزَفَ ـِ وإنْـزافاً / أَنْزَفَ ت البِئْـرُ، [از باد] تَنْفِيْساً / نَفَّسَ.

**خالی کردن** /x.-kardan/ إخْلاءً / أَخْلَى، تَخْلِيَةً / خَلَّى،

إفراغاً / أَفْرَغَ، تَفْرِيغاً / فَرَّغَ، تَصْفِيراً / صَفَّرَ، إصفاراً / أَصْفَرَ، تَبْيِيضاً / بَيَّضَ، إبهاءً / أَبْهَى، تَجْوِيفاً / جَوَّفَ، دَهْقاً / دَهَقَ ـ الماءَ، تَجْشِيراً / جَشَّرَ، مُحاوَلَةً / حاوَلَ، مُراوَغَةً / راوَغَ، تَعْطِيلاً / عَطَّلَ، إقْواءً / أَقْوَى المكانَ، إفْضاءً / أَفْضَى، تَفْضِيَةً / فَضَّى المكانَ.

**خام** /xäm/ الخام، النِّيْء، النَّيِّ، الغَشِيم، الغُفْل.

**خاما سوقى** /xämäsuqi/ (گيا) تِيْنُ الأرض ← انجير زمين.

**خامالاون** /xämäläwon/ (جانـ) جِزباء ← آفتاب پرست.

**خامادريوس** /xämädaryus/ (گيا) بَلُّوطُ الأرضِ ← بلوط زميني.

**خاماليوس** /xämäliyus/ (گيا) المازَرْيُون.

**خامااقطى** /xämäaqti/ (گيا) خُمانُ الأرض.

**خام بودن** /xäm-budan/ نَيْئاً ونُيُوءً ونُيُوءَةً / ناءَ.

**خام دست** /x.-dast/ ← ناشي.

**خام راى** /x.-ra'y/ ← نادان.

**خامش** /xämoš/ ← خاموش.

**خام طمع** /xäm-tama'/ ← آزمند، طمعكار.

**خامل** /xämel/ ← گمنام.

**خاموش** /xämuš/ ١. الطّافِي، المُطْفَأ، المَطْفِيء، المَطْفِيّ، المُنْطَفِيّ، الخامِد، الهامِد. ٢. السّاكِت، السِّكْت، السِّكِّيت، السّاكُوت، السّاكُوتَة [للذَّكَرِ والأُنْثَى]، الأَبْكَم، الأَخْرَس، الصّامِت، الصِّمِّيت، الصَّمُوت، الكاظِم، مَعْقُودُ اللِّسان، الطِّرِّيق، الكَتُوم، الوَجِم، الواجِم.

**خاموش شدن** /x.-šodan/ ١. طَفَأً / طَفِئَ ـ النّارُ، اِنْطِفاءً / اِنْطَفَأَ، خُمُوداً / خَمَدَ ـُ، بَوْخاً وبُؤُوخاً / باخَ ـُ، خَبْواً وخُبُوّاً / خَبا ـُ اللَّهَبُ، مَوْتاً / ماتَ ـُ ونَوْماً ونِياماً / نامَ ـَ ت النّارُ، هُمُوداً / هَمَدَ ـُ. ٢. ← ساكت شدن.

**خاموش كردن** /x.-kardan/ ١. طَفْأً / طَفَأَ ـَ وطَفُوءاً / طَفَا ـُ وإطْفاءً / أَطْفَأَ، إخماداً / أَخْمَدَ، دَمْساً / دَمَسَ ـُ وتَدْمِيساً / دَمَّسَ النّارَ، كَتْماً وكِتْماناً / كَتَمَ ـُ النّارَ، إباخَةً / أباخَ النّارَ، تَأْتَأَةً / تَأْتَأَ، إخباءً / أَخْبَى، تَعْتِيماً / عَتَّمَ، فَتْأً / فَتَأَ ـَ، تَهْمِيداً / هَمَّدَ. ٢. ← ساكت كردن.

**خاموشى** /x.-i/ ١. اِنْطِفاء، الخُمُود، التَّعْتِيم، الهُمُود. ٢. السُّكُوت، السُّكات، السَّكْت، الصَّمْت، الصُّمُوت، الصُّمْتَة، الصُّمات، الصَّوْم.

**خامه** /xäme/ ١. الزُّبَاد، الزُّبْد، الزُّبْدَة. ٢. ← قلم. ٣. (گيا) القَلَم، حامِلُ السِّمَة، المِرْوَد.

**خامه گير** /x.-gir/ فَرّازَةُ الحَلِيْبِ.

**خامى** /x.-i/ ١. ← نپختگى. ٢. ← ناشيگرى.

**خان** /xän/ ١. السَّيِّد، الرَّئِيس، لقبُ ملوكِ بلادِ تركستان، لقبُ إحترام. ٢. ← دكان، كاروانسرا. ٣. حَلَزُونِيَّةُ السّبطانَة، سلسلةٌ من الحُزوزِ الحلزونيّةِ في قَناةِ البُنْدُقِيَّةِ.

**خانج** /xänaj/ المِزْداة.

**خان خانى** /xän-xän-i/ إقْطاعِيَّة، نِظامُ الإقْطاع ← ملوك الطّوايفى، فئوداليته.

**خان دار** /x.-där/ شَخْشَخان.

**خاندان** /x.-dän/ ← خانواده.

**خاندان سلطنتى** /x.-d.-e-saltanati/ السُّلالَةُ المَلَكِيَّة، العائِلَةُ الحاكِمَةُ، الدَّوْلَة.

**خانزاده** /x.-zäde/ ١. ← آقا زاده. ٢. إبْنُ الخان.

**خانقاه** /xäneqäh/ الخانقاه، التَّكِيَّة.

**خانق الكلب** /xäneq-ol-kalb/ (گيا) الفَراج، الخَوْشان.

**خانگى** /xänegi/ الأَهْلِيّ، العائِلِيّ، البَيْتِيّ، الدّاجِن، الأَلِيف، المَنْزِلِيّ.

**خانگى شدن** /x.-šodan/ دَجْوناً / دَجَنَ ـُ الحَيَوانُ.

**خانگى كردن** /x.-kardan/ إدْجاناً / أَدْجَنَ هـ.

**خانم** /xänom/ السِّتّ، السِّتَّة، السَّيِّدة، خاتُون، الهانِم، الرَّبَّة، حَرَم، عَقِيلَة، قَرِيْنَة، الحُرْمَة.

**خانمان** /xänomän/ ١. ← خانه. ٢. ← خانواده.

**خانمان برانداز** /x.-bar-andäz/ الضَّرُوس.

**خانمان سوز** /x.-suz/ الضَّرُوس.

**خانمانه** /xänomäne/ النُّسْوِيّ، النِّطْلِيّ.

**خانمباز** /xänom-bäz/ الفاجِر، الزّانِي.

**خانمبازى** /x.-b.-i/ الفُجُور، الزِّناء.

**خانم رئيس** /x.-ra'is/ العايِقَة، صاحِبَةُ الماخُورة.

**خانوادگى** /xänevädegi/ العائِلِيّ، الأَهْلِيّ، البَيْتِيّ.

**خانواده** /xäneväde/ الأَهْل، الأُسْرَة، العائِلَة، العَيْل، أَهْلُ البَيْتِ، آل، الإلَة، العِتْرَة، النَّسَب، المُحْفِظات، الرُّكْن، الرَّهْط، السُّلالَة، الصِّنْوَة، العُزْمَة، المَعْشَر،

الکَرش، الکِرش، النّادِي، نافِرَة، النَّفْرَة.

**خانوار** /xänevär/ ← خانواده.

**خانه** /xäne/ ۱. المَسْکَن، الدّار، الـدّارَة، الدُّوّار، البَيْت، المَنْزِل، المَنـزِلَة، السُّکْـن، السَّکْن، السَّکَـن، السَّکِنَة، السُّکْنَی، الحُجْـرَة، المِبْيَت، الخَيْمَـة، المَثابَـة، الحارَة، الخانَة، الخِباء، الرَّبْع، التَّرْبِيْعَة، المُرَبَّع، الرَّحْل، السُّقْع، المَغْنَی، الإقامَة، مَحَلُّ الإقـامَة، الکِنّ، النُّجْث، النُّجُث، المِنْسَم، النَّوَی. ۲. [در بازی تخته نرد] الخانَة.

**خانـه به دوش** /x.-be-duš/ المُشَرَّد، الشَّرِيْـد، اللّاجِئ، المُتَشَرِّد ← آواره.

**خانـه به دوش شـدن** /x.-be-d.-šodan/ هَيْماً وهُيُـوماً وهياماً وهَيَماناً وتَهْياماً علی وَجْهِهِ.

**خانه به دوشی** /x.-be-d.-i/ التَّشَرُّد، البَدْو، البَداوَة.

**خانه‌تکانی** /x.-takäni/ التَّزْعِيْف، التَّنْفِيْض.

**خانه‌تکانی کردن** /x.-t.-kardan/ تَزْعِيْفاً / زَعَّفَ البَيْتَ.

**خانهٔ چوبی** /x.-ye-cubi/ کُوْخ، خُصّ.

**خانهٔ خالی** /x.-ye-xäli/ بَيْتٌ مُخْلَی.

**خانه خانه** /x.-x./ ذُو مُرَبَّعاتٍ أو تَرابِيْعَ.

**خانه خدا** /x.-xodä/ رَبُّ الأُسْرَة، رَبُّ البَيْتِ ← صاحب خانه.

**خانه خراب** /x.-xaräb/ التَّعِس ← بدبخت.

**خانه خراب شدن** /x.-x.-šodan/ ← بدبخت شدن.

**خانه خراب کردن** /x.-x.-kardan/ ← بدبخت کردن.

**خانه خراب کن** /x.-x.-kon/ المُؤْذِي.

**خانه خرابی** /x.-x.-i/ ← بدبختی.

**خانـه‌دار** /x.-där/ القَهْرَمـانَة، اللُّـوَنْجِيَّة، رَبَّـةُ المَنْزِل، المُبَيِّتَة.

**خانه‌داری** /x.-d.-i/ تَدْبِيْرُ المَنْزِل.

**خانهٔ دهقانی** /x.-ye-dehqäni/ الدُّوّار، حَوْشُ المُزارِعَة.

**خانهٔ رعیتی** /x.-ye-ra'iyyati/ ← خانهٔ دهقانی.

**خانه زاد** /x.-zäd/ العَبْدُ المَوْلُودُ بَيْنَ الأُسرةِ، الخادِم.

**خانه‌سازی** /x.-säzi/ البِناء.

**خانه شاگرد** /x.-šägerd/ خادِمُ البَيْتِ.

**خانهٔ عنکبوت** /x.-ye-ankabut/ بَيْتُ العَنْکَبُوتِ، الشُّعّ.

**خانهٔ کرایه‌یی** /x.-ye-keräyeyi/ بَيْتٌ مَأْجُور.

**خانه گریزی** /x.-gorizi/ التَّشَرُّد.

**خانهٔ مبله** /x.-ye-moble/ بَيْتٌ مَفْرُوش.

**خانهٔ مسکونی** /x.-ye-maskuni/ بَيْتُ سَکَنٍ.

**خانـه‌نشین** /x.-nešin/ المُتَقاعِـد، المُعْتَزِلُ الأعمـال، المُنْزَوِي، قَعِيْـدُ البَيْتِ، المُـلازِمُ بَيْتَهُ، الـدّارِيّة، الـدَّيّار، الخُبَأَة، الضُّجَعَة، الضُّجْعِيّ، اللُّزَجَة من الرِّجال، الأَلْيَس.

**خانه‌نشین شدن** /x.-n.-šodan/ لَزْماً ولَزاماً ولُزُوماً ولُزْماناً ولِزامَةً ولُزْمَةً / لَزِمَ ـ، تَخْفِيْشاً / خَفَّش، خُرُوْقاً / خَرَقَ ـُ في بَيْتِه، تَخْمِيْراً / خَمَّرَ في بَيْتِه، مُخامَرَةً / خامَرَ بَيْتَه، تَدْمِيْناً / دَمَّنَ بابَـه، تَدْنِيْحاً / دَنَّحَ في بَيْتِـه، تَرْسِيْعاً / رَسَّعَ، رَکْناً / رَکِنَ ـَ في المَنزِلِ، تَرْهِيْطاً / رَهَّطَ، عُمُوراً وعَمارَةً وعُمْراناً / عَمَرَ ـُ بَيْتَه، قَبْعـاً وقُبُوعاً / قَبَعَ ـَ في المنزلِ، اِنْزِواءً / اِنْزَوَی في بَيْتَه، تَقَصُّعاً / تَقَصَّعَ البيتَ، کَنْکَنَةً / کَنْکَنَ، تَکَنِّياً / تَکَنّی، تَلْسِيْعاً / لَسَّعَ مج الرَّجلُ، لَوْثاً / لاثَ ـُ دارَه، لَيَساً / لَيِسَ ـَ، تَوْتِيْداً / وَتَّدَ فلانٌ في بَيْتِه.

**خانه نشیـن کردن** /x.-n.-kardan/ إلْزاماً / أَلْزَمَهُ بَيْتَهُ، فَصَلَ المُوَظَّفَ وحَمَلَهُ علی ملازمةِ بَيْتِه.

**خانه‌نشینی** /x.-n.-i/ حَياةُ القُعُود.

**خانهٔ همسایه** /x.-ye-hamsäye/ الدّارُ الوَلِيَّة.

**خانهٔ ییلاقی** /x.-ye-yeyläqi/ البَيْتُ الخَلَوِيّ.

**خاور** /xävar/ الشَّرْق، المَشرِق.

**خاوران** /x.-än/ ← خاور.

**خاور دور** /x.-dur/ الشَّرْقُ الأَقْصَی.

**خاورشناس** /x.-šenäs/ المُسْتَشْرِق.

**خاورشناسی** /x.-š.-i/ الاِسْتِشْراق.

**خاورمیانه** /x.-e-miyäne/ الشَّرْقُ الأَوْسَط.

**خاور نزدیک** /x.-e-nazdik/ الشَّرْقُ الأَدْنَی.

**خاور و باختر** /x.-o-bäxtar/ الخافِقان.

**خاوری** /x.-i/ الشَّرْقِيّ.

**خاولنجان** /xävlenjän/ (گیا) الخُولَنْجان.

**خاویـار** /xävyär/ (جانـ) الحَفْـش، البَطْرَخ، البَطـارِخ، الخِبْيارِي.

**خاویارها** /x.-hä/ (جانـ) الحَفْشِيّات.

**خائن** /xä'n/ الخائِن، غَيْرُ أَمِيْن، الغـادِر، الغُدَرَة، الأَبْعَد، الغُش.

**خائنانه** /x.-äne/ بِخِيانَةٍ.

**خائن شدن** /x.-šodan/ ← خیانت کردن.

**خایه** /xäye/ البَیْضَة، الغُدَّةُ المَنَوِیّة، الخُصْیَة.

**خایه‌دان** /x.-dän/ کِیْسُ الخُصْیَتَیْن، الصَّفَن، وِعاءُ الخُصْیَة ← کیسه خایه.

**خایه مالی کردن** /x.-mäli-kardan/ ← چاپلوسی کردن.

**خاییدن** /xäyidan/ ← جویدن.

**خباثت** /xabäsat/ خَباثَة، خُبْث، العَفارَة.

**خباثت کردن** /x.-kardan/ تَخَبُّثاً / تَخَبَّثَ.

**خباز** /xabbäz/ ← نانوا.

**خبازی** /x.-i/ ← نانوایی.

**خبازی** /xobäzi/ (گیا) ← پنیرک.

**خبازی بستانی** /x.-bostäni/ (گیا) المُلُوخِیّة.

**خبث** /xobs/ ← خباثت، پستی.

**خبر** /xabar/ الخَبَر، الحَدِیْث، الأثَر، النَّبَأ، الإعْلام، الإخْطار، القَضِیّة، الظُّهْر، القِصَّة.

**خبرآور** /x.-ävar/ حامِلُ الخَبَرِ، المُخْبِر، المُخَبِّر.

**خبر آوردن** /x.-ä.-dan/ ← خبر دادن.

**خبر بد** /x.-e-bad/ خَبَرُ الشُّوْمِ أو السُّوْءِ.

**خبربر** /x.-bar/ ← سخن چین.

**خبر بردن** /x.-bordan/ ← سخن‌چینی کردن.

**خبربری** /x.-bari/ ← سخن چینی.

**خبربری کردن** /x.-b.-kardan/ ← سخن چینی کردن.

**خبر تازه** /x.-e-täze/ الخَبَرُ الجَدِیْدُ.

**خبرچین** /x.-cin/ ← سخن چین.

**خبرچینی** /x.-c.-i/ ← سخن چینی.

**خبرچینی کردن** /x.-c.-i-kardan/ ← سخن چینی کردن.

**خبر دادن** /x.-dädan/ إخباراً / أخْبَرَهُ به، تَخْبِیْراً / خَبَّرَ، إعْلاماً / أعْلَمَ، إنْباء / أنْبَأ، نَبْأ / نَبَأَ ـَ إعْلاماً / أعْلَمَ، إعْلاناً / أعْلَنَ الأمْرَ وبه، مُعالَنَةً / عالَنَ، تَنْبِیْئاً / نَبَّأ، تَخابُراً / تَخابَرَ، إنْهاءً / أنْهَی وتَنْهِیَةً / نَهَّی إلیه الخَبَرَ، تَذْرِیَةً / ذَرَّی، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ علی کذا، إشْعاراً / أشْعَرَ، تَعْرِیْفاً / عَرَّفَ، عِیانَةً / عانَ ـِ القومَ، إفادَةً / أفادَ، نَابَأ مُنابَأةً، مُناداةً / نادَی بالأمْرِ ← آگاه کردن، آگاهی دادن.

**خبردار** /x.-där/ ۱. ← آگاه. ۲. (نظ) إسْتَعِدْ، الإنْذار، الإعْلان، الإنْتِباه.

**خبردار شدن** /x.-d.-šodan/ ← خبر شدن، آگاه شدن.

**خبردار کردن** /x.-d.-kardan/ إنْذاراً / أنْذَرَ، إخْطاراً / أخْطَرَ ← خبر دادن.

**خبر داشتن** /x.-däštan/ ← خبر شدن، آگاه شدن.

**خبردروغ** /x.-e-doruq/ الخَبَرُ الکاذِبُ.

**خبررسان** /x.-resän/ المُبَلِّغ.

**خبردهنده** /x.-dahande/ ← خبرآور.

**خبرشدن** /x.-šodan/ خُبْراً وخُبْرَةً ومَخْبَرَةً ومَخْبُرَة / خَبُرَ ـُ وخَبَرَ ـ الشَّیءَ وبه، تَخَبُّراً / تَخَبَّرَ، نَهاوَةً / نُهِیَ مج وإنْهاءً / أُنْهِیَ مج وانْتِهاءً / انْتَهَی إلیه الخَبَرُ، إسْتِنْباءً / اِسْتَنْبَأ.

**خبرکردن** /x.-kardan/ ← خبر دادن.

**خبرگزار** /x.-gozär/ ← خبرنگار.

**خبرگزاری** /x.-g.-i/ وِکالَةُ الأنْباء، نَشْرَةُ الأنْباء، وِکالَةُ الأخْبار.

**خبرگزاری یونایتدپرس** /x.-g.-i-ye-yunäytedperes/ وِکالَةُ یُونایْتِدپِرس.

**خبرگی** /xobregi/ التَّفَوُّق، المَهارَة، البَراعَة.

**خبرنگار** /xabar-negär/ المُراسِل، الرَّسِیْل، المُکاتِب، المُخْبِر، مُراسِلٌ صُحُفِیٌّ، مُخْبِرُ الجَرِیْدَةِ، مُحَقِّقٌ صِحافِیٌّ.

**خبرنگار جنگی** /x.-n.-e-jangi/ مُراسِلٌ صُحُفِیٌّ حَرْبِیٌّ.

**خبره** /xobre/ المُتَفَوِّق، البارِع، الخَبِیْر.

**خبزدو** /xabazdu/ (جانـ) الصُّرْ صُور، القَرَنْبَی، الخُنْظُب، الخُنْظُباء.

**خبزدوها** /x.-hä/ (جانـ) القَرَنْبِیّات.

**خبیث** /xabis/ الخَبِیْث، اللَّاطّ، السَّمَعْمَع، السَّمَلَّع، العُفارِیَة، العِفْر، العِفِرّ.

**خبیث شدن** /x.-šodan/ إخْباثاً / أخْبَثَ، شَافَةً / شُؤُفَ ـُ.

**خبیر** /xabir/ ← آگاه.

**خپل** /xepel/ ← خپله.

**خپله** /x.-e/ البُحْتُر، البُحْتُرِیّ، الجَحْدَر، الجِجِنْبار، الدُّحادِح، الدَّحْداح، الدَّحْداحَة، الدَّحْدَح، الدَّحِن، الدَّحْنَة، الدُّحَیْدِحَة، المُطَهَّم.

**خپله شدن** /x.-šodan/ دَحَناً / دَحِنَ ـَ.

**ختام** /xetäm/ ← پایان.

**ختم** /xatm/ ← پایان.

**ختم جلسه** /x.-e-jalse/ اِخْتِتامُ جَلْسَةٍ.

**ختم دادگاه** /x.-e-dädgäh/ إقفالُ المُحاكَمَةِ، إخْتِتامُ المُرافَعَةِ.

**ختم شدن** /x.-šodan/ ← پایان یافتن.

**ختم کردن** /x.-kardan/ ← پایان دادن.

**ختمی** /xatmi/ (گیا) ← خطمی.

**ختنه** /xatne/ الخَتْن، الخِتان، الخِتانَة، الطَّهارَة، الطُّهُور.

**ختنه‌سوران** /x.-surän/ العِذار، الإعْذار، العَذِيْر، العَذِيْرَة.

**ختنه شدن** /x.-šodan/ إخْتِتاناً / إخْتَتَنَ، إخْتِفاضاً / إخْتَفَضَ ت الجارِيَةُ.

**ختنه شده** /x.-šode/ الخَتِيْن، المَخْتُون.

**ختنه کردن** /x.-kardan/ خَتْناً وخِتاناً وخِتانَةً / خَتَنَ ـِ الوَلَدَ، إخْتِتاناً / إخْتَتَنَ هـ، تَطْهِيْراً / طَهَّرَ، مُطاهَرَةً / طاهَرَ، عَبْشاً / عَبَشَ ـُ، عُذْراً / عَذَرَ ـِ وإعْذاراً / أعْذَرَ الغلامَ، عَمْشاً / عَمَشَ ـُ.

**ختنه کننده** /x.-konande/ المُعَرِّض.

**ختنه‌نشده** /x.-našode/ الأَقْلَف.

**خجالت** /xejälat/ ← شرمساری، شرمندگی.

**خجالت‌آور** /x.-ävar/ ← شرم آور.

**خجالت بکش** /x.-bekeš/ عارٌ عَلَيكَ، عَيْبٌ عَلَيكَ.

**خجالت دادن** /x.-dädan/ ← شرمسار کردن، شرمنده کردن.

**خجالت‌زده** /x.-zade/ شرمسار، شرمنده.

**خجالت کشیدن** /x.-kešidan/ ← شرمسار شدن، شرمنده شدن.

**خجالتی** /x.-i/ الخَجُول، مُسْتَحٍ، الخَفِر، الحَشِيْم، المُحْتَشِم، الحَيِيّ، [نث] المِخْفار وقاصِرَةُ الطَّرْف ← کم‌رو.

**خجستگی** /xojastegi/ ← فرخندگی، مبارکی، میمنت.

**خجسته** /xojaste/ ← فرخنده، مبارک، میمون.

**خجسته شدن** /x.-šodan/ ← فرخنده شدن، مبارک شدن، میمون شدن.

**خجسته کردن** /x.-kardan/ ← فرخنده کردن، مبارک کردن، میمون کردن.

**خجل** /xajel/ ← شرمنده، شرمسار.

**خجلت** /xajlat/ ← شرمندگی، شرمساری.

**خجلت‌آور** /x.-ävar/ ← شرم‌آور.

**خجلت‌انگیز** /x.-angiz/ ← شرم آور.

**خجلت بردن** /x.-bordan/ ← شرمسار شدن، شرمنده شدن.

**خجلت زده** /x.-zade/ ← شرمسار، شرمنده.

**خجل شدن** /xajel-šodan/ ← شرمنده شدن، شرمسار شدن.

**خجل کردن** /x.-kardan/ ← شرمسار کردن، شرمنده کردن.

**خجول** /xajul/ ← خجالتی، شرمسار، شرمنده، کم‌رو.

**خد** /xad/ ← گونه.

**خدا** /xodä/ أللّه، الرَّبّ، اللإيل، الرُّوحُ الأعْظَم، عِلَّةُ العِلَل، واجِبُ الوُجود، النّافِعُ الضّارّ.

**خدابیامرز** /x.-biyämorz/ المَرْحُوم، المَغْفُورُ لَه.

**خداپرست** /x.-parast/ العابِد، المُؤْمِن.

**خداپرستی** /x.-p.-i/ العِبادَة.

**خداپسند** /x.-pasand/ ← خداپسندانه.

**خداپسندانه** /x.-p.-ne/ ما يَرْضاهُ اللّهُ، العَمَلُ الجميلُ المُسْتَحْسَن عند اللّهِ.

**خداترس** /x.-tars/ التَّقِيّ، المُتَّقِيّ، القانِت، المُتَخَشِّع.

**خداحافظ** /x.-häfez/ اللّهُ الحافِظ، اللّهُ يَحْفَظكُ ← خدا نگهدار.

**خداحافظی** /x.-h.-i/ الوَداع، التَّوْدِيْع.

**خداحافظی کردن** /x.-h.-i-kardan/ تَوْدِيْعاً / وَدَّعَ.

**خداداد** /x.-däd/ ← خدادادی.

**خدادادی** /x.-d.-i/ الخَلْقِيّ، الفِطْرِيّ، المَوْهَبَة.

**خداسازی** /x.-säz-i/ مُتَعَلِّقٌ بالعِنايَةِ الإلهيَّة أو مقرّرٌ من لَدُنْها، مُنْجَزٌ أو حادثٌ بِفَضْلِ تَدَخُّلِ العِنايَةِ الإلهيَّةِ.

**خداشناس** /x.-šenäs/ المُوَحِّد، العارِفُ باللّه، الرَّبّانِي.

**خداشناسی** /x.-š.-i/ مَعْرِفَةُ اللّه، البِرّ، الزُّهْد، الدِّيْن، النُّسْك.

**خدانشناس** /x.-našnäs/ الجاحِد، الكافِر، المُعَطِّل.

**خدانگهدار** /x.-negahdär/ مَصْحُوباً بالسَّلامَة، خاطِرکُم،

فی حِفظِ اللّه.

**خداوند** /x.-vand/ ۱. ← پادشاه. ۲. ← خدا.

**خداوندگار** /x.-v.-gär/ ۱. ← پادشاه. ۲. ← خدا.

**خداوندی** /x.-v.-i/ ۱. ← پادشاهی. ۲. ← خدایی.

**خدایا** /x.-yä/ اللّهُمّ، یا اَللّهُ.

**خدایگان** /xodäy-gän/ ← پادشاه.

**خدایگانی** /x.-g.-i/ ۱ ← پادشاهی. ۲← خدایی.

**خدایی** /xodäyi/ الرّبّانِیّ، الرُّبُوبة، الرِّبابَة، الرُّبُوبِیّة، الألُوهَة، الألُوهِیّة.

**خدشه** /xadše/ ← خراش.

**خدشه‌یافته** /x.-yäfte/ ← خراشیده.

**خدعه** /xod'e/ ← فریب، نیرنگ.

**خدعه کردن** /x.-kardan/ ← فریب دادن، نیرنگ زدن.

**خدمات اجتماعی** /xadamät-e-ejtema'i/ الخِدَماتُ الإجْتِماعِیّة، إنْعاشٌ إجْتِماعِیٌّ، إسْعافٌ إجْتِماعِیٌّ.

**خدمت** /xedmat/ الخادِمِیّة، الإسْتِخْدام، الخِدْمَة.

**خدمتانه** /x.-äne/ هَدِیّة، هَدِیّةُ السُّلْطانِ أو الحاکِم.

**خدمت زیر پرچم** /x.-e-zir-e-parcam/ خِدْمَةُ العَلَم.

**خدمت سربازی** /x.-e-sarbäzi/ التَّجْنِیْد.

**خدمتکار** /x.-kar/ ← نوکر، [نث] ← کلفت.

**خدمتکار حمام** /x.-k.-e-hammäm/ البَلّان.

**خدمتکار خوردی کردی** /x.-k.-e-xurdi-kardi/ الضِّنِیْک، العُضْرُط، العُضْرُوْط، اللُّغْمُوظ.

**خدمت کردن** /x.-kardan/ خَدْماً / خَدَمَ ـُـ تَلْمَذَةً / تَلْمَذَ لَهُ، حَفْداً / حَفَدَ ـِ دَوْجاً / داجَ ـُ دِیْناً / دانَ ـِ، رَفّاً / رَفَّ ـُ، سَدْناً و سَدانَةً / سَدَنَ ـِ عَدْساً / عَدَسَ ـِ مُعاطاةً و عِطاءً / عاطَی و تَعْطِیَةً / عَطّی هـ، تَقْدِیْماً / قَدَّمَ خِدْمَةً، مَهْناً / مَهَنَ ـُ هـ نَصْفاً / نَصَفَ ـُ و إنْصافاً / أنْصَفَ و تَنَصُّفاً / تَنَصَّفَ الرَّجلَ، نَضْفاً / نَضَفَ ـُ، وَغْداً / وَغَدَ یَغِدُ القومَ.

**خدمتگزار** /x.-gozär/ ← نوکر.

**خدمتگزاری** /x.-g.-i/ ← خدمت کردن.

**خدمت نظام‌وظیفه** /x.-e-nezäm-vazife/ الخِدْمَةُ العَسْکَرِیّة، الجِهادِیّة.

**خدم و حشم** /xadam-va-hašam/ بِطانَةُ الأمِیْر.

**خدمه** /xadame/ (نظ) طَوائِف.

**خدمهٔ هواپیما** /x.-ye-havä-peymä/ طاقِمُ الطّائِرَة.

**خدیو** /xadiv/ الخِدَیْو.

**خدیوی** /x.-i/ الخِدَیْوِیّ.

**خر** /xär/ الحِمار، البَعِیْر، العَرْد، العِلْج، العَیْر، الکُسْعَة، النّاخِر، الهُبَع، [نث] الحِمارَة، البَتِرَة، أُمُّ جِلْس، البَیْدانَة، المَراغَة.

**خرا** /xarä/ (گیا) الخَبَق.

**خراب** /xaräb/ الخَراب، الخَرِب، الیَباب، الأشْوَه، المُشْوَه.

**خرابات** /x.-ät/ الماخُوْر، بَیْتُ الدَّعارةِ و الفِسْق.

**خراب شدن** /x.-šodan/ ۱. خَرْباً و خَراباً / خَرِبَ ـَ تَخَرُّباً / تَخَرَّبَ، إنْهِداداً / إنْهَدَّ، إنْهِداماً / إنْهَدَمَ، تَهَدُّماً / تَهَدَّمَ، تَأَکُّلاً / تَأَکَّلَ، بَوْراً و بَواراً / بارَ ـُ إنْحِلالاً / إنْحَلَّ، حَلّاً و حَلَلاً و حُلُولاً / حَلَّ ـِ به الدَّمارُ، تَقَیُّضاً / تَقَیَّضَ، إنْقِیاضاً / إنْقاضَ، إنْتِقاضاً / انْتَقَضَ الحائِطُ، هَوْراً / هارَ یَهُورُ، إنْهِیاراً / إنْهارَ، تَهَوُّراً / تَهَوَّرَ البِناءُ. ۲. تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَتِ الآلَةُ. ۳. فَساداً و فُسُوداً / فَسَدَ ـُ و فَسُدَ ـُ و إنْفِساداً / إنْفَسَدَ ← تباه شدن.

**خراب‌شده** /x.-šode/ المَهْدُوْم، المَنْقُوض ← ویران.

**خرابکار** /x.-kär/ الخارِب، المُخَرِّب، مُخَرِّبُ المُخِلّ بالأمْنِ، المُبِیْد، المُهْلِک، الضَّرُوْس.

**خرابکاری** /x.-k.-i/ التَّخْرِیْب، تَعْطِیْلٌ أو تَدْمِیْر مُنْشَآت.

**خرابکاری کردن** /x.-i-kardan/ تَخْرِیْباً / خَرَّبَ، تَدْمِیْراً / دَمَّرَ، تَعْطِیْلاً / عَطَّلَ.

**خراب کردن** /x.-kardan/ ۱. تَخْرِیْباً / خَرَّبَ، خَرْباً / خَرَبَ ـِ هَدْماً / هَدَمَ ـِ، تَهْدِیْماً / هَدَّمَ، تَدْمِیْراً / دَمَّرَ، بَوْراً و بَواراً / بارَ ـُ و إبْتِیاراً / إبْتارَ، خَفْساً / خَفَسَ ـُ، دَکّاً / دَکَّ ـُ، تَسْوِیَةً / سَوَّی البِناءَ بالأرضِ، قَضّاً / قَضَّ ـُ إقْفاراً / أقْفَرَ المکانَ، إکْتِساحاً / إکْتَسَحَ، تَقْوِیْضاً / قَوَّضَ، نَسْفاً / نَسَفَ ـِ إنْتِسافاً / إنْتَسَفَ، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ إنْهاکاً / أنْهَکَ، هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُ، هَوْراً / هارَ یَهُورُ ← ویران کردن. ۲. إفساداً / أفْسَدَ، إتْلافاً / أتْلَفَ، إساءَةً / أساءَ، عَیْباً / عابَ ـِ، عَیْثاً و عُیُوثاً و عَیَثاناً / عاثَ ـِ وَصْماً / وَصَمَ یَصِمُ ← تباه کردن.

**خرابه** /x.-e/ الخَرِب، المُخَرَّب، الخَراب، المُهَدَّم، المُتَهَدِّم، المُتَضَعْضِع، مَکانُ الوَحْش، النِّقْض ← ویرانه.

**خرابی** /x.-i/ ۱. الخَـرب، الخَراب، التَّخـريْب، الهَـدّ، الهَدَد، الهَـدْم، الثَّلَل، الثَّلَّة، الـدَّكّ، الدَّمـار، السُّقوط، الإقْواء، الإقْفار، النَّقْض ← ویرانی. ۲. الفَساد ← تباهی.

**خراتین** /xarätin/ (جانـ) ← خراطین.

**خراج** /xaräj/ الخَرْج، الخَراج، الإتاوَة، الجِـزْيَة، ضَريْبَةُ الأمانِ، الأُزبان، الإرْتفاع، الباج، الباجَة، الطُّعمَة.

**خراج** /xarräj/ ← ولخرج.

**خراج دادن** /xaräj-dädan/ إخْراجاً / أخْرَجَ الرَّجُلُ.

**خراجگزار** /x.-gozär/ المُخْرِج، دافِعُ الجِزيَةِ و الضَّرائِب.

**خراز** /xarräz/ الخُرْدَجِيّ.

**خرازی** /x.-i/ ۱. الخِرازَة. ۲. خُرْدَواتِيّ، حانوتُ بَيْعِ أدَواتِ الخِياطَة و زَخارِفِ المَلابِس.

**خرازی‌فروش** /x.-i-foruš/ ← خراز.

**خرازی‌فروشی** /x.-i-f.-i/ ← خرازی.

**خراش** /xaräš/ الخَدْش، الجَحْـس، الجَلْط، الخَمْـش، الخُمَاشَـة، السَّحج، التَّسلُّخ، الشَّطْب، القَطْـف، الكَدْح، الكَدْش، الكَحْت، الكَشْط، التَّكْحِيْت.

**خراش دادن** /x.-dädan/ ← خراشیدن.

**خراشیدگی** /x.-idegi/ ← خراش.

**خراشیـدن** /x.-idan/ خَدشـاً / خَدَشَ ـِ، تَخْدِيْشـاً / خَدَّشَ، مُخادَشَـةً و خِداشاً / خادَشَ، خَرْشاً / خَرَشَ ـِ تَخْرِيْشاً / خَرَّشَ، إخْتِراشاً / إخْتَرَشَ، مُخارَشَةً و خِراشاً / خارَشَ، حَكّـاً / حَكَّ ـُـ، جَحْساً / جَحَسَ ـَـ و جَحْشاً / جَحَشَ ـَ الجِلْدَ، جَحْفاً / جَحَفَ ـَ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ جَرْفاً / جَرَفَ ـُ و تَجْـرِيْفاً / جَرَّفَ و تَجَرُّفاً / تَجَرَّفَ و إجْتِرافاً / إجْتَرَفَ الطِّيْنَ، جَرْشاً / جَرَشَ ـِ جَلْطاً / جَلَطَ ـِ الجِلْدَ، حَتّاً / حَتَّ ـُ، حَرْشـاً و تَحْراشاً / حَرَشَ ـِ حَفّاً / حَفَّ ـُ إحْتِفافـاً / إحْتَفَّ، حَفْشـاً / حَفَشَ ـِـ حَمْراً / حَمَرَ ـُـ الأرْض، حَمْطاً / حَمَطَ ـِ خَـرْبَشَةً / خَرْبَـشَ، خَمْشاً / خَمَشَ ـُ تَخْمِيْشاً / خَمَّشَ، ذَحْجاً / ذَحَجَ ـَ سَحْجاً / سَحَجَ ـَـ تَسْحِيْجاً / سَحَّجَ، تَشْبِيْحاً / شَبَّحَ، تَشْطِيْباً / شَطَّبَ، شَكْزاً / شَكَزَ ـُ هـ بإصْبَعِه، شَنْماً / شَنَمَ ـُ الجِلْدَ، تَعْلِيْباً / عَلَّبَ، قَحْفاً / قَحَفَ ـَ، قَحْطاً / قَحَطَ ـَ و تَقْحِيْطاً / قَحَّطَ، قَشّاً / قَشَّ ـُ، تَقْشِيْشاً / قَشَّشَ، قَشْطاً / قَشَطَ ـِ قَضْعـاً / قَضَعَ ـَـ، قَطْفاً / قَطَفَ ـِـ وَجْهَه، تَقْطِيْفـاً / قَطَّفَ، كَدْشاً / كَدَشَ ـِ، تَكْدِيْحاً / كَدَّحَ الوَجْهَ، مَرْشاً / مَرَشَ ـُ و مَشْناً / مَشَنَ ـُ وَجْهَه، مَهْشاً / مَهَشَ ـَ نَسْراً / نَسَرَ ـِ، وَشْقاً / وَشَقَ يَشِقُ، وَمْساً / وَمَسَ يَمِسُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، تَهْبِيْشاً / هَبَّشَ.

**خراشیـده** /x.-ide/ المَحْكُـوك، مَجْرُوْح، المَجْلُـوط، القَشِيْش، القَطِيْف.

**خراشیده شدن** /x.-ide-šodan/ خَدْشاً / خُدِشَ مج ـَ تَخْدِيْشاً / خُدِّشَ مج خَـرْشاً / خُرِشَ مج ـِ، تَخْرِيْشاً / خُـرِّشَ مج، تَسَحُّجـاً / تَسَحَّـجَ، إنْسِحاجـاً / إنْسَحَجَ، إنْسِحالاً / إنْسَحَلَ الشَّيءُ، تَكَدُّحاً / تَكَدَّحَ الجِلْدُ.

**خراط** /xarrät/ الخَرّاط، القَطّاط.

**خراطی** /x.-i/ الخَرْط، الخِرَاطَة.

**خراطی کردن** /x.-i-kardan/ خَرْطاً / خَرَطَ ـِ تَقْطِيْطاً / قَطَّطَ الخَرّاطُ الخَشَبَةَ.

**خراطین** /xarätin/ (جانـ) الحُبْلِيْل.

**خرافات** /xoräfät/ الخُرافات.

**خرافاتی** /x.-i/ من يَعْتَقِدُ في الخُرافاتِ.

**خرافه** /xoräfe/ الخُرافَة، الخَرافَة، الأُحْدُوْثَة.

**خرامـان** /xorämän/ المُتَبَخْتِـر، المَيْسان، المـائِس، المُخْتـال، الخَطِـر، الجَيّـاض، الخُنْـدُوف، الـدُّرامِـج، الزَّيّاف، المِزفال، الفَيّاد.

**خرامـش** /xoräméš/ البَخْتَرِيَـة، التَّبَخْتُرِيَّـة، التَّمايُـل، البَهْنَسَى، الجِيَضَّـى، الخَوْزَرَى، الخَـوْزَلَى، المُطَيْطـاء، المُطَيْطَى، الخُطَيَّا، الحِيـاكَة، حِيْكَى، الدُّرابِـج، الزَّوْك، الغَيْفـان، الغَيَّفـان، القُـدْمِيَّة، الهِبِلَّـى، الـزّاهِـرِيَّـة ← خرامیدن.

**خرامنده** /xorämande/ ← خرامان.

**خرامیدن** /xorämidan/ بَخْتَرَةً / بَخْتَرَ، تَبَخْتُراً / تَبَخْتَرَ، إخْتِيالاً / إخْتالَ، تَخـايُلاً / تَخايَـلَ، تَخَيُّلاً / تَخَيَّلَ في مَشْيَتِهِ، تَمايُلاً / تَمايَلَ، تَمَيُّلاً، تَمَيَّلَ، مَيْساً و مَيَساناً / ماسَ ـِ تَمَيُّساً / تَمَيَّسَ، خَطَـراناً و خَطِيْـراً / خَطَرَ ـِـ تَخَطُّراً / تَخَطَّرَ، إنْثِناءً / إنْثَنَى، تَثَنِّياً / تَثَنَّى في مَشْيِهِ، تَأَطُّراً / تَأَطَّرَتِ المَرْأَةُ، تَبَدُّحاً / تَبَدَّحَ تِ المَرْأَةُ، مُباراةً / يُبارِي ظِلَّ رأسِهِ، تَبَكُّلاً / تَبَكَّلَ و بَهْنَسَةً / بَهْنَسَ، تَبَهْنُساً / تَبَهْنَسَ في مَشْيَتِـه، بَيْساً / باسَ ـِ، تَيْحاً / تاحَ ـِـ لَهُ الشَّيءُ، تَجَبُّسـاً / تَجَبَّسَ في مَشْيَتِـه، جَضّاً / جَضَّ ـُـ جَيْضاً / جاضَ ـِـ جَوْظـاً و جَوَظـاناً / جاظَ ـُـ، حَيْكاً و

حَيَكاناً / حاكَ ـِ حَظواً / حَظَا ـُ تخـاجُؤاً / تَخاجَأَ، تَخطُّلاً / تَخطَّلَ، تَخلُّجاً / تَخلَّجَ وتَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ، دَرْبَجَةً و دِرْباجاً / دَرْبَجَ في مَشْيِه، دَرْقَلَةً / دَرْقَلَ، تَدَلِّياً / تَدَلّى، تَذَبُّلاً / تَذَبَّلَ فـي المَشْي، ذَيْلاً / ذَالَ ـِ رَفْـلاً و رُفُولاً و رَفَلاناً / رَفَلَ ـُ، إرْفالاً / أرْفَلَ، تَرَفُّلاً / تَرَفَّلَ، اِسْتِرْواحاً / اِسْتَرْوَحَ، رَوْساً / راسَ ـُ رَيْساً و رَوَساناً / رَاسَ ـِ زُيُوفاً / زَافَ ـِ زَأْكاناً / زَأَكَ ـَ زَيَكاناً / زَاكَ ـِ تَعاطُفاً / تَعاطَفَ و عَيْلاً و مَعِيلاً / عالَ ـِ و تَعَيُّلاً / تَعَيَّلَ في مَشْيِه، تَغَطْرُساً / تَغَطْرَسَ، تَغَطْـرُفاً / تَغَطْرَفَ، تَفَيُّـداً / تَفَيَّدَ، تَفَيْهُقـاً / تَفَيْهَقَ، تَقَـدِّياً / تَقَدّى، تَكَفُّـؤاً / تَكَفَّأَ، إمْـداداً / أمَدَّ، اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ، مَرَحاً / مَرِحَ ـَ مَيْحـاً و مَيْحُوحَةً / ماحَ يَمِيحُ، تَمَيُّحاً / تَمَيَّحَ، مَيَـداناً / مادَ ـِ تَمَيُّداً / تَمَيَّدَ، تَوْذِيْفاً / وَذَّفَ، تَهادِياً / تَهادَى، هَرْكَلَةً / هَرْكَلَ، تَهْكِيْلاً / هَكَّلَ، تَهالُكاً / تَهالَكَ في مَشْيِه.

**خربزه** /xarboze/ (گيا) البَطِّيْـخُ الأصفَر، الشَّمّـام، عَبْدُ اللّاوِي، عَبْدَلي.

**خربق** /xarbaq/ (گيا) الخَرْبَق.

**خربق زرد** /x.-e-zard/ (گيا) الخَرْباق.

**خربق سفيد** /x.-e-sefid/ (گيا) خَرْبَقٌ أبْيَض، الخُرْبُوق.

**خربق سياه** /x.-e-siyäh/ (گيا) خَرْبَقٌ أسْوَدُ.

**خربق كاذب** /x.-e-käzeb/ (گيا) ← خربق سياه.

**خربقيها** /x.-ihä/ (گيا) الخَرْبَقِيّات.

**خربنده** /xarbande/ الحَمّار، الحامِر.

**خرپا** /xarpä/ (گيا) حَشِيْشَةُ السُّعال.

**خرپشته** /xar-pošte/ ۱ ← تپه. ۲ ← خيمه. ۳ ← ايوان.

**خرپشتهٔ شيـرواني** /xarpošte-ye-širväni/ لَوْحُ شُـرْفَةِ الجَمَلُون.

**خرپف** /xorpof/ الشَّخِيْر.

**خرپف كردن** /x.-kardan/ فَخْفَخَةً / فَخْفَخَ.

**خرپول** /xar-pul/ كَثِيْرُ المالِ.

**خرپينوس** /xarpinus/ (گيا) الشُّرْم.

**خرت و پرت** /xert-o-pert/ الأثاثُ التّافِـهُ الضَّئِيل، أثاثٌ زهيدُ الثَّمن.

**خرتوخر** /xar-tu-xar/ هَرْج و مَرْج، بِلا انتظام، الاجتماعُ الغَيرُ المُنَظَّم.

**خرج** /xarj/ الخَرْج، الإنْفاق، البَذْل.

**خرج توپ** /x.-e-tup/ (نظ) حَشْوَة.

**خـرج چـال كنـنـده** /x.-e-cäl-konande/ (نـظ) حَشْـوَةُ تَوْسِيْع.

**خرج در رفته** /x.-dar-rafte/ الرِّبْحُ الصّافِي.

**خرج كردن** /x.-kardan/ إنْفاقاً / أنْفَقَ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ.

**خرجى** /xarji/ النَّفَقَة، العَوْل، العِيالَة.

**خرجى دادن** /x.-dädan/ ۱. إعطاءُ المـالِ للمعيشة. ۲. نفقةٌ على أهلِ البيت. ۳. إطعامُ النّاسِ أيّامِ التبرّك.

**خرجين** /xorjin/ الخُرْج، الأُوْن.

**خرچال** /xarcäl/ (جانـ) الحُبارَى ← هوبره.

**خرچسونه** /xarcosune/ (جانـ) ← خبزدو.

**خـرچنگ** /xarcang/ (جانـ) السَّـرَطـان، أبـو جَلَمْبُـو، الحَنْجَـل، الخُمْخُـم، سَتْكُـوزا، أَسَتْكُـوزا، السُّلْطَعـان، السُّلْطَعُون، الكَبُوريا، المَنْع.

**خرچنگ دراز** /x.-e-daräz/ (جانـ) ← ميگو، اربيان.

**خرچنگ دريايى** /x.-e-daryäyi/ (جانـ) سَرَطانُ البَحْر.

**خرچنگ شاهى** /x.-e-šähi/ (جانـ) ← خرچنگ نعلى.

**خرچنگ‌قـورباغـه** /x.-qurbäqe/ خَطٌّ مُخَـرْبَط [عـم. عراق]، صَعْبُ القِراءَة.

**خـرچنگ نعـل‌اسبـى** /x.-e-na'l-e-asbi/ (جانــ) ← خرچنگ نعلى.

**خرچنگ نعلى** /x.-e-na'li/ (جانـ) النُّصْلَة.

**خرحمالى** /xar-hammäli/ ← بيگارى.

**خرحمالى كردن** /x.-h.-kardan/ ← بيگارى كردن.

**خرخـاكى** /x.-e-xäki/ (جانـ) حِمـارُ قَبّان، عَيْـرُ قَبّان، الهَذْبَة.

**خرخر** /xor-xor/ ← خرناس.

**خرخر** /xer-xer/ خَشْخَشَة، قَعْقَعَة، صَلِيْل، تَرْتَرَة.

**خرخر كردن** /xor-xor-kardan/ ← خرناس كشيدن.

**خرخر كردن** /xer-xer-kardan/ تَخَشْخُشاً / تَخَشْخَشَ، تَقَعْقُعاً / تَقَعْقَعَ، تَتَرْتُراً / تَتَرْتَرَ، تَصَلْصُلاً / تَصَلْصَلَ.

**خرخر كننده** /xor-xor-konande/ ← خرناس كشنده.

**خرخره** /xerxere/ زَمّارَةُ الزُّوْر ← حنجره.

**خرخيـار** /xar-xiyär/ (گيا) قِثّـاءُ الحِمار، الأَطْـرِيُون ← سيماهنگ.

**خرد** /xerad/ ← عقل.

**خرد** /xord/ ۱← کوچک. ۲ ← پست، خوار. ۳. السُّحق، الدَّق، الدَّقِیْق ← له.
**خردخوار** /x.-xär/ (جانـ) فاغُوسِیْت صَغیـرة، خَلِیَّةٌ أَکّالَةٌ صغیرة، مِکْرُوفاغ.
**خـردسازوارگـان** /x.-säzväregän/ (جانـ) المُتَعَضِّیـاتُ المِجْهَرِیّة.
**خردسال** /x.-säl/ صَغِیْرُ السِّنّ، القاصِر، الضَّارِع.
**خردسالی** /x.-säli/ القُصُور، الوَلُودِیَّة.
**خردسنج** /x.-sanj/ المِصْغَر.
**خردشدگی اعصاب** /x.-šodegi-ye-a'säb/ (پز) الإنْهِیارُ العَصَبِیّ.
**خرد شـدن** /x.-šodan/ ۱. تَکَسُّراً / تَکَسَّرَ، إنْسِحـاقاً / إنْسَحَق، تَحَطُّماً / تَحَطَّمَ، إنْحِطـاماً / إنْحَطَمَ، إهْتِراءً / إهْتَرَی، تَهَـرِّیاً / تَهَرَّی، تَهَـرُّءً / تَهَرَّأَ، تَهَشُّمـاً / تَهَشَّمَ، إنْهِشاماً / إنْهَشَمَ ← له شـدن. ۲ ← خوار شـدن. ۳ ← کوچک شدن.
**خردشـده** /x.-šode/ المُکَسَّـر، المَسْحُوق، الفُتـات، المُقَطَّع، المُهَشَّم.
**خرد کردن** /x.-kardan/ ۱. کَسْراً / کَسَرَ ــِ، تَکْسِیْراً / کَسَّرَ، حَطْماً / حَطَمَ ــِ، تَحْطِیْماً / حَطَّمَ، هَشْماً / هَشَمَ ــِ، تَهْشِیماً / هَشَّمَ، جَرْشاً / جَرَشَ ــُ، خَضماً / خَضَمَ ــِ دَهْکاً / دَهَکَ ــَ، رَضْخاً / رَضَخَ ــِ، رَضْـرَضَةً / رَضْرَضَ، رَضْمـاً / رَضَـمَ ــِ، ضَخْضَخَـةً / ضَخْضَخَ، طَخْطَخَـةً / طَخْطَخَ، فَتْفَتَةً / فَتْفَتَ، تَفْتِیْتاً / فَتَّتَ، فَـرْماً / فَرَمَ ــُ، تَفْسِیْخاً / فَسَّخَ، فَقْشاً / فَقَشَ ــُ البَیضةَ، قَرْطاً / قَرَطَ ــُ، تَقْرِیْطـاً / قَرَّطَ، قَصْقَصَـةً / قَصْقَصَ، تَقْطِیْعـاً / قَطَّعَ، تَمْزِیْعاً / مَزَّعَ، تَمْزِیْقاً / مَزَّقَ، هَرْساً / هَرَسَ ــُ، وَهْصاً / وَهَصَ یَهِصُ الشَّیءَ ← له کردن. ۲ ← خوارکردن. ۳ ← کوچک کردن. ۴ ← ریزریزکردن.
**خرد کردن سنگ مثانه** /x.-k.-e-sang-e-masäne/ (پز) تَفْتِیْتُ الحَصاةِ.
**خردکننده** /x.-konande/ السّاحِق، مُفَتِّت، المُقَطِّع.
**خردگانه** /x.-gäne/ المَشِیْخُ الصَّغِیْر.
**خردگی** /xordegi/ التَّفَتُّت، النَّخِر.
**خردل** /xardal/ (گیا) ۱. الخَرْدَل، الحُرْف، الثُّفّاء. ۲ ← گاز خردل.
**خردل سفید** /x.-e-sefid/ (گیا) الخَرْدَلُ الأبْیَض.
**خردل سیاه** /x.-e-siyäh/ (گیا) خَرْدَلٌ أَسْوَد.
**خردل صحرایی** /x.-e-sahräyi/ (گیا) الأَیْهُقان.
**خردل فارسی** /x.-e-färsi/ (گیا) حُرْفُ السُّطُوحِ.
**خردمند** /xeradmand/ ← دانا، عاقل.
**خردمندانه** /x.-äne/ ← عاقلانه.
**خردمند شدن** /x.-šodan/ ← دانا شدن.
**خردمندی** /x.-i/ ← دانایی.
**خردنگاری** /xord-negäri/ ← میکروگرافی.
**خرد و خمیر کردن** /x.-o-xamir-kardan/ تَفْتِیْتاً / فَتَّتَ، دَقّاً / دَقَّ ــُ، عَجْناً / عَجَنَ ــِ.
**خرده** /x.-e/ ← ریزه، ذرّه.
**خردهاگ** /x.-häg/ (گیا) البُوَیْغ.
**خردهاگدان** /x.-h.-dän/ (گیا) الکُیَیْس البَوْغِیّ.
**خرده‌بار** /x.-e-bär/ (فز) شِحْنَةٌ أَوَّلِیَّة.
**خرده بورژوازی** /x.-e-buržuväzi/ البُورْجْوازِیَّةُ الصَّغِیْرَة.
**خرده بین** /x.-e-bin/ ← دقیق، کنجکاو.
**خرده بینی** /x.-e-b.-i/ ← دقّت، کنجکاوی.
**خرده پـا** /x.-e-pä/ ۱. الکاحِل، رُسْـغُ القَدَم. ۲. الفَصُّ الأخیرِ من رِجْلِ الحَشَرة. ۳ ← خرده‌مالک.
**خرده ریز** /x.-e-riz/ أشیاءٌ قلیلةُ القیمةِ والفائدةِ، أَوْساخ.
**خرد هسته** /x.-haste/ النَّواةُ الصَّغِیْرَة.
**خرده سیاره** /x.-e-sayyäre/ الکَوْکَبانِیّ، السُّیَیْر.
**خرده شیشـه** /x.-e-šiše/ حُطامُ الـزُّجاج، الـزُّجاجَـة، الزُّجاجَة.
**خرده فرمایش** /x.-e-farmäyeš/ الأَوامِر.
**خرده فروش** /x.-e-foruš/ السِّقِطِیّ، السَّقّاط، المُتَسَبِّب، الخُرْدَجِی، بائعُ بالمُفَرّق، البـائِعُ الجُزْئِیّ، التّاجِرُ المُفَرِّق أو القَطّاعِیّ.
**خرده فروشی** /x.-e-f.-i/ البَیْعُ بالقِطْعَة، بَیْـعٌ بالمُفَرّق، تِجـارَةٌ مُفَـرَّقَـةٌ، الخُـرْدَوات، بالتَّفْـرِیْـق، بـالتَّفـارِیْـق، بالقَطّاعِیّ، القَطّاعِیّ، المُفَرّق، السِلَعِیّ.
**خرده‌فروشی کردن** /x.-e-f.-i-kardan/ بَیْعاً ومَبِیْعاً / باعَ ــِ بالقَطّاعِیّ.
**خرده گرفتن** /x.-e-gereftan/ ← عیب کردن.
**خرده گیر** /x.-e-gir/ ← عیب جو.

**خرده گیری** /x.-e-g.-i/ ← عیب جویی.

**خرده گیری کردن** /x.-e-g.-i-kardan/ ← عیب کردن.

**خرده مالک** /x.-e-mälek/ مَلّاکٌ صَغِيْرٌ.

**خردی** /xordi/ ۱ ← کوچکی. ۲ ← کودکی، طفولیّت. ۳ ← کمی.

**خر رنگ کن** /xar-rang-kon/ ← فریبکار.

**خرزهره** /x.-zahre/ (گیا) الدِّفْل، الدِّفْلَی، سَمُّ الحِمار، الحَبْن، الوَرْدِيّة، العَصَل.

**خرزهره‌ها** /x.-z.-hä/ (گیا) الدِّفْلِيّات.

**خرس** /xers/ (جانـ) الدُّبّ، [نـث] الدُّبّـة، الدَّيْسَم، السُّنَّة، الهِجْرِس.

**خرس باز** /x.-bäz/ مُلاعِبُ الدُّبّ.

**خرس بازی** /x.-b.-i/ مُلاعَبَةُ الدُّبَبَةِ.

**خرس بزرگ** /x.-e-bozorg/ (فلـ) الدُّبُّ الأكْبَرُ.

**خرس دریایی** /x.-e-daryäyi/ (جانـ) دُبُّ البَحْرِ.

**خرس سفید** /x.-e-sefid/ (جانـ) الدُّبُّ الأبْيَضُ.

**خرس قطبی** /x.-e-qotbi/ (جانـ) ← خرس سفید.

**خرس قهوه‌یی** /x.-e-qahveyi/ (جانـ) الدُّبُّ الأسْمَر.

**خرسک** /x.-ak/ (جانـ) ۱ ← گورکن. ۲. نوعٌ من السَّجادِ الرَّديءِ الخَشِنِ المَلْمَس.

**خرس کوچک** /x.-e-kucak/ (فلـ) الدُّبُّ الأصْغَرُ.

**خرس گریزلی** /x.-e-gerizeli/ (جانـ) الدُّبُّ الأشْمَطُ.

**خرس مورچه‌خوار** /x.-e-murce-xär/ (جانـ) ← آردوارک.

**خرسند** /xorsand/ ۱ ← راضی، قانع. ۲ ← خشنود، شادمان.

**خرسند شدن** /x.-šodan/ ۱ ← راضی شدن، قانع شدن. ۲ ← خشنود شدن، شادمان شدن.

**خرسند کردن** /x.-kardan/ راضی کردن، قانع کردن.

**خرسندی** /x.-i/ ۱ ← خشنودی، شادی، شادمانی. ۲ ← قناعت، رضایت، رضا.

**خرسنگ** /xarsang/ الجُلْمُود ← صخره.

**خرسها** /xershä/ (جانـ) الدُّبِّيّات.

**خرشوف** /xoršuf/ (کیا) ← کنگر فرنگی.

**خرطوم** /xortum/ الخُـرْطوم، الـزُّلُـومَة، المُلَمْلِمَـة، الفِطِّيْسَة.

**خرطومداران** /x.-därän/ (جانـ) الخُرْطُومِيّات.

**خرطومی** /x.-i/ خُرْطُومُ مِياه.

**خرف** /xaref/ الأبْلَة، البَلِيْد، الهَبِيْت، العَبِيْط، السَّباهِيّ.

**خرف شدن** /x.-šodan/ خَرَفاً / خَرِفَ ـَ وخَرُفَ ـُ، تَخْرِيْفاً / خَرَّفَ، سَبْهاً / سُبِهَ مج وتَسْبِيْهاً / سُبِّهَ مج، إفْناداً / أفْنَدَ، هَبْتاً / هُبِتَ مج بِـ إهْتاراً / أُهْتِرَ الرَّجلُ.

**خرف کردن** /x.-kardan/ إخْرافاً / أخْرَفَ هـ الكِبَرُ، إهْتاراً / أهْتَرَ هـ الكِبَرُ وغيرُه.

**خرفه** /xorfe/ (گیا) البَقْلَـةُ الحَمْقاء، الرِّجْلَـة، الحَمْقاء، الفُرْفُح، الكَفّ.

**خرفهم** /xar-fahm/ تَفْهِيْمُ الأبْلَة.

**خرفه‌ها** /xorfe-hä/ (گیا) الرِّجْلِيّات.

**خرفی** /xarefi/ الخَرَف، الإهْتار، السُّبَه، الفَنَد.

**خرق عادت** /xarq-e-ädat/ الخُرُوْجُ على العادَةِ المألُوفَة.

**خرقه** /xerqe/ الخِرْقَة، السِّقاع، الجِدَّة.

**خرقه‌پوش** /x.-puš/ ← درویش، صوفی.

**خرک** /xarak/ ۱.الدَّبّابَة، القُفَّيْزَى، الجَحْش، الحَمْراء. ۲ ← خرک پشت‌بام. ۳ ← خرک ویولن.

**خرکار** /xarkär/ ← پرکار.

**خرک پشت‌بام** /xarak-e-pošt-e-bäm/ تَسْنِيْمَةُ السَّقْفِ.

**خرک ویولن** /x.-e-viyolon/ مِشْطُ العُوْدِ أو الكَمانِ.

**خرکچی** /x.-ci/ الحامِر، الحَمّار، المُكارِي.

**خر کردن** /xar-kardan/ ← فریفتن، فریب دادن.

**خرک‌ماهی** /xarak-mähi/ (جانـ) الدُّخس.

**خرکی** /x.-i/ ۱.الحِمارِيّ، شَبيهٌ بالحِمارِ، ذوعلاقةٍ بالحِمار. ۲ ← ابلهانه، احمقانه.

**خرگاه** /xar-gäh/ ← سراپرده.

**خرگوش** /x.-guš/ (جانـ) الأرْنَـب، الخَوْشَب، الخُزَر، الدِّرِمَة، العَجُوز، القَعِيْل، [نث] الأرْنَبَة.

**خرگوش رومی** /x.-g.-e-rumi/ (جانـ) الدِّمان، الوَبْر.

**خرگوشک** /x.-g.-ak/ (گیا) آذانُ الأرْنَبِ، لِسانُ الكَلْب، أُذُنُ الأرْنَب، الخُبَّة.

**خرگوش کوهی** /x.-g.-e-kuhi/ (جانـ) الزَّلَم.

**خرگوش وحشی** /x.-g.-e-vahši/ (جانـ) القُواع.

**خرگوشها** /x.-g.-hä/ (جانـ) الأرْنَبِيّات.

**خرگه** /xargah/ ← خرگاه، سراپرده.

**خرم** /xorram/ ۱ ← شاد، شادان، شادمان. ۲ ← شاداب. ۳. (گيا) ← بوبونيون.

**خرما** /xormä/ (گيا) ۱. النَّخل. ۲. التَّمر، الرُّطَب، الحَمْت.

**خرماستان** /x.-setän/ ← نخلستان.

**خرمافروش** /x.-foruš/ النَّوّاء، التّامِر، التَّمّار.

**خرمالو** /x.-lu/ (گيا) القَوطَة، القُوَيْطَة، الفُقَيْش، كَرَزُ القُدْسِ، كُرَيْزُ القُدْس.

**خرماى هندى** /x.-ye-hendi/ (گيا) الدَّوْم.

**خرمايى** /x.-yi/ اللَّوْنُ الخَمْرِيّ، العَسَلِيّ، الكَسْتَنِي.

**خرمگس** /xarmagas/ (جانـ) النَّبْر، الصَّيْدَن، النُّعَر، ذُبابَةُ الإصْطَبْلاتِ.

**خرمگسها** /x.-hä/ (جانـ) النَّبْرِيّات، الصَّيْدَنِيّات، النُّعَرِيّات.

**خرمن** /xarman/ البَيْدَر، الجُرْن، الحَصِيد، الحَصِيدَة، المُحْصَد، المَحْصُود، الكُدْس، الكُدّاس، الكُداسَة، العَرَم، العَرَمَة.

**خرمن پا** /x.-pä/ مُراقِبُ المَحاصِيلِ المَجْمُوعَةِ.

**خرمنجا** /x.-jä/ ← خرمنگاه.

**خرمن كردن** /x.-kardan/ بَيْدَرَةٌ / بَيْدَرَ الحَبَّ، كَدْساً وكُداساً / كَدَسَ ـِ وتَكْدِيساً / كَدَّسَ الحَصِيدَ.

**خرمن كوب** /x.-kub/ النَّوْرَج، المِدْوَس، المِدْرَس، مِدَقَّةُ الحِنْطَةِ، [ماشين] النَّيْرَج، الجِيْلان.

**خرمن كوبى** /x.-k.-i/ ← خرمن كوبيدن.

**خرمن كوبيدن** /x.-kubidan/ دَوْساً ودِياساً ودِياسَةً / داسَ ـُ، إداسَةً / أداسَ، دَرْساً ودِراساً / دَرَسَ ـُ، طَهْياً / طَهَى ـِ السَّنابِلَ.

**خرمنگاه** /x.-gäh/ البَيْدَر، الجُرْن، الجَرِيْن، المِجْرَن، المَدَاسَة، الجَنُور، الشُّغْلَة، المِصْطَح.

**خرمن ماه** /x.-e-mäh/ الهالَة، دارَةُ القَمَرِ.

**خرمهره** /xar-mohre/ الخَرَز، الجاجَة، السَّلْس، الوَدْع، الوَدَع.

**خرمى** /xorrami/ ۱ ← شادى، شادمانى. ۲ ← شادابى.

**خرناس** /xornäs/ الخِرْخِر، الغَطِيْط، النَّخْر، النَّخِيْر، الخَنْفَرَة، الشَّخِير، الحَشْرَجَة، كَرِيْرُ الصَّدْرِ.

**خرناس كشنده** /x.-kešande/ الخَرّار، الخَطِيْط، الشَّخِّير.

**خرناس كشيدن** /x.-kešidan/ ۱. خَرِيْراً / خَرَّ ـُ خَرْخَرَةً / خَرْخَرَ النّائِمُ، غَطِيْطاً / غَطَّ ـِ نَخِيْراً / نَخَرَ ـِ بَخّاً / بَخَّ ـُ بَخْبَخَةً / بَخْبَخَ في النَّوم، جَخْفاً وجَخِيْفاً / جَخَفَ ـُ وجَخْفاً / جَخِفَ ـَ، حَشْرَجَةً / حَشْرَجَ، خَطِيْطاً / خَطَّ ـُ خَنْخَنَةً / خَنْخَنَ، خَنْفَرَةً / خَنْفَرَ، خَنْفَرَةً / خَنْفَرَ، زَنْجَرَةً / زَنْجَرَ، شَخّاً / شَخَّ ـُ، شَخْراً وشَخِيْراً / شَخَرَ ـِ تَشْخِيْراً / شَخَّرَ، فَحِيْحاً / فَحَّ ـِ، فَخِيْخاً / فَخَّ ـِ كَخّاً وكَخِيْخاً / كَخَّ ـِ كَرّاً / كَرَّ ـُ صَدْرُه. ۲. قَرِيْراً / قَرَّ ـُ وقَرْقَرَةً / قَرْقَرَ الهِرُّ.

**خرناسه** /xornäse/ ← خرناس.

**خرنوب** /xarnub/ (گيا) الخُرْنُوب، الخَرُّوب، الرِّبَّة.

**خرنوب الخنزير** /x.-ol-xenzir/ (گيا) أُمُّ كَلْب.

**خرنوب نبطى** /x.-e-nebti/ (گيا) اليَنْبُوت.

**خروار** /xarvär/ حِمْلُ الحِمار، وزنٌ يُعادِلُ ۳۰۰ كيلوغرام تقريباً.

**خروب** /xarrub/ (گيا) ← خرنوب.

**خروپف** /xorr-o-pof/ ← خرناس.

**خروج** /xoruj/ ۱ ← بيرون آمدن. ۲ ← شورش.

**خروج از مركز** /x.-az-markaz/ (رضـ) الإختِلافُ المَرْكَزِيّ.

**خروج كردن** /x.-kardan/ ← شورش كردن.

**خروجى** /x.-i/ ۱. مَخْرَج. ۲. ضَرِيْبَةُ السَّفَرِ.

**خر وحشى** /x.-e-vahši/ (جانـ) ← گورخر.

**خروخر** /xorr-o-xor/ ← خرناس.

**خروس** /xorus/ (جانـ) الدِّيْك، أبُو اليَقْظان، الأنِيْس، الزّاقِي، الشُّقَر، الصّارِخ، العُتْرُسان، العُتْرُف، العَوْف، اللّافِظَة.

**خروس اخته** /x.-e-axte/ (جانـ) دِيكٌ مَخْصِيٌّ مُسَمَّنٌ [لِلأكْلِ].

**خروس جنگلى** /x.-e-jangali/ (جانـ) دَجاجَةُ الأرْضِ.

**خروس جنگى** /x.-jangi/ (جانـ) دِيْكُ المُصارَعَةِ.

**خروس‌خوان** /x.-xän/ السَّحَر.

**خروسك** /x.-ak/ السُّعالُ الدِّيْكِيّ، الذُّباج، الذُّبْحَة، الشَّهْقَة، الطُّلاطِلَة.

**خروس كولى** /x.-kowli/ (جانـ) أبُو طِيْط، الزُّقْزاقُ الشّامِيّ.

**خروس وزن** /x.-vazn/ وَزْنُ الدِّيْكِ.

**خروش** /xoruš/ ← فریاد.

**خروشان** /x.-ān/ الهائِج، الزَّائِر، الصّارِخ، الصّاخِب.

**خروشیدن** /x.-idan/ ← فریاد کردن.

**خری** /xari/ ← گولی، نادانی.

**خریت** /xariyyat/ ← گولی، نادانی.

**خرید** /xarid/ الشِّرَى، اِشْتِراء، الشِّراء، المُشْتَرَى، البَيْع، الاِبْتِياع.

**خریدار** /x.-ār/ الشّارِي، المُشْتَرِي، المُبْتاع، البَيِّع، البائِع، الزَّبُون، العَمِيْل.

**خریداری** /x.-i/ ← خرید.

**خریداری کردن** /x.-i-kardan/ ← خریدن.

**خرید جزیی** /xarid-e-jozyi/ اِشْتِراءٌ بالمُفَرَّق.

**خرید قسطی** /x.-e-qesti/ اِشْتِراءٌ بالتَّقْسِيْطِ، شِراءٌ بالتَّقْسِيْطِ.

**خرید کردن** /x.-kardan/ ← خریدن.

**خرید کلی** /x.-e-kolli/ اِشْتِراءٌ بالجُمْلَةِ.

**خریدن** /xaridan/ شِرَى وشِراءً / شَرَى بـِ اِشْتِراءً / اِشْتَرَى، بَيْعاً / باعَ بـِ اِبْتِياعاً / اِبْتاعَ، تَسَوُّقاً / تَسَوَّقَ.

**خریدن** /xorridan/ هَرِيْراً / هَرَّ.

**خرید نقدی** /x.-e-naqdi/ شِراءٌ نَقْداً.

**خرید و فروش** /x.-o-foruš/ البَيْعَة.

**خرید و فروش کردن** /x.-o-f.-kardan/ باعَ واشْتَرَى، مُعامَلَةً / عامَلَ، تَبايُعاً / تَبايَعَ، تَسَوُّقاً / تَسَوَّقَ القومُ، بَوْكاً / باكَ ـُ المتاعَ.

**خریری** /xariri/ (گیا) أَسْطَر اغالُوس، مِخْلَبُ العُقابِ، الحَنْزَرُوث، القَدّاد، مِخْلَبُ العُقابِ الأَبْيَض.

**خز** /xaz/ (جانـ) الخَزّ، الرَّدَن. ۲ ← ابریشم، حریر.

**خزان** /xazān/ ← پاییز.

**خزانه** /xezāne/ الخِزانَة ← کمد، گنجه.

**خزانهٔ تفنگ** /x.-ye-tofang/ مَخْزَنُ البُنْدُقِيَّة.

**خزانه‌دار** /x.-dār/ خازِن، أَمِيْنُ الخَزِيْنَة، الخَزِنْدار، أَمِيْنُ المالِ، الخَزّان.

**خزانه‌دار کل** /x.-d.-kol/ أَمِيْنُ بَيْتِ المالِ.

**خزانه‌داری** /x.-d.-i/ الخِزانَة، الخَزِيْنَة.

**خزانه‌داری کل** /x.-d.-i-kol/ بَيْتُ المالِ، خَزِيْنَةُ الأُمَّةِ أو الدَّوْلَةِ.

**خزانهٔ دولت** /x.-ye-dowlat/ خِزانَةُ الدَّوْلَةِ، بَيْتُ المالِ.

**خزانهٔ کرم ابریشم** /x.-ye-kerm-e-abrišam/ بَيْتُ الحَضانَةِ لدُوْدَةِ القَزِّ.

**خزانهٔ گیاه** /x.-ye-giyāh/ شَجَرِيَّة، مَغْرَس، مَشْتَل.

**خزانی** /xazani/ الخَرِيْفِيّ.

**خزانیدن** /xazānidan/ إزْحافاً / أَزْحَفَ.

**خزباز** /xaz-bāz/ (جانـ) الخاقِ باقِ، الخازِباز.

**خزدست** /x.-e-dast/ المُوْفَة.

**خزف** /xazaf/ الخَزَف ← سفال.

**خزفروش** /xaz-foruš/ الخَزّاز، الفَرّاء.

**خز گردن** /x.-e-gardan/ ذَيْلُ اللِّفاعِ، لِفاعٌ طَوِيْلٌ زَغِبٌ [مِنْ فَرْوٍ].

**خزندگان** /xazandegān/ (جانـ) الزَّحّافات.

**خزنده** /xazande/ (جانـ) الزَّحّافة، الزّاحِف، الزَّحّاف، الدّابّ، الدَّبّابَة، الفَرِيْش.

**خزنده‌شناس** /x.-šenās/ العالِمُ بالزَّحّافات والبَرْمائِيّات.

**خزنده‌شناسی** /x.-š.-i/ مَبْحَثُ الزَّحّافاتِ والبَرْمائِيّاتِ.

**خزه** /xaze/ (گیا) الأُشْنَة، الطُّحْلُب، الطُّحْلَب، الطِّحْلِب، حَزازُ الصَّخْر، حَشِيْشَةُ البَحْر، ثَوْرُ الماء، الشُّبا و الشُّباء، شَيْبَةُ العَجُوزِ، قَشُّ البَحْرِ، الطُّلاوَة.

**خزهٔ ایرلند** /x.-ye-irland/ (گیا) أُشْنَةُ إِرْلَنْدا.

**خزهٔ ایسلند** /x.-ye-island/ (گیا) حَزازُ إِيْسلانْدَة.

**خزهٔ تورب** /x.-ye-turb/ (گیا) ← اسفاگنوم.

**خزهٔ دریا** /x.-ye-daryā/ (گیا) كِنافَةُ البَحْرِ.

**خزه‌شناس** /x.-šenās/ العالِمُ بِمَبْحَثِ الأُشْنَةِ، العالِمُ بِعِلْمِ الطَّحالِبِ.

**خزه‌شناسی** /x.-š.-i/ مَبْحَثُ الأُشْنَةِ، عِلْمُ الطَّحالِب.

**خزهٔ گلدار** /x.-ye-goldār/ (گیا) البِيْكْسِيّ.

**خزه‌ها** /x.-hā/ (گیا) الطُّحْلِبِيّات.

**خزیدن** /xazidan/ زَحْفاً وزُحُوفاً / زَحَفَ ـَ، دَبّاً ودَبِيْباً / دَبَّ ـِ اِنْسِياباً / اِنْسابَ، اِنْسِلالاً / اِنْسَلَّ، تَسَلُّلاً / تَسَلَّلَ، حَبْواً / حَبا ـُ.

**خزینه** /xazine/ ← خزانه.

**خزینه‌دار** /x.-dār/ ← خزانه‌دار.

**خزینه‌داری** /x.-d.-i/ ← خزانه‌داری.

**خس** /xas/ ۱ ← خار، خاشاک ۲ ← پست، فرومایه.
**خسارات** /xasärät/ الأضرار، الخَسارات.
**خسارات جنگ** /x.-e-jang/ أضرارُ الحَرْب.
**خسارت** /xasärat/ الفقْد، الفقْدان، الضّياع، الخَسارَة، الضّرّ، الضَّرَر، الضّيْع، الأذَى، الأذِيّة، التّلَف، الوَكْس، التّعْويْضُ المَدَنيّ.
**خسارت‌آمیز** /x.-ämiz/ مُؤذٍ، الضّارّ.
**خسارت جانی** /x.-e-jäni/ ضَرَرٌ حَياتِيّ (نفسيّ).
**خسارت جبران‌ناپذیر** /x.-e-jobrän-näpazir/ ضَرَرٌ جَسِيْمٌ.
**خسارت دهنده** /x.-dahande/ الغارِم.
**خسارت دیدن** /x.-didan/ خُسْراً وخَسْراً وخُسْراً وخَسَراً وخَساراً وخَسارَةً وخُسْراناً / خَسِرَ ـَ. غُرْماً وغَرْماً وغَرامَةً ومَغْرَماً / غَرِمَ ـَ. تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ. اِنْضِراراً / اِنْضَرَّ. تَعَطُّباً / تَعَطَّبَ. لَحْقاً ولَحاقاً / لَحِقَ ـَ تْهُ الخَسارَةُ. ضِعةً ووَضِيْعَةً / وَضِعَ يَوْضَعُ ووُضِعَ مج وإيْضاعاً / أوْضَعَ في تجارتِهِ. وَكْساً / وُكِسَ مج يَكِسُ وإيْكاساً / أُوْكِسَ مج في تجارتِهِ.
**خسارت دیده** /x.-dide/ المَضْرُوْر.
**خسارت زدن** /x.-zadan/ ضُرّاً وضَرّاً / ضَرَّ ـُ. تَضْرِيْراً / ضَرَّرَ. تَخْسِيْراً / خَسَّرَ. إتْلافاً / أتْلَفَ.
**خسارت زننده** /x.-zanande/ الضّارّ، المُضِرّ، المُخَسِّر.
**خسارت مالی** /x.-mäli/ ضَرَرٌ مالِيٌّ.
**خساست** /xasäsat/ ← خسیسی.
**خست** /xessat/ ← خسیسی.
**خست کردن** /x.-kardan/ ← خسیسی کردن.
**خستگی** /xastegi/ تَعَب، الضَّعْف، المَلَل، المَلال، الضَّجَر، السَّآمَة، السَّأم، العَيّ، العَيَاء، الكَلّ، الكَلال، الكَلالَة، الاِسْتِرخاء، المَشَقّة، الفَتْرَة، الفُتُور، التّبْذِير، البَرِيْح، الخَبال، الاِرْتِخاء، الزَّحْف، الضَّنَى، الغَدَن، الغُدْنَة، نَصَب، النُّهْك، الاِنْتِهاك، الاِسْتِنْفاد، التَّوْصِيْم، الوَعْثاء، الوَنَى، الوَناء، الهَطْل.
**خستگی‌آور** /x.-ävar/ ← خسته کننده.
**خستگی اعصاب** /x.-ye-a'säb/ (پز) التّهافُتُ العَصَبِيُّ.
**خستگی فلزات** /x.-ye-felezzät/ كَلالُ المَعادِنِ.
**خستگی ناپذیر** /x.-näpazir/ لايَتْعَب، لا يَكِلّ، لايَمِلُّ، لايَضْعُفُ، لايَهِنُ، لايَنِي.

**خسته** /xaste/ التَّعِب، التَّعْبان، المُتْعَب، التَّعْبانَة، العَيّ، العَيِيّ، العَيّان، المُعْيَى، الكالّ، الكَلِيْل، المَلّ، المَلُول، المالُولَة، المُمَلُّ مِنَ الحيوانِ، الحَسِيْر، الحَسِر، الأخْلَج، الزُّهْقان، الضَّنِي، المُضْنَى، المُسْتَنْفَد، المُنْهَك، المَنْهُوك، المُوَصَّم، المُهَمَّد، اليَأفُوفَة.
**خسته‌دل** /x.-del/ ← اندوهگین، غمگین.
**خسته دلی** /x.-d.-i/ ← اندوهناکی، غمگینی.
**خسته شدن** /x.-šodan/ تَعَباً / تَعِبَ ـَ. كَلاً وكِلّةً وكُلُولاً وكَلالَةً وكَلالاً وكُلُولَةً / كَلَّ ـِ. مَلَلاً ومَلالاً ومَلّةً ومَلالَةً / مَلَّ ـُ. ضَجَراً / ضَجِرَ ـَ وتَضَجُّراً / تَضَجَّرَ منه وبه. سَأمَةً وسَأماً وسَأْمَةً وسَأماً وسَآمَةً / سَئِمَ ـَ. إعْياءً / أعْيا. نَصَباً / نَصِبَ ـَ. أيْناً / آنَ ـِ. تَبْغِيْلاً / بَغَّلَ. بُلُوحاً / بَلَحَ ـَ. بَوْخاً / باخَ ـُ. حُشُوماً / حَشَمَ ـِ. تَخاذُلاً / تَخاذَلَ. تَرْيِيْثاً / رَيَّثَ. عَزْفاً وعُزُوفاً / عَزَفَ ـِ عن الشّيءِ. تَفْهِيْراً / فَهَّرَ. كَهْداً وكَهَداناً / كَهَدَ ـَ. نَخْماً / نَخِمَ ـَ. إنْكاعاً / أنْكَعَ. تَوْجِيْباً / وَجَّبَ. إيْكاحاً / أوْكَحَ. وَنْياً ووَنِياً ووَناءً ووِنْيَةً ونِيَةً ووَنًى / وَنَى يَنِي. يَتْماً / يَتِمَ يَيْتَمُ.
**خسته کردن** /x.-kardan/ إتْعاب / أتْعَبَ. إنْصاباً / أنْصَبَ. إسآماً / أسْأمَ. إعْياءً / أعْيَى. إكْلالاً / أكَلَّ. إمْلالاً / أمَلَّ عليه الأمْرُ. كَدّاً / كَدَّ ـُ. إجْهاداً / أجْهَدَ. تَبْرِيْحاً / بَرَّحَ. إضْناءً / أضْنَى. مُضايَقَةً / ضايَقَ. غَتّاً / غَتَّ ـُ. نَخْزاً / نَخَزَ ـَ. نَخْضاً / نَخَضَ ـَ. نَهْكاً ونَهاكَةً / نَهَكَ ـَ ونَهْكاً ونَهَكاً ونَهْكَةً ونَهاكَةً وانْتِهاكاً / اِنْتَهَكَتِ الحُمّى فلاناً / نَهْنَهَةً / نَهْنَهَ.
**خسته کننده** /x.-konande/ المُعْيِي، المُتْعِب، المُعِي، الشّاقّ، المُجْهِد، العَنِيْف، المُمِلّ، المَلِيْل، المُضْجِر، العَسِيْر، المُزاحِم، المُضايِق، العُضال، المُكَدِّر، المُنْهِك، الوَعْث.
**خس خس کردن** /xesxes-kardan/ تَزْيِيْقاً / زَيَّقَ صَدْرُهُ.
**خس دشتی** /xas-e-dašti/ (گیا) التُّفاف.
**خسر** /xosor/ الحَمُ، الحُمْءُ، الحَمَأ.
**خسران** /xosrän/ ← زیان.
**خسرو** /xosrow/ ← پادشاه.
**خسرودارو** /x.-däru/ (گیا) الخَوْلَنْجان.
**خسک** /xasak/ (گیا) المُرار، حَبُّ العُصْفُر.
**خسوف** /xosuf/ الخُسُوف ← گرفت.

**خسوف شدن** /x.-šodan/ خُسُوفاً / خَسَفَ ـِ، وَقْباً / ووُقُوباً / وَقَبَ يَقِبُ.

**خسيس** /xasis/ الحَرِيص، اللَّئِيم، البَخِيل، الباخِل، البَخّال، المَسِيك، المُسُك، المَسّاك، المِسِّيك، المُسَكَة، البَرَم، الجِبْز، الجَبَل، المَجدوفُ اليَدِ، الجامِدُ اليَدِ، الحابِض، المُتَحَزِّق، المُحْرِم، الحَصِير، الحِضرِم، الحِلِّز، الحَزكَل، الخُنْبُق، الرَّئِع، الرَّصّاصة، الرَّضِيع، الزَّحّار، الزَّحْر، الزَّرِم، الزَّغْبَب، المُزَلِّخ، المُزَنِّد، الزَّنْدَق، الزَّنْدَقِيّ، الشُّبْرُم، الشَّحّ، الشُّحاح، الشَّحِيح، الشَّحْشَح، المُتَشَدِّد، الشَّفِق، المُتَشَمِّس، الصَّلْد، الأَصْلَد، الصَّلِيد، الصَّمْصَم، الصَّنُّور، الصُّوص، الضَّبُوث، الضَّبْس، الضَّنَن، الضَّنِين، ضَيِّقُ الباعِ، ضَيِّقُ المَجَسّ، المَغزِيّ، العَقِص، العِصّ، العاكِل، الفِلْز، الفِلِزّ، القِلْزِم، القاتِر، المُقَتِّر، القِشْبَة، مُقْفَلُ اليَدَيْنِ، الكَتِيت، الكَتِيع، الكَدُود، كَزُّ اليَدَيْنِ، الكَيِّص، اللِّكز، المَحْماح، المَعِر، المِلْزاب، المانِع، المَنّاع، النَّتِن، النَّحّام، النَّكِد، الوابِط، الوَجَم.

**خسيس شدن** /x.-šodan/ بُخْلاً / بَخُلَ ـُ وبَخَلاً / بَخِلَ ـَ لُؤْماً و مَلأَمَةً و لامَةً / لَؤُمَ ـُ تَبْلِيْداً / بَلَّدَ، تَرَشاً / تَرِشَ ـَ جُمُوداً وجَمْداً / جَمَدَتْ يدُه، إجْماداً / أَجْمَدَ، إجْهاءً / أَجْهَى عليه، حَجَناً / حَجِنَ ـَ عليه بالشَّيء، حَزَقاً / حَزِقَ ـَ، تَحْسِيكاً / حَسَّكَ، حَصَراً / حَصِرَ ـَ، حَضْرَمَةً / حَضْرَمَ، تَحَضْرُماً / تَحَضْرَمَ، دَناعَةً / دَنُعَ ـُ دَنَعاً / دَنِعَ ـَ زَنْقاً / زَنَقَ ـِ وتَزْنِيْقاً / زَنَّقَ على أولادِه، زَنامَةً / زَنُمَ ـُ شُحّاً / شَحَّ ـِ عليه به، تَشَدُّداً / تَشَدَّدَ، شَفَقاً / شَفِقَ ـَ به، تَشَمُّساً / تَشَمَّسَ، صَلابَةً / صَلُبَ ـُ على المالِ، صَلادَةً / صَلُدَ ـُ، ضَمازَةً / ضَمُزَ ـُ ضِنّاً و ضِنَّةً ومَضَنَّةً وضَنانَةً / ضَنَّ ـِ بالشَّيءِ، ضِيقاً / ضاقَ ـِ إعْتِصاراً / اِعْتَصَرَ عليه، عَقَصاً / عَقِصَ ـَ، تَعَكُّصاً / تَعَكَّصَ به عليّ، قَرْبَطَةً / قَرْبَطَ، تَقْرِيطاً / قَرَّطَ، قَلْزَمَةً / قَلْزَمَ، إكْداداً / أَكَدَّ، إكْتِداداً / اِكْتَدَّ، كَذْياً / كَدَى ـِ إكْداءً / أَكْدَى، كَزَماً / كَزِمَ ـَ كَصْياً / كَصَى ـِ لَحَزاً / لَحِزَ ـَ تَلَحُّزاً / تَلَحَّزَ، نَفَساً / نَفِسَ ـَ بِه، تَنَكُّظاً / تَنَكَّظَ عليه، إيْعاءً / أَوْعَى الرَّجلَ وعليه، وَبْطاً ووُبُوطاً / وَبَطَ يَبِطُ، إيْجاءً / أَوْجَى عليه، إيْكاءً / أَوْكَى.

**خسيس كردن** /x.-kardan/ تَبْخِيْلاً / بَخَّلَ، تَدْنِئَةً / دَنَّأَ، تَصْلِيداً / صَلَّدَ هـ.

**خسيسى** /x.-i/ البُخْل، اللُّؤْم، المَساكَة، المُسْكَة، المُسُكَة، المِساك، المُساكَنَة، التَّرس، الرَّضَع، القَتْر، التَّقْتِير، الكَزَز، الكَزَم.

**خسيسى كردن** /x.-kardan/ ← خسيس شدن.

**خش** /xaš/ الحَزّ.

**خشاب** /xašāb/ شاجُورُ البُنْدُقِيَّة.

**خشب اخضر** /xašab-e-axzar/ (گيا) الخُطْبان.

**خشب اصفر** /x.-e-asfar/ (گيا) الخِطْر.

**خشب الأنبيا** /x.-ol-anbiyā/ (گيا) عُودُ الأَنْبياء.

**خشت** /xešt/ اللَّبْن، اللِّبن، لِبْنَة.

**خشت زدن** /x.-zadan/ تَلْبِيناً / لَبَّنَ.

**خشت زن** /x.-zan/ ← خشتمال.

**خشت زنى** /x.-z.-i/ ← خشت زدن.

**خشتك** /x.-ak/ [پيراهن] الخَشْتَق، اللَّبِيْن، اللِّبن، اللَّبْنَة، [شلوار] مَقْعَدَةُ السِروال.

**خشتمال** /x.-māl/ ← اللَّبّان، المُلَبِّن.

**خشت مالى** /x.-m.-i/ ← خشت زنى، خشت زدن.

**خشتى** /x.-i/ ۱. المَبْنِيّ من اللَّبِن. ۲ ← مربّع، چهارگوش.

**خشخاش** /xašxāš/ (گيا) الخَشْخاش، أَبُو النَّوْم.

**خشخاش بستانى** /x.-e-bostāni/ (گيا) ← خشخاش سفيد.

**خشخاش زرد** /x.-e-zard/ (گيا) المامِيثا.

**خشخاش سفيد** /x.-e-sefid/ (گيا) الخَشْخاشُ الأَبْيَض.

**خشخاش سياه** /x.-e-siyāh/ (گيا) الخَشْخاشُ المُنَوِّم، الخَشْخاشُ الأَحْمَر، الخَشْخاشُ الأَسْوَد.

**خشخاشيها** /x.-i-hā/ (گيا) الخَشْخاشِيّات.

**خش‌خش** /xešxeš/ الخَشْخَشَة، الحَفِيف، القَشِيْش، الوَسْوَسَة، الهَسِيْس، الجَفْجَفَة، الشُّخْشُخَة.

**خشخش كردن** /x.-kardan/ خَشْخَشَةً / خَشْخَشَ، جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ، حَفِيْفاً / حَفَّ ـِ، شَخْشَخَةً وشِخْشاخاً / شَخْشَخَ، فَخْفَخَةً / فَخْفَخَ، كَشّاً وكَشِيْشاً / كَشَّ ـِ كَشْكَشَةً / كَشْكَشَ.

**خشك** /xošk/ اليابِس، اليَبْس، اليَبَس، الأَيْبَس، اليَباس، اليَبُوس، الجافّ، الجامِد، الجَدّاء، الخَشِن،

الذّاوِي، الـذّابِل، السَّمْهَد، الشَّسّ، الشَّصِـب، الصِّمِيْل، الصّـاوِي، الطّافِحَـة، العاسِـي، العَشَم، العَقـار، القاتِـر، القَجْل، القاحِل، القَشِع، القَفْلَـة، القانِط، الكَزّ، لَحْلَحَة، المَلْفُوح، النّاشِف، النّاضِب.

**خشکار** /x.-är/ السَّمْراء.

**خشکانه** /x.-äne/ مُجَفِّف، وِعاءُ التَّجْفِيف.

**خشکانیدن** /x.-änidan/ ← خشک کردن.

**خشکبار** /x.-bär/ المُجَفَّفات، الفَواكِهُ المُجَفَّفة.

**خشک دست** /x.-dast/ ← بخیل، خسیس.

**خشک رود** /x.-rud/ الوَادِي، الجافّ.

**خشک ریشـه** /x.-riše/ خَشْكَـرِيْشَـة، غَثِيثَةُ القُـرْحَـةِ، الإكْزِمَة.

**خشکسال** /x.-säl/ ← قحط سال.

**خشکسالی** /x.-s.-i/ ← قحط سالی، قحطی.

**خشک شدن** /x.-šodan/ يَبْسا ويُبْسا ويُبُوسَةً / يَبِسَ يَيْبِس، إيْباساً / أَيْبَس، إتِّباساً / إتَّبَس، جَفافاً وجُفوفاً / جَفَّ ـِ تَجَفُّفاً / تَجَفَّف، تَجَفْجُفاً / تَجَفْجَف، تَرْزاً / تَرَزَ ـِ جَمْداً وجُمُوداً / جَمَدَ ـُ إخْشـاشاً / أَخَشَّ، شُسُوساً / شَسَّ ـِ ذُبُولاً / وذَبْلاً / ذَبَلَ وذَبُلَ ـُ صُوِيّاً / صَوَى ـِ وتَصْوِيَةً / صَوَّى، ضَمَداً / ضَمِدَ ـَ إنْضِماراً / إنْضَمَرَ، تَغْشِيْشاً / غَشَّش، غَشَماً وغُشُـوماً / غَشِمَ ـَ، تَغَشُّماً / تَغَشَّمَ، إنْقِباضاً / إنْقَبَض، قُحُولَةً / قَحُلَ ـُ قَحَلاً / قَحِلَ ـَ، تَقَحُّلاً / تَقَحَّلَ، تَعَدُّداً / تَعَدَّد، قُفُوفاً / قَفَّ ـُ قَماماً / قَمَّ ـِ كَزازَةً / كَزَّ ـُ نُسُوساً / نَسَّ ـِ نَشّاً / ونَشِيْشاً / نَشَّ ـِ الغَدِيـرُ، نَزَفاً / نَزِفَ ـَ ت عبـرتُهُ، نَشْفاً / نَشِفَ ـَ الثَّوْبُ، نُضُوباً / نَضَبَ ـُ و تَنْضِيْباً / نَضَّبَ الماءُ، هَزْشَفَةً / هَزْشَفَ.

**خشک شده** /x.-šode/ المُجَفَّف، الضّامِر، القَحِيْط.

**خشکشویی** /x.-šu-yi/ غَسِيْلٌ بـالنّاشِف، غَسِيْـلٌ على النّاشِف.

**خشکشویی کردن** /x.-š.-yi-kardan/ تَنْظِيْفاً / نَظَّفَ على النّاشِف.

**خشک کار** /x.-kär/ زَرْعُ العَفِيْر.

**خشک کردن** /x.-kardan/ إيْباساً / أَيْبَس، تَيْبِيساً / يَبَّس، تَجْفِيْفاً وتَجْفافاً / جَفَّفَ هـ تَتْمِيْراً / تَمَّرَ، إجْماعاً / أَجْمَعَ، شَفْشَفَةً / شَفْشَفَ، إقْتاتاً / أَقْتَنَ، قَحْلاً / قَحَلَ ـَ إقْحالاً / أَقْحَلَ، تَقْدِيْداً / قَدَّدَ، تَقْيِيْماً / قَمَّمَ، قَهْلاً / قَهَلَ ـَ تَلْـوِيْحاً / لَوَّحَ الشَّيءَ بالنّـارِ، نَزْفاً / نَزَفَ ـِ ماءَ البِئْرِ، نَشْفاً / نَشَفَ ـِ تَنْشِيْفاً / نَشَّفَ الماءَ.

**خشک کـن** /x.-kon/ ۱. النَّشّافَـة، المُجَفِّف، بَشْكِيْـرُ الحَمّام. ۲. [مـركّب] النَّشّـاف، الوَرَقُ النَّشّـاش، نَشّافَـةُ الحِبْر.

**خشک کننده** /x.-konande/ مُيَبِّس، مُجَفِّف.

**خشک مغز** /x.-maqz/ ← دیوانه.

**خشک مغزی** /x.-m.-i/ ← دیوانگی.

**خشک نـای** /x.-näy/ الحَنْجَـرَة، الجُنْجُود، الجُنْجُـور، الزَّرْدَمَة، زَمّارَةُ الزُّوْرِ، الغَلْصَمَة.

**خشک و خالی** /x.-o-xäli/ المَحْض، الصِّرْف.

**خشکه دادن** /x.-e-dädan/ دَفْعُ بَـدَلُ طعامٍ للعـامِلِ أو الخادِمِ.

**خشکی** /x.-i/ ۱. اليَبْس، اليَبَـس، اليُبُوسَـة، الجَفاف، الجاسِئا، الشَّصَـب، القَحَل، القُحُولَة، المَحْـل، النَّشَف، الهَيْج. ۲. الأَرْض، البَرّ، البَرِّيّ، اليابِسَة.

**خشکی آوردن** /x.-ävardan/ ← یبس کردن.

**خشکیدگی** /xoškideg-i/ ← التَّيَبُّس.

**خشکیدن** /xoškidan/ ← خشک شدن.

**خشکیده** /xoškide/ ← خشک شده.

**خشکیزایی** /xoški-zäyi/ التَّمْعاج.

**خشکی زدگی** /x.-zadegi/ قَشَفُ اليَدِ، الشُّرْث، الشَّأْف.

**خشکی زده** /x.-zade/ المُتَقَشِّف، المُقَشَّف، الأَشْرَث.

**خشکی مزاج** /x.-ye-mezäj/ ← یبوست.

**خشم** /xašm/ الغَيْـظ، الاِغْتِياظ، الغَضَـب، الخُشُونَـة، الخَشـانَة، الغِلَـظ، الغِلْظَة، الغِـلاظَـة، الحِدَّة، الجَفـاء، الجَفـاءَة، الشِّـدَّة، الأَسَـف، الإِحْنَـة، الأَضَـم، الأَوْكَـة، البَطْـش، الثّائِر، المُجـازَفَة، الجُنُـون، الحَبَل، الحِـدام، الحَرْد، الحُسافَة، الحِشْمَـة، الحِفْظَة، الحَفِيْظَة، الحِلاط، الحُمَيّـا، الحَمِيَّة، الحَنَـق، الخُلْق، الخُلُـق، الـدَّمْدَمَـة، الذِّرار، الـرَّخّ، الزَّخَّة، الزَّعَـل، الزُّكَّة، الزَّمَـك، السَّخَط، السُّخْط، السُّخْمَـة، السَّكْرَة، السَّـوْرَة، الصَّمَد، الطِّيْـرَة، الطَّيْـزُوْرَة، الطَّيْف، الظَّـلام، العادِيَـة، النَّطُوح، العُنْـف، العَنْف، الاِنْفِعال، القُوَّة، الكَيْد، المَأْقَة، النّارِيَّة، النَّزْوان، النَّفْطان، النِّقْمَة، الـوَجْد، الجِدَة، المَوْجِـدَة، الوِجْدان،

الوَحْر، الوُشْحَة، الهَضِيْمَـة، الهِيَاج، الهَيَجان، الهَائِج ← تندی، درشتی.

**خشم آلود** /x.-älud/ ← خشمگین.

**خشم آلودگی** /x.-ä.-e-gi/ ← خشم.

**خشم گرفتن** /x.-gereftan/ ← خشمگین شدن.

**خشمگیـن** /x.-gin/ الغَضُـوب، الغَضِـب، الغَضْبـان، الغاضِب، سَـرِيْعُ الغَضَب، الغُضَابِـيّ، المَغِيْظ، المُغْتاظ، العَبُوس، العابِس، العَبّاس، عَصَبِيُّ المِزاج، سَيِّئُ الخُلْق، خَشِنُ الأَخْـلاقِ، دَمَوِيُّ المِـزاج، دَمَوِيّ، أَسِـف، أَسِيْف، أَسُـوف، المُبَـرِّح، البـاسِر، البَسِيْـل، البَشِـعُ الـوَجـهِ، التُّغْلُـول، الثَّائِر، الجَبِـل، الجافِـي، الجَهْم، المُتَجَهِّـم، الحَبْلان، الحَبَنْطَـى، المُحْبَنْطِي، حـادُّ أوحَدِيْـدُ الطَّبْعِ، المُحْتَـدّ، المُحْتَـدِمُ غَيْظـاً، الحَـرِب، الحـارِد، الحَـرِد، الحَرْدان، الحَـرِيْر، [نـث] الحَرِيْـرَة، المَحْرُوْر، المُحَـرْوِر، الحِظَـبّ، مُتَحَمِّـس، الحَمِـش، الحَمْقـان، المُحْتَمَـل، الحَنِق، الحانِق، الحَنِيْق، الخُلَقِيّ، الخُنْبُس، الدُّغْصان، أَزْعَن، الرَّاغِم، الزِّبِيْع، المُزَرْبِس، الزِّيْز، الزَّعِل، الزَّعْلان، الزَّاكّ، الـزَّمِج، الـزِّمَّک، المُـزْمَهِرّ، السّـاخِط، السَّـدِم، السَّنَبُوت، السَّاهِم، المُسْتاء، الشَّـدِيْد، الشَّرِي، الشُّزَن، الشَّكِس، المُشْمَئِزّ، الشَّامِس، [نـث] الشَّوْهاء، الضَّبِس، الضَّدِي، الضَّرِس، الضُّمْضَم، الطِّحِـل، العَرَمْرَم، العَمَرَّد، العَمَرَّس، العَنِيْـف، المُتَعَيِّد، المِغْـداد، الغَلِيْظ، الغَلِـق، الفُـدْفُد، مُنْفَتِـحُ الـوَرِيْد، المُنْفَعِـل، القَتِـب، القاسِـي، القاطِـب، القَطُوب، القَطِـم، القَوِيّ، المُكْـرَب، كاسِـفُ الوجـه، المُكَشِّر، الكَـظّ، الكَظِيْظ، المُكْفَهِـرّ، الكالِـح، اللَّقِس، اللَّكِس، المُمْتَحِک، المُتَمَقِّط، الأَنْبَس، النَّزِيْق، النَّزِيّ، المُنْتَفِخ، النُّفَطَة، النَّقِر، النَّقِـرَة، الوَعِق، الوَغْقَة، الهَرِش، الهِلَّوف، المُتَهَيِّج، الهائِج.

**خشمگین شدن** /x.-šodan/ غَضْباً ومَغْضَبَةً / غَضِبَ ـَ عليه، مُغاضَبَةً / غاضَبَ فلاناً، إغضاباً / أَغْضَب، تَغَضُّباً / تَغَضَّبَ عليه، إغاظَةً / أَغاظَ، إنْغِياظاً / إنْغاظَ، تَغَيُّظاً / تَغَيَّظَ، اِغْتِياظاً / اِغْتاظَ، أَبَداً / أَبِدَ ـَ عليه، أَرْياً / أَرَى يَأْرِي، اِئْتِزازاً / اِئْتَزَّ منه، أَسَفاً / أَسِفَ ـَ عليه، أَضَماً / أَضِمَ ـَ عليه، أَطَماً / أَطِمَ ـَ إيْطاماً / آطَمَ، تَأَطُّماً / تَأَطَّمَ عليه، أَمْداً / أَمَدَ ـَ عليه، أَوْباً / أَوِبَ ـَ اِسْتِئْواراً / اِسْتَأْوَرَ، بَرْحاً / بَرَحَ ـُ، بَرْطَمَةً / بَرْطَمَ، تَبَرْطُماً / تَبَرْطَمَ، بَسْراً وبُسُوراً / بَسَرَ ـُ بُسُولاً / بَسَلَ ـُ تَبْسِيْلاً / بَسَّلَ وجهَه، بَشَعاً وبَشاعَةً / بَشِعَ ـَ، تَبْوِيْزاً / بَوَّزَ، ثَوْراً وثَوَراناً وثُؤُوراً / ثارَ ـُ ثائِرُهُ، جَعَظاً / جَعِظَ ـَ جَمَأً / جَمِئَ ـَ عليه، جَهامَةً وجُهُومَةً / جَهُمَ ـُ تَجَهُّماً / تَجَهَّمَ هـ وله، حَبَناً / حَبِنَ ـَ عليه، اِحْتِداداً / اِحْتَدَّ، مُحادَةً / حَادَّ، تَحادّاً / تَحادَّ، اسْتِحْداداً / اِسْتَحَدَّ عليه، حَدْلاً وحُدُوْلاً / حَدَلَ ـِ عليه، حَدَأً / حَدِئَ ـَ عليه، حَدًى / حَدِيَ ـَ عليـه، اِحْذِيْراراً / اِحْذارَّ، حَرَباً / حَرِبَ ـَ حَـرْداً وحَرَداً / حَرَدَ ـِ حَرْداً / حَرِدَ ـَ عليـه، حَرْياً / حَرَى ـِ عليـه، حَسَفاً / حَسِفَ ـَ حَسَكاً / حَسِكَ ـَ عليـه، مُحاشَمَةً / حاشَمَ وتَحْشِيْماً / حَشَّمَ هـ اِحْطِيْطاءً / اِحْطَوْطَى، تَحَطُّماً / تَحَطَّمَ عليه غَيْظاً، حُلُـوطاً / حَلَطَ ـِ حَلَطاً / حَلِطَ ـَ اِحْتِـلاطاً / اِحْتَلَطَ عليه، حَمَشاً / حَمِشَ ـَ اِحْتِمـاشاً / اِحْتَمَشَ، تَحَمُّشاً / تَحَمَّشَ، اِسْتِحْماشاً / اِسْتَحْمَشَ، اِحْتِمالاً / اُحْتُمِلَ مج، حَمَأً / حَمِئَ ـَ حُمِيّاً / حَمِيَ ـَ عليه، حَنَقاً / حَنِقَ ـَ عليه، تَحَوُّباً / تَحَوَّبَ من كذا، خُشُونَةً / خَشُنَ ـُ صدرُه عليه، اِخْشِيْشاناً / اِخْشَوْشَنَ عليه صدري، خَمَطاً / خَمِطَ ـَ تَخَمُّطاً / تَخَمَّطَ، خُنُوفاً / خَنَفَ ـِ دَغَصاً / دَغِصَ ـَ، مُداغَصَةً / داغَصَ، ذَأْراً / ذَئِرَ ـَ ذَبَراً / ذَبِرَ ـَ عليه، تَـذَمُّراً / تَذَمَّرَ، تَـرَبُّداً / تَرَبَّدَ، اِرْبِـاساً / اِرْبَسَّ، ازْرِيْماماً / اِزْرَمَّ، تَرَشُّقاً / تَرَشَّقَ في الأمر، مُراغَزَةً / راغَزَ، مُراغَمَةً / راغَمَ، تَرَغُّماً / تَرَغَّمَ عليه، تَزَبُّباً / تَزَبَّبَ، اِزْباداً / اَزْبَدَ، زِبْزاباً وزَبْزَبَةً / زَبْزَبَ، زَخِيْخاً / زَخَّ ـِ زَعَلاً / زَعِلَ ـَ من الشَّـيءِ، اِزْمِئْجاجاً / اِزْمَأَجَّ، زَمَجاً / زَمِجَ ـَ زِنْباراً وزَنْبَرَةً / زَنْبَرَ، تَزَنْبُراً / تَزَنْبَرَ، زَنَفاً / زَنِفَ ـَ تَـزَنُّفاً / تَزَنَّفَ، سَخْراً وسُخْرِيّاً / سَخَرَ ـَ سَخَطاً / سَخِطَ ـَ سُخْطاً / سَخِطَ ـَ تَسَخُّطاً / تَسَخَّطَ هـ تَسَخُّماً / تَسَخَّمَ عليه، إسْطاءً / أَسْطَى عليه، سَكَراً / سَكِرَ ـَ عليه، سُؤُوراً وسَوْرَةً / سارَ ـُ شِراساً ومُشارَسَةً / شارَسَ هـ، شَرًى / شَرِيَ ـَ شِراءً ومُشاراةً / شارَى هـ تَشَـرِّياً / تَشَرَّى، اِسْتِشْراءً / اِسْتَشْرَى، تَشَـزُّراً / تَشَزَّرَ، مُشـازَرَةً وشِزاراً / شازَرَه، اِشْتِعالاً / اِشْتَعَلَ غَضَباً، اِسْتِشْلاءً / اِسْتَشْلَى، اِسْتِشاطَةً / اِسْتَشاطَ غَضَباً، اِشْتِياطاً / اِشْتاطَ عليه، شَوْطاً / شاطَ ـُ به الغَضَبُ، إضْناناً / أَضَنَّ عليه، إضْداداً / أَضَدَّ، ضَدًى / ضَدِيَ ـَ عليـه، ضَرَساً / ضَرِسَ ـَ ضَرَماً / ضَرِمَ ـَ عليه، تَضَرُّماً / تَضَرَّمَ عليه، ضَغْناً / ضَغِنَ ـَ عليه، طَخَخاً / طَخَّ

ـَ طَيْراً وطَيَراناً / طارَ ـِ طائِرُهُ، عَبَداً وعَبَدَةً / عَبِدَ ـَ عليه، عَبْساً وعُبُوساً / عَبَسَ ـِ وجهَه، تَعَبُّساً / تَعَبَّسَ، تَعْبِيساً / عَبَّسَ، عِتاباً ومُعاتَبَةً / عاتَبَ، عَضْلَبَةً / عَضْلَبَ، عَطَباً / عَطِبَ ـَ عليه، عَمَداً / عَمِدَ ـَ عليه، عُنْفاً وعَنافَةً / عَنُفَ ـُ به و عليه، تَعْنِيفاً / عَنَّفَ، تَعَيُّطاً / تَعَيَّطَ، غَذْمَرَةً / غَذْمَرَ، غَشْمَرَةً / غَشْمَرَ، تَغَشْمُراً / تَغَشْمَرَ عليه، تَغَطْرُساً / تَغَطْرَسَ، غَلَقاً / غَلِقَ ـَ إغْناطاً / أَغْنَطَ، قَتَباً / قَتِبَ ـَ قَتامَةً / قَتَمَ ـُ تَقْرِيعاً / قَرَّعَ، قُطُوباً / قَطَبَ ـِ كَدَراً وكُدْرَةً وكَدَراً وكُدُورَةً وكَدارَةً وكُدْراً / كَدِرَ ـَ وكَدَرَ ـُ وكَدُرَ ـُ عليه، تَكَدُّراً / تَكَدَّرَ، تَكْرِيشاً / كَرَّشَ، كَشْراً / كَشَرَ ـِ له، تَكْشِيراً / كَشَّرَ، اِكْفِهْراراً / اِكْفَهَرَّ، كَلَباً / كَلِبَ ـَ كُلُوحاً وكُلاحاً / كَلَحَ ـَ وجهُهُ، إكْلاحاً / أَكْلَحَ، تَكَلُّحاً / تَكَلَّحَ وَجهُهُ، كُمُوساً / كَمَسَ ـُ اِكْتِيْتاءً / اِكْتَوْتَى، اِلْتِحاطاً / اِلْتَحَطَ، تَلَغُّداً / تَلَغَّدَ، اِلْتِهاباً / اِلْتَهَبَ عليه، مَأْساً / مَأَسَ ـَ عليه، مَرْمَرَةً / مَرْمَرَ، مَزْراً / مَزَرَ ـُ، مَعَضاً / مَعِضَ ـَ من الأمرِ، اِمْتِعاضاً / اِمْتَعَضَ منه، تَمَقُّطاً / تَمَقَّطَ، تَمَيُّزاً / تَمَيَّزَ غَيْظاً، نَتّاً ونَتِيْتاً / نَتَّ ـِ من الغَيْظِ، اِنْتِعاصاً / اِنْتَعَصَ، تَنَغُّراً / تَنَغَّرَ، نَفْتاً ونَفِيْتاً / نَفَتَ ـِ اِنْتِفاخاً / اِنْتَفَخَ على فلانٍ أوت أوْ داجُهُ، نَفْطاً ونَفِيْطاً / نَفَطَ ـِ نَقَراً / نَقِرَ ـَ عليه، نُقُوماً / نَقَمَ ـِ لكذا، تَنْكِيساً / نَكَّسَ، نَمَراً / نَمِرَ ـَ تَنْمِيراً / نَمَّرَ، تَنَمُّراً / تَنَمَّرَ، إنهالاً / أَنْهَلَ، وَبَداً / وَبِدَيَوْبَدُ عليه، وَجْداً وجِدَةً ومَوْجِدَةً ووِجْداناً / وَجَدَ يَجِدُ عليه، إيْجافاً / أَوْجَفَ، وَحَراً / وَحَرَ يَحِرُ ويَوْحَرُ ويَيْحَرُ عليه، وَرَماً / وَرِمَ يَرِمُ أنفُ فلانٍ، وَزْياً / وَزَى يَزِي، وَغْراً / وَغَرَيَغِرُ ووَغَراً / وَغِرَ يَوْغَرُ، صَدْرُهُ على فلانٍ، تَوَغُّراً / تَوَغَّرَ، وَغْماً / وَغَمَ يَغِمُ، تَوَغُّماً / تَوَغَّمَ عليه، اِتِّقاداً / اِتَّقَدَ، تَوْلِيَةً / وَلَّى عن فلانٍ بوُدِّه، وَمَداً / وَمِدَيَوْمَدُ عليه، وَأْباً / وَئِبَ يَوْأَبُ، هَزْمَرَةً / هَزْمَرَ، هَرْمَسَةً / هَرْمَسَ وجهُهُ، هَضْماً / هَضَمَ ـِ فلاناً.

**خشمگین کردن** /x.-kardan/ إغْضاباً / أَغْضَبَ، مُغاضَبَةً / غاضَبَ، غَيْظاً / غاظَ ـِ إغاظَةً / أغاظَ، مُغايَظَةً / غايَظَ، تَغْيِيظاً / غَيَّظَ، تَأْبِيساً / أَبَّسَ، إيْسافاً / آسَفَ، بَرْطَمَةً / بَرْطَمَ، إتْغاماً / أَتْغَمَ، تَحْرِيباً / حَرَّبَ، إحْشاباً / أَحْشَبَ، حَشْماً / حَشَمَ ـُ إحْشاماً / أَحْشَمَ، إحْفاظاً / أَحْفَظَ، إخْلاطاً / أَخْلَطَ، اِحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ هـ الأمْرُ، حَمْساً / حَمَسَ ـُ إحْماساً / أَحْمَسَ، تَحْمِيساً / حَمَّسَ، حَمْشاً / حَمَشَ ـُ إحْماشاً / أَحْمَشَ، تَحْمِيشاً / حَمَّشَ، حَنْشاً / حَنَشَ ـِ إحْناقاً / أَحْنَقَ، تَحْنِيقاً / حَنَّقَ، إدْغاصاً / أَدْغَصَ، إذْآراً / أَذْأَرَ، إذْراءً / أَذْرَأَ، إزْغاماً / أَزْغَمَ، تَزْغِيَةً / زَغَّى، زَأْتاً / زَأَتَ ـَ زَفْتاً / زَفَتَ ـُ تَزْنِيداً / زَنَّدَ، إسْخاطاً / أَسْخَطَ، تَسْخِيماً / سَخَّمَ هـ الأمْرُ، إشْكاعاً / أَشْكَعَ، عَنْشاً / عَنَشَ ـِ غَطْرَسَةً / غَطْرَسَ، إغْلاقاً / أَغْلَقَ، قَطْباً / قَطَبَ ـُ تَكْدِيراً / كَدَّرَ، إلْماظاً / أَلْمَظَ هـ عليه، مَحْتاً / مَحَتَ ـَ، إمْعاضاً / أَمْعَضَ، تَمْعِيضاً / مَعَّضَ، مَقْطاً / مَقَطَ ـُ نَمْراً / نَمَرَ ـُ إيْثاباً / أَوْأَبَ، تَوْرِيماً / وَرَّمَ أنفَ فلانٍ، إيْغاراً / أَوْغَرَ، إيْكاباً / أَوْكَبَ.

**خشمگینی** /x.-i/ العَبْس، العُبُوس، العُبُوسَة، السَّخَط، السُّخْط، الأَجِيْم، البَسْل، الجَهامَة، الجُهُومَة، الجَهْن، الشَّكاسَة، سُوْءُ الخُلقِ، الشَّتامَة، الزَّعَل، الضَّجِر، الصَّرَّة، الغِشّ، التَّقْطِيْب، الإمْتِعاض، المَظاظَة، الوَغْقَة.

**خشمناک** /xašmnāk/ ← خشمگین.

**خشمناک شدن** /x.-šodan/ ← خشمگین شدن.

**خشمناکی** /x.-i/ ← خشمگینی.

**خشن** /xašen/ الخَشِن، الأَبَجّ، المَبْحُوح، الجَاسِئ، الجافِي، الجِلْف، الحَزْن، الحَرِش، الأَحْرَش، الحَسَكَة، الخَشِب، الخَشِيْن، الأَزْبَر، الأَزْعَب، الشُّثْن، الأَشْرَس، الضِّرْس، الفَظّ، الغَلِيْظ، الفِجّ، المَعْد، النَّطِع، الوَطْب.

**خشن شدن** /x.-šodan/ خُشْنَةً وخَشانَةً وخُشُونَةً ومَخْشَنَةً / خَشُنَ ـُ تَخَشُّناً / تَخَشَّنَ، اِخْشِيْشاناً / اِخْشَوْشَنَ، غِلَظاً وغَلْظَةً وغُلْظَةً وغِلاظَةً / غَلَظَ ـِ وغَلُظَ ـُ جَفاءً وجَفاءَةً / جَفا يَجْفُو، جَسْأً وجُسُوءاً وجُسْأَةً / جَسَأَ ـَ ت اليدُ مِنَ العَمَلِ، اِخْشِيْشاباً / اِخْشَوْشَبَ، فَجاجَةً / فَجَّ ـُ قَضَضاً / قَضَّ ـَ وإقْضاضاً / أَقَضَّ المَضْجَعُ، كَذّاً / كَذَّ ـُ.

**خشن کردن** /x.-kardan/ تَخْشِيْناً / خَشَّنَ، إزْباراً / أَزْبَرَ.

**خشنود** /xošnud/ ١ ← راضی. ٢ ← شاد، شادمان.

**خشنود شدن** /x.-šodan/ ١ ← راضی شدن. ٢ ← شاد شدن، شادمان شدن.

**خشنود کردن** /x.-kardan/ ١ ← راضی کردن. ٢ ← شاد کردن، شادمان کردن.

**خشنودی** /x.-i/ ١ ← رضا، رضایت. ٢ ← شادی، شادمانی.

**خشونت** /xošunat/ الخُشونَة، الجَفاء، الجَفاءَة، الغِلاظَة، الحُرْشَة، الحَرَاشَة، السَّماجَة، الفَظاظَة، الكَيَج، الجَحْش ← درشتی.

**خشونت کردن** /x.-kardan/ مُخاشَنَةً / خاشَنَ، مُغالَظَةً / غالَظَ، فِظاظاً ومُفاظَّةً / فاظَّ هـ، قِساحاً ومُقاسَحَةً / قاسَحَ هـ، هَيْصاً / هاصَ ـِ.

**خشین** /xašin/ (جانـ) الجُحَم.

**خصب** /xesb/ ← فراخ سالی، فراوانی.

**خصلت** /xeslat/ ← خوی، عادت.

**خصم** /xasm/ ← دشمن.

**خصمانه** /x.-äne/ بالعَداوَة.

**خصوص** /xosus/ خصوصاً، مَخْصُوصاً، بِخُصُوص.

**خصوصاً** /x.-an/ لا سِيَّما، بِخاصَّةٍ، عَلَى الأَخَصّ.

**خصوصی** /x.-i/ خاصَّةٌ، خاصّ، شَخْصِيّ، الخُصُوصِيّ.

**خصوصیات** /xosusiyyät/ الخَصائِص، الجُزْئِيّات.

**خصوصیت** /xosusiyyat/ ۱. مَيْزَة، الخاصَّة. ۲. الخُلَّة، الصَّداقَة.

**خصومت** /xosumat/ ← دشمنی.

**خصومت‌آمیز** /x.-ämiz/ ← خصمانه.

**خصومت کردن** /x.-kardan/ ← دشمنی کردن.

**خصی** /xasi/ ← اخته.

**خصی کردن** /x.-kardan/ خِصاءً وخَصْياً / خَصَى ـِ.

**خضاب** /xezäb/ الخِضاب.

**خضاب کردن** /x.-kardan/ ۱. [مص ل] تَخَضُّباً / تَخَضَّبَ، اِخْتِضاباً / اِخْتَضَبَ. ۲. [مص م] خَضْباً / خَضَبَ ـِ، تَخْضِيباً / خَضَّبَ.

**خضوع** /xozu'/ ← فروتنی.

**خضوع کردن** /x.-kardan/ ← فروتنی کردن.

**خط** /xat/ ۱. (رضـ) الخَطّ. ۲. السَّطْر، الخَطّ، الكِتابَة، القَلَم. ۳ ← رگه. ۴. قَفا العُمْلَة [پشت سکه].

**خط آتش** /x.-te-ätaš/ (نظ) خَطُّ النّار.

**خط آهن** /x.-te-ähan/ شَرِيطُ سِكَّةِ الحَدِيْد، قَضِيبُ سِكَّةِ الحَدِيْد.

**خط آهن سرتاسری** /x.-te-ä.-e-sartäsari/ الخَطُّ الطَّوّالِيّ.

**خطا** /xatä/ ۱. الخَطِيْئَة، الخَطِيَّة، الخَطَأ، الذَّنْب، الجَرَم، الجُرْم، الجُناح، الحَرْبَة، الغَيّ، الغِيَّة، الغَوايَة، الفَرْطَة، الفَلْتَة، الهَفاء، الهَفْوَة. ۲. (رضـ) غَلَط، الخَطَأ.

**خطاب** /xetäb/ الخِطاب، المُخاطَبَة.

**خطاب کردن** /x.-kardan/ مُخاطَبَةً / خاطَبَ، تَخاطُباً / تَخاطَبَ مَعَ.

**خطابه** /x.-e/ الخِطاب، الخُطْبَة، الوَعْظ، العِظَة، المَوْعِظَة، المُحَاضَرَة.

**خطابی** /x.-i/ الخِطابِيّ.

**خطاپوش** /xtä-puš/ الغافِر.

**خط اتحاد** /xat-te-ettehäd/ (مسـ) عَلامَةُ الرَّبْطِ المُوسِيْقِيَّة.

**خط اتصال** /x.-te-ettesäl/ (مسـ) خطُّ اِتِّحادٍ.

**خط اریب** /x.-te-orib/ خَطٌّ مائِلٌ.

**خط استاندارد داخلی** /x.-te-eständärd-e-däxeli/ خَطٌّ عِيارِيٌّ داخِلِيٌّ.

**خط استوا** /x.-te-estevä/ خَطُّ الاِسْتِواء.

**خط استوای فلکی** /x.-te-e.-ye-falaki/ خَطُّ الاِسْتِواءِ السَّماوِيّ.

**خط استوای مغناطیسی** /x.-te-e-ye-meqnätisi/ خَطُّ الاِسْتِواءِ المِغْناطِيْسِيّ.

**خطاط** /xattät/ الخَطّاط ← خوش‌نویس.

**خطاطی** /x.-i/ فَنُّ الخَطّ.

**خط افقی** /x.-e-ofoqi/ الأُفُقِيّ.

**خطاکار** /xatä-kär/ المُخْطِئ، مُذْنِب، الخاطِئ، المُجْرِم، الضّالّ، المُدان، الواهِم، المُهَفِّك.

**خطاکاری** /x.-k.-i/ ← خطا کردن.

**خطا کردن** /x.-kardan/ خَطَأً / خَطِئَ ـَ إخْطاءً / أَخْطَأَ، غَلَطاً / غَلِطَ ـَ، إذْناباً / أَذْنَبَ، إثْماً وأثْماً وأَثاماً ومَأْثَماً / أَثِمَ ـَ بَغَى / بَغا ـَ وبَغْواً / بَغا ـُ، إحْناناً / أَحَنَّ، زَلَلاً / زَلَّ ـِ، ضَلّاً وضَلالاً وضَلالَةً / ضَلَّ ـِ، طَيْشاً / طاشَ ـِ السَّهْمُ عن الغَرَض.

**خطا گرفتن** /x.-gereftan/ تَخَطُّواً، تَخَطّأً.

**خطای چشم** /x.-ye-cašm/ خِداعُ البَصَر.

**خطای عمدی** /x.-ye-amdi/ خَطَأٌ مَقْصُودٌ.

**خط باز** /xat-te-bäz/ (رضـ) الخَطُّ المَفْتُوح.

**خط بسته** /x.-te-baste/ (رضـ) الخَطُّ المُغْلَق.

**خطبه** /xotbe/ الخُطْبَة ← خطابه.

**خطبه خوان** /x.-xän/ الخَطّاب ← خطیب، سخنران.

**خطبه خواندن** /x.-x.-dän/ خِطابَةٌ / خَطَبَ ـُ.

**خط بی‌زاویه** /xat-te-bi-zäviye/ (رضـ) خَطُّ اللّاانْحراف.

**خط بین‌المللی تاریخ** /x.-te-beyn-ol-melali-ye-tärix/ خَطُّ تَغْيِيرِ تاريخِ اليَوْمِ.

**خط پایان** /x.-te-päyän/ نِهايَةُ خَطٍّ.

**خط پیوند** /x.-te-peyvand/ الشُّرْطَةُ القَصِيرَة، الصِّلَة، الوُصْلَة.

**خط تراش** /x.-taräš/ المِكْشَط، العُقّابِيّة.

**خط تصویری** /x.-te-tasviri/ ← خط هیروگلیفی.

**خط تغییر روز** /x.-te-taqyir-e-ruz/ ← خط بین‌المللی تاریخ.

**خط تقاطع** /x.-taqäto'/ خَطُّ التَّقاطُعِ.

**خط تیر** /x.-e-tir/ خَطُّ الرَّمْيِ.

**خط جامع المیاه** /x.-te-jäme'-ol-miyäh/ مِحْوَرُ الوادِي.

**خط جدایی** /x.-te-jodäyi/ خَطُّ الفَصْلِ.

**خط چهره** /x.-te-cehre/ اللَّمْحَة ← خطوط چهره.

**خط خطی** /x.-x.-i/ المُخَطَّط.

**خط خورده** /x.-xurde/ المَشْطُوب.

**خط‌دار** /x.-där/ المُسَيَّر، المُخَطَّط.

**خط دفاع** /x.-te-defä'/ خَطُّ الدِّفاعِ أو التَّحْصِينِ.

**خط دوراهی** /x.-te-do-rähi/ الخَطُّ الجانِبِيّ.

**خطر** /xatar/ الخَطَر، الهَلاك، الهَلَكَة، التَّهْلُكَة، المَحْذُور، القُطُوْع، الهَوْرَة.

**خط‌الرأس** /xat-tor-ra's/ (نظ) خَطُّ الرَّأْسِ.

**خط راست** /x.-te-räst/ الخَطُّ المُسْتَقِيم.

**خطرناک** /xatarnäk/ خَطِير، خَطُوْرَة، الخَطِر، المُهْلِك، المُخْطِر، مُخازِف، غَيْرُ مَأْمُون، الكَرِيْث، الكارِث.

**خطرناک شدن** /x.-šodan/ خَطَراً وخُطُورَةً / خَطُرَ ـُ.

**خط زدن** /xat-zadan/ ۱ ← خط کشیدن. ۲ ← حذف کردن.

**خط ژئودزی** /x.-te-že'odezi/ خَطٌّ جِيُودِيسِيّ.

**خط ساحل** /x.-te-sähel/ خَطُّ السّاحِلِ.

**خط ساحلی** /x.-te-s.-i/ خَطٌّ ساحِلِيٌّ.

**خط سد دشمن** /x.-te-sad-de-došman/ (نظ) خَطُّ الصَّدِّ.

**خط سفید بطن** /x.-te-sefid-e-batn/ الخَطُّ الأَبْيَضُ البَطْنِيُّ.

**خط سیر** /x.-te-seyr/ المَجْرَى.

**خط شعاعی** /x.-te-šoä'i/ ← نیم خط.

**خط شکسته** /x.-te-šekaste/ ۱. الجارِي [مكتوبٌ بأَحْرُفٍ متّصلة]، مخطوطةٌ كُتِبَتْ بأَحْرُفٍ متّصلةٍ. ۲. (رضـ) ← خط منکسر.

**خط‌شناس** /x.-šenäs/ الخَبِيْرُ بالخَطِّ.

**خط شناسی** /x.-š.-i/ دِراسَةُ الخَطِّ.

**خط طول** /x.-te-tul/ خَطُّ الطُّوْلِ.

**خط طیف** /x.-te-teyf/ ← خطوط طیف.

**خط طیفی دوتایی** /x.-te-t.-i-ye-dotäyi/ الخَطُّ الطَّيْفِيُّ الثُّنائِيُّ.

**خط عقب‌نشینی** /x.-te-aqab-nešini/ (نظ) خَطُّ الرَّجعَةِ.

**خط عزیمت** /x.-te-azimat/ (نظ) خَطُّ الشُّرُوْعِ.

**خط عمودی** /x.-te-amudi/ الخَطُّ العَمُودِيّ، العَمُود.

**خط فاصل** /x.-te-fäsel/ خَطُّ التَّحْدِيْدِ.

**خط فرعی** /x.-te-far'i/ خَطٌّ جانِبِيٌّ.

**خط قاطع** /x.-te-qäte'/ القاطِع.

**خط قائم** /x.-te-qäem/ الخَطُّ القائِمُ.

**خط‌القعر** /x.-tol-qa'r/ (نظ) خَطُّ القَعْرِ.

**خط کرانه** /x.-te-keräne/ ← خط ساحل.

**خط‌کش** /x.-keš/ المِسْطَرَة، المِخْطاط.

**خط‌کش ریاضی** /x.-k.-e-riyäzi/ قُطَاعُ الدَّائِرَة.

**خط‌کش صاف کن** /x.-k.-e-säf-kon/ المِسْواة.

**خط‌کش فلزی** /x.-k.-e-felezzi/ مِسْطَرَةٌ فُولاذِيَّةٌ.

**خط‌کش لگاریتم** /x.-k.-e-logärítm/ ← خط‌کش محاسبه.

**خط‌کش محاسبه** /x.-k.-e-mohäsebe/ المِسْطَرَةُ الحاسِبَةُ.

**خط‌کشی** /x.-keši/ ← خط‌کشی کردن.

**خط کشیدن** /x.-kešidan/ خَطّاً / خَطَّ ـُ.

**خط‌کشی کردن** /x.-keši-kardan/ تَخْطِيطاً / خَطَّطَ، تَسْطِيراً / سَطَّرَ.

**خط گوتیک** */x.-te-gutik/* الخَطُّ القُوطِيّ.
**خط مایل** */x.-te-mäyel/* خَطٌّ مايِل.
**خط متقاطع** */x.-te-motaqäte'/* خَطٌّ مُسْتَعْرِض أو مُعْتَرِض.
**خط مستقیم** */x.-te-mostaqim/* الخَطُّ المُسْتَقِيم.
**خط مشی** */x.-te-maši/* الخُطَّة، الطَّرِيقَة.
**خط مقدم جبهه** */x-te-mogaddam-e-jebhe/* (نظ) خَطُّ النّار.
**خط مماس** */x.-te-momäs/* (رضـ) المُماس، الظِّلُّ الهِنْدِسِيّ.
**خط مماس بر منحنی** */x.-te-m.-bar-monhani/* (رضـ) الشُّعاعُ المُوَجَّه.
**خط منحنی** */x.-te-m./* المُنْحَنِي، خَطٌّ بَيانِيّ.
**خط منحنی پیچ** */x.-te-m.-ye-pic/* الخَطُّ الحَلَزُونِيّ.
**خط منکسر** */x.-te-monkaser/* الخَطُّ المُنْكَسِر.
**خط منکسر محدب** */x.-te-m.-e-mohaddab/* المُكَسَّرُ المُحَدَّب.
**خط منکسر مقعر** */x.-te-m.-e-moqa"ar/* المُنْكَسِرُ المُقَعَّر.
**خطمی** */xatmi/* (گیا) الخِطْمِيّ، الخِطْمِيَّة، الغَسُول.
**خط میخی** */xat-te-mixi/* النَّقْشُ المِسْمارِيّ، الخَطُّ الإسْفِينِيّ أو المِسْمارِيّ.
**خطمی درختی** */xatmi-ye-deraxti/* (گیا) خِطْمِيٌّ سُورِيّ، خِطْمِيٌّ مَلَكِيّ.
**خطمی صحرایی** */x.-ye-sahräyi/* (گیا) أَبُو طِيْلُون، العِضْرِس.
**خطمی فرنگی** */x.-ye-farangi/* (گیا) السُّبْت، شَحْمُ المُرُوج، خُبَيْزَةٌ وَرْدِيَّة، جَوْخَم، وَرْدُ الزَّوانِي.
**خطمی مجلسی** */x.-ye-majlesi/* (گیا) أُنْجُرَةٌ هِنْدِيّ، وَرْدُ الصِّين.
**خط ناظم** */at-te-näzem/* الخَطُّ المُتَعامِدُ.
**خط نسخ** */x.-te-nasx/* خَطُّ النَّسْخ.
**خط نشانه** */x.-te-nešäne/* خَطُّ النَّظَر.
**خطور کردن** */xotur-kardan/* خُطُوراً / خَطَرَ ـُـ خَلْجاً وخُلُوجاً وخَلَجاناً / خَلَجَ ـِـ في صَدْرِه، لَوْحاً / لاحَ يَلُوحُ في فكره، لَعْجاً / لَعَجَ ـَـ وهَجْساً / هَجَسَ ـِـ الشيءُ في صَدْرِ.
**خطوط تراز** */xotut-e-taräz/* الخُطُوطُ الكِفافِيَّة.
**خطوط تلفنی** */x.-e-telefoni/* الخُطُوطُ الهاتِفِيَّة.
**خطوط چهره** */x.-e-cehre/* مَلامِحُ الوَجْهِ، تَقاطِيعُ الوَجْهِ، مَعارِفُ الوَجْهِ.
**خطوط طیف** */x.-e-teyf/* خُطُوطُ الطَّيْف.
**خطوط عرض** */x.-e-arz/* خُطُوطُ العَرْض.
**خطوط موازی** */x.-e-movazi/* الخُطُوطُ المُتَوازِيَة.
**خط و نشان کشیدن** */x.-o-nešän-kešidan/* ← تهدید کردن.
**خطه** */xette/* ← کشور، سرزمین.
**خط هم میل** */xat-te-ham-mil/* المُتَساوِي التَّصَوُّب.
**خط هم دما** */x.-te-ham-damä/* خَطُّ تَساوِي درجةِ الحَرارَةِ الأَرْضِيَّة، خَطُّ التَّحاوُر.
**خط هوایی** */x.-te-haväyi/* الخَطُّ الجَوِّيّ.
**خط هیروگلیف** */x.-te-hiroglif/* الخَرْطُوش، الهِيْرُوْغْلِيْفِي.
**خطی** */x.-i/* الخَطِّيّ، المَخْلُوط.
**خطیب** */xatib/* الخَطِيْب ← سخنران.
**خطیر** */xatir/* ← خطرناک.
**خفاش** */xoffäš/* (جانـ) الخُفّاش، طَيْرُ اللَّيلِ، الوَطْواط.
**خفاش خون‌آشام** */x.-xun-äšäm/* (جانـ) المَصّاص، العَلُوق.
**خفاشها** */x.-hä/* (جانـ) الخُفّاشِيّات.
**خفت** */xeffat/* ← سبکی، خواری.
**خفتان** */xaftän/* القُفْطان.
**خفت دادن** */xeffat-dädan/* ← سبک کردن، خوار کردن.
**خفتن** */xoftan/* ← خوابیدن.
**خفته** */xofte/* ← خوابیده.
**خفقان** */xafaqän/* ← تپش، تپش قلب.
**خفگی** */xafegi/* الإخْتِناق، الخَنْق، الخَنَق.
**خفگی گیاه** */x.-ye-giyäh/* (گیا) الإخْتِناق.
**خفنگ** */xafang/* الرَّقَم.
**خفه** */xafe/* الخَنِيق، المَخْنُوق، المُخْتَنِق، الفَطِيس.
**خفه شدن** */x.-šodan/* إخْتِناقاً / إخْتَنَق، إنْخِناقاً / إنْخَنَق، جَرَضاً / جَرِضَ ـَـ غَصَصاً / غَصَّ ـُـ بالطَّعام.

**خفه کردن** /x.-kardan/ خَنْقاً وخَنِقاً / خَنَقَ ـُ جَرْضاً / جَرَضَ ـُ، تَخْنِيْقاً / خَنَّق، إجْراضاً / أَجْرَضَ، إغْصاصاً / أَغَصَّ، تَذْرِيْعاً / ذَرَّعَ، ذَبْحاً وذَباحاً / ذَبَحَ ـَ زَتُوّاً / زَتَأَ ـَ زَرْداً / زَرَدَ ـُ زَرْدَبَةً / زَرْدَبَ، زَغْطاً / زَغَطَ ـَ زَمْتاً / زَمَتَ ـُ زَنْأً / زَنَأَ ـَ سَأْباً / سَأَبَ ـَ سَأْتاً / سَأَتَ ـَ سَأْداً وَسَأْداً / سَأَدَ ـَ ظَأْتاً / ظَأَتَ ـَ تَقْطِيْساً / قَطَّسَ، كَتْماً وكِتْماناً / كَتَمَ ـُ النَّفَسَ.

**خفه کننده** /x.-konande/ الخانِق، الزَّراد.

**خفیف** /xafif/ ← سبک، خوار.

**خفیف شدن** /x.-šodan/ ← خوار شدن، سبک شدن.

**خفیف کردن** /x.-kardan/ ← خوار کردن، سبک کردن.

**خل** /xol/ مُخْتَلُّ العَقْلِ، المَخْلُول، غَرِيْبُ الأَطْوار، شاذُّ الطَّبْعِ أو الأَطْوارِ، المُصاب ← احمق، دیوانه.

**خلأ** /xala'/ الفَراغ، الفِزْغ.

**خلاب** /xaläb/ ← گل و لای.

**خلاش** /xaläš/ ۱ ← خاشاک. ۲. المُسْتَنْقَع.

**خلاص** /xaläs/ ← رهایی.

**خلاص شدن** /x.-šodan/ ← رها شدن، رهایی یافتن.

**خلاص کردن** /x.-kardan/ ← رها کردن، رهایی دادن.

**خلاصه** /xoläse/ ۱. المُخْتَصَر، الإخْتِصار، الخُلاصَة، المُلَخَّص، المُقْتَصَر، بِوَجْهِ الإجْمال، الإجْمال، المُجْمَل، المُوْجَز، الوَجِيز. ۲. اللُّبّ، اللُّباب، الصِّرف، المُجَرَّد، السُّلالَة ← خالص. ۳. النُّخْبَة، الخِيْرَة، الصِّفْوَة، زُبْدَةُ الشَّيْء ← برگزیده.

**خلاصه پرونده** /x.-parvande/ خُلاصَةُ السِّجِلِّ.

**خلاصه حساب** /x.-hesäb/ خُلاصَةُ الحِسابِ.

**خلاصه سند** /x.-sanad/ المُلَخَّص.

**خلاصه قضیه** /x.-gaziyye/ مُذَكِّرَةُ المُحامِي.

**خلاصه کردن** /x.-kardan/ إخْتِصاراً / إخْتَصَرَ، تَلْخِيْصاً / لَخَّصَ، وَجْزاً / وَجَزَ يَجِزُ، إيْجازاً / أَوْجَزَ، جَمْلاً / جَمَلَ ـُ إجْمالاً / أَجْمَلَ، تَقْصِيْراً / قَصَّرَ، إقْصاراً / أَقْصَرَ الكَلامَ، تَحْصِيْلاً / حَصَّلَ الكَلامَ.

**خلاصه مذاکرات** /x.-mozäkerät/ وَقائِعُ الجَلْسَة.

**خلاصی** /xaläsi/ ← رهایی.

**خلاصی یافتن** /x.-yäftan/ ← رها شدن، رهایی یافتن.

**خلاصی دادن** /x.-dädan/ ← رها کردن، رهایی دادن.

**خلاف** /xeläf/ ۱ ← جنایت، گناه، ناحق. ۲. (حقـ) المُخالَفَة.

**خلافت** /xeläfat/ الخِلافَة، الإمامَة.

**خلافت کردن** /x.-kardan/ ← خلیفه شدن.

**خلافکار** /xeläf-kär/ الخِلِّيْفَة ← تبهکار.

**خلافکاری** /x.-k.-i/ المُخالَفَة.

**خلاف کردن** /x.-kardan/ عَسْفاً / عَسَفَ ـِ تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ.

**خلاف گویی** /x.-guyi/ الخِلاف، الإخْتِلاف.

**خلافی** /x.-i/ خِلافٌ قانُونِيٌّ.

**خلال بادام** /xeläl-e-bädäm/ شُعْرِيَّةُ اللَّوْزِ.

**خلال دندان** /x.-e-dandän/ الخِلال، خِلالَةُ الأَسْنانِ، الخِلَّة، سَلّاكَةُ الأَسْنان.

**خلال نارنج** /x.-e-näranj/ شَعْرِيَّةُ قِشْرِ البُرْتُقالِ.

**خلانیدن** /xalänidan/ ← فرو کردن.

**خلبان** /xalabän/ طَيّار، مَلّاح، جَوِّيّ، مَلّاحُ طائِرَة، مَلّاح، المُرْشِد، القَلاوُوز.

**خلبانی** /x.-i/ المِلاحَة.

**خلجان** /xalajän/ ← تپش.

**خلخال** /xalxäl/ الخَدَمَة، الحَجْل، الحِجل، الوَضَح، المِجْوَل.

**خلد** /xold/ (جانـ) الطُّوبِيْن، جُلْذٌ أُوْرُوبِيّ، جُلْذ ← موش کور، انگشت برک.

**خلر** /xollar/ (گیا) الجُلْبان، الجُلُبّان، القُرْطُمان، البِسِلّى، البَخْرَة، البِنِقَة.

**خلسه** /xalse/ النَّشْوَة.

**خلش** /xaleš/ الوَخْز، الوَخْزَة، الشَّكَّة، النَّخْسَة.

**خلط** /xelt/ الخِلْط، البَلْغَم، النُّخامَة، النُّخاعَة، القُشاعَة، النُّفاثَة، النَّفْث.

**خلع** /xal'/ الخَلْع، النَّزْع، العَزْل.

**خلع** /xol'/ الخُلْع.

**خلعت** /xel'at/ الخِلْعَة.

**خلعت دادن** /x.-dädan/ خَلْعاً / خَلَعَ ـَ عليه ثَوباً.

**خلع تصرف کردن** /x.-e-tasarrof-kardan/ تَجْرِيْداً / جَرَّدَ هـ من المِلْكِ.

**خلع درجه کردن** /x.-e-daraje-k./ تَجْرِيْداً / جَرَّدَ هـ من

الرُّتَبِ العَسْکَرِیَّة.

**خلع سلاح** /x.-e-selāh/ نَزْعُ السِّلاح.

**خلـع سلاح کـردن** /x.-e-s.-kardan/ نَزْعـاً / نَزَعَ ـَ السِّلَاحَ، تَجْرِیْداً / جَرَّدَ هـ من السِّلاحِ.

**خلع کردن** /x.-k./ خَلْعاً / خَلَعَ ـَ نَزْعاً / نَزَعَ ـِ عَزْلاً / عَزَلَ ـِ عن مَنْصِبِ سامٍ، إنْزالاً / أنْزَلَ هـ عن العرشِ.

**خلع ید** /x.-e-yad/ إسْتِمْلاک، اِنْتِزاعُ المَسْـؤُولِیَّة، رَفْعُ الید.

**خلف** /xalaf/ ۱ ← جانشین. ۲ ← فرزند.

**خلف وعده** /xolf-e-va'de/ الخُلْف.

**خلف وعده کردن** /x.-e-v.-kardan/ إخْلافاً / أخْلَفَ هـ ماوَعَدَه، بَرْقَلَةً / بَرْقَلَ، خَوْساً / خاسَ ـُ بالوَعْدِ، خَیْساً / خاسَ ـِ الوَعْدَ وبالوَعْدِ.

**خلف وعده کننده** /x.-e-v.-konande/ الخَلِیْف.

**خلفی** /xalfi/ ← عقبی.

**خلق** /xalq/ ۱ ← آفرینش. ۲. الشَّعْب، القَوْم، الوَبِیْصَة ← ملّت، تودهٔ مردم.

**خلق** /xolq/ ← خوی.

**خلقت** /xelqat/ ← آفرینش.

**خلق کردن** /xalq-kardan/ ← آفریدن.

**خلقی** /x.-i/ القَوْمِيّ، الشَّعْبِيّ.

**خلل** /xalal/ ← تباهی، فساد.

**خلل پـذیر** /x.-pazir/ الفانِي، الفـاسِد، الفَسِیْد ← تباه شدنی.

**خلنج** /xalanj/ (گیا) ← خلنگ.

**خلنگ** /xalang/ (گیا) الخَلَنْج، السُّمَیْسِم.

**خلنگها** /x.-hā/ (گیا) الخَلَنْجِیّات.

**خلواره** /xolvāre/ المُلِّی.

**خلوت** /xalvat/ الخَلْوَة، الـوَحْشَة، العُـزْلَة، الإنْفِـراد ← تنهایی.

**خلوتخانه** /x.-xāne/ المَخْدَع، المُخْدَع، الحُجْرَة، الزّاوِیَة.

**خلوتسرا** /x.-sarā/ ← خلوت خانه.

**خلوت کردن** /x.-kardan/ خُلُوّاً وخَلاءً / خَلَا ـُ به إخْلاءً / أخْلَی به، اِخْتِلاءً / اِخْتَلَی به وإلیه ومعه، اِنْفِراداً / اِنْفَرَدَ بِنَفْسِهِ.

**خلوت نشین** /x.-nešin/ المُنْزَوِيّ، المُتَوَحِّد.

**خلوص** /xolus/ ← پاکی، سادگی.

**خله** /xale/ المُزْدِيّ.

**خلیج** /xalij/ الخَلِیْـج، الجُـوْن، الجَوْن، رِجْـلُ البَحْـرِ، الخَوْر.

**خلیدن** /xalidan/ ← فرو رفتن.

**خلیفه** /xalife/ ۱. الخَلِیْفَة، الإمام. ۲. المُطْران، المَطْران، الجاثَلِیْق، الجِثْلِیْق.

**خلیفه شـدن** /x.-šodan/ خِلافَـةً وخِلِّیْفَی / خَلَفَ ـُ إمامَةً وأمّاً وإماماً / أمَّ ـُ.

**خلیفه کر دن** /x.-kardan/ خِلافَـةً وخِلِّیْفَی / خَلَفَ ـُ تَخْلِیْفاً / خَلَّفَ هـ.

**خلیفه‌گری** /x.-gari/ المَطْران، المُطْرانِیّة، الأُسْقُفِيّ.

**خم** /xom/ الدَّنّ، الحِبـاب، الجِلْف، الخَـرْس، الخِرْص، الرّاقُود، بِنْتُ الخابِیَة.

**خم** /xam/ ← کج.

**خمار** /xomār/ الخُمار.

**خمار** /xammār/ ← می فروش.

**خمارآلود** /xomār-ālud/ ← می زده.

**خمارآلوده شدن** /x.-ā.-e-šodan/ ← می زده شدن.

**خمارخانه** /x.-xāne/ ← میکده.

**خماری** /x.-i/ ← می زدگی.

**خمان** /xomān/ (گیا) ← آقطی.

**خمانیدن** /xamānidan/ ← خم کردن، کج کردن.

**خمپاره** /xompāre/ مِـدْفَعُ الهـاوَن، الرَّجْـم، القَذِیْفَـة، المَقْذُوف.

**خمپاره‌انداز** /x.-andāz/ هاوَنُ عُقْدَة، القاذُوْف.

**خمپاره‌انداز دستی** /x.-a.-e-dasti/ مِدْفَعُ الهُوْن.

**خم دادن** /xam-dādan/ ← کج کردن، خم کردن.

**خمره** /xomre/ الخُمْرَة، الدَّنّ، الخابِیَة، الزِّلَعَة.

**خمرهٔ آب** /x.-ye-āb/ زِیْرُ الماءِ.

**خمرهٔ رنگرز** /x.-ye-rangraz/ المِمْصَل.

**خمره‌یی** /x.-yi/ الدَّنِّيّ.

**خم ساز** /xom-sāz/ الدَّنّان.

**خم شدگی** /xam-šodegi/ ← خمیدگی، کجی.

**خم شدن** /x.-šodan/ ← کج شدن.

**خم شدنی** /x.-š.-i/ الطِّوِيّ، لَیِّن، لَدْن ← نرم.

**خم فروش** /xom-foruš/ الدَّنّان، الخَرّاس، الخَرّاص.
**خم کردن** /xam-kardan/ ← کج کردن.
**خم گر** /xomgar/ ← خم فروش.
**خمی** /xami/ ← خمیدگی، کجی.
**خمیازه** /xamyäze/ الثُّأْب، الثُّوَباء، التَّثاؤُب.
**خمیازه کشیدن** /x.-kešidan/ ثَأَباً / ثَئِبَ ـَ وثُئِبَ مج وتَثاؤُباً / تَثاءَبَ وتَثَأُّباً / تَثَأَّبَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ.
**خمیدگی** /xamidegi/ ← کجی.
**خمیدن** /xamidan/ ← کج شدن.
**خمیده** /xamide/ ← کج.
**خمیده شدن** /x.-šodan/ ← خم شدن، کج شدن.
**خمیر** /xamir/ العَجِيْن، العَجِيْنَة، الخَمِيْرَة، الفَطِيْر، الوَخِيْفَة.
**خمیر ترش** /x.-torš/ ← خمیر مایه.
**خمیردندان** /x.-dandän/ مَعْجُونُ الأسنانِ، عَجِيْنَةُ الأسنانِ.
**خمیرریش** /x.-riš/ مَعْجُونُ الحِلاقَةِ.
**خمیرشدن** /x.-šodan/ تَعَجُّناً / تَعَجَّنَ الشَّيءُ، إخْتِماراً / إخْتَمَرَ العَجِينُ.
**خمیرشیشه** /x.-e-šiše/ فَرِيْتَة.
**خمیرکاغذ** /x.-e-käqaz/ رُبُّ الوَرَقِ.
**خمیرکردن** /x.-kardan/ عَجْناً / عَجَنَ ـِ واعْتِجاناً / اِعْتَجَنَ الدَّقيقَ، خَمْراً / خَمَرَ ـُ وتَخْمِيْراً / خَمَّرَ وإخْماراً / أَخْمَرَ العجينَ، جَبْلاً / جَبَلَ ـُ، دَهْكاً / دَهَكَ ـَ الشَّيءَ، لَتّاً / لَتَّ ـُ الدَّقيقَ.
**خمیرگیر** /x.-gir/ العَجّان.
**خمیرمایه** /x.-mäye/ الخَمِيْرَة، الخَمِيْر، الفَرْزَدَق، الفِتاق.
**خمیره** /x.-e/ ۱ ← سرشت. ۲ ← خمیرمایه.
**خمیری** /x.-i/ العَجِيْنِيّ.
**خن** /xan/ عَنْبَرُ السَّفِيْنَةِ.
**خنازیر** /xanäzir/ (پز) ← اسکروفول.
**خنازیر پوست** /x.-e-pust/ (پز) العُقْدَةُ الخَنازِيْرِيَّة.
**خنازیر روده‌بند** /x.-e-rude-band/ (پز) التَّدَرُّنُ المَسارِيْقائِيّ.
**خنازیری** /x.-i/ الغُدَبِيّ، خَنازِيْرِيّ.

**خناق** /xonäq/ (پز) الخُناق، الخانُوق، دَفْتيريا، الإخْتِناقُ الدَّمَوِيّ، الذُّباح، الذُّبّاح، الذُّبْحَة، الذِّبَحَة، الطُّلاطِلَة ← آنژین، خروسک، دیفتری.
**خنثاسازی** /xonsä-säzi/ ۱. المُحايَدَة، المُعادَلَة. ۲. التَّحْيِيْد.
**خنثی** /x./ الخُنْثَى، المُخَنَّث.
**خنثی کردن** /x.-kardan/ ۱. مُضادَّةً / ضادَّ، إضْداداً / أَضَدَّ، إفْساداً / أَفْسَدَ تَأْثِيْرَه أو قُوَّتَهُ. ۲. (نظ) الإحْباط.
**خنجر** /xanjar/ الخَنْجَر، الخِنْجر، الحَرْبَة، المِخْرَص.
**خنجرک** /x.-ak/ (گیا) الأَقْطُبان.
**خنجری** /x.-i/ (گیا) إبْرَةُ آدم، اليُكَّة ← یوکالیفیه.
**خندان** /xandän/ الضّاحِک، الضَّحُوک، الضَّحّاک، الضُّحَكَة، البَسّام، الكُهْلُول، الوَضّاح.
**خندانیدن** /x.-idan/ إضْحاكاً / أَضْحَكَ.
**خندانده** /x.-ande/ الضُّحْكَة، الضُّحَكَة.
**خندروس** /xandrus/ (گیا) ← جو رومی.
**خندریلی** /xandarili/ (گیا) خُنْدَرِيْلِيّ.
**خندق** /xandaq/ الخَنْدَق، الجَرَ.
**خندق کندن** /x.-kandan/ خَنْدَقَةً / خَنْدَقَ الخَنْدَقَ.
**خندنده** /xandande/ ← خندان.
**خنده** /xande/ الضِّحْک، الضَّحِک، الضِّحْكَة.
**خنده‌آور** /x.-ävar/ المُضحِک، الأُضْحُوكَة، المَضْحَكَة، الضُّحْكَة، الهَزْلِيّ، الفُكاهِيّ، الفَيْكَهان.
**خنده‌دار** /x.-där/ ← خنده‌آور.
**خنده رو** /x.-ru/ هَشُّ الوَجْه، طَلْقُ المُحَيّا، الفَكِه، الفاكِه، البَشُوش، الزَّهْراوِيّ، الشَّرِح، البُهْلُول، الهَيْنَع، الهَيْنَعة ← خندان.
**خندیدن** /xandidan/ ضِحْكاً وضَحِكاً / ضَحِکَ ـَ، بَسْماً / بَسَمَ ـِ وتَبَسُّماً / تَبَسَّمَ وإبْتِساماً / إبْتَسَمَ، صُداداً وصَدِيْداً / صَدَّ ـِ، طِخْطاخاً وطَخْطَخَةً / طَخْطَخَ، تَفَرُّزاً / تَفَرَّزَ، كَدْكَدَةً / كَدْكَدَ، كَشْراً / كَشَرَ ـِ إليه، إنْكِلالاً / إنْكَلَّ، تَكَلُّحاً / تَكَلَّحَ، كَهْراً / كَهَرَ ـَ، إسْتِلْجاجاً / إسْتَلَجَّ، هَزْراً / هَزَرَ ـِ.
**خنفسا** /xonfasä/ (جانـ) الخُنْفُساء، الخِنْفِس، الخُنْفُساءَة، الوَذَحَة، أَبُو عُوَيْف.
**خنک** /xonak/ البارِد، الرَّطِب، الرَّطِيْب، البَلِيْل، الثَّلِج،

المُثَلَّج، المَثْلوج، الهَفْهَف، الهَفْهَاف ← سرد.

**خنکسازی** /x.-säzi/ التَّبْرِيْد.

**خنک شدن** /x.-šodan/ تَبَرُّداً / تَبَرَّدَ.

**خنک کردن** /x.-kardan/ تَبْرِيْداً / بَرَّدَ الشَّيءَ.

**خنده کننده** /x.-konande/ المُبَرِّد، المُهْبِطُ الحَرَارَة.

**خنکی** /x.-i/ البُرُوْدَة ← سردی.

**خنگ** /xeng/ ← کودن.

**خنگ شدن** /x.-šodan/ ← کودن شدن.

**خنگی** /x.-i/ ← کودنی.

**خنیاگر** /xonyägar/ ← آوازخوان، خواننده.

**خنیاگری** /x.-i/ ← خوانندگی.

**خو** /xu/ ← خوی، عادت.

**خواب** /xäb/ ۱. النَّوْم، المَنـام، النُّوَام، السِّنَـة، الكَرَى، الرُّقـاد، الرُّقود، الضُّجـوع، الاِضْطِجاع، الحُلْـم، الحُلُم، الهُجُـوع، البَـرْد، السُّبـات، اللُّـذّ، الغَـدَن، الغُمْـض، الغِمَاض، المَضْماض، النُّحْب، الهَبْعَة. ۲. الرُّؤْيا. ۳ ← پُرز.

**خواب آشفته** /x.-e-äšofte/ نَوْمُ الوَرِش.

**خواب آلودگی** /x.-äludegi/ ۱. (پز) السُّبات. ۲. الوَخَم.

**خواب آلوده** /x.-älude/ النُّؤُوْم، النُّوَمَة، النَّـوِيْم، النَّوّام، النَّعْسـان، النَّـاعِـس، الـوَسِن، الـوَسْنـان، الـوَخْمـان، المُوَخَّم، الجَثّامَة، الجُثَمَة.

**خواب آلوده شدن** /x.-ä.-šodan/ تَوْخِيْماً / وَخُمَ.

**خواب‌آور** /x.-ävar/ المُنَوِّم، المَنْوَمَة، المُخَدِّر، المُنَعِّس، [داروی ~] المُرْقِد.

**خـواب‌آور مصنـــوعـی** /x.-ä.-e-masnu'i/ المُنَـوِّمُ المَغْنَطِيْسِيّ، النَّوْمُ أو التَّنْوِيْمُ المَغْنَطِيْسِيّ.

**خواباندن** /xäbändan/ ۱ ← خوابانیدن. ۲. (گیا) تَرْقِيْدُ النَّباتِ.

**خوابانیدن** /xäbänidan/ ۱. تَنْوِيْماً / نَوَّمَ، إنامَةً / أنامَ، تَنْيِيْماً / نَيَّمَ، إنعاساً / أنْعَسَ، تَنْعِيْساً / نَعَّسَ، إرْقاداً / أرْقَدَ، تَرْقِيْداً / رَقَّدَ، تَهْجِيْداً / هَجَّدَ، إهْجاداً / أهْجَدَ، إهْجاعاً / أهْجَعَ فلاناً، إخْماداً / أخْمَدَ، سَدْحاً / سَدَحَ ـَ هـ، إناخَةً / أناخَ وسَطْحاً / سَطَحَ ـَ وتَسْطِيْحاً / سَطَّحَ النَّاقَة، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ و إقْماعاً / أقْمَعَ الثَّوْرَةَ. ۲. إنْجازاً / أنْجَزَ على الجَرِيْحِ ← بستری کردن.

**خواب تعبیر کن** /x.-ta'bir-kon/ ← خواب‌گزار.

**خواب جامه** /x.-jäme/ ← لباس خواب.

**خواب خرگوشی** /x.-e-xarguši/ ← فراموشی، غفلت.

**خواب‌دار** /x.-där/ مُزَأْبَر، ذُوزِئْبَر.

**خواب دیدن** /x.-didan/ حُلْماً / حُلُماً / حَلَمَ ـُ طَيْفاً / طافَ ـِ هـ الخيالُ وبه.

**خوابرفتگی** /x.-raftegi/ الخَدَر، الخَتَر.

**خوابرفتگی یافتن** /x.-r.-yäftan/ ← خوابیدن۲.

**خواب رفتن** /x.-raftan/ ← خوابیدن.

**خواب زمستـانی** /x.-e-zemestäni/ الإسْبات، الإشْتـاء، رُقادُ الشِّتاء.

**خواب سنگین** /x.-e-sanqin/ التَّسْبِيْخ.

**خواب شناسی** /x.-šenäsi/ مَبْحَثُ النَّوْم.

**خواب شیطانی** /x.-e-šeytäni/ غَلْثُ الحُلُم.

**خواب قیلوله** /x.-e-qeylule/ هَجْدُ القَيْلُولَة.

**خـواب کردن مصنـوعـی** /x.-kardan-e-masnu'i/ ← خواب مغناطیسی.

**خوابگاه** /xäbgäh/ المَنام، المَنامَة، غُرْفَةُ النَّوْم، المَرْقَد، المَضْجَع، المَبِيْت، عَنْبَرُ النَّوْمِ.

**خـوابگاه دانـش‌آمـوزان** /x.-e-dänešämuzän/ المَنام، المَنامَة.

**خـوابگاه دانشجـویـان** /x.-e-dänešjuyän/ مَسْكَـنُ الطُّلّابِ.

**خواب گردی** /xäb-gardi/ ← خوابیده گردی.

**خواب‌گزار** /x.-gozär/ مُعَبِّرُ الرُّؤْيا.

**خواب مغناطیسی** /x.-e-meqnätisi/ التَّنْوِيْم.

**خواب نامه** /x.-näme/ كِتابُ تَعْبِيْرِ الرُّؤْيا.

**خوابنما** /x.-namä/ مَنْ ظَهَـرَ له أحَدُ أولِيـاءِ الدِّيـنِ في النَّومِ ويُلْهِمُه مطلباً.

**خوابنما شدن** /x.-n.-šodan/ ظَهَرَ لَهُ في النَّوْمِ كذا.

**خواب نیمروز** /x.-e-nimruz/ ← خواب قیلوله.

**خواب و خوراک** /x.-o-xoräk/ النَّوْمُ و الأكْل.

**خواب و خیال** /x.-o-xiyäl/ خِداعُ الحَواسّ.

**خوابیدگی** /xäbidegi/ ← خواب رفتگی.

**خوابیدن** /xäbidan/ ۱. نَوْماً ونِياماً / نامَ ـَ رَقْداً ورُقُوداً ورُقاداً / رَقَدَ ـُ تَراقُداً / تَراقَدَ، هُجُوعاً وتَهْجاعاً / هَجَعَ ـَ تَهْجِيْعاً / هَجَّعَ، هُجُوداً / هَجَدَ ـُ إهْجاداً / أهْجَدَ،

تَهْجِيْداً / هَجَّدَ، هُبُوغاً وهَبْغاً / هَبَغَ ـَ ضَجْعاً وضُجُوعاً / ضَجَعَ ـَ، اِنْضِجاعـاً / اِنْضَجَعَ، اِضّجـاعاً / اِضَّجَعَ، اِضطِجاعاً / اِضْطَجَعَ، نَعْساً / نَعَسَ ـُ، بُرُوداً وبُراداً / بَرَدَ ـُ، تَهَناً / تَهِنَ ـَ حَوْقَلَةً وحِيْقالاً / حَوْقَلَ، تَرْنِيْقاً / رَنَّقَ النَّوْمُ في عَيْنِـه، سُبُوتاً / سَبَتَ ـِ سُبُـوخاً / سَبَخَ ـِ إسْدافاً / أسْدَفَ، غَفَقَةً / غَفَقَ ـِ غَفْواً وغُفُوّاً / غَفا ـُ إغْفاءً / أغْفَى، تَكَرِّياً / تَكَرَّى، طَخْواً / طَخا ـُ مَضْمَضَةً ومَضْماضاً / مَضْمَضَ، تَهْوِيْداً / هَوَّدَ. ٢. تَخَدُّراً / تَخَدَّرَ، تَبَسُّراً / تَبَسَّرَ ومَذَلاً / مَذِلَ ـَ وامْذِلالاً / أمْذَلَ وامْذِلالاً / اِمْذَلَّ ونَمَلاً / نَمِلَ ـَت اليَدُ. ٣. [~ بازار] ← كساد شدن.

**خوابیده** /xäbide/ ١. النّائِم، الرّاقِد، الهاجِع، الهاجِد، الكَرْيان، الكَرِيّ، الهاجِل، المُسْتَغْرِقُ في النَّومِ. ٢. [بازار] الكاسِد، الكَسِيْد ← كساد شده.

**خوابیده گردی** /x.-gardi/ السَّرْنَمَة.

**خواجه** /xäje/ ١. الخَواجا ← بزرگ، سرور. ٢. دولتمند. ٣. الخَصِيّ، الطَّواشِيّ، أغا، المَسْلُول ← اخته.

**خواجه كردن** /x.-kardan/ خِصاءً / خَصَى ـِ تَطْوِيْشاً / طَوَّشَ.

**خوار** /xär/ الذَّلِيْـل، الحَقِيْر، الحَيْقَر، الصَّغِيْر، الصّاغِر، الصُّغـار، الرَّذْل، الرَّذِيْل، السّافِل، المَهِيْن، المُهـان، الهَيِّن، المُتَبَذِّل، الأَلْمَد، الأُلْمُدان، المُبْتَذَل، [نث] الثُّقَّة، الثُّنْيَـة، المُخْتَتِي، الخاسِئ، الخَسِيْئ، الأخْضَع، الخَيْضَع، الدّاعِر، الدَّمِيْم، الرّاغِمُ الأنْف، الزَّوْبَع، الزَّمَقَة، السَّفْساف، الشَّقْذ، الشَّكِم، الصِّلْم، الضَّرَع، الضُّرْزُوع، الضّائِن، الضُّوْرَة، الطِّلِّيْف، العَثَّة، الغامِض، الغَضِيْض، القَتَعَة، القَـرْوَد، المُقَرْزَم، القَلِيْل، القَمِيء، الكُنْتُع، المُكَرْدَح، المُكَرْدَم، اللاقِطَة، اللُّكُوع، النَّذْل، النَّذِيْل، النَّسِيّ، النَّقَز، الوَقِيْر، الهِبْلَع، الهِنْبِص، اليَسِيْز ← پست، حقير، فرومايه.

**خواربار** /xär-bär/ القُوت، المُؤْنَة، المَؤُوْنَة، المُؤَن، الزّاد، الزَّوادَة، المَيْر، المِيْرَة، التَّمْوِيْن، المُهِمّات، المَوادُّ الغَذائِيَّة، العَوْل، الغِيْرَة، الكَتال.

**خواربارآور** /x.-b.-ävar/ ← خواربار رسان.

**خواربار دادن** /x.-b.-dädan/ ← خواربار رسانيدن.

**خواربار رسان** /x.-b.-resän/ المَيّار.

**خواربار رسانيدن** /x.-b.-r.-idan/ مَوْناً ومَؤُونَةً / مانَ يَمُونُ، تَمْوِيْناً / مَوَّنَ، مَيْراً / مارَ يَمِيْرُ، مُمايَرَةً / مايَرَ، إمارَةً / أمارَ عِيالَه، غَيْراً / غارَ ـَ.

**خواربار فروش** /x.-b.-foruš/ البَقّال، السَّمّان، البَدّال.

**خواربار فروشی** /x.-b.-f.-i/ مَتْجَرٌ بَقّالِيَّة.

**خوارسازی** /xär-säzi/ التَّحْقِيْر.

**خوار شدن** /x.-šodan/ ذُلّاً وذِلَّةً وذَلالَةً ومَـذَلَّةً / ذَلَّ ـِ حَقارَةً وحَقْراً / حَقُرَ ـُ، حَقَراً / حَقِرَ ـَ، هَوْناً وهَواناً ومَهانَةً / هانَ ـُ مَهانَةً مَهُنَ ـُ تَصاغُراً / تَصاغَرَ، دُوْناً ودَوْناً / دانَ ـُ دِيْناً / دانَ ـِ خِسَّةً وخَساسَـةً وخُسُوسَةً / خَسَّ ـَ أَيْساً / آسَ ـِ بَوْطاً / باطَ ـُ تَحَوُّناً / تَحَوَّنَ، اِخْرِمّاساً / اِخْرَمَّسَ، اِخْرِنماصاً / اِخْرَنْمَصَ، اِخْرِمّاصاً / اِخْرَمَّصَ، اِنْخِراعاً / اِنْخَرَعَ، خِزْيـاً وخَزًى / خَزِيَ ـَ إخْسـاناً / أخْسَنَ، خَسْأً / خَسِئَ ـَ خُشُوعاً / خَشَعَ ـَ تَدْبِيْحاً / دَبَّحَ، دُخُوراً / دَخَرَ ـَ دَخْراً / دَخِرَ ـَ دَرْبَخَةً / دَرْبَخَ له، دَرْدَبَةً و دِرْداباً / دَرْدَبَ، دَغْماً / دَغِمَ ـَ دُنُوحاً / دَنَحَ ـَ تَدْنِيْحاً / دَنَّحَ، دَيْثاً / داثَ ـِ دَواخاً / داخَ ـُ ودَيْخاً / داخَ ـِ دَيْصاً ودَيَصـاناً / داصَ ـِ إدْقـاعاً / أدْقَعَ، تَذاؤُلاً / تَذاءَلَ، رَغْماً ومَرْغَماً ومَرْغَمَةً / رَغَمَ ـَ، رَغْماً / رَغِمَ ـَ أنْفُ فلانٍ، رَيْخاً ورَيَخاناً ورُيُوخاً / راخَ ـِ سُقُوطاً / سَقَطَ ـُ من عيني، شَقاذَةً / شَقُذَ ـُ تَضاؤُلاً / تَضاءَلَ، ضَـرَعاً وضَراعَةً / ضَرِعَ ـَ إليـه، تَضَعْضُعاً / تَضَعْضَعَ، تضاعُفاً / تَضاعَفَ، اِنْضِغاطاً / اِنْضَغَطَ، طَفافَةً / طَفَّ ـُ طَوْشاً / طاشَ ـُ اِعْتِرافاً / اِعْتَرَفَ، عَناءً وعُنُوّاً / عَنا ـُ له، فَيْجاً / فاجَ ـِ قُتُوعاً / قَتَعَ ـَ قَعَطاً / قَعِطَ ـَ قَمْأً / قَمَأَ ـَ، قَماءَةً / قَمُؤَ ـُ قَمْأً / قَمِئَ ـَ قُنُوتاً / قَنَتَ ـُ، قُنُوعاً / قَنَعَ ـَ اِسْتِقادَةً / اِسْتِقادَ، كُبُوعاً / كَبَعَ ـَ لِيْنـاً ولَياناً / لانَ ـِ نَذالَةً ونُذُوْلَةً / نَذَلَ ـُ تَوَجُّناً / تَوَجَّنَ، تَوَحُّناً / تَوَحَّنَ، وَضْياً / وَصَى يَصِي، ضِعَةً ووَضاعَةً / وَضُعَ يَوْضُعُ، هُبُوطاً / هَبَطَ ـِ هَكَعاً / هَكِعَ ـَ.

**خوار كردن** /x.-kardan/ إذْلالاً / أذَلَّ، اِسْتِذْلالاً / اِسْتَذَلَّ، تَذْلِيْلاً / ذَلَّلَ، حَقْراً وحِقارَةً ومَحْقَـرَةً و حُقْرِيَّةً / حَقَرَ ـِ إحْقاراً / أحْقَرَ، تَحْقِيْراً / حَقَّرَ، اِحْتِقاراً / اِحْتَقَرَ، إهانَةً / أهانَ، تَهْـوِيْناً / هَوَّنَ، رَذْلاً / رَذَلَ ـُ إرْذالاً / أرْذَلَ، اِسْتِرْذالاً / اِسْتَرْذَلَ، إصْغاراً / أصْغَرَ، إخْفـافاً / أخَفَّ، اِمْتِهاناً / اِمْتَهَنَ دِيْناً / دانَ ـِ أبْساً / أبَسَ ـِ هـ و به، تَأْبِيساً / أبَّسَ، تَأْوِيْقاً / أوَّقَ، تَجَمْهُراً / تَجَمْهَرَ عليه،

تخْسِيراً / خَسَّرَ، خَثْماً / خَثَمَ ـُ، خَذْءاً / خَذَأَ ـَ، إخْذاءً / أَخْذَأَ، خَـزْياً / خَزِيَ ـِ، خَسْفاً / خَسَفَ ـِ، تَخْسِيْلاً / خَسَّلَ، خَشْلاً / خَشَلَ ـُ، إخْصاصاً / أَخَصَّ به، تَخْصِيْلاً / خَصَّلَ، خَضْناً / خَضَنَ ـُ، إخْناعاً / أَخْنَعَ، خَيْساً / خاسَ ـِ، دَخْدَخَةً / دَخْدَخَ، إدْخاراً / أَدْخَرَ، دَعْكَلَةً / دَعْكَلَ، دَعْكَنَةً / دَعْكَنَ، إدْقاعاً / أَدْقَعَ، تَدْيِيْثاً / دَيَّثَ، دَوْخاً / داخَ ـُ، إداخَةً / أداخَ، تَدْوِيْخاً / دَوَّخَ، تَدْيِيْخاً / دَيَّخَ، دَوْساً / داسَ ـُ، دَهْساً / دَهَسَ ـَ، تَدْيِيْناً / دَيَّنَ، ذَأْماً / ذَأَمَ ـَ، رَدْساً / رَدَسَ ـِ، رَغْماً ومَرْغَماً ومَرْغَمَةً / رَغَمَ ـَ، إرْغاماً / أَرْغَمَ، تَرْغِيْماً / رَغَّمَ، إرْغاءً / أَرْغَى، تَرْغِيَةً / رَغَّى، تَرْفِيْلاً / رَفَّلَ، تَرْنِيْخاً / رَنَّخَ، تَرْيِيْخاً / رَيَّخَ، زَرْياً وزِرايَةً / زَرَى ـِ، تَزَرِّياً / تَزَرَّى، زَلْقاً / زَلَقَ ـِ، زَهْداً / زَهَدَ ـَ، تَزاهُداً / تَزَاهَدَ، إزْهافاً / أَزْهَفَ، تَزَهُّفاً / تَزَهَّفَ، زَهْواً / زَهاـُ، تَزْيِيْفاً / زَيَّفَ، سَخْتاً / سَخَتَ ـَ، سَخْراً وسُخْرِيّاً / سَخَرَ ـَ، سَوْماً وسُواماً / سامَ ـُ هـ خَسْفاً، تَضْئِيْلاً / ضَأَّلَ، ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ عليهم الـذِّلَّةَ، إضْراعاً / أَضْرَعَ، تَضْرِيْعاً / ضَرَّعَ، تَضَارُعاً / تَضَارَعَ، مُضارَعَةً / ضارَعَ، ضَعْضَعَةً / ضَعْضَعَ، تَضْمِيْراً / ضَمَّرَ، إضْهاداً / أَضْهَدَ، تَطْوِيْعاً / طَوَّعَ، تَعْبِيداً / عَبَّدَ، إعْثاراً / أَعْثَرَ، غَمْصاً / غَمَصَ ـِ وغَمِصَ ـَ، غَمْطاً / غَمَطَ ـِ وغَمِطَ ـَ، قَتْعاً / قَتَعَ ـَ، تَقاتُعاً / تَقاتَعَ، قَثْماً / قَثَمَ ـُ، قَرْعاً / قَرَعَ ـَ صِفاتَه، قَصْعاً / قَصَعَ ـَ، تَقْطِيْناً / قَطَّنَ، إقْعاطاً / أَقْعَطَ، قَمْأً / قَمَأَ ـَ، إقْماءً / أَقْمَأَ، كَأْصاً / كَأَصَ ـَ، كَبْتاً / كَبَتَ ـِ، تَكْوِيْحاً / كَوَّحَ، تَلْحِيْباً / لَحَّبَ، إلْصاقاً / أَلْصَقَ بالرُّغام، إلْهاداً / أَلْهَدَ به، مَصْداً / مَصَدَ ـُ، مَعْكاً / مَعَكَ ـَ، تَمْعِيْكاً / مَعَّكَ، تَمْيِيْثاً / مَيَّثَ، نَزْراً / نَزَرَ ـُ، إيْباقاً / أَوْبَقَ، وَذْءاً / وَذَأَ يَذَأُ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ، تَوْضِيْعاً / وَضَّعَ، هَبْتاً / هَبَتَ ـِ، إهْداراً / أَهْدَرَ كَرامَةَ فلانٍ، هَزْهَزَةً / هَزْهَزَ.

**خواری** /xāri/ الذُّلّ، الحَقارَة، الإحْتِقـار، الهُوْن، الهَوْن، الهَـوان، الهَـوَن، المُهـانَة، الصَّغـار، الصَّغـارَة، الصُّغْـر، البَيْضاء، المَثْلَبَـة، الجَبْهَة، الخَـرْبَة، الخِـزْي، الخَسْف، الخَنـاعَة، الخُنُـوع، الخَنَع، الخُنْعَـة، الدَّوْقَعَـة، الرُّغْـم، الرَّغْم، الإزْدِراء، الزِّرايَة، الشَّقـاوَة، الضَّرَع، العَمْو، العَار، العَيْب، الغُصَّـة، الغَضاضَـة، الغَضِيْضَة، المَغَضَّـة، اللَّفْج، الضَّعَة، اليَد.

**خواست** /xāst/ ← خواهش، اراده، ميل.

**خواستار** /x.-ār/ ۱. الطّالِب ← خواهان. ۲ ← خواستگار.

**خواستارشدن** /x.-ār-šodan/ ← خواستن.

**خـواسـتـاری** /x.-āri/ ۱← خـواهــش، طلـب. ۲ ← خواستگاری.

**خواستبرگ** /x.-barg/ (حقـ) ← احضارنامه، احضاريه.

**خواستگار** /x.-gār/ الخاطِب، الخَطِيْب، الخِطْب.

**خواستگاری** /x.-g.-i/ الخِطِّيْبَى.

**خواستگـاری کردن** /x.-g.-kardan/ خَطْباً / خَطَبَ ـُ، إخْتِطاباً / إخْتَطَبَ المـرأةَ، طَلَباً / طَلَبَ ـُ الـزَّواجَ أو يَدَ المرأةِ، ذِكْراً وتَذْكاراً / ذَكَرَ ـُ فُلانَةً.

**خواستن** /x.-an/ إرادَةً / أرادَ، طَلَباً / طَلَبَ ـُ، طِـلاباً ومُطالَبَةً / طالَـبَ هـ بكذا، سُؤالاً وسَـأْلَةً وسَآلَةً ومَسْـأَلَةً وتَسْآلاً / سَأَلَ ـَ وتَساؤُلاً / تَساءَلَ القومُ، شَيْئـاً ومَشِيْئَةً ومَشاءَةً / شاءَ ـَ، إلْتِمـاساً / إلْتَمَسَ، إبْتِغاءً / إبْتَغَى، تَحَوُّجاً / تَحَوَّجَ إلى الشَّيءِ، مُحاوَلَةً / حاوَلَ، رَوْماً ومَراماً / رَامَ ـُ، مُراوَدَةً ورِواداً / راوَدَ، رَوْداً ورِياداً / رَادَ ـُ، رُغْباً ورَغْباً ورَغْبَةً / رَغِبَ ـَ فيه، شَهْواً / شَهَا ـُ وشَهِيَ يَشْهَى، إشْتِهاءً / إشْتَهَى، تَشَهِّيـاً / تَشَهَّى، مُـزاوَلَةً / زَاوَلَ، مُعالَجَةً / عالَجَ، عَنْياً وعِنايَةً / عَنَى ـِ بما قاله كذا، غَزْواً / غَزَا ـُ، فَتْواً / فَتَا ـُ، فَتْياً / فَتَى ـِ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ، تَنَعُّماً / تَنَعَّمَ، تَنَفُّلاً / تَنَفَّلَ منه الشَّيءَ، نَوْشاً / ناشَ ـُ، إنْتِياشاً / إنْتاشَ، وَحَماً / وَحِمَ يَحِمُ ويَوْحَمُ، [از هم] تَهادّاً / تَهَادَّ القومُ، هَمّاً / هَمَّ ـُ بالشَّيءِ، هَوًى / هَوِيَ يَهْوَى.

**خواستنی** /x.-i/ المَحْبُوب، الطَّلِيْب.

**خواسته** /xāste/ ۱. المَطْلُوب، الطَّلَب، الطِّلْب، الطِّلْبَة، السُّؤل، السُّـؤْلَة، المُـراد، القَصْد، المَقْصُـود، الحاجَـة، البُغاء، الإبْتِغاء، البُغايَة، المُبْتَغَى، الرَّغَب، المَرْغُوب فيه، الرُّغامَة، الرَّوْم، المَـرَام، الشُّلَّة، الكَيْف، الغَرَض، الغِزْوَة، اللّازِم، المَعَسّ، المال، الوَطَـر، الوَيْس، الهَوَى، الهَوِيّ. ۲. (حقـ) مُدَّعَى به.

**خواص** /xavās/ ۱. الأَقْرِباء. ۲. الخَواصّ، الخُصّان، خِيارُ القومِ، أكابِرُ القوم. ۳. الخَصائِص، الصِّفات، الخَواصّ.

**خوان** /xān/ ۱ ← سفره. ۲ ← طبق.

**خوانا** /x.-ā/ خَطٌّ واضِحٌ، المَقْرُوء.

**خوانايی** /x.-āyi/ الوُضُوحُ في القِراءَةِ.

**خوانچه** /xānce/ المائِدَة، الصِّيْنِيَّةُ الصَّغِيْرَة.

**خواندن** /xändan/ ۱. قَرَأَ وقِراءَةً وقُرْآناً / قَرَّأَ ـ وإقْتَراءً / إقْتَرَى الكتابَ، تِلاوَةً / تَلَا ـُ مُطالَعَةً / طالَعَ، دَرْساً ودِراسَةً / دَرَسَ ـُ ومُدارَسَةً ودِراساً / دارَسَ، إدْراساً / أدْرَسَ، تَدارُساً / تَدارَسَ، دَبْراً / دَبَرَ ـِ تَدْبِيراً / دَبَّرَ، شَذْواً / شَذا ـُ، إسْتِشفافاً / إسْتَشَفَّ، تَصَفُّحاً / تَصَفَّحَ، تَمَنِّياً / تَمَنَّى، نَدْباً / نَدَبَ ـُ هـ للأمْرِ أو إلى الأمْرِ، إنْشاداً / أنْشَدَ الشِّعْرَ، هَجاءً / هَجا ـُ. ۲. دَعْواً ودَعْوَةً ودُعاءً ودَعْوَى / دَعا ـُ إسْتِدْعاءً / إسْتَدْعَى، إسْتِحْضاراً / اِسْتَحْضَرَ، إحْضاراً / أحْضَرَ ← فراخواندن، دعوت كردن. ۳. تَغَنِّياً / تَغَنَّى تَغْنِيَةً / غَنَّى، تَلْحِيناً / لَحَّنَ، زَنِيماً وزَنَماً / زَنِمَ ـَ، تَزْنِيماً / زَنَّمَ المُطرِبُ، تَزْنِيَةً / زَنَّى، صَدْحاً وصُداحاً / صَدَحَ ـَ، غَرَداً / غَرِدَ ـَ وتَغْرِيداً / غَرَّدَ وإغْراداً / أغْرَدَ وتَغَرُّداً / تَغَرَّدَ ← آواز خواندن. سرود خواندن.

**خواندنی** /x.-i/ المَقْرُوء، قابِلُ القِراءَةِ.

**خوانده** /xände/ ۱. المَقْرُوء، المَقْرِيّ. ۲. (حقـ) المُدَّعَى عليه.

**خوان‌سالار** /xän-sälär/ طَبّاخ، رَئِيسُ المائِدَةِ.

**خوانندگی** /xänandegi/ ← خواندن ۳، آواز خواندن.

**خوانندگی کردن** /x.-kardan/ ← خواندن ۳، آواز خواندن.

**خواننده** /xänande/ ۱. القارِئ، المُطالِع. ۲. المُطْرِب، المُغَنِّي، [نث] المُغَنِّيَة، المُرَنِّم، المُرَتِّل، العازِف، الصّادِح، الصَّدّاح، الصَّيْدَح، الصَّيْدَحِيّ.

**خواهان** /xähän/ ۱. الطّالِب، الطَّلِيب، الطُّلّب، المُطالِب، الطَّلُوب، السّائِل، السَّأّال، الرّاغِب، الرَّغُوب، التّائِق، الحافِي، الرّاد، المُشْتَهِي، المُتَقاضِي، النّاشِد. ۲. (حقـ) المُدَّعِي بالحَقِّ المَدَنِيّ، مُرافِع، مُقَدِّمُ العَرِيضَةِ.

**خواهر** /xähar/ الأُخْت، الشَّقِيقَة.

**خواهرخواندگی** /x.-xändegi/ التَّآخِي.

**خواهرخوانده** /x.-xände/ الأُخْتُ الغَيْرُ الحقيقيَّةُ عن طريقِ التَّآخِي.

**خواهرزاده** /x.-zäde/ المَوْلَى.

**خواهرزن** /x.-zan/ أُخْتُ المَرْأةِ.

**خواهرشوهر** /x.-šowhar/ أُخْتُ الزَّوْجِ، أُخْتُ الزَّوْجَةِ.

**خواهرشیری** /x.-e-širi/ الأُخْتُ في الرَّضاعَةِ.

**خواهرکشی** /x.-koši/ قَتْلُ الأُخْتِ.

**خواهری** /x.-i/ أُخْتِيّ.

**خواهش** /xäheš/ الطَّلَب، الطِّلْبَة، المَطْلَب، السُّؤال، الإرادَة، الرَّغْبَة، المَيْل، الدُّعاء، التَّمَنِّي، الأرَب، المَأرَب، الأُمْنِيَّة، البُغْيَة، المَحْدِس، الحَوْج، الخاطِر، الدَّهْر، الرَّجاء، التَّرَجِّي، الشَّيْئَة، المَشِيئَة، المَشِيَّة، الكَيْف، الضِّلْع، اللُّبانَة، المُنْيَة، النَّفْس، الهَبالَة، الهِمَّة، الهَوَى، التَّوَسُّل، ؛~ می‌کنم؛ تَفَضَّلْ.

**خواهش کردن** /x.-kardan/ طَلَباً / طَلَبَ ـُ إليه ومنه، رَجاءً ورَجْواً ورَجاةً ومَرْجاةً ورَجاوَةً ورَجاءَةً / رَجا ـُ، تَرَجِّياً / تَرَجَّى، تَوَسُّلاً / تَوَسَّلَ، اِلْتِماساً / اِلْتَمَسَ، تَمَنِّياً / تَمَنَّى ← درخواست كردن.

**خواهشگر** /x.-gar/ الشَّفِيع، السَّأّال، الذَّرِيع.

**خواهشگری** /x.-g.-i/ الشَّفاعَة.

**خواهشمند** /x.-mand/ الرّاجِي، المُلْتَمِس.

**خواه‌ناخواه** /xah-nä-xäh/ رَغْمَ أنْفِه، طَوْعاً وكُرْهاً، أرادَ أو لَمْ يُرِد، أرَدْتَ أو لم تُرِد.

**خواهندگی** /xähandegi/ ← خواهش.

**خواهنده** /xähande/ ← خواهان.

**خواهی نخواهی** /xähi-naxähi/ أرَدْتَ أو لَمْ تُرِدْ.

**خوب** /xub/ الخَيْر، الجَيِّد، الحَسَن، الزَّيْن، الزَّيّان، الصَّيِّب، الحُسان، الشُّوْر، الصّالِح، الطَّلِيل، الطّاب، الطُّياب، الكُوَيِّس، الكَيِّس، المَلِيح، الهَجْر.

**خوب‌پروازان** /x.-parväzän/ (جانـ) الجُوْجُئِيّات.

**خوبرو** /x.-ru/ ← زيبا.

**خوبرویی** /x.-r.-yi/ ← زيبايى.

**خوب شدن** /x.-šodan/ ۱. صَلاحاً وصُلُوحاً / صَلَحَ ـُ الشَّيءُ، صَلاحَةً / صَلُحَ ـُ ← نيكو شدن. ۲ ← درمان يافتن، شفا يافتن.

**خوب شدنی** /x.-šodai/ الشّافِي، الشِّفائِيّ ← درمان پذير.

**خوب کردن** /x.-kardan/ ۱. إصْلاحاً / أصْلَحَ ← نيكو كردن. ۲ ← درمان كردن، شفا دادن.

**خوبی** /x.-i/ ۱. الخَيْر، الخَيْرِيَّة، الصَّلاح، الصُّنْع، الإحْسان، المَعْرُوف، العِرْفان، البِرّ، المَحْمَدَة، المَنْقَبَة، النَّفْع، السَّيْب، الهانَة، الهَلْس ← نيكويى. ۲ ← زيبايى.

**خوبی کردن** /x.-i-kardan/ إحْساناً / أحْسَنَ، تَكَرُّماً /

تَكَرَّم، صَنْعاً / صَنَعَ ـَ إليه معروفاً / مَنّاً / مَنَّ ـُ عليه، إيلاءً / أَوْلَى هـ مَعْروفاً.

**خوپذیر** /xu-pazir/ سَرِيعُ الإنْقِيادِ.

**خود** /xod/ ۱. ضميرٌ مشتركٌ بين المتكلِّم والمخاطب والغائب، «كتاب خود را گرفتم»: أخذتُ كتابي «كتاب خود را گرفت»: أَخَذَ كتابَه. ۲. الذّات، النَّفس، الوُجُود، الشَّخص، ذاتِيّاً، شَخْصِيّاً.

**خود** /xud/ ← كلاهخود.

**خودآرایی کردن** /xod-ärāyi-kardan/ تَبَرُّجاً / تَبَرَّجَ، تَهَنْدُماً / تَهَنْدَم، تَدَمْشُقاً / تَدَمْشَق، تَبَهْرُجاً / تَبَهْرَجَ ت المرأةُ، تَبَخْتُراً / تَبَخْتَرَ، اِخْتِيالاً/ اِخْتالَ، تَهْوِيلاً / هَوَّلَ ← زينت كردن.

**خودآزاری** /x.-äzäri/ إيذاءُ الذّاتِ.

**خودآگاه** /x.-ägäh/ الوَاعِي.

**خودآگاهی** /x.-ä.-i/ الوَعْي، الإدْراک، اليَقْظَة، التَّأَثُّر، الإسْتِشْعار.

**خودآموز** /x.-ämuz/ مُتَعَلِّمٌ ذاتِيّاً أو من غير معلِّم.

**خودالقایی** /x.-elqäyi/ الحَثُّ الذّاتِيّ.

**خودباخته** /x.-bäxte/ الفَزِع، الوَهِل، المُرَوَّع، المُرْتاع.

**خودبارور سازی** /x.-bärvar-säzi/ الإلْقاحُ أو الإخْصابُ الذّاتِيّ.

**خودباوری** /x.-bävari/ العُجْب، الغُرور.

**خودبری** /x.-bori/ البَتْرُ الذّاتِيّ، الإنْجِداعُ أو الجَدْعُ الذّاتِيّ.

**خودبزرگ بینی** /x.-bozorg-bini/ العَظَمَة، الكِبْر.

**خود به خود** /x.-be-x./ من تِلْقاءِ نفسِهِ.

**خود به خودی** /x.-be-x.-i/ التِّلْقائِيّ.

**خودبین** /x.-bin/ المُعْجِبُ بذاتِهِ، المُخْتال، المُتَكَبِّر، المَغْرور، المُغْتَرُّ بنفسِه، الأَنُوف، الأَبِيّ، المُتَرَفِّع، المُزْدَرِي، شايفٌ نَفْسَهُ أو روحَهُ، المُتَعَجْرِف، الفِطْرِيس، المَنْفُوخ، [نث] الفِنفِص.

**خودبین شدن** /x.-b.-šodan/ اِغْتِراراً / اِغْتَرَّ بنفسِه، تَعَجْرُفاً / تَعَجْرَفَ، طُمُوحاً / طَمَحَ ـَ بأنفه، تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ.

**خودبینی** /x.-b.-i/ العُجْب، الإغْتِرارُ بالنَّفسِ، الغُرور، الكِبْر، الكِبْرِياء، الأَثَرَة، الإسْتِئْثار، الأنانِيَّة، الخُيَلاء، الخِيْلَة، الزَّهْو، الشَّحَم، النُّعْرَة، النُّعَرَة، النَّفْخ، النُّفْخَة، النَّفس، الأُنُفَة، العِزَّه، الشَّمَم، التِّيْه.

**خودپرست** /x.-parast/ ← خودخواه

**خودپرستی** /x.-p.-i/ ← خودخواهی.

**خودپسند** /x.-pasand/ المُعْجِبُ بذاتِهِ، المُخْتال، مُتَكَبِّر، مُتَغَطْرِس، الأَنانِيّ، الغِطْرِيس، الخال، الزُّنانِيّ، السّامِد، السُّوذَقِيّ، الأَشْوَز، الفاتِن، اللّامِح، العَيّال، التّائِهُ عُجْباً، الصَّعّار، الكَيْصَى، المُسْتَهْكِم ← خودبين، خودخواه.

**خودپسند شدن** /x.-p.-šodan/ إعْجاباً / أُعْجِبَ بنَفْسِه و بما عنده، اِسْتِطْباباً / اِسْتَطَبَّ، اِزْدِهاءً / اِزْدَهَى، كَمْخاً / كَمَخَ ـَ وإكْماخاً / أَكْمَخَ بأَنْفِه.

**خودپسندی** /x.-p.-i/ حُبُّ أو مَحَبَّةُ الذّاتِ، الإعْجابُ بالنَّفسِ، مَدْحُ النَّفسِ، مَحَبَّةُ النَّفسِ، الغُرُور، الصَّلَف، الأنانِيَّة، الغَطْرَسَة، الغَطْرَفَة، الأُمَّهَة، المَرَح ← خودبينى، خود خواهى.

**خودپیوند** /x.-peyvand/ مَطْعُومٌ ذاتِيّ.

**خودتراش** /x.-taräs/ مُوسَى الأَمان.

**خودتراش برقی** /x.-t.-barqi/ ← ريش تراش برقى.

**خودجذبی** /x.-jazbi/ اِمْتِصاصٌ ذاتِيٌّ.

**خودخوار** /x.-xär/ (جانـ) مُتَغَضٍّ ذَاتِيُّ التَّغْذِيَة.

**خودخواری** /x.-x.-i/ ذَاتِيُّ التَّغْذِيَة.

**خود خواه** /x.-xäh/ المُحِبُّ ذاتَه ← خودبين، خودپسند.

**خود خواه شدن** /x.-x.-šodan/ ← خودبين شدن، خودپسند شدن.

**خود خواهی** /x.-x.-i/ ← خودبينى، خودپسندى.

**خود خواهی کردن** /x.-x.-i-kardan/ ← خودپسند شدن.

**خودخور** /x.--xor/ المُؤَنِّبُ الضَّمِير، آكِلُ النَّفسِ من الغَيْظ.

**خود خوری** /x.-x.-i/ تَأْنِيبُ الضَّمِيرِ، الوَخْز.

**خودخوری کردن** /x.-x.-i-kardan/ أَكْلاً ومَأْكَلاً / أَكَلَ ـُ النَّفسَ من الغَيْظِ، أَكَلَ رُوحَهُ.

**خوددار** /x.-där/ رابِطُ الجَأْشِ، الأَبِيّ، الكافّ، المَنِع، الكَتُوم، الأَغْيَظ.

**خودداری** /x.-d.-i/ الإحْجام، الإمْتِناع، ضَبْطُ النَّفسِ، الكَفّ، الإمْساک، الإباء، الحَزْمَة، الحِكْمَة، الحِلْم،

الصَّوم، الصِّيام، العَفاف، القُزّ، القَشَف، تَقَشُّف، تَنَعُّم، نُكرانُ الذّاتِ.

**خودداری کردن** /x.-d.-i-kardan/ إمْتِناعاً / إمْتَنَعَ وتَمَنُّعاً / تَمَنَّعَ عن كذا، إباءً و إباءَةً / أبَى ـَ وتَأبّياً / تأبَّى، إحْتِرازاً / إحْتَرَزَ وتَحَرُّزاً / تَحَرَّزَ منه، إعْراضاً / أعْرَضَ عنه، حَذَراً / حَذِرَ ـَ هـ تَحَذُّراً / تَحَذَّرَ منه، إمْساكاً / أمْسَكَ من الأمر، إستِمْساكاً / إسْتَمْسَكَ عن الأمر، إثْناءً / أثْنَى عن، جَأجَأةً / جَأجَأ، إجازَةً / أجازَ عنه، إحْتِجاراً / إحْتَجَرَ من كذا، إنْحِجازاً / إنْحَجَزَ، إحْجاماً / أحْجَمَ عن كذا، حِذاراً ومُحاذَرَةً / حاذَرَ هـ تَحَرُّساً / تَحَرَّسَ وإحْتِراساً / إحْتَرَسَ منه، تَحْريماً / حَرَّمَ، إحْتِفاظاً / إحْتَفَظَ، تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ عن الشَّيء ومنه، إحْتِماءً / إحْتَمَى، تَحَمِّياً / تَحَمَّى منه، ادِّراءً / إدَّرَى هـ مُراباَةً / رابَأَ هـ إرْتِداعاً / إرْتَدَعَ، صَبْراً / صَبَرَ ـِ نفسَه، صَدْفاً / صَدَفَ ـِ وتَصَدُّفاً / تَصَدَّفَ عن، صَدّاً وصُدُوداً / صَدَّ ـُ واصْطِداداً / إصْطَدَّ عن، صَوْماً وصِياماً / صامَ ـُ عن الأمر، تَصاوُناً / تَصاوَنَ من العيوبِ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ عنه، تَطَرُّساً / تَطَرَّسَ عنه، عَجْفاً وعُجُوفاً / عَجَفَ ـِ نفسَه عن، إسْتِعْذاباً / إسْتَعْذَبَ عن، إسْتِعْصاماً / إسْتَعْصَمَ، عَفّاً وعَفافاً وعِفَّةً وعَفافَةً / عَفَّ ـِ عن كذا، تَعَفُّفاً / تَعَفَّفَ، عَفْواً / عَفا ـُ عنه، إسْتِعْفاءً / إسْتَعْفَى، قَدْعاً / قَدِعَ ـَ، إنْقِداعاً / إنْقَدَعَ، إقْراعاً / أقْرَعَ عنه، قُصُوراً / قَصَرَ ـُ وتَقْصِيراً / قَصَّرَ عن، تَقاعُساً / تَقاعَسَ، قُفُوحاً / قَفَحَ ـَ عن، قُمُوداً / قَمَدَ ـِ قَوْعاً / قاعَ ـُ تَكْذِيباً / كَذَّبَ عن أمْرٍ أرادَهُ، كَفّاً وكِفافَةً / كَفَّ ـُ عن، تَكافّاً / تَكافَّ عن الأمرِ، إكْتِلاءً / إكْتَلأ، تَماسُكاً / تَماسَكَ، مَلْكاً مُلْكاً ومَلَكَةً ومَمْلِكَةً ومَمْلُكَةً / مَلَكَ ـِ نَفْسَه أو حَواسَّهُ، تَمالُكاً / تَمالَكَ عن كذا، نُزُوعاً / نَزَعَ ـِ ونَفْراً / نَفَرَ ـِ وإنْقاراً / أنْقَرَ وانْقِراعاً / إنْقَرَعَ و إنْقاراً / أنْقَرَ عن، نُكُوراً / نَكَرَ ـِ إنْتِزاعاً / إنْتَزَعَ ونُكُوصاً / نَكَصَ ـِ ونُكُوفاً / نَكَفَ ـِ عنه، نَكْفاً / نَكِفَ ـَ منه أو عنه، إسْتِنْكافاً / إسْتَنْكَفَ، نُكُولاً / نَكَلَ ـُ عن كذا، نَكَلاً / نَكِلَ ـَ من كذا، وَجْماً ووُجُوماً / وَجَمَ يَجِمُ من الأمر، وَراعَةً / وَرَعَ يَرِعُ وتَوَرُّعاً / تَوَرَّعَ عن كذا / وَقْعاً / وَقَعَ يَقَعُ من كذا أو عن كذا، تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ عن كذا، تُقًى وتَقِيَّةً وتُقاةً / تَقَى ـِ إتِّقاءً / إتَّقَى هـ.

**خودرأی** /x.-ra'y/ المُسْتَبِدُّ بِرأيه، الشّاذّ، العَنِيد، صُلْبُ الرَّأي، المُؤْتَمِر، السُّكاكَة، المِغْزال، الغَشَمْشَم، الفُوَيْت.

**خودرأیی** /x.-ra'-yi/ الإسْتِبْداد بالرَّأي.

**خودرأیی کردن** /x.-r.-yi-kardan/ إسْتِبْداداً / إسْتَبَدَّ بفكره.

**خودرو** /x.-ru/ (گیا) البَرّيّ، نَباتٌ بَرّيّ.

**خودرو** /x.-row/ نَقْلِيَّةٌ آلِيَّةٌ ← اتومبيل.

**خودرو آبی خاکی** /x.-r.-ve-äbi-xäki/ البَرْمائِيُّ من الآليّات.

**خودرو شنی‌دار آبی خاکی** /x.-r.-ve-šenidär-e-ä.-x./ (نظ) ساحِبَةٌ بَرْمائِيَّةٌ.

**خودریخت** /x.-rixt/ ذاتِيُّ التَّشَكُّلِ.

**خودزا** /x.-zä/ مُتَوَلِّدٌ ذاتِيّاً، تَوَلُّدٍ يِذاتِيّ.

**خودزاوری** /x.-zävari/ ← سلف‌سرويس.

**خودزایی** /x.-zäyi/ التَّوَلُّدُ الذّاتِيّ.

**خودزنی** /x.-zani/ مُحاوَلَةُ الإنْتِحار، مُحاوَلَةُ قَطْعِ العضو أو جَرْحِ الجسم.

**خودساخته** /x.-säxte/ العِصامِيّ.

**خودسازی** /x.-säzi/ المِطالَة.

**خودستا** /x.-setä/ الأنانِيّ، الصَّلِف، الفَخّاجَة، العِنْفِص، الهَبَنْك.

**خودستایی** /x.-s.-yi/ الصَّلَف، الأنانِيَّة، الإباء، البَزاء، التَّباهِي، المُباهاة، الطِّماح، الفَخْفَخَة ← خودبینی، خودپسندی، خودخواهی.

**خودستایی کردن** /x.-s.-yi-kardan/ صَلَفاً / صَلِفَ ـَ تَصَلُّفاً / تَصَلَّفَ، تَمَدُّحاً / تَمَدَّحَ، إفْتِخاراً / إفْتَخَرَ، تَبَجُّحاً / تَبَجَّحَ، تَبَلْتُعاً / تَبَلْتَعَ، جَخْفاً وجَخْفاً وجَخِيفاً / جَخَفَ ـِ وجَخِفَ ـَ طَرْطَرَةً / طَرْطَرَ، تَعَنْفُصاً / تَعَنْفَصَ، فَخْفَخَةً / فَخْفَخَ، إكْتِيتاءً / إكْتَوْتَى.

**خودسر** /x.-sar/ المُتَهَوِّر، المُعانِد، العاصِي، العَنِيد، صَعْبُ المِراس.

**خودسرانه** /x.-s.-äne/ كَيْفِيّ.

**خودسری** /x.-s.-i/ العِناد، المُعانَدَة، العِصيان، الإلْتِواء، التَّمَرُّد.

**خودسری کردن** /x.-s.-i-kardan/ إسْتِبْداداً / إسْتَبَدَّ بفكره.

**خودسوزی** /x.-suzi/ حَرْقُ النَّفْسِ.

**خودشکافی** /x.-šekäf-i/ ← خودبری.

**خودشیرینی** /x.-širini/ التَّحَبُّبُ إلى، اِسْتِعْطاف، اِسْتِرضاء.

**خودشیرینی کردن** /x.-š.-kardan/ تَحَبُّباً / تَحَبَّبَ إلى، اِسْتِعْطافاً / اِسْتَعْطَفَ، اِسْتِرضاءً / اِسْتَرْضَى.

**خودفروز** /x.-foruz/ ذاتِيُّ التَّأَلُّق.

**خودفروش** /x.-foruš/ ← روسپی.

**خودفروشی** /x.-f.-i/ ← روسپیگری.

**خودکار** /x.-kär/ ۱. آلِيّ، ذاتِيُّ الحَرَكَةِ، تِلْقائِيّ. ۲. القَلَمُ الجافّ.

**خودکافت** /x.-käft/ اِنْحلالٌ ذاتِيٌّ، الاِنْهِضامُ الذّاتِيّ.

**خودکامگی** /x.-kämegi/ الاِسْتِبْداد، السُّلْطَةُ المُطْلَقَة، التَّحَكُّم.

**خودکامه** /x.-käme/ المُسْتَبِدّ، دِكْتاتُور، الحاكِمُ بأمْرِه، المِغْزَال.

**خودکششی** /x.-kešeši/ (نظ) ذاتِيَّةُ الحَرَكَةِ.

**خودکشی** /x.-koši/ ۱. الاِنْتِحار، قَتْلُ الذّاتِ. ۲. عَمَلٌ زائِدٌ، سَعْيٌ كَثِيرٌ.

**خودکشی کردن** /x.-k.-kardan/ اِنْتِحاراً / اِنْتَحَرَ، إماتَةً / أماتَ وتَمْوِيتاً / مَوَّتَ وقَتْلاً وتَقْتالاً / قَتَلَ ـُ إهْلاكاً / أهْلَكَ نَفْسَه.

**خودکفا** /x.-kafä/ مُكْتَفٍ بذاتِه.

**خودکفایی** /x.-k.-i/ الاِكْتِفاء.

**خودکفایی ملی** /x.-k.-yi-melli/ الاِكْتِفاءُ القَوْمِيّ.

**خود کم‌بینی** /x.-kam-bini/ مُرَكَّبُ النَّقْص ← عقدهٔ حقارت.

**خودگانی** /x.-gäni/ الإخْصابُ الذّاتِيّ، التَّماشُج.

**خودمانی** /x.-e-mäni/ المَألُوف، الدّارِج، الحَمِيم، اللَّبّ، اللَّبَّة، القَرِيبُ المُلازِم، قَرِيبٌ لَزَم.

**خودمانی شدن** /x.-e-m.-šodan/ إسْتِنامَةً / اِسْتَنامَ إليه، اِسْتِئْناساً / اِسْتَأْنَسَ به و إليه.

**خودمختار** /x.-moxtär/ المُسْتَقِلّ، مُستقلٌ ذاتِيّاً.

**خودمختار شدن** /x.-m.-šodan/ اِسْتِقْلالاً / اِسْتَقَلَّ.

**خودمختاری** /x.-m.-i/ الاِسْتِقْلالُ الذّاتِي أو الإدارِيّ، الحكمُ الذّاتِيّ، تَقْرِيرُ المَصِير.

**خودنما** /x.-namä/ المُتَعَظِّم، المُتَكَبِّر، المُعْتَدُّ بِنَفْسِه.

**خودنمایی** /x.-n.-yi/ حُبُّ الظُّهُورِ أو التَّظاهُر، التَّعاظُم، التَّفاخُر، التَّكَبُّر، العَظَمَة، العَظَمُوت، التَّكَلُّف، الكِبَر، الزَّهْو، التِّيه، الإدِّعاء، التَّوْرِيَة، عَنْجَهِيَّة، الفَخْفَخَة ← خودستایی.

**خودنمایی کردن** /x.-n.-yi-kardan/ زَهْواً وزُهُوّاً وزُهاءً / زَهاـُـ إزْهاءً / أزْهَى، تِيهاً / تاهَ ـِ وتَوْهاً / تاهَ ـُ عُجْباً، تَطَوُّساً / تَطَوَّس، مُباراةً / يُبارِي ظِلَّ رأسِه.

**خودنویس** /x.-nevis/ قَلَمُ الحِبْر.

**خودی** /x.-i/ ← خودمانی.

**خوراک** /xoräk/ ← غذا.

**خوراک آب‌پز** /x.-e-äb-paz/ السَّلِيقَة.

**خوراک دادن** /x.-dädan/ ← غذا دادن.

**خوراک فروش** /x.-foruš/ الطَّعامِيّ.

**خوراکی** /x.-i/ ۱ ← غذا. ۲. الغَذائِيّ، المَأكُول.

**خورانیدن** /xoränidan/ ۱. تَأكِيلاً / أكَّلَ، إيكالاً / آكَلَ، مُواكَلَةً / آكَلَ، إطْعاماً / أطْعَمَ، إبلاعاً / أبْلَعَ تَبْلِيعاً / بَلَّعَ، قَوْتاً وقِياتَةً / قاتَ يَقُوتُ، إقاتَةً / أقاتَ، تَقْوِيتاً / قَوَّتَ، تَزْقِيماً / زَقَّمَ، إزْقاماً، أزْقَمَ، إهْجاءً / أهْجَأَهـ الشَّيءَ، تَغْذِيَةً / غَذَّى ← غذا دادن. ۲. (فز) التَّلْقِيم، التَّغْذِيَة.

**خورپای** /xor-päy/ الهِلْيُوسْتات.

**خورتابگیری** /x.-täbgiri/ التَّشْمِيس، التَّشَمُّس.

**خورجین** /xorjin/ الجِراب، الخُرْج.

**خورد** /xord/ ← خوراک، غذا.

**خوردگی** /x.-egi/ اِئْتِكال، تَأكُّل.

**خوردگی یافتن** /x.-e.-yäftan/ تَأكُّلاً / تَأكَّلَ الشَّيءُ.

**خوردن** /xordan/ أكْلاً ومَأكَلاً / أكَلَ ـُ، تَغَذِّياً / تَغَذَّى، تَناوُلاً / تَناوَلَ، اِقْتِياتاً / اِقْتاتَ، تَقَوُّتاً / تَقَوَّتَ، اِلْتِقاماً / اِلْتَقَمَ، تَلَقُّماً / تَلَقَّمَ، خَضْماً / خَضَمَ ـُ، دَبْشاً / دَبَشَ ـِ رَمّاً ومَرَمَّةً / رَمَّ ـِ، رَوْساً / رَاسَ ـُ زَلّاً / زَلَّ ـُ عَذْفاً / عَذَفَ ـِ، تَعَذُّفاً / تَعَذَّفَ، تَلَمُّجاً / تَلَمَّجَ، اِلْتِماطاً / اِلْتَمَطَ، لَوْزاً / لازَ ـُ لَوْفاً / لافَ ـُ، لَيْفاً / لافَ ـِ، لَهْداً / لَهَدَ ـَ، تَلْهِيداً / لَهَّدَ، تَلَهْذُماً / تَلَهْذَمَ، نَدْفاً / نَدَفَ ـُ وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ يدَه في الطَّعام.

**خوردنی** /xordani/ ۱ ← خوراکی ۱، غذا. ۲ ← خوراکی ۲.

**خورده** /xorde/ ۱. المَأكُول، المَبْلُوع، الأكِيل. ۲ ←

سابیده.

**خورده شدن** /x.-šodan/ أَكْلاً و أُكالاً / أُكِلَ ـَ العُوْدُ أوت الأَسنانُهُ، اِئْتِكالاً / اِئْتَكَلَ.

**خورش** /xoreš/ الإدام، الأُكْلَة.

**خورشت** /x.-t/ ← خورش.

**خورش‌خوری** /x.-xori/ طَبَقُ غَويط.

**خورشید** /xoršid/ الشَّمس، العَيْن، الغَـزالَة، أُمُّ شَمْلَة، الشَّرَق، بَـراحِ، البَيْضاء، حَناذِ، ذُكاءُ، السِّـراج، الصَّقْعاء، الضِّحّ، العَجُوز، الغَوْرَة، المَهاة، يُوح، يُوْحَى.

**خورشیدگرایی** /x.-geräyi/ (گیا) الإنْتِحاءُ الشَّمْسِ.

**خورشید گرفتگی** /x.-gereftegi/ الكُسُوف، الإنْكِساف.

**خـورشید گـرفتـن** /x.-gereftan/ اِنْكِسافـاً / اِنْكَسَفَ الشَّمْسُ.

**خورشیدماهی** /x.-mähi/ (جانـ) الحُمْرُوْر، الحُسْرُم.

**خورشید نیمشب** /x.-e-nimšab/ شَمْسُ مُنْتَصَفِ اللَّيلِ.

**خورشیدی** /x.-i/ الشَّمْسِيّ.

**خور طیفنگار** /xor-teyfnegär/ مِرْسَمَةُ الطَّيْفِ الشَّمْسِيّ.

**خورند** /xorand/ ← درخور، شایسته، مناسب.

**خورندگی** /x.-egi/ ۱. تَأَكُّل، حَـتّ، أَكْسَدَة، ۲. تَآكُل، تَحاتّ، تَأَكْسُد.

**خورنـده** /xorande/ الآكِل، الأَكِيْـل، الأَكّال، الطّـاعِم، الطَّعِم، الكاوِي.

**خورنگار** /xor-negär/ الهِلْيُوغْراف.

**خورنگاه** /xorangäh/ الخَوَرْنَق.

**خوره** /xore/ آكِلَة، الأُكِلَة، الجُذام، داءُ الأَسَدِ.

**خوش** /xoš/ ۱. الحَسَن، الجَيِّد، العَذْب، الرَّوْح، «روزی ~»: يَومٌ رَوْح، الرَّوْحَة، «شبی ~»: ليلةٌ رَوْحَة ← نیکو. ۲ ← شاد، شادمان.

**خوش آب و هوا** /x.-äb-o-havä/ طَيِّبُ الماءِ والهَواءِ.

**خـوش آمد گفتـن** /x.-ämad-goftan/ تَأْهِيـلاً / أَهَّلَ، مُؤاهَلَةً / آهَلَ، تَأَهُّلاً / تَأَهَّلَ، اِحْتِفالاً / اِحْتَفَلَ بالرَّجلِ، مَرْحَبَةً / مَرْحَبَ الرَّجلَ، تَرْحِيْباً وتَرْحاباً / رَحَّبَ، تَرَحُّباً / تَـرَحَّبَ، تَـأْدِيَـةً / أَدّى السَّـلامَ، «خوش آمـدید»: أهـلاً وسَهْلاً، على الرَّحْبِ والسَّعَة.

**خوش‌آواز** /x.-äväz/ الحَسَنُ الصَّوْت، الجَيِّدُ الغِناء، عَذْبُ الصَّوتِ، النَّغُوم، القَرّاء، الرَّخِيْم، الرَّخِم.

**خوش‌آوازی** /x.-ä.-i/ تَـرْخِيْمُ الصَّـوْتِ، حُسْنُ الصَّـوْتِ، عُذُوبَةُ الصَّوْتِ، جُودةُ الغِناءِ.

**خوش‌آهنگ** /x.-ähang/ ← خوش آواز.

**خوش‌آهنگی** /x.-ä.-i/ تَرْخِيْمُ الصَّوْتِ.

**خوش‌آینـد** /x.-äyand/ الطَّيِّـب، المَطْبُوع، المَقْبُـول، الأَرِيْض، الوَاعِد.

**خوشا** /xošä/ زِه، طُوْبَى، ما أَحْسَنَ.

**خوشـاب** /xošäb/ ۱. طـازَج، طَرِيّ، مُمْتَلِـئُ مـاءً. ۲. الخُشاف.

**خوش اخلاق** /xoš-axläq/ طَيِّبُ الخُلْقِ، طَيِّـبُ النَّفْسِ، البـارّ، المُتَخَـذْرِف، المُتَخَطْرِف، المَشْمُـول، ذُو نَفَـس، الغِطَمّ، الأَلْيَس، الماذ، المُهَذَّب، الهَشْهاش، الأَرْمَش.

**خوش اخلاق شدن** /x.-a.-šodan/ خَلاقَةً / خَلُقَ ـُ أَنساً وأَنَسَةً / أَنِسَ ـَ بَشْواً / بَشا ـُ اِخْلِيْلاءً / اِخْلَوْلَى، تَلايُساً / تَلايَس.

**خوش اخلاقی** /x.-axläqi/ حُسْنُ السُّلُوك.

**خوش ادا** /x.-adä/ الحَسَنُ الحَرَكات.

**خوش اقبـال** /x.-eqbäl/ البَخِيْت، المُبْخَـت، المَبْخُوت، المَجْدُوْد، ذُو حَظّ.

**خوش الحان** /x.-alhän/ ← خوش‌آواز.

**خوش اندام** /x.-andäm/ رَشِيْقُ القَوام، الـرَّشِيْق، حَسَنُ القَـدِّ، الهِنْـدام، الأَجْهَر، المُخْتَلِـق، المُسَـوَّم، العَطِـل، الأَغَرّ، الغُرانِق، المُكَسَّم، المَيّاس، الهَيِيْء، الهَيِّئ.

**خوش انـدامی** /x.-a.-i/ الرَّشـاقَة، حُسْنُ القَـدِّ والمَنْظَرِ، الجَهادَة، الجُهْر، الجُهُوْرَة.

**خوشباش** /x.-bäš/ ← تبریک.

**خوش باطن** /x.-bäten/ حَسَنُ السِّيْرَة، حَسَنُ الطَّوِيَّة.

**خوش باطنی** /x.-b.-i/ حُسْنُ السِّيْرَة.

**خوش‌باور** /x.-bävar/ الأُذُن، سَرِيْعُ التَّصْدِيْق، المِيْقان.

**خوش‌باوری** /x.-b.-i/ سُرْعَةُ التَّصْدِيْق.

**خـوش‌بخـت** /x.-baxt/ السَّعِيْـد، المَسْعُـود، المُسْعَـد، البَخِيْـت، المَبْخُـوت، ذُو حَـظّ، المَجـدُوْد، الحَظِيْـظ، المَحْظُـوظ، المَـرْزُوْق، المُـوَفَّق، المُتَـوَفِّـق، المُيَسَّـر، المَيْسُور، المُتَيَسِّر، المَبْسُوط، العائِش، المَغْبُوط.

**خوشبختانه** /x.-b.-äne/ مِنْ حُسْنِ الحَظِّ، لِحُسْنِ الحَظِّ.

**خوشبخت شدن** /x.-b.-šodan/ سَعْداً وسُعُوداً / سَعَدَ ـَ

وسَعادَةً / سَعُدَ ـُ وسَعَداً / سَعِدَ ـَ إقْبالاً / أَقْبَلَ ت عليه الدُّنيا، إيْساراً / أَيْسَرَ، تَوَفُّقاً / تَوَفَّقَ.

**خوشبخت کردن** /x.-b.-kardan/ إسْعاداً / أَسْعَدَ هـ.

**خوشبختی** /x.-b.-i/ السَّعادَة، الإقْبال، السَّعْـد، الحَظّ، البَخْت، صَفْـو وصَفاءُ العَيْشِ، السَـرّاء، الجَدّ، التُّـرْحاب، الرِّزْق، القُبُول، القَبُول، النَّعِيم، التَّوْفِيْق، اليُسْر، اليُمْن، المَيْمَنَة.

**خـوش برخـورد** /x.-bar-xord/ حَسَـنُ البِشْر، الأَلِيْـف، الأَنِيْس.

**خوش‌برش** /x.-boreš/ حَسَنُ الخِياطَةِ.

**خوشبو** /x.-bu/ طَيِّبُ الـرّائِحَة، ذَكِـيُّ الرّائِحَـة، العَطِر، العَبِق، العَمّار، النَّقِيص، النَّقِيْصَة.

**خوش بودن** /x.-budan/ ← شاد شدن، شادمان شدن.

**خوشبـو شدن** /x.-bu-šodan/ عَطَراً / عَطِرَ ـَ، تَطَيُّباً / تَطَيَّبَ، شُذُوّاً / شَذَا ـُ عَرْفـاً وعَرافَةً / عَرَفَ ـِ إقْداءً / أَقْدَى.

**خوشبو کردن** /x.-b.-kardan/ تَعْطِيْراً / عَطَّرَ، تَطْيِيْباً / طَيَّبَ، طَيْباً / طابَ ـِ، تَمْسِيْكاً / مَسَّكَ، تَعْرِيْفاً / عَرَّفَ، تَخْلِيْقاً / خَلَّقَ، شَذْواً / شَذَا ـُ.

**خوشبویی** /x.-b.-yi/ طِيْب، طِيْبُ الرّائِحَة، العَبَق.

**خوش‌بیان** /x.-bayän/ حُلْوُ الحَدِيْث.

**خوش‌بین** /x.-bin/ المُتَفائِل، المُسْتَبْشِر.

**خـوش‌بین شـدن** /x.-b.-šodan/ اِسْتِبْشاراً / اِسْتَبْشَرَ، تَفاؤُلاً / تَفاءَلَ.

**خوش‌بینی** /x.-b.-i/ التَّفاؤُل، التَّيَمُّن، اِسْتِبْشار.

**خوش‌پـوش** /x.-puš/ حَسَنُ اللِّبـاس، الشِّيْک، الأَنِيْـق، القِيامَة، العَنْدُور.

**خوش‌پوشی** /x.-p.-i/ الشِّياكَة، الأَناقَة.

**خوش‌تـراش** /x.-taräš/ حَسَـنُ النَّحت، جَيِّـدُ التَّقْلِيْـم، الأَرْشَق.

**خوش‌ترکیب** /x.-tarkib/ ← خوش اندام.

**خوش‌جنس** /x.-jens/ ← خوش باطن.

**خوش‌جنسی** /x.-j.-i/ ← خوش باطنی.

**خوشحال** /x.-häl/ ← شاد، شادمان.

**خوش حالت** /x.-hälat/ ← حَسَنُ الحالَة.

**خوشحال شدن** /x.-häl-šodan/ ← شاد شدن، شادمان شدن.

**خـوشحـال کـردن** /x.-h.-kardan/ ← شاد کـردن، شادمان کردن.

**خوشحالی** /x.-h.-i/ ← شادی، شادمانی.

**خوش حسـاب** /x.-hesäb/ الأَمِيْـنُ في معـاملاتـه، الصّادِقُ في حسابه.

**خوش حسابی** /x.-h.-i/ الأَمانَةُ في المعاملات، الصَّداقَةُ في الحسابِ.

**خوش خـدمت** /h.-xedmat/ حَسَنُ الخِـدْمَةِ، حَسَـنُ العَمَلِ.

**خوش خـدمتی** /x.-xedmati/ حُسْنُ الخِـدْمَةِ، حُسْـنُ العَمَلِ.

**خوشخـرام** /x.-xoräm/ البَخْتَرِيّ، البِخْتِيْـر، الهِرَكْـل، الهِرَكْلَة، الهَرَكْلَة، الهِركُول، الهِرَكِيْل، [نث] البَخْتَرِيَّة.

**خوش خط** /x.-xat/ حَسَنُ الخَطِّ.

**خوش خط وخال** /x.-xat-to-xäl/ المُزَرْكَش، الجَمِيْلُ الرُّسوم، الحَسَنُ النُّقُوش، البَرّاقُ المَظْهَر.

**خوش خطی** /x.-x.-ti/ حُسْنُ الخَطِّ.

**خوش خلق** /x.-xolq/ خوش خو، خوش اخلاق.

**خوش خلقی** /x.-x.-i/ خوش خویی، خوش اخلاقی.

**خوش خو** /x.-xu/ ← خوش اخلاق.

**خوش خوان** /x.-xän/ ← خوش آواز.

**خوش خوراک** /x.-xoräk/ حَسَنُ الطَّعامِ.

**خوش خوش** /xoš-xoš/ قَلِيْلاً قَلِيْلاً، بالتَّدْرِيْج.

**خوش خوشک** /x.-x.-ak/ ← خوش خوش.

**خوش خوی** /x.-xuy/ ← خوش اخلاق.

**خوش خویی** /x.-xu-yi/ ← خوش اخلاقی.

**خوش خیال** /x.-xiyäl/ الخال.

**خوش خیم** /x.-xim/ ← خوش اخلاق.

**خوشدل** /x.-del/ ← شاد، شادمان.

**خوشدلی** /x.-d.-i/ ← شادی، شادمانی.

**خـوشدلـی کـردن** /x.-d.-i-kardan/ ← شادشـدن، شادمان شدن.

**خوش ذات** /x.-zät/ ← خوش باطن.

**خوش ذوق** /x.-zowq/ المُذَوِّق، حَسَنُ الذَّوْقِ.

**خوش ذوقی** /x.-z.-i/ حُسْنُ الذَّوْقِ، اللَّباقَة.

**خوش رفتار** /x.-raftär/ السُّلُوكِيّ، المَسْلَكِيّ ← مهربان.
**خوش رفتار شدن** /x.-r.-šodan/ ← مهربان شدن.
**خوش رفتاری** /x.-r.-i/ حُسْنُ السُّلُوك، رِفْق ← مهربانی.
**خوش رفتاری کردن** /x.-r.-kardan/ ← مهربانی کردن.
**خوش رقصی** /x.-raqsi/ ← خوش خدمتی.
**خوش رنگ** /x.-rang/ حَسَنُ اللَّوْنِ، الزّاهِر، الزّاهِي.
**خوش رنگی** /x.-r.-i/ حُسْنُ اللَّوْنِ.
**خوش رو** /x.-ru/ ۱. ← زیبا. ۲. هَشُّ الوَجْهِ، طَلْقُ المُحَيّا، البَاسِم، المُبْتَسِم، البَشُوش، المَرِح، الضّاحِک، البَشِير.
**خوش رویی** /x.-r.-yi/ ۱ ← زیبایی. ۲. نُوْرُ الوَجْهِ، البَشاشَة، البَشّ، السَّفاطَة.
**خوش رویی کردن** /x.-r.-yi-kardan/ بَشّاً و بَشاشَةً / بَشَّ ـَ طُلُوقَةً و طَلاقَةً / طَلُقَ ـُ و تَطَلُّقاً / تَطَلَّقَ و إنْطِلاقاً / إنْطَلَقَ وَجْهُهُ، بَسْماً / بَسَمَ ـِ و تَبَسُّماً / تَبَسَّمَ، إبْتِساماً / إبْتَسَم.
**خوش ریخت** /x.-rixt/ ← خوش اندام.
**خوش زبان** /x.-zabän/ حُلْوُ الحَدِيثِ، الفَصِيْحُ اللِّسانِ، الحَسَنُ الكلام، الحَدِث، اللَّذّ، الظَّرِيف.
**خوش زبانی** /x.-z.-i/ حَلاوَةُ الحَدِيْثِ، فَصاحَةُ اللِّسان، حُسْنُ الكَلامِ.
**خوش سابقه** /x.-säbeqe/ الحَسَنُ السّابِقَةِ، النَّقِيُّ العِرْض.
**خوش ساخت** /x.-säxt/ حَسَنُ الصُّنْعِ، حَسَنُ الأُسْلُوبِ، حَسَنُ الشَّكْلِ.
**خوش سخن** /x.-soxän/ ← خوش زبان.
**خوش سخنی** /x.-s.-i/ ← خوش زبانی.
**خوش سلیقگی** /x.-saliqegi/ اللِّياقَة.
**خوش سلیقه** /x.-saliqe/ المُذْوِق ← باسلیقه.
**خوش سیما** /x.-simä/ ← زیبا.
**خوش صحبت** /x.-sohbat/ ← خوش زبان.
**خوش صحبتی** /x.-s.-i/ ← خوش زبانی.
**خوش صدا** /x.-sedä/ ← خوش آواز.
**خوش صورت** /x.-surat/ ← زیبا.
**خوش طالع** /x.-täleh/ ← خوش بخت.
**خوش طبع** /x.-tab'/ طَيِّبُ النَّفْسِ.
**خوش طبعی** /x.-t.-i/ طِيْبَةُ النَّفْسِ.
**خوش طعم** /x.-ta'm/ ← خوشمزه.
**خوش طینت** /x.-tinat/ ← خوش اخلاق.
**خوش ظاهر** /x.-zäher/ الحَسَنُ الظّاهِرِ.
**خوش قامت** /x.-qämat/ ← خوش قد و بالا.
**خوش قدم** /x.-qadam/ المُبارَكُ القَدَمِ، المَيْمُون.
**خوش قد و بالا** /x.-qad-o-bälä/ الرَّشِيْق، القَوِيْم، الهِنْدام، الأَمِيْم، الرِّغْراع، الرِّغْرَع، الرُّغْرُع، العَطِل، الهَيِيْء، الهَيِّئ ← خوش اندام، خوش هیکل.
**خوش قد وبالا شدن** /x.-q.-o-b.-šodan/ رَشاقَةً / رَشُقَ ـُ.
**خوش قلب** /x.-qalb/ طَيِّبُ القَلْبِ، طَيِّبُ السَّرِيْرَة، سَلِيْمُ النِّيَّة، خالِصُ الطَّوِيَّة، كَرِيْمُ الأَخْلاقِ، السّاذَج.
**خوش قلبی** /x.-q.-i/ سَلامَةُ النِّيَّةِ، طِيْبَةُ السَّرِيْرَة، خُلُوصُ الطَّوِيَّة.
**خوش قواره** /x.-qaväre/ ← خوش اندام.
**خوش قول** /x.-qowl/ المُحافِظُ على المَواعِيْدِ، الوَفِيّ، المُوَقِّت.
**خوش قولی** /x.-q.-i/ المُحافَظَةُ على المَواعِيْد، الوَفاءُ بالعَهْدِ.
**خوش قیافه** /x.-qiyäfe/ ← خوش اندام.
**خوش کردار** /x.-kerdär/ ← نیکوکار.
**خوش کلام** /x.-kaläm/ ← خوش زبان.
**خوش کلامی** /x.-k.-i/ ← خوش زبانی.
**خوشگذران** /x.-gozarän/ العَيّاش، المُنَعَّم، المُتَنَعِّم، المُتْرَف، المُحِبُّ للرّاحَةِ، الخَلِيْع، المُسْبَع، الكَسُول، المُتَهَتِّک.
**خوشگذرانی** /x.-g.-i/ التَّرَف، التُّرْفَة، الرِّفاه، الرَّفاهَة، الرَّفاهِيَّة، حُبُّ الرّاحَةِ، الأَوْن، البَذْخ، البَذَخ، البِطْنَة، الدَّعَر، الدَّعارَة، الرَّبِيْلَة، السَّبْغَة، القَصْف، القُصُوف، المَقْصَف، الكَسَل، النَّعْمَة.
**خوشگذرانی کردن** /x.-g.-kardan/ تَرَفاً / تَرِفَ ـَ تَتَرُّفاً / تَتَرَّفَ، رَفْهاً و رُفُوها / رَفَهَ ـَ، تَرَفُّهاً / تَرَفَّهَ، تَرْفِيْهاً / رَفَّهَ عن نفسِه، تَناعُماً / تَناعَمَ، تَنَعُّماً / تَنَعَّمَ، سُبُوخاً / سَبَخَ ـِ مُؤُوداً / مَأَدَ ـَ تَوَدُّعاً / تَوَدَّعَ.
**خوش گفتار** /x.-goftär/ ← خوش زبان.
**خوشگل** ← /x.-gel/ زیبا.

**خوشگل شدن** /x.-g.-šodan/ ← زیبا شدن.
**خوشگلی** /x.-g.-i/ ← زیبایی.
**خوش گوار** /x.-govär/ ← خوش طعم.
**خوش گو** /x.-gu/ ←خوش زبان.
**خوش گوشت** /x.-gušt/ (پز) بَنْكِرْياسُ العِجْلِ أو الجَمَلِ.
**خوش لباس** /x.-lebäs/ الأنِيْق.
**خوش لباسی** /x.-l.-i/ الإناقّة.
**خوش لحن** /x.-lahn/ ← خوش آواز.
**خوش لهجه** /x.-lahje/ ← خوش زبان.
**خوش محضر** /x.-mahzar/ الظَّرِيْف.
**خوشمزگی** /x.-mazegi/ ۱. لَذاذَة، لَذَاذ، الحَلاوَة. ۲. المَـزاح، الفُكاهَـة، التَّفْكِيْـه، الهَـزْل، الهِزَار، المُجُـون، الخَلاعَة، التَّنْكِيْت، الإتْيانُ بالنُّكَتِ ← شوخی.
**خوشمزگی کردن** /x.-m.-kardan/ شوخی کردن.
**خوشمـزه** /x.-maze/ اللَّـذِيْذ، اللَّـذّ، الطَّعِم، طَيِّـبُ المَذاقِ، ذَكِيّ الطَّعْمِ، الشَّهِـيّ، السَّائِغ، الطَّيِّب، الفَكِه، القَدِيّ.
**خوشمزه شدن** /x.-m.-šodan/ لَذاذاً و لَذاذَةً / لَذَّ ـَ، حَلَاوَةً و حُلْواناً / حَلاـُ و حَلُوَـُ و حَلِـيَ ـَ إطْعاماً/ أطْعَمَ، فَكَهاً / فَكِهَ ـَ، قَذْواً / قَذاـُ و قَذّي و قَذاةً و قَذاوَةً / قَذِيَ يَقْذَى الطَّعـامُ، مَرْءاً / مَرَأَـَ و مَراءَةً / مَرُءَـُ و مَـرِئَ ـَ الطَّعامُ.
**خوشمزه کردن** /x.-m.-kardan/ تَحْلِيَةً / حَلَّى، حَلَاوَةً و حُلْواناً / حَلاـُ هـ.
**خوش مشرب** /x.-mašrab/ اللَّطِيْف، الأَنِيْس.، العِشْرِيّ.
**خـوش مشربـی** /x.-m.-i/ اللُّطْـف، الأُنْس، الإيْنـاس، المُؤانَسَة.
**خوش معـاشرت** /x.-mo'äšerat/ الوِدّ، الـوُدّ، الوَدُوْد، الوَدِيْد، الأَنِيْس.
**خوش معامله** /x.-mo'ämele/ الحَسَنُ التَّعامُلِ، المَلِيء، الأَمينُ في حسابه.
**خوش منش** /x.-maneš/ ۱. الطَّيِّب، حَسَنُ الطَّبْعِ ۲ ← سازگار. ۳ ← شاد، شادمان.
**خوش منشی** /x.-m.-i/ ۱. الطِّيْبَة، حُسْنُ الطَّبْعِ. ۲ ← سازگاری. ۳ ← شادی، شادمانی.
**خوش منظر** /x.-manzar/ ← زیبا.
**خوش نام** /x.-näm/ حَسَنُ الصِّيْت، مَشْهُـور، الطَّيِّبُ الذِّكْر، الحَمِيْد، حَمِيْدٌ أو حَسَنُ أومَحْمُودُ السُّمْعَة.
**خوشنامی** /x.-n.-i/ حُسْنُ السُّمْعَة، السُّمَا.
**خوش نشیـن** /x.-nešin/ الَّـذي يَحِلُّ فـي كلّ مكـانٍ يَسْتَطِيْبُه.
**خوش نغمه** /x.-naqme/ ← خوش آواز.
**خوش نفس** /x.-nafs/ ← خوش باطن.
**خوش نفسی** /x.-n.-i/ ← خوش باطنی.
**خوش نقش** /x.-naqš/ حَسَنُ النَّقْشِ.
**خوش نما** /x.-namä/ الحَسَنُ الظَّاهِر، جَمِيْلُ المَظْهَرِ، المُزَوَّق.
**خوش نوا** /x.-navä/ ← خوش آواز.
**خوش نواز** /x.-naväz/ جَمِيْلُ العَزْفِ.
**خوش نویس** /x.-nevis/ الخَطّاط، الحَسَنُ الخَطِّ.
**خوش نویسی** /x.-n.-i/ الخَطّ، التَّحاسِيْن.
**خوش نهاد** /x.-nehäd/ ← خوش باطن.
**خوش نیت** /x.-neyyat/ الحَسَنُ النِّيَّة، حائِز، بنيَّة حَسَنَة.
**خوش و بش کردن** /x.-o-beš-kardan/ هَشَاشَةً و هَشاشاً / هَشَّ ـِ، تَرْحِيْباً / رَحَّبَ مُبْتَسِماً.
**خوش وخرم** /x.-o-xorram/ ← شاد، شادان.
**خوش و خنـدان** /x.-o-xandän/ هَشٌّ بَـشٌّ ← شاد، شادان.
**خوش وقـت** /x.-vaqt/ المَحْظُـوظ، المَسْرُور، الفَـرِح، المُبْتَهِج، المَبْسُـوط، قَرِيْرُ العَيْـنِ، الرّاضِـي، الطَّرِب ← شاد، شادمان.
**خـوش وقت شـدن** /x.-v.-šodan/ وَقَـعَ عنده مَـوْقِـعَ الرِّضَى، نَعْمَةً و مَنْعَماً / نَعَمَ ـَ به عَيْنـاً، ثُلُوجاً / ثَلَجَ ـُ و ثَلَجاً / ثَلِجَ ـَ و إثْـلاجاً / أَثْلَجَ ت النَّفْسُ بـه، اِسْتِحْباباً / اِسْتَحَبَّ، اِسْتِحْساناً / اِسْتَحْسَن ← شاد شدن، شادمان شدن.
**خوش وقت کردن** /x.-v.-kardan/ إقْراراً / أَقَرَّ عَيْنَه ← شاد کردن، شادمان کردن.
**خوش وقتـی** /x.-v.-i/ الإرْتِياح، البَهْجَـة، الإبْتِهاج ← شادی، شادمانی.
**خوشه** /xuše/ (گیا) ۱ ← خوشهٔ انگور ۲ ← خوشهٔ خرما. ۳ ← خوشهٔ گندم. ۴. (نجـ) بُرْجُ السُّنْبُلَة.

**خوشهٔ انگور** /x.-ye-angur/ (گیا) العُنْقُود، القِطْف، الخُصْلَة، الخَصْلَة.

**خوشه چین** /x.-cin/ قاطِفُ العَناقِيْد، اللَّقّاط، اللّاقِط.

**خوشه چینی** /x.-c.-i/ لَقْطُ أو اِلْتِقاطُ الحَقْلِ.

**خوشه چینی کردن** /x.-c.-i-kardan/ اِلْتِقاطاً / اِلْتَقَطَ اللَّقَطَ، تَغْفِيْراً / غَفَّرَ.

**خوشهٔ خرما** /x.-ye-xormä/ (گیا) العُثْكُول، عِثْكال، البَلَح، طَلْعُ النَّخْل، سُباطَةُ البَلَح، القُرْط، الزُّباطَة، الزَّباطَة، قِنْوُ البَلَحِ، العِذق، الكِباسَة، اليَقَن.

**خوشه گلی** /x.-goli/ (گیا) العِنَبِيَّة.

**خوشه گلیها** /x.-g.-hä/ (گیا) العِنَبِيّات.

**خوشهٔ گندم** /x.-ye-gandom/ (گیا) السُّنْبُلَة، السَّبَلَة، السُّنْبُل، السَّبَل، السُّبُولَة، اللُّقّاط، الفُوْمَة.

**خوشهٔ مرکب** /x.-ye-morakkab/ (گیا) عُنْقُودٌ زَهْرِيّ.

**خوش هوا** /x.-havä/ ← خوش آب و هوا.

**خوش هیکل** /x.-heykal/ ← خوش قد و بالا.

**خوشه یی** /x.-yi/ العُنْقُودِيّ.

**خوشی** /x.-i/ ۱ ← شادی، شادمانی. ۲. المُتْعَة، التَّمَتُّع، الإسْتِمْتاع، السَّعادَة، الطُّوْبَى، النَّفْع، الخَيْر، النُّعْم، النُّعْمَة.

**خوشی کردن** /x.-i-kardan/ ۱ ← شاد شدن، شادمان شدن. ۲ ← تَنَعُّماً / تَنَعَّمَ، مَرَحاً / مَرِحَ ـَ ← خوشگذرانی کردن.

**خوش یمن** /x.-yomn/ مَيْمُونُ الطّائِر.

**خوشیهای زندگی** /x.-hä-ye-zendegi/ نِعَمُ الحَياة.

**خوض کردن** /x.-kardan/ خَوْضاً و خِياضاً / خاضَ ـُ إزْجافاً / أَزْجَفَ القَومُ بالشَّيءِ و فيه ← فرو رفتن.

**خوف** /xowf/ ← ترس.

**خوفناک** /x.-näk/ ← ترسناک.

**خوک** /xuk/ (جانـ) الخِنْزِيْر، الخَنْزَوان، الأَخْزَر، الدَّوْبَل، القَبّاع، [نث] الخِنْزِيْرَة، الغُفْر.

**خوک آبی** /x.-e-äbi/ (جانـ) عِجْلُ البَحْرِ، الفُقْمَة.

**خوک آبی ها** /x.-ä.-hä/ (جانـ) الفُقْمِيّات.

**خوک بان** /x.-bän/ مُرَبِّي الخَنازِيْر.

**خوکچه** /x.-ce/ (جانـ) ← خوک هندی.

**خوک خاکی** /x.-e-xäki/ (جانـ) أَبُو أَظْلاف.

**خوکدانی** /x.-dän-i/ اِسْطَبلٌ خاصٌّ بالخَنازِيْر.

**خوک دریایی** /x.-e-daryä-yi/ (جانـ) خِنْزِيْرُ البَحْرِ، سَمَكُ يُوْنُس ← دلفین.

**خو کردن** /xu-kardan/ ← عادت کردن.

**خوک گینه** /xuk-e-gine/ (جانـ) ← خوک هندی.

**خوک مالزی** /x.-e-mälezi/ (جانـ) البابِيرُسَّة، البابِيْرُوْسَّة.

**خوک وحشی** /x.-e-vahši/ (جانـ) خِنْزِيْرُ النَّهْرِ، الهِلَّوْف، الحَلُّوف، [نث] الرَّتّ ← گراز.

**خوک وحشی امریکایی** /x.-e-vahši-ye-emrikäyi/ (جانـ) البِكارِيّ. المِجْلاح.

**خوک هندی** /x.-e-hendi/ (جانـ) خِنْزِيْرُ الهِنْد، الأَرْنَبُ الهِنْدِيّ أو الرُّومِيّ، الكابِياء، الكُوْباي، خِنْزِيْرُ الماءِ.

**خوگر** /xu-gar/ ۱. الأَلِيْف، الأَلُوف، الأَهِل، الدّارِب. ۲. المُعْتاد، المُتَعَوِّد، المُعَوَّد.

**خوگر شدن** /x.-g.-šodan/ ← خو گرفتن، عادت کردن.

**خوگرفتن** /x.-gereftan/ ← عادت کردن.

**خولنجان** /xulanjän/ (گیا) الخَلَنْجان، الخَوْلَنْجان.

**خولنجان مصری** /x.-e-mesri/ (گیا) السُّعادَى، السُّعْد.

**خون** /xun/ الدَّم، المُهْجَة، ماءُ اللَّحْم، السَّدِيْن، الطُّلّ، النّاجُود، النُّعْمان، النّامُور.

**خون آشام** /x.-äšäm/ ← خونخوار.

**خون آلود** /x.-älud/ ← خونین.

**خون آلود شدن** /x.-ä.-šodan/ ← خونین شدن.

**خون آلود کردن** /x.-ä.-kardan/ ← خونین کردن.

**خون آلودگی** /x.-ä.-egi/ التَّلَوُّثُ بالدَّم.

**خون آمدن** /x.-ämadan/ دَمًى و دُمِيّاً / دَمِيَ ـَ.

**خون آوردن** /x.-ävardan/ إدْماءً / أَدْمَى، تَدْمِيَةً / دَمَّى.

**خونابه** /x.-äbe/ مَضلُ الدَّمِ، الوَكْس.

**خونابه یی** /x.-ä.-yi/ المَضِلِيّ.

**خونبار** /x.-bär/ مُقْطِرُ الدَّمِ، ما يَقْطُرُ منه الدَّمُ.

**خون بند** /x.-band/ (پز) قاطِعُ النَّزْفِ، الرَّقُوء.

**خون بستگی** /x.-bastegi/ (پز) ۱. الجُلْطَةُ الدَّمَوِيَّة. ۲.

الشداد.

**خونبها** /x.-bahä/ الدِّيَة، العَقْل، العَفْوَة، الغِوَر، الغِيَرَة.

**خونبها دادن** /x.-b.-dädan/ فِدَىً و فِداءً / فَدَى ـ الرَّجلَ، اِفْتِداءً / اِفْتَدَى، [يكديگر را] تَفادِياً / تَفادَى القومُ، وَدْياً و دِيَةً / وَدَى يَدِي القاتلُ القَتيلَ، تَغْيِيراً / غَيَّرَ.

**خونبها گرفتن** /x.-b.-gereftan/ إفْداءً / أفْدَى فلاناً الأسِيرَ، فِداءً و مُفاداةً / فادَى الرَّجلَ، اِتِّداءً / اِتَّدَى.

**خون چكان** /x.-cakän/ ← خونبار.

**خونچه** /xonce/ ← خوانچه.

**خون حيض** /xun-e-heyz/ الطَّمْث.

**خونخوار** /x.-xär/ مَصّاصُ الدَّمِ، الدَّمَوِيّ، القَتّال، السَّفّاح، الفَظِيْع، السَّفّاك، الفاتِك، القاتِل، المُتَعَمِّد.

**خونخواری** /x.-x.-i/ اِمْتِصاصُ الدِّماء.

**خونخواه** /x.-xäh/ المُنْتَقِم.

**خونخواهی** /x.-x.-i/ النَّقْمَة، الإنْتِقام، الإثْآر، الثَّأر، الوِتْر، الوَتِيرَة، الحُواسَة، الذَّحْل، المِئْرَة.

**خونخواهی كردن** /x.-x.-i-kardan/ اِنْتِقاماً / اِنْتَقَمَ.

**خون خوردن** /x.-xordan/ ۱. شِرْباً وشُرْباً ومَشْرَباً وتَشْراباً / شَرِبَ ـَ الدَّمَ. ۲ ← غصه خوردن.

**خون دادن** /x.-dädan/ إدْماءً / أدْمَى، تَدْمِيَةً دَمَّى.

**خون دماغ** /x.-damäq/ رُعاف، فَصْدُ الأنْف.

**خون دماغ شدن** /x.-d.-šodan/ رَعْفاً / رَعِفَ ـَ الدَّمُ، رَعْفاً ورُعافاً / رَعِفَ ـُ الرَّجلُ، تَفَصُّداً / تَفَصَّدَ الدَّمُ، اِنْفِصاداً / اِنْفَصَدَتْ أنْفُهُ.

**خون‌روش** /x.-raveš/ ← خون‌روی.

**خون‌روی** /x.-ravi/ النَّزْف ← خونريزی ۲.

**خون‌ريختن** /x.-rixtan/ ← كشتن.

**خونريز** /x.-riz/ ← خونخوار.

**خونريزی** /x.-r.-i/ ۱. سَفْكُ الدِّماء، السَّفاح، إراقَةُ الدِّماء، اللَّحَمَة، القَتْل، إعْدامُ الحَياة، المَذْبَحَة. ۲. (پز) النَّزِيف، نَزْفُ الدَّمِ، الفَيَضانُ الدَّمَوِيّ.

**خونريزی زهدان** /x.-r.-i-ye-zehdän/ (پز) ذَنَنُ الرَّحِم.

**خونريزی شش** /x.-r.-ye-šoš/ (پز) نَفْثٌ دَمَوِيّ، نَزْفٌ رِئَوِيّ، نَفْثُ الدَّم.

**خونريزی كردن** /x.-r.-i-kardan/ ۱. سَفْكاً / سَفَكَ ـُ الدَّمَ، تَمْنِيَةً / مَنَّى وإمْناءً / أمْنَى وإراقَةً / أراقَ الدَّمَ ← كشتن. ۲. دَمًى ودُمِيّاً / دَمِيَ ـَ الجُرْحُ، فَوْحاً / فاحَ ـُ وفَيَحاناً / فاحَ ـِ ت الشَّجَّةُ. ۳. (پز) نَزْفاً / نَزَفَ ـِ دَمُ فلانٍ، إنزافاً / أنْزَفَ، نَزْفاً / نُزِفَ مج ـِ دَمُهُ.

**خونريزی ماهانه** /x.-r.-i-ye-mähäne/ ← حيض.

**خونريزی مغزی** /x.-r.-i-ye-maqzi/ (پز) النَّزِيفُ المُخِّي.

**خونزا** /x.-zä/ مُوَلِّدُ الدَّم.

**خونزی** /x.-zi/ حَيَوانٌ طُفَيْلِيٌّ دَمَوِيٌّ يَعِيْشُ في الدَّمِ.

**خونساز** /x.-säz/ مُدَمِّي، مُكَوِّنُ الدَّم.

**خونسازی** /x.-s.-i/ تَكَوُّنُ الدَّمِ، التَّدْمِيَة، تَكْوِيْنُ الدَّم.

**خونسرد** /x.-sard/ بارِدُ المِزاج، بارِدُ الدَّم، هادِئُ الأعْصاب، الزّاهِدُ في الشَّيء، لَيِّنُ العَرِيْكَة.

**خونسردی** /x.-s.-i/ بُرُودَةُ المِزاجِ أو الدَّم.

**خون‌سنج** /x.-sanj/ هِيْمُوجُلُوبِنُومِتْر، مِقْياسُ الهِيْمُوجُلُوبِن.

**خون‌سنجی** /x.-s.-i/ قِياسُ كَمِيَّةِ الدَّم.

**خون سياوشان** /x.-e-siyävošän/ (گيا) دَمُ الأخَوَيْن، دَمُ الغَزال، أُذُنُ القِسِّيْس، لُوفُ الحَيَّةِ، العَنْدَم، القاطِر.

**خون سياوشان مغربی** /x.-e-s.-maqrebi/ التِّنِّين.

**خون‌شناس** /x.-šenäs/ العالِمُ بمَبْحَثِ الدَّمِ.

**خون‌شناسی** /x.-š.-i/ مَبْحَثُ الدَّمِ.

**خونک** /x.-ak/ (گيا) الأسَل.

**خون كردن** /x.-kardan/ ۱ ← كشتن. ۲ ← قربانی كردن.

**خون گرفتن** /x.-gereftan/ ۱. نَزْفاً / نَزَفَ ـِ وإنْزافاً / أنْزَفَ واسْتِنْزافاً / اِسْتَنْزَفَ الدَّمَ، فَصْداً وفِصاداً / فَصَدَ ـِ المريضَ. ۲ ← خونخواهی كردن.

**خون گرم** /x.-garm/ ۱. الحَيَوانُ دافِئُ الدَّمِ. ۲ ← مهربان.

**خون گرمی** /x.-g.-i/ ← مهربانی.

**خونگند** /x.-gand/ (پز) تَعَفُّنُ الدَّمِ، خَمَجُ الدَّمِ.

**خونگير** /x.-gir/ الحَجّام، الفَصّاد.

**خونگيری** /x.-g.-i/ حِجامَة، إنْزاف، نَزْف، اِسْتِنْزاف، الفَصْد، الفِصاد ← خون گرفتن.

**خون‌مردگی** /x.-mordegi/ (پز) القَرَت، الكَدْم.

**خونی** /x.-i/ ۱ ← خونين. ۲ ← قاتل.

**خونين** /x.-in/ الدَّمِي، الدَّمَوِيّ، مُلَطَّخٌ بالدَّمِ، مُلَوَّثٌ

بالدَّمِ، الضَّرِیج.

**خونین شدن** /x.-in-šodan/ دَمّی / دَمِیَ ـَ الجُرْحُ، تَضَرُّجاً / تَضَرَّجَ.

**خونین کردن** /x.-in-kardan/ تَدْمِیَةٌ / دَمّی وإدْماءٌ / أدْمَی الجُرْحَ، ضَرْجاً / ضَرَجَ ـُ وتَضْرِیجاً / ضَرَّجَ هـ بالدَّمِ، تَبْصِیراً / بَصَّرَ هـ رَمْلاً / رَمَلَ ـُ وتَرْمِیْلاً / رَمَّلَ الثَّوْبَ بالدَّمِ.

**خونین جگر** /x.-in-jegar/ ← خونین دل.

**خونین دل** /x.-in-del/ المَغْمُوم، الحَزِیْن.

**خوی** /xuy/ ← عادت، خصلت، سرشت.

**خوی** /xoy/ ← عرق.

**خوید** /xid/ الزَّرْع، القَصِیْل.

**خویش** /xiš/ ۱ ← خود. ۲ ← خویشاوند.

**خویشان** /x.-ān/ ← خویشاوندان.

**خویشاوند** /xišāvand/ القَرِیْب، النَّسِیْب، المَوْلَی.

**خویشاوندان** /x.-ān/ الأَقْرِباء، الأَقارِب، الأَهْل، الآل، أطْرافُ الرَّجُل، الضِّبْنَةُ من الرَّجِلِ، الضُّبْنَةُ من الرَّجلِ، العِزْوَة.

**خویشاوند شدن** /x.-šodan/ مُناسَبَةٌ / ناسَبَ، إنْتِساباً / إنْتَسَبَ إلَی، مُؤاصَرَةٌ / آصَرَ هـ.

**خویشاوندی** /x.-i/ النَّسَب، النَّسابَة، النِّسْبَة، القَرابَة، القُرْبَی، القُرْبَة، المَقْرَبَة، المَقْرُبَة، صِلَةُ القَرابَةِ، إتِّصالُ الدَّمِ، السَّبَب، الأُدْمَة، الآصِرَة، الإلّ، الإلَّة، الحِجْر، الحُشْمَة، الحُوَیْساء، الحُواسَة، الحُواشَة، الدَّمّ، الدَّناوَة، الذِّنابَة، الرَّحِم، السُّمْة، السُّهْمَة، الشُّبْكَة، العِزْوَة، العَصَبِیَّة، العاطِفَة، اللُّحْمَة، الواشِجَة، الوَلاء، الوِلایَة.

**خویشاوندی دور** /x.-i-ye-dur/ القَرِیْبُ مِنْ دَرَجَةٍ بَعِیدَةٍ.

**خویشاوندی سببی** /x.-i-ye-sababi/ المُصاهَرَة، قَرِیْبُ جُنُبٍ.

**خویشاوندی نسبی** /x.-i-ye-nasabi/ النَّسَب.

**خویشتن** /xištan/ ۱ ← خود، خویش. ۲. الذَّات، الشَّخْصِیَّة.

**خویشتن‌بین** /x.-bin/ ← خودبین.

**خویشتن‌بینی** /x.-b.-i/ ← خودبینی.

**خویشتن‌دار** /x.-dār/ ← خوددار.

**خویشتن‌داری** /x.-d.-i/ ← خودداری.

**خویشتن‌داری کردن** /x.-d.-i-kardan/ ← خودداری کردن.

**خویشی** /x.-i/ ← خویشاوندی.

**خیابان** /xiyābān/ الشّارِع.

**خیابان اصلی** /x.-e-asli/ الشّارِعُ الرَّئِیْسِیّ.

**خیابان‌بندی** /x.-bandi/ إحْداثُ الطُّرُق.

**خیابان تجارتی** /x.-e-tejārati/ الشّارِعُ التِّجارِیّ.

**خیابان فرعی** /x.-e-far'i/ الشّارِعُ الصَّغِیْر.

**خیابان یکطرفه** /x.-e-yektarafe/ سَیْرٌ ذُو اتِّجاهٍ واحِدٍ.

**خیار** /xiyār/ ۱. (گیا) القِثّاء، القَثَد، الخِیار، المِقْثَی. ۲. (حقـ) الخِیار.

**خیار ترشی** /x.-torši/ (گیا) خِیارُ القَشَّةِ.

**خیار چنبر** /x.-canbar/ (گیا) خِیارُ الشَّنْبَر، القَتَّة، القِثّاء، الفَقُّوس، الفُقُّوص.

**خیار دریایی** /x.-e-daryāyi/ (گیا) قِثّاءُ البَحْرِ، خِیارُ البَحْرِ.

**خیار دشتی** /x.-e-dašti/ (گیا) الأَطْرِیُون.

**خیارستان** /x.-estān/ المَقْثَأة.

**خیار شنبر** /x.-šanbar/ (گیا) ۱ ← خیار چنبر. ۲. (گیا) ← فلوس.

**خیار شور** /x.-šur/ الخِیارُ المُمَلَّح.

**خیارک** /x.-ak/ (پز) الدُّبَل، الدُّمَّلُ الباطِنِیّ، حَبُّ الدُّمَّل.

**خیار وحشی** /x.-e-vahši/ (گیا) ←خیار دشتی.

**خیاریان** /x.-iyān/ (گیا) القِثّائِیّات.

**خیاریان دریایی** /x.-i.-e-daryāyi/ (گیا) قِثّائِیّاتُ البَحْرِ.

**خیاط** /xayyāt/ الخَیّاط، التَّرْزِي، الطَّرْزِيّ، القَرارِي.

**خیاط خانه** /x.-xāne/ حانُوتُ الخَیّاطِ، الدَّرْز.

**خیاطی** /x.-i/ الخِیاطَة ← دوزندگی.

**خیاطی کردن** /x.-i-kardan/ خَیْطاً / خاطَ ـِ.

**خیال** /xiyāl/ الخَیال، الخَیالَة، التَّخَیُّل، التَّصَوُّر، الظَّنّ، الوَهْم، الفِکْر، الفِکْرَة، الخاطِر، الرُّؤْیَة، الرُّؤْیا، الزَّوْل، الشَّبَح، الطَّیْف، الفَرْض، الهَجْس، الهاجِس، الهَوِیْس ← گمان.

**خیالات** /x.-āt/ الخَیالات.

**خیالاتی** /x.-ā.-i/ ← خیال اندیش.

**خیال‌اندیش** /x.-andiš/ کَثِیْرُ الخَیالِ، خَیالِیّ، مُتَخَیِّل.

**خیال اندیشی** /x.-a.-i/ المُثْلَوِیّة، الأُمْثِلِیّة، أضغاثُ أحلام.
**خیال باطل** /x.-e-bätel/ الضَّلال، الغُرور، الخَدِیعَة، الخِدَاع، الغِشّ.
**خیال باف** /x.-bäf/ ← خیال اندیش.
**خیال بافی** /x.-b.-i/ ← خیال اندیشی.
**خیال کردن** /x.-kardan/ خَیْلاً وخالاً وخَیْلَةً وخَیَلاناً وخَیْلُولَةً ومَخِیلَةً ومَخالَةً / خالَ ـَ، تَخَیُّلاً / تَخَیَّلَ، اِسْتِخالَةً / اِسْتَخالَ، خُیِّلَ مج إلیه کذا، وَهْماً / وَهَمَ یَهِمُ، تَوَهُّماً / تَوَهَّمَ، ظَنّاً / ظَنَّ ـُ، تَصَوُّراً / تَصَوَّرَ، / تَهَیُّؤاً / تَهَیَّأَ له، فَرَضَ ـِ الأمرَ، تَقْدِیراً / قَدَّرَ ← گمان کردن.
**خیالی** /x.-i/ الخَیالِیّ، التَّخَیُّلِیّ، الوَهْمِیّ، ا لمَوْهُوم، المِثالِیّ، الفَرْضِیّ، التَّقْدِیرِیّ، المَعْنَوِیّ، الخِداعِیّ، الخَدّاع، التَّصَوُّرِیّ.
**خیانت** /xiyänat/ الخِیانَة، الغَدْر، الغِشّ، الأَلْس، الجَنَدَب، الجُنْدَب، الجِنْدَب، الخَتْر، العَمْلَة، النُّمّیّ.
**خیانت به کشور** /x.-be-kešvar/ الخِیانَةُ العُظْمَی.
**خیانت در امانت** /x.-dar-amänat/ خِیانَةُ الأمانَةِ.
**خیانت در سفید مهر** /x.-d.-sefid-mohr/ خِیانَةُ التَّوْقِیْع علی بَیاضٍ.
**خیانت‌آمیز** /x.-ämiz/ ← خائنانه.
**خیانتکار** /x.-kär/ الخائِن، الخَوان، الغَدّار، الغادِر، الخاتِر، الخَتّار، الدّاغِلَة، الخُنْبُث، طَوِیْلُ الیَدِ.
**خیانتکارانه** /x.-k.-äne/ ← خائنانه.
**خیانت کردن** /x.-kardan/ خَوْناً / وخِیانَةً / خانَ ـُ، اِخْتِیاناً / اِخْتانَ، تَخَوُّناً / تَخَوَّنَ، غَدْراً وغَدَراناً / غَدَرَ ـِ وغَدِرَ ـَ الرَّجلَ وبه، تَأْرِیَةً / أرّی، أَلْساً / أَلَسَ ـِ، خَبْخَبَةً وخِبْخاباً / خَبْخَبَ، خَتْراً / خَتَرَ ـِ، اِخْتِراعاً / اِخْتَرَعَ، خَتْلاً وخَتَلاناً / خَتَلَ ـِ، مُخاتَلَةً / خاتَلَ، مُخالَبَةً وخِلاباً / خالَبَ، خُنُوعاً / خَنَعَ ـَ وإخْناءً / أَخْنَی وخَوْساً / خاسَ ـُ به، مُدالَسَةً ودِلاساً / دالَسَ، إدْهاناً / أدْهَنَ، مُداهَنَةً ودِهاناً / داهَنَ، مُراوَغَةً / راوَغَ، إسْلاماً / أَسْلَمَ العَدُوَّ، غُلُولاً / غَلَّ ـُ، ولَساً ولَسَ یَلِسُ الرَّجلَ.
**خیر** /xeyr/ ١. الخَیْر ← نیکویی، خوبی. ٢. لا ← نه.
**خیر** /xayyer/ الخَیِّر، الخَیِّرَة ← نیکوکار، خیرخواه.
**خیرات** /xeyrät/ الإحْسان، الصَّدَقَة، هِباتُ بِرّ.
**خیرات کردن** /x.-kardan/ إحْساناً / أَحْسَنَ.
**خیرات و مبرات** /x.-o-mabarrät/ الصَّدَقَة، الحَسَنَة، الإحْسان، الزَّکاة.
**خیراندیش** /xeyr-andiš/ ← خیرخواه.
**خیر اندیشی** /x.-a.-i/ ← خیرخواهی.
**خیرپیش** /x.-piš/ حَظٌّ سَعِیْد.
**خیرخواه** /x.-xäh/ صاحِبُ الأیادِي البِیْض، الخَیِّر، الکَرِیْم ← خیّر، نیکوکار.
**خیرخواهانه** /x.-x.-äne/ خَیْرِيّ.
**خیرخواهی** /x.-x.-i/ فِعْلُ الخَیْرِ، الإحْسان، البِرّ، اللُّطْف، اللَّطافَة، المَصْلَحَة، الوَلاء، التَّوْصِیَة.
**خیر دیدن** /x.-didan/ ← سودبردن.
**خیر رسانیدن** /x.-resänidan/ ← سود رسانیدن.
**خیرگی** /xiregi/ ← سرگشتگی.
**خیرگی چشم** /x.-ye-cešm/ سَدَرُ النَّظَرِ، البَرَق.
**خیرو** /xiru/ (گیا) الخِطْمِيّ، الخِطْمِیَّة، البَهْمَنُ الأحْمَرُ.
**خیره** /xire/ ١ ← سرگشته، متحیّر. ٢ ← لجوج، لجباز، سرکش. ٣ ← بیهوده. ۴ ← تیره، تاریک.
**خیره‌سر** /x.-sar/ ← سرسخت، لج باز، لجوج.
**خیره‌سری** /x.-s.-i/ ← سرسختی، لج بازی.
**خیره سری کردن** /x.-s.-i-kardan/ ← سرسختی کردن، لج بازی کردن.
**خیره شدن** /x.-šodan/ ١. بُرُوقاً / بَرَقَ ـُ، بَرَقاً / بَرِقَ ـَ البَصَرُ، شُخُوصاً / شَخَصَ ـَ وسَدَراً وسَدارَةً / سَدِرَ ـَ بَصَرُه، جَهَراً / جَهِرَ ـَ وحَرَجاً / حَرِجَ ـَ ت العَیْنُ، خُسُوءاً / خَسَأَ ـَ البَصَرُ. ٢. تَحْدِیقاً / حَدَّقَ، إکْلاءً / أکْلأَ بَصَرَهُ في الشَّيء، تَحْجِیماً / حَجَّمَ هـ بِعَیْنَیْهِ، حَمْلَقَةً / حَمْلَقَ فیه، بَحْلَقَةً / بَحْلَقَ، تَخَیُّلاً / تَخَیَّلَ هـ، تَزْنِیراً / زَنَّرَ بِعَیْنِهِ، تَزْنِیقاً / زَنَّقَ، إسامَةً / أسامَ إلیه وشُخُوصاً / شَخَصَ ـَ بِبَصَرِهِ إلیه، شَنْفاً / شَنَفَ ـِ إلیه، إطْماحاً / أطْمَحَ بَصَرَهُ إلیه، فِراسَةً / فَرَسَ ـِ بالعَیْنِ، تَفَرُّساً / تَفَرَّسَ فیه، تَفْصِیْصاً / فَصَّصَ، فَنْجَرَةً / فَنْجَرَ عَیْنَیْهِ، مُلاوَصَةً / لاوَصَ إلیه ← زل زدن.
**خیره کردن** /x.-kardan/ خَطْفاً / خَطِفَ ـَ واخْتِطافاً / اِخْتَطَفَ البَصَرَ، زَغْلَلَةً / زَغْلَلَ النَّظَرَ.
**خیری** /xiri/ (گیا) المَنْثُور ← شب بو.
**خیری اصفر** /x.-ye-asfar/ (گیا) المَنْثُوْلا.

**خیریت** /xeyriyyat/ ۱ ← خوبی، نیکویی. ۲← سلامت. ۳← رستگاری.

**خیز** /xiz/ الوَثب، الطَّفر، الهَجْشَة، الجَیَشان، الزُّخُور، الإرْتفاع، القَفْز.

**خیزآبی** /x.-e-äbi/ (پز) أُوْدِیماهِسْتِیْرِیائِیّ.

**خیزآب** /x.-äb/ ← موج.

**خیزان** /x.-än/ ۱. قافِزاً / واثِباً. ۲. واقِفاً.

**خیزانیدن** /x.-änidan/ ← بلند کردن ۲.

**خیز برداشتن** /x.-bardäštan/ قَفْزاً وقَفَزاناً وقِفازاً وقُفُوزاً / قَفَزَ ـِ وَثْباً ووُثُوباً ووَثَباناً ووِثاباً ووَثِیْباً وثِبَةً / وَثَبَ یَثِبُ، طَفْراً وطُفُوراً / طَفَرَ ـِ تَزفِیْساً / رَفَّس، تَشْلِیْتاً / شَلَّتَ، نَفْجاً ونَفَجاناً ونُفُوجاً / نَفَجَ ـُ اِنْتِفاجاً / اِنْتَفَجَ ← جستن.

**خیزران** /xeyzarän/ (گیا) الخَیْزُران، أَسَلُ الهِنْدِ، العُنْطُوس، الغابُ الهِنْدِیّ، القَنا، النِّصِیّ، الوَدَفَة.

**خیزش** /xizeš/ ← خیز، خیز برداشتن.

**خیزنده** /xizande/ ← خیزان.

**خیزیدن** /xizidan/ ۱ ← خیز برداشتن. ۲← بلند شدن ۳.

**خیس** /xis/ المُبْتَلّ، المُبَلَّل، الرَّطْب، النَّدِیّ، العُصْرَة، مُثْرٍ، اللَّثِي ← ترا.

**خیسانده** /x.-änande/ النّاقِع، المُرَطِّب.

**خیسانیدن** /x.-änidan/ نَقْعاً / نَقَعَ ـَ، تَنْقِیْعاً / نَقَّعَ، اِنْقاعاً / أَنْقَعَ، إغراقاً / أَغْرَقَ، تَغْرِیْقاً / غَرَّقَ، بَشْبَشَةً / بَشْبَش، سَقْسَقَةً / سَقْسَق، سَغْسَغَةً / سَغْسَغ، تَفْصِیْداً / فَصَّدَ الحَبَّ، تَلْوِیْثاً / لَوَّثَ، مَرْثاً / مَرَثَ ـُ مَرْساً / مَرَسَ ـُ الدَّواءَ، مَشّاً / مَشَّ ـُ، مَغْثاً / مَغَثَ ـَ الدَّواءَ فی الماءِ، وَدْناً ووِداناً / وَدَنَ یَدِنُ الشَّیءَ.

**خیسانیده** /x.-änide/ النَّقُوع، النُّقاعَة، المُرَطَّب، المَوْدُوْن، الوَدِیْن.

**خیس خوردگی** /x.-xordegi/ النَّقْع.

**خیس خوردن** /x.-xordan/ اِنْتِقاعاً / اِنْتَقَعَ.

**خیس شدن** /x.-šodan/ رُطُوبَةً ورَطابَةً / رَطِبَ ـَ ورَطُبَ ـُ تَرَطُّباً / تَرَطَّبَ، إبْلالاً / أَبَلَّ، اِبْتِلالاً / اِبْتَلَّ، تَبَلُّلاً / تَبَلَّلَ.

**خیس کردن** /x.-kardan/ اِرْطاباً / أَرْطَبَ، تَرْطِیْباً / رَطَّبَ، بَلّاً وبِلَّةً وبَلَلاً / بَلَّ ـُ وتَبْلِیْلاً / بَلَّلَ هـ بالماءِ، تَنْدِیَةً / نَدَّی، سَأْسَأَةً / سَأْسَأَ، سَغْسَغَةً / سَغْسَغَ، نَغْنَغَةً / نَغْنَغَ.

**خیسه** /x.-e/ (جانـ) المُتَطاوِل.

**خیسیدن** /x.-idan/ ← خیس شدن.

**خیش** /xiš/ المِحْراث، الفَدّان.

**خیشخانه** /x.-xäne/ الغَرْد.

**خیش زدن** /x.-zadan/ ← شخم زدن.

**خیط شدن** /xit-šodan/ ← شرمنده شدن.

**خیط کردن** /x.-kardan/ ← شرمنده کردن.

**خیک** /xik/ الزِّقّ، الزِّفْر، المِشْأَب، المِساد، السُّلْح، الطَّوَی، العَجُوز، المَطْرَة.

**خیکچه** /x.-ce/ الذِّراع، الزُّکْرَة.

**خیکساز** /x.-säz/ الزَّقّاق.

**خیکفروش** /x.-foruš/ الزَّقّاق.

**خیکی** /x.-i/ ← چاق، فربه.

**خیلا** /xilä/ (جانـ) الهِیْلِیَّة [عِظایَةٌ أَمِیْرِکِیَّةٌ ضَخْمَةٌ].

**خیلی** /xeyli/ کَثِیْرٌ، بِکَثْرَةٍ، بالکَوْمِ ← بسیار، فراوان.

**خیم** /xim/ خوی، عادت، سرشت.

**خیمه** /xeyme/ الخَیْمَة، الفُسطاط، البَیْت، الخَیْشَة، الرُّوَق، الصِّوان، الحَفَض ← چادر.

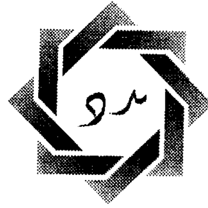
**خیمه زدن** /x.-zadan/ إخْیاماً / أَخْیَمَ الخَیْمَةَ، تَخَیُّماً / تَخَیَّمَ، تَخْیِیْماً / خَیَّمَ، إخْباءً / أَخْبَی الخَباءَ، إخامَةً / أَخامَ، دَأْباً / دَأَبَ ـَ الخَیْمَةَ ← چادر زدن.

**خیمه شب بازی** /x.-šab-bäzi/ خَیالُ الظِّلِّ، قَرَه گُوز.

**خیمه گاه** /x.-gäh/ المُخَیَّم، مَکانُ نَصْبِ الخَیْمَةِ.

**خیو** /xiyu/ اللُّعاب، البُصاق، التُّفال، الرُّیَق، الرِّیال، الرِّیالَة، الرُّوال، المُجاج، المُجاجَة ← تف، آب دهان.

**خیومایه** /x.-mäye/ اللُّعابِیْن.



**د** /d/ الدّال. الحَرْفُ العـاشِرُ مِنَ الأَلِفْباءِ الفـارِسيَّةِ وهي بِمَثابَةِ ۴ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**داء الثعلب** /dä-os-sa'lab/ (پز) السَّعْفَة.

**داء الجوع** /dä-ol-ju'/ (پز) الجُوْعُ الكَلْبِيُّ أو البَقَرِيُّ.

**داتوره** /däture/ (گيا) داتُورَة.

**داتورين** /däturin/ داتُورِيْن [شِبْهُ قِلْـوَى سامٌ مِنْ نَباتِ الدّاتُورَة].

**داخل** /däxel/ ← درون.

**داخل شدن** /d.-šodan/ دُخُولاً / دَخَلَ ـُ المكانَ و فيهِ، تَدَخُّلاً / تَدَخَّلَ، إدِّخالاً / إدَّخَلَ، إنْدِخالاً / إنْدَخَلَ، تَداخُلاً / تَداخَلَ بَعْضُهُ في بَعْضٍ، وُلُوجاً و لِجَةً / وَلَجَ يَلِجُ البيتَ والشَّيءُ في غيرِهِ، تَوَلُّجاً / تَوَلَّجَ في الشَّيءِ، تَبَطُّناً / تَبَطَّنَ الشَّيءَ، تَجَوُّفاً / تَجَوَّفَ، خُبُوعاً / خَبَعَ ـَ فيهِ، تَخْدِيْداً / خَدَّدَ عليهِ، إنْخِـراطاً / إنْخَرَطَ في المكانِ خُشُوشاً وخَشـاشاً / خَشَّ ـِ، إنْخِشـاشاً / إنْخَشَّ في الشَّيءِ، خُشُوفاً / خَشَفَ ـِ فيهِ، إنْخِشافاً / إنْخَشَفَ في الشَّيءِ، إنْدِراجاً / إنْدَرَجَ في الشَّيءِ و تَحْتَهُ، إنْدِساساً / إنْدَسَّ الشَّيءُ فـي الشَّيءِ، دُقُولاً / دَقَلَ فيهِ، دُمُوجاً / دَمَجَ ـِ، إنْـدِماجاً / إنْدَمَجَ الشَّيءُ فـي الشَّيءِ، تَسَرُّباً / تَسَرَّبَ القـومُ فيهِ، سَلْكـاً وسُلُوكـاً / سَلَكَ ـُ المكانَ، إنْسِلاكاً / إنْسَلَكَ في الشَّيءِ، شَيْماً / شامَ ـِ في الشَّيءِ، إشْتِياماً / إشْتامَ في الشَّيءِ، تَشَيُّماً / تَشَيَّمَ فيهِ، طَعْناً / طَعَنَ في الشَّيءِ، إغْتِرازاً / إغْتَرَزَ فيهِ، غَسّاً / غَسَّ ـُ، إنْغِلاقاً / إنْغَلَقَ وغُلُولاً / غَلَّ ـُ وتَغْلِيْلاً / غَلَّلَ في الشَّيءِ، غَلْغَلَةً / غَلْغَلَ وتَغَلْغُلاً / تَغَلْغَلَ واغْتِماساً / إغْتَمَسَ وغَوْراً وغُؤُوراً وغِياراً / غارَ ـُ وغَوْطاً / غاطَ ـُ وغَيْطاً / غاطَ ـِ فيهِ، إفْلاءً / أَفْلَى وافْتِلاءً / إفْتَلَى القومَ، قُمُوعاً / قَمَعَ ـَ، قُنُوباً / قَنَبَ ـِ في الشَّيءِ، كُرُوزاً / كَرَزَ ـِ إنْزِراقاً / إنْزَرَقَ فيه، نُزُولاً ومَنْزِلاً بالمَكانِ أو فيهِ، إنْماساً / إنْمَسَ وتَوْشِيْعاً / وَشَّعَ ووُغُولاً / وَغَلَ يَغِلُ فيـه، هَذْفاً / هَذَفَ ـُ إليه، تَهامُشاً / تَهامَشَ القَوْمُ.

**داخل شونده** /d.-šavande/ داخِل، وَلّاج، وَلَجَة.

**داخل كردن** /d.-kardan/ دُخُولاً / دَخَلَ ـُ بِهِ، تَدْخِيْلاً / دَخَّلَ، إدْخالاً / أَدْخَلَ، دَرْجاً / دَرَجَ ـُ هـ في الشَّيءِ، إدْراجاً / أَدْرَجَ هـ فيه، إيْلاجاً / أَوْلَجَ، تَبْوِيْئاً / بَوَّأَ هُ المكانَ وفيهِ، خَرْطاً / خَرَطَ ـِ هُـ في الأمْرِ، خَشّاً / خَشَّ ـُ الشَّيءَ، في الشَّيءِ، إدْراعاً / أَدْرَعَ، إدْقالاً / أَدْقَلَ هـ فيه، دَغْماً / دَغَمَ ـَ الشَّيءَ في الشَّيءِ، إدْغاماً / أَدْغَمَ هـ في غيره، دَمْجاً / دَمَجَ ـُ الشَّيءَ فـي الشَّيءِ، إدْماجاً / أَدْمَجَ و دَمْقاً / دَمَقَ ـِ و إدْماقاً / أَدْمَقَ وسَلْكاً وسُلُوكاً / سَلَكَ ـُ الشَّيءَ في الشَّيءِ، تَسْلِيْكاً / سَلَّكَ هُـ إشامَةً / أَشامَ وغَلّاً / غَلَّ ـُ وتَغْلِيْلاً / غَلَّلَ وغَلْغَلَةً / غَلْغَلَ و إيْعاباً / أَوْعَبَ و إيْغالاً / أَوْغَلَ هُـ في كذا.

**داخله** /d.-e/ الدّاخِلِيّ.

**داخلى** /d.-i/ ۱. الدّاخِلِيّ. ۲. الإنْسِيّ.

**داخلى و خارجى** /d.-i-va-xäreji/ دُوَلِيَّةٌ و داخِلِيَّةٌ.

**داد** /däd/ ۱. نَعْـرَة، نَعِيْر، صُـراخ، صَرِيـخ، صارِخَـة، صَرْخَـة، صِياح، صَيْحَـة، صَيْح، ضَجَّـة، ضَجِيج، نِـداء، مُناداة، زَعْق، زَعِيْـق، زَعْقَة، عَجّ، عَجِيْج، عِيـاط، هَيْعَة. ۲. ← دادگرى.

**دادار** /dädär/ ← خدا.

**داداش** /dädäš/ ← برادر.

**دادائيسم** /dädä'ism/ الدّادِيَّة.

**دادخواسـت** /däd-xäst/ (حقـ) العَـرِيْضَة، مَعْـرُوض، دَعْوَى، طَلَب.

**دادخواست پـژوهشى** /d.-x.-e-pažuheši/ (حقـ)

عَرِيضَةُ الإستِئْناف.

**دادخـواست جنـائی** /d.-x.-e-jenä'i/ (حقـ) دَعْـوَى جِنائِيَّة.

**دادخواست دادن** /d.-x.-dädan/ مُقاضاةٌ / قاضَى فُلاناً.

**داد خوانده** /d.-xände/ (حقـ) المُشْتَكَى عَلَيهِ.

**دادخواه** /d.-xäh/ (حقـ) الشَّاكِـي، المُشْتَكِي، شَكِيّ، مُفازِع.

**دادخواهـی** /d.-x.-i/ ۱. مَظْلِمَة، تِبـاعَة، خُبـاسَة. ۲. (حقـ) دَعْوَة، دَعْوَى، مُرافَعَة، خِصـام، خُصُومَة، مُقاضاة، شَكْوَى، نِزاعٌ قَضائِيّ.

**دادخواهـی کردن** /d.-x.-i-kardan/ شَكْوَى و شَكْـواً وشَكاةٌ وشَكاوَةً / شَكَا ـُ و إشْتِكاءً / إشْتَكَى وتَشَكِّياً / تَشَكَّى إليه مِـن كذا، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ وتَـرافُعاً / تَرافَعَ الخَصْمانِ إلى الحاكِـمِ، مُرافَعَةٌ / رافَعَ هُـ إلـى الحاكِمِ، إقامَةٌ / أقامَ الدَّعْوَى عَلَى، مُخاصَمَةٌ و خِصاماً / خاصَمَهُ، مُقاضاةٌ / قاضَى فُلاناً، تَظَلُّماً / تَظَلَّمَ، إنْتِصافاً / إنْتَصَفَ فُلانٌ.

**دادرس** /d.-res/ (حقـ) حاكِم، القاضِي

**دادرسان** /d.-r.-än/ (حقـ) أعْضاءُ المَحْكَمَة، مَحْكَمَة.

**دادرس بخش** /d.-r.-baxš/ (حقـ) قاضِي الصُّلْحِ.

**دادرس دادگاه استان** /d.-r.-e-dädgäh-e-ostän/ (حقـ) قاضِي الإستِئْناف.

**دادرس دادگـاه بخـش** /d.-r.-e-d.-e-baxš/ (حقـ) قاضِي الصُّلْحِ.

**دادرس کشیک** /d.-r.-e-kešik/ (حقـ) قاضِـي الأُمورِ المُسْتَعْجِلَةِ.

**دادرسی** /d.-r-i/ (حقـ) حُكْم، قَضاء، قَضَـى، شَرِيْعَة، دِين، دَيْنُونَة، إقامَةُ العَدْلِ.

**دادرسی ارتـش** /d.-r.-i-ye-arteš/ (حقـ) المَحْكَمَـةُ العُرْفِيَّة أو العَسْكَرِيَّة، مَجْلِسٌ عَسْكَرِيّ.

**دادرسی کردن** /d.-r.-i-kardan/ حُكْماً و حُكُـومَةً / حَكَمَ ـُ بالأمْرِ وللرَّجُـلِ أو عليه و بَيْنَهم، مُحاكَمَةٌ / حاكَمَ، مُقاضاةٌ / قاضَى، إقامَةٌ / أقامَ العَدْلَ، إنْصافاً / أَنْصَفَ الخَصْمَيْنِ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ بَيْنَ النّاسِ.

**داد زدن** /d.-zadan/ نَعِيْراً ونُعاراً / نَعَرَ ـِ صَيْحاً وصَيْحَةً وصِياحاً وصَيَحاناً / صاحَ ـِ صُراخاً وصَرِيْخاً / صَرَخَ ـُ تَصْوِيْتاً / صَوَّتَ، صَوْتاً / صاتَ ـُ صَخَباً / صَخِبَ ـَ ضِجاجاً ومُضاجَّةً / ضاجَّ، مُناداةً / نادَى، زَعْقاً / زَعَقَ ـَ عَجّاً وعَجِيْجاً / عَجَّ ـِ تَغْيِيطاً / غَيَّطَ، هَتْفاً وهُتافاً / هَتَفَ ـِ فُلانٌ بِفُلانٍ.

**داد زننده** /d.-zanande/ نَعّار، صَيّاح.

**دادستان** /d.-setän/ (حقـ) مُـرافِع، مُفَـوَّض، مُعْتَمَد، مُدَّعِي العُمُومِيّ، رَئِيسُ النِّيابَةِ.

**دادستان اداری** /d.-e-edäri/ (حقـ) النِّيابَةُ الإدارِيَّة.

**دادستان دیوان کشور** /d.-s.-e-divän-e-kešvar/ (حقـ) ← دادستان کل.

**دادستان کـل** /d.-s.-e-kol/ (حقــ) النّـائِبُ العـامّ، المُحامِي العامّ، رَئِيْسُ النِّيابَةِ العامَةِ، المُدَّعِي العامّ.

**دادستـان نظامـی** /d.-s.-e-nezämi/ (حقــ) النِّيابَـةُ العَسْكَرِيَّة.

**دادستانی** /d.-s.-i/ النِّيابَةُ العامَّةُ.

**دادستانی کل** /d.-s.-i-kol/ نِيابَةٌ عامَّة.

**دادسرا** /d.-sarä/ النِّيابَةُ العُمُومِيَّة، نِيابَةٌ عامَّة.

**داد کردن** /d.-kardan/ ← دادگری کردن.

**داد کشیدن** /d.-kešidan/ ← داد زدن.

**دادگاه** /d.-gäh/ مَحْكَمَة، دارُالقَضاء، دِيْـوان، مَجْلِس، مِنَصَّةُ القَضاءِ.

**دادگاه اداری** /d.-e-edäri/ مَجْلِسُ التَّأدِيْـب، مَحْكَمَةٌ إدارِيَّةٌ.

**دادگاه استان** /d.-e-ostän/ مَحْكَمَةُ الإستيناف.

**دادگاه استینـاف** /d.-e-estinäf/ مَحْكَمَةُ النَّقْـض، مَحْكَمَةُ الإسْتِئْنافِ.

**دادگاه استینافی** /d.-e-.-e-i/ مَحْكَمَةُ الاسْتِئْنافِيَّة.

**دادگاه اطفال** /d.-e-atfäl/ مَحْكَمَةُ الأحْداثِ.

**دادگاه بخش** /d.-e-baxš/ مَحْكَمَةُ الجُزْئِيَّـة، مَحْكَمَةُ صُلْحٍ.

**دادگاه بدوی** /d.-e-badvi/ مَحْكَمَةُ دُنْيا.

**دادگاه بیـن‌المللی** /d.-e-beyn-ol-melali/ مَحْكَمَةُ العَدْلِ الدُّوَلِيَّة.

**دادگاه پژوهش** /d.-e-pažuheš/ مَحْكَمَةُ الإسْتِئْناف.

**دادگـاه تخلفـات راهنمـایـی** /d.-e-taxallofät-e-

rähnamäyi/ مَحْكَمَةُ مُخالِفاتِ المُرور.

**دادگاه تصفیه و امور ورشکستگی** /d.-e-tasfiye-va-omur-e-waršekastegi/ مَحْكَمَةُ التَّفالِيس.

**دادگاه تمیز** /d.-e-tamiz/ مَحْكَمَةُ التَّمْيِيز.

**دادگاه جنایی** /d.-e.-jenäyi/ مَحْكَمَةُ الجِنایات.

**دادگاه جنحه** /d.-e-jonhe/ مَحْكَمَةٌ إصْلاحِيَّةٌ، مَحْكَمَةُ الجُنَح.

**دادگاه جهانی** /d.-e-jahäni/ ← دیوان دادگستری بین المللی.

**دادگاه دادگستری بین المللی** /d.-e-dädgostari-ye-beyn-ol-melali/ ← دیوان دادگستری بین المللی.

**دادگاه داوری بین المللی** /d.-e-dävari-ye-b.-ol-m./ مَحْكَمَةُ التَّحكيمِ الدُّوَلِيَّةِ.

**دادگاه رسیدگی به حالات شخصی** /d.-e-residegi-be-hälät-e-šaxsi/ مَحْكَمَةُ الأَحْوالِ الشَّخْصِيَّةِ.

**دادگاه شهرستان** /d.-e-šahrestän/ مَحْكَمَةٌ إبْتِدائِيَّة.

**دادگاه صلح** /d.-e-solh/ مَحْكَمَةُ تَوْفِيق.

**دادگاه عادی** /d.-e-ädi/ مَحْكَمَةٌ عادِيَّةٌ.

**دادگاه عالی** /d.-e-äli/ المَحْكَمَةُ العُلْيا.

**دادگاه علنی** /d.-e-alani/ مَحْكَمَةٌ عَلَنِيَّةٌ.

**دادگاه عمومی** /d.-e-omumi/ مَحْكَمَةٌ ذاتُ صَلاحيةٍ عامَّةٍ.

**دادگاه کشوری** /d.-e-kešvari/ مَحْكَمَةٌ مَدَنِيَّةٌ.

**دادگاه مدنی** /d.-e-madani/ ← دادگاه کشوری.

**دادگاه ملی** /d.-e-melli/ مَحْكَمَةٌ وَطَنِيَّةٌ.

**دادگاه نظامی** /d.-e-nezämi/ مَجْلِسٌ عَسْكَرِيٌّ، القَضاءُ العَسْكَرِيّ، المَجْلِسُ العُرْفِي.

**دادگاه نهائی** /d.-e-nehä'i/ مَحْكَمَةُ الصَّلاحيةِ النِّهائِيَّة.

**دادگاه نوجوانان** /d.-e-now-javänän/ مَحْكَمَةُ الأَحْداث.

**دادگاه ویژه** /d.-e-vize/ مَحْكَمَةٌ مُخْتَصَّةٌ.

**دادگر** /dädgar/ عادِل، عَدْل، عَـدِل، قِسْط، مُقْسِط، سُوَى، وَسَط.

**دادگری** /d.-i/ عَدْل، عَـدالَة، قِسْط، مِيـزان، نَصَف، نِصْف، نَصَفَة، سَوِيَّة، تَجَرُّد.

**دادگری کردن** /b.-i-kardan/ إقْساطاً / أَقْسَطَ، عَدْلاً و عَدالَةً وَمَعْدِلَةً / عَدَلَ بِـ إنْصافاً / أَنْصَفَ.

**دادگستری** /d.-gostari/ سُلْطَةُ القَضاءِ أي الحُكْم.

**دادن** /dädan/ إعْطاءٌ / أَعْطَى ومُعاطاةٌ وعِطاءٌ / عاطَى، إيْتاءٌ / آتَى و مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هُ الشَّيءَ، وَهْباً و هِبَةً / وَهَبَ يَهَبُ المالَ فُلاناً ولِفُلانٍ، نَوالاً ونَوْلاً / نالَ يَنُولُ وتَنْوِيْلاً / نَوَّلَ وإنالَةً / أَنالَ ومُناوَلَةً / ناوَلَ هُـ الشَّـيءَ، إنْعاماً / أَنْعَمَ عَلَى، حَثْماً / حَثَمَ ـُ لَهُ الشَّيءَ، حَذْواً / حَذَا ـُ هـ شَيئاً، دَفْعاً / دَفَعَ ـَ إليه الشَّيءَ، تَسْلِيْماً / سَلَّمَ هُـ مالاً، طَلْقاً / طَلَقَ ـِ الشَّيءَ الرَّجُلَ، إغْشاءٌ / أَغْشَى هُـ، لَفْتاً / لَفَتَ ـِ هُــ بكذا، إنْطاءٌ / أَنْطَى هــ نَفْحاً / نَفَحَ ـَ هُـ بشيءٍ.

**دادنامه** /däd-näme/ الوَرَقَـةُ الَّتي يُكْتَـبُ عَلَيها حُكْـمُ المَحْكَمَةِ.

**دادنی** /dädani/ مُمْكِـنٌ أو واجِبٌ دَفْعُـهُ. الشَّيءُ الَّـذي يَسْتَحِقُّ الإعْطاءَ أو الإهْداءَ.

**دادوبيداد** /däd-o-bidäd/ ← داد و فریاد.

**دادوستد** /d.-o-setad/ مُبادَلَة، تَبادُل، تَعـامُل، مُعامَلَة، عَمَلِيَّة، صَفَقَة، تِجارَة، مَتْجَر، شَرْوَة، الأَخْذُ والعَطاء.

**دادوستد کردن** /d.-o-s.-kardan/ مُعامَلَـةً / عامَـلَ، تَعامُلاً / تَعامَلَ، تَعاطِياً / تَعاطَى، تَبادُلاً / تَبادَلَ، مُبادَلَةً / بادَلَ، مُقايَضَةً / قايَضَ، أَخَذَ وأَعْطَى.

**داد و فریاد** /d.-o-faryäd/ ضَوْضـاء، ضَوْضَـى، جَلَبَة، جَلَب، صَخَب، صِياح، شَوْشَـرَة، تَهْوِيْش، هُتاف، ضَجَّة، ضَجِيْج، شَغْب، شَغَب، عِراك، غَذْمَرَة، لَجَب.

**داد و فریاد کردن** /d.-f.-kardan/ عَرْبَدَةً / عَرْبَدَ، جَلْباً / جَلَبَ ـِ، إجْلاباً / أَجْلَبَ، تَجْلِيْباً / جَلَّبَ، ضَجّاً وضَجِيْجاً وضُجَاجاً / ضَجَّ ـِ، صَيْحاً وصَيْحَـةً وصَيَحاناً / صاحَ ـِ صَخَباً / صَخِبَ ـَ، تَبْـوِيْشاً / بَوَّشَ، جَعْجَعَةً / جَعْجَعَ، جَلْبَقَةً / جَلْبَقَ، زَيْطاً وزِيـاطاً / زاطَ ـِ، تَزْيِيْطاً / زَيَّطَ، ضَأْضَأَةً و ضِئْضاء / ضَأْضَأَ، ولَغْطاً ولِغاطاً / لَغَطَ ـَ وتَلْغِيْطاً / لَغَّطَ القومُ، تَهْوِيْشاً / هَوَّشَ، هَيْطاً / هاطَ يَهِيْطُ، مُهايَطَةً وهِياطاً / هايَطَ.

**داد و فریاد کن** /d.-o-f.-kon/ صَيّاح، عَجّـاج، جَعْجاع، زَيّاط، هَمَرَى.

**دادوقال** /d.-o-qäl/ ← داد و فریاد.

**داده آمایی** /däde-ämäyi/ إعْدادُ المُعْطَيات.

**داده‌ها** /d.-hä/ (رضـ) المُعْطَيات.

**دادی** /dädi/ (گیا) الدّاذِي.

**دادیار** /dädyär/ (حقـ) وكيلُ النِّيابَةِ العامَّةِ. النّائبُ العامّ.

**دادی رومی** /dädi-ye-rumi/ (گیـا) أُوفـارِيْقُــون، أَنْدْرُوسامُن.

**دادیها** /d.-hä/ (گیا) الدّاذِيّات.

**دار** /där/ مِشْنَقَة.

**دارا** /dārä/ ۱ ← دارنده. ۲. غَنِيّ، الغانِي، ثَرِيّ، المُثْرِي، ثَروان، ذُوسَعَة، مُتَنَعِّـم، ذُومالٍ، كَثيرُالمالِ، وافِـرُالمالِ، رَأْسَمالِـيّ، مُوسِر، مُيَسِّـر، ذُواليَسار، مُكْثِر، آبِـل، أَثْرَى، مَبْثُـور، مُتْرِب، تَلِـيّ، ثامِـر، خَظِيـظ، سادِح، سَمِيـن، طائِل، عَرِيْضُ البِطانِ، مُقْتَدِر، مُفْرِش، القانِي، المُقْتَنِي، مَغْـن، مَوّل، مَيّـل، مالِـيّ، مُـلاء، مَلِيء، وَرّاق، واسِـعُ النِّعْمَة، مُوسِع، هَزِط.

**دارابی** /däräbi/ (گیا) فَراسِكِيْن.

**دارا شدن** /dārä-šodan/ ۱. مَوْلاً ومُؤُوْلاً / مالَ ـُ إمالَةً / أَمالَ، تَمَوُّلاً / تَمَوَّلَ، تَمْوِيْلاً / مَوَّلَ، اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ، غِنَىً وغَناءً وغُنْيـاناً / غَنِيَ ـَ تَغَنِّياً / تَغَنَّى، تَغـانِياً / تَغانَى، اِسْتِغْناءً / اِسْتَغْنَى، ثَرَى / ثَرِيَ ـَ ثَراءً / ثَرا ـُ إبْهاراً / أَبْهَرَ، إتْراباً / أَتْرَبَ، تَتْرِيْباً / تَرَّبَ، إثْماراً / أَثْمَرَ، اِجْتِباراً / اِجْتَبَرَ، اِسْتِجْباراً / اِسْتَجْبَرَ، جَحْدَلَةً / جَحْدَلَ، إجْداناً / أَجْدَنَ، إخْرافاً / أَخْرَفَ، إخْطاظاً / أَحَظَّ، إدْباراً / أَدْبَرَ، إزْعاجاً / أَزْعَجَ، تَرَفُّهاً / تَرَفَّهَ، غَرَقاً / غَرِقَ ـَ إقْعاساً / أَقْعَسَ، قَنْطَرَةً / قَنْطَرَ، اِقْتِناءً / اِقْتَنَى، إكْثاراً / أَكْثَرَ، كُنُوباً / كَنَبَ ـُ إمْتاعاً / أَمْتَعَ عن كذا، تَمَشُّراً / تَمَشَّرَ، مَأْلاً / مَئِلَ ـَ تَنَشْنُشاً / تَنَشْنَشَ مالِيـاً، وُجْداً وجِدَةً / وَجَدَ يَجِدُ، إيْراقاً / أَوْرَقَ، إيْساعاً / أَوْسَعَ، اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ، إيْساراً / أَيْسَرَ. ۲. مُلْكاً و مَلَكَةً و مَمْلُكَةً / مَلَكَ ـِ الشَّيءَ، تَمَلُّكاً / تَمَلَّكَ، اِمْتِلاكاً / اِمْتَلَكَ.

**دارا فزین** /däräfzin/ ← نرده.

**دارا کردن** /dārä-kardan/ تَمْوِيْلاً / مَوَّلَ، إغْناءً / أَغْنَى، تَغْنِيَةً / غَنَّى، إيْجاداً / أَوْجَدَ، تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ وإيْساعاً / أَوْسَعَ اللّٰهُ عليـه، اِجْتِباراً / اِجْتَبَرَ و اِسْتِجْباراً / اِسْتَجْبَرَ ورَغْجاً / رَغَجَ ـَ وإزْعاجاً / أَزْعَجَ هُـ، إغْماراً / أَغْمَرَ عليه.

**دارالایتام** /därolitäm/ مَيْتَم.

**دارایی** /däräyi/ ۱. المـال، غِنَـى، غَنـا، ثَـرْوَة، ثَـرا، رَأْسْمال، يُسْر، يُسُر، يَسار، مَيْسُـرَة، مُلْك، مَلَك، مَلَكَة، مَلَكُوت، مَلَكِيَّـة، أَثال، بَضِيْضَة، تُراث، حَضِيْضَـة، خَيْر، ذاتُ اليَـدِ، رِزْق، عَـرَض، عَيْن، قَـدارَة، اِقْتِـدار، قُنْيَـة، قِنْيَة، نَضْـرَة، نَعْماء، نُعْمَـى، نَعِيْم، وَجْـد، جِدَة، وُجْـد، وُسْعَة، سَعَة، وَفْر، هَيْل، هَيْلَمان. ۲. [اداره] الماليّة.

**داربست** /därbast/ ۱. سَقّالَةُ البِناء، زَافِرَةُ البِناءِ، صِقالَة. ۲. العَرْش، عَرِيْش، تَعْرِيْشَة، جَثْر، تَكْعِيْبَة، دِعام، دِعامَة، زِفْن، مِشْماك.

**داربی** /därbi/ الدِّرْبِيّ [سِباقُ خَيلٍ يُجْـرَى كُلَّ عامٍ قُربَ لندن].

**دارالتأدیب** /därotta'dib/ الإصْلاحِيَّة.

**دارالتـربیـه** /d.-ot-tarbiye/ صَـلاحِيَّـةُ الأَحْـداث، دارُالتَّأْدِيْب.

**دارالترجمه** /d.-ot-tarjame/ دارُالتَّرْجَمَة.

**دارالتعلیم** /d.-ot-ta'lim/ ← آموزشگاه.

**دارتو** /därtu/ (شیمـ) ← درد ۲.

**دارچین** /därcin/ (گیا) دَارُ صِيْنِيّ، سَلِيْخَة، قِرْفَة.

**دارچین چینی** /d.-e-cini/ (گیا) الدّار صُوْص.

**دارچین سرندیب** /d.-c-e-sarandib/ (گیا) الدّارصِيْنِيّ.

**دارچین سفید** /d.-c.-e-sefid/ (گیا) البَيْلَم.

**دارچینی‌ها** /d.-c.-hä/ (گیا) القِرْفِيّات.

**دار حلقه** /d.-halqe/ عُقْلَة.

**دار زدن** /d.-zadan/ شَنْقاً / شَنَقَ ـُ.

**دار شیشعان** /d.-e.-šiša'än/ (گیا) ← شیشعان.

**دارکوب** /d.-kub/ (جانـ) نَقّار، قَرّاع، لَوّاء، أَبُولَوَيّ.

**دارکوبسانان** /d.-k.-sänän/ (جانـ) النَّقّارِيّات.

**دارکوبیها** /d.-k.-ihä/ (جانـ) ← دارکوب سانان.

**دارالمجانین** /där-ol-majänin/ دارُالمَجاذِيْب.

**دارمرز** /där-marz/ النِّطاقُ الشَّجَرِيّ.

**دارالمعلمین** /d.-ol-moallemin/ ← دانشسرا.

**دارندگی** /därandegi/ ← دارایی.

**دارنده** /därande/ ذُو، ذا، ذي، ذات، صاحِـب، حائِز، وَلِيُّ الشَّيء.

**دارو** /däru/ (پز) الدَّواء، عَقّار، إساء، سِفاء، عِفاف.

**دارواش** /därväš/ (گیا) حَضال، عَنَم، هَدال.

**دارواشها** /d.-hä/ (گیا) الحَضالِيّات.

**داروخانه** /däruxäne/ أجْزائيّة، أجْزاخانه، صَيْدَلِيّة.

**دارودسته** /där-o-daste/ جَمْعِيَّةٌ مَيّالَـةٌ لِشَخْصٍ واحِدٍ، مَجْمُوعَة.

**داروساز** /däru-säz/ أجْزاجِيّ، صَيْدَلِيّ، صَيْدَلانِيّ، بائِعُ الدَّواءِ.

**داروسازی** /d.-s.-i/ صَيْدَلَة، عِلْمُ الاَقْرَاباذِين، عِلْمُ تَرْكِيبِ الأدْوِيَةِ.

**داروش** /däruš/ (گيا) المِقْساس.

**داروشناس** /däru-šenäs/ صَيْدَلانِيّ، صَيْدَلِيّ.

**داروشناسی** /d.-š.-i/ صَيْدَلَة، أقْراباذِين، أقْرَباذِين.

**داروغه** /däruqe/ رَئِيسُ العَسَس.

**داروفروش** /däru-foruš/ صَيْدَلانِـيّ، صَيْدَلِـيّ، عَطّار، دِبْس.

**داروفروشی** /d.-f.-i/ ۱. صَيْدَلَة. ۲ ← داروخانه.

**دارالوکاله** /där-ol-vekäle/ مَكْتَبُ المُحامِي.

**داروندار** /däronadär/ المُمْتَلَكات، بِقَضِّهِم و قَضِيضِهِم.

**داروهای آرام‌بخـش** /däru-hä-ye-äräm-baxš/ عَقاقِيـر مُهْدِئَة.

**داروی بیهوشی** /d.-ye-bihuši/ بِنْج، كُلوروفُرم، مَشْمُوم، مُنَوِّم.

**داروی کرم** /d.-ye-kerm/ دَواءُ طارِدِ الدِّيدانِ.

**داروینیست** /därvinist/ دَرْوِينِيّ.

**داروینیسم** /därvinism/ دَرْوِينِيَّة.

**داروی هاضمه** /däru-ye-häzeme/ الهاضُوم.

**دارویی** /d.-yi/ دَوائِيّ.

**داریه زنگی** /däriye-zangi/ رِقّ، دُفّ، طار.

**داس** /däs/ مِحْصَـد، مِنْجَل، مِقْصَـل، سَيْفُ الحِصـاد، مِقْضـاب، مِقْضَـب، مِحَشّ، مِحَشَّـة، مِخْضَـر، مِخْلَـب، شَرْشَرَة، مِشْوَل.

**داستان** /dästän/ حِكايَة، قِصَّة، قُصِيْصَة، قَصَص، رِوايَة، حَدِيْث، أُسْطُورَة، مَثَل، خُرافَة، خُزَعْبَل، خُزَعْبَلَة.

**داستان پلیسی** /d.-e-polisi/ رِوايَة بُولِيْسِيَّة.

**داستان تمثیلی** /d.-e-tamsili/ المَثَل.

**داستان‌سرا** /d.-sarä/ قَصّاص، قاصُّ الأخْبار.

**داستان‌سرایی** /d.-s.-yi/ رِوايَة، حِكايَة، قَصَص.

**داستان شب** /d.-e-šab/ سَمَر، سَمْرَة.

**داستان کوتاه** /d.-e-kutäh/ أقْصُوصَة.

**داستان کودکان** /d.-e-kudakän/ أُحْدُوثَة، حَدُّوثَة.

**داستان گفتـن** /d.-goftan/ رِوايَةٌ / رَوَى ـِ حِكـايَةً / حَكَى ـِ، قَصصاً / قَصَّ ـُ.

**داستان‌گو** /d.-gu/ مُحَدِّث، حاكِي، راوِي.

**داستان‌نویس** /d.-nevis/ كاتِبُ رِوايَةٍ، رِوائِيّ، قَصَصِيّ.

**داستان‌نویسی** /d.-n.-i/ كِتابَةُ الرِّوايَةِ أو القِصَّةِ.

**داستانی** /d.-i/ خُرافِيّ، أساطِيْرِيّ، أُسْطُورِيّ، خُزَعْبَلِيّ.

**داسخاله** /däs-xäle/ مِشْذَب، مِعْضَد، مِعْضاد.

**داس و چکش** /d.-va-cakoš/ مِنْجَل و مِطْرَقَة.

**داسه** /d.-e/ شُعَاعُ السُّنْبُلَة، حَسَكُ السُّنْبُلَة، شِعاع، شُعّ، سَفا، مُرَق، مُرُوْق.

**داش** /däš/ ← برادر.

**داشبرد** /däšbord/ الحاجِبَة، لَوْحَةُ أجْهِزَةِ القِياس.

**داشتن** /däštan/ عِنْدِي، لِي.

**داش مشدی** /däš-mašdi/ ← لوطی.

**داعیه** /da'iye/ داعِيَة، مَدْعاة، مَجْلَبَة، مُسَبِّب.

**داغ** /däq/ ۱. سُخْن، ساخِن، حارّ، حامِي. ۲. دَاغ، وَسْم، سِمَة، عَلامَة، نار، كَيّ، كَيَّـة، كَدْمَة، بَصْوَة، جَمْرَة، بَصَّةُ النّار، يَسَرَة. ۳. المِكْواة، المِيْسَم.

**داغان** /däqän/ (عم) مُفَتَّت، مُقَطَّع، مُتَفَرِّق.

**داغان شدن** /d.-šodan/ (عم) تَفَتُّتاً / تَفَتَّت، اِنْفِتاتاً / اِنْفَتَّ تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ.

**داغان کردن** /d.-kardan/ تَفْتِيْتاً / فَتَّت، تَقْطِيعاً / قَطَّعَ، تَفْرِيْقاً / فَرَّقَ.

**داغ به دل یخ گـذاشتن** /däq-be-del-e-yax-gozäštan/ [عم] ۱. إحْزاناً / أحْزَنَهُ، غَمّاً / غَمَّ ـُ و هَمّاً / هَمَّ ـُ و إيْلاماً / آلَمَهُ. ۲. العَمَلُ غيرُ النّاجِح، العَمَلُ غيرُ المُؤَثِّر في شخصٍ آخَرَ.

**داغدار** /d.-där/ ← داغدیده.

**داغداغان** /däqdäqän/ (گیا) مَيْس، نَشَم.

**داغدیدگی** /däq-didegi/ فَقْد، فُقْدان، ثَكْل.

**داغ دیدن** /d.-didan/ ثُكْلاً و ثَكْلاً و ثَكَلاً / ثَكِلَ ـَ إبْنَهُ.

**داغدیده** /d.-dide/ ثَكْلَى، ثاكِل.

**داغ شدن** /d.-šodan/ ۱. حَرّاً و حَرَّةً و حُرُوراً و حَرارَةً / حَرَّ ـُ، سُخْناً و سُخُونَةً / سَخَنَ ـُ. ۲. اِتِّساماً / اِتَّسَمَ، اِكْتِواءً /

إكْتَوى.

**داغ شده** /d.-šode/ مَكْوِيّ، مُكْتَوِي، مَوْسُوم.

**داغ فتیله‌یی** /d.-fetileyi/ (پز) كَيّ، مِيْسَم، مُكْسَة.

**داغ کردن** /d.-kardan/ ۱. تَحْمِيَةٌ / حَمَى، إحْماءٌ / أحْمَى، تَسْخِيناً / سَخَّنَ، إسْخاناً / أسْخَنَ، حَمّاً / حَمَّ ـُ إحْماماً / أحَمَّ، تَحْمِيماً / حَمَّمَ، تَصْلِيَةٌ / صَلَّى، إصْلاءٌ / أصْلَى. ۲. وَسْماً و سِمَةٌ / وَسَمَ يَسِمُ وكَيّاً / كَوَى ـِ هُـ تَسْوِيماً / سَوَّمَ و رَصْناً / رَصَنَ ـُ الدّابَّة، دَمْغاً / دَمَغَ ـُ عَلْباً / عَلَبَ ـُ تَعْلِيباً / عَلَّبَ، هَقْعاً / هَقَعَ ـَ الفَرَسَ.

**داغ نخود** /d.-e-noxod/ الحِمَّصَة.

**دافع** /däfe'/ الدّافِع.

**داکتیلوسکوپی** /däktiloskopi/ ← انگشت‌نگاری.

**داگرئوتایپ** /däger'otäyp/ التَّصْوِيرُ الدَّغْرِيّ.

**دالان** /dälän/ دِهْلِيز، كُنَّةُ البابِ، نِجافُ البابِ، مَشّايَة، مَمْشَى.

**دالاندار** /d.-där/ بَوّاب، حارِسُ الرِّباط، حارِسُ القَصْرِ ← سرایدار.

**دالان هوایی** /d.-e-haväyi/ المَمَرُّ الجَوِّي.

**دالایی‌لاما** /däläyi-lämä/ الدّالاي لاما.

**دالبر** /dälbor/ بُمْباغ.

**دالتن** /dälton/ ← قانون دالتن.

**دالتونیسم** /däl'tonism/ دَلْتُونِيَّة، عَمْيٌ لَوْنِيّ.

**دالیهٔ سودا** /däliye-ye-sowdä/ (گیا) مَلْغَى.

**دام** /däm/ ۱. شُبّاك، شَبّاك، شَبَك، شَبَكَة، فَخّ، مِصْيَد، مِصْيَدَة، شَرَك، حِبالَة، أُحْبُول، أُحْبُولَة، بَيْضاء، زُجْبَة، مِصْلَى، مِصْلاة، طِبْقَة، طَرْق، طُرْق، طُعْم، عاثِر، مَغْواة، أُغْوِيَّة، قِشْعامَة، كابُول، كُفَّة، مَلْمُوءَة، أُنْشُوبَة. ۲. رَصَد، مِرْصاد، كَمِين. ۳. حَيَوانٌ أَهْلِيّ. ۴. [بی‌بی در ورق‌بازی] سَيِّدَة. ۵. الدّاما.

**داما** /dämä/ الدُّمَّة.

**داماد** /dämäd/ صِهْر، خَتَن، خَتِين، عَرِيس، زَوْجُ الإبْنَة، شَرِيك، وَلِيّ، مَوْلَى.

**داماد شدن** /d.-šodan/ أخْذاً / أخَذَ ـُ وَجْهَ العَرُوسَة، مُصاهَرَةً / صاهَرَ القومَ و في القومِ، إصْهاراً / أصْهَرَ بالقَوْمِ و إلَيْهِم و فيهِم.

**داماد و عروس** /d.-va-arus/ العَرِيس و العَرُوسَة.

**دامادی** /d.-i/ مُصاهَرَة، خُتُون، خُتُونَة.

**دامپروری** /däm-parvari/ تَرْبِيَةُ الحَيَوانات، عِلْمُ الدَّواجِن.

**دامپزشک** /d.-pezešk/ الطَّبِيبُ البَيْطَرِيّ، بَطِر، بَيْطار، مُبَيْطِر.

**دامپزشکی** /d.-p.-i/ الطِّبُّ البَيْطَرِيّ، بَيْطَرَة.

**دامدار** /d.-där/ تاجِرُ الحَيَواناتِ المُسْتَأْنِسَةِ.

**دامداری** /d.-d.-i/ رِعايَةُ الحَيَوانات، تَرْبِيَةُ الحَيَوانات، عِلْمُ الدَّواجِن.

**دام‌گستر** /d.-gostar/ الحابِل.

**دامن** /dämän/ ۱. حِجْر، ثِبان، رِفْلُ الثَّوْبِ، ذَيْلُ الثَّوْبِ، جُونَلَّةٌ فَوْقانِيَّة، دِخْرِصَة، نِطاق، نُقْبَة. ۲. تَنُّورَة.

**دامن به کمر زدن** /d.-be-kamar-zadan/ تَشَمُّراً / تَشَمَّرَ، تَشْمِيراً / شَمَّرَ الثَّوْبَ، تَشْنِيعاً / شَنَّعَ.

**دامن‌دار** /d.-där/ الذّائِل.

**دامن زدن** /d.-zadan/ تَشْعِيلاً / شَعَّلَ و إشْعالاً / أشْعَلَ و إلْهاباً / ألْهَبَ النّارَ أو نارَ الفِتْنَةِ.

**دامن کشانیدن** /d.-kešänidan/ جَرّاً / جَرَّ ـُ و تَجْرِيراً / جَرَّرَ و جَرْجَرَةً / جَرْجَرَ ذَيْلَهُ.

**دامن کشان رفتن** /d.-kešän-raftan/ ذَيْلاً / ذالَ ـِ تِ الجارِيَةُ، رَفْلاً و رُفُولاً و رَفَلاناً / رَفَلَ ـُ.

**دامن‌گیر شدن** /d.-šodan/ حَيْقاً و حُيُوقاً و حَيَقاناً / حاقَ ـِ بِهِ، إحاقَةً / أحاقَ بِهِ. «هر کار بدی که بکنی ~ خودت می‌شود»: مَهْما أسَأْتَ يَحِيقُ بِكَ. «این بلایی که دامنگیر من شده امکان هر کاری را از من گرفته است»: هذه البَلِيَّةُ الّتي أصابَتْني أو حاقَتْنِي سَلَبَتْ مِنّي أيَّ عَمَلٍ.

**دامنه** /dämane/ ۱. طَرَف، حاشِيَة، أطْراف. ۲. سَفْحُ الجَبَلِ. ۳. (فز) سِعَة.

**دامنه‌دار** /d.-där/ وَاسِع، واسِعُ النِّطاق، واسِعَةُ المَدَى.

**دامنی** /dämani/ نَسِيجٌ لِصُنْعِ التَّنانِير.

**دامیه** /dämiye/ ۱. ضامَة. ۲. رُقْعَةٌ و رَقْعَةُ الضّامَة.

**دانا** /dänä/ عاقِل، عَقُول، عالِم، عَلّام، عَلّامَة، تِعْلِمَة، حَكِيم، عارِف، عَرُوف، خُبْر، خِبْر، خَبِير، فَهّامَة، فَهِيم، فَهِم، أرِيب، أرِب، بَلَتَع، بَلَنْتَع، بَيِّن، ثابِتُ الحَصاة، جَزْل، جِبْل، حَصِف، حَصِيف، مَحْنُوك، حَفِيّ، الدّاهِي، الدّاهِيَة، ذُودَهاء، ذُوطَعْم، ذَكِيّ، ذَهِن، رَبِيس، رِكْز،

رَمِيز، زَرِير، زُوَنَة [نث]، شُرْشُور، ساكِنُ الطّائِر، سِياسِيّ، شَبِيع، شَهْر، شَهْم، مَشْهُوم، الصّاحِي، صُخْصُح، صُخْصُوح، ضَرْب، ضَرْبَة [نث]، طَبِيب، ضِرّ، ضُراف، ضُرّاف، عَجْمِيّ، عِمِّيت، غُطْرُوْف، غِطْرَوْف، فَطِن، فَقُه، فَقِيْه، قارِح، كَيِّس، لَبِيب، لاتِح، لَوْذَعِيّ، أَلْمَع، أَلْمَعِيّ، مَحْت، مُمَيِّز، نَبْرِيس، نَبَل، نَبِيْل، نَبَلَة، نَبِه، نَبِيْه، نَجِيب، نَطْس، نَطُس، نِطّاسِيّ، نُطاس، نَطِيس، نِقاب، نِقْح، نَكِر، نُكْر، ناقِه، مَنْهاة، مُتَوَقِّد، مُوَقَّر، وَزَنَة [نث].

**دانا شدن** /d.-šodan/ فَهامَةً / فَهُمَ ـُـ فَهَماً / فَهِمَ ـَـ خُبُورَةً و خَبارَةً / خَبُرَ ـُـ كَيْساً و كِياسَةً / كاسَ ـِـ أرابَةً و إِرْباً / أَرُبَ ـُـ أَرْباً / أَرِبَ ـَـ أَصْياً / أَصِيَ ـِـ إِبْناهاً / أَوْبَهَ لِفُلانٍ و بِهِ، بَأْهاً / بَأَهَ ـَـ للأَمْرِ، ثَقْفاً و ثَقافَةً / ثَقِفَ ـَـ و ثَقُفَ ـُـ تَحَذْلُماً / تَحَذْلَمَ، رَوْصاً / رَاصَ ـُـ لَبَباً و لَبابَةً / لَبَّ ـِـ نَبالَةً / نَبُلَ ـُـ نَطاسَةً / نَطُسَ ـُـ نَطَساً / نَطِسَ ـَـ.

**دانا كردن** /d.-kardan/ إفهاماً / أَفْهَمَهُ، إِعْلاماً / أَعْلَمَهُ، إِزْكاناً / أَزْكَنَهُ.

**دانايى** /d.-yi/ حِكْمَة، عَقْل، مَعْرِفَة، كَيْس، فِطْنَة، فَطانِيَّة، نُبْه، نَباهَة، جُوْدَةُ الرَّأْي، خُبْر، خِبْرَة، اخْتِبار، دُرْبَة، دِرايَة، دَهاء، ذَكاء، إِرْب، حَصافَة، حِلْم، قَلْب، أَلْمَعِيَّة، إِلْمام، لَوْذَعِيَّة، مَحال، نُبْل، نَوْقَة.

**دان‌دان كردن** /dän-dän-kardan/ ← دانه كردن.

**دانس** /däns/ ← رقص.

**دانستن** /dänestan/ عِلْماً / عَلِمَ ـَـ و اِعْتِلاماً / اِعْتَلَمَ الشَّيءَ، عِرْفَةً و عِرْفاناً و عِرْفاناً و مَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِـ الشَّيءَ، تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ بِهِ، اِطّلاعاً / اِطَّلَعَ عَلَى الأمْرِ، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُـ الأَمْرَ، فَهْماً و فِهامَةً و فَهامِيَةً / فَهِمَ ـَـ، إِدْراكاً / أَدْرَكَ، إِحْصاءً / أَحْصَى الشَّيءَ، إِيْناساً / آنَسَ الأَمْرَ، دَرْياً / دَرَى ـِـ هـ، دِرْياً و دِرْياناً و دِرايَةً / دَرَى ـِـ بِهِ، ذَهْناً / ذَهَنَ ـَـ و عِلْقاً / عَلِقَ ـَـ و عَهْداً / عَهِدَ ـَـ و تَفَطُّناً / تَفَطَّنَ الأَمْرَ، وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ على الأَمْرِ.

**دانستنى** /d.-i/ قابِلٌ لِلإِدْراك.

**دانستنى‌ها** /d.-i-hä/ المَعْلُومات، البَياناتُ الحَقِيْقِيَّة.

**دانسته** /däneste/ ١. المَعْرُوْف، المَعْلُوم، المَعْهُود. ٢. عَمْداً، تَعَمُّداً، عَنْ عِلْمٍ، مَخْصُوصاً.

**دانسى‌متر** /dänsimetr/ مِكْثاف، مِقْياسُ الكَثافَة.

**دانسينگ** /dänsing/ مَرْقَص.

**دانش** /däneš/ عِلْم، فَهْم، مَعْرِفَة، فِقْه، حُكْم، حِكْمَة، دِرايَة، رِكْزَة، مِلْح.

**دانش‌آموخته** /d.-ämuxte/ مُخَرَّج، خِرِّيْج.

**دانش‌آموز** /d.-ämuz/ ←تِلْمِيْذ، مُعَلَّم، مُتَعَلِّم، مُدَرِّس، مُحَصِّل.

**دانش‌آموز دانشكدهٔ افسرى** /d.-ä.-e-däneš-kade-ye-afsari/ التِّلْمِيْذُ في مَدرسةٍ حَرْبِيَّةٍ.

**دانش‌آموز دبستان** /d.-ä.-e-dabestän/ تِلْمِيْذٌ اِبْتِدائيّ.

**دانش‌آموز دبيرستان** /d.-ä.-e-dabirestän/ تِلْمِيْذٌ ثانَوِيّ.

**دانش‌آموز شبانه‌روزى** /d.-ä.-e-šabäne-ruzi/ تِلْمِيْذٌ داخِلِيّ.

**دانش‌آموز غيرشبانه‌روزى** /d.-ä.-e-qeyr-e-š.-r/ التِّلْمِيْذُ الخارِجِيّ.

**دانش پايه** /d.-päye/ رُتْبَة، مَرْتَبَة، صَفّ ← كلاس.

**دانش‌پژوه** /d.-pažuh/ طالِبُ العِلْمِ، الرّاغِبُ في العِلْمِ.

**دانشجو** /d.-ju/ الطّالِب.

**دانش‌دوستى** /d.-dusti/ مَحَبَّةُ الفَضِيْلَة.

**دانش‌سرا** /d.-sarä/ مَدْرَسَةُ المُعَلِّمِيْنَ.

**دانش‌سراى دختران** /d.-s.-ye-doxtarän/ دارُ المُعَلِّماتِ.

**دانش‌سراى عالى** /d.-s.-ye-äli/ دارُ المُعَلِّمِيْنَ العالِيَةُ أو العُلْيا.

**دانش‌سراى مقدماتى** /d.-s.-ye-moqaddamäti/ دارُ المُعَلِّمِيْنَ الاِبْتِدائِيَّةُ.

**دانشكده** /däneškade/ كُلِّيَّة، مَدْرَسَةٌ عالِيَةٌ.

**دانشكدهٔ افسرى** /d.-ye-afsari/ الكُلِّيَّةُ العَسْكَرِيَّة، الكُلِّيَّةُ الحَرْبِيَّةُ.

**دانشكدهٔ الهيات و معارف اسلامى** /d.-ye-elähiyyät-va-maäref-e-eslämi/ كُلِّيَّةُ الإلهِيّاتِ و المَعارِفِ الاسلامِيَّة.

**دانشكدهٔ بهداشت** /d.-ye-behdäšt/ كُلِّيَّةُ الصِّحَّةِ.

**دانشكدهٔ پزشكى** /d.-ye-pezeški/ كُلِّيَّةُ الطِّبِّ.

**دانشكدهٔ پليس** /d.-ye-polis/ كُلِّيَّةُ الشُّرْطَةِ.

**دانشكدهٔ جنگ** /d.-ye-jang/ مَدْرَسَةُ القِتال.

**دانشكدهٔ جنگلدارى** /d.-ye-jangaldäri/ كُلِّيَّةُ تَدْبِيرِ الغاباتِ و المَوارِدِ الطَّبِيْعِيَّة.

**دانشكدهٔ حقوق** /d.-ye-hoquq/ كُلِّيَّةُ الحُقُوق.

**دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی** /d.-ye-h.-va-olum-e-siyäsi/ كُلِّيَّةُ الحُقُوق و العُلوم السِّياسِيَّةِ.
**دانشکدهٔ داروسازی** /d.-ye-däru-säzi/ كُلِّيَّةُ الصَّيْدَلَة.
**دانشکدهٔ دامپزشکی** /d.-ye-däm-pezeški/ كُلِّيَّةُ الطِّبِ البَيْطَرِيِّ.
**دانشکدهٔ دندانپـزشکی** /d.-ye-dandän-p./ كُلِّيَّةُ طِبِّ الأسْنانِ.
**دانشکدهٔ صنعتی** /d.-ye-san'ati/ كُلِّيَّةُ العُلُومِ التِّقْنِيَّة.
**دانشکدهٔ علوم** /d.-ye-olum/ كُلِّيَّةُ العُلُومِ.
**دانشکدهٔ علوم اداری و مدیریت بازرگانی** /d.-ye-olum-e-edäri-va-modiriyyat-e-bäzargäni/ كُلِّيَّـةُ العُلُـومِ الإدارِيَّة و مُدِيرِيَّةِ التِّجارَة.
**دانشکـدهٔ علوم اقتصـادی** /d.-ye-olum-e- eqtesädi/ كُلِّيَّةُ العُلُومِ الاقتصادِيَّةِ.
**دانشکدهٔ علوم تـربیتی** /d.-ye-o.-e- tarbiyati/ كُلِّيَّةُ التَّرْبِيَةِ.
**دانشکدهٔ فنی** /d.-ye-fanni/ كُلِّيَّةُ الهَنْدَسَةِ.
**دانشکدهٔ کشاورزی** /d.-ye-kešävarzi/ كُلِّيَّةُ الزِّراعَة.
**دانشکدهٔ مهندسی** /d.-ye-mohandesi/ كُلِّيَّةُ الهَنْدَسَة.
**دانشکدهٔ هنرهای زیبا** /d.-ye-honarhä-ye-zibä/ كُلِّيَّةُ الفُنونِ الجَمِيلَةِ.
**دانشگاه** /dänešgäh/ الجامِعَة.
**دانشگاه جنگ** /d.-e-jang/ الجامِعَةُ الحَرْبِيَّة.
**دانشگاه ستاد** /d.-e-setäd/ مَدْرَسَةُ أرْكانِ الحَرْبِ.
**دانشگاه صنعتی** /d.-e-san'ati/ الجامِعَةُ الصِّناعِيَّةِ.
**دانشگاه ملی** /d.-e-melli/ الجامِعَةُ الأهْلِيَّةُ.
**دانشگاهی** /d.-i/ ۱. الجامِعِيّ. ۲. الأُسْتاذُ في الجـامِعَةِ. ۳. مُوَظَّفُ الجامِعَةِ.
**دانشمند** /dänešmand/ عالِـم، عالِمَـة [نث]، عَلِيـم، عَلّامَـة، تِعْلامَة، فاضِـل، فاضِلَة [نث]، فَضِيـل، مِفْضال، حَكِيـم، فَقِيه، بَحْـر، باقِـر، بُؤْبُـؤ، حِبْر، ذُوبَجْلَـة، رَسّ، ساحِـر، كاتِـب، مَثِيل، مَـزّ، مَزِيـز، أمَزّ، نَطِـس، نَطُس، نِطاسِيّ، نِطِّيس، نُور.
**دانشمندانه** /d.-äne/ ← عالمانه.
**دانشمند شدن** /d.-šodan/ صَيْراً / صارَ ـِ عالِماً، حِكْمَةً / حَكُمَ ـُ نَطاسَةً / نَطُسَ ـُ مَثالَةً / مَثُلَ ـُ مَزازَةً / مَزَّ ـَ

**دانشنامه** /dänešnäme/ شَهادَةٌ عـالِيَة، إجـازَةٌ عِلْمِيَّة، دِبْلُوما. شَهادَة، إجازَة.
**دانشنامهٔ دکتری** /d.-ye-doktori/ شَهادَةُ الدُّكْتُوراه.
**دانشنامهٔ لیسـانس** /d.-ye-lisäns/ شَهادَةُ اللِّيسـانس، شَهادَةُ بَكالُوريا، شَهادَةُ الإجازَة.
**دانشیار** /dänešyär/ المُعِيْد.
**دانگ** /däng/ النُّهْد.
**دانگی** /d.-i/ التَّساهُم.
**دانمارک** /dänmärk/ دانْمَرک.
**دانمارکی** /d.-i/ دانْمَرْكِيّ.
**دانه** /däne/ ۱. حَبّ، حَبَّـة، بَزْر، بِـزْرَةُ الثَّمَرَة، بَـذْرَة، بَلْبُوعَة، ثافِل، زَرِيْعَة. ۲. نُقْطَة. ۳. خَرَز، حَبَّة ← مهره. ۴. الحَرَارَة، طَفْحٌ جِلْدِيّ. جُدَر، حَلّأ، ناقَة.
**دانـهٔ پنجنگشـت** /d.-ye-panjangošt/ (گیـا) حَـبُّ العَصافِير.
**دانهٔ تسبیح** /d.-ye-tasbih/ حَبَّةُ السُّبْحَة.
**دانه‌خور** /d.-xor/ (جانـ) آكِلُ الحَبّ.
**دانه‌دار** /d.-där/ ذُوالبَذْرِ.
**دانه دانه شدن** /d.-d.-šodan/ تَحْبِيْباً / حُبِّبَ مج، إحْباباً / أُحِبَّ مج.
**دانه دانه کردن** /d.-d.-kardan/ تَحْبِيْباً / حَبَّبَ، إحْباباً / أحَبَّهُ.
**دانهٔ سعد سلطـانی** /d.-ye-sa'd-e-soltäni/ (گیا) حَبُّ الزُّلَم.
**دانه‌فروش** /d.-foruš/ بَزّار.
**دانه کـردن** /d.-kardan/ فَصْلاً / فَصَلَ ـِ النَّواةَ عـن الفاكِهَةِ.
**دانه کوب** /d.-kub/ مِرْقاق.
**دانهٔ هل** /d.-ye-hel/ حَبُّ الهالِ.
**داودی** /dävudi/ (گیا) الأراوَلَة.
**داور** /dävar/ ۱. القاضِي، مُنْصِف، حَكَم، مُحَكِّم، حاتِم، فَيْصَل، لَزِم، لِزام، وافِه. ۲. الحَكَمُ في الرِّياضَة.
**داورگان** /d.-gän/ مُحَكِّمُون ← هیئت ژوری.
**داوری** /d.-i/ قَضـاء، حَكَم، مَحْكَـم، تَحْكِيْم، حُكْـم، دَيْنُونَة، فِتاحَة، الفَصْلُ في الخُصُومات، لِزام.
**داوری کردن** /d.-i-kardan/ قَضَاءً / قَضَـي ـِ بَيْـن

الخَصْمَيْن، حُكْماً وحُكُومَةً / حَكَمَ ـُ بالأمْرِ وللرّجلِ أو عليهِ وبَيْنَهُم، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ الخُصُومَةَ أو خـلافاً بـالتَّحْكِيْم، فَرْقاً وفُـرْقاناً / فَرَقَ ـُ بَيْـنَ الخُصُوم، نَظَراً / نَظَرَ ـُ بَيْنَ النّاسِ.

**داوطلب** /dävtalab/ طالِب، مُلْتَمِس، مُتَطَوِّع.

**داوطلب امتحان** /d.-e-emtehän/ المُمْتَحَن.

**داوطلبانه** /d.-äne/ إرادِيّ، إخْتِيارِيّ.

**داوطلب شدن** /d.-šodan/ تَبَرُّعاً / تَبَرَّعَ، تَطَوُّعاً / تَطَوَّع.

**داير** /däyer/ مَثْبُوت، مُثْبَت، مُقَرَّر.

**داير شدن** /d.-šodan/ تَأسُّساً / تَأسَّسَ، إنشاءً / أُنْشِئَ مج.

**داير كردن** /d.-kardan/ تَأسِيْساً / أَسَّسَ، إنشاءً / أَنْشَأَ.

**دايره** /däyere/ ١.(هنـ) دائِرَة. ٢. العَقْد، الحَلْقَـة. ٣. إدارة، دائِرَة، مَصْلَحَـة، شُعْبَـة، مُـؤَسَّسَـة. ۴. مِنْطَقَـة. الدّائِرَة. ۵. (مسـ) دَفّ، دُفّ، رِقّ.

**دايرهٔ آب** /d.-ye-äb/ مَصْلَحَةُ المِياه.

**دايرهٔ آگهی** /d.-ye-ägahi/ شُعْبَةُ الإعْلاناتِ.

**دايرهٔ استخدام** /d.-ye-estexdäm/ مَكْتَبُ الإسْتِخْدام.

**دايرهٔ اطلاعات** /d.-ye-ettelä'ät/ مَصْلَحَةُ الإسْتِعلامات، شُعْبَةُ الإسْتِخْباراتِ.

**دايرهٔ اعتدال** /d.-ye-e'tedäl/ دائِرَةُ السَّمْتِ الإعْتِدالِيَّةُ.

**دايرهٔ انتشار** /d.-ye-entešär/ مَكْتَبُ الإصْدارِ.

**دايرهٔ انقلاب** /d.-ye-enqeläb/ دائِرَةُ السَّمْتِ الإنْقِلابِيَّةُ.

**دايرهٔ حسابداری** /d.-ye-hesäbdäri/ مَكْتَبُ المُحاسَبَةِ، شُعْبَةُ المُحاسَبَةِ.

**دايره زدن** /d.-zadan/ ١. تَدْفِيْقـاً / دَفَّقَ. ٢. تَحَلُّقاً / تَحَلَّقَ، الوُقُوفُ بِشَكلِ دائِرَة.

**دايره زنگی** /d.-zangi/ طارّ، طارَة، دَفّ، دُفّ، بَنْدِيْر.

**دايرهٔ صغير** /d.-ye-saqir/ الدّائِرَةُ الصُّغْرَى أو الصَّغِيْرَة.

**دايرهٔ طول** /d.-ye-tul/ دائِرَةُ خَطِّ الطُّوْلِ، دائِرَةُ مُنْتَصِفُ النَّهارِ.

**دايرهٔ عظيمه** /d.-ye-azime/ الدّائِرَةُ الكُبْرَى أو الكبيرةُ أو العَظِيْمَةُ أو العُظْمَى.

**دايرهٔ كارآگاهی** /d.-ye-kär-ägähi/ دائِرَةُ التَّحَرِّي.

**دايرهٔ متقاطعه** /d.-ye-motaqäte'e/ دائِرَةُ السَّمْتِ.

**دايرهٔ محاطی** /d.-ye-mohäti/ الدّائِرَةُ المُحاطَةَ.

**دايرهٔ محيطی** /d.-ye-mohiti/ الدّائِرَةُ المُحِيْطَة.

**دايرهٔ مركزی** /d.-ye-markazi/ المَكْتَبُ الرَّئِيْسِيّ.

**دايرةالمعارف** /däyera-tol-ma'äref/ المَوْسُوعَةُ العِلْمِيَّةُ، دائِرَةُ المَعارِفِ.

**دايرهٔ ميل** /d.-ye-meyl/ دائِرَةُ المَيْلِ.

**دايرهٔ نصف‌النهار** /d.-ye-nesf-on-nahär/ ← دايرهٔ طول.

**دايگی** /däyegi/ رِضاع، لِبان، مُظاءَرَة.

**دايگی كردن** /d.-kardan/ مُظاءَرَةً / ظاءَرَتِ المَرأةُ.

**دائم** /dä'm/ ١ ← دائمی. ٢ ← هميشه، همواره.

**دائماً** /d.-an/ ← هميشه.

**دائم‌الخمر** /d.-ol-xamr/ مُدْمِنُ الخَمْرِ، سِكِّيْر.

**دائمی** /d.-i/ ١. خَلَد، خالِد، دائِم. اَبَـدِيّ، أَزَلِيّ، مُؤَبَّد، الباقِي إلى الأَبَد، واصِب، لِزام. ٢. (گيا) مُعَمِّر.

**دائمی شدن** /d.-i-šodan/ تَأَبُّداً / تَأَبَّدَ، خُلُوداً / خَلَدَ ـُ دَوْماً ودَواماً ودَيْمُومَةً / دامَ ـُ لَزْماً و لَزامـاً و لُزُوماً ولُزْماناً ولِزامَةً ولُزَمَةً / لَزِمَ ـَ الشّيءُ.

**دائمی كردن** /d.-i-kardan/ تَأْبِيْداً / أَبَّدَهُ، إدامَةً / أدامَ، تَخْلِيْداً / خَلَّدَ وإخْلاداً / أَخْلَدَهُ.

**دايناسور** /däynäsor/ (جانـ) الدَّيْنُوصُور.

**دايه** /däye/ ١. الدّايَة، المُرْضِعَة، مُـرْضِع، ظُؤْرَة، رَبِيْبَة، مُرَبِّيَة، مُرَبِّ، تَأْطاء. ٢. قابِلَة، مُوَلِّدَة.

**دايه گرفتن** /d.-gereftan/ مُظاءَرَةً / ظاءَرَ.

**دايی** /däyi/ الخال.

**دب اصغر** /dob-be-asqar/ (نجـ) بَناتُ النَّعْشِ الصُّغْرَى.

**دباغ** /dabbäq/ دَبّاغُ الجُلُودِ.

**دباغت** /dabäqat/ ← دباغی.

**دباغ‌خانه** /dabbäq-xäne/ مَدْبَغَةُ الجُلُود، مَنِيْئَة.

**دباغی** /d.-i/ دِباغَةُ الجُلُود، دِباغَة.

**دباغی كردن** /d.-i-kardan/ دَبْغاً ودِباغَةً ودِباغاً / دَبَغَ ـُ وتَدْبِيْغاً / دَبَّغَ وإيْداماً / آدَمَ وأَفْقاً / أَفَقَ ـِ ومَأْساً / مَأَسَ ـَ الجِلْدَ.

**دب اكبر** /dob-be-akbar/ (نجـ) بَناتُ النَّعْشِ الكُبْرَى.

**دبدبه** /dabdabe/ ١← دهل، نقاره. ٢← شكوه، عظمت.

**دبر** /dobor/ السّافِلَة، حَمّاء.

**دبران** /dabarän/ (نجـ) النَّظْم.

**دبستان** /dabestän/ مَدْرَسَةٌ اِبْتِدائِيَّة.

**دبش** /debš/ ۱. العَفِص. ۲ ← کامل.

**دبق** /debq/ (گیا) طِبْق، مِقْساس.

**دبنگ** /dabang/ ← احمق، کودن.

**دبوس** /dabus/ دَبُّوس.

**دبه** /dabbe/ دَبّة، مَسْمَنَة، مُدْهُن، بَطّة.

**دبه‌خایه** /d.-xäye/ آدَر.

**دبه درآوردن** /d.-dar-ävardan/ ۱. نَدَماً ونَدامَةً / نَدِمَ ـ وتَنَدُّماً / تَنَدَّمَ، تَراجُعاً / تَراجَعَ عن التَّعَهُّدِ. ۲. تَمانُعاً / تَمانَعَ في اللَّعِب.

**دبه‌ساز** /d.-säz/ بَطّاط.

**دبه کردن** /d.-kardan/ ← دبه در آوردن.

**دبیت** /dabit/ نوعٌ مِن القُماشِ المُسْتَعْمَلِ لِلْبِطانَة.

**دبیر** /dabir/ ۱. المُعَلِّم، مُدَرِّس. ۲. کاتِب، مُنْشِئ، مُحَرِّر، سِکْرِتِیْر، کاتِمُ السِّرّ، کاتِبُ السِّرّ.

**دبیر اول** /d.-e-avval/ الکاتِبُ الأوَّل، السِّکْرِتِیْرُ الأوَّلُ.

**دبیر اول سفارت** /d.-e-a.-e-sefärat/ السِّکْرِتِیْرُ الأوَّلُ لِلسِّفارَة، الکاتِبُ الأوَّلُ لِلسِّفارَة.

**دبیرخانه** /d.-xäne/ سِکْرِتارِیَة، دِیْوانُ السِّکْرِتِیْر، دِیْوانُ الأوْراقِ، أمانَةُ السِّرّ.

**دبیر دبیرستان** /d.-e-dabirestän/ مُدَرِّسٌ ثانَوِيٌّ.

**دبیر دوم** /d.-e-dovvom/ السِّکْرِتِیْرُ الثّانِي.

**دبیر دوم سفارت** /d.-e-d.-e-sefärat/ الکاتِبُ الثّانِي لِلسِّفارَة، السِّکْرِتِیْرُ الثّانِي لِلسِّفارَة.

**دبیرستان** /dabirestän/ المَدْرَسَةُ الثّانَوِیَّة، مَدْرَسَةُ التَّجْهِیْز.

**دبیرستان نظام** /d.-e-nezäm/ الثّانَوِیَّةُ العَسْکَرِیَّة.

**دبیر کل** /dabir-e-kol/ السِّکْرِتِیْرُ العامّ.

**دبیر کل سازمان ملل متحد** /d.-e-k.-e-säzemän-e-melal-e-mottahed/ السِّکْرِتِیْرُ العامُّ لِلأُمَمِ المُتَّحِدَة، الأمِیْنُ العامّ لِلأُمَمِ المُتَّحِدَة.

**دبیری** /d.-i/ ۱. التَّدْرِیْسُ في المَدارِسِ الثّانَوِیَّة. ۲. سِکْرِتارِیَة.

**دپارتمان** /depärtemän/ القِسْم، الفَرْع.

**دپرسیون** /depresiyon/ الإنْهِیارُ العَقْلِيُّ.

**دپوی قطار** /depo-ye-qatär/ طَرِیقُ المِزْآبِ لِلْقِطارات.

**دترمینیسم** /determinism/ الحَتْمِیَّة.

**دتکتور** /detektor/ المِکْشاف.

**دجال** /dajjäl/ الدَّجّال.

**دچار** /docär/ ← گرفتار. مبتلا.

**دچار شدن** /d.-šodan/ ← گرفتار شدن.

**دخالت کردن** /dexälat-kardan/ مُداخَلَةً / داخَلَ، تَدَخُّلاً / تَدَخَّلَ، اِرْبِساساً / اِرْبَسَّ في أمْرِه. ‍~ بی جاکردن: تَطَفُّلاً / تَطَفَّلَ.

**دخانیات** /doxäniyyät/ التَّبْغ، أنْواعُ الطِّباقِ الّتي یَدَّخِنُها النّاس.

**دخت** /doxt/ ← دختر.

**دختر** /d.-ar/ بِنْت، اِبْنَة، صَبِیَّة، فَتاة، جارِیَة، سَلِیْلَة، ضَوْنَة، عُرَّة، کَرِیْمَةُ الرَّجُل، مُهْتَجِنَة.

**دخترانه** /doxtaräne/ أُنْثَوِيّ.

**دختر باز** /doxtar-bäz/ مُلاحِقُ البَناتِ.

**دختربازی** /d.-b.-i/ مُلاحَقَةُ البَناتِ.

**دخترچه** /d.-bacce/ غُلامَة.

**دختربرادر** /d.-e-barädar/ بِنْتُ الأخ.

**دخترترشیده** /d.-e-toršide/ العانِس.

**دخترخاله** /d.-xäle/ بِنْتُ الخالَةِ.

**دخترخوانده** /d.-xände/ بِنْتُ الزَّوجِ أوالزَّوْجَةِ مِنَ الزَّواجِ السّابِقِ، الاِبْنَةُ المُتَبَنّاة.

**دختر خواهر** /d.-xähar/ بِنْتُ الأُخْتِ.

**دختردایی** /d.-däyi/ بِنْتُ الخالِ.

**دختردریایی** /d.-e-daryäyi/ حُوْرِیَّةُ الماءِ، خَیْلان، بِنْتُ أو اِبْنَةُ البَحْرِ.

**دخترعمو** /d.-amu/ بِنْتُ العَمِّ.

**دخترک** /d.-ak/ بُنَیَّة.

**دختری** /d.-i/ ← بکارت، دوشیزگی.

**دخل** /daxl/ ۱. الدَّخْل ← دخالت کردن. ۲ ← درآمد ۱.

**دخل و خرج** /d.-va-xarj/ النَّفَقاتُ والوارِداتُ.

**دخمسه** /daxmase/ الخِداع، الخُدْعَة، التَّضْلِیْل.

**دخمه** /daxme/ قَبْر، ضَرِیْح.

**دخو** /daxu/ ۱ ← دهخدا. ۲ ← احمق، گول.

**دخول** /doxul/ ← داخل شدن.

**دخیل** /daxil/ دَخِیْل، اللّاجِئ، نَجِیْث.

**دخیل بستن** /d.-bastan/ تَعْلِیْقاً / عَلَّقَ نَذْراً بِضَرائِح

العَتَباتِ المُقَدَّسَةِ.

**دد** /dad/ الحَيَوانُ المُفْتَرِس.

**د.د.ت** /dedete/ دِ.دِتِ [مُبِيْدُ الحَشَراتِ والهَوامِّ]، D.D.t.

**ددر** /dadar/ [عـم] خـارِجُ البَيْتِ، الشّـارِعُ و السُّـوْقُ والزُّقاق.

**ددر رفتن** /d.-raftan/ [عـم] الخُرُوجُ مِـنَ البَيْتِ إلـى الشّارِعِ والزُّقاقِ ← بيرون رفتن.

**ددری** /d.-i/ ۱. الطِّفْلُ الّذي تَعَوَّدَ الخُـروجَ من البَيْتِ إلى الشّارِعِ والزُّقاق. ۲. مُوْمِس ← روسپی.

**دديگر** /dodigar/ ثانِياً.

**در** /dor/ ← مروارید.

**در** /dar/ ۱. في. ۲. الباب، المَدْخَل، تُـرْعَة، بَلَق، رِتاج، وِلاج، واسِط

**درآخر** /d.-äxer/ فِي النِّهايَةِ.

**درآغاز** /d.-äqäz/ في البَدْءِ.

**درآغوش كشيدن** /d.-äquš-kešidan/ مُعانَقَةٌ وعِنـاقاً / عانَقَ هـُ ضِراراً ومُضارَّةً / ضارَّهـُ.

**درآمد** /darämad/ ۱. المَحْصُـول، الحَصِيْلَة، دَخْـل، مَدْخُـول، عائِد، إيْراد، وارِد، رِبْـح، غَنِيْمَة، رَيْع، مَـأْكَل، غَلَّة، مُسْتَغَلّ، حَرِيْثَة، طِعْمَـة، هُباشَة، مَكْسَب، مَكْسِبَة، كَسْب، اِكْتِساب. ۲. شروع، اِبْتِداء. ۳. (مسـ) بُدْءُ العَزْفِ.

**درآمدخالص** /d.-e-xäles/ الدَّخْلُ الصّافِي.

**درآمدداخلى** /d.-e-däxeli/ الدَّخْلُ الدّاخِلِيّ.

**درآمدساليانه** /d.-e-säliyäne/ وارِدٌ سَنَوِيٌّ.

**درآمدسرانه** /d.-e-saräne/ دَخْلُ الفَرْدِ.

**درآمدملى** /d.-e-melli/ دَخْلٌ قَوْمِيٌّ.

**درآمدن** /dar-ämadan/ ۱ ← داخل شدن. ۲. خُرُوجاً / خَرَجَ ـُ طُلُـوعاً / طَلِعَ ـَ مِـن البِلادِ. ۳. طُلُوعاً ومَطْلَعاً / طَلَعَ ـُ. ۴. تَنَبُّتاً / تَنَبَّتَ، نَبْتاً ونَباتاً / نَبَتَ ـُ البَقْلُ.

**درآمـدنـاخـالـص** /darämad-e-nä-xäles/ الـوارِداتُ الإجْمالِيَّةُ.

**درآمـدهاى متفـرقـه** /d.-hä-ye-motafarreqe/ إيْراداتٌ سايِرَةٌ أو مُتَنَوِّعَةٌ.

**درآميختن** /dar-ämixtan/ ۱. [مـص ل] إخْتِلاطـاً / اِخْتَلَطَ، تَخالُطاً / تَخالَطَ، اِمْتِزاجاً / اِمْتَزَجَ بِهِ، تَمازُجاً / تَمازَجَ، كَرْفَأَةً / كَرْفَأَ القَوْمُ. ۲. [مص م] خَلْطاً / خَلَطَ ـِ و تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ الشَّيءَ بالشَّـيءِ، مُخالَطَةً / خالَطَ هُـ مَزْجاً ومِزاجاً / مَزَجَ ـُ و مُمازَجَةً / مازَجَهُ، تَسْوِيْطاً / سَوَّطَ الشَّيءَ.

**درآوردن** /d.-ävardan/ ۱. إدْخالاً / أَدْخَلَ ← داخل كردن. ۲. إخْراجاً / أَخْرَجَ، إطْلاقاً / أطْلَقَ. ۳. مَلْخاً / مَلَخَ ـَ وامْتِـلاخاً / اِمْتَلَخَ وتَمَلُّخاً / تَمَلَّخَ وانْتِـزاعاً / اِنْتَزَعَ واقْتِلاعاً / اِقْتَلَعَ واجْتِذاباً / اِجْتَذَبَهُ. ۴. إنْباتاً / أَنْبَتَ ت الأرضُ النَّبات.

**درآويختن** /dar-ävixtan/ تَعْلِيْقاً / عَلَّقَ، تَشَبُّثاً / تَشَبَّثَ، إمْساكاً / أَمْسَكَ، لَحْصاً / لَحَصَ ـَ في الأمْرِ، لَجَناً / لَجِنَ ـَ بِهِ.

**درآهنين** /dar-e-ähanin/ بابُ الحَدِيْدِ.

**دراج** /dorräj/ (جانـ) دُرّاج، أَبُوضَبَّة، دَيْلَم.

**دراز** /daräz/ مَدِيْـد، مُمْتَدّ، مَمْـدُود، طَوِيْـل، طُوّال، طُـوّال، مُسْتَطِيْل، بـاسِـق، بُطـارِق، خُراجِـل، خِبِـقّ، خُرانِف، زُخْرِيّ، سابِغ، سابِغَة، شَباطِر، سَحِيْق، سَحُوق، سَطِيْـع، سَفاسِـق، سَفَنَّـج، مُسَقَّـف، سَلِب، سَلَنْطَـع، سَنْطَلَـة، سِنْطِيْل، شِجـاب، شَجْـب، أَشْفَع، شِمْحـاط، شَمْحَـط، شَمْحُـوط، شُمْطُـوط، شَمْطِيْـط، شَمِـقّ، شَمَقْمَـق، شِنـاق، شَـوْذَب، شَيْحـان، شَيْظَـم، صَغـل، صَقْب، ضَرِيْـك، ضَمْر، ضَمُر، طَرْطُور، طِرْمـاح، طَرِمّاح، أَعْـطّ، عُمُدّان، عَمَـرَّد، عُمْرُوْد، عِمْـرِط، عُمْرُط، فـارِع، مُفْـرِع، مِلْواح، لَهْـوف، مَتّـاح، مـاتِع، مُمَحَّـل، مَحُـن، مَرْمَرِيْت، مَرْمَرِيْـس، مُمَغَّط، أَمَقّ، نُطْنُط، وارِف، هِجَف، هِلْقام، هَمَيْسَع.

**درازا** /d.-ä/ اِمْتِداد، طُوْل، إخْدائِيّ.

**درازبالا** /d.-bälä/ مَمْشُوقُ القامَةِ.

**درازپا** /d.-pä/ (جانـ) أَبُوساق، أَبُومِغْزَل.

**درازپايان** /d.-päyän/ (جانـ) طَـوِيْلاتُ الأرْجُـلِ، طِوالُ السّاقِ.

**درازتر** /d.-tar/ أَطْوَل.

**درازدست** /d.-dast/ المُعْتَدِي، المُتَعَدّي، البادِئُ بالشَّرِّ.

**درازدستى** /d.-d.-i/ اِعْتِداء، تَعَدّي، مُباداَةٌ بالشَّرِّ.

**درازروده** /d.-rude/ ← وراج.

**دراز شدن** /d.-šodan/ طَوْلاً / طالَ ـُـ اِسْتِطالَـةً / اِسْتَطـالَ، اِمْتِـداداً / اِمْتَـدَّ، بَسْقـاً / بَسَـقَ ـُـ

تَبَسُّقاً←تَبَسُّق، حَرْجَلَةً وحِرْجالاً / حَرْجَلَ، خَدْباً / خَدِبَ ـَ اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ، اِسْبِطْراراً / اِسْبَطَرَّ، اِنْسِعاباً / اِنْسَعَبَ، شُبُوحاً / شَبَحَ ـَ ظَلّاً وظُلُولاً / ظَلَّ ـَ، مُتُوعاً / مَتَعَ ـَ تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ، اِمِّعاطاً / اِمَّعَطَ، اِمِّغاطاً / اِمَّغَطَ، اِمْتِغاطاً / اِمْتَغَطَ، وَفاءً / وَفَى يَفِي.

**درازقد** /d.-qad/ ← درازبالا.

**دراز کردن** /d.-kardan/ تَطْوِيلاً / طَوَّلَ، إطالَةً / أطالَ، اِسْتِطالَةً / اِسْتَطالَ، مَدّاً / مَدَّ ـُ تَمْدِيداً / مَدَّدَ، تَبْسِيقاً / بَسَّقَ، جَلْخاً / جَلَخَ ـَ شَبْحاً / شَبَحَ ـَ، مَتّاً / مَتَّ ـُ تَمْتِيعاً / مَتَّعَ، إمْتاعاً / أمْتَعَ، مَغْطاً / مَغَطَ ـَ الشَّيءَ اللَّيِّنَ، مَلْداً / مَلَدَ ـُ.

**درازکش** /d.-keš/ ۱. اِسْتِلْقاء، رُقاد، رُقُود، اِضْطِجاع، نَحْواء. ۲. (نظ) اِمْتَدْ، اِمْتَدْهَدَف خُذْ.

**درازکشیدن** /d.-kešidan/ اِسْتِلْقاءً / اِسْتَلْقَى، اِضْطِجاعاً / اِضْطَجَعَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ، رَقْداً ورُقُوداً ورُقاداً / رَقَدَ ـُ، تَجَوُّراً / تَجَوَّرَ على الفِراشِ، سُدُوحاً / سَدَحَ ـَ تَسَطُّحاً / تَسَطَّحَ، تَسَلُّقاً / تَسَلَّقَ، طَحِيّاً / طَحَى ـَ.

**درازکشیده** /d.-keŝide/ المُسْتَلْقِي، مُضْطَجِع، راقِد.

**درازگردن** /d.-gardan/ طَوِيلُ العُنُقِ، تَلِيع، غَمَلَّط، غُمْلُوط.

**درازگوش** /d.-guš/ (جانـ) ← خر.

**درازنا** /d.-nä/ مُسْتَطِيل.

**درازی** /d.-i/ طُول، طَوَل، طَوال، ذَرْع، طَوار، مَقَق.

**دراژه** /dräže/ ← قرص.

**دراعه** /dorrä'e/ مِدْرَعَة.

**درافتادن** /dar-oftädan/ مُشاجَرَةً / شاجَرَهُ، مُشاحَنَةً / شاحَنَهُ، مُشادَّةً / شادَّ (كلاميَّةً).

**دراگو** /derägo/ [اصل حقوقی] مَذْهَبُ دِراكُوفِيّ.

**درام** /deräm/ الدِّراما.

**دراماتیک** /d.-ätik/ مَأسَوِيّ.

**درانداختن** /darandäxtan/ ۱ ← انداختن. ۲. إيْقاعاً / أوْقَعَ هُـ في المُجادَلَةِ والمُناظَرَةِ.

**درانیدن** /daränidan/ ← دریدن [مص م].

**درای** /daräy/ جَرَس، ناقُوس.

**درایت** /deräyat/ ← آگاهی، دانایی، دانستن، دریافتن.

**درایوین سینما** /deräyvin-sinamä/ سِينِما صَيْفِيَّة.

**درب** /darb/ ۱ ← در. ۲ ← دروازه.

**درباختن** /dar-bäxtan/ ← باختن.

**دربار** /darbär/ بَـلاط، بَلاطُ المَلِـك، مَجْلِسُ المَلِك، سُدَّةُ المُلْك.

**درباریان** /d.-iyän/ بِطانَةُ الأَمِير، أُسْرَةُ المَلِك وحاشِيَتُهُ.

**دربان** /darbän/ حـاجِب، بَـوّاب، دَرْبان، آذِن، تَـرّاع، حَدّاد، سادِن، فَيْتَق.

**دربانی** /d.-i/ بِوابَة، حِجابَة.

**دربایستها** /darbäyesthä/ الضَّرُورِيّات.

**دربچه** /darbce/ نافِذَة، بابٌ صَغِيرٌ.

**دربرابر** /darbaräbar/ ۱ ← روبه رو. ۲ ← بِمَثابَـةِ، بِمَنْزِلَةِ.

**دربردن** /dar-bordan/ [جان] ← گریختن، نجات یافتن.

**دربرکردن** /d.-bar-kardan/ ← پوشیدن.

**دربرکشیدن** /d.-b.-kešidan/ ← درآغوش کشیدن.

**دربرگرفتن** /d.-b.-gereftan/ شَمْلاً وشُمُولاً / شَمِلَ ـَ اِشْتِمالاً / اِشْتَمَلَ، إحاطَةً / أحاطَ بِهِ، ضَمْنـاً وضَماناً / ضَمِنَ ـَ تَلْفِيعاً / لَفَّعَ، وَعْياً / وَعَى يَعِي.

**دربست** /darbast/ [ماشين] اِخْتِصاصِـيّ [مصر]، خَوض [عراق].

**دربند** /dar-band/ زُقاق، مُغْلَق.

**دربه در** /darbedar/ شَـرِيـد، مُتَشَرِّد، مُشَـرَّد، تـائِه، لاجِـئ، هائِمٌ عَلـى وَجْهِهِ، الفـاقِدُ وَطَنَـه، أَفّاق، جَـوّال، مُجَوِّل، جَوّاب.

**دربه درشدن** /d.-šodan/ شَرْداً وشُرُوداً وشِرَاداً / شَرَدَ ـُ تَشَرُّداً / تَشَرَّدَ، تَيْهاً وتَيَهاناً / تاهَ ـِ.

**دربه در کردن** /d.-kardan/ إشْراداً / أشْرَدَ، تَشْـرِيداً / شَرَّدَ، تَتْيِيهاً / تَيَّهَ، إتـاهَةً / أتاهَ هُـ، تَطْـرِيداً / طَرَّدَ وتَنْفِيراً / نَفَّرَهُ.

**دربه دری** /d.-i/ تَشَرُّد، تِيْه، تَيَهان، ضَلال.

**دربی** /derbi/ دَرْبِي [سبـاقُ خيلٍ يُجْـرَى كُلَّ عـامٍ قُرْبَ لُندن].

**درپایان** /dar-päyän/ ← درآخر.

**درپرده** /d.-parde/ ← پوشیده، پنهان.

**درپوش** /d.-puš/ فِدام، فِدامَة، كِظامَةُ البابِ.

**درپوش خارجی** */d.-p.-e-xäreji/* غِطاء.

**درپوش داخلی** */d.-p.-e-däxeli/* سِدادَة.

**درج** */darj/* ۱. إدْخالُ شَيءٍ في شَيءٍ آخَرَ. ۲. كِتابَةُ شَيءٍ و دَرْجُهُ في كِتابٍ أو جَريدة.

**درجا** */darjä/* (نظ) رَاوِحْ.

**درجا زدن** */d.-zadan/* ۱. طَرْقاً / طَرَقَ ـُ الجُنْديُّ قَدَمَه في الأرض بإيْقاعٍ اِسْتِعداداً. ۲ ← ايستادن، متوقّف شدن.

**درج شدن** */darj-šodan/* إنْدِراجاً / اِنْدَرَجَ في كذا.

**درج كردن** */d.-kardan/* ۱. إدْخالاً / أدْخَلَ الشَّيءَ في شَيءٍ آخَرَ. ۲. كِتابَةً / كَتَبَ ـُ شَيئاً في كتابٍ، إدْراجاً / أدْرَجَهُ في كتابٍ أو جريدةٍ.

**درجه** */daraje/* دَرَجَة، نُمْرَة، مَنْزِلَة، مَقام، مَرْتَبَة، قَدْر، باب، بابَة، صَفّ، طَبَقَة، طَوْر، مَرْحَلَة، مِيزان، واسِلَة.

**درجه‌بندی** */d.-bandi/* التَّدْريج.

**درجه‌بندی رئومور** */d.-b.-ye-re'umur/* مِقْياس رِيُومُر [لدرجات الحَرارَة].

**درجه‌بندی سلسیوس** */d.-b.-ye-selsius/* مِقْياس مِئَوِيّ، سِلْسِيُوسِيّ.

**درجه بندی صد بخشی** */d.-b.-ye-sad-baxši/* ← درجه‌بندی سلسیوس.

**درجه‌بندی فارنهایت** */d.-b.-ye-färenhäit/* مِقْياس فارِنْهايْتِيّ.

**درجه‌بندی کردن** */d.-b.-kardan/* تَدْريجاً / دَرَّجَ.

**درجه‌بندی کلوین** */d.-b.-ye-kelvin/* مِيزانُ كَلْفِن.

**درجه‌بندی مطلق** */d.-b.-ye-motlaq/* ← درجه‌بندی فارنهایت.

**درجه‌بندی هشتاد قسمتی** */d.-b.-ye-haštäd-qesmati/* ← درجه‌بندی رئومور.

**درجهٔ حرارت** */d.-ye-harärat/* دَرَجَةُ الحَرارَة.

**درجهٔ دادگاهها** */d.-ye-dädgähhä/* دَرَجَةُ القَضاءِ.

**درجه‌دار** */d.-där/* (نظ) ضابِطُ صَفٍّ.

**درجهٔ رطوبت** */d.-ye-rotubat/* دَرَجَةُ الرُّطُوبَةِ.

**درجه سه** */d.-se/* دَرَجَةٌ عادِيَّةٌ.

**درجهٔ صفر** */d.-ye-sefr/* دَرَجَةُ الصِّفْرِ.

**درجه گرفتن** */d.-gereftan/* ۱. أخْذاً / أخَذَ ـُ رُتْبَةً. ۲. تَجْريداً / جَرَّدَهُ من الرُّتَبِ، أخْذاً / أخَذَ ـُ مِنْهُ رُتْبَةً.

**درجه یک** */d.-yek/* دَرَجَةٌ مُمْتازَةٌ، عال العال.

**درخت** */deraxt/* (گيا) الشَّجَر، تُوَلَة، عِقْيَر، أَلْوَى.

**درخت آهن** */d.-e-āhan/* (گيا) الوَزْف.

**درخت ابریشم** */d.-e-abrišam/* (گيا) زُغْبِيَّة.

**درخت پر** */d.-e-par/* (گيا) ← سماق.

**درخت پشه** */d.-e-paše/* (گيا) شَجَرَةُ البَقّ، دَرْدار.

**درخت پولکی** */d.-e-pulaki/* (گيا) شَجَرَةُ الحَرْشَفِيَّةِ أو القِشْرِيَّة، لِپِيْدُوْدَ نْدِرُوْن.

**درخت پیه** */d.-e-pih/* (گيا) ← درخت دنبه.

**درخت تکمه** */d.-e-tokme/* (گيا) ← چنار.

**درختچه** */d.-ce/* (گيا) ← بوته.

**درخت خار** */d.-e-xär/* (گيا) طَلْح.

**درخت خیار** */d.-e-xiyär/* (گيا) مَغْنُولِيَّة.

**درخت دنبه** */d..-e-donbe/* (گيا) شَجَرَةُ الشَّحْمِ

**درخت رنگ** */d.-e-rang/* (گيا) البَطْباطُ النِّيْلِيّ.

**درختزار** */d.-zär/* ← درختستان.

**درخت زندگی** */d.-e-zendegi/* (گيا) التُّوَيا.

**درختستان** */d.-estän/* مَشْجَر، شَجْراء، غابَة، أجَمَة، جَزْعَة، غَبَرَة.

**درخت سقز** */d.-e-saqqez/* (گيا) ← بنه.

**درخت سلیمان** */d.-e-soleymän/* (گيا) الأُرْز.

**درخت سنبه** */d.-sonbe/* (جانـ) السُّرْفَة.

**درخت شمشیر** */d.-e-šamšir/* (گيا) مُضاض.

**درختشناس** */d.-šenäs/* شَجّار.

**درخت طناب هندی** */d.-e-tanäb-e-hendi/* (گيا) أبْرُوْمَة.

**درخت قاطر** */d.-e-qäter/* (گيا) دَمُ التِّنِّين.

**درخت قِطران** */d.-e-qaträn/* (گيا) الأُرْز.

**درخت قهوهٔ سودانی** */d.-e-qahve-ye-sudäni/* (گيا) البِرازِيّة، طَرْطُور.

**درختکاری** */d.-käri/* غَرْسُ الأشْجارِ، زَرْع، زِراعَة.

**درختکاری کردن** */d.-k.-kardan/* غَرْساً / غَرَسَ ـِ و إغْراساً / أغْرَسَ الشَّجَرَ، تَشْجيْراً / شَجَّرَ.

**درخت کاغذ مصری** */d.-e-käqaz-e-mesri/* (گيا) ← پاپیروس.

**درخت لاله** */d.-e-läle/* (گيا) شَجَرَةُ الزَّنْبَق، لِيرُوْدِنْدْرُوْن.

**درخت لعل** */d.-e-la'l/* (گيا) اللَّعْل.

**درخت ماری** /d.-e-märi/ (گیا) الكَنْثَبَة.

**درخت مسواک** /d.-e-mesväk/ (گیا) أراک.

**درخت معبد** /d.-e-ma'bad/ (گیا) مَعْبَلَة.

**درخت مقدس** /d.-e-moqaddas/ (گیا) عُودُ الأنبِياء، خَشَبُ القِدِّيسِين.

**درخت موم** /d.-e-mum/ (گیا) نَقُوس.

**درخت نان** /d.-e-nän/ (گیا) جاکا، شَجَرَةُ الخُبْزِ، أرْتُوكَرْبُس.

**درخت نوئل** /d.-e-no'el/ (گیا) التَّنُّوب.

**درختی** /d.-i/ شَجَرِيّ.

**در خروجی** /d.-e-xoruj/ مَخْرَج.

**درخشان** /daraxšän/ بَرّاق، مُنِير، نَيِّر، نَوِّر، نُورِيّ، نائِر، مُضِيء، مُشْرِق، شَرِيق، أجُوج، مُتَأجِّج، مُتَألِّق، بَلِيج، بَهِر، بَهِيّ، الباهِي، بَهِيج، دارَة، دَرِّيّ، دِرِّيّ، دَلِيص، رَفّاف، زَفْراق، أزْهَر، زاهِر، الزّاهِي، السّاطِع، سَنِيّ، شَفّاف، صَبِيح، أصْلَج، طَلِيق مِن الأوْجُه، مُتَلألِئ، لَمِع، لَمَعان، لَمّاع، لامِع، لَمُوع، ماصِع، وابِص، وَبّاص، وَضّاح، وَقّاد، مُتَوَقِّد، وَهّاج، واهِر، هَفّاف، هَفْهاف، مُهَفْهَف.

**درخشان شدن** /d.-šodan/ ← درخشیدن.

**درخشان کردن** /d.-kardan/ تَنْوِيراً / نَوَّر، إنارَة / أنارَ، إضاءَة / أضاءَ، تَلْمِيعاً / لَمَّعَ، دَلْمَصَة / دَلْمَصَ، تَسْطِيعاً / سَطَّعَ هُ.

**درخشش** /daraxšeš/ ← درخشندگی.

**درخشندگی** /daraxšandegi/ إشْراق، ضِياء، بَرِيق، تَلألُؤ، لألأة، تَألُّق، ألْقَة، ألْق، بَصِيص، بَهاء، خَطْفَة، رَوْنَق، زَخِيخ، زُهْرَة، سَناء، إشْعاع، تَشَعُّع، كَوْكَبَة، لألأة، لَصْف، لُمْعَة، لَمَعان، نُضْرَة، إنْتِشار، وَمْض، وَمِيض، وَهَج، وَهِيج، هَشاشَة.

**درخشنده** /daraxšande/ ← درخشان.

**درخشیدن** /daraxšidan/ ضَوْءاً وضِياءً / ضاءَ ـُ إضاءَةً / أضاءَ، تَضْوِئَة / ضَوَّأ البَدْرُ، بَرْقاً وَبَرِيقاً / بَرَقَ ـُ إبْراقاً / أبْرَقَ ت السَّماء، إنارَة / أنارَ، تَنْوِيراً / نَوَّرَ، لَوْحاً / لاحَ ـُ إلاحَة / ألاحَ البَرْقُ أو النَّجْمُ، لألأة / لألأ، تَلألُؤاً / تَلألأ، شَرْقاً وشُرُوقاً / شَرَقَ ـُ إشْراقاً / أشْرَقَ، شَعّاً وشَعاعاً / شَعَّ ـِ شَعْشَعَة / شَعْشَعَ، تَشَعُّعاً / تَشَعَّعَ، إشْعاعاً / أشَعَّ، أصّاً / أصَّ ـِ تَأكُّلاً / تَأكَّلَ، ألِيقاً / ألَقَ ـِ تَألُّقاً / تَألَّقَ، إئْتِلاقاً / إئْتَلَقَ، بُزُوغاً وبَزْغاً / بَزَغَ ـُ الشَّمْس، بَصّاً وبَصِيصاً / بَصَّ ـِ بَوْجاً وبَوَجاناً / باجَ ـُ تَبْوِيجاً / بَوَّجَ، تَبَوُّجاً / تَبَوَّجَ، إنْبِياجاً / إنْباجَ، جَنْجَثَة / جَنْجَثَ، خَفْقاً وخُفُوقاً وخَفَقاناً / خَفَقَ ـِ دَرْءاً ودُرُوءاً / دَرَأَ ـَ دَلِيصاً / دَلَصَ ـِ إرْشاماً / أرْشَمَ، رَغْجاً / رَعَجَ ـَ رَفّاً / رَفَّ ـِ لونُهُ، تَرَقْرُقاً / تَرَقْرَقَ، رَمْحاً / رَمَحَ ـَ رَيْقاً / راقَ ـِ زَخّاً وزَخِيخاً / زَخَّ ـِ الجَمْرُ، زُهُوراً / زَهَرَ ـَ زَهْراً وزَهارَةً وزُهُورَةً / زَهِرَ ـَ إزْدِهاراً / إزْدَهَرَ، زَهَلاً / زَهِلَ ـَ زَهْواً وزُهُوّاً وزُهاءً / زَهاـُ سُفُوراً / سَفَرَ ـُ إسْفاراً / أسْفَرَ، سُطُوعاً / سَطَعَ ـَ سَناءً / سَنا ـُ البَرقُ وغيرُهُ، سَهَراً / سَهِرَ ـَ إشْراءً / أشْرَى، إشْماعاً / أشْمَعَ السِّراجُ، إشامَةً / أشامَ، صَباحَة / صَبُحَ ـُ الوَجْهُ، صَبْحاً وصُبْحَة / صَبِحَ ـَ ضِحْكاً وضَحِكاً / ضَحِكَ ـَ السَّحابُ، طَحْواً / طَحَا ـُ القَمَرُ، طُرُوراً / طَرَّ ـِ عَرْتاً / عَرَتَ ـِ عَمَلاً / عَمِلَ ـَ إفْتِراراً / إفْتَرَّ، تَكَلُّحاً / تَكَلَّحَ، لَصْفاً ولَصِيفاً ولُصُوفاً / لَصَفَ ـُ لَوْنُهُ، لَغْلَغَة / لَغْلَغَ، تَلَغْلُغاً / تَلَغْلَغَ، لَمْحاً ولَمَحاناً وتَلْماحاً / لَمَحَ ـَ لَمْعاً ولَمَعاناً ولُمُوعاً ولَمِيعاً وتِلِمّاعاً / لَمَعَ ـَ تَلَمُّعاً / تَلَمَّعَ، إلْتِماعاً / إلْتَمَعَ، تَلَوِّياً / تَلَوَّى، إلْهاباً / ألْهَبَ، مُحُوصاً ومَحِيصاً / مَحَصَ ـَ نَوْضاً / ناضَ ـُ إيْشاماً / أوْشَمَ البرقُ و ت السَّماءُ، وَقْداً ووُقُوداً ووَقَداناً وقِدَةً / وَقَدَ يَقِدُ، تَوَقُّداً / تَوَقَّدَ، إتِّقاداً / إتَّقَدَ، وَمْضاً ووَمِيضاً ووَمَضاناً / وَمَضَ يَمِضُ وإيْماضاً / أوْمَضَ البرقُ و غيره، هَبْهَبَة / هَبْهَبَ النَّجْمُ أو السَّرابُ، هَفّاً وهَفِيفاً / هَفَّ ـِ إهْتِفافاً / إهْتَفَّ، إهْتِلالاً / إهْتَلَّ الوجهُ والسَّحابُ، تَهَلُّلاً / تَهَلَّلَ.

**درخواست** /darxäst/ ۱. الطَّلَب، طِلْبَة، إلْتِماس، حاجَة، سُؤال، مَسْألَة، رَجاء، تَرَجِّي، تَوَسُّل، أرَب، مَخْدِس. ۲. الطَّلَب. ۳. إسْتِمارَة ← تقاضانامه.

**درخواست خسارت** /d.-e-xasärat/ طَلَبُ تَعْوِيضِ عن الإضْرار.

**درخواست دادن** /d.-dädan/ تَقْدِيماً / قَدَّمَ طَلَباً.

**درخواست کردن** /d.-kardan/ طَلَباً / طَلَبَ ـُ مِنْهُ، سُؤالاً ومَسْألَةً / سَألَ ـَ إلْتِماساً / إلْتَمَسَ إليه، تَحْلِيفاً / حَلَّفَ، إسْتِحْلافاً / إسْتَحْلَفَ، عَشّاً / عَشَّ ـُ قُنُوعاً / قَنَعَ ـَ مُناشَدَةً ونِشاداً / ناشَدَهُ الأمْرَ وبِهِ، إنْتِفالاً / إنْتَفَلَ

الشَّيءَ منه، نَوْصاً ونَوَصاناً / ناصَ ـُ هُـ، تَوْخِيَةً / وَخَّى الأمْرَ.

**درخواست لغو حکم** /d.-e-laqv-e-hokm/ طَلَبُ قَبولِ الالْتماس.

**درخواست نامه** /d.-näme/ ← درخواست ۳.

**درخور** /darxor/ لائِق، مُناسِب، جَدِير، مُلائِم، قابِل، ذُو أهْلِيّة، مُؤهَّل لِكَذا، مُسْتَوْجِب، مَحْقُوق، خَلِيق، سَدِيْد، مُساعِف، صالِح، كُفْؤٌ و كُفُؤٌ لكذا.

**درخور بودن** /d.-budan/ مُوافَقَةً / وافَقَ، مُناسَبَةً / ناسَبَ.

**درخور شدن** /d.-šodan/ تَأهُّلاً / تَأهَّلَ، جَدارَةً / جَدُرَ ـُ وخُلُوقَةً / خَلُقَ ـُ بكذا، لَباقَةً / لَبُقَ ـُ و لَبَقاً / لَبِقَ ـَ بِهِ، لَيْقاً ولِياقَةً ولَياقاً ولَيَقاناً / لاقَ يَلِيْقُ بِهِ.

**درخور کردن** /d.-kardan/ تَأهِيْلاً / أهَّلَ، مُؤاهَلَةً / آهَلَ.

**درد** /dard/ ۱. ألَم، وَجَع، ايْلَمَة، بَوَى، دَخْل، شِدَّة، ضَنْوَه، عَذاب، غَمْرَة، مَضَض، وَذْيَة. ۲. مَرَض.

**درد** /dord/ ۱. الدُّرْدِيّ، راسِب، ثُفْل، ثِفالَة، ثُمْلَة، ثُمالَة، حُثْفُل، حُثال، حُثالَة، عَكَر، عَكارَة، كَدَر. ۲. (شيمـ) طَرْطِير، دُرْدِيّ.

**درد آمدن** /dard-ämadan/ ← درد گرفتن.

**دردآور** /d.-ävar/ وَجِيْع، مُوْجِع، مُؤْلِم، مِضّ.

**درد آوردن** /d.-ä.-dan/ تَألِيْماً / ألَّمَ، إيْلاماً / آلَمَ، إيْجاعاً / أوْجَعَ، مَضّاً ومَضِيْضاً / مَضَّ ـُ امْضاضاً / أمَضَّ.

**دردا** /d.-ä/ وَا، آه، أسَفا، واحَسْرَتاه.

**در دادن** /dar-dädan/ ← رها كردن.

**در داده** /dar-däde/ ۱. الزّاد [مقدارُ الطّاقةِ الّتي تُزَوَّدُ بها آلةٌ ما]. ۲. الزّاد [المادّةُ أو المَعْلُوماتُ الّتي تُزَوَّدُ بِها آلة حاسبة].

**دردار** /dardär/ ذُوغِطاءٍ، بَوّاب.

**دردانه** /dordäne/ ۱. حَبَّةُ اللُّؤلُؤ. ۲. الإبْنُ الوَحِيْد.

**درد بی‌درمان** /dard-e-bi-darmän/ دَاءٌ مُعْضِلٌ، داءٌ دَنِفٌ، داءٌ عَياء، ذَرَب.

**درد ترسی** /d.-tarsi/ رُهابُ الألَم.

**درد تندکن** /d.-tondkon/ مُعَجِّلُ المِخاضِ، مُعَجِّلُ الوِلادةِ.

**درد دل کردن** /d.-e-del-kardan/ تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ، تَشَكِّياً / تَشَكَّى، بَثّاً / بَثَّ ـُ الشَّكْوَى، تَناجِياً / تَناجَى.

**دردزا** /d.-zä/ مُحْدِثٌ أو مُسَبِّبُ الألَم.

**درد زایمان** /d.-e-zäymän/ مَخاض، طَلْقُ الوِلادَةِ، مَخاضَة.

**دردزایی** /d.-zäyi/ تَوَلُّدُ الوَجَع، تَكَوُّنُ الألَمِ أو حُصُوله.

**درد زده** /d.-zade/ ← دردمند، مريض.

**دردسر** /d.-e-sar/ زَعَج، اِنْزِعاج، قَلَق، تَعَب، مَلَل، شِقَّة، مَشَقَّة، عَناء، ثِقْلَة، ثَقَلَة، غَضْن، غَضَن، كَدَر، كُلْفَة.

**دردسر دادن** /d.-e-s.-dädan/ تَصْدِيْعاً / صَدَّعَ خاطِرَهُ، إزْعالاً / أزْعَلَ، إزْعاجاً / أزْعَجَ، مُضايَقَةً / ضايَقَ، تَكْدِيْراً / كَدَّرَهُ.

**درد قی‌آور** /dord-e-qey-ävar/ الطَّرْطِيْرُ المُقَيِّئ.

**درد کردن** /dard-kardan/ ← درد گرفتن.

**درد کشیدن** /d.-kešidan/ ألَماً / ألِمَ ـَ تَألُّماً / تَألَّمَ، تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ، وَجَعاً / وَجِعَ يَوْجَعُ.

**درد گرفتن** /d.-gereftan/ تَألُّماً / تَألَّمَ، ألَماً / ألِمَ ـَ تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ، وَجَعاً / وَجِعَ يَوْجَعُ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ الجُرْحُ أو الضِّرْسُ، تَألُّساً / تَألَّسَ، زَعَلاً / زَعِلَ ـَ من الشَّيءِ، شَكَعاً / شَكِعَ ـَ شَكْواً و شَكْوَى و شَكاةً و شَكاوَةً و شِكايَةً / شَكا ـُ مَضَضاً و مَضاضَةً و مَضِيْضاً / مَضَّ ـَ من الشَّيءِ و لَه، وَتَغاً / وَتِغَ يَوْتَغُ، تَوَصُّباً / تَوَصَّبَ، تَهَوُّهاً / تَهَوَّهَ.

**دردم** /dardam/ فَوْراً، في الحالِ.

**درد مفاصل** /dard-e-mafäsel/ داءُ المَفاصِلِ.

**دردمند** /d.-mand/ ألِم، فاجِع، فَجِيْع، زَعْلان، شَكِع.

**دردمند شدن** /d.-šodan/ ← درد گرفتن.

**دردمند کردن** /d.-kardan/ تَألِيْماً / ألَّمَ، إيْلاماً / آلَمَهُ، شَكْواً و شَكْوَى و شَكاةً و شَكاوَةً و شِكايَةً / شَكا ـُ تَفْجِيْعاً / فَجَّعَ، إزْماضاً / أزْمَضَ هُ الشَّيءُ، غَسْلاً / غَسَلَ ـُ مَضّاً و مَضِيْضاً / مَضَّ ـَ هُ مَظّاً / مَظَّ ـَ هُ، إيْتاعاً / أوْتَغَ هُ.

**دردمندی** /d.-i/ ۱ ← بیماری، مرض. ۲ ← اندوه، غصه.

**دردمیدن** /dar-damidan/ ← فوت کردن.

**دردناک** /dard-näk/ ألِيْم، مُؤْلِم، مُوْجِع، وَجِيْع، فَجُوع، فاجِع، جارِح، رَصِيْن، سَخِيْن، قارِص، مُرّ، مَضّ، وَخّاز.

**دردی** /dord-i/ ← درد ۱.

**در رفت** /darraft/ خَرَج.

**در رفتگـی استخـوان** /darraftegi-ye-ostoxän/ خَلْـع، إنفِساخ.

**در رفتگی مفصل** /d.-ye-mafsal/ مَلْخُ المِفْصَل.

**در رفتن** /dar-raftan/ ۱ ← گریختن. ۲.إنْطِلاقاً / إنْطَلَق ت القَذِيفَةُ. ۳. فَلْتاً / فَلَتَ ـِ إفلاتاً / أَفْلَتَ، تَفَلُّتاً / تَفَلَّتَ، مَلَصاً / مَلِصَ ـَ الشَّيءُ من يدِهِ، تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ، إنمِلاصاً / إنْمَلَصَ، تَمَلُّساً / تَمَلَّسَ، إنمِلاساً / إنْمَلَسَ. ۴.إنْفِلاتاً / إنْفَلَتَ، ويَتْماً / يَتِمَ يَيْتَمُ مِن الأمْرِ.

**در رفته** /d.-rafte/ ۱. الدّاخِل. ۲. مُنْقَص [في الحسابِ].

**در رو** /darrow/ مَفَـرّ، مَخْرَج، مَخْلَـص، مَهْرَب، نَفَـذ، مَنْفَذ.

**درز** /darz/ ۱. شَقّ، خَصاص، تَمْزِيـق، شَقّ دقيقٌ، فَرَج، فُرْجَة، فُتْحَة، فَجْوَة، سَرْبَـة، سَلْع، شَأف، شَدْخ، شَرْث، شَرْخ، صَـدْع، صِير، ضُمُـور، فَطْر، فَلْـح، فَلْق، قَشَـف، قَلْع، كَسْر، نَمَش. ۲. (تشـ) حَجَج، تَدارِيزُ العِظام.

**در زدن** /dar-zadan/ طَرْقاً / طَرَقَ ـُ الباب، ضَـرْباً / ضَرَبَ ـِ و قَرْعاً / قَرَعَ ـَ ودَقّاً / دَقَّ ـُ الباب، نَقْراً / نَقَرَ ـُ على البابِ.

**درز کردن** /darz-kardan/ تَسَرُّباً / تَسَرَّبَ الخَبَرُ.

**درز گرفتن** /d.-gereftan/ دَرْزاً / دَرَزَ ـُ خَيْطاً / خاطَ ـِ.

**درز گیری** /d.-giri/ ← درز گرفتن.

**درزه** /darze/ [زمین شناسی] صَدْعٌ طَفيفٌ في صَخْرٍ.

**درزی** /darzi/ تَرْزِي، طَرَزِيّ، خَيّاط، خائِط.

**درس** /dars/ ۱. دَرْس. ۲. عِبْرَة، عِظَة ← پند.

**درست** /dorost/ ۱. صَـوْب، صَواب، صَـوِيب، صـائِب، مُصِيب، صَحّ، صَحِيح، مَضْبُوط، أُصْلِيّ، أَصِيل، حَقِيقِيّ، حَقّ، حُرّ، مَبْـرور، مُحْكَم، قَوِيم، مُقَـدَّم، قَيِّم، مُسْتَقِيم، عَدْل، عـادِل، مُعَدَّل، مُعْتَدِل، زَلَمَـة، سَدِيـد، نَوال. ۲. سَـلامَة، الخُلُـوُّ مِن العُيُـوب، سَلِيـم، سالِـم، بِلا عَيْـبٍ، في الأمْنِ، مَصُون. ۳. كامِل، تامّ، ثاقِل، سَوِيّ. ۴. أُخُوثِقَة، مُعْتَمَد، أَمِين، مُتْقَن.

**درست اعتقاد** /d.-e'teqäd/ حَنِيف.

**درست شدن** /d.-šodan/ صُحّاً و صِحَّةً و صَحَاحاً / صَحَّ ـِ الخَبَرُ، ثَباتاً و ثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ الأمْرُ عندَه، صَلاحاً و صُلُوحاً و صَلاحِيَةً / صَلُحَ ـُ و صَلَحَ ـُ، قَوْماً / قامَ ـُ إسْتِقـامَةً / إسْتَقامَ الأمْرُ، إنْتِظاماً / إنْتَظَمَ، تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ، تَناظُماً / تَناظَمَ، سَـدَداً و سَداداً / سَدَّ ـِ، سِوًى / سَوِيَ يَسْوَى، إلْتِئاماً / إلْتَأَمَ، تَلاؤُماً / تَلاءَمَ، إتِّطاءً / إتَّطَأَ الأمْرُ، تَهادُناً / تَهادَنَ.

**درستکار** /d.-kär/ بَـرّ، بـارّ، صـالِح، صِـدِّيـق، أمِيـن، مُعْتَمَد، حَقّانِيّ، عادِل، نَزِيه، عَفِيـف، طاهِرُ الذِّمَّة، نَقِيُّ الظَّرْف.

**درستکاری** /d.-k.-i/ بِرّ، صَلاح، أمان، إسْتِقامَةُ الأخْلاقِ.

**درست کردار** /d.-kerdär/ ← درستکار.

**درست کردن** /d.-kardan/ ۱. جَعْلاً / جَعَلَ ـَ و إجْتِعالاً / إجْتَعَلَ الشَّيءَ، صُنْعاً / صَنَعَ ـَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ، فَعْلاً / فَعَلَ ـَ إجْراءً / أجْرَى، إيْجاداً / أوْجَدَ، تَدْرِيماً / دَرَّمَ هـُ دَرْماً / دَرَمَ ـُ هـُ. ۲. تَصْحِيْحاً / صَحَّحَ الخَطَأَ، إصْلاحاً / أصْلَحَ، تَصْلِيْحاً / صَلَّحَ المَسألَةَ، تَسْوِيَةً / سَوّاهـُ تَقْوِيماً / قَوَّمَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، تَدارُكاً / تَدارَكَ الأمْرَ، إسْتِدراكاً / إسْتَدْرَكَ، تَرْتِيْباً / رَتَّبَ، تَرْمِيماً / رَمَّمَ، رَمّاً و مَرَمَّةً / رَمَّ ـُ الأمْرَ أوالبِناءَ، تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ، ضَبْطاً و ضَباطَةً / ضَبَطَ ـُ تَكْيِيْفاً / كَيَّفَ، تَلافِياً / تَلافَى، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ الأمْرَ، تَوْضِيْباً / وَضَّبَ، تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ الأمْرَ، وَقْياً و وُقِيّاً / وَقَى يَقِي الأمْرَ، تَهْذِيْباً / هَذَّبَ.

**درسته** /doroste/ ← كامل، تمام.

**درستی** /d.-i/ ۱. صِدْق، صَواب، حَقِيْقَة، صِحَّـة، أمانة، نَزاهَة، نَزَه، تَنَزُّه. ۲. عَدْل، تَعْدِيْل، إعْتِدال، قَوَام، تَقْوِيم، إسْتِقامَة، سَدَد، سِداد، إنْتِصاب، إتْقان، تَقانَة.

**درس خوان** /dars-xän/ مِدْراس.

**درس خوانـدن** /d.-x.-dan/ دَرْساً و دِراسَـةً / دَرَسَ ـُ الكِتابَ، تَدارُساً / تَدارَسَ القومُ الكتابَ، تَخَرُّجاً / تَخَرَّجَ، تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، مُعارَضَةً و عِراضاً / عارَضَ هـُ.

**درس خوانده** /d.-x.-de/ مُعَلَّم، مُتَعَلِّم، مُـدَرِّس، مُثَقَّف، مُهَذَّب.

**درس دادن** /d.-dädan/ تَعْلِيْماً / عَلَّمَ، تَدْرِيْساً / دَرَّسَ، إدْراساً / أدْرَسَ، قَرْأً و قِراءَةً و قُرْآناً / قَرَأَ ـُ عليهِ الدَّرْسَ، إلْقاءً / ألْقَى الدَّرْسَ.

**درس عبرت** /d.-e-ebrät/ ۱. العِبْرَة، العِظَة، مِثالٌ رادِع، مَثَل، مَوْعِظَة. ۲. نَكال.

**درسی** /d.-i/ الدَّرْسِيّ.

**درشت** /dorošt/ ۱. العَظِيم، ضَخم، جَاب، أَخرَش، ضُراک، فُرْزُل. ۲. غَلِيْظ، خَشِن، أَخْشَن، خَشِيْن، جِلف، الجافِي، فَظّ، إِرْزَب، أَنبَخ، حُباجِر، شَأز، شَأس، شَرْز، شَرْزَة، شَزْن، شَزْنَة، عَبِيْل، عَبَنّ، عَبَنّى، عَنِيْف، قُمُدّ، كِيْح، هِزَبْر، هِضَبّ.

**درشت اندام** /d.-andäm/ ← درشت جثه.

**درشت بافت** /d.-bäft/ خَشِنُ النَّسِيْج.

**درشت جثه** /d.-josse/ عَظِيْم، ضَخْم، .فَيْل، فَيْلمانِيّ، كُنْدُث، كُنْدُر، هِجَفّ.

**درشت خوی** /d.-xuy/ خَشِنُ الطَّبْع، خَشِيْن، اَخْشَن، سَيِّءُ الخُلْق، عُتُلّ، فَظّ، فِلْز، فِلِزّ، فُلُزّ.

**درشت خوی شدن** /d.-x.-šodan/ سُوْءاً / ساءَ يَسُوءُ خُلْقُهُ، فَظاظاً و فَظاظَةً / فَظَّ ـُ.

**درشت خویی** /d.-x.-i/ فَظاظَة، فَظاظ، سُوْءُ الخُلْق.

**درشت شدن** /d.-šodan/ خُشُونَةً / خَشُنَ ـُ صَلابَةً / صَلُبَ ـُ و صَلِبَ ـَ غَلاظَةً / غَلُظَ ـُ بُؤساً / باسَ ـُ تَوْزاً / تازَ ـُ تَيْزاً / تازَ ـِ خَتْراً / خَتِرَ ـَ حَدارَةً / حَدُرَ ـُ خَشَباً / خَشِبَ ـَ شَآسَةً / شُؤُس ـُ إِعْبالاً / أَعْبَلَ، عَزْزاً / عَزَزَ ـِ قَعْسَرَةً / قَعْسَرَ، قَمادَةً / قَمُدَ ـُ إِكْناباً / أَكْنَبَ الشَّيءُ أَوِت اليَدُ، مُجُوناً / مَجَنَ ـُ.

**درشت گو** /d.-gu/ خَشِنُ الكَلامِ، غَلِيْظُ الكَلامِ، بَذِيّ، فَظّ.

**درشت گویی** /d.-g.-yi/ بَذاءَة، غِلْظَة.

**درشت ماسه سنگ** /d.-mäse-sang/ صَخْرٌ رَمْلِيٌّ [ذُوحُبَيْباتٍ خَشِنَةٍ].

**درشت ملکول** /d.-molokul/ جُزَيْءٌ ضَخْمٌ.

**درشت نمایی** /d.-namäyi/ التَّكْبِيْر [قُوَّةُ المِجْهَرِ أو التِّلِسْكُوبِ عَلَى التَّكْبِيْرِ].

**درشت نی** /d.-ney/ (پز) قَصَبَة.

**درشت نی ساق پا** /d.-n.-saq-e-pä/ (پز) ساعِدَةُ السّاق.

**درشتی** /d.-i/ ۱. فَظاظَة، عُنْف، شِدَّة، جَفاء، جَفاءَة، جَفْوَة، فِي الكَلامِ، خُرْق، عَجْرَفَة، نَتْر. ۲. غِلَظ، غِلْظَة، غِلاظَة، خُشُونَة، خَشانَة، صَلابَة، جاسِئ، شَرْز، شَرْزَة، شَزَن، شُزُونَة، قَرْدَسَة، كَيْح.

**درشتی کردن** /d.-i-kardan/ فِظاظَةً و فُظَظاً / فَظَّ ـَ تَفاظّاً / تَفاظَّ الرَّجُلانِ، غِلَظاً و غُلْظَةً و غِلَظَةً و غِلاظاً / غَلُظَ ـُ إِغْلافاً / أَغْلَفَ و تَغْنِيْفاً / عَنَّفَ هـُ تَغْنِيْكاً / عَنَّكَ، قِساحاً و مُقاسَحَةً / قاسَحَ هـُ هَيْصاً / هاصَ ـِ.

**درشکه** /doroške/ عَجَلَة، عَرَبَة، مَرْكَبَة، كَرُوْسَة، فَيْتُون.

**درشکه‌چی** /d.-ci/ حُوْذِيّ، سائِقُ العَرَبَة، عَرَبَجِيّ.

**درشکه ساز** /d.-säz/ عَرّاب.

**درصد** /darsad/ النِّسْبَةُ المِئَوِيَّة، فِي المِئَةِ.

**درصد تولید** /d.-e-towlid/ نِسْبَةُ الإِنْتاجِ.

**درفش** /darafš/ ۱. العَلَم، الرّايَة، اللِّواء، بَيْرَق، دِرَفْس، بَنْد، تُكْنَة، سَنْجَق، عَجُوز. ۲. إِشْفَى، مِخْرازُ الجِلْدِ، مِثْقَب، مِبْزَل، مِبْزَلَة، مِسْرَد، سِراد، سَرِيْد.

**درفشان** /dorafšän/ ← درخشان.

**درقی** /daraqi/ (پز) ← تیروئید، غدهٔ درقی.

**درک** /dark/ حِسّ، إِحْساس، حَساس، شُعُور، تَأَثُّر، تحقیق، إِدْراک، اِسْتِدْراک.

**درک** /darak/ الدَّرَک.

**در کردن** /dar-kardan/ ۱ ← بیرون کردن، خارج کردن. ۲. إِطْلاقاً / أَطْلَقَ القَذِيْفَةَ أو المِدْفَعَ ← شلیک کردن.

**درک شده** /dark-šode/ مَفْهُوم، مُدْرَک.

**درک کردن** /d.-kardan/ إِدْراکاً / أَدْرَکَ المَسْأَلَةَ.

**درک کننده** /d.-konande/ المُدْرِكَةُ من الرِّجالِ.

**درک مطلب** /d.-e-matlab/ اِسْتِيْعابُ المَوْضُوعِ.

**در کوهی** /dor-re-kuhi/ مَرْو.

**در کوهی بنفش** /d.-re-k.-ye-banafš/ جَمَشْت.

**در کوهی کبود** /d.-re-k.-ye-kabud/ الكُوارتْزُ الأَزْرَق.

**در گاشت** /dar-gäšt/ (رض) الإِنْتِروبیا.

**درگاه** /dargäh/ ۱. عَتَبَةُ البابِ السُّفْلَى. ۲. الحَضْرَة، بَلاط.

**درگاهی** /d.-i/ عَتَبَة، أُسْكُفَّةُ الشُّبّاکِ، جَلْسَةُ الشُّبّاکِ، شُذْفَة.

**درگذشت** /dargozašt/ وَفاة، مَوْت، مَنَى، مَنِيَّة.

**در گذشتن** /d.-an/ ۱ ← عبور کردن، گذشتن. ۲ ← ترک کردن. ۳ ← عفو کردن. ۴. مَوْتاً / ماتَ ـُ فَوْتاً / فاتَ ـُ مُوافاةً / وَافَى هـُ القَدَرُ / أو الأَجَلُ، تَوَفِّياً / تُوُفِّيَ، اِسْتِئْثاراً / اِسْتَأْثَرَ اللّهُ بِهِ، ثَواءً و ثُوِيّاً / ثَوَى ـِ شَوَلاناً و شَوْلاً / شالَ ـُ ت نَعامَتُهُ، فُطُوساً / فَطَسَ ـِ فَيْظاً و فَيَظاناً و فُيُوظاً و فَيْظُوظَةً / فاظَ ـِ فَيْقاً / فاقَ ـِ بنفسِهِ،

قَضاءً / قَضَى ـِ الرَّجلُ نَحْبَهُ أو أجَلَهُ، قَضاءٌ / قُضِيَ مج ـِ إنْقِضاءٌ / إنْقَضَى أجَلُهُ، لِقاءٌ / لَقِيَ يَلْقَى حَتْفَه، مُضُوّاً / مَضَى ـِ ومَضَا ـُ سَبيلَهُ أو لِسَبِيلِهِ، نَضْباً / نَضَبَ ـُ عُمْرُهُ، هُوِيّاً / هَوَى يَهْوِي الرَّجُلُ.

**در گذشته** /darguzašte/ مُتَوَفَّى، مَرْحُوم، فَقِيْد.

**در گوشی صحبت کردن** /dar-e-guši-sohbat-kardan/ مُهامَسَةٌ / هامَسَ، مُهاجَسَةٌ / هاجَسَ، مُهالَسَةٌ / هالَسَ.

**درگیر** /dargir/ ← گرفتار.

**درگیر شدن** /d.-šodan/ ۱ ← گرفتار شدن. ۲. تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِهِ، تَناشُباً / تَناشَبَ.

**درگیری** /d.-i/ مُجابَهَة، تَناشُب، تَعَلُّق.

**درم** /deram/ ← درهم.

**درمالی** /darmäli/ إحْتِكاكُ ذَكَرِ الرَّجلِ بِفَرْجِ الأُنْثَى.

**درمان** /darmän/ دَواء، مُدَاوَاة، مُعالَجَة، عِلاج، شِفاء، طِبّ، طِباب.

**درمان اشتغالی** /d.-ešteqäli/ (پز) المُعالَجَةُ بالعَمَلِ، المُداواةُ بالإنْشِغال.

**درمان با تب** /d.-bä.-tab/ (پز) المُعالَجَةُ بالحُمَّى.

**درمان با شوک** /d.-b.-šok/ (پز) المُعالَجَةُ بالصَّدَماتِ (الكَهْرَبائِيّة).

**درمان برقی** /d.-barqi/ (پز) ← المُعالَجةُ الكَهْرَبائِيّة.

**درمان‌پذیر** /d.-pazir/ الشّافِي، الشِّفائِيّ.

**درمان پیش گیری** /d.-pišgiri/ عِلاجٌ وِقائِيّ.

**درمان حرفه‌یی** /d.-herfeyi/ ← درمان اشتغالی.

**درماندگی** /darmandegi/ ۱. عَياء، قُصُور، ضَعْف، عَجْز، مَسْكَنَة، عَدَمُ القُدْرَة، خُنْعَة، فَنَد، تَبْدِيْد. ۲. إفْلاس، تَفْلِيس.

**درماندن** /darmändan/ ← درمانده شدن.

**درمان شدن** /darmän-šodan/ ← درمان یافتن.

**درمانده** /darmände/ ۱. العاجِز، الضَّعِيْف، عَيّ، عَيّان، عَيِيّ، أكْسَح، مَهِيْضُ الجَناح. ۲. مُفْلِس، مُعْسِر.

**درمانده شدن** /d.-šodan/ عَجْزاً / عَجِزَ ـَ عن كذا، عَيّاً و عَياءً / عَيَّ يَعَيُّ و عَيِيَ ـَ بأمْرِهِ وعن أمْرِهِ، حَصَراً / حَصِرَ ـَ عن الشَّيءِ، شِقاءً و مُشاقاةً / شاقَى الشَّيءَ، ضِيْقاً / ضاقَ ـِ بِهِ ذَرْعاً.

**درمانده کردن** /d.-kardan/ إعْجازاً / أعْجَزَهُ، إعْياءً / أعْياهُ، تَعايِياً / تَعاياهُ الأمْرُ أو عليه، إعْضالاً / أعْضَلَ بِهِ، غَتّاً / غَتَّ ـُ، تَفْهِيْهاً / فَهَّهَ.

**درمان روانی** /darmän-raväni/ (پز) ← درمان روحی.

**درمان روحی** /d.-ruhi/ (پز) العِلاجُ أو الطِّبُّ النَّفْسِيّ.

**درمان‌شناس** /d.-šenäs/ العَلِيمُ بالمُداواة، الخَبِيْرُ بالمُداواة.

**درمان‌شناسی** /d.-š.-i/ عِلْمُ المُداواة، فَنُّ الشِّفاء، إسْكُولَابِيّ.

**درمان کردن** /d.-kardan/ مُعالَجَةً / عالَجَ، مُداواةً / داوَى، تَداوِياً / تَداوَى المريضُ، تَصْحِيْحاً / صَحَّحَ، طَبّاً / طَبَّ ـُ، تَطْبِيْباً / طَبَّبَ، طِباباً ومُطابَّةً / طابَّ هـ، شِفاءً / شَفَى ـِ اللّهُ فُلاناً من مرضِهِ، إشْفاءً / أشْفَى، مُعافاةً / عافَى، إغْفاءً / أغْفَى، أسْياً / أسَى ـِ المَرَضَ أو المريضَ، تَأْسِيَةً / أسَّى، إبْراءً / أبْرَأَ، مُسافاةً / سافَى هـ [واوی].

**درمانگاه** /darmängäh/ مُسْتَوْصِف، مَصَحَّة، مَصَحّ، مُسْتَشْفَى النَّقاهَة، العِيادَةُ الطِّبِّيّة.

**درمان موضعی** /darmän-mowze'i/ (پز) مَسّ.

**درمان ناپذیر** /d.-näpazir/ عُضال.

**درمان یافتن** /d.-yäftan/ صَحّاً وصِحَّةً وصَحاحاً / صَحَّ ـِ إسْتِصْحاحاً / إسْتَصَحَّ، شِفاءً / شُفِيَ مج ـِ تَشَفِّياً / تَشَفَّى، إسْتِشْفاءً / إسْتَشْفَى بكذا، بُرْءاً وبُرُوءاً / بَرِئَ ـَ وبَرَأَ ـَ وبَرُؤَ ـُ المريضُ، طِيْباً وطِيْبَةً / طابَ ـِ إفاقَةً / أفاقَ واسْتِفاقَةً / إسْتَفاقَ مِنْ مَرَضِهِ، نُفُوضاً / نَفَضَ ـُ مِنْ مَرَضِهِ، نُقُوهاً / نَقَهَ ـُ وإنْتِقاهاً / إنْتَقَهَ من مَرَضِهِ.

**درمانی** /d.-i/ عِلاجِيّ.

**درم خرید** /deram-xarid/ الغُلامُ أو الجارِيَةُ الّتي تُشْتَرَى بالمال.

**درمخفی** /daremaxfi/ البابُ المُسْتَتِر.

**درمنه** /dermane/ (گیا) شِيْح.

**درمنهٔ سفید** /d.-ye-sefid/ (گیا) ثَغام.

**درمیان** /dar-miyän/ مابَيْنَ، بَيْنَ.

**درنا** /dornä/ (جانـ) كُرْكِيّ، رَهْو.

**درناسانان** /d.-sänän/ (جانـ) بَلَشُونِيّات.

**درنتیجه** /dar-natije/ نَتِيْجَةً.

**درندگان** /darandegän/ (جانـ) الضَّوارِي من الحَيَواناتِ.

**درندگی** /darandegi/ بَطْش، إفْتِراس، شِراسَة.

**درنده** /darande/ مُفْتَرِس، فَرّاس، الضّارِي، ضَرِو، ضَرِيّ، وَحْشِيّ.

**درنده خوی** /d.-xuy/ الضارِي، شَرِس، إلْق، شَدِيدُ الوَطْأة.

**درنده‌خو شدن** /d.-xu-šodan/ تَوَحُّشاً / تَوَحَّش.

**درنده خویی** /d.-xuyi/ وَحْشِيَّة، ضَراوَة، حِدّة.

**درنزد** /dar-nazde/ عِنْدَ.

**درنگ** /derang/ بُطْء، تَأَخُّر، لُبْث، لُبْث، تُؤاد، تُؤَدَة، تَلُوْنَة، رَكْزَة، رَيْث، لُبْثَة، لُوْثَة، نُسْأة، إهْمال، وَتِيْرة، وَقْفَة.

**درنگ کردن** /d.-kardan/ بُطْأً و بِطاءً / بَطُؤَ ـُ إبْطاءً / أبْطَأَ، تَبَطُّؤاً / تَبَطَّأَ، تَباطُؤاً / تَباطَأَ، تَأْخِيراً / أخَّرَ، اِسْتِئْخاراً / اِسْتَأْخَرَ، أجْلاً / أجِلَ ـَ تَأْجِيلاً / أجَّلَ، لُبْثاً ولُباثاً ولَبِيْثَةً ولَباثَةً ولَبَثاناً / لَبِثَ ـَ وتَلَبُّثاً / تَلَبَّثَ، مَكْثاً ومُكُوثاً / مَكَثَ ـُ بالمكانِ، تَمَكُّثاً / تَمَكَّثَ، تَثَبُّتاً / تَثَبَّتَ و اِسْتِثْباتاً / اِسْتَثْبَتَ في الأمْرِ، تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ في المكانِ، وَقْفاً ووُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ، أتْماً / أتِمَ ـَ أرْوحاً / أرَحَ ـِ تَأَسُّراً / تَأَسَّرَ عَلَيه، إئْتِلاءً / اِئْتَلَى، تَأْنِيَةً / أنَّى، اِسْتِئْناءً / اِسْتَأْنَى و تَأَنِّياً / تَأَنَّى، وتَأَوُّناً / تَأَوَّنَ في الأمْرِ، بُجُوماً / بَجَمَ ـِ، تَبَنُّناً / تَبَنَّنَ، تُنُوءاً / تَنَأَ ـَ، تَحَوُّزاً / تَحَوَّزَ، مُداوَمَةً / داوَمَ في الشَّيءِ، اِسْتِدامَةً / اِسْتَدَامَ العَمَلَ أوالأمْرَ، مُداعَكَةً / داعَكَهُ، مُدالَكَةً / دالَكَهُ، تَرَسِيْلاً / رَسَّلَ في القِراءَةِ، رَهْدَنَةً / رَهْدَنَ، تَرْوِيماً / رَوَّمَ، رَيْثاً / راثَ ـِ تَرَيُّثاً / تَرَيَّثَ، تَرَيُّعاً / تَرَيَّعَ، زُحُوناً / زَحَنَ ـَ، سُجُوماً / سَجَمَ ـِ عن الأمْرِ، سُخُولاً وسَخالاً / سَخَلَ ـَ تَسْوِيْفاً / سَوَّفَ، مُصابَرَةً / صابَرَهُ، تَصَقُّراً / تَصَقَّرَ بموضعِ كذا، طَلْواً / طَلاَ ـُ، تَفَخُّذاً / تَفَخَّذَ، تَقَبُّضاً / تَقَبَّضَ على الأمْرِ، عَتْماً عَتَمَ ـِ، تَعْتِيْماً / عَتَّمَ، إعْتاماً / أعْتَمَ، تَعَجُّساً / تَعَجَّسَ، عَجَلاً وعَجَلَةً / عَجِلَ ـَ، تَعْرِيْجاً / عَرَّجَ، مُعارَّةً و عِراراً / عارَّ في المكانِ، تَعْصِيْلاً / عَصَّلَ، تَغَدُّراً / تَغَدَّرَ، غُبُوراً / غبَرَ ـُ، غِبّاً وغُبُوباً / غَبَّ ـِ في الأمْرِ، تَكَتُّماً / تَكَتَّمَ، لَأْياً / لأَى ـَ، تَلَبُّناً / تَلَبَّنَ، تَلَثْلُثاً / تَلَثْلَثَ بالمكانِ، تَلَدُّناً / تَلَدَّنَ، تَلْدِيْناً / لَدَّنَ في الأمر، إلْداداً / ألْدَبِهِ، لَغْثَمَةً / لَغْثَمَ في الأمْرِ، تَلَغْثُماً / تَلَغْثَمَ وتَلَغْسُماً / تَلَغْسَمَ وتَلَغْذُماً / تَلَغْذَمَ في الأمْرِ، تَلَكُّؤاً / تَلَكَّأَ عن الأمْرِ، لَوْثاً / لاثَ ـُ في الأمْرِ، لَوَثاً / لَوِثَ ـَ في الأمرِ، تَلَوُّماً / تَلَوَّمَ في الأمْرِ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ عليه، تَمَهُّلاً / تَمَهَّلَ، اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ العَمَلَ، تَنَظُّراً / تَنَظَّرَهُ.

**درنگ کننده** /d.-konande/ بَطِيء، ماكِث، لَبِث، أجِيْل، آلِي، رَيِّث، عُوَق، وَقّاف.

**درنگی** /d.-i/ ← درنگ.

**درنگی کردن** /d.-i-kardan/ ← درنگ کردن.

**درنوردیدن** /darnavardidan/ ← طَيّاً / طَوَى ـِ البِلادَ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ المَسافَةَ، جَوْباً و تَجْواباً / جابَ ـُ البِلادَ، جَوْزاً و جُؤُوزاً وجَـوازاً و مَجازاً / جازَ ـُ المكانَ، اِجْتِيازاً / اِجْتازَ، اِنْتِهاجاً / اِنْتَهَجَ.

**درو** /derow/ حَصْد.

**دروا** /darwä/ (فز) المُعَلَّق.

**دروازه** /darväze/ ١. البَوّابَة، رِتاج، رَتَج، دَرْب، باب، سُدّة، بَلَق. ٢. [كُرةُ القَدَم] الهَدَف.

**دروازه‌بان** /d.-bän/ ١. حارِس، حارِسُ بابِ القلعة أوباب المدينةِ، حارِسُ البَوّابَةِ. ٢. حارِسُ المَرْمَى [كُرةُالقَدَمِ].

**دروازی** /darväzi/ (جانـ) عَوالِق.

**دروایی** /darväyi/ تَعَلُّق.

**دروپ** /drup/ (گیا) ثَمَرَةٌ مُفْرَدَةُ النَّواةِ.

**درود** /dorud/ سَلام، تَحِيّة، عَمار.

**درود فرستادن** /d.-ferestädan/ ← درود گفتن.

**درودگر** /dorudgar/ نَجّار، دُعْمِيّ، فَتِيق، نُهام، نُهامِيّ.

**درودگری** /d.-i/ نِجارَة.

**درود گفتن** /dorud-goftan/ تَسْلِيْماً / سَلَّمَ عَلَى، تَحِيَّةً / حَيّا، تَصْلِيَةً / صَلّى عَلَيهِ، وَعْماً / وَعَمَ يَعِمُ الدِّيارَ.

**در ورودی** /darevorudi/ مَدْخَل.

**دروزرا** /derozerä/ (گیا) نَيْدَمان، نَذيان، وَرْدُ الشَّمْسِ.

**دروزراها** /d.-hä/ (گیا) النَّيْدَمانِيّات.

**دروغ** /doruq/ كِذْب، كِذاب، أُكْذُوبَة، تَكْذُوبَة. كِذِب، كُذْبَى، كُذّاب، كُذْبان، مَكْذُبَة، إفْك، أُفِيْكَة، بُهت، بُهْتان، باطِل، بُطْل، بُطْلان، إثْم، إزْل، ألْس، أُمْنِيَّة، بَسابِس، بُقّارَى، بُوْق، مُبَوَّق، بَناتُ عِبْرٍ، خُزْمان، خُلابِس، خَلْط، خَيْس، رَنْق، زُوْر، زُخْرُف، زَهْو، أُسْرُوْجَة، سَراب، سُمَّة، سُمَيْهاء، سُمَيْهَى، شُقَر، شُمْرُوْخَة، صُقارَى، طَفانِيْن، عُثْر، عَثَر، عاضِهَة، فِرْيَة، اِفْتِراء، قَتّ، مَقْتُوت، تَلْفِيْقَة، مَيْن، مَنْجُوش، نَمْلَة، وَلْع،

هِتْر، يِهْيَر.

**دروغ‌باف** /d.-bāf/ ← دروغگو.

**دروغ بافتن** /d.-b-tan/ ← دروغ گفتن

**دروغ بافی کردن** /d.-b.-i-kardan/ ← دروغ گفتن.

**دروغ بستن** /d.-bastan/ اِفْتِعالاً / اِفْتَعَلَ عَلَيهِ كِذْباً، اِفْتِراءً / اِفْتَرَى عليه الكِذْبَ، عَبْطاً / عَبَطَ ـِ، اِعْتِباطاً / اِعْتَبَطَ الكِذْبَ عَلَيهِ، اِخْتِلاقاً / اِخْتَلَقَ الكِذْبَ عَلَيهِ.

**دروغ پرداز** /d.-pardāz/ ← دروغگو.

**دروغ پردازی** /d.-p.-i/ ← دروغ گفتن.

**دروغ ريخت** /d.-rixt/ ← كاذِبُ الشَّكْلِ.

**دروغ گفتن** /d.-goftan/ ← كَذْباً و كَذِبَةً وكِذاباً وكِذّاباً / كَذِبَ ـِ، تَكَذُّباً / تَكَذَّبَ، تَكاذُباً / تَكاذَبَ القَوْمُ، إفْكاً و أُفُوكاً / أَفَكَ ـِ، تَأْفِيْكاً / أَفَّكَ، أَفْقاً / أَفَقَ ـِ عليه، بَرْقَلَةً / بَرْقَلَ، اِبْتِشاكاً / اِبْتَشَكَ، تَنْبِيْقاً / بَنَّقَ الشَّيءُ، تَبَوُّقاً / تَبَوَّقَ، بَهْتَرَةً / بَهْتَرَ، تَرَهاً / تَرِهَ ـَ، خَدْباً / خَدَبَ ـُ هُـ، خَرْصاً / خَرَصَ ـُ، اِخْتِراصاً / اِخْتَرَصَ، خَرْطاً / خَرَطَ ـِ، خَرْقاً / خَرَقَ ـِ الحديثَ، خُرُوقاً / خَرَقَ ـُ في‌بَيْتِهِ، تَخَرُّقاً / تَخَرَّقَ الكِذْبَ، تَخْرِيْقاً / خَرَّقَ الكِذْبَ، خَطْرَبَةً وخِطْراباً / خَطْرَبَ، خَلْقاً / خَلَقَ ـُ الإفْكَ، تَخَلُّقاً / تَخَلَّقَ الكِذْبَ، خَيْساً / خاسَ ـِ، دَجْلاً / دَجَلَ ـُ، تَزْمِيْغاً / زَمَّغَ، تَزْمِيْقاً / زَمَّقَ الكلامَ، زَهَقاً / زَهِقَ ـَ، زُغُوفاً / زَغَفَ ـَ في‌حديثِهِ، تَزْنِيْداً / زَنَّدَ، تَزْوِيْراً / زَوَّرَ عليهِ، تَزَوُّراً / تَزَوَّرَ، زُهُوفاً / زَهَفَ ـَ، إزْهافاً / أَزْهَفَ، زَهْواً و زُهُوّاً / زَهَا ـُ، تَزَيُّداً / تَزَيَّدَ في‌الحديثِ، تَسَدُّجاً / تَسَدَّجَ، سَمْهَجَةً / سَمْهَجَ كلامَه، شَوْباً / شابَ ـُ، عَثْراً و عُثُوراً / عَثَرَ ـُ، عَضْهاً وعِضْهَةً و عَضِيْهَةً / عَضَهَ ـَ، إعْضاهاً / أَعْضَهَ، غَمْصاً / غَمَصَ ـِ و غَمِصَ ـَ عليه، فُجُوراً / فَجَرَ ـُ، تَفَكُّناً / تَفَكَّنَ، قَتّاً / قَتَّ ـُ، تَقَوُّلاً / تَقَوَّلَ عليهِ قَـوْلاً، تَلَسُّناً / تَلَسَّنَ عليه، لَغْباً / لَغَبَ ـَ القومَ، مُتُوعاً / مَتَعَ ـَ بِـهِ، مَجِيْجاً / مَجَجَ ـَ في‌حديثِهِ، مَحَجاً / مَحِجَ ـَ، مَخْرَقَةً / مَخْرَقَ، مَذاذَةً / مَذَّ ـُ، مَلْذاً / مَلَذَ ـُ، مُوذاً / ماذَ ـُ، مَيْناً / مانَ ـِ، تَمايُناً / تَمايَنَ القَومُ، تَمْوِيْهاً / مَوَّهَ، نَيْرَبَةً / نَيْرَبَ، وَشْياً وشِيَةً / وَشَى يَشِي‌الكـلامَ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَـعُ الحديـثَ، وَلْعاً ووَلَعاناً / وَلَعَ يَلَعُ، اِهْتِبالاً / اِهْتَبَلَ، هَتّاً / هَتَّ ـُ جاءَ بِأُذُنَي عِناقٍ.

**دروغگو** /d.-gu/ كاذِب، كَذّاب، كَذُوب، كَـذُوبَة، كاذِبَة [نـث]، كُذُبَـة، كَـذْبان، كَيْـذُبـان، تِكِـذّاب، مَكْذَبـان، مَكْذَبـانَة، آفِک، أَفّـاک، أَفُوك، أَفِيْک، مُفْتَـرِي، بَهّات، مُبْطِل، أَثِيْم، أَلّاق، أَبُـوبَناتِ‌عِبْر، باجِر، بَشّـاک، خابِن، خَـرّاص، خَـرّاط، خَسّـاق، خَصّــاف، خَلُـوب، دَجّـال، زُهْدُون، مُـزَوِّق، زُراقَة، زُغْمِـيّ، زَغّاف، سَـدّاج، سَرّاج، سَفُوك، شُمَّهَى، سَنَبُوت، سَهْوَق، صَبّاغ، صاقِع، صَوّاغ، صَيّاغ، صَيِّـغ، مُطْنِب، عـابِط، عـادِر، غَمُوص، فَـرّاش، قَلّاع، قَمُوصُ الحنجرة، مَلْسُون، لَمُـوص، مَحّاج، مَذِيْذ، مَذّاع، مَـرّاج، مَرّاش، مـاسِح، تَمْسَـح، مِمْسَح، مَطّـاخ، مائِن، مَيّان، نَسّاج، وَشّاء، والِع، هِلَّوْف، هِلَّوْفَة، هَثْهاث.

**دروغگويی** /d.-yi/ ← دروغ گفتن.

**دروغ مصلحت آميز** /d-e-maslahatāmiz/ كِذْبَةٌ بَسِيْطَةٌ.

**دروغنما** /d.-namā/ ← دروغياب.

**دروغی** /d.-i/ ← تَصَنُّعِيّ، مُصْطَنَع، كاذِب.

**دروغياب** /d.-yāb/ مِكْشافُ الكِذْبِ.

**درو كردن** /derow-kardan/ حَصْداً أوحِصاداً / حَصَدَ ـِ الزَّرْعَ، اِحْتِصاداً / اِحْتَصَدَ الزَّرْعَ، حَسْفاً وحُسافاً / حَسَفَ ـُ الزَّرْعَ.

**دروگر** /d.-gar/ حاصِد.

**درون** /darun/ بـاطِن، بَطْـن، داخِـل، دَخِيْلَة، دُخْلَـة، جَـوْف، جُراجِـر، جَنان، جَـوُّكُلِّ شَـيءٍ، شَحْو، شَحْـوَة، ضِمْن، ضَمِير، قَلْب، كَبِد، لُبّ، وَلِيْجَة.

**درون‌بر** /d.-bar/ (گيا) غِلافُ الثَّمَرَةِ الدّاخِلِيّ.

**درون‌بوم** /d.-bum/ داخِلِيَّةُ البِلادِ.

**درون پرده** /d.-parde/ (پز) السَّلَى.

**درون پوست** /d.-pust/ (پز) الجَذْعِيَّةُ الدّاخِلِيَّةُ.

**درون پوش** /d.-puš/ (پـز) البِطـانَة، الغِشـاءُ المُبَطِّـن، لِلأَوْعِيَةِ الدَّمَوِيَّةِ.

**درون‌تراوا** /d.-tarāvā/ (پز) باطِنِيُّ الإفْرازِ.

**درونج** /darunag/ (گيا) خانِقُ النَّمِرِ.

**درون دگرگونی** /darun-degarguni/ باطِنِيُّ الاِنْسِلاخِ.

**درون دل** /d.-del/ (پز) شَغاف، بِطانَةُ القَلْبِ.

**درون رانـد** /d.-rānd/ الاِنْتِضـاح، التَّحـالُ أو التَّنـافُـذُ الدّاخِلِيُّ.

**درون‌رگی** /d.-ragi/ (پز) ضِمْوَرْدِيّ.

**درون روی** /d.-ruy/ مُتَنابِتَة، باطِنِيُّ النُّمُوِّ.

**درون رویندگان** /d.-ruyandegän/ (گیا) العاشِمِیّات.

**درون‌ریز** /d.-riz/ (پز) ← درون تراوا.

**درون‌ریزشناسی** /d.-r.-šenäsi/ (پز) عِلمُ الغُدَدِ الصُمّ.

**درون‌زا** /d.-zä/ (گیا) داخِلِيّ.

**درون‌زاد** /d.-zäd/ باطِنِيُّ النُمُوّ.

**درون‌سوز** /d.-zuz/ باطِنِيُّ الاِحتِراق.

**درون‌شامهٔ دل** /d.-šäme-ye-del/ (پز) غِشاءُ القَلبِ الدّاخِلِيُّ، شَغافُ القَلبِ ← غشاء درونی قلب.

**درونک** /darunak/ (گیا) ← درونج.

**درونگانی** /darungäni/ الزَّواجُ اللُّحمِيّ.

**درون‌گرای** /darun-geräy/ المُنطَوِي.

**درونگرایی** /d.-gerayi/ الاِنطِواءُ الذّاتِيّ، الاِنكِفاءُ على الذّاتِ [عِلمُ النَّفسِ].

**درون‌گشا** /d.-gošä/ (گیا) مُباطِن.

**درون‌لا** /d.-lä/ البَوْغُ الدّاخِلِيّ.

**درون‌لنف** /d.-lanf/ السّائِلُ المائِيّ في الأُذُنِ الدّاخِلِيّة.

**درون‌مایه** /d.-maye/ الجِبِلّةُ الدّاخِلِيّةُ.

**درون‌هشته** /d.-hešte/ مُكتَنَفَة.

**درون‌همسری** /d.-hamsari/ الزَّواجُ اللُّحمِيُّ.

**درونی** /d.-i/ داخِلِيّ، جَوّانِيّ، قَرار.

**درون‌یابی** /d.-yäbi/ التَّولِيد، اِستِيفاء.

**درویش** /darviš/ ۱. الدِّروِيش، الصُوفِيّ، زاهِد. ۲ ← فقیر.

**درویش شدن** /d.-šodan/ ۱. دَروَشَة / دَروَش، تَزَهُّداً / تَزَهَّدَ. ۲ ← فقیر شدن.

**درویشی** /d.-i/ ۱. زُهد، دَروَشَة. ۲ ← فقر.

**دره** /darre/ الوادِي، فُجّة، وَهدَة، هُوّة، شِعب، عَرَض، عَقيق، عُمق، غُبّ، لَهب، نَفناف، وِلاج.

**درهٔ طولی** /d.-ye-tuli/ الوادِي الطُولِيّ.

**درهرحال** /dar-har-hal/ عَلَى أيِّ حالٍ، في أيِّ شَكلٍ.

**درهرصورت** /d.-h.-surat/ ← در هر حال.

**درهٔ عرضی** /darre-ye-arzi/ الوادِي المُستَعرِض.

**درهم** /derham/ الدِّرهَم، قُرقوف، نَضّ، نَقد.

**درهم** /darham/ ۱. مُخَلَّط، مُختَلِط، مَخلُوط، مَمزُوج، مَرِيج، مُضطَرِب، مُشَوَّش، مَشُوب، شَمِيط، شَغِث، لَبَك، لَبَكَة، لَبِك، مَلبُوك، مُلتَبِك، واشِج، هَشهاث. ۲. عابِس، مُكفَهِرّ.

**درهم‌آمیختگی** /d.-ämixtegi/ اِختِلاط، اِمتِزاج، اللِّباس، لُبس.

**درهم‌آمیختن** /d.-ämixtan/ ۱ ← درهم شدن. ۲ ← درهم کردن.

**درهم آمیخته** /d.-ämixte/ ← درهم.

**درهم برهم** /d.-barham/ ۱ ← درهم. ۲. مُختَلّ، مُشَوَّش، خِلط، مِلط، شِذَرَ مِذَر، أشرَم، مُتَحَشِّف.

**درهم برهم شدن** /d.-b.-šodan/ ۱ ← درهم شدن ۱. ۲. تَشَوُّشاً / تَشَوَّشَ عليهِ الأمرُ، اِضطِراباً / اِضطَرَبَ، اِلتِباساً / اِلتَبَسَ، اِشتِراكاً / اِشتَرَكَ الأمرُ، فَساداً / فَسَدَ ـُ تَعَزقُلاً / تَعَزقَلَ، تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ، مَرَجاً / مَرِجَ ـَ الأمرُ.

**درهم برهم کردن** /d.-b.-kardan/ ۱ ← درهم کردن. ۲. كَركَبَة / كَركَبَ، تَشوِيشاً / شَوَّشَ، تَشوِيباً / شَوَّبَ، مَرجاً / مَرَجَ ـُ الأمرَ.

**درهم برهمی** /d.-b.-i/ ۱ ← درهم آمیختگی. ۲. خَلَل، تَشوِيش، كَركَبَة، خَبل، اِرتِباك، هَرج، هَرد.

**درهم شدن** /d.-šodan/ ۱. اِختِلاطاً / اِختَلَطَ، اِمتِزاجاً / اِمتَزَجَ، اِختَلَطَ الحابِلُ بالنّابِلِ، مُداخَلَةً / داخَلَ ت الأشياءُ، تَداخُلاً / تَداخَلَ / شُبُوكاً / شَبَكَ ـِ ت الأمورُ، اِشتِجاراً / اِشتَجَرَ، شَخساً / شَخَسَ ـَ شَعَثاً وشُعُوثَةً / شَعِثَ ـَ تَشمِيطاً / شَمَّطَ القَومُ، شَوباً / شابَ ـُ الشَّيءُ الشَّيءَ، شَواشاً / شاشَ ـُ فُشُوّاً / فَشا ـُ لَبكاً / لَبِكَ ـُ الأمرُ. ۲. قَطباً وقُطُوباً / قَطَبَ ـِ تَقطِيباً / قَطَّبَ، عَكزاً / عَكِزَ ـَ تَقَبُّضاً / تَقَبَّضَ.

**درهم کردن** /d.-kardan/ خَلطاً / خَلَطَ ـِ تَخلِيطاً / خَلَّطَ، مَزجاً ومِزاجاً / مَزَجَ ـُ تَلبِيساً / لَبَّسَ عَلَيهِ الأمرَ، تَضرِيباً / ضَرَّبَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، خَبصاً / خَبَصَ ـِ تَخبِيصاً / خَبَّصَ، شَغشَغَة / شَغشَغَ، شَمجاً / شَمَجَ ـُ وشَمطاً / شَمَطَ ـُ وتَشمِيطاً / شَمَّطَ هـ شَوباً / شابَ ـُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، ضَغثاً / ضَغَثَ ـَ الحديثَ، عَبثاً / عَبَثَ ـِ الشَّيءَ بالشَّيءِ، عَبكاً / عَبَكَ ـُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، تَعرِيماً / عَرَّمَ هـ غَذمَرَة / غَذمَرَ، غَلثاً / غَلَثَ ـِ غَلغَلَة / غَلغَلَ الشَّيءَ في الشَّيءِ، إغماداً / أغمَدَ، تَفنِيناً / فَنَّنَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، فَوداً / فادَ ـُ وفَيداً / فادَ ـِ الشَّيءَ بالشَّيءِ، قَرفاً / قَرَفَ ـُ هـ لَبكاً / لَبَكَ ـُ تَلبِيكاً / لَبَّكَ هـ لَخبَطَة /

لَخْبَطَ، لَكّاً / لَكَ ـُ هُ، تَلْوِيثاً / لَوَّثَ الأَمْرَ، لَوْخاً / لاخَ ـُ لَهْوَجَةٌ / لَهْوَجَ، مَزجاً / مَرَجَ ـُ مَزجاً الشَّيءَ بالشَّيءِ، مَغْمَغَةٌ / مَغْمَغَ، وَشْعاً / وَشَعَ يَشَعُ، تَوْلِيفاً / وَلَّفَ، هَمْرَجَةٌ / هَمْرَجَ، تَهْوِيشاً / هَوَّشَ.

**درهم کشیدن** /d.-kešidan/ تَقْلِيصاً / قَلَّصَ، تَقْبِيضاً / قَبَّضَ.

**درهٔ معلق** /darre-ye-mo'allaq/ وَادٍ مُعَلَّق. ← فراز دره.

**درهم و برهم** /darham-o-barham/ ← درهم برهم.

**درهٔ نشستی** /darre-ye-nešasti/ وادِي الخَسْفِ.

**درهٔ نشستی بزرگ** /d.-ye-n.-bozorg/ وادِي الخَسْفِ الكَبِير.

**دریا** /daryā/ بَحر، يَمّ، أُسْتُم، بَضِيع، حَنْبَل، خِضَمّ، خُضارَة، خَضِير، خِضْرِم، دَأْماء، رَجّاس، رَجّاف، زُفَر، سَدِر، طَغَم، عَيْلَم، قَمِيس، قِمْيَس، لافِظَة، مِلْح، مَهْرَقان، مُهْرُقان، مَنْقَع، نَوْفَل، هَقَمّ.

**دریابار** /d.-bār/ ← ساحل، کناردریا.

**دریابندر** /d.-bandar/ ← بندر.

**دریابیک** /d.-bik/ أَمِيرُ البَحرِ، الأَمِيرال.

**دریاچه** /d.-ce/ بُحَيْرَة.

**دریاچهٔ شور** /d.-ce-ye-šur/ بُحَيْرَةٌ مِلْحِيَّةٌ.

**دریاچهٔ طوقی** /d.-c.-ye-towqi/ بُحَيْرَةٌ قَوْسِيَّةٌ، بُحَيْرَةٌ مُقْتَطَعَة.

**دریادار** /d.-dār/ أَمِيرُ البَحرِ.

**دریاداری** /d.-d.-i/ مُدِيرَةُ القُوَّةِ البَحرِيَّة، بَحرِيَّة.

**دریارو** /d.-row/ صالِحٌ لِلإِبْحار.

**دریازدگی** /d.-zadegi/ بُحار.

**دریازن** /d.-zan/ ← دزد دریایی.

**دریازنی** /d.-z.-i/ قَرْصَنَة.

**دریاسالار** /d.-sālār/ أَمِيرُ البَحرِ، أَمِيرال، مُشِيرٌ بَحرِيّ.

**دریاسالار ناوگان جنگی** /d.-s.-e-nāvgān-e-jangi/ قائِدُ الأُسْطُول.

**دریاسالاری** /d.-s.-i/ ۱. أَمِيرَالِيَّة. ۲. دِيوانُ البَحرِيَّة.

**دریاستیز** /d.-setiz/ مُتَقَرْصِن، قائِدُمَرْكَبِ القَرْصَنَةِ.

**دریاستیزی** /d.-s.-i/ تَقَرْصُن.

**دریافت** /daryāft/ ۱. عِلْم، فَهْم، إدراک، اِسْتِدْراک، بَصَر، شُعُور. ۲. قُبُول، أَخْذ، وُصُول، تَناوُل، اِسْتِلام.

**دریافت شدن** /d.-šodan/ اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ المالُ.

**دریافت شده** /d.-šode/ مَقْبُوض، مُسْتَلَم.

**دریافت کردن** /d.-kardan/ ۱ ← گرفتن. ۲. إدْراکاً / أَدْرَکَ المَسْأَلَةَ، عَقْلاً / عَقَلَ ـِ فَهْماً / فَهِمَ ـَ عِلْماً / عَلِمَ ـَ الأَمْرَ و بِهِ، شُعُوراً / شَعَرَ ـُ بالشَّيءِ، عِرْفاناً / عَرَفَ ـِ تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ، تَأَثُّراً / تَأَثَّرَ، إلْماماً / أَلَمَّ بكذا، إيْناساً / آنَسَ، بَصَراً وبَصارَةً / بَصُرَ ـُ وبَصِرَ ـَ هُ و بِهِ، اِسْتِنْباطاً / اِسْتَنْبَطَ، حَسّاً / حَسَّ ـِ الشَّيءَ و بالشَّيءِ، إحْساساً / أَحَسَّ، ذَهْناً / ذَهَنَ ـَ الأَمْرَ، ذَهَناً / ذَهِنَ ـَ الشَّيءَ، رَأْياً ورُؤْيَةً ورَاءَةً ورِئْياناً / رَأَى يَرَى، زَكْناً / زَكِنَ ـَ الأَمْرَ، طَبْناً / طَبَنَ ـِ الشَّيءَ ولَهُ وبِهِ، إطاقَةً / أَطاقَ بالأَمْرِ، فُطْناً وفَطْناً وفُطُناً وفِطْنَةً وفَطانَةً / فَطِنَ ـَ وفَطَنَ ـُ وفَطُنَ ـُ للأَمْرِ إلَيهِ، تَفَطُّناً / تَفَطَّنَ لَهُ، فَقْهاً / فَقِهَ ـَ، تَفَقُّهاً / تَفَقَّهَ، لَحْناً / لَحِنَ ـَ الكلامَ، لَقْساً / لَقِسَ ـَ بالأَمْرِ، نَباهَةً ونَبَهاً / نَبِهَ ـَ وتَنَبُّهاً / تَنَبَّهَ وانْتِباهاً / اِنْتَبَهَ لِلأَمْرِ، اِسْتِنْتاجاً / اِسْتَنْتَجَ الأَمْرَ، وَبْهاً ووُبُوهاً / وَبِهَ يَوْبَهُ لِفُلانٍ وبِهِ، وُجُوداً / وَجَدَ يَجِدُ، اِسْتِيعاباً / اِسْتَوْعَبَ الحديثَ، وَعْياً / وَعَى يَعِي وأَوْعَى الحديثَ، وَفْقاً / وَفِقَ يَفِقُ الأَمْرَ، وَقْفاً ووُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ على الأَمْرِ.

**دریافت کننده** /d.-konande/ قابِض، مُتَسَلِّم، مُسْتَلِم، مُرْسَلٌ إلَيهِ.

**دریافتن** /d.-an/ ← دریافت کردن.

**دریافتنی** /d.-ani/ مَحْسُوس، مُحَسّ.

**دریافتی** /d.-i/ حَصِيلَةُ المالِ، دَخْل، إيْراد، مُسْتَلَم، مُتَحَصِّلات.

**دریاکنار** /daryā-kenār/ ۱. السّاحِل، ساحِلُ البَحرِ. ۲. شاطِئٌ رَمْلِيّ، مِنْطَقَةٌ ساحِلِيَّةٌ.

**دریاگرفتگی** /d.-gereftegi/ هُدام.

**دریاماران** /d.-mārān/ الحَيّاتُ المائِيَّةُ.

**دریامیانی** /d.-miyāni/ أُوقيانُوسِيّ. بَحرِيّ.

**دریانورد** /d.-navard/ بَحرِيّ، بَحّار، مَلّاح.

**دریانوردی** /d.-n.-i/ مِلاحَة، إبْحار، سَلْكُ البَحرِ، سُلُوكُ البَحرِ، رُكُوبُ البَحرِ.

**دریای آزاد** /d.-ye-āzād/ بَحْرٌ حُرٌّ (مَفْتُوحٌ).

**دریاهای آزاد** /d.-hā-ye-ā/ البِحارُ المَكْشُوفَة.

**دریای خزر** /d.-ye-xazar/ بَحْرُالخَزَرِ، بَحْرُ قَزْوِين.

**دریای روم** /d.-ye-rum/ بَحْرُ الرُّوْم.
**دریای سرخ** /d.-ye-surx/ البَحْرُ الأَحْمَر.
**دریای سفید** /d.-ye-sefid/ ← دریای مدیترانه.
**دریای سیاه** /d.-ye-siyāh/ البَحْرُ الأَسْوَد.
**دریای مدیترانه** /d.-ye-mediterāne/ بَحْرُ الرُّوْم، البَحْرُ الأَبْيَض، البَحْرُ المُتَوَسِّط.
**دریایی** /d.-yi/ البَحْرِيّ.
**دریچه** /darice/ البابُ الصُّغَيْرَةُ، نافِذَةُ المَنْزِل، بَلُف، خَوْخَة، صِمام، كَوّ، كَوَّة، هَوّ.
**دریچهٔ آتش** /d.-ye-ātaš/ (نظ) مَزاغِلُ النّار.
**دریچهٔ آدم رو** /d.-ye-ādam-row/ فَتْحَةُ الدُّخُول.
**دریچهٔ آئورتی** /d.-ye-āorti/ صِمامُ الوَتِيْن أو الأَوْرطِي.
**دریچهٔ اطمینان** /d.-ye-etminān/ صِمامُ الأَمْنِ أو الأَمان.
**دریچهٔ ثابت** /d.-ye-sābet/ صِمامُ أَمْنٍ ذُو ثِقْلٍ ثابِتٍ.
**دریچهٔ خودکار** /d.-ye-xodkār/ صِمامُ أَمْنٍ ذُو رافِعَةٍ.
**دریچهٔ دولختی** /d.-ye-do-laxti/ الصِّمامُ أو المِصْراعُ القَلَنْسِيُّ أو التّاجِيُّ.
**دریچهٔ دید** /d.-ye-did/ (نظ) شَقُّ الرُّؤْيَة.
**دریچهٔ سه‌لختی** /d.-ye-se-laxti/ صِمامٌ ثُلاثِيُّ الشُّرُفاتِ.
**دریچهٔ کنترل بنزین** /d.-ye-kontorol-e-benzin/ صِمامُ الخُناقِ [في الأُتُمْبِيْل].
**دریچهٔ نای** /d.-ye-nāy/ (پز) اللُّهاة.
**دریدگی** /daridegi/ ١. مَزْق، تَمَزُّق، شَقّ، فَتْق، فَلْع، تَهَتُّك، وَهْي، وَهْيَة، هَتْأ، هُتُوء. ٢. وَقاحَة، قِحَة، عَدَمُ حَياءٍ، جُرْأَة، جَراءَة، ذَأْب، سَفَه، سَفاهَة، سَلاطَة، صَفاقَة.
**دریدن** /daridan/ مَزْقاً ومَزْقَةً / مَزَقَ ـِ الثَّوْبَ، تَمْزِيْقاً / مَزَّق، خَرْقاً / خَرَقَ ـِ وتَخْرِيْقاً / خَرَّقَ واِخْتِراقاً / اِخْتَرَقَ الثَّوْبَ ونحوَه، تَقْطِيْعاً / قَطَّع، هَتْكاً / هَتَكَ ـِ وتَهْتِيْكاً / هَتَّكَ السِّتْرَ، شَقّاً / شَقَّ ـُ بَذْعاً / بَذَعَ ـَ بَعْجاً / بَعَجَ ـَ بَقْراً / بَقَرَ ـَ إبْقاراً / أَبْقَرَ المَرْأَةَ عَن جَنْبَيْها، جَوْباً / جابَ ـُ الثَّوْبَ، خَدْشاً / خَدَشَ ـِ تَخْدِيْشاً / خَدَّشَ، خَزْفاً / خَزَفَ ـِ هُـ تَخْزِيْقاً / خَزَّق، فَتْقاً / فَتَقَ ـِ وتَفْتِيْقاً / فَتَّقَ الثَّوْبَ، فَرْياً / فَرَى ـِ إفْراءً / أَفْرَى، تَفْرِيَةً / فَرَّى، تَفْسِيْخاً / فَسَّخ، فَلْقاً / فَلَقَ ـِ وتَفْلِيْقاً / فَلَّقَ، قَيْضاً / قاضَ يَقِيْضُ الشَّيءَ، مَشْقاً / مَشَقَ ـُ الثَّوْبَ، تَهْبِيْباً / هَبَّبَ الثَّوْبَ.
**دریده** /daride/ ١. مُمَزَّق، مَزِق، مُقَطَّع، خَرِيْق، خِرَق، مَشْقُوق، فَتِيْق، مَفْتُوق، مُخَرَّق، قِدّ، مُهْتَرِئ، هَلاهِيْل، مُهَلْهَل. ٢. قَلِيْلُ الحَياءِ، سَلِيْط، تِلِم ← گستاخ.
**دریده شدن** /d.-šodan/ تَمَزُّقاً / تَمَزَّق، تَهَتُّكاً / تَهَتَّك، اِنْهِتاكاً / اِنْهَتَك، تَفَتُّقاً / تَفَتَّق، اِنْفِتاقاً / اِنْفَتَق، تَفَسُّخاً / تَفَسَّخَ، تَهَرُّءاً، تَهَرَّءَ.
**دریغ** /dariq/ نَدَم، نَدامَة، تَنَدُّم، مَنْدَم، حَسْرَة، حُزْن، أَسَف، غَمّ، لَهْف.
**دریغا** /d.-ā/ وا، واهَ وَواهاً لَهُ وبِهِ، واحَسْرَتاه، وا أَسَفاه، يا أَسَفا، آأَسَفا، يا لَهْفَ، يا لَهْفاه، يا لَهْفِي، يا لَهْفَة.
**دریغ خوردن** /d.-xurdan/ تَلَهُّفاً / تَلَهَّفَ عليهِ، تَلْهِيْفاً / لَهَّفَ نَفْسَهُ، أَسَفاً / أَسِفَ ـَ تَأَسُّفاً / تَأَسَّفَ على، حَسَراً / حَسِرَ ـَ على الشَّيءِ، تَحَسُّراً / تَحَسَّرَ الرَّجُلُ، نَدَماً / ونَدامَةً / نَدِمَ ـَ تَنَدُّماً / تَنَدَّمَ على، تَبَلُّداً / تَبَلَّدَ، تَحَرُّقاً / تَحَرَّقَ، تَحَكُّراً / تَحَكَّرَ عليه، تَفَكُّناً / تَفَكَّنَ عليه، تَهَكُّماً / تَهَكَّمَ على الأمرِ الفائِت.
**دریغ خورنده** /d.-xurande/ لَهْفان، لَهِيْف، أَفّاف، حَسِر، حَسْران، حَسِيْر.
**دریغ داشتن** /d.-dāštan/ ←مُضایقه کردن.
**دریک** /derik/ مِرْفاع، رَافِعَة.
**دریل** /dereyl/ مِثْقاب.
**دری وری** /dari-vari/ القال والقِيْل ← چرند و پرند.
**دری وری گفتن** /d.-v.-goftan/ [عم] جَمْجَمَةً / جَمْجَمَ، تَجَمْجُماً / تَجَمْجَمَ.
**دریوزگی** /daryuzegi/ ← گدایی.
**دریوزگی کردن** /d.-kardan/ ← گدایی کردن.
**دریوزه** /daryuze/ ← گدا.
**دز** /doz/ جَرْعَة، أَخْذَةٌ [مِنْ دَواءٍ]، مِقْدار، قَدْر، كَمِيَّة.
**دزد** /dozd/ لِصّ، سارِق، سَرّاق، سَرُوْق، مُخْتَلِس، حَرامِيّ، خارِب، خُطّاف، خِمْع، دائِص، سالِب، سَلّاب، سَلّال، سالّ، سِنِمّار، شَصّ، صافِر، صِلْت، طَرّار، أَطْلَس، طَوِيْلُ اليَد، العادِي، قِرْضاب، قاطِعُ الطُّرُق، قَمّاط، أَمْرَط، مِمْطَل، نَشّال، هِطْل، هُطْلُس، هَطَلَّس.
**دزدانه** /d.-āne/ في صُورَةِ لِصٍّ، بِتَلَصُّص.
**دزد بازار** /d.-bāzār/ ١. مكانٌ تَكْثُرُ فيه سِرْقَةُ ما في

الجُيُوب. ۲ ← هرج ومرج، شلوغی.

**دزد دریایی** /d.-e-daryāyi/ قُرصان، لِصُّ البَحرِ، بَحْرِيّ.

**دزد ریگ** /dozdrig/ الوَغْث.

**دزد زده** /dozd-zade/ مَنْهُوب.

**دزد شدن** /d.-šodan/ لَصاً و لَصاصاً و لُصُوصِيَّةً / لَصَّ ـَ، تَلَصُّصاً / تَلَصَّصَ، تَرَأْبُلاً / تَرَأْبَلَ القومُ.

**دزدکی** /d.-aki/ خُفيَةً، خُلسَةً، بِتَلَصُّصٍ.

**دزدکی رفتن** /d.-a.-raftan/ تَسَرُّباً / تَسَرَّبَ، تَسَحُّلُباً / تَسَحْلَبَ، تَسَلُّلاً / تَسَلَّلَ، ذَهاباً / ذَهَبَ ـَ خُفْيَةً.

**دزدگیر** /d.-gir/ ۱.شُرْطِيٌّ، سائِقُ السّارِق. ۲. مُنَبِّهُ السَّرِقَةِ [في السَّيّارةِ].

**دزده رود** /d.-e-rud/ غَدِير.

**دزدی** /d.-i/ لُصُوصِيَّة، سَرِقَة، إختِلاس، قَطْعُ الطُّرُقِ، اِبْتِزاز، سَلَّة، إسْلال، اِغْتِصابُ الأَمْوالِ.

**دزدی** /d.-i/ مَسْرُوق، سُراقَة، سَرِق، سَرِقَة، مَسْلُوب.

**دزدی ادبی** /d.-i-ye-adabi/ اِنْتِحال، سِرقَـةُ التَّأْلِيفِ أو الكُتُبِ.

**دزدی دریایی** /d.-i-ye-daryāyi/ سِرْقَةُ البِحارِ، قَرْصَنَة.

**دزدیدن** /dozdidan/ لَصّاً / لَصَّ ـُ تَلَصُّصاً / تَلَصَّصَ، سَرْقاً و سَـرِقَةً / سَرَقَ ـِ هـُ و مِنْـهُ الشَّيءَ، إسْتِـراقاً / اِسْتَرَق، تَسَـرُّقاً / تَسَرَّق، خَلْسـاً و خِلِّيسَى / خَلَسَ ـِ، اِخْتِلاساً / اِخْتَلَسَ، مُخالَسَةً و خِلاساً / خالَسَهُ الشَّيءَ، ألْساً / ألَسَ ـِ المالَ، بَـزّاً و بِزِّيزَى / بَزَّ ـُ هـُ، اِبْتِزازاً / اِبْتَزَّمِنْهُ الشَّـيءَ، اِجْتِراشاً / اِجْتَرَشَ الشَّيءَ، اِخْتِطافاً / اِخْتَطَفَ، دَمْقاً / دَمَقَ ـُ رَمْثاً / رَمَثَ ـُ هـُ، إسْتِباعاً / إسْتَبَعَ، سَلْباً / سَلَبَ ـُ، إسْتِـلاباً / اِسْتَلَبَ، تَشْلِيْحاً / شَلَّحَ، عَداءً و عَدَواناً / وعُدْواناً / عَدا ـُ عَلَى الأَمْتِعَة، غِيالاً و غَيالَةً و غُؤُولاً / غالَ ـُ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ الطُّرُق، إلْماعاً / أَلْمَعَ بالشَّيءِ و عليه، مَشْعاً / مَشَعَ ـَ و اِمْتِشاقاً / اِمْتَشَقَ الشَّيءَ، نَشْلاً / نَشَلَ ـُ.

**دزدیده نگاه کردن** /dozdide-negāh-kardan/ إسْتِراقاً / اِسْتَرَقَ النَّظَرَ.

**دزدی کردن** /dozdi-k./ ← دزدیدن.

**دزنفکته** /dezenfekte/ المُطَهَّر ← گندزدوده.

**دژ** /dež/ قَلْعَة، حِصْـن، حِصار، مَـلاذ، مَعْقِل، بُـرْج، بارِجَة، أُجُـم، مِتْرَس، مِتْراس، جَوْسَق، مُـراغَم، صَيْصَة، صِيْصِيَة، قَرْن، أَكْبَد، لَجَأ.

**دژبان** /d.-bān/ البُوْلِيْـسُ الحَرْبِيّ، جُنْـدِيُّ الاِنْضِباط، شُرْطِيٌّ عَسْكَرِيّ.

**دژبانی** /d.-b.-i/ مَخْفَرُ الشُّرْطَةِ العَسْكَرِيَّةِ.

**دژخیم** /dožxim/ جَلّاد.

**دژکوب** /dežkub/ كَبْشُ الحَرْب.

**دژم** /dožam/ ← اندوهگین، غمگین.

**دسامبر** /desāmbr/ الكانُونُ الأَوَّلُ، دِيْسَمْبِر، دَيْسَنْبَر.

**دست** /dast/ ۱. اليَد، عَجُوز. «~ ت درد نکند» : عاشَتْ يَداكَ، سَلِّمَـتْ يَداكَ ۲. طَقْم، طاقِـم. « یک ~ فنجان»: طَقْمُ فِنجانِ شاي. ۳. [في الشِّطْرَنج ومِثلِـه] الدَّسْت. ۴. القُدْرَة. ۵ ← نوع، جور. ۶. الأُسْلُوب.

**دست آخر** /d.-e-āxer/ ← در آخر.

**دست آورد** /d.-āvard/ ← دستاورد.

**دست آوردن** /d.-ā.-an/ نَيْلاً و نالاً ونالَةً / نالَ يَنِيْلُ وَ يَنالُ مَطْلُوبَهُ، إحْرازاً / أَحْرَزَ، حُصُولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى، كَسْباً / كَسَبَ ـِ، اِكْتِساباً / اِكْتَسَبَ، إفادَةً / أَفادَ عِلْماً أوما لاً، فَوْزاً / فازَ ـُ.

**دست آوری** /d.-ā.-i/ نَيْل، نَوال، إدْراك.

**دست آویز** /d.-āviz/ ← دستاویز.

**دستار** /dastār/ عِمامَة، عِمَّة، عِصـابَة، عِصاب، خِمار، تـاجُ العَرَبِ، أُزْنَـة، إزْر، خَبِيْبَة، سِـبّ، سِيْدارَة، مِشْـوَذ، صِمادَة، عِطاف، مِقْعَط، مِقْعَطَة، مِكْوَرَة.

**دستارچه** /d.-ce/ مِنْدِيل، العِمامَةُ الصُّغِيْرَةُ، مَنْدِيْل.

**دست اره** /dast-arre/ المِنْشارُ اليَدَوِيّ.

**دست از پا درازتر** /d.-az-pā-darāztar/ ← نا امید.

**دستاس** /dastās/ رَحَى، رَحايَة، جـارُوْش، جارُوْشَة، مِجَسّ، مِجَسَّة، غَرِيْبَة، فَيْلَخ، كَبْداء، مِرْداس، مِرْدَس.

**دست افزار** /dast-afzār/ الأَداة، الآلَةُ اليَدَوِيَّةُ.

**دست افشاندن** /d.-afšāndan/ ۱. رقصیدن. ۲. إهْمال، تَرْك.

**دستان** /dastān/ ۱. نَغْمَة، نَشِيْـد، لَحْن. ۲. غِيْلَة، اِغْتِيال، خِداع، خُدْعَة، مَكْر، تَزْوِيْر، حِيْلَة، دَلْس.

**دست انداختن** /dast-andāxtan/ ← مسخره کردن. ۲. وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ يَدَه على.

**دست انداز** /d.-andāz/ کُوبِشْتَة.

**دست اندازی** /d.-a.-i/ مُخالَفَة، تَجاوُز، مُجاوَزَة، تَعَدّي، تَخَطّي، هُجُوم، هُجُومِيّ.

**دست اندازی کردن** /d.-a.-i-kardan/ تَطاوُلاً / تَطاوَلَ، تَعَدِّياً / تَعَدّى، اِعْتِداءً / اِعْتَدَى، تَجاوُزاً / تَجاوَزَ، مُخالَفَةً / خالَفَ.

**دستاورد** /d.-āvard/ غَنِيْمَة، مُحَصَّلَة، نائِل، غَلَّة.

**دستاوردها** /d.-hā/ مُنْجَزات.

**دستاویز** /d.-āviz/ ۱. سَبَب، وَسِيْلَة، ذُرْعَة، ذَرِيْعَة، عُرْوَة، وَدَج. ۲. حُجَّة، عُذْر. ۳. سَنَد، مُسْتَنَد، وَثِيْقَة.

**دست باف** /d.-bāf/ ۱. قُماشَةٌ تُنْسَجُ بِاليَد. ۲. ناسِجٌ يَدَوِيّ.

**دست بالا** /d.-e-bālā/ الحَدُّ الأَقْصى.

**دست بالان** /d.-bālān/ (جانـ) المُجَنَّحاتُ الأَيْدِي.

**دستبرد** /d.-bord/ ← دزدی.

**دست برداشتن** /d.-bardāštan/ ← دست کشیدن.

**دستبرد زدن** /d.-bord-zadan/ ← دزدی کردن.

**دست بستن** /d.-bastan/ تَقْيِيْداً / قَيَّدَ اليَدَيْنِ.

**دست بسته** /d.-baste/ ۱. مَغْلُول، مُغَلَّل، مُقَيَّد. ۲. (نظ) مَخْفُوراً.

**دست بند** /d.-band/ ۱. سِوَار، أَسْوار، قُلْب، سَوْذَق، دُمْلُج، دِمْلَج. ۲. صِفاد، كَبْل، قَيْد، كَلَبْش.

**دست بند زدن** /d.-b.-zadan/ صَفْداً وصُفُوداً / صَفَدَ، تَصْفِيْداً / صَفَّدَ، إصْفاداً / أَصْفَدَ، تَقْيِيْداً / قَيَّدَهُ بِالحَدِيْد.

**دست بوس** /d.-bus/ مُقَبِّلُ اليَد.

**دست بوسی** /d.-b.-i/ تَقْبِيْلُ اليَدِ اِحْتِراماً.

**دست بوسیدن** /d.-b.-idan/ تَقْبِيْلاً / قَبَّلَ اليَدَ اِحْتِراماً.

**دست به دامن شدن** /d.-be-dāman-šodan/ ← متوسّل شدن.

**دست به دست دادن** /d.-be-d.-dādan/ ۱.مُصافَحَةً / صافَحَ العَرُوسَ و العَرِيْسَ. ۲ ← دست به دست کردن.

**دست به دست کردن** /d.-be-d.-kardan/ تَعاطِياً / تَعاطَى القَومُ الشَّيءَ، اِعْتِواراً / اِعْتَوَرَ و تَعاوُراً / تَعاوَرَ و تَعَوُّراً / تَعَوَّرَ القومُ الشَّيءَ.

**دست به سر کردن** /d.-be-sar-kardan/ ۱ ← دور کردن، رد کردن.

**دست به سرو روی چیزی کشیدن** /d.-be-sar-o-ruye-cizi--kešidan/ ۱ ← آرایش کردن. ۲ ← تعمیر کردن.

**دست به سر روی کسی کشیدن** /d.-be-s.-o-r.-kasi-k/ ← نوازش کردن

**دست به کار شدن** /d.-be-kār-šodan/ ← مشغول شدن، شروع کردن.

**دست به یقه شدن** /d.-be-yaqqe-š/ ← گلاویز شدن.

**دست به یکی** /d.-be-yeki/ مُتَّحِد.

**دست به یکی کردن** /d.-b.-y.-kardan/ اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ.

**دست پاچگی** /d.-pācegi/ عَجَلَة، تَسَرُّع، إِرْباك، اِرْتِباك، ذُهُول.

**دست پاچه** /d.-pāce/ عَجُول، مُتَسَرِّع، مُشَوَّش، مُضْطَرِب، مُتَلَّه، مَتْلُوه، مَتْوُول، مُخَبَّل، ذاهِل، مُنْذَهِل، مُرْتَبَك، زاهِل.

**دست پاچه شدن** /d.-p.-šodan/ قَلَقاً / قَلِقَ ـَ اِرْتِباكاً / اِرْتَبَكَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ.

**دست پاچه کردن** /d.-p.-kardan/ إِقْلاقاً / أَقْلَقَ، تَحْيِيْراً / حَيَّرَ، بَلْبَلَةً / بَلْبَلَ، إِذْهالاً / أَذْهَلَ، تَلْبِيْشاً / لَبَّشَ.

**دست پخت** /d.-poxt/ ما يُطْبَخُ بِالْيَدِ.

**دست پرور** /d.-parvar/ مُرَبَّى.

**دست پیش گرفتن** /d.-e-piš-gereftan/ ← سبقت گرفتن. «دست پیش می گیرد که پس نیفتد». سَبَقَ كَي لايَتَقَهْقَرَ، أَتَغَدَّى بِهِ قَبلَ أَنْ يَتَعَشَّى بِي.

**دست تنگ** /d.-tang/ فَقِيْر، مُعْدِم، عَلَى الحَدِيْدَةِ، مُعْسِر.

**دست تنگی** /d.-tanhā/ فَقْر.

**دست تنها** /d.-tanhā/ وَحْدَه، بِمُفْرَدِه، وَحِيْد، بِلاشَرِيْك، بِلامُعِيْن.

**دستجات** /d.-e-jāt/ جَماعات، مَجْمُوعات.

**دستجات آوندی** /d.-e-j.-e-āvandi/ أَرْبِطَةُ الوِعائِيَّة.

**دست چپ** /d.-e-cap/ يَدُ الشِّمالِ، اليَدُ اليُسْرَى.

**دست چپی** /d.-e-c.-i/ اليَسارِيّ.

**دست چپیها** /d.-e-c.-i-hā/ الجَناحُ المُتَطَرِّف، اليَسارِيُّون.

**دست چین** /d.-cin/ ۱.الفاكِهَةُ المَقْطُوفَة. ۲. المَقْطُوف المُخْتار، نُخْبَة.

**دست چیـن کردن** /d.-c.-kardan/ نَخْباً / نَخَبَ ـُ اِنْتِقاءً / اِنْتَقَى، اِخْتِياراً / اِخْتارَ، اِنْتِخـاباً / اِنْتَخَبَ، اِصْطِفاءً / اِصْطَفَى.

**دست خالی** /d.-xāli/ خالي الوِفاض.

**دست خط** /d.-xat/ مَخْلُوط، خَطّ، بِخَطِّ اليَد.

**دست خـط همایـونی** /d.-x.-te-homāyuni/ مَرْسُومٌ مَلَكِيٌّ.

**دست خوش** /d.-xoš/ ۱. عُرْضَةٌ، فـي مَعْرِضٍ، تحْتَ رَحْمَةِ كذا، تابع. ۲. المَنحَةُ التي يَمْنَحُها الرّابِحُ في القِمارِ لِشَخْصٍ آخَرَ، مَكْرَمَة.

**دست دادن** /d.-dādan/ ۱. مُصافَحَةً / صافَحَ، مُبايَعَةً / بايَعَ، تَقـابُضاً / تَقَابَضَ الرَّجُلانِ، قِبـاضاً و مُقابَضَةً / قابَضَ هـُ مُماسَحَةً / ماسَحَ و مُضابَعَـةً و ضِباعاً / ضابَعَهُ. ۲. إعْراضاً / أعْرَضَ.

**دست داشتن** /d.-dāštan/ ۱. تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ، قَدْراً و قُدْرَةً و مَقْدُرَةً / قَدَرَ ـِ. ۲. مُداخَلَةً / داخَلَ في العَمَلِ.

**دست درازی** /d.-derāzi/ تَعَرُّض، اِعْتِـداء، تَطاوُل، صَوْل.

**دست درازی کردن** /d.-d.-kardan/ تَعَدِّياً / تَعَدَّى، تَطاوُلاً / تَطَاوَلَ، تَجاوُزاً / تَجاوَزَ.

**دست دست کردن** /d.-d.-k/ ← تأخير كردن.

**دست دوز** /d.-duz/ بالخِياطَةِ اليَدَوِيّةِ.

**دست دوزی** /d.-d.-i/ الخِياطَةُ اليَدَوِيّةُ.

**دست دوم** /d.-e-dovvom/ وَقْعُ السُّـوْقِ، مُسْتَعْمَل، نِصْفُ عُمْر.

**دست راستی** /d.-e-rasti/ اليَمِينِيّ.

**دسـت راستیهـا** /d.-e-r.-hā/ الجَنـاحُ الأيْمَـن، اليَمِينِيُّون.

**دست رس** /d.-res/ ۱. قُدْرَة ← توانـايى. ۲. سَهْلُ الوُصولِ إليهِ.

**دست رسـی** /d.-r.-i/ ۱.إدْراک، بُلُوغ. ۲. قُدْرَة ← توانايى.

**دست رسی یافتن** /d.-r.-i-yāftan/ ← دست يافتن.

**دست رنج** /d.-ranj/ ← مزد.

**دست‌زدن** /d.-zadan/ ۱. مَسّاً ومَسِيْساً ومِسِّيْسَى / مَسَّ ـُ لَمْساً / لَمَسَ ـِ و مُلامَسَةً / لامَسَهُ. ۲ ← كف زدن. ۳. إقْبالاً / أقْبَلَ عَلَى الأمْرِ، تَصَدِّياً / تَصَدَّى.

**دست‌ساز** /d.-sāz/ مَصْنُوعٌ باليَدِ.

**دست‌سیاه** /d.-e-siyāh/ اليَدُ السَّوْداء.

**دست‌شستن** /d.-šostan/ ← دست كشيدن ۲. صرف نظر كردن.

**دستشویـی** /d.-šuyi/ ۱. مِغْسَـل، مَغْسَلَة، مُغْتَسَـل، مِيْضَأة، مِيْضـاءَة، مِيْضَة. ۲. دَوْرَةُ المِياهِ، مَطْهَـرَة، خَلاء، مِرْحاض، مُسْتَراح.

**دست‌فـروش** /d.-foruš/ البائِعُ المُتَجَـوِّل، بائِعُ سِلَـعِ البَسِطَةِ.

**دست‌فروشی** /d.-f-i/ بَيْعُ الكِشَّة، بَيْعُ التَّجَوُّلِ.

**دست‌فنگ** /d.-fang/ (نظ) أرْضاً سِلاح.

**دستک** /d.-tak/ يُدَيَّة.

**دست‌کـاری** /d.-kāri/ ۱. التَّجْوِيـر. ۲. تَغْيِيْرُ الشَّـيءِ وتَرْمِيمُهُ وإصْلاحُهُ.

**دست کاری کردن** /d.-k-kardan/ مُعالَجَةً / عالَجَ باليَدِ.

**دست کج** /d.-kaj/ ← دزد، جيب‌بر.

**دستکش** /d.-keš/ قُفّاز، خِتاع، جُوَنْتِي.

**دستکش بوکس** /d.-k.-e-boks/ قُفّازُ المُلاكَمَةِ، مِلْكَمَة.

**دستکش‌های حفـاظتی** /d.-k.-hā-ye-hefāzati/ قُفّازاتٌ واقِيَةٌ.

**دستکش مساحی** /d.-k.-e-massāhi/ مِسْطَرَةُ الإرْتِفاع.

**دست کشیدن** /d.-kešidan/ ۱ ← دست مـاليدن. ۲. اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ عن كـذا، إعْراضاً / أعْرَضَ وإقْـلاعاً / أقْلَعَ وتَخَلِّيـاً / تَخَلَّى عنـه، سَحْباً / سَحَبَ ـَ اليدَ مـن الأمْرِ، اِنْسِحاباً / اِنْسَحَبَ مِنْ عَمَلٍ، كَفّاً وكِفافَةً / كَفَّ ـُ وانْكِفافاً / اِنْكَفَّ عن الأمْرِ، تَنازُلاً / تَنازَلَ وتَنَزُّلاً / تَنَزَّلَ عن حَقِّـهِ، اِتْباراً / أتْبَرَ عن الأمْـرِ، اِحْتِساباً / اِحْتَسَبَ وارْتِداداً / اِرْتَدَّ عَنْهُ، ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ عنه جَرْوَتَهُ، طِيْباً وطِيْبَةً / طابَ ـِ ت نَفْسُهُ عـن الشَّـيءِ، إعْتـاماً / أعْتَمَ، فَتْأً / فَتِئَ ـَ عنه، إفْراجاً / أفْرَجَ، قَدْعاً / قَدِعَ ـَ تَقَعُّداً / تَقَعَّدَ وتَقاعُداً / تَقاعَدَ واِنْداراً / أنْدَرَ عَن العَمَلِ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَى وتَناهِياً / تَناهَى عَن كذا.

**دست کم** /d.-e-kam/ الحَدُّ الأدْنَى، عَلَى الأقَلِّ.

**دست کوتاه کردن** /d.-kutäh-kardan/ ← بازداشتن، منع کردن.

**دستگاه** /dastgah/ ۱. الآلَة، الجَهاز. ۲. (مس) المَقام.

**دستگاه اداری** /d.-e-edäri/ جَهازٌ إداريٌ.

**دستگاه اشکی** /d.-e-aški/ (پز) الجَهازُ الدَّمْعِيُ.

**دستگاه اعصاب** /d.-e-a'sab/ (پز) ← دستگاه عصبی.

**دستگاه اکلیلی** /d.-e-eklili/ (پز) نظامُ الشَّرايِيْنِ التَّاجِيّ.

**دستگاه بافندگی** /d.-e-bäfandegi/ مِنْسَج، الحَفّ.

**دستگاه بخور** /d.-e-boxur/ نَفّاثَة.

**دستگاه برش** /d.-e-boreš/ مِقْطاع.

**دستگاه پاراسمپاتیک** /d.-e-päräsampätik/ (پز) الجَهازُ العَصَبِيُ نَظيرُ الوُدّيّ، الجَهازُ العَصَبِيُ نَظيرُ السَّمْبَتاوِي.

**دستگاه پخش** /d.-e-paxš/ النّاشِرَة، أداةُ الإنْتِشارِ تُسْتَعْمَلُ في صناعةِ السُّكَّروغَيْرِها.

**دستگاه پرس** /d.-e-peres/ مِكْبَس، كَبّاس.

**دستگاه تبلیغاتی** /d.-e-tabliqäti/ جِهازُ الدِّعايَة.

**دستگاه تراش** /d.-e-taräš/ مِخْرَط، مِخْرَطَة، مَشْقَبِيَّة، بُلط.

**دستگاه تقسیم** /d.-e-taqsim/ رَأْسُ تَقْسيمٍ زاوِيّ، رَأْسُ ثَقْبٍ زاوِيّ.

**دستگاه تلفن** /d.-e-telefon/ جَهازُ الهاتِف.

**دستگاه تنظیم وات** /d.-e-tanzim-e-wät/ مُنَظِّمُ الحَرَكَةِ.

**دستگاه تنفس** /d.-e-tanaffos/ جَهازُ التَّنَفُّسِ.

**دستگاه تکثیر** /d.-e-taksir/ الآلَةُ النّاسِخَةُ.

**دستگاه توافقی** /d.-e-taväfoqi/ الحُزْمَةُ التَّوافُقِيَّةُ.

**دستگاه جنبش** /d.-e-jonbeš/ الجَهازُ المُحَرِّكَة.

**دستگاه جوش اکسیژن** /d.-e-juš-e-oksižen/ ← جوش اکسیژن.

**دستگاه چاپ** /d.-e-cäp/ مِطْبَع، مِطْبَعَة.

**دستگاه خراطی** /d.-e-xarräti/ بُلط.

**دستگاه دولت** /d.-e-dowlat/ الجِهازُ الحُكُومِيّ.

**دستگاه راست لوزی** /d.-e-räst-lowzi/ نظامُ المُعَيَّنِ المُسْتَقِيم.

**دستگاه روغن کشی** /d.-e-rowqan-keši/ المِعْصار، مِعْصَر، مِعْصَرَة.

**دستگاه رویش** /d.-e-ruyeš/ الجَهازُ النّامِيَةُ.

**دستگاه سمپاتیک** /d.-e-sampätik/ الجُمْـوعُ السَّمْبَتاوِي، الجُمْلَةُ الوُدّيَّة.

**دستگاه عصاری** /d.-e-assäri/ ← دستگاه روغن کشی.

**دستگاه عصبی** /d.-e-asabi/ (پز) الجَهازُ العَصَبِيُ.

**دستگاه عصبی نباتی** /d.-e-a.-ye-nabäti/ الجَهازُ العَصَبِيُ النَّباتِيُ.

**دستگاه عصبی مرکزی** /d.-e-a.-ye-markazi/ الجَهازُ العَصَبِيُ المَرْكَزِيُ.

**دستگاه فرستنده** /d.-e-ferestande/ جِهازُ الإِرْسالِ.

**دستگاه کج لوزی** /d.-e-kaj-lowzi/ نِظامٌ بِلَّوْرِيٌ أُحادِيُ المَيْلِ.

**دستگاه کج وجهی** /d.-e-k.-wajhi/ نِظامٌ بِلَّوْرِيٌ ثُلاثِيُ المَيْلِ.

**دستگاه گردش خون** /d.-e-gardeš-e-xun/ (پز) الجَهازُ الدَّمَوِيّ.

**دستگاه گوارش** /d.-e-goväreš/ (پز) الجَهازُ الهَضْمِيُ.

**دستگاه گیرنده** /d.-e-girande/ جِهازُ الإسْتِقْبالِ.

**دستگاه لنفاوی** /d.-e-lanfävi/ الجَهازُ اللِّنْفاوِيّ.

**دستگاه لوزوجهی** /d.-e-lowz-vajhi/ نِظامٌ بِلَّوريٌ مُعَيَّنيٌ.

**دستگاه ماهیچه‌یی** /d.-e-mähiceyi/ الجَهازُ العَضَلِيُ.

**دستگاه متری** /d.-e-metri/ النِّظامُ المِتْرِيُ.

**دستگاه مربعی** /d.-e-morabba'i/ النِّظامُ الرُّباعِيُ [في البِلَّوْرات].

**دستگاه مسدسی** /d.-e-mosaddasi/ النِّظامُ السُّداسِيّ.

**دستگاه مکعبی** /d.-e-moka''abi/ النِّظامُ المُكَعَّبِيُ.

**دستگاه نامتقارن** /d.-e-nä-motaqären/ نِظامٌ لاتَماثُلِيّ.

**دستگاه هاضمه** /d.-e-häzeme/ (پز) ← دستگاه گوارش.

**دستگاههای اطلاعاتی** /d.-hä-ye-ettelä'äti/ مُعَدّاتٌ فَنِّيَّةٌ.

**دستگاههای تبلور** /d.-hä-ye-tabalvor/ أَنْظِمَةٌ بِلَّوْرِيَّةٌ.

**دست گردان** /d.-gardän/ اِسْتِدانَةٌ مُؤَقَّتَةٌ.

**دست گرفتن** /d.-gereftan/ ← مسخره کردن.

**دست‌گیر کردن** /d.-gir-kardan/ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ عَلَيهِ،

ضَبطاً وضباطَةً / ضَبَطَ ـِ هُـ، حَوْشاً / حاشَ ـُ اللِّصّ.

**دستگیره** /d.-gire/ ۱. مِقْبَض الباب، أُكْرَةُ الباب، سَعْدانَة. ۲. مِمْحاة.

**دستگیری** /d.-giri/ عَوْن، إعانَة، مَعُونَة، مُعاوَنَة، مُساعَدَة، مَدَد، إمْداد، نُصْرَة، نُصر، غَوْث، نَجْدَة.

**دستگیری کردن** /d.-g.-kardan/ إعانَةً / أعانَ، تَعْوِيناً / عَوَّنَ، مُعاوَنَةً / عاوَنَ، مُساعَدَةً / ساعَدَ، تَجْبِيراً / جَبَّرَ الفَقِيرَ، غَوْثاً / غاثَ ـُ وإغاثَةً / أغاثَ هُـ، إلْقاءً / أَلْقَى القَبْضَ عَلَى، نَجْداً / نَجَدَ ـُ هُـ مُناجَدَةً / ناجَدَ، إنْجاداً / أَنْجَدَ.

**دستمال** /dastmäl/ مَحْرَمَة، مِنْدِيل، مِنْدَل، مِنْشَفَة.

**دستمال‌سر** /d.-e-sar/ شَبَكَةُ الرَّأْسِ.

**دستمال سفره** /d.-sofre/ فُوطَةُ المائِدَةِ.

**دستمال کاغذی** /d.-käqazi/ مَحارِمُ وَرَقٍ.

**دستمال گردن** /d.-gardan/ كَرافَتَّة، رِباطُ الرَّقَبَةِ.

**دست‌مالی** /dast-mali/ ← دست‌مالی کردن.

**دست مالیدن** /d.-m.-dan/ لَمْساً / لَمَسَ ـِ هُـ، مَسْحاً / مَسَحَ ـَ شَوْصاً / شاصَ ـُ مَسّاً ومَسِيساً ومِسِّيسَى / مَسَّ ـُ تَمْسِيداً / مَسَّدَ الشَّيءَ، مُساجاةً / ساجَى الشَّيءَ، [واوِيّ].

**دست مالی شده** /d.-mäli-šode/ مَسِيس، مَلْمُوس.

**دست مالی کردن** /d.-m.-kardan/ تَحْسِيساً / حَسَّسَ، تَعْيِيثاً / عَيَّثَ، تَلَمُّساً / تَلَمَّسَ، اِسْتِعْمالاً / اِسْتَعْمَلَ الشَّيءَ وابْتَذَلَهُ.

**دست‌مایه** /d.-müye/ ← سرمایه.

**دست مزد** /d.-mozd/ الأُجْرَة، الأَجْر، جُعْل، عِمالَة، رِزْق.

**دستنبو** /dastanbu/ (گیا) شَمّام، يَبْرُوح، قاوُون، قَوُّون.

**دست نخورده** /dast-naxurde/ غَيرُ مُعالَج، خام، عَذْراء، بِكْر، طاهِر، عُذْرِيّ.

**دست نشانده** /d.-nešände/ عَمِيل، أَجِير، تابِع، الدَّوْلَةُ التّابِعَةُ في سِياسَتِها لِدَوْلَةٍ كَبِيرَة.

**دست نگاه داشتن** /d.-negäh-däštan/ ← توقّف کردن، ایستادن.

**دست‌نماز** /d.-namäz/ وُضُوء، تَوَضُّؤ.

**دست‌نماز گرفتن** /d.-n.-gereftan/ تَوَضُّأ / تَوَضَّأ، اِغْتِسالاً / اِغْتَسَلَ.

**دست نوشت** /d.-nevešt/ ← دست‌خط.

**دست‌نویس** /d.-nevis/ خَطِّيّ، كِتابِيّ، مَخْطُوط.

**دست نویس کردن** /d.-n.-kardan/ خَطّاً / خَطَّ ـُ مَخْطُوطَةً.

**دست و پا در پوست گردو گذاشتن** /d.-o-pä-dar-pust-e-gerdu gozäštan/ ← گرفتار کردن.

**دست و پا زدن** /d.-o-p.-zadan/ ← کوشش کردن، تلاش کردن.

**دست و پا کردن** /d.-o-p.-kardan/ تَهالُكاً / تَهالَكَ في الأَمْرِ.

**دست و پا گم کردن** /d.-o-p.-gom-k/ ← دست پاچه شدن.

**دست و پنجه نرم کردن** /d.-o-panje-narm-k/ تَقاتُلاً / تَقاتَلُوا، اِقْتِتالاً / اِقْتَتَلُوا، مُصارَعَةً / صارَعَ، مُعافَسَةً وعِفاساً / عافَسَهُ.

**دست و دل باز** /d.-o-del-bäz/ سَخِيّ، مُبَذِّر، مُسْرِف، بَسِيطُ الكَفِّ، نَدِيُّ الكَفِّ، طُلْق أو طَلَقُ اليَدَيْنِ، بَحْبُوح، كَرِيمُ الطَّبْعِ، رَحْبُ الصَّدْرِ.

**دست و دل باز شدن** /d.-o-d.-b-šodan/ سَخاً وسَخاءً وسَخاوَةً وسُخُوَّةً / سَخُوَ، سَخَى / سَخِيَ ـَ.

**دستور** /dastur/ ۱. الأَمْر، آمِرَة، طَلَب، مَنْشُور، فَرْض، وَصِيَّة، وِصايَة، كِتاب. ۲. أَصْل، قاعِدَة، قانُون، ناموس، قِياس، شَرْع، شَرِيعَة. ۳. (نظ) إيْعاز، أَمْرٌ عَسْكَرِيٌّ. ۴. نَحْو، عِلْمُ النَّحْوِ. ۵. (رض) ← فرمول.

**دستور انتقال** /d.-e-enteqal/ ← دستور تحویل.

**دستور تحویل** /d.-e-tahvil/ (حقـ) أَمْرُ الوَفاء.

**دستور جلسه** /d.-e-jalse/ جَدْوَلُ الجَلْسَةِ.

**دستور دان** /d.-dän/ نَحْوِيّ.

**دستور دادن** /d.-dädan/ أَمْراً وإمارَةً وآمِرَةً / أَمَرَ ـُ وإيْماراً / آمَرَهُ، تَقْدِيماً وتَقْدِمَةً / قَدَّمَ إليه بكذا، رَسْماً / رَسَمَ ـُ لَهُ كذا، إيْصاءً / أَوْصَى هُـ بِهِ.

**دستورات صادره** /d.-ät-e-sädere/ التَّعْلِيماتُ الصّادِرَةُ.

**دستور صبحگاهی** /d.-e-sobhgähi/ (نظ) أَوامِرُ قِسْمِ الثّانِي.

**دستور العمل** /d.-ol-amal/ ← دستورکار.

**دستور عملیات** /d.-e-amaliyyät/ (نظ) أَمْرُ حَرَكاتٍ.

**دستور کار** /d.-e-kär/ جَدْوَلُ الأعْمالِ.

**دستور واگذاری** /d.-e-vägozäri/ ← دستور تحویل.

**دستوری** /d.-i/ إجازة، إذْن، خُرْصَة، هَوادَة.

**دستوری خواستن** /d.-i-xästan/ اِسْتِئْذاناً / اِسْتَأْذَنَ هـ في كذا، اِسْتِئْناساً / اِسْتَأْنَسَ.

**دست و گریبان شدن** /d.-o-garibän-šodan/ ← گلاویز شدن.

**دسته** /daste/ ۱ ← گروه. ۲. عُرْوَة، مَقْبِض، مِقْبَض، قَبْضَة، مَسْكَة، دَسْتَه، دَسْتَجَة، بِكْلَة، الأُذُنُ من الإناءِ، الوَغْلَةُ مِن الإبريقِ و نحوِ هما، ۳. باقَة، طَنّ، حُزْمَة، جُزْزَة، ضِغْث، طاقَة، إضْمامَة.

**دستها بالا** /dasthä-bälä/ سُلَّمُ سِلاحَكَ.

**دستهٔ بازیگران** /daste-ye-bäzigaran/ الفِرْقَةُ التَّمْثِيلِيَّةُ.

**دستهبندی** /d-bandi/ ۱. اِنْقِسام، قِسْمَة، تَصْنِيفُ الأَنْواعِ، فَرْز، نَقْد. ۲. التَّواطُوء. ۳. (نظ) تَرْهِيط.

**دستهبندی کردن** /d.-b.-kardan/ تَصْنِيفاً / صَنَّفَ، تَفْنِيداً / فَنَّدَ، تَعْدِيداً / عَدَّدَ، تَنْوِيعاً / نَوَّعَ، تَفْصِيلاً / فَصَّلَ.

**دستهٔ پیاده** /d.-ye-piyäde/ فَصِيل.

**دستهٔ پیستون** /d.-ye-piston/ ذِراعُ التَّوْصِيلِ.

**دستهٔ توپخانه** /d.-ye-tupxäne/ رَعِيل.

**دستهٔ جلو** /d.-ye-jolow/ ۱. لِجام. ۲. مِكْبَح.

**دسته جمعی** /d.-jam'i/ جَمَاعِيٌّ، مُشْتَرَك.

**دستهٔ چک** /d.-ye-cek/ دَفْتَرُ شِيْكات.

**دستهدار** /d.-där/ ذُوعُرْوَة.

**دستهٔ در** /d.-ye-dar/ ← دستگیره ۱.

**دسته دسته** /.d.-d/ ← گروه گروه.

**دستهٔ عینک** /d.-ye-eynak/ إطارُ النَّظّارَة.

**دستهٔ کارد** /d.-ye-kard/ نِصاب.

**دسته کردن** /d.-kardan/ حَزْماً / حَزَمَ ـ الشَّيءَ، إضْغاثاً / أَضْغَثَ الشَّيءَ.

**دسته کلید** /d.-kelid/ حُزْمَةُ مَفاتِيحَ، فِيْشَةُ المَفاتِيحِ.

**دسته گل** /d.-gol/ باقَة، ضُحْبَةُ زُهُور، رُغْلَة، إضْمامَة، طاقَة، كُرُوْنَة، كَرُوْنَة.

**دستهٔ گل به آب دادن** /d.-g.-be-äb-dädan/ ← خرابکاری کردن، عَمَلَها [عم عراق].

**دستهٔ موزیک** /d.-ye-muzik/ فِرْقَةُ المُوسِيْقَى.

**دستهٔ موزیک نظامی** /d.-ye-m.-e-nezämi/ جُوقَةُ مُوسِيقَى عَسْكَرِيَّةٌ.

**دستهٔ نوازندگان** /d.-ye-naväzandegän/ الفِرْقَةُ المُوسِيْقِيَّةُ.

**دسته هاون** /d.-hävan/ مِدَقّ، مُدُقّ، مِدَقَّة، جَوْلَة، مِرْفَس، مَسْحَنَة، فِهْر، مِهْزَع، يَدُالهُوْنِ.

**دستی** /dast-i/ يَدَوِيٌّ، يَدِيٌّ.

**دستیابی** /d.yäbi/ قَنْو، قُنْوَة، اِقْتِناء، اِسْتِيْلاء.

**دستیار** /d.-yär/ مُعِيْن، مُعاوِن، مُساعِد.

**دست یاری** /d.-y.-i/ خِدْمَة، مُساعَدَة، مَعُونَة، إمْداد.

**دست یافتن** /d.-yäftan/ ۱. نَيْلاً ونالاً ونالَةً / نالَ يَنِيْلُ ويَنالُ مَطْلُوبَهُ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ على، تَحْصِيْلاً / حَصَّلَ على، إصابَةً / أَصابَ، إحْرازاً / أَحْرَزَ، حَوْزاً وحِيازَةً / حازَ ـُ اِحْتِيازاً / اِحْتازَ، حَوَايَةً وحَيّاً / حَوَى ـِ اِحْتِواءً / اِحْتَوَى هـ وعَلَيهِ، وُجْداً وجِدَةً ووُجُوداً و وِجْداناً وإجْداناً / وَجَدَيَجِدُ مَطْلُوبَه، إدْراكاً / أَدْرَكَ. ۲. ظَفَراً / ظَفِرَ ـَ بـ تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ على، اِسْتِيْلاءً / اِسْتَوْلَى على الشَّيءِ، سَيْطَرَةً / سَيْطَرَ، غَلْباً وغَلَبَةً ومَغْلَباً ومَغْلَبَةً / غَلَبَ بـ تَغَلُّباً / تَغَلَّبَ، اِغْتِلاباً / اِغْتَلَبَ، إيْراباً / آرَبَ عَلَيه، تَطَرُّقاً / تَطَرَّقَ إليه، تَعَبْعُباً / تَعَبْعَبَ الشَّيءَ، غُنْماً / غَنِمَ ـَ.

**دستی دستی** /d.-i-d.-i/ ۱ ← بیهوده. ۲. عَمْداً، تَعَمُّداً، قَصْداً.

**دسر** /deser/ نَقْل، عُقْبَة، حَلاوَةٌ بَعْدَ الأكْلِ.

**دسیسه** /dasise/ دَسِيْسَة، اِحْتِيال، تَحَايُل، تَـدْبِيْرُ المَكائِدِ، مَـقْلَب، مَكِيْدَة.

**دسیسه سازی** /d.-säz-i/ التَّوَاطُوْ.

**دسیسه کار** /d.-kär/ دَسّاس، مُدَبِّرُ المَكايِد.

**دسیسه کردن** /d.-kardan/ دَسّاوِدِسِّيْسَى / دَسَّ ـُ عليه، كَيْداً / كادَيَكِيْدُ واحْتِيالاً / اِحْتالَ لَهُ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ مَكِيْدَةً، مَحْلاً ومِحالاً / مَحَلَ ـَ و مَحِلَ ـَ ومَحُلَ ـُ.

**دسی گرم** /desi-geram/ دِسِيْغَرام، عُشْرُ غَرام.

**دسی لیتر** /d.-litr/ دِسِيْلِيْتر، عُشْرُ لِيْتر.

**دسیم** /desim/ عُشْرُ فَرَنك.

**دسی متر** /desimetr/ عُشْرُم، عُشْرُ المِتْر، الدِّسِيمِتْر.

**دشارژ** /dešärž/ ۱. تَنْزِيلُ حِمْل. ۲. طَلَق. ۳. تَفْرِيغٌ كَهْرَبائِيّ.

**دشت** /dašt/ ۱. البادِيَة، صَحْراء، بَرِّيَّة، بَيْداء، سَهْل، دَشْت، دَسْت، فَلا، فَلاة، قَفْر، قَفْرَة، قاع، أَيْهَم، دَهْناء، سَبْتاء، صَفْصَف، غامِر. ۲. إِسْتِفْتاحُ التّاجِرِ أَوَّلَ البَيْع.

**دشت آبرفتی** /d.-e-äbrofti/ سَهْلٌ طَمِيميٌّ أو غَرِينِيّ.

**دشتبان** /d.-bän/ ناطِر، ناطُور، حارِسُ المَزْعَى، غَيْطانِيّ.

**دشتبانی** /d.-b.-i/ نِطارَة.

**دشت سیلابی** /d.-e-seyläbi/ الرِّقَّة [سَهْلٌ ناشِئٌ عن الأَتْرِبَةِ الّتي تُخَلِّفُها مِياهُ الفَيَضان].

**دشت کردن** /d.-kardan/ إِسْتِفْتاحاً إِسْتَفْتَحَ التّاجِرُ في البَيْع، إِسْتِلامُ المالِ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ في اليَوْم.

**دشتگون** /d.-gun/ السَّهْب.

**دشتی** /d.-i/ ۱. صَحراوِيّ، بَرِّيّ. ۲. إِسْمُ لَحْنٍ مِنْ أَلْحانِ المُوسِيقى الفارِسِيَّة.

**دشت یخابرفتی** /d.-e-yaxäbrofti/ سَهْلُ الغَسْل [سَهْلٌ حَصَوِيٌّ رَمْلِيٌّ رَسَّبَتْهُ مَجارِي المِياهِ الذّائِبَةِ من الرُّكاماتِ الجَلِيدِيَّة].

**دشدیسگی** /dašdisegi/ تَشَوُّه.

**دشدیسه** /dašdise/ مُشَوَّه.

**دشمن** /došman/ خَصْم، خَصِيم، خَصِم، خِصْم، عَدُوّ، العادِي، ضِدّ، حَرْب، حَقُود، رَهْط، شَنْآن، شَنائِيَة، شَنِف، ضَغِن، قِتْل، ماحِل، مُعارِض، مُعْتَرِض، غَرِيم، المَغْضُوبُ عَلَيه، لَدُوْد، لَدِيْد، أَلَدّ، لادّ، لَطَ.

**دشمنانه** /došmanäne/ بِالعَداوَة، بِالخُصُومَة.

**دشمن خونی** /došman-e-xuni/ القِتْل.

**دشمن روی** /d.-ruy/ بَغِيض.

**دشمن کام** /d.-käm/ ← بدبخت.

**دشمن کامی** /d.-k.-i/ ۱← بدبختی. ۲. الشَّماتَة.

**دشمنی** /d.-i/ عُدْوان، عَداء، عَداوَة، خِصام، خُصُومَة، نِزاع، بُغْض، بِغْضَة، بَغْضاء، تَبْل، جَدَل، جِدال، حُسافَة، حَسَكُ الصَّدْر، حَسَكَة، حُساكَة، حَفِيظَة، حِقْد، حَقِيدَة، حِقْلِد، حَوِير، دَغْث، دِفْرارَة، دُوْكَة، ذَحْل، شَأْفَة، شَحْناء، شَحْنَة، مُشاحَنَة، شَنَآن، شَناءَة، طائِلَة، عِلاط، عَلاقَة، غُلْظَة، غِل، فُتاحَة، فِرْك، كَراهَة، شاحَة، لَدَد، لِزاز، مِئْرَة، مِحال، مَقْت، نِزار، نَزاعَة، مَنْزَعَة، نُمِّيّ، مُناهَدَة، نائِرَة، إِرَة، أَوْتَر، وَشِيمَة، وَغْر، هَوْع.

**دشمنی افکندن** /d.-i-afkandan/ إِغْراءً / أَغْرَى العَداوَةَ بَيْنَهُم.

**دشمنی کردن** /d.-i-kardan/ عَدَاً / عَدِيَ ـَ لَهُ، مُعاداةً / عادَى، تَعادِياً / تَعادَى القَوْمُ، خَصْماً وخِصاماً وخُصُومَةً / خَصَمَ ـِ هُ، إِخْتِصاماً / إِخْتَصَمَ، تَخاصُماً / تَخاصَمَ، مُخاصَمَةً وخِصاماً / خاصَمَهُ، إِبْغاضاً / أَبْغَضَ، تَباغُضاً / تَباغَضَ القَوْمُ، تَبَغُّضاً / تَبَغَّضَ إِلَيهِ، تَضاداً / تَضادَّ القَوْمُ، مُؤاحَنَةً / آحَنَ هُ مُباذَأَةً وبِذاءً / باذَأَهُ بَوْقاً وبُؤُوقاً / باقَ ـُ فُلانٌ، مُشاقَفَةً وثِقافاً / ثاقَفَ هُ تَثاقُفاً / تَثاقَفَ القَوْمُ، مُجادَعَةً وجِداعاً / جادَعَ هُ تَجادُعاً / تَجادَعَ القَوْمُ، مُجادَلَةً وجِدالاً / جادَلَ، تَجادُلاً / تَجادَلَ الرَّجُلانِ في الأَمْرِ، تَجاذُلاً / تَجاذَلَ القَوْمُ، مُجاساةً وجِساءً / جاسَى هُ مُجالَحَةً / جالَحَ هُ بِالشَّيءِ، حِقْداً / حَقَدَ ـِ وتَحَقُّداً / تَحَقَّدَ عَلَى، تَحاقّاً / تَحاقَّ القَوْمُ، مُحاكَرَةً / حاكَرَهُ، مُحاكَمَةً / حاكَمَهُ، مُحايَقَةً وحِياقاً / حايَقَ هُ خَزْواً / خَزَا ـُ هُ، خَوْزاً / خازَ ـُ هُ مُخاوَتَةً / خاوَتَ هُ مُداعَكَةً / داعَكَ هُ تَداعُكاً / تَداعَكَ القَوْمُ، مُراغَمَةً / راغَمَ ومُزاحَرَةً وزِحاراً / زاحَرَ ومُزاعَمَةً وزِعاماً / زاعَمَ ومُزاهَمَةً وزِهاماً / زاهَمَ هُ مُشاحَنَةً / شاحَنَ، تَشاحُناً / تَشاحَنَ القَوْمُ، مُشارَّةً / شارَّهُ مُشارَزَةً وشِرازاً / شارَزَهُ تَشارُساً / تَشارَسَ القَوْمُ، تَشاغُباً / تَشاغَبَ الرَّجُلانِ، مُشاقَّةً وشِقاقاً / شاقَّ ومُشامَسَةً وشِماساً / شامَسَ وشَنْأً وشَنْآناً / شَنَأَ ـَ، ومُشانَأَةً وشِناءً / شانَأَهُ تَشانُؤاً / تَشانَأَ القَوْمُ، مُشاوَسَةً / شاوَسَ هُ مُصاتَّةً وصِتاتاً / صاتَّ ومُصاخَبَةً وصِخاباً / صاخَبَ هُ تَضارُساً / تَضارَسَ القَوْمُ، تَضاغُناً / تَضاغَنَ الرَّجُلانِ، طَسّاً / طَسَّ ـُ ومُعاتَّةً / عاتَّ ومُعارَزَةً / عارَزَو مُعارَمَةً / عارَمَ ومُعاصاةً / عاصَى ومُعاقَرَةً / عاقَرَهُ مُعاظَّةً وعِظاظاً / عاظَّ، مُعاقَمَةً / عاقَمَ هُ عَلَقاً / عَلِقَ ـَ بِهِ، مُغالَظَةً / غالَظَ، مُغانَظَةً / غانَظَ، قِلَى وقَلاءً ومَقْلِيَةً / قَلَى يَقْلِي و قَلِيَ يَقْلَى، قَلاً وقَلاءً / قَلا ـُ، تَقَلِّياً / تَقَلَّى إِلَيه، تَقالِياً / تَقالَى القَوْمُ، تَقاوُماً / تَقاوَمَ الرَّجُلانِ،

مُکابَرَةً / کابَرَ ومُکاسَحَةً / کاسَحَ هُـ کَشْحاً / کَشَحَ ـ لَهُ بـالعَداوَةِ، مُکاشَحَةً وکِشـاحاً / کاشَحَ هُــ بالعَداوةِ، تَکاظّاً / تَکاظَّ القومُ، لَجَجاً و لَجـاجاً ولَجاجَةً / لَجَّ ـِ ومُلاجَّةً / لاجَّ، إلْحاداً / ألْحَدَ الرَّجلُ، تَلَاحِیاً / تَلَاحَی القومُ، إلْداداً / ألَدَّ ومُلادَّةً ولِداداً / لادَّهُـ مُماحَکَةً / ماحَکَ هُـ، مُمـاحَلَةً ومِحالاً / ماحَلَ هُــ، تَماحُلاً / تَماحَلَ القومُ، تَمارّاً / تَمارَّ القَوْمُ مابَیْنَهُـم، مُماضَغَةً / ماضَغَ هُـ القِتالَ والخُصُـومَةَ، مُماقَتَةً / ماقَتَهُ، تَمَقُّتاً / تَمَقَّتَ إلیه، تَماقُتاً / تَماقَتَ القَومُ، مُناحَرَةً / ناحَرَهُـ تَناحُراً / تَناحَرَ القومُ علی کذا، تَنازُعاً / تَنازَعَ القومُ في الشَّيءِ، مُناصَبَةً / ناصَبَهُ، تَنَصُّباً / تَنَصَّبَ لِفُلانٍ، تَناغُراً / تَناغَرَ القومُ، مُنافَحَةً / نافَحَ، تَنافُداً / تَنافَدَ القَومُ، مُنافَرَةً / نافَرَهُـ تَناکُراً / تَناکَرَ القومُ، مُناواةً / ناوَی، مُناوَأةً ونِواءً / ناوَأهُـ، مُواهَسَةً / واهَسَ، مُهاوَدَةً / هاوَدَ.

**دشنام** */došnäm/* ← فحش.

**دشنام دادن** */d.-dädan/* ← فحش دادن.

**دشنه** */dašne/* خَنْجَر، خِنْجِر، مُدْیَة، حَرْبَة.

**دشنه دار** */d.-där/* حَرّاب.

**دشنه ساز** */d.-säz/* حَرّاب.

**دشوار** */došvär/* ← سخت.

**دشوار شدن** */d.-šodan/* ← سخت شدن.

**دشوار کردن** */d.-kardan/* ← سخت کردن.

**دشواری** */d.-i/* ← سختی.

**دعا** */do'ä/* ۱← دُعـاء، دَعْوَة، سُبْحَـة، صَلاة، طَلْبَـة، طِهَف، مَلَق، هَیْنَمَة. ۲. حِرْز، عُوذَة، حِجاب.

**دعا کردن** */d.-kardan/* دَعْواً ودَعْوَةً ودُعاءً ودَعْوَی / دَعا ـُ لَهُ، صَلاةً / صَلَّی ـِ، نَأْجاً / نَأجَ ـَ الإنْسانُ.

**دعاگو** */d.-gu/* الدّاعِي.

**دعانویس** */d.-nevis/* سَحّار، مُلّا.

**دعوا** */da'vä/* ۱. خِصام، مُخاصَمَة، شِقاق، خِلاف، نِزاع، تَنافُـر، مُقاضاة، مُـداعاة، خِنـاقَة، عِراک، مُنـاهَدَة. ۲. (حقـ) قَضِیَّة، دَعْوَی قَضائِیَّة.

**دعوای تبعی** */d.-ye-taba'i/* (حقـ) قَضِیَّةٌ فَرْعِیَّةٌ.

**دعوای جنائی** */d.-ye-jena'i/* (حقـ) قَضِیَّةٌ جِنائِیَّةٌ.

**دعوای حقوقی** */d.-ye-hoquqi/* (حقـ) الدَّعْوَی المَدَنِیَّةُ.

**دعوا کردن** */d.-kardan/* مُنازَعَةً / نازَعَ، مُخاصَمَةً / خاصَمَ، تَشاجُراً / تَشاجَرَ، مُخانَقَةً / خانَقَ، تَخانُقاً / تَخانَقَ.

**دعوای مدنی** */d.-ye-madani/* (حقـ) قَضِیَّةٌ مَدَنِیَّةٌ.

**دعوت** */da'vat/* دُعاء، دَعْوَة، نِداء، عُزُومَة، رَتْوَة.

**دعوت کردن** */d.-kardan/* دَعْوَةً ومَدْعاةً / دَعَا ـُ هُـ إلَی ولیمةٍ، مُناداةً / ناداهُ.

**دعوتگر** */d.-gar/* المُنادِي، الدّاعِي، الدّاعِیَة.

**دعوت نامه** */d.-näme/* بِطاقَةُ دَعْوَة.

**دغا** */daqä/* ۱← حیله، مکر، فـریب. ۲← حیله گر، فریبکار.

**دغدغه** */daqdaqe/* خَوْف، قَلَق، اِضْطِـراب، تَشْوِیش الخاطِر.

**دغل** */daqal/* ۱← حیله، مکر، فریب. ۲← حیله گر، فریبکار.

**دغلباز** */d.-bäz/* ← حیله گر، فریبکار.

**دغلکار** */d.-kär/* ← دغلباز.

**دغلی** */d.-i/* ← فریبکاری، مکاری.

**دف** */daf/* بَنْدِیر، دُفّ، مِزْهَر، غِرْبال.

**دفاع** */defä'/* (حقـ) ۱. دِفـاع [في القَضـاء]، مُرافَعَـة، مُحـاماة، حِمـایَة، وِقـایَة، نِضـال، جَناح، جِنْـح. ۲. الارْتِکاسُ الدِّفاعِيّ ← مکانیسم دفاع، سازوکار دفاع.

**دفاع خوانده** */d.-e-xände/* شَهادَةُ نَفْيٍ.

**دفاع قطعی** */d.-e-qat'i/* الدَّفْعُ القَطْعِيُّ.

**دفاع کردن** */d.-kardan/* تَرافُعاً / تَرافَعَ المُحامِي أمامَ المَحْکَمَةِ، مُدافَعَةً / دافَعَ ومُحاماةً / حامَی عن، مُناضَلَةً ونِضالاً / ناضَـلَ هُـ، مُکافَحَةً وکِفـاحاً / کافَـحَ عنه، مُجاحَسَةً وجِحـاساً / جاحَسَ ومُجاحَشَـةً وجِحاشاً / جاحَشَ عن نَفْسِهِ وعـن غَیرِه، مُجاحَفَةً / جاحَفَ عنه، دَرْهاً / دَرَهَ ـَ عَنْهُم، ذَبّاً / ذَبَّ ـُ عَنْه، تَذْوِیداً / ذَوَّدَ، مُراجَمَةً / راجَمَ، مُراماةً ورِماءً وتَرْماءً / رَامَی عن قَوْمِهِ، تَشْعِیباً / شَعَّبَ عن الرَّجلِ، تَغْبِیباً / غَبَّبَ عَنْهُم، مُلادَّةً / لادَّ ومُضُوحاً / مَضَحَ ـَ ومُنـافَحَةً / نافَحَ ومُنـاضَحَةً ونِضاحاً / ناضَحَ عَنْهُ.

**دفاع کننده** */d.-konande/* مُدافِع، مُناضِل، ذَبّاب، ذَوّاد.

**دفاع ملی** */d.-e-melli/* الدِّفاعُ الوَطَنِيُّ.

**دفاع منفی** */d.-e-manfi/* الدِّفاعُ السَّلْبِيُّ.

**دفاعیه** /d.-iyye/ بَيانُ الدِّفاعِ.

**دفتر** /daftar/ ۱. دَفْتَر، كَشْكُول، كُرّاس، كُرّاسَة، دِيْوان، مُصْحَف، رَسِيْل. ۲. مَكْتَب، إدارَة.

**دفتر ازدواج و طلاق** /d.-e-ezdevāj-va-talāq/ مَكْتَبُ المَأْذُونِ

**دفتر اسناد رسمی** /d.-e-asnād-e-rasmi/ ← دفتر ثبت.

**دفتر اطلاعات** /d.-e-ettelā'āt/ مَكْتَبُ الإسْتِعْلاماتِ.

**دفتر بایگانی** /d.-e-bāygāni/ سِجِلّات.

**دفتر بغلی** /d.-e-baqali/ ← دفترچه بغلی.

**دفتر تشریفات** /d.-e-tašrifāt/ سِجِلُ التَّشْرِيْفاتِ.

**دفتر تلفن** /d.-e-telefon/ دَلِيلُ بَلَدٍ.

**دفتر ثبت** /d.-e-sabt/ ۱. سِجِلّ، دَفْتَرُ المُسْتَنَداتِ الرَّسْمِيَّةِ. ۲. مَكْتَبُ زِواجٍ و طَلاقٍ رَسْمِيّ.

**دفتر ثبت احوال** /d.-e-s.-e-ahvāl/ الشُّهْر.

**دفتر ثبت املاک** /d.-e-s.-e-amlāk/ السِّجِلُ العَقارِيّ.

**دفتر چرک‌نویس** /d.-e-cerk-nevis/ دَفْتَرُ المُسَوَّدَةِ.

**دفترچه** /d.-ce/ دَفْتَرٌ صَغِيْرٌ.

**دفترچهٔ بانکی** /d.-ce-ye-bānki/ دَفْتَرُ مَصْرَفٍ.

**دفترچهٔ بسیج اقتصادی** /d.-ce-ye-basij-e-eqtesādi/ دَفْتَرُ الإسْتِهْلاكِ.

**دفترچهٔ بغلی** /d.-ce-ye-baqali/ يَوْمِيَّة، دَفْتَرُ جَيْبٍ، مُفَكِّرَة.

**دفترچهٔ بیمه** /d.-ce-ye-bime/ دَفْتَرُ التَّأْمِيْنِ.

**دفترچهٔ تعاونی** /d.-ce-ye-ta'āvoni/ دَفْتَرُ المُؤَسَّساتِ التَّعاوُنِيَّةِ.

**دفترچهٔ خاطرات** /d.-ce-ye-xāterāt/ مُذَكِّرَةُ يَوْمِيّاتٍ، دَفْتَرُ الذِكْرَياتِ، دَفْتَرُ مُذَكِّراتٍ.

**دفتر حضور و غیاب** /d.-e-hozur-o-qiyāb/ سِجِلُّ الحُضُورِ.

**دفترخانه** /d.-xāne/ ۱. دِيوانُ المَلِكِيّ. ۲. إدارَةُ المُحاسِباتِ. ۲ ← دفتر ثبت، ۲، محضر.

**دفتردار** /d.-dār/ الحاسِب، مُحاسِب، رَئِيْسُ الدِّيْوانِ.

**دفترداری** /d.-d.-i/ تَدْوِيْن، مُحاسَبَة، دَفْتَر، مَسْكُ الدَّفاتِرِ التِّجارِيَّةِ.

**دفترداری دوبل** /d.-d.-ye-dubl/ حِسابُ الزِّنْجِيْر، دُوْبْيا.

**دفترداری کردن** /d.-d.-i-kardan/ مَسْكاً / مَسَكَ ـُ دَفْتَراً.

**دفتر دریافت‌ها** /d.-e-daryāfthā/ سَرْكِي التَّسْلِيمِ، كِتابُ الوُصُولاتِ.

**دفتر روزانه** /d.-e-ruzāne/ الدَّفْتَرُ اليَوْمِيَّة، رُزْنامَة.

**دفتر رونوشت‌ها** /d.-e-runevešthā/ دَفْتَرُ الخِطاباتِ.

**دفتر رئیس جمهور** /d.-e-ra'is-jomhur/ مَكْتَبُ الرِّئاسَةِ الجُمْهُورِيَّةِ.

**دفتر فرمانده** /d.-e-farmānde/ ضَبْط.

**دفتر فرماندهٔ گروه** /d.-e-f.-ye-goruh/ سِجِلُّ تَزْهِيْط.

**دفتر کار** /d.-e-kār/ مَكْتَب.

**دفتر کل** /d.-e-kol/ دَفْتَرُ الأُسْتاذِ، يَوْمِيَّةُ التّاجِرِ.

**دفتر مخصوص** /d.-e-maxsus/ دَفْتَرُ الزِّياراتِ، دِيْوان، مَكْتَب.

**دفتر مشق** /d.-e-mašq/ كُرّاسٌ مَدْرَسِيٌّ، كَشْكُولٌ مَدْرَسِيٌّ.

**دفتر نخست‌وزیر** /d.-e-noxost-vazir/ مَكْتَبُ رِئاسَةِ الوُزَراء.

**دفتر نقدی** /d.-e-naqdi/ دَفْتَرُ الصُّنْدُوْقِ.

**دفتر نماینده** /d.-e-namāyande/ الدَّفْتَرُ الّذي تُسَجَّلُ فيه خلاصَةُ الرَّسائِلِ الوارِدَةِ أو المُرْسَلَةِ إلى إدارَةٍ أو مُؤَسَّسَةٍ.

**دفتر یادبود** /d.-e-yād-bud/ دَفْتَرُ الزِّياراتِ، سِجِلُّ التَّخْلِيْدِ.

**دفتر یادداشت** /d.-e-yāddāšt/ مُذَكِّرَة، وَرَقُ الخِطاباتِ، دَفْتَرُ المُلاحَظاتِ.

**دفتر یادداشت روزانه** /d.-e-y.-e-ruzāne/ اليَوْمِيَّة.

**دفتریار** /d.-yār/ مُساعِدُ الكاتِبِ العَدْلِ، مُساعِدُ المُوَثِّقِ العامّ.

**دف زدن** /daf-zadan/ تَدْفِيْفاً / دَفَّفَ.

**دف‌زن** /d.-zan/ دَفّاف.

**دف‌زنی** /d.-z.-i/ حِرْفَةُ الدَّفّاف.

**دف ساز** /d.-sāz/ دَفّاف.

**دفع** /daf'/ ۱ ← دفع کردن. ۲. إبْراز، اِطِّراح، إفْراز. ۳. (فز) دَفْع. ۴. [الکتریسیته] التَّنافُر.

**دفع کردن** /d.-kardan/ رَدّاً ومَرَدّاً ومَرْدوداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ هُـ عن كذا، دَفْعاً ودَفاعاً ومَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ هُـ تَنْحِيَةً / نَحَّى هُـ إخْراجاً / أَخْرَجَ، أَلّاً / أَلَّ ـُ هُـ، تَنْكِيْلاً / نَكَّلَ

وإنكالاً / أَنْكَلَ هُـ عَن.

**دفع کننده** /d.-konande/ دَفّاع، دَفُوع.

**دفع مغناطیسی** /d.-e-meqnätisi/ التَّنافُرُ المَغْنَطِيْسِيّ.

**دفعه** /daf'e/ دَفْعَة، مَرّة، دَوْر، طَوْر، ضَرْبَة.

**دفعی** /daf'i/ ← ناگهانی.

**دف فروش** /d.-foruš/ دَفّاف.

**دفلی** /defli/ (گیا) ← خرزهره.

**دفن شدن** /dafn-šodan/ اِنْدِفاناً / اِنْدَفَنَ الشَّيءُ.

**دفن شده** /d.-šode/ دَفِن، دَفِيْـن، دَفِيْنَة، مَـدْحُوح، مَرْكُوز.

**دفن کردن** /d.-kardan/ قَبْراً / قَبَرَ ـِ وإقْباراً / أَقْبَرَ هُـ دَفْناً / دَفَنَ ـُ ولَحْداً / لَحَدَ ـَ وإلْحاداً / أَلْحَدَ وتَحْسِيْباً / حَسَّبَ المَيِّت، دَحّاً / دَحَّ ـُ، دَخْساً / دَخَسَ ـُ دَمْساً / دَمَسَ ـُ وتَدْمِيْساً / دَمَّسَ هُـ رَسّاً / رَسَّ ـُ المَيِّت، رَكْزاً / رَكَزَ ـِ هُـ، رَمْساً / رَمَسَ ـِ وإرْماساً / أَرْمَسَ المَيِّتَ، طَمْراً / طَمَرَ ـُ وتَطْمِيْراً / طَمَّرَ الشَّيءَ، تَغْطِيَةً / غَطَّى و فَأْراً / فَأَرَ ـَ الشَّيءَ، إنْقاعاً / أَنْقَعَ المَيِّت، مُواراةً / وَارَى المَيِّتَ التُّرابَ، هَدْناً / هَدَنَ ـِ.

**دق** /deq/ (پز) ← سل.

**دقت** /deqqat/ دِقَّة، ضَبْط، إحْكام، إتْقان، تَبَصُّر، تَرَوِّي، مُبالاة، اِكْتِراث، رِعـايَة، مُراعاة، عِنايَـة، اِعْتِناء، اِهْتِمام، اِنْتِباه، اِلْتِفات، كَيْس، كِياسَة، عَزْقَلَة، تَثَبُّت.

**دقت اندازه گیری** /d.-e-andäze-giri/ دِقَّةُ القِياس.

**دقت کردن** /d.-kardan/ تَدْقِيْقاً / دَقَّقَ في الحسابِ و غيرِه، تَنَظُّراً / تَنَظَّرَ، اِنْتِظـاراً / اِنْتَظَرَ، اِسْتِنْظـاراً / اِسْتَنْظَرَ، تَأَمُّلاً / تَأَمَّلَ، تَوْجِيْهاً / وَجَّهَ الْتِفاتَهُ إلَى، اِلْتِفاتاً / اِلْتَفَتَ إلَى، اِنْتِبـاهاً / اِنْتَبَهَ إلَى، اِكْتِـراثاً / اِكْتَرَثَ، مُبالاةً / بالَى بالأمْـرِ، إدْعاثاً / أَدْعَثَ هُـ رَمْقاً / رَمَقَ ـُ تَرْمِيْقاً / رَمَّقَ وغَوْراً وغُؤُوراً وغِياراً / غارَ ـُ في الأمْرِ.

**دق الباب** /daq-qol-bäb/ طَرْقُ البابِ.

**دق دلی خالی کردن** /deq-qe-deli-xäli-kardan/ صَبّاً / صَبَّ ـُ نَقْمَتَهُ عَلَى.

**دقطامون** /daqtämun/ (گیا) دُقْتُمُون.

**دق کردن** /deq-kardan/ ۱. سَلّاً / سُلَّ مج ـُ. ۲. مَوْتاً / ماتَ يَمُوتُ من الغُصَّةِ والحُزْنِ.

**دقمصه** /daqmase/ ← دردسر.

**دقیق** /daqiq/ ۱. دَقِيْق، صَحِيْح، صَحّ، مَضْبُوط، مُحْكَم. ۲. نَيِّق، دقيـقُ النَّظَر، حاذِق، ذَكِـيّ، مُلاحِظ، مُـراقِب، حَنْبَلِيّ، نَكِد، نَكِفِيّ، مُناكِف.

**دقیق شدن** /d.-šodan/ تَدْقِيْقاً / دَقَّقَ في الأمْرِ.

**دقیقه** /d.-e/ الدَّقِيْقَة.

**دقیقه شمار** /d.-e-šomär/ عَقْرَبُ الدَّقائِقِ.

**دکادان‌ها** /dekädänhä/ الشُّعَراءُ الرَّمْزِيّة.

**دکاگرم** /dekägeram/ عَشَرَةُ غَراماتٍ.

**دکالیتر** /dekälitr/ دِيْكالِيْتر.

**دکامتر** /dekämetr/ دِيْكامِتْر.

**دکان** /dokkän/ دُكّان، الحان، الحانَة، الحانُوت، الخان، مَخْزَن، مُسْتَوْدَعُ البَضائِعِ.

**دکان باز** /d.-e-bäz/ المُنْشَأَةُ المَفْتُوحَةُ.

**دکان بسته** /d.-e-baste/ المُؤَسَّسَةُ المُقْفَلَةُ.

**دکان‌دار** /d.-där/ دُكّانِيّ، حانُوتِيّ، حانِيّ.

**دکاوه** /dekäve/ مُقامِرٌ خَسْرانُ.

**دکتر** /doktor/ الدُّكْتُور.

**دکترا** /d.-ä/ دُكْتُوراه.

**دکترای افتخاری** /d.-ä-ye-eftexäri/ الدُّكْتُوراةُ الفَخْرِيّة.

**دکترس** /doktores/ دُكْتُورَة، طَبِيْبَة.

**دکتری** /doktori/ ← دکترا.

**دکترین** /doktorin/ مَذْهَب، عَقِيْدَة.

**دکر** /dekor/ ← دکور.

**دکستروز** /dekstroz/ ← گلوکز.

**دکسترین** /dekstrin/ الدِّكْسْتِرِيْن ← صمغ نشاسته.

**دک شدن** /dak-šodan/ تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ.

**دک کردن** /d.-kardan/ دَفْعاً ودَفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ هـ.

**دکل** /dakal/ السّارِيَة، الصّارِي، أُسْطُوانَة، دَقَل، دَوْقَل.

**دکلامـاسیون** /deklämäsiyon/ إنْشاد، خَطابَـة، كَلامٌ مُفَخَّمٌ.

**دکلته** /dekolte/ دِيْكُولْتِيه، مُقَوَّرُ الصَّدرِ أو الظَّهْرِ.

**دکل مخابرات** /d.-e-moxäberät/ سارِيَةُ الإشاراتِ.

**دکلمه** /deklame/ إنْشاد، تَفْخِيْمُ الكَلامِ.

**دکلمه کردن** /d.-kardan/ إنْشاداً / أَنْشَدَ الشِّعْرَ، تَفْخِيْماً / فَخَّمَ الكَلامَ.

**دکلوره** /dekolore/ مُنْصَلّ، مُزالُ اللَّوْنِ.

**دکلوره کردن** /d.-kardan/ تَنْصِيل، إزالَةُ اللَّوْن.

**دکمه** /dokme/ ← دگمه.

**دکوپاژ** /dekopāž/ تَقْطِيعُ النَّصِّ السِّينَمائِيِّ إلى مَشاهِدَ.

**دک و پوز** /dak-o-puz/ ← دک و دهن

**دک و دهن** /d.-o-dahan/ الرَّأْسُ والفَم.

**دکور** /dekor/ ۱. زُخْرُف، زِينَة، حِلْيَة. ۲. دِيكُور، مَشْهَدٌ مَسْرَحِيٌّ.

**دکوراتور** /dekorātur/ ← دکرساز.

**دکورساز** /dekor-sāz/ مُزَخْرِف، مُزَوِّق.

**دکوراژه** /dekurāže/ اليائِس، قَنُوط، فاقِدٌ لِلأَمَل.

**دکوراسیون** /dekorāsiyon/ زَخْرَفَة، تَزْيِين.

**دکومانتر** /dokumānter/ مُسْتَنَدِيٌّ، وَثائِقِيٌّ.

**دکه** /dakke/ ۱. دُكّانٌ صَغِيرٌ. ۲. ← سکو.

**دگر** /degar/ الآخَر.

**دگرخوار** /d.-xār/ عُضْوِيُّ التَّغْذِيَةِ.

**دگردیس** /d.-dis/ مَسْخِيٌّ، إنْسِلاخِيٌّ، مُتَحَوِّل.

**دگردیسی** /d.-d.-i/ الإنْسِلاخ.

**دگرروانی** /d.-ravāni/ (شیمـ) تَسَيُّلُ القَوامِ الهُلامِيِّ بالرَّجِّ.

**دگرریخت** /d.-rixt/ ناقِصُ الشَّكْلِ.

**دگرشکل** /d.-šekl/ صِبْغِيّاتٌ وِراثِيَّةٌ مُتَضادَّةُ الصِّفات.

**دگرشیبی** /d.-šibi/ تَنافُرُ الأَصْواتِ، نَشاز.

**دگرگانی** /d.-gāni/ الإقْتِران [التَّوالُدُ باتِّحادِ الأَمْشاجِ].

**دگرگون** /d.-gun/ مُتَغَيِّر، مُنْقَلِب، مَقْلُوب.

**دگرگـون شدن** /d.-g.-šodan/ تَغَيُّراً / تَغَيَّرَ، تَقَلُّبـاً / تَقَلَّبَ، اِنْقِلاباً / اِنْقَلَبَ، قَلاباً / قَلَبَ ـِ الشَّيءُ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، تَطَوُّراً / تَطَوَّرَ، تَبَدُّلاً / تَبَدَّلَ، اِحْتِيالاً / اِحْتالَ و اِسْتِحالَةً / اِسْتَحالَ الشَّيءُ، خَمَراً / خَمِرَ ـَ وتَدَوُّهاً / تَدَوَّهَ الشَّيءُ، ذَمْتاً / ذَمَتَ ـِ شَعَثـاً وشُعُوثَةً / شَعِثَ ـَ الأَمْرُ، صُهُوباً / صَهَبَ ـَ اِعْتِكـاساً / اِعْتَكَسَ الشَّيءُ، تَغَوُّلاً / تَغَوَّلَ الأَمْرُ، اِلْتِياحاً / اِلْتاحَ، نَسْماً / نَسَمَ ـِ نَسَماً / نَسِمَ ـَ.

**دگرگون کردن** /d.-g.-kardan/ قَلْباً / قَلَبَ ـِ و إقْلاباً / أَقْلَبَ و بَدْلاً / بَدَلَ ـُ الشَّـيءَ، تَحْوِيلاً / حَوَّلَ، تَغْيِيراً / غَيَّرَ، إبْدالاً / أَبْدَلَ، اِحْتِيالاً / اِحْتالَ الشَّيءَ، دَوْلَةً ودَوْلاً / دالَ ـُ هـ تَشْوِيهاً / شَوَّهَ، تَصْرِيفاً / صَرَّفَ الأُمورَ، تَصْيِيراً / صَيَّرَ هـ كذا و إلـى كذا، عَكْساً / عَكَسَ ـِ تَعْنِيساً / عَنَّسَ ونَطْعاً / نَطَعَ ـَ الشَّيءَ.

**دگرگـونی** /d.-g.-i/ ۱. القَلْب، إنْقِـلاب، تَغْيِير، تَغَيُّـر، تَبَدُّل، اِنْتِقال، تَحَوُّل، حَوِيل، حَـوال، شَزَر، مَسْخ، تَمْوِيهُ الأَخْبارِ أو الحَقائِقِ. ۲ ← دگردیسی. ۳ ← [زمین‌شناسی] التَّحَوُّل.

**دگرگونـی مجاورتی** /d.-g.-i-ye-mojāverati/ تَحَوُّلٌ بالتَّلامُسِ.

**دگروار** /d.-vār/ (شیمـ) الشَّكْلُ المُتَآصِل.

**دگرواری** /d.-v.-egi/ (شیمـ) التَّآصُل.

**دگروشی** /d.-vaši/ اِنْفِعال، تَوَتُّر، اِلْتِواء.

**دگری** /d.-i/ ← دیگری.

**دگماتیسم** /dogmātism/ عَقَدِيَّة، دُغْماتِيَّة.

**دگماتیک** /dogmātik/ عَقَدِيٌّ [منسوبٌ إلى العُقْدَةِ].

**دگمه** /dogme/ ۱. الزِّرّ، الدُّجَة. ۲. زِرُّ الجَرَسِ الكَهْرَبِيِّ.

**دگمه‌دار** /d.-dār/ ذُو زِرّ.

**دگمه سردست** /d.-sardast/ زِرُّكُمِّ القَمِيص، زِرارُ الكُمِّ.

**دگمه قابلمه‌یی** /d.-qāblame-yi/ ← زِرٌّ طَبّاق، الطَّبّاقَة.

**دگمه‌یی** /d.-yi/ زِرِّيّ.

**دگنک** /daganak/ ← چماق.

**دل** /del/ قَلْب، فُؤاد، صَـدْر، ضَمِير، بال، تَأْمُـور، تامُور، ثَوْب، جَأْش، حَـوْباء، خَلَد، رِباط، رُوْع، عَقِيـدَة، مُهْجَة، ناقُور.

**دل‌آزردگی** /d.-āzordegi/ ۱. اِضْطِراب. ۲. أَلَم.

**دل‌آزرده** /d.-āzorde/ ۱. مُضْطَرِب. ۲. مُتَأَلِّم.

**دل‌آشوب** /d.-āšub/ (گیا) إرْثِد، أُغْنُس.

**دل‌آگاه** /d.-āgāh/ بَصِير.

**دلار** /dolār/ رِيالٌ أَمِيرْكانِيٌّ، دُلَر.

**دلارا** /delārā/ مَحْبُوب، مَعْشُوق، جَمِيل.

**دلارام** /delārām/ ← دلبر، دلربا.

**دلازار** /delāzār/ ۱. المُؤْذِي لِلْقَلْـب، مُكَدِّرُ الخـاطِرِ. ۲. المَعْشُوقُ الظّالِمُ.

**دل‌افسرده** /del-afsorde/ ← غمگین، دلتنگ.

**دلاک** /dallāk/ الحَلّاقُ الصِّحِّيّ.

**دلاکی** /d.-i/ حَلْقُ الشَّعْرِ.

**دلال** /dallāl/ سِمْسار، دَلّال، وَسِيط، سِفْسِيـر، مُرَوِّج،

مُبَرْطِش.

**دلال ازدواج** /d.-e-ezdeväj/ مُزَوِّج، وَسِيطُ الزَّواجِ.

**دلالت** /dalälat/ دَلالَة، أمارَة، عَلامَة.

**دلالت کردن** /d.-kardan/ دَلالَةً و دُلُولَةً و دِلِّيلَى / دَلَّ ـُ إلى الشَّيءِ وعليه، هُدًى و هَدْياً وهِدْيَةً و هِدايَةً / هَدَى يَهْدِي إلى، إيماءً / أوْمَأَ إلَى.

**دلال سهام** /dalläl-e-sahäm/ سِمْسارُ بُورْصَة.

**دلال محبت** /d.-e-mahabbat/ القَوّاد، سِمْسارُ الفاحِشَةِ.

**دلال معاملات ملکی** /d.-e-mo'ämelät-e-melki/ سِمْسارُ عَقاراتٍ مَبْنِيَّةٍ.

**دلاله** /d.-e/ دَلّالَة، دَلّالَةُ الزَّواجِ.

**دلالی** /d.-i/ ← ۱. سَمْسَرَة، دِلالَة. ۲. عِمالَة، دِلالَة [ما جَعَلْتَهُ للدَّلّالِ من الأُجْرَة]، قُومِسْيُون، عَمُولَة.

**دلالی کردن** /d.-i-kardan/ سَمْسَرَةً / سَمْسَرَ.

**دل‌انگیز** /del-angiz/ مُفْرِح، مَطْلُوب، مَرْغُوب.

**دلاور** /d.-ävar/ ← دلیر، شجاع.

**دلاور شدن** /d.-ä.-šodan/ ← دلیر شدن، شجاع شدن.

**دلاوری** /d.-ä.-i/ ← دلیری، شجاعت.

**دلاویز** /d.-äviz/ ← ۱. مَطْلُوبٌ، مَرْغُوبٌ. ۲. مُعَطِّر.

**دلباختگی** /d.-bäxtegi/ ← عشق، عاشقی.

**دل باختن** /d.-bäxtan/ ← عاشق شدن.

**دلباخته** /d.-bäxte/ ← عاشق.

**دلباز** /d.-bäz/ مَكانٌ وَسِيعٌ و ذُو صَفاءٍ.

**دلبخواه** /d.-bexäh/ الجائِر، الإسْتِبْدادِيّ.

**دلبخواهی** /d.-b.-i/ حُرِّيَّةُ الإخْتِيار.

**دلبر** /d.-bar/ ← معشوق، دلربا.

**دلبرجیا** /dalbergiyä/ (گیا) شَنَفُ الدِّيكِ.

**دل برداشتن** /del-bardäštan/ ← دل کندن.

**دل بردن** /d.-bordan/ ← دلربایی کردن.

**دلبری** /d.-bari/ ← دلربایی.

**دلبستگی** /d.-bastegi/ مَحَبَّة، حُبّ، تَعَلُّق، عَلاقَة، اِهْتِمام، مُبالاة.

**دلبستگی یافتن** /d.-b.-yäftan/ ← دل بستن

**دل بستن** /d.-bastan/ عُلُوقاً / عَلِقَ ـَ و تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِهِ، اِهْتِماماً / اِهْتَمَّ بالأمْرِ، تَوْزِيناً / وَزَّنَ نَفْسَهُ على كذا، وَلَعاً و وُلُوعاً / وَلَعَ يَلَعُ و وَلْعاً / وَلِعَ يَوْلَعُ بِهِ.

**دلبسته** /d.-baste/ ← ۱. المُغْرَمُ بِهِ، المُولَعُ، عاشِق، مُوَلَّهٌ بشَخْصٍ أو بشَيءٍ، مُتَعَلِّق. ۲. مُهْتَمّ، مُنْشَغِل.

**دلبند** /d.-band/ جاذِب، مَحْبُوب، مَعْشُوق، اِبْنٌ عَزِيزٌ.

**دلبوث** /dalbus/ ۱. (گیا) أرْيَد.

**دل به دریا زدن** /d.-be-daryä-zadan/ اِقْتِحاماً / اِقْتَحَمَ الأمْرَ، مُغامَرَةً / غامَرَ.

**دل به دست آوردن** /d.-be-dast-ävardan/ ← خوشحال کردن.

**دل‌به‌هم‌خوردگی** /d.-be-ham-xordegi/ تَهَوُّعاً / تَهَوَّعَ.

**دل‌پذیر** /d.-pazir/ ۱. مَلِيح، حَسَنُ المَنْظَر، مَعْشُوق، مَحْبُوب، جَيِّد، مُسْتَحْسَن. ۲. مَقْبُول، مَرْغُوبٌ فيهِ، مُوافِقُ المَيْلِ، هَنِيءٌ، هَنِيّ، السّارّ.

**دلپسند** /d.-pasand/ مَطْلُوب، مَقْبُول، مَرْغُوبٌ فيهِ، مَلِيح، حَسَن، رائِع، أرْوَع، عَجِيب، عُجاب، مُعْجِب.

**دلپسند شدن** /d.-pasand-šodan/ رُغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ مج ـَ رَوْعاً / راعَ ـُ الأمْرُ، طِيباً و طِيبَةً / طابَ ـِ.

**دلپیچه** /d.-pice/ مَرَضُ الإسْهال، مَغَص، حَوْص، جَخْفَة، جُساد، حَضْو، قُضاع، تَقْطِيع.

**دلپیچه گرفتن** /d.-p.-gereftan/ تَمَغُّصاً / تَمَغَّصَ بَطْنُهُ.

**دلتا** /deltä/ ← ۱. دَلْتا. ۲. أشِعَّةُ دَلْتا، الأشِعَّةُ الدّالِيَّة.

**دلتایی** /d.-yi/ دَلْتائِيّ.

**دلتنگ** /d.-tang/ حَزِين، حَزْنان، مَحْزُون، مَغْمُوم، مُغْتَمّ، مُغِمّ، مَلُول، ذُومَلَل، ضَجُور، ضَجِر، ضُجْرَة، آسِيف، أسِف، زَلِق، زَلِز، مُسَخَّد، مُسْتاء، مُشْمَئِزّ، مُنْقَبِضُ النَّفْسِ أو القَلْبِ، كَئِب، كَئِيب، كَأْباء، مُكْتَئِب، مُتَكَدِّر، مَكْسُوراً، كَسِيرُ الخاطِر، كاسِفُ البال، كَضِيظ، كَظِيم، كَمِد، كَمِيد، كامِد، مَذِق، مَذِل.

**دلتنگ شدن** /d.-t.-šodan/ اِغْتِماماً / اِغْتَمَّ، حَزَناً / حَزِنَ ـَ لَهُ و عَلَيهِ، تَضَجُّراً / تَضَجَّرَ، ضَجَراً / ضَجِرَ ـَ، مَلَلاً / مَلَّ ـَ، سَآمَةً / سَؤُمَ ـُ سَأْماً و سَآمَةً / سَئِمَ ـَ الشَّيءَ و مِنْهُ، اِسْتِئْناساً / اِسْتَأْنَسَ، بَرَماً / بَرِمَ ـَ بِهِ، تَبَرُّماً / تَبَرَّمَ، اِخْتِلاطاً / اِخْتَلَطَ و زَلَقاً / زَلِقَ ـَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ و عَرَضاً / عَرِضَ ـَ مِنْهُ، غَلَقاً / غَلِقَ ـَ، فَرْهَدَةً / فَرْهَدَت نَفْسُهُ، قَذَراً / قَذِرَ ـَ قَلَقاً / قَلِقَ ـَ، كَأَداً / كَأَدَ ـَ، كَأْباً و كَآبَةً و كَأَبَةً / كَئِبَ ـَ، اِكْتِئاباً / اِكْتَأَبَ، كَشَعاً / كَشِعَ ـَ لَغْلَغَةً / لَغْلَغَ مِنْ كُلِّ شَيءٍ، لَيَعاناً / لاعَ ـِ و إلاعَةً / ألاعَ

المَرْءُ، اِسْتِيْحاشاً / اِسْتَوْحَش، هَيْعَةً و هاعاً / هاعَ ـِ من الشَّيء.

**دل تنگ کردن** /d.-t.-kardan/ غَمّاً / غَمَّ ـُ و إغماماً / أَغَمَّ و إحزاناً / أَحْزَنَ و إبْراماً / أَبْرَمَ و تَكْدِيْراً / كَدَّرَ و إكْماداً / أَكْمَدَ هُـ، إقْذاراً / أَقْذَرَ جَلِيْسَهُ، إشْكاعاً / أَشْكَعَ هُـ.

**دل تنگی** /d.-t.-i/ غَمّ، غُمَّة، حُزن، مَلَل، مَلال، ضَجَر، سَآمَة، اِنْقِباضُ القَلْبِ أو الصَّدْرِ، كَآب، كَآبَة، كَأْبَة، كَأْداء، أَبابَة، أَفَف، الحَنِيْنُ إلَى الوَطَنِ، اِشتِياء، شَجَب، شُجُوب، شَجَن، ضَرَح، كَدَر، كَمَد، وَحْشَة، هَنَق.

**دل تنگی کـردن** /d.-t.-i-kardan/ ← دل تنگ شدن، غمگین شدن.

**دلجویی** /d.-ju-yi/ تأْسِيَـة، مُؤاسات، تَعْـزِيَة، تَـذْلِيْل، تَسَلِّي.

**دلجویی کردن** /d.-j.-yi-kardan/ جَبْراً و جُبُوراً و جِبارَةً / جَبَرَ ـُ القَلْبَ، تَعْزِيَةً / عَزَّى، تَسَلِّياً / تَسَلَّى، تَـذْلِيْلاً / ذَلَّلَ، أَخْذاً / أَخَذَ يَـأْخُذُ بِخاطِرِه، اِحْتِنـاكاً / اِحْتَنَكَ و سَحْراً / سَحَرَ ـَ هُـ.

**دل چرکین** /d.-cerkin/ ← رنجیده.

**دل چرکینی** /d.-c.-i/ ← رنجش، رنجیدگی، کدورت.

**دل چسب** /d.-casb/ ← دل پسند.

**دل چوب** /d.-cub/ الجِلْب.

**دل خراش** /d.-xaräš/ مُؤْلِم، مُزْعِج، جارِحُ القَلْبِ.

**دل خسته** /d.-xaste/ ← غمگین، رنجیده.

**دل خواه** /d.-xäh/ ۱. مَرغُوبُ القَلْبِ، مَحْبُوب. ۲. مَطْلُوب، أَمَل.

**دل خور** /d.-xor/ مَلُول، مَغْمُوم، مُتَأَلِّم.

**دل خور شدن** /d.-x.-šodan/ ← رنجیدن.

**دل خور کردن** /d.-x.-kardan/ ← رنجانیدن.

**دل خوری** /d.-x.-i/ ← رنجش.

**دل خوش** /d.-xoš/ ← شادمان.

**دل خوشی** /d.-x.-i/ ← شادمانی.

**دل خون** /d.-xun/ ← اندوهگین، غمگین.

**دل دادگی** /d.-dädegi/ ← عاشقی، عشق.

**دل داده** /d.-däde/ ← عاشق.

**دل دار** /d.-där/ ← معشوق.

**دل داری** /d.-d.-i/ تَأْسِيَة، مُؤاساة، سُلْو، سُلْوان، سَلْوَى، عَزاء، تَعْزِيَة.

**دل داری دادن** /d.-d.-i-dädan/ تَسْلِيَةً / سَلَّى، إسْلاءً / أَسْلَى، تَعْـزِيَةً / عَزَّى، جَبْـراً و جُبُوراً و جِبـارَةً / جَبَرَ ـُ القَلْبَ، أَسْواً و أَساً / أَساـُ، تَـأْسِيَةً / أَسَّى، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ بِخاطِرِه، مُؤانَسَةً / آنَسَ هُـ، تَسْكِيْناً / سَكَّنَ الرَّوْعَ، تَنَقُّثاً / تَنَقَّثَ هُـ تَهْدِئَةً / هَدَّأَ رَوْعَهُ، مُواساةً / واسَى هُـ.

**دلدل** /doldol/ (جانـ) شَيْهَم.

**دل دل** /deldel/ ← دودلی.

**دل دل کردن** /d.-kardan/ ← دودلی کردن.

**دل ربا** /d.-robä/ خَـلّاب، خالِـب، فاتِـن، فَتّان، آخِـذٌ بالقُلُوبِ، جَـذّاب، مَعْشُوق، مَحْبُوب، أَخّاذ، آسِـر، بارِعَةُ الجَمال، حَسَن، حَسْناء، جَمِيْل، غانِيَة، لَعُوب.

**دل ربایـی** /d.-r.-yi/ سَلْـبُ القَلْبِ، اِخْتِـلابُ القَلْـبِ، اِجْتِذابُ القَلْـبِ، فِتْنَة، اِفْتِتان، أَنـاقَة، اِنْجِـذاب، جَذْب، اِجْتِذاب.

**دل ربایـی کردن** /d.-r.-yi-kardan/ جَذْبـاً / جَذَبَ ـِ و اِجْتِذاباً / اِجْتَذَبَ القَلْبَ، خَلْباً / خَلَبَ ـِ العَقْلَ، اِخْتِلاباً / اِخْتَلَبَ ت قَلْبَهُ، سَلْباً / سَلَبَ ـُ دَلّاً و دَلالاً / دَلَّ ـِ و دَلَلاً / دَلَّ ـَ، تَـدَلُّلاً / تَدَلَّـلَ، تَغَنُّجاً / تَغَنَّجَ، تَحْيِيْراً / حَيَّرَ، تَوْلِيْهاً / وَلَّهَ، إيْلاهاً / أَوْلَهَ، طَبْياً / طَبَى ـِ هُـ، اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ قَلْبَهُ، اِسْتِهْواءً / اِسْتَهْوَى.

**دل رحم** /d.-rahm/ ← مهربان.

**دل رحمی** /d.-r.-i/ ← مهربانی.

**دل ریختـن** /d.-rixtan/ [مـص ل] ← تـرسیـدن، هراسیدن.

**دل ریش** /d.-riš/ مَجْرُوْحُ القَلْبِ، مَحْزُوْن.

**دل زدگی** /d.-zadegi/ سَآمَة، مَلال، مَلالَة، نُوْه، الاِنْتِهاءُ عن الشَّيء.

**دل زدگی یافتن** /d.-z.-yäftan/ مَلَلاً و مَلالاً و مَلَّةً و مَلالَةً / مَلَّ ـَ سَأْمَةً و سَآمَةً وسَأْماً و سَأَماً و سَآمَةً / سَئِمَ ـَ الشَّيءَ و مِنْهُ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَتْ نَفْسُهُ عنْهُ، نَوْهاً / ناهَ ـُ ت النَّفْسُ عن الشَّيء.

**دل زنـده** /d.-zende/ نَشِيْـط، طَـرُوب، فَكِـه، فـاكِـه، ضَحُوک، دَعِب، دَعّاب، داعِب، هُلَيهِلِيّ.

**دلستان** /d.-setän/ ← دل ربا، دل بر.

**دل سرد** /d.-sard/ ۱. بِـلارَغْبَة، غَيْـرُ مَيّالٍ لِلْعَمَـلِ. ۲. مَيْئُوسٌ أومَيْـؤُوسٌ مِنْهُ، مَأْيُوس، قـانِط، مَقْطُوعُ الـرَّجاء،

کَسِيرُ الخاطِرِ.

**دل‌سرد شدن** /d.-s.-šodan/ ۱. هُموداً / هَمَدَ ـُ و بُرُودَةً / بَرَدَ ـُ ت الهِمَّةُ، وَهْناً / وَهَنَ يَوْهَـنُ عَزِيْمَتُهُ. ۲ ← نااميد شدن، نوميد شدن.

**دل‌سرد کردن** /d.-s.-kardan/ ۱. تَبْرِيْداً / بَرَّدَ و إخْماداً / أخْمَدَت الهِمَّةَ، تَثْبِيْطاً / ثَبَّطَ و إيْهاناً / أوْهَنَ العَزْمَ. ۲ ← نااميد کردن، نوميد کردن.

**دل‌سردی** /d.-s.-i/ عَـدَمُ الرَّغْبَـةِ، عَدَمُ المَيْـلِ. ۲ ← نااميدی، نوميدی.

**دل‌سوختگی** /d.-suxtegi/ ← غمگينی، غمناکی.

**دل‌سوختـن** /d.-suxtan/ ۱ ← غمگين شـدن. ۲ ← غمگين کردن.

**دل‌سوخته** /d.-suxte/ ← غمگين.

**دل‌سوز** /d.-suz/ شَفُـوق، شَفِيْـق، مُشْفِق، عـاطِـف، عَطُوف، ذُوحَنانٍ، رَحِيْم، رَحُوم.

**دل‌سوزی** /d.-s.-i/ شَفَقَة ← مهربانی.

**دل‌سوزی کـردن** /d.-s.-i-kardan/ شَفَقـاً / شَفِقَ ـَ و إشْفاقاً / أشْفَقَ عليه ← مهربانی کردن.

**دل‌شاد** /d.-šād/ ← شادمان.

**دل‌شدگی** /d.-šodegi/ ۱ ← عاشقی. ۲ ← ديوانگی.

**دل‌شده** /d.-šode/ ۱ ← عاشق. ۲ ← ديوانه.

**دل‌شکستگی** /d.-šekastegi/ ← إنْكِسارُ القَلْـبِ، خَيْبَةُ الأمَلِ، كَمَد، كَأب، كَأْبَة، كَآبَة.

**دل شکستن** /d.-šekastan/ كَسْراً / كَسَرَ ـِ قَلْبَهُ ← رنجانيدن.

**دل شکسته** /d.-šekaste/ كَسِيْرُ القَلْبِ، مَكْسُـورُ القَلْبِ، مُنْسَحِقُ القَلْبِ، كَمِد، كَمِيْد، كامِد.

**دل شکسته شدن** /d.-š.-šodan/ إنْكِساراً / إنْكَسَرَ قَلْبُهُ ← رنجيدن.

**دل‌شوره** /d.-šure/ إضْطِراب.

**دل‌فريب** /d.-farib/ ۱. خَلّاب، خالِب، مَقْبُـول، جالِبُ القَلْبِ. ۲ ← دل‌بر، دل‌ربا.

**دل‌فريبـی** /d.-f.-i/ ۱. جَلْبُ القُلُـوبِ، جَذْب، إخْتِـلابُ القَلْبِ. ۲ ← دل‌بری، دل‌ربايی.

**دلفين** /dolfin/ (جانـ) ۱. الدُّلْفِيْن، خِنْزِيْرُ البَحْرِ، تُخَس، دُخَس. ۲. [نجـ] الدُّلْفِيْن، الصَّلِيْب.

**دلق** /dalq/ جُبَّةٌ صُوفِيَّةٌ يَلْبَسُها الصُوفِيُّونَ.

**دلقک** /dalqak/ مُهَـرِّج، مَسْخَة، سْتَـرِيّ، أُضْحُوكَـة، بُهْلُول، بِلْياتْشُو.

**دلقک‌بازی** /d.-bāz-i/ ← مسخره‌بازی.

**دل‌کش** /del-kaš/ ← دل‌ربا.

**دل کندن** /d.-kandan/ تَرْكاً وتِرْكاناً / تَرَكَ ـُ هـُ.

**دلکو** /delko/ وَشِيْعَةُ دَلْكُو.

**دل‌گران** /del-gerān/ ← رنجيده، غمگين.

**دل‌گران شدن** /d.-g.-šodan/ ← رنجيدن.

**دل‌گران کردن** /d.-g.-kardan/ ← رنجانيدن.

**دل‌گرانی** /d.-g.-i/ ← رنجيدگی.

**دل گرفتن** /d.-gereftan/ ← رنجيدن، غمگين شدن.

**دل‌گرم** /d.-garm/ ← اميدوار.

**دل‌گرم شدن** /d.-g.-šodan/ ← اميدوار شدن.

**دل‌گـرم کـردن** /d.-g.-kardan/ ← اميـدوار کـردن، دل‌گرمی دادن.

**دل‌گرمـی** /d.-g.-i/ ۱ ← اميدواری. ۲. ثِقَة، وُثُـوق، إعْتِماد، عِوَل، تَعْوِيْل، مُعَوَّل.

**دل‌گرمی دادن** /d.-g.-i-dādan/ تَأْمِيْناً / أمَّنَ، طَمْأنَةً / طَمْأنَ، تَنْشِيْطاً / نَشَّطَ، إنشاطاً / أنْشَطَ، تَقْوِيَةً / قَوّى، تَشْجِيْعاً / شَجَّعَ، تَطْمِيْعـاً / طَمَّعَ، إطْمـاعاً / أطْمَعَ، تَجْرِئَةً / جَرَّأَ.

**دل‌گشا** /d.-gošā/ مُنْشِط، مُفَرِّح، بَهِـج، بَهِيْج، مُبْهِج، مُسِرّ.

**دلگی** /dalegi/ نَهَم، بِطْنَة.

**دلگی کردن** /d.-kardan/ تَقْشِيْشاً / قَشَّشَ، قَشّاً / قَشَّ ـُ، نَهْماً / نَهَمَ ـِ ونَهَماً ونَهامَةً / نَهِمَ ـَ ونُهِمَ مج.

**دل‌گير** /d.-gir/ ۱ ← دل‌تنگ، غمگين. ۲ ← رنجيده.

**دل‌گيـر شـدن** /d.-g.-šodan/ ۱ ← غمگيـن شـدن، دل‌تنگ شدن. ۲ ← رنجيدن.

**دل‌گيـر کـردن** /d.-g.-kardan/ ۱ ← غمگين کردن، دل‌تنگ کردن. ۲ ← رنجانيدن.

**دل‌مردگی** /d.-mordegi/ ← دل‌تنگی.

**دل‌مرده** /d.-morde/ ← دل‌تنگ، غمگين.

**دل‌مـرده شـدن** /d.-m.-šodan/ ← دل‌تنگ شـدن، غمگين شدن.

**دلمه** /dalame/ خاثِـر، مُخَثَّر، مُجَمَّد، مُـرَوَّب، مُختَقِن، مُتَجَمِّع، مُزدَحِم، قَرَت.

**دلمه** /dolme/ مَحْشُوّ، مَحْشِيّ.

**دلمه شدن** /dalme-šodan/ خَثْراً وخُثُوراً وخَثَراناً / خَثَرَ ـُ وخَثَراً / خَثِرَ ـَ وخَثـارَةً وخُثُورةً / خَثُرَ ـُ وتَخَثُّراً / تَخَثَّرَ الدَّمُ، قَرْتاً وقُرُوتاً / قَرَتَ ـِ الدَّمُ.

**دلمه کردن** /d.-kardan/ تَخْثِيراً / خَثَّرَ وتَرْوِيباً / رَوَّبَهُ.

**دل نازک** /del-näzok/ رَقِيقُ القَلْـبِ، شَفُوق، شَفِيـق، عَواطِفِيّ، أوّاه، أسِيف.

**دل نازکی** /d.-n.-i/ رِقَّةُ القَلْبِ، حِنَّة.

**دل نشین** /d.-nešin/ ← دل‌پسند، دل‌چسب.

**دل نگران** /d.-negarän/ ← دل‌واپس.

**دل نگرانی** /d.-n.-i/ ← دل‌واپسی.

**دل نواز** /d.-naväz/ ۱ ← مهربان. ۲ ← معشوق.

**دل نهادن** /d.-nahädan/ ← دل‌بستن.

**دلو** /dalv/ ۱. الـدَّلْو، دالِيَـة، سَطْـل، سِقاء، سَجْـل، مِـدْلَجَة، جَـرْدَل، جَرّاف، رَكْـوَة، قـادُوس، مَعْد، مَعْـد، مِنْزَفَة، نَيْطَل. ۲. [نجـ] بُرْجُ الدَّلْو.

**دل‌واپس** /del-vä-pas/ ← نگران.

**دل‌واپسی** /d.-vä-p.-i/ ← نگرانی.

**دله** /dale/ ۱ ← ولگرد. ۲ ← پرخور، شکمو. ۳ ← دزد. ۴ ← (جانـ) دَلَق، اِبْنُ مُقْرِض.

**دله‌دزد** /d.-dozd/ السّارِق، المُخْتَلِس وبِخاصَّـةٍ بِمَقادِيْرَ صَغِيْرَة.

**دله‌دزدی** /d.-d.-i/ ← دله‌دزدی کردن.

**دله دزدی کردن** /d.-d.-i-kardan/ سَرَقاً وسَرْقاً وسَرِقَةً / سَرَقَ ـِ اِخْتِلاساً / اِخْتَلَسَ.

**دله‌های کیسه‌دار** /dalehä-ye-kise-där/ (جانـ) جَثِيْلاتُ الذَّنَب.

**دلهره** /delhore/ ← اضطراب، نگرانی.

**دلیجان** /delijän/ دِلِيْجِنْس.

**دلیر** /delir/ ← شجاع.

**دلیرانه** /d.-äne/ ← شجاعانه.

**دلیر شدن** /d.-šodan/ ← شجاع شدن.

**دلیر کردن** /d.-kardan/ ← شجاع کردن.

**دلیری** /d.-i/ ← شجاعت.

**دلیری کردن** /d.-i-kardan/ اِسْتِجْراءً / اِسْتَجْرَأَ، بَهْساً / بَهَسَ ـَ، تَحَوُّساً / تَحَوَّسَ، عَنْتَرَةً / عَنْتَرَ.

**دلیزاد** /delizäd/ المُصّاخ.

**دلیل** /dalil/ دَلِيْل، إشارَة، حُجَّة، بُرْهـان، عِلَّة، شاهِد، سُلْطان، بَيـان، بَيِّنَة، رَمْـز، مُوْجِـب، باعِـث، الدّاعِـي، سَبَـب، أَصْل، مَبْصَـر، مَبْصَـرَة، بَصِيْـرَة، ثَبَت، جَـدَل، جِدَال، رَجْعَة، نَحْب، مُناسَبَة، ناقِرَة، وَجْه.

**دلیل آوردن** /d.-ävardan/ تَدْلِيْلاً / دَلَّلَ على المَسْأَلَةِ، تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ، اِعْتِلالاً / اِعْتَلَّ، مُحاجَّةً وحِجاجاً / حاجَّ هُـ اِحْتِجاجاً / اِحْتَجَّ بالشَّـيءِ، إقامَةً / أقامَ الحُجَّةَ أو الدَّلِيْلَ، مُداعاةً / داعَى، إدْلاءً / أَدْلَى بِحُجَّتِهِ، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ السَّبَبَ، فَلْسَفَةً / فَلْسَفَ، تَفَلْسُفاً / تَفَلْسَفَ، سَرْداً وسِراداً / سَرَدَ ـُ الشَّواهِدَ.

**دلیل اقوی** /d.-e-aqvä/ مَفْهُومُ الأَوْلَوِيَّة.

**دلیل قاطع** /d.-e-qät'/ بُرْهانٌ قاطِعٌ، بَيِّنَةٌ حاسِمَةٌ.

**دلیل قانـع کننده** /d.-e-qäne'-konande/ حُجَّةٌ مُقْنِعَةٌ، بَيِّنَةٌ مُقْنِعَةٌ.

**دلیل مخالفت** /d.-e-moxälefat/ مَفْهُومُ المُخالَفَة.

**دلیل موافقت** /d.-e-moväfeqat/ مَفْهُومُ المُوافَقَة.

**دم** /dam/ ۱. نَفَس، نَسْمَة، نَسَم، شَهِيْق. ۲. حَدُّ السِّكِّيْنِ أو السَّيْفِ، غُراب. ۳. كَتْمَةُ الهَواءِ.

**دم** /dom/ ذَنَب، ذَنَبَـة، ذُنَّبَى، ذِنِبَّـى، ذُنابَـى، ذَيْل، خَصِيْل، مُرَّخ.

**دم آهنگری** /dame-e-ähangari/ الكِيْر.

**دما** /damä/ دَرَجَةُ الحَرارَة.

**دم‌الاخوین** /dam-ol-axaveyn/ (گیا) ذُؤْنُون.

**دماپای** /damä-päy/ ← ترموستات.

**دمادم** /damädam/ ← پیاپی.

**دمار** /damär/ هَلاك.

**دم اسب** /dom-asb/ (گیـا) ذَنَبُ الخَيْـل، دَمْعُ أيُّـوب، أَمْذَرِيان، أَمْسُوخ، أُمْشُوخ، كُنْباث، شَيّالَة.

**دم اسب باتلاقی** /d.-a.-e-bätläqi/ (گیا) ذَيْلُ الحِصانِ.

**دم اسبی** /d.-a.-i/ تَمْشِيْطَةُ ذَنَبِ الحِصانِ.

**دماسنج** /damäsang/ مِحْرار، مِحَرّ.

**دمـاسنـج بیشینـه و کمینـه** /d.-e-bišine-va-kamine/ مِحْرارُ القُصْوَى والدُّنْيا.

**دماسنج گرمابرقی** /d.-e-garmä-barqi/ المُزْدَوِجَةُ الحَرارِيَّة.
**دماغ** /demäq/ (پز) أُمُّ الرَّأسِ، فَرْخُ الرَّأسِ.
**دماغ** /damäq/ (پز) الأنْف ← بینی.
**دماغ پخ** /d.-pax/ أفْطَسُ الأنْفِ.
**دماغ پخ** /d.-e-p./ أنْفٌ أفْطَسُ.
**دماغ چاق بودن** /damäq-cäq-budan/ [عم] سَلامَةً وسَلاماً / سَلِمَ ـَ صُحّاً وصِحَّةً وصَحاحاً / صَحَّ ـِ .
**دماغ سربالا** /d.-sar-bälä/ أشَمُّ الأنْفِ.
**دماغ سربالا** /d.-e-s.-b.-/ أنْفٌ أشَمّ.
**دماغ سوختن** /d.-suxtan/ ۱. [مص ل] ← شرمنده شدن. ۲. [مص م] ← شرمنده شدن.
**دماغ سوخته** /d.-suxte/ ← شرمنده.
**دماغ عقابی** /d.-oqäbi/ مَعْقُوفُ الأنْفِ.
**دماغ عقابی** /d.-e-o./ الأنْفُ المَعْقُوفُ.
**دماغه** /d.-e/ أنْفُ الجَبَلِ، رَأس، لِسانُ الأرْضِ، قَيْدُوْمٌ من الجَبَلِ، شِناخ.
**دماغی** /demäqi/ مُخّيّ، دِماغِيّ.
**دما کره** /damä-kore/ طَبَقَةٌ حَرارِيَّةٌ [في الجَوّ].
**دماگرایی** /d.-geräyi/ اِنْتِحاءٌ حَرارِيّ.
**دماگوژی** /demägoži/ دَهْماوِيَّة، غَوْغائِيَّة.
**دمانگار** /damä-negär/ المِرْسامُ الحَرارِيّ، تِرْمُومِترٌ ذاتِيُّ التَّسْجِيل.
**دمانگاشت** /d.-negäšt/ ← دمانگار.
**دمای اشتعال** /d.-ye-ešte'äl/ دَرَجَةُ حَرارَةِ الإشْتِعالِ.
**دمای تبدیل** /d.-ye-tabdil/ نُقْطَةُ التَّحَوُّلِ.
**دمای بحرانی** /d.-ye-bohräni/ (فز) دَرَجَةُ الحَرارَةِ الحَرِجَةِ.
**دمای صفر مطلق** /d.-ye-sefr-e-motlaq/ الصِّفْرُ المُطْلَق.
**دمای کاهیده** /d.-ye-kähide/ دَرَجَةُ الحَرارَةِ المُخَفَّضَةِ.
**دمای مطلق** /d.-ye-motlaq/ (فز) دَرَجَةُ الحَرارَةِ المُطْلَقَةِ.
**دمای مؤثر** /d.-ye-mo'sser/ دَرَجَةُ الحَرارَةِ الفَعّالَةِ.
**دم‌بخت** /dam-e-baxt/ بِنْتٌ آنَ وَقْتُ زِواجِها.
**دم برآوردن** /d.-barävardan/ ۱ ← نفس کشیدن. ۲ ← سخن گفتن، صحبت کردن.
**دم‌برگ** /dom-barg/ (گیا) عُنُق، عِلاقَة، مِعْلاق.
**دم بریده** /d.-boride/ ۱. مَقْطُوعُ الذَّنَبِ، أبْتَر، مَبْتُور، أزْعَر. ۲ ← حیله‌گر، فریبکار.
**دمبک** /dombak/ دنبک.
**دمبل** /dambel/ الدَّمْبَل، الدَّمْبَلاس.
**دمبل صفحه‌یی** /d.-e-safhe-yi/ الدَّمْبَلُ القُرْصِيّ.
**دمبل قالبی** /d.-e-qäleb-i/ ← دمبل.
**دمبلچه** /dombalece/ (پز) العُصْص، ثُعْلَبَة، قِبّ.
**دمبلچهٔ پرندگان** /d.-ye-parandegän/ قَصَرَة، زِمِكّي.
**دم‌به‌دم** /dam-be-dam/ آناً فآناً، لَحْظَةً بِلَحْظَةٍ.
**دم‌پایی** /d.-päyi/ البابُوج، خُفّ، مُزّ، شِبْشِب، كَوْث، بَنْتُفِلي، قَبْقاب.
**دم‌پایی چوبی** /d.-p.-cubi/ القَبْقاب.
**دم پر** /dom-par/ عِراقُ رِيشَةِ الطّائِرِ.
**دمپینگ** /damping/ الإغْراق.
**دمتیک** /demotik/ ۱. الشَّعْبِيّ. ۲. خَطٌّ دِيمُوطِيّ.
**دم جنبانک** /dom-jonbänak/ (جانـ) ذُعَرَة، أبُوفَصادَة، فَتّاح، سَكَعْكَع، أُمُّ سَكَعْكَع، زِيطَة، أُمُّ صُعَيْدَة، عُصْفُورُ الشَّوْكِ، قُوَيْع، خاطِفُ ظِلِّهِ، زَفْراف.
**دم جنبانک‌ها** /d.-j.-hä/ (جانـ) ذُعَرِيّات.
**دم‌خور** /dam-xor/ ← هم‌دم، سازگار.
**دم‌دار** /d.-där/ الغَمّ، غامّ، مُغِمّ.
**دم‌دار** /dom-d./ مُذَنَّب، ذَنَبِيّ، مُذَيَّل، ذائِل، ذَيْلِيّ، ذُوذَنَب.
**دم‌داران** /d.-d.-än/ (جانـ) ذَواتُ الأذْنابِ.
**دم دراز** /d.-deräz/ مِذْنَب.
**دم‌دست** /damedast/ قَرِيبٌ مِن اليَدِ.
**دم‌دم** /domdom/ الدُّمْدُم.
**دم‌دما** /damdamä/ قُرْب، حُدُود، حَوالَي.
**دمدمی** /damdami/ ← دمدمی‌مزاج.
**دمدمی مزاج** /d.-mezäj/ مُتَلَوِّن، قُلَّب، قَلُوب، قَلّاب، وِدَنِيّ، مُتَقَطِّع، مُخَزَّع.
**دمدمی مزاجی** /d.-m.-i/ جِماح، هَوَى، كَيْف.
**دمده** /demode/ عَتِيق، قَدِيمُ الزِّيّ.
**دمر** /damar/ ۱. النَّوْم عَلَى الوَجْهِ، الكَبّ. ۲. مَقْلُوبٌ عَلَى وَجْهِهِ ← واژگون.
**دمر خوابیدن** /d.-xäbidan/ إكْباباً / أكَبَّ وانْكِباباً /

اِنکَبَّ عَلَی وَجْهِهِ.

**دمر کردن** /d.-kardan/ ← واژگون کردن، وارو کردن.

**دمرو** /damaru/ سَطِیح، مُسَطَّح ← واژگون.

**دم روباه** /dom-rubäh/ (گیا) ذَنَبُ الثَّعْلَب، ذَیْلُ الثَّعْلَب.

**دم روباه چمنی** /d.-r.-e-camani/ (گیا) الثَّفّ.

**دم زدن** /dam-zadan/ أَخذاً / أَخَذَ یَأْخُذُ نَفَسَهُ، تَنَفُّساً / تَنَفَّس.

**دم زرگران** /d.-e-zargarän/ ← دمهٔ زرگران.

**دم زنی** /d.-zani/ تَنَفُّس.

**دم ساز** /d.-säz/ أَنِیس، مُصاحِب، مُوافِق، بِطانَة، مُجالِس، وَلِیْجَة.

**دم سنج** /d.-sanj/ مِقْیاس التَّنَفُّسِ.

**دم سنجی** /d.-s.-i/ قِیاس التَّنَفُّسِ.

**دمسیس** /damsis/ (گیا) أَرِیْغارُون، شَیْخُ الرَّبِیعِ.

**دمش** /dameš/ ۱ ← دمیدن. ۲ ← نَفَس.

**دمغ** /damaq/ ← شرمسار، خجل، سرشکسته.

**دم فروبردن** /dam-foru-bordan/ شَهِیْقاً و تَشْهاقاً وشُهَاقاً / شَهَقَ ـِ وشَهِقَ ـَ نَشْقاً / نَشِقَ ـَ تَنَشُّقاً / تَنَشَّق، اِسْتِنْشاقاً / اِسْتَنْشَقَ الهَواءَ أوالرّائِحَةَ.

**دم فروبستن** /d.-f.-bastan/ ← خاموش شدن، ساکت شدن.

**دم قیچی** /d.-qeyci/ قُرَاضَة، القُصاصَة.

**دمکرات** /demokrät/ ← دموکرات.

**دمکراسی** /demokrasi/ ← دموکراسی.

**دم کردن** /dam-kardan/ تَخْدِیْراً / خَدَّرَ.

**دم کسی را دیدن** /d.-e-kasi-rä-didan/ ← راضی کردن، خشنود کردن.

**دم کش** /d.-keš/ ← دم کنی.

**دم کشیدن** /d.-kešidan/ تَخَدُّراً / تَخَدَّرَ.

**دم کنی** /d.-koni/ قِطعَةٌ قُماشِیَّةٌ سَمِیْکَةٌ تُوضَعُ علی الرُّزِّ وقتَ طَبْخِهِ.

**دم گربه‌یی** /dom-gorbeyi/ (گیا) الهُرَیْرَة [الإِزْهرار].

**دم گرفتن** /dam-gereftan/ الإِشْتِراکُ في الإلقاءِ مَعَاً.

**دم گل** /domgol/ عُنُق، مِغْلاق، رُجَیْلَة، زِناد.

**دمل** /domal/ الدُّمَّل، خُرَاج، حَبَّة، جِبْن، زَامِح، سَعْفَة، سَلْعَة، طُلُوع، غَلْغَمُونِيّ، فَلْغَمُونِيّ.

**دم لابه** /dom-läbe/ ← چاپلوسی.

**دم لابه کردن** /d.-läbe-kardan/ لَهْوَقَةٌ / لَهْوَق، تَلَهْوُقاً / تَلَهْوَق، تَزَلُّفاً / تَزَلَّفَ ← چاپلوسی کردن.

**دمل چرکی** /domal-e-cerki/ الطُّفْحُ الدُّمَلِيّ.

**دم مرگ** /dam-e-marg/ عَلَی آخِرِ الرَّمَقِ، عَلَی آخِرِ رَمَقٍ من الحَیاةِ.

**دمنده** /damande/ نافِخ.

**دم نگار** /dam-negär/ سِپِیْرُوْغِراف، راسِمَةُ التَّنَفُّسِ.

**دم نگاری** /d.-n.-i/ تَرْسِیْمُ التَنَفُّسِ.

**دم واپسین** /d.-e-väpasin/ الرَّمَقُ الأَخِیْرُ، نَشْغَة، حُشَاش، حُشاشَة.

**دموتی** /demoti/ ← هیروگلیفی، خط هیروگلیفی.

**دم و دستگاه** /dam-o-dastgäh/ ۱ ← شکوه. ۲ ← اسباب.

**دموکرات** /demokrät/ الدِّیْمُقْراط.

**دموکراتی** /d.-i/ الدِّیْمُقْراطِيّ.

**دموکراتیک** /d.-ik/ الدِّیْمُقْراطِیَّة.

**دموکراسی** /demokräsi/ دِیْمُقْراطِيّ.

**دموگرافی** /demogräfi/ دِیْمُوغْرافِیا.

**دمونستراسیون** /demonsträsiyon/ مَسِیْرَة، مُظاهَرَة.

**دمه** /dame/ دَمَق، بُخار.

**دمهٔ آهنگری** /d.-ye-ähangari/ مِنْفاخ، مِنْفَخ، کِیْرُ الحَدّادِ، کُوْر، زِقّ.

**دمه‌دار** /d.-där/ بُخارِيّ، مُشَبَّعٌ بالبُخارِ.

**دمهٔ زرگری** /d.-ye-zargari/ بُوْرِيُّ الصَّائِغِ، سِراج، الثِّلام، جِمْلاج.

**دمیدن** /damidan/ ۱. نَفِیْخاً / نَفَخَ ـِ بِفِیْهِ، تَنْفِیْخاً / نَفَّخَ، فَخِیْخاً وفَخّاً / فَخَّ ـِ وهُبُوباً وهَبِیْباً وهَبّاً / هَبَّ ـُ تِ الرِّیْحُ، نَقْراً / نَقَرَ ـُ في الصُّورةِ ونحوه. ۲. اِنْفِلاقاً / اِنْفَلَقَ وتَنَفُّساً / تَنَفَّسَ الصُّبْحُ.

**دمینو** /domino/ ← دومینو.

**دنب** /donb/ ← دم.

**دنبال** /donbäl/ تُلُوّ، تَبَع، التَّالِي، تابِع، تَعَقُّب، إِفّ، مُطارَدَة، مُلاحَقَة.

**دنبالچه** /d.-ce/ (پز) عُصْعُص، عَصْعَص، عُصْعُوص ← دمبلچه.

**دنبال روی** /d.-ravi/ تَعقُّب، اِقْتِداء، مُتابَعَة، مُلازَمَة، تَتَبُّع، قِيافَةُ الأثَرِ، قَفو، اِقْتِفاءُ الأثَرِ.

**دنبال روی کردن** /d.-r.-kardan/ ← دنبال کردن.

**دنبال کردن** /d.-k./ تَبَعاً وتَباعاً وتَباعَةً / تَبِعَ ـَ، اِتِّباعاً / اِتَّبَعَ، مُتابَعَةً / تابَعَ، تَتَبُّعاً / تَتَبَّعَ، تَتابُعاً / تَتابَعَ، قَفْواً / قَفا ـُ أثَرَهُ واقْتِفاءً / اِقْتَفَى، تَقَفِّياً / تَقَفَّى، تَعَقُّباً / تَعَقَّبَ، تَعقيباً / عَقَّبَ، مُعاقَبَةً / عاقَبَ، تَلْواً وتُلُوّاً / تَلا ـُ ومُتالاةً / تالَى و تَتَلِّياً / تَتَلَّى و تَأْبِيناً / أبَّنَ وتَفْناً / تَفَنَ ـِ هـ حَذْوَهُ / حَذا ـُ اِحْتِذاءً / اِحْتَذَى بِهِ، تَحَرِّياً / تَحَرَّى الأمْرَ، دَبْراً / دَبَرَ ـُ وتَدَبُّراً / تَدَبَّرَهُ، [يكديگر را] تَدارُكاً / تَدارَكَ، مُدارَكَةً ودِراكاً / دارَكَ هـ مُداوَمَةً / داوَمَ على، مُساتَلَةً / ساتَلَ، مُطارَدَةً / طارَدَ، تَعَظُّلاً / تَعَظَّلَ في أثَرِهِ، اِقْتِداءً / اِقْتَدَى، قَرْواً / قَرا ـُ الأمْرَ، قَسّاً / قَسَّ ـُ تَقَسُّساً / تَقَسَّسَ، قَصّاً وقَصَصاً / قَصَّ ـُ أثَرَهُ، اِقْتِصاصاً / اِقْتَصَّ، تَقَصُّصاً / تَقَصَّصَ أثَرَهُ، تَقَصِّياً / تَقَصّاهُ، قَفْراً / قَفَرَ ـُ وتَقَفُّراً / تَقَفَّرَ واقْتِفاراً / اِقْتَفَرَ الأثَرَ، اِقْتِفاءً / اِقْتَفَى هـ تَقَوُّفاً / تَقَوَّفَ أثَرَهُ، تَقْيِيفاً / قَيَّفَ، تَكاتُعاً / تَكاتَعَ الشَّخْصانِ، مُلاحَقَةً / لاحَقَهُ، تَلاحُقاً / تَلاحَقَ، اِسْتِمراراً / اِسْتَمَرَّ، مُنافاةً / نافَى هـ اِسْتِنْهاجاً / اِسْتَنْهَجَ فُلانٌ طَريقَ فُلانٍ، مُوالاةً ووِلاءً / وَالَى الشَّيءَ تَهاطُلاً / تَهاطَلَ القَوْمُ.

**دنباله** /d.-e/ ذَنَب، ذَيْل، مُؤَخَّر، ساقَة، عَجْب، عَجُس، عُجْس، كُسْء.

**دنباله دار** /d.-e-där/ ذُوذَنَبٍ.

**دنباله داران** /d.-e-d.-än/ ذَواتُ الأذْنابِ.

**دنباله‌دار کردن** /d.-e-d.-kardan/ تَذْنِيباً / ذَنَّبَ.

**دنباله رو** /d.-e-row/ المُتالِي ومُعَاقِب، مُتابِع.

**دنبالهٔ لشکر** /d.-e-ye-laškar/ السّاقَة.

**دنبک** /donbak/ طَبْلَة.

**دنبلان** /donbalän/ (گيا) بَداة، جَبْأة.

**دنبلان کوهی** /d.-e-kuhi/ (گيا) شَحْمَةُ الأرْضِ، كَمْأة، طَرْطُوفَة.

**دنبه** /donbe/ اللِّيَّة، الألْيَة.

**دنبه فروش** /d.-foruš/ الألّاء.

**دندان** /dandan/ سِنّ، ضِرْس، أزْم، مِبْرَم، حاكَّة، رَحًى، عاجِمَة، مِقْطَم.

**دندان آسیاب** /d.-e-äsiyäb/ طاحِنَة، طاحِس، ضِرْس، أزْم.

**دندان پزشک** /d.-pezešk/ طَبِيبُ الأسْنانِ.

**دندان پزشکی** /d.-p.-i/ طِبُّ الأسْنانِ.

**دندان پیشین** /d.-e-pišin/ النّاب، ثَنِيَّة، أزُوم، آزِم، آزِمَة، قاطِع، عارِضَة.

**دندان تیزکردن** /d.-tiz-kardan/ ← طمع کردن.

**دندان درد** /d.-dard/ ألَمُ الأسْنانِ، ضُراس.

**دندان روی جگر گذاشتن** /d.-ru-ye-jegär-gozäštan/ ← تحمّل کردن.

**دندان زدن** /d.-zadan/ عَضّاً وعَضِيضاً / عَضَّ ـَ هـ وبِهِ وعَلَيهِ.

**دندان ساز** /d.-säz/ صانِعُ الأسْنانِ الاِصْطِناعِيَّةِ.

**دندان سازی** /d.-s.-i/ ۱. صُنْعُ الأسْنانِ الاِصْطِناعِيَّة. ۲. مَعْمَلُ الصّانِعِ الأسْنانِ.

**دندان شکن** /d.-šekan/ كاسِرُ الأسْنانِ.

**دندان شیر** /d.-e-šir/ (گيا) أسْنانُ السِّباعِ.

**دندان شیری** /d.-e-š.-i/ سِنُّ اللَّبَنِ.

**دندان عاریه** /d.-e-ariye/ أسْنانُ العِيْرَة، طَقْمُ أسْنانٍ.

**دندان عقل** /d.-e-aql/ ناجِذ، ضِرْسُ العَقْلِ.

**دندان قروچه** /d.-qoruce/ صَرِير، قَعاقِع.

**دندان قروچه کردن** /d.-q-kardan/ عَلْكاً / عَلَكَ ـُ نابَيْه، قَرْعاً / قَرَعَ ـَ سِنَّهُ، تَحَدُّماً / تَحَدَّمَ عَلَيه غَيْظاً، حَرْجاً / حَرَجَ ـُ أنْيابَهُ، حَرْقاً وحَرِيْقاً و حُرُوقاً / حَرَقَ ـِ نابَهُ عَلَيهِ، صَرْفاً / صَرَفَ ـُ و صَلْقاً / صَلَقَ ـُ نابَهُ، إصْلاقاً / أصْلَقَ، قَرْقَضَةً / قَرْقَضَ على أسْنانِهِ.

**دندان کش** /d.-keš/ قَلّاع.

**دندان کشیدن** /d.-kešidan/ خَلْعاً / خَلَعَ ـَ سِنّاً، اِقْتِلاعاً / اِقْتَلَعَ هـ.

**دندان کن** /d.-kan/ كَلّابَة.

**دندان کندن** /d.-kandan/ ۱ ← دندان کشیدن. ۲. اليَأْسُ مِنَ الطَّمَعِ.

**دندان گرد** /d.-gerd/ كَلِيْلُ الظُفْرِ ← حریص، طمعکار

**دندان گرازی** /d.-goräzi/ أفْقَم، أبُوضَبَّة.

**دندان گرفتن** /d.-gereftan/ ← گاز گرفتن.

**دندان گیر** /d.-gir/ جَدِيْرٌ بالاسْتِفادَةِ.

**دندان مصنوعی** /d.-e-masnu'i/ أسنانُ العِيرَة ← دندان عاريه.

**دندان موشی** /d.-muši/ سُنَيْنِيّ.

**دندان نمودن** /d.-nemudan/ تَكَشُّراً / تَكَشَّرَ، تَكْشِيْراً / كَشَّرَ.

**دندان نیش** /d.-e-niš/ النّاب.

**دندانه** /d.-e/ سِنّ، شُعْبَة.

**دندانهٔ پیچ** /d.-e-ye-pic/ سِنُّ اللَّوْلَب، حَزّ.

**دندانهٔ چرخ** /d.-e-ye-carx/ تِرْس، سِنُّ الدُّولاب.

**دندانه دار** /d.-e-där/ مُسَنَّن، مُشَرْشَر.

**دندانه دار کردن** /d.-e-d.-kardan/ شَرْشَرَةٌ / شَرْشَرَ، تَسَنُّناً / سَنَّنَ، تَحْزِيْزاً / حَزَّزَ، حَزّاً / حَزَّ، اِحْتِزازاً / اِحْتَزَّ.

**دندانه دندانه** /d.-e-d.-e/ مُسَنَّن، مُشَرْشَر.

**دندانه‌یی** /d.-e-yi/ سِنِّيُّ الشَّكْلِ.

**دندانی** /d.-i/ سِنِّيُّ الشَّكْلِ.

**دندانی نوکان** /d.-i-nowkän/ (جانـ) مَشْرومات المَناقِيْر.

**دنده** /dande/ ۱. ضِلْع، جانِح، جانِحَة. ۲. مُبَدِّلُ المُحَرِّک، ناقِلُ الحَرَكَة.

**دندهٔ آزاد** /d.-ye-äzäd/ (پز) الضِّلْعُ السّائِبَةُ.

**دندهٔ حقیقی** /d.-ye-haqiqi/ (پز) ضِلْعٌ ثابتٌ.

**دندهٔ خلاص** /d.-ye-xaläs/ اللّاتَعْشِيـق، فَكُّ تَعْشِيـق المُسَنَّنات.

**دندهٔ خودکار** /d.-ye-xud-kär/ تُرْسُ الحَرَكَةِ العَكْسِيَّةِ أو الخَلْفِيَّة.

**دندهٔ شناور** /d.-ye-šenävar/ ← دندهٔ آزاد.

**دندهٔ عقب** /d.-ye-aqub/ كِرّ، خَلْف، صُنْـدُوْقُ التَّوْصِيْلَةِ المِفْرَقِيَّةِ.

**دنده عوض کردن** /d.-avaz-kardan/ نَقْلاً / نَقَلَ ـ سُرْعَةَ الأُتُمْبِيل.

**دندهٔ کاذب** /d.-ye-käzeb/ (پز) ضِلْعٌ سائِبٌ.

**دندهٔ کمک** /d.-ye-komak/ لُوكِر [عم عراقی].

**دنگ** /dong/ سَهْم.

**دنگ** /da(e)ng/ مِدَقُّ الرُّزّ ← خرمن کوب.

**دنگ** /dang/ وَشُّ الآذانِ. الهَوِي.

**دنگ و فنگ** /d.-o-fang/ [عم] التَّجَمُّل.

**دنگی** /dongi/ ← دانگی.

**دنیا** /donyä/ عالَم، مَسْكُونَة، مَعْمُور، الفانِيَة، عاجِلَة، أُمُّ حُباب، أُمُّ دَرَن، أُمُّ دَفْـر، خُنُور، خَنْـوَّر، خَيْتَعُور، دَاحَـة، دَفارِ، غَرُور، لُعاعَة، لافِظَة.

**دنیاپرست** /d.-parast/ ← دنیادار.

**دنیاپرستی** /d.-p.-i/ مَحَبَّةُ العالَمِ.

**دنیادار** /d.-där/ رَجُلُ الدُّنْيا.

**دنیاداری** /d.-d.-i/ مَحَبَّةُ العالَم.

**دنیادوست** /d.-dust/ ← دنیادار.

**دنیادوستی** /d.-d.-i/ ← دنیاداری، دنیاپرستی.

**دنیادیده** /d.-dide/ رَحّال، ضَرِس، سائِح.

**دنیایی** /d.-yi/ عالَمِيّ، زَمَنِيّ، دُنْيَوِيّ.

**دنیه** /deniye/ الدِّنِيْر.

**دو** /do/ إثْنان، إثْنَتان.

**دو** /do/ عَدْو، رَكْض.

**دوآب** /do-äb/ مَجْمَع، نُقْطَةُ اِلتقاءِ النَّهْرَيْن.

**دوآبشان** /d.-ä.-šošän/ مُزْدَوِجاتُ الخَيشُومِ.

**دوآتشه** /d.-ätaše/ ۱. كُلُّ طعامٍ يُطْبَخُ على النّارِ مَرَّتَيْن. ۲. مايُقَطَّرُ مَرَّتَيْن.

**دوا** /davä/ ← دارو.

**دوات** /davät/ مِحْبَرَة، الدَّواة، دَوايَة، النُّوْن.

**دواتمی** /do-atomi/ ثُنائِيُّ الذَّرَّة.

**دواخانه** /daväxäne/ ← داروخانه.

**دوار** /davvär/ (فز) الدَّوّار.

**دوارزشی** /do-arzeši/ (شیمـ) ثُنائِيُّ التَّكافُؤ.

**دوازده** /daväzdah/ إثْناعَشَرَ، اِثْنَتا عَشَرَة.

**دوازده سطحی** /d.-sathi/ إثْناعَشَرِيُّ السُّطُوح.

**دوازده ضلعی** /d.-zel'i/ اِثْنا عَشَرِيُّ الأَضْلاع.

**دوازده گوشه‌یی** /d.-gušeyi/ إثْنا عَشَرِيُّ الأَضْلاع.

**دوازدهم** /d.-om/ الثّانِي عَشَر.

**دوازدهمی** /d.-omi/ ← دوازدهم.

**دوازدهمین** /d.-omin/ ← دوازدهم.

**دوازده وجهی** /d.-vajhi/ الثَّنْعَشَرِيُّ الأَضْلاعِ.

**دوازدهه** /d.-e/ الاِثْنا عَشَرِيُّ، عِفَج، عَفَج.

**دواساز** /davä-säz/ ← داروساز.

**دواسازی** /d.-s.-i/ ← داروسازی.

**دو اسبه** */do-asbe/* بِعَجَلَةٍ، بِسُرْعَةٍ.

**دو استقامت** */do-ve-esteqämat/* سِباقُ الضّاحِيَةِ.

**دواشناس** */davä-šenäs/* ← داروشناس.

**دوافروش** */d.-foruš/* ← داروفروش.

**دوافروشی** */d.-f.-i/* ← داروفروشی.

**دوا کردن** */d.-kardan/* ← درمان کردن، معالجه کردن.

**دوال** */daväl/* السَّيْر، الأَسِرَة.

**دوال پا** */d.-pä/* أُخْبُوط، الدَّوْل.

**دواله** */d.-e/* (گیا) ← پیچک.

**دوالی** */d.-i/* (پز) ← واریس.

**دوالیسم** */duvälism/* الإثْنَيْنِيَّة.

**دوام** */daväm/* ۱. دَوْم، دَوَام، البَقاء، ثَبات، دَيْمُومَة، مُواصَلَة، اِتِّصال، اِسْتِمْرار. ۲. مَتانَة، « ~ِپارچه»: مَتانَةُ القُماش.

**دوامدادی** */do-ve-emdädi/* سِباقُ البَرِيْد.

**دوام آوردن** */daväm-ävardan/* ۱ ← دوام یافتن. ۲. بَقاءٌ / بَقِيَ ـَ وبَقْياً / بَقى ـِ ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ.

**دوام یافتن** */d.-yäftan/* دَوْماً ودَواماً / دامَ ـُ الشَّيءُ، مُداوَمَةٌ / داوَمَ، اِسْتِدامَةٌ / اِسْتَدَامَ، جَرْياً / جَرَى ـِ لَهُ الشَّيءُ، شُفُوفاً / شَفَّ ـِ لَهُ الأَمْرُ، اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ العَمَلُ، ظَلّاً وظُلُولاً / ظَلَّ ـَ، عَهْناً / عَهَنَ ـُ الشَّيءُ، قِناءٌ ومُقاناةٌ / قانَى لَهُ الشَّيءُ، إيْصاباً / أَوْصَبَ الشَّيءُ أو فُلانٌ عَلَى الأَمْرِ، وَقْطاً / وَقَطَ يَقِطُ ووَكْظاً / وَكَظَ يَكِظُ على الأَمْرِ.

**دوان** */davän/* ← دونده.

**دوانیدن** */d.-idan/* إعْداءٌ / أَعْدَى الرَّجُلَ، اِسْتِعْداءٌ / اِسْتَعْدَى الفَرَسَ، تَجْرِيَةٌ / جَرَّى، إجْراءٌ / أَجْرَى، إرْقاصاً / أَرْقَصَ الدّابَّةَ، رَكْضاً / رَكَضَ ـُ هـُ تَخْيِيلاً / خَيَّلَ، صَلْتاً / صَلَتَ ـُ الفَرَسَ.

**دوای ثبوت** */davä-ye-sobut/* ← هیپوسولفیت.

**دوای جگر** */d.-ye-jegar/* غافِث.

**دوای ظهور** */d.-ye-zohur/* مُظَهِّر، عامِلُ تَظْهِيْر.

**دوباره** */do-bäre/* ۱. مِنْ جَدِيدٍ، مَرَّتانِ، مُكَرَّر، ثانِياً، ثانِيَةً، مَرَّةً ثانِيَةً، أَيْضاً. ۲. أَعِدْ.

**دوباره کاری** */d.-b.-käri/* اِزْدِواجٌ في التَّصَرُّفِ، إزْدِواجٌ في القَيْدِ.

**دوباره کاری کردن** */d.-b.-k.-kardan/* اِزْدِواجاً / اِزْدَوَجَ في التَّصَرُّفِ، تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ إزْدِواجاً.

**دو بالان** */d.-bälän/* (جانـ) ذَواتُ الجَناحَيْنِ.

**دو باله** */d.-bäle/* مُزْدَوَجُ الجَناحِ.

**دو با مانع** */do-ve-bä-mäne'/* سِباقُ اجْتِيازِ المَوانِعِ.

**دو با یک** */do-bä-yek/* الاِثْنانُ [في النَّرْدِ أو وَرَقِ اللَّعْبِ].

**دو برابر** */do-barābar/* ضِعْفُ الشَّيءِ، مُضاعَف، مُضَعَّف.

**دو بخشی** */d.-baxši/* (گیا) تَوْأَمِيّ.

**دو برابر شدن** */d.-barābar-šodan/* مُضَاعَفَةٌ / ضاعَفَ.

**دو برابر کردن** */d.-b.-kardan/* إضْعافاً / أَضْعَفَ ومُضاعَفَةً / ضاعَفَ الشَّيءَ.

**دو برادران** */d.-barādarān/* (جانـ) عَجْز، زُمّاج، زُمَّج.

**دو برگان** */d.-bargän/* (گیا) ذَواتُ وَرَقَتَيْنِ.

**دو برگه** */d.-barge/* (گیا) ذُو وُرَيْقَيْنِ.

**دو برگه‌یی** */d.-b.-yi/* ثُنائِيُّ الوَرَقاتِ.

**دو بطنی** */d.-batni/* ثِنْبَطْنِيّ.

**دوبل** */dubl/* ← دو برابر.

**دوبلاژ** */dubläž/* دَبْلَجَةُ فِيلم.

**دوبله** */duble/* فِيْلمٌ مُدَبْلَجٌ.

**دوبله کردن** */d.-kardan/* دَبْلَجَةٌ / دَبْلَجَ الفِيْلْمَ.

**دوبه‌دو** */do-be-do/* ← دو تا دو تا.

**دو بـه هـم زدن** */d.-be-ham-zadan/* إغْراءٌ / أَغْرَى العِداوَةَ، نَمّاً / نَمَّ ـِ بَيْنَ القَوْمِ، تَغْثِيْناً / غَثَّنَ على القَومِ، تَقْرِيْشاً / قَرَّشَ بَيْنَهم.

**دو به هـم زن** */d.-b.-h.-zan/* المُفْتَرِي، الواشِـي، أَزّاج، مُثَرِّب، نَمّام.

**دو به هم زنی** */d.-b.-h.-z.-i/* ← دو به هم زدن.

**دو به هم زنی کردن** */d.-b.-h.-z.-i-kardan/* ← دو به هم زدن.

**دوبی** */dobey/* الدُّوْبَيّ.

**دو بیتی** */do-beyti/* شِعْرٌ ذُو أَرْبَعِ أَشْطارٍ بِحَيْثُ تَكُونُ قافِيَةُ الأَشْطارِ الأُوْلَى والثّانِيَةِ والرّابِعَةِ واحدةً أما الثّالِثَةِ فَمُخالِفَةٌ، والفرقُ بَيْنَها و بينَ الرُّباعيِّ في الوَزْنِ.

**دوبین** */d.-bin/* أَحْوَل، أَعْوَر، عَوْراء [نث].

**دوبینی** */d.-b.-i/* حَوْل، شَفْع.

**دو پا** */d.-pä/* مالَهُ قَدَمانِ.

**دو پار** /d.-pär/ مُزْدَوَج، مُؤَلَّفٌ مِنْ جُزْأَيْنِ.

**دوپاره سران** /d.-päre-särän/ (جانـ) مَشْقُوقاتُ الرُّؤُوس.

**دو پایه** /d.-päye/ (گیا) مُنْفَصِلُ الجِنسِ، ثُنائِيُّ المَسْكَن.

**دو پشته** /d.-pošte/ ← دو ترکه.

**دو پلر [اصل]** /dopler/ (فز) ظاهِرَةُ دُوپْلِر.

**دو پهلو** /do-pahlu/ ← مبهم، پوشیده.

**دوپیس** /d.-piyes/ فُسْتانٌ مِن قِطْعَتَيْنِ.

**دو پیکر** /d.-peykar/ (نجـ) جَوْزاء، تَوْأمانِ.

**دوتا** /d.-tä/ ۱. مُزْدَوِج، إثْنان. ۲. ← دولا.

**دوتا دوتا** /d.t.d.t./ مَثْنَى، ثُناء، اِثْنانِ اِثْنانِ.

**دوتا شدن** /d.t.-šodan/ ۱ ← دولا شدن. ۲. تَثَنِّياً / تَثَنَّى، اِنْثِناءً / اِنْثَنَى الشَّيءُ.

**دوتا کردن** /d.-t.-kardan/ ۱ ← دولا کردن. ۲. تَثْنِيَةً / ثَنَّى هـُ.

**دوتایی** /d.-t.-yi/ المُثَنَّى، ثُنائِيّ.

**دو تخمه** /d.-toxme/ ← دو رگه.

**دو ترکه‌سوار** /d.-tarke-savär/ رِدْف، رَدِيف، رُدافَى، زَمِيل، زِمْل.

**دو ترن** /doteron/ ← دو تون.

**دو تریوم** /doteriyom/ (شیمـ) الدُّيُوتريُوم، الهِيْدروجِيْن الثَّقِيل.

**دوتسیا** /dutsiyä/ (گیا) الدُّتْزِيَة.

**دوتو** /do-tu/ ← دولا.

**دوتون** /doton/ الدُّيُوتِرُوْن.

**دو جانبه** /do-jänebe/ مُتَبادَل، ثُنائِيُّ الطَّرَف، ذُو جانِبَيْنِ.

**دو جداره** /d.-jedäre/ مُصَفَّح.

**دو جداره کردن** /d.-j.-kardan/ تَصْفِيْحاً / صَفَّحَ.

**دو جزئی** /do-joz'i/ ذُو قِسْمَيْنِ، ثُنائِيّ.

**دو جمله‌یی** /d.-jomlehyi/ الثُّنائِيُّ الحُدودِ في الجَبْرِ.

**دوجمله‌یی نیوتن** /d.-j.-ye-niyoton/ (رضـ) ← قضیهٔ دوجمله‌یی.

**دو جنسی** /d.-jensi/ خُنْثَى، ثُنائِيُّ الجِنْسِ.

**دوجین** /dujin/ حُزْمَةٌ مُؤَلَّفَةٌ من (۱۲) عدد، الإثْنا عَشَرِيَّة، دَسْتَه.

**دوچار** /docär/ مُصاب ← دچار، گرفتار.

**دوچاری** /d.-i/ ۱. حُزْن، أَسَى، أَلَم. ۲. ← بَلْوَى.

**دوچرخه** /do-carxi/ بِسْكِلِيْت، دَرّاجَة، عَجَلَة، كَرّاجَة.

**دوچرخه‌سوار** /d.-c.-savär/ الدَّرّاج.

**دوچرخه‌سواری** /d.-c.-s.-i/ رُكُوبُ الدَّرّاجَةِ الهَوائِيَّةِ.

**دوچرخهٔ موتوری** /d.-c.-ye-motori/ المُوتُوسِيكل، الدَّرّاجَةُ البُخارِيَّةُ أو النّارِيَّةُ.

**دو چشمه** /d.-cešme/ ← دو چشمی.

**دو چشمی** /d.-c.-i/ ۱. ثُنائِيُّ العَيْنَيْنِ. ۲. ثُنائِيُّ العَيْنِيَّتَيْنِ، ذُو عَيْنِيَّتَيْن.

**دو چندان** /d.-candän/ ← دو برابر.

**دو حجره‌یی** /d.-hojreyi/ ثُنائِيّ الخِباءِ.

**دو حرفی** /d.-harfi/ ثُنائِيُّ الحُرُوْفِ.

**دو چهارصد متر** /d.-ve-cohärsadmetr/ سِباقُ الأَرْبَعِمائَةِ مِتْرٍ.

**دوخ** /dux/ (گیا) حَلْفاء، وَزّال.

**دوخت** /duxt/ قُطْبَةُ الخِياطَةِ.

**دوخت زدن** /d.-zadan/ خَرْزاً / خَرَزَ ـُ.

**دوختن** /d.-an/ خَيْطاً / خاطَ ـِ هـُ و تَخْيِيْطاً / خَيَّطَ واخْتِياطاً / اِخْتاطَ وجَـأْياً / جَأَى ـَ وخَوْصاً وحِياصاً / حاصَ ـُ وحَوْكاً وحِياكاً وحِياكَةً / حاكَ ـُ الثَّوْبَ، دَرْزاً / دَرَزَ ـُ هـُ رَتْقاً / رَتَقَ ـِ وقَطْراً / قَطَرَ ـُ الثَّوْبَ، لَجْماً / لَجَمَ ـُ تَلْفِيْقاً / لَفَّقَ الشُّقَّتَيْنِ، لَهْطاً / لَهَطَ ـَ ونَصْحاً ونِصاحَةً / نَصَحَ ـَ وتَنَصُّحاً / تَنَصَّحَ الثَّوْبَ، نَكْزاً / نَكَزَ ـُ الشَّيءَ.

**دوخت و دوز** /d.-o-duz/ الخِياطَة.

**دوخته** /d.-e/ مَخِيْط، مَخْيُوط، مُخَيَّط.

**دود** /dud/ دَخَن، دُخان، دُخّان، أُوار، دُخّ، عُثان، عِثْن، عَجاج، عَجاجَة، عَرَن.

**دود از سر بر آمدن** /d.-az-sar-barämadan/ ← تعجب کردن.

**دو دانه** /d.-däne/ (گیا) ذُوْ بَزْرَيْن.

**دود چراغ خوردن** /dud-e-xeräq-xordan/ ← درس خواندن، مطالعه کردن.

**دودخان** /d.-xän/ المَنْفَذُ البَرْكانِيّ.

**دودخانی** /d.-x.-i/ نافِثَة، مَنْفَذٌ بَرْكانِيٌّ صَغِيْر.

**دود دادن** /d.-dädan/ تَبْخِيْراً / بَخَّرَ ـه سبیل کسی را،

← آزار دادن، اذیت کردن.

**دودزا** /d.-zā/ (نظ) مُدْخِن.

**دود زدن** /d.-zadan/ ۱ ← دود کردن [چراغ]. ۲ ← دود زده شدن.

**دود زده** /d.-zade/ دَخِن، عَثِن.

**دود زده شدن** /d.-z.-šodan/ دَخَناً / دَخِنَ ـَ اللَّحْمُ و غَيرُهُ، دَوَداً / دَادَ ـُ الطَّعَامُ أو غيرُهُ.

**دو دستان** /do-dastān/ (جانـ) ذَواتُ اليَدَيْنِ.

**دو دستگی** /d.-dastegi/ اِخْتِلافُ الرَّأْيِ، عَدَمُ اِتِّفاقٍ واتِّحادٍ.

**دود کردن** /dud-kardan/ دَخْناً ودُخُوناً ودُخاناً / دَخَنَ ـُ وتَدْخِيناً / دَخَّنَ ت النَّارُ.

**دودکش** /d.-keš/ دَاخِنَة، مَدْخَنَة، شُنَيْشَةُ المِدْخَنَةِ أو المِدْفَأ، وَطِيس.

**دودکش جن** /d.-k.-e-jen/ هَرَمٌ غَضَارِيٌّ مُتَوَّجٌ بِصَخْرَةِ حمايةٍ.

**دود گرفتگی** /d.-gereftegi/ الكَتَن.

**دو دل** /do-del/ مُتَرَدِّد، مُرَدِّد، مُتَرَدِّدُ الفِكْرِ، سَرِيعُ الشَّكِّ، نَوَّاس، مُتَذَبْذِب، مُذَبْذَب، بِرَأْيَيْنِ، ذُو رَأْيَيْنِ، حائِر، مُرَوْحَن.

**دو دل شدن** /d.-d.-šodan/ تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ فِي الجَوابِ، شَكّاً / شَكَّ ـُ فِي الأَمْرِ، اِرْتِياباً / اِرْتابَ، تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ فِي الأَمْرِ، وَقْفاً ووُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ فِي المَسْأَلَةِ، تَذَبْذُباً / تَذَبْذَبَ، تَرَقُّصاً / تَرَقَّصَ، تَلَثْلُثاً / تَلَثْلَثَ فِي الأَمْرِ، اِمْتِراءً / اِمْتَرَى، تَصَتُّعاً / تَصَتَّعَ، تَكَرْكُراً / تَكَرْكَرَ فِي أَمْرِهِ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ فِي الأَمْرِ، تَمْيِيطاً / مَيَّطَ بَيْنَهُما، تَمْيِيلاً / مَيَّلَ بين الأَمْرَيْنِ.

**دو دلی** /d.-d.-i/ تَرَدُّد، تَرْداد، ذَبْذَبَة، تَذَبْذُب، نَوْس، خَطَران، تَخَطُّر، وَسْواس، شَكّ، رَيْب، رِيبَة، تَوَقُّف، تَقَلُّبُ الأَفْكار، أَلْس، أَمْت.

**دو دلی کردن** /d.-d.-i-kardan/ ← دو دل شدن.

**دودم** /d.-dam/ ← دو لبه.

**دودمان** /d.-damān/ (جانـ) مُزْدَوِجاتُ التَّنَفُّسِ.

**دودمان** /dudemān/ سِلْسِلَةُ النَّسَبِ، ذُرِّيَّة، نَسْل، سُلالَة، نَسَب، عِرْق، نِجار، نَجْر، أَصْل، مَحْتِد، بُنْك، بِنْج، ضِنْضِئ.

**دو دندانه** /do-dandāne/ ثُنائِيُّ السِّنِّ، ذُو سِنَّيْنِ.

**دودو** /dodo/ (جانـ) الدُّوْدُو.

**دوده** /dude/ ۱ ← دودمان. ۲. هِبابُ الدُّخانِ، سِناخ، شُحْوار، كَتَن.

**دودهٔ پیه** /d.-ye-pih/ النَّوُور.

**دوده‌یی** /d.-yi/ السُّلاليّ.

**دودی** /d.-i/ داخِن، مُدْخِن، مُدْمِنُ التَّدْخِيْنِ.

**دودی رنگ** /d.-i-rang/ دُخْنَة.

**دودی کردن** /d.-i-kardan/ ۱. تَدْخِيناً / دَخَّنَ. ۲. تَدْخِيناً / دَخَّنَ [يُعالِجُ السَّمَكَ أو اللَّحْمَ بالتَّعْرِيضِ لِلدُّخانِ].

**دودیگر** /do-digar/ ← دوم.

**دور** /dowr/ ۱. نَوْبَة ← دوره. ۲. فَلَك، مَدار، دَوْر، جَوْلَة، شَوْط. ۳. الدَّوْر [في المَنْطِق].

**دور** /dur/ بَعِيد، بَعِد، بَعِيْدُ المَدَى، باعِد، بُعاد، القاصِي، أَقْصَى، أَخِر، باسِطَة «گردنهٔ ~ و درازی را پیمودیم: سِرْنا عَقَبَةً باسِطَةً»، بَطِين، جُنُب، ساحِق، أَسْحَق، سَحِيْق، سَفَر، ساقِب، شَطِيْر، شاحِط، شاسِع، شَسِيْع، شَطِيْن، شَعْب، الشَّاعِي، الصَّرِع، طَرَح، قَذَف، قُذُف، قَذِيْف، مَتُوح، النَّائِي، نَزُوح، نَزِيْع، نَفْح، أَنْطّ «سفر ~ و دراز: سَفَرٌ أَنَطُّ»، نَفْناف.

**دورادور** /d.-ā-d./ عَنْ بُعْدٍ.

**دور افتاده** /d.-oftāde/ نَفِيّ، مَنْفِيّ، مَنْبُوذ، لَفِيْظ، مَلْفُوظ، مَرْمِيٌّ بِهِ، نَبَه.

**دورالومن** /durāluman/ الدُّورالْيُومِين.

**دوران** /dowrān/ ← دوره.

**دوران** /davarān/ الدَّوَران.

**دوران اول** /dowrān-e-avval/ الدَّهْرُ القَدِيْم.

**دوران بحرانی** /d.-e-bohrāni/ أَزْمَة، حِقْبَةٌ حاسِمَةٌ.

**دوران تحصیل** /d.-e-tahsil/ أَيّامُ المَدْرَسَةِ.

**دوران چهارم** /d.-e-cahārom/ العَصْرُ الحَدِيْثُ الأَقْرَبُ، بِلِسْتُوسِيْنِيّ.

**دورانداختن** /dur-andāxtan/ طَرْحاً / طَرَحَ ـَ، نَبْذاً / نَبَذَ ـِ رَمْياً و رِمايَةً / رَمَى ـِ الشَّيءَ و بالشَّيءِ، شَطْأً / شَطَأَ ـَ الشَّيءَ، وَجْناً / وَجَنَ يَجِنُ بالشَّيءِ.

**دورانداختنی** /d.-ā.-i/ اللَّغْو، لُقاطَة.

**دوران دوم** /dowrān-e-dovvom/ الدَّهْرُ الوَسِيْط.

**دوراندیش** /dur-andiš/ حازِم، حَـزِیم، عاقِـل، مُختاط، بَعیدُ النَّظَـرِ، ضابِط، شـائح، حَصِف، حَصِیـف، ذُوطَغم، زُرار، أَسْهَد.

**دوراندیشی** /d.-a.-i/ حَزم، حَصافَة، إِرْتِیاء، حَقّ، تَرَمُّز.

**دوراندیشـی کردن** /d.-a.-i-kardan/ حَزْماً و حَـزَامَةً / حَزُمَ ـُ و تَحَزُّماً / تَحَزَّمَ و إِحْتِزاماً / إِحْتَزَمَ و تَعَمُّقاً / تَعَمَّقَ و إِمْعاناً / أَمْعَنَ فِي الأَمْرِ، تَبَوُّعاً / تَبَوَّعَ فِي الشَّيء، حَصَافَةً / حَصُفَ ـُ إِحْتِیاصاً / إِحْتاصَ، إِحْتِیاطاً / إِحْتاطَ، إِحْتِیاقاً / إِحْتاقَ عَلَى الشَّيءِ، إِدارَةً / أَدارَ الرَّأْيَ.

**دوران سوم** /d.-e-sevvom/ العَصْرُ الثُّلْثِيّ.

**دوران‌نما** /davarān-namā/ جِیْرُوسْکُوب ← ژیروسکوپ.

**دوران نـوری** /d.-e-nuri/ دَوَرانٌ بَصَـرِيٌّ، دَوَرانُ مُسْتَـوَى الإِسْتِقْطاب.

**دوران‌هـای زمیـن شنـاسـی** /dowrān-hā-ye-zamin-šenāsi/ الحِقَبُ الهَلَکِیَّة.

**دوران هرج و مرج** /d.-e-harj-o-marj/ عَصْرُ الفَوْضَى.

**دوراهی** /do-rāhi/ مَفْرَقُ الطُّرُقِ، عَطْفَة، مُنْعَطِف، مَلْقَى، مُلْتَقَى، حَوْذَة، مَزْلَقان، لَفَّة.

**دوربرداشتن** /dowr-bar-dāštan/ ← سرعت گرفتن.

**دوربین** /dur-bin/ ۱ ← دوربین عکـاسی. ۲. مِنْظَر، مِنْظار، نـاظُور، نَظّـارَة، مِبْصار، تِلْقـاز. ۳. طَویـلُ أو بَعِیدُ النَّظَرِ، طَوِیلُ البَصَرِ.

**دوربین برجسته‌نما** /d.-b.-e-barjaste-namā/ المِجْساد.

**دوربین تلویزیون** /d.-b.-e-televizyon/ کامِیرا تِلِفِزْیُونِیَّة.

**دوربین دو چشمـه** /d.-b.-e-do-češme/ نـاظُورٌ ثُنـائِيُّ العُیُونِ.

**دوربین روز** /d.-b.-e-ruz/ ناظُورٌ نَهارِيٌّ.

**دوربین شبانه** /d.-b.-e-šabāne/ ناظُورٌ لَیْلِيٌّ.

**دوربین عکاسی** /d.-b.-e-akkāsi/ مُصَوِّرَة، کَمَرَةُ التَّصْوِیرِ الضَّوْئِيّ.

**دوربین مساحی** /d.-b.-e-massāhi/ التَّاکِیمِتْر.

**دوربیـن مهندسـی** /d.-b.-e-mohandesi/ مِزْواةُ مَسّـاحِ الأَرَاضِي، قائِمُ المَسّاحِ.

**دوربین نجومی** /d.-b.-e-nojumi/ نَظّارَةُ الرَّصَدِ الفَلَکِيُّ.

**دوربینی** /d.-b.-i/ طُوْلُ البَصَر، مُباصَرَة، طَمَس.

**دورترین** /d.-tarin/ أَبْعَد، آخِر، غایَة، أَمَد.

**دورجی** /doraji/ ذُوْصَفَّیْن.

**دور چرخیـدن** /dowr-carxidan/ دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ إِسْتِدارَةً / إِسْتَدارَ، إِدارَةً / أَدارَ الشَّيءَ، دَوْمـاً و دَوَاماً و دَیْمُومَةً / دامَ ـُ، تَدْوِیماً / دَوَّمَ.

**دوردست** /dur-dast/ المَکانُ البَعِیـد، قَصِيّ، القـاصِي، النّائِي.

**دوررس** /dur-ras/ بَعِیْدُ المَدَى.

**دورزدن** /dowr-zadan/ دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ، إِدارَةً / أَدارَ، إِسْتِدارَةً / إِسْتَدارَ، جُوْلاً و جُؤُولاً و جَوَلاناً و جِیْلاناً / جالَ ـُ فِي المَکـانِ، طَوْفـاً و طَوَافـاً و طَوَفـاناً / طافَ ـُ بالمکانِ.

**دورزننده** /d.-zanande/ دائر، مُتَکَرِّر.

**دورزنی** /d.-zani/ دَوْرَة، جِیْلَة.

**دورسازی** /dur-sāzi/ إِبْعاد، نَقْل، إِزالَة.

**دورسنج** /d.-sanj/ مِقْیاسُ البُعْدِ.

**دورشدن** /d.-šodan/ بُعْداً / بَعُدَ ـُ و بَعَداً / بَعِدَ ـَ، إِبْعاداً / أَبْعَدَ، إِبْتِعاداً / إِبْتَعَدَ عنه، تَبَعُّداً / تَبَعَّدَ مِنْهُ، قَصاً / قَصِيَ یَقْصَى المکانُ، قُصُـواً و قُصُوّاً و قَصاً و قَصاءً / قَصا ـُ المکانُ تَقَصِّیاً / تَقَصَّى، قِصاء و مُقاصاة / قاصاهُ [واويّ]، غَرْباً / غَرَبَ ـُ تَغْرِیباً / غَرَّبَ، تَغَرُّباً / تَغَرَّبَ، غَیْباً و غَیْبَةً و غِیاباً و غُیُوباً و مَغِیْباً / غابَ ـِ عنه، إِتْناناً / أَتْنَ، بَرَحاً و بَراحاً / بَرِحَ ـَ المکانَ و منه، مُبـارَحَةً و بِـراحاً / بارَحَ المکانَ، تَبَسُّطاً / تَبَسَّطَ، تباطُناً / تَباطَنَ المکانُ، تَبایُناً / تَبایَنَ الأَمرانِ، جَفاءً و جَفاوَةً / جَفا ـُ و تَجَنُّباً / تَجَنَّبَ و تَجانُباً / تَجانَبَ و مُجانَبَـةً و جِناباً / جانَبَ و إِسْتِجْناباً / إِسْتَجْنَبَ هـُ، تَحَشِّیاً / تَحَشَّى عنـه و منه، تَحَلْحُـلاً / تَحَلْحَلَ عن مکانِهِ، إِنْحِیاشاً / إِنْحاشَ عَنْهُ و مِنْهُ، تَحَیُّزاً / تَحَیَّزَ عنه، خُسُوءاً / خَسَأَ ـَ، تَخَوُّقاً / تَخَوَّقَ عنه، دُحُوراً / دَحَرَ ـَ تَراخِیاً / تَراخَى عنه، مُراغَمَةً / راغَمَهُ، رَیْماً / رامَ ـِ المکانَ و منه و عنه، زُبُونا / زَبَنَ ـِ زُحُولاً / زَحَلَ ـَ عن مکانِهِ، تَـزَحُّلاً / تَزَحَّلَ و تَـزَحْلُفاً / تَزَحْلَفَ الـرَّجُلُ عن مکانِهِ، زُلُوقاً / زَلَقَ ـِ عَن مَـوْضِعِه، زَوْحاً و زَواحاً / زاحَ ـُ عن مکانِهِ، زُیُوحاً و زَیَحاناً / زاحَ ـِ إِنْزاحاً / أَنْزَحَ، زَهْلاً / زَهَلَ ـَ عنه، تَزَیُّلاً / تَزَیَّلَ عن المکانِ، سُحُوراً / سَحَرَ ـَ عنه، سُحْقاً / سَحِقَ ـَ و إِسْحـاقاً / أَسْحَقَ و إِنْسِحـاقاً / إِنْسَحَقَ فلانٌ، إِسْـدافاً / أَسْدَفَ عنـه، سَقْراً / سَقَرَ ـُ

تَسَلُّماً / تَسَلَّمَ منه، شَحطاً / شَحِطَ ـَ، شَسْعاً و شُسُوعاً / شَسَعَ ـَ، شَقاذَةً / شَقُذَ ـُ إِضْحاءً / أَضْحَى عن الأمْرِ، ضَوْجاً / ضاجَ ـُ عن كذا، طَلَباً / طَلِبَ ـَ، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ عَنهُم، طَيّاً / طَوَى ـِ كَشحَهُ عَنّي، تَعادِياً / تَعادَى، عُزُوباً / عَزَبَ ـُ، إعْزاباً / أَعْزَبَ، تَعَنُّزاً / تَعَنَّزَ عنه، تَفَرُّجاً / تَفَرَّجَ و انْفِراجاً / انْفَرَجَ الغَمُّ، إفراشاً / أَفْرَشَ عنه، افْرِنْقاعاً / افْرَنْقَعَ و تَقَصُّعاً / تَقَصَّعَ عنه، تَقَلُّصاً / تَقَلَّصَ، انْقِلاعاً / انْقَلَعَ، إقْناباً / أَقْنَبَ الرَّجُلُ، كُتُوعاً / كَتَعَ ـَ في الأرضِ، تكارُماً / تكارَمَ عن الأمْرِ، لَحْلَحَةً / لَحْلَحَ القومُ، تَمَتُّهاً / تَمَتَّهَ، مُثُولاً / مَثَلَ ـُ، تَماحُلاً / تَماحَلَ المكانُ، تَمَعْدُداً / تَمَعْدَدَ، تَمَقُّقاً / تَمَقَّقَ، اِسْتِمْيازاً / اِسْتَمازَ و مَيْطاً و مَيَطاناً / ماطَ ـِ عنه، [از يكديگر] تمايُطاً / تمايَطَ القَوْمُ، نَأْي / نَأَى ـَ عنه، تَنائِياً / تَناءَى، اِنْتِئاءً / اِنْتَأَى عَن، نَبْوَةً و نُبُوّاً و نُبِيّاً / نَبا ـُ، تَنَحِّياً / تَنَحَّى عن موضِعِه، نَزْحاً و نُزُوحاً / نَزَحَ ـِ، اِنْتِزاحاً / اِنْتَزَحَ عن ديارِه، تَنازُحاً / تَنازَحَ، اِنْتِزاعاً / اِنْتَزَعَ الشَّيءُ، إنْشاعاً / أَنْشَعَ عنه، تَنَصُّحاً / تَنَصَّحَ منه، نَطَطاً / نَطَّ ـِ و تَنَطْنُطاً / تَنَطْنَطَ الشَّيءُ، تَنَعْنُعاً / تَنَعْنَعَ و إنْفاضاً / أَنْفَضَ عنه، اِنْتِفاءً / اِنْتَفَى، تَنَكُّباً / تَنَكَّبَ عنه، نَوْءاً و تَنْواءً / ناءَ يَنُوءُ، نَيْطاً / ناطَ ـِ و اِنْتِياطاً / اِنْتاطَ الشَّيءُ، نَواءً / نَوَى ـِ مِنْ مكانٍ إلى آخَرَ، إنْواءً / أَنْوَى.

**دورشمار** /dowr-šomär/ عَدّادُ دَوْرات.

**دوركردن** /dour-kardan/ إبْعاداً / أَبْعَدَ، تَبْعِيداً / بَعَّدَ، مُباعَدَةً و بِعاداً / باعَدَ، اِسْتِبْعاداً / اِسْتَبْعَدَ، إقْصاءً / أَقْصَى، طَرْداً / طَرَدَ ـُ و تَطْرِيداً / طَرَّدَهُ، اِطِّراداً / اِطَّرَدَ، نَفْياً / نَفَى ـِ و دَفْعاً و دِفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ هُ، تَدافُعاً / تَدافَعَ، رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدوداً و رِدِّيدَى / رَدَّ ـُ هُ عن كذا، بَدّاً / بَدَّ ـُ هُ عن الشَّيءِ، بَسّاً / بَسَّ ـُ عنه القَوْمَ، إبْعاطاً / أَبْعَطَ هُ، بَهْزاً / بَهَزَ ـَ و إبْهازاً / أَبْهَزَهُ عنه، إبْهاماً / أَبْهَمَ هُ عن الأمْرِ، إتْراراً / أَتَرَّهُ، إجْزاعاً / أَجْزَعَ، إجْفاءً / أَجْفَى هُ عن المكانِ، جَنْباً / جَنَبَ ـُ و إجْناباً / أَجْنَبَ و تَجَنُّباً / تَجَنَّبَ و مُجاوَلَةً / جاوَلَ هُ، جَهْضاً / جَهَضَ ـَ و إجْهاضاً / أَجْهَضَ هُ عن كذا، حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـِ هُ، حَصْباً / حَصَبَ ـِ هُ عن كذا، حَصْفاً / حَصَفَ ـُ و إحْصافاً / أَحْصَفَ هُ عن كذا، حَمْضاً / حَمَضَ ـُ الشَّيءَ عن كذا، حَوْزاً / حازَ ـُ و حَوْقَلَةً و حِيقالاً / حَوْقَلَ و خَجّاً / خَجَّ ـُ هُ، تَخْطِيَةً / خَطَّى الشَّيءَ عنه، دَتّاً / دَتَّ ـُ هُ إدْحاضاً / أَدْحَضَ و إدْحاقاً / أَدْحَقَ و دَرْءاً و دَرْأَةً / دَرَأَ ـَ هُ، مُدارَسَةً و دِراساً / دارَسَ الكُتُبَ، مُدالَظَةً و دِلاظاً / دالَظَ هُ، تَدْوِيراً / دَوَّرَ و إدارَةً / أَدارَ عن، مُراخاةً / راخاهُ، مُرافَضَةً / رافَضَ هُ عنه، زَجْراً / زَجَرَ ـُ و زَحّاً / زَحَّ ـُ و زَحْلاً / زَحَلَ ـَ هُ عن، إزْحالاً / أَزْحَلَ هُ إليه، زَحْناً / زَحَنَ ـَ هُ عن المكانِ، زَرّاً / زَرَّ ـُ، زَلْقاً / زَلَقَ ـِ هُ عن مَوْضِعِهِ، زَيْحاً / زاحَ ـِ و زَوْحاً / زاحَ ـُ هُ، مُزاحَكَةً و زِحاكاً / زاحَكَ هُ عن نفسِهِ، زَيْلاً / زالَ ـِ و إزالَةً / أَزالَ و تَزْوِيلاً / زَوَّلَ هُ عن مكانِهِ، زَيّاً / زَوَى ـِ عنه الشَّيءَ، سَحْراً / سَحَرَ ـَ هُ عن الشَّيءِ، إسْحاقاً / أَسْحَقَ و سَخْلاً / سَخَلَ ـَ هُ، شَحْطاً / شَحَطَ ـَ و إشْحاطاً / أَشْحَطَ هُ عنه، شَحْناً / شَحَنَ ـَ، إشْحاناً / أَشْحَنَ، إشْذاذاً / أَشَذَّ و إشْذاءً / أَشْذَى هُ عن الشَّيءِ، شُسُوعاً / شَسَعَ بِهِ، إشْساعاً / أَشْسَعَ الشَّيءَ، تَشْفِيظاً / شَفَّظَ، إشْقاحاً / أَشْقَحَ هُ، صَدّاً / صَدَّ ـُ هُ عن كذا، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هُ، إضْراحاً / أَضْرَحَ الرَّجلَ عنه، طَخّاً / طَخَّ ـُ و طَخْواً / طَخا ـُ و طَرْداً / طَرَدَ ـُ و إطْراراً / أَطَرَّهُ، طَرْفاً / طَرَفَ ـُ هُ عن الشَّيءِ، طَهْراً / طَهَرَ ـَ، إظْلافاً / أَظْلَفَ هُ عنه، تَظْلِيفاً / ظَلَّفَ، إعْباداً / أَعْبَدَ فلاناً، مُعاداةً / عادَى و إعْزاباً / أَعْزَبَ و عَزْلاً / عَزَلَ ـِ، و إغْراباً / أَغْرَبَ هُ، تَغْرِيباً / غَرَّبَ، تَغْمِيراً / غَمَّرَ بالشَّيءِ، إغْناءً / أَغْنَى عنه كذا، تَغْيِيباً / غَيَّبَ، تَفْجِيَةً / فَجَّى، إفْحاصاً / أَفْحَصَ هُ عنه، فَرْجاً / فَرَجَ ـِ و تَفْرِيجاً / فَرَّجَ اللهُ الهَمَّ عنه، قَصْعاً / قَصَعَ ـَ و قَمْداً / قَمَدَ ـُ هُ، قَنْطاً / قَنَطَ ـُ هُ من كذا، كَدْشاً / كَدَشَ ـِ و كَدْعاً / كَدَعَ ـَ و تَكَدْكُداً / تَكَدْكَدَهُ، كَرْداً / كَرَدَ ـُ العَدُوَّ، مُكارَدَةً / كارَدَهُ، كَشْحاً / كَشَحَ ـَ القَوْمَ، مُكافَأَةً و كِفاءً / كافَأَ هُ عنه، تَكْوِيفاً / كَوَّفَ، لَتّاً / لَتَأَ ـَ هُ في صَدْرِهِ، لَكْداً / لَكَدَ ـُ هُ، لَكْماً / لَكَمَ ـُ و لَمْزاً / لَمَزَ ـِ هُ، تَمْحِيصاً / مَحَّصَ و مَخْواً / مَخا ـُ و تَمْخِيَةً / مَخَّى هُ عن الأمْرِ، مَهْزاً / مَهَزَ ـَ هُ بِيدِهِ، إمازَةً / أَمازَ الشَّيءَ، مَيْطاً / ماطَ ـِ هُ و بِهِ، إماطَةً / أَماطَ و إنْآتاً أَنْأَتَ و إنْآءً / أَنْأَى و نَأْشاً / نَأَشَ و نَحْياً / نَحَى ـَ و تَنْحِيَةً / نَحَّى و نَحْنَحَةً / نَحْنَحَ و نَدْهاً / نَدَهَ ـَ و إنْزاحاً / أَنْزَحَ و تَنْزِيهاً / نَزَّهَ هُ، إنْشاصاً / أَنْشَصَ هُ عن بَيْتِهِ أو بَلَدِهِ، نَطْراً / نَطَرَ ـُ هُ عنه، نَفْحاً / نَفَحَ هُ، إنْفاراً / أَنْفَرَ، تَنْفِيراً / نَفَّرَ،

تَنْفِيلاً / نَفَلَ عن كذا، نَفْياً / نَفَى يَنْفِي عنه، نُقُوزاً و نِقازاً و نَقزاناً / نَقَزَ ـِ هـُ عنه، تَنْكِيباً / نَكَّبَ و إِنْجاءً / أَوْجَأ و أَوْجَى الشَّيءَ أو هـُ عنه، وَدْراً / وَدَرَيَدِرُ و تَوْدِيراً / وَدَّرَ و وَزْءاً / وَزَأَ يَزَأُ و يَوْزَأُ و وَزْعاً / وَزَعَ يَزَعُ هـُ وَطْشاً / وَطَشَ يَطِشُ هـُ عن فُلانٍ، تَوْطِيشاً / وَطَّشَ القومَ عنه، إِيْفاضاً / أَوْفَضَ و وَكْزاً / وَكَزَ يَكِزُهـُ، وَكْطاً / وَكَطَ يَكِطُ هـُ هَزْراً / هَزَرَ ـِ هَصْراً / هَصَرَ ـِ هَيْداً و هاداً / هادَ ـِ، تَهْيِيْداً / هَيَّدَ.

**دورکردن** */dowr-kardan/* ← دورگرفتن.

**دورکننده** */dur.-konande/* طارِد، مُبْعِد، دَحُور، دَرِيء.

**دورگرد** */dowr-gard/* دائر، دَوّار.

**دورگردیدن** */d.-gardidan/* دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ إِدارَةً / أَدارَ، طَوْفاً و طَوافاً و طَوَفاناً / طافَ ـُ بالمكانِ و حَوْلَه، هَوْساً / هاسَ ـُ حَوْلَ الشَّيءِ.

**دور گرفتن** */d.-gereftan/* حَوْطاً وحِيْطَةً وحِياطَةً / حاطَ ـُ و إِحاطَةً / أَحاطَ و إِحْتِياطاً / إِحْتاطَ و حَدْقاً / حَدَقَ ـِ و إِحْداقاً / أَحْدَقَ بِـهِ، حَصْراً / حَصَرَ ـُ و مُحاصَرَةً / حاصَرَهـُ إِسْتِدارَةً / إِسْتَدارَ بِهِ، تَطْوِيقاً / طَوَّق، تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ، حَفّاً / حَفَّ ـُ الرَّجلَ و بِهِ وحَوْلَهُ، إِحْتِفافاً / إِحْتَفَّ بِهِ وحَوْلَهُ، حَوْقاً / حاقَ ـُ و إِحاقَةً / أَحاقَ بِهِ، إِكْتِنافاً / إِكْتَنَفَ.

**دورگه** */do-rage/* مُجَنَّس، مُخْتَلِطُ الجِنْس، أَكْدَش، خِلَاسِيّ، بَغْل، مُوَلَّد.

**دورگه شدن** */d.-r.-šodan/* هُجْنَةٌ و هَجانَةٌ وهُجُونَةٌ / هَجَنَ ـُ.

**دورنشینی** */dur-nešini/* التَّغَيُّبِيَّة، التَّغَيُّبُ المُتَطاوِل، تَغَيُّبُ المالِكِ تَغَيُّباً مُتَطاوِلاً عن أَمْلاكِهِ.

**دورنگ** */do-rang/* ۱. ذُوْلَوْنَيْن. ۲ ← دورو.

**دورنگی** */d.-r.-i/* ← دورویی.

**دورنما** */dur-namä/* مَنْظَرٌ عامٌّ، مَنْظَرَة، بانُوراما.

**دورنماساز** */d.-n.-säz/* مُهَنْدِسُ المَناظِرِ.

**دورنمای شهر** */d.-n.-ye-šahr/* مَعالِمُ المَدِيْنَةِ.

**دورنمای مسلسل** */d.-n.-ye-mosalsal/* البانُوراما.

**دورنمایی** */d.-n.-yi/* بانُورامِيّ، شامِلُ الرُّؤْيَةِ.

**دورو** */do-ru/* مُنافِق، بِوَجْهَيْنِ، المُرائي، مُراءٍ، جار، مُخاتِل، فَجْفاج، نَفّاج، قَذِيْفَة، مَذّاق، مُماذِق.

**دوروبر** */dowr-o-bar/* ← پیرامون، دور، دوره ۲.

**دور و دراز** */dur-o-daräz/* ← طولانی.

**دورو دراز شدن** */d.-o-d.-šodan/* ← طولانی شدن.

**دوروور** */dowr-o-var/* ← پیرامون.

**دورویه** */do-ruye/* ذُووَجْهَيْنِ.

**دورویی** */do-ruyi/* رِئاء، رِيَاء، مُرَاءاة، خَدِيْعَة، نِفاق، خِداع، خَتْل، مُخاتَلَة، رِماق.

**دورویی کردن** */d.-r.-kardan/* مُنافَقَةً و نِفاقاً / نافَقَهُ، تَوْرِيَةً / وَرّى عن كذا.

**دوره** */dowre/* ۱. الدَّوْر، الدَّوْرَة، الدَّوْرَق، الفُرْصَة، عُصْر، عَهْد، التّارِيْخ، الزَّمَن، زَمان، أَجَل، مُدَّة، جَيْل، حَدّ، حِقْبَة، عِدّان، قَرْن. ۲. مُحِيْط الجِسْمِ، دائرة، مِنْطَقَة.

**دورهٔ اتم** */d.-ye-atom/* عَصْرُ الذَّرَّةِ.

**دورهٔ ازت** */d.-ye-azot/* دَوْرَةُ النِّتْرُوْجِيْن [في الكَوْنِ].

**دورهٔ بین یخچالی** */d.-ye-beyn-e-yaxcäli/* دَوْرٌبَيْنْجَلِيْدِيّ.

**دورهٔ پسماند** */d.-ye-pasmänd/* دَوْرُ التَّخَلُّفِيّ.

**دورهٔ تباهی** */d.-ye-tabähi/* العُمْرُ النِّصْفِيّ، الزَّمَنُ الدَّوْرِيّ لِتَفَكُّكِ نِصْفِ ذَرّاتِ مادَّةٍ ذاتِ نشاطٍ إِشْعاعِيٍّ.

**دورهٔ تحصیلی** */d.-ye-tahsili/* بَرْنامَجُ التَّلْمَذَةِ أو الدِّراسَةِ أو التَّعْلِيْم.

**دورهٔ تناوب** */d.-ye-tanävob/* دَوْرُ التَّناوُبِ.

**دورهٔ تیرگی** */d.-ye-tiregi/* العُصُورُ المُظْلِمَةُ.

**دورهٔ چرخ** */d.-ye-carx/* إِطارُ العَجَلَةِ

**دورهٔ ذغالی** */d.-ye-zoqäli/* العَصْرُ الكَرْبُونِيّ، العَصْرُ الفَحْمِيّ.

**دورهٔ راهنمایی** */d.-ye-rahnamäyi/* المَرْحَلَةُ الإِعْدادِيَّةُ.

**دورهٔ سیلوری** */d.-ye-siluri/* العَصْرُ السِّيْلُورِيّ.

**دورهٔ قاعدگی** */d.-ye-qä'edegi/* فَتْرَةُ الطَّمْثِ، فَتْرَةُ الحَيْضِ.

**دورهٔ کارآموزی** */d.-ye-kär-ämuzi/* دَوْرُ التَّدْرِيْبِ.

**دوره کردن** */d.-kardan/* ۱. إِعادَةً / أَعادَ النَّظَرَ بِـ مُراجَعَةً / راجَعَ لِدَرْسٍ. ۲ ← دور گرفتن.

**دوره گرد** */d.-gard/* جَوّال، مُجَوِّل، مُتَجَوِّل، مُتَنَقِّل، طائِف، طَوّاف، مَقّاسَةٌ مِنَ النِّساءِ، النَّوَر.

**دوره گردی** */d.-g-i/* تَجْوال، جَوَلان، تَنَقُّل، بَيْعُ الكِشَّةِ،

بَيْعُ التَّجَوُّلِ.

**دوره گردی کردن** /d.-g-i-kardan/ دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ على القَهاوِي لِيَبِيْعَ.

**دورهٔ متوسطه** /d.-ye-motavassete/ التَّعْلِيْمُ الثَّانَوِيُّ.

**دورهٔ نقاهت** /d.-ye-naqāhat/ دَوْرُ النَّقاهَة.

**دورهٔ نمایندگی مجلس** /d.-ye-namāyandegi-ye-majles/ الدَّوْرَةُ النِّيابِيَّةُ.

**دوره‌های یخچالی** /d.-ye-yaxcāli/ الأعْصارُ الجَلِيْدِيَّة.

**دورهٔ یخبندان** /d.-ye-yaxbandān/ ← دورهٔ یخچالی.

**دورهٔ یخچالی** /d.-ye-yaxcāli/ العَصْرُ الجَلِيْدِيّ.

**دوره‌یی** /d.-yi/ دَوْرِيّ.

**دوری** /duri/ ۱. بُعْـدَة، بُعْـد، تَباعُـد، إبْعـاد، بَـوْص، حَضَوْضَى، جِواذ، زَحْزَح، زَوْرَة، سُحْـق، مَساف، مَسافَة، سِيْفَة، شَحْـط، شُسُوع، شِطَّة، شِطـاف، شُقَّة، شُـوْهَة، ضَرْح، عـادِيَة، عَداء، عُدَواء، عِـران، عُفْر، غَرْب، غَـرْبَة، قُذُف، قَصْو، قَصـاء، قِيْد، مَدّ، مَدَى، نَـوَى، نِيَّة، هَوْب. ۲. فُرْقَـة، فِراق، اِفْتِـراق، هِجْران، قَطِيْعَـة، بَوْن، بَـوْنَة، بَـوْهَة، جِـواذ، مَحْبَنَة، صُـرْم، عَزْل، إنْبـاء. ۳. اِجْتِناب، مُجانَبَة، تَجَنُّـب، جَنابَة، مَحِيْد، حَـذَر، اِحْتِياط، حِيْطَة، إعْراض، نُفُور.

**دوری** /dowri/ طَبَق، صَحْـن، سُكُرُّجَة، صَحْفَة، قَـرَوانَةُ الأكْلِ، ماعُون.

**دوری افتادن** /duri-oftādan/ تَوَاضُعاً / تَوَاضَعَ مابَيْنَنا.

**دوریخت** /do-rixt/ ۱. مُزْدَوَجُ الهَيْئَةِ أو الشَّكْلِ. ۲. ثُنائِيُّ التَّبَلُّر.

**دوریختی** /d.-r.-i/ (جانـ گیا) إزْدِواجُ الهَيْئَةِ أو الشَّكْلِ.

**دوریک** /dorik/ [سبک] الدُّوْرِيّ.

**دوری کردن** /duri-kardan/ مُباعَدَةً / باعَـدَ، اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ، تَباعُداً / تَباعَدَعـن، إجْناباً / أجْنَبَ، اِجْتِناباً / اِجْتَنَبَ، تَجَنُّبـاً / تَجَنَّب، تَجـانُباً / تَجانَبَ، مُجـانَبَةً / جانَبَ إعْراضاً / أعْرَضَ، مُعارَضَةً / عارَضَ، قُصُوّاً / قَصا ـُ و تَقَصِّياً / تَقَصَّى عن القَـوْم، أنَفاً / أنِفَ ـَ الشَّـيءَ و من الشَّيءِ، مُبـايَنَةً / بايَنَهُ، جَفـاءً و جَفاءَةً / جَفايَجْفُـو، مُجافاةً / جافَى، تَجافِياً / تَجافَى، تَحَشِّياً / تَحَشَّى مِن، تَحاشِياً / تَحاشَى عَنْ، تَحامِياً / تَحامَى الشَّيءَ، اِنْحِيازاً / اِنْحازَ عَنه، مُحايَدَةً / حايَدَ، تَحايُصاً / تَحايَصَ و تَخامُصاً / تَخامَـصَ و دُخُولاً / دَخَلَ ـُ وزُغْبـاً وزَغْبَةً / زَغَبَ ـَ عنه، تَزَفُّعاً / تَزَفَّعَ، شُذُوّاً / شَذا ـُ عنه، شُطُوفاً / شَطَفَ ـِ عن الشَّيءِ، شِعاباً و مُشاعَبَةً / شاعَبَ صاحِبَهُ، صَدّاً و صُدُوداً / صَدَّ ـِ عنـه، صَدْفاً / صَدَفَ ـِ وتَصَـدُّفاً / تَصَدَّفَ عنه، طَلَباً / طَلِبَ ـَ طَيّاً / طَوَى ـِ كَشْحَهُ عنه، عَجْفاً وعُجُوفاً / عَجَفَ ـِ و تَعَفُّفاً / تَعَفَّفَ عنه، تَفادِياً / تَفادَى، مُقاطَعَةً / قاطَعَ و إقْطاعاً / أقْطَعَ واِلْتِداداً / اِلْتَدَّعنه، مُناءَاةً / ناءَى الرَّجُلَ، نَبْأً / نَبَأَ ـَ الشَّيءَ، مُنابَأَةً / نابَأَ القَومَ، نَفْراً / نَفَرَ ـِ وتَنَكُّباً / تَنَكَّبَ عنه، تَوَرُّعاً / تَوَرَّعَ، تَوَلِّياً / تَوَلَّى و تَوْلِيَةً / وَلَّى الشَّيءَ وعنه.

**دوزانو نشستن** /do-zānu-nešastan/ تَعَقُّلاً / تَعَقَّلَ الرَّجُلَ.

**دو زاویهٔ متبادله** /do-zāviye-ye-motabādele/ الزَّاوِيَتانِ المُتَناظِرَتانِ.

**دوزاویهٔ متقابل به رأس** /d.-z.-ye-motaqābel-be-ra's/ الزَّاوِيَتانِ المُتَقابِلَتانِ بِرَأْسَيْهِما.

**دوزاویهٔ متقابله** /d.-z.-ye-m.-e/ ←دوزاویهٔ متقابل به رأس.

**دو زاویهٔ متمم** /d.-z.-ye- motammem/ الـزَّاوِيَتـانِ المُتَتامَّتانِ.

**دو زاویهٔ مجاور** /d.-z.-ye-mojāver/ الزَّاوِيَتانِ المُجاوِرَتانِ.

**دو زاویهٔ مکمل** /d.-z.-ye-mokammel/ الـزَّاوِيَتـانِ المُتَكامِلَتانِ.

**دوزایان** /dozāyān/ (جانـ) ثُنائِيٌّ حاصِـلُ الحَمْل، ثُنائِيُّ الجَنِيْن.

**دوز بازی** /duzbāzi/ جَلْكه [عم عراقی].

**دوزبانه** /do-zabāne/ ← دوزبانی.

**دوزبانی** /d.-z-i/ ثُنائِيُّ اللُّغَة.

**دوزخ** /duzax/ جَهَنَّم، جَحِيْم، هاوِيَة، حُطَمَة، نار، سَقَر، دارُالبَوار، عَجُوز.

**دوزخی** /d.-i/ جَهَنَّمِيّ، جَحِيْمِيّ.

**دوزندگی** /duzandegi/ ۱. الخِياطَـة، تَرْزِي، حِيـاصَة، نِصاحَة. ۲. الدَّرْز، حانُوتُ الخِيّاطِ.

**دوزنده** /duzande/ خَيّـاط، تَـرْزِيّ، طَـرْزِيّ، بَـزَّاز، مُخْتَرِص، دَرْزِيّ، ناصِح، نَصّاح.

**دوزنه** /do-zane/ مُضارّ.

**دوزوکلک** /duz-o-kalak/ مَقْلَب، مَكْيَدَة، تَدْبِيْرُ المَكايِد.

**دوزیستی** /do-zisti/ البَرْمائيّ، قازِب.
**دوزیستیان** /d.-z.-yän/ البَرمائِيّات، ذَواتُ العُمْرَيْن، قَوازِب.
**دوزیمتر** /dozimetr/ مِقْياسُ التَّقْدِيْر.
**دوساله** /do-säle/ (گیا) مُحْوِل.
**دوست** /dust/ صَدِيْق، صِدِّيْق، صاحِب، رَفِيق، صَحِيْب، خَلِيْل، خِلّ، خِلَّة، الأخ، أخُو، أخُوُ، الأخا، جَلِيْس، حَبِيْب، حِبّ، حُباب، حَمِيْم، خِدْن، خَدِيْن، خالِصَة، خِلْص، خُلْصان، خِلْم، خَمِيْل، دَخْمَة، دِمْج، رِدْء، سِجْر، سَجِيْس، ضِمْد، ضامِد، عَشِيْر، نَدِيْم، مُنادِم، وَدُوْد، وِلْف، وَلِيّ، مَوْلَى، وَمِيْق.
**دوستانه** /d.-äne/ وُدِّيّ، وُدادِيّ، حُبِّيّ، بالحُسْنَى، بالمَعْرُوْف.
**دوستباز** /d.-bäz/ خُدَنَة، أخْدَن.
**دوستدار** /d.-där/ عاشِق، مُحِبّ، حُبّ، الهاوِي، هَوِيّ، وَدِيْد، وَدُوْد، وُدّ، رَضِيّ، وَلِيّ.
**دوستداشتن** /d.-däštan/ حُبّاً و مَحَبَّةً / حَبَّ ـِ و إحْباباً / أَحَبَّهُ، تَحاباً / تَحابَّ القَوْمُ، وُدّاً ووُدادةً و مَوَدَّةً ومَوْدِدَةً و مَوْدُوْدَةً / وَدَّ يَوَدُّهُ، وِداداً و مُوادَّةً / وادَّ، تَوادّاً / تَوادَّ الحَبِيْبانِ، وِلايَةً / وَلِيَ يَلِي هـ هَوَى / هَوِيَ ـَ أَنَقاً و أناقَةً / أَنِقَ ـَ وتَأَنُّقاً / تَأَنَّقَ هـ رَأْماً / رَئِمَ ـَ الشَّيءَ، شَهْوَةً / شَهَا ـُ هـ عَجَباً / عَجِبَ ـَ إليه، إعْزازاً / أَعَزَّ، تَعْزِيْزاً / عَزَّزَ، عَلَقاً وعُلُوقاً وعِلْقاً و عَلاقَةً / عَلِقَ ـَ اِسْتِلْطافاً / اِسْتَلْطَفَ، لَهاً / لَهِيَ ـَ بِهِ، مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً ومَمالاً و مَمِيْلاً / مالَ يَمِيْلُ إلى الشَّيءِ، وَجْداً / وَجَدَ يَجِدُ بِفُلانٍ، وَجْداً / وَجِدَ يَوْجَدُ بِهِ، تَوَجُّداً / تَوَجَّدَ بِهِ، وَلَعاً ووُلُوعاً / وَلَعَ يَلَعُ بِهِ، وَلَعاً / وَلِعَ يَوْلَعُ، مِقَةً ومَمْقاً / وَمِقَ يَمِقُ هـ وماقاً و مُوامَقَةً / وامَقَ هـ، تَوامُقاً / تَوامَقَ القَوْمُ، هَيْماً و هُيُوماً و هِياماً وهَيَماناً وتَهْياماً / هامَ ـِ بكذا.
**دوست داشتنی** /d.-d.-i/ مَحْبُوب، عَزِيْز.
**دوست شدن** /d.-šodan/ حُبّاً / حَبَّ ـِ مُصادَقَةً / صادَقَ، صُحْبَةً وصِحابَةً / صَحِبَ ـَ، مُصاحَبَةً / صاحَبَ و تَصاحُباً / تَصاحَبَ مع، اِصْطِحاباً / اِصْطَحَبَ، مُرافَقَةً / رافَقَ، مُتارَبَةً / تارَبَ و مُرازَنَةً / رازَنَ هـ.
**دوست کامی** /d.-kämi/ نَخْب.
**دوستی** /d.-i/ مَحَبَّة، حُباب، رِفْقَة، صَداقَة، خُلَّة، خُلالَة، وَلاء، وُدّ، وُداد، مِوِدَّة، أُلْفَة، ثَمَرَةُ القلبِ، جُمْعَة، رَخَم، رَسْلَة، رَغْبَة، زَمانَة، سَبَب، صُحْبَة، صَحابَة، ضَمانَة، ضَنانَة، عَلاقَة، عَنْوَة، عَهْد، مَيْل، وُجْد.
**دوستی کردن** /d.-i-kardan/ حِباباً و مُحابَّةً / حابَّ هـ تَحَبُّباً / تَحَبَّبَ إليه، مُصاحَبَة و صِحاباً / صاحَبَ و مُصادَقَةً / صادَقَ هـ تَصادُقاً / تَصادَقَ الرَّجلانِ، مُوادَّةً / وادَّ، تَوَدُّداً / تَوَدَّدَ إلَيهِ مُوالاةً ووِلاءً / والَى الرَّجلَ، مُخادَنَةً و خِداناً / خادَنَ هـ مُخالَصَةً / خالَصَ، مُخالَّةً / خالَّهُ، تَخالّاً / تَخالَّ الرَّجُلانِ، مُخالَمَةً / خالَمَهُ، إزْفاءً / أَزْفَأَهُ مُساجَرَةً / ساجَرَهُ، مُشايَعَةً / شايَعَ هـ تَصافِياً / تَصافَى القَوْمُ.
**دوسر** /dosar/ (گیا) هُرْطُمان، شُوْفان، خَرْطال، دَوْسَر، زُمَيْر، سِنْف، قُرْطُمان.
**دوسرعت** /do-ve-sor'at/ سِباقُ السُّرْعَةِ.
**دوسره** /d.-sare/ ذُوطَرَفَيْنِ، ذُواتِّجاهَيْن.
**دوسلولی** /d.-selluli/ ثُنائِيُّ الخِباء.
**دوسیه** /dosye/ ← پرونده.
**دوش** /duš/ ۱. كَتِف، مَنْكِب، عاتِق، مَطْنَب، مُذَمَّر. ۲. دُوْش، دُش، مِنْضَح، مِنْطَل، مِشَنّ.
**دوشاب** /dušäb/ دِبْس، سَقْر.
**دوشاب فروش** /d.-foruš/ صَقّار.
**دوشاخ زبانان** /do-šax-zabänän/ (جانـ) سِقّايات، ضِبابِيّات، مَشْقُوقاتُ الألْسِنَةِ.
**دوشاخه** /d.-š.-e/ مِذْرَى، مِذْراة، مِذْرَة، مِعْزَق، مِعْزَقَة، مِفْقَلَة.
**دوشاخهٔ برق** /d.-š.-e-ye-barq/ فِيْشَةُ الكَهْرَباء.
**دوش انداز** /duš-andäz/ رِداءَة.
**دوشادوش** /d.-ä-d/ جَنْباً إلى جَنْبٍ.
**دوشانه‌یی** /do-šäne-yi/ (گیا) مُزْدَوِجَةُ التَّرْيِيْشِ.
**دوش به دوش** /duš-be-duš/ ← دوشادوش.
**دوشس** /dušes/ دُوْقَة.
**دوش فنگ** /duš-fang/ (نظ) تَنَكُّبُ سِلاحَكَ.
**دوشک** /došak/ مَرْتَبَة، حَشِيَّة، تُوشَك، دَوْشَك، طَرّاحَة، مَطْرَح، فِراش، فَرْشَة، نَضِيْدَة.
**دوشک بادی** /d.-e-bädi/ فَرْشَةُ هَواءٍ.
**دوشک پشمی** /d.-e-pašmi/ فَرْشَةُ صُوْفٍ.

**دوشکچه** /d.-ce/ دِثار، وِسادَةٌ رَقِيْقَةٌ.

**دوشک فنری** /d.-e-fanari/ فَرْشَةٌ ذَاتُ نَوابِض.

**دوشک کاهی** /d.-e-kähi/ الحَشِيَّةُ مِنْ قَشٍّ.

**دوشکستی** /do-šekasti/ اِنْكِسارٌ مُزْدَوِجٌ.

**دوشکل** /d.-šekl/ ثُنائِيُّ الصُّوْرَةِ.

**دوشکلی** /d.-š.-i/ أنـانْتِيُوتْـرُوْبِيَّة، وُجُـودٌ بِلَّورِيٌّ ثُنـائِيُّ الصُّوْرَةِ.

**دوشنبه** /do-šanbe/ يَومُ الاِثْنَيْن، اِثْنَيْن، ثِنْي.

**دوشنده** /dušande/ حـالِب، حَلُـوب، حَـلَّاب، حَلَّابَـة، [نث]، هاشِم.

**دوشیدن** /dušidan/ حَلْباً / حَلَـبَ ـُ الشَّاةَ ونَحْـوَهـا، اِحْتِلاباً / اِحْتَلَبَ، شَفْشَفَةً / شَفْشَفَ الضَّرْعَ، نَفْداً / نَفَدَ ـُ اللَّبَنَ، هَطْفاً / هَطَفَ ـِ.

**دوشیزگی** /dušizegi/ بَكارَة، بُكُـورِيَّة، عُـذْرَة، بَتُولِيَّـة، بِنْتُ سَعدٍ.

**دوشیزه** /dušize/ بِكْر، عَـذْراء، عُذْرِيّ، بَتُـول، بَتُولِـيّ، جارِيَـة، آنِسَة، فَتـاة، غادَة، بِنْت، اِبْنَـة، صَبِيَّة، خَـرِيد، خَرِيْدَة، خَرُوْد، بَيْضَةُ الصَّيْفِ.

**دوصحـــرانـــوردی** /do-ve-sahrä-navardi/ سِبــاقُ المَسافاتِ الطَّوِيْلَةِ.

**دوصد** /d.-sad/ ← دویست.

**دوطرفه** /d.-tarafe/ ← دوجانبه.

**دوظرفیتی** /d.-zarfiyyati/ (شیمـ) ثُنائِيُّ المُكافِئ.

**دوعصبیان** /d.-asabiyän/ (جانـ) ذَواتُ العَصَبَيْنِ.

**دوغ** /duq/ مَخِيْض، شَنِيْنَة.

**دوغـاب گـــچ و آهـک** /d.-äb-e-gac-va-ähak/ بَيـاضُ الحائِطِ.

**دوغ با** /d.-bä/ مَضْلِيَّة، مَضِيْرَة.

**دوفلزی** /do-felezzi/ ← سیستم دوفلزی.

**دوقبضه** /do-qabze/ مَضْمُون، مُسَجَّل.

**دوقس** /doqos/ (گیا) جَزَرُ الرُّعاةِ.

**دوقسمتی** /do-qesmati/ ثُنائِيُّ الخِباءِ.

**دوقطبه** /d.-qotbe/ الثُّنائِيُّ الاِسْتِقْطابُ.

**دوقطبی کردن** /d.-qotbi-kardan/ [احزاب] اِسْتِقطاباً / اِسْتَقْطَبَ الأَحْزابَ.

**دوقلو** /doqolu/ التُّوْأَم [پسر]، التُّوْأَمَة [دختر].

**دوقلوزا** /d.-zä/ دَجِيْق.

**دوقلو زاییدن** /d.-zäyidän/ إتْآماً / أَتْأَمَ الحامِلُ.

**دوقندهها** /do-qande-hä/ سُكَّرِيَاتٌ ثُنائِيَّة.

**دوک** /duk/ ۱. مِغْـزَل، نَصْلُ المِغْـزَل، مِرْدَن، مِبْـرَم، حَلَّالَـة، سُرسُـور، مَشْقَبِيَّة، عِـرْناس، عَمُـود، مِفْتَل. ۲. الدُّوْق.

**دوکارد** /do-kärd/ جَلَم.

**دوکاره** /do-käre/ (شیمـ) حَمْقَلِيّ.

**دوکامیان** /d.-kämiyän/ ذَواتُ الفَمَيْنِ.

**دوکپهیی** /do-kaqqe-yi/ (جانـ) ذُوصَدَفَيْنِ.

**دوکپهییها** /d.-k.-yi-hä/ (جانـ) رَقِيْقِيَاتُ الخَياشِيْمِ.

**دوکدان** /duk-dän/ العُلْبَةُ الَّتي يُوْضَعُ فِيها المِغْزَلُ.

**دوکفهیی** /do-kaffeyi/ (جانـ) ← دوکپهیی.

**دوکوهان** /d.-kuhän/ (جانـ) جَمَلٌ ذُوسَنَمَيْنِ.

**دوکی** /duki/ مِغْزَلِيّ.

**دوگانگی** /do-gänegi/ ← دوتایی.

**دوگانه** /d.-gäne/ المُزْدَوَج، مُرَكَّـبٌ مِن جُزْئَيْنِ، مُـرَكَّبٌ مِن نَوْعَيْنِ و ← دوتا، دوتایی.

**دوگانه پرستی** /d.-g.-parasti/ الاِثْنَيْنِيَّة.

**دوگانی** /d.-gäni/ المُضَارَّة.

**دوگله** /d.-gole/ حامِلُ زَهْرَتَيْنِ.

**دوگوش** /d.-guš/ ثُنائِيُّ الزَّوايا.

**دول** /dul/ الذَّكَر.

**دولا** /dol(l)ä/ مُثَنًّى، ثُنائِيّ، مُزْدَوِج، أُحْجَن، مَعْقُوف.

**دولاب** /duläb/ ۱. دُوْلاب، دالِيَة، ساقِيَة، سـانِيَة، ناعُور، ناعُورَة، عَنَقَة، مَنْجُور. ۲. (پز) **البُوال** ← دیابت.

**دولابچه** /d.-ce/ النَّمِلِيَّة.

**دولاچنگ** /dol(l)ä-cang/ (مسـ) اللَّمْحَةُ المُوْسِيْقِيَّة.

**دولار** /dolär/ ← دلار.

**دولا شـدن** /dol(l)ä-šodan/ تَثَنِّيـاً / تَثَنَّـى، اِنْثِنـاءً / اِنْثَنَى، اِثِّناءً / اِثَّنَى، اِنْطِواءً / اِنْطَوَى، اِطِّواءً / اِطَّوَى، اِنْعِطافـاً / اِنْعَطَفَ، تَعَطُّفـاً / تَعَطَّفَ، اِنْحِنـاءً / اِنْحَنَى، تَحَنِّياً / تَحَنَّى، تَلَوِّياً / تَلَوَّى، تَحَجُّناً / تَحَجَّنَ، اِنْخِضاداً / اِنْخَضَدَ، اِخْناثاً / أَخْنَثَ، تَخَوُّداً / تَخَوَّدَ، اِنْئِياداً / اِنْآدَ الشَّيءُ، اِنْئِطاراً / اِنْأَطَرَ، رَكْعاً ورُكُوعاً / رَكَعَ ـَ، تَقَوُّساً / تَقَوَّسَ، تَلَوُّصاً / تَلَوَّصَ.

**دولا کردن** /dol(l)ä-kardan/ ثَنْياً / ثَنَى ـِ، تَثْنِيَةً / ثَنَّى، عَطْفاً وعُطُوفاً / عَطَفَ ـِ الشَّيءَ، حِنايَةً / حَنَى ـِ، حَنْواً / حَنَا ـُ، لَيّاً ولَوْياً ولُوِيّاً / لَوا يَلْوِي، طَيّاً / طَوَى ـِ، تَحْدِيباً / حَدَّبَ، تَحْنِيثاً / حَنَّثَ، حَجْناً / حَجَنَ ـُ، تَحْجِيناً / حَجَّنَ، تَرْقِيداً / رَقَّدَ، إرْقاداً / أرْقَدَ، صَوْغاً / صاغَ ـُ هُ، تَغْضِيناً / غَضَّنَ، قَوْساً / قَوِسَ ـَ، تَقْوِيساً / قَوَّسَ، اِسْتِقْواصاً / اِسْتَقْوَسَ، وَضْناً / وَضَنَ يَضِنُ الشَّيءَ.

**دولایه** /doläye/ مُصَفَّح.

**دولایه کردن** /d.-kardan/ تَصْفِيحاً / صَفَّحَ.

**دولایی** /doläyi/ ذُوْطِيَّتَيْنِ أو طَبَقَتَيْنِ أو طاقَيْنِ.

**دولبه** /dolabe/ ذُوْحَدَّيْنِ.

**دول بی‌طرف** /doval-e-bi-taraf/ دُوَلُ عَدَمِ الاِنْحِياز.

**دولپه‌یی‌ها** /dolappeyihä/ ذَواتُ الفَلْقَتَيْنِ.

**دولت** /dowlat/ ۱ ← دارایی. ۲. الدَّوْلَة، الحُكُومَة.

**دولت ائتلافی** /d.-e-e'teläfi/ حُكُومَةٌ اِئْتِلافِيَّةٌ.

**دولت جمهوری** /d.-e-jomhuri/ دَوْلَةٌ جُمْهُورِيَّةٌ.

**دولت چندحزبی** /d.-e-cand-hezbi/ حُكُومَةٌ اِئْتِلافِيَّةٌ.

**دولت‌سرا** /d.-sarä/ ← قصر، کاخ.

**دولت‌مرد** /d.-mard/ رَجُلُ الدَّوْلَةِ.

**دولت‌ملی** /d.-e-melli/ الحُكُومَةُ الوَطَنِيَّةُ.

**دولتمند** /d.-mand/ ← دارا.

**دولتمند شدن** /d.-m.-šodan/ ← دارا شدن.

**دولته** /devalte/ ۱. (گیا) ذُوْصِمامَيْنِ، ذُومِصْراعَيْنِ. ۲. (جانـ) ذُوْصَدَفَتَيْنِ.

**دولتهـای غیـرمتعهـد** /dowlat-hä-ye-qeyr-e-mota'hhed/ الدُّوَلُ المُحايِدَة.

**دولتهای متعهد** /d.-hä-ye-m./ الدُّوَلُ المُوالِيَةُ.

**دولتی** /d.-i/ حُكُومِيّ، دَوْلِيّ، إدارِيّ، أمِيرِيّ، مِيرِيّ.

**دولسیمر** /dulsimer/ (مسـ) القانُون.

**دولک** /dolak/ القُلَّة.

**دول متخاصم** /doval-e-motaxäsem/ دُوَلٌ مُتَنازِعَةٌ.

**دولو** /dolu/ الإثْنان [في النَّرْدِ أو وَرَقِ اللَّعِبِ].

**دولول** /do-lul/ ذاتُ أُنْبُوبَيْنِ.

**دولومیت** /dolomit/ الدُّوْلُومِيْت.

**دوم** /dov(v)om/ الثّانِي، الثّانِيَة.

**دوم** /dowm/ (گیا) خَزَم، بِنْصِر.

**دوما** /dumä/ الدُّوْما، المَجْلِسُ التَّشْرِيعِيّ في الرُّوْسِيا القَيْصَرِيَّة.

**دوماراتن** /do-ve-märäton/ سِباقُ المَرَثُون.

**دومحوره** /do-mehvare/ ثُنائِيُّ المِحْوَرِ، ذُوْمِحْوَرَيْنِ.

**دومرتبه** /d.-martebe/ ← دوباره.

**دومنشوری** /d.-manšuri/ مَنْشُورٌ أو مَوْشُورٌ ثُنائِيٌّ.

**دوموتوره** /d.-motore/ ذُوْمُحَرِّكَيْنِ.

**دوموی** /d.-muy/ أشْمَط، المَلْهُوزُ من الرِّجالِ.

**دوموی شدن** /d.-m.-šodan/ إشْماطاً / أشْمَطَ، إشْمِطاطاً / اِشْمَطَّ.

**دومی** /dowv(v)omi/ الثّانَوِيّ، الثّانَوِيَّة، الثّانِي، الثّانِيَة، آخَر.

**دومین** /d.-n/ ← دومی.

**دومینو** /domino/ [لُعْبَةٌ] الدُّوْمِيْنُو.

**دومینیکیان** /dominikiyän/ دُوْمِيْنِيكانِيُّون.

**دومینیون** /dominiyon/ الدُّوْمِيْنِيُون، أراضٍ خاضِعَةٌ لِسَيْطَرَةِ سَيِّدٍ إقْطاعِيّ، بَلَدٌ خاضِعٌ لِحُكْمِ دَوْلَتَيْنِ أو أكْثَرَ.

**دومینیون مشترک** /d.-moštarek/ سِيادَةٌ مُشْتَرَكَةٌ [من جانِبِ دَوْلَتَيْنِ أو أكْثَرَ].

**دون** /dun/ ساقِط، سافِل، وَنِيء.

**دوناتیان** /donätiyän/ الدُّوناتِيُّون.

**دونای** /do-näy/ المِجْوَز.

**دون پایه** /dun-päye/ ۱. الغابِر «مردمان ~ : غُبَّرُ النّاسِ». ۲. الأدْنَى، شَخْصٌ ذُوْمَرْتَبَةٍ أدْنَى [في هَيْئَةٍ مُنَظَّمَةٍ في مَراتِبَ مُتَسَلْسِلَةٍ].

**دوندگان** /davandegän/ (جانـ) الرَّواكِض.

**دوندگی** /davandegi/ ← کوشش، فعالیت.

**دوندگی کردن** /d.-kardan/ ← کوشش کردن. فعالیت کردن.

**دونده** /davande/ عَدّاء، رَكّاض، رَكُوض، مِرْكاض، راكِض، جَرّاء، الجارِي، مِحْضار، مِحْضِير.

**دون‌ژون** /donžoan/ خِلْبُ نِساءٍ.

**دون کیشوت** /don-kišot/ دُوْن كِيْشُوت.

**دون همت** /dun-hemmat/ وَضِيْع، صَغِيْرُ النَّفْس.

**دونیم سنگین** /do-ve-nim-sangin/ سِباقُ المَسافاتِ المُتَوَسِّطَةِ.

**دونیم کردن** /d.-n.-kardan/ تَوْسِيطاً / وَسْط، شَطْراً / شَطَرَ ـُ، تَشْطِيراً / شَطْرَ الشَّيء، شَقْصاً / شَقَصَ ـُ الشَّيءَ.

**دونین** /devonien/ العَصْرُ الدِّيڤوني.

**دوونین** /devunien/ ← دونین.

**دو و میدانی** /do-va-meydāni/ سِباقاتُ المِضْمارِ والمَيْدانِ.

**دوهزاروپانصدمتر** /d.-ve-hezār-o-pānsad-metr/ سِباقُ الألْفِ وخَمْسِمائةِ مِتْر.

**دوهشتصدمتر** /d.-ve-haštsad-m./ سِباقُ الثَّمانِمائةِ مِتْر.

**دوهواییان** /d.-havāyiyān/ (جانـ) ذَواتُ التَّنَفُّسَيْن.

**دویدن** /davidan/ عَدْواً وعَدَواناً وتَعْداءً وعَدَاً / عَدَا ـُ جَرْياً وجَرَياناً وجِرْيَةً / جَرَى ـِ رَكْضاً / رَكَضَ ـُ حَتْواً / حَتَا ـُ، رَطْلاً / رَطَلَ ـُ زَجّاً / زَجَّ ـُ سَأْواً / سَأَا ـُ إسْراعاً / أسْرَعَ، سَعْياً / سَعَى ـَ، سَيْباً / سابَ ـِ إنْسِياباً / إنْسابَ، شَدّاً / شَدَّ ـُ طَيْراً وطَيَراناً وطَيْرُورَةً / طارَ ـِ إلَيهِ، كَرْسَعَةً / كَرْسَعَ، كَوْدَأَةً / كَوْدَأَ، مَطْراً / مَطَرَ ـُ الحِصانُ، وَثْماً / وَثَمَ يَثِمُ، وَفْضاً / وَفَضَ يَفِضُ، وَكْزاً / وَكَزَ يَكِزُ فُلانٌ.

**دویست** /devist/ مِأْتَيْن، مِأتانِ.

**دویستم** /d.-om/ المِئَتانِ.

**دویستمی** /d.-omi/ ← دویستم.

**دویستمین** /d.-omin/ ← دویستم.

**دوئل** /du'el/ مُثاقَفَة.

**دوئل کردن** /d.-kardan/ مُثاقَفَةً وثِقافاً / ثاقَفَةً.

**دویی** /doyi/ ۱. ثُنائِيَّة، اِزْدِواجِيَّة ← دوتایی. ۲. خِلاف، نِزاع ← دوگانگی.

**دوئیت** /do'iyyat/ ← دویی.

**ده** /dah/ عَشر، عَشَرَة، وَتِيْرَة.

**ده** /deh/ قَرْيَة، دَسْكَرَة، كَفْر.

**دهاتی** /dehāti/ فَلّاح، قَرَوِيّ، فِلْحِيّ، رِيْفِيّ.

**دهان** /dahān/ فُوْه، فاه، فِيْه، فُو، فُوْهَة، فَم، فَمّ، مَبْسِم، بُقّ، بُوْز، ثَغْر، حَنَك، ساعِل، فَرِير، لَثْغَة.

**دهان اژدر** /d.-aždar/ ۱. فاغِرُالفَم. ۲.(گیا) مُفَغَّر.

**دهان بند** /d.-band/ فِدام، فِدامَة، لِثام.

**دهان بند زدن** /d.-b.-zadan/ فَدْماً / فَدَمَ ـِ تَفْدِيماً / فَدَّمَ، إفْداماً / أفْدَمَ، لَثْماً / لَثِمَ ـَ تَلَثُّماً / تَلَثَّمَ، اِلْتِثاماً / اِلْتَثَمَ، غَمّاً / غَمَّ ـُ.

**دهان به دهان افتادن** /d.-be-d.-oftādan/ مُفاوَهَةً / فاوَهَ هُـ .

**دهان بین** /d.-bin/ هَوِي، مُتَقَلِّبُ الأطْوارِ.

**دهان تن** /d.-tan/ (جانـ) ثَقْبُ الفَمِ لِحَيَوانٍ وَحيدِ الخَلِيَّةِ.

**دهان دره** /d.-dare/ ثَأْب، ثُؤَباء، تَثاؤُب.

**دهان دره کردن** /d.-d.-kardan/ ثَأْباً / ثَئِبَ ـَ و ثُئِبَ مج، تَثاؤُباً / تَثاءَب، تثاوُباً / تَثاوَب، فَغْراً / فَغَرَ ـُ فَمَهُ.

**دهان دریده** /d.-daride/ بَذِيءُ اللِّسانِ.

**دهان شوی** /d.-šuy/ غَرْغَرَة، مَضْمَضَة.

**دهان گردان** /d.-gerdān/ (جانـ) حَلَقِيّاتُ الأفْواه، جَلَكِيّات، ماصّات.

**دهان گشاد** /d.-gošād/ أفْوَه، فَوْهاء [نث].

**دهان لق** /d.-laq/ فُرْج، مِذْياع، ذَغْداع، مَن لايَكْتُمُ السِّرّ.

**دهانه** /d.-e/ ۱. فُوْهَة، فُوَّهَة، فَتْحَة، فَمْ، فَمّ. ۲ ← دهنه.

**دهانهٔ آتش فشان** /d.-e-ye-ātaš-fešān/ فُوَّهَةُ البُرْكانِ.

**دهانهٔ رود** /d.-e-ye-rud/ ضاجِع، ضاجِعَة، فُرْضَة، فُوَّهَة.

**دهانهٔ سینوس خیشومی** /d.-e-ye-sinus-e-xeyšumi/ (پز) شَقّ.

**دهانی** /d.-i/ الفَمِيّ.

**ده پا** /dah-pā/ (جانـ)خَذّاق.

**ده پایان** /d.-p.-yān/ (جانـ) فَمِيّاتُ الأرْجُلِ، عُشارِيّاتُ الأرْجُلِ.

**دهخدا** /dehxodā/ مُخْتارُ القَرْيَةِ.

**دهری** /dahri/ دَهْرِيّ، جاهِل.

**دهستان** /dehestān/ كُوْرَة، مِخْلاف.

**ده سطحی** /dah-sathi/ ← ده وجهی.

**دهش** /deheš/ عَطاء، جُوْد، سَخاء، كَرَم، هِبَة، وَهْب، إيْهاب، مَنْح، مِنْحَة، إياس، جُبْوَة، رِفْد، طَوْل، نَوْفَل، نَوال.

**ده ضلعی** /dah-zel'i/ عُشارِيُّ الضُّلوع.

**ده فرمان** /d.-farmān/ الوَصايا العَشر، العَشْرُ الكَلِماتِ.

**دهقان** /dehqān/ زَرّاع، زارِع، مُزارِع، دُهْقان.

**دهکده** /dehkade/ قَرْيَة، ضَيْعَة، دَسْكَرَة، كَفْر، نَجْع.

ده کور /deh-kure/ قَصَبَةٌ مُنفَرِدَةٌ.
دهگان /dahgān/ عَشّار.
دهگانه /d.-e/ عَشَرَة.
دهل /dohol/ كُوس، طَبْل، نُقارِيّة، نُقَّيْرَة، دَرَبُكَّة.
دهل زدن /d.-zadan/ طَبْلاً / طَبَلَ ـُ تَطْبِيلاً / طَبَّلَ.
دهل زن /d.-zan/ طَبّال.
دهلیز /dehliz/ دِهْلِيْز، مَشّايَة، مَمْشَى.
دهلیز قلب /d.-e-qalb/ (پز) أُذَيْنُ القَلْبِ، أُذَيْنَة.
دهلیز گوش /d.-e-guš/ (پز) دِهْلِيْزُ السَّمْعِ.
دهم /dahom/ عاشِر.
دهمی /d.-i/ ← دهم.
دهمین /d.-in/ ← دهمی.
دهن /dahan/ ← دهان.
دهناد /dahnād/ التَّرْتِيْب، التَّنْظِيْم، ضَبْط، اِنْضِباط.
دهن باز /dahan-bāz/ (گیا) ← كبابةٌ شكافته.
دهن بسته /d.-baste/ (گیا) ← كبابةٌ شكافته.
دهن دره /d.-dare/ ← دهان دره.
دهنده /dahande/ المُعْطِي، مانِح، واهِب.
دهن سوز /d.-suz/ أُجاج.
ده نشین /deh-nešin/ قَرَوِيّ.
دهن کجی کردن /dahan-kaji- kardan/ تَلْعِيْباً / لَعَّبَ وَجْهَهُ اِشْمِئْزازاً، تَعْوِيْجاً / عَوَّجَ فَمَهُ عَلَيه، لَمْصاً / لَمَصَ ـُ.
ده گوشه /dah-guše/ العَشْرَز، مُعَشَّرُ الزَّوايا.
دهن لق /dahan-laq/ دهان لق.
دهمست /dahmast/ (گیا) الغار.
دهنه /dahane/ لِجام، شَكِيْمَة.، قَرْطَمَة، حَكَمَة، عِنان، بَرْوَةٌ أو سَيْرُ اللِّجام.
دهنه زدن /d.-zadan/ إِلْجاماً / أَلْجَمَ الدّابَّـةَ، شَكْماً / شَكَمَ ـُ الجَوادَ.
دهنی /dahani/ ← دهانی.
ده وجهی /dah-vajhi/ العُشارِيُّ الأَوْجَه.
دهه /d.-e/ وَتِيْرَة، عَشَرَةُ سَنَواتٍ، عَقْد.
ده هزار /d.-hezār/ عَشَرَةُ آلافٍ.
ده یک /d.-yek/ عُشْر، عَشِيْر، عُشارَة.
دی /di/ ← دیروز، دیشب.
دی /dey/ الشَّهْرُ العاشِرُ من السَّنَةِ الهِجْرِيَّةِ الشَّمْسِيَّةِ.

دیا باز /diyābāz/ الدِّيابِيْز.
دیابت /diyābet/ (پز) بُوال، مَـرَضُ أوداءُ البَوْلِ السُّكَّرِيّ، الدِّيابِيْتِس.
دیابت انسیپید /d.-e-ansipid/ (پز) ← دیابت بی مزه.
دیابت بی مزه /d.-e-bi-maze/ (پز) بِيْلَةٌ تَفِهَة، دِيابِيْطس تَفِه، دِيابِط تَفِهَة.
دیابت شیرین /d.-e-širin/ (پز) ← دیابت، مرض قند.
دیا پازن /diyāpāzon/ مِعْيارُ النَّغَمِ.
دیا پازون /d.-/ ← دیا پازن.
دیاپدز /diyāpedez/ تَسَعُّب، اِنْسِلال.
دیا ترمی /diyātermi/ العِلاجُ بالإنْفاذِ الحِرارِيِّ.
دیاتومه /diyātome/ (گیا) الدِّياتُوم.
دیاتومیت /diyātomit/ (گیا) ←دیاتومه.
دیار /diyār/ بَلَد.
دیار /dayyār/ دَيّار، أَرْيَم.
دیا ستاز /diyāstāz/ الدِّياسْتاز.
دیا ستول /diyāstol/ ← فشار خون.
دیافراگم /diyāfrāgm/ (پز) ۱. الحِجابُ الحـاجِز . ۲ . حِجابُ آلَةِ التَّصْوِيْر. سِجاف.
دیا فیز /diāfiz/ (پز) جِسْمُ العَظْمِ.
دی اکسید /dioxid/ (شیمـ) ثانِي أُكْسِيد.
دی اکسیـد ازوت /d.-e-azot/ (شیمـ) ثانِـي أُكْسِيـد النِّتْرُوْجِيْن.
دی اکسید سولفور /d.-sulfur/ (شیمـ) ثانِـي أُكْسِيد الكِبْرِيْت.
دی اکسید کربن /d.-karbon/ ثانِي أُكْسِيدُ الكَرْبُون.
دیا کودا /diyākodā/ شَرابُ دِياكود.
دیا کیلون /diyākilon/ دیاخِیلون، لَزَقَةُ الرَّصاص.
دیا گراف /diyāgrāf/ المِرْسام.
دیا گرام /diyāgrām/ ← نمودار.
دی الکتریک /dielekterik/ العازِلُ الكَهْرَبائِيّ.
دیا لکتیک /diyālektik/ الدِّيالِكْتِيْك، الجَدَلِيَّةُ الهِيْغِلِيَّة.
دیا لوگ /diyālog/ المُحاوَرَة، الحِوار.
دیا لیز /diyāliz/ (شیمـ) الدِّيْلَزَة، المَيْزُ الغِشائِيّ.
دیا لیزگر /diālizgar/ المائِزَة.
دیامانیه تیک /diyāmāniyetik/ عَكْسِيُّ الانْجِذاب.

**دیا مغناطیسی** /diyämeqnatisi/ الدّایا مِغْنَطِیْسِیَّة.

**دیانت** /diyänat/ دِیانَة، تَدَیُّن.

**دیبا** /dibä/ دِیْباج.

**دیبا باف** /d.-bäf/ الدَّبّاج.

**دیباچه** /d.-ce/ دِیْباجَةُ أو فاتِحَةُ أو مُقَدِّمَةُ أو صَدْرُ الکِتابِ، الخُطْبَةُ مِن الکِتاب، حُسْنُ الإبْتِداءِ.

**دیباچه نوشتن** /d.-ce-neveštan/ تَصْدِیْراً / صَدَّرَ.

**دیبا فروش** /d.-foruš/ دَبّاج.

**دیبسا غوس ها** /dibsäqoshä/ الدِّبْساسِیّات.

**دیپلم** /diplom/ دِبْلُوما، بَکالُورِیا، إجازَة، مُوَحَّدَة.

**دیپلمات** /d.-ät/ الدِّبْلُوماسِیّ.

**دیپلماتیک** /d.-ätik/ دِبْلُوماسِیّ.

**دیپلماسی** /d.-äsi/ الدِّبْلُوماسِیّ، الدِّبْلُوماسِیَّة.

**دیپلومات** /d.-ät/ ← دیپلمات.

**دیپلوماسی** /d.-äsi/ ← دیپلماسی.

**دیپلمه** /d.-e/ بَکَلُورِیُوس.

**دید** /did/ ۱. النَّظَر، البَصَر، شَوْف، رُؤْیَة، مَرْأی، مَنْظَر. ۲. حَزْر، مَحزَرَة، تَخْمِیْن.

**دیدار** /d.-är/ لِقاء، لُقْیان، لُقْیا، اللُّقَی، اللُّقْیِ، التِّلْقاء، المُلاقاة، التَّلاقِی، المُلْتَقی، عِیـان، مُعَایَنَة، زِیارَة، مَزار، مُشاهَدَة، مُقابَلَة، مَرْآة، مَرْأی، رُئِیّ، طَلْعَة، عَوْد، عِیادَة، الإفْتِقاد، تَفَقُّد.

**دیدار کردن** /d.-är-kardan/ زَوْراً و زِیارَةً و مَزاراً / زارَ ـُ و إزْدِیاراً / إزْدارَ هُـ تَزَاوُراً / تَزَاوَرَ القَوْمُ، تَلاقِیاً / تَلاقَی و إلْتِقاءً / إلْتَقَی القَوْمُ، مُـلاقاةً / لاقَی، مُقابَلَةً / قابَلَهُ، مُواجَهَةً / وَاجَهَهُ، إلْماماً / ألَمَّ، إلْتِماماً / إلْتَمَّ، حَوْفاً / حافَ ـُ و مُساحَنَةً / ساحَنَهُ، وَأطاً / وَأطَ یَطَّطُ القومَ.

**دیدار کننده** /d.-är-konande/ زائِر، زَوّار، لَقِیّ.

**دیدارگاه** /d.-är-gäh/ المَلْقَی.

**دید زدن** /d.-zadan/ ۱← دیدن. ۲. تَثْمِیْناً / ثَمَّنَ، تَزْوِیْراً / زَوَّرَ، تَقْدِیْراً / قَدَّرَ، تَخْمِیْناً / خَمَّنَ، حَزْراً و مَحْزِرَةً / حَزَرَ ـِ الشَّیءَ.

**دید زن** /d.-zan/ مُقَدِّر، مُثَمِّن.

**دیدسنج** /d.-sanj/ مِبْصار.

**دید گاه** /d.-gäh/ مَشْهَد، مَنْظَر، فُرْجَة، مَرْقَب.

**دید گانی** /d.-gäni/ عِلْمُ البَصَرِیّات.

**دیدگر** /d.-gar/ عَیْنِیَّة، عَدَسَةُ المِجْهَر.

**دیدن** /didan/ رُؤْیَةً و رَأْیـاً و رَأْیَةً و رَاءَةً و رِئْیـاناً / رَأی ـَ الشَّیءَ، إسْتِرْیاءً / إسْتَرْأی، بَصَراً و بَصارَةً / بَصِرَ ـَ هُـ إبْصاراً / أبْصَرَ، تَباصُراً / تَباصَرَ القَـوْمُ، نَظَراً و مَنْظَراً و مَنْظَرَةً و تَنْظاراً و نَظَراناً / نَظَرَ ـُ هُـ و إلَیهِ، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ و مشاهَدَةً / شاهَدَ و مُعایَنَـةً و عِیاناً / عایَنَ هُـ تَعَیُّناً / تَعَیَّنَ، لِقاءً و لِقاءَةً و لِقایَةً و لُقِیّاً و لِقْیاناً و لُقْیَةً و لُقًی / لَقِیَ ـَ هُـ، لَقْواً / لَقا ـُ و تَلَقِّیاً / تَلَقَّی الشَّیءَ، لَحْظاً و لَحَظاناً / لَحَظَ ـَ فُـلاناً و إلی فُلانٍ، مُـلاحَظَةً / لاحَظَ، إیْناساً / آنَسَ، تَأْنِیساً / أنَّسَ، إدْراکاً / أدْرَکَهُ بِبَصَرِه، رَمْقاً / رَمَقَ ـُ و شَوْفاً / شافَ ـُ هـ [عم]، إطِّلاعاً / إطَّلَعَ، عَیْثَرَةً / عَیْثَرَ الشَّیءَ، تَفَرُّجاً / تَفَرَّجَ علی، لَمْقاً و لُمُوقاً / لَمَقَ ـُ هُـ بِبَصَرِه.

**دیدن کردن** /d.-kardan/ زَوْراً و زِیارَةً و مَزاراً / زارَ ـُ هُـ عَوْداً و عِیاداً و عِیـادَةً و عُوادَةً / عادَ ـُ المَـرِیضَ، تَفَقُّداً / تَفَقَّدَ و إفْتِقاداً / إفْتَقَدَ المریضَ، إلْماماً / ألَمَّ، إلْتِماماً / إلْتَمَّ، شَقّاً / شَقَّ ـُ عَلَی المریضِ [عم].

**دیدنی** /d.-i/ عِیانِـیّ، مُشاهَد، مَنْظُـور، مَرْئِیّ، قـابِلُ النَّظَر.

**دید و بازدید** /did-o-bäz-did/ زِیارَة، مُلاقاة.

**دید و شنودی** /d.-o-šonudi/ سَمْعِیْبَصَرِیّ.

**دیده** /dideh/ العَیْن، اللّاحِظ.

**دیده بـان** /d.-bän/ عَیْـن، رَقِیْب، حـارِس، دَیْدَبـان، دَیْدَب، نـاطُور، مُراقِـب، مُشْرِف، رائِد، کَشّـاف، راصِد، رَبِیء، رَبِیْئَة، شَیِّفان، ماثِر، وَغْوَع.

**دیده بان شدن** /d.-b.-šodan/ عِیانَةً / عانَ ـِ عَلَی القَومِ.

**دیده بانی** /d.-d.-i/ رَصَد، نِظارَة.

**دیده شده** /d.-šode/ مَنْظُور، مَرْئِیّ، رَأْي.

**دیده ور** /d.-var/ ← دیده بان.

**دیر** /deyr/ دَیْـر، صَوْمَعَـة، صَوْمَـع، کَنِیْسَة، مَنْسِـک، خَلْوَةُالمُتَعَبِّد، عَجُوز، قَلّایَة، قِلِّیَّة.

**دیر** /dir/ بَعِیْد، تَأَخُّرٌ في الوقتِ، زَمانٌ بَعِیدٌ.

**دیر باز** /d.-bäz/ وَقْتٌ طَوِیْل، زَمانٌ بَعِیـدٌ و طَوِیْل، الزَّمانُ السّابِقُ السّالِفُ،

**دیر باور** /d.-bävar/ شَکّاک.

**دیر باوری** /d.bävari/ الشُّکّ.

**دیر پای** /d.-päy/ خالِد، دائِم، مُزمِن.
**دیر تر** /d.-tar/ مُؤَخَّر.
**دیر رس** /d.-ras/ المُتَأَخِّر.
**دیر فرست** /d.-ferest/ [تلگراف]، مُؤَجِّلُ الإذاعَة.
**دیر فهم** /d.-fahm/ ثالِم، كَلِيْل.
**دیرک** /dirak/ الصّارِي، الصّارِيَة، قائِمَة، سَقْب، سَقِيْبَة، مِسْماك، آلَة، سِطاع، صَقْب، طَرِيْقَة، عَرْس.
**دیرکتور** /direktur/ ← مدیر، رئیس.
**دیرکرد** /dir-kard/ تَأْخِيْر، التَّوانِي.
**دیرکردن** /d.-kardan/ أَجْلاً / أَجِلَ ـَ تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ، تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ، بُطْأً وبِطاءً وبُطُوءاً / بَطُؤَ ـُ إبْطاءً / أَبْطَأَ، تَباطُؤاً / تَباطَأَ، تَبَطُّؤاً / تَبَطَّأَ، تَراخِياً / تَراخَى، تَعْتِيْباً / عَتَّبَ، إعْتاماً / أَعْتَمَ، تَلَكُّأً / تَلَكَّأَ، لَوْثاً / لَوِثَ يَلْوَثُ في الأَمْرِ، اِلْتِياثاً / اِلْتاثَ في العَمَلِ، تَوانِياً / تَوانَى.
**دیرکسیون** /direksiyon/ ١ ← الجِهَة. ٢. (فز) الإتِّجاه.
**دیرگداز** /dir-godäz/ مُقاوِمٌ لِلصَّهْر.
**دیرنشین** /deyrnešin/ الدَّيّار، دَيْرانِيّ، نُهام.
**دیروز** /diruz/ أَمْسِ، الأَمسِ، بارِحَة، بارِح.
**دیرهضم** /dir-hazm/ ثَقِيْلُ الهَضْم.
**دیری** /d.-i/ تَأَخُّر، فَوات، وَقْت، تَأْخِيْر، بُطْء.
**دیریاب** /d.-yäb/ صَعْبُ الوُصُول.
**دیریا زود** /d.-yä-zud/ آجِلاً أَمْ عاجِلاً.
**دیریژابل** /dirižäbl/ مُنْطادٌ مُسَيَّر.
**دیرین** /dirin/ قَدِيْم، قُدام، عَتِيْق، عَهِيْد، مُزمِن، أَزَلِيّ، عِدّ، قُدْمُوس، هِدْمِل.
**دیرین اقلیم‌شناسی** /d.-eqim-šenäsi/ عِلْمُ الحَفْرِيّاتِ الإقْلِيْمِيَّة.
**دیرین بوم‌شناسی** /d.-bum-š./ عِلْمُ البَيْئَةِ القَدِيْمَةِ.
**دیرین جانورشناسی** /d.-jänevar-š./ عِلْمُ الحَيَوانِ الإحاثِيّ.
**دیرین زیست‌شناسی** /d.-zist-š./ عِلْمُ الحَفْرِيّاتِ البِيُولُوجِيَّة.
**دیرین زیوی** /d.-zive/ الدَّهْرُ القَدِيْم، حُقْبُ الحَياةِ القَدِيْمَةِ.
**دیرین‌شناس** /d.-šenäs/ العالِمُ البَلِيُونْتُولُوجِي أوالإحاثِيّ.
**دیرین‌شناسی** /d.-š.-i/ الإحاثَة.
**دیرینگی** /d.-egi/ تَقادُمُ العَهْد، القِدَم، أَزَلِيَّة.
**دیرین گیاه‌شناسی** /d.-giyäh-šenäsi/ عِلْمُ النَّباتِ الإحاثِيّ.
**دیرینه** /d.-e/ ← دیرین.
**دیز** /diz/ (مســ) رافِعَة، عَلامَةُ الرَّفْع.
**دیزل** /dizel/ الدِّيْزِل.
**دیزی گلی** /diziyegeli/ البُرْمَة، حَلَّةُ فَخّار.
**دیژیتال** /dižitäl/ زَهْرَةُ الكَشاتِبِيْن، قُمْعِيَّة.
**دیژیتالین** /dižitalin/ دِجِتالِيْن.
**دیس** /dis/ طَبَقٌ كَبِيْر، صَحْنٌ كَبِيْر. ٢ ← مانند.
**دیسانتری** /disänteri/ الدُّوسَنْطارِيا، الزِّنْتارِي.
**دیسپروزیم** /disperoziyom/ (شیمـ) ← دیسپروزیوم.
**دیسپروزیوم** /disperoziyum/ (شیمـ) الدِّسْبِرُوزِيُوم.
**دیستروفی عضلانی** /distrofi-ye-azoläni/ (پز) خَتْلُ اِغْتِذائِيّ.
**دیسک** /disk/ ١.(پز) طَبَق. ٢. [ورزش] قُرْص. ٣. [گاوآهن] فاتِحَة.
**دیسیپلین** /disiplin/ ← انضباط.
**دیشب** /dišab/ عَشِيَّةُ أَمْس، مَساءُ أَمْس.
**دیشلمه** /dišlame/ الشّايُ المُرّ.
**دیفتری** /difteri/ (پز) خُناق، خانُوق، دِفْتِيْرِيا، ذُباح، الخُناق الغِشائِيّ.
**دیفتونگ** /diftong/ ١.مُصَوِّتٌ مُزْدَوِج. ٢. اِلْتِقاءُ مُصَوِّتَيْن.
**دیفرانسیل** /diferänsiyel/ حِسابُ التَّفاضُل.
**دیفرنسیال** /diferensiyäl/ التُّرْسُ التَّفاضُلِيّ.
**دیفره** /difere/ ← دیرفرست.
**دیکتاتور** /diktätor/ الدِّكْتاتُور، مُسْتَبِدّ.
**دیکتاتوری** /d.-i/ دِكْتاتُورِيّ، دِكْتاتُورِيَّة، حُكْمٌ إسْتِبْدادِيّ، الحُكْمُ المُطْلَق.
**دیکتافون** /diktäfon/ دِكْتافُون، مِمْلاة.
**دیکته** /dikte/ إمْلاء، أُمْلِيَّة، اِسْتِكْتاب، تَلْقِيْن.
**دیکته کردن** /d.-kardan/ تَمْلِيَة / مَلَّى وإمْلاءً / أَمْلَى عَلَيه، إمْلالاً / أَمَلَّ هـ أو عليه الكِتاب، تَكْتِيْباً / كَتَّبَ، إكْتاباً / أَكْتَبَ، اِسْتِكْتاباً / اِسْتَكْتَبَ، تَنْقِيْلاً / نَقَّلَ على، إلْقاءً / أَلْقَى عليه القَوْلَ.
**دیکسیونر** /diksiyoner/ المُعْجَم، القامُوس.

**دیکوتیل** /dikotil/ (جانـ) المِجْلاح.
**دیگ** /dig/ قِدْر، خِلْقِين، مِرْجَل، أُمُّ البَيْضاء، البَيْضاء، تَنْجَرَة، جَوْنـاء، حِلَّـة، دَهْماء، صَـرْمـاء، عَجُوز، قَـزَان، قَطانَة، نَقْرَة.
**دیگ‌افزار** /d.-afzär/ تابِـل، تَوْبَل، بِزْر، بَهـار، شِمْط، شَمَط، فُوه، قِزْح.
**دیگ افزار فروش** /d.-a.-foruš/ قَزّاح.
**دیگ بخار** /d.-e-boxär/ مِغْلاة، غَـلّايَة، مِرْجَـلٌ بُخارِيّ، مِحَمّ، قَزان.
**دیگ پایه** /d.-päye/ ← دیگ‌دان.
**دیگ جن** /d.-e-jen/ الثُقْبُ الجَلِيْدِيّ.
**دیگ چال** /d.-cäl/ الفَجْوَةُ الدُرْدُورِيّة.
**دیگچه** /d.-ce/ القِدْر.
**دیگ‌دان** /d.-dän/ أُثْفِيّة، مِنْصَب، عُنّة، وَطِيْدَة.
**دیگر** /digar/ غَيْر، آخَر، الثّانِي.
**دیگرگون** /d.-gun/ ← دگرگون.
**دیگرگونی** /d.-g.-i/ ← دگرگونی.
**دیگری** /d.-i/ الثّانِي، الآخَر، غَيْر.
**دیگ‌ساز** /dig-säz/ المُبْرِم.
**دیگ‌گیره** /d.-gire/ الجِعال.
**دیلاق** /deyläq/ زَغْزُوغ. ← دراز، بلند.
**دیلم** /deylam/ رافِعَـة، كُذْيَـة، عَتَلَة، مُخْـل، قَرْصَـة، سِماك، هَيْب.
**دیلماج** /dilmäj/ ← مترجم.
**دیم** /deym/ بَخْسِيّ، بَعْل، زَرِيْع، عَثْر، عِذْي، لَحَق.
**دیمی** /deymi/ ۱ ← دیم. ۲. البَعْلِيّ، الجَزَوِيّ.
**دین** /din/ ۱. دِيْن، شَرْع، شَرِيْعَـة، مِلّة، صِبْغَة، عَمَر. ۲. (فز) الدَّيْن.
**دینار** /dinär/ دِيْنار، أَبَحّ، سَكِّيّ، عَيْن، نَضّ، مَنْقُوش.
**دینام** /dinäm/ دِيْنَمُو، دِيْنامُو، مُوَلِّدٌ كَهْرَبِيّ.
**دینامو** /d.-o/ ← دینام.
**دینامومتر** /d.-o-metr/ الدِّيْنامُومِتْر.
**دینامیت** /dinämit/ الدِّيْنامِيْت، نَسّاف.
**دینامیسم** /dinämism/ دِيْنامِيّة، نَشاطِيّة، فَعّالِيّة.
**دینامیک** /dinämik/ دِيْنامِيّ، دِيْنامِيْكِيّ ← نیروشناسی
**دین‌دار** /din-där/ دَيِّن، تَقِيّ، مُتَدَيِّن.
**دین‌دارکردن** /d.-d.-kardan/ تَدْيِيْناً / دَيَّنَ.
**دین‌داری** /d.-d.-i/ تُقًى، تَقْوَى، تَدَيُّن، دِيانَة، بِرّ، صَلاح.
**دینوتـریوم** /dinoterium/ (جانـ) الـدِّيْنُوتِيْرِيُـم [ حيوانٌ مُنقرِضٌ].
**دینی** /dini/ الدِّيْنِيّ.
**دیو** /div/ مارِد، عِمْلاق، غُوْل، عِفْرِيْت، بَلاز.
**دیو آلبالو** /d.-älbälu/ (گیا) زُغْرُور ← ولیک.
**دیوار** /divär/ جَدْر، جِدار، حائِط، حِيْط، حِيْطَة، بُنْيان، حِصار، حِظار، حَظِيْرَة، سُور، سِياج، طَوْف، قاطِع.
**دیوار آب‌شَشان** /d.-äb-šošän/ (جانـ) رُتْبَةٌ مِـن رَقِيقاتِ الخَياشِيمِ الّتِي تَرْتَبِطُ أَرْبِطَةُ خَياشِيمِها بِالنَّسِيجِ الضّامّ.
**دیوار ساختن** /d.-säxtan/ تَسْوِيْراً / سَوَّرَ البَيْتَ.
**دیوار شیشه‌یی** /d.-e-šišeyi/ حاجِزٌ زُجاجِيّ.
**دیوار صوتی** /d.-e-sowti/ الجِدارُ الصَّوْتِيّ.
**دیوار کشیدن** /d.-kešidan/ تَحْوِيْطاً / حَوَّط، تَسْوِيْراً / سَوَّرَ.
**دیوار کوب** /d.-kub/ الكَبُولِي، الدِّعامَة، الكابُولِيّ.
**دیواره** /d.-e/ شَبِيهٌ بِالجِدار، سِتارَةٌ من الحَجَر.
**دیوارهٔ شفاف** /d.-e-ye-šaffäf/ (پز) البَرْزَخ.
**دیواری** /d.-i/ الجِدارِيّ.
**دیوان** /divän/ الدِّيْوان، دِيْوانُ شِعْر.
**دیوان تمیز** /d.-e-tamiz/ (حقـ) مَحْكَمَةُ النَّقْض.
**دیوان‌خانهٔ تمیز** /d.-xäne-ye-t./ (حقـ) مَحْكَمَةُ التَّمْيِيز.
**دیوان خراج** /d.-e-xeräj/ الإِراحَة.
**دیـوان دادگستری بیـن‌المللـی** /d.-e-dädgostari-ye-beyn-ol-melali/ مَحْكَمَةُ العَدْلِ الدَّوْلِيّة.
**دیوان عالی کشور** /d.-e-äli-ye-kešvar/ مَحْكَمَةُ النَّقْضِ والإِبْرام.
**دیوان کشور** /d.-e-k./ ← دیوان تمیز، دیوان عالی کشور.
**دیوانگـی** /divänegi/ جِنَّـة، الجُنُون، مَجَنَّـة، مَـسّ، وَسْواس، اِخْتِـلاطُ العَقْل، خَلَـلٌ عَقْلِيّ، أَلْـس، الأُلاس، ثُور، جِـنّ، حُمَيّا، حَمِيّة، خَبْـل، خُبْل، خُطْـف، دَخْل، دَغْجاء، ذُباب، سُعْـر، شَعْر، شعار، شُغْـعَـة، شَماقَة، طَيْـف، عَتْعَتَة، عُـرّة، عارِض، عَرَض، لُـوْثَة، أَوْلَع، أَوْلَـق، هائِج، هَياج، يَهَم.
**دیوان لاهه** /divan-e-lähe/ مَحْكَمَةُ العَدْلِ الدَّوْلِيّة.

**دیوانه** /divāne/ مَجْنُون، مَجْنُونَة [نث]، جِنّيّ، فَتِين، مَفْتُـون، مَجْـذُوب، مَأْلُـوس، مَـأْلُـوق، مُؤَوْلَـق، مِئْلَـق، مُخْتَضَـر، مَخْضُـور، أَخْبَـل، خَبِــل، مُخْتَـلّ، مَخْلُـول، مُتَخَبِّل، مَخْفُوع، مَخْفُوق، أَخْوَى، مُدْعَق، مَزْيُوح، سَمِر، مَسْعُـور، شَعْنُون، مَشْفُـوع، مُصْحَب، مَصْـروع، صَرِيـع، صَعْران، مَطْرُور، مَطْـرُوق، طائِش، العاتِي، مُعَتَّـه، عَدِيمُ التَّمْيِيز، عَـدِيم، مَغْضُوب، مَعْنُـون، غَلِث، كَلِـب، كَلِيب، مَكْلُوب، مَلْحُـوس، مَلْمُوم، مَمْسُـوس، مُوَسْـوَس، وَغْد، مَهْبُوت، مُهَبَّل، هِجْرَع، مَهْرُوع، مُهَوَّس، هائِج، مُتَهَيِّج، خَفِيـفُ العَقْلِ، مُخْتَـلُّ العَقْـلِ، مَسْلُـوبُ العَقْلِ، ذاهِـبُ العَقْلِ، مَشْعُورُ العَقْلِ.

**دیوانه‌خانه** /d.-xāne/ مُسْتَشْفَى المَجانِينَ.

**دیوانه شدن** /d.-šodan/ جَنّاً وجُنُوناً / جُنَّ مج ـُ تَجَنُّناً / تَجَنَّنَ، إِسْتِجْناناً / أُسْتُجِنَّ مج الرَّجلُ، فِتْنَةً / فُتِنَ مج ـِ اِفْتِتاناً / أُفْتُتِنَ بِهِ، سَفَهاً / سَفِهَ ـَ خَبَلاً / خَبِلَ ـَ إِخْتِبالاً / أُخْتُبِلَ مـج فلانٌ، مُخـالَطَةً / خُوْلِـطَ مج، إِخْتِلاطاً / إِخْتَلَطَ عَقْلُه، إِخْتِلالاً / إِخْتَلَّ عَقْلُهُ، إِخْتِواءً / إِخْتَوَى فُلانٌ، دَخَلاً / دُخِلَ مج في عقلـه و دَخِلَ ـَ ذَبّاً وذَبَباً وذُبُوباً / ذُبَّ مج ـِ الرَّجلُ أو البَعِيرُ، سَعَراً / سَعِرَ ـَ اِنْصِراعاً / اِنْصَرَعَ، اِنْصِعاراً / اِنْصَعَرَ، طَيْراً وطَيَراناً / طارَ ـِ عَقْلُهُ، عَرَضاً / عُرِضَ مج ـِ فُلانٌ، كَلَباً / كَلِبَ ـَ وكَلاباً / كُلِبَ مـج، إِسْتِكْلابـاً / إِسْتَكْلَبَ، مَسّـاً / مُسَّ ـَ هُـ الشَّيْطانُ، إِيْـلاقاً / أُوْلِقَ مـج، إِهْبالاً/ أُهْبَلَ، هَـوَساً / هَوِسَ ـَ يَهَماً / يَهِمَ يَيْهَمُ.

**دیوانـه کردن** /d.-kardan/ تَجْنِيْناً / جَنَّنَ، إِجْنـاناً / أَجَنَّ، تَجَنُّطاً / تَجَنَّطَ هُـ أَلْقاً وإِلْقاً / أَلَقَ ـَ هُـ اللّهُ، خَبْلاً / خَبَلَ ـُ وتَخْبِيْلاً / خَبَّلَ هُـ إِخْنـاناً / أَخَنَّ وتَهْبِيْلاً / هَبَّلَ وتَهْوِيساً / هَوَّسَهُ.

**دیوانه‌وار** /d.-vār/ بِجُنُونٍ.

**دیوانی** /divāni/ شَرْعِيّ.

**دیوباد** /div-bād/ العاصِفَةُ الغُبارِيَّةُ.

**دیوپا** /d.-pā/ (گیا) الشَّبَث.

**دیوپتـر** /dioptr/ كـاسِر [سَطْـحٌ فـاصِـلٌ بينَ شَيْئَيْـنِ مُخْتَلِفَتَي الإنْكِسار].

**دیوپتری** /d.-i/ الدِّيُوبْتِر [وَحْدَةُ قياسِ قُوَّةِ العَدَسَةِ].

**دیوپتریک** /d.-ik/ (فز) الإِنْكِسارِيّات.

**دیوث** /dayyus/ دَيُّوث، قَوّات، دُوَيْـبِيّ، أَلْيَس، كَشْخان، مِمْذَل.

**دیوثی** /d.-i/ القِيادَة.

**دیوخار** /div-xār/ (گیا) غَرْقَد.

**دیوخاران** /d.-x.-ān/ (گیا) الغَرْقَدِيّات.

**دیود** /diod/ الصِّمامُ الثُّنائِيّ.

**دیود بلور** /d.-e-bolur/ الصِّمامُ الثُّنائِيُّ البِلَّوْرِيّ.

**دیوراما** /diorāmā/ الدِّيُوراما.

**دیوریت** /diorit/ دِيُورِيْت.

**دیو سفید** /div-sefid/ (گیا) اللُّبانَة.

**دیوک** /divak/ (جانـ) الطُّبُوع.

**دیو گندم** /div-gandom/ (گیا) البُهْمَى.

**دیونه** /diyone/ (جانـ) خانِقُ الذُّبابِ.

**دیوئر** /dio'er/ [بطری] إناءُ دِيْوار.

**دیویزیون** /diviziyon/ ← لشکر، تیپ.

**دیه** /diye/ دِيَة، ثَـأْر، ثُؤْرَة، كَفّارَة، تَكْفِيْر، شَنَـق، غِوَر، غِيْرَة، عَفْوَة، عَقْل، مَعْقَلَة.

**دیه دادن** /d.-dādan/ وَدْياً و دِيَـةً / وَدَى يَدِي القـاتِلُ القَتِيلَ، غَيْراً / غارَ ـِ.

**دیه گرفتن** /d.-gereftan/ ثَأْراً / ثَأَرَ ـَ القَتِيْـلَ و بالقَتِيْلِ، إِثّاراً / أَثَّأَرَ وإِثّاراً /إِثَّأَرَ مِنْهُ، اِتِّداء /اِتَّدَى، مُواداةً / وادَى هـ.

**دیهیم** /deyhim/ التّاج.


داتوره

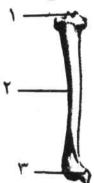

دادی


دادی رومی


دارچین سرندیب

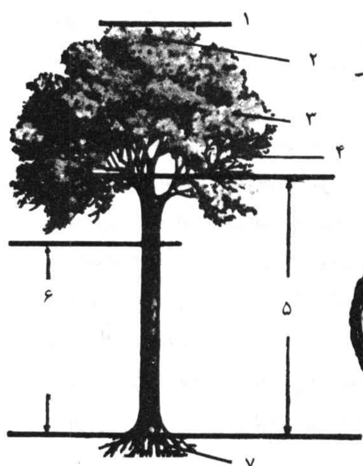

دالیهٔ سودا

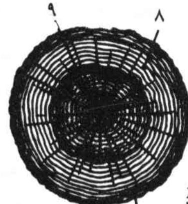
## درشت نی ـ القَصَبَة




١ ـ خاردرشت نی: شَوکَة القَصبَة
٢ ـ تنهٔ درشت نی: جسم القَصَبَة
٣ ـ قوزک داخلی: الكعب الأنسيّ

## درخت ــ الشّجَرَة




١ ـ نوک درخت: القمّة
٢ ـ مجموعهٔ شاخه‌ها و برگهایی که نوک درخت را تشکیل می‌دهند: مجموعة الاغصان و الأوراق الّتي تكون قمّة الشَّجَرَة
٣ ـ برگها: الأوراق
٤ ـ شاخه: الغصن
٥ ـ ساقه: السّاق
٦ ـ تنهٔ درخت و آن قسمت از ساقه است که از شاخه خالی باشد: الجذع و هو جزء السّاق الخالي من الفروع.
٧ ـ ریشه‌ها: الجذور
٨ ـ لایهٔ چوب پنبه‌ای: الخشب الكاذب
٩ ـ مغز: اللُّب
١٠ ـ پوست: القِشرة


درخت سنبه


درخت ابریشم


درخت پشه

## دست: الید




١ ــ زند زیرین
٢ ــ زند زبرین
٣ ــ استخوانهای مچ
٤ ــ استخوانهای کف دست
٥ ــ بندهای اوّل انگشتان
٦ ــ بندهای دوّم انگشتان
٧ ــ بندهای سوم انگشتان

١. عظم الساعد
٢. عظم الكعبرة
٣. عظام المعصم
٤. عظام المشط
٥. السلاميّات الأولى
٦. السلاميّات المتوسطة
٧. السلاميّات الأخيرة


درخت آهن

درخت قاطر


درخت قهوهٔ سودانی

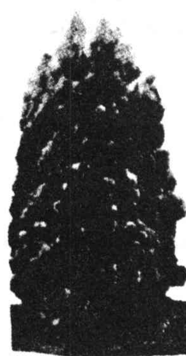

درخت لعل


درخت معبد

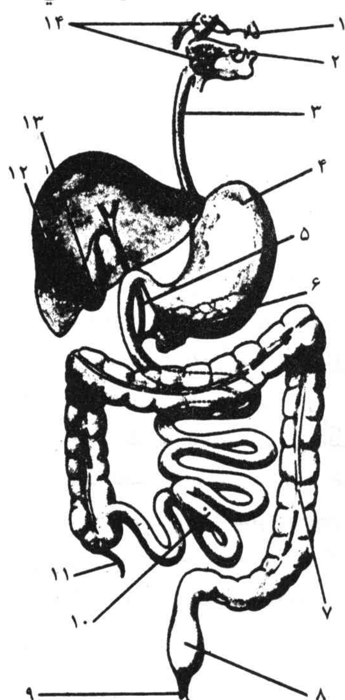

درخت موم


درخت نوئل


درخت ماری


درخت زندگی

## دستگاه گوارش ـ الجَهاز الهَضمِيّ



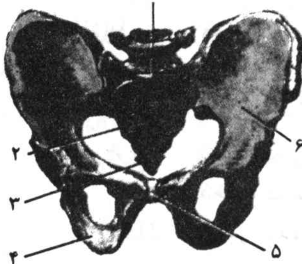

۱ـ دندانها: الأسنان
۲ ـ زبان: اللّسان
۳ ـ سرخنای: المرىء
۴ ـ معده: المعده
۵ـ مجرای صفرا: القناة الصّفراويّة
۶ـ لوزالمعده: البنكرياس
۷ـ رودهٔ بزرگ: المعا الغليظ
۸ـ راست روده: المستقيم
۹ـ مخرج: الشّرج
۱۰ـ رودهٔ کوچک: المعا الدّقيق
۱۱ ـ آپاندیس. آویزه: الزّائدة الدّوديّة
۱۲ـ جگر: الكبد
۱۳ـ کیسهٔ صفرا: الحويصلة الصّفراويّة
۱۴ ـ غدّه‌های بزاقی: الغدد اللّعابيّة



دقطامون

دسته پیستون

## دنبالچه ـ العُصْعُص

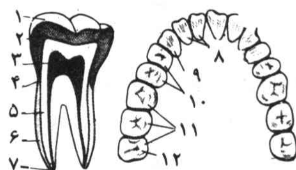



۱ـ سراستخوان خاجی: طنف العجز
۲ـ استخوان خاجی (عجز): عظم العجز
۳ـ دنبالچه: العصص
۴ـ استخوان ورک: عظم الورك
۵ـ التصاق زهاری یا عانه‌ای: الارتفاق العاني
۶ـ حفرهٔ حرقفی: الحفرة الحرقفيّة

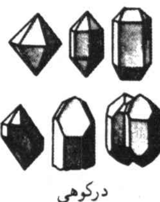


دیژیتال

## دندان ـ الضِّرس




۱ـ تاج: التّاج
۲ـ مینا: المينا
۳ـ مغز دندان: اللبّ
۴ـ گردن: العنق
۵ـ عاج: العاج
۶ـ سیمان: المادّة الصّخريّة
۷ـ ریشه: الجذر
۸ـ دندانهای پیشین: القَواطع
۹ـ نیشها: الأنياب
۱۰ـ دندانهای آسیاب پیشین: الطَّواحِنُ الأماميّة
۱۱ـ دندانهای آسیاب پسین: الطَّواحِنُ الخَلفيّة
۱۲ـ دندان عقل: ضِرسُ العقل



درکوهی

درورزا

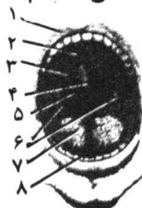


دله



دوم

## دهان ـ الفم



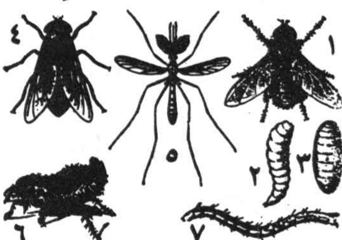

۱ـ لب: الشّفة
۲ـ کام: الحَنَك
۳ـ شراع الحنک: القائمة المقدّمة
۴ـ زبان کوچک: اللّهاة
۵ـ گلو: البُلعوم
۶ـ لوزتین: اللّوزتان
۷ـ زبان: اللّسان
۸ـ دندانها: الأسنان

دماسنج بیشینه و کمینه

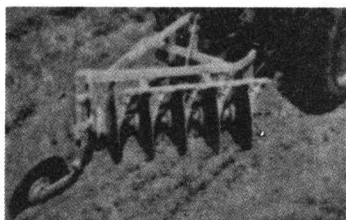


دیاپازن

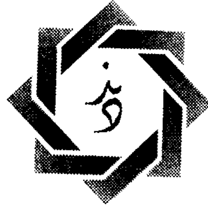
## دوبالان ـ ذَواتُ الجَناحَين




| | |
|---|---|
| ۱. مگس گوشت‌خوار. | ۱. ذبابة اللحم |
| ۲. کرم حشرهٔ آن. | ۲. يرقانتها |
| ۳. نوچهٔ آن. | ۳. خادرتها |
| ٤. سگ مگس. | ٤. النُّعَر |
| ۵. پشه. | ۵. البعوضة |
| ٦. کیک. | ٦. البرغوث |
| ۷. کرم حشرهٔ آن. | ۷. يرقانته. |



دیسک



ذ /z/ الذّال. الحرفُ الحادي عَشَرَ مـن الالفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابةِ ۷۰۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**ذات** /zāt/ ۱ ← صاحب. دارای. ۲. الذّات، كُنْهُ الشَّيءِ، جَوْهَرُ الشّيءِ، المادّة، الهَيُولَى، أُقْنُومٌ لاهُوتِيّ.

**ذات الجنب** /z.-ol-janb/ (پز) ← سينه پهلو.

**ذات الجنب ديافراغمانى** /z.-ol-j.-diyāfrāqmāni/ (پز) اِلْتهابٌ حَولِ الجَنْبَةِ [جدارُ الصّدر].

**ذات الجنب غشـائى** /z.-ol-j.-qešā'i/ (پز) اِلْتهـابُ البَلُورا والتَّأْمُور.

**ذات الجنب كاذب** /z.-ol-j.-kāzeb/ (پز) ذَاتُ الجنبِ الخَفِيفَة، اِلْتهابُ البَلورا الخفيف.

**ذات الحلق** /z.-ol-halaq/ (پز) المُحَلِّقَة، ذاتُ الحَلَق.

**ذات الرية** /z.-or-riye/ (پز) ← سينه پهلو.

**ذاتى** /z.-i/ (فلـ) الذّاتِيّ، جَوْهَرِيّ، الفِطْرِيّ، الطَّبِيْعِيّ، الآلِي، الأَصِيْل، شَخْصِيّ، هَيُولِيّ، هَيُولانيّ.

**ذافنى** /zāfni/ (گيا) الغار.

**ذاكر** /zāker/ الذّاكِر، المُتَذَكِّر.

**ذاكره** /z.-e/ ← حافظه.

**ذائقه** /zā'eqe/ ← چشايى.

**ذباله** /zobāle/ ← آشغال.

**ذبالـه‌دان** /z.-dān/ ← آشغالدان.

**ذبح كردن** /z.-kardan/ ← سر بريدن.

**ذبح شده** /z.-šode/ الذَّبِيْح، الذَّبِيْحَة، السَّحِيْط.

**ذخائر** /zaxā'er/ مَخْزُونات، الذَّخائر.

**ذخائر جنگى** /z.-jangi/ اِحْتِياطاتُ الحَرْبِ.

**ذخر** /zoxr/ ← ذخيره.

**ذخيـره** /zaxire/ المُـدَّخَر، المَخـْزُون، المُقْتَنَـى، المَكْنُوز، مالٌ إحتياطيٌّ، المَوجُودُ في المَتْجَر، الحُوَيْزاء، البُؤْرَة، رَدِيْف، الكَرِيْص. ← اندوخته.

**ذخيره سازى** /z.-sāzi/ اِدِّخار، احتياط.

**ذخيره كردن** /z.-kardan/ اِدِّخاراً / اِدَّخَرَ. خَزْناً / خَزَنَ ـُ تَخْزِيْناً / خَزَّنَ، ذَخْراً / ذَخَرَ ـَ كَنْزاً / كَنَزَ ـِ اِكْتِنازاً / اِكْتَنَزَ، بَأْراً / بَأَرَ ـَ الشّيءَ، إخْفاءً / أَخْفَى، تَمَوُّناً / تَمَوَّنَ.

**ذخيره كننده** /z.-konande/ الذّاخِر، مُجَمِّع، الجامِع.

**ذخيره شده** /z.-šode/ ← ذخيره.

**ذرات آلفا** /zarrāt-e-ālfā/ (فز) ← ذرهٔ آلفا.

**ذرات بتا** /z.-e-betā/ (فز) ← ذرهٔ بتا.

**ذرات زير اتمى** /z.-zir-e-atomi/ (فز) ← زير اتمى.

**ذرات عنصرى** /z.-e-onsori/ (فز) ← ذرهٔ عنصرى.

**ذرات هسته‌يى** /z.-hasteyi/ (فز) ← ذرهٔ هسته‌يى.

**ذراريح** /zarārih/ (جانـ) ← آله كلو.

**ذراع** /zerā'/ ۱. الذِّراع ← آرنج، بازو. ۲. الذِّراع [مِن المَقايِيْس].

**ذرت** /zorrat/ (گيا) الذُّرَة.

**ذرت بو داده** /z.-e-bu dāde/ الفِشار ← چس فيل.

**ذرت جارويى** /z.-e-jāruyi/ (گيا) الذُّرَةُ الرَّفِيْعَةُ.

**ذرت حلبى** /z.-e-halabi/ (گيا) حَشِيْشُ الفُرْسِ.

**ذرت خوشه‌يى** /z.-e-xušeyi/ (گيا) بِجْرُو، سَرْغُو، الذُّرَةُ الصَّيفِيَّةُ، المِكْنِس.

**ذرت سفيد** /z.-e-sefid/ (گيا) الذُّرَةُ البَيْضاءُ.

**ذرت فرنگى** /z.-e-farangi/ (گيا) ← ذرّت خوشه‌يى.

**ذرخش** /zaraxš/ البَرْق.

**ذرع** /zar'/ الهِنْدازَة.

**ذرگانى** /zargāni/ (شيمـ) خَصائِصُ مُتَرابِطَة.

**ذره** /zarre/ ۱. الذَّرَّة، هَباءَة، أُطَمَـة، كُرِيّة. ۲. (فز)

مُلْكُولَه، جُزَيء.
**ذرهٔ آلفا** /z.-ye-älfä/ (فز) الدَّقِيقَةُ الأَلْفِيَّة، دَقِيقَةُ أَلْفا.
**ذرهٔ بتا** /z.-ye-betä/ (فز) الدَّقِيقَةُ البائِيَّة، دَقِيقَةُ بِيْتا.
**ذرهٔ بنیادی** /z.-ye-bonyädi/ (فز) الدَّقِيقَةُ الأَوَّلِيَّة أو الأَساسِيَّة.
**ذره بین** /z.-bin/ المُكَبِّرَة، النَّظّارَةُ المُعَظِّمَةُ، العَدَسَة، عَدَسَةٌ مُكَبِّرَةٌ.
**ذره بین ساده** /z.-b.-säde/ ← ذرّه بین.
**ذره بین مرکب** /z.-b.-morakkab/ ← میکروسکپ.
**ذره بینی** /z.-b.-i/ مِجْهَرِيّ، مِكْرُسْكُوبِي.
**ذره ذره** /z.-z./ ← تکه تکه، پاره پاره، کم کم.
**ذرهٔ عنصری** /z.-ye-onsori/ (فز) ← ذرّهٔ بنیادی.
**ذرهٔ نسبیتی** /z.-ye-nesbiyyat/ (فز) جُسَيْمٌ نِسْبِي.
**ذرهٔ هسته یی** /z.-ye-hasteyi/ (فز) الذَّرَّةُ النَّوَوِيَّةُ.
**ذره یی** /z.-yi/ (فز) النَّوَوِيّ.
**ذریره** /zarire/ (گیا) الذُّرُوْر، الذَّرِيْرَة.
**ذغال** /zoqäl/ ← زغال.
**ذق ذق کردن** /zoq zoq-kardan/ اِلْتِهاباً / اِلْتَهَبَ الجُرْحُ.
**ذق زدن** /zeq-zadan/ ← گریه کردن.
**ذکاوت** /zakävat/ حِدَّةُ الفَهْمِ، المَهارَة.
**ذکر** /zekr/ ۱. الوِرْد، الذِّكْر. ۲ ← یادآوری.
**ذکر خیر** /z.-e-xeyr/ إِحْياءُ الذِّكْرِ.
**ذکر شده** /z.-šodeh/ المَذْكُور.
**ذکر کردن** /z.-kardan/ ۱ ← یاد کردن. ۲. إِيْراداً / أَوْرَدَ الكَلامَ أو البُرهانَ، اِقْتِباساً / اِقْتَبَسَ، رِوايَةً / رَوَى ـِ عَنْهُ ← بیان کردن.
**ذل** /zol/ ← خواری.
**ذلالت** /zalälat/ ← خواری.
**ذلت** /zellat/ ← خواری.
**ذلیل** /zalil/ الذَّلِيْل، الحَقِيْر، الغامِض ← خوار.
**ذلیل شدن** /z.-šodan/ ذِلّاً / ذَالَ ـِ، هُوْناً و هَواناً و مَهانَةً هانَ ـُ ← خوار شد.
**ذلیل کردن** /z.-kardan/ إِذْلالاً / أَذَلَّ، إِيْباقاً / أَوْبَقَ.
**ذم** /zam/ ← نکوهش.
**ذم شبیه به مدح** /z.-me-šabih-be-madh/ (بد) تَأْكِيْدُ الذَّم بِمايُشْبِهُ المَدْحَ.
**ذم کردن** /z.-kardan/ ← نکوهش کردن.
**ذم موجه** /z.-e-movajjah/ (بد) إِسْتِتْباع.
**ذمه** /zemme/ ۱ ← ضمانت، کفالت. ۲. العَهْد ← پیمان.
**ذمی** /zemmi/ مايَكُونُ في عَهْدٍ و ضمانِ شَخْصٍ. الشَّخْصُ الّذي أُعْطِيَ لَه العَهْدُ والأَمانُ.
**ذنب الضب** /zanab-oz-zab/ (گیا) الصِّرْوَة ← پیپرال.
**ذوائب برنیس** /zavä'eb-e-bernis/ (نجـ) الذُّوَابَة.
**ذوب** /zowb/ الذَّوَبان. الاِنْصِهار.
**ذوب آهن** /z.-ähan/ مَصانِعُ الحَدِيْد.
**ذوبان** /zavabän/ ← ذوب.
**ذوبحرین** /zu-bahreyn/ (بد) ← مُلَوَّن.
**ذوب شدن** /z.-šodan/ ذَوْباً و ذَوَباناً / ذابَ ـُ، مَيْعاً / ماعَ ـِ و اِنْمِياعاً / اِنْماعَ السَّمَنُ ونَحْوُهُ، تَمَيُّثاً / تَمَيَّثَ، هَيْعاً / هاعَ ـِ ← آب شدن، گداخته شدن، گداختن [مص ل].
**ذوب شده** /z.-šode/ المُذاب، المَصْهُور، صَهِيْر ← آب شده. گداخته.
**ذوب فلزات** /z.-e-felezzät/ صَهْرُ الفِلِزّاتِ.
**ذوب کردن** /z.-kardan/ إِذابَةً / أَذابَ، تَذْوِيْباً / ذَوَّبَ، إِسالَةً / أَسالَ، مَيْعاً / ماعَ ـِ صَهْراً / صَهَرَ ـَ إمارَةً / أَمارَ، اِمْتِياثاً / اِمْتاثَ ← آب کردن، گداختن [مص م].
**ذوحیاتین** /zu-hayäteyn/ (جانـ) البِرْمائِيَّة ← دوزیستیان.
**ذوزنقه** /z.-zanaqe/ ۱. (هنـ) شِبْهُ مُرَبَّع، مُرَبَّع مُنْحَرِف. ۲. (پز) عِلْبا، عَضَلَةٌ مُرَبَّعَةٌ مُنْحَرِفَةٌ في العَمودِ الفَقْرِيّ.
**ذوزنقهٔ غیر متساوی الساقین** /z.-z.-ye-qeyr-e-motasäve-s-säqeyn/ (هنـ) المُعَيَّنُ المُنْحَرِفُ، شِبْهُ المُنْحَرِف.
**ذوزنقهٔ قائم الزاویه** /z.-z.-ye-qä'em-oz-zaviye/ (هنـ) مُرَبَّع مُنْحَرِف قائم الزّاوية.
**ذوزنقهٔ متساوی الساقین** /z.-z.-ye-motasäve-s-säqeyn/ (هنـ) مُرَبَّع مُنْحَرِف مُتَساوِي السّاقَيْنِ.
**ذوسنطاریا** /zusentäriyä/ (پز) ← اسهال خونی.
**ذوق** /zowq/ التَّذَوُّق، السَّلِيْقَة، الطَّبْع، الذَّوْق، المَيْل،

المَشرَب، رِقّةُ الطّبْع.

**ذوقافیتین** /zu-qäfiyateyn/ (بد) ذُو القافِیَتَیْنِ، التّشْرِیع.

**ذوق زده** /zowq-zade/ ← شادمان.

**ذوق کردن** /z.-kardan/ تَنَشُّطاً / تَنَشَّطَ، إظْهاراً / أظْهَرَ البَشاشَةَ.

**ذو وجهین** /zu-vajheyn/ (بد) مُحْتَمَلُ الضّدّیْن.

**ذو وزنین** /z.-vazneyn/ (بد) ← ملوّن.

**ذهاب** /zahäb/ ← رفتن.

**ذهن** /zehn/ الذِّهْن، الذّاکِرَة، حافِظَة، الرُّوْع.

**ذهن گرایی** /z.-garäyi/ ذِهْنیّة.

**ذهنی** /z.-i/ الذِّهْنِیّ.

**ذی حق** /zi-haq/ صاحِبُ الحَقّ، مُسْتَفِید.

**ذی روح** /z.-ruh/ ← جاندار.

**ذی عقل** /z.-aql/ ← عاقل.

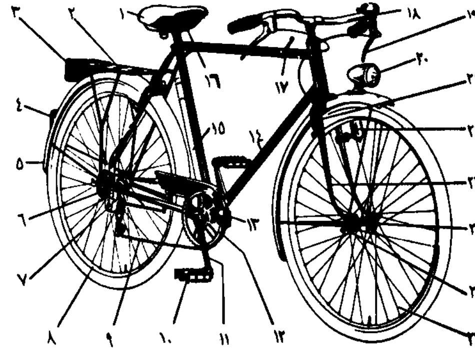
**ذی قیمت** /z.-qimat/ ← گرانبها.

**ذیل** /zeyl/ ۱. الذّیْل. ۲. أسْفَل، حاشِیَة. ۳. تَتَمّة، تَکْمَلَة.

**ذی نفع** /zi-naf'/ مُهْتَمٌّ صاحِبُ العِلاقَة.

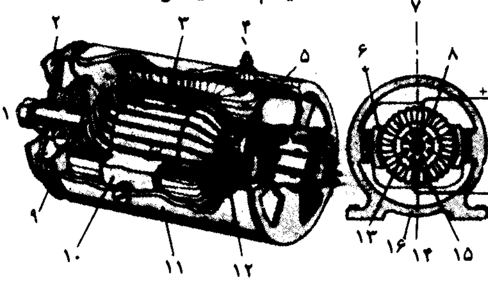
**ذی نفع بودن** /z.-n.-bodan/ هَمّاً / هَمَّ ـُ إهْماماً / أهَمّ، اِهْتِماماً / اِهْتَمّ بِه، عَناء وعُنُوّاً / عَنا ـُ.

## دوچرخه ـ الدَّرّاجة

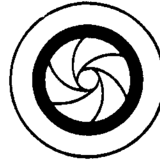



١ـ زين: السّرج
٢ـ ترک بند: حاملة الأمتعة
٣ـ كيف آچار: المِحفَظة
۴ـ چراغ عقب: المِصباح التّخلّفي
۵ـ گلگير: واقية الوَحل
۶ـ دندهٔ خودرو: مسنّنة ذات ٣ سرعات
٧ـ دنده: مُبَدِّل السّرعة
٨ـ رینگ: الجِتار
٩ـ زنجير: السّلسلة
١٠ـ ركاب. پنجه ركاب: الدَّوّاسة
١١ـ قامه: ساعد الدَّوّاسه
١٢ـ صفحهٔ زنجير: قُرص السّلسلة
١٣ـ قاب زنجير: الحوض
١۴ـ تنه: الإطار
١۵ـ تلمبه: المِنْضَخ
١۶ـ پايهٔ زين. فنرزين: مِنْصَبة السّرج
١٧ـ دستهٔ دنده: قَبضة مُبَدِّل السّرعة
١٨ـ فرمان: المِقْوَد
١٩ـ دستهٔ ترمز: قبضة الكابح
٢٠ـ چراغ: المصباح
٢١ـ ترمز: الكابح
٢٢ـ دينام: المُنوِّب
٢٣ـ دوشاخه: الشّوكة
٢۴ـ توپی شفت: البِطّيخه
٢۵ـ پيچ خروسک: حزقة فراشيّة
٢۶ـ پَرّه: قَضيب

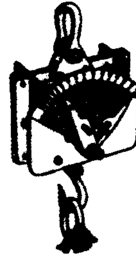
## دينام ـ الدّينامو

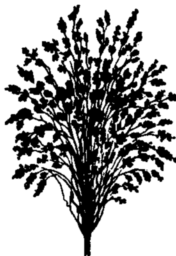



١ـ دينام: الدّينامو
٢ـ قرقرهٔ چرخش: بَكَرة الإدارة
٣ـ آرميچر يا القاگير: المُتَحرِّض
۴ـ نوک تحرّک: المُرَبِط
۵ـ كامو تاتور: المُجَمِّع
۶ـ جرم قطبی (القاگير): الكُتلة القطبيّة (المُحرِّض)
٧ـ خطّ خنثی: الخطّ المُحايد
٨ـ القاگير (گردنده): الدّوّار
٩ـ پرّه‌های تهويه: جُنَيحات التّهوية
١٠ـ القاگر: نَواة المُتَحرِّض
١١ـ بدنه: الهيكل
١٢ـ جارو: المِنفَرة
١٣ـ جرم قطبی: الكُتلة
١۴ـ بدنه: الهيكل
١۵ـ جارو: المِنفَرة
١۶ـ كاماتاتور: المُجَمِّع

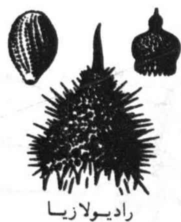

ديافراگم


جمجمهٔ دينوتريوم


ديناممتر


ذرّت خوشه‌یی


ذرّت سفيد


رادیولا زیا


راسوی امریکایی


راج کوهی

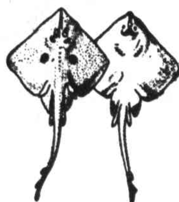

راج امریکایی


راتل


راب دریایی


ردنکوت


رتم


رایا


راکون


رافیا


راس هندی


رنگ‌ریز


رکسیا


روبیان

**روشنایی: الاضاءة**






















۱ـ شمعدان ـ شمعدان
۲ـ چراغ نفتی ـ مصباح غاز البترول
۳ـ چراغ استیلن ـ مصباح استیلین
۴ـ چراغ برق ـ مصباح کهربائيّ
۵ـ چراغ مهتابی ـ نورلا صف
۶ـ چراغ قوّهٔ دستی ـ عُلبة مصباح کهربائيّ
۷ـ روشنایی با گاز ـ إنارة بالغاز


روزماری


ریگ ماهی


رخ

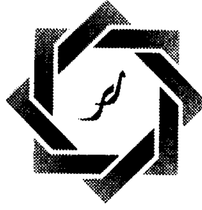

رونالا


ریزوفوراسه


ریش بز


ریوند


رینکوپس



ر /r/ الرّاء. الحرفُ الثّانِي عَشَرَ من الالفباءِ الفارِسيّةِ وهي بمثابةِ ۲۰۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**رآکتور** /reäktor/ ← رئاکتور.

**رآکسیون** /reäksiyon/ ← واکنش.

**رآلیسم** /reälism/ ← رئالیسم.

**را** /rä/ علامةُ المَفعولِ بِه المُباشر المعرفة.

**راب** /räb/ (جانـ) البَزّاق، الحَلَزون.

**راب دریایـی** /r.-e-daryäyi/ (جانـ) قِثّاءُ البَحرِ، خِيارُ البَحرِ.

**راب دریاییها** /r.-d.-hä/ (جانـ) قِثّائيّاتُ البَحرِ.

**رابط** /räbet/ الرّابِـط، الواصِل، المُـوَصِّل، المُـوْصِل، العاطِف.

**رابطه** /r.-e/ اِتّصال، إرْتباط، رِباط، عَلاقَة، صِلَةُ القَرابَة.

**رابطه برقـرار کردن** /r.-e-bar-qarär-kardan/ إقامَةً / أقامَ الإتّصالَ بِـ إجْراءً / أجْرَى إتّصالاً بِـ.

**رابطهٔ تلفنی** /r.-e-ye-telefoni/ اِتّصالٌ هاتِفِي.

**رابطه داشتن** /r.-e-däštan/ إرْتباطاً / إرْتَبَطَ، مُواظَبَةً / واظَبَ، مُداوَمَةً داوَمَ، مُراوَدَةً / راوَدَ.

**رابطهٔ دوستانه** /r.-e-ye-dustäne/ رابِطَةُ الصَّداقَةِ.

**رابطهٔ نـامشروع** /r.-e-ye-nä-mašru'/ إرْتباطٌ جُـرْمِيٌّ، خِيانَةٌ زَوْجِيَّةٌ.

**رابط هوایی** /r.-e-haväyi/ مِجَسٌّ جَوِّي.

**رابها** /räb-hä/ (جانـ) البَزّاقِيّات.

**راپرت** /räport/ ← گزارش.

**راپسودی** /räpsodi/ (مسـ) الرّابْسودِي.

**راتاج** /rätäj/ (گیا) اليَنْبُوت.

**راتان** /rätän/ (گیا) أسَلُ الهِنْدِ، الرُّوطان.

**راتانیا** /rätäniyä/ (گیا) رَتانِيَة، كَرامِيرِيَه.

**راتبه** /rätebe/ ← مقرری.

**راتل** /rätel/ (جانـ) الرّاتِـل، أبُوكِيْـم، آكِلُ العَسَـلِ، الشُّنْصَر.

**راتیانج** /rätiyänaj/ (گیا) ← راتیانه.

**راتیانه** /rätiyäne/ (گیا) راتِنَـج، راتِيْنَج، لِبانَةٌ شـامِيَّةٌ، قَلَفونِيَّة.

**راج** /räj/ (گیا) عُودُ الخَيْرِ، رَبَل، بَهْشِيَّة.

**راج اربو** /r.-e-orbu/ (گیا) عُبَيْراء.

**راج امریکایی** /r.-e-emrikäyi/ (گیا) المَتَّة.

**راج کوهی** /r.-e-kuhi/ (گیا) شُرَابَةُ الرّاعِي.

**راجه** /räje/ الرّاجاه.

**راجها** /räjhä/ (گیا) البَهْشِيّات.

**راحت** /rähat/ الرّاحَة، الـرّواحَة، المُرْتاح، المُسْتَـرِيْح، الآمِن، ناعِمُ البال، الهُـدُوء، السَّهْل، المُطمَئِنّ، الهَنِيء، المُتَيَسِّر، المُتَحَيِّن، الرّخاخ، السُّبات، المُبَحْبَح.

**راحت بـاش** /r.-bäš/ (نظ) ۱. اِنْصِراف [حـالت]. ۲. اِنْصَرِف.

**راحت شدن** /r.-šodan/ اِسْتِراحَةً / اِسْتَرَاحَ، اِرْتِياحاً / اِرْتاحَ، سَبْتاً / سَبَتَ يَـ.

**راحت طلب** /r.-talab/ الخامِل.

**راحت طلبی** /r.-t.-i/ الخُمُول.

**راحت کردن** /r.-kardan/ إراحَةً / أراحَ، تَرْوِيْحاً / رَوَّحَ، تَرْيِيْحاً / رَيَّحَ، تَسْرِيْحاً / سَرَّحَ عَنْهُ.

**راحة الحلقوم** /r.-ol-holqum/ مَلْبَن، مَلْبَنٌ تُرْكِيٌّ، راحَةُ الحُلْقُوم.

**راحتی** /r.-i/ ۱. سُهُولَـة، هَوْن، هُدْنَة، هُـدُوْن، سُكُون، سَـرّاء، رَغْد، رَغَـد، رَغادَة، نُعْـم، نَعْمَـة، نَعِيْم، خَفْـضُ العَيْش، بُحْبُوحَةُ العَيْشِ. ۲. ← صندلی راحتی.

**راحتی بخش** /r.-i-baxš/ المُرِيح.

**راد** /räd/ كَرِيم، سَخِيّ، رَحْب، رَحْبُ الصَّدْرِ، نَدِيُّ الكَفِّ، هُمام، أَبِي، صاحِبُ هِمَّةٍ.

**رادار** /rädär/ الرَّادار.

**رادارهای هوایی** /r.-hä-ye-haväyi/ مِجَسّاتٌ جَوِّيَّة.

**رادع** /räde'/ العائِق، العائِقَة، المانِع.

**رادمرد** /räd-mard/ كَرِيم، جَواد، سَخِيّ.

**رادن** /rädon/ (شیمـ) ← رادون.

**رادون** /rädon/ (شیمـ) الرَّادُن [غازُ الرَّادِيُوم].

**رادی** /rädi/ كَرَم، سَخاوَة، جُود، إباء.

**رادیات** /rädyät/ ← رادیاتور.

**رادیات‌ساز** /r.-säz/ ١. مُعَمِّرُ مُبَرِّداتِ السَّيّارات. ٢. صانِعُ مُبَرِّدات السَّيّارات.

**رادیات سازی** /r.-s.-i/ ١. تَعْمِيرُ مُبَرِّداتِ السَّيّاراتِ، صِناعَةُ مُبَرِّداتِ السَّيّاراتِ. ٢. مَصْنَعُ مُبَرِّدات، مَحَلُّ تَعْمِيرِ مُبَرِّداتِ السَّيّاراتِ.

**رادیاتور** /rädyätor/ المُبَرِّد، رَدْيَتُور.

**رادیان** /rädyän/ ١. نُقْطَةُ تَلاقِي النَّيازِك. ٢. زاوِيَةُ نِصْفُ قُطْرِيَّة.

**رادیکال** /rädikäl/ ١. (شیمـ) الشِّقّ. ٢. أَساسِيّ، أَصْلِيّ، نَصِيرُ الإِصلاحاتِ الأَساسِيَّةِ، الرَّادِيكالِيّ. ٣. (رضـ) ← ریشه ۶.

**رادیکال اسید** /r.-e-asid/ (شیمـ) شِقٌّ حامِضِيٌّ.

**رادیکالیزم** /r.-izm/ ← رادیکالیسم.

**رادیکالیسم** /r.-ism/ إِصْلاحٌ نَقْدِيٌّ، الرَّادِيكالِيَّة.

**رادیو** /rädyo/ المِذْياع، الرَّادِيُو.

**رادیواکتیو** /r.-aktiv/ (فز) إِشْعاعِيُّ النَّشاط.

**رادیو اکتیوایی** /r.-a.-äyi/ (فز) النَّشاطُ الإِشْعاعِيُّ، الفاعِلِيَّةُ الإِشْعاعِيَّةُ.

**رادیو اکتیوایی القایی** /r.-a.-äyi-ye-elqäyi/ (فز) نَشاطٌ إِشْعاعِيٌّ مُسْتَحَثٌّ، الفاعِلِيَّةُ الإِشْعاعِيَّةُ بالحَثّ.

**رادیو اکتیوایی مصنوعی** /r.-a.-äyi-ye-masnu'i/ (فز) نَشاطٌ إِشْعاعِيٌّ اصطناعِيٌّ، الفاعِلِيَّةُ الإِشْعاعِيَّةُ الصِّناعِيَّةُ.

**رادیو اکتیویته** /r.-a.-ite/ (فز) الإِشْعاعِيَّة، النَّشاطُ الإِشْعاعِي، الإِشْعاعُ الذّاتي.

**رادیوتراپی** /r.-teräpi/ المُعالَجَةُ بالرَّادْيُوم ← پرتودرمانی.

**رادیو تلسکوپ** /r.-teleskop/ ← تلسکوپ رادیویی.

**رادیو تلگرام** /r.-telegräm/ رِسالَةٌ لاسِلْكِيَّة.

**رادیو ریزسنج** /r.-rizsanj/ رادْيُو مِيكْرومِتْر.

**رادیوس** /rädiyus/ ١. (جانـ) إِحْدَى العُصِيِّ الغُضْروفِيَّةِ في زَعانِفِ الأَسْماكِ. ٢. (پز) كُعْبُرَة.

**رادیوساز** /r.-säz/ ١. صانِعُ الرَّادِيُو، عامِلُ الرَّادِيُو. ٢. مُعَمِّرُ الرَّادِيُو، مُصْلِحُ الرَّادِيُو.

**رادیوسازی** /r.-s.-i/ ١. صِناعَةُ الرَّادیو. ٢. مَصْنَعُ الرَّادِيُو.

**رادیوسکپی** /r.-skopi/ ← پرتو بینی.

**رادیو سوند** /r.-sond/ مِسْبارٌ لاسِلْكِيّ ← گمانهٔ رادیویی.

**رادیوگراف** /r.-geräf/ الصُّورَةُ المِشْعاعِيَّةُ.

**رادیوگرافی** /r.-g.-i/ تَصْوِيرٌ مِشْعاعِيٌّ، التَّصْوِيرُ الإِشْعاعِيّ ← پرتو انگاری.

**رادیوگرام** /r.-geräm/ ١. بَرْقِيَّةٌ لاسِلْكِيَّةٌ. ٢. صُورَةٌ إِشْعاعِيَّةٌ.

**رادیولاریا** /rädyoläriyä/ (جانـ) الرَّادِيُولارِيا.

**رادیولگ** /rädyo-log/ ← پرتوشناس.

**رادیولوژی** /r.-loži/ الطِّبُّ الإِشْعاعِيُّ، ← پرتوشناسی.

**رادیولوژیست** /r.-ložist/ ← پرتوشناس.

**رادیوم** /rädyom/ (شیمـ) الرَّادِيُوم.

**رادیومتر** /rädyometr/ المِشَعّ ← پرتوسنج، شعاع سنج.

**راز** /räz/ السِّرّ، الخافِيَة، الدَّخِيْلَة، الباطِن، الخَفِيّ، البَجِيث، المَبْناة، ذاتُ الصَّدْرِ، الشُّقْر، العَرّ، الطَّوِيَّة، الغامِضَة، اللَّغِيم، النَّجِيث، النَّبِيثَة، النَّجْو، النَّجْوَى، النَّجِيّ، النَّسِيف، الهَتْلَمَة، الهَتْمَلَة.

**رازپوشی** /r.-puši/ ← رازداری.

**رازپوشی کردن** /r.-p.-kardan/ كَتْماً و كِتْماناً / كَتَمَ ـُ و مُكاتَمَةً / كاتَمَ و نَمْساً / نَمَسَ ـِ السِّرّ.

**رازدار** /r.-där/ كاتِمُ السِّرّ، الأَمِين، المُتَحَفِّظ، الخُبَأَة، المِدْفان، النّامُوس، مَوْضِعُ السِّرّ، الكَتُوم، الكَمِيّ، الكُتَمَة، الحَصُور.

**رازداری** /r.-däri/ تَكَتُّم، مُكاتَمَةُ السِّرّ، كِتْمانُ السِّرّ.

**رازقی** /räzeqi/ (گیا) فُلّ، ياسِمِين زَنْبَقِيّ.

**رازک** /räzak/ (گیا) حَشِيْشَةُ الدِّينار، جُنْجُل.

**رازگشایی** /räz-gošäyi/ إِباحَةُ السِّرّ.

**راز گفتن** /r.-goftan/ تَساراً / تَسارَّ القَوْمُ، مُسارَّةً و سِراراً / سارَّ هـ تَناجِياً / تَناجَى القَوْمُ، نَمْساً / نَمَسَ ـُ و مُنامَسَةً / نامَسَ هـ مُهامَسَةً / هامَسَ، تَهامُساً / تَهامَسَ الرَّجُلانِ، تَباثّاً / تَباثَّ القَوْمُ الأَسْرارَ، مُساوَدَةً / ساوَدَ، مُساوَفَةً / ساوَفَ هـ تَضاوُءاً / تَضاوَأَ الرَّجلانِ، مُعامَسَةً / عامَسَهُ، مُفاتَقَةً و فِتاقاً / فاتَقَ، تَكاشُفاً / تَكاشَفَ القَوْمُ، تَناسُفاً / تَناسَفَ الرَّجُلانِ الكلامَ، هَتْلَمَةً / هَتْلَمَ، هَتْمَلَةً / هَتْمَلَ، مُهالَسَةً / هالَسَ.

**راز گویی** /z.-guyi/ نَجْوَى.

**رازنگهدار** /z.-negahdär/ ← رازدار.

**رازور** /räzvar/ الصُّوفِيّ، الباطِنِيّ ← میستیک.

**رازوری** /r.-i/ التَّصَوُّف، المَذْهَبُ الباطِنِي ← میستیسیسم.

**رازونیاز** /räz-o-niyäz/ نَجْوَى، مُناجاة، النَّجْواء.

**رازونیاز کردن** /r.-o-n.-kardan/ مُناجاةً و نِجاءً / ناجَى، مُناسَمَةً و نِساماً / ناسَمَهُ.

**رازی** /räzi/ الرّازِي.

**رازیانج** /räziyänaj/ (گیا) ← رازیانه.

**رازیانج شامی** /r.-e-šämi/ (گیا) البادِيان، اليانَسُون، الأَنِيسُون.

**رازیانه** /räziyäne/ (گیا) الرّازِيانَج، البَسْباس، الشَّمَر، الشُّمْرَة، الشَّمار، الشُّومار، الشُّوْمَر، الإِيْنانْثَة.

**رازیانهٔ آبی** /r.-ye-äbi/ (گیا) الإِشْنان، الحُرْض، الشُّمْرَةُ البَحْرِيَّة.

**رازیانهٔ دریایی** /r.-ye-daryäyi/ (گیا) ← کاکله.

**رازیانهٔ رومی** /r.-ye-rumi/ (گیا) ← انیسون، رازیانج شامی.

**رازیانهٔ کاذب** /r.-ye-käzeb/ (گیا) ← شوید.

**راژ** /räž/ ← هاری.

**رأس** /ra's/ ← سر.

**رأس چندوجهی** /r.-e-cand-vajhi/ (هنـ) رأسُ كَثِيرِ السُّطوح.

**رأس زاویه** /r.-e-zäviye/ (هنـ) رَأْسُ الزّاوِيَةِ.

**رأس کثیرالاضلاع** /ra's-e-kasir-ol-azlä'/ (هنـ) رَأْسُ المُضَلَّع.

**رأس مثلث** /r.-e-mosallas/ (هنـ) رَأْسُ المُثَلَّثِ.

**رأس مخروط** /r.-e-maxrut/ (هنـ) رَأْسُ المَخْرُوْطِ.

**راست** /räst/ ۱. [مقابل چپ] اليَمِين، الأَيْمَن، اليُمْنَى، الوَحْشِيّ. ۲. [مقابل کج] المُسْتَقِيم، السَّوِيّ، المُسْتَوِي، المُعْتَدِل. ۳. القائم، القَوِيم، القَيِّم، الواقِف، المُنْتَصِب، المُعْتَدِل، المُسْتَقِيم، المُلْتَئِب، العَمُودِيّ، عَلَى طُولٍ، رأساً ← ایستاده. ۴. الصَّواب، الصَّوْب، الحَقّ، الصّادِق، الصَّحِيح، الحَقِيْقِيّ، الزَّلَمَة، السَّدِيْد، النَّوال. ۵. (مسـ) الرَّشت.

**راستا** /r.-ä/ ۱. المُسْتَقِيم. ۲. الامْتِداد.

**راستا حسینی** /r.-ä-hoseyni/ البَساطَة، السَّذاجَة ← راست ۴، درست، ساده.

**راستبالان** /r.-bälän/ (جانـ) مُسْتَقِيماتُ الأَجْنِحَةِ.

**راستبر** /r.-bar/ (هنـ) ← مربّع مستطیل.

**راست پا** /r.-pä/ ← ایستاده ۱، راست ۳.

**راست پهلو** /r.-pahlu/ (هنـ) ← مربّع مستطیل.

**راست تخمک** /r.-toxmak/ (گیا) مُسْتَقِيمُ البُذَيْرَة.

**راست حسینی** /r.-hoseyni/ ← راستا حسینی.

**راست حفرگان** /r.-hofregän/ (جانـ) مُسْتَقِيماتُ قناةِ الهَضْمِ. ذَواتُ قناةٍ مُسْتَقيمةٍ لِلْهَضْمِ.

**راست روده** /r.-rude/ (پز) المُسْتَقِيْم.

**راست ساز** /r.-säz/ المُقَوِّم.

**راست شدن** /r.-šodan/ ۱. اِعْتِدالاً / اِعْتَدَلَ، اِسْتِقامَةً / اِسْتَقامَ، تَقَوُّماً / تَقَوَّمَ، اِسْتِواءً / اِسْتَوَى، إِسْداداً / أَسَدَّ، اِسْمِهْراراً / اِسْمَهَرَّ الشَّيءُ، اِنْصِياتاً / اِنْصاتَ. ۲. قَوْماً وقَوْمَةً و قِيامَةً و قامَةً / قامَ يَقُومُ، اِنْتِصاباً / اِنْتَصَبَ، وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ ـِ. ۳. نَعْظاً و نَعَظاً و نُعُوظاً / نَعَظَ يَنْعَظُ وإِنْعاظاً / أَنْعَظَ القَضِيبُ.

**راست کردن** /r.-kardan/ ۱. تَقْوِيماً / قَوَّمَ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، تَثْقِيفاً / ثَقَّفَ، إِتْراصاً / أَتْرَصَ، عَدْلاً / عَدَلَ بِـ مَهْلاً / مَهَلَ ـَ الشَّيءَ. ۲. إِقامَةً / أَقامَ المائِلَ، إِيْقافاً / أَوْقَفَ.

**راستگر** /r.-gar/ (فز) المُقَوِّم، أداةٌ لِتَحْوِيل التَّيّارِ المُتَرَدِّد إلى تَيّارٍ طَرْدِيّ.

**راستگرای** /r.-geräy/ اليَمِيْنِيّ.

**راستگر برقکافه‌یی** /r.-gar-e-barqkäfeyi/ (فز) مُقَوِّمٌ اِلْكِتْرولِيْتِيّ.

**راستگر بلوری** /r.-g.-e-boluri/ (فز) مُقَوِّمٌ بِلَّوريّ.

**راستگری** /r.-g.-i/ (فز) التَّقْويم، تَحْويلُ تَيّارٍ مُتَرَدِّدٍ إلى تَيّارٍ طَرْدِيٍّ.

**راست گفتن** /r.-goftan/ صِدْقاً و مَصْدُوقَةً و تَصْداقاً / صَدَقَ ـُ تَصادُقاً / تَصادَقَ، مُلاغَفَةً / لاغَفَ هـ.

**راستگو** /r.-gu/ صادِق، صَدُوق، صَدِيق، صِدْق، مِصْداق، بارّ، لَحْت.

**راست گوشه** /r.-guše/ (هنـ) قائِمُ الزّاوِيَة.

**راستگویی** /r.-guyi/ الصِّدْق، البِرّ.

**راست نما** /r.-nomä/ (رضـ) مُحْتَمَل، مُرَجَّح.

**راست نمایی** /r.-n.-i/ (رضـ) إحْتِمال، إحْتِمالِيَّة، أرْجَحِيَّة.

**راسته** /räste/ ١. طَرِيقٌ مُسْتَقِيمٌ. ٢. النّاحِيَة، المَحَلَّة. ٣. سُوقٌ مُسْتَقِيمٌ، الصَّفُّ الجانِبِيّ. ۴. [گوشت] شَرِيحَةٌ طَرِيَّةٌ مِنْ خاصِرَةِ البَقَرِ، قِطْعَةٌ مِنْ لَحْمِ خاصِرَةِ البَقَرِ. ۵. (جانـ. گیا) الصَّفّ، الرُّتْبَة.

**راستی** /rast-i/ ١. اِسْتِواء، اِعْتِدال، اِسْتِقامَة، قَوام، عَدْل، تَعْدِيل، تَقْوِيم. ٢. اِنْتِصاب، اِسْتِقامَة، قَوام. ٣. صِدْق، صِحَّة، بِرّ، حَقِيقَة، سَلامَةُ النِّيَّة، نَصِيحَة، مِنْ جِدّ، جِدِّيّ. ۴. صَواب، إخْلاص، سَدَد، سَداد.

**راستین** /r.-in/ صَدِيق، حَقِيقِيّ، واقِعِيّ.

**راسخ** /räsex/ راسِخ، ثابِت، مُسْتَقَرّ، ماكِن، مَكِين، مُتَمَكِّن، ثابِتُ العَزْم. ← استوار ١.

**راسخت** /räsoxt/ (شیمـ) أنْتِيمُون أحْمَر.

**راسخ شدن** /räsex-šodan/ ← استوار شدن.

**راس فارسی** /räs-e-färsi/ (گیا) العَوْسَج.

**راسن** /räsan/ (گیا) بَقْلَةُ الرِّماح، الجِناحُ الرُّومِيّ.

**راسو** /räsu/ (جانـ) سُرْعُوب، اِبْنُ عِرْس، اِبْنُ مِقْرَض، باقِع، سُنْعُب، ظَرِبان، ظَرِبّاء، فَأْرُ الخَيْل، نِمْسٌ مِسْكِيّ.

**راسوها** /r.-hä/ (جانـ) السُّرْعُوبِيّات.

**راسوی امریکایی** /r.-ye-emrikayi/ (جانـ) الظِّرِيْل.

**راس هندی** /räs-e-hendi/ (گیا) الحُضَض.

**راش** /räš/ (گیا) الزّان، الشَّرْيان.

**راشیتیسم** /räšitism/ (پز) كُساح، خَرَع، خَراعَة، فُسُولَة، تَعَقُّدُ المَفاصِل.

**راشیتیک** /räšitik/ (پز) كَسِيح، مُقْعَد، مُخْرَع، عَقِد.

**راشیان** /räšiyän/ (گیا) ← راشیها.

**راشیها** /räšihä/ (گیا) سُوْمَلِيّات.

**راضی** /räzi/ الرّاضِي، القانِع، القَنِع، القَنُوع، القَنْعان، مُكْتَفِي، مُبارَك، القابِل.

**راضی شدن** /r.-šodan/ رِضاً و رِضاءً و رِضْواناً ومَرْضاةً / رَضِيَ ـَ مِنْهُ كذا، تَراضِياً / تَراضَى القَوْمُ، قَنَعاً / قَنِعَ ـَ بالشَّيءِ، قَناعَةً / قَنَعَ ـُ، اِقْتِناعاً / اِقْتَنَعَ بكذا، اِكْتِفاءً / اِكْتَفَى بكذا، تَسْلِيْماً / سَلَّمَ بالأمْرِ، اِرْتِياحاً / اِرْتاحَ لِلأمْرِ و إلَيْهِ، اِمْتِثالاً / اِمْتَثَلَ، حَمْداً و مَحْمَداً و مَحْمَدَةً / حَمِدَ ـَ هـ اِحْتِساباً / اِحْتَسَبَ بِهِ، تَعَصُّباً / عَصَّبَ بالشَّيءِ، اِكْتِناتاً / اِكْتَنَتَ الرَّجُلُ.

**راضی کردن** /r.-kardan/ إرْضاءً / أرْضَى، تَرَضِّياً / تَرَضَّى، تَرْضِيَةً / رَضَّى، إقْناعاً / أقْنَعَ، تَقْنِيْعاً / قَنَّعَ، جَبْراً / جَبَرَ ـُ الخاطِرَ، تَسَنِّياً / تَسَنَّى، فِناءً ومُفاناةً / فانَى، إقْناءً / أقْنَى، هَدْناً / هَدَنَ ـِ.

**راغب** /räqeb/ راغِب، مَيّال.

**راغب شدن** /r.-šodan/ رُغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ فِيْهِ، اِرْتِغاباً / اِرْتَغَبَ، تَراغُباً / تَراغَبَ.

**راغب کردن** /r.-kardan/ إرْغاباً / أرْغَبَ، تَرْغِيْباً / رَغَّبَ هـ في الشَّيءِ.

**رافیا** /räfiyä/ (گیا) الرّافِيَة.

**راک اندرول** /räkandrol/ [رقصة] الرُّوك انْدْرُوْل.

**راکت** /räket/ ١. المِضْرَب، المِيْجار، الطِّبْطابَة، مِضْرَبُ التِّنِس، مِضْرَبُ الكُرَة. ٢. (نظ) راكِت.

**راکد** /räked/ ١. راكِد، ثابِت، هادِئ، مُسْتَقَرّ، الباقِي في مَكانِهِ، جامِد، مُجَمَّد، ساكِر، «آب ~»: الصّائم من الماءِ، الماءُ الدّائم. ٢. [بازار] كاسِد، كَسِيْد.

**راکد شدن** /r.-šodan/ ١. رُكُوداً / رَكَدَ ـُ الماءُ، نَقْعاً و نُقُوعاً / نَقَعَ ـَ الماءُ، تَرابُطاً / تَرابَطَ الماءُ في المكانِ، نَوْماً و نِياماً / نامَ ـَ الماءُ، تَناهِياً / تَناهَى الماءُ. ٢. كَساداً و كُسُوداً / كَسَدَ و كَسُدَ ـُ ونَعْساً / نَعَسَ ـَـ ت السُّوقُ و تَناعُساً / تَناعَسَ.

**راکد کردن** /r.-kardan/ إرْكاداً / أرْكَدَهُ، تَجْمِيْداً / جَمَّدَ. ٢. إكْساداً / أكْسَدَ.

**راکع** /räke'/ الرّاكِع، الجاثِي.

**راکون** /räkun/ (جانـ) الرّاكُون، الرّاتُون.

**راکونها** /r.-hā/ (جانـ) الرّاتُونِيّات.

**راگبی** /rāgbi/ ← رگبی.

**رال** /rāl/ (پز) خَرْخَرَة، غَرْغَرَة، خَشْرَجَة.

**رام** /rām/ ۱. مُطِيع، مُتَطَبِّع، طَوْعُ العِنان، طَيِّع، مِطْواع، ذَلِيل، ذَلُول، هـادِئ، مُسْتَأْنِس، سَهْل، سَهْـلُ الإنقِياد، سَلِس، أَنِيس، أَلِيـف، لَيِّنُ العَـرِيكَة، مِـذْعان، ضَـرِع، ضَرِع، كُتَـع، مُلْحَب، أَلْمَـد، أَلْمَدان، أَنِـف. ۲. [جانـور] داجِن، بَيْتِيّ. ۳. [مشروب] الرُّوْم ← روم.

**رامان** /rāmān/ [اثر] (فـز) ظاهِرَةُ «راهمان». تَفَـرُّقُ أَشِعَّةِ الضَّوْءِ بفعلِ جُزَيْئات.

**رامش** /rāmeš/ ۱. راحَة، فَراغ، سُكُـون، دَعَة، وَداعَة. ۲. لَحْنُ السُّرورِ و الطَّرَب.

**رام شدن** /rām-šodan/ ذُلّاً / ذَلَّ ـِ إسْتِيْناساً / إسْتَأْنَس وأَلْفاً / أَلِفَ ـَ و دُجُوناً / دَجَنَ ـُ الحَيَوانُ، إعْطاءً / أَعْطَى البَعِيرُ، خَرَداً / خَرِدَ ـَ الغُلامُ، دُعُوساً / دَعَسَ ـَ إزْماخاً / أَزْمَخَ الرَّجُلُ، سَلاسَةً / سَلُسَ ـُ سَلَساً و سَلاسَةً و سُلُوساً / سَلِسَ ـَ، قُنُوتاً / قَنَتَ ـُ.

**رام شدنی** /r.-š.-i/ قَوُود، أَقْوَد، قَيْد، قَيِّد، مِطْواع، لَيِّن، لَين، سَهْلُ الانقِياد، سَلِسُ القِياد، سَهْلُ المِراس.

**رامشگر** /rāmešgar/ مُطْرِب ← خواننده، نوازنده.

**رامشگری** /r.-i/ ← خوانندگی، نوازندگی.

**رام کردن** /rām-kardan/ رَوْضاً و رِياضاً و رِياضَةً / رَاضَ ـُ تَذْلِيلاً / ذَلَّلَ، تَطْوِيعاً / طَوَّعَ، تَأْلِيفاً / أَلَّفَ، تَسْلِيساً / سَلَّسَ، تَخْيِيساً / خَيَّسَ، دَعْساً / دَعَسَ ـَ، دَعْكَلَةً / دَعْكَلَ، دَعْكَنَةً / دَعْكَنَ، تَشْزِيباً / شَزَّبَ، ضَرْعاً / ضَرَعَ ـُ فَرَسَهُ، تَضْمِيراً / ضَمَّرَ، تَطْبِيْعاً / طَبَّعَ الحَيَوانَ، تَلْحِيباً / لَحَّبَ، هَزْهَزَةً / هَزْهَزَ.

**رام کننده** /r.-konande/ الرّائِض، المُرَوِّض.

**رام نشدنی** /r.-našodani/ صَعْبُ المِراس.

**رامی** /rāmi/ ۱. الرُّوْمِـيّ [لعبةٌ بـورقِ الشّدَّة]. ۲. (گیا) الرّامِي.

**رامیزه** /rāmize/ شُعَيْبَة.

**ران** /rān/ فَخِذ، وِرْک، وَرِک، وَرْ.

**راند** /rānd/ ← راندوو.

**راندگی** /rāndegi/ دَفْع، رَدّ، صَدّ، نَفْي، إبْعاد، إقْصاء.

**راندمان** /rāndemān/ المَرْدُوْدُ بالسّاعَةِ، الإنْتاجُ بالسّاعَةِ.

**راندن** /rāndan/ ۱. طَرْداً / طَرَدَ ـُ و تَطْـرِيْداً / طَرَّدَ و إطْراداً / أَطْرَدَهُ، دَفْعاً / دَفَعَ ـَ تَدْفِيْعاً / دَفَّعَ و مُدافَعَةً و دِفاعاً / دافَعَ، رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدُوداً و رِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ إقْصاءً / أَقْصَى، إبْعاداً / أَبْعَدَ، تَبْعِيْداً / بَعَّدَ، زَجْراً / زَجَرَ ـُ تَزْجِيَةً / زَجَّى، إزْجاءً / أَزْجَى، إزْدِجاءً / إزْدَجَى، زَجْواً / زَجَا ـُ إيْتاءً / آتَى يُؤْتِي إلَيه الشَّيءَ، أَثْفاً / أَثَفَ ـِ، تَأْنِيْباً / أَنَّبَ، ثَبْراً / ثَبَرَ ـُ ثَفْناً / ثَفَنَ ـِ و ثَفْياً / ثَفَى ـِ، جَعْظاً / جَعَظَ ـَ حَفْشاً / حَفَشَ ـِ تَحْلِيْئاً و تَحْلِئَةً / حَلَّأَ الماشِيَةَ، حَنْشاً / حَنَشَ ـِ إخْراجاً / أَخْرَجَ، خَسْأً / خَسَأَ ـَ الكلبَ و غيرَه، خَوْتاً / خاتَ ـُ دَأْباً / دَأَبَ ـَ دَحْباً / دَحَبَ ـَ دُحُوراً / دَحَرَ ـَ دَحْقاً / دَحَقَ ـَ دَخْماً / دَحَمَ ـَ دَخْماً / دَخَمَ ـَ دِراءً و مُدارَأَةً / دارَأَ، دَسْراً / دَسَرَ ـُ دَسْعاً / دَسَعَ ـَ دَعْباً / دَعَبَ ـَ دَعْتاً / دَعَتَ ـَ دَعْساً / دَعَسَ ـَ دَعّاً / دَعَّ ـُ دَكْماً / دَكَمَ ـُ تَداكُماً / تَداكَمَ القَوْمُ، دَهْتاً / دَهَتَ ـَ، دَأْباً / ذَأَبَ ـَ ذَأْماً / ذَأَمَ ـَ ذَبّاً / ذَبَّ ـُ تَذْبِيْباً / ذَبَّبَ، ذَحْواً / ذَحا ـُ ذَعْتاً / ذَعَتَ ـَ، ذَعْجاً / ذَعَجَ ـَ ذَوْداً و ذِياداً / ذادَ ـُ رَجْماً / رَجَمَ ـُ رَكْضاً / رَكَضَ ـُ مُراماةً ورِماءً و تَرْماءً / رامَى، زَبْناً / زَبَنَ ـُ، تَزابُناً / تَزابَنَ القَـومُ، تَزْجِيْلاً / زَجَّلَ، زَحْزَحَةً / زَحْزَحَهُ عَن مَكانِهِ، زَنْحاً / زَنَحَ ـَ زَنْخاً / زَنَخَ ـُ شَحْناً / شَحَنَ ـَ إشْحاناً / أَشْحَنَ، إشْحاطاً / أَشْحَطَ، إشْراداً / أَشْرَدَ، تَشْظِيْظاً / شَظَّظَ، إشْقـاحاً / أَشْقَحَ، شَمْزاً / شَمَزَ ـُ صَيْحَةً وصِياحاً / صاحَ ـِ عَلَيهِ، ضَرْحاً / ضَرَحَ ـَ ضِراحاً و مُضارَحَةً / ضارَحَ، ضَفْزاً / ضَفَزَ ـُ تَضـافُناً / تَضافَنَ القومُ، إطْراحاً / اِطَّرَحَ، طَفْراً / طَفَرَ ـَ تَطْفِيْفاً / طَفَّفَ به موضعَ كذا، تَطْلِيْعاً / طَلَّعَ، فَذّاً / فَذَّ ـُ قَضْعاً / قَضَعَ ـَ قَمْداً / قَمَدَ ـُ كَخْماً / كَخَمَ ـِ تَكْدِيْداً / كَدَّدَ، كَدْساً و كُداساً / كَدَسَ ـِ كَـدْشاً / كَدَشَ ـِ كَـدْعاً / كَدَعَ ـَ مُكارَدَةً / كارَدَ، كَسْعاً / كَسَعَ ـَ كَشْحاً / كَشَحَ ـَ القومَ، كَشّاً / كَشَّ ـِ كَصْماً / كَصَمَ ـِ، كَصْلاً / كَصَلَ ـُ كَفّاً / كَفَأَ ـَ لَشّاً / لَشَّ ـُ لَظّاً / لَظَّ ـُ لَعْناً / لَعَنَ ـَ إلقاءً / أَلْقَى عَنْهُ، لَكْداً / لَكَدَ ـُ لَكْماً / لَكَمَ ـُ لَمْزاً / لَمَزَ ـِ نَتْلاً / نَتَلَ ـُ نَخْنَخَةً / نَخْنَخَ، نَدْهاً / نَدَهَ ـَ نَطْحاً / نَطَحَ ـِ نَكْعاً / نَكَعَ ـَ وَدْءاً / وَدَأَ يَدَأُ، وَرْءاً / وَرَأَ يَرَأُ ويَوْرَأُ، وَزْعاً / وَزَعَ يَزَعُ، وَكْزاً / وَكَزَ يَكِزُ، وَكْظاً / وَكَظَ يَكِظُ، وَهْزاً / وَهَزَ يَهِزُ، هَبْهَبَةً / هَبْهَبَ، هَزْراً / هَزَرَ ـِ هَصْراً / هَصَرَ

ـ. ۲. سَوْقاً و سِیاقاً / ساقَ ـُ الماشیـةَ، اِسْتِیاقاً / اِسْتاقَ الغَنَـمَ و نحوَهـا، سَیْراً و سِیْـرَةً و تَسْیـاراً و مَساراً و مَسِیْـرَةً الشَّيءَ و بِه، إسارَةً / أسارَ، تَسْيِيْراً / سَيَّرَ، تَلْتَلَةً / تَلْتَلَ الدَّابَّةَ، إِثْفاراً / أَثْفَرَ الحمارَ أو البَغْـلَ، اِجْتِيالاً / اِجْتالَ، حَذْواً و حِذَاءً و حُداءً / حَدَا ـُ، حَشّاً / حَشَّ ـُ حَفْزاً / حَفَزَ ـِ اِحْتِيازاً / اِحْتازَ، تَحْوِيْزاً / حَوَّزَ، حَوْشاً / حاشَ ـُ زَجْواً / زَجَا ـُ، تَزْجِيَةً / زَجَّى، إِزْجاءً / أَزْجَى، دَزْراً / دَزَرَ ـُ، اِزْدِباءً / اِزْدَبَى، طَرّاً / طَرَّ ـُ الماشِيَةَ، كَرْداً / كَرَدَ ـُ مُهاداةً و هِداءً / هادَى، وَسِيْقاً / وَسَقَ يَسِقُ.

**راندوو** */rändevu/* مَوْعِد، تَواعُد، مَلْقَى، مُلْتَقَى.

**رانده** */rände/* طَرِيْـد، مَطْرُوْد، مُبْعَد، مَنْفِـيّ، مَطْرُوْح، مُطَرَّح، مُلْقَى، مُخْـرَج، رَجِيْم، لَعِيْن، رَفِيْض، مَـرْفُوض، نَبِيْذ، مَنْبُوذ، الدَّرِيء.

**رانش** */räneš/* الطَّفْوِيَة، قابِليَّةُ الطَّفْو.

**رانگا** */rängä/* نُحاسَةُ المِطْبَعَة.

**رانندگـی** */ränandegi/* حَـرَكَةُ المُـرُور، حَوْذ، سَـوْق، سِياقَة، سَيْر، قِيادةُ السَّيّارات.

**رانندگی کردن** */r.-kardan/* قِيادَةً / قادَ يَقُودُ السَّيّارَةَ.

**راننده** */ränande/* سَوّاق، قائِدُ السَّيّارَة، عَرَبَجِي، حَوْذِيّ، مُدِيْرُ الـدَّفَّةِ، دُوْمانِي، دُوْمـانْجِي، مُوَجِّه، سـائِقُ العَرَبَة، قائِد.

**راننده اتوبوس** */r.-ye-otobus/* كُمْسارِيّ.

**رانندهٔ قطار** */r.-ye-qatär/* الفَرْمَلْجِيّ.

**رانندهٔ لوکوموتیو** */r.-ye-lokomotiv/* أُسْطَى وابُور.

**رانه** */räne/* ۱. اِنْدفاعُ تَيّارِ النَّهْرِ أو المُحيط. ۲. ثَلْجٌ (أو مَطَرٌ أو سَحابٌ أو غُبارٌ أو دُخانٌ) تَذْرُوهُ الرِّياحُ عِنْدَ سَطْحِ الأَرْضِ.

**رانی** */räni/* (پز) الفَخْذِيّ.

**راوق** */rävoq/* مِصْفاةُ الماءِ و الحَلِيْب.

**راوک** */rävok/* ← راوق.

**راوند** */rävand/* (گيا) الرَّوَنْد.

**راوی** */rävi/* الحاكِي، الرّاوِي، الرّاوِيَة.

**راوید** */rävid/* (گيا) النّاعِمَة، المَرْيَمِيَّة، القَصْعِين.

**راه** */räh/* طَرِيْق، سَبِيْل، صِـراط، مَسْلَك، نَهْج، مَجْرَى، وَجْه، جُدَّة، مَجاز، مَجازَة، جِبـاك، خَدّ، مَخْرَفَة، مَخْلَفَة، دَرَج، دَمْجَة، دُمَّة، رَصَـد، مَرْكَل، سَبَب، سَبِيْبَـة، شَرْع، شَرَى، عَتُوب، مِعْجاز، مَغْدَى، مَقَـدّ، نَحْو، مَنْسِم، هَدْيَة، وارِد، يَد، مِيْعاس. ۲ ← روش.

**راه‌آب** */r.-äb/* جَنابِيَّة.

**راه‌آب باز کن** */r.-ä.-bäz-kon/* المِكْبَسَةُ الدّافِعَةُ.

**راه آبی** */r.-ä.-i/* الخَطُّ المائِيُّ.

**راه آمدن** */r.-ämadan/* ← سازش کردن.

**راه‌آهن** */r.-ähan/* سِكَّةُ الحَدِيد، خَطُّ سِكَّةِ الحَدِيد.

**راه اسفالته** */r.-esfälte/* طَرِيْقٌ مُبَلَّط.

**راه افتادن** */r.-oftädan/* ← روان شدن، رفتن.

**راه انداختن** */r.-andäxtan/* ۱. إدارَةً / أدارَ. ۲. تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ. ۳. تَسْيِيْراً / سَيَّرَ المُحَـرِّكَ أو السَّيّارَةَ. ۴. إمْشاءً / أمْشَى، تَمْشِيَةً / مَشَّى.

**راهب** */räheb/* راهِب، دَيّار، دِيْرانِيّ، جُلْذِيّ ← ترسا.

**راه بتنی** */r.-e-betoni/* طَرِيْقٌ خَرَسانِيٌّ.

**راهبر** */r.-bar/* ۱ ← راهنما. ۲. الجِسْر.

**راه بردن** */r.-bordan/* ۱. تَمْشِيَةً / مَشَّى. ۲ ← فهميدن.

**راهب شدن** */räheb-šodan/* تَرَهُّباً / تَرَهَّبَ.

**راه‌بندان** */räh-bandan/* إزْدِحامُ السَّيْر.

**راه‌پیمایی** */r.-peymäyi/* ۱. مَشْي، المَشْيُ عَلَى الأَقْدام، السَّيْرُ عَلَى الأَقْدام، مَسِيْر. ۲. (نظ) مَسِيْرَة.

**راهپیمایی کردن** */r.-p.-kardan/* إجْراءُ مَسِيْرَة، تَنْفِيْذُ مَسِيْرَة.

**راه پیمودن** */r.-peymudan/* ← راه رفتن.

**راه خاکی** */r.-e-xäki/* طَرِيْقٌ تُرابِيٌّ.

**راه دادن** */r.-dädan/* إعْطاءً / أعْطاهُ الإذْنَ بالـدُّخُولِ و الخُرُوجِ.

**راهدار** */r.-där/* ۱. مُحافِـظُ الطَّرِيْـقِ، حارِسُ الطَّـرِيْق، الشُّرْطِي. ۲. مَكّاس. ۳. مُخَطَّط.

**راهداری** */r.-d.-i/* ۱. مُحافَظَةُ الطَّرِيْق. ۲. مَكْس.

**راه دریایی** */r.-e-daryäyi/* طَرِيْقٌ بَحْرِيَّة.

**راه راست** */r.-e-räst/* مَحَجَّةُ الصَّواب.

**راه‌راه** */r.-r./* مُخَطَّط، مُسَيَّح، مُزَيَّـح، مُضَلَّع، مُحَبَّك مِن الثِّياب، خَطّ، سَيْح، قَلَم.

**راه‌راهی** */r.-r.-i/* ← راه‌راه.

**راه‌راه کردن** */r.-r.-kardan/* تَخْطِيْطاً / خَطَّطَ، تَسْيِيْراً / سَيَّرَ، تَزْيِيْحاً / زَيَّحَ.

**راه رفتن** */r.-raftan/* سَيْراً و تَسْيـاراً و مَسِيْراً و مَسِيْـرَةً و

سَیْرُورَةً / سارَ ـِ ذَهاباً و ذُهُوباً و مَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ مَشْیاً و تِمْشاءً / مَشَی ـِ مُماشاةً / ماشَی، تَماشِیاً / تَماشَی الرَّجُلانِ، تَمْشِیَةً / مَشَّی، دَرَجاناً / دَرَجَ، سَلْکاً و سُلُوکاً / سَلَکَ ـُ الطَّرِیقَ، نَهْجاً / نَهَجَ ـَ الطَّرِیقَ، تَلْتَلَةً / تَلْتَلَ المُسافِرُ، حُبُوجاً / حَبَجَ ـِ لَحْباً / لَحَبَ ـَ الطَّرِیقَ، وَطْداً / وَطَدَ یَطِدُ.

**راهرو** /r.-row/ المَشّایَة، مَمْشَی، دِهْلِیز، مَجاز، وَلَجَة، مَوْلِج، مَدْخَل.

**راه زدن** /r.-zadan/ ← راهزنی کردن.

**راه زمینی** /r.-e-zamini/ طَرِیقٌ بَرِّيٌّ، الخَطُّ البَرِّيّ.

**راهزن** /r.-zan/ سَلّاب، سالِب، قاطِعُ الطَّرِیق، لِصّ، حَرامِيّ، رَصَدِيّ، نَهّاب.

**راهزنی** /r.-z.-i/ اللُّصُوصِیَّة، قَطْعُ الطَّرِیق.

**راهزنی کردن** /r.-z.-i-kardan/ قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ الطَّرِیقَ، إغارَةً / أغارَ عَلَی المُسافِرِینَ، سَرَقاً و سَرِقاً و سَرِقَةً و سَرِقَةً و سَرَقاناً / سَرَقَ ـِ بِقَطْعِ الطَّرِیقِ العامّ.

**راه زیرزمینی** /r.-e-zirzamini/ النَّفَق.

**راهساز** /r.-säz/ مُهَنْدِسُ الطَّرِیق.

**راهسازی** /r.-s.-i/ ← راهسازی کردن.

**راهسازی کردن** /r.-s.-i-kardan/ هَنْدَسَةً / هَنْدَسَ الطَّرِیقَ، صَنْعاً و صُنْعاً / صَنَعَ ـَ الطُّرُقَ.

**راهسنج** /r.-sanj/ أُودُومِتْر.

**راه شوسه** /r.-e-šuse/ طَرِیقٌ مُعَبَّدٌ، الخَطُّ البَرِّيّ.

**راه شیری** /r.-e-širi/ (نجـ) المَجَرَّة، الطَّرِیقُ اللَّبَنِیَّة، دَرْبُ التَّبّانَة.

**راه فرعی** /r.-e-far'i/ بُنَیّاتُ الطَّرِیقِ، الشّاکِلَة.

**راهک** /rähak/ (پز) فَمُ الجَسْتَرُولَة، فَتْحَةُ المَعِي البِدائيّ.

**راه‌گذر** /räh-gozar/ ۱ ← راهگذر. ۲ ← گذرگاه.

**راه روستایی** /r.-e-rustäyi/ طَرِیقٌ رِیفِيّ.

**راه میان‌بر** /r.-e-miyän-bor/ طَرِیقٌ مُسْتَعْجِل، تَخْرِیمَة.

**راهنامه** /r.-näme/ رَهْنامَج، کِتابُ السَّفَرِ، راهْنامَج.

**راهنما** /r.-nomä/ ۱. دَلِیل، دالّ، بَذْرَقَة، رائِد، دالَّة، نِقْرِس، نِقْرِیس، بِرْنِیت، مِسْدَع، مِسْلَع. ۲. إمام، قائِد، زَعِیم، مُرْشِد، رَشِید، هادِي، مُقَدَّم. ۳. [تیر راهنما] ←ءِ الأذِنِ، مُلَوِّحَة، سِیمافُور. ۴. جُذاذَة، فِیْشَة ← نشانه. ۵ ← چراغ راهنما.

**راهنمای رساله** /r.-n.-ye-resäle/ المُشْرِفُ عَلَی الرِّسالَةِ، المُشْرِفُ عَلَی الأُطْرُوحَةِ.

**راهنمای شناور** /r.-n.-ye-šenävar/ عامَة، طافِیَة.

**راهنمایی** /r.-n.-i/ إرْشاد، دَلالَة، رُشْد، هُدَی، هِدایَة، قِیادَة، قَوْد، تَوْجِیه، ضِیاء.

**راهنمایی خواستن** /r.-n.-i-xästan/ إسْتِرْشاداً / إسْتَرْشَدَ لِلأمْرِ.

**راهنمایی شدن** /r.-n.-i-šodan/ هُدًی و هَدْیاً و هِدایَةً / هَدَی ـِ و إهْتِداءً / إهْتَدَی الرَّجُلَ، رُشْداً / رَشَدَ ـُ رَشَداً و رَشاداً / رَشِدَ ـَ.

**راهنمایی کردن** /r.-n.-i-kardan/ هُدًی و هَدْیاً و هِدایَةً / هَدَی ـِ إرْشاداً / أرْشَدَهُ إلَی کَذا و وعَلَیهِ و لَهُ، تَرْشِیداً / رَشَّدَهُ إلَی کَذا و عَلَیهِ و لَهُ، دَلّاً و دِلالَةً و دِلِّیلَی / دَلَّ ـُ تَسْدِیداً / سَدَّدَ، إعْثاراً / أعْثَرَ هُ عَلَی أصْحابِهِ، إقْبالاً / أقْبَلَهُ الطَّرِیقَ، تَنْمِیطاً / نَمَّطَ لَهُ عَلَی الشَّيءِ، إنارَةً / أنارَ و تَنْوِیراً / نَوَّرَ عَلَی فُلانٍ.

**راهنمون** /r.-nomun/ ← رهنمون.

**راهنورد** /r.-navard/ ← رهنورد.

**راه هوایی** /r.-e-havâyi/ خَطٌّ جَوِّيٌّ.

**راهی** /r.-i/ ذاهِب، سالِکٌ لِلطَّرِیق، سائِر.

**راه یافتن** /r.-yäftan/ ۱. إسْتِطْراقاً / إسْتَطْرَقَ. ۲ ← نفوذ کردن.

**راهی شدن** /r.-i-šodan/ ← روانه شدن.

**راهی کردن** /r.-i-kardan/ ← روانه کردن.

**رأی** /ra'y/ ۱. رَأي، مُعْتَقَد، إعْتِقاد، عَقِیدَة، فِکْر، تَدْبِیر، قَوْل، قَرار، قَسْم ← فکر، عقیده. ۲. عَزْم، قَصْد، نِیَّة ← اراده. ۳. صَوْتٌ فِي إنْتِخابٍ، تَصْوِیبٌ لِلإنْتِخاب.

**رایا** /räyä/ (جانـ) الشُّفْنِینُ البَحْرِيُّ.

**رأی اعتماد** /r.-ye-e'temäd/ التَّأیِید.

**رأی اکثریت** /r.-ye-aksariyyat/ رَأيُ الأکْثَرِیَّةِ.

**رایج** /räyej/ رائِج، مُتَداوَل، دارِج، سائِر، جارِي، شائِع، مُنْتَشِر، دَوْلَة.

**رایج شدن** /r.-šodan/ رَوْجاً و رَواجاً / راجَ ـُ تَداوُلاً / تَداوَلَ.

**رایج کردن** /r.-kardan/ تَرْوِیجاً / رَوَّجَ السِّلْعَةَ و الدَّراهِمَ،

إدالَـةً / أدالَ، تَسْيِيْـراً / سَيَّـرَ المَثَـلَ، إزْجـاءً / أَزْجَـى الدَّراهِمَ.

**رأی دادگاه** /ra'y-ye-dädgäh/ (حقـ) حُكْم، قَضـاء، قَضَى، قرارٌ فَضلٍ في دَعْوَى.

**رأی دادن** /r.-dädan/ ۱. نُطْقاً / نَطَقَ ـِ بالحُكْم. ۲. تَصْوِيْباً / صَوَّبَ، اِقْتِراعاً / اِقْتَرَعَ، اِنْتِخاباً / اِنْتَخَبَ.

**رأی دهنده** /r.-dahande/ ناخِب، مُنْتَخِب.

**رای زدن** /räy-zadan/ تَشاوُراً / تَشاوَرَ، تَداوُلاً / تَداوَلَ.

**رایزن** /r.-zan/ مُسْتَشار، مُشِير، ناصِح، أَمِيْر.

**رایزن امور مالی** /r.-z.-e-omur-e-mäli/ مُسْتَشارٌ مالِيٌّ.

**رایزن سلطنتی** .r.-z.-e-saltanati/ مُسْتَشارٌ مَلَكِيٌّ.

**رایزن فرهنگی** /r.-z.-e-farhangi/ مُسْتَشارٌ ثَقافِيٌّ.

**رایزنی** /r.-z.-i/ إسْتِشارَة، شُوْرَى.

**رایزنی پزشکی** /r.-z.-i-ye-pezeški/ الإسْتِشارَةُ الطِّبِّيَّة.

**رایزنی قانونی** /r.-z.-i-ye-qänuni/ الإسْتِشارَةُ القانُونِيَّةُ.

**رایزنی کردن** /r.-z.-i-kardan/ اِئْتِماراً / اِئْتَمَرَ بِفُلانٍ.

**رأی عمومی** /ra'y-e-omumi/ إسْتِفْتاءٌ عامٌّ.

**رایگان** /räygän/ ۱. مَجّان، مَجّـانِيٌّ، خَصِـر. ۲. الهَدْر، تَلَف، بُطْل، باطِل، بِطْر، طَلَّف.

**رایگانی** /r.-i/ ← رایگان.

**رأی گیری** /ra'y-giri/ تَصْوِيْب، اِنْتِخـاب، اِقْتِراع، عَمَلِيَّةُ التَّصْوِيْب.

**رائولت** /rä'ult/ (فز) قانُونُ راؤلْت.

**رأی هیئت منصفه** /ra'y-e-hey'at-e-monsefe/ (حقـ) حُكْمُ المُحَلَّفِ أوْ لَجْنَةِ المُحَلَّفِيْنَ.

**رب** /rob/ رُبّ.

**ربا** /rebä/ رِبا، رِباء، رِبْح، عَيْن، فايِظ، لَوْط، لِياط.

**رباب** /robäb/ (مسـ) رَباب، رَبابَة.

**رباخوار** /rebä-xär/ رابي، مُراب، فايِظْجِي، رِبَوِيّ.

**رباخواری** /r.-x.-i/ رِبا، رِباء، مُراباة.

**ربا دادن** /r.-dädan/ مُراباةً / رَاباهُ.

**رباط** /rebät/ ۱ ← بندا، رشته. ۲. (پز) رابِط، وَتَر، الرِّباط.

**رباط آشیل** /r.-e-äšil/ (پز) ← وتر آشیل.

**رباط حفره پشت زانو** /r.-e-hofre-ye-pošt-e-zänu/ (پز) ← رباط رکبی.

**رباط داسی‌شکل** /r.-e-däsi-šekl/ (پز) رِبـاطٌ مِنْجَلِيٌّ الشَّكْل.

**رباط رکبی** /r.-e-rokbi/ (پز) الوَتَرُ المَأْبَضِيّ، الوَتَرَة.

**رباط زانو** /r.-e-zänu/ (پز) الرَّضَفَة.

**رباط زیر زبان** /r.-e-zir-e-zabän/ (پز) الوَتَرَة.

**رباط گردنی خلفی** /r.-e-gardani-e-xalfi/ ← وتر بزرگ گردن.

**رباطی** /r.-i/ (پز) رُباطِيّ.

**رباعی** /robä'i/ رُباعِيّ.

**ربایش** /robäyeš/ ۱. جَذب، سَحْـب، نَشْط، دَغْـرَة ← ربودن. ۲. (فز) جاذِبِيَّة.

**ربایش تابشی** /r.-e-tabeši/ (فز) جَذْبٌ إشْعاعِيّ.

**ربایندگی** /robäyandegi/ ← ربایش.

**رباینده** /robäyande/ جاذِب، جَذّاب، سالِب، مُخْتَلِس، خَطِيْف، خَطّاف، خُلْب، خَلّاب، مُمَغْنِط، زُقَفَة.

**ربح** /rebh/ ۱. رِبا، رِباء، فائِدة. ۲. التَّأْثِيْل.

**ربح دادن** /r.-dädan/ تَرْبِيْحاً / رَبَّحَ، إرْباحاً / أَرْبَحَ.

**ربح ساده** /r.-e-säde/ الفائِدَةُ البَسِيْطَةُ.

**ربح مرکب** /r.-e-morakkab/ الفائِدَةُ المُرَكَّبَةُ.

**ربدوشامبر** /robdošämbr/ رُوْب دِشَمْبر، نَشِيْر.

**ربط** /rabt/ رَبْط، إرْتِباط، عِلاقَة، صِلَة.

**ربط دادن** /r.-dädan/ رَبْطاً / رَبَطَ ـِ وَصْلاً و صِلَةً / وَصَلَ ـِ تَوْصِيْلاً / وَصَّلَ.

**ربط یافتن** /r.-yäftan/ إرْتِباطاً / إرْتَبَطَ، اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ، مُواصَلَةً / واصَلَ.

**رب گوجه‌فرنگی** /rob-be-gowje-farangi/ الكَتْشاب، صَلْصَةُ طَماطِم، صالْصَة.

**رب‌النوع** /rabbonnow'/ اِلهة، مَعْبودَة.

**ربودن** /robudan/ ۱. خَطْفاً / خَطَفَ ـِ خَطْفاً / خَطِفَ ـَ تَخْطِيْفاً / خَطَّفَ، تَخَطُّفاً / تَخَطَّفَ، اِخْتِطافاً / اِخْتَطَفَ، سَلْباً / سَلَبَ ـُ اِسْتِـلاباً / اِسْتَلَبَ، خَلْسـاً و خِلِّيْسَى / خَلَسَ ـِ تَخَلَّسَ، تَخالُساً / تَخالَسَ، اِخْتِلاساً / اِخْتَلَسَ، بَزّاً / بَزَّ ـُ هـ الشَّيءَ، اِبْتِزازاً / اِبْتَزَّ، اِجْتِراشاً / اِجْتَرَشَ، اِجْتِحافاً / اِجْتَحَفَ، اِجْتِلاطاً / اِجْتَلَطَ، اِخْتِتاء / اِخْتَتَأَ، اِخْتِداقاً / اِخْتَدَفَ، خَلْجاً / خَلَجَ ـِ تَخَلُّجاً / تَخَلَّجَ، خَوْتاً / خاتَ ـُ تَخَـوُّتاً / تَخَوَّتَ، اِخْتِواءً / اِخْتَوَى، اِخْتِيـاتاً / اِخْتاتَ، إذاعَةً / أَذاعَ بالشَّيءِ، زَفْقاً / زَفَقَ ـُ زَلْعاً / زَلَعَ

ـُ طَرّاً / طَرَّ ـُ المالَ، غَلّاً / غَلّ ـُ اِسْتِفْلاتاً / اِسْتَفْلَتَ الشَّيءَ مِنْ يَدِهِ، قَطْفاً / قَطَفَ ـِ تَقْطِيفاً / قَطَّفَ، اِقْتِطافاً اِقْتَطَفَ، اِلْتِماعاً / اِلْتَمَعَ، تَلَمُّعاً / تَلَمَّعَ، اِمْتِخاطاً / اِمْتَخَطَ، مَرْجاً / مَرَجَ ـُ اِمْتِراشاً / اِمْتَرَشَ الشَّيءَ مِنْ يَدِهِ، اِمْتِراطاً / اِمْتَرَطَ، مَشْعاً / مَشَعَ ـَ اِمْتِشاقاً / اِمْتَشَقَ، اِمْتِشاناً / اِمْتَشَنَ، اِمْتِصاخاً / اِمْتَصَخَ، مَعْداً / مَعَدَ ـَ اِمْتِعاداً / اِمْتَعَدَ، مَعْلاً / مَعَلَ ـَ اِمْتِلازاً / اِمْتَلَزَ، اِمْتِلاطاً / اِمْتَلَطَ، اِمْتِلاعاً / اِمْتَلَعَ، نَتْراً / نَتَرَ ـُ نَدْلاً / نَدَلَ ـُ اِنْتِزاعاً / اِنْتَزَعَ. ۲ ← دزدیدن

**ربوده** /robude/ مَسْلُوب، مَسْرُوق، مَأْخُوذ، مَسْحُوبٌ مِنْ مكانِهِ، خَلِيس، خَلِيسَة.

**ربون** /rabun/ الأُرْبان ← بیعانه.

**رپتسیون** /repetesiyun/ مُراجَعَة، تَكْرار، مُرور، التَّجارِبُ التَّمْهِيدِيَّة.

**رپرتاژ** /reportāž/ تَحْقِيقٌ صُحُفِي.

**رپرتوار** /repertoār/ فِهْرِسْت، جَدْوَل.

**رپورتاژ** /reportāž/ ← رپرتاژ.

**رپورتر** /reporter/ مُخْبِرٌ صُحُفِي، مُتَخَصِّص بالرِيبُورتاج.

**رتاتیو** /rotātiv/ مِطْبَعَة.

**رتبه** /rotbe/ رُتْبَة، دَرَجَة، مَنْزِلَة، مَقام، باب، بابَة.

**رتبه دادن** /r.-dādan/ تَشْرِيفاً / شَرَّفَهُ، مَنْحاً مَنَحَ ـَ هُ رُتْبَةً.

**رتبه گرفتن** /r.-gereftan/ أَخْذاً / أَخَذَ ـُ رُتْبَةً.

**رتبه کارمندی** /r.-ye-kārmandi/ مَرْتَبَةُ المُوَظَّف.

**رتم** /ratam/ (گیا) رَتَم، وَزّال.

**رتوش** /rotuš/ تَهْذِيب، تَنْقِيح، تَنْمِيق.

**رتیفرها** /rotiferhā/ (جانـ) الدَّوّارات.

**رتیل** /roteyl/ (جانـ) رُتَيْلاء، خَنْدَرَق، أَبُـو شَبَت، شَبَت، أَبُوالبَيْض.

**رتیلها** /r.-hā/ (جانـ) الرُّتَيْلات.

**رج** /raj/ صَفّ ← رده ۱.

**رجاله** /rajjāle/ ۱. المُشاة. ۲ ← پست، فرومایه.

**رج‌بندی** /raj-bandi/ رَصّاً / رَصَّ ـُ تَكْدِيساً / كَدَّسَ.

**رجحان** /rojhān/ رُجْحان، تَفَوُّق، أَفْضَلِيَّة، زِيادَة.

**رجحان دادن** /r.-dādan/ إِرْجاحاً / أَرْجَحَ، تَرْجِيحاً / رَجَّحَ، تَفْوِيقاً / فَوَّقَ.

**رجحان یافتن** /r.-yāftan/ رُجْحاناً و رُجُوحاً / رَجَحَ ـُ فَوْقاً و فَواقاً / فاقَ ـُ.

**رجز** /rajaz/ رَجَز.

**رجزخوان** /r.-xān/ الرّاجِز.

**رجز خواندن** /r.-x.-dan/ ← رجزخوانی کردن.

**رجزخوانی کردن** /r.-x.-i-kardan/ ۱. رَجْزاً / رَجَزَ ـُ و اِرْتِجازاً / اِرْتَجَزَ و تَرَجُّزاً / تَرَجَّزَ. ۲. مُفاخَرَةً / فاخَرَ، مُساماةً / سامَى، مُشارَفَةً / شارَفَ.

**رجعت کردن** /rej'at-kardan/ ← برگشتن.

**رجوع کردن** /roju'-k./ ← برگشتن.

**رحل** /rahl/ الرَّحْلَة.

**رحلت کردن** /rehlat-kardan/ ← مردن.

**رحم** /rahm/ ← مهربانی.

**رحم** /rahem/ (پز) الرَّحِم، بَيْتُ الوِلْد، القَمِيص، الرَّغْس، السَّقْي ← زهدان.

**رحم‌بند** /r.-band/ فِرْزَجَة («كَعْكَعَةٌ» تُقْحَمُ في المَهْبَل لِمَنْعِ الحَمْل أو لِتَصْحيحِ وَضْعِ الرَّحِمِ).

**رحمت** /rahmat/ ← مهربانی.

**رحم‌دل** /rahm-del/ ← مهربان.

**رحم کردن** /r.-kardan/ ۱ ← مهربانی کردن. ۲ ← عفو کردن.

**رحیم** /rahim/ ← مهربان.

**رخ** /rox/ ۱ ← چهره. روی. ۲. [شطرنج] الرُّخ، القَلْعَة. ۳. (جانـ) الرُّخ، الكُنْدُور، الأَنُوق، الرَّخَمَة.

**رخام** /roxām/ رُخام، مَرْمَر.

**رخام‌تراش** /r.-tarāš/ الرَّخّام.

**رخام گچی** /r.-gaci/ مَرْمَر، بَسْتَر، هَيْصَم.

**رخت** /raxt/ ۱ ← لباس. ۲ ← کالا.

**رخت بستن** /r.-bastan/ ۱ ← سفر کردن. ۲ ← مردن.

**رخت‌خواب** /r.-e-xāb/ الفَرْش، المِثال، فَرْشَة، حَشِيَّة.

**رخت‌خواب‌پیچ** /r.-e-x.-pic/ المُغَلِّفُ لِلشَّراشِف، المُغَطِّي لِلْبِطانِيّات.

**رخت‌شوی** /r.-šuy/ الغَسّال، [نث] غَسّالَة.

**رخت‌شوی‌خانه** /r.-š.-xāne/ المَغْسِلَة، المَقْصَر، المَقْصَرَة.

**رختشویی** /r.-šuyi/ غَسْلُ المَلابِس.

**رخت‌کن** /r.-kan/ خَلْوَةُ الحَمّام، المُشَلَّح.

**رخت‌مال** /r.-mäl/ الجَنْدَرَة.

**رخت و پخت** /r.-o-paxt/ ۱ ← لباس، پوشاک. ۲ ← کالا.

**رخداد** /roxdäd/ ← روی‌داد.

**رخ‌دادن** /r.-dädan/ ← روی دادن.

**رخسار** /roxsär/ ← چهره، روی.

**رخساره** /r.-e/ ۱ ← روی. ۲. [زمینشناسی] هَيْئَة، طَلْعَة، سِيْماء.

**رخشان** /raxsän/ ← تابان، روشن، درخشان.

**رخشان کره** /r.-kore/ كُرَةٌ ضَوْئِيَّةٌ.

**رخشندگی** /raxšandegi/ ← روشنی، درخشندگی.

**رخشنده** /raxšande/ ← تابان، درخشان، درخشنده.

**رخصت** /roxsat/ رُخصَة، إجازَة، إذْن، سَمَاح، دُسْتُور، خُرْصَة، سَرَاح.

**رخصت خواستن** /r.-xästan/ تَرَخُّصاً / تَرَخَّصَ في كذا، إسْتِئْذاناً / إسْتَأْذَنَ.

**رخصت دادن** /r.-dädan/ تَرْخِيْصاً / رَخَّصَ لَهُ كذا أو في كذا، إجازَةً / أجازَ، إباحَةً / أباحَ ← اجازه دادن.

**رخنه** /rexne/ ۱. مَنْفَذ، ثَقْب، ثَلْم، ثُلْمَة، ثُغْرَة، ثَغْر، وَصْوَص، وَصْواص. ۲. شَقٌّ في الحائِط، فُتْحَة، خَرْق، صَدْع، فَجْوَة، خَلَل، تَمْزِيْق. ۳. نُفُوذ، دُخُول، إخْتِراق.

**رخنه ایجاد کردن** /r.-ijäd-kardan/ خَرْقاً / خَرَقَ ـُ البِناءَ وفي البِناء، إخْتِراقاً / إخْتَرَقَ الشَّيءَ، ثَلْماً / ثَلَمَ ـِ ثَغْراً / ثَغَرَ ـَ.

**رخنه کردن** /r.-kardan/ ← نفوذ کردن.

**رخوت** /rexvat/ ← سستی.

**رخوت تابستانی گیاهان** /r.-e-täbestani-ye-giyahän/ (گیا) الخُمُودُ الصَّيْفِيّ.

**رد** /rad/ ۱. رَدّ، إرْجاع، تَحْوِيل، دَفْع. ۲. صَدّ، رَفْض، نَفْي، سَلْب، نَبْذ، طَرْح. ۳. إنْكار، نُكْر، نُكْران، نَكِيْر، جَحْد، جُحُود، مُناقَضَة. ۴. أثَر، مَسْحَة ← ردّپا.

**ردا** /redä/ رِداء، شَمْلَة، طاق، طَرْحَة، عِطاف، لَوْط.

**رد پا** /raddepä/ أثَر، إثْر، جُرَّة، مِدَقّ، نِقْبَة.

**رد پا گرفتن** /r.-gereftan/ قَفْواً وقُفُوّاً / قَفا ـُ واقْتِفاءً / إقْتَفَى وتَتَبُّعاً / تَتَبَّعَ الأَثَر.

**ردخور** /r.-xor/ مَرْدُوْدٌ، قابِلٌ لِلرَّدِّ. « ـ ندارد »: لامَفَرَّ مِنْهُ، مَحْتُومٌ.

**رد شدن** /r.-šodan/ ۱ ← عبور کردن، گذشتن. ۲. رَدّاً / رُدَّ ـُ مج، طَرْداً / طُرِدَ ـُ مج، إرْجاعاً / أُرْجِعَ مج، إنْتِفاءً / إنْتَفَى. ۳. رُسُوباً ورَسَباً / رَسَبَ ـُ التِلْمِيْذُ ← رفوزه شدن، مردود شدن.

**رد شهود** /r.-de-šohud/ (حقـ) طَعْنُ الشُّهُودِ.

**ردالصدر علی العجز** /r.-dos-sadre-alal-ajoz/ (بد) رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى العَجُزِ.

**رد صلاحیت دادگاه** /r.-de-salähiyyat-e-dädgäh/ (حقـ) الرَّدّ.

**ردالعجز علی الصدر** /r.-dol-ajoze-alas-sadr/ (بد) رَدُّ العَجُزِ عَلَى الصَّدْرِ.

**ردف** /redf/ (بد) الرِّدْفُ.

**ردالقافیه** /raddolqäfiye/ (بد) تَكْرارُ قافيةِ المِصْراعِ الأوّلِ من بيتِ المَطْلَعِ في آخِرِ البيتِ الثّانِي.

**رد کردن** /r.-kardan/ ۱. رَدّاً ومَرَدّاً ومَرْدُوْداً ورِدِّيْدَى / رَدَّ ـُ عَلَيهِ الشَّيءَ، إعادَةً / أعادَ، إرْجاعاً / أرْجَعَ. ۲. صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هُ، دَرْءاً ودَرْأَةً / دَرَأَ ـَ، صَدّاً / صَدَّ ـُ هُ عـنِ كذا، مُناءاةً / ناءَى عَنْهُ الشَّرَّ، تَنْكِيْلاً / نَكَّلَ وإنْكالاً / أنْكَلَ هُ عَنْهُ. ۳. دَفْعاً / دَفَعَ ـَ ورَدّاً / رَدَّ ـُ القَوْلَ، إعْتِراضاً / إعْتَرَضَ عَلَى، طَعْناً / طَعَنَ ـُ في قَوْلِهِ، مُعارَضَةً / عارَضَ ومُناقَضَةً / ناقَضَ كلامَهُ، دَحْضاً ودُحُوضاً / دَحَضَ ـَ وتَدْحِيْضاً / دَحَّضَ وإدْحاضاً / أدْحَضَ ودَمْغاً / دَمَغَ ـُ الحُجَّةَ. ۴. نَفْياً / نَفَى ـِ إنْكاراً / أنْكَرَ، تَنَكُّراً / تَنَكَّرَ، جَحْداً وجُحُوداً / جَحَدَ ـَ، كُفْراً وكُفْراناً وكُفُوراً / كَفَرَ ـُ بِكذا. ۵ ← گذرانیدن. ۶ ← رفوزه کردن، مردود کردن.

**رد گرفتن** /r.-gereftan/ ← ردپا گرفتن.

**ردالمطلع** /raddolmatla'/ (بد) تَكْرارُ أحَدِ المِصْراعَيْنِ مِن بَيْتِ المَطْلَعِ في بَيْتِ المَقْطَعِ.

**ردنکوت** /redankot/ الرِّدِنْكُوت.

**رد و بدل** /raddobadal/ تَنْقِيل، تَعْوِيض، مُعاوَضَة.

**رد و بدل کردن** /r.-kardan/ تَعْوِيْضاً / عَوَّضَ، إعاضَةً / أعاضَ، مُعاوَضَةً / عاوَضَ، عَوْضاً وعِوَضاً وعِياضاً / عاضَ ـُ.

**ردوکسیون** /redoksiyon/ ← کاهش.

**رده** /rade/ ۱. الصَّفّ، السّاف، السَّطْر. ۲. (جانـ) الشُّعْبَة.

**رده‌بندی** /r.-bandi/ تَصْنِيف، تَنْوِيق، تَنْسِيق، تَفْصِيل.
**رده‌بندی کردن** /r.-b.-kardan/ تَصْنِيفاً / صَنَّفَ، تَنْسِيقاً / نَسَّق، تَنْوِيقاً / نَوَّقَ الشَّيءَ.
**رده‌ها** /r.-hā/ مُسْتَوَيات.
**ردی** /radi/ ← پست.
**ردیاب** /rad-yāb/ ١. قَصّاص أو مُقْتَصُّ الأثَر، قَوّاف، قائِف. ٢. الحَسّاس [کاشف الکتریکی].
**ردیابی** /r.-y.-i/ ١. إقْتِفاءُ الأثَر، كَشْفُ الأثَر، القِيافَة. ٢. (نظ) إسْتِمْكان.
**ردیابی کردن** /r.-y.-i-kardan/ ← ردپا گرفتن.
**ردیزه** /rādize/ الطُّوَيْئِفَة.
**ردیف** /radif/ ١. صَفّ، مَصَفّ، سَطْر، خَطّ، سِلْسِلَة، سِياق، صِنْف، مُنَضَّد. ٢. مَنْزِلَة، مَقام، رُتْبَة، مَرْتَبَة، طَبَقَة.
**ردیف‌بندی** /r.-bandi/ ← رده‌بندی.
**ردیف‌بندی کردن** /r.-b.-kardan/ ← رده‌بندی.
**ردیف شدن** /r.-šodan/ رَصْفاً / رُصِفَ مج ـُ تَصافُفاً / تَصافَّ، تَرَصُّفاً / تَرَصَّفَ، تَنَضُّداً / تَنَضَّدَ.
**ردیف‌کاری** /r.-kāri/ التَّنْبِيه.
**ردیف کردن** /r.-kardan/ صَفّاً / صَفَّ ـُ الشَّيءَ، رَصْفاً / رَصَفَ ـُ، نَضْداً / نَضَدَ ـِ، تَنْضِيداً / نَضَّدَ.
**رذالت** /razālat/ ← فرومایگی، پستی.
**رذل** /razl/ ← فرومایه. پست.
**رز** /roz/ (گیا) الوَرْد.
**رز** /raz/ (گیا) ← انگور، تاک، مو.
**رزت** /rozet/ وُرَيْدَة [عُقْدَةٌ بِشَكْلِ وَرْدَةٍ].
**رزرپین** /rezerpin/ (پز) رِسِرْبِين.
**رزرو** /rezerv/ ١. تَحَفُّظ، حَجْز. ٢. إحْتِياطِيّ، مُدَّخَر.
**رزرو بلیط** /r.-e-belit/ حَجْزُ التَّذاكِر.
**رزرو کردن** /r.-kardan/ حَجْزاً / حَجَزَ ـِ.
**رزق** /rezq/ ← روزی.
**رزق دادن** /r.-dādan/ ← روزی دادن.
**رزم** /razm/ حَرْب، قِتال، هَيْج، هَيْجا، هَيْجاء.
**رزم انفرادی** /r.-e-enferadi/ (نظ) مِهْنَةُ المَيْدان.
**رزمجو** /r.-ju/ مُجاهِد، مُحارِب، مُقاتِل.
**رزم شبانه** /r.-e-šabāne/ (نظ) قِتالٌ لَيْلِيٌّ.
**رزمگاه** /r.-gāh/ ← میدان جنگ.
**رزمناو** /r.-nāv/ الطَّرادَة، الطَّرّاد، الدّارِعَة، مُدَرَّعَة.
**رزمنده** /r.-ande/ المُقاتِل.
**رزمی** /r.-i/ مَلْحَمِيّ.
**رزنانس** /rezonās/ رَنِين، صَدًى، رَجْع.
**رزورسین** /rezorsin/ الرِّيزُورسِين، الرِّيزُورسِينُول.
**رزورسینول** /rezorsinol/ ← رزورسین.
**رزوناتور** /rezonātor/ المِرْنان.
**رزه** /raze/ رَزَّة، لَزَّة، لَزّ، حَلْقَةُ الباب، ضَبَّة، زِلاج، مِسْمار، تِرْباس.
**رزیستانس** /rezistāns/ (فز) المُقاوَمَة.
**رزین** /rezin/ ١ ← صمغ، سقز. ٢ ← لاستیک.
**رزینهای اوره‌یی** /r.-hā-ye-ureyi/ (پز) رَاتِينْجاتُ اليُورِيْئِين.
**رژانس** /režāns/ [سبک] رِيجانْس، طِرازُ رِيجانس.
**رژنراسیون** /reženerāsiyon/ ١. تَجَدُّد. ٢. تَجْدِيد، إحْياء، بَعْث.
**رژه** /reže/ (نظ) إسْتِعْراضُ الجُنْدِ، عَرْضُ الجُنْدِ، مُناوَرَة، مُحاوَتَه، مُحاوَلَة.
**رژیسور** /režisur/ ١ ← مدیر. ٢. قَيِّمٌ عَلَى مَسْرَح.
**رژیم** /režim/ ١. النِّظام، الحُكْم. ٢. الحِمْيَة، النِّظامُ الغَذائِيّ، التَّدْبِيرُ الغَذائِيّ.
**رژیم ارباب و رعیتی** /r.-e-arbāb-va-ra'iyati/ نِظامُ الإقْطاعِ.
**رژیمان** /režiman/ ← گروه، هنگ.
**رژیم جمهوری** /r.-e-jomhuri/ النِّظامُ الجُمْهُورِيّ.
**رژیم حکومتی** /r.-e-hokumati/ النِّظامُ السِّياسِيّ.
**رژیم درمانی** /r.-e-darmāni/ (پز) النِّظامُ الصِّحِّيّ.
**رژیم دموکراسی** /r.-e-demokrāsi/ النِّظامُ الدِّيْمُقْراطِيّ.
**رژیم سرمایه‌داری** /r.-e-sarmāye-dāri/ النِّظامُ الرَّأْسْمالِيّ.
**رژیم غذایی** /r.-e-qazāyi/ ← رژیم ۲.
**رژیم غذایی دادن** /r.-e-q.-dādan/ عَيَّنَ لَهُ الطَّبِيبُ نِظاماً غذائيّاً خاصّاً، عَيَّنَ له حِمْيَةً.
**رژیم کمونیستی** /r.-e-komonisti/ النِّظامُ الشُّيُوعِيُّ.
**رژیم گرفتن** /r.-gereftan/ قَرَّرَ لِنَفْسِهِ نِظاماً غذائيّاً خاصّاً.

**رس** /ros/ دِلغان، غَرِيْن، غِرْيَن.

**رسا** /rasä/ ۱. مُـرْتَفِع، عـالِي، مَسْمُـوع. ۲. البَيِّن مِنَ الكلامِ، البَلِيْغ.

**رسالت** /resälat/ الرِّسالَة، النُّبُوَّة.

**رسالـة** /resäle/ ۱. رِسـالَة، خِطـاب، رَسِيْل، لِسـان، تَحْرِيْر، وَحْي، نُبْذَة. ۲. كِتاب، كُتَيِّب. ۳. أُطْرُوْحَة، رِسالَةُ الدُّكْتُورا.

**رسام** /rassäm/ ← نقّاش.

**رسانا** /rasänä/ (فز) المُوَصِّل.

**رسانای برقی** /r.-ye-barqi/ (فز) مُوَصِّلٌ كَهْرَبائِيّ.

**رسانایی** /r.-yi/ (فز) الإيْصالِيَّة، التَّوْصِيْل.

**رسانایی گرما** /r.-yi-ye-garmä/ (فز) التَّوْصِيْلُ الحَرارِيّ.

**رسـانایـی ویـژهٔ برقـی** /r.-yi-ye-viže-ye-barqi/ (فز) المُوَصِّلِيَّةُ الكَهْرَبائِيَّةُ.

**رسانایی ویـژهٔ گرمایی** /r.-yi-ye-v.-ye-garmäyi/ (فز) المُوَصِّلِيَّةُ الحَرارِيَّة.

**رساننده** /resänande/ البالِغ.

**رسانه** /rasäne/ وسائِلُ الإعْلامِ.

**رسانه‌های گروهی** /r.-ye-goruhi/ ← رسانه.

**رسانیدن** /resänidan/ ۱. إيْصالاً / أَوْصَلَ، تَـوْصِيْلاً / وَصَّلَ الشَّيءَ إلى فُـلانٍ، نَوْلاً ونَوالاً / نالَ يَنُولُ، إنـالَةً / أنالَهُ ولَه الشَّيءَ، إتْباعاً / أَتْبَعَهُ الشَّيءَ، تَسْلِيْماً / سَلَّمَهُ. ۲. إبْلاغاً / أَبْلَغَ، تَبْلِيْغاً / بَلَّغَ هُـ إلَيْهِ. ۳. إلْهاماً / أَلْهَمَ، وَغزاً / وَعَزَّيَعِزُّ، وتَوْعِيْزاً / وَعَّزَ، وإيْعازاً / أَوْعَزَ إليهِ في كذا. ۴. إيْداءً / آدَى يُؤْدِي هُـ إلـى المكانِ، إفْضاءً / أَفْضَى بِهِ إلى كذا. ۵. إنْضاجاً / أَنْضَجَ.

**رسایی** /resäyi/ ۱. كَمال، بُلُوغ. ۲. اِمْتِداد، مَدَى.

**رسپیراتـور** /respirätor/ ۱. التَّنَفُّسِيّ. ۲. كَمّامَة (قِناعٌ لِلتَّنَفُّسِ الاصْطِناعِيّ).

**رست** /rast/ (رضـ) الإحْداثِيُّ الرَّأْسِيّ (الصّادِيّ).

**رست** /rost/ ← رُس.

**رست آهکی** /r.-e-äkaki/ صَلْصالِيٌّ جِيْرِيّ.

**رست آهنی** /r.-e-ähani/ صَلْصالِيٌّ حَدِيْدِيّ.

**رستاخیز** /rastäxiz/ ← قیامت.

**رست چربی‌زا** /rost-e-xarb-i-zä/ تُرابُ القَصّارِ.

**رست‌دار** /r.-där/ طِيْنِيّ.

**رستگار** /rastgär/ النّاجِـح، النّاجِي، الفالِـح، المُفْلِح، الزّالِج، الرَّشِيْد.

**رستگار شـدن** /r.-šodan/ نُجْحاً ونَجـاحاً / نَجَحَ ـَـ إسْتِفْلاحاً / إسْتَفْلَحَ، إفْلاحاً / أَفْلَحَ، تَوَفُّقاً / تَوَفَّقَ.

**رستگار کردن** /r.-kardan/ تَنْجِيْحاً / نَجَّحَهُ.

**رستگاری** /r.-i/ نَجاح، نُجْح، فَلاح، تَـوْفِيْق، فُلْج، رُشْد، يُسْر، يُسُر، يَسار.

**رست ماسه‌یی** /rost-e-mäse-yi/ صَلْصالِيٌّ رَمْلِيٌّ.

**رســت متــورق** /r.-e-motavarreq/ أَرْجِيْلِيْـت، صَخْـرٌ صَلْصالِيٌّ.

**رستن** /rostan/ ← روییدن.

**رستن** /rastan/ ← رها شدن، رهایی یافتن.

**رستی** /rost-i/ طِيْنِيّ.

**رست نسوز** /r.-e-nasuz/ صَلْصالٌ حَرارِيٌّ.

**رستنگاه** /rostangah/ المَنْبِت.

**رستنی** /rostani/ نَبات، عُشْب، نَباتِيّ.

**رستوران** /resturän/ مَطْعَم، مَطْبَخ، لُوْكانْدَةُ الأُكْل.

**رسته** /roste/ مَزْرُوْع، مُنْبَت، نامِي، مُخْضَر.

**رسته** /raste/ ۱. ناجِي، طَلِيْـق، مُنْقَذ، مُحَرَّر. ۲. صَف، سُوْق، رَزْدَق، زَوْج، سِماط، طَبَقَة، الصِّرم.

**رسد** /rasad/ ← دسته.

**رسم** /rasm/ ۱. رَسْم، عَـلامَة، أَثَـر. ۲. طَرِيْقَة، وَجْه، أُسْلُوب، كَيْفِيَّة، عُـرْف، اِصْطِلاح، نَحْو، العادَةُ المَـرْعِيَّة، العادَة، شِيْمَة. ۳. الرَّسْم، صُورَةُ الشَّيءِ، هَيْئَة.

**رسماً** /rasman/ رَسْمِيّاً، أُصُولِيّاً، مِـنْ جِدّ، جِدِّيّ، بِصِفَةٍ رَسْمِيَّةٍ.

**رسم فنی** /rasm-e-fanni/ الرَّسْمُ الفَنِّيّ.

**رسم کردن** /r.-kardan/ ← نقاشی کردن.

**رسم نوین** /r.-e-novin/ حَدَث، بِدْعَة.

**رسمی** /r.-i/ الرَّسْمِيّ. ▪کار ـ ▪: العَمَلُ الرَّسْمِيُّ. ▪کارمند ـ ▪: الرَّجلُ الرَّسْمِيُّ، القانُونِيّ، المُنْتَظِم.

**رسمیت** /r.-iyyat/ الرَّسْمِيَّة، الرَّسْمِيّ.

**رسمیت دادن** /r.-iyyat-dädan/ مَنْـحَ الإجْتِماعِ صِفَـةً رَسْمِيَّةً.

**رسمیت یافتن** /r.-iyyat-yäftan/ اِكْتَسَبَ الإجْتِماعُ صِفَةً أوسِمَةً رَسْمِيَّةً.

**رسمی‌شدن** /r.-i-šodan/ تَصَنُّفاً / تَصَنَّفَ.

**رسمی کردن** /r.-i-kardan/ تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ، وتَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ المُوَظَّفَ، مُصادَقَةً / صادَقَةً عَلَى.

**رسن** /rasan/ حَبْل، طَنـاب، غَزَل، جُمـالَة، خَطِيْـر، أخْلَج، رِبَق، سِـبّ، سَبَب، شَنَق، مِطْوَل، عَـرْس، عِكام، مِرار، مَرّ، ماقِط، أوْجَن.

**رسن‌باف** /r.-bäf/ حَبّال، سَلّاب.

**رسنده** /rasande/ البالِغ، الواصِل.

**رسن‌فروش** /rasan-foruš/ حَبّال، عَرّاس.

**رسو** /resu/ (گيا) الأرْطَى.

**رسوا** /rosvä/ الفَضِيْح، المَفْضُوح، المُفتَضَـح، اللَّعِيْن، المُتَهَتِّك، مَهْجُـوّ، رَدِيءُ السُّمْعَة، سَيِّئُ السُّمْعَـة، مُنْثَلِمُ الصِّيْت أو السُّمْعَة، النَّكِيْت.

**رسوا سازی** /r.-säzi/ الفَضاحَة، الفُضُوحَة، وِشايَة.

**رسوا شدن** /r.-šodan/ اِفْتِضاحاً / اِفْتَضَحَ، اِنْفِضاحاً / اِنْفَضَحَ، اِنْكِشـافاً / اِنْكَشَفَ، تَكَشُّفاً / تَكَشَّفَ، تَهَتُّكاً / تَهَتَّـكَ، اِنْهِتاكـاً / اِنْهَتَكَ، اِسْـوِداداً / اِسْوَدَّ وَجْهَـهُ، اِسْتِخْزاءً / اِسْتَخْزَى، اِرْتِحاضاً / اِرْتَحَضَ، اِسْواءً / أسْوَى، شَنَعاً / شَنِعَ ـَ، تَشَوُّراً / تَشَوَّرَ.

**رسوا کردن** /r.-kardan/ فَضْحاً / فَضَحَ ـُ تَفْضِيْحاً / فَضَّحَ، مُفـاضَحَةً / فاضَـحَ، هَتْكاً / هَتَكَ ـِ تَهْتِيْكاً / هَتَّكَ، هَجْواً وهِجاءً وتَهْجاءً / هَجَا يَهْجُو، كَشْفاً وكاشِفَةً / كَشَفَ ـِ سَيِّئاتِـه، تَسْوِيْداً / سَوَّدَ وَجْهَهُ، بَـرْخاً / بَرَخَ ـَ ثَلْماً / ثَلَمَ ـِ الصِّيْتَ أو السُّمْعَـةَ، خَزْياً / خَزَى ـِ إخْزاءً / أخْزَى، تَجْرِيْساً / جَرَّسَ بِهِم، ذَأْماً / ذَأَمَ ـَ شَوِيّاً / سَوَى ـِ تَسْمِيْحاً / سَمَّحَ، وتَسْمِيْعاً / سَمَّعَ بِهِ، شَرّاً / شَرَّ ـُ تَشْرِيْراً / شَرَّرَ، شَقْحاً / شَقَحَ ـَ هُ اللّهُ، إشْقاحاً / أشْقَحَ، تَشْنِيْراً / شَنَّرَ عَلَيهِ، شَنْعاً / شَنَعَ ـَ تَشْنِيْعاً / شَنَّعَ عَلَيهِ، شَهْراً وشُهْرَةً / شَهَرَ ـَ هُ بكذا، تَشْهِيْراً / شَهَّرَهُ بكذا، إصاتَةً / أصاتَ بِفُلانٍ، عَرّاً / عَرَّ ـُ طَعْناً / طَعَنَ ـُ ـَ فيه وعليه، قَدْحاً / قَدَحَ ـَ في عرضِهِ، لَحْياً / لَحَى ـَ تَلْدِيْداً / لَدَّدَ، لَعْناً / لَعَنَ ـَ لَوْكاً / لاكَ ـُ عِرضَهُ، مَرْزاً / مَرَزَ ـُ تَنْدِيْداً / نَدَّدَ، نَقِيْصَةً / نَقَصَ ـُ [يكديگر را] تَفاضُحاً / تَفاضَحَ.

**رسوا کننده** /r.-konande/ الفَضُوح، الفَضّاح، الهَجَوِيّ، المُزْرِي، النّاعِي.

**رسوایی** /r.-yi/ فَضِيْحَة، مَفْضَحَة، فِضـاح، خِزْي، عار، ذُلّ، هَوْن، هَـوان، شَيْن، خَجَل، هَتِيْكَة، شَنـار، شُهْرَة، كاشِفَة، مَهـانَة، فِتْنَة، ثَلْب، تُـوَبَة، جُرْسَة، خَـزْبَة، سَبّ، عَرّ، مَعَرَّة، وَيْبَة، مَوْبُبَة، وَصْم، وَصْمَة، وَيْلَة.

**رسوایی‌آور** /r.-yi-ävar/ الفاضِح.

**رسوب** /rosub/ الرّاسِـب، الرّاسِبَة، الرُّسُـوب، الدُّرْدِيّ، العَكَـر، الغَـرِيْـن، الطِّمْي، الثُّفْـل، الطُّحْـل، الثُّفـالَـة، الثُّمالَة، الثُّمْلَة، الثَّمِيْلَة، التُّفـانَة، التُّفْن، التُّفْنَة، خُثارَةُ الشَّيءِ، خُثالَة.

**رسوبات‌بادی** /r.-ät-e-bädi/ إرْساباتٌ هَوائِيَّة.

**رسوب‌شناسی** /r.-šenäsi/ عِلْمُ الرَّواسِب.

**رسوب‌شیمیایی** /r.-e-šimiyäyi/ (شيمـ) رُسابَة، رَسُوب، راسِب، مادَّة مُرَسَّبَة.

**رسوب کردن** /r.-kardan/ تَرَسُّباً / تَرَسَّبَ، تَسَـوُّخاً / تَسَوَّخ في الطِّيْن.

**رسوبی** /r.-i/ الرُّسُـوبِيّ. «اراضی»: الأتْـرِبَةُ الرُّسُـوبِيَّة. الفُضالِيّ.

**رسوخ** /rosux/ ← استواری، نفوذ، رخنه.

**رسوخ کردن** /r.-kardan/ ← نفوذ کردن، رخنه کردن.

**رسول** /rasul/ الرَّسُول ← پیامبر.

**رسولای‌زغالی** /rasuläye-zoqäli/ (گيا) الأغارِيْقُون.

**رسوم** /rosum/ أدَبُ السُّلُوك أو المُعاشَرَة.

**رسومات** /r.-ät/ الرَّسْم.

**رسیتاتیف** /resitätif/ إلْقاءٌ مُلَحَّن [وبخاصَّةٍ في المُغَنّاة].

**رسید** /resid/ إيْصال، مُذَكِّرَة، وَصْل.

**رسیدگی** /residegi/ ۱. (الفَحْص، الـرَّقابَة، المُـراقَبَة، الإلْتِفات، التَّعَهُّد، التَّفَقُّد، إنْعامُ النَّظَـر، نَظَرُ الدَّعْوَى. ۲. نُضْج، كَمال، بُلُوغ. ۳. الخِدْمَة.

**رسیدگـی کردن** /r.kardan/ تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ الأمْرَ أو الدَّعْوَى، فَتْشاً / فَتَشَ ـِ تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ عنه، اِهْتِماماً / اِهْتَمَّ بِشُؤُونِهِم، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ عَنْهُ، تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ، اِفْتِحاصاً / اِفْتَحَصَ، إمْعاناً / أمْعَنَ وتَمَعُّناً / تَمَعَّنَ، تَفَقُّداً / تَفَقَّدَ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ في الأمْرِ، تَنَظُّراً / تَنَظَّر، اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، اِسْتِنْظاراً / اِسْتَنْظَرَ، تَأمُّلاً / تَأمَّلَ، مُناظَرَةً / ناظَرَ العَمَلَ، مُراجَعَةً / راجَعَ الحِساباتِ، عِنايَةً وعُنِيّاً / عُنِيَ ـِ مج بِهِ، مُعاجاةً / عاجَى الشَّيءَ.

**رسیدن** /residan/ ۱ بُلُوغـاً / بَلَغَ ـُ المكـانَ أو الشَّيءَ،

وُصُولاً ووُصْلَـةً وصِلَةً / وَصَلَ يَصِـلُ هُـ والَيْـهِ، تَوَصُّـلاً / تَوَصَّلَ، واتِّصالاً / اِتَّصَلَ إلَيْهِ، لَحْقـاً ولَحاقاً / لَحِقَ ـَ هُ، إلْحاقاً / أَلْحَقَ بِهِ، اِلْتِحاقاً / اِلْتَحَقَ بِهِ، إدْراكاً / أَدْرَكَ، وادِّراكاً / اِدَّرَكَ الشَّيءَ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَى إلى كذا، دَفْعاً / دَفَعَ ـَ إلى ـَ فُلانٍ، تَأَدِّياً / تَأَدَّى إليهِ الأمْرُ، بَنْقاً / بَنَقَ ـُ تَبْنِيْقاً / بَنَّقَ الشَّيءُ إلَيـهِ، إتْباعاً / أَتْبَعَهُ، تُمّاً وتُمـاماً و تَمامَةً / تَمَّ ـِ إلى مَوْضِعِ كـذا، تَخَلُّساً / تَخَلَّسَ شَيْئاً، خُلُوصاً وخَـلاصاً / خَلَصَ ـُ إليـه، مُراضَخَةً / رَاضَخَ مِنْهُ شَيْئاً، صَـدْراً ومَصْدراً / صَدَرَ ـُ إلى المكانِ، إصـابَةً / أَصابَ الشَّيءَ، صَيْراً وصَيْرورَةً / صارَ ـِ إلَى فُلانٍ، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ المكانَ، إفْضاءً / أَفْضَى إلَيْهِ، هَبْشاً / هَبَشَ ـُ [به يكديگـر] تَدارُكاً / تَدارَكَ وادّارَكَ القَومُ. ۲. نَضْجاً / نَضِجَ ـَ. ۳ ← رسيدگی كردن.

**رسیدنی** /r.-i/ آتٍ.

**رسیده** /reside/ ناضِج، نَضِيْج (لِلدُّمَل).

**رسیده شدن** /r.-šodan/ نَضْجاً / نَضِجَ ـَ، أَنْيـاً وإنًى / أَنَى ـِ الثَّمَرُ، ثُمُوراً / ثَمَرَ ـُ الشَّيءَ.

**رسیده كردن** /r.-kardan/ تَنْضِيْجاً / نَضَّجَ الشَّيءَ.

**رش** /raš/ الباع.

**رشاد** /rašäd/ (گيا) ← تره‌تيزک.

**رشادت** /rašädat/ ← دليری.

**رشتن** /reštan/ فَتْلاً / فَتَلَ ـِ وتَفْتِيْلاً / فَتَّلَ الحَبْلَ، غَزْلاً / غَزَلَ ـُ اِغْتِزالاً / اِغْتَزَلَ، سَمْهَجَةً / سَمْهَجَ الحَبْلَ، كَفْناً / كَفَنَ ـِ الصُّوفَ.

**رشته** /rešte/ ۱. حَبْل، وِضر، آصِرَة، صِلَة، رابِطَة، رابِط، رِباط، جِـزاق، رِبْق، رَدَن ← رسن، بنـد، ريسمان. ۲. خَيْط، غَـزْل، سِلْكَة، عِـرْق، نِصاح ← نخ. ۳. المَغْزُول، المَفْتُول. ۴. الطّاقَة. ۵. [آش] الشُّعَيْرَة، الإطْرِيَة. ۶. (رضـ) المُتَتالِيَة، المُتَتابَعَة. ۷. (جانـ) الفِرْتِيت، العِرقُ المَدِيْنِيُّ wormguinea (E). ۸. المُتَسَلْسِلَة، سِلْسِلَة ← سِرى.

**رشته پایان** /r.-päyän/ (جانـ) هُدّابِيّاتُ الأَرْجُلِ.

**رشتهٔ پنبه** /r.-ye-panbe/ تِيْلَةُ القُطْنِ.

**رشتهٔ تحصیلی** /r.-ye-tahsili/ الفَرْع.

**رشتهٔ عصبی** /r.-ye-asabi/ اللِّيْفَةُ العَصَبِيَّةُ.

**رشتهٔ فرنگی** /r.-ye-farangi/ الشُّعْرِيَّة.

**رشته كوهها** /r.-kuh-hä/ سِلْسِلَةُ جِبالٍ.

**رشد** /rošd/ ۱. الرُّشد، إدْراک، نُضْج. ۲. نُمُوّ، نَمِيّ، نَماء، اِرْتِقاء، نُشُوء، نَشْء، تَنْبِيْت، اِنْتاش. ۳. (حقـ) الرُّشْد.

**رشد اجتماعی** /r.-e-ejtemä'i/ التَّنْشِئَةُ الاِجْتماعِيَّةُ.

**رشداقتصادی** /r.-e-eqtesädi/ التَّنْمِيَةُ الاِقْتِصادِيَّة.

**رشدفكری** /r.-e-fekri/ التَّطَوُّرُ العَقْلِيّ.

**رشدكردن** /r.-kardan/ ۱. تَرَعْرُعاً / تَرَعْرَعَ، وتَطْبِيْخاً / طَبَّخَ الصَّبِـيُّ، نَشْأً ونُشُوءاً ونَشْأَةً ونَشَـاءً ونَشاءَةً / نَشَأَ ـَ شُبُوباً / شَبَّ ـِ الطِّفْلُ. ۲. نُمُوّاً ونَمْياً ونَمِيّاً ونَماءً ونَمِيَّةً / نَمايَنْمُو، ورِباءً ورُبُوّاً / رَبا ـُ المالُ، أَثاثاً وأُثُوثاً وأَثاثَةً / أَثَّ ـِ النَّباتُ والشَّعْرُ، زَكـاءً وزُكُوّاً / زَكا ـُ، وزَكَّى / زَكِيَ ـَ الزَّرْعُ، تَزْكِيَةً / زَكَّى.

**رشد ملی** /r.-e-melli/ الوَعْيُ القَوْمِيّ.

**رشک** /rašk/ (جانـ) صِئْبان، سِيْبان، بَيْضُ القَمْلِ، أَعْوَر، بَناتُ دَرْزَة، نِمْنِمَة، نَماة.

**رشک** /rašk/ حَسَد، غِيْرَة، أَضَم، داءُ الضَّرائِر.

**رشک‌آور** /r.-ävar/ مَحْسُودٌ عَلَيْهِ، مَرْغُوبٌ فيهِ.

**رشک بردن** /r.-bordan/ حَسْداً / حَسَدَ ـُ، غَبْطاً / غَبَطَ ـِ غَيْرَةً وغَيْراً وغاراً / غارَ ـَ، [بريكـديگر] تَغايُراً / تَغايَرَ، تَحاسُداً / تَحاسَدَ.

**رشكک** /raškak/ (گيا) المُزَقِّقَة.

**رشک ورزی** /rašk-varzi/ الغِبْطَة، الغِيْرَة.

**رشک ورزیدن** /r.-v.-dan/ ← رشک بردن.

**رشوه** /rešve/ رُشْـوَة، أَرْش، إتـاوَة، بَرْطَلَـة، بِـرْطِيْـل، جَعالَة، حُلْوان، دُبال، إسْلال، سِماد، طُعْم.

**رشوه‌خـوار** /r.-xär/ مُشْتَـرَى بـالـرِّشْـوَة، ذُواسْتِغْـدادٍ لِلرِّشْوَة، المُرْتَشِي، المُبَرْطَل.

**رشوه‌خـوری** /r.-x.-i/ رَشْـو، إرْشاء، اِرْتِشـاء، بَرْطَلَـة، الاِسْتِغْدادُ لِلرِّشْوَة.

**رشوه دادن** /r.-dädan/ رَشْواً / رَشا ـُ، مُراشاةً / راشَى، إتاوَةً / أَتا ـُ، بَرْطَلَةً / بَرْطَلَ، مُجـاعَلَةً وجِعالاً / جاعَلَ، حَلْواً / حَلا ـُ القاضِيَ، إدْلاءً / أَدْلَى إلى الحاكِمِ بِرَشْوَة، صِناعاً ومُصانَعَةً / صانَعَ، مُلاخاةً ولِخاءً / لاخَى بِهِ.

**رشوه دهنده** /r.-dahände/ الرّاشِي، المُبَرْطِل،

**رشوه‌ستان** /r.-setän/ ← رشوه‌خوار.

**رشوه گرفتن** /r.-gereftan/ اِرْتِشاءً / اِرْتَشَى، بَرْطَلَةً / بَرْطَلَ.

**رشوه‌گیر** */r.-gir/* ← رشوه‌خوار.

**رشوه‌گیری** */r.-g.-i/* ← رشوه‌خواری.

**رشید** */rasid/* الرَّشِيد، الرّاشِد، المُدرِک، بالِغُ سِنِّ الرُّشْدِ.

**رصدبندی** */rasad-bandi/* الرَّصَدُ الفَلَكِيّ.

**رصدخانه** */r.-xäne/* مَرْصَد، مِرصادٌ، فَلَكيٌّ، مَرْقَب، الرَّصَد.

**رصدخانهٔ پالومار** */r.-x.-ye-pälomar/* مَرْصَدُ بالومار.

**رصدخانهٔ گرینویچ** */r.-x.-ye-gerinvic/* مَرْصَدُ غِرِينْتِش.

**رصدکردن** */r.-kardan/* رَصْداً ورَصَداً / رَصَدَ ـُ، رُقُوباً ورَقابَةً ورِقْباناً ورَقْبَةً / رَقَبَ ـُ النَّجْمَ.

**رصدگاه** */r.-gäh/* ← رصدخانه.

**رصدگیری** */r.-giri/* الرَّصَدُ الفَلَكِيّ.

**رصدنشین** */r.-nešin/* الفَلَكِيّ، العالِمُ بِعِلْمِ الفَلَكِ.

**رضا** */rezä/* ← رضایت.

**رضادادن** */r.-dädan/* ← راضی شدن.

**رضامندی** */r.-mandi/* ← رضایت.

**رضایت** */r.-yat/* ۱. رِضاء، رَضْوَة، رُضَى، رُضْوان، مَرْضاة، تَراضِي، قَنَع، قَناعَة، اِقْتِناع، قَبُول، غِنَى، غُنْيَة، اِكْتِفاء، عُتْبَى، وَجه. ۲. (حقـ) الرِّضاء.

**رضایت‌آمیز** */r.-ämiz/* مَقْرُونٌ بالرِّضا.

**رضایت‌بخش** */r.-baxš/* مُشْبِع، كافِي، واجِبُ الرِّضا، طِبْقُ المَرام، مَقْبُول، مُرْضِي، مُقْنِع.

**رضایت بخشی** */r.-b.-i/* إرْضاء، إقْناع، إغْناء، كِفايَة، هَجْراء.

**رضایت خواستن** */r.-xästan/* اِسْتِرْضاءً / اِسْتَرْضَى، تَرَضِّياً / تَرَضَّى، رِضاءً ومُراضاةً / رَاضَى الرَّجُلَ، اِسْتِعْتاباً / اِسْتَعْتَبَ.

**رضایت دادن** */r.-dädan/* (حقـ) رِضاً ورِضَىً ورُضْواناً ورِضْواناً ومَرْضاةً / رَضِيَ ـَ عَنْهُ وعَلَيْهِ.

**رضایت داشتن** */r.-däštan/* ← راضی شدن.

**رضایت ضمنی** */r.-e-zemni/* الرِّضاءُ الضِّمْنِيّ.

**رضایت نامه** */r.-näme/* ۱. شَهادَةُ حُسْنِ السَّيْرِ والسُّلُوك، مُوافَقَةٌ خَطِّيَّة.

**رطب** */rotab/* ۱ الرُّطَب، المَهْو.

**رطل** */ratl/* الرَّطْل.

**رطوبت** */rotubat/* رُطُوبَة، نُدُوَّة، نَداوَة، نَدَى، بَلَل، تَبَلُّل، اِبْتِلال، طَراوَة، رَبِيلَة.

**رطوبت‌پذیر** */r.-pazir/* المُنْفِذ، النَّفِيذ.

**رطوبت پس دادن** */r.-pas-dädan/* تَرطِيباً / رَطَّبَ.

**رطوبت‌جو** */r.-e-jav/* كَمِّيَّةُ الرُّطُوبَةِ في الهَواءِ.

**رطوبت‌سنج** */r.-sanj/* المِرْطاب، المِرْطَب، المُسْتَرْطِب، المُسْتَرْطِبَة.

**رطوبت کشیدن** */r.-kešidan/* نَدًى ونَداوَةً ونُدُوَّةً / نَدِيَ يَنْدَى، اِبْتِلالاً / اِبْتَلَّ.

**رطوبت‌گیر** */r.-gir/* مُسْتَرْطِب، اِسْتِرطابِيّ (ماصٌّ لِلرُّطُوبَة ومُحْتَفِظٌ بِها).

**رطوبت‌مطلق** */r.-e-motalq/* الرُّطُوبَةُ المُطْلَقَة.

**رطوبت‌مفصلی** */r.-e-mafsali/* السّائِلُ المُزَلِّق.

**رطوبت‌ناپذیر** */r.-näpazir/* كَتِيم، غَيْرُ مُنْفِذٍ لِلْماءِ.

**رطوبت‌نسبی** */r.-e-nesbi/* الرُّطُوبَةُ النِّسبِيَّة.

**رطوبت‌نما** */r.-namä/* مِنْظارُ الرُّطُوبَة.

**رطوبی** */rotubi/* ← مرطوب، نمناک.

**رعاد** */ra''äd/* (جانـ) ← ماهی رعّاد.

**رعایا** */ra'äyä/* رَعِيَّة، سُوْقَة.

**رعایت** */re'äyat/* الرِّعايَة، الحِراسَة، الحِفْظ، المُراعاة، المُلاحَظَة، المُراقَبَة.

**رعایت شده** */r.-šode/* المَرْعِيّ.

**رعایت کردن** */r.-kardan/* مُراعاةً / راعَى الأَمْرَ، مُحافَظَةً / حافَظَ عَلَيهِ، مُلاحَظَةً / لاحَظَ، إيْجاباً / أَوْجَبَ لَهُ حَقَّهُ، تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ بالشَّيءِ، لَحْظاً ولَحَظاناً / لَحَظَ ـَ.

**رعد** */ra'd/* رَعْد، جَلْجَلَة، زَمْزَمَة، هادَّة، هَزَج ← تندر.

**رعدآسا** */r.-äsä/* كالرَّعْدِ.

**رعدوبرق** */r.-o-barq/* العاصِفَةُ الرَّعْدِيَّة.

**رعدوبرق زدن** */r.-o-b.-zadan/* رَعْداً ورُعُوداً / رَعَدَ ـُ السَّحابُ.

**رعشه** */ra'še/* ۱. رَعْشَة، اِرْتِعاش، رُعاش، اهْتِزاز، هَزَّة، رَجْفَة، رَجَّة. ۲. (پز) تَمَيُّح، خَطَران، لَقْوَة، ضَوْط، شَلَلٌ وَجْنِيّ.

**رعشه‌دار** */r.-där/* ۱. مُرتَعِش، مُهْتَزّ. ۲. (پز) مُصِيبٌ بالخَطَران.

**رعنا** */ra'nä/* ۱. ظَرِيف، ۲. الرَّشِيق. حَسَن، جَمِيل.

**رعنایی** /r.-yi/ ۱. رَشاقَةُ القَوام. ۲ ← زیبایی.

**رعیت** /ra'iyyat/ الرَّعِیَّة، السُّوقَة، عامَّةُ النّاسِ، عامَّةُ الشَّعْبِ.

**رعیتی** /r.-i/ ← کشاورزی.

**رغبت** /raqbat/ رَغْبَة، مَیْل، نَزْعَة، إرادَة، هَوَى.

**رغبت کردن** /r.-kardan/ رُغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ الشَّيءَ وفیهِ، إرْتِغاباً / إرْتَغَبَ فیهِ.

**رغم** /raqm/ رَغْم، کَراهَة.

**رف** /raf/ رَفّ، صُفَّة، کُوَّةٌ في الجِدارِ.

**رفاقت** /refāqat/ الصَّداقَة، التَّصادُق، المُرافَقَة، الزَّمْل.

**رفاقت کردن** /r.-kardan/ زَمْلاً / زَمَلَ ـُ، مُزامَلَةً / زامَلَ، مُرافَقَةً / رافَقَ، تَصادُقاً / تَصادَقَ.

**رفاه** /rafāh/ الرَّفاه، سِعَةُ العَیْش، الرّاحَة، الخُضْلَة، السَّعادَة، السُّبْغَة، الظِّلّ.

**رفاهیت** /r.-iyat/ ← رفاه.

**رفتار** /raftār/ ۱. السُّلُوک، أُسْلُوب، أُسْلُوبُ العَمَل، طَرِیقَة، سِیرَة، فَعْلَة، عَمْلَة، مُعامَلَة، قِدْیَة، هَدْء، هَدْي، هِدْیَة، هُدْیَة. ۱. سُلُوک، تَصَرُّف [روانشناسی].

**رفتار کردن** /r.-kardan/ ۱ سَلْکاً وسُلُوکاً / سَلَکَ ـُ تَصَرُّفاً / تَصَرَّف، مُعامَلَةً / عامَلَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ.

**رفتارگرای** /r.-gerāy/ السُّلُوکِيّ.

**رفتارگرایی** /r.-gerāyi/ السُّلُوکِیَّة.

**رفتگر** /roftegar/ کَنّاس، زَبّال، کانِس، قَشّاش، مُکَنِّسُ الشَّوارِع.

**رفتگری** /r.-i/ قُمامَة، کُناسَة، قِشاشَة.

**رفتن** /raftan/ ۱. ذَهاباً وذُهُوباً ومَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ سَیْراً وسِیْرَةً وتَسْیاراً ومَساراً ومَسِیْرَةً / سارَ ـِ مُضُوّاً ومُضِیّاً / مَضَى یَمْضِي ومَضا یَمْضُو، رَواحاً ورَوْحاً / راحَ ـُ تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ، وتَوْجِیْهاً / وَجَّهَ إلَیهِ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ الرَّجُلَ و لَهُ وإلَیْهِ، نَحْواً / نَحایَنْحُو، جَرْیاً وجَرَیاناً وجِرْیَةً / جَرَى ـِ اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ، اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ، رُتُوءاً / رَتَأَ ـَ رَدَجاناً / رَدَجَ ـِ رَدْیاً ورَدَیاناً / رَدَى ـِ تَزَحُّفاً / تَزَحَّفَ، زُیُوحاً وزَیَحاناً / زاحَ ـِ صَدْراً ومَصْدراً / صَدَرَ ـُ إلیهِ، غُبُوراً / غَبَرَ ـُ غَرْباً / غَرَبَ ـُ مُصُوحاً / مَصَحَ ـَ الشَّيءُ، نِزاعاً / نَزَعَ ـِ إلى الشَّيءِ، وَدْساً / وَدَسَ یَدِسُ، هَـزْواً / هَزا ـُ [با یکدیگر] تَسایُراً / تَسایَرَ الرَّجلانِ، مُجاراةً وجِراءً / جارَى، تَجارِیاً / تَجارَى. ۲ ← مردن.

**رفتن** /roftan/ کَنْساً / کَنَسَ ـُ تَکْنِیْساً / کَنَّسَ، مَسْحاً / کَسَحَ ـَ تَنْظِیفاً / نَظَّفَ، خَمّاً / خَمَّ ـُ تَقْشِیْشاً / قَشَّشَ ← جاروکردن.

**رفتنی** /raftani/ ۱. الذّاهِب. ۲ ← مردنی. ۳. الزّائِل.

**رفت وآمد** /raft-o-āmad/ ذَهاب وإیاب، تَرَدُّد.

**رفت وآمدکردن** /r.-o-ā.-kardan/ ۱. تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ إلى المکانِ، إرْتِیاداً / إرْتادَالمکانَ، إخْتِلافاً / إخْتَلَفَ إلى المکانِ، نَوْباً ومَناباً ونِیاباً / نابَ یَنُوبُ، وإنابَةً / أنابَ، إنْتِیاباً / إنْتابَ إلی، دَغْجَلَةً / دَغْلَجَ، تَقَوُّضاً / تَقَوَّضَ. ۲. مُعاشَرَةً / عاشَرَ، مُخالَطَةً / خالَطَ، مُلابَسَةً / لابَسَ.

**رفت وروب** /roft-o-rub/ ← جارو کردن، رُفتن.

**رفته** /rafte/ ۱. ذاهِب، ماضِي. ۲. مُتَوَفّى. ۳. مَفقُود.

**رفته** /rofte/ مُکَنَّس.

**رفته‌رفته** /rafterafte/ بِبُطْء، بالتَّدْرِیج، في مَهْل.

**رفراندوم** /referāndom/ إسْتِفْتاءُ الشَّعْبِ، الإسْتِفْتاءُ العامّ.

**رفرم** /refrom/ الإصْلاح، التَّغْیِیر.

**رفرنس** /refrens/ ۱ رَقْمُ الإحالَةِ.

**رفری** /referi/ حَکَمٌ في مُباراةٍ رِیاضِیَّةٍ.

**رفع** /raf'/ ۱ ← بلند کردن. ۲ ← رفع کردن.

**رفعت** /raf'at/ الرِّفْعَة، السَّناء، عُلُوُّ القَدْر، السُّمُوّ، عُلُوُّ الشَّأْنِ.

**رفـع تحمیـل** /raf'-e-tahmil/ إزالَـةُ التَّضْمِیْـن (E) de-modulation.

**رفع کردن** /r.-kardan/ إزالَةً / أزالَ، تَنْحِیَةً / نَحّاهُ، نَحْیاً / نَحَى یَنْحَى ویَنْحِي.

**رفـع ورجوع کـردن** /r.-o-roju'-kardan/ ← اصلاح کردن.

**رفق** /refq/ رِفْق، لِیْن، نُعُومَة، تَساهُل، لُطْف، مَحَبَّة، مَوَدَّة.

**رفلکتور** /reflektor/ (فز) العاکِس.

**رفلکس** /refleks/ إنْعِکاس، عَمَلٌ لاإرادِيّ، إرْتِکاس.

**رفو** /rofu/ ← رفو کردن.

**رفوزه** /rofuze/ الرّاسِب، المَرْفُوضُ في الإمْتِحانِ.

**رفوزه شدن** /r.-šodan/ رُسُوباً ورَسَباً / رَسَبَ ورَسُبَ ـُ في الإمْتِحانِ.

**رفوزه کردن** /r.-kardan/ تَرْسِيْباً / رَسَبَ التِّلْمِيْذُ في الإمْتحانِ.

**رفوکاری** /rofu-käri/ ← رفو کردن.

**رفو کردن** /r.-kardan/ رَفْواً / رَفا ـُ الثَّوْبَ، رَفْأً / رَفَأَ ـَ رَتْقاً / رَتَقَ ـُ.

**رفوگر** /r.-gar/ الرَّفّاء.

**رفوگری** /r.-g.-i/ ← رفو کردن.

**رفیع** /rafi'/ مرتفع، رَفِيْع.

**رفیق** /rafiq/ رَفِيْق، صَدِيْق، زَمِيْل، نَدِيْم، سَمِيْر، مُسامِر، صاحِب، مُصاحِب، قَرِيْن، بِطانَة، ضَمِيْم، وِلْف، وَلِيْف، إلْف.

**رفیق‌باز** /r.-bäz/ مُحِبُّ الصُّحْبَةِ، صِدِّيْق.

**رفیق‌بازی** /r.-b.-i/ حُبُّ الصُّحْبَةِ.

**رفیق شدن** /r.-šodan/ صُحْبَةً وصَحابَةً / صَحِبَ ـَ مُصاحَبَةً / صاحَبَ، تَصاحُباً / تَصاحَبَ، اِصْطِحاباً / اِصْطَحَبَ، مُرافَقَةً / رافَقَهُ.

**رفیق نیمه راه** /r.-e-nime-räh/ مُخْلِصٌ في أيّامِ الرَّخاءِ فَقَطْ.

**رفیقه** /r.-e/ خَلِيْلَة، رَفِيْقَة، سُرِّيَّة، حَظِيَّة.

**رقابت** /reqäbat/ مُراقَبَة، تَرَقُّب، مُنافَسَة، تَنافُس، مُناظَرَة، مُساجَلَة، مُباراة، مُسابَقَة، سِباق، مُزاحَمَة، مُماتَنَة.

**رقابت بازرگانی** /r.-e-bäzargani/ التَّنافُسُ التِّجارِيُّ، المُضارَبَةُ التِّجارِيَّةُ.

**رقابت کردن** /r.-kardan/ مُنافَسَةً / نافَسَ، تَنافُساً / تَنافَسَ، مُباراةً / بارَى، مُسابَقَةً / سابَقَ، مُناظَرَةً / ناظَرَ، مُساجَلَةً / ساجَلَ، مُزاحَمَةً / زاحَمَ، مُضارَبَةً / ضارَبَ، تَسابُقاً / تَسابَقَ، مُعارَضَةً وعِراضاً / عارَضَ، مُناضَلَةً / ناضَلَ، تَناضُلاً / تَناضَلَ القَوْمُ، تَحَدِّياً / تَحَدَّى، تَواهُقاً / تَواهَقَ القَوْمُ في الأمْرِ، مُراناةً / رانَى، تَسامِياً / تَسامَى، مُكارَمَةً / كارَمَ فُلاناً، مُماهَرَةً / ماهَرَ، مُواءَمَةً ووِئاماً / واءَمَهُ.

**رقابت مکارانه** /r.-e-makkaräne/ الإغْراق ← دمپینگ.

**رقاص** /raqqäs/ الرَّقّاص، الخَطّار، الزَّفّان.

**رقاص ساعت** /r.-e-sä'at/ رَقّاصُ السّاعَةِ، بَنْدُوْل.

**رقاصک** /r.-ak/ ← رقاص ساعت، فندول، پاندول.

**رقاصه** /r.-e/ الرّاقِصَة، الغازِيَة.

**رقاصی** /r.-i/ ← رقصیدن.

**رقاصی کردن** /r.-i-kardan/ ← رقصیدن.

**رقت** /reqqat/ ۱. الرِّقَّة، اللُّطْف، النُّعُومَة. ۲. الرَّأْفَة، المَحَبَّة.

**رقت‌آور** /r.-ävar/ مُحْزِن، مُثِيْرُ الشُّجُونِ، أَلِيْم، المُؤْلِم، المُبْكِي، المُبَكِّي.

**رقت آوردن** /r.-ävardan/ رِقَّةً / رَقَّ ـِ لَهُ، رَثْياً ورِثاءً ورِثايَةً ومَرْثاةً ومَرْثِيَةً / رَثَى ـِ لَهُ.

**رقت‌انگیز** /r.-angiz/ الحَنُون، الشَّجِيّ، مُؤَثِّرٌ في العَواطِفِ.

**رقت‌بار** /r.-bär/ ← رقت‌انگیز.

**رقص** /raqs/ الرَّقْص.

**رقصانیدن** /raqsänidan/ إرْقاصاً / أَرْقَصَ، تَرْقِيْصاً / رَقَّصَ، تَنْفِيْزاً / نَفَّزَتِ المَرْأَةُ وَلَدَها.

**رقص شتری** /raqs-e-šotori/ اَلدَّبْكَة.

**رقص شکم** /r.-e-šekam/ هَزُّ الخَصْرِ.

**رقص محور** /r.-e-mehvar/ مُبادَرَةُ الاِعْتِدالَيْنِ، تَقَدُّمُ الاِعْتِدالَيْنِ.

**رقص ملی** /r.-e-melli/ رَقْصٌ شَعْبِيٌّ.

**رقصیدن** /raqsidan/ رَقْصاً / رَقَصَ ـُ تَرَقُّصاً / تَرَقَّصَ، دَعْكَسَةً / دَعْكَسَ، رَقْزاً / رَقَزَ ـُ زَفْناً / زَفَنَ ـُ زُفُوناً / زَفَنَ ـِ.

**رقم** /raqam/ رَقْم، نُمْرَة، عَدَد، عَلامَة، خَطّ.

**رقم‌بندی** /r.-bandi/ تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ.

**رقم زدن** /r.-zadan/ ۱ ← نوشتن. ۲ ← نقّاشی کردن.

**رقمزده** /r.-zade/ ۱. مَكْتُوب، مُحَرَّر. ۲. مَنْقُوش.

**رقمزن** /r.-zan/ ۱ ← نویسنده. ۲ ← نقّاش.

**رقم‌نویسی** /r.-nevisi/ التَّنْوِيْت (التَّدوِيْنُ بمجموعَةٍ خاصَّةٍ من العلاماتِ أو الرُّمُوز).

**رقمی** /r.-i/ الرَّقَمِيّ.

**رقومی** /roqumi/ العَدَدِيّ، الرَّقَمِيّ.

**رقیب** /raqib/ ۱. حارِس، رَقِيْب، مُنْتَظِر، مُواظِب. ۲. مُسابِق، مُزاحِم، خَصْم، خَصِيْم، مُنافِس، جُعَل، مُناظِر، حُدَيّا، سَجِيْل، مُضارِب.

**رقیق** /raqiq/ رَقِيْق، لَطِيْف، خَفِيْف، ناعِم.

**رقیق شدن** /r.-šodan/ رِقّة / رَقَّ ـِ.

**رقیق کردن** /r.-kardan/ إرْقاقاً / أرَقَّ، تَرْقِيْقاً / رَقَّقَ، تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ، شُفُوفاً وشَفِيْفاً وشَفَفاً / شَفَّ ـِ، تَشْفِيْفاً / شَفَّفَ، إماعَةً / أماعَ، تَمْيِيْعاً / مَيَّعَ، تَمْوِيْهاً / مَوَّهَ.

**رقیقه** /r.-e/ (گیا) الكُنْدُش.

**رک** /rok/ صَرِيْح، صُرَاح، خالِص، صَحِيْح، قَطْعاً، بَتاتاً.

**رکاب** /rekäb/ دَوّاسَة، مِدْوَس، الغَرْز.

**رکاب دوچرخه** /r.-e-docarxe/ الدَّوّاسَة، المِدْوَس، پِدال.

**رکابی** /r.-i/ (پز) غُضْرُوفُ الأُذُنِ.

**رکاکت** /rakäkat/ رَكاكَة، ضَعْف.

**رکبی** /rakbi/ (پز) مَأبِضِيّ.

**رکتوم** /rektom/ (پز)← راست‌رود.

**رکسیا** /reksiä/ (گیا) الرِّزِيْز.

**رک‌گو** /rok-gu/ صَرِيْح، صَرِيْحُ اللَّهْجَة، حُرُّ الفِكْر.

**رک‌گویی** /r.-g.-yi/ صَراحَة، خُلُوص، حُرِيَّةُ الفِكْر.

**رکلام** /rekläm/ ← اعلان ۲، آگهی ۲.

**رکن** /rokn/ عَمُود، عُنْصُر، قُطْب، عُمْدَة، عِماد.

**رکن دو** /r.-e-du/ (نظ) إسْتِخْباريّة.

**رکود** /rokud/ الرُّكُود، التَّجْمِيْد، الجُمُود.

**رکود اقتصادی** /r.-e-eqtesädi/ رُكُودٌ إقْتِصادِيٌّ.

**رکود قیمتها** /r.-e-qimathä/ تَجْمِيْدُ الأسْعار.

**رکورد** /rekurd/ الرَّقْمُ القِياسِيُّ.

**رکورد شکستن** /r.-šekastan/ تَحْطِيْماً / حَطَّمَ الرَّقْمَ القِياسِيَّ في الرِّياضَةِ أو الإنْتاج.

**رکوع کردن** /roku'-kardan/ رَكْعاً ورُكُوعاً / رَكَعَ ـَ.

**رکیک** /rakik/ رَكِيْك، شاذّ، الكَلامُ السَّخِيْفُ القَبِيْح، مُسْتَهْجَن.

**رگ** /rag/ العِرْق، الوَرِيْد، الضّارِب، الوِعاءُ الدَّمَوِيّ.

**رگباد** /r.-bäd/ العاصِفَة، رِيْحٌ شَدِيْدَةٌ.

**رگبار** /r.-bär/ مَطْرَة، مَطَرَة، رَشَّةُ مَطَر، هَمْرَةٌ من المَطَر، رَخَّةُ مَطَر، هَتْن، وَبْل، وابِل، داجِنَة، غَيْبَة.

**رگبار اشعهٔ کیهانی** /r.-b.-e-ase'e-ye-keyhäni/ رَشّاتُ الأشِعَّةِ الكَوْنِيَّة.

**رگبار تگرگ** /r.-b.-e-tagarg/ المُزْنَة.

**رگبالان** /r.-bälän/ (جانـ) عَصَبِيّاتُ الأجْنِحَة.

**رگبال مانندها** /r.-bäl-mänandhä/ (جانـ) أشْباهُ عَصَبِيّاتِ الأجْنِحَة.

**رگ برگ** /r.-barg/ (گیا) عَيْر، عَيْرُ وَرَقَةِ النَّباتِ، ضِلْعُ وَرَقَةِ النَّباتِ.

**رگ بندی** /r.-bandi/ تَعَرُّق، تَعْرِيْق، تَجْزِيْع.

**رگ به رگ** /r.-be-r./ الوَثْء، لَيُّ المَفْصِلِ أو الْتِواؤُهُ فُجاةً وبِعُنْف.

**رگ به رگ شدگی** /r.-be-r.-šodegi/ وَثْء، وَثاءَة، قَصْع، فَكْش.

**رگ به رگ شدن** /r.-be-r.-šodan/ وَثْأً ووَثَأً ووُثُوءاً / وَثِئَ يَوْثَأُ ووُثِئَ مـج ت يَدُهُ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ قَصْعاً / قَصَعَ ـَ المَفْصَلُ.

**رگ به رگ کردن** /r.-be-r.-kardan/ وَثْأً / وَثَأَ يَثَأُ وإيْثاءً / أوْثَأَ يَدَهُ، فَسْخاً / فَسَخَ ـَ لَيّاً ولَوْياً ولُوِيّاً / لَوَى ـِ يَدَهُ.

**رگبی** /rogbi/ الرُّكْبِيّ.

**رگ بیرون‌بر** /rag-e-birun-bar/ (پز) الصّادِرُ مِنَ الأعْصاب.

**رگ جان** /r.-e-jän/ الوَدَج، الوِداج، حَبْلُ الوَرِيْد.

**رگ جهنده** /r.-e-jahande/ العِرْقُ الضّارِبُ.

**رگچه** /r.-ce/ العُرَيْق.

**رگدار** /r.-där/ ← رگه‌دار.

**رگ زدن** /r.-zadan/ فَصْداً / فَصَدَ ـِ وتَفْصِيْداً / فَصَّدَ العِرْق.

**رگ‌زن** /r.-zan/ الفَصّاد.

**رگ‌زنی** /r.-z.-i/ الفِصاد.

**رگ‌شناسی** /r.-šenasi/ مَبْحَثُ الأوْعِيَةِ الدَّمَوِيَّةِ واللِّنفاوِيَّة.

**رگل** /regl/ ← حیض، عادت، قاعدگی.

**رگلاتور** /regolätor/ ← رگولاتور.

**رگلاژ** /regläž/ ضَبْط، تَغْيِيْر.

**رگلت** /reglet/ الرُّقَيْقَةُ الخَشَبِيَّةُ (قطعةٌ خَشَبِيَّةٌ رَقيقةٌ تَفْصِلُ ما بينَ السُّطُور).

**رگلمان** /reglemän/ نِظام، تَنْظِيْم، قانُون.

**رگ میان‌بر** /rag-e-miyän-bar/ (گیا) الضِّلْع.

**رگولاتور** /regolätor/ المُنَظِّم.

**رگولاتور ولتاژ** /r.-e-voltäž/ مُنَظِّمُ القُوَّةِ الكَهْرَبائِيَّةِ

المُحَرِّكَةِ.

**رگه** /rage/ ۱. كُلُّ شَيءٍ شَبِيْهٍ بِعُروقِ البَدَنِ، الـزِّيْخ. ۲. [معدن] عِرْقٌ مَعْدِنٍ.

**رگهای اوراک** /raghä-ye-owräk/ (پز) الأَفاعِي.

**رگه‌بندی** /rage-bandi/ التَّعَرُّق.

**رگه‌دار** /r.-där/ المُعَرِّق، المُجَزَّع.

**رگهٔ دیواری** /r.-ye-diväri/ مَمَرٌّ أو طَرِيْقٌ مُرْتَفِعٌ (عَبْرَ أَرْضٍ مُنْخَفِضَةٍ أو سَبْخَةٍ).

**رگهٔ کور** /r.-ye-kur/ عِـرْقٌ مَعْـدِنِيٌّ لايَبْـرُزُ فـوقَ سَطْـحِ الأَرْضِ.

**رگه مانند** /r.-mänand/ مُتَطَبِّق، مُتَراصِف.

**رگی** /ragi/ وِعائِيّ.

**رل** /rol/ ۱. عَجَلَةُ التَّوْجِيْهِ، مِقْوَدُ السَّيّارَة، ضِمانُ السَّيّارَة، دِرِوِيْلُ السَّيّارَة. ۲. دَوْر، عَمَل.

**رل بازی کردن** /r.-bäzi-kardan/ إنْتِحالُ الشَّخْصِيَّةِ.

**رله** /rele/ ۱. مُقَوٍّ (جِهازٌ يُتِيحُ لِطاقَةٍ ضَعِيْفَةٍ أَنْ تُعْطِيَ طاقَةً أَقْوَى). ۲. مُرَحِّل (أداةٌ لِنَقْلِ بَرنامجٍ إذاعِيٍّ مِنْ مَحَطَّةٍ بِقُوَّةٍ أَكْبَرَ). ۳. التَّرْحِيْل.

**رم** /rom/ ← روم.

**رم** /ram/ نَفْرَة، إكْراه، فِرار.

**رماتیسم** /romätism/ (پز) ← روماتیسم.

**رمال** /rammäl/ دَجّال، عَرّاف، كاهِـن، مُتَكَهِّن، الحازِي طاغُوت ← فالگیر.

**رمالی** /r.-i/ العِرافَة، عِلْمُ الرَّمْلِ ← فالگیری.

**رمالـی کردن** /r.-i-kardan/ عِرافَةً / عَرَفَ ـُ تَحَـزِّياً / تَحَزِّى، تَكَهُّناً/ تَكَهَّنَ.

**رمان** /romän/ قِصَّةٌ خَيالِيَّةٌ، رِوايَةٌ خَيالِيَّةٌ، القِصَّة.

**رمانتیسم** /romäntism/ الرُّومانْتِيكِيَّة. الرُّومانْطِيقِيَّة.

**رمانتیک** /romäntik/ رُوْمانْطِيقِيّ، رُوْمانْتِيكِيّ.

**رمانس** /romäns/ ۱. أُغْنِيَةٌ عاطِفِيَّةٌ. ۲. اللُّغاتُ الرُّومانْسِيَّةُ.

**رمانسک** /romänesk/ الرُّومانِيْسك.

**رمانیدن** /ramänidan/ تَنْفِيراً / نَفَّرَ، إنْفاراً / أَنْفَرَ، تَهْرِيْباً / هَرَّبَ، إبْعاداً / أَبْعَدَ، جَفْلاً / جَفَلَ ـُ الطّائِرَ، إجْفالاً / أَجْفَلَ، تَجْفِيْلاً / جَفَّلَ، إجْـزاعاً / أَجْزَعَ، اِحْتِـواشاً / اِحْتَوَشَ، دَعْقاً / دَعَقَ ـَ إشْماساً / أَشْمَسَ، تَفْخِيْذاً / فَخَّذَ عَنْهُ القَـوْمَ، فَزّاً / فَزَّ ـُ، إفْزازاً / أَفَزَّ، اِسْتِفْزازاً / اِسْتَفَزَّ، نَوْراً / نارَ ـُ و إنارَةً / أَنارَ الظَّبْيَ وغَيْرَهُ، إيْثاراً / أَوْ أَرَهُ.

**رمز** /ramz/ رَمْـز، شِعـار، إشارَة، إيْمـاء، سَنْبُـل، سِـرّ، خافِيَة، رَمَز، رُمْز.

**رمز پیام** /r.-e-payäm/ (نظ) عَلامَةُ النِّداءِ.

**رمز تلگرافی** /r.-e-telegräfi/ اِصْطِلاحٌ تِلِغْرافِيّ.

**رمز خوانی** /r.-xäni/ فَكُّ الرَّمْزِ، حَلُّ الشِّفْرَة.

**رمزنویسی** /r.-nevisi/ الكِتابَةُ بالشِّفْرَة، الكِتـابَةُ اللُّغَزِيَّة أو الشِّفْرِيَّة.

**رمزی** /r.-i/ رَمْزِيّ، مُلْتَبِس، مُلْغَز.

**رمش** /rameš/ النُّفُور، الجُفُول، الهُرُوْب، النِّفار.

**رمق** /ramaq/ ۱. بَقِيَّةٌ من الحياةِ. ۲. القُدْرَةُ، الاِسْتِطاعَةُ.

**رم کردن** /ram-kardan/ ← رمیدن.

**رمل** /ramal/ الرَّمَل.

**رمل** /raml/ الرَّمْل.

**رمل انداختن** /r.-andäxtan/ ← رمّالی کردن.

**رمل‌انداز** /r.-andaz/ ← رمّال.

**رمل فروش** /r.-foruš/ الرَّمّال.

**رمل‌کش** /r.-keš/ الرَّمّال.

**رمندگی** /ramandegi/ النَّفر، الجُفُول، الشُّـرُد، الجَفْل، التَّنَفُّر، الأَبَد.

**رمنده** /ramande/ النَّفُورُ مِنَ الدَّوابِّ، الشَّرُوْد، الجَفْلان، الجافِل، الجَفّال، النّافِر، الحَيُوص.

**رمه** /rame/ ← گله.

**رمیدگی** /ramidegi/ ← رمندگی.

**رمیدن** /ramidan/ نَفَراناً / نَفَرَ ـِ، تَنَفُّراً / تَنَفَّرَ، اِسْتِنْفاراً / اِسْتَنْفَرَت البَهِيمةُ، جُفُولاً / جَفَلَ ـِ إجْفالاً / أَجْفَلَ، شَرْداً وشُرُوداً وشُـراداً وشِراداً / شَرَدَ ـُ أُبُوداً / أَبَدَ ـُ ـِ ت الدّابَّةُ، أَبْداً / أَبِدَ ـَ، نَدّاً ونُدُوداً / نَدَّ ـِ زِماراً وزَمَراناً / زَمَرَ ـِ الظَّبْيُ، [از یکدیگر] تَنادّاً / تَنادَّ القومُ.

**رمیده** /ramide/ نَفُور، جَفُول، شَرُود، خائِف.

**رنتگن** /rontgen/ (فز) أَشِعَّةُ رُوْنْتْجِن.

**رنج** /ranj/ أَلَـم، عَـذاب، تَعَب، مَتْعَـب، مَتْعَبَـة، أَذَى، مِحْنَـة، بَلِيَّة، عَنـاء، وَجَع، كَبَـد، مَشَقَّـة، شِدَّة، جَهْـد، كُلْفَة، أُبْلَة، أَلْبَـة، أَوَد، بَأْساء، بَدّ، بُرَحـاء، جَشَم، خَبال، دَيْلَم، شَخْز، شَقاء، ضَرّاء، ضَـرَّة، ضَرُوْرَة، ضُغْطَة، ضِنْوَة،

عَنْيَة، غَمْرَة، غَضْن، غَضَن، مُقاساة، قَفَع، كابِد، مُكابَدَة، كَدْح، كَدّ، كُرْه، كَصِيص، كِظاظ، كَلال، كَهْد، كَوَفان، كُوفان، لُهْثَة، مُرُونَة، مَضَض، نَحْس، مَنْصَبَة، نَكْب، نَكْبَة، وَبْنَة، وَعْثاء، نَصَب.

**رنج‌آور** /r.-ävar/ الأَلِيم، المُؤْلِم، المُتْعِب، المُؤْذِي، الضّائِق، الرَّصِين، المَضّ، الكَأْداء.

**رنجانیدن** /r.-änidan/ ← رنج دادن.

**رنجبر** /r.-bar/ ۱. الكادِح، الكَدُود، المُكافِح. ۲. العامِلُ، شَغّال.

**رنج بردن** /r.-bordan/ ← رنج كشیدن.

**رنج دادن** /r.-dädan/ إيلاماً / آلَمَهُ، إيجاعاً / أَوْجَعَهُ، تَكْدِيراً / كَدَّر، تَصْدِيعاً / صَدَّعَ، إعْناءً / أَعْنَى، تَعْنِيَاً / تَعَنَّى، إكْماداً / أَكْمَدَ، تَكَدُّداً / تَكَدَّدَ، مَضّاً ومَضِيضاً / مَضَّ ـُ الجرحُ فُلاناً، إمْضاضاً / أَمَضَّ، لَعْجاً / لَعَجَ ـَ، إدْآباً / أَدْأَبَ، نَشْباً / نَشَبَ ـُ هُ الأَمْرُ، إبْراحاً / أَبْرَحَ بِهِ، ذَبْذَبَةً / ذَبْذَبَ، كَسْراً / كَسَرَ ـِ خاطِرَهُ، إنْصاباً / أَنْصَبَ، فَنّاً / فَنَّ ـُ، تَمَغُّصاً / تَمَغَّصَ هـ الشَّيْءُ، مُشاكاةً وشِكاءً / شاكَى هـ، زَعْجاً / زَعَجَ ـَ، إزْعاجاً / أَزْعَجَ.

**رنج دهنده** /r.-dahande/ ← رنج‌آور.

**رنج ديدن** /r.-didan/ ← رنج كشیدن.

**رنج ديده** /r.-dide/ ← رنج كشیده، رنجور.

**رنجر** /renJer/ المُغاوِر ← تكاور، نیروی كوماندو.

**رنجش** /ranJeš/ كَدَر، تَكْدِير، إساءَة، أَذَى، اِسْتِياء، اِمْتِعاض، زَعَل، اِنْزِعاج، شَكْوَى ← رنجیدگی.

**رنجش‌آور** /r.-ävar/ مُكَدِّر، مُسِيئ.

**رنج كش** /ranJ-keš/ ← رنجبر.

**رنج كشیدن** /r.-kešidan/ تَأَلُّماً / تَأَلَّمَ، أَلَماً / أَلِمَ ـَ وَجَعاً / وَجِعَ يَوْجَعُ، تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ، تَعَذُّباً / تَعَذَّبَ، تَعَباً / تَعِبَ ـَ، كَدّاً / كَدَّ ـُ عَناءً / عَنِيَ ـَ، مُعاناةً / عانَى الشَّيْءَ، تَعَنِّياً / تَعَنَّى فِيهِ، مُكابَدَةً وكِباداً / كابَدَهُ، تَكَبُّداً / تَكَبَّدَ، جَهْداً / جَهَدَ ـَ، حَرْثاً / حَرَثَ ـُ ضِناءً ومُضاناةً / ضانَى الأَمْرَ، مَضَضاً / مَضَّ ـَ من الشَّيْءِ، تَعَمُّلاً / تَعَمَّلَ لِكَذا، مُقاساةً / قاسَى الشَّيْءَ، تَكَؤُّداً / تَكَأَّدَ الأَمْرَ، اِكْتِراباً / اِكْتَرَبَ، اِنْكِراباً / اِنْكَرَبَ، تَكَلُّفاً / تَكَلَّفَ الأَمْرَ.

**رنج كشیده** /r.-kešide/ ← رنجور ۱.

**رنجور** /r.-ur/ ۱. كابِد، مُكابِد، مَنْكُوب، جَهْدان، عَنِيّ، حَسِر، حَسِير، دَئِب، مُدَرَّب، كَظّ، نَجِيد، مُوَصَّب. ۲. عَلِيل، مُعَلّ، مَعْلُول، مَرِيض، مُتَأَلِّم، ذُوأَلَم. ۳. ضَجِر، مَلّ، مَلُول.

**رنجور شدن** /r.-šodan/ ۱. تَعَباً / تَعِبَ ـَ، نَصَباً / نَصِبَ ـَ، دَأَباً / دَئِبَ ـَ، إكْهاداً / أَكْهَدَ، لَغْباً ولُغُوباً / لَغَبَ ـُ نَجَداً / نَجِدَ ـَ، نَحْماً / نَحِمَ ـَ، نَصْلاً / نَصِلَ ـَ، تَوَصُّماً / تَوَصَّمَ، تَوْصِيماً / وَصَّمَ الرَّجُلَ. ۲ ← بیمار شدن.

**رنجور كردن** /r.-kardan/ ۱. إتْعاباً / أَتْعَبَ، كَدّاً / كَدَّ ـُ تَوْصِيماً / وَصَّمَ، إفْجاعاً / أَفْجَعَ، تَبْرِيحاً / بَرَّحَ بِهِ الأَمْرُ نَصْباً / نَصَبَ ـُ هـُ الهَمُّ، تَأَوُّداً / تَأَوَّدَ، إكْداهاً / أَكْدَهَ هـُ العَمَلُ، كَظاظاً وكَظاظَةً / كَظَّ ـُ هـ الأَمْرُ، إكْهاداً / أَكْهَدَ، إنْهاكاً / أَنْهَكَ، اِنْتِهاكاً / اِنْتَهَكَ هـُ العَمَلُ. ۲. إسْقاماً / أَسْقَمَ، تَسْقِيماً / سَقَّمَ، إعْلالاً / أَعَلَّ ← بیمار كردن.

**رنجوری** /r.-i/ ۱. نَكَد، كَدَر، تَعَب، نَصَب، بَرِيح، كِلَّة. ۲. العِلَّة، المَرَض ← بیماری.

**رنجه** /ranje/ ← رنجور ۱.

**رنجه كردن** /r.-kardan/ ← رنجور كردن.

**رنجیدگی** /ranjidegi/ تَكَدُّر، كَدَر، أَذَى، سُخْط ← رنجش.

**رنجیدن** /ranjidan/ تَأَذِّياً / تَأَذَّى، اِسْتِئْذاءً / اِسْتَأْذَى، اِسْتِياءً / اِسْتاءَ مِنْهُ، تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ، تَأَثُّراً / تَأَثَّرَ مِنْ كَذا، تَكَدُّراً / تَكَدَّرَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، كَدَراً وكُدُورَةً / كَدَرَ ـُ وكَدُرَ ـُ وكَدِرَ ـَ عَلَى فُلانٍ، ضَجَراً / ضَجِرَ ـَ وتَضَجُّراً / تَضَجَّرَ مِنْهُ، أَخْذاً / أَخَذَ ـُ على خاطِرِه، بَرَماً / بَرِمَ ـَ تَبَرُّماً / تَبَرَّمَ، سَأْمَةً و سَأْماً و سَأْمَةً و سَأْماً و سَآمَةً / سَئِمَ ـَ تَضايُقاً / تَضايَقَ مِنْهُ، مَعَضاً / مَعِضَ ـَ و اِمْتِعاضاً / اِمْتَعَضَ مِنَ الأَمْرِ ← رنج كشیدن، رنجور شدن ۱.

**رنجیده** /ranjide/ ۱. مُسْتاء، مُتَأَذِّي، مُتَضَرِّر، مُتَضايِق، زَعِل، زَعْلان.

**رنجیده شدن** /r.-šodan/ ← رنجیدن.

**رند** /rend/ مُحتال، ماهِر، مُسْتَهْتِر، ذَكِيّ، عِزْبِيْد.

**رندانه** /r.-äne/ بِمَهارَة، بِذِكاء، باحْتِيال.

**رنده** /rande/ المِبْشَرَة، المِحَكَّة، المِبْرَش، المِسْحاج، الأَرْنَدَج، اليَرَنْدَج، لُقْمَةُ الفارَة.

**رندهٔ تراز** /r.-ye-taräz/ فَأْرَةُ الكَشْفِ.

**رنده شده** /r.-šode/ مَنْشُور، مَبْشُور، مُقَطَّع.

**رنده کردن** /r.-kardan/ نَشْراً / نَشَرَ ـِ نَحْتاً / نَحَتَ ـِ و نَحِتَ ـَ سَحْلاً / سَحَلَ ـَ بالمِسْحَل.

**رندهٔ نجاری** /r.-ye-najjāri/ مِسْحَلُ النَّجَار، فَأْرَةُ النَّجَار، المِنْجَر، المِسْحاج، المِسْحَج، المِسْحَجَة.

**رندی** /rendi/ إختيال، مَهارَة، إسْتِهْتار.

**رنسانس** /ronesāns/ نَهْضَة، عَصْرُ النَّهْضَة. «هنر ~»: فَنُّ النَّهْضَة.

**رنگ** /rang/ اللَّوْنُ، الصِّباغ، الصِّبْغ، الصِّبْغَة، البَوْص، الجِرْم، الدِّهان، السِّبْر، السَّحْناء، السَّحْنَة، اللِّيط، اللِّياط، النُّقْبَة.

**رنگ** /reng/ المُوسِيقَى، اللَّحْنُ الخاصُّ بالرَّقْص.

**رنگ آميزی** /rang-āmizi/ تَلْوِين، صَبْغ، الصِّباغَة، نِقاشَة، سِناج.

**رنگ آميزی حفاظی** /r.-ā.-ye-hefāzi/ تَلَوُّنٌ وِقائِيّ [تَمْوِيهِيّ].

**رنگ آميزی کردن** /r.-ā.-kardan/ ← رنگ کردن.

**رنگارنگ** /r.-ā-rang/ المُتَلَوِّن، مُتَعَدِّدُ الألْوانِ، المُلَوَّن، المُبَرْقَش، النَّقِيش، المَنْقُوش، الأرْبَش، الأرْبَص، الأرْمَش، المُلَمَّع، مُخْتَلِفُ الألْوانِ.

**رنگارنگ شدن** /r.-ā-r.-šodan/ تَلَوُّناً / تَلَوَّنَ، تَبَرْقُشاً / تَبَرْقَش.

**رنگارنگ کردن** /r.-ā-r.-kardan/ تَلْوِيناً / لَوَّنَ، تَلْمِيعاً / لَمَّعَ، بَرْقَشَةً / بَرْقَشَ، نَقْشاً / نَقَشَ ـُ تَنْقِيشاً / نَقَّشَ.

**رنگ باختن** /r.-bāxtan/ شُحُوبَةً و شُحُوباً / شَحَبَ ـُ و شَحُبَ ـُ و شَحِبَ مج، إصْفِراراً / اصْفَرَّ، تَغَيُّراً / تَغَيَّرَ اللَّوْنُ، نَطْعاً / نَطِعَ و اُنْتُطِعَ و اُسْتُنْطِعَ مج لَوْنُهُ، إمْتِقاعاً / اُمْتُقِعَ مج.

**رنگ باخته** /r.-bāxte/ ← رنگ پريده.

**رنگ به رنگ** /r.-be-r./ ۱ ← رنگارنگ. ۲. مُنَوَّع، مُتَقَلِّبُ الأطْوار.

**رنگ به رنگ شدن** /r.-be-r.-šodan/ ← رنگ باختن.

**رنگ پذيری حفاظی** /r.-paziri-ye-hefāzi/ ← رنگ آميزی حفاظی.

**رنگ پريدگی** /r.-paridegi/ الشُّحُوب، الصُّفار.

**رنگ پريده** /r.-paride/ الشّاحِب، مُغَيَّرُ اللَّوْنِ، باهِتُ اللَّوْنِ، شاحِبُ الوَجْهِ أو اللَّوْنِ، الأصْفَر، كَفِيءُ اللَّوْنِ، النّافِض، المُمْتَقِع.

**رنگ تيره** /r.-e-tire/ اللَّوْنُ القاتِم، القاتِم.

**رنگدانه** /r.-dāne/ ← رنگيزه.

**رنگدانه‌های تنفسی** /r.-d.-hā-ye-tanaffosi/ الأصْباغُ التَّنَفُّسِيَّة.

**رنگرز** /r.-raz/ الصَّبّاغ، الصّابِغ.

**رنگرزی** /r.-r.-i/ الصِّباغَة، الصَّبْغ، التَّلْوِين ← رنگ آميزی.

**رنگرزی کردن** /r.-r.-i-kardan/ ← رنگ کردن.

**رنگ رو** /r.-e-ru/ لَوْنُ بَشَرَةِ الإنْسانِ.

**رنگ روشن** /r.-e-rowšan/ اللَّوْنُ الزّاهِي، الزَّهِيّ، اللَّوْنُ النّاضِر.

**رنگ روغنی** /r.-e-rowqani/ اللَّوْنُ الزَّيْتِيُّ.

**رنگ ريز** /r.-riz/ (جانـ) الزِّرْياب.

**رنگ زا** /r.-zā/ مُوَلِّدُ الصِّبْغ.

**رنگ زدن** /r.-zadan/ ← رنگ کردن.

**رنگ زدن** /reng-z./ عَزْفاً و عَزِيفاً / عَزَفَ ـِ.

**رنگ زن** /rang-zan/ ← رنگرز.

**رنگ شدن** /r.-šodan/ ۱. تَلَوُّناً / تَلَوَّنَ، اِصْطِباغاً / اِصْطَبَغَ. ۲ ← فريب خوردن.

**رنگ شده** /r.-šode/ مُلَوَّن، مَصْبُوغ، مَنْقُوش، صِبْغ ← رنگی.

**رنگ شناسی** /r.-šenāsi/ عِلْمُ الألْوانِ.

**رنگ کاری** /r.-kāri/ نَقْش، تَلْوِين، تَزْيِين، نِقاشَة.

**رنگ کردن** /r.-kardan/ ۱. تَلْوِيناً / لَوَّنَ، صَبْغاً و صِبَغاً / صَبَغَ ـِ تَصْبِيغاً / صَبَّغَ الثَّوْبَ، نَقْشاً / نَقَشَ ـُ تَنْقِيشاً / نَقَّشَ، خَضْباً / خَضَبَ ـِ تَخْضِيباً / خَضَّبَ، تَمْغاً / تَمَغَ ـَ إشْراقاً / أشْرَقَ الثَّوْبَ، دَمّاً / دَمَّ ـُ تَدْمِيماً / دَمَّمَ، ضَفْواً / ضَفا ـُ تَنْوِيضاً / نَوَّضَ الثَّوْبَ بالصِّبْغِ. ۲. ← فريب دادن، گول زدن.

**رنگ وارنگ** /r.-vā-r./ ← رنگارنگ.

**رنگ و بو** /r.-o-bu/ ۱. اللَّوْنُ و الرّائِحَةُ. ۲. الشَّأْنُ و الشَّوْكَة، جاه و جلال.

**رنگ و روغن** /r.-o-rowqan/ وَرْنِيش، صِقال، بَرْنِيق.

**رنگ و روغن زدن** /r.-o-r.-zadan/ طَلْياً / طَلَى ـِ دَهْناً و دَهْنَةً / دهَنَ ـُ تَدْهِيناً / دهَّنَ.

**رنگهای آزو** /r.-hä-ye-äzu/ صِباغاتٌ آزْوِيّةٌ.
**رنگهای اسیدی** /r.-hä-ye-asidi/ أصْباغٌ حامِضِيّةٌ.
**رنگهای اصلی** /r.-hä-ye-asli/ الأَلْوانُ الأَصْلِيّةُ أو الأساسِيةُ.
**رنگهای بیفام** /r.-hä-ye-bifäm/ أكْرُوماتِيّ، أَلْوانٌ لاصَبْغِيّة.
**رنگهای خمی** /r.-hä-ye-xomi/ أصْباغُ الرّاقُود.
**رنگهای طیف** /r.-hä-ye-teyf/ أَلْوانُ الطَّيْفِ.
**رنگهای فامدار** /r.-hä-ye-fämdär/ كُروماتِيّ، أَلْوانٌ صَبْغِيّةٌ.
**رنگهای قطرانی** /r.-hä-ye-qaträni/ الأَصْبِغَةُ القارْفَحْمِيّةُ.
**رنگهای قلیایی** /r.-hä-ye-qalyäyi/ أصْباغٌ قاعِدِيّةٌ.
**رنگهای مکمل** /r.-hä-ye-mokammel/ الأَلْوانُ المُتَتامّة.
**رنگی** /r.-i/ المَصْبُوغ، الصِّبْغ، المُلَوّن، المُتَلَوِّن.
**رنگیزه** /r.-ize/ الصِّبْغ، الخِضْب، الخِضاب، المادّةُ المُلَوِّنَةُ في أنْسِجَةِ أو خَلَايا الحَيَواناتِ و النَّباتاتِ.
**رنگین** /r.-in/ ← رنگی.
**رنگینپار** /r.-in-pär/ الحُبَيْبَةُ الصِّبْغِيّةُ.
**رنگینپوستان** /r.-in-pustän/ المُلَوَّنُون.
**رنگینتن** /r.-in-tan/ الكُرُومُوزُوم.
**رنگینتن ایکس** /r.-in-t.-e-iks/ الصِّبْغِيّةُ السِّينِيّةُ.
**رنگینتن جنسی** /r.-in-t.-e-jensi/ صِبْغِيّةُ الجِنْسِ.
**رنگینتن غیرجنسی** /r.-in-t.-qeyr-e-j./ الصِّبْغِيّةُ العادِيّةُ.
**رنگینکره** /r.-in-kore/ جَوُّ الشَّمْسِ.
**رنگین کمان** /r.-in-kamän/ قَوْسُ قُزَح، قَوْسُ السَّحابِ، الطَّيْف، القُسْطان، النَّدْأة.
**رنیم** /reniom/ (شیمـ) ← رنیوم.
**رنیوم** /reniom/ (شیمـ) رِينِيُوم.
**رو** /ru/ ← روی، صورت، چهره.
**رو آمدن** /r.-ämadan/ ۱ ← بالا آمدن. ۲ ← ترقّی کردن.
**رو آوردن** /r.-ävardan/ ← روی آوردن.
**روا** /ravä/ ۱. جائِز، مُباح، مَسْمُوحٌ بِهِ، حَلال، مُسْجَل، سائِغ، طَلْق، شَرْعِيّ، قانُونِيّ. ۲ ← سزاوار.
**روابط** /raväbet/ الرَّوابِط، الصِّلات، العَلاقات.
**روابط بازرگانی** /r.-e-bäzargäni/ العِلاقَةُ التِّجارِيّةُ، عِلاقاتٌ تجارِيّةٌ.
**روابط تجاری** /r.-e-tejäri/ ← روابط بازرگانی.
**روابط جنسی** /r.-e-jensi/ عِلاقاتٌ جِنْسِيّةٌ.
**روابط حسنه** /r.-e-hasane/ حُسْنُ الرَّوابِط.
**روابط خصوصی** /r.-e-xosusi/ الصِّلاتُ الشَّخْصِيّةُ.
**روابط زناشویی** /r.-e-zanäšuyi/ الرَّوابِطُ الزَّوْجِيّةُ.
**روابط عمومی** /r.-e-omumi/ عِلاقاتٌ عامّةٌ، شُئُونٌ عامّةٌ.
**روا بودن** /ravä-budan/ جَوازاً / جازَ ـُ.
**رواج** /raväj/ رَواج، نَفاق، شُيُوع، نَشْر، اِنْتِشار، بَسْط.
**رواج دادن** /r.-dädan/ تَروِيْجاً / رَوَّجَ، إنْفاقاً / أنْفَقَ البِضاعةَ، تَنْفِيقاً السِّلْعَةَ، تَصْرِيْفاً / صَرَّفَ العُمْلَةَ، إدالَةً / أدالَ العُمْلَةَ، نَشْراً / نَشَرَ ـُ.
**رواج یافتن** /r.-yäftan/ رَوْجاً و رَواجاً / رَاجَ ـُ الأَمْرُ، نَفاقاً / نَفَقَ ـُ البَيْعُ أوِتِ السُّوْقُ، دَرّاً / دَرَّ ـِ ت السُّوْقُ، اِنْبِياعاً / إنْباعَ ت البِضاعَةُ.
**روا داشتن** /ravä-däštan/ جَوازاً / جازَ ـُ، إجازَةً / أجازَ، إباحَةً / أباحَ، تَجْوِيْزاً / جَوَّزَ، تَسْوِيْغاً / سَوَّغَ.
**روا دانستن** /r.-dänestan/ إذْناً و أذِيْناً / أذِنَ ـَ لَهُ بالشَّيءِ، إجازَةً / أجازَ، تَجْوِيْزاً / جَوَّزَ، إباحَةً / أباحَ، سَماحاً و سَماحَةً / سَمَحَ ـَ بالأَمْرِ.
**روا دید** /r.-did/ الجَواز، السَّماح، التَّأْشِيْرَة ← ویزا.
**روا دیدصادرکردن** /r.-d.-säder-kardan/ تَأْشِيْراً /أشَّرَعَلَى.
**روا شدن** /r.-šodan/ جَوازاً / جازَ ـُ و سَوْغاً و سَواغاً و سَوَغاناً / ساغَ ـُ الأمرُ.
**رواق** /raväq/ السَّماوَة، السَّماء، الرُّواق، الإيْوان.
**رواقیون** /r.-iyyun/ الرَّواقِيُّون.
**روا کردن** /ravä-kardan/ إجازَةً / أجازَ الشَّيءَ، وَفاءً / وَفَى يَفِي و إيْفاءً / أوْفَى بالحاجَةِ، نَجْزاً / نَجَزَ ـُ و تَنْجِيْزاً / نَجَّزَ الحاجَةَ، تَحْلِيْلاً / حَلَّلَهُ، تَسْوِيْغاً / سَوَّغَ الأَمْرَ، تَسْبِيْلاً / سَبَّلَهُ.
**روال** /raväl/ ← روشن.
**روان** /raván/ ۱. الجارِي، السّائِل، السَّيّال، الفائِض، المُسْتَمِرّ، المُتَدَفِّق، المِذار، المائِع، السّاكِب، السّائِح، المُنْهَمِر، السَّلْسَبِيْل، السَّهْل، الرَّسْل، السّائِر، المُعِين، المِسْياح، الطَّحُوم، الهامِع، الهَمُوع، البَجْس، البَجِيْس،

الرِّذْوَم. ۲. الرُّوح، النَّفس، الجَنان، النَّفسُ النّاطِقَة، النَّقِيبَة، المُهْجَة، الحَوْباء، الرَّعوم، العَوِيص.

**رواناب** /r.-äb/ ماءُالمَطَرِ أوالثَّلْجِ الذّائِبِ الجاري فوقَ سَطحِ الأرضِ.

**روانامه** /ravänäme/ بَراءَةُالإعْتِمادِ، أمْرٌ بالتَّنْفِيْذِ.

**روان برق** /ravänbarq/ (فز) الدِّيْنا مِيْكا الكَهْرَبائِيَّة.

**روان پزشک** /r.-pezešk/ (پز) طَبِيْبُ الأمْراضِ العَقْلِيَّة.

**روان پزشکی** /r.-p.-i/ (پز) طِبُّ النَّفْسِ، الطِّبُّ الرُّوحانِيّ، الطِّبُّ النَّفْسانِيّ.

**رواندا ختن** /ru-andäxtan/ [عم] ← درخواست کردن.

**رواندا ز** /r.-andäz/ الغِطاء.

**روان درمانی** /ravän-darmäni/ (پز) عِلاجٌ نَفسانِيّ.

**روان سنجی** /r.-sanji/ التَّكَهُّنُ النَّفسِيّ.

**روان شدن** /r.-šodan/ جَرْياً و جَرَياناً و جَرْيَةً / جَرَى ـِ الماءُ و نحوُهُ، سَيْلاً و سَيَلاناً و مَسِيْلاً و مَسالاً / سالَ ـِ الماءُ، تَسايُلاً / تَسايَلَ الشَّيءُ، فَيْضاً و فُيُوضاً و فَيَضاناً / فاضَ ـِ سَيْراً و تَسْياراً و مَسِيْراً و مَسِيْرَةً و سَيْرُورَةً / سارَ ـِ تَفَجُّراً / تَفَجَّرَ الماءُ أو الدَّمْعُ و نحوُهما، سُجُوماً و سِجاماً / سَجَمَ ـُ اِنسِجاماً / اِنسَجَمَ الماءُ، بَجْساً / بَجَسَ ـُ و اِنبِجاساً / اِنبَجَسَ و تَبَجُّساً / تَبَجَّسَ الماءُ، سُرًى و سُرْيَةً و سِرايَةً و سَرَياناً و مَسْرًى / سَرَى ـِ الدَّمُ في العِرْقِ، مَيْعاً / ماعَ ـِ الشَّيءُ، اِنْمِياعاً / اِنْماعَ، تَمَيُّعاً / تَمَيَّعَ، اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ، ذَوْباً و ذَوَباناً / ذابَ ـُ دَمْعُهُ، اِهْرِيْراقاً / اِهْرَوْرَقَ الماءُ أوالدَّمُ أوالدَّمْعُ، دَرّاً / دَرَّ ـِ، دَفْقاً / دَفَقَ ـِ، تَدَفُّقاً / تَدَفَّقَ، اِنْدِفاقاً / اِنْدَفَقَ، أزْباً / أزَبَ ـِ الماءُ، بَذْعاً / بَذَعَ ـَ الماءُ، تَبَشْبُساً / تَبَشْبَسَ الماءُ، بَضّاً و بُضُوضاً و بَضِيْضاً / بَضَّ ـِ الماءُ، تَبَعُّثاً / تَبَعَّثَ الشَّيءُ، اِنْبِعاثاً / اِنْبَعَثَ الدَّمُ، اِنْبِياعاً / اِنْباعَ الماءُ، بَوْلاً / بالَ ـُ الماءُ، تَوْراً / تارَ ـُ الماءُ، تَيْعاً و تَيَعاناً / تاعَ ـِ السّائِلُ، اِنْثِعاباً / اِنْثَعَبَ و ثَوْراً و ثَوَراناً و ثُؤُوراً و ثَوْرَةً / ثارَ ـُ و ثَوْعاً / ثاعَ ـُ الماءُ، تَحْيِيْضاً / حَيَّضَ، تَحَيُّضاً / تَحَيَّضَ، رَذْماً / رَذَمَ ـُ الشَّيءُ، اِسْتِرْسالاً / اِسْتَرْسَلَ الشَّيءُ، تَرَشْرُشاً / تَرَشْرَشَ الماءُ، تَرَقْرُقاً / تَرَقْرَقَ السّائِلُ، تَرَيُّعاً / تَرَيَّعَ الماءُ، زُرُوْباً / زَرَبَ ـِ الماءُ، سَحّاً و سُحُوحاً / سَحَّ ـُ و تَسَحُّحاً / تَسَحَّحَ و تَسَحْسُحاً / تَسَحْسَحَ الماءُ و غيرُهُ، تَسَرُّباً / تَسَرَّبَتِ العَيْنُ، اِنْسِراباً / اِنْسَرَبَ الماءُ، تَسَرُّداً / تَسَرَّدَ الدَّمْعُ، اِنْسِعاباً / اِنْسَعَبَ الشَّيءُ، تَسَعُّباً / تَسَعَّبَ الشَّيءُ، إسْلاساً / أسْلَسَ، تَسَلْسُلاً / تَسَلْسَلَ الماءُ، سَيْباً / سابَ ـِ و اِنْسِياباً / اِنْسابَ الماءُ، تَسَيُّعاً / تَسَيَّعَ الماءُ، شَخْباً و مَشْخَباً / شَخَبَ ـُ اللَّبَنُ، اِنْشِطاباً / اِنْشَطَبَ الماءُ، تَشَلْشُلاً / تَشَلْشَلَ و تَشَنُّناً / تَشَنَّنَ و ضَخّاً / ضَخَّ ـِ الماءُ، ضَرِيّاً / ضَرَى ـِ العِرْقُ بالدَّمِ، طِبْطاباً و طَبْطَبَةً / طَبْطَبَ الوادِي، عِزّاً و عِزَّةً و عَزازَةً / عَزَّ ـُ و اِعْتِلاماً / اِعْتَلَمَ و تَعَيُّطاً / تَعَيَّطَ و عَيْناً و عَيَناناً / عانَ ـِ و اِنْفِجاجاً / اِنْفَجَّ و تَفَشُّلاً / تَفَشَّلَ الماءُ، اِنْفِصاداً / اِنْفَصَدَ الدَّمُ و غيرُهُ، مَداداً / مَدَّ ـِ النَّهْرُ، مُرُوْشاً / مَرَشَ ـِ و مُشُولاً / مَسَلَ ـِ و مُعُوْنَةً / مَعُنَ ـُ و تَمَعُّناً / تَمَعَّنَ الماءُ، مَوْراً / مارَ ـُ السّائِلُ على وَجْهِ الأرضِ، تَنَبُّباً / تَنَبَّبَ و نُبُوضاً / نَبَضَ ـِ و نَضّاً و نَضِيْضاً / نَضَّ ـِ و نَطْفاً و تَنْطافاً و نَطافَةً و نَطَفاناً و نُطُوفاً و نِطافاً / نَطَفَ ـِ الماءُ، نَعِيْراً و نُعاراً / نَعَرَ ـَ العِرْقُ بالدَّمِ، نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ لِوَجْهِهِ، نَهْراً / نَهَرَ ـَ الماءُ، وُزُوْباً / وَزَبَ يَزِبُ، تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ جِهَةَ كذا، وَدْياً / وَدَى يَدِي الشَّيءُ، وَشْلاً و وَشَلاناً / وَشَلَ يَشِلُ الماءُ، هَذْباً / هَذَبَ ـِ اِهْتِزازاً / اِهْتَزَّ الماءُ في جَرَيانِهِ، إهْماعاً / أهْمَعَ الدَّمْعُ و نحوُهُ.

**روانشناس** /r.-šenäs/ عالِمُ النَّفسِ، عالِمٌ نَفسانِيّ.

**روانشناسی** /r.-š.-i/ عِلْمُ النَّفْسِ، عِلْمُ الرُّوْحِ، مَعْرِفَةُ النَّفْسِ، السَّيْكُولُوجِيا.

**روان شناسی آموزشی** /r.-š.-i-ye-ämuzeši/ عِلْمُ النَّفْسِ التَّرْبَوِيّ.

**روان شناسی تجربی** /r.-š.-i-ye-tajrebi/ عِلْمُ النَّفْسِ التَّجْرِيبِيّ.

**روان شناسی کودک** /r.-š.-i-ye-kudak/ عِلْمُ النَّفْسِ الأطْفالِ.

**روانکاو** /r.-kav/ الطَّبِيْبُ النَّفْسانِيّ.

**روانکاوی** /r.-k.-i/ التَّحْلِيْلُ النَّفْسانِيّ.

**روان کردن** /r.-kardan/ إجْراءُ / أجْرَى و تَجْرِيَةً / جَرَّى الماءَ، تَسْيِيْلاً / سَيَّلَ، إسالَةً / أسالَ، اِسْتِدْراراً / اِسْتَدَرَّ، تَسْيِيْراً / سَيَّرَهُ، إراقَةً / أراقَ، مَسْلاً / مَسَلَ ـُ الماءَ، سَكْباً و تَسْكاباً / سَكَبَ ـُ، إدْفاقاً / أدْفَقَ الماءَ، صَبّاً / صَبَّ ـُ إبْتاتاً / أبَتَّ الأمْرَ، بَجْساً / بَجَسَ ـُ و تَبْجِيساً / بَجَّسَ و بَعْثاً / بَعَثَ ـَ الماءَ، تَحْيِيْضاً / حَيَّضَهُ، تَسْجِيْراً / سَجَّرَ،

إشراباً / أشرَبَ الماءَ، سَغباً / سَعَبَ ـُ الشَّيءَ، تَسْعِيباً / سَعَّبَ الشَّيءَ، تَسْيِيحاً / سَيَّحَ وإسلاساً / أسْلَسَ الشَّيءَ، فَجْراً / فَجَرَ ـُ الماءَ، إنْفاذاً / أنْفَذَ الأمْرَ، مَرْياً / مَرَى ـِ الدَّمَ و نَحوَه، تَمْضِيَةً / مَضَّى الأمْرَ، إماعَةً / أماعَ الشَّيءَ.

**روان نگاری** /r.-negäri/ الرَّسْمُ البَيانِيُّ النَّفْسِيُّ.

**روانه** /r.-e/ ۱. إنْفاذ، إرْسال. ۲. سائِر، ذاهِب. ۳. نَهر، نُهَيْر، جَدْوَل.

**روانه شدن** /r.-e-šodan/ تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ و تَوْجِيهاً / وَجَّهَ إلى، اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ، اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ، غُدُوّاً / غَدَا ـُ اِنْتِقالاً / اِنْتَقَلَ، ذَهاباً و ذُهُوباً و مَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ رَحْلاً و رَحِيلاً و تَـرْحالاً / رَحَلَ ـَ، اِرْتِحالاً / اِرْتَحَلَ، تَغْـرِيْباً / غَرَّبَ، لَحْلَحَةً / لَحْلَحَ، تَلَحْلُحاً / تَلَحْلَحَ، سُفُوراً / سَفَرَ ـُ.

**روانه كردن** /r.-kardan/ إرْسالاً / أرْسَلَ، إصْداراً / أصْدَرَ، تَصْدِيراً / صَدَّرَ، إذْهاباً / أذْهَبَ، تَسْفِيراً / سَفَّرَ، تَسْرِيْحاً / سَرَّحَ القَوْمَ، سَمْهَجَةً / سَمْهَجَ الشَّيءَ، إسْماءً / أسْماهُ إلى بَلْدَةِ كذا، تَسْوِيماً / سَوَّمَ و صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هُ، تَنْفِيْذاً / نَفَّذَ و إنْفاذاً / أنْفَذَ إلى ← فرستادن.

**روانى** /raväni/ ۱. جَـرَيان، جَـرْي، سَيَـلان، سُيُولَـة، سَلاسَة، سِياق، دَفْق، اِنْدِفاق، تَدَفُّق. ۲. نَفْسِيّ، نَفْسانِيّ، رُوْحِيّ. ۳. [بيمار] السَّيْكُوباتِيّ.

**روايت** /revāyat/ ۱. نَقْل، قَصُّ الأخبـار، رِوايَة. ۲. قِصَّة، حَدِيْث، كَلام.

**روايت كردن** /r.-kardan/ رِوايَةً / رَوَى ـِ و أثْـراً و أثارَةً و أثْرَةً / أثَرَ ـِ الحـديثَ، نَقْلاً / نَقَلَ ـُ عن قـائِلِهِ، تَحْدِيْثاً / حَدَّثَ، تَرَوِّياً / تَرَوَّى الحديثَ، قَصصاً / قَصَّ ـُ عليهِ.

**روبارو** /rubäru/ ← روبه‌رو.

**روباروىى** /r.-yi/ القُبَل.

**روباره** /rubäre/ ۱. الجُفاء. ۲. خَبَثُ البَراكِيْن.

**روباز** /ru-bäz/ ۱. المَكْشُوف. بـلاحِجاب. ۲. مَفْتُوحَـةُ السَّقْفِ، كُلُّ شَيءٍ مَفْتُوحُ القِسْمِ الأعْلَى منه.

**روبالش** /r.-bäleš/ وَجْهُ المِخَدَّةِ.

**روبان** /rubän/ الشَّرِيْط.

**روبـانيـان** /r.-iyän/ (جانـ) السّـاحِلِيّـات، الـدِّيْـدانُ السّاحِلِيَّة.

**روبـانيـان دگـرگـونـه** /r.-i.-e-degargune/ (جانـ) السّاحِلِيّاتُ المُتَغايِرَةُ.

**روباه** /rubäh/ (جانـ) ثَعْلَب، ثُعْلُبان، ثَعْلَبَـة [نث]، ثُعال، ثُعالَـة [نث]، أبُـو الحُصَيْنِ، أبو الحِصْـن، الثُّرْغُـل [نث]، الحَبْتَـر، الخُنْثُعَة، الـدَّرّان، الذُّؤالَـة، الـدَّيْسَم، الـرَّوّاغ، التَّتْفُل، العَقْف، السُّمايِسم، السَّمْسَـم، العَجُوز، الوَعْواع، الهِجْرِس، الهَيْطَل.

**روباهان** /r.-än/ (جانـ) الثَّعْلَبِيّات.

**روباه‌پردار** /r.-e-pardär/ (جانـ) خُفّاشُ الفاكِهَةِ.

**روباه‌تربک** /r.-torbak/ (گيا) عِنَبُ الثَّعْلَبِ.

**روباه‌خاكسترى** /r.e-xäkestäri/ (جانـ) الثَّعْلَبُ السِّنْجابِيُّ.

**روباه سرخ** /r.-e-sorx/ (جانـ) ثَعْلَبُ أمْرِيْكَة.

**روبسته** /rubaste/ المُحَجَّب.

**روبل** /rubl/ رِيال مُسْكُوبِيّ.

**روبند** /ruband/ البُرْقُع، الخِمار، النِّقـاب، قِناعُ التَّسَتُّر، القِناع، البُـرْنُسم، السِّلْس، الصِّقاع، الكَنْبُـوش، يَشْمَك، الحِجاب، الحاجِب، الجَرّاف، السُّقاع، السّاتِر.

**روبند زدن** /r.-zadan/ تَقَنُّعاً / تَقَنَّعَتِ المَرْأةُ.

**روبنده** /r-e/ ← روبند.

**روبوسى** /rubusi/ العِناق.

**رو به راه** /ru-be-räh/ مُهَيّأ، مُعَدّ، مُرَتَّب ← آماده.

**رو به راه شدن** /r.-b.-r.-šodan/ إسْتِعْداداً / إسْتَعَدَّ، تَهَيُّؤاً / تَهَيَّأ، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ ← آماده شدن.

**رو به راه كردن** /r.-b.-r.-kardan/ ← إعْداداً / أعَدَّهُ، تَهيِئَةً / هَيَّأ، تَرْتِيْباً / رَتَّبَ.

**رو به رو** /r.-b.-ru/ أمامَ، قُدّام، التِّجاه، التُّجّاه، دُوْنَ، إزاء، تِلْقاء، قِبْلَة، مُقـابِل، قُبـالَة، حَذْو، حِـذَة، حِذاء، مُحـاذٍ، أمَم، حَوال، حِيال، زَمَم، سِجاح «ـ ى او نشستم: قَعَدْتُ سِجاحَهُ»، صَدَد، مَيْـدَى «خانهٔ من ـ ى خانهٔ او است: داري بِمَيْدَى دارِهِ»، مِيْدَاء «اين ـ ى آن است: هذا مِيْداءُ ذاكَ»، تِتـاق، نَحْو، وِجـاه، مُواجَهَـة، الجِهَـةُ المُقابِلَـةُ، وِجْهَة، وَجْهاً لِوَجْهٍ، وَجْهاً بِوَجْهٍ.

**رو به روشدن** /r.-b.-r.-šodan/ مُواجَهَةً / واجَهَ، مُقابَلَةً / قابَلَهُ وَجْهاً بِوَجْهٍ، مُلاقاةً و لِقاءً / لاقَى و مُعارَضَةً و عِراضاً / عارَضَـهُ، إسْتِقْبالاً / إسْتَقْبَلَ الشَّيءَ، تَحَـدِّياً / تَحَدَّى، تَصَدُّوّاً / تَصَدّاً و تَصَدُّداً / تَصَدَّدَ و تَصَدُّفاً / تَصَدَّفَ لَهُ، تَصَدِّياً / تَصَدَّى، مُصاقَبَةً وِصِقاباً / صاقَبَهُ، مُكافَأةً و كِفاءً / كافَأهُ، مُكافَحَةً و كِفاحاً / كافَحَهُ، نَحْراً / نَحَرَ ـَ الشَّيءَ،

مُناصاةٌ و نِصاءٌ / ناصَى و مُناوَحَةٌ / ناوَحَهُ، مُناهَدَةٌ / ناهَدَ، مُناهَضَةٌ / ناهَضَهُ، مُوازَنَةٌ / وازَنَ و مُوازَنَةٌ و وِزاناً / وازَنَ و مُوازاةٌ / وازاهُ [ناقص يائيّ]، مُواكَفَةٌ / واكَفَهُ، [با يكديگر] تَواجُهاً / تَواجَهَ الرَّجُلانِ أوالْمَنْزِلان، تَقابُلاً / تَقابَلَ الرَّجُلانِ أو الشَّيْئانِ، تَحاذِياً / تَحاذَى القَوْمُ، تَصادُفاً / تَصادَفَ الرَّجُلانِ.

**رو به روكردن** /r.-b.-r.-kardan/ مُقابَلَةٌ / قابَلَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، مُواجَهَةٌ / واجَهَ و مُقارَحَةٌ / قارَحَهُ بالأَمْرِ.

**رو بياسه** /rubiyäse/ (گيا) ← روناسيها.

**روبيان** /rubiyan/ (جانـ) جَمْبَرِيّ، بُرْغُوثُ البَحْرِ.

**روبيدلوم** /rubidium/ (شيمـ) رُوبِيدِيُوم.

**رو پوست** /ru-pust/ البَشَرَة.

**رو پوش** /r.-puš/ ١. الغِشاء، الغِلاف، القِشْر، الغِطاء، الدِّثار، المِشْمال، المِشْمَلَة، لِحاف، مِلْحَف، مِلْحَفَة، المِئْزَر، الإزار، الرِّداء، العَباءَة، المِرْداة، المِرْدَى، اللِّفاع، المِلْوَذ، الهِدْمَة.

**روپوش زنانه** /r.-p.-e-zanäne/ النِّفاض، المِيْدَعَة.

**رو پوش لوله** /r.-p.-e-lule/ الحاضِن.

**روپوشى** /r.-p.-i/ ← روپوشيدن.

**روپوشيدن** /r.-p.-idan/ ١. إِخْتِفاءٌ / إِخْتَفَى. ٢. تَحَجُّباً / تَحَجَّبَ، تَقَنُّعاً / تَقَنَّعَ.

**روپيه** /rupiye/ الرُّوبِيَّة.

**روتارى** /rotäri/ ١. الدَّوّار. ٢. نادِي الرُّوتارِيّ.

**روتاسيون** /rotäsiyon/ ١. الدَّوران. ٢. المُناوَبَةُ بينَ المَحاصِيل.

**روتختى** /ru-taxti/ غِطاءُ السَّرِير، مَفْرَشُ السَّرِير، كِبْرِتايَة، فَرْشَةُ التَّخْت.

**روتشكى** /r.-tošaki/ الحَبِس.

**روتنيوم** /rutenium/ (شيمـ) رُوتِينِيُوم.

**روتول** /rotul/ ١. (پز) داغِصَة، رَضْفَة [العَظْمُ المُدَوَّرُ المُتَحَرِّكُ في رَأْسِ الرُّكْبَةِ]. ٢. مِفْصَلٌ كُرَوِيٌّ.

**روتيل** /rutil/ رُوتِيل، ثانِي أُكْسِيدِ التِّيتانيُومِ المُحَمَّرُ البِلَّوْرات.

**روح** /ruh/ ← روان ٢.

**روحانى** /r.-äni/ رُوحِيّ، رُوحانِيّ.

**روح بخش** /r.-baxš/ المُقَوِّي، المُنَبِّه، المُنَشِّط.

**روح پليد** /r.-e-palid/ رُوحٌ شِرِّير.

**روح دادن** /r.-dädan/ تَنْشِيطاً / نَشَّطَ، نَعْشاً / نَعَشَ ـ هُ اللّهُ، تَنْعِيشاً / نَعَّشَ، إِنْعاشاً / أَنْعَشَ.

**روحشناسى** /r.-šenäs-i/ التَّحَرِّي النَّفْسانِيُّ، فَرْعٌ مِنْ عِلْمِ النَّفْسِ يَبْحَثُ في التَّخاطُرِوما أَشْبَهَهُ.

**روحى** /r.-i/ نَفْسِي، نَفْسانِيّ، رُوحِيّ ← روانى ٢.

**روحيه** /r.-iyye/ الرَّوْح، الرُّوحُ المَعْنَوِيَّة.

**رود** /rud/ النَّهْر، الجَعْفَر، الدَّغَل، الدُّغَيْلَة، العَرَج، الغَدِير.

**رودادن** /r.-dädan/ [عم] تَجْرِئَةً / جَرَّأَهُ، تَجْسِيراً / جَسَّرَهُ، تَشْجِيعاً / شَجَّعَهُ.

**رودار** /r.-där/ جَسُور، جَرِيء.

**روداشتن** /r.-däštan/ جُرْأَةٌ / جَرُؤَ ـُ جَسارَةٌ / جَسَرَ ـُ تَجَرُّؤاً / تَجَرَّأَ.

**رودبار** /rudbär/ الخَنْدَق ← رود.

**رودبكيا** /rudbekiä/ (گيا) الرُّدْبَكِيَّة.

**رود پيچ** /rudpic/ تَمَعُّج، تَعَرُّج، التَّلَوِّي.

**رودخانه** /rudxäne/ ١. مَجْرَى النَّهْرِ. ٢ ← رود.

**رودخانه‌يى** /r.-yi/ النَّهْرِيّ.

**رودربايستى** /rudarbäyesti/ ← رودربايستى كردن.

**رودربايستى كردن** /r.-kardan/ إِظْهاراً / أَظْهَرَ الكُلْفَةَ.

**رودزيا** /rodeziya/ رُوْدِيسِيا.

**رودست** /rudast/ مافَوْقَ اليَد.

**رودست خوردن** /r.-xordan/ ← فريب خوردن.

**رودست زدن** /r.-zadan/ مُزايَدَةٌ / زايَدَ، رَفَعَ الثَّمَنَ في المُزايَدَةِ.

**رودسته** /rudaste/ (مسـ) المَلْمَس.

**رودسنگ** /rudsang/ مَجْرَى حَجَرِيٌّ، سَيلٌ مِنَ الحَصاةِ والحَجَرِ يَنْحَدِرُ مِنْ مكانٍ مُرْتَفِع.

**رودشاخه** /r.-šäxe/ فَرْعٌ مِنْ نَهْرٍ، تُرْعَةٌ فَرْعِيَّةٌ.

**رودك** /rudak/ الرَّوْذَق.

**رودگيرى** /rudgiri/ أَسْرَنْهَرِيٌّ

**رودل** /rudel/ التُّخْمَة، الإمْتِلاء، الإنْقِباض.

**رودوپسين** /rodopsin/ رُودُوبْسِين، الأُرْجُوانُ البَصَرِيّ، حُمْرَةُ العَيْن.

**روده** /rude/ (پز) المِعَى، المَعْي، المِعاء، المُصْران،

المَصِير، الحَشَى، الحَشَا، الحاوِيَة، الحَوَران، السَّلَب من الذَّبِيْحَةِ، الطَّلَق، العَصَل، القِتْب، القُصْب، الوَذَمَة.

**رودهٔ اثنی‌عشر** /r.-ye-esnä-ašar/ (پز) ← رودهٔ دوازدهه.

**رودهٔ اولیه** /r.-ye-avvaliyye/ (پز) المَعْيُ البَدائيُّ الأرْكِنْتِرُوْن.

**رودهٔ ایلئون** /r.-ye-ile'on/ (پز) المِعَى اللَّفائِفِيُّ.

**رودهٔ باریک** /r.-ye-bärik/ (پز) المِعَى الدَّقِيْق.

**روده‌برشدن** /r.-bor-šodan/ اِنْفِجاراً / اِنْفَجَرَ ضِحْكاً.

**روده‌بند** /rude-band/ (پز) المَسارِيق، البَرِيْتُون.

**روده‌بندی** /r.-b.-i/ (پز) المَسارِيْقِيّ. «سرخرگ ~ : الشِّرْيانُ المَسارِيْقِيّ».

**رودهٔ تهی** /r.-ye-tohi/ المِعَى الصَّائِم.

**رودهٔ دراز** /r.-ye-deräz/ المِعَى اللُّفِيْفِيُّ أو اللَّفائِفِيُّ.

**روده دراز** /r.-d./ ← وراج، پر حرف.

**روده درازی** /r.-d.-i/ ← وراجی، پرحرفی.

**روده‌درازی کردن** /r.-d.-i-kardan/ إِسْهاباً / أَسْهَبَ ← وراجی کردن، پرحرفی کردن.

**رودهٔ دوازدهه** /r.-ye-daväzdahe/ (پز) المِعَى الإثْنَى عَشَرِيّ.

**روده‌شناسی** /r.-šenäsi/ (پز) مَبْحَثُ الأَمْعاءِ.

**رودهٔ فراخ** /r.-ye-faräx/ (پز) المِعَى الغَلِيْظ، الأمَرّ.

**رودهٔ کور** /r.-ye-kur/ (پز) المِعَى الأعْوَر، الزَّائِدَةُ الدُّودِيَّة، المِمْرَغَة.

**روده‌یی** /r.-yi/ المَعَوِيّ.

**رودیوم** /rodium/ (شیمـ) الرُّوْدِيُوم.

**روراند** /ru-ränd/ صُخُورٌ مُغْتَرِبَةٌ.

**روراندگی** /r.-r.-egi/ ضَغْط، هُوَالدَّفْعُ الأُفُقِيُّ عَلَى جِدارٍ مامِنْ جَراءِ كَتْلِ التُّرابِ أوالماءِ.

**روروک** /rowrovak/ مَشّايَةُ الأَطْفالِ، دَرّاجَة، سَكُوتَة، الحال، المِدْحاة.

**روز** /ruz/ نَهار، يَوْم، جَوْن، عَصْر، عام، عَيام، وَضّاح، هُدَى.

**روزآفتابی** /r.-e-äftäbi/ نَهارٌ مُشْمِسٌ.

**روزاد** /ruzäd/ فَوْتَرَوِيّ.

**روزادی** /r.-i/ التَّخَلُّفُ المُتَعاقِب.

**روزانه** /ruzäne/ اليَوْمِيّ، يَوْمِيّاً، المُياوَمَة، يَوْمِيَّة، نَهارِيّ.

**روز اول مه** /r.-e-avval-e-meh/ ← روز کارگر.

**روز بارانی** /r.-e-bärani/ يَوْمٌ مُمْطِرٌ.

**روز برفی** /r.-e-barfi/ يَوْمٌ صاقِعٌ.

**روزبه روز** /r.-be-r./ يَوْماً بعدَ يَوْمٍ

**روز پذیرایی** /r.-e-pazirayi/ يَوْمُ الاِسْتِقْبالِ.

**روز تعطیلی** /r.-e-ta'tili/ يَوْمُ العُطْلَةِ.

**روز تولد** /r.-e-tavallod/ عِيْدُ المِيْلادِ.

**روز جهانی قدس** /r.-e-jahäni-ye-qods/ يَوْمُ القُدْسِ العالَمِيُّ.

**روزخورشیدی** /r.-e-xoršidi/ اليَوْمُ الشَّمْسِيّ.

**روز درختکاری** /r.-e-deraxtkäri/ يَوْمُ الشَّجَرَةِ، عِيْدُ الشَّجَرَةِ.

**روز شمار** /r.-šomär/ ← تقویم، گاهنامه.

**روز شماری کردن** /r.-š.-i-kardan/ حَسْباً وحِساباً وحُسْباناً و حِسْبَةً و حِسابَةً / حَسَبَ ـُ وإحْصاءً / أَحْصَى الأيّامَ.

**روزعروسی** /r.-e-arusi/ يَوْمُ العُرْسِ.

**روز کارگر** /r.-e-kargar/ عِيْدُ العُمّالِ، عِيْدُأوّلِ مايُو.

**روزکور** /r.-kur/ أَخْفَش، أَجْهَر.

**روزکور شدن** /r.-k.-šodan/ خَفَشاً / خَفِشَ ـَ.

**روزکوری** /r.-k.-i/ الخَفَش، عَمْيُ النَّهارِ، عَمَى نَهارِيّ.

**روزگار** /ruzegär/ دَهْر، زَمان، زَمَن، وَقْت، عَصْر، عُصُر، عَهْد، حِيْن، أُبْض، بُطْأَى، جِيْل، حَرْس، حُقْب، حُقُب، خُدَعَة، مُخَبَّل، رِجْل، الأَزْنَمُ الجَذَع، سُبات، سَمَر، سَمِيْر، عَتْک، عِجاف، لَمَّة، مَنُون، نَخْب، أَوْجَس.

**روزگار قدیم** /r.-e-qadim/ الدَّهْرُ القَدِيمُ، الهِدَمْلَة.

**روزمادر** /r.-e-mädar/ عِيْدُ الأُمِّ.

**روزماری** /rozmäri/ (گیا) نَدَى البَحْرِ.

**روزمره** /ruz-marre/ روزانه.

**روزمزد** /r.-mozd/ عامِلٌ يَوْمِيٌّ.

**روزن** /rowzan/ ← روزنه

**روزنامه** /ruznäme/ جَرِيْدَة، صَحِيْفَة، الدَّفْتَرُ اليَوْمِيَّة، الجُرْنال، الجَرِيْدَةُ اليَوْمِيَّةُ.

**روزنامهٔ رسمی** /r.-ye-rasmi/ جَرِيْدَةٌ رَسْمِيَّةٌ.

**روزنامهٔ سیاسی** /r.-ye-siyäsi/ جَرِيْدَةٌ سِياسِيَّةٌ.

**روزنامه فروش** /r.-foruš/ بائِعُ الصُّحُفِ، صَحّاف، بائِعُ الجَرائِدِ.

**روزنامه نگار** /r.-negär/ صُحُفِيّ، صِحَافِيّ، صَحّاف.

**روزنامه نگاری** /r.-n.-i/ الصَّحافَة.

**روزنامه نویس** /r.-nevis/ ← روزنامه نگار.

**روزنامه نویسی** /r.-n.-i/ ← روزنامه نگاری.

**روز نجومی** /r.-e-nojumi/ اليومُ النُّجُومِيُّ.

**روزن داران** /rowzan-därän/ (جانـ) مُنَخْرِبات.

**روزنکرویتسیان** /rozenkroytsiän/ الرُّوزِنْكْرُو شِيُّون.

**روزنه** /rowzane/ الكُوَّة، الكَوّ، الثُّقْب، الـرَّوْزَنَة، النّافِذَة، المَنْفَـذ، الفُرْجَـة، الفُتْحَـة، المَخْـرَج، الخَرق، المَثْغَـر، الرَّوْشَن، المَزْغَل، السُّمّ، السِّمّ، الوَصْوَص، الوَصْواص، الهَوّ.

**روزنهٔ امید** /r.-ye-omid/ بَـرِيقُ الأمَـل، بـارِقَةُ الأمَـلِ، بَصِيصٌ مِنَ الأمَلِ.

**روزنهٔ دید** /r.-ye-did/ (نظـ) شَقُّ الرُّؤْيَةِ.

**روزه** /ruze/ صَوْم، صِيام.

**روزهای سرنـوشت ساز** /ruz-hä-ye-sarneveštsäz/ أيّامٌ مَصِيرِيَّةٌ.

**روزه خور** /ruze-xor/ الفاطِر.

**روزه خوردن** /r.-x.-dan/ فِطْراً و فُطُوراً / فَطَرَ ـُ.

**روزه‌دار** /r.-där/ الصّائِم.

**روزه گرفتـن** /r.-gereftan/ صَوْمـاً و صِيامـاً / صامَ ـُ صُرُوساً / ضَرَس ـِ الرَّجُلُ.

**روزی** /ruzi/ مَعاش، مَعِيشَة، رِزْق، مُرْتَـزَق، أُكْل، أُكُل، مُؤْنَة، مَؤُونَة طُعْمَة، نِعْمَة، بَرَكَة، بِلَّة، جَدّ، حَنان، رَحْمَة، رَيْحان، طائِر، مَعْرُوف، غَدَن، غُدْنَة، غُفَّة، كُزْكُمان.

**روزی بخور و نمیر** /r.-ye-bexor-o-namir/ الرَّمَقُ والرُّمْقَةُ مِنَ العَيْشِ، الرِّماق، الرُّمامَة، البُلْغَة، الكَفَفُ مِنَ الرِّزْقِ.

**روزی خواستن** /r.-xästan/ إسْتِرْزاقاً / إسْتَرْزَقَهُ.

**روزی دادن** /r.-dadan/ رَزْقاً / رَزَقَ ـُ هُ، إطْعاماً / أطْعَمَ اللّهُ فُلاناً، إقاتَةً / أقاتَ القَوْمَ و عَلَيْهِم، عَوْسـاً وعَوَساناً / عاسَ ـُ عِيالَهُ.

**روزی رسان** /r.-resän/ رَزّاق.

**روزی گذران** /r.-ye-gozarän/ كَفِيت، كُفْيَـة ← روزی بخور و نمیر.

**روزین** /rozin/ راتِينَجُ القَلْفُونِيَة.

**روژگونه** /rož-e-gune/ الحُمْرَة.

**روژ لب** /r.-e-lab/ الحُمْرَة ← ماتیک.

**روس** /rus/ ۱. الرُّوْس. ۲. الرُّوسِيّ.

**روسپی** /ruspi/ زانِيَة، بَغِـيّ، فاحِشَـة، عاهِـرَة، عاهِـر، فاجِـرَة، قُحْبَة، التِّـرِعَة، الخَـرِيع، رَمّـازَة، سَوْأَة، شـاذَّة، قاذُوْرَة، مُومِس، مُومِسَة، واضِعَة، هَجُول، هَلُوك، هُنْبُغ، هَوْجَل، هَيْعَرَة، هَيْنَع، هَيْنَعَة.

**روسپی شـدن** /r.-šodan/ قُحُوبَـةً / قَحُبَ ـُ و قِحـاباً و مُقاحَبَةً / قاحَبَ و إيْماساً / أوْمَسَ وسَغْياً / سَغَى ـَ تِ الأمَةُ.

**روسپیگری** /r.-gari/ دَعارَة.

**روستا** /rustä/ رِيْف، رُسْتـاق، رَسْداق، رَسْـدَق، رُزْداق، ضَيْعَة، مَزْرَعَة، حانُوت، أبْعادِيَّة، بِطانَة، دُوّار، فِلْح.

**روستانشینان** /r.-nešinän/ سُكّانُ الرِّيْفِ.

**روستانشینی** /r.-nešini/ الحَضَر.

**روستایی** /r.-yi/ قَرَوِيّ، رِيْفِـيّ، فَلّاح، قـارِي، حَضَرِيّ، فِلْحِيّ، زارِع، زَرّاع، أرْضِيّ، خَلَوِيّ.

**روسری** /ru-sari/ خِمـار، مِقْنَعَة، مِقْنَـع، قِناع، مِعْجَـر، غِطـاءُ الـرَّأس، إشـارَب، بُرْشُـم، سِـبّ، شَبَكَـةُ الـرَّأسِ، صَوْقَعَة، طَرْحَة، عَصَا، مِعْقَب، عَمَر، عَمْرَة، كِوارَة.

**روسفید شدن** /r.-sefid-šodan/ إبْيِضاضاً / إبْيَضَّ وَجْهُهُ.

**روسی** /rusi/ رُوسِيّ، مُسْكُوبِيّ.

**روسیاه** /ru-siyäh/ أسْوَدُ الوَجْهِ. ۲ ← گناهکار.

**روسیاه شدن** /r.-s.-šodan/ إسْوِداداً / إسْوَدَّ وَجْهُهُ.

**روش** /raveš/ طَرِيْقَـة، أسْلُوب، سُلُـوك، قاعِـدَة، نَمَط، وَتِيْرَة، طِراز، دَأْب، مَذْهَب، مَأْخَذ، كَيْفِيَّة، مِعْيار، ضَرْب، نَوْع، آيِيْن، خُطَّـة، سِياسَة، تَدْبِير، مِلَّـة، صِيْغَة، دُسْتُور، نَحْو، طَـرْز، نَسَق، شاكِلَـة، شَكْل، عُرْف، عـادَة، شِيْمَة، هَيْئَة، سُنَّة، سِيْـرَة، وَجْه، سَبِيْل، نِظام، مِنْـوال، العادَةُ المَرْعِيَّة، خَلَّـة، خَصْلَة، نَمُوذَج، أُنْمُوذَج، مِثـال، مَنْهَج، مِنْهاج، أبابَـة، إِخْذ، بَبّ، بَبّان، جَدِيْلَة، إجْـرائِيّ، إجْرِيّا، إجْـرِيّاء، جِهـاز، دُجْمَة، دِيْـن، سَنِيْنَة، سُـرْبَة، سَمْـت، سَنَـن، سَنِيْنَـة، شَكِيْكَة، شِنْشِنَـة، مَصْفَـق، إصْطِـلاح، طِرْقَة، طَقْس، مَغْبأ، مَعْدِل، مَعـاث، مَعاك، غِرار، قِذْيَة، قُرْحَة، مَرَن، أنْمَط، مِنْسَم، وادِي، هُدْيَة.

**روش آبشار** /r.-e-äbšär/ طَرِيْقَةُ الشّاغُورِ.

**روش اطاقهـای سربـی** /r.-e-otäqhä-ye-sorbi/ طَرِيقَـةُ الغُرَف.

**روش بارف** /r.-e-bärf/ طَرِيقَةُ «بازف».

**روش برتيون** /r.-e-bartiyun/ نِظامُ بَرْتِيِّيُون.

**روش جـاری عمليـــاتـــی** /r.-e-järi-ye-amaliyyäti/ (نظ)سِياقاتُ العَمَلِ الثّابتة.

**روش كار** /r.-e-kär/ طَرِيقةُ العَمَلِ.

**روشل** /rošel/ ← نمک روشل.

**روش مجاورتی** /r.-e-mojäverati/ طَرِيقَةُ التَّلامُس.

**روش مدرن** /r.-e-modern/ طَرازٌ حَدِيثٌ.

**روشن** /rowšan/ ۱. نَيِّر، نِور، مُتَنَوِّر، نائِر، شَفّاف، زاهِر، بَيْض، صَفِـيّ، صافِـيّ، رائِق، باهِـر، بَهار، بَهْـر، جَلْواء، دُلامِص، سارِج، فَرِيج، قَرَاح، قَزِيح، مِداد، نَهِر. ۲. ظاهِر واضِـح، جَلِيّ، صَـرِيـح، عِيان، بـائِن، نـاصِع، نَصِيْـع، مُفصِح، مَقْرُوء ← آشكار. ۳. مُشْتَعِل، مَوْقُود، مُتَّقِد، والِع، مُحْتَدِم. ۴. قَطْعِيّ، نَهائِيّ.

**روشنايـی** /r.-äyi/ نُـوْر، ضِيـاء، ضُوْء، إضـاءَة، وَمْـض، وَمِيْض، تَأَلُّق، غُرَّة، وَضَح، دَيْسَق.

**روشن بين** /r.-bin/ نافِذُ البَصِيْرَة، عَقْلٌ نَيِّر.

**روشن‌بينی** /r.-b.-i/ حَصافَة ← دانايی، روشنفكری.

**روشنتابی** /r.-täbi/ تَلَأْلُؤ، تَأَلُّق.

**روشندل** /r.-del/ ۱ ← دانا، آگاه. ۲ ← نابينا، كور.

**روشندلی** /r.-d-i/ ۱← دانايی، آگاهی. ۲ ← كوری.

**روشنزا** /r.-zä/ (گيـا) بادِيَـةُ الـزَّهْـر، النَّباتُ البَـزْرِيّ أو الزَّهْرِيّ.

**روشن‌سازی** /r.-säzi/ ۱. إيْضاح، تَوْضِيْـح، بَيان، تِبْيان، تَعْبِير، شَرْح. ۲. إنارَة، تَنْوِير، إضاءَة.

**روشن شدن** /r.-šodan/ ۱. إضاءَةٌ / أَضاءَ، تَنَوُّراً / تَنَوَّرَ، إنْواراً / أَنْوَرَ الشَّـيءُ، اِسْتِنارَةً / اِسْتَنارَ، إِشْـراقاً / أَشْرَقَ، اِنْجلاءً / اِنْجَلَى، تَجَلِّياً / تَجَلَّى، صَفْواً وصُفُـوّاً وصَفاءً / صَفا ـُـ خُلُوصـاً وخَلاصـاً / خَلَصَ ـُـ بُرُوْجـاً / بَرَجَ ـُـ الشَّيءُ، اِنْبِلاجاً / اِنْبَلَجَ، دَرًّا / دَرَّ ـِـ السِّراجُ، ذَلَقاً / ذَلِقَ ـَ ذَلَقاً و زَهْـواً و زُهُوّاً / زَها ـُ السِّـراجُ، صَباحَةً / صَبُحَ ـُ الوَجْهُ، تَصَـدُّعاً / تَصَدَّعَ واِنْصِـداعاً / اِنْصَدَعَ، فَيْصـاً / فـاصَ ـِ الشَّـيءُ، إقْلاعـاً / أَقْلَعَ وإلاحَـةً / أَلاحَ الشَّيءُ، تَمَحُّصاً / تَمَحَّصَ تِ الظُّلُماتُ، اِنْمِحاصاً / اِنْمَحَصَ، تَنَقِّياً / تَنَقَّى. ۲. بَياناً وتِبْيـاناً / بانَ ـِ الأَمْـرُ، تَبَيُّناً / تَبَيَّنَ، اِتِّضاحـاً / اِتَّضَحَ، وُضُوحـاً وضَحَةً / وَضَحَ يَضِـحُ الأمْرُ أو الكلامُ، إفْصاحاً / أَفْصَحَ الأمْرُ، ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ ولَـوْحاً / لاحَ ـُ ونُجُوداً / نَجَدَ ـُ ونُصُـوعاً / نَصَعَ ـَ الأَمْرُ ← آشكار شدن. ۳. شَعْلاً / شَعَلَ ـَـ و تَشَعُّلاً / تَشَعَّلَ واِشْتِعـالاً / اِشْتَعَلَتِ النّارُ، تَـأَبُّتاً / تَأَبَّتَ الجَمْـرُ، تَآجّاً / تَآجَّ وجَحْماً وجَحْماً وجُحُـوماً / جَحِمَ ـَ و إجحـاماً / أَجْحَمَ و أَجْماً و أَجِيْماً / أَجَمَ ـِ وتَأَجُّجاً / تَأَجَّجَ وتَأَجُّماً / تَأَجَّمَ واِئْتِجاجاً / اِئْتَجَّ ونُقُوباً ونَقابَةً / نَقَبَ ـُ وحَبْحَبَةً / حَبْحَبَ ودَرْءاً ودُرُوءاً / دَرَأَ ـَ و زُهُـوراً / زَهَرَ ـَـ وتَسَعُّراً / تَسَعَّرَ وتَسَفُّـراً / تَسَفَّرَ وشُبُوباً / شَبَّ ـِ وتَشَبُّباً / تَشَبَّبَ وضَرَماً / ضَرِمَ ـَ وتَغَضُّباً / تَغَضَّبَ ولَأْلَأَةً / لَأْلَأَتَلَأْلُوّاً / تَلَأْلَأَ وتَلَذُّعاً / تَلَذَّعَ ولَهْلَبَةً / لَهْلَبَ والْتِهاباً / اِلْتَهَبَ وإيْجاحاً / أَوْجَحَ و وَرْياً و رِيَةً / وَرَى يَرِي و تَـوَقُّداً / تَوَقَّـدَ واِتِّقاداً / اِتَّقَدَ و وَهَجـاً و وَهِيْجاً و وَهَجاناً / وَهَجَ يَهِيْجُ و تَـوَهُّجاً / تَوَهَّـجَ وهَجِيْجاً / هَجَّتِ النّارُ.

**روشنفكر** /r.-fekr/ مُثَقَّف، مُهَذَّب.

**روشنفكر شدن** /r.-f.-šodan/ اِسْتِنارَةً / اِسْتَنارَ الشَّعْبُ أو العَقْلُ.

**روشنفكر كردن** /r.-f.-kardan/ إنارَةً / أَنارَالعَقْلَ.

**روشنفكری** /r.-f.-i/ حُرِّيَّةُ الفِكْرِ.

**روشن كردن** /r.-kardan/ ۱. إنارَةً / أَنارَ، تَنْـوِيْراً / نَوَّرَ، تَضْوِئَةً / ضَوَّأَ و إضاءَةً / أَضاءَ المِصْباحَ والبَيْـتَ، إشْراقاً / أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ المكانَ، تَرْوِيقاً / رَوَّقَ، تَسْطِيْعاً / سَطَّعَ، اِصْطِباحـاً / اِصْطَبَحَ، تَصْفِيَـةً / صَفّى، إلْمـاحاً / أَلْمَحَ الشَّيءَ، مَحْصاً / مَحَصَ ـَـ تَمْحِيْصاً / مَحَّصَ، تَنْقِيَةً / نَقّى. ۲. إبانَـةً / أَبانَ، تَبْيِيْنـاً / بَيَّنَ، إيْضـاحاً / أَوْضَحَ، تَوْضِيْحاً / وَضَّحَ، بَياناً وتِبْياناً / بانَ ـِ المُشْكِلَةَ، فَسْراً / فَسَرَ ـُـ تَفْسِيْراً / فَسَّرَ، صَـرْحاً / صَرَحَ ـَـ إصْراحـاً / أَصْرَحَ، تَصْـرِيْحاً / صَرَّحَ، جَلْـواً وجَلاءً / جَلا ـُـ الأَمْرَ و تَجْلِيَةً / جَلّى فُلاناً وعن فلانٍ الأمْرَ، سَنّاً / سَنَّ ـُ وصَدْعاً / صَدَعَ ـَ الأَمْرَ، تَضْحِيَةً عن الأَمْرِ، إعْجاماً / أَعْجَمَ ← آشكار كردن. ۳. شَعْلاً / شَعَلَ ـَـ، إشْعالاً / أَشْعَلَ، تَشْعِيْـلاً / شَعَّلَ، إضْراماً / أَضْرَمَ، تَضْرِيْماً / ضَرَّمَ، إلْهاباً / أَلْهَبَ، تَلْهِيباً / لَهَّبَ، تَـوْقِيْداً / وَقَّدَ، إيْقـاداً / أَوْقَدَ، تَـوَقُّداً / تَوَقَّدَ، اِسْتِيْقاداً / اِسْتَوْقَدَ، تَأْجِيْجاً / أَجَّجَ النّارَ، تَأْجِيْماً /

أَجَّمَ النارَ، تَأْرِيثاً / أَرَّثَ وتَأْرِيجاً / أَرَّجَ النّارَ، تَأْرِيشاً / أَرَّشَ الحَرْبَ أو النّارَ، أرّاً / أَرَّ ـُ النّارَ، تَأْرِيَةً / أَرَّى وإثْقاباً / أَثْقَبَ وتَثَقُّباً / تَثَقَّبَ وجَحْماً / جَحَمَ ـَ وإحْداماً / أَحْدَمَ وحَشّاً / حَشّاً ـَ و حَصْباً / حَصَبَ ـِ و حَضْباً / حَضَبَ ـِ و حَضْجاً / حَضَجَ ـُ و إحْماشاً / أَحْمَشَ و إحْياءً / أَحْيا و تَذْكِيَةً / ذَكَّى و إذْكاءً / أَذْكَى واسْتِذْكاءً / إسْتَذْكَى النّارَ، إذْلاقاً / أَذْلَقَ السِّراجَ، زَنْداً / زَنَدَ ـُ وتَزْنِيداً / زَنَّدَ النّارَ، إزْهاراً / أَزْهَرَ النّارَ وغيرَها، إسْدافاً / أَسْدَفَ و إسْراجاً / أَسْرَجَ السِّراجَ، سَعْراً / سَعَرَ ـُ و إسْعاراً / أَسْعَرَ وتَسْعِيراً / سَعَّرَ، شَبّاً / شَبَّ ـُ وشَبُوباً / شَبَّ ـُ النّارَ، إصْباحاً / أَصْبَحَ السِّراجَ، صَقْراً / صَقَرَ ـُ وقَبْساً / قَبَسَ ـِ واقْتِراحاً / إقْتَرَحَ، نَجْشاً / نَجَشَ ـُ النّارَ، نَفْخاً / نَفَخَ ـُ النّارَ أو فيها، إيْباصاً / أَوْبَصَ و إيْراءً / أَوْرَى و تَوْلِيعاً / وَلَّعَ و إيْهاجاً / أَوْهَجَ، تَهْجِيجاً / هَجَّجَ النّارَ. ۴. إشْعالاً / أَشْعَلَ وتَشْعِيلاً / شَعَّلَ وتَشْغِيلاً / شَغَّلَ السَّيّارَةَ.

**روشنه** /rowšane/ فُرْجَةٌ أو أرضٌ فضاءٍ في غابةٍ.

**روشنی** /rowšani/ ۱. نُور، ضَوْء، ضِياء، إضاءَة. ۲ الوُضُوح، الجَلاء، الإتِّضاح، صَفْو، صَفا، البَهْر، رَوَاق، زُهْرَة، نَهَر. ۳. صَراحَة.

**روشنی‌بخش** /r.-baxš/ مُضِي، مُشْرِق، نَيِّر، مُنِير.

**روشنی خاکستری** /r.-xäkestari/ الضَّوْءُ الأرْضِيّ.

**روغن** /rowqan/ الزَّيْت، الدُّهْن، دَهانَة، سَمْن، إدام، دَلُوک، دَسَم، وَدَک، مُزْغَة.

**روغن آفتابگردان** /r.-e-äftäb-gardän/ زَيْتُ عُبّادِ الشَّمْسِ.

**روغن استخوان** /r.-e-ostoxän/ زَيْتُ العِظامِ.

**روغن بادام** /r.-e-bädäm/ زَيْتُ أو دُهْنُ اللَّوْزِ، مُسْتَحْلَبُ اللَّوْزِ.

**روغن برزک** /r.-e-barzak/ زَيْتُ بَزْرِالكَتّانِ.

**روغن ترمز** /r.-e-tormoz/ زَيْتُ المِكْبَحِ.

**روغن تلخ** /r.-e-talx/ زَيْتُ الخَرْدَلِ.

**روغن جلا** /r.-e-jalä/ بَرْنِيق، جَمَلَكَة، مَحْلُولُ اللُّك.

**روغن جوشیده** /r.-e-jušide/ زَيْتُ بَزْرِ الكَتّانِ المَغْلِي.

**روغن چراغ** /r.-e-ceräq/ زَيْتُ خَرْوَع.

**روغن حیوانی** /r.-e-heyväni/ الزَّيْتُ الحَيَوانِيّ.

**روغن خشکان** /r.-e-xoškän/ الزَّيْتُ الجَفُوف.

**روغن‌دار** /r.-där/ مُدْهِن.

**روغن داغ کن** /r.-däq-kon/ الكَفْت.

**روغن‌دان** /r.-dän/ المُدْهَن، المِزْيَتَه، المَسْمَنَة.

**روغن دمیده** /r.-e-damide/ زَيْتٌ مُغَلَّظ بنفع الهواءِ.

**روغن دنده** /r.-dande/ زَيْتُ المُسَنَّنات.

**روغن‌زدن** /r.-zadan/ ← روغن مالیدن، روغن مالی کردن.

**روغن زیتون** /r.-e-zeytun/ زَيْتُ الزَّيْتُون، سَلِيط.

**روغن‌ساز** /r.-säz/ مِعْصَرَةُ الزَّيْتِ.

**روغن‌سازی** /r.-s.-i/ ۱. ضَغْطُ الزَّيْتِ. ۲. [دستگاه] مِعْصَرَةُ الزَّيْتِ.

**روغن‌سوزی** /r.-suzi/ ۱. إحْراقُ الزَّيْتِ. ۲. تَزْيِيتُ الآلَة.

**روغن‌شکن** /r.-šekan/ المُحَلِّلُ الدُّهْنِيّ.

**روغن‌فروش** /r.-foruš/ سَمّان، بائِعُ السَّمْنِ، دَهّان.

**روغن فوزل** /r.-e-fuzel/ الزَّيْتُ الكُحُولِيّ.

**روغن قطران** /r.-e-qaträn/ دُهْنُ القَطْرانِ.

**روغن‌کاری** /r.-käri/ تَزْيِيت. تَشْحِيمُ السَّيّاراتِ و الآلاتِ.

**روغن‌کاری شدن** /r.-k.-šodan/ تَشْحِيماً / شُحِّمَ مج، تَزْيِيتاً / زُيِّتَ مج، تَوَزُّناً / تَوَزَّنَ.

**روغن‌کاری کردن** /r.-k.-kardan/ تَشْحِيماً / شَحَّمَ، تَزْيِيتاً / زَيَّتَ، تَزْلِيقاً / زَلَّقَ.

**روغن کتان** /r.-e-katän/ دُهْنُ الكَتّانِ.

**روغن کرچک** /r.-e-karcak/ زَيْتُ الخِرْوَع.

**روغن‌کشی** /r.-keši/ ← روغن‌گیری، روغن‌سازی.

**روغن کلاج** /r.-e-keläj/ زَيْتُ المُطلِقِ.

**روغن کنجد** /r.-e-konjed/ دُهْنُ السِّمْسِمِ، سِيْرَج، شَيْرَج، شِيْرِج.

**روغن گرفتن** /r.-gereftan/ إسْتِخْراجُ الزَّيْتِ.

**روغن گریس کاری** /r.-e-geris-käri/ زَيْتُ التَّزَلُّق.

**روغن‌گیری** /r.-giri/ ← روغن‌سازی.

**روغن ماشین** /r.-mäšin/ زَيْتُ أو شَحْمُ التَّزْلِيقِ، زَيْتُ تَزْلِيقِ المُحَرِّك.

**روغن‌مالی** /r.-mäli/ الدِّهان، المَرْخ.

**روغن مالیدن** /r.-m.-dan/ ← روغن‌مالی کردن.

**روغن مالیدنی** /r.-m.-d.-i/ المَرُوخ، الدَّلُوك.

**روغن‌مالی شده** /r.-mali-šode/ مَمْسُوحٌ بالدُّهْنِ، المَسِيح.

**روغن‌مالی کردن** /r.-m.-kardan/ تَدْهِيناً / دَهَنَ، دَلْكاً / دَلَكَ ـُ، تَـدَلُّكاً / تَدَلَّكَ، تَـدْلِيكاً / دَلَّكَ، تَمْسِيْداً / مَسَّدَ، مَـرْخاً / مَرَخَ ـَ وتَمْـرِيْخاً / مَرَّخَ جَسَدَهُ بـالدُّهْنِ، تَمَرُّخـاً / تَمَرَّخَ، ضَمْخـاً / ضَمَخَ ـُـ و تَضْمِيْخاً / ضَمَّخَ جَسَدَهُ بالطِّيْـبِ، دَسْماً / دَسَمَ ـِ البَعِيْـرَ، طَلْياً / طَلَى ـِ القَطْرانَ أو بالقَطْـرانِ، طَلّاً / طَلَّ ـُ هُ بالـدُّهْنِ، مَسْحاً / مَسَحَ ـَ بالزَّيْتِ أو الدُّهْنِ مَرْعاً / مَرَعَ ـَ بالدُّهْنِ.

**روغن‌ماهی** /r.-e-mähi/ زَيْتُ السَّمَكِ.

**روغن‌معدنی** /r.-e-ma'dani/ الزَّيْتُ الأَبْيَض.

**روغن‌منداب** /r.-e-mandäb/ زَيْتُ بِزْرِ الشُّلْجَم.

**روغن‌مو** /r.-e-mu/ المَثّاث.

**روغن‌موم** /r.-e-mum/ مَرْهم [مُؤَلَّفٌ مِنْ زَيتٍ و شَمْعٍ].

**روغن‌نباتی** /r.-e-nabäti/ السَّمْنُ النَّباتِيّ، فِيْجِيْتالِيْن.

**روغن نخلة الزيت** /r.-e-naxla-toz-zeyt/ دُهْنُ النَّخِيْل.

**روغن‌وال** /r.-e-wäl/ زَيْتُ البال.

**روغنهای اسانس** /r.-hä-ye-esäns/ زُيُوتٌ عِطْرِيَّةٌ.

**روغنهای اصلی** /r.-hä-ye-asli/ زُيُوتٌ عِطْرِيَّةٌ.

**روغنهای ثابت** /r.-hä-ye-säbet/ زُيُوتٌ نَباتِيَّةٌ ثابِتَةٌ.

**روغنهای چرب** /r.-h.-ye-carb/ زُيُوتٌ دُهْنِيَّةٌ.

**روغنهای حیوانی** /r.-h.-ye-heyväni/ شُحُومٌ حَيَوانِيٌّ.

**روغنهای فرار** /r.-h.-ye-farrär/ زُيُوتٌ طَيّارةٌ أو مُتَطايِرَةٌ.

**روغنهای کانی** /r.-h.-ye-käni/ الزُّيُوتُ المَعْدِنِيَّة.

**روغنهای مصنوعی** /r.-h.-ye-masnu'i/ زُيُوتٌ اِصْطِناعِيٌّ.

**روغن هلندی** /r.-e-holandi/ ثانِي كلوريدِ الإِيْثِيْلِيْن.

**روغنی** /r.-i/ دُهْنِـيٌّ، زَيْتِـيٌّ، مَزِيْـت، سَمِيْـن، وَدِک، وَدُوک، وَدِيْک.

**روفتن** /ruftan/ كَنْساً / كَنَسَ ـُ وكَسْحاً / كَسَحَ ـَ و كَشْحاً / كَشَحَ ـَ وجَشّاً / جَشَّ ـُ وخَمّاً / خَمَّ ـُ البيتَ.

**روفرشی** /rufarši/ ۱. قُماشَةٌ تَمُدُّ فَوقَ السَّجّادةِ خَوفاً من فعلِ الشَّمْـسِ، المِحْبَس. ۲. ← حِذاءٌ مَـرِيْحٌ يُلْبَـسُ في البَيْتِ، مَداس.

**روکار** /ru-kär/ واجِهَـةُ البِنـاءِ، مَظْهَرُ البِنـاءِ، مَسـاحَـةُ المُسَطَّح.

**رو کردن** /r.-kardan/ ۱. ← روی آوردن. ۲. ← آشکار کردن.

**روکش** /r.-keš/ قِشر، غِلاف، طِلاء، وَجْـه، المِفْرَش الَّذي يُفْرَشُ على شيءٍ، وِش، دِهان.

**روکش‌دار** /r.-k.-där/ مُصَفَّـح، مُغَشًّى بِصَفـائِحَ مَعْدِنِيَّـةٍ مُمَوَّهَةٍ.

**روکش‌سازی** /r.-k.-säzi/ التَّلْبِيْس.

**روکش کـردن** /r.-k.-kardan/ تَصْفِيْحاً / صَفَّحَ، طَلْيـاً / طَلَى ـِ، تَمْوِيهاً / مَوَّهَ، تَغْشِيَةً / غَشَّى بصَفائِحَ مَعْدِنِيَّةٍ.

**روکشی** /r.-k.-i/ التَّلْبِيْس بِطَبَقَةٍ خارِجِيَّةٍ، الطِّلاء، تَمْوِيه.

**روکفش** /r.-kafš/ الكَلُوش.

**روکوکو** /rokoko/ الرُّكُوک.

**روکوب** /ru-kub/ زُخْرُفَةٌ خَرَزِيَّةٌ [في الثّوب].

**روگردانیدن** /r.-gardänidan/ ← روی گردانیدن.

**روگرفتن** /r.-gereftan/ تَقَنُّعاً / تَقَنَّعَ ت المَرْأةُ، اِخْتِماراً / اِخْتَمَرَ، تَخَمُّراً / تَخَمَّرَ.

**روگیری** /r.-giri/ ← رو گرفتن.

**رول** /rol/ لَفِيْفَة.

**رولت** /rulet/ ۱. دُوَيْلِيْب. ۲. الرُّوْلِيْت. ۳. بَكْرَةُ التَّذْهِيْب. ۴. بَكْرَةُ العُكّاز، دُحْرُوجَة.

**رولت گوشت** /r.-e-gušt/ فَطِيْرَة.

**رولور** /revolver/ المُسَدَّس.

**رولوسیون** /revolusion/ ۱. الدَّوَران. ۲. ثَوْرَة، اِنْقِلاب، تَغَيُّرٌ كامِلٌ.

**روم** /rom/ الرُّوْم ← رام ۳.

**روماتیسم** /rumätism/ رُوماتِزم، رَثْيَة، داءُ المَفاصِلِ.

**روماتیسم‌شناسی** /r.-šenäsi/ عِلْمُ الرَّثْيَةِ، عِلْمُ الرُّوماتِزم.

**روماتیسم کمر** /r.-kamar/ الزُّلْخَة.

**روماتیسمی** /r.-i/ رَثْيِيٌّ، رُوْماتِزْمِيّ.

**رومان** /romän/ روايَةٌ خَيالِيَّةٌ ← رمان.

**رومانتیسم** /romäntism/ ← رمانتیسم.

**رومانتیک** /romäntik/ ← رمانتیک.

**رومانس** /romäns/ ← رمانس.

**رومانسک** /r.-k/ ← رومانسک.

**رومانی** /rumäni/ رُوْمانِيا.

**رومبا** /rumbä/ رُوْمبا [رَقْصَةٌ كوبِيَّةُ الأَصْلِ].

**رومبلی** /ru-mobli/ الغِطاءُ الإِنْزِلاقِيّ.

**رومی** /rumi/ رُوْمِيٌّ، رُوْمانِيّ.

**رومیزی** /rumizi/ غِطاءُ المائِدَةِ، مَفْرَشُ الطّاوِلَة، مِفْرَش.

**روناس** /runās/ (گیا) الفُوَّة.
**روناسیها** /r.-ihā/ (گیا) الفُوّيّات.
**رونالا** /runālā/ (گیا) شَجَرَةُ المُسافِر.
**روند** /ravand/ مَجْرَى، أُسْلُوب، سُلُوک.
**روند** /rond/ ۱. الجَوْلَة، الشَّوْط [فـي المُلاكَمَـة]. ۲. مُكَمَّل، مُتَمَّم، صحيحٌ تقريباً، صَرِيح، كامِل.
**روندكار** /ravand-e-kār/ سَيْر، مَجْرَى عَمَلٍ.
**روندگی** /ravandegi/ ذَهاب، سُرْعَة، حَرَكَة.
**رونده** /ravande/ الماشِـي، الرّاجِـل، ذاهِب، ذَهُـوب، زائِل.
**رونق** /rownaq/ جَمال، بَهاء، تَلَأْلُؤ، ضَوْء.
**رونق گرفتن** /r.-gereftan/ إيْساراً / أَيْسَرَوتَيَسُّراً / تَيَسَّرَ أُمُورُهُ.
**رونما** /ru-namā/ جِلْوَة، نُقُوطُ الزَّواجِ.
**رونوشت** /ru-nevešt/ صُوَرَة، نُسْخَـة، النُّسْخَةُ الثّـانِيَة، شاهِـدَة، الصُّورَةُ المَكْتُـوبُ، مُبَيَّضَة، تَبْيِيْضَـة، ~ برابـر اصل است: النُّسْخَةُ طِبْقُ الأَصْلِ.
**رونوشت مسجل** /r.-e-mosajjal/ صُوْرَةٌ رَسْمِيَّةٌ.
**رونويس** /ru-nevis/ النُّسْخَة.
**رونويس شده** /r.-n.-šode/ مَنْسُوخ، مَنْقُول.
**رونـويس كننـده** /r.-n.-konande/ النّـاسِخ، النَّسّـاخ، النّاقِل.
**رونويسی** /r.-n.-i/ النَّسْخ، النَّقْل.
**رونـويسـی كـردن** /r.-n.-i-kardan/ نَسْخـاً / نَسَـخَ ـَـ وانْتِساخـاً / اِنْتَسَخَ ونَقْـلاً / نَقَلَ ـُـ واكْتِتابـاً / اِكْتَتَبَ الكِتابَ.
**رونهادن** /r.-nehādan/ ← روی آوردن، رفتن.
**روی** /r.-y/ ۱. صُـوْرَة، وَجْـه، واجِهَة، جَبْلَـة، جَحْـوَة، مَخْبَـر، مُحَيّا، خَـدّ، خُدَّة، دِيْبـاجَـه، شَكْل، صَحِيْفَـة، صَفْحَة، طَلْعَـة، عارِض، عارِضَـة، عِذار، عِذْفَـة، مَعارِف، غُـرَّة، قَسَمَـة، قَسِمَـة، نُقْبَـة، وُجْنَـة، وِش. ۲. سَطْـح، مُسَطَّـح، وُجْـه، ظَهْرُ الشَّـيء، أَعْلَـى. ۳. زِنْـك، تُوْتِيـا، خارْصِيْن.
**روی** /ruye/ عَلَى، فَوْقَ.
**روی آوردن** /r.-i-āvardan/ تَوْجِيْهـاً / وَجَّهَ و تَـوَجُّهاً / تَوَجَّهَ و اِتِّجاهاً / اِتَّجَهَ إلَيهِ، قَبْلاً / قَبَلَ ـُـ المكانَ، إقْبالاً / أَقْبَلَ عَلَيـه، قُصُوداً / قَصَدَ ـِـ اليهِ، إكْبـاباً / أَكَبَّ عَلَـى الشَّـيءِ، أَمّاً / أَمَّ ـُـ و تَأْمِيماً / أَمَّمَ و تَأَمُّماً / تَأَمَّمَ واِئْتِماماً / اِئْتَمَّ، جَـأْشاً / جَأَشَ ـَـ و تحـامُلاً / تَحامَلَ وإسْعـافاً / أَسْعَفَ إليه، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُـ عَلَيهـم، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ هُ و لَهُ، عَوْكاً / عاکَ ـُـ غَوْزاً / غازَ ـُـ قُـدُوماً / قَدِمَ ـَـ عَلَى الأمْرِ، تَلَبُّطـاً / تَلَبَّـطَ إليه، تَلَهِّيـاً / تَلَهَّـى بِهِ، نَحْـواً / نَحايَنْحُو نَحْوَ فُلانٍ، اِنْحاءً / أَنْحَى عَلَيهِ، وَقْباً / وَقَبَ يَقِبُ، وَكْداً / وَكَدَ يَكِدُ المكانَ، إهابَةً / أَهابَ بِصاحِبِهِ، تَيَمُّماً / يَمَّمَ كذا.
**رؤيا** /ro'yā/ رُؤْيا، حُلْم، مَنام، خَيالَة.
**رويا** /ruyā/ نابِت، النّامِي.
**رويارويی** /ruyāruyi/ مُجابَهَة.
**رويان** /ruyān/ (جانـ. گيا) ← جنين.
**روی اندودن** /ruy-andudan/ كَلْفَنَة، غَلْوَنَة.
**رويانيدن** /ruyānidan/ إنْباتاً / أَنْبَتَ ت الأَرْضُ النَّبات، إبْقالاً / أَبْقَلَ ت الأَرْضُ النَّبات، إحْياءً / أَحْيا اللّهُ الأرْضَ، رَغْرَغَةً / رَغْرَغَ هُ اللّهُ.
**رؤيت** /ro'yat/ الرُّؤْيَة.
**رؤيت دو چشمی** /r.-e-do-cašmi/ الإبْصارُ بالعَيْنَيْنِ.
**روی داد** /ruy-dād/ حُـدُوث، حَـدَث، حُدْثَـى، وُقُـوع، حُصُول، حـادِثَة، حـادِث، واقِعَة، واقِـع، وَقْع، عـارِض، ماجَرَى، خَبَر، مُصِيْبَة، طارِئَة، نائِبَة، مُلِمَّة، نَبَأ، ناشِئ.
**روی دادن** /r.-dādan/ حُدُوثاً / حَدَثَ ـُـ و وُقُـوعاً / وَقَعَ يَقَعُ الأَمْرُ، إلْماماً / أَلَمَّ بِهِ كذا، جَرْياً وجِراءً / جَرَى ـِـ الأَمْرُ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُـ لَـهُ كذا، خُطُوراً / خَطَرَ ـِـ ت الحَوادِثُ، حَلّاً وحَلَلاً وحُلُولاً / حَلَّ ـِـ بِهِ الأَمْرُ، سَنْحاً، سُنُحاً و سُنُوحاً / سَنَحَ ـَـ صَـدْراً وصُدُراً / صَدَرَ ـُـ الأَمْـرُ، طَرْءاً و طُرُوءاً / طَرَءَ ـَـ الشَّيءُ، عَرْضاً / عَرَضَ ـِـ لَهُ، عَرْواً / عَرا ـُـ و اِعْتِراءً / اِعْتَرَى ونَوْباً ونَوْبَةً / نابَ يَنُوبُ واِنْتِياباً / اِنْتابَ هُ أَمْرٌ، إيْهافاً / أَوْهَفَ الشَّيءُ.
**روی زدن** /r.-zadan/ ← رواناختن.
**رويش** /ruyeš/ نَماء، نَمِيّ، نُمُوّ، إنْبات، اِنْتاش، اِخْضِرار.
**رويگر** /ruygar/ صَفّار.
**روی گردان** /ruy-gardān/ مُخالِف، مُعْرِض.
**روی گردان شدن** /r.-g.-šodan/ ← روی گردانيدن.
**روی گردانی** /r.-g.-i/ ← روی گردانيدن.

**روی گردانیدن** /r.-gardānidan/ إعْراضاً / أعْـرَضَ و صُفُوحاً / صَفَحَ ـَ عنه، تَوْلِيَةً / وَلَّى الشَّيءَ وعَن الشَّيءِ، ضَرْباً و تَضْـراباً / ضَرَبَ ـِ عنه صَفحاً، ضَـرْباً و ضَرَبـاناً / ضَرَبَ ـِ عن الأَمْرِ، إضْـراباً / أَضْرَبَ و إدْباراً / أَدْبَرَ عَنْهُ، جَفْراناً / جَفَرَ ـُ، جَفاءً و جَفاً و جَفْـواً صاحِبَهُ، إحْبـاطاً / أَحْبَطَ و تَحامُلاً / تَحامَلَ و خَنّاً / خَنَّ ـِ و خَوْداً / خادَ ـُ عنه، خَتْماً و خِتـاماً / خَتَمَ ـِ عَلَيْـكَ بابَه، ذَأْراً / ذَئِرَ ـَ الشَّيءَ، تَذَبُّلاً / تَذَبَّلَ، تَرَغُّصاً / تَرَغَّصَ، تَزَهُّفاً / تَزَهَّفَ و إزْدِهافاً / اِزْدَهَفَ عنه، سِجاماً / سَجَمَ ـِ منـه، إسْكاتاً / أَسْكَتَ عنه، إشاحَةً / أشاحَ وَجْهَهُ أو بِوَجْهِـهِ عنه، صَدّاً و صُدُوداً / صَدَّ ـِ و صُدُوفاً / صَدَفَ ـِ عنه، تَصَدُّفاً / تَصَدَّفَ لَه، عَشْواً / عَشا ـُ و تَفَيُّشاً / تَفَيَّشَ عن الأمـرِ، تَقَطِّياً / تَقَطَّى بوَجْهِهِ عَنـه، قُفُوحاً / قَفَحَ ـَ و اِلْتِفـاتاً / اِلْتَفَتَ و لَوْصاً / لاصَ ـُ و لَيْصاً / لاصَ ـِ و تَلَهِّياً / تَلَهَّى و مَيْلاً / مالَ يَمِيْلُ و نُفُوراً / نَفَرَ ـِ عنه، تَنَكُّباً / تَنَكَّبَ هُ، تواكُفاً / تَوَاكَفَ.

**رویه** /raviyye/ ← روش.

**رویه** /ruye/ ۱. سَطْح، وَجه، مَتْن، الصَّفحَةُ من كُلِّ شيءٍ. ۲. غُشْوَة، غَشاوَة، غِطاء، جِراب، غِلاف.

**رویهٔ پوست** /r.-ye-pust/ بَشَرَةُ الجِلْدِ.

**رویه سایی** /r.-sāyi/ ۱. قَشْر. ۲. تَقَشُّر.

**رویه کشیدن** /r.-keŝidan/ تَنْجِيْداً / نَجَّدَ الفَرْشَ.

**رویهٔ لبـاس** /r.-ye-lebās/ وَجْهُ الثَّـوْبِ، ظِهارَة الثَّـوْب، بِطانَة.

**روی هم** /rui-ham/ جَمْعاً، مَجْمُوعاً.

**روی هم رفته** /r.-h.-rafte/ عَلَى العُمُومِ، بِوَجْهِ الإجْمالِ، الكُلُّ في الكُلِّ، كُلّاً، مِنْ حَيْثِ المَجموعِ.

**رویهٔ مغز** /ruye-ye-maqz/ (پز) ← غشاء دماغی.

**روییدن** /ruyidan/ نَبْتاً و نَباتاً / نَبَتَ ـُ البَقْـلُ، تَنَبُّتاً / تَنَبَّتَ، نُمُوّاً / نَمايَنْمُو، نَمْياً و نَمِيّـاً و نَماءً و نَمِيَّةً / نَمَى يَنْمِي، طُرُوراً / طَرَّ ـِ و كَنْأً / كَنَأَ ـَ النَّبْتُ.

**رویینه** /ruyine/ (گیاه) قَضِيْبُ الذَّهَبِ.

**رویینه مال** /ruyine-māl/ الجَرّاد.

**ره** /rah/ ← راه.

**ره آورد** /r.-āvard/ عُراضَة، لُهْنَة ← سوغات.

**رها** /rahā/ طَلْق، طِلْق، طَلِيْق، مُطْلَـق، حُرّ، مُحَرَّر، مُخَلَّص، نَقَـذ، خَلِيّ، مُنَجّـى، مَحْلُول، سائِب، فالِـت، مَفْكُوك، عَتِيْق، مُعْتَق، مَعْتُوق.

**رها سازی** /r.-sāz-i/ عِتْق، تَحْرِيْر.

**رها شدن** /r.-ŝodan/ خُلُوصاً و خَلاصاً / خَلَصَ ـُ، تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ مِنْهُ، اِسْتِخْلاصاً / اِسْتَخْلَصَ، نَجاءً و نَجاةً و نُجُوّاً و نَجايَةً / نَجا ـُ اِسْتِنْجاءً / اِسْتَنْجَى منه، طَلَقاً / طَلِقَ ـَ اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ، تَحَرُّراً / تَحَرَّرَ، تَبَرُّؤاً / تَبَرَّءَ منه، تَحَصُّلاً / تَحَصَّلَ من المُناقَشَـةِ كذا، زُبُوقاً / زَبَقَ ـِ تَسَغْسُغاً / تَسَغْسَغَ من الأَمْرِ، سَلامَةً / سَلِمَ ـَ من الأَمْرِ، فَراغاً و فُرُوْغاً / فَرَغَ ـُ، فُصِيّاً / فَصَى ـِ و إفْصاءً / أَفْصَى و تَفَصِّياً / تَفَصَّى من الأمْرِ، فُلُوتاً / فَلَتَ ـِ إفْلاتاً / أَفْلَتَ، اِنْفِلاتاً / اِنْفَلَتَ، تَفَلُّتاً / تَفَلَّتَ منه، إفْلاصاً / أَفْلَصَ، لَوْزاً / لازَ ـُ تَمْلِيْزاً / مَلَّزَ و تَمَلُّزاً / تَمَلَّزَ و تَمَلُّساً / تَمَلَّسَ و تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ و اِمْلِيْساساً / اِمْلاسَّ و اِنْمِلاساً / اِنْمَلَسَ مِنَ الأَمْرِ، نَصْلاً / نَصَلَ ـُ و تَنَصُّلاً / تَنَصَّلَ مِن كذا، نَقَذاً / نَقِذَ ـَ إيْعاباً / أَوْعَبَ الأَمْرَ.

**رها شده** /r.-ŝode/ ← رها.

**رها کردن** /r.-kardan/ ۱. تَرْكاً و تِرْكاناً / تَرَكَ ـُ و مُتارَكَةً و تِراكاً / تارَكَ و وَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ و تَوْدِيْعاً / وَدَّعَ فُلاناً، هَجْراً و هِجْـراناً / هَجَرَ ـُ إهْجاراً / أَهْجَرَ، مُهـاجَرَةً / هاجَرَ، إعْراضاً / أَعْرَضَ و صَفْحاً / صَفَحَ ـَ عنه، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ يَدَه عـن فلانٍ، مُفارَقَةً / فارَقَ، إبْقاءً / أَبْقَى و إبْهالاً / أَبْهَلَهُ، بَيْناً و بَيْنُونَةً / بانَ ـِ عنه، مُبايَنَةً / بايَنَهُ، تَوْباً و تَوْبَةً / تابَ ـُ عـن عَمَلٍ، جَشْراً / جَشَرَ ـُ جَفْراً / جَفَرَ ـُ ما كان عنه، اِنْحِجازاً / اِنْحَجَزَ عنه، خَذْلاً و خِذْلاناً / خَذَلَ ـُ فُلاناً و عنه، مُخـاذَلَةً / خاذَلَ، إخْلالاً / أَخَلَّ بالمكـان و بِمَرْكَزِه و نحوهمـا، تَخْلِيَةً / خَلَّى، تَخَلِّياً / تَخَلَّى مِنْهُ و عَنْهُ، ذَهاباً و ذُهُوباً و مَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ و اِرْتِداداً / اِرْتَدَّعنـه، رَفْضاً / رَفَضَ ـِ و مُـرافَعَةً / رافَعَه، زُهْداً و زَهادَةً / زَهَدَ ـُ و زَهِدَ ـَ زَوْحاً و زَواحاً / زاحَ ـُ اِنْزِياحاً / اِنْزاحَ، مُزايَلَةً / زايَلَ، إسْجالاً / أَسْجَلَ القومَ، تَسْوِيْغاً / سَوَّغَ الشَّيءَ لَهُ، إسْواءً / أَسْوَى و سَيْباً / سابَ ـِ و تَسْيِيْباً / سَيَّبَ و تَسْيِيْحاً / سَيَّحَهُ، صُرْماً / صَرَمَ ـِ فُلاناً، اِطْمِئْناناً /اِطْمَأَنَّ عنه، طِيْباً / طابَ ـِ نَفْسُهُ عـن الشَّيءِ، تَطْلِيْقاً / طَلَّقَ قَوْمَهُ، تطالُقاً / تَطالَقَ القَبِيْلانِ، إعْذاباً / أَعْذَبَ و تَعْرِيْجاً / عَرَّجَ عنه، تَعْرِيَةً / عَرَّى، تعافِياً / تعافَى الشَّيءَ،

عَدْواً و عُدْواناً / عَدَا ـُ الأمْروعن الأمْرِ، تَعْدِيَةً / عَدّى عن الأمْرِ، غِداراً و مُغادَرَةً / غادَرَ، غُفُولاً و غَفْلَةً و غَفَلاً / غَفَلَ ـُ عنه، إفْراجاً / أَفْرَجَ عن المكان، مُفارَكَةً و فِراكاً / فارَكَهُ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ عن الشَّيءِ، إقْلاعاً / أَقْلَعَ عن كذا، تَكَفُّفاً / تَكَفَّفَ عن الأمْرِ، نَبْذاً / نَبَذَ ـِ الأمْرَ، تَنَحِّيَةً / تَنَحّى عنه، تَنازُعاً / تَنازَعَ، نُزُولاً و مَنْزِلاً / نَزَلَ ـِ عـن الأمرِ أو الحقِّ، نَسْواً / نَسَا ـُ عَمَلَه، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَى وتَناهِياً / تَناهَى عن كذا، وَذْراً / وَذَرَ يَذِرُ الشَّيءَ [و لايُسْتَعْمَلُ مِنه بهذا المعنى الأخيرِ سِوى المضارِعِ و الأمْرِ]، تَواكُلاً / تَواكَلَهُ القَوْمُ، وَنْياً و وَنِيّاً و وِناءً و وِنْيَةً و نِيَةً و وَنًى / وَنَى يَنِي وإهْمالاً / أَهْمَلَهُ. ۲. تَحْرِيراً / حَرَّرَ، نَقْذاً / نَقَذَ ـُ وإنْقاذاً / أَنْقَذَ واِسْتِنْقاذاً / اِسْتَنْقَذَ و تَنَقُّذاً / تَنَقَّذَ و تَنْجِيَةً / نَجّى و إنْجاءً / أَنْجَى و نَجْواً / نَجاـُ و تَخْلِيْصاً / خَلَّصَ و تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ هُ من كذا، تَطْلِيْقاً / طَلَّقَ و إطْـلاقاً / أَطْلَقَ و إخْلاءً / أَخْلَى سَبيلَه، تَخْلِيَةً / خَلّى، مُخالاةً / خالَى و تَبْرِئَةً / بَرَّأَهُ، إبْقاءً / أَبْقَى عَلَى حَياتِـهِ، اِسْتِذابَةً / اِسْتَذابَهُ، إرْسالاً / أَرْسَلَهُ، رَمْياً و رِمايَةً / رَمَى ـِ بِحَبْلِهِ عَلَى غـارِبِهِ، سَرْحاً / سَرَحَ ـَ تَسْلِيْماً / سَلَّمَهُ من خَطَرٍ، تَسْوِيْماً / سَوَّمَ و إعْتاقاً / أَعْتَقَهُ، إعانَةً / أَعانَ و تَعْرِيَةً / عَرّى هُ من الأمْرِ، فَكّاً / فَكَّ ـُ الأَسِيْرَ، تَفْلِيْصاً / فَلَّصَ و إفْلاتاً / أَفْلَتَ و فَلْتاً / فَلَتَ ـُ هـُ، كِفايَةً / كَفَى يَكْفِي هـ الشَّرَّ، اِنْتِياشاً / اِنْتاشَ هـ من كذا.

**رهاننده** */rahänande/* المُنْجِي، مُنْقِذ، مُحَرِّر، مُخْلِص.

**رها نیدن** */rahänidan/* ← رها کردن.

**رهایش** */rahäyeš/* ← رهایی.

**رها یی** */rahäyi/* ۱. الحُرِّيَّة، تَحَرُّر، تحْـرِير، نَقْذ، إنْقاذ، خَلاص، اِسْتِخْـلاص، تَخَلُّص، تَخْلِيْـص، مَخْلَص، نَجـاة، نَجاء، نَجْو، بُدّ، بَراءَة، حَلّ، إطْـلاق، فِدَى، فِدْيَة، فِداء، فَلَت، إفْلات، تَثْرِيْب. ۲. هَجْر، تَرْک.

**رها یی دادن** */r.-dädan/* ← رها کردن.

**رهایی یافتن** */r.-yäftan/* ← رها کردن.

**رها یی یافته** */r.-yäfte/* ← رها.

**رهبانیت** */rohbäniyyat/* رُهْبانِيَّة، رَهْبَنَة.

**رهبر** */rahbar/* زَعِيْم، إمـام، قائِد، مُقَـدَّم، مُرْشِـد، هادِي، سائِد، سَيِّـد، رَئِيْس، رَيِّس، عَلَم، دِعـامَةُ القَوم، خَتِع، خُتَع.

**رهبرشدن** */r.-šodan/* اِنْقِياداً / اِنْقادَ، اِقْتِياداً / اِقْتادَ.

**رهبر ملی** */r.-e-melli/* زَعِيمٌ شَعْبِيٌّ.

**رهبری** */r.-i/* زَعامَة، رِئاسَة، قِيـادَة، قَوْد، عَمَلُ القائِدِ، خِلافَة، هَيْمَنَة.

**رهبری ارکستر** */r.-ye-orkestr/* قِيادَةُ فِرْقَةٍ مُوسِيْقِيَّة.

**رهبری کردن** */r.-kardan/* تَقْوِيْداً / قَوَّدَ، اِقْتِياداً / اِقْتادَ، قِيادَةً / قادَ يَقُودُ، هُدًى و هَدْيـاً و هِدْيَةً و هِدايَةً / هَدَى يَهْدِي وإرْشاداً / أَرْشَدَهُ، حُكْماً و حُكُومَةً / حَكَمَ ـُ و سِياسَةً / ساسَ ـُ القَوْمَ.

**رهرو** */rahro/* سالِک، مُسافِر، سائِح.

**رهزن** */rahzan/* ← راهزن.

**رهسپار** */rahsepär/* الماضِي، الذّاهِب.

**رهسپار شدن** */r.-šodan/* مُضُوّاً و مُضِيّاً / مَضَى يَمْضِي و مَضَا يَمْضُو، ذَهاباً و ذُهُـوباً و مَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ، سَيْراً و تَسْياراً و مَسِيْرَةً و مَسِيْراً و سَيْرُورَةً / سارَ ـِ مُرُوراً و مَمَرّاً / مَرَّ ـُ، رَواحاً / راحَ ـُ بَراحاً و بَرَحاً / بَرِحَ ـَ المَكانَ و مِنْهُ، مُبارَحَةً / بارَحَ، مُزايَلَةً / زايَلَ، تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ و تَوْجِيْهاً / وَجَّهَ إلى، شُخُوصاً / شَخَصَ ـَ من البَلَدِ، شَطْفاً / شَطَفَ ـُ اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ.

**رهسپاری** */r.-i/* ذَهاب، مَضِيّ، رَحِيْل، اِرْتِحال، سَيْر، مُرُور.

**رهفرش** */rah-farš/* سَطْحٌ مَرْصُوف.

**رهفرش کردن** */r.-f.-kardan/* رَصْفاً / رَصَفَ ـُ، تَبْلِيْطاً / بَلَّطَ.

**رهگذر** */r.-gozar/* ۱. ← گذرگاه. ۲. اِبْنُ السَّبِيْل، عابِرُ الطَّرِيْق، عابِر، مارّ.

**رهن** */rahn/* رَهْن.

**رهن دادن** */r.-dädan/* رَهْناً / رَهَنَ ـَ فُلانـاً، إرْهاناً / أَرْهَنَ، عَرْبَنَةً / عَرْبَنَ.

**رهن قراردادی** */r.-e-qarär-dädi/* الرَّهْنُ الاِتِّفاقِيّ.

**رهن قضایی** */r.-e-qazäyi/* الرَّهْنُ القَضائِيّ.

**رهن کردن** */r.-kardan/* اِرْتِهاناً / اِرْتَهَنَ الشَّيءَ مِنْهُ.

**رهن گذار** */r.-gozär/* الرّاهِن.

**رهن ملکی** */r.-e-melki/* رَهْنٌ عَقـارِيّ أو رَسْمِيّ، رَهْنِيَّة.

**رهنمودها** */rahnemudhä/* تَعْلِيمات، تَوْجِيْهات.

**رهنمون** */rahnemun/* الهادِي، دَليل، مُرْشِد.
**رهنمونی** */r.-i/* الهِدايَة، الدَّلالَة.
**رهنمونی کردن** */r.-i-kardan/* هُدًى و هَدْياً و هِدْيَةً و هِدايَةً، / هَدَى يَهْدِي، دَلالَةً / دَلَّ ـُ إلى الشَّيْءِ و عَلَيه، إرْشاداً / أرْشَدَهُ، إعْتِرافاً / إعْتَرَفَ بِهِ.
**رهن نامه** */rahn-näme/* صَكُّ الرَّهْنِ.
**رهنورد** */rahnavard/* مُسافِر، سَرِيْع، قاصِد.
**رهنی** */rahni/* بالرَّهْنِ، بالإرْتِهان.
**رهوار** */rahvär/* رَهْوان، هِمْلاج.
**رهواری** */r.-i/* رَهْوَجَة.
**رهیدن** */rahidan/* ← رها شدن.
**رهین** */rahin/* المَرْهُون، الرَّهِيْن.
**ریا** */riyä/* الرِّئاء، الرِّياء.
**ریاست** */riyäsat/* رِئاسَة، رِياسَة، زَعامَة، إدارَة، إمامَة، صَدارَة، نِقابَة، إمارَة، تَحَكُّم، مَرْزَبَة، هَيْمَنَة. «~ جلسه را به عهده گرفت»: تَرَأَّسَ جَلْسَةً.
**ریاست جمهوری** */r.-e-jomhuri/* الرِّئاسَةُ الجُمْهُوْرِيَّة.
**ریاست طلب** */r.-talab/* طالِبُ الرِّئاسَة.
**ریاست طلبی** */r.-t.-i/* طَلَبُ الرِّئاسَةِ، نَباوَه.
**ریاست کردن** */r.-kardan/* رِئاسَةً / رَأَسَ ـَ رِئاسَةً / رَؤُسَ ـُ تَـرَؤُّساً / رَؤُسَ ـُ تَـرَؤُّساً / تَرَأَّسَ، إرْتِئـاساً / إرْتَأَسَ.
**ریاست مجلس** */r.-e-majles/* رَئِيْسُ المَجْلِسِ.
**ریاضت** */riyäzat/* إماتَـةُ الشَّهوات، تَقَشُّـف، إمْساكُ النَّفْسِ، قَهْرُ الجَسَدِ.
**ریاضت کش** */r.-keš/* النّاسِك.
**ریاضت کشیدن** */r.-k.-idan/* نُسْكاً و نُسُوكاً و نَسْكَةً و مَنْسَكاً / نَسَكَ ـُ تَنَسُّكاً / تَنَسَّكَ، تَزَهُّداً / تَزَهَّدَ، تَعَبُّداً / تَعَبَّدَ، إماتَةً / أماتَ شَهَواتِهِ، تَقَشُّفاً / تَقَشَّفَ.
**ریاضی** */riyäzi/* رِياضِيّ.
**ریاضیات** */r.-yyät/* الرِّياضِيّات، العِلْمُ الأوْسَط، الحِكْمَةُ الوُسْطَى، عِلْمُ التَّعالِيْم.
**ریاضیات خالص** */r.-y.-e-xäles/* ← ریاضیات محض.
**ریاضیات شهودی** */r.-y.-e-šohudi/* الرِّيـاضِياتُ الحَدْسِيَّة.
**ریاضیات عملی** */r.-y.-e-amali/* ← ریاضیات کاربسته.
**ریاضیات کاربسته** */r.-y.-e-kär-baste/* الرِّيـاضِيّاتُ التَّطْبِيْقِيَّة.
**ریاضیات محض** */r.-y.-e-mahz/* الرِّياضِيّاتُ التَّجْرِيْدِيَّة.
**ریاضی دان** */r.-dän/* الرِّياضِيّ.
**ریاکار** */riyä-kär/* المُرائي، مُنافِق، بِـوَجْهَيْن، دَهِيّ، دَسُوس، دَسِيْس، مَذّاق، مُماذِق.
**ریا کاری** */r.-k.-i/* رِئاء، رِياء، تَصَنُّـع، تَظاهُر، تَـوْرِيَة، نِفاق، مُنافَقَة.
**ریا کاری کردن** */r.-k.-i-kardan/* مُراءاةً و رِئاءً / راءَى، مُنافَقَةً و نِفاقاً / نافَقَه.
**رئاکتور** */reäktor/* الرّاكِس، رادُّ الفِعْل، مُفاعِل.
**رئاکتور اتمی** */r.-e-atomi/* المُفاعِلُ الذَّرِّيّ.
**رئاکتور بـا آب تحت فشـار** */r.-bä-äb-e-taht-e-fešär/* مُفاعِلٌ ذَرِّيٌّ يُبَرِّدُ بالماءِ المَضْغُوطِ.
**رئاکتور بـا آب جوش** */r.-bä-äb-e-juš/* مُفاعِـلٌ ذَرِّيٌّ يُلَطِّفُ بالماءِ.
**رئاکتور هسته یی** */r.-e-hasteyi/* العَمُودُ الذَّرِّيّ.
**ریال** */riyäl/* الرِّيال.
**رئالیست** */reälist/* الواقِعِيّ.
**رئالیسم** */reälism/* الواقِعِيَّة.
**ریتم** */ritm/* إيْقاع، وَزْن.
**ریجنسی** */rijensi/* طَرازُ الوِصايَة.
**ریحان** */reyhän/* (گیا) رَيْحان، حَوْک، بادَرُوْج.
**ریحان سلیمان** */r.-e-soleymän/* (گیا) حَبَقُ سُلَيْمان.
**ریحان کوهی** */r.-e-kuhi/* (گیا) صَوْمَر.
**ریحان وحشی** */r.-e-vahši/* (گیا) رَأْسُ العُصْفُور.
**ریحان یهودی** */r.-e-yahudi/* رَيْحانُ الكافُورِ.
**ریخ** */rix/* ← ریغ.
**ریخت** */rixt/* صِيْغَة، طِرْز، وَضْع.
**ریختزایی** */r.-zäyi/* التَّكَوُّنُ التَّشَكُّلِيّ.
**ریخت شناسی** */r.-šenäsi/* ← عِلْمُ التَّشَكُّلِ.
**ریختگی** */rixtegi/* ← ریخته گری.
**ریختن** */rixtan/* [مص ل] صَبّاً و صَبِيْباً / صَبَّ ـِ و تَصَبُّباً / تَصَبَّبَ و إنْصِباباً / إنْصَبَّ و إضْطِباباً / إضْطَبَّ و فَراغاً / فَرَغَ ـُ و رَيْقاً / رَاقَ ـِ و سُكُـوباً / سَكَبَ ـُ و إنْسِكـاباً /

اِنْسَکَبَ، ثُجُوجاً / ثَجَّ ـِ واِنْثِجاجاً / اِنْثَجَّ و دُفُوقاً / دَفَقَ ـِ و تَدَفُّقاً / تَدَفَّقَ و اِنْدِلالاً / اِنْدَلَّ واِنْدَهَقَ الماءُ، اِنْسِجالاً / اِنْسَجَلَ و اِنْسِجاماً / اِنْسَجَمَ الدَّمْعُ أو الماءُ، سَحّاً و سُحُوحاً / سَحَّ ـُ و اِنْسِحاحاً / اِنْسَحَّ و سُحُولاً / سَحَلَ ـَ الماءُ، سُفُوحاً / سَفَحَ ـُ سَفَحاناً / سَفَحَ ـُ اِسْتِناناً / اِسْتَنَّ و اِنْصِباباً / اِنْصابَ و اِنْضِخاخاً / اِنْضَخَّ الماءُ. اِنْفِضاحاً / اِنْفَضَخَ ت الدَّلْوُ، اِنْکِباباً / اِنْکَبَّ، اِنْکِثاباً / اِنْکَثَبَ و اِنْکِلاتاً / اِنْکَلَتَ الماءُ، اِنْثِلالاً / اِنْثَلَّ، هَمْراً / هَمَرَ ـِ و اِنْهِماراً / اِنْهَمَرَ الماءُ. ۲. تَلَقُّفاً / تَلَقَّفَ الحائِطُ، تَهَوُّراً / تَهَوَّرَ ← ویران شدن. ۳. اِنْمِراطاً / اِنْمَرَطَ و اِنْمِراقاً / اِنْمَرَقَ و اِنْمِیاراً / اِنْمارَ الشَّعْرُ. ۴. [مص ل] صَبّاً / صَبَّ ـُ و فَرْغاً / فَرَغَ ـُ و إفراغاً / أَفْرَغَ وتَفْرِیغاً / فَرَّغَ و إراقَةً / أَراقَ و أَرْیاً / أَرَی یَأْرِي، أَنّاً / أَنَّ ـُ و ثَجّاً / ثَجَّ ـُ الماءَ، اِنْثِیالاً / اِنْثالَ علیه التُّرابُ، حَثْحَثَةً / حَثْحَثَ الوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ، دَفْقاً / دَفَقَ ـُ و تَدْفِیْقاً / دَفَّقَ الماءَ، دَهْقاً / دَهَقَ ـَ و رَقْرَقَةً / رَقْرَقَ، زَغْلاً / زَغَلَ ـَ و إزْغالاً / أَزْغَلَ و إسْبالاً / أَسْبَلَ و سَجْلاً / سَجَلَ ـُ و تَسْجِیْلاً / سَجَّلَ و سَجْماً و سُجُوماً و سَجَماناً / سَجَمَ ـِ تِ العَیْنُ أو السَّحابَةُ الماءَ، تَسْجِیماً / سَجَّمَ و سَحّاً / سَحَّ ـُ و سَفْحاً / سَفَحَ ـَ و سَفْکاً / سَفَکَ ـِ و سَکْباً و تَسْکاباً / سَکَبَ ـُ و صَوْباً / صابَ ـُ و تَصْوِیباً / صَوَّبَ و ضَخّاً / ضَخَّ ـُ و اِفْتِضاضاً / اِفْتَضَّ الماءَ، کَبْواً و کُبُوّاً / کَبا یَکْبُو و کَثْباً / کَثَبَ ـُ و تَمْقِیساً / مَقَّسَ و نَطْفاً و تَنْطافاً و نَطافَةً و نَطَفاناً و نُطُوفاً و نِطافاً / نَطَفَ ـِ الماءَ، نَکْباً / نَکَبَ ـُ هُ، هَرْقاً / هَرَقَ ـَ و إهْراقاً / أَهْرَقَ و تَهْرِیقاً / هَرَّقَ و هَمْراً / هَمَرَ ـِ الماءَ. ۳. سَبْکاً / سَبَکَ ـِ و تَسْبِیکاً / سَبَّکَ، الفِضَّةَ، صِیغَةً و صِیاغَةً و صَیْغُوغَةً / صاغَ ـُ الشَّيءَ.

**ریختنی** /rixtani/ السّائِلُ القابِلُ لِلصَّبِّ.

**ریخت و پاش** /rixt-o-päš/ ۱. نَثْر، بَعْثَرَة. ۲. نَثِیْر، مَنْثُور، مُبَعْثَر.

**ریخته** /r.-e/ مُنْسَکِب، مُنْصَبّ، فَضِیض، صَبِیب، مَصْبُوب، مَسْکُوب، سَکْب، سَکُوب، سَفِیْک، زَالّ.

**ریخته پاش** /r.-e-päš/ ← ریخت و پاش ۲.

**ریخته شدن** /r.-e-šodan/ ← ریختن ۱. [مص ل].

**ریخته شده** /r.-e-šode/ ← ریخته.

**ریخته گر** /r.-e-gar/ سَبّاکُ المَعادِنِ، صَوّاغ.

**ریخته گری** /r.-e-g.-i/ ۱. صَبُّ أو سَکْبُ المَعادِنِ، صِیاغَة، صَوْغ، صِیغَة. ۲. مَصْنَعُ صَبِّ أو سَکْبِ المَعادِنِ.

**ریخ زدن** /rix-zadan/ ← ریغ زدن.

**ریدمان** /ridemän/ ← ریدن.

**ریدن** /ridan/ إحْداثاً / أَحْدَثَ، تَغَوُّطاً / تَغَوَّطَ، إبْداءً / أَبْدَی، تَزَوْرُقاً / تَزَوْرَقَ، جَعْساً / جَعَسَ، خُزُوْقاً / خَزَقَ ـِ خُرْءاً / خَرِئَ ـَ.

**ریز** /riz/ ۱. صَغِیْر، دَقِیق، نُبْلَة. ۲. الجَزْد.

**ریزابه** /r.-äbe/ الرّافِد.

**ریزان** /r.-än/ ماطِر، سَیّال، مِدْرار، مُنْهَمِر، هامِع.

**ریز بین** /r.-bin/ مُجْهِر، مِکْرُسْکُوب ← میکروسکپ.

**ریز بینی** /r.-b-i/ ← مِجْهَرِيّ.

**ریز خارا** /r.-xärä/ مِیْکْرُو غرانِیْت.

**ریز دانه** /r.-däne/ مِیْکْرُوْ لِیْت [حَصاةٌ صَغیرةٌ جِدّاً].

**ریز ریز** /rizriz/ مُهَشَّم، رَضِیْض، فَتِیْت.

**ریز ریز شدن** /r.-šodan/ اِرْتِضاضاً / اِرْتَضَّ، تَفَتُّتاً / تَفَتَّتَ، تَکَسُّراً / تَکَسَّرَ، تَهَشُّماً / تَهَشَّمَ، اِنْهِشاماً / اِنْهَشَمَ، تَحَطُّماً / تَحَطَّمَ، اِنْحِطاماً / اِنْحَطَمَ، رَفْتاً / رَفَتَ ـِ تَسَحُّقاً / تَسَحَّقَ، تَرَفُّتاً / تَرَفَّتَ، تَرَفُّضاً / تَرَفَّضَ الشَّيءُ.

**ریز ریز شده** /r.-šode/ ← ریز ریز.

**ریزریز کردن** /r.-kardan/ رَضّاً / رَضَّ ـُ و تَرْضِیْضاً / رَضَّضَ الشَّيءَ، تَقْطِیْعاً / قَطَّعَ، تَکْسِیْراً / کَسَّرَ، حَطْماً / حَطَمَ ـِ تَحْطِیْماً / حَطَّمَ، رَضْرَضَةً / رَضْرَضَ، رَضْحاً / رَضَحَ ـَ رَضْخاً / رَضَخَ ـَ النَّوَی أو الحَصَی، رَفْتاً / رَفَتَ ـُ، شَبْرَقَةً / شَبْرَقَ، تَفْتِیْتاً / فَتَّتَ، فَتْفَتَةً / فَتْفَتَ، فَرْتَکَةً / فَرْتَکَ، فَرْماً / فَرَمَ ـُ تَفْرِیَةً / فَرَّی و قَرْطاً / قَرَطَ ـُ وتَقْرِیْطاً / قَرَّطَ الشَّيءَ، تَکْتِیْعاً / کَتَّعَ اللَّحْمَ، تَکْتِیْفاً / کَتَّفَ الشَّيءَ، تَمْزِیْقاً / مَزَّقَ، وَثْماً / وَثَمَ یَثِمُ، وَعْکاً / وَعَکَ یَعِکُ الشَّيءَ، هَشْماً / هَشَمَ ـِ تَهْشِیْماً / هَشَّمَ، هَیْضاً / هاضَ ـِ.

**ریزسنج** /riz-sanj/ مِصْغَر.

**ریزش** /r.-eš/ صَبّ، اِنْصِباب، سَکْب، اِنْسِکاب، دَفْق، اِنْدِفاق، تَدَفُّق، هَرْق، إهْراق، سُقُوط، وُقُوع.

**ریزش کردن** /r.-eš-kardan/ اِنْقِیاضاً / اِنْقاضَ الرَّمْلُ أو الجِدارُ، اِنْقِیاضاً / اِنْقاضَ الحائِطُ أو الکَثِیْبُ.

**ریزش مو** /r.-eš -e-mu/ تَساقُطُ الشَّعْر، مَرَط، حاصَّة، صَقَع.

**ریزشهای اتمی** /r.-eš -hä-ye-atomi/ الغُبارُ الذَّرِّيّ.

**ریزو پودا** /rizopodä/ (جانـ) ← ریشه پایان.

**ریز و فور** /rizofor/ (گیا) ← ریز و فوراسه.

**ریزوفوراسه** /rizoforäse/ (گیا) القَرام.

**ریزوفوراسه‌ها** /r.-hä/ (گیا) القَرامِيّات.

**ریزوم** /rizom/ (گیا) ← ریشه‌وار.

**ریزه** /rize/ دَقيقَة، دُقاق، دُقاقَة، فِتات، فَتِيتَة، حُطامَة، فُتاتَة، فَتْفُوتَة، كِسْرَة، كُسارَة، كُسار، جُزْء، ذَرَّة، هَباءَة، جُذاذَة، حِتَّة، حُتْرَة، حُتات، حُتّ، حَمَک، دَشْت، رَتْم، رُفات، شَظِيَّة، شُطْفَة، فَسْخَة، فِلْقَة، قُشْعُوم، قِصْمَة، نُقايَة، هُزَيَّة، مُهْتَرِي، هَسِيس.

**ریزه ر یزه کردن** /r.-r.-kardan/ ← ریز ریز کردن.

**ریزه‌کاری** /r.-käri/ ← ریزه کاری کردن.

**ریزه‌کاری کردن** /r.-k.-kardan/ تَعَنُّداً / تَعَنَّدَ في صَنْعَتِهِ، تَفَنُّقاً / تَفَنَّقَ في الأمرِ.

**ریزه میزه** /r.-mize/ حَطِيط، جِنْتار، دِمَّة، زُنْبُر، قَهْرَم، عَتَّة، مِذْل، مُعَقْرَب، مُقَرْزَم، قَزْم.

**ریس** /ris/ (گیا) أَبْهَل.

**ریسک** /risk/ مُخاطَرَة، مُجازَفَة.

**ریسک کردن** /r.-kardan/ مُجازَفَةً / جازَفَ، مُخاطَرَةً / خاطَرَ.

**ریسمان** /rismän/ حَبْل، مُحَبَّل، مِقْوَد، قِياد، رِسَمان، رَسَن، خَيْط، رِشاء، شَطَن، شَنَق، عُنَّة، غَزْل، وَتَر، وِقام.

**ریسمان‌باف** /r.-bäf/ ← ریسمان تاب.

**ریسمان بنایان** /r.-e-bannäyän/ الزِّيج، الـرِّيَق، الإمام، مِطْمار، التُّرّ.

**ریسمان‌تاب** /r.-täb/ غَزّال، فَتّال، سَلّاب، بَرّام.

**ریسمان‌تابی** /r.-t.-i/ فِتالَة.

**ریسمان‌ریسی** /r.-risi/ ← ریسمان تابی.

**ریسندگی** /risandegi/ غَزْل، فَتْل، بَرْم، نَسْج، حِياكَة.

**ریسنده** /risande/ غَزّال، غازِل، عَصّاب.

**ریسه** /rise/ ۱. الضَّعْفُ بسببِ النَّحِيب، غَشْوَة. ۲. نَسَق، نَمَط. ۳. المَشْرَة، الثّالُوس.

**ریسه‌دار** /r.-där/ (گیا) المَشْرِيَّة.

**ریسه‌داران** /r.-d.-än/ (گیا) المَشْرِيّات.

**ریسه رفتن** /r.-raftan/ ضُعْفاً / ضَعُفَ ـُ بسبب النَّحِيب، غُشْياً و غَشَياناً / غُشِيَ مج عليه.

**ریسه‌یی** /r.-yi/ (گیا) ← ریسه‌دار.

**ریسیدن** /risidan/ ← رشتن.

**ریش** /riš/ ۱. ذَقْن، لِحْيَة. ۲. الجُرْح.

**ریش بز** /r.-boz/ (گیا) لِحْيَةُ المَعْزَى، عَلْد.

**ریش‌بزها** /r.-b.-hä/ (گیا) عَلْدِيّات.

**ریش بزی** /r.-b.-i/ ذَقَنُ التَّيْسِ، عُثْنُون، سَكْسُوكَة، سَبَلَة، لِحْيَةٌ صَغِيْرَةٌ.

**ریش تراش برقی** /r.-taräš -e-barqi/ مُوسَى كَهْرَبائِيَّة.

**ریشخند** /r.-xand/ ← مسخره

**ریشخند کردن** /r.-x.-kardan/ ← مسخره کردن.

**ریشخند شده** /r.-šode/ سُخْرَة، مَسْخَرَة [عم]، هُزَأَة.

**ریشخند کننده** /r.-konande/ ← مسخره کننده.

**ریش‌دار** /r.-där/ ← ریشو.

**ریش ریش** /r.-r./ ۱. مِزَق، مَزِق، مَزِيق، مُمَزَّق، الشَّنِع. ۲. سَبِف، سَبِفَة [ناحن].

**ریش ریش شدن** /r.-r.-šodan/ ۱. شَنْعاً / شَنِعَ ـَ وتَشَنُّعاً / تَشَنَّعَ وتَمَزُّقاً / تَمَزَّقَ وانْمِزاقاً / انْمَزَقَ وتَنَسُّراً / تَنَسَّرَ وتَفَزُّراً / تَفَزَّرَ وانْفِزاراً / انْفَزَرَ الثَّوْبُ. ۲ ← ریشه زدن. ۲.

**ریش ریش کردن** /r.-r.-kardan/ مَزْقاً و مَزْقَةً / مَزَقَ ـِ وتَمْزِيقاً / مَزَّقَ و فَزْراً / فَزَرَ ـُ الثَّوْب، هَلْهَلَةً / هَلْهَلَ، شَنْعاً / شَنَعَ ـَ الخِرْقَةَ.

**ریش سفید** /r.-sefid/ مُعْتَمَد، عُمْدَة، مُخْتار.

**ریش شدن** /r.-šodan/ ← زخم شدن، زخمی شدن.

**ریشک** /r.-ak/ جُذَيْر.

**ریش کردن** /r.-kardan/ زخم کردن، زخمی کردن.

**ریش کوسه شدن** /r.-kuse-šodan/ كَوْسَجَةً / كَوْسَجَ.

**ریشو** /r.-u/ كَثُّ اللِّحْيَة، ذُولِحْيَة، مُلْتَحِي، طَوِيْلُ الذَّقَن، طَوِيلُ اللِّحْيَة.

**ریشه** /riše/ ۱. (گیا) عِرْق، أَصْل، جِذْر، أَرُوم، أُرُومَة، أَرُومَة، إِرْف، إِزْر، أَسْطَقِس، أُسْطُقُس، إِسْطَقِس، خِيْم، دابِر، شَأْفَة، شِرْس، عُنْصُر، غَلْغَل، غِياب. ۲. [در لباس و قالی] هُدْب، هُدّابُ الثَّوْب، ۳. أَصْل، نُجار. ۴. مَصْدَر، مَنْشَأ. ۵. جِذْر. ۶ (شیمـ) ← رادیکال ۱.

**ریشهٔ اصلی** /r.-ye-asli/ جِنْث.

**ریشهٔ افشان** /r.-ye-afšän/ (گیا) الجِذْرُ المُتَشَعِّبُ أو المُتَفَرِّع.

**ریشهٔ ایرسا** /r.-ye-irasä/ (گیا) ← زنبق.

**ریشه پایان** /r.-päyän/ (جانـ) شُعاعِیّات، جِذْرِیّات.

**ریشهٔ پشتی** /r.-ye-pošti/ جِذْرٌ ظَهْرِيٌّ.

**ریشهٔ پیچنده** /r.-ye-picande/ (گیا) الحالِق.

**ریشهٔ جلویی** /r.-ye-joloyi/ جِذْرٌ بَطْنِيٌّ.

**ریشه چه** /r.-ce/ جُذَیْر.

**ریشه‌خوار** /r.-xär/ آكِلُ الجُذُور.

**ریشهٔ خون** /r.-ye-xun/ (گیا) الدَّمَوِیّة.

**ریشه‌دار** /r.-där/ ۱. ذُوجِذْر، لِیْفِيّ، لِیْفائِيّ، مُشَرَّش، أَعْرَق. ۲. مُتَمَكِّن، مُتَأَصِّل، راسِخ، مُزْمِن، عَرِیْق، أَصِیْل، المُتَعَصِّي، المُسْتَعْصِي، قَرارِيّ، مُحَنَّک. ۳. هُذْبِيّ، مُهَذَّب.

**ریشه دار شدن** /r.-d.-šodan/ ۱ ← ریشه زدن ۱. ۲. رُسُوخاً / رَسَخَ ـُ إغْراقاً / أَعْرَقَ، تَأَصُّلاً / تَأَصَّلَ، تَوَطُّداً / تَوَطَّدَ.

**ریشه دار کردن** /r.-d.-kardan/ تَرْسِیْخاً / رَسَّخَ، إرْساخاً / أَرْسَخَ، تَأْصِیْلاً / أَصَّلَ.

**ریشه دوانی** /r.-daväni/ تَشْرِیْشُ الجُذُور.

**ریشه دوانیدن** /r.-d.-dan/ ← ریشه زدن ۱.

**ریشهٔ دوم عدد** /r.-ye-dovom-e-adad/ (رضـ) الجِذْرُ التَّرْبِیْعِيّ، جِذْرُ العَدَدِ، جِذْرٌ مُرَبَّعٌ.

**ریشه ده** /r.-deh/ مَجْذُور.

**ریشه‌روی** /r.-ruy/ (گیا) نامٍ علی الجُذُور.

**ریشه‌زا** /r.-zä/ مُوَلِّدٌ لِلْجُذُور.

**ریشه زایی** /r.-z.-yi/ تَوْلِیْدُ الجُذُور.

**ریشه زدن** /r.-zadan/ ۱. تَجْذِیْراً / جَذَّرَ، تَجذِیْراً / جَذَّرَ، تَعْرِیْقاً / عَرَّقَ وإعْراقاً / أَعْرَقَ و تَعَرُّقاً / تَعَرَّقَ و إسْتِعْراقاً / إسْتَعْرَقَ الشَّجَرُ، إصالَةً / أَصُلَ ـُ تَأَصُّلاً / تَأَصَّلَ، تَشْرِیْساً / شَرَّسَ، رُسُوخاً / رَسَخَ ـُ أَصْلُهُ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ الجِذْرِ. ۲. تَشَقُّقاً / تَشَقَّقَ ماحَوْلَ أَظْفارِهِ، شَأْفاً / شَئِفَ ـَ ت أَصابِعُه، تَسَعُّفاً / تَسَعَّفَ ت یدُه.

**ریشهٔ سوم** /r.-ye-sevom/ (رضـ) جِذْرٌ مُكَعَّبٌ.

**ریشه‌شناسی** /r.-šenäsi/ عِلْمُ الاشتقاق، أتِیْمُولُوجِیا.

**ریشهٔ عرضی** /r.-ye-arzi/ ← ریشهٔ نابجا.

**ریشهٔ فرعی** /r.-ye-far'i/ جُذَیْر.

**ریشه کردن** /r.-kardan/ ← ریشه زدن.

**ریشه کن شدن** /r.-kan-šodan/ إنْقِراضاً / إنْقَرَضَ، إسْتِئْصالاً / أُسْتُئْصِلَ مج، إقْتِلاعاً / إقْتَلَعَ، بَیْداً وبَیاداً وبُیُوداً و بَیْدُوْدَةً / بادَ ـِ نَزْعاً / نُزِعَ مج ـِ.

**ریشه کن کردن** /r.-k.-kardan/ إسْتِئْصالاً / إسْتَأْصَلَ شَأْفَتَهُ، إبادَةً / أَبادَ، قَلْعاً / قَلَعَ ـَ تَقْلِیْعاً / قَلَّعَ، إقْتِلاعاً / إقْتَلَعَ، نَزْعاً / نَزَعَ ـِ إزالَةً / أَزالَ، إنْتِزاعاً / إنْتَزَعَ هـ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ دابِرَهُ، جَثّاً / جَثَّ ـُ إجْتِثاثاً / إجْتَثَّ، إقْتِتاتاً / إقْتَتَّ، قَتّاً / قَتَّ ـُ واقْتِثاثاً / إقْتَثَّ الشَّجَرَ، إسْتِیْعاباً / إسْتَوْعَبَ.

**ریشه گیری** /r.-giri/ (رضـ) التَّجْذِیْر، إسْتِخراجُ الجُذُور.

**ریشهٔ لیفی** /r.-ye-lifi/ ← ریشهٔ افشان.

**ریشهٔ نابجا** /r.-ye-näbejä/ الجِذْرُ العَرَضِيّ.

**ریشهٔ ناخن** /r.-ye-näxon/ داحِس، دَاحُوس، دُحاس.

**ریشهٔ نان** /r.-ye-nän/ (گیا) جِطْباب، حُومانَة، ذُو ثلاثَةِ أَلْوان.

**ریشه‌نما** /r.-nämä/ الشُّبْجِذْر، شِبْهُ الجِذْرِ.

**ریشه‌وار** /r.-vär/ (گیا) رَیْزُوم، جُذْمُور.

**ریشهٔ هوایی** /r.-ye-haväyi/ (گیا) الجِذْرُ الهَوائِيّ.

**ریشه‌یی** /r.-yi/ (گیا) الجَذْرِيّ.

**ریع** /rey'/ رَیْع، نُمُوّ، بُذارَة، إزْدِیادُ الشَّيءِ، فَضْل.

**ریع کردن** /r.-kardan/ رَیْعاً ورُیُوعاً و ریاعاً و رَیَعاناً / راعَ ـِ وتَرْیِیْعاً / رَیَّعَ وإراعَةً / أَراعَ الطَّعامُ أو الزَّرْعُ.

**ریغ** /riq/ تُرْط، ثُلْط.

**ریغ زدن** /r.-zadan/ ثَلْطاً / ثَلَطَ ـِ الحیوانُ و الصَّبِيُّ، خَلْتاً / خَلَتَ ـِ بِسَلْحِهِ.

**ریغماسو** /riqmäsu/ ضَعِیْف، سَقِیْم.

**ریغو** /r.-u/ ضَعِیف، واهِن، سَقِیْم.

**ریگ** /rig/ رَمْل، رَضْراض، زَلَط.

**ریگ‌زار** /r.-zär/ رَمْلِيّ، مُرْمِل.

**ریگ ماهی** /r.-mähi/ (جانـ) إسْقَنْقُور، سَقَنْقُور.

**ریل** /reyl/ قَضِیْبٌ [من قُضْبانِ السِّكَّةِ الحَدِیْدِیَّة]، السِّكَّةُ الحَدِیْدِیَّة، خَطُّ سِكَّةِ الحَدِیْد.

**ریل کشیدن** /r.-kešidan/ وَضْعاً / وَضَعَ یَضَعُ خُطُوطَ

سِکَّةِ الحَدیدِ.

**ریم** /rim/ ← چرک.

**ریم آهن** /r.-āhan/ نُحاس، خَبَث، فُسالَة، تُوبال، قِلْفِع.

**ریمیا** /rimiyā/ ← شعبده.

**رینکوپس** /rinkops/ (جانـ) أَبُو مِقَصّ، عُجْهُوم.

**رینگ** /ring/ ۱.الحِتار ← طوقه. ۲. [بوکس] الحَلْبَة.

**رینوپیتکوس** /rinopitkus/ (جانـ) طَنْج، هَوْبَر.

**رینیت** /rinit/ (پز) ← زکام.

**ریواس** /rivās/ (گیا) رِیْباس، راوَنْد، رِوَنْد.

**رئوستا** /reosta/ (فز) مُعَدِّلَة.

**رئوس مطالب** /ro'us-e-matāleb/ عَناصِرُ مَوْضُوعٍ، خُطُوطٌ عَرِیْضَةٌ.

**رئومور** /re'umur/ ← درجه‌بندی رئومور.

**ریون** /reyyon/ رَایُون.

**ریوند** /rivand/ (گیا) رَاوَنْد، رِوَنْد.

**ریوی** /riyavi/ رِئَوِیّ.

**ریه** /riye/ الرِّئَة.

**رئیس** /ra'is/ رَئِیْس، عَمِیْد، أَمِیْـر، مُدِیْر، ناظِـر، زَعِیْم، عامِل، ساعِـد، هامَة، دِعامَةُ القَوْم، صَـدْر، شَیْخ، شَیْخَة [نـث]، أُرْخُون، أَرْکُـون، بـاش، مُتَـوِّج، رَبّ، طُرْخـان، عَسُوب، قَیْدُوْمٌ من القومِ، کَوْ، مَرْزُبان.

**رئیس اتحادیه** /r.-e-ettehādiyye/ نَقِیْب.

**رئیس اداره** /r.-e-edāre/ مُدِیْرُ الـدَّائِرَة، رَئِیْسُ الإدارَةِ أو الدَّائِرَة.

**رئیـس ادارهٔ آموزش و پـرورش** /r.-e-e.-ye-āmuzeš-va-parvareš/ رَئِیْسُ دائِرَةِ التَّرْبِیَةِ والتَّعْلِیْمِ.

**رئیس ادارهٔ پست خانه** /r.-e-e-ye-post-xāne/ مَأْمُورُ البُوسْتَة، مَأْمُورُ البَرِیْد.

**رئیـس انجمـن شهـر** /r.-e-anjoman-e-šahr/ رَئِیـْسُ المَجْلِسِ البَلَدِیِّ.

**رئیس ایستگاه** /r.-e-eistgāh/ رَئِیْسُ المِحَطَّة.

**رئیس ایستگـاه راه‌آهن** /r.-e-e.-rāhāhan/ ناظِـرُ مِحَطَّةِ سِکَّةِ الحدیدِ.

**رئیس بانک** /r.-e-bānk/ حاکِمُ المَصْرَف.

**رئیس بخش** /r.-e-baxš/ رَئِیْسُ المَصْلَحَة، مُـدیرُ الفَرْعِ، مُدیرٌ إقْلِیْمِيٌّ، مُدیرُ مِنْطَقَة.

**رئیس پلیس** /r.-e-polis/ ناظِرُ الشُّرْطَة، مُفَوَّضُ شُرْطَةٍ.

**رئیـس پیش‌آهنگـی** /r.-e-piš-āhangi/ رَئِیْـسُ فِرْقَـةِ الکَشّافَة.

**رئیس تشـریفات** /r.-e-tašrifāt/ تَشْرِیْفـاتِيّ، رئیـسُ الحَفْلاتِ الرَّسْمِیَّة، مُدیرُ المَراسِیْم.

**رئیس جلسه** /r.-e-jalase/ رَئِیْسُ الجَلْسَة.

**رئیس جمهور** /r.-jomhur/ الرَّئِیْسُ الجُمْهُورِیَّة.

**رئیس حساب‌داری** /r.-e-hesābdāri/ رَئِیْسُ المُحاسَبَةِ.

**رئیس خانواده** /r.-e-xānevāde/ رَبُّ الأُسْرَة.

**رئیس داد گاه** /r.-e-dādgāh/ رَئِیْسُ المَحْکَمَةِ.

**رئیس دادگـاه بخش** /r.-e-d.-e-baxš/ مَأْمُـورُ ذُو سُلْطَةٍ قَضائِیَّةٍ.

**رئیس دانشکده** /r.-e-dāneškade/ عَمِیْدُ الکُلِّیَّةِ.

**رئیس د انشگاه** /r.-e-dānešgāh/ مُدیرُ الجـامِعَةِ، رَئِیْسُ الجامِعَة، عَمِیْدُ الجامِعَةِ

**رئیس دبیر خـانه** /r.-e-dabir-xāne/ أَمِیْنُ السِّرِّ، أمینُ سِرِّ الإدارة، مُدیرُ ذاتِیَّةِ المُوَظَّفِیْنَ.

**رئیس دفتر** /r.-e-daftar/ رَئِیْسُ المَکْتَبِ.

**رئیس دولت** /r.-e-dowlat/ رَئِیْسُ الدَّوْلَةِ.

**رئیس دیوان عـالی کشور** /r.-e-divān-e-āli-ye-kešvar/ قاضِي القُضاةِ.

**رئیس دیوان محـاسبات** /r.-e-d.-e-mohāsebāt/ رَئِیْسُ دِیْوانِ المُحاسَبَةِ.

**رئیس ستاد** /r.-e-setād/ رَئِیْسُ أرْکانِ الحَرْبِ.

**رئیس سندیکا** /r.-e-sandikā/ نَقِیْب.

**رئیس شدن** /r.-šodan/ رِئاسَةً / رَأَسَ ـِ القَوْمَ، رِئاسَةً / رَؤُسَ ـُ، تَرَؤُساً / تَرَأَسَ، اِرْتِئاسَةً / اِرْتَأَسَ، أَمّاً و إماماً و إمامَةً / أَمَّ ـُ القَوْمَ وبِهِم، تَشَیُّخاً / تَشَیَّخَ، سِیادَةً و سُؤْدَداً وسُؤْدُداً وسَیْدُوْدَةً و سُوْداً / سادَ ـُ قَوْمَـهُ، نُکُوباً / نَکَبَ ـِ عَلَی قَوْمِهِ.

**رئیس شعبه** /r.-e-šo'be/ مُدِیْرُ الفَرْعِ.

**رئیس شهربانی** /r.-e-šahrbāni/ حِکِمْدارُ البُولِیْسِ.

**رئیس شهـربانی کـل کشور** /r.-e-s.-ye-koll-e-kešvar/ مُدِیْرُ الأَمْنِ العامِّ، مُدِیْرُ الشُّرْطَةِ العامِّ.

**رئیس قطار** /r.-e-qatār/ رَئِیْسُ حَرَکَةِ القِطارِ.

**رئیس قوم** /r.-e-qowm/ أَنْفُ القَوْم، سَیِّـدُ القَوْم، صَدْرُ

القَوْمِ.

**رئیس کارگزینی** /r.-e-kärgozini/ مُدِيرُ شُؤُونِ المُوَظَّفِيْنِ.

**رئیس کانون وکلا** /r.-e-känun-e-vokalä/ نَقِيْبُ المُحامِيْنَ.

**رئیس کتابخانه** /r.-e-ketäbxäne/ أَمِيْنُ المَكْتَبَةِ.

**رئیس کردن** /r.-kardan/ رَآسَهُ / رَأَسَ ـَ و تَرَئِيْساً / رَأَّسَ وتَسْوِيْداً / سَوَّدَ الرَّجلَ.

**رئیس کلانتری** /r.-e-kaläntari/ مَأْمُورُ البُولِيْسِ، مُدِيْرُ قِسْمِ الشُّرطَةِ.

**رئیس کلانتری بخش** /r.-e-k.-ye-baxš/ مَأْمُورُ المَرْكَزِ.

**رئیس کل شهربانی** /r.-e-koll-e-šahrbäni/ قُوْمِنْدَانُ البُوْلِيْس.

**رئیس کمیسیون** /r.-e-komisyun/ رَئِيْسُ اللَّجْنَةِ.

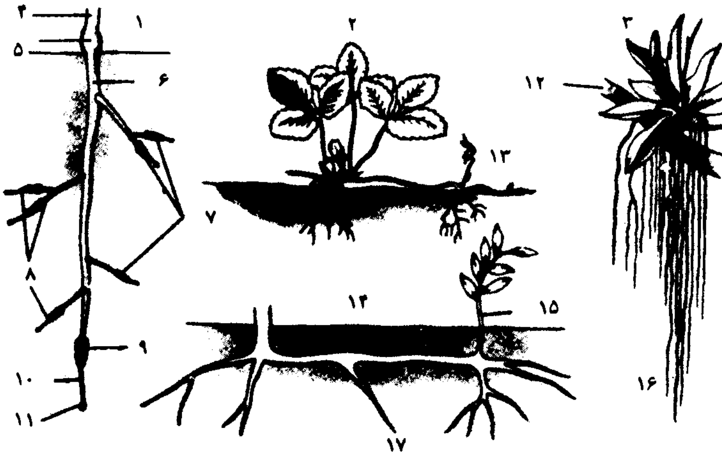
**رئیس گروه** /r.-e-goruh/ ۱. رَئِيْسُ زُمْرَة. ۲. رَئِيْسُ القِسْمِ [في الجامِعَةِ].

**رئیس مجلس شورای ملی** /r.-e-majles-e šowrä-ye-melli/ رَئِيْسُ مَجْلِسِ النُّوابِ.

**رئیس مدرسه** /r.-e-madrese/ ناظِرُ المَدْرَسَةِ، ناظِرَةُ المَدْرَسَةِ [نث].

**رئیس هیئت امنا** /r.-e-hey'at-e-omanä/ أَمِيْنُ السِّرِّ.

## ریشه ـ الجِذر




۱ ـ ریشهٔ اصلی: جذر وتديّ

۲ـ ریشهٔ افشان: جذر متفرّع

۳ـ روبند، ریشهٔ نابجای هوایی: برقع

۴ـ ساقه: السّاق

۵ـ منطقهٔ یقه: العنق

۶ـ منطقهٔ انشعاب ریشه‌های فرعی: المنطقة البهشيّة

۷ و ۸ـ ریشه‌های فرعی: الجذَیرات

۹ـ منطقهٔ تارهای کشنده: منطقة الشُّعَیرات

۱۰ـ منطقهٔ نموّ: منطقه النّموّ

۱۱ـ کلاهک: القلنسوة

۱۲ـ تکیه‌گاه: القاعده

۱۳ـ ریشهٔ نابجا: جذر عرضی

۱۴ ـ ریشهٔ افقی: جذر مُوقّ

۱۵ـ ساقهٔ نو رسته: شَطْء

۱۶ـ گیاهی که به روی گیاه دیگر قرار گرفته ولی طفیلی نیست: نَبتَة مُقَعَدة

۱۷ـ ریشه‌ها: الجذور


زاغچه


زاغ دشتی


زاغ کبود


زالزالک آبی


زامیه


زاویه سنج

**زبان ـ لسان**




۱ـ اپیگلوت، ناپیند: لسان المزمار
۲ـ زبان کوچک: اللّهاة
۳ـ گلو: فتحة الحلقوم
۴ـ لوزه: لوزة الحلق
۵ـ شراع الحنک: القائمة المقدّمة
۶ـ شیارنهائی: الخطّ النّهائیّ
۷ـ پرزهای پیاله‌ای: الحلیمات الکأسیّة
۸ـ شیار میانی: الخطّ المتوسّط


زبان در قفا


زراوند

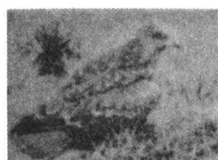

زردار


زرنب


زردک ریگی


زرزور


زغال اخته ژاپنی


زغن


زباد

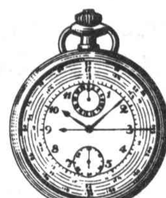

زریر


زنبق آمازونی


زنبق رشتی


زنبق کبود


زمین صاف کن



زمان‌سنج

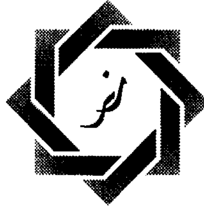

زنبق افریقایی


زنبور خوار


زنبق طرابلسی


زنبق عنکبوت


زنجبیل سگ



ز /z/ الزّاء. الحرفُ الثّالثَ عَشَرَ مِـن الالفباءِ الفارسيّةِ وهي بمثابةِ ۷ في حسابِ الجُمَّلِ.

**زاپاس** /zäpäs/ ← يدكى.

**زاج** /zäj/ (شيمـ) الزّاج.

**زاج آهن** /z.-e-ähan/ (شيمـ) ← زاج سبز.

**زاج بلور** /z.-e-bolur/ (شيمـ) ← زاج سفيد.

**زاج پتاسيم** /z.-e-potäsiyom/ (شيمـ) ← زاج سفيد، زاج معمولی.

**زاج زرد** /z.-e-zard/ (شيمـ) الزّاجُ الأصْفَر.

**زاج سبز** /z.-e-sabz/ (شيمـ) سُلْفـاتُ الحَديـدِ، الزّاجُ الأخْضَر.

**زاج سرخ** /z.-e-sorx/ (شيمـ) الزّاجُ الأحْمَرُ.

**زاج سفيد** /z.-e-safid/ (شيمـ) شَبَّةُ زِفْـرَة، الشَّـبّ، شَبَّة، حَجَرُ الشَّبّ، الزّاجُ الأبْيَض.

**زاج سنگ** /z.-e-sang/ (شيمـ) حَجَرُ الشَّبّ.

**زاج سوخته** /z.-e-suxte/ (شيمـ) حَجَرُ الشَّبِّ المُحْتَرِق.

**زاج سور** /zäjsur/ الخُرْس.

**زاج سياه** /zäj-e-siyäh/ (شيمـ) ← زاج سبز.

**زاج كبود** /z.-e-kabud/ (شيمـ) ← كات كبود.

**زاج كروم** /z.-e-korom/ (شيمـ) شَـبُّ الكُرُوم، أخْضَـرُ الكُرُوم.

**زاج كفشگر** /z.-e-kafšgar/ (شيمـ) ← زاج سبز.

**زاج معمولی** /z.-e-ma'muli/ (شيمـ) ← زاج سفيد.

**زاج مكلس** /z.-e-mokallas/ (شيمـ) ← زاج سوخته.

**زاجها** /z.-hä/ (شيمـ) شَبّات.

**زاد** /zäd/ ۱. السُّفْرَة ← سفره. ۲. الزّاد، طَعامُ المُسافِر.

**زادروز** /zädruz/ مَوْلِد، عِيْدُ المِيْلاد.

**زادگان** /zädgän/ النَّسْل، ذُرِّيّة.

**زادگاه** /zädgäh/ المَوْلِد، المَنْشَأ، المَوْطِن، الوَطَن، مَسْقَطُ الرّأس.

**زادبوم** /zädbum/ ← زادگاه.

**زادن** /zädan/ ← زاييدن.

**زادوولد** /zädovalad/ تَناسُل، الوِلادة، الوِلادات.

**زادوولد كردن** /z.-kardan/ نَسْلاً / نَسَلَ ـُ لِدَةً و وِلاداً و وِلادَةً وإلادَةً و مَوْلِداً / وَلَدَ يَلِدُ، تَـوالُداً / تَوالَـدَ وإتِّلاداً / إتَّلَدَ و تَناسُلاً / تَناسَلَ و تَناجُلاً / تَناجَلَ القَوْمُ، تَناتُجاً / تَناتَجَ الماشِيَةُ.

**زاده** /zäde/ ۱ ← فرزند. ۲. مُكْتَشَف، ظاهِر.

**زار** /zär/ ۱ ← ناتـوان، ضعيف. ۲. لاحقةٌ مكانِيّـة تُؤدّي معنى الكثرة: لاله زار.

**زارزار گـريستـن** /zarzar-garistan/ نَحْبـاً و نَحِيْبـاً / نَحَبَ ـِ.

**زارع** /zäre'/ ← كشاورز.

**زاری** /zäri/ نَحِيْب، أنِيْـن، إسْتغاثَـة، تَضَرُّع، البُكـاء، البُكَى، عَجْز، ضَعْف، حِقارة.

**زاری كردن** /z.-kardan/ نَحْباً و نَحِيْباً / نَحَبَ ـِ إنْتِحاباً / إنْتَحَبَ، تَضَرُّعاً / تَضَرَّعَ، إبْتِهالاً / إبْتَهَلَ، تَعْوِيْلاً / عَوَّلَ، نَوْحاً و نُواحاً و نِياحاً و نِياحَةً و مَناحاً / ناحَ ـُ تَلَبُّطاً / تَلَبَّطَ و تَلّاً / تَلَّ ـُ و تَسَكْسُكاً / تَسَكْسَكَ و وُشُولاً / وَشَلَ يَشِلُ إليه.

**زاغ** /zäq/ ۱. (جانـ) الـزّاغ، غُرابُ الـزَّرْع، غُرابُ القَيْـظ، الغُداف، اِبنُ بَرِيْح. ۲ ← كبود.

**زاغ پيسه** /z-pise/ (جانـ) ← كلاغ پيسه.

**زاغ چشم** /z.-cašm/ أزْرَقُ العَيْنَيْن.

**زاغچه** /z.-ce/ (جانـ) زَمّت، أبُوقَلَمُون.

**زاغ دشتی** /z.-e-dašti/ (جانـ) العَقْعَق، الفاجِع.

**زاغ سیاه** /z.-e-siyäh/ (جانـ) ← زاغ.

**زاغ سیاه چوب زدن** /z.-s.-cub-zadan/ تَلَصَّصاً / تَلَصَّصَ عَلَيهِم. ← جاسوسی کردن.

**زاغ کبود** /z.-e-kabud/ (گیا) الزُّرياب، الزُّرَيق، أبوزُرَيق، الدُّرباب، الأنِيس، القِيق.

**زاغول** /zäqul/ ← زاغ چشم.

**زاغه** /zäqe/ كُوخ، عُشّ.

**زاغهٔ مهمات** /z.-ye-mohemmät/ مَشْجَب، مَشاجِب.

**زاغه نشینان** /z.-nešinän/ سُكّانُ العُشَشِ.

**زاغی** /zäqi/ (جانـ) ← زاغچه.

**زال** /zäl/ ۱. الشَّيْخ، أشْيَب، أبْـرَص، أحْسَب ← پیرمرد. ۲. الحَيْزَبُو، الحَيْزَبُون ← پیرزن.

**زال تنی** /z.-tani/ المَهَق ← البینیسم.

**زالزالک** /zälzälak/ (گیا) الزُّعْرُور.

**زالزالک آبی** /z.-e-äbi/ (گیا) جارَةُ الماءِ.

**زالزالک گل** /z.-e-gol/ (گیا) ← ولیک.

**زالزالک وحشی** /z.-e-vahši/ (گیا) ← ولیک.

**زالو** /zälo/ (جانـ) العَلَق، دُودَةُ العَلَق، العَلَقَة، السُّلْعَة.

**زالو انداختن** /z.-andäxtan/ إعْلاقاً / أعْلَقَ.

**زالو سانان** /z.-sänän/ (جانـ) عَلَقِيّات.

**زالوی اسبی** /z.-ye-asbi/ (جانـ) عَلَقَةُ الخَيْلِ.

**زالی** /zäli/ ← زال تنی.

**زاماسکه** /zämäske/ مَعْجُون.

**زامبوسکه** /zämbuske/ ← زاماسکه.

**زامیه** /zämiye/ (گیا) الزّامِيَة.

**زانو** /zänu/ الرُّكْبَة، الحِجْر، الحِضْن، أمُّ كَيْسان.

**زانوبند** /z.-band/ وِسامُ رَبْطَةِ السّاقِ البِريْطانِيّ.

**زانو زدن** /z.-zadan/ جُثُوّاً / جَثا ـُ جُثِيّاً / جَثى ـِ جُثْماً و جُثُوماً / جَثَمَ ـِ عَلى رُكبَتَيْه، اِبْتِراكاً / اِبْتَرَكَ، رَبْضاً و رُبُوضاً و رِبضَةً / رَبَضَ ـِ و بُرُوكاً و تَبْراكاً / بَرَكَ ـُ البعيرُ.

**زانویی** /z.-yi/ قَفِيزُ المَواسِير، وُصْلَةُ بـِرْشام، كُـوعُ الماسُورَة، سَيْفُونُ المَجارِير، مَثْعَب.

**زاورا شدن** /zäverä-šodan/ تَـرْكـاً وتِرْكـانـاً / تَرَكَ ـُ المكانَ المَألُوف.

**زاورا کردن** /z.-kardan/ جَعَلَهُ تَرْكَ المكانَ المَألُوف.

**زاوری** /zävari/ الخِدْمَة.

**زولانه** /zäveläne/ المِقْطَرَة.

**زاویه** /zäviye/ ۱. (هنـ) الـزّاوِيَة. ۲ ← کنج، گـوشه. ۳. صَوْمَعَةُ المُتَعَبِّد، مَنْسَك.

**زاویهٔ انحراف** /z.-ye-enheräf/ (هنـ) زاوِيَةُ الإنْحراف.

**زاویهٔ انخفاض** /z.-ye-enxefäz/ (هنـ) زاوِيَةُ الإنْخِفاض.

**زاویهٔ انعکاس** /z.-ye-en'ekäs/ (هنـ) زاوِيَةُ إنْعِكاس ← زاویهٔ بازتاب.

**زاویهٔ انعکاس نور** /z.-ye-e.-nur/ (هنـ) ← زاویهٔ انعکاس.

**زاویهٔ بازتاب** /z.-ye-bäztäb/ (هنـ) ← زاویهٔ انعکاس.

**زاویهٔ برجسته** /z.-ye-barjaste/ (هنـ) ← زاویهٔ محدّب.

**زاویهٔ برگشته** /z.-ye-bargašte/ (هنـ) ← زاویهٔ مقعّر.

**زاویهٔ بصری** /z.-ye-basari/ (هنـ) زاوِيَةُ الإبْصار.

**زاویه پیما** /z.-peymä/ ← زاویه سنج.

**زاویهٔ تابش** /z.-ye-täbeš/ (هنـ) زاوِيَةُ السُّقُوط أو الوُرُود.

**زاویهٔ تماس** /z.-ye-tamäs/ (هنـ) زاوِيَةُ التَّماسّ.

**زاویهٔ چندوجهی** /z.-ye-cand-vajhi/ (هنـ) زاوِيَةٌ مُتَعَدِّدَةُ السُّطُوح.

**زاویهٔ حاده** /z.-ye-häddeh/ (هنـ) الزّاوِيَةُ الحادَّةُ.

**زاویهٔ حد** /z.-ye-had/ (هنـ) زاوِيَةٌ حَرِجَة.

**زاویهٔ خارجه** /z.-ye-xärejeh/ (هنـ) الزّاوِيَةُ الخارِجِيَّة.

**زاویهٔ خط با صفحه** /z.-ye-xat-bä-safhe/ (هنـ) الزّاوِيَةُ بَيْنَ الخَطِّ والمُسْتَوى.

**زاویهٔ خط با منحنی** /z.-ye-x.-b.-monhani/ (هنـ) الزّاوِيَةُ بَيْنَ الخَطِّ والمُنْحَنِي.

**زاویهٔ داخله** /z.-ye-däxele/ (هنـ) زاوِيَةُ المَوْقِع.

**زاویهٔ دو سطحی** /z.-ye-do-sathi/ (هنـ) زاوِيَةٌ بَيْنَ مُسْتَوِيَيْنِ. زاوِيَةٌ زَوْجِيَّةٌ.

**زاویهٔ دو منحنی** /z.-ye-do-monhani/ (هنـ) الزّاوِيَةُ بَيْنَ المُنْحَنِيَيْنِ.

**زاویهٔ دو وجهی** /z.-ye-do-vajhi/ (هنـ) الزّاوِيَةُ الزَّوْجِيَّةُ.

**زاویهٔ رأس** /z.-ye-ra's/ (هنـ) ← دو زاویهٔ متقابل به رأس.

**زاویهٔ ساعتی** /z.-ye-sä'ati/ زاوِيَةُ السّاعَةِ.

**زاویه سنج** /z.-sanj/ مِقْياسُ الـزَّوايا، مِنْقَـل، مِنْقَلَة،

المِزْواة، مِقْياسُ الأَبْعاد، تِيُوْدُولِيْت.

**زاویه سنجی** /z.-s.-i/ قِياسُ الزَّوايا.

**زاویهٔ شکست** /z.-ye-šekast/ زَاوِيَةُ الإنْكِسار.

**زاویهٔ صلب** /z.-ye-solb/ (هنـ) الزَّاوِيَةُ المُجَسَّمَة.

**زاویهٔ ظلی** /z.-ye-zelli/ زَاوِيَةُ الظِّلّ، الظِلّ.

**زاویهٔ فضائی** /z.-ye-faza'i/ (هنـ) زَاوِيَةٌ مُجَسَّمَةٌ.

**زاویهٔ قائمه** /z.-ye-qā'eme/ (هنـ) الزَّاوِيَةُ القائِمَةُ.

**زاویهٔ قطبش** /z.-ye-qotbeš/ (فز) زَاوِيَةُ الاِسْتِقْطاب.

**زاویهٔ کروی** /z.-ye-koravi/ (هنـ) زَاوِيَةٌ كُرَوِيَّةٌ.

**زاویه کش** /z.-kaš/ ← نقاله.

**زاویهٔ کنج** /z.-ye-konj/ (هنـ) ← زاویهٔ چند وجهی.

**زاویهٔ محاطی** /z.-ve-mohati/ (هنـ) الزَّاوِيَةُ المُحَوَّطَةُ.

**زاویهٔ محدب** /z.-ye-mohaddab/ (هنـ) الزَّاوِيَـةُ المُحَدَّبَةُ ← زاویهٔ برجسته.

**زاویهٔ مرکزی** /z.-ye-markazi/ (هنـ) الزَّاوِيَةُ المَرْكَزِيَّةُ.

**زاویهٔ مسطحه** /z.-ye-mosattahe/ (هنـ) زَاوِيَةٌ مُسْتَوِيَة.

**زاویهٔ مقدسه** /z.-ye-moqaddase/ ضَرِيْحُ قِـدِّيْسٍ، مَزار، مقام.

**زاویهٔ مقعر** /z.-ye-moqa''ar/ (هنـ) الزَّاوِيَـةُ المُقَعَّرَةُ ← زاویهٔ برگشته.

**زاویهٔ منفرجه** /z.-ye-monfareje/ (هنـ) الزَّاوِيَةُ المُنْفَرِجَةُ.

**زاویهٔ میل** /z.-ye-meyl/ (هنـ) زَاوِيَةُ المَيْل.

**زاویـهٔ مـی‌نیمـم انحـراف** /z.-ye-minimom-e-enherāf/ (هنـ) زَاوِيَةُ الحُيُودِ الأَدْنَى.

**زاویه‌نشین** /z.-nešin/ المُنْزَوِي.

**زاویه‌نشینی** /z.-n.-i/ الإنْزِواء.

**زاویهٔ نیـم سطح** /z.-ye-nim-sath/ (هنـ) ← دو زاویهٔ مکمّل.

**زاویـهٔ نیـم صفحـه** /z.-ye-n.-safhe/ (هنـ) ← زاویـهٔ نیم‌سطح، دو زاویهٔ مکمّل.

**زاویه‌یاب** /z.-yāb/ قائِمُ المَسّاحِ، المِزْواة ← پانتومتر.

**زاویه‌یاب فرمـاندهی** /z.-y.-e-farmandehi/ (نظ) مِنْقَلَةُ تَوْجِيْهٍ.

**زاویه‌یاب نجومی** /z.-y.-e-nojumi/ دائِرَةُ الاِتِّجاه.

**زاهد** /zāhed/ الـزَّاهِد، الـزَّهِيْد، النّـاسِـک، العابِـد، المَوْلَوِيّ، الرّابِط ← عابد، پرهیزگار.

**زاهد شدن** /z.-šodan/ تَزَهُّداً / تَزَهَّدَ، نِسْكـاً ونُسُوكاً و مَنْسَكاً / نَسَکَ ـُ نَساكَةً / نَسُکَ ـُ.

**زایان** /zāyān/ ← زاینده.

**زایانیدن** /zāyānidan/ تَوْلِيْداً / وَلَّدَت القابِلَةُ المَرأةَ.

**زایجه** /zāyeje/ النَّجْم، الطَّالِع، طالِعُ المَوْلُود، الزّايِرْجَة.

**زائد** /zā'ed/ الزَّائِد، الـزِّيادَة، الفَضْلَـة، كَثِيْر، فـائِض، الوَشِيْظَة.

**زائده** /zā'ede/ ۱. (پز) نُتُوء.

**زائدهٔ اخرمـی** /z.-ye-axrami/ (پـز) النُّتُوءُ أو النّـاتِـئ الأَخْرَمِيّ.

**زائدهٔ اعور** /z.-ye-a'var/ (پز) ← رودهٔ کور.

**زائدهٔ پستانی** /z.-ye-pestāni/ (پز) ۱. الحَلَمَة. ۲. النُّتُوءُ الحَلَمِيّ لِلْعَظْمِ الصُدْغِيّ.

**زائدهٔ تاج خروسی** /z.-ye-tāj-xorusi/ (پز) قُنْزُعَةُ العَظْمِ الغِرْبالِيّ.

**زائدهٔ حلمی** /z.-ye-halami/ (پز) ← زائدهٔ پستانی.

**زائدهٔ خاری** /z.-ye-xāri/ (پز) ← زائدهٔ شوکی.

**زائدهٔ خنجری** /z.-ye-xanjari/ (پز) النُّتُوءُ الخَنْجَرِيّ.

**زائدهٔ دندانی** /z.-ye-dandāni/ (پز) النّاتِئُ السِّنِّي.

**زائدهٔ دنده‌یی شکل** /z.-ye-dandeyi-cekl/ (پز) النّاتِئُ ضِلَعِيُّ الشَّكْلِ.

**زائدهٔ سریری** /z.-ye-sariri/ (پز) النُّتُوءُ السَّرِيْرانِيّ.

**زائدهٔ شب‌پـره‌یی** /z.-ye-šab-pareye/ (پز) نُتُـوءُ العَظْمِ الإسْفِيْنِيّ.

**زائدهٔ شوکی** /z.-ye-šowki/ (پز) النُّتُوءُ الشَّوْكِيّ.

**زائدهٔ عرضی** /z.-ye-arazi/ (پز) النّاتِئُ المُعْتَرِض.

**زائدهٔ غرابی** /z.-ye-qorābi/ (پز) النّاتِئُ الغُرابِيّ.

**زائدهٔ غلافـی** /z.-ye-qelāfi/ (پـز) النُّتُـوءُ الغِمْـدِيّ أو المَهْبَلِيّ.

**زائدهٔ قلابی** /z.-ye-qollābi/ (پز) ناتِئُ العَظْمِ الكَلّابِيّ.

**زائدهٔ کـاسه چشمـی** /z.-ye-kāse-cašmi/ (پز) النُّتُـوءُ الجَناحِيّ.

**زائدهٔ کبدی** /z.-ye-kabedi/ (پز) الزَّائِدَةُ الكَبِدِيَّة.

**زائدهٔ کلیه** /z.-ye-kolye/ (پز) الكُظْر.

**زائدهٔ مـاستوییـد** /z.-ye-māstoyid/ (پـز) الذِّفْـرَى، الخُشّاء، الحاجَّة.

**زائدهٔ منقاری** /z.-ye-menqäri/ (پز) النّاتِئُ المِنْقارِيّ.

**زائدهٔ نیزه‌یی** /z.-ye-neyzeyi/ (پز) ۱. النّاتِئُ الإبْرِيُّ لِعَظْمِ الزَّنْدِ. ۲. النّاتِئُ الإبْرِيُّ الخُشّائيّ.

**زائدهٔ وجنه‌یی استخوان پیشانی** /z.-ye-vajneyi-ye-ostexän-e-pišäni/ (پز) النُّتُوءُ العارِضِيُّ الوَجْهِيّ.

**زائدهٔ وجنه‌یی استخوان گیجگاهی** /z.-ye-v.-o.-e-gijgähi/ (پز) النُّتُوءُ العارِضِيُّ الصُّدْغِيّ.

**زائدهٔ وجنه‌یی استخوان فک زبرین** /z.-v.-o.-e-fak-ke-zabarin/ (پز) النُّتُوءُ العارِضِيُّ الفَكِّيّ.

**زائدهٔ هرمی** /z.-ye-herami/ (پز) نُتُوءُ العَظْمِ الهِرَمِيّ.

**زائدهٔ هلالی** /z.-ye-heläli/ (پز) نُتُوءُ العَظْمِ الهِلالِيّ.

**زایش** /zäyeš/ وَلادَة، الوِلْدَة، مَوْلِد، الوَضع.

**زایشگاه** /z.-gäh/ مُسْتَشْفَى الوِلادَةِ، دارُالوِلادَة، دارُالتَّوْلِيد، دارُالنِّفاس.

**زائل** /zä'el/ الزّائِل، المُنْعَدِم، مُبْتَعِد، غَيرُ ظاهِر ← نابود.

**زائل کردن** /z.-kardan/ ← محو کردن، نابود کردن.

**زایمان** /zäymän/ الوَلادَة، الوَضع، النِّفاس، مَخاض.

**زایمان آسان** /z.-e-äsän/ وِلادَةٌ سَهْلَةٌ.

**زایمان بدون درد** /z.-e-bedun-e-dard/ مَخاضٌ دُوْنَ أَلَم.

**زایمان زودرس** /z.-e-zud-ras/ مَخاضٌ قَبْلَ الأَوانِ.

**زایمان طبیعی** /z.-e-tabi'i/ وِلادَةٌ طَبِيْعِيَّةٌ.

**زایمان ناگهانی** /z.-e-nägahäni/ وِلادَةٌ فُجائِيَّةٌ.

**زاینده** /zäyande/ الوَلُود، الطَّلّاس.

**زائو** /zä'u/ الماخِض، الواضِع، الواضِعَة، الوالِدَة، النُّفَساء، النُّفْساء، نَفَسَة، الرُّبَى.

**زاییدن** /zäyidan/ لِدَةً و وِلادَةً و وِلاداً و إلاداً و مَوْلِداً / وَلَدَتْ تَلِدُ، وُضْعاً و تَضْعاً / وَضَعَتْ تَضِعُ نِفاساً / نَفِسَت ـِ و نُفِسَتْ مج المَرأةُ، تَنْفِيساً / نَفَّسَت، نَسْلاً / نَسَلَ ـِ الوَلَدَ، مَخاضاً / مَخِضَتْ ـَ و مُخِضَتْ مج و تَمَخُّضاً / تَمَخَّضَتْ الحامِلُ، نَتْجاً / نَتَجَتْ ـِ و إنْتاجاً / أَنْتَجَتْ البَهِيْمَةُ، رَزْماً / رَزَمَتْ ـُ الأُمُّ بِهِ، رَمْعاناً / رَمَعَتْ ـَ المَرأةُ بالصَّبِيّ، زَحِيْراً وزُحاراً و زُحارَةً / زَحَرَتْ ـَ المَرأةُ بالوَلَدِ، تَزَحُّراً / تَزَحَّرَتْ عَنِ الوَلَدِ، زَكْماً / زَكَمَتْ ـُ بِهِ أُمُّهُ، طُفُوحاً / طَفَحَتْ ـَ المَرأةُ بالوَلَدِ، قُرُوْءاً / قَرَأَتْ ـَ الحامِلُ، لَتّاً / لَتَأَتْ ـَ بِهِ أُمُّهُ، لَهْطاً / لَهَطَتْ ـَ الأُمُّ بِهِ، نَجْلاً / نَجَلَتْ ـُ الوَلَدَ، نُصُوعاً / نَصَعَتْ ـَ الأُمُّ بِهِ، إيْتاناً / أَوْتَنَتِ المَرأةُ.

**زاییده شدن** /zäyide-šodan/ تَوَلُّداً / تَوَلَّد.

**زاییده شده** /z.-šode/ الوَلِيْد.

**زباد** /zabäd/ (جانـ) قِطُّ الزَّبادِ، الزَّبادَة.

**زبادها** /z.-hä/ (جانـ) الزَّبادِيّات.

**زباله** /zobäle/ الزُّبالَة، كُساحَة، كُناسَة ← آشغال.

**زباله‌دان** /z.-dän/ المَزْبَلَة، المَطْرَح، القُمَّة، السُّباطَة ← آشغالدان.

**زباله‌کش** /z.-kaš/ الزَّبّال، عَرَبَةُ الزُّبالَةِ.

**زبان** /zabän/ ۱. اللِّسان، اللِّسْن، الخازِن، خَزّانُ الإنسانِ، الزُّبّان، الأَشْأَم، الذَّبْذَب، الذَّبْذَبَة، الذُّبْر، الشّاهِد، الشَّبْدِع، الصّاقُور، العَصا، اللَّقْلَق، المِذْرَب، المِذْوَد، المِسْحَل، المِغْلاق، المِفْصَل، المِقْوَل، المَنْمُول، المِثْبَر. ۲. الكَلام، اللُّغَة، اللَّحَن. ۳. (گیا) قُنْبُع، عَضْفَة.

**زبان‌آور** /z.-ävar/ ۱. فَصِيْح، الفَصُوح، الفَضِح، بَلِيْغ، البِلْغ، اللَّسِن، الأَلْسَن، الذَّلِيْق، الذَّلِق، طَلِيْقُ اللِّسانِ، طَلَقٌ و طَلْقٌ و طُلُقُ اللِّسان، البَيِّن، المِنْطِيْق، المِقْوَل، التِّقْوالَة، حُلْوُ الحَدِيثِ، عَذْبُ البَيانِ، حَسَنُ البَيانِ، حَسَنُ الحَدِيْثِ، البَسِيْط، الأَذْرَع، المِسْطَع، المِسْهَج، المِسْهَك، السَّهّاك، المِصْدَع، المِصْطَع، مِصْقَع، المِعَنّ، المُفَوَّه، الكاهِن، الكَلْمانِيّ، المُلْسِن، اللِّطْلاط، اللَّيْث، البَلَنْعِيّ، الوَغْوَع. ۲. الشّاعِر.

**زبان‌آور شدن** /z.-ä.-šodan/ بَلاغَةً / بَلُغَ ـُ، فَصاحَةً / فَصُحَ ـُ، لَسَناً / لَسِنَ ـَ، إلْساناً / أَلْسَنَ، بَلاتَةً / بَلُتَ ـُ.

**زبان‌آوری** /z.-a.-i/ البَلاغَة، الفَصاحَة، اللَّسَن، ذَلاقَةُ اللِّسانِ، طَلاقَةُ اللِّسانِ، جَزالَةُ المَنْطِقِ، لَماظَه، السَّلاسَة، العارِضَة.

**زبان‌باز** /z.-bäz/ مُتَمَلِّق، دَجّال، مُدَّعِي، المَلِق، ذُو لِسانَيْنِ، مَلْسُون، مُراوِغ، هَجّاس.

**زبان بازاری** /z.-e-bäzäri/ لُغَةُ السُّوقَة.

**زبان بازی** /z.-bäzi/ التَّوْرِيْب، التَّوْرِيَة، المُغالَطَةُ الكَلامِيَّة، رَوَغان، مُراوَغَة، التَّمَلُّق، المُمالَقَة، المَلَق.

**زبان‌بازی کردن** /z.-b.-kardan/ تَمَلُّقاً / تَمَلَّقَ، مُمالَقَةً / مالَقَ، مَلَقاً / مَلِقَ ـَ لَهُ، مُغالَطَةً / غالَطَ بالكَلامِ، تَوْرِيْباً / وَرَّبَ عنه، تَوْرِيَةً / وَرّى عن كذا، تَلَوُّناً / تَلَوَّنَ في أقوالِهِ أو كلامِهِ.

زبان بسته /z.-baste/ ۱. السّاکِت، الصّامِت، الأَکْمَه، الأَخْرَس، مَعْقُودُ اللِّسان، فاقِدُ النُّطْق، أَعْجَم، عَجْماء. ۲. البَهِيمَة.

زبان بومی /z.-e-bumi/ اللُّغَةُ الوَطَنيُّ.

زبان پس‌قفا /z.-pas-qafä/ (گیا) ← زبان در قفا.

زبان تر کردن /z.-tar-kardan/ ← سخن گفتن.

زبانچه /z.-ce/ (گیا) ← زبانک.

زبان حال /z.-e-häl/ لِسانُ الحالِ.

زبان‌دان /z.-dän/ ۱. فَصِيح، بَلِيغ. ۲. مُتَرْجِم. ۳. لُغَوِيّ. ۴. العارِفُ باللُّغات.

زبان‌دانی /z.-däni/ مَعْرِفَةُ اللُّغَةِ.

زبان‌دراز /z.-daräz/ ۱ ← گستاخ. ۲ ← وراج، پرحرف.

زبان‌دراز شدن /z.-d.-šodan/ ← گستاخ شدن.

زبان‌درازی /z.-d.-i/ ← وراجی، پرحرفی.

زبان در قفا /z.-dar-qafä/ (گیا) العائِق.

زبان ریختن /z.-rixtan/ ← زبان‌بازی کردن.

زبان‌زد /z.-zad/ الحدیثُ الّذي يَـدُورُ عَلَى أَلْسِنَةِ النّاسِ. مَوْضُوعُ السّاعَةِ الّذي يَتَحَدَّثُ فيهِ النّاسُ في كُلِّ مَكانٍ.

زبان زدن /z.-zadan/ لَحْساً / لَحِسَ ـَ لَعْقاً و لُعْقَةً و لَعْقَةً / لَعِقَ ـَ.

زبان زرگری /z.-e-zargari/ الرِّطانة، الرُّطَيْنَى.

زبان زنده /z.-e-zende/ لُغَةٌ حَيَّةٌ.

زبان‌سوز /z.-suz/ ← زبان گز.

زبانشناس /z.-šenäs/ عالِمُ اللُّغَةِ.

زبانشناسی /z.-š.-i/ عِلْمُ اللُّغَةِ.

زبان عامیانه /z.-e-ämiyäne/ اللُّغَةُ العامِيَّةُ، اللّاغِيَة.

زبان عمومی /z.-e-omumi/ لِسانٌ عامٌّ.

زبانک /z.-ak/ ۱. (گیا) لُسَيْن. ۲. (گیا) عُصَيْفَة. ۳ ← سرپوش چاک صوت.

زبان کـوچک /z.-e-kucak/ (پز) لِسـانُ المِزمـار، لَهاة، الصُّـئِيلَة، طُلاطِلَه، المُرَيْطَى.

زبان گرفتگی /z.-gereftegi/ ← کندزبانی.

زبان‌گرفتگی یافتن /z.-g.-yäftan/ ← کندزبان شدن.

زبان‌گرفته /z.-gerefte/ کندزبان.

زبان‌گز /z.-gaz/ الحامِز، الحاذِق، الحِرِّيف ← زبان‌سوز.

زبان‌گز شدن /z.-g.-šodan/ حَمازَةً / حَمُزَ ـُ حُـذُوقاً / حَذَقَ ـِ لَذْعاً / لَذَعَ ـَ اللِّسانَ، حَرافَةً / حَرُفَ ـُ.

زبان‌گزی /z.-g.-i/ الحَمازَة، الحَمْزَة، حَرافَة، حُذُوق.

زبان گنجشـک /z.-gonješk/ (گیـا) لِسانُ العُصْفُـور، المُرّان، شَجَرُ البَقّ.

زبان مادری /z.-e-mädari/ اللُّغَةُ الأُمّ، لُغَةُ المَوْلِدِ.

زبان محلی /z.-e-mahalli/ اللَّهْجَة، اللَّحْن، اللَّغْوَة، لُغَة خُصُوصِيَّة.

زبان مرده /z.-e-morde/ لُغَةٌ مَيِّتَةٌ.

زبان‌نفهم /z.-nafahm/ ← احمق، گول، نادان.

زبانـه /zabäne/ ۱. اللِّسان، لُسَيْـن، زائدةٌ لُسَينِيَّة. ۲. (جغـ) لِسانُ أَرْضٍ.

زبانهٔ آتش /z.-ye-ätaš/ ← شعله.

زبانهٔ ترازو /z.-ye-taräzu/ لِسانُ المِيْزانِ، إِبْـرَةُ المِيْزانِ، الطَّيّار.

زبانهٔ زنگ /z.-ye-zang/ لِسانُ الجَرَسِ، مِدَقَّة.

زبانهٔ سگک /z.-ye-sagak/ الإِبْزام.

زبانهٔ قفل /z.-ye-qofl/ لِسانُ القُفْلِ.

زبانه کشیدن /z.-kešidan/ ← شعله‌ور شدن.

زبانهٔ کفش /z.-ye-kafš/ لِسانُ الحِذاءِ.

زبانـهٔ کلید /z.-ye-kalid/ لِسانُ المِفْتاح، سِـنُّ المِفْتاح، لُقْمَةُ المِفْتاح، مِسْلاط.

زبانهٔ گوش /z.-ye-guš/ (پز) الوَتَد، الوَتَدَة.

زبانه‌های خورشیدی /z.-hä-ye-xoršidi/ شُواظٌ شَمْسِيّ.

زبانه‌یی /z.-ye/ المُلَسَّن.

زبانـی /zabäni/ ۱. اللِّسانِـيّ. ۲. اللُّغَوِيّ. ۳. باللِّسـان، بالکَلام، شَفَهِيّ، شَفَوِيّ، مَنْطُوق.

زبده /zobde/ لُبّ، لُباب، المُخّ، المُجْمَل.

زبر /zabar/ الفَتْحَة، الفَتْح، النَّصْبَة، النَّصْب.

زبر /zebr/ الخَشِن، خَرِش، أَخْرَش، الخَـشُّ مِن الأشياء، الشَّثْن.

زبرا /zebrä/ (جانـ) حِمارُ الزَّرَد.

زبرجد /zabarjad/ الزَّبَرْجَد، الزَّبَرْدَج.

زبردست /zabardast/ ← ماهر.

زبردستی /z.-i/ ← مهارت.

زبر شـدن /zebr-šodan/ خُشُونَـةً / خَشُنَ ـُ خَشَباً / خَشِبَ ـَ زَبَراً / زَبِرَ ـَ خَرَشاً / خَرِشَ ـَ جَسْأً و جُسُوءاً و

جُشأة / جَسَأَ ـَ جَسْواً و جُسُوّاً / جَسَأَ ـُ جُسُوّاً و جَسْي / جَسِيَ ـَ قَضَضاً / قَضَّ ـَ و إقْضاضاً / أَقَضَّ عليه المَضْجَعُ، شَثْناً / شَثِنَ ـَ و شَثَلاً / شَثِلَ ـَ و شُثُولَةً / شَثُلَ ـُ ت أصابِعُهُ.

**زبر کردن** /z.-kardan/ تَخْشِيْناً / خَشَّنَ هـ، إقْضاضاً / أَقَضَّ اللّهُ مَضْجَعَهُ.

**زبروزرنگ** /z.-o-zarang/ ← چابک، چالاک، زیرک.

**زبره‌سنگ** /z.-e-sang/ تِراكِيْت.

**زبری** /z.-i/ الخَشانَة، الخُشُونَة، الحَرَش، الجُشأة، الزَّبَر، الكَيَح.

**زبرین** /zabarin/ الفَوْقانِيّ.

**زبزب** /zabzab/ الغُزغُور.

**زبطانه** /zabatäne/ السَّباطانَة ← فوتک.

**زبل** /zebel/ ← زرنگ.

**زبو** /zebu/ ← گاو کوهان‌دار.

**زبون** /zabun/ مَهِيْن، مُهان، مُمْتَهَن، مُحْتَقَر، الرَّذْل، الرَّذِيْل، السّافِل، الزَّرِيّ ← پست، خوار.

**زبون شدن** /z.-šodan/ مَهانَةً / مَهُنَ ـُ هُوْناً و هَوَاناً و مَهانَةً / هانَ يَهُونُ، حَقَراً / حَقِرَ ـَ حَقارَةً / حَقُرَ ـُ ذُلّاً و ذِلَّةً و ذَلالَةً و مَذَلَّةً / ذَلَّ ـِ فَيْجاً / فاجَ ـِ رَذالَةً و رُذُولَةً / رَذُلَ ـُ و رَذِلَ ـَ.

**زبون کردن** /z.-kardan/ تَحْقِيْراً / حَقَّرَ، اِمْتِهاناً / اِمْتَهَنَ، إذْلالاً / أَذَلَّهُ، تَذْلِيْلاً / ذَلَّلَهُ، اِسْتِذْلالاً / اِسْتَذَلَّ، رَذْلاً / رَذَلَ ـُ.

**زبونی** /z.-i/ ذِلَّة، حَقارة، سَفالَة، رَذالَة.

**زپرتی** /zeperti/ ← ناتوان.

**زجاجیه** /zojäjiyye/ (پز) الـرُّطُوبَةُ الـزُّجاجِيَّـة، الجِسْمُ الزُّجاجِيّ.

**زجر دادن** /zajr-dädan/ ← شکنجه دادن.

**زجر کشیدن** /z.-kešidan/ ← شکنجه شدن.

**زحل** /zohal/ (نجـ) زُحَل.

**زحمت** /zahmat/ ← رنج.

**زحمت دادن** /z.-dädan/ ← رنج دادن.

**زحمت‌کش** /z.-keš/ ← رنجبر.

**زحمت کشیدن** /z.-kešidan/ ← رنج کشیدن.

**زخم** /zaxm/ الجِراحَـة، الجُرْح، الكَلْم، القَرْحَـة، طَعْن، وَخْز، الخُماشَة، الصُّمْغَة، الكَنْمَة، الكَدْش.

**زخم** /zoxm/ زَنَخ، زَخَم، الغَمَر.

**زخم اثناعشر** /z.-e-esnäašar/ (پز) قَرْحَةُ العَفَج.

**زخم‌بند** /z.-band/ رِباط، عِصابَة، ضَمّادَة ← باند، نوار زخم.

**زخم‌بندی** /z.-bandi/ ضِمادُ الجُرْح، تَضْمِيْد.

**زخم‌بندی کردن** /z.-b.-kardan/ ضَمْداً / ضَمَدَ ـُ تَضْمِيْداً / ضَمَّدَ، رَبْطاً / رَبَطَ ـِ الجُرْحَ، عَصْباً / عَصَبَ ـِ الجُرْحَ.

**زخم خوردن** /z.-xordan/ ← زخمی شدن.

**زخم خورده** /z.-xordeh/ ← زخمی

**زخمدار** /z.-där/ ← زخمی.

**زخم‌زبان** /z.-e-zabän/ الكَلامُ القَبِيْحُ الجارِحُ المُؤذِي.

**زخم‌زبان زدن** /x.-e-z-zadan/ لَذْعاً و تَلْذاعاً / لَذَعَ ـَ هـ بكلمةٍ. لَذْعاً / لَذَعَ ـَ لَسْعاً / لَسَعَ ـَ هـ بلسانِهِ، رَشْقاً / رَشَقَ ـُ هـ بِلِسانِهِ، عَلْقاً / عَلَقَ ـُ هـ، لَسْباً / لَسَبَ ـِ هـ بلسانِهِ، نَخْزاً / نَخَزَ ـَ هـ بكلمةٍ، نَدْساً / نَدَسَ ـُ و نَدْغاً / نَدَغَ ـَ و نَسْغاً / نَسَغَ ـَ هـ بكلمةٍ. [به هم] تَراشُقاً / تَراشَقَ و تَماظّاً / تَماظَّ القَومُ.

**زخم زدن** /z.-zadan/ ← زخمی کردن.

**زخم شدن** /z.-šodan/ جَرْحاً جَرِحَ ـَ قَرْحاً / قَرِحَ ـَ تَقَرُّحاً / تَقَرَّحَ، تَقْرِيْحاً / قَرَّحَ ← زخمی شدن.

**زخم عمیق** /z.-e-amip/ جُرْحٌ خارِقٌ.

**زخم کردن** /z.-kardan/ تَقْرِيْحاً / قَرَّحَ العَمَلُ يَدَهُ، قَرْحاً / قَرَحَ ـَ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ ← زخمی کردن.

**زخم معده** /z.-e-me'de/ قَرْحَةُ المِعْدَة.

**زخمه** /zaxme/ ← مضراب.

**زخمه زدن** /z.-zadan/ ← مضراب زدن.

**زخمی** /zaxmi/ جَـرِيْح، مَجْـرُوح، الجِـراحِيّ، القَـرِح، المُقَرَّح، المُتَقَـرِّح، المَكْلُوم، الكَلِيْـم، مَطْعُون، مُصـاب، الحَلِز، العَقِيْر.

**زخمی شدن** /z.-šodan/ جَرْحاً / جَرِحَ ـَ قَرْحاً / قَرِحَ ـَ تَقْرِيْحاً / قَرَّحَ، تَقَرُّحاً / تَقَرَّحَ، كَلْماً / كَلَمَ ـِ هـ، اِعْتِباطاً / اِعْتَبَطَ، وَثاءَةً / وَثُؤَ يَوْثُؤُ.

**زخمی کردن** /z.-kardan/ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ تَجْـرِيْحاً / جَرَّحَ، قَـرْحاً / قَرَحَ ـَ تَقْـرِيْحاً / قَرَّحَ، إقْـراحاً / أَقْرَحَ،

کَلْماً / کَلَمَ ـِ سَبّاً / سَبَّ ـُ هـ سَلْقاً / سَلَقَ ـُ هـ عَقْراً / عَقَرَ ـِ کَدْساً و کُداساً / کَدَسَ ـِ تَوْقِیْراً / وَقَّرَ فُلاناً.

**زدای** /zodāy/ ← زداینده.

**زدایش** /zodāyeš/ ← زدودن.

**زداینده** /zodāyande/ ۱. مُنَظِّف، الماحِي. ۲. صاقِل.

**زدگی** /zadagi/ ۱ ← پارگی [در لباس]. ۲ ← گندیدگی [در میوه].

**زدگی یافتن** /z.-yāftan/ ← زده شدن.

**زدن** /zadan/ ۱. ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرَبَ ـِ تَضْرِیْباً / ضَرَّبَ، لَطْماً / لَطَمَ ـِ صَفْقاً / صَفَقَ ـِ بَخْتاً / بَخَتَ ـُ إبْداعاً / أبْدَعَ بِـهِ، جَلْتاً / جَلَتَ ـِ هـ خَبْطاً / خَبَطَ ـِ اِخْتِباطاً / اِخْتَبَطَ خَفْقاً / خَفَقَ ـِ هـ بالسَّوط، زَنْأً / زَنَأَ ـَ زَبْناً / زَبَنَ ـُ زَکْأً / زَکَأَ ـَ صَحْناً / صَحَنَ ـَ صَفْزاً / صَفَزَ ـُ عَزْقاً / عَزَقَ ـُ غَسْلاً / غَسَلَ ـُ تَفْلِیْحاً / فَلَّحَ، لَبْخاً / لَبَخَ ـَ لَجْفاً / لَجَفَ ـُ لَحْجاً / لَحَجَ ـَ لَخْفاً / لَخَفَ ـَ لَدْماً / لَدَمَ ـِ لَفْحاً / لَفَحَ ـَ فُلانـاً بالسَّیْفِ، لَکْأً / لَکَأَ ـَ بالسَّوطِ فُلاناً، لَمْزاً / لَمَزَ ـِ مَخْطاً / مَخَطَ ـُ هـ بیده، مَسْناً / مَسَنَ ـُ هَبْتاً / هَبَتَ ـِ هَبْطاً / هَبَطَ ـِ هَمْزاً / هَمَزَ ـِ تَوَجُّؤاً / تَوَجَّأَ هـ بالشَّيءِ، وَطْشاً / وَطَشَ یَطِشُ، وَهْطاً / وَهَطَ یَهِطُ، لَطَشه [عـم]. ۲. ـ [شیر] مَخْضاً مَخَضَ ـُ اللَّبَنَ. ۳. ضَرْباً وضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ العِرْقُ أوالقَلْبُ، نُبُوضاً ونَبَضاناً / نَبَضَ ـِ العِرْقُ. / خَفَقاناً / خَفَقَ ـِ خَبْطاً / خَبَطَ ـِ ورَکْزاً / رَکَزَ ـِ وشَواصاً / شاصَ ـُ العِرْقُ ← تپیدن. ۴. نَفْشاً / نَفَشَ ـُ وتَزْبِیْداً / زَبَّدَ القُطْنَ.

**زدوار** /zadvār/ (گیا) جَدْوار، زَدْوار.

**زدوبند** /zad-o-band/ اِخْتِیال.

**زدوخورد** /z-o-xord/ التَّضـارُب، القِتال، المُحـارَبَـة، الحَرْب، المُشاجَرَة، الشِّجار، العِراک، المَعْرَکَة، المَوْقِعَة، المُنازَعَة، النِّزاع، مُکافَحـة، الکِفاح، المُهارَشَة، الهِراش، المُناهَدَة، النِّزال، المُناوَشَة، الخِباط، الخِناقَة.

**زدوخورد کـردن** /z.-o-x.-kardan/ مُضارَبَـةً وضِراباً / ضارَبَ هـ تَضـارُباً / تَضارَبَ القَوْمُ، شِجـاراً ومُشاجَرَةً / شاجَرَ، تَشاجُراً / تَشاجَرَ القَوْمُ، تَلاطُماً / تَلاطَمَ، صِماداً ومُصامَدَةً / صامَدَ، ضِباحاً ومُضابَحَةً / ضابَحَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ القَوْمُ، تَکایُراً / تَکایَرَ الرَّجُلانِ، مُـلابَخَةً ولِباخاً / لابَخَ، مُنازَّةً ونِزازاً / نازَّ، مُناطَبَةً / ناطَبَ، مُناوَشَةً / ناوَشَ العَدُوَّ.

**زدودگی** /zodudegi/ المَحْـو، العَفْو، العَفَـا، الـدُّرْس، الدُّرُوْس.

**زدود** /zodud/ (شیمـ) تَنْظِیْف.

**زدودن** /zodudan/ ۱ ← پاک کردن. ۲ ← صیقل دادن.

**زدوده** /zodude/ ۱. المُنَظَّف. ۲. المُمَحّی. ۳. المَصْقُول.

**زده** /zade/ ۱. المَضْرُوْب، المَدْقُوق. ۲ ← پاره [در پارچه] ۳ ← گندیـده [در میوه]. ۴. عُمْلَةٌ مَشْکُـوکَةٌ. ۵. المَسْرُوق. ۶. المُتَنَفِّر، الکارِهُ مِن الطَّعام.

**زده شدن** /z.-šodan/ تَخْماً / تَخِمَ ـَ أجَماً / أجَمَ ـِ الطَّعامَ وغَیْرَه، أجْماً / أجِمَ ـِ هـ.

**زر** /zar/ (شیمـ) الذَّهَب، الزُّخْـرُف، الزِّبْرِج، صُفْر، نُضار، نَضِیْر.

**زرادخانه** /zarrād-xāne/ التَّرْسانَة.

**زراعت** /zera'at/ ← کشاورزی.

**زراعت حفاظی** /z.-e-xefāzi/ مَحْصُولٌ واقٍ [یَقِي التُّـرْبَةَ مِن التَّعْرِیة].

**زراعت دیم** /z.-e-deym/ ← دیم.

**زراعت شیمیایی** /z.-e-šimiyāyi/ زِراعَةٌ فَوقَ الماءِ.

**زراعت کار** /z.-kār/ ← کشاورز.

**زراعت کردن** /z.-kardan/ ← کشاورزی کردن.

**زراعتی** /z.-i/ الزِّراعِـيّ. «کار ـ»: عَمَلٌ زِراعِـيٌّ. الأرْضِيّ، العِقارِيّ.

**زرافه** /zarrāfe/ (جانـ) الزَّرافَة

**زرافه‌ها** /z.-hā/ (جانـ) الزَّرافِیّات.

**زراندود** /zar-andud/ مُذَهَّب، الذَّهِیْب، مُمَوَّهٌ بالذَّهَب.

**زراندود کردن** /z.-a.-kardan/ تَذْهِیْباً / ذَهَّبَ وإذْهاباً / أذْهَبَ هـ تَمْوِیْهاً / مَوَّهَ بماءِ الذَّهَبِ، تَمَوُّهاً / تَمَوَّهَ، طَلْیاً / طَلَی ـِ هـ بالذَّهَب.

**زراوند** /zarāvand/ (گیا) الزَّراوَنْد.

**زراوندها** /z.-hā/ (گیا) الزَّراوَنْدِیّات.

**زربفت** /zarbaft/ قُماشٌ مُزَرْکَشٌ بالذَّهَبِ.

**زرت** /zorrat/ (گیا) ← ذرّت.

**زرچوب** /zar-cub/ ۱. صَفْراءُ الخَشَـب. ۲. الخَشَبُ الأصْفَر.

**زرخریـد** /z.-xarid/ العَبْـد، الرِّقّ، المَمْلُـوک، القِـنّ،

عَبْدُالأرْض، اِبْنُ الأَرْضِ، الجارِيَة، الأمَة.

زرخیز /z.-xiz/ أرْضٌ كَثيرةُ النَّفعِ، أرْضٌ خَصِبَةٌ.

زرد /zard/ أصْفَر، الصُّفْراء.

زرداب /zardāb/ الصُّفْراء، المِرَّة، المَرارَة.

زردابی /z.-i/ الصُّفْراوِيّ.

زردار /zar-dār/ (گیا) المَغْث، جارُالماءِ.

زردالو /zardālu/ (گیا) المِشْمِش.

زردالوی شیرین هسته /z.-ye-širin-haste/ (گیا) ← قیسی.

زردپوست /zard-post/ ذُوالعِرْقِ الأصْفَر.

زردپی /z.-pey/ (پز) الرُّباط.

زردچوبه /z.-cube/ (گیا) كُرْكُم، بَقْلَةُ الخَطاطِيْف، الهُرْد.

زردروی /z.-ruy/ ۱. أصْفَرُ الوَجْهِ. ۲ ←شرمنده.

زردرویی /z.-r-i/ ۱. صُفْرُ الوَجْهِ. ۲ ←شرمندگی.

زردزخم /z.-zaxm/ (پز) قُوْباء، قُوْبَة، حَزاز، جَرَبُ الحَلّاقِيْن.

زردشتی /zardošti/ المَجُوسِيّ، الزَّرادُشْتِيّ، الزَّرادُشْتِيَّة.

زردشتیان /z.-yān/ المَجُوس.

زرد شدن /zard-šodan/ صُفْرَةٌ / صَفِرَ ـ واصْفِراراً / اِصْفَرَّ واصْفِيْراراً / اِصْفارُ الشَّيءُ.

زردک /zardak/ (گیا) الجَزَر.

زردک بیابانی /z.-e-biyābāni/ (گیا) الجَزَرُ الأبْيَض.

زردک ریگی /z.-e-rigi/ (گیا) الشَّقاقِل.

زردک صحرایی /z.-e-sahrāyi/ (گیا) ← زردک بیابانی.

زرد کردن /zard-kardan/ ۱. تَصْفِيْراً / صَفَّرَ الشَّيءَ. ۲ ← ترسیدن.

زردک وحشی /zardak-e-vahši/ (گیا) ← زردک ریگی

زرد مرغک /zard-morqak/ (گیا) حَوْذانٌ إسْيَوِيّ.

زردمه /zardame/ لِسانُ المِزْمار، زَرْدَمَة.

زردنبو /zardanbu/ [عم] أصْفَرُ الوَجْهِ.

زردوز /zarduz/ ۱. مُطَرِّزُ الأقْمِشَةِ بالذَّهَبِ. ۲. المُطَرِّز، المُقَصِّب، الزَّرْكَش.

زردوزی /z.-i/ التَّطْرِيْز، التَّقْصِيْب، الوَشْي، الزَّرْكَشَة.

زردوزی کردن /z.-i-kardan/ تَطْرِيْزاً / طَرَّزَ، تَقْصِيْباً / قَصَّبَ وزَرْكَشَةً / زَرْكَشَ الثَّوْبَ.

زرده /zarde/ ۱. صَفارُ أوصُفْرُ البَيْضِ، مُحّ، الماحّ، الذَّهَب، العِزْقِيْل. ۲ ← زرداب.

زردی /zardi/ ۱. صُفْرَة، صَفَر، صَفار، اِصْفِرار، الهَيْج. ۲. (پز) ← یرقان.

زردیان /z.-ān/ (پز) ← یرقان.

زرزر /zerzer/ ← وراجی.

زرزر کردن /z.-kardan/ ← وراجی کردن.

زرزور /zorzur/ (جانـ) الزُّرْزُر.

زرشک /zerešk/ (گیا) البَرْبارِيْس، الإثْرارَة، البَرْبَرِيْس.

زرشکی /z.-i/ الأُرْجُوان، الأُرْجُوانِيّ.

زرشکیان /z.-iyān/ (گیا) البَرْبارِيْسِيّات.

زرفین /zorfin/ ۱. المِزْلاج، المِزْلاخ، اللَّزّ، الزَّرَّة، الحَمامَة. ۲. (جانـ) الحَلْقَة.

زرفینک /z.-ak/ (گیا) عُضْوُ التَّأنِيْث، حامِلَةُ البُيَيْضَة.

زرق و برق /zarq-o-barq/ البَهْرَج، الرَّوَاق، التَّلِيّ.

زرق و برق‌دار /z.-o-b.-dār/ المُزَوَّق، الزّاهِي.

زرک /zarak/ ← زرورق.

زرکش /zar-keš/ ۱. المُطَرَّزُ بالذَّهَبِ. ۲. الزَّرْكَش.

زرکش کردن /z.-k.-kardan/ زَرْكَشَةً / زَرْكَشَ، تَقْصِيْباً / قَصَّبَ.

زرکشیده /z.-kešide/ الزَّرْكَش، المُطَرَّزُ بالذَّهَب.

زرکوب /z.-kub/ ۱. ساحِقُ الذَّهَبِ، المُذَهِّب. ۲. المُذَهَّب.

زرکوبی کردن /z.-k.-i-kardan/ التَّذْهِيْب.

زرگر /z.-gar/ الصّائِغ، الصَّيّاغ، الصَّوّاغ، التَّلْم.

زرگری /z.-g.-i/ ۱. الصِّياغَة. ۲ ← زبان زرگری.

زرگری سخن گفتن /z.-g-i-soxan-goftan/ رِطانَةً / رَطَنَ ـُ لَهُ.

زرگری کردن /z.-g.-i-kardan/ صِيْغَةً وصِياغَةً / صاغَ ـُ الذَّهَبَ والفِضَّةَ.

زرگون /zargun/ ۱ ← زرد. ۲ ← (گیا) الزَّرْجون. ۳ ← می.

زرمباد /zorombād/ (گیا) ← زرنباد.

زرنب /zaranb/ (گیا) الطُّقْسُوس ← سرخدار.

زرنباد /zoronbād/ (گیا) الزُّرُنْباد، جَدْوار، زَدْوار.

زرنگ /zarang/ ۱. الشّاطِر، النَّشِيْط، رَشِيْقُ الحَرَكَة، النَّشْناش، النَّشْنَش، النَّشْنَشِيّ، السَّعْتَرِيّ، الشَّوِل،

الشُّهل ← چابک، چالاک، چست. ۲ ← زیرک.

**زرنگار** /zarnegär/ ۱. مُذَهَّب. مُنَقَّش بالذَّهَب. ۲. مُذَهَّب.

**زرنگ شدن** /zarang-šodan/ ۱. شَطارَةً / شَطَرَ ـُ تَشهيلاً / شَهَّلَ [عـم]، نَشْنَشَةً / نَشْنَشَ، تَنَشْنُشاً / تَنَشْنَشَ. ۲ ← زیرک شدن.

**زرنگی** /z.-i/ ۱. شَطارَة، النَّشاط، نَشْنَشَة، تَشهِيل، تَشَهُّل. ۲ ← زیرکی.

**زرنگی کردن** /z.-i-kardan/ تَشَطُّراً / تَشَطَّرَ، نَشاطاً / نَشِطَ ـَ.

**زرنیخ** /zarnix/ (شیمـ) الزِّرْنِيخ.

**زرورق** /zarvaraq/ رُقاقَةُ ذَهَبٍ، الوَرَقُ المُطَلَّى بالذَّهَب.

**زره** /zereh/ الدِّرْع، الجَوْشَن، التُّرس، الـزَّرَد، الجُبَّة، المُسَرَّد، الشُّلَّة، القَتِير، قِناع، قِنـع، الكافِر، اللَّأْمَـة، اللَّبُوس، النُّجْث، النَّقِيذَة.

**زره‌پوش** /z.-puš/ (نظ) العَرَبَةُ المُدَرَّعَة، العَرَبَةُ المُصَفَّحَة، عَرَبَةٌ نِصفِ المُجَنْزَرَة، الدَّارِعَة، المُدَرَّع، المُصَفَّح.

**زره پوشانیدن** /z.-pušänidan/ تَدْرِيعاً / دَرَّعَ.

**زره‌پوش کردن** /z.-p.-kardan/ تَدْرِيعاً / دَرَّعَ، تَصْفِيحاً / صَفَّحَ.

**زره پوشیدن** /z.-pušidan/ تَدَرُّعاً / تَدَرَّعَ، إِدْراعاً / أَدْرَعَ، إِدَّراعاً / إِدَّرَعَ.

**زره‌دار** /z.-där/ الدَّارِع، المُدَرَّع.

**زره‌ساز** /z.-säz/ الزَّرَّاد، السَّرَّاد.

**زره‌سازی** /z.-s.-i/ الزِّرَادَة، السِّرادَة.

**زرهٔ مغناطیسی** /z.-ye-meqnätisi/ دِرْعٌ مِغْنَطِيسِيٌّ، جِوَالٌ مغنطِيسِيٌّ.

**زرهی** /z.-i/ (نظ) المُدَرَّع، الدُّرُوع، الدِّرْع.

**زرهی کردن** /z.-i-kardan/ تَصْفِيحاً / صَفَّحَ.

**زری** /zari/ ← زربفت.

**زری دوزی** /z.-duzi/ زَرْكَشَةٌ / زَرْكَش، تَقْصِيباً / قَصَّبَ.

**زریر** /zarir/ (گیا) الزَّرِيرَة، زَعْفَرانُ الجَبَل.

**زرین** /zarrin/ الذَّهَبِيّ، كَالذَّهَب، مَصْنوعٌ مِن الذَّهَب.

**زرینه** /z.-e/ ← زرین.

**زشت** /zešt/ القَبِيـح، قَبِيحُ المَنْظَـر، كَـرِيهُ المَنْظَـر، الشَّنِيـع، الشَّنِـع، الأَشْنَـع، الكَـرِيـه، الكَـرِه، الكُـرْه، الفاحِش، الفَحِيش مِنَ الأُمـور، المُنْكَر، السَّيِّئ، السُّوآء، الفَظِـع، الفَظِيـع، المُفْظِـع، النُّكْـراء، النُّكْـر، المَكْـرَه، الرَّذِيلَـة، كَئِب، كَئِيبُ المَنْظَـر، الأَشْوَه، الإِمْـر، البَشِع، البَشِيْع، جَبِيـلُ الوَجْـهِ، الجابِـئ، الجَهْم مِـنَ الوُجُـوه، الحَوَلْوَل، الخُنـابِس، الدَّمِيم، الذَّمِيم، المَـذْمُوم، سَمِج، سَمِيـج، الشُّتام والشُّتـامَـة، الشُّقْـح، الشَّقِيْح، المُشَيَّـأ، الطُّنْفِــس، المَعَــرَّة، العِضْـل، المُعْضِــل، المُقْــرِف، الكَصِيـص، الكَهْمَـس، الكَوْلَـح، المَسِيـخ، المَمْسُـوخ، المَمْقُوت، المَقِيْت، النَّبْز، المُسْتَهْجَن، الهُـذْلُوغَة، جَهْمُ الـوَجْـهِ، البَسِيـل، الشَّتِيم، الكُشـامِـر، اللُّهْلُـه، [نـث] القَبِيْحَة، الجَخْمَرِش، الرَّشحاء، الجَهْبَلَة.

**زشتخوی** /z.-xuy/ ← بدخوی. بداخلاق.

**زشتخویی** /z.-x.-i/ ← بدخویی، بداخلاقی.

**زشت‌روی شدن** /z.-ruy-šodan/ ← زشت شدن.

**زشت‌رویی** /z.-r.-i/ ← زشتی.

**زشت‌شدن** /z.-šodan/ قُبْحاً وقَباحَـةً وقُبُوحَةً / قَبُحَ ـُ كَراهَةً وكَراهِيَةً / كَرُهَ ـُ شَناعَةً / شَنُعَ ـُ شَتامَةً / شَتُمَ، دَمامَةً / دَمَّ ـُ بَرْقَحَةً / بَرْقَحَ وتَبَرْقُحاً / تَبَرْقَحَ وتَبَسُّلاً / تَبَسَّلَ وَجْهُهُ، جَهامَـةً وجُهُومَةً / جَهُمَ ـُ حَزْراً وحُزُوزاً / حَزَزَ ـُ وَجْهُهُ، رَثـاثَةً ورُثُوثَةً / رَثَّ ـِ ت هَيْأَتُـهُ، شَقاحَةً / شَقُحَ ـُ صَخْراً / صَخِرَ ـَ وَجْهُهُ، إِفْغاءً / أَفْغَى، بَذَذاً و بَذاذَةً وبَذاذَةً / بَذَّ ـَ بِغْضاً / بَغَضَ ـُ وبَغِضَ ـَ، بَغاضَةً / بَغُضَ ـُ بَلْسَمَةً / بُلْسِمَ مج، رَذالَةً ورُذُلَةً / رَذُلَ ـُ رَذَلاً / رَذِلَ ـَ سَماجَةً وسُمُوجَةً / سَمُجَ ـُ، سَواءً وسَوْءاً / ساءَ ـُ تَشَوُّهاً / تَشَوَّهَ الشَّيءُ، فَحْشاً / فَحَشَ ـُ القَوْلُ أوالفِعْلُ، فَحاشَةً / فَحُشَ ـُ الأَمْرُ، نَبَساً / نَبِسَ ـَ.

**زشت‌شمردن** /z.-šemordan/ إِسْتِقْباحاً / إِسْتَقْبَحَ، إِسْتِهْجاناً / إِسْتَهْجَنَ، تَهْجِيْناً / هَجَّنَ، مُشايَنَةً / شايَنَ هـ.

**زشت‌کردن** /z.-kardan/ تَقْبِيْحاً / قَبَّحَ، تَشْوِيهاً / شَوَّهَ، تَفْظِيْعاً / فَظَّعَ الأَمْرَ، شَيْناً / شانَ ـِ هـ، تَشْنِيْعاً / شَنَّعَ الأَمْرَ تَسْمِيْجاً / سَمَّجَ هـ، تَبْلِيْماً / بَلَّمَ هـ، خَرْشَمَةً / خَرْشَمَ هـ، شَقْحاً / شَقَحَ ـَ هـ اللهُ، عَظْواً / عَظَا ـُ وعَظْياً / عَظَى ـِ هـ، تَوْئِيْماً / وَأَّمَ، تَهْوِيْلاً / هَوَّلَ الأَمْرَ.

**زشت‌گویی** /z.-guyi/ هَجْو، هِجاء.

**زشتی** /z.-i/ قُبْح، قَباحَة، شُوْهَـة، شَوَه، تَشَوُّه، تَشْوِيه، مَسْـخ، الفُحْش، السَّيِّئَـة، الشَّنـاعَـة، الشُّنْعَة، الشَّيْـن،

البَشَـاعَة، البَـذَر، الذِّرَبَـى، الذَّمّ، الشَّتـامَة، الشَّمِيـط، العَـرَّة، المَعَرَّة، العَـوَر، الغَمِيْصَة، الغُمُـوضَـة، الكَدانَـة، الكُشْأة.

**زعفران** /za'farān/ (گیا) زَعْفَـران، الإزقان، الأَيْـدَع، الجادِيّ، الجِساد، الجَسَـد، الدُّلْهَقان، الرّادِن، الـرَّقُون، الرِّقـان، الرَّيْهُقـان، السَّجَنْجَل، العَنْبَـر، الغُمْر، الغُمْـرَة، القُمْحان، القُمْحُان، النّاجُود، الوَرْد. .

**زعفران‌باغی** /z.-e-bāqi/ (گیا) ← زعفران زرد.

**زعفران‌رومی** /z.-e-rumi/ (گیا) ← زعفران سفید.

**زعفران‌زرد** /z.-e-zard/ (گیا) الزَّعْفَرانُ الأَصْفَر.

**زعفران‌سفید** /z.-e-sefid/ (گیا) الزَّعْفَرانُ الأَبْيَض.

**زعفران‌طلایی** /z.-e-talayi/ (گیا) ← زعفران زرد.

**زغارکرمه** /zaqār-kerme/ (جانـ) ← کرم خاکی.

**زغال** /zoqāl/ الفَحْم، الكَرْبُـون، الحُمَم، السُّخام، الجَوْنَة.

**زغال اخته** /z.-axte/ (گیا) الصَّخِيْر، القَرانِيا.

**زغال اختهٔ ژاپنی** /z.-a.-ye-žāponi/ (گیا) الأَكُوبَة.

**زغال اخته‌ها** /z.-a.-hā/ (گیا) القَرانِيّات.

**زغال استخوان** /z.-e-ostoxān/ زغال حیوانی.

**زغال چوب** /z.-e-cub/ فَحْمُ الخَشَب.

**زغال حیوانی** /z.-e-heyvāni/ الفَحْمُ الحَيَوانِيّ.

**زغال‌خیز** /z.-xiz/ كَرْبُونِيّ، مُحْتَوِعَلَى الكَربونِ أوالفَحْمِ.

**زغال‌زنده** /z.-e-zende/ كَرْبُونٌ مُنَشَّط.

**زغال‌سنگ** /z.-sang/ ۱. الفَحْمُ الحَجَرِيُّ، الفَحْمُ العُضْوِيُّ، الكَرْبُون.

**زغال‌سنگ چاق** /z.-s.-e-caq/ فَحْمٌ قارِيٌّ أوحُمَرِيٌّ. فَحْمٌ بِتْيُومِينِيٌّ.

**زغال‌سنگ خالص** /z.-s.-e-xāles/ أَلْفَحْمُ الصُّلْبُ، فَحْمُ الأَنْثراسِيْت، أَنْثراسِيْت.

**زغال‌سنگ معمـولی** /z.-s.-e-ma'muli/ ← زغال سنگ چاق.

**زغال‌سنگ نارس** /z.-s.-e-nāres/ ← زغال نارس.

**زغالش** /zogāleš/ كَرْبَنَة، تَفَحُّم.

**زغال فعال** /z.-e-fa'āl/ ← زغال زنده.

**زغال فروش** /z.-foruš/ الفَحّام.

**زغال قرع** /z.-e-qar'/ كَرْبُونٌ غازِيٌّ، فَحْمُ المُعَوَّجات.

**زغال‌قهـوه‌یی** /z.-e--qahveyi/ اللِّيچِنيت، الفَحْمُ البُنِّيّ ← ليگنيت.

**زغال قیری** /z.-e-qiri/ ← زغال سنگ معمولی.

**زغال کردن** /z.-kardan/ تَفْحِيْماً / فَحَّمَ.

**زغال نارس** /z.-e-nares/ فَحْمٌ خُثّيٌّ. لِبْد، خُثّ.

**زغالی** /z.-i/ ۱. فَحْمِيّ، كَرْبُونِيّ.

**زغن** /zaqan/ (جانـ) حِدَأَة، حِدّايَة، الـزُّمّت ، الشُّوحَة، غُرابٌ أَعْصَم.

**زغنبوت** /zaqnabut/ زَقْنَبُوت [عم عـراقی] ← کوفت کاری.

**زفاف** /zefāf/ الزِّفاف، لَيْلَةُ العُرْس.

**زفت** /zeft/ الزِّفْت.

**زفت** /zoft/ ← بخیل.

**زفت رومی** /zeft-e-rumi/ قار. أَسْفَلْت.

**زقوم** /zaqqum/ (گیا) ← سنجد.

**زکات** /zakāt/ الزَّكاة، التَّزْكِيَة، الزُّهد، الماعُون.

**زکات دادن** /z.-dādan/ تَزْكِيَةً / زَكَّى المالَ، تَـزَكِّياً / تَزَكَّى.

**زکام** /zokām/ (پز) الـزُّكام، الزُّكْمَـة، النُّطاع، الـدُّنَّة، الشُّطْـأَة، الطُّشاش، الطُّشَـة، النُّمـام، اللُّبْطَة، المُـلاء، المُلاءَة، النَّزْلَةُ الوافِدَةُ.

**زکام براثرحساسیت** /z.-bar-asar-e-hassasiyyat/ (پز) زُكامٌ حَسّاسِيّ.

**زکام حاد** /z.-e-hād/ (پز) الضُّناك.

**زکام‌دار** /z.-dār/ ← زکام زده.

**زکام‌دار کردن** /z.-d.-kardan/ إزْكاماً / أَزْكَمَ، إِضْناكاً / أَضْنَكَ، زُكْماً / زَكَمَ ـُ هـ.

**زکام دارویی** /z.-e-dāruyi/ (پز) زُكامٌ دَاوِئِيٌّ.

**زکام‌زدگی** /z.-zadegi/ الزُّكْمَة، الخَبْطَة.

**زکام زده** /z.-zade/ المَـزْكُوم، المَخْبُـوط، الخَبِيْـط، المَنْزُول، المَجْشُور، المَفْغُوم، المَلّآن، المَمْلُوء.

**زکام شدن** /z.-šodan/ زَكْماً / زُكِمَ ـُ مج، خُباطاً / خُبِطَ مج، دَنّاً / دُنَّ مج ـُ تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ، شُطاءً / شُطِيءَ مج، ضَنْكاً / ضُنِكَ مج ـُ طَشّاً / طَشَّ مج ـُ كَزّاً / كُزَّمج ـُ لَبْطاً / لُبِطَ بِهِ مج ـِ مَلْأً ومَلاءَةً / مُلِئَ مج ـَ نَزْلَةً / نَزَلَ ـِ.

**زکام علامتی** */z.-e-alämati/* (پز) ← زُکامٌ عَرَضِيٌّ.

**زگیل** */zegil/* (پز) ثُؤْلول، ثُؤْلولَة، الثُغْرور، الجَدَر، الجُدَر، زائِدةٌ جِلْدِيّة، سَنْطَة، الدَرَنَة، وَرَمٌ حَلَمِيٌّ.

**زلال** */zolāl/* الزُلِيْلُ مِنَ الماءِ، القَرَاح، القَرِيْح، الصّافِي.

**زلالیه** */z.-iyye/* (پز) الرُطُوبَةُ المائِيَّةُ.

**زلاند** */zeländ/* زِيْلانْد.

**زلاندنو** */z.-e-now/* زِيْلانْدُ الجَدِيْدُ.

**زل زدن** */zol-zadan/* حَدْقاً / حَدَقَ ـِ وتَحْدِيْقاً / حَدَّقَ وإحْداداً / أَحَدَّ إِلَيْهِ النَظَـرَ، بَحْلَقَةً / بَحْلَقَ وحَمْلَقَةً / حَمْلَقَ فِيْهِ، تَفْصِيْصاً / فَصَّصَ بِعَيْنِهِ ← خیره شدن.

**زلزله** */zelzele/* ← زمین لرزه.

**زلزله‌خیز** */z.-xiz/* عُرْضَةٌ لِلزَلْزَلَةِ.

**زلزله‌زدگان** */z.-zadegān/* مَنْكُوبُوالزَلْزالِ.

**زلزله‌سنج** */z.-sang/* السَيْسمُوغْراف، مِقْياسُ الزَلازِل.

**زلزله‌شدن** */z.-šodan/* ← زمین‌لرزه شدن.

**زلزله‌شناس** */z.-šenäs/* سِيزْمُولُوجِـيّ، إخْتِصاصِيٌّ في عِلْمِ الزَلازِل.

**زلزله‌شناسی** */z.-š.-i/* السَيْزْمُولُوجِيّة، عِلْمُ الزَلازِل.

**زلزله‌نگار** */z.-negär/* مِرْسَمَةُ الزَلازِل، سِيزْمُوجْراف.

**زلزله‌نگاری** */z.-n.-i/* سِيزْمُوجْرافِيّ.

**زلف** */zolf/* ذُؤابَة، الطُـرَّة، الخُصْلَة، الجَبِيْـن، خَصْلَةُ الشَعْـر، الصُدْغ، القُصَـة، القُنْـزَعَـة، القِنْزِعَـة، الكُشَّـة، النُغْفَة.

**زلف عروس** */z.-e-arus/* (گیا) الأَمارِيْطُون، العِهْنَة ← تاج خروس.

**زلوبیا** */zolubiyā/* لُقْمَةُ القاضِي، زَلابِيَة.

**زله** */zelle/* (گیا) السُلَّة.

**زله کـردن** */zelle-kardan/* تَنْكِيْداً / نَكَّدَ، تَضْيِيْقـاً / ضَيَّقَ، تَعْسِيْراً / عَسَّرَ.

**زمام** */zemām/* الزِمـام، العِنان، مِقْـوَدُ الجَمَل، العِـذار، صُرْع.

**زمامدار** */z.-dār/* ۱. رَئِيْسُ القَوْم. ۲. السِّياسِيّ ← حاکم، پادشاه. شاه. پیشوا.

**زمامـداری** */z.-d.-i/* الوِلايَـة، الحُكْم، السُلْطـان، سُلْطَة، تَسَلُّط، الدَيْن.

**زمان** */zaman/* الزَمـان، الزَمَن، الـوَقْت، حِيْـن، المُدَّة، عِنْـدَ، الأَوْن، التّارَة، الحِقْبَـة، القَـرْن، النَحْب، الهَـتْء، الهَتْأَة، الهَتِيء، الهِنْو، اليَوْم.

**زمان آینده** */z.-e-āyande/* الزَمانُ المُسْتَقْبَل.

**زمان اتمی** */z.-e-atomi/* الوَقْتُ الذَرِّيّ.

**زمان ارسال پیام** */z.-e-ersäl-e-payām/* وَقْتُ الإنْشاء.

**زمان استانده** */z.-e-estande/* الوَقْتُ القِياسِيُّ أو الإمامِيُّ، الوَقْتُ المِعْيارِيّ.

**زمان‌بندی** */z.-bandi/* التَوْقِيْت.

**زمان‌بندی کردن** */z.-b.-kardan/* تَوْقِيْتاً / وَقَّتَ.

**زمان تقویمی** */z.-e-taqvimi/* الوَقْتُ التَقْوِيْمِيّ.

**زمان جهانی** */z.-e-Jahäni/* ← زمان عمومی.

**زمان حال** */z.-e-häl/* زَمانُ الحالِ.

**زمان‌سنج** */z.-sanj/* الكُرُونُومِتْر.

**زمان‌شمار** */z.-šomär/* السّاعَة، المِيْقَت.

**زمان شمسی** */z.-e-šamsi/* الزَمَنُ الشَمْسِيُّ.

**زمـان شمسی حقیقـی** */z.-e-š.-ye-haqiqi/* ← زمان شمسی ظاهری.

**زمـان شمسـی ظـاهـری** */z.-e-š.-ye-zäheri/* الـوَقْـتُ الشَمْسِيُّ الفِعْلِيُّ أو الظّاهِرِيُّ.

**زمان شمسی متوسط** */z.-e-š.-ye-motavasset/* مُتَوَسِّطُ الزَمَنِ الشَمْسِيّ.

**زمان عبور ستون** */z.-e-obur-e-sotun/* وَقْتُ المُرُوْرِ.

**زمان عرفی** */z.-e-orfi/* الوَقْتُ الوَطَنِيُّ، الـوَقْتُ المَدَنِيُّ، الوَقْتُ الأَهْلِيُّ.

**زمان عمـومی** */z.-e-omumi/* تَوْقِيْـتٌ عالَمِـيٌّ، تَوْقِيْـتُ غِرِينْتِشِ المُتَوَسِّطُ.

**زمان گذشته** */z.-e-gozašte/* الزَمانُ الماضِي.

**زمان گرینیچ** */z.-e-gereinic/* ← زمان عمومی.

**زمان محلی** */z.-e-mahalli/* وَقْتٌ مَحَلِّيٌّ.

**زمان نجومی** */z.-e-nojumi/* الزَمَنُ النَجْمِيُّ.

**زمان‌نگار** */z.-negar/* كُرُونُوغراف، مُؤَقِّتَةٌ مُسَجِّلَة.

**زمانه** */z.-e/* ← روزگار.

**زمانی** */z.-i/* أَحْياناً.

**زمخت** */zomoxt/* ← درشت.

**زمخت شدن** */z.-šodan/* ← درشت شدن.

**زمختی** */z.-i/* ← درشتی.

زمرد /zomorrod/ الزُمُرُد، الزُمُرُذ.

زمرد خاوری /z.-e-xāvari/ الزُمُرُدُ الشَرقِيُّ.

زمرد کبود /z.-e-kabud/ الزَبَرجَد.

زمردی /z.-i/ الزُمُرُدِيّ.

زمزمه /zamzame/ دَنّ، دَنِين، طَنِين، تَرَنُّم، رَنّ.

زمزمهٔ باد /z.-ye-bād/ عَزِيفُ الرِيح.

زمزمه کردن /z.-kardan/ نَغَماً / نَغِمَ ـَ تَنَغِيماً / نَغَّمَ، تَرَنُّماً / تَرَنَّمَ، دَنِيناً / دَنَّ ـُ تَدنِيناً / دَنَّنَ، طَنّاً وطَنِيناً / طَنَّ ـِ تَطنِيناً / طَنَّنَ، رَنِيناً / رَنَّ ـِ هَزَجاً / هَزِجَ ـَ وتَهزِيجاً / هَزَّجَ، لَوثاً / لاثَ يَلُوثُ مِنَ الكلام.

زمستان /zemestān/ الشِتاء.

زمستان خوابی /z.-xābi/ الإسبات، سُباتُ الشِتاءِ.

زمستانی /z.-i/ الشَتَوِيّ.

زمین /zamin/ الأرض، الأرضِيّة التُراب، التُربَة، التُرب، التُرْب، التَرباء، التَريَب، الثَرى، البَسِيطَة، الجَدالَة، الجَماد، الشاهِدَة، العَجُوز، الغَبراء، اللُطاة، النَفعاء.

زمین باتلاقی /z.-e-bātlāqi/ أرضٌ مُستَنقَع.

زمین بازی /z.-e-bāzi/ المَلعَب.

زمین بایر /z.-e-bāyer/ أرضٌ جَرداء.

زمین بوسی /z.-busi/ إنبِطاح، تَبَطُّح، تَقبِيلُ الأرضِ اِحتِراماً.

زمین پیما /z.-peymā/ المَسّاح، الماسِح.

زمین پیمایی /z.-p.-yi/ مَسحُ الأرضِ، مِساحَةُ الأراضِي. عِلمُ المِساحَةِ.

زمین تمرین /z.-e-tamrin/ ساحَةُ التَدرِيب.

زمین خزه /z.-xaze/ زَحفُ التُربَةِ، سَفيُ التُربَةِ.

زمین خوردن /z.-xordan/ ← افتادن.

زمین دار /z.-dār/ مَلّاکُ عَقارات، مالِکُ الأرضِ الزِراعِيَّةِ.

زمین داران /z.-d.-ān/ مُلّاکُ الأطيانِ.

زمین داری /z.-d.-i/ إقطاعِيَّةُ أرض.

زمین دیس /z.-dis/ المُجَسَّمُ الأرضِيُّ، الشَكلُ الأرضِيّ.

زمین ریخت /z.-rixt/ الجِيُومُور فُولُوجِيا.

زمین زدن /z.-zadan/ ← افتادن.

زمین زراعتی /z.-e-zerā'ati/ أرضٌ زِراعِيَّةٌ.

زمین زراعی /z.-e-zerā'i/ ← زمین کشاورزی.

زمین ساخت /z.-sāxt/ عِلمُ تَشَكُّلِ الصُخُور، التَكتُونِيَّة.

زمین ساختی /z.-s.-i/ تِكتُونِيّ [مُتَشَكِّلٌ بِتَحَرُّكاتِ القِشرَةِ الأرضِيَّةِ].

زمین سنبه /z.-sonbe/ (جانـ) الحَرّاثَة ← آبدزدک.

زمین سنجی /z.-sanji/ الجِيُودِيسِيا.

زمین شناس /z.-šenās/ السِمسار.

زمین شناسی /z.-š.-i/ الجِيُولُوجِيَّة، عِلمُ طَبَقاتِ الأرضِ، عِلمُ الأرضِ، عِلمُ الهَلَک.

زمین شنی /z.-e-šeni/ أرضٌ رَملِيَّةٌ.

زمین شیمی /z.-šimi/ كِيمِياءُ الأرضِ.

زمین صاف کن /z.-sāf-kon/ مِسلَفَة، شَوف.

زمین فیزیک /z.-fizik/ ← ژئوفیزیک.

زمین کشاورزی /z.-e-kešāvarzi/ الإكارَة.

زمین کوب /z.-kub/ المِدَکّ، المِدَکَّة، المِندالَة، المِيطَدَة، المِرصافَة.

زمین گرایی /z.-gerāyi/ الإستِتراضِيَّة، الإنتِحاءُ الأرضِيّ.

زمین گیر /z.-gir/ ١. القَعِيد، الكَسِيح، المُقعَد، المَعضُوب، العاجِز، الحَرِيض، [نث] الجَزُور. ٢. المَفلُوج، الإفلِيج.

زمین گیر شدن /z.-g.-šodan/ إقعاداً / أُقعِدَ مج، حَرَضاً / حَرِضَ ـَ فَلَجاً وفَلجَةً / فَلِجَ ـَ زَمَناً وزُمنَةً / زَمِنَ ـَ ضَمَناً وضَمانَةً / ضَمِنَ ـَ.

زمین گیر کردن /z.-g.-kardan/ إقعاداً / أقعَدَهُ، إزماناً / أزمَنَ هـُ اللهُ، عَضباً / عَضَبَ ـِ هـُ المَرَضُ.

زمینلاد /z.-lād/ البَرُّ الرَئِيسِيّ.

زمین لرزه /z.-larze/ زَلزَلَة، زِلزالُ الأرضِ، الهَزَّة، الرَجفَة.

زمین لرزه شدن /z.-l.-šodan/ تَزَلزُلاً / تَزَلزَلَ ت الأرضُ، زِلزالاً / زُلزِلَ مج.

زمین لغزه /z.-laqze/ إنهِيالٌ أرضِيٌّ، مَوَرٌ أو اِنزِلاقُ الأرضِ.

زمین ممنوعة /z.-e-mamnu'e/ أرضُ الحَرامِ.

زمینوار /z.-wār/ جِيُود.

زمینه /z.-e/ ١. القاعِدَة، المُرتَكَز، الأساس. ٢. المَتن. ٣. المُخَطَّط. ۴. المَيدان، الحَقل، المَجال.

زمینه سازی /z.-e-sāzi/ التَوطِئَة، الإعداد، التَمهِيد.

زمینی /z.-i/ أرضِيّ، بَرّي.

زن /zan/ ١. المَرأة، الرَجُلَة، الأُنثى، الضَعِيف، بَيضَةُ الخِدرِ، الشَوِيّة، الحُشمَة، الحُقَّة. ٢. الزَوجَة، القَرِينَة،

الحَلِيْلَة، الأَهْلَة، الحُـرْمَة، العَقِيْلَة، القِعاد، الـوَلِيّة، أَهْلُ الرَّجُل.
**زنا** /zenä/ زِنَى، زِناء، فِسق، بِغاء، خُبْث، دَعارَة، فَحْشاء، فاحِشَة، مُعارَضَة، عِراض، سِفاح.
**زنا** /zonä/ (پز) داءُ المِنْطَقَة.
**زنار** /zonnär/ الشَّرِيْطُ الذي يَشُدُّهُ القِسِّيْسُ إلى وَسَطِهِ.
**زنازاده** /zenäzäde/ اِبْنُ زِنْيَة.
**زنـاشـويـی** /zanäšuyi/ زَواج، نِكـاح، زِيْجَـة، القِـران، الاِقْتِران، الشَّبْر.
**زنـاشويـی آزمايشـی** /z.-ye-äzmäyši/ زَواجٌ اِخْتِيارِيٌّ أو تَجْرِبِيٌّ.
**زناشويی عرفی** /z.-ye-orfi/ زَواجٌ عُرْفِيٌّ أو مَدَنِيٌّ.
**زناشويی غير شرعی** /z.-ye-qeyr-e-šar'i/ المُساكَنَة.
**زناكـار** /zenä-kär/ الـزّانِي، الفـاسِق، العـاهِر، العَهِـر، الفاجِر، [نث] الزّانِيَة، الزَّناءَة، الفاجِرَة، البَغِيّ، الزَّمْخَرَة، الزَّمّارَة، التُّرْنى، الشَّلّاقَة، الفَرْتَنى.
**زناكاری** /z.-k.-i/ البَغْي، البُغاء، الزِّنَى، الفَجار.
**زنا كردن** /z.-kardan/ زِنًى وزِناءً / زَنَى بِـ فُجُوراً وفَجْراً / فَجَرَ ـُ فِسْقاً وفُسُوقاً / فَسَقَ ـِ وفَسُقَ ـُ إفْجاراً / أَفْجَرَ، فِجاراً ومُفاجَرَةً / فاجَرَ المَرْأَةَ، بِغاءً / بَغَى ـِ المَرْأَةُ، بِغاءً / باغَـى ت المَرْأَةُ، عَهْـراً وعُهُوراً وعَهـارَةً وعُهُورَةً / عَهَرَ ـَ وعَهَراً / عَهِرَ ـَ إلَيْها، خَباثاً وخَباثِيَةً / خَبَثَ بِـ مُخاضَنَةً / خاضَـنَ المَرْأَةَ، سِفاحاً ومُسـافَحَةً / سافَحَ، تَسـافُحاً / تَسافَـحَ الرَّجلُ والمَـرْأَةُ، تَشَكُّلاً / تَشَكَّلَ ت المَـرْأَةُ، طَنْأً وطُنُوءاً / طَنَأَ ـَ غَصْباً / غَصَبَ بِـ فُرُوْتاً / فَرَتَ بِـ هَنْغاً / هَنَغَ ـَ إيْماساً / أَوْمَسَ ت المَرْأَةُ.
**زنانه** /zanäne/ نِسائِيّ، نُسْوِيّ.
**زنانه دوز** /z.-duz/ خَيّاطٌ أو خَيّاطَةٌ لِلسَّيِّدات.
**زنانه دوزی** /z.-d.-i/ الخِياطَةُ لِلنِّساءِ.
**زنانه كردن** /z.-kardan/ تَأْنِيْثاً / أَنَّثَ.
**زن بابا** /zan-bäbä/ ← زن پدر.
**زن باز** /z.-bäz/ الزِّيْر، العَلّ، مُحِبٌّ لِلْمَرْأَةِ.
**زن بازی** /z.-b.-i/ حُبُّ النِّساءِ كَثيراً.
**زن برادر** /z.-barädar/ زَوْجَةُ الأَخِ، سِلْفَة.
**زنبق** /zanbaq/ (گيا) الزَّنْبَق.
**زنبق آمازونی** /z.-e-ämäzuni/ (گيا) النَّضِير.
**زنبق افريقايی** /z.-e-efriqäyi/ (گيا) الفَغْر.
**زنبق رشتی** /z.-e-rašti/ (گيا) الفاتِنَة.
**زنبق زرد** /z.-e-zard/ (گيا) سَوْسَنٌ أَصْفَر.
**زنبق سفيد** /z.-e-sefid/ (گيا) الأَزاذ، الدَّخْداح.
**زنبق طرابلسی** /z.-e-taräblosi/ (گيا) الزَّيْنَب.
**زنبق عنكبوت** /z.-e-ankabut/ (گيا) الحِلَّزَة، الفَغْم.
**زنبق كبود** /z.-e-kabud/ (گيا) الإيْرسا.
**زنبقيها** /z.-ihä/ (گيا) الزَّنْبَقِيّات.
**زنبور** /zanbur/ (جانـ) زُنْبُور، دَبْرَة، دَبُّور، نُعَرَة.
**زنبورخوار** /z.-xär/ (جانـ) الأَخْضَر، الوَزْوار، القارِيَة.
**زنبورخوار سبزرنگ** /z.-x.-e-sabz-rang/ (جانـ) القارِيَةُ الخُضَيْراءُ.
**زنبور زرد** /z.-e-zard/ (جانـ) الدَّبْر.
**زنبور سرخ** /z.-e-sorx/ (جانـ) زُنْبُور.
**زنبور طلايی** /z.-e-taläyi/ (جانـ) الدُّوْدَةُ البَيْضاءُ.
**زنبور عسل** /z.-e-asal/ (جانـ) النَّحْل، الجَثّ، الجارِسَة، ذُبابُ العَسَل، الرّاهِيَة، الشُّتَّة، العَسّالَة، اللُّوب، المُجَح.
**زنبور عسلها** /z.-e-a.-hä/ (جانـ) النَّحْلِيّات.
**زنبور گاوی** /z.-e-gävi/ (جانـ) ← زنبور سرخ.
**زنبورک** /z.-ak/ لَوْلَب، زُنْبَرَك، زَنْبَلَـك، صُلْبُ الياي ← فنر.
**زنبورها** /z.-hä/ (جانـ) الزُّنْبُورِيّات.
**زنبه** /zanbe/ المِحَفَّة، الحَمّالَة.
**زنبهٔ آجركشی** /z.-ye-äjor-keši/ المِلْبَن.
**زن به مرد** /zan-be-mard/ دَيُّوث، قَوّاد، خُنْثَى، الهَدِم.
**زنبيل** /zanbil/ الزِّنْبِيْل، الزَّبِيْل، الزِّبِّيْل ← سبد.
**زنبيل باف** /z.-bäf/ الخَوّاص، المُعَيِّب.
**زنبيل بافی** /z.-b.-i/ عَمَلُ المُعَيِّب.
**زن پدر** /zan-pedar/ زَوْجَةُ الأَب، الرّابَّة.
**زنجبيل** /zanjabil/ (گيا) زَنْجَبِيْل، جَنْزَبِيْل.
**زنجبيل سگ** /z.-e-sag/ (گيا) عَصا الرّاعِي.
**زنجبيل شامی** /z.-e-šämi/ (گيا) رَغْراغُ أَيُّوب، الرّاسَن.
**زنجبيلها** /z.-hä/ (گيا) الزَّنْجَبِيْلِيّات.
**زنجره** /zanjare/ (جانـ) الزِّيْز، صَرّارُ اللَّيْل، زِيْزُ الحِصاد.
**زنجرهها** /z.-hä/ (جانـ) الزِّيْزِيّات.
**زنجفيل** /zanjafil/ (گيا) ← زنجبيل.

**زنجیر** /zanjir/ السِّلْسِلَة، الزِّنْجِير، الجِنْزِير، الغُلّ، القَيْد، الكِبْل، الآصِرَة، الزَّرَدَة، الحَلْقَة، الصَّفد، الصِّفاد، الوِثاق، الرِّباط.

**زنجیر چرخ** /z.-e-carx/ سِلْسِلَةُ دَوالِيبِ السَّيّاراتِ.

**زنجیر دندانه‌دار** /z.-e-dandäne-där/ شَرِيطٌ حَدِيدِيٌّ.

**زنجیرساز** /z.-säz/ السَّرّاد.

**زنجیر کردن** /z.-kardan/ سَلْسَلَةً / سَلْسَلَ، إيثاقاً / أَوْثَقَ، تَقْيِيداً / قَيَّدَ، صَفداً و صُفوداً / صَفَدَ ـِ تَصْفِيداً / صَفَّدَ، إصْفاداً / أَصْفَدَ، شَكْلاً / شَكَلَ ـُ تَشْكِيلاً / شَكَّلَ، كَبْلاً / كَبَلَ ـِ تَكْبِيلاً / كَبَّلَ.

**زنجیر مساحی** /z.-e-massähi/ سِلْسِلَةُ المَسّاح.

**زنجیره** /zanjire/ ۱. (رض) سِلْسِلِيّ، مُتَسَلْسِل، سِلْسِلَة. ۲. (پز) الزِّنْجَر، الزِّنْجِير، الزِّنْجِيرَة.

**زنجیره‌یی** /z.-yi/ السَّرْد.

**زنخ** /zanax/ ← چانه.

**زنخدان** /z.-dän/ ← چانه.

**زند** /zand/ (پز) الزَّنْد، السّاعِد.

**زن دادن** /zan-dädan/ تَزْوِيجاً / زَوَّجَ، إنْكاحاً / أَنْكَحَ، تَأْهِيلاً / أَهَّلَ فُلاناً، بَيْتاً / باتَ ـِ الرَّجُلَ.

**زن‌دار** /z.-där/ المُتَزَوِّج، المُزَوَّج، المُقْتَرِن.

**زندان** /zendän/ السِّجْن، الحَبْس، الحَصْر، الحَصِير، السِّجِّين، الحاصِل، المُعْتَقَل، المَوْبِق، المِحْبَس، المَحْبَسَة، التَّخْشِيبَة، المُخَيِّس، المُدَمِّس، الجَعْجاع، الكَوْكَب.

**زندان ابد** /z.-e-abad/ سِجْنٌ مُؤَبَّد.

**زندان انفرادی** /z.-e-enferädi/ السِّجْنُ المُنْفَرِدُ أو الإنْفِرادِيُّ، حَبْسٌ مُنْفَرِدٌ.

**زندان با اعمال شاقه** /z.-bä-a'mäl-e-šäqe/ لُومان.

**زندانبان** /z.-bän/ السَّجّان، حارِسُ السِّجْنِ، الحَدّاد.

**زند اسفل** /zand-e-asfal/ (پز) كُرْسُوع.

**زندان تأدیبی** /zendan-e-ta'dibi/ سِجْنُ الإصْلاح، إصْلاحِيَّة.

**زندان موقت** /z.-e-movaqqat/ سِجْنٌ مُوَقَّتٌ، تَخْشِيبَة، سِجْنُ التَّوْقِيف.

**زندانی** /z.-i/ سَجِين، مَسْجُون، مَحْبُوس، حَبِيس، مُعْتَقَل، مُكَبَّل، طَلِيس، مَنْكُود.

**زندانی سیاسی** /z.-i-ye-siyäsi/ السَّجِينُ السِّياسِيُّ.

**زندانی شدن** /z.-i-šodan/ سَجْناً / سُجِنَ ـُ مج، حَبْساً / حُبِسَ ـِ مج، تَأَطُّراً / تَأَطَّرَ الرَّجُلُ بالمكانِ، إرْبِثاثاً / إرْبَثَّ، عَكّاً / عُكَّ ـُ مج.

**زندانی کردن** /z.-i-kardan/ سَجْناً / سَجَنَ ـُ، حَبْساً / حَبَسَ ـِ تَحْبِيساً / حَبَّسَ، إحْتِباساً / إحْتَبَسَ، إمْساكاً / أَمْسَكَ، تَأْبِيساً / أَبَّسَ، أَخْذاً و تَأْخاذاً و مَأْخَذاً / أَخَذَ ـُ أَصْراً / أَصَرَ ـِ بَزّاً / بَزَّ ـُ جَدْعاً / جَدَعَ ـَ إجْداعاً / أَجْدَعَ، إحْصاراً / أَحْصَرَ، تَخْيِيساً / خَيَّسَ، رَبْداً / رَبَدَ ـُ رَطْماً / رَطَمَ ـُ زَبْقاً / زَبَقَ ـُ، تَضَبُّطاً / تَضَبَّطَ، طَلْساً / طَلَسَ ـُ تَطْلِيَةً / طَلَّى، عَكْظاً / عَكَظَ ـِ عَكْلاً / عَكَلَ ـِ قَرْماً / قَرَمَ ـُ، قُصُوراً / قَصَرَ ـُ كَتْلاً / كَتَلَ ـُ تَكْلِيئاً و تَكْلِئَةً / كَلَّأَ، إيداعاً / أَوْدَعَهُ السِّجْنَ.

**زن دایی** /zan-däyi/ زَوْجَةُ الخالِ.

**زند زبرین** /zand-e-zabarin/ (پز) عَظْمُ الزَّنْدِ العُلْوَى، عَظْمُ الزَّنْدِ الإنْسِيِّ، السّاعِد، الكاع.

**زند زیرین** /z.-e-zirin/ (پز) الكُعْبُرَة، الكُعْبَرِيّ.

**زندقه** /zandaqe/ الزَّنْدَقَة.

**زندگانی** /zendegäni/ ← زندگی.

**زندگی** /zendegi/ العَيْش، العِيشَة، الحَياة، العُمْر، العُمُر، البال، الحِيّ، الرِّياش، الرِّيش، الشِّبْر، النّامَّة.

**زندگی آرام** /z.-ye-äräm/ حَياةٌ هادِئَةٌ.

**زندگی اجتماعی** /z.-ye-ejtema'i/ الحَياةُ الإجْتِماعِيَّةُ.

**زندگی خانوادگی** /z.-ye-xänevädegi/ حَياةُ الأُسْرَةِ.

**زندگی خصوصی** /z.-ye-xosusi/ حَياةٌ خاصَّةٌ.

**زندگی زناشویی** /z.-ye-zanäšuyi/ الحَياةُ الزَّوْجِيَّةُ.

**زندگی کردن** /z.-kardan/ ۱. عَيْشاً و مَعاشاً و مَعِيشَةً و عِيشَةً / عاشَ ـِ حَياةً / حَيِيَ ـَ، غِنًى و مَغْنًى / غَنِيَ ـَ [ـ با کسی] مُعايَشَةً عايَشَ هـ. ۲. إرْتِزاقاً / إرْتَزَقَ.

**زندگینامه** /z.-näme/ السِّيرَة.

**زن دوست** /zan-dust/ ← زن باز.

**زن دوستی** /z.-d.-i/ ← زن بازی.

**زن دوم** /z.-e-dovvom/ زَوْجَةٌ ثانِيَةٌ.

**زنده** /zende/ الحَيّ، الحايِي، الحَيَّة، الكائِن، الحادِث، المَوْجُود، الجُنْدار، الرُّوحانِيّ، النّاطِق، النَّسَمَة، عَلَى قَيْدِ الحَياةِ.

**زنده بودن** /z.-budan/ حَياةٌ / حَيِيَ ـَ عَيْشاً و مَعاشاً و مَعِيشَةً و عِيْشَةً / عاشَ ـِ .

**زنده به گور** /z.-be-gur/ مَوْؤُودَة، وَئِيْد، وَئِيْدَة.

**زنده به گوركردن** /z.-b.-g.-kardan/ وَأداً / وَأَدَ يَئِدُ البِنْتَ.

**زنده چوب** /z.-cub/ خَشَبُ النُسْغ.

**زنده دل** /z.-del/ نَشِيْط، جَمُّ النَشاط، نَيِّرُ الضَمِيْرِ، مُشْرِقُ القَلْبِ، خَمِس، زَهْراوِيّ، طافِحٌ بِشْراً، الطَرُوب.

**زنده دل شدن** /z.-d.-šodan/ نَشْطاً / نَشِطَ ـَ .

**زنده دلی** /z.-d.-i/ نَشاط، حَيَوِيَّة، تَجَدُّدُ أو تَجْدِيْدُ القَلْبِ، الشَماقَة.

**زندهزا** /z.-zā/ وَلُود، وَلُودٌ لِلأحْياءِ.

**زنده شدن** /z.-šodan/ حَياةٌ / حَيِيَ و حَيَّ ـَ اِنْبِعاثاً / اِنْبَعَثَ مِنَ المَوْتِ.

**زنده كردن** /z.-kardan/ إحْياءٌ / أحْيَى، إعْطاءٌ / أعْطَى الحَياةَ، إعاشَةٌ / أعاشَ، تَعْيِيْشاً / عَيَّشَ، بَعْثاً و تَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ المَيْتَ، إنْشاراً / أنْشَرَاللّهُ المَوْتَى.

**زنديق** /zendiq/ الزِنْدِيْق.

**زنديق شدن** /z.-šodan/ تَزَنْدُقاً / تَزَنْدَقَ.

**زنزبيل** /zanzabil/ (گيا) الزَنْجَبِيْل.

**زن سالاری** /zan-sālāri/ حُكُومَةُ النِساءِ، سِيادَةُ النِساءِ السِياسِيَّة.

**زنش** /zaneš/ ضَرَبات.

**زنصفت** /zan-sefat/ خَنِث، مُخَنَّث، أنِيْث، مُتَشَوِّن، هَوانِمِيّ، مَرِق.

**زن صفتی** /z.-s.-i/ نَسْوَنَة، مُماثَلَةُ النِساءِ.

**زن عمو** /z.-amu/ زَوْجَةُ العَمِّ.

**زن غير قانونی** /z.-e-qeyr-e-qānuni/ اِمْرَأةٌ غَيرُ شَرْعِيَّةٍ.

**زن قانونی** /z.-e-q/ زَوْجَةٌ شَرْعِيَّةٌ.

**زنكش** /z.-koš/ قاتِلُ زَوْجَتِهِ.

**زنكشی** /z.-k.-i/ قَتْلُ الزَوْجَةِ.

**زنگ** /zang/ ۱. ناقُوس، جَرَس. ۲← زنگار. ۳. (گيا) العاهَةُ النَباتِيَّة، الآفَة، حُمْرَةُ الشَجَرِ. ۴. (گيا) فُطْرُ السُخامِ sphaeriaceae(E). ۵. السُواد smut(E). ۶. [آوازی در گوش] الهَوِيّ. ۷. الزَنْج.

**زنگ آهن** /z.-e-āhan/ (شيمـ) أكْسِيْدُ الحَدِيْدِ، الصَدَأ، الجُوْة، السَهَك، القِشْب.

**زنگ اخبار** /z.-e-exbār/ ← زنگ برقی.

**زنگار** /z.-ār/ (شيمـ) أكْسِيْدُ النُحاسِ، أكْسِيْد، الصَدَأ، الزِنْجار، جِنْزار، جِنْزارَة، زِنْجارُ النُحاسِ، الدِّرَب، طُزْلُق، زان، مِشْماة، النُقْبَة.

**زنگار گرفتن** /z.-gereftan/ تَأكْسُداً / تَأكْسَدَ، تَصَدُّءً / تَصَدَّءَ.

**زنگار گرفته** /z.-gerefte/ الصَدِيءُ، القَشِب ← زنگ زده.

**زنگار مس** /z.-e-mes/ (شيمـ) زِنْجارُ النُحاس.

**زنگار معدنی** /z.-e-ma'dani/ (شيمـ) ← زاج سبز.

**زنگاری** /z.-i/ في لَونِ الصَدَءِ الأخْضَر، البِرْسِيْمِيّ.

**زنگ اف‌اف** /z.-e-efef/ جَرَسُ السَمّاعَةِ.

**زنگبار** /z.-bār/ زَنْجِبار.

**زنگباری** /.i.-b.-i/ ← زنگی.

**زنگ برقی** /z.-e-barqi/ جَرَسٌ كَهْرَبِيٌّ.

**زنگ تفريح** /z.-e-tafrih/ الفُسْحَةُ بَيْنَ ساعاتِ الدَرْسِ، جَرَسُ الفُرْصَة.

**زنگ خطر** /z.-e-xatar/ النَفِيْر، جَرَسُ الخَطَرِ أو التَحْذِيْرِ.

**زنگ خوردن** /z.-xordan/ زنگ زدن ۲.

**زنگداران** /z.-dārān/ (جانـ) جُلْجُلِيّات.

**زنگ دستی** /z.-e-dast-i/ جَرَسُ يَدٍ.

**زن گرفتن** /zan-gereftan/ نِكاحاً و نَكْحاً / نَكَحَ ـِ تَزَوُّجاً / تَزَوَّجَ، أهْلاً وأُهُولاً / أهَلَ ـِ تَأهُّلاً / تَأهَّلَ، اِقْتِراناً / اِقْتَرَنَ بالمَرْأةِ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ عَلَى المَرْأةِ، اِسْتِبْناءً / اِسْتَبْنَى فُلانٌ، بَيْتاً / باتَ ـِ غِنًى / غَنِيَ ـَ الرَجُلُ.

**زنگ زدگی** /zang-zadegi/ أكْسَدَة، التَأكْسُد، التَصْدِئَة، صَدَأ، صَداءَة.

**زنگ زدن** /z.-zadan/ ۱. [مصـ م] دِقَّةٌ / دَقَّ ـُ وقَرْعاً / قَرَعَ ـَ الجَرَسَ، جَرْساً / جَرَسَ ـِ طَرْقاً / طَرَقَ ـُ. ۲. [مص ل] دَقٌّ مع الجَرَسِ، طَرِقَ الجَرَسُ، طَنّاً و طَنِيْناً / طَنَّ ـِ وتَطْنِيْناً / طَنَّنَ الجَرَسَ. ۳. أكْسَدَةً/ أكْسَدَ، تَأكْسُداً / تَأكْسَدَ، تَأكُّلاً / تَأكَّلَ، تَصْدِئَةً / صَدَّءَ، تَصَدُّءً / تَصَدَّءَ، صَدَءً / صَدِئَ ـَ أكْلاً / أكَلَ ـُ هـ الصَدَءُ، جَرَباً / جَرِبَ ـَ السَيْفُ، دُثُوراً / دَثَرَ ـُ السَيْفُ، تَطْوِيْساً / طَوَّسَ المعدنُ، قَشَباً / قَشِبَ ـَ الحَدِيْدُ. ۴. (گيا) تَغْوِيْهاً / غَوَّهَ النَباتُ.

**زنگ زده** /z.-zade/ صَدِيء، مُصْدَأ، مُصَدّي، الأصْدَأ،

القَشِیب.

**زنگ سرب** /z.-e-sorb/ (شیمـ) أُکسِیدُ الرَّصاصِ.

**زنگ گندم** /z.-e-gandom/ الحُرْم.

**زنگوله** /zangule/ الصُّنجَة، جُلْجُل، جَرَس صَغِیر، ناقُوس.

**زنگی** /zangi/ زِنجِيّ.

**زنگی دارو** /z.-däru/ (گیا) لِسانُ الفَرَسِ، کَفُّ النَّسْرِ.

**زنندگی** /zanandegi/ الشَّناعَة، الفَظاعَة، الفَظاظَة ← زشتی.

**زننده** /zanande/ ۱. الضّارِب، الضَّرِیب، الضَّرُوب، الضَّرّاب، اللّادِم، الخابِط. ۲. الضّارِب، النّابِض. ۳. قَبِیحُ المَنْظَر، سَيِّء، قَبِیح، کَرِه، کَرِیه، غَیرُ مَقْبُول، الغَلِیظ، الفَظّ، المُقْرِف ← زشت.

**زن‌نما** /zannomä/ المُخَنَّث.

**زنهار** /zenhär/ ← زینهار

**زنی** /zane/ أُنُوثَة، زَوْجِیَّة.

**زنیان** /zenyän/ (گیا) کَمُّون حُلْو، یانَسُون، آنِیسُون.

**زنیت** /zaniyyat/ ← زنی.

**زواردر رفته** /zavär-dar-rafte/ ← فرسوده، سست.

**زوال پذیر** /zaväl-pazir/ الزّائِل، الفانِي.

**زوال پذیرفتن** /z.-paziroftan/ ← نابود شدن.

**زوال ناپذیر** /z.-nä-pazir/ غَیْرُفانٍ، غَیْرُ زائِلٍ.

**زوبین** /zubin/ المِزْراق.

**زوبین انداز** /z.-andäz/ (نظ) الخُطّاف.

**زوج** /zowj/ ۱ ← شوهر. ۲. العَدَدُ الزَّوْجِيّ، الزَّکا ← جفت. ۳. (فز) الإزْدِواج. ۴. (فز) المُزْدَوَجَة.

**زوج سمان** /z.-somän/ (جانـ) مُزْدَوَجاتُ الأَصابِع.

**زوجه** /z.-e/ ← همسر، زن.

**زود** /zud/ مِنْ فَوْرِه، عَلَی الفَوْرِ، عَلَی أَثَرٍ، سَوْفَ.

**زودازود** /z.-äzud/ ← فوری.

**زود آشنا** /z.-äšnä/ سَرِیعُ التَّعَرُّفِ.

**زودافت** /z.-oft/ مُبْتَسِرُ السُّقُوطِ، ساقِط.

**زودباش** /z.-bäš/ هَيَّ، هَیّاهَیّا، أَسْرِعْ.

**زودباور** /z.-bävar/ سَرِیعُ التَّصْدِیق، ساذَج، بَسِیط، سادَة، وِدْنِيّ، الیَقِّن.

**زودباوری** /z.-b.-i/ سُرْعَةُ التَّصْدِیق.

**زودپز** /z.-paz/ قِدْرُ الضَّغْطِ.

**زودجوش** /z.-juš/ الأَلُوف.

**زودرس** /z.-ras/ الباکُور، البَکُور، البَکِیر، مُبْکِرُ النُّضُوج.

**زودرسی** /z.-r-i/ (گیا) الإبْکار.

**زود رنج** /z.-ranj/ سَرِیعُ التَّأَثُّر، قابِلٌ لِلتَّأْثِیر، حَسّاس، الغَضُوب، سَرِیعُ الغَضَبِ، خُلَقِيّ، شَکِس، ضَیِّقُ الخُلْق، نَزِق، الکَیْص، نَکِد.

**زود رنجی** /z.-r.-i/ سُرْعَةُ التَّأَثُّر و التَّأَلُّم، شَکاسَة.

**زودشکن** /z.-šekan/ سَرِیعُ العَطَبِ، سَرِیعُ الإنْکِسار، القَصِم، القَصِیم.

**زود گذر** /z.-gozar/ سَرِیعُ الزَّوالِ، مُوَقَّت، الزّائِل، المُضِيّ، مُضُوّ، فَوات، الفائِت، المارّ، العابِر، الجائِز، القاطِع، الوَقْتِيّ، اِبْنُ یَوْمِهِ، الطَّیّار، الفانِي، العَرَض، العارِض، المُزائِل.

**زود هضم** /z.-hazm/ سَهْلُ الهَضْمِ.

**زودی** /z.-i/ وُشْک، وَشْکان، سُرْعَة.

**زور** /zur/ ۱. القُوَّة، قُدْرَة، اِقْتِدار، مَقْدُرَة، اِسْتِطاعَة، ضَغْط، عافِیَة، مُکْنَة، مَکْنَة، شِدَّة، عَزْم، عَزِیمَة، جَهْد، مَشَقَّة، حَیْل، أَزْر، مَتانَة، کَبْس، بَتْع، بأْس، لَکَّة، وَطْأَة ← توانایی. ۲. شِدَّة، حِدَّة، سَوْرَة، جَرَّة، عَنْوَة، قَسْر، إعْنات، إرْغام، بَطْش، غَصْب، باطِل ← ستم.

**زورآزما** /z.-äzmä/ شَجاع، بَطَل، ذُوبَأْس، رِیاضِيّ.

**زور آزمایی کردن** /z.-ä.-i-kardan/ مُغالَبَةٌ / غالَبَ، مُصارَعَةٌ / صارَعَ.

**زورآور** /z.-ävar/ کَثِیرُ القُوَّة، ضَلِیع ← نیرومند.

**زور آوردن** /z.-ävardan/ ۱ ← زور دادن، فشار دادن. ۲ ← ستم کردن.

**زور بازو** /z.-e-bäzu/ قُوَّة، مَقْدُرَة.

**زور خانه** /z.-xäne/ النّادِي القَدِیمُ لِلرِّیاضَةِ.

**زور دادن** /z.-dädan/ ← فشار دادن.

**زور زدن** /z.-zadan/ ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ ← فشار دادن.

**زورزورکی** /z.-zuraki/ ← زورکی.

**زورق** /zowraq/ الزَّوْرَق، الجَرْم، الماعُون، الفُلُوکَة، البُوْصِيّ.

**زورق موتوری** /z.-e-motori/ زَوْرَقٌ مُوطَرِيّ.

**زورکی** /zuraki/ بالضَّغْطِ، بالقُوَّة، مَثْغُوبٌ عَلَیهِ.

**زور گفتن** /zur-goftan/ ← ستم کردن.

**زورگو** /z.-gu/ ← ستمگر.

**زورگویی** /z.-g.-i/ ← ستم، ستمکاری، ستمگری.

**زورمند** /z.-mand/ ← نیرومند.

**زورمند شدن** /z.-šodan/ ← نیرومند شدن.

**زورمندی** /z.-m.-i/ ← نیرومندی.

**زوزه** /zuze/ هَرِیْر، عُواء، وَعْوَعَة، نُباح.

**زوزه کشیدن** /z.-kešidan/ عَوَى ـِ / عُواءً و عَيّاً وعَوّةً و عَوِيَّةً، وَعْوَعَةً و وَعْواعاً / وَعْوَعَ، هَرِيْراً / هَرَّ ـِ نَبْحاً و نُبُوحاً ونَبِيْحاً ونُباحاً ونِباحاً وتَنْباحاً / نَبَحَ ـَ تَطْنِيْباً / طَنَّبَ.

**زوفا** /zufā/ (گیا) الزُّوْفا، الـزُّوْفَى، أُشْنانُ داود، حَشِيْشَةُ الزُّوْفَى.

**زولوبیا** /zulubiyā/ ← زلوبیا.

**زه** /zeh/ ١. الوَتَـر، الزِّبْذِي، الشُّناق، القُنّـاب، المِشْوار، الهِجار. ٢. (مسـ) الوَتَر. ٣← زهوار. ٤. النَّزّ (E) seepage.

**زهاب** /zehāb/ النَّزّ، المَفْجَر، المَفْجَرَة، الكَباء.

**زه‌انداختن** /zeh-andāxtan/ وَتْراً و تِرَةً / وَتَرَ يَتِرُ و ايْتاراً / أَوْتَرَالقَوْس.

**زهتاب** /z.-tāb/ الفَتّال.

**زهدان** /z.-dān/ (پز) الرِّحِم، الرَّحْم، بَيْتُ الوِلْد، المَحبِل.

**زهدانچه** /z.-d.-ce/ (پز) عُيَيْبَة، قُرَيْبَة.

**زهدانی** /z.-d.-i/ رَحِمِيّ.

**زهر** /zahr/ السِّمّ السُّمْسُـم، القَشَب، القِشْـب، الأَلْب، الثُّمال، الجُحـال، الذُّأفان، الـذُّراب، الذُّعاف، الـذُّغف، الذُّفـاف، الذِّيْفان، الـذُّوَّاف، الرَّجِيْن، الشُّبـم، الكَشْرَة، اللُّبَت، اليَهْيَرّ.

**زهرآگین** /z.-āgin/ سمّی.

**زهرآگین شدن** /z.-agin-šodan/ سمّی شدن

**زهر آگین کردن** /z.-ā.-kardan/ سمّی کردن.

**زهرآلود شدن** /z.-ālud-šodan/ ← سمّی شدن.

**زهرآلودکردن** /z.-a.-kardan/ ← سمّی کردن.

**زهرآلودگی** /z.-ā.-egi/ التَّسَمُّم.

**زهرآلوده** /z.-ā.-e/ ← سمّی.

**زهرابه** /z.-ābe/ التُّكْسِيْن، السُّمِّيْن، الذِّيْفان.

**زهرابه‌زا** /z.-ā-zā/ مُوَلِّدٌ سُمُوماً (s)toxicogenic.

**زهرباد** /z.-bād/ ← دیفتری، خناق.

**زهرچشم** /z.-cešm/ النَّظْرَةُ المَسْمُومَةُ.

**زهرچشم گرفتن** /z.-c.-gereftan/ ← ترسانیدن.

**زهرخند** /z.-xand/ اِبْتِسامَةٌ صَفْراءُ.

**زهردار** /z.-dār/ ← سمّی.

**زهرشناس** /z.-senāš/ ← سم‌شناس.

**زهرشناسی** /z.-š-i/ ← سم‌شناسی.

**زهره** /zahre/ (پز) المِرّاة، المَرارَة، الصُّفْراء.

**زهره** /zohre/ (نجـ) زُهَرَة.

**زهره آب شدن** /zahre-āb-šodan/ ← ترسیدن.

**زهره ترک شدن** /z.-tarak-š./ ← ترسیدن.

**زهره ترک کردن** /z.-t.-kardan/ ← ترسانیدن.

**زهره‌دان** /z.-dān/ (پز) حُوَيْصَلَةٌ صَفْراوِيَّةٌ.

**زه‌زدن** /zeh-zadan/ ← خسته شدن، ناتوان شدن.

**زه‌کشی** /z.-keši/ نِظامُ الصَّرْف، الصَّرْف، تَصْرِيْفُ المِياهِ، تَصْرِيْفُ المَجارِيْر.

**زه‌کشی شجری** /z.-k.-ye-šajari/ الصَّرْفُ الشَّجَرِيّ.

**زه‌کشی کردن** /z.-k.-kardan/ تَصْرِيْفاً / صَرَّفَ، نَزْحاً / نَزَحَ ـَ و أَنْزَحَ البِئْرَ، نَزْفاً / نَزَفَ ـِ و إِنْزافاً / أَنْزَفَ واِسْتِنْزافاً / اِسْتَنْزَفَ الماءَ، تَصْفِيَةً / صَفَّى.

**زهوار** /z.-vār/ حافَّةُ الشَّـيءِ المُسْتَدِيْر، الطَّرَفُ مِـنْ كُلِّ شَيءٍ.

**زهی** /zehi/ بَخٍ بَخٍ، مَرْحَى.

**زی** /zi/ ← سوی، جانب.

**زیا** /ziyā/ (جانـ) حَيَواناتُ مَنْطِقَةٍ أو حِقْبَةٍ ما. fauna(E).

**زیاچه** /z.-ce/ (جانـ) ← میکرب.

**زیاد** /ziyād/ ← بسیار، فراوان.

**زیاد آمدن** /z.-āmadan/ فَضْلاً / فَضَلَ ـُ و فَضِلَ ـَ بَقاءً / بَقِيَ ـَ.

**زیادتی** /z.-ati/ ← فزونی، بسیاری، فراوانی.

**زیاد شدن** /z.-šodan/ ← فراوان شدن.

**زیاد شمردن** /z.-šemordan/ اِسْتِكْثاراً / اِسْتَكْثَرَ.

**زیاد کردن** /z.-kardan/ ← فراوان کردن.

**زیاده** /z.-e/ زِيادَة، وَفْـرَة، كَثْرَة، مَزِيْد، مُتَجـاوَز، الطَّلَف ← فراوانی، افزونی.

**زیاده‌رو** /z.-e-row/ مُتَطَرِّف، المُطْرِف، الفاحِش، مُتَجاوِزُ الحَدِّ، المُفْرِط، النّاهِک، النَّهِيْک.

**زیاده‌روی** /z.-e-ravi/ إفراط، إسراف، فَرْط، تَبْذِير، مُبالَغَة، تَجاوُزٌ عنِ الحَدّ مُحاوَزَةُ الحَدّ، مُغالاة، غُلُوّ، غُلْوان، غُلَواء، تَخَطِّي، إسْهاب، شَطَط، تَطَرُّف، تَهَوُّر، فَداحَة، نَهْك.

**زیاده‌روی کردن** /z.-r.-kardan/ إفْراطاً / أفْرَطَ، تَفْرِيطاً / فَرَّط، سَرَفاً / سَرِفَ ـَ إسْرافاً / أسْرَفَ في كذا، مُبالَغَةً و بِلاغاً / بالَغَ في الأمْر، تَجاوُزاً / تَجاوَزَ، مُجاوَزَةً / جاوَزَ الحَدَّ، مُغالاةً / غالَى، غُلُوّاً / غَلا ـُ في، تَزايُداً / تَزايَدَ في قَوْلِهِ أو فِعْلِهِ، تَطَرُّفاً / تَطَرَّفَ، إثْخاناً / أثْخَنَ في الأمْر، إخْتِقالاً / إخْتَقَلَ في الشَّيْءِ، تَخَطِّياً / تَخَطَّى، إذراعاً / أذْرَعَ في الشَّيْءِ، إغْذاراً / أغْذَرَ في الشَّيْءِ، إغْراباً / أغْرَبَ، إغْراقاً / أغْرَقَ في الأمْرِ، إقْعاثاً / أقْعَثَ في مالِهِ، تَمادِياً / تَمادَى، مُنافَسَةً و نِفاساً / نافَسَ في الشَّيْءِ.

**زیادی** /ziyädi/ ١. ← فراوانی، بسیاری. ٢. زائِد، إضافِيّ، باقِي، فاضِل، مُبْقِيٌّ عَلَيْهِ، مُسْتَبْقِيّ، كَبِيس، كُسُور.

**زیارت کردن** /ziyärat-kardan/ ١. زَوْراً و زِيارَةً و مَزاراً / زارَ ـُ. ٢ ← دیدار کردن.

**زیارتگاه** /z.-gäh/ المَزار، المَرْقَد.

**زیارتنامه** /z.-näme/ دُعاءُ الزِّيارَة.

**زیاگان** /ziyägän/ (جانـ) الحَيَوِيّات biota(E).

**زیان** /ziyän/ ضَرَر، خَسارَة، تَلَف، مَضَرَّة، ضَرّ، ضَيْر، أذَى، غُرْم، غَرامَة، مَغْرَم، خُسْر، خُسْران، ضَياع، ضَيْع، فُقْدان، فَقْد، التَّلْب، شَرُّ السُّوءِ، شِرَّة، مَعَرَّة، عَطَب، مُغابَنَة، نَحْس، لَوْلاء، وَبال، وَخَم، وَكْس، هُجْنَة.

**زیان‌آور** /z.-ävar/ ضارّ، مُضِرّ، مُؤْذٍ، مُخَسِّر، سَيِّئ، رَدِيّ، مَثْواة، خَطِر، مُخْطِر، مُزْرِي، فَحِيش، وَبِيل، وَخِيم.

**زیان‌بخش** /z.-baxš/ غَيْرُ صِحِّيّ.

**زیان جسمی** /z.-e-jesmi/ أذَى جَسَدِيٌّ، ضَرَرٌ جَسَدِيّ.

**زیان دیدن** /z.-didan/ ← زیان کردن.

**زیان دیده** /z.-dide/ ← زیانکار.

**زیان زدن** /z.-zadan/ ١. ضَرّاً / ضَرَّ ـُ هُ و بِهِ، إضْراراً / أضَرَّهُ، تَضْرِيراً / ضَرَّرَهُ، إخْساراً / أخْسَرَ، تَخْسِيراً / خَسَّرَ، أوْفاً و آفَةً و أُؤُوفاً / آفَ ـَ، إلْحافاً / ألْحَفَ بِهِ، لَحْماً / لَحَمَ ـُ. ٢. (حقـ) إيْذاءً / آذَى.

**زیانکار** /z.-kär/ مُضَرَّر، ضَرِير، مَضْرُور، خاسِر، خَيْسَرَى، خَنْسَر، خَنْسَرِيّ، مِهْزَر.

**زیانکاری** /z.-k.-i/ ضَرَر، خُسْران، تَباب.

**زیان کردن** /z.-kardan/ تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ، إنْضِراراً / إنْضَرَّ، خَسْراً و خُسْراً و خَسارَةً و خَساراً و خُسْراناً / خَسِرَ ـَ التّاجِرُ، إخْساراً / أخْسَرَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ، تَبّاً وتَبَباً وتَباباً وتَبِيْباً / تَبَّ ـُ ضَعَةً و وَضِيعَةً / وَضِعَ يَوْضَعُ و إيْضاعاً / أوْضَعَ في تِجارَتِهِ، غَرْماً و غَرامَةً و مَغْرَماً / غَرِمَ ـَ.

**زیب** /zib/ ← زینت.

**زیبا** /zibä/ جَمِيل، حُلْو، حَسَن، حُسّان، حَسَنُ الوَجْهِ، حَسَنُ المَنْظَر، بَشِيرُ الوَجْهِ، وَجِيه، مَلِيح، حاسِن، حَسِين، زَيْن، زَيّان، لَطِيف، ظَرِيف، بَهِيّ، قَسِيم، وَسِيم، صَبُوح، صَبِيح، صَبْحان، أنِق، أنِيق، نَضِير، ناضِر، نَضِر، بَرِج، بَرّاقَة، بَهار، زاهِي، مَشْبُور، أشْجَح، شار، شُعْشُع، شَوْر، شَيِّر، صَدِيع، صَيِّر، طِرْز، طَلّ، طَلَّة، أغَرّ، غُرانِق، غُرْنُوق، غَرِيّ، غَسّانِيّ، غَضّ، غِطْراف، غِطْرِيف، غُطْرُوف، غِطْرَوف، غُلُج، غُنْدُر، غُنْدُور، فارِع، مِلْهَب، مَزْن، مَسِيح، وَضّاح، وَضِيء، هَيِيء، هَيِّيء، [نث] جَمِيلَة، جَمْلاء، حَسَنَة، حَسْناء، غانِيَة، البَهِيج، مِبْهاج، ثُرَّة، حَمامَة، عَبْقَر، عَبْهَرَة، عابِيَة، فارِهَة، قَسِيمَة، بَهِيَّة.

**زیبا اندام** /z.-andäm/ الرَّشِيق، [نث] الوَشِيقَة، الوَذِلَة، الوَذِيلَة.

**زیباروی** /z.-ruy/ ← زیبا.

**زیباسازی** /z.-säzi/ تَجْمِيل.

**زیباشدن** /z.-šodan/ حُسْناً / حَسُنَ ـُ، جَمالاً / جَمُلَ ـُ، تَجَمُّلاً / تَجَمَّلَ، مَلاحَةً و مُلُوحَةً / مَلُحَ ـُ، حَلاوَةً / حَلِيَ ـَ، أنَقاً / أنِقَ ـَ، بَهاجَةً و بَهاجاً / بَهُجَ ـُ، بَهاءً / بَهَا ـُ و بَهِيَ ـَ و بَهُوَ ـُ، سَرَجاً / سَرَجَ ـَ، صَباحَةً / صَبُحَ ـُ الوَجْهُ، طَلالَةً / طَلَّ ـَ، قَسامَةً / قَسُمَ ـُ، نُضُوراً / نَضَرَ ـُ، نَضارَةً / نَضُرَ ـُ، إنْضاراً / أنْضَرَ اللَّوْنُ، نَقَى / نَقِيَ ـَ، وَجاهَةً / وَجُهَ يَوْجُهُ، وَساماً و وَسامَةً / وَسُمَ يَوْسُمُ، وُضُوءاً و وَضاءَةً / وَضُؤَ يَوْضُؤُ، هَيْئَةً وهَياءَةً / هاءَ ـَ.

**زیباشناسی** /z.-šenäsi/ ← زیبایی شناسی.

**زیبا کردن** /z.-kardan/ تَجْمِيلاً / جَمَّلَ، تَحْسِيناً / حَسَّنَ، تَحْلِيَةً / حَلَّى، تَظْرِيفاً / ظَرَّفَ، تَأْنِيقاً / أنَّقَ، تَبْهِيجاً / بَهَّجَ، تَسْرِيجاً / سَرَّجَ، تَزْيِيناً / زَيَّنَ، تَقْيِيناً /

قَيِّن، هَنْدَمَةٌ / هَنْدَم.

**زیبایی** /z.-yi/ جَمال، حُسْن، مَلاحَة، حَلاوَة، زَيْن، بَهْجَة، أناقَة، الأنَق، نُضْرَة، نَضْرَة، نَضارَة، بَهاء، وَسامَة، طِيْبَة، قَسام، قَسامَة، قَسِمَة، أجْلَى، بَشارَة، رَناء، رَوْقَة، رُواء، سِبْر، سِيْمِيا، سِيْمِياء، شارَة، شَوار، شَوْرَة، شَوَه، صَباؤُوت، طَلالَة، طُلاوَة، عِتْق، هِنْدام، هَنْدَمَة، مَيْسَم.

**زیبایی اندام** /z.-yi-ye-andām/ كَمالُ الجِسْم، كَمالُ الأجْسام.

**زیبایی‌شناسی** /z.yi-šenāsi/ عِلْمُ الجَمالِ.

**زیبق** /zibaq/ (شیمـ) الزِّئْبَق.

**زیبندگی** /zibandegi/ لَباقَة، لَبَق، لِياقَة، رَوْع، جَمال، الجَدارَة.

**زیبنده** /zibande/ لَبِق، لائِق، مُناسِب، جَمِيْل.

**زیپ** /zip/ الزِّمامُ المُنْزَلِق.

**زیتون** /zeytun/ (گیا) الزَّيْتُون.

**زیتون بری** /z.-e-barri/ (گیا) زَيْتُونُ البَرِّ، الأثُم.

**زیتون‌تلخ** /z.-e-talx/ (گیا) ← آزاد درخت.

**زیتون دشتی** /z.-e-dašti/ (گیا) العُتُم، العُتْم.

**زیتون فروش** /z.-foruš/ الزَّيّات.

**زیتون مراکشی** /z.-e-marākeši/ (گیا) الأرْجان، الفُسْتُقُ البَرِّيّ، لَوْزُالبَرْبَر.

**زیتون وحشی** /z.-e-vahši/ (گیا) زَيْتُونُ البَرِّ، العُتْم.

**زیتونیان** /zeytuniyān/ (گیا) الزَّيْتُونِيّات.

**زیتونی** /zeytuni/ الزَّيْتُونِيّ.

**زیر** /zir/ ۱. تَحْتَ، دُوْنَ. ۲. (مسـ) الزِّيْر. ۳. الكَسْرَة.

**زیرا** /zirā/ لِأنْ، مِنْ أجْلِ، لِأجْلِ.

**زیراب** /zirāb/ كُساحَةُ المَراحِيْض.

**زیراتمی** /zir-atomi/ (فز) دُوْذَرِّيّ، دُوْنُ الذَّرِّيّ.

**زیراقیانوسی** /z.-oqiyānusi/ تَحْمُحِيْطِيّ.

**زیرانداز** /z.-andāz/ ← دوشک.

**زیربار رفتن** /z.-e-bār-raftan/ خُضُوعاً و خَضْعاً و خُضْعاناً / خَضَعَ ـَ، رَضْخاً / رَضَخَ ـَ لَهُ.

**زیربغل** /z.-e-baqal/ الإبْط، باطِنُ الكَتِفِ، البَاط.

**زیربغل گرفتن** /z.-e-b.-gereftan/ تَأبَّطَ الشَّيءَ.

**زیربغلی** /z.-e-b.-i/ إبْطِيّ.

**زیربنا** /z.-benā/ القاعِدَة.

**زیر پایی** /z.-pāyi/ كُرْسِيُّ القَدَمَيْن، مِسْنَدُ القَدَمَيْن.

**زیر پرچم** /z.-e-parcam/ تَحْتَ الرّايَةِ.

**زیر پوست** /z.-e-pust/ (پز) أدَمَة، الجِلْدُ الحَقِيقِيُّ.

**زیر پوستی** /z.-p.-i/ (پز) تَحْجِلْدِي.

**زیر پوش** /z.-puš/ مَلابِسُ تَحْتانِيَّة، فانِلَّة، فَنَلَّة، فِنِلَّة، فانِيْلَة، غِلالَة، صِدار، عَنْتَرِي، غُلَّة، مِعْرَق، غِطايَة.

**زیر پوشش** /z.-pušeš/ مُغَطًّى.

**زیرپیراهن** /z.-pirāhan/ ← زیر پوش.

**زیر جامه** /z.-jāme/ ← زیر پوش.

**زیرچاپ** /z.-e-cāp/ تَحْتَ الطَّبْعِ.

**زیر چانه ای** /z.-cāneyi/ (مسـ) الذّاقِنَة.

**زیر چشمی** /z.-cešmi/ ۱. نَظَرٌ بِطَرْفِ العَيْنِ. ۲. النَّظَرُ شَزْراً.

**زیرخاک** /z.-xāk/ التَّحْتُرْبَة.

**زیر خاکی** /z.-x.-i/ تَحْتُرْبِيّ.

**زیر دامن** /z.-dāman/ جُوْنِلَّةٌ تَحْتانِيَّة.

**زیر دریایی** /z.-daryāyi/ ۱. الغَوّاصَة. ۲. تَحْبَحْرِيّ.

**زیر دریایی اتمی** /z.-d.-ye-atomi/ غَوّاصَةٌ ذُرِّيَّة.

**زیر دست** /z.-e-dast/ المَرْؤُوس، الحَقِيْر، الذَّلِيْل، التّابِع، الأحَطّ، الأوْطأ.

**زیر دنده یی** /z.-dandeyi/ تَحْضِلْعِيّ.

**زیر رست** /z.-rost/ الغِطاءُ الحَيّ [السُّفْلَى]، النّامِي تَحْتَ الأشْجارِ الكَبِيرة.

**زیرزبانی** /z.-zabāni/ تَحْلِسانِيّ.

**زیرزمین** /z.-zamin/ تَحْتَ الأرْضِ.

**زیر زمینی** /z.-z.-i/ السِّرْداب، سَرَب، قَبْو، نَفَق.

**زیر ساخت** /z.-sāxt/ أساس.

**زیرسازی** /z.-sāzi/ تَأسِيْس(E) foundation

**زیرسازی کردن** /z.-s.-kardan/ طَلَى طَبَقَةَ الأساسِ.

**زیرسبیلی** /z.-sebili/ إهْمال، إغْماض، إغضاء، غَضُّ النَّظَرِ عَنْ.

**زیرسبیلی رد کردن** /z.-s.-rad-kardan/ تَغافُلاً / تَغافَلَ، إغْماضاً / أغْمَضَ و إغْضاءً / أغْضَى و غَضّاً و غِضاضاً و غَضاضَةً / غَضَّ ـُ و تَغاضُضاً / تَغاضَضَ عَنْهُ.

**زیرسری** /z.-sari/ وُسادَةُ السَّرِيْر.

**زیر سوپاپ** /z.-supāp/ الإصْبَعُ الغَمّاز، غَمّازَةُ الصِّمام.

**زیر سیگاری** /z.-sigäri/ مِنْفَضَة، مِكْتَفَة، طَقْطُوقَة.

**زیرشلـواری** /z.-šalväri/ سِروالـة، شُورْت، كـالْسُون، خِصار.

**زیرفشار** /z.-fešär/ تَحْتَ الضَّغْطِ.

**زیر قـرمز** /zir-e-qermez/ دُو أَحْمَر، دُوْنَ الأَحْمَـر، تَحْتَ الأَحْمَرِ.

**زیر قطبی** /z.-qotbi/ مُجاوِرٌ لِلْمَنْطِقَةِ القُطْبِيَّةِ الشَّمالِيَّةِ. مُتَعَلِّقٌ بالأَصْقاعِ الواقِعَةِ جَنوبيّاً المِنْطَقَةِ القُطْبِيَّةِ الشَّمالِيَّة أو حادِثٌ فِيْها.

**زیرک** /zirak/ الكَيِّس، الـدَّاهِي، الدَّاهِيَـة، ذُودَهاء، دَهِيٌّ، حاذِق، ذَكِيٌّ، فَطِن، فَطْن، فَطِيْن، فَطانِيَّة، نَبَل، لَبِق، لَبِيْـب، وَقّاد، نَبـه، نَبِيْه، نـابِه، ظَـرِيْف، ظُـراف، ظُرّاف، فَهِيْـم، أَرِيْب، ماهِر، عـاقِل، ثاقِبُ الفِكْـرِ، ذَكِيُّ الفُؤادِ، إِزْب، بـاقِعَة، بِلّ، ثَقـاف، ثَقِيْف، جَـذَع، حَمِيْز، حَـوِيْط، خِتـاع، خازِر، خِشـاش، دُوْلَـة، ذَيْمُرِيّ، رَبِيْـز، أَرْشَج، زافِـرَة، مُزَلَّـم، سُرسُـور، مُسَلِّل، سِمْـط، شَطِيْر، شَعْشـاع، شَعِيْع، شَهْـم، صِرّ، صَيْـرَم، طَبْـن، عَباقِيَـة، عَذِق، عِـضّ، عِضْل، عِفْرِيْت، عُفـارِيَة، عِفِرِّيْن، عِفْـرِيَة، عَمِيْـت، عِمِّيْت، كِفِـرِّيْن، لاتِـح، لَحِـن، لَقِيْف، لَـوْذَع، لَوْذَعِيّ، مَثْع، مَزْر، مَنْكُور، نَبْـرِيْس، نَدْب، نَدُس، نَدْم، نَزّ، نَزِيْر، نَكِـر، نَكُر، نُكْر، نامُوس، نَيْطَل، وَعِـيّ، مُتَوَقِّد، هَجْهاج، يَلْمَعِيّ، يَهْفُوف، [نث] نَبْلَة، نُكْر، نَكْراء.

**زیر کـردن** /zir-kardan/ سَحَقاً / سَحَقَ ـَ فُلانٌ فُـلاناً بالسَّيّارَة، دَهْساً / دَهَسَ ـُ القِطارُأو العَرَبَةُ.

**زیرک شدن** /zirak-šodan/ كَيْساً و كِيـا سَةً / كاسَ ـِ تَكَيُّساً / تَكَيَّس، دَهاءً / دَهَى ـَ دَهًى / دَهِيَ ـَ تَدَهِّياً / تَدَهَّى، فَطانَةً، و فُطُونَةً / فَطَنَ ـَ ذَكاءً / ذَكَى ـَ ظَرْفاً و ظَرافَةً / ظَرُفَ ـُ أَبْهاً / أَبَهَ ـَ لَهُ و بِهِ، أَدَباً / أَدُبَ ـُ بَرازَةً / بَرَزَ ـُ تَبَلْتُعاً / تَبَلْتَعَ، تَبَناً و تَبانَةً / تَبِنَ ـَ ثَقْفاً و ثَقْفاً / ثَقِفَ ـَ ذَهَناً / ذَهِنَ ـَ إِلى الشَّيءِ، رَبازَةً / رَبُزَ ـُ تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ في الأَمْرِ، شَطارَةً، / شَطَرَ ـُ طَبَناً و طَبانَةً / طَبِنَ ـَ فَزْعَنَةً / فَزْعَنَ، لَبَقاً / لَبِقَ ـَ و لَباقَةً / لَبُقَ ـُ مَتاعَةً / مَتُعَ ـُ تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ، مَزانَةً / مَزُنَ ـُ مَهْراً و مُهُوراً و مَهاراً و مَهارَةً / مَهَرَ ـُ الشيءَ و فيه و بِهِ، نَدابَةً / نَدُبَ ـُ نَداسَةً / نَدُسَ ـُ نَـدَساً / نَدِسَ، نَدامَةً / نَدُمَ ـُ نَزّاً / نَزَّ ـِ الفُؤادُ، نَكارَةً و نُكْراً / نَكِرَ ـَ يَقْظاً / يَقِظَ يَيْقَظُ.

**زیر ک کردن** /z.-kardan/ تَكْيِيْساً / كَيَّس، تَـدْهِيَةً / دَهَّى، تَفْطِيْناً / فَطَّنَ، تَحْذِيْقاً / حَذَّقَ.

**زیرکنیم** /zirconiom/ (شیمـ) ← زیر کونیوم.

**زیر کونیوم** /zirconiom/ كُ (شیمـ) الزِّرْكُونِيُوم.

**زیرکی** /ziraki/ كَيْس، كِيَاسَة، فِطْنَة، دَهاء، دُها، ذَكاء، ظَـرْف، ظَـرافَة، عَقْـل، فَهْـم، أَرَب، إِرْب أُرْب، أَلْمَعِيَّـة، بَصِيْرَة، ثَقافَة، حِجا، حِدَّة، جُنْكَة، جُنْك، حِيْلَة، تَحايُل، خِـدَاع، ذَهَـن، رَوَاغ، رُوَيْغَـة، زَكـانَـة، شَطـارَة، شَهْـم، شُهُومَة، قَعَر، كِيْمِياء، لَقانَـة، لَقانِيَة، لَحَن، مَضاء، مَكْر، مَهارَة، نُبْه، نَبَاهَة، نَبالَة، نُبْل، نَدَس، نِظار، نِظارَة، نُكْر، نَكْراء.

**زیرکی کردن** /z.-kardan/ ← زیرک شدن.

**زیرگرفتن** /zir-qereftan/ ← زیر کردن.

**زیرلب** /zir-e-lab/ عَمْس، غَمْغَمَة، «زیر لب سخن گفت: يَتَكَلَّمُ هَمْساً».

**زیرلفظی** /z.-lafzi/ بَخْشِيْشُ القَبُولِ [عراق].

**زیر نقب** /z.-naqb/ نَفَقٌ تَحْتَ مَوْقِعٍ مِنْ مَواقِعِ العَدُوِّ.

**زیرنویس** /z.-nevis/ هامِش، حاشِيَة.

**زیرنویسی** /z.-n.-i/ تَحْشِيَة.

**زیرنویسی کردن** /z.-n.-kardan/ تَحْشِيَةً / حَشَّى الكِتابَ.

**زیروبم** /z.-o-bam/ ← نَبْرُ الصَّوْتِ.

**زیر و رو شدن** /z.-o-ru-šodan/ ← واژگون شدن.

**زیر و رو کردن** /z.-o-r.-kardan/ ← واژگون کردن.

**زیر و زبر شدن** /z.-o-zabar-šodan/ ← واژگون شدن.

**زیر و زبر کردن** /z.-o-z.-kardan/ ← واژگون کردن.

**زیره** (گیا) /zire/ كَمُّون، سَنُّوت، سِنَّوْت،

**زیرهٔ رومی** /z.-ye-rumi/ (گیا) النَّقْدَة، أَنِيْسُون، آنِيْسُون.

**زیرهٔ سیاه** /z.-ye-siyäh/ (گیا) كَـرَوِيا، كَراوِيـا، الحَبَّةُ السَّوداء، الكَمُّونُ الأَرْمَنِيّ، شُوْنِيْز، شَهْنِيْز، قاقُلَّى.

**زیرین** /zirin/ التَّحْتانِيّ، السُّفْلِيّ.

**زیزفون** /zizofun/ (گیا) الزَّيْزَفُون.

**زیز فونیان** /z.-iyän/ (گیا) الزَّيْزَفُونِيّات.

**زیست** /zist/ الحَياة، العَيْش، العِيْشَة.

**زیستتابی** /z.-täbi/ التَّفَسْفُرِ الأَحْيائِيّ.

**زیست سنجی** /z.-sanji/ قِياسُ الحَياةِ.

**زیست شناس** /z.-šenäs/ الأَحْيائِيّ.
**زیست شناسی** /z.-š.-i/ عِلْمُ الحَياة، عِلْمُ الأَحْياء، عِلْمُ الطَّبِيْعَةِ الحَيَوِيَّةِ.
**زیست شناسی اجتماعی** /z.-š.-i-ye-ejtemä'i/ عِلْمُ الحَياةِ الاِجْتماعِيَّةِ.
**زیستشناسی فضائی** /z.-š.-i-ye-fazä'i/ بَيُولُوجِيَةُ الفَضاء.
**زیستشیمی** /z.-šimi/ الكِيمياءُ الحَيَوِيَّة.
**زیستفیزیک** /z.-fizik/ فِيزِياء أَحْيائِيَّة.
**زیستکره** /z.-kore/ المُحِيطُ الحَيَوِيّ.
**زیستگرد** /z.-gard/ الفِينُولُوجِيا.
**زیست گروه** /z.-goruh/ الطِّرازُ الأَحْيائِيُّ.
**زیستن** /z.-tan/ ← زندگی کردن.
**زیگ** /zig/ ← زیرک شدن. ۱. الزِّيج. ۲. (جانـ) الدُّغْوَيْقَة.
**زیگزاگ** /zigzäg/ أَمْت [تَعَرُّج بارتفاعٍ و انخفاض].
**زیگورات** /zigurät/ الزِّكُّورَة.
**زیلو** /zilu/ الزِّلِّيَّة.
**زیلو ساز** /z.-säz/ اللَّوّاف.
**زیماز** /zimäz/ الزِّيماز، الكُحُولاز.
**زین** /zin/ سَرْج، بَرْدَعَة، بَرْذَعَة.
**زین پوش** /z.-puš/ المِفْرَشَة.
**زینت** /zinat/ زِيْنَة، زُخْرُفَة، زُها، زِبْرِج، حِلْيَة.
**زینت آلات** /z.-älät/ جَواهِر، حُلِيّ، مَصاغ، صِيْغَة.
**زینت بخش** /z.-baxš/ زِيْنِيّ، زُخْرُفِيّ.
**زینت کردن** /z.-kardan/ ۱. [مص م] زَيْناً / زانَ ـِ تَزْيِيناً / زَيَّنَ، تَحْلِيَةً / حَلَّى، تَجْمِيلاً / جَمَّلَ، زَخْرَفَةً / زَخْرَفَ، زَرْكَشَةً / زَرْكَشَ، إزانَةً / أَزانَ، إزْياناً / أَزْيَنَ، وَشْياً و شِيَةً / وَشَى يَشِي، تَحْسِيناً / حَسَّنَ، تَوْشِيَةً / وَشَّى، نَمْنَمَةً / نَمْنَمَ، تَنْمِيْقاً / نَمَّقَ، بَهْرَجَةً / بَهْرَجَ، دَبْجاً / دَبَجَ ـُ تَدْبِيْجاً / دَبَّجَ، حَبْراً / حَبَرَ ـُ تَزْوِيْقاً / زَوَّقَ، تَزَيُّقاً / تَزَيَّقَ، تَصْنِيْعاً / صَنَّعَ، تَسْوِيْساً لَهُ أَمْراً، تَشْوِيْراً / شَوَّرَ، تَشْوِيْفاً / شَوَّفَ المَرأَةَ، تَطْوِيْساً / طَوَّسَ، تَقْرِيْحاً / قَرَّحَ، لَحْطاً / لَحَطَ ـَ وَصْفاً و صِفَةً / وَصَفَ يَصِفُ. ۲. [مص ل] تَزَيُّناً / تَزَيَّنَ، اِزْدِياناً / اِزْدانَ، اِزّيَاناً / اِزَّيَنَ، اِزْيِناناً / اِزْيَنَّ، اِزْيِيناناً / اِزْيانَ، تَحَلِّياً / تَحَلَّى، تَزَتُّتاً / تَزَتَّتَ، العَرُوسُ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ، تَأَلُّقاً / تَأَلَّقَ ت المَرأَةُ.
**زینت یافتن** /z.-yäftan/ تَزَيُّناً / تَزَيَّنَ، اِزْدِياناً / اِزْدانَ، تَحَلِّياً / تَحَلَّى.
**زینت یافته** /z.-yäfte/ مُزَيَّن، مُزْدان، مُـزَوَّق، مُزَخْرَف، مُنَمَّق.
**زینتی** /z.-i/ زُخْرُفِيّ.
**زین ساز** /zin-säz/ سَرّاج، سُرُوجِيّ، صانِعُ السُّرُوجِ.
**زین سازی** /z.-s.-i/ السِّراجَة.
**زینک** /zink/ (شیمـ) زِنْك، خارِصِين.
**زین کردن** /zin-kardan/ إسْراجاً / أَسْرَجَ الفَرَسَ.
**زین ویراق** /z.-o-yaräq/ طَقْمُ الحِصان، عُدَّةُ الحِصان.
**زینه** /zine/ المَمال /gradient(E)/.
**زینهار** /zinhär/ ۱. أَمـان، أَمانَـة، عَهْد، تَعَهُّـد، ضَمانَـة، آخِيَّة، إلّ، حَبْل، خَفارَة، ذِمام، تَلا، الجِوار. ۲. حَذارِ مِنْ كذا.
**زینهارخوار** /z.-xär/ ← عهدشکن.
**زینهارخواری** /z.-x.-i/ ← عهدشکنی.
**زینهارخـواستن** /z.-xästan/ جَواراً / جارَ ـُ واِسْتِجارَةً / اِسْتَجارَ فُلانٌ فُلاناً.
**زینهارخواه** /z.-xäh/ الجار، الأَمِن.
**زینهار دادن** /z.-dädan/ ۱. إذْماماً / أَذَمَّ فُلاناً، إجارَةً / أَجارَ، إتْلاءً / أَتْلَى هـ الذِّمَّةَ. ۲. تَحْذِيراً / حَذَّرَ، تَحْرِيْزاً / حَرَّزَ، تَنْبِيهاً / نَبَّهَ.
**زینهاردار** /z.-där/ الأَمِيْن، المُتَعَهِّد ← وفادار.
**زینهارداری** /z.-d.-i/ ← وفاداری.
**زینهارگرفتن** /z.-gereftan/ إذْماماً / أَذَمَّ لِفُلانٍ عَلَى فُلانٍ.
**زینهارنامه** /z.-näme/ السِّجِلّ، السُّجُلّ.
**زینهاری** /z.-i/ الذِّمِّيّ.
**زیور** /zivar/ زِيْنَة، زِيـان، حِلْيَة، زُخْـرُف، زِبْرِج، شِـوار، خَضاض، خَضاضَة.
**زیورآلات** /z.-älät/ الجَواهِر، المَصاغ.
**زئوستر** /zo'oster/ (گیا) الغَمْرَة.
**زیوشناسی** /ziv-šenäsi/ عِلْمُ البِيْئَةِ.
**زئولوژی** /zo'oloži/ ← جانورشناسی.
**زئولیت** /ze'olit/ الزِّيُولِيْت.
**زیوه** /zive/ الشُّبْحَيَوان، شِبْهُ الحَيَوانِ.


زیتون مراکشی

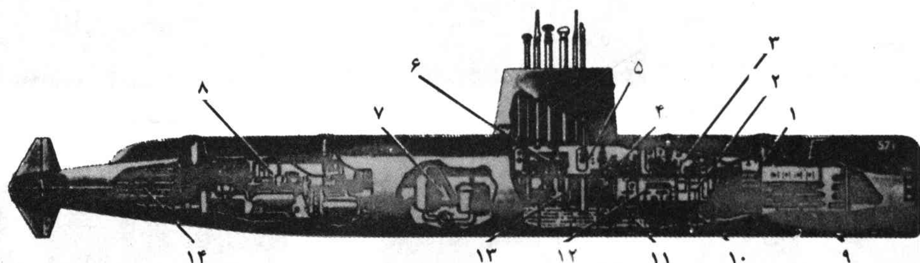

زنیان


زنگی دارو


زنجبیل شامی


زوفا

## زیردریایی اتمی ـ غَوّاصة ذَرّیّة




۱ـ مرکز تجهیزات: مرکز النّوتیّة
۲ـ راهرو: الممشی
۳ـ اطاق غذاخوری افسران: غرفة طعام الضّابط
۴ـ اطاق ناخدا: حجرة القاعد
۵ـ اطاق پریسکوپ (دوربین اطراف بین): حجرة البریسکوب
۶ـ مقرّفرماندهی: مرکز القیادة
۷ـ رآکتور: جهاز التّفاعل الذّرّیّ
۸ـ موتور خانه: حجرة الآلات
۹ـ اطاق اژدرها: حجرة الطّربیدات
۱۰ـ انبار: المخزن
۱۱ـ انبارهها(اکوملاتورها): انبارهها
۱۲ ـ اطاق غذاخوری: غرفة الطّعام
۱۳ـ مرکز کنترل: مرکز المراقبة
۱۴ ـ اطاق اژدرها: حجرة الطّربیدات


زئوستر


زیزفون

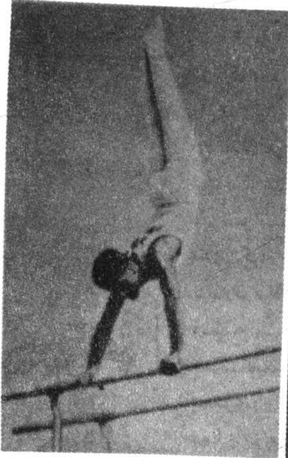

زیگ

۱ــ ژیمناستیک

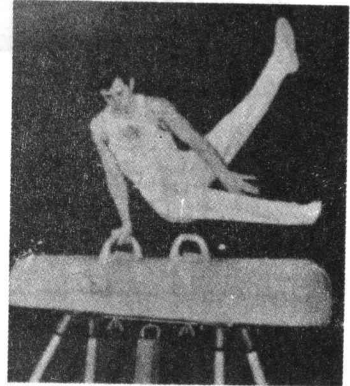


۲ــ بارفیکس

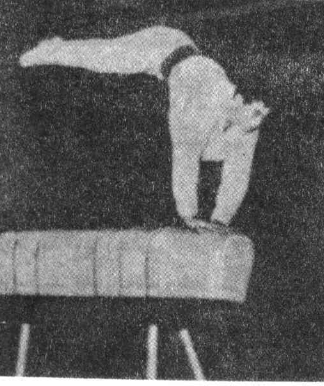




۳ــ پارالل



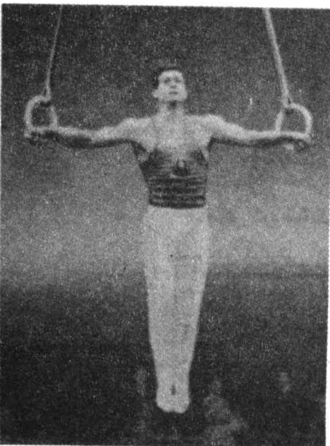
۴ــ خرک



۴ــ خرک

۱ـ الجمباز
۲ـ العُقلة الثابتة
۳ـ المتوازيان
۴ـ حصان الحلق. حِصان القربوس
۵ـ الحلقات





۵ــ دار و حلقه



ژنکو



ژیرول



**ژ** /ž/ الحَرفُ الرّابِعَ عَشَرَ مِنَ الألفباءِ الفارسيّةِ و هي بمثابةِ ۷ في حسابِ الجُمَّلِ.

**ژاپن** /žäpon/ اليابان.

**ژاپنی** /ž.-i/ اليابانِيّ. «هنر ژاپنی»: الفَـنُّ اليابانِيّ. «زبان ژاپنی»: اليابانِيّة.

**ژاژخای** /žäž-xäy/ ← بیهوده گوی، یاوه گویی.

**ژاژخایی** /ž.-x.-i/ ← یاوه گویی.

**ژاکت** /žäkat/ الجاكِتّة، سُترَة، سُترِيّ.

**ژاکوبن** /žäkoben/ راهِبٌ دُومِينِيكِيّ.

**ژاگوار** /žagvär/ (جانـ) اليَغوَر، جَغوَر.

**ژالاب** /žäläb/ (گیا) الجَلاب ۲← جلب.

**ژاله** /žäle/ ← شبنم.

**ژامبون** /žämbon/ جانبُون، جَمْبُون.

**ژاندارم** /žändärm/ جُندِيُّ الدَّرَک.

**ژاندارمری** /žändärmeri/ الدَّرَک، مَخفَرُ الدَّرَک.

**ژانر** /žänr/ مَذهَبٌ أو أُسلُوبٌ في الـرَّسمِ يُتَّخَذُ مِنَ الحياةِ اليَومِيَّةِ.

**ژانسنیسم** /žänsenism/ اليَنسِينِيّة.

**ژانویه** /žänviye/ يَنايِر، الكانُونُ الثّانِي.

**ژاول** /žävel/ ← آب ژاول.

**ژتون** /žeton/ نَقدٌ صُورِيّ، ماركَةُ العابِ القِمار، فِيشَة.

**ژرژت** /žoržet/ الكِريب جُورجِيت.

**ژرسه** /žerse/ جَرسِيّ [نَسيجٌ صوفـيٌّ أو قُطنيٌّ أو حَريرِيٌّ يُنسَبُ إلى جزيرة جَرسِي].

**ژرف** /žarf/ ← عميق، گود.

**ژرفا** /žarfä/ ← عمق، گودی.

**ژرفاسنج** /ž.-sanj/ المِغماق، البَلْدَة.

**ژرفاسنجی** /ž.-s.-i/ قِياسُ الأعْماقِ، السَّبْر.

**ژرفایاب صوتی** /ž.-yäb-e-sowti/ مِقْياسُ العُمْقِ الصَّوْتِيُّ.

**ژرفای ظاهری** /ž.-ye-zäheri/ العُمْقُ الظّاهِرِيُّ أو المَرئِيُّ.

**ژرف‌بین** /žarf-bin/ دَقيقُ النَّظَر، النَّظّار، بَعيدُ الغَوْر.

**ژرف‌بینی** /ž.-b.-i/ غَوْرٌ في الأُمُورِ، تَعَمُّق، إمْعان.

**ژرفزیوی** /ž.-zivi/ أعْماقِيّ، مُتَعَلِّقٌ بأعْماقِ المُحِيْطِ.

**ژرفنا** /ž.-nä/ العَمِيْق.

**ژرف‌نگر** /ž.-negar/ ← ژرف‌بین، تیزبین.

**ژرف‌نگری کردن** /ž.-n.-i-kardan/ تَعْمِيْقاً / عَمَّقَ النَّظَرَ في الأُمورِ، غَوْصاً و غِياصاً و غِياصَةً و مَغاصاً / غاصَ ـُ عَلَى المَعانِي، تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ هـ.

**ژرف‌یاب** /ž.-yäb/ ← ژرفاسنج.

**ژرمانیوم** /žermäniom/ الجَرْمانِيُوم.

**ژرمکش** /žermkoš/ ← ژرمیسید.

**ژرمن** /žerman/ ألمانِيّ، جِرمانِيّ. ۲. جِرمانِيا.

**ژرمیسید** /žermisid/ مُبِيْدُ الجَراثِيْم.

**ژست** /žest/ قِيافَة.

**ژست دادن** /ž.-dädan/ تَنْظيمُ جَلْسَـةِ الفَردِ مُقـابلَ آلـةِ التَّصْوير.

**ژست گرفتن** /ž.-gereftän/ أَخَذَ قِيافَةً.

**ژل** /žel/ (شيمـ) الجَلّ.

**ژلاتین** /želätin/ غِراءُ السَّمَكِ، الجِيْلاتِيْن، هُلام، بَلُوظَة.

**ژلاتین انفجاری** /ž.-e-enfejäri/ هُلامٌ مُتَفَجِّر.

**ژلاتین گیاهی** /ž.-e-giyähi/ البِكْتِيْن.

**ژله** /žele/ عَصِيْرٌ مُخَثَّر، مُجَمَّدَة.

**ژمبوز** /žambuz/ (گیا) تُفّاحُ الوَرْدِ.

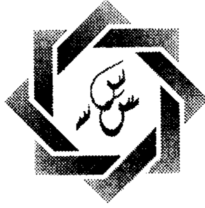
**ژمول** /žemmul/ (گیا) بُرَيْعِم، عَجُر.

**ژن** /žen/ الإرْثَة، المُوَرِّثَة.

**ژنتیک** /ženetik/ وِراثِيّات، عِلْمُ الوِراثَة، عِلْمِيٌّ وِراثِيّ.

**ژنتیو** /ženetiv/ ۱. حالـةُ المُضاف اليـه، حالـةُ الجَرّ. ۲. اِضافِي، جَرّي.
**ژنده** /žende/ ← کهنه.
**ژنده‌پوش** /ž.-puš/ ← کهنه‌پوش.
**ژنده‌پوشی** /ž.-p-i/ ← کهنه‌پوشی.
**ژنده‌شدن** /ž.-šodan/ ← کهنه شدن.
**ژندگی** /ž.-gi/ ← کهنگی.
**ژنراتور** /ženerätur/ المُوَلِّدُ الكَهرَبائيّ.
**ژنراتیو** /ženerätiv/ التَّوَلُّدِيّ.
**ژنرال** /ženeräl/ (نظ) جِنرال.
**ژنرال آجودان شاه** /ž.-äjudän-e-šäh/ (نظ) كَبِيْرُ ياوَرانِ المَلِك.
**ژنرالیسم** /ženrälism/ القِيادَةُ العامَّةُ لِلْجَيْش.
**ژنژیویت** /žanzivit/ (پز) اِلْتِهابُ اللِّثَة.
**ژنکو** /žanko/ شَجَرَةُ المَعْبَد، المَعْبَلَة.
**ژنوتیپ** /ženotip/ الطِّرازُ العِرْقِيّ.
**ژنی** /ženi/ ۱. القَرِيْحَة، الـذَّوق، النُّبُوغ، الاِسْتِعداد. ۲. الدّاهِيَة، النابِغَة.
**ژوبین** /žubin/ رُمْح، مِزْرَاق.
**ژوپن** /župon/ تَنُّورَةٌ داخِلِيَّة.
**ژوپیتر** /župiter/ جُوبِيْتِر.
**ژوت** /žut/ شَوْكُ الغَنَم.
**ژوت آمریکایی** /ž.-e-ämrikäyi/ (گیا) شَوْكُ الغَنَم.
**ژوت منچوری** /ž.-e-mäncuri/ (گیا) شَوْكُ الغَنَم.
**ژوراسیک** /žuräsik/ العَصْرُ الجُوراسِيّ.
**ژوراسیک پایین** /ž.-e-päyin/ اللِّياس.
**ژورای سفید** /žurä-ye-sefid/ اليُوراسِيُّ أو الجُـوراسِيُّ أو الجُورِيُّ الأَبْيَض.
**ژورای سیاه** /ž.-ye-siyäh/ اليُـوراسِيُّ أو الجُـوراسِـيُّ أو الجُورِيُّ الأَسْوَد.
**ژورای قهوه‌ای** /ž.-ye-qahveeyi/ اليُوراسِيُّ أو الجُوراسِيُّ أو الجُورِيُّ البُنِّيّ.
**ژورنال** /žurnäl/ ۱ ← روزنامه. ۲ ← مجلّه.
**ژورنالیست** /žurnälist/ ← روزنامه‌نگار.
**ژورنالیسم** /žurnälism/ ← روزنامه‌نگاری.
**ژوری** /žuri/ ۱ ← هیئت منصفه. ۲. ← داورگان.

**ژوکر** /žoker/ الجُوكِر.
**ژول** /žul/ (فز) الجُول.
**ژولپ** /žulep/ الجُلّاب.
**ژولیدن** /žulidan/ ← ژولیده شدن، درهم شدن.
**ژولیده** /žulide/ شَعِث، أَشْعَث، مُضْطَـرِب، مُشَوَّش، رَثُّ الهَيْئَة، مُخْتَلّ، غَيْرُ مُنَظَّم، المَعْكُوش، المَنْكُوش.
**ژولیده شدن** /z.-šodan/ شَعَثاً و شُعُوثَةً / شَعِثَ ـَ، تَشَعُّثاً / تَشَعَّثَ الشَّعَرُ، تَشَوُّشاً / تَشَوَّش، تَفَرُّقاً / تَفَرَّق.
**ژولیده کردن** /ž.-kardan/ تَشْعِيْثاً / شَعَّثَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّش، تَفْرِيْقاً / فَرَّق.
**ژونگلور** /žonglur/ المُغَنِّيُّ أو الشّاعِرُ المُتَرَحِّل.
**ژونن** /žunon/ يُونُون.
**ژونون** /žunon/ ← ژونن.
**ژوئن** /žuan/ يُونِيُو، يُونِيه، حِزِيْران.
**ژوئیه** /žuyye/ يُولِيَة، اليُوْلِيُو، تَمُّوز.
**ژیپس** /žips/ الجِبْس، جَصّ.
**ژیراسیون** /žiräsiyon/ دَوَرانٌ [حَولَ مِحْوَر].
**ژیروسکوپ** /žiroskop/ ← دوران نما.
**ژیرول** /žyrol/ (گیا) الإناء [جِنسٌ مِن الفُطُور].
**ژیکلور** /žiklor/ نَضّاحَة.
**ژیگولت** /žigolet/ أُنَيْقَة.
**ژیگولو** /žigolo/ أُنَيْق.
**ژیلت** /žilet/ صُدْرَة، صِدار، صَدْرِيَّة.
**ژیمنازیوم** /žimnäziom/ الجِمْنازِيُوم.
**ژیمناست** /žimnäst/ الجِمْنازِيّ.
**ژیمناستیک** /žimnästik/ الجِمْنازِيَّة.
**ژیمناستیک‌باز** /ž.-bäz/ ← ژیمناست.
**ژیمناستیکی** /ž.-i/ الجِمْنازِيّ.
**ژئوپولیتیک** /že'opolitik/ عِلْمُ سِياسَةِ الطَّبِيْعِيَّة.
**ژئوتروپیسم** /že'otropism/ ← زمین گرایی.
**ژئودزی** /že'odezi/ جِيُودِيْسِيّ.
**ژئوفیزیک** /že'ofizik/ جِيُوفِيْـزِيا، فِيْزِيـاءُ الأَرْض، عِلْمُ طَبِيْعَةِ الأَرض.
**ژئوفیزیکی** /že'ofiziki/ جِيُوفِيْزِيائِيّ.
**ژئولوژی** /že'oloži/ الجِيُولُوجِيَّة ← زمین‌شناسی.
**ژئوئید** /že'o'id/ ← زمین‌وار.



**س** /s/ السِّيـن. الحَـرْفُ الخـامِـسَ عَشَـرَ مِـنَ الألفبـاءِ الفارِسِيَّةِ، وَهِي بِمَثابَةِ ٦٠ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**سا** /sä/ لاحِقَةٌ لِلْمُشابَهَةِ و النَّظِيرِ، مثل: مَهسا [كالقَمَر].

**ساباط** /säbät/ السّاباط، دَهْلِيز.

**سابر** /säber/ السَّيف، الحُسام.

**سابق** /säbeq/ الماضِي، سابِق، سالِف.

**سابقاً** /s.-an/ سابِقاً / مُسَبَّقاً، في الماضِي، قَبْلاً، آنِفاً.

**سابقه** /s.-e/ سابِقَة، أقْدَمِيَّـة، القِدَم. «او در اين كار ~ دارد»: لَهُ قِدَمٌ في هذا الأمْر.

**سابقه‌دار** /s.-e-där/ ذُوسَوابِق، ذُو سابِقَة.

**سابقه‌هاى بد** /s.-e-hä-ye-bad/ أوْراقٌ صَفْراء.

**سابقى** /s.-i/ سالِف، مُتَقَدِّم.

**سابل** /säbel/ (جانـ) الدُّوْدَةُ البَحْرِيَّةُ.

**سابوتاژ** /säbotäž/ إفْسادُ العَمَلِ، تَخْرِيبُ العَمَلِ أو آلاتِ العَمَلِ عَمْداً، تَخْرِيبٌ مَقْصُود.

**سابين** /säbin/ (گيا) ← ابهل، سرو كوهى.

**ساپوديلا** /säpodilä/ (گيا) السُّبُّوتَة.

**ساپوديلاها** /s.-hä/ (گيا) السُّبُّوتِيّات.

**ساتن** /sätan/ ساتان، أطْلَس.

**ساتورن** /säturn/ الزُّحَل.

**ساتورنى** /säturni/ (جانـ) طاوُوسِيَّة.

**ساتى** /säti/ السُّوتِية، إحْراقُ الأرْمَلَـةِ الهِنْدوسِيَّةِ نَفْسَها في مَحْرَقَةِ زَوْجِها المُتَوَفَّى عَلامَةً عَلَى إخْلاصِها لَهُ.

**ساج** /säj/ (گيا) السّاج.

**ساچمه** /säcme/ خُرْدُق، رَشُّ الصَّيْدِ.

**ساچمه خوردن** /s.-xordan/ إصابَةٌ / أُصِيبَ مج بـالخُرْدُق.

**ساحت** /sähat/ السّاحَة، بَراح.

**ساحر** /säher/ السّاحِر، الرّاقِي، رَقّاء.

**ساحل** /sähel/ ساحِل، شاطِئ، الشَّطّ، شَطْء، مِجْداح، جُدّ، جِدَّة، خَرِيص، سِيف، شَرِير، ضَفِير، ضِفَّة، طَفْطاف، عَدان، عِراق، عَيْفَة، مُكَلَّأ، مِلْطاط، المَهْرَقان، المُهْرُقان.

**ساحل چپ** /s.-e-cap/ الضِّفَّةُ اليُسْرَى.

**ساحل راست** /s.-e-räst/ الضِّفَّةُ اليُمْنَى.

**ساحل طلا** /s.-e-talä/ ساحِلُ الذَّهَبِ.

**ساحل عاج** /s.-e-äj/ ساحِلُ العاجِ.

**ساحل گرفتن** /s.-gereftan/ مُساحَلَةٌ / ساحَلَ.

**ساحلى** /s.-i/ ساحِلِيّ.

**ساخارين** /säxärin/ (شيمـ) سَكَّرِين.

**ساخت** /säxt/ ١. أُسْلُوب، شَكْل، تَرْتِيب، تَرْكِيب، طَرَز، إنْشاء، بِناء، بُنْيان، عَتاد. ٢. صُنْع، مَصْنُوع، مَحْصُول.

**ساختار** /s.-är/ البِناء.

**ساختگى** /s.-egi/ ١. مَصْنُوع، مُصْطَنَـع، صَناعِـيّ، تَصَنُّعِيّ، زُور، مُـزَوَّر، مُخْتَلَق، وَضْـع، مَوْضُـوع، مُزَيَّـف، زَيْف، صُـوَرِيّ، عِيَرَة، مُسْتَعار، مَغْشُوش، مُقَلَّـد، كاذِب، مُفْتَعَل، مُلَفَّق. ٢. (حقـ) الصُّـوَرِيّ. «معاملهٔ ساختگـى يا صورى يا ظاهرى»: البَيْعُ الصُّوَرِيّ.

**ساختمان** /s.-emän/ ١. بِناء، بُنْيان، بِنايَة، بُنْيَة، عِمارَة، عُمْران، مَبْنَى، وَضْع، وَصِيْلَة. ٢. تَرْكِيب.

**ساختمان رياضى** /s.-e-riyäzi/ البِنْيَةُ الرِّياضِيَّة، التَّرْكِيبُ الرِّياضِيّ.

**ساختمان كردن** /s.-kardan/ بَنْياً و بِناءً و بنْيـاناً و بِنْيَةً وبِنايَةً / بَنَى ـ البَيْـتَ، اِبْتِناء / اِبْتَنَى بَيْتاً، تَـأْسِيساً / أسَّسَ البِناءَ، عَمْراً / عَمَرَ ـُ الدّارَ، تَعْمِيراً / عَمَّرَ.

**ساختمانى** /s.-e-i/ بِنائِيّ، إنْشائِيّ.

**ساختمان یادبود** /s.-e-yād-bud/ نَصْبٌ تَذْکاريّ.

**ساختن** /s.-an/ ۱. بَنْياً و بِناءً و بُنْياناً و بِنْيَةً و بِنايَةً و بِنًى و بُنًى / بَنَى ـِ البَيْتَ، اِبْتِناءً / اِبْتَنَى بَيْتاً، تَعْمِيراً / عَمَّرَ، تَبْيِيْتاً / بَيَّتَ البَيْتَ، شَيْداً / شادَ ـِ وتَشْيِيْداً / شَيَّدَ البِناءَ . ۲. صَنْعاً / صَنَعَ ـَ الشَّيءَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ فَعْلاً / فَعَلَ ـَ إيْجاداً / أوْجَدَ، تَدْرِيْماً / دَرَّمَ هـ تَسْوِيَة / سَوَّى، إنْتاجاً / أنْتَجَ الشَّيءَ. ۳. جَعْلاً / جَعَلَ ـَ و إجْتِعالاً الشَّيءَ و تَصْيِيْراً / صَيَّرَ. ۴. إفْتِعالاً / إفْتَعَلَ، إخْتِلاقاً / إخْتَلَقَ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ تُهْمَةً، تَلْفِيْقا / لَفَّقَ الكلامَ. ۵. فَطْراً/ فَطَرَ ـُ و إفْتِطاراً / إفْتَطَرَ، خَلْقاً و خَلْقَةً / خَلَقَ ـُ هـ، إخْتِراعاً / إخْتَرَعَ، إنْشاءً / أنْشَأهُ. ۶← سازش کردن.

**ساخت و پاخت** /s.-o-pāxt/ تَوْطِئَة، تَواطُؤ، مُؤامَرَة، تآمُر.

**ساخت و پاخت کردن** /s.-o-p.-kardan/ تَوَاطُؤ، تامُر.

**ساخته** /s.-e/ ۱. مَبْنِيّ، بُنْيَة، مَشِيْد، مُشَيَّد. ۲. مَصْنُوع الصَّنِيْع، مُخْتَلَق، مَخْلُوق، مَعْمُول، مَشْغُول، مَجْعُول، مُبْدَع. ۳ ← ساخته و پرداخته.

**ساخته شدن** /s.-e-šodan/ إعْتِمالاً / إعْتَمَلَ، إنْعِمالاً / إنْعَمَلَ، عَمَلاً / عُمِلَ مج ـَ.

**ساخته و پرداخته** /s.-e-va-pardāxte/ مُزَيَّن، مُنْتَظَم، مُجَهَّز، مُهَيَّأ، مُخْتَلَق، مُلَفَّق.

**ساداوران** /sādāvarān/ السّادَرْوان.

**سادگی** /sādegi/ ۱. بَساطَة، سَذاجَة، بِدُونِ زِيْنَةٍ. ۲. سَلَامَةُ النِّيَّةِ، خُلُوص، صَفاء، سُرْعَةُ التَّصْدِيْقِ، غَرارَة.

**ساده** /sāde/ ۱. بَسِيْط، العادِي، سادَة، مُجَرَّد، خالِص، سَهْل، صافٍ. ۲. ساذَج، مُغَفَّل، سَلِيْمُ النِّيَّـةِ أو القَلْبِ، سَلِيْم، جاهِل، أبْلَه، أمَنَة، عَدِيْمُ الحِيْلَةِ، غَيْرُ مُؤْذٍ.

**ساده دل** /s.-del/ سَلِيْمُ الطَّوِيَّةِ أو القَلْبِ أو النِّيَّةِ، خَفِيْفُ العَقْلِ، جاهِل، أبْلَه.

**ساده دلی** /s.-d.-i/ البَلاهَة، سَذاجَة.

**ساده کردن** /s.-kardan/ ۱. تَسْهِيْلاً / سَهَّلَ، إخْلاءً / أخْلَى، تَنْقِيَةً / نَقَّى. ۲. (رضـ) بَسْطاً / بَسَطَ ـُ العَمَلِيّاتِ الجَبْرِيَّـةِ مِنْ ضَرْبٍ و جَمْـعٍ و غَيْرِهِمـا، إخْتِزالاً / اخْتَزَلَ الكَسْرَ في الحساب، حَطّاً / حَطَّ ـُ الحاسِبُ الكَسْرَ.

**ساده لوح** /s.-lowh/ سَلِيْمُ النِّيَّةِ، سَلِيْـم القَلْبِ، ساذَج، مُغَفَّـل، أبْلَـه، أحْمَق، بـارِد، بَلِيْـد، غِـرّ، خام، صـافِي الضَّمِيْر، سَرِيْـعُ التَّصْدِيْقِ، غَشِيْم، مُؤْتـانُ الفُؤادِ، عَبِيْط، هَبِيْت، لَقِن، يَقِن، يَقَنَة، مِيْقان، آلَةٌ صَمّاء.

**ساده لوحانه** /s.-l.-āne/ بِسَذاجَةٍ.

**ساده لوحی** /s.-l.-i/ غَرارَة، سَذاجَة.

**ساده نویسی** /s.-nevisi/ التَّرَسُّل.

**سادیست** /sādist/ السّادِيّ.

**سادیسم** /sādism/ السّادِيَّة، جُنُونُ إيذاءِ النّاسِ.

**سادیک** /sādik/ سادِي.

**سار** /sār/ ۱ ← سر: مِثْلَ سبکسـار أيْ سبکسر. ۲. لاحِقَةٌ تُعْطِـي مَعْنَى مِثْـل و شِبْه، دیـوسار [کـالغُول]. ۳. لاحِقَةٌ تُعْطِي مَعْنَى المَكانِ مثلَ: کوهسار. ۴. (جانـ) زُرْزُر، زُرْزُور، سَمَرْمَر، غَطّاس.

**سار آبی** /s.-e-ābi/ (جانـ) الدُّنْقُلَة، جُنْقُلَة.

**ساراباند** /sārāband/ السَّرَبَنْدَة.

**ساربان** /sār-bān/ جَمّال، راعِي الإبِـل، حادِي، حَدّاء، هَجّان.

**ساردیـن** /sārdin/ سَـرْدِيْن، الصُّحْنـاء و الصِّحْنـاءَة و الصُّحْناة و الصُّحْنَى، صِيْر.

**ساردیـن سازی** /s.-sāzin/ ۱. صِناعَةُ السَّـرْدِيْن. ۲. مَصْنَعُ السَّرْدِيْن.

**سارسل** /sārsel/ حَذَف.

**سارسیاه** /s.-siyāh/ (جانـ) الشُّحْرُور.

**سارسیاه‌ها** /s.-s.-hā/ الشُّحْرُورِيّات.

**سارکپت** /sārkopt/ (جانـ) عَلّ.

**سـار کنه‌خـوار افـریقایـی** /s.-e-kane-xār-e-efriqāyi/ (جانـ) أمُّ شُبْقُونَة، النَّغاف.

**سارکوم** /sārkom/ السَّرْقُوم، السَّرَطان.

**سارگاس** /sār gās/ (گیا) السَّرْجَس.

**ساروج** /sāruj/ صارُوج، طِيْن، مَلاط، مُؤْنَة.

**ساروج شنی** /s.-e-šeni/ أبْرَق، خَرَسانَة.

**ساروج کردن** /s.-kardan/ لَوْطاً / لاطَ يَلُوطُ الحَوْضَ والحائِطَ.

**ساروس** /sāros/ (نجـ) السّاهُور، السّارُوس.

**ساروق** /sāruq/ سُفْرَة، سِماط، بُقْجَة.

**سارها** /sār-hā/ (جانـ) الزُّرْزُورِيّات.

**ساری** /sāri/ (جانـ) ۱. زُرْزُور ← سار. ۲. السّارِي [ثَوْبٌ

تَرْتَدِيهِ الهِنْدِيّات].

**ساریق** /säriq/ (جانـ) ← ساریگ.

**ساریگ** /särig/ (جانـ) سَريغ.

**ساز** /säz/ ۱. نَغْمَة. ۲. المِعْزَف، المِعْزَفَة، آلَةُ الطَّرَبِ.

**سازا** /säzä/ مُكَوِّن، مُقَوِّم.

**ساز تنها** /säz-e-tanhä/ المَعْزُوفَة.

**سازج هندی** /säzaj-e-hendi/ (گیـا) ساذَجٌ هِنْدِيٌّ، مَلَسْتُومَة.

**ساز دهنی** /säz-dahani/ الشَّفَوِيّة.

**ساز زدن** /s.-zadan/ عَزْفاً و عَزِيفاً / عَزَفَ بِـ تَعْزِيفاً / عَزَّف، لَعْباً و لِعِبا و تَلْعاباً / لَعِبَ ـَ عَلَى القانُونِ و غَيرِهِ مِنْ آلاتِ الطَّرَبِ.

**ساز زن** /s.-zan/ عازِف، المُغَنِّي.

**سازسلو** /s.-e-selow/ ← ساز تنها.

**سازش** /s.-eš/ ۱ ← سازگاری. ۲. تَوَاطُـؤ، مُوَاطَـأَة، تَخامُر. ۳. الصُّلْح، هُدْنَة. ۴. (قا) التَّوْفِيق. ۵. عبارة [فی الجَبْر].

**سازش دادن** /s.-eš-dädan/ ← آشتی دادن، صلح دادن.

**سازشکار** /s.-eš-kär/ المُتَوافِق، المُصالِح، المُتَوَاطِئ.

**سازشکارانه** /s.-eš-k.-äne/ بالتَّطَواطُؤ، بالتَّوافُقِ.

**سازش کردن** /s.-eš-kardan/ ۱ ← سازگاری کردن. ۲. تَخَامُراً / تَخامَرُوا، تَواطُؤاً / تَوَاطَأُوا.

**سازش ناپذیر** /s.-eš-näpazir/ لَـدُود، لايَقْبَـلُ المُصالَحَةَ.

**ساز شناس** /s.-šenäs/ العارِفُ بِأَنْواعِ الآلاتِ الموسيقِيَّةِ.

**سازشناسی** /s.-senäsi/ مَبْحَثُ الآلاتِ المُوسِيقِيَّةِ.

**سازشنامه** /s.-eš-näme/ كِتابُ الصُّلْحِ، وَثِيقَةُ المُصالَحَةِ.

**ساز کردن** /s.-kardan/ ۱ ← آماده کردن. ۲ ← آهنگ کردن، عزم کردن.

**سازگار** /s.-gär/ ۱. مُـوافِق، مُطـابِق، لائِق، مُتَـلائِم، المُناسِـب، مُنْسَجِم، مُساعِف، صِحِّـيّ، نَجِيع. ۲. قانِع، مِزوَل.

**سازگار شدن** /s.-g.-šodan/ ۱ ← سازگاری کردن. ۲. وَفْقاً / وَفِقَ يَفِـقُ، مُوافَقَـةً / وافَقَ، مُنـاسَبَةً / ناسَـبَ، مُـلاءَمَةً / لاءَمَ هـ الشَّيءَ، تَوَاؤُما / تَـوَاءَمَ الشَّخْصـانِ أو الشَّيْئانِ، قِماءً و مُقاماةً / قامأ هـ قِمـاءً و مُقاماةً / قامَى هـ [واوی و یـائي]، وَأْماً / وَأَمَ يَؤْأَمُ هـ و وِئامـاً و مُواءَمَةً / واءَمَ هـ.

**سازگار کردن** /s.-g.-kardan/ تَوْفِيقـاً / وَفَّقَ الأَمـرَ، مُوافَقَـةً / وافَـقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْـنِ، مُناسَقَـةً / ناسَـقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ.

**سازگاری** /s.-g.-i/ وَفْـق، تَوافُـق، التَّوَفُّـق، تَوْفِيـق، مُوافَقَة، اِتِّفاق، مُناسَبَـة، اِئْتِلاف، اِتِّحاد، حُسْنُ السُّلُوك، مُـدامَجَة، رِفـاء، اِنْسِجـامُ الأَصْـواتِ والأَشْياءِ، مُطـابَقَـة، تَطْبِيق، لِيم، لِئْم، تَلاؤُم، وِئام، مُواءَمَة، هَداد.

**سازگاری کردن** /s.-g.-i-kardan/ مُوافَقَةً / وافَقَ، تَوافُقاً / تَوافَقَ القومُ، اِتِّفاقاً / اِتَّفَق، مُماشاة / ماشاه و تَمَشِّياً / تَمَشَّـى، مُجاراة / جـارَى، تَجارِيـاً / تَجـارَى الرَّجُـلانِ، مُسايَرَةً / سايَرَ، إجْراءً / أَجْرَى تَسْوِيَـةً، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ، رَفْأً / رَفَأَ ـَ هـ رِفـاءً و مُرافاةً / رَافَى هـ قِنـاءً و مُقاناةً / قانَـى هـ اِلْتِئـاماً / اِلْتَأَمَ الشَّيْئـانِ، لُطْفاً / لَطَفَ ـُ ہ، مُلاطَفَةً / لاطَفَ، مُمازَجَةً / مازَجَ، مُوادَعَةً و وِداعاً / وادَعَ هـ مُهـادَنَةً / هادَنَ، مُهاوَدَةً / هاوَدَ، مُهاواةً / هاوَى، مُواءَمَةً / وَاءَمَ، مُوانَحَةً / وانَحَ هـ.

**ساز گزینی** /säz gozini/ (مسـ) عِلْـمُ القِياسِ بـآلاتِ الطَّرَبِ.

**سازمان** /säzemän/ ۱. مُنَظَّمَـة، مُـؤَسَّسَـة، جَمْعِيَّـة، مَجْمَع، هَيْئَة، هَيْأة. ۲. نِظام، تَرْتِيب، قانُون.

**سازمان آب** /s.-e-äb/ مَرْفَقُ مِياهِ الشُّرْبِ.

**سازمان اداری** /s.-e-edäri/ إدارَة.

**سازمان امنیت** /s.-e-amniyyat/ دائِرَةُ المَباحِثِ، مُخابِرات.

**سازمان بازرگانی بین‌المللی** /s.-e-bäzargäni-ye-beyn-ol-melali/ مُنَظَّمَةُ التِّجارَةِ الدُّوَلِيَّة.

**سازمان برق** /s.-barq/ مَرْفَقُ الكَهْرَباءِ.

**سازمان برنامه** /s.-e-barnäme/ مُدِيرِيَّةُ المِيزانِيَّةُ العامَّةُ.

**سازمان بندی** /s.-bandi/ تَجَحْفُل.

**سازمان بهداشت جهانی** /s.-e-behdäšt-e-jahäni/ مُنَظَّمَةُ الصِّحَّةِ العالَمِيَّةُ.

**سازمان بین المللی آوارگان** /s.-e-beynol-melali-ye-

/äväregän مُنَظَّمَةُ اللّاجِئِينَ الدُّوَلِيَّة.

**سازمان بین‌المللی کار** /s.-b.-ol-m.-ye-kär/ مُنَظَّمَةُ العَمَلِ الدُّوَلِيَّة.

**سازمان بین المللی هواپیمایی کشوری** /s.-b.-ol-m.-ye-haväpeymäyi-ye-kešvari/ مُنَظَّمَةُ الطَّيَرانِ الدُّوَلِيَّة.

**سازمان پیش آهنگی** /s.-e-pišähangi/ الكَشْفِيَّة.

**سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی** /s.-e-peymän-e-äsiyä-ye-jonub-e-šarqi/ مُنَظَّمَةُ مُعاهَدَةِ جَنوبِ شَرْقِيِّ آسيا.

**سازمان پیمان خاورمیانه** /s.-e-p.-e-xävaremiyäne/ ← سازمان پیمان مرکزی، سنتو.

**سازمان پیمان مرکزی** /s.-e-p.-e-markazi/ ← سنتو.

**سازمان تبلیغات** /s.-e-tabliqät/ مَصْلَحَةُ الدِّعايَة، قِسْمُ الدِّعايَة.

**سازمان تربیت بدنی** /s.-e-tarbiyat-e-badani/ مُنَظَّمَةُ رِعايَةِ الشَّباب.

**سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد** /s.-e-tarbiyati-va-elmi-va-farhangi-ye-melal-e-mottahed/ مُنَظَّمَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِلتَّرْبِيَةِ والعِلْمِ و الثِّقافَةِ، اليُونِسْكو ← یونسکو.

**سازمان تعاونی** /s.-e-ta'ävoni/ نِظامٌ نِقابِيّ.

**سازمان حفاظت** /s.-e-hefäzat/ مُنَظَّمَةُ الأَمان.

**سازمان خواربار و کشاورزی جهانی** /s.-e-xär-bär-va-kešävarzi-ye-jahäni/ مُنَظَّمَةُ الطَّعامِ الزِّراعَةِ ← اف. آ. او.

**سازمان دادن** /s.-dädan/ ۱. تَشْكِيلُ الهَيْئَةِ، تَأْسِيسُ الجَمْعِيَّةِ. ۲. تَنْظِيم، تَرْتِيب ← سامان دادن.

**سازماندهی** /s.-dehi/ تَشْكِيل.

**سازمان رزمی** /s.-e-razmi/ نِظامُ المَعْرَكَة.

**سازمان کشورهای امریکایی** /s.-e-kešvarhä-ye-emrikäyi/ مُنَظَّمَةُ الوِلاياتِ المُتَّحِدَةِ الأَمِيرَكِيَّة.

**سازمان ملل متحد** /s.-e-melal-e-mottahed/ مُنَظَّمَةُ أو هَيْئَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَة.

**سازمان همکاری بین المللی** /s.-e-hamkäri-ye-beyn-ol-melali/ إدارَةُ التَّعاوُنِ الدُّوَلِيّ.

**سازمانی** /s.-i/ بُنْيانِيّ ← اساسی، اداری.

**سازمان یونسکو** /s.-e-yonesko/ مُنَظَّمَةُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ لِلتَّرْبِيَةِ و العِلْمِ و الثَّقافَةِ، اليُونِسْكو.

**سازند** /säzand/ تَكْوِين، تَكَوُّن، تَشْكِيل، تَأْلِيف.

**سازندگی** /säzandegi/ إخْتِراع، إبْداع، صُنْع، جَعْل.

**سازنده** /säzande/ ۱. صانِع، مُسْتَصْنِع، فاعِل، عامِل، مُوجِد، مُكَوِّن، جُلاذِيّ، جُلْذِيّ، ناتِج، مُنْتِج، مُسْتَنْتِج. ۲. بارِئ، خالِق. ۳. بَدِيع، مُبْدِع، مُخْتَرِع. ۴. بَنّاء، البانِي، مِعْمار.

**سازواره** /säzväre/ كائِنٌ حَيٌّ، المُتَعَضِّي.

**سازواری** /säzväri/ تَكَيُّف، التَّلاؤُم، تَهايُؤ، تَهْيِئَة، مُهايَأة.

**سازواری‌پذیر** /s.-pazir/ قابِلٌ لِلْمُهايَأة، مُتَكَيِّف، سَهْلُ التَّكَيُّف.

**سازواری سنج** /s.-sanj/ مِقْياسُ تَكَيُّفِ العَيْن.

**سازوبرگ** /säz-o-barg/ عُدَّة، جَهاز، أُهْبَة، الأَثْلَة، الأَثْلَة، أَدِيّ، ذَخِيرَةُ الحَرْبِ، سِلاح، عَتاد، عُتَدَة، نُبالَة، هُبَة.

**سازوکار** /säz-o-kär/ آلِيَّة، تَرْكِيبَة.

**سازوکار دفاع** /s.-o-k.-e-defä'/ الإرْتِكاسُ الدِّفاعِيّ ← مکانیسم دفاع، دفاع.

**سازه** /säze/ (رضـ) العامِل، المَضْرُوبُ أو المَضْرُوبُ فيه.

**سازهای بادی** /säz-hä-ye-bädi/ (مسـ) آلاتُ النَّفْخِ المُوسِيقِيَّة.

**سازهای زبانه** /s.-hä-ye-zabäne/ (مسـ) الآلاتُ ذاتُ لِسانِ المِزْمار.

**سازهای زهی** /s.-hä-ye-zehi/ (مسـ) الآلاتُ الوَتَرِيَّة.

**سازهای قمیشی** /s.-hä-ye-qamiši/ (مسـ) ← سازهای زبانه‌دار.

**سازهای ضربی** /s.-hä-ye-zarbi/ (مسـ) ← سازهای کوبی.

**سازهای کوبی** /s.-hä-ye-kubi/ (مسـ) آلاتُ النَّقْرِ المُوسِيقِيَّة.

**سازهای هوایی** /s.-hä-ye-haväyi/ (مسـ) ← سازهای بادی.

**سازی** /säzi/ آلِيّ.

**ساس** /säs/ (جانـ) بَقُّ الفِراش، فَسْفَس، فُسافِس، بَعُوض، ضَمْج، فاسِياء، فاسِيَة.

**ساس آبی** /s.-e-äbi/ (جانـ) بَقُّ الماءِ.
**ساسات** /säsät/ مِفْتاحُ الهَواء.
**ساسافراس** /säsäfräs/ (گیا) السّاسَفْراس.
**ساسالیوس** /säsäliyus/ (گیا) ← سیسالیوس.
**ساس درختی** /säs-e-deraxti/ (جانـ) الأرْق.
**ساس گلابی** /s.-e-goläbi/ (جانـ) بَبرُ الكُمَّثْرَى.
**ساسون** /säsun/ طَيَّة.
**ساسون گرفتن** /s.-gereftan/ ثَنْياً / ثَنَى ـِ الثَّـوْبَ ثُمّ خاطَهُ لِيَضِيْقَ أو يَقْصُرَ، غَبْناً / غَبَنَ ـِ الثَّوْبَ.
**ساسها** /säs-hä/ (جانـ) فاسِيائِيّات، البَبْرِيّات.
**ساطور** /sätur/ السّاطُور، مِسْحَل، مِعْضاد.
**ساعات اضافی** /sä'ät-e-ezäfi/ ساعاتٌ إضافِيَّةٌ.
**ساعات بیکاری** /s.-e-bikäri/ وَقْتُ فَضاءٍ.
**ساعات کار** /s.-e-kär/ ساعاتُ العَمَلِ.
**ساعت** /sä'at/ ساعَة، مَطْوَة، اللَّوْقَة.
**ساعت آبی** /s.-e-äbi/ السّاعَةُ المائِيَّة.
**ساعت آفتابی** /s.-e-äftäbi/ ساعَةٌ شَمْسِيَّةٌ، مِزْوَلَة.
**ساعت الکتریکی** /s.-e-elekteriki/ السّاعَةُ الكَهْرَبائِيَّة.
**ساعت برقی** /s.-e-barqi/ ← ساعت الکتریکی.
**ساعت بغلی** /s.-e-baqali/ ← ساعت جیبی.
**ساعت بیکاری** /s.-e-bikäri/ وَقْتُ الفَراغِ.
**ساعت تابستانی** /s.-e-täbestäni/ ← ساعت فصلی.
**ساعت تعطیلی** /s.-e-ta'tili/ مَوْعِدُ الإغْلاقِ.
**ساعت جیبی** /s.-e-jibi/ ساعَةُ جَيْبٍ.
**ساعتچی** /s.-ci/ ۱ ← ساعت‌ساز. ۲ ← ساعت‌فروش.
**ساعت دسته کوک** /s.-e-daste-kuk/ السّاعَةُ المِدْوَرِيَّة.
**ساعت دیواری** /s.-e-diväri/ ساعَةُ الحائِطِ.
**ساعت رملی** /s.-e-ramli/ ← ساعت شنی.
**ساعت رومیزی** /s.-e-rumizi/ ساعَـةُ الطّاوِلَةِ، السّـاعَةُ المِنْضَدِيَّة.
**ساعت زنگی** /s.-e-zangi/ ساعَةٌ دَقّاقَةٌ.
**ساعت ریگی** /s.-e-rigi/ ← ساعت شنی.
**ساعت‌ساز** /s.-säz/ ساعـاتِيّ، صانِـعُ السّاعـاتِ، مُعَمِّرُ السّاعاتِ.
**ساعت‌سازی** /s.-s.-i/ ۱. صَنـاعَـةُ السّاعـاتِ، تَعْمِيـرُ السّاعـاتِ. ۲. مَصْنَعُ السّـاعاتِ، مَحَـلُّ تَعْمِيرِ السّـاعاتِ، دُكّانُ السّاعاتِيّ.
**ساعت‌شمار** /s.-šomär/ عَقْرَبُ السّاعاتِ.
**ساعت شماطه‌دار** /s.-e-šammate-där/ مُنَبِّه، سـاعَةٌ مُنَبِّهَةٌ.
**ساعت شنی** /s.-e-šeni/ ساعَةٌ رَمْلِيَّة، بِنْكام.
**ساعت شوم** /s.-e-šum/ ساعَةُ نَحْسٍ.
**ساعت صفر** /s.-e-sefr/ ساعَةُ الصِّفْرِ.
**ساعت طاقچه‌یی** /s.-e-täqceyi/ ← ساعت رومیزی.
**ساعت ظلی** /s.-e-zelli/ ← ساعت آفتابی.
**ساعت‌فروش** /s.-foruš/ ساعاتِيّ، بائِعُ السّاعاتِ.
**ساعت‌فروشی** /s.-f.-i/ بَيْعُ السّاعاتِ.
**ساعت فصلی** /s.-e-fasli/ تَوْقِيْتٌ صَيْفِيٌّ.
**ساعت کار** /s.-e-kär/ وَقْتُ العَمَلِ.
**ساعت ماسه‌یی** /s.-e-mäseyi/ ← ساعت شنی.
**ساعت مچی** /s.-e-moci/ ساعَـةُ اليَدِ، سـاعَةُ مِعْصَـمٍ، السّاعَةُ النَّجْمِيَّةُ.
**ساعد** /sä'ed/ السّاعِد، الزَّنْد.
**ساعدبند** /s.-band/ السّاعِدَة.
**ساعی** /sä'i/ السّاعِي، ناهِض، مُجْتَهِد.
**ساغر** /säqar/ قَدَح، كَأس.
**سافن** /säfen/ (پز) السّافِن.
**ساق** /säq/ السّاق، قَصَبَةُ الرِّجْلِ، خَدَمَة.
**ساقدوش داماد** /s.-duš-e-dämäd/ شَبِين، إشْبِيـنُ العَرِيْسِ.
**ساقدوش عروس** /s.-d.-e-arus/ شَبِيْنَة، إشْبِيْنَةُ العَرُوسِ.
**ساق زر** /s.-zar/ (گیا) الصُّوْلِيداجَة، عَصا الذَّهَبِ.
**ساقط شدن** /säqet-šodan/ ← افتادن.
**ساقط کردن** /s.-kardan/ افکندن، انداختن.
**ساقه** /säqe/ ساقُ النَّباتِ، شَمْرُوْخ.
**ساقه آغوش** /s.-äquš/ مُعانِقٌ أو مُطَوِّقٌ لِلسّاقِ.
**ساقهٔ بالارونده** /s.-ye-bäläravande/ السّاقُ العارِشَةُ.
**ساقهٔ برگ** /s.-ye-barg/ سُوَيْقَة.
**ساقهٔ پر** /s.-ye-par/ عِراقُ الرِّيْشَةِ.
**ساقه‌چه** /s.-ci/ ساقٌ جَنِيْنِيَّةٌ.
**ساقه‌دار** /s.-där/ مُسَوِّق، مُعَنِّق.
**ساقهٔ زیرزمینی** /s.-ye-zir-zamini/ السّاقُ الأرْضِيَّةُ ←

ریزوم.
**ساقهٔ زیرین** /s.-ye-zirin/ ← ریزوم.
**ساقهٔ غده‌یی** /s.-ye-qoddeyi/ السّاقُ العُسْقُولِيَّة.
**ساقهٔ گل** /s.-ye-gol/ الزِّنْد.
**ساقهٔ لشکر** /s.-ye-laškar/ ساقَةُ الجَيْشِ.
**ساقهٔ مغز** /s.-ye-maqz/ (پز) قَمْعُ الدِّماغِ، ساقُ الدِّماغِ.
**ساقه‌یی** /s.-yi/ سُوَيْقِيّ، عُنَيْقِيّ.
**ساقی** /sāqi/ السّاقِي، سَقّاء.
**ساقیگری** /s.-gari/ السِّقايَة.
**ساقی‌نامه** /s.-nāme/ نَوْعٌ مِنَ الشِّعْرِ يُوَجِّهُ الشّاعِرُ فِيْهِ الخِطابَ إلى السّاقي.
**ساک** /sāk/ جَعْبَة، حَقِيْبَة، كِيْس، خَرِيْطَة.
**ساکارات** /sākārāt/ (شیمـ) السُّكَّرات.
**ساکاروز** /sākāroz/ (شیمـ) السُّكَّرُوز.
**ساکارید** /sākārid/ سَكارِيْد.
**ساکاریمتر** /sākārimetr/ ا← قندسنج.
**ساکارین** /sākārin/ السُّكَّرِيْن.
**ساکت** /sāket/ ساكِت، سَكْت، السِّكُّوت، السُّكَّيْت، خامِد، صامِت، صِمِّيْت، بارِدُ الطَّبْعِ، طِرِّيْق، كاظِم، هامِد.
**ساکت شدن** /s.-šodan/ سُكُوتاً و سُكاتاً / سَكَتَ ـُ صَمْتاً و صُماتاً و صُمُوتاً / صَمَتَ ـُ إصْماتاً / أَصْمَتَ الرَّجُلُ، بَكامَةً / بَكُمَ ـُ تَبَكُّماً / تَبَكَّمَ الكلامُ عَلَيْهِ، أُطُوماً / أَطَمَ ـِ إِبْلاماً / أَبْلَمَ الرَّجُلُ، ثَجُواً / ثَجا ـُ جَزْماً / جَزَمَ ـِ عَلَى الأَمْرِ و تَجْزِيْماً / جَزَّمَ، خَرَداً / خَرِدَ ـَ خَرَساً / خَرِسَ ـَ خَرْمَدَةً و خِرْماداً / خَرْمَدَ، إخْرِمّاساً / إخْرَمَّسَ، إخْرِمّاصاً / إخْرِمَّصَ، إخْرِنْماصاً / إخْرَنْمَصَ، خُفُوتاً / خَفَتَ ـُ الصَّوْتُ، إخْماداً / أَخْمَدَ، دَرْبَصَةً / دَرْبَصَ، دَرْمَسَةً / دَرْمَسَ، إِرْطاماً / أَرْطَمَ الرَّجلُ، إِرْماماً / أَرَمَّ القَوْمُ، سَجْناً / سَجَنَ ـُ لِسانَهُ، سُمُوطاً / سَمَطَ ـُ إسْماطاً / أَسْمَطَ الرَّجلُ، تَسْمِيْطاً / سَمَّطَ، إطْراقاً / أَطْرَقَ، إسْتِغْجاماً / إسْتَغْجَمَ، إعْتِصاماً / إعْتَصَمَ و إسْتِعْصاماً / إسْتَعْصَمَ بالصَّمْتِ، فَحْماً / فَحَمَ ـَ فَحْماً و فُحاماً و فُحُوماً / فَحِمَ مج و فَحِمَ ـَ إفْحاماً / أُفْحِمَ مج، إقْراداً / أَقْرَدَ، قَطاعَةً / قَطُعَ ـُ الرَّجُلُ، إقْتِناناً / إقْتَنَّ، كَرْسَمَةً / كَرْسَمَ، كَزْماً / كَزَمَ ـِ كُظُوماً / كَظَمَ ـِ إسْتِمْطاراً / إسْتَمْطَرَ، إمْساكاً / أَمْسَكَ عَنِ الكلامِ، إنْتِصاتاً / إنْتَصَتَ، نُطُوّاً / نَطا ـُ عَنْهُ، وَجْماً و وُجُوماً / وَجَمَ يَجِمُ فُلانٌ، هُجُوماً / هَجَمَ ـُ هُمُوداً / هَمَدَ ـُ أَصْواتُهُم.
**ساکت کردن** /s.-kardan/ سَكْتاً / سَكَتَ ـُ هـ تَسْكِيْتاً / سَكَّتَ، إسْكاتاً / أَسْكَتَ، إصْماتاً / أَصْمَتَ و تَصْمِيْتاً / صَمَّتَ هـ إخْراساً / أَخْرَسَ، خَطْماً / خَطَمَ ـِ هـ بالكلامِ، إخْماداً / أَخْمَدَ، إسْماطاً / أَسْمَطَ هـ إنْصاتاً / أَنْصَتَ، إضْراساً / أَضْرَسَ هـ عَقْداً / عَقَدَ ـِ لِسانَهُ، تَعْقِيْماً / عَقَّمَ هـ قَطْعاً / قَطَعَ ـَ لِسانَهُ، إفْخاماً / أَفْخَمَ هـ تَكْنِيْناً / كَنَّنَ، تَهْدِيْئاً / هَدَّأَ، إهْماداً / أَهْمَدَ، تَهْمِيْداً / هَمَّدَ.
**ساکت کننده** /s.-konande/ مُفْحِم، مُسْكِت.
**ساکسفن** /sāksofon/ (مسـ) السَّكْسِيَّة.
**ساکن** /sāken/ ۱. أَهْل، ساكِن، مُقِيْم، مُسْتَوْطِن، القاطِن، وادِع ۲. ساكِن، قارّ، هادِئ، الرّاهِي، الرَّهْو، السّاجِي.
**ساکن شدن** /s.-šodan/ ۱. سَكْناً و سُكْنَى / سَكَنَ ـُ تَسَكُّناً / تَسَكَّنَ الدّارَ، تَساكُناً / تَساكَنَ القومُ الدّارَ و فيها، إقامَةً / أَقامَ، تَوَطُّناً / تَوَطَّنَ المَكانَ، قَراراً و قُرُوراً / قَرَّ ـِ في المَكانِ، إسْتِقْراراً / إسْتَقَرَّ، أَثْماً / أَثَمَ ـُ بالمَكانِ، إضْراباً / أَضْرَبَ، ۲. سُكُوناً / سَكَنَ ـُ المُتَحَرِّكُ، قَراراً و قُرُوراً و قَرّاً و تَقْراراً و تَقِرَّةً / قَرَّ ـِ إقْراراً / أَقَرَّ الرَّجُلُ، تَقَرُّراً / تَقَرَّرَ، إسْتِقْراراً / إسْتَقَرَّ، خُشُوعاً / خَشَعَ ـَ الشَّيءُ، تَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ، إرْتِكازاً / إرْتَكَزَ الشَّيءُ، سُخُوّاً و سَخاءً / سَخا ـُ كَنّاً و كُنُوناً / كَنَّ ـُ [عم]، نَبَذاً / نَبِذَ ـَ الشَّيءُ، قُطُوناً / قَطَنَ ـُ في المَكانِ و بِهِ، إلْقاءً / أَلْقَى عَصا التَّرْحالِ، هَدْأً و هُدُوءاً / هَدَأَ يَهْدَأُ، هَدْأً و هُدُوءاً / هَدَأَ يَهْدَأُ، هُدُوناً / هَدَنَ ـِ.
**ساکن کردن** /s.-kardan/ ۱. إسْكاناً / أَسْكَنَ، تَسْكِيْناً / سَكَّنَ، إعْماراً / أَعْمَرَ هـ المَكانَ. ۲. تَسْكِيْناً / سَكَّنَ المُتَحَرِّكَ، رَكْزاً / رَكَزَ ـُ تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ، دَأْدَأَةً و دِئْداءً / دَأْدَأَ هـ طَمْأَنَةً / طَمْأَنَ الشَّيءَ، تَقْطِيْناً / قَطَّنَ هـ بالمَكانِ، إهْداءً / أَهْدَأَ، تَهْدِئَةً / هَدَّأَ، تَهْدِيْناً / هَدَّنَ.
**ساکی** /sāki/ السّاكِي.
**ساگو** /sāgo/ ساغو [دَقِيقُ النَّخْلِ، لُبُّ نَخْلِ الهِنْدِ].
**سال** /sāl/ ۱. سَنَة، عام، حَوْل، حِجَّة، حِقْبَة. ۲. عُمْر، سِنّ.

**سالاد** /*säläd*/ سَلَطَة، كامِخ، صَلْصَلَة.
**سالادالیویة** /*säläd-oliviye*/ سَلَطَةُ مايُونِز.
**سالادخوری** /*s.-xori*/ إناءُ السَّلَطَةِ.
**سالار** /*sälär*/ عَلَم، سَيِّدُ القَوْم.
**سالاری** /*s.-i*/ النِّقابَة.
**سال اعتدالی** /*säl-e-e'tedäli*/ ← سال فلكی.
**سال انحرافی** /*s.-e-enheräfi*/ سَنَةٌ شَمْسِيَّةٌ شاذَّةٌ.
**سالانه** /*s.-äne*/ سَنَوِيّ، عامِيّ، حَوْلِيّ.
**سال به سال** /*s.-be-s.*/ سَنَةٌ بَعْدَ سَنَةٍ، سَنَواتٌ مُتَوالِيَةٌ.
**سال تحصیلی** /*s.-e-tahsili*/ العامُ الدِّراسِيّ، السَّنَةُ الدِّراسِيَّة، السَّنَةُ المَدْرَسِيَّةُ.
**سال تحویل** /*s.-tahvil*/ تَحْوِيلُ السَّنَةِ.
**سال جاری** /*s.-e-järi*/ السَّنَةُ الحالِيَّةُ، العامُ الحالِي.
**سالچینه** /*s.-cine*/ طَبَقَةُ تَرَسُّبٍ حَوْلِيّ، رَقِيقَةٌ حَوْلِيَّةٌ.
**سالخوردگی** /*s.-xordegi*/ كِبَر، كَبْرَة، هَرَم، عَجْز، عُجُوز، شَمْخَرِيرَة.
**سالخورده** /*s.-xorde*/ مُسِنّ، مُعَمَّر، هَرِم، سَنِه، شَيْخ، عاجِز، عَجُوز، طَوِيلُ العُمْرِ، كَبِيرُ السِّنّ، مُجْفِل و جَفُول [نث]، دَرْدَ بِيس، دُهْرِيّ، دِقْن، طاعِنٌ في السِّنّ، طَلّ، العَشَبَة، عَفَنْش، مُتَعاوِنَه، فاكّ، الفانِي، فانِيَة [نث]، قَحْبَة، قَحُوم، مُتَقَدِّمٌ في العُمْرِ، قَضْعَم، قَعْوَس، قِلْحامَة، قَنْسَرِيّ، الكُدام، لِهْم، هَجْهاج، هِرْدَبَة، هِلَوف، هِلَوْفَة، هِمِلّ.
**سالخورده شدن** /*s.-x.-šodan*/ تَشْيِيخاً / شَيَّخ، شَيْخاً و شُيُوخَةً و شُيُوخِيَّةً و شَيْخُوخَةً و شَيْخُوخِيَّةً / شاخَ ـ تَشَيُّخاً / تَشَيَّخ، هَرَماً و مَهْرَماً و مَهْرَمَةً / هَرِمَ ـ بُلُوغاً / بَلَغَ ـ من العُمْرِ عَتِيّاً، كِبَراً و مَكْبَراً / كَبِرَ ـ في السِّنّ، إذْلِهْماماً / إذْلَهَمَّ الرَّجُلُ، طَعْناً / طَعَنَ ـ في السِّنّ، إعْجاناً / أعْجَنَ، عَسْواً و عُسُوّاً و عُسِيّاً و عَساءً و عَسْوَةً / عَسا ـ الشَّيْخُ، تَعْوِيداً / عَوَّدَ، قُحُوبَةً / قَحَبَ ـ الرَّجُلُ، تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ الشَّيْخُ.
**سالخورده کردن** /*s.-x.-kardan*/ تَهْرِيماً / هَرَّمَ، إهْراماً / أهْرَمَ.
**سال خورشیدی** /*s.-e-xoršidi*/ سَنَةٌ شَمْسِيَّةٌ.
**سال دیده** /*s.-dide*/ ← سالخورده.
**سالروز** /*s.-ruz*/ الذِّكْرَى السَّنَوِيَّة.
**سالسپاری** /*sälsepäri*/ (گیا) حَشِيشَةُ المَغْرِبِيَّةِ.
**سال شمسی** /*s.-e-šamsi*/ سَنَةٌ شَمْسِيَّةٌ.
**سال شمسی حقیقی** /*s.-e-š.-ye-haqiqi*/ ← سال اعتدالی، سال فلكی.
**سال عرفی** /*s.-e-orfi*/ السَّنَةُ المَدَنِيَّة.
**سال فلکی** /*s.-e-falaki*/ السَّنَةُ الفَلَكِيَّةُ.
**سال قمری** /*s.-e-qamari*/ سَنَةٌ قَمَرِيَّةٌ.
**سالک** /*sälek*/ السّالِك.
**سالک** /*sälak*/ حَبَّةُ حَلَب، دُمَّلُ الشَّرْقِ.
**سال کبیسه** /*säl-e-kabise*/ سَنَةٌ كَبِيسَةٌ.
**سالگرد** /*s.-gard*/ الذِّكْرَى السَّنَوِيَّةُ.
**سال گردش** /*s.-gardeš*/ تَحْوِيلُ السَّنَةِ.
**سال گرفتن** /*s.-gereftan*/ عَمَلاً / عَمِلَ مج ـ لَهُ مَجْلِسُ التَّأْبِين.
**سالم** /*sälem*/ ۱. سالِم، السَّلِيم، صَحِيح، صِحِّيّ، مَصَحَّة، ذُو صِحَّة، المُعافِي، طَيِّب، أمِين، في الأمْنِ، نَجِيع. ۲. سالِم، خالٍ مِنْ عَيْبٍ، جَيِّد.
**سال مالی** /*säl-e-mäli*/ سَنَةٌ مالِيَّةٌ.
**سالم‌سازی** /*sälem-säzi*/ تَطْهِير.
**سالم شدن** /*s.-šodan*/ سَلامَةً و سَلاماً / سَلِمَ ـ مِن عَيْبٍ وآفَةٍ، صُحّاً و صِحَّةً و صَحاحاً / صَحَّ ـ بُرُوءاً و بَراءً و بَراءَةً / بَرِئَ ـ مِنَ العَيْبِ.
**سالمند** /*säl-mand*/ ← سالخورده.
**سالمندی** /*s.-m.-i*/ ← سالخوردگی.
**سالمونلوز** /*sälmonelloz*/ (پز) ← شبه حصبه.
**سال میلادی** /*s.-e-miladi*/ سَنَةٌ مِيلادِيَّةٌ.
**سالن** /*sälon*/ صالُون، قاعَة، صالَة، رَدْهَةُ البَيْتِ، بَهْو.
**سالن آرایش** /*s.-e-äräyeš*/ صالُونُ الحِلاقَةِ، صالَةُ الحِلاقَةِ.
**سالنامه** /*säl-näme*/ ۱ ← رُوزنامَة، رُزْنامَة، تَقْوِيم ← سالنما. ۲. مُذَكِّرَةٌ سَنَوِيَّة.
**سالن انتظار** /*sälon-e-entezär*/ قاعَةُ الإنْتِظارِ.
**سالن پذیرایی** /*s.-e-paziräyi*/ قاعَةُ أو رَدْهَةُ الإسْتِقْبال.
**سالن نجومی** /*s.-e-nojumi*/ السَّنَةُ النُّجُومِيَّة.
**سالن سخنرانی** /*s.-e-soxanräni*/ قاعَةُ المُحاضَرات.
**سالن سینما** /*s.-e-sinamä*/ صالَةُ السِّينَما.

**سالنما** /säl-namä/ تَقْوِيمٌ، رُوزْنامَة.

**سالن مد** /sälon-e-mod/ بَيْتُ الأَزْياءِ.

**سالن ناهارخوری** /s.-e-nähär-xori/ صالَةُ المَطْعَمِ، قاعَةُ المَطْعَمِ أو الطَّعامِ.

**سال نو** /säl-e-now/ الأَجَدُّ مِنَ الأَعْوامِ.

**سال نوری** /s.-e-nuri/ السَّنَةُ الضَّوْئِيَّةُ.

**سالواره** /s.-väre/ سَناهِيَة، دَفْعَةٌ سَنَوِيَّة.

**سالوس** /sälus/ ۱. مَكْر، حِيْلَة، تَمَلُّق، بَنْد. ۲. مُتَمَلِّق، مُتَلاعِب.

**سالوس کردن** /s.-kardan/ ← فریب دادن.

**سالون** /sälon/ ← سالن.

**سال هجری** /s.-e-hejri/ سَنَةٌ هَجْرِيَّةٌ.

**سالیابی** /s.-yäbi/ التَّأْرِيخ، المُؤارَخَة، تَحْدِيْدُ تارِيْخِ شَيْءٍ.

**سالیانه** /s.-yäne/ سَنَوِيّ.

**سالیسیلات** /sälisilät/ (شیمـ) صَفْصَافات.

**سالیسیلیک** /sälisilik/ (شیمـ) حامِضُ السَّالِيْسِيْلِيْك.

**سالیسین** /sälisin/ الصَّفْصافِيَّة.

**سامار** /sämär/ (گیا) جَناحِيَّة.

**ساماریم** /sämäriyom/ (شیمـ) سَمَرْيُوم.

**ساماریوم** /sämäriyom/ (شیمـ) ← ساماریم.

**سامان** /sämän/ ۱. النِّظام، اِنْتِظام. ۲. أَدَواتُ المَنْزِلِ، لَوازِمُ الحَياةِ، المَتاع، العَتاد، عُتَدَة.

**سامان دادن** /s.-dädan/ تَرْتِيْباً / رَتَّبَ، تَنْظِيْماً / نَظَّمَ، تَنْزِيْلاً / نَزَّلَ.

**سامان یافتن** /s.-yaftan/ اِنْتِظاماً / اِنْتَظَمَ الشَّيْءُ أو الأَمْرُ.

**سامبا** /sämbä/ سامْبا.

**سامورایی** /sämuräyi/ السَّمُوراي.

**سان** /sän/ ۱. طَرْز، قاعِدَة، قانُون، دُسْتُور. ۲. شَبِيْه، نَظِيْر. ۳. (نظ) الاِسْتِعْراضُ أو عَرْضُ الجُنْدِ، مُناوَرَةٌ حَرْبِيَّة.

**ساناتوریوم** /sänätoriyom/ ← سناتوریوم.

**سانتاکلوز** /säntäkloz/ (گیا) سَنْتاكْلُوز، بابا نُوْيَل.

**سانتر** /säntr/ ← مرکز، وسط، میان.

**سانترال** /sänträl/ ۱. مَرْكَزِيّ، أَصْلِي. ۲. مَرْكَزُ الهاتِف. ۳. المُقَسِّم.

**سانتریک** /säntrik/ (جانـ) شُكْبُ البَحْرِ.

**سانتونین** /säntonin/ (شیمـ) السَّنْتُونِيْن.

**سانتی‌گراد** /sänti-geräd/ السَّنْتِيْغْراد.

**سانتی‌گرام** /s.-geräm/ السَّنْتِيْغْرام.

**سانتی‌لیتر** /s.-litr/ السَّنْتِيْلِيْتر.

**سانتیم** /säntim/ السَّنْتِيْم.

**سانتیمانتال** /säntimäntäl/ عاطِفِيّ.

**سانتی‌متر** /sänti-metr/ السَّنْتِيْمِتْر.

**سانتی‌متر مربع** /s.-m.-e-morabba'/ سَنْتِيْمِتْر مُرَبَّع.

**سانتی‌متر مکعب** /s.-m.-e-moka''ab/ سَنْتِيْمِتْر مُكَعَّب.

**سانحه** /sänehe/ حادِثٌ مُؤْسِفٌ أو مُفاجِئٌ أو غَيْرُ مُتَوَقَّعَة، مُصِيْبَة، كارِثَة.

**ساندویچ** /sändevic/ شَطِيْرَة، سَنْدَوِيْش، سَنْدِوِيْج.

**سان دیدن** /sän-didan/ اِسْتِعْراضاً / اِسْتَعْرَضَ الجَيْشَ، عَرْضاً / عَرَضَ ـ الجُنْدَ.

**سانس** /säns/ جَلْسَة، دَوْرَة، مَشْهَد.

**سانسکریت** /sänskerit/ سَنْسْكَرِيْتِيَّة.

**سانسکریتی** /s.-i/ السَّنْسْكَرِيْتِيّ.

**سانسور** /sänsur/ رَقابَة، مُراقَبَةُ المَطْبُوعاتِ، اِنْتِقاد.

**سانسورچی** /s.-ci/ مُراقِبُ الصُّحُفِ، نَقّاد.

**سانسور کردن** /s.-kardan/ مُراقَبَةٌ / راقَبَ الصُّحُفَ أو المَطْبُوعاتِ.

**سانسور مطبوعات** /s.-e-matbu'ät/ رَقابَةٌ عَلَى المَطْبُوعاتِ.

**سانگیناریا** /sänginäriyä/ (پز) ← ریشهٔ خون.

**سانیکولا** /sänikulä/ (گیا) السَّكَب.

**ساواک** /säväk/ ← سازمان امنیت.

**ساوانا** /sävänä/ سافَنا، إِقْلِيمٌ مَدارِيٌّ ذُو أَعْشابٍ خَشِنَةٍ.

**ساوسنگ** /säv sang/ نُوقاكِيُولايت.

**ساویت** /sävit/ ← سویت.

**ساهر** /säher/ (گیا) ذَيْلُ الكَلْبِ.

**سایا** /säyä/ کاشِط، حاكّ، مادَّةٌ كاشِطَةٌ.

**سایبان** /säyebän/ خَيْمَة، سَقِيْفَة، تَسْقِيْفَة، الظِّلال، الظِّلالَة، ظِلَّة، مَظَلَّة، شَمْسِيَّة، سُرادِق، مِضْرَب، فُسطاط، اِفْرِيْزَة، بُرْطُلَة، تَنْدَة، النُّزعامَة، خُصّ، دَوْحَة، شَرَعَة، صُفَّة، إِطْنابَة، عُشَّة، كِنّ، كِنَّة، كِنان.

**سایبان زدن** /s.-zadan/ سَرْدَقَةٌ / سَرْدَقَ المَكانَ.

**سایش** /säyeš/ التَّفَتُّت، اِنْدِثار.

**سایند** /säyand/ التَّجْوِيَة.

**سایـه** /säye/ ظِـلال، ظِلّ، فَـيء، تُبَّع، ثَمَـل، دَرَف، سَمْوَأَل، شَبَح، كَنَف، «او زير ~ فلانی است: هُـوَ في ظِلِّ فلانٍ».

**سایـه افکندن** /s.-afkandan/ تَضْلِيلاً / ظَلَّلَ، إظلالاً / أظَلَّ، إلْقاءُ / أَلْقَى عَلَيْهِ ظِلَّه، تَفْيئَةً / فَيَّأَ.

**سایه‌پرورده** /s.-parvarde/ ← نازپرورده.

**سایهٔ تمام** /s.-ye-tamäm/ ظِلُّ التَّمام.

**سایه‌دار** /s.-där/ ۱. ظَلِيل، مُظِلّ، مُظَلّـل، ظُلَّة، وارِف، ذُو ظِلّ. ۲. الحَرْفُ المَطْبَعِيُّ المُظَلَّل.

**سایه‌روشن** /s.-rowšan/ الجَلاءُ و القَتَمَةُ.

**سایه‌زنی** /s.-zani/ التَّظْلِيلُ في الرَّسْم.

**سائی** /sä'i/ (جانـ) السّايي.

**سابیدگی** /säyidegi/ سَحْق، صَقْل، لَمس، حَكّ، مَسّ، تَحات، حَلّ، جَلْط، سَجْح، تَسَلُّخ، نَسْل، تَنْسِيل.

**ساییدن** /säyidan/ حَكّاً / حَكَّ ـُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، أَكْلاً و مَأكَلاً / أَكَلَ ـُ هـ بَرْداً / بَرَدَ ـُ بَرْياً / بَرَى يَبْرِي بالحَكِّ، جَحْفاً / جَحَفَ ـَ هـ جَرْشاً / جَرَشَ ـِ حَرْقاً / حَرَقَ ـُ هـ بالمِبْرَدِ، رَضّاً / رَضَّ ـُ هـ رَضْـرَضَةً / رَضْرَضَ، رَهْداً / رَهَدَ ـَ هـ سَحْجاً / سَحَجَ ـَ تَسْجِيحاً / سَجَّحَ هـ سَحْناً / سَحَنَ ـَ الخَشَبَـة، فَرْكاً / فَرَكَ ـُ الثَّـوبَ، وَمْساً / وَمَسَ يَمِسُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، تَدْقِيقاً / دَقَّقَ، إدْقاقاً / أَدَقَّ، دَقّاً دَقَّ ـُ. ۲. سَحقاً / سَحَقَ ـَ، تَسْحِيقاً / سَحَّق، طَحْناً / طَحَنَ ـَ و تَطْحِيناً / طَحَّنَ الشَّيءَ و جَعَلَه ناعِماً، كَسْكَسَةً، كَسْكَسَ، لَطْثاً / لَطَثَ ـُ هـ، مَهْكاً / مَهَكَ ـَ الشَّيءَ و تَمْهِيكاً / مَهَّك، هَرْساً / هَرَسَ ـُ هَكّاً / هَكَّ ـُ لَمْساً / لَمَسَ ـِ هـ مَسّاً و مَسِيساً و مِسِّيسَى / مَسَّ ـَ، مُسُوحاً / مَسَحَ ـَ بالشَّيءِ، دَلْكاً / دَلَكَ ـُ الشَّيءَ، رَمْشاً / رَمَشَ ـِ هـ بِيَدِه، رَمْغاً / رَمَغَ ـَ الشَّيءَ، مَسْياً / مَسَى ـِ الشَّيءَ. ۴. صَقْلاً و صِقالاً / صَقَلَ ـُ.

**ساییده** /säyide/ ناعِم، مَسْحُـوق، مُنْسَحِق، مَطْحُون، مَـدْقُوق، مُنْـدَقّ، مَسْحُوج، مَجْلُـوط، فَـرِيك، مَفْـرُوك، مَلْمُوس، مُقطَّع، الدَّرْمَك، مَهْرُوش، مَحْكُوك.

**ساییـده شدن** /s.-šodan/ حَكّاً / حَكَّ مـج ـُ الشَّـيءُ بالشَّـيءِ، أَكْلاً و مَـأكَلاً / أُكِلَ مـج ـُ إتِّكـالاً / اِئْتَكَلَ، تَنَسُّراً / تَنَسَّرَ الثَّـوبُ، تَسَحُّجاً / تَسَحَّجَ و اِنْسِحـاجاً / اِنْسَحَجَ، سُحُـوقَةً / سَحُقَ ـُ الثَّوبُ، إسْحـاقاً / أسْحَقَ، اِنْسِحاقاً / اِنْسَحَقَ، اِنْدِقاقاً / اِنْدَقَّ، اِنْسِحالاً / اِنْسَحَلَ. ۳. تَماسّاً / تَماسَّ الجِرْمانِ.

**ساییده کردن** /s.-kardan/ ← ساییدن ۲.

**سائیگا** /sä'igä/ (جانـ) أرْوُس.

**سائی‌میری** /sä'imiri/ (جانـ) سايْمِيْري.

**سبابه** /sabbäbe/ السَّبّابَة، مُشِيْرَة.

**سبات** /sobät/ ۱. (پز) سُبـاتِيّ، شَرَيانٌ سُبـاتِيّ. ۲. نُوام، سُبات.

**سبات سنگین** /s.-e-sangin/ إغْماء، سُبات.

**سباتی** /s.-i/ شَرَيانٌ سُباتِيٌّ.

**سبب** /sabab/ سَبَب، عِلَّـة، باعِث، الـدّاعِي، الـدّاعِيَة، أَجَل، أساس، مَبْدَأ، سَبِيْل، مُوجِب، وَدَج، وَسِيْلَة.

**سبب شدن** /s.-šodan/ تَسْبِيْباً / سَبَّبَ الأمْرَ، إحْـداثاً / أحْدَثَهُ، إيْراثاً / أوْرَثَهُ كذا، إيْجاداً / أوْجَدَ.

**سبحه** /sobhe/ المِسْبَحَة.

**سبد** /sabad/ زَنْبِيْل، زِنْبِيْل، زَبِيْل، سَفَـط، سَبَت، سَلَّة، سَلّ، ثَـوْج، جَرّ، مِخْصَـن، مِحْمَل، الحُنْجُـود، الحُنْجُور، خِرْص، خَصَفَـة، دُرْج، مِسْمَد، مِشَنَّة، قَوْصَـرَة، مِقْطَف، القَفِيْر، قَفَص، قُفَّة، مِنْثَلَة، مِنْجَف، مِيْضانَة.

**سبدباف** /s.-bäf/ السَّلّال.

**سبدبافی** /s.-b.-i/ ← سبدسازی.

**سبدساز** /s.-säz/ السَّفّاط، سَلّال، قَوّاط.

**سبدسازی** /s.-s.-i/ صِناعَةُ السَّلَّةِ.

**سبدفروش** /s.-foruš/ سَلّال، السَّفّاط.

**سبدی** /s-i/ مُمَلَّد، مُؤَلَّفٌ أو مَصْنُوعٌ مِنْ أمالِيْدَ مَجْدُولَةٍ أو مَكْسُوّ بِها، مَصْنُوعٌ مِنْ قَشّ.

**سبز** /sabz/ خَضِر، أَخْضَر، خَضِيْر، يَخْضُور، غَضِيْر.

**سبزبال** /s.-bäl/ (جانـ) زَقْزاقٌ شامِيٌّ.

**سبز چمنی** /s.-e-camani/ أَخْضَرُ حَشِيْشِيّ.

**سبز روشن** /s.-e-rowšan/ أَخْضَرُ زَيْتِيّ.

**سبز شـدن** /s.-šodan/ خُضْرَةً / خَضِرَ ـَ، إخْضِراراً / اِخْضَرَّ، اِخْضِيـراراً / اِخْضـارَّ، اِخْضِيْضاباً / اِخْضَوْضَبَ الشَّجَرُ، اِخْضِيْضاراً / اِخْضَوْضَرَ.

**سبزقبا** /s.-e-qabä/ (جانـ) أَخْضَر، خُضَيْرِيّ، الخُضارِيّ، قارِيَة.

**سبزک** /s.-ak/ (جانـ) ← سبزقبا.

**سبز کردن** /s.-kardan/ إخضاراً / أخْضَرَ، تَخْضِيراً / خَضَّرَ هـ.

**سبزمغزپسته‌یی** /s.-maqz-e-pesteyi/ الفُسْتُقِيّ.

**سبزه** /s.-e/ ۱. أخْضَر، خُضْرَة، نَبات، نَبْت، نَبْتَة، مَرْج، عُشْب. ۲. أسْمَرُ البَشَرَة، أسْفَعُ اللَّوْن، أغْفَر.

**سبزه‌زار** /s.-e-zär/ الأرْضُ الخَضْراءُ النَّضِيرَةُ.

**سبزی** /s.-i/ ۱. خُضْرَة، نَضْرَة ← سرسبزی. ۲. نَباتِيّ. ۳. خُضْرَة، خُضار، بَقْلَة، نَبْتَة.

**سبزیجات** /s.-i-jät/ خُضار، خُضَر، بُقُول، أبْقال.

**سبزی خوردن** /s.-i-xordan/ ← سبزی ۲.

**سبزی فروش** /s.-i-foruš/ بَقّال، خَضّار، خُضَرِيّ، بائِعُ الخَضار أو الخَضْرَوات، فامِيّ.

**سبزی کاری** /s.-i-kāri/ زَرْعُ الخَضْراواتِ.

**سبزینه** /s.-ine/ كُلُوْرُوفِيْل، خَضِير، يَخْضُور، خَضِيْب.

**سبقت** /sebqat/ سَبْق، أسْبَقِيَّة، تَقَدُّم، أوْلِيَّة، تَجاوُز.

**سبقت جستن** /s.-jostan/ سَبْقاً / سَبَقَ ـِ إلى كذا، قَدْماً و قُدُوماً / قَدَمَ ـُ، تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ القَوْمَ.

**سبقت گرفتن** /s.-gereftan/ تَجاوُزاً / تَجاوَزَ، تَبْوِيْصاً / بَوَّصَ، تَـأْياً / تَأى ـَ هـ، إسْتِـلافاً / إسْتَلَفَ، تَسَلُّفاً / تَسَلَّفَ، تَشاحّاً / تَشاحَّ القَوْمُ في الأمْـرِ، مُرُوصاً / مَرَصَ ـِ إلى الشَّيءِ.

**سبقت گیرنده** /s.-girande/ السَّبّاق، رَعّاف، لِهْمِيْم.

**سبقت ممنوع** /s.-mamnu'/ مَمْنُوعُ التَّجاوُز.

**سبک** /sabk/ ۱. طَرْز، طِراز، نَمَط، أسْلُوب، نِظام، نَسَق، قاعِـدَة، طَرِيْقَة، زِيّ، طَقْـس، نَمُوذَج، أنْمُـوذَج، مِنْهَج، مِنْهاج، هِدْيَـة، هَيْئَة. ۲. طِراز، أسْلُـوب، الفَنّ. «~ های سخن»: أفانِيْنُ القَوْل.

**سبک** /sabok/ ۱. الخَفِيْف، خِفّ، هِفّ، تـافِه، عَشْعاس، قِلْو، وَخْوَاح، وَشْواش، وَشْوَش، هِزْلاج، هَيِّبان. ۲. خَفِيْف، خِفّ، شَـوْل، شَوْلَة [نـث]، طَيّاش، هَتّاف، هِـرْد، هِفّ، شَمْشَمان، شَمْشَمـانِيّ، شَمـاسِم، يَـأْفُوف. ۳. الخَفِيْف، السَّرِيْع، الذَّفِيْف، زَهِق، سَمام، وَشْواش، وَشْوَش.

**سبکبار** /s.-bär/ ۱. خَفِيْفُ الوَزْن. ۲. خالِي البالِ.

**سبـک بـازگشـت ادبـی** /sabk-e-bāzgašt-e-adabi/ الاِتِّباعِيَّةُ في الأدَبِ و الفَنّ.

**سبکبالان** /sabokbälän/ (جانـ) الجَواثِم.

**سبکپا** /s.-pä/ خَفِيْفُ الرِّجْلِ، سَرِيْعُ الجَرْي.

**سبکدست** /s.-dast/ الماهِر، سَرِيْع، خَفِيْفُ اليَدِ، الأحَذ، بَشَكَى اليَدَيْن، سَدِک.

**سبکدست شدن** /s.-d.-šodan/ خَفّاً و خِفَّةً / خَفَّ ـِ ت يَدُهُ، رِيْحاً / راحَ ـَ ت يَدُهُ لِكَذا.

**سبک‌روح** /s.-ruh/ مَسْرُوْر، بَحْبُـوح، البَشَكَى [نـث]، حامِز، سَكِيْنَة، شُعْشُع، شَغِل، قُلْقُل.

**سبک‌سر** /s.-sar/ ۱. سَفِيْه، عَدِيْمُ العَقْلِ، سَخِيْفُ العَقْلِ، خَفِيْفُ العَقْلِ. ۲. ذَلِيْل، حَقِيْـر، بِلاوَقار، مُفْلِـس، عائِق، عَيُوق، مُتَكَيِّس، الماس، مِنْداس [نث]، نَزِق.

**سبک‌سر شدن** /s.-s.-šodan/ ← سبکسری کردن.

**سبک‌سری** /s.-s.-i/ سُخْفُ العَقْلِ، سَخافَةُ العَقْلِ، خِفَّة، إسْتِخْفاف، بَلَه، بَلاهَت، رُعُونَة، طَيْش، نَزَق.

**سبکسری کردن** /s.-s.-i-kardan/ بَلَهاً و بَلاهَةً / بَلِهَ ـَ جَخْفاً و جَخِيْفـاً / جَخَفَ ـُ و جَخَفاً / جَخِفَ ـَ سُخْفاً و سَخافَةً / سَخُفَ ـُ.

**سبک‌سنگین کردن** /s.-sangin-kardan/ تَشْخِيْص وَزْنِ الشَّيءِ، تَقْيِيْمُ السِّعْرِ.

**سبک شـدن** /s.-šodan/ خَفّاً و خِفَّـةً / خَفَّ ـِ الشَّيءُ، خَجَفاً / خَجِفَ ـَ، زَهَقاً / زَهِقَ ـَ خَسّاً / خَسَّ ـِ هَفّاً و هَفِيْفاً / هَفَّ ـِ الشَّيءُ.

**سبک شمـردن** /s.-šomordn/ إسْتِخْفافـاً / إسْتَخَفَّهُ، تَهْوِيْنـاً / هَـوَّنَ، إسْتِهانَـةً / إسْتَهان بِـهِ، إسْتِحْماقـاً / إسْتَحْمَقَهُ، مُهاضاةً / هاضَى.

**سبک عقل** /s.-aql/ ← سبک‌مغز.

**سبک عقل شدن** /s.-a.-šodan/ ← سبک‌مغز شدن.

**سبک عقل گـردانیدن** /s.-a.-gardänidan/ إخْفافاً / أخَفَّ هُـ تَسْخِيْفاً / سَخَّفَ هـ.

**سبک عقلی** /s.-ä-i/ ← سبک‌مغزی.

**سبک کردن** /s.-kardan/ تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ هُـ إسْتِخْفافاً / إسْتَخَفَّ فُلاناً، إضْعافاً / أضْعَفَ، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ.

**سبک کلاسیک** /sabk-e-keläsik/ الاِتِّباعِيَّةُ في الأدَبِ و الفَنّ.

**سبک گـرفتن** /sabok-gereftan/ إسْتِخْفافاً / إسْتَخَفَّ الشَّيءَ.

**سبک‌مغز** /s.-maqz/ أبْلَه، غَبِيّ، أحْمَق، ضَعِيفُ العَقْلِ، خَفِيفُ العَقْلِ، سَخِيف، خَرِف، مَجْنُون، مَعْتُوه، أخْرَق، رَقِيع، شَعْنُون، مَطْيُور، طائِش، طَيّاش، عالِه [نث]، مُغَفَّل، فَراشَة، فُزْفُر، فُزْفُور، مَلْحُوس، مَمْسُوس، نَزِق، هَبِيل، أهْبَل، مَهْبُول، مُهْتَر، هَجْهاج، هِفّ، مَهْفُوف، يَهْفُوف.

**سبک‌مغز شدن** /s.-m.-šodan/ خَفّاً و خِفَّةً / خَفَّ بِ طَيْشاً / طاشَ بِ سُخْفاً و سَخافَةً / سَخُفَ ـُ خَرَفاً / خَرِفَ ـَ و خَرُفَ ـُ بَلَهاً و بَلاهَةً / بَلِهَ ـَ عَتَهاً و عُتْهاً و عُتاهاً و عَتاهَةً و عَتاهِيَةً / عُتِهَ مج و عَتَهَ ـَ نَزَقاً و نُزُوقاً / نَزِقَ ـَ الرَّجُلُ، إهْتاراً / أُهْتِرَ مج و أهْتَرَ، هَفْواً و هُفُوّاً / هَفا ـُ الفُؤادُ.

**سبک‌مغزی** /s.-maqzi/ سَفَه، سُخْف، السَّخافَة، حُمْق، حَماقَة، خَرَف، شَرَه، خِفَّةُ العَقْل، عُتْه، عَتَه، عَتاهَة، لَحَم، نَزَق، هُتْر، طَيْش، طَيَشان.

**سبک وزن** /s.-vazn/ ← سبک ۱.

**سبکی** /s.-i/ ۱. الخِفَّة، شَفَف، هَشر، هَمْرَجَة. ۲. الخِفَّة، خَطَل، طَيْرَة، طَيْرُورَة، هَيْعَرَة. ۳. خِفَّة، عَجَلَة، سُرْعَة، الخَطَوْطَى، هَمْرَجَة.

**سبو** /sabu/ جَرَّة، حُبّ، الحِباب، خابِيَة، زِير، مَقَرَّة، قُداف.

**سبوس** /sabus/ ۱. (گیا) الخَرْطال. ۲ ← سبوسه.

**سبوساز** /sabu-säz/ الجَرّار.

**سبوس با** /sabus-bä/ الخَزِير، الخَزِيرَة.

**سبوسه** /sabuse/ ۱. رَدَّة، نُخالَة، حُثال، حُثالَة، حُفالَة، خَرِيْشُ الطَّحِيْن، بِسّ، نُشارَة. ۲ ← شورهٔ سر.

**سبوفروش** /sabu-foruš/ الجَرّار.

**سبیل** /sebil/ الشّارِب، سَبَلَة سَوْدَل، شَنَب. «~ کسی را دود دادن» ← تنبیه کردن. «~ کسی را چرب کردن» ← رشوه دادن. «زیر ~ی در کردن»: صَرْفاً / صَرَفَ ـِ النَّظَرَ عَنْ، غَضّاً و غِضاضاً و غَضاضَةً / غَضَّ ـُ النَّظَرَ عنْ.

**سبیل چخماقی** /s.-e-caqmäqi/ شارِبٌ عَنْتَرِيَّةٌ.

**سبیل چخماقی** /s.-c./ ذُو شارِبٍ عَنْتَرِيَّة.

**سبیلو** /s.-lu/ ذُوشارِبَيْنِ كَبِيْرَيْن.

**سپاس** /sepäs/ شُكْر، شُكُور، حَمْد، مِنَّة، لُطْف.

**سپاسگذار** /s.-gozär/ حامِد، حَمُود، شاكِر، مَمْنُون، مُمْتَنّ، مُعْتَرِفٌ بالحَقّ.

**سپاسگذاری** /s.-g.-i/ حَمْد، شُكْر، شُكْران، مَمْنُونِيَّة، اِمْتِنان.

**سپاسگذاری کردن** /s.-g.-kardan/ حَمْداً و مَحْمَداً و مَحْمِدَةً / حَمِدَ ـَ هـ، شُكْراً وشُكْراناً / شَكَرَ ـُ وشُكُوراً / شَكَرَ ـُ لَهُ، مُشاكَرَةً / شاكَرَهُ، تَشَكُّراً / تَشَكَّرَ لَهُ، اِمْتِناناً / اِمْتَنَّ.

**سپال** /sepäl/ (گیا) ← کاسبرگ.

**سپالوئید** /sepälo'id/ كَأْسِيُّ الشَّكْلِ.

**سپاه** /sepäh/ عَسْكَر، جَيْش، عَرَمْرَم، فَيْلَق، مَدَد.

**سپاه بهداشت** /s.-e-behdäšt/ كَتائِبُ الصِّحَّةِ.

**سپاه ترویج و آبادانی** /s.-e-tarvij-va- äbädäni/ كَتائِبُ الإرْشادِ والإعْمار.

**سپاه دانش** /s.-e-däneš/ كَتائِبُ التَّعْلِيْم.

**سپاه رستگاری** /s.-e-rastegäri/ جَيْشُ الخَلاصِ.

**سپاه صلح** /s.-e-solh/ جَيْشُ السَّلامِ.

**سپاهی** /s.-i/ العَسْكَرِيّ.

**سپاهیان انقلاب** /s.-iän-e-enqeläb/ كَتائِبُ الثَّوْرَة.

**سپتامبر** /septämbr/ أيْلُول، سِبْتَمْبَر.

**سپتیسمی** /septisemi/ ← خونگند.

**سپتیسیسم** /septisism/ شُكُوكِيَّة، اِرْتِيابِيَّة.

**سپتیک** /septik/ شُكُوكِيّ، اِرْتِيابِيّ.

**سپر** /separ/ ۱. تُرْس، جُنان، جُنانَة، جُنَّة، مِجَنّ، دِرْع، جَرْد، جَرّاف، مُجْنَب، جَوْب، مِجْوَب، مِجْوَل، السَّتْر، عَجُوز، قَرّاع، قَرَعَة، كَتِيْف، لَأْي. ۲ ← سپر اتومبیل.

**سپر آب‌شِشان** /s.-äb-šošän/ (جان) مُدَرَّقاتُ الخَياشِيْم.

**سپر اتومبیل** /s.-e-otomobil/ مِصَدّ، طاسَةُ التَّصادُم.

**سپر انداختن** /s.-andäxtan/ ← تسلیم شدن.

**سپرانو** /sopräno/ ← سوپرانو.

**سپردار** /s.-där/ التَّرّاس، تارِس.

**سپردار کردن** /s.-d.-kardan/ تَذْرِيْع.

**سپردن** /sepordan/ تَسْلِيْماً / سَلَّمَ إلى، إيْداعاً / أوْدَعَ، اِسْتِيْداعاً / اِسْتَوْدَعَ، تَفْوِيْضاً / فَوَّضَ إلَيهِ، إلْجاءً / ألْجَأَ أمْرَهُ إلى، وَكْلاً ووُكُولاً / وَكَلَ يَكِلُ إلَيهِ الأمْرَ، مُناوَلَةً / ناوَلَهُ الشَّيءَ، تَرْكاً وتِرْكاناً / تَرَكَ ـُ إلَيهِ الأمْرَ.

**سپرده** /seporde/ مُوْدَع، تَغْطِيَة، الوَدِيْعَة، وَدِيْعَةٌ مالِيَّةٌ.

**سپردهٔ بانکی** /s.-ye-bänki/ وَدِيعَةٌ مَصْرَفِيَّة.

**سپردهٔ ثابت** /s.-ye-säbet/ ← سپردهٔ درازمدت.

**سپردهٔ درازمدت** /s.-ye-deräz-moddat/ وَدِيعَةٌ ذاتُ أَجَلٍ طَوِيْلٍ.

**سپردهٔ کوتاه مدت** /s.-ye-kutäh-m./ وَدِيعَةٌ ذاتُ أَجَلٍ قَصِيْرٍ.

**سپردیس** /separdis/ (پز) ← تیروئید.

**سپرز** /seporz/ الطِّحال.

**سپرزی** /s.-i/ الطِّحالِيّ.

**سپرساز** /s.-säz/ ۱. التَّرّاس. ۲. صانِعُ المِصَدِّ أَوْطاسَةِ التَّصادُمِ. ۳. مُعَمِّرُ المِصَدِّ أو طاسَةِ التَّصادُمِ.

**سپرسازی** /s.-s.-i/ ۱. التِّراسَة. ۲. صِناعَةُ المِصَدِّ. ۳. دُكانُ صانِعِ المِصَدِّ.

**سپرشکمان** /s.-šekamän/ (جانـ) مُدَرَّقاتُ البُطُونِ.

**سپر کردن** /s.-kardan/ [کسی را] جَعَلَهُ حائِلاً، جَعَلَهُ دِرْعاً.

**سپرماهی** /s.-mähi/ (جانـ) سَمَکُ التُّرْسِ، تُرْس.

**سپری** /s.-i/ تَمام، کامِل، اِنْتِهاء، مَحْو، فَوْت، فَوات.

**سپری شدن** /s.-i-šodan/ تُمّاً وتُماماً وتَمامَةً / تَمَّ بِـ اِنْتِهاءٍ / اِنْتَهَى، تَناهِياً / تَناهَى الوَقْتُ، اِنْقِضاءً / اِنْقَضَى الشَّيْءُ، حَوْلاً وحُؤُولاً / حالَ ـُ الحَوْلُ، خُلُوّاً وخَلاءً / خَلاَ الشَّهْرُ ـُ زَوِيلاً وزَوَلانا / زالَ ـُ سَلَفاً وسُلُوفاً / سَلَفَ ـُ اِنْصِراماً / اِنْصَرَمَ، عُبُوراً / عَبَرَ ـُ مَرّاً ومُرُوراً و مَمَرّاً / مَرَّ ـُ فَوْتاًوفَواتاً / فاتَ ـُ الأَمْرُ، مُضُوّاً ومُضِيّاً / مَضَى يَمْضِي ومَضَايَمْضُو.

**سپری شده** /s.-i-šode/ غابِر، الماضِي، المُنْقَضِي، المُنْتَهِي.

**سپری کردن** /s.-i-kardan/ إتْماماً / أَتَمَّ، إنْهاءً / أَنْهَى، إفْناءً / أَفْنَى، قَضاءً / قَضَى يَقْضِي المُدَّةَ.

**سپس** /sepas/ ۱. فَـ، ثُمَّ، بَعْد، إذْ، حِيْنَئِذٍ، بَعْدَ ذلک، مِنْ بَعْد، بَعْدَئِذٍ، بالتّالِي، بالنَّتِيْجَةِ. ۲. الأَخَرَة، الأُخْرَة، خَلْف.

**سپس** /seps/ (جانـ) الدَّسّاسَة.

**سپست** /sepest/ (گیا) ← یونجه.

**سپستان** /sepestän/ (گیا) الدِّبْق، مُخاطَة.

**سپکتروسکوپ** /sepekteroskop/ ← طیفنما.

**سپل** /sapal/ الخُفّ، جِذاء، رَحَى.

**سپلشت** /sepelešt/ ۱. حادِثَةٌ سَيِّئَة. ۲. دُون، حَقِير.

**سپلشک** /sepelešk/ ← سپلشت.

**سپندان** /sepandän/ (گیا) الخَرْدَل، حُرْفُ السُّطُوح.

**سپوتنیک** /sputnik/ سِپُوتْنِيْک [أَوَّلُ قَمَرٍ صَناعِيّ].

**سپوختن** /sepuxtan/ إغْرازاً / أَغْرَزَ الإبْرَةَ فِي الشَّيْءِ.

**سپور** /sopur/ كَنّاسُ الطُّرُقِ.

**سپوروزوئا** /soporozo'ä/ (جانـ) البَوْغِيّ، واحِدُ البَوْغِيّات.

**سپوروفیت** /soporofit/ النّابِتُ البَوْغِيّ.

**سپوس** /sopus/ ۱ ← سبوس. ۲. (پز) النُّخالِيَّة.

**سپهبد** /sepahbod/ (نظ) الفَرِيْقُ الأَوَّل، مُشِيْر.

**سپهر** /sepehr/ جَوّ، جَلَد، السَّماء، الفَلَک.

**سپهسالار** /sepah-sälär/ قائِدُ الجَيْشِ، الإمْبِراطُور.

**سپیا** /sepiä/ (جانـ) ← ماهی مرکب.

**سپیداج** /sepidäj/ (جانـ) الخُذّاق ← ماهی مرکب.

**سپیدار** /sepidär/ (گیا) حَوْر، البُوْقِيْصا.

**سپیدارها** /s.-hä/ (گیا) البُوْقِيْصِيّات.

**سپید پرده** /sepid-parde/ سِتارٌ أَبْيَض.

**سپیدرگ** /s.-rag/ (پز) الوِعاءُ اللِّنْفاوِيّ.

**سپیدرگهای کیلوس** /s.-r.-hä-ye-keylus/ (پز) عُرُوْقُ الكَيْلُوس.

**سپید گندمه** /s.-gandome/ (گیا) السَّبَط.

**سپیده** /sepide/ ← سفیده.

**سپیده دم** /s.-dam/ سَحَر، سَحَرِيّ، سَحَرِيَّة، فَجْر، فَلَق، الخَيْطُ الأَبْيَض، سَدَف، ضَوءُ الفَجْرِ، شُرُوْقُ الشَّمْسِ، طُلُوعُ النَّهارِ، غَلَس.

**سپیده دمان** /s.-d.-än/ ← سپیده‌دم.

**سپیده دمیدن** /s.-damidan/ لَوْحاً / لاحَ ـُ الفَجْرُ والنَّهارُ.

**سپیریلیوم** /sepiriliyom/ (جانـ) حُلَيْزِين، حُلَيْزِيْنٌ بَكْتِيْرِيّ.

**سپینت** /sepint/ (مسـ) السِّبِيْنِت [آلَةٌ مُوسِيقِيَّةٌ قَدِيمَةٌ تُشْبِهُ البِيانَ].

**ستاتیستیک** /setätistik/ ← آمار.

**ستاتیک** /setätik/ ۱. إسْتاتِيّ، إسْتاتِيْكِيّ، ساكِن،

راکِد. ۲. عِلْمُ الإسْتاتِيكا، عِلْمُ السُّكُونِ.
**ستاد** /setād/ القِيادَة، أَرْكانُ حَرْب.
**ستاد رهبری خلق** /s.-e-rahbari-ye-xalq/ القِيادَةُ العامَّة.
**ستاد فرماندهی** /s.-e-farmāndehi/ القِيادَة.
**ستاد کل** /s.-e-kol/ المَقَرُّ العامّ، أَرْكانُ العامَّةِ.
**ستاد کل فرماندهی ارتش** /s.-e-k.-le-farmāndehi-ye-arteš/ القِيادَةُ العامَّةُ لِلْقُوّاتِ المُسَلَّحَة.
**ستادیا** /setādiā/ المِقْياسُ البُعْدِيّ.
**ستادیوم** /setādium/ مَلْعَبٌ مُدَرَّجٌ ← استادیوم.
**ستارگان ابری** /setāregān-e-abri/ (نجــ) سَدِيْم.
**ستارگان بستایی** /s.-e-bastāyi/ (نجــ) ← ستارگان دوتایی.
**ستارگان تپنده** /s.-e-tapande/ (نجــ) ← ستارگان متغیر.
**ستارگان دریایی** /s.-e-daryāyi/ (جانــ) كَواكِبُ البَحْرِ.
**ستارگان دوتایی** /s.-e-dotāyi/ (نجــ) نُجومٌ ثُنائِيَّة.
**ستارگان سحابی** /s.-e-sahābi/ (نجــ) ← ستارگان ابری
**ستارگان متغیر** /s.-e-motaqayyer/ (نجــ) نُجُومٌ مُتَغَيِّرَةٌ.
**ستارگان مزدوج** /s.-e-mozdavaj/ (نجــ) نُجومٌ مُزْدَوَجَةٌ.
**ستاره** /setāre/ كَوْكَب، كَـوْكَبَة، نَجْم، سابِحَـة، شاهِد، شِهاب.
**ستارهٔ بامداد** /s.-ye-bāmdād/ (نجــ) ← زهره، ناهید.
**ستارهٔ بیت لحم** /s.-ye-beyt-e-lahm/ نَجْمُ بَيْتَ لَحْم.
**ستاره‌پرست** /s.-parast/ عابِدُ النُّجُوم.
**ستاره‌پرستی** /s.-p.-i/ عِبادَةُ النُّجُوم.
**ستارهٔ پنج‌پر** /s.-ye-panj-par/ النَّجْمَةُ المُخَمَّسَةُ.
**ستارهٔ داود** /s.-ye-dāvud/ نَجْمُ داود.
**ستارهٔ دریایی** /s.-ye-daryāyi/ (جانــ) كَوْكَـبُ البَحْرِ، صَلِيْبُ البَحْرِ، قِنْدِيلُ البَحْرِ.
**ستارهٔ دنباله‌دار** /s.-ye-donbāledār/ (نجــ) المُـذَنَّب، المُذَنَّبَة، نَجْمٌ بِذَنَبٍ أَوْ بِذَيْلٍ.
**ستارهٔ رادیویی** /s.-ye-rādiyoyi/ نَجْمُ أَوْ نَجْمَةُ الـرّادِيو، كَوْكَبُ الرّادیو.
**ستارهٔ زمین** /s.-ye-zamin/ طَلَق، تالْک.
**ستارهٔ سردوشی** /s.-ye-sardu

ši/ دَبُّورَة.

**ستاره‌سنجی** /s.-sanji/ عِلْمُ القِياساتِ الفَلَكِيَّة.
**ستارهٔ سینما** /s.-ye-sinamā/ نَجْمُ السِّيْنَمـا، كَوْكَـبُ السِّيْنَما، نَجْمَةُ الشّاشَةِ، نَجْمُ الشّاشَةِ.
**ستارهٔ شام** /s.-ye-šām/ نَجْمُ المَساءِ.
**ستاره‌شناس** /s.-šenās/ مُنَجِّم، نَجّام، الفَلَكِيّ، يازَرْجِي.
**ستاره‌شناسی** /s.-š.-i/ تَنْجِيم، نِجامَة، عِلْمُ النُّجُومِ، عِلْمُ الفَلَكِ، عِلْمُ الهَيْئَة، عِلْمُ الطَّوالِع، يازرْجَة، يَزَرْجَة.
**ستاره‌شناسی کردن** /s.-š.-kardan/ تَنْجِيْماً / نَجَّمَ.
**ستارهٔ صبح** /s.-ye-sobh/ (نجــ) الطّارِق.
**ستارهٔ غول‌پیکر** /s.-ye-qul-peykar/ نَجْمٌ عِمْـلاق ← غول پیکران.
**ستارهٔ قطبی** /s.-ye-qotbi/ (نجــ) نَجْمُ أَوْ نَجْمَـةُ القُطْبِ، كَوْكَبُ الشَّمالِ
**ستارهٔ کوتوله** /s.-ye-kutule/ نَجْمٌ قَزَم ← کوتوله‌ها.
**ستاره وشان** /s.-vašān/ كُوَيْكَبات.
**ستاره‌نگاری** /s.-negāri/ جُغْرافِيَّةُ النُّجُوم.
**ستاره‌نما** /s.-namā/ ← کوازار.
**ستاره‌یی** /s.-yi/ نَجْمِيّ، كَوْكَبِيّ.
**ستاک** /setāk/ الغُصْنَة، مَطًا، مَطْو.
**ستان** /setān/ ۱. لاحِقَةٌ مَكانِيَّة: بوستان. ۲. لاحِقَةٌ زَمانِيَّة: تابستان. ۳. النّائِمُ عَلَى القَفا، مُسْتَلْقِي، السَّدِيْح.
**ستاندن** /setāndan/ ← گرفتن.
**ستایش** /setāyeš/ مَدْح، المِـدْحَة، مَدِيْح، ثَنـاء، حَمْد، حَمْدَلَـة، شُكْر، سُبْح، تَسْبِيْـح، تَسْبِحَة، سَبْحَلَـة، دِيْنَة، ذُكْر، إطْراء، قَرِيْظ، تَقْرِيْظ، تَنْوِيْه.
**ستایش کردن** /s.-kardan/ ۱. حَمْداً ومَحْمَداً ومَحْمَدَةً / حَمِدَ ـَ هـ، تَحْمِيْداً / حَمَّدَاللّه، شُكْراً وشُكُوراً وشُكراناً / شَكَرَ ـُ الرَّجُـلَ ولَهُ، إثْناءً / أَثْنَى عَلَى، تَسْبِيْحاً / سَبَّحَ، تَمْجِيْداً / مَجَّدَ. ۲ ← ستودن.
**ستایشگر** /s.-gar/ شاكِر، مادِح، المُثْنِي، حَمّاد، حَمِيْد، حَمُود.
**ستبر** /setabr/ ضَخْم، ضُخام، غَلِيْـظ، الغُلاظ، سَمِيْن، خَشِن، بَجِيْل، جَبِل، أَخْرَش، سِبَحْل، سَمِيْک، سَنْدَرِيّ، شَأْز، شَـأْس، شَثْن، شَزْن، ظُـرُب، عَبْل، عَبِيْـل، عَبَنّ، عَبَنّى، العَجْـرَد، العَجْزَم، عِلْيـان، كُمْتُر، كُمـاتِر، كَيْـج، لَهُوف، مُنْتَفِخ، الهَبْرَج، هِجَفّ، هُجـاهِج، هِزَبْر، هِلْقام،

مَلّان، مُمْتَلِئُ الجِسْمِ.

**ستبر شدن** /s.-šodan/ تَضَخُّماً / تَضَخَّمَ الشَّيءُ، غِلْظَةً وغِلَظاً وغِلاظَةً / غَلَظَ ـِ غَـلاظَةً / غَلُظَ ـُ اِسْتِغْـلاظاً / اِسْتَغْلَظَ وبَجالـةً وبُجُولاً / بَجُلَ ـُ الشَّـيءُ، تَجَبُّناً / تَجَبَّنَ الرَّجلُ، خَنْزَرَةً / خَنْزَرَ، شَخاصَةً / شَخُصَ ـُ تَطْهِيماً / طَهَّمَ، عُبُولاً وعَبالَةً وعَبَلاً / عَبُلَ ـُ الرَّجلُ، عَثَلاً / عَثِلَ ـَ الشَّيءُ، عُرُوداً / عَرَدَ ـُ الشَّـيءُ، فَخامَةً / فَخُمَ ـُ كَثّاً / كَثَّ ـِ الشَّيءُ.

**ستبر كردن** /s.-kardan/ تَضْخِيماً / ضَخَّمَ هُ، دَمْحَلَةً / دَمْحَلَ هُ، تَطْهِيماً / طَهَّمَ.

**ستبری** /s.-i/ خُشُونَـة، سِمَن، غِلَـظ، غِلْظَة، غِـلاظَة، ضَخامَة، جاسِئا، شُزُونَة، كَيَح.

**ست خديجه** /sett-e-xadije/ (گيا) البَدَشكان.

**ستر** /seter/ سِتِير [مِتْر مُكَعَّب].

**ستراتوپوز** /seträtopoz/ سِتْراتُوپُوز، الفاصِلُ الطَّبَقِيّ.

**ستراتوس** /seträtus/ الرَّهَج.

**ستراتوسفر** /seträtosfer/ ← پوشكره.

**ستراتوكومولوس** /seträkumulus/ القَرِد.

**ستراديان** /seterädiän/ زاوِيَةٌ مُجَسَّمَةٌ.

**سترئوسكوپ** /setere'oskop/ ← برجسته‌نما.

**ستريوشيمی** /seteriošimi/ ← شيمی فضايی.

**ستردگی** /setordegi/ دُثُـور، إنْدِثـار، اِمِّحـاء، دَرْس، دُرُوس.

**ستردن** /setordan/ ۱. إزالَةٌ / أزالَ الشَّعْرَ، قَصّاً / قَصَّ ـُ الشَّعْرَ، دَهْلَقَةً / دَهْلَقَ الجِلْدَ، إسباداً أَسْبَدَ الشَّعْرَ، قَشْراً / قَشَرَ ـِ وتَقْشِيراً / قَشَّرَهُ، مَرْطاً / مَرَطَ ـُ وتَمْرِيطاً / مَرَّطَ الشَّعْرَ. ۲. تَنْظِيفاً / نَظَّفَ، تَطْهِيراً / طَهَّرَ. ۳. إزالَةٌ / أزالَ الأَثَرَ، دَرْساً / دَرَسَ ـُ الرَّسْمَ، مَحْياً / مَحَى يَمْحَى ويَمْحِي ومَحْواً / مَحَا يَمْحُو الشَّيءَ، طَمْساً / طَمَسَ ـِ الشَّيءَ، حَتّاً / حَتَّ ـُ الشَّيءَ عَنِ الثَّوْبِ، حَكّاً / حَكَّ ـُ الشَّيءَ.

**سترده** /setorde/ ۱. مُزَال، مَمْحُـوّ، مُمَحّى، مُمْحَـى، الحَلِيق، مُنْطَمِس، العـافِي، المُغْتَفِي. ۲. أَرْضٌ مَقْطُوعَةُ الشَّجَرِ [في غابَةٍ].

**ستروبوسكوپ** /setroboskop/ سِتْرُوبُوسْكُـوپ، مِنْظارٌ دُوّامِيٌّ يُرْمَى بِهِ الجِسْمُ الدّائِرُ بِنَفْسِ السُّرْعَةِ وكَأَنَّهُ ساكِنٌ.

**سترولها** /seterolhä/ الإسْتِيرولات.

**سترون** /setarvan/ عُقْر، عاقِر، عَقِيم.

**سترونسيوم** /setronsiom/ (فلز) سْتْرُنْشِيُوم.

**سترون شدن** /setarvan-šodan/ عَقْماً وعُقْماً / عَقَمَ ـُ تِ المَرْأَةُ أو الرَّحِمُ، عقماً / عَقُمَ ـُ، عقماً / عَقِمَ ـَ.

**سترون كردن** /s.-kardan/ ۱. تَعْقِيماً / عَقَّمَ، إعْقاماً / أَعْقَمَ. ۲. إيْغاراً / أَوْغَرَ ← استريليزه كردن.

**سترونی** /s.-i/ عُقْر، عَقَارَة، عَقْم.

**سترئيدها** /setero'idhä/ (جانـ) سْتِيْرُوِيْدات.

**ستريكنوس** /setriknus/ (گيا) جَوْزُ القَيْء.

**ستريكنين** /setriknin/ سِتْرِكْنِيْن ← استريكنين.

**سترئوتايپ** /setere'otäyp/ رَوْسَمٌ طِبـاعِيٌّ، نَمَطِـيّ، شْتِيرِيُوتِيْب.

**سترئوسكوپ** /setere'oskop/ مِجْسام، اِسْتِرِيُوسْكُوب ← مجسم‌نما.

**سترئوفونی** /setere'ofoni/ شْتِيرِيُوفُـون [جِهازُ اِسْتِعادَةِ الصَّوتِ المُجَسَّمِ].

**ستگوزور** /setegozor/ (جانـ) الأسْطَغُور.

**ستل** /setel/ بَلاطَةٌ أو عَمُودٌ حَجَرِيٌّ تَحْمِلُ نَقْشاً تَذْكارِيّاً.

**ستم** /setam/ الظُّلْم، الظُّـلامَة، المَظْلِمَة، ظِـلام، جَوْر، أذَى، أذِيَـة، إجْحاف، تَعَـدِّي، إثْم، اِسْتِبْـداد، الباطِـل، بَغْي، الجُنْـدُب، الجِنْدَب، حُـوب، حَيْف، رِجْـس، زُغْم، زَهْو، شَطَـط، صَغار، صُغْـر، الضُّجاج، ضَمَـد، اِضْطِهاد، تَضْيِيْق الخِناقِ، ضَيْـم، طَسَم، طاغِيَة، طُغْيـان، طَغْوَى، ظَأْب، عُتُوّ، عُتِيّ، عَسْف، تَعَسُّـف، غَبْن، غَشْمَرِيَّة، فُرْط، قَسْوَة، قَساوَة، الوَتْر، الوِتْر، وَغْم، وَلُوْدِيَّة، هَضِيْمَة.

**ستم ديدن** /s.-didan/ ← ستم كشيدن.

شْتِيرِيُوتِيْب.

**ستم ديده** /s.-dide/ ظَلِيم، مَظْلُوم، مِنْضام، مُسْتَضام، مُضْطَهَد، هَضِيم.

**ستمكار** /s.-kär/ ← ستمگر.

**ستمكارانه** /s.-k.-äne/ اِسْتِبْدادِيّ.

**ستمكاری** /s.-k.-i/ ← ستم.

**ستمكاری كردن** /s.-k.-i-kardan/ ← ستم كردن.

**ستم كردن** /s.-kardan/ ظُلْماً ومَظْلَمَةً / ظَلَمَ ـِ مُظالَمَةً وظِلاماً / ظالَمَ هـ، تَظالُماً / تَظالَمَ القَوْمُ، جَوْراً / جارَ ـُ عَلَيهِ، عَـدْواً وعَداءً وعُدُوّاً وعُدْوَى و عُـدْواناً / عَدَا ـُ عَلَيهِ،

إغداءً / أَعْدَى عَلَيهِ، اِعْتِداءً / إِعْتَدَى عَلَيهِ، تَعَدِّياً / تَعَدَّى عَلَيهِ، بَغْياً / بَغَى ـِ عَلَيهِ، [به يكـديگر] تعادِياً / تَعادَى وتَباغِياً / تَباغَى القَوْمُ، تَأَزُّباً / تَأَزَّبَ عَلَيهِ، بَخْساً / بَخَسَ ـَ النّاسَ، بَوْذاً / باذَ ـُ اِنْبِياقاً / اِنْباقَ بِفُلانٍ، إجْحافاً / أَجْحَفَ، إجْنافاً / أَجْنَفَ الرَّجُلَ، حَذْلاً وحُذُولاً / حَذَلَ ـِ عَلَيهِ، حَكْراً / حَكَرَ ـِ هُـ حَكْشاً / حَكَشَ ـَ حَكْشاً / حَكَشَ ـُ هـ تَحامُلاً / تَحامَلَ، حَيْفاً / حافَ ـِ عَلَيهِ، مُداعَةً ودِعـاعاً / داعَ هـ دَجْلاً / دَجَلَ ـُ هـ تَذَنُّباً / تَذَنَّبَ عَلَيهِ، رَهَقاً / رَهِقَ ـَ إرْهاقاً / أَرْهَقَ الظُّلْمَ، رَيْخاً ورَيَخاناً ورُيُوخاً / رَاخَ ـِ سَطّاً / سَطَّ ـُ هـ إساءَةً / أَساءَإلَيهِ، شِراساً ومُشارَسَةً / شارَسَ هُـ شَطَطاً / شَطَّ ـَ شَطّاً / شَطَّ ـُ تَشْطِيباً / شَطَّبَ، تَشْطِيطاً / شَطَّطَ، ضَأْزاً / ضَأَزَ ـَ ضَبْعاً / ضَبَعَ ـَ هـ، تَضابُعاً / تَضابَعَ القَوْمُ، ضَهْداً / ضَهَدَ ـَ هُ واِضْطِهاداً / اِضْطَهَدَ بِـهِ واِضْطَهَدَهُ، ضَيْماً / ضامَ ـِ اِسْتِضامَةً / اِسْتَضامَهُ، طَغْيـاً وطُغْياناً / طَغَى ـَ تَطاغِياً / تَطاغَى القَوْمانِ، تَطاوُلاً / تَطاوَلَ عَلَيهِ واسْتِطالَةً / اِسْتَطالَ عَلَيهِ، ظَـأْباً / ظَأَبَ ـَ تَعَجْرُفاً / تَعَجْرَفَ، عَدَلاً / عَدِلَ ـَ عَلَيهِ، اِعْتِساراً / اِعْتَسَرَ هـ عَسْفاً / عَسَفَ ـِ، تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ هـ اِعْتِسافاً / اِعْتَسَفَ فُلاناً، عَشاً و عَشاوَةً / عَشِيَ ـَ عَلَيـهِ، تَعْمِيهاً / عَمَّهَ فـي ظُلْمِ فُلانٍ، تَغَبُّشاً / تَغَبَّشَ هـ غَشْماً / غَشَمَ ـُ تَغَشُّماً / تَغَشَّمَ هـ غَشْمَرَةً / غَشْمَرَ، تَغَشْمُراً / تَغَشْمَرَ فُـلاناً، تَغَلُّجاً / تَغَلَّجَ عَلَيهِ، [به يكديگر] تَفاجُراً / تَفاجَرَ الرَّجُلانِ، قَسْطاً / قَسَطَ ـُ قُسُـوطاً / قَسَطَ ـِ كَـدْكَدَةً / كَدْكَدَ عَلَيهِ، كَمْهَلَةً / كَمْهَلَ هُ، إلْغافاً / اَلْغَفَ هُـ إلْهاداً / أَلْهَدَ هُ، تَمادُخاً / تَمادَخَ عَلَيهِ، نَبْواً ونَبْوَةً / نَبا ـُ بِهِ فُلانٌ، نَحْساً / نَحَسَ ـَ هُ، وَتْـراً وتِرَةً / وَتَرَ يَتِرُفُلانـاً، هَزْهَزَةً / هَزْهَزَ، هَضْماً / هَضَمَ ـِ هَمْطاً / هَمَطَ ـِ.

**ستم كشيدن** /s.-kešidan/ إحْتِمالاً / إحْتَمَلَ الظُّلْمَ، تَظَلُّماً / تَظَلَّمَ، اِظّلاماً / اِظَّلَمَ، اِنْظِلاماً / اِنْظَلَمَ، عَدْواً / عُدِيَ مج عَلَيهِ.

**ستم كشيده** /s.-kešide/ ← ستم ديده.

**ستمگر** /s.-gar/ ظالِـم، ظَلُوم، الظِّلِّيْـم، ظَلّام، جـائِر، جَوْر، جَبّار، جَبّـارَة، مُجْحِف، الجافِي، البـاغِي، مُسْتَبِدّ، مُعْتَدٍ، بـاخِس، مُتْرَف، جَنِـف، حاجِز، حـائِف، خَبّاس، شَـدِيْدُ الـوَطْأَةِ، مُضْطَهِـد، ضـائِم، الطّاغِـي، الطّاغِيَـة، طاغُوت، عِتْرِيْس، العاتِي، عَـدِيْمُ الرَّحْمَةِ، عَدِيْمُ الشَّفَقَةِ، عَسّـاف، عَسُـوف، مُتَعَيِّـد، غابِـش، غـاشِـم، الغَشّـام، الغَشَمْشَم، الغَشُـوم، غَطَمَّش، غَـوِيّ، فِرْعَـوْن، قَبْقاب، القَـرُوْف، قـاسِـط، مُسْتَكْبِر، مُكـابِـر، كِنـاب، مُتَمَـرِّد، المازِي، مائِل.

**ستمگرى** /s.-g.-i/ ←ستم.

**ستن** /seten/ سِتِيْن [وَحْدَةُ قِياسِ القُوَّة].

**ستوار** /sotvār/ المُسْتَعْصِي، مَتِيْن، شَدِيدُ التَّماسُک.

**ستوارى** /s.-i/ اِسْتِعْصاء، مَتانَة، تَماسُک.

**ستوان** /sotvān/ (نظ) المُلازِم.

**ستوان دو** /s.-do/ (نظ) المُلازِمُ الثّانِي.

**ستوانيار** /s.-yār/ (نظ) نائِبُ ضابِط.

**ستوانيار پليس** /s.-y.-e-polis/ (نظ) مُفَوَّض.

**ستوان يک** /s.-yek/ (نظ) المُلازِمُ الأَوَّل.

**ستوپا** /setupā/ الإسْطَبَّة.

**ستودن** /sotudan/ مَدْحاً / مَدَحَ ـَ هُـ، تَمْدِيْحاً / مَدَّحَ، اِمْتِداحاً / اِمْتَدَحَ، مِداحاً ومُمـادَحَةً / مادَحَ، تَمادُحاً / تَمادَحَ القَوْمُ، حَمْداً ومَحْمِداً ومَحْمِدَةً / حَمِدَ ـَ هُ، تَحامُداً / تَحامَدَ القَوْمُ، إثْناءً / أَثْنَى عَلَيهِ، اِسْتِحْساناً / اِسْتَحْسَنَ، تَمْجِيْداً / مَجَّدَ، إمْجاداً / أَمْجَدَ، تَعْظِيْماً / عَظَّمَ، تَفْخِيْماً / فَخَّمَ، تَبْجِيْلاً / بَجَّلَ، تَثْبِيَةً / ثَبَّى هُ، تَذْرِيَةً / ذَرَّى هُ، زَنْحاً / زَنَحَ ـَ هُ، إشادَةً / أَشادَبِذِكْرِهِ، إطْراءً / أَطْرَأَ، تَغْنِيَةً / غَنَّى، تَغَنِّياً / تَغَنَّى بِهِ، تَقْـرِيْضاً / قَرَّضَ، تَقـارُضاً / تَقارَضَ النّاسُ الثَّنـاءَ، تَقارُظاً / تَقارَظَ الرَّجُلانِ، إكْباراً / أَكْبَرَهُ، تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ في أو عَلَى شَخْـصٍ، مَذْهاً / مَذَهَ ـَ هـ، مَزْناً / مَزَنَ ـُ هـ تَنْوِيهاً / نَوَّهَ بِهِ، إيْصاءً / أَوْصَى بِهِ، تَوْصِيَةً / وَصَّى بِهِ، هَتْفـاً وهُتافاً / هَتَفَ ـِ بِـهِ أو بِذِكْرِهِ، هَرَفاً / هَرَفَ ـِ بِفُلانٍ.

**ستودنى** /s.-i/ عَجِيْب.

**ستوده** /sotude/ حَمِيْد، مَحْمُود، حَمُـود، حَمْد، حَمْدَة [نث]، مَمْدُوْح، مُمَجَّد، فاضِل، ذُوفَضْلٍ.

**ستور** /sotur/ مـاشِيَة، رَكُـوب، مَطِيَّـة، رَاوِيَة، سَـرْب، المال، نَعَم.

**ستوربان** /s.-bān/ السّائِس.

**ستون** /sotun/ ۱. عَمُود، عُمْدَة، عِماد، دِعـام، دِعامَة، دِعْمَة، قـائِمَة، أُسْتُـون، أُسْطُوانَة، رُكْـن، آسِيَة، خـانَة،

حَقْل، رَسَّة، رَكِيزَة، سارِيَة، سَنَد، شَجْب، صَلْبَة، ظِئْر، لِقْن، اللَّابِطَة، وَطِيدَة. ۲. (نظ) سِلاحٌ مِنَ الجَيْش.

**ستون بدهکار [در دفتر حساب]** /s.-e-bedehkär/ (حقـ) الخُصُوم.

**ستون بندی** /s.-bandi/ تَرْتِيبٌ تَرادُفِيّ.

**ستون پنجم** /s.-e-panjom/ الطّابُورُالخامِس، الرَّتْلُ الخامِس.

**ستون تقطیر** /s.-e-taqtir/ عَمُودٌ مُجَزِّئ، بُرْجُ تَجْزِئَة.

**ستون روزنامه** /s.-e-ruznäme/ عَمُودُ الصَّحِيفَة، جَدْوَل، خَانَة.

**ستون فقرات** /s.-e-faqarät/ (پز) ← ستون مهره‌ها.

**ستونک** /s.-ak/ عَمُودٌ صَغِيرٌ.

**ستون مهره‌ها** /s.-e-mohrehä/ (پز) العَمُودُ الفَقْرِيّ أوالشَّوْكِيّ، خَرَزُ أوسِلْسِلَةُ الظَّهْرِ، السِّيساء، شُرْخُوب، صُلْب.

**ستونهای بازالتی** /s.-hä-ye-bäzälti/ الأَعْمِدَةُ البازَلْتِيَّةُ المَوْشُورِيَّة.

**ستون هجومی** /s.-e-hojumi/ رَتْلُ اِقْتِحام.

**ستونی** /s.-i/ عَمُودِيّ.

**ستون یادبود** /s.-e-yädbud/ النُّصُبُ التِّذْكارِيّ.

**ستوه** /sotuh/ «به ـ آمدن»: مَلَّ مَلَلاً ومَلالاً ومَلَّةً و مَلالَةً / مَلَّ ـَ الشَّيءَ ومِنَ الشَّيء، تَعَباً / تَعِبَ ـَ، عَجْزاً / عَجَزَ ـِ عَنْ كَذا. «به ـ آمدن»: إمْلالاً / أمَلَّ، تَعْجِيزاً / عَجَّزَ، إعْجازاً / أعْجَزَ، إسْآماً / أسْأَمَ، إتْعاباً / أتْعَبَ، تَطْيِيخاً / طَيَّخَ، إعْراضاً / أعْرَضَ فلاناً، نَحْضاً / نَحَضَ ـَ هـ، نَحْزاً / نَحَزَ ـَ هـ.

**سته** /sete/ (گیا) عِنَبِيَّة.

**ستئاتیت** /sete'ätit/ حَجَرٌ صابُونِيٌّ، حَجَرُ الطَّلْقِ ← سنگ صابون.

**ستئارین** /sete'ärin/ شِتِيارِين، دُهْنِين.

**ستیز** /setiz/ ← ستیزه.

**ستیزکردن** /s.-kardan/ ← ستیزه کردن.

**ستیزندگی** /s.-andegi/ ← ستیزه‌جویی.

**ستیزه** /setize/ ۱. لِجاجَة، مُحاوَرَة، مُجادَلَة، مُخاصَمَة، خِصام، خُصُومَة، مِرْيَة، مُشادَّةٌ كلامِيَّةٌ، حُكْلَة. ۲. قِتال، مُقاتَلَة، نِزاع، مُنازَعَة، كِفاح، مُكافَحَة، نِضال، مُناضَلَة، جِهاد، مُجاهَدَة، مُشاحَنَة، عِراک، تَناجُز، مُناجَزَة، مُناكَفَة، مُناهَدَة.

**ستیزه‌جو** /s.-ju/ ۱. مُخاصِم، خَصِيم، خَصِم، مِلْحاح، لَجُوج، مُتَمَرِّد، عَنِيد، مُجادِل، مِجْدال، مِجْدَل، مِحْجاج، مُتَشاحِن، شَكِس، شَكِيس، شُكَلِيّ، مُقاوِح، مُكابِر، لَدُود، لَدِيد، أَلَدّ، مَحِک، ماحِک، مُماحِک، الماحِل، نَحِر، نَحِير، نِقْر، نَقِيش. ۲. مُقاتِل، مُنازِع، مُناضِل، غَضُوب.

**ستیزه‌جویی** /s.-j.-yi/ مُجادَلَة، مُغالَبَة، مُنازَعَة، نِزاع، لِجاجَة، خِصام، نِضال، مُماحَكَة، مُشادَّة، نِقْرَة، ناقِرَة، مُناقَرَة، مُهاتَرَة.

**ستیزه کردن** /s.-kardan/ ۱. مُقاتَلَةً / قاتَلَ، مُجاهَدَةً / جاهَدَ، مُناضَلَةً / ناضَلَ. ۲. مُخاصَمَةً وخِصاماً / خاصَمَ هـ، تَخاصُماً / تَخاصَمَ، مُنازَعَةً / نازَعَ، تَنازُعاً / تَنازَعَ، مُشاجَرَةً / شاجَرَ، تَشاجُراً / تَشاجَرَ، لَجَجاً ولَجاجاً و لَجاجَةً / لَجَّ ـِ، مُلاجَّةً / لاجَّ، إلْحاحاً / أَلَحَّ، مُجادَلَةً / جادَلَ، مُحاجَّةً / حاجَّ، إيْذاءً / آذَى، أرْكاً / أَرَکَ ـُ مُجالَدَةً / جالَدَ، تَحَكُّلاً / تَحَكَّلَ، [با يكديگر] تَخاذّاً / تَخادَّ القَوْمُ، مُخانَقَةً / خانَقَ، تَخانُقاً / تَخانَقَ مَعَ، مُخاوَصَةً / خاوَصَ هـُ مُداوَرَةً ودِواراً / داوَرَ هـ مُشاتَمَةً / شاتَمَ، تَشاحُناً / تَشاحَنَ، شِراءً ومُشاراةً / شارَى، مُشاكَسَةً / شاكَسَ، مُشاكَلَةً / شاكَلَ، مُصامَدَةً / صامَدَ، مُغازَّةً / غازَّ، مُغالَبَةً / غالَبَ، مُقاوَحَةً / قاوَحَ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ، مُكابَرَةً / كابَرَ، مُكافَحَةً / كافَحَ، لِحاءً ومُلاحاةً / لاحَى هـُ، لَدّاً / لَدَّ ـُ مُلادَّةً / لادَّ، تَلاقِياً / تَلاقَى القَوْمُ، مُحُوكاً / مَحِکَ ـَ، مَحْكاً / مَحَکَ ـَ هـ، إمْحاكاً / أَمْحَکَ، تَمَحُّكاً / تَمَحَّکَ، [با يكديگر] تَماحُكاً / تَماحَکَ الخَصْمانِ، تَمادِياً / تَمادَى في اللَّجاجَة، مُماراةً ومِراءً / مارَى هـ تَمارِياً / تَمارَى الرَّجُلانِ، مَشّاً / مَشَّ ـُ هـُ مِضاضاً / ماضَّ هـ، مُماظَّةً ومِظاظاً / ماظَّ هـُ مُماغَثَةً ومِغاثاً / ماغَثَ هـ، تَماهُكاً / تَماهَکَ القَوْمُ، مُنابَذَةً / نابَذَ، مُناطاةً / ناطَى هُ، مُناقَرَةً / ناقَرَهُ، مُناقَشَةً / ناقَشَهُ، مُناكَفَةً / ناكَفَهُ، مُهاتَرَةً / هاتَرَهُ.

**ستیغ** /setiq/ قِمَّة، هامَة، ذُرْوَة.

**ستینی، شمار** /settini/ ← شمارستینی.

**سجاده** /sajjäde/ السَّجّادَة، كَرّ.

**سجاف** /sejāf/ السِّجاف، بُرْصُلُ القُماش، حاشِيَةُ القُماش.

**سجده** /sajde/ السَّجْدَة.

**سجده كردن** /s.-kardan/ سُجُوداً / سَجَدَ ـُ تَجْبِيَةً / جَبّى.

**سجده كننده** /s.-konande/ ساجِد، السَّجّاد.

**سجع** /saj'/ سَجع، تَسْجِيعُ الكَلام.

**سجع گفتن** /s.-goftan/ سَجْعاً / سَجَعَ ـَ تَسْجِيعاً / سَجَّعَ.

**سجل** /sejel/ سِجِل.

**سجل احوال** /s.-ah'vāl/ سِجِلّاتُ الأَحْوالِ المَدَنِيَّةِ.

**سحابى [فرضيه]** /sahābi/ ← فرضيهٔ سحابى، لاپلاس [فرضيه]

**سحابى پيچاپيچ** /s.-ye-picāpic/ سَدِيمٌ حَلَزُونِيّ.

**سحابى جبار** /s.-ye-jabbār/ السَّدِيمُ الجَبّار.

**سحابى مارپيچى** /s.-ye-mārpici/ ← سحابى پيچاپيچ.

**سحابيها** /s.-hā/ سَدِيم، غَيْمَةٌ سَدِيمِيَّةٌ.

**سحر** /sahar/ سَحَر.

**سحر** /sehr/ سِحْر، طِلَسْم، طِلَّسْم، تُوَلَة، ذُهُول، طِبّ.

**سحرآميز** /s.-āmiz/ جَذّاب، مَمْزُوجٌ بالسِّحْرِ.

**سحرخيز** /sahar-xiz/ بِكِّير.

**سحرخيزى** /s.-x.-i/ النُّهُوضُ في الصَّباحِ الباكِرِ.

**سحرگاه** /s.-gāh/ وَقْتُ السَّحَرِ.

**سحرى** /s.-i/ سُحُور، طَعامُ السَّحَرِ.

**سحرى خوردن** /s.-i.-xordan/ تَسَحُّراً / تَسَحَّرَ المُسْلِمُ.

**سخاوت** /saxāvat/ السَّخاء، السَّخاوَة، جُود، كَرَم.

**سخاوتمند** /s.-mand/ سَخِيّ، جَواد، كَرِيم، الكُرّام و الكُرّامَة.

**سخت** /saxt/ ۱. شَدِيد، الشَّدّ، الشِّدَّة، مُشْكِل، مُشْكِلَة، غامِض، الصَّعْب، الشّاقّ، قَوِيّ، مُؤْلِم، بُؤْس، مُبَرِّح، البَوْقُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، مُبْهَم، مُتْعِب، ثَقِيل، الجِرْياض، جاسِئ، الجَلْد، جَلْدَة، جامِع، لايُحْتَمَل، حازٌّ مِنَ العَمَلِ، مُحَنْبَط، خابِنٌ، مُتَخَشِّب، خَشِن، الخائِذ، دَزِق، الدُّغْمِيّ، مُرْتَبِك، إِرْزَبّ، رَعُون، أَرْوَنانِيّ، الزِّبِرّ، مُتَزَمِّت، السِّجِّيل، السِّجِّين، السِّخْت، السِّخْتِيت، السُّرُوف، المِسْعَر، السَّمْهَد، الشَّأْز، الشَّأْس، الأَشْدَف، الشَّرْز، الشَّرْزَة، الشُّزُن، الشَّزَنَة، الشَّسّ، الشَّصِيب، الشِّمِرّ، الأَشْوَس، الأَشْهَب، صارِم، الصَّلَب، الصُّلْب، صَلِيب، الصَّعْد، الصِّلَتان، الصِّلْخاد والصَّلْخَدوالصِّلْخِد و الصَّلْخَدِيّ، الصَّلِيْدُمِنَ الأَشياءِ، الصِّلْدِم، الصّائِمُ مِنَ الأَشياءِ، الصّائِم، لايُطاقُ، الظِّلِيف، مُعْجَم، المُتَعَذِّر، العِزْبِدُ، المُعْرَنْبَس، العَردوالعُرُد، العُرُدّ، العَرَمْرَم، عَسِر، عَسِير، المَعْسُور، العَصِيبُ مِنَ الأُمُورِ، الأَعْصَل، مُتَعَصٍّ، مُسْتَعْصٍ، العُضال، مُعْضِل، مُعَمَّسٌ مِنَ الأُمُورِ، العَنِيف، عَوِيص،، غَلِق، مُغْلَق، الغُمّى، القاحِزُ مِنَ الأُمُورِ، المُقْحِزُ مِنَ الأُمورِ، القُحْمَة، قارِص، القَسْب،، القَنْسَر، قِنِط، الكَأْداء، الكُلاح، الكَلْدَح، الكَلْدَم، الكُمْتُر، اللَّأْم، اللَّزْن، المِلَمُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، اللَّهِز، المَحْتُ مِنَ الأَشْياءِ، مُرّ، مَزّ، الأَمَزّ، المَزِيز، مَرِيس، ناشِف، النَّكِيثَة، النَّكِيس، النُّكْر، الوَبِيل، الوَعْث، الوَغْر، الوَعِر، الوَعِير، الوَكِيد، الوَكِيع، الهِزْر، الهائِل، الهِضَبّ. ۲. غَلِيظ، غالِظ، اليابِس، مُتَيَبِّس، باسِل، جَزماس، جِرْمِس، مُحْصَف، عُتُلّ، العَلْب، العَلِب، العَلْد، قَرّاع، القاسِي، قَسِيّ، ضَهِيد، هَضّ.

**سخت اندام** /s.-andām/ الرَّجُلُ الغَلِيظُ، الشَّدِيدُ عَصَبُ الخَلْقِ، الضُّبار، ضُراك.

**سخت بافت** /s.-bāft/ مُحْكَمُ النَّسِيجِ، الوَثِيج.

**سخت بالپوشان** /s.-bālpušān/ (جانـ) مُغْمَداتُ الأَجْنِحَةِ.

**سختپا** /s.-pā/ الجاسِئ.

**سختپايى** /s.-p.-yi/ جُسُوءَة، جَساءَة.

**سختپوستان** /s.-pust-ān/ (جانـ) القِشْرِيّات.

**سختپوستان پهن** /s.-p.-ān-e-pahn/ (جانـ) قِشْرِيّاتٌ صَدَفِيَّةٌ.

**سختپوست شناس** /s.-p.-šenās/ خَبِيرٌ بالحَيَواناتِ القِشْرِيَّةِ أو السَّرَطانِيَّةِ.

**سختپوست شناسى** /s.-p.-š.-i/ مَبْحَثُ الحَيَواناتِ القِشْرِيَّةِ أو السَّرَطانِيَّةِ.

**سخت پى** /s.-pey/ (پز) وَتَر، طُنُب.

**سخت جان** /s.-jān/ ۱. الثّابِتُ عِنْدَ الشَّدائِدِ، القَوِيّ. ۲. قاسِي القَلْبِ، ظالِم. ۳. ← خَسِيس.

**سخت چوب** /s.-cub/ خَشَبٌ صَلْدٌ [مِنَ الأَشْجارِ

النُّفْضِيّة].

**سخت دل** /s.-del/ شَدِيدُ القَلْب، قَسِيُّ القَلْب، غَلِيظ، فَظّ، جاهِض، حَمِيز، مَزِير.

**سخت دل شدن** /s.-d.-šodan/ قَسْواً وقَسْوَةً وقَساوَةً وقَساءَةً / قَسا ـُ قَلْبُهُ، مَزارَةً / مَزُرَ ـُ.

**سخت شامه** /s.-šāme/ (پز) الأُمُّ الجافِيَة.

**سخت شامه‌یی** /s.-š.-yi/ الأُمُّ الجافِيّ.

**سخت شدن** /s.-šodan/ ۱. اِشْتِداداً / اِشْتَدَّ، شَكْلاً / شَكَلَ ـُ الأَمْرُ، إِشْكالاً / أَشْكَلَ الأَمْرُ، تَشْكِيلاً / شَكَّلَ واشْتِكالاً / إِشْتَكَلَ واسْتِشْكالاً / إِسْتَشْكَلَ الأَمْرُ، صُعُوبَةً / صَعُبَ ـُ الأَمْرُ، إِصْعاباً / أَصْعَبَ الأَمْرُ، تَصَعُّباً / تَصَعَّبَ، إِسْتِصْعاباً / إِسْتَصْعَبَ الأَمْرُ، تَعاسُراً / تَعاسَرَ الأَمْرُ، تَعَسُّراً / تَعَسَّرَ واسْتِعساراً / إِسْتَعْسَرَ الأَمْرُ عَلَيهِ، شَقّاً ومَشَقَّةً / شَقَّ ـُ عَلَيهِ الأَمْرُ، عُسْراً وعَسَراً ومَعْسُوراً / عَسِرَ ـَ الأَمْرُ، عُسْراً وعَسارَةً / عَسُرَ ـُ الأَمْرُ، تَأْصِيَةً / أَصَّى الأَمْرُ، بُؤْساً وبَئِيساً وبُؤُوساً وبُؤْسَى / بَئِسَ ـَ الخَطْبُ، تَبْرِيقاً / بَرَّقَ بِهِ الأَمْرُ، إِثْعالاً / أَثْعَلَ الأَمْرُ، جِدّاً / جَدَّ ـِ بِهِ الأَمْرُ، جَلَداً وجَلادَةً وجُلُودَةً ومَجْلُوداً / جَلُدَ ـُ، حَزْباً / حَزَبَ ـُ هُ الأَمْرُ، تَحَمُّساً / تَحَمَّسَ، إِخْيالاً / أَخْيَلَ عَلَيهِ الشَّيءُ، ذَمّاً / ذَمَّ ـَ الأَمْرُ عَلَيهِ، رَوْناً / رانَ ـُ الأَمْرُ، تَسَأْسُؤاً / تَسَأْسَأَتِ الأُمُورُ، تَشْبِيهاً / شَبَّهَ الشَّيءُ، شُخُوراً / شَخَرَ ـَ عَلَيهِ الأَمْرُ، إِسْتِشْراءً / إِسْتَشْرَى الأَمْرُ، تَشَزُّناً / تَشَزَّنَ، شَصَباً / شَصِبَ ـَ الأَمْرُ، شَطّاً / شَطَّ ـُ هُ الأَمْرُ، تَصاعُداً / تَصاعَدَ هُ الشَّيءُ، صَمّاً وصَمَماً / صَمَّ ـَ الأَمْرُ، تَعْبِيراً / عَبَّرَ بِهِ الأَمْرُ، تَعَجُّهاً / تَعَجَّهَ الأَمْرُ، تَعَذُّراً / تَعَذَّرَ عَلَيهِ الأَمْرُ، تَعَزْقُلاً / تَعَزْقَلَ، تَعَزُّزاً / تَعَزَّزَ عَلَيهِ الشَّيءُ، إِسْتِغْصاءً / إِسْتَغْصَى، تَعَصِّياً / تَعَصَّى، إِعْتِصاءً / إِعْتَصَى، عَضْلاً / عَضَلَ ـُ الأَمْرُ، إِعْضالاً / أَعْضَلَ الأَمْرُ، عِظَماً وعَظامَةً / عَظُمَ ـُ الأَمْرُ عَلَيهِ، تَعَقُّداً / تَعَقَّدَ وانْعِقاداً / إِنْعَقَدَ الأَمْرُ، إِعْتِقاداً / إِعْتَقَدَ الشَّيءُ، تَعَكُّشاً / تَعَكَّشَ الأَمْرُ، تَعَكُّظاً / تَعَكَّظَ أَمْرُه وعَلَيهِ الأَمْرُ، إِعْكالاً / أَعْكَلَ عَلَيهِ الأَمْرُ، عَناءً وعُنُوّاً / عَنا ـُ عَلَيهِ الأَمْرُ، عَوَزاً / عَوِزَ ـَ الأَمْرُ، إِعْتِياصاً / إِعْتاصَ الأَمْرُ عَلَيهِ، تَعايِياً / تَعايا عَلَيهِ الأَمْرُ، إِسْتِغْلاقاً / إِسْتَغْلَقَ الأَمْرُ، إِسْتِفْحالاً / إِسْتَفْحَلَ الأَمْرُ، تَفاقُماً / تَفاقَمَ، قَرْتاً / قَرَتَ ـُ هُ الأَمْرُ، قَرْثاً / قَرَثَ ـُ هُ الأَمْرُ، نَكارَةً / نَكُرَ ـُ الأَمْرُ، تَنَكُّظاً / تَنَكَّظَ الأَمْرُ عَلَيهِ، تَكَوُّداً / تَكَأَّدَ هُ الأَمْرُ، تَكاؤُداً / تَكاءَدَ هُ الأَمْرُ، كِبَراً وكُبْراً وكَبارَةً / كَبُرَ ـُ عَلَيهِ الأَمْرُ، كَرْباً / كَرَبَ ـُ هُ الأَمْرُ، لَأْطاً / لَأَطَ ـَ عَلَيهِ، إِلْتِحاصاً / إِلْتَحَصَ الأَمْرُ، لَطْثاً / لَطَثَ ـُ هُ الأَمْرُ، مُلاعَجَةً / لاعَجَ هُ الأَمْرُ، لَعَصاً / لَعِصَ ـَ الأَمْرُ، تَلَقُّصاً / تَلَقَّصَ، إِلْتِواءً / إِلْتَوَى عَلَيهِ الأَمْرُ، إِلْتِياثاً / إِلْتاثَ، تَلَيُّساً / تَلَيَّسَ، تَوَعُّراً / تَوَعَّرَ الأَمْرُ عَلَى فُلانٍ، تَوَكُّظاً / تَوَكَّظَ عَلَيهِ الأَمْرُ. ۲. غِلْظَةً وغَلَظاً وغِلاظَةً / غَلَظَ ـِ غَلاظَةً / غَلُظَ ـُ صَلابَةً / صَلُبَ ـُ تَصَلُّباً / تَصَلَّبَ وتَصْلِيباً / صَلَّبَ الشَّيءُ، جَسْأً وجُسُوءاً وجُسْأَةً / جَسَأَ ـَ جُمُوداً وجَمْداً / جَمَدَ ـُ تَجَمُّداً / تَجَمَّدَ، حَدارَةً / حَدُرَ ـُ، حَمارَةً / حَمُزَ ـُ، حَنْبَطَةً / حَنْبَطَ، خُشْنَةً وخَشانَةً وخُشُونَةً ومَخْشَنَةً / خَشُنَ ـُ، تَخَشُّناً / تَخَشَّنَ، صُلُوداً / صَلَدَ ـِ وإِصْلاداً / أَصْلَدَتِ الأَرْضُ، ضَرابَةً / ضَرُبَ ـُ، ضَمادَةً / ضَمُدَ ـُ الشَّيءُ، تَضَمُّداً / تَضَمَّدَ الشَّيءُ، عَتْراً وعَتَراناً / عَتَرَ ـِ عَرْزاً / عَرَزَ ـِ، عَرَزاً / عَرِزَ ـَ الشَّيءُ، عَرَساً / عَرِسَ ـَ الشَّيءُ، إِعْتِراماً / إِعْتَرَمَ وانْعِصاباً / إِنْعَصَبَ الشَّيءُ، عَصّاً وعَصَصاً / عَصَّ ـَ، عِياصاً وعَوَصاً / عَوِصَ ـَ الشَّيءُ، قُسُوبَةً / قَسَبَ ـُ، قَساحَةً وقُسُوحَةً / قَسُحَ ـُ، قُسُوّاً وقَساوَةً / قَسا ـُ، قَعْسَرَةً / قَعْسَرَ الشَّيءُ، كَأْناً / كَأَنَ ـَ الرَّجُلُ، مَتانَةً ومُتُونَةً / مَتُنَ ـُ، وَبْلاً ووَبالاً ووُبُولاً ووَبالَةً / وَبُلَ يَوْبُلُ الشَّيءُ، تَوَتُّراً / تَوَتَّرَ الشَّيءُ، تَوَعُّراً / تَوَعَّرَ الرَّجُلُ، تَوَقُّحاً / تَوَقَّحَ الشَّيءُ، وَكاعَةً / وَكُعَ يَوْكُعُ الشَّيءُ.

**سخت کردن** /s.-kardan/ ۱. تَصْعِيباً / صَعَّبَ، تَصَعُّباً / تَصَعَّبَ، تَعْسِيراً / عَسَّرَ الأَمْرَ، شَبْكاً / شَبَكَ ـِ الشَّيءَ، تَشْبِيكاً / شَبَّكَ، شَرْبَكَةً / شَرْبَكَ، تَشْوِيشاً / شَوَّشَ، عَرْبَسَةً / عَرْبَسَ، عَرْقَلَةً / عَرْقَلَ الأَمْرَ، تَعْقِيداً / عَقَّدَ الأَمْرَ، تَلْوِيَةً / لَوَّى عَلَيهِ الأَمْرَ، تَوْخِيماً / وَخَّمَ الشَّيءَ. ۲. تَغْلِيظاً / غَلَّظَ هُ، تَصْلِيباً / صَلَّبَ الشَّيءَ، تَجْمِيداً / جَمَّدَ، تَيْبِيساً / يَبَّسَ، تَصْلِيداً / صَلَّدَ هُ، إِقْساءً / أَقْسَى / تَقْسِيَةً / قَسَّى الشَّيءَ.

**سخت کوش** /s.-kuš/ السّاعِي، كَثِيرُ السَّعْي، مُجْتَهِد.

**سخت گرفتن** /s.-gereftan/ ← سخت گیری کردن.

**سختگیر** /s.-gir/ القاسِي عَلَى الآخَرِينَ، دَقِيق، شَدِيد، مُتَشَدِّد، حَرِيص، بَطّاش، العاتِي، النَّكِد، النَّكَد.

**سختگیری** /s.-g.-i/ شِدَّة، عُنْف، بَطْشَة، صَرامَة، ضَغْط، مُضايَقَة، تَعَدِّي.

**سخت‌گیری کردن** /s.-g.-i-kardan/ شِداداً ومُشادَّةً / شادَّ هـ تَصَلُّباً / تَصَلَّبَ مَعَهُ، مُصاعَبَةً / صاعَبَ هُ، تَضْييقاً / ضَيَّقَ عَلَيهِ، ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ عَلَيهِ في أَمْرِهِ، مُجاحَفَةً / جاحَفَ هُ، تَحَطُّطاً / تَحَطَّطَ عَلَيهِ، مُداجَلَةً / داجَلَ هـ مُداهاةً ودِهاءً / داهَى هـ تَزْنيئاً / زَنَّأَ عَلَيهِ، مُساطاةً وسِطاءً / ساطَى هُـ [ناقص]، مُصاءَكَةً / صاءَكَ هُ، مُصارَّةً / صارَّهُ، ضَبْثاً / ضَبَثَ ـِ هـ عَتْرَفَةً / عَتْرَفَ لَهُ، قَسْواً وقَسْوَةً وقَساوَةً وقَساءَةً / قَسا ـُ مَعَهُ وعَلَيهِ، تَقَصُّداً / تَقَصَّدَ، تَلْحِيصاً / لَحَّصَ في كذا، لِحاءً ومُلاحاةً / لاحَى هـ.

**سخت مغناطیس** /s.-meqnätis/ ← آهنربا.

**سخته** /saxte/ ۱. مَوْزُون. ۲. كَتِيم [طَبَقَةٌ طِينِيَّةٌ صَلْدَة].

**سختی** /saxt-i/ ۱. شِدَّة، شِقّ، شِقَّة، مَشَقَّة، صُعُوبَة، مِحْنَة، بَلاء، بَلِيَّة، بَلْوَى، بِلْوَة، عُسْر، عُسْرَة، مَعْسَرَة، عُسْرَى، تَعَب، أَتْو، أَجَل، أَدِيد، أَزْز، الأَزْبَة، الأَزْمَة، أَزُوم، أَلْبَة، أُمُّ الرُّقُوب، أُمُّ أَوْدَك، أَوْد، آلَة، المُؤْيِد، أَيْلَمَة، بَأْس، بَأْساء، بُؤْس، بُؤْسَى، البُجْر، البُجْرِيّ، البُجْرِيَّة، البَرْح، البُرَحاء، بَرِيح، تَبْرِيح، بَزْل، باسِقَة، البَلْبال، البَلْبالَة، باهِظَة، بائِجَة، بَيْص، بائِقَة، التُّرْد، التُّرْهَة، التَّوْلَة، التُّولَة، جَوْحَة، جَشَم، جَهْد، حِيْص وبِيْص، حِبْل، حادِثَة، حاقَّة، حَقَّة، الجَوْلَق، حَيْلَق، حُمْقُوس، حافَة، حَوْلَوْل، خَتِيع، خَرَبَة، خَرْساء، خَيْفَق، الخِنْسِر، الخِنْسِير، خَنْظَل، دُؤْلُول، دَبْل، دَبُول، دِخْنِس، دَرْدَبِيس، دَفْر، دِلْمِس، دُلامِس، دامِكَة، الدَّهْر، الدُّهَيْم، الدُّهَيْماء، داهِيَة، دَيْلَم، ذاتُ الرَّواعِد، ذَرْبَى، رَبِيس، رَتَب، الرُّوْسَب، الرُّوْسَم، الرَّقِم، بِنْتُ الرَّقِم، زُوْن، أَزْمَع، زَبِير، زَعْزاعَة، زَلْزال، زُنام، السَّبْد، شُدَّى، الشَّزْر، شَزَن، شُذُونَة، شِصْب، الشَّصْو، الشَّصِيبَة، شَظَف، شَقا، شَقاء، الصَّعَد، الصُّعَداء، صَعُود، الصِّلّ، صُمّ، صَنَمَة، صَيْخَة، الضَّرّاء، الضَّرَّة، ضُغْطَة، ضَيْق، ضِيقَة، أُطُور، مُطْفِىءُ الرَّضْف، طَلِيف، عَثْر، عِتْرِيس، عَجُوز، عَرارَة، مَعَرَّة، عَرَقُ القِرْبَة، عَرِيم، عَزّاء، عَسْكَرَة، عَظِيمَة، مُعْظَمَة، عَلُوق، عَمَرَّد، عَمَرَّط، عَماس، عَناق، عَناقَة، العَنْقاء، عَناء، عَنْيَة، عَوْبَط، العَوْص، العَوْصاء، عَوِيص، العَوْطَب، غِشْمِير، الغاشِيَة، غَضْن، غَضَن، غُلْظَة، غَمْرَة، الغُمُوض، الغَمّاء، الغُمَّى، غائِلَة، الغُول، أُغْوِيَّة، الغِياظ، فاضَة، فاقِعَة، فَلِيقَة، قاجِزَة، القَرْدَسَة، قَسْوَة، قِنْطِير، كَأْداء، كَبَد، كارِثَة، كُرْه، كِظاظ، كُلْبَة، كُلْفَة، تَكْلِفَة، الكَهْد، اللَّأْواء، اللَّأْي، لَحاص، لُزْبَة، لَزَز، لَزْن، لَكَّة، لَمَّة، لَوْلاء، اللُّهَيْم، لَيْث، مَؤُونَة، مَيْط، نَثْر، نَجْدَة، نَحْب، نَسِيم، نُصْب، نَطْلاء، نَيْطَل، ناقِر، نِقْرِس، النَّكْب، النَّكْبَة، نَكْظَة، نَكْمَة، نُوبَة، وَبال، وَبَلَة، وَعْثاء، الوَكْف، وامِئَة، وَيْلَة، هِتْر، هازِمَة، هَناة. ۲. إِحْكام، صَلابَة، صُعُوبَة، خُشُونَة، جِدَّة، قَساوَة، شِدَّة، أَسْر، بَسْل، بَطْش، جَلَد، الحَمارَّة، الحَماس، الحَماسَة، سَوْرَة، سَوْط، الشُّؤْبُوب، الشَّزْز، الشَّزْزَة، الشَّزَن، الشُّزُونَة، صُلُودَة، عِزّ، كَزَز، كَزازَة، المِراس، مِراسَة. ۳. الغُلْظَة، تَخَشُّب، تَيَبُّس، يُبُوسَة. ۴. صَلابَة، صَلادَة.

**سختیدن** /saxtidan/ تَصْلِيداً / صَلَّدَ.

**سختی دیدن** /saxti-didan/ ← سختی کشیدن.

**سختی رسانیدن** /s.-resänidan/ سختگیری کردن.

**سختی سنج** /s.-sanj/ مِقْياسُ الصَّلادَةِ النِّسْبِيَّة.

**سختی کشیدن** /s.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ التَّعَبَ، حَلّاً / حَلَّ ـِ بِهِ الشَّدائِد، تَأَزُّماً / تَأَزَّمَ، إِبْآساً / أَبْأَسَ، بُلُوغاً / بَلِغَ ـُ الرَّجُلُ، عَناءً / عَنِيَ ـَ.

**سختی کشیده** /s.-kešide/ مُجَرَّب، مَظْلُوم، مُدَرَّب، عَنِيّ، كَظّ.

**سخن** /soxan/ قَوْل، المَقال، المَقالَة، نُطْق، مَنْطِق، كَلِمَة، كِلْمَة، كَلام، حَدِيث، حِدِّيثَى، لَفْظ، تَلَفُّظ، خِطاب، دِجْمَة، عِبارَة، قِصَّة، لِسْن، النَّقِيَة، النِّقْيَة.

**سخن‌آور** /s.-ävar/ ← سخنور.

**سخن‌بافی کردن** /s.-bäfi-kardan/ ← یاوه‌گویی کردن.

**سخن‌پراکنی** /s.-parākani/ الإِذاعَة، البَثُّ في اللاَّسِلْكِيّ، إِلقاءُ الكَلام.

**سخن‌پراکنی کردن** /s.-p.-kardan/ إِذاعَةً / أَذاعَ، سَفْكاً / سَفَكَ ـُ القَوْلَ، مَثّاً / مَثَّ ـُ الحَدِيثَ.

**سخن‌پرداز** /s.-pardäz/ ← سخنور.

**سخن‌پردازی** /s.-p.-i/ ← سخنوری.

**سخن‌چین** /s.-cin/ السّاعِي، الواشِي، وَشّاء، النَّمّام، نَمّ، غَمّاز، غَمّازَة [نث]، آبِر، أَسّاس، البَذُور، مُبَلِّغ، حَكِيّ [نث]، حَمّالَةُ الحَطَبِ [نث]، خَبّاص، دَبُوب، دَيْبُوب، دَرّاج، ذَغْذاع، زَرّاع، مَرْعِيّ، مُنْسِفِي، الشُّوّالَة

[نث]، صَقّار، ضَفّاز، غِرْبال، فَتّان، مُفْتَرِي، فانُوس، فاعِيَة [نث]، قَتّات، قِتِّيتَى، قَتْوَة [نث]، قَتّاث، قَسّاس، اللَّمّاز، لَمُوص، لَفُوت [نث]، لِقْلاق، مَأْس، مَؤُوس، مَحّال، مِذار [نث]، مَشّاء، النَّيْرَب، النَّيْرَج، نَشْيان، ناقِلُ الأَخْبارِ، نامُوس، نَمّاس، نَمِل، نامِل، مِنْمَل، مُنْمِل، وَقّاع، هَبَنْك، الهُمَزَة، هَمّام، مُهَيْنِم.

**سخن‌چینی** /s.-c.-i/ نَمِيم، نَمِيمَة، نَمَم، وَشايَة، سِعايَة، مِئْبَر، مِئْبَرَة، مَأْتاة، مَأْثِيَة، دَسِيسَة، الدَّقْرارَة، عَجُوز، فِتْنَة، مُفْتَى، لَقْلَقَةُ الكَلامِ، نَيْرَب، نَسِيسَة، نَقْث، نَقِيصَة، نُقْلَة، نَمْش، النَّمْلَة، النُّمْلَة، نَمِيلَة، وَهْس، وَيْمَة.

**سخن‌چینی کردن** /s.-c.-i-kardan/ سِعايَةً وسَعْياً / سَعَى ـَ بِفُلانٍ، تَوْشِيَةً / وَشَّى بِهِ، وَشْياً ووِشايَةً / وَشَى يَشِي بِهِ إِلَى المَلِكِ، نَمّاً / نَمَّ ـِ الحَدِيثَ، أَبْراً وإِباراً وإِبارَةً / أَبَرَ ـُ بَيْنَ النّاسِ، تَبْلِيغاً / بَلَّغَ وإِبْلاغاً / أَبْلَغَ عَنْهُ، حِكايَةً / حَكَى ـِ عَلَيهِ، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ الحَطَبَ الرَّطْبَ،، إِدْغالاً / أَدْغَلَ بِهِ، تَرْقِيشاً / رَقَّشَ الرَّجُلُ، إِزْهافاً / أَزْهَفَ، تَضْرِيباً / ضَرَّبَ بَيْنَهُم، عَضْهاً وعِضْهَةً وعَضِيهَةً / عَضَهَ ـَ، غَمْزاً / غَمَزَ ـِ بالرَّجُلِ وعَلَيهِ، قَتْواً / قَتا ـُ، لَقْلَقَةً / لَقْلَقَ الكَلامَ، مَشاءً / مَشَى ـِ بالنَّمِيمَةِ، نُمُولاً / نَمَلَ ـِ، إِنْمالاً / أَنْمَلَ، نَمَساً / نَمِسَ ـَ بِفُلانٍ، نَوْرَجَةً / نَوْرَجَ في الكَلامِ، نَيْسَبَةً / نَيْسَبَ بَيْنَهُما، نَيْرَجَةً / نَيْرَجَ، نَيْرَبَةً / نَيْرَبَ.

**سخندان** /s.-dän/ ← سخن‌شناس.

**سخندانی** /s.-d.-i/ ← سخن‌شناسی.

**سخنران** /s.-rän/ خَطِيب، مُحاضِر، ناطِق، أَدِيب.

**سخنرانی** /s.-r.-i/ خُطْبَة، خِطابَة، مُحاضَرَة، إِلْقاءُ الكَلامِ.

**سخنرانی افتتاحیه** /s.-r.-i-ye-eftetähiyye/ خُطْبَةُ افْتِتاحٍ.

**سخنرانی علمی** /s.-r.-i-ye-elmi/ خُطْبَةٌ أو خِطابَةٌ عِلْمِيَّة.

**سخنرانی کردن** /s.-r.-i-kardan/ خُطْبَةً وخَطْباً وخَطابَةً / خَطَبَ ـُ إِلْقاءً / أَلْقَى خُطْبَةً، حِضاراً ومُحاضَرَةً / حاضَرَ فُلانٌ.

**سخن‌رسان** /s.-resän/ ← سوفلور.

**سخن‌سرا** /s.-sarä/ ← سخنور.

**سخن‌سرایی** /s.-s.-yi/ ← سخنوری.

**سخن‌سنج** /s.-sanj/ ← سخن شناس.

**سخن‌سنجی** /s.-s.-i/ ← سخن شناسی.

**سخن‌شناس** /s.-šenäs/ مُتَحَدِّث، أَدِيب، نَقّاد، ناقِد، قَصّاص.

**سخن‌شناسی** /s.-š.-i/ تَحَدُّث، نَقْد، شاعِرِيَّة.

**سخن‌شنو** /s.-šenow/ مُطِيع، قابِلُ التَّرْبِيَةِ.

**سخن گفتن** /s.-goftan/ تَحْدِيثاً / حَدَّثَ فُلانٌ عَنْ فُلانٍ، تَحَدُّثاً / تَحَدَّثَ عَنْهُ وبِهِ وإِلَيهِ، حِداثاً ومُحادَثَةً / حادَثَ هـ، تَكْلِيماً وكِلّاماً / كَلَّمَ هـ مُكالَمَةً / كالَمَ هـ تَكَلُّماً وتِكِلّاماً / تَكَلَّمَ كَلِمَةً وبِكَلِمَةٍ، نُطْقاً ومَنْطِقاً ونُطُوقاً / نَطَقَ ـِ لَفْظاً / لَفَظَ ـِ بالكَلامِ، جَرْساً / جَرَسَ ـِ حِكايَةً / حَكَى ـِ فَوْهاً / فاهَ ـُ و تَفَوُّهاً / تَفَوَّهَ بِكذا، تَفاوُهاً / تَفاوَهَ القَوْمُ بِكذا، مُلاسَنَةً / لاسَنَ هـ، لَغْواً / لَغَا يَلْغُو بِكذا، تَنْخِيراً / نَخَّرَهُ، مُناسَمَةً ونِساماً / ناسَمَ هـ، نَغْواً / نَغَا يَنْغُو ونَغْياً / نَغَى يَنْغِي وإِنْغاءً / أَنْغَى إِلَيهِ.

**سخنگو** /s.-gu/ ۱. مُتَحَدِّث، أَدِيب، شاعِر، مُفَوَّه، الكِلِّيم، مُتَكَلِّمٌ بالنِّيابَةِ عَنْ غَيْرِه، لِسانُ القَومِ. ۲. مُذِيع، ناشِر.

**سخنگوی دولت** /s.-g.-ye-dowlat/ المُتَحَدِّثُ الرَّسْمِيُّ بِاسْمِ الدَّوْلَةِ.

**سخنگوی رسمی** /s.-g.-ye-rasmi/ مُتَحَدِّثٌ رَسْمِيٌّ.

**سخن ناشنو** /s.-nä-šenow/ المُتَمَرِّد، غَيْرُ مُطِيعٍ، غَيْرُ مُنْقادٍ، الَّذي لايَقْبَلُ التَّرْبِيَةَ.

**سخنور** /s.-var/ ناطِق، مُنْطِيق، فَصِيح، لَسِنٌ، أَلْسَن، طَلَقُ اللِّسانِ، أَدِيب، بَلِيغ، شاعِر، مُتَحَدِّث، كِلْمانِيّ، تِكْلام، تِكْلامَة، مِكْلِمانِي، الأَفْوَه، فَيِّه، مُفَوَّه، سِرْطِم.

**سخنوری** /s.-v.-i/ فَصاحَة، بَلاغَة، خَطابَة، طَلاقَةُ اللِّسانِ، لَسَن، شاعِرِيَّة.

**سخی** /saxi/ سَخِيّ، كَرِيم، جَواد، الخِضْرِم.

**سد** /sad/ ۱. سَدّ، سِكْر، الرَّدْم، ثَمِيلَة، زَنَد، مُسَنّاة، صِرار، عَرَمَة، عَرِمَة، نَجَفَة. ۲. حاجِز، عائِق.

**سد آبسنگی** /s.-de-äbsangi/ حاجِزٌ مَرْجانِيٌّ.

**سداب** /sodäb/ (گیا) سَذاب، الخُفْت، خُنْثُف، خِيَل، دِرْياس.

**سداب بز** /s.-e-boz/ (گیا) المُدِرَّة، المَكْنانَة، سَذابُ التَّيْسِ.

**سداب کوهی** */s.-e-kuhi/* (گیا) الذُّفراء.

**سدابیان** */s.-iyän/* (گیا) السَّذابِيّات.

**سد بستن** */sad-bastan/* سَدّاً / سَدَّ ـُ النَّهْرَ أو نَحْوَهُ.

**سدبندی** */s.-bandi/* السَّدّ، بِناءُ السَّدّ.

**سد پتاسیل** */s.-de-potänsiyel/* حاجِزٌ جُهْدِيٌّ.

**سد حرارتی** */s.-de-harärati/* حاجِزٌ حَرارِيٌّ.

**سد خاکی** */s.-de-xäki/* سَدٌّ تُرابِيٌّ.

**سد دریچه‌یی** */s.-de-dariceyi/* عَيْنُ القَنْطَرَة، بابُ القَنْطَرَة.

**سدر** */sedr/* (گیا) ۱. سِدْر، سِدْرَة، الأُرْز، شِذّان. ۲. السَّيْدَر [نوعٌ مِنَ الخُمُور].

**سدر دشتی** */sedr-e-dašti/* (گیا) الضّالّ.

**سدر فروش** */s.-foruš/* السَّدّار.

**سد سازی** */sad-säzi/* ← سدبندی.

**سد صندوقی** */s.-de-sanduqi/* ← سد موقت.

**سد صوتی** */s.-de-sowti/* ← دیوار صوتی.

**سد غلطان آتش** */s.-de-qaltän-e-ätaš/* سَدٌّ دَوّارٌ.

**سد کردن** */s.-kardan/* سَدّاً / سَدَّ ـُ، دَسْماً / دَسَمَ ـُ هـُ.

**سد لیتز [گرد]** */sedlits/* مَسْحُوقُ سِيْدْلِيز.

**سد لیس** */sedlis/* ← سد لیتز.

**سد موقت** */sad-de-movaqqat/* سَدٌّ إنْصاب.

**سد هسته‌یی** */s.-de-haste-yi/* حاجِزٌ نَوَوِيٌّ.

**سدیگر** */sedigar/* الثّالِث.

**سدیم** */sodyom/* (شیمـ) الصُّودِيُوم، شَذّام.

**سر** */sar/* الـرَّأس، جُمْجُمَة، دِمـاغ، مِرداس، مِـرْدَس، هـامَـة، «از ـ ش هم زیاد است»: هذا أجْدَرُ مِنْ لِياقَتِهِ. «ـ سالـم به گـور نبرد»: مـاماتَ حَتْـفَ أنْفِهِ. «ـ ش به سنگ خـورد»: اِعْتَبَـرَ، اِتَّعَـظَ. «ـ ش می‌شود»: يَفْهَمُ. «ـ ش را خورد»: ۱. فلانٌ رَأى مَوْتَ فُلانٍ و عاشَ بَعْدَهُ. ۲ ← پرگویی کرد. «ـ کسی را زیر آب کردن» ← نابود کردن. «ـ کسی را شیره مـالیدن» ← فریـب دادن، گول زدن. «ـ ی توی سرها در آورد»: دَخَلَ المُجْتَمَعَ.

**سر** */ser/* ۱. سِرٌّ، غامِضَة، خافِيَة. ۲. خَدِرٌ، مُخَدَّر، خَذْلان.

**سر آستین** */sar-ästin/* قُنُّ القَمِيْص.

**سر آشپز** */s.-äšpaz/* رَئِيْسُ الطَّبّاخِيْن.

**سرآغاز** */s.-äqäz/* تَمْهِيْد، مُقَدَّمَة.

**سرآمد** */s.-ämad/* الحائِزُ عَلَى الدَّرَجَةِ المُمْتـازَة، مِثال، مِثالِيٌّ، نَمُوذَج، أُنْمُوذَج.

**سر آمدن** */s.-ämadan/* اِنْقِضاءً / اِنْقَضَى، إتْماماً / أتَمَّ، اِنْصِراماً / اِنْصَرَمَ الزَّمانُ، بُلُوغاً / بَلَغَ ـُ إلى النِّهايَةِ.

**سر آوردن** */s.-ävardan/* الإيْصالُ إلى النِّهايَةِ.

**سرا** */sarä/* دار، بَيْت، سَراي، مَنْزِل.

**سراب** */saräb/* آل، سَراب، أَباب، أَبْقَع، خَيْتَعُور، خَيْدَع، مَسْرُوح، مُضِلّ، عَسْعاس، عَساقِل، عَساقِيْل، لَعْلَع، وَهَر، هَبْهاب، هال، يَلْمَع، يَهْيَرّ.

**سراپا** */saräpä/* مِنَ الرَّأسِ حَتَّى القَدَمِ، هَيْئَة، تَمام، كُلّ، جَمِيْع، القَدُّو القَوام.

**سراپا مسلح** */s.-mosallah/* شاكِي السِّلاحِ.

**سراپرده** */saräparde/* الخَيْمَة، السِّتارَة، الخِباء، صُوان، فُسْطاط، سُرادَق.

**سراتودوس** */serätodus/* (جانـ) ذاتُ النَّفَسَيْـنِ، دَبِيْبُ الحُوْتِ.

**سراتوفیلوم** */serätofilum/* (گیا) حامُول الماءِ.

**سراج** */sarräj/* السَّرّاج.

**سراجی** */s.-i/* السِّراجَة.

**سراچه** */saräce/* مُصَغَّرُ سَرا، مَنْزِلٌ صَغِيْرٌ.

**سرازیر** */saräzir/* مـائِل، مُنْحَـدِر، مَقْلُوب، مُتَـدَفِّـق، مُنْهَمِر.

**سرازیر شدن** */s.-šodan/* ۱. اِنْحِدار ← سراشیب شدن. ۲. هَمْراً / هَمَرَ ـُ، اِنْهِماراً / اِنْهَمَرَ، اِنْصِباباً / اِنْصَبَّ، اِنْسِكاباً / اِنْسَكَبَ، مَيْلاً / مالَ ـِ إلى الأسْفَلِ، دَفْقاً / دَفَقَ ـُ و تَدَفُّقاً / تَدَفَّقَ، اِنْدِفاقاً / اِنْدَفَقَ الماءُ، دَرّاً / دَرَّ ـُ الحَلِيْبُ، طَغْواً و طُغُوّاً و طُغْواناً / طَغَا ـُ السَّيْلُ، نَهْراً / نَهَرَ ـَ الماءُ.

**سرازیر کردن** */s.-kardan/* اِسْتِمالَـةً / اِسْتَمالَ ← سراشیب کردن.

**سرازیری** */s.-i/* ۱. مَيْل، اِنْحِدار، صَبَب. ۲. هَبُوْط، مُنْحَدَر، دَحْدُوْرَة، أُحْدُوْرَة، مُصِيْب، صَبَب.

**سراسر** */saräsar/* كُلّ، جَمِيْع، تَمام.

**سراسیمگی** */saräsimegi/* اِضْطِراب، تَشْوِيْـش، تَهافُت، بَلْبَلَة.

**سراسیمه** */saräsime/* ۱. مُشَوَّش، مُضْطَـرِب، هائِج،

وَلْهان، وَالِه، مُبَلْبَل، مَتْؤُول، زَاهِل، سادِر، قَلِق، وَهْران، مَوْهُور. ۲. بِعَجَلَةٍ، بِسُرْعَةٍ.

**سراسیمه شدن** /s.-šodan/ اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، وَلَهاً / وَلَهَ يَلِهُ و وَلِهَ يَلِهُ و يَوْلَهُ، تَوَلُّهاً / تَوَلَّهَ، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، ذُهُولاً / ذَهِلَ ـَ، اِنْذِهالاً / اِنْذَهَلَ، رَهْوَكَةً / رَهْوَكَ القَوْمُ، فَزازَةً و فُزُوزَةً / فَزَّ ـِ.

**سراسیمه کردن** /s.-kardan/ تَوْلِيهاً / وَلَّهَ و إِيْلاهاً / أَوْلَهَ فُلاناً، تَحْيِيراً / حَيَّرَ هـُ، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَ الرَّجُلَ، إِلْقاءً / أَلْقَى الرُّعْبَ فِي القَلْبِ.

**سراشیب** /sarāšib/ ۱. مائِل، مُنْحَدَر. ۲ ← سراشیبی.

**سراشیب شدن** /s.-šodan/ تَحَدُّراً / تَحَدَّرَ، اِنْحِداراً / اِنْحَدَرَ.

**سراشیب کردن** /s.-kardan/ اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَهُ، إِمالَةً / أَمالَهُ.

**سراشیبی** /s.-i/ ۱. مَيْل، مَيَلان، اِنْحِدار، صَبَب. ۲. مُنْحَدِر، مُتَحَدِّر، صَبَب، مُصِيب، جُرف، رُكْحُ الجَبَلِ، شِير، نَفْنَف.

**سراغ** /sorāq/ أَثَر، عَلامَة.

**سراغ گرفتن** /s.-gereftan/ اِسْتِقْصاءً / اِسْتَقْصَى، اِسْتِعْلاماً / اِسْتَعْلَمَ.

**سرافراز** /sar-afrāz/ ← سربلند.

**سرافراز شدن** /s.-a.-šodan/ ← سربلند شدن.

**سرافراز کردن** /s.-a.-kardan/ ← سربلند کردن۲.

**سرافرازی** /s.-a.-i/ ← سربلندی.

**سرافرازی کردن** /s.-a.-i-kardan/ اِفْتِخاراً / اِفْتَخَرَ، اِعْتِزازاً / اِعْتَزَّ، تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، اِبْتِجاحاً / اِبْتَجَحَ، اِبْتِهاءً / اِبْتَهَى بِهِ.

**سرافکندگی** /s.-afkandegi/ خَجَل، خِزْي، تَوَاضُع.

**سرافکنده** /s.-afkande/ النَّاكِس، خَجِل، مُتَواضِع.

**سرافکنده شدن** /s.-a.-šodan/ خَجَلاً / خَجِلَ ـَ، خِزْياً و خَزًى / خَزِيَ ـَ، اِتِّئاباً / اِتَّأَبَ مِنْهُ، طَوْشاً / طاشَ ـُ، اِسْتِحْياءً / اِسْتَحْيَى.

**سرافکنده کردن** /s.-a.-kardan/ تَخْجِيلاً / خَجَّلَ، إِخْجالاً / أَخْجَلَ، خَزْياً / خَزَى ـِ هـُ، مُخازاةً / خازَى و إِخْزاءً / أَخْزَى هـُ.

**سرافیم** /serāfim/ السَّارُوفِيم.

**سرافین** /serāfin/ السَّارُوفِيم [أَحَدُ مَلائِكَةِ الطَّبَقَةِ الأُولَى الحَارِسِينَ عَرْشَ اللهِ فِي المُعْتَقَدِ اليَهُودِيِّ القَدِيمِ].

**سرامیک** /serāmik/ ۱. خَزَفِيّ. ۲. الخِزافَة.

**سرامیک کار** /s.-kār/ الخَزّاف.

**سرانجام** /sar-anjām/ اِنْتِهاء، آخِر، فِي النِّهايَة، غايَة، عاقِبَةُ الأَمْرِ، أَرَب، مَآل، عُقْبان، نَتِيْجَة.

**سران کشورهای اسلامی** /s.-ān-e-kešvar-hā-ye-eslāmi/ زُعَماءُ أَو رُؤَساءُ البِلادِ الإِسْلامِيَّة.

**سرانگشت** /s.-angošt/ بَنانَة، التُّرْبَة، التُّرْبَة.

**سرانه** /s.-āne/ فَرْداً فَرْداً، ضَرِيْبَةٌ تُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ نَفَرٍ بالنِّسْبَةِ الوَاحِدَةِ.

**سرایت** /serāyat/ عَدْوَى، اِخْتِراق، نُفُوذ، هَمِيْم.

**سرایت دادن** /s.-dādan/ إِعْداءً / أَعْدَى هـُ مِنْ خُلْقٍ أَو عِلَّةٍ فِيْهِ.

**سرایت کردن** /s.-kardan/ سُرًى و سُرْيَةً و سِرايَةً و سَرَياناً و مَسْرًى / سَرَى ـِ، دَبّاً و دَبِيْباً / دَبَّ ـِ السُّقْمُ فِي الجِسْمِ، تَأْثِيراً / أَثَّرَ، فَشْواً و فُشِيّاً / فَشا ـُ و تَفَشِّياً / تَفَشَّى المَرَضُ، اِنْتِقالاً / اِنْتَقَلَ المَرَضُ، إِقْرافاً / أَقْرَفَ هـُ المَرَضُ، غَلْغَلَةً / غَلْغَلَ، تَغَلْغُلاً / تَغَلْغَلَ.

**سرایت کننده** /s.-konande/ السّارِي، الدَّبّاب.

**سرایدار** /sarāydār/ حاجِب، بَوّاب، حارِسُ البَوّابَةِ.

**سرایش** /sarāyeš/ تَنْغِيم، إِنْشاد، عَزْف، غِناء، نَغْمَة.

**سراینده** /sarāyande/ مُغَنٍّ، مُنْشِد، عازِف، مُنَغِّم.

**سراییدن** /sarāyidan/ إِنْشاد، غِناء.

**سرب** /sorb/ رَصاص، أُسْرُف، آنُك، رَزاز، سَكْب.

**سربار** /sar-bār/ ۱. النَّوْط، العَلاوَة. ۲. طُفَيْلِيّ، مُزاحِم.

**سربار شدن** /s.-b.-šodan/ ۱. صارَعِباً عَلَى عاتِقِهِ ← تحمیل شدن.

**سرباز** /s.-bāz/ ۱. الجُنْدِيّ، العَسْكَرِيّ. ۲. الأَعْرَج، [فِي وَرَقِ اللَّعِبِ].

**سرباز پیاده** /s.-b.-e-piyāde/ (نظ) الماشِي.

**سربازخانه** /s.-b.-xāne/ مُعَسْكَر، مَرْكَزُ الجُنْدِ، ثُكْنَةُ الجُنُودِ، قِشْلاق، قِشْلَة.

**سرباز خدمت منقضی** /s.-b.-e-xedmat-monqazi/ (نظ) جُنْدِيٌّ مُسَرَّح.

**سرباز دریایی** /s.-b.-e-daryāyi/ (نظ) جُنْدِيٌّ بَحْرِيٌّ ←

ناوی.

**سرباز ذخیره** */s.-b.-e-zaxire/* (نظ) الرَّدِيف.

**سربازرس** */s.-bäz-res/* مُفَتِّش أوّل، باشْمُفَتِّش.

**سرباز زدن** */s.-b.-zadan/* اِمْتِناعاً / اِمْتَنَعَ، إباءَةً / أبَى ـَ الشَّيءَ، تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، تَأرُّحاً / تَأرَّحَ عَنِ الأمْرِ، قُموداً / قَمَدَ ـِ نُكُوفاً / نَكَفَ ـِ عَن كذا، نَكَفاً / نَكِفَ ـَ مِنْهُ أو عَنْهُ.

**سرباز زننده** */s.-b.-zanande/* أبِيّ، أبيان، مُتَمَرِّد.

**سرباز صرف** */s.-bäz-e-serf/* جُنْدِيّ.

**سرباز فراری** */s.-b.-e-faräri/* الجُنْدِيُّ الفارّ، الفارّ.

**سرباز گرفتن** */s.-b.-gereftan/* تَجْنِيْداً / جَنَّدَ.

**سرباز گمنام** */s.-b.-e-gomnäm/* الجُنْدِيُّ المَجْهُولُ.

**سرباز گیری** */s.-b.-giri/* التَّجْنِيْد.

**سرباز وظیفه** */s.-b.-e-vazife/* الجُنْدِيُّ المُكَلَّفُ، المُجَنَّد.

**سرباز نیروی هوایی** */s.-b.-e-niru-ye-haväyi/* جُنْدِيٌّ طَيَّار.

**سربازی** */s.-b.-i/* الجُنْدِيَّة.

**سربازی کردن** */s.-b.-i-kardan/* تَجَنُّداً / تَجَنَّدَ.

**سربال** */sarbäl/* (پز) الكُزْدُوس.

**سربالا** */sar-bälä/* مُرْتَفِع، تَلّ.

**سربالایی** */s.-b.-yi/* ۱. اِرْتِفاع. ۲ ← سربالا.

**سربخش** */s.-baxš/* ← سخاوتمند.

**سربدار** */sorb-där/* الرَّصاصِيّ.

**سربر** */serber/* (گیا) السَّحام.

**سربرآوردن** */sar-bar-ävardan/* ۱ ← سر بلند کردن. ۲ ← سربر زدن.

**سربرتافتن** */s.-b.-täftan/* تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ.

**سربرداشتن** */s.-b.-däštan/* ۱ ← سر بلند کردن. ۲. ثَوْراً و ثَوَراناً و ثُؤُوراً / ثارَ ـُ قَوْماً و قَوْمَةً و قِياماً / قامَ يَقُومُ، تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ.

**سربردن** */s.-bordan/* ← تندرفتن.

**سربرزدن** */s.-bar-zadan/* طُلُوعاً و مَطْلِعاً / طَلَعَ ـُ بَزْغاً و بُزُوغاً / بَزَغَ ـُ اِنْبِثاقاً / اِنْبَثَقَ.

**سربرنده** */s.-borande/* جَلّاد، الظَّلّام.

**سر برهنه** */s.-berehne/* عارِي الرَّأسِ، حاسِرُ الرَّأسِ، مَكْشُوفُ الرَّأسِ.

**سربریدن** */s.-boridan/* ذَبْحاً و ذَبَحاناً / ذَبَحَ ـَ هُ، جَزْراً و جِزاراً / جَزَرَ ـِ و اِجْتِزاراً / اِجْتَزَرَ الشّاةَ، نَحْراً / نَحَرَ ـَ هـ تَضْحِيَةً / ضَحَّى، حَنْجَرَةً وحِنْجاراً / حَنْجَرَ هـ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ عُنُقَهُ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ الرَّأسَ، ثَغْباً / ثَغَبَ ـِ الشّاةَ، سَحْتاً / سَحَتَ ـَ الرَّجُلَ، سَدْحاً / سَدَحَ ـَ و سَدْعاً / سَدَعَ ـِ هـ، عَقْراً / عَقَرَ ـِ هُ، غَرْغَرَةً / غَرْغَرَ، هَبْهَبَةً / هَبْهَبَ.

**سربریده** */s.-boride/* الذَّبِيح، الذَّبِيحَة، الضَّحِيَّة، الأضْحاة، الأُضْحِيَّة، السَّحِيطُ.

**سربسته** */s.-baste/* ۱. مَقْفُول، مُغْطَى، مُغَطًّى. ۲. المُخْتَفِي، مَخْفِيّ، مُلْتَبِس، مُبْهَم، مُجْمَل، مُغْلَق، مُعْجَم، مُعَمًّى، لُغْز، مُلْغَز.

**سربسته گفتن** */s.-b.goftan/* لَغْزاً / لَغَزَ ـُ فِي الكَلام، مُلاغَزَةً / لاغَزَهُ، إلْغازاً / ألْغَزَ فِي الكَلامِ، تَعْرِيْضاً / عَرَّضَ.

**سرب سیاه** */sorb-e-siyäh/* رَصاصٌ أسْوَد، أُسْرُب.

**سرب طبیعی** */s.-e-tabi'i/* ← سرب معدنی.

**سربطری** */sar-botri/* سِدابَة، سِدادَة، سِطام ← توپی.

**سرب فروش** */sorb-foruš/* الرَّصاص.

**سربلند** */sar-boland/* أبِيّ، فَخُور، مُفْتَخِر، مَرْفُوعُ الرَّأسِ، مُعْتَزّ، عالِي الهامَةِ، شامِخُ الرَّأسِ.

**سربلند شدن** */s.-b.-šodan/* فَخْراً وَفَخاراً و فَخارَةً و فِخِّيرَى و فِخِّيراءَ / فَخَرَ ـَ اِفْتِخاراً / اِفْتَخَرَ، تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، اِعْتِزازاً / اِعْتَزَّ، شَرافَةً وشَرَفاً / شَرُفَ ـُ، اِبْيِضاضاً / اِبْيَضَّ وَجْهُهُ.

**سربلند کردن** */s.-b.-kardan/* ۱. رَفْعاً / رَفَعَ ـَ الرَّأسَ. ۲. إكْباراً / أكْبَرَهُ، تَكْبِيْراً / كَبَّرَهُ، تَمْجِيْداً / مَجَّدَهُ، تَشْرِيْفاً / شَرَّفَهُ.

**سربلندی** */s.-b.-i/* فَخْر، فُخْرَة، رِفْعَة، شَرَف، جَلال، سَناء، اليَدُ البَيْضاء، مَجْد، فَضْل، شَرَف، عِزّ، صَباؤُوت، صَبَأُوت، كَعْب.

**سرب مدادی** */sorb-e-medädi/* ← سرب سیاه.

**سرب معدنی** */s.-e-ma'dani/* غالِيْنا، كِبْرِيْتِيْدُ الرَّصاصِ الطَّبِيْعِيّ.

**سربند** */sar-band/* كِظامَةُ البابِ، سِيْدارَة.

**سربودن [از کسی]** */sar-budan/* هُوَأفْضَلُ مِنْ فُلانٍ.

**سربه راه** */s.-be-räh/* هادِئ، مُطِيْع، سَهْلُ الاِنْقِيادِ، نَعِيْمُ البالِ، المُلَحَّب، مِذْعان، مِزْوَل، طَوْعُ العِنانِ، غَيْرُ مُؤْذٍ،

لَیِّنُ العَرِیکَة، وَدِیع.
**سربه زنگاه** /s.-e-b.-zangāh/ حَزّ، وَقت.
**سربه زیر** /s.-b.-zir/ المُطِیع.
**سر به سر** /s.-b.-s./ ۱ ← سراسر. ۲ ← برابر.
**سر به سر شدن** /s.-b.-s.-šodan/ ← برابر شدن، مساوی شدن.
**سربه سر گذاشتن** /s.-b.-s.-gozāštan/ مُشاکَسَةٌ / شاکَس، مُعاکَسَةٌ / عاکَس، مُکایَدَةٌ / کایَدَ، مُماساةٌ / مَاساهُ، تَخنِیساً / خَنَس هُ.
**سربه مهر** /s.-b.mohr/ مَمْهُور، مَخْتُوم، غَیْرُ مَلْمُوس.
**سربه نیست** /s.-b.-nist/ مَعْدُوم.
**سر به نیست شدن** /s.-b.-n.-šodan/ ← نابود شدن.
**سربه نیست کردن** /s.-b.-n.-kardan/ ← نابود کردن.
**سر به هوا** /s.-b.-havā/ المُغْرَمُ باللَّعِبِ، المُهْمَل، مُمازِح.
**سربی** /sorbi/ الرَّصاصِيّ.
**سربینه** /sarbine/ مِشْجَبُ الحِمّامِ، المُشْلَح.
**سرپا** /sar-pā/ قائِمٌ بِـذاتِهِ، مُسْتَقِـلّ، مُنْتَصِب، واقِـف، ناهِض.
**سرپاسبان** /s.-pāsbān/ رَئِیسُ الشُّرطَةِ.
**سرپانتین** /serpāntin/ سِرْبَنْتِین، حَجَرُ الحَیَّة.
**سرپایی** /sarpāyi/ ۱. صَنْدَل، نَعْل، غِـرْفَة. ۲. (پز) تَطْبِیبٌ آنِي.
**سرپاییان** /sarpāyiyān/ (جانـ) ← پابرسران.
**سرپایینی** /s.-payini/ صَبَب، اِنْحِدار ← سرازیری.
**سرپر** /s.-por/ إلْغامٌ فُوهِيّ.
**سرپرست** /s.-parast/ ۱. رَئِیسُ دائِرَة، مُدِیر. ۲. ناظِر، رائِي، حارِس، الحامِي، المُراقِب، المُشْرِف. ۳. رَبُّ الأُسْرَة أو العَیْلَـةِ أو العائِلَـةِ، قِـوامُ العائِلَـة، قَیِّـم، مُعِیل، عـائِل، عائِلَة. ۴. إمام، وَلِيُّ أمْرٍ، مُفَوَّض، مُجِیز، مُهَیمِن. ۵. وَلِيٌّ شَرْعِيٌّ، وَکِیل، وَصِيّ.
**سرپرست کل** /s.-p.-e-kol/ المُشْرِفُ العامّ، المـراقِبُ العامّ.
**سرپرستی** /s.-p.-i/ ۱. رِئاسَة. ۲. مُلاحَظَـة، إشْراف، مُواظَبَـة. ۳. القِوامَـة، قِیامَـة، وِلایَة. ۴. اِنْتِدابٌ سیـاسِيٌّ أوْدَوْلِيٌّ. ۵. وِلایَةٌ شَرْعِیَّة، وَصایَة.
**سرپرستی صغیر** /s.-p.-i-ye-saqir/ (حقـ) الحِضانَة.

**سرپرستی کردن** /s.-p.-i-kardan/ ۱. رِئاسَةً / رَأسَ ـِ القَومَ، تَرَؤُّساً / تَرَأّسَ العَمَلَ. ۲. مُناظَرَةً / ناظَرَ العَمَلَ، مُشارَفَةً / شارَفَهُ. ۳. تَعْیِیلاً / عَیَّلَ عَیالَهُ، قَـوْتاً و قِیاتَةً / قاتَ یَقُوتُ هُ، إقاتَةً / أقاتَ. ۴. تَوَلِّیاً / تَوَلَّى الأمْرَ، هَیْمَنَةً / هَیْمَنَ عَلَى.
**سرپزشک** /s.-pezešk/ رَئِیسُ الأطِبّاءِ.
**سرپستانک** /s.-pestānak/ حَلَمَة.
**سرپنجگی** /s.-panjegi/ ۱ ← توانایی. ۲ ← دلاوری.
**سرپنجه** /s.-panje/ أعْلَى الأصـابِعِ، قَبْضَةُ الیَـدِ، القُوَّة، القُدْرَة.
**سرپوش** /s.-puš/ غِشاء، غُشْـوَة، غَشاوَة، غِطـاء، طَبَق، طِباق، غِفارَة، غُفْرَة.
**سرپوش بومن** /s.-p.-buman/ مَخْفَظَةُ بُومان.
**سرپوش چاک صوت** /s.-p.-e-cāk-e-sowt/ (مسـ) لِسانُ المِزْمارِ.
**سرپوش شنوایی** /s.-p.-e-šanavāyi/ کُبْسُولَةٌ سَمْعِیَّةٌ.
**سرپوش معده** /s.-p.-e-me'de/ البَـوّاب، فَمُ المِعْـدَةِ التَّحتانِيّ.
**سرپوشیده** /s.-pušide/ ۱. مُغَطَّـى الرَّأسِ، مَسْتُـور، مُحَجَّبَة. ۲. مَسْقُوف.
**سرپیچ لامپ** /s.-pic-e-lāmp/ بُرَیْزَةٌ کَهْرَباء.
**سرپیچی** /s.-p.-i/ تَمَرُّد، عَدَمُ إمْتِثـال، العِصْیان، عِناد، مُعَانَدَة، نَبْذُ الطّاعَةِ.
**سرپیچی کردن** /s.-p.-i-kardan/ تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، عَصْیاً و مَعْصِیَةً / عَصَى ـِ هـ مُعاصاةً / عاصَى هُ، عَنْداً و عُنُوداً / عَنَدَ ـُ، نَبْذاً / نَبَذَ ـِ الطّاقَةَ.
**سرپیشخدمت** /s.-pišxedmat/ رَئِیسُ النُّدُل.
**سرتاپا** /s.-tā-pā/ ← سراپا.
**سرتاسر** /s.-tā-s./ کُلّ، جَمِیع.
**سرتافتن** /s.-tāftan/ ← سربرتافتن.
**سرتسلیم فرو آوردن** /s.-e-taslim-foru-āvardan/ ← اطاعت کردن.
**سرتق** /serteq/ لَجُوج، مُصِرّ.
**سرتیپ** /sar-tip/ (نظـ) اللِّواء، العَمِیـد، عَمُود، أمِیـرُ اللِّواء، أمِیرألاي، زَعِیم.
**سرتراشی** /s.-tarāši/ الحِلاقَة.

**سرجوش** /s.-juš/ زَبَد، الجُفالَة، رِيمَـة، طُباخَة، عِفاوَة، فَوارَة، لُغام.

**سرجوخه** /s.-juxe/ أنْباشِي.

**سرچسب** /s.-casb/ مِشْبَک، إبْزيم، كُلّاب.

**سرچشمه** /s.-cešme/ ۱. نَبْع، يَنْبُـوع، مَنْبَع، مَنْهَـل، مَعْدِن، رَأْسُ النَّبْـعِ، ساهـور. ۲. مَنْشَأ، مَصْـدَر، مَأْخَـذ، أصْل، بَجْدَة، عُنْصُر، مَعْدِن، مَنْبِت.

**سرحال** /s.-e-häl/ مَسْرُور، نَشِيط.

**سرحد** /s.-had/ زِمَام، حَدّ.

**سرحسابدار** /s.-hesäbdär/ مُحاسِبٌ رَئِيسِيّ.

**سرحلقه** /s.-halqe/ رَئِيسُ القَوْمِ.

**سرخ** /sorx/ ۱. الحُمْرَة. ۲. أحْمَر، الأحْمَـرِيّ، مِثْلَق، بـاجِر، جَـوْن، مَـدْعُوم، شُقَجِـيّ، يَحْمُـور، عَقار، فَـدَن، أقْرَف، قَرْف، قَرِف، مُوَرَّد، وَرْدِيّ، يانِع.

**سرخاب** /sorxäb/ الحُمْرَة، دِمام.

**سرخـاب زدن** /s.-zadan/ إسْتِعْمالاً / إسْتَعْمَلَتْ أحْمَـرَ التَّجْمِيلِ.

**سرخ باد** /sorx-bäd/ (پز) ← باد سرخ.

**سرخ بيد** /s.-bid/ (گيا) صَفْصاف أُرْجُوانِيّ.

**سرخ پوستان** /s.-pustän/ الهُنُودُ الحُمْرِ.

**سرخ تيره** /s.-e-tire/ كَلَف، كُلْفَة، كُمَيْت.

**سرخجه** /sorxeje/ (پز) حَصْبَة، وَرْدِيَّة، شَوْكُ الوَرْدِ.

**سرخجهٔ خـوكها** /s.-ye-xukhä/ حُمْرَةُ الخِنْزِيـر، حَصْبَةُ الخَنازِير.

**سـرخجهٔ كـاذب** /s.-ye-käzeb/ (پـز) حَصْبَةُ المـانِيَّـة، حُصَيْبَة.

**سرخجـه گرفتـن** /s.-gereftan/ حَصْباً / حُصِبَ مـج و حَصِبَ ـَ الرَّجُلُ.

**سرخ چـوب** /s.-cub/ (گيا) السُّكُـوِيَّةُ الحَمْـراء، الجَبّارَةُ الحَمْراء.

**سرخدار** /sorx-där/ (گيا) الزَّرْنَب، الطَّقْسُوس.

**سرخدارچينى** /s.-d.-e-cini/ (گيا) القُشْغ.

**سرخداريان** /s.-d.-iyän/ (گيا) طَقْسُوسِيّات.

**سرخدانگان** /s.-dänegän/ فِيتُولَكِيّات، صَبّاغِيّات.

**سرخر** /sarxar/ مُزاحِم، وَقِح.

**سرخ رست** /sorx-rost/ طَفَلٌ أحْمَر.

**سرخرطوميها** /sar-xortumihä/ (جانـ) خُنافِسُ الفَواكِه.

**سرخ رگ** /sorx-rag/ الشُّرْيان.

**سرخ ژاسب** /s.-žäsb/ حَجَرُ الدَّمِ.

**سرخس** /saraxs/ (گيا) السَّرَخْس، خُنْشار، دِيْشار.

**سرخس آبى** /s.-e-äbi/ (گيا) القَرِيطَة.

**سرخس تيغى** /s.-e-tiqi/ (گيا) ← بس پايک.

**سرخ سرب** /sorx-sorb/ كُروكُـوِيت، كُرُومـاتُ الـرَّصاصِ الطَّبِيعِيَّة.

**سـرخس شـاخ گوزنـى** /saraxs-e-šäx-gavazni/ (گيا) قَرْنُ الأَرْوَسِ.

**سرخس ماده** /s.-e-mädde/ (گيا) سَرَخَسٌ أُنْثَى، خِنْشار.

**سرخس نر** /s.-e-nar/ (گيا) سَرَخَسٌ مُذَكَّر.

**سرخ شدن** /sorx-šodan/ تَوَرُّداً / تَوَرَّدَ، إحْمِراراً / إحْمَرَّ، إحْمِيراراً / إحْمارَّ، ثَقابَةً / ثَقُبَ ـُ اللَّونُ، زَمْهَرَةً / زَمْهَرَ، إزْمِهْراراً / إزْمَهَرَّ، قَرَفاً / قَرِفَ ـَ الشَّيءُ، إكْذاءً / أكْذَى الشَّيءُ، مَكَراً / مَكِرَ ـَ الشَّيءُ، يُنْعاً و يُنُوعاً / يَنَعَ يَيْنَعُ. ۲. شَوْطاً / شاطَ ـُ، تَشَيُّطاً / تَشَيَّطَ، إشْتِواءً / إشْتَوَى، إنْشِواءً / إنْشَوَى اللَّحْمُ. ۳. غَضَباً و مَغْضَبَةً / غَضِبَ ـَ إحْمِراراً / إحْمَرَّ، شَوْطاً / شاطَ ـُ بِهِ الغَضَبُ. ۴. خَجَلاً / خَجِلَ ـَ.

**سرخ شده** /s.-šode/ سرخ كرده.

**سرخک** /s.-ak/ الحُمَّى القِرْمِزِيَّة.

**سرخ كـردن** /s.-kardan/ ۱. تَحْمِيراً / حَمَّرَ الشَّـيءَ، تَضْرِيجاً / ضَرَّجَ الثَّوبَ. ۲. تَحْمِيراً / حَمَّرَ اللَّحْمَ، تَحْمِيساً / حَمَّسَ الحَبَّ، تَحْمِيصاً / حَمَّصَ الحَبَّ، شَيّاً / شَوَى اللَّحْمَ، تَشْيِيطاً / شَيَّطَ، إشاطَةً / أشاطَ، طَجْناً / طَجَنَ ـُ تَطْجِيناً / طَجَّنَ، قَلْياً / قَلَى يَقْلِي اللَّحْمَ.

**سرخ كـرده** /s.-karde/ شَـيٌّ، شَوِي، مَشْـوِيّ، مُحَمَّـر، مُحَمَّص، مَقْلُوٌّ بالسَّمْنِ أو بالزَّيْتِ، مَقْلِيّ، مُقَلَّى، مُقَمَّر.

**سرخک كاذب** /sorxak-e-käzeb/ (پز) ← سرخجه.

**سرخگل** /sorx-gol/ الطِّيْنُ الأحْمَر.

**سرخلق** /sar-e-xolq/ ← خوشحال.

**سرخ ماهى** /sorx-mähi/ (جانـ) الغُزْنار، الطِّرِيغَلا.

**سرخناى** /s.-näy/ مَرِيء، غُضْرُوط، المَدْسَع.

**سرخـود** /sar-xod/ مُطْلَـقُ السَّراح، بِـلا اِسْتِشارَة، مِـنْ عَقْلِهِ.

**سرخود گذاردن** /s.-x.-gozärdan/ إطلاقاً / أطْلَقَ عِنانَهُ، إلْقاءً / ألْقَى الحَبْلَ عَلَى الغارِبِ.

**سرخور** /s.-xor/ ١. باقٍ لِبَعْدِ الوَفاةِ، يَتِيـمُ المَوْلِد، مَوْلُودٌ بَعْدَ وَفاةِ والِدِهِ. ٢. الّذي تَمُوتُ زَوْجَةُ قَبْلَهُ.

**سرخوردگی** /s.-xordegi/ عَدَمُ التَّوْفِيْقِ، خَيْبَة.

**سرخوردن** /sar-xordan/ تَزَحْلُقاً / تَزَحْلَقَ مِنَ المَكانِ، زُلُوجاً / زَلِجَ ـَ تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ، زَلَقاً / زَلِقَ ـَ، تَزَلُّقاً / تَزَلَّقَ، اِنْزِلاقاً / اِنْزَلَقَ، دَفْدَفَةً / دَفْدَفَ، تَعَثُّراً / تَعَثَّرَ.

**سرخوردن** /sar-x./ ← نومید شدن.

**سرخورده** /s.-xorde/ غَيْرُ مُوَفَّقٍ، خائِب، هائِف، هَيْفان.

**سرخوری** /sor-xori/ اِنْزِلاق، تَزَلُّج.

**سرخوش** /sar-xoš/ ١. فَرْحان، نَشِيـط، طَيِّبُ النَّفْس، مَسْرُوْر، مَبْسُـوط، جَذِل، فَكِه، فاكِـه، ضَحُوك. ٢. ثَمِل، سَكْران، مُخَدَّر، نَشْوان.

**سرخی** /sorxi/ حُمْرَة، حَمَار، إحْمِرار، قُلْبَة.

**سرد** /srd/ بَرْد، بـارِد، بُراد، ثَلِـج، خارِم، خَصِـر، عارِم، غاسِق، غَساق، قارّ، قَرِيْر، مَقْرُوْر.

**سرداب** /sardäb/ السِّرْداب، تُرْمُسَة، ثَغَب.

**سردابه** /s.-e/ ← سرداب.

**سردادن** /sar-dädan/ ← شروع کردن، آغاز کردن.

**سـردادن** /sor-dädan/ زَحْلَفَـةً / زَحْلَـفَ، إزْلالاً / أزَلَّـه، زَلْقاً / زَلَقَ ـِ هـ تَزْلِيْقاً / زَلَّقَ هـ إزْلاقاً / أزْلَقَ.

**سردار** /sar-där/ قـائِدُ الجَيْشِ، رَئِيْـس، رائِس، سَيِّـد، مالِک، سِرْدار، الدَّخْيَة.

**سرداور** /s.-dävar/ فَيْصَل.

**سردبیر** /s.-dabir/ رَئِيْسُ التَّحْرِيْر.

**سردبیر مجله** /s.-d.-e-majalle/ مُحَرِّرُ المَجَلَّةِ.

**سردبیری** /s.-d.-i/ رِئاسَةُ التَّحْرِيْر.

**سردخـانه** /sard-xäne/ مِنْشَأَةُ التَّبْرِيْـدِ، مُسْتَوْدَعٌ مُبَرَّدٌ، تَبْرِيَة، مَثْلِجَة.

**سردر** /sar-dar/ طَنَف، واجِهَـةُ البِناءِ و غَيْـرُهُ، مُسْتَقْبَل، واجِهَة، نِجاف.

**سردر آوردن** /s.-darävardan/ ١ ← آگاه شدن، آگـاهی یافتن. ٢. إطْلالاً / أطَلَّ.

**سردرختی** /s.-deraxti/ ثَمَرُ الشَّجَرَةِ.

**سردرد** /s.-dard/ (پز) صُداع، ألَمُ الرَّأسِ، غَوْل.

**سردرد دار** /s.-d.-där/ الصَّدِيْع، مَصْدُوْع.

**سردرد گـرفتن** /s.-d.-gereftan/ صَدْعـاً / صُدِعَ مـج ـَ الرَّجُلُ، تَصْدِيْعاً / صُدِّعَ مج.

**سردرگم** /s.-dar-gom/ مُضْطَرِب، مُتَحَيِّر، مُحَيَّـر، تائِه، شَغْواء، مُنْتَشِرَة، الصَّعِق.

**سردرگم شدن** /s.-d.-g.-šodan/ هَيْماً و هُيُومـاً و هِياماً و هَيَماناً و تَهْياماً / هامَ ـِ عَلَى وَجْهِـهِ، تَيْهاً و تَيَهاناً / تاهَ ـِ تَحْيِيْراً / حَيَّرَ، شَدْهاً / شُدِهَ ـَ مج، شَرْداً و شُرُوداً و شِراداً / شَرَدَ ـُ الفِكْرُ، تَـوَرُّطاً / تَوَرَّطَ، اِسْتِيْـراطاً / اِسْتَوْرَطَ، هَوَساً / هَوِسَ يَهْوَسُ القَومُ.

**سردرگم کردن** /s.-d.-g.-kardan/ تَهْيِيْماً / هَيَّمَ، تَتْيِيْهاً / تَيَّهَ، تَحْيِيْراً / حَيَّرَ، بَلْبَلَةً / بَلْبَلَ، إدْهـاشاً / أدْهَشَ، شَدْهاً / شَدَهَ ـَ هـ تَعْقِيْداً / عَقَّدَ، إقلاقاً / أقْلَقَ، تَهْوِيْساً / هَوَّسَ هُ.

**سرشیر** /s.-šir/ الزُّبْد، الزُّبْدَة.

**سردرگمـی** /s.-d.-g.-i/ حَيْـرة، تِيْه، الشَّـدْه، الشَّـدَه و الشُّدْه.

**سردسازی** /sard-säzi/ التَّبْرِيْد.

**سردست** /sar-dast/ سُوَار القَمِيْصِ، كُمّ.

**سردسته** /s.-daste/ رَئِيْسُ عِصابَة، رَئِيْـسُ زُمْرَة، رَئِيسُ القَوْمِ، نَقِيْب، مُرْشِد، دَلِيْل، قائِد.

**سردستی** /s.-dasti/ مُؤَقَّت، مُوَقَّت، مَوْقُوت.

**سردسیر** /sard-sir/ مَصِيْف، الصُّرْد. •نواحی ~: الصُّرُودُ مِنَ البِلادِ.

**سردشـدن** /s.-šodan/ بَرْداً / بَـرَدَ ـُ بُـرُودَةً / بَرُدَ ـُ خَصَراً / خَصِرَ ـَ اليَومُ، شَنْباً / شَنِبَ ـَ اليَومُ.

**سردفتر** /sar-daftar/ المَأْذُون، رَئِيْسُ الدِّيْـوانِ، مُوَثِّق، مُسَجِّلُ العُقُودِ الرَّسْمِيَّة.

**سردفتر اسنـاد رسمی** /s.-d.-e-asnäd-e-rasmi/ كاتِبُ العُقُودِ الرَّسْمِيَّةِ، مُوَثِّق، الكاتِبُ العَدْلِ.

**سردفتردار** /s.-d.-där/ الأُسْتاذ.

**سرد کردن** /sard-kardan/ تَبْرِيْداً / بَرَّدَ هـ إخْصاراً / أخْصَرَ هـ تَسْمِيْناً / سَمَّنَ الشَّيءَ.

**سردماغ** /sar-damäq/ مُرْتاح، مُسْتَرِيْح، جَذِل، مُفَرْفَش، مَبْسُوط، سَكْرانُ قَلِيلاً.

**سـردمـدار** /s.-damdär/ ١. صـاحِـبُ الخـانِقـاه. ٢ ←

سردسته، سرکرده، سرگروه.

**سردوانیدن** /s.-davänidan/ مُماطَلَةٌ / ماطَلَهُ.

**سردوزی** /s.-duzi/ لَفْق، خِياطَة.

**سردوزی کردن** /s.-d.-kardan/ لَفْقاً / لَفَقَ ـِ الثَّوبَ، خَيْطاً / خاطَ ـِ لَفْقاً.

**سردوشی** /s.-duši/ أَشبَلِيْطَة، شارَةٌ عَسكَرِيَّةٌ، نَوْتَةٌ عَسْكَرِيَّة، أَزْبلَة، أَزابِل.

**سردی** /sardi/ بُرُوْدَة، قُرّ، قِرَّة، خَصَر.

**سردیزه** /sardize/ جُنَيْس.

**سردی مزاج** /sard-i-ye-mezäj/ الإِبْرِدَة.

**سرراست** /sar-räst/ ۱. مُسْتَقِيم، في خَطٍّ مُسْتَقِيمٍ، تَوّاً، دُغْري. ۲. عَدْل، عادِل.

**سرراهی** /s.-e-rähi/ لُقْطَة، لَقِيـط، المَلْقُوط، مَنبُـوذ، حَمِيْل، لَقِيَّة.

**سررسید** /s.-resid/ أَجَل، نَجْم، اِنْتِهاء، انْقِضاء، خاتِمَة، أَزْفَة.

**سررسیدن** /s.-r.-an/ ۱. أَيْناً / آنَ يَئِيْنُ، حَيْناً و حَيْنُونَةً / حانَ الوَقْتُ ـِ قُرْناً و قُرْباناً / قَرُبَ ـُ و أَزَفاً و أُزُوْفاً / أَزِفَ ـَ و دُنُوّاً و دَناوَةً / دَنا يَدْنُو الوَقْتُ. ۲. بَغْتاً / بَغَتَ ـَ ومُباغَتَةً / باغَـتَ هُ، مَجِيْئاً / جاءَ يَجِيءُ هُ بَغْتَـةً، حُضُوراً و حَضارَةً / حَضَرَ ـُ فُجْأَةً، طَرْءاً و طُرُوءاً / طَرَأَ ـَ عَلَيْهِم، طُلُوعاً و مَطْلِعاً / طَلَعَ ـُ عَلَيْهِم، إِغْراراً / أَغَرَّ، اِسْتِغْراراً / اِسْتَغَرَّ، مُفاجَأَةً / فاجَأَ، وَصْلاً / وَصَلَ يَصِلُ فُجْأَةً، نُتُوءاً / نَتَأَ ـَ عَلَى القَوْمِ، أَخَذَ عَلَى غِرَّة.

**سررشته** /s.-rešte/ طَرِيْقَةُ العَمَلِ، المَهارَةُ في عَمَلٍ.

**سررشته‌دار** /s.-r.-där/ ۱ ← دفتردار. ۲ ← حسابدار. ۳. خَبِيْر. ۴. الجابِي.

**سررشتـه‌داری** /s.-r.-d.-i/ (نـظ) الأُمُـورُ الإِدارِيَّـةُ [ ۱ . الإِعاشَةُ و الرَّواتِبُ. ۲. النَّقْلِيَّة].

**سررفتن** /s.-raftan/ طَفْحاً و طُفُـوحاً / طَفَحَ ـَ فَيْضاً و فَيَضاناً و فُيُوضاً و فُيُوضَةً و فَيْضُوضَةً / فاضَ ـِ.

**سرزدن** /s.-zadan/ ۱. قَطْعاً / قَطَعَ ـَ الرَّأْسَ. ۲. تَفَقُّداً / تَفَقَّدَ، زِيارَةً و مَزاراً و زَوْراً و زُواراً و زُوارَةً / زارَ ـُ هُ، اِفْتِقاداً / اِفْتَقَدَ. ۳ ← طلوع کردن. ۴. صُدُراً / صَدَرَ ـُ عَنْهُ، نَتْجاً / نَتَجَ ـِ الشَّيءُ، نُجُوماً / نَجَمَ ـُ كذا عَـنْ كذا، نَشأً و نَشْأَةً / نَشأَ ـَ و نَشُوْءٌ.

**سرزده** /s.-zade/ فُجائِيّ و دُوْنَ عِلْمٍ ← ناگهانی.

**سرزمین** /s.-zamin/ ناحِيَه، البَلَد، اِقْلِيْم، قُطْر.

**سرزندگی** /s.-zendegi/ حَياة.

**سرزنده** /s.-zende/ نَشِيْط، مَسْرُوْر، خَفِيْفُ الرُّوْحِ، أَلُوب، لَوْط.

**سرزنـده شدن** /s.-z.-šodan/ نَشاطاً / نَشِطَ ـَ وَرَشاً / وَرِشَ يَوْرَشُ، هَبّاً و هُبُوباً و هبِيْباً و هِباباً / هَبَّ ـِ.

**سرزنش** /s.-zaneš/ اللَّوْم، اللُّـوَم، لائِمَة، لَوْمَـى، مَلام، مَلامَـة، تَوْبِيْخ، عِقـاب، عَتْب، عِتـاب، مُعاتَبَة، مُعـابَرَة، تَعْيِيْر، تَأْنِيْب، بَسْل، تَبْكِيْت، تَثْرِيْب، الثَّلْب، ذَمّ، ذَمامَة، زَجْر، عَزْر، تَعْـزِيْر، عَذْل، عَذِيْمَة، تَعْنِيْـف، قَدْح، اِنْتِهار، التَّوْكِيْس.

**سرزنش شدن** /s.-z.-šodan/ اِلْتِئاماً / اِلْتَأَمَ.

**سرزنش کردن** /s.-z.-kardan/ لَوْماً و مَلاماً و مَلامَةً / لامَ ـُ تَلْوِيْماً / لَوَّمَ، إِلامَةً / أَلامَ، تَلاوُماً / تَلاوَمَ، عَتْباً و عِتاباً و عِتِّيْبَى / عَتَبَ ـِ هُـ، عَتّاً / عَتَّ ـُ هُـ بـالكلام، عِتاباً و مُعاتَبَةً / عاتَبَ، تَعاتُباً / تَعاتَبَ القَوْمُ، عَذْلاً / عَذَلَ ـِ هُـ عَذْماً / عَذَمَ ـِ هُـ تَعْذِيْلاً / عَذَّلَ هُـ [یکدیگر را] تَعاذُلاً / تَعاذَلَ القَوْمُ، تَعْيِيْراً / عَيَّرَ، مُعايَرَةً / عايَرَ، تَعايُراً / تَعايَرَ القَوْمُ، تَقْبِيْحاً / قَبَّحَ عَلَيهِ فِعْلَهُ، تَوْبِيْخاً / وَبَّخَ، تَأْبِيْساً / أَبَّسَ، تَأْبِيْناً / أَبَّنَ، أَتّاً / أَتَّ ـُ هُـ أَخْذاً / أَخَذَ ـُ هُ بِذَنْبِهِ أَوْ عَلَيهِ، أَشْباً / أَشَبَ ـِ هُـ تَأْنِيْباً / أَنَّبَ هُـ بَسْلاً / بَسَلَ ـُ هُـ تَبْكِيْتاً / بَكَّتَ هُـ تَبْكِيْعاً / بَكَّعَ هُـ، بَكْعاً / بَكَعَ ـَ هُـ، ثَرْباً / ثَرَبَ ـِ المَـرْءَ، تَثْرِيْباً / ثَرَّبَ ـِ المَـرْءَ، تَثْرِيْباً / ثَرَّبَ هُ و عَلَيْـهِ و إِثْرابـاً / أَثْرَبَ فُـلاناً، ثَلْبـاً / ثَلَبَ ـِ هُـ جَخْفَلَةً / جَخْفَلَ هُـ اِحْتِسابـاً / اِحْتَسَبَ عَلَيـهِ عَمَلَهُ، إِخْفافاً / أَخَفَّ هُـ تَرْقِيْشاً / رَقَّشَ الرَّجلَ، زِباداً و مُزابَدَةً / زابَدَ هُـ، زُرْياً و زِرايَةً و مِزْرِيَـةً و مَزْرَاةً / زَرَى ـِ و تَزَرِيّاً / تَزَرَّى عَلَيهِ عَمَلَـهُ، زِراءً و مُزاراةً / زارَى هُـ تَسْوِئَةً / سَوَّأَ عَلَيهِ عَمَلَهُ، عَيْباً / عابَ ـِ فُلاناً / تَعْيِيْباً / عَيَّبَ و تَعَيُّباً / تَعَيَّبَ الرَّجُلَ، [یکدیگر را] تَعايُباً / تَعايَبَ القَوْمُ، عَبْهَلَةً / عَبْهَلَ الصَّدِيْـقَ، عَزْراً / عَزَرَ ـِ الشَّـيءَ، عَزْراً / عَزَرَ ـِ هُـ تَعْزِيْراً / عَزَّرَ هُـ تَعْنِيْفاً / عَنَّفَ هُ، تَعْوِيْراً / عَوَّرَ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، غَتّاً / غَتَّ ـُ هُـ بالكَـلامِ، قِداحاً و مُقـادَحَةً / قادَحَ هُـ تَقْرِيْعاً / قَرَّعَ هُ، قَشْباً / قَشَبَ ـُ هُـ لَحْواً / لَحا ـُ هُـ لَحْياً / لَحَى ـَ هُـ لِحاءً و مُـلاحاةً / لاحَى هُـ، نَتْشاً /

نَتَش ـُـ هُـ إنحاهُ / أنْحَى عَلَيه، نَعْياً و نَعِيّاً و نُعياناً / نَعَى يَنْعِي عَلَيهِ عَمَلَهُ، تَوْكِيساً / وَكَّسَ هُ، وَكْعاً / وَكَعَ يَكَعُ هُـ تَوْنيباً / وَنَّبَ هُـ.

**سرزنش کننده** /s.-z.-konande/ لائِم، لَوّام، لُوَمَة، عِتّب، عـاذِل، العُذَلَـة، العَذُول، العَـذُوم، الشَّمْت، الشُّمْتـان، اللّاحِي.

**سرس** /seres/ (پز) سِيْرِيْز.

**سرساعت** /sar-e-sä'at/ رَأْسُ ساعَة.

**سرسام** /sarsäm/ ۱. بُحْران، هَذَيانُ المَرَضِ. ۲. بِرْسَام، الاِلْتِهابُ السَّحائيّ.

**سرسامآور** /s.-ävar/ مُسَبِّبُ الهَذَيانِ، مُوْجِبُ الإزعاجِ.

**سرسام گرفتن** /s.-gereftan/ إصابَةٌ / أصابَ بالدَّوْخَةِ أو الدَّوّامَةِ.

**سرسـامی** /s.-i/ ۱. بُطاحِـيّ، هَذَيـانِيّ. ۲. المَبْطُوح، الهاذِي.

**سرسبز** /sar-sabz/ خَضِر، خَضُـور، نَضِر، نَضِيْر، نـاضِر، طَرِي، طازَج، رَغْرَع، زُغْرُع، رَغْرَاع، وارِف.

**سرسبـز شدن** /s.-s.-šodan/ إخْضِراراً / إخْضَرَّ، نَضْراً / نَضِرَ ـَ الشَّجَرُ و غَيْرُهُ وإنْضاراً / أنْضَرَ، غَضاضَةً و غُضُوضَةً / غَضَّ ـِ نَعَماً / نَعِمَ ـَ العُوْدُ، وَرْفاً و وَرِيْفاً و وُرُوْفـاً و رِفَّةً / وَرَفَ يَرِفُ و تَوْرِيْفاً / وَرَّفَ وإيْرافاً / أوْرَفَ النَّباتُ.

**سرسبزی** /s.-s.-i/ خُضْرَة، نُضْرَة، نَضارَة، وَرْف، نُعُومَة.

**سرسپردگی** /s.-sepordegi/ ← سرسپردن.

**سرسپـردن** /s.-sepordan/ إطاعَـة، إسْتِلام، اسْتِسْـلام، إنْقياد.

**سـرسپـرده** /s.-seporde/ مُطِيْـع، مُسَلِّـم، مُسْتَسْلِـم، مُذْعِن، مُنْقاد.

**سرستون** /s.-sotun/ صَحْفَةُ العَمُودِ، تـاجُ العَمُودِ، رَأْسُ العَمُودِ.

**سرسخت** /s.-saxt/ لَجُوج، لاجّ، حَرُوْن، عَنِيْـد، مُعانِد، مُداعِک، شَدِيْدُ الشَّكِيْمَـةِ، شاذّ، صَعْب، صَعْبُ المِراسِ، صُلْبُ الرَّأْيِ، مُتَعَنِّت، غَلِيْظُ الرَّقَبَة، مُقاوِح، مُكابِر، لَدُوْد، مُمْتَحِک.

**سرسختـی** /s.-s.-i/ لَجـاجَة، عِنـاد، مُعـانَدَة، إصْـرار، عِصْيان، الاِسْتِبْدادُ بالرَّأْيِ، تَشَبُّث، تَمَسُّک، عُمِيَّة، يَهْيَرّ.

**سـرسختی کـردن** /s.-s.-i-kardan/ لَجَجـاً و لَجاجَـةً و لَجاجـاً / لَجَّ ـِ اِسْتِبْداداً / اِسْتَبَدَّ بِفِكْـرِه، شُمُوسـاً و شِماساً / شَمَسَ ـُ صُعُـوبَةً / صَعُبَ ـُ الـرَّجُلُ، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَ، عُنُوداً / عَنَدَ ـِ و عَنِدَ ـَ و عَنُدَ ـُ الرَّجُلُ، مُقاوَحَةً / قاوَحَ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ، مُكابَرَةً / كابَرَ، لَضْماً / لَضَمَ ـِ هـ مُهاواةً و هِواءً / هاوَى.

**سرسرا** /s.-sarä/ البَهْو، مَدْخَلُ القَصْرِ المَسْقُوفِ.

**سرسره** /sorsore/ زُلَّخَة، الزُّحْلُوفَة، الزُّحْلُوقَة، الزُّحْلِيْق.

**سـرسـرهٔ تعمیـرات کشتـی** /s.-ye-ta'mirät-e-kešti/ رَصِيْفُ إنْزالٍ [أو إنْشاءٍ] مُنْحَدِرٍ.

**سرسری** /sar-sar-i/ بَرّارِيّ، مُرَمَّق، سَطْحِيّ، بِلافائِدَةٍ.

**سرسلامتی** /s.-salämati/ تَعْزِيَة، مُؤاساة.

**سرسلسله** /s.-selsele/ جَدٌّ أعْلَى.

**سرسنجی** /s.-sanji/ المِرْآسِيَّة.

**سرسنگین** /s.-sangin/ غَيْرُ مُكْتَرِثٍ، مُكَدَّر، مُتَكَدِّر.

**سرسیلندر** /s.-silandr/ قَلَنْسُوَةُ المُحَرِّکِ.

**سرشاخ** /s.-šäx/ تَصارُعُ شَخْصَيْنِ دُوْنَ أنْ يَكُوْنَ في قَصْدِ أحَدِهِما أنْ يَلْقَى الآخَرَ عَلَى الأرْضِ.

**سـرشـاخ شـدن** /s.-s.-šodan/ ۱. تَصـارُعـاً / تَصـارَعَ المُصارِعانِ. ۲ ← پرخاش کردن، درگیر شدن.

**سرشاخه** /s.-š.-e/ قُضَابَة، قُلَامَة.

**سرشار** /s.-šär/ مَمْلُوّ، مُمْتَلِئ، الطّافِح.

**سرشت** /serešt/ ۱. خَلْق، خِلْقَة، فِطْـرَة، طَبِيْعَة، طِيْنَة، طَبْـع، أصْل، إِئْلَـة، بِنْيَـة، بِكْلَـة، بَوَى، تِقْـن، الجِبِلَّـة، الجُبُلَّـة، الجَبَلَّـة، المَحْتِـد، مَحْيَـر، حَمْـأَة، خَشِيْبَـة، دَسِيْعَـة، ذَواق، ذَوْق، سَجْحَـة، السَّجِيْحَـة، السَّلِيْعَـة، السَّلِيْقَة، السُّنَّـة، السُّوس، الشَّـرِيَّة، الشَّكِيْمَـة، الشَّمال الشَّمالَـة، الشَّمِيْلَة، الشِّنْشِنَـة، شِيْمَة، شِنْشِـنَة، الصِّبْغَة، الضَّرِيْبَة، طِباع، طِيْن، العَرِيْكَـة، الغَرِيْزَة، الكَوْر، الكِيان، المُشاش، نَحْـت، نُحات، النَّحِيْتَـة، النَّجِيْرَة، النَّحِيْـزَة، نُحـاس، النُّخَيْلَة، نـاسُوت، النَّسِيْسَـة، نَقِيْبَة، النَّكِيْثَـة، النُّمِّيّ، النُّمِيَّة. ۲. الخُلُق، الإجْـرِيّا، الإجْرِيّاء، الإجْـرِيّة، السَّجِيَّة.

**سرشتن** /serštan/ ۱. خَلْطاً / خَلَطَ ـِ و تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ، مَزْجاً و مِـزاجاً / مَزَجَ ـُ تَـرْكِيْباً / رَكَّبَ، لَفْتاً / لَفَتَ ـِ الشَّيءَ. ۲. تَخْمِيْراً / خَمَّرَ، عَجْناً / عَجَنَ ـِ الدَّقِيْقَ، لَمْكاً / لَمَکَ ـُ العَجِيْنَ.

**سرشته** /serešte/ مَعْجون، مَجْبول، مَخْلوط، مُخَمَّر، مَخْلُوق.

**سرشدن** /ser-šodan/ خَدَراً / خَدِرَ ـ العُضْوُ، ابْتِساراً / ابْتَسَرَ رِجْلَهُ.

**سرشک** /serešk/ دَمْع.

**سرشکستگی** /sar-šekastegi/ هَون، هَوَان، إحْتِقار، حالَةُ الخَجَلِ.

**سرشکسته** /s.-šekaste/ خَجْلان، خَجِل، خَجُول.

**سرشکن کردن** /s.-šekan-kardan/ مُحاصَّةً / حاصَّ، اِقْتِساماً / اِقْتَسَمَ، تَقاسُماً / تَقاسَمَ.

**سرشمار** /s.-šomär/ مُحْصِي عَدَدِ السُّكانِ.

**سرشماری** /s.-š.-i/ تَعْدادُ الأَنْفُسِ، إحْصاءُ السُّكانِ أو النُّفوسِ.

**سرشماری کردن** /s.-š.-kardan/ إحْصاءً / أَحْصَى شُكّانَ بَلَدٍ، عَدّاً و تَعْداداً / عَدَّ ـ شُكّانَ بَلَدٍ.

**سرشماری همگانی** /s.-š.-i-hamegani/ الإحْصاءُ العامّ لِلسُّكانِ.

**سرشناس** /s.-šenäs/ مَعْرُوف، مَشْهُور، إبْنُ جَلا، القَشْطَة، قِشْدَة، دُوايَة، الرُّغْوَة، رُغاوَى، رَغِيْدَة.

**سرشیر** /s.-šir/ شِيْراز، صُفْوَة، الطُّفْرَةُ مِنَ اللَّبَن، كُدادَة، نَخِيْسَة.

**سرشیر گرفتن** /s.-š.-gereftan/ قَشْطاً / قَشَطَ ـِ القِشْدَةَ.

**سرشیشه** /s.-šiše/ فَمُ القِنِّيْنَة.

**سرطان** /saratän/ (پز) السَّرَطان.

**سرطان پستان** /s.-e-pestän/ (پز) سَرَطانُ الثَّدْي.

**سرطان پوست** /s.-e-pust/ (پز) سَرَطانُ الجِلْدِ.

**سرطان خون** /s.-e-xun/ (پز) سَرَطانُ الدَّم، اللُّوكِيْمِيا، اِبْيِضاضُ الدَّمِ.

**سرطان دهان** /s.-e-dahän/ (پز) قَرْحَةٌ آكِلَةٌ، سَرَطانُ الفَمِ.

**سرطان رحم** /s.-e-rahem/ (پز) سَرَطانُ الرَّحِم.

**سرطان ریه** /s.-e-riye/ (پز) سَرَطانُ الرِّئَةِ.

**سرطان زا** /s.-zä/ مُكَوِّنٌ أوْ مُوَلِّدُ السَّرَطانِ، مُسَرْطِن.

**سرطان زایی** /s.-z.-yi/ تَوَلُّدُ السَّرَطانِ، حُصُولُ أو تَكَوُّنُ السَّرَطانِ، تَحْدِيْثُ السَّرَطانِ، تَوْلِيْدُ السَّرَطانِ.

**سرطان سریشمی** /s.-e-serišomi/ (پز) السَّرَطانُ الغَرَوانِيّ، وَرَمٌ غَرَوانِيٌّ.

**سرطان شناسی** /s.-šenäsi/ مَبْحَثُ السَّرَطان.

**سرطانی** /s.-i/ ۱. السَّرَطانِيّ. ۲. مَرِيْضٌ بالسَّرَطانِ.

**سرطنابداران** /sar-tanäbdärän/ (جانـ) الرَّأْسْجَبْلِيّات.

**سرعت** /sor'at/ سُرْعَة، عَجَلَة، حَثَاث، حَثْحُوث، خِبِقَّى، خَدَمان، خَطَل، خَطَوْطَى، خَطَفَى، خَيَطَفَى، شَمِيْع، قَبَض، قِذاف، وَجّ، وَحَى، وِشاك، هَزْلَجَة، هَرَع، هُرَاع.

**سرعت اولیه** /s.-e-avvaliyye/ السُّرْعَةُ الإبْتِدائِيَّةُ.

**سرعت بحرانی** /s.-e-bohräni/ سُرْعَةٌ حَرِجَةٌ.

**سرعت پیما** /s.-peymä/ ← سرعت سنج.

**سرعت حد** /s.-e-had/ السُّرْعَةُ الحَدِّيَّةُ.

**سرعت زاویه یی** /s.-e-zäviyeyi/ السُّرْعَةُ الزَّاوِيَةُ.

**سرعت سطحی** /s.-e-sathi/ سُرْعَةٌ مِساحِيَّةٌ.

**سرعت سنج** /s.-sanj/ عَدّادُ السُّرْعَةِ، مُبَيِّنُ السُّرْعَةِ، مِعْجَل ← شتاب نما.

**سرعت سیر** /s.-e-seyr/ القِذاف.

**سرعت صوت** /s.-e-sowt/ سُرْعَةُ الصَّوْتِ.

**سرعت گرفتن** /s.-gereftan/ إسْراعاً / أَسْرَعَ، وَشْكاً و وَشاكَةً / وَشُكَ يَوْشُكُ الأَمْرُ.

**سرعت گریز** /s.-e-goriz/ سُرْعَةُ الإفْلاتِ.

**سرعت متوسط** /s.-e-motavasset/ ← سرعت میانگین.

**سرعت مجاز** /s.-e-mojäz/ حَدُّ السُّرْعَةِ، السُّرْعَةُ القُصْوَى.

**سرعت میانگین** /s.-e-miyängin/ السُّرْعَةُ المُتَوَسِّطَةُ.

**سرعت نسبی** /s.-e-nesbi/ السُّرْعَةُ النِّسْبِيَّةُ.

**سرعت نما** /s.-namä/ ← شتاب سنج.

**سرعت نور** /s.-e-nur/ سُرْعَةُ الضَّوْءِ.

**سرعمله** /sar-amale/ ← سر کارگر.

**سرفراز** /s.-faräz/ ← سربلند، سرافرار.

**سرفراز شدن** /s.-f.-šodan/ ← سربلند شدن

**سرفرمانده** /s.-farmände/ القائِدُ الأَعْلَى.

**سرفرازی** /s.-f.-i/ ← سربلندی.

**سرفرماندهی** /s.-f.-i/ القِيادَةُ العُلْيا.

**سرفرو آوردن** /s.-foru-ävardan/ اِنْقِياداً / اِنْقَيَدَ، إطاعَةً / أطاعَ، طَأْطَأَةً / طَأْطَأَ رَأْسَهُ.

**سرفنتیل** /s.-e-fentil/ كُمَّةُ الصِّمامِ.

**سرفه** /sorfe/ سُعْلَة، سُعَال، جُشار، سَعْرَة، كُحَّة، لَبْطَة،

هُكاع.

**سرفهٔ خشک** /s.-ye-xošk/ كَحْكَحَة.

**سرفه كردن** /s.-kardan/ سُعالاً / سَعَلَ ـُ أَحّاً و أُحاحاً و أَحِيْحاً / أَحَّ ـُ قَحْباً و قُحاباً / قَحَبَ ـُ تَقَحِيباً / قَحَّبَ، نَحْزاً / نَحِزَ ـَ نَحْماً و نَحِيْماً / نَحَمَ ـِ.

**سرقات شعر** /saraqāte-še'r/ السَّرَقاتُ الشِّعْرِيَّةُ.

**سرقت** /serqat/ ← دزدی.

**سرقت ادبی** /s.-e-adabi/ تَقْلِيْدٌ أَدَبِيٌّ، تَزْوِيْرٌ أَدَبِيٌّ.

**سرقت كردن** /s.-kardan/ ← دزدی كردن.

**سرقت مسلحانه** /s.-e-mosallahāne/ سِرْقَةٌ بِاسْتِعْمالِ السِّلاحِ.

**سرقفلی** /sar-qofli/ خُلُوُّ الرِّجْلِ، سَرْقُفْلِيَّة، تَعْوِيْضُ إِخْلاءٍ، بَدَلُ إِخْلاءٍ.

**سرقليان** /s.-qelyān/ حَجَرُ غَلْيُونِ التَّدْخِيْنِ.

**سرک** /s.-ak/ زِيادَةُ وَزْنِ شَيْءٍ أَوْ قِيْمَتِهِ بِالنِّسْبَةِ لِشَيْءٍ آخَرَ.

**سركاپ** /sarkāp/ قَلَنْسُوَةُ القَبِّ.

**سركار** /sar-kār/ ١. لَقَبُ إِحْتِرامٍ لِلرَّجُلِ أَو لِلسَّيِّدَةِ. ٢. لَقَبٌ رَسْمِيٌّ لِلضُّبّاطِ، رَئِيسُ العَمَلِ.

**سركارگر** /s.-k.-gar/ مُقَدَّمٌ أَو رَئِيسُ العُمّالِ، مُلاحِظُ العَمَلِ، عَرِيْف، رَئِيْسُ فَعَلَة، مُعَلِّم، أَسْطَى، و أُوْسْطَى و أُسْطَى دَرِيْسَة [عم].

**سركتاب** /s.-ketāb/ طالِعُ الكِتابِ.

**سركتاب باز كردن** /s.-k.-bāzkardan/ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ البَخْتَ، تَبْصِيْراً / بَصَّرَ.

**سركردگی** /s.-kardegi/ النِّقابَة.

**سركردن** /ser-kardan/ تَخْدِيْراً / خَدَّرَ.

**سركردن** /sar-kardan/ ١ ← سازگاری كردن. ٢. ← تمام كردن.

**سركرده** /s.-karde/ رَئِيْسُ العَشِيْرَةِ، رَيِّس، زَعِيْم، كَوْكَب، سَيِّد، نَقِيْب، وَجْهُ القَوْمِ، قائِد، قَيْل.

**سركش** /s.-keš/ العاصِي، عَصِيّ، مَغْرُور، عَنِيْد، مُعانِد، مُتَمَرِّد، مِرِّيْد، مارِد، الباغِي، جِبِّيْر، جَمُوح، جامِح، حَرُوْنٌ مِن الدَّوابِّ، خَرُوْطٌ مِنَ الدَّوابِّ، مُخالِف، زِبْنِيَّة، سَوْأَة [نث]، شِغْيْر، شامِس، شَمُوس، شَمّاس، صَعْب، صَعْبُ المَراسِ، صَفُوح [نث] ضَغِنٌ مِنَ الخَيْلِ، مُتَطاوِل، العاتِي، عِكَبّ، فِرْعَون، قَلَطِيّ، لَكِيْس، مَرِيْد، أَلْوَد، نَعّار.

**سركشی** /s.-k.-i/ تَمَرُّد، عِصْيان، طُغْيان، مُخالَفَة، شِماس.

**سركشيدن** /s.-k.-i-dan/ شُرْباً ومَشْرَباً و تَشْراباً / شَرِبَ ـَ الماءَ، جَرْعاً و اِجْتَرَع / جَرَعَ ـَ واِجْتِراعاً / اِجْتَرَعَ الماءَ، حَسْواً / حَسَا ـُ و تَحَسِّياً / تَحَسَّى و اِحْتِساءً / اِحْتَسَى المَرَق، اِبْتِلاعاً / اِبْتَلَعَ، تَجَرْجُراً / تَجَرْجَرَ الماءَ، رَشْفاً و رَشِيْفاً و تَرْشافاً / رَشَفَ ـِ و رَشْفاً و رَشَفاناً / رَشِفَ ـَ الماءَ و نَحْوَهُ تَرْشِيْفاً / رَشَّفَ الماءَ، تَسَفُّطاً / تَسَفَّطَ الحَساءَ، عَبّاً / عَبَّ ـُ الماءَ عَبّاً و عُبُوباً / غَبَّ ـِ الماءَ [عم]، قُحافاً / قَحَفَ ـَ و اِقْتِحافاً / اِقْتَحَفَ ما فِي الإِناءِ، قَصْعاً / قَصَعَ ـَ كَرْبَعَةً / كَرْبَعَ، مَزْمَزَةً / مَزْمَزَ الشَّرابَ، مَقْطاً / مَقَطَ ـُ الشَّيْءَ، مَقْعاً / مَقَعَ ـَ الشَّرابَ.

**سركشی كردن** /s.-k.-i-kardan/ مُرُوداً / مَرَدَ ـُ تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ عَلَى النّاسِ، عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ مُخالَفَةً / خالَفَ، حُرُوناً و حِرَاناً / حَرَنَ و حَرُنَ ـُ ، عُنُوداً / عَنِدَ و عَنَدَ ـُ اِسْتِعْناداً / اِسْتَعْنَدَ، طَغْياً و طُغْياناً / طَغَى ـَ فُلانٌ، تَطاغِياً / تَطاغَى القَوْمانِ، شَيْطَنَةً / شَيْطَنَ، بُعُولَةً و بَعالَةً / بَعَلَ ـَ عَلَيْهِ، تَجَبُّراً / تَجَبَّرَ، خِلاءً / خَلَأَ ـَت النّاقَةُ، سَنْراً / سَنِرَ ـَ تَشاغُباً / تَشاغَبَ الرَّجُلُ، شَقّاً / شَقَّ ـُ عَصَا الطّاعَةِ، طُمُوحاً و طِماحاً / طَمَحَ ـَت الدّابَّةُ، عُتُوّاً و عِتِيّاً / عَتَا ـُ تَعَتِّياً / تَعَتَّى، فِسْقاً و فُسُوقاً / فَسَقَ ـِ لَوْداً / لَوِدَ ـَ. ٢. مُشارَفَةً / شارَفَ و إِشْرافاً / أَشْرَفَ عَلَى العَمَلِ، مُباشَرَةً / باشَرَ، مُحافَظَةً / حافَظَ عَلَى، اِعْتِناءً / اِعْتَنَى بِهِ.

**سرک كشيدن** /s.-ak-kešidan/ يَخْتَلِسُ النَّظَرَ مِنْ خِلالِ ثَقْبٍ يَنْظُرُ بِحَذَرٍ أَو مَكْرٍ، مُشارَفَةً / شارَفَ و إِشْرافاً / أَشْرَفَ عَلَى المَكانِ، إِطْلالاً / أَطَلَّ، لَوْحاً / لاحَ يَلُوْحُ الشَّيْءَ.

**سركلانتر** /s.-kalāntar/ رَئِيْسُ الشُّرْطَةِ.

**سر كلانتری** /s.-k.-i/ دائِرَةُ الشُّرْطَةِ.

**سركنسول** /s.-konsul/ القُنْصُلُ العامّ.

**سركنسولگری** /s.-k.-gari/ ١. القُنْصُلِيَّةُ. ٢. مَقَرُّ القُنصُلِ العامِّ.

**سركوب كردن** /s.-kub-kardan/ قَمْأً / قَمَأَ ـَ الرَّجُلَ و غَيْرَهُ، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ هُ، رَدْعاً / رَدَعَ ـَ العُصاةَ، زَجْراً /

زَجَرَ ـُ هُ، قَهْراً / قَهَرَ ـَ كَبْحاً / كَبَحَ ـَ هُ، تَنْبِيهاً / نَبَّهَ هُ، هَوْساً / هاسَ ـُ.

**سركوبى** /s.-k.-i/ قَمْع، كَجْ، رَدْع، سِياسَة، تَنْبِيْه.

**سركوپيتكوس ديانا** /serkopitekusdiyänä/ (جانـ) الإبْلَنْج.

**سركوفت** /s.-kuft/ طَعْنَة، تَوْبِيْخ، اللَّوْم، مَلامَة، عَتْب، عِتاب، مُعاتَبَة.

**سركوفت زدن** /s.-k.-zadan/ شَماتاً و شَماتَةً / شَمِتَ ـَ بِهِ، طَعْناً و طَعَناناً / طَعَنَ ـُ في الرَّجُل و عَلَيهِ، تَلْوِيماً / لَوَّمَ، تَعْيِيراً / عَيَّرَهُ، تَقْبِيْحاً / قَبَّحَ عَلَيهِ فِعْلَه، هَتَّ هُـ بِكذا.

**سركوفت زننده** /s.-k.-zanande/ الطّاعِن، لائِم، الشُّمْت، الشُّمْتان.

**سركوفت شدن** /s.-k.-šodan/ اِلْتِياماً / اِلْتامَ.

**سركوفت شهوات** /s.-k.-e-šahavät/ الكَبْت.

**سركه** /serke/ خَلٌّ، سَكَر.

**سركه انداختن** /s.-andäxtan/ تَخْلِيْلاً / خَلَّلَ، اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ.

**سركه ساز** /s.-säz/ الخَلّال.

**سركه فروش** /s.-foruš/ الخَلّال.

**سركيسه كردن** /sar-kise-kardan/ ← اخاذى كردن.

**سركيف** /s.-e--keyf/ ← خوشحال.

**سرگذشت** /s.-gozašt/ حادِثَة، واقِعَة، شَرْحُ حال، ماجَرى، حِكايَة، قِصَّة، سِيْرَة، تَرْجَمَةُ إنسانٍ.

**سرگرد** /s.-gord/ (نظ) رائِد.

**سرگردان** /s.-gardän/ حَيْران، حائِر، المِحْيار، مُتَحَيِّر، مُحْتار، والِه، وَلْهان، مَبْهُوت، هائِمٌ عَلَى وَجْهِهِ، هَيُوم، مُسْتَهام، تائِه، التَّيْهان، تَيّاه، ضالّ، أَرُوب، أَفّاق، مُتَلَّه، مَتْلُوه، جَوّاب، مُخَبَّل، خادِر، دَجِر، دَجْران، دَهْشان، داهِل، مُنْذَهِل، مُرْتَبِك، مُتَرَدِّد، مُرَدَّد، رَوْبان، زَمِع، سادِر، سَدِر، شَكِع، شاخِص، شارِد، مُشَوَّشُ الفِكْر، عَجُول [نث]، عَرِس، عَلْهان، أَعْمَه، عَمْهاء [نث]، الكامِه، كُمَيْهي، مَهْفُوف، مُتَهَوِّك، هَوّاك، مُتَهَيِّع.

**سرگردان شدن** /s.-g.-šodan/ حَوْراً و حُؤُوراً و مَحاراً و مَحارَةً / حارَ ـُ، حَيْراً و حَيْرَةً و حَيَراناً / حارَ يَحارُ في أَمْرِهِ، اِخْتِياراً / اِخْتارَ، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، هَيْماً و هُيُوماً و هِياماً و هَيَماناً و تَهْياماً / هامَ ـِ، تَيْهاً و تَيَهاناً / تاهَ ـِ ضَلالاً و ضَلالَةً / ضَلَّ ـِ تَوَلُّهاً / تَوَلَّهَ، أَلْهاً / أَلِهَ ـَ، بَرَتاً / بَرِتَ ـَ بُرُوقاً / بَرَقَ ـُ و بَرَقاً / بَرِقَ ـَ فُلانٌ، إبْلاداً / أَبْلَدَ، تَبْلِيْداً / بَلَّدَ، بَلَقاً / بَلِقَ ـَ بَهْتاً و بَهَتاً / بَهِتَ ـَ و بَهُتَ ـُ و بُهِتَ مج، تَبْلاً / تَبَلَ ـُ هـ إتْلاهاً / أَتْلَهَ هُـ، خَرَقاً / خَرِقَ ـَ دَجَراً / دَجِرَ ـَ الرَّجُل، دَخْراً / دَخِرَ ـَ دَلْهاً و دَلَهاً و دُلُوهاً / دَلِهَ ـَ الرَّجُل، تَدَلُّهاً / تَدَلَّهَ، دَلَىً / دَلِيَ ـَ، دَهَشاً / دَهِشَ ـَ، دَوْهاً / داهَ ـُ، ذَبْذَبَةً / ذَبْذَبَ، ذَعَراً / ذَعِرَ ـَ تَرَبُّحاً / تَرَبَّحَ، تَرْنِيقاً / رَنَّقَ الرَّجُلُ، رَوْباً و رُؤُوباً / رابَ ـُ الرَّجُلُ، اِسْتِراعَةً / اِسْتَراعَ، تَرَيُّعاً / تَرَيَّعَ، زَلَهاً / زَلِهَ ـَ زَمَعاً / زَمِعَ ـَ مِنْهُ، سَكَعاً / سَكِعَ ـَ، شُمُوهاً / سَمَهَ ـَ الرَّجُلُ، اِنْشِداهاً / اِنْشَدَهَ، تَشَرُّداً / تَشَرَّدَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، طَوْحاً / طاحَ ـُ طَيْحاً / طاحَ ـِ عَتَهاً و عُتْهاً و عُتاهاً و عَتاهَةً و عَتاهِيَةً / عَتِهَ ـَ و عُتِهَ مج، عَرَساً / عَرِسَ ـَ مِن الشَّيءِ، عَرْشاً / عَرِشَ ـَ الرَّجُلُ، عَلَهاً / عَلِهَ ـَ تَعامُهاً / تَعامَهَ، تَعَوُّثاً / تَعَوَّثَ، عَيْراً / عارَ ـِ فَراً / فَرِيَ ـَ، تَقَمُّعاً / تَقَمَّعَ، تَكَنُّماً / تَكَنَّمَ، تَكَمُّهاً / تَكَمَّهَ في الأَرْضِ، كَوَهاً / كَوِهَ ـَ الرَّجُلُ، تَلَبُّطاً / تَلَبَّطَ، اِلْتِباطاً / اِلْتَبَطَ، تَلَدُّداً / تَلَدَّدَ، مَتَهاً / مَتِهَ ـَ، تَمَتُّهاً / تَمَتَّهَ، تَنَجْنُجاً / تَنَجْنَجَ، نُمُوهاً / نَمَهَ ـَ نَمَهاً / نَمِهَ ـَ، اِنْهِياكاً / اِنْهاكَ، اِهْتِداءً / اِهْتَدَى، هَوَساً / هَوِسَ ـَ، تَهَوُّكاً / تَهَوَّكَ.

**سرگردان كردن** /s.-g.-kardan/ تَحْيِيراً / حَيَّرَ، تَبْهِيْتاً / بَهَّتَ، إبْطاراً / أَبْطَرَ، بَهْراً / بَهَرَ ـَ الشَّيءُ فُلاناً، دَلْهاً / دَلَهَ ـَ هـ، تَدْلِيهاً / دَلَّهَ، دَهْشاً / دَهَشَ هُـ، إدْهاشاً / أَدْهَشَ و تَدْهِيْشاً / دَهَّشَ و تَدْوِيهاً / دَوَّهَ هُـ، تَطْوِيحاً / طَوَّحَ، تَطْيِيحاً / طَيَّحَ، لَخْفَنَةً / لَخْفَنَ، تَلْدِيداً / لَدَّدَ، إيْلاهاً / أَوْلَهَ، تَوْلِيهاً / وَلَّهَ الرَّجُلَ، تَوَهُّراً / تَوَهَّرَ.

**سرگردانى** /s.-g.-i/ حَيْرَة، تَحَيُّر، حَيْر، حِيَر، حَوْر، بَرَق، بَطَر، بَهِيْتَة، خَبْل، خَرَق، دَهْشَة، اِرْتِباك، تَرْداد، الشَّدْه والشَّدَه، الشُّدْه، شُرُوْد، ضَلال، الضِّلَّة، تَضْلِيْل، عَجَب، مُرُوْق، تَنْبِيه.

**سرگرفتن** /s.-gereftan/ ١. نَبْعاً و نُبُوعاً و نَبَعاناً / نَبَعَ ـُ و نَبِعَ ـَ و نَبُعَ ـُ الماءُ، نَبْغاً و نُبُوغاً / نَبَغَ ـِ الماءُ، اِنْبِجاساً / اِنْبَجَسَ ← فوران كردن. ٢. آغاز شدن، شروع شدن.

**سرگرم** /s.-garm/ مَشْغُول، مُنْشَغِل، مُكِبّ، مُنْكَبٌّ عَلَى.

**سرگرم شدن** /s.-g.-šodan/ اِشْتِغالاً / اِشْتَغَلَ، تَسَلِّياً / تَسَلَّى، سَلْواً و سُلُوّاً و سُلْواناً / سَلا ـُ و سُلِيّاً / سَلِيَ ـَ عَنْهُ،

لَهِياً و لِهْياً / لَهَا يَلْهُوعَن الشَّيءِ، تَلَهِيّاً / تَلَهَّى، تَلاهِياً / تَلاهَى، اِلْتِهاءَ / اِلْتَهَى بكذا، لَهَاً / لَهِيَ يَلْهَى عَنْهُ، تَعَلُّلاً / تَعَلَّلَ بِكذا، شُغْلاً / شُغِلَ مج ـَ عَنْهُ بكذا، تَشَغُّلاً / تَشَغَّلَ وتَشاغُلاً / تَشَاغَلَ بِكذا.

**سرگرم کردن** /s.-g.-kardan/ شُغْلاً / شَغَلَ ـَ و إشْغالاً / أَشْغَلَ هـُ بكذا، تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ هـُ تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ هُ بِكذا، تَسْلِيَةً / سَلَّى، إسْلاءً / أَسْلَى، إلْهاءً / أَلْهَى، مُلاهاةً / لاهَى، تَلْهِيَةً / لَهَّى بِهِ.

**سرگرم کننده** /s.-g.-konande/ مُلْهٍ، مُسَلٍّ.

**سرگرمی** /s.-g.-i/ شُغْل، أُشْغُلَة، مَشْغَلَة، لَهْو، مَلْهًى، تَسْلِيَة، مَسْلاة، سُلْوَة، تَرْفِيْهٌ عَنِ النَّفْسِ، الدَّد، الدَّدان، الدَّدَن، غِيَّة، غَوِيَّة، لَعِب، هَوِيَّة.

**سرگروه** /s.-goruh/ رَئِيْسُ القَوْمِ أو الطَّائِفَةِ، كَبِيرُ مَجْمُوعَةٍ.

**سرگروهبان** /s.-g.-bān/ (نظ) رَئِيْسُ عُرَفاء.

**سرگزیت** /s.-gazit/ الجِزْيَة، خَراج.

**سرگشاده** /s.-gošāde/ مَكْشُوفُ الغِطاء.

**سرگشتگی** /s.-gaštegi/ ← سرگردانی.

**سرگشته** /s.-gašte/ ← سرگردان.

**سرگشته شدن** /s.-g.-šodan/ ← سرگردان شدن.

**سرگشته کردن** /s.-g.-kardan/ ← سرگردان کردن.

**سرگل** /s.-gol/ خِيار، خِيَرَة، زَبَد، رُغْوَة، رَيْع، رَيْعان، رَأْسُ الشَّيءِ، مُخّ، لُعاعَةُ الإناءِ.

**سرگله** /s.-galle/ سَرِيْبَة، الوَكِيْع.

**سرگو** /sorgo/ (گیا) ذُرَّةٌ بَيْضاء.

**سرگیجه** /sar-gije/ الدُّوار، الدُّوام، أرْض، دَرْخَة، دَوْخَة، رَنْح، هُدَام.

**سرگیجه گرفتن** /s.-g.-gereftan/ دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ رَأْسُهُ، دَوْراً و دَوَراناً / دِيْرَ مج ـُ بِهِ، إصابَةً / أُصابَهُ الدُّوارُ، إدامَةً / أُدِيْمَ بِهِ مج، دَوْخاً / داخَ ـُ الرَّجُلُ، مَيْداً و مَيَداناً / مادَ يَمِيْدُ، هَدْماً / هُدِمَ مج ـِ الرَّجُلُ في البَحْرِ.

**سرگین** /sergin/ بَعْر، رَوْث، السِّرْجِن و السِّرْجِيْن، سِرْقِيْن، جُلَّة، خِثْي، الخَثْوَة، خَذْق، دَجال، دِمَال، دَمال، دَمان، ذَرْق، ذَنَن، رَجْع، رَجِيْع، زِبْل، زِبْلَة، عُرّ، عُرَّة، فِشْل، مِسْكَة، وَرْص، الهَيْص، الهَيْصَمِيَّة.

**سرگین انداختن** /s.-andāxtan/ سَلْحاً / سَلَحَ ـَ، تَغَوُّطاً / تَغَوَّطَ، خَثْياً / خَثَى ـِ الثَّوْرُ، خُذُوْقاً / خَذَقَ ـِ الطَّائِرُ، خُزُوقاً / خَزَقَ ـِ كَتّاً / كَتَّ ـِ بِسَلْحِهِ، مُحُوصاً / مَحَصَ ـَ بِسَلْحِهِ، هَرّاً / هَرَّ ـِ بِسَلْحِهِ.

**سرگین غلتان** /s.-qaltān/ ← سرگین گردان.

**سرگین کش** /s.-keš/ الزَّبّال.

**سرگین گردان** /s.-gardān/ (جانـ) جُعَل، أبُوجُعْران، جُعْران، حَنَن، مُدَحْرِج، الدُّعَك، أَقْبَح.

**سرگین گردان خجک** /s.-g.-e-xajak-dār/ (جانـ) الفالِيَة.

**سرگین گردانها** /s.-g.-hā/ (جانـ) الجُعَلِيّات.

**سرلشکر** /sar-laškar/ لِوَاء، أَمِيْرُ اللِّواءِ، فَرِيْق.

**سرلوحه** /s.-lowhe/ الدِّيْباجَة، لَوْحَةُ الإسْمِ، غايَةُ التّاجِرِ، لافِتَه، يافِطَة.

**سرلوله** /s.-lule/ صُنْبُور، حَنَفِيَّة.

**سرم** /serom/ مَصْل.

**سرما** /sarmā/ بُرُوْدَة، بَرْد، ثَأْد، حَلِيْب، خَصَر، زَمْهَرِيْر، شَبَم، شَبا، شَباء، صَرْد، صَقْعَة، عَرَى، عَضْرَس، غُراب، القُرّ، قِرَّة، قَرْس، مَرْد، نَفْل، وَحْصَة.

**سرماپا** /sarmāpā/ كِرْيُوسْتات.

**سرماخوردگی** /sarmā-xofdegi/ (پز) نَزْلَة، النُّزال، زُكام، زُكْمَة، رَشْح، إنْفْلُوَنْزا.

**سرماخوردن** /s.-xordan/ (پز) نَزْلاً و نَزْلَةً / نَزِلَ ـَ زَكْماً / زُكِمَ مج ـُ إصابَةً / أُصِيْبَ (مج) بالزُّكامِ، إسْتِهْواءً / إسْتَهْوَى.

**سرماخورده** /s.-xorde/ مُصِيْبٌ بالزُّكامِ.

**سرما درمانی** /s.-darmāni/ (پز) الإسْتِبْراد، المُداوَةُ بالتَّبْرِيْد.

**سرماریزه** /s.-rize/ صَقِيْع، القَسّ.

**سرمازایی** /s.-zāyi/ فِيْزِياءُ الحَرارَةِ المُنْخَفِضَة.

**سرمازدگی** /s.-zadegi/ ضَرْبُ البَرْدِ.

**سرمازده** /s.-zade/ مُؤْذًى بالصَّقِيْع، مَقْرُوْر، ضَرِبٌ مِنَ النَّباتِ.

**سرمازده شدن** /s.-z.-šodan/ ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرِبَ ـِ هـُ البَرْدُ، ضَرَباً / ضَرِبَ ـَ.

**سرماسنج** /s.-sanj/ كِرْيُومِتْر.

**سرمایه** /sarmāye/ رَأْسُ المالِ، الرَّأْسْمال، إعْتِمادٌ مالِيّ،

البِضاعَة، خَمِيْرَة.

**سرمايهٔ احتياطی** /s.-ye-ehtiyāti/ المالُ الإحْتِياطِيّ.

**سرمايه‌دار** /s.-dār/ رَأْسمالِيّ، مالِيّ، ثَرِيّ، صاحِبُ رَأْسمال.

**سرمايه‌داری** /s.-d.-i/ الرَّأْسْمالِيّة.

**سرمايه‌گذار** /s.-gozār/ مُسْتَغِلّ، مُسْتَثْمِر، مُثَمِّر، مُوَظِّف.

**سرمايه‌گذاری** /s.-g.-i/ تَشْغِيلُ رُؤُسِ الأَمْوالِ، إسْتِثْمارُ رُؤُوسِ الأَمْوالِ، الرَّسْمَلَة، تَوْظِيفُ المالِ، تأْثِيلُ المالِ، تَشْغِيْلُ المالِ، تَثْمِيْرُ المالِ.

**سرمايه‌گذاری دراز مدت** /s.-g.-i-ye-derāz/-moddat/ تَوْظِيْفٌ لِأَجَلٍ طَوِيْلٍ.

**سرمايه‌گذاری كردن** /s.-g.-i-kardan/ إسْتِغْلالاً / إسْتَغَلَّ المالَ، تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ المالَ، تَوْظِيْفاً / وَظَّفَ و تَأْثِيْلاً / أَثَّلَ و تَثْمِيْراً / ثَمَّرَ و تَرْيِيْعاً / رَيَّعَ المالَ.

**سرمايه‌گذاری كوتاه مدت** /s.-g.-i-ye-kutāh-moddat/ تَوْظِيْفٌ لِأَجَلٍ قَصِيْرٍ.

**سرم پادميكربی** /serom-e-pādmikrobi/ المَصْل.

**سرمته** /sar-e-matte/ لُقْمَةُ ثَقْبٍ.

**سرمد** /sarmad/ ← جاويد.

**سرمدی** /s.-i/ ← جاويد.

**سرم خون** /serom-e-xun/ مَصْلُ الدَّمِ.

**سرم راستگويی** /s.-e-rāstguyi/ البِنْتُوتال.

**سرمست** /sar-mast/ سَكْران، مَسْرُوْر، مَذْهُوش، مَغْرُور، نَشْوَان، طَرُوب، مُتَكَبِّر، الأَشِر، الأَشْران.

**سرمست شدن** /s.-m.-šodan/ بَطَراً / بَطِرَ ـَ غَرّاً و غِراراً / غَرَّ ـُ.

**سرمستی** /s.-m.-i/ غُرُوْر، تَكَبُّر، بَطَر.

**سرمستی كردن** /s.-m.-i-kardan/ بَطَراً / بَطِرَ ـَ أَشَراً / أَشِرَ ـَ إتْرافاً / أَتْرَفَ.

**سرمشق** /s.-mašq/ ١. دَسْتُورُ العَمَلِ، قُدْوَة، نَمُوذَج، أُنْمُوذَج، مِثال، مَثَل، أُرْنِيْك، مَسْطَرَة، قِطاط، قاعِدَة. ٢. عِبْرَة. ٣. التَّناشِيْر، مَشْق، نُقْلَة.

**سرمشق دادن** /s.-m.-dādan/ تَمْثِيلاً / مَثَّلَ، إعْطاءً / أَعْطَى مَثَلاً.

**سرم شناس** /serom-šenās/ خَبِيْرٌ بالمُصُولِ، عالِمٌ بالأَمْصال.

**سرم‌شناسی** /s.-š.-i/ مَبْحَثُ المَصْلِ، عِلْمُ المُصُول.

**سرمک** /sarmak/ سَرْمَج، السَّرْمَق، زُغْل.

**سرمقاله** /sar-maqāle/ مَقالٌ إفْتِتاحِيّ، المَقالُ الرَّئِيْسِيُّ، المَقالَةُ الإنْشائِيَّة، كَلِمَةُ التَّحْرِيْر.

**سرمميز** /s.-momayyez/ مُراقِبٌ عامّ.

**سرمنزل** /s.-manzel/ مَقْصِد، مَعَاد، مَصِيْر.

**سرموزه** /s.-muze/ المُوْق، سُرْمُوجَة.

**سرمه** /sorme/ كُحْل، كِحال، بَرُوْد، حُلاوَة، حَلاءَة، اللُّماک، اللُّمْک.

**سرمه‌دان** /s.-dān/ مِكْحَلَة.

**سرمهٔ سفيد** /s.-ye-sefid/ شِشْم، كُحْل أَبْيَض.

**سرمه كشيدن** /s.-kešidan/ كَحْلاً / كَحَلَ ـَ العَيْنَ أو فُلاناً، تَكَحُّلاً / تَكَحَّلَ، إكْتِحالاً / إكْتَحَلَ ت المَرأَةُ، تَكْحِيْلاً / كَحَّلَ العَيْنَ.

**سرمهندس** /sar-mohandes/ رَئِيْسُ مُهَنْدِسِيْنَ.

**سرمه‌يی** /sormeyi/ الكُحْلِيّ.

**سرمی** /seromi/ المَصْلِي.

**سرنا** /sornā/ الصُّرْنايَة، سُرْناي.

**سرناد** /sernād/ (مسـ) سِرِيْناد.

**سرنامه** /sarnāme/ عُنْوانُ الكِتابِ، الدِّيْباجَة.

**سرنامهٔ حكم** /s.-ye-hokm/ (حقـ) الدِّيْباجَة.

**سرناوی** /sar-nāvi/ (نظ) نائِبُ عَرِيْفٍ بَحْرِيّ.

**سرنج** /soranj/ (شيمـ) الأَسْرِيْقُون.

**سرنخ** /sar-e-nax/ رَأْسُ الشُّلِيْلَةِ. « ~ گم كردن»: ضَيَّعَ رَأْسَ الشُّلِيْلَةِ.

**سرند** /sarand/ مِنْسَف، مِنْسَفَة، غِرْبال، مِنْفَض، مِهَزَّة.

**سرندكردن** /s.-kardan/ غَرْبَلَةً / غَرْبَلَ، نَخْلاً / نَخَلَ ـُ الدَّقِيْقَ.

**سرنشين** /sar-nešin/ مُسافِر، راكِب.

**سرنگ** /sorang/ المِحْقَنَة، المِحْقَن، حُقْنَة، طُرْمْبَة، بُخَيْخَة، مِضَخَّةٌ صَغِيْرَة.

**سرنگون** /sar-negun/ مَقْلُوب، المِكْباب.

**سرنگون شدن** /s.-n.-šodan/ إنْقِلاباً / إنْقَلَبَ، انْكِباباً / إنْكَبَّ، إنْتِحاساً / إنْتَحَسَ، تَدَلُّثاً / تَدَلَّثَ.

**سرنگون كردن** /s.-n.-kardan/ قَلْباً / قَلَبَ ـِ كَبْكَبَةً /

كَبْكَبَ، كَبّاً / كَبَّ ـُ.

**سرنگونی** /s.-n.-i/ ← سرنگون شدن.

**سرنگهدار** /ser-negahdär/ ← رازدار.

**سرنگهداری** /s.-n.-i/ ← رازداری.

**سرنوشت** /sar-nevešt/ قضا، القَدَر، مُقَدَّر، قِسْمَة، مَقْسِم، نَصِيب، حَظّ، بَخْت، مُتَاح، مِتْياح، جَبْر، مَصِير، طالِع، مَنّى، مَنِيَّة.

**سرنوشت‌ساز** /s.-n.-säz/ حاسِمٌ مَصِيرِيّ.

**سرنیزه** /s.-neyze/ سِنان، نَصْل، حَرْبَة، الخارِق، سَنْجَة، سُنْكِي، شِهاب، صُمُلَّة، عالِيَة، النِّبْراس، نَجِيض.

**سرنیزه‌ساز** /s.-n.-säz/ الحَرّاب.

**سرو** /sarv/ (گیا) السَّرْو.

**سروان** /sarvän/ نَقِيب، يُوزباشِي.

**سرو تراپی** /seroteräpi/ اِسْتِمْصال [مُعالَجَةٌ بالمَصْلِ].

**سرو ترکستانی** /sarv-e-torkestäni/ (گیا) الزُّرْنَب.

**سروته** /sar-o-tah/ مَقْلُوب، بَطْناً لِظَهْرٍ، ظَهْراً لِبَطْنٍ.

**سروخاکی** /sarv-e-xäki/ (گیا) رِجْلُ الذِّئْبِ.

**سرو خمره‌یی** /s.-e-xomreyi/ التُّوَيا.

**سرود** /sorud/ نَشِيد، نَشِيدَة، أُنْشُودَة، غِناء، أُغْنِيَّة، تَرْنِيمَة، تَرْتِيلَة، نَأْمَة، أُهْزُوجَة.

**سرودخوان** /s.-xän/ مُلَحِّن، العازِف.

**سرودخوانی** /s.-x.-i/ نَغْم، تَرْتِيل، تَرْنِيم، تَشْنِيف، عِثاث.

**سرود دینی** /s.-e-dini/ التَّرْنِيمَةُ دِينِيَّةٌ.

**سرودشناس** /s.-šenäs/ عالِمٌ بِدِراسَةِ التَّراتِيلِ.

**سرودشناسی** /s.-š.-i/ دِراسَةُ التَّراتِيلِ.

**سرود ملی** /s.-e.-melli/ النَّشِيدُ الوَطَنِيّ، السَّلامُ الوَطَنِيّ.

**سرود خواندن** /s.-xändan/ تَرْنِيماً / رَنَّمَ، تَرَنُّماً / تَرَنَّمَ، تَغْنِيَةً / غَنّى، تَغَنِّياً / تَغَنّى، شَدْواً / شَدا ـُ، صَدْحاً و صُداحاً / صَدَحَ ـَ، عَزْفاً و عَزِيفاً / عَزَفَ ـِ تَعْزِيفاً / عَزَّفَ، نَغَماً / نَغِمَ ـَ، تَهْزِيجاً / هَزَّجَ، تَهْكِيماً / هَكَّمَ فُلاناً و لِفُلانٍ.

**سرودن** /s.-an/ إنْشاداً / أَنْشَدَ، إنْشاءً / أَنْشَأَ القَصِيدَةَ أو المَقالَةَ.

**سروده** /s.-e/ مَنْظُوم، شِعْر.

**سرودهای عامیانه** /s.-hä-ye-ämiyäne/ أغانِي شَعْبِيَّة.

**سرور** /sorur/ ← شادی، شادمانی.

**سرور** /sarvar/ الرَّبّ، السَّيِّد، السَّيِّد مَوْلَى، قُطْب، عَمُود، هُمام، خَواجا، خَواجَة، ثَقَل، رَباعَة، الرَّتّ، زَوِير، شَخِيص، شَهْم، عُراعِر، عُضْفُور، عَقِيلَة، عَيْر، عَيْن، غِطْراف، غِطْرِيف، قَدّام، قَرِيع، مَقْرُوع، قِرْم، الكابِر، النَّظُورَة، وخواح.

**سرورانگیز** /sorur-angiz/ مُفْرِح، سارّ.

**سرورشدن** /sarvar-šodan/ سِيادَةً و سُؤْدُداً و سُوْداً / سادَ ـُ.

**سرور کردن** /s.-kardan/ تَسْوِيداً / سَوَّدَ هـُ القَوْمُ، تَرْبِيباً / رَبَّبَ هـُ، تَعْصِيباً / عَصَّبَ هـُ.

**سروری** /s.-i/ سِيادَة، سُود، السُّؤْدُد، عَرارَة، لُمَّة.

**سروزمینی** /sarv-e-zamini/ (گیا) رِجْلُ الذِّئْبِ.

**سروزیت** /seruzit/ (شیمـ) سِيرُوِسِيت، كَرْبُونات الرَّصاص.

**سرو سامان** /sar-o-sämän/ نَظْمٌ و تَرْتِيبٌ.

**سر و سامان دادن** /s.-o.-s.-dädan/ تَنْظِيماً / نَظَّمَ، تَنْسِيقاً / نَسَّقَ، تَرْتِيباً / رَتَّبَ.

**سر و سر داشتن** /sar-o-ser-däštan/ ← رابطه برقرار کردن، رابطه داشتن.

**سروش** /soruš/ ← فرشته.

**سروصدا** /sar-o-sedä/ ضَوْضاء، ضَوْضَى، جَلَبَة، ضَجِيج، حَسّ، دَرْبَكَة، دَوْشَة، دَوْكَة، اِضْطِراب، هَيْصَة، هَيْط.

**سرو صدا کردن** /s.-o-s.-kardan/ ضَجّاً و ضَجِيجاً و ضُجاجاً / ضَجَّ ـِ، إجْلاباً / أَجْلَبَ، تَجْلِيباً / جَلَّبَ، بَرْبَرَةً / بَرْبَرَ، تَصْوِيتاً / صَوَّتَ، زَيْطاً و زِياطاً / زاطَ ـِ، تَزْيِيطاً / زَيَّطَ، ضَفْضَفَةً / ضَفْضَفَ القَوْمُ، لَغْطاً و لَغِيطاً / لَغَطَ ـَ تَلْغِيطاً / لَغَّطَ، إلْغاطاً / أَلْغَطَ، هَيْطاً / هاطَ يَهِيطُ.

**سرو صورت دادن** /s.-o-surat-dädan/ إصْلاحاً / أَصْلَحَ، تَأْدِيباً / أَدَّبَ، تَقْوِيماً / قَوَّمَ.

**سروقت** /s.-vaqt/ ← سراغ.

**سروکار** /s.-o-kär/ عَمَل، مُعامَلَة.

**سروکار داشتن** /s.-o.-k.däštan/ مُعامَلَةً / عامَلَهُ.

**سرو کله زدن** /s.-o-kalle-zadan/ مُناقَشَةً / ناقَشَ،

مُجادَلَةٌ / جادَلَ، مُشاجَرَةٌ / شاجَرَهُ.

**سرو کوهی** /sarv-e-kuhi/ (گیا) عَرْعَر، سَـرْوٌ جَبَلِيّ، أَبْزازُ العَذْراء، دِفْران، سَنْدَرُوس.

**سـرو کیسـه کـردن** /sar-o-kise-kardan/ ← اخـاذی کردن.

**سرولبنان** /sarv-e-lobnän/ (گیا) أَرْزُلُبْنان.

**سرو مر** /sor-o-mor/ مَسْرُور، مَبْسُوط، سَمِين، مُرْتاح.

**سرون** /sorun/ (فز) آنتن.

**سروناز** /sarv-e-näz/ (گیا) سَروٌ شائِع.

**سرو و مکـانیسم** /servomekänism/ آلِيَّةٌ مُـؤازِرَة، آلِيَّةُ مُضاعَفَةِ الحَرَكَةِ، آلِيَّةُ تَحَكُّمٍ أوتُوماتِيّ.

**سرویان** /sarviyän/ (گیا) السَّرْوِيّات.

**سرویس** /servis/ ۱.خِدْمَة، خَـدَمات. ۲.شُعْبَةُ إصْلاحِ الأَعْطالِ، غَسْلٌ وتَشْحِيمٌ. ۳.سَيّارَةُ خَدَماتِ النَّقْلِ. ۴.طَقْم، طَقْمُ الأَطْباقِ.

**سرویس اداری** /s.-e-edäri/ الدَّوامُ الإدارِيّ.

**سرویس دادن** /s.-dädan/ ۱. تَقْدِيماً / قَدَّمَ الخَـدَماتِ. ۲.إرْسالاً / أَرْسَلَ السَّيّارَةَ إلى الغُسْلِ والتَّشْحِيمِ.

**سرویس کردن** /s.-kardan/ ۱. تَقْدِيماً / قَدَّمَ الخَدَماتِ. ۲.غَسَلَ و شَحَمَ السَّيّارَةَ.

**سره** /sare/ حُرّ، خالِص، نَقِيّ، بَحْت.

**سره دریایی** /sorre-ye-daryäyi/ (جانـ) سُرَّةُ البَحْرِ.

**سـرهم بنـدی** /sar-e-ham-bandi/ تَـزْمِيق، سَطْحِـيّ، طَصْلَقَة.

**سرهم‌بنـدی کردن** /s.-e-h.-b.-kardan/ تَزْمِيقاً / زَمَّقَ، تَزْمِيقاً / زَمَّقَ، كَلْفَتَةً / كَلْفَتَ العَمَلَ، طَصْلَقَةً / طَصْلَقَ العَمَلَ، قَلْفَطَةً / قَلْفَطَ العَمَلَ، لَهْوَجَةً / لَهْوَجَ العَمَلَ.

**سرهنگ** /sarhang/ (نظ) مَيْرُ الآي، أَمِيرُ آلاي.

**سرهنگ تمام** /s.-tamäm/ (نظ) عَقِيد.

**سـرهنگ دو** /s.-do/ (نـظ) العَقِيـدُ الثّـانِـي، المُقَـدَّم، قائمَقام.

**سـرهنگ ژانـدارمـری** /s.-e-žändärmeri/ (نظ) مُقَـدَّمُ الدَّرَكِ عَقِيدُ الدَّرَكِ.

**سرهنگ ستاد** /s.-e-setäd/ عَقِيدُ الرُّكْنِ.

**سرهنگ شهربانی** /s.-e-šahrbäni/ ← پاسیار.

**سری** /sari/ الرَّأْسِيّ.

**سری** /seri/ سِلْسِلَـة، صَفّ، طـابُـور، قِسْـم، مَجْمُوعَـة، المُتَسَلْسِلَة.

**سری** /serri/ سِرِّي، مَكْتُوم.

**سریال** /seriyäl/ مُسَلْسَل، مُتَسَلْسِل، مُتَتابِع، جُزْءاً جُزْءاً / القِصَّةُ الَّتي تُنْشَرُ جُزءاً جُزْءاً في حَلَقاتٍ.

**سریالیزم** /seriyälizm/ السِّرِيالِيَّة.

**سریانی** /soryäni/ سُرْيانِيّ.

**سریت عظیـم الجثه** /serit-e-azim-ol-josse/ (جانـ) القَرِينُ الجَبّارِ [حَيَوانٌ مُنْقَرِضٌ].

**سریـش** /seriš/ (گیـا) إشْراس، شِـرَاس، شَرِيـس، شَرِيش، الشُّراس، أَسارِيقُون، بَرْواق، بَرْوَق، فِرْس.

**سریشم** /serišom/ غِراء، غَرَا، لِزَاق.

**سریشم پنبه** /s.-e-panbe/ غُرَيّاء.

**سریشم سگ ماهی** /s.-e-sag-mähi/ غِراءُ السَّمَكِ.

**سریشم ماهی** /s.-e-m./ ← سریشم سگ ماهی.

**سریـع** /sari'/ ۱. سَـرِيع، سُـراع، مُسْرِع، السَّـرِع، السُّرْعـان، فَوْرِيّ، العَجِـل، العَجُول، العَجِيـل، عَجْلان، المُسْتَعْجِـل، الحَثُـوث، الحَثِيـث، مِحْضـار، الحـامِـي، خَفِيفُ الحَـرَكَة، خَشُـوع، دَرُوج، دِفِقّى، ذَرِيـع، ذَفِيف، رَكُوض، الـزّافِي، سُفانِـج، سُماسِم، سَمـام، السُّمْسُمان والسُّمْسُمـانِيّ، شُمْلُـول، ضَرِيـج، العاهِـن، غَذَوذَنِـيّ، قَطْقاط، نِأْآج، وَشْواش، وَشْوَش، وَشِيك، هَباب، هَبْهَب، هَبْهَبِـيّ، الهَنْهاث، هُـذْرُوف، هِزْلاج، مُتَهَـوِّر. ۲. عَلَى عَجَلٍ، بِعَجَلَةٍ.

**سریعاً** /s.-an/ عَلَى عَجَلٍ، بِعَجَلَةٍ.

**سریع السیر** /s.-os-seyr/ سَرِيعُ السَّيْرِ.

**سریع شدن** /s.-šodan/ تَسَرُّعاً / تَسَرَّعَ.

**سریم** /serium/ (شیمـ) ← سریوم.

**سرین** /sorin/ العَجُز، عَجِيزَة، كَفَل، اِسْت، أَلْيَة، بُوص، الحَقِيبَة، دُبُر، رِدْف، سافِلَـة، عَزْلاء، قَعْدَة، مَقْعَدَة، وَرَّة، وَرْك.

**سرینی** /s.-i/ العَجُزِيّ.

**سریوم** /seriyum/ (شیمـ) سِيرِيُوم.

**سزا** /sezä/ ۱. أُجْرَة، الجَـزاء، قِصاص. ۲. لائِق ← سزاوار.

**سزار** /sezär/ قَيْصَر.

**سزارین** /sezäriyan/ الوِلادَةُ القَیْصَرِیّة، الشَّقُّ القَیْصَرِيّ.
**سزارین کردن** /s.-kardan/ عَمَلِیَّةٌ قَیْصَرِیَّة.
**سزاوار** /sezävär/ لائِق، خَلِیْق، جَدِیْر، أهْـل، مُسْتَأْهِل، الحَقِیْـق، مَحْقُوق، مُسْتَحِـق، أرِیْـض، أوْلَی، المَجْـدَرَة، حَجِيّ، حَجِـيء، مَحْجاة، مَحْرَی، حَرَی، حَـرِي، حَرِيّ، مَحِیْل، صَـواب، العَسِيُّ بالأمْـرِ، قَمِن، قَمِیْن، مُنـاسِب، مُسْتَوْجِب.
**سزاوارتر** /s.-tar/ أوْلَی، أحَقّ، أحْرَی، أخْلَق.
**سزاوار شـدن** /s.-šodan/ حَقّاً / حُقَّ مـج ـُ لَـهُ كذَا، اِسْتِحْقاقاً / اِسْتَحَقَّ الأمْرَ، اِسْتِئْهالاً / اِسْتَأْهَلَ، اِسْتِیْجاباً / اِسْتَوْجَبَ الشَّيءَ، اِنْبِغاءً / اِنْبَغَی.
**سزاوار کردن** /s.-kardan/ إیْهالاً / أهَلَ و تَأْهِیْلاً / أهَّلَ هُـ لِلأمْرِ، اِسْتِئْهالاً / اِسْتَأْهَلَهُ، اِسْتِحْقاقاً / اِسْتَحَقَّهُ، رُضاً و رِضاءً ورِضْواناً ومَرْضاةً / رَضِيَ ـَ هُـ لَهُ.
**سزاواری** /s.-i/ سِیْزِیُوم.
**سزیوم** /seziyom/ (شیمـ) سِیْزِیُوم.
**سس** /sos/ مایُنِز، طَرْطُور.
**سس** /sos/ (گیا) ← افتیمون.
**سسالی** /sasäli/ (گیا) ساسالي، الشُّـزْعُوبُ المَخْزَنِيُّ، بَقْلُ الشِّعالِ.
**سست** /sost/ ۱. رُخْو، لَیِّن، المُسْتَرْخِـي، المُتَراخِي، المُتَرانِـي، الوانِي، مَرْخِـيّ، السّاجِي، خَفِیْج، الـرَّخاخ، مُرَخْرَخ، رَخْـف، رَطْلٌ مِنَ الرِّجال، رَقِیْـق، رِمْث، لَدْس، هَدِن، الهَـشّ، هَشِیْش، الهـاضِم، هِلْـم، هِلْمَة [نـث]، هُمّـال. ۲. ضَعِیْـف، ضَعْفـان، ضَعْفانَـة [نـث]، كَسِـل، كَسْلان، كَسُول، مِكْسال، فَشِـل، فَشِیْل، بَلْغَمِيُّ المَزاجِ، ثَبِط، حُوبَـة، حائِر، حَسِیْر، خَدِر، خَرِع، خَـرِیْع، خَسِع، الخِزْراف، الخِزْرافَةُ مِنَ الرِّجالِ، خَشِل، الخَفِج، الخَفِیْج، دُعَـک، مُدْنَـی، رَوْبَـع، رَذِيّ، رازِقِـيّ، الرُّمَّـق، رَمَكَـة، رَهِیْش، مُـرَیِّش، زَک، زُمَّح، زُمّـال، زُمّالَة، زَمِـل، زُمَل، الـزُّمَیْـل، الـزُّمَیْلَـة، سَهْلُ المِـراس، صَـدِیْـغ، ضـارِع، مُتَضَعْضِع، ضَغْبُوس، ضائِن، مَغْضُوب، عُوّار، عَلِیْل، عَیْنٌ ذابِلَةٌ، غـابِن، غُسّ، فاتِـرُ الهِمَّةِ، فَنِیْخ، فَهّ، فَهَّـة [نث]، فَهِیْه، مُفْحَم، قَشْوان، مُتَكَسِّر، كاعّ، كَلّ، كَلِیْل، كَهْكاه، كَهْكاهِـة، قُعَدَة، قُعَدِيّ، قَـوُود، قَوُود، قَیْد و قَیِّـد، أقْوَد، لاغِب، لاغِبَة [نث] لَغْب، لَغُـوب، لَفْلاف، لَفْلَف، مَرِیْض، مَنِيّ، مَلِیْـخ، نَخْوار، النَّع، نَقِیْـر، وابِط، وَبـاط، وَخْواخ، وَخْمان، مُوَخَّم، وَرَع، وَغْل، الوانِي، واهِن، واهِنَة و وَهْناء [نث]، وَهُون، مَـوْهُون، الواهِي، هابِـط، هِذاء، هَكُوک، الهَیْلَع، هَیِّن، مَهِیْـن، الیَراع. ۳. الحَیْسُ مِنْ كُـلِّ شَيْءٍ، رُكـاک، رَكِیْـک، مَـزْهُـوْدٌ مِـنَ الأمُـورِ، السَّفْسـافُ مِـن الأعْمالِ، الضَّغْضاعُ مِن الأشْیاءِ كُلِّها، الضَّعْضَع، القَضِیْفُ مِنَ الأشْیاءِ، الوَاهِي، الهِزج. ۴. بَطِيءٌ.
**سست اراده** /s.-eräde/ ضَعِیْفُ الرَّأْيِ والعَزْمِ، فاشُوش.
**سست اندام** /s.-andäm/ مُسْتَرْخِي الخَلْقِ، غَزِل.
**سست رأی** /s.-ra'y/ ضَعِیْـفُ الإرادَة، ضَعِیْفُ الـرَّأْيِ، وابِلُ الـرَّأْيِ، أحْمَق، الضِّغِیْط، ضَفّاط، ضَفِیْـط، ضِفِطّ، ضَجُوج، فاشُوش، فَیْل، فَیْلَة [نث].
**سست رأیی** /s.-r-yi/ ضَعْفُ الرَّأْيِ، جَهْل، ضَفْطَة.
**سسترومـه** /sestrume/ (گیـا) الشُّرْجَبـان والشُّرْجُبـان والشُّرخات.
**سست شدن** /sost-šodan/ ضَعَافَةٌ وضَعَافِیَةٌ / ضَعُفَ ـُ و ضُعْفاً / ضَعَفَ ـُ كَسَلاً / كَسِلَ ـَ رَخاءً ورَخاوَةً / رَخُوَ ـُ الشَّيءُ، رَخاءً / رَخِيَ ـَ رَخـاً ورِخْوَةً / رَخِيَ ـَ الشَّيءُ، اِسْتِرْخاءً / اِسْتَرْخَی، اِرْتِخاءً / اِرْتَخَی، تَراخِیاً / تَراخَی، فَتْراً / فَتِرَ ـَ تَفَتُّراً / تَفَتَّرَ الشَّيءُ، تَفْتِیْراً / فَتَّرَ في الأمْرِ، فَشَلاً / فَشِلَ ـَ كَـلاًّ و كِلَّةً وكُلُولاً وكَلالَـةً وكُلُولَةً / كَلَّ ـِ وَنْیاً و وَنیاً ووِناءً و وِنْیَةً و وَنَی / وَنَی یَنِي و وَنِيَ یَوْنَی، تَوانِیاً / تَوانَی، وَهْنـاً و وَهَناً / وَهَنَ یَهِنُ و وَهُنَ یَـوْهُنُ و وَهَناً / وَهِنَ یَـوْهَنُ، تَـوَهُّناً تَـوَهَّن، وَهْیـاً / وَهَی وَ وَهِـيَ یَهِي الشَّيءُ، بَجْراً / بَجِرَ ـَ عَنِ الأمْرِ، بَرْداً / بَرَدَ ـُ بُرُوداً وبُرَاداً / بَرَدَ ـُ الرَّجُلُ، تَـرْتَرَةً / تَرْتَـرَ، ثَبَطاً / ثَبِطَ ـَ، تَجَلُّفاً / تَجَلَّفَ، إجْلالاً / أجَلَّ الرَّجُلُ، تَحَنْدُساً / تَحَنْدَسَ الرَّجلُ، خَذْواً / خَذاً ـُ اِنْخِراراً / اِنْخَرَّ، خَرَعاً / خَرِعَ ـَ اِنْخِراعاً / اِنْخِراعاً / اِنْخَرَعَ الشَّيءُ الرَّجُلُ، تَخْفِیْشاً / خَفَّشَ البَدَنُ، خَنابَةً / خَنُبَ ـُ خَنَباً / خَنِبَ ـَ خُؤُوراً / خارَ ـُ فُلانٌ، خَوَراً / خَوِرَ ـَ الرَّجلُ و تَخْوِیْراً / خَوَّرَ، خَوَی وخَیّاً و خَوِیّاً و خَواءً و خَوابَةً / خَوِيَ ـَ دَوْناً و دُوْناً / دانَ ـُ رَخَخاً / رَخَّ ـَ اِرْتِخاخاً / اِرْتَخَّ الرَّجلُ، زُرُوحاً و زَراحاً / رَزَحَ ـَ الرَّجُلُ، رَشْرَشَـةً / رَشْرَشَ الشَّـيءُ، رَكّاً ورِكَّـةً ورَكاكَـةً / رَكَّ ـِ رَكْرَكَةً / رَكْرَک، اِرْمِقاقاً / اِرْمَقَّ الشَّيءُ، رَنْخـاً ورُنُوخاً / رَنَخَ ـُ تَرْنِیقاً / رَنَّق جِسْمُهُ أورَأْیُهُ، زَهَلاً / زَهِلَ ـَ، تَزَهُّلاً /

تَزَهَّلَ، زَهْيَأَةً / زَهْيَأً، زَكَأً / زُكَّ مج ـُ الرَّجُلُ، زَمَلاً / زَمِلَ ـَ الرَّجُلُ، إسْباطاً / أَسْبَطَ، اِنْسِراقاً / اِنْسَرَقَ، سِواكاً / ساكَ ـُ صَداعَةً / صَدُعَ ـُ ضَآلَةً و ضُؤُولَةً / ضَؤُلَ ـُ ضَأْياً / ضَأَى ـَ ضَراعَةً / ضَرَعَ ـُ ضَرَعاً و ضَراعَةً / ضَرِعَ ـَ عِزّاً و عِزَّةً و عَزازَةً / عَزَّ ـُ غَدَناً / غَدِنَ ـَ غَرَناً / غَرِنَ ـَ فَسَلاً / فَسِلَ ـَ اِنْفِضاجاً / اِنْفَضَجَ الأَمْرُ، فَناخَةً / فَنُخَ ـُ تَفْتِيشاً / فَتَّشَ في الأَمْرِ، فَهاهَةً / فَهَّ ـُ قَلازَةً / قَلُزَ ـُ الرَّجُلُ، كَسْراً / كَسِرَ ـَ اِنْكِساراً / اِنْكَسَرَ الشَّيءُ، كَهامَةً و كُهُوماً / كَهُمَ ـُ وكَهِمَ ـَ الرَّجُلُ، تَكَهْكُهاً / تَكَهْكَهَ عَنْهُ، لَثْلَثَةً / لَثْلَثَ، لَيّاً ولُوِيّاً / لَوَى ـِ عَنِ الأَمْرِ، اِمْذِلالاً / اِمْذَلَّ الرَّجُلُ، تَمَرُّضاً / تَمَرَّضَ، تَمارُضاً / تَمارَضَ في أَمْرِهِ، تَنَأْنُؤاً / تَنَأْنَأَ، نَعاعَةً / نَعَّ ـُ وَبْطاً و وُبُوطاً / وَبَطَ يَبِطُ في جِسْمِهِ، وَباطَةً / وَبُطَ يَوْبُطُ، وَبَطاً / وَبِطَ يَوْبَطُ، وَرَعَةً و وَراعَةً و وُرْعَةً و وَراعاً و وُرُوعَةً و وُرُوعاً و وُرْعاً / وَرَعَ يَرَعُ و وَرِعَ يَوْرَعُ، تَوْصِيماً / وَصَّمَ الرَّجُلُ، وَطْوَطَةً / وَطْوَطَ، وَقْوَقَةً / وَقْوَقَ الرَّجُلُ، وَهَطاً / وَهَطَ يَهِطُ الرَّجُلُ، وَهَلاً / وَهِلَ يَوْهَلُ، اِهْتِجاماً / أُهْتُجِمَ مج الرَّجلُ، هَذفاً / هَذَفَ ـِ هُدُوناً / هَدَنَ ـِ هُشُوشَةً / هَشَّ ـِ هَشاشَةً وهُشُوشاً / هَشَّ ـَ تَهْشِيشاً / هَشَّشَ، هَرَماً ومَهْرَماً و مَهْرَمَةً / هَرِمَ ـَ هُزْلاً وهُزالاً / هَزَلَ ـُ هَزلاً / هَزِلَ ـَ اِهْتِماجاً / اِهْتَمَجَ الرَّجُلُ، هَنْبَتَةً / هَنْبَتَ، هَنْتَبَةً / هَنْتَبَ في أَمْرِهِ، هُوناً وهَواناً ومَهانَةً / هانَ ـُ يَدْياً / يَدِيَ يَيْدَى.

**سست عنصر** */s.-onsor/* ضَعِيفُ النَّفْسِ.

**سست کردن** */s.-kardan/* إضْعافاً / أَضْعَفَ هُ، تَضْعِيفاً / ضَعَّفَ هُ، تَفْتِيراً / فَتَّرَهُ، إفْتاراً / أَفْتَرَ الشَّيءَ، إرْخاءً / أَرْخَى، مُراخاةً / راخَى الشَّيءَ، وَهْناً / وَهَنَ يَهِنُ، إيْهاناً / أَوْهَنَ، تَوْهِيناً / وَهَّنَ، إيْهاءً / أَوْهَى، إيْناءً / أَوْنَى، إتْباباً / أَتَبَّ هـ، تَأْياً / تَأَى ـَ هُ، تَجْدِيباً / جَدَّبَ هُ، إخْماداً / أَخْمَدَ الهِمَّةَ، تَخْوِيراً / خَوَّرَ هـ، تَخْوِيعاً / خَوَّعَ هـ، خَيّاً / خَوَى ـِ هـ، تَذْلِيقاً / ذَلَّقَ هـ، تَرْعِيظاً / رَعَّظَ هُ عَن كَذا، تَرَقُّقاً / تَرَقَّقَ، تَرْنِيخاً / رَنَّخَ هـ، تَرْيِيخاً / رَيَّخَ هُ، تَرْيِيشاً / رَيَّشَ السُّقْمُ فُلاناً، ضَعْضَعَةً / ضَعْضَعَ الرَّجُلَ، فَتّاً / فَتَّ ـُ في ساعِدِه، فَخّاً / فَخَّ ـُ الشَّيءَ، تَفْشِيخاً / فَشَّخَ، قَضْفاً / قَضَفَ ـِ الشَّيءَ، كَفْخاً / كَفَخَ ـَ هـ، إمْناناً / أَمَنَّ هُ، إمْهاناً / أَمْهَنَ هـ، تَوْصِيماً / وَصَّمَ فُلاناً، إيْهاطاً / أَوْهَطَ، إيْهاماً / أَوْهَمَ فُلاناً، إيْهاءً / أَوْهَى، اِهْتِجاماً / اِهْتَجَمَ المَرَضُ و نَحْوُهُ فُلاناً، هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُ إهْزاماً / أَهْزَمَ هُـ، تَهْمِيداً / هَمَّدَ، إهْماداً / أَهْمَدَ الهِمَّةَ.

**سست گرفتن** */s.-gereftan/* تَهاوُناً / تَهاوَنَ و اِسْتِهانَةً / اِسْتَهانَ بالأَمْرِ، اِسْتِخْفافاً / اِسْتَخَفَّ بالأَمْرِ.

**سستی** */s.-i/* ۱. لَيْنَة، نُعُومَة، رَخاوَة، يُسْر. ۲. ضَعْف، اِنْحِلال، فَتَر، فَتْرَة، فُتُور، رُخْوَة، التَّراخِي، اِرْتِخاء، اِسْتِرْخاء، كَسَل، تَكاسُل، وَنَى، وَناء، التَّوانِي، وَهْن، أَمْت، الإنْيُ، بَلادَة، تِلَّة، جُمُود، خَدَر، خُمُول، خَوَر، رَخَخ، الرَّسْلَة، الرَّثْيَة، الرَّثْيَّة، رَقَق، رَكّ، رِكَّة، رَكاكَة، الرُّكُوكَة، رَهْكَة، سُخْف سَخافَة، سُقْم، عَجْز، عِزال، عُهْدَة، عَيْب، مَعاب، غَثاثَة، غَدَن، غُدْنَة، غَمارَة، مُغْمَر، غَمِيزَة، غِيْرَة، فُسُولَة، القَدَع، تَكَسُّرُ الجِسْمِ، لَخْمَة، لُغُوبَة، لَوَث، اللُّوثَة، نَتْر، نُحُول، وَتِيرَة، تَوْسِيم، تَوْصِيم، الوَكْف، وَكال، وَنّ، هَبْتَة، هَطْل، يَتَم. ۳. قَصَر، قُصُور، القَصار، إهْمال، تَهامُل، التَّوانِي. ۴. تَأَخُّر، بُطْء، مُماطَلَة.

**سستی‌آور** */s.-i-ävar/* مُضْعِف.

**سستی کردن** */s.-i-kardan/* تَقْصِيراً / قَصَّرَ في الأَمْرِ، فُتُوراً / فَتَرَ ـُ عَنِ العَمَلِ، تَوانِياً / تَوانَى في العَمَلِ، تَوْنِيَةً / وَنَّى، تَهاوُناً / تَهاوَن بِعَمَلِهِ، تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ، تَأْنِيَةً / أَنَّى ـِ تَرْياً / تَرَى ـِ في الأَمْرِ، حُكُوفاً / حَكَفَ ـِ إخْلالاً / أَخَلَّ بالأَمْرِ، مُساوَلَةً / ساوَلَ، ضَجْعاً و ضُجُوعاً / ضَجَعَ ـَ في الأَمْرِ، تَماذُخاً / تَماذَخَ عَنْهُ، تَوَؤُّداً / تَوَأَّدَ في الأَمْرِ، يَتْماً / يَتِمَ يَيْتَمُ.

**سس** */ses/* (گيا) الحامُول.

**سس صغیر** */s.-e-saqir/* (گيا) الأَفْتَمُوم، الأَفْتَمُون، الأَفْتِيمُون.

**سسک** */seck/* (جان) بانَة، سُكْسُكَة، جُشْنَة، دِغْوَيْقَة، صَغْوَة، نِمْنِمَة، وَصْع، وَصَعَة.

**سسک حرامزاده** */s.-e-haräm-zäde/* (جان) العُزَيْزاء.

**سسک کاکل سیاه** */s.-e-käkol-siyäh/* (جان) أَبُو قَلَنْسُوَة، الشَّمّاس.

**سش** */seš/* (جان) ← ماهی مرکب.

**سطاخیس** */satäxis/* (گيا) السَّطاقِس.

**سطبر** */setabr/* ← ستبر.

**سطح** */sath/* ۱. سَطْح، ظَهْرُ الشَّيءِ، المُسْتَوَى، مُسْطَح.

۲. (هنـ) السَّطْح، وَجْه.

**سطح آب** /s.-e-äb/ مُسْتَوَى المِياهِ.

**سطح اتصال** /s.-e-ettesäl/ نُقْطَةُ الِتِقاءِ.

**سطح افقی** /s.-e-ofoqi/ سَطْحٌ أُفُقِيٌّ.

**سطح الکتریکی** /s.-e-elekteriki/ (فز) الجُهْدُ الكَهْرَبائِيّ.

**سطح اندازه‌گیری** /s.-e-andäze-giri/ مُبَيِّن، دَلِيل، مُؤَشِّر.

**سطح ایستابی** /s.-e-istäbi/ سَطْحُ الماءِ الباطِنِيّ.

**سطح بسیط** /s.-e-basit/ ← سطح گسترا.

**سطح پیما** /s.-peymä/ مِمْساح، مِقْياسُ المُسَطَّحات.

**سطح تراز** /s.-e-taräz/ سَطْحٌ مُسْتَوٍ.

**سطح جانبی** /s.-e-jänebi/ سَطْحٌ جانِبِيّ.

**سطح خط‌ساخته** /s.-e-xatsäxte/ سَطْحٌ مُسَطَّرٌ أوْ مُحَزَّز.

**سطح دوار** /s.-e-davvär/ السَّطْحُ الدَّوّار.

**سطح دریا** /s.-e-daryä/ مُسْتَوَى سَطْحِ البَحْرِ.

**سطح رخ** /s.-e-rox/ سَطْحُ الإنْشِقاقِ.

**سطح زندگانی** /s.-e-zendegäni/ مُسْتَوَى المَعِيشَةِ.

**سطح سوزان** /s.-e-suzän/ السَّطْحُ الكاوِي.

**سطح شیبدار** /s.-e-šibdär/ ← سطح مورب.

**سطح فکر** /s.-e-fekr/ مُسْتَوَى عَقْلِيّ، مُسْتَوَى ذِهْنِيّ.

**سطح قطبش** /s.-e-qotbeš/ مُسْتَوَى الاِسْتِقْطابِ.

**سطح کانونی** /s.-e-känuni/ مُسْتَوَى بُؤرِيّ.

**سطح گسترا** /s.-e-gostarä/ السَّطْحُ المُتَبَسِّطُ.

**سطح مایل** /s.-e-mäyel/ سَطْحٌ مائِل.

**سطح متوسط دریا** /s.-e-motavasset-e-daryä/ مُتَوَسِّطُ مَنْسُوبِ سَطْحِ البَحْرِ.

**سطح محدب** /s.-e-mohaddab/ السَّطْحُ المُحَدَّب.

**سطح محوری** /s.-e-mehvari/ سَطْحٌ مِحْوَرِيّ.

**سطح مستوی** /s.-e-mostavi/ سطح تراز.

**سطح مقعر** /s.-e-moqa''ar/ السَّطْحُ المُقَعَّر.

**سطح موج** /s.-e-mowj/ صَدْرُ المَوْجَة، الجَبْهَةُ المَوْجِيَّة.

**سطح مورب** /s.-e-movarrab/ مُسْتَوٍ مائِل.

**سطحه** /s.-e/ مِنَصَّة، رَصِيف.

**سطح هم‌فشار** /s.-e-ham-fešär/ سَطْحٌ مُتَساوِي الضَّغْطِ الجَوِّيّ.

**سطحی** /s.-i/ سَطْحِيّ.

**سطر** /satr/ السَّطْر.

**سطرآرا** /s.-ärä/ مِسْطَرَة.

**سطربندی** /s.-bandi/ تَخْطِيط.

**سطر جداکن** /s.-jodä-kon/ رَقِيقَة.

**سطرکا** /setarkä/ (گیا) الأَصْطُرَك.

**سطل** /satl/ سَطْل، دَلْو، جَرْدَل، قادُوس، نَطّالَة.

**سطوح، قانون** /sotuh/ ← قانون سطوح.

**سطوح درجهٔ دوم** /s.-e-daraje-ye-dovvom/ السُّطُوحُ التَرْبِيعِيَّةُ أوْ ثُنائِيَّةُ الدَّرَجَةِ.

**سعادت** /saädat/ السَّعادَة، حَظّ، صَفاء، طُوبَى، غِبْطَة، نَعِيم، تَوْفِيق، هَناء، مَيْمَنَة.

**سعادتمند** /s.-mand/ سَعِيد، بَخِيت، مُبْخَت، مَبْخُوت، مَغْبُوط، حَظِيظ، مَحْظُوظ، حَظِّيّ.

**سعادتمند شدن** /s.-m.-šodan/ سَعادَةً / سَعَدَ ـَ و سَعِدَ مج، حَظّاً / حَظَّ ـَ و حُظَّ مج وإحْظاظاً / أَحَظَّ.

**سعادتمند کردن** /s.-m.-kardan/ إسْعاداً / أَسْعَدَ.

**سعانین** /sa'änin/ الشَّعانِين.

**سعایت کردن** /sa'äyat-kardan/ سَعْياً و سِعايَةً / سَعَى ـَ بِفُلانٍ عِنْدَ الأَمِيرِ، وَشْياً و وِشايَةً / وَشَى يَشِي بِهِ إلى المَلِكِ، بَيْعاً / باعَ ـِ هُـ مِنَ السُّلْطانِ، نَمّاً / نَمَّ ـِ عَلَيهِ، أثْواً و إثاوَةً / أثَا ـُ أثْياً و إثايَةً / أثَى ـِ هُـ و بِهِ و عَلَيهِ، بَثْواً / بَثَا ـُ بِهِ عِنْدَ السُّلْطانِ.

**سعتر** /sa'tar/ (گیا) الصَّعْتَر.

**سعد** /so'd/ (گیا) السُّعْد.

**سعدان** /sa'dän/ (گیا) السَّعْدان، حَلَمَة.

**سعد خوراکی** /s.-e-xoräki/ (گیا) ← سعد سلطانی.

**سعد سلطانی** /s.-e-soltäni/ (گیا) الزُّلَم.

**سعد کوفی** /s.-e-kufi/ (گیا) سُعْدٌ عَطِر.

**سعفه** /sa'fe/ (پز) ← زرد زخم.

**سعفهٔ شهدیه** /s.-ye-šahdiyye/ (پز) الشُّهْدَة.

**سعفهٔ مخاطیه** /s.-ye-moxätiyye/ (پز) ← کچلی.

**سعفهٔ نخالیه** /s.-ye-noxäliyye/ (پز) ← شورهٔ سر.

**سعی** /sa'y/ سَعْي، هَمّ، اِهْتِمام، جِدّ، جَهْد، وُكْد.

**سعی کردن** /s.-kardan/ سَعْياً / سَعَى ـَ لِلأَمْرِ، جِدّاً / جَدَّ ـِ وإجْداداً / أَجَدَّ في الأمْرِ، جَهْداً / جَهَدَ ـَ في الأمْرِ، اِهْتِماماً / اِهْتَمَّ، اِجْتِهاداً / اِجْتَهَدَ.

**سغ** /saq/ سَقفٌ، سَقفُ الحَلْقِ، نَصِيْل، نِطَع.

**سغ زدن** /s.-zadan/ نَقراً / نَقَرَ ـُ بِلِسانِهِ.

**سفارت** /sefärat/ السِّفارَة.

**سفارتخانه** /s.-xäne/ دارُ السَّفارَةِ، المُفَوَّضِيَّة، السِّفارَة.

**سفارت كردن** /s.-kardan/ سِفارَةٌ / سَفَرَ ـِ.

**سفارش** /safäreš/ تَوْصِيَة، إيْصاء، عَهْد، طَلَب، أَمْر.

**سفارشات** /s.-ät/ وَصايا.

**سفارش دادن** /s.-dädan/ تَوْصِيَـةً / وَصَّى و إيْصـاءً / أَوْصَى بِعَمَلٍ.

**سفارش شده** /s.-šode/ مُوَصًّـى بِهِ، مُشَارٌ بِـهِ، مسَجَّل، مُسَوْكَر، مَوْصُوف.

**سفارش كردن** /s.-kardan/ تَوْصِيَةً / وَصَّى و إيْصاءً / أَوْصَى بِفُلانٍ أو فُلانـاً بِكذا، عَهْداً / عَهِدَ ـَ إلَيْـهِ، قَضاءً / قَضَى ـِ عَلَيهِ عَهْداً.

**سفارش كننده** /s.-konande/ المُوْصِي، المُوَصِّي.

**سفارش نامه** /s.-näme/ رِسالةُ تَوْصِيَةٍ.

**سفارشـى** /s.-i/ ١. المَضْمُـونُ مِنَ الـرَّسائلِ والطُّـرُودِ البَرِيْدِيّة، مُسَجَّل، ٢. تَحْتَ الطَّلَبِ، بالطَّلَبِ.

**سفارشى كردن** /s.-i-kardan/ إرْسالاً / أَرْسَلَ هـ مُسَجَّلاً أوْ مَضْموناً.

**سفاگنوم** /sefägnum/ (گيا) ← اسفاگنوم

**سفال** /sofäl/ خَزَف، فَخّار، آجُرّ، طُوب، قِرْمِيْد، خَشَف.

**سفال چينى** /s.-e-cini/ خَزَفٌ صِيْنِيٌّ.

**سفاليريت** /sefälerit/ (شيمـ) كِبْرِيْتِيْدُ الزِّنْكِ.

**سفال ساز** /sofäl-säz/ ← سفال گر.

**سفال سازى** /s.-s.-i/ ← سفال گرى.

**سفال فروش** /s.-foruš/ الفَخّارِيّ.

**سفالگر** /s.-gar/ خَزّاف، خَزَفِيّ، فَخّارِيّ، فاخُورِيّ.

**سفالگرى** /s.-g.-i/ الخِزافَة.

**سفالى** /s.-i/ فَخّارِيّ، بَرْمَة، لَبِّة.

**سفت** /seft/ ١. صُلْـب، صَلِيْب، صَلْـد، صَلُود، صَلِيْـد، مُحْكَم، ثَخِيْـن، القاسِي، جـاسِئ، قَرّاع، قَسْـب، قَسِيّ، قِنِط، كَلْدَح، الكُمْتُر، جَذِل، جِرْماس، جِرْمِس، مُحَنْبَط، الدَّوْسَـر، مَشْدُوْد، ضَهِيْد، المَغْز، نـاشِف، مُتَوَتِّـر، وَعِر، وَعِيْـر. ٢. غَلِيْـط، مُكَثَّـف، ثَخِيْـن، يـابِـس، مُتَيَبِّـس، مُتَخَشِّب، عَقِيْد.

**سفت شدن** /s.-šodan/ صَلابَةً / صَلُبَ ـُ و صَلِـبَ ـَ تَصَلُّباً / تَصَلَّبَ، صُلُوداً / صَلَدَ ـِ، إصْلاداً / أَصْلَدَت الأرْض، إشْتِداداً / إشْتَدَّ، ثِخْناً و ثَخانَةً و ثُخُونَةً / ثَخُنَ ـُ، جَذْلاً / جَذَلَ ـِ الشَّيءُ، جُذُولاً / جَذَلَ ـُ الشَّيءُ، جَسْأً و جُسُوءاً وجُسْأَةً / جَسَأَ ـَ تِ اليدُ مِنَ العَمَلِ، جَسْواً و جُسُوّاً / جَسَا ـُ حَمازَةً / حَمُزَ ـُ حَنْبَطَةً / حَنْبَطَ، ضَرابَةً / ضَرُبَ ـُ ضَمَداً / ضَمِدَ ـَ الشَّيءُ، عَلْباً / عَلَبَ ـُ و عَلَباً / عَلِبَ ـَ الشَّيءُ، عَلَداً عَلِدَ ـَ الشَّيءُ، عَصّاً و عَصَصاً / عَصَّ ـَ الشَّيءُ، قُسُوبَةً / قَسَبَ ـُ الشَّيءُ، قَساحَةً و قُسُـوحَةً / قَسِحَ ـُ الشَّـيءُ، قَساوَةً / قَسا ـُ الشَّـيءُ، مَعَزاً / مَعِزَ ـَ الشَّيءُ، تَوَتُّراً / تَوَتَّر، وَكاعَةً / وَكُعَ يَوْكُعُ الشَّيءُ. ٢. غِلَظاً و غُلْظَةً و غِلاظَةً / غَلُظَ ـُ و غَلَظَ ـِ، إسْتِغْلاظاً / إسْتَغْلَظَ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ العَسَـلُ، تَعَقُّداً / تَعَقَّدَ، إنْعِقاداً / إنْعَقَدَ، ثِخْناً و ثَخانَةً و ثُخُونَةً / ثَخُنَ ـُ.

**سفت كردن** /s.-kardan/ تَصْلِيْباً / صَلَّبَ، تَصْلِيْداً / صَلَّدَ هـ إحْكاماً / أَحْكَمَ، شَدّاً / شَدَّ ـُ، تَحْجِيْراً / حَجَّرَ، تَقْسِيَةً / قَسَّى الشَّـيءَ، إتْرازاً / أَتْرَزَ الشَّـيءَ، حَبْكاً / حَبَكَ ـِ هُ، تَحْبِيْكاً / حَبَّكَ، شَرْعاً / شَرَعَ ـَ و تَشْرِيْعاً / شَرَّعَ و إشْراعاً / أَشْرَعَ الحَبْلَ، تَقْـوِيَةً / قَوَّى، نَشْطاً / نَشَطَ ـُ العُقْدَةَ. ٢. تَغْلِيْظاً / غَلَّظَ، تَعْقِيْداً / عَقَّدَ، إعْقاداً / أَعْقَدَ، تَجْمِيْداً / جَمَّدَ، تَيْبِيْساً / يَبَّسَ.

**سفتن** /softan/ ثَقْباً / ثَقَبَ ـُ و تَثْقِيْباً / ثَقَّبَ هُ.

**سفته** /softe/ مَثْقُوب.

**سفته** /sefte/ تَحْوِيْل، سُفْتَجَة، كَمْبِيالَة.

**سفته‌باز** /s.-bäz/ تاجِـرُ الحَوَالات، مُـوَظَّفُ الأَمْـوالِ و المَضارِب.

**سفته‌بازى** /s.-b.-i/ المُضارَبَة.

**سفتهٔ صورى** /s.-ye-suri/ كَمْبِيالَةٌ [سُفْتَجَةٌ] صُورِيَّة.

**سفتهٔ عندالمطالبه** /s.-ye-end-al-motälebe/ كَمْبِيالَةٌ تَحْتَ الأمْرِ.

**سفتى** /sefti/ ١. تَصَلُّب، الصَّلابَة، صُلُـودَة، قَسْوَة، كَزَز، كَزازَة. ٢. غِلَظ، غِلْظَة، غِلاظَة، تَخَشُّب، تَيَبُّس، يُبُوسَة.

**سفر** /safar/ السَّفَر، سِياحَة، رِحْلَة، أَدِيّ، نِزالَة.

**سفراس** /sefräs/ (گيا) السَّفْرَس.

**سفراسها** /s.-hä/ (گيا) السَّفْرَسِيّات.

**سفربه‌خير** /safar-be-xeyr/ عَلَى الطّائِرِ المَيْمُون.

**سفر تفریحی** /s.-e-tafrihi/ رُحْلَة.
**سفر دریایی** /s.-e-daryäyi/ سَفَرُ البَحْرِ.
**سفر فضایی** /s.-e-fazäyi/ ← فضانوردی.
**سفر کرده** /s.-karde/ رَحّال، رَحّالَة، سائِح.
**سفر کردن** /s.-kardan/ سُفُوراً / سَفَرَ ـِ سِفاراً و مُسافَرَةً / سافَرَ إلی بَلَدِ کَذا، رَحْلاً و رَحِیْلاً و تَرْحالاً / رَحَلَ ـَ تَرَحُّلاً / تَرَحَّلَ، تَنَقُّلاً / تَنَقَّلَ، بُرُوداً و بُراداً / بَرَدَ ـُ مَضْجَعُهُ، إبْلالاً / أبَلَّ فی الأرْضِ، جُشُوراً / جَشَرَ ـُ إجْتِیاباً / إجْتابَ البِلادَ، دَشِیْشاً / دَشَّ ـِ فی الأرْضِ، طَحْواً / طَحا ـَ، غُلُولاً / غَلَّ ـُ، غَمْضاً / غَمَضَ ـُ الرَّجُلُ فی الأرْضِ، غِیاباً و غَیْبُوبَةً / غابَ ـِ عَنْ بِلادِهِ، فَلْواً / فَلاَ ـُ نِزالَةً / نَزَلَ ـِ.
**سفرنامه** /s.-näme/ الرِّحْلَة.
**سفره** /sofre/ سُفْرَة، سِماط، خُِوان، مائِدَة، مَیْدَة، أبُو جامِع، طاوِلَة، وَضَم.
**سفره کردن** [شکم کسی را] /s.-kardan/ شَقّاً / شَقَّ ـُ بَطْنَهُ.
**سفره ماهی** /s.-mähi/ (جانـ) الشِّفْنِیْن البَحْرِیّ، أبُو مِهْماز، أُمُّ الشُّعُور، سَفَن، قُوبَع، لِمّا، لِیا، وَرَنْک.
**سفره ماهیها** /s.-m.-hä/ (جانـ) الشِّفْنِیْنِیّاتُ البَحْرِیَّةُ.
**سفسطه** /safsate/ مُغالَطَةٌ کَلامِیَّةٌ.
**سفسطه کردن** /s.-kardan/ سَفْسَطَةً / سَفْسَطَ.
**سفلگی** /seflegi/ حِقارَة، ذِلَّة، هَوان.
**سفله** /sefle/ حَقِیْر، ذَلِیْل.
**سفلیتیک** /seflitik/ الشَّخْصُ المُصابُ بِمَرَضِ الزُّهَرِیّ.
**سفلیس** /seflis/ الزُّهَرِیّ، السِّفْلِس، التَّشْوِیْش.
**سفلیس‌شناس** /s.-šenäs/ خَبِیْرٌ بِمَرَضِ السِّفْلِس.
**سفلیس‌شناسی** /s.-š.-i/ مَبْحَثُ السِّفْلِس، عِلْمُ أمْراضِ الزُّهَرِیّ.
**سفلیسی** /s.-i/ السِّفْلِسِیّ، الشَّخْصُ المُصابُ بِمَرضِ الزُّهَرِیّ.
**سفید** /sefid/ ۱. الأبْیَض، البَیْضاء [نث]، البَیْض، النّاغِم، الجَوْن، الأحَمّ، الحُوّارَی، الخَلْص، الدَّیْسَق، المُغْرَب، الأغَرّ، الغَرِیْض، الأقْقَع، اللُّهاق، اللُّهَق، لَوْنٌ طَحِیْنِیّ، اللِّیاح، الیَقِن، الیَلَق. ۲. (مسـ) البَیْضاء.
**سفیداب** /sefidäb/ الإسْفِیْداج.
**سفیداب روی** /s.-e-ruy/ أبْیَضُ الزِّنْک.
**سفیداب سرب** /s.-e-sorb/ سِبِیْداج، الإسْبِیْداج، الإسْفِیْداج.
**سفیداب شیخ** /s.-e-šeyx/ إسْفِیْداج، سِبِیْداج.
**سفیداب قلع** /s.-e-qal'/ سِبِیْداج، إسْبِیْداج.
**سفیداج** /sefidäj/ ← سپیداج.
**سفیدار** /sefidär/ (گیا) ← سپیدار.
**سفیدال** /sefidäl/ ۱. (گیا) ← سفیدار. ۲. (گیا) ألْقات.
**سفیدبخت** /sefid-baxt/ سَعِیْد، مَحْظُوظ.
**سفیدپوست** /s.-pust/ أبْیَضُ الجِلْدِ، مِن العِرْقِ الأبْیَض، أشْقَر، شَقْراء.
**سفیدپوستی** /s.-p.-i/ بَیاضُ الجِلْد، شَقَر، شُقْرَة.
**سفیدچهره** /s.-cehre/ أبْیَضُ البَشْرَةِ.
**سفیدخار** /s.-xär/ (گیا) شِنْداب، القُرْصُع، القِرْصَعْنِی، القِرْصَعْنَة.
**سفیدرو** /s.-ru/ ۱. أبْیَضُ الوَجْهِ، مُضِیءُ الوَجْهِ. ۲. سَعِیْد.
**سفید شدن** /s.-šodan/ إبْیِضاضاً / إبْیَضَّ، إغْبالاً / أغْبَلَ الشَّیءُ، غَرَراً و غُرَّةً و غَرارَةً / غَرَّ ـَ، فَقَعاً / فَقِعَ ـَ، قَمَراً / قَمِرَ ـَ الشَّیءُ، تَلَهُّفاً / تَلَهَّفَ الشَّیءُ، نُعُوجاً / نَعَجَ ـَ اللَّوْنُ، نَعَجاً / نَعِجَ ـَ اللَّوْنُ، یُقُوقَةً / یَقَّ یَیَقُّ.
**سفیدک** /s.-ak/ داءُ البُیَیْضِیّاتِ.
**سفیدکار** /s.-kär/ مُبَیِّضُ الجُدْران، مُکَلِّسُ البَیْتِ، مَرّاش.
**سفیدکاری** /s.-k.-i/ تَبْیِیْض، لَوْط، مَلْط، مِراشَة.
**سفیدکاری کردن** /s.-k.-i-kardan/ تَبْیِیْضاً / بَیَّضَ الحائِطَ و تَکْلِیْساً / کَلَّسَ و تَشْیِیْداً / شَیَّدَ.
**سفید کردن** /s.-k./ تَبْیِیْضاً / بَیَّضَ، تَعْفِیْراً / عَفَّرَ الشَّیءَ.
**سفیدگر** /s.-gar/ صَفّاح، سَمْکَرِیّ.
**سفیدگری** /s.-g.-i/ تَبْیِیْضُ النُّحاسِ.
**سفیدمو** /s.-mu/ الشّائِب.
**سفید و سیاه شدن** /s.-o-siyäh-šodan/ بَلَقاً / بَلِقَ ـَ و بَلُقَ ـُ و إبْلاقاً / أبْلَقَ و إبْلِقاقاً / إبْلَقَّ و إبْلِیْقاقاً / إبْلاقَّ و إبْلِیْلاقاً / إبْلَوْلَقَ.
**سفیده** /s.-e/ المُحّ، المُحَّة، آح، ألْبُومِیْن، بَیاضُ البَیْضِ، زُلالُ البَیْضِ، غِرْقِل، قِنْقِیْ.

**سفیدهٔ چشم** /s.-ye-cešm/ بَیاضُ العَیْنِ، صُلْبَةُ العَیْنِ.

**سفیدی** /s.-i/ بَیاض، دَسَق، الکِنْة، هِجانَة، اللُّهْبَة.

**سفیر** /safir/ السَّفِیْر.

**سفیر پاپ** /s.-e-päp/ القاصِدُ الرَّسُولِیّ.

**سفیرکبیر** /s.-kabir/ السَّفِیْر.

**سفینکس** /safineks/ السَّفِیْنِکس.

**سفینه** /safine/ سَفِیْنَةُ الفَضاء.

**سق** /saq/ لُغْد، لُغْدُود.

**سقا** /saqqä/ سَقّاء، جَمَلِیّ.

**سقاخانه** /s.-xäne/ مَسْقاة، السَّقایَة، سَبِیْل.

**سقائک** /s.-'ak/ (جانـ) ذُعَرَة، فَتّاح، سَکَعْکَع، أَبُوفَصادَة، أُمُّ صُفَیْدَة.

**سقایی** /s.-yi/ السَّقایَة.

**سقایی کردن** /s.-yi-kardan/ سَقْیاً / سَقَی ـِ.

**سقز** /saqqez/ صَمْغُ الشَّجَرَة، عُلاک، عِلْک، لُبان، لِبانَة.

**سق زدن** /saq-zadan/ الأَکْل، أَکْلُ الخُبْزِ الیابِسِ خاصَّةً.

**سقز لادن** /saqqez-e-lädan/ لادِن، عِلْکُ اللُّبان.

**سقز هندی** /s.-e-hendi/ غُوتاپِرْکا، صَمْغٌ هِنْدِیّ.

**سقط جنین** /seqt-e-janin/ إِجْهاض، طِرْح، سِقْط، تَقْعِیْر.

**سقط جنین کردن** /s.-e-j-kardan/ إِجْهاضاً / أَجْهَضَ، إِسْقاطاً / أَسْقَطَتِ المَرأَةُ، خِداجاً / خَدَجَ ـُـ ت المَرأَةُ وَلَدَها، تَسْبِیْطاً / سَبَّطَ ت الحامِلُ بِوَلَدِها.

**سقط شدن** /saqat-šodan/ ← مردن.

**سقط شده** /seqt-šode/ جَهِیْض، سِقْط، غَیْض.

**سقطفروش** /saqat-foruš/ السَّقَطِیّ، السَّقّاط.

**سقطفروشی** /s.-f.-i/ ۱. بَیْعُ السَّقَطِ. ۲. دُکّانُ السَّقَطِیّ.

**سقف** /sapf/ السَّقْف، السَّقِیْف، الطّاق، الرَّفِیْف، السَّمْک، العَرْش، الغَما، الغِماء، الغَمَی.

**سقفبندی** /s.-bandi/ ← سقف زدن.

**سقف درشکه** /s.-e-doroške/ کَبُوتُ العَرَبَةِ.

**سقف دهان** /s.-e-dahän/ حَنَک، سَقْفُ الحَلْقِ.

**سقف زدن** /s.-zadan/ سَقْفاً / سَقَفَ ـُ البَیْتَ، تَسْقِیْفاً / سَقَّفَ، تَلْقِیْماً / لَقَّمَ السَّقْفَ، غَمْواً / غَمَا ـُ و غَمْیاً / غَمَی ـِ و تَغْمِیَةً / غَمَّی البَیْتَ.

**سقفساز** /s.-säz/ السَّقّاف.

**سقفسازی** /s.-s.-i/ ← سقف زدن.

**سقف کاذب** /s.-e-käzeb/ سَقْفٌ مُعَلَّقٌ.

**سقمونیا** /saqmuniyä/ (گیا) السَّقْمُونِیا، سَوْقَم.

**سقمولیمس** /saqmolimos/ الشَّوْکَةُ الصَّفْراءُ، القُرْنُون.

**سقنقور** /saqanqur/ (جانـ) الإِسْقَنْقُور، السَّقَنْقُور.

**سقنقوریها** /s.-ihä/ (جانـ) إِسْقَنْقُورِیّات، سَقَنْقُورِیّات.

**سقوط** /soqut/ سُقُوط، سَقْطَة، اِنْخِفاض، هَبْطَة، هُبُوط، اِنْهِیار، نُزُول، اِنْحِطاط، وَقْع، وُقُوع، وَقْعَة.

**سقوط آزاد** /s.-e-äzäd/ نُزُولٌ حُرّ.

**سقوط پلک** /s.-e-pelk/ (پز) اِنْسِدالُ الجَفْن، هُبُوطُ الجَفْنِ الشَّلَلِیّ، الإِطْراق، الإِغْضاء.

**سقوط جفن** /s.-e-jafn/ (پز) ← سقوط پلک.

**سقوط دولت** /s.-e-dowlat/ اِنْقِلاب، إِقالَةُ الحُکُومَةِ.

**سقوط شعر** /s.-e-ša'r/ ← ریزش مو.

**سقوط شهر** /s.-e-šahr/ اِسْتِلامُ المَدِیْنَةِ، اِحْتِلالُ المَدِیْنَةِ.

**سقوط کردن** /s.-kardan/ سُقُوطاً و مَسْقَطاً / سَقَطَ ـُ اِنْهِیاراً / اِنْهارَ، اِنْحِطاطاً / اِنْحَطَّ، اِنْخِفاضاً / اِنْخَفَضَ، هَبْطاً / هَبَطَ ـِ.

**سقوط کننده** /s.-konande/ السَّقّاط.

**سقوط مژگان** /s.-e-možgän/ (پز) المَعَط، تَمَعُّطُ الأَهْدابِ، مَرَطُ الأَجْفانِ و الحَواجِبِ.

**سک** /sok/ مِهْماز، شَوْکَة.

**سکالوپ** /sakälop/ الأُسْقَلُوب.

**سکان** /sokkän/ ۱. أَهْل. ۲. ← سکان کشتی.

**سکانت** /sekänt/ القاطِع.

**سکاندار** /sokkändär/ مُوَجِّهُ الدَّفَّة، السُّکّانِیّ.

**سکاندیوم** /sekändiyum/ (شیمـ) سِکانْدِیُوم.

**سکان کشتی** /sokkän-e-kešti/ دَفَّةُ المَرْکَبِ، دُوْمان أو دُمانُ المَرْکَبِ، سُکّان.

**سکبا** /sekbä/ السِّکْباج.

**سکبینج** /sakbinaj/ سَکْبِیْنَج، اَنْجُذانُ العَجَم.

**سکته** /sekte/ (پز) فُجْأَة، السَّکْتَة، نُقْطَة، ضَرْبَةُ الدَّم، سُباه، فُضْیَة، فالِج، الهَمْدَة.

**سکتهٔ بلغمی** /s.-ye-balqami/ (پز) سَکْتَةٌ مَصْلِیَّة.

**سکته خونی** /s.-ye-xuni/ (پز) ← سکتهٔ دموی.

**سکتهٔ دموی** /s.-ye-damavi/ (پز) سَكْتَةٌ دَمَوِيّة.
**سکته ریوی** /s.-ye-riyavi/ (پز) الفُجْأة.
**سکته قلبی** /s.-ye-qalbi/ (پز) سَكْتَةٌ قَلْبيّة.
**سکتهٔ کامل** /s.-ye-kämel/ (پز) سَكْتَةٌ كامِلَة.
**سکته کردن** /s.-kardan/ سَكْتاً / سُكِتَ مج ـُ إصابَةً / اصابَتْهُ السَّكْتَةُ.
**سکتهٔ مایی** /s.-ye-mäyi/ ← سکتهٔ بلغمی.
**سکتهٔ مغزی** /s.-ye-maqzi/ (پز) السَّكْتَةُ الدِّماغِيّة.
**سکتهٔ ناقص** /s.-ye-näqes/ (پز) سَكْتَةٌ ناقِصَةٌ، سَكْتَةٌ دِماغِيّة، نُقْطَة، فالِج نِصْفِيّ، شَلَلٌ جُزْئِيٌّ أو رَجْفِيّ، شَلَلٌ وَجْنِيّ، ضَوْط، لَقْوَة.
**سکته‌یی** /s.-yi/ سَكْتِيّ.
**سکرآور** /s.-ävar/ المُسْكِر.
**سکرات مرگ** /sakarät-e-marg/ غَمَراتُ المَوْتِ.
**سکرت** /sekret/ ← پنهان.
**سکرتر** /sekreter/ سِكِرْتِير، كاتِمُ السِّرّ، كاتِبُ السِّرّ، الأمِينُ السِّرّ.
**سکرتین** /sekretin/ المُفْرَزِين [هُرمونٌ مِعَوِيٌّ يَحُثُّ البَنْكِرياسَ و الكَبِدَ عَلَى الإفْراز].
**سکرجه** /sokarraje/ السُّكُرُّجَة و السُّكْرُجَة.
**سک زدن** /sok-zadan/ ١. نَخْساً / نَخَسَ ـُ الـدّابّةَ. ٢. تَحْرِيكاً / حَرَّكَ، إغْواءً / أغْوَى.
**سکس** /seks/ ١. جِنْس، جِنْسِيّة. ٢. جِنْسُ المَرْأة.
**سکس اپیل** /s.-appil/ الجاذِبِيَّةُ الجِنْسِيَّةُ، النِّداءُ الجِنْسِيّ.
**سکساول** /saksävol/ (گیا) ← تاغ.
**سکستان** /sakstän/ آلَةُ السُّدْسِ، السُّدْسِيّة.
**سک‌سک** /sok-sok/ إخْتِلْ و اظْهَر.
**سکسکه** /sekseke/ الفُؤاق، الفُواق، حَزُّوقَة، فَهْقَة.
**سکسکه کردن** /s.-kardan/ فُواقاً / فاقَ ـُ.
**سکسی** /seksi/ جِنْسِيّ.
**سکسیون** /seksiyon/ فَصْل، شُعْبَة، قِسْم، جُزْء.
**سکنجبین** /sekanjebin/ سَكَنْجَبِين.
**سکندری** /sekandari/ كَبْوَة، السُّقُوط، عَثْرَةٌ فَوْقَعَة.
**سکندری خوردن** /s.-xordan/ عَثْراً و عَثِيراً و عِثاراً / عَثَرَ ـِ و عَثِرَ ـَ و عَثُرَ ـُ كَبْواً و كُبُوّاً / كَبَايَكْبُو عَلَى وَجْهِهِ.

**سکو** /sakku/ ١. مَصْطَبَة، مِسْطَبَة، صُفَّة، دُكَّة، طَلَلُ الدّار. ٢. مُنْحَدَر [في قاعِ نَهْرٍ أو بَحْرٍ حَيْثُ يُشَكِّلُ الوَحَلُ أو الرَّمْلُ كُتْلَةً].
**سکوت** /sokut/ سَكْتٌ، سُكات، سُكُوت، الصَّمْت، الصُّمْتَة، صُمُوت، صَوْم.
**سکوت رادیویی** /s.-e-rädiyoyi/ صَمْتٌ اِلِكْتِرُونِيّ.
**سکوت کردن** /s.-kardan/ سُكُوتاً و سُكاتاً / سَكَتَ ـُ شُمُوطاً / سَمَطَ ـُ، صَمْتاً و صُمُوتاً و صُماتاً / صَمَتَ ـُ تَصْمِيتاً / صَمَّتَ، ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرَبَ ـِ بِذَقَنِهِ الأرْضَ، صُمُوزاً / ضَمَزَ ـِ إطْراقاً / أطْرَقَ، فَحْماً / فَحَمَ ـَ، إفْحاماً / أُفْحِمَ مج، إمْساكاً / أمْسَكَ عَنِ الكلامِ، وَجْماً و وُجُوماً / وَجَمَ يَجِمُ.
**سکولا** /sekulä/ السَّيْلَة.
**سکون** /sokun/ سُكُون، خُمُود، هُجُوع، سَهْو.
**سکونت کردن** /sokunat-kardan/ إقامَةً / أقامَ، سَكْناً و سُكْنَى / سَكَنَ ـُ الدّارَ و فِيها، عَمْراً / عَمَرَ ـُ بالمَكانِ، قُطُوناً / قَطَنَ ـُ في المَكانِ و بِهِ.
**سکویا** /sekoyä/ (گیا) السُّكُويَة، الجَبّارَة.
**سکوی پرتاب** /sakku-ye-partäb/ (نظ) قاعِدَةُ الإطْلاق.
**سکوهای پرتاب تیر** /s.-hä-ye-p.-e-tir/ (نظ) دَكّاتُ الرَّمْي، مَساطِب.
**سکوی توپ** /s.-ye-tup/ (نظ) مَوْضِعُ مِنَصّةِ المِدْفَعِ.
**سکوی تیراندازی تانک** /s.-ye-tir-andäzi-ye-tänk/ مَسْطَبَة، رُمْبات.
**سکوی راه‌آهن** /s.-ye-räh-ähan/ رَصَف، رَصِيفُ المَحَطَّة.
**سکه** /sekke/ سِكّة، السُّبَيْكَة، نَقْد، نَقْدٌ مَعْدِنِيّ، عُمْلَةٌ مَعْدِنِيّة، وَرَق، وُرَق، عَيْن، رَقِيْن، دِرْهَمُ ضَرْبٍ، رَقِيْن.
**سکهٔ پاپ** /s.-ye-päp/ (گیا) حَشِيْشَةُ القَمَرِ.
**سکهٔ تقلبی** /s.-ye-taqallobi/ زَيْف، زائِف، مَغْشُوش، بَرّانِيّ، دِرْهَمٌ زائِف، بَهْرَج.
**سکه زدن** /s.-zadan/ سَكّاً / سَكَّ ـُ النُّقُودَ، ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرَبَ ـِ الدَّراهِمَ، طَبْعاً / طَبَعَ ـَ الدِّرْهَمَ، تَدْنِيراً / دَنَّرَ الدِّيْنارَ.
**سکه زن** /s.-zan/ سَكّاك، الضَّرّاب.
**سکه زنی** /s.-z.-i/ سَكُّ النُّقُودِ.

سکه شناس /s.-šenās/ العارِفُ بالنُّقُود.
سکه‌شناسی /s.-š.-i/ عِلْمُ المَسْکُوکات، عِلْمُ النُّمِّيات.
سکهٔ طلا /s.-ye-talā/ عُمْلَةٌ ذَهَبِيَّةٌ، نَقْدٌ ذَهَبِيٌّ.
سکهٔ مسی /s.-ye-mesi/ الفَلْس.
سکهٔ نقره /s.-ye-noqre/ نَقْدٌ فِضَّة.
سگ /sag/ (جانـ) كَلْب، كَلْبَة و جَوْلَة [نث]، الحـامِي، أَرْشَم، عَجُوز، عَوّاء، مُعاوِيَة [نث]، وازِع.
سگ آبی /s.-e-ābi/ (جانـ) كَلْبُ الماءِ، الثُّعْلَبُ الماءِ، القُنْدُر، القُنْدُس، هِرَكْل.
سگ اسپانیولی /s.-e-espaniyuli/ (جانـ) السَّبَنْيَلِيّ.
سگ اسکیمو /s.-e-eskimu/ (جانـ) النَّشاو.
سگال /segāl/ فِكْر، فِكْرَة، تَفْكِير.
سگالیدن /segālidan/ تَفْكِير، المَشْوَرَة.
سگان‌سگان /segān segān/ ثُلاثَ.
سگ انگور /sag-angur/ (گيـا) عِنَبُ الثَّعْلَب، عِنَبُ الذِّئْب، ثَلْثان، دُعْبُب، رَبْرَق، فَناة.
سگ باز /s.-bāz/ الكالِب.
سگبان /s.-bān/ الكَلّاب.
سگ بوکسه /s.-e-bokse/ (جانـ) الدِّرْواس.
سگ تازی /s.-e-tāzi/ (جانـ) السَّلاقِيّ، سَلُوقِيّ، سَلُوف، ضَرْو، هَجْرَع.
سگ توله /s.-tule/ الجِرْو، وَلَدُ الكَلْبِ.
سگ جان /s.-jān/ ← سخت‌جان ۱.
سگ‌دار /s.-dār/ الكَلّاب.
سگ‌دان /s.-dān/ بَيْتُ الكِلاب.
سگ دریایی /s.-e-daryāyi/ (جانـ) كَلْبُ البَحْرِ، قِرْش، كُوسَج.
سگ دست /s.-dast/ قِنْطَرُوس، جَرَصُون.
سگ دو /s.-do/ كَثْرَةُ الفَعّـالِيَّةِ وقِلَّةُ النَّتِيجَـة، الجَرْي و التَّعَبُ بِدُوْنِ فائِدَةٍ.
سگرمه /segerme/ جَبْهَة، خُطُوطُ الجَبْهَةِ.
سگ روباه /sag-rubāh/ (جانـ) الثُّعْلَبُ الأَزْرَق.
سگ زبان /s.-zabān/ (گيا) آذانُ الأَرْنَـبِ، آذانُ الغَزالِ، آذانُ الشّاةِ، لِسانُ الكَلْبِ.
سگ سانان /s.-sānān/ (جانـ) الكَلْبِيّات.
سگ شکاری /s.-e-šekāri/ (جانـ) ضِرْو، الضّـارِي، تَغْم، تَمْثَم، عُزْبُح.
سگک /sagak/ الإِبْزِيم، الإِبْزِين، البُكْلَة، المِشْبَكَ.
سگ‌کش /sag-koš/ (گيا) زَنْجَبِيل الكِلابِ.
سگ‌کن /s.-kan/ (گيا) ← مهر گياه.
سگ گاوی /s.-e-gāvi/ (جانـ) ← سگ بوکسه.
سگ گزیده /s.-gazide/ مَصْرُوْع، كَلِب.
سگ ماهی /s.-māhi/ (جان) حَفْش، خَمَـل، أُبُو زَمّارَة، غَرّاء.
سگ ماهیان /s.-m.-yān/ (جانـ) خَفْشِيّات، اللّامِعات.
سگ مگس /s.-magas/ (جانـ) عَنْتَرَة، شَعْراء، نُعَرَة.
سگ نگهبان /s.-e-negahbān/ (جانـ) دِرْباس.
سگ ولگرد /s.-e-velgard/ الكَلْبُ الضّالّ.
سگی /s.-i/ كَلْبِيّ.
سل /sel/ (پز) سُـلّ، سُلال، إِياس، بَحَـر، جَوَى، دِرْن، تَدَرُّن، سُحاف، هُزال، هُلاس، هَلْس.
سل /sol/ (مسـ) صُوْل.
سلاح /selāh/ سِلاح.
سلاح اتمی /s.-e-atomi/ الأَسْلِحَةُ الذَّرِّيَّةُ.
سلاحدار /s.-dār/ السِّلاحْدار.
سلاح گرم /s.-e-garm/ سِلاحٌ نارِيٌّ.
سلاحهای شیمیایی /s.-hā-ye-šimiyāyi/ الأَسْلِحَةُ الكِيمِيائِيَّةُ.
سلاحهای هستـه‌یی /s.-hā-ye-haste-yi/ الأَسْلِحَةُ النَّوَوِيَّةُ أو الذَّرِّيَّةُ.
سلاحهای هیـدرژنی /s.-hā-ye-hidroženi/ الأَسْلِحَةُ الهِيدْرُوجِينِيَّةُ.
سلاح هسته‌یی /s.-e-haste-yi/ سِلاحٌ نَوَوِيٌّ.
سلاخ /sallāx/ ذَبّاح.
سلاخ‌خانه /s.-xāne/ المَسْلَخ.
سلاخی /s.-i/ السِّلاخَة.
سـل ارزنی حـاد /sel-e-arzani-ye-hād/ (پز) السُّـلُّ الجاوَرْسِيُّ (دُخْنِيّ) الحادُّ.
سلاست /salāsat/ اِنْسِجامُ الكَلامِ.
سلاستروس /selāstrus/ الجِرابِيَّة.
سلاله /solāle/ نَجْل، نَسْل.
سلام /salām/ سَلام، تَحِيَّة، عَمار.

**سلامت** /salāmat/ السَّلامَة.
**سلامت عقل** /s.-e-aql/ تَوازُنُ أو اِتِّزانُ العَقلِ.
**سلامتی** /s.-i/ صِحَّة، عافِيَة.
**سلام رساندن** /salām-resāndan/ تَبْلِيغُ التَّحِيَّةِ، تَسْلِيم.
**سلام رسمی** /s.-e-rasmi/ سَلامٌ رَسْمِيٌّ.
**سلام کردن** /s.-kardan/ تَسْلِيماً / سَلَّمَ عَلَى، تَحِيَّةً / حَيّى.
**سلام نظامی** /s.-e-nezāmi/ (نظ) سَلامٌ عَسْكَرِيٌّ، تَعْظِيم، تَحِيَّةٌ عَسْكَرِيَّةٌ.
**سلانه سلانه** /sallāne-sallāne/ بِهُدُوءٍ، بِتَمَهُّلٍ.
**سلب** /salb/ نَفْي.
**سلب تابعیت** /s.-e-tabe'iyyat/ التَّجْرِيدُ مِنَ الجِنْسِيَّةِ.
**سلب تابعیت کردن** /s.-e-tabe'iyyat-kardan/ (حقـ) التَّشْرِيد.
**سلب حق** /s.-e-haq/ (حقـ) سُقُوطُ الحَقِّ.
**سلب شدن** /s.-šodan/ سَلْباً / سُلِبَ مج ـُ.
**سلب کردن** /s.-kardan/ سَلْباً / سَلَبَ ـُ الشَّيءَ.
**سلب مالکیت** /s.-e-mālekiyyat/ نَزْعُ المِلْكِيَّةِ، تَجْرِيدٌ مِنَ المِلْكِيَّةِ، اِسْتِمْلاک.
**سلب مالکیت کردن** /s.-e-m.-kardan/ نَزْعاً / نَزَعَ ـِ المِلْكِيَّةَ، تَجْرِيداً / جَرَّدَ مِنَ المِلْكِيَّةِ.
**سلبی** /salbi/ (گیا) ← مریم گلی.
**سل پردهٔ سفاق** /sel-e-parde-ye-sefāq/ (پز) سُلُّ بِرِيتُون [غِشاءٌ بَطْنِيٌّ].
**سلت** /solt/ (گیا) ← جو دوسر.
**سلتز** /seltez/ ← آب سلتز.
**سلحشور** /salahšur/ مُقاتِل، مُحارِب، مُبارِز، الغازِي، مُغِير.
**سل روده** /sel-e-rude/ (پز) السَّرَطانُ المِعَوِيّ.
**سل ریوی** /s.-e-riyavi/ (پز) سُلٌّ رِئَوِيٌّ.
**سلزیه** /selziye/ (گیا) السُّلْج.
**سلسله** /selsele/ ۱. سِلْسِلَة. ۲. (رضـ) مُتَسَلْسِلَة، مُتَتالِيَة.
**سلسلهٔ آحاد** /s.-ye-āhād/ (رضـ) نِظامُ الوَحَداتِ.
**سلسلهٔ اعصاب** /s.-ye-a'sāb/ الجِهازُ العَصَبِيُّ.
**سلسلهٔ اعصاب مجهول** /s.-ye-a.-e-majhul/ الأَعْصابُ السِّمْباتَوِيَّةُ.
**سلسله جنبان** /s.-jonbān/ مُحَرِّک، باعِث، سَبَب، وَسِيلَة.
**سلسله کوه** /s.-kuh/ سِلْسِلَةُ جِبالٍ.
**سلسلهٔ متری** /s.-ye-metri/ النِّظامُ المِتْرِيُّ ← سیستم متری.
**سلسله مراتب** /s.-marāteb/ مَرْتَباتُ التَّسَلْسُلِ، تَسَلْسُل.
**سلسله نسب** /s.-nasab/ سِلْسِلَةُ النَّسَبِ، سُلالَة.
**سل سواره** /sel-e-savare/ (پز) سِلٌّ مُسْتَعْجِلٌ.
**سل سینه** /s.-e-sine/ (پز) سِلٌّ تَدَرُّنِيٌّ، التَّدَرُّنُ الرِّئَوِيُّ.
**سل‌شناسی** /s.-šenāsi/ مَبْحَثُ السِّلِّ.
**سلطان** /soltān/ سُلْطان، الأَمِير، الخَان.
**سلطان‌الجبل** /s.-ol-jabal/ (گیا) صَرِيمَةُ الجَدْي.
**سلطان شدن** /s.-šodan/ تَسَلْطُناً / تَسَلْطَنَ.
**سلطان‌نشین** /s.-nešin/ السَّلْطَنَة «سلطان‌نشین مسقط»: سَلْطَنَةُ عُمان أو مَسْقَط.
**سلطنت** /saltanat/ مُلْک، حُكْم، سُلْطَة، دِيْن، مَرتَبَة، عَرْش.
**سلطنت‌طلب** /s.-talab/ المَيّالُ إلى الحُكُومَةِ المَلَكِيَّةِ، المَلَكِيّ.
**سلطنت‌طلبی** /s.-t.-i/ مَلَكانِيَة، تَحَزُّبٌ لِلْمَلَكِيَّة.
**سلطنت کردن** /s.-kardan/ حُكْماً وحُكُومَةً / حَكَمَ ـُ فِي البِلادِ، تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ عَلَى.
**سلطنت مشروطه** /s.-e-mašrute/ مَلَكِيَّةٌ دُسْتُورِيَّةٌ.
**سلطنت مطلقه** /s.-e-motlaqe/ المَلَكِيَّةُ المُطْلَقَةُ.
**سلطنتی** /s.-i/ المَلَكِيّ.
**سل غدد لنفاوی** /sel-e-qodad-e-lanfāvi/ (پز) الخَنازِير.
**سلف** /salaf/ الإسْلاف.
**سلف** /solf/ حُثالَة، ثُفْل، دُرْدِيّ، عَكَر، عَكارَة.
**سلف** /self/ ذَاتِيّ، ذَاتِيَّة.
**سلفات** /solfāt/ (شیمـ) ← سولفات.
**سلف خریدن** /salaf-xaridan/ تَسْلِيفاً / سَلَّفَ.
**سلف‌دان** /selef-dān/ مِتْفَلَة، مِبْصَقَة، بَزّاقَة.
**سلف‌سرویس** /self-servis/ الخِدْمَةُ الذّاتِيَّةُ.
**سلف فروختن** /salaf-foruxtan/ تَسْلِيفاً / سَلَّفَ.

**سلف‌فروشی** /salaf-foruši/ تَسْلِیْف.

**سل فیبروئید** /sele-e-fibro'id/ (پز) دَرَنٌ لِیْفِیٌّ، سِلٌّ لِیْفِیٌّ.

**سلکتور** /selektur/ المُقَسِّم.

**سلمانی** /salmäni/ ۱. الحَلّاق، دَلّاک، مُزَیِّن، ماشِط.

**سلمبه و قلمبه** /solombe-va-qolombe/ ضَخِم، سَمِیْن.

**سلم‌فروش** /salam-foruš/ بائِعٌ عَلَی المَکْشُوف.

**سلم‌فروشی** /s.-f.-i/ بَیْعٌ عَلَی المَکْشُوفِ.

**سلمه** /salme/ (گیا) سَرْمَق، حُلْبُوب، خَوْخُ الماءِ، رُغْل، عَصَاهِزمِس، قَطَف.

**سلمه‌ها** /s.-hä/ (گیا) السَّرْمَقِیّات.

**سلنه** /selene/ سالِیْنَة، إلاهَةُ القَمَرِ عِنْدَالإغْرِیْق.

**سلنیت** /selenit/ (شیمـ) السَّلِیْنِیْت.

**سلنیم** /seleniyom/ ← سلنیوم.

**سلنیوم** /seleniyom/ السَّلَنْیُوم.

**سلو** /solo/ الغُصْن.

**سلور** /selur/ (جانـ) جِرِیّ.

**سلوفان** /selufan/ سِلُوفان.

**سلوک** /soluk/ سُلُوک، أَدَب، تَأَدُّب، ظَرْف.

**سلوک کردن** /s.-kardan/ سَلْکاً وسُلُوکاً / سَلَکَ ـُـ.

**سلول** /sellul/ ۱. الخَلِیَّة. ۲. [زندان] زِنْزانَة.

**سلول جنسی** /s.-e-jensi/ مَشِیْج.

**سلولز** /selluloz/ (شیمـ) ← سلولوز.

**سلول کروی** /sellul-e-koravi/ ← گوک.

**سلول نر و ماده** /s.-e-nar-va-mäde/ الحَیَوانُ المَنَوِیّ.

**سلول نطفهٔ ماده** /s.-e-notfe-ye-mäde/ البُیَیْضَة.

**سلول نور برقی** /s.-e-nur-barqi/ خَلِیَّةٌ کَهْرَضَوْئِیَّةٌ.

**سلولوز** /sellulos/ (شیمـ) سِلْیُولُوز، خَلِیُوز.

**سلولوئید** /sellulo'id/ باغَة، خُلَیُود، سِلْیُولُوِیْد.

**سله** /salle/ سَلَّة، سَلّ، جُوْنَة.

**سله** /selle/ (گیا) السُّلَّة.

**سله سفید** /s.-ye-sefid/ (گیا) التَّمْلِیْلَة، المُنْتِنَة، فُساءُ الکِلابِ.

**سلیس** /salis/ سَلِس، الجارِي، لِسانٌ طَلْق.

**سلیس شدن** /s.-šodan/ سَلَساً وسَلاسَةً وسُلُوساً / سَلِسَ ـَـ اِنْسِجاماً / اِنْسَجَمَ الکلامُ.

**سلیطه** /salite/ سَلِیْطَة، الخِبقّاء، عَذْقانَة، فَحْلَة، المِشان.

**سلیقه** /saliqe/ ذَوْق، حَصافَة، سَلِیْقَة، طَبِیْعَة، فِطْرَة.

**سلیمانی** /soleymäni/ ← سنگ سلیمانی.

**سم** /sam/ سَمّ، شَبِم، لُبّ، یَهْیَر.

**سم** /som/ الحافِرُ مِنَ الدَّوابّ، ظِلْف، جِذاء.

**سماجت کردن** /semäjat-kardan/ سَماجَةً وسُمُوجَةً / سَمُجَ ـُـ إلحافاً / أَلْحَفَ السّائِلُ، إلْحاحاً / أَلَحَّ، نَجْذاً / نَجَذَ ـِـ صَمْحاً / صَمَحَ ـَـهُـ فِي المَسأَلَةِ.

**سماروغ** /samäruq/ (گیا) الکَمْء، الکَوْکَب.

**سماروغ‌ها** /s.-hä/ (گیا) الکَمْئِیّات.

**سماروغ‌فروش** /s.-foruš/ الکَمّاء.

**سماع** /samä'/ السَّماع.

**سماعی** /s.-i/ السَّماعِیّ.

**سمافور** /semäfor/ المُلَوِّحَة، الأُنْصُوبَة.

**سماق** /somäq/ (گیا) سُمّاق، تُمْتُم، عَبْرَب، لَشّ.

**سماق‌چینی** /s.-e-cini/ (گیا) الإیْلَنْطُس.

**سماق سمی** /s.-e-sammi/ (گیا) سُمّاقٌ جُحالِیّ.

**سماق کاذب** /s.-e-käzeb/ (گیا) ← سماق هرز.

**سماق مکیدن** /s.-makidan/ إضاعَةً / أَضاعَ وَقْتَهُ سُدًى، اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ مُضْطَجِراً.

**سماق هرز** /s.-e-harz/ سُمّاقٌ کاذِبٌ، عَبْرَب.

**سماقی** /s.-i/ السُّمّاقِیّ.

**سماک اعزل** /semäk-e-a'zal/ (نجـ) السِّماکُ الأَعْزَل.

**سماک رامح** /s.-e-rämeh/ (نجـ) السِّماکُ الرّامِح.

**سمالتین** /semältin/ الإسْمَلْتِیْت.

**سمانتیک** /semäntik/ عِلْمُ دَلالاتِ الأَلْفاظِ وتَطَوُّرِها.

**سماور** /samävar/ السَّماور، السَّمُوفَر.

**سماورساز** /s.-säz/ صانِعُ السَّماور، مُعَمِّر السَّماوَر.

**سماورسازی** /s.-s.-i/ ۱. تَعْمِیْرُ السَّماوَر، صِناعَةُ السَّماوَر. ۲. مَصْنَعُ السَّماوَر، مَحَلُّ تَعْمِیْرِ السَّماوَر. ۳. دُکّانُ صانِعِ السَّماوَرِ أو مُعَمِّرِ السَّماوَر.

**سمباده** /sombäde/ ← سنباده.

**سمبل** /sambol/ ← سمبول.

**سمبل** /sambal/ تَرْمِیْق، طَضْلَقَة، العَمَلُ غَیْرُ المُتْقَنِ الَّذِي یُعْمَلُ عَلَی عَجَلٍ ودُوْنَ رَوِیَّةٍ.

**سمبل کردن** /s.-kardan/ قَضاءٌ / قَضَى يَقْضِي العَمَلَ بِدُوْنِ كُلْفَةٍ، إجْراءٌ / أجْرَى الأمْرَ بِشَكْلٍ سَطْحِيٍّ، كُلْفَةٌ / كَلْفَتَ العَمَلَ، تَـزْمِيْقاً / زَمَّقَهُ، لَهْـوَجَةٌ / لَهْوَجَ العَمَلَ، تَنْيِيْئاً / نَيَّأَ الأمْرَ.

**سمبل گرایی** /sambol-gerāyi/ النَّزْعَةُ الرَّمْزِيَّةُ في الفَنِّ.

**سمبول** /sambol/ الرُّمْز، الرَّمَز.

**سمبولیست** /s.-ist/ الرَّمْزِيّ.

**سمبولیسم** /s.-ism/ الرَّمْزِيَّة.

**سمبولیک** /s.-il/ رَمْزِيّ.

**سمپات** /sampāt/ مُتعاطِف.

**سمپاتی** /s.-i/ تَعاطُف، وُدّ.

**سمپاتیک** /s.-ik/ وُدِّيّ، سِمْبَتاوِيّ، المُتَعاطِف، المُحِبّ، مُتَعَلِّقُ الخاطِر.

**سم‌پاش** /sam-pāš/ المِرْذاذ، رَذّاذ، رَشّاشَةُ السُّمُومِ والأدْوِيَةِ، مُسَدَّسُ البُوْيَة.

**سم‌پاشی** /s.-p.-i/ نَشْرُ السُّمُوْم، رَشّ.

**سم‌پاشی کردن** /s.-p.-i-kardan/ نَشْراً / نَشَرَ ـُ السُّمَّ.

**سمپوزیوم** /sampozyom/ نَدْوَة.

**سمت** /samt/ وُجْهَة، جُهَة، اِتِّجاه، وُجْـه، طَرَف، ناحِيَة، جانِب، صَـوْب، نَحْو، رَجَا، رَجاء، ضِيْـف، كَنَف، مَنْكِب، لِقْن.

**سمت** /semat/ مَكان، مَكانَة، مَرْكَز، مَنْزِلَة.

**سمت چپ** /samt-e-cap/ يَسار، الجِهَةُ اليُسْرَى.

**سمت‌الرأس** /s.-or-ra's/ سَمْتُ الرَّأسِ، أوْج.

**سمت راست** /s.-e-rāst/ يَمِيْن.

**سمت‌القدم** /s.-ol-qadam/ سَمْتُ القَدَمِ.

**سمت‌النظیر** /s.-on-nazir/ سَمْتُ القَدَمِ.

**سمج** /semej/ مُلِحّ، مِلْحاح، الجَخْمَرِش [نث]، مِلْطاظ.

**سم‌دار** /sam-dār/ ← سَمّي.

**سم‌دار** /som-dār/ ذُوالحافِر.

**سم‌داران** /s.-d.-ān/ الحافِرِيّات.

**سمسار** /semsār/ السِّمْسار، دَلّال.

**سمسار شدن** /s.-šodan/ سَمْسَرَةٌ / سَمْسَرَ.

**سمساری** /s.-i/ ١. سَمْسَـرَة. ٢. حـانُـوتُ الـدَّلّالِ أو السِّمْسارِ.

**سم شکافته** /som-e-šekāfte/ مَشْقُوْقُ الظِّلْف.

**سم‌شناس** /sam-šenās/ السُّمُومِيّ، الاِخْتِصـاصِيُّ بِعِلْمِ السُّمُوم.

**سم‌شناسی** /s.-š.-i/ عِلْمُ السُّمُوم.

**سمعک** /sam'ak/ سَمّاعَةُ الطَّرْشانِ.

**سمفونی** /samfoni/ السِّمْفُونِيَّة.

**سمنامبولیسم** /somnāmbulism/ رَوْبَصَـه، سَرْنَمَـة، نَيْدَلَة.

**سمنت** /sement/ الإسْمَنْت ← سیمان.

**سمنتوس** /sementus/ القَوانَة.

**سمندر** /samandar/ (جانـ) سَمَنْدَر، سَمَنْـدَل، سَمَيْدَر، جِرْذَون، سُرْفُوت، عَرُوْسُ الشِّتاءِ.

**سمندر آبی** /s.-e-ābi/ (جانـ) سَمَنْدَلُ الماءِ.

**سمندریها** /s.-i-hā/ (جانـ) السَّمَنْدَلِيّات.

**سمنو** /samanu/ سُكَّرُ شَعِيْر.

**سمنه** /somne/ (گیا) كِيْسُ الرّاعِي، خَسُّ النَّعْجَة.

**سمنهٔ افریقایی** /s.-ye-efriqāyi/ (گیا) الطُّهَف.

**سمور** /samur/ (جانـ) سَمُّور، دَلَـق، سِنْسار، نِمْـس مِسْكِي.

**سمور آبی** /s.-e-ābi/ (جانـ) كَلْبُ الماءِ، قُضاعَة.

**سمور دریایی** /s.-e-daryāyi/ (جانـ) ← سمور آبی.

**سمورسیبریایی** /s.-e-sibriyāyi/ (جانـ) سَمُّورُ سِيْبِيْرِيا.

**سموریان** /s.-iyān/ (جانـ) السَّمُّوريّات.

**سمی** /sammi/ السّامّ، السّامَّة، مُسِمّ.

**سمیت** /s.-yyat/ تَسَمُّم.

**سمی شدن** /s.-šodan/ تَسَمُّماً / تَسَمَّمَ الشَّيءُ.

**سمی کردن** /s.-kardan/ سَمّاً / سَمَّ ـُ وتَسْمِيْماً / سَمَّمَ هُ، إحْقاداً / أحْقَدَ، قَشْباً / قَشَبَ ـُ الطَّعامَ بالسُّمِّ، تَقْشِيْباً / قَشَّبَ هُ، إيْغاراً / أوْغَرَ.

**سمیلاتور** /semilātor/ مُشَبِّهات.

**سمینار** /seminār/ السِّمِيْنار.

**سن** /sen/ ١. السِّنّ. ٢. (جانــ) فاسِيـاء، فاسِيَـة. ٣. المَسْرَح، خَشَبَةُ المَسْرَحِ.

**سنا** /sanā/ (گیا) السَّنا، الخَشَبُ المُرّ، الكاسِيَة.

**سنا** /senā/ مَجْلِسُ الأعْيانِ، مَجْلِسُ الشُّيُوخِ.

**سناتور** /senātur/ شَيْخ، سِناتُور.

**سناتور انتخابی** /s.-e-entexābi/ شَيْخٌ أو عَيْنٌ مُنْتَخَبٌ.

**سناتور انتصابی** /s.-e-entesābi/ شَيْخٌ أوعَيْنٌ مُنتَصَبٌ.
**سناتوريوم** /sanātoryom/ مِصَحَّة.
**ساريست** /senārist/ سِيناريِيّ.
**سناريو** /senārio/ السِّيناريُو.
**سناريونويس** /s.-nevis/ ← سناريست.
**سناريونويسى** /s.-n.-i/ كِتابَةُ السِّيناريُو.
**سنان** /senān/ سِنان، نَصْلُ الرُّمْحِ، الطِّرِير.
**سناى اسكنـدريه** /sanā-ye-eskandariyye/ ← سناى حجازى.
**سناى بدلى** /s.-ye-badali/ (گيا) عُشْبَةُ الدَّبّاغِينَ.
**سناى برى** /s.-ye-barri/ (گيا) السَّنا البَـرِّيّ، البَشْمَة، الشُّثم، القُلْقُل، البَلَيْع، عَيْنُ لَحْلَح.
**سناى بلدى** /s.-ye-baladi/ (گيا) العَيْنُون.
**سناى حجازى** /s.-ye-hejāzi/ (گيا) ← سناى اسكندريه.
**سناى زهرى** /s.-ye-zahri/ (گيا) ← بدلى.
**سناى مكى** /s.-ye-makki/ (گيا) سَنَمَكِيّ، سَنامَكّة.
**سناى هندى** /s.-ye-hendi/ (گيا) شَرْوَنَةٌ إفْرِيقِيّة.
**سنباده** /sonbāde/ سُنْباذَج، صَنْفَرَة، سَنْفَرَة، سَفَن.
**سنباده زدن** /s.-zadan/ صَنْفَرَةٌ / صَنْفَرَ، سَفْناً / سَفَنَ ـ الشَّيءَ.
**سنبک** /sonbak/ السُّنْبُک.
**سنبل** /sanbol/ ←سمبل، سمبول.
**سنبل** /sonbol/ (گيا) سُنْبُل، خُزام.
**سنبل آبى** /s.-e-ābi/ (گيا) لِسانُ البَحْرِ، جارُ النَّهْرِ.
**سنبل ايرانى** /s.-e-irāni/ (گيا) ← سنبل برّى.
**سنبل برى** /s.-e-barri/ (گيا) قَسْطَلُ الأَرْضِ.
**سنبل ختايى** /s.-e-xatāyi/ (گيا) ← گل فرشته.
**سنبل رومى** /s.-e-rumi/ نَرْدِين، نارْدِين، سُنْبُل رُومِيّ.
**سنبل زرد** /s.-e-zard/ الأَلُوسَـن، حَشِيْشَةُ اللَّجْـأة، حَشِيْشَةُ السُّلَحْفاةِ.
**سنبل الطيب** /s.-ot-tib/ (گيا) سُنْبُلُ الطِّيب، نارْدِين، حَشِيْشَةُ الهِرّ أوالقِطّةِ، بَقْلَةُ الهِرّ.
**سنبل الطيبها** /s.-ot-t.-hā/ (گيا) النّارْدِينِيّات.
**سنبلک** /s.-ak/ (گيا) سُنَيْبِلَة، عُنَيْقِيدٌ زَهْرِيّ.
**سنبل كردن** /sanbal-kardan/ ← سمبل كردن.
**سنبل كوهى** /sonbol-e-kuhi/ حشّةُ القِطّة، جُرَيْسَة، فُو

← سنبل الطيب.
**سنبل وحشى** /s.-e-vahši/ (گيا) خُزام، سُنْبُلٌ بَرّيّ.
**سن بلـوغ** /sen-ne-boluq/ سِنُّ الـرُّشْدِ، البُلُـوغ، سِنُّ التَّكْلِيْف.
**سنبله** /sonbole/ السُّنْبُلَة، سُنَيْبِلَة، عُنَيْقِيدٌ زَهْرِيّ.
**سنبلهٔ آبى** /s.-ye-ābi/ (گيا) لِسانُ البَحْرِ.
**سنبلهٔ پاييز** /s.-ye-pāyiz/ (گيا) ← گل حضرتى، گل حسرت.
**سنبل هندى** /s.-e-hendi/ (گيا) سُنْبُلٌ هِنْدِيّ.
**سنبوسه** /sanbuse/ السَّنْبُوسَـق والسَّنْبُوسَـک، فَطِيْرَةٌ مَحْشُوّةٌ بِلَحْم.
**سنبه** /sonbe/ كَبّاس، مِكْبَس، مِدَکّ، مِـدَکُّ البُنْدُقِيّةِ والمِدْفَعِ.
**سنبه زدن** /s.-zadan/ تَرْصِيْصاً / رَصَّصَ، دَكّاً / دَکَّ ـُ رَصّاً / رَصَّ ـُ.
**سنبهٔ نشان** /s.-ye-nešān/ سُنْبُکُ تَعْلِيْمِ المَرْكَزِ.
**سنپاتيک** /sanpātik/ ← سمپاتيک.
**سنت** /sonnat/ ١. سُنَّة، شَرِيْعَة، أَثَـر، طَرِيْقَة، أُسْلُوب، السِّيْرَة، فِطْـرة، طَبِيْعَة. ٢. خَتْن، خِتـان، خِتانَـة، طُهْر، طَهارَة، طُهُور.
**سنت** /sent/ السِّنْت.
**سنت گرايى** /sonnat-gerāyi/ التَّقْلِيْدِيّة.
**سن تميز** /sen-ne-tamiz/ سِنُّ التَّمْيِيْز.
**سنتو** /sento/ ← حِلْفُ سِنْتُو ← سازمان پيمان مركزى.
**سنتور** /santur/ (مسـ) السُّنْطُور والسِّنْطِيْر.
**سنتور چوبى** /s.-e-cubi/ الخَشَبِيّة.
**سنتورى** /s.-i/ بُرْنِيْطَةُ الشُّبّاکِ أوالبابِ، كُرْنِيْش.
**سنتونين** /santonin/ (شيمـ) ← سَنْتُونِيْن.
**سنتى** /sonnati/ تَقْلِيْدِيّ.
**سنج** /sanj/ صَنْج، صُنُوج، صَنّاجَة، ساجات.
**سنجاب** /sanjāb/ (جانـ) سِنجاب، قَرْقَذان.
**سنجاب پرنده** /s.-e-parande/ (جانـ) الثَّعْلَبُ الطّائِرُ، يَهْيَرّ.
**سنجاب نخل** /s.-e-naxl/ (جانـ) الجُلْهُم.
**سنجابيها** /s.-i-hā/ (جانـ) السِّنْجابِيّات.
**سنجاق** /sanjāq/ دَبُّوس، مِقْمَعَة.

**سنجاق ته‌گرد** /s.-e-tah-gerd/ دَبُّوس، مَغْرَز.
**سنجاق سر** /s.-e-sar/ مِتَکّ، دَكّاكَة، فُرْشِينَة، دَبُّوسُ شَعْرٍ.
**سنجاق سینه** /s.-e-sine/ مِشْبَكُ صَدْرٍ، بُرُوش، دَبُّوسُ صَدْرٍ.
**سنجاق قفلی** /s.-qofli/ دَبُّوسٌ إِنْكِلِيزِيّ.
**سنجاقک** /s.-ak/ (جانـ) يَعْسُوب، التُّبَّع.
**سنجاق کراوات** /s.-e-kerävät/ دبُّوسُ رَبْطَةِ رَقَبَة.
**سنجاقکها** /s.-ak-hä/ (جانـ) اليَعْسُوبيّات.
**سنجاق‌گیر** /s.-gir/ وِسادةُ الدَّبابِيسِ.
**سنجاق گیس** /s.-e-gis/ دَكّاكَة، مِتَكّ.
**سنجد** /senjed/ (گیـا) زَقُّوم، بَلَحُ الصَّحْراءِ، الغُبَيْـراء، هَلَج، هَلِيلج.
**سنجد تلخ** /s.-e-talx/ (گیا) الأَزَادَرِخْتُ.
**سنجد تلخیان** /s.-t.-iyän/ (گیا) الأَزادَرَخْتِيّات.
**سنجد صحرایی** /s.-e-sahräyi/ (گیا) أَبُوفـايس، شَوْكُ القَصّارِ.
**سنجدیها** /s.-i-hä/ (گیا) العَسَلِيّات.
**سنج زدن** /sanj-zadan/ صَنْجاً وصُنُوجاً / صَنَجَ ـُ.
**سنج زن** /s.-zan/ الصَّنّاج، الصَّنّاجَة.
**سنجش** /sanješ/ وَزْن، وِزانَة، زِنَة، القِيـاسِ، مُقايَسَة، معارَضَة، مُقابَلَة، مُقارَنَة، تَنْظِير.
**سنجش حجمی** /s.-e-hajmi/ التَّحْلِيلُ الحَجْمِيّ.
**سنجه** /sanje/ السُّنْجَة.
**سنجیدگی** /sanjidegi/ تَأَنّي، تَمَهُّل، تَدَبُّرُ الأَمْرِ.
**سنجیدن** /sanjidan/ ١. وَزْناً وزِنَةً / وَزَنَ يَزِنُ الشَّيءَ، كَيْلاً ومَكالاً / كالَ ـِ الشَّيءَ بالشَّيءِ، تَقْبِيناً / قَبَّنَ، رَوْزاً / رازَ ـُ الحَجَرَ. ٢. تَقْيِيماً / قَيَّمَ. ٣. قَيْساً / قاسَ يَقِيسُ الشَّيءَ بَغَيْرِهِ أو عَلَى غَيْرِهِ وقِياساً ومقايَسَةً / قايَسَ الشَّيءَ بكذا أوإلى كَذا، مُعايَرَةً / عايَرَ، مُعارَضَةً / عارَضَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، مُقابَلَةً / قابَلَه، تَقْدِيراً / قَدَّرَ كذا بِكذا، عَبْراً / عَبَرَ، تَعْبِيراً / عَبَّرَالدَّراهِمَ.
**سنجیده** /sanjide/ مَوْزُون، مُكال.
**سنجیده شدن** /s.-šodan/ اِتِّزاناً / اِتَّزَنَ.
**سند** /sanad/ سَنَد، مُسْتَنَـد، وَثِيقَة، صَـكّ، بُوْلِيْسَـة، بُـوْلِيَصَـة. رُجْعَـة، مَـرْجَع، الحُجَّـة، ذِكْـرُالحَـقِّ، عَقْـد، الوَصِيْرَة، وَصْل.
**سند** /sond/ المِيْل.
**سنداژ** /sondäž/ ← سونداژ.
**سنداصلی** /sanad-e-asli/ وَثِيْقَةٌ أَصْلِيَّةٌ.
**سندان** /sendän/ سِنْـدان، سِنْدال، زُبْـرَة، مَسْطَبَـة، مِصْطَب، عَلاة.
**سندان دودماغه** /s.-e-dodamäqe/ السِّنْدانُ المُحَدَّدُ.
**سندان گـوش** /s.-e-guš/ (پز) ← سندانـی، استخوان سندانی.
**سندانـی** /s.-i/ (پـز) السِّنْـدان، العُظَيْمَةُ الثّـانِيَـةُ مِـن العُظَيْماتِ الثَّلاثِ في الأُذُنِ الدّاخِلِيَةِ.
**سندبدهی** /s.-e-bedehi/ سَنَد، صَكٌّ بِدَيْنٍ.
**سندبهادار** /s.-e-bahädär/ سَنَد.
**سندبیمه** /s.-e-bime/ صَكُّ التَّأْمِيْنِ.
**سندثبـت شده** /s.-e-sabt-šode/ مُسَجَّل، مُـدَوَّنٌ في السِّجِلِّ.
**سندجعلی** /s.-e-ja'li/ سَنَدٌ صُورِيٌّ، وَثِيْقَةٌ مُزَوَّرَةٌ.
**سندخطی** /s.-e-xatti/ الوَثِيْقَة.
**سند در وجه حامل** /s.-dar-vajh-e-hämel/ سَنَدٌ لِحامِلِهِ.
**سندر** /sandar/ (گیا) البَتُّولا، البَتُّولَة.
**سن درختی** /sen-e-deraxti/ (جانـ) الأَزْرَق.
**سندرسمـی** /sand-e-rasmi/ وَثِيْقَـةٌ رَسْمِيَّةٌ، وَثِيقَـةٌ قانُونِيَّةٌ، صَكٌّ مُوَثَّقٌ.
**سندروس** /sandarus/ (گیا) السَّنْدَرُوس.
**سندروس بلـوری** /s.-e-boluri/ (گیا) زَيْـتُ بَزْرِالكَتّـانِ، كُوْبال.
**سندروم** /sendrom/ (پز) تَناذُر [تَزامُـنُ أَعْراضِ مَرَضٍ مِنَ الأَمْراضِ].
**سندزدن** /sond-zadan/ تَمْيِيْلاً / مَيَّلَ الطَّبِيْبُ المَرِيْضَ.
**سندساز** /sanad-säz/ مُلَفِّقُ الوَثِيْقَةِ.
**سندسازی** /s.-s.-i/ تَلْفِيْقُ الوَثِيْقَةِ.
**سندسازی کردن** /s.-s.-i-kardan/ تَلْفِيْقاً / لَفَّقَ وَثِيْقَةً.
**سندسردستی** /s.-e-sardasti/ سَنَدٌ بَسِيْطٌ.
**سندعنـدالمطالبـه** /s.-e-end-al-motälebe/ القَسِيْمَةُ الضّامِنَة.

**سندفروش** /s.-foruš/ شَرْطِيَّة، عَقْدُ البَيْع.
**سندقرضه** /s.-e-qarze/ سَنَدٌ أو وَثِيقَةٌ بِدَيْن.
**سندمالکیت** /s.-e-malekiyyat/ المُسْتَنَدُ أو الوَثِيقَةُ أو العَقْدُ المِلْكِيَّةُ، صَكُّ العِقار، وِصْر، وَصِير، حُجَّة.
**سندمالی** /s.-e-mäli/ القَسِيمَة.
**سندملک** /s.-e-melk/ الصَّحِيفَةُ العَقارِيَّة.
**سندنویس** /s.-nevis/ الصَّكّاك.
**سندواگذاری** /s.-e-vägozäri/ عَقْدُ التَّنازُل.
**سنده** /sende/ الرَّوْث، الغائِط.
**سنده سلام** /s.-saläm/ ← گل مژه.
**سندیان** /sendiyän/ (گیا) البَلُّخ، بَلُّوط.
**سندیت** /sanadiyyat/ صِحَّة، صِحَّةُ الإخْتِبار، صِدْقُ الإخْتِبار، شَرْعِيَّة.
**سندیکا** /sandikä/ النِّقابَة.
**سندیکالیست** /s.-list/ النِّقابِيّ.
**سندیکالیسم** /s.-lism/ النِّقابِيَّة.
**سندیکای کارگران** /s.-ye-kärgarän/ نِقابَةُ العُمّال.
**سندیکای کشاورزان** /s.-ye-kešävarzän/ نِقابَةُ مُزارِعِين.
**سندیکایی** /s.-yi/ نِقابِيّ.
**سنسکریت** /sanskerit/ ← سانسکریت.
**سنسیویرا** /sansivirä/ الحَرَق.
**سنفونی** /sanfoni/ ← سمفونی.
**سنفیتون** /sanfitun/ (گیا) أُذُنُ الحِمار، كُنْسُودَة.
**سن قانونی** /sen-ne-qänuni/ السِّنُّ القانُونِيَّة.
**سنقر** /sonqor/ (جانـ) السُّنْقُر، السُّنْقُور، مُرْزَة.
**سنقرپادراز** /s.-e-pädaräz/ (جانـ) الحُمَيْمِيق.
**سنقرخاکستری** /s.-e-xäkestari/ (جانـ) العُقَيْب.
**سنقرکوهی** /s.-e-kuhi/ (جانـ) ← سنقر خاکستری
**سنکب** /sankob/ السَّكْتَةُ القَلْبِيَّة.
**سنکروترون** /senkrotron/ السِّنْكْرُوتْرُون.
**سنکروس** /senkrus/ (گیا) حَبُّ العَجايِز.
**سنگ** /sang/ ۱. حَجَر، حَصاة، حَصْوَة، أَمَر، حَصَب، حُصْحُص، زَبْر، نَبَل، نَقَل، أَوْكَح. «تیرش به ـ خورد: لَمْ يُصِبِ الهَدَفَ.» ۲. (پز) حَصاة.
**سنگ آتش** /s.-e-ätaš/ ← سنگ چخماق.
**سنگ آتش زنه** /s.-e-ä.-zane/ ← سنگ چخماق.
**سنگ آذرین** /s.-e-äzarin/ الفِلْدِشْبار والفِلْدِشْباة.
**سنگ آسمانی** /s.-e-äsmäni/ رَجْم، حَجَرٌ جَوِّيٌّ.
**سنگ آسیا** /s.-e-äsiyä/ حَجَرُ الرَّحَى، جَرْجارَة.
**سنگ آفتاب** /s.-e-äftäb/ حَجَرُالبَرْق.
**سنگ آواری** /s.-e-äväri/ صَخْرٌ حُتاتِيّ.
**سنگ آهک** /s.-e-ähak/ حَجَرٌ كَلْسِيٌّ.
**سنگ آهک اسفالتی** /s.-e-ä.-e-esfälti/ حَجَرٌ جِيرِيٌّ أَسْفَلْتِيّ.
**سنگ آهک ذغالدار** /s.-e.-ä.-e-zoqäldär/ حَجَرٌ جِيرِيٌّ حاوٍ لِلْكَرْبُون.
**سنگ آهن‌ربا** /s.-e-ähan-robä/ حَجَرُالمِغْناطِيس، حَجَرُالحَدِيد، حَجَرُ الهُنُود.
**سنگ آهن مرداب** /s.-e-ähane-mordäb/ رِكازُحَدِيدِ المُسْتَنْقَعات.
**سنگاپور** /sangäpur/ سَنْغافُورا.
**سنگارد** /sangärd/ مَسْحُوقُ الصُّخُور.
**سنگ ارمنی** /sang-e-armani/ لازُوَرْد.
**سنگ اسپنگ** /s.-e-espang/ خَصاةُ الإسْفَنْج، حَجَرُ الإسْفَنْج.
**سنگال** /senegäl/ سِنْغال.
**سنگال** /sangäl/ ۱. تَقْسِيَة، تَحْجِير. ۲. تَصَلُّب، تَحَجُّر.
**سنگ امتحان** /sang-e-emtehän/ ← سنگ محک.
**سنگ انداختن** /s.-andäxtan/ رَجْماً / رَجَمَ ـُ رَمْياً / رَمَى يَرْمِي هُ بالحِجارَة، رَدْهاً / رَدَهَ ـَ هُ بِحَجَر، رَدْساً / رَدَسَ ـُ القَوْمَ.
**سنگ اندازی** /s.-andäzi/ رَجْم، رَمْيُ الحِجارَة، رَدْس.
**سنگ باباقوری** /s.-e-bäbäquri/ ← سنگ سلیمانی.
**سنگباران** /s.-bärän/ الرَّجْمُ المُتَواصِل.
**سنگ برکان** /s.-e-borkän/ غَضارٌ مُنَظِّفُ الصُّوف، خَزَفٌ مُنَظِّف.
**سنگ برقی** /s.-e-barqi/ ← سنگ آفتاب.
**سنگبستر** /s.-bastar/ صُخُورٌ طَبَقِيَّةٌ مُتَراصِفَة.
**سنگ بلور** /s.-e-bolur/ حَجَرُ البِلَّوْر.
**سنگ پا** /s.-e-pä/ حَجَرُ الحَمّام، نُسْفَة، نَسَفَة، النَّسِيفَة، نُشْفَة، حَجَرُ الخَفّانِ أو الرَّخْفَة.

**سنگ پرستو** /s.-e-parastu/ حَجَرُ الخَطاطِيْفِ، حَجَرُ اليَرَقانِ.

**سنگ پشت** /s.-pošt/ (جانـ) ← لاک‌پشت.

**سنگ پشتهای بی‌لاک** /s.-p.-hä-ye-bi-läk/ ۱ الرِّقِّيَات.

**سنگ پنبه** /s.-e-panbe/ أَسْبِسْتُوس، ساري مَسْتَرَة، حَجَرُ الفَتِيْلِ.

**سنگ پوز** /s.-puz/ رَأس [بُروزٌ أرْضِيٌّ يَمْتَدُّ في البَحْرِ].

**سنگپوش** /s.-puš/ الثَّرَى، الطَّبَقَةُ السَّطْحِيَّةُ مِن المَوادِّ الصَّخْرِيَّةِ المُفَكَّكَةِ.

**سنگ ترازو** /s.-e-taräzu/ سَنْجَةُ المِيْزانِ، عَيار.

**سنگتراش** /s.-taräš/ نَحّاتُ الأَحْجارِ، الحَجّار، نَحّاتُ التَّمائِيْلِ، قَطّاع.

**سنگتراشی** /s.-t.-i/ ۱. نَحت، القِطاعة. ۲. دُكّانُ النّحاتَة.

**سنگ تفنگ** /s.-e-tofang/ ← سنگ چخماق.

**سنگ توتیا** /s.-e-tutiyä/ حَجَرُ التُّوتِيا، حَجَرُالكُحْلِ.

**سنگ جهنم** /s.-e-jahannam/ نِتْراتُ الفِضَّة، حَجَرُ جَهَنَّم، حَجَرُ التُّوتِيا.

**سنگ جهودان** /s.-e-johudän/ حَجَرُ اليَهُودِ، حَجَرُالزَّيْتُونِ.

**سنگ چاقوتیزکن** /s.-e-cäqu-tiz-kon/ حَجَرُ السَّكاكِيْنِ.

**سنگ چخماق** /s.-e-caxmäq/ صَوّان، صَوّانَة، حَجَرُ النّار، حَجَرُالزِّناد، حَجَرُالأَصَمّ، قَدّاح، قَدّاحَة، سِلِيْكا، شُطْف، ظِرّ، ظُرَر.

**سنگچین** /s.-cin/ أرْضٌ مُسَوَّرَةٌ بِأَحْجارٍ غَيْرِ مُنْتَظِمَةٍ. الحائِطُ الّتي تُقامُ مِن صَفِّ الأحْجارِ بَعْضُها فَوقَ بَعْضٍ.

**سنگچین کردن** /s.-c.-kardan/ تَسْوِيْراً / سَوَّرَالأَرْضَ بالأَحْجارِ، رَصْفاً / رَصَفَ ـُ الحِجارَةَ، تَحْجِيْراً / حَجَّرَ.

**سنگچینی** /s.-c.-i/ تَحْجِيْراً / حَجَّرَ.

**سنگ‌چینی** /s.-e-c.-i/ حَجَرٌلَبَنِيٌّ ← کائولن.

**سنگ حمام** /s.-e-hammäm/ حَجَرُالحَمّام.

**سنگ خارا** /s.-e-xärä/ جِرانِيْت.

**سنگ خروس** /s.-e-xorus/ حَجَرُ الدِّيكِ.

**سنگ خزفی** /s.-e-xazafi/ حَجَرُ الشَّعْرِ.

**سنگخوراک** /s.-xärak/ قَطا، دَيْلَم، دِلْهَم، الكُنْو، وَجّ، هَوْذَة.

**سنگدان** /s.-dän/ قانِصَةُ الطَّيْرِ، قَوْنَصَةُ الطّائِرِ، الدَّوْلَة، لاقِطَة، قاسِي القَلْبِ، القَسِيّ، جامِدُالقَلْبِ، شَدِيْدُ الوَطْأةِ، العاتِي، العَتِيّ، عَدِيْمُ الرَّحْمَةِ أو الشُّعُورِ أو الشَّفَقَةِ، فَظّ، مُتْزِع.

**سنگدل شدن** /s.-d.-šodan/ قَسْواً وقَسْوَةً وقَساوَةً وقَساءَةً / قَسا ـُ قَلْبُهُ.

**سنگدل کردن** /s.-d.-kardan/ إقْساءُ / أَقْسَى قَلْبَ فُلانٍ.

**سنگدلی** /s.-d.-i/ صَلابَة، قَساوَة، قَسْوَة، قَساوَةُ القَلْبِ بَأْس، عَدَمُ الرَّحْمَةِ.

**سنگ دیگ** /s.-e-dig/ ← سنگ هر کاره.

**سنگر** /sangar/ مَعْقِل، حِصْن، حِرْز، مِتْرَس، مِتْراس، خَنْدَق، قَلْعَة، لَجَأ، وَزَر.

**سنگر آتش** /s.-e-ätaš/ شُقَّةُ النّارِ، نُقْطَةُ الرَّمْيِ.

**سنگر انفرادی** /s.-e-enferädi/ خَنْدَقٌ شُقِّيّ.

**سنگر بتونی** /s.-e-betoni/ مَنْعَة.

**سنگر بستن** /s.-bastan/ ← سنگربندی کردن.

**سنگربندی** /s.-bandi/ إسْتِحْكام، حِصْن، تَحْصِيْن، تَقْوِيَة.

**سنگربندی کردن** /s.-b.-kardan/ تَحْصِيْناً / حَصَّنَ، إحْصاناً / أَحْصَنَ، تَقْوِيَةً / قَوَّى، تَمْنِيْعاً / مَنَّعَ.

**سنگ رستی** /sang-e-rosti/ المُنَضَّد.

**سنگر گرفتن** /sangar-gereftan/ تَحْصِيْناً / حَصَّنَ، تَحَصُّناً / تَحَصَّنَ.

**سنگ روشنایی** /sang-e-rowšanäyi/ حَجَرُالنُّورِ ← فسفر.

**سنگ روی** /s.-e-ruy/ حَجَرُالصُّفْرِ.

**سنگرویان** /s.-ruyän/ (گیا) صَخْرِيّات.

**سنگ روی یخ شدن** /s.-e-ru-ye-yax-šodan/ ← خیط شدن، شرمنده کردن، کنف کردن.

**سنگ روی یخ کردن** /s.-e-r.-ye-x.-kardan/ ← خیط کردن، شرمنده کردن، کنف کردن.

**سنگریزه** /s.-rize/ الحَصَى، الحَصْباء، أُرَم، بِنْتُ الأَرْضِ، رَضْراض، زَلَط، زِلَّة، صَيْراء، القَضّ، القَضَض، القِضّ، وَثِيْمَة، الوَقْع، الوَقَع، وَقَل.

**سنگزا** /s.-zä/ مُكَوِّنُ الحَصَى.

**سنگزایی** /s.-zä-yi/ نَشْأَةُ الصُّخُورِ.

**سنگ زخم** /s.-e-zaxm/ حَجَرٌ أَغْرابِيٌّ، حَجَرُ العاجِ.

**سنگ زدن** /s.-zadan/ رَجْماً / رَجَمَ ـُ هُ، مُراجَمَةً / راجَمَ هـ، مُخاشاَةً / خاسَأَ هُـ، رَدْءاً / رَدَأَ ـَ هُـ بِحَجَرٍ، مُرادَسَةً / رادَسَ هُـ، رَدْياً ورَدَياناً / رَدَى ـِ هُـ بِحَجَرٍ، مُراضَخَةً / راضَخَ هُـ، رَمْساً / رَمَسَ ـُ هـ بِحَجَرٍ، رَمْشاً / رَمَشَ ـُ هُـ بالحَجَرِ.

**سنگ زرد** /s.-e-zard/ ← زرنیخ.

**سنگ زیتون** /s.-e-zeytun/ حَجَرُ الزَّيْتِ، حَجَـرُ الزَّيْتُونِ، حَجَرُ اليَهُودِ.

**سنگ ساب** /s.-säb/ حَجَرُ الأساكِفَةِ.

**سنگ ساختمان** /s.-e-säxtemän/ ← سنگ آسیا.

**سنگسار شده** /s.-sär-šode/ الرَّجِيْم.

**سنگسار کردن** /s.-s.-kardan/ رَجْماً / رَجَمَ ـُ هـ.

**سنگساری** /s.-s.-i/ رَجْم، رَمْيٌ بالحِجارَةِ.

**سنگ سای** /s.-säy/ ← سنگ ساب.

**سنگ سرب** /s.-e-sorb/ حَجَرُ الرَّصاصِ.

**سنگ سردر** /s.-e-sar-dar/ أُسْكُفَّةُ البابِ، عَتَبَـةُ البابِ العُلْيا.

**سنگ سرمه** /s.-e-sorme/ أَنْتِيْمُون، أُثْمُد، إِثْمِد.

**سنگ سلیمانی** /s.-e-soleymäni/ الجَزْع، عَقِيْقٌ يَمانِيٌّ، حَجَرُ أنا غاطِس.

**سنگ سماق** /s.-e-somäq/ الحَجَرُ أو الرُّخامُ السُّماقِيُّ.

**سنگ سماک** /s.-e-somäk/ ← سنگ سماق.

**سنگ سنباده** /s.-e-sonbäde/ سُنْباذَج، سَفَن، صَنْفَرَة.

**سنگ سودا** /s.-e-sowdä/ ← سنگ پا.

**سنگ سیاه** /s.-e-siyäh/ ← سنگ ماسه.

**سنگ سیلیسی** /s.-e-silisi/ الظِّرّ، الظِّرَر.

**سنگ شجری** /s.-e-šajari/ ← مرجان.

**سنگ شکن** /s.-šekan/ ۱. (گیا) كاسِرُ الحَجَرِ. ۲. خُنْزُرَة، كاشور، مِلْطاس.

**سنگ‌شناس** /s.-šenäs/ العالِمُ بالصُّخُورِ.

**سنگ‌شناسی** /s.-šenäsi/ عِلْمُ الصُّخُورِ.

**سنگ شیر** /s.-e-šir/ حَجَرُ اللَّبَنِيُّ، حَجَرُ الأَسْوَدُ.

**سنگ شیشه گران** /s.-e-šiše-garän/ ← سنگ ماسه.

**سنگ صابون** /s.-e-säbun/ حَجَرٌ صابُونِيٌّ، حَجَرُ الطَّلْقِ.

**سنگ صفرا** /s.-e-safrä/ الحَجَرُ الصَّفْراوِيّ.

**سنگ عقاب** /s.-e-oqäb/ حَجَرُ الباهِتِ، حَجَرُ العُقابِ.

**سنگ‌فرش** /s.-farš/ الطَّرِيْقُ أو المَكـانُ المُحَجَّرُ، مُعَبَّد، مُمَهَّد، مُبَلَّط، مَفْرُوش، مَرْصُوف.

**سنگفرش بیابانی** /s.-f.-e-biyäbäni/ مَرْصُوفٌ صَحْراوِيّ.

**سنگفرش کردن** /s.-f.-kardan/ تَحْجِيْراً / حَجَّرَ، رَصْفاً / رَصَفَ ـُ بالحِجارَةِ، تَفْرِيْشاً / فَرَّشَ وتَبْلِيْطاً / بَلَّطَ الأَرْضَ، تَرْخِيْماً / رَخَّمَ، تَزْلِيْطاً / زَلَّطَ، تَصْفِيْحاً / صَفَّحَ، تَعْبِيْداً / عَبَّدَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ الطَّرِيْقَ.

**سنگ فروش** /s.-foruš/ حَجّار.

**سنگ فسفات** /s.-e-fofät/ ← فسفریت.

**سنگ فندک** /s.-e-fandak/ الوَثِيْمَة.

**سنگ قبر** /s.-e-qabr/ بَلاطَةُ الضَّرِيْحِ، رُجْمَة، شاهِدَة.

**سنگ قبطی** /s.-e-qebti/ حَجَرٌ قِبْطِيٌّ.

**سنگ قپان** /s.-e-qapän/ رُمّانَةٌ أو سَنْجَةُ مِيْزانِ القَبّانِ.

**سنگ قـلاب** /s.-qolläb/ مِقْـلاع، مِقْـلاع، مِغْكـام، مِغْجـان، مِخْذَفَة.

**سنگ قمر** /s.-e-qamar/ حَجَرُ القَمَرِ، رَغْوَةُ القَمَرِ.

**سنگ قیمتی** /s.-e-qeymati/ حَجَرٌ كَرِيْمٌ.

**سنگ کارد** /s.-e-kärd/ ← سنگ ساب.

**سنگ کردن** /s.-kardan/ خِدْعاً / خَدَعَ ـَ هُ في المُعامَلَةِ.

**سنگکره** /s.-kore/ القِشْـرَةُ الأرْضِيَّةُ، الغِـلافُ اليابِـسُ، اليابِسَة [الجُزْءُ اليابِسُ مِنَ الأرْضِ].

**سنگ کلیه** /s.-e-kolye/ (پز) داءُ الحَصاةِ.

**سنگ گازران** /s.-e-gäzorän/ ← سنگ قبطی.

**سنگ گچ** /s.-e-gac/ جِبْس، جِصّ.

**سنگ گوگرد** /s.-e-gugerd/ حَجَرُ الكِبْرِيتِ.

**سنگ لاجورد** /s.-e-läjvard/ اللّازَوَرْد.

**سنگلاخ** /s.-läx/ صَخِر، صَخْرِيّ، جَـرِل، جَرْوَل، جَشّ، جَلْمَدَة، حَزِيْز، حَزْنَة، طَـرِيْر، فَضّة، أَمْعَز، مَعْزاء، مَنْقَلَة، وَجْن، واجِن.

**سنگلاخ شدن** /s.-l.-šodan/ إضْخاراً / أَصْخَرَ المَكانُ، جَرَلاً / جَرِلَ ـَ المَكانُ.

**سنگ لوح** /s.-e-lowh/ أُرْدُواز.

**سنگ ماسـه** /s.-e-mäse/ حُثّ، حَجَـرٌ رَمْلِيّ، صَلْصـالٌ رَمْلِيّ.

**سنگ ماه** /s.-e-mäh/ حَجَرُ القَمَرِ.

**سنگ ماهی** /s.-e-mähi/ حَجَرُ الحُوْتِ.

**سنگ مثانه** /s.-e-masäne/ (پز) حَصَى المَثانَةِ، حَصاةٌ بَوْلِيَّةٌ.

**سنگ محک** /s.-e-mehak/ حَجَرُالمِحَكّ.

**سنگ مرمر** /s.-e-marmar/ ← مرمر.

**سنگ معدن** /s.-e-ma'dan/ ← کانه.

**سنگ مغاکی** /s.-e-maqäki/ ← سنگهای مغاکی.

**سنگ مغناطیس** /s.-e-meqnätis/ حَجَرُالهُنُودِ، حَجَرُالحَدِيْدِ، حَجَرُالمِغْناطِيْسِ.

**سنگ مغنی** /s.-e-maqni/ ← سنگ برکان.

**سن گندم** /sen-e-gandom/ (جانـ) ← سن.

**سنگ نشانه** /sang-e-nešäne/ رُجْمَة، مَعْلَمٌ مِنَ الحِجارَةِ.

**سنگ نگاره** /s.-negäre/ كِتابَةٌ مَنْقُوشَةٌ، البِتْرُوْغْراف، نَقْشٌ عَلَى صَخْرٍ ← سنگ نوشته.

**سنگ نگاری** /s.-n.-i/ البِتْرُوْغْرافِيا.

**سنگ نوشته** /s.-nevešte/ ← سنگ نگاره.

**سنگ‌نویس** /s.-nevis/ الطِّباعَةُ الحَجَرِيَّةُ، نَقْر.

**سنگ نیسه** /s.-e-nise/ حَجَرُالنَّيْقِيِّ.

**سنگواره** /s.-väre/ أُحْفُور.

**سنگواره‌سازی** /s.-v.-säzi/ اِسْتِحْفار، اِسْتِحْجار، تَحْجِيْر.

**سنگهای آتش‌فشانی** /s.-hä-ye-ätašfešäni/ ← سنگهای آذرین.

**سنگهای آذرین** /s.-hä-ye-äzarin/ الصُّخُورُ النّارِيَّةُ.

**سنگهای ارگانیک** /s.-hä-ye-orgänik/ الأَحْجارُ الآلِيَّةُ.

**سنگهای اسیدی** /s.-hä-ye-asidi/ صُخُورٌ حامِضِيَّةٌ.

**سنگهای برمغاکی** /s.-hä-ye-barmaqäki/ صُخُورُ الأَغْوارِ [المُتَوَسِّطَةُ العُمْقِ]، الصُّخُورُ المُتَوَسِّطَةُ.

**سنگهای بلور لایه** /s.-hä-ye-bolur-läye/ ← سنگهای دگرگونه.

**سنگهای بلورین برگه** /s.-hä-ye-b.-in-barge/ ← سنگهای دگرگونه.

**سنگهای ته‌نشستی** /s.-hä-ye-tahnešasti/ الصُّخُورُ الرُّسُوبِيَّةُ.

**سنگهای خروجی** /s.-hä-ye-xoruji/ صُخُورٌ مُنْبَثِقَةٌ.

**سنگهای خنثی** /s.-hä-ye-xonsä/ صُخُورٌ وَسِيْطَةٌ، صُخُورٌ تَعادُلِيَّةٌ أو مُتَوَسِّطَةٌ.

**سنگهای دگرگونه** /s.-hä-ye-degargune/ الصُّخُورُ المُتَحَوِّلَةُ.

**سنگهای رسوبی** /s.-hä-ye-rosubi/ ← سنگهای ته‌نشستی.

**سنگهای قلیایی** /s.-hä-ye-qalyäyi/ صُخُورٌ قاعِدِيَّةٌ.

**سنگهای قیمتی** /s.-hä-ye-qimati/ الأَحْجارُ الكَرِيْمَةُ.

**سنگهای گرده گوسفندی** /s.-hä-ye-gorde-gusfandi/ صُخُورٌ غَنَمِيَّةٌ.

**سنگهای مغاکی** /s.-hä-ye-maqäki/ صُخُورٌ پلُوتُونِيَّةٌ، صُخُورٌ جَوْفِيَّةٌ نارِيَّةٌ أو صُهارِيَّةٌ.

**سنگهای نفوذپذیر** /s.-hä-ye-nofuzpazir/ صُخُورٌ مُنْفِذَةٌ.

**سنگهای نفوذناپذیر** /s.-hä-n.-nä-p./ صَخْرٌ كَتِيْمٌ أو أَصَمُّ.

**سنگهای نفوذی** /s.-hä-ye-nofuzi/ صَخْرٌ كَظِيْمٌ أو مُتَدَخِّلٌ.

**سنگ هر کاره** /s.-e-har-käre/ حَجَرُاليَرامِ.

**سنگی** /s.-i/ الحَجَرِيّ.

**سنگ یاسم** /s.-e-yäsm/ ← یشم.

**سنگین** /sangin/ ۱. ثَقِيْل، الثِّقال، الثُّقال، باهِظ، ثُرَنْطَى، الجَثِم، الجَثِيْم، مُزْبِک، رَزِيْن، رَصِيْن، زَغِيْب، زَمِيْت، زِمِّيْت، سَمِيْن، أَصَمّ، فـادِح، مَجْر، وَقِيْذ، وَخِيْم، وَخِم، وَخُوم، هُدّاب، هِدّان، هِـدَمْل، أَهْرَس، هُنْجُل. ۲. وَقُور، مُنِيْف، مُتَأَنّي، مُتَمَهِّل، مَهُوْب، مَهِيْب.

**سنگین دست** /s.-dast/ الدَّهْوَرِيّ مِن الرِّجالِ.

**سنگین شدن** /s.-šodan/ ۱. ثِقَلاً وثَقالَةً / ثَقُلَ ـُ الشَّيءُ، اِسْتِثْقالاً / اِسْتَثْقَلَ، وَزْناً وزِنَةً / وَزَنَ يَزِنُ الشَّيءُ، وَزانَةً / وَزُنَ يَوْزُنُ الشَّيءُ، تَبَسُّقاً / تَبَسَّقَ، جَشَماً / جَشِمَ ـَ جَفاءً وجَفاءَةً / جَفا ـُ عَلَيـهِ كذا، دُؤُوْثاً / دَأَثَ ـَ الشَّيءُ، رَجاحَةً / رَجَحَ ـَـِ اِرْتِجاحاً / اِرْتَجَحَ، رَزانَةً / رَزُنَ ـُ شِدَّةً / شَدَّ ـُ الشَّيءُ، غَضْفَرَةً / غَضْفَرَ، لَعَثاً / لَعِثَ ـَ كَبّاً / كَبَّ ـُ الشَّيءُ، تَوْخِيْماً / وَخَّمَ، وَباطَةً / وَبُطَ يَوْبُطُ، وَبَطاً / وُبِطَ مج يُوْبَطُ، هَوْلاً / هالَ يَهُوْلُ هُـ الأَمْرُ. ۲. وَقارَةً ووَقاراً / وَقُرَ يَوْقُرُ الرَّجُلُ، رَصانَةً / رَصُنَ ـُ.

**سنگین کردن** /s.-kardan/ إِثْقالاً / أَثْقَلَهُ، تَثْقِيْلاً / ثَقَّلَ، تَثاقُلاً / تَثاقَلَ، إِيْقاراً، أَوْقَرَ هُـ لِطَى / لَطِيَ ـَ هُـ بذلک، لَهْداً / لَهَدَ ـَ هُـ الحِمْلُ، تَلْهِيْداً / لَهَّدَ هُـ مَجْراً / مَجَرَ ـُ

هَ نَشْطاً / نَشَطَ ـُ هُ وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ الشَّيءَ، تَوْهِيزاً / وَهْزَهُ.

**سنگینکره** /s.-kore/ جَوْفُ الأرضِ، الكُرَةُ الباطِنِيَّةُ الثَّقِيلَةُ.

**سنگینی** /s.-i/ ۱. ثِقْل، الثِّقَل، وَزْن، أُوق، بَعاع، ثُفْن، جَشَم، حَبالَة، دَلّ، رَصانَة، سَمْت، عِبْء، العَبالَة والعَبالَة، عالَة، عَبْو، كُبَّة، المَؤُونَة، نِدْح، وَبَلَة، وِزْر، وَطْأة، وَكَف. ۱. وَقار، مَكانَة، رَزانَة، حَنان، تَأنّي، تَمَهُّل، هَيْبَة، مَهابَة.

**سنگینی کردن** /s.-i-kardan/ أَوْداً وأُوُوداً / آدَ ـُ هُ الحِمْلُ، عَوْلاً / عالَ ـُ وعَيْلاً / عالَ يَعِيْلُ الشَّيءُ فُلاناً، نَوْءاً وتَنْواءً / ناءَ يَنُوءُ بِهِ الحَمْلُ، إناءَةً / أَناءَهُ الحَمْلُ.

**سنوزوئیک** /senozo'ik/ عَصْرُالحَياةِ الحَدِيثَةِ.

**سن یائسگی** /sen-ne-yä'esegi/ سِنُّ اليَأْسِ.

**سنی شدن** /sonni-šodan/ تَسَنُّناً / تَسَنَّنَ.

**سنیور** /seniyor/ سَيِّد، سَيِّدٌ إقْطاعِيٌّ.

**سو** /su/ نَحْو، جانِب، ناحِيَة، جِهَة، وَجْه، إلْيَة، جِنْح، الجِذْفار، الحُذْفُور، جُجْز، حُجْرَة، الحَرا، حَراة، دَرْف، دَفّ، دَفَّة، سَبِيْب، شَرَى، شُزْن، شاكِلَة، صَدَف، صَفْح، صُقْع، الصَّير، ضُبْع، ضِبْن، ضَفا، ضِلْعَة، ضِيْف، كَنَف، طَبَّة، عُرْض، عَفْو، لِقْن، الهُذَيَة، هَوَ.

**سوءاستفاده** /su'-e-estefäde/ تَعَسُّف، إساءَةُ إسْتِعْمالٍ، سُوءُالإسْتِعْمالِ، نَهْک، اِنْتِهاک.

**سوءاستفاده کردن** /s.-e-e.-kardan/ إساءَةً / أساءَ الإسْتِعْمالَ، اِسْتِغْلالاً / اِسْتَغَلَّ، مُدالَسَةً / دالَسَ، مُخادَعَةً / خادَعَ.

**سوء تعبیر** /s.-e-ta'bir/ تَحْرِيفُ الكَلامِ.

**سوء تغذیه** /s.-e-taqziye/ سُوءُ التَّغْذِيَةِ، تَغْذِيَةٌ سَيِّئَةٌ.

**سوء تفاهم** /s.-e-tafähom/ سُوءُ تَفاهُمٍ.

**سوء پیشینه** /s.-e-pišine/ سُوءُ السَّابِقَةِ.

**سوء سابقه** /s.-e-säbeqe/ ← سوء پیشینه.

**سوءظن** /s.-e-zan/ شُبْهَة.

**سوء قصد** /s.-e-qasd/ عُدْوان، مُحاوَلَةُ الإعْتِداءِ.

**سوء قصد کردن** /s.-e-q.-kardan/ إعْتِداءً / إعْتَدَى عَلَى حَياةِ فُلانٍ.

**سوء مدیریت** /s.-e-modiriyyat/ سُوءُ إدارَةٍ.

**سوء نیت** /s.-e-niyyat/ نِيَّةٌ سَيِّئَةٌ، النَّغَل.

**سوء هاضمه** /s.-e-häzeme/ تُخَمة، سُوءُ الهَضْمِ، تَلَبُّكُ المِعْدَة، دِسْپِپْسِيا.

**سوا** /savä/ ۱. مَفْصُول، مُنْفَصِل، مُجَزَّأ، مَقْسُوم، مُقَسَّم، مَفْرُوز، مَعْزُول. ۲. غَيْر، سِوَى.

**سواد** /saväd/ عِلْم. «~ ش نم کشیده»: هُوَ قَلِيلُ العِلْمِ، هُوَ ضَحِلُ المَعْلُومات، هوغَثُّ المَعْلُوماتِ.

**سوار** /savär/ فارِس، الرّاكِب، رَكِيْب، خَيّال، مُمْتَطِي.

**سوار خوبی** /s.-xubi/ الفُرُوسِيَّة، رُكُوبُ الخَيْلِ أو البَراعَةِ فِيهِ.

**سوار شدن** /s.-šodan/ رُكُوباً ومَرْكَباً / رَكِبَ ـَ الدّابَّةَ و عَلَى الدّابَّةِ، اِرْتِكاباً / اِرْتَكَبَهُ، إمْطاءً / أَمْطَى الدّابَّةَ، اِمْتِطاءً / اِمْتَطَى، دَأْماً / دَأَمَ ـَ هُ، تَدَثُّراً / تَدَثَّرَ الشَّيءَ، إدْراكاً / أَدْرَكَ القِطارَ، [بر هم] تَداقّاً / تَداقَّ القَوْمُ، رَحْلاً ورَحِيْلاً وتَرْحالاً / رَحَلَ ـَ هُ، رَمْياً / رَمَى يَرْمِي بأَرْواقِهِ عَلَى الدّابَّةِ، اِعْتِراشاً / اِعْتَرَشَ الدّابَّةَ، معاظَلَةً / عاظَلَ الشَّيءَ، اِعْتِرازاً / اِعْتَرَزَ، اِقْلِيْلاءً / اِقْلَوْلَى الدّابَّةَ، اِسْتِواءً / اِسْتَوَى عَلَى ظَهْرِ دابَّتِهِ.

**سوارکار** /s.-kär/ فارِس، خَيّال، رَكّابُ الخَيْلِ، صَبائِحِيّ، فَنْجَرِي.

**سوارکاری** /s.-k.-i/ الفُرُوسِيَّة.

**سوار کردن** /s.-kardan/ إرْكاباً / أَرْكَبَ، تَرْكِيْباً / رَكَّبَ هُ الفَرَسَ، إمْطاءً / أَمْطَى هُ الدّابَّةَ.

**سواره** /s.-e/ سوار.

**سواره نظام** /s.-e-nezäm/ خَيّالَة، الجُنُودُ الفُرْسان، سَوارِيّ.

**سواری** /s.-i/ الفُرُوسِيَّة، رُكُوب، رَكْبَة.

**سواستیکا** /sevästikä/ الصَّلِيْبُ المَعْقُوفُ ← صلیب شکسته.

**سواسوا** /savä-savä/ ۱. مُنْفَصِل، مُخْتَلِف، مُسْتَقِلّ. ۲. مُنْفَصِلاً، بالإنْفِصال.

**سوا شدن** /s.-šodan/ شُطُوراً و شُطُوْرَةً و شَطارَةً / شَطَرَ ـُ عَنْهم، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ، تَقاطُعاً / تَقاطَعَ، اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ، تَباعُداً / تَباعَدَ عَنْ.

**سوا کردن** /savä-kardan/ ۱. مَيْزاً / مازَ يَمِيْزُهُ، تَمْيِيْزاً / مَيَّزَ الشَّيءَ، فَرْزاً / فَرَزَ ـِ هُ عَنْ غَيْرِه، عَزْلاً / عَزَلَ ـِ هُ عَنْ

كذا، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ تَنْحِيَةً / نَحّاهُ، حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـُ بَيْـنَ الشَّيْئَيْنِ. ۲. نَخْباً / نَخَبَ ـُ هُ، إنْتِخـاباً / إنْتَخَبَ، إنْتِقاءً / إنْتَقَى.

**سؤال** /so'äl/ ۱. سُؤال، إسْتِجْواب. ۲. كَفَف، إسْتِعْطاء، تَسَوُّل.

**سؤال پيچ كردن** /s.-pic-kardan/ مُحاصَرَةً / حاصَرَهُ بالأسْئِلَةِ.

**سؤال كردن** /s.-kardan/ سُؤالاً و مَسْأَلَةً / سَأَلَ ـَ هُ عَنْ كذا و بِكذا، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ عَلَيهِ سُؤالاً.

**سوائى** /savä'i/ فَصْل، إنْفِصال، تَفْرِيق.

**سوبژكتيو** /subžektiv/ ذاتِيّ، شَخْصِيّ.

**سوب سيد** /subsid/ عَلاوات.

**سوبلمه** /sublame/ (شيمـ) السُّلَيْمانِيّ.

**سوپ** /sup/ الصُّبَّـة، شُوب، الحَسـاء، الشُّوربَـة، شُرْبـاً، مَرَقَة، سَلِيقَة، مَسْلُوقَة.

**سوپاپ** /supäp/ الصِّمام.

**سوپاپ الكتريكى** /s.-e-elekteriki/ الصِّمامُ الكَهْرَبائِيّ.

**سوپاپ اطمينان** /s.-e-etminän/ ← سوپاپ ايمنى.

**سوپاپ ايمنى** /s.-e-imeni/ صِمامُ الأمْنِ أو الأمانِ.

**سوپاپ گاز** /s.-e-gäz/ خافِتُ صَوتِ العادِمِ.

**سوپ خورى** /sup-xori/ السُّلْطانِيَّة.

**سوپر** /super/ فَوْق، أعْلَى، أكْبَر، أعْظَم.

**سوپرانو** /sopräno/ (مسـ) نَغْمَةُ النَّدِيّ، السُّپْرانو.

**سوپرسونيك** /super-sonik/ فَوقَ السَّمْعِيّ.

**سوپرفسفات** /s.-fosfät/ سُوپَرفَسْفات.

**سوپرفسفات آهك** /s.-f.-e-ähak/ سُوپَرفَسْفاتُ الكِلْس.

**سوپرلوكس** /s.-luks/ مُكَيَّف [اتوبيس]، أتُوبِيس مُكَيَّف.

**سوپرماركت** /s.-märket/ السُّوقُ المَرْكَزِيَّة.

**سوپرهترودين** /s.-heterodin/ فَوقَ الهِيتِرُوداين.

**سوپريور** /superiyor/ أعْلَى، فَوْقانِيّ.

**سوت** /sut/ صَفْر، صَفِير، تَصْفِير، صَفّارَة، صُفار، مُكاء.

**سوت پاسبان** /s.-e-päsbän/ صَفّارَةُ الخَفِيرِ.

**سوت خطر** /s.-e-xatar/ صَفّارَةُ الإنْذارِ أو التَّحْذِيرِ.

**سوت زدن** /s.-zadan/ تَصْفِيراً / صَفَّرَ، صَفِيراً / صَفَرَ ـِ مُكاءً و مَكْواً / مَكا ـُ.

**سوت سوتك** /s.-s.-ak/ ← سوت.

**سوتك** /s.-ak/ ← سوت.

**سوت كردن** /s.-kardan/ رَمْياً / رَمَى ـِ إلْقاءً / ألْقَى، مَحْواً / مَحايَمْحُو و يَمْحَى.

**سوت و كـور** /s.-o-kur/ بِدُوْنِ نُـوْر، مُظْلَم، بِـدُوْنِ جَلاء، بِلاضَجِيْجٍ.

**سوخ** /sux/ (گيا) البَصَلَة.

**سوخارى** /suxäri/ سُوْخارِي، خُبْزٌ سُوْخارِي.

**سوخت** /suxt/ ۱. إحْتِراق، الصَّلَى. ۲. وُقُود، وِقاد، وَقِيْد، سَجُور.

**سوختاما** /suxtämä/ المُفَحَّم ← كاربوراتور.

**سوختامايى** /s.-yi/ التَّفْحِيْم.

**سوخت پاش** /suxt-päš/ نَضّاحَة ← ژيكلور.

**سوخـت شدن** /s.-šodan/ إمّحاءً / إمَّحَى، إمْتِحـاءً / إمْتَحَى، فَناءً / فَنِيَ و فَنَى يَفْنِي.

**سوخت شده** /s.-šode/ هالِك. «وام سوخـت شده»: دَيْنٌ هالِكٌ.

**سوخت كردن** /s.-kardan/ مَحْواً / مَحَا يَمْحُو و يَمْحَى، إفْناءً / أفْنَى.

**سوختگـى** /s.-egi/ حُـرْق، وَقْد، وُقُـود، إيْقـاد، تَوَقُّـد، إشْتِعال، كَيّ، كَوْي، سَلْق، إلْتِهاب.

**سوختگـى و پختگى** /suxtegi-va-poxtegi/ الحُرْقُ [في الجِسْمِ بِسَبَبِ مِنْ ماءٍ حارٍّ].

**سوختگيرى** /suxt-giri/ التَّزَوُّدُ بالوَقُودِ، التَّزْوِيْدُ بالوَقُوْدِ.

**سوختگيرى كردن** /s.-g-kardan/ تَزَوُّداً / تَزَوَّدَ بالوَقُوْدِ.

**سوختگيرى هوايى** /s.-g.-ye-haväyi/ الإرْضاعُ الجَوِّيّ.

**سوختن** /suxtan/ ۱. [مص ل] إحْتِراقاً / إحْتَرَقَ، تَحَرُّقاً / تَحَرَّقَ، إشْتِعالاً / إشْتَعَلَ، تَزَلُّعاً / تَزَلَّعَ، تَشَيُّطاً / تَشَيَّطَ الشَّـيءُ، إمْتِهاشـاً / إمْتَهَشَ الشَّـيءُ. ۲. [مص م] ← سوزاندن.

**سوخته** /suxte/ ۱. حَرِيْـق، مُحْتَرِق، مَكْـوِيّ، مُكْتَوِي، ضَرِيْم. ۲. مُصابٌ بِمِحْنَةٍ.

**سوختهاى كانى** /suxt-hä-ye-käni/ وَقُوداًحْفُورِي.

**سوختـه دل** /s.-e-del/ ۱. مُعَذَّب، مُتَأَلِّـم، اللَّهِيْب. ۲. عاشِق.

**سوختنـى** /suxtani/ قابِـلُ الإلْتِهاب، قـابِلُ الإحْتِـراقِ، مُلْتَهِب، قابِلُ أو سَرِيعُ إحْتِراقٍ داخِلِيّ.

**سوخت و ساز** /suxt-o-säz/ أيض، تَفاعُلٌ حَيَوِيٌّ، الإضداء.

**سوخه** /s.-e/ (گيا) ← سوخ.

**سود** /sud/ ۱. نَفع، نافِقة، النُّفِيْعَة، إنْتِفاع، مَنْفَعَة، فائِدَة، رِبْح، الرِّبا، الرَّباء، عائِدَة، ثَمَر، ثَمَرَة، الجَدا، الجَداء، جَدْوَى، حَرِيثَة، خاصِيَّة، رَجْع، الرَّجْعَة، رادَّة، مَرَدَّة، إرْتِفاع، مَصْلَحَة، ضُحَى، طُباخ، طائِل، غَرَض، غُنْم، غَنِيمَة، مَغْنَم، كِسْب، مَكْسَب. ۲. (شيمـ) صُودا.

**سودآور** /s.-ävar/ رابِح، مُرْبِح، مُكْسِب، مُثْمِر.

**سودا** /sowdä/ ۱. مالِنْخُوليا، مالِيْخُوليا، سَوْداء، مَلَنْخُوليا. ماءُ الصُّودَا.

**سودا زده** /s.-zade/ هائِم، هَيْمان، مَجْنُون، عاشِق، مُلْتاع، مُلَوَّع.

**سوداگر** /s.-gar/ بَيّاع، بائِع، تاجِر، شَرِيٌّ، صَفّاق.

**سوداگری** /s.-g.-i/ تِجارَة، مَتْجَر.

**سودان** /sudän/ السُّودان.

**سودائی** /sowdä'i/ مَسْوُود، مُصابٌ باالمَلَنْخُوليا.

**سود بخش** /sud-baxš/ مُفِيد، مُرْبِح.

**سود بردن** /s.-bordan/ رِبْحاً و رَبَحاً و رَباحاً / رَبِحَ ـَ في تِجارَتِهِ، إنْفاعاً / أنْفَعَ الرَّجُلُ، إنْتِفاعاً / إنْتَفَعَ بِهِ و مِنْهُ، إسْتِنْفاعاً / إسْتَنْفَعَ، إفادَةً / أفادَ، إسْتِفادَةً / إسْتَفادَ مِنْ، إرْتِفاقاً / إرْتَفَقَ بِهِ، شُفُوفاً / شَفَّ ـِ التّاجِرُ، تَشْفِيَةً / شَفَّى الرَّجُلَ، إغْتِياراً / إغْتارَ، كِسْباً / كَسَبَ ـِ مالاً، إكْتِساباً / إكْتَسَبَ، تَكَسُّباً / تَكَسَّبَ، تَمَتُّعاً / تَمَتَّعَ بِكذا.

**سود بر سود** /s.-bar-s./ فائِدَةٌ مُرَكَّبَةٌ.

**سود پرست** /s.-parast/ الوُصُولِيّ.

**سود پرستی** /s.-p.-i/ الوُصُولِيَّة.

**سود تجارتی** /s.-e-tejärati/ (شيمـ) ← سود ۲.

**سودجو** /s.-ju/ مادِّيّ.

**سودجویی** /s.-j.-i/ مُعاوَمَة، جَلْب، إجْتِلاب، إكْتِساب، إسْتِفادَة، إسْتِثْمار، إسْتِغْلال.

**سود خالص** /s.-e-xäles/ الرِّبْحُ الصّافِي، صافِي الرِّبْح.

**سودخواهی** /s.-xähi/ ← سودگری [مذهب].

**سود دادن** /s.-dädan/ فَيْداً / فادَ ـِ ت لَهُ فائِدَةٌ، إفادَةً / أفادَ، تَرْبِيحاً / رَبَّحَ هـُ إرْباحاً / أرْبَحَ هـُ نَفْعاً / نَفَعَ ـَ هُ بِكَذا، تَنْفِيعاً / نَفَّعَ هـ رَفْقاً / رَفَقَ ـُ هُ، إرْفاقاً / أرْفَقَ، تَشْدِيَةً / سَدَّى، إسْداءً / أسْدَى إلَيْهِ، غِياراً / غارَ ـِ تَكْسِيْباً / كَسَّبَ و إكْساباً / أكْسَبَ فُلاناً مالاً أو عِلْماً، مَيْحاً / ماحَ ـِ هـَ.

**سود ده آبه** /s.-e-dah-äbe/ ← سود رختشويى.

**سود ربا** /s.-e-rebä/ الفائِدَةُ الرِّبَوِيَّةُ.

**سود رختشويى** /s.-e-raxtšuyi/ صُودُ الغَسِيْل.

**سود رسان** /s.-resän/ النَّفّاع، نَفُوع.

**سود رسانيدن** /s.-resänidan/ إفادَةً / أفادَ هـُ نَفْعاً / نَفَعَ ـَ هـ بِكذا، تَكْسِيْباً / كَسَّبَ و إكْساباً / أكْسَبَ فُلاناً مالاً أو عِلْماً، إرْفاقاً / أرْفَقَ هـُ ← سود دادن.

**سود ساده** /s.-e-säde/ رِبْحٌ بَسِيْطٌ.

**سود سوزآور** /s.-e-suz-ävar/ (شيمـ) الصُّودُ الكاوِيَةُ.

**سود سهام** /s.-e-sahäm/ قَسِيْمَةُ رِبْحٍ، حِصَّةُ رِبْحٍ، رَبِيْحَة.

**سود شخصی** /s.-e-šaxsi/ الشَّخْصِيَّة.

**سود قانونی** /s.-e-qänuni/ الفائِدَةُ القانُونِيَّةُ.

**سود كردن** /s.-kardan/ ← سود بردن.

**سود كلی** /s.-e-kolli/ الرِّبْحُ الإجْمالِيّ.

**سودگری [مذهب]** /s.-gari/ مَذْهَبُ المَنْفَعَةِ.

**سود محرق** /s.-e-mohreq/ ← سود سوزآور.

**سود مركب** /s.-e-morakkab/ رِبْحٌ مُرَكَّبٌ.

**سودمند** /s.-mand/ ۱. رابِح، مُرْبِح، مُفِيد، نافِع، رافِقٌ مِن الأُمُور، نُفاعَة، مُرْتَفَق. ۲. صِحِّيّ، مَصَحَّة، نَجِيْع، ناجِع، مُؤَثِّر.

**سودمندی** /s.-m.-i/ إرْتِفاع، إنْتِفاع، فائِدَة، نَفْع.

**سودن** /sudan/ ← ساييدن، ماليدن.

**سود ناخالص** /sud-e-nä-xäles/ دَخْلٌ إجْمالِيّ، رِبْحٌ إجْمالِيّ، رِبْحٌ غَيرُ صافٍ.

**سوده** /sude/ ← سابيده.

**سوده رخ** /s.-rox/ مَصْقَل [سَطْحٌ صَخْرِيٌّ أمْلَس].

**سوده گر** /s.-gar/ الحَكّاك.

**سودياب** /sud-yäb/ المُنْتَفِع.

**سوديوم** /sodyom/ (شيمـ) ← سديم.

**سور** /sur/ ۱. (گيا) شَجَرَةُ الحَياةِ. ۲. السُّور، حِصار. ۳. إحْتِفال، ضِيافَة، وَلِيْمَة، عُرْس، لَذَّة، مَلَذَّة.

**سور** /sever/ مُتَشَدِّد، جِدِّي، مُوَقَّر.

**سوراخ** /surāx/ ۱. ثَقب، ثُقبَة، فُتحَة، فُرجَة، نَقر، نُقرَة، ثُلمَة، حُفرَة، نَقب، نُقبَة، بُؤرَة، ثَلب، جَوبَة، تَجویف، خُرت، خَرق، مَخرَج، خُرم، سُمّ، شَقّ، عُیَینَة، قَعرَة، نُخرُوب، نَفَذ، مَنفَذ، وَخز، وَقب. **«ـ دعا را گم کرده است»**: أَضاعَتْ رِجلُهُ طَرِیقَ الصَّوابِ. ۲. جُحرُ الحَیَوانِ، جُحْران. ۳. سوراخ شده.

**سوراخ بینی** /s.-e-bini/ خَیشُوم.

**سوراخ سوراخ** /s.-s./ مُخرَّم، مُثَقَّب.

**سوراخ سوراخ شدن** /s.-s.-šodan/ تَثَقُّباً / تَثَقَّب، نَقباً / نَقِبَ ـَ، تَنَقُّباً / تَنَقَّب، تَخَرُّقاً / تَخَرَّق.

**سوراخ سوزن** /s.-e-suzan/ خُرتُ الإبرَة.

**سوراخ شدن** /s.-šodan/ تَثَقُّباً / تَثَقَّب، إنثِقاباً / إنثَقَب، نَقباً / نَقِبَ ـَ تَنَقُّباً / تَنَقَّب، ثَلماً / ثَلِمَ ـَ تَثَلُّماً / تَثَلَّم، إنثِلاماً / إنثَلَم، إنفِخاتاً / إنفَخَتَ الشَّيءُ.

**سوراخ شده** /s.-šode/ مَثقُوب، نَقِیب، مَخرُوت، الخَلِیل، مَخلُول، فَضِیض.

**سوراخ کردن** /s.-kardan/ ثَقباً / ثَقَبَ ـُ الشَّيءَ، تَثقِیباً / ثَقَّب، تَثَقُّباً / تَثَقَّبَ هـُ، ثَلماً / ثَلَمَ ـِ و تَثلِیماً / ثَلَّمَ هُ، نَقباً / نَقَبَ ـُ الحائِطَ، تَنقِیباً / نَقَّبَ الشَّيءَ، نَقراً / نَقَرَ ـُ الشَّيءَ، خَرقاً / خَرَقَ ـِ هـ، إختِراقاً / إختَرَق، بَزلاً / بَزَلَ ـُ الشَّيءَ، تَبزِیلاً / بَزَّلَ الشَّيءَ، ثَلباً / ثَلَبَ ـِ الشَّيءَ، خَرزاً / خَرَزَ ـُ الجِلدَ، خَرداً / خَرَدَ ـِ الشَّيءَ، خَرباً / خَرَبَ ـُ الشَّيءَ، خَرتاً / خَرَتَ ـُ الأُذُنَ، خَرماً / خَرَمَ ـِ الشَّيءَ، تَخرِیماً / خَرَّمَ الشَّيءَ، خَزماً / خَزَمَ ـِ هـُ، تَخزِیماً / خَزَّمَ الشَّيءَ، خَلّاً / خَلَّ ـُ، تَخوِیشاً / خَوَّش، تَذبِیحاً / ذَبَّح، ذَبحاً / ذَباحاً / ذَبَحَ ـَ الشَّيءَ، سَرداً / سَرَدَ ـُ الشَّيءَ، إسراداً / أسرَدَ الشَّيءَ، تَسرِیداً / سَرَّدَ الشَّيءَ، تَعیِیناً / عَیَّنَ، غَرزاً / غَرَزَ ـِ تَغرِیزاً / غَرَّزَ، إغرازاً / أغرَزَ الشَّوکَةَ في، غَرزاً / غَرَزَ ـُهُ بالإبرَة، تَفجِیماً / فَجَّمَ، فَختاً / فَخَتَ ـَ السَّقفَ، فَقراً / فَقَرَ ـِ تَفقِیراً / فَقَّرَ، قَضّاً / قَضَّ ـُ الشَّيءَ، تَقوِیراً / قَوَّرَ، إقتِواراً / إقتَوَرَ الشَّيءَ، نَخرَبَةً / نَخرَبَ، نَفذاً و نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ نَقفاً / نَقَفَ ـُ الفَرخُ البَیضَةَ، وَزماً / وَزَمَ یَزِمُ الشَّيءَ، تَوسِعَةً / وَسَّعَ، إیساعاً / أوسَعَ الخَرقَ في المَعدِنِ.

**سوراخ کلید** /s.-e-kelid/ ثَقبُ المِفتاحِ.

**سوراخ کن** /s.-kon/ ۱. خارِق، نافِذ، ثاقِب. ۲. زُنبَة، خَرّامَة، آلَةُ تَخرِیم.

**سوراخ و سنبه** /s.-o-sonbe/ (عم) الأطراف، کُلُّ جَوانِبِ الأُمُورِ ← گوشه و کنار.

**سوراخی** /s.-i/ نُقرَة، حُفرَة، تَجوِیف.

**سورتمه** /surtme/ مَرکَبَةٌ جَلِیدٍ، مِزلَج.

**سورچران** /sur-carān/ الطُّفَیل.

**سورچرانی** /s.-c.-i/ التَّطَفُّل، إصابَةُ طَعامِ بالتَّطَفُّلِ عَلَی الآخَرِینَ.

**سورچی** /surci/ ← درشکه‌چی.

**سوردادن** /sur-dādan/ إیلاماً / أولَمَ، تَضیِیفاً / ضَیَّفَ هُ، تَقدِیماً / قَدَّمَ لَهُ الضِّیافَةَ، أدباً / أدَبَ ـِ إیداباً / آدَبَ.

**سوردین** /surdin/ المِخفاف.

**سوررئالیست** /sur-re'ālist/ السُّرْیالِيّ، الفَوْواقِعِيّ.

**سوررئالیسم** /s.-re'ālism/ السُّرْیالِیَّة، الفَوْواقِعِیَّة.

**سورسات** /surosāt/ ← توشه، زاد، خواربار.

**سورشارژ** /suršārž/ إثقالٌ بالتَّحمِیل.

**سورگو** /sorgo/ (گیا) ← ذرت خوشه‌یی.

**سورنجان** /suranjān/ (گیا) خَمِیرَةُ العَطّارِ، سُورَنجان، أصابِعُ هِرمِز أو هِرمِس، حافِرُ المُهرِ.

**سورنجان پاییزی** /s.-e-pāyizi/ (گیا) الحَمَل.

**سورنجانها** /s.-hā/ (گیا) السُّورَنجانِیّات.

**سورنگ** /sorang/ ← سرنگ.

**سوره** /sure/ السُّورَة.

**سوریه** /suriyye/ السُّورِیَّة.

**سوز** /suz/ ۱. حُرقَة، حَرارَة، إلتِهاب، وَرَم. ۲. صَبابَة، شَوقٌ شَدِیدٌ، غَیرَة.

**سوزآور** /s.-āvar/ (شیمـ) الکاوي.

**سوزاک** /s.-āk/ (پز) السَّیَلان، زُهرِيّ، تَعقِیبَة.

**سوزان** /s.-ān/ ۱. حَرّاق، حارّ، مُحرِق، مُحتَرِق، حُراق، مُلهِب، مُتَلَهِّب، مُلتَهِب، مُشتَعِل، وَقّاد، مُتَوَقِّد، مُضطَرِم، مُتَّقِد، حَمِیت، الکاوي، لاذِع، لَفُوح، لافِح. ۲. لَذّاع، لاذِع، أجّاج، حِرِّیف، لاسِع. ۳ ← سطح سوزان.

**سوزاندن** /suzāndan/ حَرقاً / حَرَقَ ـُ هـُ بالنّارِ، إحراقاً / أحرَقَ و تَحرِیقاً / حَرَّقَ و إحتِراقاً / إحتَرَقَ هـُ بالنّارِ، إلتِهاباً / إلتَهَبَ، کَیّاً / کَوَی یَکوِي بالنّارِ، خَشخَشَةً / خَشخَشَ ثَهُ النّارُ، إشاطَةً / أشاطَ، تَشیِیطاً / شَیَّطَ، تَشیِیعاً / شَیَّعَ

هـُ بالنّارِ، عَرَضاً / عَرَضَ ـِ هـُ عَلَى النّارِ، لَذْعاً / لَذَعَ ـَ ت النّارُ الشَّيءَ، لَفْحاً و لَفَحاناً / لَفَحَ ـَ ت النّارُ فُلاناً، تَلْوِيحاً / لَوَّحَ الشَّيءَ بالنّارِ، لَوْعاً / لاعَ يَلُوعُ ت الشَّمْسُ وَجْهَهُ، إمْعاضاً / أمْعَضَ الشَّيءَ، مَهْشاً / مَهَشَ ـَ هـ .

**سوزانی** /suzäni/ قابِليَّةُ الإحْتِراقِ، الإحْتِراقِيةُ.

**سوزانیدن** /suzänidan/ ← سوزاندن.

**سوزبرف** /suz-e-barf/ عاصِفَةٌ ثَلْجِيَّةٌ.

**سوزدل** /s.-e-del/ لَوْعَة، حُزْن، غَمّ، حُرْقَةُ الحُزْنِ وَ الهَوَى والوَجْدِ.

**سوزدن** /su-zadan/ إنارَةٌ / أنارَ خَفِيْفَةً ← سوسوزدن.

**سوزرن** /suzeran/ ۱. سَيِّدٌ (إقْطاعِيّ) أعْلَى. ۲. المُتَسَلِّطَة.

**سوززدن** /suz-zadan/ إيْمالاً / أوْلَمَ شَدِيْداً، تَألُّماً / تَألَّمَ، مُواخَزَةً / وَاخَزَ، مُلاذَعَةً / لاذَعَ.

**سوزسرما** /s.-e-sarmä/ البَرْدُ الشَّدِيْدُ، شِدَّةُ البَرْدِ، قَرْس، قَرِيْس، قارِس.

**سوزش** /s.-eš/ ۱. حَرْق، حُرْقَة، تَحَرُّق، اِلْتِهاب، إشْعال، أزِيْز، لَذْع، لَغْج، المَضاض، مَضْماض. ۲. لَوْعَةُ [الهَوَى]، الغَلِيْل.

**سوزش درونی** /s.-eš-e-daruni/ إحْتِراقٌ داخِلِيّ، المِنْضَح، المِنْضَحَة.

**سوزمانی** /suz-mäni/ ← کولی.

**سوزن** /suzan/ ۱. إبْرَة، خِيَاط، مِخْيَط، عَجُوز. ۲ ← سوزن راه آهن.

**سوزناک** /suz-näk/ مُحْرِق.

**سوزنبان** /suzanbän/ مُحَوِّلُ اتِّجاهِ السِّكَّةِ الحَدِيْدِيَّة، مُحَوِّل، مُلَوِّح، عامِلُ المُنَاوَرَة، مِحْوَلْجِيّ و أشْرَجِيّ، مِفْتاحْجِيّ [عم].

**سوزنبند** /s.-band/ قامِطَة، مِلْزَمَة، مِشْبَك، ماسِك.

**سوزن چخاق تفنگ** /s.-e-caxmäq-e-tofang/ إبْرَةُ البُنْدُقِيَّةِ.

**سوزن چوپان** /s.-e-cupän/ (گیا) مُشْطُ الزُّهْراء.

**سوزن خیاطی** /s.-xayyäti/ إبْرَةُ الخِياطَةِ.

**سوزندان** /s.-dän/ مِثْبَر، مِئْبار، أبّارَة، مِئْبَرَة.

**سوزن درمانی** /s.-darmäni/ الوَخْزُ بالإبْرَةِ [لِمُعالَجَةِ المَرَضِ أوْ تَخْفِيفِ الألَمِ].

**سوزندگی** /suzandegi/ الإحْتِراق، الإحْراق.

**سوزن دوزی** /suzan-duzi/ وَشْي أوْ تَوْشِيَةُ الثَّوْبِ.

**سوزندوزی کردن** /s.-d.-kardan/ وَشْياً وشِيَةً / وَشَى يَشِي ثَوْباً، تَوْشِيَةً / وَشَّى.

**سوزنده** /suzande/ مُحْرِق، حارّ، مُحْتَرِق، الحَرّاقَة، الحِراق، حام، لاذِع، الكاوِي.

**سوزن راه‌آهن** /suzan-e-räh-ähan/ إتِّجاهُ السِّكَّةِ الحَدِيْدِيَّةِ، صِيْنِيَّة.

**سوزن زدن** /s.-zadan/ ۱. غَرْزاً / غَرَزَ ـِ بالإبْرَة، غَرَّزاً / غَرَّزَهُ بالإبْرَة، نَخْساً / نَخَسَ ـُ نَكْزاً / نَكَزَ ـُ وَخْزاً / وَخَزَ يَخِزُهُ. ۲. زَرْقاً / زَرَقَ ـِ حُقْنَةَ الدَّواءِ.

**سوزن‌ساز** /s.-säz/ الأبّار.

**سوزن‌فروش** /s.-foruš/ الأبّار، الإبَرِيّ.

**سوزنک** /s.-ak/ (پز) ← سوزاک.

**سوزنکاری** /s.-kari/ ← سوزن دوزی.

**سوزنگر** /s.-gar/ الأبّار.

**سوزن ماهیان** /s.-mähiyän/ (جانـ) خُصْلِيّاتُ الخَياشِيْمِ.

**سوزن مغناطیسی** /s.-e-meqnätisi/ إبْرَةٌ مَغْنَطِيْسِيَّةٌ.

**سوزنی** /s.-i/ قُماشٌ حَرِيْرِيٌّ كانُوا قَدِيْماً يَفْرُشُوْنَهُ تَحْتَ السَّماوَرِ أوْ تَحْتَ المَلابِسِ في الحَمّامِ.

**سوز و ساز** /suz-o-säz/ الصَّبْرُ و التَّحَمُّلُ أمامَ المَصائِبِ.

**سوز و گداز** /s.-o-godäz/ لَوْعَة، حُرْقَة.

**سوژا** /sožä/ (گیا) ← سویا.

**سوژه** /sože/ مَوْضُوع، مَضْمُون، مَبْحَث، أساسُ البَحْثِ.

**سوس** /sus/ (گیا) ← شیرین بیان.

**سوس** /sos/ ← سُس.

**سوسک** /susk/ (جانـ) خُنْفُس، خُنْفُساء، خُنْفُسَة، خَضْراءُ الدِّمَن، خُنْفَساءُ الزِّبْل، بِنْتُ وَرْدان، صَرْصار، صَرْصُور، مَنْدُوسَة، كَبْرَتَل.

**سوسک آبزی** /s.-e-äbzi/ (جانـ) بُرْغُوثُ الماءِ، إلْفُ الماءِ.

**سوسک حمام** /s.-e-hammäm/ (جانـ) ← سوسک گرمابه.

**سوسک دشتی** /s.-e-dašti/ (جانـ) الجُخادِب.

**سوسک سرخ** /s.-e-sorx/ (جانـ) بَناتُ وَرْدان.

**سوسک سیاه** /s.-e-siyäh/ (جانـ) الصُّرْصُور.

**سوسک شکارچی** /s.-r-šekärci/ (جانـ) بُوْقُ النَّخْلِ.

**سوسک طلایی** */s.-e-taläyi/* (جانـ) ناصِعَة، الزُّقْنَبُوت.

**سوسک گرمابه** */s.-e-garmäbe/* (جانـ) صَرْصُور، صِرصار، خَرَبْصِيْصَة [نث].

**سوسک گوزنی** */s.-e-gavazni/* (جانـ) قِرْنُ الأَيِّل، الغُنْطُب و الغُنْطُبان.

**سوسکهای چهاربندی** */s.-hä-ye-cahär-bandi/* (جانـ) ← رُباعِيَّةُ الأَجْزاء.

**سوسمار** */susmär/* (جانـ) عِظَايَة، ضَبٌّ، ضَبَّة [نث]، أَبُوحِسْل، مُسْبِل، هَيْقَل.

**سوسمار آبی** */s.-e-äbi/* (جانـ) التِّمْساح.

**سوسمار آسیایی** */s.-e-äsiyäyi/* (جانـ) الجَحْل.

**سوسماران درختی** */s.-än-e-deraxti/* (جانـ) الحِرْذَونِيّات، عَيْدَ شُونِيّات.

**سوسماران کرم زبانی** */s.-än-e-kerm-zabäni/* (جانـ) دُوْدِيّاتُ الأَلْسِنَةِ.

**سوسمار پردار** */s.-e-pardär/* (جانـ) التِّنِّين.

**سوسمار درختی** */s.-e-deraxti/* (جانـ) الحِرْذَون، العَيْدَشُون.

**سوسمار سمی** */s.-e-sammi/* (جانـ) الثُّغْبَة.

**سوسمار ماهی** */s.-mähi/* (جانـ) سِكْل، الشَّال.

**سوسمارها** */s.-hä/* (جانـ) العِظائِيّات.

**سوسن** */susan/* (گیا) سُوْسَن، الإِيْرسا، هَوْبَر.

**سوسن آزاد** */s.-e-äzäd/* (گیا) ← سوسن سفید.

**سوسن آسمانگونی** */s.-e-äsmänguni/* (گیا) ← سوسن چینی.

**سوسن الوان** */s.-e-alvän/* (گیا) زَنْبَقٌ رَشِيْق.

**سوسن باتلاقی** */s.-e-bätläqi/* (گیا) عُوْدُ الوَجّ.

**سوسن باغی ژاپنی** */s.-e-bäqi-ye-žäponi/* (گیا) الرِّنْس.

**سوسنبر** */s.-bar/* (گیـا) صَعْتَر، سَعْتَـر، زَعْتَر، كُسْـد، نَمّام.

**سوسن بری** */s.-e-barri/* (گیا) الذُّرْفَة.

**سوسن چینی** */s.-e-cini/* (گیا) زَنْبَقٌ صِيْنِيٌّ.

**سوسن ختایی** */s.-e-xatäyi/* (گیا) ← سوسن چینی.

**سوسن خوش اندام** */s-e-xoš-andäm/* (گیا) سوسن الوان.

**سوسن ده زبان** */s.-e-dah-zabän/* (گیا) ← سوسن سفید.

**سوسن رشتی** */s.-e-rašti/* (گیا) الفاتِنَة.

**سوسن زرد** */s.-e-zard/* (گیا) عُوْدُ الوَجّ.

**سوسن ژاپنی** */s.-e-žäponi/* (گیا) ← سوسن زرد.

**سوسن سرخ** */s.-e-sorx/* (گیا) الهَوْبَر.

**سوسن سفید** */s.-e-sefid/* (گیا) الدُّخداح.

**سوسن کبود** */s.-e-kabud/* (گیا) ← سوسن چینی.

**سوسن کوهی** */s.-e-kuhi/* (گیا) ← راسَن، الجِناحُ الرُّوْمِيّ.

**سوسن لاجوردی** */s.-e-läjvardi/* (گیا) ← سوسن چینی.

**سوسنی‌ها** */s.-i-hä/* (گیا) السُّوْسَنِيّات.

**سوسوار** */susvär/* (جانـ) مِمَصّ، مِرْشَف [أُنْبُوبٌ يُمَكِّنُ الحَشَراتِ مِنْ اِرْتِشافِ السَّوائِلِ].

**سوسوزدن** */susu-zadan/* لَوْحاً / لاحَ يَلُوحُ وإلاحَةً / أَلاحَ و تَلَأْلُؤاً / تَلَأْلَأَ وإِيْماضاً / أَوْمَضَ النَّجْمُ.

**سوسه** */suse/* (جانـ) سُوْسَة، الأَنْتُونُوم.

**سوسیالیست** */sosyäl-ist/* الإِشْتِراكِيّ.

**سوسیالیستی** */s.-i.-i-/* الجَماعِيَّةُ في الاِقْتِصادِ السِّياسِيّ.

**سوسیالیسم** */s.-ism/* الإِشْتِراكِيَّة.

**سوسیالیسم صنفی** */s.-i-e-senfi/* الإِشْتِراكِيَّةُ النِّقابِيَّةُ.

**سوسیالیسم مسیحی** */s.-i-e-masihi/* الإِشْتِراكِيَّةُ المَسِيْحِيَّةُ.

**سوسیته** */sosite/* مُجْتَمَع، جَماعَة، جَمْعِيَّة.

**سوسیس** */sosis/* مُرْتَدِلّا، سَلَامَة، مَقَانِق، لُقانِق، سُجُق، مُنْبار.

**سوسیولوژی** */sosioloži/* عِلْمُ الاِجْتِماع.

**سوسیسون** */sosisson/* سُجُق.

**سوش** */suš/* أُرُوْمَة، جِذْل، جِذْمَة.

**سوغات** */sowqät/* طُرْفَة، هَدِيَّة، تُحْفَة، عُراضَة، لُهْنَة.

**سوف** */suf/* (جانـ) الزَّنْدَر.

**سوفار** */sufär/* الفُوْق، فُقْوَة.

**سوفسطایی** */sufestä'i/* سِفْسَطِيّ، سُوْفِسْطائِيّ، مُتَفَلْسِف.

**سوفسطائیه** */s.-yye/* السُّوْفِسطائِيَّة.

**سوفلر** */suflor/* ← سوفلور.

**سوفلور** /suflur/ ← مُلَقِّنُ المُمَثِّل.

**سوف ماهيان** /suf-mähiyän/ (جانـ) الفَرْخِيّات.

**سوفورا** /sofurä/ (گيا) صُفَيْراء.

**سوفيست** /sofist/ سَفْسَطِيّ، مُغالِط.

**سوفيسم** /sofism/ سَفْسَطَة، أُغْلُوطَة.

**سوفيكس** /sufiks/ لاحِقَة ← پسوند، پساوند.

**سوق‌دادن** /sowq-dädan/ سَوْقاً و سِياقاً و سِياقَةً ومَسَاقاً / ساقَ ـُ، زَخْماً / زَخَمَ ـَ هُ، دَفعاً ودَفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ ـِ هـُ بِشِدَّةٍ.

**سوک** /suk/ جانِب، طَرَف، زاوِيَة.

**سوکميسيون** /sukomisyun/ لَجْنَةٌ فَرْعِيَّةٌ.

**سوگ** /sug/ مُصِيْبَة، مَأْتَم، عَزاء، حُزْن، المَناحَة.

**سوگلی** /sugoli/ المَرْأَةُ المُخْتارَةُ، العَزِيْزَة.

**سوگنامه** /sug-näme/ كِتابُ التَّعْزِيَةِ، نَعْوَة.

**سوگند** /sowgand/ قَسَم، مُقْسَم، يَمِيْن، حَلْف، حِلْفان، أَلْت، إِلّ، الأَلْوَة، الإِلْوَة، أَلِيَّة، إِيْمُ، أَيْمُنُ، دَعْوَة، شَهادَة، عَهْد، مِلْح، مُنَا شَـدَة، هَيْم. «ـ به خـدا»: باللّـهِ، واللّهِ، تاللّهِ، أَيْمُنِ اللّهِ، أَيْمُ اللّهِ.

**سوگندخوار** /s.-xär/ الحَلّاف، الحَلّافَة.

**سوگنـد خوردن** /s.-xordan/ إِقْساماً / أَقْسَمَ بـاللّهِ، تَقاسُماً / تَقاسَمَ القَوْمَ، حَلِفاً / حَلَفَ ـِ تَحالُفاً / تَحالَفَ القَوْمُ، تَأْدِيَةً / أَدَّى اليَمِيْنَ، تَأَذُّناً / تَأَذَّنَ المَرْءُ، تَأَلِّياً / تَأَلَّى، إِيْلاءً / آلَى، إِبْراراً / أَبَرَّ اليَمِيْنَ، بَلَتاً / بَلِتَ ـَ، إِبْلاءً / أَبْلَى يَمِيْناً أَوالِلّهَ، حَلْطاً / حَلَطَ ـُ سَبْطاً / سَبَطَ ـُ عَلَيهِ يَمِيْناً، سَحْجاً / سَحَجَ ـَ الأَيْمـانَ، سُمُوطاً / سَمَطَ ـُ عَن اليَمِيْنِ، سَمْهَجَـةً / سَمْهَجَ اليَمِيْـنَ، تَعْقِيْداً / عَقَّدَ اليَمِيْنَ، تَقْدِيْمـاً وتَقْدِمَةً / قَدَّمَ يَمِيْنـاً، نَفْلاً / نَفَلَ ـُ الرَّجُلَ.

**سوگند دادن** /s.-dädan/ إِسْتِقْساماً / إِسْتَقْسَمَ هُ باللّهِ، إِسْتِحْلافاً / إِسْتَحْلَفَ هـ، تَحْلِيْفاً / حَلَّفَ، إِحْلافاً / أَحْلَفَ هـ، إِسْتِيْماناً / إِسْتَيْمَنَ هـُ، أَلْتاً / أَلَتَ ـِ ه يَمِيْناً، إِبْلاتاً / أَبْلَتَ هـُ يَمِيْنـاً، إِبْلاءً / أَبْلَى هـُ عُـزْماً و مَعْزِماً وعَـزِيْماً وعَزِيْمَـةً و عُزْمـاناً / عَزَمَ ـِ عَلَيـهِ، مَقْطاً / مَقَطَ ـُ هـُ بالأَيْمانِ، نَشْداً و نِشْدناً / نَشَدَ ـُ هـُ اللّـهَ أوبِهِ، مُناشَدَةً و نِشاداً / ناشَدَ هـُ، تَنْفِيْلاً / نَفَّلَ هـُ، تَوْزِئَةً و تَوْزِيْئاً / وَزَّأَ فُلاناً.

**سوگند راست** /s.-e-räst/ اليَمِيْنُ الحاسِمَةُ.

**سوگنددروغ** /s.-e-doruq/ يَمِيْنُ الصَّبْرِ، يَمِيْنٌ غَمُوسٌ.

**سوگند شکستن** /s.-šekastan/ حِنْثاً / حَنِثَ ـَ، نَكْثاً / نَكَثَ ـُ اليَمِيْنَ.

**سوگند شکن** /s.-šekan/ الحانِث، النّاكِث.

**سوگندنامه** /s.-näme/ ۱. كِتابُ القَسَمِ، شَهادَةُ القَسَمِ، العُهْدَة. ۲. شِعْرٌ فيهِ قَسَمٌ.

**سوگند وفاداری** /s.-e-vafädäri/ يَمِيْنُ الأَمانَةِ أو الطّاعَةِ.

**سوگـوار** /sugvär/ نَوّاح، نـائِح، نادِب، نَـدّاب، مُصاب، ذُومَأْتَم، مُحْزِن، حَزِيْن، حَزْنان، الباكِي، حادّ.

**سوگوار شدن** /s.-šodan/ تَحَزُّناً / تَحَزَّنَ لِمُصِيْبَتِهِ.

**سوگواری** /s.-i/ مَأْتَم، التَّعْـزِيَة، التَّأْساء، نَـدْب، مَنْدَب، رَثْي، رِثاء، حِدَاد، حُزْن، تَعْدِيْدُ المَيْتِ، المَعادَة.

**سوگـواری کردن** /s.-i-kardan/ نَدْباً / نَدَبَ ـُ المَيِّتَ، رَثْياً و رِثاءً و رِثايَةً و مَرْثاةً و مَرْثِيَةً / رَثَى ـِ المَيْتَ، رَثْواً / رَثا ـُ المَيْتَ.

**سولفات** /sulfät/ (شيمـ) السُّلْفات.

**سـولفات آمـونيـاک** /s.-e-ämuniyäk/ (شيمـ) سُلْفـاتُ النُّشادِر.

**سولفات آهن** /s.-e-ähan/ (شيمـ) الزّاجُ الأَخْضَرُ.

**سـولفات بـاريـوم** /s.-e-bäriyom/ (شيمـ) كِبْرِيْتـاتُ البارِيُوم.

**سولفات زنگ** /s.-e-zang/ (شيمـ) كِبْرِيْتاتُ الزِّنْک.

**سولفات سود** /s.-e-sud/ (شيمـ) كِبْرِيْتاتُ الصُّودا.

**سولفات فر** /s.-e-fer/ (شيمـ) كِبْرِيْتاتُ الحَدِيْد.

**سولفات كنين** /s.-e-kenin/ (شيمـ) كِبْرِيْتاتُ كِيْنِيْن.

**سولفات كوئيور** /s.-e-ku'ivr/ (شيمـ) كات ← كبود.

**سـولفـات منيـزی** /s.-e-manyazi/ (شيمـ) كِبْـرِيْتـاتُ المَغْنِيْسِيا.

**سـولفـات سـديـم** /s.-e-sodyom/ (شيمـ) كِبْـرِيْتـاتُ الصُّودِيُوم.

**سولفات سرب** /s.-e-sorb/ (شيمـ) سُلْفاتُ الرَّصاصِ.

**سولفـات كلسيوم** /s.-e-kalsiyom/ (شيمـ) ← سنگ گچ.

**سولفات مس** /s.-e-mes/ (شيمـ) الزّاجُ الأَزْرَقُ.

**سولفاته** /s.-e/ (شيمـ) مُسَلْفَت، مُكَبْرَت.

**سولفامیدها** /sulfämidhä/ (شیمـ) سُولْفامِیدات.
**سولفژ** /solfež/ (شیمـ) ← سرایش.
**سولفور** /sulfur/ (شیمـ) ← سولفید.
**سولفور آهن** /s.-e-ähan/ (شیمـ) المَرْقَشِیْتا.
**سولفور پلمپ** /s.-e-polomp/ (شیمـ) ← گالن.
**سولفور روی** /s.-e-ruy/ (شیمـ) رِکازُالزِّنْک.
**سولفور سرب** /s.-e-sorb/ (شیمـ) ← گالن.
**سولفورو** /sulfuro/ کِبْرِیْتِيّ.
**سولفوره** /sulfur-e/ (شیمـ) مُکَبْرَت.
**سولفوریک** /s.-ik/ (شیمـ) حامِضُ الکِبْرِیْتِیْک ← اسید سولفوریک.
**سولفیت** /sulfit/ (شیمـ) کِبْرِیْتِیْت.
**سولفید** /sulfid/ (شیمـ) کِبْرِیْتِیْد، کِبْرِیْتُور.
**سولفیدریک** /s.-rik/ (شیمـ) حامِضُ الکِبْرِیْتِیْک.
**سولو** /solo/ الغُصن ← سلو.
**سولنویید** /solenoyid/ المِلَفُّ اللَوْلَبِيُّ.
**سوم** /sevvom/ ثالث، ثالِثاً، الثّالِثَة.
**سوماترا** /sumäträ/ سُوماتْرا.
**سومالی** /sumäli/ صُوْمالِيّ.
**سومین** /sevvomin/ الثّالِث، الثّالِثَة.
**سونا** /sunä/ حَمّامٌ تُرْكِيٌّ.
**سونات** /sonät/ (مسـ) السُّوناتَة.
**سونار** /sonär/ السُّونار.
**سوند** /sond/ مِسْبار، مِزْجاس.
**سونداژ** /sondäž/ سَبْر، اِسْتِبار، إزْجاس.
**سونش** /suneš/ البُرادَة، حُكاكَة.
**سونیک** /sonik/ صَوْتِيّ.
**سوویت** /sovyet/ السُّوفِیات.
**سوویتی** /s.-i/ السُّوفِیاتِيّ. «اتحاد جماهیر شوروی سوویتی سوسیالیستی»: الإتِّحادُ السُّوفِیاتِيّ. U.R.S.S
**سوهان** /suhän/ مِبْرَد، مِبْرَش، المِبْشَرَة، مِحْرَق، سَفَن، المِصْقَل، المِصْقَلَة.
**سوهان آهنگر** /s.-e-ähangar/ مِبْرَدُ الحَدّادِ.
**سوهان تخت** /s.-e-taxt/ مِبْرَدٌ أَفْطَش.
**سوهان چوب‌ساب** /s.-e-cub-säb/ مِبْرَدٌ لِلْخَشَبِ.
**سوهان چهارگوش** /s.-e-cahär-guš/ مِبْرَدٌ مُرَبَّعُ المَقْطَعِ.
**سوهان درشت** /s.-e-dorošt/ مِبْرَدٌ خَشِنٌ.
**سوهان دم‌موشی** /s.-e-dom-e-muši/ مِبْرَدٌ مُثَلَّثٌ.
**سوهان زدن** /s.-zadan/ بَرْداً / بَرَدَ ـُـ الحَدِیْدَ، نَحْتاً / نَحَتَ ـِـ و نَحِتَ ـَـ العُوْدَ.
**سوهان سه‌پهلو** /s.-e-se-pahlu/ مِبْرَدٌ قَطِیْفَة.
**سوهانکار** /s.-kär/ مُقَطِّعُ المَعادِن، الشَّخْصُ الّذي عَمَلُهُ تَقْطِیْعُ أو بَرْدُ المَعادِنِ.
**سوهانکاری** /s.-k.-i/ تَقْطِیْعُ المَعادِن، بَرْدُ المَعادِن.
**سوهان گرد** /s.-e-gerd/ مِبْرَدٌ دائِرِيُّ المَقْطَعِ.
**سوهان ناخن** /s.-e-näxon/ مِبْرَدُ الأظْفارِ.
**سوهان نرم** /s.-e-narm/ مِبْرَدٌ دَقِیْقٌ.
**سوهان نیمگرد** /s.-e-nim-gerd/ مِبْرَدُ نِصْفِ دائِرَة.
**سوی** /suy/ جُهَة، الوِجْه، الوُجْهَة، جانِب، نَحْو، ناحِیَة، الصُّوب، حَدّ، أَوْب، جَذْلاء، الجَدِیْلَة، الجَدِیَّة، جِیْزَة، حَجا، جِذْفار، جِذْفُور، الشُّطْر، شِعْب، شِقّ، شَفَق، صَفْح، صُفْق، طِیَّة، عَرَى، قِبَل، قُبَیْل، قُتْر، القَذَف، القُذْف، القُذْفَة، كِسْر، كَنَف، كَنَفَة، النَّبْذَة، النُّبْذَة، نادِیَة، هُذْیَة.
**سویا** /soyä/ (گیا) الصُّوْجَة.
**سویت** /sovyet/ مَجْلِسُ السُّوفِیّات.
**سویت** /suvit/ (مسـ) ۱. مَجْمُوعَةُ قِطَعِ راقِصَةٍ. ۲ ← شوئیت.
**سویچ** /suvic/ قاطِعُ التَّیّارِ، زِرّ.
**سوئد** /su'ed/ السُّوِیْد.
**سویدا** /soveydä/ السُّوَیْداء.
**سویدای دل** /s.-ye-del/ حَبَّةُ القَلْبِ، اللُّمْظَة.
**سوئد جدید** /su'ed-e-jadid/ سُوِیْدُ الجَدِیْد.
**سویس** /suvis/ سُوِیْسرا.
**سویه** /suye/ ۱. وَضْع، سَمْت، جِهَة، صَوْب، وَجْه. ۲. سُلَالَة، نَسَب.
**سویه‌شناسی** /s.-šenäsi/ عِلْمُ الأَنْسابِ.
**سوئیت** /su'it/ شُقَّة.
**سه** /se/ ثَلاث، ثَلاثَة.
**سه اتمی** /s.-atomi/ ثُلاثِيُّ الذَّرّاتِ.
**سه ارزشی** /s.-arzeši/ ← سه ظرفیتی

**سهام** /sahām/ سَنَداتٌ ماليّةٌ.
**سهام اراضی** /s.-e-arāzi/ أَسْهُمُ الأَراضي.
**سهام بانکی** /s.-e-bānki/ أَسْهُمٌ مَصْرِفيّةٌ.
**سهام بی‌نام** /s.-e-bi-nām/ سَنَدٌ، سَهْم، حِصّة.
**سهام‌دار** /s.-dār/ حامِلُ أَسْهُم، مُساهِم، مالِكُ أَسْهُم.
**سهام‌داران** /s.-dārān/ حَمَلَةُ الأَسْهُم.
**سهام مالی** /s.-e-māli/ أَسْهُمٌ ماليّةٌ.
**سهام معمولی** /s.-e-ma'muli/ أَسْهُمٌ عاديّةٌ.
**سهام ممتاز** /s.-e-momtāz/ أَسْهُمٌ ماليّةٌ مَضْمُونَةٌ.
**سهام مؤسسین** /s.-e-mo'assesin/ أَسْهُمُ أو حِصَصُ التَّأْسِيس.
**سه‌بار** /se-bār/ ثَلاثاً، ثَلاثَ مَرّاتٍ.
**سه‌بر** /s.-bar/ ثُلاثِيُّ الجَوانِب.
**سه‌برابر** /s.-barābar/ ثَلاثُ أَضْعافٍ، ثَلاثَةُ أَضْعافٍ.
**سه‌برابر کردن** /s.-b.-kardan/ تَثْلِيثاً / ثَلَّثَ.
**سه‌برچه‌یی** /s.-barceyi/ (گیا) ثُلاثِيُّ المَساكِن.
«تخمدان سه برچه‌یی»: مَبِيضٌ ثُلاثِيُّ المَساكِن.
**سه‌برگه** /s.-barge/ (گیا) ثُلاثِيُّ الوَرَقاتِ.
**سه‌بعدی** /s.-bo'di/ ثُلاثِيُّ الأَبْعاد.
**سه‌پایه** /s.-pāye/ ۱. الأُثْفِيّة، السَّهْوَة. ۲. ثُلاثِيُّ الأَرْجُل.
**سه‌پایهٔ پیش‌بخاری** /s.-p.-ye-piš-boxāri/ أُثْفِيَّةُ النّارِ.
**سه‌پایهٔ نقاشی** /s.-p.-ye-naqqāši/ مِنَصَّةُ التَّصْوِيرِ، مُسْتَنَد.
**سه‌پر** /s.-par/ ۱. ذُوثَلاثِ شُعَبٍ. ۲. (گیا) ثُلاثِيُّ الفُصُوصِ، ثُلاثِيُّ النُّورِيّاتِ أي البَتَلاتِ.
**سه‌تار** /s.-tār/ طِنْبار، طُنْبُور.
**سه‌تایی** /s.-tāyi/ الثُّلاثِيّ.
**سه‌جزئی** /s.-joz'i/ ثُلاثِيُّ التَّجَزّي.
**سه‌جمله‌یی** /s.-jomleyi/ (رضـ) ثُلاثِيُّ الحُدُود.
**سه‌چرخه** /s.-carxe/ دَرّاجَةٌ ثُلاثِيَّةٌ.
**سه‌خامه‌یی** /s.-xāmeyi/ (گیا) ثُلاثِيُّ الأَقْلام.
**سه‌دانه‌یی** /s.-dāneyi/ ثُلاثِيُّ البُزُور.
**سه‌دوری** /s.-dowri/ ثُلاثِيُّ الأَدْوار.
**سه‌دیگر** /s.-digar/ ثالِث.
**سه‌راهی** /s.-rāhi/ تَقاطُعُ طَرِيقٍ.
**سه‌رنگ** /s.-rang/ ثُلاثِيُّ الأَلْوان.

**سه‌رویه** /s.-ruye/ ثُلاثِيُّ السُّطُوحِ.
**سهره** /sehre/ (جانـ) أَبُوبُراقِش، البِرْقِش، الشُّرشور، بُراقِش، الحَسُّون، الدَّغْناش، الكُعْتُر، نَقّارُ الشَّوكِ.
**سهرهٔ اروپایی** /s.-ye-orupāyi/ (جانـ) ذَبْحُ النَّبِيِّ، زُغَيْم، خُضَيْر، خُضَيْرِيّ، النُّقّاد و النُّقّاذ.
**سهرهٔ خانگی** /s.-ye-xānegi/ (جانـ) التُّفاحِيّ.
**سهره‌ها** /s.-hā/ (جانـ) الشُّرْشُورِيّات.
**سه‌زبانه** /se-zabāne/ ثُلاثِيُّ الأَلْسُنِ أو اللُّغـاتِ.
**سه‌سر** /s.-sar/ ثُلاثِيُّ الرُّؤُوسِ.
**سه‌سه** /s.-s./ ثُلاث.
**سه‌شاخه** /s.-šāxe/ ذُو ثَلاثِ شُعَبٍ.
**سه‌شکلی** /s.-šekli/ الثُّلْشَكْلِيَّة.
**سه‌شنبه** /s.-šanbe/ الثُّلاثاء.
**سه‌طرفه** /s.-tarafe/ ثُلاثِيُّ الأَضْلاعِ.
**سه‌طلاق** /s.-talāq/ الطَّلاقُ الثَّلاثِ.
**سه‌طلاقه** /s.-talāqe/ مُطَلَّقَةٌ بالثَلاثِ.
**سه‌ظرفیتی** /s.-zarfiyyati/ (شیمـ) ثُلاثِيُّ التَّكافُؤ.
**سه‌غلافی** /s.-qelāfi/ (گیا) ← سه برچه‌یی
**سه‌فاز** /s.-fāz/ (فز) ثُلاثِيُّ الأَدْوارِ.
**سه‌کانونی** /s.-kānuni/ ثُلاثِيُّ الأَطْرافِ البُؤْرِيَّةِ.
**سه‌کنج** /s.-konj/ ← سه‌گوش.
**سه‌گام** /s.-gām/ (مسـ) الثُّلاثِيَّة.
**سه‌گانه** /s.-gāne/ تَثْلِيث.
**سه‌گاه** /s.-gāh/ (مسـ) السِّيْكاه، سه‌گاه [عراق].
**سه گرزنی** /s.-garzani/ ذُو ثَلاثِ مِدَقّاتٍ.
**سه‌گوش** /s.-guš/ مُثَلَّث، ثُلاثِيُّ الزَّوايـا، ثُلاثِيُّ الفُصُوصِ، دالِيّ، كُوس.
**سهل** /sahl/ يَسَر، سَهْل.
**سه‌لا** /s.-l-lā/ ثُلاثِيُّ الطَّبَقاتِ أو الطَّيّاتِ.
**سه‌لاچنگ** /s.-l-lā-cang/ (مسـ) ثُلاثِيَّةُ الأَسْنانِ.
**سهل‌انگار** /s.-engār/ المَطّال، لَيِّنُ العَرِيكَةِ، عَـدِيمُ أو قَلِيلُ الاِهْتِمام.
**سهل‌انگاری** /s.-e.-i/ التَّقْصِير، الإهْمال، الوَغْل.
**سهل‌انگاری کردن** /s.-e.-i-kardan/ مُماطَلَةٌ / ماطَلَ، تَسامُحاً / تَسامَحَ القَومُ، مُكابَلَةٌ / كابَلَ هـ، بَسْأً و بُسُوءاً / بَسَأَ بِهِ، نَوْماً و نِياماً / نامَ يَنامُ عَنْ حاجَتِهِ.

**سه‌لپه‌یی** /s.-laqqeyi/ ثُلاثِيُّ الفُصوص.
**سه‌لختی** /se-laxti/ ثُلاثِيُّ الأَطْرافِ أو النُّتُوءاتِ.
**سهم** /sahm/ ۱. سَهْم، نَصِيب، حِصَّة، قِسْمَة، مَقْسَم، قِطْعَة، جُزْء، شِرْک، بُدّ، بُداد، قُرْعَة، قِسْط، قِطّ، نِهْد، وَزِيْعَة. ۲. (حق) النَّصِيب. ۳. (هن) السَّهْم.
**سه‌مادگی** /se-mädegi/ ثُلاثِيُّ المِدَقّات.
**سه‌محوری** /s.-mehvari/ ثُلاثِيُّ المِحْوَر.
**سهم‌دار** /sahm-där/ مُساهِم.
**سهمگین** /sahm-gin/ مُهِيب، مُرْعِب، مُخِيف، مُرِيْع، هائِل، مُهَوْل، شَنِع، شَنِيْع، فَظِيْع.
**سهم‌مشاع** /s.-e-mosä'/ ← سهم مشترک.
**سهم‌مشترک** /s.-e-moštarak/ الشّائِع.
**سهمناک** /s.-näk/ مُفْزِع.
**سهمی** /s.-i/ (رض) القَطْعُ المُكافِيء.
**سهمیوار** /s.-i-vär/ (رض) الجِسْمُ المُكافِئ الدَّوَرانِيّ.
**سهمیه** /s.-iyye/ نَصِيب، حِصَّةٌ نِسْبِيَّةٌ، حِصَّة، تَخْصِيص.
**سهو** /sahv/ غَلَط، خَطَأ، غَفَل، غَفْلَة، زَلَل، غِرَّة، فَلْتَة، لَغْو، لَغاً.
**سه‌وجهی** /se-vajhi/ ← سه زاویه.
**سهولت** /sohulat/ يُسْر، يَسار، سُهُوْلَة.
**سه‌هجایی** /se-hejäyi/ ثُلاثِيُّ المَقاطِع.
**سهیل** /soheyl/ (نج) سُهَيْل.
**سهیم** /sahim/ ۱. القَسِيم، الشَّرِيْک، القَرِيْع. ۲. المُساهِم ← سهامدار.
**سهیم شدن** /s.-šodan/ سِهاماً و مُساهَمَةً / ساهَمَ هـ الشَّيءَ و فِيْهِ، اِشْتِراكاً / اِشْتَرَكَ في الأَمْر.
**سهیم کردن** /s.-kardan/ إشهاماً / أَسْهَمَ لَهُ في كذا.
**سی** /si/ ۱. الثَّلاثُون. ۲. (مس) سِي.
**سیاتوسکا** /siyätuskä/ (گیا) حَبُّ الشُّوم، عَوْسَجٌ أَسْوَدُ.
**سیاتیک** /siyätik/ (پز) عِرْقُ النَّسا.
**سیاتیک بزرگ** /s.-e-bozorg/ (پز) ← سیاتیک.
**سیاتیک کوچک** /s.-e-kucak/ (پز) عِرْقُ النَّسا الصَّغِيْر.
**سیاح** /sayyäh/ السّائِح، جَوّاب.
**سیاحت** /siyähat/ السِّياحَة.
**سیاحت کردن** /s.-kardan/ تَجْوِيْلاً / جَوَّلَ، تَجَوُّلاً / تَجَوَّلَ، طَعْناً / طَعَنَ ـَ في الأَرْض.

**سیاحتنامه** /s.-näme/ الرِّحْلَة.
**سیاخاک** /siyä-xäk/ الشِّرْنُوزِم، التُّرْبَةُ السَّوْداء.
**سیار** /sayyär/ (نج) مُتَحَرِّک، مُتَنَقِّل.
**سیارات** /s.-at/ (نج) الكَواكِبُ السَّيّارات.
**سیارکان** /sayyärakän/ ۱. (نج) كُوَيْكِبات. ۲ ← فرضیهٔ سیارکان.
**سیارگان سفلی** /s.-e-soflä/ (نج) السَّيّاراتُ السُّفْلَى.
**سیارگان علوی** /s.-e-olvä/ (نج) السَّيّاراتُ العُلْيا.
**سیاره** /sayyäre/ (نج) سَيّار، الكَوْكَبُ السَّيّارَة، المُتَحَيِّرَة.
**سیاس** /sayyäs/ السِّياسِيّ.
**سیاست** /siyäsat/ السِّياسَة، تَأْدِيْب، قَصاص، الإِيالَة، الإِبالَة.
**سیاست اقتصادی** /s.-e-eqtesädi/ سِياسَةُ الإِقْتِصادِ.
**سیاست اقتصادی نوین** /s.-e-e.-ye-novin/ سِياسَةُ الإِقْتِصادِ الجَدِيْدَةُ.
**سیاست بازارآزاد** /s.-e-bäzär-e-äzäd/ سِياسَةُ السُّوْقِ الحُرَّة.
**سیاست بی‌طرفی** /s.-e-bi-tarafi/ سِياسَةُ عَدَمِ الإِنْحِياز.
**سیاست بین‌المللی** /s.-e-beyn-ol-melali/ السِّياسَةُ الدُّوَلِيَّةُ.
**سیاست تشنج‌زدایی** /s.-e-tašannoj-zodäyi/ سِياسَةُ الوِفاقِ.
**سیاست تعلیم و تربیت** /s.-e-ta'lim-o-tarbiyat/ السِّياسَةُ التَّرْبَوِيَّةُ.
**سیاست خارجی** /s.-e-xäreji/ سِياسَةٌ خارِجِيَّةٌ.
**سیاست داخلی** /s.-e-däxeli/ السِّيَاسَةُ الدّاخِلِيَّةُ.
**سیاست درهای باز** /s.-e-dar-hä-ye-bäz/ سِياسَةُ الإِنْفِتاح.
**سیاست عدم تمرکز** /s.-e-adam-e-tamarkoz/ الإِقْلِيْمِيَّة.
**سیاست کردن** /s.-kardan/ ۱. سِياسَةً / ساسَ ـُ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ الوالِي أَقْطاعَهُ. ۲. إِجْراءً / أَجْرَى عَلَيهِ قِصاصاً.
**سیاستمدار** /s.-madär/ السِّياسِيّ.
**سیاستمدارانه** /s.-m.-äne/ بالسِّياسَةِ.
**سیاستمداری** /s.-m.-i/ سِيَاسَة، إِبالَة.

**سیاست مدن** /s.-e-modon/ ← سیاست مدینه.

**سیاست مدینه** /s.-e-madaniyye/ السِّياسَةُ المَدَنِيَّةُ.

**سیاست موازنه** /s.-e-movāzene/ تَوازُنُ القُوَى [بَيْنَ الدُّوَلِ].

**سیاسی** /siyāsi/ السِّياسِيّ.

**سیاقة الا عداد** /siyāqat-ol-a'dād/ (بد) التَّعْدِيْد.

**سیال** /sayyāl/ مائِعٌ، سَيّال، سائِب.

**سیال** /siāl/ السِّيال[الْقِشْرَةُ السَّطْحِيَّةُ (الغرانيتِيَّة) مِنَ الغِلافِ الصَّخْرِيّ].

**سیاله** /sayyāle/ تَيّار، جارٍ، سارٍ.

**سیالهٔ برق** /s.-ye-barq/ السّائِلُ الكَهْرَبِيُّ.

**سیام** /siyām/ ۱. تايْلانْد. ۲. (گیا) الرّامِي، قُنْبُ سیام.

**سیامی** /s.-i/ التّايِيّ.

**سیانور** /siyānur/ (شیمـ) سِيانِيْد، سيانُور، مِلْحُ حامِضِ الهِيْدرُو سيانِيْک.

**سیانوز** /siyānoz/ (پز) اليَرَقانُ الأَزْرَقُ.

**سیانوز روده** /s.-e-rude/ (پز) الزُّراقُ المِعَوِيُّ.

**سیانوژن** /siānožen/ السِّيانُوجِيْن.

**سیانیدا** /siyānidā/ (جانـ) الشُّقّار، البُهار.

**سیانیدریک** /siyānidrik/ (شیمـ) حامِضُ الهِيْدْرُوسيا نِيْک.

**سیـاه** /siyāh/ ۱. الأَسْوَد، السَّواد، البَهِيْم، الأَتْحَم، الجَوْن، الأَحْتَم، خَزايِيني، جِدادِيّ، الحَلِك، الأَحَمّ، الأَحْوَزِيّ، الحُوْزِيّ، الخَشّ، الأَخْطَم، الدِّبِس، دَجِيّ، الدّاجِيّ، ، الدُّلام، دَلْهَم، الأَدْهَم، الدُّهام، أَسْحَم، المَسْحُوم، الأَسْخَم، الأَسْحُمان، السُّخامِيّ، الأَسْدَف، الظَّلام، المُظْلِم، الغِرْبِيْب، الفَحِيْم، الفَحْمِيّ، الأَكْفَح، اليَحْمُوم. ۲. (مسـ) السَّوْداء.

**سیاه بخت** /s.-baxt/ سَيِّءُ الحَظِّ، قَلِيْلُ البَخْت، عانِس.

**سیاه بختی** /s.-b.-i/ سُوْءُ الحَظِّ، قِلَّةُ البَخْتِ.

**سیاه بو** /s.-bu/ بَخُورُ الأَكْرادِ، أَنْدَراسِيُون.

**سیاه پوست** /s.-pust/ مِنَ العِرْقِ الأَسْوَدِ، الزِّنْجِيّ.

**سیاه پوستان** /s.-p.-ān/ السُّود، الزُّنُوج.

**سیاه پوستی** /s.-p.-i/ سَوادُ الجِلْدِ.

**سیاه تخمه** /s.-toxme/ (گیا) ← شونیز.

**سیاه تلو** /s.-talu/ شُبْهان، صامُور.

**سیاه تند** /s.-e-tond/ فَحِيْم، فاحِم.

**سیاه توسکا** /s.-tuskā/ (گیا) الإمْلِيْس.

**سیاه چـال** /s.-čāl/ مُطْبَق، دِيْماس، جُبّ، مَطْمُوْرَة، سِجْنٌ مُظْلِمٌ وضَيِّقٌ.

**سیاه چرده** /s.-carde/ ← سبزه، گندمگون.

**سیاه دانه** /s.-dāne/ (گیا) حَبَّةُ البَرَكَةِ، الحَبَّةُ السَّوْداءُ، شُونِيْز.

**سیاه درخت** /s.-deraxt/ (گیا) عَوْسَج، شَوْكَةُ الصَّبّاغِيْنَ.

**سیاه رگ** /s.-rag/ وَرِيْد، حَبْل، عِرْق، أَجْوَف.

**سیاه رگ زبرین** /s.-r.-e-zebarin/ (پز) الأَجْوَفُ العِلْوِيّ.

**سیاه رگ زیرین** /s.-r.-e-zirin/ (پز) الأَجْوَفُ السُّفْلَى.

**سیاه روز** /s.-ruz/ ← سیه روز، بدبخت.

**سیاه روی** /s.-ruy/ ← سیه روی.

**سیاه زخم** /s.-zaxm/ (پز) جَمْرَةٌ فَحْمِيَّةٌ أو خَبِيْثَةٌ، فَرْخُ جَمْر، الحُمَّى الخَبِيْثَةِ.

**سیاه سرفه** /s.-sorfe/ (پز) السُّعالُ الدِّيْكِيُّ، الشَّهْقَة.

**سیاه سنگ** /s.-sang/ بازَلْت، نَسَف، نَشَف.

**سیاه سوخته** /s.-suxte/ المَلْفُوحُ بِأَشِعَّةِ الشَّمْسِ.

**سیاه شدن** /š.-šodan/ سَواداً / سَوِدَ ـَ تَسَوُّداً / تَسَوَّدَ الرَّجلُ، اِسْوِداداً / اِسْوَدَّ، اِسْوِيْداداً / اِسْوادَّ، جَوْناً و جُوْنَةً / جانَ ـُ حَمَماً / حَمَّ ـَ تَحَمُّماً / تَحَمَّمَ، حُلُوكاً و حُلُوكَةً / حَلَكَ ـُ الشَّيءُ، حَلَكاً / حَلِكَ ـَ الشَّيءُ، اِحْلِيْلاكاً / اِحْلَوْلَكَ الشَّيءُ، دَجْواً و دُجُوّاً / دَجا ـُ اللَّيْلُ، دُهْمَةً / دَهِمَ ـَ، تَدَهُّماً / تَدَهَّمَ، اِدْهِيْماماً / اِدْهَمَّ الشَّيءُ اِدْهِيْماماً / اِدْهامَّ الشَّيءُ، سُحْمَةً / سَحِمَ ـَ سُحُومَةً / سَحُمَ ـُ إظْلاماً / أَظْلَمَ، فُحُومَةً / فَحُمَ ـُ اِقْتِماماً / اِقْتَمَّ.

**سیاه قلم** /s.-qalam/ النَّلّ.

**سیاه قلم زدن** /s.-q.-zadan/ تَنْلِيْلاً / نَلَّلَ، زَخْرَفَةً / زَخْرَفَ بالنَّلِّ.

**سیاهـک** /s.-ak/ (گیا) سُوادِيّات، فَصِيْلَةٌ مِنَ الفُطُورِ الدِّعامِيَّةِ تَنْتَسِبُ إليها فُطُورُ سَواد الحُبُوبِ.

**سیاه کاج** /s.-kāj/ (گیا) اللّارِكس.

**سیاهکان** /siāhakān/ الأَقْزامُ الزِّنْجانِيَّةُ لِإفْرِيْقِيَّةَ.

**سیاه کـردن** /siāh-kardan/ تَسْوِيْداً / سَوَّدَ الشَّيءَ، إخْماماً / أَحَمَّ هـُ تَحْمِيْماً / حَمَّمَ الشَّيءَ، تَدْسِيْماً / دَسَّمَ الشَّيءَ، إدْغاماً / أَدْغَمَ الشَّيءَ، تَدْهِيْماً / دَهَّمَ،

تَسْحِيماً / سَحَّمَ، تَسْخِيماً / سَخَّمَ، تَفْحِيماً / فَحَّمَ، تَقْتِيماً / قَتَّمَ، تَهْبِيباً / هَبَّبَ.

**سیاه کهربایی** /s.-e-kahrobāyi/ أَدْهَم، أَسْوَدُ حالِك.

**سیاه گوش** /s.-guš/ (جانـ) تُفّه، عَنَاقُ الأَرْضِ، وَشَق، تُمَيْلَة، عُنفُط، عُنْجُل، فُنْجُل.

**سیاه مست** /s.-mast/ سَكْرانُ مُرْتَجّ.

**سیاهه** /s.-e/ فاتُورَة، قائِمَة، الجَرْد، جَرِيدَة، جَرْدَة، صَحِيفَة، بَيان، بَرْنامَج، كَشْف، فِنْداق.

**سیاههٔ خرید** /s.-e-ye-xarid/ فاتُورَةُ شِراء.

**سیاههٔ فروش** /s.-e-ye-foruš/ كَشْفُ بَيْع، فاتُورَةُ بَيْع.

**سیاهی** /s.-i/ سَوَاد، بَهِمَة، تُحْمَة، حُتْمَة، حَلَك، حُمَّة، دُجْنَة، دَيْسَم، دَلام، دُهْمَة، سَحَم، سُحْمَة، سُخام، سَخَم، شُحْمَة، ظُلْمَة، غَسَف، غَسَم، غَيْهَب، قُتْمَة، قَتَمَة، قَتام، لَوْثَة، لَطْخَة.

**سیاهی چشم** /s.-i-ye-cešm/ (پز) سَوَادُ العَيْنِ، الحَدَقَة.

**سیاهی رفتن [چشم]** /s.-i-raftan/ إِظْلاماً / أَظْلَمَتِ العَيْنُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ أو الجُوعِ، مَتَشاً / مَتِشَ ـَ ت عَيْنُهُ، مَدَشاً / مَدِشَ ـَ ت عَيْنُهُ.

**سیاهی لشکر** /s.-i-ye-laškar/ رُعاع، وَشِيظَة. «~ در فیلم» : رُعاعُ التَّمْثِيل.

**سیب** /sib/ (گیا) التُّفّاح.

**سیب آدم** /s.-e-ādam/ (پز) جَوْزَةُ الرَّقَبَةِ، حَرْقَدَة، قَرْدَحَة.

**سیب آکاژو** /s.-e-ākāžu/ (گیا) الأَنْقَرْدِيَة.

**سیب بلسم** /s.-balsam/ (گیا) تُفّاحُ العَجائِب.

**سیبرنتیک** /sibernetik/ السَّبْرانِيَّة، عِلْمُ الضَّبْط.

**سیبری** /sibri/ سِيبِريا، سِيبِرِيَة.

**سیب زمینی** /sib-zamini/ (گیا) بَطَاطا، بَطاطِس.

**سیب زمینی ترشی** /s.-z.-ye-torši/ (گیا) جِذْر، تُرْتُوف، كَنْكَر.

**سیب زمینی شیرین** /s.-z.-ye-širin/ (گیا) بَطاطَا حُلْوَة.

**سیب زمینی هندی** /s.-z.-ye-hendi/ (گیا) الغَيْطَلان.

**سیب ژاپنی** /s.-e-žāponi/ (گیا) أَكِيدُنيا، إيكي دُنيا، مُشْمَلَةٌ يا بانِيَّة.

**سیبستان** /s.-estān/ المَتْفَحَة.

**سیبک** /s.-ak/ رُمّانَةُ الفَرامِيل، دَرَنَة.

**سیبل** /sibl/ (نظ) الهَدَف، البُرْجاس، رُقْعَة.

**سیبیا** /sibiyā/ (جانـ) السُّبَّاء.

**سیپرینیده ها** /siprinidehā/ (جانـ) البَجْنِيّات.

**سیترات** /sitrāt/ (شیمـ) سِتْرات، لَيْمُونات.

**سیترون** /sitron/ (گیا) اللَّيْمُونُ الحامِض.

**سیتریک** /sitrik/ (شیمـ) حامِضُ السِّتْرِيك، حامِضُ اللَّيْمُون.

**سیترین** /sitrin/ أُتْرُجِيُّ اللَّوْن.

**سیتو** /sito/ ← سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی.

**سیتواسیون** /situvāsion/ مَوْضِع، مَوْقِع.

**سیتو پلاسم** /sitopelāsm/ جِبْلَة.

**سیتو لوژی** /sitoloži/ عِلْمُ الخَلايا.

**سیخ** /six/ ۱. سَفُّود، سِيخ، مَخْرُوق، جِلال، مِنْخَس، مِفْأَد، مِنضاخ. ۲. مُنْتَصِب، مُنْتَفِش، مُتَنَفِّش، ناعِظ.

**سیخانک زدن** /s.-ānak-zadan/ ۱. نَخْساً / نَخَسَ ـُ الدّابَّة. ۲. حَثّاً / حَثَّ يَحُثُّ هُ.

**سیخ بخاری** /s.-e-boxāri/ مِحْرَاكُ النّارِ، مِسْعَر، بَشْكُور.

**سیخ تنور** /s.-e-tanur/ البَشْكُول.

**سیخ زدن** /s.-zadan/ ۱. سَفْداً / سَفَدَ ـُ اللَّحْمَ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ اللَّحْمَ بالسَّفُّود. ۲. تَحْرِيكاً / حَرَّك.

**سیخ شدن** /s.-šodan/ ۱. تَنَفُّشاً / تَنَفَّشَ و اِنْتِفاشاً / اِنْتَفَشَ و قَوْماً و قَوْمَةً و قِياماً و قامَةً / قامَ يَقُومُ شَعْرُهُ، اِنْتِصاباً / اِنْتَصَبَ شَعْرُهُ. ۲. نَعْظاً و نُعُوظاً / نَعَظَ ـَ و اِنْعاظاً / أَنْعَظَ القَضِيبُ.

**سیخک** /s.-ak/ الصِّيصَة، الصِّيصِيَة، صِئْصِئَة، دابِرَةُ الطّائِر، شَوْكَة، عِجازَة.

**سیخک زدن** /s.-ak-zadan/ ← سیخانک زدن.

**سیخ گردان** /s.-e-gardān/ المِدْوار.

**سیدا** /sidā/ (گیا) الخَوْزَنَق.

**سیدر** /sidar/ السَّيْدَر، شَرابٌ كُحُولِيٌّ يُصْنَعُ مِن عَصِيرِ بَعْضِ أَنْواعِ التُّفّاح.

**سیر** /sir/ ۱. (گیا) ثُوم. «از ~ تا پیاز» كُلُّ الأَشْياء. ۲. مُمْتَلِي، مُشْبَع، شَبْعان، شَبِع، فَرِث، كَشِيء، كَضِيظ، النّاهِي. ۳. مَغْلُوقٌ مِنه ← بیزار. ۴. مِقْياسُ وَزْنٍ يَبْلُغُ ۷۵ جراماً. ۵. لاحِقَةٌ مَكانِيَّةٌ گَسَرْدسِير.

**سیراب** /sirāb/ سَقِيّ، طَرِيّ، رَطِب، رَيّان، رَيّا، [نث]،

مُرْتَوٍ، جازِم، نَهْلان، النَّاهِي، مُشَبَّعٌ بالماءِ، مُتَشَرِّب.

**سیراب شدن** /s.-šodan/ تَرْوِيَةٌ / رَوِّي، رَيّاً و رِوًى / رَوِيَ ـَ مِـنَ الماءِ، تَـرَوِّياً / تَرَوَّى، إِرْتِواءً / إِرْتَوَى مِـنَ الماءِ، تَسَقِّياً / تَسَقَّى، شَرَباً / شَرِبَ ـَ تَشَرُّباً / تَشَرَّبَ، تَشَبُّعاً / تَشَبَّعَ، بَضْعاً و بُضُوعـاً و بَضاعاً / بَضَعَ ـَ من المـاءِ، فَأْماً / فَئِمَ ـَ من الماءِ، تَكَلُّساً / تَكَلَّسَ من الماءِ، تَنَدِّياً / تَنَدَّى الظَّمْآنُ، نَضحاً و نُصُوحاً / نَصَحَ ـَ الشَّرابَ، نُقُوعاً / نَقَعَ ـَ بالماءِ.

**سیراب شده** /s.-šode/ مَسْقِيّ، مَرْوِيّ.

**سیراب کردن** /s.-kardan/ سَقْياً / سَقَى ـِ هـُ مُساقاةً / ساقَى هـُ شَيْئاً [يائِيّ]، إِرْواءً / أَرْوَى القَوْمَ، تَرْوِيَةً / رَوَّى النَّباتَ، تَشْبِيعاً / شَبَّعَ، إِشْباعاً / أَشْبَعَ، تَشْرِيباً / شَرَّبَ، إِخصاءً / أَخْصَأَ هـُ، إِراضَةً / أَراضَ القَوْمَ، زَكّاً / زَكَّ ـُ هـُ الماءُ، إِفْآماً / أَفْأَمَ هـُ، تَفْئِيماً / فَأَّمَ هـُ، إِنصاحاً / أَنْصَحَ هـُ، نَضْحاً / نَضَحَ ـِ عَطَشَهُ، إِنهالاً / أَنْهَلَ العَطْشانَ.

**سیرابی** /s.-i/ ١. الرِّيّ، رِيَّـة، رَبْغ، مَنْقَـع. ٢. الكِرْش، الكَرِش.

**سیرابی فروش** /s.-i-foruš/ سَقّاط، كَرْشانِيّ.

**سیرایی** /siräyi/ ← سیریی.

**سیرت** /sirat/ سِيْرَة، الطَّرِيْقَة، أَخْذ، هَدْء، هَدْي.

**سیر ترشی** /sir-torši/ طُرْشِي الفُوْم، مُخَلَّلُ الفُوْم.

**سیـر تکامـل** /seyr-e-takämol/ نَـشْءٌ، نُشُوء، تَطَـوُّر، تَحَوُّل، نُمُوّ، اِرْتِقاء.

**سیر جنگلی** /sir-e-jangali/ كُرّاثُ الدِّبِّ، ثَوْمُ الغَزالِ.

**سیر خرس** /s.-e-xers/ (گیا) ← سیر جنگلی.

**سیر زرد** /s.-e-zard/ (گیا) الحَزْمَل.

**سیر سیرک** /sirsirak/ (جانـ) الزِّيْز.

**سیر شـدن** /sir-šodan/ ١ شَبَعاً / شَبِعَ ـَ، تَشَبُّعاً / تَشَبَّعَ، طَعْماً / طَعِمَ ـَ أَتْلاً و أَتَـلالاً و أَتَلاناً / أَتَلَ ـِ مِنَ الطَّعامِ، فَرْثاً / فَرِثَ ـَ كَتْماً / كَتِمَ ـَ تَكَشُّؤاً / تَكَشَّأَ مِنَ الطَّعامِ، إِكْتِضـاضاً / اِكْتَظَّ مِنَ الطَّعـامِ تَنَطُّعاً / تَنَطَّعَ، تَوَزُّؤاً / تَوَزَّأَ، هَجْأً و هُجُوءاً / هَجَأَ يَهْجَأُ جُـوعَهُ. ٢. مَلَلاً و مَلالاً و مَلَّةً و مَلالَةً / مَلَّ ـَ الشَّيءَ و مِنْهُ، سَـأْمَةً و سَأْماً و سَأْمَةً و سَآمَةً / سَئِمَهُ ـَ الشَّيْءَ و مِنْهُ، بَشَماً / بَشِمَ ـَ مِن الشَّيءِ، طَفْحاً و طُفُوحاً / طَفَحَ ـَ مِنْهُ، تَضايُقاً / تَضايَقَ ←بیزار شدن.

**سیر صعودی** /seyr-e-so'udi/ حَرَكَةٌ صاعِدَةٌ.

**سیر قهقـرایی** /seyr-e-qahqaräyi/ تَراجُـع، اِنْسِحاب، اِنْحِطاط.

**سیرک** /sirk/ سِرْک، السِّيْرک.

**سیرک** /sirak/ (گیا) حَشِيْشَةُ الثُّوم.

**سیر کردن** /sir-kardan/ ١. تَشْبِيْعاً / شَبَّعَ، إِشْبـاعاً / أَشْبَعَ، تَضْلِيْعاً / ضَلَّعَه مِنَ الطَّعامِ و الشَّرابِ، كَظّاً / كَظَّ ـُ الطَّعامُ الرَّجُلَ، نَفْخاً / نَفَخَ ـُ هـُ الطَّعامُ. ٢. إِغْناءً / أَغْنَى هُ.

**سیر کـردن** /seyr-k./ سَيْراً و تَسْيـاراً و مَسِيْراً و مَسِيْـرَةً و سَيْرُوْرَةً / سارَ ـِ إِخاقَةً / أَخاقَ في الأَرْضِ، اِرْبِساساً / اِرْبَسَّ و إِرْضاضاً / أَرَضَّ الرَّجُلُ، ضَرْبـاً و ضَرَباناً/ ضَرَبَ ـِ في الأَرضِ، ضُنُوءاً / ضَنَأَ ـَ في الأَرْضِ، طَعْناً / طَعَنَ ـَ طُمُوراً / طَمَرَ ـِ إِغارَةً / أَغارَ، مُسُـوحاً / مَسَحَ ـَ في الأَرضِ، اِمْتِصاعاً / اِمْتَصَعَ، مُطُوراً / مَطَرَ ـِ في الأَرضِ، إِنْقاباً / أَنْقَبَ في الأَرْضِ.

**سیر مونی** /sirmuni/ إِشْباع ← سیری.

**سیرن** /siren/ السِّيْرانَة.

**سیر نزولی** /seyr-e-nozuli/ حَرَكَةٌ نازِلَةٌ.

**سیروز** /siroz/ (پز) التَّلَيُّف ← تشمع.

**سیروس** /siros/ الطُّخْرُوْر، الطَّخاف.

**سیروستراتوس** /sirosträtus/ السَّمْحاق.

**سیروکومولوس** /sirokumulus/ النِّمِر.

**سیرونیمبوس** /sironimbus/ الرَّهَج.

**سیره** /seyre/ ← سهره.

**سیری** /siri/ ١. شَبْع، بِطْنَة، كِظَّـة، المِلْأَة. ٢ . سَأْمَة، مَلال، مَلَّة، تَعَبٌ، كَلال.

**سیری ناپذیر** /s.-nä-pazir/ نَهِم، لايَشْبَعُ، سَحِيْت.

**سیزاب** /sizäb/ عَيْنُ القِطِّ، قُرَّةُ العَيْنِ، لَبْلابُ المَجُوسِ.

**سیزده** /sizdäh/ ثَلاثَ عَشَرَة، ثَلاثَةَ عَشَرَ.

**سیزده به در** /s.-be-dar/ عَيْدُشَمِّ النَّسِيْمِ.

**سیزدهم** /s.-om/ الثّالِثَ عَشَرَ، الثّالِثَةَ عَشَرَةَ.

**سیزدهمین** /s.-omin/ ← سیزدهم.

**سیسالیوس** /sisälius/ ← انگدان.

**سیستم** /sistem/ نِظام، مَنْظُومَة، أُسْلُوب، طَرِيْقَة.

**سیستم استخدامی** /s.-e-estexdämi/ المَلاک.

**سیستم پـولی** /s.-e-puli/ نِظـامُ النَّقْدِ الـدُّوَلِيّ، نِظـامُ

العُمْلَةِ.

**سیستم دو فلزی** /s.-e-do-felezi/ نِظامُ المَعْدِنَيْن.

**سیستم رادیورله** /s.-e-radiyorele/ نِظامُ إرْحالِ لاسِلْكِيّ.

**سیستم زنجیره یی** /s.-e-zanjireyi/ نِظامُ السِّلْسِلَةِ.

**سیستم سرمایه‌داری** /s.-sarmäyedäri/ النِّظامُ الرَّأْسْمالِيّ.

**سیستم فئودالی** /s.-fe'odäli/ النِّظامُ الإقْطاعِيّ.

**سیستم متریک** /s.-e-metrik/ النِّظامُ المِتْرِي ← دستگاه متری.

**سیستمهای پشتیبانی خدمات رزمی** /s.-hä-ye-poštibäni-ye-xadamät-e-razmi/ ←(نظ) أنْظِمَةُ خِدْمَةِ مَيْدان.

**سیستم هدف‌یابی** /s.-e-hadaf-yäbi/ تَحْصِيلُ الهَدَفِ.

**سیستم یک فلزی** /s.-e-yek-felezi/ أُحادِيَّةُ المَعْدِنِ.

**سیستول** /sistol/ (پز) الإنْقِباض.

**سیسرک** /sisarak/ (جانـ) الصُّرْصُر.

**سیسموگراف** /sismogeräf/ السِّيسْمُوغراف.

**سیسمولوژی** /sismoloži/ عِلْمُ الزَّلازِل.

**سیسمومتر** /sismo-metr/ ← زلزله‌سنج.

**سیسمونی** /sismuni/ هَدِيَّةُ التَّوَلُّدِ.

**سیسنبر** /sisanbar/ (گیا) ← سوسنبر.

**سیسوئید** /siso'id/ (هنـ) مُنْحَنَى سَهْمِيّ مُشْتَوٍ، مُنْحَنَى لَبْلابِيٌّ.

**سی‌سی** /sisi/ س.م [سَنْتِيمِتْر مُكَعَّب].

**سیسیل** /sisil/ صِقِلِّيَة.

**سی‌سی یو** /sisiyu/ سی‌سی‌یو.

**سیصد** /sisad/ الثَّلاثُمائَةِ.

**سیصدم** /s.-om/ فِي المَرْحَلَةِ الثَّلاثِمائَة.

**سیصدمین** /s.-omin/ ← سیصدم.

**سیفلیتیک** /siflitik/ (پز) سِفْلِسِيّ.

**سیفلیس** /siflis/ (پز) سفلیس.

**سیفون** /sifon/ السِّيفُون، ثَجّاج، مَثْعَب، مِمَصّ.

**سیک** /sik/ ۱. السِّيخ. ۲. السِّيخِيّ.

**سیکاد** /sikäd/ (گیا) ← سیکاس.

**سیکاس** /sikäs/ (گیا) السِّيكاس.

**سیکاسها** /s.-hä/ (گیا) السِّيكاسِيّات.

**سیکران** /sikarän/ (گیا) السَّيْكَران.

**سیکل** /sikl/ ۱. الدَّوْر، الدَّوْرَة، الحَلْقَة. ۲. شاهِدَةُ المُتَوَسِّطَةِ.

**سیکل ازت** /s.-e-azot/ دَوْرَةُ الأزُوتِ.

**سیکلامن** /siklämen/ بَخُور مَرْيَم.

**سیکل کربون** /s.-e-karbon/ دَوْرَةُ الكَرْبُون.

**سیکلوپس** /siklops/ (جانـ) سِيكْلُوب [عِملاقٌ أُسْطُورِيّ بِعَيْنٍ واحِدَةٍ].

**سیکلوپی** /siklopi/ سِيكْلُوبِيّ.

**سیکلوترون** /siklotron/ السِّيكْلُوتْرُون.

**سیکلون** /siklon/ ← دوچرخه.

**سیکلوئید** /siklo'id/ ← چرخزاد.

**سیگار** /sigär/ سِيجارَة، سِيكارَة، دُخَيْنَة، لِفافَةُ تَبْغٍ وَشِيغَة.

**سیگار برگ** /s.-e-barg/ سِيجارُزَنُوبِيا، دُخْنَة، سِيجارُ إسْبانِيُولِيّ.

**سیگارت** /sigärt/ سِيكارَة، لَفافَةُ تَبْغٍ.

**سیگارفروش** /sigär-foruš/ دَخاخِنِيّ، بائِعُ السَّكايِر.

**سیگار فروشی** /s.-f.-i/ ۱.بَيْعُ السَّكايِر. ۲. حانُوتُ الدَّخاخِنِيّ.

**سیگارکش** /s.-keš/ ← سیگاری ۱.

**سیگار کشیدن** /s.-kešidan/ تَدْخِيناً / دَخَّنَ، تَدَخُّناً / تَدَخَّنَ فُلانٌ.

**سیگاری** /s.-i/ ۱. مُتَدَخِّنُ السِّيجارَة. ۲← سیگارفروش.

**سیگما** /sigmä/ سِيغْما.

**سیل** /seyl/ السَّيْل، مَدّ، ثَجِيج، تَيّارٌ شَدِيدٌ، دُفاع، ساجِر، عُباب، غَمْر، قُحاف.

**سیل** /sil/ (جانـ) ۱. الفُقْمَة، عِجْلُ البَحْرِ. ۲. الجُدَّةُ المُوازِيَة [در زمینشناسی].

**سیل‌آسا** /seyl-äsä/ عَرَمْرَم، مُتَدَفِّق، هَتُون، هاتِن، هَتّان.

**سیلاب** /seyläb/ ← سیل.

**سیلاب** /siläb/ مَقْطَعٌ هِجائِيّ.

**سیلان** /seylän/ سَيْلان.

**سیلان** /sayalän/ سُيُولَة، سَيَلان.

سیلان ابیض /s.-e-abyaz/ (پز) السَّیَلانُ الأبْیَضُ أو المَهْبَلِيُّ.
سیلان بزاق /s.-e-bozäq/ (پز) التَّلَعُّب.
سیلان خون /s.-e-xun/ (پز) ← خونروی.
سیلان دم /s.-e-dam/ (پز) ← خونروی.
سیلان منی /s.-e-mani/ (پز) السَّیَلانُ المَنَوِيُّ.
سیل برگردان /seyl-bar-gardän/ مُسَنَّاة.
سیل‌بند /s.-band/ سُدَّة، سَدَّاد.
سیل‌خیز /s.-xiz/ مَسِیْل.
سیل‌زده /s.-zade/ مَغْمُورٌ بالماءِ.
سیلزی /silezi/ السَّیْلِیْزِيّ.
سیلفه /silfe/ (جانـ) الدُّرَقَّة.
سیلک /silk/ حَرِیْر، إبْرِیْسَم.
سیلگیر /seyl-gir/ ← سیل‌برگردان.
سیلن /silen/ (گیا) النُّمْنُومَة، السِّلِیْنُوس.
سیلندر /silandr/ أُسطُـوانَـةٌ في مـاكِیْنَـةِ السَّیّـارَة، الخِزانَة، الأُسْطُوانَة.
سیلو /silo/ هُرْي، شُوْنَة، مَخْزَنُ الغَلَّـة، صُومَعَةُ القَمْحِ أو الغِلالِ.
سیلورین /silurian/ السِّیْلُورِيّ ← دورهٔ سیلورین.
سیلوئت /silu't/ المُسَلْوَتَة، المُظَلَّلَة.
سیلی /sili/ لَطْمَة، قَلَم، صَفْعَة، كَفّ، عَلْقَة.
سیلی زدن /s.-zadan/ لَطْماً / لَطَمَ ـِ هـ تَلْطِیْماً / لَطَّمَ و لِطاماً و مُلاطَمَةً / لاطَمَ هـ صَفْعاً / صَفَعَ ـَ هـ مُصافَعَةً / صافَعَ هـ تَصافُعاً / تَصافَعَ القَـوْمُ، ذَحّاً / ذَحَّ ـُ هـ سَقْعاً / سَقَعَ ـَ سَفْعاً / سَفَعَ ـَ هـ بِیَدِهِ، سَفْقاً / سَفَقَ ـُ وَجْهَهُ، طَرّاً / طَرَّ ـُ الرَّجُلَ، فَشْخاً / فَشَخَ ـَ ولَخّاً / لَخَّ ـُ هـ، لَخْماً / لَخَمَ ـُ هـ مُلاخَمَةً و لِخاماً / لاخَمَ هـ لَدْماً / لَدَمَ ـِ هـ، لَطْساً / لَطَسَ ـُ هـ.
سیلیس /silis/ (شیمـ) السِّلِیْكا.
سیلیسی /s.i/ (شیمـ) سِلِیْكُونِيّ.
سیلیسیم /silisiom/ (شیمـ) سِلِیْسِیُوم، سِلِیْكُون.
سیلیسیوم /silisiom/ (شیمـ) ← سیلیسم.
سیلیک /silik/ (شیمـ) صَوَّانِيّ.
سیلیکات /silikät/ (شیمـ) السِّلِیْكات.
سیلیکات روی طبیعی /s.-e-ruye-tabi'i/ (شیمـ) حَجَرُ التُّوْتِیا.
سیلیکوز /silikoz/ التَّسَمُّمُ السِّلِیْكِيُّ.
سیلیکول /silikul/ خُرَیْدِ لِیَّة.
سیلیکون‌ها /silikon-hä/ السِّلِیْكُوْنات.
سیم /sim/ ۱. الفِضَّة، اللُّجَیْن، اللُّجَّة. ۲. سِلْک، سِلْكٌ مَعْدَنِـيٌّ. «به ~ آخر زده»: هُوَ لأیبـالِي في الأُمُورِ، هُـوَ غَیْرُ مُقَیَّدٍ. ۳. (جانـ) شِیْم، الشِّلْبَة.
سیم /siyom/ في المَرْحَلَةِ الثَّلاثِیْنَ.
سیما /simä/ ۱. هَیْئَـة، هَیْـأة، صُوْرَة، وَجْـه، طَلْعَـة، عَلامَة، خِلْقَة، مُحَیّا، مَنْظَر. ۲. سِیما [القِشْرَةُ العَمِیْقَةُ مِنَ الغِلافِ الصَّخْرِيُّ].
سیماب /simäb/ زِئْبَق، زَاوُوق، فَرّار.
سیمابی /s.-i/ زِئْبَقِيّ.
سیماچه /simäce/ ← ماسک.
سیمان /simän/ السِّمِنْت، إسْمَنْت، سِمِنْتو، تُرابَة.
سیمانکار /s.-kär/ حَصّاص.
سیمانکـاری /s.-k.-i/ التَّغْبِیْدُ بـالإسْمَنْتِ [لِـلأرْضِ]، التَّبْیِیْضُ بالإسْمَنْتِ [لِلْجِدارِ].
سیمان مخلـوط کن /s.-maxlut-kon/ مازِجُ أو خـالِطُ الإسْمِنْتِ.
سیمان مسلح /s.-e-mosallah/ الإسْمَنْتُ المُسَلَّح.
سیمانی /s.-i/ الإسْمَنْتِيّ، مَصْنُوعٌ مِنَ الإسْمِنْت.
سیماهنگ /simähang/ (گیا) قِثّاءُ الحِمارِ، أطْرِیُون، تُمْلُول، الصّاب.
سیم‌بر /sim-bor/ مِقْراضُ الأسْلاکِ.
سیم‌پیچ /s.-pic/ المِلَفّ.
سیم‌پیچی /s.-p.-i/ بُكْرَةُ السِّلْكِ.
سیم تله /s.-e-tale/ (نظ) سِلْكُ عَثْرَة.
سیم چین /s.-cin/ مِقْراضُ السِّلْكِ.
سیم‌خاردار /s.-e-xärdär/ سِلْكٌ شائِكٌ، حَسَک.
سیم رابط /s.-e-räbet/ سِلْكٌ رابِطٌ.
سیم فشارقوی /s.-e-fešär-e-qavi/ سِلْكٌ عالِي الجُهْدِ، سِلْكٌ عالِي التَّوَتُّرِ.
سیم کش /s.-keš/ واصِلُ أشْرِطَةِ الهاتِفِ والكَهْرَباءِ.
سیم‌کشی /s.-k.-i/ شَبَكَةُ الأسْلاکِ، سَحْـبُ الأشْرِطَةِ والأسْلاکِ.

**سیم کشیدن** /s.-kešidan/ ۱. سَحْباً / سَحَبَ ـَ و مَدّاً / مَدَّ ـُ الأشْرِطَةَ و الأسْلاکَ. ۲. تَعَفُّناً / تَعَفَّنَ و عَفَناً و عُفُونَةً / عَفِنَ ـَ الجَرْحُ.

**سیمگیر** /s.-gir/ (مسـ) أَنْفُ العُوْدِ.

**سیمهای خاردار** /s.-hä-ye-xärdär/ الأسْلاکُ الشّائِکَة.

**سیم هواکش** /s.-e-haväkeš/ سِلْکُ التَّنْفِيس.

**سیمی** /s.-i/ وَتَرِيّ.

**سیمیا** /simiyä/ السِّیْمِیا و السِّیْمِیاء.

**سیمین** /simin/ فِضِّيّ.

**سیمین** /siyomin/ ← سیم.

**سین آنتروپ** /sinäntrop/ إنْسانُ بِکِیْن.

**سیناپس** /sinäps/ نُقْطَةُ الإشْتِباکِ [العَصَبِيّ].

**سینراما** /sinerämä/ ← سینه راما.

**سینرر** /sinerer/ (گیا) أُخْوَین.

**سینما** /sinamä/ السِّیْنَما، سِنَما.

**سینما اسکوپ** /s.-eskop/ ← سینما سکوپ.

**سینماتوگرافی** /s.-togräfi/ عِلْمُ الحَرَکَةِ المُجَرَّدَةِ.

**سینما تیک** /s.-tik/ الکِیْنِماتِیْک ← حرکتشناخت.

**سینماسکوپ** /s.-skop/ سِیْنَما سکوب، سِیْنَما الشّاشَةِ العَرِیْضَةِ.

**سینمایی** /s.-yi/ السِّیْنَمائِيّ.

**سینود** /sinod/ السِّنُوْدُس.

**سینوزیت** /sinuzit/ (پز) اِلْتِهابُ الجَیْبِ.

**سینوس** /sinus/ (پز) الجَیْب.

**سینوس آئورتی** /s.-e-ä'orti/ (پز) جَیْبُ الأوْرْطَی.

**سینوسفالها** /sinosefälhä/ (جانـ) کَلْبِیّاتُ الرُّؤُوسِ، قُرْدُوْجِیّات [فَصِیْلَةٌ مِنَ القُرُوْدِ].

**سینه** /sine/ (پز) صَدْر، البَـرْک، بِرْکَة، تابُـوت، جَأْش، مَجَس، مَجَسَّة، جَمَم، مَجَم، جُؤْجُؤ، جَوْشَن، کَلْکَل.

**سینه‌بند** /s.-band/ ۱. صُدْرِیَّة، شِمار، حَمّـالَة [لِثَدْيِ المَرْأةِ]. ۲. صُدَیْرِيّ، مَرْیُول، مَرْیَلَة [لِلصَّبِيّ].

**سینه به سینه** /s.-be-s./ مَأْثُور.

**سینه بیخ** /s.-bix/ (گیا) اللُّبانَة.

**سینه پهلـو** /s.-pahlu/ (پز) اِلْتِهـابُ الرِّئَةِ، ذاتُ الـرِّئَةِ، اِلتِهـابُ البَلْیُـورا، ذاتُ الجَنْـبِ، بِـرْسـام، الجُنـاب، داءُ الصَّنادِیْد، ذاتُ الدَّفِّ، شَوْصَة.

**سینه پهلـوی سلی** /s.-p.-ye-seli/ (پز) اِلْتِهـابُ الرِّئَةِ الدَّرَنِيّ.

**سینه چـاک** /s.-cäk/ ۱. مُتَأَلِّـم، مُعَذَّب، مُصـاب. ۲. عاشِق.

**سینه‌خیز** /s.-xiz/ (نظ) زَحْف، اِنْسِیاب.

**سینه‌خیـز رفتن** /s.-x.-raftan/ (نظ) زَحْفاً و زَحَفـاناً و زُحُوفاً / زَحَفَ یَزْحَفُ، سَیْباً / سابَ ـِ، اِنْسِیاباً / اِنْسابَ.

**سینه درد** /s.-dard/ ۱. مَرَضُ الرِّئَتَیْنِ. ۲. ذُبْحَةٌ صَدْرِیَّةٌ.

**سینه راما** /sine-rämä/ سِیْنِراما [طَرِیْقَـةُ العَرْضِ الثّلاثِیَّةِ عَلَی الشّاشَةِ].

**سینه‌زن** /sine-zan/ اللّاطِمُ عَلَـی صَدْرِهِ حُزْناً فـي أیّامِ العَزاءِ.

**سینه‌زنی** /s.-z.-i/ اللَّطْمُ عَلَی الصَّدْرِ حُزْناً.

**سینه سپر کردن** /s.-separ-kardan/ صارَ دِرْعاً [لِلْقَوْمِ].

**سینه سرخ** /s.-sorx/ أَبُوالحِنّاءِ، أَبِي الحِنّ.

**سینه صاف کردن** /s.-säf-kardan/ نَحْماً و نَحِیْماً / نَحَمَ ـِ، نَحْنَحَةً / نَحْنَحَ.

**سینه قوزی** /s.-quzi/ أَبْزَی.

**سینه‌کش** /s.-keš/ مُنْحَدَر.

**سینه‌مال** /s.-mäl/ ← سینه‌خیز

**سینه مال رفتن** /s.-m.-raftan/ ← سینه‌خیز رفتن.

**سینی** /sini/ صِیْنِیَّة، فاثُور، طَبَق، صَحْفَة.

**سینیک** /sinik/ ۱. کَلْبِيّ [مُتَعَلِّقٌ بالمَذْهَبِ الکَلْبِيّ]. ۲. کَلْبِیَّة.

**سیویل** /sivil/ مَدَنِيّ، غَیْرُ عَسْکَرِيّ، غَیْرُ رَسْمِيّ.

**سیویلیزه** /sivilize/ مُتَمَدِّن، مُثَقَّف، مُتَحَضِّر.

**سیه** /siyah/ ← سیاه.

**سیه جسم** /s.-jesm/ جِسْمٌ أَسْوَدُ [یَصْدُرُ عَنْهُ عِنْدَ التَّوَهُّجِ طَیْفٌ مُتَّصِلٌ].

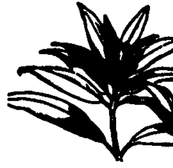
**سیه‌روز** /s.-ruz/ ← بدبخت.

**سیه‌روی** /s.-ruy/ ۱. أَسْوَدُ الوَجْـهِ، أَدْکَن. ۲. الفَضِیْحُ، مَفْضُوح، رَدِيءُ السُّمْعَةِ، سَيِّئُ السُّمْعَةِ.

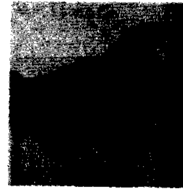
**سیه‌رویی** /s.-r.-yi/ ۱. سَوادُ الوَجْـهِ، دُکْنَة. ۲. مَثْلَبَة، عَیْب، فَضاحَة.

**سیه‌فام** /s.-fäm/ دَکِنٌ، أَدْکَن، أَسْوَدُ الوَجْهِ.

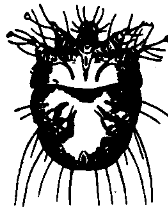
**سی یک** /si-yek/ جُزْءٌ مِنْ ثَلاثِیْنَ.



سابودیلا



سارآبی

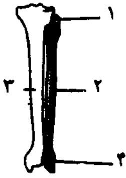


سارکپت



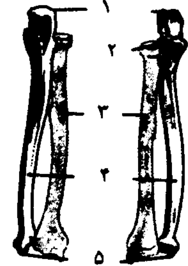
سارکنه‌خوارافریقایی

## ساق ـ الساق

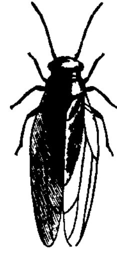



١ـ زائدهٔ نیزه‌ای: النُتوء الإبریّ
٢ـ طرف بیرونی نازک نی: الخارجيّ
٣ـ درشت نی: الظُنبوب
۴ـ قوزک بیرونی: الکعب الخارجيّ

## ساعد ـ الساعد




ـ زائدهٔ آرنجی: النّتوء المرفقيّ
ـ زائدهٔ منقاری: النّتوء الإکلیليّ
ـ زنداعلی: الکعبرة
ـ استخوان ساعد یا زند اسفل: عظم السّاعد
ـ زائدهٔ نیزه‌ای: النّتوء الإبريّ



ساس درختی



ساسافراس



ساکسفن



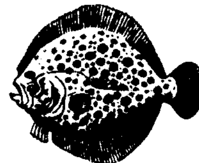
سانتریسک



سامار



سانتیکولا



سپرماهی



سراتوس

## سرخنای ـ المَريء




١ـ شاخکهای صوتی: الأنابیب الصّوتیّه
٢ـ شیپور استاش: قناةأوستاکیوس
٣ـ زبان کوچک: اللّهاة
۴ـ زبان: اللّسان
۵ـ گلوگاه: البلعوم
۶ـ نایبند. دریچهٔ نای: لسان المزمار
٧ـ نای: قصبة الرّئة
٨ـ حنجره: الحنجرة



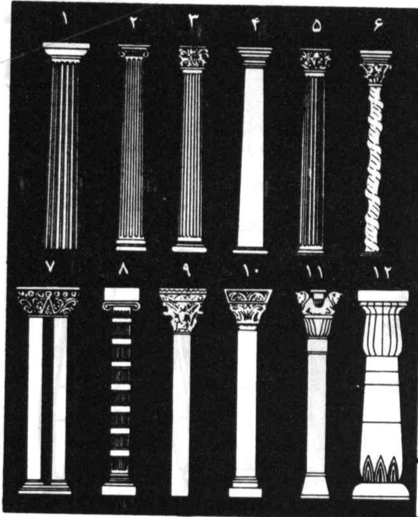
ستریکنوس

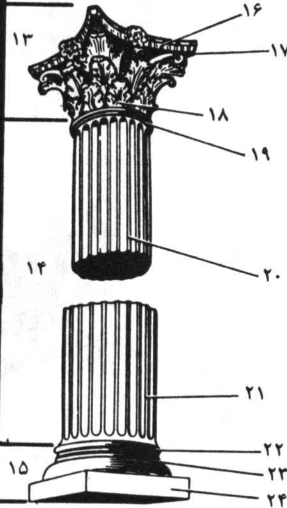



انواع ساقه‌ها. ١ـ ساقهٔ زیرزمینی مهرسلیمان (ریزوم). ٢ـ زعفران و پیاز آن (سوخ زعفران). ٣ـ بیرون آمدن ساقه در وقت جوانه زدن (ساقهٔ جوانهٔ کرچک). ٤ـ ساقهٔ زیرزمینی سیب‌زمینی (ساقهٔ غده‌ای). ٥ـ ساقهٔ خزندهٔ توت‌فرنگی. ٦ـ ساقهٔ راست گندم (ماشوره). ٧ـ ساقهٔ پیچندهٔ گیاه انگلی کشوت و مکنده‌های آن. ٨ـ ساقهٔ پیچکِ دارای بافتهای نگاهدارندهٔ کم. ٩ـ ساقهٔ پیچندهٔ رازک. ١٠ـ ساقهٔ راست درخت خرما (تنه). ١١ـ ساقهٔ پیچندهٔ لبلاب.

السوق: ١. ساق خاتم سلیمان الأرضیّة (ریزوم)؛ ٢. الزعفران وبصله؛ ٣. الخروع عند الانتاش؛ ٤. ساق البطاطا الأرضیّة (عسقول)؛ ٥. ساق توت الأرض الزاحفة؛ ٦. ساق القمح المنتصبة؛ ٧. ساق الکشوث ذات المصّات؛ ٨. ساق المشقة ذات الأظافیر؛ ٩. ساق حشیشة الدینار الملتفّة؛ ١٠. ساق النخل المنتصبة (جذع)؛ ١١. ساق اللبلاب الملتفّة.

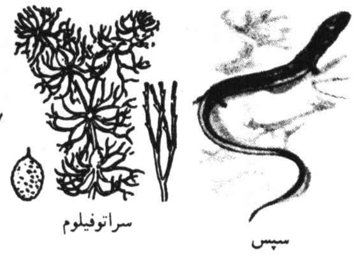
## ستون— العمود



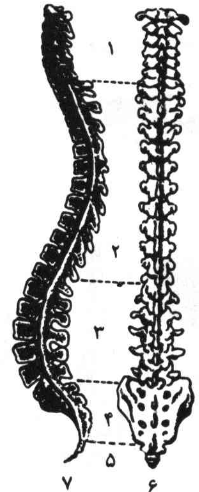

۱ـ دوریک: دوريّ
۲ـ یونیک: ایُوني
۳ـ کرنتی: کورنتي
۴ـ توسکانی: تسکانی
۵ـ مرکّب: مرکّب
۶ـ پیچ خورده (گیسو): مفتول
۷ـ مزدوج: مزدوج
۸ـ حلقه‌دار: ذوحلقات
۹ـ رومی: رومانيّ
۱۰ـ بیزانسی: بیزنطيّ
۱۱ـ ایرانی: فارسيّ
۱۲ـ مصری: مصري

۱۳ـ سرستون: التّاج
۱۴ـ تنهٔ ستون: السّاق
۱۵ـ پایهٔ ستون: القاعدة
۱۶ـ روی سرستون: سطح التّاج
۱۷ـ نقش مارپیچی (حلزونی): النّقش الحلزونيّ
۱۸ـ برگ کنگر: ورقة أَقَنْثا
۱۹ـ نقش برجسته: النقش النّاتیء
۲۰ـ گچ بری باریک ستون: الضّلع
۲۱ـ شیار (بریدگی طولی در ستون): التّجویف
۲۲ـ گچ بری بزرگ هلالی ته ستون: الحلقة
۲۳ـ گچ بری مقعّرته ستون: الفرضة
۲۴ـ قطعهٔ مربعی زیرستون: المربّع


سراتوفیلوم

سپس

## ستون مهره‌ها— العمود الفَقْرِيّ




۱ـ هفت مهرهٔ گردنی: ۷ فقرات عنقيّة
۲ـ دوازده مهرهٔ پشتی: ۱۲ فقرة ظهريّة
۳ـ پنج مهرهٔ کمری: ۵ فقرات قطنيّة
۴ـ ناحیهٔ خاجی (استخوان عجز): العجز
۵ـ ناحیهٔ دنبالچه‌ای: العصعص
۶ـ نمای بیرونی از پشت: المظهر الخارجِيّ الخلفيّ
۷ـ برش طولی ستون فقرات از نیمرخ: قطاع المظهر الجانبيّ

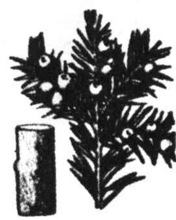

سرخدار چینی


سفراس


سقمولیمس


سطرکا


سروخاکی


سروترکستانی


سَرگو


سفید

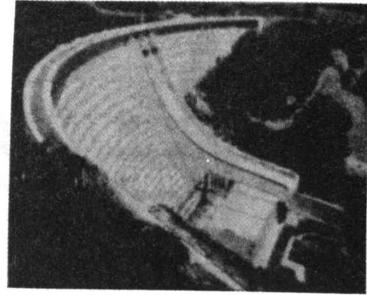

سفره ماهی

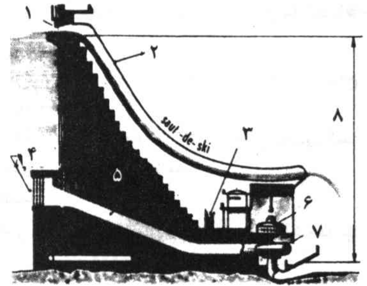

سقّائک


سسک حرامزاده

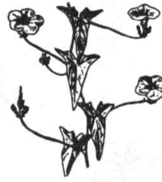

سریت عظیم‌الجثّه

## سد ـ السّدّ






١ـ در متحرّک جلوی آب (دریچهٔ تخلیه): السّکر
٢ـ تخلیه کنندهٔ آبهای زائد: مفرغ الفیضان
٣ـ ترانسفورماتور: المحوّل
۴ـ شبکه: شباک
۵ـ در متحرّک جلوی لولهٔ جریان آبها: السِّکر انبوب مجری المیاهٔ
۶ـ مولّد جریان متناوب (آلترناتور): المُنَوِّب
٧ـ توربین: العَنَفَة
٨ـ ارتفاع ١٢ متر: الارتفاع: ١٢ متراً


سقمونیا


سگ آبی


سگ بوکسه


سمندرآبی


سگ ماهی


سن درختی


سن

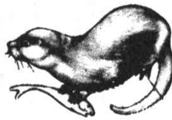

سگ مگس

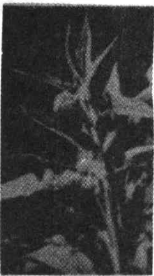

سلور


سنقر خاکستری


سنجاب نخل


سنجاب پرنده


سمورآبی


سنفیتون

## سم ـ الحافِر



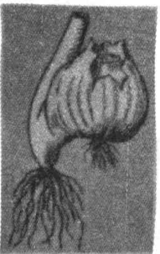



١ـ دو شاخه: النّسر
٢ـ دیواره: الجدار
٣ـ پستانک: الحامیة
۴ـ سنبک: السُّنبک
۵ـ گویک: الجمع
۶ـ پاشنهٔ سم: الدّابرة
٧ـ چاله: الثغرة
٨ـ کف: الصّحن

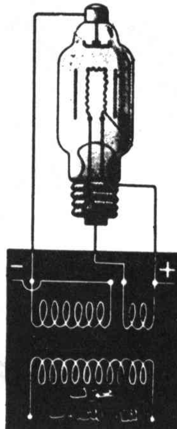

سنگ شکن



سوزن مغناطیسی


سوخ


سوختاما

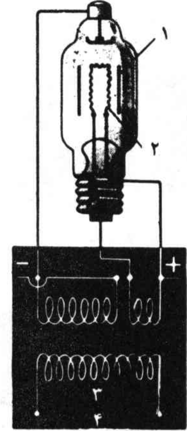


سوپاپ الکتریکی


سوسک آبزی


سوسک دشتی

## سوپاپ الکتریکی ـ الصِّمامُ الأَمِن




۱ـ پوشش کاتود که نگاهبان گرما است. (شوفاژ کاتود): قمیص مهبطيّ حافظ الحرارة
۲ـ کاتود: المهبطة
۳ـ مبدّل (ترانسفورماتور): محوّل
۴ـ جریان متناوب: التّیار المتناوب

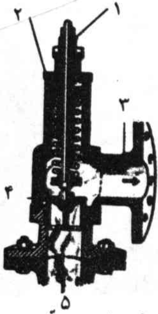

سوسمار درختی


سویا


سوسمارسمی


سوفورا

## سوپاپ ایمنی ـ صِمامُ الأَمَان




۱ـ پیچی که فشار فنر را کنترل می‌کند: لولب یمکّن من ضبط انضباط النّابض
۲ـ فنری که با فشار معیّنی در دیگ توازن می‌یابد: نابض یتوازن مع ضغط معیّن في المرجل
۳ـ رها شدن بخار هنگامی که از مقدار فشار معیّنی تجاوز کند: انطلاق البخار عند ما یتعدّی ضغطاً معیّناً
۴ـ سوپاپ: الصّمام
۵ـ بخار متراکمی که از دیگ وارد می‌شود: بخار تحت الضّغط آتٍ من المرجل


سوسک طلایی


سهرهٔ اروپایی


سیانیدا


سیاه توسکا


سیب زمینی هندی


سیب آکاژو


سهرهٔ خانگی


سیب ژاپنی


سیترون


سیدا


سیکران


سیل


سیلفه


سیلن


سیم



۱. ش /š/، الشِّيـن. الحَرفُ السّادِسَ عَشَـرَ مِن حُـرُوفِ الهجاءِ وهي بِمثابَـةِ ۳۰۰ في حِسابِ الجُمَّلِ. ۲. هـ، ها، ضميرٌ متّصـلٌ مفردٌ غائِبٌ مضـافٌ اليه يَلْحَقُ آخِـرَ الإسمِ. مثلَ كتابش: كتـابُهُ، كتابُها. ۳. ضميرٌ متّصلٌ مفردٌ غائِبٌ لِلْمَفْعُولِ يَلْحَقُ آخِرَ الفِعْلِ. مثـلَ: زدش: ضَرَبَهُ، ضَرَبَها. ۴. عَلامَةُ المَصْدَرِ تَلْحَقُ آخِرَ مَصْـدَرِ فِعْلِ الأمْرِ. مثلَ: بخشش: الجُودُ، العَطاءُ.

**شاباش** /šäbäš/ هي مُخَفَّفَةٌ من «شادباش: كُن مَسْرُوراً»، النُّقُودُ الّتـي تُعطَى لِلْمُغَنّي أو الـرّاقِصَةِ أو الّتي تُنْثَـرُ عَلَى رأسِ العَرُوسِ والعَريسِ أثناءَ الزِّفافِ.

**شابيزک** /šäbizak/ (گيا) ← مهرگياه.

**شاپو** /šäpo/ ← كلاه شاپو.

**شاپور** /šäpur/ ← شاهپور.

**شاپوری** /š.-i/ السّابِريّ.

**شات** /šät/ لَقْطَةٌ تَصْويرِيَّةٌ.

**شاتون** /šätun/ ذِراعُ التَّوْصِيلِ.

**شاخ** /šäx/ ۱ ← شاخه. ۲. القَرْن، نَطْحَة، رَوْق، مِذْرَى.

**شاخابه** /š.-äbe/ الخَلِيْجُ، الشُّرْم.

**شاخ به شاخ شدن** /š.-be-š.-šodan/ تَشابُكاً / تَشابَكَ في حَالَةِ العِراكِ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقا الشَّخْصانِ بِبَعْضِهِما أثْناءَ تَضارِبِهِما.

**شاخ حجام** /š.-e-hajjäm/ المِحْجَم، المِحْجَمَة.

**شاخدار** /š.-där/ ۱. ذُوْ قُرُوْن، ذُو قَـرْن، أقْرَن. ۲. ذَاتُ أغْصانٍ.

**شاخ درآوردن** /š.-dar-ävardan/ ۱. نُمُوُّ القَرْنِ فِي رَأْسِ الحَيَوانِ. ۲ ← تعجب كردن.

**شاخ زدن** /š.-zadan/ نَطْحاً / نَطَحَ ـِ الثَّورُ و نَحْـوُه، مُناطَحَةً ونِطاحاً / ناطَحَ هـ تَذْكِيْماً / ذَكَّمَ هـ شَصْراً / شَصَرَ ـُ هـ الثَّورُ بِقَرْنِهِ.

**شاخسار** /š.-sär/ الغُصْن.

**شاخ شـاخ** /š.-š./ قِطْعَـةٌ قِطْعَةٌ، قِسْـم قِسْم، مُتَفَـرِّق، مُنْشَعِب.

**شاخشانه** /š.-šäne/ ۱. عَظْمُ الكَتِفِ. ۲. (عم) التَّهْدِيْد، التَّخْوِيْف.

**شاخشانه كشيدن** /š.-š.-kešidan/ (عم) تَخْوِيْفاً / خَوَّفَهُ، تَهْدِيْداً / هَدَّدَه. مُشاكَلَةً / شاكَلَ، مُشاكَسَةً / شاكَسَ.

**شاخ شدن** /š.-šodan/ اِجْتِراءً / اِجْتَرَأَ، تَشَجُّعاً / تَشَجَّعَ.

**شاخص** /šäxes/ ۱ ← ساعت آفتـابی. / ۲. المُؤَشِّرَة، الخَطُّ المُنْحَنِي ← نمودار.

**شـاخص اقتصـادی** /š.-e-eqtesädi/ دَلِيْلٌ اِقْتِصـادِيٌّ، الأرْقامُ القِياسِيَّةُ.

**شـاخص پهنسـری** /š.-e-pahnsari/ الشّـاخِصُ قَصِيـرُ الرَّأسِيّ.

**شاخص توليد** /š.-e-towlid/ دَلِيْلُ الإنْتاجِ.

**شاخص جمجمه** /š.-e-jomjome/ الدَّلِيْلُ الجُمْجُمِيُّ.

**شاخص درازسری** /š.-e-deräz-sari/ الدَّلِيْلُ الرَّأْسِيُّ.

**شاخص سر** /š.-e-sar/ الدَّلِيْلُ الرَّأْسِيُّ.

**شاخص ميـانسری** /š.-e-miyän-sari/ الدَّلِيْلُ مُتَـوَسِّطُ الرَّأسِيُّ.

**شاخص‌ها** /š.-hä/ أشْباحُ الدَّلالَةِ.

**شاخص هزينهٔ زندگی** /š.-e-hazine-ye-zendegi/ دَلِيْلُ كُلْفَةِ العَيْشِ.

**شاخ فراوانی** /š.-e-farävänì/ ← كورنوكوپيا.

**شاخک** /š.-ak/ قَرْنُ الحَشَرَة.

**شاخـک حساس** /š.-ak-e-hassäs/ حَسّاسَـة، مَشْعَر، مَلْمَس.

**شاخک حشرات** /š.-ak-e-hašarāt/ مَلْمَسُ الحَشَرات، لامِسَة، القَرْنُ الإسْتِشْعارِيّ.
**شاخک‌داران** /š.-ak-dārān/ (جانـ) ذَوُوفَكَّيْنِ مُعَدِّيْن.
**شاخ کردن** /š.-kardan/ (عم) إعْداداً / أَعَدَّ لِلْحَرْبِ.
**شاخک نخی** /š.-ak-e-naxi/ الخَيْطِيّ.
**شاخک‌های حسی حشرات** /š.-ak-hā-ye-hessi-ye-hašarāt/ قُرُونُ الإسْتِشْعار.
**شاخ و برگ دادن** /š.-o-barg-dādan/ تَفْصِيْلاً / فَصَّلَ.
**شاخه** /šāxe/ ۱. الغُصن، الغُصْنَة، فَنَـن، خِطْر، فِنْد. ۲. الشُّعْبَة، شَعْب، الشَّجَن، الشُّجْنَة، قُرْحَة.
**شاخه‌بر** /š.-bor/ ← شاخه‌زن.
**شاخهٔ خوابانده** /š.-ye-xābānde/ عَكِيْس، تَرْقِيْدَة.
**شاخه خوابانی** /š.-xābāni/ عَكْس، الإرْقاد، تَكْبِيْس.
**شاخه‌دار** /š.-dār/ الأفْنَى.
**شاخه زدن** /š.-zadan/ تَفْرِيْعاً / فَرَّعَ الشَّجَرَ.
**شاخه‌زن** /š.-zan/ المِشْذَب.
**شاخه شاخه شدن** /š.-š.-šodan/ تَفَرُّعاً / تَفَرَّعَ، تَشَعُّباً / تَشَعَّبَ.
**شاخه شاخه کردن** /š.-š.-kardan/ تَشْعِيْباً / شَعَّبَ، تَفْرِيْعاً / فَرَّعَ.
**شاخه‌نشینان** /š.-nešinān/ (جانـ) الصَّدّاحات.
**شاخی** /šāx-i/ القَرْنِيّ.
**شاد** /šād/ مَسْرُوْر، سَـرُوْر، فَرِح، فَرْحان، فـارِح، طَرِب، طَرُوْب، مِتْشِيْـر، أَنِق، بَجّـاج، باجِـل، بَحْبُوح، مُبـارَك، مَبْسُوط، البَشُـوش، بَشّاش، أَبْلَـج، أَبْلَد، بَهِـج، مُبْتَهِج، بَهْش، ثَمِرَة، تِمْراحَة، جَـذِل، يَحبُور، مَحْظُوظ، مُحْتَمَل، الرّاضِـي، أَزْوَنان، الـزَّعِل، الـزَّعْلان، الـزُّغْلُول، إزْعِيْـل، سَعِيْـد، السَّعْدان، شَـرِح، شَزِن، طَيِّـبُ النَّفس، عَكِـب، مُفْرَفَش، قَرِيْرُ العَيْن، قُلْقُـل، مَرِح، مِرْيَح، أَمْشَر، نَشِيْط، النّاشِط، نَشْوان، مُتَنَعِّم، وَذِلَـة [نث]، هَشّ بَشّ، مُتَهَلِّل، هُلَيْهَلِيّ.
**شاداب** /šādāb/ رَيّان، غَـضّ، غَضِيْض، نـاضِر، نَضِيْـر، نَضِر، غَضِر، غَضِيْر، المُرْتَوِي، مِنْشَط، وارِف.
**شاداب شدن** /š.-šodan/ غَضاضَةً و غُضُوضَةً / غَضَّ ـَ تَغَضِيْضاً / غَضَّضَ النَّباتُ، نَضَراً / نَضِرَ ـَ الشَّجَرُ و غَيْرُهُ، فَراهَةً / فَرُهَ ـُ وفَرَهاً / فَرِهَ ـَ.
**شاداب کردن** /š.-kardan/ تَنْضِيْراً / نَضَّرَ الشَّيءَ.
**شادابی** /š.-i/ النُّضْرَة، النَّضارَة.
**شادان** /šādān/ ← شاد.
**شادروان** /šādorvān/ الرَّفْرَف.
**شادروان** /šādravān/ المَغْفُـورُلَـه، الفَقِيْـدُ السَّعِيْـد، المَرْحُوم.
**شاد شدن** /šād-šodan/ سُرُراً / سُرَّمج ـُ بِكَذا، اِسْتِسْراراً / اِسْتَسَرَّ، فَرَحاً / فَرِحَ ـَ بَشّاً وبَشاشَةً / بَشَّ ـَ بِالشَّيءِ، أَشاشاً و أَشاشَةً / أَشَّ ـَ أُفُولاً / أَفِلَ ـَ أُنساً / أَنَسَ ـِ إنساً / أَنِسَ ـَ بِهِ، أَنَقاً و أَناقَةً / أَنِقَ ـَ بَجْحاً / بَجَحَ ـَ بِهِ، اِبْتِجاحاً / اِبْتَجَحَ، بَجْلاً و بُجُولاً / بَجَلَ ـُ و بَجَلاً / بَجِلَ ـَ اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ، بَشْـراً و بُشُوراً / بَشَرَ ـُ بِـهِ، إبْشاراً / أَبْشَرَ، اِسْتِبْشاراً / اِسْتَبْشَرَ، بَلَجاً / بَلِجَ ـَ بِهِ، بَهَجاً و بَهْجَةً / بَهِجَ ـَ الشَّخْصُ، بَهاجَةً / بَهِجَ ـَ بِهِ وَلَهُ، اِبْتِهاجاً / اِبْتَهَجَ بِهِ، تَبَهُّجاً / تَبَهَّجَ، تَبـاهُجاً / تَباهَجَ بِـهِ، اِسْتِبْهاجاً / اِسْتَبْهَجَ بِهِ، بَهْشاً / بَهَشَ ـَ بِالشَّيءِ، ثُلُوجاً / ثَلَجَ ـُ و ثَلَجاً / ثَلِجَ ـَ و إثْـلاجاً / أَثْلَجَ ت النَّفْسُ بِـهِ، جَذَلاً / جَذِلَ ـَ اِجْتِذالاً / اِجْتَذَلَ، حَبَراً و حُبُوراً / حَبِرَ ـَ، حَجْأً / حَجَأَ ـَ بِهِ، دَيْصاً و دَيَصاناً / دَاصَ ـِ، تَرَصُّعاً / تَرَصَّعَ، رَفّاً / رَفَّ ـُ إلَى كَذا، رَواحـاً و راحاً و راحَةً و رِياحَـةً و رَؤُوحاً و أَرْيَحِيَّةً / راحَ ـَ لِلأَمْرِ، اِرْتِياحاً / اِرْتاحَ لِلأَمْرِ و إلَيهِ، زَعَلاً / زَعِلَ ـَ سَواءً / سَوَى ـِ، تَشْبِيْراً / شَبَّرَ، اِنْشِراحاً / اِنْشَرَحَ صَدْرُهُ، شَزَناً / شَزِنَ ـَ، تَشَمُّقاً / تَشَمَّقَ الـرَّجلُ، طِيْباً و طـاباً وطِيْبَةً و تَطْيـاباً / طابَ ـِ ت نَفْسُـهُ، اِغْتِباطاً / اِغْتَبَطَ، اِغْتِباطاً / أُغْتُبِطَ مج، غَطْرَسَةً / غَطْرَسَ، تَفَرُّجاً / تَفَرَّجَ بِكذا، تَكَيُّفاً / تَكَيَّفَ، نَشَطاً / نَشِطَ ـَ تَنَشُّطاً / تَنَشَّطَ، نَعْمَةً و مَنْعَماً / نَعِمَ ـَ بِهِ عَيْناً، تَنَيُّحاً / تَنَيَّحَ، وَرَشاً / وَرِشَ يَوْرَشُ، تَوَقُّداً / تَوَقَّدَ، وَقْعاً / وَقَعَ ـَ عِنْدَهُ مَـوْقِعَ الرِّضَىٰ، هَبْصاً / هَبَصَ ـِ هَـزَقاً / هَزِقَ ـَ هَشاشـاً و هَشاشَةً / هَشَّ ـِ اِهْتِشـاشاً / اِهْتَشَّ لِكذا، هَلاً / هَلَّ ـُ هَنَأً / هَنِئَ ـَ بِهِ، تَهَنُّؤاً / تَهَنَّأَ بِهِ، هَيْشاً / هاشَ ـِ.
**شادکام** /š.-kām/ مَسْرُوْر، مُوَفَّق، مُبارَك.
**شادکردن** /š.-kardan/ سُرُوراً و مَسَـرَّةً و سُرّاً و سُـرَّى و تَسِرَّةً / سَرَّ ـُ هـ إسْراراً / أَسَرَّ، تَسْرِيْراً / سَرَّرَ، تَفْرِيْحاً / فَرَّحَ، إفْراحاً / أَفْرَحَ، بَشْراً و بُشُوراً / بَشَرَ ـُ هـ بِالشَّيءِ، إبْشاراً / أَبْشَرَهُ، تَطَرُّباً / تَطَرَّبَ، إبْجاحاً / أَبْجَحَ هـ الأَمْرُ،

بَسطاً / بَسَطَ ـ الـرَّجُلَ، إنبطاراً / أبطَرَ، إبْلاجاً / أبْلَجَ و بَهْجاً / بَهَجَ ـ هـ إبهاجاً / ابْهَجَ هُ، إنْعـاماً / أنْعَمَ هُ، إثْلاجاً / أثْلَجَ صَدْرَ فُلانٍ، إجْذالاً / أجْذَلَ هُ، حَبْراً وحَبْرَةً / حَبَرَ ـُ إحباراً / أحْبَرَهُ، زَخْراً / زَخَرَ ـَ الـرَّجلَ، إسْعالاً / أسعَلَهُ، تطْيِيباً / طَيَّبَ خاطِرَهُ، إقْراراً / أقَرَّ عَيْنَهُ، قَمْياً / قَمَى ـِ هـ تَكْييفاً / كَيَّفَ، إمْراحاً / أمْرَحَ، إنشاطاً / أنْشَطَ هـ تَنْشِيطاً / نَشَّطَ هُ، تَأْنِيناً / أنَّنَ، تَأنُّناً / تَأنَّنَ هـ تَهْشِيْشاً / هَشَّشَ، تَهْنِئَةً / هَنَّأَ.

**شادکننده** /š.-konande/ السّارّ ← شادی‌آور.

**شادمان** /š.-män/ ← شاد.

**شادمان شدن** /š.-m.-šodan/ ← شاد شدن.

**شادمان کردن** /š.-m.-kardan/ ← شاد کردن.

**شادمانه** /š.-m.-e/ بالسُّرُورِ، بِالْفَرَحِ والاِبْتِهـاجِ، في حالَةِ الفَرَحِ.

**شادمانی** /š.-m.-i/ ← شادی.

**شادمانی کردن** /š.-m.-i-kardan/ ← شادی کردن.

**شادنه** /šädane/ حَجَرُ الدَّمِ، حَجَرُ الطُّورِ.

**شادی** /šädi/ سُرّ، سُرُوْر، مَسَرَّة، سَـرّاء، سارُوراء، فَرَح، فَرْحَة، طَرَب، أُنْس، أنَق، بَشـاشَة، بَسْط، اِنْبِساط، بِشْر، بَغْز، بـاغِز، بَلَج، البَهْجَـة، الاِبتِهاج، جَذَل، حَبْـرَة، حَبَر، حِبْر، حَبُـور، حَظّ، خاطِـر، خِفَّةُ الطَّـرَب، خَنِيْف، دَدَن، رُضَيّ، الـرُّضْوان، المَـرْضاة، التَّرْفِيَـةُ عَنِ النَّفْـسِ، رُناء، راح، راحَـة، رَوْح، اِرْتِيـاح، رَواحَـة، مُـرايَحَـة، السَّلْـوَة والسُّلْـوَة، السُّلُـوّ، تَسْلِيَـة، شِمـاع، شِمـاعَـة، مَشْمَعَـة، شَماقَة، طَلالَة، غِبْطَـة، القَفْش، لَألاء، لَذَّة، مَلَذَّة، لَعِب، لَهْو، مَثالَة، مَرَح، نازِيَّة، وُجد، هَزَق، هِزَّة، تَهَلُّل، هَنـاء.

**شادی‌آور** /š.-ävar/ المَسَرَّة، هَزِج.

**شادی کردن** /š.-kardan/ فَرَحاً / فَرِحَ ـَ، اِبْتِهـاجاً / اِبْتَهَجَ، طَرَباً / طَرِبَ ـَ مَرَحاً / مَرِحَ ـَ جَذَلاً / جَذِلَ ـَ و اِجْتِذالاً / اِجْتَذَلَ، تَحَتُّماً / تَحَتَّمَ لِكذا، خَفَـاً وخِفَّةً وَ خُفُوفاً / خَفَّ ـِ عَزْصاً / عَرَصَ ـِ عَرَصاً / عَرِصَ ـَ أفْراً و أُفُوراً / أفَرَ ـِ تَهَلُّلاً / تَهَلَّلَ.

**شاذ** /šäz/ نادِر، قَلِيْلُ الوُجُودِ.

**شاذ گـردانیدن** /š.-gardänidan/ شَذّاً / شَذَّ ـُ هـ تَشْذِيْذاً / شَذَّذَهـ.

**شار** /šär/ (فز) الدَّفْق، التَّدَفُّق.

**شـارالکتـرون‌هـا** /š.-e-elekteron-hä/ (فـز) الحُـزْمَـة الكَهْرَبائِيَّة.

**شارب** /šärb/ الشّارِب، السَّوْدَل.

**شاربن** /šärbon/ (پز) ← سیاه زخم.

**شارتروز** /šärtruz/ الشَّرْتَرُوزِيَّة، شَرابٌ مُسْكِرٌ أخْضَرُ اللَّوْنِ أوْ أصْفَرُهُ.

**شارتشعشعی** /š.-e-taša'šo'i/ دَفْقٌ إشْعاعِيٌّ.

**شارت و شورت** /šärt-o-šurt/ ← سروصدا، داد و فریاد.

**شارت و شـورت کردن** /š.-o-š.-kardan/ ← داد و فریاد کردن، سروصدا کردن.

**شارح** /šäreh/ الشّـارِح، المُفَسِّر، المُبَيِّـن، تُرْجُمـان، مُتَرْجِم.

**شار روشنـایی** /šär-e-rowšanäyi/ التَّدَفُّـقُ الضِّيائِيُّ أوِ الضَّوْئِيّ.

**شارژ** /šärž/ ۱. حَمْل، عِبْء. ۲. شِحْنَة كَهْرَبِيَّة. ۳. تَكالِيْفُ مَصارِفِ العِمارَة.

**شارژ پرداختن** /š.-pardäxtan/ دَفْعاً / دَفَعَ ـَ تَكـالِيْفَ مَصارِفِ العِمارَة.

**شارژ دافر** /šärž-e-däfer/ ← شارژ دفر.

**شارژ دفر** /šärž-e-dafer/ مُوَظَّفٌ سِياسِـيٌّ، نائِبُ الوَزِيْرِ المُفَوَّض.

**شارژ کردن** /š.-kardan/ تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ، شَحْناً / شَحَنَ ـَ البَطّارِيَّة.

**شارسنج** /šär-sanj/ مِقْياسُ الدَّفْقِ المِغْنَطِيْسِيّ.

**شارلاتان** /šärlätän/ دَجّال.

**شارلاتانی کردن** /š.-i-kardan/ دَجْلاً / دَجَلَ ـُ.

**شـار مغناطیسـی** /šär-e-meqnätisi/ دَفْـقٌ أو تَدَفُّـقٌ مِغْنَطِيْسِيٌّ.

**شارنوترون** /š.-e-notron/ تَدَفُّقٌ نِيُوتْرُونِيّ.

**شار نورانی** /š.-e-nuräni/ الحُزْمَةُ الضَّوْئِيَّةُ.

**شارهرتزی** /š.-e-hertzi/ الحُزْمَةُ الهِرْتْزِيَّة.

**شاسـتـرسون** /šästarsun/ (گیا) بَهْمَـنٌ أحْمَر، وَشَعَـةٌ حَمْراء، وَالبِرِيانُ أحْمَر.

**شاسی** /šäsi/ ۱ ← شاسی اتومبیل. ۲. الوِقاءُ البارِد.

**شاسی اتـومبیل** /šäsi-ye-otomobil/ شَسِيُ الأتُمُبِيل، هَيْكَلُ سَيّارَة.

**شاش** /*šäš*/ شَخٌّ، شُخَاخ، بَوْل.

**شاش‌بند** /*š.-band*/ (پز) الإزرِيام، الأُسْر.

**شاش‌بنـد شدن** /*š.-band-šodan*/ اِحتِباساً / اِحْتَبَسَ البَوْلُ، إحْصاراً / أُحْصِرَ مج و أُحْصِرَ بغائِطِهِ أو بَوْلِهِ و أُحْصِر عَلَيهِ غائطُه أو بَـوْلُهُ، إحْتِقاناً / اِحْتَقَنَ المَرِيـضُ و أطَماً / أُطِمَ مج ـَ عَلَيهِ.

**شاشدان** /*š.-dän*/ مِبْوَلَة، الأَصِيص.

**شاشو** /*š.-u*/ البَوَّال، بُوَلَة.

**شاشی** /*š.-i*/ البَوْلِيّ.

**شاشیدن** /*š.-idan*/ بَوْلاً / بالَ ـُ تَبْوِيلاً / بَوَّلَ، شَخّاً / شَخَّ ـُ، إزَالَةً / أزالَ الضَّرُورَة، سَبْسَبَةً / سَبْسَبَ البَولَ، وَشْغاً / وَشَغَ يَشِغُ بِبَوْلِهِ.

**شاطر** /*šäter*/ الخَبّاز، الشَّخْـصُ الّذي يَرْمي الخُبْـزَ في التَّنُّور.

**شاطرا** /*šäterä*/ (گیا) إبْراقْلِيَّة، السَّطاقِس، العِنْهَة.

**شاعر** /*šä'er*/ الشَّاعِر، ناظِم.

**شاعران متـافیزیکی** /*š.-än-e-metafiziki*/ الشُّعَراءُ المِيْتافِيْزِيْقائِيَّةُ أو ماورائِيَّة.

**شاعرانه** /*š.-äne*/ الشِّعْرِيّ.

**شاعری** /*š.-i*/ شاعِرِيَّة.

**شاغل** /*šäqel*/ ۱. مُوَظَّف. ۲. عامِل، عَمِل.

**شاغل شدن** /*š.-šodan*/ تَوَظُّفاً / تَوَظَّفَ في.

**شاغول** /*šäqul*/ شاقُـول، شاغُول، حَبْلُ القَلْـع، مِيْزانُ الحائِطِ، فادِن، مِطْمَر.

**شاغولی** /*š.-i*/ رَأْسِيّ.

**شاق** /*šaq (q)*/ قاسٍ، شاقّ.

**شاکی** /*šäki*/ شاكٍ، المُشْتَكِي، مُقَدِّمُ العَرِيْضَةِ.

**شاکی شدن** /*š.-šodan*/ ← شکایت کردن.

**شاگرد** /*šägerd*/ التِّلْمِيْذ.

**شاگردان مسیح** /*š.-än-e-masih*/ الحَوارِيُّون.

**شاگـردانه** /*š.-äne*/ النُّقُودُ الّتـي يَدْفَعُها المُشْتَـرِي هِبَةً لِصَبِيِّ الدُّكّانِ، الرّاشِن.

**شاگردراننده** /*š.-ränande*/ مُساعِدُ السّائِق، سِكِن (عم).

**شاگرد شوفر** /*š.-šufer*/ ← شاگرد راننده.

**شاگرد مغازه** /*š.-maqäze*/ عامِلُ المَتْجَرِ أو الحانُوت.

**شاگردی کردن** /*š.-i-kardan*/ تَتَلْمُذاً / تَتَلْمَذَلَهُ، تَلْمَذَةً / تَلْمَذَ لِمُعَلِّمِهِ.

**شال** /*šäl*/ ۱. الشّال. ۲ ← شال گردن.

**شالک** /*šälak*/ (گیا) ← تبریزی.

**شال گردن** /*šäl-gardan*/ شالّ، لِفاع، تَلْفِيْعَـة، لَفّاحَة، تَلْفِيْحَة، كُوفِيَّة، مِنْدَل.

**شالوده** /*šälude*/ أساس، قاعِدَةُ البِنـاءِ، قاعِدَةُ العِمارَة، خُطَّة.

**شالی** /*šäli*/ شلتوک.

**شالیزار** /*š.-zär*/ حَقْلُ الأرُز، المَرَزَّة.

**شالی‌کاری** /*š.-käri*/ ← شالیزار.

**شام** /*šäm*/ عَشاء، عِشي، غَـداء، فَوْرَة، الهِدْأة، «~ شب ندارد»: مَالَهُ هِدأَةُ لَيْلَةٍ.

**شام آخر** /*š.-e-äxer*/ العِشاءُ الأَخِيْرُ.

**شاماک** /*šämäk*/ ← شاماکچه.

**شاماکچه** /*š.-ce*/ إثب، أُصْدَة، جِيْد، السُّبْجَة.

**شامپانی** /*šämpäni*/ شَمْپانيا، شَمْبانيا.

**شامپو** /*šämpo*/ شامْبُو.

**شامپیون** /*šämpiyon*/ بَطَل، شجاع، مُبارِز، مُدافِع.

**شام خوردن** /*š.-xordan*/ عَشاً و عَشاوَةً / عَشِيَ ـَ العِشاء، تَعَشّياً / تَعَشّى.

**شام دادن** /*š.-dädan*/ عَشْواً و عَشْياً / عَشا ـُ هـ، إعْشاءً / أعْشَى، تَعْشِيَةً / عَشَّى هـ.

**شامگاه** /*š.-gäh*/ ۱. مَساء، أصِيل، أَوَّلُ اللَّيْـلِ، المَقْصَر، المَقْصَرَة. ۲. (نظ) تَحِيَّةُ العَلَم مَساءً.

**شامل** /*šämel*/ المُحْتَوِي، المُشْتَمَل.

**شامـل شدن** /*š.-šodan*/ تَضَمُّناً / تَضَمَّنَ، إشْتِمالاً / إشْتَمَلَ عَلَى، حَـوايَةً و حَيّاً / حَوَى ـِ، اِحْتِواءً / اِحْتَوَى الشَّيءَ، إجْماراً / أَجْمَرَ الأَمْـرُ القَومَ، سِرايَـةً و سَرَيـاناً / سَرَى ـِ عَلَيهِ الأَمْرُ، إطْفافاً / أَطَفَّ، لَمّاً / لَمَّ ـُ بِهِ، وَأْياً / وَأَى يَئِي الشَّيءَ، وَغْياً / وَغَى يَغِي، إيْعاءً / أَوْعَى.

**شاموا** /*šämvä*/ الشِّمْواة.

**شامـورتی** /*šämurti*/ الخَدِيْعَة، الشَّعْـوَذَة، الاِحْتِيال ← حقه‌بازی.

**شامه** /*šäme*/ ۱. شَمّ، شامَّة، الأَنْف. ۲. غِشاءٌ في الحَيَوانِ و النَّباتِ.

**شامهٔ جنب** /*š.-ye-janb*/ (پز) ← آبشامه.

**شامهٔ شش** /š.-ye-šoš/ (پز) ← آبشامه.

**شامهٔ گشنگیری** /š.-ye-gošngiri/ غِشاءُ التَّلقِيْح.

**شامهٔ یاخته** /š.-ye-yäxte/ (پز) غِشاءُ الخَلِيَّة.

**شان** /šän/ ۱. هُما، هُم، هُنَّ، ضَميرٌ مُتَّصلٌ جَمعٌ غائِبٌ، مضافٌ اليه يَلْحَقُ آخِرَ الإسمِ مثل: کتابشان: کتابُهما، کتابُهم، کتابُهنّ. ۲. ضَميرٌ متّصلٌ جمعٌ غائبٌ لِلمفعول يَلْحَقُ آخِرَ الفِعْلِ مثل: زدشان: ضَرَبَهُما، ضَرَبَهُم، ضَرَبَهُنَّ.

**شأن** /ša'n/ ۱. شَأن، البال، خَطْب، رِعَة، عَوف، قِصَّة، أُقْصوصَة، لِبْد، هَبَل. ۲. مَنْزِلَة، مَقام، طَبَقَة، إعْتِبار، مَكان، رِفْعَة.

**شانتاژ** /šäntäž/ مَكْر، حِيْلَة.

**شانزده** /šänzdah/ سِتَّ عَشْرَة، سِتَّةَ عَشَرَ.

**شانزدهم** /š.-om/ سادِسَ عَشَرَ.

**شانزدهمین** /š.-om.-in/ ← شانزدهم.

**شانس** /šäns/ حَظّ، طالِع، إقْبال، نَصِيْب، الجَدّ.

**شانس آوردن** /š.-ävardan/ إحْرازاً / أحْرَزَ حَظّاً، نَيْلاً و نالاً و نالَةً / نالَ يَنِيْلُ و يَنالُ.

**شانس‌دار** /š.-där/ الجُدّ، جَدِيْد.

**شانسون دوژست** /šänson-do-žest/ أناشِيْدُ البُطوْلَة.

**شانسی** /šänsi/ ۱. یا نَصِيْب. ۲. بالنَّصِب. ۳. اِتّفاقِيّ، بالصُّدْفَة.

**شانکر** /šänker/ (پز) قُرْحَةُ السَّفِلِس.

**شانکر سخت** /š.-e-saxt/ (پز) قُرْحَةُ السَّفْلِسِ المُتَصَلِّبَة.

**شانکر نرم** /š.-e-narm/ (پز) قُرْحَةُ السَّفِلِسِ البَدْئِيَّة.

**شانه** /šäne/ ۱. مُشط، المِمْشَط، مِرْجَل، مِدْراة، مِدْرَى مِسْرَح، مِسْرَحَة، مِشْقَأ، مِشْقَأة، مِشْقاء، فاق، مِكْد، مِكَدّ. ۲. كِتْف، كَتِف، عاتِق، مَنْكِب. ۳. مِدْرَى، مِدْرَاة، مِدْرَة، جِفْراة، مِصْخَفَة، مِغْزَق، مِغْزَقَة. ۴ ← شانهٔ زمین صاف‌کن. ۵ ← شانهٔ جولاهان. ۶ ← شانهٔ خرمن. ۷ ← شانهٔ عسل.

**شانه آب‌ششان** /š.-äb-šošän/ (جانـ) جِنْسُ حَيَواناتٍ بَحْرِيَّةٍ مِنَ الرِّخْوِيّاتِ المَعِدِياتِ ذاتِ الخَياشِيْمِ المُشْطِيَّة.

**شانه‌بند** /š.-band/ كِتاف، قَيْدُ التَّكْتِيْف.

**شانه‌به سر** /š.-be-sar/ (جانـ) هُدْهُد، هُدَاهِد.

**شانه‌به‌سرها** /š.-be-sar-hä/ (جانـ) الهُدْهُدِيّات.

**شانهٔ جولاهان** /š.-ye-julähän/ الحَفّ.

**شانه خالی کردن** /š.-xäli-kardan/ تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ مِنْ، تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ، مُحَاوَلَةً / حَاوَلَ، مُراوَغَةً / راوَغَ.

**شانهٔ خرمن** /š.-ye-xarman/ عَوْكَشَة، العَضْم، خَشَبَةٌ ذاتُ أصابِعَ تَذَرّى بها الحِنطَةُ و نحوها.

**شانه‌داران** /š.-därän/ (جانـ) المُشْطِيّات.

**شانه زدن** /š.-zadan/ اِمْتِشاطاً / اِمْتَشَطَ، تَمَشُّطاً / تَمَشَّطَ، تَمْشِيْطاً / مَشَّطَ الشَّعْرَ، مَشْطاً / مَشَطَ الشَّعْرَ، تَرْجِيْلاً / رَجَّلَ الشَّعْرَ، إدْراءً / إدَّرى، تَرْطِيْلاً / رَطَّلَ الشَّعْرَ، إزْفاءً / أزْفأ، إشْقاءً / أشْقى شَعْرَهُ، كَدْحاً / كَدَحَ رَأسَهُ بالمِشْطِ، كَدّاً / كَدَّ الرَّأسَ.

**شانهٔ زمین صاف‌کن** /š.-ye-zamin-säf-kon/ مُشْط، مِسْلَفَة، سِنُّ المِسْلَفَة، زَحّافَةُ الأرْضِ، مِشْقَن، مَلّاقَة، مِمْلَقَة، مِكَمّ.

**شانه‌ساز** /š.-säz/ المَشّاط.

**شانه شده** /š.-šode/ المَشِيْط.

**شانهٔ عسل** /š.-ye-asal/ قُرْصُ عَسَلِ النَّحْلِ.

**شانه کامان** /š.-kämän/ (جانـ) المُشْطِيّات.

**شانه کردن** /š.-kardan/ ← شانه زدن.

**شانهٔ نساجان** /š.-ye-nassäjän/ الشَّوْكَة.

**شانهٔ ونوس** /š.-ye-venus/ (گیا) مُشْطُ الزُّهْراء.

**شاه** /šäh/ شاه، مَلِك، مَلْك، مَلِيْك، سُلْطان، أمِيْر، آكِل، جَبّار، رَبِيْب، شاهِد، عَزِيْز، عاهِل، عَيْر، فَيْتَق، قَدّام، وَحَى.

**شاه افسر** /š.-afsar/ (گیا) إكْلِيْلُ المَلِك.

**شاهانه** /š.-äne/ مَلَكِيّ، مُلوكِيّ، سُلْطانِيّ، شاهانِيّ.

**شاهباز** /š.-bäz/ الشّاهباز، خائِتَة، خاطِيَة، لُوَيْحِق.

**شاهبانگ** /š.-bang/ (گیا) الشّاهْبانَج، بَرْنُوف، بَنَفْسَجُ الكِلاب.

**شاه بلوط** /š.-balut/ (گیا) كَسْتَنا، كَسْتَنَة، شاهْبَلُوط، أبُو فَرْوَة، القَسْطَل و القَسْطَلان، القَسْطَلَة، البَهْش، بَلُّوطُ الفِلِّيْن، بَلُّوطُ القَرْف.

**شاه بلوط آبی** /š.-b.-e-äbi/ (گیا) كَمْأةُ الماء، مُرار.

**شاه بلوط اسبی** /š.-b.-e-asbi/ (گیا) شاهْبَلُّوطُ الحِصانِ، قَسْطَلَةُ الحِصانِ، القَسْطَلَةُ المُرَّة.

**شاه بلوط بری** /š.-b.-e-barri/ (گیا) ← شاه‌بلوط هندی.

**شاه بلوط خوک** /š.-b.-e-xuk/ (گیا) ← شاه‌بلوط هندی.

**شاه بلوط صحرایی** /š.-b.-e-sahräyi/ (گیا) ← شاه بلوط هندی.
**شاه بلوط هندی** /š.-b.-e-hendi/ (گیا) شاهْبَلُّوطُ الحِصانِ.
**شاه بندر** /š.-bandar/ الشّاه بَنْدَر.
**شاه بیت** /š.-beyt/ بَیْتُ القَصِیْدَةِ.
**شاه‌پر** /š.-par/ قَوادِمُ الطَّیْرِ.
**شاه‌پرک** /š.-parak/ ← پروانه.
**شاه‌پسند** /š.-pasand/ (گیا) لَـوِیْزا، فَـرْفَحِیْن، رِغْـيُ الحَمام، بَرْبِیْنا.
**شاه‌پسند درختی** /š.-p.-e-deraxti/ (گیا) المُلْتَـوِیَة، حَشَفَة.
**شاه‌پسند طبی** /š.-p.-e-tebbi/ (گیا) رِغْيُ الحَمامِ المَخْزَنِيّ، بارِسْطارِیُون، حَشِیْشَةُ الأوْجاع.
**شاه‌پسندیان** /š.-p.-iyän/ (گیا) أرْثَدِیّات.
**شاهپور** /š.-pur/ اِبْنُ المَلِکِ.
**شاهتره** /š.-tare/ بَقْلَةُ المُلُوک، شاهَتْرَج.
**شاه‌توت** /š.-tut/ (گیا) تُوتٌ أحْمَرُ أوْ شامِيٌ.
**شاه‌تیر** /š.-tir/ عِرْقُ خَشَبٍ، مُوَرِّنَةُ خَشَبٍ.
**شاه حسینی** /š.-hoseyni/ (گیا) التّـامُول، التّـانْبُول، التُّنْبُول.
**شاهد** /šähed/ شاهِد، بَیِّنَة، بُرهان.
**شاهد آوردن** /š.-ävardan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ المَثَلَ.
**شاهدانگان** /šäh-däne-gän/ (گیا) القِنَّبِیّات.
**شاهدانه** /š.-däne/ (گیا) كَتّـان، شَهْدانِج، أبَـق، بَنْج، حَشِیْشَة، شَرانِق، قُنْبُر.
**شاهدانهٔ چینی** /š.-d.-ye-cini/ (گیا) الجُلْجُل، تِیْل.
**شاهدانهٔ صحرایی** /š.-d.-ye-sahräyi/ (گیا) ← کنف.
**شاهدانهٔ کانادایی** /š.-d.-ye-känädäyi/ ← شاهدانهٔ هندی، شاهدانه.
**شاهدانهٔ هندی** /š.-d.-ye-hendi/ (گیا القِنَّب الهِنْدِيّ.
**شاهد بودن** /šähed-budan/ مُشاهَدَةً / شاهَدَ الجَرِیْمَةَ.
**شاهدخت** /šäh-doxt/ ← شاهزاده خانم.
**شاهراه** /š.-räh/ شارِع، جادَّة، أُمُّ الطَّرِیْـق، مَجَبَّة، خُطّ، مُرْتَكَم، السُّجُح، السُّجُح، سِكَّةٌ سُلْطـانِیَّة، طَرِیْقٌ رَئِیْسِيٌ، طَرِیْقٌ نافِذ، قارِعَةُ الطَّرِیْقِ، اللّاعِنَة، النَّعامَة، نَهْج، ناهِج.

**شاهرخ** /šäh-rox/ (گیا) الكُنْدُور.
**شاهرگ** /š.-rag/ الوَرِیْـد، حَبْلُ الوَرِیْد، سُبـاتِيّ، وَدَج، وِداج.
**شاهزادگی** /š.-zädegi/ إمارَة.
**شاهزاده** /š.-zäde/ أمِیْر، اِبْنُ المَلِکِ، دُوْق، پِرِنْسِس.
**شاهزاده خانم** /š.-z.-xänom/ أمِیْرَة، دُوْقَة، پِرِنْسِیْسَة.
**شاه شدن** /š.-šodan/ تَمَلُّكاً / تَمَلَّكَ عَلَى القَوْمِ.
**شاه شطرنج** /š.-e-šatranj/ الشّاه، المَلِک..
**شاه فنر** /š.-fanar/ زُنْبُرَکٌ رَئِیْسِيٌ.
**شاهکار** /š.-kär/ تُحْفَةٌ أدَبِیَّةٌ أو مَعْنَوِیَّة، رائِعَة، مَفْخَرَة.
**شاه کردن** /š.-kardan/ تَمْلِیْکاً / مَلَّکَ و إمْلاكاً / أمْلَکَ هُ عَلَى، تَسْلِیْطاً / سَلَّطَ و سَلْطَنَةً / سَلْطَنَ هُ، تَسْوِیْراً / سَوَّرَ فلاناً.
**شاه‌کشها** /š.-koš-hä/ قَتَلَةُ المَلِک.
**شاه‌کشی** /š.-k.-i/ قَتْلُ المَلِک.
**شاه کلید** /š.-kelid/ مِفْتاحٌ لِعِدَّةِ أقْفالٍ رَئِیْسِـيّ، فَشّاشَةُ الأقْفال.
**شاه‌لوله** /š.-lule/ أنْبُوبٌ رَئِیْسِيٌ.
**شاه‌مات** /š.-mät/ شاه ماتْ.
**شاه‌ماهی** /š.-mähi/ (جان) سُلْطـان ِابراهیم، بُرْبُـونِيّ، بُورِيّ، رِنْجَة، رِنْكَة.
**شاهنشاه** /šähanšäh/ مَلِکُ المُلُوک، شاهان‌شاه.
**شاهنشاهی** /š.-i/ الإمْبِراطُورِیَّة، قَیْصَرِيّ.
**شاه‌نشین** /šäh-nešin/ الصُّفَّة، مِحْراب.
**شاهی** /š.-i/ ۱. أمِیْـرِيّ، مَلَکِيّ، شـاهِـيّ، هَمَیُوْنِـيّ، هَمایُوْنِيّ، المُلُوکِيّ. ۲. مَمْلَکَة، المُلْک، سَلْطَنَة، حُکُومَةٌ مَلَکِیَّـة، خِـدَیْـوِیَّـة، کِبْـرِیـاء، وَلاء، وِلایَـة. ۳. (گیـا) ← تره‌تیزک.
**شاهی آبی** /š.-äbi/ (گیا) جَـرجار، جَرْجِیْرُ المـاءِ، أنْسُ النَّفْسِ.
**شاهی اشرفی** /š.-ye-ašrafi/ (گیا) ← گل ستاره‌یی.
**شاهی فرنگی** /š.-ye-farangi/ ← کک کوج خوراکی.
**شاهین** /šähin/ ۱. (جان) أجْدَل، حُرّ، أخْیَل، الشّاهِیْن، یُؤیُـؤ. ۲. شـاهِیْن، لِسـانُ المِیْزانِ، عُـودُ المِیْزانِ، قَـبُّ المِیْزانِ، مِنْجَم، نَقِیْب.
**شاهین سفیدسر** /š.-e-sefid-sar/ (گیا) الرَّخْماء.

**شاهین شکاری** /š.-e-šekāri/ (جانـ) الکَوْنج.

**شایان** /šāyān/ ← شایسته.

**شاید** /šāyad/ لَعَلَّ، عَلَّ، عَسَی، رُبَّما، رُبَّ، قَدْ، مِنَ المُمْکِن.

**شایستگی** /šāyestegi/ أهْلِيَّة، إسْتِئْهال، صَلاح، صَلاحِيَّة، إسْتِحْقاق، قابِلِيَّة، جِدارَة، مَقْدُرَة، إسْتِطاعَة، إقْتِدار، لَيْق، لِياقَة، لَبَق، لَباقَة، أدَب، تَأدُّب، صِفَةٌ مُؤَهِّلَة، إسْتِعْداد، فَضْل، فَضِيلَة، کَفاء، کَفاءَة، مَزِيَّة، مازِيَّة، مَيْل، مُناسَبَة، نَهْضَة، مُوافَقَة.

**شایستگی داشتن** /š.-dāštan/ ← شایسته شدن.

**شایستگی یافتن** /š.-yāftan/ ← شایسته شدن.

**شایسته** /šāyeste/ أهْلٌ لِکَذا، ذُو أهْلِيَّة، مُؤَهَّلٌ لِکَذا، مُسْتَوْجِب، مُسْتَأهِل، أوْلَی، مَحْقُوق، أحَقّ، مُسْتَحَقّ، حَقِيق، حَقّ، لائِق، جَدِير، مَجْدُور، مَجْدَرَة، خَلِيق، مِئَنَّة، بَهِيّ، الباهِي، الحَجِيء، جَلِيل، حَرَی، حَرِيّ، سَنِيّ، مُشْرِق، صاحِبُ فَضْل، صَواب، عَلَی الطِّبْطاب، طِبْقُ المَرام، طابَق، العِبْر، «فلانی در هر کاری ~ است»: فُلانٌ عِبْرٌ لِکُلِّ عَمَلٍ، المَغْساة، عَسِيٌّ بِالأمْرِ، القَرِف، «او ~ فلان چیز است»: هُوَ قَرَفٌ بِکَذا، قَمِن، قَمِين، مُناسِب، النَّوال، «~ تست که چنین کنی»: نَوالُکَ أنْ تَفْعَلَ کَذا، مُوافِق.

**شایسته‌تر** /š.-tar/ أجْدَر، أوْلَی، أحَقّ، أحْرَی.

**شایسته بودن** /š.-budan/ شایسته شدن.

**شایسته شدن** /š.-šodan/ تَأهُّلاً / تَأهَّلَ، إسْتِئْهالاً / إسْتَأهَلَ الشَّيْءَ، جَدارَةً / جَدُرَـُ بِکَذا، خُلُوقَةً / خَلُقَ ـُ بِکَذا، إسْتِيجاباً / إسْتَوْجَبَ، إسْتِحْقاقاً / إسْتَحَقَّ، لَيْقاً و لِياقَةً لَياقاً و لَيَقاناً / لاقَ يَلِيقُ بِهِ، مُناسَبَةً / ناسَبَ، صَلاحاً و صُلُوحاً و صَلاحِيَةً / صَلُحَ ـُ و صَلَحَ ـَ، مُوافَقَةً / وافَقَ، حَجًی / حَجِيَ ـَ بِهِ، تَرَشُّحاً / تَرَشَّحَ الرَّجُلُ و لِلأمْر.

**شایسته کردن** /š.-kardan/ تَأهِيلاً / أهَّلَ هـ لِلأمْرِ، إيهالاً / آهَلَ هـ لِلأمْرِ، جَذراً / جَدَرَ ـُ هـ إخْجاءً / أحْجَی هـ بِکَذا، رِضاً و رِضاءً و رُضْواناً و مَرْضاةً / رَضِيَ ـَ هـ لَهُ.

**شایع** /šāye'/ شائِع، مُشاع، مُتَداوَل، خِساس، مُشْتَرَک، مُتَفَرِّق، دَوَل، دُوْلَة، ظاهِر.

**شایعات** /š.-āt/ إشاعات، تَقَوُّلات، الدّائِرَةُ عَلَی الألْسِنَةِ.

**شایعات بی‌اساس** /š.-āt-e-bi-asās/ الإشاعاتُ العارِيَةُ مِنَ الصِّحَّةِ.

**شایع شدن** /š.-šodan/ شَيْعاً و شُيُوعاً و مَشاعاً و شَيَعاناً و شَيُوعَةً / شاعَ ـِ ذَيْعاً و ذُيُوعاً و ذَيْعُوعَةً و ذَيَعاناً / ذاعَ ـِ إنْتِشاراً / إنْتَشَرَ، فَيْضاً و فُيُوضاً و فَيَضاناً / فاضَ ـِ الخَبَرُ.

**شایع کردن** /š.-kardan/ شَيْعاً و شُيُوعاً و مَشاعاً و شَيَعاناً و شَيُوعَةً / شاعَ ـِ و إشاعَةً / أشاعَ و إذاعَةً / أذاعَ و إعْلاناً / أعْلَنَ الخَبَرَ، تَنْدِيداً / نَدَّدَ بالشَّيْءِ.

**شایعه** /šāye'e/ إشاعَة، خَبَر، خَبَرِيَّة، رِوايَة.

**شایعه پراکنی** /š.-parākani/ بَثُّ الدِّعاياتِ.

**شایعه‌ساز** /š.-sāz/ ناشِرُ الإشاعاتِ.

**شایگان** /šāygān/ ۱. يَلِيقُ بالمَلِک، مُناسِب، لائِق، ثَمِين. ۲. القافِيَةُ المُحکمةُ و هي ذاتُ نَوعَيْنِ، شایگان خفی (إيْطاءٌ خَفِيٌّ) و شایگان جلی (إيْطاءٌ جَلِيٌّ). شایگان خَفي أي القافِيَةُ المُنْتَهِيَةُ بالحُرُوفِ الأصْلِيَّةِ مع الحُروفِ الزّائِدَةِ مثل: «بتر» و «تر». شایگان جلی أي القافِيَةُ المُنْتَهِيَةُ بألف و نون أصْلِيَّتَيْنِ مَع الف و نون دالَّيْنِ على الجَمعِ مثل: «نیکان» و «دامان».

**شب** /šab/ لَيْل، مَساء، عَشِيَّة، سَدَف، سَمَر، عَصْر، فَأْو.

**شب به‌خیر** /š.-be-xeyr/ عِمْ مَساءً.

**شب‌خوش** /š.-xoš/ مَساءُ الخَيْرِ، لَيْلَةٌ سَعِيدَةٌ.

**شبان** /šobān/ الرّاعِي.

**شبانگاه** /šabān-gāh/ مَساء، العَشِيّ، العَشِيَّة، رَواح، قَصْر.

**شبانه** /šābāne/ اللَّيْلِيّ.

**شبانه‌روز** /š.-ruz/ لَيْلاً و نَهاراً.

**شبانه‌روزی** /š.-r.-i/ بَنْسِيُون، مَثْوَی.

**شبانی** /šobāni/ راعَوِيّ، رَعَوِيّ، فِلْحِيّ، فَلاحِيّ.

**شباویز** /šabāviz/ (جانـ) ← مرغ حق.

**شباهت** /šebāhat/ مُشابَهَة، شِبْه، شَبَه، مُضاهاة، مُماثَلَة، تَجانُس، مُحاکاة، مُقابَلَة، مُضارَعَة، شاکِل، صُورَة، لاحَة، مَلامِحُ الوَجْهِ، نُسْبَة.

**شباهت داشتن** /š.-dāstan/ مُشابَهَةً / شابَهَ، إشْباهاً / أشْبَهَ، مُضاهاةً / ضاهَی.

**شباهنگ** /šabāhang/ (نجـ) الشِّعْرَی.

**شببند در** /šab-band-e-dar/ المِزْلاج، المِـزْلاخ، زِلاج، مِصَكّ، مِغْلاق، مِغْلاق، مِغْنَک، قُفْل، كَلُوْن.

**شب‌بـو** /š.-bu/ (گیا) شَـبٌّ أو نَوّارُ أو وَرْدُ اللَّيْـل، مَثْيُولا، مَنْثُورٌ.

**شب‌بـوی انگلیسـی** /š.-b.-ye-engelisi/ (گیا) ← علف سیر.

**شـب‌بوی بـاغـی** /š.-b.-ye-bāgi/ (گیا ← شب‌بـوی سلطانی.

**شب‌بوی خـانمی** /š.-b.-ye-xānemi/ (گیا) ← شب‌بوی هراتی.

**شب‌بوی درختی** /š.-b.-ye-deraxti/ (گیا) ← شب‌بوی سلطانی.

**شـب‌بوی دریـایـی** /š.-b.-ye-daryāyi/ (گیا) مِشمـاخٌ بَحْرِيٌّ.

**شب‌بـوی زرد** /š.-b.-ye-zard/ (گیـا) خَيْـرِيّ، البَهـا، العُصَيْفِرَة.

**شب‌بوی سلطانی** /š.-b.-ye-soltāni/ (گیا) الخِمْخِم.

**شب‌بوی هراتی** /š.-b.-ye-herāti/ (گیا) جُولِيانا.

**شب‌پره** /š.-pare/ (جانـ) الخُفّاش، أشْرَف.

**شب‌پره‌یی** /š.-p.-yi/ (پز) العَظْمُ الإسْفِينِيُّ.

**شبت** /šebet/ (گیا) ← شوید.

**شب‌تاب** /šab-tāb/ (جانـ) ← کرم شب‌تاب.

**شبچراغ** /š.-cerāq/ ۱. مِصْباحُ اللَّيْلِ. ۲. كُلُّ شَيءٍ يَتَلَأْلَؤُ في أثْناءِ اللَّيْلِ.

**شبچره** /š.-care/ النُّقْلُ و الفاكِهَـةُ و مايَأكُلُهُ النّـاسُ أثْناءَ جُلُوسِهِم في سَهْرَة.

**شبح** /šabah/ الشَّبَح، الشَّبْـح، خَيال، خَيالَـة، طَيْف، السَّدْف، شِقُّ المَيْت.

**شب‌خسب** /šab-xosb/ (گیا) ← اقاقیا.

**شب‌خواب** /š.-xāb/ ۱. الرَّجُلُ الَّذي يَنامُ مَعَ بائِعَةِ الهَوَى. ۲. بائِعَةُ الهَوَى الَّتي تَنامُ مَعَ رَجُلٍ.

**شب‌خوابی** /š.-x.-i/ بَيْتُوتَةُ بائِعَةِ الهَوَى مَعَ رَجُلٍ و بَيْتُوتَةُ الرَّجُلِ مَعَ بائِعَةِ الهَوَى.

**شبدر** /šabdar/ (گیا) بِرْسِيم، نَفَل، شَبْدَر، قُرْط.

**شبدر آبی** /š.-e-ābi/ (گیا) الإطْرِيْفَل.

**شبدر اسکندریه‌یی** /š.-e-eskandariyyeyi/ (گیا) النَّفَلُ الإسْكَنْدَرانِيّ.

**شبدر بیابانی** /š.-e-biyābāni/ (گیا) حَنْدَقُوقٌ بَرِّيٌّ.

**شبدر تـرشک** /š.-e-toršak/ (گیا) حُمّـاض، حُمَيْضَة، حَمْضِيض.

**شبدر چمنی** /š.-e-camani/ (گیا) ← شبدر.

**شبدر خوشبو** /š.-e-xošbu/ (گیا) حَنْدَقُوقٌ بُسْتانِيٌّ.

**شبدر زرد** /š.-e-zard/ (گیا) الحَنْدَقُوقَى، أكْلِيْلُ المَلِك.

**شبدر صحرایی** /š.-e-sahrāyi/ (گیا) رِجْلُ الأرْنَب.

**شبدر عطری** /š.-e-etri/ (گیا) الكُزْكُمان.

**شبدر گل‌قرمز** /š.-e-gol-qermez/ (گیا) ← شبدر.

**شبدر معطر** /š.-e-mo'attar/ (گیا) ← شَبْدَرٌ عِطْرِيٌّ.

**شبدر وحشـی** /š.-e-vahši/ الحَنْدَقُـوق، أُمْفَلُود، ذَرَق، قَرْنُ الغَزال.

**شبرم** /šabram/ ←(گیا) الشُّبْرُم، شُرْنُب، جَلِيْف.

**شبرم دشتی** /š.-e-dašti/ (گیا) الجَثْجاث.

**شبرنگ** /šab-rang/ ۱. أسْوَدُ اللَّوْنِ كـاللَّيْل. ۲. فُسْفُور، شَرِيطٌ فُسْفُورِيّ.

**شبرو** /š.-row/ لَيْلِيّ، اِبْنُ لَيْلِها، الهَمّاس، الهَمُوس.

**شبروی** /š.-ravi/ السُّرَى، السَّرَيان، سُرْيَة، هَساهِس.

**شبروی کردن** /š.-r.-kardan/ سُرَى و سُـرْيَةٌ و سِـرايَةٌ و مَسْرًى و سَرْياً و سَرَياناً / سَرَى ـِ، جَوْشاً / جاشَ ـُ.

**شب‌زنده‌دار** /š.-zende-dār/ السُّهْران، السُّهَرَة، السَّهّار، سَهْـرَجِـيّ، يَقِـظ، يَقْظـان، مُسْتَيْقِـظ، مُتَيَقِّـظ، بَعِـث، مُتَهَجِّد، سَنَخْنَح، كَلُوْءُ العَيْن.

**شب‌زنده‌داری** /š.-z.-d.-i/ أرَق، اِمْتِناعُ النَّوم.

**شب‌زنده‌داری کردن** /š.-z.-d.-i-kardan/ سَهَراً / سَهِرَ ـَ، هُجُوداً / هَجَدَ ـُ، إحْياءً / أحْيا اللَّيْل.

**شبستان** /šabestān/ صَحْنُ المَسْجِدِ و الكَنِيْسَةِ.

**شبکار** /šab-kār/ عامِلٌ مَسائِيٌّ.

**شبکاری** /š.-k.-i/ عَمَلٌ مَسائِيّ.

**شب‌کلاه** /š.-kolāh/ طاقَةُ النَّوْم، قَلَنْسُوَة، بُرْنُس.

**شب‌کور** /š.-kur/ ۱. أعْشَى. ۲. (جانـ) وَطْـواط، خُفّاش، خُشّافُ اللَّيْل.

**شب‌کـور شدن** /š.-k.-šodan/ عَشاً و عَشاوَةً / عَشِيَ ـَ دَوَشاً / دَوِشَ ـَ كَمَهاً / كَمِهَ ـَ.

**شب‌کوری** /š.-k.-i/ عَشاء، عَشاوَة، العَمَى اللَّيْلِيّ.

**شبکه** */šabake/* الشَّبَكَة، مَنْظُومَة، سِلسِلَة.

**شبکهٔ ارتباطی** */š.-ye-ertebati/* شَبَكَةُ مُوَاصِلاتٍ.

**شبکهٔ اعصاب** */š.-ye-a'sab/* (پز) الضَّفِيرَة.

**شبکهٔ برق سراسری** */š.-ye-barq-e-sarāsari/* شَبَكَةُ الكَهْرَباءِ الوَطَنِيَّةُ [العامَّةُ].

**شبکهٔ پراش** */š.-ye-parāš/* مُحَزَّزَةُ الحُيُودِ.

**شبکهٔ تبلور** */š.-ye-tabalvor/* نَسَقٌ بِلُورِيٌّ.

**شبکهٔ جاسوسی** */š.-ye-jāsusi/* عِصابَةٌ جاسُوسِيَّةٌ، شَبَكَةُ تَجَسُّسٍ.

**شبکه‌دار** */š.-dār/* شَبَكِيٌّ، شَبَكِيَّة.

**شبکهٔ راهها** */š.-ye-rāh-hā/* شَبَكَةُ طُرُقٍ.

**شبکهٔ سازمانی** */š.-ye-sāzemāni/* مُنَظَّمَة، هَيْئَة.

**شبکهٔ فاضل‌آب** */š.-ye-fāzel-āb/* شَبَكَةُ مَجارٍ.

**شبکهٔ قاچاقچیان** */š.-ye-qācāqciyān/* عِصابَةُ المُهَرِّبِينَ.

**شبکهٔ کنترل** */š.-ye-kontorol/* شَبَكَةُ التَّحَكُّمِ.

**شبکهٔ لوله‌کشی** */š.-ye-lule-keši/* شَبَكَةُ الأَنابِيبِ.

**شبکیه** */šabakiyye/* (پز) الشَّبَكِيَّة.

**شبگرد** */šab-gard/* عاسٌّ، عَسّاس، عَسُوس، عَسَس، شِحْنَة، مِخْشَف، خَفِير، دَوْرِيَّة، طَوْف، طائِف، ناطُور.

**شبگردسانان** */š.-g.-sānān/* (جانـ) سُبَدِيّات.

**شبگردی** */š.-i/* ← شبگردی کردن.

**شبگردی کردن** */š.-kardan/* عَوْساً و عَوَساناً / عاسَ ـُ هَوْساً / هاسَ ـُ.

**شب‌گز** */šab-gaz/* أَرْغَش الطَّيْر، أَرْغَش عَجَمِيّ.

**شب‌مانده** */š.-mande/* البائِت، بَيُوت.

**شب‌نامه** */š.-nāme/* الإعْلاماتُ اللَّيْلِيَّةُ.

**شب‌نشینی** */š.-nešini/* حَفْلَةٌ ساهِرَةٌ، السَّهْرَة.

**شبنم** */š.-nam/* نَدَى، الأَرِيز، سَقِيط، طَلّ، كَوْكَب، لَثَق، لَثَى، أَمْلَح.

**شب‌نما** */š.-namā/* فُسْفُور.

**شبنم انگبینی** */š.-nam-e-angabini/* المِغْثِر، المُغْثُور.

**شبنم نخود** */š.-n.-e-noxod/* حامِضٌ لَيْمُونِيٌّ، حامِض سِتْرِيك.

**شبوط** */šabut.šabbut.šobbut/* (جانـ) الشَّبُوط، سابُوط.

**شبوطیان** */šabbutiān/* (جانـ) الشَّبُّوطِيّات.

**شبه** */šabah/* السَّبَج، سِبْر.

**شبه‌استوانه** */šebhe-ostovāne/* ← شِبْهُ أُسْطُوانِيّ.

**شبه‌انسان** */š.-e-ensān/* شَبِيهٌ بِالإنْسانِ.

**شبه‌بلور** */š.-e-bolur/* بِلَّورانِيَّة، بِلَّورانِيّ، بِلَّوريُّ الشَّكْلِ.

**شبه‌جزیره** */š.-e-jazire/* بُحَيْثُ جَزِيْرَة، شِبْهُ جَزِيْرَة.

**شبه‌حصبه** */š.-e-hasbe/* شَبِيْهٌ بِحُمَّى التِّيفُوئِيْد، بارا تِيفُوئِيْدِيّ، البارا تِيفُوئِيد، الحُمَّى نَظِيرةُ التِّيفِيَّة.

**شبه‌دایره** */š.-e-dāyere/* دُوَيْرِيّ، شَبِيْهٌ بالدّائِرَة.

**شبه‌ذوذنقه** */š.-e-zuzanaqe/* (هنـ) المُعَيَّنُ المُنْحَرِفُ.

**شبه‌سیارات** */š.-e-sayyārāt/* ← سیّارکان.

**شبه‌ظل** */š.-e-zel/* شِبْهُ الظِّلّ.

**شبه‌فروش** */šabah-foruš/* السَّبّاج.

**شبه‌فلزات** */š.-e-felezzāt/* (شیمـ) شِبهُ الفِلِزّاتِ، شِبْهُ المَعادِنِ.

**شبه‌قلیا** */š.-e-qalyā/* (شیمـ) شِبْهُ قِلْوِيّ.

**شبه‌قلیاها** */š.-e-qalyā-hā/* (شیمـ) أَشْباهُ القِلْي.

**شبه‌کره** */š.-e-kore/* كُرَوانِيّ، شِبْهُ الكُرَة.

**شبه‌لوزی** */š.-e-lowzi/* شَبِيْهُ المُعَيَّن.

**شبه‌مثلث** */š.-e-mosallas/* (هنـ) سَنْبُوسَكَة.

**شبه‌مخروط** */š.-e-maxrut/* (هنـ) شِبْهُ مَخْرُوْطٍ، مَخْرُوطِيّ.

**شبه‌منشور** */š.-e-manšur/* (هنـ) شِبْهُ مَوْشُورِيّ.

**شبهه** */šobhe/* الشُّبْهَة، تَرَدُّد، تَوَقُّف، حَوْجاء.

**شبی** */šabi/* اللَّيْلِيّ.

**شبیار** */šabyār/* (گیا) الصَّبِر.

**شبیخون** */šabixun/* البَيات.

**شبیخون زدن** */š.-zadan/* إغارَةٌ / أَغارَ في اللَّيْلِ، تَبْيِيتاً / بَيَّتَ العَدُوَّ، دُغُوشاً / دَغَشَ ـَ عَلَيهِ، تَمْسِيَةً / مَسَّى القَوْمَ.

**شبیه** */šabih/* شِبْه، شَكْل، مِثْل، مَثَل، مُماثِل، شِقّ الرَّجُلِ، ضِهِيّ، مُضارِع، ضِرْع، مُجانِس، مُناظِر.

**شبیه‌خوانی** */š.-xāni/* سِبايَة، تَعْزِيَة ← تعزیه‌خوانی.

**شبیه شدن** */š.-šodan/* مُشابَهَةٌ / شابَهَ، مُشاكَلَةً / شاكَلَ، مُماثَلَةً / ماثَلَ، تماثُلاً / تَماثَلَ، مُثُولاً / مَثَلَ ـُ فُلاناً، مُضارَعَةً / ضارَعَ، حِكايَةً / حَكَى ـِ هُ، مُحاكاةً / حاكَى.

**شپش** */šepeš/* (جانـ) قَمْل، قَمْلَة، بَناتُ دَرْزَة، حَمَك، راعِيَة، الفَرْع، الفَرَع، نِمَّة.

**شپش انسان** /š.-e-ensān/ (جانـ) قَمْلَةُ الإنسانِ.
**شپش بدن** /š.-e-badan/ ← شپش تن.
**شپش تن** /š.-e-tan/ (جانـ) قَمْلُ الجِسْم، قَمْلَةُ الجَسَدِ، قُمْقام.
**شپش زهار** /š.-e-zehār/ (جانـ) قَمْلُ العانَةِ.
**شپش‌سانان** /š.-sānān/ (جانـ) القَمْلِيّات.
**شپش سر** /š.-e-sar/ (جانـ) قَمْلُ الرَّأسِ.
**شپشک** /š.-ak/ (جانـ) قَمْلُ النَّباتِ.
**شپشک مرغ** /š.-ak-e-morq/ (جانـ) فاش، قَمْلُ الطُّيُور.
**شپشو** /š.-u/ قَمِل، مُقمِّل.
**شپشه** /š.-e/ سُوس، طَبُّوع، العَلّ، أنْتُونُوم.
**شپشهٔ آرد** /š.-e-ye-ārd/ (جانـ) بَقٌّ دَقِيْقِيٌّ.
**شپشهٔ جهندهٔ گیاهی** /š.-e-ye-jahande-ye-giyahi/ (جانـ) البَبِيْل.
**شپشهٔ چوب** /š.-e-ye-cub/ (جانـ) سُوْسَةُ الخَشَبِ.
**شپشهٔ دانه** /š.-e-ye-dāne/ (جانـ) سُوْسُ الحُبُوب.
**شپشه زدن** /š.-e-zadan/ تَسْوِيْساً / سَوَّسَ الحَبُّ وغَيْرُهُ.
**شپشه زده** /š.-e-zade/ مُسَوَّس، مَيْرُوْق، مَرْيُوق.
**شپشهٔ گندم** /š.-e-ye-gandom/ (جانـ) سُوْسَةُ القَمْحِ.
**شپشهٔ مو** /š.-e-ye-mu/ (جانـ) قَمْلُ العانَةِ.
**شپشه‌ها** /š.-e-hā/ (جانـ) سُوْسِيّات.
**شپلاق** /šapalāq/ لَطْم، لَطْمَة ← سیلی.
**شتاب** /šetāb/ ١. عَجَل، عَجَلَة، اِسْتِعْجال، سُرْعَة، تَسَرُّع، إشْك، بَهْدَلَة، جِدّ، حَثاث، رِغْشَة، الرَّوْجَة، أزِيْب، زَخْم، أزَفَى، أزْهُوقَة، شَعِيْع، ضَفَف، عَجْرَفَة، غِرار، قَبَض، قَهْمَزَى، إمْلِيْص، نَكْط، نَكْطَة، نِهاض، وَج، وَحَى، الوَشْز، الوَشْز، الوُشْك، الوَشْكان، وَفْز، وَفَض، هَرَع، هُراع، هَزْلَجَة. ٢. (فز) تَسارُع، عَجَلَة، تَعْجِيْل.
**شتابان** /šetābān/ سَرِيْع، سُراع، سَرِع، سَرْعان، مِسْرَع، مُسْرِع، مُتَسَرِّع، مُتَعَجِّل، العَجِل، عاجِل، عَجُوْل، عَجِيْل، عَجْلان، عَجّال، عِجَّوْل، آزِف، الأفِد، مِثْلَب، بادِر، تَيّار، مُجْلَعِبّ، مُجْتَمِع، مُحْصِف، مِحْصَف، خُذْرُوف، خَطِيْف، خَفِيْف، دَيْفَق، دِلاث، دَمْشَق، ذَرِيْع، ذَرّاف، الرَّغْشَن، الرَّغْشِيْش، رِخْلِيْل، زَرّاف، أزَفّ، زَقْزاق، أزْمُولَة، زَهِق، سَرِيْح، السُّرَط، مُسْعام، شُفانِج، طَحُوم، عَجْرَد، عَمَلَّس، مُغْنِق، عاهِن، قَطْقاط، قَيْناب، غَدَوْدَنِيّ، كَفِيْت، كِمْش، كَمِيْش، لَهِيْع، مَلِيْق، النَّجِيّ، نَزِق، الهَبْهاب، الهَبْهَب، الهَبْهَبِيّ، هُذْرُوف، هِزْلاج، وَحِيْم، وَحِيّ، الوَذْواذ، وَشِيْک، يَأفُوف، مَيْلَق.
**شتابان شدن** /š.-šodan/ ← شتافتن، شتاب کردن.
**شتابانیدن** /šetābānidan/ تَعْجِيْلاً / عَجَّلَ، اِسْتِعْجالاً / اِسْتَعْجَلَ، إعْجالاً / أعْجَلَ، اِسْتِحْثاثاً / اِسْتَحَثَّ، إيْزافاً / آزَفَ هـ، اِبْتِداراً / اِبْتَدَرَ فلاناً بكَذا، بَسْراً / بَسَرَ ـُ هـ تَجْفِيلاً / جَفَّلَ هُ، إجْهاشاً / أجْهَشَ، إحْفاداً / أحْفَدَهـ مُخالَسَةً وخِلاساً / خالَسَ هـ إذْهاقاً / أذْهَقَه، تَزْعِيْظاً / زَعَّظَ هـ عن كذا، زَأفاً / زَأفَ ـَ هـ إزْعافاً / أزْعَفَهُ، رَهْصاً / رَهَصَ ـَ هُ تَلَهْوُجاً / تَلَهْوَجَ، إشْماراً / أشْمَرَ، تَشْمِيْراً / شَمَّرَه، شَمْصاً / شَمَصَ ـُ هُ الشَّيءَ، إشْماصاً / أشْمَصَ، إطْفاراً / أطْفَرَ هُ تَعْطِيَةً / عَطّى هُ قَرْصَفَةً / قَرْصَفَ، إكْماشاً / أكْمَشَ فلاناً، تَكْمِيْشاً / كَمَّشَ هُ إكْناشاً / أكْنَشَ هـ عَن الأمْرِ، اِنْتِئاشاً / اِنْتَأشَ هُ الشَيءَ، نَزْراً / نَزَرَ ـُ هُ، نَكْعاً / نَكَعَ ـَ هُ عن الأمْرِ، تَوْحِيَةً / وَحّى هُ، تواحِياً / تَواحَى القَوْمُ، اِسْتِيْحاءَ / اِسْتَوْحَى هُ، وَزْفاً / وَزَفَ يَزِفُ هُ، إيْفازاً / أوْفَزَ، مُوافَزَةً / وافَزَ هـ وَعْقاً / وَعِقَ يَعِقُ عَلَيهِ.
**شتاب ثقل** /š.-e-seql/ تَسارُعُ الجاذِبِيَّةِ.
**شتاب حرکت** /š.-e-harekat/ (رضـ) العَجَلَة.
**شتابروی** /š.-ravi/ ← سرعت.
**شتاب زاویه‌یی** /š.-e-zāviyeyi/ تَسارُعٌ زاوِيٌّ.
**شتابزدگی** /š.-zadegi/ عَجَلَة، تَسَرُّع، اِنْدِفاع، رَجَفان، زُوْاف، تَطَوُّح، طَيْش، طَيَشان، قَبَض، مَعْمَعَة، نَزَق، تَهَوُّر.
**شتاب زده** /š.-zade/ مُتَسَرِّع، عَجُول، مُنْدَفِع، زَمُوع، زَمِيْع، ضَجِر، مُتَضَجِّر، طَيّاش، قَلِق، مَدُوْخ، مُغامِس، هَلُوع، مُتَهَوِّر.
**شتاب زده کردن** /š.-z.-kardan/ ← شتابانیدن.
**شتاب‌سنج** /š.-sanj/ مِقْياسُ التَّسارُعِ، عَدّادُ السُّرْعَة.
**شتابکاری** /š.-kāri/ ← شتابزدگی.
**شتاب کردن** /š.-kardan/ ← عَجَلاً وعَجَلَةً / عَجِلَ ـَ تَعْجِيْلاً / عَجَّلَ، تَعَجُّلاً / تَعَجَّلَ، اِسْتِعْجالاً / اِسْتَعْجَلَ، سُرْعَةً وسَرَعاً وسِرْعاً وسَراعَةً / سَرعَ ـَ وسَرُعَ ـُ، إسْراعاً / أسْرَعَ، مُسارَعَةً / سارَعَ، تَسارُعاً / تَسارَعَ، تَسَرُّعاً / تَسَرَّع

اليه، أُزُوجاً / أَزَجَ ـُ في مَشْيِهِ، إِتْزِزاراً / إِتْزَزَ، أَزفاً وأُزُوفاً / أَزِفَ ـَ الرَّجلُ، أَفَداً / أَفِدَ ـَ أَلاّ ـُ / أَلَّ ـُ في سَيْرِه، إِيْنافاً / آنَفَ أَمْرَهُ، بُدُوراً / بَدَرَ ـُ إِلى الشَّـيءِ، مُبادَرَةً وبِداراً / بادَرَ إِلى الشَّـيءِ، إِبْتِداراً / إِبْتَدَرَ الشَّيءِ، تَبادُراً / تَبادَرَ القَومُ، بَزْبَزَةً / بَزْبَزَ، بَسْبَسَةً / بَسْبَسَ، بَشْكاً / بَشَكَ ـِ إِنْبِعاثاً / إِنْبَعَثَ في السَّيْـرِ، بُلُوْقاً / بَلَقَ ـُ بَكَراً / بَكِرَ ـَ إِلى الشَّيءِ، بَلْهَسَةً / بَلْهَسَ وبَهْدَلَةً / بَهْدَلَ الرَّجلُ، تَيْعاً وتَيَعاناً / تاعَ ـِ إليه، جِدّاً / جَدَّ ـِ فِيهِ، جَذّاً / جَذَّ ـُ في سَيْرِهِ، إِنْجِـذاباً / إِنْجَذَبَ فـي السَّيْرِ وبِهِ السَّيْرُ، جَـرْياً / جَرَى ـِ إِلى كذا، جَرْهَدَةً / جَرْهَدَ، إِجْرِهْداداً / إِجْرَهَدَّ في السَّيرِ، تَجـاسُراً / تَجاسَرَ القَوْمُ فـي مَشْيِهِم، جَعَماً / جَعِمَ ـَ إِلى الشَّيءِ، تَجْلِيْزاً / جَلَّزَ الرَّجلُ، إِجْماراً / أَجْمَرَ، جَمْزاً / جَمَزَ ـِ حَثْحَثَةً / حَثْحَثَ، حُدُوساً / حَدَسَ ـِ في السَّيْرِ، حَذَذاً / حَذَّ ـَ في سَيْرِه، حُذُوماً وحَذَماناً / حَذَمَ ـِ حَذْلَمَةً وحِذْلاماً / حَذْلَمَ، تَحَذْلُماً / تَحَذْلَمَ، حَضْحَضَةً / حَضْحَضَ، حَطْحَطَـةً / حَطْحَطَ الـرَّجُلُ، حَفْـداً وحُفُوداً وحَفَداناً / حَفَدَ ـِ واحْتِفاداً / إِحْتَفَدَ في العَمَلِ، تَحَفُّزاً / تَحَفَّزَ في مَشْيَتِـهِ، حُلُوطاً / حَلَطَ ـِ وحَلَطاً / حَلِطَ ـَ في الأمْرِ، خُتُوعاً / خَتَعَ ـَ فُلانٌ، خَـذْرَفَةً وخِذْرافاً / خَذْرَفَ، خَشْفاً / خَشَفَ ـُ في السَّيْرِ، إِخْصافاً / أَخْصَفَ، خَطَفاناً / خَطَفَ ـِ تَخْطِيْفاً / خَطَّفَ، خَفْداً وخَفَـداناً / خَفَدَ ـُ خُفُوفاً وخَفّاً وخِفَّةً / خَفَّ ـِ تَخْوِيداً / خَوَّدَ، مُداغَصَةً / داغَصَ الرَّجلُ، دَفْدَفَةً ودِفْدافاً / دَفْدَفَ، تَدْفِيْفاً / دَفَّفَ الرَّجلُ، إِنْدِلاثاً / إِنْدَلَثَ، دَلِيْفاً / دَلَفَ ـِ إِليهِ، إِدْلِيْلاءً / إِدْلَوْلَى، دَمْشَقَةً / دَمْشَقَ في الأمْرِ، دُمُوماً / دَمَّ ـِ إِذْآباً / أَذْأَبَ في السَّيْرِ، ذَحْواً / ذَحا ـُ ذَفّاً وذَفَفاً وذِفافاً / ذَفَّ ـِ في الأمْرِ، ذَمَياناً / ذَمَى ـِ إِزْغافاً / اَزْغَفَ، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ في سَيْرِهِ، رَقْعاً / رَقَعَ ـَ فـي السَّيْرِ، إِرْقالاً / أَرْقَلَ، رَمْعاً ورَمَعاناً / رَمَعَ ـَ الرَّجلُ، إِرْمِعْلالاً / إِرْمَعَلَّ، إِزْنافاً / أَزْنَفَ الرَّجلُ، تَزْوِيْجاً / زَوَّجَ الشَّيءَ وبِهِ، زَهَقاً / زَهِقَ ـَ تَزَبِّياً / تَزَبَّى في سَيْرِهِ، زَفّاً وزُفُوفاً وزَفِيْفاً / زَفَّ ـِ زَلِيْجاً / زَلَجَ ـِ الرَّجلُ، زَهَفاً / زَهِفَ ـَ لِلشَّيءِ، إِزْهاقاً / أَزْهَقَ في السَّيْرِ، مُسابَقَةً وسِباقاً / سابَقَ إِلى الشَّيءِ، سَتْواً / سَتا ـُ الرَّجلُ، سَنْدَرَةً / سَنْدَرَ، إِنْسِلاباً / إِنْسَلَبَ، إِنْسِياباً / إِنْسابَ، تَشَذُّراً / تَشَذَّرَ الرَّجلُ إِلى الأمْرِ، شَعِيعاً / شَعَّ ـِ شِغْشاغاً وشَغْشَغَةً / شَغْشَغَ في الأمْـرِ، تَشَمُّراً / تَشَمَّرَ الـرَّجلُ، شِمْلالاً وشَمْلَلَةً / شَمْلَلَ، شَيْطاً وشِياطَةً / شاطَ ـِ في الأمْرِ، طَهْفاً / طَهَقَ ـَ طَيْراً وطَيَراناً / طارَ ـِ الطّائِرُ إِلى كذا، عَجْرَمَةً / عَجْرَمَ، تَعَطِّياً / تَعَطَّى، عَمْلَسَةً / عَمْلَسَ في سَيْرِه، غَذْواً / غَذا ـُ إِغْذاذاً / أَغَذَّ السَّيْرَ، إِغارَةً / أَغارَ، غَلْغَلَةً / غَلْغَلَ، تَغَلْغُلاً / تَغَلْغَلَ، مُغامَسَةً / غامَسَ في الأمرِ، فَـرّاً وفِراراً / فَرَّ ـِ فُـرُوْطاً / فَرَطَ ـُ تَفَعْفُعاً / تَفَعْفَعَ، إِنْقِبـاضاً / إِنْقَبَضَ فـي الأمْرِ، قَبـانَةً / قَبَنَ ـُ إِقْتِحاماً / إِقْتَحَمَ الأمْـرَ والشَّيءَ، قَـرْصَفَةً / قَرْصَفَ هُ، تَقَرْصُفاً / تَقَرْصَفَ، قَزْماً / قَزَمَ ـُ الأمْرَ، قَطْرَبَةً / قَطْرَبَ الرَّجـلُ، تَقَلْقُلاً / تَقَلْقَلَ، تَقَهْـوُساً / تَقَهْوَسَ، إِكْـراباً / أَكْرَبَ في سَيْـرِه، تَكَرْتُحاً / تَكَرْتَحَ فـي مَشْيَتِهِ، تَكَفُّتاً / تَكَفَّتَ و إِكْمـاشاً / أَكْمَشَ فـي السَّيْرِ وغَيْـرِه، تَكَمُّشاً / تَكَمَّشَ، إِنْكِماشاً / إِنْكَمَشَ في أَمْـرِه، لَحْباً / لَحَبَ ـَ لَعْطاً / لَعَطَ ـَ إِلْغافاً / أَلْغَفَ، تَلَمُّزاً / تَلَمَّزَ في السَّيْرِ، تَمَرُّعاً / تَمَرَّعَ، مَزْعاً / مَزَعَ ـَ الظَّبْيُ ونحوُهُ، مُطُوراً ومَطْراً / مَطَرَ ـُ الفَرَسُ، مَطْواً / مَطايَمطُو، مَعْلاً / مَعَلَ ـَ أَمْرَهُ، مَعْمَعَةً / مَعْمَعَ؛ تَمَلُّلاً / تَمَلَّلَ في المَشْـيِ، مَلْمَلَةً / مَلْمَلَ، نَجِيْجاً / نَجَّ ـِ نَجاءً / نَجا ـُ نَحْباً / نَحَبَ ـُ في الأمْرِ، تَنَزُّعاً / تَنَزَّعَ إِلَيهِ، نَزَقاً / نَزِقَ ـَ نَفْراً / نَفَرَ ـِ إِلى الشَّيءِ، نَقْثاً / نَقَثَ ـُ في الأمْـرِ، نَهْضاً ونُهُوضاً / نَهَضَ ـَ إِلى عَدُوِّهِ، وَأْلاً و وَئِيْلاً و وُؤُولاً / وَأَلَ يَئِيلُ ومُواءَلَةً و وِئالاً / و اءَلَ إِلى المَكانِ، إِيْباشاً / أَوْبَشَ، وَجّاً / وَجَّ ـُ إِيْجافاً / أَوْجَفَ، وَحْفاً / وَحَفَ يَحِفُ إِلى كـذا، تَوْحِيْفاً / وَحَّفَ، وَحْياً و وَحَى و وَحاءً / وَحَى يَحِي، إِيْحاءً / أَوْحَى العَمَلَ، تَوَحِّياً / تَوَحَّى، وَذْوَذَةً / وَذْوَذَ، وَزِيْفاً / وَزَفَ يَزِفُ، إِيْزافاً / أَوْزَفَ، تَوْزِيْفاً / وَزَّفَ، إِيْساداً / أَوْسَدَ في السَّيْرِ، وَشْزاً / وَشَزَ يَشِزُ، وَشْقاً / وَشَقَ يَشِقُ الرَّجُـلُ، وَشْكاً و وَشاكَةً / وَشُكَ يَوْشُكُ، تَوْشِيْكاً / وَشَّكَ، إِيْغالاً / أَوْغَلَ في السَّيْرِ، إِيْفاداً / أَوْفَدَ الرَّجلُ، وَقْعاً / وَقَعَ يَقَعُ إِلى كذا، تَوَهُّساً / تَوَهَّسَ، تواهُساً / تواهَسَ، إِهْباذاً / أَهْبَذَ الرَّجلُ، هَبْصاً / هَبَصَ ـِ إِهْتِباصاً / إِهْتَبَصَ في المَشْيِ، إِهْتِبالاً / إِهْتَبَلَ في سَيْرِهِ، هَجْباً / هَجَبَ ـِ إِسْتِهداجاً / إِسْتَهْدَجَ، هَذْباً وهَذابَةً / هَذَبَ ـِ تَهْذِيْباً / هَذَّبَ، مُهاذَبَةً / هاذَبَ، هُذُوْفاً / هَذَفَ ـِ هَـذْرَفَةً / هَذْرَفَ، هَرَعاً / هَرِعَ ـَ هَرْوَلَةً / هَرْوَلَ إِلَيهِ، هَـزْعاً / هَزَعَ ـَ تَهَـزُّعاً / تَهَزَّعَ، إِهْتِزاعاً / إِهْتَزَعَ، هَسْعاً / هَسَعَ ـَ هَطْهَطَةً / هَطْهَطَ،

هَفواً وهَفوَةً وهَفَواناً / هَفَاـَ هَلْقاً / هَلَقَ بِـ هَمْلَقَةً / هَمْلَقَ، إهْنافاً / أهْنَفَ الرَّجلُ، تَهْنِيفاً / هَنَّفَ، تَهْيِيراً / هَيَّرَ، تَهْيِيكاً / هَيَّكَ.

**شتاب کننده** /šetab-konande/ ← شتابان.

**شتابگر** /š.-gar/ مُعَجِّل، مُسَرِّع، مُسارِع.

**شتابگر خطی** /š.-g.-e-xatti/ مُسارِعٌ خطِّيٌّ ← ليناك.

**شتابگر ذرات** /š.-g.-e-zarrät/ مُسارِعُ الجُسَيْماتِ النَّوَوِيَّةِ.

**شتابندگی** /šetäbandegi/ ← سرعت.

**شتابنده** /šetäbande/ ← شتابان.

**شتاب‌نما** /šetäb-namä/ عَدّادُ المَسافات.

**شتافتن** /šetäftan/ ← شتاب کردن.

**شتر** /šotor/ (جانـ) جَمَل، بَعِير، إبِل، رِكاب، سَرْب، سَنَخ، سَنَن، شَحّاط، لِقاح، نَعَم، ناقة وعَجوز [نث].

**شتربان** /š.-bän/ جَمّال، ضَفّاط، هَجّان.

**شتر بی کوهان** /š.-e-bi-kuhän/ (جانـ) ← لاما.

**شترخار** /š.-xär/ (گيا) الإخْشِيْر.

**شتر دریایی** /š.-e-daryäyi/ (جانـ) جَمَلُ البَحْرِ.

**شتر دوکوهان** /š.-e-do-kuhän/ (جانـ) بُخالِيٌّ، الطِّبْز، قُرْعُوش، قِرْمِل، يَعْلُوْل.

**شترکش** /š.-koš/ جَزّار.

**شترکشی** /š.-k.-i/ الجِزارَة.

**شترگاوپلنگ** /š.-gäv-palang/ (جانـ) الزَّرّافَة.

**شترگلو** /š.-galu/ مَمَصُّ البَلُّوعَةِ.

**شترمرغ** /š.-morq/ (جانـ) نَعام، نَعامَة، الظَّلِيْم، بِنْتُ أُدْحِيَّة، خَضْفاء، رَغْلَة، رَمْداء، زَفُوف، أُصْمَع، عُلْجُوم، عالَة، قَوْنَع [نث]، نِقْنِق، وَجّ، هَدَجْدَج، هِرْد، هَوْدَج، الهَيْق، الهَيْقَل، يَراعَة [نث].

**شترمرغ استرالیایی** /š.-m.-e-ostoräliyäyi/ (جانـ) الشَّبْنَم.

**شترمرغان استرالیایی** /š.-m.-än-e-o./ (جانـ) شَبْنَمِيّات.

**شترمرغ امریکایی** /š.-m.-e-emrikäyi/ (جانـ) الرَّوْحاء.

**شترمرغسانان** /š.-m.-sänän/ (جانـ) نَعامِيّات.

**شتلی** /šatali/ بَخْشِيْش المُقامِرِ الرّابِح.

**شته** /šate/ (جانـ) أُرَق، أُرَقان، يَرَقان، دُوْدَةُ النَّدْوَةِ القَسَلِيَّةِ، فِلُكْسِرا.

**شته‌ها** /š.-hä/ (جانـ الأَرَقِيّات، دُخْمُورِيّات.

**شجاع** /šojä'/ شُجاع، شَجِيْع، الجَسّار، جَسُور، جاسِر، جَرِيء، جَرِيْئَة، بَئِس، بَئِيْس، باسِل، بَطَل، بَطّال، بُهْمَة، ثابِتُ الجَأْشِ، ثابِتُ الجَنانِ، ثَبْت، ثَبِيْت، جَبْر، الجَدَع، مُجازِف، مِجْشَب، مُجَلِّع، حِضَج، حَلْبَس، حُلابِس، أَحْمَس، حَمِيْس، الحَمِس، الحَمْساء [نث]، أَحْوَس، خُشاش، خَوّات، دِرْواس، دِلْف، الدَّوّاس، ذُكْر، ذَمِر، ذَمْر، ذِمِرّ، ذُوبَأْس، ذُوصَوْلَة، أَرْوَع، رَبِيْس، رابِطُ الجَأْش، رَبِيْطُ الجَأْش، أَرْعَن، رَوْق، زُفَر، زَمِيْع، السَّبَنْتَى، السَّبَنْدَى، سَبَهْلَل، سادِر، سَعْتَرِيّ، سَمَيْدَع، سَنْدَر، شَدِيْد، أَشْرَس، شَطْس، أَشْوَس، المُشِيْج، مَصْدَق، صَرِيْح، صارِم، إصْلِيْت، صَلْتان، الصُّلْخاد والصُّلْخُد والصِّلْخِد والصُّلْخُدِيّ، أَصْمَح، صِمْصِم، صَمِع، صَمَّة، صِنْدِيْد، مُصاب، ضَبِيْر، ضِرْغام، ضِرْغامَة، ضَرِيّ، ضَمْضَم، ضَنَن، طائِش، العَتّار، عَجَرَّد، عَدِيْمُ الخَوْفِ، عُفْر، عَمَرَّط، عَمَلَّس، عَمِيْت، عَنْتَر، مُغامِر، غَمُوس، مِغْوار، فاتِک، فَتًى، فُرانِس، فُلَت، فَلَتان، مُسْتَقْتِل، قُحَمَة، قَدُوس، قَدِم، قُدُم، قُدْم، مِقْدام، مِقْدامَة، قَدُوم، القَسْوَرُ والقَسْوَرَةُ مِنَ النّاسِ، قَوِيُّ القَلْبِ، كَرْدَم، مُكالِب، كَلَج، كَمِيّ، مِلْحَس، مِلْذَم، المِلْطاط، لاعَة، أَلْيَث، أَلْيَس، مُسْتَمِيْت، نِبْراس، نَكَل، نَهُوك، نَهِيْک، وارِد، وَرْد، واقِعَة، مُوَقًّى، وَكِيْل، أَوْهَج، مُسْتَهْتِر، هَجّام، هُذام، هَفْهُوف، هُمام، الأَهْوَج، مُتَهَوِّر، أَهْيَس، يَأْفُوف.

**شجاعانه** /š.-äne/ بِشَجاعَةٍ.

**شجاعت** /šojä'at/ شَجاعَة، شَهامَة، بَأْس، بَسالَة، البَطْش، البَطالَة، البُطُولَة، مُجازَفَة، الجُرْأَة، الجَراءَة، الجَسارَة، جَسْرَة، الحُمَيّا، الحَمِيَّة، دُرْبَة، اِنْدِفاع، ذَمارَة، رُجُولَة، رُجُولِيَّة، الطَّيْش، الطَّيَشان، عُذْرَة، فُتُوَّة، فُرُوسِيَّة، قَدَم، قُدُم، قُدْمَة، إقْدام، قَلْب، قُوَّةُ القَلْبِ، اللَّبَح، مُرُوْءَة، مُرُوَّة، نَجْدَة، نَخْوَة، نَزَق، هِمَّة، تَهَوُّر.

**شجاع شدن** /šojä'-šodan/ شَجاعَةً / شَجُعَ ـُ، تَشَجُّعاً / تَشَجَّعَ، شَهامَةً وشُهُومَةً / شَهُمَ ـُ جُرْأَةً وجَراءَةً وجُرَةً وجَرائِيَةً / جَرُؤَ ـُ عَلَى الشَّيءِ، إجْتِراءً / اِجْتَرَأَ، جَسارَةً وجُسُوراً / جَسَرَ ـُ عَلَى عَدُوِّهِ، بَطالَةً وبُطُولَةً / بَطُلَ ـُ تَبَطُّلاً تَبَطَّلَ، بَسالاً وبَسالَةً / بَسُلَ ـُ بَأْساً / بَؤُسَ ـُ، ثَباتَةً

وثُبُوتَةً / ثَبُتَ ـُ حَماسَةً / حَمُسَ ـُ الرَّجُلُ، حَمْساً / حَمِسَ ـَ حَوَساً / حَوِسَ ـَ تَسْوِيْداً / سَوَّدَ، صَمَعاً / صَمِعَ ـَ ضَمازَةً / ضَمُزَ ـُ عَذراً وعُذْرَةً / عَذَرَ ـُ كَماشَةً / كَمُشَ ـُ لَيَساً / لَيِسَ ـَ نَجْدَةً ونَجادَةً / نَجُدَ ـُ نَهاكَةً / نَهُكَ ـُ.

**شجاع کردن** /š.-kardan/ تَشْجِيْعاً / شَجَّعَ، تَجْسِيْراً / جَسَّرَهُ تَجرِيْئاً / جَرَّأهُ شَيَّعَ وتَشْيِيْعاً ومُشايَعَةً / شايَعَ، تَضْفِيْتاً / صَفَّتَ الرَّجلَ، ضَمْضَمَةً / ضَمْضَمَ الرَّجلَ.

**شجره** /šajare/ ← شجره‌نامه.

**شجرالمصطکی** /šajar-ol-mastaki/ (گیا) مُصطَکا، مُصطَکَی.

**شجرهٔ ابراهیم** /š.-e-ye-ebrähim/ (گیا) القُرْصُع والقِرْصَعْنَى والقِرْصَعْنَة.

**شجرةالبراغیث** /šajara-tol-baräqis/ (گیا) الطُّبّاق.

**شجرةالبق** /š.-tol-baq/ (گیا) النَّزْوَنْد.

**شجرةالحیات** /š.-tol-hayät/ (گیا) التُّوْیا.

**شجرهٔ سلیمان** /šajare-ye-soleymän/ (گیا) ← مهرگیاه.

**شجرةالشمع** /šajara-toš-šam'/ (گیا) اللُّبایَة.

**شجرةالطحال** /š.-tol-tahäl/ (گیا) صَرِیْمَةُ الجَذْي.

**شجرةالکافور** /š.-tol-käfur/ رَیْحانُ الکافُور.

**شجرهٔ لعل** /šajare-ye-la'l/ (گیا) اللُّعل.

**شجرهٔ مریم** /š.-ye-maryam/ ← گل نگونسار.

**شجره‌نامه** /š.-näme/ شَجَرَةُ النَّسَب، سِلْسِلَةُ النَّسَب، سُلالَة، تَأْصِيْلَة.

**شجری** /šajari/ مُتَفَرِّع، مُشَجَّر، شَجَرِيُّ التَّفَرُّع.

**شحنه** /šehne/ شُرْطِيّ.

**شخار** /šaxär/ (شیمـ) القِلْي.

**شخار خاکستر** /š.-e-xäkestar/ (شیمـ) پُوْتاسا، قِلْي.

**شخص** /šaxs/ إنْسان، رَجُل، تِنّ، جُثاء، سَواد، طَلَى، ظَلَم، عَيْن، عِيان.

**شخصاً** /š.-an/ رَأْساً.

**شخص‌بازی** /š.-e-bäzi/ شَخْصِيَّةٌ مَسْرَحِيَّةٌ أوْرِوائِيَّةٌ.

**شخص ثالث** /š.-e-sales/ شَخْصٌ ثالِثٌ، غَيْر.

**شخص حقوقی** /š.-e-hoquqi/ شَخْصٌ اِعْتِبارِيٌّ.

**شخص حقیقی** /š.-e-haqiqi/ شَخْصٌ طَبِيْعِيٌّ.

**شخصی** /š.-i/ ۱. ذاتِيّ، شَخْصِيّ، شَخْصِيَّة. ۲. مِلاكِيّ، خُصُوصِيّ، خاصّ، شَخْصِيّ.

**شخصیت** /š.-iyyat/ شَخْصِيَّة، ذاتِيَّة، هُوِيَّة.

**شخصیت بخشیدن** /š.-i.-baxšidan/ ← شخصیت دادن.

**شخصیت حقوقی** /š.-i.-e-hoquqi/ شَخْصِيَّةٌ اِعْتِبارِيَّةٌ.

**شخصیت حقیقی** /š.-i.-haqiqi/ شَخْصِيَّةٌ طَبِيْعِيَّةٌ.

**شخصیت دادن** /š.-i.-dädan/ تَشْخِيْصاً / شَخَّصَ.

**شخصیت داشتن** /š.-i.-däštan/ تَشَخُّصاً / تَشَخَّصَ، اِكْتِساباً / اِكْتَسَبَ شَخْصِيَّةً.

**شخم** /šoxm/ حَرْث، حِراثَةُ الأرْض.

**شخم زدن** /š.-zadan/ حَرْثاً / حَرَثَ ـِ، أكْراً / أكَرَ ـُ تَأكُّراً / تَأكَّرَ الأرْضَ، خَبْراً / خَبَرَ ـُ الأرْضَ، تَخْطِيْطاً / خَطَّطَ الارضَ بِالمِحْراث، تَفْتِيْقاً / فَتَّقَ الأرْضَ، مَوْناً / مانَ ـُ مَيْناً / مانَ ـِ الأرْضَ، نَجْلاً / نَجَلَ ـُ الأرْضَ.

**شدت** /šeddat/ ۱. شِدَّة، حِدَّة، أزْمَة، أدّ، حُمَيّا، سَوْرَة، سَوْط. ۲. (فز) الشِّدَّة.

**شدت جریان برق** /š.-e-jarayän-e-barq/ الشِّدَّةُ في الكَهْرَباءِ.

**شدت جریان مغناطیس** /š.-e-j.-e-meqnätis/ شِدَّةُ المَغْنَطِيْسِيَّةِ.

**شدت رادیوآکتیو** /š.-e-rädiyo-aktiv/ نُشاط.

**شدت روشنایی** /š.-e-rošanäyi/ ← شدت نورانیت.

**شدت صوت** /š.-e-sowt/ شِدَّةُ الصَّوْت.

**شدت عمل** /š.-e-amal/ (حقـ) التَّشْدِيْد.

**شدت میدان** /š.-e-meydän/ شِدَّةُ المَجال.

**شدت میدان برقی** /š.-e-m.-e-barqi/ شِدَّةُ المَجالِ الكَهْرَبائِيّ.

**شدت میدان مغناطیسی** /š.-e-m.-e-meqnätisi/ شِدَّةُ المَجالِ المَغْنَطِيْسِيّ.

**شدت نورانیت** /š.-e-nuräniyyat/ شِدَّةُ الإضاءَةِ أو الإسْتِضاءَة.

**شدن** /šodan/ ۱← صَيْراً وصَيْرورَةً ومَصِيْراً / صارَ ـِ إصْباحاً / أصْبَحَ، إمْساءً ومُمْسَى / أمْسَى، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، إضْحاءً / أضْحَى، أيْضاً / آضَ ـِ غُدُوّاً / غَدا ـُ. ۲←

رفتن. ۳. إنْتِهاءٌ / إنْتَهَى.
**شدنی** /š.-i/ عَمَلِيّ، مَيْسُور، مُتَيَسِّر، سَهْلُ النَّيْل، إجْرائِيّ، مَعْكُور.
**شدیت** /šedit/ شَدِّيْت (مُتَفَجِّرٌ يُعْرَفُ باسْمِ مَحلِّهِ فِي فَرَنْسا).
**شدید** /šadid/ الشَّدِيْد، قَوِيّ، السُّخْت.
**شدید شدن** /š.-šodan/ تَشَدُّداً / تَشَدَّدَ، تَشادُداً / تَشادَّ، إشْتِداداً / إشْتَدَّ، تَقَوِّياً / تَقَوَّى.
**شدید کردن** /š.-kardan/ شَدّاً / شَدَّ، تَشْدِيْداً / شَدَّدَ، تَقْوِيَةً / قَوّاهُ.
**شر** /šar/ شَرّ، البائِقَة، الغائِلَة، غَيْدَرَة.
**شراب** /šaräb/ خَمْر، خَمْرَة، رَاح، مُدام، مُدامَة، شَراب، مَشْروبٌ رُوْحِيّ، صَهْباء، نَبِيْذ، أُمُّ الخَبائِث، أُمُّ الخَلّ، أُمّ شَمْلَة، تِرياق، تِرْياقَة، بِنْتُ الحان، بِنْتُ الْكَرْم، الكَرْمَة، إبْنَةُ الكَرْم، بِنْتُ العُنْقُود، جادِيّ، جِرْيال، جِرْيالَة، جَفْنَة، حُمْق، حُمَيْقاء، الحُمَيّا، حانِيَة، دِرْياق، رَأْف، رَهِيْق، رَيْنَة، زَرَجُون، سِباء، سُخام، سَغْن، سِقايَة، سَكَر، سَلْسَبِيْل، سَوِيْقُ الكَرْم، سَيابَة، شَمُول، طَلَّة، طابَة، عَجُوز، عُقار، الغَرَب، قُرْقُوف، قَهْوَة، كَأْس، لَذَّة، لَذِيذ، مُجَاجُ العِنَب، ماذِيَّة، ماءُ الحَياة، ناجُود، ناطِل.
**شراب انداختن** /š.-andäxtan/ تَخْمِيْرُ الخُمُور.
**شرابخوار** /š.-xär/ ← میخوار.
**شرابخواری** /š.-xär-i/ ← میخواری.
**شراب‌ساز** /š.-säz/ المُخَمِّر.
**شراب‌شناس** /š.-šenäs/ عالِمٌ بِالْخَمْرِ وطَرِيْقَةُ صُنْعِها.
**شراب‌شناسی** /š.-š.-i/ عِلْمُ الخَمْرِ وطَرِيْقَةُ صُنْعِها.
**شراب صافی** /š.-e-säfi/ خَمْرَةٌ سائِغَةٌ.
**شراب عسل** /š.-e-asal/ المِيْد.
**شراب فروش** /š.-foruš/ خَمّار، خَمُّورجِيّ، النَّبّاذ، تاجِر، خَرّاس، سَبّاء.
**شراب کهنه** /š.-e-kohne/ عَتِيْقَة، مُعَتَّقَة.
**شرابه** /šarräbe/ كُلْفَةُ المَلابِس، خَرَج.
**شرابی** /šaräbi/ الشَّرابِيُّ اللَّوْنِ.
**شرارت** /šarärat/ شَرارَة، شَرّ، خُبْث، خَباثَة، إثْم، جِنايَة، شَيْطَنَة، عَفْرَتَة.
**شراره** /šaräre/ شَرار، جَمْرَة، ضَرَمَة، نار، لَظَى، دالِب، ذَكا، طِفْل.
**شرافت** /šaräfat/ شَرَف، شَرافَة، عِزّ، مَجْد، رِفْعَة، أَنَفَة، ذِمار، كَرامَة، كَعْب، نُبْل، نَبالَة، نَباهَة.
**شرافتمند** /š.-mand/ الشَّرِيْف، مُحْتَرَم.
**شرافتمندانه** /š.-m.-äne/ مَكْرُمَةً، شَرَفاً
**شرافت نفس** /š.-e-nafs/ عِزَّةُ النَّفْسِ.
**شراکتی** /šeräkati/ إسْهامِيّ.
**شرانگیز** /šar-angiz/ ← فتنه‌انگیز.
**شرانگیزی** /š.-a.-i/ ← فتنه‌انگیزی.
**شرایط** /šaräyet/ حال، حالَة، وَضْع، شُرُوط.
**شرایط جوی** /š.-e-javvi/ شُرُوطٌ مُناخِيَّةٌ.
**شرایط قانونی** /š.-e-qänuni/ شُرُوطٌ قانُونِيَّةٌ.
**شرایط موجود** /š.-e-mowjud/ الظُّرُوفُ الرّاهِنَةُ.
**شربت** /šarbat/ ۱. شَرَاب، شَرْبات. ۲. المَذِيْق.
**شربت آلبالو** /š.-e-älbälu/ شَرابُ الكَرَز، عَصِيْرُالكَرَز.
**شربت اپیکا** /š.-e-epikä/ عَصِيْرُأو شَرابُ عِرْقِ الذَّهَبِ.
**شربت پرتقال** /š.-e-portoqäl/ شَرابُ البُرْتُقالِ.
**شربت خواب‌آور** /š.-e-xäb-ävar/ جَرْعَةٌ مُنَوِّمَةٌ.
**شربت سرفه** /š.-e-sorfe/ ← شربت سینه.
**شربت سوس** /š.-e-sus/ شَرابُ عِرْقِ السُّوسِ.
**شربت سینه** /š.-e-sine/ دَواءُ السُّعالِ.
**شربت قند** /š.-e-qand/ قَطْر.
**شربرانگیختن** /šar-bar-angixtan/ ← فتنه انگیختن.
**شربرانگیز** /š.-bar-angiz/ ← فتنه انگیز.
**شربین** /šarbin/ (گیا) اللّارَكْس، الأرْزِيَّة.
**شرپنل** /šerapnel/ قَذِيْفَةُ شَظايا.
**شرتی‌پرتی** /šertiperti/ ← شلخته.
**شرجو** /šar-ju/ ← شرور.
**شرجی** /šarji/ ← شَرْجِيّ.
**شرح** /šarh/ شَرْح، بَيان، تَبْيان، إيْضاح، تَوْضِيْح، تَفْسِيْر، تَفْصِيْل.
**شرح حال** /š.-häl/ تارِيْخُ شَخْصٍ، سِيْرَة، تَرْجَمَة.
**شرح دادن** /š.-dädan/ شَرْحاً / شَرَحَ ـ الأمْرَ، تَشْرِيْحاً / شَرَّحَ، تَأْوِيْلاً / أَوَّلَ، تَبْيِيْناً / بَيَّنَ، إبانَةً / أَبانَ، تَرْجَمَةً / تَرْجَمَ، تَصْوِيْراً / صَوَّرَ، تَفْسِيْراً / فَسَّرَ، تَفْصِيْلاً / فَصَّلَ، نَعْتاً / نَعَتَ ـَـ هُـ، وَصْفاً و صِفَةً / وَصَفَ يَصِفُ، تَوْضِيْحاً /

وَضَّحَ، إيضاحاً / أوْضَحَ.

**شرر** /šarar/ ← اخگر، شراره.

**شرربار** /š.-bär/ ۱. مُطلِقُ شَـرَاراً. ۲. مُؤمِض، مُتَـألِّق. مُتَلألِئ.

**شرزه** /šarze/ غَضبان، شَرِس.

**شرشرآب** /šor-šor-e-äb/ خَرِيْرُ الماءِ.

**شرشر کردن** /š.-š.-kardan/ خَرِيْراً / خَرَّ ـِ الماءُ، طَنْطَبَةً / طَنْطَبَ الماءُ.

**شرط** /šart/ شَرط، البايَة، خَطَر، دَعامَة، وَظِيْفَة.

**شرط اساسی** /š.-e-asäsi/ شَرطٌ أساسِيٌّ، شَرطٌ أوَّلِيٌّ.

**شرط بستن** /š.-bastan/ ← شرطبندی کردن.

**شرطبند** /š.-band/ مُخَاطِر، مُراهِن.

**شرطبندی** /š.-b.-i/ رِهَان، مُخَاطَرَة، اِطِّراد.

**شرطبندی کردن** /š.-b.-i-kardan/ مُشارَطَـةً / شارَطَ هُ، تَشـارُطاً / تَشارَطَ الرِّجـلانِ، إخْطاراً / أخْطَرَ لَهُ، تَخاطُراً / تَخاطَرُوا عَلَى كذا، تَراهُناً / تَراهَنُوا، مُراهَنَةً / راهَنَ، مُنَاحَبَةً / ناحَبَهُ، تَواجُباً / تَواجَبَ القومُ، وِضاعاً ومُواضَعَةً / واضَعَ هـ.

**شرط ترجیحی** /š.-e-tarjihi/ شَرطُ التَّفْضِيْلِ.

**شرط ضمانت** /š.-e-zamänat/ شَرطُ الضَّمانِ.

**شرط کردن** /š.-kardan/ شَرطاً / شَرَطَ ـِ عَلَيـهِ الأمْرَ، اِشْتِراطاً / اِشْتَرَطَ لَهُ كـذا، تَشَرُّطاً / تَشَرَّطَ هــ، أخْذاً وتَأْخاذاً ومَأْخَذاً / أخَذَ ـُ عَلَى نَفْسِـهِ كذا، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ.

**شرطی** /š.-i/ شَرطِيّ، مَشْرُوْط.

**شرع** /šar'/ الشَّرْع.

**شرعی** /š.-i/ شَرْعِيّاً، قانُونِيّاً، شَرْعِيّ، شَرْعِيَّة، مَشْرُوْع.

**شرف** /šaraf/ شَرَف، العُلُوّ، مَجْد، البَيْت، وَجاهَة.

**شرفیاب شدن** /š.-yäb-šodan/ تَشَرُّفاً / تَشَرَّفَ.

**شرفیاب کردن** /š.-y.-kardan/ تَشْرِيْفاً / شَرَّفَ.

**شرق** /šarq/ الشَّرق.

**شرق‌شناس** /š.-šenäs/ المُسْتَشْرِق ← خاورشناس.

**شرق‌شناسی** /š.-š.-i/ الاِسْتِشْراق ← خاورشناسی.

**شرقی خالص** /š-i-ye-xäles/ شَرْقِيٌّ صَمِيْمٌ.

**شرک** /šerk/ شِرْک، الزَّجْر.

**شرکت** /šerkat/ ۱. مُشارَكَـة، مُحَاصَّة، مُقـاسَمَة. ۲. شِرْكَة، شَرِكَة.

**شرکت بازرگانی** /š.-e-bäzar-gäni/ شِرْكَةٌ تِجارِيَّةٌ.

**شرکت بامسؤولیت محدود** /š.-bä-mas'uliyyat-e-mahdud/ شِرْكَةٌ مُغْفَلَةٌ، شِرْكَةٌ ذاتُ مَسْؤُوْلِيَّةٍ مَحْدُودَةٍ.

**شرکت بیمه** /š.-e-bime/ شِرْكَةُ تَأْمِيْنٍ.

**شرکت تضامنی** /š.-e-tazämoni/ شِرْكَةُ تَضامُنٍ.

**شرکت تعاونی** /š.-e-ta'ävoni/ نِقابَةٌ تَعـاوُنِيَّةٌ، جَمْعِيَّةٌ تَعاوُنِيَّةٌ.

**شرکت تعاونی اعتبارات روستایی** /š.-e-t.-ye-e'tebärät-e-rustäyi/ تَعاوُنِيَّةُ اِعْتِمادٍ زِراعِيٍّ.

**شرکت تعاونی تولیدی** /š.-e-t.-ye-towlidi/ تَعاوُنِيَّةُ الإنْتاجِ.

**شرکت تعاونی مسکن** /š.-e-t.-ye-maskan/ تَعاوُنِيَّةُ بِناءِ مَساكِن.

**شرکت تعاونی مصرف** /š.-e-t.-ye-masraf/ تَعاوُنِيَّـةُ الاِسْتِهْلاک.

**شرکت خصوصی** /š.-xosusi/ شِرْكَةٌ خاصَّةٌ.

**شرکت دادن** /š.-dädan/ إشْراكاً / أشْرَكَهُ فـي أمْرِهِ، شَرْجاً / شَرَجَ ـُ هُـ في الأمْرِ.

**شرکت زراعتی** /š.-e-zerä'ati/ شِرْكَةُ مُزارَعَةٍ.

**شرکت ساختمانی** /š.-e-säxtemäni/ شِرْكَةٌ عَقارِيَّةٌ.

**شرکت سهامی** /š.-e-sahämi/ شِـرْكَةُ مُسـاهَمَـة أو سَهامِيَّة، شِرْكَةُ مُحاصَّة.

**شرکت کردن** /š.-kardan/ شِرْكاً وشِرْكَةً وشَرِكَةً / شَرِكَ ـَ هُ، مُشـارَكَةً / شارَكَ هــ اِشْتِراكـاً / اِشْتَرَكَ مَعَـهُ، مُقاسَمَةً / قاسَمَ، اِقْتِساماً / اِقْتَسَمَ، تَقاسُماً / تَقاسَمَ، تَداوُلاً / تَداوَلَ القومُ في الأمـرِ، تَذاكُراً / تَذاكَرَ القَوْمُ في الأمْرِ، ضَرْباً وضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ في الأمْرِ.

**شرکت کشتیرانی** /š.-e-keštiräni/ شِرْكَةُ المِلاحَةِ.

**شرکت مسافربری** /š.-e-mosäfer-bari/ شِرْكَةُ الخُطُوطِ المُنْتَظِمَة.

**شرکت ملی** /š.-e-melli/ شِرْكَةٌ وَطَنِيَّةٌ.

**شرکت نامه** /š.-näme/ المُذَكِّرَة.

**شرکت نسبی** /š.-e-nesbi/ شِرْكَةٌ بالنِّسْبَةِ المِئَوِيَّةِ لِرَأْسِ المالِ.

**شرکت نفت** /š.-e-naft/ شِرْكَةُ نَفْط.

**شرکت واحد اتوبوسرانی** */š.-e-vähed-e-otubusräni/* مَصْلَحَةُ نَقْلِ الرُّكّابِ.

**شرکت هواپیمایی** */š.-e-haväpeymäyi/* شِرْكَةُ مِلاحَةٍ جَوِّيَّةٍ.

**شرم** */šarm/* ۱. حَياء، خَجَل، بَغْدَدَة، حِشْمَة، إِحْتِشام، خَفَر، رَتَم، رِهْشَة، غِدار، لِباس، ماءُ الوَجْه، مَوْئِبَة. ۲. آلَةُ التَّناسُلِ.

**شرم آلودگی** */š.-äludegi/* ← شرمندگی.

**شرم آلوده** */š.-älude/* ← شرمنده.

**شرم‌آور** */š.-ävar/* مُخْجِل، المُخْزِي، سَوْءَة، مَساءَة، شائِن، عَوْرَة، مَعِيب، مُعَيِّب.

**شرم حضور** */š.-e-hozur/* إِسْتِحْياء.

**شرم داشتن** */š.-däštan/* ← شرم کردن.

**شرم‌زده** */š.-zade/* ← شرمنده.

**شرمسار** */š.-sär/* ← شرمنده.

**شرمسار شدن** */š.-s.-šodan/* ← شرمنده شدن.

**شرمسار کردن** */š.-s.-kardan/* ← شرمنده کردن.

**شرمساری** */š.-s-i/* ← شرمندگی.

**شرم کردن** */š.-kardan/* حَياءٌ / حَيِيَ ـَ منه، إِسْتِحْياءٌ / إِسْتَحْيا، خَجَلاً / خَجِلَ ـَ و ← شرمنده شدن.

**شرمگاه** */š.-gäh/* عَوْرَة، مَعارِي الجِسْم، عانَة، أَعْضاءُ التَّناسُل، خَرْبَة.

**شرمگین** */š.-gin/* ← شرمنده.

**شرمگین شدن** */š.-g.-šodan/* ← شرمنده شدن.

**شرمگین کردن** */š.-g.-kardan/* ← شرمنده کردن.

**شرمندگی** */šarmandegi/* حَياء، الخَجَل، بَغْدَدَة، تُؤَبَة، إِحْتِشام، خِشْو، إِخْتِشاء، خَفَر، رِقَّة، شَوْرَة.

**شرمنده** */šarmande/* المُسْتَحْيِي، خَجْلان، خَجِل، مَخْجُول، خَزْيان، مَخْزِيّ، حَيِيّ، خَرِيد، خَرِيدَة [نث]، خَرُود، خَشِيّ، مُخْتَشِي، خَفِر، شَقِذ، قَدِعَة، قَدُوع، مَكْسُوف، مَوْجُون.

**شرمنده شدن** */š.-šodan/* حَياءٌ / حَيِيَ ـَ منه، إِسْتِحْياءٌ / إِسْتَحْياهُ ومِنْهُ، خَجَلاً / خَجِلَ ـَ مِنْهُ، خَزًى وخِزْياً / خَزِيَ ـَ مِنْهُ، إِتِّئاباً / إِتَّأَبَ مِنْهُ، إِحْتِشاماً / إِحْتَشَمَ عَنْهُ ومِنْهُ، إِحْمِراراً / إِحْمَرَّ خَجَلاً، تَحَوُّشاً / تَحَوَّشَ القومُ عَنْهُ، إِخْتِثاثاً / إِخْتَثَّ، خَثَراً / خَثِرَ ـَ الرَّجلُ، خَجاً / خَجِئَ ـَ خَجًى / خَجِيَ ـَ خَزَداً / خَرِدَ ـَ، إِخْتِشاءٌ / إِخْتَشَى، خَفَراً / خَفِرَ ـَ، تَخَفُّراً / تَخَفَّرَ، خُمُوراً / خَمَرَ ـُ مِنْهُ، خَمَراً / خَمِرَ ـَ، دَيْثاً / داثَ ـِ رَجْباً / رَجَبَ ـُ مِنْهُ، رَجْناً / رَجَنَ ـُ فلاناً، رِقَّةً / رَقَّ ـِ، تَزاؤُكاً / تَزاءَكَ مِنْهُ، تَزاوُكاً / تَزاوَكَ، تَزايُلاً / تَزايَلَ عَنْهُ، تَشَوُّراً / تَشَوَّرَ الرَّجلُ، تَصَحُّباً / تَصَحَّبَ مِنْهُ، ضُبُوءاً / ضَبَأَ ـَ مِنْهُ، ضَناً / ضَنِئَ ـَ مِنْهُ، طَنْأً وطُنُوءاً / طَنَأَ ـَ إِنْقِداعاً / إِنْقَدَعَ عن الشَّيءِ، إِقْتِناءً / إِقْتَنَى الحَياءَ، كَأْكَأَةً / كَأْكَأَ، إِنْكِسافاً / إِنْكَسَفَ، وَأْباً وإِبَةً / وَأَبَ يَئِبُ مِنْ فلانٍ.

**شرمنده کردن** */š.-kardan/* مُحاياةً وحِياءً / حاياهُ إِخجالاً / أَخْجَلَ، تَخْجِيلاً / خَجَّلَ هُ خَزْياً / خَزَى ـِ إِخْزاءً / أَخْزَى هُ حَشْماً / حَشَمَ ـُ هُ إِحْشاماً / أَحْشَمَ وتَحْشِيماً / حَشَّمَ هُ، خَتْراً / خَتَرَ ـُ الرَّجُلَ، إِخْفاراً / أَخْفَرَ، تَخْفِيراً / خَفَّرَ هُ، تَسْوِيداً / سَوَّدَ هُ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ هُ الأَمْرُ.

**شرنگ** */šarang/* ← زهر، سم.

**شرور** */šarur/* شَرِير، شِرِّير، البارِجَة، جُباجِب، خَبِيْث، شَقْوَة، الضِّبِيس، الفُلَت، الفَلَتان، أَمْرَش، نَجِس، هَجْهاج.

**شروع** */šoru'/* إِفْتِتاح، فاتِحَة، أَوَّل، البَدْء، الإِبْتِداء، مُبادَأَة، إِسْتِهلال، مُسْتَهَلّ.

**شروع شدن** */š.-šodan/* بَدْأً / بُدِئَ مج ـَ.

**شروع کردن** */š.-kardan/* شَرْعاً وشُرُوعاً / شَرَعَ ـَ الأَمْرَ، بَدْأً / بَدَأَ ـَ إِبْتِداءً / إِبْتَدَأَ وتَبَدُّءً / تَبَدَّأَ هُ وبِهِ، إِفْتِتاحاً / إِفْتَتَحَ وإِسْتِفْتاحاً / إِسْتَفْتَحَ، أَخْذاً / أَخَذَ ـُ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ يَفْعَلُ كَذا، طَعْناً / طَعَنَ ـَ في الشَّيءِ، طَفَقاً وطُفُوقاً / طَفِقَ ـَ يَفْعَلُ كذا، عِلْقاً / عَلِقَ ـَ يَفْعَلُ كذا، تَنْسِيماً / نَسَّمَ في الأَمْرِ، إِنْشاءً / أَنْشَأَ، وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ في العَمَلِ.

**شروع کننده** */š.-konande/* مُبْتَدِئ، بادِئ.

**شری** */šeri/* الشَّرِيّ [خَمْرٌ أَسْبانِيَّةُ الأَصْلِ].

**شریان** */šarayän/* الشُّرْيان.

**شریان‌بند** */š.-band/* مِزْقَأَة، ضاغِطَةُ الشَّرايِين.

**شریان تحت ترقوه‌یی** */š.-e-taht-e-tarqoveyi/* (پز) النّاجِر.

**شریان سباتی** */š.-e-sobäti/* (پز) الوِداج.

**شریانی** */š.-i/* شَرَيانِيّ.

**شریعت** /šari'at/ الشَّرِیْعَة، قانُون، نامُوس.

**شریعت‌گزار** /š.-gozär/ الشّارِع، صاحِبُ الشَّرِیْعَة، سانُّ الشَّرِیْعَةِ.

**شریعت‌گزاردن** /š.-g.-dan/ تَشرِیْعاً / شَرَّعَ الأَمْرَ.

**شریعت‌مدار** /š.-madär/ المُقَدَّس.

**شریف** /šarif/ شَرِیْف، إِبْنُ أَصْل، أَصِیْل، مَجِیْد، باسِق، شَهْم، طَرْف، طَرِیْقَة، عَزِیْزُ النَّفْسِ، عَرِیْضُ الجاهِ، غُرَّة، نَجِیْب، النُّخْوار، وَجِیْه، نَبْل، نَبِیْل، نَبِه، نابِه، نَبِیْه.

**شریف شدن** /š.-šodan/ شَرافَةً وشَرَفاً / شَرُفَ ـُ، مَجْداً / مَجَدَ ـُ نَجابَةً / نَجُبَ ـُ الوَلَدُ، سَراوَةً وسَرْواً / سَرُوَ ـُ غَرارَةً / غَرِرَ ـَ غَرّاً وغِراراً / غَرَّ ـُ تَشْرِیْفاً / شَرَّفَ، تَمْجِیْداً / مَجَّدَهُ.

**شریک** /šarik/ شَرِیْک، الشِّرْک، مُشارِک، سَهِیْم، مُقاسِم، بَضِیْع، خَلِیْط، شَقِیْص، مُتَشایِع، قَرِیْع، مَوْلَی.

**شریک جرم** /š.-e-jorm/ مُتَواطِئ.

**شریک جرم شدن** /š.-e-j.-šodan/ مُواطَأَةً / واطَأَ، تَواطُؤاً / تَواطَأَمع.

**شریک شدن** /š.-šodan/ شِرْکاً وشَرِکَةً وشِرْکَةً / شَرِکَ ـَ هُـ فی الأَمْرِ، مُشارَکَةً / شارَکَ هُ، تَشارُکاً / تَشارَکَ الرَّجلانِ، إِسْهاماً / أَسْهَمَ فی الشَّیءِ، سِهاماً ومُساهَمَةً / ساهَمَ هُـ الشَّیءَ وفِیْهِ.

**شریک کردن** /š.-kardan/ إِشْراکاً / أَشْرَکَ هُـ فی الأَمْرِ، تَشْرِیْکاً / شَرَّکَ بَیْنَ القَومِ، إِسْهاماً / أَسْهَمَ لَهُ فی کذا.

**شست** /šast/ إِبْهامُ الیَدِ، إِبْهامُ الرِّجْلِ.

**شستشو** /šostešu/ غُسْل، غَسِیْل، إِغْتِسال، حَمّام، إِسْتِحمام، طُهْرَة، تَشْطِیْف، تَنْقِیَة.

**شستشوشناسی** /š.-šenasi/ عِلْمُ الحَمّامات.

**شستشو کردن** /š.-kardan/ ← شستن.

**شستشوی مغزی** /š.-ye-maqzi/ غُسْلُ الدِّماغِ.

**شستشویی** /š.-yi/ الإِسْتِحْمامِیّ، الحَمّامِیّ.

**شستن** /šostan/ غُسْلاً / غَسَلَ ـِ هُ، إِغْتِسالاً / إِغْتَسَلَ، تَغْسِیْلاً / غَسَّلَ، تَبْیِیْضاً / بَیَّضَ القُماشَ، تَحْمِیْماً / حَمَّمَ، تَحْمِیَةً / حَمّی، حَوْراً وحُؤُوراً / حارَ ـُ الثَّوبَ، رَحْضاً / رَحَضَ ـَ الثَّوبَ، رَشّاً وتَرْشاشاً / رَشَّ ـُ، شَطْفاً / شَطَفَ ـُ الثَّوبَ، تَصْوِیْلاً / صَوَّلَ، تَطَهُّراً / تَطَهَّرَ، تَطْهِیْراً / طَهَّرَ، تَمَسُّحاً / تَمَسَّحَ بالماءِ، مَضْمَضَةً و مَضْماضاً / مَضْمَضَ الإِناءَ والثَّوبَ وغَیْرَهما، مَلْقاً / مَلَقَ ـُ الثَّوبَ أوالإِناءَ، مَهْصاً / مَهَصَ ـَ الثَّوْبَ، مَوْصاً / ماصَ ـُ الثَّوبَ، إِسْتِنْجاءً / إِسْتَنْجَی، نَسْکاً / نَسَکَ ـُ الثَّوبَ، تَوَضُّؤاً / تَوَضَّأَ، تَوْضِئَةً / وَضَّأَهُـ بالماءِ.

**شستنی** /š.-i/ قابِلٌ لِلْغَسْلِ.

**شست وشوی** /šostošuy/ ← شستشو.

**شسته** /šoste/ غَسِیْل، مَغْسُول، نَظِیْف، طَهِیْر، رَحِیْض.

**شسته شدن** /š.-šodan/ إِنْغِسالاً / إِنْغَسَلَ الشَّیءُ.

**شسته ورفته** /š.-vo-rofte/ مَکْنُوس.

**شستی زنگ** /šasti-ye-zang/ زِرُّالجَرَسِ الکَهْرَبِیّ.

**شش** /šeš/ سِتٌّ، سِتَّة.

**شش** /šoš/ (پز) رِئَة، رِیَة، سُحْر.

**شش اتمی** /šeš-atomi/ سُداسِیُّ الذَّرّات.

**شش انگشتی** /š.-angošti/ أَغْنَش، ذُوسِتَّةِ أَصابِعَ.

**شش باله‌یی** /š.-bäleyi/ سُداسِیُّ الأَجْنِحَة.

**شش بالی** /š.-bäli/ ← شش باله‌یی.

**شش بخشی** /š.-baxši/ سُداسِیُّ الأَجْزاءِ.

**شش‌بر** /š.-bar/ ← شش گوشه، شش ضلعی.

**شش برابر** /š.-barābar/ سِتَّةُ أَضْعافٍ.

**شش برابر کردن** /š.-b.-kardan/ تَسْدِیْداً / سَدَّسَ العَدَدَ.

**شش بنیانی** /š.-bonyäni/ سُداسِیُّ التَّکافُؤ.

**شش پا** /š.-pä/ (جانـ) سُداسِیَّةُ الأَرْجُلِ.

**شش پایی** /š.-p.-yi/ (جانـ) سُداسِیَّةُ الأَرْجُلِ.

**شش پرتویی** /š.-partovi/ ← شش شعاعی ۲

**شش تایی** /š.-tä-yi/ السُّداسِیّ.

**شش جزئی** /š.-joz'i/ ← شش بخشی.

**شش جهت** /š.-jehat/ الجِهاتُ السِّتّ.

**شش حرفی** /š.-harfi/ سُداسِیُّ الحُرُوفِ.

**شش حلقه‌یی** /š.-halqe-yi/ ← شش جزئی.

**شش دانگ خواندن** /š.-däng-xändan/ (مسـ) التَّطْوِیح.

**شش رو** /š.-ru/ (هنـ) شش سطحی.

**شش زاویه‌یی** /š.-zäviye-yi/ (هنـ) ← شش گوشه.

**شش سطحی** /š.-sathi/ (هنـ) سُداسِیُّ أو مُسَدَّسُ السُّطُوح.

**شش سنجی** /šoš-sanji/ قِیاسُ سِعَةِ الرِّئَةِ.

**شش سو** /šeš-su/ ← شش سطحی.
**شش شاخ** /š.-šäx/ (گیا) قِرْصَعْنَة.
**شش شاخکان** /š.-šäxakän/ (جانـ) المَرجاناتُ الزُّهْرِيَّة.
**شش شش** /š.-š./ السُّداس.
**شش شعاعی** /š.-šoä'i/ ۱. ذُوْسِتَّةِ أَشِعَّةٍ ← شش پرتوی. ۲. (جانـ) سُداسِيَّةُ الفُرُوْع.
**شش ضلعی** /š.-zel'i/ (هنـ) المُسَدَّس.
**شش کاربنی** /š.-kärboni/ هِكْسِيْن.
**شش گلی** /š.-goli/ (گیا) سُداسِيُّ الأَزْهار.
**شش گلبرگی** /š.-gol-bargi/ (گیا) سُداسِيَّةُ البَتَّلاتِ.
**شش گوشه** /š.-guše/ (هنـ) سُداسِيٌّ أَوْ مُسَدَّسُ الأَركانِ.
**شش گیاه** /šoš-giyäh/ (گیا) حَشِيْشَةُ الرِّئَةِ.
**شش لا** /šeš-lä/ سُداسِيُّ الطَّبَقاتِ.
**ششلول** /š.-lul/ مُسَدَّس، بُنْدُقِيَّةُ رَصاص، فَرْد.
**ششلیک** /šešlik/ ضَرْبٌ مِنْ لَحْمٍ مَشْوِيٍّ بالسَّفُّودِ، كبابٌ مُزَيَّن.
**ششم** /šešom/ السَّادِس، ساتّ.
**شش ماهه** /šeš-mähe/ ۱. نِصْفُ سَنَةٍ. ۲. نِصْفُ سَنَوِيّ.
**ششم بزرگ** /š.-om-e-bozorg/ (مسـ) السُّداسِيَّة.
**شش میله‌یی** /š.-mile-yi/ (گیا) سُداسِيُّ الأَسْدِيَة.
**ششمین** /š.-omin/ ← ششم.
**شش و بش** /š.-o-beš/ شِش بِش.
**شش وتدی** /š.-vatadi/ (بد) السُّداسِيُّ التَّفاعِيْل.
**شش وجهی** /š.-vajhi/ (هنـ) ← شش سطحی.
**ششی** /šoš-i/ رِئَوِيّ.
**ششی و آئورتی** /š.-i-va-ä'orti/ (پز) رِئَوِيٌّ وَتِيْنِيّ.
**ششی و پوستی** /š.-i-va-pusti/ (پز) رِئَوِيٌّ جِلْدِيّ.
**ششی و معدی** /š.-i-va-me'di/ (پز) رِئَوِيٌّ مَعِدِيّ.
**شصت** /šast/ السِّتُّون [لِلذَّكَرِ والأُنْثَى].
**شصت تیر** /š.-tir/ الرَّشاش.
**شصتم** /š.-tom/ السِّتُّون.
**شصتمی** /š.-tomi/ ← شصتم.
**شصتمین** /š.-tomin/ ← شصتم.
**شطرنج** /šatranj/ الشِّطْرَنج، كُوْبَة. «اسب ~»: الفَرَس. «پیادهٔ ~»: الجُنْد. «رخ ~»: القَلْعَة. «شاه ~»: المَلِك. «فیل ~»: الفِيل. «وزیر ~»: الوَزِيْر.
**شطرنج‌باز** /š.-bäz/ لاعِبُ شِطْرَنْج.
**شطرنج‌بازی** /š.-b.-i/ لَعْبُ الشِّطْرَنْج.
**شطیم** /šetim/ (گیا) السَّنْط.
**شعار** /še'är/ عَلامَة، رَسْم، شِعار، مَشْعَر، شِعارُ المُلْك، أُزْمَة، أَزِمَة.
**شعار دادن** /š.-dädan/ هَتْفاً وهُتافاً / هَتَفَ ـِ.
**شعاع** /šo'ä'/ ۱. شُعاعُ الشَّمْسِ، العَيْن. ۲. (رضـ) شُعاع، نِصْفُ القُطْر. ۳. (فز) شُعاع، شُعاعَة.
**شعاع انحنا** /š.-e-enhenä/ نِصْفُ قُطْرِ الإِنْحِناءِ.
**شعاع بازتافته** /š.-e-bäz-täfte/ الشُّعاعُ المُنْعَكِس.
**شعاع بردار** /š.-e-bordär/ ← شعاع حامل.
**شعاع تابش** /š.-e-täbeš/ الشُّعاعُ السَّاقِطُ.
**شعاع ترکش** /š.-e-tarkeš/ تَشَظِّيَة.
**شعاع حامل** /š.-e-hämel/ البُعْدُ القُطْبِيّ.
**شعاع سنج** /š.-sanj/ المِشَعّ.
**شعاع عادی** /š.-e-ädi/ شُعاعٌ عادِيّ.
**شعاع غیرعادی** /š.-e-qeyr-e-ä./ شُعاعٌ غَيْرُ عادِيّ.
**شعاع کره** /š.-e-kore/ (هنـ) شُعاعُ الكُرَة.
**شعاع منعکس** /š.-e-mon'akes/ ← شعاع بازتافته.
**شعاعی** /š.-i/ شُعاعِيّ، السُّرْعَةُ المُوَجِّهِيَّة.
**شعاعی‌ها** /š.-i-hä/ (جانـ) ← ریشه پایان.
**شعبده** /šo'bade/ شَعْوَذَة، أَلْعابُ خِفَّةِ اليَدِ، هُزَيْلَى.
**شعبده‌باز** /š.-bäz/ مُشَعْوِذ، الحاوِي، حاوٍ إفْرَنْكِي، سَحّارٌ إفْرَنْكِي، مُزَعْبَراتِيّ، أَلْعُبان.
**شعبده بازی کردن** /š.-b.-i-kardan/ شَعْوَذَةً / شَعْوَذَ، زَعْبَرَةً / زَعْبَرَ.
**شعبه** /šo'be/ ۱. شُعْبَة، شَعْب، فَرْع، قِسْم، شَجَن، قُزْحَة. ۲. الدَّائِرَة، المَصْلَحَة.
**شعبهٔ بانک** /š.-ye-bänk/ فَرْعُ مَصْرَفٍ.
**شعبهٔ برق** /š.-ye-barq/ مَصْلَحَةُ الكَهْرَباءِ.
**شعر** /še'r/ شِعْر، نَظْم، نَظِيْم، مَنْظُوم، قَرِيْض.
**شعر آزاد** /š.-e-äzäd/ شِعْرٌ مُرْسَل.
**شعرباف** /š.-bäf/ شُوَيْعِر، شُعْرُور.
**شعربند تنبانی** /š.-e-band-e-tonbäni/ شِعْرٌ هَزْلِيٌّ أو مُضْحِكٌ مُحَطَّمُ الوَزْنِ عادَةً.
**شعر عامیانه** /š.-e-ämiyäne/ الزَّجَل.

**شعر غنایی** /š.-e-qenä'i/ الشِّعْرُ الوِجْدانِيُّ.

**شعر گفتن** /š.-goftan/ شُعوراً / شَعَرَ ـُ نَظْماً / نَظَمَ ـِ و تَنْظِيْماً / نَظْمَ الشِّعْرَ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ و تَقْصِيْداً / قَصَّدَ و إقْصاداً / أَقْصَدَ الشَّاعِرُ.

**شعری** /še'rü/ (نجـ) الشِّعْرَى ← شباهنگ.

**شعله** /šo'le/ شُعْلَة، شُعْلُول، لُهاب، لَهَبٌ، لَهِيْب، لَهْبَة، لَهْلُوبَة، سَعِيْـر، لِسانُ النّارِ، أَجِيْج، أَجِيْـم، أُوار، جُحْمَة، شُـواظ، الشِّهاب، ضِـرام، عُشْوَة، قَبَـس، قِراط، قُـرْط، لَظَى، لِياق، مارِج.

**شعلهٔ احیاگر** /š.-ye-ehyägar/ لَهَبٌ مُخْتَزِلٌ.

**شعلهٔ اکسانیده** /š.-ye-oksänide/ لَهَبٌ مُؤَكْسِدٌ.

**شعلهٔ بوری** /š.-ye-buri/ لَهَبُ جِمْلاج.

**شعله پوش** /š.-puš/ وِقَايَةُ أو مانِعَةُ الوَمِيْضِ.

**شعله زدن** /š.-zadan/ ← شعله‌ور شدن.

**شعلهٔ کمرنگ** /š.-ye-kamrang/ ← شعلهٔ مردابی.

**شعلهٔ مردابی** /š.-ye-mordäbi/ الوَهَجُ المُسْتَنْقَعِيّ.

**شعله‌ور** /š.-var/ مُشْتَعِل، شَعِيْل، مُحْتَـدِم، مُتَّقِد، وَقّاد، مُتَوَقِّد.

**شعله‌ور شدن** /š.-var-šodan/ لَهْباً ولَهِيْباً ولُهاباً ولَهَباناً / لَهِبَ ـَ ت النّارُ، تَلَهُّباً / تَلَهَّبَ ت النّارُ، اِلْتِهاباً / اِلْتَهَبَ، اِحْتِداماً / اِحْتَدَمَ ت النّارُ، تَلَسُّناً / تَلَسَّنَ الجَمْرُ، ضَرَماً / ضَرِمَ ـَ، اِضْطِراماً / اِضْطَرَمَ ت النّارُ، تَضَرُّماً / تَضَرَّمَ، لَظَى / لَظِيَ ـَ، تَلَظِّياً / تَلَظَّى، اِلْتِظاءً / اِلْتَظَى، اِشْتِعالاً / اِشْتَعَلَ، وَقْـداً ووُقُوداً ووَقَداناً وقِدَةً / وَقَدَ يَقِـدُ الشَّيءُ، اِتِّقاداً / اِتَّقَدَت وتَوَقُّداً / تَوَقَّدَت واسْتِيْقاداً / اِسْتَوْقَدَت النّارُ، أَجِيْجاً / أَجَّ ـُ ت وتَأَجُّجاً / تَأَجَّجَت، تَأَرُّثاً / تَأَرَّثَ ت النّارُ، حَضْأً / حَضَأَ ـَ ت النّارُ، ذُكُـوّاً وذَكاً وذَكاءً / ذَكا ـُ اِسْتِذْكاءً / اِسْتَذْكَى ت النّارُ، زُلُوعاً / زَلَعَ ـُ ت النّارُ، زُلُوغاً / زَلَغَ ـَ ت النّارُ، تَسَعُّراً / تَسَعَّرَ الحَطَبُ، اِسْتِعاراً / اِسْتَعَرَ، شَبّاً وشُبُوباً / شَبَّ ـُ، تَفَوُّداً / تَفَأَّدَت النّارُ، فُؤُوراً وفَوَراناً / فارَ ـُ ت النّارُ، تَلَفُّعاً / تَلَفَّعَ ت النّارُ، تَنَسُّماً / تَنَسَّمَ الجَمْرُ إيباصاً / أَوْبَصَ ت النّارُ، وَهْجاً ووَهِيْجاً ووَهَجاناً / وَهَجَ يَهِجُ وتَوَهُّجاً / تَوَهَّجَ ت النّارُ، هَجِيْجاً / هَجَّ ـُ ت النّارُ، تَـأْجِيجاً / أَجَّجَ، حَـرْثاً / حَرَثَ ـُ النّـارَ، تَحْمِيَةً / حَمَّى، تَذْكِيَةً / ذَكَّى، إذْكاءً / أَذْكَى، تَسْفِيْراً / سَفَّرَ، تَصْقِيْراً / صَقَّرَ النّارَ، تَوْرِيْثاً / وَرَّثَ النّارَ، تَهْجِيْجاً / هَجَّجَ وتَهْيِيْجاً / هَيَّجَ النّارَ.

**شعله‌ور کردن** /š.-v.-kardan/ شَعْلاً / شَعَلَ ـَ إشْعالاً / أَشْعَلَ، تَشْعِيْلاً / شَعَّلَ، إلْهاباً / أَلْهَبَ، تَلْهِيْباً / لَهَّبَ النّارَ، تَوْقِيْداً / وَقَّدَ وتَوَقُّداً / تَوَقَّدَ واسْتِيْقاداً / اِسْتَوْقَدَ

**شعوبیه** /šo'ubiyye/ الشُّعُوبِيَّة.

**شعور** /šo'ur/ رُشْد، عَقْـل، صَواب، الفَهْـم، الإحساس، الإدْراک، قَرِيْحَة، نُهَى، نُطْق.

**شعور مغفـول** /š.-e-maqful/ العَقْـلُ البـاطِن، الـوَعْـيُ الباطِن.

**شغال** /šaqäl/ (جانـ) ابنُ آوَى، جِطْل، دَأْل، دُئِل، دُؤُل، دَأْلان، زَغْبَر، شَغْبَر، شَوْطُ بَراحٍ، نَوْفَل، وَعٌ، وَعْوَع.

**شغل** /šoql/ شُغْل، حِرْفَة، مِهْنَة، عَمَل، مَنْصِب، خِدْمَة، مَرْكَز، شَأْن، صَنْعَة، وَظِيْفَة.

**شغل آبرومندانه** /š.-e-äberumandäne/ مِهْنَةٌ شَرِيْفَة.

**شغل آزاد** /š.-e-äzäd/ مِهْنَةٌ حُرَّة.

**شغل دولتی** /š.-e-dowlati/ الوَظِيْفَة.

**شغل شریف** /š.-e-šarif/ كَسْبٌ شَرِيْفٌ.

**شغل موقتی** /š.-e-movaqqati/ وَظِيْفَةٌ مُؤَقَّتَةٌ.

**شفا** /šafä/ شِفاء، بُرْء، بُرُوء، بِلّ، نَقَهٌ، نُقُوه، نَقْهَة، نَقاهَة.

**شفابخش** /š.-baxš/ الشّافِي.

**شفا دادن** /š.-dädan/ شِفاءً / شَفَى ـِ اللّهُ فُلاناً، مُعافاةً / عافَى، إعْفاءً / أَعْفَى، إبْراءً / أَبْرَأَ هُـ مِنْ عِلَّتِهِ، نَقْهاً / نَقَهَ ـَ هـ اللّهُ.

**شفاعت** /šafä'at/ التَّشَفُّع، الشَّفاعة.

**شفاعت خواستن** /š.-xästan/ تَشَفُّعاً / تَشَفَّعَ إلَيهِ.

**شفاعت کردن** /š.-kardan/ شَفاعاً وشَفاعَةً / شَفَعَ ـَ لَهُ أو فِيْهِ، ذَرْعاً / ذَرَعَ ـَ لَهُ عِنْدَهُ. ذَرَعاً / ذَرِعَ ـَ لَهُ عِنْدَ فُلانٍ و إلى فُلانٍ، مَيْحاً / ماحَ ـِ هُـ عِنْدَ الحاكِمِ.

**شفاعتگر** /š.-gar/ الشَّفِيْع.

**شفاف** /šaffäf/ الشَّفّاف، زُجاجِيَّة.

**شفاف شدن** /š.-šodan/ شُفُوفاً وشَفِيْفاً وشَفَفاً / شَفَّ ـِ الشَّيءُ.

**شفاف کردن** /š.-kardan/ إشْفافاً / أَشَفَّ هـ.

**شفافی** /š.-i/ ← شفّافیت.

**شفافیـت** /š.-iyyat/ ١. شَفَف. ٢. صَفْو، صَفـاء، رَوَاق، جَلاء، وُضُوح، اِتِّضاح.

**شفاهی** /šefāhi/ شَفَوِيّ، شَفَهِيّ، لَفْظِيّ، بالكَلامِ، باللِّسانِ.

**شفا یافتن** /š.-yaftan/ تَشَفَّياً / تَشَفَّى، إسْتِشفاءً / اِسْتَشْفَى، شِفاءً / شُفِيَ مج ـِ، صُحّاً وصِحَّةً وصَحَاحاً / صَحَّ ـِ، إسْتِصْحاحاً / اِسْتَصَحَّ، بَلّاً وبُلُولاً وبَلَلاً / بَلَّ ـِ مِن مَرَضِهِ و إسْتِبْلالاً / اِسْتَبَلَّ، ثَوْباً وثُؤُوباً وثَوَباناً / ثابَ ـُ و إثْواباً / أَثْوَبَ المَرِيْضُ، تَعافِياً / تَعافَى، نُفُوضاً / نَفَضَ ـُ المَرِيْضُ مِنْ مَرَضِهِ.

**شفا یافته** /š.-yäfte/ بارِئٌ، بَرِيءٌ مِنَ المَرَضِ أو الجُرْحِ، ناقِه، نَقِه.

**شفت** /šaft/ (گیا) العِنَبِيَّة.

**شفتالو** /šaftälu/ (گیا) بَرْقُوق، خَوْخ.

**شفترک** /šeftarak/ (گیا) الخُبَّة.

**شفته** /šefte/ أَبْرَق، خَرَسانَة، خَرَسان.

**شفتهٔ طبیعی** /š.-ye-tabi'i/ كُتْلَةٌ مُخْتَلِطَة، صُخُورٌ رَضِيْخِيَّةٌ أوْ فُتاتِيَّةٌ.

**شفته کاری** /š.-käri/ مِيْدَةُ الأساس.

**شفق** /šafaq/ الشَّفَق.

**شفقت** /šafaqat/ شَفَقَة، رَحْمَة، مَرْحَمَة، رَأْفَة، حَنان، حَنَّة، حِنِيَّة، نَظْرَة.

**شفق جنوبی** /šafaq-e-jonubi/ الشَّفَقُ الجَنُوبِيّ.

**شفق شمالی** /š.-e-šemäli/ الشَّفَقُ الشِّمالِيُّ.

**شفق قطبی** /š.-e-qotbi/ شَفَقٌ قُطْبِيّ.

**شفوی** /šafavi/ الشَّفَهِيّ، الشَّفَوِيّ.

**شفیره** /šafire/ (جانـ) الخادِرَة.

**شفیع** /šafi'/ شَفِيْع، واسِطَة، وَسِيْط.

**شق** /šeq/ الشِّقّ.

**شق** /šaq/ ← سیخ ۲.

**شقاقل** /šaqäqol/ (گیا) الأشْقاقُل، جَزَرٌ إقْلِيطِيٌّ.

**شقاقل بری** /š.-e-barri/ (گیا) هِرَقْلِيَّةٌ نافِعَةٌ، سَفَنْدِلْيُون، غَيْطَل.

**شقاقل مصری** /š.-e-mesri/ (گیا) جَزَرٌ بَرِّيّ.

**شقاقلوس** /šaqäqlus/ (پز) ← موت موضعی.

**شقایق** /šaqäyeq/ (گیا) شَقِيْق.

**شقایق الأعمی** /š.-ol-a'mä/ (گیا) الخَشْخاش الأعْمَى.

**شقایق پرپر** /š.-e-parpar/ (گیا) ← شقایق فرنگی.

**شقایق پیچ** /š.-e-pic/ (گیا) ياسَمَنُ البَرِّ، شَراج، قَلْماتِيْس.

**شقایق فرنگی** /š.-e-farangi/ (گیا) الفاوانِيا، عُوْدُ الصَّلِيْب.

**شقایق نعمان** /š.-e-no'män/ (گیا) شَقِيْقُ النُّعْمانِ، زَهْرَةُ الرِّيْح.

**شقایق نعمانی وحشی** /š.-n.-i-ye-vahši/ (گیا) السُّكَب.

**شقایق‌ها** /š.-hä/ (گیا) الشُّقِيْقِيّات.

**شقراق** /šeqerräq/ (جانـ) الخُضارِيّ، قارِيَة.

**شق شدن** /šaq-šodan/ ← سیخ شدن

**شق و رق** /š.-o-raq/ (عم) مُنَظَّم ← صاف، هموار.

**شقه** /šaqqe/ ← پاره، نیمه.

**شقه کردن** /š.-kardan/ شَقّاً / شَقَّ ـُ الشَّيءَ.

**شقی** /šeqqi/ صُدْغِيّ.

**شقیقه** /šaqiqe/ الصُّدْغ.

**شک** /šak/ شَكّ، شُبْهَة، إشْتِباه، الرَّيْب، الرِّيْبَة، الإرْتِياب، حِكّ، حِكَّة، حَوْجاء، حَيْرَة، خَطَران، تَخَطُّر، دَخْل، تَذَبْذُب، تَرَدُّد، الزَّيْغ، عَبْط، غَيْب، قَسْم، تَقَلُّبُ الأفْكار، مَرَض، مِرْيَة، وَسْواس، وَسْوَسَة، وَقْفَة، تَوَقُّفٌ لِرِيْبَة، وَهْم، هُوْزَة.

**شکار** /šekär/ صَيْد، الحِيْفَة، طَرِيْدَة، فَرِيْسَة، قَنِيْص، قَنْص، وَقِيْصَة، هَجِيْمَة.

**شکارچی** /š.-ci/ صَيّاد، صائِد، قَنّاص، قانِص، قَنِيْص، جَزّاف، لَطّا، نَجّاش.

**شکار شدن** /š.-šodan/ صَيْداً / صِيْدَ مج ـِ إصْطِياداً / اِصْطِيْدَ مج، قَنْصاً / قُنِصَ مج ـُ إقْتِناصاً / أُقْتُنِصَ مج.

**شکار کردن** /š.-kardan/ صَيْداً / صادَ ـِ هـ إصْطِياداً / اِصْطادَ، قَنْصاً / قَنَصَ ـُ، تَقَنُّصاً / تَقَنَّصَ واقْتِناصاً / اِقْتَنَصَ هـ، حَبْلاً / حَبَلَ ـُ الصَّيْدَ، حَنْشاً / حَنَشَ ـِ الصَّيْدَ، تَرَبُّلاً / تَرَبَّلَ، فَرْساً / فَرَسَ ـِ إفْتِراساً / اِفْتَرَسَ.

**شکارگاه** /š.-gäh/ المَصِيْد، المَصِيْدَة، مَصاد، أُخْذَة، مَرْبَعُ الصَّيْدِ.

**شکاری** /š.-i/ الضّارِي.

**شکاریان روزانه** /š.-iyän-e-ruzäne/ جَوارِحُ النَّهار، كَواسِرُ النَّهارِ.

**شکاریان شبانه** /š.-i.-e-šabäne/ جَوارِحُ اللَّيلِ، كَواسِرُ

اللَّيل.

**شکاف** /šekāf/ فُتْحَة، شَـقّ، الشُّقَّة، بِـذْح، تَلَم، ثُغْـرَة، ثَقْب، ثَلْم، ثُلْمَـة، حَزّ، مَحَزّ، الأُخْقُوق، الإخْقِيـق، خَلَل، رَأْب، سَلْع، شَدْخ، شَرْخ، شَـرْط، شَرْم، الشُّعْب، صَدْع، فَتْق، فَجْوَة، فَرْج، فُرْجَة، تَفرِجَة، فَرّ، فُرْضَة، فِرْزَة، فَطْر، فَلْح، فِلْع، فَلْق، قَلْع، كَسْـر، مَجاز، مَمَرّ، مَرْق، نُخْروب، نُقْبَة، وَضم، الوَقْر، الوَقْرَة، وَهْدَة، هُوَّة.

**شکاف امینی** /š.-e-amini/ ثُغْرَةٌ أَمْنِيَّة.

**شکاف برداشتن** /š.-bar-dāštan/ تَشَقُّقاً / تَشَقَّق الخَشَبُ.

**شکافت** /šekāft/ شَقّ، حَزّ.

**شکافت‌پذیر** /š.-pazir/ قابلٌ لِلإنْشِطار.

**شکافتگـی** /š.-egi/ شَـقّ، إنْفِلاق، تَفَلُّـق، بِذْح، ثَـأْي، وَهْي، وَهْيَة، هَتّأ، هُتُوء.

**شکافتن** /šekāftan/ ۱. [مص م] تَشْقِيْقاً / شَقَّق، شَقّاً / شَقَّ ـُ الشَّيء، تَمْزِيْقاً / مَزَّق، صَدْعاً / صَدَعَ ـَ هـ، بَذْحاً / بَذَحَ ـَ الشَّيء، بَطْراً / بَطَرَ ـِ الشَّيء، بَطّاً / بَطَّ ـُ الجُرْحَ، بَقْراً / بَقَرَ ـَ هـ بالسِّكِّين، بَقْراً / بَقَرَ ـَ هـ، تَرْبَنَةً / تَرْبَنَ، ثَغْراً / ثَغَرَ ـَ، ثَلْماً / ثَلَمَ ـِ وتَثْلِيماً / ثَلَّمَ الإناءَ، جَـوْباً وتَجْواباً / جابَ ـُ الصَّخرةَ، حَزّاً / حَزَّ ـُ واحْتِزازاً / اِحْتَزَّ العُودَ، خَجّاً وخُجُوجاً / خَجَّ ـُ الشَّـيءَ، تَخْدِيْداً / خَدَّدَ، خَرْباً / خَرَبَ ـُ الشَّيءَ، خَرْبَقَةً وخِرْباقاً / خَرْبَقَ هـ، خَرْتاً / خَرَتَ ـُ هـ، خَرْعاً / خَرَعَ ـَ الشَّيءَ واخْتِراعاً / اِخْتَرَعَ، خَرْقاً / خَرَقَ ـِ هـ تَخْرِيْماً / خَرَّمَ هُ، خَلْباً / خَلَبَ ـُ هـ، ذَبْحاً وذَبـاحاً / ذَبَحَ ـَ و تَـذْبِيْحاً / ذَبَّحَ، زَلْغاً / زَلَغَ ـَ الشَّيءَ، تَسْجِيْناً / سَجَّنَ، تَسْلِيْعاً / سَلَّعَ هـ شَبْحاً / شَبَحَ ـَ هـ شَجّاً / شَجَّ ـِ الرَّأسَ، شَدْخاً / شَدَخَ ـَ الرَّأسَ، شَرْشَرَةً / شَرْشَرَ، تَشْرِيطاً / شَرَّطَ الجِلْدَ، شَرْماً / شَرَمَ ـِ هـ، تَشْرِيْماً / شَرَّمَ، شَطْباً / شَطَبَ ـُ شَقّاً / شَقّاً ـَ الشَّيءَ، شَلْقاً / شَلَقَ ـُ هـ، ضَرْجاً / ضَرَجَ ـُ الشَّيءَ، تَضرِيْحاً / ضَرَّحَ هُ، صَوْحاً / صاحَ ـُ تَصْوِيْحاً / صَوَّحَ، عَبْطاً / عَبَطَ ـِ الشَّيءُ الشَّـيءَ، اِعْتِباطاً / اِعْتَبَطَ الشَّيءُ الشَّيءَ، عَجْراً / عَجَرَ ـِ الشَّيءَ، عَقّاً / عَقَّ ـُ الثَّوبَ و نَحْوَه، فَتْقاً / فَتَقَ ـِ الشَّيءَ، تَفْتِيْقاً / فَتَّق، فَدْعاً / فَدَعَ ـَ هـ تَفرِيْراً / فَرَّرَ الشَّيءَ، تَفْرِيْضاً / فَرَّضَ، تَفْرِيَةً / فَرَّى، إفْراءً / أفْرَى، فَرْزاً / فَرَزَ ـُ هـ، فَضّاً / فَضَّ ـُ فَطْراً / فَطَرَ ـُ تَفْطِيْراً / فَطَّرَ الشَّيءَ، فَقْأً / فَقَأَ ـَ الـدُّمَّلَ، تَفْقِيْئاً / فَقَّأَ الدُّمَّلَ، فَقْساً / فَقَسَ ـِ البَيْضَةَ و فَقْشاً / فَقَشَ ـُ، فَلْجاً / فَلَجَ ـُ و تَفْلِيْجاً / فَلَّجَ و فَلْحاً / فَلَحَ ـَ الشَّيءَ، فَلْعاً / فَلَعَ ـَ الشَّيءَ، تَفْلِيْعاً / فَلَّعَ هـ، فَلْقاً / فَلَقَ ـِ تَفْلِيْقاً / فَلَّقَ، تَفْلِيْلاً / فَلَّلَ، فَلّاً / فَلَّ ـُ اِقْتِداحاً / اِقْتَدَحَ، تَقْدِيْراً / قَدَّدَ الشَّـيءَ، قَيْضاً / قاضَ ـِ الشَّـيءَ، كَسْراً / كَسَرَ ـِ العُودَ، لَتْخاً / لَتَخَ ـَ الشَّيءَ، مَخْـراً و مُخُوراً / مَخَرَ ـُ الأرْضَ، نَتْقاً / نَتَقَ ـُ الشَّيءَ، هَتْكاً / هَتَكَ ـِ تَهْتِيْكاً / هَتَّكَ. ۲. [مص ل] ← شکافته شدن.

**شکافته** /šekāfte/ مَشْقُوق، مُمَزَّق، الصَّـدِيْع، مَصْدُوْع، فَتِيْـق، مَفْتُوق، فَلِيْـق، مَفْلُوق، بَطِـر، بَقِيْـر، مُدَهْمَـق، الطِّرِيْر، عَبِيْط، فَضِيْخ، فَلِيْـل، مَقْسُوم، أَشْرَث، مُتَقَشِّف، كَلِع.

**شکاف هسته‌یی** /šekāft-e-haste-yi/ الإنْشِطارُ النَّوَوِيّ.

**شکافته شدن** /šekāfte-šodan/ تَشَقُّقاً / تَشَقَّق، اِنْشِقاقاً / اِنْشَقَّ، اِنْصِداعاً / اِنْصَدَعَ الشَّيءُ، تَصَـدُّعاً / تَصَدَّعَ، تَبَزُّلاً / تَبَزَّلَ و اِنْبِزالاً / اِنْبَزَلَ الشَّيءُ، اِنْبِضاعاً / اِنْبَضَعَ، اِنْبِعاجاً / اِنْبَعَجَ، اِنْبِعاقاً / اِنْبَعَقَ، اِنْجِياباً / اِنْجابَ الثَّوْبُ، اِنْخِراعاً / اِنْخَرَعَ، اِنْخِراقاً / اِنْخَرَقَ، اِنْخِراماً / اِنْخَرَمَ، تَسَلُّعاً / تَسَلَّعَ الشَّيءُ، تَشَـدُّخاً / تَشَدَّخَ، اِنْشِـداخاً / اِنْشَدَخَ، اِنْشِراماً / اِنْشَرَمَ، تَشَظِّياً / تَشَظَّى، شَرَثاً / شَرِثَ ـَ و اِنْشِراثاً / اِنْشَرَثَ ثَ يَدُهُ، اِنْصِياحاً / اِنْصاحَ، اِنْضِراجاً / اِنْضَرَجَ و ضَـرَحاً / ضَرِحَ ـَ الشَّـيءُ، اِنْضِراحاً / اِنْضَرَحَ، اِنْطِياداً / اِنْطادَ، عَبْطاً / عَبَطَ ـِ الشَّيءُ و اِعْتِبـاطاً / اِعْتَبَطَ، اِنْعِقاقاً / اِنْعَقَّ، اِنْفِئاءَ و اِنْفِياءً / اِنْفَأَى الشَّيءُ، تَفَتُّقاً / تَفَتَّقَ، اِنْفِتاقاً / اِنْفَتَقَ، تَفاجِياً / تَفاجَى، اِنْفِراقاً / اِنْفَرَقَ و تَفَرِّياً / تَفَرَّى الشَّيءُ، تَفَطُّراً / تَفَطَّرَ، اِنْفِطاراً / اِنْفَطَرَ، اِنْفِقاءً / اِنْفَقَأَ الشَّيءُ، اِنْفِقاعاً / اِنْفَقَعَ، تَفَكُّكاً / تَفَكَّكَ الشَّيءُ، تَفَلُّجاً / تَفَلَّجَ و تَفَلُّعاً / تَفَلَّعَ و اِنْفِلاعاً / اِنْفَلَعَ، تَفَلُّقاً / تَفَلَّقَ، اِنْفِـلاقاً / اِنْفَلَقَ، اِنْقِداداً / اِنْقَدَّ الثَّوبُ و نَحوُهُ، تَقَصُّماً / تَقَصَّمَ، قَوْضاً / قاضَ ـُ الشَّيءُ، اِنْقِياضاً / اِنْقاضَ الجِدارُ، اِنْقِيضـاضاً / اِنْقاضَّ الجِدارُ، اِغْزاقاً / أغْزَقَ الشَّيءُ، تَمَـزُّقاً / تَمَزَّقَ، تَهَتُّكاً / تَهَتَّكَ، اِنْهِتاكاً / اِنْهَتَكَ.

**شکاف خوردن** /šekāf-xordan/ ← شکافته شدن.

**شکاف دادن** /š.-dādan/ ← شکافتن ۱.

**شکاف درجه** /š.-e-daraje/ فُرْضَة.

**شکاف روزنه** /š.-e-rowzane/ (گیا) الفُتَیْحَة، الفُوَیْهَة.

**شکافنده** /š.-ande/ الفالِق، الشّاقّ، المُمَزِّق.

**شکاک** /šakkäk/ شاکّ، مُرْتاب.

**شکاکیت** /š.-iyyat/ الشُّکُوکِیَّة.

**شکایت** /šekäyat/ شَکْـوَة، شِکـایَة، شَکِیَّـة، شَکْـوَی، مَظْلِمَة، ظَلامَة، عَرْضُ حال.

**شکایت کردن** /š.-kardan/ شَکْـواً و شَکْوَی و شَکـاوَةً و شِکایَةً / شَکـا ـُـ شَکْیاً / شَکَی ـِـ تَشْکِیاً / تَشَکَّی و اِشْتِکاء / اِشْتَکَی إلَیهِ، تَظَلُّماً / تَظَلَّمَ، مُقاضاةً / قاضَی فلاناً إلی الحاکِم، تَأَفُّفاً / تَأَفَّفَ، تَذَمُّراً / تَذَمَّرَ، تَضَجُّراً / تَضَجَّرَ، تَمَـزْمُراً / تَمَزْمَـرَ، تَنَصُّفاً / تَنَصَّفَ، إنْتِصـافاً / إنْتَصَفَ، اِسْتِنْصافاً / اِسْتَنْصَفَ، تَوَجُّداً / تَوَجَّدَ الأمْرَ، تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ.

**شکایت کننده** /š.-konande/ الشّاکِي، الشَّکِيّ.

**شکایت نامه** /š.-näme/ وَرَقَةُ شَکْوَی.

**شک بردن** /šak-bordan/ ← شک کردن.

**شک‌دار** /š.-där/ شاکّ، مُرْتاب.

**شکر** /šakar/ السُّکَّر، سُکَّرٌ ناعِم.

**شکراب** /š.-äb/ ۱. الماءُ الَّـذي يُذابُ فيـهِ السُّکَّرُ، مـاءُ السُّکَّرِ. ۲. سُوءُ تَفاهُـمٍ بَسیطٍ بینَ شَخْصَیْنِ، الجَفـاءُ بَیْنَ المَحْبُوبَیْنِ (عم).

**شکرانه** /šokräne/ ۱ ← سپاس. ۲ ← سپاسگذاری.

**شکرپنیر** /šakar-panir/ نَـوعٌ من الحَلْـوَی یُصْنَعُ مِـن السُّکَّرِودقیقِ الأُرْز.

**شکرتیغال** /š.-tiqäl/ (گیا) الصُّمْغَة.

**شکردان** /š.-dän/ السُّکَّرِیَّة.

**شکرسرب** /š.-e-sorb/ خَلاَّةُ الرَّصاصِ.

**شکرسرخ** /š.-e-sorx/ سُکَّرٌخام.

**شکرسفید** /š.-e-sefid/ البَوْرَق، بُرْت.

**شکرفروش** /š.-foruš/ بائِعُ السُّکَّرِ.

**شکرکردن** /šokr-kardan/ ← سپاسگزاری کردن.

**شکرگزار** /š.-gozär/ ← سپاسگزار.

**شکرگزاری** /š.-g.-i/ ← سپاسگزاری.

**شکرنرم** /šakar-e-narm/ سُکَّرٌ ناعِمٌ.

**شکری** /š.-i/ السُّکَّرِيّ.

**شکرینه** /š.-ine/ ناطِف، القُبّاط.

**شکست** /šekast/ کَسْرَة، إنْکِسار، هَزْم، هَـزِیمَة، إنْهِزام، هِزِّیْمَـی، حُبُوط، إخْفـاق، خَیْبَة، دابِـرَة، فَشَل، نَقْـض، نَکْث.

**شکست پـذیر** /š.-pazir/ یُغْلَب، یُقْهَر، مُمْکِـنٌ قَهْرُهُ أو التَّغَلُّبُ عَلَیهِ.

**شکست خوردن** /š.-xordan/ إنْهِزاماً / إنْهَزَمَ، إنْکِساراً / إنْکَسَرَ الجَیْـش، إنْخِذالاً / إنْخَذَلَ، إنْخِفـاقاً / إنْخَفَقَ، فَشَلاً / فَشِلَ ـَ فـي عَمَلِهِ، تَفَلُّلاً / تَفَلَّلَ و إقْباناً / أقْبَنَ، کَشْفاً / کَشِفَ ـَ إکْصاصاً / أکَصَّ، إنْکِفاء / إنْکَفَأ القَومُ، تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ الجَیْشُ، هَبّاً و هُبُوباً / هَبَّ ـُ في الحَرْبِ.

**شکست خـورده** /š.-xorde/ هَـزِیم، مُنْهَـزِم، مَکْسُـور، مَغْلُـوب، مَقْهُـور، مَخْذُول، مُنْخَـذَل، مَبْهُـوظ، مُخْضَـع، مَدْحُور، مَغْمُور، الفَلّ، فُلّی، مَکْدُود، کاعِي.

**شکست دادن** /š.-dädan/ کَسْراً / کَسَرَ ـِ العَسْکَرَ، قَهْراً / قَهَرَ ـَ هُ، هَزْماً / هَزَمَ ـِ تَهْزِیْماً / هَزَّمَ، غَلْباً و غَلَبَةً و مَغْلَباً و مَغْلَبَةً و غِلِبَّی و غُلُبَّةً و غَلابِیَةً / غَلَبَ ـِ و إغْتِلاباً / إغْتَلَبَ هُ، فَلّاً / فَلَّ ـُ القَوْمَ، نِکایَةً / نَکَی یَنْکِي العَدُوَّ و فیهِ، إسْتِیْلاءً / إسْتَوْلَی عَلَیهِ.

**شکستگی** /šekastegi/ کَسْر، تَکْسِیْـر، إنْکِسار، کِسْـرَة، صَدْع، شَـقّ، ثَرْد، حَطْـم، تَحَطُّم، خُنْـث، خَوَر، شَجَّـة، فَطْر، قَصْف، قَصَم، وَناء، هُتامَة، هَدّ، هَرَم، الهَضَض.

**شکستگی عرضی** /š.-ye-arzi/ الإنْکِسارُ المُسْتَعْرِض.

**شکستن** /šekastan/ ۱. [مص م] کَسْراً / کَسَرَ ـِ هـ تَکْسِیراً / کَسَّرَ و تَکَسُّراً / تَکَسَّرَ الشَّيء، أصْراً / أصَرَ ـِ هـ أصّاً / أصَّ ـُ هـ أضّاً / أضَّ ـُ الشَّيءَ، بَـزماً / بَزَمَ ـِ الشَّيءَ، تَبْراً / تَبَرَ ـِ الشَّـيءَ، جَذّاً / جَذَّ ـُ هـ جَشّاً / جَشَّ ـُ هُ، حَطْماً / حَطَمَ ـِ الشَّيءَ، تَحْطِیْماً / حَطَّمَ الإناءَ، خَضْداً / خَضَدَ ـِ العُوْدَ، دَغْـدَغَةً / دَغْدَغَ، دَهْـدَقَةً و دِهْداقاً / دَهْدَقَ هـ، دَهْساً / دَهَسَ ـَ هـ رَدْیاً و رَدَیاناً / رَدَی ـِ الشَّيءَ، رَضْخاً / رَضَخَ ـَ النَّوَی أو الحَصَی، شَدْخاً / شَدَخَ ـَ و تَشْدِیْخاً / شَدَّخَ الرَّأسَ، شَقْحاً / شَقَحَ ـَ الشَّيءَ، شَقّاً / شَقَّ ـُ طَحْطَحَةً / طَحْطَحَ، طَوْساً / طاسَ ـُ الشَّيءَ، فَتّاً / فَتَّ ـُ و تَفْتِیْتاً / فَتَّتَ، فَـدْخاً / فَدَخَ ـَ الشَّيءَ، فَدْعاً / فَدَعَ ـَ هـُ، فَدْغاً / فَدَغَ ـَ هـُ، فَرْقَعَةً / فَرْقَعَ، فَزْراً / فَزَرَ ـُ هـ فَقْساً / فَقَسَ ـِ البَیْضَةَ و فَقْشاً /

فَقَشَ ـُ فَلْقاً / فَلَقَ ـِ تَفْلِيْقاً / فَلَّقَ، قَصْفاً / قَصَفَ ـِ و تَقْصِيفاً / قَصَّفَ الشَّيءَ، قَصْقَصَةً / قَصْقَصَ، قَصْماً / قَصَمَ ـِ الشَّيءَ و تَقْصِيماً / قَصَّمَ، قَضّاً / قَضَّ ـُ الحائِطَ، قَضْقَضَةً / قَضْقَضَ الشَّيءَ، كَـدْهاً / كَدَهَ ـَ تَكْـدِيهاً / كَدَّهَ هـُ مَقْساً / مَقَسَ ـُ الشَّيءَ، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ البِناءَ أو العَهْدَ، تَنـاقُضاً / تَناقَـضَ، تَنَقُّضاً / تَنَقَّضَ، إنْتِقـاضاً / إنْتَقَضَ، نَقْفاً / نَقَفَ ـُ هامَةَ الرَّجلِ، إنْتِكاثاً / إنْتَكَثَ، وَثْماً / وَثَمَ يَثِمُ الشَّـيءَ، وَصْماً / وَصَمَ يَصِمُ العُـودَ أوالعَظْمَ، وَطْساً / وَطَسَ يَطِسُ هـ وَهْزاً / وَهَزَ يَهِزُ، وَهْساً / وَهَسَ يَهِسُ الشَّيءَ، وَهْطاً / وَهَطَ يَهِطُ هــ هَتْهَتَةً / هَتْهَتَ، إهْتاماً / أُهْتِمَ الشَّيءَ، هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُ البِناءَ، إهْتِراعاً / إهْتَرَعَ العُودَ و نَحْـوَه، هَدْغاً / هَدَغَ ـَ هَزْءاً / هَزَأَ ـَ هَزْعاً / هَزَعَ ـَ تَهْزِيْعاً / هَزَّعَ، هَسّاً / هَسَّ ـُ هَشْماً / هَشَمَ ـِ تَهْشِيْماً / هَشَّمَ، هَصْراً / هَصَرَ ـِ إهْتِصاراً / إهْتَصَرَ، هَصْماً / هَصَمَ ـِ هَضّاً / هَضَّ ـُ هَضْماً / هَضَمَ ـِ إهْتِضاضاً / إهْتَضَّ، هَضْهَضَةً / هَضْهَضَ، هَمْزاً / هَمَزَ ـِ الشَّيءَ، هَمْساً / هَمَسَ ـِ الشَّـيءَ، هَوْساً / هاسَ ـُ هَيْضاً / هاضَ ـِ. ٢. [مص ل] ← شكسته شدن.

**شكسـت ناپـذيـر** /šekast-nä-pazir/ لايُغْلَبُ، لايُقْهَـرُ، حَصِيْن، قَوِيّ، مَنِيْع.

**شكسـتـن ديـوار صـوتـی** /šekastan-e-divär-e-sowti/ إخْتِراقاً / إخْتَرَقَ جِدارَ الصَّوتِ.

**شكستن محاصره** /š.-e-mohäsere/ فَكُّ الطَّوْقِ.

**شكست نور** /šekast-e-nur/ (فز) الإنْكِسار.

**شكستنی** /š.-ani/ قابِـلٌ لِلْحَطْمِ، قابِـلٌ لِلْكَسْرِ، سَـرِيْعُ العَطْبِ أو الْكَسْـرِ، قَصِف، قَصِيْـف، قَصِم، قَصِيْـم، هَشّ، هَشاش، هَشِيْش.

**شكسته** /šekaste/ ١. مُكَسَّر، مَكْسُور، مُنْكَسِـر، كَسِيْر، مُحَطَّـم، حَطِيْـم، أَجَـذّ، جُـذاذ، جَشِيْـش، مَجْشُـوش، أَحْجَن، مَدْشُوش، مُدَهْمَق، رَثْم، الرِّتام، رَفِيْض، أَعْقَف، مَعْقُوف، قَصِيْم، فَضِيْخ، فَضِيْض، فَلِيْل، كُدامَة، مَهِيْض، مَنْقُوض، هَشِيْش، هَشِيْـم، هَصِيْص، هَضِيْم. ٢. هَرِم ← فرتوت.

**شكسته بسته** /š.-baste/ مُكَسَّر.

**شكسته‌بند** /š.-band/ مُجَبِّر، جابِرُ العِظام.

**شكسته‌بندی** /š.-b.-i/ ١. جَبْر، جِبارَة، تَجْبِيْر. ٢. جِبارَة، مِهْنَةُ مَنْ يَجْبُرُ العَظْمَ.

**شكسته‌بنـدی كردن** /š.-b.-i-kardan/ جَبْراً و جُبُـوراً و جِبارَةً / جَبَرَ ـُ و تَجْبِيْراً / جَبَّرَ العَظْمَ.

**شكسته خاطر** /š.-xäter/ كَئِب، كَئِيْب، مُكْتَئِب، حَزِيْن، مَغْمُوم، مُضْطَرِب، مُضْنَى بالْهُمُوم.

**شكسته دل** /š.-del/ كَسِيْرُ القَلْبِ، مَغْمُوم، مَأيُوس.

**شكسته شـدن** /š.-šodan/ تَكَسُّراً / تَكَسَّرَ، إنْكِسـاراً / إنْكَسَرَ، تَشَقُّقاً / تَشَقَّقَ، إنْشِقاقاً / إنْشَقَّ، تَجَذُّذاً / تَجَذَّذَ الشَّيءُ، تَجَـزُّعاً / تَجَزَّعَ، تَحَطُّماً / تَحَطَّمَ، إنْحِطـاماً / إنْحَطَمَ الشَّيءُ، خَرَعاً / خَرِعَ ـَ الشَّيءُ، تَخَضُّداً / تَخَضَّدَ، إنْخِضاداً / إنْخَضَدَ الشَّيءُ، إنْـدِقاقاً / إنْدَقَّ، إرْتِضاضاً / إرْتَضَّ، تَرَفُّتاً / تَرَفَّتَ الشَّـيءُ، تَرَفُّضاً / تَرَفَّضَ الشَّيءُ، تَزَلُّعاً / تَزَلَّعَ و تَشَـدُّخاً / تَشَدَّخَ الشَّيءُ، إنْشِـداخاً / إنْشَدَخَ، شَظًى / شَظِيَ يَشْظَى، تَشَظِّياً / تَشَظَّى، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ، إنْغِفاءً / إنْغَفَى الشَّيءُ، تَفَتُّتاً / تَفَتَّتَ، إنْفِتاتاً / إنْفَتَّ، إنْفِثـاثاً / إنْفَثَّ، إنْفِصـاماً / إنْفَصَمَ، إنْفِضـاخاً / إنْفَضَخَ الشَّيءُ، إنْفِضـاضاً / إنْفَضَّ، إنْفِطـاراً / إنْفَطَرَ، تَفَطُّراً / تَفَطَّرَ، إنْقِصاداً / إنْقَصَدَ العُودُ و نَحْوُهُ، إنْقِصافاً / إنْقَصَفَ الشَّيءُ، إنْقِصاماً / إنْقَصَمَ الشَّيءُ، فَقْعاً / فَقَعَ ـُ و إنْفِقاعاً / إنْفَقَعَ الشَّـيءُ، تَقَصُّداً / تَقَصَّدَ، إنْقِصاداً / إنْقَصَدَ، إنْقِصـافاً / إنْقَصَفَ، تَقَصُّمـاً / تَقَصَّمَ الشَّـيءُ، إنْقِصاماً / إنْقَصَمَ، إنْقِضاضاً / إنْقَضَّ الشَّيءُ، تَقَيُّضاً / تَقَيَّضَ، إنْقِياضاً / إنْقاضَ، تَقَضْقُضاً / تَقَضْقَضَ الشَّيءُ، تَكَدُّهاً / تَكَدَّهَ، إنْهِجـاماً / إنْهَجَمَ، إنْهِـزاعاً / إنْهَزَعَ الشَّيءُ، إنْهِشـاماً / إنْهَشَمَ الشَّـيءُ، إنْهِصاراً / إنْهَصَرَ، إنْهِضاضاً / إنْهَضَّ و إنْهِياضاً / إنْهاضَ الشَّيءُ.

**شكسته نفسی** /š.-nafsi/ تَواضُـع، رِقَّةُ الجـانِبِ، أَدَب، تَأَدُّب، ضُجْعَة.

**شكسـتـه نفسی كـردن** /š.-n.-kardan/ وَضْعاً و ضِعَـةً و وُضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ نَفْسَه، كَسْراً / كَسَرَ ـِ نَفْسَه، إذْلالاً / أَذَلَّ نَفْسَه.

**شكفت** /šekoft/ (شيمـ) إزْهار.

**شكفتگی** /šekoftegi/ تَفَتُّحُ الْبُرْعُمَةِ، إزْدِهار.

**شكفتن** /šekoftan/ ← شكفته شدن.

**شكفته** /šekofte/ مُفَتَّحَة، الفَغْر، الفَغْرَة.

**شكفته شدن** /š.-šodan/ تَفَتُّحاً / تَفَتَّحَ البُرْعُمَةُ، بَرْعَمَةً

/ بَرْعَمَ، إنطِلاقاً / إنْطَلَقَ وَجْهُهُ، إنضِراجاً / إنْضَرَجَ الزَّهْرُ، فُغُورَةٌ / فَغَرَ ـُ الوَرْدُ، إنفِغاراً / إنْفَغَرَ الزَّهْرُ، تَفَغُّماً / تَفَغَّمَ الوَرْدُ، تَفَقُّحاً / تَفَقَّحَ الزَّهْرُ.

**شک کردن** /šak-kardan/ شَكّاً / شَكَّ ـُ في الأمْرِ و تَشَكُّكاً / تَشَكَّكَ، إرابَةً / أرابَ الرَّجُلُ، إرْتِياباً / إرْتابَ، تَرَيُّباً / تَرَيَّبَ بِهِ، تَوَسْوُساً / تَوَسْوَسَ، مُخالَجَةً / خالَجَ هـ شَكٌّ، تَخالُجاً / تَخالَجَ في صَدْرِهِ، مُخامَرَةً / خامَرَهُ، إدْواءً / أدْوَأ هـ، إرْتِئاءً / إرْتَأى هـ و تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ، إرْتِكاكاً / إرْتَكَّ في الأمْرِ، إشْتِباهاً / إشْتَبَهَ، إضْطِراباً / إضْطَرَبَ في أُمُورِهِ، تَطَرُّقاً / تَطَرَّقَ إلَيْهِ الشَّكُّ، إعْواراً / أعْوَرَ الرَّجُلُ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ و تَمارِياً / تَمارَى فيهِ، إمْتِراءً / إمْتَرَى فيهِ، وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ في المَسْألَةِ.

**شکل** /šekl/ ۱. شَكْل، شاكِلَة، صُورَة، هَيْئَة، هَيْأة، قِيافَة، بِيئَة، جُهْر، رَسْم، سِبْر، شارَة، صِيغَة، ضَرْب، طِرْز، الطَّوْر، كَسْم، تَكْوِين، وَضْع. ۲. مِثْل، نَظِير، شَبِيه. ۳. (رض) رَقْم، عَدَد.

**شکلات** /šokolät/ الشُّوكُولاتَة، شَكُولاتَة.

**شکل پذیر** /šekl-pazir/ لَدْن.

**شکل پذیری** /š.-p.-i/ لَدانَة، لُدُونَة.

**شکلک درآوردن** /š.-lak-dar-ävardan/ عَجْواً / عَجا ـُ وَجْهَهُ، تَعْجِيَةً / عَجَّى وَجْهَهُ و تَزْوِيَةً / زَوَّى، لَمْصاً / لَمَصَ ـُ فلاناً.

**شکل نگاری** /š.-negäri/ الكِتابَةُ التَّصْوِيرِيَّة.

**شکل گرفتن** /š.-gereftan/ تَشَكُّلاً / تَشَكَّلَ الشَّيءُ.

**شکم** /šekam/ بَطْن، جَوْف، حَشْوَر، غَفْر، غَيْهَبان، قِبْقِب، كِرْش، مَأنَة، مُصْران، مَصارِين، نِقاب. «~ از عذاب درآورد»: أكَلَ بِنَهْم. «~ خود را صابون زدن»: تَرَجَّى.

**شکم اول** /š.-e-avval/ بِكْرِيَّةُ الوِلادَة.

**شک ماهیان** /šak-mähiyän/ (جانـ) الصّابُوغِيّات.

**شکم بند** /šekam-band/ مِشَدّ، بُوسْتُو.

**شکمبه** /šekambe/ كِرْش، كَرِش، رُمّانَةُ الدّابَّةِ، سَلْبٌ مِنَ الذَّبِيحَة، وَذَمَة.

**شکم پاوران** /š.-pävarän/ (جانـ) ← شکم پایان.

**شکم پایان** /š.-päyän/ (جانـ) المَعْدِيّاتُ أومَعْدِيّاتُ الأرْجُل.

**شکم پرست** /š.-parast/ ← شکمو.

**شکم پرستی** /š.-p.-i/ بِطْنَة، نَهَمٌ، شَراهَة.

**شکم پرستی کردن** /š.-p.-i-kardan/ نَهْماً و نَهامَةً / نَهِمَ ـَ و نُهِمَ مج في الأكْلِ، نَهْماً / نَهَمَ ـِ.

**شکم پرکن** /š.-porkon/ غِذاءُ مَلْإِ البُطُون.

**شکم پیچه** /š.-pice/ حَوْص، قُضاع، القُطْع، تَقْرِيطُ البَطْن.

**شکمچه** /š.-če/ بُطَيْن، تَجْوِيف.

**شکم دادن** /š.-dädan/ إنْحِناء / إنْحَنَى، نَتْأ و نُتُوءاً / نَتَأ ـَ، إرْتِفاعاً / إرْتَفَعَ، إنْتِفاخاً / إنْتَفَخَ.

**شکم درد** /š.-dard/ (پز) بَطَن، الحُجاف، حَفْنَة، حَقْوَة، حَوْص، قُداد، تَقْرِيطُ البَطْن، قَضْع، قُضاع، قُطْع، مَغْص، مَغِيص.

**شکم درد گرفتن** /š.-d.-gereftan/ بَطَناً و بِطْنَةً / بَطِنَ مج ـَ و بَطانَةً / بُطِنَ مج ـُ الرَّجُلُ، حَقْواً / حُقِيَ مج ـَ، قَدّاً / قُدَّ مج ـُ الرَّجُلُ، تَقْرِيطاً / قَرَّطَ ث بَطْنَهُ، قَضْعاً / قُضِعَ مج ـَ الرَّجُلُ، لَوًى / لَوِيَ يَلْوَى تِ المَعْدَةُ، مَغْداً / مُعِدَ مج ـَ.

**شکم روش** /š.-raveš/ الهَيْضَة، إسْهال، سَهْلَة، ذَرَبُ البَطْنِ، لِين.

**شکم روش یافتن** /š.-r.-yäftan/ إسْهالاً / أسْهَلَ، مَشْياً و تِمْشاءً / مَشَى يَمْشِي بَطْنُهُ، هَرّاً و هُراراً / هَرَّ ـِ.

**شکمک** /šekamak/ الجَشْتَرُولَة، غاشْتَرُولَة، حُوَيْصِلَةٌ فُوْهِيَّة.

**شکم گنده** /š.-gonde/ بَطِين، كَبِيرُ البَطْنِ، أبُوكِرْش، أكْرَش، مُكْرِش، أبْجَر، شَرِه، هُنْبُض.

**شکمو** /šekamu/ بَطِن، إبْنُ بَطْنِهِ، بَطِين، مِبْطان، أكُول، مُتَخَسِّف، رَهُوس، غُذَم، فَجْعان، قَحْطِنِيّ، لَهِم، لَهُوم، نَهِم، نَهِيم.

**شکمی** /š.-i/ بَطْنِيّ.

**شکن** /šekan/ ۱. ثَنِيَّةُ القُماش، ثَنِيَة. ۲. قَلْعَطَة، ثَنِيَّةُ الطُّرَّة، تَجَعُّدُ الشَّعْرِ. ۳. (فز) الكَسّارَة. ۴. قاطِعُ الدّارَة أوالدّائِرَة، مِفْتاحُ قَطْعِ الدّارَة.

**شکنجه** /šekanje/ تَعْذِيب، عَذاب، ألَمٌ، بَأس، بَئِيس، حَرَّة، حُرْقَة، رُجْز، رِجْس، رَغْب، سَحْت، صَيْخَة، غَرام، فِتْنَة، كابِد، لَغْن، لَوْعَة، مَضَض، نَكال.

**شکنجه دادن** /š.-dädan/ تَعْذِيباً / عَذَّبَ، إيذاءً / آذَى،

نُکُولاً / نَکَّلَ ـِ بِهِ، تَنْکِیلاً / نَکَّلَ بِهِ، تَبْرِیحاً / بَرَّحَ بِهِ الأَمْرُ، دَمّاً / دَمَّ ـُ فلاناً، تَشْرِیزاً / شَرَّزَ، ضَهْداً / ضَهَدَ ـَ هـُ إِضْهاداً / أَضْهَدَ هـُ و بِهِ و اِضْطِهاداً / اِضْطَهَدَ هـُ تَلْعِینا / لَعَّنَ، تَلْوِیعاً / لَوَّعَ، نَهْکاً / نَهِکَ ـَ هـ إِنْهاکاً / أَنْهَکَ هُـ.

**شکنجه شدن** /š.-šodan/ تَعَذُّباً / تَعَذَّبَ.

**شکنجه‌گر** /š.-gar/ الجَلّاد، مُشَرِّز.

**شکند** /šekand/ (شیمـ) تَفَکُّک.

**شکن در شکن** /šekan-dar-šekan/ تَثَنٍّ، ثَنِیَّةٌ فـي ثَنِیَّةٍ، تَعَرُّجات.

**شکنندگی** /šekanandegi/ سُرْعَةُ الْکَسْرِ، سُرْعَةُ العَطْبِ، هُشُوشَة.

**شکننده** /šekanande/ ۱. کاسِر، مُکَسِّر، الکَسّار، مُحَطِّم، حَطّام، کـادِه، قاصِف. ۲. قَصِیم، قَصِم، هَشّ، سَهْلُ المُکَسَّر، قاصِف، مِقْصاف، قَصِیف.

**شکوفا** /šokufä/ المُزْدَهِر.

**شکوفا شدن** /š.-šodan/ اِزْدِهاراً / اِزْدَهَرَالشَّيءُ.

**شکوفایی** /šokufäyi/ اِزْدِهار.

**شکوفایی اقتصادی** /š.-ye-eqtesädi/ الاِزْدِهارُ الاقْتِصادِيّ.

**شکوفه** /šekufe/ نُوّار، نَـوْر، زَهْر، زَهْـرَة، بُرْعُمَـة، إِنْط، زُخارِيُّ النَّبات، فُقّاح، فَقْحَة.

**شکوفهٔ خرما** /š.-ye-xormä/ الطَّلْعُ مِنَ النَّخْلِ.

**شکوفه‌دار** /š.-där/ زاهِر، مُزْهِر.

**شکوفه کردن** /š-kardan/ ۱. اِزْهاراً / أَزْهَرَ، تَوْرِیداً / وَرَّدَ الشَّجَرُ، تَفَتُّحاً / تَفَتَّحَ، تَحْنِیناً / حَنَّنَ. ۲ ← استفراغ کردن، قی کردن.

**شکوه** /šekve/ ۱ ← شکایت، گله. ۲ ← ناله.

**شکوه** /šokuh/ مَجْد، أُبَّهَة، أُبْهَة، عَظَمَة، حُرْمَة، سَطْوَة، کِبْر، فَخـامَة، بَها، بَهـاء، بَهْجَة، حُسْن، حَنـان، جِیشَة، رَوْنَق، الرَّوْع، زَهْو، سِیمِیا، سِیمِیاء، طِراف، کَساء.

**شکوه کردن** /šekve - kardan/ ← گله کردن.

**شکوهمند** /šokuh-mand/ وَقُور، ذُوجَلال، مَدْخ، مادِخ، مَدِیخ، مِدْیَخ، عَظِیم، مَجِید.

**شکوهمندی** /š.-m.-i/ وَقار، جَلال، عَظَمَة، مَجْد.

**شکیبا** /šakibä/ صَبُور، صابِر، صَبّار، حَلِیـم، آنِي، بَذِیم، ثاقِل، جَلْد، جَلُود، جَلِیـد، حَمُول، رَحِیبُ الصَّدْرِ، رَحْبُ الصَّدْرِ، رَزِیـن، راسِب، رَسُوب، رَصِین، رَقِیـق، السَّمْح، السَّمِیح، شَـدِیدُ الحُجْزَة، صاغِـر، طَوِیلُ الأَنـاةِ أوالرُّوح، عَرُوف، عَزِيّ، نَجِیح، وَقُور.

**شکیبا شـدن** /š.-šodan/ تَصَبُّراً / تَصَبَّرَ عَلَـی الشَّيءِ، حِلْماً / حَلُمَ ـُ الرَّجُلُ، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ عَنْهُ.

**شکیبا کـردن** /š.-kardan/ إِصْباراً / أَصْبَرَهُ، عَجْفـاً و عُجُوفاً / عَجَفَ ـِ نَفْسَهُ.

**شکیبایـی** /š.-yi/ الصَّبْر، الاِصْطِبـار، اِحْتمال، تَحَمُّـل، أَناة، إِنَى، تُؤاد، جَلَد، خُشُوع، مُدالَکَة، أُرْجَجِیَّة، رَزانَة، السَّمْح، السَّمـاحَة، صَـرِیر، الطّـاقَة، الطَّـوْق، الإِطاقَـة، طُوْلُ الأَناة، عُزْف، عَزاء، عِزْوَة، مَعـاک، مُقاساة، مُکابَدَة، کُلاع، نَجاحَة، نُجْح، وَقار.

**شکیبایـی کردن** /š.-yi-kardan/ صَبْراً / صَبَرَ ـِ عَلَی، تَصَبُّراً / تَصَبَّرَ، اِصْطِباراً / اِصْطَبَرَ عَلَی الشَّيءِ، تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ، اِئْتِساءً / اِئْتَسَی، جَلَداً و جَلادَةً و جُلُودَةً و مَجْلُوداً / جَلُدَ ـُ، تَجَلُّداً / تَجَلَّدَ، سَوْفاً / سافَ ـُ عَلَیهِ، تَسْوِیفاً / سَوَّفَ فُلانٌ، تَطْوِیلاً / طَوَّلَ بالَهُ عَلَی، عِـزْفَةً و عِزفاناً و عِرفاناً و مَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِ لِلأَمْـرِ، اِعْتِرافاً / اِعْتَرَفَ لِلأَمْرِ، عَزاءً / عَزا ـُ، تَعَزِّیاً / تَعَزَّی عَنْهُ، اِعْتِصـاماً / اِعْتَصَمَ و اِسْتِعْصاماً / اِسْتَعْصَمَ بالصَّبْرِ، إِغْضاءً / أَغْضَی عَلَی الأَمْرِ أو عَلَی القَذَی، إِغْماضاً / أَغْمَضَ عَلَی کذا، مُکابَدَةً / کابَدَ و تَکَبُّداً / تَکَبَّدَ، اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، اِسْتِنْظاراً / اِسْتَنْظَرَ.

**شگال** /šagäl/ (جانـ) ← شغال.

**شگرد** /šegerd/ أُسْلُوب، طَرِیقَة.

**شگرف** /šegarf/ عَجِیب، طَرِیف، نادِر.

**شگفت** /šegeft/ ۱ ← شگفتی. ۲ ← شگفت انگیز.

**شگفت آمدن** /š.-ämadan/ ← شگفتی کردن.

**شگفت آور** /š-ävar/ ← شگفت انگیز.

**شگفت آور شدن** /š.-ä-šodan/ ← شگفت انگیز شدن.

**شگفتا** /š.-ä/ واهَ و واهاً لَهُ و بِهِ، عَیْثَی، یا لَلْعَجَبِ.

**شگفت انگیز** /š.-angiz/ عَجِیـب، عَجِیبَـة، العَجْبـاء، عُجاب، أُعْجُـوبَة، تِعْجـابَة، غَـرِیب، بَـدِیع، مُحَیِّـر، الإِدّ، الإِدَّة، أَنِیق، مُؤْنِق، آیَة، بابِیَّة، بُجْل، بَدِيء، بَرَح، تُحْفَة، حُـوْلَة، مُخَیِّـل، مُـذْهِـش، رائِع، زَوْل، طارِف، طَـرْف، طَرِیـف، طَرِیفَة، طَلّ، طَلَّـة، طَلِیل، طَمّ، مُعْضِـل، غَزو، فَلِیق، فَنْک.

**شگفت انگیز شدن** /š.-a-šodan/ رَوعاً / رَوعَ ـَ، طَلالَةً / طَلَّ ـَ الشَّيءُ، نَيْهاً / ناهَ ـِ الشَّيءُ، غَرابَةً / غَرُبَ ـُ، فَناكَةً / فَنَکَ ـُ الشَّيءُ.

**شگفت انگیز کردن** /š.-a.-kardan/ تَأْنِيقاً / أَنَّقَ الشَّيءَ، إِيْناقاً / آنَقَ الشَّيءَ.

**شگفتی** /š.-i/ التَّعَجُّب، العَجَب، الحَيْرَة، بِدْع، بَهْر، ضَحْک، فِتْنَة، فَرا، هُوْلَة.

**شگفتی کردن** /š.-i-kardan/ إعْجاباً / أُعْجِبَ بِهِ مج، تَعَجُّباً / تَعَجَّبَ مِنْه، أَنَقاً وأَناقَةً / أَنِقَ ـَ بِهِ ولَهُ، إِبْهاراً / أَبْهَرَ، إِزْهافاً / أَزْهَفَ بالشَّيءِ، ضَحَكاً / ضَحِکَ ـَ الرَّجلُ، اِعْتِباراً / اِعْتَبَرَ مِنْهُ، غَطْرَسَةً / غَطْرَسَ بالشَّيءِ، غَزواً / غَرا ـُ تَفَكُّهاً / تَفَكَّه مِنْهُ، فَكَهاً / فَكِهَ ـَ مِنْهُ، قَضاءً / قَضَى ـِ مِنْهُ العَجَبَ، هَكَراً / هَكَرَ ـِ وهَكْراً / هَكِرَ ـَ مِنْ كَذا.

**شگون** /šogun/ التَّفاؤل بالخَيْرِ، الفَأْلُ الحَسَنُ، الطّالِع.

**شگون داشتن** /š.-dāštan/ يُمْناً و مَيْمَنَةً / يَمَنَ يَيْمَنُ و يَمِنَ يَيْمَنُ و يَمُنَ يَيْمُنُ.

**شل** /šol/ ۱. لَيِّن، رَخْو، مَرِخ، مُرَخْرَخ، رَهِل، مُتَرَهِّل، مُهَدَّل. ۲. عاجِز، ضَعِيف.

**شل** /šal/ أَعْرَج، أَشَلّ، بَطِيء، أَحْنَف، ظالِع، قَزَل.

**شلاق** /šallāq/ سَوْط، جَلْدَة، مِقْرَعَة، قَمْشَة، كُرْباج.

**شلاق زدن** /š.-zadan/ سَوْطاً / ساطَ ـُ هُـ، جَلْداً / جَلَدَ ـِ هُـ بالسِّياطِ، غَشْياناً / غَشِيَ ـَ هُـ بالسَّوطِ، مَشْقاً / مَشَقَ ـُ إِمْشاقاً أَمْشَقَ هُ بالسَّوطِ.

**شلاق زنی** /š.-zani/ جَلْد.

**شلاقي** /š.-i/ (عم) بِسُرْعَةٍ، سَرِيْعاً.

**شلاک** /šelāk/ اللَّکّ المُصَفّى، الشِّيلاک.

**شلال** /šelāl/ دَرْزَة، غُرْزَة، خِياطَةٌ مُتَباعِدَة، قُطْبَةُ خِياطَة، مُلَّةُ الخِياطَة، شِراجَة، سِراجَة.

**شلال زدن** /š.-zadan/ تَشْلِيلاً / شَلَّلَ، شَلّاً / شَلَّ ـُ الثَّوبَ، لَجْماً / لَجَمَ ـُ الثَّوبَ.

**شلپ شلوپ** /šelep-šolup/ سَأْسَأَة.

**شلپ شلوپ کردن** /š.-š.-kardan/ سَأْسَأَةً / سَأْسَأَ.

**شلتوک** /šaltuk/ شَلْتَة [عراقي].

**شلجمي** /šaljami/ قَطْع، قِطْعٌ مُكافِئ.

**شلختگی** /šelaxtegi/ عَدَمُ التَّرْتِيْبِ بالهِنْدام، إِهْمال، عَدَمُ النَّظْمِ، عَدَمُ التَّقَيُّد.

**شلخته** /šelaxte/ غَيْرُ مُهَنْدَم، مُخَرْبَط، مُتَحَشِّف.

**شل شدن** /šal-šodan/ شَلَلاً / شَلَّ ـُ، عُرُوجاً و مَعْرَجاً / عَرَجَ ـُ، خَبَلاً / خَبِلَ ـَ ت يَدُه، رَخاوَةً / رَخُوَ ـُ و رَخا ورَخْوَةً / رَخِيَ ـَ وارْتِخاءً / اِرْتَخى، اِسْتِرْخاءً / اِسْتَرْخَى، اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ، تَفَكُّكاً / تَفَكَّکَ.

**شلغم** /šalqam/ (گيا) لِفت، سَلْجَم، شَلْجَم.

**شلغم بیابانی** /š.-e-biyābāni/ (گيا) الإشْخاص، الرَّخْل، زُوتاباغا.

**شلغم روغنی** /š.-e-rowqani/ (گيا) ← شلغم بیابانی.

**شلغم صحرایی** /š.-e-sahrāyi/ (گيا) فُجَيْلَةُ الشَّطِّ.

**شلغم فرنگی** /š.-e-farangi/ (گيا) ← سیب‌زمینی ترشی.

**شلغم قمری** /š.-e-qomri/ ← شلغم.

**شلغمی** /š.-i/ لِفتِيُّ الشَّكْلِ، جُذْرُوفِيّ.

**شلکا** /šelkā/ الرَّدْغَة، رَاسِبٌ مِنْ طِيْنٍ في قَعْرِ المُحِيْطِ.

**شل کردن** /šāl-kardan/ إِشْلالاً / أَشَلَّ هـ إعْراجاً / أَعْرَجَ هـُ اللّٰهُ، خَبْلاً / خَبَلَ ـُ يَدَهُ.

**شل کردن** /šol-kardan/ مُراخاةً / راخَى، إِرْخاءً / أَرْخَى، رَخْرَخَةً / رَخْرَخَ، حَلّاً / حَلَّ ـُ هـُ إِطْلاقاً / أَطْلَقَ، تَفْشِيْخاً / فَشَّخَ، تَمْرِيقاً / مَرَّقَ.

**شل کن سفت کن درآوردن** /š.-kon-seft-kon-dar-āvardan/ تَضارُباً / تَضارَبَ في الأَحْوالِ.

**شل گرفتن** /š.-gereftan/ تَساهُلاً / تَساهَلَ، تَقْصِيْراً / قَصَّرَ في الأَمْرِ.

**شلم** /šelem/ فَوْزٌ ساحِق [في وَرَقِ اللَّعْبِ].

**شلم شوربا** /šalam-šurbā/ مَغْشُوش، مُشَوَّش، مُضْطَرِب.

**شلمک** /šalmak/ (گيا) جاوَدار، دَنْقَة، الزُّوّان، الزُّوان، سَكْرَة، سِنْف، شالِم، شَوْلَم، شَيْلَم.

**شلنگ تخته انداختن** /šelang-taxte-andāxtan/ هَزْجَلَةً / هَزْجَلَ، تَقَمُّزاً / تَقَمَّزَ فِي مَشْيَتِهِ، مَدّاً / مَدَّ ـُ فِي المَشْيِ، مَطْواً / مَطَايَمْطُو.

**شلوار** /šalvār/ سِرْوال، سِرْوَل، سِرْوِيل، سَراوِيل، شِرْوال، بَنْطَلُون، إِزار، إِزْر، حَقْوَة، خِصار، دِقْرار، رِجْل، شِنْتِيان.

**شلوار زیر** /š.-e-zir/ بَنْطَلُونٌ تَحْتانِيّ.

**شلوار کوتاه** /š.-e-kutāh/ تُبّان، سَراويلُ قَصِيرَة، وِثْر، بَنْطَلُون قَصِير.
**شلوغ** /šoluq/ مُزْدَحِم، مُمْتَلِئ، غاصّ بِكَذا.
**شلوغ پلوغ** /š.-poluq/ ← شلوغ.
**شلوغ شدن** /š.-šodan/ اِزْدِحاماً / اِزْدَحَمَ بكذا، غَصَصاً / غَصَّ ـَـُ اِغْتِصاصاً / اِغْتَصَّ المَكانُ، اِمْتِلاءً / اِمْتَلَأَ المَكانُ.
**شلوغ کاری** /š.-kāri/ فَوْضَى، تَشْوِيش، اِزْدِحام.
**شلوغ کردن** /š.-kardan/ ضَجّاً وضَجِيجاً وضُجاجاً / ضَجَّ ـِ جَلَباً / جَلَبَ ـُ إِجْلاباً / أَجْلَبَ وتَجْلِيباً / جَلَّبَ، دَرْبَكَةً / دَرْبَكَ القومُ، شَغْباً / شَغِبَ ـَ.
**شلوغی** /š.-i/ زَحْمَة، زِحام، اِزْدِحام، دُرْبَكَة، كُبَّة، لِكاك.
**شل و ول** /šol-o-vel/ رَخْو، الواهِي، مُعَبْعَب، مُنْتَفِخ، طَهْف، مائِعٌ مِنَ النّاسِ.
**شله** /šolle/ ← آش.
**شلی** /šali/ ظَلَع، عَرَج، عَرَجان.
**شلی** /šoli/ اِرْتِخاء، اِسْتِرخاء.
**شلیاق** /šalyāq/ (نجـ) الشِّلْياق.
**شلیدن** /šalidan/ ← لنگیدن.
**شلیک** /šellik/ طَلْقَة.
**شلیک کردن** /š.-kardan/ إطلاقاً / أَطْلَقَ النّارَ أو الرَّصاصَ عَلَى، قَذْفاً / قَذَفَ ـِ بِقَذِيفَةٍ، تَقْوِيساً / قَوَّسَ.
**شلیل** /šalil/ (گیا) الزُّلَيْق.
**شلینگ** /šeling/ ← شیلینگ.
**شما** /šomā/ أَنْتُما، أَنْتُم، أَنْتُنَّ.
**شمار** /šomār/ عَدِيد، عَدّ، حَسْب، بَصِيص، حَصِيص. «به ـ آمده»: أُحْتُسِبَ مج. «به ـ آورده»: إِحْتَسَبَهُ.
**شمارثنائی** /š.-e-sanā'i/ العَدُّ الثُّنائِيّ، الإِحْصاءُ الثُّنائِيّ.
**شماردن** /šomārdan/ ← شمردن.
**شمارستینی** /šomār-e-settini/ ← شمار شصتی.
**شمارش** /šomāreš/ عَدّ، عَدَد، تَعْداد، حِساب، حَسْب، حُسْبان، إِحْصاء.
**شمار شصتی** /šomār-e-šasti/ العَدُّ السِّتِّينِيّ.
**شمارش کردن** /šomāreš-kardan/ ← شمردن.
**شمارش گر** /š.-gar/ ← شمارگر.
**شمارش معکوس** /š.-e-ma'kus/ عَدَدٌ تَنازُلِيٌّ.
**شمارگر** /šomār-gar/ عَدّاد، الحاسِب ← کنتور.
**شمارگر آب** /š.-g.-e-āb/ العَدّادُ المائِيُّ.
**شمارنده** /šomārande/ العَدّاد.
**شمارندهٔ بلوری** /š.-ye-boluri/ العَدّادُ البِلَّورِيّ.
**شمارندهٔ درخششی** /š.-ye-daraxšeši/ (فز) عَدّادُ الإِيماض.
**شماره** /šomāre/ عَدَد، رَقْم، حَسَب.
**شماره بندی** /š.-bandi/ تَرْقِيم.
**شمارهٔ تلفن** /š.-ye-telefun/ رَقْمُ التِّلِيفُون.
**شماره زدن** /š.-zadan/ تَرْقِيم.
**شماره زن** /š.-zan/ آلَةُ التَّرْقِيم.
**شماره زنی** /š.-z.-i/ تَرْقِيم.
**شماره کردن** /š.-kardan/ ← شمردن.
**شماره گذاری** /š.-gozāri/ تَنْمِير، تَرْقِيم، تَعْداد.
**شماره گذاری کردن** /š.-g.-kardan/ تَرْقِيماً / رَقَّمَ الأَشْياءَ، تَنْمِيراً / نَمَّرَ.
**شماره گیر تلفن** /š.-gir-e-telefon/ قُرْصُ الهاتِفِ.
**شماطه‌دار** /šammāte-dār/ ← ساعت شماطه دار.
**شمال** /šemāl/ شِمال، الشَّمْأَل، أَشْأَم.
**شمال شرقی** /š.-e-šarqi/ شِمالٌ شَرْقِيّ.
**شمال غربی** /š.-e-qarbi/ شِمالٌ غَرْبِيّ.
**شمالگان** /š.-gān/ المِنْطَقَةُ القُطْبِيَّةُ الشَّمالِيَّة.
**شمال مغناطیسی** /š.-e-meqnātisi/ الشَّمالُ المَغْنَطِيسِيُّ.
**شمالی** /š.-i/ شِمالِيّ.
**شمایل** /šamāyel/ تِمْثال، صُوْرَة، اِيقُونَة، قُونَة، نَصَمَة.
**شمایل گردان** /š.-gardān/ مَدّاح.
**شمپانزه** /šampānze/ (جانـ) البَعام، شِمْبانْزِي.
**شم تاکتیکی** /šam-me-tāktiki/ حِسُّ التَّعْبَوِي.
**شمخال** /šamxāl/ الهَرْكُوبَة.
**شمد** /šamad/ مِلْحَفَة، المَلاءَة.
**شمردن** /šemordan/ عَدّاً وتَعْداداً / عَدَّ ـُ الدَّراهِمَ، تَعْدِيداً / عَدَّدَ، إِحْصاءً / أَحْصَى، حِساباً وحُسباناً وحَسْباً / حَسَبَ ـُ الشَّيءَ، كَتّاً / كَتَّ ـُ الأَشْياءَ، تَوَفِّياً / تَوَفَّى عَدَدَ القَوْمِ.

**شمرده** /šemorde/ عَدِيْد، مَعْدُوْد.
**شمش** /šemš/ السَّبِيْكَة، تِبْر، نَسِيْكَة، نَضْرَة.
**شمشاد** /šemšād/ (گيا) الشُّمشاد، بَقْس.
**شمشاد پيچ** /š.-e-pic/ (گيا) ← پيچ امين الدولة.
**شمشاد رسمى** /š.-e-rasmi/ (گيا) مُضَاضٌ يابانيّ.
**شمشاد ژاپنى** /š.-e-žāponi/ (گيا) ← شمشاد رسمى.
**شمشاديان** /š.-iyān/ (گيا) البَقْسِيّات.
**شمشه** /šemše/ مِسْطَرَةُ البَنّائِيْن، قِدَّة.
**شمشير** /šamšir/ سَيْـف، حُسام، صـارِم، الصَّمْصـام و الصَّمْصـامَة، إِران، بَتّـار، باتِـر، باتِـک، البَتُول، البَتِيْـل، البَتِيْلَة، بـارِق، باضِـع، أَبْيَض، جُـراز، جُنْثِيّ، أَحْـدَب، حَـذَاء، الحَـذِم، حِـذْيَم، مِحْـذَم، حُـرْقَـة، حَشحـاس، مَخْطوط، مُخْتَفِـد، حالُـوقَة، خَـذِم، مِخْذَم، الحـارُوْقَة، مِخْراق، خارِق، خاشِـف، خَشِيْف، مِخْصَل، رِداء، سَبّابُ العَـراقِيْـب، سَلُـوف، شَطْبَة، صَمُـوت، صَيْلَـم، العَجُـز، عَجُوز، عَضْب، عِطـاف، مِعْطَف، غَدِيْر، مِغْـوَل، قُرْطُبَى، مِقْصَـع، مِقْصَل، مِقْضَـب، قَضَـم، مِقْطَـع، لَئِيْم، لُـجّ، نَشِيْل، المُنْصُل، المُنْصَـل، نَهِيْک، الوِشاح، الـوِشاحَة، وِقام.
**شمشيرباز** /š.-bāz/ مُبارِز.
**شمشير بازى** /š.-bāz-i/ المُسايَفَة، مُبارَزَة، لَعِبُ السَّيْفِ، مُثاقَفَة، لَعْبَةُ الشِّيْش.
**شمشير بازى كردن** /š.-bāz-i-kardan/ لَعْباً و لَعِباً و تَلْعاباً / لَعِبَ ـَ بالسَّيْفِ، مُلاعَبَةً / لاعَبَ، مُثاقَفَةً / ثاقَفَ.
**شمشيردار** /š.-dār/ سَيّاف، السّائِف.
**شمشير زدن** /š.-zadan/ سَيْفاً / سافَ ـِ هـ، تَسَيُّفاً / تَسَيَّفَ، مُسايَفَةً / سايَفَ هـ، تَسايُفاً / تَسايَفَ الرِّجلانِ، بَكْتاً / بَكَتَ ـُ هـ، تَبالُطاً / تَبالَطَ المُتَقاتِلُوْنَ بالسُّيُوفِ، جَحْفاً / جَحَفَ ـَ هـ بالسَّيْفِ، جَلْداً / جَلَدَ ـِ هـ بالسَّيْفِ، مُجالَدَةً و جِلاداً / جالَدَ هـ بـالسَّيفِ، اِجْتِلاداً / اِجْتَلَدَ القَومُ بِالسُّيُوفِ، تَجالُداً / تَجالَدَ القَومُ بالسُّيُوفِ، خَبْطاً / خَبَطَ ـِ القَوْمَ بِسَيْفِهِ، خَزْنَفَةً / خَزْنَفَ هـ بالسَّيْفِ، خَفْعاً / خَفَعَ ـَ هـ بـالسَّيْفِ، خَلْجاً / خَلَجَ ـِ هـ بـالسَّيْفِ، خَلْفاً / خَلَفَ ـُ هـ بالسَّيْفِ، صَلْتاً / صَلَتَ ـُ هـ بالسَّيْفِ، تَصالُتاً / تَصالَتَ الرِّجلانِ، اِعْتِصاءً / اِعْتَصَى بالسَّيْفِ، عُلُوّاً / عَلا ـُ هـ بالسَّيْفِ، كَبْحاً / كَبَحَ ـَ هـ بالسَّيْفِ، كَدْشاً / كَدَشَ ـِ هـ كَنْأً / كَنَأَ ـَ هـ بالسَّيْفِ، كَثْأً / كَثَأَ ـَ هـ بالسَّيْفِ، تَلْحِيْباً / لَحَّبَ و تَلْحِيْباً / لَحَّبَ و لَحْباً / لَحَبَ ـَ هـ بالسَّيْفِ، لَفْحاً / لَفَحَ ـَ هـ بالسَّيْفِ، مَشْقاً / مَشَقَ ـُ هـ وَلْقاً / وَلَقَ يَلِقُ هـ بالسَّيْفِ.
**شمشير زن** /š.-zan/ سَيّـاف، سائِف، مِسْيـاف، جَـلاّد، مُصارِع، مُخْتَرِف، مُجالِد، مَصِع.
**شمشير زنى** /š.-z.-i/ شمشير زدن.
**شمشير ساز** /š.-sāz/ صانِعُ السُّيُوفِ، طَبّاع، مَطّال.
**شمشير سازى** /š.-s.-i/ ١. صِناعَـةُ السُّيُوفِ. ٢. مَصْنَعُ السُّيُوف.
**شمشير كشيدن** /š.-kešidan/ سَلّاً / سَلَّ ـُ، إِسْتِلالاً / إِسْتَلَّ سَيْفاً، تَجْرِيْداً / جَرَّدَ السَّيْفَ، دَلْقاً / دَلَقَ ـُ و إِدْلاقاً / أَدْلَقَ السَّيْـفَ، شَهْراً / شَهَرَ السَّيْـفَ ـَ و تَشْهِيْـراً شَهَّرَ السَّيْفَ، إِصْلاتاً / أَصْلَتَ السَّيْفَ، تَلْـوِيْحاً / لَوَّحَ بِسَيْفِهِ، إِمْتِشاقاً / إِمْتَشَقَ السَّيْفَ.
**شمشيرگر** /š.-gar/ ← شمشيرساز.
**شمشيرماهى** /š.-māhi/ (جانـ) أَبُوسَيْـف، سَيّافُ البَحْرِ، سَيْف.
**شمشيرماهيان** /š.-m.-yān/ (جانـ) السَّيْفِيّات.
**شمشيرى** /š.-i/ السَّيْفِيّ، السَّيْفانِيّ.
**شمع** /šam'/ ١. الشَّمْع، العَسْو. ٢. قائِمَة، صَلْبَة، سِنادَة، ظِئْرَة، كِتْف، كَلْب، الدِّعامَةُ تُبْنَى إلى جانِبِ حائِطٍ لِيُدْعَمَ بها. ٣. شَمْعَة، شَمْعَةُ الإشْعال، بُوجِيْه، بُوجِيُ الأُتُمْبِيْل.
**شمع جديد** /š.-e-jadid/ الشَّمْعَة.
**شمعدان** /š.-dān/ شَمْعَدان، ماثِلَة، تَوْر، فُنْيار، مَنارَة.
**شمعدانى** /š.-d.-i/ (گيا) جِيْرانِيُوم، غُرْنُوق، غُرْنُوقِيّ.
**شمعدانيان** /s.-d.-i-yān/ (گيا) الغُرْنُوقِيّات.
**شمعدانى دريايى** /s.-d.-i-ye-daryāyi/ (گيا) الماحُوز.
**شمعـدانى دهـن اژدر** /š.-d.-i-ye-dahan-aždar/ (گيا) عَيْهُونُ العِطْر.
**شمعدانـى عطرى** /š.-d.-i-ye-atri/ (گيا) إِبْـرَةُ الرّاعِـي، جِراب، العِطْر.
**شمعـدانى گـل‌درشـت** /š.-d.-i-ye-gol-dorošt/ (گيا) غُرْنُوقٌ كَبِيْرُ الزَّهْرِ، جِيْرانِيُومٌ كَبِيْرُ الزَّهْرِ.
**شمعدانى معطر** /š.-d.-i-ye-mo'attar/ (گيا) اِبْرَةُ الرّاعِي.
**شمع زدن** /š.-zadan/ دَعْماً / دَعَمَ ـَ، صَلْباً / صَلَبَ ـُ

تَصلِيباً / صَلَّبَ.
**شمع‌ساز** /š.-säz/ الشَّمّاع.
**شمع‌سازی** /š.-s.-i/ الشِّماعَة.
**شمع‌فروش** /š.-foruš/ الشَّمّاع.
**شمعک** /šam'ak/ شمع ۲.
**شمع‌کش** /š.-koš/ المِطْفَأة.
**شمع گچی** /š.-e-gaci/ شَمْعَة، عُودُ شَمْعٍ.
**شمع متر** /š.-e-metr/ مِتْرُشَمْعَة.
**شمیز** /šomiz/ ← پوشه.
**شمین** /šamin/ (گیا) حامُولُ الماءِ.
**شن** /šen/ رَمْلٌ.
**شنا** /šenä/ سِباحَة، سَبْح، عَوْم.
**شناخت** /šenäxt/ العِلْم، مَعْرِفَة.
**شناختن** /š.-an/ عِلْماً / عَلِمَ ـَ الشَّيءَ، عِرْفَةً و عِرْفاناً و عِرِفّاناً و مَعْرِفَةً / عَرَفَ بِـ تَعَرُّفاً / تَعَرَّف، اِعْتِرافاً / اِعْتَرَفَ الشَّيءَ، اِسْتِعْرافاً / اِسْتَعْرَفَ الشَّيءَ، تَعارُفاً / تَعارَفَ القومُ، مُشابَتَةً / ثابَتَ المَسْأَلَةَ، إِثْباتاً / أَثْبَتَ الشَّيءَ، تَخَبُّراً / تَخَبَّرَ الأَمْرَ، تَرْصِيناً / رَصَّنَ الشَّيءَ مَعْرِفَةً، زَكَناً / زَكِنَ ـَ الشَّيءَ، عَهْداً / عَهِدَ ـَ هـ تَوَسُّماً / تَوَسَّمَ هـ.
**شناخته** /šenäxte/ مَعْلُوم، مَشْهُور، مَعْرُوف، مَعْهُود.
**شناخته شدن** /š.-šodan/ اِتِّصافاً / اِتَّصَفَ بِكذا، عِرْفَةً و عِرْفاناً و عِرِفّاناً و مَعْرِفَةً / عُرِفَ مج ـِ.
**شنازی** /šenäzi/ (جانـ) السَّوابِح.
**شناسا** /šenäsä/ عالِم، فَهِيم.
**شناساگر شیمیایی** /š.-gar-e-šimiyäyi/ (شیمـ) الدَّلِيل، مادَّةٌ تُسْتَعْمَلُ لإظهارِ حالةِ مَحْلُولٍ ما مِنْ طَرِيقِ تَغَيُّرِ اللَّوْنِ.
**شناساندن** /šenäsändan/ تَعْرِيفاً / عَرَّفَ هـ الأَمْرَ، تَعْلِيماً / عَلَّمَهُ، تَنْدِيداً / نَدَّ الشَّيءَ.
**شناسایی** /šenäsäyi/ ۱. مَعْرِفَة، تَعارُف، اِعْتِراف، خُبْر، خِبْرَة، دِرايَة، إِلْمام. ۲. تَعَسُّس.
**شناسایی دژوره** /š.-ye-dežure/ الاِعْتِرافُ الشَّرْعِيّ.
**شناسایی دفاکتو** /š.-ye-defäkto/ الاِعْتِرافُ الواقِعِيّ، الاِعْتِرافُ بالواقِع.
**شناسایی دوربرد** /š.-ye-durbord/ اِسْتِطْلاعٌ بَعِيدُ المَدَى.
**شناسایی رادیویی** /š.-ye-rädiyoyi/ اِسْتِطْلاعٌ لاسِلْكِيّ.
**شناسایی رزمی** /š.-ye-razmi/ اِسْتِطْلاعٌ بالقُوَّة.
**شناسایی کردن** /š.-kardan/ جَسّاً / جَسَّ ـُ تَجَسُّساً / تَجَسَّسَ، اِجْتِساساً / اِجْتَسَّ.
**شناسنامه** /šenäsnäme/ هُوِيَّة، جِنْسِيَّة، صَكُّ جِنْسِيَّة، بِطاقَةُ الشَّخْصِيَّةِ أَوْ الهُوِيَّة أو العائِلَة، وَرَقَةُ الهُوِيَّة، تَذْكِرَةُ هُوِيَّةٍ أو تَحْقِيقُ الشَّخْصِيَّة.
**شناکردن** /šenä-kardan/ سَبْحاً و سِباحَةً / سَبَحَ ـَ في الماءِ، عَوْماً / عامَ ـُ في الماءِ، ضَرْباً و ضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ في الماءِ، عَمْجاً / عَمَجَ ـِ في الماءِ، تَمَهُّراً / تَمَهَّرَ.
**شناگر** /š.-gar/ سَبّاح، سَبُوح، عَوّام، عائِم.
**شناگران** /š.-g.-än/ (جانـ) حُوَيْتِيّات، الخَيْلانِيّات ← آب بازان ۱.
**شناگری** /š.-g.-i/ عَوْم، سِباحَة.
**شناور** /š.-var/ طَوْف، الطّافِي، سابِح، السَّبّاح، عائِم، عائِمَة، عَوّامَة، مُبْحِر، رُوْمِس.
**شناوری** /š.-v.-i/ طَفْو، عَوْم.
**شناور ساختن** /š.-v.-säxtan/ تَعْوِيماً / عَوَّمَ هـ.
**شناور شدن** /š.-v.-šodan/ عَوْماً / عامَ ـُ طَفْواً و طُفُوّاً / طَفا ـُ.
**شناورها** /š.-v.-hä/ أَطْواف.
**شنای پروانه** /š.-ye-parväne/ سِباحَةُ الفَراشَة.
**شنای پشت** /š.-ye-pošt/ السِّباحَةُ عَلَى الظَّهْرِ.
**شنای قورباغه** /š.-ye-qurbäqe/ سِباحَةُ الضَّفادِعِ.
**شنای کرال** /š.-ye-keräl/ كُرَوْل.
**شنبلید** /šanbalid/ (گیا) أَصابِعُ هِرْمِس.
**شنبلیله** /šanbalile/ (گیا) الحُلْبَة، غارِيْقا.
**شنبه** /šanbe/ السَّبْت.
**شن‌پاش** /šen-päš/ صَنْدُوقُ رَمْلٍ، مِرْمَلَة، مَخْزَنٌ في قاطِرَةِ السِّكَّةِ الحَدِيدَةِ أوْ نَحْوِها يُسْقَطُ منهُ الرَّمْلُ على قُضْبانِ السِّكَّةِ مَنْعاً لِلْاِنْزِلاقِ.
**شن‌پاشی** /š.-p.-i/ ذَرُّ الرَّمْلِ عَلَى.
**شنت** /šant/ مُجَزِّئُ التَّيّارِ الكَهْرَبائِيّ.
**شنجار** /šanjär/ (گیا) ← شنگار.
**شنجرف** /šanjarf/ زِنْجَفْر.
**شن‌دان** /šen-dän/ مِرْمَلَة.

**شن‌ریزی** /š.-riz-i/ ← شن‌پاشی.
**شن‌ریزی کردن** /š.-r.-i-kardan/ ذَرّاً / ذَرَّ ـُ الرَّمْلَ.
**شن‌زار** /š.-zär/ رَمْلِيّ، مُرْمِل.
**شن‌زی** /š.-zi/ الرَّمْلِيّ.
**شنفتن** /šenoftan/ (عم) ← شنیدن.
**شن‌کش** /šenkeš/ مِدَمَّة، مِلَمّ، هَوْجَن، شَوْكَة، مِضْخَفَة، كَبّاشَة.
**شنگ** /šang/ ← شنگول.
**شنگ** /šeng/ (گیا) الأُمْزور، لِحْيَةُ التَّيْس.
**شنگار** /šengär/ (گیـا) شِنْجـار، رِجْلُ الحَمـام، شَجَـرةُ الدَّم، كَحْلاء، كَنْهان.
**شنگ تره‌یی** /šeng-e-tareyi/ (گیا) السُّلْسَفِيل.
**شنگ‌چمنی** /š.-e-camani/ (گیا) لِحْيَةُ التَّيْس.
**شنگرف** /šangarf/ ۱. الـزُّنْجُفر، الـزِّنْجَفـر. ۲. (جانـ) التُّغبانِيّة.
**شنگل و منگل** /šangol-o-mangol/ ← دزد، راهزن.
**شنگ وحشی** /šeng-e-vahši/ (گیا) الفُوَمِيّ.
**شنگول** /šangul/ ۱. ظَرِيف، مَرِح. ۲ ← زیبا.
**شنل** /šenel/ مَشْلَح، حَرْمَلَة، بُرْنُس.
**شنوا** /šanavä/ سَمِيع، مُسْتَمِع، سَمّاع، المُصْغِي.
**شنواندن** /š.-ndan/ إسْماع / أَسْمَعَ، تَسْمِيعاً / سَمَّعَ هـ الحَدِيث.
**شنوانی** /š.-ni/ صَوْتِيّ، سَمْعِيّ.
**شنوایی** /š.-yi/ ۱. سَمْع، سِماع، إسْتِماع، تَسَمُّع، نَصْت، نُصْتَه، إصْغاء ۲. مِسْمَع ← گوش.
**شنوایی سنجی** /š.-yi-sanji/ المِسْماع، مِقْياسُ السَّمْع.
**شنوایی نگاشت** /š.-yi-negäšt/ مُخَطَّطٌ بَيانِيٌّ لِلسَّمْع.
**شنود** /šonud/ الإسْتِماع، القُـدْرَةُ عَلَى السَّمْعِ أو حـاسَّةُ السَّمْع.
**شنودگی** /šanudegi/ المَسْمُوعِيّة.
**شنودنی** /šonudani/ ← شنیدنی.
**شنونده** /šanavande/ سامِع، سَمِيع، مُسْتَمِع، الصّاغِي، المُصْغِي.
**شنی** /šeni/ ۱. رَمْلِيّ. ۲. [تانک] شُرْفَة.
**شنی‌دار** /š.-där/ مُشَرَّفَة.
**شنیدن** /šanidan/ سَمْعاً / سَمِعَ ـَ الصَّـوْتَ، إسْتِماعاً / إسْتَمَعَ، إيْناساً / آنَسَ الصَّوْتَ، فَوْهاً / فاهَ ـُ الرَّجُلُ بِكذا، وَجْساً / وَجَسَ يَجِسُ ت الأُذُنُ، إيْجاساً / أَوْجَسَ و وَغْياً / وَغَى يَعِي ت الأُذُنُ.
**شنیدنی** /š.-i/ مَسْمُوع، مُمْكِـنٌ سَماعَةُ بِـوُضُوحٍ، قـابِلُ الإسْتِماع.
**شنیده** /šanide/ مَسْمُوع.
**شو** /šow/ إسْتِعْراضٌ مَسْرَحِيّ، حَفْلَةٌ مَسْرَحِيَّةٌ.
**شوالیه** /šoväliye/ ۱. فارِس. ۲. نَجِيب، أَصِيل.
**شوت** /šut/ شُوْت.
**شوخ** /šux/ ۱ ← چرک. ۲. مَزّاح، مازِح، هَـزِل، هازِل، هَزّال، دَعّـاب، دَعّابَة، دَعِـب، دُعْبُب، دُعْبُوب، فـاتِک، فاكِـه، فَيْكَهان، لَعُوب، أُلْعُبـان، لِعَبِيّ، ماجِـن، هَكُوك، هَكَوَّك.
**شوخ چشم** /š.-cašm/ بِلاحَياء، بِلاخَجَل.
**شوخ چشمی** /š.-c.-i/ عَدَمُ الحَياء.
**شوخ طبع** /š.-tab'/ الفَكِه، مُمازِح، مَرِح.
**شوخ طبع شدن** /š.-tab'-šodan/ فَكَهاً / فَكِهَ ـَ خَرَماً / خَرِمَ ـَ.
**شوخـی** /š.-i/ مَـزْح، مُزاح، مُـزاحَة، الفُكـاهَة، هُـزْل، هُزالَة، مَجانَة، خُزْعالَـة، دُعابَة، مُداعَبَة، شِماع، مَشْمَعَة، ضِحْـک، عَبَث، لِعْـب، لِعِب، مُلْحَـة، أمْلُـوحَة، تَنْكِيْـت، نَهْضَة، هِزار.
**شـوخـی خارج از نـزاکـت** /š.-i-ye-xärej-az-nezäkat/ مِزاح.
**شوخـی کردن** /š.-i-kardan/ مُزاحاً / مَزَحَ ـَ مُمازَحَةً و مِزاحاً / مازَحَ هـ، هَزْلاً / هَزَلَ ـِ في كلامِهِ، مُهـازَلَةً / هازَلَ، مُحالاةً / حالَى هـ دَعْباً / دَعَبَ ـَ هـ مُداعَبَةً و دِعابـاً / داعَبَ هـ، تَداعُبـاً / تَدَاعَـبَ القَوْمُ، شِمـاعاً و مُشامَعَةً / شامَعَ هُـ، ضِحْكاً و ضِحِكاً / ضَحِکَ ـَ مَعَهُ، مُطايَبَةً / طايَبَ هـ تَطايُباً / تَطايَبَ القومُ، عَبَثاً / عَبِثَ ـَ الرَّجلُ، تَغْرِيْضاً / غَرَّضَ، فَكاهاً / فَكَهَ ـَ مُفاكَهَةً / فاكَهَ هـ لَعْباً و لِعِباً و تَلْعاباً / لَعِبَ ـَ تلاعُباً / تَلاعَبَ، تَلَعُّباً / تَلَعَّبَ، مُلاغاةً / لاغَى، مُجُوناً و مُجْنـاً و مَجانَةً / مَجَنَ ـُ تَمَجُّناً / تَمَجَّنَ، مُمـاجَعَةً / ماجَعَـهُ، مُسُوءاً / مَسَأَ ـَ مُمالَثَةً و مِلاثاً / مالَثَ هـ مُهاشاةً / هاشَى.
**شور** /šowr/ شُوْر، مَشْوَرَة، رَأْي، نَصِيْحَة.

**شور** /šur/ ۱. مِلح، مالِحُ الطَّعْمِ، مـالِح، مُمَلَّح، أُجاج. ۲. ضَوْضـاء، ضَوْضَى، شَـوْشَرَة، ضَجَّـة، صُراخ. ۳. هَيَجان، جَوًى، غَيْظ، اِغْتِياظ. ۴. فِتْنَة، فَساد.

**شورا** /šurä/ مُلوحَة، دَرَجَةُ المُلُوحَة.

**شورا** /šowrä/ شُورَى، مَجْلِس.

**شورانگیز** /šur-angiz/ مُثِيرٌ لِلْفِتْنَةِ و الإضْطِراب.

**شوراندن** /šurändan/ إثارَةً / أثارَ النّاسَ، تَـأْرِيجاً / أَرَّجَ الرَّجلَ، تَأْرِيشاً / أَرَّشَ بَيْنَهُم، تَأْلِيباً / أَلَّبَ النّاسَ عَلَيه.

**شورای اداری** /šowrä-ye-edäri/ مَجْلِسُ الإدارَة.

**شورای استانداری** /š.-ye-oständäri/ مَجْلِسُ مُحافَظَةٍ.

**شورای امنیت** /š.-ye-amniyyat/ مَجْلِسُ الأَمْن.

**شورای انقلاب** /š.-ye-enqeläb/ مَجْلِسُ قِيادَةِ الثَّوْرَة.

**شورای ایالتی** /š.-ye-eyälati/ مَجْلِسُ المُدِيرِيَّة.

**شورای پزشکی** /š.-ye-pezeški/ إسْتِشارَةٌ طِبِّيَّة.

**شورای خصوصی** /š.-ye-xosusi/ مَجْلِسٌ إسْتِشارِيٌّ.

**شورای شهرستان** /š.-ye-šahrestän/ مَجْلِسٌ إقْلِيمِيٌّ.

**شورای عالی** /š.-ye-äli/ المَجْلِسُ الأَعْلَى.

**شورای عمومی** /š.-ye-omumi/ جَمْعِيَّةٌ عامَّةٌ.

**شورای قضایی** /š.-ye-qazäyi/ هَيْئَةُ القَضاء.

**شورای وزیـران** /š.-ye-vazirän/ مَجْلِسُ الـوُزَراء، دَسْتُ الوِزارَة.

**شوربا** /ur-bä/ شَوْرَبَة، شُورْبا، شُرْبَة، صُبَّة، حَسا، حَساء، حَسْو، حَسِيَّـة، سَلِيقَة، مَسْلُـوقَة. ضَيـاح، قَدِيـح، مَرَق، مَرَقَة.

**شورچشم** /š.-cašm/ سَـيِّءُ العَيْنِ و النَظْـرَة، مُصِيـبٌ بِالعَيْنِ، الشَّيُوه.

**شـورچشم شـدن** /š.-c.-šodan/ صـارَ شَدِيـدَ الإصابَـةِ بالعَيْنِ، خُفُوفاً / خَفَّ ـِ الرَّجلُ.

**شورش** /šureš/ الثَّـوْرَة، قَوْمَـة، قِيـام، نَهْضَة، نُهُـوض، اِنْقلابٌ اِجْتِمـاعِيٌّ، الخُرُوج عَلَـى السُّلْطَةِ، رَهَـج، شَغَب، عِصْيان، فِتْنَة، الفِسْق، تَمَرُّد، هَياج.

**شور شدن** /šur-šodan/ مَلاحَةً و مُلُـوحَةً / مَلُحَ ـُ الماءُ و إمْلاحاً / أَمْلَحَ، أُجوجاً / أَجَّ ـُ الماءُ.

**شورش کـردن** /šureš-kardan/ ثَوَرانـاً / ثـارَ ـُ الجُنْـدُ، خُرُوجاً / خَرَجَ ـُ الشَّعْبُ عَلَى السُّلْطـانِ، طَغْياً و طُغْياناً / طَغَا و طَغِيَ ـَ، عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ مُعاصاةً / عاصَى، اِسْتِعْصاءً / اِسْتَعْصَى عَلَى، نَهْضاً و نُهُوضاً / نَهَضَ ـَ عَلَى، تَجَبُّراً / تَجَبَّرَ، هَيْجاً و هَياجـاً و هَيَجاناً / هاجَ ـِ، هَوْشاً / هاشَ يَهُوشُ القَوْمُ.

**شورشی** /š.-i/ ثَوْرِيّ، ثـائِر، ثَوْرَوِيّ، خُـرَجَة، العـاصِي، مُتَمَرِّد.

**شورشیان** /š.-iyän/ ثُوّار.

**شور کردن** /šur-kardan/ تَمْلِيحاً / مَلَّحَ السَّمَكَ.

**شور کردن** /šowr-kardan/ إسْتِشارَةً / اِسْتَشارَ.

**شورگن** /šurgen/ (شیمـ) الهالُوجِين، مُوَلِّدُ المِلحِ.

**شورو** /ševro/ جِلْدُ الجَدْي.

**شورو شیرین** /šur-o-širin/ مُوَيْلِح.

**شورو غوغا** /šur-o-qowqä/ الضَّوْضاء، الضَّوْضَى.

**شوروی** /šowravi/ الإتِّحادُ السُّوفِيْتِيّ.

**شوره** /šure/ ۱. (شیمـ) با رُودٌ أَبْيض، مِلْحُ البارُود، نِتْراتُ البُوتاسِيُوم. ۲ ← شورهٔ سر.

**شوره‌پز** /š.-paz/ (شیمـ) صانِعُ نِتْراتِ البُوتاسِيُوم، صانِعُ المِلْحِ الصَّخْرِيّ.

**شوره‌پزی** /š.-p.-i/ ۱. صِناعَةُ المِلْـحِ الصَّخْرِيّ. ۲. مَصْنَعُ المِلْحِ الصَّخْرِيّ.

**شوره‌زار** /š.-zär/ السَّبِـخ، السَّبْخَة، السَّبَخَـة، مِلْحِـيّ، أَسافَة، عِزق، النُّشْناشَة، النَّشِيْشَة، هَوكَة، هَوّاكَة.

**شوره‌زار شدن** /š.-z.-šodan/ إسْباخاً / أَسْبَخَ ت الأَرْضُ.

**شوره‌سازی** /š.-säzi/ (شیمـ) النَّتْرَتَة.

**شورهٔ سر** /š.-ye-sar/ حَزاز، قِشْرَة الرَّأْس، إبْـرِيَة، تِبْرِيَة، سَكَبَة، نُبّاغ، نُباغَة، نُخالَة، هِبْرِيَة، هُبارِيَة.

**شورهٔ شیلی** /š.-ye-šili/ (شیمـ) نِتْراتُ الصُودْيُوم، سَمادٌ كِيْمِيائِيّ.

**شورهٔ قلمی** /š.-ye-qlami/ (شیمـ) نِتْراتُ البُوتـاسا، مِلْحُ البارُود.

**شوره گز** /š.-gaz/ (گیا) الأَثْل، غَضا.

**شوره گیاه** /š.-giyäh/ (گیا) التُّرْمَدَة.

**شوره‌یی** /šureyi/ (شیمـ) نِتْرِيک، أزُوتِيک ← تیزابی.

**شوری** /šuri/ مَلاحَة، مُلُوحَة.

**شـوریدگـی** /šuridegi/ ۱. اِخْتِـلاط، اِضْطِراب، هَيـاج، بَيْص، اِرْتِكاض، هَمْرَجَة، هَمَرَّج. ۲. جُنُون.

**شوریدگی دل** /š.-ye-del/ البَغْثَرَة ← تَهَوع.

**شوریدن** /šuridan/ ← شورش کردن.
**شوریده** /šuride/ ۱. مُضطَرِب، مُنقَلِب، مُتَحَمِّس، ثائِر. ۲. مَجْنُون، ذاهِبُ العَقْلِ.
**شوریده دل شدن** /š.-del-šodan/ تَهَوُّعاً / تَهَوَّعَ نَفْسُه، غَثْياً و غَثَياناً / غَثَی ـِ ت النَّفْسُ، غَثاً / غَثَتْ ـَ ت نَفْسُهُ، غَيْناً / غان ـِ ت النَّفْس.
**شوریده شدن** /š.-šodan/ تَشَوُّشاً / تَشَوَّشَ الأمْرُ، بَوْكاً / باکَ ـُ أمْرُهُم.
**شوسه** /šuse/ طَرِيقٌ مَرْصُوفٌ، طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ.
**شوشکه** /šuške/ ← شمشیر.
**شوشه** /šuše/ مَنْشُور، مَوْشُور.
**شوفاژ** /šufäž/ شُوفاج، تَدْفِئَة.
**شوفاژ الکتریک** /š.-elektrik/ تَدْفِئَةٌ كَهْرَبائِيَّة.
**شوفاژ سانترال** /š.-sänträl/ تَدْفِئَةٌ مَرْكَزِيَّة.
**شوفر** /šufer/ سائِقُ السَّيّارَةِ ← راننده.
**شوق** /šowq/ شَـوْق، حُرْقَـة، حَـرارَة، صَبا، حَمـاس، حَماسَة.
**شوق انگیز** /š.-angiz/ مُشَوِّق، مُثِيرٌ لِلشَّوْقِ.
**شوک** /šok/ صَدْمَة.
**شوکا** /šukä/ (جانـ) شَمْواة، فادِر، وَعْـلُ الغابَةِ، نَبّاح، يَحْمُور.
**شوکت** /šowkat/ شَوْكَـة، قُوَّة، قُـدْرَة، عَظَمَة، جـاه، سُلْطان، الكَوفان، الكُوفان.
**شوکران** /šowkarän/ (گیا) شَوْكَران، شَيْكَران، سَيْكَران، إبْرَةُ العَجُوز، طَخْماء، كُزْبُرَةُ الثَّعْلَبِ.
**شوکران آبی** /š.-e-äbi/ (گیا) قاتِلُ البَقَرِ.
**شوکران آتنی** /š.-e-äteni/ (گیا) ← شوکران.
**شوکران باغی** /š.-e-bäqi/ (گیا) ← شوکران صغیر.
**شوکران سقراط** /š.-e-soqrät/ (گیا) ← شوکران.
**شوکران صغیر** /š.-e-saqir/ (گیا) كُزْبُرَةُ الثَّعْلَبِ، كَرَفْسُ الكِلابِ.
**شوکران کبیر** /š.-e-kabir/ (گیا) ← شوکران.
**شوکران یونانی** /š.-e-yunäni/ ← شوکران.
**شوم** /šum/ نَحْس، نَجِس، النَّجِيس، مَنْحُوس، مُناجِس، مَشْؤُوم، جـارُود، جارُودَة، جـارُوف، مَخْسُوس، حُسُـوم، حالِـق، حالُوقَة، شَكِيـس، طَيْرَة، عارُوم، عـارُورَة، قَرَّار، القاشُـور و القاشُورَة مِنَ الـرِّجالِ، لاحُوس، لَعِيْـن، نَعّاب، نَقّاق.
**شومن** /šow-man/ عَرِيفُ الحَفْلِ.
**شومی** /šumi/ شُؤْم، المَشْأَمَة، نَحْس، أوْق، حُساس، دابِرَة، ذُباب، شِمال، شِمالَة.
**شومی آوردن** /š.-ävardan/ شَآمَةً / شَؤُمَ ـُ عَلَيْهِم، أوْقاً / آقَ ـُ عَلَيهِ.
**شومیز** /šomiz/ ← شمیز.
**شونیز** /šuniz/ (گیا) شُونِيز، الحَبَّةُ السَّـوْداء، حَبَّةُ البَرَكَةِ أو البَرَكات.
**شووینیسم** /šovinism/ الشُّوفِينِيَّة.
**شوهر** /šowhar/ بَعْل، زَوْج، حَلِيْل، عِرْس، جار، شَيْخُ المَرأةِ، عَشِيْر، قَبِيْل، قَرِيْن، كَفِيْح، لِباس.
**شوهر خواهر** /š.-xähar/ زَوْجُ الأُخْتِ، خَتَن، طِهْر.
**شوهر دادن** /š.-dädan/ تَزْوِيْجاً / زَوَّجَ.
**شوهردار** /š.-där/ مُتَزَوِّج، مُقْتَرِن.
**شوهر داری** /š.-d.-i/ إدارَةُ الأحْوالِ الزَّوْجِيَّة.
**شوهر کردن** /š.-kardan/ تَزَوُّجاً / تَزَوَّجَ.
**شوهر مادر** /š.-mädar/ زَوْجُ الأُمِّ، رابٌّ.
**شوی** /šuy/ ← شوهر.
**شوید** /ševid/ (گیا) الشِّبِتّ، الشِّبِثّ.
**شویدی** /š.-i/ (گیا) هَلْيُون.
**شویدی پیچ** /š.-i-ye-pic/ (گیا) هَلْيُونٌ عارِش.
**شویدی سرخسی** /š.-i-ye-saraxsi/ (گیا) هَلْيُـونٌ سَرْخَسِيٌّ.
**شویدی مارپیچ** /š.-i-ye-märpic/ (گیا) هَلْيُونٌ أجْعَد.
**شویدی معطر** /š.-i-ye-mo'attar/ (گیا) هَلْيُونٌ أجْعَد.
**شویش** /šuyeš/ (شیمـ) نَضُّ التُّرْبَةِ، غُسْلُ التُّرْبَةِ.
**شوینده** /šuyande/ الغَسّال، الغَسّالَة.
**شهاب** /šehäb/ الشُّهاب.
**شهاب آذرگوی** /š.-e-äzarguy/ شِهابٌ وَهّاجٌ.
**شهاب ثاقب** /š.-e-säqeb/ النَّيْزَک.
**شهابسنگ** /š.-sang/ نَيْزَکٌ جَوِّيٌّ، حَجَرٌ نَيْزَكِيٌّ.
**شهابوار** /š.-vär/ الجُسَيْمُ النَّيْزَكِيّ.
**شهادت** /šahädat/ ۱. الشَّهادَة. ۲. (حقـ) القَوْل.
**شهادت خواستن** /š.-xästan/ تَشَهُّداً / تَشَهَّدَ، طَلَباً /

طَلَبَ ـُ شَهادَةَ شَخصٍ ما، إستِدعاءُ / إستَدْعَىٰ لِلشَّهادَةِ.

**شهادت دادن** */š.-dädan/* شَهادَةً / شَهِدَ ـَـ، شُهُوداً / شَهِدَ ـَ تَأْدِيَةً / أَدَّى الشَّهادَةَ، إدلاءً / أَدْلَى بِشَهادَتِهِ.

**شهادتگاه** */s.-gäh/* مَشْهَد.

**شهادتنامه** */š.-näme/* شهادَة، وَثِيقَةُ إِثبات، رُخْصَة، إجازَة.

**شهباز** */šahbäz/* الشّاه باز.

**شهبانو** */š.-bänu/* مَلِكَة، سُلطانَة، إمبراطُورَة.

**شهد** */šahd/* شَهْد، مُجَاجُ النَّحْلِ، عَسَل، أَرْي.

**شهد گیاهی** */š.-e-giähi/* (گیا) المِغثِر، المُغثُور.

**شهر** */šahr/* بَلَد، بَلْدَة، مَدِينَة، مِصر، جُنْد.

**شهر بانی** */š.-bäni/* شُرطَة، شُرَط، شِحْنَة، ضَبْط، بُولِيس، مُفَوَّضِيَّة.

**شهربانی کل کشور** */š.-b.-ye-kol-le-kešvar/* الأَمْنُ العامّ، الشُّرطَةُ المَرْكَزِيَّة.

**شهرت** */šohrat/* سُمْعَة، سَمْع، شُهرَة، إشتِهار، ذِكر، ذِكْرَة، صِيت، سِيرَة، مَقام.

**شهرت پرست** */š.-parast/* مُحِبُّ الشُّهرَة.

**شهرت دادن** */š.-dädan/* شَهْراً / شَهَرَ ـَ هُ بِكَذا، تَشْهِيراً / شَهَّرَ، إذاعَةً / أَذاعَ، تَعْرِيفاً / عَرَّفَهُ.

**شهرت یافتن** */š.-yäftan/* إشتِهاراً / إشتَهَرَ، طَيَراً و طَيَراناً و طَيْرُورَةً / طارَ ـِ الصِّيتُ، نَباهَةً / نَبَهَ ـُ و نَبُهَ ـُ إفتِضاحاً / إفتَضَحَ الأَمْرُ.

**شهردار** */šahr-där/* رَئِيسُ أو مُدِيرُ البَلَدِيَّة.

**شهرداری** */s.-d.-i/* البَلَدِيَّة.

**شهر دانشگاهی** */š.-e-dänešgähi/* مَدِينَةٌ جامِعِيَّةٌ.

**شهرسازی** */š.-säzi/* عُمْرانُ المُدُنِ، تَخْطِيطُ المُدُنِ، تَمْصِيرُ البُلْدانِ.

**شهرستان** */š.-estän/* قَضاء، مُدِيرِيَّة، ناحِيَة، مَنْطَقَة، قُطْر، إقلِيم، مِصر، قِسْم، سَنجَق.

**شهر صنعتی** */š.-e-san'ati/* مَدِينَةٌ صِناعِيَّةٌ.

**شهرفرنگ** */š.-e-farang/* صُندُوقُ الدُّنيا، صُندُوقُ الفُرجَة.

**شهر کارگری** */š.-e-kargari/* مَدِينَةُ العُمّالِ.

**شهر نشین** */š.-nešin/* ← شهری.

**شهرنشینان** */š.-n.-än/* أَهلُ المَدَرِ، أَهلُ الحَضَرِ، بَنُومَدْراء.

**شهرنشین شدن** */š.-n.-šodan/* حَضارَةً / حَضَرَ ـُ فُلانٌ.

**شهرنشینی** */š.-n.-i/* الحَضارَة، حَضَر، تَمَدُّن.

**شهروند** */š.-vand/* مُواطِن.

**شهری** */š.-i/* البَلَدِيّ، مَدَنِيّ، حاضِر، حَضِر، حَضَرِيّ، مُختَضِر، هاجِرِيّ.

**شهریار** */š.-iyär/* المَلِک، حاكِمُ المَدِينَة، كِبِيرُ البَلَدِ.

**شهریاری** */š.-i.-i/* المَمْلَكَة.

**شهریور** */šahrivar/* الشَّهْرُ السّادِسُ مِنَ السَّنَةِ الهِجْرِيَّةِ الشَّمْسِيَّةِ الإيرانِيَّةِ.

**شهریه** */šahriyye/* أُجرَةٌ شَهْرِيَّة، أُجرَةُ التَّعْلِيمِ أو التَّربِيَةِ، رُسُوم، أُجُور.

**شهسوار** */šahsavär/* بَطَل، فارِس ← شواليه.

**شهسواری** */š.-s.-i/* نِظامُ الفُروسِيَّةِ [في القُرونِ الوُسْطَى].

**شهوانی** */šahaväni/* ← شهوت ران.

**شهوت** */šahvat/* شَهْوَة، شاهِيَة، شَبَق، غُلْمَة، مَلَذَّة، نَزْه.

**شهوت انگیز** */š.-angiz/* مُثِيرُ الشَّهْوَة.

**شهوت پرست** */š.-parast/* ← شهوت ران.

**شهوت پرستی** */š.-p.-i/* ← شهوت رانی.

**شهوت ران** */š.-rän/* شَهْوان، شَهْوانِيّ، الشَّهّاء، شَبِق، داعِر، دَعِر، غَلِم، غِلِّيم، فاسِق، ماجِن، نَزِيز.

**شهوت رانی** */š.-räni/* شَهْوَة، شَبَق، غُلْمَة، فُجُور، دِعارَة، دَعَرَة، فَحْشاء، فاحِشَة، فِسْق، نَزَّة.

**شهوت رانی کردن** */š.-r.-kardan/* شَبَقاً / شَبِقَ ـَ، غَلَماً وغُلْمَةً / غَلِمَ ـَ، إغتِلاماً / إغتَلَمَ.

**شهید** */šahid/* الشَّهِيد، الشَّهِيدَة [نث].

**شهید شدن** */š.-šodan/* إشهاداً / أُشْهِدَ مج، إستِشْهاداً / أُستُشْهِدَ مج، قَتْلاً / قُتِلَ في سبيل اللهِ مج ـُ، تَرَباً و مَتْرَباً / تَرِبَ ـَ نَحْرُهُ.

**شهید کردن** */š.-kardan/* إستِشْهاداً / إستَشْهَدَ، إشْهاداً / أَشْهَدَ، هـُ قَتْلاً / قَتَلَ ـُ هـُ.

**شیاد** */šayyäd/* بَكّاش، مُختال، خَدّاع، مَكّار، مُزَوِّر، المُرائِي، خَفّاق، عَجّاص، فَجْفاج، نَفّاج.

**شیادی** */š.-i/* الإختِيال.

**شیار** */šiyär/* ۱. خَدّ، خُدَّة، أُخدُود، شَقّ، تَلَم، ثَلْم، حَزّ، شَقُّ المِحراث، نَقر. ۲. (پز) التَّلفِيف.

**شیار انداز دستی** /š.-andāz-e-dasti/ مِكَدَّةٌ يَدَوِيَّةٌ.
**شیار دادن** /š.-dādan/ شیار کردن.
**شیاردار** /š.-dār/ مُخَدَّد.
**شیار کردن** /š.-kardan/ زَرْعاً و زِراعَةً / زَرَعَ ـَ حَرْثاً / حَرَثَ ـُ الأَرْضَ، خَدّاً / خَدَّ ـُ الأَرْضَ، شَقّاً / شَقَّ الأَرْضَ ـُ تَقْوِيراً / قَوَّرَ، مَخْراً و مُخُوراً / مَخَرَ ـُ الأَرْضَ.
**شیاف** /šiyāf/ تَحْمِيلَةُ المُسْتَقِيم، لُبُوسٌ لِلْمُسْتَقِيم.
**شیاف مهبل** /š.-e-mahbal/ تَلْبِيسَةٌ لِلْمَهْبَلِ، صُوفَة.
**شیان** /šiyān/ (گیا) دَمُ التِنِّين.
**شیب** /šib/ مَيْل، مَيَلان، اِنْحِدار، حُدُور، مُنْحَدَر.
**شیب پیما** /š.-peymā/ ← شیب سنج.
**شیب تمام** /š.-e-tamām/ زَاوِيَةُ الصَّدْعِ الرَّأْسِيَّة.
**شیب دادن** /š.-dādan/ تَمْيِيلاً / مَيَّلَ، إمَالَةً / أَمَالَ إلی.
**شیب دار** /š.-dār/ مُمَال.
**شیب سنج** /š.-sanj/ مِمْيال، مِقْياسُ التَّدَرُّج.
**شیب معکوس** /š.-e-ma'kus/ (نظ) سَفْحٌ خَلْفِيّ.
**شیب وضـد شیب** / š.-o-zed-de-š./ السُّفُوحُ الخَلْفِيَّة و الإمامِيَّة.
**شیپسی** /šipsi/ مِخْرَزُ المُنَضِّد.
**شیپور** /šeypur/ بُوق، صُور، نَفِير، النَّاقُور، بُورِيّ، شَبُّور.
**شیپور استاش** /š.-e-estāš/ (پز) قَنَاةُ أُوسْتَاكِيُوس.
**شیپور اموات** /š.-e-amvāt/ (گیا) بُوقُ المَوْتَی.
**شیپور بیداری** /š.-e-bidāri/ (نظ) تَبْوِيقُ الإسْتِيقاظ.
**شیپور جمـع** /š.-e-jam'/ (نظ) إشـارَةُ التَّجَمُّع، تَبْـوِيقُ التَجَمُّع.
**شیپورچی** /š.-ci/ بَوّاق، بُرُوْجِيّ.
**شیپور خبر** /š.-e-xabar/ الشِّياع.
**شیپور رحمی** /š.-e-rahemi/ (پز) قَنَاةُ فالوب.
**شیپور زدن** /š.-zadan/ تَبْوِيقاً / بَوَّقَ.
**شیپوری** /š-i/ البُوقِيّ، بُوقِيّ الشَّكْل.
**شیخ** /šeyx/ شَيْخ، مُسِنّ، مُرْشِد.
**شیخ نشین** /š.-nešin/ الإمارَة.
**شیخوخیت** /šeyxuxiyyat/ شَيْخُوخَة، شَيْخُوخِيَّة.
**شیدا** /šeydā/ ۱. وَلْهان، وَالِه، هـائِم، هَيْمان، مُسْتَهام، مُسْتَهْتَر، مُوْلَع. ۲← دیوانه. ۳ ← عاشق.
**شیدایـی** /š.-yi/ ۱. وَلَه، هَيـاج، هُيَام، تَحَيُّـر. ۲ ← دیوانگی. ۳ ← عاشقی.
**شیر** /šir/ ۱. (جانـ) أَسَدو أَسَدَة[نث]، الحَيْدَر، الحَيْدَرَة، إبْـنُ الأَجْلَـی، أَبُوالحـارِث، أَبُـوالأَشْبـال، آبِي، بـاسِـل، بَهْنَس، بَهْوَر، جَأْب، المُتَجَبِّر، أَجْبَـه، مُجَهْجَة، جِرْياض، جَسّاس، حادِر، حارِث، حَطّـام، حَطُوم، مِحْطَم، حَمْزَة، الحـامِي، مُحَنْجَـر، حَوّاس، خَبّـاس، خَبُّـور، الخابِـس، مُخَثْعَم، خادِر، خَزْرَج، خُشام، مِخْشَفْ، خَطّار، مُتَخَمْط، خُنـابِس، اَخْنَـس، خِنَّوس، الخُنـافِـس، خَوان، خـائِنُ العَيْن، مُـدَرَّب، دِرْباس، دِرْواس، دَلَهْمَـس، دُماجِـس، دَوّاس، دَوْسَـر، دَوْكَس، الـدّاهِـي، زُفَـر، الزِّنْبَـر، زائِف، زَيّاف، أَزْبَد، مُتَـزَبِّد، رابِض، رَبّاض، رُزَم، راصِـد، مُرْمِل، مُـرَمِّل، راهِـب، مَرْهُـوب، رِئْبال، رِئْبـال، سَبْع، سَبْـر، أَسْحَر، السِّـرحان و السِّرحـانَة [نث]، السّـاري، سَنْدَرِيّ، سَوّار، السَّيْحد، مُشِبّ، أَشْدَخ، شُـرابِث، اَصْبَح، مُصْحِر، صَعْب، صَلْـدِم، صُمادِح، صَمَّة، أَصْهَب، أَصْيَـد، صَيّاد، ضَبُوث، اَضْبَـط، ضَرْضَـم، الضِّرْغام و الضِّـرغامَـة [نث]، الضِّرْغَـم، ضُرام، الضَّيْغَم، الضَّيْغَمِـيّ، ضَمْضَم، عـابِس، عَبّـاس، العِثْـرِس و العَثَـرَّس، عَجُـوز، العـادِي، عِـرْس، عَـرِس، عُزْوَة، عَـزّام، عَمّـاس، عَمُـوس، عائِث، مُعِيْـد، عَوْف، العَيُوث، أَغْثَر، الغـادِي، غَضْب، غَضَنْفَر، غَطَمَّش، غَيّـال، فَدَوْكَـس، فَـرّاس، فُـرانِس، قَبّـاب، المُتَقَـدِّي، قَسْوَر، قَسْـوَرَة، قَشْعَم، قاطِـب، قَعّاس، كَرِيْـه، الكَفَات، كَلْب، أَكْلَـف، كَهْمَس، لابِـد، كَبْأَة، لَبُـؤَة و لَبْوَة [نـث]، لَحَاسَـة، لَحِم، لائِث، لَيْث، نَـأّاج، نَهّات، نَهّـاس، نَهّام، مُنِيْخ، وَرْد، وَهّـاس، الهِبْرِزِيّ، هَجّـام، هَدِبَ، الهـادِي، هَرْثَمَة، هُـرّ، هَرّاس، هَرِس، مِهْراع، هِرْمـاس، هَرَامِسَة، هَرُوت، الهَـزهار، هَرِيْـت، الهِزَبْر، الهِـزَبْر، هُزابِـر، هُزَع، هَـزّاع، مِهْزَع، هَيْـزَم، هُصَـر، هُصَـرَة، هَصُور، هَصُـورَة، هـاصِـر، مِهْصـار، مِهْصَر، هَصّـار، الهَيْصـار، والهَيْصَـر، الهَيْصَـم، هاضُـوم، هِلْقـام، هَمُـوس، هَمْهام، هَمْهُـوم، هِمْهِيم، الهُنْبُغ، هَـوّام، مَهِيْب. ۲. حَلِيْب، حَلَـب، لَبَن، مُسْتَحْلَـب، خِيْس، بَصْبـاص، بَياض، دَرّ، دَرَّة، رِسْـل، عِزق، عَـرَق، مَعْس، وَضَـح. ۳. حَنَفِيَّـةُ الماءِ، صَمّـام، صُنْبُورَة، صُنْبُور، بُزَال. ۴. وَجْهُ العَمْلَة، وَجْهُ السِّكَّة.
**شیر آب** /š.-e-āb/ ← شیر ۳.
**شیر آتش نشانی** /š.-e-ātaš-nešāni/ حَنَفِيَّةُ حَرِيْق.

**شیرآور** /š.-ävar/ مُدِرٌّ لِلْحَلِيْبِ.

**شیر آهک** /š.-e-ähak/ لَبَنُ الجِيْرِ.

**شیرابه** /š.-äbe/ ←شیرهٔ گیاهی.

**شیرازه** /širäze/ تَحْبِيْكُ الكِتابِ أَوِ الدَّفْتَرِ.

**شیرازه بندی کردن** /š.-bandi-kardan/ تَحْبِيْكاً / حَبْكَ الكِتابَ.

**شیر اطمینان** /šir-e-etminän/ صِمامُ الأَمانِ.

**شیرافکن** /š.-afkan/ ← دلیر.

**شیر برنج** /š.-berenj/ رُزٌّبلَبَنٍ، رُزٌّبالحَلِيْبِ.

**شیر بریده** /š.-e-boride/ لَبَنٌ رائِبٌ.

**شیر بها** /š.-bahä/ المَهْرُ المُقَدَّمُ.

**شیر پنیر** /š.-panir/ بَقْلَةُ اللَّبَنِ، عاقِدُ اللَّبَنِ.

**شیرتیغه یی** /š.-e-tiqeyi/ صِمام بَوّابِيّ.

**شیرجه** /š.-jeh/ القَفْزُ إلى الماءِ، غَطْسَة، غَوْصَة.

**شیرجه رفتن** /š.-j.-raftan/ غَطْساً / غَطَسَ ـِ و غَـوْصاً و غِياصاً و غِياصَةً و مَغاصاً / غاصَ ـُ.

**شیر چای** /š.-cäy/ الشّاي باللَّبَنِ.

**شیر خروجی** /š.-e-xoruji/ أُنْبُوبُ تَنْفِيْسٍ.

**شیر خشت** /š.-e-xešt/ المَنُّ المُسْهِل.

**شیرخشک** /š.-e-xošk/ حَلِيْبٌ مُجَفَّفٌ.

**شیرخوار** /š.-xär/ رَضِيْع، رَبِيْب.

**شیر خوارگاه** /š.-x.-gäh/ أُمُوْمَة، دارُ الحَضانَةِ.

**شیر خوارگی** /š.-x.-egi/ رَضْع، رِضاع، رَضاعَة، لِبان.

**شیر خوردن** /š.-xordan/ ضُرُوعاً / ضَرَعَ ـُ الـرَّضِيْعُ، اِلْتِباناً / اِلْتَبَنَ.

**شیرخوری** /š.-xori/ المِلْبَنَة.

**شیردار** /š.-där/ اللّابِن، لَبِيْن.

**شیر دادن** /s.-dädan/ إرْضاعاً / أَرْضَعَ، تَرْضِيْعاً / رَضَّعَ.

**شیردان** /š.-dän/ ۱. إبْريقُ اللَّبَنِ، مِـذْلَجَةُ اللَّبَنِ، قِسْطُ اللَّبَنِ. ۲. إنْفِحَة، إنْفَحَّة، مِنْفَحَةُ التَّجْبِيْـنِ، كِرْشُ الطَّبْخِ، كِرشَة، غَنَمِيّ.

**شیردریایی** /š.-e-daryäyi/ (جانـ) أَسَدُ البَحْرِ.

**شیر دندان** /š.-dandän/ (گیا) اليَغْضِيْد.

**شیردوشه** /š.-duše/ مِلْبَن، مِحْلَـب، الحِلاب، سَمْـراء، مِكْرَص.

**شیرده** /š.-deh/ لَبِنَة، لَبُـون، لَبُونَـة، رَضّاع، رَضُـوعَة، رَغُوث.

**شیر زن** /š.-zan/ فارِسَة، بَطَلَة.

**شیر زنه** /š.-zane/ المِمْخَض، المِمْخَضَة، إبْرِيْج، نِحْي.

**شیرسنج** /š.-sanj/ مِيْزانُ اللَّبَنِ.

**شیرشدن** /š.-šodan/ جَسارَة و جُسُوراً / جَسَرَ ـُ إجْتِراءً / اِجْتَرَأَ.

**شیرشناور** /š.-e-šenävar/ صِمامٌ يُشَغَّل بِعَوّامَةٍ.

**شیرصافکن** /š.-säfkon/ المِلْبَن.

**شیرفروش** /š.-foruš/ لَبّان، بائِعُ الحَلِيْبِ.

**شیرفهم کردن** /š.-fahm-kardan/ التَّفْهِيْمُ بِصُعُوبَةٍ.

**شیرقلاب** /š.-qolläb/ إبْزِيْم.

**شیرقهوه** /š.-qahve/ قَهْوَةٌ باللَّبَنِ.

**شیرکاکائو** /š.-kākä'u/ كاكاوُ باللَّبَنِ.

**شیرکردن** /š.-kardan/ تَجْسِيْراً / جَسَّرَ، تَشْجِيعاً / شَجَّعَ، تَجْرِيْئاً / جَرَّأَ.

**شیرکشویی** /š.-e-kešowyi/ صِمامٌ كُرَوِيّ.

**شیـرگنجشـک** /š.-gonješk/ (جانـ) صُـرَد، شِقِـرّاق، الشَّرَقْراق و الشِّرِ قْراق و الشَّرَ قْرَق، خُضارِيّ، اَخْطَب.

**شیر گنجشک حبشی** /š.-g.-e-habaši/ (جانـ) الأَخْيَل.

**شیرگنجشکها** /š.-g.-hä/ (جانـ) صُرَدِيّات، شِقِرّاقِيّات.

**شیرگیا** /š.-giyä/ (گیا) الأُفْرْبِيُون، الفُرْبِيُون.

**شیرلان** /š.-län/ المَأْسَدَة.

**شیرماهی** /š.-mähi/ (جانـ) فِيْلُ البَحْرِ، فَظّ.

**شیرماهیان** /š.-m.-yän/ (جانـ) الخَيْلانِيّات.

**شیرمایه** /š.-mäye/ الإنْفَحَة.

**شیرمرغ** /š.-morq/ (گیا) السُّرَّة، صاصَل.

**شیروا** /š.-vä/ المَضِيْرَة.

**شیروانی** /širväni/ جَمَلُون.

**شیر و خورشید** /š.-o-xoršid/ الأَسَدُوالشَّمْسُ.

**شیرو خورشیـد سرخ** /š.-o-x.-e-sorx/ الأَسَدُوالشَّمْـسُ الحَمْراءُ.

**شیره** /šire/ ۱. عُصـار، عُصارَة، عَصِيْـر، عَصِيْرَة، شِيْـرَةُ الحَلْوَى، مُجاجَة، ماء. ۲. مُلَخَّص، خُلاصَة.

**شیرهٔ پرورده** /š.-ye-parvarde/ (گیا) نُسْغٌ كـامِل، نُسْغٌ هابِط.

**شیره پز** /š.-paz/ الدَّبّاس.

**شیره تریاک** /š.-ye-taryäk/ عَصِیْرَةُ التِّرْیاقِ.
**شیرهٔ خام** /š.-ye-xäm/ نُسْغٌ باهِلٌ أو ناقِصٌ أوْ صاعِدٌ.
**شیره خانه** /š.-xäne/ ۱. المَنْطَلَة. ۲. ← شیره کش خانه.
**شیره خانه‌چی** /š.-x.-ci/ صاحِبُ حانَة.
**شیرهٔ خشخاش** /š.-ye-xašxäš/ أفْیُون، صَمْغُ الخَشْخاشِ.
**شیرهٔ روده** /š.-ye-rude/ عُصارَةُ المِعَویّة.
**شیره فروش** /š.-foruš/ الدّبّاس.
**شیره کش** /š.-keš/ دَبّاس. ۲ ← شیره‌یی.
**شیره کش خانه** /š.-k.-xäne/ خَمّارَةُ التِّرْیاق، حانَة، مَحْشَشَة، غُرْزَةُ تَدْخِیْنِ الحَشِیْش.
**شیره کشی** /š.-k.-i/ التَّقْطِیْر.
**شیره کشیدن** /š.-kešidan/ ۱. عَصْراً / عَصَرَ ــِ الشَّيءَ، تَعْصِیْراً / عَصَّرَ الشَّيءَ. ۲. اسْتِخْلاصاً / اِسْتَخْلَصَ الشَّيءَ، تَلْخِیْصاً / لَخَّصَ الشَّيءَ، أخْذاً / أخَذَ یَأْخُذُ خُلاصَتَهُ، اِسْتِحْلاباً / اِسْتَحْلَبَ، اِسْتِدْراراً / اِسْتَدَرَّهُ، إضْناءً / أضْنَی، إنْهاکاً / أنْهَکَ. ۳. تَدْخِیْناً / دَخَّنَ الحَشِیْشَ.
**شیرهٔ گیاهی** /š.-ye-giyähi/ لَبَنُ النَّبات، ماوِیَّة، مائِیَّة، زَوْم، نُسْغ، صُعْرُوْر، لَثَأ، اللَّثَی، نَسَل.
**شیرهٔ معده** /š.-ye-me'de/ العَصِیْرُ المَعْدِيّ، عُصارَةٌ مَعْدِیَّةٌ.
**شیرهٔ معصفر** /š.-ye-mo'asfar/ زَیْتُ العُصْفُر.
**شیرهٔ هسته** /š.-ye-haste/ السّائِلُ الشَّفّافُ أو شِبْهُ الشَّفّافِ في نَواةِ الخَلِیَّةِ..
**شیرهٔ یاخته‌یی** /š.-ye-yäxteyi/ عَصِیْرٌ خَلَويّ.
**شیره‌یی** /š.-yi/ المُدْمِنُ لِلأفْیُون.
**شیری** /š.-i/ ۱. أسَدِيّ ← ۲. لَبَنِيّ.
**شیریا خط** /š.-yä-xat/ طُرَّة أمْ یا ظ .
**شیری کردن** /š.-i-kardan/ ضَرْغَمَةٌ / ضَرْغَمَ.
**شیریکطرفه** /š.-e-yektarafe/ صِمامٌ غَیْرُ مُرْجِع.
**شیرین** /širin/ حُلْو، حَلاوَة، الحَلِيّ، حَمِیْت، عَذْب.
**شیرین بیان** /š.-bayän/ ۱. (گیا) سُوْس، عِرْقُ السُّوس. ۲. المَعْسُول.
**شیرین بیان چینی** /š.-b.-e-cini/ (گیا) سُوْس شَوْکِيّ.
**شیرین بیان صحرایی** /š.-b.-e-sahrayi/ (گیا) سُوْس کاذِب.
**شیرینجک** /š.-jak/ المِغْثِر، المُغْثُور.
**شیرین زبان** /š.-zabän/ فَصِیْح، بَلِیْغ.
**شیرین زبانی** /š.-z.-i/ بَلاغَة، فَصاحَة.
**شیرین شدن** /š.-šodan/ حَلْواً / حَلاَ، حَلاوَةً / حَلُوَ، اِحْلِیلاءً / اِحْلَوْلَی.
**شیرینک** /š.-ak/ ۱. (پز) ← زردزخم. ۲. (گیا) حَضال.
**شیرین کار** /š.-kär/ ۱. مُتَلاعِب، حَسَنُ الفِعال. ۲. ← شعبده‌باز.
**شیرین‌کاری** /š.-k.-i/ ۱. التَّلاعُب، حُسْنُ الفِعال. ۲← شعبده‌بازی.
**شیرین کردن** /š.-kardan/ تَحْلِیَةً / حَلَّی الشَّيءَ، إحْلاءً / أحْلَی الشَّيءَ، تَسْکِیْراً / سَکَّرَ الشَّيءَ، تَحْلِیَةً / حَلَّی، تَعْسِیْلاً / عَسَّلَ، عَسْلاً / عَسَلَ ــِ الطَّعامَ.
**شیرینکها** /širinakhä/ (گیا) حَضالِیّات.
**شیرینی** /širini/ ۱. حَلاوَة، عُذُوْبَة، مَطْقَة، صُقْرَة. ۲. حَلْوَی، حَلْواء، الحُلْو، حَلاوَة، حُبُوبُ العَنْبَر، کَعْک.
**شیرینی پز** /š.-paz/ حَلْوانِيّ، حَلْوائِيّ.
**شیرینی پزی** /š.-p.-i/ ۱. طَبْخُ الحَلْوَی. ۲← شیرینی فروشی ۲.
**شیرینی خوران** /š.-xorän/ ۱. مَراسِیْمُ الخُطْبَة. ۲. حَلَوِیّات الخُطْبَة.
**شیرینی خوری** /š.-xori/ صَحْنُ الحَلْوَی.
**شیرینی‌ساز** /š.-säz/ حَلْوانِيّ، حَلْوائِيّ.
**شیرینی فروش** /š.-foruš/ حَلْوانِيّ، بائِعُ الحَلَوِیّات، شَوْلَقِيّ.
**شیرینی فروشی** /š.-f.-i/ ۱. بَیْعُ الحَلْوَی. ۲. مَعْرَضُ الحَلَوِیّات.
**شیز فرنی** /šizoferni/ (پز) فُصام.
**شیست** /šist/ المُنَضَّد.
**شیستسانی** /š.-säni/ شِسْتِيّ، شَبِیْهٌ بِالشُّسْت.
**شیست قیری** /š.-qiri/ الطُّفَلُ الصُّفَحِيُّ الزَّیْتِيُّ.
**شیشعان** /šiša'än/ (گیا) شَمْعِیَّة، الدّارُ شِیْشَعان، جَوْلَق، عُوْدُ البَرْق، القُنْدُول، القِنْدَوْل، وَزّال.
**شیشعان‌ها** /š.-hä/ (گیا) الشَّمْعِیّات.
**شیشک** /šišak/ خَرُوْفٌ عُمْرُهُ سَنَةٌ واحِدَةٌ.
**شیشکی** /šišaki/ عَفْطَة (عراق)، طُزّ (مصری).

**شیشکی بستن** /š.-bastan/ ضُراطاً و ضَرِيطاً / ضَرَطَ بِـ إضراطاً / أَضْرَط بالرّجلِ، تَضْرِيطاً / ضَرَّطَ بِهِ.

**شیشلیک** /šišlik/ ←ششلیک.

**شیشه** /šiše/ زُجاج، زَجاجَة، قِنِّيْنَـة، قِزاز، قِزازَة، أَسَر، طابَق، لَوْح، نَهَى، نُهاء.

**شیشه‌یی** /š.-yi/ الزُّجاجِيّ.

**شیشهٔ آبداده** /š.-ye-ābdāde/ زُجاجٌ مُقَسَّى.

**شیشهٔ آتشخوار** /š.-ye-ātašxar/ ←شیشهٔ پیرکس.

**شیشهٔ آتشفشانی** /š.-ye-ātašfešāni/ حَجَرُ المِينا.

**شیشهٔ اتومبیل** /š.-ye-otomobil/ حاجِبُ الرِّيْح.

**شیشهٔ اسفنجی** /š.-ye-esfanji/ الزُّجـاجُ الإسْفَنْجِيّ، الزُّجاجُ الزَّبَدِيّ.

**شیشهٔ اطمینان** /š.-ye-etminān/ زُجاجُ الأَمانِ.

**شیشه بر** /š.-bor/ زَجّاج.

**شیشهٔ پیرکس** /š.ye-pireks/- البِيْرِكس.

**شیشهٔ ریسیده** /š.-ye-riside/ الزُّجاجُ المَغْزُوْل.

**شیشه‌ساز** /š.-sāz/ الزَّجّاج.

**شیشهٔ ساعت** /š.-ye-sāa't/ (فز) زُجاجَةُ ساعَةٍ.

**شیشه‌سنگ** /š.-ye-sang/ بِلَّورٌ لِلْمَرايا والنَّوافِذِ الكَبِيْرَة.

**شیشهٔ شیرکودک** /š.-ye-šir-e-kudak/ الرَّضّاعَة.

**شیشهٔ عدسی** /š.-ye-adasi/ عَدَسَة، عَدَسِيَّة.

**شیشهٔ عکاسی** /š.-ye-akkāsi/ الصُّوَرَةُ السَّلْبِيَّة.

**شیشه فروش** /š.-foruš/ زَجّاج، الزُّجاجِيّ، قِمِراتِيّ.

**شیشهٔ فلینت** /š.-ye-felint/ الزُّجاجُ الصَّوّانِيّ أو الظِّرّانِيّ.

**شیشهٔ کراون** /š.-ye-kerāvn/ الزُّجاجُ التّاجِيّ.

**شیشه‌گر** /š.-gar/ قِمِراتِيّ، زَجّاج.

**شیشه‌گری** /š.-g.-i/ الزِّجاجَة.

**شیشهٔ لوحی** /š.-ye-lowhi/ بِلَّورٌ لِلْمَرايا والنَّوافِذِ الكَبِيْرَة.

**شیشهٔ لیفی** /š.-ye-lifi/ ← شیشهٔ ریسیده.

**شیشهٔ مات** /š.-ye-māt/ زُجاجٌ أَغْبَش، زُجاجٌ مُصَنْفَر.

**شیشهٔ محلول** /š.-ye-mahlul/ الذَّوْبُ الزُّجاجِيّ، الزُّجاجُ المائِيّ.

**شیشهٔ معدنی** /š.-ye-ma'dani/ ← شیشهٔ آتشفشانی، عقیق سیاه.

**شیشهٔ منفی** /š.-ye-manfi/ السّالِبُ فِي التَّصْوِيْر.

**شیشـهٔ ورقـی** /š.-ye-varaqi/ الـزُّجـاجُ الصَّفْحِـيّ أو الصَّفِيْحِيّ.

**شیطان** /šeytān/ ۱. شَيْطـان، إبْلِيْس، بـاطِل، بَـلأز، بَهْمُوث، جَـلأز، جِمّ، مَحَـال، خابِـل، مَخْزِيّ، خَنّـاس، سَمَعْمَع، شَيخُ النّـار، طاغُوت، قازّ، لَعِيْـن، وَسْواس. ۲. مُتَمَرِّد، شِرِّيْر، خَبِيْث، شَقْوَة، نَجِس.

**شیطانک** /š.-ak/ (مسـ) أَنْفُ العُوْد.

**شیطانی** /š.-i/ إبْلِيْسِيّ.

**شیطانی شدن** /š.-i-šodan/ اِحْتِلاماً / اِحْتَلَمَ، تَحَلُّماً / تَحَلَّمَ، تَنَوُّماً / تَنَوَّمَ، اِسْتِنامَةً / اِسْتَنامَ.

**شیطانی کردن** /š.-i-kardan/ تَشَيْطُناً / تَشَيْطَنَ الوَلَدُ.

**شیطرج** /šitaraj/ (گیـا) حَشِيْشَةُ الأَسْنـانِ، مِسْـواكُ الرّاعِي، عُصاب، رَصاصِيَّة.

**شیطرجها** /š.-hā/ (گیا) الرَّصاصِيّات.

**شیطنت** /šeytanat/ شَيْطَنَة، عَفْـرَتَة، شَقـاوَة، عَرْبَـدَة، تَمَرُّد، عِصْيان، دَجْل، عَكْب، فُسُوق.

**شیطنت کردن** /š.-kardan/ تَشَيْطُناً / تَشَيْطَنَ، تَعَفْرُتاً / تَعَفْرَتَ، دَجْلاً / دَجَلَ ـُ.

**شیعی** /ši'i/ شِيْعِيّ.

**شیعی شدن** /š.-šodan/ تَشَيُّعاً / تَشَيَّعَ الرَّجلُ.

**شیفتگی** /šiftegi/ غَرام، صَبابَة، شَغَف، هَوَس، خَبَل.

**شیفته** /šifte/ وَالِه، وَلَه، الوَلْهان، مَوْلَه، مُوَلَّه، مَجْذُوْب، مُنْجَـذِب، مُحِبٌّ لِكَـذا، مُغْرَم، عـاشِق، مُتَحَيِّـر، مُوْلَـع، مُسْتَهْتِر بالشَّيء، أَهْوَس، مُهَوَّس، مَهْوُوْس، هَيْمان.

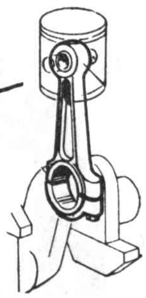
**شیفته شدن** /š.-šodan/ وَلَهاً / وَلَهَ يَلِهُ، تَـوَلُّهاً / تَوَلَّهَ، فَتْناً وفُتُوناً / فُتِنَ مع بِـ اِفْتِناناً / أُفْتُتِنَ مع بِـهِ، شَغَفاً / شُغِفَ مع ـِ بِـهِ، إغْراماً / أُغْرِمَ مع بالشَّـيء، إيْلاعاً / أُولِعَ مع بالشَّيء، لَهَجاً / لَهِجَ ـَ بالشَّيء، تَسَبِّياً / تَسَبَّى فُلانٌ لِفُلانٍ، اِسْتِهْتاراً / أُسْتُهْتِرَ مع بِكـذا، اِسْتِهامَةً / أُسْتُهِيْمَ مع فُؤادُهُ، تَهَوُّساً / تَهَوَّسَ، اِنْهِواساً / اِنْهَوَسَ.

**شیفته کردن** /š.-kardan/ تَوْلِيْهاً / وَلَّهَ الرَّجُلَ، شَغَفاً / شَغَفَهُ ـَ الحُبُّ، إغْراماً / أَغْرَمَهُ، إيْلاعاً / أَوْلَعَهُ، فَتْناً و فُتُوناً / فَتَنَ بِـ تَفْتِيْناً / فَتَّنَ، اِفْتاناً / أَفْتَنَ، جَذْباً / جَذَبَ ـِ واجْتِذاباً / اِجْتَذَبَ هُـ إلَيْهِ، سَبْياً و سِباءً / سَبَى ـِ فلاناً، إسْتِباءً / إسْتَبَى العَقْلَ، اِسْتِهْواءً / اِسْتَهْوَى هُـ.

**شیفر** /šifr/ ← رقم، عدد، نمره، علامت، رمز.

**شیفون** /šifon/ خِرَقَة، رَثّ.

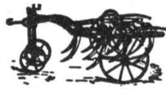
**شیقر** /šeyqar/ (گیا) غَنَم، الحَصال.
**شیق ماهی** /šiq-māhi/ (جانـ) الشِّيْق، أبُومَرِيْنا.
**شیک** /šik/ ۱ ← شیک پوش. ۲. جَمِيْل، ظَرِيْف، لَطِيْف.
**شیک پوش** /š.-puš/ شِيْك، حَسَنُ الهِنْدام، الأنِيْق.
**شیک پوشی** /š.-p.-i/ شِياكَة، إناقَة.
**شیلات** /šilāt/ ۱. إنْكِسـاراتٌ و فَتَحاتٌ مِـنَ البَحْرِ فـي اليابِسَـةِ تُتَّخَذُ مَنـاطِقَ لِصَيْـدِ الأسْماكِ. ۲. شِركَـةُ صَيْدِ الأسْماكِ.
**شیلم** /šeylam/ (گیا) السُّكَرَة، دَنْقَة.
**شیلنگ** /šilang/ خُـرطُـومُ الماءِ، أنْبُـوبٌ مَطّـاطِـيٌّ، النَّرْبِيْدَج، قَناة، مَرْبِيْج [عراق].
**شیله پیله** /šilepile/ (عم) مَكْر، خُدْعَة.
**شیلی** /sili/ شِيْلِه.
**شیلینگ** /šiling/ الشِّلِن.
**شیمناب** /šimnāb/ (شیمـ) الكِيْميائِيُّ الخالِصُ.
**شیمی** /šimi/ كِيْميا، كِيْمِياء.
**شیمی آلی** /š.-ye-āli/ (شیمـ) الكِيْمِياءُ العُضْوِيَّةُ.
**شیمیایی** /š.-yāyi/ كِيْميائِيٌّ، كِيْمِيٌّ.
**شیمی پزشکی** /š.-pezeški/ (شیمـ) كِيْمِياءُ الطِّبِّ.
**شیمی تطبیقی** /š.-ye-tatbiqi/ (شیمـ) كِيْمِياءُ تَطْبِيْقِيَّة.
**شیمی حیاتی** /š.-ye-hayāti/ (شیمـ) الكِيْمِياءُ الحَيَوِيَّةُ.
**شیمیدان** /š.-dān/ عالِمٌ في الكِيْمِياء، كِيْميائِيٌّ.
**شیمی درمانی** /š.-darmāni/ (پز) المُعالَجَةُ الكِيْميائِيَّة.
**شیمی ساخت** /š.-sāxt/ (شیمـ) المادَّةُ الإصْطِنـاعِيَّةُ أو الصُّنْعِيَّـةُ [مـادَّةٌ مُنْتَجَـةٌ بِطَـرائِقِ الإصْطِنـاعِ أو الصُّنْـعِ الكِيْميائِيِّ].
**شیمیست** /šimist/ ← شیمیدان.
**شیمی صنعتی** /šimi-ye-san'ati/ (شیمـ) كِيْمِيـاءُ صِناعِيَّة.
**شیمی علمی** /š.-ye-elmi/ (شیمـ) ← شیمی تطبیقی.
**شیمی غیر آلی** /š.-ye-geyr-e-āli/ (شیمـ) ← شیمی کانی.
**شیمی فضایی** /š.-ye-fazāyi/ (شیمـ) الكِيْمِيـاءُ المُجَسَّمَة.
**شیمی فیزیک** /š.-fizik/ (شیمـ) الكِيْمِياءُ الفِيْـزِيائِيَّة، كِيْمِيفِيْزِيائِيَّة.
**شیمی کانی** /š.-ye-kāni/ (شیمـ) كِيْمِياءُ غَيْرُ عُضْوِيَّة.
**شیمی کیهانی** /š.-ye-keyhāni/ (شیمـ) الكِيْمِيـاءُ الكَوْنِيَّةُ.
**شیمی گرمایی** /š.-garmāyi/ الكِيْمِياءُ الحَرارِيَّةُ.
**شیمی معدنی** /š.-ye-ma'dani/ (شیمـ) ← شیمی کانی.
**شیمی نجومی** /š.-nojumi/ (شیمـ) ← شیمی کیهانی.
**شینتو** /šinto/ شِنْتو.
**شینتوئیسم** /šinto'ism/ شِنْتُووِيٌّ.
**شیوا** /šiva/ ۱. فَصِيْح، بَلِيْغ. ۲. شِيْفا.
**شیوایی** /š.-yi/ فَصاحَة، بَلاغَة.
**شیوع** /šoyu'/ شُيُـوع، رَواج، تَداوُل، إنْتِشـار، عُمُـوم، شُمُول، ظُهُور، فَشْي، فَشْو.
**شیوع دادن** /š.-dādan/ شَيْعاً / شاعَ ـِ بالخَبَر، إشاعَةً / أشاعَ، إذاعَةً / أذاعَ، إعْلاناً / أعْلَنَ.
**شیوع یافتن** /š.-yāftan/ شَيعاً و شُيُوعاً و مَشاعاً و شَيَعاناً و شَيْعُوعَةً / شاعَ ـِ الخَبَرُ، ذَيْعاً و ذُيُوعـاً و ذَيْعُوعَةً و ذَيَعاناً / ذاعَ ـِ الخَبَرُ، إنْتِشاراً / إنْتَشَرَ، فَشْواً و فُشُوّاً و فُشِيّاً / فَشا ـُ تَفَشِّيـاً / تَفَشَّى المَرَضُ، شَمْـلاً و شُمُولاً / شَمِلَ ـَـ و شَمُلَ ـُ و عُمُوماً / عَمَّ ـُ الشَّيءُ.
**شیون** /šivan/ نَوْح، نُـوَاح، نِياح، نَوْحَة، صُـراخ، عَوْل، عَوِيْل، أنِيْن، نَدْب، مَنْدَب، وَلْوَلَة.
**شیون کردن** /š.-kardan/ نَوْحاً و نِياحاً و نُـواحاً و نِياحَةً و مَناحاً / ناحَ ـُ المَيِّتَ أو عَلَيهِ، تَعْـوِيْلاً / عَوَّلَ، إعْوالاً / أعْوَلَ، نَحْباً و نَحِيْباً / نَحَبَ ـِ إنْتِحاباً / إنْتَحَبَ، وَلْوَلَةً / وَلْوَلَ، وَهْوَهَةً / وَهْوَهَ في صَوْتِهِ.
**شیوه** /sive/ طَرْز، نِظام، طَرِيْقَة، أسْلُـوب، آيِيْن، مَأخَذ، دَأب، شَكْل، صِبْغَة، صِفَة، اِصْطِلاح، صُورَة، عُرْف.
**شیونودکسا** /šinodoksā/ (گیا) الشُّرْفَث.
**شیوهٔ نگارش** /š.-ye-negāreš/ قَلَمُ نَصّ، أسْلُوبُ الكِتابَةِ.
**شیهه** /šihe/ صَهِيْل، صُهال، حَمْحَمَة.
**شیهه کشیدن** /š.-kešidan/ صُهالاً و صَهِيْلاً / صَهَلَ ـَ الفَرَسُ، حَمْحَمَـةً / حَمْحَمَ، زَمْـزَمَةً / زَمْزَمَ ت الخَيْـلُ، شَخْراً و شَخِيْراً / شَخَرَ ـِ هَطْهَطَةً / هَطْهَطَ الفَرَسُ.


شاتون


شانهٔ ونوس


شاطرا


شاخهٔ خوابانده


شانهٔ زمین صاف‌کن


شش گیاه


شاهرخ


شبوط


شاهین شکاری


شلغم بیابانی


شوکا


ششم بزرگ


شش شاخ


شترمرغ استرالیایی


شقراق


شپشهٔ جهندهٔ گیاهی


شاهین سفیدسر

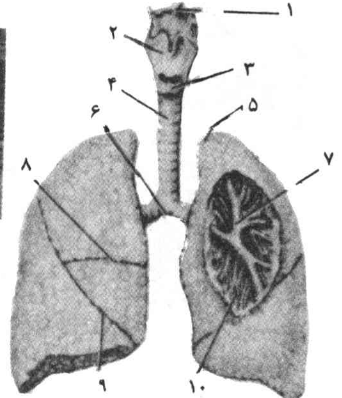

شترگلو


شیر گنجشک حبشی


شمارگرآب


شفیره

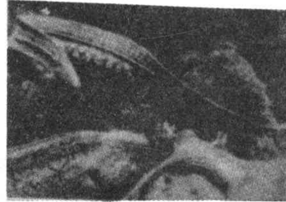
## شش ـ الرِّئَة



۱ـ استخوان لامی: العظم اللّامِيّ
۲ـ غضروف تیروئید: الغضروف الدَّرَقِيّ
۳ـ غضروف حلقی: الغضروف الحلقيّ
۴ـ نای: القصبة
۵ـ تارک شش: قمة الرّئة
۶ـ محل تقسیم نای به دو نایژه: المفرق العصبي
۷ـ شبکهٔ نایژکهای لپ بالا: الشّعبة الفصيّة العليا
۸ـ شیار کوچک: الفرجة الصّغری
۹ـ شیار بزرگ: الفرجة الكبری
۱۰ـ شبکهٔ موی رگهای لپها و لپکهای شش: الشّجرة الفصيّة

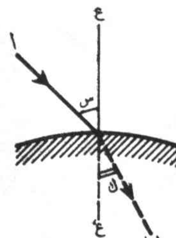
## شناور - العَوّامَة


شمع‌کش


شیق ماهی


شمشیرماهی

## شکست نور ـ الاِنْکِسار



أس: شعاع تابش: الشّعاعُ السّاقط
س: زاویهٔ تابش ـ زاویة السّقوط
ک ب: شعاع شکسته ـ الشّعاع المنکسر
ک: زاویهٔ شکست ـ زاویة الانکسار
ع عَ: خط عمود ـ العمود

۱ ـ قسمت شناور قلّاب ماهیگیری: عوّامة سنّارة الصّید
۲ـ قسمت شناور سوختاما (کربوراتور): عوّامة المُفَحِّم
۳ـ قسمت شناور هواپیمای دریایی: عوّامة الطّائرة المائيّة
۴ـ قسمت شناور تور ماهیگیری: عوّامة شبکة الصّید

# شکار ـ الصّید

شکار به وسیلهٔ سگ شکاری (تازی)



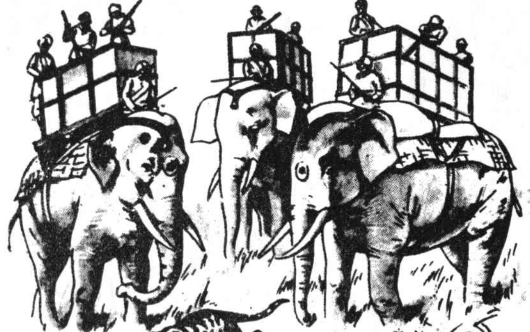
بواسطة كلب الصيد



صيد المستنقعات ـــ شکار در مردابها.



صيد القترة: شکار از پشت کومه



صيد الببر ـــ شکار ببر



شکار به وسیلهٔ آینه برای فرود

الصيد بواسطة مرآة القنابر

الصيد تحت الماء ـــ شکار در زیر آب





صيد الوعول ـــ شکار بز کوهی





الصيد بواسطة كلاب المطاردة

شکار به وسیلهٔ سگان شکاری.



صيد اليمام (رمي المطشّة)

شکار کبوتر به وسیلهٔ پرتاب راکت



ص /s/ ، الصّاد، الحرفُ السّابعَ عَشَرَ من الألفباءِ الفارِسيَّةِ وهي بمثابةِ ۹۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**صابون** /sābun/ (شيمـ) صابُون، غاسُول، غَسُول، غِسْل.

**صابون اصلاح** /s.-e-eslāh/ صابُونُ الحِـلاقَةِ ← صابون ريش تراشی.

**صابون‌پز** /s.-paz/ ← صابون‌ساز.

**صابون پـزشکی** /s.-e-pezeški/ صابُونٌ طِبّـيٌّ، صابُونٌ مُطَبَّب.

**صابون‌پزی** /s.-pazi/ ← صابون‌سازی.

**صابون توالت** /s.-e-tovālet/ صابُونُ الزِّينَة.

**صابون حمام** /s.-e-hammām/ صابُونُ الحَمَّام.

**صابون حیوانی** /s.-e-heyvāni/ الصّابُونُ الحَيَوانِيّ.

**صابون دستشـویی** /s.-e-dastšuyi/ صابُـونُ المَغْسَلَةِ، صابُونٌ مُمَسَّك.

**صابون ریش‌تراشی** /s.-e-riš-tarāši/ صابُونُ الحِلاقَةِ ← صابون اصلاح.

**صابون زدن** /s.-zadan/ تَصْبِيناً / صَبَّنَ، صَوْبَنَةً / صَوْبَنَ يُصَوْبِنُ، غُسْلاً / غَسَلَ ـِ بالصّابُونِ.

**صابون‌ساز** /s.-sāz/ صَبّان، صانِعُ الصّابُونِ.

**صابـون‌سازی** /s.-s.-i/ ۱. صِناعَةُ الصّـابُونِ. ۲. مَعْمَلُ صابُون، مَصْبَنَة، مَصْنَعُ الصّابُونِ.

**صابون طبی** /s.-e-tebbi/ ← صابون پزشکی.

**صابون عطری** /s.-e-atri/ صابُون مُمَسَّك أو مُعَطَّر.

**صابون عفریت** /s.-e-efrit/ (گیا) الكُرْشُفِيَّة.

**صابون‌فروش** /s.-foruš/ بائِعُ الصّابُونِ، الصَّبّان.

**صابون فلزی** /s.-e-felezzi/ صابُونٌ مَعْدِنِيٌّ.

**صابونی** /s.-i/ (گیا) الصّابُونِيَّـة، الكُنْدُش، عِرْقُ الحَلاوَة، أُشْنانُ الصَّبّاغِين.

**صابونی شدن** /s.-i-šodan/ تَصَبُّناً / تَصَبَّنَ.

**صابونیه** /s.-iyye/ (گیا) ← صابونی.

**صابونی‌ها** /s.-i-hā/ (گیا) الصّابُونِيّات.

**صابئی** /sābe'i/ الصّابِئ.

**صابیان** /sābiyān/ الصّابِئَة، الصّابِئُون.

**صاج** /sāj/ الصّاج.

**صاحب** /sāheb/ الصّاحِب، المالِك، الخال.

**صاحـب اختیار** /s.-extiyār/ مُخَيَّر، غَيْرُ مُسَيَّـر، مُطْلَقُ التَّصَرُّفِ، مُطْلَقُ التَّفْوِيض.

**صاحب اقتدار** /s.-eqtedār/ ← قدرتمند.

**صاحب امتیاز** /s.-emtiyāz/ مُلْتَزِم، صاحِبُ الامتياز.

**صاحب تجربه** /s.-tajrebe/ مُجَرَّب.

**صاحب تمیز** /s.-tamiz/ ← خردمند.

**صاحب جاه** /s.-jāh/ ← صاحب مقام.

**صاحب جمع** /s.-jam'/ مأمُـورُ الأموالِ المَنْقُولَةِ، مَـأمورُ الأموالِ غَيرِ المَنْقُولَةِ.

**صاحب حساب** /s.-e-hesāb/ صاحِبُ حِسابٍ.

**صاحب خانه** /s.-xāne/ صاحِبُ البَيْتِ.

**صاحب خبر** /s.-xabar/ ← آگاه.

**صاحب خرد** /s.-xerad/ ← خردمند.

**صاحب دل** /s.-del/ العارِف، الصُّوفِيّ، السّالِك.

**صاحب دولت** /s.-dowlat/ ← دولتمند.

**صاحب دیوان** /s.-divān/ ← وزیر.

**صاحب زمان** /s.-zamān/ صاحِبُ العَصْر، صاحِبُ الزَّمانِ.

**صاحب شدن** /s.-šodan/ مُلْكاً و مَلَكَةً و مَمْلِكَةً / مَلَكَ ـِ الشَّيءَ، تَمَلُّكاً / تَمَلَّكَ، اِمْتِلاكاً / اِمْتَلَكَ، اِحْتِكاماً / اِحْتَكَمَ على كـذا، اِسْتِحْواذاً / اِسْتَحْوَذَ عَلَى، اِسْتِيْلاءً / اِسْتَوْلَى.

**صاحب کردن** /s.-kardan/ إمْلاكاً / أمْلَکَ و تَمْلِيْكاً / مَلَّکَ هُـ الشَّيءَ.

**صاحب عزا** /s.-azä/ ← عزادار.

**صاحب قران** /s.-qerän/ حَسَنُ الطّالِع، ذُوفَأْلٍ حَسَنٍ.

**صاحب کار** /s.-kar/ آجِر، مَخْدُوْم.

**صاحب گاراژ** /s.-gäräž/ صاحِبُ مَرْأَب.

**صاحب مجلس** /s.-majles/ ← میزان.

**صاحب مرده** /s.-morde/ الأَمْوالُ المَفْقُودَةِ المالِک.

**صاحب مقام** /s.-ma'äm/ الوَجِه، ذُووَجْهٍ، المَكِيْن.

**صاحب منزلت** /s.-manzelat/ ← صاحب مقام.

**صاحب منصب** /s.-mansab/ ← افسر.

**صاحب نظر** /s.-nazar/ ذُوتَدْبِيْرٍ، ذُونَظَرٍ، نِقاف، نَقّاف.

**صاحب هتل** /s.-hotel/ صاحِبُ فُنْدُقٍ.

**صادر** /säder/ الصّادِر، مُنْبَثِق.

**صادرات** /s.-ät/ الصّادِرات، تَصْدِيْرات.

**صادرات مرئی** /s.-e-mar'i/ صادراتٌ مَنْظُورةٌ.

**صادرات نامرئی** /s.-e-nä-m./ صادراتٌ غَيرُ مَنْظُورةٍ.

**صادر شدن** /s.-šodan/ صَدْراً و صُدُراً / صَدَرَ ـُ الحُكْمُ.

**صادر کردن** /s.-kardan/ إصْداراً / أصْدَرَ، تَصْدِيْراً / صَدَّرَ البِضاعَةَ.

**صادر کردن حکم** /s.-kardan-e-hokm/ إصْدارُ حُكْمٍ.

**صادره** /s.-e/ الصّادِر.

**صادقانه** /sädeqäne/ بِشَرَفٍ.

**صادق بودن** /sädeq-bodan/ كانَ أَمِيْناً.

**صاع** /sä'/ الصُّوْع، الصُّوْعَة.

**صاعقه** /sä'qe/ الصّاعِقَة، الحُسْبانَة، الطّاغِيَة.

**صاعقـه زدن** /s.-zadan/ صَعْقاً / صَعَقَ ـَ إصْعـاقاً / أصْعَقَ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ بِصاعِقَةٍ.

**صاف** /säf/ ۱. خالِص، بَحْت، صِـرْف، الصّافِي، نَظِيْف، ناصِع، نَصِيْع، سُماق، زُلالٌ مـن كُلِّ شَيءٍ، زَلِيْل، رائِق. ۲. واضِح، جَلِيّ، صَـرِيْح. ۳. مَلِص، مَلِيْص، زَلِـق، مَلِس، أمْلَس، صَلِق، سَهْل، بَسِيْط.

**صافش** /s.-eš/ تَصْفِيَة، تَرْشِيْح.

**صاف شدن** /s.-šodan/ ۱. صَفْواً و صَفاءً و صُفُوّاً / صَفَا ـُ الماءُ أو الجَوُّ، صَحْـواً و صُحُوّاً / صَحَاـُ صَحَاً / صَحِيَ يَصْحَى اليومُ، رَوْقاً / راقَ ـُ الشَّرابُ، تَسَطُّحاً / تَسَطَّحَ، اِنْسِطاحاً / اِنْسَطَحَ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ، نُعُومَةً / نَعُمَ ـُ لِيْناً و لَياناً ولِيْنَةً / لانَ يَلِيْنُ، وَتارَةً / وَتُرَ يَوْتُرُ، صَلاقَةً / صَلُقَ ـُ.

**صاف کار** /s.-kär/ مُصَلِّحُ صَفائِحِ السَّيّاراتِ.

**صاف کاری** /s.-k.-i/ تَصْلِيْحُ صَفائِحِ السَّيّاراتِ.

**صاف کردن** /s.-kardan/ ۱. تَصْفِيَةً / صَفَّى، تَـرْوِيْقاً / رَوَّقَ، تَنْقِيَةً / نَقَّى، تَخْلِيْصاً / خَلَّصَ، تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ، تَقْطِيْراً / قَطَّرَ الماءَ، تَمْحِيْصاً / مَحَّصَ، مَحْصاً / مَحَصَ ـَ مَصْلاً / مَصَلَ ـُ اللَّبَنَ. ۲. تَنْعِيْماً / نَعَّمَ، تَمْلِيْساً / مَلَّسَ، تَمْلِيْقاً / مَلَّقَ، تَزْلِيْقاً / زَلَّقَ. ۳. سَطْحاً / سَطَحَ ـَ تَسْوِيَةً / سَوَّى، تَسْطِيْحاً / سَطَّحَ، تَوْهِيْداً / وَهَّدَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ، مَهْداً / مَهَدَ ـَ الفِـراشَ، تَوْطِئَةً / وَطَّأَ، تَزْحِيْفاً / زَحَّفَ وسَلْفاً / سَلَفَ ـُ و تَمْلِيْقاً / مَلَّقَ الأَرْضَ. «سينه ~» ← صرفه کردن.

**صاف کن** /s.-kon/ ← صافی.

**صاف کنی** /s.-k.-i/ ← صافی.

**صافن** /säfen/ (پز) الصّافِن.

**صاف و پوسـت کنده** /säf-o-pust-kande/ الصَّرِيْح ← آشکار.

**صاف و ساده** /s.-o-säde/ ← ساده دل.

**صاف و صوف** /s.-o-suf/ ۱ ← هموار، صاف ۳. ۲. مُرَتَّب، مُنَظَّم.

**صافه** /s.-e/ مُرَشَّح، مُصَفًّى.

**صافی** /s.-i/ [دستگاه] ۱. فِلْتَر، مِصْفـاة، رَاوُوْق، راشِح، مُرَشِّح، ثِـدام، مِبْزَل، مِبْزَلَة، مِشْخَـل، مِشْخَلَة، مِشْعَل، غَلَـل، مِنْطَب، مِنْطَبَـة. ۲. صَفْـو، صَفاء، رَوَاق، وُضُـوح، اِتِّضاح، جَلاء. ۳. فَلْتَة، مِنْ غَيرِ تَدَبُّرٍ، نَصِيْحَة.

**صافی فشاری** /s.-i-ye-fešäri/ مِكْبَسُ التَّرْشِيْح.

**صافی کردن** /s.-i-kardan/ ← صاف کردن.

**صالبیه** /sälebiyye/ (گیا) ← مریم گلی.

**صالح** /säleh/ ← نیکوکار.

**صامر یوما** /sämeryumä/ (گیا) حَشِيْشَةُ العَقْرَب، الإِكْرار.

**صانع** /sän'/ ۱ ← سازنده. ۲ ← صنعتگر.

**صائب رأی** /sä'b-ra'y/ أَسَدّ، ذُو نَظَرٍ، ذُو تَدْبِيْرٍ.

**صبا** /sabä/ رِيْحُ الصَّبا.

**صباره** /sabbäre/ (گیا) ← صبر.

**صبح** /sobh/ صُبح، صَباح، غَدَاة، فَلَـق، ذُكاء، سَطِيْع، سِفْرارَة، سَفَر، شَقّ، عُطاس، فُرْقان، فَلَج.
**صبحانــه** /s.-äne/ طَعامُ الإفْطـار، غَداء، فَطـور، إفْطار، فِطـار، رَيُون، تَـزْوِيْقَة، أُكْلَـةُ الصَّبـاح، صُبْحَة، تَصْبِيْـح، تَصْبِيْحَة.
**صبحانه‌خوار** /s.-xär/ غَدْيان، غَدْيا.
**صبحانــه خوردن** /s.-xordan/ فُطُوراً وفِطْراً / فَطَرَ بِـ إفْطاراً / أفْطَرَ، تَغَدِّياً / تَغَدّى، غَدَاً / غَدِيَ ـَ تَـرَوُّقاً / تَرَوَّق، اِصْطِباحاً / اِصْطَبَحَ، أكْلاً / أكَلَ ـُ أُكْلَةَ الصَّباحِ.
**صبحانه دادن** /s.-dädan/ تَغْدِيَةٌ / غَدّى.
**صبح به خیر** /sobh-be-xeyr/ عِمْ صَباحـاً، صَباحُ الخَيْرِ، أنْعَمَ اللّهُ صَباحَكَ.
**صبح به خیر گفتن** /s.-b.-x.-gftan/ تَصْبِيْحاً / صَبَّحَ.
**صبحدم** /s.-dam/ ← بامداد.
**صبح زود** /s.-zud/ الصُّبْحُ المُبَكِّر.
**صبح کاذب** /s.-e-käzeb/ الطّالِع، ذَنَبُ السِّرْحانِ.
**صبح کردن** /s.-kardan/ إصْباحاً / أصْبَحَ.
**صبحگاه** /s.-gäh/ ۱ ← بامداد، صبحگـاهان. ۲. (نظ) العَرَضاتُ الصَّباحِيَّةُ.
**صبحگاهان** /s.-g.-än/ غَدْوَة، غَداة، صَباح، فَجْر.
**صبحگاهی** /s.-g.-i/ ۱← بامداد.
**صبر** /sabr/ ۱ ← بردباری، شکیبایی. ۲. (گیا) مَقِر، ألْوَة، الباهِرَة، الصَّبِر.
**صبر آمدن** /s.-ämadan/ ← عطسه زدن.
**صبر زرد** /s.-e-zard/ (گیا) السُّوْلَع.
**صبر سقوطری** /s.-e-saqutari/ (گیا) الصَّبِرُ السُّقُوطَرِيّ.
**صبر کردن** /s.-kardan/ ← شکیبایی کردن.
**صبوحی** /sabuhi/ الصَّبُوح.
**صبور** /sabur/ ← شکیبا، بردبار.
**صبوری کردن** /s.-i-kardan/ ← شکیبایی کردن.
**صحابه** /sahäbe/ أصْحاب، مُلازِمُون.
**صحاف** /sahhaf/ مُجَلِّدُ الكُتُبِ، سَحّاء، نَطّاع.
**صحافی** /s.-i/ تَجْلِيْدُ الدَّفاتِرِ أو الكُتُب، نِطاعَة.
**صحافی کردن** /s.-i-kardan/ حَبْكاً / حَبَكَ ـِ الكِتابَ، تَجْلِيْداً / جَلَّدَ الكِتابَ.
**صحبت** /sohbat/ ← گفتگو. «~ ش رانکن»: بَلْـهَ، دَعْ، أُتْرُكْ.
**صحبت کردن** /s.-kardan/ تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ، تَكْلِيْماً / كَلَّمَ، مُحادَثَةً / حادَثَ، تَحادُثاً / تَحادَثَ، مُخاطَبَةً / خاطَبَ، تَخاطُباً / تَخاطَبَ مَعَ ← گفتگو کردن.
**صحت** /sehhat/ ۱. الصِّحَّة، سَـلامَةُ البَـدَنِ ← صحت مزاج. ۲. الصِّدْق.
**صحت آب گرم** /s.-e-äb-e-garm/ طابَتْ جِمَّتُكَ.
**صحت ادعا** /s.-e-edde'ä/ صِحَّةُ الإدِّعاء.
**صحت امضاء** /s.-e-emzä'/ تَصدِيْقُ الأثَرِ.
**صحت خواب** /s.-e-xäb/ نَوْماً سَعِيْداً.
**صحت بخش** /s.-baxš/ صِحِّيّ.
**صحت داشتن** /s.-däštan/ صُحّاً و صِحَّةً و صَحاحاً / صَحَّ ـِ الخَبَرُ.
**صحت مزاج** /s.-e-mezäj/ ۱. صِحَّةُ البَدَنِ، سَلامَةُ البَدَنِ. ۲. شَهادَةُ السَّلامَةِ الصِّحِّيَّة.
**صحت یـافتن** /s.-yäftan/ شِفاءً / شُفِيَ مج بِـ، صُحّاً و صِحَّةً و صَحاحاً / صَحَّ ـِ، تَصَحُّحاً / تَصَحَّحَ بكذا.
**صحرا** /sahrä/ بادِيَة، صَحْراء، بَرِيَّـة، قَفْر، قَفْرَة، مَلَا ← بیابان.
**صحرانشین** /s.-nešin/ بَدْو، أهْلُ البادِيَة، بَدْوِيّ، ساكِنُ البادِيَة.
**صحرانشینی** /s.-n.-i/ بَداوَة، بَدْو.
**صحرای افریقا** /s.-ye-efriqä/ الصَّحْراءُ الإفْرِيْقِيَّةُ.
**صحرائی** /s.-'yi/ وَحْشِيّ، بَرِّيّ، آبِد ← بیابانی.
**صحن** /sahn/ ← بشقاب.
**صحن خانه** /s.-e-xäne/ فِناءُ الدّارِ، حُرُّ الدّارِ، طُوْرُ الدّارِ، رَحْبَة، ساح، بُدْحَة، رُكْح، رُكْحَة.
**صحنه** /s.-e/ مَشْهَد، مَسْرَح، سِتارُ المَسْرَحِ الدّاخِلِيّ.
**صحنه آرا** /s.-ärä/ مُزَخْرِف، مُزَخْرِفُ المُحْتَرِفُ.
**صحنه پرداز** /s.-pardäz/ ← صحنه آرا.
**صحنهٔ جنگ** /s.-ye-jang/ مَسْرَحُ الحَرْبِ.
**صحنه‌ساز** /s.-säz/ مُمَثِّل.
**صحنه‌سازی** /s.-s.-i/ التَّواطُؤ.
**صحنه گردان** /s.-gardän/ القَيِّمُ عَلَى المَسْرَحِ.
**صحنهٔ نمایش** /s.-ye-namäyeš/ مَرْسَحٌ أو مَسْرَحُ التِّياتْرو.
**صحه گذاشتن** /sehhe-gozäštan/ تَأْيِيْداً / أيَّدَ، مُؤايَدَةً /

آیَدَهُ.

**صحیح** /s.-sahih/ ← درست.

**صحیح کردن** /s.-kardan/ تَصْحِیْحاً / صَحَّحَ، إصْحاحاً / أصَحَّ.

**صحیفه** /sahife/ الصَّحِیْفَة، الطّامُور.

**صخره** /saxre/ الصَّخْرَة، مِجْدال، جَلْمَد، رَداة، سَهْوَة، كُذْيَة.

**صخره‌یی** /s.-yi/ صَخْرِيّ.

**صد** /sad/ مِائَة، مِئَة.

**صدا** /sedä/ صَوْت، الصَّدَى، نِداء، مُناداة، دُعا، جَرْس، جِسّ، صَرِيْف، صَرِيْر، تَزْيِيْق، عَقِيْرَة.

**صدابندی** /s.-bandi/ عَزْلُ الصَّوْتِ.

**صداپیچ** /s.-pic/ تَرَدُّدُ الصَّدَى، دَوِيّ، تَرْجِيْعُ الصَّوْتِ.

**صدا دادن** /s.-dädan/ صدا کردن ۱.

**صدادار** /s.-där/ صَوْتِيّ، ذُو صَوْتٍ، ذُوصَدَى، مُجْهَر، جَهِيْر، جَهْوَرِيّ، جَرِش، أجَشّ.

**صدارت** /sedärat/ ۱. الصَّدارَة، تَقَدُّم. ۲ ← وزارت.

**صدارت‌طلب** /s.-talab/ ۱. طالِبُ المَراتِبِ العالِيَةِ. ۲. المُتَصَدِّر.

**صدارس** /sedä-ras/ مَسْمَع، مَدَى السَّمْعِ أو الصَّوْتِ.

**صدا زدن** /s.-zadan/ ← صدا کردن ۲.

**صداسنج** /s.-sanj/ المِصْوات.

**صداشناس** /s.-šenäs/ عالِمٌ بالأصْواتِ.

**صداشناسی** /s.-š.-i/ عِلْمُ السَّمْعِيّاتِ، فُنُلوغيا، عِلْمُ الأصْواتِ المَلْفُوظَةِ.

**صداع** /sodä'/ ← سردرد.

**صداع شقی** /s.-e-šaqqi/ (پز) صُداعُ نِصْفُ الرَّأْسِ، الشَّقِيْقَة.

**صداع شمسی** /s.-e-šamsi/ (پز) الصُّداعُ الشَّمْسِيّ.

**صداقت** /sadäpat/ ← راستی، درستی.

**صدا کردن** /sedä-kardan/ ۱. صَيْحاً و صَيْحَةً و صِياحاً و صَيَحاناً / صاحَ بِـ، تَصْوِيْتاً / صَوَّتَ، صَوْتاً / صاتَ ـُ، إصاتَةً / أصاتَ، صُراخاً و صَرِيْخاً / صَرَخَ ـُ إصْطِراخاً / إصْطَرَخَ، تَغْنِيَةً / غَنَّى، صَرِيْراً / صَرَّ ـِ الشَّيءُ، نَدْهاً / نَدَهَ ـَ الرَّجُلَ، هَتْفاً و هُتافاً / هَتَفَ ـِ تِ الحمامَةُ. ۲. مُناداةً / نادَي، صَيْحاً و صَيْحَةً و صِياحاً و صَيَحاناً / صاحَ ـِ بِهِ، صِياحاً و مُصايَحَةً / صايَحَ هُـ تَغْيِيْظاً / غَيَّظَ على، هَتْفاً و هُتافاً / هَتَفَ ـِ بِهِ.

**صدا کرکن** /s.-kar-kon/ (مسـ) السُّوْرِدِيْن [آلَةٌ مُوسيقِيَّةٌ مُماتَةٌ].

**صدا گرفتگی** /s.-gereftegi/ جُشَّةُ الصَّوْتِ، بُحَّةُ الصَّوْتِ، بَحّ.

**صدا گرفتن** /s.-gereftan/ بَحّاً و بَحَحاً و بُحُوحاً و بَحاحاً و بُحُوحَةً و بَحاحَةً / بَحَّ ـَ الصَّوْتُ.

**صدا گرفته** /s.-gerefte/ أبَحّ، مَبْحُوح.

**صدا نویس** /s.-nevis/ مُسَجِّلُ الأصْواتِ، كاتِبُ الأصْواتِ، فُونُوغْرافِيْست.

**صدای آهسته** /s.-ye-äheste/ صَوْتٌ واطِئٌ.

**صدای پا** /s.-ye-pä/ دَبْدَبَة، وَقْعُ الأقْدام.

**صدای در** /s.-ye-dar/ دَقّ، طَرْق، دَقَّة، قَرْعَة، خَبْطَة.

**صدای دورگه** /s.-ye-do-rage/ صَوْتٌ مُخَشْرَجٌ.

**صدای رسا** /s.-ye-rasä/ صَوْتٌ مَسْمُوعٌ، صَوْتٌ عالٍ.

**صدای زنگ** /s.-ye-zang/ دَقَّةُ الجَرَسِ، قَرْع.

**صدای زنگ خطر** /s.-ye-z.-e-xatar/ دَقَّةُ جَرَسِ الخَطَرِ.

**صدای گرفته** /s.-ye-gerefte/ أبَحّ، أجَشّ.

**صدای گوش‌خراش** /s.-ye-guš-xaräš/ مُصَرْصَر، صَرْصَرِيّ، صَوْتٌ حادٌّ، مُصَرْصَع.

**صدائی** /sedä'i/ صَوْتِيّ، لَفْظِيّ.

**صدبخشی** /sad-baxši/ مِئْوِيّ، سَنْتِيْغِرادِيّ ← سانتیگراد.

**صد برابر** /s.-barābar/ مِئَةُ ضِعْفٍ.

**صد برابر کردن** /s.-barābar-kardan/ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هُـ مِئَةَ ضِعْفٍ.

**صدبرگ** /s.-barg/ (گیا) ← گل سرخ.

**صدپا** /s.-pä/ (جانـ) الحَرِيْش، المِئِيْنِيَّة.

**صدپر** /s.-par/ (گیا) ← گل سرخ.

**صدتایی** /s.-täyi/ المِئَوِيّ.

**صدتومانی** /s.-tumäni/ (گیا) فاوَنیا.

**صدد** /sadad/ الصَّدَد، الشَّأْن، إعْتِبار، مَيْل، قَصْد.

**صد درجه‌یی** /sad-darejeyi/ ← صدبخشی.

**صددرصد** /s.-dar-s./ قَطْعاً، يَقِيْناً، مِئَةٌ في المِئَةِ، كامِلاً، تَماماً.

**صدر** /sadr/ الصَّدْر، أَوَّلُ الشَّيءِ.

**صدراعظم** /s.-e-a'zam/ ← نخست‌وزیر

**صدر مجلس** /s.-e-majles/ المِحْراب.

**صدرنشين** /s.-nešin/ المُتَصَدِّر، المُتَصَدِّرُ في المَجْلِسِ.

**صدرنشينى** /s.-n.-i/ التَّصَدُّر، التَّصَدُّرُ في المَجْلِسِ.

**صدر هيئت‌رئيسه** /s.-e-hey'at-e-ra'ise/ رَئِيسُ اللَّجْنَةِ التَّنْفِيذِيَّةِ الدَّائمَةِ.

**صدسال‌سياه** /sad-säl-e-siyäh/ أبداً، كَلّا.

**صدساله** /s.-s.-e/ مِئَوِيّ.

**صدف** /sadaf/ (جانـ) صَـدَف، صَدَفَـة، مَحَار، مَحَـارَة، ثُعْثُع، عِرْقُ اللُّؤْلُؤ، قَوْقَع، نَقِيْر، وَدَع.

**صدف ارغوانى** /s.-e-arqaväni/ (جانـ) المُرَيِّق.

**صدف حلزونى** /s.-halazuni/ (جانـ) الصَّدَفَةُ الحَلَزُونِيَّةُ، إِسْتِرْدِيَة.

**صدف خوراكى** /s.-e-xoräki/ (جانـ) أُمُّ الخُلُول، الفُلْك.

**صدف‌داران** /s.-därän/ (جانـ) الصَّدَفِيَّات.

**صدف دوكفه‌يى** /s.-e-do-kaffeyi/ (جانـ) الصَّدَفَةُ ذاتِ المِصْرَعَيْنِ.

**صدف‌سنج** /s.-sanj/ مِقياسُ الأَصْدافِ.

**صدف شكم‌پا** /s.-e-šekam-pä/ (جانـ) الدُّلّاع، الدَّوْلَع.

**صدف‌شناس** /s.-šenäs/ عـالِـمٌ بِعِلْمِ المَحـارِيّـاتِ أو الرَّخَوِيّات.

**صدف‌شناسى** /s.-š.-i/ عِلْمُ الأَصْـدافِ، عِلْمُ أَصْـدافِ الحَيَواناتِ الرِّخْوَة، عِلْمُ المَحارِيّاتِ أو الرَّخَوِيّات.

**صدف فرفرى** /s.-e-ferferi/ (جانـ) أَبُو دِينار.

**صدف مـرواريد** /s.-e-morvärid/ (جانـ) ١ ← صدف، گوش‌ماهى. ٢. (جانـ) المَحار، أُسْتِرِيْدِيا، حَيَوانٌ صَدَفِيٌّ.

**صدفى** /s.-i/ الصَّدَفِيّ.

**صدق و صفا** /sedq-o-safä/ إِخْلاص، صَراحَة.

**صدقه** /sadaqe/ الصَّدَقَة.

**صدقـه خواسـتـن** /s.-xästan/ اِسْتِجْداءٌ / إِسْتَجْدَى، إِجْتِداءٌ / إِجْتَدَى.

**صدقه‌خور** /s.-xor/ فَقِيْرٌ يَعِيْشُ عَلَى الصَّدَقاتِ.

**صدقـه دادن** /s.-dädan/ تَصَدُّقـاً / تَصَدَّق، إِحْسـاناً / أَحْسَنَ إِلَيه، إِعْطاءً / أَعْطاهُ الحَسَنَةَ، اِتِّجاراً / اِتَّجَرَ.

**صدگان** /sadgän/ مِآت، مِئات.

**صدم** /sadom/ في المَرْحَلَةِ المِئَةِ.

**صدمه** /sadame/ صَدْمَة، أَذًى، أَذِيَّة، ضَـرَر، ضَرّ، وَقْعَة، وَقِيْعَة.

**صدمـه ديدن** /s.-didan/ إِحْتِمالاً / إِحْتَمَلَ الصَّـدْمَةَ، صَدْماً / صُدِمَ مج بِـ، ضَرْباً / ضُرِبَ مج بِـ ← ضربه خوردن.

**صدمه زدن** /s.-zadan/ ١. إِيْذاءً / آذاهُ، إِضْراراً / أَضَرَّهُ. ٢. صَدْماً / صَدَمَ ـ و مُصادَمَةً / صادَمَهُ [يكديگر را] تَصادُماً / تَصادَمَ و اِصْطِداماً / اِصْطَدَمَ الفارِسانِ ← ضربه زدن.

**صدمه زننده** /s.-zanande/ مُسِيْءٌ، مُؤْذٍ.

**صدمه كشيدن** /s.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ المَشَقَّةَ ← رنج كشيدن، صدمه ديدن.

**صدمين** /sadomin/ في المَرْحَلَةِ المِئَةِ.

**صدور** /sodur/ ١. إِصْدار، صُدُوْر. ٢. (فز) اِنْبِعاث.

**صدور ثانـوى الكترون‌ها** /s.-e-sänavi-ye-elekteronhä/ (فز) الاِنْبِعاثُ الثَّانَوِيُّ لِلإِلِكْتِرُوناتِ.

**صدور حكم** /s.-e-hokm/ (حقـ) إِصْدارُ قَرارٍ.

**صدور حواله** /s.-e-haväle/ إِصْدارُ سَنَدٍ.

**صدور فرمان** /s.-e-farmän/ إِصْدارُ مَرْسُومٍ.

**صدور قرار** /s.-e-qarär/ إِصْدارُ قَرارٍ.

**صدور كالا** /s.-e-kälä/ شانه زدن.

**صدور كثرت از وحدت** /s.-e-kasrat-az-vahdat/ نَظَرِيَّةُ الصُّدورِ أو الفَيْضِ في خَلْقِ العالَمِ.

**صدور يافتن** /s.-yäftan/ ← صادر شدن.

**صدوقيان** /saduqiyän/ الصَّدُوْقِيُّون.

**صدهزار** /sad-hezär/ مِئَةُ أَلْفٍ، الكَرَّة.

**صدى چند** /s.-i-cand/ مُعَدَّلٌ مِئَوِيّ، نِسْبَةٌ مِئَـوِيَّةٌ، جُزْءٌ بالنِّسْبَةِ إلى المِئَةِ.

**صديك** /s.-yek/ بالمِئَة، واحدٌ بالمائَةِ.

**صراحت** /sarähat/ صَراحَة، صُرُوْحَة، وُضُوح، جَلاء.

**صراحى** /sorähi/ الصُّراحِيَّة.

**صراف** /sarräf/ صَرَّاف، نُقُـود، نَقّاد، سِمْسـارُ الصَّرْفِ، صَيْرَف، صَيْرَفِيّ، قَلّاس، بَدّال.

**صرافان بورس** /s.-e-burs/ وُكَلاءُ الصَّرْفِ.

**صرافى** /s.-i/ صَرْفُ النُّقُـود، صِرافَة، مَصْرِف، مُصـارَفَة، كَمْبْيُو.

**صرافى كردن** /s.-i-kardan/ صَرْفاً / صَرَفَ ـ الـدَّنانِيْرَ،

تَصْرِيفاً / صَرَّف، اِضطِرافاً / اِضطَرَفَ.

**صرع** /sar'/ الصَّرْع، سُقُوط، هَسْتِيْرِيَة.

**صرع بازتابی** /s.-e-bäz-täbi/ الصَّرعُ المُنْعَكِس.

**صرع‌دار** /s.-där/ مَصْرُوع.

**صرع‌دار شدن** /s.-d.-šodan/ صَرْعاً / صُرِعَ مج ـَ الرَّجُلُ.

**صرع ذاتی** /s.-e-zäti/ الصَّرْعُ الذّاتِيّ.

**صرع قاعدگی** /s.-e-qä'edegi/ الصَّرْعُ الطَّمْثِيّ أو الحَيْضِيّ.

**صرع قشری** /s.-e-qešri/ الصَّرْعُ القِشْرِيّ.

**صرعی** /s.-i/ ← صرع‌دار.

**صرف** /sarf/ ۱. الصَّرْف، عِلْمُ الصَّرْفِ، عِلْمُ الإشْتِقاق. ۲. بَذْل، إنْفاق، إعْطاء، اِسْتِهْلاک. ۳ ← سود.

**صرف** /serf/ ۱. الخالِص، الصِّرْف. ۲. فَقَطْ.

**صرفاً** /s.-an/ صِرْفاً.

**صرف داشتن** /sarf-dästan/ ← سود داشتن.

**صرف شدن** /s.-šodan/ ۱. صَرْفاً / صُرِفَ مج ـِ المالُ ← مصرف شدن. ۲. صَرْفاً / صُرِفَ مج ـِ ت الكَلِمَةُ.

**صرف فعل** /s.-e-fe'l/ صَرْفُ أو تَصْرِيفُ الفِعْل.

**صرف کردن** /s.-kardan/ ۱. صَرْفاً / صَرَفَ ـِ المالَ ← مصرف کردن. ۲. صَرْفاً / صَرَفَ ـِ و تَصْرِيفاً / صَرَّفَ الكَلِمَةَ أو الفِعْلَ.

**صرف‌نظر** /s.-e-nazar/ تَجاوُزاً و مُجاوَزَةً عَنْ، تَرْک، تَنازُل، «~ از»: بِغَضِّ النَّظَرِ عَنْ، بِقَطْعِ النَّظَرِ عَنْ، بِخِلاف، عَدَا.

**صرف‌نظر کردن** /s.-e-n.-kardan/ صَرْفاً / صَرَفَ ـِ النَّظَرَ عَنْ، اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ، كَفّاً / كَفَّ ـُ عَنْ، اِمْتِناعاً / اِمْتَنَعَ، مُجاوَزَةً / جاوَزَ و تَجاوُزاً / تَجاوَزَ و تَخارُجاً / تَخارَجَ و صَفْحاً / صَفَحَ ـَ و إعْراضاً / أعْرَضَ عنه، تَنازُلاً / تَنازَلَ و تَنَزُّلاً / تَنَزَّلَ عن حَقٍّ، نَكْباً و نُكُوباً / نَكَبَ ـُ و تَنْكِيباً / نَكَّبَ و تَنَكُّباً / تَنَكَّبَ عنه.

**صرفه** /s.-e/ ← سود.

**صرفه‌جو** /s.-ju/ مُدَبِّر، مُقْتَصِد، إقْتِصادِيّ.

**صرفه‌جویی** /s.-j.-yi/ إقْتِصاد، قَصْد، تَدْبِير، وَفْر، تَوْفِير، تَقَشُّف.

**صرفه‌جویی کردن** /s.-j.-yi-kardan/ قَصْداً / قَصَدَ ـِ إقْتِصاداً / اِقْتَصَدَ، اِدِّخاراً / اِدَّخَرَ، تَوْفِيراً / وَفَّرَ، تَقَشُّفاً / تَقَشَّفَ، تَأْثِيلاً / أثَّلَ.

**صرفه داشتن** /s.-däštan/ ← سود داشتن.

**صرفی** /sarfi/ الصَّرْفِيّ، عالِمُ الصَّرْفِ.

**صریح** /sarih/ ۱ ← آشکار. ۲. قَطْعِيّ، نَهائِيّ.

**صریحاً** /s.-an/ ← آشکارا.

**صریح شدن** /s.-šodan/ صَراحَةً و صُرُوحَةً / صَرُحَ ـُ اِنْصِراحاً / اِنْصَرَحَ.

**صریح‌اللهجة** /s.-ol-lahje/ ← رک گو.

**صعتر** /sa'tar/ (گیا) نُزْمُس.

**صعتر هندی** /s.-e-hendi/ (گیا) ← ریحان.

**صعود** /so'ud/ ۱. صُعُود، طُلُوع ← بالا رفتن. ۲. صُعُودُ المَسِيْحِ إلى السَّماءِ، عِيْدُ الصُّعُود.

**صعود کردن** /s.-kardan/ صُعُوداً / صَعِدَ ـَ المكانَ، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ و طَلِعَ ـَ اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ، اِرْتِقاءً / اِرْتَقَى، عُرُوجاً و مَعْرَجاً / عَرَجَ ـُ عَلَى الشَّيْءِ و فيه، عُلُوّاً / عَلا ـُ المكانَ و بِهِ، عَلْياً و عُلِيّاً / عَلِيَ ـَ السَّطْحَ، اِعْتِلاءً / اِعْتَلَى.

**صعود نقطهٔ جوش** /s.-e-noqte-ye-juš/ رَفْعُ دَرَجَةِ غَلَيانِ السّائِلِ.

**صعوه** /sa've/ صَعْوَة، نِمْنِمَة، دِغْوَيْقَة.

**صغرسن** /seqar-e-sen/ سِنُّ القُصُورِ.

**صغرسن گرفتن** /s.-e-s.-gereftan/ طَلَباً / طَلَبَ ـُ اِنْخِفاضَ العُمْرِ.

**صغری و کبری** /soqrä-vo-kobrä/ قَضِيَّتا القِياسِ، مُقَدِّمَةٌ مَنْطِقِيَّةٌ.

**صغری و کبری چیدن** /s.-vo-k.-cidan/ تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ شَذَراً و مَذَراً.

**صغیر** /saqir/ (حقـ) القاصِر.

**صغیر گوزی** /s.-guzi/ (گیا) الزُّبْد.

**صف** /saf/ الصَّفّ، رَزْدَق، طَبَقَة، طابُور، سِماط.

**صف‌آرایی** /s.-äräyi/ مَصاف، عَرْضُ الصُّفُوف.

**صفا** /safä/ صَفاء، نَقاوَة، نَقا، رَوْنَق، طَهارَة.

**صفا آوردن** /s.-ävardan/ إيْجادُ السُّرورِ و الصَّفاء. «~ آوردید»: مَرْحَباً بِكَ.

**صفابخش** /s.-baxš/ سارّ، مُفْرِح، لَطِيْف، بَهِيْج.

**صفات ثبوتیه** /sefät-e-sobutiyye/ الصِّفاتُ المُوجِبَة.

**صفات سلبیه** /s.-e-solbiyye/ الصِّفاتُ السّالِبَةُ.

**صفا دادن** /safā-dādan/ ۱. جَلْواً و جَلاءً / جَلاَ ـُ، صَقْلاً و صِقالَةً / صَقعلَ ـُ الشَّيءَ. ۲. تَطْهيراً / طَهَّرَهُ. ۳. حَلْقاً و تَحْلاقـاً / حَلَقَ ـِ و تَحْلِيْقاً / حَلَّقَ و إِحْتِـلاقاً / إِحْتَلَقَ الرَّأسَ، إزالَةَ / أزالَ شَعْرَ رَأْسِهِ ووَجْهِهِ.

**صفاق** /sefāq/ (پز) الصِّفاق.

**صفاق احشائی** /s.-e-ahšāyi/ (پز) الصِّفاقُ الأَحْشائِيُّ.

**صفاق جداری** /s.-e-jedāri/ (پز) الصِّفاقُ الجِدارِيّ.

**صفاقی** /sefāqi/ (پز) الصِّفاقِيّ.

**صفا کردن** /safā-kardan/ تنَزُّهاً / تَنَزَّهَ، ذَهَبَ إلى نُزْهَةِ طَرَبٍ.

**صفای باطن** /s.-ye-bāten/ صفاءُ النَّوايا.

**صف بستن** /saf-bastan/ مُصافَّةً / صافَّ، تَصـافّاً / تَصافَّ النّاسُ، اِصْطِفافاً / اِصْطَفَّ القَومُ.

**صف‌بندی** /s.-bandi/ تَصافّ.

**صفت** /sefat/ وصْف، صِفَة، نَعْت، صُوْرَة، مَثَل.

**صفت اشاره** /s.-e-ešāre/ صِفَةُ الإشارَة.

**صفت عددی** /s.-e-adadi/ الصِّفَةُ العَدَدِيُّ.

**صفت مبهم** /s.-e-mobham/ الصِّفَةُ التَّنْكِيْرِيَّة.

**صفت ملکی** /s.-e-melki/ صِفَةٌ مِلْكِيَّةٌ.

**صفت مميز** /s.-e-momayyez/ الخاصِّيَّة.

**صفت وصفی** /s.-e-vasfi/ صِفَةٌ وَصْفِيٌّ.

**صفت ويژه** /s.-e-viže/ خاصَّة، صِفَةٌ مُمَيَّزَةٌ.

**صفحه** /safhe/ ۱. الصَّفْحَة، صَحِيْفَة، طِـرْس، وَجْهٌ من الكِتابِ، وِش، الكِتاب. ۲. سَطح، سَطْحٌ مُسْتَوٍ. ۳. مَسْرَحُ المِيْكْرُوسْكُوب.

**صفحهٔ ارتعاش** /s.-ye-erte'ās/ مُسْتَوَى الاهْتِزاز.

**صفحهٔ استوائی** /s.-ye-estevā'i/ مُسْتَوَى إسْتِوائِيّ.

**صفحه‌بند** /s.-band/ مُنَظِّمُ الصَّفحاتِ الكِتاب.

**صفحه‌بندی** /s.-b.-i/ تَنْظِيْمُ الصَّفحاتِ لِلْكِتـابِ، تَرْقِيْمُ نَمَّرَ صَفَحاتِ الكِتاب.

**صفحه‌بنـدی کردن** /s.-b.-i-kardan/ تَرْقِيْمـاً / رَقَّمَ صَفَحاتِ الكتابِ، تَنْمِيْراً / نَمَّرَ صَفَحاتِ الكِتابِ.

**صفحهٔ تلويزيون** /s.-ye-televizyon/ شاشَةُ التِلِيْفِزِيُون.

**صفحه زدن** /s.-zadan/ تَقْلِيْباً / قَلَّبَ صَفَحاتِ الكِتابِ، تَصَفُّحاً / تَصَفَّحَ.

**صفحهٔ ساعت** /s.-ye-sā'at/ قُرْصُ السّاعَةِ، وَجْهُ السَّاعَةِ، مِيْنا، مِيْناءُ السَّاعَةِ.

**صفحهٔ شطرنج** /s.-ye-šatranj/ لَوْحَةُ أورُقْعَةُ الشِّطْرَنْجِ.

**صفحهٔ شمـاره‌گير تلفـن** /s.-ye-šomare-gir-e-telefon/ قُرْصُ الهاتِفِ أو التِّلِفُون، دَايْل، مِزْوَلُ التِّلِفُون.

**صفحهٔ قطبش** /s.-ye-qotbeš/ مُسْتَوَى الاِسْتِقْطاب.

**صفحهٔ كانونی** /s.-ye-kanuni/ مُسْتَوَى بُؤْرِيّ.

**صفحه گـذاشتن** /s.-gozāštan/ ۱. وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ الأُسْطُوانَةَ. ۲ ← دروغ گفتن، بُهتان زدن.

**صفحـهٔ گـرام** /s.-ye-gerām/ اسْطُـوانَــةُ الفُنُغْـراف أوغِرامافُون أو الحاكِي. قُرْص.

**صفحهٔ گرامافون** /s.-ye-gerāmāfon/ ← صفحهٔ گرام.

**صفحهٔ گردنده** /s.-ye-gardande/ المائِدَةُ الدَّوّارَة.

**صفحه‌گير** /s.-gir/ طَوْقُ المَطْبَقَة.

**صفحهٔ مارپيچ** /s.-ye-mārpic/ الصَّفْحَةُ الحَلَزُونِيَّةُ.

**صفحـهٔ ممـاس** /s.-ye-momas/ السَّطْـحُ المُمـاسِ، المُسْتَوَى المُماس.

**صفحهٔ نصف‌النهار** /s.-ye-nesf-fon-nahār/ سَطْحُ نِصْفِ النَّهارِ.

**صف دادن** /s.-dādan/ صَفّاً / صَفَّ ـُ وتَصْفِيْفاً / صَفَّفَ الجَيْشَ، رَتْلاً / رَتِلَ ـَ هُ، قَطْراً / قَطِرَ ـُ، تَقْطِيْراً / قَطَّرَ الإبِلَ.

**صفر** /sefr/ (رضـ) الصِّفْر.

**صفرا** /safrā/ (پز) الصَّفْراء.

**صفرابر** /s.-bor/ غَذاءٌ أوْ دَواءٌ مُزِيْلُ الصَّفْراءِ.

**صفراوی** /s.-vi/ صَفْراوِيّ المِزاجِ.

**صفرائی** /s.-'i/ الصَّفْراوِيّ.

**صف‌شكن** /s.-šekan/ ← دلير، دلاور.

**صف كردن** /s.-kardan/ ← صف دادن.

**صف كشيدن** /s.-kešidan/ ← صف بستن.

**صف گرفتن** /s.-gereftan/ ← صف بستن.

**صفه** /soffe/ مِسْطَبَة، سَطْحُ البَيْتِ، بَهْو، تَرَسِيْنَة.

**صفيره** /safire/ (گيا) صُفَيْراء.

**صقلاب** /soqlāb/ (گيا) الصُّقْلاب.

**صقلابی‌ها** /s.-ihā/ (گيا) الصُّقْلابِيّات.

**صلاح** /salāh/ صَلاح، حِيْلَة، تَدْبِيْر، عِبَش.

**صلاح دانستن** /s.-dānestan/ ← مصلحت ديدن.

**صلاح‌دید** /s.-did/ تقدیر، رَأي، نَظَر، حِیْلَة، تَـدْبِیر ← صواب‌دید.

**صلاح دیدن** /s.-didan/ ← مصلحت دیدن.

**صلاحیت** /s.-iyat/ أَهْلِیَّة، کَفاء، کَفاءَة.

**صلاحیت انتخاب** /s.-iyat-e-entexāb/ أَهْلِیَّةٌ اِنْتِخابِیَّةٌ.

**صلاحیت تدریس** /s.-iyat-e-tadris/ أَهْلِیَّةُ التَّعْلِیْم.

**صلاحیت دادگاه** /s.-iyat-e-dādgāh/ اِخْتِصاص المَحْکَمَة، صَلاحِیَّةُ المَحْکَمَة.

**صلاحیت‌دار** /s.-iyat-dār/ آلُ خِبْرَة، خَبِیْر، اِخْتِصاصِيّ، إخْصائِيّ، صالِحٌ لِلنَّظَرِ.

**صلاحیت‌دار شدن** /s.-iyat-dār-šodan/ تَأَهُّلاً / تَأَهَّلَ، تَأَهُّباً / تَأَهَّبَ.

**صلاحیت قانونی** /s.-iyat-e-qānuni/ (حق) الأَهْلِیَّةُ القانُونِیَّة، صَلاحِیَّة، صِفَة.

**صلاحیت یافتن** /s.-iyat-yāftan/ ← صلاحیت‌دار شدن.

**صلایه** /salaye/ الصَّلایَة، مَداک، فِهْرَة.

**صلبیه** /solbiyye/ (پز) صُلْبَة.

**صلح** /solh/ صُلْح، سَلام، سِلْم، سُکُون، سَکِیْنَة، لِئْم، تَلاؤُم، وِفاق، هُدْنَة، هُدُون، هُوْنَة.

**صلح بین‌المللی** /s.-e-beyn-ol-melali/ السَّلامُ الدُّوَلِيّ.

**صلح پایدار** /s.-e-päydär/ السَّلامُ الدّائِمُ.

**صلح‌پردازی** /s.-pardäzi/ ← صلح‌طلبی.

**صلح‌جو** /s.-ju/ سِلْمِيّ.

**صلح جهانی** /s.-e-jahäni/ السَّلامُ أو السِّلْمُ العالَمِيُّ.

**صلح دادن** /s.-dädan/ اِصْلاحاً / أَصْلَحَ بَیْنَهُم، مُصالَحَةً / صالَحَهُم، سُمُوماً / سَمَّ ـِ بَیْنَهُم، مُلاءَمَةً / لاءَمَ وتَوْفِیْقاً / وَفَّقَ بَیْنَ القَوْم.

**صلح دهنده** /s.-dahande/ مُصْلِح، مُصالِح، مُزِیْلُ الخِصام.

**صلح‌طلب** /s.-talab/ مُصالِح، المُسالِم، مُحِبُّ السِّلْم، سِلْمِيّ، مُخرِم.

**صلح‌طلبی** /s.-t.-i/ سِلْمِیَّة، المُسالَمَة، حُبُّ السِّلْم، لاعُنْفِیَّة.

**صلح کردن** /s.-kardan/ مُسالَمَةً / سالَمَهُ، تَسالُماً / تَسالَمَ القَوْمُ، مُصالَحَةً / صالَحَهُ، تَدامُلاً / تَدامَلَ القَوْمُ، رَفْأً / رَفَأَ ـَ بَیْنَهُم، مُهادَنَةً / هادَنَ.

**صلح موقتی** /s.-e-movaqqati/ هُدْنَةٌ مُوَقَّتَةٌ.

**صلح‌نامه** /s.-näme/ مُعاهَدَةُ السِّلْم.

**صلوات فرستادن** /salavāt-ferestādan/ تَصْلِیَةً / صَلّی.

**صله** /sele/ صِلَة، عَطِیَّة، جائِزَة، إحْسان، العائِدَة.

**صلهٔ رحم کردن** /s.-ye-rahem-kardan/ بِلّاً وبَلالاً / بَلَّ ـُ رَحِمَهُ.

**صله دادن** /s.-dädan/ وَصْلاً وصِلَةً / وَصَلَ یَصِلُ ووَثْلاً / وَثَلَ یَثِلُ هُ.

**صلیب** /salib/ الصَّلِیْب.

**صلیب آهن** /s.-e-āhan/ الصَّلِیْبُ الحَدِیْدِيّ.

**صلیب جنوبی** /s.-e-jonubi/ (نجـ) نُعَیْم، الصَّلِیْبُ الجَنُوبِيّ.

**صلیب سرخ** /s.-e-sorx/ الصَّلِیْبُ الأَحْمَرُ.

**صلیب شکسته** /s.-e-šekaste/ الصَّلِیْبُ المَعْقُوف.

**صلیب شمالی** /s.-e-šemäli/ (نجـ) کَوْکَبَةُ صَلِیْبِ الشَّمالِ.

**صلیب کشیدن** /s.-kešidan/ صَلْباً / صَلَبَ ـِ وتَصْلِیْباً / صَلَّبَ هُ، تَعْلِیْقاً / عَلَّقَ هُ علی الصَّلِیْبِ.

**صلیبی** /salibi/ الصَّلِیْبِيّ.

**صماخ** /semāx/ (پز) الصِّماخ، السِّماخ.

**صماخی** /s.-i/ (پز) الصِّماخِيّ.

**صماخی چکشی** /s.-i-ye-cakoši/ (پز) الطَّبْلِيُّ المِطْرَقِيّ.

**صماخی صدفی** /s.-i-ye-sadafi/ (پز) طَبْلِيٌّ صَدَفِيٌّ.

**صماخی فکی** /s.-i-ye-fakki/ (پز) طَبْلِيٌّ فَکِّيٌّ [متعلِّق بالصِّماخ والفَکّ].

**صمغ** /samq/ صَمْغ، تَرْبَنْتِیْنا، لَثَأ.

**صمغ‌آلو** /s.-e-älu/ ← صمغ.

**صمغ آلوچه** /s.-e-ä.-ce/ ← صمغ.

**صمغ آمونیاک** /s.-e-ämonyäk/ ← قَنَوشَق، قَناوَشَق، فَسُوخ، فاشُوخُ البَخُور.

**صمغ‌آور** /s.-ävar/ ← نَباتٌ صَمّاغٌ.

**صمغ استری** /s.-e-esteri/ صَمْغُ الإسْتِر.

**صمغ‌البلاد** /s.-ol-beläd/ لِزاقُ الحَجَر، لِزاقُ الرُّخام.

**صمغ ثعلب** /s.-e-sa'lab/ سَحْلَب.

**صمغ خشاب** /s.-e-xešäb/ ← صمغ عربی.

**صمغ دادن** /s.-dädan/ اِصْماغاً / أصْمَغَتِ الشَّجَرَةُ.
**صمغ زیتون** /s.-e-zeytun/ أصْطُرَک.
**صمغ سرخ** /s.-e-sorx/ الجَمْع.
**صمغ سنگالی** /s.-e-sangäli/ السَّیال.
**صمغ صنوبر** /s.-e-sanowbar/ حضُض.
**صمغ طلح** /s.-e-talh/ حذْل، حَذال.
**صمغ عربی** /s.-e-arabi/ (گیا) الصَّمْغُ العَرَبيّ، قَتات، هَراس، السَّنْطُ الأبْیَض.
**صمغفروش** /s.-foruš/ علّاک.
**صمغ کاج** /s.-e-käj/ صمْغُ الصَّنَوْبَر، راتیْنَج.
**صمغ گیلاس** /s.-e-giläs/ ← صمغ.
**صمغ لاک** /s.-e-läk/ لکّ.
**صمغ لامی** /s.-e-lämi/ لبَّایَة.
**صمغ نشاسته** /s.-e-nešäste/ دکْستْرِیْن [مادّةٌ صَمْغِیّةٌ تُسْتَخْرَجُ من النَّشا].
**صمغ هندی** /s.-e-hendi/ (گیا) تُفّاحُ الفِیْلِ.
**صمغی** /s.-i/ الصَّمْغِيّ.
**صمیم** /samim/ خالِص، مَحْض، جُلْجُلان.
**صمیمانه** /s.-äne/ بصِدْقٍ، صَمِیْمِيّ، بإخلاصٍ، قَلْبِيّ.
**صمیم قلب** /s.-e-qalb/ سوَادُ القَلْبِ، جُلْجُلانِ القَلْبِ.
**صمیمی** /s.-i/ الصَّمِیْمِيّ، صِدِّیْق، حَمِیْم، صادِق، مُخْلِص، صَرِیْح.
**صمیمیت** /s.-iyyat/ صداقَة، صُحْبَة، وَلاء.
**صمیمی شدن** /s.-i-šodan/ اِخْلاصاً / أَخْلَصَ لَهُ الحُبَّ، صِدْقاً ومَصْدُوقَةً وتَصْداقاً / صَدَقَ ـُ ومُصادَقَةً / صادَقَ هـ المَوَدَّة، مَحْضاً / مَحَضَ ـَ فُلاناً الوُدَّ.
**صنایع** /sanäye'/ الصِّناعات.
**صنایع خارجی** /s.-e-xäreji/ المَنْتُوجاتُ الأجْنَبِیّة.
**صنایع داخلی** /s.-e-däxeli/ المَنْتُوجاتُ الوَطَنِیّةُ.
**صنایع دستی** /s.-e-dasti/ صِناعَةٌ مَنْزِلِیّة.
**صنایع سبک** /s.-e-sabok/ الصِّناعاتُ الخَفِیْفَة.
**صنایع سنگین** /s.-e-sangin/ الصِّناعاتُ الثَّقِیْلَة.
**صنایع شیمیایی** /s.-e-šimiyäyi/ صِناعَةٌ کِیْمیائِیّةٌ.
**صنایع فلزات** /s.-e-felezzät/ صِناعَةُ المَعادِنِ.
**صنایع لفظی** /s.-e-lafzi/ الصَّنائِعُ اللَّفْظِیّةُ.
**صنایع نفت** /s.-e-naft/ صِناعَةٌ نَفْطِیّةٌ.

**صندل** /sandal/ صنْدَل، نَعْل، غِرْفَة.
**صندلها** /s.-hä/ (گیا) الصَّنْدَلِیّات.
**صندلِ سرخ** /s.-e-sorx/ (گیا) صَنْدَلٌ مَرْجانِيٌّ.
**صندل سفید** /s.-e-sefid/ (گیا) صَنْدَلٌ أبْیَضُ.
**صندل لیمویی** /s.-e-limuyi/ (گیا) صَنْدَلٌ لِیْمُونِيٌّ.
**صندلی** /s.-i/ الکُرْسيّ.
**صندلی اتومبیل** /s.-i-ye-otomobil/ کُرْسيُّ السَّیّارَة.
**صندلی بچه** /s.-i-ye-bacce/ الکُرْسيُّ العالِي.
**صندلی پایه بلند** /s.-i-ye-päye-boland/ کُرْسيٌّ رافِعٌ.
**صندلی تاشو** /s.-i-ye-tä-šo/ کُرْسيُّ قُماشٍ.
**صندلی چرخدار** /s.-i-ye-carx-där/ الکُرْسيُّ المُدَوْلَب، کُرْسيُّ المُقْعَدِیْنَ.
**صندلی حصیری** /s.-i-ye-hasiri/ کُرْسيُّ قَشٍّ.
**صندلی دستهدار** /s.-i-ye-daste-där/ کُرْسيٌّ بِمَسانِدِ، کُرْسيٌّ ذُوذِراعَیْنِ.
**صندلی راحتی** /s.-i-ye-rähati/ کُرْسيُّ مَضْجَعٍ.
**صندلی غلطکدار** /s.-i-ye-qaltak-där/ کُرْسيُّ أسْطُواناتٍ.
**صندلی گرد** /s.-i-ye-gerd/ کُرْسيّ بِلْي.
**صندلی گردان** /s.-i-ye-gardän/ کُرْسيٌّ مُتَحَرِّکٌ.
**صندلی گهوارهیی** /s.-i-ye-gahväreyi/ کُرْسيٌّ هَزّازٌ.
**صندلی نیی** /s.-i-ye-neyi/ کُرْسيُّ خَیْزُرانٍ.
**صندوق** /sanduq/ صنْدُوق، تابُوت، صُوان، صِیان.
**صندوق آرا** /s.-e-ärä/ ← صندوق رأی.
**صندوق آهنی** /s.-e-ähani/ خزْنَةٌ أو خِزانَةٌ أوخَزِیْنَةُ الحَدِیْدِ.
**صندوق اعانات** /s.-e-e'änät/ صنْدُوقُ الإعانَةِ أو العَطایا أو الإغاثَة.
**صندوق امانات** /s.-e-emänät/ صنْدُوقُ الوَدائِعِ والأماناتِ.
**صندوق انتخابات** /s.-e-entexäbät/ صنْدُوقُ الاقْتِراع، صُنْدُوقُ الاِنْتِخاب.
**صندوق بازنشستگی** /s.-e-bäz-nešastegi/ صنْدُوقُ التَّقاعُدِ.
**صندوق بانک** /s.-e-bänk/ صنْدُوقُ المَصْرَف.
**صندوق بیمه** /s.-e-bime/ صنْدُوقُ ضَمانٍ.

**صندوق بین‌المللی پول** /s.-e-beyin-ol-melali-ye-pul/ صُنْدُوقُ النَّقْدِ الدُّوَلِيِّ.
**صندوق پس‌انداز** /s.-e-pas-andāz/ التَّوْفِيْرُ أو الإِدِّخار، حُصَّالَةُ النُّقود، كَنْزِيّة.
**صندوق پست** /s.-e-post-/ صُنْدُوقُ البَرِيْدِ.
**صندوق پول** /s.-e-pul/ صُنْدُوقُ النُّقُودِ.
**صندوق پیشنهادات** /s.-e-pišnahādāt/ صُنْدُوقُ الإِقْتِراحاتِ.
**صندوقچه** /s.-ce-/ الصُّنْدُوقَة، دُرْج.
**صندوقخانه** /s.-xāne/ الخادِعَة.
**صندوق‌دار** /š.-dār/ مُحاسِب، أميـنُ الصُّنْدُوقِ أوالمالِ، صَرّاف.
**صندوق رای** /š.-e-ra'y/ صُنْدُوقُ الآراءِ أو الإِقْتِراحِ.
**صندوق زباله** /š.-e-zobāle/ صُنْدُوقُ القُمامَة.
**صندوق ساز** /š.-sāz/ صانِعُ الصَّنادِيْقِ.
**صندوق سازی** /š.-s.-i/ ۱. صِناعَةُ الصَّنـادِيْق. ۲. مَعْمَلُ الصَّنادِيقِ.
**صندوق صماخ** /š.-e-semāx/ طَبْلَةُ الأُذُنِ.
**صندوق عقب اتومبیلی** /š.-e-aqab-e-otomobil/ الصُّنْدُوقُ الخَلْفِيُّ السَّيّارَةِ.
**صندوق ماهی** /š.-māhi/ (جانـ) أَبُوصُنْدُوق، النَّجْم.
**صندوق ملل متحد برای کودکان** /š.-e-melale-e-mottahed-barāye-kudakan/ أَلْيُونِيسِيف.
**صندوق نسوز** /s.-e-nasuz/ الصُّنْدُوقُ المُقاوِمِ لِلْحَرِيْقِ.
**صندوق وام** /s.-e-wām/ مَصْرَفُ أَقْراضٍ أوقُرُوضٍ.
**صندوق‌وام‌های عمرانی** /s.-e-wāmhā-ye-omrāni/ صُنْدُوقُ سُلْفَةِ التَّنْمِيَةِ والبِناءِ.
**صندوقه** /s.-e/ ۱. القَحّافَة، صُنْدُوقِيّ. ۲. جزءٌ غـائِرٌ مُزَخْرَفٌ في سَقْفٍ.
**صندوقهٔ سینه** /s.-eye-sine/ ← قفسهٔ سینه.
**صنعت** /san'at/ صِناعَة.
**صنعت‌دار** /s.-dār/ صاحِبُ المَصْنَع.
**صنعت‌داری** /s.-d.-i/ الصِّناعِيّة.
**صنعت کار** /s.-kār/ ← صنعتگر
**صنعتگر** /s.-gar/ فَنّان، الحِـرَفِيّ، الصّانِع، صِنـاعِيّ، صَنع، عامِلٌ صِناعِيٌّ.
**صنعتگری** /s.-g-i/ عمَلُ الصّانِعِ، عَمَلُ الحِرَفِيّ، حالَةُ الصّانِعِ.
**صنعت مادر** /s.-e-mādar/ الصِّناعَةُ الأَساسِيّةُ.
**صنعت ماشین‌سازی** /s.-e-māšinsāzi/ صِناعَةٌ سَيّاراتِيٌّ.
**صنعت معادن** /s.-e-ma'āden/ صِناعَةُ المَناجِم.
**صنعت نفت** /s.-e-naft/ صِناعَةٌ نَفْطِيَّةٌ.
**صنعتی** /s.-i/ فَنِّيّ، إصْطِلاحِيّ، صِناعِيّ.
**صنعتی شدن** /s.-i-šodan/ تَصَنُّعاً / تَصَنَّعَ.
**صنعتی کردن** /s.-i-kardan/ ت/ صَنَّعَ البَلَدَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ إلى عَمَلٍ صِناعِيٍّ.
**صنف** /senf/ ۱. نِقابَةٌ حِـرَفِيّة. ۲. صِنْف ← دسته، نَوْع، جِنْس.
**صنوبر** /sanowbar/ (گیا) الصَّنَـوْبَر، شَجَـرَةُ الرّاتِيْنَـج، تَنُّوبٌ صَنَوْبَرِيّ، اللُّبان، شُوح.
**صنوبر آراسته** /s.-e-ārāste/ (گیا) التَّنُّوبُ الجَمِيْلُ.
**صنوبر ابیض آمریکی** /s.-e-abyaz-e-āmriki/ (گیا) ← صنوبر کانادایی.
**صنوبر اصیل** /s.-e-asil/ (گیا) التَّنُّوبُ الفاخِرُ.
**صنوبر ایقوسیا** /s.-e-iqusiyā/ (گیا) صَنَوْبَرٌ بَرِّيٌّ، يَرْز.
**صنوبر حلب** /s.-e-halab/ (گیا) صَنَوْبَرٌ حَلَبِيٌّ.
**صنوبر سفید** /s.-e-sefid/ (گیا) التَّنُّوبُ الأَبْيَض.
**صنوبر سیاه** /s.-e-siyāh/ (گیا) التَّنُّوبُ الأَسْوَدُ.
**صنوبر شانه‌یی** /s.-e-šāneyi/ (گیا) التَّنُّوبُ المِشْطِيّ.
**صنوبر شرقی** /s.-e-šarqi/ إ(گیا) الصَّنَوْبَرُ الشَّرْقِيُّ.
**صنوبر صغیر** /s.-e-saqir/ (گیا) التَّنُّوب.
**صنوبر کانادایی** /s.-e-kānādāyi/ (گیا) صَنَوْبَـرٌ أَبْيَضُ أَمْرِيْكِيّ.
**صنوبر قرمز** /s.-e-qermez/ (گیا) التَّنُّوبُ الأَحْمَرُ.
**صنوبر نقره‌یی** /s.-e-noqreyi/ (گیا) ← صنوبر شانه‌یی.
**صنوبر هندی** /s.-e-hendi/ (گیا) أَرْزُحَمَلايـا، أَرْزُالهِنْد، شَجَرَةُ الجِنِّ.
**صنوبری** /s.-i/ صَنَوْبَرِيّ.
**صنوبری‌ها** /s.-i-hā/ (گیا) الصَّنَوْبَرِيّات.
**صواب دید** /savāb-did/ صَلاح، تَجْوِيز، مَشْوَرَة، إرْشاد، إسْتِحْسان.
**صوت** /sowt/ (فز) الصَّوْت، الصّات.

**صوت شناخت** /s.-šenäxt/ عِلْمُ الصَّوْتِ.
**صوت‌شناسی** /s.-šenäsi/ ← صوت شناخت.
**صوتی** /sowti/ سَمْعِيّ، صَوْتِيّ.
**صورت** /surat/ ۱ ← چهره روی. ۲. وش، وَجْه، صَفْحَة. ۳. صوْرَة، شِبْـه، شَبَه. ۴. جدْوَل، بَيان، قـائِمَة، فِهرِس، بَرْنامَج، جَرِيدَة. ۵. البَسْط، صُوْرَةُ الكَسْرِ.
**صورت اسامی** /s.-e-asämi/ لائِحَةٌ أو قائِمَةُ الأَسْماءِ.
**صورت بدهی** /s.-e-bedehi/ كَشْفٌ بالدَّيْن.
**صورت حساب** /s.-hesäb/ فـاتُـوْرَة، فاتُـور، بيـانُ المَطلُوبِ، اللّائِحَة، الفِنْداق.
**صورت‌برداری** /s.-bardäri/ الجَرْد.
**صورت برداشتن** /s.-bardäštan/ قِياماً / قامَ ـُ بالجَرْدِ.
**صورت بستانکاری** /s.-e-bestänkäri/ رَصِيدٌ دائِنٌ.
**صورت بستـن** /s.-bastan/ تصَوُّراً / تصَوَّرَ، تَشَكُّـلاً / تشَكَّلَ.
**صورت‌پذیر** /s.-pazir/ مُمْكِنٌ إنْجازُهُ أو إحْرازُهُ.
**صورت پـرداخت** /s.-e-pardäxt/ كَشْفٌ بالـدَّفْعِ، بَيانٌ بالدَّفْعِ.
**صورت‌پرست** /s.-parast/ من عُشّاقِ المُحَيّا.
**صورت‌پرستی** /s.-p.-i/ عِشْقُ المُحَيّا.
**صورت جلسه** /s.-jalse/ مُحْضَر، مَحْضَرُ وَقـائِعِ الجَلْسَةِ، مَحْضَرُ ضَبْطِ جَلْسَةٍ، مَضْبَطَةُ مَجْلِسٍ أو جَلْسَةٍ.
**صورت حسـاب** /s.-hesäb/ كَشْـفُ حِسابٍ، قـائِمَـةُ الحِسابِ، جَدْوَلٌ حِسابِيٌّ.
**صورت خرید** /s.-e-xarid/ فاتُورَةُ شِراءٍ.
**صورت دادن** /s.-dädan/ عملاً / عمِلَ ـَ إجْراءً / أجْرَى.
**صورت دارایی** /s.-e-däräyi/ قائِمَةُ الجَرْدِ.
**صورت ظـاهر** /s.-e-zäher/ وجْه، مَظْهَر، مَنْظَـر، لائِحَة، طَلْعَة، جُهْر، هَيْئَة، قِيافَة، اِتِّضاح، وُضُوح، ظُهُور.
**صورت غذا** /s.-e-qazä/ قائِمَةُ الطَّعامِ.
**صورت فروش** /s.-e-foruš/ كَشْفُ بَيْعٍ.
**صورت فلکی** /s.-e-falaki/ بُرْج، كَوْكَبَة.
**صورت قانونی** /s.-e-qänuni/ صِيْغَةٌ قانُونِيَّةٌ.
**صورت قیمتها** /s.-e-qimathä/ قائِمَةُ الأَسْعارِ.
**صورت کسر** /s.-e-kašr/ بَسْطُ الكَسْرِ، صُوْرَةُ الكَسْرِ.
**صـورت کسرمتعـارفـی** /s.-e-k.-e-mota'ärefi/ (رض) البَسْط.
**صورتگر** /s.-gar/ رسّام، مُزَوِّق ← نقّاش.
**صورت گرفتن** /s.-gereftan/ جرْياً وجَرَياناً وجِرْيَةً / جرَى ـِ حُدُوْثاً / حدَثَ ـُ وُقُوعاً / وقَعَ يَقَعُ، حُصُولاً و مَحْصُولاً / حصَلَ ـُ له كذا.
**صورتگری** /s.-gari/ ← نقاشی.
**صورت مجلس** /s.-majles/ مَحْضَرُ ضَبْطٍ.
**صورت مجلس سیاسی** /s.-m.-e-siyäsi/ البُرُوْتُوكُول.
**صورت مجلـس کردن** /s.-m.-kardan/ كَتْباً / كتَبَ ـُ مَحْضَرَ ضَبْطٍ أو مَحْضَراً.
**صورت مسأله** /s.-e-mas'ale/ صوْرَةُ المَسْأَلَةِ الحِسابِيَّةِ.
**صورت موجودی** /s.-e-mowjudi/ قائِمَةُ الجَرْدِ.
**صورت نجومی** /s.-e-nojumi/ ← صورت فلکی.
**صورت نرخها** /s.-e-nerxhä/ تَعْرِيْفَةُ الأَثْمانِ.
**صورت نگار** /s.-negär/ ← نقّاش.
**صورت نگاری** /s.-n.-i/ ← نقّاشی.
**صورت نگاشت** /s.-negäšt/ مصَوَّرٌ تَوْضِيْحِيٌّ.
**صورتی** /s.-i/ ورْدِيٌّ.
**صوری** /suri/ صوْرِيٌّ، ظاهِر، شَكْلِيٌّ.
**صوف** /suf/ (جانـ) ← ماهی صوف.
**صوفی** /sufi/ الصُّوْفِيّ، مُتَصَوِّف.
**صوفی شدن** /s.-šodan/ تصَوُّفاً / تصَوَّفَ.
**صوفی کردن** /s.-kardan/ تَصْوِيْفاً / صوَّفَ الرَّجلَ.
**صوفیگری** /s.-gari/ التَّصَوُّف.
**صوفیه** /s.-yye/ الصُّوْفِيَّة.
**صومعه** /sowme'e/ صوْمَع، صَوْمَعَة، دَيْـرُ الرُّهْبانِ، خَلْوَةُ المُتَعَبِّـد، تَأْمُـور، تامُـور، دَسْكَرَة، عَجُـوز، قَلِيَّة، قُـوْس، مُمْسَى.
**صومعـه‌نشین** /s.-nešin/ راهِب، نـاسِك، نـادِرُ العِفَّةِ، دَيّار، دِيْرانِيّ.
**صهیون** /sehyun/ صِهْيَوْن.
**صهیونی** /s.-i/ صِهْيُونِيّ.
**صهیونیت** /sehyuniyyat/ الصِّهْيُونِيّة.
**صهیونیست** /sehyunist/ الصِّهْيُونِيّ.
**صهیونیسم** /sehyunism/ صِهْيُونِيَّة.
**صیاد** /sayyäd/ ← شکارچی.

**صیاد مروارید** /s.-e-morvärid/ ثَیِّن.
**صیانت کردن** /siyänat-kardan/ ← نگهداری کردن.
**صیحه** /seyhe/ صَیْحَة، صَرْخَة.
**صیحه زدن** /s.-zadan/ صَیْحاً وصَیْحَةً وصِیاحاً و صَیَحاناً / صاحَ ـِ.
**صید** /seyd/ ← شکار.
**صید شدن** /s.-šodan/ ← شکار شدن.
**صید کردن** /s.-kardan/ ← شکار کردن.
**صیدگاه** /s.-gäh/ ← شکارگاه.
**صیدماهی** /s.-e-mähi/ اِصْطِیادُ السَّمَکِ.
**صیغه** /siqe/ ۱. الصِّیغَة، شَکْـل، نَوْع. ۲. مُتْعَة، زِواجٌ مُؤَقَّت، تَمَتُّع، زِواجُ المُتْعَةِ، حَظِیَّـة، مَحْظِیَّة، سُرِّیَّة. «چه ~ یی است»: أَيُّ شَيءٍ هذا.
**صیغهٔ امر** /s.-ye-amr/ صِیغَةُ الأَمْرِ، أَمْرِيّ.
**صیغهٔ تمنا** /s.-ye-tamannä/ صِیغَةُ التَّمَنِّي.
**صیغه خواندن** /s.-xändan/ ← صیغه کردن.
**صیغه ساختن** /s.-säxtan/ صَوْغاً / صاغَ ـُ الکَلِمَةَ.
**صیغه سازی** /s.-säzi/ صَوْغُ الکَلِمَةِ.
**صیغه شدن** /s.-šodan/ تَزَوُّجاً / تَزَوَّجَتْ بالمُتْعَةِ.
**صیغه کردن** /s.-kardan/ تَزْوِیجاً / زَوَّجَها بالمُتْعَةِ.
**صیغهٔ عقد** /s.-ye-aqd/ عَقْدُ نِکاحٍ.
**صیغهٔ مجهول** /s.-ye-majhul/ الصِّیغَةُ المَجْهُولُ.
**صیفی** /seyfi/ ۱. الصَّیْفِيّ. ۲. الزِّراعَةُ الصَّیْفِیَّةُ.
**صیفی کاری** /s.-käri/ الزِّراعَةُ الصَّیْفِیَّةُ.
**صیقل** /seyqal/ ۱. الصَّقّال. ۲. جِلْي، جَلْو، صَقْل.
**صیقل دادن** /s.-dädan/ ← صیقل کردن.
**صیقل کاری** /s.-käri/ جَلْو، صِقال.
**صیقل کردن** /s.-kardan/ صَقْلاً وصِقالاً / صقَلَ ـُ، جَلْیاً / جلَی ـِ السَّیْـفَ ونَحْوَهُ، حَطّاً / حطَّ ـُ الجِلْـدَ، خَشْباً / خشَبَ ـِ السَّیْفَ، دَوْساً ودِیاسَةً / داسَ ـُ السَّیْفَ، شَوْفاً / شافَ ـُ الشَّيءَ، تَشْوِیفاً / شوَّفَ الشَّيءَ، قَشْباً / قشَبَ ـُ ومَقْیاً / مقَی ـِ السَّیْفَ وَنَحْوَهُ.
**صیقلی** /s.-i/ صَیْقِل، مَصْقُول، مَجْلُوّ، جَلِيّ، قَشِیب.
**صیقلی شدن** /s.-i-šodan/ اِنْصِقالاً / اِنْصَقَلَ، اِنْجِلاءً / اِنْجَلَی.



ض /z/ الضّاد. الحرفُ الثّامِنَ عَشَرَ مِنْ حُروفِ الهجاءِ وهي بِمثابَةِ ۸۰۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**ضابط** /zäbet/ الضّابِط، الحافِظ، الحامي، الحاكِم، القائِد، العامِل.

**ضابط دادگاه** /z.-e-dädgäh/ مُحْضِرُ المَحْكَمَةِ.

**ضابطه** /z.-e/ ۱ ← قاعده، قانون. ۲. الضّابِط، الحُكْمُ الكُلّيُّ يَنطَبِقُ عَلَى جُزْئيّاتِهِ.

**ضابطين عدليه** /z.-in-e-adliyye/ الضّابِطَةُ العَدْلِيَّة.

**ضامن** /zämen/ ۱. الضّامِن، الكَفِيْل، الكافِل، المُلْتَزِم، المُتَعَهِّد، الرَّهْن، الضَّمِيْن، الأذِن، الأَذِيْن، الحَمِيْل، الحَوِيْل، الجَرِيّ، الزَّعِيم، الغَرِيْر، القَبِيْل. ۲. مِفْتاحُ الأمانِ.

**ضامن تفنگ** /z.-e-tofang/ مِفْتاحُ أمانِ البُنْدُقِيَّةِ.

**ضامن چاقو** /z.-e-cäqu/ ضامِنُ السِّكِّيْنِ.

**ضامن دادن** /z.-dädan/ إعْطاءً / أعْطَى كَفِيْلاً، تَقْدِيماً / قَدَّمَ كَفِيْلاً.

**ضامن‌دار** /z.-där/ ذاتُ مِفْتاحِ أمانٍ.

**ضامن شدن** /z.-šodän/ كَفْلاً وكُفُولاً / كَفَلَ ـِ وكَفِلَ ـَ وكَفُلَ ـُ بِهِ وبالمالِ، إكْفالاً / أكْفَلَ هُ إيّاهُ، زَعامَةً / زَعَمَ ـُ بِهِ، إكْتِياناً / إكْتانَ عَلَيْهِ وبِهِ، أصْبَحَ ضامِناً أو كَفِيْلاً لِصَدِيْقِهِ.

**ضامن كردن** /z.-kardan/ تَضْمِيْناً / ضَمَّنَ، تَزْعِيْماً / زَعَّمَهُ.

**ضامن گرفتن** /z.-gereftan/ أخَذَ مِنْهُ كَفِيْلاً.

**ضايع** /zäye'/ الضّائِع، المُهْمَل، البالِي، الفاسِد، التّالِف.

**ضايعات** /z.-ät/ خسارات، تَلَفات.

**ضايع شدن** /z.-šodan/ ضِياعاً / ضاعَ ـِ تَلَفاً / تَلِفَ ـَ تَعَطُّباً / تَعَطَّبَ، سَوْءاً / ساءَ ـُ وسَيْعاً وسُيُوعاً / ساعَ ـِ الشَّيءُ، ضَلالَةً وضَلالاً وضَلّاً / ضَلَّ ـِ هَلاكاً وهُلْكاً وهُلُوكاً وتَهْلُوكاً ومَهْلَكاً وتَهْلَكَةً / هَلَكَ ـِ فَساداً وفُسُوداً / فَسَدَ ـُ وفَسَدَ ـِ هَمْياً / هَمَى ـِ.

**ضايع كردن** /z.-kardan/ تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ، إتْلافاً / أتْلَفَ، إفْساداً / أفْسَدَ، إبْطالاً / أبْطَلَهُ، هَدْراً / هَدَرَ ـُ و إهْداراً / أهْدَرَ، إسْداءً / أسْدَى، إسْرافاً / أسْرَفَ في، تَبْذِيْراً / بَذَّرَ الأمْوالَ، تَبْوِيْراً / بَوَّرَ، تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ، إهْجالاً / أهْجَلَ المالَ.

**ضبط** /zabt/ ۱ ← نگهداری. ۲ ← بايگانی.

**ضبط اموال** /z.-e-amväl/ حَجْزُ الأمْوالِ، الحَجْز.

**ضبط صوت** /z.-e-sowt/ المُسَجِّلَة.

**ضبط كردن** /z.-kardan/ ۱. ضَبْطاً وضَباطَةً / ضَبَطَ ـُ حَبْساً ومَحْبَساً / حَبَسَ ـِ حَجْزاً وحِجازَةً عليه المالَ أو العِقارَ. ۲. تَقْيِيْداً / قَيَّدَ، تَسْجِيْلاً / سَجَّلَ الحديثَ أو الأغْنِيَةَ ونَحْوَهُما. ۳. تَمَلُّكاً / تَمَلَّكَ على، إسْتِمْلاكاً / إسْتَمْلَكَ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ يَدَه على.

**ضبط كننده** /z.-konande/ ۱. الحاجِز، مُوَقِّعُ الحَجْزِ. ۲. مُسَجِّلُ الحديثِ أو الأغْنِيَةِ.

**ضبط و ربط** /z.-o-rabt/ التَّرْتِيْب، النَّظْم.

**ضبط وقايع** /z.-e-vaqäye'/ تَدْوِيْنُ الوَقائِع.

**ضجه** /zajje/ ضَجَّة، ضَجِيْج، صِياح، إضْطِراب.

**ضجه زدن** /z.-zadan/ ضَجِيْجاً / ضَجَّ ـِ أرْجاً / أرِجَ ـَ النّاسُ.

**ضخامت** /zaxämat/ ضَخامَة، كِبَرُ الحَجْمِ، كَثْرَةُ السِّمْنَةِ، سُمْك، سَماكَة ← كلفتی.

**ضخيم** /zaxim/ ضَخْم، أضْخَم، كَبِيْر، الهُجاهِج.

**ضخيم‌دوزی** /z.-duzi/ خِياطَةُ الألْبِسَةِ السَّمِيْكَةِ والغَلِيْظَةِ

كَأَلْبِسَةِ الشِّتاءِ والمَعاطِفِ.
**ضخیم شدن** /z.-šodan/ ضَخامَةٌ وضِخَماً / ضَخُمَ ـُ.
**ضخیم کردن** /z.-kardan/ تَضْخِيماً / ضَخَّمَ، تَسْمِيكاً / سَمَّكَ الشَّيءَ.
**ضد** /zed/ ۱. ضِدّ، ضَدِيد، صِتّ. ۲. مُخالِف، عَدُو.
**ضد آب** /z.-de-āb/ المُصَلَّد.
**ضد آماس** /z.-de-āmās/ مُضادٌّ لِلالْتِهابِ.
**ضد اختلاج** /z.-de-extelāj/ مُضادٌّ لِلتَّشَنُّجِ.
**ضد استفراغ** /z.-de-esterāq/ ← ضدّ قی.
**ضد اسکوربوت** /z.-de-eskorbut/ ضِدُّ الحَضَرِ، ضِدُّ الإسْقازْبُوط.
**ضد اسهال خونی** /z.-de-eshāl-e-xuni/ شافٍ مِنَ الدِّيسِنْطِرِيا.
**ضد اطلاعات** /z.-de-ettelā'āt/ دائِرَةُ الإسْتِخْباراتِ، المُخابَراتُ المَرْكَزِيَّة، الإسْتِخْباراتُ المَرْكَزِيَّة.
**ضد انعقاد** /z.-de-en'eqād/ مانِعُ التَّخَثُّرِ.
**ضد بیگانه** /z.-de-bigāne/ ضِدُّ الأَجانِبِ.
**ضد بیماری آمیزشی** /z.-de-bimāri-ye-āmizeši/ مُضادٌّ لِلْأَمْراضِ الزُّهَرِيَّة. شافٍ مِنَ الأَمْراضِ الزُّهَرِيَّة.
**ضد پادتن** /z.-de-pādtan/ مُضادٌّ لِلْجِسْمِ المُضادّ.
**ضد تانک** /z.-de-tānk/ مُضادٌّ لِلدَّبّابات.
**ضد تب** /z.-de-tab/ مُقاوِمٌ لِلْحُمّى.
**ضد تشنج** /z.-de-tašannoj/ مُضادٌّ لِتَشَنُّجِ.
**ضد تعریق** /z.-de-ta'riq/ مانِعُ العَرَقِ.
**ضد تورم** /z.-de-tavarrom/ مُقاوِمُ التَّضَخُّمِ.
**ضد تهوع** /z.-de-tahavvo'/ مُضادٌّ لِلتَّهَوُّعِ.
**ضد جاسوسی** /z.-de-jāsusi/ [اداره] دائِرَةُ الإسْتِخْباراتِ المُضادَةِ.
**ضد جرب** /z.-de-jarab/ ضِدّ الجَرَبِ، شافٍ مِنَ الجَرَبِ.
**ضد حصبه** /z.-de-hasbe/ المُضادُّ لِلْحَصْبَةِ.
**ضد خواب** /z.-de-xāb/ مانِعُ النَّوْمِ، مُسَهِّر، مُؤَرِّق.
**ضد خونریزی** /z.-de-xun-rizi/ مُضادٌّ لِلنَّزِيفِ الدَّمَوِيّ.
**ضد درد** /z.-de-dard/ مُفْقِدُ الأَلَمِ، مُسَكِّن.
**ضد دیاستاز** /z.-de-diyāstaz/ مُضادُّ دِياسْتاز، أَنْتِيدِياسْتاز.
**ضد دیفتری** /z.-de-difteri/ مُضادٌّ لِلْخُناقِ، مُضادٌّ لِلدِّيفْتِيرِيا.
**ضد راشیتیسم** /z.-de-rāšitism/ مُضادُّ الكُساحِ.
**ضد رطوبت** /z.-de-rotubat/ مُقاوِمُ الرُّطُوبَةِ.
**ضد زهر** /z.-de-zahr/ مُضادُّ السَّمِّ.
**ضد سفلیس** /z.-de-seflis/ ضِدُّ السِّفْلِس.
**ضد سل** /z.-de-sel/ مانِعٌ لِلسُّلِّ، مانِعُ سَيْرِ السُّلِّ.
**ضد سیاه‌سرفه** /z.-de-siyāh-sorfe/ مُضادٌّ لِلسُّعالِ الدِّيكِيّ، ضِدُّ الشَّهْقَةِ.
**ضد شدن** /z.-šodan/ تَضادّاً / تَضادَّ الأَمْرانِ.
**ضد صفرا** /z.-de-safrā/ مُضادٌّ لِلصَّفْراءِ.
**ضد ضربه** /z.-de-zarbe/ مُقاوِمُ الصَّدَماتِ.
**ضد طاعون** /z.-de-tā'un/ ضِدُّ الطّاعُونِ.
**ضدعفونی** /z.-de-ofuni/ التَّطْهِيرُ ← گندزدایی.
**ضدعفونی شده** /z.-de-o.-šode/ المُعَقَّم.
**ضدعفونی کردن** /z.-de-o.-kardan/ تَعْقِيماً / عَقَّمَ، تَطْهِيراً / طَهَّرَ بالبُخارِ، تَبْخِيراً / بَخَّرَ ← گندزدایی کردن.
**ضدعفونی کننده** /z.-de-o.-konande/ المُعَقِّم.
**ضد فاشیست** /z.-de-fāšist/ عَدُوٌّ لِلفاشِسْتِيَّة أو لِلْفاشِيَّة.
**ضد قارچ** /z.-de-qārc/ ضِدُّ الفُطْرِ.
**ضد قی** /z.-de-qey/ مانِعُ القَيءِ.
**ضد کردن** /z.-kardan/ مُضادَّةً / ضادَّهُ.
**ضد کرم** /z.-de-kerm/ طارِدٌ لِدِيدانِ الأَمْعاءِ.
**ضد کزاز** /z.-de-kozāz/ مُضادٌّ لِلْكُزازِ.
**ضد کلیسا** /z.-de-kalisā/ المُناوِئُ لِلْكَنِيسَة.
**ضد کم‌خونی** /z.-de-kam-xun-i/ مُضادٌّ لِفَقْرِ الدَّمِ.
**ضد کوفتی** /z.-de-kufti/ ضِدُّ السِّفْلِس.
**ضد گرما** /z.-de-garmā/ مانِعُ الحُمّى، خافِضُ الحَرارَةِ.
**ضد مالاریا** /z.-de-māläriyā/ مُضادٌّ لِلْمَلارِيا.
**ضد مایه** /z.-de-māye/ المَصْلُ المُضادُّ.
**ضد مخمر** /z.-de-moxammar/ مُضادُّ التَّخَمُّرِ.
**ضد مدر** /z.-de-moder/ المُقَلِّلُ لِلْبَوْلِ.
**ضد مسیح** /z.-de-masih/ عَدُوٌّ لِلْمَسِيحِ.
**ضد ملی** /z.-de-melli/ عَدُوٌّ لِلْمُواطِنِينَ، عَدُوٌّ لِلشَّعْبِ.
**ضد نقرس** /z.-de-neqres/ مُضادُّ النِّقْرِس.
**ضد ورم** /z.-de-varam/ ← ضد آماس.
**ضد و نقیض** /z.-do-naqiz/ ۱. الطِّباقُ والمُقابَلَةُ،

التّناقُض. ۲. المُتَناقِض.
**ضد و نقیض گفتن** /z.-do-n.-goftan/ تَناقُضاً / تَناقَضَ.
**ضد و نقیض گویی** /z.-do-n.-guyi/ التَّناقُض.
**ضد ویتامین** /z.-de-vitämin/ مُضادُّ الفِیتامِیْن.
**ضد هاری** /z.-de-häri/ ضِدُّ الكَلَب.
**ضد هوایی** /z.-de-haväyi/ مُضادٌّ لِلطّائِراتِ.
**ضدیت** /z.-de-iyyat/ مُضادّة، مُعارَضة، اِعْتِراض، تَضادّ، مُخالَفَة.
**ضد یخ** /z.-de-yax/ مُقاوِمُ التَّجَمُّدِ.
**ضراب** /zarräb/ سَكّاک ← سکه‌زن.
**ضرابخانه** /z.-xäne/ دارُ الضَّرْبِ، دارُ المَسْكُوكاتِ، ضَرْبْخانَة.
**ضرب** /zarb/ ۱. (رضـ) ضَرْبُ الأعْداد، عَمَلِيَّةُ الضَّرْبِ، الضَّرْب، المُضاعَفَة. ۲. (مسـ) الدَّرْبَكّة. ۳. [في العَروض] الضَّرْب، الجُزْءُ الأخيرُ مِنَ المِصْراعِ الثّانِي مِن البَيْتِ.
**ضرب‌الأجل** /z.-ol-ajal/ مُدّةُ العَفْوِ ← سررسید.
**ضربان** /zarabän/ ۱. الضَّرْب. الأزّ. ۲. [في الصَّوْت] خَفَقان، ضَرْبَة، خَبْطَة، نَبْضَة.
**ضربان قلب** /z.-e-qalb/ (پز) ضَرْبُ القَلْبِ، خَفَقانُ القَلْبِ، خَفْق، نَبْض، دَقّاتُ القَلْبِ.
**ضربان نبض** /z.-e-nabz/ نَبْضُ العِرْقِ.
**ضربانی** /z.-i/ النَّبْضِيّ، الخَفَقِيّ.
**ضربت** /zarbat/ ضَرْبَة، صَدْمَة، صَدْع، طَعْن، كَدْمَة، كَدْهَة، وَثْء، وَثاءَة، وَخْز.
**ضربت خوردن** /z.-xordan/ ضَرْباً / ضُرِبَ مج ـَ بالسَّيْفِ، وَثْأً ووُثُوءاً / وَثِئَ يَوْثَأُ ووُثِئَ مج ـُ يَدُهُ.
**ضربت دیده** /z.-dide/ ← ضرب دیده.
**ضربت زدن** /z.-zadan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ هُ ← ضربه زدن.
**ضرب خوردگی** /z.-xordegi/ ← ضرب دیدگی.
**ضرب خوردن** /z.-xordan/ ← ضرب دیدن، صدمه دیدن.
**ضرب خورده** /z.-xorde/ ← ضرب دیده.
**ضرب‌در** /z.-dar/ علامةُ الضَّرْب ×.
**ضرب دیدگی** /z.-didegi/ حالةُ الشَّيءِ المَضْروبِ.
**ضرب دیدن** /z.-didan/ ضَرْباً / ضُرِبَ مج ـِ صَدْماً / صُدِمَ مج ـِ اِحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ الصَّدْمَةَ ← صدمه دیدن.

**ضرب دیده** /z.-dide/ مَضْرُوْب، مُصاب، رَضِيْض، مَرْضُوض، مَصْدُوْم.
**ضرب زدن** /z.-zadan/ ۱ ← ضربه زدن. ۲. (مسـ) دَقّاً / دَقَّ ـُ الدَّرْبَكَّةَ.
**ضرب شده** /z.-šode/ مَسْكُوك.
**ضرب شست** /z.-e-šast/ ۱. ضَرْبَةُ المُعَلِّم. ۲. القِطْعَةُ المُمْتازَةُ.
**ضرب کردن** /z.-kardan/ (رضـ) ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ العَدَدَ بالعَدَدِ أو عَدَداً في آخَرَ. ۲. سَكّاً / سَكَّ ـُ النَّقْدَ أو الذَّهَبَ.
**ضرب‌المثل** /z.-ol-masal/ المَثَل، مَثَلٌ مَأْثُور، الحِكْمَة.
**ضرب‌المثل زدن** /z.-ol-m.-zadan/ ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ المَثَلَ.
**ضرب‌المثل شدن** /z.-ol-m.-šodan/ أصْبَحَ مَثَلاً مَأْثُوراً.
**ضرب‌المثل کردن** /z.-ol-m.-kardan/ ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ هُ مثلاً، تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ بالشَّيْءِ.
**ضرب و جرح** /z.-o-jarh/ ضُرُوبٌ و جُرُوْحٌ.
**ضربه** /z.-e/ ضَرْبَة، ضَرْب، صَدْمَة، طَعْنَة، هَزَّة، قَبْضَةُ اليَدِ، دَقَّة، طَرْقَة، قُرْعَة، خَبْطَة.
**ضربه خفه کن** /z.-e-xafe-kon/ مُمْتَصُّ الصَّدَماتِ، مُخَمِّدُ الاِرْتِجاج.
**ضربه زدن** /z.-e-zadan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ لَطْماً / لَطَمَ ـِ نَقْراً / نَقَرَ ـُ دَقّاً / دَقَّ ـُ رَضّاً / رَضَّ ـُ لَبْخاً / لَبَخَ ـَ نَقْفاً / نَقَفَ ـُ هَرْساً / هَرَسَ ـُ.
**ضربهٔ فنی** /z.-e-ye-fanni/ ضَرْبَةٌ فَنِّيَّةٌ.
**ضربهٔ کشنده** /z.-e-ye-košande/ ضَرْبَةٌ قاضِيَةٌ.
**ضربه‌گیر** /z.-e-gir/ المُخْمِد.
**ضربی** /z.-i/ [طاق] عَقْدٌ بَرْمِيْلِيٌّ.
**ضرر** /zarar/ ضَرَر، خُسْر، خُسْران، خَسارَة، مَغْرَم، أذَى، أذِيَّة، ضَياع، هُجْنَة ← زیان.
**ضرر خوردن** /z.-xordan/ ← زیان کردن.
**ضرر دیدن** /z.-didan/ ← زیان کردن.
**ضرر رسان** /z.-resän/ ضارّ، مُؤْذٍ، مُخَسِّر، وَبِيْل.
**ضرر رسانیدن** /z.-r.-idan/ ضَوْراً / ضارَ ـُ وضَيْراً / ضارَ ـِ هُ الأمْرُ ← زیان زدن.
**ضرر زدن** /z.-zadan/ ← زیان زدن.

**ضرر کردن** /z.-kardan/ ← زیان کردن.

**ضرر کشیدن** /z.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ ضَرَراً، وَکْساً / وُکِسَ مـج یَکِسُ التّاجِرُ فـي تِجارَتِهِ، إیْکـاساً / أوْکَسَ و أوْکِسَ مالُهُ.

**ضرر کننده** /z.-konande/ الخاسِر، خَسْرَان، مُتَضَرِّر.

**ضرر و زیان** /z.-o-ziyān/ خَسارَة، غَبْن.

**ضرورت** /zarurat/ ضَرُوْرَة، لُزُوم، مُوْجِب، اِقْتِضاء، حَوْج، حاجَة، اِحْتِیاج.

**ضرورت داشتن** /z.-dāštan/ کانَ ضَروریّاً، کانَ مُهِمّاً.

**ضـرورت شعـری** /z.-e-še'ri/ الضَّـرُوْرَةُ فـي الشِّعْـرِ [أن یَرتکب فیه الشّاعرُ مالا یَجُوْزُ في النَّثْر].

**ضروری** /zaruri/ ضَرُوْرِيّ، لازِم، واجِب، لَـزام، لابُدَّمِنْهُ، ضَرْبَةُ لازِمٌ أو لازِب، جَوْهَرِيّ، حَیَوِيّ.

**ضروریات زنـدگی** /z.-yyāt-e-zendegi/ ضَرُوْراتُ العَیْشِ أو الحَیاةِ.

**ضروری بودن** /z.-budan/ کانَ مُهِمّاً، کانَ ضَرُوریّاً.

**ضروری کردن** /z.-kardan/ قَضاءً / قَضَیَ ـِ عَلَیهِ الأمْرَ.

**ضریب** /zarib/ ۱. مُعامِـل، عامِل، مُعایِـر، مُسَمّی. ۲. (رضـ) أُسّ، دَلِیل ← اکسیوزان. ۳. المُعامِلُ فيالجَبْر.

**ضریب احتمالات** /z.-e-ehtemālāt/ مُعامِلُ الاِحْتِمالات.

**ضریب ارتجاع** /z.-e-ertejā'/ مُعامِلُ الإرْتِداد.

**ضریب اصطکاک** /z.-e-estekāk/ مُعامِلُ الاِحْتِکاک.

**ضریب القاگری** /z.-e-elqāgari/ ← ضریب خود القائی.

**ضریب انباشتگی** /z.-e-anbāštegi/ نِسْبَةُ التَّرابُط.

**ضریب انبساط** /z.-e-enbesāt/ مُعامِلُ التَّمَدُّدِ.

**ضریب انبساط حجمی** /z.-e-e.-e-hajmi/ مُعامِلُ التَّمَدُّدِ الحَجْمِيّ.

**ضریب انبسـاط خطی** /z.-e-e.-e-xatti/ مُعامِـلُ التَّمَدُّدِ الطُّوْلِيّ.

**ضریب انبساط سطحی** /z.-e-e.-e-sathi/ مُعامِلُ التَّمَدُّدِ السَّطْحِيّ.

**ضریب انتفاع** /z.-e-entefā'/ مُعامِلُ الاِنْتِفاع.

**ضـریب انکسـار** /z.-e-enkesār/ (فـز) مُعامِـلُ أودَلیـلُ الاِنْکِسار.

**ضریب انگلی** /z.-e-angali/ مُشْعِرُ الطُّفَیْلِيّ.

**ضریب ایمنی** /z.-e-imeni/ مُعامِلُ الضّمانِ أوالأمان.

**ضریب بینی** /z.-e-bini/ مُشْعِرٌ أنْفِيٌ.

**ضریب تباهی** /z.-e-tabāhi/ ← ضریب تلاشی.

**ضریب تکثیر** /z.-e-taksir/ ضَرْب، مُضاعَفَة.

**ضریب تلاشی** /z.-e-talāši/ ثابِتُ الاِنْحِلال.

**ضریب تنه** /z.-e-tane/ مُشْعِرُ البَدَنِ أوالجِذْعِ.

**ضریب توزیع** /z.-e-towzi'/ مُعامِلُ التَّوْزِیْع.

**ضریب جذب** /z.-e-jazb/ مُمْتَصِّیَّة، قُوَّةُ الاِمْتِصاصِ.

**ضریب چاقی** /z.-e-cāqi/ مُشْعِرُ السِّمَن.

**ضریب چسبندگی** /z.-e-casbandegi/ مُعامِلُ اللُّزُوْجَةِ.

**ضریب حدقی** /z.-e-hadaqi/ مُشْعِرٌ حَجاجِيٌ.

**ضـریب خـودالقـائی** /z.-e-xud-elqā'i/ مُعـامِلُ الحَـثِّ الذّاتِيّ.

**ضریب دیفرانسیل** /z.-e-diferānsiyel/ مُعامِلُ التَّفاضُلِ.

**ضریب سختپایی** /z.-e-saxtpāyi/ مُعامِلُ الجُسُوءَة.

**ضریب سری** /z.-e-sari/ مُشْعِرٌ رَأْسِيٌ.

**ضـریب سـری حدقـی** /z.-e-s.-hadaqi/ مُشْعِرٌ رَأْسِـيٌ حَجاجِيّ.

**ضریب شکست** /z.-e-šekast/ مُعامِلُ أودَلیلُ الاِنْکِسارِ.

**ضریب صدور** /z.-e-sodur/ قُدْرَةٌ اِبْتِعاثِیَّةٌ أواِصْدارِیَّةٌ.

**ضریب صورت** /z.-e-surat/ مُشْعِرٌ وَجْهِيٌ.

**ضریب ضربه** /z.-e-zarbe/ ← ضریب ارتجاع.

**ضریب طحالی** /z.-e-tehāli/ مُشْعِرٌ طِحالِيٌ.

**ضریب فشردگی** /z.-e-fešordegi/ نِسْبَةُ التَّرابُطِ.

**ضریب قدرت** /z.-e-qodrat/ عامِلُ القُدْرَةِ.

**ضریب قلبی** /z.-e-qalbi/ مُشْعِرٌ قَلْبِيٌ.

**ضریب کجنمایی** /z.-e-kajnamāyi/ ثابِتُ الاِنْحِرافِ.

**ضریب کشسانی** /z.-e-keššāni/ مُعامِلُ المُرُوْنَة.

**ضـریب کشسـانـی برینشـی** /z.-e-k.-e-berinši/ ← ضریب سختپایی.

**ضریب کشسانی حجمی** /z.-e-k.-e-hajmi/ مُعامِلُ تَغَیُّرِ الحَجْم.

**ضریب کشش** /z.-e-kešeš/ مُعامِلُ المُرونَة.

**ضریب کشیدگی** /z.-e-kešidegi/ مُعایِرُ الحَجْم.

**ضریب مالش** /z.-e-māleš/ مُعامِلُ الاِحْتِکاکِ.

**ضریب مقاومت** /z.-e-moqāvemat/ مُعامِلُ المُقاوَمَةِ.

**ضریب نارِوانی** /z.-e-nāravāni/ مُعامِلُ اللُّزُوْجَة.

**ضریب نفوذ** /z.-e-nofuz/ عامِلُ الاِختِراقِ.

**ضریب همبستگی** /z.-e-hambastegi/ مُعامِلُ الإرتِباطِ المُتَبادِلِ.

**ضریب یانگ** /z.-e-yäng/ مُعامِلُ يَنْج [لِقِياسِ المُرُوْنَةِ].

**ضریح** /zarih/ الضَّرِيْح، القَبْر.

**ضریع** /zari'/ (پز) الضَّرِيْع [الجِلْدةُ عَلَى العَظْمِ تَحتَ اللَّحمِ].

**ضریع غضروف** /z.-e-qozruf/ (پز) غِلافُ الغُضْرُوْفِ.

**ضریعی** /z.-i/ السِّمْحاقِيّ.

**ضعف** /za'f/ ۱. ضَعْف، عَجْز، عَيّ، عَيَاء، سُخْف، سَخَافَة، ضَآلَة، ضُؤُوْلَة، تَضَاءُل. ۲. (پز) ضَعْف.

**ضعف‌آور** /z.-ävar/ مُضْعِف.

**ضعف آوردن** /z.-a-dan/ ← ضعف کردن.

**ضعف اعصاب** /z.-e-a'säb/ (پز) الإنْهِيارُ العَصَبِيُّ.

**ضعف باصره** /z.-e-bäsere/ (پز) ضَعْفُ البَصَرِ.

**ضعف بنیه** /z.-e-bonye/ الضَّعْفُ البَدَنِيّ.

**ضعف پیری** /z.-e-piri/ هَرَم، الوَهْنُ نتيجةَ كِبَرِسِنّ.

**ضعف تألیف** /z.-e-ta'lif/ (بد) ضَعْفُ التَّأْلِيْفِ.

**ضعف روانی** /z.-e-raväni/ (پز) النُّفْهُ، النَّهَکُ النَّفسانِيُّ، السِّيْكاسْتِيْنِيا.

**ضعف شدید** /z.-e-šadid/ (پز) الضَّعْفُ الشَّدِيْدُ.

**ضعف شنوایی** /z.-e-šanaväyi/ (پز) ضَعْفُ السَّمْعِ.

**ضعف عضلات** /z.-e-azolät/ (پز) الوَهْنُ العَضَلِيّ.

**ضعف عضلانی** /z.-e-azoläni/ (پز) ← ضعف عضلات.

**ضعف عقل** /z.-e-aql/ ضَعْفُ العَقْلِ.

**ضعف عمومی بدن** /z.-e-omumi-ye-badan/ (پز) العَجْز.

**ضعف فکری** /z.-e-fekri/ ضَعْفُ الفِكْرِ.

**ضعف قوا** /z.-e-qovä/ (پز) ضَعْفُ القُوَى البَدَنِيّةِ.

**ضعف کردن** /z.-kardan/ تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ عَلَيهِ الضَّعْفُ، غَمْياً / غُمِيَ مج ـِ و إغماءً / أُغْمِيَ عليه، تَلَغْلُعاً / تَلَغْلَعَ جُوْعاً ← غش کردن. بیهوش شدن.

**ضعیف** /za'if/ ضَعِيْف، واهِي، وانِـي، سَقِيْم، نَحِيْـل، ناحِـل، مَحْلُولُ الظَّهْـر، خافِـت، خَرِع، خَـرِيْع، خَسِـع، شاسّ، ضَئِيْـل، ضائِن، طَمْلَة، عَشّـة، قاصِرُ أوقَصِيْـرُ البَدِ، هافِت ← سست.

**ضعیف شدن** /z.-šodan/ ضُعفاً / ضُعَفَ ـُ و ضَعـافَةً و ضَعافِيَةً / ضَعُفَ ـُ وَهْناً / وَهَنَ يَهِنُ و وَهِنَ يَوْهَن، وَهْناً / وَهُنَ يَوْهَنُ، وَهْياً / وَهَى يَهِي و وَهِيَ يَهِي، نُحُولاً / نَحَلَ ـُ ونَحِلَ ـَ و نَحُلَ ـُ هُزْلاً و هُزَالاً / هَزَلَ ـُ رِقَّةً / رَقَّ ـِ تَعَباً / تَعِبَ ـَ ضَآلَـةً و ضُؤُوْلَةً / ضَؤُلَ ـُ تَضَـاءَلَ، ضُمُوراً / ضَمَرَ ـُ و ضَمُرَ ـُ ضَناكَةً / ضَنُكَ ـُ كَـلاً و كِلَّةً و كَلالاً و كُلُولاً و كَلالَـةً و كُلُولَةً / كَلَّ ـِ إغياءً / أَغْيَى، تَلَغْلُعاً / تَلَغْلَعَ الرَّجلُ.

**ضعیف کردن** /z.-kardan/ وَهْناً / وَهَنَ يَهِنُ، إيْهـاناً / أَوْهَنَ، تَوْهِيْناً / وَهَّنَ، إضعافاً / أَضْعَفَ، إثْخاناً / أَثْخَنَتْهُ الجِراحُ، تَسْخِيْلاً / سَخَّلَ، ضَعْضَعَةً / ضَعْضَعَهُ، تَفْتِيْراً / فَتَّرَ، إفْتاراً / أَفْتَرَ، مَنّاً / مَنَّ ـُ تَأْمِيْناً / أَمَّنَ و تَمَنُّناً / تَمَنَّنَ الرَّجُـلَ، إنْحالاً / أَنْحَلَ، إنْحـافاً / أَنْحَفَ، هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُ.

**ضلع** /zel'/ (هنـ) ضِلْع، ساق، جانِب، جِهَة.

**ضلعی** /z.-i/ جانِبِيّ، جَنْبِيّ.

**ضماد** /zemäd/ الكِماد، الكِمادَة، اللَّبْخَة، لَـزْقَةٌ عِلاجِيَّةٌ، لَزُوْق، لازُوْق، اللُّصُوص.

**ضماد انداختن** /z.-andäxtan/ ← ضماد گذاشتن.

**ضماد خردل** /z.-e-xardal/ لَصْقَةُ الخَرْدَل.

**ضمـاد ضـد ورم** /z.-e-zed-de-varam/ كِمـادٌ مُضـادٌّ لِلإلْتِهابِ.

**ضماد گذاشتن** /z.-gozäštan/ إكْماداً / أَكْمَدَ و تَكْمِيْداً / كَمَّدَ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ عليهِ الكِمادَةَ.

**ضماد گرم** /z.-e-garm/ نَطُوْل، اللَّصْقَةُ الحارَّةُ.

**ضماد لب** /z.-e-lab/ الضِّمان، الخَفارَة.

**ضمان اجرا** /z.-e-ejrä/ ← ضمانت اجرا.

**ضمان احتیاطی** /z.-e-ehtiyäti/ الضَّمانُ الإحْتِياطِيّ.

**ضمانت** /zamänat/ ضِمان، ضَمـانَة، كَفالَـة، ذِمَّة، ذَمّ، ذَمامَة، ذِمام، عُهْدَة، عَهْد، عِهْدان، تَعَهُّد، تَأْمِيْن، تَلاء.

**ضمانت اجرا** /z.-ejrä/ مُؤَيِّد، مُثَبِّت.

**ضمانت دادن** /z.-dädan/ إعْطاءً / أَعْطَى ضَمانَةً، تَقْدِيْماً / قَدَّمَ كَفالَةً.

**ضمانت شخصی** /z.-e-šaxsi/ كَفالَةٌ شَخْصِيَّةٌ.

**ضمانت شده** /z.-šode/ مَضْمُون، مَكْفُول.

**ضمانت قانونی** /z.-e-qänuni/ الكَفالَةُ القانُونِيَّةُ.

**ضمانت قضائی** /z.-e-qazäyi/ الكَفالَةُ القَضائِيَّةُ.

**ضمانت کردن** /z.-kardan/ ضَمْناً و ضَماناً / ضَمِنَ ـَ و تَضْمِيْناً / ضَمَّنَهُ، كَفْلاً و كُفُولاً / كَفُلَ ـُ و كَفِلَ ـَ الرَجُلَ و بالرَّجُلِ، إكْفالاً / أكْفَلَ و تَكْفِيْلاً / كَفَّلَهُ إيّاهُ، تَكَفُّلاً / تَكَفَّلَ لَهُ بِكذا، تَوَكُّلاً / تَوَكَّلَ بالأمْرِ، إزْعاماً / أزْعَمَهُ المالَ، سَوْكَراً / سَوْكَرَ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ لَهُ الشَّيءَ، إعْهاداً / أعْهَدَهُ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ لَهُ، قَبالَةً / قَبِلَ ـَ بِهِ، تَكافُلاً / تَكافَلَ القَوْمُ.

**ضمانت گرفتن** /z.-gereftan/ حُصُولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ و أخْذاً / أخَذَ يَأْخُذُ كَفالَةً.

**ضمانت نامه** /z.-näme/ كِتابُ الضَّمانِ، سَنَدُ الكَفالَةِ.

**ضمانت نامهٔ رسمی** /z.-n.-ye-rasmi/ كَفالَةٌ رَسْمِيَّةٌ.

**ضمانت نقدی** /z.-e-naqdi/ كَفالَةٌ نَقْدِيَّةٌ.

**ضمانتی** /z.-i/ ضَمانَتِيٌّ، كَفالَتِيٌّ.

**ضمان درک** /z.-e-darak/ ضَمانُ الدَّرَكِ.

**ضمان رهن** /z.-e-rahn/ ضَمانُ الرَّهْنِ.

**ضمان عقدی** /z.-e-aqdi/ الضَّمانُ الاِتِّفاقِيُّ.

**ضمان غصب** /z.-e-qasb/ ضَمانُ الغَصْبِ.

**ضمن** /zemn/ ضِمْن، فِيْ نِطاقِ.

**ضمناً** /z.-an/ ضِمْناً.

**ضمنی** /z.-i/ ضِمْنِيٌّ، مُضَمَّن، مَفْهومٌ ضِمناً، مُضْمَر، عَرَضِيٌّ.

**ضمه** /zamme/ ضَمَّة، ضَمّ.

**ضمه دادن** /z.-dädan/ ضَمّاً / ضَمَّ ـُ الحَرْفَ.

**ضمیر** /zamir/ ۱. ضَمِيْر، مُضْمَر. ۲. وُجْدان، ضَمِيْر.

**ضمیر اشاره** /z.-e-ešäre/ ضَمِيْرٌ إشارِيٌّ.

**ضمیر خودآگاه** /z.-e-xud-ägäh/ العَقْلُ الواعِي.

**ضمیر شخصی** /z.-e-šaxsi/ ضَمِيْرٌ شَخْصِيٌّ.

**ضمیر ملکی** /z.-e-melki/ ضَمِيْرٌ مَجْرُوْرٌ.

**ضمیر موصول** /z.-e-mowsul/ ضَمِيْرٌ مَوْصُولٌ.

**ضمیر ناخودآگاه** /z.-e-nä-xud-ägäh/ العَقْلُ اللّاواعِي.

**ضمیری** /z.-i/ الضَّمِيْرِيّ.

**ضمیمه** /zamime/ مُلْحَقٌ بِهِ، لَحَق، تابِع، مَزِيْد، إضافِيٌّ، ذَيْل، تَذْيِيْل، مُرْفَقٌ بِهذا.

**ضمیمهٔ دودی** /z.-ye-dudi/ (پز) ← آپاندیس.

**ضمیمه شدن** /z.-šodan/ اِنْضِماماً / اِنْضَمَّ، اِلْتِحاقاً / اِلْتَحَقَ بكذا، اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ.

**ضمیمه کردن** /z.-kardan/ ضَمّاً / ضَمَّ ـُ هُ إليهِ، إضْماماً / أضَمَّ، مُضامّاً / ضامَّهُ، اِضْطِماماً / اِضْطَمَّ، إلْحاقاً / ألْحَقَ، إضافَةً / أضافَ، إدْخالاً / أدْخَلَ، إرْفاقاً / أرْفَقَ بِكذا، رَتْواً / رَتا ـُ هُ إليهِ.

**ضیافت** /ziyäfat/ وَلِيْمَة، مَأْدُبَة، حَفْل.

**ضیافت دادن** /z.-dädan/ تَضْيِيْفاً / ضَيَّفَهُ ← مهمانی دادن.


صامریوما


صدپا


صدف شکم پا


صدف دوکفه‌یی


صدف حلزونی


صدف مروارید

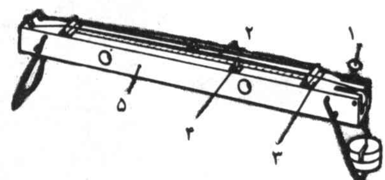

صفیره


صمغ ثعلب


صندوقه


صندوق ماهی

## صداسنج ـ المِضوَات




۱ـ کلید کشش سیمها: مفتاح الشّدّ
۲ـ سیمها: الأوتار
۳ـ خرک ثابت: مِسند ثابت
۴ـ خرک متحرّک: مِسند متحرّک
۵ـ جعبهٔ چوبی: صندوق خشبیّ


صغیرگوزی


طاوس نر آسیایی


طاوسی


طاوسی سفید


طرخون رومی


طریغلا


طوطی ماهی

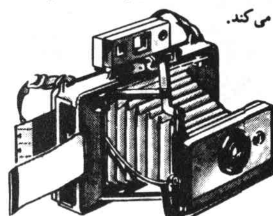

طریفلن


طوطی دم دراز


طیطوی


طوسک

# عکسبرداری.

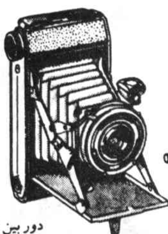


دوربین پولاروید که طی چند ثانیه عکس را آماده می‌کند.

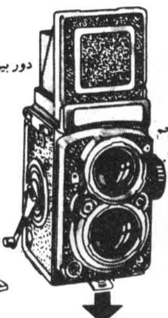
## نمونه‌هایی از دوربین‌های مختلف



دوربین جعبه‌ای.



دوربین فانوسی یا کروکی.



دوربین رفلکس دوابژکتیو.



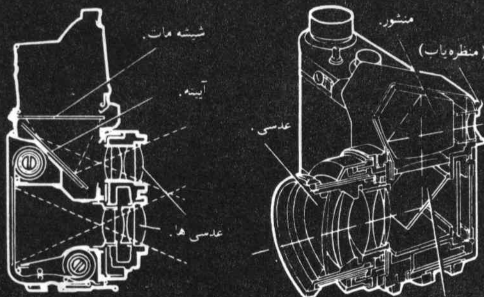
دوربینی با حجم کوچک ۲۴×۳۶.



دوربین رفلکس یک ابژکتیو.

مقطع دوربین رفلکس دو ابژکتیو (یکی از ابژکتیوها برای تنظیم کادر و فاصله و دیگری برای تصویر است) عکس به وسیلهٔ آینهٔ ابژکتیو ۱ تنظیم کادر بر روی شیشهٔ مات منعکس می‌شود.

مقطع دوربین رفلکس یک ابژکتیو (در این دوربین‌ها ابژکتیو هم برای تنظیم کادر و فاصله است و هم برای تصویر) عکس به وسیلهٔ آینهٔ منعکس کننده در ویزر دیده می‌شود.



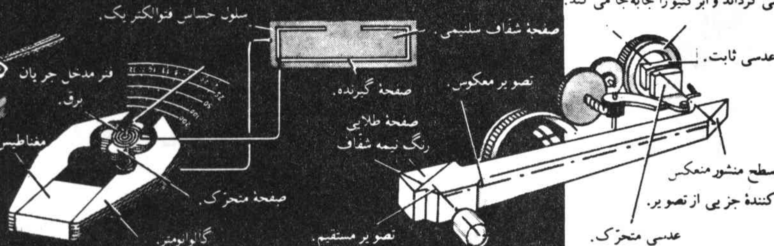


## نورسنج



## مسافت یاب

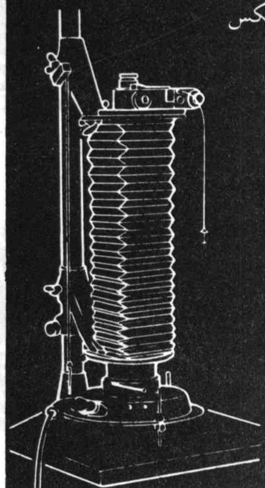
پیچ میزان، جهت‌یاب عدسی را می‌گرداند و ابژکتیو را جابه‌جا می‌کند.





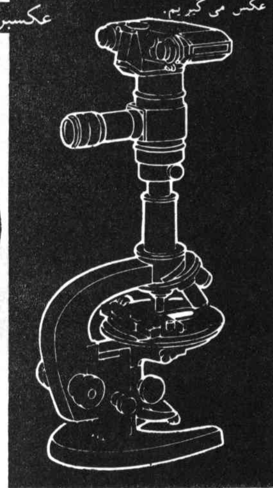
برای بزرگ کردن عکس کروکی را بلند و طولانی کرده، دوربین را در یک طرف و ابژکتیو را در طرف دیگر آن نصب می‌کنیم.

## بزرگ کردن عکس

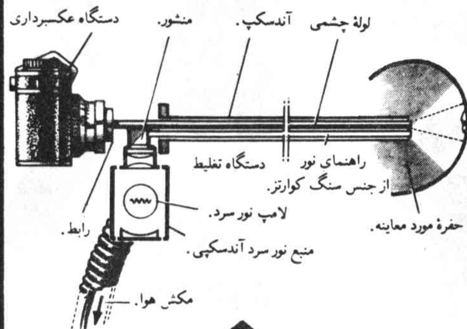


برای عکسبرداری با میکرسکپ دوربین را به وسیلهٔ رابطی بر روی میکرسکپ وصل می‌کنیم و با استفاده از چشمی دستگاه رابط عکس می‌گیریم.

## عکسبرداری با میکرسکپ



## عکسبرداری طبی

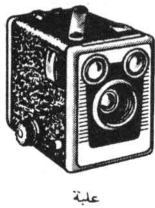


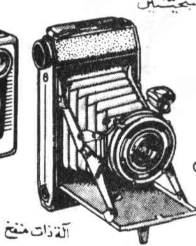


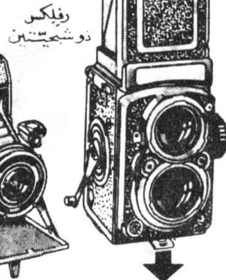
پس از معاینه دستگاه فتوگرافی «رفلکس» به آندسکپ متصل می‌شود.

## التصوير الشمسيّ

**نماذج مختلفة من آلات التصوير**

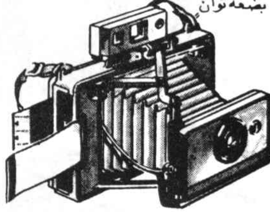

علبة


آلة ذات منفخ


رِفلِكس
ذو شبحيّتين

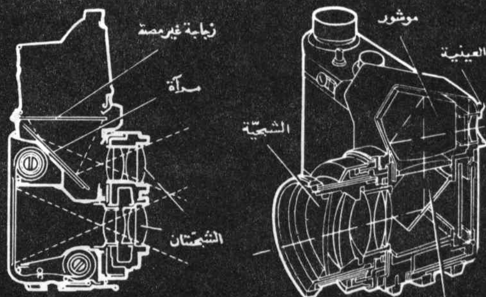

حجم صغير
٢٤×٣٦


رِفلِكس
ذو شبحيّة واحدة


آلة مستقطبة تعطي صورة إيجابيّة في مدّة بضعة ثوان

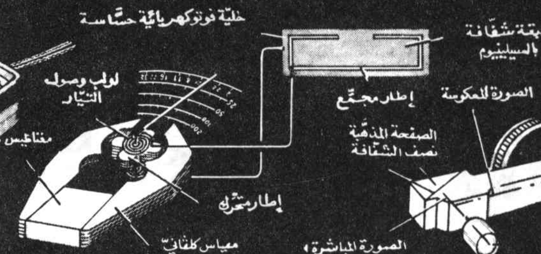
قطاع آلة «رِفلِكس» ذات شبحيّتين (إحداهما للتصويب والثانية للتصوير) يحصل ضبط الصورة على زجاجة غير مصقولة بعد عكس الصورة بواسطة مرآة شبحيّة التصويب

قطاع آلة «رِفلِكس» ذات شبحيّة واحدة تصلح للتصويب والتصوير: عندئذ تنسحب المرآة العاكسة



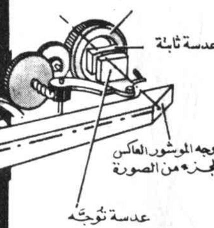

**معيار النور**






**مقياس البعد**

تدير مخروشة الضبط اتّجاه العدسة وتحرّك الشبحيّة



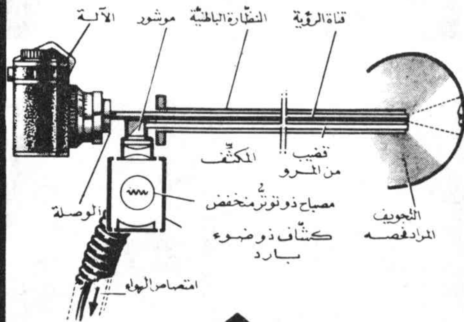

**تكبير الصورة**

يحصل تكبير الصورة بإطالة المنفخ. وقد ثبّتت الآلة في طرف منه وثبّتت الشبحيّة في الطرف الآخر

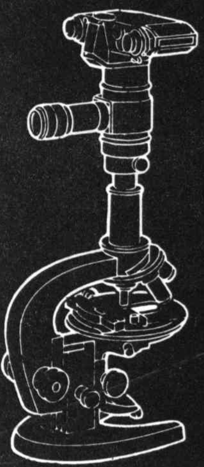
**التصوير المجهريّ**

الآلة مثبّتة على الميكروسكوب بواسطة وصلة تمكّن عينيّتها من ضبط الصورة

**التصوير الطبّيّ**




بعد الفحص توصل آلة فوتوغرافيّة «رِفلِكس» بالنظّارة الباطنيّة




عاقرقرحا


عدس تلخه


عرعر رفیع


عرعر سوری


عروس دریایی


عصای اسقفی


عنکبوت کرکی


عسل حوار


عقاب دریایی


علوک


عنبربو


عقرب ماهی


عروسک مرغابی


عصفر


عقاب البحر


عود الصلیب


عودالوَج


عکریش


عقاب مارخوارآسیا


عقاب طلایی


عنبر ماهی



**ط** /t/ الطّاء، الحَرْفُ التّاسِعَ عَشَرَمِنْ حُرُوفِ الهجاءِوَهي بِمثابَةِ ۹ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**طارم** /täram/ القُبَّة ١← خرگاه، سراپرده. ٢ ← طارمی.

**طارمی** /t.-i/ الدَّرابَزُوْن، الدَّرابَزِيْن.

**طاس** /täs/ ١. طاسُ الحَمّامِ، الأَجّانَة. ٢. أَقْرَع، أَصْلَع، صَلِيْع، أَحْلَس، أَجْلَح، صَلْد. ٣. زَهْرُ النَّرْد، الدَّوّار، الدُّوّار.

**طاس انداختن** /t.andäxtan/ إِلْقاءُ الزَّهْرِ.

**طاس ريختن** /t.-rixtan/ ← طاس انداختن.

**طاس شدن** /t.-šodan/ صَلَعاً / صَلِعَ ـَ الرَّجلُ، تَصَلُّعاً / تَصَلَّعَ الرَّأْسُ، قَرَعاً / قَرِعَ ـَ وسَلَخاً / سَلِخَ ـَ الرجلُ، جَلَحاً / جَلِحَ ـَ.

**طاسی** /t.-i/ صَلَع، سَلَخ، سَغفَة، صَقَحَة، صَقَع، صُقْع.

**طاسی پیری** /t.-i-ye-piri/ صَلَعٌ شَيْخُوخِي.

**طاسی کوفتی** /t.-i-ye-kufti/ صَلَعٌ سِفْلِسِيّ.

**طاسی مادرزادی** /t-i-ye-mädar-zädi/ صَلَعٌ خِلْقِيّ.

**طاعت** /tä'at/ ١. طاعَة، إطاعَة ٢. عِبادَة، طاعَة.

**طاعت كردن** /t.-kardan/ ١ ← فرمانبرداری کردن. ٢ ← عبادت کردن.

**طاعون** /ta'un/ (پز) الطّاعُون، آفَة، جارِف، جائحَة، زَقْمَة، ضَرْبَة، دَبْل، ذُباب، كُبَّة.

**طاعون اسبی** /t.-e-asbi/ (پز) طاعُونُ الخَيْلِ.

**طاعون چارپايان** /t.-e-cärpäyän/ (پز) طاعُونُ المَواشِي، المَوَتان.

**طاعون خوكى** /t.-e-xuki/ (پز) طاعُونُ الخَنازِيْر.

**طاعون خیارکی** /t.-e-xiyäraki/ (پز) طاعُونٌ بَشَرِيّ.

**طاعون ریوی** /t.-e-riyavi/ (پز) طاعُونٌ رِئَوِيّ.

**طاعون زده** /t.-zade/ مَطْعُون، طَعِين.

**طاعون سياه** /t.-e-siyäh/ (پز) الطّاعُونُ الأَسْوَدُ.

**طاعون ششى** /t.-e-šoši/ (پز) الطّاعُونُ الرِّئَوِيُّ.

**طاعون غده‌یی** /t.-e-qoddeyi/ (پز) الطّاعُونُ الدَّبْلِيّ.

**طاعون قلع** /t.-e-qal'/ طاعُونُ القَصْدِيْر.

**طاعون گاوی** /t.-e-gävi/ (پز) طاعُونُ الماشِيَةِ، التِّيْفُوس.

**طاعون گرفتن** /t.-gereftan/ طَعْناً / طُعِنَ مج ـَ فُلانٌ.

**طاعون مرغان** /t.-e-morqän/ (پز) طاعُونُ الدُّوَيْكِيّاتِ، طاعُونُ الدَّجاجِ.

**طاعونی** /t.-i/ الطّاعُونِيّ، وَبائِيّ.

**طاق** /täq/ ١. طاق، قَوْس، قَنْطَرَة، عَقْد، باكِيَة، البائِكَةُ في فنِّ البِناء، خَشْخاشَة. ٢. وَتْر، فَرْد، وَحِيْد، تَوّ، أَلِيْف، فَرْدَة، وَلِيْف.

**طاقباز** /t.-bäz/ مُسْتَلْقٍ عَلَى ظَهْرِهِ.

**طاق باز خوابيدن** /t.-b-xäbidan/ اِسْتِلْقاءً / اِسْتَلْقَى.

**طاق بستن** /t.-bastan/ ← طاق زدن.

**طاق بندبند** /t.-e-dandband/ عَقْدٌ مُؤَثُور.

**طاق بيضى** /t.-e-beyzi/ عَقْدٌمَزْجُونِيّ.

**طاق پل** /t.-e-pol/ قَوْسُ القَنْطَرَة.

**طاق پهن** /t.-e-pahn/ عَقْدٌ مُسْتَقِيمٌ.

**طاق پیروزی** /t.-e-piruzi/ ← طاق نصرت.

**طاقت** /tä'at/ الطّاقَة، قُوَّة، قُدْرَة، تَحَمُّل، اِحْتِمال، وُسْع، جَلَد، صَبْر، قِبَل، قَوام، مُنَّة.

**طاقت آوردن** /t.-ävardan/ اِحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ، تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ، مُعاناةً / عانَى.

**طاقت بردن** /t.-bordan/ تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ عَلَيهِ.

**طاقت داشتن** /t.-däštan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ، قَدْراً و قُدْرَةً / قَدَرَ ـِ على الشَّيءِ.

**طاقت رفتن** /t.-raftan/ اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ قُواهُ، ضَيْقاً / ضاقَ ـِ صَدْرُهُ.

**طاقت فرسا** /t.-farsä/ القاسِي، عَنِيف، شَـدِيد، مُتْعِب، جَهِيد، فُوقَ الطَّاقَةِ أوالإحْتِمالِ.

**طاقچه** /täqce/ صُفَّة، رَفّ، رَوْشَن، مِشكاة، كُنَّة.

**طاقدار** /täq-där/ مُقَنْطَر، ذُوقَوْسٍ، ذُو رُفُوفٍ.

**طاقرومی** /t.-e-rumi/ عَقْدٌ غُوطِي.

**طاق زدن** /t.-zadan/ قَنْطَرَةٌ / قَنْطَرَ، عَقْـداً / عَقَدَ ـ البِنَاء، إقامَةٌ / أقامَ يُقِيمُ السَّقْفَ، بِناءٌ / بَنَى ـِ القَوْسَ.

**طاق زمین** /t.-zamin/ طَيَّةٌ مُحَدَّبَةٌ ضَخْمَةٌ.

**طاق ضربی** /t.-zarbi/ عَقْدٌ بَرْمِيلِيّ، عَقْدٌ مَخْمُوسٌ، قَبْو.

**طاق ضربی نعل اسبی** /t.-zn-ye-na'l-asdi/ ← طاق نعلی.

**طاق متمایل** /t.-e-motamäyel/ عَقْدُ رَقَبَةِ الإوَزَّةِ.

**طاق نصرت** /t.-e-nosrat/ قَوْسُ النَّصْرِ.

**طاق نعلی** /t.-e-na'li/ عَقْدُ نَعْلِ الفَرَسِ.

**طاق نما** /t.-namä/ طاقٌ تَزْيِينِيّ، باكِيَة.

**طاق نیم دایره‌یی** /t.-e-nim-däyereyi/ عَقْدٌ نِصْفُ دائِرِيّ.

**طاق و جفت بازی کردن** /t.-o-joft-bäzi-kardan/ تَخاسِياً / تَخاسَى الرَّجُلانِ.

**طاقه** /t.-e/ طُوْل، قِطْعَة.

**طاق یا جفت** /t.-yä-joft/ جَوْز أوْفَرْد.

**طالار** /tälär/ ← تالار

**طالب** /täleb/ الطَّالِب، الزَّاعِم.

**طالبی** /t.-i/ بِطِّيخٌ شامِيٌّ، شَمّام، دُمَيْرِيّ.

**طالـع** /tale/ ۱. طـالِع، سَعْـد، نَصِيب، حَـظّ، رِزْق. ۲. الطَّالِع [في اصْطلاحِ المُنَجِّمِين].

**طالـع بین** /t.-bin/ مُنَجِّم، عَـرَّاف، نَجّام، فاتِـحُ البَخْتِ، بَصّار، دَجّال.

**طالع بینی** /t.-bini/ فَتْحُ البَخْتِ، لِهانَة.

**طالع بینی کردن** /t.-b.-kardan/ ← طالع دیدن.

**طالع دیدن** /t.-didan/ تَنْجِيماً / نَجَّمَ، حَسْباً و حِساباً / حَسَبَ ـُ طالِعَ الإنْسـانِ، حَسْباً و حِساباً / حَسَبَ ـُ النَّجْمَ لِيَرَى حَظَّهُ مِن الحَياةِ.

**طالع شناسی** /t.-šenäsi/ تَنْجِيم.

**طاوس** /tävus/ (جانـ) الطَّاوُوس، طَوْس، صَرّاخ.

**طاوس نرآسیایی** (جانـ) /t.-e-nar-e-äsiyäyi/ القُبَيْط

**طاوسی** /t.-i/ (گیا) الرَّتَم.

**طـاوسـی اسپـانیـولـی** /t.-i-ye-espänyoli/ (گیـا) ← طاوسی.

**طاوسی پاکوتاه** /t.-i-ye-pä-kutäh/ ← طاوسی رنگ.

**طاوسی رنگ** /t.-i-räng/ (گیا) جِنْسْتاتُ الصَّبّاغِيْنَ.

**طاوسی سفید** /t.-i-ye-sefid/ (گیا) وَزّال، جَنْدَح.

**طاوسی صحرایی** /t.-i-ye-sahräyi/ (گیا) ← طاوسی.

**طاول** /täval/ نَفْطَة، بَثْرَة.

**طاول زدن** /t.-zadan/ تَنَفُّطاً / تَنَفَّطَ، تَبَثُّراً / تَبَثَّرَ، تَقَرُّحاً / تَقَرَّحَ.

**طاول طاعونی** /t.-e-tä'uni/ جَمْرَة، دُمَّلَة.

**طاولی** /t.-i/ بَثْرِيّ، مُبَثَّر.

**طائفـه** /ta'efe/ طـائِفَة، سِبْـط، عَشِيْرَة، قَبِيْلَـة، بَدَنَـة، جِيْل.

**طائفه‌یی** /t.-yi/ قَبِيْلِيّ، عَشِيْرِيّ.

**طبابت** /tebäbat/ ← پزشکی.

**طباخ** /tabbäx/ ← آشپز.

**طباخی** /t.-i/ ← آشپزی.

**طب استحفاظی** /teb-be-estehfäzi/ الوِقايَة.

**طباشیر** /tabäšir/ الطَّباشِيْر.

**طباشیر فرنگی** /t.-e-farangi/ ← منیزی.

**طبـاشیـر فـرنگـی مکلـس** /t.-e-f.-mokallas/ اکسیـدُ المَغْنِيسْيُوم.

**طباشیرهندی** /t.-e-hendi/ (گیا) أَسَلُ الهِنْدِ.

**طباق** /tebäq/ الطِّباق، تَكافُؤ.

**طبال** /tabbäl/ الطَّبّال.

**طبالی** /t.-i/ ← طبل زنی.

**طب پیش گیری** /teb-be-piš-giri/ (پز) الطِّبُّ الوِقائِيّ.

**طب تجربی** /t.-be-tajrebi/ (پز) الطِّبُّ التَّجْرِيْبِيّ.

**طب جالینـوسی** /t.-be-jälinusi/ الطِّبُّ الجالِيْنُـوسِيّ، مَذْهَبُ جالينوسِ الطِّبِّيّ.

**طب حیاتی** /t.-be-hayäti/ مَذْهَبُ الرُّوحانِيَّةِ [القائِلُ بأنَّ الرُّوحَ مَصـدرُ الظَّواهِرِ الطَّبِيْعِيَّـة و المَرَضِيَّـةِ]، الأرْواحِيَّة، إحْيائِيَّة، حَياتِيَّة، مَذْهَبُ حَيَوِيَّةِ المادَّةِ.

**طبرخون** /tabarxun/ (گیا) ۱ ← عناب. ۲ ← سرخ بید.

**طب سوزنی** /teb-be-suzani/ ← سوزن درمانی.

**طبع** /tab'/ ۱. السَّجِيَّة، الطَّبْع، خَلْـق، الطِّيْنَة، شِمال، شِمالَة، شَمِيْلَة. ۲ ← چاپ.

**طبع آزمایی** /t.-äzmäyi/ اِمْتِحانُ القَرِيْحَةِ الشِّعْرِيَّة.
**طبع آزمایی کردن** /t.-ä.-kardan/ اِمْتِحاناً / اَمْتَحَنَ القَرِيْحَةَ الشِّعْرِيَّة.
**طبعاً** /tab'an/ ← طبیعتاً.
**طب فضائی** /tebbefazä'i/ (پز) الطِّبُّ الفَضائيّ.
**طبق** /tebq/ الطِّبْق، مُطابِـق، وِفْق. ■ درخواست شما: إجابَةً لِطَلَبِكُم.
**طبق** /tabaq/ ۱. الطَّبَق، الطِّرْيان. ۲. (گیا) حامِلٌ زَهْرِيّ.
**طبقات بالا** /t.-ät-e-bälä/ عِلِّيُّون، طَبَقَةُ الأشْرافِ.
**طبقـات پسـت** /t.-ät-e-past/ سَفَلَـةُ النّـاسِ، أخْـلاطُ النّاسِ، بَوْش، أوْباش، رَعاع، هَمَـجُ الرَّعاع، أوْغاد، وَبَش، أُباشَة، غَوْغاء، غاغَة، زَعانِفُ القَوْمِ، طَغامُ النّاسِ.
**طبقات طیفی** /t.-ät-e-teyfi/ الرُّتَباتُ الطَّيْفِيَّة.
**طبقاتی** /ät-i/ الطَّبَقاتِيّ.
**طب قانونی** /teb-be-qänuni/ (پز) الطِّبُّ الشَّرْعِيّ.
**طبق دستور** /tebq-e-dastur/ حَسَبُ التَّعْلِيْماتِ.
**طبق زدن** /tabaq-zadan/ مُساحَقَةٌ و سِحاقاً / ساحَقَ.
**طبق زنی** /t.-zani/ سِحاق، لِياطَةُ الأُنْثَى.
**طبق عادت** /tebq-e-ädat/ تَبَعاً لِلْعادَةِ.
**طبق فاکتور** /t.-e-faktor/ حَسَبُ الفاتُورَةِ.
**طبق قانون** /t.-e-qänun/ وِفْقاً لِلْقانُونِ.
**طبق کـش** /tabaq-keš/ سَـرْدُوج [عم عـراقـی]، حامِـلٌ يَحْمِلُ جَهازَ العَروسِ عَلَى طبقٍ.
**طبق گل** /t.-e-gol/ (گیا) القَرْص، اِغْرِيض.
**طبق مقررات** /tebq-e-moqarrarät/ طِبْقُ الأنْظِمَةِ.
**طبقه** /tabaqe/ ۱. الطّابِـق، طَبَقَة، دَوْر، شُقَّـة، سافٌ، سافَة. ۲. الطَّبَقَة، فِئَـة، جِيْل، ثُلَّـة، أصْحاب. ۳. دَرَجَة، رُتْبَة، باب، بـابَة، صَفّ. ۴. الطَّبَقَة، جِنْس، فَصِيْلَـة، بابٌ في تصنيف الأحياءِ يَأتِي بَعدَ الشُّعْبةِ و قَبْلَ الرُّتْبَةِ. ۵. طاق، طَبَقَةٌ من الأرضِ.
**طبقهٔ اجتماعی** /t.-ye-ejtemä'i/ طَبَقَةٌ اِجْتماعِيَّةٌ.
**طبقهٔ برگردان** /t.-ye-bar-gardän/ طَبَقَةٌ عاكِسَةٌ.
**طبقه‌بندی** /t.-bandi/ تَصْنِيف، تَبْوِيب، تَفْنِيْد.
**طبقه‌بندی شده** /t.-b.-šode/ مُبَوَّب.
**طبقه‌بندی کردن** /t.-b.-kardan/ تَبْوِيْباً / بَوَّبَ الأشْياءَ، تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ، تَفْنِيْداً / فَنَّدَ، تَعْدِيْداً / عَدَّدَ.

**طبقـه‌بنـدی منـدلیـف** /t.-b.-ye-mendelyof/ جَـدْوَلُ مِنْدِلْيُف.
**طبقهٔ پـایین** /t.-ye-päyin/ الطّـابِقُ السُّفْلِـيّ من الـدّارِ، سَدْرُوْن، بَدْرُوم.
**طبقـهٔ پـر درآمـد** /t.-ye-por-dar-ämad/ فِئَـةُ الـدَّخْـلِ المُرْتَفِعِ.
**طبقهٔ حاکم** /t.-ye-häkem/ الطَّبَقَةُ الحاكِمَةُ.
**طبقهٔ روشنفکر** /t.-ye-rowšanfekr/ المُثَقَّفِيْن.
**طبقـهٔ زاینـدهٔ گیـاه** /t.-ye-zäyande-ye-giyäh/ (گیـا) القُلْب.
**طبقهٔ عالی** /t.-ye-äli/ الطَّبَقَةُ العُلْيا.
**طبقهٔ فوقانی** /t.-ye-fowqäni/ بِناءٌ فَوْقِيّ. بِنْيَةٌ فَوْقِيَّةٌ.
**طبقهٔ کـارگر** /t.-ye-kärgar/ الطَّبَقَةُ العُمّـالِيَّة، الطَّبَقَـةُ العامِلَةُ، البُرُولِيْتاريا، فِئَةُ العُمّالِ.
**طبقـهٔ کم درآمـد** /t.-ye-kam-dar-ämad/ فِئَـةُ الدَّخْـلِ الضَّعِيْفِ.
**طبقهٔ مـالکین** /t.-ye-mälekin/ الطَّبَقَةُ المالِكَـةُ، طَبَقَةُ المَلّاكِيْنَ.
**طبقهٔ متوسط** /t.-ye-motavasset/ الطَّبَقَةُ الوُسْطَى.
**طبقهٔ نسوج زنده** /t.-ye-nosuj-e-zende/ (گیا) القُلْب.
**طبقهٔ هم کف** /t.-ye-hamkaf/ طابِقٌ أرْضِيّ، دَوْرٌ مَسْرُوْق.
**طب کیمیـاوی** /teb-be-kimiyävi/ مُعـالَجَةٌ كِيْمِيـاوِيَّـة، كِيمـاوِيَّة [تَطْبِيْـبٌ بالمَـوادِ الكِيْماوِيَّـةِ]، كِيْمِياءُ الطِّـبِّ، الطِّبُّ الكِيْمياوِيّ.
**طبل** /tabl/ طَبْل، كُوس، دَبْداب، عَيْر، لَهْو.
**طبل باس** /t.-e-bäs/ (مسـ) الطَّبْلَةُ العُظْمَى.
**طبل تنـور** /t.-e-tenor/ (مسـ) الطَّبْلَـةُ الصّادِحَـة، طَبْلَةُ تِيْنُور.
**طبل جانبی** /t.-e-janebi/ الطَّبْلَةُ المُطَوَّقَة.
**طبلچی** /t.-ci/ ← طبل زن.
**طبل دار** /t.-där/ طَبّال.
**طبل زدن** /t.-zadan/ قَرْعاً / قَرَعَ ـ الطَّبْلَ، طِبْلاً / طَبَلَ ـُ تَطْبِيْلاً / طَبَّلَ، ضَـرْباً / ضَرَبَ ـِ الطَّبْـلَ، دَرْبَكَةً / دَرْبَكَ.
**طبل زن** /t.-zan/ طَبّال، دارِب.
**طبل‌زنی** /t.-z.-i/ قَرْعُ الطُّبُول، طِبالَة.

**طبل‌زه‌دار** /t.-e-zeh-dār/ ← طبل جانبی.

**طبلک** /t.-ak/ الطُّبَلَة.

**طبل‌نواز** /t.-nawāz/ ← طبل زن.

**طبل نوازی** /t.-n.-i/ ← طبل زنی.

**طبله** /t.-e/ رَبْعَة، قَسِيمَة.

**طبله کردن** /t.-e-kardan/ إنْتِفاخاً / إنْتَفَخ الجِدارُ.

**طبلهٔ گوش** /t.-e-ye-guš/ (پز) الطُّبْلَةُ [في الأُذُن].

**طب میکانیکی** /teb-be-mikāniki/ الطِّبُّ المِيكانِيكِيّ، الطِّبُّ الآلِيّ، المُداواةُ الآلِيَّة، المُداواةُ المِيكانِيكِيَّة.

**طب مناطق حاره** /t.-be-manāteq-e-hārre/ طِبُّ البِلادِ الحارَّة.

**طبی** /t.-bi/ طِبِّيّ.

**طبیبانه** /tabibāne/ التَّمَثُّلُ بأعْمالِ الطَّبِيبِ.

**طبیب جراح** /tabib-e-jarrāh/ الجَرّاح، الطَّبِيبُ الجَرّاحُ.

**طبیب دیوانگان** /t.-e-divānegān/ (پز) الطَّبِيبُ العَقْلِيّ.

**طبیب عمومی** /t.-e-omumi/ (پز) الطَّبِيبُ العامّ.

**طبیب قانونی** /t.-e-qānuni/ (پز) الطَّبِيبُ الشَّرْعِيُّ.

**طبیعت** /tabi'at/ ۱. الطَّبِيعَة، كِيان، خَلْق، خِلْقَة، فِطْرَة. ۲. خَلِيقَة، خُلُق، سَجِيَّة، طَبْع، طَبِيعَة، فِطْرَة، النُّوز، سُنَّة، جَبَلَة، جِبِلَّة، إجْرِيّا وإجْرِيّاء، حَوْزَة، سُوس، شَرِيَّة، شِيمَة، شِتْمَة، شِنْشِنَة، صِبْغَة، عَرِيكَة، كَوْر، نُحاس، نَقِيبَة.

**طبیعتاً** /t.-an/ طَبِيعِيّاً.

**طبیعت بی‌جان** /t.-bi-jān/ طَبِيعَةٌ مَيِّتَةٌ.

**طبیعت گرا** /t.-gerā/ طَبِيعِيّ [نَصِيرُ مَذْهَبِ الطَّبِيعَةِ].

**طبیعت گرایان** /t.-g.-yān/ طَبِيعِيُّون.

**طبیعت گرایی** /t.-g.-yi/ طَبِيعِيَّة [مَذْهَبُ الطَّبِيعَةِ].

**طبیعت مرده** /t.-e-morde/ ← طبیعت بی‌جان.

**طبیعی** /tabi'i/ ۱. خَلْقِيّ، طَبِيعِيّ. ۲. عادِيّ، مُنْتَظَم.

**طبیعی‌دان** /t.-dān/ الطَّبِيعِيّ.

**طبیعیون** /t.-yyon/ ← طبیعت گرایان.

**طپانچه** /tapānce/ مُسَدَّس.

**طپانچه خوردن** /t.-xordan/ لَطْماً / لُطِمَ مج ــِ.

**طپانچه زدن** /t.-zadan/ لَطْماً / لَطَمَ ــِ، مُلاطَمَةً / لاطَمَهُ.

**طپانچهٔ الکترونی** /t.-ye-elekteroni/ مِدْفَعَةُ إلِكْتِرُونات.

**طپانیدن** /tapānidan/ ← تپانیدن.

**طحال** /tehāl/ (پز) الطِّحال.

**طحال درد گرفتن** /t.-dard-gereftan/ طَحْلاً / طُحِلَ مج ــُ الرَّجُلُ.

**طحالی** /t.-i/ الطِّحالِيّ.

**طراثیث** /tarāsis/ (گیا) الطُّرْثُوث.

**طراح** /tarrāh/ مُصَمِّم، واضِعُ تَصامِيم، مُخَطِّط، واضِع، رَسّام.

**طراح سؤال** /t.-e-so'āl/ واضِعُ الأسْئِلَةِ.

**طراح لباس** /t.-e-lebās/ مُبْدِعُ الأزْياء، مُصَمِّمُ الأزْياء.

**طراح مد** /t.-e-mod/ مُصَمِّمُ الأزْياء.

**طراحی** /t.-i/ تَخْطِيط، رِسامَة.

**طراحی اقتصادی** /t.-i-e-eqtesādi/ تَخْطِيطٌ إقْتِصادِيٌّ.

**طراحی کردن** /t.-i-kardan/ تَصْمِيماً / صَمَّمَ، تَخْطِيطاً / خَطَّطَ، هَنْدَسَةً / هَنْدَسَ.

**طرار** /tarrār/ ماكِر، لِصّ، قاطِعُ الطَّرِيقِ، خادِع، نَشّال.

**طراز** /terāz/ ۱. زِينَة، زُخْرُفَة، زِينَةُ الثَّوْبِ. ۲. مِيزانُ البِناءِ. ۳ ← طبقه، نوع. ۴. المُسَوِّى، مُخَدِّم.

**طراز کردن** /t.-kardan/ تَسْوِيَة، تَسْطِيح.

**طراوت** /tarāvat/ طَراوَة، نَضارة، حَداثَة.

**طرب افزا** /tarab-afzā/ مُفَرِّح.

**طرب انگیز** /t.-angiz/ باعِثُ السُّرُورِ والطَّرَبِ، هَزِج.

**طربناک** /t.-nāk/ مَسْرُور، مَبْسُوط، نَشِيط، مِطْراب، مِطْرابَة.

**طربناک کردن** /t.-kardan/ إطْراباً / أطْرَبَ هُـ.

**طرح** /tarh/ ۱. خُطَّة، مَشْرُوع، تَصْمِيم، ~ ی را پیاده کرد یا ~ ی تهیه کرد: نَقَدَ خُطَّةً، أُنْمُوذَج، نُمُوذَج، مِثال، أُسْلُوب، نَهْج، كُرُوكِيّ، رَسْمٌ تَخْطِيطِيّ. ۲. رَسْم، صُورَة.

**طرح آیین‌نامه** /t.-e-āyin-nāme/ تَهْيِئَةُ و تَخْطِيطُ المَشارِيعِ.

**طرح اولیه** /t.-e-avvaliyye/ المَشْرُوعُ الأوَّلِيّ، ~ را ریخت: رَسَمَ المَشْرُوعَ الأوَّلِيَّ.

**طرح در دست اقدام** /t.-e-dar-dast-e-eqdām/ مَشْرُوعٌ في طَوْرِ التَّحْضِير.

**طرح در دست تهیه** /t.-e-d.-d.-e-tahiyye/ ← طرح در دست اقدام.

**طرح ريختن** /t.-rixtan/ ← طرح‌ريزى كردن.

**طرح‌ريز** /t.-riz/ واضِعُ الخُطَّةِ، مُخَطِّط، مُصَمِّم، واضِع تَصامِيم.

**طرح‌ريزى** /t.-rizi/ تَخْطِيط، تَصْمِيم.

**طرح‌ريزى اقتصادى** /t.-r.-eqtesädi/ التَّخْطِيط.

**طرح ريختن** /t.-rixtan/ خَطّاً / خَطَّ ـُ اِخْتِطاطاً / اِخْتَطَّ و تَخْطِيطاً / خَطَّطَ و إعْداداً / أعَدَّ خُطَّةً.

**طرح‌ريزى كردن** /t.-rizi-kardan/ رَسَمَ ـُ المَشْرُوْعَ، شَرْعاً / شَرَعَ ـَ مَشْرُوْعاً، هَنْدَسَةً / هَنْدَس و تَصْمِيماً / صَمَّمَ المُخَطَّطاتِ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ الأساسَ أو المَشْرُوْعَ، اِخْتِطاطاً / اِخْتَطَّ.

**طرح ساده** /t.-e-säde/ رَسْمٌ نَظَرِيٌ.

**طرح شده** /t.-šode/ مَرْسُوم، مُدَبَّر.

**طرح قانونى** /t.-e-qänuni/ مَشْرُوْعُ القانُونِ.

**طرح كردن** /t.-kardan/ ۱ ← طرح‌ريزى كردن. ۲. طَرْحاً / طَرَحَ ـَ عَلَيهِ مَسْأَلَةً.

**طرح گل‌دار** /t.-e-gol-där/ أُنْمُوذَجٌ مُزَرْكَش.

**طرخون** /tarxun/ (گيا) حَشِيْشَةُ التِّنِّيْن.

**طرخون رومى** /t.-e-rumi/ (گيا) عاقِرْقَرْحا.

**طرد** /tard/ طَرْد، سَراج.

**طرد كردن** /t.-kardan/ طَرْداً / طَرَدَ ـُ إبْعاداً / أبْعَدَ، تَشْرِيْداً / شَرَّدَ، دَحْراً و دُحُوراً و مَدْحَرَةً / دَحَرَ ـَ ثَبْراً / ثَبَرَ ـُ هُ.

**طرز** /tarz/ ۱. أُسْلُوب، نَمَط، مِنْوال. ۲. صِبْغَة، نَوْع، شَكْل.

**طرز استعمال** /t.-e-este'mäl/ ← طريقهٔ استعمال.

**طرز عمل** /t.-e-amal/ خُطَّةُ العَمَلِ.

**طرزكار** /t.-e-kär/ مَصْنَعِيَّة.

**طرطير** /tartir/ زُبْدَةُ الطَّرْطِيْر.

**طرطيريكى** /t.-iki/ الطَّرْطِيْرِيّ.

**طرف** /taraf/ ۱. نَحْو، ناحِيَة، وُجْهَة، جِهَة، وَجْه، صَوْب، طَبَّة، قِبَل ← سوى. ۲. جَنْب، جانِب، جانِح، جُنْح، جَناح، سَمْت، جِذْفار، حُذْفُور، رَجًا، رَجاء، دَفّ، دَفَّة، صَفْح، كَنَف، مَنْكِب، ناحِيَة، ضِيْف، لِقْن ← كناره، كرانه. ۳. خَصْم، مُنازِع، طَرَف، فَرِيْق.

**طرفاء** /tarfä'/ (گيا) العَبْل.

**طرف اعتماد** /taraf-e-e'temäd/ مُعْتَمَد، جَدِيْرٌ بالثِّقَةِ أو الإعْتِمادِ.

**طرف بستن** /tarf-bastan/ ← سود بردن.

**طرف‌دار** /taraf-där/ الحامِي، النّاصِر، نَصِير، مُؤَيِّد، مُساعِد، مُعاون، المُحابِي، مُتَحَزِّب، مُتَحَيِّز، مُشايِع، مُتَشَيِّع، شِيْعِ، مُغْرِض، مُمالِئ، مُوالِي.

**طرف‌داران دمكراسى** /t.-d.än-e-demokräsi/ نُصَراءُ الدِّمُقْراطِيَّة.

**طرف‌داران كارگران** /t.-d.-a.-e-kärgarän/ نُصَراءُ العُمّالِ.

**طرف‌دارى** /t.-d.-i/ تَحَيُّز، مُحاباة، تَحَزُّب، هَوادَة، جَخْف، مَحْسُوبِيَّة، مُراعاةُ الخَواطِرِ، شِياع، مُشايَعَة، تَعَصُّب، عَصَبِيَّة، تَفْضِيل، تَمْيِيز، مَيْل، مُمالاة.

**طرف‌دارى كردن** /t.-d.-i-kardan/ تَحَيُّزاً / تَحَيَّزَ، مُحاباةً / حابَى، مُحازَبَةً / حازَبَهُ، تَحَزُّباً / تَحَزَّبَ لَـهُ، جَخْفاً / جَخَفَ ـَ مَعَـهُ و لَهُ عَلَى غَيْرِه، مُشايَعَةً / شايَعَ، تَشَيُّعاً / تَشَيَّعَ، تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ لَهُ و مَعَـهُ، غَضْراً / غَضَرَ ـِ عَلَيهِ، مُكاهَنَةً / كاهَنَ، مِلْأَةً / مَلَأَ ـَ هُ علـى الأمْرِ، مُمالاةً و مِلاءً / مالأهُ، مَيْلاً / مالَ يَمِيْلُ مَعَ، مُوافَقَةً / وافَقَ.

**طرف دعوى** /t.-e-da'vä/ طَرَفٌ في الدَّعْوَى، مُخاصِم.

**طرف ديگر** /t.-e-digar/ ← طرف مقابل.

**طرف شدن** /t.-šodan/ مُقابَلَةً / قابَلَ، اِنْحِيازاً / اِنْحازَ.

**طرف صحبت** /t.-e-sohbat/ مُخاطَب.

**طرف قرارداد** /t.-e-qarär-däd/ (حقـ) الطَّرَف.

**طرف گفتگو** /t.-e-goftogu/ المُخاطَب.

**طرف مخاصمه** /t.-e-moxäseme/ الطَّرَفُ الخَصْمِ.

**طرف مخاطبه** /t.-e-moxätebe/ ← طرف گفتگو.

**طرف معامله** /t.-e-mo'ämele/ الفَرِيْقُ الآخَرُ، الطَّرَفُ الآخَرُ.

**طرف مقابل** /t.-e-moqäbel/ الفَرِيْقُ الآخَرُ، الطَّرَفُ الآخَرُ.

**طرف مكاتبه** /t.-e-mokätebe/ المُراسِل.

**طرفين دعوى** /t.-eyn-e-da'vä/ الخَصْمانِ، المُرافِعانِ.

**طرفين متداعبين** /t.-eyn-e-motadä'ebeyn/ طَرَفا المُداعَبَةِ.

**طرفين متعاهدين** /t.-eyn-e-mota'ähedeyn/ أطْرافٌ مُتَعاقِدَة.

**طرقه** /torqe/ (جانـ) دُجّ، سُمّن، مُغَرِّد، دُنْقُلَة.

**طره** /torre/ ذُؤابَة، قُصَّة، مَقْصُوص، خُصْلَة، جَعْدَةُ شَعْرٍ، شَعْوَة، صُدْغ، غُرْفَة، غُسْنَة، غُسْناة، قُنْزَعَة، قِنْزَعَة، كُشَّة.

**طريغلا** /teriqlä/ (جانـ) الطَّرِّيْخ.

**طريفلن** /terifolon/ (گيا) إطْرِيْفَل.

**طريق** /tariq/ ١ ← راه. ٢ ← روش.

**طريقه** /t.-e/ طَرِيْقَة، طَرِيْق، طَرْز، مَذْهَب، نَسَق، أُسْلُوب، طِرْقَة.

**طريقهٔ استعمال** /t.-e-ye-este'mäl/ طَرِيْقَةُ الإسْتِعْمالِ، تَعْلِيْماتُ الإسْتِعْمال.

**طريقهٔ اطاقهاى سربى** /t.-ye-otaqhä-ye-sorbi/ طَرِيْقَةُ القِيْعانِ الرَّصاصِيَّة.

**طريقهٔ سيانور** /t.-ye-siyänur/ (شيمـ) عَمَلِيَّةُ السَّيانِيْد، طَرِيْقَةُ السَّيانُور.

**طريقهٔ مجاورت** /t.-ye-mojaverat/ طَرِيْقَةُ التَّلامُس.

**طريقهٔ ملغمه‌سازى** /t.-ye-malqame-säzi/ عَمَلِيّاتُ المَلْغَمَة.

**طريقهٔ ورز** /t.-ye-varz/ عَمَلِيَّةُ أو طَرِيْقَةُ التَّسْوِيْط.

**طشت** /tašt/ طَسْت، طِشْت، طَسّ، بِتِّيَّة، مِرْكَن، مِغْسَل، لَكَن.

**طشت‌ساز** /t.-säz/ الطَّسّاس.

**طشت‌سازى** /t.-s.-i/ الطِّساسَة.

**طشت فروش** /t.-foruš/ الطَّسّاس.

**طشتک** /t.-ak/ أبْزَن، الطِّسْتَة.

**طشتک‌گرى** /t.-gari/ الطِّساسَة.

**طعام** /taäm/ غِذاء، مَيْر، مِيْرَة، عُلاس ← غذا.

**طعام‌دار** /t.-där/ الطّاعِم، طَعِم.

**طعام دادن** /t.-dädan/ إطْعاماً / أطْعَمَ الرَّجُلَ ← غذا دادن.

**طعم** /ta'm/ طَعْم، مَذاق، مَطْعَم.

**طعم داشتن** /t.-däštan/ تَذَوُّقاً / تَذَوَّق.

**طعمه** /to'me/ طُعْمَة، طُعْم، فَرِيْسَة، عُقْر.

**طعمهٔ ماهى** /t.-ye-mähi/ طُعْمُ السَّمَک.

**طعن‌آميز** /ta'n-ämiz/ سُخْرِيّ، تَهَكُّمِيّ.

**طعنه** /t.-e/ إنْتِقادٌ هَزْلِيّ، تَهَكُّم، أُهْكُومَة، مُعايَرَة، تَعْيِيْر، تَنْبِيْط.

**طعنه‌آميز** /t.-e-ämiz/ هُزْئِيّ، إسْتِهْزائِيّ، سُخْرِيّ، تَهَكُّمِيّ.

**طعنه زدن** /t.-e-zadan/ طَعْناً و طَعَناناً / طَعَنَ ـُ فِي الرَّجلِ و عليهِ، تَطاعُناً / تَطاعَنَ الخَصْمانِ، ذَمّاً و مَذَمَّةً / ذَمَّ ـُ إزْدِراءً / إزْدَرَى، عَتْباً و عِتاباً / عَتَبَ ـِ فُلاناً، تَعْرِيْضاً / عَرَّضَ، إغْتِماراً / إغْتَمَرَ هُ تَقْرِيْعاً / قَرَّعَ، قَدْحاً / قَدَحَ ـَ فِي عِرْضِهِ، لَدْغاً و تَلْداغاً / لَدَغَ ـَ هُ بِكَلِمَةٍ، تَلْقِيْحاً / لَقَّحَ عَلَيهِ، لَوْماً و مَلاماً و مَلامَةً / لامَ يَلُومُ، تَنْبِيْطاً / نَبَّطَ عَلَى، تَنْدِيْداً / نَدَّدَبِهِ، تَناضُلاً / تَناضَلَ القَوْمُ، وَخْزاً / وَخَزَ يَخِزُ هُ.

**طعنه‌زن** /t.-e-zan/ طَعّان، مِطْعَن، مِطْعان، لائم، مُعِيْب، لَسّابَة.

**طغرا** /toqra/ الطُّغْراء، طُغْرَى، طَغَرَى.

**طغراساز** /t.-säz/ طُغْرائِيّ.

**طغرانويس** /t.-nevis/ طُغْرائِيّ.

**طغيان** /toqyän/ ١.طُغْيان، عِصْيان، فَوْمَة، نَهْضَة، ثَوَران، شُبُوب. ٢. فَيْض أو فَيَضانُ الماءِ فِي البَحْرِ أو النَّهْرِ.

**طغيان كردن** /t.-kardan/ ١. طَغْياً و طُغْياناً / طَغَى ـَ فَتْناً و فُتُوناً / فَتَنَ ـِ الرَّجُلَ، إثارَةً / أثارَ، إحْتِداداً / إحْتَدَّ، ثَوْراً و ثَوَراناً / ثارَ ـُ. ٢. فَيْضاً و فَيَضاناً و فُيُوضاً و فُيُوضَةً / فاضَ ـِ النَّهْرُ، زَخْراً و زُخُوراً و تَزْخاراً / زَخَرَ ـَ البَحْرُ، تَزَخُّراً / تَزَخَّرَ، طُمُوّاً / طَمَا ـُ الماءُ، طَوْفاً / طافَ ـُ النَّهْرُ.

**طغيانگر** /t.-gar/ الطّاغِي، الجَبّار.

**طفره** /tafre/ مُماطَلَة، تَسْوِيْف، تَباطُؤ، مُحاوَلَة، حِيْلَة، رَوَغان، مُراوَغَة، رُوَيْغَة، تَمَلُّص، تَلَكُّؤ.

**طفره رفتن** /t.-raftan/ تَباطُؤاً / تَباطَأَ عَنْ قَصْدٍ، مُماطَلَةً / ماطَلَ، تَسْوِيْفاً / سَوَّفَ، تَأْخِيْراً / أخَّرَ، رَوْغاً و رَوَغاناً / راغَ ـُ كَيْئاً / كاءَ ـِ عَنِ الأمْرِ، تَلَكُّؤاً / تَلَكَّأَ، تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ، نُكُولاً / نَكَلَ ـُ عَن كذا، نَكَلاً / نَكِلَ ـَ مِن كذا، تَهَرُّباً / تَهَرَّبَ مِنْ واجِبٍ.

**طفلک** /teflak/ طُفَيْل.

**طفوليت** /tofuliyyat/ ← كودكى.

**طفيلى** /tofeyli/ ١. طُفَيْلِيّ، إمَّع، إمَّعَة، حَضِر، دارِه، راشِن، ضَيْفَن، لَعْمُوظ، أوْشَن. ٢ ← انگل.

**طفيلى شدن** /t.-šodan/ تَطْفِيْلاً / طَفَّلَ و تَطَفُّلاً / تَطَفَّلَ

الرَّجُلَ، رَشْناً و رُشوناً / رَشَنَ ـُ.

**طفیلی شناس** /t.-šenās/ عالِمٌ بالطُّفَیْلِیّاتِ.

**طفیلی شناسی** /t.-š.-i/ عِلْمُ الطُّفَیْلِیّات.

**طق طق کردن** /taqtaq-kardan/ طَقّاً / طَقَّ ـِ.

**طلا** /talā/ الذَّهَب، صُفْر، عَسْجَـد، غَرَب، نُضار، نَضِیْر، نَضْر.

**طلا خیز** /t.-xiz/ مُنْتِجٌ لِلذَّهَبِ.

**طلا ساز** /t.-sāz/ ← زرگر.

**طلا سازی** /t.-s.-i/ ← زرگری.

**طلا شویی** /t.-šuyi/ غَرْبَلَةُ الذَّهَب.

**طلاق** /talāq/ الطَّلاق، بُضْع، بَیْنُونَة.

**طلاق باین** /t.-bāyen/ طَلاقٌ بائِنٌ.

**طلاق بدعی** /t.-e-bed'i/ طَلاقٌ بِدْعِيٌّ.

**طلاق خلع** /t.-e-xol'/ طَلاقُ الخُلْعِ.

**طلاق دادن** /t.-dādan/ إطْلاقاً / أَطْلَقَ المَرْأَةَ، تَطْلِیْقاً / طَلَّقَ الرَّجلُ إمْرَأَتَهُ، تَسْرِیْحاً / سَرَّحَ زَوْجَتَهُ.

**طلاق دهنده** /t.-dahande/ مِطْلاق، طَلّاق.

**طلاق رجعی** /t.-e-raj'i/ طَلاقٌ رَجْعِيٌّ.

**طلاق ظهار دادن** /t.-e-zehār-dādan/ مُظاهَرَةً و ظِهاراً / ظاهَرَ.

**طلاق عده** /t.-e-edde/ طَلاقُ العِدَّةِ.

**طلاق گرفتن** /t.-gereftan/ طَلَاقاً / طَلَقَ ـُ ت المَرْأَةُ مِنْ زَوْجِها، بَیْناًو بُیُوناً و بَیْنُونَةً / بانَ ـِ تْ عَنْهُ.

**طلاق مبارات** /t.-e-mobārāt/ طَلاقُ المُباراةِ.

**طلاق مغلظه** /t.-e-moqallaze/ ← طلاق رجعی.

**طلاق نامه** /t.-nāme/ کتابُ أو وَرَقَةُ الطَّلاقِ.

**طلا کار** /talākār/ مُذَهَّب.

**طلا کاری** /t.-k.-i/ تَذْهِیْب.

**طلا کاری کردن** /t.-k.-i-kardan/ تَذْهِیْباً / ذَهَّبَ.

**طلا کوب** /t.-kub/ مُرَکَّبٌ علیه کذا، مُذَهَّب ← زرکوب.

**طلا کوبی** /t.-k.-i/ التَّذْهِیْب.

**طلا گرفتن** /t.-gereftan/ تَذْهِیْباً / ذَهَّبَ.

**طلای ابیض** /t.-ye-abyaz/ ذَهَبٌ أَبْیَضُ.

**طلای انفجاری** /t.-ye-enfejāri/ الذَّهَبُ المُتَفَرْقِع.

**طلای پشتوانـهٔ اسکناس** /t.-ye-poštvāne-ye-eskenās/ رَصِیْدُ الذَّهَب.

**طلای خالص** /t.-ye-xāles/ ذَهَبٌ مَحْضٌ.

**طلای خام** /t.-ye-xām/ ذَهَبٌ خام.

**طلای سبز** /t.-ye-sabz/ الذَّهَبُ الأَخْضَر.

**طلای سفید** /t.-ye-sefid/ ذَهَبٌ أَبْیَض، البَلاتِیْن.

**طلای سیاه** /t.-ye-siyāh/ ← نفت.

**طلای ناب** /t.-ye-nāb/ ذَهَبٌ خالِصٌ إبْرِیْز.

**طلایه** /talāye/ طَلِیْعَةُ الجَیْش، دَیْدَب، دَیْدَبان.

**طلایه بان** /t.-bān/ قائِدُ المُقَدِّمَةِ، رَئِیْس طَلائِعِ الجَیْشِ.

**طلایه دار** /t.-dār/ ← طلایه بان.

**طلائی** /talā'i/ ذَهَبِيٌّ.

**طلب** /talab/ طَلَب، هَبالَة.

**طلب کار** /t.-kār/ دائِن، غَرِیْم.

**طلب کاری** /t.-k.-i/ مُطالَبَة.

**طلب کردن** /t.-kardan/ إسْتِدْعاءً / إسْتَدْعَی، سُؤالاً و سَأْلَةً و مَسْأَلَةً / سَأَلَ ـَ طَلَباً / طَلَبَ ـُ أَنْفاً / أَنَفَ ـِ هـ بُغاءً و بُغًی و بُغـایَةً و بُغْیَةً / بَغَی ـِ الشَّـيءَ تَتَبُّعاً / تَتَبَّعَ الأَمْرَ، خَشْماً / خَشَمَ ـُ الشَّيءَ، رَوْزاً / رازَ ـُ ماعِنْدَهُ، إرْتِیاداً / إرْتادَ الشَّيءَ، إسْعاءً / أَسْعَی القَوْمُ بِهِ، تَشَمُّماً / تَشَمَّمَ الأَمْرَ، غُوْراً / غارَ ـُ القَوْمَ، تَقَسُّساً / تَقَسَّسَ الشَّيءَ.

**طلبیدن** /t.-idan/ ←طلب کردن.

**طلح** /talh/ (گیا) السَّمُر.

**طلسم** /telesm/ طِلَسم، تَمِیْمَة، عَزِیْمَـة، عُوْذَة، تَعْوِیْذَة، رُقْیَة، حِجاب، حِرْز، رَصَد، طَهَف.

**طلسم شده** /t.-šodan/ مَسْحُور.

**طلسم شکستن** /t.-šekastan/ إبْطالُ مَفْعُولِ الطِّلَسمِ.

**طلسم کردن** /t.-kardan/ طَلْسَمَةً / طَلْسَمَ السّاحِرُ.

**طلق** /talq/ طَلْق، کَوْکَبُ الأَرْضِ، تَلْک.

**طلقی** /t.-i/ طَلْقِيٌّ.

**طلوع** /tolu'/ طُلُوع، شُرُوق، بُـزُوغ، إنْفِلاق، شَقْشَقَةُ النَّهارِ.

**طلوع کردن** /t.-kardan/ بُزُوْغاً و بَزْغاً / بَزَغَ ـُ ت الشَّمْسُ، طُلُوعاً و مَطْلَعاً / طَلَعَ ـُ شَرْقاً و شُرُوقاً / شَرَقَ ـُ، إشْراقاً / أَشْرَق، لَـوْحاً / لاحَ ـُ النَّجْمُ، إنْفِـلاقاً / إنْفَلَقَ الصُّبحُ، بُلُوجاً / بَلَجَ ـُ وإبْلاجاً / أَبْلَجَ وإبْتِلاجاً / إبْتَلَجَ، إنْبِلاجاً / إنْبَلَجَ، تَبَلُّجاً / تَبَلَّجَ، زُلُوعاً / زَلَعَ ـُ و زُلُوعاً / زَلَعَ ـَ ت الشَّمْسُ، شَقَّ ـُ النَّهارُ، شَقْشَقَةً / شَقْشَقَ، إنْشِقـاقاً /

اِنْشَقَّ.

**طلوع كننده** /t.-konande/ الطّالِع، طَلُوع، جاشِر.

**طلوعگاه** /t.-gäh/ مَطْلَع.

**طليعه** /tali'e/ مُقَدِّمَةُ الجَيْشِ، طَلِيْعَـةُ الجَيْشِ، عَيْن، بَغِيَّة.

**طمع** /tama'/ طَمَع، ذَرَع، حِرْص، شَرَه، شَـراهَة، بُخْل، نَهَم، قُنُوع.

**طمع بريدن** /t.-boridan/ قَطْعاً قَطَعَ ـَ طَمَعَهُ.

**طمع كار** /t.-kär/ طَمّاع، مِطْماع، بَخِيْل، حَرِيْص حَقِيْق، حَلِس، بَطِيْن، جَشِع، زَعِم، سَـدِك، شَهْوان، شَهْوانِيّ، لَكِز، نَهُوم، مُولَع بِحَشْدِ المالِ، هُلَع، شَرِه، شَرْهان.

**طمع كارى** /t.-k.-i/ جَشَعٌ طَمَعٌ ← طمع.

**طمع كردن** /t.-kardan/ طَمَعاً و طَماعَةً / طَمُعَ ـُ طَمَعاً و طَماعاً و طَمـاعِيَةً / طَمِعَ ـَ فِيهِ أو بِـهِ، حِرْصاً / حَرَصَ ـَ على الشَّيءِ، اِحْتِراساً / اِحْتَرَسَ، تَجَشُّعاً / تَجَشَّعَ، حَجاً / حَجِئَ ـَ و حَجَى / حَجِيَ ـَ بـالشَّيءِ جَعَماً / جَعَمَ ـَ وجَعَماً / جَعِمَ ـَ في الشَّيءِ، تَجَعُّماً / تَجَعَّمَ و رَغْناً / رَغَنَ ـَ و زَعَماً / زَعِمَ ـَ فيهِ، شَـرَهاً و شَراهَةً / شَرِهَ ـَ شَغَماً / شَغِمَ ـَ سَدَكاً / سَدِكَ ـَ بِهِ، سَدَماً / سَدِمَ ـَ عليه، صَلَباً / صَلِبَ ـَ على المالِ، عَبَداً و عَبَدَةً / عَبِدَ ـَ على الشَّيءِ فيهِ، إعْوالاً / أعْوَلَ، إغْيالاً / أغْيَلَ، غَراءً و غَرًا / غَرِيَ ـَ غَرِيَ مج، كَلَباً / كَلِبَ ـَ فيـهِ، اِسْتِكْلاباً / اِسْتَكْلَبَ على الأمْرِ، كُنُوعاً / كَنَعَ ـَ فيـهِ، لَكًى / لَكِيَ ـَ بِـهِ، إلْهاجاً / ألْهَجَ بالأمْرِ، لَهْواً / لَهَا ـُ بالشَّيءِ.

**طناب** /tanäb/ حَبْل، شَنَق، مَرّ، وَتَر.

**طناب باز** /t.-bäz/ اللّاعِبُ على الحَبْلِ.

**طناب بازى** /t.-b.-i/ طَفْرُ الحَبْلِ.

**طناب بازى كردن** /t.-b.-i-kardan/ لَعْباً / لَعَبَ يَلْعَبُ طَفْرَ الحَبْلِ.

**طناب باف** /t.-bäf/ حَبّال.

**طناب بند بازى** /t.-e-band-bäzi/ حَبْلُ البَهْلَوانِ.

**طناب پشتى** /t.-e-pošti/ (پز) الحَبْلُ الظَّهْرِيُّ.

**طناب پيچ كردن** /t.-pic-kardan/ شَدّاً / شَدَّ ـُ هُ بالشَّطَنِ أو بالحَبْلِ، حَبْلاً / حَبَلَ ـُ هُ، شَطْناً / شَطَنَ ـُ هُ.

**طناب تـاب خورى** /t.-e-täb-xori/ عِلاقَة، عَـلّاقَة، حَبْلُ التَّعْلِيْق.

**طنـاب جانبـى نخـاع شوكـى** /t.-e-jänebi-ye-noxä'-e-šowki/ (پز) الحَبْلُ الجانِبِيُّ لِلنُّخاعِ الشَّوْكِيِّ.

**طنـاب خلفى نخـاع** /t.-e-xalfi-ye-noxä'/ (پز) الحَبْـلُ الخَلْفِيُّ لِلنُّخاعِ، الحَبْلُ الظَّهْرِيُّ لِلنُّخاعِ.

**طناب دار** /t.-e-där/ أُنْشُوطَةُ الشَّنْقِ، خِناق.

**طناب داران** /t.-d.-än/ (جانـ) الحَبْلِيّات.

**طنـاب داران نخستيـن** /t.-än-e-noxostin/ (جانـ) عَدِيْماتُ الجُمْجُمَة، ناقِصاتُ الجُمْجُمَة.

**طناب رخت شويى** /t.-e-raxt-šuyi/ حَبْلُ الغَسِيْلِ، حَبْلُ التَّنْشِيْر.

**طناب صماخى** /t.-e-semäxi/ (پز) الحَبْلُ الطَّبْلِيُّ.

**طناب صـوتى** /t.-e-sowti/ (پز) الحَبْـلُ الصَّوْتِيّ، الـوَتَرُ الصَّوْتِيّ.

**طناب عصبى** /t.-e-asabi/ (پز) الحَبْلُ العَصَبِـيُّ، خَيْطٌ عَصَبِيٌّ.

**طناب فولادى** /t.-e-fuladi/ القَلْس.

**طنـاب قدامـى نخـاع** /t.-e-qoddämi-ye-noxä'/ (پز) الحَبْلُ الأمامِيُّ لِلنُّخاعِ.

**طناب منوى** /t.-e-manavi/ (پز) الحَبْلُ المَنَوِيُّ.

**طناب نافى** /t.-e-näfi/ (پز) الحَبْلُ السُّرِّيّ.

**طنابهاى نخاع شوكى** /t.-hä-ye-noxa'-e-šowki/ أحْبالُ النُّخاعِ الشَّوْكِيّ.

**طنابى** /t.-i/ حِبالِيّ.

**طنـاب يـدك كـش** /t.-e-yadak-keš/ جَـرّارَةٌ أو لِبـانُ المَرْكَبِ، حَبْلُ القَطْرِ.

**طناز** /tannäz/ ← دلربا.

**طنازى** /t.-i/ ← دلربايى.

**طنازى كردن** /t.-i-kardan/ ← دلربايى كردن.

**طنبور** /tanbur/ (مسـ) الطُّنْبُور، طِنْبار، بُزُق، جُنْك.

**طنبور زدن** /t.-zadan/ نَقْراً / نَقَرَ ـُ الطُّنْبُورَ.

**طنز** /tanz/ سُخْرَة، طَنْز، سُخْرِيَّة، تَهَكُّم، فُكاهَة، فَكِيْهَة، أُهْكُوْمَة.

**طنز آميز** /t.-ämiz/ هِجائِيّ.

**طنز پرداز** /t.-pardäz/ طَنّاز، ساخِر.

**طنزپردازى** /t.-p.-i/ فُكاهَة، سُخْرِيَّة، طَنْز.

**طنز گفتن** /t.-goftan/ فَكْهاً و فَكـاهَةً / فَكِهَ ـَ سُخْراً و

سُخْراً و سُخْرَة و مَسْخَراً بِهِ و منه، طَنْزاً / طَنَزَ ـُ بِهِ.

**طنزنویس** /t.-nevis/ ← طنز پرداز.

**طنین** /tanin/ طَنين، رَنين، طَنْطَنَة، جَلْجَلَة، مُجَلْجَل.

**طنین انداختن** /t.-andäxtan/ طَنّاً و طَنِيْناً / طَنَّ ـِ و تَطْنِيْناً / طَنَّنَ، طَنْطَنَةً / طَنْطَنَ، جَرْساً / جَرَسَ ـِ.

**طنین انداز** /t.-andäz/ طَنّان، رَنّان، الـدَّوّاي، مُجَلْجَل، مُطْرِب، جَهْوريّ، فِيْه رَوْكاء، مُلَغْلَع.

**طنین انداز شدن** /t.-a.-sodan/ رَنِيْناً / رَنَّ ـِ طَنّـاً و طَنِيْناً / طَنَّ ـِ تَطْنِيْناً / طَنَّنَ، دَوِيّاً / دَوى ـِ.

**طنین گوش** /t.-guš/ (پز) طَنِيْنُ الأُذُنَيْنِ.

**طواف** /tavāf/ الطَّواف، الدَّوَران.

**طواف کردن** /t.-kardan/ تَطَوُّفاً / تَطَوَّفَ بالمَكانِ، تَطَيُّفاً / تَطَيَّفَ، تَطْيِيفاً / طَيَّفَ، حُدُوراً / حَدَرَ ـِ بِهِ، تَحْفِيْفاً / حَفَّفَ حَوْلَه، حَوْماً / حامَ ـُ تَصْفِيْقاً / صَفَّقَ حَوْلَ الشَّيءِ.

**طواف کننده** /t.-konande/ الطّاف، طَوّاف.

**طوافگاه** /t.-gāh/ المَطاف.

**طور** /towr/ الطَّوْر ← روش، نوع.

**طوس** /tus/ (گیا) اللُّبان.

**طوسک** /t.-ak/ (گیا) مُشْطُ الرّاعِـي، شَوْكُ الـدُّرّاجِ، التَّنْفُل.

**طوسی** /t.-i/ رَمادِيّ.

**طوطی** /tuti/ (جانـ) البَبْغاء، البَبَغاء، البَبَغاة، البَبَّغاء.

**طوطی دم دراز** /t.-ye-dom-daräz/ (جانـ) الدُّرَّة.

**طوطی سانان** /t.-sänän/ (جانـ) البَبَّغاوات، فَصِيلَة البَبَّغاوِيَّة.

**طوطی ماهی** /t.-mähi/ (جانـ) أَبُومِصْقار، دُوَةُ البَحْرِ، الحَرِيْت.

**طوطی ماهیان** /t.-m.-yän/ (جانـ) بَناتُ مِصْقار.

**طوطی واری** /t.-vāri/ حِفْظِيّ.

**طوفان** /tufän/ الطُّوفان، العاصِـف، العاصِفَة، إعْصار، زَوْبَعَة، بَحْرِيَّـةٌ أَوْبَرِيَّة، زَعْبُوبَة، اِضْطِـرابُ البَحْرِ، مَسْهَک، فَيْض، فَيَضان، نَوْء، نَوّ.

**طوفان پیچنده** /t.-e-picande/ تُورْنادُو، إعْصـارٌ قَمْعِيّ، إعْصارٌ دُوّامِيّ.

**طوفان تندری** /t.-e-tondari/ عاصِفَةٌ رَعْدِيَّة.

**طوفان چرخنده مدارگانی** /t.-e-carxande-ye-madärgäni/ ← چرخهٔ مدارگانی.

**طوفان خفیف دریایی** /t.-e-xafif-e-daryäyi/ عاصِفَة، رِيْحٌ هَوْجاء.

**طوفان خیز** /t.-xiz/ مِنْطَقَةٌ كَثِيْرَةُ الزَّوابِع.

**طوفان زا** /t.-zä/ مُهَيِّجُ العَواصِفِ.

**طوفان زاد** /t.-zäd/ طُوْفانِيّ، سَيْلِيّ.

**طوفان زده** /t.-zade/ مَعْصُوف، مُصابٌ بالعاصِفَةِ.

**طوفان شدن** /t.-šodan/ ← طوفانی شدن.

**طوفان شدید دریایی** /t.-e-šadid-e-daryäyi/ إعْصار.

**طوفان کردن** /t.-kardan/ ۱. عَصْفاً و عُصُوفاً / عَصَفَ يَعْصِفُ ت الرِّيْحُ. ۲. عَمِلَ ـَ عَمَلاً هاماً.

**طوفان مغناطیسی** /t.-meqnätisi/ عاصِفَةٌ مِغْنَطِيسِيَّة.

**طوفان نما** /t.-namä/ مُخَطَّطٌ لِحَرَكَةِ العاصِفَةِ

**طوفانی** /t.-ni/ رَيِّح، شَدِيْدُ الرِّيْحِ.

**طوفانی شدن** /t.-ni-šodan/ هَيْجاً و هَياجـاً و هَيَجاناً / هاجَ ـِ البَحْرُ، طَغْواً و طُغُوّاً و طَغْواناً / طَغا ـُ البَحْرُ، هُبُوباً و هَبِيْباً و هَبّاً / هَبَّ ـُ ت العاصِفَةُ، لَجَباً / لَجِبَ ـَ.

**طوف دادن** /t.-dädan/ إطافَةً / أَطافَ هـُ في المَكانِ.

**طوف کردن** /t.-kardan/ إطافَةً / أَطافَ بِهِ و عَلَيهِ.

**طوف کننده** /t.-konande/ الطّاف، الطَّوّاف.

**طوق** /towq/ طَوْق، طائِق، هِجار.

**طوق دار** /t.-där/ مُطَوَّق، مُطَوَّقَة.

**طوق دندان** /t.-e-dandän/ سِنْخُ السِّنّ.

**طوقه** /t.-e/ الحِتار.

**طوقهٔ چاه** /t.-e-ye-cäh/ خَرَزَةُ البِئْرِ، حاجِز، رَاعُونَة.

**طوقی** /t.-i/ (جانـ) ← قمری، فاخته.

**طول** /tul/ طُوْل، طَوَل، طَوَال، طِيْل، طِيْلَة.

**طول اتصال** /t.-e-ettesäl/ طُوْلُ الوُصْلَةِ.

**طولانی** /t.-äni/ طَوِيْل، مَدِيْد، مُطْنِب، مُسْهِب، عَمِيق.

**طولانی شدن** /t.-äni-šodan/ طُوْلاً / طالَ ـُ اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ، دُحُوقاً / دَحَقَ ـَ.

**طولانی کردن** /t.-äni-kardan/ تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ، إطالَةً / أَطَالَ، إطْناباً / أَطْنَبَ في الوَصْفِ، مَدّاً / مَدَّ ـُ، تَمْدِيْداً / مَدَّدَ، إسْهاباً / أَسْهَبَ الكلامَ و في الكلامِ.

**طول جغرافیایی** /t.-e-joqräfiyäyi/ الطُّوْلُ الجُغْرافِيّ.

**طول خط** /t.-e-xat/ (رضـ) طُولُ الخَطّ.

**طول دادن** /t.-dädan/ إطالَةٌ / أطالَ، تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ، إطْناباً / أطْنَبَ، إسْهاباً / أسْهَبَ مَدّاً / مَدَّ ـ و تَمْدِيْداً / مَدَّدَ.

**طول کشیدن** /t.-kešidan/ طُوْلاً / طالَ ـُ تَطاوُلاً / تَطَاوَلَ، إسْتِطالَةً / إسْتَطَالَ، إمْتِداداً / إمْتَدَّ، مَلّاً / مَلَّ ـَ عليه السَّفَرُ، إمْلالاً / أمَلَّ عَلَيهِ الأمْرُ.

**طول موج** /t.-e-mowj/ (فز) طُوْلُ المَوْجَةِ، الطُّوْلُ المَوْجِيُّ.

**طول نجومی** /t.-e-nojumi/ خَطُّ الطُّولِ السَّماوِيِّ.

**طول نقطه** /t.-e-noqte/ الإحْداثِيُّ السِّيْنِيُّ.

**طول و عرض نقطه در مختصات ریاضی** /t.-o-arz-e-noqte-dar-moxtassat-e-riyäzi/ (رضـ) الإحْداثِيّاتُ الهَنْدَسِيَّةُ.

**طوله** /tuleh/ (جانـ) سَبَنْدِ يْلُس.

**طول‌یاب** /tul-yäb/ المِزْواة ← تئودولیت.

**طومار** /tumär/ طُوْمار، دَرْج، لَفِيْفَة.

**طویل** /tavil/ طَوِيْل، طُوال.

**طویله** /t.-e/ مَرْبَطُ الدَّوابِّ، الإسْطَبْل.

**طهارت کردن** /tahärt-kardan/ تَطَهُّراً / تَطَهَّرَ.

**طهارت گرفتن** /t.-gerefatn/ تَطَهُّراً / تَطَهَّرَ، تَشَطُّفاً / تَشَطَّفَ.

**طی** /tay/ خِلال، «در ~ مدّت چندین سال: خِلالُ مُدَّةِ سَنَواتٍ عِدَّةٍ».

**طیاره** /tayyäre/ طائِرَة، سَفِيْنَةٌ هَوائِيَّةٌ.

**طیپوگرافی** /tipogräfi/ ← چاپ برآمده، تیپوگرافی.

**طیطوی** /titavä/ (جانـ) طَيْطَوِي، وَيْبَة.

**طیف** /teyf/ ۱. طَيْف، ۲. زَوْل، شَبَح.

**طیف اتصالی** /t.-e-ettesäli/ ← طیف پیوسته.

**طیف اتمی** /t.-e-atomi/ طَيْفٌ ذَرِّيٌّ.

**طیف الکترونی** /t.-e-elekteroni/ الطَّيْفُ الإلِكْتِرُوْنِيُّ.

**طیف برقاطیسی** /t.-e-barqätisi/ الطَّيْفُ الكَهْرُمَغْنَطِيُّ.

**طیف بریده** /t.-e-boride/ طَيْفٌ مُنْقَطِعٌ، طَيْفٌ غَيْرُ مُتَّصِلٍ.

**طیف بین** /t.-bin/ ← طیف‌نما.

**طیف بینی** /t.-b.-i/ المِطْيافِيَّة، عِلْمُ الطَّيْفِ.

**طیف پیوسته** /t.-e-peyvaste/ طَيْفٌ مُسْتَمِرٌّ، طَيْفٌ مُتَّصِلٌ.

**طیف جذبی** /t.-e-jazbi/ طَيْفُ الإمْتِصاصِ.

**طیف جرقه‌یی** /t.-e-jaraqqeyi/ طَيْفٌ شَرارِيٌّ.

**طیف جرمی** /t.-e-jermi/ طَيْفُ الكُتْلَةِ.

**طیف خالص** /t.-e-xäles/ طَيْفٌ النَّقِيُّ.

**طیف خطی** /t.-e-xatti/ ← طَيْفٌ خَطِّيٌّ.

**طیف خورشیدی** /t.-e-xoršidi/ ← طیف‌شناسی.

**طیف‌سنج** /t.-sanj/ مِقْياسُ الطَّيْفِ.

**طیف سنجی جرمی** /t.-s.-e-jermi/ مِقْياسُ طَيْفِ الكُتْلَةِ.

**طیف سنج درخششی** /t.-s.-e-daraxšeši/ مِقْياسُ الطَّيْفِ الوَمَضانِيِّ.

**طیف شکافت** /t.-šekäft/ طَيْفُ الإنْشِطارِ.

**طیف شمسی** /t.-e-šamsi/ طَيْفٌ شَمْسِيٌّ.

**طیف شیمیایی** /t.-e-šimiyäyi/ طَيْفٌ كِيْمِياوِيٌّ.

**طیف صدوری** /t.-e-soduri/ طَيْفُ الإنْبِعاثِ، طَيْفُ الإرْسالِ.

**طیف عادی** /t.-e-ädi/ طَيْفٌ عادِيٌّ.

**طیف قوسی** /t.-e-qowsi/ طَيْفٌ قَوْسِيٌّ.

**طیف گرمایی** /t.-e-garmayi/ طَيْفٌ حَرارِيٌّ.

**طیف مرئی** /t.-e-mar'i/ الطَّيْفُ المَرْئِيُّ.

**طیف مغناطیسی** /t.-e-meqnätisi/ الطَّيْفُ المَغْنَطِيُّ.

**طیف منشوری** /t.-e-manšuri/ الطَّيْفُ المَنْشُورِيُّ، الطَّيْفُ المَوْشُوْرِيُّ.

**طیف مولکولی** /t.-molokuli/ الطَّيْفُ الجُزَيْئِيُّ.

**طیف نشری** /t.-e-našri/ ← طیف نواری.

**طیف نگار** /t.-negär/ مِرْسَمَةُ الطَّيْفِ.

**طیف نگار جرمی** /t.-n.-e-jermi/ مِطْيافٌ كُتْلِيٌّ.

**طیف نگاره** /t.-n.-e/ مِرْسَمَةُ الطَّيْفِ.

**طیف نگاشت** /t.-negäšt/ مِطْياف، سِپِكْتُرُوْسْكوب.

**طیف‌نما** /t.-namä/ المِرْقَبُ الطَّيْفِيُّ، مِطْياف، سِپِكْتُرُوْسْكوب، مِنْظارُ الطَّيْفِ.

**طیف‌نمای راست‌بین** /t.-n.-ye-räst-bin/ مِطْيافُ الرُّؤْيَةِ المُباشَرَةِ [المُستقيمةِ].

**طیف نواری** /t.-e.-naväri/ طَيْفٌ شَرِيْطِيٌّ، طَيْفٌ خَطِّيٌّ.

**طیف نور سفید** /t.-e-nur-e-sefid/ طَيْفُ الضَّوْءِ الأبْيَضِ.

**طیف نورسنج** /t.-n.-sanj/ مِقْياسُ الإسْتِقطابِ الطَّيْفِيِّ.

**طیف نوری** /t.-n.-i/ طَيفٌ ضَوئِيٌّ.

**طی کردن** /tay-kardan/ طَيّاً / طَوَى ـِ البِـلادَ، قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ الطَّرِيـقَ، جَوْزاً و جُؤُوزاً و جَوازاً و مَجازاً / جازَ ـُ اِجْتِيازاً / اِجْتازَ، جَواباً و تَجْواباً / جابَ ـُ البلادَ، خَرْقاً / خَرَقَ ـِ و فَرْياً / فَرَى ـِ الأَرْضَ، تَيْعاً / تاعَ ـِ الطَّرِيقَ، إِرْقالاً / أَرْقَلَ المَفازَةَ. ۲. إِمْضاءٌ / أَمْضَى، قَضاءٌ / قَضَى يَقْضِي.

**طیلسان** /teylesän/ رِداء، الطّاق، رُوَيْزِيٌّ.

**طیموس** /timus/ (پز) الغُدَّةُ التَّيْمُوسِيَّة.

**طین احمر** /tin-e-ahmar/ ← گل سرخ.

**طین ارمنی** /t.-e-armani/ ← گل ارمنی.

**طین اقریطس** /t.-e-aqrites/ أَقْرَقَرْطُون، قَرِيطُون، طِيْنُ بَلَدِ مَصْطَكِيٍّ.

**طین اندلسی** /t.-e-andalosi/ طِيْنُ قِيْمولِيا.

**طین بحیره** /t.-e-boheyre/ طِيْنُ البُحَيْرَة.

**طینت** /tinat/ خِلْقَة، جِبِلَّة، طَبِيْعَة، فِطْرَة، طَبْع.

**طین جلود** /t.-e-jolud/ طِيْنُ الجُلُودِ.

**طین حر** /t.-e-hor/ ← گل سرشویی، طین اندلسی.

**طین حکمت** /t.-e-hekmat/ ← گل حکمت.

**طین شاموس** /t.-e-šämus/ طِيْـنُ شامُـوس، كَوْكَـبُ الأَرضِ.

**طین قبرسی** /t.-e-qebresi/ الطِّيْنُ القُبْرُسِيُّ.

**طین کرمی** /t.-e-karmi/ طِيْـنُ الكَرْمِـيِّ، أَنْبالِيطِـس، قَرْماقِيْطِس.

**طین مختوم** /t.-e-maxtum/ ← گل مختوم.



ظ /z/ الظّاء. الحَرفُ العِشْرُونَ مِنْ حُرُوفِ الهجاءِ، وهي بِمَثابَةِ ٩٠٠ في حسابِ الجُمَّلِ.

**ظالم** /zalem/ ← ستمكار، ستمگر.

**ظالمانه** /z.-äne/ ظُلْماً، جَوْراً، تَعَسُّفاً، قَساوةً، اِسْتِبْدادِيّ، تَعَسُّفِيّ.

**ظالم كشى** /z.-koši/ قَتْلُ المُسْتَبِدّ.

**ظاهر** /zäher/ ١. الظّاهِر، الواضِح، البَيِّن، المُبِيْن. ٢. [فلـ] الظّاهِر، مايَبْدُو مِنَ الشَّيءِ فِي مُقابِلِ ماهُوَ عَلَيهِ في ذاتِهِ.

**ظاهراً** /z.-an/ ظاهِراً، فِي الظّاهِر، ظاهِرِيّاً، صُورَةً، صُوْرِيّاً، شَكْلِيّاً، بِوُضُوحٍ، بِجَلاءٍ.

**ظاهربين** /z.-bin/ ← ظاهرپرست.

**ظاهربينان** /z.-b.-än/ أهْلُ الظّاهِرِ، العامَّةُ الّذينَ يَكْتَفُونَ بِظاهِرِ الشَّيءِ ولايَغُوصُونَ إلى باطِنِهِ.

**ظاهربينى** /z.-b.-i/ ← ظاهرپرستى.

**ظاهرپرست** /z.-parast/ الخارِجانِيّ، الظّاهِرانِيّ.

**ظاهرپرستان** /z.-p.-an/ ← ظاهربينان.

**ظاهرپرستى** /z.-p.-i/ الخارِجانِيّة، الظّاهِرانِيّة.

**ظاهرساز** /z.-saz/ المُتَظاهِر، المُتَكَلِّف.

**ظاهرسازى** /z.-s.-i/ التَّظاهُر، التَّكَلُّف، التَّصَنُّع، الإظْهار.

**ظاهرسازى كردن** /z.-s.-i-kardan/ تَظاهُراً / تَظاهَرَ، تَكَلُّفاً / تَكَلَّفَ.

**ظاهرشدن** /z.-šodan/ ١. ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ صِحَّةً و وُضُوحاً / وَضَحَ يَضِحُ، تَوَضُّحاً / تَوَضَّحَ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، بَياناً وتِبْياناً / بانَ ـِ بُدُوّاً و بَداءً و بَدْواً و بَداءَةً / بَدا ـُ تَبَدِّياً / تَبَدّى، بَرَزاً / بَرَزَ ـُ و بَرِزَ ـَ ← آشكار شدن. ٢. نُجُوماً / نَجَمَ ـُ إنْجاماً / أنْجَمَ، هَلّاً / هَلَّ ـُ الشَّهْرُ، إهْلالاً / أهَلَّ الهِلالُ، بَزْغاً و بُزُوْغاً / بَزَغَتْ ـُ الشَّمْسُ.

**ظاهر كردن** /z.-kardan/ ١. إظْهاراً / أظْهَرَ، تَظاهُراً / تَظاهَرَ بالشَّيءِ، تَبْييناً / بَيَّنَ، إبْداءً / أبْدَى، تَوْضِيْحاً / وَضَّحَ. ٢. [عكس، فيلم] تَظْهِيْراً / ظَهَّرَ الصُّوْرَةَ، تَحْمِيْضاً / حَمَّضَ الصُّوْرَةَ أو الفِلْمَ.

**ظاهرنما** /z.-namä/ ← متظاهر.

**ظاهر و باطن** /z.-o-bäten/ بَواطِنُ و ظَواهِرُ.

**ظاهرى** /z.-i/ ظاهِرِيّ، سَطْحِيّ، صُوْرِيّ، شَكْلِيّ. ٢. خارِجِيّ، بَرّانِيّ. ٣ ← ظاهربين، ظاهرپرست.

**ظرافت** /zaräfat/ الظَّرْف، الظَّرافَة، اللَّباقَة. ٢. الدِّقَّة. ٣ ← زيبايى، خوشگلى.

**ظرف** /zarf/ ١. إناء، وِعاء، ظَرْف، صَحْن، حُقّ، حُقَّة، تَأْمُور، تامُوْر، ماعُون، دَيْسَق، مِصْر. ٢. الظَّرْف، اِسْمُ الزَّمانِ أو المَكانِ الّذي يَقَعُ فِيهِ الفِعْلُ ← ظرف زمان، ظرف مكان.

**ظرف دوار** /z.-e-dewär/ إناءُ دِيْوار.

**ظرف زمان** /z.-e-zaman/ ظَرْفُ زَمانٍ.

**ظرف سفالى** /z.-e-sofäli/ وِعاءٌ خَزَفِيٌّ، بَرْنِيَّة.

**ظرف شويى** /z.-šuyi/ [ماشين] غَسّالَةُ الصُّحُونِ.

**ظرف مكان** /z.-e-makän/ ظَرْفُ مَكانٍ.

**ظرفيت** /z.-iyyat/ ١. وُسْعَة، الحُمُولَة. ٢. (شيمـ) تَكافُؤ.

**ظرفيت الكتريكى** /z.-i.-e-electeriki/ الوُسْع.

**ظرفيت انباره** /z.-i.-e-anbäre/ سَعَةُ المِزْكَم.

**ظرفيت باركيرى** /z.-i.-e-bargiri/ مَحْمُولُ المَرْكَبِ، حُمُولَةُ المَرْكَبِ.

**ظرفيت تنفسى** /z.-i.-e-tanaffosi/ السَّعَةُ التَّنَفُّسِيّ.

**ظرفيت حرارتى** /z.-i.-e-hararati/ ← ظرفيت گرمايى.

**ظرفيت حياتى** /z.-i.-e-hayäti/ السَّعَةُ الحَيَوِيّة.

**ظرفیت داشتن** /z.-i.-dāštan/ سَعَةٌ / وَسِعَ يَسَعُ ويَسِعُ، اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ.

**ظرفیت کلی شش** /z.-i.-e-kolli-e-šoš/ سَعَةُ الرِّئَةِ.

**ظرفیت گرمایی** /z.-i.-e-garmayi/ السَّعَةُ الحَرارِيَّةُ.

**ظرفیت مشارکتی** /z.-i.-e-mošārekati/ تَكافُؤٌ إِشهامِيٌّ.

**ظرفیت مشارکتی موزون** /z.-i.-e-m.-mowzun/ تَكافُؤٌ إِشهامِيٌّ مُنَسَّقٌ.

**ظرفیت یونی** /z.-e-yuni/ تَكافُؤٌ أَيُونِيٌّ.

**ظروف شیشه‌یی** /zoruf-e-šišeyi/ أَوانٍ زُجاجِيَّةٌ.

**ظروف مرتبطه** /z.-e-mortabete/ الأَوانِي المُتَّصِلَةُ والمُتَوازِيَةُ السَّوائِلِ.

**ظریف** /zarif/ ۱. الظَّرِيف، الظُّراف، الظُّرّاف، حَسَنُ الطَّبْعِ، حَسَنُ الذَّوْقِ، دقيقُ النَّظَرِ ← نکته‌سنج. ۲. الزُّلْزُوْل، السُّفْسِيْر، الشَّعِيْل، الظِطْراف، الظِطْرِيْف، الظُطْرُوْف، الظِطْرَوْف، الخَفِيْف، الجَمِيْل ← زیبا، خوشگل. ۳ ← زیرک.

**ظریف شدن** /z.-šodan/ تَظَرُّفاً / تَظَرَّفَ، تَظارُفاً / تَظارَفَ.

**ظفر** /zafar/ الظَّفَر، الإنْتِصار.

**ظفردادن** /z.-dādan/ إِظْفاراً / أَظْفَرَهُ، تَظْفِيْراً / ظَفَّرَه، إِفازَةً / أَفازَ.

**ظفرمند** /z.-mand/ مُظَفَّر.

**ظفریافتن** /z.-yāftan/ ظَفَراً / ظَفَرَ بِـ فَوْزاً / فازَ بـ.

**ظل** /zel/ ۱ ← سایه. ۲. الظِلّ ← تانژانت.

**ظل تمام** /z.-le-tamām/ ظِلُّ التَّمامِ ← کتانژانت.

**ظلم** /zolm/ ← ستم.

**ظلمانی** /zolamāni/ ← تاریک، تیره.

**ظلمت** /zolmat/ ← تاریکی.

**ظلم دیدن** /zolm-didan/ ← ستم کشیدن ستم دیدن.

**ظلم دیده** /z.-dide/ ← ستمدیده.

**ظلم کردن** /z.-kardan/ ← ستم کردن.

**ظن** /zan/ الشَّکّ، الرَّيْب، الظَّنّ ← گمان، شک.

**ظن بردن** /z.-bordan/ ظَنّاً / ظَنَّ بـ شَكّاً / شَكَّ بـ اِرْتِياباً / اِرْتابَ.

**ظن غالب** /z.-ne-qāleb/ أَغْلَبُ الظَّنِّ.

**ظنین** /zanin/ ۱. الظَّنّان، السَّيِّئُ الظَّنِّ ← بدگمان. ۲. المَظْنُون، المُتَّهَم.

**ظنین شدن** /z.-šodan/ ← ظن بردن.

**ظواهر** /zavāher/ الأَشْكالُ أو المَظاهِرُ الخارِجِيَّة، الأُمورُ الظّاهِرِيّة.

**ظهر** /zohr/ الظُّهْر، وَسَطٌ أو نِصْفٌ أو مُنْتَصَفُ النَّهارِ، الظَّهِيْرَة، الغائِرَة، القائِلَة، المَصْخَدَة.

**ظهر شدن** /z.-šodan/ نَصْفاً / نَصَفَ بـ وتَنْصِيْفاً / نَصَّفَ و اِنْتِصافاً / اِنْتَصَفَ النَّهارُ.

**ظهرنویس** /zahr-nevis/ مُظَهِّر، مُحَوِّل، مُحِيْلُ الصَّكِّ.

**ظهرنویسی** /z.-n.-i/ التَّظْهِيْر، تَظْهِيْرُ الصُّكُوكِ المالِيَّة.

**ظهرنویسی کردن** /zn-n.-i-kardan/ تَظْهِيْراً / ظَهَّرَ شَيْكاً.

**ظهور** /zohur/ الظُّهُور، الطُّلُوع، نَشْء، نُشُوء، نَشْأَة، اِنْبِعاث، اِنْبِثاق، إيْضاح.

**ظهور کردن** /z.-kardan/ ج ظُهُوراً / ظَهَرَ.



ع، الغَيْـن، الحَـرْفُ الحـادِي والعِشْـرونَ مـن الألفبـاءِ الفارِسيَّةِ وهي بِمثابَةِ ۷۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

**عابد** /äbed/ عابِد، ناسِک، قانِت، قُرّاء، دَوْرَقِيّ.

**عابدانه** /ä.-äne/ کالعابِدِینَ، بِتَـزَهُّدٍ و تَقَدُّسٍ، بالتَّعَبُّدِ، تَعَبُّدِيّ.

**عابـد شدن** /ä.-šodan/ تَعَبُّداً / تَعَبَّدَ، نِسْکاً و نُسُـوکاً و مَنْسَکاً / نَسَکَ ـُ، نَساکَةً / نَسُکَ ـُ.

**عاج** /äj/ ۱. عاج، سِنُّ الفِيْلِ، ضَجاج. ۲. (گیا) التَّيْغَة. ۳ ← عاج دندان.

**عاج تراش** /ä.-taräš/ خَرّاطُ العاجِ.

**عاج دندان** /ä.-e-dandän/ العاجِيْن، عاجُ الأَسْنانِ.

**عاجز** /äjez/ العاجِز ← ناتوان.

**عاجزانه** /ä.-äne/ بِتَواضُعٍ، بِتَذَلُّلٍ، بِضَعَةٍ.

**عاجز شدن** /ä.-šodan/ عَجْزاً / عَجِزَ ـِ عن کذا ← ناتوان شدن.

**عاجـز کردن** /ä.-kardan/ إعْجازاً / أَعْجَزَهُ ← ناتـوان کردن.

**عاج سیاه** /ä.-e-siyäh/ أَسْوَدُ العاجِ.

**عاج فروش** /ä.-foruš/ عَوّاج.

**عادت** /ädat/ عادَة، شِيْمَة، شِئْمَة، خِلْقَة، خِيْم، خَصْلَة، خُلُق، خَلِيْقَة، طَبْع، سَجِيَّة، طَبِيْعَـة، سِيْرَة، سُنَّة، عُرْف، آيِيْن، إِخْذ، أَوْب، بُطْحَـة، بابَة، إِجْرِيّا، إِجْرِيّـاء، الإِجْرِيَّة، جِرِيّـاء، خُطَّة، خَلَّة، دَأْب، دَسِيْعَـة، دَهْر، دَيْـدَن، دِيْن، زِيْر، سَلِيْقَة، سَجِيْحَة، سَجْحَة، شَكِيْمَة، شَمِيْلَة، شِنْشِنَة، ضَرِيْبَة، طِبّ، طُرْقَة، عِزْبَـدّ، عَرِيْد، عَرِيْکَة، فَعْلَة، قَرْوَى، قَرْواء، کِيـان، لِيْط، أُمْـدُوْد، مَرِن، مِـزاج، مَرَن، مَلَکَـة، مُطْر، مُطْـرَة، مَطِرَة، مَطَـرَة، نَکِيْثَة، أُهْجُـورَة، إِهْجِيْراء، إِهْجِيْرِي، هِجِّيْر، هِجِّيْرَة، هِجِّيْرَى، هِجْرِيّاء، هَدْء، هُدَيَّة.

**عـادات** /ädät/ ۱. الأَخْـلاق، العــادات. ۲. العـاداتُ و الأَعْراف.

**عادت‌پذیر** /ädat-pazir/ مُتَقَبِّلٌ عادةِ غَيْرِه، مُتَعَوِّد.

**عادتاً** /ä.-an/ عادِيّاً.

**عادت ثانویه** /ä.-e-sänaviyye/ العادَةُ الثّانَوِيَّة.

**عادت دادن** /a.-dädan/ تَعْوِيْداً / عَوَّدَ و تَدْرِيْباً / دَرَّبَ هُـ و تَمْرِيْناً / مَرَّنَ و تَغْطِيْباً / عَطَّبَ هُـ على الشَّيءِ، تَوْدِيْکاً / وَدَّکَ هُـ.

**عادت زنانه** /ä.-e-zanäne/ الحَيْض.

**عادت شــدن** /ä.-šodan/ حَيْضاً و مَحِيْضـاً و مَحاضـاً / حاضَ ـِ تَحَيُّضاً / تَحَيَّضَتِ المَرْأَةُ.

**عادت کردن** /ä.-kardan/ عَوْداً / عادَ ـُ هُـ إعادةً / أَعادَ الأَمْرَ، إِسْتِعادَةً / إِسْتَعادَ، تَعَوُّداً / تَعَوَّدَ، إِعْتِياداً / إِعْتادَ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ على عادةٍ، دَأْباً / دَأَبَ ـَ الشَّيءَ، دَرَباً و دُرْبَةً / دَرِبَ ـَ بِهِ، تَـدَرُّباً / تَدَرَّبَ عليه، مَرانَـةً وَمُرُونَةً / مَرَنَ ـُ وجهُهُ علـى الأَمْر، مُرُوناً / مَرَنَ ـِ و تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ عَلَى، تَأَقْلُماً / تَأَقْلَمَ، جُرُوناً / جَرَنَ ـُ على الأَمْرِ، ذَأْراً / ذَئِرَ ـَ بالأَمْرِ، سُمُوداً / سَمَدَ ـِ في العَمَلِ، تَمَرُّساً / تَمَرَّسَ بِهِ، تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ على الأَمْرِ، تَمَلُّکاً / تَمَلَّکَتْهُ العادةُ، نَوْباً و مَناباً و نِياباً / نابَ ـُ إلى الشَّيءِ.

**عادت ماهانه** /ä.-e-mähäne/ ← عادت زنانه، حیض.

**عادت معمول** /ä.-e-ma'mul/ عادَةٌ سائِدَةٌ.

**عادت نهادن** /ä.-nehädan/ سَنّاً / سَنَّ ـُ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ سُنَّةً، بَدْعاً و بِدْعَةً / بَدَعَ ـَ.

**عاد کردن** /äd-kardan/ قَسْماً / قَسَمَ ـِ.

**عادل** /ädel/ العادِل، الحَقّانِيّ.

**عادل شدن** /ä.-šodan/ إِنْصافاً / أَنْصَفَ.

**عادلانـه** /ä.-äne/ بِعَدلٍ، بِـانْصافٍ، بِعَـدالَةٍ، مَقْبُـول،

مَعْقول.

**عادی** /ädi/ العادِيّ، مَألُوف، اعْتِيادِيّ، شائع، طَبِيْعِيّ، بَسِيْط، مُتَبادِل، دارِج، رَتِيْب، اِصْطِلاحِيّ، عُرْفِيّ، عامِّيّ، نَمَطِيّ، مَأْخُوذٌ بِهِ، مَعْمُولٌ بِهِ.

**عادی شدن** /ä.-šodan/ هَدْأً و هُدُوءاً / هَدَءَ ـَ ت الأحْوالُ.

**عادی کردن** /ä.-kardan/ تَهْدِيْئاً / هَدَّءَ الأحْوالَ.

**عار** /är/ ننگ.

**عار داشتن** /ä.-dāštan/ ← ننگ داشتن.

**عارض** /ärez/ ۱. العارِضَة، الحادِثَة، العارِض. ۲ ← روی، چهره. ۳. (قا) مُقَدِّمُ العَرِيْضَة.

**عارض شدن** /ä.-šodan/ ۱. عَرْضاً / عَرَضَ ـِ لَهُ عارِضٌ. ۲. مُقاضاةً / قاضَى، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ الدَّعْوَى عَلَى ← شکایت کردن.

**عارضه** /ä.-e/ ۱. العارِضَة، العارِض، الحادِث، الطّارِئ. ۲ ← بیماری.

**عارضی** /ä.-i/ عَرَضِيّ، عَرَض، غَيْرُ الجَوْهَر، اِتِّفاقِيّ.

**عارف** /äref/ العارِف.

**عارفانه** /ä.-äne/ عِرْفانِيّ. «او زندگی ~ یی دارد»: لَهُ حياةٌ عِرْفانِيَّةٌ.

**عاری** /äri/ خُلْوًا مِنْ، مُجَرَّدٌ مِن، الخالِي، فَراغ، فِرْغ. «~ از»: عاطِلٌ مِن كذا، خالٍ مِنْهُ.

**عاریت** /äriyat/ (حقـ) العارِيَة، بَغو.

**عاریتی** /ä.-i/ (حقـ) المُسْتَعار، العارَة، العارِيَة، عِيْرَة، كاذِب.

**عاری شدن** /äri-šodan/ تَجَرُّداً / تَجَرَّدَ مِنْ كذا.

**عاریه** /äriye/ العارِيَة، عارَة، مُسْتَعار، مُعار، مُقْتَرَض.

**عاریه برای استعمال** /ä.-baräye-este'mäl/ عارِيَةُ الاِسْتِعْمال.

**عاریه برای مصرف** /ä.-b.-masraf/ عارِيَةُ الاِسْتِهْلاك.

**عاریه دادن** /ä.-dädan/ إعارَةً / أعارَ، إقْراضاً / أقْرَضَ، مُعاوَرَةً / عاوَرَ و إبْغاءً / أبْغَى هُـ الشَّيءَ.

**عاریه گرفتن** /ä.-gereftan/ اِقْتِراضاً / اِقْتَرَضَ، اِسْتِعارَةً / اِسْتَعارَ الشَّيءَ، بَغْواً / بَغا ـُ و بَغَى / بَغا ـَ هُـ.

**عازم** /äzem/ العازِم، عَزّام، الماضِي، ذاهِب، راحِل، قاصِد.

**عازم شدن** /ä.-šodan/ عُزْماً و مَعْزَماً و عَزِيْماً و عَزَمَةً و عَزِيْمَةً و عُزْماناً / عَزَمَ ـِ الأمْرَ و عليهِ، تَعَزُّماً / تَعَزَّمَ و اِعْتِزاماً / اِعْتَزَمَ الأمْرَ و عليهِ، تَيْمِيْماً / يَمَّمَ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ نَحْواً / نَحايَنْحُو.

**عاشق** /äšeq/ عاشِق، عَشِيْق، عَشّاق، مُحِبّ، رَفِيْق، هائِم، هَيْمان، الهاوِي، الهَوِي، مَشْغُوفٌ بِهِ، مَشْغُوف، مُتَعَلِّق، راغِب، مائِل، مَفْتُون، تِبْع، مُنْخَدِب، سَكِب، صَبّ، مُغْرَم، كَلِف، مَنْهُومٌ بِكذا، وَلِع، وَلُوع، مُوْلَعٌ بِكذا، وَلِه، والِه، مُوَلَّه، أهْوَس، مُهَوَّس، مَهْوُوس.

**عاشقانه** /ä.-äne/ عِشْقِيّ، حُبِّيّ، غَرامِيّ، غَزَلِيّ.

**عاشق پیشه** /ä.-piše/ ← مُحِبّ، عاشِق.

**عاشق شدن** /ä.-šodan/ عِشْقاً و عَشَقاً و مَعْشَقاً / عَشِقَ ـَ هُـ، إحْباباً / أحَبَّهُ، عُلُوقاً و عِلْقاً و عَلَقاً و عَلاقَةً / عَلِقَ ـَ فُلاناً و بِهِ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِهِ، شَعَفاً / شَعِفَ ـَ و شُعِفَ مج بِحُبِّهِ، شَغْفاً / شَغَفَ ـَ هُـ الحُبُّ، شَغَفاً / شُغِفَ مج ـَ بِهِ، تَصابِياً / تَصابَى، تَصَبِّياً / تَصَبَّى المَرْأَةَ، إغْراماً / أُغْرِمَ مج بِهِ، اِفْتِتاناً / اِفْتَتَنَ، كَلَفاً / كَلِفَ ـَ بالمَرْأَةِ، وَلَعاً و وَلُوعاً / وَلِعَ يَوْلَعُ و يَلَعُ، إيْلاعاً / أُوْلِعَ و تَوَلُّعاً / تَوَلَّعَ بِهِ، تَهَوُّساً / تَهَوَّسَ، اِنْهِواساً / اِنْهَوَسَ، هَيْماً و هُيُوماً و هِياماً و هَيَماناً و تَهْياماً / هامَ يَهِيْمُ بِهِ، هَوًى / هَوِيَ يَهْوَى هُـ اِسْتِهْواءً / اِسْتَهْوَى.

**عاشق کش** /ä.-koš/ ۱. قاتِلُ الحُبِّ أو الغَرامِ. ۲. المَحْبُوبُ الّذي لا يَسْتَجِيْبُ لِعاشِقِهِ.

**عاشق کشی** /ä.-k.-i/ ۱. قَتْلُ الحُبِّ أو الغَرامِ. ۲. عَدَمُ اِسْتِجابَةِ المَحْبُوبِ لِمَحْبُوبِهِ.

**عاشقی** /ä.-i/ مَحَبَّة، حُبّ، عِشْق، هِوايَة، هَوًى، غَرام، مَعَزَّة، وُجْد، هُيام، شَغَف، اِفْتِتان.

**عاصی شدن** /äsi-šodan/ عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ سَيِّدَهُ، مُعاصاةً / عاصاهُ، تَعَصِّياً / تَعَصَّى عَلَيهِ، اِسْتِعْصاءً / اِسْتَعْصَى هُـ ضِيْقاً / ضاقَ ـِ نُفُوذاً و نَفْذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ صَدْرُهُ و تَنْفِيْذاً / نَفَّذَ الرَّجُلُ القَومَ، مَلَلاً و مَلالاً و مَلَّةً و مَلالَةً / مَلَّ ـَ.

**عاصی کردن** /ä.-kardan/ إجْباراً / أجْبَرَهُ على العِصْيانِ، تَمْلِيْلاً / مَلَّلَهُ، تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ صَدْرَهُ.

**عاطفه** /ätefe/ ۱. ← مهربانی. ۲. العاطِفَة، عَطْف، حُبّ، مَحَبَّة، عَلاقَة، حُنُوّ، شُعُور.

**عاطفهٔ مادری** /ä.-ye-mädari/ العاطِفَةُ الأُمُومِيَّة.

**عاطفی** /ätefi/ العاطِفِيّ.

**عاطل شدن** /ätel-šodan/ تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَ.

**عاطل کردن** /ä.-kardan/ تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ الشَّيءَ.

**عافیت** /äfiyat/ ۱. العافِيَة، الصِّحَّة. ۲. النَّجاة، السَّلامَة.

**عافیت دادن** /ä.-dädan/ مُعافاةً و عِفاءً و عافِيَةً / عافاهُ اللّهُ.

**عاق** /äq/ العَقّ.

**عاقبت** /äqebat/ عاقِبَة، نِهـايَة، مُنْتَهَى، غايَـة، نَتِيْجَة، عُقْبـان، آخِرُ الأَمْـرِ، أَرَب، مَآل، تَبِعَـة، صَيْرورَة، مَصِيْـر، غِبّ.

**عاقبت‌انـدیش** /ä.-andiš/ مُتَدَبِّـر، المُفَكِّرُ في عَـواقِبِ الأُمُور، نافِذُ البَصِيْرَة.

**عاقبت‌اندیشی** /ä.-andiši/ التَّدَبُّر، نَفاذُ البَصِيْرَة.

**عاقبت به خیر** /ä.-be-xeyr/ مَنْ جُعِلَتْ عاقِبَةُ أَمْرِهِ خَيْراً، الفائِز، مُفْلِح، حَمِيْد، سَلِيْمُ العاقِبَة.

**عاقبت به خیر شدن** /ä.-b.-x.-šodan/ جُعِلَتْ عاقِبَةُ أَمْرِهِ خَيْراً.

**عاقبت به خیر کردن** /ä.-b.-x.-kardan/ جَعَلَ اللّهُ عاقِبَةَ أَمْرَهِم خَيْراً.

**عاقبت‌نگر** /ä.-negar/ بَعِيْدُ النَّظَر، الشَّيْئان.

**عاقد** /äqed/ المَأْذُون.

**عاقرقرحا** /äqerqarhä/ (گیا) عاقِرْقَرْحا، تاغِنْدَشت، عُودُ القُرْح، غِرْدِيْب، كافُورِيَّة.

**عاق کردن** /äq-kardan/ طَرْداً وطَرَداً / طَرَدَ ـُ وجَحْداً و جُحُوداً / جَحَدَ ـَ هُـ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ وإِنْكاراً / أَنْكَرَ اِبْنَهُ، تَبَرُّءً / تَبَرَّءَ مِنْهُ.

**عاقل** /äqel/ العاقِـل، الحَكِيْم، مُدْرِك، مُمَيِّز، الـذَّهِيّ، نَجِيْح، نَجُود [نث].

**عاقلانه** /ä.-äne/ تَعَقُّلِيّ.

**عاقـل شدن** /ä.-šodan/ تَعْقِيْلاً / عَقَّلَ الغُـلامُ، عَقْلاً / عَقِلَ ـَ اِقْتِبالاً / اِقْتَبَلَ الرَّجلُ، ثَقْفاً وثَقافَةً / ثَقِفَ ـَ وثَقُفَ ـُ زَرراً / زَرَّ ـَ لَقانَةً / لَقُنَ ـَ.

**عاقل کردن** /ä.-kardan/ تَعْقِيْلاً / عَقَّلَهُ، تَصْيِيْراً / صَيَّرَهُ عاقِلاً.

**عاقل مرد** /ä.-mard/ الكَهْل.

**عاقله زن** /ä.-e-zan/ الكَهْلَة.

**عاقول** /äqul/ (گیا) الحاج.

**عالم** /älam/ العالَم، الدُّنْيا، الدَّهْر، الخَلْق.

**عالم** /älem/ العالِم، العَرِيْف.

**عالم اجرام** /älam-e-ajräm/ عالَمُ الأَجْرام.

**عالم اجسام** /ä.-e-ajsäm/ عالَمُ الأَجْسام.

**عالم ارواح** /ä.-e-arväh/ عالَمُ الأَرْواح.

**عالم افروز** /ä.-afruz/ مُضِيئُ الدُّنْيا.

**عالمانه** /älemäne/ عِلْمِيَّة.

**عالمتاب** /älam-täb/ مُضِيئُ الدُّنْيا.

**عـالم جـانوران، گیـاهان، جمـادات** /ä.-e-jänevarän-giyähän-jamädät/ مَمْلَكَةُ الحَيَوانِ أو النَّباتِ أو الجَمادِ.

**عالم شدن** /älem-šodan/ صَيْراً / صارَ ـِ عالِماً، نَطاسَةً / نَطُسَ ـُ الرَّجلُ.

**عالم صغیر** /älam-e-saqir/ ۱. العالَمُ الصَّغِيْر. ۲. الإِنْسان.

**عالم کبیر** /ä.-e-kabir/ العالَمُ الكَبِيْرُ، الكَوْن.

**عالم گیر** /ä.-gir/ الفاتِح، فاتِحُ الدُّنْيا.

**عالم نما** /älem-namä/ مُتَحَذْلِق، مُدَّعِي العِلْم.

**عالمیان** /älamiyän/ المُجْتَمَعُ البَشَرِيّ.

**عالی** /äli/ العالِي، الـرَّفِيْع، مُرْتَفَع، السّـامِي، السَّمِيّ، بـاذِخ، شَوْذَب، فـاخِر، مُفْتَخَـر، فَخْـم، مَجِيْد، نَجِيْـب، نَفِيْس.

**عالی تبار** /ä.-tabär/ ← والاتبار.

**عالی‌تر** /ä.-tar/ أَعْلَى، فائِق، أَرْفَع.

**عالی جناب** /ä.-jenäb/ رَفِيْعُ المَقام.

**عالی رتبه** /ä.-rotbe/ رَفِيْعُ المَقامِ، رَفِيْعُ القَـدْرِ، عالي الشَّأْنِ.

**عالی‌قدر** /ä.-qadr/ جُلّال، جِلّ، جَلِيْل، جَحْفَل.

**عالی مقام** /ä.-maqäm/ راقٍ، عالٍ، سامٍ ← والامقام.

**عالی نژاد** /ä.-nežäd/ ← والاتبار.

**عالی نسب** /ä.-nasab/ ← والاتبار.

**عالی همت** /ä.-hemmat/ سامِي المَبادِئ، طَمُوح.

**عام** /äm/ كُلِّيّ، عُمُوم، عامّ، شامِل.

**عامداً** /ämedan/ عارِفاً، عَنْ عَمْدٍ، عَمْـداً، عَنْ قَصْدٍ، عَنْ تصميمٍ سابِق.

**عامل** /ämel/ ۱. عامِل، عُنْصُر ← سبب، علّت. ۲. عَمِيْل، مُهَيِّج. ۳. (رضـ) العـامِل، المَضْروبُ أو المَضْـروبُ فيه ←

سازه، فاکتور.
**عامل آمین** /ä.-e-ämin/ (شیمـ) مَجْمُوعَةٌ أَمِينِيَّة.
**عامل اصلی** /ä.-e-asli/ العُنْصر.
**عامل اول** /ä.-e-avval/ العامِلُ الأساسِيُّ.
**عامل ترکننده** /ä.-e-tar-konande/ العامِلُ المُبَلِّل، المادَّةُ المُبَلِّلَة.
**عامل تقسیم** /ä.-e-taqsim/ الإمام.
**عامل تولید** /ä.-e-towlid/ (رضـ) عامِلُ الإنْتاج.
**عامل ضرب** /ä.-e-zarb/ العامِل ← فاکتور، سازه.
**عامل گرینیارد** /ä.-e-grinyärd/ مُرَكَّباتُ غِرِينْيارد.
**عامل مشترک** /ä.-e-moštarek/ (رضـ) ← عامل تقسیم.
**عاملهای جوی** /ä.-hä-ye-javvi/ العَوامِلُ الجَوِّيَّة.
**عاملیت** /ämeliyyat/ العامِلِيَّة.
**عام‌المنفعه** /äm-ol-manfa'e/ المَنْفَعَةُ العامَّة، النَّفْعُ العامّ.
**عامه** /äme/ العُمُوم، عامَّةُ النّاس، الأُمَّة، الجُمْهُور، السُّوقَة.
**عامه‌پسند** /ä.-pasand/ المَقْبُولُ لَدَى العامَّةِ.
**عامی** /ämi/ العامِيّ، الجاهِل، نَبَطِيّ.
**عامیانه** /ä.-äne/ العامِّيّ، دارِج، مَأْلُوف، العامِّيَّة، كالعَوامّ.
**عایدات** /äyedät/ إيرادات، مُتَحَصَّلات، عَوايِد، مُسْتَغَلّ، مَحْصُول.
**عاید شدن** /äyed-šodan/ رِبْحا و رَبَحاً و رَباحاً / رَبِحَ ـَ كَسْباً / كَسَبَ ـِ مالاً، إنْتِفاعاً / إنْتَفَعَ.
**عایدی** /äyedi/ الإيراد، مَكْسَب، غَلَّة، دَخْل.
**عایدی خالص** /ä.-ye-xäles/ إيرادٌ صافٍ.
**عایدی سالیانه** /ä.-ye-säliyäne/ إيرادٌ سَنَوِيٌّ.
**عایدی مادام‌العمر** /ä.-ye-mädäm-ol-omr/ إيرادٌ مَدَى الحَياة.
**عایق** /äyeq/ (فز) عازِل، مانِعُ الإتِّصالِ أو التَّسَرُّب.
**عایق برق** /ä.-e-barq/ (فز) الحاجِزُ الكَهْرَبائِيُّ.
**عایق‌سازی** /ä.-säzi/ عَزْل، مَنْعُ الإتِّصالِ و التَّسَرُّب.
**عایق‌کاری** /ä.-käri/ (فز) العَزْل، إنْعِزال.
**عایق کردن** /ä.-kardan/ عَزْلاً / عَزَلَ ـِ مَنْعاً / مَنَعَ ـَ الإتِّصالَ و التَّسَرُّب.
**عایق گرما** /ä.-e-garmä/ غَيْرُ مُوَصِّلٍ لِلْحَرارَة.
**عایق مغناطیسی** /ä.-e-meqnätisi/ (فز) الحاجِزُ المَغْنَطِيسِيُّ.
**عائله** /ä'ele/ العَيِّل، عَيْلَة، جَرِبَّة، ضِنْوَة.
**عائله‌مند شدن** /ä.-mand-šodan/ عَيْلاً و عَيُولاً / عالَ ـِ .
**عبا** /abä/ العَباء، العَباءَة، عَبايَة، جِفاء، شَمْلَة، كُرّ.
**عبادت** /ebädat/ العِبادَة، العُبُودِيَّةُ لِلّٰهِ، دِيْنَة، نُسْك.
**عبادت کردن** /e.-kardan/ عِبادَةً و عُبُودِيَّةً و عُبُودَةً و مَعْبَداً و مَعْبَدَةً / عَبَدَ ـُ اللّٰهَ، تَعَبُّداً / تَعَبَّدَ، تَزَهُّداً / تَزَهَّدَ.
**عبادتگاه** /e.-jäh/ مَعْبَد، مُتَعَبَّد، هَيْكَل.
**عبادتی** /e.-i/ تَعَبُّدِيّ.
**عبارت** /ebärat/ عِبارَة، جُمْلَة، فِقْرَة.
**عبارت‌پرداز** /e.-pardäz/ مُزَيِّنُ الكَلام.
**عبارت‌پردازی** /e.-p.-i/ تَزْيِينُ الكَلام.
**عبارت جبری** /e.-e-jabri/ (رضـ) الطَّرَف.
**عبارت جبری چندجمله‌یی** /e.-e-j.-ye-cand-jomleyi/ (رضـ) الطَّرَف الكَثِيْرَةُ الحُدُوْد.
**عبارت‌سازی** /e.-säzi/ التَّعْبِير [بِواسِطَةِ الأَلْفاظِ]، الصِّياغَة [طريقةُ التَّعْبِيرِ في كَلِماتٍ، إخْتِيارُ الكَلِماتِ و إسْتِخْدامِها].
**عبارت کردن** /e.-kardan/ تَعْبِيراً / عَبَّرَ.
**عبارتی** /e.-i/ العِبارِيّ.
**عبد** /abd/ غُلام، غُرَّة.
**عبرانی** /ebräni/ ← عبری.
**عبرت** /ebrat/ عِبْرَة، عِظَة، أُمْثُولَة، مَثَل، مِثال، أُسْوَة، قُدْوَة، نَكال.
**عبرت‌آمیز** /e.-ämiz/ عِبْرِيّ، مِثالِيّ.
**عبرت‌انگیز** /e.-angiz/ مُثِيْرٌ لِلْعِبْرَة، مُعْتَبَر.
**عبرت‌پذیر** /e.-pazir/ مُعْتَبَر، مُتَّعِظ.
**عبرت گرفتن** /e.-gereftan/ عَبَراً / عَبِرَ ـَ مِنْهُ، إتِّعاظاً / إتَّعَظَ، إعْتِباراً / إعْتَبَرَ.
**عبری** /ebri/ عِبْرانِيّ، يَهُودِيّ، عِبْرِيّ، لُغَةُ اليَهُود.
**عبری‌گری** /e.-gari/ العِلْمُ بِاللُّغَةِ و الدِّراساتِ العِبْرِيَّة.
**عبودیت کردن** /obudiyyat-kardan/ عِبادَةً و عُبُودِيَّةً و عُبُودَةً و مَعْبَداً و مَعْبَدَةً / عَبَدَ ـُ اللّٰهَ، إطاعَةً / أَطاعَ.
**عبور** /obur/ عُبُور، مَرّ، مُرُور، إجْتِياز، قَطْع، نُفُوذ، نَفاذ،

اِختِراق.

**عبور دادن** */o.-dädan/* تَنفِيْذاً / نَفَذَ، إنفـاذاً / أنْفَذَ، إجازَةً / أجازَ و تَجْوِيْزاً / جَوَّزَ هُـ سَلْكاً و سُلُوكاً و تَسْلِيْكاً / سَلَّكَ و إسْلاكاً / أسْلَكَ هُـ المَكانَ و فِيْـهِ، تَمْرِيْقاً / مَرَّقَ الرَّجُلَ.

**عبور كردن** */o.-kardan/* عَبْراً و عُبُوراً / عَبَرَ ـُـ جَوْزاً و جُؤُزاً و مَجازاً / جازَ ـُ المَكانَ و بالمَكانِ، اِجْتِياباً / اِجْتابَ، مَرّاً و مُـرُوراً و مَمَرّاً / مَرَّ ـُـ جَسْراً / جَسَرَ ـُـ اِجْتِساراً / اِجْتَسَرَ، جَوْباً و تَجْواباً / جابَ ـُ و اِجْتِياباً / اِجْتابَ البِلادَ، اِخْتِراقاً / اِخْتَرَقَ الشَّيءَ، سَلْكاً و سُلُوكاً / سَلَكَ ـُ المَكانَ، تَعْدِيَةً / عَدَّى، فَوْتاً و فَوَاتاً / فاتَ ـُ قَطْعاً و قُطُوعاً / قَطَعَ ـَ النَّهْرَ، مَـدِيْداً / مَدَّ ـِ فـي السَّيْرِ، مَدّاً / مَدَّ ـُ فـلانٌ في سَيْرِهِ، مَيْشَةً / ماشَ ـِ الأرْضَ، نَفْذاً و نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ.

**عبورگاه** */o.-gäh/* مَعْبَر ← گذرگاه.

**عبور ممنوع** */o.-mamnu'/* مُرُوْرٌ مَمْنُوع.

**عبور و مرور** */o.-o-morur/* حَرَكَةُ المُرُوْرِ.

**عبوس** */abus/* عَبُوس، عَبّـاس، كالِـح، مُكَشِّر، ثَقِيْـلُ الظِلِّ.

**عبوس شدن** */a.-šodan/* اِكْفِهْراراً / اِكْفَهَرَّ وَجْهُهُ، تَقْطِيْباً / قَطَّبَ وَجْهَهُ، عَبْساً و عُبُوساً / عَبَسَ ـِ.

**عتاب كردن** */etäb-kardan/* ← سرزنش كردن.

**عتبه** */atabe/* عَتَبَة، الحَضْرَة، أُسْكُفَّة، لِجاف، المَسامَة، سُدَّة.

**عتيقه** */atiqe/* ۱. العَتِيْقَة، البـالِيَة، القَـدِيْمَة. ۲. الآثارُ القَديمةُ، العادِيّات، الأشْياءُ الأثَرِيةُ.

**عتيقه‌شنـاس** */a.-šenäs/* الدّارِسُ لِلعادِيّـاتِ أو الأشْياءِ الأثَرِيَّةِ.

**عتيقه‌فروش** */a.-foruš/* بائِعُ الآثارِ القَدِيْمَة.

**عتيقه‌فروشى** */a.-f.-i/* مَخْزَنُ بَيْعِ الآثارِ القَدِيمَة.

**عجالتاً** */ejälatan/* ۱. فَوْراً، عَلَى الفَوْرِ. ۲. فِعْلاً ← اكنون.

**عجائب خانه** */aja'eb-xäne/* أنْتِيْكْخانَة.

**عجائب سبعه** */a.-e-sab'e/* ←عَجائِبُ الدُّنيا السَّبْعُ.

**عجب** */ajab/* ۱. التَّعَجُّب. ۲. الجَمِيْل، الرّائِع.

**عجبا** */a.-ä/* ← شگفتا.

**عجب داشتن** */a.-däštan/* تَعَجُّباً / تَعَجَّبَ، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ.

**عجله** */ajale/* ← شتاب.

**عجله كردن** */a.-kardan/* ← شتاب كردن.

**عجله‌كننده** */a.-konande/* ← عجول.

**عجمى** */ajami/* أعْجَـم، أعْجَمِيّ، عَجَمِـيّ، طِمْطِـم، طُمْطُمانِيّ، طِمْطِمِيّ.

**عجوزه** */ajuze/* عَجُوزَة، شَيْخَة.

**عجول** */ajul/* عَجُول، عَجِل، مُتَعَجِّل.

**عجولانه** */a.-äne/* بِعَجَلَةٍ.

**عجيب** */ajib/* عَجِيْب، غَرِيْب، غَرِيْبُ الأطْوارِ، شاذُّ الطَّبْعِ.

**عجيب و غريب** */a.-o-qarib/* مُعْجِب، مُعَجِّب، العَجِيْبُ و الغَرِيْبُ ← عجيب.

**عجيب و غريب شدن** */a.-o-q.-šodan/* غَرابَةً / غَرُبَ ـُ.

**عداد** */edäd/* ۱. نَظِيْر. ۲. عَدَد ← شمار.

**عدالت** */adälat/* عَدالَة، عَدْل، قِسْط، مِيْزان، إنْصاف.

**عدالت اجتماعى** */a.-e-ejtemä'i/* المُساواةُ الاِجْتِماعِيَّةُ، العَدالَةُ الاِجْتِماعِيَّةُ.

**عدالتخواه** */a.-xäh/* عادِل، قِسْط.

**عدالت كردن** */a.-kardan/* عَدْلاً و عَدالَةً و عُدُولَةً و مَعْدِلَةً / عَدَلَ ـِ مُعـادَلَةً / عادَلَ، إنْصـافاً / أنْصَفَ، قِسْطـاً / قَسَطَ ـِ، إقْساطاً / أقْسَطَ.

**عداوت** */adävat/* ← دشمنى.

**عداوت كردن** */a.-kardan/* ← دشمنى كردن.

**عدد** */adad/* عَدَد، نِمْرَة، رَقْم، حَسَب، حَصِيْص.

**عدد اتمى** */a.-e-atomi/* العَدَدُ الذَّرِّيّ.

**عدد اسيدى** */a.-e-asidi/* القِيْمَةُ الحَمْضِيَّةُ.

**عدد اصلى** */a.-e-asli/* عَدَدٌ أصْلِيٌّ.

**عدد اصم** */a.-e-asam/* العَدَدُ غَيْرُ الجَذْرِيّ.

**عدد اعشارى** */a.-e-a'šäri/* العَدَدُ العَشْرِيّ.

**عدد اف** */a.-e-ef/* الرَّقْمُ البُؤْرِيّ.

**عدد اول** */a.-e-avval/* عَدَدٌ أوَّلِيّ.

**عـدد پنج‌رقمـى** */a.-e-panj-raqami/* عَـدَدٌ خُماسِـيُّ الأرْقام.

**عدد تام** */a.-e-täm/* عَدَدٌ تامٌّ.

**عدد ترانسفينى** */a.-e-teränsfini/* عَدَدٌ لانِهائِيٌّ.

**عدد ترتيبى** */a.-e-tartibi/* العَدَدُ التَّرْتِيْبِيّ.

**عدد توزيعى** */a.-e-towzi'i/* التَّوْزِيْعِيّ.

**عدد جبری** /a.-e-jabri/ العَدَدُ الجَبْرِيّ.

**عدد جرمی** /a.-e-jermi/ العَدَدُ الكُتْلِيّ.

**عدد جفت** /a.-e-joft/ ← عدد زوج.

**عدد حسابی** /a.-e-hesābi/ عَدَدٌ حَقِيْقِيٌّ، العَدَدُ الحِسابِيُّ.

**عدد حقیقی** /a.-e-haqiqi/ ← عدد حسابی.

**عددخوانی** /a.-xāni/ عَدِّيَّةٌ لَفظِيَّةٌ.

**عدد درست** /a.-e-dorost/ عَدَدٌ صَحِيْحٌ.

**عدد زائد** /a.-e-zā'ed/ العَدَدُ الزّائِدُ.

**عدد زرین** /a.-e-zarrin/ العَدَدُ الذَّهَبِيُّ.

**عدد زوج** /a.-e-zowj/ عَدَدٌ زَوْجِيٌّ، عَدَدٌ شَفْعِيٌّ.

**عدد شمارشی** /a.-e-šomārešī/ ← عدد صحیح.

**عدد صحیح** /a.-e-sahih/ عَدَدٌ صَحِيْحٌ، العَدَدُ الصَّحِيْحُ.

**عدد طاق** /a.-e-tāq/ عَدَدٌ وَتْرِيٌّ.

**عدد طبیعی** /a.-e-tābi'i/ العَدَدُ الطَّبِيْعِيُّ.

**عدد غیراول** /a.-e-qeyr-e-avval/ عَدَدٌ مُرَكَّبٌ.

**عدد غیرمتناهی** /a.-e-q.-e-motanāhi/ عَدَدٌ دائِرٌ.

**عدد غیرمقید** /a.-e-q.-e-moqayyad/ ← عدد مجرّد، عدد مطلق.

**عدد فردی** /a.-e-fardi/ العَدَدُ الوَتْرِيّ.

**عدد کثیر الاضلاعی** /a.-e-kasir-ol-azlā'i/ عَدَدٌ مُضَلَّعِيٌّ، عَدَدٌ كثيرُ الأَضْلاعِيّ.

**عدد کسری** /a.-e-kasri/ عَدَدٌ كَسْرِيٌّ، العَدَدُ الكَسْرِيُّ.

**عدد کوب** /a.-kub/ نَمّارَة، مِرْقَم.

**عدد متعالی** /a.-e-mota'āli/ العَدَدُ المُتَسامِي.

**عدد متناهی** /a.-motanāhi/ عَدَدٌ مَحْدُوْدٌ.

**عدد مثبت** /a.-e-mosbat/ عَدَدٌ مُوْجَبٌ، الكَمِّيَّةُ المُوْجَبَة.

**عدد مثلثی** /a.-e-mosallasi/ عَدَدٌ مُثَلَّثِيٌّ.

**عدد مجذور** /a.-e-majzur/ ← عدد مربّعی.

**عدد مجرد** /a.-e-mojarrad/ ← عدد مطلق.

**عدد مجهول در تناسب** /a.-e-majhul-dar-tanāsob/ الرّابِعُ المُناسِب.

**عدد مختلط** /a.-e-moxtalet/ عَدَدٌ مُرَكَّبٌ.

**عدد مخمسی** /a.-e-moxammasi/ عَدَدٌ خُماسِيٌّ، عَدَدٌ مُخَمَّسٌ.

**عدد مربعی** /a.-e-morabba'i/ عَدَدٌ مُرَبَّعٌ.

**عدد مرکب** /a.-e-morakkab/ العَدَدُ المُرَكَّبُ.

**عدد مطلق** /a.-e-motlaq/ عَدَدٌ مُبْهَم، عَدَدٌ مُطْلَق.

**عدد مقید** /a.-e-moqayyad/ عَدَدٌ مُمَيَّز، عَدَدٌ مادِّيٌّ، عَدَدٌ أَصَمّ.

**عدد مکعب** /a.-e-moka"b/ العَدَدُ المُكَعَّبُ.

**عدد منطق** /a.-e-monteq/ العَدَدُ الجَذْرِيّ.

**عدد منفی** /a.-e-manfi/ العَدَدُ السّالِبُ.

**عدد موجی** /a.-e-mowje/ الرَّقَمُ المَوْجِيّ.

**عدد موهومی** /a.-e-mowhumi/ عَدَدٌ تَخَيُّلِيّ.

**عدد ناقص** /a.-e-nāqes/ عَدَدٌ ناقِص.

**عددنویسی** /a.-nevisi/ عَدِّيَّةٌ وَضْعِيَّةٌ، كِتابَةُ الأَعْداد.

**عددوار** /a.-vār/ عَدَدِيّ، لا مُوَجَّه كَمِّيَّة عَدَدِيّة، كَمِّيَّةٌ لا مُوَجَّهَةٌ.

**عدد وصفی** /a.-e-vasfi/ العَدَدُ الوَصْفِيُّ.

**عددهای متباین** /a.-hā-ye-motabāyen/ الأَعْدادُ الأَوَّلِيَّةُ بالتَّضايُف.

**عددهای مشترک** /a.-hā-ye-moštarek/ الأَعْدادُ المُشْتَرِكَةُ.

**عددی** /adadi/ رَقْمِيّ، عَدَدِيّ.

**عدس** /adas/ (گیا) عَدَس، بُلْسُن، بُلْس.

**عدس آبی** /a.-e-ābi/ (گیا) عَدَسُ الماءِ.

**عدس آبیها** /a.-ā.-hā/ (گیا) عَدَسِيّاتُ الماءِ.

**عدس‌پلو** /a.-polow/ كُشَرِي، مُجَدَّرَة.

**عدس تلخه** /a.-talxe/ (گیا) الإيْدُوصارُوْن.

**عدسک** /a.-ak/ (پز) العَدَسَة.

**عدسه** /a.-e/ ← عدسی.

**عدسی** /a.-i/ عَدَسَة، عَدَسِيَّة، شَجِيَّة.

**عدسی آپلانتیک** /a.-i-ye-āplānetik/ عَدَسَةٌ لازَيْغِيَّةٌ.

**عدسی آکروماتیک** /a.-i-ye-ākromātik/ عَدَسَةٌ لالَوْنِيَّةٌ، عَدَسَةٌ أَكْرُوماتِيَّةٌ.

**عدسی استوانه‌یی** /a.-i-ye-ostovāneyi/ عَدَسَةٌ أُسْطُوانِيَّةٌ.

**عدسی الکترونی** /a.-i-ye-elekteroni/ عَدَسَةٌ إِلِكْتِرُونِيَّةٌ.

**عدسی ایستانبرقی** /a.-i-ye-istānbarqi/ عَدَسَةٌ إِلِكْتِرُوْسْتاتِيَّة.

**عدسی بینایی** /a.-i-ye-bināyi/ (پز) عَدَسَةُ العَيْن.

**عدسی تخت** /a.-i-ye-taxt/ عَدَسَةٌ مُسْتَوِيَةٌ.

**عدسی تخت کاو** /a.-i-ye-t.-käv/ عَدَسَةٌ مُقَعَّرَةٌ مُسْتَوِيَةٌ.

**عدسی تخت کوژ** /a.-i-ye-t.-kuž/ عَدَسَةٌ مُحَدَّبَةٌ مُسْتَوِيَةٌ.

**عدسی تک‌فام** /a.-i-ye-tak-fäm/ عَدَسَةٌ لالَوْنِيَّة، عَدَسَةٌ أكْرُوماتِيَّة.

**عدسی جامی** /a.-i-ye-jämi/ عَدَسَةٌ مُقَعَّرَةٌ مُسْتَوِيَةٌ.

**عدسی چشم** /a.-i-ye-cašm/ (پز) عَدَسَةُ العَيْنِ، العَدَسِيَّة ← عدسی بینایی.

**عدسی چشم رامسدن** /a.-i-ye-c.-e-rämsden/ عَيْنِيَّةُ رامْسْدِن.

**عدسی چشمی مثبت** /a.-i-ye-c.-iye-mosbat/ عَيْنِيَّةٌ مُوجَبَةٌ أو مُحَدَّبَةٌ.

**عدسی چشمی منفی** /a.-i-ye-c.-iye-manfi/ عَيْنِيَّةٌ مُقَعَّرَةٌ.

**عدسی چشمی هوجن** /a.-i-ye-c.-iye-hujen/ عَيْنِيَّةُ هَيْجِنْز.

**عدسی دوربین** /a.-i-ye-durbin/ الشَّيْئِيَّة.

**عدسی دورگیر** /a.-i-ye-durgir/ عَدَسَةُ التَّصْوِيرِ عَن بُعْدٍ، عَدَسَةُ تَصْوِيرٍ مُقَرِّبَةٌ.

**عدسی دوکانونه** /a.-i-ye-do-känune/ عَدَسَةٌ ثُنائِيَّةُ البُؤْرَة.

**عدسی دوکاو** /a.-i-ye-do-käv/ عَدَسَةٌ مُقَعَّرَةُ الوَجْهَيْنِ أومُزْدَوَجَةُ التَّقَعُّرِ.

**عدسی دوکوژ** /a.-i-ye-do-kuž/ عَدَسَةٌ مُزْدَوَجَةُ التَّحَدُّب أو مُحَدَّبَةُ الوَجْهَيْنِ.

**عدسی ساده** /a.-i-ye-säde/ عَدَسَةٌ بَسِيطَةٌ.

**عدسی شیئی** /a.-i-ye-šey'i/ عَدَسَةٌ شَيْئِيَّةٌ أوجِسْمِيَّةٌ.

**عدسی ضخیم** /a.-i-ye-zaxim/ عَدَسَةٌ مُكَثَّفَةٌ.

**عدسی کاو** /a.-i-ye-käv/ عَدَسَةٌ مُقَعَّرَةٌ.

**عدسی کروی** /a.-i-ye-koravi/ عَدَسَةٌ كُرَوِيَّةٌ.

**عدسی کوژ** /a.-i-ye-kuž/ عَدَسَةٌ مُحَدَّبَةٌ.

**عدسی کوژکاو** /a.-i-ye-k.-käv/ عَدَسَةٌ مُحَدَّبٌ مُقَعَّر.

**عدسی گشاد زاویه** /a.-i-ye-gošäd-zäviye/ عَدَسَةٌ مُتَّسِعَةُ الزّاوِيَة.

**عدسی لب پهن** /a.-i-ye-lab-pahn/ عدسی منفی، عدسی مُتَباعد.

**عدسی لب نازک** /a.-i-ye-l.-näzok/ ← عدسی مثبت، عدسی متقارب.

**عدسی متقارب** /a.-i-ye-motaqäreb/ عَدَسَةٌ لامَّةٌ أو مُجَمِّعَةٌ.

**عدسی مجاورتی** /a.-i-ye-mojäverati/ عَدَسَةٌ مُلامِسَةٌ.

**عدسی محدب‌الطرفین** /a.-i-ye-mohaddab-ot-tarafeyn/ ← عدسی دوکوژ.

**عدسی مرکب** /a.-i-ye-morakkab/ عَدَسَةٌ مُرَكَّبَةٌ.

**عدسی مغناطیسی** /a.-i-ye-meqnätisi/ عَدَسَةٌ مَغْنَطِيسِيَّةٌ.

**عدسی مقعرالطرفین** /a.-i-ye-moqa''ar-ot-tarafeyin/ عدسی دوکاو.

**عدسی منشوری** /a.-i-ye-manšuri/ عَدَسَةٌ مَوْشُورِيَّة.

**عدسی میدانی** /a.-i-ye-meydäni/ عَدَسَةُ المَجال.

**عدسی میکرسکپ** /a.-i-ye-mikroskop/ عَيْنِيَّة.

**عدسی نازک** /a.-i-ye-näzok/ عَدَسَةٌ رَقِيقَةٌ.

**عدسی نزدینه** /a.-i-ye-nazdine/ عَدَسَةٌ قَرِيبَةُ المَدَى.

**عدسی واگرا** /a.-i-ye-vä-gerä/ عَدَسَةٌ مُفَرِّقَةٌ.

**عدسی هم‌گرا** /a.-i-ye-ham-g./ عَدَسَةٌ لامَّةٌ أو مُجَمِّعَةٌ.

**عدسیه** /a.-iyye/ ← عدسی.

**عدل** /adl/ ۱. عَدْل، قِسْط، نَصَف، نِصْف، نَصَفَة، سُوَى، سَوِيَّة، قَوام. ۲. إبَالَة، بالَة، رِزْمَة، رِدْء، حُزْمَةُ البَضائِعِ.

**عدل‌بندی** /a.-bandi/ حَزْم، رَزْم، تَعْبِئَة.

**عدل‌بندی کردن** /a.-b.-kardan/ رَزْماً / رَزَمَ يَرْزُمُ على شَكْلِ بالَةٍ، تَرْزِيماً / رَزَّمَ الثِّياب، صَرّاً / صَرَّ يَصُرُّ، حَزْماً / حَزَمَ ـِ هُـ.

**عدم** /adam/ فَناء، اِنْعِدام، عَدَم.

**عدم اجرا** /a.-e-ejrä/ عَدَمُ التَّنْفِيْذ.

**عدم احساس** /a.-e-ehsäs/ لاأَلَمِيَّة، لاانْفِعالِيَّة.

**عدم استعمال** /a.-e-este'mäl/ عَدَمُ الإسْتِعْمالِ.

**عدم اشتها** /a.-e-eštehä/ (پز) خَلْفَة، فَقْدُ الشَّهْوَةِ إلى الطَّعامِ.

**عدم اطاعت** /a.-e-etä'at/ عِصْيان، تَمَرُّد، مُخالَفَة.

**عدم اطلاع** /a.-e-ettelä'/ عَدَمُ وُجُودِ إشْعارٍ.

**عدم اطمینان** /a.-e-etminän/ عَدَمُ اليَقِيْنِ.

**عدم اعتماد** /a.-e-e'temäd/ اِفْتِقارٌ إلى الثِّقَةِ، عَدَمُ

الیَقِیْن، اِرْتِیاب، لاثِقَة.

**عدم انجام وظیفه** /a.-e-anjäm-e-vazife/ التَّخَلُّفُ عَنْ واجِبٍ.

**عدم انحلال** /a.-e-enheläl/ لاإنْحِلالِیَّة، لاذَوَبانِیَّة.

**عدم اهلیت** /a.-e-ahliyyat/ عَـدَمُ الصَّلاحِیَـةِ، عَـدَمُ الأَهْلِیَّةِ.

**عدم برابری** /a.-e-barābari/ عَدَمُ التَّکافُؤ.

**عدم بویایی** /a.-e-buyäyi/ الإقْتِهاء.

**عدم پذیرش** /a.-e-pazireš/ عَدَمُ القَبُولِ.

**عدم تأثر** /a.-e-ta'ssor/ عَدَمُ الاحساسِ، عَدَمُ التَّأَثُّرِ.

**عدم تساوی** /a.-e-tasävi/ عدم مساوات.

**عدم تشخیص** /a.-e-tašxis/ عَدَمُ التَّمْیِیْز.

**عدم تقارن** /a.-e-taqäron/ عَدَمُ التَّناسُق.

**عدم تکافو** /a.-e-takäfu/ عَدَمُ الکِفایَةِ.

**عدم تمایل** /a.-e-tamäyol/ نُفُور، کَراهِیَة.

**عدم تمرکز** /a.-e-tamarkoz/ اللّا مَرْکَزِیَّة.

**عدم تـوازن** /a.-e-taväzon/ اِخْتِلال، اِخْتِـلالُ التَّوازُنِ، عَدَم تَوازُنٍ.

**عدم توافق** /a.-e-taväfoq/ اِخْتِلاف، عَدَمُ إتِّفاقٍ.

**عدم توانایی** /a.-e-tavänäyi/ عَدَمُ القُدْرَة، عَجْز، قُصور.

**عدم توجه** /a.-e-tavajjoh/ عَدَمُ الإهْتِمام.

**عدم ثبات** /a.-e-sabät/ عَدَمُ الإسْتِقْرارِ.

**عدم حضور** /a.-e-hozur/ غِیاب.

**عدم رسمیت** /a.-e-rasmiyyat/ عَدَمُ القانُونِیَّةِ.

**عدم رعـایت** /a.-e-re'äyat/ عَدَمُ مُراعـاةٍ، إهْمال، عَدَمُ المُلاحَظَةِ، إغْفالُ الأوامِرِ أو الأُمُورِ.

**عدم شایستگی** /a.-e-šäyestegi/ عَدَمُ الأَهْلِیَّةِ.

**عدم صـلاحیت** /a.-e-salähiyyat/ عَدَمُ الأَهْلِیَّـةِ، عَدَمُ صَلاحِیَةٍ، عَدَمُ الإخْتِصاصِ.

**عدم صلاحیت دادگاه** /a.-e-s.-e.dädgäh/ عَدَمُ صَلاحِیَةِ المَحْکَمَةِ.

**عدم صلاحیت قـانونی** /a.-e-s.-e-qänuni/ عَدَمُ الأَهْلِیَّةِ القانُونِیَّةِ.

**عدم عنبیه** /a.-e-anabiyye/ (پز) اِنْقِباضُ الحَدَقَةِ.

**عدم قابلیـت تقسیم** /a.-e-qäbeliyyat-e-taqsim/ عَدَمُ قابِلِیَّةِ القِسْمَةِ.

**عدم قبـول** /a.-e-qabul/ نُکْـر، نُکْران، نَکِیْـر، إنْکـار، رَفْض، رَدْل.

**عدم قدرت** /a.-e-qodrat/ عدم توانایی.

**عدم کفایت** /a.-e-kefäyat/ ← عَدَمُ الکِفایَةِ.

**عدم مساوات** /a.-e-mosävät/ عَدَمُ المُساواتِ.

**عدم منی** /a.-e-mani/ عَدَمُ النُّطْفَةِ، لانُطْفَـة، عَدَمُ دَفْقِ المَنِیِّ، هَرَبُ المَنِیِّ.

**عدم مـوافقت** /a.-e-moväfeqat/ عَدَمُ إمْتِثـالٍ، خِلاف، اِخْتِلاف، إخْفاق.

**عدن** /adan/ عَدَن.

**عدوان** /odvän/ تَعَدِّي، ظُلْم، عَداوَة.

**عدوانی** /o.-i/ عُدْوانِيّ.

**عدول کـردن** /odul-kardan/ رُجُوعـاً ومَرْجِعـاً ومَرْجِعَـةً ورُجْعَى ورُجْعـاناً / رَجَعَ بِـ اِنْحِیازاً / اِنْحازَ عنـه، عَدْلاً وعُدُولاً / عَدَلَ بِـ عَوْداً وعَوْدَةً ومَعاداً / عادَ ـُ لِکَذا أو إلَى کذا.

**عدید** /adid/ کَثِیْرُ العَدَدِ.

**عذاب** /azäb/ أَلَم، وَجَع، شِدَّة، غَمْرَة، مُقاساة، مُکابَدَة.

**عذاب دادن** /a.-dädan/ تَعْذِیْباً / عَذَّبَ، إیْلاماً / آلَمَ، اِنْهاکاً / أَنْهَکَ، تَلْوِیْعاً / لَوَّعَ.

**عذاب کشیدن** /a.-kešidan/ تَعَذُّباً / تَعَذَّبَ، تَـأَلُّماً / تَأَلَّمَ.

**عذر** /ozr/ العُذْر، حُجَّة، تُکَأَة.

**عذرآور** /a.-ävar/ عَذِیْر، مُعْتَذِر.

**عذر آوردن** /o.-ävardan/ إعْذاراً / أَعْذَرَ، اِعْتِذاراً / اِعْتَذَرَ عن فِعْلِهِ ومن فِعْلِهِ، اِعْتِلالاً / اِعْتَلَّ بکذا، تَعَلُّلاً / تَعَلَّلَ.

**عذر بدتر از گناه** /o.-e-badtar-az-gonäh/ عُذْرٌ واهٍ.

**عذر خواستن** /o.-xästan/ ← معذرت خواستن.

**عذرخواه** /o.-xäh/ مُعْتَذِر، عَذِیْر.

**عذرخواهی** /o.-xähi/ ← معذرت‌خواهی.

**عذرخواهی کردن** /o.-x.-kardan/ ← معذرت خواستن.

**عذر موجه** /o.-e-movajjah/ عُذْرٌ شَرْعِيٌّ.

**عذر ناموجه** /o.-e-nä-m./ عُذْرٌ غَیْرُ شَرْعِيٍّ.

**عراده** /arräde/ العَرّادَة.

**عراق** /eräq/ الجُمْهُورِیَّةُ العِراقِیَّةُ.

**عربـده‌جو** /arbade-ju/ مُعَرْبِـد، عِرْبِیْد، صـارِخ، زَبِیْع،

زَیّاط، مَجِک، ماجِک، مَحْکان، مُماجِک، نَزّاء، نَزِیّ.

**عربده‌جویی کردن** /a.-j.-yi-kardan/ عَرْبَدَةً / عَرْبَدَ، مَحْكاً / مَحَکَ ـَ ومَحَكاً / مَجِکَ ـَ وتَمَحُّكاً / تَمَحَّکَ، تَزَبُّعاً / تَزَبَّعَ، زَيْطاً وزِياطاً / زَاطَ ـِ.

**عربستان** /arabestän/ المَمْلَكَةُ العَرَبِيَّةُ السُّعُودِيَّة.

**عرب‌شناس** /arab-šenäs/ المُسْتَعْرِب.

**عربی** /a.-i/ ۱. العَرَبِيّ. ۲. اللُّغَةُ العَرَبِيَّة.

**عر زدن** /ar-zadan/ ← نعره کشیدن.

**عرشه** /arše/ ظَهْرُ المَرْكَبِ أو السَّفِينَةِ، سَطْحُ المَرْكَبِ.

**عرصه** /arse/ ۱ ← حیاط. ۲. مَسَاحَةُ الأَرْضِ ← میدان.

**عرصهٔ بین‌المللی** /a.-e-beyn-ol-melali/ الصَّعِيْدُ الدُّوَلِيُّ.

**عرض** /araz/ العَرَض.

**عرض** /arz/ العَرْض.

**عرض جغرافیایی** /a.-e-joqräfiyäyi/ العَرْضُ الجُغْرافِيُّ.

**عرض حال** /a.-e-häl/ عَرِيْضَة، مَعْرُوض، رَفِيْعَة، مُطالَبَة، طَلَب، اِلْتِماس.

**عرض حال دادن** /a.-e-h.-dädan/ إقامَةً / أَقامَ الدَّعْوَى، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ الدَّعْوَى عَلَى، مُداعاةً / داعَى.

**عرض زمین مرکزی** /a.-e-zamin-e-markazi/ عَرْض مَرْكَزِيّأَرْضِيّ.

**عرض کردن** /a.-kardan/ رَفْعاً ورُفْعاناً / رَفَعَ ـَ إلى، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ عَلَى، تَبْيِيْناً / بَيَّنَ، تَوْضِيْحاً / وَضَّحَ.

**عرض گرایی** /araz-geräyi/ عَرَضِيَّة.

**عرض نجومی** /arz-e-nojumi/ خَطُّ العَرْضِ السَّماوِيّ.

**عرض نقطه** /a.-e-noqte/ الإحْداثِيُّ الرَّأْسِيُّ لِلنُّقْطَة.

**عرضه** /arze/ ۱. عَرْض، بَسْط، تَقْـدِيْم، إبْراز. ۲. تَعَرُّض، تَعْرِيْض.

**عرضه** /orze/ عُرْضَة، هِمَّة، قُدْرَة، طاقَة، لِياقَة، قابِلِيَّة.

**عرض‌های اسبی** /arz-hä-ye-asbi/ عُرُوضُ الخَيْل.

**عرض‌های بالا** /arz-hä-ye-bälä/ العُرُوضُ العالِيَةُ.

**عرض‌های میانه** /arz-hä-ye-miyäne/ العُرُوضُ الوُسْطَى.

**عرضه داشتن** /arze-däštan/ تَقْدِيْماً / قَدَّمَ عَرْضاً، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ.

**عرضه داشتن** /orze-d./ لَيْقاً ولِياقَةً ولَيَـاقاً ولَيَقاناً / لاقَ يَلِيْقُ.

**عرضه‌سنج** /arze-sanj/ مِقْياس [مُدَّةِ] التَّعْرِيْضِ.

**عرضه شده** /a.-šode/ مُقَدَّم، مَعْرُوض.

**عرضه کردن** /a.-kardan/ عَرْضاً / عَرَضَ ـِ المَتاعَ لِلْبَيْعِ، إراءَةً / أَرَى، تَقْدِيْماً / قَدَّمَ، إبْرازاً / أَبْرَزَ، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ إلْقاءً / أَلْقَى، إنْسالاً / أَنْسَلَ هُـ لِكذا، اِطِّلاعاً ومُطالَعَةً / طالَعَ هُـ بالأَمْرِ، تَنْجِيْفاً / نَجَّفَ الشَّيْءَ.

**عرضه کننده** /a.-konande/ عارِض، باسِط، مُقَدِّم.

**عرضه و تقاضا** /a.-va-taqäzä/ العَرْضُ والطَّلَبُ.

**عرضی** /arazi/ العَرَضِيّ.

**عرعـر** /arar/ ۱. شَهِيْق، نَهْق، نَهِيْـق، نُهاق، سَحِيْـل، سُحال، زَفْرَة. ۲.(گیا) الإيْلَنْطُس، شَجَرَةُ السَّماءِ، شَجَرَةُ اللّهِ.

**عرعر چینی** /a.-e-cini/ (گیا) شَجَرَةُ الشَّحْمِ.

**عرعر رفیع** /a.-e-rafi'/ (گیا) اللَّزّاب.

**عرعر سوری** /a.-e-suri/ (گیا) الدِّفْران.

**عرعر کردن** /a.-kardan/ نَهْقاً ونَهِيْقاً ونُهاقـاً وتَنْهاقاً / نَهَقَ ـِ وشَنْهَقَةً / شَنْهَقَ وشَهِيْقاً وتَشْهاقاً / شَهِقَ ـَ وشَهَقَ ـِ الحِمارُ، زَعِيْطاً / زَعَطَ ـَ زَفِيْراً / زَفَرَ ـِ وشَخْراً وشَخِيْراً / شَخَرَ ـِ وصَحْراً وصُحاراً / صَحَرَ ـَ الحِمارُ.

**عرعرها** /a.-hä/ (گیا) سَمْرُوْبِيّات.

**عرعریان** /a.-iyän/ (گیا) ←عرعرها.

**عرف** /orf/ عُرْف، عادَة.

**عرفاً** /o.-an/ عُرْفاً.

**عرفان** /erfän/ عِرْفان، مَعْرِفَةُ اللهِ تَعالَى.

**عرفانی** /e.-i/ العِرْفانِيّ.

**عرف شرع** /orf-e-sar'/ العُرْفُ في الشَّرْعِ.

**عرف عملی** /o.-e-amali/ العُرْفُ العَمَلِيُّ.

**عرف قولی** /o.-e-qowli/ ← عرف لفظی.

**عرف لفظی** /o.-e-lafzi/ العُرْفُ القَوْلِيّ.

**عرفی** /o.-iy/ عُرْفِيّ.

**عرق** /araq/ ۱. عَرَق، صَبِيْب، دَم، بَصِيْع، حَمِيْم، رَجِيْع، رَشْح، رَشِيْح، رَفِيْض، صِيْق، عَصِيْـم، نَبِيْع، نَتْح، نَجَد، نَسِيْغ، نَسِيْم، نَضِيْح، وَكَف، هَجْم. ۲. عَرَق، عَرَقِيّ، خَمْر ← می، شراب.

**عرق‌آور** /a.-ävar/ مُعَرِّق.

**عرق انگلیسی** /a.-e-engelisi/ عَرَقٌ دُخْنِيَّةٌ.

**عرق بادرنجبویه** /a.-e-bädaranjbuye/ ماءُ البادَرَنْجبُويَة، ماءُ التُّرُنْجان.

**عرق بادیان** /a.-e-bädiyän/ المَرْسَكِيْن.

**عرق بهار** /a.-e-bahär/ ماءُ الزَّهْر.

**عرق بهارنارنج** /a.-e-bahär-närenj/ ماءُ الزَّهْر.

**عرق بید** /a.-e-bid/ ماءُ الصَّفْصاف.

**عرق بیدمشک** /a.e-bid-e-mošk/ ماءُ الصَّفصاف، ماءُ الخِلاف.

**عرق پودنه** /a.-e-pudne/ ماءُ نَعْنَعِ الحَقْلِ.

**عرق چوب** /a.-e-cub/ نَفْطُ الخَشَبِ، رُوْحُ الخَشَبِ، كُحُولُ المِثِيْل.

**عرق چین** /a.-cin/ عَرّاقِيَّة، طاقِيَّة، سِنْدَأْوَة.

**عرق‌خور** /a.-xor/ شارِبُ الخَمْرِ، خِمِّيْر، سِكِّيْر، مُدْمِنُ خَمْرٍ.

**عرق خوردن** /a.-xordan/ شُرْباً وشِرْباً ومَشْرَباً وتَشْراباً / شَرِبَ ـَ الخَمْرَةَ.

**عرق خونی** /erq-e-xuni/ عِرْقٌ دَمَوِيٌّ.

**عرق ریختن** /araq-rixtan/ ← عرق کردن.

**عرق‌ریزی** /a.-rizi/ تَعَرُّق.

**عرق سوز** /a.-suz/ الطَّفْحُ الحَرارِيّ.

**عرق فروش** /a.-foruš/ بائِعُ الخُمُور.

**عرق فروشی** /a.-f.-i/ ١. بَيْعُ الخَمْرِ. ٢. حانُوتُ الخَمّارِ.

**عرق کردن** /a.-kardan/ تَعَرُّقاً / تَعَرَّق، عَرَقاً / عَرِقَ ـَ بَثْواً / بَثَا ـُ تَحَلُّباً / تَحَلَّبَ بَدَنُـه، إسْتِحْماماً / إسْتَحَمَّ، رَشْحاً / رَشَحَ ـَ الجَسَدُ، تَصَبُّباً الرَّجُلُ عَرَقاً، صَأْكاً / صَئِكَ ـَ الرَّجـلُ، ضَحّاً وضَحاءً / ضَحِيَ ـَ إفْرازاً / أَفْرَزَ العَرَقَ، تَفَصُّداً / تَفَصَّدَ الرَّجُلُ عَرَقاً، إنْتاعاً / أَنْتَعَ، نَجَداً / نَجِدَ ـَ نَضْحاً وتَنْضاحاً / نَضَحَ ـَ الجَسَدُ.

**عرق‌کش** /a.-keš/ جَهازُ تَقْطِيْر، مِقْطَر.

**عرق‌کشی** /a.-k.-i/ تَقْطِيْر، إسْتِقْطار.

**عرق گرفتن** /a.-gereftan/ إسْتِقْطاراً / إسْتَقْطَرَ.

**عرق گز** /a.-gaz/ دُخْنِيّ، جاوَرْسِيّ [مصحوبٌ بنِقاطٍ شبيهةٍ بحَبِّ الدُّخن أوالجاوَرس].

**عرق گوگرد** /a.-e-gugerd/ (شیمـ) حُوَيْمِضٌ كِبْرِيْتِيٌّ.

**عرق‌گیر** /a.-gir/ حِلْس، مِعْرَق.

**عرق مرگ** /a.-e-marg/ عَرَقُ النِّزاعِ.

**عرق النساء** /erq-on-nasä/ (پز) الإباض.

**عرق نعناع** /araq-e-na'na'/ ماءُ النَّعْناعِ.

**عروج کردن** /oruj-kardan/ عُرُوجاً ومَعْـرَجاً / عَرَجَ ـُ صُعُوداً وصُعُداً و صَعَداً / صَعِدَ ـَ إرْتِقاءً / إرْتَقى، تَرَقِّياً / تَرَقّى، رَقْياً ورُقِيّاً / رَقِيَ ـَ.

**عروس** /arus/ ١. عَرُوْس، عَرُوْسَة، هَدِيّ، هَدِيَّة. ٢. كَنَّة، إمْرَأَةُ الإبْنِ، زَوْجَةُ الإبْنِ.

**عروس دریایی** /a.-daryäyi/ (جانـ) رِئَةُ البَحْـرِ، رِيَّةُ البَحْر، مَدْوَسَة.

**عروسک** /a.-ak/ عَرُوسَة، دُمْيَة، بِنْت. اللُّعْبَة.

**عروسک بازی** /a.-ak-bäzi/ اللَّعْبُ باللُّعَبِ الأَطْفالِ.

**عروسک پشت پرده** /a.-ak-e-pošt-e-parde/ (گیا) ← کاکنج.

**عروسک‌خیمه‌شب‌بازی** /a.-ak-e-xeyme-šab-bäzi/ دُمْيَةٌ مُتَحَرِّكَةٌ [بالأسْلاكِ أو اليَدِ]

**عروسک مرغابی** /a.-ak-morqäbi/ (جانـ) الدُّهْبَل.

**عروس وداماد** /a.-o-dämäd/ العَرُوْسان.

**عروسی** /a.-i/ ١. عُرْس، عُـرُس، زَواج، زِيْجَة، زِفـاف، قِران، نِكاح. ٢. حَفْلَةُ العُرْسِ.

**عروسی رفتن** /a.-i-raftan/ ذَهاباًوذُهُوباً ومَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ إلى حَفْلَةِ العُرْسِ.

**عروسی کردن** /a.-i-kardan/ نِكاحـاً ونَكْحاً / نَكَحَ ـِ إعْراساً / أَعْرَسَ، أَهْلاً وأُهُولاً / أَهَلَ ـِ الرَّجـلُ، تَزَوُّجاً / تَزَوَّجَ، تَأَهُّلاً / تَأَهَّلَ، إقْتِراناً / إقْتَرَنَ بالمَرْأَةِ.

**عروض** /aruz/ عَرُوْض.

**عروضی** /a.-i/ عَرُوْضِيّ.

**عروق جذابهٔ کیلوس** /oruq-e-jazzäbe-ye-kilus/ (پز) ← سپیدرگهای کیلوس.

**عریان شدن** /oryän-šodan/ ← لخت شدن.

**عریان کردن** /o.-kardan/ ← لخت کردن.

**عریض** /ariz/ عَرِيْض، مُفَرْطَح ← پهن.

**عریض شدن** /a.-šodan/ عِرَضاً وعَرَاضَةً / عَرُضَ ـُ.

**عریض کردن** /a.-kardan/ تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ، تَعْـرِيْضاً / عَرَّضَ، إعْراضاً / أَعْرَضَ، إتِّساعاً / إتَّسَعَ.

**عریضه** /a.-e/ عَرِيْضَة، مَعْرُوْض.

**عریضه نگار** /a.-e-negär/ ← عریضه نویس.

**عریضه نگاری** /a.-e-n.-i/ کِتابَةُ العَرائِضِ.
**عریضه نویس** /a.-e-nevis/ عَرضحالْچِی [عم عراقی].
**عزا** /azä/ مَأْتَم، حُزْن، حِداد.
**عزادار** /a.-där/ صاحِبُ الْمَأْتَم، حَزِيْن، حَزْنان، حادٌّ عَلَى، نَوّاح، نائِح.
**عزاداری** /a.-däri/ مَيْتَم، مَأْتَم، إقامَةُ مَراسِمِ العَزاءِ، رَثْي، رَثاء، نَدْب، مَناحَة، حِداد.
**عزاداری کردن** /a.-d.-kardan/ إعْوالاً / أَعْوَلَ، نَوْحاً ونُواحاً ونِياحاً ونِياحَةً ومَناحاً / ناحَ يَنُوحُ، نَدْباً / نَدَبَ يَنْدُبُ، إقامَةً / أقامَ مَراسِمَ العَزاءِ، تَفَجُّعاً / يَتَفَجَّعُ عَلَى.
**عزا گرفتن** /a.-gereftan/ ١. ← عزاداری کردن. ٢. [عم] عَبْساً وعُبُوساً / عَبَسَ ـِ.
**عزایم خوان** /azäyem-xän/ السّاحِر، مُشَعْوِذ.
**عزب** /azab/ عَزَب، أَعْزَب، عَزِيب، عازِب، تارِكُ الزَّواجِ، الخالِي، خَلِيّ، [نث] خَلِيَّة، صارُور، صارُوراء، صارُوْرَة، صَرارَة، صَرُور، صَرُوْرَة.
**عزب شدن** /a.-šodan/ عُزْبَةً وعُزُوبَةً / عَزَبَ ـُ تَعَزُّباً / تَعَزَّبَ.
**عزب ماندن** /a.-mändan/ عُزْبَةً وعُزُبَةً / عَزَبَ ـُ.
**عزت** /ezzat/ عِزَّة، عِرْض، شَرَف، مَجْد، ظِلّ، عِذْق، عَين، كَوْفان، كُوْفان.
**عزت کردن** /e.-kardan/ تَبْجِيْلاً / بَجَّلَ، تَعْظِيْماً / عَظَّمَ.
**عزت گذاشتن** /e.-gozäštan/ تَشْرِيْفاً / شَرَّفَ.
**عزت نفس** /e.-e-nafs/ أَنَفَة، نَفْس، مَأْقَة.
**عزرائیل** /ezrä'il/ مَلَكُ المَوْتِ، رُوْح، قابِضُ الأَرْواحِ، عِزْرائِيل.
**عزل** /azl/ عَزْل، إقالَة.
**عزلت** /ozlat/ عُزْلَة.
**عزلت گرفتن** /o.-gereftan/ اِنْعِزالاً / اِنْعَزَلَ عَن، تَعَزُّلاً / تَعَزَّلَ، اِعْتِزالاً / إعْتَزَلَ، اِنْتِباذاً / اِنْتَبَذَ فُلانٌ عَنِ القَوْمِ، اِنْزِواءً / اِنْزَوَى.
**عزلت گزین** /o.-gozin/ مُعْتَزِل، مُنْزَوٍ، المُنْزَوِي.
**عزل شدن** /azl-šodan/ اِنْعِزالاً / اِنْعَزَلَ عن مَنْصَبِهِ.
**عزل کردن** /a.-kardan/ عَزْلاً / عَزَلَ ـِ هُ عن مَنْصَبِهِ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ نَزْعاً / نَزَعَ ـِ هُ عن عَمَلِهِ، إخْلاءً / أَخْلَى طَرَفَهُ.
**عزم** /azm/ ١. عَزْم، إرادَة، قَصْد، هِمَّة. ٢. ← گشتاور.
**عزم جبر** /a.-e-jabr/ عَزْمُ القُصُورِ الذّاتِيّ، عَزْمُ العَطالَةِ.
**عزم دوقطبی** /a.-e-do-qotbi/ عَزْمٌ ذي القُطْبَيْنِ.
**عزم زاویه‌یی** /a.-e-zaviyeyi/ العَزْمُ الحَرَكِيُّ الزّاوِي، كَمِيَّةُ التَّحَرُّكِ الزّاوِي.
**عزم لختی** /a.-e-laxti/ عَزْمُ القُصُورِ الذّاتِي، عَزْمُ العَطالَةِ.
**عزم مغناطیسی** /a.-e-meqnätisi/ العَزْمُ المِغْنَطِيْسِيّ.
**عزم مقدار حرکت** /a.-e-meqdär-e-harakat/ عَزْمُ كَمِّيَّةِ التَّحَرُّكِ.
**عزم نیرو** /a.-e-niru/ عَزْمُ القُوَّةِ.
**عزیز** /aziz/ عَزِيْز، شَرِيْف، عَظِيْم، القُرَّةُ لِلْعَيْنِ.
**عزیزداشتن** /a.-däštan/ تَعْزِيْزاً / عَزَّزَ، إعْزازاً / أَعَزَّ.
**عزیز شدن** /a.-šodan/ تَعَزُّزاً / تَعَزَّزَ، عِزّاً و عِزَّةً وعَزازَةً / عَزَّ ـُ نَوالاً ونَوْلاً / نالَ يَنُولُ حُظْوَةً لَدَيْهِ أو في عَيْنَيْهِ.
**عزیز کردن** /a.-kardan/ تَعْزِيْزاً / عَزَّزَهُ.
**عزیمت** /azimat/ ١. العَزْم، الإرادَة، التَّصْمِيْمُ المُؤَكَّد، البَتْلاء، صَرِيْمَة. ٢. سَفَر، رَحِيْل، اِرْتِحال، ذَهاب، فِراق، مُضِيّ، مُضُوّ، اِنْصِراف، مُبادَأَة.
**عزیمت کردن** /a.-kardan/ ١. قَصْداً / قَصَدَ ـِ. ٢. سُفُوراً / سَفَرَ ـُ مُسافَرَةً / سافَرَ، رَحْلاً ورَحِيْلاً وتَرْحالاً / رَحَلَ ـَ تَرَحُّلاً / تَرَحَّلَ، اِرْتِحالاً / اِرْتَحَلَ، شُخُوصاً / شَخَصَ ـَ صَدْراً ومَصْدراً / صَدَرَ ـِ من البَلَدِ، اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ.
**عسس** /asas/ خَفِيْر، غَفِيْر، حارِس، ناطُور.
**عسل** /asal/ عَسَل، مُجاجُ النَّحْلِ، لُعابُ النَّحْلِ، الآس، ثَواب، خَتْم، خَوّ، دِبْس، سَدَى، شِرْو، شَوْر، ظَيّ، كُغْبُر، لَثِم، اللّاصِي، مِزْج، ناصِح.
**عسل البیاض** /a.-ol-bayäz/ القَضْبَة.
**عسل‌خوار** /a.-xär/ (جانـ) أَبُوكِيْم.
**عسل زیتون** /a.-e-zeytun/ (گیا) زَيْتُ عَسَلِيٍّ، زَيْتُ داوود، الأُومالِي.
**عسلک** /a.-ak/ مِغْثِر، مُغْثُور.
**عسلی** /asali/ ١. العَسَلِيّ. ٢. الطّاوِلَة، إسْكُمْلَة، إسْكَمْلِيّ. ٣. بَيْضٌ نِصْفِ سَلْق، نِمْبِرِشْت.
**عشای ربانی** /asä-ye-rabbäni/ القُرْبانُ المُقَدَّس.
**عشبه** /ošbe/ (گیا) ← از ملک.

**عشبهٔ بری** /o.-ye-barri/ (گیا) أرالِیّة.

**عشبهٔ چینی** /o.-ye-cini/ (گیا) فُشاغٌ صِينِيٌّ.

**عشتاروت** /aštärut/ عَشْتَرُوت.

**عشتر** /aštar/ عَشْتَر.

**عشر** /ošr/ العُشْر.

**عشرت** /ešrät/ لَهْو، تَسْلِيَة ← عیّاشی، خوشگذرانی.

**عشرتکده** /e.-kade/ مَلْهًى، مَقْصِب.

**عشرت کردن** /e.-kardan/ تَسَلِّياً / تَسَلّى، تَلَهِّياً / تَلَهّى بكذا، تَلاهِياً / تَلاهَى بالمَلاهي، اِلْتِهاءً / اِلْتَهَى بالشَّيْءِ ←کامرانی کردن، خوشگذرانی کردن، عیاشی کردن.

**عشق** /ešq/ عِشق، مَحَبَّة، حُبّ، هَوًى، صَبابَة، غَرام، كَلَف، لاعِج، وُجْد.

**عشق افلاطونی** /e.-e-aflätuni/ الهَوَى العُذْرِيّ.

**عشقباز** /e.-bäz/ عاشِق، الهاوِي، الهَوِيّ، دَعِب، دَعّاب، دَاعِب، زِير، غَزِل، غَزِيل، مُغازِل.

**عشقبازی** /e.-i/ حُبّ، تَحَبُّب، تَعَشُّق، غَزَل، تَغَزُّل، مُغازَلَة، مِغْزَل.

**عشقبازی کردن** /e.-i-kardan/عِشْقاً و عَشَقاً ومَعْشَقاً / عَشِقَ ـَ، تَعَشُّقاً / تَعَشَّقَ، غَزَلاً / غَزِلَ ـَ بالنِّساءِ، تَغَزُّلاً / تَغَزَّلَ بالمَرأةِ، [بایکدیگر] تغازُلاً / تَغازَلَ القَوْمُ، مُغازَلَةً / غازَلَها، تَحَبُّباً / تَحَبَّبَ إلَيْها، مُباغَمَةً / باغَمَ المَرْأَةَ، مُخالَمَةً / خالَمَ المَرأَةَ، صَبابَةً / صَبَّ ـَ إليهِ، تَصابِياً / تَصابَى وتَصَبِّياً / تَصَبَّى المَرْأَةَ، مُضامَّةً / ضامَّ هـُ تَغَنِّياً / تَغَنَّى بالمَرْأَةِ، مُناغاةً / ناغَى المَرأَةَ، اِسْتِهْواءً / اِسْتَهْوَى، هَوًى / هَوِيَ ـَ هـ.

**عشق پاک** /e.-päk/ حُبٌّ عُذْرِيّ، حُبٌّ أفْلاطُونِيّ.

**عشق زن به زن** /e.-e-zan-be-zan/ سِحاق، لِياطَةُ الأُنثَى لِأُنثَى.

**عشق ورزیدن** /e.-varzidan/ ۱. إلْهاماً / أَلْهَمَ «فلانی به ورزش عشق می‌ورزد: هُوَمُلْهَمٌ بالرِّياضَةِ». ۲ ← عشقبازی کردن.

**عشقه** /ašaqe/ (گیا) العَشَقَة، لَبْلاب، قَسْوس، ضِلْعُ البَقَرَةِ.

**عشقهٔ استرالیایی** /a.-ye-ostoräliyäyi/ (گیا) عَشَقَةٌ أوستَرالِيائِيّ.

**عشقهٔ چشم خروس** /a.-ye-cašm-xorus/ (گیا الشُّمْشُم.

**عشقه‌ها** /a.-hä/ (گیا) أرالِيّات.

**عشقی** /ešqi/ غَزَلِيّ، غَرامِيّ.

**عشوه** /ešve/ دَلال، غُنْج.

**عشوه کردن** /e.-kardan/ ← عشوه‌گری کردن.

**عشوه‌گرانه** /e.-garäne/ بِغُنْجٍ وبِدَلالٍ.

**عشوه‌گر** /e.-gar/ المُتَدَلِّلَة، ذَاتُ دَلالٍ، لَعُوب، شَكِلَة، غَنِجَة، غَنُوجَة، غَنّاجَة.

**عشوه‌گری** /e.-g.-i/ غُنْج، دَلال.

**عشوه‌گری کردن** /e.-g.-i-kardan/ دَلّاً ودَلالاً / دَلَّ ـِ دَلَلاً / دَلَّ ـَ، تَدَلُّلاً / تَدَلَّلَ، غَنْجاً / غَنِجَ ـَ، تَغَنُّجاً / تَغَنَّجَ.

**عصا** /asä/ عَصا، عَصايَة، قَضِيب، مِغْفاج، مِغْفَجَة، قَرِيَّة، نَفْعَة، مِيْتَخَة، وِقام، هادِي، هادِيَة.

**عصار** /assär/ الزَّيّات.

**عصاره** /osäre/ ۱. العَصِيْرَة، العُصار، العُصارَة، خُلاصَة، مُجاجَة، مُلَخَّص. ۲. (شیمـ) الخُلاصَة.

**عصارهٔ خشک** /o.-ye-xošk/ عُصارَةٌ جافَّةٌ.

**عصارهٔ کبد** /o.-ye-kabed/ عُصارَةُ الكَبِد.

**عصارهٔ مایع** /o.-ye-mäy'/ عُصارَةٌ سائِلَةٌ.

**عصاری** /assäri/ ۱. اِسْتِخْراجُ الزَّيْتِ. ۲. حانُوتُ الزَّيّاتِ.

**عصا زدن** /asä-zadan/ نَقْرَةُ العَصا.

**عصا غورت دادن** /a.-qurt-dädan/ تَغَنُّجاً / تَغَنَّجَ.

**عصاکش** /a.-keš/ دَلِيْلُ البَصِير.

**عصای آهنی** /a.-ye-ähani/ مِرْزَبَة.

**عصای اسقفی** /a.-ye-osqofi/ عُكّازُ الأُسْقُف، صَوْلَجانُ الأُسْقُف.

**عصای چوپانی** /a.-ye-cupäni/ عُكّازُ الرّاعِي، عَصا الرّاعِي.

**عصای زیر بغل** /a.-ye-zir-e-baqal/ عُكّاز.

**عصای سرکج** /a.-ye-sar-kaj/ مِحْجَن.

**عصای سلطنتی** /a.-ye-saltanati/ عَصا السُّلْطَةِ، مِيْحار، صَوْلَجان.

**عصای نیزه‌دار** /a.-ye-neyze-där/ خُشْت، مِخْزَق، عَصا مُذَبَّبَةُ الرَّأْسِ.

**عصب** /asab/ (پز) عَصَب، خَيْطُ الحِسّ، طُنُب، نابِض.

**عصب آوران** /a.-ävarän/ (پـز) مُوْرِد [نـاقِلٌ نَحْـوَ مَرْكَـزِ

عَصَبِيّ.

**عصب احشائی** /a.-e-ahšā'i/ (پز) عَصَبٌ حَشْوِيٌّ، عَصَبٌ أَحْشائِيٌّ.

**عصب اشتیاقی** /a.-e-eštiyāqi/ (پز) عَصَبُ العَيْنِ المُحَرِّكُ.

**عصب اشکی** /a.-e-aški/ (پز) العَصَبُ الدَّمْعِيُّ.

**عصبانی** /a.-āni/ غَضِب، غَضُوب، غَضْبان، [نث] غَضْبَى، غَضْبانَة، عَصَبِيّ، مُتَجَهِّم، مُحْتَدّ، حارِد، حَرْدان، حانِق، مُزَرْبَن، مُسْتاء، سَرِيعُ التَّأَثُّر، مُنْفَعِل، مُتَكَدِّر، لَفَات، لَفُوت، مُتَهَيِّج.

**عصبانی شدن** /a.-āni-šodan/ تَكَدُّراً / تَكَدَّرَ، غَضَباً ومَغْضَبَةً / غَضِبَ ـَ تَغَضُّباً / تَغَضَّبَ واسْتِغْضاباً / اِسْتَغْضَبَ عَلَيهِ، اِنْفِعالاً / اِنْفَعَلَ، اِغْتِياظاً / اِغْتاظَ، تَهَيُّجاً / تَهَيَّجَ، تَغَيُّظاً / تَغَيَّظَ، هَيْجاً وهِياجاً وهَيَجاناً / هاجَ يَهِيجُ هائِجُهُ، ثَوْراً وثَوَراناً وثُؤُوراً / ثارَ ـُ ثائِرُهُ ← خشمگین شدن.

**عصبانی کردن** /a.-āni-kardan/ إغْضاباً / أَغْضَبَ ومُغاضَبَةً / غاضَبَ هُ، تَجْنِيناً / جَنَّنَ، إجْناناً / أَجَنَّ، إثارَةً / أَثارَ السُّخْطَ، غَيْظاً / غاظَ ـِ وتَغْيِيظاً / غَيَّظَ ومُغايَظَةً / غايَظَ وإغاظَةً / أَغاظَ هُ ← خشمگین کردن.

**عصبانیت** /asabāniyyat/ غَضَب، غَيْظ، سُرْعَةُ التَّأَثُّر، سُرْعَةُ الاِضْطِراب ← خشم.

**عصب باصره** /a.-e-bāsere/ (پز) ← عصب چشم.

**عصب بالان** /a.-bālān/ (جانـ) عَصَبِيّاتُ الأَجْنِحَةِ.

**عصب بران** /a.-barān/ ← عصب آوران.

**عصب بزرگ زیر زبانی** /a.-e-bozorg-e-zir-zabāni/ (پز) ← عصب زیر زبانی.

**عصب بناگوشی** /a.-e-bonāguši/ (پز) العَصَبُ النُّكْفِيّ.

**عصب بندی** /a.-bandi/ تَعَرُّق [نظامُ انتشارِ العروقِ في أوراقِ النَّباتِ أو أَجْنِحَةِ الحَشَراتِ].

**عصب بویایی** /a.-e-buyāyi/ (پز) العَصَبُ الشَّمِّيّ.

**عصب بینایی** /a.-e-bināyi/ (پز) ← عصب چشمی.

**عصب بینی** /a.-e-bini/ (پز) عَصَبٌ أَنْفِيٌّ.

**عصب پاراسمپاتیک** /a.-e-pārāsampātik/ (پز) ← عصب ریوی معدی.

**عصب پنوموگاستریک** /a.-e-penomogastrik/ (پز) ← عصب ریوی معدی.

**عصب پیشانی** /a.-e-pišāni/ (پز) عَصَبٌ جَبْهِيّ، عَصَبٌ جَبِينِيّ.

**عصب تعادلی** /a.-e-ta'ādoli/ (پز) العَصَبُ الدِّهْلِيزِيّ.

**عصب چانه‌یی** /a.-e-cāneyi/ (پز) العَصَبُ الذَّقَنِيّ.

**عصب چشمی** /a.-e-cešmi/ (پز) العَصَبُ البَصَرِيّ.

**عصب چهره‌یی** /a.-e-cehreyi/ (پز) ← عصب صورتی.

**عصب حجاب حاجز** /a.-e-hejāb-e-hājez/ (پز) عَصَبٌ حِجابِيٌّ.

**عصب حرکتی** /a.-e-harakati/ (پز) العَصَبُ الحَرَكِيّ، العَصَبُ الخارِج.

**عصب حساس** /a.-e-hassās/ (پز) العَصَبُ المُوْرِد.

**عصب حلزونی** /a.-e-halazuni/ (پز) عَصَبٌ قَوْقَعِيّ.

**عصب خاره‌یی** /a.-e-xāreyi/ (پز) العَصَبُ الصَّخْرِيّ [ذُو علاقةٍ بالقِسْمِ الصُّلْبِ من العَظْمِ الصُّدْغِيّ].

**عصب دعا** /a.-e-do'ā/ (پز) ← عصب اشتیاقی.

**عصب دهلیزی** /a.-e-dehlizi/ (پز) ← عصب تعادلی.

**عصب ریوی معدی** /a.-e-riyavi-ye-me'di/ (پز) العَصَبُ الرِّئَوِيُّ المَعِدِيّ، العَصَبُ التّائِه، العائِر.

**عصب زبانی** /a.-e-zabāni/ (پز) عَصَبٌ لِسانِيٌّ.

**عصب زبانی حلقی** /a.-e-zabāni-halqi/ (پز) العَصَبُ اللِّسانِيُّ البُلْعُومِيّ.

**عصب زیر زبانی** /a.-e-zir-zabāni/ (پز) العَصَبُ تَحْتَ اللِّسانِ.

**عصب سامعه** /a.-e-sāme'e/ (پز) العَصَبُ السَّمْعِيّ ← عصب شنوایی.

**عصب سرگردان** /a.-e-sar-gardān/ (پز) ← عصب ریوی معدی.

**عصب سه توام** /a.-e-se-tow'am/ (پز) العَصَبُ المُثَلَّثُ التَّوْأَم.

**عصب سیاتیک** /a.-e-siyātik/ (پز) عِرْقُ النَّسا.

**عصب سیما** /a.-e-simā/ (پز) ← عصب صورتی.

**عصب شامه** /a.-e-šāme/ (پز) العَصَبُ الشَّمِّيّ.

**عصب صورتی** /a.-e-surati/ (پز) العَصَبُ الوَجْهِيُّ.

**عصب‌شناس** /a.-šenās/ طبيبُ الأَمْراضِ العَصَبِيَّةِ.

**عصب‌شناسی** /a.-š.-i/ مَبْحَثُ الأَعْصابِ، دِراسَةُ الجِهازِ

العَصَبِيّ.
**عصب شنوایی** /a.-e-šanavāyi/ (پز) العَصَبُ السَّمْعِيّ.
**عصب شوکی** /a.-e-šowki/ (پز) ← عصب نخاعی.
**عصب عینی** /a.-e-eyni/ (پز) ← عصب چشمی.
**عصب فک اسفل** /a.-e-fak-ke-asfal/ (پز) العَصَبُ الفَكِّيُّ الأَسْفَلُ.
**عصب فک اعلی** /a.-e-f.-ke-a'lā/ (پز) العَصَبُ الفَكِّيُّ الأَعْلَى.
**عصب گم** /a.-e-gom/ (پز) العَصَبُ التّائِهُ.
**عصب مانند** /a.-mānand/ العَصَبِيّ، كالعَصَبِ.
**عصب محرک** /a.-e-moharrek/ (پز) العَصَبُ المُحَرِّك.
**عصب محرک خارجی چشم** /a.-e-m.-e-xāreji-ye-cašm/ (پز) العَصَبُ المُحَرِّكُ الخارِجِيُّ العَيْنِيّ.
**عصب مختلط** /a.-e-moxtalet/ (پز) عَصَبٌ مُخْتَلِطٌ.
**عصب مغزی** /a.-e-maqzi/ (پز) عَصَبٌ جُمْجُمِيٌّ، عَصَبٌ قِحْفِيٌّ.
**عصب نایی بزرگ** /a.-e-nāyi-ye-bozorg/ (پز) ← عصب سیاتیک.
**عصب نخاعی** /a.-e-noxā'i/ عَصَبٌ شَوْكِيٌّ.
**عصب نطفه‌یی** /a.-e-notfeyi/ الحَبْلُ المَنَوِيّ.
**عصب واسطه‌یی وریسبرگ** /a.-e-wāseteyi-ye-verisberg/ (پز) العَصَبُ المُتَوَسِّطُ الرِّزْبَرْجِيّ.
**عصب واگ** /a.-e-vāg/ (پز) ← عصب ریوی معدی.
**عصبی** /a.-i/ ۱. العَصَبِيّ. ۲ ← عصبانی.
**عصبیت** /asabiyyat/ العَصَبِيَّة.
**عصبی روانی** /a.-i-ravāni/ عَصَبِيٌّ نَفْسِيٌّ.
**عصبی مزاج** /a.-i-mezāj/ ← عصبانی، خشمگین.
**عصر** /asr/ ۱. عَصْر، عَهْد، حِقْبَة، مُدَّة. ۲. مَساء.
**عصر آهن** /a.-e-āhan/ عَصْرُ الحديدِ، عَهْدُ الحَديدِ.
**عصر اتم** /a.-e-atom/ عَصْرُ الذَّرَّة.
**عصر انحطاط** /a.-e-enhetāt/ عَصْرُ الإِنْحِطاطِ.
**عصر انقلابی** /a.-e-enqelābi/ عَصْرٌ ثَوْرِيٌّ.
**عصرانه** /a.-āne/ وَجْبَةُ العَصْرِ.
**عصر پارینه سنگی** /a.-e-pārine-sangi/ ← عصر حجر قدیم.
**عصر حجر** /a.-e-hajar/ العَصْرُ الحَجَرِيّ.
**عصر حجر جدید** /a.-e-h.-e-jadid/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ الحَديثُ، النِّيوليتي ← نوسنگی.
**عصر حجر قدیم** /a.-e-h.-e-qadim/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ القَديمُ.
**عصر حجر قدیم سفلی** /a.-e-h.-e-q.-e-soflā/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ القَديمُ الأَسْفَلُ.
**عصر حجر قدیم علیا** /a.-e-h.-e-q.-e-olyā/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ القَديمُ الأَعْلَى.
**عصر حجر قدیم وسطی** /a.-e-h.-e-q.-e-vostā/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ القَدِيْمُ الأَوْسَطُ.
**عصر حجر متوسط** /a.-e-h.-e-motavasset/ العَصْرُ الحَجَرِيُّ الأَوْسَط، مِيزولِيتِي.
**عصر سنگ** /a.-e-sang/ ← عصر حجر.
**عصر سنگ چخماق** /a.-e-s.-caxmāq/ الطَّوْرُ الظِّرِّيّ.
**عصر سیلوری** /s.-e-siluri/ العَصْرُ السِّيْلُورِيّ.
**عصر طلایی** /a.-e-talāyi/ العَصْرُ الذَّهَبِيُّ.
**عصر کرتاسه** /a.-e-kertāse/ العَصْرُ الطَّباشِيْرِيّ.
**عصر مس** /a.-e-mes/ العَصْرُ النُّحاسِيّ.
**عصر مفرغ** /a.-e-mefraq/ العَصْرُ البُرُنْزِيّ.
**عصر نوسنگی** /a.-e-now-sangi/ ← عصر حجر جدید.
**عصر یخ** /a.-e-yax/ ← عصر یخبندان.
**عصر یخبندان** /a.-e-y.-bandān/ العَصْرُ الجَلِيْدِيّ، العَصْرُ الثَّلْجِيُّ.
**عصفر** /osfor/ (گیا) إِخْرِيْض، تِرْياض.
**عصمت** /esmat/ العِصْمَة.
**عصیان** /esyān/ العِصْيان، الفِسْق.
**عصیان کردن** /e.-kardan/ تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، عَصْياً ومَعْصِيَةً / عَصَى ـِ سَيِّدَهُ، مُعاصاةً / عاصاهُ، تَعَصِّياً / تَعَصَّى عَلَيهِ، إِسْتِعصاءً / إِسْتَعْصَى هُـ.
**عصیانگر** /e.-gar/ المُتَمَرِّد، العاصِي.
**عصیده** /aside/ الكَبُولاء.
**عصیر امعاء** /asir-e-am'ā/ (پز) ← عصیر روده.
**عصیر روده** /a.-e-rude/ (پز) عُصارَةٌ مِعَوِيَّةٌ.
**عصیر معده** /a.-e-me'de/ (پز) العُصارَةُ المِعَدِيَّة.
**عصیر معوی** /a.-e-me'avi/ (پز) ← عصیر روده.
**عضاده** /ezāde/ العِضادَة.

**عضلانی** /azoläni/ عَضِل، كِلَّز، كَيِص، كِيَّص، مَلِز، مَيِّز.
**عضلانی شدن** /a.-šodan/ عَضَلاً / عَضِلَ ـَ.
**عضله** /azole/ (پز) عَضَلَة، عَضِيْلَة، مَضِيْغَة.
**عضلهٔ بالابرنده** /a.-ye-bälä-barande/ (پز) الرّافِعَة.
**عضلهٔ دالی** /a.-ye-däli/ (پز) العَضَلَةُ الدّالِيَّةُ.
**عضله شناس** /a.-šenäs/ (پز) ← ماهیچه‌شناس.
**عضله شناسی** /a.-š.-i/ (پز) ← ماهیچه‌شناسی.
**عضلهٔ گردنی** /a.-ye-gardani/ العَضَلَةُ العُنُقِيَّةُ.
**عضله مانند** /a.-mänand/ عَضَلِيّ، كالعَضَلِ.
**عضلهٔ مکبه** /a.-ye-mokebbe/ (پز) العَضَلَةُ الكابَّةُ.
**عضلهٔ مکبهٔ بازو** /a.-ye-m.-ye-bäzu/ (پز) العَضَلَةُ العَمُودِيَّةُ.
**عضلهٔ مکبهٔ درون بازو** /a.-ye-m.-ye-darun-b./ (پز) العَضَلَةُ الكابَّةُ المُرَبَّعَةُ، العَضَلَةُ المُرَبَّعَةُ.
**عضلهٔ نعوظی** /a.-ye-no'uzi/ (پز) عَضَلَةٌ مُنْعِظَةٌ.
**عضلی** /azoli/ ← عضلانی.
**عضو** /ozv/ ۱. عُضْو، شِلْو، وُصْل، جارِحَة، طَرَف، وَزب. ۲. عُضْوٌ وفردٌ في جَماعةٍ. ۳. مُوظَّفٌ في إدارةٍ.
**عضو اتحادیه** /o.-e-ettehädiyye/ إتِّحادِيّ.
**عضو افتخاری** /o.-e-eftexäri/ عُضْوٌ شَرَفٍ، عُضْوٌ فَخْرِيٌّ.
**عضو پیوسته** /o.-e-peyvaste/ ← عضو رسمی.
**عضو چهارم تناسب** /o.-e-cahärom-e-tanäsob/ (رض) الرّابِعُ المُناسِبُ.
**عضو حزب آزادی خواهان** /o.-e-h.-e-äzädi-xähän/ حُرٌّ مِنْ حِزْبِ الأَحْرارِ.
**عضو رسمی** /o.-e-rasmi/ عُضْوٌ مُوَظَّفٌ.
**عضو شدن** /o.-šodan/ صَيْراً / صارَ ـِ عُضْواً، دُخُولاً / دَخَلَ ـُ الجَمْعِيَّةَ.
**عضو شورا** /o.-e-šowrä/ عُضْوٌ مَجْلِسٍ.
**عضو علی‌البدل** /o.-e-alal-badal/ عُضْوٌ عَلَى البَدَلِ.
**عضو کردن** /o.-kardan/ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ و تَسْجِيْلاً / سَجَّلَ عُضْواً.
**عضو کمیته** /o.-e-komite/ عُضْوٌ لَجْنَةٍ.
**عضو مؤسس** /o.-e-mo'asses/ عُضْوٌ مُؤَسِّسٌ.
**عضو وابسته** /o.-e-väbaste/ عُضْوٌ مُؤَقَّتٌ.
**عضو هیأت منصفه** /o.-e-hey'at-e-monsefe/ مُحَلَّف.
**عضوی** /o.-i/ عُضْوِيّ.
**عضویت** /o.-iyyat/ عُضْوِيَّة.
**عضویت یافتن** /o.-iyyat-yäftan/ صَيْراً و صَيْرورَةً و مَصِيْراً / صارَ يَصِيْرُ عُضْواً في دائِرةٍ أووِزارَةٍ أونادٍ.
**عطا** /atä/ العَطاءُ، العَطاءُ، العَطاءَة، العَطِيَّة، العَطاوَة، وَصْل، سَيْب، طَلَف، عائِدَة، لُهْوَة، مَنْح، نُبْلَة، نَوْل، نَوال.
**عطا دادن** /a.-dädan/ عَطْواً / عَطا ـُ الشَّيءَ و إليهِ، إعْطاءً / أَعْطَى هـُ الشَّيءَ، وَتْلاً / وَتَلَ يَتِلُ هـُ زَيْداً / زادَ ـِ هـُ كذا.
**عطار** /attär/ الدّارِيّ، خَطّار، خَنْطَل.
**عطارد** /otäred/ (نجـ) عُطارِد.
**عطاری** /attäri/ ۱. العِطارَة، البِقالَة. ۲. دُكانُ أومَخْزَنُ البَقّال، مَعْطَرَة.
**عطا کردن** /atä-kardan/ إعْطاءً / أَعْطَى ← بخشیدن.
**عطر** /atr/ عِطْر، رائِحَة، رِيْحَةٌ ذَكِيَّة، عَرْف، طِيْب، شَذا، شِياد، عَذْب، فَغْوَة، نَضْح، نَضُوح.
**عطرآگین** /a.-ägin/ ← عطرآلود.
**عطرآلود** /a.-älud/ مُعَطَّر، ذُوعِطْرٍ، مُلَوَّب، نَضِيْح.
**عطرافشان** /a.-afšän/ ← عطرپاش.
**عطر بهارنارنج** /a.-e-bahärnäranj/ عِطْرُ القِدّاحِ.
**عطرپاش** /a.-päš/ بَخّاخَة، بُخَيْخَةُ العُطُورِ، مِذَرَّة، مِنْضَخَة.
**عطردان** /a.-dän/ مَطْيَبَة، حُقَّة، حُقُّ الطِّيْبِ، قُمْقُم، آنِيَةُ العِطْرِ.
**عطر رازقی** /a.-e-räzeqi/ عِطْرُ الوَرْدِ الرّازِقِيِّ.
**عطر زدن** /a.-zadan/ ۱. تَطْيِيْباً / طَيَّبَ، تَعْطِيْراً / عَطَّرَهُ، ضَمْجاً / ضَمَجَ ـُ جَسَدَهُ، ضَمْخاً / ضَمَخَ ـُ جَسَدَهُ بالطِّيْبِ، تَضْمِيْخاً / ضَمَّخَ جَسَدَهُ بالطِّيْبِ و نحوه، لَخّاً / لَخَّ ـُ هـُ بالطِّيْبِ. ۲. [خود را] عَطَراً / عَطِرَ ـَ تَعَطُّراً / تَعَطَّرَ، تَطَيُّباً / تَطَيَّبَ.
**عطر زده** /a.-zade/ مُعَطَّر، مُطَيَّب.
**عطر ساز** /a.-säz/ مُعَطِّر، عَطّار، صَانِعُ العُطُور.
**عطر سازی** /a.-s.-i/ صُنْعُ أوصِناعَةُ العُطُور.
**عطر فروش** /a.-foruš/ عَطّار، صَيْقَبانِيّ.
**عطر فروشی** /a.-f.-i/ عِطارَة.

**عطر گل** /a.-e-gol/ عِطْرُ الوَرْد.
**عطر گل سرخ** /a.-e-g.-e-sorx/ عِطْرُ الوَرْدِ الجُورِيّ.
**عطر گل گلاب** /a.-e-g.-e-golāb/ ← عطر گل سرخ.
**عطرها** /a.-hā/ ← عطريات.
**عطرى** /a.-i/ مُعَطَّر، عِطْرِيّ.
**عطريات** /a.-iyyāt/ عُطُور، طُيُوب، أطْياب، رَوائِحُ عِطْرِيَّة.
**عطسه** /atse/ العَطْسَة، عُطاس.
**عطسه‌آور** /a.-āvar/ مُعَطِّس.
**عطسه زدن** /a.-zadan/ عَطْساً وعُطاساً / عَطَسَ ـِ.
**عطف به ماسبق** /atfe-e-be-mā-sabaq/ ذُوالأثَرِ الرَّجْعِيّ، مفعولٌ رَجْعِيٌّ، رَجْعِيّ، يَسْرِي عَلَى الماضِي.
**عطف به ماسبق شدن** /a.-b.-m.-s.-šodan/ سُرًى و سُرْيَةً و سِرايَةً / سَرَى ـِ عَلَى الماضِي، كانَ ذامَفْعُولٍ رَجْعِيٍّ.
**عطف بيان** /a.-e-bayān/ عَطْفُ البَيانِ.
**عطف كتاب** /a.-e-ketāb/ ظَهْرُ الكِتابِ.
**عطف كردن** /a.-kardan/ تَوْجِيهاً / وَجَّهَ إلْتِفاتَـهُ إلَى، تَحْوِيلاً / حَوَّلَهُ نَحْوَ.
**عطوفت كردن** /otufat-kardan/ ← مهربانى كردن.
**عطيه** /atiyye/ عَطِيَّة، مَوْهَبَة، هِبَة، نَحْل.
**عطيه دادن** /a.-dādan/ إعْطاءً / أعْطَى هُ عَطِيَّةً، عَصْراً / عَصَرَ ـِ هُ.
**عطيهٔ ملوكانه** /a.-ye-molukāne/ مِنْحَةٌ مَلِكِيَّةٌ.
**عظمت** /azemat/ عَظَمَة، عِظَم، جَسامَة، جَلال، جَلالَة.
**عفار** /afār/ (گيا) زَنْد، غَرَف.
**عفت عمومى** /effat-e-omumi/ حُرْمَـةُ العِرْض، حُـرْمَـةُ العَفاف، الأخْلاق.
**عفريت** /efrit/ شَيْطان، عِفْرِيت.
**عفو** /afv/ عَفْو، غُفْران، غَفِيْر، مَغْفِرَة، إغْضاء، صَفْح.
**عفو عمومى** /a.-e-omumi/ العَفْوُ العامُّ.
**عفو عمومى دادن** /a.-e-o.-dādan/ مَنْحاً / مَنَحَ ـَ عَفْواً عامّاً.
**عفو كردن** /a.-kardan/ عَفْواً / عَفَا ـُ عَنْـهُ، إسْجاحاً / أسْجَحَ الـوالِي، غَفْـراً و غَفِيْراً و غَفِيْـرَةً و غُفْرانـاً و مَغْفِرَةً و غُفُوراً / غَفَرَ ـِ لَـهُ، إغْتِفاراً / إغْتَفَرَ لَهُ الذَّنْـبَ، تَبْرِئَةً / بَرَّأهُ.
**عفو كننده** /a.-konande/ العافِي، العَفُوّ.

**عفونت** /ofunat/ التَّعَفُّن، تَفَسُّخ.
**عفونت كردن** /o.-kardan/ تَعَفُّناً / تَعَفَّنَ، فَساداً و فُسُوداً / فَسَدَ يَفْسُد و فَسُدَ ـُ.
**عفونى شدن** /ofuni-šodan/ ← عفونت كردن.
**عفونـى كردن** /o.-kardan/ تَلْوِيْثـاً / لَوَّثَ، إفْسـاداً / أفْسَدَ.
**عفيف** /afif/ العَفِيْف، عُذْرِيّ، بَتُولِيّ.
**عفيف شدن** /a.-šodan/ عَفّاً و عِفَّةً و عَفَافاً و عَفافَةً / عَفَّ ـِ.
**عقاب** /oqāb/ ١. (جانـ) العُقاب، حُباشِيَّة، دَفْواء، سَهُوْج، شَغْواء، عُبْر، عُتْـر، غَرَن، لِقْحَة، [نث] لَقْـوَة، نُسارِيَّة. ٢. (نجـ) بُرْجُ العُقابِ.
**عقـاب آمـريكـايـى** /o.-e-āmrikāyi/ (جانـ) العُقـابُ الأمريكيّ.
**عقاب البحر** /o.-ol-bahr/ (جانـ) المُوْرِيْنَة.
**عقاب پيگارگ** /o.-e-pigārg/ (جانـ) شَمِيْطَةٌ شائِعَةٌ.
**عقاب دريايى** /o.-e-daryāyi/ (جانـ) الشَّمِيْطَة.
**عقاب دم سفيـد اروپايـى** /o.-e-dom-sefid-e-orupāyi/ (جانـ) الأزْن [نَسْرٌ بَحْرِيٌّ أبْيَضُ الذَّيْل].
**عقـاب سيـاه دشتـى** /o.-e-siyāh-e-dašti/ (جانـ) الحُدارِيَّة.
**عقاب شاهى** /o.-e-šāhi/ (جانـ) عَجَز.
**عقاب طلايى** /o.-e-talāyi/ لَمّاعَة، عُقابٌ ذَهَبِيٌّ.
**عقاب كردن** /eqāb-kardan/ مُعاقَبَةً / عاقَبَ هُ.
**عقاب گر** /o.-e-gar/ ← (جانـ) عقاب دريايى.
**عقاب مارخور آسيا** /o.-e-mār-xor-e-āsiyā/ الصَّرارَة.
**عقـاب هليـااتـوس لوكـوسفـالـوس** /o.-e-heliāetus-lukosefālus/ ← (جانـ) عقاب آمريكايى.
**عقابى** /o.-i/ نَسْرِيّ.
**عقال** /eqāl/ العِكال، مِجار.
**عقب** /aqab/ ١. ظَهْر. ٢. قَفا. ٣. مُؤَخَّر، ساقَة. ۴. خَلْف.
**عقـب آب شـشـان** /a.-āb-šošān/ (جانـ) خَلْفِيّـاتُ الخَيْشُوم.
**عقب افتادگى** /a.-oftādegi/ بُطْء، تَوانٍ، تَأخُّر، تَخَلُّف.
**عقب افتادن** /a.-oftādan/ خُلُوفاً / خَلَفَ ـِ و تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ عَـنْ أصْحابِـهِ، تَأخُّـراً / تَأخَّـرَ عَنْهُ، إسْتِئْخـاراً /

اِستَأخَرَ، تَبَطُّؤاً / تَبَطَّأَ، أُتُولاً / أَتَلَ ـِ أَجْلاً / أَجِلَ ـَ تَأرِّياً / تَأرَّى عَنْه، تَبْنِيساً / بَنَّسَ عنه، تَجَأْجُؤاً / تَجَأجَأَ، جَحْراً / جَحَرَ ـَ الرَّجلُ، تَخَزُّعاً / تَخَزَّعَ عن أَصْحابِهِ، إنْخِناساً / إنْخَنَسَ، صَرْياً / صَرَى ـِ الرِّفْقَة، تَعَذُّراً / تَعَذَّرَ عن الأَمْرِ، تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ، تَفاطُؤاً / تَفَاطأَ عَنْهُ، قُبُوعاً / قَبَعَ ـَ عن أَصحابِهِ، تَقَطُّراً / تَقَطَّرَ عن كـذا، تَقاعُساً / تَقاعَسَ عن الأَمْرِ، تَقَعْوُساً / تَقَعْوَسَ الرَّجُلُ، تَلَحُّزاً / تَلَحَّزَ، تَناؤُشاً / تَناءَشَ، نَوْصاً و نَـوَصاناً / ناصَ ـُ عن الأَمْـرِ أوعَن زَميلِهِ، اِسْتِناصَةً / اِسْتَناصَ عَنْهُ.

**عقب افتاده** /a.-oftäde/ مُتَأَخِّر، مُتَخَلِّف، أَجِيل، النُّقَد، النُّقْد، اللُّهِيد.

**عقب انداختن** /a.-andäxtan/ تَأْخِيراً / أَخَّرَ هـُ تَخْلِيفاً / خَلَّفَهُ، تَأْجِيلاً / أَجَّلَهُ، تَعْوِيقاً / عَوَّقَ، عَوْقاً / عاقَ ـُ إعاقَةً / أعاقَ و اِعْتِيـاقاً / اِعْتاقَ هـُ عـن كذا، تَعْطِيلاً / عَطَّلَ، إرْجاءً / أَرْجَى، إرْجاءً / أَرْجأَ، مُساوَفَةً / ساوَفَ هـُ مُطاوَلَةً / طاوَلَ، عَرْقَلَةً / عَرْقَلَ، تَعْلِيقاً / عَلَّقَ، تَناؤُشاً / تَناءَشَ الأَمْرَ، نَسْأً / نَسَأَ ـَ هـُ.

**عقب اندازی** /a.-andäzi/ تَأْجِيل، تَأْخِير، إرْجاء، تَعْطِيل، عَوْق، إعاقَة، كُلْثَة، نُسْأَة، نَسِيء، نَسِيئَة.

**عقب رفتن** /a.-raftan/ تَراجُعاً / تَرَاجَعَ.

**عقب زدن** /a.-zadan/ ۱. إبْعاداً / أَبْعَدَ هـُ تَنْحِيَةً / نَحّاهُ، إرْجاعاً / أَرْجَعَهُ، دَفْراً / دَفَرَ ـُ هـُ دَفْعاً و دَفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ رَدّاً و مَرَدّاً / رَدَّ ـُ صَدّاً / صَدَّ ـُ إصْداداً / أَصَدَّ، عَبْلاً / عَبَلَ ـِ الشَّيءَ، تَنْكِيصـاً / نَكَّصَ. ۲ ← عقب كشيدن.

**عقب كشيـدن** /a.-kešidan/ اِسْتِرجـاعاً / اِسْتَرْجَـعَ، اِسْتِرداداً / اِسْتَرَدَّ، تَـراجُعاً / تَراجَعَ، نَكْصـاً و نُكُوصاً و مَنْكَصاً / نَكَصَ ـِ عَن الأَمْرِ، اِنْتِكاصاً / اِنْتَكَصَ، إحْجاماً / أَحْجَمَ عَن، تَخْيِيفاً / خَيَّفَ عن، نُكُولاً / نَكَلَ ـُ عَنْ أو مِن كذا.

**عقب ماندن** /a.-mändan/ أَجْلاً / أَجِلَ ـَ تَأَجُّلاً / تَأَجَّلَ، تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ، تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ عَنْ، إنساءً / أَنْسَأَ عَنْهُ، تَعَذُّراً / تَعَذَّرَ، أَبْياً / أَبَى ـِ الشَّيءُ.

**عقب گرد** /a.-gard/ (نظ) ۱. إلى الوَراءِ دُرْ. ۲. دَوَران.

**عقب مـاندگـی** /a.-mändegi/ قَهْقَرَة، قَهْقَـرَى، تَأَخُّـر، اِنْحِطاط، تَخَلُّف، كُلْثَة.

**عقب مـانده** /a.-mände/ ۱. مُتَخَلِّف، مُتَـأَخِّر، مُعـاق، مَسْبُوق. ۲ ← عقب افتاده.

**عقب نشاندن** /a.-nešändan/ تَنْكِيصاً / نَكَّصَ ← عقب زدن۱.

**عقب نشستن** /a.-nešastan/ تَراجُعاً / تَراجَعَ، اِنْسِحاباً / اِنْسَحَبَ، اِرْتِداداً / اِرْتَدَّ، إحْجاماً / أَحْجَمَ، اِسْتِسلاماً / اِسْتَسْلَمَ، قَهْقَرَةً / قَهْقَرَ، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ، نَكْصاً و نُكُوصاً و مَنْكَصاً / نَكَصَ ـِ على عَقِبَيْهِ، اِنْتِكاصاً / اِنْتَكَصَ.

**عقب نشينی** /a.-nešini/ ۱. اِنْحِساب، سَحْـب، تَقَهْقُر، قَهْقَرَى، قَهْقَـرَة، اِرْتِداد، اِسْتِـرداد، تَراجُـع، اِسْتِرجـاع، إحْجام، هَزْم، هَزِيمَة، اِنْهِزام. ۲. (نظ) الإرْتِداد، اِنْسحاب.

**عقب نشينی كردن** /a.-n.-kardan/ اِنْسِحاباً / اِنْسَحَبَ الجَيْشُ، قَهْقَرَةً / قَهْقَرَ، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ «سپـاه عقب نشيـنی كرد»: تَقَهْقَرَ الجَيْشُ، تَراجُعاً / تَراجَعَ، اِرْتِداداً / اِرْتَدَّ، اِنْكِفاءً / اِنْكَفَأَ.

**عقب و جلو** /a.-o-jolow/ طَرْداً و عَكْساً.

**عقب و جلو رفتن** /a.-o-j.-raftan/ مَوْراً / مارَيَمُور، تَمَوُّراً / تَمَوَّرَ، جاءَ و ذَهَبَ مُتَرَدِّداً.

**عقبی** /a.-i/ مُؤَخَّر، خَلْفِيّ، خَلْف.

**عقد** /aqd/ العَقْد، عَقْدُ زواجٍ.

**عقد اصلی** /a.-e-asli/ العَقْدُ الأَصْلِيّ.

**عقد بستن** /a.-bastan/ ۱. عَقْداً / عَقَدَ يَعْقِدُ. ۲. عَقْداً / عَقَدَ يَعْقِدُ الزَّواجَ.

**عقد جائز** /a.-e-jä'ez/ عَقْدٌ جائِز [عَقْدٌ ممكنٌ إلْغاؤُهُ].

**عقد عادی** /a.-e-ädi/ العَقْدُ التَّراضِي.

**عقد كردن** /a.-kardan/ عَقَدَ ـِ عَقْداً.

**عقد كنان** /a.-konän/ حَفْلَةُ عَقْدِ القِرانِ.

**عقد لازم** /a.-e-läzem/ عَقْدٌ لازِمٌ [عَقْدٌ لايُمْكِنُ إلْغاؤُه].

**عقد مراضاتی** /a.-e-morätzäti/ ← عقد عادی.

**عقد معين** /a.-e-mo'ayyan/ العَقْدُ المُسَمّى.

**عقدنامه** /a.-näme/ وَثِيقَةُ الزَّواج.

**عقده** /oqde/ ۱. (پز) العُقْدَة. ۲. (فز) العُقْدَة.

**عقدۀ اوديپ** /o.-ye-odip/ عُقْدَةُ أُوْدِيب.

**عقدۀ برتری** /o.-ye-bartari/ مُرَكَّبُ الأَعْلَوِيَّةِ أوالاِسْتِعْلاء.

**عقدۀ حقارت** /o.-ye-heqärat/ مُرَكَّبُ النَّقْص.

**عقدۀ خود فزون بينی** /o.-ye-xod-fozun-bini/ ← عقدۀ

برتری.

**عقدهٔ دل** /o.-ye-del/ هَمُّ القَلْبِ، غَمُّ القَلْبِ، غُصَّةُ القَلْبِ.

**عقدهٔ ذنب** /o.-ye-zanab/ (نجـ) العُقْدَةُ النّـازِلَة، عُقْدَةُ الذَّنَبِ.

**عقدهٔ راس** /o.-ye-ra's/ (نجـ) العُقْـدَةُ الصّاعِـدَةُ، عُقْدَةُ الرَّأسِ.

**عقدهٔ روانـی** /o.-ye-ravāni/ مُـرَكَّبُ النَّقْـصِ، العُقْـدَةُ النَّفْسِيَّةُ.

**عقدهٔ عصبی** /o.-ye-asabi/ عُقْدَةٌ عَصَبِيَّةٌ.

**عقدهٔ کهتری** /o.-ye-kehtari/ ← عقدهٔ حقارت.

**عقدهٔ گاسر** /o.-ye-gāser/ عُقْدَةُ جاسِر.

**عقده گشایی** /o.-gošāyi/ حَلُّ العُقْدَةِ.

**عقدهٔ لنفی** /o.-ye-lanfi/ (پز) غُدَّةٌ لَمفاوِيَّةٌ ← غدّهٔ لنفی.

**عقده‌یی** /o.-yi/ شَخْصِيَّةٌ مُعَقَّدَةٌ.

**عقرب** /aqrab/ (جانـ) العَقْرَب.

**عقربک** /a.-ak/ داجِس، داحُوس، دُحاس، رِيحُ الشَّوْكَة.

**عقربک درآوردن** /a.-ak-dar-āvardan/ دَحَساً / دَحِسَ ـَـ ت الإصْبَعُ.

**عقربک ساعت** /a.-ak-e-sā'at/ عَقْرَبُ السّاعَةِ.

**عقربک مغنـاطیسی** /a.-ak-e-meqnātisi/ إبْرَةُ إنْحِرافٍ مِغْنَطِيسِيّ.

**عقرب گزیده** /a.-gazide/ المَابُور.

**عقرب ماهی** /a.-māhi/ (جانـ) عَقْرَبُ البَحْرِ، جِلَّاخ.

**عقرب نمایان** /a.-nemāyān/ (جانـ) العَقارِبُ الكاذِبَةُ.

**عقربه** /aqrabe/ عَقْرَبُ السّاعَةِ.

**عقربهٔ ثانیه شمار** /a.-ye-sāniye-šomār/ عَقْرَبُ الثَّوانِي.

**عقربهٔ دقیقه شمار** /a.-ye-daqiqe-š/ عَقْرَبُ الدَّقائِقِ.

**عقربهٔ ساعت شمار** /a.-ye-sā'at-š/ عَقْرَبُ السّاعاتِ.

**عقـربـهٔ مغنـاطیسـی** /a.-ye-meqnātisi/ الإبْـرَةُ المِغْنَطِيسِيَّة، الحُكّ.

**عقـربـهٔ میـل نمـا** /a.-ye-meylnemā/ إبْـرَةُ المَيْـلِ المِغْنَطِيسِيّ.

**عق زدن** /oq-zadan/ قَيْئاً / قاءَيَقِيءُ، هَوْعاً / هاعَ يَهاعُ و يَهُوعُ، تَهَوُّعاً / تَهَوَّعَ، تَبَوُّعاً / تَبَوَّعَ، هَعْأوهَعَّةً / هَعَّ ـُ.

**عق گرفتن** /o.-gereftan/ عق زدن.

**عقل** /aql/ عَقْـل، مَعْقُول، عـاقِلَة، دِمـاغ، مُخّ، ذِهْـن، بَقِيَّـة، جَـوْل، حِجا، حِجْـر، حِكْمَـة، حِلْـم، رَأْس، رِداء، رُشْد، رُوبَـة، رُوع، زَبْر، زِرَّة، زُوْر، صَفَـر، صَواب، صَيُّـور، فُؤاد، كَيْس، لُبّ، مِرَّة، نَدْس، نُطْق، نَقِيبَة، نُهَى، نُهْيَة، مَنْهاة، هَرِم، هُزمان.

**عقلاً** /aqlan/ عَقْلاً.

**عقلانی** /aqlāni/ ← عقلی.

**عقل اول** /aql-e-avval/ العَقْلُ الأوَّلُ.

**عقل پریدگی** /a.-paridegi/ السُّلاس

**عقل عملی** /a.-e-amali/ العَقْلُ العَمَلِيّ.

**عقل فعال** /a.-e-fa''āl/ العَقْلُ الفَعّالُ.

**عقل کل** /a.-e-koll/ ← عقل اول.

**عقل کلی** /a.-e-k.-i/ ← عقل اوّل.

**عقل معاش** /a.-e-ma'āš/ فِكْرٌ إقْتِصادِيّ.

**عقل منفعل** /a.-e-monfa'el/ العَقْلُ المُنْفَعِل.

**عقل نظری** /a.-e-nazari/ العَقْلُ النَّظَرِيُّ.

**عقلهای دهگانه** /a.-hā-ye-dahgāne/ العُقُولُ العَشَرَة.

**عقلی** /a.-i/ عَقْلِيّ، نَفْسِيّ، نَفْسانِي، ذِهْنِيّ.

**عقلیون** /a.-iyyun/ العَقْلِيُّون.

**عقوبت** /oqubat/ العُقُوبَة، جَزاء، نَكِير.

**عقوبت کردن** /o.-kardan/ مُعاقَبَةً وعِقـاباً / عاقَبَ هـُ بِذَنْبِهِ وعلى ذَنْبِهِ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ و مُؤاخَذَةً / آخَذَ هـُ بِذَنْبِهِ أوعَلَيهِ، أَثْماً / أَثَمَ ـِ هـُ إحْلالاً / أَحَلَّ بِهِ العُقُوبَةَ، مُلامَةً / لامَهُ.

**عقود** /oqud/ عُقُود.

**عقود رسمی** /o.-e-rasmi/ المُحَرَّرات.

**عقیده** /aqide/ ۱. عَقِيْدَة، اِعْتِقاد، مُعْتَقَد، مِلَّة، مَذْهَب، سَمْت، تَصْدِيْق، اِقْتِناع، إيْمان. ۲. رَأْي، فِكْر، قَوْل.

**عقیق** /aqiq/ العَقِيْق.

**عقیق چشم بلبلی** /a.-e-cašm-bolboli/ الجَزْع.

**عقیق راه راه** /a.-e-rāh-rāh/ عَقِيْقٌ مُعَرَّق.

**عقیق سرخ** /a.-e-sorx/ ← عقیق.

**عقیق سلیمانی** /a.-e-soleymāni/ العَقِيْقُ الأحْمَر.

**عقیق سیاه** /a.-e-siyāh/ حَجَرُ المِينا.

**عقیق شجری** /a.-e-šajari/ ← عقیق.

**عقیق یمانی** /an-e-yamāni/ ← عقیق.

**عقیم** /aqim/ العاقِر، أرِيْط، حائِل، سَمْلَق.

**عقیم شدن** /a.-šodan/ عَقماً / عَقُمَ ـُ عَقماً / عَقِمَ ـَ و عُقماً / عَقَمَ ـُ وعُقِمَ مج ت المَرأةُ.

**عقیم کـردن** /a.-kardan/ إعقامـاً / أعْقَمَ اللّـهُ المَرأةَ أوالرَّجلَ، تَعْقِيماً / عَقَّمَ المَرأةَ أوالرَّجلَ.

**عقیمی** /a.-i/ عُقم، عُقْر، عَقْر، عَقَارَة.

**عکـاس** /akkās/ فُتْغْـرافِـيّ، مُصَـوِّرٌ شَمْسِـيّ، مُصَـوِّر، مُصَوِّراتِيّ.

**عکاس خانه** /a.-xāne/ ← عکاسی ۲.

**عکاسی** /a.-i/ ۱. التَّصوِير، التَّصوِيـرُ الشَّمْسِيُّ، التَّصوِيْرُ الضَّوئيّ، فُتُغْرافِيا، فُوتُوغرافيَّة. ۲. سِتُودِيُو التَّصوِير.

**عکاسی رنگی** /a.-i-rangi/ التَّصوِيرُ الفُوتُوغْرافِيّ المُلَوَّن.

**عکاسی هوایی** /a.-i-ye-havāyi/ صُورَةٌ جَوِّيَّةٌ.

**عکریش** /ekriš/ (گیا) العِكْرِش، الإصْبَعِيَّة.

**عکس** /aks/ صُورَة، تَصْوِير، تَصْوِيـرَة، التَّصوِيْرُ الشَّمْسِيّ، صُورَةٌ شَمْسِيَّـةٌ أوفُتُغْرافِيَّـة، تِمْثال، رَسْـمٌ تَزْوِيقَـة، شِبْه، شَبَه، عَكس، شَكْل.

**عکس اتفاقی** /a.-e-ettefaqi/ ← عکس طبیعی.

**عکس انداختن** /a.-andāxtan/ ← عکس گرفتن.

**عکس بردار** /a.-bardār/ مُصَوِّرٌ بآلة التَّصوِير.

**عکس‌برداری** /a.-b.-i/ التَّصوِيرُ بآلةِ التَّصوِير ← عکاسی.

**عکس برداری کردن** /a.-b.-i-kardan/ ← عکس گرفتن.

**عکس برداشتن** /a.-bardāštan/ ← عکس گرفتن.

**عکس بـرگردان** /a.-bar-gardān/ وَرَقَةٌ مُصَمْغَـة، صُورةٌ مُعَدَّةٌ لِلنَّقلِ إلى الزُّجاجِ أوالخَشَبِ.

**عکس‌دار** /a.-dār/ مُصَوَّر.

**عکس رادیویی** /a.-e-rādiyoyi/ صُورَةٌ مُرْسَلَةٌ باللّاسِلْكِيّ.

**عکس رنگی** /a.-e-rangi/ صُورَةٌ مُلَوَّنَةٌ.

**عکس سیاه و سفید** /a.-e-siyāh-o-sefid/ صُورَةٌ بالأبْيَضِ والأسْوَدِ.

**عکس طبیعی** /a.-e-tabi'i/ كامِيرا صَغِيْرَةٌ [لِأخْذِ الصُّورَةِ الخاطِفَةِ].

**عکس‌العمل** /a.-ol-amal/ رَدُّ الفِعْل، رِدَّة، رُدُودُ الفِعْلِ، إرْتِكاس.

**عکس فوری** /a.-e-fowri/ لُقْطَة [فُوتُوغرافِيَّة].

**عکس گرفتن** /a.-gereftan/ تَصْوِيراً / صَوَّرَ بآلَةِ التَّصوِيرِ أو بالفُتُغْرافِيَّةِ، اِلْتِقاطاً / اِلْتَقَطَ الصُّورَةَ، أخْذاً / أخَذَ يَأْخُذُ الصُّورَةَ.

**عکس و طرد** /a.-o-tard/ العَكْس.

**عکسی** /a.-i/ فُوتُوغْرافِيّ، ضَوْئي.

**عکس یک عدد** /a.-e-yek-adad/ (رضـ) مَعْكُوس.

**عکه** /akke/ (جانـ) الأخْضَر.

**عگال** /egāl/ العِقال.

**علاج** /elāj/ ۱ ← معالجه. ۲. حِيْلَة، مَكْر، تَـدْبِير، عِلاج، مَنْدُوحَة، مُنْتَدَح.

**علاج پذیر** /e.-pazir/ قابِلُ العِلاجِ، قابِـلُ الإصْلاح، قابِلُ المُداواةِ، مُمْكِنُ العِلاجِ.

**علاج شدنی** /e.-šodani/ قابِلٌ لِلشِّفاءِ.

**علاج کردن** /e.-kardan/ ← معالجه کردن.

**علاج ناپـذیر** /e-nāpazir/ غَيْرُ قـابِلِ العِلاجِ، غَيْرُ قـابِلِ الإصْلاحِ، مُتَعَـصٍّ [المُتَعَصِّي]، مُسْتَعْـصٍ [المُسْتَعْصِي]، عُضَال.

**علاف** /allāf/ ۱. عَلّاف، تَبّان، بَيّاعُ التِّبْن، تـاجِرُ الغَلَّةِ، قَمّاح. ۲. مُتَعَطِّل، بِلاعَمَلٍ، عاطِلٌ عن العَمَلِ.

**علاف شدن** /a.-šodan/ تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَ.

**علاف کردن** /a.-kardan/ تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ هـُ.

**علافـی** /a.-i/ ۱. بَيْـعُ العَلَف. ۲. حـانُوتُ العَـلّافِ. ۳. البَطالَة، التَّعَطُّل.

**علاقبند** /elāqeband/ ← علاقه‌بند.

**علاقمند** /alāqemand/ ← علاقه‌مند.

**علاقه** /alāqe/ ۱. عِلاقَة، إرْتِباط، صِلَةٌ قَـرابَةٍ. ۲. عِنايَة، إعْتِناء، إهْتِمام، مَيْل، رَغْبَة.

**علاقـه‌بند** /elāqeband/ عَقّاد، حـائِكُ الأشْرِطَة، نـاسِجُ الحَرِير، صانِعُ الأشْرِطَةِ والخِيْطان.

**علاقه‌مند** /alāqe-mand/ راغِبٌ، مُهْتَمّ، مُتَعَلِّقٌ بِشَيءٍ.

**علاقه‌منـد شدن** /a.-m.-šodan/ غَرَاءً و غَرْاً / غَرِيَ ـَ و غُرِيَ مج و تَغْرِيَةً / غُرِّيَ مج، إغْراءً / أُغْرِيَ بِكذا، إيْلاعاً / أُولِعَ مج، عِنـايَة وعُنِيّاً / عُنِيَ ـَ و إعْتِناءً / إعْتَنَى بالأمْرِ، إلْتِفاتاً / اِلْتَفَتَ إلى، إهْتِماماً / اِهْتَمَّ بِهِ، شَلّاً / شَلِيَ ـَ بالشَّيءِ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هَمَّهُ إلى.

**علاقه‌مند کردن** /a.-m.-kardan/ إغْراءً / أغْرَى هـُ بكذا، إيْلاعاً / أولَعَ فُلاناً بكذا.

**علاقه‌مندی** /a.-m.-i/ ← علاقه.

**عــلامــات جبــری** */alämät-e-jabri/* (رضـــ) الـدّالاتُ الجَبْريّة.

**علامت** */alämat/* عَلامَة، دِلالَة، دَليـل، أثَر، أزْمَة، أزَمَة، أمارَة، بَصْمَة، تَمْغَة، ثُوَة، خال، دَمْغَـة، رَقْم، رَمْز، سُوْمَة، سِيْم، سِيْمـا، شاخِـص، شِعار، شـارَة، إشارَة، الكَـدْمَة، كِنايَة، لافِتَة، مَسْحَة، نُمْرَة، وَسْم، سِمَة، يَفْطَة، يافِطَة.

**عـلامـت اختصـاری** */a.-e-extesäri/* (شيمـــ) الصِّيغَـةُ الجُزْئِيَّةُ.

**علامـت استفهام** */a.-e-estefhäm/* الإستفهام، عَـلامَةُ الإسْتِفْهام.

**علامت بازرگانی** */a.-e-bäzargani/* عَلامَةٌ تِجارِيَّةٌ.

**علامت تجارتی** */a.-e-tejärati/* ← علامت بازرگانی.

**علامت تعجب** */a.-e-ta'ajjob/* عَلامَةُ التَّعَجُّبِ.

**علامت دادن** */a.-dädan/* إشارَةٌ / اِشارَ، إيْماءٌ / أوْمأ إلى.

**علامت‌دار** */a.-där/* رَمْزِيّ.

**علامت دولتی** */a.-e-dowlati/* الطّابِعُ الأميْرِيّ.

**علامـت راهنمایـی** */a.-e-rähnemäyi/* مَعْلَـم، أغْلُوْمَـة، مُلَوِّحَة، سِمافُور.

**علامت زدن** */a.-zadan/* دَمْغاً / دَمَغَ ـُـ بِدَمْغَةٍ أوبخاتَم، وَسْماً و سِمَةً / وَسَمَ يَسِمُ هـُ بِعلامَةٍ أوبِسِمَةٍ.

**علامت شیمیایی** */a.-e-šimiyäyi/* (شيمـ) رَمْزٌ كِيْمياوِي.

**علامت‌گذاری** */a.-gozäri/* وَضْعُ العَلامَةِ.

**علامت‌گذاری کردن** */a.-g.-kardan/* ← علامت زدن.

**علامـت مخصوص** */a.-e-maxsus/* علامَةٌ تِجـارِيَّةٌ، دَمْغ، علامَةُ الصُّنْعِ.

**علاوه** */aläve/* زِيادَة، إضافَة.

**علاوه کردن** */a.-kardan/* إضافَةً / أضافَ، جَمْعاً / جَمَعَ يَجْمَعُ.

**علائم اختصاری** */alä'em-e-extesäri/* مُخْتَصَرات، رُمُوز، اِصْطلاحات.

**علائم راهنمایی رانندگی** */a.-e-rähnemayi-ränandegi/* الأغْلُوْمَة.

**علت** */ellat/* ← سَبَب، عِلَّـة، باعِـث، دافِع، واسِطَـة، قَصْد، غَرَض، غايَة.

**علـت آوردن** */e.-ävardan/* تَعَلُّـلاً / تَعَلَّلَ، اِعْتِـذاراً / اِعْتَذَرَ.

**علت اصلی** */e.-e-asli/* سَبَبٌ كافٍ، سَبَبٌ مُهَيِّئ.

**علت اولی** */e.-e-ulä/* العِلَّةُ الأوْلَى.

**علت صوری** */e.-e-suri/* العِلَّةُ الصُّورِيَّةُ.

**علت العلل** */e.-ol-elal/* ← علت اولی.

**علت غائی** */e.-e-qä'i/* العِلَّةُ الغائِيَّةُ.

**علت فاعلی** */e.-e-fa'eli/* العِلَّةُ الفاعِلَةُ.

**علت مادی** */e.-e-mädi/* العِلَّةُ المادِّيَّةُ.

**علت و معلول** */e.-o-ma'lul/* العِلَّةُ والمَعْلُولُ.

**علف** */alaf/* (گيـا) عَلَفٌ، عَلُـوفَـة، عُشْب، نَبـات، زَرْع، خَبِيْر، مَرْع، عَلِيْق، عِيالَة، قَضِيْم، وِشْف.

**علف آب** */a.-e-äb/* (گيا) سِلْقُ الماءِ، جارُالنَّهْرِ.

**علف بلادن** */a.-e-belädon/* (گيا) سِتُّ الحُسْنِ.

**علـف بواسيـر** */a.-e-baväsir/* (گيـا) عُشْبَةُ البَـواسِيْـرِ، خَنازِيْرِيّة، حَشِيْشَةُ الخُطّافِ، ذَنَبُ السَّبُعِ، كُفْعان.

**علف بوريا** */a.-e-buriyä/* (گيا) الجلال.

**علف پازهر** */a.-e-päzahr/* (گيا) قاهِرُ السُّمُوم.

**علف پشمکی** */a.-e-pašmaki/* (گيا) التُّرْغُول.

**علف پنبه** */a.-e-panbe/* (گيا) العَطِيْم.

**علف تـرنجبين** */a.-e-taranjabin/* (گيا) شَـوْكُ الجَمَل، عاقُول ← خارشتر.

**علف تگرگی** */a.-e-tagargi/* (گيا) إشْراسٌ خُنْثَى.

**علف جاروب** */a.-e-järub/* (گيا) الخَلَنْج ← خلنگ.

**علف جاليز** */a.-e-gäliz/* (گيا) جَعْفِيْل، حَشِيْشَـةُ الأسَدِ، سَبَع.

**علف جاليزها** */a.-e-j-hä/* (گيا) الجَعْفِلِيّات.

**علف جرب** */a.-e-jarab/* (گيا) زَهْرَةُ الجَرَبِ، الجَرَبِيَّة.

**علف چر** */a.-car/* ۱ ← علف خوار. ۲. مَرْتَع، مَرْعَى.

**علف چشمه** */a.-e-cešme/* (گيا) حُرْفُ المـاءِ، السَّلْبُوت، القُرَّةُ العَيْنِ.

**علف چنگ** */a.-e-cang/* (گيا) الحُرْم.

**علف چين** */a.-cin/* الجَزّازَة، الحَصّادَة.

**علف چينی** */a.-c.-i/* الحَشّ، قَطْعُ العُشْبِ.

**علف خر** */a.-e-xar/* (گيا) الأخْذَرِيّة، النَّدّ.

**علف خرس** */a.-e-xers/* (گيا) إبْرَةُ آدَمَ، أُذُنُ الدُّبِّ، بَيْض الشَّيْخ.

**علف خرها** */a.-e-xarhä/* (گيا) الأخْذَرِيّات.

**علف خشک** /a.-e-xošk/ حَشِيْشٌ مُجَفَّفٌ لِلْعَلَـفِ، قَشّ، تِبْن، دَرِيْس.

**علـف خلال دنـدان** /a.-e-xeläl-e-dandän/ (گيا) إبْـرَةُ الرَّاعِي.

**علف خليـج** /a.-e-xalij/ (گيا) عُشْـبُ الخَلِيْج، طُحْلُـبٌ بَحْرِيٌ.

**علف خنـازير** /a.-e-xanäzir/ (گيا) حَشِيْشَـةُ الخَنازِيْـر، الخَنازِيْرِيَّة.

**علف خنازيرآبى** /a.-e-x.-e-äbi/ (گيا) حَشِيْشَةُ الخَنازِيْرِ المائِيُ.

**علفخوار** /a.-xär/ نَباتِيّ، عاشِب، آكِلُ العُشْب.

**علفخواران** /a.-x.-än/ العاشِبات.

**علف خـوردن** /a.-xordan/ أَكْلاً / أَكَلَ يَـأْكُلُ العُشْـبَ، إعْتِلافاً / إعْتَلَفَ.

**علف خون** /a.-xun/ زَهْرَةُ الدَّم.

**علف دادن** /a.-dädan/ عَلْفاً / عَلَفَ ـِ إعْـلافاً / أعْلَفَ الدّابَّة.

**علفدار** /a.-där/ العَلّاف.

**علفدان** /a.-dän/ مَخْزَنُ العَلَفِ.

**علف دريايى** /a.-e-daryayi/ (گيا) حَمُولُ البَحْر.

**علفزار** /a.-zär/ مَرْج، مَرْعَى.

**علف شوره** /a.-e-šure/ (گيا) أُشْنان، حُرْض.

**علف فروش** /a.-foruš/ بائِعُ عَلَفِ الدَّوابّ.

**علف ديابت** /a.-e-diyäbet/ حَشِيْشَةُ الدِّيابِيْطس.

**علف دم‌گربه** /a.-e-dom-gorbe/ (گيا) ذَنَبُ القِطّ.

**علـفزار** /a.-zär/ المِنْبـات، المَكْـلَأَةُ مِـن الأراضِـي، المِقْضاب، المَقْضَبَة.

**علف ساس** /a.-e-säs/ (گيا) قاتِلُ البَقّ.

**علف سكبينه** /a.-e-sakbine/ (گيا) السَّكْبِيْنَج، أنْجَذانُ العَجَم.

**علف سير** /a.-e-sir/ (گيا) حَشِيْشَةُ الثُّوْم.

**علف شپش** /a.-e-šepeš/ (گيا) حَشِيْشَةُ القَمْلِ.

**علف شن** /a.-e-šen/ (گيا) بَقْلَةُ الرَّمْلِ.

**علف شوره** /a.-e-šure/ (گيا) الرِّمْث، دَلُوق.

**علف شير** /a.-šir/ (گيا) حَشِيْشَةُ اللَّبَن.

**علف فروش** /a.-foruš/ العَلّاف.

**علف قورباغه** /a.-e-qurbäqe/ (گيا) فُقّاح، فِزْر.

**علف كبوتر** /a.-e-kabutar/ (گيا) رَغْيُ الحَمام.

**علف كـرم** /a.-e-kerm/ (گيا) حَشِيْشَةُ الـدُّوْد، حَشِيْشَةُ المُلُوك.

**علف‌كش** /a.-koš/ العاشُـوب، كُلُّ مادَّةٍ فَعّالَـةٍ تُسْتَعْمَلُ لِلْقَضاءِ عَلَى الأعْشابِ.

**علف كيک** /a.-e-keyk/ (گيا) الكُوْش.

**علف گاوميش** /a.-e-gävmiš/ (گيا) حَشِيْشَةُ الجامُوس.

**علف گربه** /a.-e-gorbe/ (گيا) سُنْبُلُ الطِّيْب.

**علف گلودرد** /a.-e-galu-dard/ (گيا) الباطِزْيُوس.

**علـف مارمـاهـى** /a.-e-marmähi/ (گيـا) وَشْعُ المـاءِ، الغَمْرَة.

**علف ماه** /a.-e-mäh/ (گيا) حَشِيْشَةُ القَمَر، لِسانُ الغَزالِ.

**علف مرغ** /a.-e-morq/ (گيا) حَشِيْشَـةُ الطَّيْر، شِـرْشِر، نَجِيْل.

**علف مـرواريد** /a.-e-morvärid/ (گيا) سَفْـرَس، كاسِـرُ الحَجَر.

**علف مرواريدها** /a.-e-m.-hä/ (گيا) السَّفْرَسِيّات.

**علف مريم** /a.-e-maryam/ (گيا) حَشِيْشَةُ المُبارَكِ.

**علف مويى** /a.-e-muyi/ (گيا) الخَرْطالِيَّة.

**علف نقره‌يى** /a.-e-noqreyi/ (گيا) عُشْبَةُ القُوَى.

**علف هرزه** /a.-e-harze/ (گيا) حَشِيْش، عُشْبٌ ضارٌ.

**علفى** /a.-i/ عُشْبِيّ، نَباتِيّ.

**علم** /alam/ عَلَم، رَايَة، غايَة، خال.

**علم** /elm/ عِلْم، مَعْرِفَة، يَقِيْن، شِعْر.

**علم آمار** /e.-e-ämär/ عِلْمُ الإحْصاءِ.

**علم آموختن** /e.-ämuxtan/ ۱. [مص م] تَعْلِيْماً / عَلَّمَ. ۲. [مص ل] تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ.

**علماً** /elman/ عِلْماً.

**علـم اخـلاق** /a.-e-axläq/ عِلْـمُ الأخْـلاقِ، الفَلْسَفَـةُ الأخْلاقِيَّةُ.

**علم الهـى** /a.-e-elähi/ الفَلْسَفَةُ الأُوْلَـى، العِلْمُ اللهِـيّ، الِهيّات.

**علم بردار** /alam-bardär/ حامِلُ العَلَم.

**علم برداشتن** /a.-bardäštan/ حَمْلاً و حُمْلاناً / حَمَلَ ـِ العَلَمَ.

**علم برق** /e.-e-barq/ عِلْمُ الكَهْرَباء.
**علم بالغلبه** /alam-e-belqalabe/ العَلَمُ بالغَلَبَةِ.
**علم تشریح** /elm-e-tašrih/ عِلْمُ التَّشْرِيْح.
**علم حصولی** /e.-e-hosuli/ العِلْمُ المُكْتَسَب.
**علم حضوری** /e.-e-hozuri/ ← علم لدنی.
**علمدار** /alam-dār/ حامِلُ العَلَم.
**علم شدن** /a.-šodan/ اِشْتِهاراً / اِشْتَهَرَ.
**علم شناسی** /elm-šenāsi/ نَظَرِيَّةُ المَعْرِفَةِ.
**علمشنگه** /alam-šange/ هَمْهَمَة، ضَجِيْج.
**علمشنگه راه انداختن** /a.-š.-rāh-andāxtan/ هَمْهَمَةً / هَمْهَمَ ← داد و فریاد کردن.
**علم عملی** /elm-e-amali/ العِلْمُ العَمَلِيُّ.
**علمفروش** /e.-foruš/ مُدَّعِي العِلْم، مُتَفاخِرٌ بالعِلْم.
**علمفروشی** /e.-f.-i/ مُباهاةٌ فـي العِلْمِ، تفاخُرٌ بـالعِلْمِ، إدّعاءُ العِلْمِ، حَذْلَقَة، تَحَذْلُق.
**علمفروشی کردن** /e.-f.-i-kardan/ تَفاخُـراً / تَفاخَـرَ بالعِلْمِ، مُبـاهاةً / باهَى فـي العِلْمِ، اِدّعاءً / اِدَّعَى العِلْمِ، حَذْلَقَةً / حَذْلَقَ، تَحَذْلُقاً / تَحَذْلَقَ.
**علم کردن** /alam-kardan/ إعْداداً / أَعَدَّ، تَهْيِئَةً / هَيَّأَ، تَقْوِيْماً / قَوَّمَ.
**علم کلام** /elm-e-kalām/ عِلْمُ الكلامِ، عِلْمُ التَّوْحِيْد.
**علم کیمیا** /e.-e-kimiyā/ عِلْمُ الكِيْمِياء.
**علم لدنی** /e.-e-ladonni/ العِلْمُ اللَّدُنّيّ.
**علـم معـانـی و بیـان** /e.-e-ma'āni-va-bayān/ عِلْـمُ البَلاغَةِ.
**علم منـاظر و مـرایا** /e.-e-manāzer-va-marāyā/ عِلْمُ المَناظِرِ.
**علممنطق** /e.-e-manteq/ عِلْمُ المَنْطِق، رَئِيْسُ العُلُوم.
**علمنجوم** /e.-e-nojum/ النِّجامَة.
**علمنظری** /e.-e-nazari/ العِلْمُ النَّظَرِيُّ.
**علمی** /e.-i/ العِلْمِيّ.
**علمیقین** /e.-e-yaqin/ عِلْمُ اليَقِيْن.
**علناً** /alanan/ عَلَناً، جَهْراً، جَهْرَةً، جِهاراً، عَلانِيَةً.
**علنی** /alani/ مَكْشُوف، واضِح، صَرِيْح.
**علنی شدن** /a.-šodan/ ← آشکار شدن.
**علنی کردن** /a.-kardan/ ← آشکار کردن.

**علوفه** /olufe/ حَشِيْكَة.
**علوک** /aluk/ (گیا) سَلِيْنُوس.
**علـوم ادبـی** /olum-e-adabi/ عُلُـومُ الآدابِ، العُلُـومُ الأَدَبِيَّةُ.
**علوم انسانی** /o.-e-ensāni/ الإنْسانِيّات.
**علوم تجربی** /o.-e-tajrebi/ العُلُومُ التَّجْرِيْبِيَّةُ.
**علوم دخیله** /o.-e-daxile/ العُلُومُ الدَّخِيْلَةُ.
**علوم ریاضی** /o.-e-riyāzi/ عُلُومُ الرِّياضِيَّة، الرِّياضِيّات.
**علوم طبیعی** /e.-e-tabi'i/ العُلُومُ الطَّبِيْعِيَّةُ، الطَّبِيْعِيّات.
**علوم عقلی** /e.-e-aqli/ العُلُومُ العَقْلِيَّةُ.
**علوم غریبه** /e.-e-qaribe/ العُلُومُ الخَفِيَّةُ.
**علوم فیزیکی** /e.-e-fiziki/ الطَّبِيْعِيّات.
**علوم متعارفه** /o.-e-mota'ārefe/ البَدِيْهِيّات.
**علوم معیاری** /o.-e-me'yāri/ العُلُومُ المِعْيارِيَّةُ.
**علوم منطقی** /o.-e-manteqi/ عُلُومُ المَنْطِق.
**علوم نقلی** /o.-e-naqli/ العُلُومُ النَّقْلِيَّةُ.
**علیاحضرت** /olyā-hazrat/ صاحِبَةُ الجَلالَةِ.
**علیت** /elliyyat/ ۱.عِلِّيَّة، سَبَبِيَّـة. ۲. (فز) السَّبَبِيَّـة، العِلِّيَّة.
**علی چپ** /ali-cap/ [عم] خـود را به کـوچهٔ ~ زدن: تَجاهُلاً / تَجاهَلَ، تَغافُلاً / تَغافَلَ.
**علیرغم** /alā-raqm/ رَغْمَ أَنْفِهِ، طَوْعاً و كُرْهاً، غَصْباً عَنْ.
**علیق** /aliq/ (گیا) عَلَف، عَلُوفَة، عَلِيْقُ الدَّوابّ.
**علیورجه** /ali-varje/ أَدْوَش [عم مصريّ].
**عمارت** /emārat/ البِناء، مَبْنَى، عِمارَة، وَصِيْل.
**عمارتساز** /e.-sāz/ بَنّاء.
**عمارت کـردن** /e.-kardan/ بَنْياً و بِنـاءً و بُنْيانـاً و بِنْيَةً و بِنايَةً / بَنَى يَبْنِـي، تَبْنِيَةً / بَنَّى، عَمْراً / عَمَرَ ـُ الدّار، تَعْمِيْراً / عَمَّرَ.
**عماری** /amāri/ ← کجاوه.
**عمال بیگانه** /ommāl-e-bigāne/ عُمَلاءُ الإسْتِعْمار.
**عمامه** /ammāme/ عِمامَـة، التّاج، الخِمـار، مِذْمـاجَة، سِبّ، مِشْوَذ، مِكْوَر، مِكْوَرَة، الكِوارَة.
**عمامه بستن** /a.-bastan/ تَعْمِيْماً / عَمَّمَ هـ.
**عمان** /ommān/ عُمان.
**عمد** /amd/ العَمْد، قَصْد، «از روی ~» عَنْ قَصْدٍ، قَصْداً.

عمداً /amdan/ عَمْداً، عَنْ عَمْدٍ، عَنْ عِلْمٍ.
عمدتاً /omdatan/ عَلَى نَحْوٍ رَئِيْسِيٍّ.
عمده /omde/ ۱.أَصْلِيٌّ، أَوَّلِيٌّ، بَدَائِيٌّ، رَئِيْسِيٌّ، مَبْدَئِيٌّ، أَساسِيٌّ. ۲. جُمْلَة، باهِظ.
عمده فروش /o.-foruš/ تاجِرُ الجُمْلَة، البائِعُ بالجُمْلَةِ.
عمده فروشی /o.-f.-i/ البَيْعُ بالجُمْلَةِ.
عمده مالک /o.-mälek/ إِقْطاعِيٌّ، ذُوأَمْلاكٍ كَثِيْرَة.
عمدی /amdi/ عَمْداً، عَنْ عَمْدٍ، قَصْدِيٌّ، مَقْصُود.
عمر /omr/ عُمْر، عُمُر، حَياة، سِنّ، عَيْش، عَيْشَة، شِبْر.
عمران /omrän/ عُمْرانُ المُدُنِ، الحَضارَةُ المَدَنِيَّةُ.
عمران شهری /o.-e-šahri/ عُمْرانُ المَدِيْنَةِ.
عمران کردن /o.-kardan/ تَعْمِيْراً / عَمَّرَ، إِعْماراً / أَعْمَرَ المَكانَ.
عمرانی /o.-i/ عُمْران.
عمردوباره /omr-e-do-bäre/ عُمْرٌ جَدِيْدٌ.
عمرکردن /o.-kardan/ عَمْراً و عَمارَةً / عَمِرَ ـَ تَعْمِيْراً / عَمَّرَ الرَّجُلُ.
عمرگذراندن /o.-gozarändan/ صَرْفاً / صَرَفَ ـِ عُمْرَهُ.
عمرمتوسط /o.-e-motavasset/ مُتَوَسِّطُ العُمْرِ.
عمق /omq/ قَعْر، غَـوْر، غَوْرَى، سُفْل، سُفَالَـة، سَمْك، نَبَط.
عمق‌پیما /o.-peymä/ مِسْبار.
عمق‌پیمایی /o.-p.-yi/ سَبْرُ الأَعْماقِ.
عمق‌سنج /o.-sanj/ مُبَيِّنُ العُمْقِ.
عمـق کانـون /o.-e-känun/ مَـدَى أو عُمْقُ التَّحْـدِيْـدِ البُؤْرِيِّ.
عمق مسأله /o.-e-mas'ale/ عُمْقُ مَسْأَلَةٍ.
عمق میدان /o.-e-meydan/ عُمْقُ المَجال.
عمق‌یاب /o.-yäb/ مِرْجاس.
عمق‌یابی /o.-y.-i/ سَبْر، اِسْتِبار.
عمل /amal/ عَمَل، عَمَلِيَّة، صُنْع، فِعْل، فَعْلَة، عَمْلَة.
عمل آوردن /a.-ävardan/ إِنْضاجـاً / أَنْضَجَ و إِنْتـاجاً / أَنْتَجَ و ← آماده کردن.
عمل آمـدن /a.-ämadan/ نُضْجاً / نَضِجَ ـَ و ← آماده شدن.
عمل آورنده /a.-ävarande/ ناتِج، مُنْتِج، مُسْتَنْتِج.
عملاً /amalan/ عَمَلاً.
عمـل پـروستـات /amal-e-porustät/ (پـز) اِسْتِئْصـالُ البُرُوْسْتاتَةِ.
عمل جراحی /a.-e-jarrähi/ (پز) عَمَلِيَّةٌ جِراحِيَّةٌ.
عمل حرام /a.-e-haräm/ تَصَرُّفٌ مُحَرَّم.
عمل خودسرانه /a.-e-xod-saräne/ تَصَرُّفٌ كَيْفِيٌّ.
عمل خیر /a.-e-xeyr/ مَأْثُرَة، عَمَلٌ حَمِيْدٌ، عَمَلٌ خَيْرِيٌّ.
عمل شاق /a.-e-šäq/ عَمَلٌ مُرْهِقٌ.
عمل شـدن /a.-šodan/ عُمَلاً / عُمِلَ مج ـَ اِنْفِعالاً / اِنْفَعَلَ.
عمل شده /a.-šode/ مَفْعُول، مَعْمُول.
عمل غیرارادی /a.-e-qeyr-e-erädi/ الفِعْلُ المُنْعَكِس.
عمل غیـرقانـونی /a.-e-q.-e-qänuni/ تَصَرُّفٌ مُخـالِفٌ لِلقانونِ.
عمـل کـرد /a.-kerd/ نَتِيْجَـةُ العَمَـلِ، دَأْب، مَحْصُـول، مُشْتَغَلٌ.
عمل‌کرد سالیانه /a.-k.-e-säliyäne/ نَتائِجُ سَنَةِ المِيْزانِيَّة.
عمل کردن /a.-kardan/ عَمَلاً / عَمِلَ ـَ فَعْلاً / فَعَلَ ـَ تَصَرُّفاً / تَصَرَّفَ.
عملگی /amalegi/ العَمَل.
عملگی کردن /a.-kardan/ عَمَلاً / عَمِلَ ـَ .
عمـل منافـی‌عفـت /a.-e-monäfi-ye-effat/ مُخالَفَـةُ الآدابِ العامَّةِ.
عمل ناشیانه /a.-e-näšiyäne/ سُوْءُ تَصَرُّفٍ.
عمل نیـامده /a.-nayämade/ خام، غَشِيْم، غُفْـل، غَيْرُ مَشْغُول.
عمل و عکس العمل /a.-va-aks-ol-amal/ (فز) فِعْلٌ ورَدُّ الفِعْلِ.
عمله /amale/ أَجِيْر، خادِم، عامِل.
عمله فعله /a.-fa'le/ عامِل.
عملی /amali/ عَمَلِيٌّ، فِعْلِيٌّ، تَطْبِيْقِيٌّ، مَأْلُوف، مَطْرُوق.
عملیات /a.-yyät/ العَمَلِيّات.
عملیات اکتشافی /a.-yyät-e-ektešäfi/ الاِسْتِكْشاف.
عملیات جنگی /a.-yyät-e-jangi/ العَمَلِيّاتُ الحَرْبِيَّةُ.
عملیات صحـرائی /a.-yyät-e-sahrä'i/ العَمَلِيّـاتُ المَيدانِيَّةُ.

**عملیات عمرانی** /a.-yyät-e-omräni/ عَمَلِیّاتٌ إنشائِیّة.
**عملیات نظامی** /a.-yyät-e-nezämi/ العَمَلِیّاتُ العَسْکَرِیّة.
**عملی کردن** /amali-kardan/ ←انجام دادن.
**عمو** /amu/ العَمّ، المَوْلَی.
**عمود** /amud/ عَمُود، الخَطُّ العَمُودِيّ.
**عمود خیمه** /a.-e-xeyme/ مِسْطَح.
**عمود منصف** /a.-e-monassef/ العَمُودُ المُنَصِّف.
**عمودی** /a.-i/ عَمُودِيّ، قائِم، رَأْسِيّ←، مُنْتَصِب.
**عموزاده** /a.-zäde/ إبْنُ العَمّ، إبْنَةُ العَمّ، المَوْلَی.
**عمو سام** /amu-säm/ العَمّ سام.
**عمو شدن** /a.-šodan/ عُمُومَةٌ / عَمَّ ـُ.
**عموم** /omum/ عُمُوم← همه.
**عموماً** /o.-an/ عُمُوماً.
**عمومی** /o.-i/ عُمُومِيّ، عامّ، کُلِّيّ، عَمِیم، شامِل، کامِل، مُتَبادِل، شائِع، مُشاع، مُطَّرِد، عالَمِيّ، کَوْنِيّ، مُطْلَق، وَفْر.
**عمومی شدن** /o.-i-šodan/ عُمُوماً / عَمَّ ـُ شَمْلاً وشَمَلاً شُمُولاً / شَمَلَ ـُ الأمْرُ، تَجْلِیلاً / جَلَّلَ الشَّيءُ، تَطْبِیقاً / طَبَّقَ الشَّيءُ.
**عمومی کردن** /o.-i-kardan/ تَعمِیماً / عَمَّمَ الشَّيءَ.
**عمومیت** /o.-i-yyat/ عُمُوم، شُمُول، عُمُومِیّة، شُمُولِیّة.
**عمومیت دادن** /o.-i-yyat-dädan/ إطْلاقاً / أطْلَقَ في کلامِهِ، تَعْمِیماً / عَمَّمَ.
**عمومیت داشتن** /o.-i-yyat-dästan/ عُمُوماً / عَمَّ ـُ.
**عمویی** /ammuyi/ العُمُومَة.
**عمه** /amme/ العَمَّة.
**عمه زاده** /a.-zäde/ إبْنُ العَمَّةِ، إبْنَةُ العَمَّةِ.
**عمیق** /amiq/ عَمِیق، قَعِیر، مُتَأصِّل، هَوِیّة، أوْهَد، مُنْخَفِض.
**عمیق شدن** /a.-šodan/ تَقَعُّراً / تَقَعَّرَ، تَمَعُّقاً / تَمَعَّقَ، صَیْراً / صارَ ـِ عَمِیقاً.
**عمیق کردن** /a.-kardan/ قَعْراً / قَعَرَ ـَ تَقْعِیراً / قَعَّرَ، إقْعاراً / أقْعَرَ، تَعْمِیقاً / عَمَّقَ، تَغْوِیطاً / غَوَّطَ.
**عناب** /onnäb/ (گیا) عُنّاب، عُنّابَة، نَبِق، سُنْج، سُنُج.
**عناب بری** /o.-e-barri/ (گیا) الضّالّ.
**عناب رنگرزان** /o.-e-rangrazän/ (گیا) شَوْکَةُ الصَّبّاغِیْنَ.
**عناب ها** /o.-hä/ (گیا) النَّبْقِیّات.
**عناد ورزیدن** /enäd-varzidan/ تَصَلُّباً / تَصَلَّبَ مَعَهُ.
**عناصر چهارگانه** /anäser-e-cahär-gäne/ العَناصِرُ الأرْبَعَةُ.
**عناصر ماوراء اورانیوم** /a.-e-mävarä'e-uräniyom/ عَناصِرُ ماوَراءِ الیُورانِیُوم.
**عناصر مصنوعی** /a.-e-masnu'i/ عَناصِرُ إصْطِناعِیّة.
**عناصر مغناطیسی** /a.-e-meqnätisi/ عَناصِرُ مِغْنَطِیْسِیّة.
**عنان** /enän/ لِجامُ الدّابّةِ.
**عنان کشیدن** /e.-kašidan/ ۱. شَدّاً / شَدَّ ـُ العِنانَ، وَقْماً / وَقَمَ یَقِمُ الدّابّةَ. ۲. تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ، سُکُوناً / سَکَنَ ـُ.
**عنایت** /enäyat/ إلْتِفات، حُظْوَة، «مورد ~ قرار گرفت»: نالَ حُظْوَةً عِنْدَهُ.
**عنایت کردن** /e.-kardan/ ۱. تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ، إعْتِناءً / إعْتَنَی، إهْتِماماً / إهْتَمَّ. ۲. إنْعاماً / أنْعَمَ، إهْداءً / أهْدَی.
**عنبر** /anbar/ عَنْبَر، عَمْبَر، إبْلِیْم.
**عنبرآلود** /a.-älud/ مُعَنْبَر، مَمْلُوءٌ بالعَنْبَر.
**عنبر بو** /a.-bu/ ۱. مالَهُ عَبِیْرٌ کالعَنْبَرِ، مُعَنْبَر. ۲. (گیا) العَسَلِیّة.
**عنبر زرد** /a.-e-zard/ الکَهْرَم، الکَهْرَمان.
**عنبر سائل** /a.-e-sä'el/ شَجَرَةُ المِیْعَةِ الأمْرِیکِیّةِ.
**عنبر ماهی** /a.-mähi/ (جانـ) عَنْبَر، حُوتُ المَنّ.
**عنبیه** /enabiyye/ (پز) قُزَحِیّةُ العَیْنِ.
**عنتر** /antar/ (جانـ) قِرْدُ المَغْرِب.
**عن دماغ** /an-damäq/ الرُّعام.
**عند المطالبه** /end-al-motälebe/ عِنْدَ الطَّلَبِ.
**عنزروت** /anzarut/ (گیا) الأنْزَرُوْت.
**عنصر** /onsor/ ۱. أصْل، حَسَب، جَوْهَر ۲. مادّة. ۳. عُنْصُر، إسْطَقِس، أُسْطُقُس.
**عنصر اساسی** /o.-e-asäsi/ العُنْصُرُ الأساسِيُّ.
**عنصر اصلی** /o.-e-asli/ ← عنصر اساسی.
**عنصر دو ظرفیتی** /o.-e-dozarfiyatyi/ (شیمـ) الثُّنائِيُّ الأساس.
**عنصر رادیو اکتیو** /o.-e-rädiyo-aktiv/ عناصِرُ مُشِعَّة.
**عنصر شیمیایی** /o.-e-šimiyäyi/ (شیمـ) العُنْصُر.

**عنصر مثبت بار** */o.-e-mosbatbär/* عُنْصُرٌ فِلِزِّيٌّ [مُوجَبُ التَّأَيُّنِ].
**عنصر مصنوعی** */o.-e-masnu'i/* ← عَناصر مصنوعی.
**عنصر منفی بار** */o.-e-manfi-bär/* عُنْصُرٌ لافِلِزِّيٌّ [سالِبُ التَّأَيُّنِ].
**عنصر نامطلوب** */o.-e-nä-matlub/* أَجْنَبِيٌّ غَيْرُ مَرْغُوبٍ فِيْهِ.
**عنصری** */o.-i/* العُنْصُرِيّ، أَساسِيّ، جَوْهَرِيّ.
**عنف** */onf/* عُنْف، خُشُـونَة، قَسْوَة، عَنْوَة، قَسْـر، حِدَّة، شِدَّة، سَوْرَة.
**عنفوان** */onfovän/* أَوَّلَ الشَّبابِ، عُنْفُوانُ الشَّبابِ، رَوْنَق، نَضارَة، «~ جوانی» : ماءُ الشَّبابِ.
**عنقا** */anqä/* العَنْقاء.
**عنقریب** */anqarib/* قَرِيباً / عَمّا قَرِيْب.
**عنکبوت** */ankabut/* (جانـ) العَنْكَب، العَنْكَبُوت، [نث] العَنْكَباة و العَنْكَبَـة، عُكاس، عُكّاش، عُكّـاشَة، أَبُـوبَيْض، ثَطْأَة، ثَطاة، خَدَرْنَق، خَذَنَّق، زُوْع، مِلْقاط، مَنُونَة، مُوْلَة، هَبُور، هَيْجُمانَة.
**عنکبوت پادراز** */a.-e-päderäz/* (جانـ) الرُّتَيْلَى.
**عنکبوت کرکی** */a.-e-korki/* (جانـ) خَنْدَرَق.
**عنکبوتهای کرکی** */a.-hä-ye-korki/* (جانـ) خَنْدَرَقِيّات.
**عنکبوتی** */a.-i/* العَنْكَبُوتِيّ.
**عنکبوتیان** */a.-i-yän/* العَنْكَبُوتِيّات.
**عنکبوتیه** */a.-i-yye/* (پز) عَنْكَبُوتِيَّة[غشـاءٌ عنكبوتيٌّ في الدِّماغ].
**عنکبوتیهٔ دماغی** */a.-i-yye-ye-demäqi/* (پز)← عنکبوتیه.
**عنکبوتیـهٔ نخاعـی** */a.-i-yye-ye-noxä'i/* (پز) الغِشـاءُ العَنْكَبُوتِيُّ النُّخاعِيُّ.
**عنوان** */onvän/* العُنْوان، العِنْيان، دِيْباجَةُ الكِتاب، مَدارُ الحَدِيثِ أو البَحْثِ.
**عنوان کتاب** */o.-e-ketäb/* عُنوانُ الكِتابِ.
**عنوان مقاله** */o.-e-maqäle/* عُنْوانُ المَقالَةِ.
**عنین بودن** */ennin-budan/* العَنانَة.
**عوارض** */avärez/* الضَّرائِب، الرُّسُوم، دُخُولِيَّة.
**عوارض پرداختن** */a.-pardäxtan/* تَسْدِيْداً / سَدَّدَ الرُّسُومَ.
**عوارض پستی** */a.-e-posty/* رُسُومٌ بَرِيدِيَّة.
**عوارض تصاعدی** */a.-e-tasä'odi/* رَسْمٌ تَصاعُدِيٌّ.
**عوارض ثبت** */a.-e-sabt/* رَسْمُ تَسْجِيْل.
**عوارض شهرداری** */a.-e-šahr-däri/* ضَرائِبُ البَلَدِيَّةِ.
**عوارض عبور و مرور** */a.-e-obur-o-morur/* رَسْمُ المُرُورِ.
**عوارض گمرکی** */a.e-gomroki/* مَكْس، رَسْمٌ جُمْرُكِيٌّ، رُسُومُ الجَمارِك.
**عواطف انسانی** */avätef-e-ensäni/* اِعْتِباراتٌ إِنسانِيَّة.
**عوام** */aväm/* عَـوامُ النّاسِ، العـامَّة، السُّـوْقَة، رَعِيَّـة، الرَّعاع، سَوادُ النّاس، غَثْراء، نَبَط.
**عوامانه** */a.-äne/* العامِّيّ، سُوقِيّ، العادِيّ، مُبْتَذَل.
**عوام پسند** */a.-pasand/* رائِج، مُتَداوَل، شَهِيْر، مَشْهُور.
**عوام فریب** */a.-farib/* إِغْوائِيّ، مُراوِغ.
**عوام فریبانه** */a.-f.-äne/* دَهْمائِيّ، غَوْغائِيّ.
**عوام فریبی** */a.-faribi/* خِداع.
**عوامل** */avämel/* بَواعِث، أَسْباب، عِلَل.
**عوامل اصلی** */a.-e-asli/* العَناصِر.
**عوامل جوی** */a.-e-javvi/* الأَنْواءُ الجَوِّيَّة.
**عـوامل میکـانیکـی** */a.-e-mikäniki/* قُدْرَةٌ [قُـدَرٌ] مِيْكانِيْكِيَّةٌ.
**عوائد** */avä'ed/* وارِد، رَيْع، مَوْرِد، دَخْل، أَرْباح.
**عوائد ثابت** */a.-e-säbet/* إِيْراداتٌ ثابِتَةٌ.
**عوائد سالانه** */a.-e-säläne/* إِيْرادٌ سَنَوِيٌّ.
**عوائد مالیـاتی** */a.-e-mäliyäti/* إِيْراداتٌ مالِيَّةٌ، وارِداتُ الضَّرائِبِ.
**عوجه** */owje/* (گیا) الخِضْلاف.
**عود** */ud/* ۱. (مسـ) عُود، مِزْهَر. ۲. رَنْد، يَلَنْجَج.
**عود البخور** */u.-ol-baxur/* (گیا) الأَغْلُوخُن، عُوْدُ البَخُور.
**عود بلسان** */u.-e-balasän/* (گیا) ← عود البَخُور.
**عودت دادن** */owdat-dädan/* إِعادَةً / أَعادَ، إِرْجاعاً / أَرْجَعَ.
**عودت کردن** */o.-kardan/* ← برگشتن، بازگشتن.
**عود سرخ** */ud-e-sorx/* (گیا) العُوْدُ الأَحْمَر.
**عود سوز** */u.-suz/* المِجْمَر، المِجْمَرَة، مِبْخَرَة.
**عود الصلیب** */u.-os-salib/* (گیا) الفاوانِيا.

**عود کردن** /owd-kardan/ ← برگشتن.
**عود کننده** /o.-konande/ عائِد، مُتَکَرِّر.
**عود نواز** /ud-navāz/ (مسـ) عَوّاد، عازِفُ العُودِ، نَدّاف.
**عود هندی** /u.-e-hendi/ (گیا) عُودُ الطِّیْبِ، عُوْدُ النَّدِّ.
**عود الوج** /u.-ol-vaj/ (گیا) الوَجّ.
**عورت** /owrat/ السَّوْأة، خَزْبَة.
**عوسج** /owsaj/ (گیا) زُعْرُوْرُ الأَوْدِيَة، عِضّ، عِضَّة، عِضَاء، خَفج، شَوْكَل.
**عوسج اسود** /o.-e-asvad/ (گیا) إمْلِيس، شَجَـرَةُ حَبِّ الشُّوم.
**عوض** /evaz/ العِوَض، مَعُـوضَة، عائِض، مَنَـاب، بَدَل، مُقابِل، خَلَف، بُدّ، عُقْبَة.
**عوض دادن** /e.-dādan/ عَوْضاً و عِوَضاً و عِياضاً / عاضَ ـُ هـُ مِن الشَّيء، تَعْوِيْضاً / عَوَّض وإعاضَةً / أعاضَ هـُ مِنْهُ، مُعاوَضَةً / عاوَض، خَلْفاً / خَلَفَ ـِ لَهُ و عَلَيهِ، جَزاءً / جَزَى ـِ و إجْزاءً / أجْزَى عَنْهُ أو مِنْهُ، إغْناءً / أغْنَى عَنْهُ، مكافاةً / كافَى، مُكافَأةً / كافَأَ، أَوْساً و إياساً / آسَ ـُ هـُ، أَخَذَ و أَعْطَى.
**عوض شدن** /e.-šodan/ إسْتِحالَةً / إسْتَحالَ، تَغَيُّراً / تَغَيَّرَ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، تَبَدُّلاً / تَبَدَّلَ، إنْقِـلاباً / إنْقَلَبَ، تَقَلُّباً / تَقَلَّبَ.
**عوض شدنی** /e.-š.-i/ مُتَغَيِّر، مُتَبَدِّل.
**عوض کردن** /e.-kardan/ ۱. تَعْوِيْضاً / عَوَّضَ، عَوْضاً و عِوَضاً و عِيـاضاً / عاضَ ـُ و مُعـاوَضَةً / عاوَضَ هـُ مِنْهُ، إعاضَةً / أعاضَ، بَدْلاً / بَدَلَ ـُ هـُ، تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ، إبْدالاً / أَبْدَلَ الشَّيءَ مِنْهُ، تَبَدُّلاً / تَبَدَّلَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، إسْتِبْدالاً / إسْتَبْدَلَ الشَّيءَ بالشَّـيءِ و مِنْهُ، قَيْضاً / قاضَ ـِ الشَّيءَ مِن غَيْرِهِ ۲. تَغْيِيْراً / غَيَّرَ، قَلْباً / قَلَبَ ـِ الشَّيءَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَهُ عَن وَجْهِهِ أو حالَتِهِ.
**عوض کننده** /e.-konande/ مُعَوِّض.
**عوض گرفتن** /e.-gereftan/ إعْتِياضاً / إعْتاضَ، تَعَوُّضاً / تَعَوَّضَ مِنْهُ، إبْدالاً / أَبْدَلَ الشَّيءَ بِغَيْرِهِ. و مِنْهُ.
**عوضی** /e.-i/ ۱ ← عوض. ۲. سَهْواً. ۳ ← جعلی.
**عوعو** /owow/ عُواء، وَعْوَعَة، اللُّغُو.
**عوعو کردن** /o.-kardan/ عُوَاءً و عَيّاً و عَوَّةً و عَوِيَّةً / عَوَى ـِ و إعْتِواءً / إعْتَوَى الكَلْبُ و نَحْوُهُ، وَعْوَعَةً / وَعْوَعَ، وَقْوَقَةً / وَقْوَقَ الكَلْبُ، وَأَوْأَةً / وَأْوَأَ و هَبْهَبَةً / هَبْهَبَ و نَبْحاً و نُبُوحاً و نَبِيْحاً و نُباحاً و تَنْباحاً / نَبَحَ ـِ الكَلْبُ.
**عوینه** /oveyne/ (گیا) الحَوْمان.
**عهد** /ahd/ ۱. العَهْـد، مُعاهَـدَة، وَعْد، عِـدَة، مَوْعِـد، مَوْعِدَة، نَذْر، وِصر، شَكِيْمَة. ۲. عَهْد، قَرْن، عُصْر، جِيْل.
**عهد بستن** /a.-bastan/ مُواثَقَةً / واثَق، مُعاهَدَةً / عاهَدَ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ، تَعاقُداً / تَعاقَدَ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ عَهْداً.
**عهد جدید** /a.-e-jadid/ العَهْدُ الجَدِيْد.
**عهد شکستن** /a.-šekastan/ ← عهد شکنی کردن.
**عهد شکن** /a.-šekan/ غَدّار، غادِر، خائِن، غِدِّير.
**عهد شکنی** /a.-š.-i/ غَدْر، حِنْث، إخْلالٌ بالعَهْدِ، خِيانَةُ العُهُود، نَقْضُ أو نَكْثُ العَهْدِ.
**عهد شکنی کردن** /a.-š.-i-kardan/ غَدْراً و غَدَراناً / غَدَرَ ـِ هـُ و بِهِ و غَـدِرَ ـَ، خَوْناً و خِيانَةً و مَخـانَةً و خانَةً / خانَ ـُ العَهْدَ، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ العَهْـدَ، إخْلافاً / أَخْلَفَ بِوَعْدِهِ، إخْلالاً / أَخَلَّ بالعَهْدِ و غَيْرِهِ، نَبْذاً / نَبَذَ ـِ العَهْدَ.
**عهد عتیق** /a.-e-atiq/ ← عهد قدیم.
**عهد قدیم** /a.-e-qadim/ ← العَهْدُ القَدِيْمُ.
**عهد کردن** /a.-kardan/ عَهْداً / عَهِدَ ـَ إلى فُلانٍ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ و إعْتِهاداً / إعْتَهَدَ و تَعاهُداً / تَعاهَدَ هـُ شَرْطاً / شَرَطَ ـِ عليه، إشْتِراطاً / إشْتَرَطَ لَهُ كذا، أَمْهاً / أَمَهَ ـُ إليهِ بالأَمْرِ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ عَهْداً.
**عهد نامه** /a.-nāme/ إتِّفاق، إتِّفاقِيَّـة، مُعاهَدَة، سِجُلّ، صَكّ، وَثِيْقَةُ التَّعَهُّدِ و الإشْتِراطِ.
**عهده دار** /o.-dār/ مُتَعَهِّد، مَعْهُـودٌ إليه بِكَـذا، الوَلِـيّ، المُتَوَلِّي، مُكَلَّف، كَفِيْل، كـافِل، مُفَوَّض، مُنْتَدَب، مُحْتَمٌ عَلَيهِ، مُلْتَزَم، مَلْزُوْم، مَسْؤُوْلٌ لَهُ.
**عهده دار شدن** /o.-d.-šodan/ أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُـذُ عَلَى عُهْدَتِهِ أو نَفْسِهِ أو عـاتِقِهِ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ بِكذا، مُعـاهَدَةً / عاهَدَ، تَوَلِّياً / تَوَلَّى الأَمْرَ، إضْطِلاعاً / إضْطَلَعَ، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ على عاتِقِهِ، تَعاطِياً / تَعاطَى الأَمْرَ، تَكَفُّلاً / تَكَفَّلَ بِكَذا، إلْتِزاماً / إلْتَزَمَ العَمَلَ، قَوْماً و قَوْمَـةً و قِياماً و قامَةً / قامَ ـُ بالأَمْرِ.
**عهده دار کـردن** /o.-d.-kardan/ إعْهاداً / أَعْهَدَ هـُ إكْفالاً / أَكْفَلَ هـُ تَوْلِيَةً / وَلَّى فُلاناً / الأَمْرَ.
**عهده داری** /o.-dāri/ تَعَهُّد، تَكَفُّل، أمانَة، وَدِيْعَة.

**عهده گرفتن** /o.-gereftan/ تَكَلُّفاً / تَكَلَّفَ و تَجَشُّماً / تَجَشَّمَ الأمْرَ، تَبَنِّياً / تَبَنَّى، اِتِّخاذاً / اِتَّخَذَ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ، أخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ عَلَى عاتِقِهِ أو نَفْسِهِ.

**عيادت** /iyädat/ العِيادَة.

**عيادت كردن** /i.-kardan/ عَوْداً و عِياداً و عُوادَةً / عادَ ـُ المَرِيضَ، تَعَوُّداً / تَعَوَّدَ المَرِيضَ.

**عيادت كننده** /i.-konande/ العائِد.

**عيار** /iyär/ عِيار، دَمْغَةُ الذَّهَبِ أو الفِضَّةِ.

**عيار** /ayyär/ ۱. كَذّاب، كاذِب، دَجّال. ۲. فَتِيّ.

**عيار حجمى** /iyär-e-hajmi/ المُعايَرَة.

**عيار زدن** /i-zadan/ دَمْغاً / دَمَغَ ـَ الـذَّهَبَ أو الفِضَّةَ، مُعايَرَةً / عايَرَ المِيزانَ.

**عيار سنجى** /i.-sanji/ مُعايَرَة.

**عيار طلا** /i.-e-talä/ عِيارُ الذَّهَب.

**عيار گرفتن** /i.-gereftan/ مُعايَرَةً / عايَرَ، حَكّاً / حَكَّ ـُ المَعْدِنَ.

**عيار گير** /i.-gir/ المُعايِر.

**عيار نقره** /i.-e-noqre/ عِيارُ الفِضَّـةِ، قاعِدَةُ الفِضَّـةِ في النَّقْدِ.

**عيارى** /ayyäri/ الفُتُوَّة.

**عياريابى** /iyär-yäbi/ (شيمـ) التَّحْلِيل.

**عياش** /ayyäš/ ۱. مُتْرَف، مُتَنَعِّـم، مُسْبَغ. ۲. فِسِّيق، فُسَق، فاسِق، فاجِر، فَلاتِـيّ و فَلَتِيّ [عم]، داعِر، ماجِن، الغائِي، العاتِي، العَتِيّ.

**عياشى** /a.-i/ ۱. تَرَف، تُرْفَة، رَغْدُ العَيْشِ، عِيْشَةُ العِلِّيِّيـنَ. ۲. فَحْشـاء، رَذِيلَـة، دِعـارَة، فِسْـق، فُجُـور، خَلاعَة، طُنُو، طِنْي، هَلْس.

**عياشى كردن** /a.-i-kardan/ ۱. تَرَفاً / تَرِفَ ـَ و تَتَرُّفاً / تَتَرَّفَ، إتْرافاً / أتْرَفَ الرَّجُـلَ، تَنَعُّماً / تَنَعَّمَ. ۲. فُحْشاً و فَحاشَةً / فَحُشَ ـُ فُجُوراً / فَجَرَ ـُ طَنِيّاً / طَنِيَ ـَ.

**عيال** /iyäl/ عِيال، أَهْل، كَلّ، رَغْلَة، حَمِيلَة، ضُبْنَة.

**عيال مند** /i.-mand/ ← عيال وار.

**عيال وار** /i.-vär/ مُعِيل، آهِل، صاحِبُ العِيالِ، ذُوعِيالٍ.

**عيال وار شدن** /i.-v.-šodan/ إعْوالاً / أعْوَلَ، إعْيالاً / أعْيَلَ، إعالَةً / أعالَ الرَّجُلُ.

**عيان شدن** /i.-š/ ← آشكار شدن، ظاهر شدن.

**عيب** /eyb/ عَيْب، عاب، مَعـاب، مَعابَة، عَيْبَة، شـائِبَة، عار، أُبْنَة، آمَـة، بَأْس، «~ ى ندارد» : لاَبَأْسَ بِـهِ، مَثْلَبَة، جَرَب، تَعَب، خَيْدَع، خَزْبَـة، خُلْفَة، دَخَل، دغَل، دَغِيْلَة، دَنِيئَـة، ذَأْم، ذَرَبَـى، ذَمّ، ذَاب، ذَيْـم، رَوْس، السَّـتّ، سَيِّئَة، شَتْر، شَقْذ، شَيْن، طَبَـع، مَطْعَن، ظَلْع، عَرّ، عَرَّة، مَعَـرَّة، عُوار، عَـوار، عَيْن، غُمُـوضَـة، غَمِيْصَة، غَمِيْضَـة، فَضِيْحَـة، قَدْح، قُـذْرُوف، قَـذَل، قُضَّـة، قِفْيَة، كُشـأَة، لَصاة، نَـزِيْكَة، نَقْص،نَقِيْصَـة، نطَف، نَقَرَى، نُمّـيّ، وَبَد، وَتِيْرَة، وَدَس، وَذْيَة، وَذْأَة، وَقْشَة، وَصْـم، وَصْمَة، وَقْص، وَكَف، وَيْن، هُجْنَة.

**عيب پوش** /e.-puš/ ساتِرُ العُيُوبِ.

**عيب پوشى** /e.-p.-i/ سَتْرُ العُيُوبِ.

**عيب پوشى كردن** /e.-p.-i-kardan/ سَتْراً / سَتَرَ ـُ و تَسْتِيْراً / سَتَّرَ العُيُوبَ.

**عيب جو** /e.-ju/ عَيّاب، عَيّـابَة، عُيَبَة، عَيّـاب، مُعْتاب، طَعّانٌ في النّاسِ، نَقّاد، ناقِد، مُنْتَقِد، ثالِب، مِثْلَب، دُعَر، داغِلَة، مِزْراء، عَـذُوْل، عاذِل، غَمِص، فَحِيْص، قـاشِب، لَمّاز، لُمَزَة، اللّاحِي، لَمُوص، مَحِـك، ماحِك، مُماحِك، مِنْجـاش، نَزّاك، نُـزَك، نَقِس، نَكّـات، مُنَكِّـت، هامِـز، هَمّاز، هُمَزَة.

**عيب جويى** /e.-juyi/ ذَمّ، نَقْد، إنْتِقاد، فَحْص، تَنْكِيْت، ثَلْب، لَمْص، مُماحَكَة، تَنْدِيْد، هَجْو، هِجاء.

**عيب جويى كردن** /e.-j.-kardan/ عَيْباً وعاباً / عابَ ـِ وتَعْيِيْباً / عَيَّبَ ومُعايَبَةً / عايَبَ هُ [يكـديگر را] تَعايُباً / تَعايَبَ القَوْمُ، ذَمّاً و مَذَمَّةً / ذَمَّ ـُ شَيْناً / شانَ ـِ ومُشايَنَةً / شايَنَهُ، تَنْكِيْتاً / نَكَّتَ، عَيْراً / عارَ ـِ هُـ [يكديگر را] تَعايُراً / تَعايَرَالقَوْمُ، وَصْماً / وَصَمَ يَصِمُ، نَقْداً وتَنْقاداً / نَقَدَ ـُ وإنْتِقاداً / إنْتَقَدَالكلامَ أوالفِعْلَ، أَبْناً / أَبَنَ ـِ وإشْراراً / أَشْرَهُـ تَأَفُّناً / تَأَفَّنَ الشَّيءَ، تَأْنِيباً / أَنَّبَ، ثَلْباً / ثَلَبَ ـِ هُـ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ هُـ بِلِسانِهِ، إحْضاناً / أحْضَنَ الرَّجلَ، إخْفاءً / أَخْفَى بِهِ، خَزْلاً / خَزَلَ ـِ ودَغْمَرَةً / دَغْمَرَ، دَهْياً / دَهَى ـَ ذَأْماً / ذَأَمَ ـَ وذِكْراً و تَذْكاراً / ذَكَرَ ـُ و ذَيْناً / ذانَ ـِ وإزْزاغاً / أَزْزَغَ و رَمْطاً / رَمَطَ ـِ هُـ تَزَرِّياً / تَزَرَّى، زَرْياً وزِرايَةً / زَرَى ـِ عَلَيـهِ عَمَلَهُ، إزْراءً / أَزْرَى هُـ وبِـهِ وعَلَيهِ، زِراءً ومُزاراةً / زارَى هُـ سَبْعاً / سَبَعَ ـَـ فُلاناً، تَسْخِيْلاً / سَخَّلَ، إشْقاءً / أَشْقَى هُــ تَشْتِيْراً / شَتَّرَ بِهِ، شِحـاحاً

ومُشاحَةً / شاحَ، تَشْذِيراً / شَذَّرَبِفُلانٍ، شَرّاً / شَرَّ ـُ تشْنِيراً / شَنَّرَعَلَيهِ، تَعْقِيباً / عَقَّبَ عَلَيهِ، تَعْيِيراً / عَيَّرَ، مُعايَرَةً / عايَرَ بِعَيْبٍ، مُغامَزَةً / غامَزَهُ، تَقادُحاً / تَقادَحَ القَوْمُ، قُدُوحاً / قَدَحَ ـَ وقَذْلاً / قَذَلَ ـُ هُ، قَرْعاً / قَرَعَ ـَ صِفاتَهُ، قَشْباً / قَشَبَ ـُ ولَمْزاً / لَمَزَ ـِ لَصْياً / لَصَى ـِ ولِصَى / لَصِيَ ـَ ولَقْساً / لَقَسَ ـِ ولَقْعاً / لَقَعَ ـَ ولَمْصاً / لَمَصَ ـُ هُ، تَلَمُّظاً / تَلَمَّظَ بِذِكْرِهِ، تَمْجِيْجاً / مَجَّجَ بِهِ، مُماحَكَةً / ماحَكَهُ، مَرْزاً / مَرَزَ ـُ نَتْغاً / نَتَغَ ـُ وإنْثاهُ / أَنْثَى ونَبْزاً / نَبَزَ ـِ وتَنْبِيْزاً / نَبَّزَهُ، نَحْتاً / نَحَتَ ـِ فُلاناً أو عِرْضَهُ، تَنْدِيْداً / نَدَّدَ بِفُلانٍ، نَدْغاً / نَدَغَ ـَ ونَسْراً / نَسَرَ ـِ ونِضاضاً / مُناصَّةً / ناصَّ هُ إنْطافاً / أَنْطَفَ، نَعْياً ونَعِيّاً ونُعْياناً / نَعَى يَنْعِي عَلَيهِ، نَقْراً / نَقَرَ ـُ فُلاناً، تَنْقِيْراً / نَقَّرَ عَلَيهِ، مُناقَسَةً / ناقَسَ، إنْتِقاصاً / إنْتَقَصَ وتَنَقُّصاً / تَنَقَّصَ ونَقْماً ونُقُوماً / نَقَمَ ـِ وانْتِهاساً / إنْتَهَسَ وتَوْبِيْخاً / وَبَّخَ ووَذْءاً / وَذَأَ يَذَأُ هُ [يكديگر را] تَوَاصُماً / تَوَاصَمَ القَوْمُ، وُقُوعاً ووَقِيْعَةً / وَقَعَ يَقَعُ في فُلانٍ، تَوْنِيْباً / وَنَّبَ، تَهْجِيْناً / هَجَّنَ.

**عیب دار** /e.-där/ مَعْيُوب، ذُوْعَيْب، مُقَصِّر، مَعِيْب، بِذْغ، ثِلِب، دُعْرَة، مَغْمُوز، شِنِّير، شِنِّيْر، [نث] عُرّى و مَنْظُوْرَة.

**عیب دار شدن** /e.-d.-šodan/ عَيْباً و عاباً / عابَ ـِ الشَّيءُ، نطَفاً / نَطِفَ ـَ.

**عیب دار کردن** /e.-d.-kardan/ تَعْيِيْباً / عَيَّبَ و تَعَيُّباً / تَعَيَّبَ و عَيْباً و عاباً / عابَ ـِ الشَّيءَ، شَيْناً / شانَ ـِ أَمْتاً / أَمَتَ ـِ فُلاناً، تَجَدُّباً / تَجَدَّبَ الرَّجُلُ الشَّيءَ، إفْساداً / أَفْسَدَ، تَنْطِيْفاً / نَطَّفَ و نَطْفاً و تَنْطافاً و نَطافَةً و نَطَفاناً و نُطُوفاً و نِطافاً / نَطَفَ ـِ هُ، وَصْماً / وَصَمَ يَصِمُ الشَّيءَ، وقَصاً / وَقَصَ يَقِصُ الشَّيءَ.

**عیب کردن** /e.-kardan/ ۱ ← عیب گویی کردن. ۲. فَساداً و فُسُوداً / فَسَدَ ـُ و فَسُدَ ـُ ضَيْعاً و ضَيْعَةً و ضَياعاً / ضاعَ ـِ، تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَ، «ماشینم عیب کرد: تَعَطَّلَتْ سَيّارَتي».

**عیب گرفتن** /e.-gereftan/ ← عیبجویی کردن.

**عیب گویی** /e.-guyi/ ← عیبجویی.

**عیب گویی کردن** /e.-g.-kardan/ ← عیبجویی کردن.

**عیبناک** /e.-näk/ ← عیبدار.

**عیبناک شدن** /e.-n.-šodan/ ← عیبدارشدن.

**عیبناک کردن** /e.-n.-kardan/ ← عیبدارکردن.

**عید** /id/ العِيْد، يَوْمُ الزِّيْنَةِ، يَوْمُ الخُرُوجِ.

**عید پاک** /i.-e-päk/ عِيْدُ الفِصْحِ.

**عید فطر** /i.-e-fetr/ عِيْدُ الفِطْرِ.

**عید قربان** /i.-e-qorbän/ عِيْدُ الأَضْحَى.

**عید گرفتن** /i.-gereftan/ تَعْيِيْداً / عَيَّدَ، إحْتِفالاً / إحْتَفَلَ بالعَيْدِ.

**عید میلاد مسیح** /i.-e-miläd-e-masih/ أعْيادُ المِيْلادِ.

**عید نوروز** /i.-e-nowruz/ عِيْدُ رَأْسِ السَّنَةِ، عِيْدُ النَّيْرُوْزِ.

**عیدی** /i.-i/ عِيْدِيَّة، هَدِيَّةُ العِيْدِ.

**عیسوی** /isavi/ العِيْسَوِيّ، صَلِيْبِيّ.

**عیسویت** /i.-yyat/ النَّصْرانِيَّة.

**عیش** /eyš/ ← زندگی. ۲. سُرُور، بَهْجَة، لَذَّة، مَلَذَّة، السَّعادَة ← خوشی، شادمانی، خوشگذرانی.

**عیش کردن** /e.-kardan/ ۱ ← زندگی کردن. ۲. اِلْتِذاذاً / اِلْتَذَّ.

**عیش و عشرت** /e.-o-ešrat/ لَهْوٌ و لَعِبٌ ← عیش و نوش.

**عیش و عشرت کردن** /e.-o-e.-kardan/ ← عیش کردن ۲.

**عیش و نوش** /e.-o-nuš/ لَهْوٌ و لَعِبٌ ← عیش و عشرت.

**عیش و نوش کردن** /e.-o-n.-kardan/ ← عیش کردن ۲.

**عینک** /eynak/ مِنْظَر، مِنْظار، نَظّارَة، ناظِر.

**عینک آفتابی** /e.-e-äftäbi/ المَنْظَرَةُ الشَّمْسِيَّة.

**عینک پنسی** /e.-e-pansi/ ← عینک فنری.

**عینک جوشکاری** /e.-e-juškäri/ نَظّاراتُ [عامِلِ] اللِّحامِ.

**عینک حفاظتی** /e.-e-hefäzati/ مِنْظارُ الوِقايَةِ.

**عینک دماغی** /e.-e-damäqi/ ← عینک فنری.

**عینک دودی** /e.-e-dudi/ النَّظّارَة السَّوْداء.

**عینک دودید** /e.-e-dodid/ ← عینک دوکانونی.

**عینک دو کانونی** /e.-e-do-känuni/ عَدَسَةٌ ثُنائِيَّةُ البُؤْرَة.

**عینک زدن** /e.-zadan/ لُبْساً / لَبِسَ ـَ المَناظِرَ.

**عینک ساز** /e.-säz/ صانِعُ النَّظّاراتِ.

**عینک سازی** /e.-s.-i/ ۱. صُنْعُ المَناظِر، تَصْلِيْحُ المَناظِر. ۲. مَصْنَعُ صُنْعِ المَناظِر، حانُوتُ مُصَلِّحِ المَناظِرِ.

**عینک شاخی** /e.-e-šäxi/ نَظّارَةٌ أو مَنْظَرَةٌ ذاتُ قَرْنٍ.

**عینک طبی** /e.-e-tebbi/ المَنْظَرَةُ الطِّبِّيَّة، المِنْظارُ الطِّبِّيُّ.

**عینک فروش** /e.-foruš/ بائِعُ النَّظّارَة، بائِعُ المِنْظارِ.

**عینک فروشی** /e.-f.-i/ ۱. بَيْعُ النَّظّاراتِ. ۲. حانُوتُ بائِعِ النَّظّاراتِ.

**عینک فلزی** /e.-e-felezzi/ مَنْظَرَةُ إِسْتِيْل، نَظّارَةُ إِسْتِيْل.

**عینک فنری** /e.-e-fanari/ النَّظّارَةُ الأَنْفِيَّةُ.

**عینک کائوچوئی** /e.-e-kä'ucu'i/ مَنْظَرَةُ نايْلُون، نَظّارَةُ نايْلُون.

**عینک گذاشتن** /e.-gozäštan/ ← عینک زدن.

**عینک نامرئی** /e.-e-nä-mar'i/ عَدَساتٌ مُلامِسَة.

**عینکی** /e.-i/ أَبُو نَظّارَة، ذُو النَّظّارَة.

**عینک یک چشمی** /e.-e-yek-cašmi/ مَنْظَرَةٌ أَحَدِيَّةُ العَيْنَيْنِ.

**عینی** /eyni/ عَيْنِيٌّ، مُجَرَّد، حِسِّيٌّ.

**عینیت** /e.-yyat/ مَوْضُوعِيَّة.

**عینی گرایی** /e.-geräyi/ المَوْضُوعِيَّة.

**عینیه** /e.-yye/ عَيْنِيَّة [العَدَسَةُ العَيْنِيَّةُ في جِهازٍ إِبْصارِيٍّ].



غ /q/ الغَيْن. الحَرْفُ الثّانِي والعِشْـرونَ مِنْ حُروفِ الهِجاءِ وهي بِمثابَةِ ١٠٠٠ في حسابِ الجُمَّل.

**غاب بلـدی** /qäb-e-baladi/ (گيا) ← نی رومـی، غاب رومی.

**غاب رومی** /q.-e-rumi/ (گيا) غابٌ بَلَدِيّ.

**غاب فارسی** /q.-e-färsi/ (گيا) بُوصٌ فارِسِيٌّ.

**غات غات** /qät qät/ ← غدغد.

**غاتی** /qäti/ مَخْلُوط، مُخْتَلِط، مَمْزُوج.

**غار** /qär/ ١. مَغار، مَغارَة، غار، غَوْر، كَهْف، وَصِيْد، وَجْر. ٢. (گيا) الغار، الرِّنْدُ بُوك.

**غارت** /qärat/ غارَة، إغـارَة، مُغار، مَغارَة، سَلْـب، نَهْب، نُهْبَـة، نُهْبَى، نُهَيْبَـى، نَهِيْبَة، السَّـرِقَةُ بـإكْراهٍ، طُعْمَـة، اِغْتِصـابُ الأمْـوالِ، غَـزْو، غُنْم، غَنِيْمَـة، مَغْنَـم، فَيـاح، قَرْصَنَة، قَطْعُ الطُّرُق، نَفَل، نافِلَة، يَغْمَة.

**غارت‌زدگی** /q.-zadegi/ حالَةُ الشَّخصِ المُغارِ عَلَيهِ.

**غارت زده** /q.-zade/ المُغارُ عَلَيـهِ، المَنْهُوبُ عن طَـرِيْقِ الإغارَةِ، المُسْتَغارُ عَلَيهِ، المَسْلُوب.

**غارت شدن** /q.-šodan/ إغارَة / أُغِيْرَ عَلَيْهِم.

**غارت شده** /q.-šode/ المالُ المَنْهُوبُ عَن طَرِيقِ الإغارَة، المالُ المُغارُ، المالُ المَسْلُوبُ.

**غارت کردن** /q.-kardan/ إغارَةً وغـارَةً و مَغارَةً / أغارَ و اِسْتِغارَةً / اِسْتَغارَ عَلَيهم، تَغاوراً / تَغاوَرَ القَوْمُ، نَهْباً / نَهِبَ ـَ و نَهَبَ ـَـ، سَلْباً / سَلَبَ ـُ، اِسْتِلاباً / اِسْتَلَبَ، إذابَةً / أذابَ على العَدُوِّ، شَنّاً / شَنَّ ـُ وإشْناناً / أشَنَّ الغارَةَ على، تَقْشِيْطاً / قَشَّطَ، كَبْساً / كَبَسَ ـِ المَكانَ، هَـزْهَزَةً / هَزْهَزَ.

**غارتگـر** /q.-gar/ مِغْوار، مُغِيْـر، مُغاوِر، نَهّـاب، ناهِـب، سالِـب، سَلّاب، سَلّال، مُهـاجِم، غـانِم، سارِق، قـاطِعُ الطَّرِيْق.

**غارتگری** /q.-g.-i/ ← غارت، راهزنی.

**غار ژاپنی** /qär-e-žäponi/ (گيا) الأكُوْبَة.

**غارشنـاس** /q.-šenäs/ دارِسُ المَغاوِرِ و الكُهُوفِ، عـالِمٌ بِعِلْمِ الكُهُوفِ.

**غارشنـاسی** /q.-š.-i/ عِلْمُ الكُهـوف، دِراسَةُ المَغـاوِرِ و الكُهُوف أو اِكْتِشافِها.

**غار شيحی** /p.-e-šihi/ (گيا) وَزدِيَّة، غـارٌ وَزْدِيٌّ، عَصَل، غارٌ شِيْحِيٌّ.

**غارغار** /qärqär/ نَعِيْب.

**غارغـارک** /q.-ak/ كُلُّ شَـيءٍ ذِي صَوْتٍ و دَوِيٍّ و جَلَبَـةٍ كالرّادِيو والسَّيّارَة.

**غارغـار کردن** /q.-kardan/ نَعْباً و نُعاباً و نَعِيْبـاً و نَعَباناً و تَنْعاباً / نَعَبَ يَنْعِبُ الغُرابُ ← قارقار کردن.

**غار کرزی** /q.-e-karazi/ (گيا) ←غار گيلاس.

**غار گيلاس** /q.-e-giläs/ (گيا) كَرَزُ الغارِ.

**غارنشين** /q.-nešin/ ساكِنُ الغارِ، ساكِنُ الكُهُوفِ.

**غارنشينی** /q.-n.-i/ سُكُونَةُ الكُهُوفِ.

**غاروغور** /qäroqur/ قَرْقَرَةُ البَطْنِ.

**غاروغور کردن** /q.-kardan/ قَرْقَرَةً / قَرْقَرَ البَطْنُ.

**غارها** /qär-hä/ (گيا) الغارِيّات.

**غاريقون** /qäriqun/ (گيا) الغارِيْقُون.

**غاريقون ابيض** /q.-e-abyaz/ (گيا) الغارِيْقُونُ الأبْيَض.

**غاريقون بلوط** /q.-e-balut/ (گيا) صُوفان.

**غاريقون خـوراکی** /q.-e-xoräki/ (گيا) غارِيْقُـون مَرِيء، طُرْثُوثٌ حُلْو.

**غاريقون طبی** /q.-e-tebbi/ (گيا) ← غاريقون ابيض.

**غاز** /qäz/ (جانـ) إوَزّ، وَزّ، وَزَّة [نث].

**غاز چراندن** /q.-carändan/ ۱. عَمَلاً / عَمِلَ ـ بِلافائِدَةٍ. ۲ ← بیکاری، ولگردی.

**غازچرانی** /q.-caräni/ ← غاز چراندن.

**غاز دریایی** /q.-e-daryäyi/ (جانـ) الإوَزُّ البَحْرِيّ.

**غازسانان** /q.-sänän/ (جانـ) الشَّبِيهاتُ بالإوَزّ.

**غاز سیاه** /q.-e-siyäh/ (جانـ) قُوق، قاق.

**غاز قطبی** /q.-e-qotbi/ (جانـ) الإوَزُّ القُطْبِيّ.

**غازمانند** /q.-mänand/ شَبِيهٌ بالإوَزّ، إوَزِّيّ.

**غاز وحشی** /q.-e-vahši/ (جانـ) بَطَّةٌ أو إوَزَّةٌ بَرِّيَّةٌ.

**غازه** /qäze/ دِمامُ الوَجْهِ، حُمْرَة.

**غاسول** /qäsul/ (گیا) قَلْي، صابُونِيَّة، أُشْنانُ الصَّبّاغِيْنَ.

**غاسول رومی** /q.-e-rumi/ (گیا) شَوْكُ القَصّارِ.

**غاشیه‌کش** /qäšiye-keš/ حامِلُ عَباءَةِ السَّرْجِ، عَبْد، مُطِيْع، حامِلُ الغاشِيَةِ.

**غاصب** /qäseb/ غاصِب، مُغْتَصِب، مُنْتَحِل، غاشِم، غَشُوم.

**غاصبانه** /q.-äne/ بِغَصْبٍ.

**غاغا** /qäqä/ ← قاقا.

**غاغالیلی** /q.-lili/ ← قاقا.

**غافت** /qäfat/ (گیا) غَفَث، غافِث.

**غافل** /qäfel/ غافِل، مُغْفَل، غُفْلان، النّاسِي، تالِه، جاهِل، سَهْوان، أُذْنُر، داثِر، سامِد، غارّ، فَهِد.

**غافل شدن** /q.-šodan/ تَغافُلاً / تَغافَلَ عن الأمْرِ، غُفُولاً و غَفْلَةً و غَفَلاً / غَفَلَ ـُ عنه، إغْفالاً / أَغْفَلَ الشَّيءَ، سَهْواً و سُهُوّاً / سَهَا ـُ في الأمْرِ و عن الأمْرِ، لَيَساً / لَيِسَ ـَ و إغْهاباً / أَغْهَبَ عَنْهُ.

**غافل کردن** /q.-kardan/ تَغْفِيْلاً / غَفَّلَهُ.

**غافل گرفتن** /q.-gereftan/ ← غافل گیر کردن.

**غافل گیر کردن** /q.-gir-kardan/ مُغافَلَةً / غافَلَهُ، تَغَفُّلاً / تَغَفَّلَ و اِسْتِغْفالاً / اِسْتَغْفَلَ و تَغافُلاً / تَغافَلَ و اِغْتِفالاً / اِغْتَفَلَ هُـ، فَجْأً و فَجْأَةً و فُجاءَةً / فَجَأَ ـَ و فَجِئَ ـَ، مُفاجاةً / فاجَأَ و اِفْتِجاءً / اِفْتَجَأَ، مُبادَهَةً و بِداهاً / بادَهَهُ بِهِ، بَغْتاً / بَغَتَ ـَ و مُباغَتَةً / باغَتَهُ، مُعاجَلَةً / عاجَلَهُ، اِغْتِلاباً / اِغْتَلَبَ هُـ، غَوْلاً / غالَ ـُ و اِغْتِيالاً / اِغْتالَهُ، مُفالَتَةً و فِلاتاً / فالَتَهُ، مُوافاةً / وافاهُ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُهُ على غِرَّةٍ.

**غافل گیری** /q.-g.-i/ بَغْتَةً، مُباغَتَةً، مُفاجَاَةً.

**غاق** /qäq/ (جانـ) الغاق، الغاقَة، غُرابُ الماءِ.

**غالالوط** /qälälut/ (گیا) الجامِسَة.

**غالب** /qäleb/ (مُنْتَصِر، مُظَفَّر، سائِد، غالِب.

**غالباً** /q.-an/ أَكْثَر، غالِباً.

**غالب شدن** /q.-šodan/ غَلْباً و غَلَبَةً و مَغْلَباً و مَغْلَبَةً و غُلُبّى و غِلِبّى و غُلُبَّةً و غَلابِيَةً / غَلَبَ ـِ تَغَلُّباً / تَغَلَّبَ على، اِغْتِلاباً / اِغْتَلَبَ، مُغالَبَةً و غِلاباً / غالَبَ، تَغالُباً / تَغالَبَ الرَّجُلانِ، اِسْتِيْلاءً / اِسْتَوْلَى، ظَفَراً / ظَفِرَ ـَ و اِظْفاراً / اِظَّفَرَ عليه و بِهِ، عُلُوّاً / عَلاَ ـُ و اِسْتِعْلاءً / اِسْتَعْلاهُ، فَوْقاً و فَوَاقاً / فاقَ ـُ قَهْراً / قَهَرَ ـَ و مُقاهَرَةً / قاهَرَهُ، بَذّاً / بَذَّ ـُ و بَزْواً / بَزَا ـُ هُـ إبْزاءً / أَبْزَى بالأمْرِ، بَكْساً / بَكَسَ ـُ هُـ تَمْثَمَةً / تَمْثَمَ خَصْمَهُ، جَبّاً / جَبَّ ـُ القَوْمَ، جَهْضاً / جَهَضَ ـَ و مُحافَزَةً و حِفازاً / حافَزَ و خَصْماً / خَصَمَ ـِ هُـ تَذْلِيْلاً / ذَلَّلَ، سَبْقاً / سَبَقَ ـِ هُـ على الشَّيءِ، سَيْطَرَةً / سَيْطَرَ عليه، ضَدّاً / ضَدَّ ـُ فُلاناً في الخُصُومَةِ، طَفَقاً و طُفُوقاً / طَفِقَ ـَ بالشَّيءِ، طَوْلاً / طالَ ـُ هُـ و عليهِ، ظَهْراً و ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ بِهِ و عَلَيهِ، اِسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ عَلَى، اِسْتَعَزَّ عَلَيهِ، فَلْجاً / فَلَجَ ـُ القَومَ، فِلاجاً و مُفالَجَةً / فالَجَ و فَرْطاً / فَرَطَ ـُ هُـ تَغْلِيْباً / غَلَّبَ هُـ عَلَيهِ، إظْفاراً / أظْفَرَهُ.

**غال کندن** /qäl-kandan/ إتْماماً / أَتَمَّ هُـ ← قال کندن.

**غال گذاشتن** /q.-gozäštan/ بَوْتَقَةً / بَوْتَقَ ← قال گذاشتن.

**غال گذاری** /q.-gozäri/ بَوْتَقَة.

**غالیس** /qälis/ (گیا) رَأْسُ الهِر، جَمْلَج.

**غالیه** /qäliye/ غالِيَة، غَلْوَى.

**غامض** /qämez/ ← دشوار.

**غامض شدن** /q.-šodan/ ← دشوار شدن.

**غامض کردن** /q.-kardan/ ← دشوار کردن.

**غان** /qän/ (گیا) القان، سَنْدَر، بَتُولا، بَتُولَة.

**غانغرایا** /qänqaräyä/ (پز) الغَنْغَرِيْنَة.

**غانغرایای پوستی** /q.-ye-pusti/ (پز) الغَنْغَرِيْنا الجِلْدِيّ.

**غانغرایای مرطوب** /q.-ye-martub/ (پز) الغَنْغَرِيْنا الرَّطْب.

**غانغرایایی** /q.-yi/ (پز) الغَنْغَرِيْنِيّ.

**غانقرایا** /q./ (پز) ← غانغرایا.

**غائب** /qä'eb/ ۱. مُتَغَيِّب. ۲. الغائِب، الظَّهْر ← پنهان.

**غائب شدن** /q.-šodan/ غَیْباً و غَیْبَةً و غِیاباً و غُیُوباً و مَغِیْباً / غابَ ـِ عنه، تَغایُباً / تَغایَبَ، تَغَیُّباً / تَغَیَّبَ، خَفاءً و خُفْیَةً / خَفِیَ ـَ اِخْتِفاءً / اِخْتَفَی، إخْفاءً / أخْفَی، تَخَفِّیاً / تَخَفَّی، اِسْتِخْفاءً / اِسْتَخْفَی، اِنْخِشافاً / اِنْخَشَفَ، دُقُولاً / دَقَلَ ـِ، عَفْقاً / عَفَقَ ـِ هِباباً / هَبَّ ـَ.

**غائب شونده** /q.-šavande/ غَیُوب، غَیّاب.

**غائب کردن** /q.-kardan/ تَغْییباً / غَیَّبَ و تَخْفِیَةً / خَفَّی و إخْفاءً / أخْفَی و إفْقاداً / أفْقَدَ الشَّیءَ، تَخَنُّساً / تَخَنَّسَ بِهِ.

**غایت** /qäyat/ ۱ ← پایان، نهایت. ۲ ← هدف، مقصود. ۳ ← بسیار.

**غایط** /qäyat/ ← مدفوع.

**غایط کردن** /q.-kardan/ ← مدفوع کردن.

**غائله** /qä'ele/ شَرّ، فَساد، فِتْنَة، أذًی، ضَرَر، شِدَّة.

**غائی** /qä'i/ نِهائیّ.

**غباد** /qobäd/ (جانـ) ← ماهی غباد، ماهی قباد.

**غبار** /qobär/ غُبار، هَبَـاء، غَبَرَة، غُبْرَة، بَـرَی، جُولان، جُـوْل، خِزشـاء، رَهْج، سَـدِیم، ضَبـاب، عِصار، عَصَـر، عَصَـرَة، عُکاب، غـار، قَتَم، قَسْطـال، قَسْطان، قَسْطَـل، قَسْطَلان، لَهَب، مُوْق، هَباب، هِلال، هَوْزَن.

**غبارآلود** /q.-älud/ مُلَوَّثٌ بـالغُبار، مُغَبَّر، مُکَـدَّر، غَبِر، غُبارِیّ.

**غبارآلود شدن** /q.-ä.-šodan/ اِغْبِراراً / اِغْبَرَّ الیَومُ، غَبَراً / غَبِرَ ـَ.

**غبارآلود کردن** /q.-ä.-kardan/ تَغْبِیْراً / غَبَّرَ.

**غبار آلودگی** /q.-ä.-egi/ غَبْرَة.

**غبارآلوده** /q.-ä.-e/ ← غبارآلود.

**غبار انگیختن** /q.-angixtan/ تَغْبِیراً / غَبَّرَ، إغْباراً / أغْبَرَ، إثارَةً / أثارَ الغُبارَ.

**غبارانگیز** /q.-angiz/ مُغَبِّر، مُثِیْرُ الغُبارِ.

**غبار رادیوآکتیو** /q.-e-rädiyoäktiv/ الغُبارُ الذَّرِّیّ.

**غبار فلکی** /q.-e-falaki/ الغُبارُ الفَلَکِیُّ.

**غبار کیهانی** /q.-e-keyhäni/ الغُبارُ الکَوْنِیُّ.

**غباریه** /qobäriyye/ (گیا) عِنَبُ الذِّئْبِ، عِنَبُ الدِّبِّ.

**غبطه خوردن** /qebte-xurdan/ غَبْطاً و غِبْطَةً / غَبَطَ ـِ هُ حَسَـداً و حَسادَةً / حَسَدَ ـُ و تَحْسِیْداً / حَسَّدَ، اِسْتِحْساراً / اِسْتَحْسَرَ فیه الشَّیءُ.

**غبطه دادن** /q.-dädan/ تَغْبِیْطاً / غَبَّطَ.

**غبغب** /qabqab/ ۱. غَبَب، لُغْد، لُغْدُوْد، لَغْـدِیْد، غَبْغَب، لُغْن، لُغْنُون. ۲. [در بوقلمون و خروس] زُغْثَة.

**غبن** /qabn/ الغَبْن.

**غبن فاحش** /q.-e-fähes/ الغَبْنُ الفاحِشُ.

**غبن کشیدن** /q.-kešidan/ تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ.

**غبن یسیر** /q.-e-yasir/ الغَبْنُ الیَسِیْر.

**غبیرا** /qobeyrä/ (گیا) ضَرْبَة.

**غثیان کردن** /qasayän-kardan/ غَثْیاً و غَثَیاناً / غَثَی ـِ و تَغَثِّیاً / تَغَثَّی تِ النَّفْسُ.

**غد** /qodd/ عَنِیْد، المُسْتَعْصِی.

**غدر** /qadr/ ۱ ← خیانت. ۲ ← مکر، حیله.

**غدر کردن** /q.-kardan/ ۱ ← خیانت کردن. ۲ ← مکر کردن، حیله کردن.

**غداره** /qaddäre/ القامَة.

**غداره بستن** /q.-bastan/ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ القامَةَ.

**غداره‌بند** /q.-band/ شَقِیّ، حامِلُ القامَةِ.

**غداره‌بندی** /q.-b.-i/ حَمْلُ القامَةِ ← غداره بستن.

**غدر کردن** /qadr-kardan/ ۱. غَدْراً و غَدَراناً / غَدَرَ ـِ و غَدِرَ ـَ الرَّجلَ و بِهِ. ۲ ← خیانت کردن. ۳ ← فریب دادن.

**غدغد** /qodqod/ قَوْقَأة.

**غدغد کردن** /q.-kardan/ نَقِیْقاً / نَقَّ ـِ و قَوْقَـی تُقَوْقِي قَوْقَأةً ت الدَّجاجَةُ.

**غدغن** /qadaqan/ ← قدغن.

**غده** /qodde/ غُدَّة، غُـدَدَة، عُقْدَة، دُمَّل، خُـرَاج، ذِرْبَة، سَعَفَة، سَلْعَة، طُلُّوع.

**غدهٔ آدرنال** /q.-ye-ädrenäl/ (پز) ← غدهٔ روی کلیه.

**غدهٔ اشک** /q.-ye-ašk/ (پز) مَدْمَع، الغُدَّةُ الدَّمْعِیَّةُ.

**غدهٔ انگورکی لـوله‌یی** /q.-ye-anguraki-ye-luleyi/ (پز) الغُدَّةُ العِنَبِیَّةُ الأنْبُوبِیَّة.

**غدهٔ اپیفیز** /q.-ye-epifiz/ (پز) ← غدهٔ صنوبری.

**غدهٔ باز** /q.-ye-bäz/ (پز) ← غدهٔ برون‌ریز.

**غدهٔ بدخیم** /q.-ye-badxim/ (پز) وَرَمٌ خَبِیْثٌ.

**غدهٔ بـرون ریز** /q.-ye-borun-riz/ (پز) الغُدَّةُ الخـارِجِیَّةُ الإفْراز.

**غدهٔ بسته** */q.-ye-baste/* (پز) ← غدهٔ داخلی، غدهٔ درون‌ریز.

**غدهٔ بناگوشی** */q.-ye-bonägueši/* (پز) النَّکَفَة.

**غدهٔ پاراتیروئید** */q.-ye-pärätiro'id/* (پز) الغُدَّةُ الجَنْبُدَرَقِيَّة.

**غدهٔ پروستات** */q.-ye-porostät/* (پز) غُدَّةُ البُرُوْسْتات.

**غدهٔ پستانی** */q.-ye-pestäni/* (پز) الغُدَّةُ الثَّدْيِيَّة.

**غدهٔ تیروئید** */q.-ye-tiro'id/* (پز) ← تیروئید.

**غدهٔ خوش‌خیم** */q.-ye-xoš-xim/* (پز) وَرَمٌ غَيْرُ خَطِرٍ، وَرَمٌ حَمِيْدٌ.

**غدهٔ خوشه‌یی** */q.-ye-xuše-yi/* (پز) الغُدَّةُ العُنْقُودِيَّة.

**غدهٔ داخلی** */q.-ye-däxeli/* (پز) ← غدهٔ بسته.

**غده درآوردن** */q.-dar-ävardan/* إغداداً / أغَدَّ.

**غدهٔ درقی** */q.-ye-daraqi/* (پز) الجِسْمُ الدَّرَقِيّ.

**غدهٔ درون ریز** */q.-ye-darun-riz/* (پز) الغُدَّةُ الصَّمَّاءُ.

**غدهٔ روده‌یی** */q.-ye-rudeyi/* (پز) الغُدَّةُ المِعَوِيَّة.

**غدهٔ روی کلیه‌ها** */q.-ye-ru-ye-kolyehä/* (پز) الكُظْر، كُظْرَة.

**غدهٔ زیر مغزی** */q.-ye-zir-e-maqzi/* (پز) ← هیپوفیز.

**غدهٔ سرطانی** */q.-ye-saratäni/* (پز) ظِهارَة، إپيثِيلِيُوم.

**غدهٔ شحمی** */q.-ye-šahmi/* (پز) غُدَّةٌ دُهْنِيَّةٌ.

**غده شناسی** */q.-šenäsi/* عِلْمُ الغُدَدِ.

**غدهٔ صنوبری** */q.-ye-sanowbari/* (پز) الغُدَّةُ الصَّنَوْبَرِيَّةُ.

**غدهٔ عرقی** */q.-ye-araqi/* (پز) الغُدَّةُ العَرَقِيَّةُ.

**غدهٔ فوق کلیه** */q.-ye-fowq-e-kolye/* (پز) ← غدهٔ روی کلیه.

**غدهٔ کبدی** */q.-ye-kabedi/* (پز) الغُدَّةُ الكَبِدِيَّة.

**غدهٔ کوچک** */q.-ye-kucak/* (پز) غُدَيْدَة، غُدَّةٌ صَغِيْرَةٌ.

**غدهٔ گوارشی** */q.-ye-govärеši/* (پز) الغُدَّةُ الهَضْمِيَّةُ.

**غدهٔ لمفاتیکی** */q.-ye-lamfätiki/* (پز) ← غدهٔ لنفی، عقدهٔ لنفی.

**غدهٔ لنفی** */q.-ye-lanfi/* (پز) ← عقدهٔ لنفی.

**غدهٔ مترشحهٔ خارجی** */q.-ye-motaraššehe-ye-xäreji/* (پز) ← غدهٔ برون‌ریز.

**غدهٔ مترشحهٔ داخلی** */q.-ye-m.-ye-däxeli/* (پز) غدهٔ درون‌ریز.

**غدهٔ معدی** */q.-ye-ma'di/* (پز) الغُدَّةُ المَعِدِيَّةُ.

**غدهٔ نخامی** */q.-ye-noxämi/* (پز) الغُدَّةُ النُّخامِيَّةُ.

**غده‌های اشکی** */q.-hä-ye-aški/* (پز) الغُدَدُ الدَّمْعِيَّة.

**غده‌های برونر** */q.-hä-ye-bruner/* (پز) غُدَدُ بْرُوْنِر.

**غده‌های بزاقی** */q.-hä-ye-bozäqi/* (پز) الغُدَدُ اللُّعابِيَّة.

**غده‌های بناگوشی** */q.-hä-ye-bonä-guši/* (پز) الغُدَدُ النَّكَفِيَّةُ.

**غده‌های تحت فکی** */q.-hä-ye-taht-e-fakki/* (پز) ← غده‌های زیرآرواره‌یی.

**غده‌های تناسلی** */q.-hä-ye-tanäsoli/* (پز) الغُدَدُ التَّناسُلِيَّةُ.

**غده‌های جنسی** */q.-hä-ye-jensi/* (پز) ← غده‌های تناسلی.

**غده‌های زبانی** */q.-hä-ye-zabäni/* (پز) الغُدَدُ اللِّسانِيَّةُ.

**غده‌های زیرآرواره‌یی** */q.-hä-ye-zir-ärväreyi/* (پز) الغُدَدُ اللُّعابِيَّةُ تَحْتَ الفَكِّ الأَسْفَلِ.

**غده‌های زیر زبانی** */q.-hä-ye-z.-zabäni/* (پز) الغُدَدُ التَّحْلِسانِيَّةُ.

**غده‌های کوپر** */q.-hä-ye-koper/* (پز) غُدَّتا كاوْبِر.

**غده‌های گوارش** */q.-hä-ye-goväreš/* (پز) الغُدَدُ الهَضْمِيَّةُ.

**غده‌های لیبرکون** */q.-hä-ye-liberkun/* (پز) غُدَدُ لِيبِرْكُون.

**غده‌یی** */q.-yi/* غُدِّيّ، غُدَدِي.

**غذا** */qazä/* قُوْت، قِيْت، قِيْتَة، غَـذْو، تَغْذِيَـة، غِذاء، مَأْكَلَة، مَـأْكُول، أكال، أُكْل، أُكُل، طَعـام، مَطْعَم، طُعْم، طُعْمَة، بِيْـت، بِيْتَة. ◆~ی یک شبه را ندارد: مـا لَهُ بِيْتَـةُ لَيْلَةٍ. رِزْق، رَفْض، سَكَن، سُكْن، صَمات، عَضاض، عُقْر، عَلُوج، عَلْس، عَيْش، لُوس، مَوُنَة، مُؤْنَة، مُسْك.

**غذا خوردن** */q.-xordan/* طَعاماً / طَعِمَ ـَ تَغَذِّياً / تَغَذَّى، اِغْتِذاءً / اِغْتَذَى، جَرْجَمَةً / جَرْجَمَ الطَّعـامَ، تَضْحِيَةً / ضَحَّى، لَجْذاً / لَجَذَ ـُ، لَجَذاً / لَجِذَ ـَ، لَسّاً / لَسَّ ـُ الطَّعامَ، هَنْأً / هَنَأَ يَهْنَأُ.

**غذا خوری** */q.-xori/* ← غذا خوردن.

**غذا دادن** */q.-dädan/* غَذْواً / غَذا ـُ، تَغْـذِيَةً / غَذَّى، إطْعاماً / أَطْعَمَ، تَلْقِيْماً / لَقَّمَ و تَلْقِيْفاً / لَقَّفَ هُـ الطَّعامَ.

**غذائی** /q.-'i/ غِذائِيّ، مَأْكول ← خوراکی ۲.

**غذائیت** /q.-'iyyat/ قابِلِيَّةُ التَّغْذِيَةِ.

**غر** /qer/ ← قر.

**غر** /qor/ ۱. مَفْتُوق. ۲. تَوَرُّمُ بَعْضِ الأَعْضاءِ.

**غراب** /qoräb/ ۱. (جانـ) ← کلاغ. ۲. (نجـ) غُـراب، الخِباءُ اليَمانِيُّ.

**غراب‌البین** /q.-ol-beyn/ (جانـ) القاق.

**غرابت استعمال** /qaräbat-e-est'mäl/ غَرابَةُ الإسْتِعْمالِ.

**غرامات جنگ** /qarämät-e-jang/ تَعْوِيضـاتٌ [تَدْفَعُها دولةٌ مَهزولةٌ إلى أُخْرى مُنْتَصِرَة].

**غرامت** /qarämat/ غَرامَة، غَرامَةٌ مـالِيَّةٌ. عِوَض، تَعْوِيضٌ عَنْ ضَرَرٍ.

**غرامت اجرائی** /q.-e-ejrä'i/ الغَرامَةُ الإجْرائِيَّةُ.

**غرامت بستن** /q.-bastan/ فَرْضاً / فَرَضَ ـِ غَرامَةً، تَغْرِيماً / غَرَّمَ، مُعاقَبَةً / عاقَبَ.

**غرامت پرداز** /q.-pardäz/ الغارِم.

**غرامت جنائی** /q.-e-jenä'i/ الغَرامَةُ الجِنائِيَّةُ.

**غرامت جنگی** /q.-e-jangi/ تَعْوِيضُ حَـرْبٍ، تَعْوِيضاتُ أَضْرارِ الحَرْبِ.

**غرامت دادن** /q.-dädan/ غُرْماً و غَرامَةً و مَغْرَماً / غَرِمَ ـَ تَعْوِيضاً / عَوَّضَ عن، عَوْضاً و عِـوَضاً و عِياضاً / عاضَ ـُ مُعاوَضَةً / عاوَضَ، إعاضَةً / أَعاضَ فُلاناً من كذا.

**غرامت گرفتن** /q.-gereftan/ تَعَوُّضـاً / تَعَوَّضَ مِنْـهُ، اِعْتِياضاً / اِعْتاضَ، اِسْتِعاضَةً / اِسْتَعاض، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ الغَرامَةَ.

**غرامت مدنی** /q.-e-madani/ الغَرامَةُ المَدَنِيَّةُ.

**غران** /qorrän/ ضَمْضَم، زَئِر، زائِر، مُزْئِر، مُزَمْجِر، صارِخ، وَهْواه.

**غرب** /qarab/ (پز) وَرَمُ المَآقِي.

**غربال** /qarbäl/ غِرْبال، مُنْخُل، مِنْفَض، مِنْسَف، مِنْسَفَة، هِزْقِل، مِهَزَّة.

**غربال اراتستن** /q.-erätosten/ مُنْخُلُ إراتُوسِتن.

**غربال بند** /q.-band/ ۱. صانِعُ المُنْخُلِ، صانِعُ الغَرابِيلِ. ۲. الغَجَرِيّ ← کولی.

**غربال بوجاری** /q.-e-bujäri/ سَمِيْد.

**غربال شده** /q.-šode/ مُغَرْبَل.

**غربال کردن** /q.-kardan/ نَخْلاً / نَخَلَ ـُ الدَّقِيْقَ، اِنْتِخالاً / اِنْتَخَلَ، تَنَخُّلاً / تَنَخَّلَ، غَرْبَلَةً / غَرْبَلَ، حَصْلاً / حَصَلَ ـُ الدَّقيقَ، نَسْفاً / نَسَفَ ـِ الشَّيءَ.

**غربالی** /q.-i/ (پز) عَظْمٌ مِصْفَوِيٌّ.

**غربت رفتن** /qorbat-raftan/ اِغْتِراباً / اِغْتَرَبَ.

**غربت زده** /q.-zade/ مُغْتَرِب.

**غربتی** /q.-i/ ← کولی.

**غرب‌زدگی** /qarb-zadegi/ ذَيْلِيَّةُ الغَرْبِ.

**غرب‌وزان** /q.-vazän/ الرِّياحُ الغَرْبِيَّةُ أو العَكْسِيَّةُ.

**غربی** /q.-i/ الغَرْبِيّ.

**غرتشن** /qortašan/ ظالِم، مُسْتَبِدُّ الرَّأْيِ.

**غرتی** /qerti/ جِلْف، سَيِّءُ العَمَلِ.

**غرچ غـرچ** /qerecqerec/ صَـوْتُ اِصْطِكاكِ الأَسْنـانِ، صوتُ اِصْطِكاكِ كُلِّ مادّةٍ بأُخْرَى.

**غرچ غروچ** /q.-qoruc/ ← غرچ غرچ.

**غر زدن** /qor-zadan/ دَمْدَمَةً / دَمْدَمَ الغَضُوبُ، هَمْهَمَةً / هَمْهَمَ.

**غرس شده** /qars-šode/ مَزْرُوْع.

**غرس کردن** /q.-kardan/ ← کاشتن.

**غرش** /qorreš/ ۱. جَأَر، جُـؤار، صَوْتٌ مُهِيْـبٌ، قَصْف، دَوِيٌّ، قَعْقَعَةٌ أو غَرِيْـفُ الرَّعْدِ، هَدِيْـرُ أو هَزِيْزُ الرَّعْـدِ، هَزِيْمُ الرَّعْدِ. ۲. زَئِيْر، زَمْجَرَة، زَمْزَمَة، هَدِيْرُ الأَسَدِ.

**غر شدن** /qor-šodan/ ۱. فَتْقاً / فُتِقَ مج ـِ الرَّجلُ. ۲. تَحَدُّباً / تَحَدَّب و تَقَعُّراً / تَقَعَّرَ الإناءُ، خَفَس سطحُ الآنيةِ المعدنيّةِ عند ارتطامِها بالأرض [عم]. ۳. تَضَخُّماً / تَضَخَّمَ و تَوَرُّماً / تَوَرَّمَ و بَرَزاً / بَرَزَ ـُ و بَرِزَ ـَ العُضْوُ.

**غرش کردن** /qorreš-kardan/ ← غریدن.

**غرشمال** /qerešmäl/ مَغُولِيُّ الأَطْوارِ ← کولی.

**غرشمالی** /q.-i/ الأَطْوارُ المَغُولِيَّة.

**غرض** /qaraz/ غَرَض، هَدَف، نِيَّة، قَصْد، مَعْنَى، وَدْع.

**غرض‌دار** /q.-där/ مُغْرِض.

**غرض داشتن** /q.-däštan/ قَصْداً / قَصَدَ ـِ، إرادَةً / أرادَ.

**غرض‌ورز** /q.-varz/ ← غرض‌دار.

**غرض‌ورزی** /q.-v.-i/ الإغْراض، تَحامُل.

**غرض‌ورزی کردن** /q.-v.-i-kardan/ إغْراضاً / أَغْرَضَ في كَلامِهِ.

**غرغـر** /qorqor/ دَمْـدَمَة، هَمْهَمَـةُ الغَضوبِ، زَمْجَـرَة، هَمْرَة، نَقّ، نَقِيْق، تَذَمُّر، أُفَف، ضَجَر، غَمْغَمَة.

**غرغر كردن** /q.-kardan/ دَمْدَمَةٌ / دَمْدَمَ وتَمْتَمَةٌ / تَمْتَمَ بِغَضَبٍ، تأفُّفاً / تَأَفَّفَ، بَـرْبَرَةٌ / بَرْبَرَ، بَـرْجَمَةٌ / بَرْجَمَ، بَرْطَمَةٌ / بَرْطَـمَ، تَضَجُّراً / تَضَجَّرَ، غَمْغَمَةٌ / غَمْغَمَ، تَغَمْغُماً / تَغَمْغَمَ، تَقَمْقُماً / تَقَمْقَمَ، هَمْهَمَةٌ / هَمْهَمَ.

**غرغرو** /q.-u/ مُتَغَمْغِم، أَبُوالهَمْهَم.

**غرغـره** /qarqare/ ١. مَضْمَضَة. ٢. غَرُوْر، غَـرْغَرَة، مـا يُتَغَرْغَرُبِهِ.

**غرغره** /qerqere/ بَكَرَةُ الخِيْطانِ.

**غرغرهٔ القا** /q.-ye-elqä/ مِلَفُّ حَبٍّ أو مُحاثَّةٍ.

**غرغره كردن** /qarqare-kardan/ غَرْغَرَةٌ / غَرْغَرَ، تَغَرْغُراً / تَغَرْغَـرَ بالمـاءِ أو الدَّواءِ، جَـرْجَرَةٌ / جَرْجَـرَ، مَضْمَضَةٌ / مَضْمَضَ الماءَ في فَمِهِ، زَغْرَغَةٌ / زَغْرَغَ.

**غرفه** /qorfe/ الغُرْفَـة، القاعَةُ الّتـي تَجْتَمِعُ فيهـا بعضُ الهيئاتِ لِلمُداولَة.

**غرفهٔ بازرگانی** /q.-ye-bäzargäni/ غُرْفَةُ التِّجارَة.

**غرفه كشاورزی** /q.-ye-kešävarzi/ غُرْفَةُ الزِّراعَة.

**غرفهٔ نمايش كالا** /q.-ye-namäyeš-e-kälä/ غُرْفَةُ العَرْضِ.

**غرق** /qarq/ ← غرق شده، غريق، غرقه.

**غرقاب** /q.-äb/ أعْماقُ البَحْرِ، مَكانٌ عَميـقٌ في البَحْرِ أو النَّهْرِ، لُجَّة، مُعْظَمُ الماءِ.

**غرق دره** /q.-darre/ وادٍ مَغْمُورٌ أو غاطِسٌ.

**غرق شدگی** /q.-šodegi/ ١. غَرْق، غَمْس، غَطّ. ٢. مَوْتُ الغَمْرِ.

**غرق شدن** /q.-šodan/ غَرَقاً / غَرِقَ ـَ بَوْقاً و بُؤُوْقاً / باقَ ـُ السَّفينـةُ، رُسُوبـاً و رَسَباً / رَسَبَ و رَسُـبَ ـُ الشّـيءُ في الماءِ، سَوْخاً / ساخَ ـُ غَوْصاً و غِياصـاً و غِياصَةً و مَغَاصاً / غاصَ ـُ تَقَمْقُماً / تَقَمْقَمَ، هَرَباً و هُرُوباً / هَرَبَ ـُ.

**غرق شده** /q.-šode/ ← غرقه.

**غرق كردن** /q.-kardan/ تَغْرِيْقاً / غَرَّقَ، إغراقاً / أغْرَقَ، تَغْوِيْماً / غَوَّمَ المكانَ، غَمْراً / غَمَرَ ـُ هُـ بالماءِ، خَضْجاً / خَضَجَ ـُ و قَرْطَلَةً / قَرْطَلَ هُـ في الماءِ.

**غرقه** /q.-e/ غارِق، غَرِيْق، غَرِق، غَـرْقان، غَمْر، مَغْمُور، مُقْعَم.

**غرقه به‌خون** /q.-e-be-xun/ مُتَشَحِّط، مُتَلَطِّخٌ بِدَمِهِ.

**غرقه شدن** /q.-e-šodan/ ← غرق شدن.

**غرقه كردن** /q.-e-kardan/ ← غرق كردن.

**غر كردن** /qor-k./ ١. فَتْقاً / فَتَقَ ـُ. ٢. تَوْرِيْماً / وَرَّمَ. ٣. تَحْدِيْباً / حَدَّبَ وتَقْعِيْراً / قَعَّرَ الإناءَ.

**غرمب** /qoromb/ طُرْب، تُرْم.

**غرمبه** /q.-e/ ← غرنبه، بانگ، فرياد.

**غرنبه** /qoronbe/ ← بانگ، فرياد.

**غرنبيدن** /qoronbidan/ ← غرّيدن.

**غرنده** /qorrande/ ← غرّان.

**غـروب** /qorub/ ١. الغُـرُوب، الغَـرْب، أُفُـول، غِيـاب، غَيْبُوبَة، زَوالُ الشَّمْسِ، بُزُوْغ. ٢. مَغْرِب.

**غروب كردن** /q.-kardan/ أُفُولاً / أَفِلَ ـَ، غُرُوباً / غَرَبَ ـُ غِياباً و غَيْبُوبَةً / غابَ ـِ خُفُوقاً / خَفَقَ ـُ و إخْفاقاً / أَخْفَقَ النَّجْمُ، بُيُوداً / بادَ ـِ ت الشَّمْسُ، بَوْقاً و بُـؤُوْقاً / باقَ ـُ النَّجْمُ، شَفًى / شَفِيَ ـَ ت الشَّمْسُ، غِياراً و غُؤُوْراً / غارَ ـُ و تَغْوِيراً / غَوَّرَ و وَجْباً و وُجُوباً / وَجَبَ يَجِبُ، وَقْبـاً و وُقُوْباً / وَقَبَ يَقِبُ تِ الشَّمْسُ.

**غروب كننده** /q.-konande/ آفِل، بازِغ.

**غرور** /qorur/ الاغْتِرارُ بـالذّاتِ، تَكَبُّـر، كِبْر، اِسْتِكْبـار، عُجْب، فَخْـر، نَخْوَة، عَظَمَة، أَنَفَـة، تِيْه، حُمْـق، خُيَلاء، تَرَفُّـع، زَهْو، تَشـامُخ، شَمَـم، عَجْرَفَـة، غَطْرَسَـة، نَشْوَةُ الطَّرَبِ، نُعَرَة، نَفْخَةٌ كاذِبَة، نَفْخ.

**غرورانگيز** /q.-angiz/ مُثِيْرُ الغُرورِ و التَّكَبُّرِ.

**غرور جـوانی** /q.-e-javäni/ ١. طَيْشُ الشَّبـابِ. ٢. حَبُّ الشَّبابِ.

**غرور داشتن** /q.-däštan/ غَرّاً و غِراراً / غَرَّ ـُ تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ.

**غروغربيله** /qer-o-qarbile/ الدَّلالُ والغَمْزَةُ والغُنْجُ.

**غر و غمزه** /q.-o-qamze/ الهَزُّ و الغَمْز ← قر و غمزه.

**غرو غمزه آمدن** /q.-o-q.-ämadan/ هَزّاً / هَزَّ ـُ جِسْمَهُ و غَمْزاً / غَمَزَ ـِ بالعَيْنِ.

**غروفر** /q.-o-fer/ تَهَنْدُم ← قر و فر.

**غرولند** /qor-o-lond/ ← غرغر.

**غرولند كردن** /qor-o-l.-kardan/ ← غرغر كردن.

**غره شـدن** /qerre-šodan/ ← فـريب خـوردن، گـول خوردن.

**غره کردن** /q.-kardan/ ← فریب دادن، گول زدن.
**غریب** /qarib/ شاذّ، غـریب، غُـرب، أتاوِي، أُتِـيّ، تارّ، جَنِيب، سـاكِع، شَجِير، شَطِيـر، طارِيء، طُورِيّ، عَـرِير، القاذِي، نَزِيع، نازِع، هادِف.
**غریبانه** /q.-äne/ بِطَرِيقَةِ الغُرباء، بِضَعَةٍ، بِتَذَلُّلٍ.
**غریب‌پرست** /q.-parast/ ← غریب‌نواز.
**غریب‌پرستی** /q.-p.-i/ ← غریب‌نوازی.
**غریب‌خانه** /q.-xäne/ رِباط.
**غریب شدن** /q.-šodan/ غُرْبَةٌ و غُرْبـاً و غَرابَةٌ / غَرَبَ ـُ اِغْتِراباً / اِغْتَرَبَ.
**غریب شمردن** /q.-šemordan/ اِسْتِغْراباً / اِسْتَغْرَبَ.
**غریب‌کش** /q.-koš/ مُؤْذِي الغُرَباءِ.
**غریب‌گز** /q.-gaz/ ← شب‌گز.
**غریب‌نواز** /q.-naväz/ مُحِبُّ الغُرَباء، إكْرامُ الضَّيْفِ.
**غریب‌نوازی** /q.-n.-i/ حُبُّ الغُرَباء.
**غریبه** /q.-e/ ← غریب.
**غریبی** /q.-i/ جَنابَة، غُرْبَة.
**غریبی کردن** /q.-i-kardan/ ← تَغَرُّباً / تَغَرَّبَ.
**غریدن** /qorridan/ ۱. زَأْراً و زَئِيراً / زَأَرَ ـَ و زمْجَرَةً / زَمْجَرَ الأَسَدُ، تَزَمْجُراً / تَزَمْجَرَ، جَأْراً و جُؤاراً / جَأَرَ ـَ، ذَمْراً / ذَمَرَ ـُ و ضَمْضَمَةً / ضَمْضَمَ الأَسَدُ، كَشْراً / كَشَرَ ـِ السَّبُعُ عن نابِهِ، نَهِيتاً و نُهاتاً / نَهَتَ ـَ الأَسَدُ، وَهْوَهَةً / وَهْوَهَ الأَسَدُ في زَئِيرِه. ۲. هُبُوباً و هَبِيباً و هَبّاً / هَبَّ ـُ ت الرِّيحُ، هَدْراً و تَهْداراً / هَدَرَ ـِ الرَّعْدُ أو البَحْرُ، هَفّـاً و هَفِيْفاً / هَفَّ ـِ تِ الرِّيحُ، جَرْجَرَةً / جَرْجَرَ الرَّعْدُ، صُراخاً و صَرِيخاً / صَرَخَ ـُ، قَصْفاً و قَصِيْفاً / قَصَفَ ـِ الرَّعْـدُ، قَعْقَعَةً / قَعْقَعَ الـرَّعْدُ، لَعْلَعَةً / لَعْلَعَ و هَمْهَمَةً / هَمْهَمَ الرَّعْدُ.
**غریو** /qeriv/ ← فریاد، بانگ.
**غریزه** /qarize/ غَرِيْزَة، سَلِيْقَة، مَلَكَة، باعِثَة.
**غریزی** /qarizi/ الغَرِيْزِيّ، سَلِيْقِيّ، فِطْرِيّ، طَبِيعيّ.
**غریق** /qariq/ ← غرق شده.
**غزال** /qazäl/ ← آهو.
**غزال افریقایی** /q.-e-efriqäyi/ (جانـ) الهَلِيْم.
**غزال بزرگ افـریقا** /q.-e-bozorg-e-efriqä/ (جانـ) أَرْخ، مَهاة، مارِيَة، مَتْهَة.
**غزال دور دور** /q.-e-dur-dur/ (گیا) إبْرَةُ العَجُوز، حَشِيْشَةُ الإبْرَة.
**غزال سودانی** /q.-e-sudäni/ (جانـ) النَّاشِط.
**غزل** /qazal/ غَزَل، نَشِيْد، أُنْشُودَة، نَسِيْب.
**غزل‌خوان** /q.-xän/ قارِئُ الغَزَلِ.
**غزل‌خوانی** /q.-x.-i/ قِراءَةُ الغَزَلِ.
**غزل‌سرا** /q.-sarä/ الغَزَلِيّ، الغَزِل.
**غزل‌سرایی** /q.-s.-yi/ سَرْدُ الغَزَلِ، إنْشادُ الغَزَلِ.
**غزل‌سرایی کردن** /q.-s.-yi-kardan/ ← غزل گفتن.
**غزل غزلها** /q.-e-q.-hä/ نَشِيْدُ الأناشِيْدِ.
**غزل گفتـن** /q.-goftan/ سَرْداً / سَـرَدَ ـُ شِعْـراً غَزَلِيّـاً، إنْشاداً / أَنْشَدَ غَزَلاً، تَشْبِيْباً / شَبَّبَ، تَشَبُّباً / تَشَبَّبَ.
**غزل‌گوی** /q.-guy/ ← غزل‌سرای.
**غزلهای سلیمان** /q.-hä-ye-soleymän/ ← غزل غزلها.
**غزن قفلی** /qazan-qofli/ ← قزن قفلی.
**غژغژ** /qež-qež/ صَرِيْف، صَرِير، تَزْيِيْق.
**غژغـژان رفتن** /qaž-qaž-än-raftan/ زَحْفاً و زَحَفـاناً و زُحُوفاً / زَحَفَ ـَ الصَّبِيُّ.
**غژ کردن** /qež-kardan/ رَنِيْناً / رَنَّ ـِ ت الرَّصاصَةُ، أَزّاً و أَزازاً و أَزِيْزاً / أَزَّ ـِ.
**غژگاو** /qaž-gäv/ (جانـ) قُطاس، قُوْتاش.
**غسال** /qassäl/ غَسّال، مَنْ يُغَسِّلُ المَوْتَى.
**غسال‌خانه** /q.-xäne/ مُغْتَسَل.
**غسالی** /q.-i/ غَسْلُ المَوْتَى.
**غسل** /qosl/ الغُسْل.
**غسل ارتماسی** /q.-e-ertemäsi/ الغُسْلُ الإرْتِماسِيّ.
**غسل استحاضه** /q.-e-estehäze/ ← غسل حیض.
**غسل ترتیبی** /q.-e-tartibi/ الغُسْلُ التَّرْتِيْبِيّ.
**غسل تعمید** /q.-e-ta'mid/ غُسْلُ التَّعْمِيْدِ، تَنْصِير، عِماد.
**غسل تعمیـد کردن** /q.-e-t.-kardan/ تَعَمُّداً / تَعَمَّدَ، تَعْمِيْداً / عَمَّدَ، اِعْتِماداً / اِعْتَمَدَ، تَنْصِيْراً / نَصَّرَ.
**غسل جنابت** /q.-e-janäbat/ غُسْلُ الجَنابَةِ.
**غسل حیض** /q.-e-heyz/ غُسْلُ الحَيْضِ.
**غسل دادن** /q.-dädan/ غُسْلاً / غَسَـلَ ـِ، مَضْمَضَـةً / مَضْمَضَ، شَطْفاً / شَطَفَ ـُ.
**غسل کردن** /q.-kardan/ اِغْتِسالاً / اِغْتَسَلَ.
**غسـل مـس‌میـت** /q.-e-masse-mayyet/ غُسْـلُ لَمْـسِ

المَیِّتِ.

**غسل میت** /q.-mayyet/ غُسْلُ المَيِّتِ.

**غسل نفاس** /q.-e-nefäs/ غُسْلُ النِّفاسِ.

**غش** /qaš/ ۱. غَمْـي، إغْماء، غَشْـوَة، غَشَيان، غَشْيَـة، فَشَيان، نَوْبَةٌ مَرَضِيَّةٌ. ۲ ← غش کرده.

**غشاء** /qešä'/ (پز) غِشاء.

**غشاء آبکی** /q.-e-äbaki/ (پز) غِشاءٌ مَصْلِيٌّ.

**غشاء بیـن‌دنده‌یـی** /q.-e-beyn-e-dandeyi/ (پز) غِشـاءٌ بَيْضِلْعِيٌّ.

**غشاء جمجمه** /q.-e-jomjome/ (پز) سِمْحاقُ الجُمْجُمَة.

**غشاء جناحی** /q.-e-janähi/ (پز) الغِشاءُ الجَناحِيّ.

**غشاء جنب** /q.-e-janb/ (پز) ← آبشامه.

**غشاء خارجـی قلب** /q.-e-xäreji-ye-qalb/ (پز) تـأْمُور، تامُور، غِلافُ القَلْبِ.

**غشاء داخلی عروق** /q.-e-däxeli-ye-oruq/ (پز) البِطانَة [الغِشاءُ المُبَطِّنُ لِلأَوْعِيَةِ الدَّمَوِيَّةِ].

**غشاء درونی قلب** /q.-e-daruni-ye-qalb/ (پز) ← درون شامهٔ دل.

**غشاء دمـاغی** /q.-e-demäqi/ (پز) سِحاءَة، سِحـايَة، أُمُّ الدِّماغِ، أُمُّ الرَّأْسِ.

**غشاء زجـاجی** /q.-e-zojäji/ (پز) غِشـاءٌ زُجاجِـيٌّ، غشاءٌ شَفّافٌ.

**غشاء زلالی** /q.-e-zoläli/ (پز) ← غشاء مائی.

**غشـاء سروزی محیـط دمـاغ** /q.-e-seruzi-ye-mohit-e-demäq/ (پز) ← عنکبوتیه.

**غشاء صدر و ریه** /q.-e-sadr-o-riye/ (پز) غِشاءُ الجَنْبِ.

**غشاء عضلانی** /q.-e-azoläni/ (پز) الغِشاءُ العَضَلِيّ.

**غشاء غضروف** /q.-e-qozruf/ (پز) غِلافُ الغُضْرُوف.

**غشاء فانی** /q.-e-fäni/ (پز) الغِشاءُ السّاقِط.

**غشاء لیفی** /q.-e-lifi/ (پز) غِشاءٌ لِيفِيٌّ.

**غشاء مائی** /q.-e-mä'i/ (پز) الغِشاءُ المَصْلِيّ.

**غشاء مخاطی** /q.-e-moxäti/ (پز) غِشاءٌ مُخاطِيٌّ.

**غشاء مخاطی درون رحم** /q.-e-m.-ye-darun-e-rahem/ (پز) ← غشاء فانی.

**غشاء نیم‌تراوا** /q.-e-nim-tarävä/ (پز) غِشاءٌ شِبْهُ مُنْفِذٍ.

**غشاء هسته‌یی** /q.-e-hasteyi/ (پز) الغِشاءُ النَّوَوِيّ.

**غشائی** /q.-i/ الغِشائِيّ.

**غشغرق** /qesqereq/ مُشاحَنَـة، خِصام، نِزاع، مُجـادَلَة، جَدَل.

**غش کردن** /qaš-kardan/ غُشْياً و غَشَياناً / غُشِيَ مج ـ عليه، إغْماءً / أُغْمِيَ مج عليه، غَمْياً / غُمِيَ مج بِـ غَيْباً و غَيْبَةً / غابَ ـ عن الوُجُود، سَوْخاً / ساخَ ـُ ت رُوْحُهُ.

**غش کـرده** /q.-karde/ غَمْيـان، غَمَـى، مُغْمِـيٌّ عَلَيـه، مَغْشِيٌّ عَلَيه، مُغْمَى عَلَيه.

**غشی** /q.-i/ صَرِيع، مَصْرُوع، وَقِيْط.

**غصب** /qasb/ ۱. اِغْتِصاب، اِغْتِصابُ الأَمْوالِ، بَلْص. ۲ ← غصبی.

**غصب کردن** /q.-kardan/ غَصْباً غَصَبَ ـِ، اِغْتِصاباً / اِغْتَصَبَ، مُغاصَبَةً / غاصَبَ، اِنْتِحالاً / اِنْتَحَلَ، نَزْعاً / نَزَعَ ـِ مِنْهُ مِلْكَـهُ، تَسَحُّباً / تَسَحَّبَ مِن حقِّ فُـلانٍ، عَتْرَسَةً / عَتْرَسَ هُـ مالَه، تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ و هَمْطاً / هَمَطَ ـِ المالَ.

**غصب‌کننده** /q.-konande/ الغاصِب.

**غصبی** /q.-i/ الشَّيءُ المَغْصُوب، غَصْب.

**غصه** /qosse/ ← غم.

**غصه‌خور** /q.-xor/ ← غمخوار، غمگین.

**غصه خوردن** /q.-x.-dan/ ← غم خوردن.

**غصه دادن** /q.-dädan/ ← غمگین کردن.

**غصه‌دار** /q.-där/ ← غمگین.

**غصه‌دار شدن** /q.-d.-šodan/ ← غمگین شدن.

**غصه‌دار کردن** /q.-d.-kardan/ ← غمگین کردن.

**غضب** /qazab/ غَضَب، وَجْد، جِدَة، مَوْجِدَة، وِجْدان.

**غضب‌آلود** /q.-älud/ ← خشمگین، غضبناک.

**غضب کردن** /q.-kardan/ ← خشمگین شدن.

**غضبناک** /q.-näk/ غاضِـب، مَغِيْظ، مُغْتـاظ، حَانِـق، حَنِق، ثائِر، مُحْتَدّ، حَمْقان، مَحْمُوق ← خشمگین.

**غضبناک شدن** /q.-n.-šodan/ ← خشمگین شدن.

**غضبناک کردن** /q.-n.-kardan/ ← خشمگین کردن.

**غضروف** /qozruf/ (پز) غُضْرُوْف، غُرْضُوف.

**غضـروف انگشتـری** /q.-e-angoštari/ (پـز) الغُضـروفُ الحَلْقانِيّ.

**غضروفی جناحی** /q.-i-janähi/ (پز) الغُضْرُوْفِيُّ القَصِّيّ.

**غضروف خنجری** /q.-e-xanjari/ (پز) ← زائدهٔ خنجری.

**غضروف دنده‌یی** */q.-e-dandeyi/* (پز) غُضروفٌ ضِلعِيٌّ.

**غضـروف سر استخـوان کتـف** */q.-e-sar-e-ostoxan-e-ketf/* (پز) النُّغْض مِن الکَتِفِ.

**غضروف‌شناسی** */q.-šenäsi/* (پز) عِلْمُ الغَضاريْف.

**غضروف مکبی** */q.-e-mokebbi/* (پز) غُضروفٌ لَهاتِيٌّ.

**غضروف لالـهٔ گوش** */q.-e-läle-ye-guš/* (پز) غُضـرُوْفٌ أُذُنِيٌّ.

**غضروف مفصلی** */q.-e-mafsali/* (پز) غُضروفٌ مَفصِلِيٌّ.

**غضروف‌های حنجره‌یی** */q.-hä-ye-hanjareyi/* (پز) ← غضروفهای هرمی.

**غضروف‌هـای نایـی** */q.-hä-ye-näyi/* (پز) الغَضـاريْفُ الرُّغامَويّة.

**غضروف‌های هرمی** */q.-hä-ye-herami/* (پز) النُغْضروفانِ الطِرْجِهاريّانِ.

**غضروفی** */q.-i/* (پز) الغُضرُوفِيّ.

**غضـروفی خنجـری** */q.-i-xanjari/* (پـز) الغُضروفِـيُّ الخَنْجَرِيُّ.

**غضروفـی دنده‌یـی** */q.-i-dandeyi/* (پـز) الغُضرُوْفِـيُّ الضِّلْعِيُّ.

**غضروفـی شاخـی** */q.-i-šäxi/* (پز) غضـروفٌ ذُو قُرُونٍ صَغِيْرة.

**غفلت** */qaflat/* غَفْلَـة، جَهْل، إهْمـال، تَهاوُن، سَهْـو، نِسْيان، سِنَة، طُمْر، عِبَش، غَرارَة، غِرَّة، قَصْر، لَهاعَة.

**غفلتاً** */q.-an/* غَفْلَةً، بَغْتَةً، عَلَى غِرّة.

**غفلت‌کـار** */q.-kär/* غَفْلان، غـافِل، الـلّاهِي، لامُبـالٍ، مُهْمِل، السّاهِي، سَهْوان.

**غفلت‌کـارانه** */q.-k.-äne/* بِلامُبالاةٍ، بـإهْمالٍ، بِطَيْشٍ، بِغَيْرِ اِتْقانٍ.

**غفلت‌کاری** */q.-k.-i/* إهْمال، غَفْلَة، لامُبالاة.

**غفلت کردن** */q.-kardan/* غُفُولاً و غَفْلَةً و غُفَلاً / غَفَلَ ـُ عنه، إغْفـالاً / أغْفَلَ الشّـيءَ، تَغَفُّلاً / تَغَفَّلَ و تَغـافُلاً / تَغافَلَ عنه، سَهْواً و سُهُوّاً و سَهْوَةً / سَهَا ـُ عنه، مُساهاةً / سَاهَى هُــ، تَهامُلاً / تَهامَلَ فـي عَمَلِهِ، إهْمالاً / أهْمَلَهُ، تَهْواً / تَها ـُ، تَخَتُّماً / تَخَتَّمَ عن الشّيءِ، ذُهُولاً / ذَهَلَ ـَ رَقْداً و رُقُوداً و رُقاداً / رَقَدَ ـُ عن الأمْـرِ، رُنُوّاً و رَناً / رَنَا ـُ و تَرانِياً / تَرانَى و إسْبـاطاً / أسْبَطَ عنـه، تَسْيِيْباً / سَيَّبَ، تَضاجُعـاً / تَضَاجَـعَ و تَغْمِيْشاً / غَمَّش عنـه، تَعامُشـاً / تَعامَشَ الأمْـرَ، تَغابِياً / تَغَابَى هُـ و عنـه، تَغاضّاً / تَغاضَّ عنه، تَغاطُساً / تَغَاطَسَ الرَّجلُ، تَغاطُشاً / تَغاطَشَ عنه، تَغَلُّتاً / تَغَلَّتَ هُــ، غَهَباً / غَهِبَ ـَ عنـه، إغْهاباً / أغْهَبَ، فَهْواً / فَهَا ـُ عن الأمْرِ، قُصُوراً / قَصَرَ ـُ و تَقْصِيْراً / قَصَّرَ و تَقاصُراً / تَقَاصَرَ عن الأمْـرِ، لُهِيّاً و لِهْياناً / لَهَا ـُ و تَماتُهاً / تَماتَهَ عَنْهُ، تَهْنِيْداً / هَنَّدَ في الأمْرِ.

**غل** */qol/* غُلّ، جامِعَة، طَوْق، قِلادَة، السّارِقَة.

**غلات** */qallät/* ۱. الغِلَال. ۲. (گیا) النَّجِيْلِيّات.

**غلاف** */qeläf/* ۱. قِـراب، غِمْد، جِـرابُ السَّيْفِ، غِطـاء، غِلاف. ۲. (گیا) قَـرْنُ الفُوْلِ و أمْثـالِهِ، إغْلِيْـط. ۳. (جانـ) غِمْد.

**غلاف بالان** */q.-bälän/* (جانـ) غِمْدِيّاتُ الأجْنِحَةِ، مُغْمَدَةُ الأجْنِحَةِ.

**غلاف‌دار** */q.-där/* ذُو غِمْدٍ، مُغْمَد.

**غلاف شده** */q.-šode/* أغْلَف، غَلْفاء، مَقْرُوْب.

**غلاف شکوفه** */q.-e-šokufe/* (گیا) الكِمّ.

**غلاف شوان** */q.-e-šovän/* غِمْدُ شُوان.

**غلاف قلب** */q.-e-qalb/* (پز) النُّجْث، النُّجُث.

**غلاف کـردن** */q.-kardan/* غَمْداً / غَمَدَ ـِ، إغْماداً / أغْمَدَ، إغْلافاً / أغْلَفَ هُـ، تَغْلِيْفاً / غَلَّفَ، قَرْباً / قَرَبَ ـُ السَّيْفَ، تَقْرِيْباً / قَرَّبَ.

**غلاف گل** */q.-e-gol/* (گیا) بُرْعُم، بُرْعُمَة، بُرْعُومَة، قُنْبُع.

**غلاف لیفی** */q.-e-lifi/* (گیا) غِلافٌ لِيْفِيّ.

**غلاف میوه** */q.-e-mive/* (گیا) جُتّ، جُثّ، بَرْهَمَةُ الشَّجَرِ.

**غـلاف وتری عضـلات** */q.-e-vatari-azolät/* (پز) غِشـاءٌ عَضَلِيٌّ.

**غلاف هنله** */q.-e-henle/* (پز) غِمْدٌ هِنْلِيّ [هـو غِلافٌ من النَّسِيْجِ الضّامِّ حَولَ الألْيافِ العَصَبِيَّة].

**غلافی** */q.-i/* غِمْدِيّ، غِلافِيّ.

**غلام** */qoläm/* رَقِيْق، مُـوالِي، تـابِع، هُبْنُـق، هُبْنُوق، هِبْنِيْق.

**غلام زرخرید** */q.-e-zar-xarid/* عَبْد، رَقِيْق، مَمْلُوك.

**غلام‌سیاه** */q.-siyäh/* عُبَيْد، الغُلامُ الأسْوَد.

**غلام‌فروش** */q.-foruš/* نَخّاس.

**غلام‌فروشی** */q.-f.-i/* نِخاسَة، تِجارَةُ الرَّقِيْق.

**غلام كردن** /q.-kardan/ تَيْمِيماً / تَيَّمَ، تَيْماً / تامَ ـِ اِسْتِعْباداً / اِسْتَعْبَدَ، اِسْتِرْقاقاً / اِسْتَرَقَّ العَبْدَ.

**غلام گردش** /q.-gardeš/ دَهْلِيز، رِواق، مَجازٌ بَيْنَ الحُجُرات ← راهرو، كريدور.

**غلام گرفتن** /q.-gereftan/ اِقْتِناءاً / اِقْتَنَّ، اِتِّخاذاً / اِتَّخَذَقِناً.

**غلامى** /q.-i/ قُنُوْنَة، قَنانَة، عُبُودَة، عُبُودِيَّة، غُلامِيَّة، غُلُومَة، غُلُومِيَّة.

**غلبه** /qalabe/ غَلَبَة، غَلَب، تَغَلُّب، ظَفَر، فَوْز، اِنْتِصار، نِكايَة، ضُهْدَة، سِيادَة.

**غلبه دادن** /q.-dädan/ ← غالب كردن.

**غلبهٔ دم** /q.-ye-dam/ (پز) اِحْتِقان [تَجَمُّعُ الدَّمِ في عرق عُضوٍ].

**غلبه كردن** /q.-kardan/ ← غالب شدن.

**غلپ** /qolop/ جَرْعَة، بَلْعَة.

**غلت** /qalt/ (مس) زَغْرَدَة [تَكريرُ لَحْنَيْنِ بِسُرْعَةٍ].

**غلت** /qalt/ تَدَحْرُج، تَزَحْلُق.

**غلتان** /q.-än/ مُتَدَحْرِج.

**غلتانيدن** /q.-änidan/ دَحْرَجَةً / دَحْرَجَ، تَدْوِيراً / دَوَّرَ، جَحْدَرَةً / جَحْدَرَ و دَحْدَرَةً و دِحْداراً / دَحْدَرَ و دَحْمَلَةً / دَحْمَلَ هُ، دَعْكاً / دَعَكَ ـَ هُ في التُّرابِ، دَغْلَجَةً / دَغْلَجَ الشَّيءَ، دَمْحَلَةً / دَمْحَلَ و دَهْدَهَةً و دِهْداهاً / دَهْدَهَ الحَجَرَ، دَهْداةً و دِهْداءً / دَهْدَى و زَحْلَفَةً / زَحْلَفَ و زَحْلَقَةً / زَحْلَقَ و زَرْدَبَةً / زَرْدَبَ هُ، لَثْلَثَةً / لَثْلَثَ و تَمْرِيْغاً / مَرَّغَ هُ في التُّرابِ، تَمْعِيْكاً / مَعَّكَ هُ.

**غلت خوردن** /q.-xordan/ ← غلتيدن.

**غلت زدن** /q.-zadan/ ← غلتيدن.

**غلتک** /qltak/ ١. مِحْدَلَة، مِدْحاة، مَحالَة، مِرْداس، مِرْدَس، وابُورُ الزَّلَطِ، هَرّاس. ٢. مِحْدَلَةٌ بُخارِيَّةٌ. ٣. الطُّنْبُورُ [في الطِّباعَة]. طُنْبُورُ آلَةِ الطَّبْعِ.

**غلتک كشيدن** /q.-kešidan/ حَدْلاً و حُدُولاً / حَدَلَ يَحْدِلُ بِمِحْدَلَةِ السَّطْحَ، جَرّاً / جَرَّ يَجُرُّ المِحْدَلَةَ.

**غلتيدن** /qaltidan/ تَدَحْرُجاً / تَدَحْرَجَ، تَزَحْلُفاً / تَزَحْلَفَ، تَزَحْلُقاً / تَزَحْلَقَ، تَزَحْلُكاً / تَزَحْلَكَ، تَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ و تَدَهْدُهاً / تَدَهْدَهَ و تَدَهْدِياً / تَدَهْدَى الحَجَرُ، تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ، تَقَلُّباً / تَقَلَّبَ و تَقَلِّياً / تَقَلَّى على فِراشِهِ، كَرْكَسَةً / كَرْكَسَ، تَلَثْلُثاً / تَلَثْلَثَ في التُّرابِ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ، مَكْمَكَةً / مَكْمَكَ.

**غل خوردن** /qel-xordan/ ← غلتيدن.

**غل دادن** /q.-dädan/ ← غلتانيدن.

**غل زدن** /qol-zadan/ ← جوشيدن.

**غلط** /qalt/ ← غلت.

**غلط** /qalat/ غَلَط، خَطَأ، سَهْو، زُوْر، كاذِب.

**غلطانداز** /q.-andäz/ مُضِلّ، مُضْلِل، مُخادِع.

**غلطاندازى** /q.-a.-i/ إضْلال، خِدْع، تَخَدُّع، تَخادُع، إخْداع، خِداع.

**غلط چاپى** /q.-e-cäpi/ غَلْطَةٌ مُطْبَعِيَّة، خَطَأٌ مَطْبَعِيٌّ.

**غلط خوردن** /qalt-xordan/ ← غلتيدن.

**غلط زدن** /q.-zadan/ ← غلتيدن.

**غلط فاحش** /qalat-e-fäheš/ خَطَأٌ فادِحٌ، غَلَطٌ فاضِحٌ.

**غلطک** /qaltak/ ← غلتک.

**غلط كارى** /qalat-käri/ الخَطَأ، الغَلَط، السَّهْو.

**غلط كردن** /q.-kardan/ غَلَطاً / غَلِطَ ـَ في الأمرِ، غَلَتاً / غَلِتَ ـَ.

**غلط گير** /q.-gir/ مُصَحِّحُ مُسْوَدّاتِ الطَّبْعِ.

**غلط گيرى** /q.-g.-i/ إصْلاحُ الخَطَأ، تَصْوِيب، تَصْحِيْح.

**غلط گيرى كردن** /q.-g.-i-kardan/ تَصْحِيْحاً / صَحَّحَ الكِتابَ.

**غلط مشهور** /q.-e-mašhur/ غَلَطٌ شائِعٌ.

**غلط مصطلح** /q.-e-mostalah/ غَلَطٌ شائِعٌ.

**غلطنامه** /q.-näme/ فِهْرِسُ تَصحيحِ الأَغْلاطِ.

**غلطى** /q.-i/ خَطَأً، بالخَطاءِ.

**غلطيدن** /q.-i-dan/ ← غلتيدن.

**غلظت** /qelzat/ ١. غِلْظَة، قَوامُ الشَّيءِ، كَثافَة، كَثافَةُ القَوام، سُمْک، سَماكَة. ٢. (شيم) قُوَّةُ أو كَثافَةُ مَحْلُولٍ ما.

**غلظت دادن** /q.-dädan/ ← غليظ كردن.

**غلظت سنج** /q.-sanj/ المِسْيَل.

**غلغل** /qolqol/ فَوْر، فَوَران، غَلَيان، غَرْغَرَة، بَقْبَقَة، صَوْتُ غَلَيانِ الماءِ أو السَّوائِلِ الأُخْرَى.

**غلغلک** /qelqelak/ تَجْمِيْش، دَغْدَغَة.

**غلغلک دادن** /q.-dädan/ دَغْدَغَةً / دَغْدَغَ، زَغْزَغَةً / زَغْزَغَ، نَغْمَشَةً / نَغْمَشَ، تَجْمِيْشاً / جَمَّشَ، زَكْزَكَةً /

زَكْزَك، نَغْزاً / نَغَزَ ـ وتَنْغِيْزاً / نَغْزَ الصَّبِيَّ.

**غلغل كردن** /qolqol-kardan/ غَلْياً و غَلَياً / غَلَى ـِ ت القِدْرُ، فَوْراً و فَوَراناً و فُؤُوراً / فارَ ـُ جَيْشاً و جَيَشاناً و جُيُوشاً / جاشَ ـِ غَرْغَرَةً / غَرْغَرَ الماءُ على النّارِ، بَقْبَقَةً / بَقْبَق، نَشْنَشَةً / نَشْنَشَ ت القِدْرُ.

**غلغلكى** /qelqelaki/ أبُو الدَّغْدَغَة، الشَّخْصُ الّذي لايَتَحَمَّلُ الدَّغْدَغَةَ أو الّذي يَضحكُ عندالإشارةِ إليهِ بالدَّغْدَغَة.

**غلغله** /qolqole/ ١ ← فرياد، بانگ. ٢ ← آشوب.

**غلغله انداختن** /q.-andaxtan/ ١. أقامَ الدُّنيا وأقْعَدَها صُراخاً وفِتْنَةً. ٢. مُشاغَبَةً / شاغَبَ.

**غلفتى** /qelefti/ [عم] جِلْدُ الخِرُوفِ أو أيِّ حَيَوانٍ آخَرَ حينَما يُسْلَخُ دَفْعَةً واحِدَةً كالكِيسِ.

**غلقى** /qalqä/ (گيا) غِلْقَة.

**غلک** /qollak/ ← قلک.

**غلمبه** /qolombe/ [عم] ← غلنبه، قلنبه.

**غلنبه** /qolonbe/ [عم] كلامٌ مُنَمَّقٌ طَنّانٌ، كلامٌ خَشِنٌ غَيرُ لائِقٍ، ألفاظٌ وعباراتٌ يُورِدُها المُتَكَلِّمُ تَفاصُحاً. كُلُّ شَيءٍ خَشِنٍ غيرِ مُسْتَوٍ ومُعَبَّدٍ.

**غلنبه گفتن** /q.-goftan/ [عم] صَعَقاً / صَعِقَ ـَ في كلامِهِ.

**غلنبه گويى** /q.-guyi/ [عم] تَفاصُح، إظْهارُ الفَصاحَة.

**غلندوش** /qalanduš/ ← دوش، كتف.

**غلندوش كردن** /q.-kardan/ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ هُ ـ على كَتِفِهِ، شَنْبَخَةً / شَنْبَخَ [عم عراقى].

**غلو** /qolov/ المُبالَغَة، الغُلُوّ، الغُلْواء، الغَلْواء، إغْراق، إفْراط، تَجاوُزُ الحَدِّ.

**غل و غش** /qall-o-qaš/ غِشّ، وَحْر.

**غلو كردن** /qolov-kardan/ غُلُوّاً / غَلاَ ـُ بالدِّيْنِ، غِلاءً ومُغالاةً / غالَى في الأمْرِ، مُبالَغَةً / بالَغَ.

**غلو كننده** /q.-konande/ الغالِي.

**غله** /qalle/ غَلَّة، مَحْصُول، حاصِل، حَبَّة، حُبُوب، خَرْج، رَيْع.

**غله‌فروش** /q.-foruš/ تاجِرُ غَلَّةٍ، قَمّاح.

**غليان** /qalayän/ غَلَيان، غَلْي، جَيَشان.

**غليان** /qalyän/ نَرْجِيلَة.

**غليان كردن** /qalayän-kardan/ ← جوشيدن، غلغل كردن.

**غليان كشيدن** /qalyän-kešidan/ تَدْخِيْناً / دَخَّنَ النَرْجِيْلَةَ.

**غليان نى‌پيچ** /q.-e-ney-pic/ النّارْجِيْلِيَّة.

**غليظ** /qaliz/ غَلِيْظ، غُلاظ، غالِظ، سَمِيْک، صُلْب، أغَمّ، كَثِيْف.

**غليظ شدن** /q.-šodan/ ثِخَناً وثَخانَةً وثُخُونَةً / ثَخُنَ ـُ غِلَظاً وغُلْظَةً غَلْظَةً وغلاظَةً / غَلَظَ ـِ و غَلُظَ ـُ، كَثافَةً / كَثُفَ ـُ تَكاثُفاً / تَكاثَفَ الشَّيءُ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ العَسَلُ والرُّبُّ ونَحْوُها.

**غليظ كردن** /q.-kardan/ تَغْلِيْظاً / غَلَّظَ، تَكْثِيْفاً / كَثَّفَ، تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ، تَسْمِيْكاً / سَمَّكَ.

**غليظى** /q.-i/ ← غلظت.

**غليواج** /qalivāj/ (جان) شُوْحَة، حِدَأة.

**غليواژ** /qalivaž/ ← غليواج.

**غليواژ شرقى** /q.-e-šarqi/ (جان) إبْنُ آخَى.

**غليواژ بيشه‌ها** /q.-e-biše-hä/ (جان) الأبْرَق.

**غم** /qam/ غَمّ، غُصَّة، حُزن، هَمّ، أسَف، تَأسُّف، أسَى، حَسْرَة، لَهَف، شَجَب، شُجُوب، شَجَن، شُجُون، شَجَا، شَجْو، تَرَح، بِنْتُ الصَّدْر، ضَيْق، قَهْر، كَرْب، كَأداء، وَكْد، وَلْوال.

**غمازى كردن** /qammäzi-kardan/ ← سخن‌چينى كردن.

**غم‌افزا** /q.-afzä/ يَكْسُرُ القَلْبَ، مُكَثِّرُ الحُزْنِ.

**غم‌انگيز** /q.-angiz/ غامّ، مُغِمّ، مُحْزِن، مُسَبِّبُ الغَمِّ، مُؤْسِي، أليم، مُؤْلِم، مُثِيْرُ الشُّجُونِ، شَجْوِيّ، غَمُوس، كارِث، كَرِيْث، مُكَدِّر، مِيْدَع.

**غم‌بار** /q.-bär/ غم‌انگيز.

**غم‌خوار** /q.-xär/ ← غمخور.

**غم‌خوارگى كردن** /q.-xäregi-kardan/ مُؤاساةً ومُواساةً / آسَى يُؤاسِي ويُواسِي بَيْنَهُما، تَآسِياً / تَآسَى القَوْمُ، مُؤازَرَةً / آزَرَهُ.

**غم‌خور** /q.-xor/ ١. مَغْمُوم، مَحْزُوْن، حَزِيْن. ٢. مُشارِكٌ في الغَمِّ، رَحُوم، رَحِيْم، حَنُون، حَنّان، شَفِيْق.

**غم خوردن** /q.-xordan/ ← غمگين شدن.

**غم‌خورک** /q.-xorak/ (جانـ) أبُوقِرْدان، مالِکُ الحَزِيْن.

**غم‌دیده** /q.-dide/ ← غمگین.

**غم‌زدا** /q.-zodä/ مُزِيْلُ الغَمِّ ← غمگسار.

**غم‌زدگی** /q.-zadegi/ غَـمّ، بَلاء، مِحْنَـة، كَدَر، أَلَـمٌ نَفسانِيٌّ.

**غم‌زده** /q.-zade/ ← غمگین.

**غمزه** /qamze/ غُنْج، غُناج، دَلال.

**غمزه زدن** /q.-zadan/ غَمْزاً / غَمَزَ ـِ هُـ بِعَيْنِهِ.

**غمزه‌زن** /q.-zan/ غمّاز.

**غمض عیـن کردن** /qamz-e-eyn-kardan/ إغْماضـاً / أَغْمَضَ عَيْنَهُ.

**غمگسار** /qam-gosär/ مُعَزٍّ، مُسَلٍّ، المُعَـزِّي، المُسَلِّي، مُزِيْلُ الغَمِّ، الآسِي، رَفِيْق، صَدِيْق.

**غمگساری** /q.-g.-i/ عَزاء، سَلْوَى، تَعْزِيَة، إزالَةُ الغَمِّ.

**غمگساری کردن** /q.-g.-i-kardan/ ۱. تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ لَهُ، رَثْياً ورِثاءً ورِثايَةً ومَـرْثاةً ومَرْثِيَةً / رَثَى ـِ لَهُ. ۲. مُشارَكَةً / شارَكَ واشْتِراكاً / اِشْتَرَكَ مَعَه في العَواطِفِ، إزالَةً / أَزالَ الغَمَّ.

**غمگین** /q.-gin/ حَزِيْن، حَزْنان، مَحْزُون، مَغْمُوم، مُغْتَمّ، مَهْمُوم، آسِف، أَسِيْـف، أَسُوف، أَسْيان، كَرِيْـب، مَكْسُورُ القَلْـبِ، كَسِيْرُ القَلْـب، كـاسِـفُ البالِ، كَئِيْـب، كَئِـب، مُكْتَئِب، باسِر، مُثَقَّلٌ بالهُوُم، جَرَّاض، رَمِيْز، عَبِر، عَبْران، عَبْرَى [نث]، مُفْرَح، مُنْقَبِضُ الصَّدْرِ، مَقْهُور.

**غمگین شدن** /q.-g.-šodan/ حَزَناً / حَزِنَ ـَ لَـهُ وعَلَيهِ، تَحَزُّناً / تَحَزَّنَ لِمُصِيْبَتِهِ، اِهْتِمـاماً / اِهْتَمَّ، اِغْتِمـاماً / اِغْتَمَّ، اِنْغِماماً / اِنْغَمَّ، كَأْباً وكَأْبَةً وكَآبَةً / كَئِبَ ـَ واِكْتِئاباً / اِكْتَئَبَ وإكْآباً / أَكْأَبَ، أَسَى / أَسِيَ ـَ عَلَى، تَرَحاً / تَرِحَ ـَ، تَتَرُّحاً / تَتَرَّحَ، جَزَعاً وجُزُوعاً / جَزِعَ ـَ، اِسْتِياءً / اِسْتاءَ، شَجَباً / شَجِبَ ـَ وتَشَجُّباً / تَشَجَّبَ، شَجًى / شَجِيَ ـَ شَجَناً وشُجُـوناً / شَجُنَ ـُ وشَجِـنَ ـَ، تَشَجُّناً / تَشَجَّنَ، طَرَحاً / طَرِحَ ـَ، غَنْصاً / غَنِصَ ـَ، اِنْقِبـاضاً / اِنْقَبَضَ صَدْرُهُ، تَكَدُّراً / تَكَدَّرَ، لَيَعاناً / لاعَ ـِ، وَجْداً / وَجَدَ يَجِدُ لَهُ، وَجْداً / وَجِدَ يَـوْجَدُ بِهِ، تَـوَجُّداً / تَوَجَّدَ لَـهُ، وَجْماً ووُجُوماً / وَجَمَ يَجِمُ لِفُلانٍ.

**غمگین کردن** /q.-g.-kardan/ حُزْناً / حَزَنَ ـُ وتَحْزِيْناً / حَزَّنَ وإحْزاناً / أَحْزَنَ هُـ، تَتْرِيْحاً / تَرَّحَ، إتْراحاً / أَتْرَحَ، إجْزاراً / أَجْزَرَ هُـ، تَحْسِيْراً / حَسَّرَ، سَوَاءً وسَـوْءاً وسَواءَةً وسَوَايَةً وسَوَائِيَةً ومَساءً ومَساءَةً ومَسـايَةً ومَسائِيَةً / ساءَ ـُ الأَمْرُ فُلاناً، إشْجـاباً / أَشْجَبَ، شَجْناً وشُجُـوناً / شَجَنَ ـُ هُـ تَشْجِيْناً / شَجَّنَ، إشْجاناً / أَشْجَنَ، إشْجاءً / أَشْجَى، شَجْواً / شَجَا ـُ، إكْآباً / أَكْأَبَ هُـ، كَرْثاً / كَرَثَ ـِ، إكْراثاً / أَكْرَثَ الغَمُّ فُلاناً.

**غمگینی** /q.-g.-i/ حُزْن، حَزَن، كَآبَة، وَحْشَة، أَسافَة.

**غمناک** /q.-näk/ ← غمگین.

**غمناکی** /q.-n.-i/ ← غمگینی.

**غم‌نامه** /q.-näme/ تراجِيْدِي.

**غمین** /q.-in/ ← غمگین.

**غنائی** /qenä'i/ الغِنائِيّ، الشِّعْرُ الغِنائِيُّ.

**غنج** /qanj/ ← لارو.

**غنج قوزه** /qonje-quze/ (جانـ) ← کرم قوزه.

**غنچه** /qonce/ (گیا) ← بُرْعُـم، بُرْعُـوم، نُوّارَة، زَهْـرَة، زَهَرَة، زَهْر، نَوْر، خِباء، قَدّاح، قُمْعُولَة.

**غنچه برگ** /q.-barg/ (گیا) باقِل، زِرُّ وَرَقَةِ النَّباتِ.

**غنچه‌دادن** /q.-dädan/ إزْهاراً / أَزْهَرَ، تَـزْهِيْراً / زَهَّرَ، تَنْوِيْراً / نَوَّرَ، تَوْرِيْداً / وَرَّدَ، تَبَرْعُماً / تَبَرْعَمَ الأَزْهارُ.

**غنودن** /qonudan/ ← خوابیدن.

**غنه‌یی** /qonneyi/ الغُنَّة.

**غنی شدن** /qani-šodan/ غِنًى وغَناءً وغُنْيـاناً / غَنِيَ ـَ تَغَنِّياً / تَغَنَّى، تَغانِياً / تَغانَى، اِغْتِناءً / اِغْتَنَى، اِسْتِغْناءً / اِسْتَغْنَى.

**غنی کردن** /q.-kardan/ ۱. تَغْنِيَةً / غَنَّى، إغْناءً / أَغْنَى. ۲. [زمین] تَسْمِيْداً / سَمَّدَ الأَرْضَ.

**غنیمت** /qanimat/ غُنْـم، غَنْم، غَنِيْمَـة، مَغْنَم، نُهْبَـة، نُهْبَى، نُهَيْبَـى، نَهِيْبَة، نَهْـب، بَكْل، جُـدافاء، جُـدافَى، خُباسَة، طُعْمَة، عَرَض، فَيء، نَفَل، نافِلَة، هُبالَة.

**غنیمت دادن** /q.-dädan/ إغْنامـاً / أَغْنَمَ هُـ الشَّيءَ، تَنْفِيْلاً / نَفَّلَ هُـ.

**غنیمت شمردن** /q.-šemordan/ تَغَنُّماً / تَغَنَّمَ، اِسْتِغْناماً / اِسْتَغْنَمَ، اِغْتِناماً / اِغْتَنَمَ الشَّيءَ.

**غنیمت گرفتن** /q.-gereftan/ غُنْماً وغَنَماً وغَنْماً وغَنِيْمَةً وغُنْماناً / غَنِمَ ـَ وتَغَنُّماً / تَغَنَّمَ واِغْتِناماً / اِغْتَنَمَ وتَبَكُّلاً / تَبَكَّلَ الشَّيءَ، فَيْئاً / فاءَ ـَ الغَنِيْمَةَ، مُناهَبَةً / ناهَبَ، إيْراقاً

/ أَوْرَق.

**غواص** /qavväs/ ۱. غَوّاص، غَـوّاصَة [نـث]. ۲. (جانـ) غَمّاس، غَوّاص، غَطّاس.

**غواص‌سانان** /q.-sänän/ (جانـ) الغَطّاسِيّات.

**غواصی** /q.-i/ غَوْص، غِياصَة، غَطْس، اِنْغِماس.

**غواصـی کردن** /q.-i-kardan/ غَوْصـاً وغِياصاً وغِيـاصَةً ومَغاصاً / غاصَ ـُ في الماءِ.

**غوچ** /quc/ (جانـ) ← قوچ.

**غورت** /qurt/ ← قورت.

**غورت دادن** /q.-dädan/ ← قورت دادن.

**غور کردن** /qowr-kardan/ تَقَعُّراً / تَقَعَّرَ، تَعَمُّقاً / تَعَمَّقَ في الأمر، تَـدْقِيْقاً / دَقَّقَ، تَـرَوِّياً / تَرَوّى، اِسْتِقْصاءً / اِسْتَقْصَى، سَبْراً / سَبَرَ ـِ وإسْباراً / أَسْبَرَ واسْتِباراً / اِسْتَبَرَ غَوْرَهُ، غَوْصاً وغِياصاً وغِياصَةً ومَغاصاً / غاصَ ـُ عَلَى كذا.

**غوره** /qure/ حِصْرِم، كَحْب.

**غوری** /quri/ ← قوری.

**غوز** /quz/ ← قوز.

**غوزک** /q.-ak/ ← قوزک.

**غوز کردن** /q.-kardan/ ← قوز کردن.

**غوزه** /quze/ ۱. جَوْزَق، بَيْلَم، عُفازَة. ۲. جَرْو.

**غوزی** /quzi/ ← قوزی، کوژپشت.

**غوص کردن** /qows-kardan/ تَأَمُّلاً / تَأَمَّلَ الأَمْرَوفيهِ.

**غوطه** /qute/ ۱. غَطْسَة. ۲. تَغْطِيْس [خَرُوْفـاً أوخِنْزِيْراً] في مَحلُولٍ قاتِلٍ لِلْجَراثِيْم.

**غوطه خوردن** /q.-xordan/ ← غوطه‌ور شدن.

**غوطه دادن** /q.-dädan/ ← غوطه‌ور کردن.

**غوطه زدن** /q.-zadan/ ← غوطه‌ور شدن.

**غوطه‌ور** /q.-var/ ← غَرِيْق، غارِقٌ في كذا، مَغْمُورٌ بالماءِ، مُسْتَغْرَق.

**غوطه‌ور شدن** /q.-v.-šodan/ غَوْطاً / غاطَ ـُ وانْغِماساً / اِنْغَمَسَ واغْتِماساً / اِغْتَمَسَ وغَطْساً / غَطَسَ ـِ في الماءِ تَخْوِيْضاً / خَوَّضَ، اِخْتِياضاً / اِخْتاضَ، خَوْضاً وخِياضاً / خاضَ ـُ المـاءَ، غَوْصاً وغِياصاً وغِياصَـةً ومَغاصاً / غاصَ ـُ وغَرَقاً / غَرِقَ ـَ وقَمْساً / قَمَسَ ـِ في الماءِ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ.

**غوطه‌ور کردن** /q.-v.-kardan/ تَغْوِيْصاً / غَوَّصَ، تَغْطِيْساً / غَطَّسَ، تَغْـرِيْقاً / غَرَّقَ، غَمْساً / غَمَسَ ـِ وتَغْمِيْساً / غَمَّسَ ودَوْكاً / دَاكَ ـُ وغَتّاً / غَتَّ ـُ وغَطّاً / غَطَّ ـُ وإغْطاطاً / أَغَطَّ هُـ في المـاءِ، قَرْطَلَةً / قَرْطَـلَ، مَثْمَثَةً / مَثْمَثَ الشَّيءَ.

**غوطه‌وری** /q.-v.-i/ غَطّ، غَمْس، غَطْس، تَغْطِيْس.

**غوغا** /qowqä/ جَلَب، جَلَبَة، ضَوْضـاء، ضَوْضَى، ثائِرَة، جَذْفَة، جَراهِيَة، جَعْجَعَة، حَـسّ، حَيْصَة، رَهج، شَوْشَرَة، شَغَب، مُشـاغَبَة، عَـزْبَدَة، ضَجَّة، ضَجِيْـج، فَزِيَـة، لَجَّة، لَقْلاق، الوَغَى، الوَغْي، هَيْصَـة، هَيْط، تَهْوِيْش، هَزْمَسَة، هُمْرُجان، هَمْرَجَة، هَيَجان.

**غوغـا کردن** /q.-kardan/ ۱. جَلْباً / جَلَبَ ـِ وإجْـلاباً / أَجْلَبَ وتَجْلِيْباً / جَلَّبَ القَوْمُ، ضَجّاً وضَجِيْجـاً وضُجاجاً / ضَجَّ ـِ وإضْجـاجاً / أَضَجَّ، جَعْجَعَةً / جَعْجَعَ، دَقْـدَقَةً / دَقْدَقَ، وَغْوَغَـةً ووَغْواعاً / وَغْوَعَ القَوْمُ، هَـوَشاً / هَوِشَ يَهْوَشُ، هَوْشاً / هاشَ يَهُوْشُ القَوْمُ. ۲. إثارَةً / أَثارَ الفِتْنَةَ، ضَوْضاةً وضِيْضاءً / ضَوْضَى، شَوْشَرَةً / شَوْشَرَ.

**غوغو** /ququ/ هَدِيْل، نُواح.

**غوغـو کردن** /q.-kardan/ هَدِيْلاً / هَدَلَ ـِـ ت الحَمامُ، نَوْحاً و نُوَاحاً ونِياحاً ونِياحَةً ومَنَاحاً / ناحَ يَنُوْحُ ت الحَمامُ.

**غوغولی غوغو** /ququliququ/ قوقولی قوقو.

**غوک** /quk/ (جانـ) ← قورباغه.

**غول** /qul/ غُوْل، سِعْـلاء، سِعْلاة، عِمْـلاق، مارِد، إلْقَـة [نث]، جَبّـار، صَيْدانَـة، شَهام، عِشْـرِيْس، عَـوْلَق، مَلْـد، هَيْعَرَة.

**غول‌آسا** /q.-äsä/ كالغُول، ضَخْم، كَبِيْرٌ جِدّاً.

**غول‌بیابانی** /q.-e-biyäbäni/ ← غول بی‌شاخ و دم.

**غول‌بی‌شاخ و دم** /q.-e-bi-šäx-o-dom/ الغُوْل، الشَّخْص الضَخِمُ الشَّعِثُ الأُمّيّ.

**غول‌پیکر** /q.-peykar/ جَبّار.

**غول‌پیکران** /q.-p.-än/ (نجـ) ستاره غول‌پیکر.

**غول‌پیکران آبی** /q.-p.-än-e-äbi/ (نجـ) النُّجُومُ العَمالِقَةُ الزُّرْقاءُ.

**غیاب** /qiyäb/ غِياب، تَغَيُّـب، اِخْتِفاء «در ~ من: أَثْنـاءَ تَغَيُّبِي».

**غیاباً** /q.-an/ غِيابِيّاً.

**غیابی** /q.-i/ الغِيابِيّ.

**غیبت** /qeybat/ ۱. غَيْب، غِياب، مَغِيْب، تَغَيُّب، اِخْتِفاء.

۲. الغِیْبَة، اِغْتِیاب، الإکْلَة، وَقِیْعَة، لَمْص.

**غیبت صغری** /q.-e-soqrä/ الغَیْبَةُ الصُّغْرَی.

**غیبت غیرموجه** /q.-e-qeyre-movajjah/ تَغَیُّبٌ دونَ عُذْرٍ شَرْعِيّ، غِیابٌ غیرُشَرْعِيّ.

**غیبت کبری** /q.-e-kobrä/ الغَیْبَةُ الکُبْرَی.

**غیبت کردن** /q.-kardan/ ۱. غَیْباً وغَیْبَةً وغِیاباً وغُیُوباً ومَغِیْباً / غابَ ـِ عَنْهُ، تَغَیُّباً / تَغَیَّبَ. ۲. غِیْبَةً / غابَ ـِ اِغْتِیاباً / اِغْتابَ، هَمْزاً / هَمَزَ ـُ أَبْراً وإباراً / أَبَرَ ـُ هُ، أَکْلاً / أَکَلَ ـُ لَحْمَهُ، حَذْیاً / حَذَی ـِ هُ بِلِسانِهِ، ذِکْراً و تَذْکاراً / ذَکَرَ ـُ النّاسَ، عَرْطاً / عَرَطَ ـُ عِرْضَ فُلانٍ، عَطْواً / عَطَا ـُ هُ، إفْراشاً / أَفْرَشَ الرَّجلَ، تَفَکُّهاً / تَفَکَّهَ بِفُلانٍ، إفْراشاً / أَفْرَشَ بِهِ، اِقْتِراضاً / اِقْتَرَضَ عِرْضَهُ، قَفْیاً / قَفَی ـِ هُ، تَکْسِیْراً / کَسَّرَ أَظْفارَهُ في فُلانٍ، لَفْأً ولَفاءً / لَفَأَ ـَ ونَثْواً / نَثا ـُ ونَزْعاً / نَزَعَ ـِ ونَغْزاً / نَغَزَ ـَ هُ، وُقُوعاً ووَقِیْعَةً / وَقَعَ یَقَعُ في فلانٍ، تَوْقِیْعاً / وَقَّعَ.

**غیبت کننده** /q.-konande/ مُغْتاب، غَیّاب، هُمَزَة، هَمّاز، سَنْبُوت، طَعّان، قَرّاضَة، لَغّاز، لَمُوص، النّاثّ، نَمّام، وَقّاع، وَقّاعَة.

**غیب‌دان** /qib-dän/ عالِمُ الغَیْبِ، عَلّامُ الغُیُوب، عالِمٌ باللّاهُوت.

**غیب‌دانی** /q.-d.-i/ عِلْمُ الغَیْبِ، عِلْمٌ باللّاهُوتِ.

**غیب شدن** /q.-šodan/ اِخْتِفاءٌ / اِخْتَفَی.

**غیب کردن** /q.-kardan/ إخْفاءٌ / أَخْفَی السَّحّارُ الشَّیءَ.

**غیب‌گو** /q.-gu/ کاهِن، عالِمٌ باللّاهُوتِ.

**غیب‌گویی** /q.-g.-yi/ عِلْمُ الغَیْبِ، کِهانَة، تَکَهُّن، نُبُوَّة، نُبُوءَة.

**غیب‌گویی کردن** /q.-g.-yi-kardan/ کَهانَةً / کَهَنَ ـُ تَکَهُّناً / تَکَهَّنَ.

**غیبی** /q.-i/ ۱. الغَیْبِيّ. ۲. غَیْرُمَرْئِيٌّ، مُسْتَتِر، المُسْتَخْفِي، خَفِيّ.

**غیرآلی** /qeyr-e-äli/ لاعُضْوِيّ، غَیْرُ عُضْوِيّ.

**غیراخلاقی** /q.-e-axläqi/ مُخالِفٌ لِلأَخْلاقِ، غَیْرُأَخْلاقِيّ، لاأَخْلاقِيّ.

**غیرارادی** /q.-e-erädi/ لاإرادِيّ.

**غیرانتفاعی** /q.-e-entefä'i/ دُوْنَ قَصْدِ الرِّبْحِ.

**غیربرقکافه** /q.-e-barqkäfe/ لا اِلِکْترولِیْتِیَّة.

**غیربومی** /q.-e-bumi/ غَیْرُ وَطَنِيّ، دَخِیْل، غَرِیْب، أَجْنَبِيّ، مَجْلُوب.

**غیرت** /qeyrat/ غَیْرَة، غار، تَعَصُّب، حَرارَة، حَسَد، حِمْیَة، حَماس، ضَرِیْر، مَأْقَة، هِمَّة.

**غیرتمند** /q.-mand/ ← غیرتی.

**غیرتمندی** /q.-m.-i/ الغِیْرَة.

**غیرت ورزیدن** /q.-varzidan/ غَیْرَةً / وغَیْراً وغاراً / غارَ ـَ الرَّجلُ وتَغَیُّراً / تَغَیَّرَ علی اِمْرأَتِهِ، إصابَةً / أُصِیْبَ مع بالغَیْرَة، تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ، حَمَساً / حَمِسَ ـَ تَحَمُّساً / تَحَمَّسَ، تَهَیُّجاً / تَهَیَّجَ.

**غیرتی** /q.-i/ غَیُور، غَیْران، غَیْرِيّ، مُتَعَصِّب، مُتَحَمِّس، أَحْمَس.

**غیرثابت** /q.-e-säbet/ غَیْرُ ثابِتٍ، مُتَحَرِّکٌ، مُتَغَیِّرٌ، مُتَبَدِّلٌ.

**غیرجائز** /q.-e-jä'ez/ مَرْفُوض، غَیْرُمَقْبُولٍ، غَیْرُ قانُونِيّ، غَیْرُشَرْعِيٍّ.

**غیرحقیقی** /q.-e-haqiqi/ خَیالِيّ.

**غیرخالص** /q.-e-xäles/ غَیْرُصافٍ.

**غیردائم** /q.-e-da'em/ غَیْرُالدّائِمِ.

**غیررسمی** /q.-e-rasmi/ غَیْرُرَسْمِيّ.

**غیرساعات اداری** /q.-e-sä'at-e-edäri/ خارِجُ الوَقْتِ الإدارِيٍّ.

**غیرسالم** /q.-e-sälem/ غَیْرُسالِمٍ، النّاقِص، مُعْتَلّ، مُعَوَّق.

**غیرشخصی** /q.-e-šaxsi/ غَیْرُ شَخْصِيٍّ.

**غیرشرعی** /q.-e-šar'i/ ← غیرمشروع، غیرقانونی.

**غیرضروری** /q.-e-zaruri/ ← غیرلازم.

**غیرطبیعی** /q.-e-tabi'i/ غَیْرُطَبِیْعِيّ، مُخالِفٌ لِلطَّبِیْعَةِ، صِناعِيّ، غَیْرُطَبِیْعِيّ.

**غیرعادی** /q.-e-ädi/ خارِقُ العادةِ، غَیْرُمُتَعارِفٍ علیه.

**غیرعادلانه** /q.-e-ädeläne/ غَیْرُ عادِلٍ.

**غیرعمدی** /q.-e-amdi/ غَیْرُ مُتَعَمَّدٍ، غَیْرُمَقْصُودٍ.

**غیرعملی** /q.-e-amali/ لاعَمَلِيّ، غَیْرُ عَمَلِيٍّ.

**غیرفلزها** /q.-e-felez-hä/ (شیمـ) لافِلِزِّیّات.

**غیرقابل اجتناب** /q.-e-qabel-e-ejtenäb/ ضَرورِيٌّ، لامَناصَ منه.

**غیرقابل اجرا** /q.-e-q.-e-ejrā/ غَيْرُ قابِلٍ لِلإِجْراءِ أو لِلتَّنْفِيذِ.

**غیرقابل ادراک** /q.-e-q.-e-edrāk/ لايُدْرَکُ كُنْهُهُ، لاقَرارَ لَه.

**غیرقابل استفاده** /q.-e-q.-e-estefāde/ غَيْرُ مُمْكِنِ الاِسْتِفادَةِ مِنْهُ.

**غیرقابل استماع** /q.-e-q.-e-estemā'/ غَيْرُ قابِلٍ لِلإِسْتِماعِ.

**غیرقابل اعتماد** /q.-e-q.-e-e'temād/ لازِمانَ لَهُ، لايُمْكِنُ أنْ يُوثَقَ بِهِ.

**غیرقابل انتقال** /q.-e-q.-e-enteqāl/ مَوْقُوف، مَحْبُوس.

**غیرقابل انکار** /q.-e-q.-e-enkār/ لايُدْحَضُ، لايُنْقَضُ، غَيْرُ قابِلٍ لِلإِنْكارِ.

**غیرقابل بحث** /q.-e-q.-e-bahs/ لانِزاعَ فِيْهِ، غَيْرُ قابِلٍ لِلْجَدَلِ، لايَقْبَلُ الجَدَلَ.

**غیرقابل بیان** /q.-e-q.-e-bayān/ غَيْرُ مُمْكِنِ التَّعْبِيْرِ عنه.

**غیرقابل تبدیل** /q.-e-q.-e-tabdil/ غَيْرُ قابِلٍ لِلتَّبْدِيْلِ، الثّابِت.

**غیرقابل تحمل** /q.-e-q.-e-tahammol/ غَيْرُقابِلٍ لِلتَّحَمُّلِ، ثَقِيْل، لايُحْتَمَلُ، لايُطاقُ.

**غیرقابل تردید** /q.-e-q.-e-tardid/ غَيْرُ مُمْكِنِ التَّنازُعِ عَلَيهِ.

**غیرقابل ترمیم** /q.-e-q.-e-tarmim/ لايُرَمُّ.

**غیرقابل تصور** /q.-e-q.-e-tasavvor/ غَيْرُ قابِلٍ لِلتَّصَوُّرِ.

**غیرقابل تعبیر** /q.-e-q.-e-ta'bir/ لايُمْكِنُ تَعْلِيْلُهُ.

**غیرقابل جبران** /q.-e-q.-e-jobrān/ لاتُعَوَّضُ.

**غیرقابل درک** /q.-e-q.-e-dark/ غَيْرُ قابِلٍ لِلْفَهْمِ.

**غیرقابل دسترسی** /q.-e-q.-e-dastresi/ حَرِيْز، مَنِيْع.

**غیرقابل دفاع** /q.-e-q.-e-defā'/ غَيْرُ مُمْكِنِ الدِّفاعِ عنه، صَعْبُ الحِمايَةِ.

**غیرقابل سکونت** /q.-e-q.-e-sokunat/ غَيْرُ صالِحٍ لِلسُّكْنَى.

**غیرقابل شمارش** /q.-e-q.-e-šomāreš/ لايُحْصَى.

**غیرقابل عفو** /q.-e-q.-e-afv/ لايُغْفَرُ، لايُغْتَفَرُ.

**غیرقابل علاج** /q.-e-q.-e-alāj/ مُزْمِن.

**غیرقابل فروش** /q.-e-q.-e-foruš/ كاسِد، كاسِدَة، سِلْعَةٌ كاسِدَةٌ.

**غیرقابل قبول** /q.-e-q.-e-qabul/ غَيْرُ مَقْبُولٍ، غَيْرُ مُبَرَّرٍ.

**غیرقابل قسمت** /q.-e-q.-e-qesmat/ لايُقْسَمُ، لايَتَجَزَّأُ، اللّايَقْبَلُ القِسْمَةَ.

**غیرقابل مصرف** /q.-e-q.-e-masraf/ غَيْرُ قابِلٍ لِاسْتِهْلاکٍ.

**غیرقابل نفوذ** /q.-e-q.-e-nofuz/ غَيْرُ قابِلٍ لِلنُّفُوذِ.

**غیرقانونی** /q.-e-qānuni/ غَيْرُ شَرْعِيٍّ، غَيْرُ قانُونِيٍّ.

**غیرقطعی** /q.-e-qat'i/ غَيْرُ حاسِمٍ.

**غیرکافی** /q.-e-kāfi/ غَيْرُ كافٍ، غَيْرُ وافٍ.

**غیرلازم** /q.-e-lāzem/ غَيْرُ لازِمٍ، غَيْرُ ضَرورِيٍّ، زائِد، فائِض، نَفَل.

**غیرمتجانس** /q.-e-motajānes/ غَيْرُ مُتَجانِسٍ، اللّامُتَجانِس.

**غیرمترقبه** /q.-e-motaraqqebe/ ← غیرمنتظره.

**غیرمتعهد** /q.-e-mota'ahhed/ المُحايِد.

**غیرمتمدن** /q.-e-motamadden/ بَرْبَرِيٌّ، هَمَجِيٌّ.

**غیرمجاز** /q.-e-mojāz/ غَيْرُ مُرَخَّصٍ لَهُ.

**غیرمحسوس** /q.-e-mahsus/ مَعْنَوِيٌّ، ضِدُّ حِسِّيٍّ، غَيْرُ مُدْرَک.

**غیرمحلول** /q.-e-mahlul/ ← نامحلول.

**غیرمرئی** /q.-e-mar'i/ ← نامرئی.

**غیرمستعمل** /q.-e-mosta'mal/ غَيْرُ مُسْتَعْمَل، مَهْجُور.

**غیرمستقل** /q.-e-mostaqel/ غَيْرُ مُسْتَقِلٍّ.

**غیرمستقیم** /q.-e-mostaqim/ مُعْتَنِف، غَيْرُ مُباشِرٍ.

**غیرمستند** /q.-e-mostanad/ غَيْرُ مُؤَيَّدٍ بالحُجَّةِ.

**غیرمستوی** /q.-e-mostavi/ غَيْرُ مُسْتَوٍ، غَيْرُ مُنْتَظَمٍ، غَيْرُ مُسْتَقِيْمٍ.

**غیرمسکونی** /q.-e-maskuni/ خالٍ من السُّكّانِ، مَهْجُور.

**غیرمسلح** /q.-e-mosallah/ أعْزَل.

**غیرمسؤول** /q.-e-mas'ul/ غَيْرُ مَسْؤُوْل.

**غیرمشروط** /q.-e-mašrut/ غَيْرُ شَرطِيٍّ.

**غیرمشروع** /q.-e-mašru'/ ← غیرقانونی.

**غیرمعقول** /q.-e-ma'qul/ ← نامعقول.

**غیرمعمول** /q.-e-ma'mul/ غَيْرُ عادِيٍّ، اِسْتِثْنائِيٌّ، شاذّ، نَدْر، نادِر، غَرِيْب، غَيْرُ مَأْلُوفٍ.

**غیرملفوظ** /q.-e-malfuz/ غَيْرُ المَلْفُوظ.

**غیرممکن** /q.-e-momken/ مُمْتَنِع، مُتَعَذِّر ← ناممکن.

**غیرمنتظره** /q.-e-montazere/ مُفاجِئ، غَيْرُ مُتَوَقَّع، مُبْتَسَر، باكُورِيّ، غَيْرُ مُنْتَظَر، عَرَضاً، إتِّفاقاً.

**غیرمنصرف** /q.-e-monsaref/ غَيْرُ المُنْصَرِف.

**غیرمنطقی** /q.-e-manteqi/ غَيْرُ مَنْطِقِيّ، اللّامَنْطِقِيّ.

**غیرمنقول** /q.-e-manqul/ غَيْرُ مَنْقُول، عَيْنِيّ، ثابِت، مادِّيّ، مِلْكٌ ثابِتٌ.

**غیرموجود** /q.-e-mowjud/ غائِب، غَيْرُ جاهِز، غَيْرُ مُتَوَفِّر.

**غیرموجه** /q.-e-movajjah/ غَيْرُ قانُونِيّ.

**غیرنظامیان** /q.-e-nezämiyän/ المَدَنِيُّون.

**غیر واقعی** /q.-e-väqe'i/ غَيْرُواقِعِيّ، غَيْرُ حَقِيْقِيّ.

**غیرهوازی** /q.-e-haväzi/ اللاهَوائِيّ.

**غیریت** /qeyriyyat/ الغَيْرِيّة.

**غیظ کردن** /qeyz-kardan/ ← خشمگین شدن.

**غیور** /qayur/ غَيُور، غَيْرِيّ، مُتَعَصِّب، شَيْحان.

**غیورانه** /q.-äne/ بالغَيْرَة، بِتَحَمُّس، بِتَعَصُّب.


غبیرا


غان


غالالوط


غاق




غاریقون


غلاف

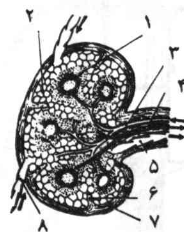

غلقی


غم خورک


غزال بزرگ افریقا


غلیواج

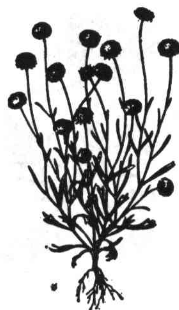
غدّه ـ الغدّة




۱ـ کیست بسته: حویصلة مغلقة
۲ـ سینوس: جیب
۳ـ مویرگ سرخ: شریان دقیق
۴ـ مویرگ سیاه: ورید دقیق
۵ـ عصب لنفاوی برنده: عَصب لیمفاويّ ناقل
۶ـ غلاف پیوندی: حاجز رابط
۷ـ محفظه: محفظة
۸ـ عصب لنفاوی آورنده: عصب لیمفاويّ مُورِد


غوّاص


غژگاو

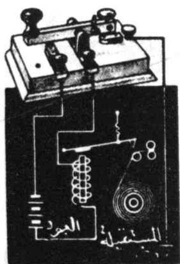

فاجیه


فاختهٔ حبشه


فاصلهٔ پنجم درست

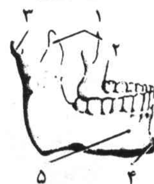

فاشرا


فربیون


فرستندهٔ تلگراف

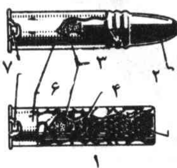

فرفیون

## فک ـ الفکّ



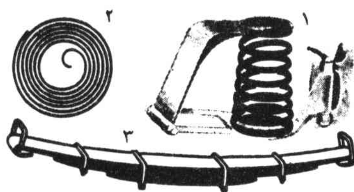
۱ـ استخوان فک پایین: عظم الفکّ السّفلی
۲ـ برآمدگی لُقمه‌ای: النّتوء اللّقميّ
۳ـ برآمدگی منقاری: النّتوء المنقاريّ
۴ـ سوراخ چانه‌ای: الثّقب الذّقنيّ
۵ـ برآمدگی چانه‌ای: النّتوء الذّقنيّ

## فشنگ جنگی ـ خَرطُوشَةُ حَرْبِیَّةِ



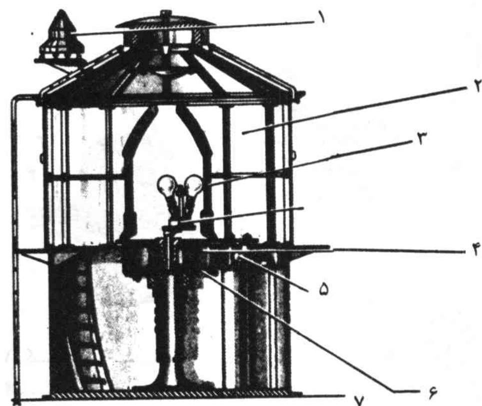
۱ـ فشنگ شکاری: خرطوشة الصّید
۲ـ سرب: الرّصاصة
۳ـ خرج باروت ـ خرج اصلی: الحشوةالبارود
۴ـ نمد: اللّبدة
۵ـ ساچمه: الخردِق
۶ـ غلاف فشنگ ـ پوکه: الظّرف
۷ـ چاشنی: الشّعلة

## فنر ـ النّابِض

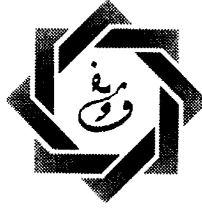


۱ـ فنر لوله‌ای: نابض حِلزانيّ
۲ـ فنر مارپیچی: نابض لولبيّ
۳ـ فنر اکسل (تسمه‌ای): نابض نصليّ

## فانوس دریایی ـ اَلْفَنَار



۱ـ سوپاپ آفتابی که روشن و خاموش شدن مناره را تامین می‌کند: صمام شمسيّ یؤمّن اضاءة المنارة و إطفاءها
۲ـ شیشه: زجاج
۳ـ عدسی فرسنل: عدسة فریسنل
۴ـ دستگاه تبدیل خودکار لامپ و منبع برقی یا گازی نور: المبدّل الآليّ للمصباح و لمنبع النّور (کهرباء أوغاز)
۵ـ شناور: العوّام
۶ـ موتورهای برقی، یکی از آنها موتوری است یدکی که به طور خودکار در هنگام نیاز به حرکت درمی‌آید: محرّکات کهربائیة أحدها محرّک مساعد یدور آلیّاً عند الحاجة
۷ـ مخزن جیوه: حوض الزّئبق



**ف** /f/ الفاء. الحَرْفُ الثّالِثُ والعِشْـرونَ مِنْ حُرُوفِ الهِجاءِ، وَهي بِمَثابَةِ ۸ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**فا** /fä/ (مسـ) فا.

**فابريک** /fäbrik/ فَبْرِيكَة.

**فابل** /fäbl/ خُرافَـة، خُرافَةٌ ذاتُ مَغْـزًى، وبخاصَّـةٍ على أَلْسِنَةِ الحَيَوانِ.

**فاتـح** /fäteh/ فاتِـح، مُنْتَصِر، مَنْصُـور، غالِـب، قاهِـر، اليَسُور، اليَسِيْر.

**فاتحانه** /f.-äne/ فاتِحاً، مُنْتَصِراً.

**فاتح شدن** /f.-šodan/ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ اِنْتِصاراً / اِنْتَصَرَ ← فتح كردن.

**فاتحه خواندن** /fatehe-xändan/ قَرْأً وقِراءَةً وقُرْآناً / قَرَءَ ـَ الفاتِحَةَ.

**فاتحه خوانى** /f.-xäni/ ۱.قِراءَةُ الفاتِحَةِ.۲.مَجْلِسُ الفاتِحَةِ.

**فاجر** /fäjer/ فاجِر، فاسِق.

**فاجرشدن** /f.-šodan/ فُجُوراً / فَجَرَ ـُ إفْجاراً / أَفْجَرَ، بَلَلاً وبَلالاً / بَلَّ ـَ الرَّجلُ.

**فاجعه** /fäje'e/ الفاجِعَة، مُصِيْبَة، مُصـاب، رَزِيئَة، كارِثَة، بَلْوَى، بَلِيَّة، مَـأْساة، داهِيَة، أُمُّ قَشْعَم، إدٌ، إدَّة، جـائِحَة، نازِلَة.

**فاجيه** /fäjiye/ (گيا) الفاغِيَة.

**فاحش** /fäheš/ قَبِيْح، مُتَجـاوِزٌ لِلْحَدِّ، فاحِـش، مُفْرِطُ الزِّيادَةِ.

**فاحشگى** /fähešegi/ عُهْر، عَهارَة، بَيْعُ العِرْضِ.

**فاحشگى كردن** /f.-kardan/ ← فاحشه شدن.

**فاحشه** /fähešē/ زانِيَة، فـاجِرَة، اِمْـرَأَةٌ فاسِـدَةٌ، بَغِيّ، عاهِر، عاهِرَة، مُومِس، مُومِسَة.

**فاحشهٔ تلفنى** /f.-ye-telefoni/ بَغِيُّ التِّلِفُون.

**فاحشه‌خانه** /f.-xäne/ بَيْتُ الدَّعارَة، ماخُور، كَرْخانَة.

**فاحشـه‌خانهٔ خصـوصى** /f.-x.-ye-xosusi/ بَيْتُ دَعارَةٍ سِرِّيَّةٍ.

**فاحشهٔ خيابانى** /f.-ye-xiyäbäni/ البَغِيُّ المُتَحَرِّشَة.

**فاحشه شدن** /f.-šodan/ عِهْراً وعُهُوراً وعَهـارةً وعُهُورَةً / عَهِرَ ـَ عَهَراً / عَهَرَ ـَ دَعارَةً / دَعَرَ ـَ ودَعِرَ ـَ وزِنًى زِناءً / زَنَى ـِ ومُـزاناةً وزِناءً / زانَى ت المَـرْأَةُ، بَيْعاً / باعَـتْ ـِ عِرْضَها، إيْماساً / أَوْمَسَت المَرْأَةُ.

**فاخته** /fäxte/ (جانـ) فاخِتَه، الأُطْرُغُلَّـة، طُرْغَلَّة، وَقْوَق، وَقْواق.

**فاختهٔ حبشه** /f.-ye-habaše/ (جانـ) صُلْصُلُ الحَبَشَةِ.

**فاخر** /faxer/ الفاخِر، تُحْفَة.

**فار** /fär/ ← فانوس دريايى

**فاراد** /färäd/ (فز) الفَرَد.

**فاراده** /färäde/ فارادِي.

**فاراسيون** /färäsiyun/ ← فراسيون.

**فارس** /färs/ الفَرْصَة، مَسْرَحِيَّةٌ هَزَلِيَّةٌ ساخِرَةٌ.

**فارسى** /färsi/ الفارِسِيّ.

**فارسى زبان** /f.-zabän/ إيْرانِيّ، ذُولِسانٍ فارِسِيّ.

**فارغ** /färeq/ ۱.مُطْمَئِنّ، فارِغ، مُرْتاحُ البالِ. ۲.عاطِل.

**فارغبال** /f.-bäl/ مُرْتاحُ البالِ، فارِغ، مُطْمَئِنُّ القَلْبِ.

**فارغ‌التحصيل** /f.-ot-tahsil/ مُخَرَّج، الخِرِّيْج.

**فارغ‌التحصيل شدن** /f.-ot-t.-šodan/ تَخَرُّجاً / تَخَرَّجَ مِنَ الجامِعَةِ.

**فارغ‌التحصيلى** /f.-ot-t-i/ تَخَرُّجاً / تَخَرُّج.

**فارغ‌دل** /f.-del/ فارِغ، مُرْتاحُ البالِ، مُطْمَئِنّ.

**فارغ دلى** /f.-d.-i/ راحَة، اِسْتِراحَة، فَراغَة، طُمَئْنِيْنَة.

**فارغ شدن** /f.-šodan/ ۱.فَراغاً وفُرُوْغاً / فَرَغَ ـُ، تَفَرُّغاً /

تَفَرُّغ، حَجّاً / حَجَّ ـُ عن الأمْرِ، اِسْتِراحَةً / اِسْتَرَاحَ. ۲. إخْلاءً / أخْلَى لَهُ، تَسْبِيْخاً / سَبَّخَ.

**فارغ کردن** /f.-kardan/ طَمْأَنَةً / طَمْأَنَ، إراحَةً / أراحَ، تَرْوِيْحاً / رَوَّحَ.

**فار قلیط** /färaqlit/ البارَ قْلِيْط.

**فارنهایت** /färenhäyt/ دَرَجَةُ فَرَنْهِيْت.

**فا روس** /färus/ ← فانوس دریایی.

**فاز** /fäz/ طَوْر.

**فازمتر** /f.-metr/ مِقْيَاسُ الطَّوْر.

**فاساد** /fäsäd/ ← نمای ساختمان.

**فاستونی** /fästuni/ صِرج [نَسِيْجٌ صُوفِيٌّ مَتِيْنٌ].

**فاسد** /fäsed/ ۱. فاسِد، ضايِع، نَتِن، مُنْتِن، مُنَتِّن، عَفِن، مُتَعَفِّن، البالِي، خَمّ، رَمِيْم، رُمام، زَنِخ، زَهِم، سَجِس، سَجِيْس، سَنِخ، أشْوَه، مُشَوَّه، طالِع، مَذِر، ماذِر، مَلِيْخ. ۲. دَعِرّ، داعِر، فاسِق، خَلِيْع، مُتَهَتِّك، خَبّاص.

**فاسد شدن** /f.-šodan/ فَساداً / فَسَدَ ـُ، إفْساداً / أفْسَدَ الرَّجُلُ، اِنْفِساداً / اِنْفَسَدَ، عَفَناً و عُفُونَةً / عَفِنَ ـَ، تَعَفُّناً / تَعَفَّنَ الشَّيءُ، نَتْناً / نَتِنَ ـَ نَتانَةً و نُتُونَةً / نَتَنَ ـُ، إنْتاناً / أنْتَنَ، تَغَباً / تَغِبَ ـَ الشَّيءُ، تَمَهاً و تَماهَةً / تَمِهَ ـَ الطَّعامُ، خَجَلاً / خَجِلَ ـَ الشَّيءُ، تَخْوِيْخاً / خَوَّخَ الخَشَبُ، دَخَلاً / دَخِلَ ـَ، تَسَمُّماً / تَسَمَّمَ الجُرْحُ، تَسَنُّهاً / تَسَنَّهَ الطَّعامُ ونَحوهُ، سَوْعاً / ساعَ ـُ وسَيْعاً و سُيُوعاً / ساعَ ـِ، شَخْماً و شُخُوماً / شَخَمَ ـَ و شَخُمَ ـُ، طَحَلاً / طَحِلَ ـَ الماءُ، طَلاحاً و طُلُوحاً / طَلَحَ ـَ الشَّيءُ، طَنافَةً و طُنُوفَةً / طَنِفَ ـَ، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ الشَّيءُ، عَرامَةً / عَرَمَ ـُ و عَرِمَ ـَ، تَعَطُّباً / تَعَطَّبَ، عَنَتاً / عَنِتَ ـَ الشَّيءُ، غِبّاً و غُبُوباً و غُبُوبَةً / غَبَّ ـِ الطَّعامُ، تَغْبِيْباً / غَبَّبَ، قَنَماً قَنِمَ ـَ الزَّيْتُ، تَقْنِيْناً / قَنَّنَ، كَخياً / كَخِيَ ـِ الشَّيءُ، لَطْثاً / لَطَثَ ـُ الشَّيءُ، مَذَراً / مَذِرَ ـَ و تَمَذُّراً / تَمَذَّرَت البَيْضَةُ أو الجَوْزَةُ أو المَعِدَةُ، مَعَداً / مَعِدَ ـَ الشَّيءُ، مَلْحاً / مَلَخَ ـَ الطَّعامُ، مَلاخَةً / مَلُخَ ـُ الطَّعامُ، تَمَلُّخاً / تَمَلَّخَ الشَّيءُ، وَرَباً / وَرِبَ يَوْرَبُ العِرْقُ.

**فاسد شدنی** /f.-šodani/ قابِلٌ لِلتَّلَفِ، قابِلٌ لِلْفِساد.

**فاسد کردن** /f.-kardan/ إفْساداً / أفْسَدَ، تَفْسِيْداً / فَسَّدَ، مُفاسَدَةً / فاسَدَ هُ، تَنْتِيْناً / نَتَّنَ، إتْلافاً / أتْلَفَ، تَبْوِيْراً / بَوَّر، إخْراضاً / أخْرَضَ، خَرْبَشَةً / خَرْبَشَ، خَرْبَقَةً / خَرْبَقَ، سَغْسَغَةً / سَغْسَغَ، تَشْيِيْصاً / شَيَّصَ هُ تَشْوِيْهاً / شَوَّهَ، تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ، تَغْتِيْتاً / غَتَّتَ الطَّعامَ، قَرْمَشَةً / قَرْمَشَ هُ، قَضْأً / قَضَأَ ـَ الشَّيءَ، تَنْخِيْراً / نَخَّرَهُ.

**فاسق** /fäseq/ فاسِق، خَلِيْلُ الزَّوْجَة، عاهِر، عَهِر، فاجِر، فاحِش، الزّانِي، العاتِي، العَتِيّ، خالِعُ العِذار، جِبْس، ضِمْد.

**فاسق شدن** /f.-šodan/ فِسْقاً وفُسُوقاً / فَسَقَ ـِ وفَسُقَ ـُ دَعارَةً / دعِرَ ـَ ودَعَرَ ـَ، فَجْراً وفُجُوراً / فَجَرَ ـُ.

**فاسق گرفتن** /f.-gereftan/ اِنْتِخاباً / اِنْتَخَبَ الزَّوْجَةَ عَشِيْقاً لَهُ.

**فاسکس** /fäskes/ الحَزِيْمَة.

**فاسیس** /fäsis/ طَلْعَة، سِيْماء، مَنْظَر، هَيْئَة.

**فاش** /fäš/ واضِح ← آشکار.

**فاشرا** /fäšrä/ (گیا) عِنَبُ الحَيَّة، فُشاغ، فُشّاغ.

**فاش سازی** /fäš-säzi/ إظْهار، كَشْف.

**فاش شدن** /f.-šodan/ فَشْواً / فَشا ـُ السِّرُّ، تَفَشِّياً / تَفَشَّى الخَبَرُ، اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ، ذَيْعاً وذُيُوعاً وذَيْعُوعَةً وذَيَعاناً / ذاعَ ـِ وارْتِساساً / ارْتَسَّ الخَبرُ في النّاس، تَسَرُّباً / تَسَرَّبَ، شَيْعاً وشُيُوعاً ومَشاعاً وشَيَعاناً وشَيْعُوعَةً / شاعَ ـِ الخَبَرُ، اِفْتِضاحاً / اِفْتَضَحَ الأمْرُ، فَيْضاً وفَيَضاناً وفُيُوضاً وفُيُوضَةً وفَيْضُوضَةً / فاضَ ـِ الخَبرُ، نَمّاً / نَمَّ ـِ الحَدِيْثُ.

**فاش کردن** /f.-kardan/ اِفْشاءً / أفْشَى، إذاعَةً / أذاعَ السِّرَّ، شَيْعاً / شاعَ ـِ السِّرَّ وبِهِ، إشاعَةً / أشاعَ، إباحَةً / أباحَ سِرّاً، بَوْحاً وبُؤُوحاً وبُؤُوحَةً / باحَ ـُ إليه بالسِّرِّ، إفْشاغاً / أفْشَغَ الخَبَرَ، فَغْواً / فَغا ـُ السِّرَّ، مَذْلاً ومِذالاً / مَذَلَ ـُ ومَذْلاً / مَذِلَ ـَ بِسِرِّهِ، نَمّاً / نَمَّ ـِ الحَدِيْثَ.

**فاشیست** /fäšist/ الفاشِسْتِيّ، فاشِيّ.

**فاشیستی** /f.-i/ الفاشِسْتِيّ.

**فاشیسم** /fäšism/ الفاشِسْتِيَّة، فاشِيَّة.

**فاصله** /fäsele/ ۱. فاصِلَة، بُعْد، «در ـ دو کیلومتری: عَلَى بُعْدِ كِيلُومِتْرَيْنِ»، بُعْدَة، بَيْن، بَوْن، مَهْلَة، خِلال، المَسافَة، مَسِيْرَة، عَلَم، العَقْر، فَتْحَة، فَتْرَة، فَجْوَة، فُرْجَة، قاب، قَباء، قِيْد، مَدَى، هُدْنَة. ۲. (رض) مَسافَة، مَدَى، بُعْد. ۳. (مس) مَسافَةٌ بَيْنَ نَغْمَتَيْن، بَعد.

**فاصلهٔ پنجم درست** /f.-ye-panjom-e-dorost/ (مس) الخُماسِيَّة.

**فاصله‌دادن** /f.-dädan/ فصْلاً / فصَلَ ـِ بَيْنَ شَيْئَيْنِ.

**فاصله‌دار** /f.-dār/ ذُوفاصِلَة، بَعِيْدُالمَدَى، شاسِع.

**فاصلهٔ زاويه‌يى** /f.-ye-zäviyeyi/ مَسافَةٌ زاوِية، بُعْدٌ زاوِي.

**فاصله‌زن** /f.-zan/ قَضِيْبٌ فاصِلٌ.

**فاصله‌سنج** /f.-sanj/ أوْدُومِتر، عَـدّادُ مَسافـاتٍ ذُوبَكَرَةٍ دَوّارَة.

**فاصلهٔ كانونى** /f.-ye-känuni/ بُعْدٌ بُؤْرِيٌ.

**فاصله گرفتن** /f.-gereftan/ اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ عن.

**فاصله‌گير** /f.-gir/ المُباعِدَة.

**فاضل** /fäzel/ فاضِل، عالِم، ذُوفَضِيْلَة.

**فاضلاب** /f.-äb/ الشَّبَكَةُ العامَّةُ لِلمَجارِي، مَجارِي المِياهِ، مِيْزاب، مَجْرَى، سَرَاب.

**فاضلانه** /f.-äne/ فاضِلَةً، فاضِلاً.

**فاعل** /fä'el/ الفاعِل.

**فاعليت** /f.-iyyat/ الفاعِلِيَّة.

**فاق** /fäq/ شِقُّ سَلَّايَةِ القَلَم.

**فاق خوردن** /f.-xordan تَشَقُّقاً / تَشَقَّقَ، اِنْشِقـاقاً / اِنْشَقَّ.

**فاقد** /fäqed/ فاقِد، عارٍ مِنْ كَذَا، مُجَرَّدٌ مِنْهُ، مُضَيِّع.

**فاق دادن** /fäq-dädan/ قَطّاً / قَطَّ ـُ واقْتِطـاطاً / اِقْتَطَّ القَلَمَ، شَقّاً / شَقَّ ـُ.

**فاق‌دار** /f.-dār/ مشْقُوق.

**فاقد صلاحيت** /fäqed-e-salähiyat/ غَيْرُ صالِحٍ لِلنَّظَرِ.

**فاكتور** /fäktor/ ١. الفاتُورَة. ٢.(رض) العامِل، الإمام.

**فاكتور خريد** /f.-e-xarid/ فاتُورَةُ شِراءٍ.

**فاكتور فروش** /f.-e-foruš/ فاتُورَةُ بَيْعٍ.

**فاكتورگيرى** /f.-giri/ (رضـ) تَحْلِيْلٌ إلى عَوامِل.

**فاكتورنويس** /f.-nevis/ مُحَرِّرُ الفَواتِيْر.

**فاكتورنويسى** /f.-n.-i/ إعْدادُ الفَواتِيْر، تَحْرِيْرُ الفَواتِيْرِ.

**فاكتوريل** /fäktoriel/ (رضـ) عامِلِيّ، مَضْرُوْب.

**فاكسيميل** /fäksimil/ نُسْخَةٌ طِبْقُ الأَصْلِ.

**فاكسيميله** /fäksimile/ ← چاپ عكسى.

**فاكوليت** /fäkolit/ فاكُولِيْت.

**فاگوتو** /fägotto/ الزَّمْخَر.

**فاگوسيت** /fägosit/ هضَّامَة، بَلْعَم.

**فاگوسيتوز** /fägositoz/ بلْعَمَة.

**فال** /fäl/ ١. الفَأْل، الطّالِع. ٢. جزْءٌ مِنَ شَـيءٍ، كُوْمَة، كَوْمَة، كُتْلَة. ٣.(جانـ) الأفال.

**فالانژ** /fälänž/ الكَتائِب، الحِزْبُ السِّياسِـيُّ الفاشِسْتِيُّ الذي حَكَمَ إسبانيَةَ بَعْدَ حَرْبِ ١٩٣٦ ـ ١٩٣٩ الأهْلِيَّةِ.

**فالانژيست** /f.-ist/ الكَتائِبِيّ.

**فال بد** /fäl-e-bad/ شأْمَة.

**فال‌بين** /f.-bin/ ← فالگير.

**فال‌بينى** /f.-b.-i/ ← فالگيرى.

**فالج** /fälej/ أشَلّ، مَشْلُول، صاحِبُ الفالِجِ ← فلج.

**فال فال كردن** /fäl-fäl-kardan/ تَكْتِيْلاً / كَتَّلَ، جَعَلَهُ كُتْلَةً كُتْلَةً، كَبْتَلَةً / كَبْتَلَهُ، تَكْوِيْماً / كَوَّمَ، جَعَلَهُ كُوَماً.

**فال قهوه** /f.-e-qahve/ فالُ الفِنْجان.

**فال گـرفتن** /f.-gereftan/ فَتْحاً / فَتَحَ ـَ البَخْتَ، تَبْصِيراً / بصَّرَ، تَحَزِّياً / تحزَّي، كَهانَةً / كَهَنَ ـُ، تَكَهُّناً / تكَهَّنَ وَتَكْهِيْناً / كهَّنَ، تَفَأُّلاً / تفَأَّلَ، تفاؤُلاً / تفاءَلَ بالشَّيء.

**فالگو** /f.-gu/ ← فالگير.

**فالگوش** /f.-e-guš/ فَأْلُ السَّمْعِ.

**فالگوى** /f.-guy/ ← فالگير.

**فالگويى** /f.-g.-i/ ← فالگيرى.

**فالگير** /f.-gir/ عرّاف، كـاهِن، مُتَكَهِّن، رَمّـال، بَصّار، مُتَعَيِّف، فاتِحُ البَخْت، الحازِي، طاغُوت.

**فالگيرى** /f.-g.-i/ عِرافَة، كِهانَـة، تَكَهُّن، فَتْحُ البَخْت، ضَرْبُ الوَدَع.

**فالنامه** /f.-näme/ كِتابُ أخْذِالفالِ.

**فال نخود** /f.-e-noxod/ فَأْلٌ يُؤْخَذُ بِواسِطَةِ الحُمُّصِ.

**فال نيك** /f.-e-nik/ بِشارَةُ خَيْرٍ، فَأْلٌ حَسَنٌ.

**فالوده** /fälude/ الفالُوذ، الفالُوذَج، مُتَزَعْزِع، مُزَعْزَع.

**فاليسيسم** /fälisism/ عِبادَةُ القَضِيْبِ أو آلَةِ الرَّجُلِ.

**فاميل** /fämil/ عائِلَة، أُسْرَة، قَرِيْب، فامِيْليا.

**فاميلدار** /f.-dār/ ابْنُ عائِلَةٍ، ذُوأُسْرَةٍ.

**فاميلى** /f.-i/ عائِلِتِيّ.

**فانتزى** /fäntezi/ ١. هَوَى، رَغْبَة، نَزْوَة. ٢. تصَوُّر، تَخَيُّل، خَلْق. ٣.(مسـ) فَنْتازِيَّة. ٤. خيالٌ مُبْدِعٌ.

**فانتزيست** /fäntezist/ ١. هَوِيّ، نَزَوِيّ، مُتَفَلِّت، مُتَحَرِّر، مُبْتَكِر.

**فانتوم** /fäntom/ ۱. طيْف، شَبَح . ۲. الطّائِرَةُ المُقاتِلَة.
**فاندامنتاليزم**/fändämentälizm/ مَذْهَبُ العِصْمَةِ الحِرَفِيّة ← بنيادپردازی.
**فانسقه** /fänosqe/ (نظ) مِثْلَج.
**فانوس** /fänus/ الفانُوس، قِنْدِيـل، جِلْي، مِنْوَرُالسَّقفِ، شُخْشِيخَة.
**فانوس خيال** /f.-e-xiyäl/ مِصْباحٌ دَوّارٌ.
**فانوس دريايی** /f.-e-daryäyi/ المَنارَة.
**فانوس سحری** /f.-e-sehri/ فانوس شعبده.
**فانوس شعبده** /f.-e-šo'bade/ فانُوسٌ سِحْرِيٌّ.
**فانوس شيطان** /f.-e-šeytän/ الوَهَجُ المُسْتَنْقَعِيُّ.
**فانوسقه** /fänosqe/ (نظ) ←(نظ) فانسقه.
**فانوس فنری** /f.-e-fanari/ فانُوسٌ يُطْوَى.
**فانوس كاغذی** /f.-e-käqazi/ فانُوسٌ زَيْنِيٌّ.
**فانوس گردان** /f.-e-gardän/ ← فانوس خيال.
**فانوس هوايی** /f.-e-haväyi/ الفَنار.
**فانه** /fäne/ السَّفِين.
**فانی** /fäni/ الفانِي، فائِت، الزّائِل، جائِز، عابِر، قاطِع.
**فانی شدن** /f.-šodan/ ← فنا شدن.
**فانی كردن** /f.-kardan/ ← فنا كردن.
**فاوانيا** /fäväniyä/ (گيا) الفاوانِيا، عُـودُ الصَّلِيْب، أُنْبُوبُ الرّاعِي، الأزدَشِيْرجان، حَيُّ العالَمِ، كُزكُب.
**فاوانيای خوشه‌يی** /f.-ye-xušeyi/ (گيا) جَوْزُ البَرِّ.
**فاونوس** /fävnus/ فوْنُوس.
**فاووس** /fävus/ (پز) القَرْعَة.
**فاويسم** /fävism/ الإنْسِمامُ بالفُوْلِ.
**فايبرگلاس** /fäybergeläs/ نايْلُوْن.
**فايتون** /fäytun/ ← درشكه.
**فائده** /fä'ede/ ← سود.
**فائده بردن** /f.-bordan/ ← سود بردن.
**فائده دادن** /f.-dädan/ ← سود دادن.
**فائزشدن** /fä'z-šodan/ فوْزاً / فازَ بـ ظَفَراً / ظَفِرَ بـ واظْفاراً / اظْفَرَ المَطْلُوبَ وبِهِ وعَلَيه.
**فائز كردن** /f.-kardan/ إفازَةٌ / أفازَ فُلاناً بِكذا، إظْفاراً / أظْفَرَهُ بِهِ.
**فايف** /fäyf/ النّاي.
**فائق شدن** /fä'eq-šodan/ ← چيره شدن.
**فايل** /fäyl/ خزانَةُ إضْباراتٍ.
**فائو** /fä'o/ ← سازمان خواربار وكشاورزی جهانی.
**فتح** /fath/ نَصْر، إنْتِصار، فوْز، غَلَب.
**فتح كردن** /f.-kardan/ فتْحاً / فتَحَ بـ إفتِتاحاً / افْتَتَحَ البِلادَ، إسْتِيْلاءً / اسْتَولَى عَلَـى البِلادِ، دَوْخاً / داخَ بـ البِلادَ، تَدْوِيْخاً / دوَّخَ.
**فتحه** /fathe/ نصْبَة، فَتْحَة، فَتْح، نَصب.
**فتراک** /fetrak/ السِّمْط.
**فترت** /fetrat/ الفَتْرَة.
**فتق** /fatq/ (پز) فَتْق، الأُدْرَة والأَدْرة.
**فتق اكتسابی** /f.-e-ektesäbi/ (پز) الفَتْقُ الاِكْتِسابِيُّ.
**فتق‌بند** /f.-band/ (پز) حِزامُ الفَتْقِ.
**فتق پرده‌يی** /f.-e-pardeyi/ (پز) فَتْقٌ غِشائِيٌّ.
**فتق پوست بيضه** /f.-e-pust-e-beyze/ (پز) فَتْقٌ صَفَنِيٌّ.
**فتق پيشابراه** /f.-e-pišäbräh/ (پز) فَتْقُ الإحْلِيْل.
**فتق تخمدان** /f.-e-toxmdän/ (پز) فَتْقُ المَبِيْض.
**فتق چادرينه** /f.-cädarine/ (پز) فَتْقُ التُّرْب، فَتْقٌ تَرْبِيٌّ.
**فتق حجاب حاجز** /f.-e-hejäbe-häjez/ (پز) فَتْقٌ حِجابيٌّ.
**فتق‌دار** /f.-där/ المَأْدُور.
**فتق راسـت روده** /f.-e-räst-rude/ (پـز) فَتْقُ المَعْـيِ المُسْتَقِيم.
**فتق‌رانی** /f.-e-räni/ (پز) فَتْقٌ فَخِذِيٌّ.
**فتق‌روده** /f.-e-rude/ (پز) فَتْقٌ مَعْيِيٌّ.
**فتق روده و پيشـابدان** /f.-e-rude-va-pišäbdän/ (پز) فَتْقٌ مَعْيِيٌّ مَثانِيٌّ.
**فتق روده و چـادرينه** /f.-e-r.-va-cädarine/ (پز) فَتْـقٌ مَعْيِيٌّ ثَرَبِيٌّ.
**فتق روده و كبـد** /f.-e-r.-va-kabed/ (پز) فَتْـقٌ مَعْيِيٌّ كَبِدِيٌّ.
**فتق زهدان** /f.-e--zehdän/ (پز) فَتْقُ الرَّحِم.
**فتق سدادی** /f.-e-sedädi/ (پز) فَتْقُ السِّدادِ.
**فتـق سراستخـوان پهلـو** /f.-e-sar-e-ostoxäne-pahlu/ (پز) فَتْقٌ شُرْسُوفِيٌّ.
**فتق سرينی** /f.-e-sorini/ (پز) فَتْقٌ إلْيِيٌّ.
**فتق شرسـوفی** /f.-e-šorsufi/ (پز) ← فتق سراستخوان

پهلو.
**فتق شش** /f.-e-šoš/ (پز) فَتْقُ الرِّئة.
**فتق شکم**/f.-e-šekam/ (پز) فَتْقٌ بَطْنِيٌّ.
**فتق طنابی**/f.-e-tanābi/ (پز) فَتْقُ الحَبْلِ السُّرِّيِّ.
**فتق عنبیه**/f.-e-enabiyye/ (پز) فَتْقٌ قَزَحِيٌّ.
**فتق قرنیه**/f.-e-qarniyye/ (پز) فَتْقُ القَرْنِيَّةِ.
**فتق قلب** /f.-e-qalb/ (پز) فَتْقٌ قَلْبِيٌّ.
**فتق کبد**/f.-e-kabed/ (پز) فَتْقُ الكَبِدِ.
**فتق کلیه**/f.-e-kolye/ (پز) فَتْقُ الكُلْيةِ.
**فتق کمری**/f.-e-kamari/ (پز) فَتْقُ القَطَنِيِّ.
**فتق مادرزادی** /f.-e-mādar-zādi/ (پز) فَتْقٌ وِلادِيٌّ.
**فتق ماهیچه** /f.-e-māhice/ (پز) فَتْقُ العَضَلَةِ.
**فتق مثانه**/f.-e-masāne/ (پز) فَتْقٌ مَثانيٌّ.
**فتق مخاطی**/f.-e-moxāti/ (پز) فَتْقُ الغِشاءِ المُخاطِيِّ.
**فتق معده**/f.-e-me'de/ (پز) فَتْقُ المِعْدَةِ.
**فتق مغبنی**/f.-e-maqbani/ (پز) فَتْقٌ أُرْبِيٌّ.
**فتق مغز** /f.-e-maqz/ (پز) فَتْقٌ دِماغِيٌّ.
**فتق مهبل** /f.-e-mahbal/ (پز) فَتْقٌ مَهْبِلِيٌّ، اِلْتِهابُ المَهْبِلِ.
**فتق میاندوراهی** /f.-e-miyān-do-rāhi/ (پز) فَتْقٌ شَرَجِيٌّ، فَتْقٌ عِجاتِيٌّ.
**فتق ناف**/f.-e-nāf/ (پز) فَتْقُ السُّرَّةِ.
**فتق نخاع** /f.-e-noxā'/ (پز) فَتْقُ النُّخاعِ.
**فتق نشیمنگاهی**/f.-e-nešimangahi/ (پز) فَتْقٌ وَرْكِيٌّ.
**فتقی**/fatqi/ الفَتْقِيّ.
**فتنه**/fetne/ الفِتْنَة، البَلاء، الشَّرّ، عِصْيان، تَمَرُّد، ثَوَران، شَغَب، اِضْطِراب، طَيْخَة، هَرَج، الهَرْد، هَيْشَة.
**فتنه انگیختن** /f.-angixtan/ فَتْوناً / فَتَنَ ـِ، إثارَةً / أثارَالفِتْنَةَ، إلْقاء / أَلْقَى يُلْقِي الفِتْنَةَ بَيْنَهُم، شَغْبا و شَغَباً / شغَبَ ـَ، تَشْغِيباً / شغَّبَ القَوْمَ وعَلَيْهِم وبِهِم، مُشاغَبَةً / شاغَبَ، تشاغُباً / تَشاغَبَ، تَهْيِيجاً / هيَّجَ الشَّرَّ، مُشارَّةً / شارَّ، مُشاكَلَةً / شاكَلَ، عَرْبَدَةً / عرْبَدَ، إرْشاشاً / أَرَشَّ بَيْنَهُم، أَرْجاً وأَرَجاناً / أَرَجَ ـُ بَيْنَ النَّاسِ، تأْشِيباً / أَشَّبَ القومَ والشَّرَّ بَيْنَهُم، تَحْرِيشاً / حرَّشَ و إشْراءً / أَشْرَى بَيْنَ القَوْمِ، إلْقاحاً / أَلْقَحَ وإلْساعاً / أَلْسَعَ بَيْنَ النَّاسِ، إمْساءً / أَمْسَأَ وإنْماساً / أَنْمَسَ بَيْنَ القَوْمِ، تَهْوِيشاً / هوَّشَ بَيْنَهم، تَوْرِيشاً / ورَّشَ بَيْنَهُم.
**فتنه انگیز** /f.-angiz/ فتَّان، فاتِن، فاتِنَة [نث]، عِرْبِيْد، مُعَرْبِد، مُشاغِب، شاغِب، ذُوالشَّاغِب، شَغَّاب، شَغُوب، مُثِيْرُالفِتْنَةِ، مُثِيْرُالقَلاقِلِ والاِضْطِرابِ، شَكَّار، نَعَّار، نَزَّاء، نائِر، الأَرِج، الأَرَّاج، المِئْرَج، مُبَلِّغ، شاكِر، الواشِي، وَقَّاع، وَقَّاعَة، مُوَقِّعاتِيّ، مُهَيِّج.
**فتنه انگیزی** /f.-a.-i/ ← إثارَةُ الفِتْنَةِ، الشَّغْب.
**فتنه‌جو**/f.-ju/ ← فتنه‌انگیز.
**فتنه کردن** /f.-kardan/ ← فتنه‌انگیختن.
**فتنه‌گر** /f.-gar/ ← فتنه‌انگیز.
**فتنه‌گری**/f.-g-i/ ← فتنه‌انگیزی.
**فتنه وآشوب کردن** /f.-va-āšub-kardan/ بلْبَةً / بلْبَلَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّش، إفْساداً / أَفْسَد.
**فتو**/foto/ ← فوتو.
**فتوا خواستن** /f.-xāstan/ اسْتِفْتاءً / اسْتَفْتَى هـ في المَسْأَلَةِ.
**فتوا دادن** /f.-dādan/ افْتاءً / أَفْتَى.
**فتوت** /fotovvat/ ۱. الفُتُوَّة، مُرُوءَة، مُرُوَّة، نَخْوَة. ۲. السَّخاء، الكَرَم.
**فتوسنتز** /fotosantez/ ← فوتوسنتز.
**فت وفراوان** /fat-to-farāvān/ كَثِيْرٌ جِدّاً.
**فتوی** /fatvā/ فَتْوَى، الفُتْيا.
**فته** /fate/ جَواز.
**فته طلب** /f.-talab/ السُّفْتَجَة.
**فتیش**/fetiš/ ۱. تِيْمَة، حِرْز، فَأْل. ۲. صنَم، بُدّ.
**فتی‌شیست**/fetišist/ مُتَيَّم.
**فتی‌شیسم** /fetišism/ تِيْمِيَّة، تَوَلُّهٌ جِنْسِيٌّ [تَرْكِيْزُ الشَّهْوة الجِنْسِيَّةِ عَلَى ما يُلْبَسُ].
**فتیله** /fetile/ الفَتِيْل، الفَتِيْلَة، شَرِيْط، ذُبالَة، ذُبَّالَة، نَسِيلَة.
**فتیله شدن** /f.-šodan/ تفَتُّلاً / تَفَتَّلَ، انْفِتالاً / انْفَتَلَ.
**فتیله کردن** /f.-kardan/ فَتْلاً / فتَلَ ـِ، تَفْتِيْلاً / فتَّلَ.
**فتیلۀ مواد منفجره** /f.-ye-mavād-de-monfajere/ شَرِيْطُ النَّارِ.
**فتیله‌یی** /f.-yi/ فَتِيْلِيّ، ذُبالِيّ.
**فجاه** /foj'e/ ← سکته.

**فجاه کردن** /f.-kardan/ ← سکته کردن.

**فجر جنوبی** /fajr-e-jonubi/ (نجـ) الشَّفَقُ الجَنوبيُّ.

**فجر شمالی** /f.-e-šomāli/ (نجـ) الشَّفَقُ الشَّماليُّ.

**فجور کردن** /fojur-kardan/ فجُوراً / فجَرَ ـُ.

**فحاش** /fahhāš/ فاحِش، فَحَّاش، الشَّتَّام، سَبّ، سَبّاب، سُبَبَـة، بَذِيء، بَـذِيءُ اللِّسـان، مَثْلَبَـة، ثالِـب، ثِلْبِـيّ، خَطّال، الخِنْذِيان، خِنْظِيان، مُـدَنِّخ، ذَرِب، الذَّرْبَة [نث]، الذَّرِع، سَبَنْتـاة، سَلِيْط، سِلْـط، سَلِط، سِلْقَـة، عَضّاب، العُنْظُوان والعِنْظِيان، عِنْفِص [نث]، غَذْوان، قَتّات، قِذَح، قَـذِيف، قَسّـاس، القِفَنّ، كَـوّاء، مِلْحَـب، مَطاخ، اَمْلَـغ، مُنازِق، نَمّام.

**فحاشی** /f.-i/ فحْش، تَفَحُّش، البَذْو.

**فحاشی کردن** /f.-i-kardan/ ← فحش دادن.

**فحش** /fohš/ فُحْـش، شَتْم، الشَّتِيْمَـة، سَـبّ، أُسْبُوبَـة، البَذاء، بَـذاءَة، بَذِيء، خَنًى، ذَأْب، رَدْخ، رَفَث، سَـلاقَة، مَطْعَنَة، العِرابَة، مَعَرَّة، غُلْظَة، قَـذَع، قَذِيْعَة، قَذْف، لَحْو، لَحْي، وَذْء، تَوْشِيْش.

**فحش دادن** /f.-dādan/ اِفْحاشاً / أَفْحَش، تَفْحِيْشاً / فحَّش بِـهِ، تَفَحُّشاً / تفَحَّشَ عَلَيهِ، تَفـاحُشاً / تفَاحَشَ الرَّجلانِ، سَبّاً / سبَّ ـُ هـ مُسـابَّةً وسِباباً / سابَّ هـ تَسْبِيْباً / سبَّبَ هُ، تَسابّاً / تَسابَّ الرَّجلانِ، شَتْماً / شتَمَ ـِ هـ، شِتاماً و مُشاتَمَةً / شاتَمَ، تَشاتُماً / تشاتَمَ الرَّجلانِ، بَذاءً و بَذاءَةً / بذأَ ـَ وبَذِئَ ـَ و بَـذُؤَ ـُ، مُباذَأَةً و بِذاءً / باذَأَ هـ إبْذاءً / أَبْذَأَ، إبذاء، أَبْذَى، اِبْتِراكاً / اِبْتَرَكَ في عِرْضِهِ و عَلَيهِ، ثَلْباً / ثلَبَ ـِ هُ، جَرْزاً / جرَزَ ـُ هـ بالشَّتْمِ، مُجاهَلَةً / جاهَلَهُ، حَبْقاً و حُباقاً / حبَقَ ـِ عَلَيهِ، تَحابُقاً / تحَابَقَ عَلَيهِ القَوْمُ، حَذْياً / حذَى ـِ هـُ بِلِسانِهِ، مُحاشَنَةً و حِشاناً / حاشَنَ هـ خَصْفاً / خصَفَ ـِ هـ مُخاضَنَةً / خاضَنَهُ، تَخاطُوًا / تخَاطأَ القَوْمُ، خَطَلاً / خطِلَ ـَ إخطالاً / أَخْطَلَ في كلامِهِ، خَفْساً / خفَسَ ـِ هـ إخْفاساً / أَخْفَسَ لَهُ، خَنْواً / خنَا ـُ خنًـى ـَ / خنِيَ ـَ فـي مَنْطِقِهِ، إخْناءً / أَخْنَى، ذَرْقاً و ذُراقاً / ذرَقَ ـُ عَلَى النَّاسِ، رَجْباً / رجَبَ ـُ هـُ بِكلامٍ سَيِّـئٍ، رَجْماً / رجَمَ ـُ هــ تَراجُماً / تَراجَمَ القَومُ بالكلام، رَضْناً / رضَنَ ـُ هـُ بِلِسـانِهِ، إرْفاثاً / أَرْفَثَ في كَلامِـهِ،رَفْثاً / رفَثَ ـَ، رَفَثاً / رفِثَ ـَ، سَبْسَبَةً / سبْسَبَ، سَبْعاً / سبَعَ ـَ فلاناً، سَبْلاً/ سبَلَ ـُ هـ سَحْلاً / سحَلَ ـَ هـ مُسـاحَلَةً و سِحالاً / ساحَلَ هـ تَساحُلاً / تَساحَلَ الرَّجلانِ، سِفاهاً و مُسافَهَةً / سافَهَ هـ تَسافُهاً / تَسافَهَ الرَّجلان، مُسافاةً / سافَى هـ [واوى]، شَتْراً / شتَرَ ـَ مُشاقَحَةً / شاقَحَ هـ شِهـالاً و مُشاهَلَةً / شاهَلَ هُ، شَنْعاً / شنَعَ ـَ هــ تَشايُناً / تشايَنَ الرَّجـلانِ، إضْناناً / أَضنَّ الرَّجلُ، تَضابُحاً / تضَابَحَ القَوْمُ، مُضارَحَةً وضِراحاً / ضارَحَ، مُضاهَبَةً / ضاهَبَ هُ، تَطْلِيَةً / طلَّى هـ تَطْيِيْخاً / طيَّخَ، عَبْطاً / عبَطَ ـِ عِرْضَـه، إعْتِباطاً / اِعْتَبَطَ عِرْضَهُ، عِذْماً / عذَمَ ـَ هــ تَعْرِيْباً / عرَّبَ، عَضْباً / عضَبَ ـِ هـ بِلِسانِهِ، عَضْهاً / عضَهَ ـَ هـ مُعاظَّةً وعِظاظاً / عاظَّ، عَلْقاً / علَقَ ـُ هـ عَمْطاً / عمَطَ ـُ عِرْضَه، عَنّـاً وعَنَناً وعُنُوناً / عنَّ ـُ هـ تَقَرُّعاً / تقَرَّعَ هـ مُقابَحَةً / قابَحَهُ، تَقابُحاً / تقَابَحَ القَـومُ، تَقْبِيْحاً / قبَّحَ عَلَيهِ، قَـدْحاً / قدَحَ ـَ هـ قِداحاً ومُقاذَحَةً / قاذَحَ هُ، تَقاذُحاً / تقاذَحَ، قَذْعاً / قذَعَ ـَ هـ قَذاعَةً / قذُعَ ـُ إقْذاعاً / أَقْذَعَ هـ ولَـهُ، تَقَذُّعاً / تقَذَّعَ، مُقـاذَعَةً وقِـذاعاً / قاذَعَ هُــ تَقاذُعـاً / تَقاذَعَ، مُقاذَفَةً وقِذافاً / قاذَفَ هُـ تَقاذُفاً / تَقاذَفَ القَوْمُ، قَزْماً / قزَمَ ـُ الرَّجلَ، قَصْباً / قصَبَ ـُ الرَّجلَ، تَقاصُفاً / تقَاصَفَ الرِّجـلانِ، قَعّاً / قعَّ ـُ هــ إقْعاطاً / اَقْعَطَ فـي القَوْلِ، تَكالُباً / تَكالَبَ الخَصْمانِ، مُكاوَحَةً / كاوَحَ هُ، مُكاواةً / كاوَى هـ [ناقص يائى]، إلْباكاً / أَلْبَكَ، لَحْواً / لحَا ـُ هـ لَحْياً / لحَى يَلْحِي فُلاناً، تَلاحِياً / تلَاحَى القَوْمُ، لَسْناً / لسَنَ ـُ هـ لَعْناً / لعَنَ ـَ هـ إلْغافاً / أَلْغَفَ عَلَيهِ، مُلاقَبَةً / لاقَبَ، تَلاقُباً / تلاقَبَ القومُ، تَلَقُّعاً / تلَقَّعَ هُـ بالكلام، تَماجُعاً / تمَاجَعَ الرَّجُلانِ، مُماشَقَةً / ماشَقَ هـ تَمْطِيْطاً / مطَّطَ، اِمْتِهاناً / اِمْتَهَنَ، نَبْراً / نبَرَ ـُ هـ بِلِسانِهِ، تَنْدِيداً/ ندَّدَ بِهِ، مُنازَقَـةً ونِزاقاً / نازَقَ، تَنازُقاً / تَنازَقَ الرَّجلانِ، نُشُوماً / نشَمَ ـِ فيـه، تَنْشِيْماً / نشَّمَ فيه، إنْعاءً / أَنْعَى عَلَيهِ قَبِيْحاً، نَقْعاً / نقَعَ ـَ هـ بـالشَّتْمِ، نَيْلاً ونالاً / نال ـَ مِنْهُ ومِنْ عِـرْضِهِ، مُناوَرَةً / ناوَرَهُ، نَهْكاً ونَهاكَةً / نَهَكَ ـَ عِرْضَه، اِنْتِهاكاً / اِنْتَهَكَ عِرَضَ فُلانٍ، تَوْشِيْشاً / وشَّشَ، تَوَقُّحاً / توَقَّحَ، تَوَاقُحاً / تَوَاقَحَ عَلَيهِ، وُقُوعاً و وَقِيْعَةً / وقَعَ يَقَعُ في فُـلانٍ، مُهاتَرَةً / هاتَرَ، تَهاتُراً / تَهاتَرَ الرَّجُلانِ، إهْجاراً / أَهْجَرَ بِفُـلانٍ، تَهْجِيْلاً / هجَّلَ، هَجْـواً وهِجاءً وتَهْجاءً / هجَا ـُ، هَقْياً / هقَى ـِ، تَهْنِيْداً / هنَّدَ.

**فحص کردن** /fahs-kardan/ فَحْصاً / فحَصَ ـَ وتَفَحُّصاً /

تفحَّصَ وافتِحاصاً / افتَحَصَ عَنهُ.

**فحل** /fahl/ ۱. الرَّسِيْل، الذَّكَرُ مِنْ كُلِّ حَيَوانٍ. ۲. كَبِيْر، عَظِيْم.

**فخار** /faxxär/ الفَخّارِيّ، فاخُورِيّ [عم]، الخَزّاف، الخَزَفِيّ، طَوّاب.

**فخاری** /f.-i/ ۱. عمَلُ الفَخّارِيّ. ۲. صنْعُ الخَزَفِ.

**فخر** /faxr/ الفَخْر، مَجْد، نَفْخ.

**فخر فروختن** /f.-foruxtan/ ← فخر كردن.

**فخر فروش** /f.-foruš/ فخُور، فِخْر، فِخِّير، فِخِّيْرَة.

**فخر فروشی** /f.-f.-i/ فخْر، بَأْو، جَخْفَة، عُبِّيَّة، فُنْحَة.

**فخر فروش كردن** /f.-f.-i-kardan/ ← فخر كردن.

**فخر كردن** /f.-kardan/ فخْراً وفخاراً وفَخارَةً / فخَرَ ـَ فَخْراً / فخِرَ ـَ افتِخاراً / افتَخَرَ، تفاخُراً / تفاخَرَ، مُفاخَرَةً / فاخَرَ، مُباهاةً / باهَى، تَباهِياً / تَباهَى القَومُ، تَماجُداً / تَماجَدَ القَومُ، تَمَدُّحاً / تمَدَّحَ، بَجْحاً / بجَحَ ـَ تَبَجُّحاً / تبَجَّحَ، اِبتِجاحاً / ابتَجَحَ، تَباجُحاً / تَباجَحَ القَوْمُ، تَبَذُّخاً / تبَذَّخَ، مُباذَخَةً / باذَخَ هـ مُباذَّةً / باذَّهُ، بَزْجاً / بَزَجَ ـُ مُبازَجَةً / بازَجَ، تَبَغْدُداً / تبَغْدَدَ عَلَيْهِ، تَيْهاً وتَيَهاناً / تاهَ يَتِيْهُ عُجْباً بِكذا، جَخْفاً و جَخِيْفاً / جخَفَ ـُ وجَخَفاً / جخِفَ ـَ مُجامَخَةً / جامَخَ هُ، زُخُوراً / زخَرَ ـَ الرَّجُلُ بماعِنْدَهُ، مُزاخَرَةً / زاخَرَهُ، مُساراةً / سارَى هُ [واوی]، اِسْتِسْماناً / اِسْتَسْمَنَ هـ، تَشامُخاً / تشامَخَ، تَطاوُلاً / تطَاوَلَ الرِّجلانِ، تَعارُفاً / تعارَفَ المُتَبارُوْنَ، إعْتِزازاً / إعْتَزَّ، تَعَزُّزاً / تعَزَّزَ، تَعارُفاً / تعَارَفَ القَومُ، تَعاكُظاً / تعَاكَظَ القَومُ، مُعايَرَةً / عايَرَ، تَفارُعاً / تفَارَعَ القومُ، فَيْشاً / فاشَ ـِ تَقايُشاً / تفَايَشَ القَومُ، مُكاساةً / كاسَى هـ مُكاهاةً / كاهَى هُ [ناقص واوی] تَماوُراً / تمَاءَ رَ القَومُ، تَمايُزاً / تمَايَزَ، تَنابُلاً / تنَابَلَ القَومُ، نُجُوخاً / نجَخَ ـَ ـُ، تَناجُخاً / تنَاجَخَ الرِّجْلانِ، اِنْتِخاءً / اِنْتَخَى عَلَيهِ، مُناقَبَةً / ناقَبَ هُ تَناوُءاً / تَناوَأَ الرِّجلانِ.

**فخر كننده** /f.-konande/ ← فخر فروش.

**فدا** /fedä/ فِدْيَة، فِداء، فِدَى.

**فدا شدن** /f.-šodan/ فَدْي وفِدًى وفِدَاءً / فدَى ـِ اِفْتِداءً / اِفْتَدَى.

**فداكار** /f.-kär/ فدائِيّ، مُتَفَدِّي، المُضَحِّي، بَذْلُ الذّاتِ، أَشْعَث.

**فداكاری** /f.-k.-i/ «~ های بزرگی كرد: قامَ بِتَضْحِياتٍ كُبرى».

**فداكاری كردن** /f.-k.-i-kardan/ فِدًى وفِداءً / فَدَى ـِ هـُ بِحَياتِهِ، تَضْحِيَةً / ضَحَّى، جَوْداً / جادَ ـُ بِنَفْسِهِ.

**فدا كردن** /f.-kardan/ تَفْدِيَةً / فدَّى فُلاناً بِنَفْسِهِ، تَفَدِّياً / تفَدَّى، تَفادِياً / تفَادَى القَومُ، تَضْحِيَةً / ضَحَّى، تَقْرِيْباً / قرَّبَ.

**فدائی** /f.-'i/ فِدائِيّ، ضَحِيَّة، أُضْحِيَّة، ذَبِيْحَة، قُرْبان، تَقْدِمَة.

**فدراسیون** /federäsiyon/ اتِّحاد.

**فدرال** /federäl/ اتِّحادِيّ، فِدرالِيّ.

**فدراليست** /federälist/ اتِّحادِيّ، الفِدرالِيّ.

**فدراليسم** /federälism/ اتِّحادِيَّة، الفِدرالِيَّة.

**فدوی** /fadavi/ ← فدائی.

**فديه** /fedye/ فِدْيَة، فِداء، فِدَى، خَلاص، العَدْل.

**فديه دادن** /f.-dädan/ فِدًى وفِداءً / فدَى ـِ اِفْتِداءً / اِفْتَدَى.

**فر** /fer/ ۱. فُرْن، أَتُّون. ۲. الجَعْدُ المُتَلَبِّدُ مِنَ الشَّعرِ، عَكِش، عَكِف. ۳. تَجَعُّدُ الشَّعرِ.

**فر** /far(r)/ النُّورُ الإلهِيّ، البَها، البَهاء، عَظَمَة، رَوْنَق، رِفْعَة.

**فرآوردن** /far-ävardan/ إنْتاجاً / أَنْتَجَ، صُنْعاً / صَنَعَ ـَ تَصْنِيْعاً / صَنَّعَ.

**فرآورده** /far-ävarde/ حاصِل، النّاتِج، الإنْتاج، المَحْصُول، مُسْتَحْضَر، المُنْتَجَة، مَصْنُوع.

**فرآورده‌ها** /f.-ä.-hä/ مَحْصُولات، مُنْتَجات، الحاصِلات.

**فرآورده‌های خارجی** /f.-ä.-hä-ye-xäreji/ المُنْتَجَاتُ الأَجْنَبِيَّةُ.

**فرآورده‌های داخلی** /f.-ä.-hä-ye-däxeli/ المَصْنُوعات أَوْ المُنْتَجَاتُ الوَطَنِيَّةُ.

**فرآورده‌های شيميايی** /f.-ä.-hä-ye-šimiyäyi/ المُنْتَجَاتُ الكِيْمِيائِيَّةُ.

**فرآورده‌های صنعتی** /f.-ä.-hä-ye-san'ati/ المُنْتَجَاتُ الصِّناعِيَّةُ.

**فرآورده‌های كشاورزی** /f.-ä.-hä-ye-kešävarzi/ المَحْصُولاتُ الزِّراعِيَّةُ.

**فرابر** */farä-bar/* (گیا) غِلافُ البَزْرَة، سِنْف.
**فرابنفش** */f.-banafš/* فَوْبَنَفْسَجِيّ.
**فراتافت** */f.-täft/* فَرْطُ الإحْماءِ، تَسْخِينٌ فَوْقِيٌّ.
**فراتافتن** */f.-täftan/* إحْماءٌ بإفْراطٍ، تَحْمِيص، تَسْخِينٌ فَوْقَ العادَةِ.
**فراتافته** */f.-täfte/* مُحَمَّص، فَوْقَ مُسَخَّن.
**فراتر** */f.-tar/* ۱. أقْرَب، أكْثَرُ تَقَدُّماً. ۲. أعْلَى.
**فراچنگ آوردن** */f.-cang-ävardan/* إمْساكاً / أمْسَكَ بِهِ، تَمَسُّكاً / تَمَسَّكَ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ على، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ.
**فراخ** */faräx/* وَسِيْع، واسِع، مَفْتُوح، عَرِيْض، الجامِع، مُبَحْبِح، بَهْو، ثَرّ، أخْوَق، رِقَم، أرْبَغ، رَحْب، رَحِيْب، رَخْراخ، رَخْرَخ، رَخْرَحان، رَسِيْل، أرْوَح، الرَّهْو، أرْيَح، سابِغ، سابِغَة، شَحا، شُدْحَة، فُرُج، فَرْغ، أفْيَح، فَيْهَق، وارِه، وَعِيْب.
**فراخ دستی** */f.-dasti/* السَّخِيّ.
**فراخ دل** */f.-del/* ← دلیر، شجاع.
**فراخ سالی** */f.-säli/* سَنَةٌ خَصِبَةٌ، عامٌ أو سَنَةٌ غَيْداق، الجَرْف، حَيا، الدَّغْفَقُ مِنَ الأعْوام، الدَّغْفَل، رَفِيْف، رِياش، اللُّعاعَة، غَدَف، غَلَف، سَنَةٌ غَلْفاء، وَرّ، هِذْن.
**فراخ شدن** */f.-šodan/* تَوَسُّعاً / تَوَسَّعَ، اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ، رَحْبا / رَحِبَ ـَ ورُحْباً ورَحابَةً / رَحُبَ ـُ المكانُ، إرْحاباً / أرْحَبَ المَكانُ، تَراحُباً / تَراحَبَ، اِنْفِراجاً / اِنْفَرَجَ الشَّيءُ، إفْضاءً / أفْضَى، واِنْفِساحاً / اِنْفَسَحَ المَكانُ، تَبَقُّراً / تَبَقَّرَ الشَّيءُ، بَهاءً وبَهاءَةً / بَهُوَ ـُ المَكانُ، ثَرّاً / ثَرَّ ـِ الشَّيءُ، اِسْتِجْوافاً / اِسْتَجْوَفَ، اِسْتِجافَةً / اِسْتَجافَ، خَوَقاً / خَوِقَ ـَ تَخَوُّقاً / تَخَوَّقَ، اِنْخِياقاً / اِنْخاقَ المَكانُ، تَدَوُّحاً / تَدَوَّحَ، رَحّاً / رَحَّ ـَ الشَّيءُ، رَوَحاً / رَوِحَ ـَ الشَّيءُ، سُبُولاً / سَبَلَ ـِ الشَّيءُ، اِنْسِحاقاً / اِنْسَحَق واِنْسِياحاً / اِنْساحَ الشَّيءُ، شُرُوحاً / شَرَحَ ـَ اِنْضِراجاً / اِنْضَرَجَ الطَّرِيْقُ، اِنْضِياجاً / اِنْضاجَ الوادِي ونَحْوُهُ، اِنْفِجاماً / اِنْفَجَمَ الوادِي، تَفَرْسُخاً / تَفَرْسَخَ الشَّيءُ، اِنْفِضاخاً / اِنْفَضَخَ، فَيْحاً / فاحَ ـَ اِمْداحاً / اِمَّدَحَ واِمْتِداداً / اِمْتَدَّ وتَمَذُّجاً / تَمَذَّجَ الشَّيءُ، تَغَمُّلاً / تَغَمَّلَ الشَّيءُ، اِسْتِلْحاماً / اِسْتَلْحَمَ الطُّرُقُ، هَرَتاً / هَرِتَ ـَ.
**فراخ کردن** */f.-kardan/* إيْساعاً / أوْسَعَ الشَّيءَ، تَوْسِيعاً / وَسَّعَ هُ، فَرْجاً / فَرَجَ ـِ تَفْرِيْجاً / فَرَّجَ، إرْحاباً / أرْحَبَ وتَرْحِيْباً / رَحَّبَ المَكانَ، وإفْضاءً / أفْضَى، تَبْهِيَةً / بَهَّى المَكانَ، تَخْوِيْقاً / خَوَّق الشَّيءَ، دَوْحاً / داحَ ـُ الشَّيءَ، تَدْوِيْحاً / دَوَّحَ هُ، شَرْحاً / شَرَحَ ـَ الشَّيءَ، صَلْطَحَةً / صَلْطَحَ، وفَحْجاً / فَحَجَ ـَ الشَّيءَ، فَرْسَخَةً / فَرْسَخَ وتَمْذِيْجاً / مَذَّجَ ونَدْحاً / نَدَحَ ـَ وتَنْدِيْحاً / نَدَّحَ وإهْجالاً / أهْجَلَ الشَّيءَ.
**فرا خواندن** */farä-xändan/* دُعاءً ودَعْوَى / دَعا ـُ هُ، تَداعِياً / تَداعَى النّاسُ، اِسْتِدْعاءً / اِسْتَدْعَى، اِسْتِحْضاراً / اِسْتَحْضَرَ، إحْضاراً / أحْضَرَ، مُناداةً / ناداهُ، اِسْتِقْداماً / اِسْتَقْدَمَ، اِسْتِعادَةً / اِسْتَعادَ، صَيْحَةً وصِياحاً / صاحَ ـِ بِهِ، إشاعَةً / أشاعَ بالقَوم، اِنْتِداباً / اِنْتَدَبَ فلاناً لأمرٍ، نِزاعاً / نَزَعَ ـِ به إلى كذا، نَقْراً / نَقَرَ ـُ به، يَأْيَأَةً / يَأْيَأَ.
**فراخور** */faräxor/* لائِق، مُتَناسِب، مُوافِق.
**فراخی** */faräxi/* سَعَة، وُسْعَة، اِتِّساع، اِنْفِتاح، بَسْط، بَسْطَة، فَرَج، رَحَبٌ، رُحْب، رَحابَة، مَرْحَبٌ، فُسْحَة، بُدّ، بَراح، اِسْتِبْحار، بَيْنُونَة، جَوْف، مُرْتَدَح، رُدْحَة، سَبْغَة، سَرَاء، عَرْض، غَدَف، الفَرْدَسَة، نَدْح، مُنْتَفَد، وُجْد، وَصِيْلَة.
**فرار** */farär/* مَفَرّ، الفِرار، الهَرَب، هُرُوب، هَرَبان، النُّفْر، نُفُور، النَّوْص، مَناص، مَنِيْص، حَيْص، حَيْصَة، تَخَلُّص، شُرُود، فَلَت، إفْلات، تَمَلُّص، نَجاة.
**فرار** */farrär/* ۱. الفَرّار، الفُرَرَة، الفَرْوَرَة، الفَرْوَر. ۲. طَيّار، مُتَبَخِّر، مُتَصَعِّد.
**فرا رسیدن** */farä-residan/* قُرْباً وقُرْباناً / قَرُبَ ـُ قَرِبَ ـَ اِقْتِراباً / اِقْتَرَبَ الوَقْتُ، وَصْلاً وصِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ وَقْتٌ أو عَمَلٌ، إجْماماً / أجَمَّ الأمْرُ.
**فرا رفت** */f.-raft/* التَّصَعُّد.
**فرار کردن** */farär-kardan/* فَرّاً وفِراراً ومَفَرّاً ومَفِرّاً / فَرَّ ـِ هَرَباً وهُرُوباً ومَهْرَباً وهَرَباناً / هَرَبَ ـُ ← گریختن.
**فرارو** */faräro/* الصّاعِد.
**فراری** */faräri/* فارّ، هارِب، هَرْبان، آبِق، مُطارَد، طَرِيْد، سائِب، شارِد، شَرُوْد، فالِت، النّاجِي، النّامِي.
**فراری دادن** */f.-dädan/* إفْراراً / أفَرَّ، تَفْرِيْراً / فَرَّرَ، تَشْرِيْداً / شَرَّدَ، تَهْرِيْباً / هَرَّبَ، إهْراباً / أهْرَبَ، تَنْفِيْراً / نَفَّرَ هُ، تَوْزِيْعاً / وَزَّعَ.
**فراری شدن** */f.-šodan/* ← گریختن.

**فراز** /faräz/ ۱. أوْج، عُلُوّ، عَـلاء، عالٍ، صُعُود، مُـرتَفِع، إرْتِفاع، إرْتِقاء، فَوْق، باذِخ، قُلَّة، قِمَّة. ۲. جُمْلَة، عِبارَة. ۳. القُطْبُ المُوجَب.

**فرازا** /f.-ä/ إرْتِفاع، عُلُوّ.

**فرازاب** /f.-äb/ مَصْعَدُ النَّهْرِ.

**فراز دره** /f.-darre/ وادٍ مُعَلَّق.

**فرازسنج** /f.-sanj/ هِبْسُومِتْر.

**فراز کردن** /f.-kardan/ ۱. فَتْحاً / فَتَحَ ـ. ۲. سَدّاً / سَدَّ ـُ غَلْقاً / غَلَقَ ـِ إيْصاداً / آصَدَ البابَ.

**فرازمین** /färäzamin/ نَتـق، هَضْبَـةٌ إنْدِفـاعِيَّـةٌ بَيْـنَ إنْكِسارَيْنِ مُتَوازِيَيْنِ.

**فرازنما** /faräz-namä/ مُنْحَنَى هِبْسُوغرافي.

**فراز و نشیب** /f.-o-našib/ فَوْقَ وَتَحْـتَ، أعْلَى وأسْفَـل، مُرْتَفَع و مُنْخَفَض.

**فـراز و نشیـب روزگـار** /f.-o-n.-e-ruzegär/ دَوْلَـة، دَوْرَةُ الزَّمانِ وانْقِلابِهِ.

**فرازی** /faräzi/ تَصاعُدِيّ.

**فرازیاب** /faräz-yäb/ الأَلْتِيْمِتْر، مِقْياسُ الإرْتِفاع.

**فرازیابی** /f.-y.-i/ قِياسُ الإرْتِفاعاتِ.

**فراساخت** /faräsäxt/ إبْتِناء، أَيْضٌ بِنائِيٌّ.

**فراست** /faräsat/ الفَراسَة، فَهْـم، إدراك، ذَكاء، فِطْنَة، بَصِيرَة، النَّظار، النَّظارَة، وُجْدانِيّات، لَقانَة، لَقانِيَة.

**فرا سرخ** /farä-sorx/ مادُوْنَ الأحْمَرِ، دُوْنَ الحَمْراءِ.

**فراسنگ** /f.-sang/ المُـوْنَدْنُـوك، هَضْبَـةٌ تُحِيْطُ بـأرضٍ جَرَّدَتْها عَوامِلُ التَّعْرِيَةِ.

**فراسیون** /faräsiyun/ حَشِيْشَةُ الكَلْبِ، الزَّغْبَر، الزَّغْبِر.

**فراش (طریقه)** /fräš/ طَرِيْقَةُ فراشٍ [لاِسْتِخراجِ الكِبْرِيْتِ الطَّبِيْعِيّ].

**فراش** /farräš/ الفَرّاش.

**فراشد** /farä-šod/ ← فراگرد.

**فراشی** /f.-i/ عَمَلُ الفَرّاشِ.

**فراغ** /faräq/ الفَراغ، الرّاحَة.

**فراغت** /faräqat/ الرّاحه، الإسْتِراحَةُ مِنَ العَمَلِ، الفَراغ.

**فراغت یافتن** /f.-yäftan/ ← فارغ شدن.

**فراق** /feräq/ الفِراق، الإنْفِصال، البُعْد، الهِجْران.

**فراق کشیـدن** /f.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ الفِـراقَ أو الهِجْرانَ.

**فراق‌نامه** /f.-näme/ فِراقِيَّة.

**فراک** /feräk/ فِرَاك [لباسٌ رَسْمِيٌّ أسْوَدُ وضَيِّق].

**فراکسیون** /faräksiyon/ قِسْمٌ مِنْ أعْضاءِ المَجْلِسِ.

**فراکند** /farä-kand/ قَناة.

**فراگرد** /f.-gard/ عَمَلِيَّة.

**فراگرفتن** /f.-gereftan/ تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، ذَهانَةً / ذَهُنَ ـُ تَلَقِّياً / تَلَقَّى الشَّيءَ منه، تَأدُّباً / تَأدَّبَ، تَهَذُّباً / تَهَذَّبَ، ثَقْفاً / ثَقِفَ ـَ الدَّرْسَ، لَقْناً ولَقانَةً ولَقانِيَةً / لَقِنَ ـَ، تَلَقُّناً / تَلَقَّنَ، إحاطَةً / أحاطَ بِهِ، إشْتِمالاً / إشْتَمَلَ على كذا، تَصَرُّفاً / تَصَرَّفَ، شَمْلاً / شَمِلَ ـَ الأمْـرُ القَوْمَ، إمْتِلاءً / إمْتَلأ، إسْتِغْـراقاً / إسْتَغْرَقَ الشَّـيءَ، حَصْراً / حَصَرَ ـُ الشَّيءَ، غَشاوَةً / غَشِيَ ـَ غَشْياً وغِشـايَةً / غَشِيَ ـَ تَحْوِيْقاً / حَوَّقَ عَلَيهِ، طَمّاً وطُمُوماً / طَمَّ ـُ الماءُ، غَمْراً / غَمَرَ ـُ الماءُ المَكانَ، إكْتِنافاً / إكْتَنَفَ، سَعَةً / وَسِعَ يَسَعُ ويَيْسِعُ.

**فراگشت** /f.-gašt/ تَحَوُّل، نُمُوّ، تَطَوُّر، نُشُوء.

**فراگیر** /f.-gir/ مُخْرِق، شامِـل، جامِع، فائِض، طـامِي، السّائِد، السّائِدَة.

**فراگیر شدن** /f.-g.-šodan/ إسْتِغْراقاً / إسْتَغْرَقَ.

**فراگیری صنعتی** /f.-g.-i-ye-san'ati/ التَّكامُل.

**فراماسون** /ferämäson/ الماسُوْنِيّ.

**فراماسونری** /f.-eri/ ← فراماسون.

**فراماسونی** /f.-i/ ← فراماسونری.

**فراماسونیها** /f.-ihä/ البَنّاؤُوْنَ الأحْرار.

**فرامـوش** /farämuš/ ۱. نِسْيان. ۲. مَنْسِيّ ← فراموش شده.

**فراموشخانه** /f.-xäne/ الماسُونِيَّة، المَحْفِل الماسُونِيّ.

**فراموش شدن** /f.-šodan/ نَسْياً ونِسْياناً ونِسـايَةً ونُسْوَةً / نُسِيَ مج ـَ خَبْتاً / خَبَتَ ـُ ذِكْرُهُ، خُمُولاً / خَمَلَ ـُ ذِكْرُهُ، عُزُوباً / عَزَبَ ـِ عَنِ البالِ.

**فـرامـوش شـده** /f.-šode/ مَنْسِـيّ، النِّسْـي، مَتْـرُوْك، مَهْجُور، مُهْمَل، مَهْمُول، نَبَه، ظَهْرِيّ.

**فرامـوشکار** /f.-kär/ النَّسِيّ، النِّسْيان، النَّـؤُوم، النَّسّاء، تالِه، دَدِد [الدِّدِد]، سَرِف.

**فراموشکاری** /f.-k.-i/ ← فراموشی.

**فراموش کردن** /f.-kardan/ نَسْياً ونِسْياناً ونِسايَةً ونَسْوَةً / نَسِيَ ـَ الشَّيءَ، غُفُولاً وغَفْلَةً وغَفَلاً / غَفَلَ ـُ عَنْهُ، سَهْواً وسُهُوّاً وسَهْوَةً / سَها ـُ في الأمْرِ، سَهاً / سَهِيَ ـَ أَمَهاً / أَمِهَ ـَ تَلَهاً / تَلِهَ ـَ هـ وعَنْهُ، ذَهاباً وذُهُوباً ومَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ عَلَيهِ، ذَهْلاً وذُهُولاً / ذَهَلَ ـَ الشَّيءَ وعَنْهُ، ذُهُولاً / ذَهِلَ ـَ عَنْهُ، ذَهْناً / ذَهَنَ ـَ عن كذا، رَسّاً / رَسَّ ـُ الشَّيءَ، سَلْواً وسُلُوّاً وسُلْواناً / سَلا ـُ هـ، عُزُوباً / عَزَبَ ـِ عَنِ البالِ، غَبْناً / غَبِنَ ـَ الشَّيءَ وفِيهِ، غَهَباً / غَهِبَ ـَ عَنْهُ، غَيْباً وغَيْبَةً / غابَ ـِ عن بالِهِ، لَهاً / لَهِيَ ـَ عَنْهُ، لُهِيّاً ولِهْياناً / لَها ـُ عن الشَّيءِ، وَهَلاً / وَهِلَ يَوْهَلُ في الأمْرِ وعَنْهُ.

**فراموشم مکن** /f.-am-makon/ (گیا) أُذُنُ الفَأْرِ.

**فراموش نشدنی** /f.-našodani/ لايُنْسَى.

**فراموشی** /f.-i/ غَرارَة، فَهَّة، اللَّهاعَة، نِسْيان، غَفَل، غَفْلَة، سَهْو، سُلْو، سَلْوَى، السَّلْوَة، السُّلْوَة، السُّلْوَ، سُلْوان، سِنَة، ضَلال، ضَلّ، غَبْن، غَبَن، غَبانَة.

**فراموشی آور** /f.-i-ävar/ مُفْقِدُ الذّاكِرَة، المُنْسِي، المُنَسِّي.

**فراموشی دادن** /f.-i-dädan/ إنْساءَ / أَنْسَى، تَنْسِيَةً / نَسَّى هُ اللّهُ الشَّيءَ، تَسْلِيَةً / سَلَّى وإسْلاءَ / أَسْلَى هُ عن الشَّيءِ، مُغافَلَةً / غافَلَ، إذْهالاً / أَذْهَلَ هُ عن الشَّيءِ، إتْلاهاً / أَتْلَهَ هُ الشَّيءَ.

**فرامیکروسکوپ** /farä mikroskop/ المِجْهَرُ الفَوْقِيّ.

**فرامین** /farämin/ فَرامِين [جَمْعُ الفَرمان]، عَهْدُ السُّلْطانِ لِلْوُلاةِ.

**فرامینفرها** /forämineferhä/ ← (جانـ) روزن‌داران.

**فرانسوی** /faränsavi/ الفَرَنْسِيّ. الفَرَنْسِيَّة [نث].

**فرانسوی مآب** /f.-maäb/ مُتَفَرْنِس.

**فرانسوی مآب شدن** /f.-m.-šodan/ تَفَرْنُساً / تَفَرْنَسَ.

**فرانسوی مآب کردن** /f.-m.-kardan/ فَرْنَسَةً / فَرْنَسَ.

**فرانسه** /faränse/ فَرَنْسا.

**فرانسیسکن** /faränsiskan/ فَرَنْسِيْسكانِيّ، رَاهِبٌ فَرَنْسِيْسكانِيّ.

**فرانسیوم** /faränsiyum/ (شيـ) فَرَنْسِيُوم.

**فرانک** /faränk/ الفَرَنْك.

**فرانکنیاسه** /farankenyäse/ (گیا) جَزْمَل، فَرَنْكِنْيَه.

**فرانکنیاسه‌ها** /f.-hä/ (گیا) الجَزْمَلِيّات.

**فرانهوفر** /feränhofer/ خُطُوط فرانْهُوفِر.

**فراوان** /farävän/ كَثِير، كَوْثَر، وافِر، مُتَوافِر، وَفِير، أَثِيث، بَثِير، جَخِيف، جَزْل، جَزِيل، جَمّ، جَمِيم، حَفِيلَة، خِصْب، أَرْبَغ، زَغْر، زَمْزَم، ضَخْم، مُتَعَدِّد، غَدِق، مُغْدِق، الغَزِير، غَزِيرَة، غَمِر، غَضِير، فائِض، فَيْض، مَجّان، نَهِير، مُتَّسِع.

**فراوان شدن** /f.-šodan/ وَفْراً وفِرَةً ووُفُوراً / وَفَرَ يَفِرُ، وَفارَةً / وَفُرَ يَوْفُرُ، تَوافُراً / تَوافَرَ، كَثْرَةً وكَثارَةً / كَثُرَ ـُ تَكاثُراً / تَكاثَرَ، زَيْداً وزَيَداً وزِيادَةً ومَزِيداً وزَيْداناً / زادَ ـِ إزْدِياداً / إزْدادَ، جَزالَةً / جَزُلَ ـُ إخْصاباً / أَخْصَبَ، رِباءً ورُبُوّاً / رَبا ـُ رَيْعاً ورُيُوعاً ورِياعاً ورَيَعاناً / راعَ ـِ زُغُوراً / زَغَرَ ـَ الشَّيءُ، ضُعْفاً / ضَعُفَ ـُ طَيْساً وطَيَساً / طاسَ ـِ تَعَدُّداً / تَعَدَّدَ، غَزْراً وغَزارَةً وغُزْراً / غَزُرَ ـُ غَضْراً وغَضارَةً / غَضِرَ ـَ غَمارَةً وغُمُورَةً الماءُ / غَمُرَ ـُ إكْراءَ / أَكْرَى الشَّيءُ، نَمْياً ونَمِيّاً ونَماءً ونَمِيَّةً / نَمَى يَنْمِي، نُمُوّاً / نَما يَنْمُو.

**فراوان کردن** /f.-kardan/ تَكْثِيراً / كَثَّرَ، إكْثاراً / أَكْثَرَ، وَفْراً وفِرَةً / وَفَرَ يَفِرُ لَهُ الشَّيءَ، تَوْفِيراً / وَفَّرَ، إيْفاراً / أَوْفَرَ، زَيْداً وزَيَداً وزِيادَةً ومَزِيداً وزَيْداناً / زادَ ـِ وتَزْيِيداً / زَيَّدَ الشَّيءَ، تَجْسِيماً / جَسَّمَ، تَرْبِيَةً / رَبَّى الماشِيَةَ، إرْباءَ / أَرْبَى، تَعْظِيماً / عَظَّمَ، إغْزاراً / أَغْزَرَ الشَّيءَ، تَكْبِيراً / كَبَّرَ، تَنْمِيَةً / نَمَّى، إنْماءَ / أَنْمَى.

**فراوانی** /f.-i/ ۱. كِثْرَة، كُثْر، وَفْرَة، تَوْفِير، إزْدِياد، زِيادَة، مَزِيد، تَعَدُّد، ثَرَى، جَزالَة، خِصْب، الخُضُلَّة، خَيْر، دَغْفَل، رَتْعَه، رَخاء، إرْتِفاع، مَرْتَعَة، رَوّ، عِدّ، الغَثْرَة، الغَثَرَة، غَدَف، غَزْر، غَزارَة، غَضارَة، نَضارَة، غَفِيرَة، فَداحَة، الفَرْط، فَضْل، الفَضْلَة، الفُضالَة، فائِض، فَيْض، قُمْأَة، كَوْثَة، لُعاعَة، النَّزَل، النُّزْل، نِعْمه، نَمْوَة، سَعَة، وُسْعَة، هِذْن، يُسْر. ۲ ← فرکانس.

**فراوانی طبیعی** /f.-i-ye-tabi'i/ كَثْرَةٌ طَبِيْعِيَّةٌ، وَفْرَةٌ طَبِيْعِيَّةٌ.

**فراهم** /farähäm/ ۱. مَجْمُوعٌ في مَكانٍ واحِدٍ. ۲. مُهَيَّأ، جاهِز، مُعَدّ، مُتاح، مُوْجودٌ في اليَدِ مُمْكِنٌ نَيْلُهُ.

**فراهم آمدن** /f.-ämadan/ ۱ ← گرد آمدن ۲ ← فراهم شدن.

**فراهم آمده** /f.-ämade/ ۱ ← گرد آمده. ۲ ← فراهم شده.

**فراهم آوردن** /f.-ävardan/ ۱ ← گردن کردن. ۲ ←

فراهم کردن. ۳. کَسْباً / کَسَبَ ـِ الشَّيءَ، تَحْصِيْلاً / حَصَّلَ.

**فراهم آورنده** /f.-ävarande/ ۱ ← فراهم‌کننده ۲ ← گرد آورنده.

**فراهم‌آوری** /f.-ävari/ ضَمّ، جَمْع، جَلْب، تَسْبِيْب.

**فراهم‌سازی** /f.-säzi/ ← فراهم‌آوری.

**فراهم شدن** /f.-šodan/ ۱ ← گرد آمدن. ۲. تَسَنِّياً / تَسَنَّى، تَيَسُّراً / تَيَسَّرَ، تَهَيُّؤاً / تَهَيَّأَ.

**فراهم شده** /f.-šode/ ۱ ← گرد آمده. ۲. مُهَيَّأ، مُعَدّ، مُيَسَّر، جاهِز، مُجَهَّز، أَزْوَج.

**فراهم کردن** /f.-kardan/ ۱ ← گرد کردن. ۲. إعْداداً / أَعَدَّ، تَهْيِئَةً / تَهَيَّأَ، إهْباباً / أَهَبَّ، تَيْسِيراً / يَسَّرَ، تَجْهِيْزاً / جَهَّزَ، تَحْضِيْراً / حَضَّرَ، إرْصاداً / أَرْصَدَلَهُ، تَسْنِيَةً / سَنَّى، تَعْبِئَةً / عَبَّأَ، تَسْهِيْلاً / سَهَّلَ الأَمْرَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ الأَمْرَ.

**فراهم‌کننده** /f.-konande/ ۱ ← گرد آورنده. ۲. مُهَيِّئ، مُعِدّ، مُجَهِّز.

**فرایار** /faräyär/ راهِب، أخ، عُضْوُ أُخُوِيَّةٍ دِيْنِيَّة.

**فرایاز** /faräyäz/ (حسـ) المُتَصاعِد، التَّصاعُدِيّ.

**فرایازی** /f.-y.-i/ (حسـ) التَّصاعُد.

**فرایند** /faräyand/ عَمَلِيَّة ← فراگرد، فراشد.

**فرایند انرژی‌گیر** /f.-e-enerži-gir/ عَمَلِيَّةٌ ماصَّةٌ لِلطّاقَةِ.

**فرایند برگشت‌پذیر** /f.-e-bargašt-pazir/ عَمَلِيَّةٌ عَكُوسِيَّةٌ.

**فرایند برگشت‌ناپذیر** /f.-e-b.-näpazir/ عَمَلِيَّةٌ لاعَكُوسِيَّةٌ.

**فرایند گرمازا** /f.-e-garmäzä/ عَمَلِيَّةٌ طارِدَةٌ لِلْحَرارَةِ.

**فرایند گرماگیر** /f.-e-g.-gir/ عَمَلِيَّةٌ ماصَّةٌ لِلْحَرارَةِ.

**فر برقی** /fere-e-barqi/ فُرْنٌ كَهْرَبائِيٌّ.

**فربه** /farbeh/ سَمِيْن، مُسَمَّن، جَسِيم، شَحِيم، مُشَحَّم، بَدِن، البادِن، البَدِيْن، البادِنَة [نث]، لَحِم، لَحِيْم، مُمْتَلِئُ الجِسْمِ، ضَخْمُ الجِسْمِ، أَثِيْث، بَبّ، الباجِل، أَبَحّ، بِذْع، بَيْنِين، تارّ، تَأْدَة، تَجْلاء، ثَدِن، جَأّار، جَار، جُباجِب، مُجْرَئِشّ، جَمُول، حادِر، حِنْبال، حَنْبَل، الحَوْثاء [نث]، خُجَأَة، خَذِل، خَزِب، خَظِي، دَبُوب، دَخْس، دالِخ، مَدْمُوم، مُدْهِن، دَيّاص، داخِر، الرِّبِل، رَبِيْل، رَضْراض، رَعِيْب، رَفِل، زَهِم، سِبَحْل، سَجِيْح، سامِن، ضَفِيْط، مُطَهَّم، عابِل، عَجْناء، مُعَثَّر، عَسُون، مِعْكَم، مَغْلُوف، غُنْدُر، القَشْمَر، مُقَذَّف، كُباس، كَدِن، مُتَكَمْلِمَة [نث]، كَيِز، لَبِيْخ، لَبْكابَة [نث]، لَدِيْس، لَكِيْك، مَأْل، أَمَحّ، مَحّاء [نث] مِلْءُ كِسائِهِ، نابِي، نَحِيْض، ناسِئ، الأُنْفُخان، الإنْفِخان، الأُنْفُخانِيّ، الإنْفِخانِيّ، مَنْفُوخ، مُنْتَفِخ، نَوِي، نَوِيّ، وَثِيْج، وَثِيْرَة، وَثِيْم، وَدِك، وَدُوك، ذُووَدَك، الوَدِيْك، الوَدِيْكَة [نث]، وراء، وَزِيْم، وَغْثَة [نث]، أَهْبَر، هَبْرَج، هابِل، هَلَوْك، الهَمِر، هَوْدَة.

**فربه شدن** /f.-šodan/ سَمْناً وسَمانَةً / سَمِنَ ـَ تَسَمُّناً / تَسَمَّنَ، شَحامَةً / شَحُمَ ـُ تَشْحِيْماً / شَحَّمَ، بَدْناً وبُدُوناً / بَدَنَ ـُ الشَّخْصُ، بَداناً وبَدانَةً / بَدُنَ ـُ الشَّخْصُ، لَحَماً / لَحِمَ ـَ لَحامَةً / لَحُمَ ـُ، ثَدَناً / ثَدِنَ ـَ المَرْءُ، جَبْجَبَةً وجِبْجاباً / جَبْجَبَ الرَّجُلُ، إجْرِئْشاشاً / اِجْرَأَشَّ الرَّجُلُ، حُشُوماً / حَشَمَ ـِ الرَّجُلُ، خُطُوباً / خَطَبَ ـِ الرَّجُلُ، خَزَباً / خَزِبَ ـَ إخْظاءً / أَخْظَى، بَدَعاً / بَدِعَ ـَ الرَّجُلُ، إبْظاظاً / أَبَظَّ، تَبَنِّياً / تَبَنَّى الجِسْمُ، دَبَلاً / دَبِلَ ـَ، دُخُوساً / دَخَسَ ـُ دَخَساً / دَخِسَ ـَ دَلَخاً / دَلِخَ ـَ، إرْتِباساً / إرْتَبَسَ، تَرَبُّلاً / تَرَبَّلَ، تَسَعُّناً / تَسَعَّنَ، شَخاصَةً / شَخُصَ ـُ، صَوًى / صَوِيَ ـَ الرَّجُلُ، تَضَبُّباً / تَضَبَّبَ الصَّبِيُّ، طَحْواً / طَحا ـُ بِه شَحْمُهُ، طَنَخاً / طَنِخَ ـَ، تَطْهِيْماً / طَهَّمَ، عَجَراً / عَجِرَ ـَ تَغَرُّزاً / تَغَرَّزَ الرَّجُلُ، إسْتِغارَةً / اِسْتَغارَ فُلانٌ، تَفْحِيْلاً / فَحَّلَ، إفْتِلاقاً / اِفْتَلَقَ الجِسْمُ، تَفَيُّلاً / تَفَيَّلَ الرَّجُلُ، كَبْناً وكُبُوناً / كَبَنَ ـِ كُظُوباً / كَظَبَ ـُ لُبُوخاً / لَبَخَ ـَ جَسَدُهُ، مُؤُولَةً ومَآلَةً / مَؤُلَ ـُ مَغَداً / مَغِدَ ـَ البَدَنُ، نُمِيّاً ونَماءً / نَمَى ـِ، نَوايَةً / نَوَى ـِ إنْهاراً / أَنْهَرَت المَرْأَةُ، وَثارَةً / وَثُرَ يَوْثُرُ الرَّجُلُ، وَثامَةً / وَثُمَ يَوْثُمُ، وَظَراً / وَظِرَ يَوْظَرُ، تَهْبِيْلاً / هَبَّلَ اللَّحْمُ فُلاناً.

**فربه کردن** /f.-kardan/ تَسْمِيْناً / سَمَّنَ، تَضْخِيْماً / ضَخَّمَ، خُظُوّاً / خَظا ـُ هـ، إخْظاءً / أَخْظَى هـ تَفْدِيْناً / فَدَّنَ، فَزْهَدَ فَزْهَدَةً الغُلامَ، قَبْياً / قَبَى ـِ هـ.

**فربهی** /f.-i/ السِّمَن، السُّمْنَة، لَحامَة، اِمْتِلاءُ الجِسْمِ، ضَخامَةُ الجِسْمِ، بَرانَة، بِنّ، ترارَة، جَشَم، رَبالَة، شارَة، شَوار، طُباخ، عَبَدَة، الكِدْنَة، مِلْح، نَحْب، نَسْء، نِيّ.

**فربیون** /farbiyun/ (گیا) فَرْبِيُون، البُرْطُم، يَتُوع.

**فربیونیان** /f.-iyän/ (گیا) الفَرْبِيُونِيّات.

**فرت فرت** */fert-fert/* بِسُرْعَة، بِعَجَلَة.

**فرتوت** */fartut/* شَيْخ، مُسِنّ، الهَرِم، هَرِمَة [نث]، طاعِنٌ في السِّنّ، كَبِيرُ السِّنّ، هِلَّوف، مُتَهالِک، هائِر، هَيْمَرَة، هِمّ، هِمَّة.

**فرتوت شدن** */f.-šodan/* شَيخاً وشُيُوخَةً وشُيُوخِيَّةً وشَيْخُوخَةً وشَيْخُوخِيَّةً / شاخَ ـِ إسناناً / أَسَنَّ، هَرَماً ومَهْرَماً ومَهْرَمَةً / هَرِمَ ـَ بُلوغاً / بَلَغَ ـُ مِنَ العُمْرِ عَتِيّاً، تَخَطُّماً / تَحَطَّمَ، هُمُوماً وهَمامَةً / هَمَّ ـُ الرَّجُلُ.

**فرج** */farj/* الفَرْج.

**فرجام** */farjäm/* ۱. نِهايَة، عاقِبَة، خاتِمَة. ۲. (حقـ) تَمْيِيز.

**فرجام خواستن** */f.-xästan/* (حقـ) إسْتِئْنافاً / إسْتَأْنَفَ.

**فرجام خواهی** */f.-xähi/* إسْتِئْناف.

**فرجامگاه** */f.-gäh/* الطَّوْرُ الأَخِيرُ [لِانْقِسامِ الخَلِيَّةِ].

**فرجه** */forje/* ۱. شِقّ، ثُلْمَة، فَتْحَة. ۲. فُرْصَة، مُهْلَة.

**فرجی** */farji/* (پز) فَرْجِيّ.

**فرجی مهبلی** */f.-mahbeli/* (پز) فَرْجِيّ مَهْبِلِيّ.

**فرچه** */ferce/* الفِرْشاة، الفِرْشايَة، الفُرْشَة.

**فرچهٔ پودر** */f.-ye-pudr/* فُوَرْشَةُ البُودْرَة.

**فرح** */farah/* فَرَح، سُرُور، سَعادَة.

**فرح‌افزا** */f.-afzä/* مُفَرِّح، باعِثُ السُّرُور.

**فرح‌بخش** */f.-baxš/* مُفَرِّح.

**فرخ** */farrox/* مُبارَک، سَعِيد، مَيْمُون.

**فرخ پی** */f.-pey/* مُبارَک، مَيْمُون.

**فرخندگی** */farxondegi/* ← مبارکی، میمنت.

**فرخنده** */farxonde/* ← مبارک، میمون.

**فرخنده شدن** */f.-šodan/* ← مبارک شدن، میمون شدن.

**فرخنده فال** */f.-fäl/* مَيْمُونُ الطّائِر.

**فرخنده کردن** */f.-kardan/* ← مبارک کردن، میمون کردن.

**فر خوراک‌پزی** */f.-e-xoräk-pazi/* نَصْبَةُ الطَّبْخ، مِنْصَب، مِطْبَخ، وُجاقُ أو أُوجاقُ الطَّبْخ.

**فرد** */fard/* ۱. وِتْر، فَرْد، واحِد، أَبَدّ. ۲. (رضـ) عَدَدٌ فَرْدِيّ، عَدَدٌ وَتْرِيّ.

**فردا** */fardä/* غَداً، فِي الغَدِ، الغَد.

**فر دادن** */fer-dädan/* تَجْعِيداً / جَعَّدَ الشَّعْرَ.

**فردا شب** */fardä-šab/* مَساءُ الغَدِ.

**فرد اعلی** */fard-e-a'lä/* أَهَمّ، أَعْظَمُ قِيْمَةً أَوْ نَفْعاً.

**فرداً فرد** */fardan-fard/* عَلَى إنْفِرادٍ، كُلٌّ بِمُفْرَدِهِ.

**فردای نوعی** */fardä-ye-now'i/* الغَد.

**فردایی** */f.-yi/* الغَدَوِيّ، الغَدِيّ.

**فرد بالش** */fard-bäleš/* تاريخُ أَدْوارِ نُمُوِّ الفَرْدِ.

**فردسازی** */f.-säzi/* تَفْرِيد.

**فرد سمان** */f.-somän/* (جانـ) مُفْرَداتُ الأَصابِعِ، خَيْلِيّات.

**فردگرا** */f.-gerä/* فَرْدِيّ.

**فردگرایی** */f.-g.-yi/* مَذْهَبُ الفَرْدِيَّةِ، الفَرْدِيَّة.

**فردوس** */ferdows/* الحَدِيقَة، البُسْتان، الجَنَّة، الفِرْدَوس.

**فردی** */fardi/* ۱. فَرْدِيّ، شَخْصِيّ، خاصّ. ۲. إفْرادِيّ. ۳. فَرْدِيّ ← فردگرا.

**فردیت** */fardiyyat/* الفَرْدِيَّة ← فردگرایی.

**فرز** */ferz/* ← سَرِيع، خَفِيفُ الحَرَكَةِ، سَرِيعُ العَمَلِ، ماهِر، جَلْد، النَّشِيط، شَمْلُول، شَوِل، شِهِل، قَطْقاط، نَمِل، وَجْز، وَرِش، وَشْوَش.

**فرزانگی** */farzänegi/* حِكْمَة، عِلْم، حَصافَة.

**فرزانه** */farzäne/* حَكِيم، عاقِل.

**فر زدن** */fer-zadan/* تَجْعِيداً / جَعَّدَ الشَّعْرَ، تَعْكِيفاً / عَكَّفَ الشَّعْرَ، تَقْرِيداً / قَرَّدَ الشَّعْرَ.

**فرزند** */farzand/* وَلِيد، مَوْلُود، الوَلَد، الوُلْد، اِبْن، اِبْنَة، ثَمَرَة، خَلَف، ذَرّ، زَرْع، الرُّكْبَة، سُلالَة، سَلِيل، شَلْخ، عَقِب، نَتِيجَة، نَجْل، نَسْل، نَسِيلَة، نَشْء، لَهْو.

**فرزندخواندگی** */f.-xändegi/* التَّبَنِّي.

**فرزند خوانده** */f.-xände/* المُتَبَنَّى، طِفْلٌ مُتَبَنًّى، مُسْتَلاط.

**فرزند رضاعی** */f.-e-rezä'i/* الرَّبِيب.

**فرزندزاده** */f.-zäde/* حَفِيد ← نوه.

**فرزند شرعی** */f.-e-šar'i/* اِبْنُ رَشْدَة، اِبْنٌ شَرْعِيٌّ.

**فرزند غیر قانونی** */f.-e-qeyr-e-qänuni/* طِفْلٌ طَبِيعِيّ.

**فرزند قانونی** */f.-e-qänuni/* طِفْلٌ شَرْعِيٌّ.

**فرزندکش** */f.-koš/* قاتِلُ الأَوْلاد.

**فرزند کشی** */f.-k.-i/* قَتْلُ الأَوْلاد.

**فرزند گرفتن** */f.-gereftan/* تَبَنِّياً / تَبَنَّى، اِتِّخاذاً / اِتَّخَذَ اِبْناً.

**فرزند مرده** /f.-morde/ ثاكِل، ثَكْلان، ثاكِلَة، ثَكْلَى.

**فرزندی** /f.-i/ بَنَوِيّ، بُنُوَّة، اِبْنِيّ.

**فرزی** /ferzi/ سُرْعَة، خِفَّةُ الحَرَكَةِ، مَهارَة، جَلادَة، نَشاط.

**فرزین** /farzin/ إحْدَى قِطَعِ الشِّطْرَنْجِ في مَنْزِلَةِ الوَزِيْرِ، الفِرْزان.

**فرسا** /farsä/ ← فرساينده.

**فرساب** /farsäb/ تَذْرِيَة.

**فرس اعظم** /faras-e-a'zam/ بِيْغاسُوس.

**فرسايش** /farsäyeš/ تَحاتّ، تَأَكُّل، تَعْرِيَة، تَفَتُّت، اِنْجراف، اِسْتِنْزاف، طَحْن، اِنْكماش.

**فرسايش دادن** /f.-dädan/ ← فرسودن ۱.

**فرسايشى** /f.-i/ مُتَأَكِّل.

**فرساينده** /farsäyande/ مُتَأَكِّل، طاحِن، مُتْلِف، مُزْعِج.

**فرساييدن** /farsäyidan/ ← فرسودن.

**فرسپس** /forseps/ مِلْقَطُ الجَنِيْن.

**فرستادن** /ferestädan/ بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ هـ اِبْتِعاثاً / اِبْتَعَثَ هُ، إرْسالاً / أَرْسَلَ الشَّيءَ، إصْداراً / أَصْدَرَ، تَصْدِيْراً / صَدَّرَ هـ إلى المَكانِ، تَسْيِيْراً / سَيَّرَ، تَسْرِيْحاً / سَرَّحَ هـ إلى مَوْضِعِ كَذا، تَشْيِيْعاً / شَيَّعَ، تَصْوِيْباً / صَوَّبَ، إطْهاءً / أَطْهَى هـ فِي الأَرضِ، تَوْجِيْهاً / وَجَّهَ هـ إلى، تَوْدِيَةً / وَدَّى، تَوْفِيْداً / وَفَّدَ، إيْفاداً / أَوْفَدَ.

**فرستاده** /ferestäde/ رَسُول، مُرْسَل، رَسِيْل، بَعْث، مَبْعُوث، بَعَث، بَعِيْث، سَفِيْر، بَرِيْد، مُوْفَد، جَرِيّ، دَسْقان، السّاعِي، سَلِيْح، وافِد.

**فرستادهٔ ويژه** /f.-ye-viže/ مَبْعُوثٌ خاصٌّ.

**فرستنده** /ferestande/ ۱. راسِل، مُرْسِل. ۲. المُرْسِلَة، جَهازُ الإرْسالِ.

**فرستندهٔ تلگراف** /f.-ye-telegräf/ باعِثَةُ التِّلِغْرافِ.

**فرسخ** /farsax/ ← فرسنگ.

**فرسخشمار** /f.-šomär/ ← فرسنگشمار.

**فرسک** /feresk/ تَصْوِيْرٌ جِدارِيٌّ، رَسْمٌ جِدارِيٌّ، لَوْحَةٌ جُدْرانِيَّةٌ.

**فرسکو** /feresko/ ← فرسک.

**فرس ماژور** /forsmäžor/ ← فورس ماژور.

**فرسنگ** /farsang/ الفَرْسَخ، مَلَقَة.

**فرسنگشمار** /f.-šomär/ نُصْبَةُ الأَمْيالِ، أَمَرَة، صُوَّة، مُعْلَم.

**فرسودگى** /farsudegi/ ۱. اِسْتِهْلاكُ الأَشْياءِ بالاِسْتِعْمالِ، بَلاء، رَثاثَة، سَحْق، نَهْك، اِنْتِهاك، اِسْتِنْفاد. ۲. نَصَب، تَعَب.

**فرسودن** /farsudan/ ۱. [مص م] إخْلاقاً / أَخْلَقَ الثَّوْبَ، نَهْكاً ونَهاكَةً / نَهَكَ ـَ الثَّوْبَ، إتْعاباً / أَتْعَبَهُ. ۲. [مص ل] فرسوده شدن.

**فرسوده** /farsude/ ۱. مُسْتَهْلَك، البالِي، بَلِيّ، أَرَثّ، رَثِيْث، قَدِيْم، دَرِيْس، مُنْهِك، مَنْهُوك، مُتَداعٍ، مُسْتَنْفَد، مَسْحُوق، مُمَزَّق، سَمِيْل، مُهَمَّد. ۲. تَعِب، تَعْبان، مُتْعَب، عاجِز، غَيْرُ قادِر، حَسِيْر، حَسِر، سَقِيْم، الضَّنِي، مُضْنًى بالمَتاعِبِ والهُمُومِ، كالٌّ، كَلِيْلٌ، مُعْيِي، مُوَصَّم، الهِرْشَف، الهِرْشَفَة، هَزِيْل.

**فرسوده شدن** /f.-šodan/ ۱. بِلًى وبَلاءً / بَلِيَ ـَ الثَّوْبُ، رَثاثَةً ورُثُوثَةً / رَثَّ ـِ إرْثاثاً / أَرَثَّ الثَّوْبُ، خُلُوقَةً وخَلَقاً / خَلَقَ ـُ وخَلِقَ ـَ وخَلُقَ ـُ الثَّوبُ، تَسَغْسُعاً / تَسَغْسَعَ الشَّيءُ، طُمُوساً / طَمَسَ ـِ الشَّيءُ، تَعَفِّياً / تَعَفَّى الشَّيءُ، تَعَوُّراً / تَعَوَّرَ الشَّيءُ، قِداماً / قَدامَةً / قَدُمَ ـُ، نَهْكاً ونَهاكَةً / نُهِكَ مج ـَ الثَّوبُ، وَهْياً / وَهَى ووَهِيَ يَهِي. ۲. نَصَباً / نَصِبَ ـَ، إعْياءً / أَعْيا، تَعَباً / تَعِبَ ـَ، كَلاًّ وكِلَّةً وكَلالَةً وكَلالاً وكُلُولاً وكُلُولَةً / كَلَّ ـِ، ضَنًى / ضَنِيَ ـَ.

**فرسوده كردن** /f.-kardan/ ۱. إبْلاءً / أَبْلَى، إرْثاثاً / أَرَثَّ الثَّوبَ، نَهْكاً ونَهاكَةً / نَهَكَ ـَ الأمرُ فلاناً، إنْهاكاً / أَنْهَكَ، اِنْتِهاكاً / اِنْتَهَكَ. ۲. كَدّاً / كَدَّ ـُ الرَّجُلَ، إتْعاباً / أَتْعَبَ، إضْناءً / أَضْنَى، نَهْنَهَةً / نَهْنَهَ فُلاناً.

**فرش** /farš/ سَجّادة، بِساط، فِراش، الرَّفْرَف، زَرْبِيَّة، المَعارِي، الطُّنْفُسَة والطِّنْفِسَة، طِنْو، وِطاء.

**فرش** /forš/ غِرْيَن، طَمْي.

**فرشتگى** /fereštegi/ مَلائِكِيّ.

**فرشته** /ferešte/ مَلَك، مَلاك، مَلْأَك، زَبُور.

**فرشتهٔ مرگ** /f.-ye-marg/ عَزْرائِيل، قابِضُ الأَرْواحِ.

**فرشتهٔ نگهبان** /f.-ye-negahbän/ المَلاكُ الحارِسُ.

**فرشته‌يى** /f.-yi/ مَلَكِيّ، مَلائِكِيّ.

**فرش‌دار** /farš-där/ الفَرّاش.

**فر شدن** /fer-šodan/ تَجَعُّداً / تَجَعَّدَ الشَّعْرُ.

**فرش فروش** /f.-foruš/ بائِعُ السَّجّادِ.

**فرش فروشی** /f.-f.-i/ ۱. بَيْعُ السَّجّادِ. ۲. حانُوتُ بَيْعِ السَّجّادِ.

**فرش كردن** /f.-kardan/ ۱. فَرْشاً وفِراشاً / فَرَشَ ـُ تَفْرِيْشاً / فَرَّشَ، تَأْثِيْثاً / أَثَّثَ البَيْتَ. ۲. تَبْلِيْطاً / بَلَّطَ.

**فرشينه** /faršine/ نَسِيْجٌ مُزْدانٌ بالرُّسُوم والصُّوَرِ تُتَّخَذُ مِنْهُ السُّجُفُ وتُنَجَّدُ بِه الكَراسِيّ.

**فرصت** /forsat/ فُرْصَة، دَوْر، مَهْل، مَهَل، مُهْلَة، رِفْق، مَجال، حِيْنَ، خُلْسَة، شُرْبَة، فُرْزَة، مَدَى، نُفْسَة، نُهْزَة، الوَقْتُ المُناسِب.

**فرصت دادن** /f.-dädan/ إتاحَةً / أتاحَ الفُرْصَةَ لِـ إعْطاءً / أعْطاهُ فُرْصَةً، تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ لَهُ، إمْهالاً / أَمْهَلَ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ هـ.

**فرصت‌طلب** /f.-talab/ الانْتِهازِيّ، نُهّازُ الفُرَص، الكِمْع، إمَّع، إمَّعَة، المُسايِر.

**فرصت‌طلبى** /f.-t.-i/ الانْتِهازِيَّة.

**فرصت مناسب** /f.-e-monäseb/ فُرْصَةٌ مُناسِبَةٌ (مُلائِمَةٌ)، نُهْزَة. «از ~ استفاده كرد: اِنْتَهَزَ فُرْصَةً مُناسِبَةً، اِسْتَثْمَرَ النُّهْزَة».

**فرصت‌يابى** /f.-yäbi/ الانْتِهاز.

**فرصت يافتن** /f.-yäftan/ فَرْصاً / فَرَصَ ـِ تَفَرُّصاً / تَفَرَّصَ الفُرْصَةَ.

**فرض** /farz/ ۱. فَرْض، أمْرٌ واجِبٌ ولازِمٌ. ۲. ظَنّ، اِفْتِراض، فَرْض، زَعْم، حَدْس، تَخْمِيْن. «~ كن كه: هَبْ، اِفْرِض».

**فرضاً** /f.-an/ فَرْضاً.

**فرض كردن** /f.-kardan/ فَرْضاً / فَرَضَ ـِ وتَقْدِيْرا / قَدَّرَ وتَصَوُّراً / تَصَوَّرَ الأمْرَ.

**فرضى** /f.-i/ فَرْضِيّ، مَفْرُوْض، مُقَدَّر.

**فرضيات** /f.-i-yyät/ اِفْتِراضات.

**فرضيه** /f.-iyye/ فَرْضِيَّة، اِفْتِراض.

**فرضيهٔ آوگادرو** /f.-iyye-ye-ävogädro/ قانُونُ أفُوجادْرُو.

**فرضيهٔ ابرى** /f.-iyye-ye-abri/ ← فرضيهٔ سحابى.

**فرضيهٔ امواج نورى** /f.-iyye-ye-amväj-e-nuri/ نَظَرِيَّةُ التَّمَوُّجاتِ.

**فرضيهٔ تكامل تدريجى** /f.-iyye-ye-takämol-e-tadriji/ نَظَرِيَّةُ النُّشُوْءِ والاِرْتِقاءِ.

**فرضيهٔ خرده سيارات** /f.-iyye-ye-xorde-sayyärät/ ← فرضيهٔ سياركان.

**فرضيهٔ سحابى** /f.-iyye-ye-sahäbi/ النَّظَرِيَّةُ السَّدِيْمِيَّةُ ← سحابى [فرضيه] ← لاپلاس [فرضيه].

**فرضيهٔ سياركان** /f.-iyye-ye-sayyärekän/ الفَرْضِيَّةُ الكُوَيْكَبِيَّةُ.

**فرضيهٔ علمى** /f.-iyye-ye-elmi/ نَظَرِيَّة، فَرْضٌ عِلْمِيّ.

**فرضيهٔ نسبيت** /f.-iyye-ye-nesbiyyat/ النَّظَرِيَّةُ النِّسْبِيَّةُ.

**فرضيهٔ ياخته** /f.-iyye-ye-yäxte/ نَظَرِيَّةُ الخَلِيَّةُ.

**فرضيهٔ يونى** /f.-iyye-ye-yoni/ نَظَرِيَّةٌ أيُونِيَّةٌ.

**فرضيه‌يى** /f.-iyye-yi/ نَظَرِيّ.

**فرط** /fart/ كَثْرَة، وَفْرَة.

**فرع** /far'/ فَرْع، شُعْبَة، فَصْل.

**فرعون** /fer'own/ الفِرْعَون، الظّالِم، مُتَمَرِّد، مُتَكَبِّر.

**فرعى** /far'i/ ۱. ثانَوِيّ، العارِض. ۲. (گيا) الطّارِئ، كُلُّ عُضْوٍ نَباتِيٍّ مِنْ جِذْرٍ أو بُرْعُمٍ يَظْهَرُ عَرَضاً في مَواضِعَ لَمْ يُأْلَفْ ظُهُوْرُهُ فِيها.

**فرغون** /forqun/ عَرَبَةُ يَدٍ بِعَجَلَةٍ واحِدَةٍ، النَّقّالَة.

**فرفر** /fer-fer/ القِراءَةُ بِسُرْعَةٍ، الكِتابَةُ بِسُرْعَةٍ، العَمَلُ الّذي يُعْمَلُ بِعَجَلَةٍ و تَسَرُّعٍ.

**فرفر نوشتن** /f.-f.-neveštan/ الكِتابَةُ بِسُرْعَةٍ و عَجَلَةٍ.

**فرفره** /ferfere/ خُذْرُوْف، نَعّارَة، خَرّارَة، خُذْرَة، دَوّامَة، نَحْلَة، بُلْبُل، مِرْصاع، يَرْمَع، قُرْصٌ دَوّامٌ.

**فرفره‌يى** /f.-yi/ مُدَوَّمَة، دُوّامِيّ.

**فرفرى** /ferferi/ جَعْدِيّ، أجْعَد.

**فرفرى كردن** /f.-kardan/ ← فر زدن.

**فرفوس** /farfus/ حَجَرُ السُّمّاقِ، رُخامٌ سُمّاقِيٌّ.

**فرفير** /farfir/ (گيا) بَقْلَةُ الحَمْقاء.

**فرفيون** /farfiyun/ (گيا) الأُفْرْبِيُون و الفُرْبِيُون، عَنْجَد.

**فرفيونيان** /f.-iyän/ (گيا) الفَرْبِيُونِيّات.

**فرق** /farq/ ۱. التَّفْرِيق، الاِنْفِصال. ۲. التَّفاوُت، الاِخْتِلاف، تَنايُن. ۳. الفَرْق، يَأْفُوخ، هامَةُ الرَّأْسِ، مَشْقًا.

**فرق باز كردن** /f.-bäz-kardan/ تَفْرِيْقاً و تَفْرِقَةً / فَرَّقَ شَعْرَه.

**فرقتين** /ferqateyn/ ← كشتى دزدان دريائى.

**فرق كردن** /farq-kardan/ ۱. اِخْتِلافاً / اِخْتَلَفَ. ۲. تَشْخِيْصاً / شَخَّصَ، تَمْيِيْزاً / مَيَّزَ.

**فرق گذاری** /f.-gozäri/ تَمْييز، فَرْق.
**فرق گذاشتن** /f.-gozäštan/ تَفريقاً / فَرَّقَ، إفرازاً / أفْرَزَ، تَفْصيلاً / فَصَّلَ، فَصْلاً / فَصَلَ بِ تَمْييزاً / مَيَّزَ، تَبْييناً / بَيَّنَ، إمازةً / أمازَ.
**فرقه** /ferqe/ فِرْقة، شِيْعَة، طائِفَة، مِلّة.
**فرقهٔ آلمانی شهسواران** /f.-ye-älmäni-ye-šahsavärän/ ← توتونیها.
**فرقهٔ توتونی** /f.-ye-tutuni/ ← توتونیها.
**فرقه طلب** /f.-talab/ حِزْبِيّ.
**فرقه‌یی** /f.-yi/ طائِفِيّ، مَذْهَبِيّ.
**فرکانس** /ferekäns/ تَرَدُّد، تَذَبْذُب.
**فر کباب پزی** /fer-e-kabäb-pazi/ الشَّوّايَة.
**فرکند** /ferkand/ الوَهْد، المَسِيْل.
**فرم** /form/ ۱. شَكْل، وَضْع، هَيْئَة. ۲. إسْتِمارَة، الكُرّاس، الجُزْءُ مِنَ الكِتابِ يَحْتَوِي في الغالِبِ عَلَى ثَمانِي وَرَقاتٍ.
**فرم** /ferem/ إطارُ النَّظّارَة.
**فرما** /fermä/ ۱. أعْدادُ فِرْمات. ۲. نَظَرِيَّةُ فِرْمات. ۳ ← معادلهٔ فرما.
**فرمالیته** /formälite/ شَكْلِيَّة، إجْراءٌ شَكْلِيٌّ، أمْرٌ شَكْلِيّ.
**فرمالیسم** /formälism/ شَكْلِيَّة.
**فرمالین** /formälin/ ← فورمالدئید.
**فرمان** /farmän/ ۱. أمْر، آمِرَة، حُكْم، دُسْتُور، الفَرَمان، سُنّة، شَأن، إشارَة، فَرْض، قَضِيَّة، مَنْشُور، نُفارَة. ۲. تَوْقِيْعُ المَلِكِ. ۳. عَجَلَةُ القِيادَة، مِقْوَدُ السَّيّارَة.
**فرمان اجرا** /f.-e-ejrä/ أمْرٌ بإجْراءِ عَمَلٍ.
**فرمانبر** /f.-bar/ خادِم.
**فرمانبردار** /f.-bordär/ طَوْع، طَيِّع، طائِع، مُطِيْع، مِطْواع، مِطْواعَة، الطّاع، مَأمُور، المُؤْتَمِر، أوّاب، تابِع، خاضِع، خَضُوع، مُذْعِن، مِذْعان، ذَلُول، رَضِيّ، مُسَخَّر، سَمّاع، سَلِس، سَهْلُ القِياد، مِضْحاب، قَطِيْن، مُمْتَثِل، مِهْجَع.
**فرمانبردار شدن** /f.-b.-šodan/ ← فرمانبرداری کردن.
**فرمانبردار کردن** /f.-b.-kardan/ تَطْوِيعاً / طَوَّعَ.
**فرمانبرداری** /f.-bordäri/ إنْقِياد، مَقادَة، إسْلام، تَسْلِيْم، بَيْعَة، ذُلّ، سَلَس، ماعُون، هُدَى.
**فرمانبرداری کردن** /f.-b.-kardan/ طَوْعاً / طاعَ ـُ، طَيْعاً / طاعَ ـِ إطاعَةً / أطاعَ، تَطَوُّعاً / تَطَوَّعَ، تَطاوُعاً / تَطاوَعَ، إنْطِياعاً / إنْطاعَ لَهُ، إسْتِسْلاماً / إسْتَسْلَمَ، تَسْلِيْماً / سَلَّمَ إلَيْهِ، إنْقِياداً / إنْقادَ، إسْتِقادَةً / إسْتَقادَ لِفُلانٍ، خُضُوعاً و خَضاعاً / خَضَعَ ـَ لَهُ، إيْماناً / آمَنَ لَهُ، تَبَعاً و تَباعَةً / تَبِعَ ـَ هـ، إتِّباعاً / إتَّبَعَ هـُ، إسْتِجْراراً / إسْتَجَرَّ لِفُلانٍ، خَذْأً / خَذِئَ ـَ دَرْقَلَةً / دَرْقَلَ، ذَعَناً / ذَعِنَ ـَ لَهُ، إذْعاناً / أذْعَنَ، إرْتِساماً / إرْتَسَمَ الأمْرَ، إزْعاناً / أزْعَنَ لِفُلانٍ، إنْزِجاراً / إنْزَجَرَ لَهُ، إزْعاماً / أزْعَمَ إليه، سَمْعاً / سَمِعَ ـَ لَهُ، إطاحَةً، أطاحَ هُ، إعْطاءً / أعْطَى بِيَدِهِ، غَرْزاً / غَرِزَ ـَ قُنُوتاً / قَنَتَ ـُ لِيْناً و لَياناً / لانَ ـِ وَقْهاً / وَقَهَ يَقِهُ لِفُلانٍ، يُسْراً / يَسَرَ يَيْسِرُ، إيْقاهاً / أيْقَهَ لِفُلانٍ.
**فرمان بردن** /f.-bordan/ ← فرمان برداری کردن.
**فرمان دادن** /f.-dädan/ أمْراً / أمَرَ ـُ إيْماراً / آمَرَ هـ حُكْماً / حَكَمَ ـُ بالأمْرِ، حَتْماً / حَتَمَ ـِ بكذا، إصْداراً / أصْدَرَ أمْراً، إعْطاءً / أعْطَى الدُّسْتُورَ، إفْتِياتاً / إفْتاتَ عَلَيهِ في الأمْرِ، تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ إلَيهِ بِكَذا، إقْتِيالاً / إقْتالَ في الأمْرِ، تَنْبِيْهاً / نَبَّهَ عَلَى، إيْحاءً / أوْحَى إليه.
**فرماندار** /f.-där/ عامِلٌ عَلَى البَلَدِ، حاكِم، الوالِي، مُدِيْرُ المُدِيْرِيَّة، مُتَصَرِّف، مُحافِظ، حُكْمدار، قائم مَقام، صاحِبُ البَلَدِ.
**فرماندار کردن** /f.-d.-kardan/ تَعْمِيْلاً / عَمَّلَ هـُ عَلَى البَلَدِ.
**فرماندارکل** /f.-d.-e-kol/ الحاكِم.
**فرماندار نظامی** /f.-d.-e-nezämi/ (نظ) الحاكِمُ العَسْكَرِيُّ.
**فرمانداری** /f.-d.-i/ مُدِيْرِيَّة، وِلايَة، قائِمْ مَقامِيَّة، مُتَصَرِّفِيَّة، مُحافَظَة.
**فرمانده** /f.-de/ ۱. آمِر، أمِيْر، أمُور، الأمّار، الأمّارَة، رَئِيْس، هِبْرِزِيّ. ۲. (نظ) القائِد، مُقَدَّم، ضابِط.
**فرماندهٔ اسکاتران** /f.-de-ye-eskäträn/ قائِدُ سِرْب.
**فرماندهٔ سپاه** /f.-de-ye-sepäh/ سِزْدار، قائِدُ الجَيْشِ.
**فرمانده شدن** /f.-de-šodan/ قَوْداً / قادَ ـُ الجَيْشَ.
**فرماندهٔ قوا** /f.-de-ye-qovä/ قائِدُ الجَيْشِ.
**فرماندهٔ کل** /f.-de-ye-kol/ قُوْمِنْدان، قائِد.
**فرماندهٔ کل سپاه** /f.-de-ye-kol-le-sepäh/ القائِدُ الأعْلَى.
**فرماندهٔ گردان** /f.-de-ye-gordän/ (نظ) قَرِيْعُ الكَتِيْبَةِ.

**فرماندهٔ لشکر** /f.-de-ye-laškar/ الإمام، زَاجِل.
**فرماندهی** /f.-de-hi/ قِيادَة، حُكْم، سُلْطان، سُلْطَة، تَسَلُّط، قُوَّة.
**فرمان راندن** /f.-rändan/ ← فرمان دادن.
**فرمانروا** /f.-ravä/ الحاكِم، الأَمِير، رائِس، السُّلْطان، المُتَسَلِّط، مالِک، والِي، خِدِيو، خِدِيوِيّ، دَيّان، الرّاعِي، الأَرْخُون، الأَرْكُون، سائِد، قَوّام.
**فرمانروا شدن** /f.-r.-šodan/ وِلايَةً، وَلِيَ يَلِي البَلَدَ، أَمْراً و إمارَةً و إمْرَةً / أَمَرَ ـُ عَلَيْهِم، إمارَةً / أَمُرَ ـُ عَلَيْهِم، أَمْراً و إمارَةً / أَمِرَ ـَ عَلَيهِ، أَوْلاً و إيالاً و إيالَةً / آلَ ـُ عَلَى القَوْمِ، مُلْكاً / مَلَكَ ـِ عَلَى القَوْمِ.
**فرمان روا كردن** /f.-r.-kardan/ تَوْلِيَةً / وَلَّى.
**فرمانروای مطلق** /f.-r.-ye-motlaq/ حاكِمٌ بِأَمْرِه، مُطْلَقُ السُّلْطَةِ.
**فرمانروايى** /f.-r.-yi/ إمْرَة، الإمارَة، حُكْم، حُكُومَة، مُلْک، سُلْطَة، تَسَلُّط، سَيْطَرَة، خِدَيْوِيَّة، دِين، عَرْش.
**فرمان روايى دادن** /f.-r.-yi-dädan/ ← فرمان روا كردن.
**فرمانروايى كردن** /f.-r.-yi-kardan/ ← فرمانروا شدن.
**فرمانروايى ميهنى** /f.-r.-yi-mihani/ الحُكْمُ الذّاتِيّ.
**فرمانروايى يافتن** /f.-r.-yi-yäftan/ ← فرمانروا شدن.
**فرمان شاهانه** /f.-e-šähäne/ مَرْسُومٌ مَلَكِيٌّ.
**فرمانشناسى** /farmänšenäsi/ عِلْمُ التَّحَكُّمِ الأُوْتُوماتِيّ، السِّبْرانِيَّة، عِلْمُ الضَّبْطِ.
**فرمان فرما** /f.-farmä/ ← فرمانروا.
**فرمان ملوكانه** /f.-e-molukäne/ ← فرمان شاهانه.
**فرمايش** /farmäyeš/ أَمر، حُكْم، دُسْتُور، وَصِيَّة، وِصايَة، القَوْل، كلامُ الشَّخْصِ العَظِيم.
**فرمايش كردن** /f.-kardan/ ← فرمودن ۳.
**فرمايشى** /f.-i/ ظاهِرِيٌّ، أَمْرٌ مُجْبَرٌ عَلَى تَنْفِيذِه، في صُورَةِ الأَمْرِ، بِطَرِيقَةٍ فِيها تَسَلُّطٌ و تَحَكُّمٌ.
**فرمبندى** /form-bandi/ تَرْتِيبُ النَّمازِجِ المَطْبَعِيَّةِ.
**فرم چاپى** /f.-e-cäpi/ ۱. إسْتِمارَةٌ مَطْبُوعَةٌ. ۲. مُسَوَّدَةٌ طَبعَة، مُسَوَّدَةٌ مُطْبَعَةٌ، مَلْزَمَةٌ في الطِّباعَة.
**فرمدار** /farmadär/ المُدِير، المُدِيرُ المُنْتَدَبِ، المُصَفِّي.
**فرمدارى** /f.-i/ إدارَة، إشْرافٌ إدارِيٌّ.
**فرمز** /formoz/ فُرْمُوزا، تايْوان.
**فرمل** /formol/ ← فورمالدئيد.
**فرمودن** /farmudan/ ۱ ← فرمان دادن. ۲. مَجِيْئاً و مَجِيْئَةً و جَيْأً و جَيْئَةً / جاءَ يَجِيءُ و يَجُوءُ. ۳. قَوْلاً / قالَ ـُ.
**فرموده** /farmude/ مَقال، كَلامُ الشَّخْصِ العَظِيم.
**فرمول** /formul/ ← فورمول.
**فرمى** /formi/ مُنْتَظَم، مُتَّسَق.
**فرميم** /fermiom/ (شيمـ) فَرْمِيُوم.
**فرميوم** /fermiom/ (شيمـ) ← فرميم.
**فرنجمشک** /faranj-mošk/ (گيا) البَنْجَكَشْت، أَصابِعُ البُنَيّات، خُماجِم.
**فرندل** /farandal/ (گيا) فَرَنْدَل، دَمُ الجُرْحِ.
**فرنسيس** /faransis/ جِلْدٌ أُورُوبِيٌّ.
**فرنگ** /farang/ بِلادُ الفَرَنْجَةِ، أُورُوبا.
**فرنگستان** /f.-estän/ بِلادُ إفْرَنْج، أُوْرُوبه ← اروپا.
**فرنگى** /f.-i/ أُورُوبِيّ، إفْرَنْجِيّ، إفْرَنْكِيّ.
**فرنگيان** /f.-iyän/ الإفْرَنْج، الإفْرَنْجَة، الفَرَنْج.
**فرنگى شدن** /f.-i-šodan/ تَفَرْنُجاً / تَفَرْنَجَ.
**فرنگى مآب** /f.-i-maäb/ مُتَفَرْنِج.
**فرنگى مآبى** /f.-i-m.-i/ تَفَرْنُج.
**فرنى** /fereni/ العَصِيْدَة.
**فرنى پز** /f.-paz/ صانِعُ العَصِيْدَةِ.
**فرنى پزى** /f.-p.-i/ ۱. صُنْعُ العَصِيْدَة. ۲. حانُوتُ صُنْعِ العَصِيْدَة.
**فرو** /ferro/ حَدِيْدِيّ، حَديدوز.
**فرو آمدن** /foru-ämadan/ ← فرود آمدن.
**فرو آوردن** /f.-ävardan/ ← فرود آوردن.
**فرو آويختن** /f.-ävixtan/ إرْخاءً / أَرْخَى و، تَسْبِيْلاً / سَبَّلَ و سَدْلاً / سَدَلَ ـِ البَشَرَ و غيرَه، سَجْراً / سَجَرَ ـُ الشَّيءَ، شَنْقاً / شَنَقَ ـُ الشَّيءَ، قَصْراً / قَصَرَ ـُ السِّتْرَ.
**فروارد** /forwärd/ لاعِبُ هُجُومٍ [في كُرَةِ القَدَم].
**فرو افتادن** /f.-oftädan/ ۱. وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ، سُقُوطاً و مَسْقَطاً / سَقَطَ ـُ خَرّاً و خُرُوراً / خَرَّ ـُ خُرُوراً / خَرَّ ـِ إنْخِراراً / إنْخَرَّ، ذَرْواً / ذَرَا ـُ الشَّيءُ، طَيْراً و طَيَراناً / طارَ ـِ الشَّيءُ عن الشَّيءِ، إنْسالاً / أَنْسَلَ، هَمْياً و هُمِيّاً و هَمَياناً / هَمَى ـِ. ۲. هَدَلاً / هَدِلَ ـَ تَدَلِّيّاً / تَدَلَّى، تَدَلْدُلاً / تَدَلْدَلَ، تَهَدُّلاً / تَهَدَّلَ، إسْتِرْخاءً / إسْتَرْخَى.

**فرو افکندن** /f.-afkandan/ إسقاطاً / أسقَطَ هُ، خَبْناً و خُباناً / خَبَنَ ـِ الشّيءَ، إطاحَةً / أطاحَ هُ، تَنادُراً / تَنادَرَ القَومُ الشّيءَ.

**فـرو الكتريـک** /ferroelekterik/ مـادّةٌ عـازِلَةٌ عَفـوِيّـةُ الإستِقْطابِ.

**فرو بار** /foru-bār/ ← چرخه‌ی بدون حاره‌یی.

**فرو بردن** /f.-bordan/ ۱. بَلْعاً / بَلَعَ ـَ وإبْتِلاعاً / إبْتَلَعَ الشّيءَ، تَجَرُّعاً / تَجَرَّعَ، إمْتِصاصاً / إمْتَصَّ، زَقْماً / زَقَمَ ـُ إزْدِقاماً / إزْدَقَمَ هُ، سَرَطاً وسَرَطاناً / سَرَطَ ـُ وسَرِطَ ـَ و تَسَرُّطاً / تَسَرَّطَ وإسْتِراطاً / إسْتَرَطَ، لَقْماً / لَقَمَ ـُ وتَلَقُّماً / تَلَقَّمَ وإلْتِقاماً / إلْتَقَمَ الطَّعامَ، إلْتِهاماً / إلْتَهَمَهُ، هَلْقَمَةً / هَلْقَمَ. ۲. تَغْرِيْقاً / غَرَّقَ، إغْراقاً / أغْرَقَ، غَمْراً / غَمَرَ ـُ المَكانَ بالماءِ، خَسْفاً / خَسَفَ ـِ الأرْضَ، تَخْوِيْصاً / خَوَّصَ هـ الماءَ و غَيرَه، غَرْزاً / غَرَزَ ـِ إغْرازاً / أغْرَزَ الشَّوْكَةَ في، تَغْرِيْزاً / غَرَّزَ، غَتّاً / غَتَّ ـُ و غَطّاً / غَطَّ ـُ الشّـيءَ في الماءِ، غَطْساً / غَطَسَ ـِ وتَغْطِيْساً / غَطَّسَ و غَمْساً / غَمَسَ ـِ وتَغْمِيْساً / غَمَّسَ هُ في المـاءِ، كَنْزاً / كَنَزَ ـِ الشّيءَ فـي الأرْضِ، مَقْلاً / مَقَلَ ـُ الشّيءَ فـي الشّيءِ، تَنْشِيْباً / نَشَّبَ، إنْشاباً / أنْشَبَ الشّيءَ في الشّيءِ، إيْغالاً / أوْغَلَهُ في كذا.

**فرو پوشـاندن** /f.-pušāndan/ تَغْطِيَةً / غَطّى، إغْطاءً / أغطَى، غَطْـواً غُطُوّاً / غَطَا ـُ الشّـيءَ، غُطْياً / غَطَى ـِ الشّيءَ و عَلَـى الشّيءِ سَتْـراً / سَتَرَ ـُ وتَسْتِيْراً / سَتَّرَ الشّيءَ، تَجْلِيْلاً / جَلَّلَ الشّيءَ، تَظْلِيْلاً / ظَلَّلَ، تَغْبِيَةً / غَبَّى، تَغْشِيْشاً / غَشَّشَ، تَغْشِيَةً / غَشّى الشّيءَ و عَلَى الشّيءِ، فَشْغاً / فَشَغَ ـَ هـ، كَسْفاً / كَسَفَ ـِ الشّيءَ، كُفْراً / كَفَرَ ـِ الشّيءَ، إيْلافاً / أوْلَفَ الشّيءُ الشّيءَ.

**فرو تافت** /f.-tāft/ فَرْطُ التَّبْرِيْدِ.

**فرو تافتن** /f.-tāftan/ تَبْرِيْداً / بَرَّدَ إلى حَدٍّ مُفْرِط.

**فرو تافته** /f.-tāfte/ مُفْرِطُ التَّبْرِيدِ، فَوْقَ مُبَرَّد.

**فروتـن** /forutan/ خاضِـع، خَضُوع، خُضَعَـة، مُتَواضِـع، مُتَّضِـع، رَقِيقُ الجـانِب، مُـذْعِن، ضَـرِع، ضَرُوْع، سَهْـو، لَطِيْف.

**فروتن شدن** /f.-šodan/ ← فروتنی کردن.

**فروتن کردن** /f.-kardan/ إخْضاعاً / أخْضَعَ، و تَخْضِيْعاً / خَضَّعَ هـ، تَخْنِيْعاً / خَنَّعَ و إغْناءً / أغْنَى هُ إكـانَةً / أكانَ هُ اللّهُ.

**فروتنـی** /forutani/ ضِعَـة، إتِّضـاع، تَواضُـع، خُشُـوع، خُضُوع، الإسْتِكانَة، خُنُوع، خُنْعَـة، دَعَة، وَداعَة، إذْعان، ذُلّ، رِقَّةُ الجانِـب، ضَرَع، تَعَطُّف، عَمْو، تَنـازُل، النُّعْماء، النُّعْمَى.

**فروتنی کردن** /f.-kardan/ خُضُوعاً و خَضاعاً / خَضَعَ ـَ إخْضاعاً / أخْضَعَ فلانٌ، إخْتِضاعاً / إخْتَضَعَ، مُخاضَعَةً / خاضَعَهُ، خُشُوعاً / خَشَعَ ـَ لَـهُ وإخْتِشاعاً / إخْتَشَعَ لَه، تَخَشُّعاً / تَخَشَّعَ، إتِّضـاعاً / إتَّضَعَ، تـواضُعاً / تواضَعَ، إسْتِخْذاذاً / إسْتَأْخَذَ، إيْماناً / آمَنَ لَهُ، أيْساً / آسَ ـِ بَوْذاً / باذَ ـُ تَبْـرِيْخاً / بَرَّخَ لَهُ، مُجـامَلَةً / جامَلَ، إخْبـاتاً / أخْبَتَ إلى اللّهِ، إخْتاتاً / أخَتَّ، خَذاءً / خَذِيَ ـَ خُذُوءاً / خَذَأَ ـَ لَه، إسْتِخْذاءً / إسْتَخْذَى، تَخَشُّلاً / تَخَشَّلَ، خُنُوعاً / خَنَعَ ـَ لَهُ، تَدَكُّلاً / تَدَكَّلَ وتَدَلِّياً / تَدَلَّى لَهُ، إذْعاناً / أذْعَنَ لَهُ، تَذَلُّلاً / تَذَلَّلَ لَهُ، تَذَلِّياً / تَذَلّى، تَرْغِيْماً / رَغَّمَ فُلانٌ أنْفَهُ، إنْزِجاراً / إنْزَجَرَ لَهُ، تَزَيُّخاً / تَزَيَّخَ، تَصاصُؤاً / تَصاصَأَ لَهُ، تَصَرُّعاً / تَصَرَّعَ لَهُ، ضَرَعاً و ضَراعَةً / ضَرِعَ ـَ إليه، ضُغُوّاً / ضَغا ـُ إلَيهِ، ضَمْزاً / ضَمَزَ ـُ الرَّجلُ، تَطَأْطُؤاً / تَطَأْطَأَ لَهُ، إطاحَةً / أطاحَ الرَّجُلُ، تَعَطُّفاً / تَعَطَّفَ، عَناءً و عُنُوّاً / عَنا ـُ لَهُ، تَقَتُّلاً / تَقَتَّلَ وتَقْرِيْداً / قَرَّدَ لَهُ، قُنُوتاً / قَنَتَ ـُ إنْقِياداً / إنْقادَ لَهُ، كُبُوعاً / كَبَعَ ـَ تَكْفِيْراً / كَفَّرَ لَهُ، إكْتِناتاً / إكْتَنَتَ الرَّجلُ، كُنُوعاً / كَنَعَ ـَ إليه، إكْناعاً / أكْنَعَ، كَيْناً / كانَ ـِ لَهُ، إسْتِكانَةً / إسْتَكانَ لَهُ، تَلَطُّفاً / تَلَطَّفَ، تَمَسْكُناً / تَمَسْكَنَ، تَنازُلاً / تَنازَلَ المَرْءُ، نَوْماً و نِياماً / نامَ ـَ إيْداحاً / أوْدَحَ لَهُ، هَكْماً / هَكِعَ ـَ إهْتِكاعاً / إهْتَكَعَ، هَنْعاً / هَنَعَ ـَ.

**فروخت** /foruxt/ البَيْع.

**فروختن** /foruxtan/ بَيْعاً / باعَ ـِ هـ الشّيءَ، شِرَىً و شِراءً / شَرَى ـِ إخْتاءً / أخْتَى المَتاعَ.

**فروختنی** /foruxtani/ قابِلٌ لِلْبَيْعِ.

**فروخته شده** /foruxte-šode/ مَبِيْعٌ، مُباع.

**فرود** /forud/ ۱ ← زیر، پایین. ۲.هُبُوط، هَبْطَة، نُزُوْل، نَزْلَة، حُلُول. ۳. (مس) مَحَطّ، نِغْمَةٌ خِتامِيَّةٌ. ۴. (فز) قُطْبٌ سالِبٌ ← کاتد.

**فرود آمدن** /f.-āmadan/ نُزُولاً و مَنْزِلاً / نَزَلَ ـِ بالمَكان أو فيهِ، تَنَزُّلاً / تَنَزَّلَ، سُقُوطاً و مَسْقَطاً / سَقَطَ ـُ هَبْطاً /

هَبَطَ ـِ اِنْهِباطاً / اِنْهَبَطَ، حَدَراً و حُدُوراً / حَدَرَ ـُ تَحَدُّراً / تَحَدَّرَ، اِنْحِداراً / اِنْحَدَرَ، حَطّاً / حَطَّ ـُ اِنْحِطاطاً / اِنْحَطَّ، حَطْحَطَةً / حَطْحَطَ الشَّيءُ، حُلُولاً / حَلَّ ـُ المَكانَ و بِهِ، خَرّاً و خُرُوراً / خَرَّ ـِ اِنْخِفاضاً / اِنْخَفَضَ، تَخَفُّضاً / تَخَفَّضَ، اِخْتِفاضاً / اِخْتَفَضَ، تَدَهْوُراً / تَدَهْوَرَ، تَرَجُّلاً / تَرَجَّلَ، سُفُولاً و سَفالاً و سُفالَةً / سَفَلَ ـُ سُفُولاً / سَفَلَ ـُ في الشَّيءِ، صَمْياً / صَمَى ـِ هـ الأَمْرُ، صَوْباً / صابَ ـُ الشَّيءُ، تَطَأْطُؤاً / تَطَأْطَأَ، عَناءً و عُنُوّاً / عَنا ـُ ت به الأُمُورُ، إلْماماً / أَلَمَّ بـالقَوْمِ و عَلَيْهِم، تَـوَطِّياً / تَوَطّـى الشَّيءُ، هُمُوداً / هَمَدَ ـُ الحُمَّى و الغَضَبُ، هُوِيّاً / هَوَى يَهْوِي، إهْواءً / أَهْوَى، اِنْهِواءً / اِنْهَوَى.

**فرود آوردن** /f.-ävardan/ ۱. نُزُولاً / نَزَلَ ـِ بِهِ، تَنْزِيْلاً / نَزَّلَ و إنزالاً / أَنْزَلَ، تَنَزُّلاً / تَنَزَّلَ هُ، اِسْتِنْزالاً / اِسْتَنْزَ لَهُ، هَبْطاً / هَبَطَ ـُ وإهْباطاً / أَهْبَطَ هـ، حَدْراً / حَدَرَ ـُ هـ إحْصاصاً / أَحَصَّ هـ المَكانَ، حَطّاً / حَطَّ ـُ و اِحْتِطاطاً / اِحْتَطَّ الحِمْلَ، إحْلالاً / أَحَلَّ و تَحْلِيْلاً / حَلَّلَ هـ المَكانَ و بالمَكان، تَخْسِيْساً / خَسَّسَ، خَصْماً / خَصَمَ ـِ خَفْتاً / خَفَتَ ـُ هـ خَفْضاً / خَفَضَ ـِ هـ، تَخْفِيْضاً / خَفَّضَ هـ تَرْجِيْلاً / رَجَّلَ، تَـرْسِيْباً / رَسَّبَ، تَـأْوِيَةً / أَوَى هُ إلى المَكانِ، سَغْسَغَـةً / سَغْسَغَ هُ، تَسْفِيْـلاً / سَفَّلَ هـ إضْجاعاً / أَضْجَعَ الشَّيءَ، طَأْمَنَةً / طَأْمَنَ هـ إطْحاحاً / أَطَحَّ الشَّيءَ، طَمْأَنَةً / طَمْأَنَ، تَقْلِيْلاً / قَلَّلَ، إقلالاً / أَقَلَّ، تَوْطِئَةً / وَطّى الشَّيءَ [يايى]، هَبْتاً / هَبَتَ ـِ، تَهْمِيْداً / هَمَّدَ هـ إهْماداً / أَهْمَدَ هـ. ۲. إسْبالاً / أَسْبَلَ، إرْخاءً / أَرْخَى، إرْسالاً / أَرْسَلَ، سَدْلاً / سَدَلَ ـِ و إسْدالاً / أَسْدَلَ السِّتـارَ، هَدْلاً / هَدَلَ ـِ تَجْـرِيْداً / جَرَّدَ هـ من الرُّتَبِ، حَطّاً / حَطَّ ـُ هـ مِنْ قَدْرِهِ أَوْ شَرَفِهِ.

**فرود آينده** /f.-äyande/ هابِط، نازِل، وابِط.

**فروداب** /f.-äb/ في اِتِّجاهِ مَجْرَى النَّهْرِ.

**فرود اجباری** /f.-ejbäri/ هُبُوطٌ اِضْطِرارِيٌّ.

**فرودگاه** /f.-gäh/ المَطار، مَهْبِط، مَحَطَّةُ الطَّيَرانِ، مِيْناءٌ جَوِّيٌّ، مِيْنا.

**فـروردين** /farvardin/ اِسْـمُ الشَّهْـرِ الأَوَّلِ مِـنَ السَّنَـةِ الشَّمْسِيَّةِ الإيْرانِيَّةِ.

**فرورفتگی** /foruraftegi/ نُقْرَة، حُفْرَة، وَقْـب، وَقْبَة، وَقْر، وَقْرَة.

**فرورفتگی آرنجی** /f.-r.-ye-äranji/ (پز) حُفْرَةٌ مِرْفَقِيٌّ.

**فرورفتگی اشکی** /f.-r.-ye-aški/ (پز) الحُفْرَةُ الدَّمْعِيَّةُ.

**فرورفتگی انگشتی استخوان ران** /f.-r.-ye-angošti-ye-ostexän-e-rän/ (پز) الحُفْـرَةُ الإصْبَعِيَّةُ عِنْدَ قاعِـدَةِ مُدَوَّرِ الفَخِذِ الأَكْبَرِ.

**فرورفتگی انيابی** /f.-r.-ye-anyäbi/ (پز) الحُفْرَةُ النّابِيَّةُ.

**فرورفتـگـی بيضی قلـب** /f.-r.-ye-beyzi-ye-qalb/ (پز) الحُفْرَةُ الإهْلِيْلَجِيَّةُ لِلْقَلْبِ.

**فرورفتگی بينی** /f.-r.-ye-bini/ (پز) حُفْرَةٌ أَنْفِيَّةٌ.

**فرورفتـگـی تهيگاهـی** /f.-r.-ye-tohigähi/ (پز) حُفْـرَةٌ حَرْقَفِيَّةٌ.

**فرورفتگی چانه** /f.-r.-ye-cäne/ (پز) نُوْنَة، نُقْرَةُ الذَّقَنِ.

**فرورفتگی خارەيی** /f.-r.-ye-xäreyi/ (پز) حُفْرَةٌ صَخْرِيَّةٌ.

**فرورتگی دريچهٔ بيضی** /f.-r.-ye-darice-ye-beyzi/ (پز) الحُفْرَةُ البَيْضِيَّةُ في أُذَيْنِ القَلْبِ الأَيْمَنِ.

**فرورفتگی دريچـهٔ گرد** /f.-r.-ye-darice-ye-gerd/ (پز) الكُوَّةُ المُسْتَدِيْرَةُ في الأُذُنِ.

**فرورفتـگـی دوازدهـی** /f.-r.-ye-daväzdahi/ (پز) الحُفْرَةُ العَفْجِيَّةُ أَوْ الإثْناعَشَرِيَّةُ.

**فـرورفتگی دوازدهــی و تهی رودەيـی** /f.-r.-ye-d.-va-tohi-rudeyi/ (پز) الحُفْرَةُ العَفْجِيَّةُ الصّائِمِيَّةُ.

**فـرورفتـگـی دو بطنـی** /f.-r.-ye-do-batni/ (پـز) حُفْـرَةٌ ثِنْبَطْنِيَّةٌ.

**فـرورفتگی دهليـز مهبـل** /f.-r.-ye-dehliz-e-mahbel/ (پز) حُفْرَةُ دَهْلِيْزِ المَهْبِل.

**فرورفتـگـی راست رودەيـی** /f.-r.-ye-räst-rudeyi/ (پز) الحُفْرَةُ الوَرِكِيَّةُ الشَّرَجِيَّةُ.

**فرورفتگی ربـاط گردن** /f.-r.-ye-rebät-e-gardan/ (پز) حُفْرَةُ الرِّباطِ المُسْتَدِيْرِ.

**فرورفتگی رجلی** /f.-r.-ye-rejli/ حُفْرَةُ العَظْمِ الجَناحِيِّ.

**فرورفتگی رجلـی و فکی** /f.-r.-ye-rejli-va-fakki/ (پز) حُفْرَةٌ جَناحِيٌّ فَكِّيَّةٌ.

**فرورفتگی زنـد زبرينی** /f.-r.-ye-zand-e-zabarini/ (پز) الحُفْرَةُ الكُعْبُرِيَّةُ.

**فرورفتگی زير خاری** /f.-r.-ye-zir-xari/ (پز) حُفْرَةٌ تَحْتَ الشَّوْكَةِ.

**فرورفتگی زیر زبانی** /f.-r.-ye-zir-zabāni/ (پز) حُفْرَةٌ تَحْلِسانِيَّة.

**فرورفتگی زیر فکی** /f.-r.-ye-zir-fakki/ (پز) الحُفْرَةُ تَحْتَ الفَكِّ الأَسْفَلِ.

**فرورفتگی زیر کتفی** /f.-r.-ye-zir-ketfi/ (پز) حُفْرَةٌ تَحْكَتِفِيَّة.

**فرورفتگی غربالی** /f.-r.-ye-qerbāli/ (پز) الحُفْرَةُ الغِرْبالِيَّةُ أَوِ المِصْفَوِيَّةُ.

**فرورفتگی فوق خاری** /f.-r.-ye-fowq-e-xāri/ (پز) حُفْرَةٌ فَوْقَ شَوْكِ الفِقارِ، حُفْرَةٌ فَوْقَ النّاتِئِ الشَّوْكِيِّ.

**فرورفتگی فوق لوزه‌یی** /f.-r.-ye-fowq-e-lowzeyi/ (پز) حُفْرَةٌ فَوْلَوْزِيَّة.

**فرورفتگی فوق مثانی** /f.-r.-ye-fowg-e--masāni/ (پز) حُفْرَةٌ فَوْقَ مَثانِيَّة.

**فرورفتگی قرقره‌یی** /f.-r.-ye-qerqereyi/ (پز) حُفْرَةٌ بَكَرِيَّة.

**فرورفتگی گیجگاهی** /f.-r.-ye-gijgāhi/ (پز) حُفْرَةٌ صُدْغِيَّة.

**فرورفتگی لقمه‌یی** /f.-r.-ye-loqmeyi/ (پز) حُفْرَةٌ لُقْمِيَّةٌ.

**فرورفتگی لوزه‌یی** /f.-r.-ye-lozeyi/ (پز) حُفْرَةٌ لَوْزِيَّةٌ.

**فرورفتگی مثلثی لالهٔ گوش** /f.-r.-ye-mosallasi-ye-lāle-ye-guš/ (گیا) حُفْرَةٌ مُثَلَّثِيَّةٌ لِلصِّوانِ.

**فرورفتگی مغبنی خارجی** /f.-r.-ye-maqbeni-ye-xāreji/ (پز) الحُفْرَةُ الأُرْبِيَّةُ الخارِجِيَّةُ.

**فرورفتگی مغبنی میانی** /f.-r.-ye-m.-ye-miyāni/ (پز) الحُفْرَةُ الأُرْبِيَّةُ المُتَوَسِّطَةُ.

**فرورفتگی منقاری** /f.-r.-ye-menqāri/ (پز) الحُفْرَةُ الإِكْلِيلِيَّةُ.

**فرورفتگی ناوی** /f.-r.-ye-nāvi/ (پز) حُفْرَةٌ زَوْرَقِيَّةٌ أَوْقارِبِيَّةٌ.

**فرورفتگی ناوی پیشابراه مرد** /f.-r.-ye-n.-ye-pišābrāh-e-mard/ (پز) النُّقْرَةُ الزَّوْرَقِيَّةُ فِي مَجْرَى البَوْلِ.

**فرورفتگی ناوی گوش خارجی** /f.-r.-ye-n.-ye-guš-e-xāreji/ (پز) الحُفْرَةُ الزَّوْرَقِيَّةُ فِي الأُذُنِ الظّاهِرَةِ.

**فرورفتگی نخامی** /f.-r.-ye-noxāmi/ (پز) الحُفْرَةُ النُّخامِيَّةُ.

**فرورفتگی نشیمنگاهی** /f.-r.-ye-nešimangāhi/ ← فرورفتگی راست روده‌یی.

**فرورفتگی وجنه‌یی** /f.-r.-ye-vajneyi/ (پز) حُفْرَةٌ وَجْنِيَّةٌ.

**فرورفتگی وداجی** /f.-r.-ye-vedāji/ (پز) حُفْرَةٌ وِداجِيَّةٌ.

**فرورفتن** /f.-raftan/ غَرَقاً / غَرِقَ ـَ فِي كَذا، إِغْراقاً / أَغْرَقَ، تَغْرِيقاً / غَرَّقَ، غَوْراً / غارَ ـُ فِي الشَّيءِ، تَغْوِيراً / غَوَّرَ، غَوْصاً وغِياصاً وغِياصَةً ومَغاصاً / غاصَ ـُ فِي الماءِ، «در مطالعه فرو رفت: غاصَ فِي الدِّراسَةِ»، اِنْخِبازاً / اِنْخَبَزَ المَكانُ، خُسُوفاً / خَسَفَ ـِ اِنْخِسافاً / اِنْخَسَفَ، سَوْخاً / ساخَ ـُ فِي الطِّينِ، تَصَوُّباً / تَصَوَّبَ، صَوْخاً / صاخَ ـُ فِي كَذا، اِنْغِماساً / اِنْغَمَسَ، اِغْتِماساً / اِغْتَمَسَ فِي كَذا، غَوْطاً / غاطَ ـُ فِي الشَّيءِ، قَمْساً وقُمُوساً / قَمَسَ ـِ اِنْقِماساً / اِنْقَمَسَ، تَكَعْنُشاً / تَكَعْنَشَ فِي الشَّيءِ، اِلْتِحاصاً / اِلْتَحَصَ هـ الشَّيءُ، نُضُوباً / نَضَبَ ـِ الماءُ، نَفْذاً ونُفُوذاً ونَفاذاً / نَفَذَ ـُ الشَّيءُ الشَّيءَ، اِنْهِماكاً / اِنْهَمَكَ فِي الأَمْرِ، وُغُولاً / وَغَلَ يَغِلُ، إِيْغالاً / أَوْغَلَ، تَوَغُّلاً / تَوَغَّلَ فِي كَذا، وَهْثاً وهِثَةً / وَهَثَ يَهِثُ فِي الشَّيءِ.

**فرورفته** /f.-rafte/ مُقَعَّر، مُنْحَطّ، وَطِيء.

**فرو رو** /f.-row/ هابِط، رِيحٌ هابِطَةٌ.

**فرو رونده** /f.-ravande/ غارِق، غاطِس، قِمِّيس.

**فرو ریختگی** /f.-rixtegi/ اِنْهِيار، اِنْهِدام، تَهَدُّم، تَخَرُّب، خَرْب، خَراب، هَدْم، هَدّ، هَدَد.

**فرو ریختن** /f.-rixtan/ ۱. هَدْماً / هَدَمَ ـِ اِنْهِداماً / اِنْهَدَمَ، تَهَدُّماً / تَهَدَّمَ، خَراباً وخَرْباً / خَرِبَ ـَ البَيْتُ، أَوْلاً ومَآلاً / آلَ ـُ إِلَى السُّقُوطِ، تَبَلُّطاً / بَلَّطَ، اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ، خَرّاً وخُرُوراً / خَرَّ ـُ البِناءُ، تَداعِياً / تَداعَى، ذَرْياً / ذَرَى يَذْرِي الشَّيءُ، سَحّاً وسُحُوحاً / سَحَّ ـُ سُقُوطاً ومَسْقَطاً / سَقَطَ ـُ تَساقُطاً / تَساقَطَ، سُكُوباً / سَكَبَ ـُ اِنْسِكاباً / اِنْسَكَبَ الماءُ، تَطَبُّقاً / تَطَبَّقَ البِناءُ، اِنْقِضاضاً / اِنْقَضَّ الجِدارُ، قَعْفاً / قَعِفَ ـَ الحائِطُ، قَوْلاً / قالَ ـُ الحائِطُ، تَقَوُّضاً / تَقَوَّضَ، اِنْقِياضاً / اِنْقاضَ، تَقَيُّصاً / تَقَيَّصَ الحائِطُ، تَقَيُّضاً / تَقَيَّضَ الجِدارُ، اِنْتِثاراً / اِنْتَثَرَ، تَناثُراً / تَناثَرَ، اِنْتِفاضاً / اِنْتَفَضَ، تَهَكُّماً / تَهَكَّمَ واِنْهِماراً / اِنْهَمَرَ واِنْهِياراً / اِنْهارَ البِناءُ ونَحوُهُ. ۲. اِنْحِتاتاً / اِنْحَتَّ الشَّعْرُ.

**فرو ریخته** /f.-rixte/ مُهَدَّم، مُتَهَدِّم، مُنْهَدِم، هَدَم،

خِرْبَة، خَرِبَة، خَرابَة، مُتَخَرِّب، مُخَرَّب، خَرِب، مُدَمَّر.

**فرو ریزه** /f.-rize/ السَّقْط، الغُبار، الذَّرِيُّ المُتَساقِطُ. ← غبار رادیوآکتیو.

**فرو ریزی** /f.-rizi/ هَدْم، تَخْرِيب، تَهْدِيم.

**فروزان** /foruzän/ نُورِيّ، مُنِير، نَيِّر، مُشْرِق، ساطِعُ النُّور، مُضِيء، وَضّاح، مُشْتَعِل، أَجِيج، مُلْتَهِب.

**فروزش** /foruzeš/ ضِياء، نُور، اِشْتِعال، لَمْعَة.

**فرو زمین** /foru-zamin/ أُخْدُود.

**فروزندگی** /foruzandegi/ ← فروزش.

**فروزنده** /foruzande/ مُضِيء، لامِع، الوَهّاج.

**فروزینه** /foruzine/ الإسطام، شَيُوع.

**فرو ساخت** /foru-säxt/ الإنْتِقاض، الأَيْضُ الهَدْمِيُّ.

**فرو سایی** /f.-säyi/ تَعْرِيَة، تَأَكُّل [التُّرْبَة].

**فرو سرخ** /f.-sorx/ دُو أَحْمَر، دُونَ الأَحْمَر، تَحْتَ الأَحْمَر.

**فرو سرخ نزدیک** /f.-s.-e-nazdik/ مادُونَ الأَحْمَرِ القَرِيْبِ، دُونَ الحَمْراءِ القَرِيْبَةِ.

**فروش** /foruš/ مَبِيع، بَيْع.

**فروش اجباری** /f.-e-ejbäri/ بَيْعٌ جَبْرِيٌّ.

**فروش با ضرر** /f.-e-bä-zarar/ بَيْعٌ بِخَسارَة.

**فروش به طور مزایده** /f.-be-towr-e-mozäyede/ بَيْعُ المَزادِ.

**فروش به قیمت مقطوع** /f.-be-qeymat-e-maqtu'/ بَيْعٌ مَقْطُوعٌ.

**فروش ثابت** /f.-e-säbet/ بَيْعٌ ثابِتٌ.

**فرو شدن** /fru-šodan/ ← فرو رفتن.

**فرو شست** /f.-šost/ نَضُّ التُّرْبَةِ، غَسْلُ التُّرْبَةِ.

**فروش سهام** /foruš-e-sahäm/ بَيْعُ أَسْهُم.

**فروش علنی** /f.-e-alani/ بَيْعٌ عَلَنِيٌّ أو جَهْرِيٌّ أو جِهارِيٌّ.

**فروش قسطی** /f.-e-qesti/ بَيْعٌ بالتَّقْسِيْط.

**فروش کالا** /f.-e-kälä/ تَصْرِيفُ البَضائِع.

**فروشگاه** /forušgäh/ مَتْجَر، مَخْزَن، حانُوت، دُكّان، مَحَلٌّ تِجارِيٌّ.

**فروشگاه بزرگ** /f.-e-bozorg/ السُّوقُ المَرْكَزِيَّة.

**فروشگاه تعاونی** /f.-e-ta'ävoni/ التَّعاوُنِيَّة، حانُوتٌ تَعاوُنِيٌّ.

**فروشندگی** /forušandegi/ فَنُّ البَيْع.

**فروشنده** /forušande/ بائِع، البَيِّع، بَيّاع، بَيُوع، البائِعَة [نث].

**فروشندهٔ دوره گرد** /f.-ye-dowre-gard/ الطَّوّاف، مُطَوِّف، سَرِّيح، بائِعٌ مُتَجَوِّلٌ، عِنْقاش، بائِعٌ مُتَنَقِّل، بائِعٌ دَوّار.

**فروش نرفتنی** /foruš-naraftani/ خَمّالِي، بِضاعَةٌ مُزْجاة.

**فروش نسیه** /f.-e-nesye/ بَيْعٌ دَيْناً.

**فروش نقدی** /f.-e-naqdi/ بَيْعٌ نَقْداً.

**فروشی** /f.-i/ لِلْبَيْع.

**فروغ** /foruq/ شُعاع، ضِياء، نُور، ضَوْء.

**فرو فرستادن** /foru-ferestädan/ إنْزال، تَنْزِيْل.

**فروکتوز** /fruktoz/ الفرُكْتُوز ← قند میوه.

**فرو کردن** /foru-kardan/ إدْخالاً / أَدْخَلَ، غَرْزاً / غَرَزَ ـِ هُ بالإبْرَة، إغْرازاً / أَغْرَزَ، تَغْرِيْزاً / غَرَّزَ، تَشْوِيْكاً / شَوَّكَ، شَوْكاً / شاكَ ـُ إشاكَةً / أَشاكَ، نَخْساً / نَخَسَ ـُ.

**فروکش کردن** /f.-keš-kardan/ اِنْكِساراً / اِنْكَسَرَ و سُكُوناً / سَكَنَ ـُ الحَرُّ أو الغَضَبُ، فُتُوراً و فُتاراً / فَتَرَ ـُ تَفَتُّراً / تَفَتَّرَ، فَشّاً / فَشَّ ـُ واِنْفِشاشاً / اِنْفَشَّ الوَرَمُ، كَنّاً و كُنُوناً / كَنَّ ـُ هَدْأً و هُدُءاً / هَدَأَ يَهْدَأُ.

**فروگذار کردن** /f.-gozär-kardan/ ← کوتاهی کردن.

**فروگذاری** /f.-g.-i/ تَرْک، إغْفال، تَقْصِيْر.

**فروگذاری کردن** /f.-g.-i-kardan/ ← کوتاهی کردن.

**فروگذاشتن** /f.-gozäštan/ ۱. تَرْكاً / تَرَكَ ـُ ۲. مُضايَقَةً / ضايَقَ، ۳. إهْمالاً / أَهْمَلَ، تَغاضِياً / تَغاضَى، قُصُوراً / قَصَرَ ـُ.

**فروماندگی** /f.-mändegi/ العَجْز، عَدَمُ القُدْرَة، ضَعْف، اِضْطِرار، إفْلاس، كَلّ، كَلال، كَلالَة، إعْياء.

**فروماندن** /f.-mändan/ عَجْزاً / عَجَزَ يَعْجِزُ، اِضْطِراراً / اِضْطَرَّ، تَعَباً / تَعِبَ ـَ.

**فرومانده** /f.-mände/ عاجِز، مُتْعَب، مُضْطَرّ.

**فرومانیتیسم** /ferromänitism/ مَغْنَطِيْسِيَّةٌ حَدِيْدِيَّة.

**فرومایگی** /foru-mäyegi/ دَناءَة، دَناوَة، دَنايَة، خِسَّة، خَساسَة، جُقارة، مَحْقَرَة، خُضُوع، خُنُوع، مُداجاة، دِقَّة، ذِلَّة، رَذالَة، الرِّضَع، سَفالَة، سُكّ، طُفُومَة، طُفُومِيَّة، قَلْزَمَة، لُؤْم، مَلَق، تَمَلُّق، تَمْلِيْق، نَذالَة، هَوان.

**فرومایه** /f.-mäye/ لَئِيم، دَنِيء، خَسِيس، دُون، ذَلِيل،

رَذْل، أَرْذَل، رَذِيْل، رَدِيء، حَقِيْر، مُحْتَقَر، سافِل، السَّفْلَة و السَّفِلَة مِنَ النّاسِ، إِزْب، بُشار، البُـوشِيّ، ثِنْيَـة، جِبْز، جِبْس، جَبِيْـس، جَبُوس، جِمّ، حارِض، حَشْـل، حَصِيْر، حُفـالَةٌ مِـنْ كُلِّ شَـيءٍ، حَيْقَر، مِحْمَـر، حُنْكُل، خَبِيْـث، خـابِـث، خَبيـث، الخَبِيْث، خُسـاس، خُنْـذُع، خِنْسِـر، خِنْسِيْر، خاشِر، خاشِـرَة، خُشار، خُشارَة، خَشْل، خَشَل، داجِل، مُذْقِع، مُذِلّ، راضِـع، رَضّاع، رَفْغ، رَكِيْک، رَوْبَع، زَرِيّ، أَزْعَر، زَعْـران، زُمَّح، زَنِيْم، مُـزَنَّم، زَهِيْد، سُحـالَة، سَعَف، سـاقِط، ساقِطَـة، سَقْط، سَقَط، السَّقِيْـط [نث]، سَيِّـئ، أَسْلَغ، صَغِيْـرُ النَّفْـس، ضَبْـس، طَغام، عَـدِيْـمُ المُروءَة، عِضْـرِط، أَغْقَص، العُكْل، عِنْقاش، عَـوَذ، عائِر، الغَثْراء و الغَثَرَة، الغَثْيَرَة، الغَفَـى، فِنْطِيْس، الفِيْل، قَبِيْحُ الفِعال، قِبْـز، مُقَتَّر، قُزام، قَـزْم، قِشْبَة، أَقْفَس، قـافِسَة، قِلْزِم، قَلْمَعَـة، كَتِيْت، كَتِيْع، كُتَـع، كُرْز، كَـرَع، كَسِيْد، كَلِيْلُ الظُّفْر، لأْمان، لَقِيْطَة، اَلْكَد، اَلْكَع، نِبْر، نَتِن، نَذْل، نَذِيْـل، نَقَد، وَخْـش، وَذاح [نث]، أَوْذَح، وَذِيَّـة، وَشِيْظ، وَضِيْع، الـوَغْد، أَوْكَس، هَجِيْـن، هَكُوک، مَهِيْـن، مُهان، مُمْتَهَن.

**فرومایه شدن** /f.m.-šodan/ دَنَى / دَنِيَ ـَ رَذالَةً ورُذُولَةً / رَذُلَ ـُ رَذْلاً / رَذِلَ ـَ ضَعَةً و وَضاعَةً / وَضُعَ يَوْضُعُ، ذُلّاً و ذِلَّةً و ذَلالَةً و مَذَلَّةً / ذَلَّ ـِ خَساسَةً و خُسُوسَةً و خِسَّةً / خَسَّ ـِ دَغْرَمَةً ودِغْراماً / دَغْرَمَ، تَدَنُّواً / تَدَنَّأَ، دَوْناً ودُوناً / دانَ ـُ رَضاعَةً / رَضَعَ ـَ رَضـاعَةً / رَضُعَ ـُ سُفُولاً و سَفالاً / سَفِلَ ـَ وسَفَلَ ـُ تَسَفُّلاً / تَسَفَّلَ، سَكاكَةً / سَكَّ ـُ سَناتَةً / سَنُتَ ـُ قَزامَةً / قَزُمَ ـُ كَصْياً / كَصَى ـِ لُؤْماً و مَلأَمَةً ولَامَةً / لَؤُمَ ـُ نَذالَةً و نُذُولَةً / نَذُلَ ـُ اِتِّضاعاً / اِتَّضَعَ، هُجْنَةً و هَجانَةً و هُجُونَةً /هَجُنَ ـُ هَزْمَزَةً / هَزْمَزَ.

**فرومایه کردن** /f.-m.-kardan/ رَذْلاً / رَذَلَ ـُ هـ إِرْذالاً / أَرْذَلَ هـ إِخْسـاساً / أَخَسَّ هـ سُفُولاً و سَفـالاً وسُفالَةً وسَفالَةً / سَفَلَ ـُ تَهْجِيْناً / هَجَّنَ، تَخْشِيْلاً / خَشَّلَ هـ.

**فرونت** /feront/ (نظـ) الجَبْهَة.

**فروند** /farvand/ عَدَدٌ يُسْتَعْمَلُ لِلسُّفُنِ و الطّائِراتِ.

**فرونشاندن** /foru-nešändan/ إطْفاءً / أَطْفَأَ، إِخْماداً / أَخْمَدَ، تَسْكِيْناً / سَكَّنَ الجُوْعَ والشَّهْوَةَ و الغَضَبَ، تَهْدِيْناً / هَدَّنَ، كَظْماً و كُظُوماً / كَظَمَ ـِ «خشم خود را فرونشاند: كَظَمَ غَضَبَهُ»، إماتَةً / أَماتَ غَضَبَهُ، تَرْطِيْباً / رَطَّبَ، تَفْتِيْراً / فَتَّرَ، إِفْتاراً / أَفْتَرَ، تَهْـدِيْئاً / هَدَّأَ، تَهْمِيْداً / هَمَّدَ، إِهْماداً / أَهْمَدَ.

**فرونشانی** /f.-nešäni/ هُمُود، اِنْطِفاء.

**فرونشستن** /f.-nešastan/ ۱. اِنْخِفاضاً / اِنْخَفَضَ، اِخْتِفاضاً / اِخْتَفَضَ، خَبْتاً / خَبَتَ ـُ المَكانُ، لُبُوداً / لَبَدَ ـُ الشَّيءُ بـالشَّيءِ. ۲. هُمُوداً / هَمَدَ ـُ الغَضَـبُ، وخَمْداً وخُمُوداً / خَمَدَ ـُ وخَمِدَ ـَ ت النّارُ، اِنْطِفاءً / اِنْطَفَأَ، هَدْأً و هُدُوءاً / هَدَأَ يَهْدَأُ، سُكُوناً / سَكَنَ ـُ، اِسْتِكْناناً / اِسْتَكَنَّ، رَقْداً و رُقُوداً و رُقاداً / رَقَدَ ـُ الحَرُّوالـرِّيْحُ، بُؤُوخاً / باخَ ـُ الحَرُّو الغَضَبُ والنّارُ، فُتُوراً و فُتاراً / فَتَرَ ـِ نَوْماً و نِياماً / نامَ يَنامُ تِ الرِّيْحُ.

**فرونشینی** /f.-nešini/ تَرْبِيْخُ البِناءِ.

**فروهر** /faravahar/ مَلاكٌ في دِيْنِ زردشتِيّ.

**فروهشتن** /f.-heštan/ تَسْدِيْلاً / سَدَّلَ الشَّعْـرَأو السِّتْرَ، سَدْراً / سَدَرَ ـُ الشَّعْرَ، تَعْلِيْقاً / عَلَّقَ، هَدْلاً / هَدَلَ ـِ.

**فروهشته** /foru-hešte/ ۱. مُعَلَّق. ۲. المُسْتَرخِي، الهَدِن، هِلَّم.

**فروهشته شدن** /f.-h.-šodan/ ۱. تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ، ۲. إِسْتِرخاءً / إِسْتَرْخَى و تَهَدُّلاً / تَهَدَّلَ و دَلَماً / دَلِمَ ـَ ت الشَّفَةُ.

**فرویدیسم** /froidism/ فُرويدِيَّة.

**فره** /farrah/ جَلال، شَأن، شَوْكَة، عَظَمَة، أُبْهَة.

**فرهنگ** /farhang/ ۱. ثَقـافَة، تَثْقِيْـف، أَدَب، تَـأَدُّب، تَهَذُّب، تَأْدِيب، تَهْذِيب. ۲. القامُوس، المُعْجَم، مَـوْسُوعَةٌ لُغَوِيّة، كِتابُ اللُّغَةِ.

**فرهنگسار** /f.-sär/ التَّناسُخ، التَّقَمُّص.

**فرهنگستان** /f.-estän/ ا لمَجْمَعُ اللُّغَوِيّ، مَجْمَـعُ اللُّغَة، المَجْمَعُ العِلْمِيُّ الأَكادِيْمِيّة، مَحْفَى، دارُالعُلَماءِ.

**فرهنگستانی** /f.-estäni/ مَجْمَعِيّ.

**فرهنگ نویس** /f.-nevis/ اللُّغَوِيّ، مُؤَلِّفُ مُعْجَمٍ لُغَوِيّ.

**فرهنگ نویسی** /f.-n.-i/ الصِّناعَةُ المُعْجَمِيَّةُ.

**فرهنگی** /f.-i/ ثَقافِيّ، تَهْذِيبِيّ، تَأْدِيبِيّ، مُثَقَّف.

**فرهنگیان** /f.-iyän/ رِجالُ التَّعْلِيْم.

**فرهی** /farrahi/ عَظَمَة، جَلال، شَوْكَة.

**فرهیختار** /farhixtär/ مُثَقِّف، تَرْبَوِيّ.

**فرهیختاری** /f.-i/ تَرْبِيَة، ثَقافَة، عِلْمُ التَّرْبِيَةِ.

**فرهیختن** /farhixtan/ ۱. [مص ل] ثَقْفاً و ثَقَفاً و ثَقافَةً / ثَقِفَ يَثْقَفُ وثَقُفَ ـُـ، تَدَرُّباً / تَدَرَّبَ. ۲. [مص م] تَثْقِيفاً / ثَقَّفَ، تَدْرِيباً / دَرَّبَ.

**فرهیخته** /farhixte/ مُثَقَّف.

**فریاد** /faryād/ صَيْحَة، صِياح، الصَّوْت، صَرْخَة، صُراخ، ضَجَّة، ضَجِيج، هَتْف، هُتاف، نِداء، أَدِيد، أُرْوَنان، أَزِيز، إِلّ، ثائِرَة، ثَوْرَة، حَرا، رَزَمَة، رَطِيط، رَنَّة، رَنِين، الزَّجْرَة، زَغْق، زَعِيق، زَغْقَة، زَمْجَرَة، شَهْقَة، صَتِيت، صِرّ، صِرَّة، صات، صِيق، ضَرْضاء، ظَأْب، عَجّ، عَجِيج، عَجُوز، عَرِين، عَجْعَجَة، العائِهَة، عَوَّة، عِياط، غَوْغاء، الغَوْغَة، الغاغَة، غَيْهَبَة، لَجَب، لَجَّة، لَغْط، لَغَط، لَغاة، نَدْهَة، نَعْرَة، نَعِير، وَعَى، وَغْر، وَغَر وَغَى، وَغْي، هَد، هَدّ، هَدَد، هَزْمَسَة، هُمْرُجان، هَمْرَجَة، هايِئَة، هَيْعَة.

**فریاد برآوردن** /f.-bar-āvardan/ ← فریاد کشیدن.

**فریاد خواستن** /f.-xāstan/ إِسْتِغاثَةً / إِسْتَغاثَ.

**فریاد خواه** /f.-xāh/ مَظْلُوم، مُسْتَجِير، الصَّرِيخ، مُفازِع.

**فریاد رس** /f.-ras/ مُعِين، مُمِدّ، ناصِر، العادِل، ثِمال، خَفِير، صارِخ، صَرِيخ، يَد.

**فریاد رسی** /f.-r.-i/ تَنْجِيَة، إِنْقاذ، غُواث، غَوْث، عَوْن، مَدَد، نَصْر.

**فریاد زدن** /f.-zadan/ ← فریاد کشیدن.

**فریاد شادی** /f.-e-šādi/ صَيْحَةُ فَرَحٍ، هُتافُ فَرَحٍ، لَهْلِيل.

**فریاد کشیدن** /f.-kešidan/ صَوْتاً و صُواتاً / صاتَ ـُـ هـ إِصاتَةً / أَصاتَ، تَصْوِيتاً / صَوَّتَ، صَيْحَةً وصِياحاً / صاحَ ـِـ تَصْيِيحاً / صَيَّحَ، تَصايُحاً / تَصايَحَ القَوْمُ، ضَجِيجاً و ضُجاجاً / ضَجَّ ـِـ إِضْجاجاً / أَضَجَّ القَوْمُ، صُراخاً و صَرِيخاً / صَرَخَ ـُـ نِداءً و مُناداةً / نادَى هـ نَعِيراً ونُعاراً / نَعَرَ ـِـ هُتافاً / هَتَفَ ـِـ بفُلانٍ، تَأْبِيباً / أَبَّبَ، إِيذاناً / آذَنَ بِهِ، إِرْناناً / أَرَنَّ، تَأَوُّهاً / تَأَوَّهَ، تَبْئِيجاً / بَأَّجَ الرَّجُل، بَأْجاً / بَأَجَ ـَـ الرَّجُلُ، بَطْبَطَة / بَطْبَطَ، بَوْجاً وبَوَجاناً / باجَ ـُـ الرَّجُلُ، تَبْوِيجاً / بَوَّجَ، تَبْوِيشاً / بَوَّشَ القَوْمُ، تَأْراً / تَأَرَ ـَـ هـ تَعْراً / تَعَرَ ـَـ إِجْدافاً / أَجْدَفَ، تَجْلِيباً / جَلَّبَ القَوْمُ، جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ الرَّجُلُ، تَجْوِيقاً / جَوَّقَ عَلَيهِ، دَبْدَبَةً / دَبْدَبَ، دَعْواً و دَعْوَةً و دُعاءً و دَعْوَى / دَعا ـُـ هـ إِرْطاطاً / أَرَطَّ، رَنِيناً / رَنَّ ـِـ الجَرَسُ و نَحْوُه، تَرْنِيناً و تَرْنِينَةً / رَنَّنَ، زُؤاطاً و زَأْطاً / زَأَطَ ـَـ هُ، زَئِيماً / زَأَمَ ـَـ بفُلانٍ، إِزْباداً / أَزْبَدَ، زَجْلاً / زَجِلَ ـَـ، زَعِيجاً / زَعَجَ ـَـ زَعْقاً / زَعَقَ ـَـ به، زَعِيقاً / زَعَقَ ـَـ زُقاءً وزَقْياً / زَقَى ـِـ زَمْجَرَةً / زَمْجَرَ الرَّجُلُ، زَيْطاً / زاطَ ـِـ الرَّجُلُ، زِياطاً و مُزايَطَةً / زايَطَ هـ، سُلُوقاً / سَلَقَ ـِـ، صُداداً و صَدِيداً / صَدَّ ـِـ القَوْمُ مِن الشَّيءِ، صَرِيراً / صَرَّ ـِـ الرَّجُلُ، صَرْصَرَةً / صَرْصَرَ الرَّجُلُ، صَلْقاً / صَلَقَ ـُـ هُ، صَوْراً / صارَ ـُـ الرَّجُلُ، ضَبْحاً / ضَبَحَ ـَـ الرَّجُلُ الرَّجُلَ، ضَوْضاةً وضَوْضاءً / ضَوْضَأَ، عَجّاً و عَجِيجاً / عَجَّ ـِـ عَجْعَجَةً / عَجْعَجَ، تَغْيِيطاً / عَيَّطَ، تَغْيِيهاً / عَيَّهَ ـِـ بِهِ، قَلْقَلَةً / قَلْقَلَ، قَوْقاةً و قِيقاءً / قَوْقَى، تَقْوِيهاً / قَوَّهَ الرَّجُلُ، تَقاوُهاً / تَقاوَهَ الرَّجُلانِ، كَهْراً / كَهَرَ ـَـ هـ لَجَباً / لَجِبَ ـَـ القَوْمُ، لَغْطاً ولِغاطاً / لَغَطَ ـَـ تَلْغِيطاً / لَغَّطَ، إِلْغاطاً / أَلْغَطَ، إِنارَةً / أَنارَبِهِ، وَغْوَغَةً ووَغْواغاً / وَغْوَغَ القَوْمُ، وَقْوَقَةً / وَقْوَقَ الكَلْبُ أو الطّائِرُ، وَلْوَلَةً و وِلْوالاً / وَلْوَلَ، هَلّاً / هَلَّ ـُـ هَيْطاً / هاطَ ـِـ مُهايَطَةً و هِياطاً / هايَطَ.

**فریاد کننده** /f.-konande/ هاتِف، صائِح، ضَجّاج، ضَجُوج، بَزْبار، بُزْبُر، صاخِب، صَرّاخ، صَرّار، صائِت، مِصْوات، عَجّاج، عَجْعاج، نَبّار.

**فریب** /farib/ كَيْد، مَكِيدَة، تَحايُل، إِحْتِيال، حِيلَة، غِشّ، بَنْد، مَكْر، خُدْعَة، خِداع، خَدِيعَة، خَدْع، الأُدْوَة، بَلْف، جَخْس، حَسّ، الحَوْل، حَيْل، خَتْر، خَيْسَرَى، خِلابَة، خِلِّيبَى، خُنْعَة، خِيانَة، دَخْمَسَة، الدَّلْس، تَدْلِيس، رَبِيئَة، تَرْغِيب، رَوّاغ، رُوَيْغَة، زَغَل، تَزْوِير، سَراب، شَوْبَة، تَضْلِيل، مَطْمَعَة، طَلْس، غِيلَة، إِغْتِيال، إِغْواء، غَيّ، غَبِينَة، غَدْر، غُرُور، إِغْراء، كَيْسان، كِيمِياء، لَوْذانِيَّة، مَلْغُوب، مَتْع، مَحْل، مِحال، مَحالَة، مَنْصُوبَة، وِراط، وَلْس، مُوالَسَة، وَهْم، إِيْهام.

**فریبا** /fariba/ أَنِيق، حَسَن، جَمِيل، بارِعَةُ الجَمالِ، مُرَغِّب، فَتّان، فاتِن.

**فریب خوردن** /f.-xordan/ إِغْتِراراً / إِغْتَرَّ بِكَذا و إِسْتِغْراراً / إِسْتَغَرَّ، إِنْخِداعاً / إِنْخَدَعَ بِهِ، حَرَشاً / حَرِشَ ـَـ إِنْطِلاءً / إِنْطَلَتْ عَلَيهِ الحِيلَةُ، إِغْتِشاشاً / إِغْتَشَّ، إِنْغِشاشاً / إِنْغَشَّ.

**فریب خورده** /f.-xorde/ مُخْتالٌ عَلَيهِ، حَيْل، مَخْدُوع، مُنْخَدِع، خُدْعَة، مَغْبون، والِه، الغَرِير، مَغْرُور.

**فریب دادن** /f.-dādan/ إِحْتِيالاً / إِحْتالَ عَلَيهِ، خَدْعاً و خُدْعَةً و خَدِيعَةً / خَدَعَ ـَـ هـ تَخَدُّعاً / تَخَدَّعَ هُ، مُخادَعَةً

و خِداعاً / خادَعَ هُ، اِخْتِداعاً / اِخْتَدَعَ هـ تَخادُعاً / تَخادَعَ القَومُ، كَيْداً و مَكِيْدَةً / كادَ ـِ فُلاناً، مُكايَدَةً / كايَدَهُ، تَكايُداً / تَكايَدَ الرَّجُلانِ، غَرّاً و غِرَّةً و غُرُوْراً / غَرَّ ـُ غَشّاً / غَشَّ ـُ تَغْشِيْشاً / غَشَّشَ، تَغْفِيْلاً / غَفَّلَ، مَكْراً / مَكَرَ ـُ هـُ و بِهِ، إِمْكاراً / أَمْكَرَهُ، تَماكُراً / تَماكَرَ القَوْمُ، أَسْراً و إِسارَةً / أَسَرَ ـِ الحَواسَّ، مُوارَبَةً / آرَبَ هـ أَفْكاً و إِفْكاً / أَفَكَ ـِ هـ إِيْلاساً / آلَسَ هُ، بَوْقاً و بُؤُوقاً / باقَ ـُ العَدُوُّ القَومَ، مُبالَهَةً / بالَهَ هـ تَجْرِيْباً / جَرَّبَ هُـ جَرّاً / جَرَّ ـُ رِجْلَهُ، مُحادَلَةً و حِدالاً / حادَلَ، إِخْتِراشاً / اِخْتَرَشَ، تَخْبِيْباً / خَبَّبَ هُ مُحاوَتَةً / حاوَتَ هـ تَخْبِيْصاً / خَبَّصَ، خُتْراً / خَتَرَ ـُ هـ خُتُوراً / خَتَرَ ـِ هـ، خَتْلاً و خَتَلاناً / خَتَلَ ـِ هـ اِخْتِتالاً / اِخْتَتَلَ هُ، مُخاتَلَةً و خِتالاً / خاتَلَ هـ تَخاتُلاً / تَخاتَلَ القَومُ، مُخاتَنَةً و خِتاناً / خاتَنَ هـ خَلْباً / خَلَبَ ـِ ه، مُخالَبَةً / خالَبَ، اِخْتِلاباً / اِخْتَلَبَ، إِخْماراً / أَخْمَرَهُ، دَأْلاً / دَأَلَ ـَ هـ مُداءَلَةً / داءَلَ هُـ دَأْواً / دَأَى ـُ هـ مُداحَلَةً و دِحالاً / داحَلَ هـ دَخْمَسَةً / دَخْمَسَ، مُدارَأَةً و دِراءً / دارَأَ / هـ مُداراةً / دارَى هُ، دُعُولاً / دَعَلَ ـَ هُ، مُداعَلَةً و دِعالاً / داعَلَ هـ تَدْلِيْساً / دَلَّسَ، مُدالَسَةً و دِلاساً / دالَسَ هـ تَدْلِيَةً / دَلَّى هُ بِغُرُوْرٍ، إِدْهاناً / أَدْهَنَ هـ ذَرّاً / ذَرَّ ـُ الرَّمادَ في الأَعْيُنِ، تَرْغِيْباً / رَغَّبَ، إِرْغاباً / أَرْغَبَ، مُراوَدَةً / راوَدَ، مُراوَضَةً / راوَضَ، مُراوَغَةً / راوَغَ، إِراغَةً / أَراغَ الرَّجُلَ، تَراوُغاً / تَراوَغَ الرَّجُلانِ، زَغْبَرَةً / زَغْبَرَ، سَبْياً و سِباءً / سَبَى ـِ واسْتِباءً / اِسْتَبَى العَقْلَ، تَسْحِيْراً / سَحَّرَ هـ سَحْراً / سَحَرَ ـَ هـ، تَسْوِيْلاً / سَوَّلَ لَـهُ، شَعْبَذَةً / شَعْبَذَ، شَعْوَذَةً / شَعْوَذَ، تَصَبِّياً / تَصَبَّى و تَصابِياً / تَصابَى المَرْأَةَ، تَضارُعاً / تَضارَعَ الرَّجُلانِ، تَطالُساً / تَطالَسَ الرَّجُلانِ، مُضاعَرَةً / ظاعَرَ، تَعَجُّباً / تَعَجَّبَ هُ، مُعافَقَةً و عِفاقاً / عافَقَ هـ تَعَبُّشاً / تَعَبَّشَ هُ، غَبْناً / غَبَنَ ـِ، إِغْراءً / أَغْرَى، إِغْشاءً / أَغْشَى عَلَى بَصَرِهِ، مُغالَطَةً / غالَطَ، فَتْناً و فُتُوناً / فَتَنَ ـِ هُ، تَفْتِيْناً / فَتَّنَ، إِفْتاناً / أَفْتَنَ، تَفْلِيْحاً / فَلَّحَ بِهِ، فَنّاً / فَنَّ ـُ هـُ في البَيْعِ، مُقاتَرَةً / قاتَرَهُ، تَقَتُّراً / تَقَتَّرَ هـ تَقاتُراً / تَقاتَرَ القَومُ، تَقْرِيْداً / قَرَّدَهُ، تَقَطِّياً / تَقَطَّى لِأَصْحابِهِ، تَقْوِيْطاً / قَوَّطَ عَلَيهِ، مُلاوَصَةً / لاوَصَ هُ عن كذا، مُمارَغَةً / مارَغَ هـ مُسُوحاً / مَسَحَ ـَ فُلاناً بالقَوْلِ، اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ، تَوْدِيْراً / وَدَّرَهُ، وِراباً و مُوارَبَةً / وارَبَ الرَّجُلَ، وَلْساً / وَلَسَ يَلِسُ الرَّجُلَ، مُوالَسَةً / والَسَ هُ، هَوْراً / هارَ ـُ اِسْتِهْواءً / اِسْتَهْوَى هـ.

**فریب کار** /f.-kār/ خادِع، مُخادِع، خُدَعَة، خَدّاع، خِداعِي، حِيَلِيّ، مُحْتال، ماكِر، مَكّار، مَكُور، مُوارِب، آسِر، إلاق، أُمّار، اَوَنطَجِيّ، تُرَّة [نث]، مُجَرِّب، مُحَرِّض، الحاوِي، خَتّار، خِتْل، خاتِل، مُخاتِل، الخاتِي، خَفّاق، خُلَّب، خَلّاب، خالِب، خَلُوب، خُلْبُوب، الخِنَّيْس، خَنُوع، خَوان، دَجّال، دَحِل، دَحِن، دِحَنَة، دِزْه، دَغِل، داغِل، مُرَغِّب، زَرّاق، مُزَغْبَراتِيّ، مُشَعْوِذ، مُضِلّ، مُضَلِّل، الطَّلّاس، عُفارِيَة، غابِش، غَرّار، غَرُوْر، غُشّ، غَشّاش، مُغْرٍ، الغاوِي، فَتّان، فاتِن، فَجْفاج، فِنّ، لَبّاس، لَئِيم، مُلاعِب، مُلاوِص، اللُّمُوص، مَحّال، مُتَمَلِّق، نَصّاب، نَفّاج، هابِل، هَبِل، هِبِلّ، هَجّاس، هَجّاص.

**فریب کاری** /f.-k.-i/ اِحْتِيال، مُداهَنَة، السِّيْمِياء، السِّيْمِياء، الشَّعْبَذَة، الشَّعْوَذَة، نُمِّيّ، هُزَيْلَى.

**فریبندگی** /faribandegi/ ۱. فِتْنَة، اِفْتِتان، خَبَل، دَهَش، سِحْر، سَلْبُ القَلْبِ، كِياسَة. ۲. ظَرافَة، ظَرْف، أناقَة، حُسْن.

**فریبنده** /faribande/ ۱ ← فریبا. ۲ ← فریب کار.

**فریز** /feriz/ إفريز، طُنُف [عم].

**فریزیا** /feriziä/ ← گل فلزی.

**فریزر** /ferizer/ المُثَلِّجَة، فِرِيْزِر.

**فریسموس** /farismus/ (پز) النُّعْظ، الاِنْتِصابُ الدّائِم.

**فریسی** /farisi/ الفَرِّيْسِيّ.

**فریسیان** /farisiyän/ الفَرِّيْسِيُّون.

**فریضه** /farize/ فَرِيْضَة، المَفْرُوْض، واجِب، عَزْمَة، كِتاب.

**فریضه شدن** /f.--šodan/ تَحَتُّماً / تَحَتَّمَ، فَرْضاً / فُرِضَ مج ـِ الأَمْرُ، وُجُوباً / وَجَبَ يَجِبُ.

**فریفتگی** /fariftegi/ ۱. اِفْتِتان. ۲. تُوَلَة، تَوْلَة، ذُهُول.

**فریفتن** /fariftan/ ۱. [مص م] ← فریب دادن، گول زدن. ۲. [مص م] ← فریب خوردن، گول خوردن.

**فریفته** /farifte/ ۱ ← فریب خورده، گول خورده. ۲. والِه، وَلْهان، مُوَلَّه، عاشِق، مُتَحَيِّر، مُضْطَرِب، مَجْذُوب، مُنْجَذِب، مُحِبّ لِكذا، مُغْرَمٌ بِهِ.

**فریفته شدن** /f.-šodan/ ۱ ← فریب خوردن، گول خوردن. ۲. وَلَهاً / وَلَهَ يَلِهُ، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، تَوَلُّهاً / تَوَلَّهَ،

اِتْلاهاً / اِتَّلَهَ، لَهْواً / لَهایَلْهُو، لَهاً / لَهِيَ یَلْهَی بِکذا.

**فریفته کردن** /f.-kardan/ ۱← فریب دادن، گول زدن.
۲. إیلاهاً / أَوْلَهَ فُلاناً، تَوْلِیْهاً / وَلَّهَ فُلاناً، تَخْییراً / حَیَّرَ هُـ سِحْراً / سَحَرَ ـَ هُـ سَلْعباً سِحْراً / سَحَرَ ـَ هُـ سَلْباً / سَلَبَ ـُ قَلْبَهُ.

**فریک** /ferrik/ حَدِیْدِيّ.

**فریگوری** /ferigori/ وَحْدَةُ قیاسِ التَّبْرِیْدِ.

**فرئون** /fere'on/ فِرِیُون.

**فزاینده** /fazäyande/ مُکْثِر، مُزِیْد.

**فزودن** /fozudan/ ۱. [مص م] زَیْداً وزَیَداً و زِیادَةً و مَزِیْداً و زَیْداناً / زادَ ـِ إکْثاراً / أَکْثَرَ، تَکْثِیْراً / کَثَّرَ. ۲. [مص ل] ← فزونی یافتن.

**فزوده** /fozude/ مُزاد، مُکْثَر.

**فزون** /fozun/ کَثِیْر، عَدِیْد، زائِد، أَکْثَر.

**فزونساز** /f.-säz/ مُضَخِّم، صِمامُ التَّقْوِیَةِ أو التَّضْخِیْم.

**فزونساز الکترونی** /f.-s.-e-elekteroni/ مُضاعِفٌ ضَوئِيٌّ أوالِکْتِرُونِيّ.

**فزونسازی** /f.-s.-i/ تَکْبِیْر، تَضْخِیْم.

**فزونی** /fozuni/ کَثْرَة، زِیادَة، مَزِیْد، وَفْرَة، رِبا، رِباء، أَمَرَة، بُوْن، رَتْوَة، رَدّ، رَدَی، رَمَث، رَمَل، رَماء، رَمْیَة، رَیْع، رَیْم، سِبْط، شُرْفَة، طائِل، طائِلَة، فَضْل، فَقْل، الکَوْر، مازِیَة، نُزُل، نَزَل، نَیِّف.

**فزونی یافتن** /f.-yäftan/ تَزایُداً / تَزایَدَ، کَثارَةً و کَثْرَةً / کَثُرَ ـُ، تکاثُراً / تَکاثَرَ، رُبُوّاً و رِباءً / رَبَا ـُ نَوْعاً / ناعَ ـُ الشَّيءُ.

**فساد** /fasäd/ ۱. فَساد، عَفَن، عُفُونَة، نَتْن، نَتانَة، تَلَف، شَوَه، تَشَوُّه، عِفاس، نَخْر، تَنَکُّس، اِنْحِطاط. ۲. مَفْسَدَة، فَساد، لَهْو، إثْم، شَرّ، رَذِیْلَة، عَبَث، لَعِب، غائِلَة، الوَخْنَة، وَکَف. ۳. (پز) تَأَدُّم، تَدَعُّص [إغلالُ المَوادِّ العُضوِیَّةِ بِفِعْلِ الجَراثِیْم].

**فساد اخلاقی** /f.-e-axläqi/ إفْسادُ الأَخْلاقِ، فَسادُ الأَخْلاقِ.

**فساد افتادن** /f.-oftädan/ فَساداً و فُسُوداً / فَسَدَ ـُ و فَسُدَ ـُ، تَمایُراً / تَمایَرَ ما بَیْنَ القَوْمِ، تَمایُطاً / تَمایَطَ القَوْمُ.

**فساد افکندن** /f.-afkandan/ ← فساد کردن.

**فساد انگیز** /f.-angiz/ مُفْسِد، الحِراق، خادِم، عَیُوث، قَسّاس، مائِس، نَیْرَب، نَیْرَج، نائِر.

**فساد انگیزی** /f.-a.-i/ إفْساد.

**فساد بافت** /f.-e.-bäft/ (پز) التَّدَرُّن.

**فساد پذیر** /f.-pazir/ قابِلٌ لِلتَّلَفِ والهَلاکِ.

**فساد خون** /f.-e-xun/ تَعَفُّنُ الدَّمِ، حَمَجُ الدَّمِ.

**فساد عضو** /f.-e-ozv/ فَسادٌ عُضْوِيٌّ.

**فساد عقیده** /f.-e-aqide/ بِدْعَة، هَرْطَقَة.

**فساد کردن** /f.-kardan/ إفْساداً / أَفْسَدَ، تَفاسُداً / تَفاسَدَ القَوْمُ، تَأْرِیْثاً / أَرَّثَ بَیْنَهُم، تَأْرِیْجاً / أَرَّجَ بَیْنَ القَوْمِ، تَأْرِیْشاً / أَرَّشَ بَیْنَهُم، إلْباباً / أَلَّبَ بَیْنَهُم، تَخْبِیْصاً / خَبَّصَ، رَقّاً / رَقَّ ـِ تَرْقِیْقاً / رَقَّقَ مابَیْنَ القَوْمِ، شُحُوراً / شَحَرَ ـَ بَیْنَهُم، ضَرْبا وضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ فِي القَوْمِ، تَعْثِیْثاً / عَثَّثَ علی القومِ، عَثْواً و عُثُوّاً وعِثِیّاً / عَثا ـُ عُثُوّاً و عُثِیّاً و عَثَیاناً / عَثِيَ ـَ عَیْراً / عارَ ـِ فِي القَوْمِ، لَعْباً / لَعَبَ ـَ عَلَی القَوْمِ، مُماءَرَةً و مِئاراً / ماءَرَ هُـ مُؤُوراً / مَأَرَ ـَ بَیْنَ القَوْمِ، مَأْساً / مَأَسَ ـَ بَیْنَ القَوْمِ، مَیْئاً / مَأَی ـَ بَیْنَ القَوْمِ، نُقُوساً / نَقَسَ ـِ بَیْنَ القَوْمِ، إنْماشاً / أَنْمَشَ بَیْنَ القَوْمِ، نَیْرَبَةً / نَیْرَبَ، نَیْرَجَةً / نَیْرَجَ.

**فساد موتی** /f.-e-mowtä/ فَسادٌ أَوتَحَلُّلٌ جُثَّيٌّ [یُصِیْبُ الأجْسادَ بَعدَ المَوتِ]، تَعَفُّنٌ جُثِّيّ.

**فساد یاخته‌ها** /f.-e-yäxtehä/ فَسادُ الخَلایا.

**فسان** /fasän/ مِسَنّ، المِشْحاذ، المِشْحَذ، سِنان، صُلْب، خِضَمّ.

**فسانه** /fasäne/ الأُسْطُورَة، القِصَّة، الخُرافَة، الرِّوایَة.

**فستیوال** /festiväl/ المَهْرَجان ← جشنواره.

**فسخ** /fasx/ فَسْخ، إقالَة، لَغْو، إلْغاء، اِنْحِلال، تَحَلُّل، تَفَکُّک.

**فسخ ازدواج** /f.-e-ezdeväg/ فَسْخُ الزَّواجِ.

**فسخ تعهد** /f.-e-ta'ahhod/ نَقْضُ التَّعَهُّد، فَسْخُ التَّعَهُّدِ.

**فسخ شرکت** /f.-e-šerkat/ إبْطالُ عَقْدِ الشَّرِکَةِ.

**فسخ عهدنامه** /f.-e-ahd-näme/ فَسْخُ الإتِّفاقِ، إبْطالُ المُعاهَدَةِ.

**فسخ قرارداد** /f.-e-qarär-däd/ فَسْخُ العَقْدِ.

**فسخ شدن** /f.-šodan/ إنْفِساخاً / اِنْفَسَخَ الشَّيءُ.

**فسخ شده** /f.-šode/ فاسِخ، مَفْسُوخ، مُلْغَی، مُبْطَل، باطِل.

**فسخ کردن** /f.-kardan/ فَسْخاً / فَسَخَ ـَ الأَمْرَ أو العَقْدَ، تَفاسُخاً / تَفاسَخَ الرَّجُلانِ العَقْدَ، إقالَةٌ / أقالَ البَيْعَ، تَقايُلاً / تَقايَلَ الرَّجُلانِ البَيْعَ، تَناقُضاً / تَناقَضَ الرَّجُلانِ البَيْعَ، غَلْتاً / غَلَتَ ـُ.

**فسخ کننده** /f.-konande/ مُبْطِل.

**فسخ معامله** /f.-e-mo'ämele/ نَقْضُ العَهْدِ أوِ العَقْدِ، إبْطالُ التَّعامُلِ، الإقالَة.

**فسردگی** /fesordegi/ جُمود، ذُبول، بُرُودَة.

**فسردن** /fesordan/ تَجَمُّداً / تَجَمَّدَ، تَبَرُّداً / تَبَرَّدَ.

**فسرده** /fesorde/ مُجَمَّد، ذابِل، الجَمْد.

**فسفات** /fosfät/ (شیمـ) الفُسْفات.

**فسفر** /fosfor/ (شیمـ) الفُوسْفُور، الفُسْفُور.

**فسفرتاب** /f.-täb/ مُتَفَسْفِر، ذُووَمِيضٍ فُسْفُورِيّ.

**فسفرتابی** /f.-t.-i/ فُسْفُورِيَّة، تَفَسْفُر.

**فسفرسانی** /f.-säni/ التَّفَسْفُر، الوَمِيضُ الفُوسْفُورِيّ.

**فسفری** /f.-i/ فُسْفُورِيّ.

**فسفریت** /f.-it/ فُسْفُورَيْت.

**فسفری کردن** /f.-kardan/ فَسْفَرَةٌ / فَسْفَرَ.

**فس‌فس** /fes-fes/ بالأناةِ، بِتَمَهُّلٍ، بالبُطْءِ.

**فس‌فس کردن** /f.-f.-kardan/ أَنْياً وإنًى / أَنَى يَأْنِي وأَنِيَ ـَ إبْطاءً / أَبْطَأَ، تَمَهُّلاً / تَمَهَّلَ، تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ.

**فسق** /fesq/ فِسْق، فُسُوق، فُجُور، مُعارَضَة، عِراض، سِفاح.

**فسق کردن** /f.-kardan/ فِسْقاً و فُسُوقاً / فَسَقَ ـُ.

**فسق کننده** /f.-konande/ الفُسَق، الفاسِق، فِسِّيق.

**فسقلی** /fesqeli/ (عم) ضُؤْلَة، صَغِيرُ الجُثَّة.

**فسق و فجور** /f.-o-fojur/ فُجُور.

**فسوس** /fosus/ ۱. السُّخْرِيَّة، الإسْتِهْزاء، هُزْء. ۲. واأَسَفاه.

**فسون** /fosun/ السِّحْر، الرُّقْيَة، الخَدِيعَة، التَّزْوِير.

**فسونگر** /f.-gar/ ساحِر، مُشَعْوِذ.

**فسیل** /fosil/ أُحْفُور ← سنگواره.

**فسیل زغال سنگی** /f.-e-zoqäl-sangi/ أُحْفُورُ فَحْمٍ حَجَرِيّ.

**فسیله** /fasile/ ← گلهٔ اسب.

**فش** /feš/ دَفْقَة، تَفَجُّر، إنْبِجاس.

**فشار** /fešär/ ۱. كَبْس، ضَغْط، دَفْعَة، صَدَّة، زَقَّة. ۲. إلْزام، إجْبار، جَبْر، إكْراه، إرْغام، قَسْر، عُسْر، مَعْسَرَة، تَشْدِيد، تَضْيِيق، لَكَّة، وَطْأَة.

**فشارآوردن** /f.-ävardan/ ۱← فشار دادن. ۲. زَحْماً و زِحاماً / زَحَمَ ـَ هُ، تَزاحُماً / تَزَاحَمَ و إزْدِحاماً / اِزْدَحَمَ القَوْمُ، زِحاماً و مُزاحَمَةً / زاحَمَ هـ، تَدافُعاً / تَدافَعَ القَوْمُ، تَضايُقاً / تَضايَقَ القَوْمُ، تَضْيِيقاً / ضَيَّقَ عَلَى، مُضايَقَةً / ضايَقَ، تَشْدِيداً / شَدَّدَ عَلَى، عُسْراً / عَسَرَ ـِ و مُعاسَرَةً / عاسَرَ الغَرِيمَ، تَعْسِيراً / عَسَّرَعَلَيهِ، أَوْداً وأُوُوداً / آدَ ـُ هُ الأَمْرُ، بَهْظاً / بَهَظَ ـَ و إبْهاظاً / أَبْهَظَ هُ الأَمْرُ، تَثَوُّلاً / تَثَوَّلَ النّاسُ، فَدْحاً / فَدَحَ ـَ هُ الأَمْرُ، لَكْثاً / لَكَثَ ـُ هـ.

**فشار اسمزی** /f.-e-osmozi/ الضَّغْطُ التَّناضُحِيّ.

**فشار بحرانی** /f.-e-bohräni/ ضَغْطٌ حَرِجٌ.

**فشار بخار** /f.-e-boxär/ ضَغْطُ البُخارِ.

**فشار بخار سیر شده** /f.-e-b.-e-sir-šode/ ضَغْطُ البُخارِ المُشْبَعِ.

**فشار پذیری** /f.-paziri/ اللَّيان.

**فشار تشعشع** /f.-e-taša'šo'/ ضَغْطُ الإشْعاعِ.

**فشارجوی** /f.-e-javvi/ ضَغْطٌ جَوِّيٌّ.

**فشارخون** /f.-e-xun/ ضَغْطُ الدَّمِ.

**فشارخون‌سنج** /f.-e-x.-sanj/ الكِيْمُوغْراف.

**فشاردادن** /f.-dädan/ ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ هـ و عَلَيهِ، ضِغاطاً و مُضاغَطَةً / ضاغَطَ، كَبْساً / كَبَسَ ـِ عَلَيهِ، عَصْراً / عَصَرَ ـِ الشَّيءَ، إعْتِصاراً / إعْتَصَرَ الشَّيءَ، جَفْشاً / جَفَشَ ـِ الشَّيءَ، حَزْقاً / حَزَقَ ـِ الشَّيءَ، حَزْكاً / حَزَكَ ـِ هـ دَكْماً / دَكَمَ ـُ الشَّيءَ، رَهْصاً / رَهَصَ ـَ الشَّيءَ، ضَكّاً / ضَكَّ ـُ طِخْطاخاً و طَخْطَخَةً / طَخْطَخَ الشَّيءَ، عَتْرَسَةً / عَتْرَسَ هـ غَطّاً / غَطَّ ـُ غَمْزاً / غَمَزَ ـِ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ بِيَدِهِ الشَّيءَ و عَلَى الشَّيءِ، تَقْبِيضاً / قَبَّضَ، تَقْلِيصاً / قَلَّصَ، كَرْصاً / كَرَصَ ـِ هـ لَكّاً / لَكَّ ـُ هـ نَطْلاً / نَطَلَ ـَ الخَمْرَ، وَهْتاً / وَهَتَ يَهِتُ الشَّيءَ، هَرْزاً / هَرَزَ ـِ هَزراً / هَزَرَ ـِ هَمْزاً / هَمَزَ ـِ هـ.

**فشار دهنده** /f.-dahande/ كَبّاس، كابِس، ضِيق، عِتْرِس.

**فشار راندی** /f.-e-rändi/ الضَّغْطُ التَّناضُحِيّ، الضَّغْطُ الإنْتِشارِيّ.

**فشار روحی** /f.-e-ruhi/ ضَغْطٌ نَفْسِيٌّ.

**فشار سرخرگی** /f.-e-sorxragi/ (پز) الضَّغْطُ الشِّرْيانيّ.
**فشارسنج** /f.-sanj/ المِضْغاط ← اوسیومتر.
**فشارسنج فورتین** /f.-s.-e-fortin/ بارُوْمِتْرُ فُورْتِن.
**فشارسیاهرگی** /f.-e-siyahragi/ ضَغْطٌ وَرِيْدِيٌّ.
**فشارفکری** /f.-e-fekri/ ضَغْطٌ فِكْرِيٌّ.
**فشارقبر** /f.-e-qabr/ ضَغْطَةُ القَبْرِ.
**فشارقوی** /f.-e-qavi/ فُلْطية عالِيَة، جُهْدٌ أو تَوَتُّرٌ عالٍ.
**فشار کاهیده** /f.-e-kähide/ ضَغْطٌ مُخَفَّضٌ أو مَنْقُوص.
**فشار مثبت** /f.-e-mosbat/ ضَغْطٌ إيْجابِيٌّ.
**فشار مطلق** /f.-e-motlaq/ ضَغْطٌ مُطْلَقٌ.
**فشارمغزی** /f.-e-maqzi/ ← فشار فکری.
**فشار منفی** /f.-e-manfi/ ضَغْطٌ سَلْبِيٌّ.
**فشار مؤثر** /f.-e-mo'asser/ الضَّغْطُ الفَعّالُ.
**فشارمویرگی** /f.-e-muyragi/ (پز) الضَّغْطُ الشَّعْرِيّ.
**فشارنگار** /f.-negär/ البارُوْغْراف، مِرْسَمَةُ الضَّغْطِ، البارُوْمِتْرُ المُسَجِّلُ.
**فشار نور** /f.-e-nur/ ضَغْطُ الضَّوْءِ.
**فشارهوا** /f.-e-havä/ ضَغْطُ الهَواءِ، الضَّغْطُ الجَوِّيُّ.
**فشردگی** /fešordegi/ الضَّغْطَة، تَكَثُّف، غَمْرَة.
**فشردن** /fešordan/ ← فشار دادن.
**فشردنی** /f.-i/ يَقْبِلُ الضَّغْطَ.
**فشرده** /fešorde/ ۱. مَضْغُوط، مَكْبُوس، مُكَبَّس. ۲. العَصِيْر، العُصارَة، مُدْمَج، مُتَراصّة، مُتَوَتِّر. ۳. مُوْجَز، وَجِيْز، مُخْتَصَر، مُلَخَّص.
**فشرده شدن** /f.-šodan/ تَعَصُّراً / تَعَصَّرَ، اِنْعِصاراً / اِنْعَصَرَ، كَثافَةً / كَثُفَ ـُ وتَكاثُفاً / تَكاثَفَ، اِكْتِنازاً / اِكْتَنَزَ، زُنُوّاً / زَنا ـُ الأمْرُ.
**فشرده کردن** /f.-kardan/ ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ هـ، تَكْثِيْفاً / كَثَّفَ، تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ، زَنْأً / زَنَأَ ـَ هـ.
**فش زدن** /feš-zadan/ اِنْبِجاساً / اِنْبَجَسَ، اِنْثِجاجاً / اِنْثَجَّ، اِنْبِثاقاً / اِنْبَثَقَ.
**فشفاش** /fošfäš/ (گیا) قابِضَة، أُزَيْل، طَقْطَق.
**فش‌فش** /feš-feš/ ۱. فَحِيْحُ الأفْعى. ۲. خَرِيْرُ الماءِ.
**فش‌فش کردن** /f.-f.-kardan/ فَحّاً و فَحِيْحاً وتَفَحاحاً / فَحَّ ـِ الثُّعْبانُ، نَفْخاً / نَفَخَ ـُ بِفَمِهِ، فَوْراً و فَوَراناً و فُؤُوراً / فارَيَفُورُ، أَزّاً وأَزازاً و أَزِيْزاً / أَزَّ يَئِزُّ.

**فش‌فش هار** /f.-f.-e-mär/ فَحِيْحُ الأفْعى.
**فشفشه** /fešfeše/ سارُوخ، سَهْمٌ نارِيٌّ، صارُوْخ.
**فشنگ** /fešang/ رَصاص، طَلْقَةٌ نارِيَّةٌ، عَيارٌ نارِيٌّ، الخَرْطُوْش، خَرْطُوشَة، الفَشَک، فَشَكَة.
**فشنگ آتش نشانی با مایع تبخیر شونده** /f.-e-ätaš-nešäni-bä-mäye'-e-tabxir-šavande/ مِطْفَأَةٌ سائِلِيَّةٌ سَرِيْعَةُ التَّبَخُّرِ.
**فشنگ آتش نشانی پودر خشک** /f.-e-ä.-n.-ye-pudr-e-xošk/ مِطْفَأَةٌ كِيْمِيائِيَّةٌ.
**فشنگ آتش نشانی تلمبه‌یی** /f.-e-ä.-n.-ye-tolombeyi/ مِطْفَأَةٌ صِهْرِيْجِيَّةٌ.
**فشنگ آتش نشانی سوداسید** /f.-e-ä.-n.-ye-sowdä-asid/ مِطْفَأَةُ الصُّودا و الحامِض.
**فشنگ آتش نشانی ضدیخ** /f.-e-ä.-n.-ye-zed-de-yax/ مِطْفَأَةٌ مُقاوِمٌ لِلتَّجَمُّدِ.
**فشنگ آتش نشانی کفی** /f.-e-ä.-n.-ye-kafi/ مِطْفَأَةٌ رَغْوِيَّةٌ.
**فشنگ پرکن** /f.-por-kon/ آلَةُ إملاءِ المَخْزَنِ [لِلْبُنْدُقِيَّةِ].
**فشنگ جنگی** /f.-e-jangi/ الذَّخِيْرَةُ الحَيَّةُ.
**فشنگ‌دان** /f.-dän/ مَحْفَظَةُ الإطْلاقاتِ.
**فشنگ ساز** /f.-säz/ صانِعُ رَصاصِ الأسْلِحَةِ النّارِيَّةِ.
**فشنگ سازی** /f.-s.-i/ ۱. صُنْعُ رَصاصِ الأسْلِحَةِ النّارِيَّةِ، صُنْعُ الإطْلاقات. ۲. مَعْمَلُ صُنْعِ الذَّخِيْرَة [لِلْبُنْدُقِيَّةِ].
**فشنگ مانوری** /f.-e-mänovri/ الذَّخِيْرَةُ التَّقْلِيْدِيَّةُ.
**فشنگی** /f.-i/ إطْلاقِيّ.
**فصاحت** /fasähat/ الفَصاحَة، البَلاغَة، اللَّسَن.
**فصد کردن** /fasd-kardan/ ← رگ زدن.
**فصل** /fasl/ ۱. فَصْل، مَوْسِم. ۲. الفَصْلُ مِن الكِتابِ.
**فصل بندی** /f.-bandi/ تَبْوِيْب، تَصْنِيْف.
**فصل بندی کردن** /f.-b.-kardan/ تَبْوِيْباً / بَوَّبَ الكِتابَ.
**فصل مشترک** /f.-e-moštarek/ (رضـ) القَطْع.
**فصلی** /f.-i/ الفَصْلِيّ.
**فصیح** /fasih/ الفَصِيْح، طَلِيْقُ اللِّسان، الطَّلْقُ مِن الألْسِنَةِ، ذَرِب، ذِرْب، السَّفّاح، السَّفّاک، سَهّاک، الطِّلِيٌّ مِنَ الكَلامِ، العَرْبان.
**فصیح شدن** /f.-šodan/ فَصاحَةً / فَصَحَ ـُ تَفَصُّحاً /

تَفَصَّحَ الرَّجلُ، طَلاقَةٌ و طُلُوقَةٌ / طَلُقَ ـُ اللِّسانُ، تَطَلُّقاً / تَطَلَّقَ لِسانُه، اِنطِلاقاً / اِنطَلَقَ اللِّسانُ، ذَلْقاً / ذَلَقَ ـُ اللِّسانُ، ذَلاقَةٌ / ذَلُقَ ـُ اللِّسانُ، لَسَناً / لَسِنَ ـَ ذَرَباً و ذَرابَةٌ / ذَرِبَ ـَ الرَّجُلُ، عَرَباً / عَرِبَ ـَ.

**فضا** /fazä/ فَضاء، هَواء، جَوّ، خَلاء، مَهْوَى، مَهْواة، ساحَة، أرْضٌ واسِعَةٌ، رَحَبَة، مِيدان، الصَّراء، بَراح، دُوُدُوٌ.

**فضاپویی** /f.-puyi/ الإستِكْشافُ الفَضائِيُّ.

**فضاپیما** /f.-peymä/ ۱. السَّفِينَةُ الفَضائِيَّةُ، سَفِينَةُ الفَضاءِ. ۲. مَلّاحٌ فَضائِيٌّ، رائِدُ فَضاءٍ.

**فضاپیمایی** /f.-p.-yi/ المِلاحَةُ الفَلَكِيَّةُ.

**فضادار** /f.-där/ فَسِيح، مُتَّسَع، مُتَّسِع، واسِع، بارِح.

**فضانورد** /f.-navard/ رائِدُ الفَضاءِ، رَجُلُ الفَضاءِ.

**فضانوردی** /f.-n.-i/ رَحْلَةُ الفَضاءِ.

**فضای آزاد** /f.-ye-äzäd/ مَلَق، مَلَأ، المُتَّسِعُ مِنَ الأرْضِ.

**فضای باز** /f.-ye-bäz/ مَيْدان، ساحَة.

**فضای بین‌سیارات** /f.-ye-beyn-e-sayyärät/ فَضاءٌ بَيْكَوْكَبِيّ.

**فضای بین کهکشانی** /f.-ye-b.-e-kahkašäni/ فَضاءٌ بَيْمَجَرِّيّ.

**فضای پشت‌حلقی** /f.-ye-pošt-e-halqi/ فُرْجَةُ خَلْفِ البُلْعُومِ.

**فضای حیاتی** /f.-ye-hayäti/ المَجالُ الحَيَوِيُّ.

**فضای خارجی** /f.-ye-xäreji/ الفَضاءُ الخارِجِيُّ.

**فضای خالی** /f.-ye-xäli/ خُلُوّ، فَراغ.

**فضای زندگی** /f.-ye-zendegi/ مَجالٌ حَيَوِيٌّ.

**فضای زیرحجاب حاجزی** /f.-ye-zir-e-hejäb-e-häjezi/ (پز) الفَضاءُ تَحْتَ الحِجابِ الحاجِزِ.

**فضای زیرسخت شامه‌یی** /f.-ye-z.-e-saxt-šämeyi/ (پز) الفَضاءُ تَحْتَ الأُمِّ الجافِّةِ.

**فضای زیرعنکبوتیه** /f.-ye-z.-e-ankabutiyye/ (پز) الفَضاءُ تَحْتَ العَنْكَبُوتِيَّةِ.

**فضای سبز** /f.-ye-sabz/ المُحِيطُ الأخْضَرُ.

**فضای عنکبوتیه‌یی** /f.-ye-ankabutiyyeyi/ التَّجْوِيفُ العَنْكَبُوتِيّ.

**فضای فوق‌سخت شامه‌یی** /f.-ye-fowq-e-šaxt-sämeyi/ فضاءٌ فَوْقَ الأُمِّ الجافِّةِ.

**فضای فیزیکی** /f.-ye-fiziki/ الفَضاءُ الفِيزِيائِيُّ.

**فضای هندسی** /f.-ye-hendesi/ الفَضاءُ الهَنْدَسِيُّ.

**فضائی** /f.-'i/ فَضائِيّ.

**فضل** /fazl/ ۱. عِلْم. ۲. إحْسان، فَضْل، عَطاء.

**فضل‌فروش** /f.-foruš/ المُتَظاهِرُ بالعِلْمِ و الفَضْلِ.

**فضل‌فروشی** /f.-f.-i/ تَظاهُرٌ بالعِلْمِ و الفَضْلِ.

**فضله** /f.-e/ ذَرْقُ الطُّيُور، سَلْح، زِبْلُ الحِمامِ، رَوْثُ الحَيَوانِ، بَعْر.

**فضله انداختن** /f.-e-andäxtan/ سَلْحاً / سَلَحَ ـَ رَوْثاً / راثَ ـُ الفَرَسُ، تَبْعِيراً / بَعَّرَ الحَيَوانُ، تَغَوُّطاً / تَغَوَّط، جَعْراً / جَعَرَ ـَ و اِنْجِعاراً / اِنْجَعَرَ السَّبُعُ، زَقّاً / زَقَّ ـُ، رَمْياً / رَمَى ـِ بِسَلْحِهِ، ضَفْطاً / ضَفَطَ ـُ بِسَلْحِهِ، مُتُوحاً / مَتَحَ ـَ بِسَلْحِهِ، مَزْقاً / مَزَقَ ـِ الطّائِرُ بِسَلْحِهِ، هَيْصاً / هاصَ ـِ هَيْضاً / هاضَ ـِ.

**فضله‌خوار** /f.-e-xär/ مُقْتات بالرَّوْثِ.

**فضول** /fozul/ فُضُولِيّ، حِشَرِيّ، طُفَيْلِيّ، باجِر، مِثْياح، مِذْياع، سَأّال، سَؤُول.

**فضولات** /f.-ät/ نُفايات، حُثالات، الفُضالات.

**فضول‌باشی** /f.-baši/ فُضُول.

**فضولی** /f.-i/ فُضُول، تَحَرُّش، تَعَرُّض، تَطَفُّل.

**فضولی کردن** /f.-i-kardan/ تَطَفُّلاً / تَطَفَّلَ، تَحَرُّكُتاً / تَحَرَّكَتْ بِهِ، تَحَرُّشاً / تَحَرَّشَ.

**فضیحت‌بار** /fazihat-bär/ فاضِح، مُشِين.

**فضیلت** /fazilat/ الفَضِيلَة، مَزِيَّة، سُمُوّ.

**فطرت** /fetrat/ فِطْرَة، طَبِيعَة، طَبْع، سَجِيَّة، شِيمَة، خُلُق.

**فطری** /fetri/ فِطْرِيّ، طَبِيعِيّ، المَطْبُوع، ذاتِيّ، جِبِلِّيّ، غَرِيزِيّ.

**فطریه** /f.-yye/ زكاةُ الفِطْرِ، الفِطْرَة.

**فطیر** /fatir/ الجَبِيز، المُتَهَجِّس مِنَ الخُبْزِ.

**فعال** /fa''äl/ العامِل، نَشِيط، هَمّام.

**فعال‌سازی** /f.-säzi/ تَنْشِيط.

**فعال شدن** /f.-šodan/ تَنَشُّطاً / تَنَشَّطَ.

**فعال کردن** /f.-kardan/ تَنْشِيطاً / نَشَّطَ، تَصْيِيراً / صَيَّرَ نَشِيطاً.

**فعالیت** /fa''äliyyat/ ۱. نَشاط، هِمَّة، صَنِيع، عَمَل. ۲.

← شدّت رادیواکتیویته.

**فعالیت چشم‌گیر** /f.-cašm-gir/ نَشاطٌ قَوِيٌّ.

**فعالیت کردن** /f.-kardan/ کَدّاً / کَدَّ ـُ نَشاطاً / نَشِطَ ـَ تَعَباً / تَعِبَ ـَ بالجِدِّ، جِدّاً / جَدَّ ـِ سَعْياً / سَعَى ـِ.

**فعالیت نوری** /f.-e-nuri/ الفاعِلِيَّةُ البَصَرِيَّةُ.

**فعل** /fe'l/ الفِعْل، العَمَل.

**فعلاً** /f.-an/ وَقْتِيّاً، مُوَقَّتاً، بِالنِّسْبَةِ إلى الوَقْتِ الحاضِرِ. ← اکنون.

**فعل امر** /f.-e-amr/ فِعْلُ الأمْرِ.

**فعل با قاعده** /f.-e-bä-qä'ede/ فِعْلٌ قِياسِيٌّ.

**فعل بی‌قاعده** /f.-e-bi-qä'ede/ فِعْلٌ شاذٌّ.

**فعل ربطی** /f.-e-rabti/ فِعْلٌ رابِطٌ.

**فعلگی** /fa'legi/ کَدْح، کَدّ، عَمَلٌ شاقٌّ أو حَقِيْرٌ.

**فعل لازم** /f.-e-läzem/ الفِعْلُ اللّازِمُ.

**فعل ماضی** /f.-e-mäzi/ الفِعْلُ الماضِي.

**فعل متعدی** /f.-e-mota'addi/ الفِعْلُ المُتَعَدِّي.

**فعل مجهول** /f.-e-majhul/ فِعْلٌ مَجْهُولٌ.

**فعل مستقبل** /f.-e-mostaqbal/ فِعْلُ المُسْتَقْبَلِ.

**فعل مضارع** /f.-e-mozäre'/ الفِعْلُ المُضارِع.

**فعل معلوم** /f.-e-ma'lum/ فِعْلٌ مَعْلُومٌ.

**فعل معین** /f.-e-mo'in/ الفِعْلُ المُساعِد.

**فعل ناقص** /f.-e-näqes/ فِعْلٌ ناقِصٌ.

**فعل و انفعال زنجیری** /f.-o-enfe'äle-e-zanjiri/ تَفاعُلٌ مُتَسَلْسِلٌ.

**فعل و انفعال شیمیایی** /f.-o-e-e-šimiyäyi/ تَفاعُلٌ کِيْماوِيٌّ.

**فعل و انفعال هسته‌یی** /f.-o-e-e-hasteyi/ تَفاعُلٌ نَوَوِيٌّ.

**فعله** /fa'le/ ← کارگر.

**فعلی** /fe'li/ الحالِي، حاضِر، واقِع، راهِن، راهِنَة، «در وضعیّت ~ : في حالَتِهِ الرّاهِنَةِ».

**فغان** /faqän/ الغَوْغاء، عَوَّه، عِياط، نَدْب، مَنْدَب.

**فغفور** /faqfur/ الفَغْفُور.

**فقاری** /faqäri/ الفَقارِيّ، فَقْرِيّ.

**فقاع** /foqä'/ ← آبجو.

**فقدان** /fo(e)qdän/ ضَياع، فُقْدان، التَّضْيِيْع، عَدَمُ وُجُود.

**فقر** /faqr/ الفَقْر، خُلُوُّ اليَد، الضِّيْقَة، العُسْر، فاقَة، البَأْساء، حَوْج، مَسْکَنَة، الضَّرّاء، الضُّرَّة، خَصاص، خَلَّة، دَوْقَعَة، رُوْبَة، فَقْع، وَيْس.

**فقرات** /faqarät/ الفِقار.

**فقرای مسیحی** /foqarä-ye-masihi/ الرُّهْبانُ المُسْتَجْدُوْنَ، المُتَسَوِّلُوْنَ.

**فقره** /faqare/ ١.الفَقْرَةُ الظَّهْرِيَّة ← مهره. ٢. البَنْد، فَقْرَة، مَقْطَع، مُفْرَدَة، نُقْطَة، مادَّةٌ تَفْصِيْلِيَّةٌ.

**فقره‌بندی کردن** /f.-bandi-kardan/ تَفْقِيْراً / فَقَّرَ.

**فقط** /faqat/ حَسْبُ، فَقَط، لاغَيْرَ، بَسْ، إنَّما، إلّا.

**فقه** /feqh/ الفِقْه، العِلْمُ بِأحْکامِ الشَّرِيْعَةِ.

**فقه اللغة** /f.-ol-loqa/ ← فیلولوژی.

**فقید** /faqid/ مَفْقُود، فَقِيْد، فانٍ، الفانِي.

**فقیر** /faqir/ فَقِيْر، مُحْتاج، مُحْوِج، مِسْکِيْن، العَدِيْم، المُعْدِم، بائِس، البُوشِيّ، تَرْب، تَرِب، مُجْتَرِف، مُجَرَّف، مُجْهَد، خَفِيْفُ ذاتِ اليَدِ، الأخْلَق، المُخْتَلّ، خَلِيْل، رَقِيْقُ الحالِ، سُبْرُوْت، سَمِيْط، مُسْنِت، مُسِيْف، صُعْلُوك، صِفْرُاليَدَيْنِ، ضَرُوْط، أعَبّ، مُعْتَرّ، العَوِز، العائِز، المُعْوَز، أعْوَز، أعْقَف، عاهِن، عائِل، قِرْضاب، کافِل، کُهام، مِمْلاق، إنْفاق، نَقِيْر.

**فقیرانه** /f.-äne/ الفَقِيْرِيّ.

**فقیر شدن** /f.-šodan/ فَقارَة / فَقُرَ ـُ اِفْتِقاراً / اِفْتَقَرَ، بُؤساً وبَئِيْساً و بُؤُوساً و بُؤْسَى / بَئِسَ ـَ عَيْلاً وعَيْلَةً و مَعِيْلاً وعُيُولاً / عالَ ـِ إعالَةً / أعالَ، إعْداماً وعُدْماً / أعْدَمَ، إمْلاقاً / أمْلَقَ، إعْساراً / أعْسَرَ، بَکّاً / بَكَّ ـُ إبْلاطاً / أبْلَطَ، بَوْذاً / باذَ ـُ بَوْطاً / باطَ ـُ تَرَباً و مَتْرَباً / تَرِبَ ـَ إتْراباً / أتْرَبَ الرَّجُلُ، جَحْداً و جُحُوداً / جَحَدَ ـَ إجْحاداً / أجْحَدَ الرَّجُلُ، إجْداباً / أجْدَبَ القومُ، اِخْتِصاصاً / اِخْتَصَّ الرَّجُلُ، خُفُوفاً / خَفَّ ـِ ت حالُهُ، إخْلالاً / أخَلَّ و اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ الرَّجُلُ، خَوْباً / خابَ ـُ دَنْقَعَةً / دَنْقَعَ الرَّجُلُ، إرْماداً / أرْمَدَ، إضْراماً / أضْرَمَ، تَصَعْلُکاً / تَصَعْلَكَ و إصْفاراً / أصْفَرَ الرَّجُلُ، صَلْمَعَةً / صَلْمَعَ، عَوَزاً / عَوِزَ ـَ الرَّجُلُ، إعْوازاً / أعْوَزَ الرَّجُلُ، إفْناءً / أفْنَى الرَّجُلُ، فَقْفَقَةً / فَقْفَقَ الرَّجُلُ، إقْتاراً / أقْتَرَ، قَشْفاً / قَشِفَ ـَ قَشافَةً / قَشُفَ ـُ تَقَشُّفاً / تَقَشَّفَ، إقْشاءً / أقْشَى الرَّجُلُ، إقْواءً / أقْوَى، إمْعاراً / أمْعَرَ فلانٌ، تَمْعِيْراً / مَعَّرَ فُلانٌ، إمْلاصاً /

أَمْلَصَ الرَّجلُ، إمْلاقاً / أَمْلَقَ، إنْفاقاً / أَنْفَقَ، نَقَراً / نَقِرَ ـَ هَزْبَلَةً / هَزْبَلَ، إفْقاراً / أَفْقَرَهُ، إحْواجاً / أَحْوَجَهُ.

**فقیری** /f.-i/ ← فقر.

**فقیه** /faqih/ فَقِيه، عالِم.

**فقیه شدن** /f.-šodan/ فَقاهَةً / فَقُهَ ـُ .

**فک** /fak/ (پز) الفَكّ.

**فک** /fok/ (جانـ) عِجْلُ البَحْرِ.

**فک‌اسفل** /fak-ke-asfal/ (پز) ← فک زیرین.

**فک‌اعلی** /f.-ke-a'lā/ (پز) ← فک زبرین.

**فکاهه** /fokāhe/ مِزاح، فُكاهَة، كُومِيدِيا، فَكِيهَة.

**فکاهه‌نویس** /f.-nevis/ كاتِبُ الكُومِيدِيا.

**فکاهی** /fokāhi/ الفُكاهِيّ.

**فکر** /fekr/ رَأْي، فِكْر، خاطِر، بال، خَلَد، هَجْس، هاجِس، هَوِيس.

**فکرآزاد** /f.-e-āzād/ تَفْكِيرٌ حُرّ، فِكْرٌ حُرّ.

**فکرسالم** /f.-e-sālem/ العَقْلُ السَّلِيم، «~ در بدن سالم است: العَقْلُ السَّلِيمُ في البَدَنِ السَّلِيمِ».

**فکر کردن** /f.-kardan/ فُكُوراً / فَكَرَ ـِ في الأمْرِ، تَفْكِيراً / فَكَّرَ في الأمْرِ، إفْتِكاراً / إفْتَكَرَ في الأمْرِ، تَعَقُّلاً / تَعَقَّلَ، تَأَمُّلاً / تَأَمَّلَ، تَدَبُّراً / تَدَبَّرَ الرَّجلُ، إرْتِئاءً / إرْتَأَى هُ، تَرْوِيئاً و تَرْوِئَةً / رَوَّأَ في الأمْرِ، تَرَوِّياً / تَرَوَّى، تَرْوِيَةً / رَوَّى في الأمْرِ، تَفَكُّناً / تَفَكَّنَ الأمْرَ، إقْتِداحاً / إقْتَدَحَ الأمْرَ، قَدْراً / قَدَرَ ـِ الأمْرَ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ، تَقَسُّماً / تَقَسَّمَ الرَّجلُ، تَمْئِيناً / مَأَّنَ في الأمْرِ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ فيهِ، إنْعاماً / أَنْعَمَ النَّظَرَ في الأمْرِ، إيْشاماً / أَوْشَمَ في الأمْرِ.

**فک رهن** /fak-ke-rahn/ التَّنازُلُ عَنِ الرَّهْنِ.

**فک رهن کردن** /f.-ke-r.-kardan/ تَنازُلاً / تَنازَلَ عَنِ رَهْنٍ عَقارِيّ.

**فکری** /fekri/ ۱. فِكْرِيّ، ذِهْنِيّ. ۲. مُتَفَكِّر.

**فک زبرین** /fak-ke-zabarin/ (پز) الفَكُّ العُلْوَى.

**فک زیرین** /f.-ke-zirin/ (پز) الفَكُّ السُّفْلَى.

**فکسنی** /fakasani/ خَرِب، مُتَهَدِّم.

**فک کردن** /fak-kardan/ فَكّاً / فَكَّ ـُ تَفْكِيكاً / فَكَّكَ.

**فکل** /fokol/ ← کراوات.

**فکل زدن** /f.-zadan/ ← کراوات زدن.

**فکلی** /f.-i/ ← کراواتی.

**فکه** /fakke/ (نجـ) الفَكَّة.

**فکی** /fakki/ الفَكِّيّ.

**فل** /fol/ (گیا) الياسَمِينُ الزِّنْبَقِيّ.

**فلات** /falāt/ الفَلا، الفَلاة، بَيْداء، أُرْجُوحَة، صَفْصَف، نَجْوَة.

**فلاتسم** /falātsem/ حُطامُ السَّفِينَةِ أَوْ حَمُولَتُها الطّافِي عَلَى سَطْحِ الماءِ.

**فلات قاره** /falāt-e-qārre/ رَصِيفٌ قارِّيّ.

**فلاحت** /falāhat/ زِراعة، فَلاحَة.

**فلاحت کردن** /f.-kardan/ زَرْعاً / زَرَعَ ـَ حَرْثاً / حَرَثَ ـُ.

**فلاحتی** /f.-i/ زِراعِيّ.

**فلاخن** /falāxan/ المِقْلاع، مِخْذَفَة، خَطّار، مِرْجام.

**فلاژل** /felāžel/ ذُوسَوْط.

**فلاژوله** /felāžole/ الصّافِرَة.

**فلاسک** /felāsk/ بَرّادُ الماءِ.

**فلاش** /felāš/ ← فلش.

**فلاشری** /falāšeri/ (پز) مَرَضُ الإغْماءِ.

**فلاکت** /falākat/ سُوءُ الحَظِّ، البُؤْس، فَقْر، الذُّلّ، عَوَز، فاقَة.

**فلاکت‌بار** /f.-bār/ سَيِّءُ الحَظّ، بائِس، شَقِيّ.

**فلامانکی** /falāmänki/ فَلَمَنْكِيّ.

**فلامک** /falāmak/ ۱. الفَلانْدِرِيّ. ۲. الأَلْماسُ الأحْمَرُ.

**فلامینگو** /felāmingo/ (جانـ) نُحام، البَشَرُوس، أَبُوقِرْن.

**فلامینگوها** /f.-hā/ (جانـ) النُّحامِيّات.

**فلان** /folān/ فُلان و فُلانَة [لِذَوِي العُقُول]، الفُلان و الفُلانَة [لِغَيْرِ ذَوِى العُقُول]، كَذا، كَيْتَ و كَيْتَ.

**فلانل** /felānel/ فَلانِلَّة، فَلانِيلَة.

**فلانی** /folāni/ ← فلان.

**فلج** /falaj/ ۱.(مص) كَسْح، كُساح، كُساحَة. ۲. كَسِيح، أَكْسَح، مُكَسَّح، فالِج، مَفْلُوج، شَلَل، مُقْعَد.

**فلج اختلاجی** /f.-e-extelāji/ (پز) الشَّلَلُ التَّشَنُّجِيّ.

**فلج ادواری خانوادگی** /f.-e-advāri-ye-xānevādegi/ (پز) الشَّلَلُ العائِلِيُّ الدَّوْرِيّ.

**فلج اطفال** /f.-e-atfāl/ (پز) شَلَلُ الأَطْفالِ.

**فلج انقباضی** /f.-e-enqebāzi/ (پز) ← فلج اختلاجی.

**فلج بالارونده** /f.-e-bālā-ravande/ (پز) شَلَلٌ صاعِدٌ.

**فلج بصل‌النخاعی** */f.-e-basal-lon-noxä'i/* (پز) الشَّلَلُ البَصَلِيّ.

**فلج بصل‌النخاعی کاذب** */f.-e-b.-lon-n.-ye-käzeb/* (پز) الشَّلَلُ البَصَلِيُّ الكاذِبُ.

**فلج پایین‌تنه** */f.-e-päyintane/* (پز) الكُساحَة.

**فلج پلک فوقانی** */f.-e-pelk-e-fowqäni/* (پز) إسْتِرْخاءُ الجَفْنِ الأعْلَى.

**فلج پیاز مغز تیره** */f.-e-piyäz-e-maqz-e-tire/* (پز) ← فَلَجُ بَصَلِ النُّخاعيّ.

**فلج تام** */f.-e-täm/* (پز) ← فلج کامل.

**فلج تشنجی** */f.-e-tašannoji/* (الشَّلَلُ التَّشَنُّجِيُّ.

**فلج تطابق** */f.-e-tatäboq/* (پز) شَلَلُ مُطابَقَةٍ أو تَكْيِيْفٍ.

**فلج جوانان** */f.-e-javänän/* (پز) شَلَلُ الشُّبّانِ.

**فلج چشم** */f.-e-cašm/* (پز) شَلَلُ عَضَلاتِ العَيْنِ.

**فلج چشم خارجی** */f.-e-c.-e-xäreji/* (پز) شَلَلُ عَضَلاتِ العَيْنِ الظّاهِرَة.

**فلج چشم داخلی** */f.-e-c.-e-däxeli/* (پز) شَلَلُ عَضَلاتِ العَيْنِ الباطِنَةِ.

**فلج چشم هسته یی** */f.-c.-e-hasteyi/* (پز) شَلَلُ عَضَلاتِ العَيْنِ النَّوَاوِيّ.

**فلج چوب زیر بغل** */f.-e-cub-e-zir-baqal/* (پز) شَلَلُ عُكازِيّ.

**فلج حنجره** */f.-e-hanjare/* (پز) شَلَلٌ حَنْجَرِيٌّ.

**فلج روانی** */f.-e-raväni/* (پز) شَلَلٌ نَفْسِيٌّ.

**فلج زبانی** */f.-e-zabäni/* (پز) شَلَلٌ لِسانِيٌّ.

**فلج سربی** */f.-e-sorbi/* (پز) شَلَلٌ رَصاصِيٌّ.

**فلج شدن** */f.-šodan/* فَلْجاً / فَلَجَ ـُ، شَلَلاً / شَلَّ ـُ كَسَحاً / كَسِحَ ـَ، تَكَسُّحاً / تَكَسَّحَ.

**فلج شقی** */f.-e-šeqqi/* (پز) ← فلج نصف تن.

**فلج صورت** */f.-e-surat/* (پز) شَلَلٌ وَجْهِيٌّ.

**فلج عام مترقی** */f.-äm-e-motaraqqi/* (پز) الشَّلَلُ العامُّ التَّدْرِيْجِيُّ.

**فلج عصب سه شاخه** */f.-e-asab-e-se-šäxe/* (پز) شَلَلُ عَصَبِ مُثَلَّثِ التَّوائِمِ أو الوُجُوهِ.

**فلج عصبی** */f.-e-a-i/* (پز) الإسْتِرْخاءُ العَصَبِيُّ.

**فلج عمومی** */f.-e-omumi/* (پز) الشَّلَلُ الجُنُونِيُّ.

**فلج عنبیه** */f.-e-enabiyye/* (پز) شَلَلُ قُزَحِيَّةِ العَيْنِ.

**فلج قشری** */f.-e-qešri/* (پز) شَلَلٌ قِشْرِيٌّ.

**فلج کاذب** */f.-e-käzeb/* (پز) الشَّلَلُ الكاذِب.

**فلج کامل** */f.-e-kämel/* (پز) الشَّلَلُ التّامُّ.

**فلج کردن** */f.-kardan/* إشْلالاً / أشَلَّ، تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ، تَعْرِيْجاً / عَرَّجَ، إعْراجاً / أعْرَجَ.

**فلج لبی** */f.-e-labi/* (پز) شَلَلٌ شَفَوِيّ.

**فلج ماهیچه یی** */f.-e-mähiceyi/* (پز) الشَّلَلُ العَضَلِيُّ.

**فلج متناوب** */f.-e-motanaveb/* (پز) شَلَلٌ مُتَناوِبٌ.

**فلج مثانه** */f.-e-masäne/* (پز) شَلَلُ المَثانَةِ.

**فلج مرتعشه** */f.-e-morta'eše/* (پز) الشَّلَلُ الرُّعاشِيّ، الشَّلَلُ الهازّ.

**فلج مرکزی** */f.-e-markazi/* (پز) شَلَلٌ مَرْكَزِيٌّ.

**فلج معده** */f.-e-me'de/* (پز) شَلَلُ المِعْدَةِ.

**فلج موضعی** */f.-e-mowze'i/* (پز) شَلَلٌ مَوْضِعِيٌّ.

**فلج ناقص** */f.-e-näqes/* (پز) شَلَلٌ ناقِصٌ.

**فلج ناقص عضلات** */f.-e-n.-e-azolät/* (پز) الخَذَل، الشُّلال.

**فلج نایژه‌ها** */f.-e-näyžehä/* (پز) شَلَلُ الشُّعَيْباتِ القَصَبِيَّة.

**فلج نخاعی** */f.-noxä'i/* (پز) الشَّلَلُ الشَّوْكِيّ، الخُدارُ الشَّوْكِيّ.

**فلج نصف تن** */f.-e-nesf-e-tan/* (پز) الشَّلَلُ أو الفالِجُ النِّصْفِيُّ.

**فلج نوبه** */f.-e-nowbe/* (پز) شَلَلٌ مُتَقَطِّع.

**فلج هسته‌یی** */f.-e-hasteyi/* (پز) الشَّلَلُ النَّوائِيّ، شَلَلُ الطَّبَقَةِ النَّوائِيَّةِ في المادَّةِ السِّنْجابِيَّةِ مِنْ قِشْرَةِ الدِّماغِ.

**فلج یک‌طرفه** */f.-e-yek-tarafe/* ← فلج نصف تنه.

**فلجی** */f.-i/* الشَّلَلِيّ، الفَلَج.

**فلدسپات** */feldespät/* الفِلْدِسپاة.

**فلدسپار** */feldespär/* الفِلْدِسپار.

**فلز** */felez/* المَعْدِن، مَنْجَم، فِلِزّ، فِلْز.

**فلزآلات** */f.-älät/* خُرْدَوَاتٌ مَعْدِنِيَّة.

**فلزات** */f.-zät/* المَعادِن.

**فلزات پست** */f.-zät-e-past/* مَعادِنُ خَسِيْسَة.

**فلزات پلاتینی** */f.-zät-e-pelätini/* الفِلِزّاتُ البِلاتِيْنِيَّةُ.

**فلزات خـاکهای کمیـاب** /f.-zät-e-xäkhä-ye-kamyäb/ عَناصِرُ الأَتْرِبَةِ النّادِرَة.

**فلزات قلیـایی** /f.-zät-e-qalyäyi/ فِلِزّاتٌ قِلْوِيَـةٌ، مَعادِنُ قِلْوِيّة.

**فلزات قلیایی خاکی** /f.-zät-e-q.-ye-xäki/ مَعادِنُ الأَتْرِبَةِ القِلْوِيّةِ.

**فلزات قیمتی** /f.-zät-e-qeymati/ المَعادِنُ الثَّمِيْنَةُ.

**فلزات کلوئیدی** /f.-zät-e-kolo'idi/ مَعادِنُ غَرَوانِيّة.

**فلزات نجیب** /f.-zät-e-najib/ المَعادِنُ الكَرِيْمَةُ.

**فلزبابیت** /felez-ze-bäbit/ مَعْدِنُ بابِت.

**فلز بریتانیا** /f.-ze-beritäniyä/ مَعْدِنُ بِرِيْطانِيا.

**فلزتوپ** /f.-ze-tup/ بُرُوْنزُ المَدافِعِ.

**فلزدلتا** /f.-ze-deltä/ مَعْدِنُ دِلْتا.

**فلززا** /f.-zä/ مُتَضَمِّنٌ مَعْدِناً، مُنْتِجٌ مَعْدِناً.

**فلزشنـاس** /f.-šenäs/ عـالِمٌ بصَنـاعَـةِ المَعـادِنِ، عالِـمٌ بالمَعادِنِ.

**فلزشناسی** /f.-š.-i/ المِيْتالُورجِيَة، عِلْمُ المَعادِنِ.

**فلزغیرآهنی** /f.-ze-qeyr-e-ähani/ مَعْدِنٌ لاحَدِيْدِيّ.

**فلزقیمتی** /f.-ze-qeymati/ مَعْدِنٌ كَرِيْمٌ.

**فلـزکـاری** /f.-käri/ صِيْغَـةُ المَعـادِنِ، صُنْـعُ الأَدَواتِ المَعْدِنِيّة.

**فلزکمساب** /f.-ze-kamsäb/ مُقاوِمٌ لِلإِحْتِكاك.

**فلزگری** /f.-gari/ المِيْتالُوزجِيا، عِلْمُ المَعادِنِ.

**فلزمرکب** /f.-ze-morakkab/ مَزِيْجٌ مَعْدِنِيٌّ.

**فلزمونتز** /f.-ze-muntz/ سَبِيْكَةُ مَنْتْز.

**فلزمونل** /f.-ze-munel/ مَعْدِنُ مُوْنِل.

**فلزناقوس** /f.-ze-näqus/ مَعْدِنُ الأَجْراسِ.

**فلزنگاری** /f.-negari/ المَعْدِغْرافِيّ، دِراسَةُ المَعادِنِ.

**فلزنیکل‌دار** /f.-ze-nikel-där/ فُولاذٌ نِيْكِلِيّ.

**فلزهلندی** /f.-ze-holandi/ مَعْدِنٌ هُوْلَنْدِيّ.

**فلزی** /felezzi/ مَعْدِنِيّ.

**فلـس** /fals/ حَـرْشَـف، فَلْـس، سَفْـط، قِشْـرُالسَّمَـكِ، السَّهْف.

**فلس‌بالان** /f.-bälän/ (جانـ) حُرْشُفِيّاتُ الأَجْنِحَةِ.

**فلس‌دار** /f.-där/ (جانـ) مُحَرْشَف.

**فلسطین** /felestin/ فِلَسْطِيْن.

**فلسطینی** /f.-i/ فِلَسْطِيْنِيّ.

**فلسفه** /falsafe/ الحِكْمَة، الفَلْسَفَة.

**فلسفـهٔ اصـالت معنـی مـاوراءحسـی** /f.-ye-esälat-e-ma'ni-ye-mävarä'e-hessi/ الفَلْسَفَةُ المُتَعالِيَة.

**فلسفه‌بافی** /f.-bäfi/ سَفْسَطَة.

**فلسفه‌بافی کردن** /f.-b.-kardan/ سَفْسَطَةٌ / سَفْسَطَ.

**فلسفهٔ تربیت** /f.-ye-tarbiyat/ فَلْسَفَةُ التَّرْبِيَةِ.

**فلسفهٔ رواقیون** /f.-ye-raväqiyyun/ رِواقِيّة.

**فلسفهٔ طبیعی** /f.-ye-tabi'i/ الفَلْسَفَةُ الطَّبِيْعِيَّةُ.

**فلسفهٔ علم** /f.-ye-elm/ فَلْسَفَةُ العِلْمِ.

**فلسفهٔ قـانون** /f.-ye-qänun/ عِلْمُ الشَّـرِيْعَة ← قانـون شناسی.

**فلسفهٔ ماشینی** /f.-ye-mäšini/ ← مکانیسم.

**فلسفهٔ مکانیکی** /f.-ye-mekäniki/ ← مکانیسم.

**فلسفهٔ نقدی** /f.-ye-naqdi/ فَلْسَفَةٌ نَقْدِيّةٌ.

**فلسفی** /f.-i/ فَلْسَفِيّ.

**فلش** /felaš/ المِصْباحُ الوَمْضِيُّ ← فلاش.

**فلش** /feleš/ ١. سَهْم، نُشّابَة. ٢. إشارَةُ الاِتِّجاه.

**فلفل** /felfel/ (گیا) الفُلْفُل، البابارِي.

**فلفل‌آبی** /f.-e-äbi/ (گیا) فُلْفُلُ الماءِ.

**فلفل بـری** /f.-e-barri/ (گیـا) ذُوخَمْسَةِ أصـابِع، حُـبُ الفَقْد.

**فلفل‌دان** /f.-dän/ مَبْهَرَة.

**فلفل درختی** /f.-e-deraxti/ (گیا) شَجَرَةُ فُلْفُلِ كَلِيْفُورنيا.

**فلفل دلمه‌یی** /f.-e-dolmeyi/ الفُلَيْفَلَة.

**فلفل‌زدن** /f.-zadan/ فَلْفَلَةٌ / فَلْفَلَ الطَّعامَ.

**فلفل سبز** /f.-e-sabz/ (گیا) الدّار فِلْفِل.

**فلفل سرخ** /f.-e-sorx/ (گیا) الفُلْفُلُ الأَحْمَرُ، الفُلَيْفُلَة.

**فلفل سفید** /f.-e-sefid/ (گیا) الفُلْفُلُ الأَبْيَضُ.

**فلفل سیاه** /f.-e-siyäh/ (گیا) الفُلْفُلُ الأَسْوَدُ.

**فلفل قرمز** /f.-e-qermez/ (گیا) ← فلفل هندی.

**فلفل کاین** /f.-e-käyen/ (گیا) فُلَيْفِلَة.

**فلفل کبیر** /f.-e-kabir/ (گیا) فُلْفُل حُلْو، فُلْفُلٌ اِفْرَنْجِيّ.

**فلفل الماء** /f.-ol-mä'/ (گیا) زَنْجَبِيلُ الكِلابِ.

**فلفلمویه** /felfelmuye/ (گیا) عِرْقُ الذَّهَبِ.

**فلفل نمکی** /f.-namaki/ لَوْنٌ ضارِبٌ إلى الرَّمادِيّ.

**فلفلها** /f.-hā/ (گيا) الفُلْفُلِيّات.

**فلفل هندی** /f.-e-hendi/ (گيا) الفِلْفِلُ الأحْمَرُ، الفُلَيْفِلَة، شِطَّة، شَطِيْطَة.

**فلفلی** /f.-i/ فُلْفُلِيّ.

**فلق** /falaq/ الفَلَق.

**فلقمونيا** /feleqmuniyā/ (پز) فِلِغْمُون [خُرَاجَةٌ مُنْتَشِرةٌ]

**فلک** /falak/ ۱. الفَلَک، البِنْيَة. ۲. الفَلَق ← فلکه ۲.

**فلک‌زدگی** /f.-zadegi/ الشَّقاوَة، تَعَيُّس، سُوْءُ الحَظِّ، الفَقْر.

**فلک‌زده** /f.-zade/ سَيِّءُ الحَظِّ.

**فلکلر** /folklor/ ← فولکلور.

**فلکه** /falake/ ۱. ساحَة، مَيْدان. ۲. الفَلَق. ۳. مَحْبَسُ الماءِ، حَلّالَة.

**فلکی** /falaki/ الفَلَكِيّ.

**فلمنگ** /felemeng/ ← فلامک.

**فلوار** /fluār/ (شيمـ) ← فلوئور.

**فلوالکترونها** /feloelekteronhā/ الحُزْمَةُ الكَهْرَبائِيَّةُ.

**فلوت** /folut/ (مسـ) مِصْفار، مِزْمار.

**فلوت** /folot/ أُسْطُول.

**فلوت‌آبک** /folut-e-ābek/ ← (مسـ) فلوت دلپسند.

**فلوت‌آلتو** /f.-e-ālto/ (مسـ) الفُلُوتُ الأَلْتُو.

**فلوت آلمانی** /f.-e-ālmāni/ (مسـ) ← فلوت عرضی.

**فلوتاسيون** /felotāsiyon/ طَفْوٌ، عَوْمٌ.

**فلوت‌باس** /folut-e-bās/ (مسـ) الفُلُوتُ الجَهِير.

**فلوت دلپسند** /f.-e-delpasand/ (مسـ) ضَرْبٌ مِنَ الفُلُوتِ ذُوثَمانِيَةِ ثُقُوبٍ.

**فلوت دوس** /f.-e-dus/ (مسـ) ← فلوت دلپسند.

**فلوت زدن** /f.-zadan/ عَزْفاً و عَزِيْفاً / عَزَفَ بِـ عَلَى الفُلُوتِ.

**فلوت‌زن** /f.-zan/ عازِفُ الفُلُوتِ.

**فلوت عرضی** /f.-arzi/ (مسـ) الفُلُوتُ المُسْتَعْرِض.

**فلوت معمولی** /f.-ma'muli/ ← (مسـ) فلوت عرضی.

**فلور** /felor/ (گيا) نَباتاتُ بَلَدٍ.

**فلورا** /felorā/ فِلُورا، إلاهَةُ الزُّهُورِ في المِيْثُو لُوجِيا الرُّومانِيَّةِ.

**فلورسنت** /feloresent/ ← لامپ فلورسنت.

**فلورن** /feloran/ فُلُوْرِين [نَقْدٌ فِضِّيٌّ في هُولَنْدة].

**فلوره** /felure/ سَيْفُ التَّدْرِيْب، سَيْفٌ قَضِيْب.

**فلوری** /folori/ ← فلورن.

**فلورين** /felorin/ فِلُورِيْت.

**فلوژيستون** /feložiston/ اللّاهُوب.

**فلوژيستيک** /feložistik/ ← فلوژيستون.

**فلوس** /folus/ (گيا) خِيار شَنْبَر، إيْكَل.

**فلوس برزيل** /f.-e-berzil/ (گيا) السَّنا الأمْرِيكِيّ، سَنامَرِيْلَنْد.

**فلوکس** /foloks/ (گيا) قَبَس، شَواظَة، فُلُوكس.

**فلوموس** /folumus/ (گيا) أُذُنُ الدُّبّ.

**فلوئوم** /felo'om/ (گيا) لِحاء.

**فلوئور** /flu'or/ (شيمـ) فُلُور [غازٌ كَرِيْهُ الرّائِحَةِ خَطِرٌ عَلَى الصِّحَّةِ.

**فلوئورسان** /felu'orsān/ فُلُورِيٌّ مُشْتَشِع، مِصْباحٌ لاصِفٌ.

**فلوئورسانس** /felu'orsāns/ تَفَلْوُر، إشْتِشْعاع.

**فلوئورسانی** /felu'orsāni/ اللَّصَف.

**فلوئورسئين** /felu'orse'in/ فُلُورِسِيْن [مادَّةٌ مُلَوِّنَةٌ صَفْراء].

**فلوئورن** /felu'oren/ فُلُوْرِيْن.

**فلوئورور** /felu'orur/ فُلُوْرُور.

**فلوئوروئيدروژن** /f.-e-idrožen/ فُلُورِيْدُ الهِيْدْرُوْجِيْن.

**فلوئوروسکوپ** /felu'oroskop/ المِلْصاف، فُلُورُوسْكُوب.

**فلوئوروسکوپی** /f.-i/ فُلُوْرُوسْكُوبِي.

**فلوئوروکربن** /felu'orokarbon/ فُلُورُوكَرْبُون.

**فلوئوريت** /felu'orit/ الفُلُورِيْت.

**فلوئورين** /felu'orin/ فُلُورِيْن [فُلُورُ الكَلْسِ الطَّبِيْعِيّ.

**فله** /fale/ اللِّبَأ.

**فلينگ** /feling/ (شيمـ) مَحْلُولُ فِهْلِنْج.

**فمينيست** /feminist/ نِسْوانِيّ.

**فمينيسم** /feminisme/ نَسْوِيَّة.

**فن** /fan/ ۱. الفَنّ. صِناعَة. «او اهل ~ است: هُوَ ابْنُ بَحْدَتِها». ۲. ساحِبَةُ الهَواءِ.

**فنا** /fanā/ فَناء، عَدَم، خُسْر، خَسارَة، هَلاک، جَوْح، جِياحَة، إبادَة، إسْتِئْصال، بَوار، خَراب، مَحْق.

**فناپذير** /f.-pazir/ قابِلٌ لِلْفَناءِ، الفانِي، هالِک، زاهِق،

زَهوق، مُضمَحِل، يَفنِي، يَنتَهِي.

**فناپذیری** /f.-p.-i/ قابِلِيَّةُ الهَلاكِ.

**فناتیسم** /fenätism/ تَعَصُّبٌ دِينيٌّ، تَحَمُّسٌ حِزبِيٌّ.

**فناتیک** /fenätik/ مُتَعَصِّب، تَعَصُّبِيّ، مُتَزَمِّت، مُتَحَمِّس لِـ.

**فنار** /fanär/ مَنارة، مَنارَةُ إرْشادٍ بَحْرِيّ.

**فناستین** /fenäsetin/ الفِيناسِيتِين.

**فنا شدن** /fanä-šodan/ فَناءٌ / فَنِيَ و فَنَى يَفنَى، عُدْماً و عَدَماً / عَدِمَ ـَ هَـلاكاً و هُلْكاً و هُلُوكاً و تَهْلُـوكاً و مَهْلَكاً و تَهْلَكَةً / هَلَكَ ـِ.

**فنا كردن** /f.-kardan/ إفناءٌ / أفْنَى، إهْـلاكاً / أهْلَكَهُ، إعْداماً / أعْدَمَهُ، اِستِئْصالاً / اِسْتَأْصَلَ، جَوْحاً وجِياحَةً / جاحَ ـُ وإجاحَـةً / أجاحَ، اِجْتِيـاحاً / اِجْتاحَ، بَحْثَـرَةً / بَحْثَرَ، تَبْدِيداً / بَدَّدَ.

**فناناپذير** /f.-nä-pazir/ البـاقِي، الخـالِد، لايَمُـوتُ، لايَقْبَلُ الفَناءَ، لايَفْنَى، لايَتَلاشَى، لايَزُولُ.

**فناناپذيرى** /f.-nä-p.-i/ خُلْد، خُلُود، عَدَمُ المَوْت، بَقاء، أبَد، دَوام، أبَدِيَّة، أزَلِيَّة، أزَل.

**فنجان** /fenjän/ الفِنْجال و الفِنْجان.

**فنجان و نعلبكى** /f.-va-na'albaki/ فِنْجان و صَحْنُهُ.

**فنجانى** /f.-i/ كَأْسِيُّ الشَّكْلِ.

**فن خطابه** /fan-ne-xatäbe/ فَنُّ الخَطابَةِ.

**فندق** /fandoq/ (گيا) بُنْدُقَة، البُنْدُق، الجِلَّوْز.

**فنـدق زدن** /f.-zadan/ دَقّـاً / دَقَّ ـُ الأَصـابِـعَ، دَقُّ الإصْبَعَيْن.

**فندق شكن** /f.-šekan/ مِرْضَخ، كَسّارَة.

**فندق صحرايى** /f.-e-sahräyi/ (گيا) بُنْدُقٌ بَرِّيٌّ.

**فندقه** /f.-e/ (گيا) ثَمَرَةٌ فَقِيرَةٌ [ ثَمَرَةٌ يابِسَةٌ مُطْبِقَةٌ وَصِيدَةُ البَزْرَة ].

**فندق هندى** /f.-e-hendi/ (گيا) البُنْدُقُ الهِنْدِيُّ، قارِح.

**فندقهٔ يـک بـاله و دوباله** /f.-e-ye-yek-bäle-va-do-bäle/ (گيا) الجَناحِيَّة.

**فندقى** /f.-i/ جَوْزِيّ، بِلَوْنِ الجَوْز.

**فندقه يى** /f.-e-yi/ الجِلَّوْزِيَّة.

**فندقيان** /f.-iyän/ بُنْدُقِيّات.

**فنـدک** /fandak/ مِقْدَحَة، قَدّاحَة، وَلّاعَة، زِناد.

**فندول** /fandul/ رَقّاصُ السّاعَةِ.

**فنر** /fanar/ نابِض، لَوْلَب، زُنْبُـرَک، رَفّاس، جَفِيَّة، شَنْبَرُ حَدِيد، صَلْبُ الياي، فَزْمِيلَة.

**فنر اكسل** /f.-e-eksel/ ← فنر تسمه‌يى.

**فنر پيچ** /f.-e-pic/ نابِض، زُنْبُرَک كَفِّيّ.

**فنر تسمه يى** /f.-e-tasmeyi/ نابِضٌ نَصْلِيٌّ.

**فنر ضرب خور** /f.-e-zarb-xor/ مِرْكَمٌ كَهْرَبِـيٌّ، جَمّاعَة، فَزْمِيلَةُ المَرْكَب، جَفِيَّة.

**فنر كش دار** /f.-e-keš-där/ لَوْلَبٌ مَطّاطٌ.

**فنر لوله يى** /f.-e-luleyi/ نابِضٌ حِلزَانِيٌّ.

**فنر مارپيچ** /f.-e-mär-pic/ زُنْبُرَکٌ لَوْلَبِيٌّ، شَسْتَه، نابِض لَوْلَبِيّ.

**فنرى** /f.-i/ نابِضِـيّ، مَرِن، خـاصِيَّةُ المَـطِّ أو التَّمَطُّطِ، مَطّاط.

**فنريت** /f.-i-yyat/ الرُّجُوعِيَّة، المُرُونَة.

**فن سخنورى** /fan-ne-soxanvari/ فَنُّ الخَطابَةِ.

**فن شناسى** /f.-šenäsi/ تِكْنُولُوجِيَّة، عِلْمُ التِّقْنِيَّة.

**فنک** /fanak/ (جانـ) الفَنَک.

**فنكسيونل** /fonksiyonel/ وَظِيفِيّ.

**فنک نقـره يى** /fanak-e-noqreyi/ (جانـ) الأَصّ، ثَعْلَبُ الرِّمالِ.

**فنل** /fenol/ (شيمـ) فِينُول، حامِضُ كَرْبُولِيک.

**فنلاند** /fanländ/ الفَنْلَنْد.

**فنلاندى** /f.-i/ الفَنْلَنْدِيّ.

**فنل فتالئين** /fenolfetäle'in/ (شيمـ) فِينُولْفِثالِين.

**فنول** /fenol/ (شيمـ) ← فنيک، اسيد فنيک.

**فنول فتالئين** /fenolfetäle'in/ (شيمـ) ← فنل فتالئين.

**فنومن** /fenomen/ ۱. ظاهِرَة. ۲. ظاهِـراتُ الطَّبِيْعَةِ. ۳. عَجِيْبَة.

**فنومنولگ** /fenomenolog/ ظاهِراتِيّ، فِينُومُنُولُوجِيّ.

**فنومنولوژى** /fenomenoloži/ ظاهِراتِيَّة، عِلْمُ الظّاهِراتِ، فِينُومُنُولُوجِيَّة.

**فنومنيست** /fenomenist/ ظاهِراتِيّ.

**فنومينسم** /fenomenism/ ظاهِراتِيَّة.

**فنى** /fanni/ تَقْنِيّ، فَنِّيّ، تِكْنِيک.

**فنى بودن** /f.-budan/ تَقْنِيَّة.

**فنیقی** /feniqi/ الفِينِيقِيّ.

**فنیقیه** /f.-yye/ الفِينِيقِيّة، الفِينِيقِيا.

**فنیک** /fenik/ (شیمـ) فِينُول، حامِضُ الكَرْبُولِيك.

**فنیکس** /foniks/ (جانـ) الفُنْقُس.

**فنیل** /fenil/ الفِينِيل.

**فواره** /favväre/ فَوّارَة، فِسْقِيَّـة، نَوْفَرَة، نافُـوْرَة، نَفُورَة، مِطْفَرَة.

**فوارهٔ افشان** /f.-ye-afšän/ ← فوارهٔ گردان.

**فواره زدن** /f.-zadan/ فَوْراً و فَوَرانـاً و فُؤُراً / فارَ ـُ نَهْراً / نَهَرَ ـَ الدَّمُ، نَفْراً / نَفَرَ ـِ.

**فوارهٔ گردان** /f.-ye-gardan/ نافُورَةُ ماءٍ دَوّارَة.

**فواق** /fovaq/ زُغْطَة، فُواق.

**فوب** /fob/ فُوب، تَسْلِيمُ ظَهْرِ المَرْكَب.

**فوت**/fot/ الفُث، وَحْدَةُ التَّدَفُّقِ الضَّوْئِيّ.

**فوت** /fowt/ المَوْت، الفَناء، الإنْعِدام، المَنَى، مَنِيَّة.

**فوت** /fut/ ۱. نَفْخَةٌ مِـنَ الفَمِ، النَّفْـخُ بالفَـمِ. ۲. القَدَم [قِياسٌ لِلطُّولِ يُساوِي ثُلْثَ يارْدَة.

**فوتبال** /futbäl/ كُرَةُ القَدَم.

**فوتبال باز** /f.-bäz/ لاعِبُ كُرَةِ القَدَم.

**فوتبال بازی کردن** /f.-b.-i-kardan/ كَرْياً/ كَرَى ـِ بالكُرَة.

**فوتبالیست** /f.-ist/ ← فوتبال باز.

**فوت شدن** /fowt-šodan/ مَوْتاً / ماتَ ـُ اِفْتِياتاً / اِفْتاتَ هـ الأمْرَ.

**فوت شدن** /fut-šodan/ ۱. حِفْظاً / حَفِظَ مج ـَ الدَّرْسَ بِسُرْعَةٍ و سُهُـولَةٍ ، اِسْتِظْهاراً / اُسْتُظْهِرَ مج ـَ بِسُرْعَةٍ. ۲. تَبَخُّراً / تَبَخَّرَ.

**فوت فوتک** /f.-futak/ صَفّارَةٌ بُلْبُلِيَّة.

**فوتک** /futak/ ۱. المِنْفاخ، المِنْفَخ. ۲. السَّباطانَـة، قَناةٌ جَوْفاءُ كالقَصَبَةِ يُرْمِي الطَّيْرَ بِحَصاةٍ تُوضَعُ في جَوْفِها.

**فوت کاسه گری** /fut-e-käsegari/ سِرُّ الصَّنْعَةِ.

**فوت کردن** /fowt-kardan/ ← مردن.

**فوت کردن** /fut-kardan/ نَفْخاً / نَفَخَ ـِ بِفِيهِ، تَنْفِيْخاً / نَفَّخَ بِفَمِهِ، نَفّاً / نَفَّ ـِ.

**فوتو** /foto/ صُورَةٌ فُوتُوغْرافِيَّة.

**فوتو الکتریک** /fotoelekterik/ كَهْرَ ضَوْئِيّ.

**فوت پوند** /futpond/ قَدَم ـ باوْنَد.

**فوت پوندال** /fut-pondäl/ ← فوت پوند.

**فوتوتراپی** /foto-teräpi/ مُعالَجَةٌ ضَوْئِيَّةٌ.

**فوتوتروپیسم** /f.-toropism/ (گیا) نورگرایی.

**فوتو تلسکوپ** /f.-teleskop/ فُوتُوتِلِسْكُوب.

**فوتوریست** /futurist/ المُسْتَقْبِل.

**فوتوریسم** /futorism/ المُسْتَقْبَلِيَّة.

**فوتوژن** /foto-žen/ مُوَلِّدُ الضَّوْء.

**فوتوژنیک** /f.-ženik/ تَصْوارِيّ [مُلائِمٌ لِلتَّصْوِيـرِ مِنْ وِجْهَةِ النَّظَرِ الجَمالِيَّةِ].

**فوتوسفر** /f.-sfer/ ← رخشانکره.

**فوتوسنتز** /f.-santez/ التَّخْلِيقُ أو التَّرْكِيبُ الضَّوْئِيُّ.

**فوتو شیمی** /f.-šimi/ كِيْمِياءُ ضَوْئِيَّة.

**فوتوفوبی** /f.-fobi/ رُهابُ الضَّوْءِ.

**فوتوفون** /f.-fon/ فُوتُوفُون، مُصَوِّرَةُ الصَّوْتِ.

**فوت وقت** /fowt-e-waqt/ اِنْقِضاءُ الوَقْتِ.

**فوتوکپی** /foto-kopi/ صُوْرَةُ نُسْخَةٍ.

**فوتوگراف** /f.-geräf/ مُصَوَّر.

**فوتوگرافی** /f.-g-i/ تَصْوِيْر، وَرَقَةُ الصُّورَة.

**فوتوگرام** /f.-geräm/ الصُّوْرَةُ المَساحِيَّةُ الضَّوْئِيَّةُ

**فوتوگراوور** /f.-gerävur/ الحَفْرُ الضَّوْئِيُّ أو الفُوتُوغْرافِيّ.

**فوتوگـراووربرآمده** /f.-g-e-barämade/ حَفْرٌ فُوتُـوغْرافِيٌّ بارِزٌ.

**فوتوگراوورگود** /f.-g-e-gowd/ حَفْرٌ فُوتُوغْرافِيٌّ عَمِيْق.

**فوتولیز** /f.-liz/ التَّحَلُّلُ الضَّوْئِيُّ.

**فوتومتر** /f.-metr/ مِضْواء، مِقْياسُ الضَّوْءِ ← نورسنج.

**فوتومتری** /f.-i/ مِضْوائِيَّة.

**فوتوی** /fotoy/ كُرْسِيٌّ ذُو ذِراعَيْنِ، كُرْسِيٌّ بِمَسانِد، فُوتِي، تُكَأَة.

**فوج** /fowj/ فِرْقَة، الجَوْق، سَرِيَّة، طُغْمَة، فَصِيْلَة.

**فوجده** /fujede/ (گیا) بَقُولُ الأوْجاعِ.

**فوج فوج** /fowj-fowj/ أفْواجاً.

**فوراً** /fowran/ فَوْراً، عَلَـى الفَوْرِ، بِصِفَةِ الاِسْتِعْجـالِ، تَوّاً، حالاً.

**فورامن** /forämen/ (جانـ) ثُقْب.

**فورامینیفرها** /foräminiferhä/ (جانـ) ← روزن داران.

**فوران** /favarän/ الفَوَران، تَدَفُّق، غَلَيان، غَلْي، جَيَشان.

**فوران** /furān/ (شیمـ) الفَوْران، سائِلٌ مُلْتَهِبٌ عَدِيمُ اللَّوْنِ.
**فوران آتشفشان** /favarān-e-ātašfešān/ ثَوَرانٌ بُرْكانٍ.
**فوران کردن** /f.-kardan/ فُؤُوراً و فَـوَراناً / فارَـ ثَوْراً و ثَوَراناً و ثُؤُوراً و ثَوْرَةً / ثارَـ الماءُ، نَضْخاً و نَضَخاناً و نُضُوخاً / نَضَخَ ـ الماءُ، طُفُوّاً و طُغُوّاً و طَغْوَاناً / طَغَاـ، نَهْراً / نَهَرَـ، طَفْراً و طُفُوراً / طَفَرَـ.
**فـوران مواد آتشفشـانـی** /f.-e-mavād-de-ātašfešāni/ اِنْقِذافُ لابَة، اِنْقِذافُ طَفْحٍ بُرْكانِيٍّ.
**فورانی** /f.-i/ ثائِر، مُنَفِّط، بُرْكانِيّ.
**فور سپس** /forseps/ ← فرسپس.
**فورس ماژور** /forsmāžor/ قُوَّةٌ قَهْـرِيَّةٌ، قُوَّةٌ جَبْرِيَّـةٌ، قُوَّةٌ قاهِرَةٌ.
**فورسیتیا** /forsitiyā/ (گیا) الفُرْسِيتِيَة.
**فور فورال** /furfurāl/ ← فورفورول.
**فور فورالدئید** /furfurāldeid/ ← فورفورول.
**فور فورول** /furfurol/ الفُرْفُورال.
**فورمالدئید** /formāldeid/ فُوْرمالِين، الفُوْرْمُول.
**فور مالیته** /formālite/ ← فرمالیته.
**فور مالیسم** /formālism/ ← فرمالیسم.
**فور مالین** /formālin/ ← فورمالدئید.
**فورمول** /formul/ ١. الصِّيْغَة، مُعادَلَة، الصِّيْغَةُ الجُزْئِيَّة. ٢. أُسْلُوب، قاعِدَة، نَمُوذَج، رَمْز. ٣ ← فورمالدئید.
**فـورمول آمپيـريـک** /formul-e-āmpirik/ ← فورمـول اختباری.
**فورمـول اختباری** /f.-e-extebāri/ الصِّيْغَةُ التَّجْـرِيْبِيَّةُ أو الوَضْعِيَّةُ.
**فورمول الکترونی** /f.-e-elekteroni/ الصِّيْغَةُ الإِلِكْتِرُوْنِيَّةُ.
**فورمول انگشتی** /f.-e-angošti/ مُعادَلَةٌ أُصْبَعِيَّةٌ.
**فورمول ترکیبی** /f.-e-tarkibi/ الصِّيْغَةُ التَّرْكِيْبِيَّةُ.
**فورمول دندانی** /f.-e-dandāni/ مُعادَلَةٌ سِنِّيَّةٌ.
**فورمولر** /formuler/ ١. كِتابُ صِيَغ، مَجْمُـوعَةُ صِيَغ. ٢. كِتابُ وَصَفاتٍ طِبِّيَّةٍ.
**فورمول سـاختمانی** /f.-e-sāxtemāni/ الصِّيغةُ التَّقْوِيمِيَّةُ أو القَوامِيَّةُ.
**فـورمول شیمیـایـی** /f.-e-simiyāyi/ صِيْغَـةٌ كِيْمِيائِيَّـةٌ، مُعادَلَةٌ كِيْمِيائِيَّةٌ.
**فورمول فضائی** /f.-e-fazā'i/ صِيْغَةٌ فَضائِيَّةٌ.
**فورمول کلی** /f.-e-kolli/ الصِّيْغَةُ الكُلِّيَّةُ.
**فورمول گسترده** /f.-e-gostarde/ صِيْغَةٌ تَرْكِيْبِيَّةٌ.
**فورمول مولکولی** /f.-e-molekuli/ صِيْغَةٌ جُزَيْئِيَّةٌ.
**فورمول نموداری** /f.-e-nemudāri/ صِيْغَةٌ تَخْطِيْطِيَّةٌ.
**فورمیک** /formik/ (شیمـ) حامِـضُ الفُورميک ← اسید فورمیک.
**فوری** /fowri/ عَلَى الفَور، مِنْ فَوْرِه، سَـرِيْعاً، بُرْهِيٌّ، تَوّاً، بِلاانْقِطاعٍ، حـالاً، عَلَى أثَرِه، عَلَى طُوْلٍ، عـاجِلاً، مُعَجَّل، مُسْتَعْجَل، في ذَيْلِهِ، لَحْظِيّ، لِلْوَقْتِ، لِوَقْتِهِ.
**فوریت** /f.-yyat/ اِسْتِعْجال.
**فوریه** /fevriye/ فِبْرايِر، شُباط.
**فوزل** /fuzel/ زَيْتٌ كُحُولِيٌّ [يَتَألَّفُ في مُعْظَمِهِ مِن الكُحُولِ الأَمِيْلِيّ].
**فوزلاژ** /fuzelāz/ بَدَنُ طائِرَة.
**فو سژن** /fosžen/ الفُوسْجِيْن.
**فوسفات** /fosfāt/ (شیمـ) ← فسفات.
**فوسفور** /fosfor/ (شیمـ) ← فسفر.
**فوسفور سانی** /fosforsāni/ (شیمـ) ← فسفر سانی.
**فوسفو روس** /fosforus/ (نجـ) فُوسْفُوروز، الـزُّهَرَة[حِيْنَ تَكُونُ نَجْمَةَ صُبْحٍ].
**فوسفوریت** /fosforit/ (شیمـ) ← فسفریت.
**فوسفوریک** /fosforik/ (شیمـ) حامِـضُ الفُسْفُورِيک ← اسید فوسفوریک.
**فوسن** /fosen/ (جانـ) خِنْزِيْرُ البَحْرِ.
**فوشین** /fušin/ فُوْكْسِيْن.
**فوف** /fuf/ قِشْرَة، غِشاءٌ رَقِيْقٌ.
**فوفل** /fufel/ (گیا) الكَوْثَل، الكَوْثَل.
**فوق** /fowq/ فَوْقَ، أَعْلَى.
**فوقاً** /f.-an/ فَوْقَ، قَبْلُ، آنِفاً، المَذْكُورُ آنِفاً.
**فوق اشباع** /f.-e-ešbā'/ فَرْطُ التَّشْبِيْعِ أو التَّشَبُّعِ.
**فوقانی** /f.-āni/ الفَوْقانِيّ، العِلْوِيّ.
**فوق برنـامه** /f.-e-barnāme/ ١. لامِنْهاجِـيّ، لاصَفِّيّ. ٢. لارُوْتِيْنِيّ.
**فوق پستانی** /f.-e-pestāni/ (پز) فَوْثَدْيِيّ.
**فوق چنبری** /f.-e-canbari/ (پز) فَوْتَرْقُوِيّ.

**فوق حدقی** /f.-e-hadaqi/ (پز) فَوْمَحْجِرِيّ.
**فوق خاری** /f.-e-xäri/ (پز) فَوْقَ شَوكِ الفِقارِ، فَوْقَ السَّناسِن.
**فوق دنده یی** /f.-e-dandeyi/ (پز) فَوْضِلْعِيّ.
**فوق دیپلم** /f.-e-diplom/ بَكالُوريا، دِيبْلُوم.
**فوق رسانایی** /f.-e-resänäyi/ فَرْطُ المُوَصِّلِيَّة.
**فوقس** /fuqos/ (گیا) ← فوکوس.
**فوق سخت شامه یی** /f.-e-saxt-šämeyi/ (پز) فَوْقَ الأُمِّ الجافِيّ.
**فوق صنوبری** /f.-e-senowbari/ (پز) فَوْصَنَوبَرِيّ.
**فوق طبیعی** /f.-e-tabi'i/ فَوْقَ الطَّبِيْعَة.
**فوق العاده** /f.-ol-äde/ ۱. إسْتِثْنائِيَّة. ۲. جِدّاً، لِلْغايَةِ. ۳. عَبْقَرِيّ، نابِغ، نابِغَة، خارِق العادَةِ. ۴. بَدَلُ الرّاتِبِ، عَلاوَةُ الرّاتِبِ، مُخَصَّصاتُ الرّاتِبِ، تَعْوِيض، عَلاوَةُ المُرَتَّب، جِعالَة.
**فوق فکی** /f.-e-fakki/ (پز) فَوْفَكِّيّ.
**فوق قرقره یی** /f.-e-qerqereyi/ فَوْبَكَرِيّ.
**فوق کبدی** /f.-e-kabedi/ (پز) فَوْ كَبِدِيّ.
**فوق کتفی** /f.-e-ketfi/ (پز) فَوْكَتِفِيّ.
**فوق کلیوی** /f.-e-kolyavi/ (پز) فَوْكُلْيِيّ.
**فوق لقمه یی** /f.-e-loqmeyi/ (پز) فَوْلُقْمِيّ.
**فوق لوزه یی** /f.-e-lowzeyi/ (پز) فَوْلَوْزِيّ.
**فوق لیسانس** /f.-e-lisäns/ ماجِسْتِير.
**فوق معده** /f.-e-me'de/ (پز) المِنْطَقَةُ الشُّرْسُوفِيَّة.
**فوق مغبنی** /f.-e-maqbeni/ (پز) فَوْأُرْبِيِّ.
**فوق مقعدی** /f.-e-maq'adi/ (پز) فَوْشَرَجِيّ، فَوْاسْتِيّ.
**فوق نافی** /f.-e-näfi/ (پز) فَوْسُرِّيّ.
**فوق هدایت** /f.-e-hedäyat/ فَرْطُ المُوَصِّلِيَّة.
**فوکستروت** /foks-torot/ ۱. خُطْوَةُ الثَّعْلَب. ۲. رَقْصَةُ الفُوكْسْتِرُوت.
**فوکسیا** /fuksiyä/ (گیا) ← گل آویز.
**فوکسین** /fuksin/ فُوشِين [صِباغ أَحْمَر].
**فوکو** /fuku/ ۱. بَنْذُولُ فُوكو. ۲ ← جریان فوکو.
**فوکوس** /fukus/ (گیا) الصَّرِيْع، الفُوقَس، هُوَنَباتٌ أَخْضَرُ خَفِيْفٌ يَرمي بِهِ البَحْرُ.
**فوکوسها** /f.-hä/ (گیا) الفُوقَسِيّات.

**فوگ** /fug/ (مسـ) تَتابُع، تَسَلْسُل.
**فول** /fowl/ مُخالِفٌ لِقَواعِدِ اللُّعْبَةِ.
**فولاد** /fuläd/ الفُوْلاذ، صُلْب، ذَكَر، ذَكِيْر، يَلَب.
**فولاد سازی** /f.-säzi/ ۱. صُنْعُ الفُولاذ. ۲. مَصْنَعُ فُولاذٍ.
**فولاد کروم دار** /f.-e-korom-där/ فُولاذٌ كُرُومِيّ.
**فولاد کوبالت دار** /f.-e-kobält-där/ فُولاذٌ كُوبَلْتِيّ.
**فولاد منگنز دار** /f.-e-manganez-där/ فُولاذٌ مَنْغَنِيْزِيّ.
**فولادی** /f.-i/ الفُولاذِيّ.
**فول تایم** /ful-täym/ كامِل، مُسْتَخْدَمٌ أو مُشْتَغِلٌ طِوالَ ساعاتِ الدَّوامِ المُعتادَةِ.
**فولکلور** /folklor/ الفُوْلكْلُور.
**فولمینات** /fulminät/ الفُلْمِينات.
**فولیکول** /folikul/ (گیا) ثَمَرَةٌ جِرابِيَّةٌ.
**فون** /fon/ صَوْتَة.
**فونتیک** /fonetik/ صَوْتِيّ، لَفْظِيّ، عِلْمُ الأَصْواتِ.
**فوند** /fond/ الباوند.
**فوند مانت** /fondmänt/ أساس، قاعِدَة، أَصْل.
**فوندمانتال** /fondamäntäl/ أَصْلِيّ، جَوْهَرِيّ.
**فونم** /fonem/ الفُوْنِيْمَة.
**فونمیک** /fonemik/ التَّحْلِيْلُ الفُوْنِيْمِيّ.
**فونوگراف** /fonogräf/ فُونُوغْراف، فُنُغراف، الحاكِي.
**فونوگرافی** /f.-i/ فُونُوغَرافِيّ.
**فونولوژی** /fonoloži/ الفُونُولُوجيا، عِلْمُ الأَصْواتِ الكَلامِيَّةِ.
**فونومتر** /fonometr/ مِصْوات.
**فونون** /fonon/ فُونُون [كَمٌّ حَرارِيٌّ في النَّسَقِ البِلَّوْرِيّ].
**فونیکول** /funikul/ (گیا) سُرّ، حَبْلٌ سُرِّيّ.
**فونیکولر** /funikuler/ قِطارٌ سِلْكِيّ.
**فوویست** /fovist/ ← فویست.
**فوویسم** /fovism/ ← فویسم.
**فویست** /fovist/ الفُوفِيّ.
**فویسم** /fovism/ الفُوفِيَّة، التَّوَحُّشِيَّة.
**فوینیکس** /foyniks/ (جانـ) ← فنیکس.
**فهرست** /fehrest/ فِهْرِس، الفِهْرِست، بارِنامَج، قائِمَة، بَرْنامَج، كَشف، بَيان، جَدْوَل، جَدِيْدَة، ثَبَت، دَلِيْل.
**فهرست اسامی** /f.-e-asämi/ كَشْفٌ اِسْمِيّ.
**فهرست بندی کردن** /f.-bandi-kardan/ تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ

بالفِهْرِس.

**فهرست کردن** /f.-kardan/ تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ بالفِهْرِسِ، فَهْرَسَةً / فَهْرَسَ.

**فهرست مندرجات** /f.-e-mondarajät/ جَدْوَلُ المُحْتَوَياتِ، قائِمَةُ المُحْتَوياتِ.

**فهرست موجودی** /f.-e-mowjudi/ قائِمَةُ الجَرْدِ [لِلسِّلَعِ أو المَوْجُوداتِ].

**فهرست نامه** /f.-näme/ بَيان، قائِمَة، فِهْرِس.

**فهرست نویس** /f.-nevis/ مُرَتِّبُ الجَداوِلِ، مُفَهْرِس.

**فهرست واژه ها** /f.-e-väže-hä/ فِهْرِسُ الكَلِماتِ.

**فهرستی** /f.-i/ الفِهْرِسْتِيّ.

**فهلینگ** /fehling/ ← فلینگ.

**فهم** /fahm/ الفَهْم، الإدراک، عَقْل، حِجـا، حِسّ، نُطْق، نَدْس، نَقِيْبَة.

**فهمانیدن** /fahmänidan/ تَفْهِيْماً / فَهَّمَ وإفهاماً / أَفْهَمَ و إفقاهاً / أَفْقَهَ هُ الأمْرَ، تَوْصِيَةً / وَصّى ـُ بِهِ، تَلْقِيْناً / لَقَّنَ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ في الذِّهْنِ.

**فهمیدگی** /fahmidegi/ الفَهْم، عِلْم، عِرْفان، إدْراک.

**فهمیدن** /fahmidan/ فَهْماً / فَهِمَ ـَ المَعْنَـى و تَفَهُّماً / تَفَهَّمَ الكلامَ، إدْراکاً / أَدْرَکَ، عَقْلاً / عَقَلَ ـِ الشَّيءَ، فَقْهاً / فَقِهَ ـَ تَفَقُّها / تَفَقَّهَ، بُضُوْعاً / بَضَعَ ـَ الكلامَ، تَرْصِيْناً / رَصَّنَ الشَّيءَ مَعْرِفَةً، زَكْناً / زَكِنَ ـَ الشَّيءَ، طَبْناً / طَبَنَ ـِ الشَّـيءَ وَلَهُ و بِـهِ، فُطْناً و فطَنـاً و فُطُناً و فِطْنَـةً و فِطانَـةً و فُطُونَةً فِطانِيَةً / فَطَنَ ـُ و فَطُنَ ـُ و فَطِنَ ـَ لِلأَمْرِ و بِهِ و إليهِ، نُباهَةً / نَبُهَ ـُ و نَبَهاً / نَبِهَ ـَ لِلأَمْرِ، نَداسَةً / نَدُسَ ـُ، نَدَساً / نَدِسَ ـَ، وَفْقاً / وَفِقَ يَفِقُ الأمْرَ، وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ عَلَى الأمْرِ.

**فهیم** /fahim/ فَهِم، فَهِيْم، ذُوفَهْمٍ، عالِم، مُطَّلِع، نَبِه.

**فیبر** /fibr/ (پز) الفِبْر.

**فیبرم** /fibrom/ (پز) الوَرَمُ اللِّيْفِيّ.

**فیبرین** /fibrin/ (پز) لِيْفِيْـن [مادَّةٌ لِيْفِيَّـةٌ تَتَجَمَّعُ فِيْهـا كُرَيّاتُ الدَّمِ عِنْدَ التَّخَثُّرِ].

**فیبرینوژن** /fibrinožen/ (پز) مُوَلِّدُ اللِّيْفِيْن.

**فیتین** /fitin/ الفِيْتِيْـن [مُـرَكَّـبٌ عُضْـوِيٌّ مُحْتَـوٍ عَلَـى فُوسْفُور].

**فیثاغورث** /fisäqures/ فِيْثاغُورَس.

**فیثاغورثی** /f.-i/ فِيْثاغُوْرَسِي.

**فیثاغورسیان** /f.-iyän/ الفِيْثاغُورِيُّون.

**فیدبک** /fidbak/ التَّغْذِيَةُ الإسْتِرْجاعِيَّةُ.

**فیدل** /fidel/ صَدُوق، أَمِيْن، وَفِيّ، مُخْلِص.

**فیدینگ** /feyding/ خُبُوْدُورِيّ.

**فیروز** /firuz/ مُنْتَصِر، مُظَفَّر، مُوَفَّق.

**فیروزه** /firueze/ الفَيْرُوز، الفَيْرُوزَج.

**فیروزه یی** /f.-yi/ فَيْرُوزَجِيّ.

**فیرونیه** /firuniyye/ تُفّاحُ الفِيْلِ.

**فیزیسین** /fizisiyan/ ← فیزیکدان.

**فیزیک** /fizik/ الفِيْزِياء، عِلْمُ الطَّبِيْعَةِ.

**فیزیک بهداشتی** /f.-e-behdäšti/ الفِيْزِياءُ الصِّحِّيُّ.

**فیزیک جامدات** /f.-e-jämedät/ فِيْزِياءُ الأجْسامِ الصُّلْبَةِ.

**فیزیک حالت جامد** /f.-e-hälat-e-jämed/ ← فیزیک جامدات.

**فیزیکدان** /f.-dän/ الفِيْزِيائِيّ.

**فیزیک روانی** /f.-e-raväni/ عِلْمُ النَّفْسِ البَدَنِيّ.

**فیزیک زیستی** /f.-zisti/ فِيْزِياءُ أَحْيائِيَّة.

**فیزیک کلاسیک** /f.-e-keläsik/ فِيْزِياءُ كِلاسِيْكِيّ.

**فیزیک نجوم** /f.-e-nojum/ الفِيْزِياءُ الفَلَكِيَّةُ.

**فیزیک هسته یی** /f.-e-hasteyi/ الفِيْـزِياءُ النَّـوَوِيَّـة، الطَّبِيْعِيّاتُ النَّوَوِيَّة.

**فیزیکی** /f.-i/ الفِيْزِيائِيّ.

**فیزیوتراپی** /fizyoteräpi/ (پز) مُداواةٌ طَبِيْعِيَّةٌ.

**فیزیوکرات** /fizyokrät/ فِيْزِيُوقَراطِيّ.

**فیزیوکراتها** /fizyokräthä/ ← مکتب طبیعیون.

**فیزیوکراسی** /fizyokräsi/ فِيْزِيُوقَراطِيَّة.

**فیزیوگرافی** /fizyogräfi/ الفِيْزِيُوغْرافِيا.

**فیزیولوژی** /fizyoloži/ فِيْزِيُولُوجِيا، فَسْلَجَة، عِلْمُ وظائِفِ الأعْضاءِ، عِلْمُ الوَظائِفِ، فِسْيُولُوجِيَة.

**فیزیولوژی اعصاب** /f.-ye-a'säb/ عِلْمُ وَظائِفِ الأَعْصاءِ.

**فیزیولوژی روانی** /f.-ye-raväni/ فِيْزِيُولُوجِيا نَفْسانِيّ.

**فیزیولوژیست** /f.-st/ وَظائِفِيّ، عالِمٌ بالفَسْلَجَةِ.

**فیزیولوژی عمومی** /f.-ye-omumi/ الفِيْسِيُولُوجِيا العَامُّ.

**فیزیولوژیک** /f.-ik/ فِيْزِيُولُوجِيّ، فَسْلَجِيّ، وَظائِفِيّ.

**فیزیولوژی مرضی** /f.-ye-marazi/ فِيْزِيُولُوجِيـا مَرَضِيَّة،

وَظائِفُ الأعْضاءِ في المَرَضِ.

**فیزیونومی** /fizyonomi/ ۱. هَيْئَةُ الوَجْهِ، سِحْنَة. ۲. سِيْماء، مُحَيَّا، مَظْهَر.

**فیس** /fis/ غُرور، تَكَبُّر، تَبَخْتُر، تَقَيُّد.

**فیستول** /fistol/ النَّاسُور، النَّاصُور.

**فیس کردن** /fis-kardan/ تَبَخْتُراً / تَبَخْتَرَ، فَيْداً / فادَ ـِ تَفْيِيْداً / تَفَيَّدَ، تَفَيُّداً / تَفَيَّدَ، تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ.

**فیسو** /f.-u/ الفَيَّاد، الفَيَّادَة، مُتَبَخْتِر.

**فیسور** /fissur/ شَقّ، صَدْع، فُرْجَة.

**فیش** /fiš/ ۱. البِطاقَة، وَرَقَة، شاخِص. ۲. فِيْشَة، مارْكَةُ أَلْعابِ القِمارِ.

**فیش حقوق** /f.-e-hoquq/ جَدْوَلُ الأُجُورِ، لائِحَةُ الأُجُورِ، لائِحَةُ أَوْ جَدْوَلُ الرَّواتِبِ.

**فیشیه** /f.-iyye/ البِطاقِيَّة، عُلْبَةُ البِطاقاتِ، صُنْدُوقَةُ الجُذاذاتِ.

**فیصله دادن** /feysale-dädan/ فَصْلاً / فَصَلَ ـِ الأَمْرَ، حَسْماً / حَسَمَ ـِ و بَتّاً / بَتَّ ـِ و إِبْتاتاً / أَبَتَّ هـ «اختلافی رافیصله داد: حَسَمَ خِلافاً »، صَدْعاً / صَدَعَ ـَ الأَمْرَ بالحَقِّ.

**فیصله یافتن** /f.-yäftan/ فَصْلاً / فُصِلَ مج ـِ الأَمْرُ، حَسْماً / حُسِمَ مج ـِ الخِلافُ.

**فیصله یافته** /f.-yäfte/ مَجْزُوْمٌ فِيْهِ.

**فیض رسان** /feyz-resän/ الفَيَّاض.

**فیف** /fief/ إِقْطاعَة.

**فیفر** /fifr/ المِزْمار.

**فیکس** /fiks/ ثابِت، مُسْتَقِرّ.

**فیکوس** /fikus/ (گیا) البَدَح.

**فیل** /fil/ (جانـ) فِيْل، فِيْلَة، دُلَم، عَيْثُوم، كُلْثُوم، الكَوْدَن و الكَوْدَنِيّ.

**فیلارمونیک** /filärmonik/ مُحِبٌّ لِلْمُوسِيْقَى.

**فیل افکن** /fil-afkan/ غالِبُ الفِيْلِ، شَجاع.

**فیلامان** /filämän/ فَتِيْلَة، شُعَيْرَة، خَيْطٌ أَو سِلْكٌ دَقِيْقٌ.

**فیلبان** /filbän/ فَيَّال، حارِسُ الفِيْلِ.

**فیلتر** /filter/ الثِّدام.

**فیلتر سیگار** /f.-e-sigär/ فِيْلْتِرُ السِّيْجارَةِ.

**فیل دریایی** /fil-e-daryäyi/ (جانـ) الفَظّ.

**فیلدمارشال** /fildmärešäl/ مُشِيْر، فِيْلْد مارِيْشال.

**فیل دقس** /fildoqos/ خَيْطٌ قُطْنِيٌّ ناعِمٌ مُبْرَم.

**فیل زهره** /fil-zahre/ (گیا) الخُضْض.

**فیلسوف** /filsuf/ مُحِبُّ الحِكْمَة، الفَيْلَسُوف، حَكِيْم.

**فیلسوفانه** /f.-äne/ فَلْسَفِيّ، نَظَرٌ فَلْسَفِيٌّ، ظاهِرٌ فَلْسَفِيٌّ، مَقالَةٌ، فَلْسَفِيَّةٌ.

**فیل شطرنج** /fil-e-šatranj/ الفِيْل.

**فیلگوش** /f.-guš/ (گیا) قُلْقاس، اللُّوف، لِيْف.

**فیلگوشها** /f.-g-hä/ (گیا) القُلْقاسِيّات.

**فیلم** /film/ الفِلْم، الفِيْلْم.

**فیلم برجسته** /f.-e-barjaste/ فِلْمٌ مُجَسَّمٌ.

**فیلم بردار** /f.-bardär/ المُصَوِّرُ السِّيْنَمائِيُّ، مُصَوِّرُ الفِلْمِ.

**فیلم برداری** /f.-b.-i/ تَصْوِيرُ الفِلْمِ.

**فیلم برداشتن** /f.-bardäštan/ التَّصْوِيْرُ السِّيْنَمائِيُّ.

**فیلم پلیسی** /f.-e-polisi/ فِيْلْمٌ پُولِيْسِيٌّ.

**فیلم جنگی** /f.-e-jangi/ فِيْلْمٌ حَرْبِيٌّ.

**فیلم پورنوگرافی** /f.-e-pornogeräfi/ فِيْلْمٌ دَعارِيٌّ.

**فیلم خبری** /f.-e-xabari/ شَرِيْطٌ إِخْبارِيٌّ.

**فیلم رنگی** /f.-e-rangi/ فِيْلْمٌ مُلَوَّن.

**فیلم ساز** /f.-säz/ المُنْتِج.

**فیلم سکسی** /f.-e-seksi/ فِيْلْمٌ سِكْسِيٌّ، فِيْلْمٌ ماجِنٌ.

**فیلم سینمایی** /f.-e-sinamäyi/ فِيْلْمٌ سِيْنَمائِيٌّ، الشَّرِيْط، شَرِيْطُ السِّيْنَما تُغْراف، الصُّوَرُ المُتَحَرِّكَةُ.

**فیلم صامت** /f.-e-sämet/ الفِلْمُ الصّامِت.

**فیلم عکاسی** /f.-e-akkäsi/ الفِلْمُ الفُوتُوغْرافِيُّ.

**فیلم عکس** /f.-e-aks/ رِقُّ التَّصْوِيْرِ الشَّمْسِيِّ.

**فیلم غم انگیز** /f.-e-qam-angiz/ فِيْلْمٌ مُحْزِنٌ.

**فیلم کردن** /f.-kardan/ تَهَكُّماً / تَهَكَّمَ، اِسْتِهْزاءً / اِسْتَهْزَءَ.

**فیلم منفی** /f.-e-manfi/ ← شیشهٔ منفی.

**فیلم ناطق** /f.-e-näteq/ الفِلْمُ النّاطِقُ.

**فیلم وسترن** /f.-e-vestern/ فِلْمُ المُغامَراتِ.

**فیلم همه رنگ** /f.-e-hame-rang/ فِيْلْمٌ پانْكْرُوماتِي.

**فیلودندرون** /filodandron/ (گیا) قُلْقاسِيّات.

**فیل و فنجان** /fil-o-fenjän/ جُرَذٌ و جَمَل.

**فیلو کسرا** /filokserä/ (جانـ) الفِلُكْسِرا.

**فیلو لوژی** /filoloži/ الفِيْلُولُوجِيا، فِقْهُ اللُّغَةِ التّارِيْخِيُّ و

المُقارِن.

**فیلون** /filon/ عِرْقٌ مَعْدِن.

**فیله** /file/ السَّلِيْلَة.

**فیلها** /fil-hä/ (جانـ) الفِيْلِيّات.

**فیـل هوا کـردن** /f.-havä-kardan/ عَمَلاً / عَمِلَ ـَ مُسْتَجِيْلاً.

**فیلی** /f.-i/ فِيْلِيّ.

**فیلیپین** /filipin/ الفِيْلِيْبِّيْن.

**فیلی رنگ** /fili-rang/ الدُّلْمَة، لَوْنُ الفِيْل.

**فینال** /finäl/ نِهايَة، نِهايَةُ المُسابَقَةِ، أخِيْر.

**فین فین کردن** /fin-fin-kardan/ اِسْتِنْشاقاً / اِسْتَنْشَقَ في حالَةِ الزُّكام.

**فین فینی** /f.-f.-i/ المُسْتَنْشِق في حالَةِ الزُّكام.

**فین کـردن** /f.-kardan/ مَخْطاً / مَخَـطَ ـُ المُخـاطَ، اِمْتِخاطاً / اِمْتَخَطَ، تَمَخُّطاً / تَمَخَّطَ، بَزْراً / بَزَرَ ـِ.

**فینه** /fine/ الطَّرْبُوش.

**فینیقی** /finiqi/ ← فنیقی.

**فینیقیه** /finiqiyye/ ←فنیقیه.

**فینیک** /finik/ (شیمـ) فِنِيْك ← اسید فینیک.

**فئودال** /fe'odäl/ الإقْطاعِيّ.

**فئودالیته** /fe'odälite/ الإقْطاعِيَّة.

**فئودالیسم** /fe'odälism/ الإقْطاعِيّ، إقْطاعِيَّةُ أرْضٍ.

**فیورد** /fiyord/ فِيُوْرْد [خَلِيْـجٌ بَحْرِيٌّ ضَيِّقٌ بَيْـنَ الصُّخُورِ العالِيَةِ] ← آبدره.

**فیوز** /fiyuz/ الكُبْس.

**فیوز برق** /f.-e-barq/ مِصْهَرٌ كَهْرَبائِيٌّ.

**فیوز دلکو** /f.-e-delko/ مُكَثِّف.



قات



قاتل ابیه



قازیاغی



قاصد پاییزی



قاقالیا



قانتاریدس



قباریش



قرانیا



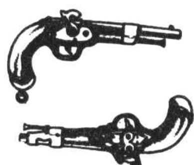
قرلی



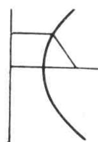
قسط



قرنون



قرابین



قطع مکافی



قناری سوری



قره قاز

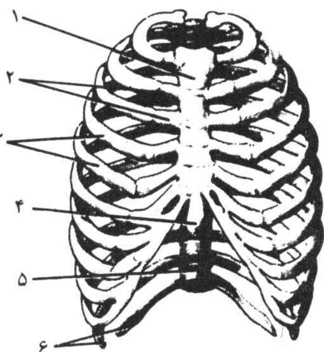


قنطورس



قلیماتیس

## قفسهٔ سینه ـ القفص الصّدریّ




۱ـ جناح سینه: القصّ

۲ـ غضروفهای دنده‌ای: الغضاریف الضّلعیّة

۳ـ دنده‌ها: الأضلاع

۴ـ زائدهٔ خنجری: النّتوء الخنجریّ

۵ـ ستون مهره‌ها: العمود الفقریّ

۶ـ دنده‌های شناور: الأضلاع السّائبة



قلب مریم



قنطوریون



قوش سرخ پا



قوش کوچک امریکایی



قلیماتیس باریک برگ

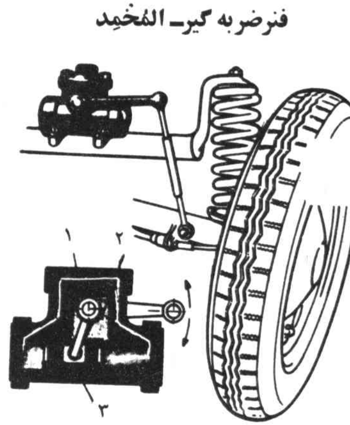


قوچ کوهی



قهوهٔ سودانی

## فنرضربه گیر ـ المُخمِد




ـ لوله‌های باریکی که در برابر جریان روغن مقاومت می‌کند: قنوات تحوّل دون جریان الزّیت

ـ روغن ذخیره: احتیاطيّ الزّیت

ـ پیستون: المکبس



فلامینگو



فلوموس



فندق شکن





فندقهٔ یک باله و دو باله



فنک نقره‌ای



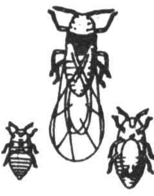
فوفل



فوکوس

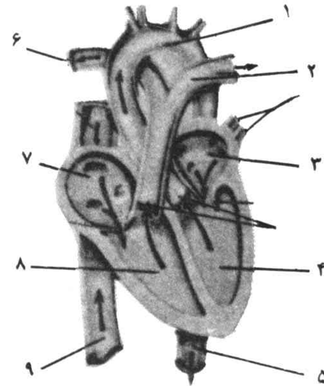


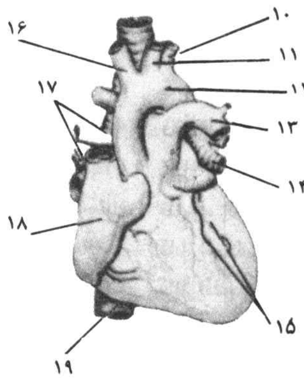
فنک

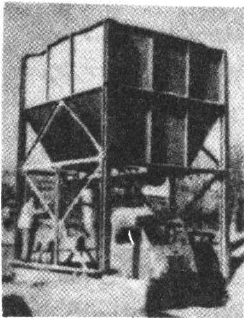


فیلوکسرا

## قلب (دل) ـ القلب



قیف آسیاب

۱ـ قوس آئورت: قوس الأَبهَر

۲ـ سرخرگ ششی: الأبهر الرّئويّ

۳ـ دهلیز چپ: الأذین الأیسر

۴ـ بطن چپ: البطین الأیسر

۵ـ سرخرگ آئورت: الأبهر

۶ـ سرخرگ ششی: الشّریان الرّئويّ

۷ـ دهلیزراست: الأذین الأیمن

۸ـ بطن راست: البطن الأیمن

۹ـ سیاهرگ میانتهی: الورید الأجوف

۱۰ـ سرخرگ زیر ترقوهٔ چپ: الشّریان التّحتر قويّ الأیسر

۱۱ـ سرخرگ سباتی چپ: الشّریان الوَدَجيّ الأیسر

۱۲ـ سرخرگ آئورت: الأبهر

۱۳ـ شریان ششی: الشّریان الرّئويّ

۱۴ـ نایژه‌ها: شُعَب الرّئة

۱۵ ـ رگهای تاجی: القنوات الإکلیلیّة

۱۶ ـ سرخرگی‌به نام (سرخرگ سرو بازو): الجذع الذّراعيّ الرّأسيّ

۱۷ـ شاخه‌های راست سرخرگ ششی: الفروع الیمنی للأبهر الرّئويّ

۱۸ـ دهلیز چپ: الأذین الأیسر

۱۹ـ بزرگ سیاهرگ زیرین: الورید الأجوف السّفليّ



**ق** /q/ ، القـاف. الحَرْفُ الـرّابِعُ والعِشْـرُوْنَ مِن الالفبـاءِ الفارِسِيَّةِ وَهيَ بِمثابَةِ ١٠٠ في حسابِ الجُمَّلِ.

**قاب** /qāb/ ١. الإطار، حِتار، شَنْبَر، البِزواز، بِرْوازُ الصُّورَة، الكَعْب، كَعْبَـة، حُوْق، الوَتَرَة، الـوَتِيْرَة ← چارچوب. ٢. طَبَقُ الطَّعـامِ ← دوری. ٣. الظَّهْـر، الغِمْدُ المِجْـذافِـيُّ القَرْنِيُّ التَّـرْكيبِ الّذي يُلْحِفُ جَناحَ الحَشَرَة مِـن غِمْدِيّاتِ الأَجْنِحَةِ، رَوْشَن، دُرْعَة.

**قاب‌انداز** /q.-andāz/ اللّاعِبُ بالكَعْب ← قمارباز.

**قاب‌انـدازی** /q.-a-i/ اللَّعْـبُ بالكَعْـبِ، مُقـامَرَة، لَعْبَـةُ العاشِقِ، لَعْبَةُ الكِعابِ.

**قاب‌باز** /q.-bāz/ ← قاب‌انداز، قمارباز.

**قاب‌بازی** /q.-b.-i/ ← قاب اندازی، قماربازی.

**قاب‌بالان** /q.-bālān/ (جانـ) مُغْمَدَاتُ الأَجْنِحَةِ.

**قاب دستمال** /q.-dastmāl/ مِمْسَح، مِمْسَحَـة، قَطِيْلَة، خِرْقَة.

**قاب‌ساز** /q.-sāz/ صانِعُ الكِعابِ، الأَطّار.

**قاب‌سازی** /q.-s-i/ ١. صانِـعُ الإطار، صانِـعُ الكِعاب. ٢. مَصْنَعُ الإطارِ.

**قاب ساعت** /q.-e-sā'at/ إطارُ السّاعَةِ.

**قاب قرآن** /q.-e-qor'ān/ مَحْفَظَةُ القُرْآنِ.

**قاب قانون** /q.-e-qānun/ الرُّقْمَة.

**قاب قمارخانه** /q.-e-qomār-xāne/ المُقامِرُ الماهِرُ.

**قاب گرفتن** /q.-gereftan/ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هُـ في إطارٍ.

**قابل** /qābel/ ١. القابِل. ٢. جَدِيْر، لائِق.

**قابل اجراء** /q.-e-ejrā/ قابِلٌ لِلتَّطْبِيْقِ.

**قابل احتراق** /q.-ehterāq/ ١. قابِلُ الإلْتِهابِ، مُلْتَهِب. ٢. (فز، شيمـ) سَرِيْعُ أو قابِلُ الإحْتِراقِ.

**قابل احترام** /q.-e-ehterām/ يَسْتَحِقُّ الإعْتِبارَ أو الإحْتِرامَ.

**قابل ارتجاع** /q.-e-ertejā'/ (فز) مُتَمَغِّط، مَطّاط.

**قابـل استفاده** /q.-e-estefāde/ مُمْكِنُ الإسْتِفـادَةِ مِنْهُ، مُمْكِنُ الإفادَةِ مِنْهُ.

**قـابل اصـلاح** /q.-e-eslāh/ مُمْكِـنُ إصْلاحِـهُ، خاضِـعٌ لِلتَّعْدِيْلِ، قابِلٌ لِلإصْلاحِ.

**قابل اطمینان** /q.-e-etminān/ ← قابل اعتماد.

**قابل اعتماد** /q.-e-e'temād/ يُوْثَقُ بِهِ، ثِقَـة، يُعْتَمَدُ عَلَيه، أُخْوِثِقَةٍ، أَمِيْن، مُؤْتَمَن، جَدِيْرٌ بالثِّقَةِ.

**قابل اغماض** /q.-e-eqmāz/ قابِلٌ لِلتَّرْكِ.

**قابل اكل** /q.-e-akl/ مَأْكُول.

**قابل امتداد** /q.-e-emtedād/ مَدُوْد، قابِلٌ لِلْمَدِّ.

**قابل انبساط** /q.-e-enbesāt/ مَمْدُوْد، قابِلٌ لِلْبَسْطِ.

**قابـل انتقاد** /q.-e-enteqād/ مُنْتَقَد، قابِلٌ لِلنَّقْـدِ، قابِلٌ لِلإنْتِقادِ.

**قابل انتقال** /q.-e-enteqāl/ المَنْقُول.

**قابل انحلال** /q.-e-enhelāl/ قابِلٌ لِلْحَلِّ.

**قابل انعطاف** /q.-e-en'etāf/ لَدْن، مَرِن، قـابِلٌ لِلتَّكَيُّفِ، طَوَوِيّة، إنْطِوائِيّة.

**قابل انعكاس** /q.-e-en'ekās/ قابِلٌ لِلإنْعِكاس.

**قابل انفجار** /q.-e-enfejār/ إنْفِجارِيّ، مُتَفَجِّر.

**قابل انقباض** /q.-e-enqebāz/ قابِلٌ لِلإنْقِباض.

**قابل بحث** /q.-e-bahs/ قابِلٌ لِلْجَدَلِ، عَلَيْـهِ نِزاعٌ، يِقْبِلُ الجَدَلَ.

**قابل بیان** /q.-e-bayān/ مُمْكِنُ التَّعْبِيْرِ عَنْهُ.

**قابل پرداختن** /q.-e-pardāxtān/ قابِلٌ لِلـدَّفْعِ، يَسْتَحِقُّ الدَّفْعَ.

**قابل تبديل** /q.-e-tabdil/ مُتَبَدِّل، مُتَغَيِّر، قابِلٌ لِلصَّرْفِ أو لِلتَّبْدِيْلِ.

**قابل تجزیه** /q.-e-tajziye/ مُتَجَزِّئ، قابِلُ التَّجَزُّؤ.
**قابل تحسین** /q.-e-tahsin/ مُعْجِب.
**قابل تحلیل** /q.-e-tahlil/ قابِلٌ لِلتَّحْلِيل.
**قابل تحمل** /q.-e-tahammol/ مُحْتَمَل «درد ~». أَلَمٌ مُحْتَمَلٌ.
**قابل تحویل** /q.-e-tahvil/ قابِلُ التَّحْوِيل.
**قابل تراکم** /q.-e-taräkom/ قابِلٌ لِلتَّكْثِيفِ أو التَّكاثُف.
**قابل ترکیب** /q.-e-tarkib/ قابِلٌ لِلتَّرْكِيب.
**قابل تغییر** /q.-e-taqyir/ قابِلٌ لِلتَّغْيِير، مُتَغَيِّر.
**قابل تقسیم** /q.-e-taqsim/ يَتَجَزَّأ، قابِلٌ لِلْقِسْمَةِ، يُقْسَمُ، قابِلٌ لِلإنْقِسام.
**قابل توجه** /q.-tavajjoh/ ۱ ← مهم. ۲ ← عمده.
**قابل حمل** /q.-e-haml/ مَنْقُول.
**قابل خواندن** /q.-e-xändan/ المَقْرُوء، يُقْرَأ.
**قابل خوردن** /q.-e-xordan/ مَأْكُول، يُؤْكَل.
**قابل درک** /q.-e-dark/ مَفْهُوم، يُفْهَمُ، مَعْقُول.
**قابل ذکر** /q.-e-zekr/ الجَدِيرُ بالذِّكْر.
**قابل ذوب** /q.-e-zowb/ قابِلٌ لِلذَّوَبان.
**قابل رؤیت** /q.-e-ro'yat/ مَنْظُور، مَرْئِيّ.
**قابل زراعت** /q.-e-zerä'at/ قابِلٌ لِلزَّرْع، زراعِيَّة، يُزْرَعُ.
**قابل زندگی** /q.-e-zendegi/ يُسْكَنُ، قابِلُ السَّكَن.
**قابل سکونت** /q.-e-sokunat/ صالِحٌ لِلسُّكْنَى.
**قابل عفو** /q.-e-afv/ يُغْفَرُ، يُغْتَفَرُ.
**قابل قبول** /q.-e-qabul/ مَقْبول، يُقْبَل، مُبَرَّر، مُمْكِنٌ قَبُولُهُ.
**قابل قسمت** /q.-e-qesmat/ ← قابل تقسیم.
**قابل قیاس** /q.-e-qiyäs/ قابِلٌ لِلْقِياس.
**قابل گرفتن** /q.-e-gereftan/ مُمْكِنٌ بُلُوغُهُ.
**قابلگی** /qäbelegi/ عِلْمُ الوِلادَةِ، قِبالَة، صِناعَةُ التَّوْلِيدِ، التَّوْلِيد.
**قابل مذاکره** /qäbel-e-mozäkere/ قابِلٌ لِلْمُفاوَضَةِ.
**قابل مصرف** /q.-e-masraf/ قابِلٌ لِلإسْتِهْلاک.
**قابل مقایسه** /q.-e-moqäyese/ ← قابل قیاس.
**قابل ملاحظه** /q.-e-moläheze/ نَظْرَةُ عَيْنٍ، جَدِيرٌ بالمُلاحَظَةِ، مَلْحُوظَة.
**قابلمه** /qäblame/ بُرْمَة، لَيَّة، تَنْجَرَة، طَنْجَرَة، جَفْنَة، دَسِيْعَة، حَلَّة، قِدْرُ الطَّبْخ.
**قابلمه‌ساز** /q.-säz/ صانِعُ القُدُور.
**قابلمه‌سازی** /q.-s.-i/ صُنْعُ القُدُور.
**قابلمه‌کاری** /q.-kari/ تَصْفِيح، تَمْوِيه.
**قابل نقض** /q.-e-naqz/ مَرْدُوْد، مَنْقُوض، يُنْقَضُ.
**قابل نمایش** /q.-e-nämäyeš/ تَمْثِيلِيّ، تِياتْرِيّ.
**قابله** /qäbele/ طَبِيْبَةُ الوِلادَة، قابِلَة، مُوَلِّدَة، دايَة.
**قابل یادآوری** /q.-e-yädävari/ قابِلٌ لِلذِّكْرِ، يَسْتَحِقُّ الذِّكْر.
**قابلیت** /q.-iyyat/ قابِلِيَّة، الكِفايَة، لِياقَة، إسْتِعْداد.
**قابلیت احتراق** /q.-iyyat-e-ehteräq/ قابِلِيَّةُ الإحْتِراق.
**قابلیت ارتجاع** /q.-iyyat-e-erteja'/ تَمَطُّط، مُرُوْنَة، إنْمِغاط، تَمَغُّط.
**قابلیت امتداد** /q.-iyyat-e-emtedäd/ مَمْدُوْدِيَّة، قابِلِيَّةُ المَدّ.
**قابلیت انبساط** /q.-iyyat-e-enbesät/ إنْبِساطِيَّة، قابِلِيَّةُ البَسْط.
**قابلیت انتقال** /q.-iyyat-e-enteqäl/ إيْصالِيَّة، تَوْصِيْلِيَّة.
**قابلیت انحلال** /q.-iyyate-e-enheläl/ (شیمـ) قابِلِيَّةُ التَّحْلِيْل.
**قابلیت انعطاف** /q.-iyyat-e-en'etäf/ (فز) لُدُوْنَة، مُرُوْنَة، إنْثِنائِيَّة، لُيُونَة.
**قابلیت انعکاس** /q.-iyyat-e-en'ekäs/ إنْعِكاسِيَّة، قابِلِيَّةُ الإنْعِكاس.
**قابلیت انقباض** /q.-iyyat-e-enqebäz/ (فز) قابِلِيَّةُ الإنْقِباض.
**قابلیت تبدیل** /q.-iyyat-e-tabdil/ قابِلِيَّةُ التَّحْوِيْل.
**قابلیت تراکم** /q.-iyyat-e-taräkom/ قابِلِيَّةُ التَّكْثِيْفِ أو التَّكاثُف، إنْضِغاط.
**قابلیت تقسیم** /q.-iyyat-e-taqsim/ قابِلِيَّةُ القِسْمَةِ أو الإنْقِسام، قابِلِيَّةُ التَّجْزِئَة، إنْقِسام.
**قابلیت تکاثف** /q.-iyyat-e-takäsof/ ← قابلیت تراکم.
**قابلیت تورق** /q.-iyyat-e-tavarroq/ الطَّرْوُقِيَّة، قابِلِيَّةُ التَّطْرِيْق.
**قابلیت داشتن** /q.-iyyat-dästan/ ← لیاقت داشتن.
**قابلیت قسمت** /q.-iyyat-e-qesmat/ ← قابلیت تقسیم.
**قابلیت مفتول شدن** /q.-iyyat-e-maftul-šodan/ قابِلِيَّةُ المَطْلِ، أَلْمَطِيْلِيَّة، مَمْطُولِيَّة.

**قابلیت نفوذ** /q.-iyyat-e-nofuz/ قابِلِیَّةُ النُّفاذِ.

**قابلیت واگذاری** /q.-iyyat-e-vägozäri/ (حقـ) قـابِلِیَّةُ التَّصَرُّفِ.

**قاپ زدن** /qäp-zadan/ ← ربودن.

**قاپیدن** /qäpidan/ اِخْتِطافاً / اِخْتَطَفَ هـ بِسُرْعَةٍ، زَقْفاً / زَقَفَ ـُ.

**قات** /qät/ (گیا) الجِرابِیَّة.

**قاتق** /qätoq/ إدام.

**قات قات** /qät qät/ قَزْقُ الدَّجاجَةِ.

**قات قات کردن** /q.-kardan/ بَطْبَطَةً / بَطْبَطَ البَطُّ، قَوْقاً / قاقَ ـُ وَقِيْقاً / قاقَ ـِ ت الدَّجاجَةُ، قَـوْقَأَةً / قَوْقَأَت الدَّجاجَةُ، قَزْقاً / قَزَقَ ـُ تِ الدَّجاجَةُ، زَبْطاً و زَبِيْطاً / زَبَطَ ـِ البَطُّ، نَقِيْقاً / نَقَّ ـِ ت الدَّجاجَةُ.

**قاتل ابیه** /qätel-abih/ (گیا) القَطْلَب، بِجّ.

**قاتی** /qäti/ مُخْتَلِط، مَخْلوط، مَمْزوج.

**قاتی‌پاتی** /q.-päti/ ← قاتی.

**قاتی‌پاتی کردن** /q.-p.-kardan/ ← قاتی کردن.

**قاتی شدن** /q.-šodan/ اِخْتَلَطَ، اِمْتَزَجَ.

**قاتـی کردن** /q.-kardan/ خَلْطاً / خَلَطَ ـِ، تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ، مُخالَطَةً / خالَطَ، مَزْجاً و مِزاجاً / مَزَجَ ـُ، كَرْكَبَةً / كَرْكَبَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّشَ.

**قاچ** /qäc/ ١. حِزَّةُ البِطِّيْخ، شَرْحَـة، الضِّلْعُ مِنَ البِطِّيْخَةِ، فَصُّ البُرْتُقالَةِ و أمْثالِها. ٢. قِطْعَة. ٣ ← شکاف، ترک.

**قاچاق** /qäcäq/ ١. سِلَعٌ مُهَرَّبَةٌ، سِلَـعُ تَهْرِيْبٍ. ٢. تَهْرِيْب، تِجارَةٌ مُحَرَّمَةٌ أو مُشِيْنَةٌ.

**قاچاقچی** /q.-ci/ مُهَرِّبُ المَحْظُوراتِ الجُمْرُكِيَّةِ، مُهَرِّب.

**قـاچـاقـچـی کـالاهـای ممنـوع** /q.-ci-ye-kälähä-ye-mamnu'/ مُهَرِّبُ المَحْظُوراتِ الجُمْرُكِيَّةِ.

**قاچاق شدن** /q.-šodan/ تَغَيَّبَ ← غیبت کردن.

**قاچاق کردن** /q.-kardan/ تَهْرِيْباً / هَرَّبَ، مُتاجَرَةً / تاجَرَ بالمُخَدِّراتِ.

**قاچاق مـواد مخدر** /q.-e-maväd-de-moxadder/ تِجارَةُ المُخَدِّراتِ.

**قاچاقی** /q.-i/ التَّهْرِيْبِيّ. ٢. بِشَكْلٍ تَهْرِيْبِيٍّ.

**قاچ خوردن** /qäc-xordan/ تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ، اِنْشِقـاقاً / اِنْشَقَّ.

**قاچ دادن** /q.-dädan/ ← قاچ کردن.

**قاچزین** /q.-e-zin/ رُمّانَة، عُجْرَة.

**قاچ قاچ** /q.-q./ قِطْعَة قِطْعَة، مُفَصَّص.

**قاچ کردن** /q.-kardan/ تَقْطِيْعاً / قَطَّعَ، تَمْزِيْقاً / مَزَّقَ، شَقّاً / شَقَّ ـُ.

**قاچ کروی** /q.-e-koravi/ اِسْفِيْنٌ كُرَوِيٌّ.

**قادر** /qäder/ قادِر، قَدِيْر، مُقْتَدِر.

**قادر شدن** /q.-šodan/ اِقْتِداراً / اِقْتَدَرَ، قَـدْراً و قُدْرَةً و مَقْدِرَةً / قَدَرَ ـِ تَقْدِيْراً / قَدَّرَ، اِسْتِطاعَةً / اِسْتَطاعَ، قُوَّةً / قَوِيَ يَقْوَى عَلَى، تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ مِنْ كذا، وُرُوْكاً / وَرَكَ ـِ عَلَى الأمْرِ، تَوْرِيْكاً / وَرَّكَ عَلَى الأمْرِ، هَرْداً / هَرَدَ ـِ.

**قادر کردن** /q.-kardan/ تَقْدِيْراً / قَدَّرَ، إقْداراً / أقْدَرَ.

**قار** /qär/ (گیا) الصُّعْد.

**قاراتاج** /qärätäj/ (گیا) خَرْنُوبُ الكِلابِ، أمُّ الكَلْبِ.

**قاراشمیش** /qäräšmiš/ المَخْلُوط، المَمْزُوج.

**قارت و قورت** /qärt-o-qurt/ غَوْغاء، هِياجٌ و مِياجٌ.

**قارچ** /qärc/ فِطْر، جـامُوس، دَسّاسَـة، كَوْكَـب، شَحْمَةُ الأرْضِ، عُزْهُون.

**قارچ آتش‌زنه** /q.-e-ätaš-zane/ (گیا) ← غاریقون بلوط.

**قارچ چمنی** /q.-e-camani/ (گیا) الأغارِيْقُون، غارِيْقُون، فَرْحانَة.

**قارچ خوراکی** /q.-e-xoräki/ (گیا) فُطْرٌ مَأْكُولٌ.

**قارچ خون‌بند** /q.-e-xunband/ (گیا) غاریقون بلوط.

**قارچ دنبلان** /q.-e-donbalän/ (گیا) الكَمْء، بَنـاتُ أوْبَر، فَقْعُ الذِّئْبِ.

**قارچ دنبلان فروش** /q.-e-donbalän-foruš/ الكَمّاء.

**قارچزار** /q.-zär/ (گیا) المَكْمَأة، مَفْطَرَة.

**قارچ زهری** /q.-e-zahri/ (گیا) خُبْزُ الغُرابِ.

**قارچ سرخ** /q.-e-sorx/ (گیا) الجَبْء.

**قارچ سمی** /q.-e-sammi/ (گیا) فُطْرٌ سامّ.

**قارچ صحرایی** /q.-e-sahrä'i/ (گیا) ← قارچ چمنی.

**قارچ قو** /q.-e-qu/ (گیا) الصُّوْفان.

**قارچ‌کش** /q.-koš/ مُبِيْدُ الفُطْرِ.

**قارچ معمولی** /q.-e-ma'muli/ (گیا) ← قارچ چمنی.

**قارچها** /q.-ha/ (گیا) فُطْرِيّات، بَناتُ عِزْهَون.

**قارچ هاگدار** /q.-e-hägdär/ (گیا) الصُّوْفان.

**قارچهای چمنی** /q.-hä-ye-camani/ (گیا) الغارِیقونِیّات.
**قارچهای دنبلان** /q.-hä-ye-donbalän/ (گیا) الکَمْئِیّات.
**قارچهای کفکی** /q.-hä-ye-kafaki/ (گیا) الهُلامِیّات.
**قارچی** /q.-i/ الفُطْرِيّ.
**قارساق** /qärsäq/ الفَنَک.
**قارقار** /qärqär/ نَعِیق، نَعْب، نَعِیب، الشُّحاج، الشَّحِیج، صَخِیْخ، غَقّ، قِنْقاء.
**قارقـار کردن** /qär-qär-kardan/ نَعِیْقاً و نُعـاقاً / نَعَقَ ـَ الغُرابُ، نَعِیْباً و نُعاباً / نَعَبَ ـَ الغُرابُ، شَحِیْجاً و شُحاجاً / شَحَجَ ـَ، غَقْغَقَةً / غَقْغَقَ الغُرابُ، نَغِیْقـاً و نُغاقاً / نَغَقَ ـِ الغُرابُ.
**قاروقور** /q.-o-qur/ ← غاروغور.
**قاروقور کردن** /q.-o-q.-kardan/ قَرِیْراً / قَرَّتْ ـُ بَطْنُهُ، قَرْقَرَةً / قَرْقَرَتْ.
**قارون شدن** /qärun-šodan/غِنًی و غَناءً و غُنْیاناً / غَنِيَ ـَ.
**قاروره** /qärure/ الحُنْجُود، الحُنْجُور، الحُنْجُورَة، مِبْوَلَة.
**قاره** /qärre/ قارَّة، یَبْس.
**قاره‌یی** /q.-yi/ القارِّيّ.
**قاری** /qäri/ القارِئ.
**قاز** /qäz/ (جانـ) ← غاز.
**قازایاغی** /qäzäyäqi/ (گیا) الأطْرِیال، الأطْـرِیْلال، رِجْلُ الغُـرابِ، جَـزَرُ الشَّیْطـانِ، الأُذَیْنَـة، اِکْتُـون، حَشِیْشَـةُ البَرَصِ، زُبَیْدان، رِعْيُ الإبِل، رَمْرام، سِرْفِل.
**قازایاغی‌ها** /q.-hä/ (گیا) المِزْمارِیّات.
**قازچرانی** /q.-caräni/ ← غازچرانی، غاز چرانیدن.
**قاز چرانیدن** /q.-caränidan/ ← غاز چرانیدن.
**قاش** /qaš/ ← قاچ.
**قاش زین** /q.-e-zin/ قَرَبُوْس السَّرْج.
**قاشق** /qäšoq/ مِلْعَقَة، قاشُوقَة [عم]، مِلْبَنَة مِغْرَفَة.
**قاشق پر** /q.-e-por/ مِلْعَقَةٌ مِلْء.
**قاشق چای‌خوری** /q.-e-cäy-xori/ مِلْعَقَةُ الشّاي.
**قاشق سـوپ‌خوری** /q.-e-sup-x./ مِلْعَقَةُ شُورَبَـةٍ، مِلْعَقَةُ المائِدَةِ.
**قاشقک** /q.-ak/ صَنْجَة، صَنّاجات، ساجات.
**قاشق مرباخوری** /q.-e-morabbä-xori/ مِلْعَقَةُ حُلْوٍ.
**قاصد** /qäsed/ ۱. قاصـد، مَبْعُوث، رَسول، بَرِیْـد، فَیْج، ناقِل، مُوَصِّـل، الوَخْي. ۲. (جانـ) خازِنُ البُنْـدُق، خازِنُ الجِلَّوْز.
**قاصد پاییزی** /q.-e-päyyzi/ (گیا) الیَغْضِیْد.
**قاصدک** /q.-ak/ (گیا) سِنُّ الأسَدِ، الهِنْدَب.
**قاصر** /qäser/ مُقَصِّر، مُتَأَخِّر.
**قاضی** /qäzi/ القاضِي، حـاکِم، حَکَم، حاتِـم، الحافِي، دَیّان، فَیْصَل، وافِه.
**قاضی خردسالان** /q.-ye-xordsälän/ قاضِي الأحْداثِ.
**قاضـی دادگاه بخـش** /q.-ye-dädgäh-e-baxš/ قاضِـي الصُّلْحِ.
**قاضی دادگاه شهرستان** /q.-ye-d.-e-šahrestän/ قاضِي المَحْکَمَةِ البَدائِیَّة.
**قاضی دادگاه نظامی** /q.-ye-d.-e-nezämi/ حاکِمُ مَحْکَمَةِ العَسْکَرِیَّةِ.
**قاضی شدن** /q.-šodan/ اِسْتِقْضاءً / أُسْتُقْضِيَ مج.
**قاضی عسکر** /q.-askar/ قاضِي الجُنْدِ.
**قـاضی کـردن** /q.-kardan/ اِسْتِقْضاءً / اِسْتَقْضَی هُـ السُّلْطانُ عَلَیْهِم.
**قاطاننقی** /qätänanqi/ (گیا) ظُفْر النَّسْر، کَفُّ العُقابِ.
**قاطبه** /qätebe/ کُلّ، جَمِیْع، جُمْلَة، عامَّة، قاطِبَة.
**قاطبهٔ مردم** /qätebe-ye-mardom/ عامَّةُ الشَّعْبِ.
**قاطر** /qäter/ (جانـ) البَغْل، البَغْلَة [نث]، نَغْل، الکَوْدَن، الکَوْدَنِيّ.
**قاطرچی** /q.-ci/ مُکارِيّ، بَغّال.
**قاطع** /qäte'/ ۱. قاطِـع، حاسِم، أخْسَـم، جِسْم، نـافِذ، المُصَمِّم، نَفّاذ، جـازِم، القاضِي، مُنْجِز، مُتَمِّـم، مِجْذام، مِجْذامَة، الجَرِیْش، مُزْمَئِـدّ، مُشَمِّر، شِمِیِّز، ضَرب، شَزْبَة [نث]، مِقْضاب، کَسُـوم، کَمِیْش، هَمَرَّج. ۲. بَتِّيّ، باتّ، فاصِل، قَطْعِيّ. ۳. (هنـ) القاطِع.
**قاطعانه** /q.-äne/ عَلَی نَحْوٍ حاسِمٍ.
**قاطع‌الطریق** /qäte'-ot-tariq/ اللِّص.
**قاطعیت** /q.-iyyat/ صَرامَة، شِدَّة، عارِضَة.
**قاطی** /qäti/ ← قاتی.
**قاطی‌پاطی** /q.-päti/ ← قاتی‌پاتی.
**قاطی شدن** /q.-šodan/ ← قاتی شدن.
**قاطی کردن** /q.-kardan/ ← قاتی کردن.

**قاعدگی** /qä'edegi/ مِيْعادُ المَرْأةِ، حَيْض.

**قاعده** /qä'ede/ ۱. مِعْيار، نَسَق، نِظام، قـاعِدَة، طَرِيْقَة، أُسْلُوب. ۲ ← حيض. ۳ ← (هنـ) قاعِدَة. ۴. أساس، أَصْل، بُنْيان.

**قاعدةً** /qä'edatan/ ۱. أساساً، أَصْلاً. ۲. مَعْمُولاً.

**قاعـده شدن** /q.-šodan/ حَيْضاً و مَحِيْضـاً و مَحَاضـاً / حاضَ ـِ و تَحَيُّضاً / تَحَيَّضَ و طَمْثاً / طَمَثَ ـِ و طَمُثَ ـُ ت المَرْأةُ، إقْراءٌ / أَقْرَأت المَرْأةُ.

**قاعـدة علامـات** /q.-ye-alämät/ قاعِـدةُ الإشارَاتِ أو العَلاماتِ.

**قاعدة كلى** /q.-ye-kolli/ مَبْدَأ، أَصْل، قاعِدةٌ عامَّةٌ، أَوَّلِيَّة.

**قافله** /qafele/ سَيَّارَة، العِيْر.

**قافله‌سالار** /q.-sälär/ رَئِيْسُ القافِلَةِ.

**قافيه** /qäfiye/ القافِيَة.

**قافيه‌پرداز** /q.-pardäz/ النَّظَّام، الشُّوَيْعِر.

**قافيه‌پردازى** /q.-p.-i/ سَجْع، تَقْفِيَة، تَسْجِيْع.

**قافيه‌پردازى كردن** /q.-p.-i-kardan/ سَجْعاً / سَجَعَ ـَ تَسْجِيْعاً / سَجَّعَ الكَلامَ، تَقْفِيَةً / قَفَّى الكَلامَ.

**قافيه‌دار** /q.-där/ المُقَفَّى.

**قافيه ساختن** /q.-säxtan/ تَقْفِيَةً / قَفَّى الكَلامَ.

**قافيه‌ساز** /q.-säz/ ← قافيه‌پرداز.

**قافيه تنگ آمدن** /q.-tang-ämadan/ العَجْزُ في الكَلامِ أو العَمَلِ.

**قاقا** /qäqä/ قَاقَا.

**قاقاليا** /qäqäliyä/ (گيا) القاقُلّ.

**قاقاليلى** /qäqälili/ ← قاقا.

**قاقل** /qäqol/ (گيا) القاقُلّ.

**قاقلى** /qäqoli/ (گيا) رِجْلُ الفُرُوْجِ، رِجْلُ الفُلُوس، مُلَّاح.

**قاقم** /qäqom/ (جانـ) القاقُم، القاقُوْم، اِبْنُ مُقْرِض.

**قالب** /qäleb/ قالِب، قالِـبُ أو لُقْمَةُ السَّبْكِ، أَمّ، أَزْنِيْك، أُوْرنِيْك، مِثال، مَسْطَرَة، جَثَّاء.

**قالب بتـن‌سازى** /q.-e-beton-säzi/ إنْشاءٌ هَيْكَلِيٌّ مُـؤَقَّتٌ لِدَغْمِ الخرسانَةِ المَصْبُوبَةِ.

**قالب‌پذيرى** /q.-paziri/ قابِلِيَّةُ الجَبْل.

**قالب پرچ** /q.-e-parc/ سابِدَةُ بِرْشام.

**قالب تر** /q.-e-tar/ قالِبُ [صَبّ] رَمْلِيٌّ.

**قالب‌تراش** /q.-taräš/ ← قالب‌ساز.

**قالب‌تراشى** /q.-t-i/ ← قالب‌سازى.

**قالـب تهى كـردن** /q.-tohi-kardan/ جَوْداً / جادَ ـُ بالنَّفسِ الأخِيْرِ ← مردن.

**قالب چكمه** /q.-e-cakme/ قالِبُ الجَزْمَة.

**قالب خشك** /q.-e-xošk/ قالِبُ الرَّمْلِ الجافُّ.

**قـالـب ريختـن** /q.-rixtan/ ← قـالـب‌ريـزى كـردن، قالب‌گيرى كردن.

**قالب ريخته‌گرى** /q.-e-rixte-gari/ المِسْبَكَة.

**قالب‌ريز** /q.-riz/ سَبَّاك، عامِلُ تَشْكِيْلِ القَوالِب.

**قالب‌ريزى** /q.-rizi/ قَوْلَبَة.

**قالب‌ريزى كردن** /q.-r.-kardan/ صَبّاً / صَبَّ ـُ في قالِبٍ، قَوْلَبَةً / قَوْلَبَ، سَبْكاً / سَبَكَ ـِ، تَسْبِيْكاً / سَبَّكَ، تَصْوِيْراً / صَوَّرَ، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ لَهُ شَكْلاً.

**قالب زدن** /q.-zadan/ ← قالب‌گيرى كردن.

**قالب‌زنى** /q.-zani/ ← قالب‌گيرى.

**قالب‌ساز** /q.-säz/ صانِعُ القَوالِب.

**قالـب‌سازى** /q.-s.-i/ ۱. صُنْعُ القَـوالِب. ۲. مَعْمَلُ صُنْعِ القَوالِب.

**قالب شنى** /q.-e-šeni/ قالِبُ رَمْلٍ.

**قالب صابون** /q.-e-säbun/ بُقْجَةُ صابون.

**قالب كردن** /q.-kardan/ ۱ ← قالب‌گيرى كردن. ۲. غَشّاً / غَشَّ ـُ في ثَمَنِ السِّلْعِ.

**قالب كفش** /q.-e-kafš/ جايِر، قالِبُ صُنْعِ الأحْذِيَةِ، قالِبُ الأحْذِيَة.

**قالب گرفتن** /q.-gereftan/ ← قالب‌گيرى كردن.

**قالب گلى** /q.-e-geli/ قالِبٌ تُرابِيٌّ.

**قالب‌گير** /q.-gir/ ← قالب‌ريز.

**قالب‌گيرى** /q.-g-i/ ۱. سَبْك، صَوْغ، صِيْغَة. ۲. مَسْبَك، مَعْمَلُ صَبّ.

**قالب‌گيرى زمينى** /q.-g.-i-ye-zamini/ القَوْلَبَةُ الأرْضِيَّةُ.

**قالب‌گيرى شده** /q.-g-i-šode/ الصَّوْغ و الصَّوْغَة.

**قالـب‌گيرى كـردن** /q.-g-i-kardan/ سَبْكاً / سَبَكَ ـُ الفِضَّةَ و نحوها، تَسْبِيْكاً / سَبَّكَ المَعْدِنَ، صِيْغَةً و صِياغَةً / صاغَ ـُ الشَّيءَ، صَبّاً/ صَبَّ ـُ في قالِبٍ.

**قالبى** /q.-i/ مُشَكَّلٌ في قَوالِبِ.

**قالپاق** /qälpäq/ غِطاءُ عَجَلَةِ السَّيّارَة، مِحْمَلُ الدُّلاب.

**قالپاق‌دزد** /q.-dozd/ سارِقُ أَغْطِيَةِ عَجَلاتِ السَّيّاراتِ.

**قالتاق** /qältäq/ المُحْتال ← حقه‌باز.

**قال‌چاق شدن** /qälcäq-šodan/ (عم) إِشْتعالاً / إِشْتَعَلَ النِّزاعُ، إِحْتِداداً / إِحْتَدَّ النِّزاعُ.

**قال‌چاق کردن** /qäl-cäq-kardan/ [عم] تَنازُعاً / تَنازَعَ، مُشاجَرَةً / شاجَرَ، مُنازَعَةً / نازَعَ.

**قال کردن** /qäl-kardan/ ← قال و قیل کردن، داد و فریاد کردن.

**قال‌گذاری** /q.-gozäri/ صَهْر ← غال‌گذاری.

**قال گذاشتن** /q.-gozäštan/ ۱. صَهْراً / صَهَرَ ـَ إِذابَةً / أَذابَ. ۲. تَعْطِيْلاً / عَطَّلَهُ.

**قالگر** /q.-gar/ صاهِرُ المَعادِنِ.

**قالگری** /q.-g-i/ البَوْتَقَة.

**قال و قیل** /q.-o-qil/ كَلامُ النّاسِ، الكَلامُ المُتَداخِلُ ← داد و فریاد.

**قال و قیل کردن** /q.-o-q.-kardan/ ← داد و فریاد کردن.

**قالی** /qäli/ سَجّادة، بِساط، الطُّنْفُسَة، الطِّنْفَسَة، الطِّنْفِسَة.

**قالی‌باف** /q.-bäf/ ناسِجُ السَّجّاداتِ.

**قالی‌بافی** /q.-b.-i/ نَسْجُ السَّجّاداتِ.

**قالی‌تکانی** /q.-takäni/ نَفْضُ السَّجّاداتِ.

**قالیچه** /q.-ce/ سَجّادَةٌ صَغِيْرَةٌ.

**قالی‌شوی** /q.-šuy/ غَسّالٌ أَو غاسِلُ السَّجّاداتِ.

**قالی‌شویی** /q.-š.-i/ ۱. غَسْلُ السَّجّاداتِ. ۲. شِرْكَةُ غَسْلِ السَّجّاداتِ.

**قالی‌فروش** /q.-foruš/ بائِعُ السَّجّاداتِ.

**قالی‌فروشی** /q.-f.-i/ بَيْعُ السَّجّاداتِ.

**قالیوبسیس** /qäliobsis/ القَرِيْضُ الأَحْمَر.

**قامت** /qämat/ القامَة، قَوام، قَدّ، قِمَّة، زَلَمَة، هَيْئَة، شَبْرَة، تَقْطِيْع.

**قامت بستن** /q.-bastan/ إِقامَةُ الصَّلوة، أَداءُ تَكْبِيْرَةِ الإِحْرامِ.

**قانتاریدس** /qantarides/ (جان) الذُّرّاح.

**قانع** /qäne'/ راضٍ، قانِع، القَنِع، القَنْعانُ من الرِّجال، مُكْتَفٍ.

**قانع شدن** /q.-šodan/ قَناعَةً / قَنَعَ ـَ، قَنَعاً / قَنِعَ ـَ بالشَّيءِ، إِقْتِصاراً / إِقْتَصَرَ على كذا، إِكْتِفاءً / إِكْتَفَى بِهِ، جَزْءاً / جَزَأَ ـَ وتَجَزُّءً / تَجَزَّءَ وإِجْتِزاءً / إِجْتَزَأَ بِكذا.

**قانع کردن** /q.-kardan/ إِقْناعاً / أَقْنَعَ، تَقْنِيْعاً / قَنَّعَ هُ، إِجْزاءً / أَجْزَأَ هُ بالشَّيءِ، تَجْزِئَةً وتَجْزِيْئاً / جَزَّأَ هُ بالشَّيءِ، إِدارَةً / أَدارَ عَقْلَهُ.

**قانع‌کننده** /q.-konande/ قاطِع، مُقْنِع.

**قانقرایا** /qänqaräyä/ (پز) ← غانغرایا

**قانون** /qänun/ ۱. قانُون، نامُوس، شَرِيْعَة، سُنَّة، قاعِدَة، دُسْتُور. ۲. (مس) القانُون.

**قانوناً** /qänunan/ شَرْعِيّاً، قانُوناً، قانُونِيّاً، عَلَى نَحْوٍ شَرْعِيٍّ.

**قانون احوال شخصی** /q.-e-ahväl-e-šaxsi/ قانُونُ الأَحْوالِ الشَّخْصِيَّةِ.

**قانون ارث** /q.-e-ers/ نِظامُ المِيْراثِ، نِظامُ الإِرْثِ.

**قانون اساسی** /q.-e-asäsi/ قانُونٌ دُسْتُورِيٌّ، الحُقُوقُ الدُّسْتُورِيَّة، دُسْتُور، دُسْتُورٌ جُمْهُورِيَّة.

**قانون الهی** /q.-e-elähi/ شَرِيْعَةٌ إِلٰهِيَّةٌ.

**قانون املاک** /q.-e-amläk/ تَشْرِيْعٌ عَقارِيٌّ.

**قانون بازرگانی** /q.-e-bäzargäni/ القانُونُ التِّجارِيّ.

**قانون بانکها** /q.-e-bänk-hä/ قانُونُ المَصارِف.

**قانون برنویی** /q.-e-bernuyyi/ ← اصل برنویی.

**قانون بقای جرم** /q.-e-baqä-ye-jerm/ قانُونُ بَقاءِ المادَةِ.

**قانون بودجه** /q.-e-budje/ قانُونُ المِيْزانِيَّةِ.

**قانون بین‌المللی** /q.-e-beyn-ol-melali/ قانُونُ الدُّوَلِيّ.

**قانون تجارتی** /q.-e-tejärati/ قانُونُ التِّجارَة.

**قانون تناوب** /q.-e-tanävob/ القانُونُ الدَّورِيّ.

**قانون توافقی** /q.-e-taväfoqi/ القانُونُ التَّوافُقِيُّ.

**قانون جاذبه** /q.-e-jäzebe/ قانُونُ الجاذِبِيَّةِ.

**قانون جزا** /q.-e-jazä/ قَوانِيْنُ الجَزاءِ.

**قانون جزایی** /q.-e-jazä'i/ قانُونُ العُقُوباتِ.

**قانون جنائی** /q.-e-jenä'i/ قانون العُقُوبات.

**قانون جنگل** /q.-e-jangal/ قانُونُ الغابِ.

**قانون داخلی** /q.-e-däxeli/ قانُونُ البِلادِ.

**قانون‌دان** /q.-dän/ قانُونِيّ، مُتَشَرِّع، فَقِيْه، رَجُلُ قانُونٍ، مُحامٍ.

**قانون دالتن** /q.-e-dälton/ (فز) قانُونُ الضَّغطِ الجُزئِيِّ لِدالْتون.
**قانون رسمی** /q.-e-rasmi/ قانُونٌ وَضعِيٌّ.
**قانون زراعت** /q.-e-zerä'at/ قانُونٌ زِراعِيٌّ.
**قانون زور** /q.-e-zur/ قانُونٌ ظالِمٌ أو جائِرٌ.
**قانون سطوح** /q.-e-sotuh/ قانُونُ السُّطُوحِ.
**قانون شرکتها** /q.-e-šerkathä/ قانُونُ الشَّرِكاتِ.
**قانون‌شکن** /q.-šekan/ خارِجٌ عَلَى القانُونِ، مُجرِم، الخارِقُ لِلْقانونِ، المُنْتَهِكُ لِلْقانُونِ.
**قانون‌شکنی** /q.-š-i/ خَرْقُ القانُونِ، اِنْتِهاكُ القانُونِ.
**قانون‌شناسی** /q.-šenäsi/ فَلْسَفَةُ التَّشرِيعِ.
**قانون طبیعت** /q.-e-tabi'at/ قانُونُ الطَّبِيْعَةِ.
**قانون طبیعی** /q.-e-tabi'i/ شَرِيعَةُ الضَّمِيرِ.
**قانون عرفی** /q.-e-orfi/ القانُونُ العادِيُّ.
**قانون غیرمدون** /q.-e-qeyre-modavvan/ قانُونُ عُرْفٍ.
**قانون فطری** /q.-e-fetri/ شَرِيعَةُ الضَّمِيرِ.
**قانون فیزیک** /q.-e-fizik/ قَوانِيْنُ الفِيْزِياءِ.
**قانون کار** /q.-e-kär/ تَشْرِيعُ العَمَلِ.
**قانون کردن** /q.-kardan/ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ قانُونِيّاً، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ الأمْرَ قانُونِيّاً.
**قانون کشاورزی** /q.-e-kešävarzi/ قانُونٌ زِراعِيٌّ.
**قانون کشور** /q.-e-kešvar/ شَرِيعَةُ البِلادِ.
**قانون کشوری** /q.-e-kešvari/ قانُونٌ مَدَنِيٌّ.
**قانون کلیسایی** /q.-e-kelisäyi/ القانُونُ الكَنَسِيُّ.
**قانون کیفری** /q.-e-keyfari/ قانُونُ العُقُوباتِ، قانُونُ الجِنايَةِ.
**قانون گدایان** /q.-e-gedäyän/ قانُونُ إسْعافِ الفُقَراءِ وإعالَتِهِم.
**قانون‌گذار** /q.-gozär/ واضِعُ القانُونِ، صاحِبُ الشَّرِيْعَةِ، فَقِيهٌ تَشْرِيعِيٌّ، مُقَنِّن، شارِع، سانُّ الشَّرِيْعَةِ، المُشَرِّع، المُشْتَرِع.
**قانون گذاردن** /q.-gozärdan/ ← قانون وضع کردن.
**قانون‌گذاری** /q.-gozäri/ تَقْنِيْن، تَشْرِيْعُ القَوانِيْنِ، اِشْتِراع، سَنُّ القَوانِيْن.
**قانون‌گذاری کردن** /q.-g.-kardan/ ← قانون‌وضع کردن.
**قانون گرانش عمومی** /q.-e-geräneš-e-omumi/ ← قانون گرانش نیوتن.
**قانون گرانش نیوتن** /q.-e-g.-e-neyoton/ قانُونُ «نيوتُن» لِلْجاذِبِيَّةِ.
**قانون گیلوساک** /q.-e-geylusäk/ (شیمــ) قانُونُ غِي لُوسّاك.
**قانون مالکیت** /q.-e-mälekiyyat/ قانُونُ المِلْكِيَّةِ.
**قانون مالی** /q.-e-mäli/ قانُونُ المالِيَّةِ.
**قانون مجازات** /q.-e-mojäzät/ ← قانون جزا.
**قانون مجازات عمومی** /q.-e-m.-e-omumi/ قانُونُ العُقُوباتِ.
**قانون محلی** /q.-e-mahalli/ القانُونُ المَحَلِّيُّ.
**قانون مدنی** /q.-e-madani/ قانُونٌ مَدَنِيٌّ.
**قانون مدون** /q.-e-modavvan/ حُقُوقُ التَّشرِيعِ.
**قانون مرور زمان** /q.-e-morure-zamän/ قانُونُ التَّقادُمِ.
**قانون مقدس** /q.-e-moqaddas/ الكُتُبُ القانُوْنِيَّة.
**قانون‌نامه** /q.-näme/ المَدْوَنَة، الدُسْتُور.
**قانون‌نویس** /q.-nevis/ مُقَنِّن، مُدَوِّنُ القَوانِيْنَ.
**قانون‌نویسی** /q.-n.-i/ التَّقْنِيْن، التَّقْعِيد.
**قانون وضع کردن** /q.-vaz'-kardan/ تَقْنِيناً / قَنَّنَ، شَرْعاً / شَرَعَ ـَ، اِشْتِراعاً / اِشْتَرَعَ، تَشْرِيعاً / شَرَّعَ، إصداراً / أصْدَرَ قانُوناً، تَشْنِيْناً / سَنَّنَ تَشْرِيْعاً.
**قانونی** /q.-i/ قانُونِيّ، شَرْعِيّ، رَسْمِيّ، اُصُولِيّ، الدُسْتُورِيّ، مُباح، مُحَلَّل.
**قانونی بودن** /q.-i-budan/ قانُونِيَّة.
**قانونی شدن** /q.-i-šodan/ تَوَثُّقاً / تَوَثَّق، تَصَدُّقاً / تَصَدَّق، جَوازاً / جازَ ـُ، صُحّاً وصِحَّةً وصَحاحاً / صَحَّ ـِ شَرْعاً.
**قانونی نبودن** /q.-i-nabudan/ عَدَمُ القانُونِيَّةِ.
**قانونیدن** /qanunidan/ ← قدیس‌سازی.
**قاووت** /qävut/ سَوِيْق.
**قاووت‌فروش** /q.-foruš/ بائِعُ السَّوِيق، العاكِي.
**قاه‌قاه** /qähqäh/ قَهْقَهَة ← قهقهه.
**قایق** /qäyeq/ مَرْكَب، زَوْرَق، بَلَم، بُوْصِيّ، جَرْم، شَخْطُورَة، صَنْدَل، مِعْبَرَة، مُعَدِّيَة، غَنْدُول، قارِب، ماعُون.
**قایق بادبان‌دار** /q.-e-bädbän-där/ ← قایق بادی.

**قایق بادی** */q.-e-bädi/* الشِّراعِیَّة.

**قایق باری** */q.-e-bäri/* الزَّوْرَقُ النّاقِل، صَنْدَل.

**قایق تفریحی** */q.-e-tafrihi/* الیَخْت.

**قایقچی** */q.-ci/* ← قایق‌ران.

**قایقران** */q.-rän/* رَبّانُ الصَّنْدَل، مُجَدِّفُ القارِب.

**قایق‌رانی** */q.-r.-i/* رُکُوبُ الزَّوارِق، تَجْدِیف.

**قایق‌رانی کردن** */q.-r.-i-kardan/* قَوْداً وقِیادَةً / قادَ یَقُودُ القارِبَ.

**قایق‌سواری** */q.-saväri/* رُکُوبُ الزَّوارِق.

**قایق سه بادبانی** */q.-e-se-bädbäni/* البَرْک [مَرْکَبٌ بِثَلاثَةِ صَوارٍ].

**قایق گزاره** */q.-e-gozäre/* المُعَدِّیَة.

**قایق ماهیگیری** */q.-e-mähigiri/* قارِبُ الصَّیْد.

**قایق موتوری** */q.-e-motori/* الزَّوْرَقُ المُوطُورِیّ، قارِبٌ مُوتُورِیّ.

**قایق نجات** */q.-e-nejät/* سَفِینَةُ إنْقاذ، مَرْکَبُ إنْقاذ، عَوّامَةُ التَّحذِیر، شَمَنْدُورَة [عم].

**قایق نیی** */q.-e-neyi/* مَقْطَف، قُفَّة.

**قائم** */qa'em/* ۱. القائِم، الواقِف، الثّابِت. ۲. (هنـ) الخَطُّ القائِم.

**قایم‌باشک** */qäyem-bäšak/* ← قایم موشک.

**قائم‌الزاویه** */qä'em-oz-zäviye/* (هنـ) قائِمُ الزّاوِیَة.

**قایم شدن** */qäyem-šodan/* ← پنهان شدن.

**قائم‌مقام** */qä'm-maqäm/* بَدِیل، بَدَل، کَفِیّ، نائِب.

**قائم‌مقام شدن** */q.-m.-šodan/* نَوْباً ومَناباً ونِیاباً / نابَ یَنُوبُ فی الأمْرِ عَن زَیْدٍ، قَوْماً وقَوْمَةً وقِیاماً وقامَةً / قامَ ـُـ مَقامَهُ.

**قایم کردن** */qäyem-kardan/* إبْطاناً / أبْطَنَ، إخْفاءً / أخْفَی ← پنهان کردن.

**قایم موشک** */q.-mušak/* لَعْبُ القِطَّةِ والفَأْرِ، الجُنابَة.

**قائمه** */qa'eme/* (هنـ) القائِمَة ← زاویه قائمه.

**قبا** */qabä/* القَباء، کِمْع.

**قباحت** */qabähat/* قَباحَة، شَناعَة.

**قباحت داشتن** */q.-däštan/* قُبْحاً وقَباحَةً / قَبُحَ ـُـ، «~ دارد»: کانَ قَبِیحاً، عَیْبٌ عَلَیکَ، عارٌ عَلَیکَ.

**قباد** */qobäd/* (جانـ) ← ماهی قباد.

**قباریس** */qabbäris/* (گیا) ← قباریش.

**قباریش** */qabbäriš/* (گیا) الکَبَر، الأَصَف.

**قباله** */qabäle/* ۱. قَبالَة، سَنَد، مُسْتَنَد، وَثِیقَة، صَکّ، شَهادَة، حُجَّة، ذِکْرُ الحَقّ، شَرْطِیَّة، مُبایَعَة، عَقْدُ التَّمْلِیک، عَقْدُ بَیْع، وِصْر، وَصِیر. ۲. القَبَلانِیَّة.

**قبالهٔ ازدواج** */q.-ye-ezdeväj/* شَهادَةُ زِواجٍ، صَکُّ زِواجٍ، کِتابُ زِواجٍ.

**قبالهٔ خرید** */q.-ye-xarid/* صَکُّ شِراءٍ.

**قبالهٔ عروسی** */q.-ye-arusi/* کِتابُ الزَّواجِ.

**قبالهٔ فروش** */q.-ye-foruš/* صَکُّ البَیْعِ.

**قباله نامچه** */q.-nämce/* ← قباله.

**قبالهٔ نکاح** */q.-ye-nekäh/* ← عقدنامه، قبالهٔ ازدواج.

**قباله‌نویس** */q.-nevis/* الصَّکّاک.

**قبر** */qabr/* القَبْر، مَزار، بَیْت، جَنَن، جِیْز، حُجْرَة، الدَّیْماس، رِیم، زَناء، صَوَّة، صَیِّر، ضَرِیح، لَحْد، وَتِیرَة، وَدْع، وَدِیع.

**قبراغ** */qebräq/* ← چالاک، چابک، فرز.

**قبرس** */qebres/* قِبْرِص.

**قبرستان** */qabrestän/* جَبّان، جَبّانَة، مَقْبَرَة، قَرافَة.

**قبرسی** */qebresi/* قِبْرِصِیّ.

**قبرکن** */qabr-kan/* حَفّارُ القُبُور، لَحّاد.

**قبرکندن** */q.-kandan/* حَفْراً / حَفَرَ ـِـ وضَرْحاً / ضَرَحَ ـَـ وتَضْرِیحاً / ضَرَّحَ القَبْرَ.

**قبرکنی** */q.-kani/* حَفْرُ القُبُورِ.

**قبض** */qabz/* ۱. الإیصال. ۲. القَبْض، ضِدُّ البَسْطِ. ۳. (فز) مُرُونَة، تَمَطُّط، اِنْمِغاط.

**قبض پرداخت** */q.-e-pardäxt/* اِسْتِمارَةُ إیصالٍ، بَراءَةُ ذِمَّةٍ مالِیَّة.

**قبض خرید** */q.-e-xarid/* الشُّشْنَة.

**قبض رسید** */q.-e-resid/* الإیصال، صَکُّ الإیصال، صَکُّ اِسْتِلام.

**قبض رسید کالا** */q.-e-r.-kälä/* القَسِیمَةُ الضّامِنَة.

**قبض روح شدن** */q.-e-ruh-šodan/* قَبْضاً / قُبِضَ مج ـِـ ت رُوحُهُ.

**قبض روح کردن** */q.-e-r.-kardan/* قَبْضاً / قَبَضَ ـِـ رُوحَهُ.

**قبض شدن** */q.-šodan/* ← یبس شدن.

**قبض کردن** /q.-kardan/ ← یبس کردن.
**قبض مبادله‌یی** /q.-e-mobädeleyi/ کَمْبِیالَةٌ صُوْرِیَّةٌ.
**قبض و بسط** /q.-o-bast/ القَبْضُ والبَسْطُ.
**قبضه** /qabze/ ۱. القَبْضَةُ مِنْ أيِّ شَيءٍ، قَبْضَةُ السَّيْفِ، مِقْبَض. ۲. التَّصَرُّف، المُلْک.
**قبضه کردن** /q.-kardan/ تَصَرُّفاً / تَصَرَّف، تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ.
**قبقاب** /qabqäb/ حِذاءٌ خَشَبِيٌّ.
**قبل** /qabl/ قَبْلَ.
**قبلاً** /q.-an/ سابِقاً، سَلَفاً، مُقَدَّماً.
**قبل‌التاریخ** /q.-at-tärix/ ماقَبْلَ التَّارِیْخِ، قَبْلَ التَّارِیخِ.
**قبل منقل** /qobol manqal/ أثاث.
**قبله** /qeble/ القِبْلَة، الکَعْبَة، العَجُوز.
**قبله‌گاه** /q.-gäh/ مَکانُ القِبْلَةِ، مِحْرابُ المَسْجِد.
**قبله‌نما** /q.-namä/ البُوصِلَة.
**قبلی** /qabli/ سابِق، مُتَقَدِّم، ماضٍ، سالِف.
**قبول** /qabul/ ۱. قَبُول، أَخْذ ۲. قَبُول، تَصْدِیْق، إِذْعان، اِنْقِیاد، إِقْرار، اِعْتِراف، تَسْلِیْم، اِسْتِجابَة، تَلْبِیَة، اِنْتِحال، اِعْتِناق. ۳. مَقْبُول، ناجِحٌ في الإمْتِحانِ.
**قبولاندن** /qabuländan/ تَقْبِیْلاً / قَبَّلَهُ الأَمْرَ.
**قبول شدن** /qabul-šodan/ ۱. قُبُولاً / قُبِلَ مج ـَ، وَفْقاً / وَفَقَ یَفِقُ الأَمْرُ. ۲. جَوازاً / جازَ ـُ الإمْتِحانَ، اِجْتِیازاً / اِجْتازَ الإمْتحانَ بِنَجاحٍ.
**قبول کردن** /q.-kardan/ ۱. اِتِّخاذاً / اِتَّخَذَ الشَّيءَ ۲. تَقَبُّلاً / تَقَبَّلَ، قُبُولاً / قَبِلَ ـَ، اِسْتِجابَةً / اِسْتَجابَ، تَلْبِیَةً / لَبَّی، رِضاً ورِضًی ورَضًی ورِضْواناً ومَرْضاةً، اِرْتِضاءً / اِرْتَضَی، تَسْلِیْماً / سَلَّمَ بالأَمْرِ، ذَعْناً / ذَعِنَ ـَ وإِذْعاناً / أَذْعَنَ لَهُ، رَضْخاً / رَضَخَ ـِ لِلْحَقِّ، قَنْعاً وقَناعَةً وقُنْعاناً / قَنِعَ ـَ، اِقْتِناعاً / اِقْتَنَعَ، اِنْقِیاداً / اِنْقادَلَهُ، اِسْتِکانَةً / اِسْتَکانَ، اِمْتِثالاً / اِمْتَثَلَ.
**قبول‌کننده** /q.-konande/ قابِل، مُوافِق.
**قبولی** /q.-i/ ۱. قَبُول ← پذیرش ۲. اِمْتِحانُ قَبُولٍ.
**قبه** /qobbe/ عَقْد، قَبْو، حُشَّة ← گنبد.
**قبه‌دار** /q.-där/ مُقَبَّب.
**قبیح** /qabih/ القَبِیْح، السَّیِّيء.
**قبیح شدن** /q.-šodan/ قُبْحاً وقَباحَةً وقُباحاً وقُبُوحاً وقُبُوحَةً / قَبُحَ ـُ، سَوْءاً وسَواءً / ساءَ ـُ.
**قبیح شمردن** /q.-šomordan/ اِسْتِقْباحاً / اِسْتَقْبَحَهُ.
**قبیح کردن** /q.-kardan/ تَقْبِیْحاً / قَبَّحَ.
**قبیل** /qabil/ ← مانند، همانند.
**قبیله** /qabile/ قَبِیْلَة، العَشِیْر، العَشِیْرَة، أُبْلَّة، أُرْمَة، بَدَنَة، بَطْن، جِیْل، جَدِیْلَة، جامِل، سِبْط، عَضر، عُزْمَة.
**قبیله‌یی** /q.-yi/ قَبِیْلِيّ، قَبِلِيّ، عَشِیْرِيّ، عَشائِرِيّ.
**قپان** /qapän/ القَبّان.
**قپاندار** /q.-där/ مُقَبِّن، کَیّال، القَبّانِيّ، وَزّان.
**قپان‌داری** /q.-d.-i/ قِبانَة، کِیالَة.
**قپان رومی** /q.-e-rumi/ المِیْزانُ القَبّانِيّ.
**قپان سطحه‌یی** /q.-e-satheyi/ مِیْزانٌ ذُو مِنَصَّةٍ أو طَبْلِیَّةٍ.
**قپی آمدن** /qopi-ämadan/ [عم] ← لاف زدن.
**قتل سیاسی** /qatl-e-siyäsi/ القَتْلُ السِّیاسِيُّ.
**قتل شبه‌عمد** /q.-e-šebhe-amd/ القَتْلُ شِبْهُ العَمْدِ.
**قتل عام** /q.-e-äm/ مَذْبَحَة، مَجْزَرَة، قَتْلُ ذَرِیْعٍ.
**قتل عمد** /q.-e-amd/ قَتْلٌ عَنْ تَعَمُّدٍ، قَتْلُ العَمْدِ، قَتْلٌ عَمْداً، قَتْلٌ مَقْصُودٌ.
**قتل غیرعمد** /q.-e-qeyre-amd/ قَتْلٌ دُوْنَ تَعَمُّدٍ، قَتْلٌ بِلاتَعَمُّدٍ أو خَطَأً، قَتْلٌ عَنْ غَیْرِ قَصْدٍ، قَتْلٌ غَیْرُ مَقْصُودٍ.
**قتل کردن** /q.-kardan/ ← کشتن.
**قتل‌گاه** /q.-gäh/ مَقْتَل.
**قتل نفس** /q.-e-nafs/ ۱. القَتْل ← کشتن. ۲ ← خودکشی.
**قحبگی** /qahbegi/ ← فاحشگی.
**قحبه** /qahbe/ ← فاحشه.
**قحط** /qaht/ ← قحط سالی، قحطی.
**قحط سال** /q.-säl/ قاحِط، القَحط، عامُ مَجاعَةٍ، سَنَةٌ مُجْحِفَة، سَنَةٌ غَبْراء، عامٌ کَلِبٌ، سَنَةٌ مَلْساء، الأُثْرَة، أَزْوَمَة، آفِکَة، أیّامُ الشَّحائِحُ أو التَّحارِیْق، البَقْعاء، جُبْلَّة، جَحِد، جَداع، الجارُود، الجارُوْدَة، جُرُز، جَرَز، جالِحَة، جائِحَة، جزمِس، حَسُوس، حاطُوم، حَطْمَة، الأَحامِس، المَحُوش مِنَ السِّنِیْنَ، الأَسْمَر، سَنِت، السَّنِیْت، مُسْنِت، مُسْنَفَة، شَصُوص، مُطْبِقَة، المُقَرْشَة، أَقْشَف، کَحْل، کَلاحِ [مبنی بر کسر]، القاشُور والقاشُورَة مِنَ الأَعْوامِ، النّاجِس، هَلَکَة، یَهْماء.

**قحطسالی** /q.-s.-i/ القَحْط، الجُوْع، المَجاعَة، سَنَة، جَدْب.

**قحطی** /q.-i/ الأَزْبَة، أَزْلٌ آزِل، أزام، الآزِمَة، الأَزْمَة، التَّغَب، جَحْد، شِتاء، شِصْب، الشَّصِيْبَة، شِياح، الضَّرَّاء، الضَّرَّة، عِمامَة، فَساد، قَحْل، كُلْبَة، لَزْبَة، مَحْل.

**قحطسالی شدن** /q.-s.-i-šodan/ قَحْطاً وقُحُوطاً / قَحِطَ ـَ وقُحِطَ مج العامُ، إِقْحاطاً / أَقْحَطَ، جَدْباً / جَدَبَ ـُ جَنْشاً / جَنَشَ ـِ المَكانُ، إِقْشِعْراراً / اِقْشَعَرَّت السَّنَةُ.

**قحط شدن** /q.-šodan/ ۱ ← قحطسالی شدن. ۲ ← کمیاب شدن.

**قحطی** /q.-i/ ۱ ← قحطسالی. ۲ ← کمیابی.

**قحطیزده** /q.-i-zade/ ۱. جَدْب، أَجْدَب، جَدِيْب، جَدُوْب، مَجْدُوْب، القاحِط. ۲. الجائِع، الجَوْعان.

**قحف** /qehf/ القِحْف.

**قد** /qod(d)/ ۱. (عم) ← متکبر. مغرور. ۲. لَجُوج، عَنِيْد ← یک دنده.

**قد** /qad/ ۱ ← اندازه، قدر، مقدار. ۲. القامَة، الطُّوْل، قَوام، طُوْلُ القامَةِ، الشِّبْر ← قامت.

**قداره** /qaddāre/ ← غدّاره.

**قداس** /qoddās/ [عندَ المَسِيْحِيِّيْنَ] قُدّاس.

**قدبلند** /qad-boland/ طَوِيْلُ القامَةِ.

**قدح** /qadah/ كَأْس، قَدَح، قَصْعَة، صَحْفَة، المِغْجَز، طاس، طاسَة، سُلطانِيَّة، هَجِيْر، هَجْم.

**قدحساز** /q.-sāz/ صانِعُ الأَقْداحِ، القَدّاح.

**قدحسازی** /q.-s.-i/ صُنْعُ الأَقْداحِ، القِداحَة.

**قدح مریم** /q.-e-maryam/ (گیا) قَصْعَةُ الماءِ، سُرَّةُ الأَرْضِ.

**قد دادن** /qad-dādan/ ← رسیدن.

**قدر** /qadr/ ۱. القَدْر، قِياس. ۲. الحُرْمَة، الوَقار، كِبَر، كُبْر، اِعْتِبار، اِعْتِداد، السَّجْحَة، دَرَجَة، كَثْر، يَدْ. ۳. (نجـ) قَدْر، مَرْتَبَة، جِرْم.

**قدر** /qadar/ ۱. القَدْر ← اندازه. ۲. القَدَر، الأَمْرُ الإِلٰهِيّ.

**قدر بصری** /qadr-e-basari/ (نجـ) الجِرْمُ البَصَرِيّ.

**قدرت** /qodrat/ قُدْرَة، اِقْتِدار، مَقْدُرَة، قُوَّة، أَمْر، بَأْس، جَبَرُوْت، جُهْد، مَجْهُود، حُكْم، حَكَمَة، حَيْل، سَيْطَرَة، سُلْطان، سُلْطَة، بِسْطَة، سُؤْدَد، شَوْكَة، صَوْلَة، الطّائِلَة، الطَّوْق، طاقَة، اِسْتِطاعَة، ظِلّ، مَنَعَة، اِمْكان، مَكانَة، مُكْنَة، مَكُنَة، نُفُوذ، وُسْع، هَيْمَنَة، يَد.

**قدرتابشسنجی** /qadr-tābešsanji/ (نجـ) القَدْرُ الإِشْعاعِيّ.

**قدرت اجرایی** /qodrat-e-ejrāyi/ قُوَّةٌ تَنْفِيْذِيَّة.

**قدرت انفجاری** /q.-e-enfejāri/ قُدْرَةٌ تَفْجِيْرِيَّةٌ.

**قدرت برقی** /q.-e-barqi/ قُدْرَةٌ كَهْرَبائِيَّةٌ.

**قدرت تولید** /q.-e-towlid/ طاقَةُ الإِنْتاجِ.

**قدرت خرید** /q.-e-xarid/ القُوَّةُ الشِّرائِيَّةُ.

**قدرت دادن** /q.-dādan/ تَخْوِيْلاً / خَوَّلَهُ سُلْطَةً.

**قدرت داشتن** /q.-dāštan/ قَدْراً وقُدْرَةً مَقْدِرَةً ومَقْدُرَةً ومِقْداراً / قَدَرَ ـِ، اِقْتِداراً / اِقْتَدَرَ، اِسْتِطاعَةً / اِسْتَطاعَ.

**قدرت دریایی** /q.-e-daryāyi/ القُوَّةُ البَحْرِيَّةُ.

**قدرت دفاع** /q.-e-defā'/ قُدْرَةُ الدِّفاعِ.

**قدرت سیاسی** /q.-e-siyāsi/ سُلْطَةٌ سِياسِيَّةٌ.

**قدرتطلب** /q.-talab/ اِنْتِهازِيّ.

**قدرتطلبی** /q.-t-i/ الاِنْتِهازِيَّة.

**قدرت غیرقانونی** /q.-e-qeyr-e-qānuni/ قُوَّةٌ غَيْرُ شَرْعِيّ.

**قدرت قانونی** /q.-e-q/ القُوَّةُ القانُونِيَّةُ، القُوَّةُ الشَّرْعِيَّةُ.

**قدرت مرکزی** /q.-e-markazi/ السُّلْطَة.

**قدرت مطلقه** /q.-e-motlaqe/ سُلْطَةٌ مُطْلَقَةٌ أوكامِلَةٌ.

**قدرت نظامی** /q.-e-nezāmi/ السُّلْطَةُ العَسْكَرِيَّةُ.

**قدرت نمایی** /q.-namāyi/ اِسْتِعْراضُ العَضَلاتِ، اِظْهارُ القُدْرَةِ والقُوَّةِ.

**قدرت هوایی** /q.-e-havā'i/ القُوَّةُ الجَوِّيَّةُ.

**قدرت یافتن** /q.-yāftan/ قُوَّةً / قَوِيَ يَقْوَى، قَدْراً وقُدْرَةً ومَقْدِرَةً ومَقْدُرَةً ومِقْداراً / قَدَرَ ـِ تَقادُراً / تَقادَرَ الرَّجُلانِ.

**قدردان** /qadr-dān/ ← قدرشناس.

**قدردانستن** /q.-dānestan/ عِرْفَةً وعِرفاناً وعِرْفاناً ومَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِ قَدْرَهُ

**قدردانی** /q.-dāni/ ← قدرشناسی.

**قدردانی کردن** /q.-d.-kardan/ تَقْدِيْراً / قَدَّرَهُ اِسْتِحْساناً / اِسْتَحْسَنَ.

**قدرشناس** /q.-šenās/ الشّاكِر.

**قدرشناسی** /q.-š-i/ الشُّكْر، التَّقْدِير.

**قدرظاهری** /q.-e-zāheri/ (نجـ) الجِرْمُ الظّاهِرِيُّ.

**قدرعکسی** /q.-e-aksi/ (نجـ) الجِرْمُ الفُوتُو غْرافِي.

**قدرمطلق** /q.-e-motlaq/ ۱. (رضـ) ذاتُ الحَدِّ. ۲. (نجـ) النُّصوعُ المُطْلَقُ لِلنَّجْمِ.
**قدرناشناس** /q.-näšenäs/ غَيْرُ شاكِرٍ.
**قدرناشناسی** /q.-n.-š.-i/ عَدَمُ الشُّكْرِ، عَدَمُ التَّقْدِيرِ.
**قدرنهادن** /q.-nehädan/ مُراعاةً / رَاعَى الرَّجُلَ، اِلْتِفاتاً / اِلْتَفَتَ إلَيهِ.
**قدری** /q.-i/ قَلِيْلاً ← کمی.
**قدریه** /qadariyye/ القَدَرِيَّة.
**قدس** /qods/ ۱. قُداسَـة، القُدْس. ۲. القُدْس، بَيْـتُ المُقَدَّس.
**قدسی** /q.-i/ المُقَدَّس.
**قدعلم کردن** /qad-alam-kardan/ قَوْماً وقَوْمَـةً وقِياماً وقامَةً / قامَ يَقُومُ ← برخاستن.
**قدغـن** /qadaqan/ مُحَرَّم، مَمْنُـوع، مَحْظُور، حَظْـر، مَوْقُوف، مَحْجَـر، حَدَد، حَرَج، تَحْرِيْم، نَهْـو، نَهْي، مَنْع، نُهْيَة، مَنْهِيٌّ عَنْهُ.
**قدغـن کردن** /q.-kardan/ تَحْرِيْجاً / حَرَّجَ وإِخْـراجاً / أَحرَجَ عَلَيهِ الأَمْرَ، تَحْرِيْماً / حَرَّمَ، حَظْراً / حَظَرَ ـُ مَنْعاً / مَنَعَ ـَ نَهْياً / نَهَى يَنْهَى هـُ.
**قدقدک** /qodqodak/ (گيا) السَّنا البَرِّيّ، بَشْمَة.
**قدکشیدن** /qad-kešidan/ طُوْلاً / طالَ ـُ اِسْتِطـالَةً / اِسْتَطَالَ، اِرْتِفـاعاً / اِرْتَفَعَ، بَسْقـاً / بَسَقَ ـُ نُمُوّاً / نَمايَنْمُو.
**قدکشیده** /q.-kešide/ باسِق، عالٍ، مُرْتَفِع.
**قدکوتاه** /q.-kutäh/ قَصِيْرُالقامَةِ، قُزْعَـة، قِزْم، قَزِم، قَزَم، دَمِيْم.
**قدم** /qadam/ القَدَم، خُطْوَة.
**قدم برداشتن** /p.-bardäštan/ خَطْواً / خَطَاـُ اِخْتِطاءً / اِخْتَطَى.
**قدم دو** /q.-do/ العَدْوُالوَئِيْد.
**قدم دوکردن** /q.-d.-kardan/ عَدْوَالوَئِيدِ / عَدَايَعْدُو.
**قدم رنجه کردن** /q.-ranje-k/ تَشْرِيْفاً / شَرَّفَ إلَى.
**قدم زدن** /q.-zadan/ مَشْياً وتِمْشاءً / مَشَى ـِ تَمْشِيَةً / مَشَّى، سَيْراً وتَسْياراً ومَسِيْراً و مَسِيْرَةً وسَيْرُورَةً / سارَـِ.
**قدم شمـار** /q.-šomär/ عَدّادُالخُطَـى، مِقْياسُ مَسـافَةِ السَّيْرِ.
**قدمگاه** /q.-gäh/ مَكانُ وَضْعِ القَدَمِ، المَكـانُ الّذي وَصَلَهُ النَّبِيُّ أوأَحَدُ الأَئِمَّةِ.
**قدم گذاشتن** /q.-gozaštan/ وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ.
**قدوس** /qoddus/ القُدُّوس، القَدُّوس.
**قدوسیت** /q.-iyyat/ القَداسَة.
**قدوقامت** /qad-o-qämat/ قَدُّوقامَة، تَقْطِيْع.
**قدومـه** /qoddume/ (گيا) التُّـوْذَرِيّ، التَوْذَرِيْـج، حُرْفُ الماءِ، سَمّارَة، التُّوْذَرِيّ، فُجْلُ الجِمال.
**قدومهٔ بدل** /q.-ye-badal/ (گيا) ← قدومهٔ کوهی.
**قدومهٔ شهری** /q.-ye-šahri/ (گيا) أَلِيْسَمٌ بَرِّيّ.
**قـدومهٔ کـوهـی** /q.-ye-kuhi/ (گيـا) أَنْدَلُسِيَّـة، زَهْـرَةُ الأَنْدَلُس.
**قدونیمقد** /qad-o-nim-qad/ الطَّوِيْلُ والقَصِيْرُ.
**قدیس** /qeddis/ القِدِّيس، القِدِّيْسَة.
**قدیس سازی** /q.-säzi/ تَطْوِيْب.
**قدیفه** /qadife/ قَطِيفَة، مِنْشَفَة.
**قدیم** /qadim/ القَدِيْم، قُدام، قُدْمُوس.
**قدیم وندیم** /q.-o-nadim/ ← قديم.
**قدیمی** /q.-i/ ۱. القَدِيـم، السّالِف، العَتِيْـق، أَوَّلِيّ، أَصْلِيّ، بَدائِيّ. ۲. مُحافِظ، مُتَأَخِّـرٌ في الآراءِ، رَجْعِيّ. ۳. أَنْتِيْكَة، أَثَرٌ قَدِيمٌ. ۴. تَلِيْدِيَّة، كَلاسِيَّة.
**قدیمی شدن** /q.-i-šodan/ عِتْقاً / عَتَقَ ـُ عَتاقَةً / عَتُقَ ـُ قِدَماً وقَدامَةً / قَدُمَ ـُ الشَّيءُ.
**قر** /qor/ ← غُر.
**قر** /qer/ هَزّ، هَزُّ الخُصُورِ والصُّدُورِ.
**قرآن** /qorän/ القُرْآن، الإمام.
**قرآن‌خوان** /q.-xän/ قارِئُ القُرْآنِ.
**قرآن‌خوانی** /q.-x.-i/ قَراءَةُ القُرْآنِ.
**قرابادین** /qaräbädin/ الأَقْرَباذِين.
**قرابت** /qaräbat/ القَرابَة، القُرْب، السَّبَب.
**قرابت سببی** /q.-e-sababi/ القَرابَةُ السَّبَبِيَّةُ.
**قرابت نسبی** /q.-e-nasabi/ قَرابَةُ عَصَبٍ.
**قرابه** /qarräbe/ الباطِيَة، دَمْجانَة، دامِجانَة، جَوْنَة.
**قرابین** /qaräbin/ القَرَبِيْنَة، غَدّارَة.
**قرار** /qarär/ ۱. اِسْتِقْرار، القَرار. ۲. حُكْم، عَهْد، مِيْثاق، قَرار، مَوْعِد، وَعْد، قَيْد، شَرْط، نَصّ.

**قرار آهنگری** /q.-e-ähangari/ قالِبُ الطَّرْقِ.

**قراراعادهٔ دادخواست** /q.-e-e'äde-ye-däd-xäst/ قَرارُالإحالَةِ.

**قرار بستن** /q.-bastan/ تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ ← عهد بستن، پیمان بستن.

**قرار پهن کن** /q.-pahn-kon/ مِطْرَقَةٌ مُسَطَّحَةٌ.

**قرارتوقیف** /q.-e-toqif/ قَرارُحَجْزٍ.

**قرارداد** /qarärdäd/ قُونْتْراتُو، كُنْتْراتُو، تَعاقُد، عَقْد، تَعَهُّد، عَهْد، اِتِّفاقِيَّة، اِتِّفاق، مَوْثِق، مِيْثاق، مُقاوَلَة، قَبالة.

**قرارداد اجتماعی** /q.-e-ejtema'i/ العَقْدُ الاِجْتِماعِيّ.

**قراردادِاستخدام** /q.-e-estexdam/ عَقْدُ الاِسْتِخْدام.

**قراردادبستن** /q.-bastan/ عَقْداً / عَقَدَ ـِ اِتِّفاقاً، تَعاقُداً / تَعاقَدَمَعَهُ، مُعاقَدَةً / عاقَدَ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ، مُكافَلَةً / كافَلَ.

**قراردادجوانمردانه** /q.-e-javänmardäne/ اِتِّفاقِيَّةُ الجِنْتِلْمانِ.

**قراردادخانوادگی** /q.-e-xänevädegi/ اِتِّفاقٌ أومِيْثاقٌ عائِلِيٌّ.

**قراردادخصوصی** /q.-e-xosusi/ عَقْدٌ عُرْفِيٌّ.

**قراردادرسمی** /q.-e-rasmi/ عَقْدٌ رَسْمِيٌّ. عَقْدٌ نِظامِيٌّ.

**قراردادصلح** /q.-e-solh/ مُعاهَدَةُ السَّلامِ أوالصُّلْحِ.

**قراردادعینی** /q.-e-eyni/ العَقْدُ العَيْنِيُّ.

**قراردادقانونی** /q.-e-qänuni/ عَقْدٌ شَرْعِيٌّ.

**قراردادقضایی** /q.-e-qazä'i/ العَقْدُ القَضائِيُّ.

**قراردادن** /q.-dädan/ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ اِجْتِعالاً / اِجْتَعَلَ، تَصْيِيْراً / صَيَّرَ، إسكاناً / أَسْكَنَ، تَسْكِيْناً / سَكَّنَ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ، إحْلالاً / أَحَلَّ، إنْزالاً / أَنْزَلَ، وَضْعاً ومَوْضِعاً ومَوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ.

**قراردادی** /q.-dädi/ ۱. اِقْطاعِيّ، اِلتِزامِيّ، اِتِّفاقِيّ، تَعاقُدِيّ، عُرْفِيّ، مُتَّفَقٌ عَلَيه. ۲. اِصْطِلاحِيّ. ۳. تَقْلِيْدِيّ. ۴. مُؤْتَمَرِيّ.

**قرارداشتن** /q.-däštan/ قَراراً / قَرَّ ـِ اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ.

**قراردریافت** /q.-e-daryäft/ قَرارُ التَّحْصِيْل.

**قراردم باریک** /q.-e-dambärik/ المِخْراز.

**قرارشدن** /q.-šodan/ تَقْرِيْراً / قُرِّرَمج، تَقَرُّراً / تَقَرَّرَ.

**قرارظنی** /q.-e-zanni/ (قا) التَّظْلِيْم.

**قرارقطعی** /q.-e-qat'i/ قَرارٌ حاسِمٌ.

**قرارکیفری** /q.-e-keyfari/ شَرْطٌ جَزائِيّ.

**قرارگاه** /q.-gäh/ المَقَرّ.

**قرارگذاشتن** /q.-gozäštan/ ۱. تقْرِيْراً / قَرَّرَ، مُواعَدَةً / واعَدَهُ، ضَرْباً / ضَرَبَ يَضْرِبُ المَوْعِدَ. ۲. تَدْوِيْناً / دَوَّنَ شَرْطاً.

**قرارگرفتن** /q.-gereftan/ قَراراً / قَرَّ ـِ اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ بالمكان، ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ فى المَكانِ، سُكُوناً / سَكَنَ ـُ طَوْداً / طادَ ـُ لَوْقاً / لاقَ ـُ لِيْقاً ولِياقةً ولَياقاً ولَيَقاناً / لاقَ ـِ نُتُوطاً / نَتَطَ ـِ الشَّيءُ.

**قرارمجرمیت** /q.-e-mojremiyyat/ حُكْمُ الجَرِيْمَةِ.

**قرارمحکومیت** /q.-e-mahkumiyyat/ قَرارُ إدانَةٍ.

**قرارملاقات** /q.-e-moläqät/ مَوْعِد، مِيْعاد، مُواعَدَة.

**قرارملاقات گذاشتن** /q.-e-m.-gozäštan/ مُواعَدَةً / واعَدَهـ.

**قرارمنع تعقیب** /q.-e-man'-e-ta'qib/ (قا) رَدُّالدَّعْوَى، قَرارُمَنْعِ مُحاكَمَةٍ.

**قرارموقتی** /q.-e-movaqqati/ قَرارٌ تَمْهِيْدِيّ.

**قرارومدار** /q.-o-madär/ العَهْدُ، المِيْثاق.

**قراضه** /qoräze/ ۱. حُطام، نَفاياتُ الحَدِيْدِ، نُفايَةٌ، دَشْت. ۲. القَدِيْمَة.

**قراقروت** /qaräqorut/ الخُثارَةُ السَّوْداء.

**قران** /qerän/ (نجـ) قِـران، الاِقْتِران، اِقْتِرانُ جِرْمَيْنِ سَماوِيَّيْنِ أو أكْثَرَ عِنْدَ دَرَجَةٍ واحِدَةٍ مِنْ مِنْطَقَةِ البُرُوْجِ.

**قرانیا** /qaräniyä/ (گیا) القَرانيا، القُرْنُوس.

**قراول** /qarävol/ دَيْدُبان، دَيْدَب، حارِس. ← نگهبان.

**قرائت خانه** /qerä'at-xäne/ كُتُبْخانَـة، دارُالمُطالَعَـةِ، دارُالكُتُبِ.

**قرائت کردن** /q.-kardan/ قَرْأً وقِراءَةً وقُرْآناً / قَرَأَ ـُ مُطالَعَةً / طالَعَ، تِلاوَةً / تَلا ـُ.

**قربان دهانت** /qorbän-e-dahänat/ لافُضَّ فُوكَ.

**قربان رفتن** /q.-raftan/ تَفْدِيَةً / فَدَّى بِنَفْسِهِ.

**قربانگاه** /q.-gäh/ مَذْبَح، مَسْلَخ.

**قربانگاه کلیسا** /q.-g.-e-kelisä/ مَذْبَحُ الهَيْكَل، مِحْراب، هَيْكَلُ الكَنِيْسَةِ.

**قربانی** /q.-i/ ۱. قُرْبان، ضَحِيَّة، أُضْحِيَّة، ذَبِيْحَة، أَضْحاة،

أضحَى، التَّقدِمَة، شَبَر، نُسك، نَسِيْلَة، مَجْنِيٌّ عَلَيهِ. ۲. نَحر، ذَبْح.

**قربانی کردن** /q.-i-kardan/ تَقرِبَةً وتَقريباً / قَرَّبَ القُرْبانَ لِلّهِ، ذَبْحاً وذَبَحاناً / ذَبَحَ ـَ تَقدِيماً / قَدَّمَ ذَبِيْحَةً، تَضْحِيَةً / ضَحَّى بالشَّاةِ، بَذْلاً / بَذَلَ ـُ نَفْسَهُ، تَذْكِيَةً / ذَكَّى، ذَكاءً وذَكاً / ذَكَا ـُ الذَّبِيْحَةَ، نَحْراً / نَحَرَ ـَ هـُ.

**قرت** /qort/ جُرْعَة.

**قرتی** /qerti/ مُتَفرْنِج ← ژیگولو.

**قرتی‌بازی** /q.-b`zi/ تَفَرْنُج.

**قرچ‌قروچ** /qerec-qoruc/ ← غِرِچ غُرُچ.

**قردمانا** /qordomänä/ (گیا) الحَسارَة.

**قرشمال** /qerešmäl/ ← غرشمال، کولی.

**قرص** /qors/ ۱. مُبْرَم، مُحْكَم، ثابِت، راسِخ، رَصِيْف، القَوِيّ. ۲. قُرْص الدَّواءِ.

**قرص خورشید** /q.-e-xoršid/ قُرْصُ الشَّمْسِ.

**قرص کمر** /q.-e-kamar/ حَبُّ بَلاذُر، البَلاذُرِيّ، كابُلِيّ.

**قرص نان** /q.-e-nän/ رَغِيْفُ الخُبْزِ، الشُّوايَة.

**قرص نعناع** /q.-e-na'nä'/ قُرْصُ النَّعْناعِ.

**قرض** /qarz/ عارِيَة، عارِيَّة، عارَة، قِرْض، خَبْل.

**قرض پرداختن** /q.-pardäxtan/ أطْفَأَ دَيْناً، سَدَّدَ قَرْضاً.

**قرض‌الحسنه** /q.-ol-hasane/ القَرْضُ الحَسَن، عارِيَة، سَلَف، قِرْضٌ بِلافائِدَةٍ.

**قرض دادن** /q.-dädan/ دَيْناً / دانَ ـِ إدانَةً / أدانَ، إقْراضاً / أقْرَض، إعارَةً / أعارَ.

**قرض‌دار** /q.-där/ المَدْيُون.

**قرض دهنده** /q.-dahande/ مُعِيْر، مُقْرِض، دائِن.

**قرض سوخت شده** /q.-e-suxt šode/ دَيْنٌ عادِمٌ أوْ هالِكٌ.

**قرض کردن** /q.-kardan/ ← قرض گرفتن.

**قرض گرفتن** /q.-gereftan/ دَيْناً / دانَ ـِ اِسْتِدانَةً / اِسْتَدانَ، اِسْتِقْراضاً / اِسْتَقْرَضَ، اِقْتِراضاً / اِقْتَرَضَ، اِسْتِعارَةً / اِسْتَعارَ، تَسَلُّفاً / تَسَلَّفَ، اِسْتِلافاً / اِسْتَلَفَ.

**قرض گیرنده** /q.-girande/ مُسْتَعِيْر، مُقْتَرِض.

**قرض وصول کردن** /q.-vosul-kardan/ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ دَيْناً.

**قرض و قوله** /q.-o-qule/ ← قرض، وام.

**قرض و قوله کردن** /q.-o-q.-kardan/ ← وام گرفتن، قرض گرفتن.

**قرضهٔ داخلی** /q.-e-ye-däxeli/ قِرْضٌ داخِلِيٌّ.

**قرضهٔ دولتی** /q.-e-ye-dowlati/ قِرْضٌ حُكُومِيٌّ.

**قرضهٔ ملی** /q.-e-ye-melli/ قِرْضٌ أهْلِيٌّ.

**قرضهٔ ممتاز** /q.-e-ye-momtäz/ دَيْنٌ مُمْتازٌ.

**قرضی** /q.-i/ دَيْن، نَسِيْئَة.

**قرطاس بازی** /qertäs-bäzi/ ← کاغذبازی.

**قرطم** /qortom/ (گیا) القِرْطِم، القُرْطُم.

**قرع** /qar'/ البالُوْن، دُبّاء.

**قرع و انبیق** /q.-o-anbiq/ (شیمـ) ← انبیق، قرع.

**قرعه** /qor'e/ القُرْعَة، نُحْيَة.

**قرعه زدن** /q.-zadan/ ← قرعه کشیدن.

**قرعه‌کشی** /q.-keši/ سَحْبُ القُرْعَةِ، سَحْب، اِقْتِراع.

**قرعه کشیدن** /q.-kešidan/ ← قرعه‌کشی کردن.

**قرعه‌کشی کردن** /q.-keši-kardan/ سَهْماً / سَهَمَ ـَ هـ اِسْهاماً / أسْهَمَ بَيْنَ الشُّرَكاء، سِهاماً ومُساهَمَةً / ساهَمَ، تَساهُماً / تَساهَمَ الرَّجُلانِ، إقْراعاً / أقْرَعَ بَيْنَ القَوْمِ، تَقارُعاً / تَقارَعُوا، اِقْتِراعاً / اِقْتَرَعُوا عَلَى، قِراعاً ومُقارَعَةً / قارَعَ هـ إلْقاءً / ألْقَى قُرْعَةً، سَحْباً / سَحَبَ ـَ بالقُرْعَةِ، تَداقّاً / تَداقَّ الرَّجُلانِ.

**قرق** /qoroq/ المَحْجَر ← قدغن.

**قرقاول** /qarqävol/ (جانـ) التُّذْرُج، التَّذْرَج.

**قرقاول‌ها** /q.-hä/ (جانـ) التَّذْرُجِيّات.

**قرقر شکم** /qorqor-e-šekam/ زَغْوَزَةُ المَصارِيْن، أنِيْض، كَرْكَرَة، نَحِيْح.

**قرقر کردن** /q.-kardan/ ۱. قَرْقَرَةً / قَرْقَرَ البَطْنُ، تَصْوِيْتاً / صَوَّتَ البَطْنُ، نَقِيْقاً / نَقَّ ـِ الضُّفْدَعُ، نَقْنَقَةً / نَقْنَقَ الضُّفْدَعُ، نُبُوضاً ونَبَضاناً / نَبَضَ ـِ ت الأمْعاءُ، نَحِيْحاً / نَحَّ ـِ. ۲. تَمَزْمُراً / تَمَزْمَرَ، تَذَمُّراً / تَذَمَّرَ.

**قرقره** /qerqere/ البَكْرَة، مِكَبّ، وَشِيْعَة، لَفِيْفَة، مَنْجُور، خِنْزِيْرَة، مُوْم الحائِك.

**قرقرهٔ القا** /q.-ye-elqä/ مِلَفُّ حَثٍّ أو مُحاثَّةٍ.

**قرقرهٔ ترامـوای** /q.-ye-terämväy/ ← اِسْتِنْجَةُ التِّرامِ، ذِراعٌ بَرْقِيّ.

**قرقرهٔ رومکورف** /q.-ye-romkorf/ قرقرهٔ القا.

**قرق کردن** /qoroq-kardan/ إحْماءً / أحْمَى المَكانَ.

**قرقی** /qerqi/ (جانـ) باشَق، حَدَأة، السُّرْنُوف.

**قرلی** /qerelli/ (جانـ) قِرِلّی، قاوَند، مُلاعِبُ ظِلِّه، خاطِفُ ظِلِّه.

**قرمز** /qermez/ ۱. أحْمَرُ اللَّوْنِ، القانِي. ۲. (جانـ) ← قرمز دانه.

**قرمزدانه** /q.-däne/ (جانـ) دُودُ الصَّبّاغِينَ، القِرْمِز، القِرْمِزيّة.

**قرمز شدن** /q.-šodan/ تَوَرُّداً / تَوَرَّدَ، اِحْمِراراً / اِحْمَرَّ.

**قرمز کردن** /q.-kardan/ تَوْرِيْداً / وَرَّدَ، تَحْمِيْراً / حَمَّرَ، قَرْمَزَةً / قَرْمَزَ الشَّيءَ.

**قرمز معدنی** /q.-e-ma'dani/ قِرْمِزَيْت، أَنْتِيْمُونٌ طَبِيْعِيٌّ.

**قرمزی** /q.-i/ حُمْرَة، حَمَار، إحْمرار.

**قرمساق** /qoromsäq/ القَوّاد.

**قرمه** /qorme/ لَحْمٌ مَفْرُومٌ يُحْفَظُ لِلضَّرُوْرَة.

**قرمه‌سبزی** /q.-sabzi/ مَرَقُ الخَضْرَاواتِ.

**قرمه کردن** /q.-kardan/ قَرْماً / قَرَمَ ـُ اللَّحْمَ.

**قرن** /qarn/ القَرْن، جِيْل.

**قرنباد** /qoranbäd/ (گیا) كَرَوْيا.

**قرنبوش** /qaranbuš/ (گیا) أَصابِعُ العَرُوْسِ.

**قرنطینه** /qarantine/ المَحْجِرُ الصِّحِّيّ، الحَجْرُ الطِّبِّيّ أو صِحِّيّ، كُرَنْتِيْنَة، كُوْرَنْتِيْنا.

**قرنطینه کردن** /q.-kardan/ حَجْراً وحَجْراناً / حَجَرَ ـ صِحِّيّاً.

**قرنفل** /qaranfol/ (گیا) القَرَنْفُل.

**قرنفل ابیض** /q.-e-abyaz/ (گیا) آس، رَيْحانٌ شامِيٌّ، رَنْد.

**قرنفل بری** /q.-e-barri/ (گیا) قَرَنْفُلٌ بَرِّيٌّ.

**قرنفل بستانی** /q.-e-bostäni/ (گیا) ← فرنجمشک.

**قرنفل چینی** /q.-e-cini/ (گیا) ← گل میخک، میخک.

**قرنفلی** /q.-i/ القَرَنْفُلِيّ.

**قرنفلیان** /q.-i-yän/ (گیا) القَرَنْفُلِيّات.

**قرنون** /qarnun/ (گیا) اللَّحْلاح، الشَّوْكَةُ الصَّفْراءِ.

**قرنیز** /qarniz/ طُنُف، زَيْف، إفْرِيْز، كُورْنِيْش [عم].

**قرنیهٔ چشم** /qarniye-ye-cašm/ (پز) القَرْنِيَّة.

**قروت** /qorut/ الإقْط، الأقْط.

**قروش** /qoruš/ البِرْش.

**قروض جنگ** /qoruz-e-jang/ دُيُونُ الحَرْبِ.

**قر و غمزه** /qer-o-qamze/ الهَزُّ والغَمْز.

**قر و غمزه آمدن** /q.-o-q.-ämadan/ ← غر و غمزه آمدن.

**قر و فر** /q.-o-fer/ ۱ ← غر و غمزه ۲. تَهَنْدُم.

**قرون وسطائی** /qorun-e-vostä'i/ قُرُوْسَطِيّ.

**قرون وسطی** /q.-e-vostä/ القُرونُ الوُسْطَى.

**قره پازی** /qarepäzi/ (گیا) بِستُّ الحُسْنِ.

**قره قاز** /qare-qäz/ (جانـ) الغاق والغاقَة.

**قره قاط** /qare-qät/ (گیا) عِنَبِيَّة.

**قره قاف** /q.-qäf/ (گیا) الخَوْلَنْجان.

**قره قوش** /q.-quš/ (پز) الوَرَمُ الغُرْقُوبِيُّ.

**قره کل** /q.-kol/ القَرَكُوْل.

**قره نی** /q.-ney/ مِزْمار، يَـرَاعَة، ماصُول، أُرْغُـن، أَرْغُول، زَمْخَر، نَقِيْب.

**قریب** /qarib/ ← نزدیک.

**قریب‌الوقوع** /q.-ol-voqu'/ وَشِيْكُ الوُقُوع، مُحْدِق.

**قریحه** /qarihe/ طَبْع، ذَوْق، سَلِيْقَة، الغَرِيْزَة.

**قرین** /qarin/ قَرِيْب، نِدّ، مُصاحِـب، صَدِيْق، تِرْب، لِدَة، الشَّرْج، الشُّرْخ.

**قرین شدن** /q.-šodan/ إقْراناً / أَقْرَنَ، تَقارُناً / تَقارَنَ الرَّجُلان، اِسْتِقْراناً / اِسْتَقْرَنَ لَهُ، مُقارَنَةً / قارَنَ هـ.

**قرین کردن** /q.-kardan/ قَرْناً / قَرَنَ ـِ، إقْراناً / أَقْرَنَ، تَقْرِيْناً / قَرَّنَ.

**قرینه** /qarine/ ۱. قَرِيْنَة، عَلامَة، سِياقُ الجُمْلَةِ. ۲. (رضـ) العَكْسِيّ. ۳. (هنـ) التَّماثُل.

**قرینهٔ قانونی** /q.-ye-qänuni/ (حقـ) القَرِيْنَة.

**قز** /qaz/ القَزّ.

**قزاق** /qazzäq/ قُوْزاق.

**قزاقی** /q.-i/ القُوْزاقِيّ.

**قزحسان** /qazahsän/ مُتَقَزِّحُ اللَّونِ.

**قزحسانی** /q.-i/ التَّقَزُّحُ اللَّوْنِيّ.

**قزل‌آلا** /qezel-älä/ الأُطْرُوْط، التَّرُوْتَة.

**قزل قرت** /q.-qort/ ← كوفت كارى، زغنبوت.

**قزن قفلی** /qazan-qofli/ إبْزِيْم، اِبْزِيْن، بُكْلَة.

**قستوس** /qestus/ (گیا) اللّاذَ.

**قسط** /qest/ نَجْم، دُفْعَة، قِسْط.

**قسط** /qost/ (گیا) إهْلال قُسطا.

**قسطبندی** /qest-bandi/ التَّقْسِيط.

**قسطبندی کردن** /q.-b.-kardan/ تَقْسِيطاً / قَسَّطَ، نُجُوماً / نَجَمَ ـ الدَّيْنَ، تَقْمِيحاً / قَمَّحَ.

**قسط تلخ** /qost-e-talx/ (گیا) قُسْطُ المُرّ.

**قسطی** /qesti/ تَقْسِيط [ـ خرید کرد: إشْتَرَى بالتَّقْسِيطِ].

**قسم** /qasam/ قَسَم، حَلْف، حِلْفان، يَمِين.

**قسم** /qesm/ ۱. النَّصِيب، السَّهْم، الجُزْء. ۲. القِسْم، جِنْس، نَوْع، صِنْف، شَكْل، شاكِلَة، الوَجْه، فَنّ، فَنَن.

**قسمت** /qesmat/ ۱. جُزْء، نُبْذَة، قِسْم، فِرْق. ۲. حِصَّة، نَصِيب، سَهْم، سُهْمَة، وَزِيعَة، سَوْط. ۳. نَصِيب، قِسْمَة، قُرْعَة ← سرنوشت. ۴. تَقْسِيم، تَجْزِئَة.

**قسمت‌پذیر** /q.-pazir/ ← قابل قسمت، قابل تقسیم.

**قسمت‌پذیرفتن** /q.-paziroftan/ ← قسمت شدن.

**قسمت‌پذیری** /q.-paziri/ إنْقِسام.

**قسمت شدن** /q.-šodan/ تَقَسُّماً / تَقَسَّمَ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ، إنْقِساماً / إنْقَسَمَ.

**قسمت شده** /q.-šode/ مُقَسَّم، مَقْسُوم، مُجَزَّأ، قَسِيم، مَشْطُور.

**قسمت عمده** /q.-e-omde/ أغْلَب، مُعْظَم.

**قسمت کردن** /q.-kardan/ تَجْزِئَةً / جَزَّأ، تَقْسِيماً / قَسَّمَ، قَسْماً / قَسَمَ ـِ مُقاسَمَةً / قاسَمَ، إقْتِساماً / إقْتَسَمَ، تَقاسُماً / تَقاسَمَ، مُحاصَّةً / حاصَّ، إحْصاصاً / أحَصَّ، تَجَزُّءاً / تَجَزَّءَ القَوْمُ الشَّيءَ، شَطْراً / شَطَرَ ـُ تَفْصِيلاً / فَصَّلَ الشَّيءَ، فَلْجاً / فَلَجَ ـُ.

**قسمت کننده** /q.-konande/ مُقَسِّم، شاطِر، مُنَصِّف.

**قسم خوردن** /qasam-xordan/ إقْساماً / أقْسَمَ، تَأْدِيَةً / أدَّى اليَمِينَ، حَلْفاً وحَلِفاً ومَحْلُوفاً ومَحْلُوفَةً ومَحْلُوفاءَ / حَلَفَ ـِ باللّهِ.

**قسم دادن** /q.-dädan/ إسْتِقْساماً / إسْتَقْسَمَهُ باللّهِ، تَحْلِيفاً / حَلَّفَ، إسْتِحْلافاً / إسْتَحْلَفَ.

**قسم دروغ** /q.-e-doruq/ حَلْفٌ كاذِبٌ.

**قسم نامه** /q.-näme/ شَهادَةٌ خَطِّيَّةٌ بِقَسَمٍ.

**قشر** /qešr/ القِشْر ← پوست، پوسته.

**قشر الکترونی** /q.-e-elekteroni/ غِلافٌ إلِكْتِرُونِيٌّ.

**قشر بستن** /q.-bastan/ قَشْراً / قَشِرَ ـَ تَلَبُّساً / تَلَبَّسَ بِقِشْرَة.

**قشربندی** /q.-bandi/ ۱. تَلْبِيس بِقِشْرَة. ۲. تَلَبُّس بِقِشْرَة ۳. التَّطَبُّق، التَّراصُف. ۴. المُطابَقَة.

**قشر جامد زمین** /q.-e-jämed-e-zamin/ ← سنگکره.

**قشری** /q.-i/ ۱. القِشْرِيّ. ۲. سَطْحِيّ، ظاهِرِيّ.

**قشقرق** /qešqereq/ ← غشغرق.

**قشلاق** /qešläq/ المَشْتَى.

**قشنگ** /qašang/ وَسِيم، حُلْو، جَمِيل، حَسَنُ الصُّورَة، بَهِيّ، الباهِي.

**قشنگ کردن** /q.-kardan/ تَحْسِيناً / حَسَّنَ، تَزْيِيناً / زَيَّنَ، تَجْمِيلاً / جَمَّلَ، وَشْياً وشِيَةً / وَشَى يَشِي، زَخْرَفَةً / زَخْرَفَ، هَنْدَمَةً / هَنْدَمَ، نَقْشاً / نَقَشَ ـُ الشَّيءَ، تَظْرِيفاً / ظَرَّفَ، نَمْنَمَةً / نَمْنَمَ.

**قشنگی** /q.-i/ حَلاوَة، جَمال، حُسْن، وَسامَة، هِنْدام، هَنْدَمَة.

**قشو** /qašow/ مِحَسَّة، مِحَشَّة، مِحَكَّة، الفَرْجَن، الفِرْجَون.

**قشو کردن** /q.-kardan/ فَرْجَنَةً / فَرْجَنَ الدّابَّةَ.

**قشون** /qošun/ جَيْش ← لشکر.

**قشون‌کشی** /q.-keši/ حَمْلَة.

**قص** /qas/ (پز) القَصّ.

**قصاب** /qassäb/ قَصّاب، جَزّار، ذَبّاح، لَحّام، ساطِر، مُشَقِّص، ظَلّام، قَدّام، قَرارِي، قاصِب، هَبْهَبِيّ، هَشْهاس، ياسِر.

**قصابی** /q.-i/ قِصابَة، جِزارَة.

**قصاص** /qesäs/ قِصاص، عِقاب، مِثال، قَوَد.

**قصاص کردن** /q.-kardan/ إقْتِصاصاً / إقْتَصَّ مِنْ غَرِيمِهِ، تَقاصّاً / تَقاصَّ القَوْمُ، وَتْراً وتِرَةً / وَتَرَ يَتِرُ فلاناً، ثَأْراً / ثَأَرَ ـَ القَتِيلَ وبالقَتِيلِ، إثْآراً / أثْأَرَ واتِّثاراً / إتَّأَرَ مِنْهُ، إمْثالاً / أمْثَلَ الحاكِمُ فُلاناً مِنْ فُلانٍ، تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ مِنْهُ.

**قصب الرمل** /qasab-or-raml/ (گیا) الغَزّار.

**قصبه** /qasabe/ ۱. القَصَبَة. ۲. (پز) عَظْمُ المَيْكَعَة.

**قصد** /qasd/ ۱. قَصْد، هَدَف، غَرَض، نِيَّة، عَزْم، جَزْم، بَتّ، مَرْمَى، سَأْو، شَكْل، صَدَد، طِيَّة، عُرْضَة، قُبْل، الوَخْي، الوَخْي، وَجْه، وَكْد، هَمّ، هِمَّة، هَوْء، يَمام. ۲. دَخِيلَةُ المَرْءِ، باطِنُ ونِيَّةُ المَرْءِ. ۳. عَمْد. ۴. الصُّمات، مَعْنَى.

**قصد داشتن** */q.-dāštan/* ← قصد کردن.

**قصد کردن** */q.-kardan/* قَصْداً / قَصَدَ ـِ عُزْماً ومَعْزَماً وعَزِيْماً وعَزَمَةً وعَزِيْمَةً وعُزْماناً / عَزَمَ ـِ الأَمْرَ وعَلَيهِ، نَوَاةً ونِيَّةً ونِيَةً / نَوَى يَنْوِي، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، جَزْماً / جَزَمَ عَلَى الأَمْرِ، هَدْفاً / هَدَفَ ـِ وإهْدافاً / أَهْدَفَ إلَى كَذا، أَمّاً / أَمَّ ـُ تَأَمُّماً / تَأَمَّمَ هـ تَأْمِيْماً / أَمَّمَ، اِئْتِماماً / اِئْتَمَّ، إجْذاماً / أَجْذَمَ عَلَيهِ، تَحَجِّياً / تَحَجَّى الشَّيءَ، تَحْدِيْداً / حَدَّدَ إلَيهِ و لَهُ، ذرواً / ذَرَا ـُ إلَيهِ، إرادَةً / أَرادَ، سَعْياً / سَعَى ـَ إليه، سَمْتاً / سَمَتَ ـُ الشَّيءَ، سَمْداً / سَمَدَ ـُ هـ سُمُوماً / سَمَّ ـِ إلَيهِ، عَكْماً / عَكَمَ ـِ لِمَكانٍ كَذا، تَعَمُّداً / تَعَمَّدَ الأَمْرَ، غَزْواً / غَزا ـُ انْتِياباً / اِنْتابَ هـ وَخْياً / وَخَى يَخِي، تَوْخِيَةً / وَخَّى و تَوَخِّياً / تَوَخَّى و تَأَخِّياً / تَأَخَّى الأَمْرَ، وَكْداً / وَكَدَ يَكِدُ الشَّيءَ، تَيْمِيْماً / يَمَّمَ.

**قصدی** */q.-i/* عَمْدِيّ، تَعَمُّدِيّ.

**قصر** */qasr/* قَصْر، إيْوان، سَراي، عَرْش، مِحْصَن.

**قصور** */qosur/* نَبْو، نُبُوّ، تَقْصِيْر.

**قصور کردن** */q.-kardan/* ← کوتاهی کردن.

**قصه** */qesse/* قِصَّة، قَصَص، قِصِيْصَة، حِكايَة، حَدِيْث، رِوايَة، أُسْطُوْرَة، مَثَل.

**قصه پرداز** */q.-pardaz/* ← قصه گوی.

**قصه پردازی** */q.-p.-i/* ← قصه گفتن.

**قصهٔ پریان** */q.-ye-pariyān/* خُزَعْبِل، خُزَعْبَلَة، خَزَعْبَل.

**قصهٔ کوتاه** */q.-ye-kutāh/* الحِكايَةُ القَصِيْرَةُ، نادِرَة.

**قصه گفتن** */q.-goftan/* رِوايَةٌ / رَوَى ـِ القِصَّةَ، تَرَوِّياً / تَرَوَّى القِصَّةَ.

**قصه گوی** */q.-guy/* الرّاوِي، رَاوِيَة، راوِي القِصَّة، القَصّاص، قاصّ.

**قصه گویی** */q.-g.-i/* رِوايَةُ القِصَّةِ.

**قصه نویس** */q.-nevis/* قِصَصِيّ، مُؤَلِّفُ قِصَصٍ، كاتِبُ القِصَّةِ.

**قصیده** */qaside/* القَصِيْدَة.

**قصیده ساختن** */q.-sāxtan/* قَصْداً / قَصَدَ ـِ و تَقْصِيْداً / قَصَّدَ و إقْصاداً / أَقْصَدَ الشّاعِرُ.

**قصیده سرا** */q.-sarā/* ناظِمُ القَصائِد.

**قصیل** */qasil/* الزَّرْع.

**قضا** */qazā/* ۱ ← قضاوت. ۲ ← سرنوشت.

**قضا شدن** */q.-šodan/* اِنْقِضاءٌ / اِنْقَضَى.

**قضا کردن** */q.-kardan/* قَضاءٌ / قَضَى يَقْضِي الصَّلاةَ، تَأْدِيَةٌ / أَدَّى الصَّلاةَ.

**قضاوت** */qezāvat/* حُكْم، قَضاء، حَتْم، كِتاب، الدِّين، دَيْنُونَة، فَصْلٌ في الخُصُوماتِ، لِزام.

**قضاوت کردن** */q.-kardan/* قَضاءٌ و قَضْياً و قَضِيَّةً / قَضَى يَقْضِي بِكذا، مُقاضاةً / قاضَى، حُكْماً و حُكُومَةً / حَكَمَ ـُ بالأَمْرِ و لِلرَّجُلِ أو عَلَيهِ و بَيْنَهُم، تَحَكُّماً / تَحَكَّمَ فيه، مُحاكَمَةً / حاكَمَ إفْتاءً / أَفْتَى، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ بَيْنَ الخَصْمَيْنِ، تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، مُنافَزَةً / نافَزَ.

**قضای حاجت** */qazā-ye-hājat/* فُسْحَة.

**قضای حاجت کردن** */q.-ye-h.-kardan/* ۱. قَضاءٌ / قَضَى يَقْضِي حاجَةً. ۲. تَغَوُّطاً / تَغَوَّطَ، تَفَسُّحاً / تَفَسَّحَ.

**قضائی** */q.-'i/* القَضائِيّ.

**قضیب ذهب** */qazib-e-zahab/* عَصَا الذَّهَب.

**قضیه** */qaziyye/* ۱. (هنـ) النَّظَرِيَّة. ۲. القَضِيَّة، حُكْم.

**قضیهٔ اصلی علم حساب** */q.-ye-asli-ye-elm-e-hesāb/* ← عامل.

**قضیهٔ جزئیه** */q.-ye-joz'iyye/* القَضِيَّةُ الجُزْئِيَّة.

**قضیهٔ جیوب** */q.-ye-joyub/* قَضِيَّةٌ أَوْ نَظَرِيَّةُ الجُيُوبِ، قانُونُ الجُيُوبِ.

**قضیهٔ حمار** */q.-ye-hemār/* جِسْرُ الحِمارِ.

**قضیهٔ دو جمله‌یی** */q.-ye-do-jomleyi/* (رضـ) نَظَرِيَّةٌ ذاتُ الحَدَّيْنِ، مُعادَلَةٌ ذاتُ الحَدَّيْنِ. ← دو جمله‌یی نیوتن.

**قضیهٔ سالبه** */q.-ye-sālebe/* القَضِيَّةُ السّالِبَةُ، القَوْلُ السّالِب.

**قضیهٔ عروس** */q.-ye-arus/* قضیهٔ فیثاغورث.

**قضیهٔ فیثاغورث** */q.-ye-fisāqures/* نَظَرِيَّةُ فيثاغُوْرث.

**قضیهٔ کلیه** */q.-ye-kolliyye/* القَضِيَّةُ الكُلِّيَّةُ.

**قضیهٔ موجبه** */q.-ye-mujebe/* القَضِيَّةُ المُوْجَبَةُ.

**قطاب** */qottāb/* السَّنْبُوسَق، السَّنْبُوسَك.

**قطار** */qatār/* ۱. قَطْر، قِطارُ سِكَّةِ الحَدِيْد، قاطِرَة. ۲. قِطار، رَتَل، صَفّ، طابُور، رَدِيْف، سِماط.

**قطار باری** */q.-e-bāri/* قَطْرٌ أَوْ قِطارُ البَضائِعِ، قِطارُ سِلَعٍ، قِطارُ شَحْنٍ، شاحِنَة.

**قطار برگشت** */q.-e-bargašt/* قِطارُ الإيابِ.

**قطار رفت** */q.-e-raft/* قِطارُ الذَّهابِ.

**قطار سريع‌السير** */q.-e-sari'-os-sair/* إكْسپرِس، إكْسْبرِيس، قِطارٌ سَرِيْع.

**قطار شتر** */q.-e-šotor/* قِطارٌ مِنَ الإبِلِ.

**قطار شدن** */q.-šodan/* ← رديف شدن.

**قطار عادی** */q.-e-ädi/* مُسْتَعْجِلَة، قِطارُ الرُّكّابِ البَطِيْءِ، قِطارٌ بَطِيْءُ السُّرعَةِ.

**قطار فشنگ** */q.-e-fešang/* جَعْبَةُ الرَّصاصِ، حِزامُ الجِفْت، القِشاط.

**قطار فوق‌العاده** */q.-e-fowq-ol-äde/* قِطارٌ إضافِيٌّ.

**قطار کردن** */q.-kardan/* ← رديف كردن.

**قطار مخصوص** */q.-e-maxsus/* قِطارٌ مَخْصُوصٌ.

**قطار مسافری** */q.-e-mosäferi/* قِطارُ الرُّكابِ أوْ مُسافِرِيْنَ.

**قطار مستقيم** */q.-e-mostaqim/* قِطارٌ طُوّالِيٌّ.

**قطاس** */qotäs/* (جانـ) الجِيْتانِيّ.

**قطاع** */qetä'/* القِطاع.

**قطاع دايره** */q.-e-däyere/* (هنـ) قِطاعُ الدّائِرَةِ.

**قطاع كروی** */q.-e-koravi/* (هنـ) القِطاعُ الكُرَوِيّ.

**قطب** */qotb/* ۱. مِحْوَر، مَدار، قُطْب، ۲. (نجـ و هنـ) القُطْب. ۳. الشَّيْخ.

**قطب آهن‌ربا** */q.-e-ähan-robä/* قُطْبُ المَغْنَطِ.

**قطب الكتريكی** */q.-e-elekteriki/* (فز) القُطْب.

**قطب برقی** */q.-e-barqi/* اللّاحِب، قُطْبٌ كَهْرَبِيٌّ.

**قطب جنوب** */q.-e-jonub/* قُطْبٌ جَنُوبِيٌّ.

**قطب جنوبجو** */q.-e-jonubju/* قُطْبٌ جَنُوبِيٌّ (فِي البُوْصَلَةِ)، القُطْبُ المُتَّجَهُ جَنُوباً.

**قطبداری** */q.-däri/* القُطْبِيَّة، الاسْتِقابِيَّة.

**قطب دايرهٔ رسم شده بر كره** */q.-e-däyere-ye-rasm-šode-bar-kore/* قُطْبُ الدّائِرَةِ المَرْسُومَةِ عَلَى كُرَةٍ.

**قطبش** */qotbeš/* اِسْتِقْطاب.

**قطبش برقی** */q.-barqi/* الاِسْتِقْطابُ الكَهْرَبائِيٌّ.

**قطبش بيضوی** */q.-beyzavi/* اِسْتِقْطابٌ اِهْلِيْلَجِيٌّ.

**قطبشپذير** */q.-pazir/* قابِلٌ لِلإسْتِقْطاب.

**قطبش خطی** */q.-e-xatti/* اِسْتِقْطابٌ خَطِّيٌّ.

**قطبشزدا** */q.-zodä/* مُزِيْلُ الاِسْتِقْطابِ.

**قطبشزدايی** */q.-z.-yi/* يُزَقْطِبُ، يُزِيْلُ الاِسْتِقْطابَ.

**قطبش سنج** */q.-sanj/* (فز) المُسْتَقْطِبَة.

**قطبشسنجی** */q.-s.-i/* قِياسُ الاِسْتِقْطابِ.

**قطب شمال** */qotb-e-šemäl/* قُطْبٌ شِمالِيٌّ.

**قطب شمالجو** */q.-e-š.-ju/* قُطْبٌ شِمالِيٌّ (في البُوْصَلَةِ).

**قطبش مستدير** */qotbeš-e-mostadir/* اِسْتِقْطابٌ دائِرِيٌّ.

**قطبش مستوی** */q.-e-mostavi/* الاِسْتِقْطابُ الاِسْتِوائِيٌّ.

**قطبشنما** */qotbešnamä/* مِكْشافُ الاِسْتِقْطابِ.

**قطبشنمايی** */q.-yi/* كَشْفُ الاِسْتِقْطابِ.

**قطبش نور** */qotbeš-e-nur/* الاِسْتِقْطاب.

**قطب مثبت** */q.-e-mosbat/* القُطْبُ المُوْجَبُ. مَصْعَد، قُطْبٌ إيْجابِيٌّ.

**قطب مستقيم** */q.-e-mostaqim/* القُطْبِيَّةُ المُسْتَقِيْمَةُ.

**قطب مغناطيسی** */q.-e-meqnatisi/* القُطْبُ المِغْناطِيْسِيُّ.

**قطب منفی** */q.-e-manfi/* القُطْبُ السّالِبُ، مَهْبِط.

**قطبنده** */qotbande/* المُسْتَقْطِب.

**قطب نما** */qotb-namä/* البُوْصَلَة، الحُكّ، الإبْرَةُ المَغْنَطِيْسِيَّة، حُقُّ الإبْرَةِ أوْ المَلّاحِيْنَ، إبْرَةُ المَلّاحِيْنَ.

**قطبنما ميلی** */q.-n.-mili/* ← عقربهٔ مغناطيسی.

**قطبنمای بازگو** */q.-n.-ye-bäzgu/* البُوصَلَةُ المُعِيْد.

**قطبنمای راديويی** */q.-n.-ye-rädiyoyi/* البُوصَلَةُ اللّاسِلْكِيَّةُ.

**قطبنمای ژيروسكوپی** */q.-n.-ye-žiroskopi/* البُوْصَلَةُ الجِيْرُوْسْكُوْبِيَّةُ أو الدَوّارَةُ.

**قطبنمای مغناطيسی** */q.-n.-ye-meqnätisi/* البُوْصَلَةُ المَغْنَطِيْسِيَّةُ.

**قطبنمای ملاحی** */q.-n.-mallähi/* بُوْصَلَةُ المَلّاحِ، كَوْكَبَةٌ جَنُوبِيَّةٌ.

**قطب و قطبی** */q.-va-q.-i/* (هنـ) القُطْبُ و القُطْبِيُّ.

**قطبی** */q.-i/* القُطْبِيّ.

**قطبيده** */q.-ide/* المُسْتَقْطَب.

**قطر** */qotr/* (هنـ) قُطْر، القاطِع.

**قطران** */qaträn/* القَطْران، بَلَنْسَم، دُجال، دُجالَة، دُجَيْل، طَلَى، طِلاء، لَكِيْك، هِناء.

**قطرب** */qotrob/* (پز) القُطْرُب، الرَّقْص [مَرَضٌ عَصَبِيٌّ يَتَمَيَّزُ باخْتِلاجاتٍ تَشَنُّجِيَّة].

**قطر چهار ضلعی** */q.-e-cahär-zel'e/* (هنـ) قُطْرُ المُـرَبَّعِ أوْ المُسْتَطِيلِ.

**قطر دایره** */q.-e-däyere/* (هنـ) قُطْرُ الدّائِرَةِ.

**قطر درونـی لولـه** */q.-e-daruni-ye-lule/* العِيار [القُطْـرُ الدّاخِلِيُّ لِماسُورَةٍ أوْلأُسْطُوانَةٍ].

**قطر ظاهری** */q.-e-zäheri/* القُطْرُ الظّاهِرِيُّ.

**قطر ظل** */q.-e-zel/* (رضـ) القاطِعُ فِي حِسابِ المُثَلَّثاتِ.

**قطر ظل تمام** */q.-e-z.-e-tamäm/* (رضـ) قاطِعُ التَّمام.

**قطرهٔ اشک** */qatre-ye-ašk/* دَمْعَة، عَبْرَة.

**قطرهٔ بینی** */q.-ye-bini/* السَّعُوط.

**قطره چکان** */q.-cakän/* قَطّارَة، نَقّاطَة.

**قط زدن** */qat-zadan/* قَطّاً / قَطَّ ـُ القَلَمَ و نَحْوَه، تَقْطِيْطاً / قَطَّطَ.

**قط زن** */qat-zan/* المِقَطّ.

**قطع** */qat'/* ۱. بَتْر، قَطْع، فَصْـل، صَرم، شَطْر «ـ نظر از: بِطَرْفِ النَّظَرِ عَنْ». ۲. الحَجْم.

**قطعاً** */q.-an/* قَطْعاً، دُوْنَ رَيْبٍ، حَقِيْقَةً، حَقّاً، يَقِيْناً، بَتاتاً، نِهائِيّاً، كُلِّيَّةً، بالكُلِّيَّةِ.

**قطعات** */qeta'ät/* قِطَع، قِطَعات.

**قطعات اتصالی** */q.-e-ettesäli/* مُعَدّاتٌ مُلْحَقَةٌ.

**قطعات تفکیکی** */q.-e-tafkiki/* المَقاسِم.

**قطعات تولیدی** */q.-e-towlidi/* قِطَعاتٌ إنْتاجِيَّةٌ.

**قطع اتصال برق** */q.-e-ettesäl-e-barq/* قَطْعُ الإتِّصالِ.

**قطعات یـدکی** */qet'ät-e-yadaki/* قِطَعٌ تَبْـدِيْلِيَّةٌ. قِطَـعُ الغِيارِ.

**قطع امید** */qat'-e-omid/* قَطْعُ الرَّجاءِ أوِ الأَمَلِ.

**قطع امیـد کردن** */q.-e-o.-kardan/* ← نومیـد شدن، ناامید شدن.

**قطع جریان** */q.-e-jarayän/* قَطْعُ السَّيْرِ.

**قطع زائد** */q.-e-zä'ed/* (هنـ) القَطْعُ الزّائِد.

**قطع رابطه کردن** */q.-e-räbete-kardan/* مُقاطَعَةٌ / قاطَعَ هـ.

**قطع شدن** */q.-šodan/* قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قُطِعَ مج ـَ، اِنْقِطاعاً / اِنْقَطَعَ، طُرُوراً / طَرَّ ـِ ت يَدُهُ.

**قطع کردن** */q.-kardan/* ۱. قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ، جَدْعاً / جَدَعَ ـَ، [یکدیگر را] تَقاطُعاً / تَقاطَعَ الخَطّانِ، تَقْدِيداً / قَدَّدَ، قَدّاً / قَدَّ ـُ اِقْتِداداً / اِقْتَدَّ، اِقْتِضاباً / اِقْتَضَبَ. ۲. تَقْفِيْلاً / قَفَّلَ وإقْفالاً / أقْفَلَ النُّورَ الكَهْرَبِيَّ.

**قطع مخروطی** */q.-e-maxruti/* (هنـ) القَطْعُ المَخْرُوْطِيُّ.

**قطع مکافی** */q.-e-mokafi/* (هنـ) القَطْعُ المُكافِئُ.

**قطع ناقص** */q.-e-näqes/* (هنـ) قَطْعٌ ناقِصٌ.

**قطعنامه** */q.-näme/* بَيانٌ رَسْمِيٌّ، قَرارات.

**قطعه** */qat'e/* ۱. القِطْعَة، قِسْـم، فِرْق، فَصْـل، جَزْلَـة، حُتْرَة، جِتَّة، شَرْحَة. ۲. (هنـ) القِطْعَة.

**قطعهٔ دایره** */q.-ye-däyere/* (هنـ) القِطْعَةُ الدّائِرِيَّة.

**قطعه قطعـه کردن** */q.-q.-kardan/* تَقْطِيْعاً / قَطَّعَ، تَمْزِيْقاً / مَزَّقَ، قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ هـ قِطْعَةً قِطْعَةً.

**قطعهٔ کره** */q.-ye-kore/* (هنـ) القِطْعَةُ الكُرَوِيَّةُ.

**قطعهٔ موسیقی** */q.-ye-musiqi/* قِطْعَةٌ مُوْسِيْقِيَّةٌ.

**قطعی** */qat'i/* قَطْعِـيّ، نِهائِيّ، حَتْمِـيّ، مُحَقَّق، شـافٍ، قاطِع، بـاتّ، بَتِّيّ، فاصِل، جازِم، حاسِـم، يَقِيْن، أكِيْد، تَأْكِيْدِيّ، تَوْكِيْدِيّ، مُؤَكَّد.

**قطعیت** */q.-yyat/* قَطْعِيَّة.

**قطعی شدن** */q.-šodan/* تَوَثُّقاً / تَوَثَّقَ، تَصَدُّقاً / تَصَدَّقَ.

**قطعی کردن** */q.-kardan/* قَطْعاً / قَطَعَ ـَ فِي الأمْرِ، جَزْماً / جَزَمَ ـِ الأمْرَ.

**قطلب** */qotlob/* (گیا) البِجّ.

**قطیفه** */qatife/* ۱. الخَمِيْلَة. ۲. (گیا) الأمارِيْطُون.

**قعر** */qa'r/* أسْفَل، قاع.

**قفا** */qafä/* عُنْق، عُنُق، رَقَبَة.

**قفس** */qafas/* القَفَص.

**قفس ساز** */q.-säz/* صانِعُ الأقْفاصِ.

**قفس سازی** */q.-s-i/* ۱. صُنْعُ الأقْفاصِ. ۲. مَعْمَلُ الأقْفاصِ.

**قفسه** */q.-e/* الصُّـوان و الصِّيان، خِـزانَـة، دُوْلاب، رَفّ، رَفْرَف، رَوْشَن، صُفَّة.

**قفسهٔ آشپرخانه** */q.-e-ye-äšpazxäne/* دِرِسْوار، صَيْهُور، نَمْلِيَّة.

**قفسه‌بندی** */q.-e-bandi/* التَّرْفِيْف.

**قفسه‌بندی کردن** */q.-e-b.-kardan/* تَرْفِيْفاً / رَفَّفَ.

**قفسـهٔ جالبـاسـی** */q.-e-ye-jälebäsi/* خَـزْنَةٌ أوْ خِـزانَـةُ الثِّياب.

**قفسهٔ سینه** /q.-e-ye-sine/ (پز) القَفَصُ الصَّدْرِيّ، التَجْوِيفُ الصَّدْرِيُّ.

**قفسهٔ کتاب** /q.-e-ye-ketäb/ خَزْنَةٌ أوْ خِزانَةُ الكُتُبِ، صُوانُ الكُتُبِ، قِمَطْر.

**قفل** /qofl/ قُفْل، غالّ، مِغْلاق، مِحْصَن.

**قفل ابجد** /q.-e-abjad/ ← قفل رمزی.

**قفل ایمنی** /q.-e-imeni/ قُفْلُ أمانٍ.

**قفلبری** /q.-bori/ قَطْعُ أوكَسْرُ الأقْفالِ.

**قفل ترکیبی** /q.-e-tarkibi/ ← قفل رمز.

**قفل چوبی** /q.e-cubi/ الضَّبَّة.

**قفل حروفی** /q.-e-horufi/ قُفْلٌ مُسَوْكَر.

**قفل رمزی** /q.-e-ramzi/ القُفْلُ التَّوافُقِيّ.

**قفل زدن** /q.-zadan/ ← قفل کردن.

**قفل ساز** /q.-säz/ قَفّال، صانِعُ الأقْفالِ، كَوالِينِيّ.

**قفل سازی** /q.-s-i/ ۱. صُنْعُ الأقْفالِ. ۲. مَعْمَلُ الأقْفالِ.

**قفل ساعتی** /q.-e-sä'ati/ القُفْلُ الزَّمَنِيّ

**قفل شدن** /q.-šodan/ تَقَفُّلاً / تَقَفَّلَ ت الأبْوابُ، إنْقِفالاً / إنْقَفَلَ، إفْتِقالاً / إفْتَقَلَ، إسْتِقْفالاً / إسْتَقْفَلَ، إنْفِلاقاً / إنْفَلَقَ.

**قفل شده** /q.-šode/ مُقْفَل، غُلُق، زَلِيج.

**قفل فنری** /q.-e-fanari/ زِلاج، سُقّاطَةُ البابِ.

**قفل قابل انتقال** /q.-e-qäbel-e-enteqäl/ قُفْل، الغال.

**قفل کردن** /q.-kardan/ إقْفالاً / أقْفَلَ، تَقْفِيْلاً / قَفَّلَ، غَلْقاً / غَلَقَ ـ وتَغْلِيْقاً / غَلَّقَ، إغْلاقاً / أغْلَقَ، رَتْجاً / رَتَجَ ـُ و إرْتاجاً / أرْتَجَ وسَكّاً / سَكَّ ـُ البابَ، تَضْبِيباً / ضَبَّبَ و إعْجاماً / أعْجَمَ البابَ.

**ققنس** /qoqnos/ الفُونِيْكس، العَنْقاء.

**قلاب** /qolläb/ ۱. الكُلّاب، الكُلّابَة، كَلُّوب، بَنْز، مِخْوَر، مِخْطاف، الخُطّاف، مِرْوَد، مِسْمارُ صِنّارَة، شِبّاث. ۲. (مس) مَجْمُوعَةُ النَّغَماتِ المُوسِيقِيَّةِ، وعلامَتُها.

**قلاب بافندگی** /q.-e-bäfandegi/ كُرُشِيَة، صِنّارَةٌ أو أبْرَةُ الحِياكَةِ، صَنِصَة، صِيْصِيَة.

**قلاب دوزی** /q.-duzi/ شُغْلُ الإبْرَة، تَطْرِيز، شُغْلُ المِنْسَج، حَبْكٌ بِإبْرَةٍ مَعْقُوفَةٍ، وَشْي، تَوْشِيَة.

**قلابدوزی کردن** /q.-d.-kardan/ حَبْكاً / حَبَكَ يَحْبُكُ بِإبْرَةٍ مَعْقُوفَةٍ.

**قلاب سنگ** /q.-sang/ ← فلاخن.

**قلاب کردن** /q.-kardan/ ۱. [مص م] تَكْلِيْباً / كَلَّبَ. ۲. [مص م] تَكَلُّباً / تَكَلَّبَ.

**قلاب گرفتن** /q.-gereftan/ تَشابُكاً / تَشابَكَ الأصابِعَ.

**قلاب ماهیگیری** /q.-e-mahigiri/ شِصّ، صِنّارة.

**قلابی** /q.-i/ تَصَنُّعِيّ، مَصْنُوع، مُزَخْرَف، زُوْر، مُزَيَّف، مُزَوَّر، زَيْف، مُقَلَّد، مُفْتَعَل.

**قلاده** /qalläde/ قِلادَة، الجِدَّة، جِرْج، خِناق، مِخْنَقَة، ساجُور، عُصْمَة، كِردان.

**قلاش** /qalläš/ المُحْتال.

**قلاشی** /q.-i/ الاحْتِيال.

**قلاویز** /qaläviz/ ذَكَرُ اللَّوْلَبَة.

**قلب** /qalb/ ۱. قَلْب، فُؤاد، الإنْس، البِرّ، جَنان، جَيْب، خِزانَةُ الإنْسان، خاطِر، عَقْل، عَنْد. ۲ ← قلّابی. ۳. (بد) القَلْب. ۴. (شیم) العَكْس.

**قلباً** /q.-an/ قَلْبِيّاً، بإخْلاصٍ.

**قلب خطوط** /q.-e-xotut/ إنْقِلابُ أوانْعِكاسُ خُطُوطِ الطَّيْفِ.

**قلب خونین** /q.-e-xunin/ (گیا) مِهْمازِيَّةٌ رائِعَة.

**قلبشناس** /q.-šenäs/ العالِمُ بالقَلْبِ.

**قلبشناسی** /q.-š-i/ مَبْحَثُ القَلْبِ.

**قلب کردن** /q.-kardan/ تَزْيِيْفاً / زَيَّفَ، تَزْوِيْراً / زَوَّرَ.

**قلبگر** /q.-gar/ الإنْفِزْتاز.

**قلب لشکر** /q.-e-laškar/ القَلْبُ مِنَ الجَيْشِ.

**قلب ماهیت** /q.-e-mähiyyat/ ۱. إحالَة، تَحْوِيل. ۲. إسْتِحالَة، تَحَوُّل.

**قلب مریم** /q.-e-maryam/ (گیا) المِهْمازِيَّة.

**قلب مطلب** /q.-e-matlab/ العَكْس، عَكْسُ أوْقَلْبُ التَّرْتِيبِ المَأْلُوفِ لِكَلِماتِ الجُمْلَةِ.

**قلب مطلب کردن** /q.-e-matlab-kardan/ عَكْساً / عَكَسَ يَعْكِسُ تَرْتِيْبَ الكَلامِ.

**قلبی** /q.-i/ ۱. قَلْبِيّ، صادِرٌمِنَ القَلْبِ. ۲. قَلْبِيُّ الشَّكْلِ، بِشَكْلِ قَلْبٍ.

**قلپ** /qolop/ جُرْعَة.

**قلچماق** /qolcomäq/ قَوِيّ، بَطَل.

**قلچماقی** /g.-i/ ← قوّت، نیرومندی.

**قل خوردن** /qelxordan/ ← غلتیدن، غلطیدن.

**قلدر** /qoldor/ القَوِيُّ، العَنِيْد.

**قلدری** /q.-i/ التَّنَمُّر.

**قلدری کردن** /q.-i-kardan/ تَنَمُّراً / تَنَمَّرَ عَلَی.

**قلع** /qal'/ القَصْدِیْر.

**قلع زدایی** /q.-zodäyi/ إزالَةُ القَصْدِیْر.

**قلع و قمع** /q.-o-qam'/ القَلْعُ و القَمْع، إبادَة، إفْناء.

**قلــع و قمــع کــردن** /q.-o-q.-kardan/ اِسْتِئْصــالاً / اِسْتَأْصَلَ، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ.

**قلعه** /qal'e/ قَلْعَة، بُرْج، حِصْن، قَصْـر، جَوْسَق، حِصار، بارِجَة، حِرْز، عَقْل، مَعْقَل، طابِيَة.

**قلعه کوب** /q.-kub/ الکالِ.

**قلعی** /qal'i/ الآنُک.

**قلفتی** /qelefti/ ← غلفتی.

**قلفونیا** /qolfuniyä/ (گیا) القُلْفُونَة.

**قلق** /qaleq/ ۱ ← عادت، خوی. ۲ ← روش.

**قلقاس** /qalqäs/ (گیا) قُلْقاس، الحاضِرَة.

**قلقاس رومی** /q.-e-rumi/ (گیا) الکَنْکَر.

**قلقاسها** /q.-hä/ (گیا) القُلْقاسِیّات.

**قلقاس هندی** /q.-e-hendi/ (گیا) البَطاطا الحُلْوَة.

**قلقل** /qolqol/ ۱. صَوْتُ الغَلْیان. ۲. (گیا) نَطَش.

**قلقلان** /q-än/ الرُّمّانُ البَرِّيّ.

**قلق تفنگ** /qaleq-e-tofang/ تَنْظِیْمُ شَعْـرَةِ [أوالفُرضَـةِ] البُنْدُقِیَّة.

**قلقلک** /qelqelak/ ← غلغلک.

**قلقلی** /qelqeli/ ← گرد، مدور.

**قلک** /qollak/ حُصّالَةُ النُّقُود، کَنْزِیَّة، صُنْدُوقُ النُّقُودِ ← غلک.

**قلم** /qalam/ ۱. القَلَم، رِیْشَةُ الکِتابَة، مِذْبَر، أزْقَم، مِزْقَم، أسْمَر، مِلْقـاط، یَراع، یَـراعَة. ۲. نَقْدَةٌ حِسـابِیَّةٌ. ۳. (پز) الزَّنْد، الکَنْبَرَة، قَصَبَةُ السّاقِ.

**قلم الماس** /q.-e-almäs/ إزْمِیْلُ الألْماسِ، إزْمیـلٌ ذُوحَدٍّ ماسِيٍّ.

**قلم برش** /q.-e-boreš/ مِقْطَع، عُدَّةُ قَطْعٍ في المِخْرَطَةِ.

**قلمبه** /qolombe/ ← غلنبه، غلمبه.

**قلم پا** /qalam-e-pä/ قَصَبَةُ الرِّجْلِ، عَظْمُ السّاقِ.

**قلم تــراش** /q.-taräš/ مِبْـراة، مَطْوَی، مَطْـوَة، مِطْـواة، بَرّاءَة، بَرّایَة، مِقَطّ.

**قلم ترلینک** /q.-e-terlink/ قَلَمٌ هَنْدَسِيٌّ.

**قلم جدول کشی** /q.-e-jadval-keši/ قَلَمُ جَدْوَل.

**قلم حجاری** /q.-e-hajjäri/ ← قلم درز.

**قلم حکــاکی** /q.-e-hakäki/ إزْمِیْلُ المَعـادِنِ، مِنْقاش، مِنْقَش.

**قلم خودکار** /q.-e-xudkär/ القَلَمُ الجافّ.

**قلم خودنویس** /q.-e-xudnevis/ قَلَمُ الحِبْرِ.

**قلم خوردگی** /q.-xordegi/ مَخْدُوش.

**قلم خورده** /q.-xorde/ الکَلِمَةُ المَمْحُوَّةُ.

**قلمداد کردن** /q.-däd-kardan/ حَسْباً و حِساباً و حُسْباناً و حِسْبَةً و حِسابَةً / حَسَبَ ـُ هــ اِحْتِساباً / اِحْتَسَبَ هُ، عَدّاً و تِعْداداً / عَدَّ ـُ هـ.

**قلمدان** /qalamdän/ المَقْلَمَة.

**قلمدان ساز** /q.-säz/ صانِعُ المَقالِم.

**قلمدان‌ســازی** /q.-s-i/ ۱. صُنْـعُ المَقالِـم. ۲. مَصْنَعُ المَقالِم.

**قلمدرز** /q.-darz/ إزْمِیْل، مِنْحَت، أُجْنَة، مِنْقَر.

**قلم درشت** /q.-dorošt/ المِزْبَر.

**قلم دستی** /q.-e-dasti/ إزْمِیْل، مِنْحَت، مِنْقاش.

**قلمدوش** /qalamduš/ ← غلندوش.

**قلمدوش کردن** /q.-kardan/ ← غلندوش کردن.

**قلم رسم** /q.-rasm/ قَلَمُ جَـدْوَلٍ، قَلَمُ رَسْـمٍ، المِسْطار، المِسْطارَة.

**قلمرو** /q.-row/ مِنْطَقَةُ النُّفُوذ، السُّلْطَـة، سَیْطَرَة، مُلْک، مَلَکُوت، الحَوْزَة، مِنْطَقَةُ الحُکُومَةِ.

**قلمروداد گـاه** /q.-r.-e-dädgäh/ اِخْتِصاصُ المَحْکَمَـةِ، مِنْطَقَةُ الاِخْتِصاصِ، اِخْتِصاص، سُلْطَةُ القَضاء.

**قلم زدن** /q.-zadan/ ۱. نَقْراً / نَقَرَ ـُ فـي الحَجَرِ، حَفْراً / حَفَرَ ـِ الکِتابَة، نَقْشاً / نَقَشَ ـُ رَسْماً / رَسَمَ ـُ عَلَی الصُّفْرِ. ۲ ← نوشتن.

**قلمزن** /q.-zan/ الرَّسّامُ عَلَی الصُّفْرِ.

**قلمزنی** /q.-z.-i/ ۱. نَقْر، حَفْر، نَقْش، الرَّسْمُ عَلَی الصُّفْرِ. ۲ ← نویسندگی.

**قلمستان** /q.-estan/ مَنْبِت، مُسْتَنْبِت، مَشْتَل، دِنْدانَة.

**قلم سرکوبی** /q.-e-sarkubi/ عُدَّةُ أَوْأَداةُ الخِراطَةِ.
**قلم سنگ تراشی** /q.-e-sang-taräši/ قَلَمُ لَوْحٍ، الإزْمِيْل.
**قلم سنگ جهنم** /q.-e-sang-e-jahannam/ قَلَمُ نِتْراتِ الفِضَّةِ.
**قلم عاج زنی** /q.-e-äjzani/ مِخْرَشَة.
**قلم فرسایی کردن** /q.-farsäyikardan/ هَرَقاً / هَرَقَ ـَ كَثِيْراً مِنَ الحِبْرِ.
**قلم قلم زنی زرگر** /q.-e-q.-zani-ye-zargar/ إِزْمِيْلُ الجَواهِرِيّ.
**قلمکار** /q.-kär/ ١. الرَّسّامُ عَلَى الصُفْرِ. ٢. القُماشُ المُخَطَّطِ، كالِيْكُو، شِيْت، نَسِيْجٌ مُلَوَّن، بَفْت، بَفْتا، بَفْتَة.
**قلمکاری** /q.-k-i/ الرَّسْمُ عَلَى الصُفْرِ.
**قلم کپی** /qn-e-kopi/ قَلَمُ كُوبْيَة.
**قلم کردن** /q.-kardan/ قَطْعاً و مَقْطَعاً وتِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ السَّواعِدَ والسُّوْقَ ← بریدن.
**قلم گچ** /q.-e-gac/ الكَرْيُون [قَلَمُ طَباشِيْرِ أَبْيَضَ أَومُلَوَّنٍ].
**قلم گراورسازی** /q.-e-geräver-säzi/ مِنْحَت، مِنْقاش.
**قلم گرفتن** /q.-gereftan/ حَذْفاً / حَذَفَ ـِ، مَحْواً مَحايَمْحُو و تَمْحِيَةً / مَحّى، لَطْعاً / لَطَعَ ـَ.
**قلم گل سفید** /q.-e-gel-e-sefid/ الطَّباشِيْر.
**قلم ماشین تراش** /q.-e-mäšin-e-taräš/ ← قلم سرکوبی.
**قلم مو** /q.-mu/ فِرشاةُ الدَّهّان، المِرْقَمْ، رِيْشَةُ المُصَوِّر.
**قلم‌نی** /q.-e-ney/ قَلَمُ بَسْطٍ، قَلَمُ قَصَبٍ، قَلَمُ الكَسْر.
**قلمه** /q.-e/ شَتْلَة، عُقْلَة، غَرْس، مَغْرُوس، الفَسْل، الفَسِيْل، الفَسِيْلَة.
**قلمه زدن** /q.-e-zadan/ الإفْتِسال.
**قلمی** /q.-i/ المُسْتَدِقّ.
**قلمی شدن** /q.-i-šodan/ كَتْباً / كُتِبَ مج ـُ.
**قلمی کردن** /q.-i-kardan/ ← نوشتن.
**قلنبه** /qolonbe/ ١. بارِز، ناتِئ، خَشِن. ٢. كَلامٌ غَيْرُ مُسْتَعْمَل.
**قلنبه گفتن** /q.-goftan/ ← غلمبه گفتن.
**قلندر** /qalandar/ دَرْوِيْش.
**قلومس** /qolumos/ (گیا) البُوْصِيْر.
**قلومن** /qoluman/ ١. أُرَيْفَة [دِعامَةٌ صَغِيْرَةٌ وَجِيدَةٌ تَقُومُ كالشّاهِدِ فِي عَدَدٍ مِنَ الفُطُورِ المِجْهَرِيَّةِ]. ٢. عُمَيْدٌ حَلَزُوْنِيٌّ [مِحْوَرُ التفافِ الأَصْدافِ فِي الرَّخْوِيّاتِ المَعِدِيّاتِ].
**قلوه** /qolve/ (پز) الكُلْوَة، الكُلْيَة.
**قلوه سنگ** /qolve-sang/ حَصَب، حَصْباء، حَجَرُ الهَدْمِ، سَقَطُ الحِجارةِ، دَبْش، دَبَش، دَكَّة، مَكْدام، زَلَط، نُقْض، أَنْقاض، نُقاضَة، نَقَل.
**قلوه کن شدن** /q.-kan-šodan/ نِتْفاً / نُتِفَ مج ـِ، تَنَتُّفاً / تَنَتَّفَ، تَناتُفاً / تَناتَفَ، اِنْتِتافاً / اِنْتَتَفَ.
**قلوه کن کردن** /q.-kan-kardan/ نَتْفاً / نَتَفَ ـِ، تَنْتِيْفاً / نَتَّفَ، اِنْتِتافاً / اِنْتَتَفَ.
**قله** /qolle/ قُلَّة، رَأس، قِمَّة، بُرْغُومَة، شَعَفَة، مُشِيْج، صِيْصَة، قُنَّة.
**قلیا** /qalyä/ (شیمـ) صَوْدَا، قِلْي، قِلْو، قاعِدَة، حُرُض، وَداع.
**قلیاب** /qalyäb/ (شیمـ) قِلْيُ الحَرَض.
**قلیاب صابون پزی** /q.-e-säbun- pazi/ ماءُ الرَّمادِ، بُوغادَة.
**قلیادوست** /qalyä-dust/ (شیمـ) ← بازدوست.
**قلیاسنج** /q.-sanj/ مِقْياسُ القِلْوِيَّةِ.
**قلیان** /qalyän/ غَرْشَة، نارْجِيْلَة، شِيْشَة.
**قلیان کش** /q.-keš/ مُدَخِّنُ النَّرْجِيْلَة.
**قلیان کشیدن** /q.-kešidan/ تَدْخِيْناً / دَخَّنَ النَّرْجِيْلَةَ.
**قلیای آلی** /palyä-ye-äli/ (شیمـ) قاعِدَةٌ عُضْوِيَّةٌ.
**قلیای سوزنده** /q.-ye-suzande/ (شیمـ) صَوْدا كاوِيَة.
**قلیائی** /q.-'i/ (شیمـ) القِلْوِيّ، قاعِدِيّ.
**قلیائی کردن** /q.-'i-kardan/ تَقْلِيَةً / قَلَّى يُقَلِّي، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هـ قِلْوِيّاً.
**قلیماتیس** /qalimätis/ (گیا) المَلْعَى.
**قلیماتیس باریک‌برگ** /q.-e-bärik-barg/ (گیا) الظَّيّان.
**قلیه** /qalye/ الحَمِيْسَة.
**قمار** /qomär/ القِمار، المُقامَرَة، المَيْسِر.
**قمارباز** /q.-bäz/ قَمِيْر، مُقامِر، قُمَرْتِيّ، قِمْر، فاجِل، لَعّاب، لَعِيْب، لُعَبَة، يَسُور، يَسِيْر.
**قماربازی** /q.-b.-i/ قِمار، مُقامَرَة، مَيْسِر، لَعْبُ القِمار.
**قماربازی کردن** /q.-b-i-kardan/ قَمْوراً / قَمَرَ ـِ، مُقامَرَةً و

قِماراً / قامَرَ هُ [با یکدیگر] تَقامُراً / تَقامَرَ القَوْمُ، یَسَراً / یَسَرَ یَیْسِرُ، لَعِباً / لَعِبَ ـَ القِمارَ، مُخالَعَةً و خِلاعاً / خالَعَ.

**قمارخانه** /q.-xäne/ مَقْمَر، مَقْمَرَة.

**قمار کردن** /q.-kardan/ ← قماربازی کردن.

**قماش** /qomäš/ القُماش، نَسِیْج.

**قماش‌فروش** /q.-foruš/ القَمّاش.

**قمپز** /qompoz/ ← لاف.

**قمپز در کردن** /q.-dar-kardan/ ← لاف زدن.

**قمحدوه** /qamhadove/ (پز) القَمْحَدُوَة.

**قمرمصنوعی** /qamar-e-masnu'i/ القَمَرُ الصِّناعِيُّ.

**قمرکاذب** /q.-e-käzeb/ القَمَرُ الکاذِبُ.

**قمری** /qomri/ (جانـ) قُمْرِيّ، أُطْـرُغُلّة، طُرْغُلّة، تُـرْغُلّة، یَمامَة، حَمامٌ مُطَوَّق، وَرَشان.

**قمری** /qamari/ القَمَرِيّ.

**قمصور** /qamsur/ [عم] ← خراب، ویران. «زرت فلانی ~ شد» [عم]: تَعَباً / تَعِبَ ـَ، اِنْکِساراً / اِنْکَسَرَ.

**قمقمه** /qomqome/ القُمْقُمَة، تِرْمُس، زَمْـزَمِیّة، کُظَیْمَة، مَطْرَة.

**قمه** /qame/ سِلاحٌ أَصْغَرُ مِنَ السَّیْفِ وَذُوحَدَّیْن.

**قمه زدن** /q.-zadan/ ضَرْباً / ضَرَب ـِ عَلَی رَأْسِهِ بِقَمَةٍ أَیّامَ عاشُوراء.

**قمه‌زنی** /q.-zani/ الضَّرْبُ بِقَمَةٍ.

**قمیش** /qamiš/ ۱. ← غر و غمزه. ۲. (گیا) لِسانُ المِسْمارِ.

**قمیش آمدن** /q.-ämadan/ ←غر و غمزه آمدن.

**قنات** /qanät/ قَناة، أَرْدَبّة، سَحّارَة.

**قنات کن** /q.-kan/ القَنّاء.

**قناد** /qannäd/ حَلْوانِيّ، حَلْوائِيّ، حَلاوِيّ.

**قنادی** /q.-i/ مَعْرِضُ الحَلْوِیّاتِ.

**قناره** /qanäre/ شَنْکَلُ التَّعْلِیْقِ.

**قناری** /qanäri/ (جانـ) کَنارِيّ، کَنارِیا، صِرّ، حَراز، نُغَر.

**قناری سوری** /q.-ye-suri/ (جانـ) النُّغار.

**خرسندی** /xorsandi/ الاِقْتِناع، القَنَـع، قُنْع، القَنـاعَة، قُنُوع.

**قناعت** /qanä'at/ قَناعَة، رِضًی، رِضْوان، مَرْضاة.

**قناعت کردن** /q.-kardan/ قَنْعاً و قَناعَةً و قُنْعاناً / قَنِعَ ـَ، اِقْتِناعاً / اِقْتَنَعَ، تَبَلُّغاً / تَبَلَّغَ بالشَّيءِ، اِکْتِفاءً / اِکْتَفَی بِهِ، سَبْرَتَةً / سَبْرَتَ الرَّجُلُ.

**قناعت‌گر** /q.-gar/ القانِع.

**قناویز** /qanäviz/ الدِّمَقْس.

**قنبیل** /qanbil/ (گیا) الکَمَلَة.

**قند** /qand/ القَنْد، القَنْـدَة، قِنْدِیْد، سُکَّرٌ جـامِد. «~ در دلش آب شد». أَظْهَرَ البَشاشَةَ.

**قنداق** /qondäq/ قِماط، قُعْمُوط، قُعْمُوطَة، لِفافَةُ الطِّفْل، شِرْمِطَة، کِفاس.

**قنداق تفنگ** /q.-e-tofang/ قَنْـدَقُ البـارُوْدَةِ، قُرْنـافَـةُ البُنْدُقِیّةِ، کَعْبُ البُنْدُقِیّةِ، أَخْمَصُ البُنْدُقِیّةِ، الکُرْنافَة.

**قنداق‌دوز** /q.-duz/ القَمّاط.

**قنداق شده** /q.-šode/ مُقَمَّط.

**قنداق کردن** /q.-kardan/ قَمْطاً / قَمَطَ ـِ وتَقْمِیْطاً / قَمَّطَ الطِّفْلَ.

**قنداقه** /q.-e/ ← قنداق.

**قندانگور** /qand-e-angur/ سُکَّرُ العِنَبِ.

**قندبر** /q.-bor/ کَمّاشَة.

**قندپهلو** /q.-pahlu/ الشّايُ مَعَ القَنْدِ.

**قندتیغال** /q.-tiqäl/ (گیا) ← شکر تیغال.

**قندچغندر** /q.-e-coqondar/ السُّکَّرُوز.

**قندحبه** /q.-e-habbe/ قِطْعَةُ سُکَّرٍ، قُـرْصُ سُکَّرِيّ، سُکَّرُ مَکَنَةٍ.

**قنددار** /q.-där/ مُسَکَّر.

**قنداغ** /q.-däq/ قَنْداغ.

**قندان** /q.-dän/ السُّکَّرِیّة.

**قنـدران** /qandarän/ (گیـا) صَمْـغُ الصَّنَـوْبَـرِ، عِلْـک، طَبَرْخی، لُبان، لِبانَة، مُضْغَة، مُضاغَة.

**قندز** /qondoz/ (جانـ) بادَسْتَر، بَیْدَسْتَر، ثَعْلَبُ الماءِ.

**قندسنج** /qand-sang/ قِیاسُ السُّکَّرِ.

**قندسنجی** /q.-s.-i/ قِیاسُ السُّکَّرِ.

**قندسوخته** /q.-e-suxte/ الکَرَمِیلَة، سُکَّرٌ مَحْرُوق.

**قندشکن** /q.-šekan/ فَأْسُ کَسْرِ القَنْدِ.

**قندشیر** /q.-e-šir/ اللَّکْتُوز، سُکَّرُ اللَّبَنِ.

**قندقالبی** /q.-e-qälebi/ سُکَّرُ مَکَنَةٍ، قُرْصُ سُکَّرِيٍّ.

**قندکلوخه** /q.-e-koluxe/ سُکَّرُ قِطَع.

**قندکلـه** /q.-e-kalle/ شُکَّرُرُوس (رُؤُوس)، قَصَبُ السُّکَّرِ،

كُتْلَةٌ مَخْرُوطِيَّةٌ مِنَ السُّكَّر.

**قندگیر** /q.-gir/ مِلْقَطَةُ السُّكَّرِ.

**قندمالت** /q.-e-mält/ المَلْتُوز، سُكَّرُ المَلْتِ.

**قندمانند** /q.-mänand/ السُّكَّرِيّ، شَبِيهٌ بالسُّكَّرِ.

**قندمرکب** /q.-e-morakkab/ السُّكَّرُ العُدادِيُّ.

**قندمقلوب** /q.-e-maqlub/ السُّكَّرُ المُنْقَلِبُ.

**قندمکرر** /q.-e-mokarrar/ شُكَّرٌ مُكَرَّرٌ.

**قندمیوه** /q.-e-mive/ سُكَّرُ الفاكِهَةِ.

**قندنیشکر** /q.-e-neyšekar/ السُّكْرُوز.

**قندول** /qandul/ (گیا) عُودُ البَرْق ← شیشعان.

**قندهای ساده** /qand-hä-ye-sade/ ← تکقندها.

**قندی** /q.-i/ السُّكَّرِيّ.

**قندیل** /qandil/ مِصْباح، مِشْكَوة، الزُّجاجَة.

**قنسول** /qonsul/ قُنْصُل.

**قنسولگری** /q.-gari/ قُنْصُلِيَّة.

**قنطورس** /qanturos/ القِنْطَوْر.

**قنطوریون** /qanturiyun/ (گیا) القِنْطارِيُون، القِنْطَر، عَزطَب.

**قنطوریون صغیر** /q.-e-saqir/ (گیا) مَرارَةُ الحَنَشِ، فَصَّةُ الحَيَّةِ.

**قنطوریون کبیر** /q.-e-kabir/ (گیا) العَزطَب.

**قنفذ** /qonfoz/ (جانـ) الدُّلْدُل.

**قنوت** /qonut/ القُنُوت.

**قو** /qu/ ۱. (جانـ) إوَزُّالعِراقِ، تَـمّ، إوَزٌّ غِرْيـاق. ۲. (گیا) صُوفان.

**قوا** /qovä/ القُوَى، القُوّات.

**قواره** /qaväre/ ۱.القُوارَة. ۲. شَكْل، هَيْئَـة، «بد ~» ← بدشکل، زشت.

**قواعد اساسی** /qava'ed-e-asäsi/ المَبادِئ.

**قوال** /qavväl/ ۱. الثَرْثار، المِهْذار. ۲. القاصّ. ۳. المُغَنِّي.

**قوالی** /q.-i/ تَغَنِّي.

**قوام** /qaväm/ العَدْلُ والإعْتِدال، الإسْتِقامة.

**قوام** /qeväm/ ۱.العِماد، مايَقُومُ بِهِ الشَّيءُ. ۲. النِّظام.

**قوام آمده** /qaväm-ämade/ مُكَثَّفٌ.

**قوام آوردن** /q.-ävardan/ تَسْمِيكاً / سَمَّكَ، تَكْثِيفـاً / كَثَّفَ بالتَّبْخِير، تَخْثِيراً / خَثَّرَ.

**قوام یافتن** /q.-yäftan/ تَقَوُّماً / تَقَوَّمَ.

**قوانین** /qavänin/ أُصول، قَواعِد.

**قوانین جزا** /q.-e-jazä/ قَوانِيْنُ الجَزاءِ.

**قوانین جنگ** /q.-e-jang/ قوانِيْنُ الحَرْبِ.

**قوانین حرکت** /q.-e-harakat/ قَوانِيْنُ الحَرَكَةِ.

**قوانین دریانوردی** /q.-e-daryä-navardi/ قَوانِيْنُ المِلاحَةِ.

**قوانین دریایی** /q.-e-d.-yi/ قانُونُ البَحْرِيُّ.

**قوانین دینامیک** /q.-e-dinämik/ قَوانِيْنُ حَرَكِيَّة.

**قوانین رانندگی** /q.-e-ränandegi/ أَنْظِمَةُ السَّيْرِ.

**قوانین کار** /q.-e-kär/ تَشْرِيْعُ العَمَلِ.

**قوانین کپلر** /q.-e-kepler/ قَوانِيْنُ كِبْلَر.

**قوانین کیفری** /q.-e-keyfari/ قـانُونُ الجَـزاءِ، قانُـونُ العُقُوباتِ.

**قوای سه گانه** /qovä-ye-se-gäne/ سُلَطاتُ الدَّوْلَةِ الثَّلاثِ.

**قوت** /qovvat/ القُوَّة، القُـدْرَة، جَبَرُوت، حَيْـل، اليَمِيْن، شَوْكَة، لَوْث، مِراس، مَرَاسَة، نَسِيْم.

**قوت** /qut/ طَعام، رِزْق، رَفْض، سَكَن، سُكْن، العَوْل.

**قوت‌بخش** /qovvat-baxš/ ← قوت‌دار.

**قوت دادن** /qut-dädan/ تَغْذِيَةً / غَذّى، إطْعاماً / أَطْعَمَ.

**قوت دادن** /qovvat-dädan/ تَقْوِيَـةً / قَوّى، إحْكـاماً / أَحْكَمَ، تَشْدِيداً / شَدَّدَ، تَنْشِيْطاً / نَشَّطَ، نَعْشاً / نَعَشَ تَنْعِيْشاً / نَعَّشَ، إنْعاشاً / أَنْعَشَ.

**قوت‌دار** /q.-där/ قَوِيّ.

**قـوت قلـب** /q.-e-qalb/ جَسَـارَة، جَـراءَة، اِطْمِئْنـان، طُمَأْنِيْنَة.

**قوت قلب دادن** /q.-e-q.-dädan/ تَسْكِيْناً / سَكَّنَ رَوْعَهُ، طَمْأَنَةً / طَمْأَنَ وطَأْمَنَةً / طَأْمَنَ هـ.

**قوت قلب گرفتن** /q.-e-q.-gereftan/ اِطْمِئْناناً و طُمَأْنِيْنَةً / اِطْمَأَنَّ إلَيْهِ.

**قوت گـرفتن** /q.-gereftan/ تَقَوِّياً / تَقَوّى، قُوَّةً / قَوِيَ يَقْوَى.

**قوت گیاهک** /qut-e-giähak/ السُّوَيْداء.

**قوت لایموت** /q.-e-läyamut/ قُوْتٌ نَزِيْر، قُوْتٌ مُزْجاة.

**قوچ** /quc/ (جانـ) كَبْش، ضَأْن، خَرُوْف، عُلْجُوم.

**قوچ‌دار** /q.-där/ الكَبّاش.

**قوچ کانادایی** /q.-e-känädäyi/ (جانـ) كَبْشٌ كَنَدا.
**قوچ کوهی** /q.-e-kuhi/ (جانـ) الهَشْمَة، الأُرْوِيّة.
**قوچوحشی** /q.-e-vahši/ (جانـ) المُفْلُون.
**قورباغه** /qurbäqe/ (جانـ) النَقّاق، النَقّاقَة، أبوهُبَيْرَة، أمُّ هُبَيْـرة [نـث]، هَجـاة، بُرَكـة، مُقْفـدَة، لَجَـم، ضُفْـدَع، ضِفْدِع، العُلْجُوم، عَيْلَم، عَيْنُوم، غَيْلَم، قافِزَة.
**قورباغگان** /q.-gän/ (جانـ) الضُفْدِعِيّات.
**قـورباغگـان درختـی** /q.-gän-e-deraxti/ (جانــ) الشُرْغُوفِيّات.
**قورباغهٔ درختی** /q.-ye-d./ الشُرْغُوف، خُبْدُع، الشُفْدَع، ضِفْدِعُ الشَّجَر.
**قورت** /qurt/ جُرْعَة، شَرْبَة، بَلْع.
**قورت دادن** /q.-dädan/ إبْتِلاعاً / إبْتَلَعَ، إزْدِراداً / إزْدَرَدَ، سَرْطاً و سَـرَطاناً / سَرَطَ ـُ و سَرِط ـَ و تَسَرُّطاً / تَسَرَّط و إسْتِراطاً / إسْتَرَطَ الأكْلَ / زَقْماً / زَقَمَ ـُ إزْدِقـاماً / إزْدَقَمَ.
**قورخانه** /qurxäne/ دارُ السِّلاحِ.
**قور قور** /qurqur/ النَقِيق.
**قورقور کردن** /q.-kardan/ نَقِيْقاً / نَقَّ ـِ الضِفْدَعُ، نَقْنَقَةً / نَقْنَقَ الضِّفْدَعُ، نَشْجاً و نَشِيْجاً / نَشَجَ ـِ ت الضِفْدَعَةُ.
**قوروق** /qoroq/ الحِمَى مِنَ الأشْياءِ ← قرق.
**قوری** /quri/ بَرّادُ شاي، إبْرِيقُ شاي.
**قوز** /quz/ حَدَبَةُ الظَّهْرِ.
**قوز بالای قوز** /q.-bälä-ye-q./ ضِغْثٌ عَلَى ضِغْـثٍ أوعَلَى إبالَةٍ، بَلِيَّةٌ على بَلِيَّةٍ.
**قوز پشت** /q.-pošt/ ← کوژ پشت، قوزی.
**قوز در آوردن** /q.-dar-ävardän/ حَدَباً / حَدِبَ ـَ و إحْداباً / أحْدَبَ، تَقْوِيساً / قَوَّس، إنْحِناءً / إنْحَنَى ظَهْرُهُ.
**قوز سینه** /q.-e-sine/ الصَّدْرُ الحَمامِيّ.
**قوزک** /quzak/ خَلْخالُ الـرِّجْلِ، مُخَدَّم، رُسْـغ، كَعْب، كاحِل.
**قوزکردن** /quz-kardan/ تَحَنِّياً / تَحَنَّى، تَحَدُّباً، تَحَدَّبَ، تَحادُباً / تَحادَبَ، إحْدِيْداباً / إحْدَوْدَبَ.
**قوزی** /q.-i/ حَدِب، أحْدَب، أفْزَر، قَتَـب، مُقَتَّبُ الكاهِل، مُقَوْتَب.
**قوس** /qows/ ۱. (هنـ) القَوْس، طاق. ۲. (نجـ) قَوْس. ۳. (گیا) السَّلَع.
**قوس آورتا** /q.-e-ävortä/ (پز) قَوْسُ الأُوُرْطِي.
**قوس برقی** /q.-e-barqi/ قَوْسٌ كَهْرَبائِيٌّ.
**قوس خارجی** /q.-e-xäreji/ المُنْحَنَى الحارِجِيّ [لِلْعَقْد].
**قوس داخلی** /q.-e-däxeli/ المُنْحَنَى الدّاخِلِيُّ [لِلْعَقْد].
**قوس دار** /q.-där/ مُقَنْطَر، قَنْطَرِيُّ الشَّكْلِ.
**قوس دائره** /q.-e-dä'ere/ قَوْسُ الدّائِرَةِ.
**قوس صعودی** /q.-e-so'udi/ سَيْرٌ صُعُوْدِيّ.
**قوس قزح** /q.-qozah/ قَوْسُ قُزَح، الخُضُلَّة.
**قوس کربون** /q.-e-karbon/ ← لامپ قوسی.
**قوس نزولی** /q.-e-nozuli/ سَيْرٌ نُزُولِيّ.
**قوس نما** /q.-namä/ المُنْحَنِي، مُتَقَوِّس.
**قوسی** /q.-i/ القَوْسِيّ.
**قوش** /quš/ (جانـ) الغُلّام، قَطام.
**قوش آشیانی** /q.-e-äšiyäni/ (جانـ) إياز.
**قوشباز** /q.-bäz/ البازْدار.
**قوشبازی** /q.-b.-i/ البَزْدَرَة.
**قوش پا بلند** /q.-e-pä-boland/ (جانـ) القَوْقَش.
**قوش جره** /q.-e-jorre/ البازُ المُذَكَّر.
**قوش سرخ پا** /q.-e-sorxpä/ (جانـ) اللُزَيْق.
**قوش طور** /q.-e-tur/ البازُ الأُنْثَى.
**قوش قزل** /q.-qezel/ الباز.
**قوش کوچک آمریکایی** /q.-kucak-e-ämrikäyi/ الجَلَم.
**قوشی** /q.-i/ نَسْرِيّ.
**قوطی** /quti/ العُلْبَة، تَأْمُورَة.
**قوطی باز کن** /q.-bäz-kon/ فَتّاحَةُ عُلَبِ صَفِيْح.
**قوطی پودر** /q.-ye-pudr/ عُلْبَةُ البُوْدَرَة.
**قوطی چای** /q.-ye-cäy/ عُلَيْبَةُ الشّاي.
**قوطی زباله** /q.-ye-zobäle/ عُلْبَةُ قُمامَةِ.
**قوطی سیگار** /q.-ye-sigär/ عُلْبَةُ سَجايِر، عُلْبَةُ اللِفافاتِ.
**قوطی شیر** /q.-ye-šir/ قِسْطُ لَبَن، مِذْلَجَة، عُلْبَةُ حَلِيْب.
**قوطی کبریت** /q.-ye-kebrit/ عُلْبَةُ الكِبْرِيْتِ.
**قوقولی قوقو** /ququliququ/ صِياحُ الدِّيْكِ.
**قوقـولی قوقـو کردن** /q.-kardan/ زُقاءً و زِقْياً / زَقا ـُ الدِّيْكُ.
**قول** /qowl/ ۱. القَوْل. ۲. عَهْد، وَعْـد، عِدَة، مَـوْعِد،

مَوْعِدَة، ضَمان.

**قول دادن** /q.-dädan/ وَعْداً و عِـدَةً و مَوْعِـداً و مَوْعِـدَةً و مَوْعُوداً و مَوْعُوْدَةً / وَعَدَ يَعِدُ، مُعاهَدَةً / عاهَدَ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ، قَطْعاً / قَطَعَ ـ عَهْداً أو وَعْداً.

**قول شرف** /q.-e-šaraf/ كَلِمَةُ شَرَفٍ، عَهْـدُ شَرَفٍ، قَوْلُ شَرَفٍ، وَعْدُ شَرَفٍ.

**قول گرفتن** /q.-qereftan/ أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُـذُ التَّعَهُّدَمِنْ شَخْصٍ.

**قول گيرنده** /q.-girande/ مَوْعُوْد.

**قول نامه** /q.-näme/ سَنَدٌ بَسِيطٌ غَيْرُ رَسْمِيٍّ.

**قولنـج** /qulanj/ (پز) قُـوْلَنْج، قُطْـع، مَغْص، مَغَـص، مَغِيْص، مَغْس.

**قولنج امعا** /q.-e-am'ä/ (پز) الخَبْطَة، الأَنْفَلُوَنْـزا، النَّزْلَةُ الوافِدَة.

**قولنجان** /qulanjän/ (گيا) خُوْلَنْجان.

**قولنجان صغير** /q.-e-saqir/ (گيا) خُوْلَنْجانٌ مَخْزَنِيٌّ.

**قـولنجان كبيـر** /q.-e-kabir/ (گيـا) خُولَنْجـانٌ كَبِيْـرٌ، خاوَلِنْجان.

**قولنج ايلاووس** /qulanj-e-ilävus/ (پز) ← قولنج رودەيى.

**قولنج جگر** /q.-e-jegar/ (پز) مَغْصٌ كَبِدِيٌّ.

**قولنـج رنگ كاران** /q.-e-rang-kärän/ (پز) ← قولنـج سربى.

**قولنج روده يى** /q.-e-rudeyi/ (پز) العِلَّوْص.

**قـولنج سـربـى** /q.-e-sorbi/ (پـز) الرُّصـاص، التَّسَمُّـم بالرَّصاص.

**قولنج شدن** /q.-šodan/ (پز) ← قولنج گرفتن.

**قولنج كبد** /q.-e-käbed/ (پز) ← المَغْصُ الكَبِدِيُّ.

**قولنج كليه** /q.-e-kolye/ (پز) المَغصُ الكُلْوِيُّ.

**قولنج گرفتن** /q.-gereftan/ مَغْصاً / مُغِصَ مج ـ مَغْصاً / مَغِصَ ـ تَمَغُّصاً / تعمَغَّص.

**قولنجى** /q.-i/ المَغْصِيّ.

**قول وقرار** /qowl-o-qarär/ ← عهد و پيمان.

**قول و قرار دادن** /q.-o-q.-dädan/ ← قول دادن.

**قولون** /qulun/ (پز) ← القُوْلُوْن.

**قولـون افقى** /q.-e-ofoqi/ (پز) القُـوْلُوْنُ المُسْتَعْـرِضُ أو المُعْتَرِضُ.

**قولون سينى شكل** /q.-e-siniŝekl/ (پز) التَّعْرِيْجُ السِّيْنِيّ.

**قولون صاعد** /q.-e-sä'ed/ (پز) القُوْلُوْنُ الصّاعِدُ.

**قولون متقاطع** /q.-e-motaqäte'/ (پز) القُوْلُوْنُ المُعْتَرِضُ.

**قولون نازل** /q.-e-näzel/ (پز) القُوْلُوْنُ النّازِلُ.

**قوم** /qowm/ أُمَّة، شَعْب، رَهْط، رَعِيَّة.

**قوم و خويش** /q.-o-xiš/ أَقْرِباء، أقارِب، فَصِيْلَة.

**قو مى** /q.-i/ ← ملّى.

**قوميت** /q.-iyyat/ القَوْ مِيَّة.

**قوميز** /qumiz/ الكُوْمِس [نوعٌ من الخَمْرِ].

**قونسول** /qunsul/ ← كنسول.

**قونسولگرى** /qunsulgari/ القُنْصُلِيَّة.

**قوه** /qovve/ ۱ ← قوّت. ۲ ← باطرى. ۳. (رضـ) ← توان، پايه.

**قوة بخار** /q.-ye-boxär/ القُوَّةُ البُخارِيَّةُ.

**قوة برق** /q.-ye-barq/ بَطّارِيَّةٌ كَهْرَبِيَّةٌ، بَطْرِيَّة.

**قوة تخيـل** /q.-ye-taxayyol/ مُخَيِّلَـة، خَيـالِيَّـة، قُـوَّةُ التَّخَيُّلِ، وَهْم، واهِمَة، وَهْمِيَّة.

**قوة تماسک** /q.-ye-tamäsok/ الجاذِبِيَّةُ الجُزْئِيَّةُ.

**قوة دوم** /q.-ye-dovvom/ مُرَبَّعُ العَدَدِ.

**قوة سوم** /q.-ye-sevvom/ مُكَعَّبُ كَمِيَّةٍ ما.

**قـوة ضـد محركـة بـرق** /q.-ye-zed-de-moharreke-ye-barq/ القُوَّةُ الدّافِعَةُ الكَهْرَبائِيَّةُ المُضادَّةُ.

**قـوة قـانـون گـذارى** /q.-ye-qänun-gozäri/ سُلْطَـةُ التَّشْرِيْعِ.

**قوة قضائيه** /q.-ye-qazäiyye/ السُّلْطَةُ القَضائِيَّةُ.

**قـوة گـريـز از مـركـز** /q.-ye-goriz-az-markaz/ القُـوَّةُ المَرْكَزِيَّةُ الطّارِدَةُ أو الدّافِعَةُ.

**قوة مجريه** /q.-ye-mojriyye/ السُّلْطَةُ التَّنْفِيْذِيَّةُ.

**قوة محركـة برق** /q.-ye-moharreke-ye-barq/ القُوَّةُ المُحَرِّكَةُ الكَهْرَبائِيَّةُ.

**قوة مـركز جـو** /q.-ye-markaz-e-jav/ القُوَّةُ المَـرْكَزِيَّـةُ الجاذِبَةُ.

**قـوة مقننـه** /q.-ye-moqannane/ الهَيْئَـةُ التَّشْـرِيْعِيَّـةُ، السُّلْطَةُ التَّشْرِيْعِيَّةُ.

**قوى** /qavi/ شَدِيْـد، قَوِيّ، جَلِيد، رَجِيْـل، عَزِيْـز، عَزّ، عَـرَمْرَم، عُضـال، عَضَلِيّ، غَضَنْفَـر، مَفْتُـول، فَدَوْكَـس،

فُرانِس، مَکِین، ماکِن، وَخواح، وَخوَح.
قویاً /q.-yyan/ جِدّاً، شَدِیداً، بِقُوّة.
قوی بازو /q.-bäzu/ ← پهلوان.
قوی بنیه /q.-bonye/ ← تنومند.
قوی پنجه /q.-panje/ ← زورمند، پهلوان.
قوی دست /q.-dast/ ← توانا، زورمند.
قوی دل /q.-del/ ← دلیر، شجاع.
قوی دل شدن /q.-d.-šodan/ شَجاعَةً / شَجُعَ ـُ، جَراءَةً و جُرْأَةً و جُرَةً و جَرائِيَةً / جَرُءَ ـُ.
قوی دل کردن /q.-d.-kardan/ تَشْجِیعاً / شَجَّعَ، تَجْرِیئاً / جَرَّأَ.
قوی شدن /q.-šodan/ قُوَّةً / قَوِيَ یَقْوَی، تَقَوِّیاً / تَقَوَّی، اِسْتِقْواءً / اِسْتَقْوَی، اِشْتِداداً / اِشْتَدَّ، تَضَبُّطاً / تَضَبَّطَ الشَّيءَ، عِزّاً و عِزَّةً و عَزازَةً / عَزَّ ـِ، مَكانَةً / مَكُنَ ـُ.
قوی شمالی /qu-ye-šemäli/ (جانـ) العَیْدَر.
قوی کردن /qavi-kardan/ تَقْوِیَةً / قَوَّی، تَصْلِیباً / صَلَّبَ الشَّيءَ، تَعْـزِیزاً / عَزَّزَ، إعْزازاً / أعَزَّ، تَجْلِیْداً / جَلَّدَ، تَمْكِیناً / مَكَّنَ، إیْزاراً / أَوْزَرَ الشَّيءَ.
قوی هیکل /q.-heykal/ ← تنومند.
قهر /qahr/ ۱. الزَّعَل. ۲. زَعْلان.
قهراً /q.-an/ قَهْراً، جَبْراً.
قهر کردن /q.-kardan/ اِسْتِیاءً / اِسْتاءَ، زَعَلاً / زَعِلَ ـَ مِنْهُ [عم].
قهرمان /qahramän/ ۱. البَطَل، شَجاع، قَوِيّ، هُمام. ۲. بَطَل، لاعِبٌ رِیاضِيٌّ مُمتازٌ.
قهرمان صلح /q.-e-solh/ مِفْرَع، صانِعُ السَّلام.
قهرمان شدن /q.-šodan/ بَطالَةً و بَطُولَةً / بَطَلَ ـُ.
قهرمان کردن /q.-kardan/ صُنْعاً / صَنَعَ ـَ الأَبْطالَ.
قهرمانی /q.-i/ بُطُولَة.
قهقرا /qahqarä/ قَهْقَری.
قهقرا رفتن /q.-raftan/ اِرْتِداداً / اِرْتَدَّ تَراجُعِیّاً، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ، قَهْقَرَةً / قَهْقَرَ.
قهقهه /qahqahe/ القَهْقَهَة، كَرْكَرَة.
قهقهه زدن /q.-zadan/ قَهْقَهَةً / قَهْقَهَ، أهْیاً / أَهِيَ ـِ، شَقْرَقَةً / شَقْرَق، كَرْكَرَةً / كَرْكَرَ في الضِحْـكِ، هَأْهَأَةً و هَأْهاءً و هِئْهاءً / هَأْهَأَ.

قهوه /qahve/ القَهْوَة، بُنّ، بِنْتُ اليَمَن.
قهوهٔ تلخ /q.-ye-talx/ قَهْوَة سادَة.
قهوه جوش /q.-juš/ الرِّكْـوَة، دُولَةُ القَهْوَةِ، كَنْكَـةُ قَهْوَة، تَنَكَةُ قَهْوَة.
قهوه چی /q.-či/ قَهْوَجِيّ، قَهْوَتِيّ.
قهوه خانه /q.-xäne/ قَهْوَة، مَقْهَی.
قهوه خوری /q.-xori/ فِنْجانُ القَهْوَة.
قهوه دان /q.-dän/ إبْرِیقُ القَهْوَة.
قهوه سای /q.-säy/ طاحُونَةُ بُنّ، مِطْحَنَةُ بُنّ.
قهوهٔ سودانی /q.-ye-sudäni/ (گیا) الكُوْلا.
قهوهٔ فوری /q.-ye-fori/ قَهْوَةٌ سَرِیْعَةُ التَحْضِیْر.
قهوه‌یی /q.-yi/ أَسْمَر، البُنِّيّ.
قی /qey/ قَيء، غَثْـي، غَثَیانُ النَّفْـس، هُواع، هُـواعَة، طُلَعاء، جُوار، كَیْد.
قی‌آور /q.-ävar/ مُقَیِّيء، مُهَوِّع، مُطَرِّش.
قی‌آوردن /q.-ävardan/ تَقْیِیْئاً / قَیَّأ، إقاءَةً / أَقاءَ، تَهْوِیعاً / هَوَّعَ.
قیاس /qiyäs/ قِیاسٌ مَنْطِقِيّ، قِیاس.
قیاس خلف /q.-e-xolf/ قِیاسُ الخَلْفِ.
قیاس کردن /q.-kardan/ قَیْساً / قاسَ یَقِیْسُ، تَشْبِیْهاً / شَبَّهَ، مُقایَسَةً / قایَسَ.
قیاسی /q.-i/ القِیاسِيّ.
قیافه /qiyäfe/ ۱. الهَیْئَة، خِلْقَـة. ۲. الـوَجْه، سِیْمـاء، سِیْمَة، صُوْرَة، سَحْنَة، الشّارَة.
قیافه‌شناس /q.-šenäs/ عالِمٌ بالقِیافَةِ، القائِف.
قیافه‌شناسی /q.-š-i/ القِیافَة، عِلْمُ الفِراسَة.
قیافه گرفتن /q.-gereftan/ أَخْذاً / أَخَذَ یَأْخُذُ قِیافَةً ← ژست گرفتن.
قیام /qiyäm/ نَهْض، نُهُوْض، نَهْضَة، قِیام، قَوْمَة.
قیامت /qiyämat/ القِیامَـة، السّاعَـة، الواقِعَـة، قارِعَـة، طامَّـة، الأَبَدِیَّة، آجِلَة، آزِفَـة، بَعْث، حَشْر، حاقَّـة، رَجّاف، سَبْع، سَبْع، مَشْهُود، غاشِیَة، العَجُوز، عِداد، عِمامَة، عَقِیْم، كَـرَّة، نَفَسُ السّـاعَةِ، یَـومُ الحِساب، یَـوْمُ الحَشْرِ، یَـوْمُ الخُرُوْجِ، یَومُ الدِّیْـنِ أو الدَّیْنُونَةِ، یَوْمُ الزِحـام، یَومُ العَرْضِ، یَوْمُ الفَتْـحِ، یَوْمُ الفَصْلِ، یَوْمُ القِیـامَةِ، الیَوْمُ المَشْـهُـودُ، یَوْم التَّلاقِي، یَوْمُ النَّشْرِ أو النُّشُورِ، الیَوْمُ المَوْعُودُ.

**قیام توده‌یی** /qiyäm-e-tudeyi/ النَّهْضَةُ العامِّيَّة.

**قیامـت کردن** /qiyämt-kardan/ ۱← غوغـا کردن ۲ إقامَةٌ / أقامَ الدُّنيا و أقْعَدَها.

**قیام کردن** /qiäm-kardan/ ۱. قَوْماً و قَوْمَةً وقِياماً و قامَةً / قامَ يَقُومُ، نَهْضاً و نُهُوضاً / نَهَضَ ـَ. ۲. ثَوْراً و ثَوَراناً و ثُؤُوراً / ثارَ ـُ هَيْجاً و هِياجاً و هَيَجاناً / هاجَ يَهِيجُ، إغلاناً / أعْلَنَ ا لعِصْيانَ.

**قیام ملت** /q.-e-mellat/ وَثْبَةُ الشَّعْبِ، إنْتِفاضَةُ الشَّعْبِ.

**قیچ** /qic/ ← کواچ.

**قیچی** /qeyci/ مِقْراض، مِقْرَض، مِقَصّ، المِجَزّ.

**قیچـی آهـن‌بـری** /q.-ähan-bori/ الفِـرْزِل. ← قیچـی مرکب.

**قیچی باغبـانی** /q.-ye-bäqbäni/ مِشْذَب، مِقَـصُّ تَقْلِيمِ الشَّجَرِ، مِقْضَب، مِقَصُّ تَشْذِيبِ الأشْجارِ، مِقْراض.

**قیچـی بـرش فلـزورق** /q.-ye-boreš-e-felez-ze-varaq/ مِجَزَّة، جَلَم.

**قیچیـی پشم چینـی** /q.-ye-pašm-cini/ مِجَزّ، مِقَـصُّ الجَزّارِ.

**قیچی چمن‌زنی** /q.-ye-caman-zani/ مِقَصُّ الخَضِيرِ.

**قیچی سلمانی** /q.-ye-salmäni/ المَقَذّ.

**قیچی کـردن** /q.-kardan/ قَصّاً / قَصَّ ـُ جَزّاً / جَزَّ ـُ وتَجْزِيزاً / جَزَّزَ واجْتِزازاً / اِجْتَزَّ الصُّوفَ أو العُشبَ، جَلْماً / جَلَمَ ـِ واجْتِلاماً / اِجْتَلَمَ الصُّوفَ.

**قیچی گونیابر** /q.-ye-guniyäbor/ مِقَصٌّ مُرَبَّعُ المَقْطَعِ.

**قیچی مرکب** /q.-ye-morakkab/ مِقْراضٌ تَوافُقِيّ.

**قیح چشم** /qih-e-cašm/ الرَّمَص، غَبَص، غَفَش، غَمَص، لَجَح، نُسال.

**قید** /qeyd/ ۱. قِياد، زِمام، رِباط، آصِـرَة، أدْهَم، سِباق، مُسْمِع، شَبْخَة، شِكال، وِثاق. ۲. حال، ظَرْف.

**قید چیزی را زدن** /q.-e-cizi-rä-zadan/ (عم) إنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ عَنْ كَذا.

**قید زمان** /q.-e-zamän/ ظَرْفُ الزَّمانِ.

**قیدشده** /q.-šode/ مُعَيَّن، مُقَرَّر، مُدَوَّن، المُحَدَّدُ وَصْفُهُ، المَكْتُوب.

**قید کردن** /q.-kardan/ ۱. تَسْجِيلاً / سَجَّلَ. ۲. إشْتِراطاً / اِشْتَرَطَ، شَرْطاً / شَرَطَ ـِ عَلَيْهِ.

**قیدکننده** /q.-konande/ مُشْتَرِط.

**قیدمکان** /q.-e-makän/ ظَرْفُ المَكانِ.

**قید و شرط** /q.-o-šart/ التَّحَفُّظ، شَرْط.

**قیدی** /q.-i/ حالِيّ، ظَرْفِيّ.

**قیر** /qir/ قار، قِير، زِفْت، قَطْران، دُجـالَة، حُمَر، خَطِير، هِناء.

**قیراط** /qirat/ القِرّاط.

**قیراندود** /qir-andod/ المَدْهُونُ بالقارِ، المُقِير، مُقَوَّر.

**قیـرانـدود کـردن** /q.-andud-kardan/ قَيْـراً / قـارَ ـُ السَّفِينَة، تَقْيِيراً / قَيَّرَ الشَّيءَ، تَشْـرِيباً / شَرَّبَ الخَشَب، شَوْفاً / شافَ ـُ هُ بالقَطْـرانِ، تَزْفِيتاً / زَفَّتَ، طَلْياً / طَلَى بالزِّفْتِ ـِ قَطْراً / قَطَرَ ـُ تَقْطِيراً / قَطَّرَ، قَطْرَنَةً / قَطْرَنَ.

**قیردار** /q.-där/ القَيّار.

**قیرریزی** /q.-rizi/ أسْفَلْت.

**قیرگـون** /q.-gun/ بِلَـوْنِ الزِّفْـتِ، أسْوَدُ اللَّـوْنِ، القاتِـم، بَهِيم، حـالِك، حَلِك، أدْجَـن، دامِس، مُدْلَهِـمّ، أدْهَم، أسْوَدُ حالِكٌ أوقاتِمٌ، مُظْلِم، ظَلام.

**قیرگونی** /q.-guni/ الأكْياسُ المُزَفَّة.

**قیرمعـدنی** /q.-e-ma'dani/ بِتُوم، قِيـر، زِفْـتٌ مَعْـدِنِيٌّ، حُمَر، بِتْيُومِينِيّ، قَفْرُ اليَهُود.

**قیری** /q.-i/ قارِيّ، حُمَرِيّ، بِتْيُومِينِيّ، زِفْتِيّ، أسْوَد.

**قیسی** /qeysi/ (گیا) مِشْمِشٌ لَوزِيٌّ أو حَمَوِيّ، مِشْلَوْز.

**قیصر** /qeysar/ القَيْصَر.

**قیصوم** /qeysum/ (گیا) رَيْحانُ الأرْضِ.

**قیطان** /qeytän/ بَرِيم، قِيْطان.

**قیطان‌بـاف** /q.-bäf/ عَقّـاد، حـائِكُ الأشْرِطَـةِ، حـائِكُ القِيْطانِ.

**قیطان بـافی کـردن** /q.-b.-i-kardan/ تَسْرِيْجـاً / سَرَّجَ وسَرْجاً / سَرَجَ ـُ وضَفْراً / ضَفَرَ ـِ وتَضْفِيراً / ضَفَّرَ وفَتْلاً / فَتَلَ ـِ القِيْطانَ.

**قیطان دوزی** /q.-duzi/ الزَّرْكَشَةُ بِشَرِيطٍ زَيْنِيّ.

**قیطانی** /q.-i/ القِيْطانِيّ، الحَبْلِيّ.

**قیطران** /qeytarän/ (گیا) إبْرَةُ العَجُوزِ.

**قیطران شوکرانی** /q.-e-šukaräni/ (گیا) حَشِيْشَةُ الإبْرَةِ.

**قیطس** /qeytes/ (گیا) قَيْطَس. ۲. (جانـ) البال.

**قیف** /qif/ قِمْعَة، قِمْع.

**قیف آسیاب** /q.-e-äsiyäb/ القادُوس.

**قیفاووس** /qifävus/ (نجـ) قِیْفاوُس.

**قیفاووسیان** /q.-iyän/ (نجـ) قِیْفاوِسیُّون.

**قیف مخ** /q.-e-mox/ (پز) قِمْعُ الدِّماغ.

**قیفی** /q.-i/ قِمْعانِيّ، قِمْعِيُّ الشَّكْلِ.

**قی کردن** /qey-kardan/ قَیْئاً / قاءَ يَقِيءُ، تَقَيُّئاً / تَقَيَّأ، هَوْعاً / عاعَ ـُ، تَهَوُّعاً / تَهَوَّعَ، اِسْتِفْراغاً / اِسْتَفْرَغَ، غَثْياً / غَثَى ـِ ت النَفْس، تَبَغْثُراً / تَبَغْثَرَت نَفْسُه، بَغْثَرَةً / بَغْثَرَت نَفْسُهُ، وتَبَغْثُراً / تَبَغْثَرَ، تَبَوُّعاً / تَبَوَّعَ، تَعَاوَتَعَةً / تَعَّ ـُ الرَّجُلُ، إتاعَةً / أتاعَ، تَعّاً / تَعَّ ـِ ثَوْراً و ثَوَراناً وثُؤُوراً و ثَوْرَةً / ثارَ ـُ ت نَفْسُهُ، إثاعَةً / أثاعَ، جَأْراً / جَئِرَ مع ـَ فلانٌ، جَسْعاً / جَسَعَ ـَ، جُشُوءاً و جُشْأً و جَشْأً / جَشَأَ ـَ ت نَفْسُهُ، جَنْشاً / جَنَشَ ـُ ت نَفْسُهُ لِلْمَوْتِ، جَيْشاً وجَيَشاناً وجُيُوشاً جاشَ ـِ ت النَفْسُ، خَباثَةً / خَبُثَ ـُ ت نَفْسُهُ، خَبْثاً وخُبْثاً / خَبِثَ ـَ ت نَفْسُهُ، خُثُوراً / خَثَرَ ـِ ث نَفْسُهُ، دُسُوعاً / دَسَعَ ـَ بِقَيْئِهِ، دَقْراً / دَقِرَ ـَ الرَّجُلُ، دَمَشاً / دَمِشَ ـَ، تَرَمُّضاً / تَرَمَّضَ ث نَفْسُهُ، رَيْناً ورُيُوناً / رانَ ـِ ث نَفْسُهُ، طُلُوعاً / طَلَعَ ـُ المَرِيضُ، تَطْلِيعاً / طَلَّعَ، غَيْناً / غانَ ـِ ت النَفْسُ، قُذُوفاً / قَذَفَ ـِ الرَّجُلُ، قُلُوساً / قَلَسَ ـِ ت نَفْسُهُ، قُلُوصاً / قَلَصَ ـِ ت نَفْسُهُ، تَقْلِيساً / قَلَّسَ، لَقَساً / لَقِسَ ـَ ت نَفْسُهُ مِنَ الشَيءِ، لَقَصاً / لَقِصَ ـَ ث نَفْسُهُ، نُشُوزاً / نَشَزَ ـِ ث نَفْسُهُ، نُشُوصاً / نَشَصَ ـُ ث إلَيْهِ نَفْسُهُ، نَقَساً / نَقِسَ ـَ ث نَفْسُهُ، هَعّاً وهَعَّةً / هَعَّ ـُ.

**قی کننده** /q.-konande/ قائِيءٌ، قَيُوءٌ، قَيُوّ، الثَّاغِي، قالِس.

**قیل وقال** /qil-o-qäl/ ← داد و فریاد

**قیل و قال کردن** /q.-o-q.-kardan/ ← داد و فریاد کردن.

**قیلوله** /qeylule/ المَقِيْل.

**قیلی ویلی رفتن** /qili-vili-raftan/ ← ذوق کردن، شادمان شدن، شاد شدن.

**قیم** /qayyem/ قَيِّم، وَصِيّ، كافِل، وَلِيُّ أمْرٍ، وَلِيٌّ شَرْعِيٌّ، مُجِيْز، مُنَفِّذُ الوَصِيَّةِ.

**قیمت** /qeymat/ سِعْر، ثَمَن، قِسْمَة، سُوْمَة، نَفَقَة، كُلْفَة.

**قیمت اصلی** /q.-e-asli/ قِيْمَةٌ أَصْلِيَّةٌ أوذاتِيَّةٌ.

**قیمت اولیه** /q.-e-avaliyye/ سِعْرُ البَدايَةِ.

**قیمت بازار** /q.-e-bäzär/ سِعْرُ السُّوْقِ.

**قیمت بالا** /q.-e-bälä/ سِعْرٌ مُرْتَفِعٌ.

**قیمت تمام شده** /q.-e-tamäm-šode/ ثَمَنُ الكُلْفَة، ثَمَنٌ أَصْلِيّ، سِعْرُ الكُلْفَةِ.

**قیمت ثابت** /q.-e-säbet/ سِعْرٌ مُحَدَّدٌ.

**قیمت خالص** /q.-e-xäles/ سِعْرٌ صافٍ.

**قیمت خرید** /q.-e-xarid/ سِعْرُ الشِّراء، ثَمَنُ الشِّراء، ثَمَنٌ أَصْلِيٌّ.

**قیمت دادن** /q.-dädan/ تَعْرِيْضاً / عَرَّض ثَمَناً، إشارَةً / أشارَ إلَى سِعْرٍ.

**قیمت داشتن** /q.-däštan/ تَكْلِيْفاً / كَلَّفَ.

**قیمت روز** /q.-e-ruz/ السِّعْرُ الجاري.

**قیمت عادلانه** /q.-e-ädelüne/ سِعْرٌ عَدْلٌ.

**قیمت فروش** /q.-e-foruš/ ثَمَنُ البَيْعِ.

**قیمت کردن** /q.-kardan/ سَوْماً وسُواماً / سامَ ـُ المُشْتَرِي السِّلْعَةَ، اِسْتِياماً / اِسْتامَ فُلاناً السِّلْعَةَ، سُؤالاً / سَأَلَ يَسْأَلُ عن السِّعْرِ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ، تَثْمِيْناً / ثَمَّنَ.

**قیمت کلی** /q.-e-kolli/ قِيْمَةٌ إجْمالِيَّةٌ.

**قیمت‌گذار** /q.-gozär/ مُقَوِّم، مُقَدِّرُ القِيْمَةِ.

**قیمت‌گذاری** /q.-gozäri/ تَسْعِيْر، تَثْمِيْن، تَحْدِيْدُ الأسْعارِ.

**قیمت‌گذاری شدن** /q.-g.-šodan/ تَسَعُّراً / تَسَعَّرَ.

**قیمت‌گذاری شده** /q.-g.-šode/ مُسَعَّر.

**قیمت‌گذاری کردن** /q.-g.-kardan/ تَثْمِيْناً / ثَمَّنَ، تَسْعِيْراً / سَعَّرَ، تَقْوِيْماً / قَوَّمَ المَتاعَ.

**قیمت گذاشتن** /q.-gozäštan/ ← قیمت‌گذاری کردن.

**قیمت مقطوع** /q.-e-maqtu'/ السِّعْرُ الوَحِيْد، سِعْرٌ مُتَّفَقٌ عَلَيهِ، السِّعْرُ المَحْدُودُ.

**قیمت نازل** /q.-e-näzel/ سِعْرٌ مُخَفَّض.

**قیمت واقعی** /q.-e-väqe'i/ السِّعْرُ الفِعْلِيّ.

**قیمتی** /q.-i/ ذُوقِيْمَةٍ، ثَمِيْن.

**قیمومت** /qeymumat/ القِوامَة، الوِلايَة، وِلايَةٌ شَرْعِيَّةٌ، الوِصايَة، وِصايَةٌ شَرعِيَّةٌ، اِنْتِداب، اِنْتِدابٌ سِياسِيٌّ أوْ دُوَلِيٌّ.

**قیمومت قانونی** /q.-e-qänuni/ وِصايَةٌ قانُونِيَّةٌ.

**قیمومیت** /qeymumiyyat/ ← قیمومت.

**قیمه شدن** /qeyme-šodan/ مَفْرُوْم، مُفَرَّم، مُهَرَّم.

**قیمه قیمه کردن** /q.-q.-kardan/ فَرْماً / فَرَمَ ـُ وتَقْطِيْعاً / قَطَّعَ، تَهْرِيْماً / هَرَّمَ اللَّحْمَ.



ک /k/ الکاف، الحَرْفُ الخامِسُ والعِشْرونَ مِن الألفباءِ الفارسيَّةِ، وهي بمثابةِ ۲۰ في حسابِ الجُمَّلِ.

ک /ak/ لاحِقَةٌ تُعْطِي مَعْنَى التَّصْغِيرِ مِثْلَ: «مرغک: طائِرٌ صَغِيرٌ»، التَّحْبِيبِ، التَّرَحُّمِ مِثْلَ: «طفلک: الطِّفْلُ الصَّغِيرُ المَحْبُوبُ»، التَّحْقِيرِ مِثْلَ: «مردمک: رُجَيْل»، التَّشْبِيهِ، النِّسْبَةِ مِثْلَ: «نارنجک: قُنْبُلَةٌ يَدَوِيَّةٌ بِشَكْلِ النّارَنْجِ» وتُفِيدُ المكانَ مِثْلَ: «لشکرک: مُعَسْکَر».

**کاباره** /käbäre/ مَلْهَى، کابارِيَّة.

**کاباره دانسينگ** /k.-dänsing/ المَلْهَى.

**کابل** /käbl/ طَناب، طَنابُ السَّفِينَةِ.

**کابل برق** /k.-e-barq/ السِّلْكُ الكَهْرَبائِيّ.

**کابل کشی** /k.-keši/ مَدُّ الأَسْلاکِ.

**کابل هم محور** /k.-e-ham-mehvar/ الكَبْلُ المُتَّحِدُ المِحْوَر.

**کابوتاژ** /käbutäž/ المِلاحَةُ السّاحِلِيَّةُ.

**کابوس** /käbus/ الكابُوس، جُثام، الجَثّامَة، الجُثَمَة، بارُوک، بُرَک، دِئْثان، دُؤُفان، رُکّاب، ضاغُوت، هُلَج.

**کابوی** /käboy/ ← کاوبوی.

**کابین** /käbin/ ۱. مَهْر، الصَّدُقَة والصُّدُقَة، صِداق، الأَجْر، بُضْع، بائِنَة، حِباء، حُلْوان، سِياق، عُقْر، نِحْلَة. ۲. کُشْک. ۳. [تلفن] کُشْکٌ أو حُجْرَةُ هاتِفٍ. ۴. [کشتی] قَمَرَة، حُجْرَةُ مَرْکَبٍ.

**کابينت آشپزخانه** /käbinet-e-äšpazxäne/ النَّمْلِيَّة.

**کابين دادن** /käbin-dädan/ مَهْراً / مَهَرَ ـُـَـ إمْهاراً / أَمْهَرَ المَرْأَةَ.

**کابينه** /käbine/ الوِزارَة، هَيْئَةُ الوِزارَة، حُکُومَة.

**کاپ** /käp/ ۱. دِثارُ الكَتِفَيْن. ۲. الكَأْس.

**کاپشن** /käpšen/ الأَنُوراک.

**کاپوت** /käput/ ۱. کَبُوتٌ [العَرَبَةِ]. ۲. مَطّاطَةُ العَمَلِ الجِنْسِيّ.

**کاپوسنها** /käpusanhä/ الكَبُوشِيون.

**کاپوسی** /käpusi/ کَبُوشِيّ، راهِبٌ کَبُوشِيّ.

**کاپوک** /käpok/ القَبْک.

**کاپيبارا** /käpibärä/ (جانـ) خِنْزِير.

**کاپيتال** /käpitäl/ رَأْسُ المالِ.

**کاپيتاليست** /käpitäl-ist/ رَأْسْمالِيّ.

**کاپيتاليسم** /k.-ism/ الرَّأْسْمالِيَّة.

**کاپيتان** /käpitän/ قُبْطان، رَبّان.

**کاپيتول** /käpitul/ (گيا) رُؤَيْس.

**کاپيتولاسيون** /käpituläsiyon/ اِسْتِسْلام.

**کات** /kät/ (شيمـ) ← زاج.

**کاتابوليسم** /kätäbolism/ الاِنْتِقاض، الأَيْضُ الهَدْمِيّ ← سوخت و ساز.

**کاتابوليک** /kätäbolik/ الاِنْتِقاضِيّ.

**کاتاراکت** /kätäräkt/ سادّ [تَكَثُّفٌ في عَدَسَةِ العَيْنِ يَمْنَعُ الإبْصارَ].

**کاتاستروفيسم** /kätästrofism/ الکارِثِيَّة [نَظَرِيَّةٌ تُنْسَبُ الى الكَوارِثِ الأَرْضِيَّةِ ما وَقَعَ مِن تَغَيُّراتٍ جِيُولُوجِيَّةٍ وحَيَوِيَّةٍ عَلَى سَطْحِ الأَرْضِ].

**کاتاکومب** /kätäkomb/ سَرْدابُ المَوْتَى.

**کاتالپسی** /kätälepsi/ (پز) الجُمْدَة، الإغْماءُ التَّخَشُّبِيّ.

**کاتالوگ** /kätälog/ فِهْرِس، فِهْرِسْت.

**کاتاليز** /kätäliz/ الحَفْز.

**کاتاليزگر** /k.-gar/ الحَفّاز.

**کاتاليزور** /k.-or/ ← کاتاليزگر.

**کاتب** /käteb/ الكاتِب، النّاسِخ.

**کاتتومتر** /kätetometr/ مِقياسُ المُسْتَوَى ← بالاسنج.
**کاتد** /kätod/ (شیمـ) کاتُود، قُطْبٌ سالِبٌ، المَهْبِط.
**کاتدرال** /kätedräl/ الكَنِيسَةُ الجامِعَةُ.
**کاتـرپیلار** /käterpilär/ ۱. (جانـ) اليَسْـرُوع. ۲. جَرّارَة، تِراكْتُور.
**کاتشو** /kätešu/ (گیا) الكاد.
**کاتشیسم** /kätešism/ تَعْلِيمٌ شَفَهِيٌّ.
**کات کبـود** /kat-e-kabud/ (شیمـ) زاجٌ أَزْرَق، سُلْفـاتُ النُّحاس، تُوتِيا زَرْقاء.
**کاتگوت** /kätgut/ الوَتَر.
**کاتوپتـریک** /kätoptrik/ (فر) مَبْحَثُ اِنْعِكـاسِ النُّورِ و قَوانِينِهِ.
**کاتود** /kätod/ ← کاتد.
**کاتولیک** /kätolik/ الكاثُولِيك، كَثْلَكَة.
**کاتولیک رومی** /k.-e-rumi/ الكاثولِيكِيّ.
**کاتولیک شدن** /k.-šodan/ تَكَثْلُكاً / تَكَثْلَكَ.
**کاتولیکوس** /kätolikos/ الكاثُولِيكُوس.
**کاتولیکی** /kätoliki/ كَثُولِيكِيّ، كاثُولِيكِيّ.
**کاتیون** /kätyon/ كاتَيُوْن [إِيُونٌ مُوجَبُ الشُّحْنَة].
**کاج** /käj/ (گیا) صَنَوْبَر، شُوح، تَنُوب، الأَرْزِيَّة.
**کاج بلسان** /k.-e-balasän/ (گیا) تَنُوبٌ بَلْسَمِيٌّ.
**کاج حلب** /k.-e-halab/ (گیا) صَنَوْبَرٌ حَلَبِيٌّ.
**کاج خمره‌یی** /k.-e-xomreyi/ (گیا) التُّوْيا.
**کاج زمینی** /k.-e-zamini/ (گیا) رِجْلُ الذِّئْبِ.
**کاج سفید** /k.-e-sefid/ (گیا) صَنَوْبَرٌ أَبْيَض.
**کاج فرنگی** /k.-e-farangi/ (گیا) البِيسِيَّة، الرّاتِينَجِيَّة.
**کاج قیری** /k.-e-qiri/ (گیا) شِراق.
**کاجی** /k.-i/ الصَّنَوْبَرِيّ.
**کاجیان** /k.-iyän/ (گیا) الصَّنَوْبَرِيّات.
**کاجیره** /käjire/ (گیا) عُصْفُر، بِزْباض، القِرْطِم، القُرْطُم، شُوران.
**کاجیرهٔ صحرایی** /k.-ye-sahräyi/ (گیا) قُرْطُمٌ بَرِّيٌّ.
**کاچی** /käci/ العَصِيدَة، حَرِيقَة، خَوِيَّة.
**کاخ** /käx/ قَصْر، إيوان، سَراي، جَوْسَق، صَرْح، جِرْماز.
**کاخ دادگستری** /k.-e-dädgostari/ قَصْرُ العَدْلِ.
**کاخ سلطنتی** /k.-e-saltanati/ بَلاطُ المَلِك.
**کاخ نشین** /k.-nešin/ ۱. المُقِيمُ في القَصْرِ، مَلِك، أَمِير. ۲. البَلاطِين ← پالاتین.
**کاد** /käd/ (گیا) سَنْطُ كاشُو، كادٌ هِنْدِيّ، خِيَرا.
**کادانس** /kädäns/ (مسـ) مَحَطّ، نَغْمَةٌ خِتامِيَّةٌ.
**کادر** /kädr/ ۱. إطار. ۲. حُدُود. ۳. جَماعَةٌ يَعْمَلُـونَ في عَمَلٍ واحِدٍ، هَيْئَة، كادِر.
**کادر آموزشی** /k.-e-ämuzeši/ هَيْئَةُ التَّعْلِيمِ أو التَّدْرِيسِ، كادِرُ التَّعْلِيم.
**کادر اداری** /k.-e-edäri/ مِلاک.
**کادر سیاسی** /k.-e-siyäsi/ الهَيْئَةُ الدِّبْلُوماسِيَّةُ.
**کادمیم** /kädmiyom/ (شیمـ) الكَدْمِيُوم.
**کادمیوم** /k./ (شیمـ) ← کادمیم.
**کادنتسا** /kädentsä/ (مسـ) ← کادانس.
**کادو** /kädo/ هَدِيَّة، عَطاء، تُرْفَة.
**کادوکئوس** /käduke'us/ صَوْلَجانُ هِرْمِس.
**کادی** /kädi/ (گیا) الكاذِيّ.
**کادی‌ها** /k.-hä/ (گیا) الكاذِيّات.
**کار** /kär/ ۱. مِهْنَة، شُغْـل، حِرْفَـة، فِعْل، عَمَـل، عِمِلَة، عِمْلَة، أَمْر، بال، الجُلجُل، خِدْمَة، اِسْتِخْدام، خَطْب، دَرّ، دِين، سَعْـي، شَأْن، صُنْـع، صَنْعَة، صَنِيـع، طَهْو، لِبْـد، وَظِيفَة، هَبَل. «~ ی کرد کارستـان»: هَرَجَ ← دادوفریاد کردن. ۲. مَنْصِب، مَرْكَز. ۳. لاحِقَةٌ تُؤَدِي مَعْنَى المُبالَغَةِ أو اسمِ الفاعِلِ كـ «ستمکار: الظّالِم». ۴. (فز) شُغْل.
**کار چیزی را سـاختن** /k.-e-cizi-rä-säxtan/ ۱. إِكْمالاً / أَكْمَلَ، إِتْماماً / أَتَمَّ. ۲. إِفْناءً / أَفْناهُ.
**کار کسی را سـاختن** /k.-e-kasi-rä-s./ وَطْأً / وَطِئَ يَطَأُها.
**کار آبرومند** /k.-e-äberumand/ حِرْفَةٌ شَرِيفَة.
**کار آزاد** /k.-e-äzäd/ عَمَلٌ حُرٌّ.
**کارآزمایی** /k.-äzmäyi/ تَجْرِبَة، تَمْرِين، اِخْتِبار.
**کارآزمـوده** /k.-äzmude/ مُجَرَّب، مُخْتَبَـر، مُحَنَّک، ذُو تَجْرِبَـة، مُجَذَّم، مَـذْلُوک، المُـرَقَّع مِـنَ الرِّجـالِ، شِمْر، الشِّمِّير، مُصَـدَّم، ضَرِس، مُقَتَّـل، نِقْح، نَکَـل، هِنْدِس، هُنْدُوس.
**کارآگاه** /k.-ägäh/ بُولِيس سِرِّيّ، مُخْبِر، مُـرْشِدُ الشُّرْطَةِ، شُرْطِيُّ المَباحِث.

**کارآگاهی** /k.-ā.-i/ مَباحِث، إدارَةُ المُخابَرات.
**کارآمد** /k.-āmad/ ۱. مُجَرَّب، الجـادُّ في عَمَلِهِ، طَـوِيْلُ الباعِ، مُقْتَدِر، خَبِيْرٌ بالعَمَلِ، لائِق. ۲. قابِلٌ لِلاسْتِفادَةِ.
**کارآموز** /k.-āmuz/ مُسْتَجِدّ، حَـدِيْثٌ في عَمَـلٍ أو مَهْنَةٍ، مُبْتَدِئٌ في التَّعَلُّمِ، تِلْمِيذ، مُرَشَّح.
**کارآموزی** /k.-ā.-i/ تَمَرُّن، التَّدْرِيْبُ الفَنِّـي، تَعَلُّمُ الحِرْفَةِ، إخْتِبار، تَأْهِيْل.
**کارآموزی کردن** /k.-ā.-i-kardan/ تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ، تَجْرِيْباً / جَرَّبَهُ، حَنْكاً / حَنَكَ ـِ إحْناكاً / أَحْنَكَ، إحْتِناكاً / إحْتَنَكَ، تَحْنِيْكاً / حَنَّكَ، تَنْجِيْذاً / نَجَّذَ هـ تَنْجِيْذاً / نَجَذَّ هـ.
**کارا** /kārā/ (گيا) الخَبَق.
**کاراها** /k.-hā/ (گيا) الخَبَقِيّات.
**کارابین** /kārābin/ قَرَبِيْنَة، غَدّارَة.
**کاراته** /karāte/ الكارِيْت.
**کـار احمقانـه** /k.-e-ahmaqāne/ عَمَـلٌ سَخِيْفٌ، عَمَـلٌ أَحْمَقُ.
**کار ادبی** /k.-e-adabi/ أَثَرٌ أَدَبِيٌّ، مُحاوَلَةٌ أَدَبِيَّةٌ.
**کارادرینا** /kārādrinā/ (جانـ) دُوْدَةُ القُطْنِ الخَضْراءُ.
**کار از کار گذشتن** /kār-as-kār-gozaštan/ نَفْذاً و نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ السَّهْمُ، قَضاءً / قُضِيَ مع يقْضِي الأَمْرُ، سَبْقاً / سَبَقَ ـِ السَّيْفُ العَذَلَ.
**کارامل** /kārāmel/ ← قند سوخته.
**کار انسانی** /kār-e-ensāni/ عَمَلٌ إنْسانِيٌّ.
**کارانگیدا** /kārāngidā/ الثَّقّالَة.
**کارایی** /kārāyi/ الكَفاءَة.
**کاربان** /kārbān/ العامِلُ المِيْكانِيْكِيُّ.
**کاربر** /kār-bor/ الأُخْوَذِيّ.
**کاربرد** /k.-bord/ الإسْتِعْمال.
**کاربردن** /k.-b.-an/ إسْتِعْمالاً / إسْتَعْمَلَ الشَّيءَ إعْمالاً / أَعْمَلَ الآلَةَ أو الرَّأْيَ.
**کار بستن** /k.-bastan/ ← کار بردن.
**کاربن** /k.-bon/ فَحْمٌ عُضْوِيٌّ، وَرَقُ الكَرْبُونِ.
**کاربنات** /kārbonāt/ ← کاربونات.
**کاربنادو** /kārbonādo/ ← کاربونادو.
**کاربنیت** /kārbonit/ كَرْبُونِيْت.
**کاربوراتور** /kārborātor/ المُفَحِّم ← سوختاما.
**کاربولوی** /kārboloy/ (شيمـ) كَرْبُولُوي.
**کاربولیک** /kārbolik/ (شيمـ) ← فنيک، اسيدفنيک.
**کاربونات** /kārbonāt/ (شيمـ) أَوَّلُ أُكْسِيْدِ الكَرْبُونِ.
**کاربـونادو** /kārbonādo/ (شيمـ) الكَـرْبُونـادُو، الماسُ الأَسْوَدُ.
**کاربید** /kārbid/ الكَرْبِيْد.
**کارپـرداز** /kār-pardāz/ رَئِيْـسُ إدارةِ الأَعْمالِ، صُـوْلُ تَعْيِيْن.
**کارپردازی** /k.-p.-i/ دائِرَةُ اللَّوازِمِ في الوِزارَةِ.
**کارپل** /kārpel/ كَرْبَلَة، خِبـاء [وَحْدَةُ عُضْوِ التَّأْنِيْـثِ في الزَّهْرَةِ].
**کارپینوس** /kārpinus/ الشُّرْم.
**کارت** /kārt/ بِطاقَة، كُرُوت.
**کارت اشتراک** /k.-e-ešterāk/ بِطاقَةُ إشْتِراك.
**کارت انتخاباتی** /k.-e-entexābāti/ بِطاقَةٌ إنْتِخابِيَّةٌ.
**کارت پرسنلی** /k.-e-personeli/ ← کارت عضويت.
**کارت پستال** /k.-postāl/ بِطاقَةٌ بَرِيْدِيَّةٌ.
**کارت تبریک** /k.-e-tabrik/ بِطاقَةُ تَهْنِيَةٍ.
**کارت دانشجویی** /k.-e-dānešjuyi/ البِطاقَةُ الجامِعِيَّةُ.
**کارت دعوت** /k.-e-da'vat/ بِطاقَةُ دَعْوَةٍ.
**کارتر** /kārter/ كارْتِر [حوضٌ أو ظَـرفٌ يَتَضَمَّنُ أَجْزاءَ جِهازٍ يُعْرَفُ بِاسْمِ صانِعِهِ].
**کار تـراشیدن** /kār-tarāšidan/ إيْجاداً / أَوْجَدَ عَمَـلَ لِشَخْصٍ.
**کارتزیانیسم** /kārteziyānism/ الدِيْكارْتِيَّة.
**کارتزین** /kārteziyan/ دِيْكارْتِي.
**کارت شناسایی** /kārt-e-šenāsāyi/ بِطاقَةٌ ذاتِيَّـةٌ، بِطاقَةُ التَّصْرِيْحِ، بِطاقَةُ الهُوِيَّةِ، بِطاقَةٌ بَيانِيَّةٌ، رُقْعَةُ العُنْوانِ.
**کارت عضویت** /k.-e-ozviyyat/ بِطاقَةُ العُضْوِيَّةِ.
**کارتل** /kārtel/ الكارْتِل، شَرِكاتُ الإحْتِكارِ، تَجَمُّعٌ مِهَنِيٌّ.
**کارتن** /kārton/ ← کارتون.
**کارتنک** /kārtonak/ (جانـ) عَنْكَب، عَنْكَبـاة، عَنْكَبُوت، أَبُوبِيْض، الأَعْكَب، عَنْكَبَة [نت]، غَزّال.
**کارت ورود** /kārt-e-vorud/ بِطاقَةُ دُخُولٍ.
**کارتون** /kārton/ كَرْتُون، وَرَقٌ مُقَوّى.

**کارت ویزیت** /k.-e-vizit/ كارْت، بِطاقَةُ الزِّيارَة.
**کارت هویت** /k.-e-hoviyyat/ بِطاقَةُ هُوِيَّةٍ شَخْصِيَّةٍ.
**کار ثواب** /kär-e-savāb/ عَمَلٌ خَيْرِيٌّ.
**کار چاق کن** /k.-cāq-kon/ وَسِيْط، دَلّال، مُعَقِّب.
**کارخانجات** /k.-xāne-jāt/ المَعامِل.
**کار خانگی** /k.-e-x.-gi/ إشْغالُ المَنْزِل.
**کارخانه** /k.-x./ مَصْنَع، مَعْمَل، كَرْخانه، مَصْنَعَة، فَبْرِيْقَة، فاوْرِيْقَة.
**کارخانهٔ بافندگی** /k.-x.-ye-bāfandegi/ المَنْسَج.
**کارخانهٔ برق** /k.-x.-ye-barq/ مِحَطَّةُ تَوْلِيْدِ القُوَّةِ الكَهْرَبائِيَّة.
**کارخانه‌دار** /k.-x.-dār/ الصُّنّاع، صاحِبُ المَصْنَع.
**کارخانهٔ قند** /k.-x.-ye-qand/ عَصّارَة، مِعْصَرَةُ قَصَبِ السُّكَّرِ.
**کارخانهٔ کشتی‌سازی** /k.-x.-ye-kešti-sāzi/ التَّرْسانَة.
**کار خداپسندانه** /k.-e-xodā-pasandāne/ ما يَرْضاهُ اللّٰهُ.
**کارد** /kārd/ السِّكِّيْن، السِّكِّيْنَة، شَفْرَة، جارِحَة، حُداد، الحَزْبَة، خَيْفَة، سِخِّيْن، فالِيَة، مُدْيَة. «~ ش می‌زدی خونش در نمی‌آمد»: غَلَبَتْ عَلَيهِ العَصَبِيَّةُ.
**کار دادن** /kār-dādan/ تَخْدُماً / خَدَّمَ، إسْتِخْداماً / إسْتَخْدَمَ، تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ هـ.
**کاردار سفارت** /kār-dār-e-sefārat/ القائِمُ بالأعْمالِ لِلسَّفارَة.
**کارداری** /k.-d.-i/ القِيامُ بالأعْمالِ [إصْطلاحٌ سياسيٌّ].
**کار داشتن** /k.-dāštan/ إشْتِغالاً / إشْتَغَلَ. «کار دارم»: أشْتَغِلُ، أنا مَشْغُولٌ.
**کاردان** /k.-dān/ حاذِق، ماهِر، مُدَبِّر، سائِس، السّاس، أرِيْب، ثاقِبُ الفِكْرِ، مُطَّلِع، خَبِيْر، مُدَرَّب، آبِل، التِّقِن، الثِّقْن، جَدِيْر، أحْوَذِيّ، حَوِيْل، مُخَدِّع، مِخْراق، مُعِيْد، مُتَفَنِّن، قادِر، الكُرَّز، لَبِق، لَبِيْق، النِّحْر، النِّحْرِيْر، اليَدِيّ، اليَذْياء [نث]، يَفَن.
**کاردان شدن** /k.-d.-šodan/ مَهْراً و مُهُوراً و مَهاراً و مَهارَةً / مَهَرَ ـَـ حِذْقاً و حِذاقاً و حِذاقَةً / حَذَقَ ـِـ و حَذِقَ ـَـ لَباقَةً / لَبُقَ ـُـ يَقْظاً / يَقِظَ يَيْقَظُ، طِبّاً و طَبَباً / طَبَّ ـِـ لَهُ يَدٌ بَيْضاءُ.
**کاردانی** /k.-d.-i/ ۱. حِذْق، لَباقَة، لَبَق، خُبْرَة، وُقُوف، إطِّلاع، سِياسَة، إدارَة. ۲. فوق دیپلم.
**کارد به استخوان رسیدن** /kārd-be-ostoxān-residan/ عِيْلَ صَبْرُهُ.
**کارد پزشکی** /k.-e-pezeški/ الجِراحَة.
**کاردتیزکن** /k.-tiz-kon/ مِسَنُّ السَّكاكِيْن.
**کارد جراحی** /k.-e-jarrāhi/ شَفْرَةُ العَمَلِيّاتِ الجِراحِيَّة.
**کارد خوردن** /k.-xordan/ الإصابَةُ بالسِّكِّيْن.
**کارد خورده** /k.-xorde/ المُصابُ بالسِّكِّيْنِ، المَطْعُونُ بالسِّكِّيْن.
**کارد زدن** /k.-zadan/ طَعْناً / طَعَنَ ـُـ هـ بالسِّكِّيْن.
**کاردساز** /k.-sāz/ صانِعُ السَّكاكِيْن، السَّكّان.
**کاردسازی** /k.-s.-i/ ۱. صُنْعُ السَّكاكِيْن.
**کار دست** /kāre-dast/ مَصْنُوعٌ باليَدِ، صُنْعُ اليَدِ، مَصْنُوعٌ يَدَوِيّاً.
**کاردستی** /k.-d.-i/ عَمَلٌ يَدَوِيّ.
**کار دستی** /k.-e-d.-i/ حِرْفَةٌ أو مِهْنَةٌ يَدَوِيَّةٌ، عَمَلٌ باليَدِ، صِنْع.
**کار دفتری** /k.-e-daftari/ عَمَلُ المَكْتَبِ، عَمَلٌ كِتابِيٌّ.
**کاردک** /kārdak/ سِكِّيْنُ فَتْحِ الرَّسائِلِ أو الظُّرُوْف.
**کارد کشیدن** /k.-kešidan/ سَلّاً / سَلَّ ـُـ السِّكِّيْنَ مِنْ غِمْدِها لِلضَّرْبِ أو الإسْتِعمالِ.
**کارد گاوآهن** /k.-e-gāv-āhan/ سِكَّةُ المِحْراثِ، سِكَّةُ الحَدِيْد، حَدِيْدَةُ المِحْراثِ، مِيْكَعَة.
**کارد و پنیر** /k.-o-panir/ خَصْمانِ لَدُوْدانِ، «آن دو مثل ~ هستند»: هما خَصْمانِ لَدُوّانِ.
**کاردیا** /kārdiyā/ (پز) فَمُ المِعْدَة.
**کاردیده** /kār-dide/ مُجَرَّب، مُخْتَبَر.
**کاردی کردن** /kārd-i-kardan/ طَعْناً / طَعَنَ ـُـ هـ بالسِّكِّيْن.
**کاردینال** /kārdināl/ الكَرْدِيْنال.
**کاردینالی** /k.-i/ الكَرْدِيْنالِيَّة.
**کاردینه** /kārdine/ سَكاكِيْن.
**کاردیوگراف** /kārdiyogerāf/ مُخَطِّطُ القَلْبِ، راسِمَةُ القَلْبِ.
**کاردیوگرام** /kārdiyogerām/ مُخَطَّطُ القَلْبِ، رَسْمٌ قَلْبِيٌّ.
**کاردیولژی** /kārdiyoloži/ مَبْحَثُ القَلْب.

**کار راه انداختن** /kär-räh-andäxtan/ إنْجازُ الأعْمالِ لِلنّاسِ.

**کار راه‌انداز** /k.-r.-andäz/ مُنْجِزُ أعْمالِ النّاسِ.

**کار راه‌اندازی** /k.-r.-a.-i/ إنْجازُ الأعْمالِ لِلنّاسِ.

**کارزار** /k.-zär/ حَرْب، وَغْي، وَغَى، مَعْرَكَة، واقِعَة، جِحاف، جَماس، مُقْتَتَل، وَطِيس، وَعْكَة.

**کارزار کردن** /k.-z.-kardan/ إقْتِتالاً / إقْتَتَلَ القومُ، تَقاتُلاً / تَقاتَلَ القَوْمُ، مُعارَكَةً و عِراكاً / عارَكَ هـ، تَلاحُماً / تَلاحَمَ القَوْمُ، حَوْطاً و حَيْطَةً و حِياطَةً / حاطَ ـ القَوْمَ، مُسافَعَةً / سافَعَ، عَلَثاً / عَلِثَ ـ القَوْمُ، تعالُجاً / تَعالَجَ الخَصْمانِ، اِعْتِلاجاً / اِعْتَلَجَ القَوْمُ، اِعْتِراكاً / اِعْتَرَكَ القَوْمُ، مُناجَزَةً / ناجَزَ هـ، تَواغُماً / تَواغَمَ القَوْمُ، تَواقُعاً / تَواقَعَ القَوْمُ، تَهارُشاً / تَهارَشَ القَوْمُ.

**کار ساختن** /k.-säxtan/ ۱. تَهْيِئَةً / هَيَّأَ مُقَدَّمَةَ الأعْمالِ، ۲. قَتْلاً / قَتَلَ ـ.

**کارساز** /k.-säz/ حَلّالُ المَشاكِلِ، مُيَسِّرُ الأُمُورِ، مُنْجِزُ الأعْمالِ لِلنّاسِ.

**کارسازی** /k.-s.-i/ تَدْبِيرُ الأُمورِ، حَلُّ المَشاكِلِ، تَيْسِيرُ الأُمورِ، إنْجازُ الأعْمالِ لِلنّاسِ، الدَّيْن.

**کارسازی شده** /k.-s.-i-šode/ مَدْفُوع.

**کارسازی کردن** /k.-s.-i-kardan/ تَهْيِئَةً / هَيَّأَ العَمَلَ، إجْراءً / أجْرَى العَمَلَ، إنْجازاً / أنْجَزَ الأعْمالَ لِلنّاسِ.

**کارست** /kärst/ كارْست [مِنْطَقَةُ أحْجارٍ جِيرِيَّةٍ ذاتُ مَجارٍ جُوفِيَّةٍ].

**کارسینوم** /kärsinom/ (پز) سَرَطان، وَرَمٌ سَرَطانِيٌّ.

**کار شاق** /kär-e-šäq/ عَمَلٌ شاقٌّ.

**کارشکن** /k.-šekan/ عائِق، مُعَرْقِل.

**کارشکنی** /k.-š.-i/ إعاقَة، عَرْقَلَة.

**کارشکنی کردن** /k.-š.-i-kardan/ إعاقَةً / أعاقَ، عَرْقَلَةً / عَرْقَلَ.

**کارشناس** /k.-šenäs/ ۱. مُخْتَبِر، خَبِير، خُبْرَة، آل خِبْرَة، أهْلُ خِبْرَة، مُجَرِّب، مُتَخَصِّص، نِقْح. ۲. (حقـ) الخَبِير.

**کارشناس بیمه** /k.-š-e-bime/ مُؤَمِّنٌ خَبِيرٌ أو مُسْتَشارٌ.

**کارشناس قانونی** /k.-š.-e-qänuni/ خَبِيرٌ قانُونِيٌّ.

**کارشناس قسم‌خورده** /k.-š.-e-qasam-xorde/ خَبِيرٌ مُحلَّفٌ.

**کارشناس کشاورزی** /k.-š.-e-kešävarzi/ خَبِيرٌ زِراعِيٌّ.

**کارشناسی** /k.-šenäsi/ ۱. الخُبْرَة. ۲ ← لیسانس.

**کارشناسی ارشد** /k.-š.-ye-aršad/ الماجِسْتِير.

**کارفرما** /k.-farmä/ آمِر، آجِر، مَخْدُوم، مُسْتَخْدِم، صاحِبُ العَمَلِ، صاحِبُ الأمْرِ، مُدِيرُ المَصْنَعِ، رَبُّ العَمَلِ.

**کارکرد** /k.-kard/ ۱ ← کار. ۲. مَرْدُود، حَصِيلَة، مَحْصُول، إنْتاج. ۳. أُجْرَةُ العَمَلِ.

**کار کردن** /k.-kardan/ ۱. عَمَلاً / عَمِلَ ـَ، إشْتِغالاً / إشْتَغَلَ، خِدْمَةً / خَدَمَ ـُ هُ، عَسْفاً / عَسَفَ ـِ لَهُ. ۲. إسهالاً / أسْهِلَ مج، اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ بَطْنُهُ.

**کار کرده** /k.-karde/ مُسْتَعْمَل، القَدِيم.

**کارکشتگی** /k.-koštegi/ حُنْكَة، خِبْرَة، طُبّ.

**کارکشته** /k.-košte/ المُجَرِّب، المُجَرَّد، مُدَرَّب، خَبِير، المُجَرِّس، بائِر، مَرِس، مُدَرَّح، طَبّ، مِقْدام، مُلَخْلَح.

**کارکشته شدن** /k.-k.-šodan/ خُبْراً و خِبْرَةً / خَبَرَ ـُ تَدَرُّباً / تَدَرَّبَ.

**کار کشیدن** /k.-kešidan/ إجْباراً / أجْبَرَهُ عَلَى العَمَلِ.

**کارکن** /k.-kon/ ۱. عامِل، فَعّال، شَغّال، مُجْتَهِد. ۲. مُسْهِل، مَشْو، دَواءٌ مُسْهِلٌ.

**کارکنان** /k.-konän/ ۱. المُوَظَّفُونَ. ۲. عُمّال.

**کار کنتراتی** /k.-e-kontoräti/ عَمَلٌ بأجْرٍ مُحَدَّدٍ سَلَفاً، عَمَلٌ مَحَدَّدُ الأُجْرَةِ سَلَفاً.

**کارگاه** /k.-gäh/ مَعْمَل، مُحْتَرَف، مَصْنَع، مَصْنَعَة، مَشْغَل، وَرْشَة، كَرْخانه.

**کارگاه بافندگی** /k.-g.-e-bäfandegi/ المِنْسَج.

**کارگاه جولاهه** /k.-g.-e-julähe/ المَحاكَة.

**کارگاه رنگرزی** /k.-g.-e-rangrazi/ المَصْبَغَة.

**کارگاه ریخته‌گری** /k.-g.-e-rixte-gari/ المَسْبَك.

**کارگاه صابون‌سازی** /k.-g.-e-säbun-säzi/ المَصْبَنَة.

**کارگاه نجاری** /k.-g.-e-najjäri/ المَنْجَر.

**کار گذاشتن** /k.-gozäštan/ تَأْسِيساً / أسَّسَ، إنْشاءً / أنْشَأَ، إرْساءً / أرْسَى حَجَرَ الأساسِ.

**کارگر** /k.-gar/ العامِل، أجِير، الصّانِع، صَنايِعِيٌّ، مُسْتَخْدَم، فاعِل، مُوَظَّف، خادِم، جُلاذِيٌّ، جُلْذِيٌّ.

**کارگران مهاجر** /k.-g.-än-e-mohäjer/ العُمّالُ المُهاجِرُونَ.

**کارگردان فیلم** /k.-gardän-e-film/ مُخْرِجُ الفِيْلَمِ، مُخْرِجٌ سِيْنَمائيّ.

**کارگردانی** /k.-g.-i/ إخْراجُ الفِلْمِ.

**کارگر روزمزد** /k.-gar-e-ruzmozd/ عامِلٌ يَوْمِيّ.

**کارگر ساده** /k.-g.-e-säde/ عامِلٌ غَيْرُ مُحْتَرِف.

**کارگر شدن** /k.-g.-šodan/ تَأْثِيْراً / أَثَّرَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـ فِيْهِ.

**کارگر فنی** /k.-g.-e-fanni/ عامِلٌ مُتَخَصِّص أو فَنِّيّ.

**کار گروهی** /k.-e-goruhi/ عَمَلٌ زُمْرَة.

**کارگری** /k.-gar-i/ عَمَل.

**کارگزار** /k.-gozär/ ۱. وَسِيْط، عامِل، وَكِيْـل، السّاعِي، راتِق، إزاءُ الأمْرِ. ۲. مُناظِر، مُتَناظِر، مُتَطابِق، مُتَوافِق.

**کارگزینی** /k.-gozini/ ۱. إسْتِخْدام. ۲. إدارَةُ التَّوْظِيْفِ.

**کارگشا** /k.-gošä/ حَلّالُ المَشاكِل، دَلّال، وَسِيْط.

**کارگشایی** /k.-g.-yi/ حَلُّ المَشاكِلِ.

**کـارگشایـی کـردن** /k.-g.-yi-kardan/ حَلّاً / حَلَّ ـُ المَشاكِلَ.

**کار مـاشینی** /k.-e-mäšini/ عَمَلٌ آلِيّ، عَمَـلٌ بِمُساعَدَةِ الآلَةِ.

**کارمایه** /k.-mäye/ الطّاقَة ← نیرو.

**کارمزد** /k.-mozd/ عُمْلَة، عِمـالَة، عُمُـولَة، أجْـر، أُجْرَةُ العَمَلِ، حَقُّ العَمَلِ، راتِب، مَعاش.

**کارمزد بانک** /k.-m.-e-bänk/ عُمُولَةٌ مَصْرَفِيَّة.

**کارمند** /k.-mand/ مُوَظَّـف، أجِيْر، مَأْجُـور، مُسْتَخْدَم، مَأْمُور.

**کارمند آزمایشی** /k.-m.-e-äzmäyeši/ مُسْتَخْدَمٌ مُتَمَرِّن.

**کارمند اخراجی** /k.-m.-e-exräji/ المُوَظَّفُ المُسَرَّح.

**کارمند ارشـد شدن** /k.-m.-e-aršad-šodan/ إقْداماً / أَقْدَمَ مَقاماً، إقْداماً / أَقْدَمَ مَرْكَزاً.

**کارمند بازنشسته** /k.-m.-e-bäznešaste/ مُوَظَّفٌ مُتَقاعِد.

**کارمند بلندپایه** /k.-m.-e-bolandpäye/ مُوَظَّفٌ كَبِيْر.

**کارمند دولت** /k.-m.-e-dowlat/ مُوَظَّفُ دَوْلَـةٍ أو حُكُومَةٍ، مُوَظَّفٌ عامّ.

**کارمند دون‌پایه** /k.-m.-e-dunpäye/ مُوَظَّفٌ صَغِيْر.

**کارمند رسمی** /k.-m.-e-rasmi/ مُوَظَّفٌ مُصَنَّف.

**کارمندی** /k.-m.-i/ وَظِيْفَة، عَمَل، خِدْمَة.

**کارناآزموده** /k.-nä-äzmude/ غَيْرُ مُجَرَّب، الغُمْر، الغَمَر.

**کارنالیت** /kärnälit/ ۱. الجَسَدِيَّة. ۲. الغُلْمَة، الشَّهَوانِيَّة.

**کارنامه** /kär-näme/ سِجِلُّ الأعْمالِ، جَدْوَلُ الأعْمالِ.

**کـارنامـهٔ تحصیلـی** /k.-n.-ye-tahsili/ وَرَقَـةُ عَلامـاتِ التِّلْمِيْذِ.

**کارناوال** /kärnäväl/ كَرْنَفال.

**کارنوتیت** /kärnotit/ (شیمـ) الكَرْنُوتِيْت.

**کار نیک** /kär-e-nik/ مَأْثَرَة، عَمَلٌ حَمِيْدٌ، عَمَلُ الخَيْرِ.

**کار نیمه‌وقت** /k.-e-nime-vaqt/ عَمَلٌ بِدَوامٍ مُخَفَّض.

**کاروان** /kär-vän/ رَكْب، رُكْبان، قافِلَـة، سَيّارَة، قَيْرَوان، رُفْقَة، زَحْنَة، عِيْر.

**کاروان زدن** /k.-zadan/ قَطْعاً / قَطَعَ ـَ الطَّرِيْقَ.

**کاروان‌زنی** /k.-zani/ قَطْعُ الطَّرِيْقِ، اللُّصُوصِيَّة.

**کاروان‌سالار** /k.-sälär/ زَعِيْمُ القافِلَةِ، رَئِيْسُ القافِلَةِ.

**کاروانسرا** /k.-sarä/ مَنْزِل المُسافِرِيْنَ، خان، رِباط.

**کاروان شادی** /k.-e-šädi/ ← کارناوال.

**کاروانک** /kärvänak/ (جانـ) ← کروان.

**کاروان کش** /kärvän-keš/ قُزَح.

**کاروبار** /kär-o-bär/ شَأْن، مَشْغُولِيَّة، مُعامَلَة، أُشْغُولَة.

**کاروتن** /käroten/ الكارُوْتِيْن، الجَزَرِيْن.

**کاروتنوئید** /käroteno'id/ الصِّبْغُ الجَزَرانِيّ.

**کارورز** /kär-varz/ المُتَمَهِّن، تِلْمِيْذ.

**کارورزی** /k.-v.-i/ التَّمَهُّن.

**کاره** /käre/ ۱. خَبِيْرٌ بالعَمَلِ، لائِق. ۲. مُؤَثِّر، ذُو نُفُود، ذُو سُلْطَة، عامِل، لاحِقَةٌ تُؤَدِّي مَعْنَـى المُبالَغَةِ أو اسْمِ الفاعِلِ مثل «ستمكاره»: الظّالِم.

**کاری** /käri/ ۱. فَعّال، مُـؤَثِّر. ۲. عامِـلٌ شَدِيْدٌ، العـامِلُ الجَيِّد، نَشِيْـط، ناشِـطٌ إلى عَمَلِـهِ، هَمّام، جَـمُّ النَّشاطِ، جَرِيْش. ۳. الكَرِي، بَهارٌ هِنْدِيّ.

**کاریاتید** /käriyätid/ الكَرْتِيْد.

**کاریبو** /käribu/ (جانـ) الرَّنَة، أيِّلُ شِمالأ مِيْرَكِيّ.

**کاریز** /käriz/ قَناة، قَنال، تُـرْعَةُ تَصْرِيْفٍ، مَصْـرِفُ الماءِ، مَسْرَب، مَشْبَرَة، سَرَب.

**کاریزکن** /k.-kan/ القَنّاء.

**کاریز کندن** /k.-kandan/ تَقْنِيَةً / قَنّى، حَفْراً / حَفَرَ ـِ القَناةَ.

**کاریکاتور** /kärikätor/ صُورَةٌ مُضحِكَةٌ، شَكْلٌ مُضحِكٌ، الكارِيكاتُور، الرَّسْمُ السَّاخِرُ.
**کاریکاتوریست** /k.-ist/ مُصَوِّرُ الرَّسْمِ السّاخِرِ.
**کازه** /käze/ البُزْأَة، زَرْب، شَمْأَلَة، نامُوس.
**کازینو** /käzino/ کازِینُو، مَلْهَى، مَقْهَى.
**کازیه** /käziye/ خِزانَةُ أَدْراج.
**کازئین** /käze'in/ الجِبْنِين.
**کاس** /käs/ ← گارسه.
**کاسب** /käseb/ کاسِب، رابِح، الجانِي، ظافِر، قارِش، كَدَّاس، هابِل.
**کاسبرگ** /käsbarg/ (گیا) فِضْلَة، السَّبَلَة، قِمْع، كِمامَة، كَأْس الزَّهْرَة.
**کاسبکار** /käseb-kär/ ← کاسب.
**کاسبی** /k.-i/ الكَسْب.
**کاست** /käset/ مُمْسَكُ الفِيلْمِ أو اللَّوْحِ الحَسَّاسِ.
**کاست** /käst/ ← کاهش.
**کاستانیت** /kästänit/ (مسـ) الصَّنْج ← قاشقک.
**کاستر** /kästor/ (جانـ) ← بیدستر.
**کاستن** /kästan/ ۱. [مص‌ل] ← کاهش یافتن. ۲. [مص‌م] ← کاهش دادن.
**کاسته** /käste/ ناقِص، مَنْقُوص، مُنَقَّص، مُثْلَف، مُقَلَّل.
**کاسته شدن** /k.-šodan/ ← کاهش یافتن.
**کاستی** /kästi/ ← کاهش.
**کاسد** /käsed/ کاسِد، الكَسِيْد.
**کاسد شدن** /k.-šodan/ كَساداً و كُسُوداً / كَسَدَ و كَسُدَ ـ و بَوْراً و بَوراً / بارَ ـت السُّوقُ، اِنْحِماقاً / اِنْحَمَقَ، اِنْخِداعاً / اِنْخَدَعَ ت السُّوقُ، خَوْساً / خاسَ ـ البِضاعَةُ، خَيْساً / خاسَ ـِ البَيْعُ، مَوْقاً / ماقَ ـُ الطَّعامُ، نَعْساً و نُعاساً / نَعَسَ ـَ ت السُّوقُ، نَوْماً و نِياماً / نامَ ـَ ت السُّوقُ.
**کاسد کردن** /k.-kardan/ إكْساداً / أَكْسَدَ الشَّيْءُ، إِضْراحاً / أَضْرَحَ السُّوقَ.
**کاسک** /käsk/ خُوْذَة.
**کاسکارا** /käskärä/ (گیا) الكَسْكارَة.
**کاسکت** /käsket/ كَسْكِيْت، [قُبَّعَةٌ بِواقِيَةٍ أمامِيَّةٍ تَصُونُ العَيْنَيْنِ مِنْ وَهَجِ الشَّمْسِ].
**کاسنی** /käsni/ (گیا) هِنْدَب، هِنْدِباء، هِنْدِبَى، هِنْدَباة، البَقْلَةُ المُبارَكَةُ، شَرِيْس، شِكُوْريا، لُعاعَة.
**کاسنی بری** /k.-ye-barri/ (گیا) الجُعْضِيْض.
**کاسنی بیابانی** /k.-ye-biyäbäni/ نابُ الأَسَدِ.
**کاسنی دشتی** /k.-ye-dašti/ (گیا) هِنْدِبابَرِّيَّة، خَسُّ بَرِّيٌّ.
**کاسنی صحرایی** /k.-ye-sahräyi/ (گیا) ← کاسنی دشتی.
**کاسنی فرنگی** /k.-ye-farangi/ ←الهِنْدباء، شِيْكُورِيَة.
**کاسوواری** /käsoväri/ (جانـ) الشُّبْنَم.
**کاسه** /käse/ جام، كَأْس، قَدَح، قعضَـبة، ظَرْف، وِعاء، جَفْنَـة، غَرَب، مَصِيْصَـة، حُـقّ، «~ و کـوزه را بر سـرش شکست»: حَمَّلَهُ كُلَّ ماوَقَع.
**کاسهٔ از آش داغ‌تر** /k.-ye-az-äš-däqtar/ هُوَ أكْثَرُ كاثُولِيْكِيَّةً مِنَ البابا، هُوَ أَرْأَفُ مِنْ أُمٍّ حَنُونٍ.
**کاسه‌بشقابی** /k.-bošqabi/ الذي يُبَدِّلُ المَلابِسَ القَدِيْمَةَ بالصُّحُونِ و الوَسائِلِ المَنْزِلِيَّةِ.
**کاسه‌پشت** /k.-pošt/ (جانـ) ← لاک‌پشت.
**کاسه‌پشتک** /k.-poštak/ (جانـ) ← سن گندم.
**کاسهٔ تار** /k.-ye-tär/ (مسـ) كاسَةُ الرُّبابِ.
**کاسهٔ ترمز** /k.-ye-tormoz/ دارَةُ الفَرامِلِ.
**کاسهٔ چشم** /k.-ye-cešm/ (پـز) نُقْرَةُ العَيْـنِ، تَجْوِيْـفُ العَيْنِ، حاجِرُ أو مَحْجِرُ العَيْنِ، لَجَج.
**کاسهٔ زانو** /k.-ye-zänu/ (پز) الرَّضْف، الرَّضْفَـة، صابُونَةُ الرُّكْبَةِ، داغِصَة.
**کاسه زیر نیم‌کاسه بودن** /k.-zir-e-nim-k.-budan/ جَوْفُ الكاسَةِ نِيْم كاسَة [عم عراقی]، الشُّعُورُ بالخُدْعَةِ.
**کاسه ساچمه** /k.-säcme/ مَـدْرَجَةُ كُـرَيّات، مَحْمِـلُ الكُرَيّات.
**کاسه‌ساز** /k.-säz/ القَصّاع، قَدّاح.
**کاسه‌سازی** /k.-s.-i/ القِصاعَة.
**کاسهٔ سر** /k.-ye-sar/ قِحْفُ الرَّأْسِ.
**کاسهٔ صبر لبریز شدن** /k.-ye-sabr-labriz-šodan/ فَقْداً / فَقَدَ ـِ الصَّبْرَ.
**کاسه‌گر** /k.-gar/ صانِعُ الأوانِي، القَصّاع، قَدّاح.
**کاسه‌گری** /k.-g.-i/ القِداحَة.
**کاسهٔ گل** /k.-ye-gol/ قَدِيْح، كِمُّ الزَّهْرَة، قَنْب.
**کاسه‌لیس** /k.-lis/ ۱. لاعِقُ الإناءِ، لاحِسُ الإناءِ، اللَّحّاس.

۲. الأكُول، شَرِه، شَحّاذ.
**کاسه‌لیسی** /k.-l.-i/ ۱. لَعْقُ الإناءِ، لُحْسُ القَصْعَةِ. ۲. الشَّرَاهَة.
**کاسهٔ مستراح** /k.-ye-mostarāh/ المِرْحاض.
**کاسهٔ مفصل** /k.-ye-mafsal/ حُقّ حُرْقُفِي.
**کاسه‌نمد** /k.-namad/ حَلْقَةُ مَنْعِ تَسَرُّبِ الزَّيْتِ.
**کاسه‌یکی** /k.-yeki/ رَفِيْقُ الطَّعامِ ← هم‌خوراک، هم‌غذا.
**کاسیا** /kāsiyā/ (گیا) الكاسِيَة، خَشَبُ مُرّ.
**کاسیترون** /kāsitron/ (گیا) الإيراقْلِيّة.
**کاسیتریت** /kāsitrit/ (شیمـ) حَجَرُ القَصْدِيْر، أُكْسِيْدُ القَصْدِيْرِ المُتَبَلِّر.
**کاسیوپیوم** /kāsiyopiyom/ ← لوتسیوم.
**کاش** /kāš/ ۱. لَيْتَ. ۲. وَرَقٌ كَتِيْمٌ [عكاسی].
**کاشالو** /kāšālu/ (جانـ) بَقَرُ الماءِ، عَنْبَر ← گاو آبی.
**کاشانه** /kāšāne/ دار، مَنْزِل، بَيْتٌ صَغِيْرٌ، عُشّ.
**کاشت** /kāšt/ خِدْمَةُ الأَرْضِ.
**کاشتن** /kāštan/ زَرْعاً وزِراعَةً / زَرَعَ ـَ حَرْثاً / حَرَثَ ـِ غَرْساً وغِراسَةً / غَرَسَ ـِ إغْراساً / أَغْرَس، تَخْضِيراً / خَضَّرَالأَرْض، اِمْتِكاراً / اِمْتَكَرَ الحَبَّ، تَنْبِيْتاً / نَبَّتَ الشَّجَرَ، نَصْباً / نَصَبَ ـُ الشَّجَرَةَ، «تخم نفاق کاشت»: أَلْقَى الشِّقاقَ بَيْنَهُم.
**کاشته** /kāšte/ زِراعَة، مَزْرُوْع، زَرِيْعَة، غِرْس، غَرِيْس.
**کاشتنی** /kāštani/ قابِلٌ لِلْزَّرْعِ، يُزْرَع.
**کاشر** /kāšer/ طَعامٌ مُباحٌ أَكْلُهُ في الشَّرِيْعَةِ اليَهُودِيّة.
**کاشف** /kāšef/ ۱. كاشِف، مُكْتَشِف، رائِد، مُسْتَنْبِط. «~ به عمل آمد»: أُكْتُشِفَ. ۲. الجَسّاس ← ردیاب.
**کاشکول** /kāškul/ مَنْدِيْلٌ أو لِفاعُ الرَّقَبَةِ.
**کاشکی** /kāški/ لَيْتَ ← کاش.
**کاشن** /kāšen/ (گیا) كاشَن، كاشَم.
**کاشن رومی** /k.-e-rumi/ (گیا) كاشَمٌ رُوْمِيّ.
**کاشو** /kāšu/ كاشو [مادّةٌ مُسْتَخْرَجَةٌ من عُشْبِ السَّنْطِ الهِنْدِيّ وتُسْتَعْمَلُ في الصِّباغَةِ].
**کاشه** /kāše/ بُرْشانَة.
**کاشی** /kāši/ قَرْمَد، قِرْمِيْد، فُسَيْفِساء، كاشانِيّ، قَيْشانِيّ، زِلْزِلِيّ، بَلاطٌ قاشانِيّ.
**کاشی‌پز** /k.-paz/ ← کاشی ساز.
**کاشی‌پزی** /k.-p.-i/ ← کاشی سازی.
**کاشی‌ساز** /k.-sāz/ صانِعُ الكاشِيّ.
**کاشی‌سازی** /k.-s.-i/ ۱. صُنْعُ الكاشِيّ. ۲. مَصْنَعُ الكاشِيّ.
**کاشی‌کار** /k.-kār/ عامِلُ رَصْفِ الكاشِيّ.
**کاشی‌کاری** /k.-kāri/ قَرْمَدَة، الزَّخْرُفَةُ القَيْشانِيّة.
**کاشی‌کاری کردن** /k.-k.-i-kardan/ قَرْمَدَةً / قَرْمَدَ الشَّيْءَ.
**کاغذ** /kāqaz/ قُرْطاس، وَرَق، كاغِد، قِرْطَس، الدَّرْج، الدُّرْج، رِقّ، صَحِيْفَة، طِرْس.
**کاغذباز** /k.-bāz/ بِيْرُوْقراطِيّ، مَكْتَبِيّ.
**کاغذبازی** /k.-b.-i/ بِيْرُوْقراطِيّة، مَكْتَبِيّة.
**کاغذباطله** /k.-e-bātele/ الأَوْراقُ المُهْمَلَةُ أوالتّالِفَةُ.
**کاغذبی‌خط** /k.-e-bi-xat/ وَرَقٌ أَبْيَضُ.
**کاغذپاره** /k.-pāre/ الأَوْراقُ المُهْمَلَةُ أو التّالِفَةُ.
**کاغذتحریر** /k.-e-tahrir/ وَرَقُ الكِتابَةِ.
**کاغذتراش** /k.-e-tarāš/ السَّحاء.
**کاغذتوالت** /k.-e-tovālet/ وَرَقُ المُسْتَراحِ.
**کاغذچاپ** /k.-e-cāp/ وَرَقُ طَبْعٍ.
**کاغذخرید** /k.-e-xarid/ فاتُورَة، عُهْدَة.
**کاغذخشک‌کن** /k.-xošk-kon/ ← بووار.
**کاغذخط‌دار** /k.-e-xat-dār/ وَرَقٌ مُخَطَّطٌ أومُسَطَّرٌ.
**کاغذخط‌کشی شده** /k.-e-x.-keši-šode/ وَرَقٌ نِظامِيّ.
**کاغذدار** /k.-dār/ الوَرّاق.
**کاغذدیواری** /k.-divāri/ وَرَقُ حِيْطان.
**کاغذدیواری کردن** /k.-d.-kardan/ تَوْرِيْقاً / وَرَّقَ الحائِطَ.
**کاغذرسم** /k.-rasm/ وَرَقُ الرَّسْمِ أو التَّرَسُّمِ، وَرَقُ الرَّسْمِ الإِسْتِشْفافِيّ.
**کاغذساز** /k.-sāz/ الوَرّاق، صانِعُ الوَرَقِ، مُوَرِّق.
**کاغذسازی** /k.-s.-i/ ۱. الوِراقَة. ۲. مَصْنَعُ وَرَقٍ.
**کاغذسفید** /k.-sefid/ وَرَقٌ أَبْيَض.
**کاغذسنباده** /k.-sonbāde/ اَلْوَرَقُ المُرَمَّلُ، وَرَقُ الزُّجاجِ، وَرَقُ سَنْفَرَةٍ أو صَنْفَرَة.
**کاغذسیگارت** /k.-e-sigāret/ لِفافَةُ تَبْغٍ.
**کاغذشطرنجی** /k.-e-šatranji/ الوَرَقُ البَيانِيّ.
**کاغذفروش** /k.-foruš/ وَرّاق، الكاغِدِيّ.

**کاغذفروشی** /k.-f.-i/ الوراقة.

**کاغذکاربون** /k.-kärbon/ وَرَقٌ كَرْبُون، وَرَقٌ مُفَحَّمٌ، وَرَقُ الشَّاهِدَةِ.

**کاغذکاهی** /k.-kähi/ وَرَقٌ أَسْمَر.

**کاغذکپی** /k.-e-kopi/ وَرَقٌ شَفَّافٌ

**کاغذکپیه** /k.-e-k-ye/ ← کاربون.

**کاغذگرته‌برداری** /k.-e-garte-bardäri/ وَرَقٌ شَفَّافٌ، وَرَقُ الرَّسْمِ الإِسْتِشْفافِيِّ.

**کاغذمرمرنما** /k.-e-marmar-namä/ وَرَقٌ مُجَزَّعٌ.

**کاغذمصری** /k.-e-mesri/ (گیا) ← پاپیروس.

**کاغذمگس‌گیر** /k.-e-magas-gir/ وَرَقُ الذِّبّانِ.

**کاغذنامه** /k.-e-näme/ وَرَقُ الكِتابَةِ.

**کاغذنویس** /k.-nevis/ كاتِبٌ عُمُومِيٌّ، عَرْضِحالْجِيّ [عراق، عم].

**کاغذنویسی** /k.-n.-i/ كِتابَةٌ عُمُومِيَّةٌ، كِتابَةُ عَرْضِحالَة.

**کاغذی** /k.-i/ وَرَقِيّ.

**کاغ کاغ** /käq-käq/ ← قارقار.

**کاف** /käf/ شِقّ، صَدْع، الصِّير.

**کافت** /käft/ صَدْعٌ عَمِيقٌ [في الأَرْضِ أو في نَهْرٍ جَلِيْدِيّ، أو سَدٍّ].

**کافر** /käfer/ مُلْحِد، كَفُور، كافِر، مُرْتاب، مُشْرِف.

**کافردل** /k.-del/ الظّالِم.

**کافرشدن** /k.-šodan/ كُفْراً وكُفْراناً وكُفُوراً / كَفَرَ ـُ لَحْداً / لَحَدَ ـَ في الدِّيْنِ.

**کافرکردن** /k.-kardan/ تَكْفِيْراً / كَفَّرَ، إِكْفاراً / أَكْفَرَ.

**کافرنعمت** /k.-ne'mat/ الكَنُود، كَنَاد، كُنُد.

**کافری** /k.-i/ الكُفْر.

**کافشه** /käfeše/ (گیا) التَّرْباض.

**کافور** /käfur/ الكافُور.

**کافوربرزیلی** /k.-e-berezili/ (پز) أَبْيُول.

**کافوره** /k.-e/ (گیا) رَيْحانُ الكافُورِ.

**کافوری** /k.-i/ الكافُورِيّ.

**کافه** /käfe/ كازِيْنُو، مَقْهَى، مَطْعَم.

**کافه تریا** /käfeteriyä/ القَفْطِيْر، مَقْهَى.

**کافه رستوران** /k.-resturän/ مَطْعَم.

**کافی** /käfi/ الكافِي، كَفِيّ، كِفايَة، كُفْي، بَسّ، حَسْبُ، قَطْ، سابِغ، سابِغَة، مُقْنِع، مُتَّسِع، الوَفْق، وَفِيّ.

**کافی بودن** /k.-budan/ كِفايَةٌ / كَفَى يَكْفِي.

**کافئیسم** /käfe'ism/ (پز)اِنْسِمامٌ بالبُنِّيْن.

**کافئین** /käfe'in/ الكافِيين، البُنِّيْن.

**کاک** /käk/ الكَعْك، فُرْنِيَّة.

**کاکا** /käkä/ ۱ ← برادر. ۲. الغُلامُ الأَسْوَدُ.

**کاکاتو** /käkätu/ (جانـ) الكُكَتُوه.

**کاکاسیاه** /käkä-siyäh/ الغُلامُ الأَسْوَدُ.

**کاکائو** /käkä'u/ (گیا) الكاكاو.

**کاکائویان** /k.-yän/ (گیا) البِرازِيّات.

**کاکتاسه** /käktäse/ (گیا) صَبّارِيّات.

**کاکتوس** /käktus/ (گیا) التِّيْنُ الشَّوْكِيُّ، تِيْنُ فِرْعَون.

**کاکتوس کمپوزه‌یی** /k.-e-kompozeyi/ (گیا) مُقْلَةُ القاضِي.

**کاکتوس نپال** /k.-e-nepäl/ صَبْرَةُ القِرْمِز.

**کاکتوس‌ها** /k.-hä/ (گیا) الصَّبّارِيّات.

**کاکتیل** /käktil/ ← کوکتیل.

**کاکل** /käkol/ طُرَّة، ناصِيَة، القَرْن، خُصْلَة، شَعْوَة، شَوْشَة، صُدْغ، عُذْرَة، غُرْفَة، غُرْنُوق، الغُسْناة والغُسْنَة، قُزَيْعَة، قُصَّة، قُنْبُرَة، قُنْزُعَة، الكُشَّة.

**کاکل** /käkel/ (گیا) فُجْلُ الحَمَل، رَشادُ البَحْرِ.

**کاکل ذرت** /käkol-e-zorrat/ سَبَلُ الذُّرَة، شَواشِي، شُوشَةُ الذُّرَة.

**کاکل زری** /k.-zari/ ذُوطُرَّةٍ ذَهَبِيَّةٍ [نَعْتٌ لِلصِّبْيانِ الأَصِحّاء].

**کاکله** /käkole/ (گیا) قَرْنُ الأَيِّل، الشُّمْرَةُ البَحْرِيَّة.

**کاکلی** /käkoli/ (جانـ) قُبَّرَةٌ مُتَوَّجَةٌ.

**کاکنج** /käkanj/ (گیا) كاكَنْج، عُبَب، حَبْوَة، شاشُ القاضِي

**کاکوتی** /käkuti/ (گیا) زِيْزِيْفُوراً.

**کال** /käl/ فِجّ، غَيْرُناضِج، بَغْوَة، عُجْر.

**کالا** /kälä/ ۱. مَتاع، سِلْعَة، بِضاعَة، لَوازِمُ البَيْتِ، بَتات، بَعاع، البِياعَة، تِجارَة، مَتْجَر، ظَهَر، ظَهَرَة، عَرَض، عُقار، عِلْيان، قُتات، مَوادّ. ۲. (گیا) الكالَة.

**کالامین** /kälämin/ (شیمـ) حَجَرُ التُّوتِيا، حَجَرٌ سُلَيْمانِيٌّ.

**کالای بنجل** /kälä-ye-bonjol/ سِلْعَةٌ كاسِدَةٌ.

**کالای تجارتی** /k.-ye-tejärati/ المَتْجَر.

**کالای قاچاق** /k.-ye-qäcäq/ سِلَعُ تَهْرِيب، سِلَعٌ مُهَرَّبَةٌ.

**کالباس** /kälbäs/ بَسْطَرْمَة، سُجُق.

**کالباس فروش** /k.-foruš/ بائِعُ البَسْطَرْمَةِ أوِاللَّحْمِ القَدِيْدِ، بائِعُ اللَّحْمِ القَدِيْدِ.

**کالباس فروشی** /k.-f.--i/ ۱. بَيْعُ البَسْطَـرْمَةِ أوِاللَّحْـمِ القَدِيدِ. ۲. حانُوتُ بَيْعِ البَسْطَرْمَةِ.

**کالبد** /kälbod/ قـالِب، بَـدَن، جِسْـم، جَسَدَ، جُثَّـة، الشَّخص، هَيْكَـل، آيَةُ الرَّجُـلِ، جُثْمان، جُثْوَة، تَجـالِيْد، الجَمَأ والجُماء، الجُماءَة، جُمْلاء، دَمْس، سَماوَة، السَّواد، شَبْح، شَبَـح، طَلَل، طَلَالَة، طَلَـى، ظِلّ، ظَلالَـة، ظَلَم، غَيْثَرُالشَّيءِ، عَطَل، لَأْم، هِراوَة.

**کالبدشکافی** /k.-šekäfi/ تَشْرِيْح.

**کالبدشکافی کردن** /k.-š.-kardan/ تَشْرِيْحاً / شَرَّحَ الجُثَّةَ.

**کالبدشناس** /k.-šenäs/ الخَبِيْرُ بِعِلْمِ التَّشْرِيْح.

**کالبدشناسی** /k.-š.-i/ عِلْمُ التَّشْرِيْح.

**کالبدشناسی تطبیقی** /k.-š.-i-ye-tatbiqi/ التَّشْرِيْحُ المُقابَل، التَّشْرِيْحُ التَّطْبِيْقِيُّ.

**کالبدشناسی توصیفی** /k.-š-ye-towsifi/ التَّشْرِيْحُ الوَصْفِيُّ.

**کالبدشناسی مرضی** /k.-š-i-ye-marazi/ التَّشْرِيْحُ المَرَضِيُّ.

**کالبدی** /k.-i/ الجُثْمانِيَّة.

**کالتا** /kältä/ (گیا) ضَرْغُوس، آذَرْيُونُ الماءِ.

**کالج** /kälej/ مَدْرَسَةٌ عالِيَةٌ، مَدْرَسَةٌ ثانَوِيَّةٌ، مَعْهَد، كُلِّيَّة.

**کالری** /kälori/ وَحْدَةٌ حَرارِيَّةٌ، وَحْدَةُ الحَرارَة، سُعْرَة.

**کالری بزرگ** /k.-ye-bozorg/ حُرَيْرَةٌ كَبِيْرَةٌ.

**کالریک** / kälorik/ السَّيَّالُ الحَرارِيّ.

**کالری کوچک** /k.-ye-kucak/ حُرَيْرَةٌ صَغِيْرَةٌ.

**کالری‌متر** /k.-metr/ المِسْعَر ← گرماسنج.

**کالسدوان** /kälseduän/ العَقِيْقُ الأبْيَض.

**کالسکه** /käleske/ مَرْكَبَة، عَرَبَة، عَرَبَةُ لَنْدُو.

**کالسکهٔ بچه** /k.-ye-bacce/ عَرَبَةُ الأطْفالِ.

**کالسکه‌چی** /k.-ci/ حُوْذِيّ.

**کالسکه‌ساز** /k.-säz/ صانِعُ العَرَباتِ أو العَجَلاتِ.

**کالسکه‌سازی** /k.-s.-i/ ۱. صُنْعُ العَرَباتِ أو العَجَلاتِ. ۲. مَصْنَعُ العَرَباتِ أوالعَجَلاتِ.

**کالسکه سوار** /k.-savär/ راكِبُ العَجَلَةِ.

**کالسکه سواری** /k.-s.-i/ رُكُوبُ العَجَلَةِ.

**کالسیت** /kälsit/ الكالْسِيْت ← كلسيت.

**کالسیدیدا** /kälsididä/ (جانـ) الصُّفْرِيَّة.

**کالکانتیت** /kälkäntit/ كَلْكَنْتِيْت.

**کالکوپیریت** /kälkopirit/ بِيْرِيْتُ النُّحـاس، كِبْرِيْتِيْتُ النُّحاس، كَلْكُوبِيْرِيت.

**کالوج** /käluc/ الخِنْصِر.

**کالوز** /källoz/ (گیا) كِناب، جَنْأَة.

**کالومل** /kälomel/ (شیمـ) ← كلمل.

**کالوینیسم** /kälvinism/ ← مذهب كالونى.

**کالیبر** /kälibr/ عِيارُ البُنْدُقِيَّةِ أوالمَدْفَعِ.

**کالیدونیون** /kälidunyun/ (گیا) المامِيْران.

**کالیس** /kälis/ (گیا) كَأْسُ الزَّهْرَةِ، كُمّ.

**کالیفرنیم** /käliforniyom/ (شیمـ) الكَلِيْفُورنيوم.

**کالیکو** /käliko/ كالِيْكُو، شِيْت.

**کالیکول** /kälikul/ (گیا) كُمَيْم.

**کالئیدوسکوپ** /käle'idoskop/ المِشْكال.

**کام** /käm/ ۱. سَقْفُ الحَلْقِ أوالفَم، حَنَك، حَزْقُوَة، شَجْر، لَطْع، لُغْد، لُغْدُود. ۲. المُراد، المَقْصُود، المُنْيَة، الرَّغْبَة.

**کاما** /kämä/ فاصِلَة.

**کام بخشیدن** /käm-baxšidan/ ← کام برآوردن.

**کام‌برآوردن** /k.-bar-ävardan/ إتْياناً وأتْياً و إتْيانَةً ومَأْتاةً / آتاهُ ـِ مُرادَهُ.

**کامبرین** /kämberiyan/ الكَمْبَرِيّ.

**کامبوج** /kämboj/ كَمْبُوجيا.

**کامبیوم** /kämbiyom/ (گیا) القُلْب.

**کامپتن** /kämpten/ (قر) ظاهِرَةُ كُمْپْتِن.

**کامپیوتر** /kämpiyuter/ الحاسِب، الكُومْبِيُـوتِر، العَقْلُ الإلِكْتِرُوْنِي.

**کام جستن** /käm-jostan/ ← عياشى كردن.

**کام دادن** /k.-dädan/ ← كامياب كردن.

**کام‌دل** /k.-e-del/ مُراد، نِيَّة، قَصْد، مُنْيَة.

**کامران** /k.-rān/ ۱. مُوَفَّق، مَحْظُوظ، مُرَفَّه، مُلْتَذّ، سَعِيْد. ۲ ← عیاش.

**کام راندن** /k.-rāndan/ ← عیاشي کردن.

**کامرانی** /k.-rāni/ نَجْح، نَجاح، اِلْتِذاذ، تَوْفِيْق، ۱. حَظّ، يُسْر، نُعْم، نَعْمَة، سَعادة. ۲ ← عیاشی.

**کامرانی کردن** /k.-r.-kardan/ ← عیاشی کردن.

**کامروا** /k.-ravā/ سَعِيْد، مُوَفَّق، مُتَمَتِّع، المُيَمَّم، حَسَنُ الحَظِّ.

**کامرواشدن** /k.-r.-šodan/ سَعادَةً / سَعِدَ ـ وسُعِدَ مج.

**کامروایی** /k.-r.-yi/ ← کامیابی.

**کامکار** /k.-kār/ ← کامیاب.

**کامکار شدن** /k.-k.-šodan/ ← کامیاب شدن.

**کامکاری** /k.-k.-i/ ← کامیابی.

**کامل** /kāmel/ کامِل، كَمَل، كَمِيْل، مُكَمَّل، تامّ، مُتَمَّم، كُلِّيّ، عَمِيْـم، بالِـغ، مُتْقَن، الثّـاقِل، ثـامِر، صَـدْقٌ من الرِّجـالِ، مُطْبِق، مُطْلَق، مُطَهَّـم، غَيْرُ مَنْقُـوصٍ، كَتِيْع، ماتِعٌ من الرِّجالِ، مَلّان، ناجِز، مُنْجَز، نَجِيْز، أَوْفَر، وَفِيّ.

**کاملاً** /k.-an/ كامِلاً، تَماماً، بالتَّمام، كُلِّيَّةً.

**کامل شدن** /k.-šodan/ كُمُولاً وكَمالاً / كَمُلَ ـُ وكَمِلَ ـَ اِكْتِمالاً / اِكْتَمَلَ الشَّـيءُ، وُفِيّا / وَفَى يَفِـي الشَّيءُ، اِسْتِذْناباً / اِسْتَذْنَبَ الأَمْرُ، سُبُوغاً / سَبَغَ ـُ الشَّيءُ.

**کامـل کردن** /k.-kardan/ تَكْمِيْلاً / كَمَّلَ، إِكْمـالاً / أَكْمَلَ، اِسْتِكْمالاً / اِسْتَكْمَلَ، إِتْماماً / أَتَمَّ، تَتْمِيْماً / تَمَّمَ هـ اِسْتِتْماماً / اِسْتَتَمَّ، إِسْباغاً / أَسْبَغَ عَلَيهِ.

**کاملیا** /kāmeliyā/ (گیا) كامِيْلِيا، وَرْدَةُ اليابانِ.

**کاملیت** /kāmeliyyat/ الكَمال، التَّمامِيَّة.

**کاملین** /kāmelin/ (گیا) كامِيْلِيْنَة.

**کامنولث** /kāmon-vels/ الكُومِنْوِلْث.

**کاموا** /kāmvā/ الكَنْفا ← کانوا.

**کام و زبانه** /kām-o-zabāne/ البَوْكاء.

**کامه** /kāme/ الكامَخ.

**کامـی** /kām-i/ الشَّجْـرِيّ، «حـروف کامـی»: الحُـروفُ الشَّجْرِيَّةُ.

**کامیاب** /k.-yāb/ حَسَنُ الحَظِّ، مَحْظُوظ، سَعِيْد، مَرْزُوْق، المِظْفـار، مُحَقِّقُ الـرَّغْبَةِ، فـالِـح، مُفْلِح، فـائِز، ناجِـح، مُوَفَّق، مُتَوَفِّق، مَنْصُور، مُنْتَصِر، مَبْسُوط، في سَعَةٍ.

**کامیـاب شدن** /k.-y.-šodan/ إِفْلاحـاً / أَفْلَحَ، نُجْحـاً ونَجاحاً / نَجَحَ ـَ فلانٌ بحـاجَتِهِ، سَعادَةً / سَعُدَ ـُ، فَوْزاً / فازَ ـُ بالأَمْرِ، ظَفَراً / ظَفِرَ ـَ واظَّفاراً / اِظَّفَرَ المَطْلُوبَ و بِهِ وعَلَيهِ، إِحْرازاً / أَحْرَزَ نَجاحاً، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى مُرادِهِ ومَطْلُـوْبِهِ، رَزْقاً / رُزِقَ مج ـُ طَفَقـاً وطُفُوقاً / طَفِقَ ـِ بِمُـرادِهِ، تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ، مَنْياً / مُنِيَ مـج يَمْنِي لِكذا، اِنْتِصاراً / اِنْتَصَرَ، تَوْفِيْقاً / وُفِّقَ مج لِكذا، تَوَفُّقاً / تَوَفَّقَ، إِيْساراً / أَيْسَرَ.

**کامیاب کردن** /k.-y.-kardan/ تَنْجِيْحاً / نَجَّحَ، إِنْجاحاً / أَنْجَحَ، إِسْعاداً / أَسْعَدَهُ اللّهُ، إِفازَةً / أَفازَهُ، إِيْجاباً / أَوْجَبَهُ مَطْلُوبَهُ، إِظْفاراً / أَظْفَرَهُ بِهِ، فَتْحاً / فَتَحَ ـَ اللّهُ عَلَيهِ.

**کامیابی** /k.-y.-i/ نُجْح، نَجاح، فَوْز، فَـلاح، ظَفَر، نَصْر، حَظّ، تَوْفِيْق، تَقَدُّم، يُسْر، يُسُر، يَسار.

**کام یافتن** /k.-yāftan/ ← کامیاب شدن.

**کامیون** /kāmyon/ شاحِنَة، سَيّارَةُ شَحْنٍ أو نَقْلٍ.

**کان** /kān/ مَعْـدِن، مُنْجَـم، إِلّ، مِئَنَّة، سَيْـب، ضِـنْء، مُلْقَط.

**کاناپه** /kānāpe/ كَنَبَة، أَرِيْكَة.

**کانادا** /kānādā/ كَنَدا.

**کاناستا** /kānāstā/ الكَنَسْتَه.

**کانال** /kānāl/ قَنال، قَناة، قَنْوَة، تُرْعَة، مَسْقَى.

**کانال اصلی** /k.-e-asli/ مَصَبُّ السَّبْكِ.

**کانال سوئز** /k.-e-so'ez/ قَناةُ السُّوَيْسِ.

**کانال فرعی** /k.-e-far'i/ مَصَبّ (السّباكة).

**کانال مادر** /k.-e-mādar/ المَشْبَرَة.

**کانال هوا** /k.-e-havā/ مَمَرُّ الهَواءِ إلى الفُرْنِ

**کانتات** /kāntāt/ (مسـ) الكَنْتاتَة.

**کانتون** /kānton/ كانْتُون، إِقْلِيْم، وِلايَة.

**کانتینر** /kāntiner/ كانْتِيْنِر، مَخْزَنُ الأَغْذِيَةِ لِلسّاحِبَةِ.

**کاندیدا** /kāndidā/ مُرَشَّح.

**کاندیداتور** /k.-tor/ تَرْشِيْح.

**کاندیـدا شدن** /k.-šodan/ تَرَشُّحاً / تَرَشَّحَ، تَـرْشِيْحاً / رُشِّحَ مج.

**کاندید کردن** /kāndid-kardan/ تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ.

**کان سنگ** /kān-sang/ المَقْلَع.

**کان شناس** /k.-šenās/ عِدانِيّ، مُتَخَصِّصٌ بِعِلْمِ المَعادِنِ.

**کان‌شناسی** /k.-š.-i/ عِلْمُ التَّعْدِيْن، عِلْمُ المَعادِن.
**کان کن** /k.-kan/ المُعَدِّن.
**کان کنی** /k.-k.-i/ التَّعْدِيْن.
**کانگورو** /kängoro/ (جانـ) القَنْقَر، كَنْجَر.
**کاننده** /känande/ الغازاتُ المَعْدِنِيَّةُ.
**کان نمک** /k.-e-namak/ مُنْجَمُ مِلْحٍ.
**کانوا** /känvä/ الكَنْفا ← کاموا.
**کانون** /känun/ ۱. (فز) بُؤْرَة. ۲. مَوْقِد، مَنْقَلُ النّارِ، مِدْفَأ، مُصْطَلَى، الجَوْب. ۳. قَلْب، وَسَط، وَسْط. ۴. مَوْطِن. ۵. (مسـ) الإتْباع.
**کانون اصلی** /k.-e-asli/ بُؤْرَةٌ رَئِيْسِيَّةٌ.
**کانون حقیقی** /k.-e-haqiqi/ بُؤْرَةٌ حَقِيْقِيَّةٌ.
**کانون خانواده** /k.-e-xäneväde/ المُحِيْطُ العائِلِيُّ.
**کانون زلزله** /k.-e-zelzele/ مَرْكَزُ الزِّلْزالِ.
**کانون عدسی** /k.-e-adasi/ البُؤْرَة.
**کانون مجازی** /k.-e-majäzi/ بُؤْرَةٌ تَقْدِيْرِيَّةٌ.
**کانون وکلا** /k.-e-vokalä/ نِقابَةُ المُحامِيْنَ.
**کانونی** /k.-i/ بُؤْرِيّ، مِحْرَقِيّ.
**کانه** /käne/ خامَة، مَعْدِنٌ خام، رِكاز.
**کانی** /käni/ المَعْدِنِيّ.
**کانیون** /känyon/ وادٍ ضَيِّقٌ [مُنْحَدَرُ الجَنَباتِ يَجْرِي في أَدْناهُ جَدْوَلٌ].
**کانیها** /känihä/ المَعادِن.
**کاو** /käv/ ۱. كَهْف. ۲. مالُ المُقامَرَة.
**کاوا** /kävä/ (گیا) فُلْفُل.
**کاواک** /kävåk/ الجُفّ.
**کاوا کاهان** /kävåkähän/ (جانـ) قِنْدِيْلُ البَحْرِ.
**کاوالیه** /kävåliye/ ۱. فارِس، خَيّال. ۲. مُرافِقُ سَيِّدَةٍ أو مُراقِصُها.
**کاوبوی** /kawboy/ راعِي البَقَرِ.
**کاوتنان** /käwtanän/ (جانـ) اللّاحَشْوِيّات.
**کاوش** /kävoš/ ۱. حَفْر، نَقْب، تَنْقِيْب، نَبْش، جَوْب، كَرْو. ۲. بَحْث، التَّدْقِيْق، اِسْتِقْصاء، اِكْتِشاف، جَوْس، اِجْتِياس، رَوْد.
**کاوش کردن** /k.-kardan/ ۱. بَحْثاً / بَحَثَ ـَ الأَمْرَ و فِيهِ، ابْتِحاثاً / ابْتَحَثَ عَنْ الشَّيءِ، فُحُوصاً / فَحَصَ ـَ عَنْهُ، جَسّاً / جَسَّ ـُ تَجَسُّساً / تَجَسَّسَ، اِجْتِساساً / اِجْتَسَّ، اِكْتِشافاً / اِكْتَشَفَ، إثارَةً / أثارَ الأَمْرَ، جَوْساً / جاسَ ـُ واجْتِياساً / اِجْتاسَ الشَّيءَ، حَتْكاً / حَتَكَ ـُ الشَّيءَ، تَسَنُّحاً / تَسَنَّحَ هُـ عَنْ كَذا، نُجُوثاً / نَجَثَ ـِ عَنِ الأَمْرِ، تَنَجُّثاً / تَنَجَّثَ عن الأمْرِ، نَجْشاً / نَجَشَ ـُ الشَّيءَ، فَراراً / فَرَّ ـِ عن الأمْرِ، مُناقَشَةً ونِقاشاً / ناقَشَ المَسْأَلَةَ، نُقُوفاً / نَقَفَ ـِ عَنِ الشَّيءِ، نَقْباً / نَقَبَ ـُ عَنِ الشَّيءِ، تَنْقِيْباً / نَقَّبَ عن الشَّيءِ، تَنَقُّباً / تَنَقَّبَ عن الشَّيءِ، نَقْراً / نَقَرَ ـُ عن الأمْرِ، تَنْقِيْراً / نَقَّرَ الشَّيءَ أو عَنْهُ، تَنَقُّراً / تَنَقَّرَ الشَّيءَ. ۲. حَفْراً / حَفَرَ ـِ الأَرْضَ واحْتِفاراً / اِحْتَفَرَ وتَحْفِيْراً / حَفَّرَ، نَبْشاً / نَبَشَ ـُ تَنْبِيْشاً / نَبَّشَ بِدِقَّةٍ، نَبْثاً / نَبَثَ ـُ بَوْثاً / باثَ ـُ التُّرابَ، إحاثَةً / أحاثَ الأَرْضَ، دُحُوصاً / دَحَصَ ـَ بِرِجْلِهِ.
**کاوشگر** /k.-gar/ مُفَتِّش، مُنَقِّب، نَقّاب، باحِثٌ عَنْ مَكانٍ، جَرّاف، النَّجِث، النَّجّاث، نِقْرَة.
**کاوشها** /k.-hä/ الحَفْرِيّات.
**کاولی** /kävoli/ (گیا) الهَدال.
**کاونده** /kävande/ ← کاوشگر.
**کاویدن** /kävidan/ ← کاوش کردن.
**کاه** /käh/ تِبْن، رُفْت، عُصافَة، قَشّ، مَوْص. «~ از تو نیست کاهدان هم از تو نیست»: إذا كانَ الطَّعامُ مَجّانِيّاً فَهَلْ نَفْسُكَ مَجّانِيَّة.
**کاهدان** /k.-dän/ المَتْبَن، المَتْبَنَة، إذْرَوْن، مَحَشَّة.
**کاهربا** /k.-robä/ ← کهربا.
**کاهش** /kähes/ قِلَّة، تَقْلِيْل، نَقْص، نُقْصان، نَقِيْصَة، اِنْقاص، تَنْقِيْص، تَناقُص، تَباب، اِتْلاف، حَذْف، حَسْم، حَطّ، الحُور، الحَوْر، مَحارَة، خِداج، خَبال، خَساسَة، خَضم، الاِنْخِفاض، تَخْفِيْض، تَنْزِيْل، اِسْتِنْزال، اِسْقاط، تَصْغِيْر، ضَرّ، تَضْيِيْق، طَرْح، عَيْب، غُصَّة، الغَضِيْضَة، غَضاضَة، تَقْلِيْص، مُحُونَة، الهَبْط، هُبُوط، إهْباط.
**کاهش بها** /k.-e-bahä/ تَنْقِيْصُ القِيْمَةِ، وَكْس.
**کاهش جرمی** /k.-e-jermi/ النُّقْصانُ الكُتْلِيّ.
**کاهش دادن** /k.-dädan/ تَقْلِيْلاً / قَلَّلَ، نَقْصاً وتَنْقاصاً ونُقْصاناً / نَقَصَ ـُ تَنْقِيْصاً / نَقَّصَ، إنْقاصاً / أَنْقَصَ، تَخْفِيْفاً / خَفَّفَ، تَخْفِيْضاً / خَفَّضَ، تَجْنِيْساً / جَنَّسَ، إخْراءً / أخْزَىٰهُ، إخْفاءً / أخْفَى الشَّيءَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ،

خَسّاً / خَسَّ ـُ تَخْسِيساً / خَسَّسَ، خَشْعاً / خَشَعَ ـَ هـ تَصْغِيراً / صَغَّرَ، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ، إغْتِضاضاً / إغْتَضَّ مِنْهُ، قَتّاً / قَتَّ ـُ الشَّيءَ، تَقْلِيصاً / قَلَّصَ، تَلْطِيفاً / لَطَفَ القَوْلَ أو الذَّنْبَ، نُزُولاً / نَزَلَ ـِ بِهِ، وَكْساً / وَكَسَ يَكِسُ، تَوْكِيساً / وَكَّسَ.

**کاهش قیمتها** /k.-e-qeymathä/ ← کاهش نرخها.

**کاهش نرخ کالا** /k.-e-nerx-e-kälä/ (حقـ) التَّخْفِيض.

**کاهش نـرخـها** /k.-e-nerxhä/ إنْحِطاطُ الأسْعـارِ، إنْخِفاضُ الأسْعارِ.

**کاهش‌یاب** /k.-yäb/ المَطْرُوحُ مِنْهُ.

**کاهش یافتن** /k.-yäftan/ قِلّاً وقِلَّةً / قَلَّ ـِ، نَقْصاً وتَنْقاصاً ونُقْصاناً / نَقَصَ ـُ، تَناقُصاً / تَناقَصَ، إيْباءً / آبَى، حَراءً / حَرَى ـِ، حَطّاً / حَطَّ ـُ، خَساسَةً وخُسُوسَةً وخِسَّةً / خَسَّ ـِ إنْخِفاضاً / إنْخَفَضَ، تَراجُعاً / تَراجَعَ، شُحّاً / شَحَّ ـُـِ ماءُ اليَنْبُوعِ او النَّهْرِ، شَفارَةً وشُفُوراً / شَفِرَ ـَ، فَتْرَةً وفُتُوراً / فَتَرَ ـُ وتَفْتِيراً / فَتَّرَ وتَفَتُّراً / تَفَتَّرَ الحَرُّ، تَضَيُّقاً / تَضَيَّقَ، إنْكِساراً / إنْكَسَرَ الحَرُّ والغَضَبُ، إنْكِماشاً / إنْكَمَشَ، نُزُلاً / نَزَلَ ـِ، وَكْساً / وَكَسَ يَكِسُ الشَّـيءُ، هَبْطاً / هَبَطَ ـُ الثَّمَنُ، يُسْراً / يَسُرَ يَيْسُرُ.

**کاهش یافته** /k.-yäfte/ مُنَقَّص، ناقِص، مُخَفَّض.

**کاه عربی** /käh-e-arabi/ (گیا) الدِّيْس.

**کاه فروش** /k.-foruš/ تَبّان، بَيّاعُ التِّبْنِ، عَلّاف.

**کاه فروشی** /k.-f.-i/ ۱. عَلاف. ۲. حانُوتُ العَلّافِ.

**کاه گل** /k.-gel/ الطِّيْنُ المَخْلُوطُ بالتِّبْنِ، السِّياع.

**کاه گل کردن** /k.-g.-kardan/ تَطْيِيْناً / طَيَّنَ.

**کاهل** /kähel/ ۱. كَسُول، عاجِز، بَطّال، دِثارِيّ، الضّاجِع، بَطِيءُ الحَرَكَةِ. ۲. القَفا، الغارِب.

**کاهل شدن** /k.-šodan/ إنْفِشاشاً / إنْفَشَّ فُلانٌ عَن الأمْرِ.

**کاهلی** /k.-i/ كَسَل، قَصْـر، قَصَر، قُصُور، خَـدَر، رَشْلَة، فِشاغ، وَكال.

**کاهلی کردن** /k.-i-kardan/ كَسَلاً / كَسِلَ ـَ وتَكاسُلاً / تَكاسَلَ وتَثاقُلاً / تَثاقَلَ عَنْـهُ وتَوانِياً / تَوانَى، تَمادُخاً / تَمادَخَ عَنْهُ.

**کاه مکه** /käh-e-makke/ (گیا) الإذْخِر.

**کاهن** /kähen/ الكاهِن.

**کاهنده** /kähande/ مُقَلِّل، مُنَقِّص، مُخَفِّض.

**کاهن شدن** /kähen-šodan/ كَهانَةً / كَهُنَ ـُ.

**کاهنی** /k.-i/ الكَهَنُوت.

**کاهو** /kähu/ (گیا) الخَسّ.

**کاهوی آبی** /k.-ye-äbi/ حَيُّ العالَمِ المائِيّ.

**کاهوی بیابانی** /k.-ye-biyäbäni/ (گیا) خَسُّ الحِيْطانِ.

**کاهوی پیچ** /k.-ye-pic/ (گیا) الخَسُّ المَلْفُوفُ.

**کاهوی دریایی** /k.-ye-daryäyi/ (گیا) الخَسُّ البَحْرِيُّ.

**کاهوی وحشی** /k.-ye-vahši/ (گیا) خَسُّ الزَّيْتِ.

**کاهی** /kähi/ التِّبْنِيّ.

**کائنات** /kä'enät/ المَوْجُودات، الكائِنات.

**کائوچـو** /kä'ucu/ كائُوتْشُـو، كاوُتْشُـوک، الكَوْتْشُـوک، لَسْتِک، مَطّاط، مُغّط، مُغَيِّط، صَمْـغٌ هِنْدِيّ، صَمْغٌ مَرِن، صُغْرُور، طَبَرْخَى.

**کائوچوی ترکیبی** /k.-ye-tarkibi/ مَطّاطٌ صِناعِيٌّ.

**کائوچویی** /k.-yi/ كاوُتْشُوكِيّ.

**کائولن** /kä'olen/ الكَوْلان، حَجَرٌ لَبَنِيٌّ.

**کائولینیت** /kä'olinit/ الكَوْلِنِيْت.

**کائینیت** /kä'init/ قِيْنِيْت.

**کباب** /kabäb/ لَحْمٌ مَشْوِيٌّ، كَباب، شِـواء، شَوْي، شَيِّيّ، مُخَذَّع، خَمِيط، دَسِيْس، صَلاء، وَزِيم.

**کباب‌پـز** /k.-paz/ شَـوّايَـة، مِشْواة، مِشْـوَى، شِيْكـارَة، شِكارَة، مُصَبِّع، طاهِي.

**کباب شده** /k.-šode/ شِواء، شَوِيّ، لَحْمٌ مَشْوِيٌّ.

**کباب کردن** /k.-kardan/ شَيّاً / شَوَى ـِ، صَلْياً / صَلَى ـِ اللَّحْمَ.

**کباب کوبیده** /k.-e-kubide/ كُوْفْتَةٌ مَشْوِيَّةٌ.

**کبابه** /kabäbe/ (گیا) الكَبابَة، حَبُّ العَرُوسِ.

**کبابهٔ چینی** /k.-ye-cini/ (گیا) ← کبابه.

**کبابهٔ شکافته** /k.-ye-sekäfte/ (گیا) الفاغِرَة.

**کبابـی** /kabäbi/ شَـوّاء، الشَّـوايَة، الطّـاهِـي، خَمّـاط، هَبْهَبِي.

**کباده** /kabbäde/ قَوْسٌ حَدِيْدِيٌّ مُزَنْجَرٌ لِلرِّياضَةِ البَدَنِيَّةِ.

**کبالت** /kobält/ (شیمـ) الكُوْبَلْت.

**کبد** /kabed/ (پز) كَبِدَة، قَصَبَة.

**کبد درد** /k.-dard/ (پز) الكُباد.

**کبدشناسی** /k.-šenäsi/ مَبْحَثُ الكَبِدِ.

کبدی /k.-i/ كَبِدِيّ.

کبر /kabar/ (گیا) كَبَر، الأَصَف، شُقّاح.

کبر /kebr/ كِبْر، نَخْوَة، خُيَلاء، العَطْرَفَة، نَفْخ.

کبراکو /kobräko/ ← (گیا) تبرشکن.

کبرای مصری /kobrä-ye-mesri/ (جانـ) البَزّاقَة.

کبر خاردار /kabar-e-xär-där/ (گیا) اللَّصَف، شَوْكُ الحِمار.

کبر سداد /k.-e-sodäd/ (گیا) التَّنَضُّب.

کبرسن /kebar-e-sen/ ۱. كُهُولَة. ۲. إضافَةُ سِنِيْنِ العُمْرِ.

کبرک /kabarak/ (گیا) حَمْضُ الأَمِيْر.

کبره /kabare/ الجُلْطَة، كَنَب، كَلْكَلَة.

کبره بستن /k.-bastan/ كَنَباً / كَنِبَ ــَ ت وَاِكْناباً / أَكْنَبَ ت و كَلْكَلَةً / كَلْكَلَ ت و غِلَظاً و غِلْظَةً و غِلاظَةً / غَلَظَ ــُ و غَلُظَ ــُ ت اليَدُ أو القَدَمُ.

کبره بسته /k.-baste/ كَنِب، مُكْنِب، مُكَلْكَل.

کبری /kobrä/ (جانـ) الصِّلّ، النّاشِر.

کبریاء /kebriyä/ عَظَمَة، كِبْرِياء.

کبریت /kebrit/ كِبْرِيْتَة، فُضْفُور، شَخْطَة، شِخِّيْطَة، النَّبْخ، النُّبْخَة.

کبریت بی‌خطر /k.-e-bi-xatar/ ثِقابُ الأمانِ.

کبریت زدن /k.-zadan/ شَخْطاً / شَخَطَ ــَ الكِبْرِيْتَةَ.

کبریت ساز /k.-säz/ صانِعُ عُلَبِ الكِبْرِيْتِ.

کبریت سازی /k.-s.-i/ ۱. صُنْعُ عُلَبِ الكِبْرِيْتِ. ۲. مَصْنَعُ عُلَبِ الكِبْرِيْتِ.

کبریت فروش /k.-foruš/ بائِعُ عُلَبِ الكِبْرِيْتِ.

کبریت کشیدن /k.-kešidan/ ← کبریت زدن.

کبریتی /k.-i/ الكِبْرِيْتِيّ.

کبست /kabast/ (گیا) الحَنْظَل.

کبک /kabk/ (گیا) حَجَل، حَجَلَة، سُلَكَة، سِرِكَّة و غَبْراء [نث]، قَبَج، يَعْقُوب.

کبک امریکایی /k.-e-emrikäyi/ (جانـ) الكُوْلان.

کبک رومی /k.-e-rumi/ (جانـ) الشُّنّار، الحَجَلُ الرُّوْمِيُّ.

کبک‌ها /k.-hä/ (جانـ) الحَجَلِيّات.

کبوتر /kabutar/ (جانـ) حَمَام، سَعْدانَة، عِكْرِمَة [نث].

کبوتر باز /k.-bäz/ زَجّال، مُطَيِّرْ چی [عم، عراق].

کبوتر بازی /k.-b.-i/ تَطْيِيْرُ الطُّيُورِ الأَلِيْفَةِ.

کبوتر بازی کردن /k.-b.-kardan/ تَطْيِيْراً طَيَّرَ الطُّيُورَ الأَلِيْفَةَ.

کبوتر جلد /k.-e-jald/ (جانـ) حَمامُ الزّاجِل.

کبوتر جنگلی /k.-e-jangali/ (جانـ) قُمْرِي.

کبوتر چاهی /k.-e-cähi/ (جانـ) حَمَامٌ بَرِّيٌّ أو جَبَلِيٌّ، دَلَم، يَمام، يَمّ، يَمَم.

کبوتر چتری /k.-e-catri/ حَمَامُ كُرْسِيّ، حَمامٌ هَزّاز.

کبوترخان /k.-e-xän/ بُرْجُ الحَمام، مِحْضَنَة، رِبْع، تِمْراد.

کبوتر دشتی /k.-dašti/ (گیا) التُّرْغُلَّة.

کبوترسانان /k.-sänän/ (جانـ) الحَمامِيّات.

کبوتر سینه /k.-e-sine/ (جانـ) حَمامَةُ يا حَقِّي.

کبوتر طوقی /k.-e-towqi/ (جانـ) الحَمامُ المُطَوَّق، مُطَوَّقَة، سَفْعاء.

کبوتر قاصد /k.-e-qäsed/ (جانـ) ← کبوتر نامه‌بر.

کبوتر کوهی /k.-e-kuhi/ (جانـ) الحَيْذُوان.

کبوتر گلی /k.-e-geli/ الرِّمايَة.

کبوتر معلقی /k.-e-mo'allaqi/ (جانـ) حَمامٌ أُوزفَلِيّ [عراق].

کبوتر نامه‌بر /k.-e-näme-bar/ (جانـ) الحَمَامُ الزّاجِلُ أو الرَّسائِلِيّ.

کبوتر وحشی /k.-e-vahši/ (جانـ) ← کبوتر چاهی.

کبوترها /k.-hä/ (جانـ) الحَمامِيّات.

کبوتری /k.-i/ الحَمامِيّ.

کبود /kabud/ لازَوَرْدِيّ، زَرِق، أَزْرَق، زُرْقُم، أَزْرَقِي.

کبود شدن /k.-šodan/ زُرْقَةً / زَرِقَ ــَ الشَّيءُ، اِزْرِقاقاً / اِزْرَقَّ، مَلَحاً / مَلِحَ ــَ.

کبود کردن /k.-kardan/ تَضْبِيْراً / صَيَّرَهُ أَزْرَقَ.

کبود ماهی /k.-mähi/ (جانـ) القَنْبَر.

کبود مرغ /k.-morq/ (جانـ) العُصْفُورُ الأَزْرَق.

کبوده /k.-e/ (گیا) حَوْرٌ أَسْوَد، حَوْرٌ رُوْمِيّ.

کبودی /k.-i/ زُرْقَة، زَرَاق، زَرَق، شُهْلَة.

کبیده /kabide/ الضِّفْز.

کبیسه /kabise/ الكَبِيْسَة.

کپ /kop/ قَرابَة، قَشاشِيَّة، عِيْزارَة، باطِيَة، جَوْنَة، دامِجانَة، دَمَجانَة.

کپال /kapäl/ (گیا) الكُوْبال.

**کپـر** /kapar/ كـاخ، الكُـوْخ، سَقِيْفَـة، ظَلِيْلَـة، خُـصّ، دامُوس، عُشَّة، نَجِيْرَة.

**کپسول** /kapsul/ ۱. (گیا) الجَرْو ← حقه، غوزه. ۲. (گیا) العُلْبَة. ۳. كَبْسُولَة، البُرْشامَة ← پوشینه.

**کپسول آتش‌نشانی** /k.-e-ātaš-nešāni/ المُطْفِئَة.

**کپسول زمان** /k.-e-zamān/ كَبْسُولَةُ الزَّمانِ.

**کپسول گاز** /k.-gāz/ أُنْبُوبَةُ الغازِ.

**کپک** /kopek/ الكُوْبِک [جُـزءٌ مِن مِئَةٍ مِنَ الـرُّوْبلِ أي من وَحْدَةِ النَّقْدِ السُّوفِياتيّ].

**کپک** /kapak/ فُطْرٌ يُحْدِثُ عَفَناً.

**کپک زدگی** /k.-zadegi/ عَفَن، عُفُونَة، كَرَج، خَمَّة.

**کپک زدن** /k.-zadan/ خَمّاً و خُمُوماً / خَمَّ ـِ إِخْماماً / أَخَمَّ، خَمْخَمَةً / خَمْخَمَ، تَقْنِيْناً / قَنَّنَ الجَوْزُ و البُنْدُقُ، كَرَجاً / كَرِجَ ـَ الخُبْـزُ، تَكْرِيْجاً / كَرَّجَ الخُبْزُ، تَكَـرُّجاً / تَكَرَّجَ الخبْزُ، عَفَناً و عُفُونَةً / عَفِنَ ـَ تَعْفِيْناً / عَفَّنَ، تَعَفُّناً / تَعَفَّنَ.

**کپک زده** /k.-zade/ عَفِن، مُعَفَّن، مُتَعَفِّن، مُقَطَّن، خامّ، مُخِمّ.

**کپلر، قوانین** /kepler/ ← قوانین کپلر.

**کپلک** /kapalak/ (جانـ) المُثَقَّبَة.

**کپور** /kapur/ (جانـ) شَبُّوْط.

**کپور ماهیان** /k.-māhiyān/ (جانـ) شَبُّوطِيّات.

**کپه** /kope/ المِخْجَم، المِخْجَمَة.

**کپه** /kape/ (عم) ← خواب. «ـ ٔمرگ بگذار: أَغْفُ غَفْوَةَ المَوْتِ».

**کپه** /kappe/ المِصْراع.

**کپه** /koppe/ زَكَمٌ، زُكامٌ، كُوْمَة، كَوْدَة، زُقْوَة، زَقْوَة، زُقْيَة.

**کپهٔ ارمنی** /k.-ye-armani/ ← سالک.

**کپه کردن** /k.-kardan/ تَكْوِيْماً / كَوَّمَ التُّـرابَ، زَقْياً / زَقَى ـِ الشَّيءَ.

**کپه‌یی** /k.-yi/ (گیا) الرُّؤَيْس.

**کپی** /kapi/ (جانـ) الخَنْزَوان، خَوْدَل، مَنْجَبِيّ.

**کپیه** /kopiye/ نُسْخَة، صُوْرَة، نُسْخَةُ فِيْلِم.

**کپیه کردن** /k.-kardan/ رَسْمٌ إسْتِشْفافِيّ، رَسْماً / رَسَمَ ـُ إسْتِشْفافِيّاً.

**کت** /kat/ كَتِف.

**کت** /kot/ السُّتْرَة.

**کتاب** /ketāb/ كِتاب، سِفْـر، مُؤَلَّف، مُصْحَـف، صَحِيْف، صَحِيْفَة، تَحْرِيْر، دِيْوان، ذَبْر، رَقِيْم، رَقِيْن، زَبُور، عُصْفُور، مَوَدَّة.

**کتاب پـرست** /k.-parast/ المُجِلُّ لِلْكُتُبِ، المُغـالِي في إجْلالِ الكِتابِ المُقَدَّسِ، مُحِبُّ الكُتُبِ أَوْجامِعُها.

**کتـاب پرستـی** /k.-p.-i/ المُغـالاةُ في إجْـلالِ الكِتـابِ المُقَدَّسِ، حُبُّ الكِتاب.

**کتابت** /ketābat/ الكِتابَة ← نوشتن.

**کتابت کردن** /k.-kardan/ ← نوشتن.

**کتابت جیبی** /ketāb-e-jibi/ كِتابُ الجَيْبِ.

**کتابچه** /k.-ce/ كُرّاس، كُتَيِّب، كُرّاسَة، رِسالَة، دَفْتَر.

**کتابخانه** /k.-xāne/ مَكْتَبَة، دارُالكُتُبِ، زَفْرَف.

**کتابخانـهٔ عمومی** /k.-x.-ye-omumi/ دارُ الكُتُبِ، مَكْتَبَةٌ عامَّةٌ.

**کتابخانهٔ ملی** /k.-x.-ye-melli/ المَكْتَبَةُ الوَطَنِيَّةُ.

**کتاب خوان** /k.-xān/ قارِئُ الكُتُبِ.

**کتابدار** /k.-dār/ أَمِيْنُ المَكْتَبَةِ، الكُتُبِيّ.

**کتابداری** /k.-d.-i/ وَظِيْفَةُ إدارَةِ المَكْتَبَةِ.

**کتاب داستان** /k.-dāstān/ رِوايَة.

**کتاب درسی** /k.-e-darsi/ كِتابٌ مَدْرَسِيٌّ، مِدْرَس.

**کتاب دزد** /k.-dozd/ سارِقُ الكُتُبِ.

**کتاب دوست** /k.-dust/ صَدِيْقُ الكُتُبِ.

**کتاب شناس** /k.-šenās/ البِبْلِيُوغرافِي.

**کتاب شناسی** /k.-s.-i/ البِبْلِيُوغْرافِيا.

**کتاب فـروش** /k.-foruš/ كُتُبِـيّ، بائِعُ الكُتُـبِ، صاحِـبُ المَكْتَبَة.

**کتاب فروشی** /k.-f.-i/ مَكْتَبَةُ بَيْعِ الكُتُبِ، كُتُبْخانَة.

**کتاب لغت** /k.-e-loqat/ قامُوس، مُعْجَم.

**کتاب مقدس** /k.-e-moqaddas/ الكِتابُ المُقَدَّسُ.

**کتاب نامه** /k.-nāme/ البِبْلِيُوغرافِيا.

**کتاب نویس** /k.-nevis/ المُصَنِّف.

**کتاب نویسی** /k.-n.-i/ كِتابَةُ الكُتُبِ.

**کتابی** /k.-i/ كُتُبِيّ.

**کتان** /katān/ (گیا) كَتّان، أَبَق، بُوْص، زِيْر.

**کتان زلانـد جدیـد** /k.-e-zolānd-e-jadid/ (گیا) كَتّانُ

زیلَنْدِ الجدیدَة.

**کتانژانت** /kotänžänt/ ظِلُّ التَّمام.

**کتان سیسال** /katän-e-sisäl/ (گیا) السِّیزال.

**کتان فروش** /k.-foruš/ بائِعُ الکَتّانِ، الشَّرّاع.

**کتان مانیل** /k.-e-mänil/ (گیا) قِنَّبُ مانِیْلا.

**کتانی** /k.-i/ الکَتّانِيّ.

**کتانیان** /k.-iyän/ (گیا) الکَتّانِیّات.

**کتبا** /katban/ ← کتبی.

**کت بسته** /kat-baste/ ← کتف بسته.

**کتبی** /katbi/ کِتابَةً.

**کت بینی** /kat-bini/ عِلْمُ الأکْتاف.

**کتری** /ketri/ بَرّادُ الشّاي.

**کتف** /ketf/ کَتِف.

**کتف بستن** /k.-bastan/ کَتْفاً و کِتافاً / کَتَفَ ـِ الـرَّجُلَ، تَکْتِیْفاً / کَتَّفَ.

**کتف بسته** /k.-baste/ المَکْتُوف.

**کتفی** /ketfi/ کَتِفِيّ.

**کتک** /katak/ (جانـ) النَّقَد.

**کتک** /kotak/ الضَّرب.

**کتک خوردن** /k.-xordan/ ضَرْباً / ضُرِبَ مع یَضْرِبُ.

**کتک خورده** /k.-xorde/ مَضْرُوب.

**کتک زدن** /k.-zadan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ و هَمْزاً / هَمَزَ ـُ هـُ تَسْوِیَةً / سَوّاهـُ بالضَّربِ، سَطْواً و سَطْوَةً / سَطَا ـُ بِهِ و عَلَیه.

**کتک کاری** /k.-käri/ اِقْتِتال، تَضارُب.

**کتک کـاری کردن** /k.-k.-kardan/ تَضارُباً / تَضارَبُوا، تَلاطُماً / تَلاطَمُوا، تَمارُساً / تَمارَسُوا، مُلابَخَةً و لِباخاً / لابَخَ هـ.

**کتگات** /katgät/ ← کاتگوت.

**کتل** /kotal/ مُضِیق، تَلّ، ضِیم.

**کتلت** /kotlet/ کُسْطَلِیْتَة، بِفْتِیْک بانِیَة.

**کتمان** /ketmän/ الکِتْمان، الإخْفاء، إضْمار.

**کتمان جرم** /k.-e-jorm/ عَدَمُ إباحَةِ بِسِرِ الجَرِیْمَةِ.

**کتودون** /ketodon/ (جانـ) سُحَل، عَرُوسَةُ البَحْرِ.

**کتودون‌ها** /k.-hä/ (جانـ) السُّحَلِیّات.

**کتوس** /kotus/ (گیا) شَجَرَةُ الحَرِیْر.

**کت و شلوار** /kot-o-šalvär/ البَذْلَة، البِذْلَة.

**کت و کلفت** /kat-o-koloft/ ضَخِیْم، ضَخِم.

**کتیبه** /katibe/ ۱. کِتابَة، نَقْش، حَفر. ۲. اِفْرِیْز، اِفْرِیْزَة، طَلَسانَة، تَهْرِیْمَةُ السُّوْرِ.

**کتیبه نگاری** /katibe-negäri/ النَّقْش، الحَفْر، النَّقْر.

**کتیرا** /katirä/ ۱. کَثِیْراء. ۲. صَمْغُ الکَثِیْراء.

**کثافت** /kesäfat/ ۱. قَذَر، قَذارَة، وَسَـخ، وَساخَة، دَرَن، دَنَس، بَـذاذَة، سُقاط، قُمـاش. ۲. خِرَاء، خُـرْء، غائِط. ۳. کَثافَة، کَثَث.

**کثافـت کاری** /k.-käri/ ۱. کُلُّ عَمَـلٍ رَدِيءٍ. ۲. تَقْذِیْـر، تَوْسِیْخ. ۳. الجِماع، المُجامَعَة.

**کثافت کردن** /k.-kardan/ ← ریدن.

**کثرت** /kesrat/ کَثْرَة.

**کثرت استعمال** /k.-este'mäl/ کَثْرَةُ الإسْتِعْمال.

**کثرت جمعیت** /k.-e.-jam'iyyat/ اِزْدِیادُ النُّفُوْسِ.

**کثیر الاضلاع** /kasir-ol-azlä'/ (هنـ) المُضَلَّع.

**کثیر الاضلاع کروی** /k.-ol-a.-e-koravi/ (هنـ) المُضَلَّعُ الکُرَوِيّ.

**کثیر الاضلاع متساوی الاضلاع** /k.-ol-a.-e-motasäve-l-a./ (هنـ) المُضَلَّعُ المُتَساوِي الأضْلاعِ.

**کثیر الاضلاع متسـاوی الزوایا** /k.-ol-a.-e-m-z-zaväyä/ (هنـ) المُضَلَّعُ المُتَساوِي الزَّوایا.

**کثیر الاضـلاع محدب** /k.-ol-a.-e-mohaddab/ المُضَلَّعُ المُحَدَّبُ.

**کثیـر الاضــلاع مقعـر** /k.-ol-a.-e-mo'aqqar/ (هنـــ) المُضَلَّعُ المُقَعَّرُ.

**کثیـر الاضلاع منتظـم** /k.-ol-a.-e-montazam/ (هنـ) المُضَلَّعُ المُنْتَظَمُ.

**کثیر الانتشار** /k.-ol-entešär/ کَثِیْرٌ أوْکَثِیْرَةُ الإنْتِشار.

**کثیر الجمله** /k.-ol-jomle/ (رضـ) مُتَعَدِّدُ الحُدُودِ.

**کثیـر الوجـوه** /k.-ol-vojuh/ (هنــ) المُتَعَدِّدُ السُّطُـوحِ، کَثِیْرُ السُّطُوحِ.

**کثیر الـوجوه منتظـم** /k.-ol-v.-e-montazam/ المُتَعَدِّدُ السُّطُوحِ المُنْتَظَم.

**کثیف** /kasif/ وَسِخ، وَسِخ، قَذِر، دَنِس، رَجِس، مُتَقَیِّح، نَضِف، نَضِیْف.

**کثیف شدن** /k.-šodan/ وَسَخاً / وَسِخَ يَوْسَخُ و ياسَخُ و يَيْسَخُ، اِتِّساخاً / اِتَّسَخَ، تَوَسُّخاً / تَوَسَّخَ، قَذَراً و قَذارَةً / قَذَرَ ـُ و قَذُرَ ـُ و قَذِرَ ـَ إنْقاعاً / أَنْقَعَ و إسْتِنْقاعاً / إسْتَنْقَعَ الماءُ، أَسْناً و أُسُوناً / أَسَنَ ـِ و تَأَسُّناً / تَأَسَّنَ الماءُ.

**کثیف کردن** /k.-kardan/ تَوْسِيخاً / وَسَّخَ، إيساخاً / أَوْسَخَ، تَقْذِيراً / قَذَّرَ، قَذْراً / قَذَرَ ـُ الشَّيءَ، تَدْنِيساً / دَنَّسَ، تَزْفِيراً / زَفَّرَ، قَلْعَطَةً / قَلْعَطَ، تَلْوِيثاً / لَوَّثَ.

**کج** /kaj/ أَعْوَج، مُعْوَجّ، المُنْحَنِي، مائِل، أَمْيَل، الأَوَد، الأَوْداء [نث]، ثَنْيَة، مُجَخّي، الأَجْوَق، أَخْجَن، مُحَرَّد، مُنْحَرِف، مُحال، مُسْتَحِيل، مِخْناث، أَدْفَى، أَزْوَر، زائِغ، شاذّ، مَشْطُوف، مَشْطُوبُ الحافَةِ، أَشْغَى، أَضْجَع، ظالِع، مُتَعَرِّج، المُعَقْرَب، أَعْقَف، مَعْقُوب، قَسْطاء، أَقْنَى، مُقَوَّس، لَحُود، مُلْتَفّ، مَلْوِيّ، مُلْتَوِيّ، مائِد، مَوْرُوب، بالوَرْب، مُهَلَّل.

**کجا** /kojā/ أَيْنَ، أَنَّى.

**کجاوه** /kajāve/ مَحْمِل، الحِدْج، الحَداجَة، هَوْدَج، خِدْر، حِقْل، جَمْل، حُمُول، الظَّعِينَة، عَرِيش، عَرِيشَة، فَوْدَج، مِلْبَن.

**کجاوه‌نشین** /k.-nešin/ الظَّعِين، الظَّعِينَة.

**کجایی** /kojāyi/ السّاكِن، المُتَوَطِّن. «فلانی کجایی است؟ فلانٌ مَنْ أَيْنَ، مِنْ أَيِّ بَلَدٍ».

**کج برگ** /kaj-barg/ (گیا) مُنْحَنِي الأَوْراقِ، أَخْجَنُ الأَوْراقِ.

**کج بیل** /k.-bil/ المِجْرَف، المِجْرَفَة، مِعْزَق، مِعْزَقَة، مِنْكاش.

**کج‌بین** /k.-bin/ الحَوِل، أَحْوَل.

**کج تخمک** /k.-toxmak/ (گیا) مَنْطَوٍ، مُنْحَنِي البُيَيْضَةِ.

**کج خلق** /k.-xolq/ ضَيِّقُ الخُلْق، سَرِيعُ الغَضَب، شَرِس، غَضِب، غُضابِيّ، مُتَجَهِّم، حانِق، رَدِيءُ الطَّبْعِ، مُزَرْبَن، شَرَانِيّ، لَفات، لَفُوت، نُفَطَة، نَكِد، وَغِق.

**کج خلقی** /k.-x.-i/ حِدَّةُ الطَّبْعِ، سُوءُ الخُلْقِ، شَكاسَة، نَزَق.

**کج دارومریز** /k.-dār-o-mariz/ ← میانه روی.

**کجراه** /k.-rāh/ ۱. فاسِد، شِرِّير. ۲. مُنْحَرِف. ۳. قُماشٌ مُضَلَّع.

**کجراهی رنگی** /k.-r.-i-ye-rangi/ الزَّيْغُ اللَّوْنِيّ.

**کجراهی کروی** /k.-r.-i-ye-koravi/ الزَّيْغُ الكُرَوِيّ.

**کج رفتن** /k.-raftan/ زَيْغاً و زَيَغاناً و زَيْغُوغَةً / زاغَ ـِ إنْحِرافاً / اِنْحَرَفَ، مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً و مَمالاً و مَمِيلاً / مالَ يَمِيلُ.

**کجرو** /k.-row/ ضالّ، زائِغ، مُنْحَرِف.

**کجروی** /k.-ravi/ الإنْحِرافِيَّة.

**کج سلیقه** /k.-saliqe/ عَدِيمُ الذَّوْق.

**کج شدن** /k.-šodan/ مَيْلاً و مَيَلاناً / مالَ ـَ مَيَلاً / مَيِلَ ـَ الشَّيءُ، اسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ، اِنْحِناءً / اِنْحَنَى، تَحَنِّياً / تَحَنَّى الشَّيءُ، اِنْحِرافاً / اِنْحَرَفَ، تَحَرُّفاً / تَحَرَّفَ، عَوَجاً / عَوِجَ ـَ اِعْوِجاجاً / اِعْوَجَّ، تَعَوُّجاً / تَعَوَّجَ، عَطْفاً و عُطُوفاً / عَطَفَ ـِ اِنْعِطافاً / اِنْعَطَفَ الشَّيءُ، تَعَطُّفاً / تَعَطَّفَ، اِنْئِطاراً / اِنْأَطَرَ، تَأَطُّراً / تَأَطَّرَ الشَّيءُ، أَوَداً / أَوِدَ ـَ الشَّيءُ، تَأَوُّداً / تَأَوَّدَ، انْئِياداً / اِنْآدَ الشَّيءُ، أَوْقاً / آقَ ـُ عَلَيهِ، اِثْناءً / اِثَّنَى الشَّيءُ، اِجْتِناحاً / اِجْتَنَحَ هـ و إليه، تَجَنُّحاً / تَجَنَّحَ، اِحْدِيداباً / اِحْدَوْدَبَ، تَحَدُّباً / تَحَدَّبَ، إحْقِيقافاً / إحْقَوْقَفَ الشَّيءُ، إخْناجاً / أَخْنَجَ، خُنُوراً / خَنَرَ ـِ حَوْداً / حادَ ـُ عَنْ كَذا، اِسْتِحالَةً / اِسْتَحالَ الشَّيءُ، اِخْتِضاداً / اِخْتَضَدَ الشَّيءُ، تَخَفُّجاً / تَخَفَّجَ، إخْناثاً / أَخْنَثَ، تَخَوُّداً / تَخَوَّدَ، دَرْءاً و دُرُوءاً / دَرَأَ ـَ، تَرَغُّصاً / تَرَغَّصَ، رَكْعاً و رُكُوعاً / رَكَعَ ـَ زَوَراً / زَوِرَ ـَ اِزْوِيراراً / اِزْوارَّ، زَوْغاً / زاغَ ـُ الشَّيءُ، زَيْغاً و زُيُوغاً / زاغَ ـِ سَدَلاً / سَدِلَ ـَ الشَّيءُ، صَوَراً / صارَ ـَ صَوَراً / صَوِرَ ـَ انْصِياراً / اِنْصارَ، تَضَجُّجاً / تَضَجَّجَ، ضَجَماً / ضَجِمَ ـَ ضَغَناً / ضَغِنَ ـَ العُودُ و نَحْوُهُ، ضَلَعاً / ضَلِعَ ـَ الشَّيءُ، تَضَوُّجاً / تَضَوَّجَ، تَعَدُّلاً / تَعَدَّلَ، مُعادَلَةً / عادَلَ الشَّيءُ، تَعَرُّجاً / تَعَرَّجَ، انْعِراجاً / اِنْعَرَجَ الشَّيءُ، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ، تَعَرْقُلاً / تَعَرْقَلَ، اِنْعِساقاً / اِنْعَسَفَ الشَّيءُ، عَصْفاً و عُصُوفاً / عُصُوفاً / عَصَفَ ـِ الشَّيءُ، عَصَلاً / عَصِلَ ـَ الشَّيءُ، تَعَقُّفاً / تَعَقَّفَ الشَّيءُ، اِنْعِقافاً / اِنْعَقَفَ، اِنْعِياجاً / اِنْعاجَ الشَّيءُ، اِنْعِواءً / اِنْعَوَى الشَّيءُ، غَوْجاً / غاجَ ـُ الغُصْنُ، تَقْلِيساً / قَلَّسَ لَهُ، قَوَساً / قَوِسَ ـَ اِسْتِقْواساً / اِسْتَقْوَسَ، تَقَوُّساً / تَقَوَّسَ، تَقْوِيساً / قَوَّسَ، إكْباباً / أَكَبَّ عَلَى الشَّيءِ، إكْفاءً / أَكْفَأَ، لَوَى / لَوِيَ ـَ تَلَوِّياً / تَلَوَّى، اِلْتِواءً / اِلْتَوَى، نَعَصاً / نَعِصَ ـَ الشَّيءُ.

**کج فهم** /k.-fahm/ سَيِّئُ الفَهْم.

**کج فهمی** /k.-f.-i/ سُوءُ الفَهْم.

**کج فهمیدن** /k.-fahmidan/ إخطاءَ / أخطأَ الفَهْمَ.

**کج کردن** /k.-kardan/ مَيْلاً / مالَ ـِ الشَّيءَ، إمالَةً / أمالَ الشَّيءَ، تَمْييْلاً / مَيَّلَ الشَّيءَ، إسْتِمالَةً / إسْتَمالَ هـ، عَطْفاً وعُطُوفاً / عَطَفَ ـِ الشَّيءَ، تَعْويْجاً / عَوَّجَ، حَنْواً / حَنا ـُ هـ حَنْياً / حَنَى ـِ هـ تَحنِيَةً / حَنَّى العُوْدَ ونَحْوَهُ، تَحْدِيْباً / حَدَّبَ، تَحْرِيْفاً / حَرَّف، حَرْفاً / حَرَفَ ـِ الشَّيءَ، تَأْويْداً / أوَّدَ هـ أطْراً / أطَرَ ـِ ـُ هـ تَأْطِيْراً / أطَّرَ، ثَنْياً / ثَنَى ـِ هُ، حَجْناً / حَجَنَ ـُ تَحْجِيْناً / جَنَّش عُوْدَ الحَدِيْدِ، تَحْرِيْداً / حَرَّدَ هـ حَنْجاً / حَنَجَ ـُ هـ إحْناجاً / أحْنَجَ الشَّيءَ، خَنْراً / خَنَرَ ـِ هـ خَرْطَمَةً / خَرْطَمَ الشَّيءَ، تَخْنِيْثاً / خَنَّثَ هـ إدارَةً / أدارَ، إذْبالاً / أذْبَلَ بالشَّيءِ، زَوْغاً / زاغَ ـُ الشَّيءَ، زَيْغاً / زاغَ ـِ هـ إزاغَةً / أزاغَ، تَزْيِيْغاً / زَيَّغَ هـ إشْراءً / أشْرَى الشَّيءَ، صَوْراً / صارَ ـُ هـ إلى نَفْسِهِ، تَضْلِيْعاً / ضَلَّعَ هـ إضاجَةً / أضاجَ هـ، عَفْصاً / عَفَصَ ـِ هـ عَقْفاً / عَقَفَ ـِ الشَّيءَ، تَعْقِيْفاً / عَقَّفَ الشَّيءَ، إعْنازاً / أعْنَزَ الشَّيءَ، تَعْوِيَةً / عَوَّى هـ عَيّاً / عَوَى ـِ هـ قَبْواً / قَبا ـُ هـ قَعْساً / قَعَسَ ـَ الشَّيءَ، إلْحاجاً / ألْحَجَ هـ لَفْتاً / لَفَتَ ـِ تَلْفِيْتاً / لَفَّتَ، تَلْوِيَةً / لَوَّى، إلْواءً / ألْوَى، نَحْواً / نَحا ـُ الشَّيءَ، وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ هـُ إلى الأرْضِ، هِنْعاً / هَنَعَ ـَ.

**کج نمایی** /k.-namäyi/ الزَّيْغ، إنْحِراف.

**کج نمایی رنگی** /k.-n.-ye-rangi/ الزَّيْغُ اللَّوْنِيّ.

**کج نمایی کرویت** /k.-n.-ye-koraviyyat/ الزَّيْغُ الكُرَوِيُّ.

**کج نمایی نور** /k.-n.-ye-nur/ إنْحِرافُ الضَّوْءِ.

**کجوک** /kojuk/ (پز) عِرْقُ النَّسا.

**کج وکوله** /kaj-o-kowle/ مُعَقْرَب، مُعْوَجّ.

**کجی** /k.-i/ مَيْل، الحَنْي، الحَنْو، إنْحِناء، إنْحِراف، عِوَج، إعْوِجاج، عَطْف، ثَنْي، مَثْناة، أَمْت، أَوَد، جُنُوّ، الحَجَن، الحُجْنَة، الزَّيْغ، الزَّيَغان، شَذّ، شُذُوْذ، شَزَر، صَدَد، صَدَغ، الصَّوَر، الصَّوْرَة، ضَيْر، عَتَب، تَعْرِيْج، عَسَق، عَصَل، تَقَوُّس، الإلْتِواء، اللَّيَّة، مِياط، وِزب، وِراب.

**کچف** /kacaf/ (گیا) النَّيْرِيَّة.

**کچل** /kacal/ أقْرَع، مَلِيْط، أمْلَط.

**کچل شدن** /k.-šodan/ إقْرِعاعاً / إقْرَعَّ.

**کچل کردن** /k.-kardan/ إقْراعاً / أقْرَعَ، تَقْرِيْعاً / قَرَّعَ.

**کچلی** /k.-i/ قَرَع، تَقَرُّحُ جِلْدَةِ الرَّأْسِ.

**کچوله** /kocule/ الخَوْشان، خانِقُ الكَلْبِ.

**کحلان** /kohlän/ (گیا) ← سنای بلدی.

**کداک** /kodäk/ المُصَوِّرَةُ اليَدَوِيّة.

**کدام** /kodäm/ مَنْ، أيُّ (برای مرد)، أيَّـةُ (برای زن)، أيّانِ (دو مرد)، أيَّتانِ (دوزن)، أيُّونَ (مردان)، أيّات (زنان).

**کدامین** /k.-in/ ← کدام.

**کدبانو** /kad-bänu/ رَبَّةُ البَيْتِ، سَيِّدَةُ البَيْتِ، قِهْرَمانَة، لَوَنْجِيَّة، مُدِيرَةُ المَنْزِل.

**کدبانویی** /k.-b.-yi/ تَدْبِيْرُشُؤُوْنِ المَنْزِلِ.

**کدخدا** /k.-xodä/ مُخْتار، شَيْخُ البَلَدِ أو القَرْيَةِ، عُمْدَةُ البَلَدِ، الكَتْخُدا، أُرْكُون.

**کدخدامنشی** /k.-x.-maneši/ إصْلاحُ ذاتِ البَيْنِ.

**کدخدایی** /k.-x.-yi/ المُخْتارِيَّة.

**کدر** /kader/ أسْوِد، قاتِم، أكْمَد، غَيْرُ مُنْفِذ، غَيْرُ شَفّاف.

**کدر شدن** /k.-šodan/ كَمَداً / كَمِدَ ـَ، قَتامَةً وقُتُوماً / قَتَمَ ـِ.

**کدر کردن** /k.-kardan/ جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هـُ أكْمَدَ أو أقْتَمَ، إخْباطاً / أخْبَطَ الماءَ.

**کدری** /k.i/ القُتْمَة، الكُدْرَة.

**کدنگ** /kodang/ بَيْزَر، مِرْحاض، المِعْفاج، المِعْفَجَة، وَبِيْل، مِيْجَمَة، مِيْقَعَة.

**کدو** /kadu/ (گیا) القَرْع، اليَقْطِيْن، كَوْسا، كُوْسَى.

**کدوتنبل** /k.-tanbal/ قَرْعٌ مَغْرِبِيٌّ أوزُوْمِيٌّ، عَمامَة.

**کدو حلوایی** /k.-halväyi/ قَرْعٌ حُلْو أو اِسْتَنْبُولِيّ أو عَسَلِيّ، يقْطِيْن.

**کدودانه** /k.-däne/ الشَّرِيْطِيَّة.

**کدورت** /kodurat/ ضِيْق، كُدُوْرَة، سَواد.

**کدورت ایجاد کردن** /k.-eijäd-kardan/ إزْعاجاً / أزْعَجَ ← رنجانیدن.

**کدورت یافتن** /k.-yäftan/ إنْزِعاجاً / إنْزَعَجَ ← رنجیدن.

**کدو قلیانی** /kadu-qalyäni/ (گیا) قَرْعٌ ضَرُوْف.

**کدوی تخم** /k.-ye-toxm/ (گیا) قَرْعٌ طَوِيْل، دُبّاء، كَرْنِيْب، ضَرْف.

**کدوی سرخ کردنی** /k.-ye-sorx-kardani/ (گیا) الكُوْسَى.

**کدوی سفید** /k.-ye-sefid/ (گیا) الضُّرف.
**کدویی** /k.-yi/ القَرْعِيّ.
**کدوییان** /k.-yiyän/ (گیا) القَرْعِيّات.
**کدئین** /kode'in/ (پز) الكُودِين.
**کر** /kar/ أطْـرَش، أصَمّ، ثَقِيـلُ السَّمْـعِ، أَسَكّ، سَكّـاء، الأصْلَج، الأصْلَخ، أيْهَم.
**کر** /kor/ ۱. خُورُس، جَوْقَةُ المُرَتِّلِين. ۲. بُوق، صُور.
**کرابیه** /koräbiye/ (گیا) گراوِیا، كَرْوِیا.
**کراتیت** /kerätit/ (پز) اِلْتِهابُ القَرْنِيَّة.
**کراتین** /kerätin/ القَرَتِين.
**کراث** /korräs/ (گیا) ← تره.
**کراث ابیض** /k.-e-abyaz/ (گیا) السُّبُول.
**کـراث اسپانیـا** /k.-e-espäniyä/ (گیـا) كُرَاثُ إسْبـانيـا، كُرَاثُ الصُّخُور.
**کراث بری** /k.-e-barri/ (گیا) الإخْرِيط.
**کراث رومی** /k.-e-rumi/ (گیا) كُرَاثٌ رُومِيٌّ، كُرَاثٌ مَعْرُوفٌ.
**کراث نبطـی** /k.-e-nabati/ (گیـا) كُرَاثٌ نَبَطِـيٌّ، بَصَـلُ العِفْرِيت، ثُومُ الشَّرْقِ.
**کرال** /korāl/ ۱. (مسـ) ← کورال. ۲. ← شنای کرال.
**کرامت** /karämat/ الكَرامَة.
**کرامـت کردن** /k.-kardan/ إكرامـاً / أكْرَمَ، إعْطـاءً / أعْطَى.
**کران** /karän/ ← کرانه.
**کرانماسه** /karän-mäse/ القُرارَةُ الرَّمْلِيَّة.
**کرانـه** /karäne/ كَنَـف، جَنْبَة، الجَنـاب، جَناح، بُصْـر، بِيْن، جَجِيْش، حاجِب، حـافَة، حَقْو، رَجا، رِزْن، سَبِيْب، شَطّ، شـاكِلَة، صَدَف، صَنْـو، صُقْع، ضَفَّة، ضَفـا، طِلْع، عُرْض، عَرُوض، العِـرْو، قَذَف، قُذْف، قُذْفَـة، قَصا، كُراع، كِسْر، كُفَّة، لِقْن، لَوْذ، لَوْذان، نَحْو، وُجْه، هَوّ.
**کرانه‌دار** /k.-där/ حاجِزُ الأَمْواج.
**کراوات** /kerävät/ رِباطُ العُنُق، كِرَفَتّه، كَرافَتّة.
**کراوات زدن** /k.-zadan/ شَدّاً/ شَدَّ ـ رَبْطَةَ العُنُق، لُبْساً / لَبِسَ ـ رِباطَ الرَّقَبَةِ.
**کراواتی** /k.-i/ لابِسُ رِباطِ الرَّقَبَةِ.
**کراویا** /karäviyä/ (گیا) النُّقْدَة.
**کراهـت** /karähat/ كَراهَـة، كُرْه، الكَـراهِيْن، البَسـالَة، هِرَّة، هَرِيْرَة.
**کراهـت ورزیدن** /k.-varzidan/ كُرْهـاً و كَراهَةً وكَـرَاهِيَةً ومَكْرُهَـةً / كَرِهَ ـَ إباءَةً / أَبَى ـَ الشَّيءَ، اِشْمِئْـزازاً / اِشْمَأَزّ، أنَفاً / أَنِفَ ـَ مِنَ الشَّيءِ، نَفراً نَفَرَ ـِ بُغْضاً / بَغَضَ ـُ الشَّيءَ، اِنْتِخاءً / اِنْتَخَى مِن كذا.
**کراهیت** /karahiyat/ كَرَاهِيَة.
**کرایت** /kräyt/ (جانـ) الكُرَيت.
**کرایه** /keräye/ أُجْرَة، كِراء، كِرْوَة، نَوْل، نَوْلُون.
**کرایهٔ باربری** /k.-ye-bär-bari/ أُجْرَةُ النَّقْلِ.
**کرایهٔ خانه** /k.-ye-xänr/ أُجْرَةُ المَسْكَنِ.
**کرایه دادن** /k.-dädan/ مُكاراةً و كِراءً / كارَى هُـ الدّارَ أو الدّابَّة، إكْراءً / أكْرَى، تَكارِياً / تَكارَى المَنْزِلَ، أجْراً / أجَرَ ـُ هُـ الـدّارَ، تَأْجِيْراً / أجَّرَ، إيْجاراً / آجَرَيُؤجِـرُ فُلاناً الدّارَ.
**کرایه دهنده** /k.-dahande/ كَرِيّ، مُؤْجِر، مُؤَجِّر.
**کرایهٔ زمین** /k.-ye-zamin/ حِكْر.
**کرایه شده** /k.-šode/ مَأْجُور، مُسْتَأْجَر، مُكْرَى، مُؤَجَّر.
**کرایـه کردن** /k.-kardan/ تَأْجِيْـراً / أَجَّرَ، اِسْتِيْجـاراً / اِسْتَأْجَـرَ، إيْجاراً / آجَرَ، اِسْتِكْراءً / اِسْتَكْرَى، إكْتِراءً / اِكْتَرَى الدّارَ.
**کرایـه کننده** /k.-konande/ كَرِيّ، مُـؤَجِّرلَة، مُسْتَـأجِر، مُؤَاجِر.
**کرایهٔ ماشین** /k.-ye-mäšin/ اِسْتِئْجارُ سَيّارَة.
**کرایهٔ ملک** /k.-ye-melk/ أُجْرَةُ العَقارِ.
**کرایه نشین** /k.-nešin/ مُسْتَأْجِر.
**کرایه نشینی** /k.-n.-i/ اِسْتِئْجار.
**کرایه‌یی** /k.-yi/ لِلْإيْجار، إيْجارِيّ، تَأْجِيْرِيّ.
**کرباس** /karbäs/ كِرْباس، خَيْش، جُنْفاص، جُنْفَيْص.
**کربروس** /kerberos/ سِيْرْبِيْرُوس.
**کربن** /karbon/ (شیمـ) الكَرْبُون.
**کربنات** /karbonät/ (شیمـ) الكَرْبُونات.
**کربنات سـدیم** /k.-e-sodyom/ (شیمـ) الصُّودَا التِّجـارِيَّة ← جوش شیرین.
**کربور** /karbur/ (شیمـ) كَرْبِيْد.
**کربوراندوم** /karburändom/ (شیمـ) الكارْبُورَنْدُوم.
**کربوربور** /karburbur/ (شیمـ) كَرْبِيْدُ البُورُون.

**کربورسیلیسیوم** /karbur-e-silisiyom/ (شیمـ) كَـرْبِيْدُ السُّلِيْكُون.

**کربورکلسیم** /karbur-e-kalsiyom/ كَرْبِيْدُ الكَلْسِيُوم.

**کربوکسیل** /karboksil/ مَجْمُوعَةٌ كَرْبُوكْسِيْلِيَّة.

**کربونات** /karbonät/ (شیمـ) كَرْبُونات.

**کربونات پتاسیم** /karbonät-e-potäsiyom/ (شیمـ) كَرْبُوناتُ البُوتاسِيُوم.

**کربونات سرب** /karbonät-e-sorb/ (شیمـ) ← سروزیت.

**کربونات کلسیم** /karbonät-e-kalsiyom/ (شیمـ) كَرْبُوناتُ أوفَحْماتُ الكَلْسِيُوم.

**کربونات منیزیم** /karbonät-e-manyazyom/ (شیمـ) كَرْبُوناتُ المَغْنِيْسِيُوم.

**کربونادو** /karbonädo/ (شیمـ) الكَرْبُونادو، ألماس الأسْوَد.

**کربونیفر** /karbonifer/ العَصْرُ الفَحْمِيُّ.

**کربونیک** /karbonik/ (شیمـ) ثانِي أكْسِيْدُ الكَرْبُون.

**کربونیل** /karbonil/ (شیمـ) الكَرْبُونِيْل.

**کربه** /karbe/ (جانـ) الأخْضَر ← سبزقبا.

**کربه** /korbe/ (گیا) الأسَل.

**کرپ** /kerep/ الكَرِيْب.

**کرپ‌دشین** /kerep-do-šin/ الكَرِيْبُ الصِّيْنِيُّ.

**کرپ‌ژرژت** /k.-žoržet/ الكَرِيْب جُوْرْجِيْت.

**کرت** /kart/ الدَّبْرَة، دِبارَة، المَشارَة.

**کرت** /keret/ ۱. (گیا) السَّلَم. ۲. كِرِيْت.

**کرتاسه** /kertäse/ العَصْرُ الطَّبْشُورِيُّ.

**کرت‌بندی** /kart-bandi/ تَحْوِيْطُ الأرْضِ الزِّراعِيِّ.

**کرتون** /korton/ (پز) الكُوْرْتِيْن.

**کرجی** /karaji/ صَنْدَل، مِعْبَرَة، مُعَدِّيَـة، غَنْدُولَة، قارِب، قَطِيْـرَة، بَحْـرِيَّة، مـاعُـون، يَخْـت، زَوْرَق، مَرْكَـبُ نَقْـل، السُّنْبُوْق، السُّنْبُوْك، شَخْطُوْرَة.

**کرجی پارویی** /k.-ye-päruyi/ مَرْكَبُ تَجْدِيْف، حَسَكَة.

**کرجی‌ران** /k.-rän/ مُعَدّاوِي.

**کرجی راندن** /k.-rändan/ بَرْبَطَةً / بَرْبَطَ في الماءِ، بَرْكَلَةً / بَرْكَلَ.

**کرچ** /korč/ الكُرْكَة.

**کرچال** /korcäl/ تَمارُضُ الرَّجُلِ أثْناءَ وِلادَةِ الزَّوْجَةِ.

**کرچ شدن** /k.-šodan/ إكْراكاً / أكْرَكَ ت الدَّجاجَةُ.

**کرچک** /kercek/ (گیا) خِرْوَع.

**کرچک چینی** /k.-e-cini/ (گیا) الدَّنْد.

**کرچک هندی** /k.-e-hendi/ حَبُّ المُلُوك.

**کرخ** /kerex/ ← کرخت.

**کرخت** /kerext/ الخَدِر، المِمْذَل، عُضْوٌ مُخَدَّر.

**کرخت شدن** /k.-šodan/ مَذْلاً / مَذِلَ ـَ ت رِجْلُهُ، إمْذالاً / أمْذَلَ ت رِجْلُهُ، خَدَراً / خَدِرَ ـَ العُضْوُ.

**کرخت کردن** /kerext-kardan/ إخْداراً / أخْدَرَ.

**کرختی** /k.-i/ خَدَر، خُدْرَة، خَدَل، آخِذَة، مَذْل.

**کرد** /kard/ ← کرت.

**کرد** /kard/ عَمَل، فِعْل ← کردن.

**کردار** /kerdär/ فَعْلَة، عَمْلَة، شُغْل، طَـرْز، أسْلُوب، فِعْل، عَمَل.

**کردارنیک** /k.-e-nik/ العَمَلُ الصّالِحُ.

**کردگار** /kerdegär/ مِنْ أسْماءِ اللّهِ ← خدا.

**کردن** /kardan/ ۱. عَمَلاً / عَمِلَ ـَ فَعْلاً / فَعَلَ ـَ إتْياناً و أتْياً و إتْيانَـةً و مَأْتاةً / أتَى بِـ الأمْرَ، مَجِيْئاً و مَجِيْئَـةً وجَيْأً وجَيْئَةً / جاءَ يَجِيءُ ويَجُوْءُ بالأمْرِ. ۲ ← گاییدن.

**کردنی** /k.-i/ ۱. قابِلٌ لِلْعَمَلِ، مايَلِيْقُ عَمَلَهُ، قابِلٌ لِلإنْجاز. ۲. لَذِيـذَةُ الوَطِـيءِ. «کار ~ را بایـد کرد: إعْمَـلْ ما يَجِـبُ عَمَلُهُ».

**کرده** /karde/ مَفْعُول، مَصْنُوع، مُنْجَز، مَعْمُول.

**کرزول** /kerezol/ (شیمـ) الكَرِيْسُول، كَرِيْزِيْل.

**کرزیلول** /kerezilol/ (شیمـ) ← کرزول.

**کرست** /korset/ صَدْرِيَّة.

**کرسی** /korsi/ كُرْسِيّ، مَقْعَد.

**کرسی استادی** /k.-ye-ostädi/ كُرْسِيُّ الأُسْتاذِ.

**کرسی اعتراف** /k.-ye-e'teräf/ كُرْسِيُّ الاِعْتِرافِ.

**کرسی خطابه** /k.-ye-xetäbe/ المِنَصَّة.

**کرسی ریاست** /k.-ye-riyäsat/ مَقْعَدُ الرِّئاسَةِ.

**کرس قضاوت** /k.-ye-qezävat/ مَقْعَدُ القاضِي.

**کرشدن** /kar-šodan/ صَمّاً و صَمَماً / صَمَّ ـَ إصْمـاماً / أصَمَّ الرَّجلُ، طَرَشاً و طُرْشَةً / طَرَشَ ـَ الرَّجلُ، إسْتِكاكاً / إسْتَكَّ ت المَسامِـعُ، صَلَجاً / صَلِجَ ـَ صَلَخاً / صَلِخَ ـَ

وَقَراً / وَقِرَ يَوْقَـرُت الأُذُنُ، وَقْراً / وَقَرَ يَقِرُت أُذُنُـه، تَوْقِيْراً / وَقِّرَت أُذُنُه.

**کرشمه** /kerešme/ دَلال، غَمْـزَةٌ بالعَيْـنِ أو الحاجِـبِ، الغُنْج، غُناج، شَكِل.

**کرشمه کردن** /k.-kardan/ غَنْجاً / غَنِجَ ـَ شَكَلاً / شَكِلَ ـَ بَصْبَصَـةً / بَصْبَص بِعَيْنِـهِ، هَجْلاً / هَجَلَ ـُـ ت المَرْأَةُ بِعَيْنِها.

**کرفس** /karafs/ (گیا) كَرَفْس، التَّراجِيْل.

**کرفس آبی** /k.-e-äbi/ (گیا) كَرَفْسُ الماءِ.

**کرفس تربی** /k.-e-torbi/ (گیا) الكَرَفْسُ اللِّفْتِيُّ.

**کرفس صحرایی** /k.-e-sahräyi/ (گیا) الكَرَفْسُ البَرِّيُّ.

**کرفس کوهی** /k.-e-kuhi/ (گیا) كَرَفْسُ الجَبَلِ.

**کرک** /kork/ وَبَـر، هُدْب، خَمْـل، خَمْلَـة، شَعَر، دَبَـب، دَبّان، زِئْبَر، زَغَب، زَغْبَر، زُغْبار، زِفّ.

**کرک** /karak/ (جانـ) سَلْوَى.

**کرک‌دار** /kork-där/ وَبِر، أَوْبَر، زَغِب، أَزْغَب.

**کرک‌دار شـدن** /k.-d.-šodan/ وَبَراً / وَبِرَ يَوْبَـرُ، إِيْباراً / أَوْبَرَ، زَغَباً / زَغِبَ ـَ تَزْغِيْباً / زَغَّبَ، اِزْغِيْغاباً / اِزْغابَّ.

**کر کردن** /kar-kardan/ إِصْماماً / أَصَمَّ، تَصْمِيْماً / صَمَّمَ هـ، تَطْرِيشاً / طَرَّشَ هـ، وَقْراً / وَقَرَ يَقِرُ هـ و أُذُنَه، صَخّاً / صَخَّ ـُ الصَّوْتُ الأُذُنَ، إِصْخاخاً / أَصَخَّ الصَّوْتُ الأُذُنَ.

**کرکر کردن** /kerker-kardan/ ← خنديدن.

**کرکره** /kerkere/ سِتارَةٌ نايْلُوْنِيَّةٌ ← پرده کرکره.

**کرکری خواندن** /korkori-xändan/ ← لاف زدن.

**کرکس** /karkas/ (جانـ) نَسْـر، رَخَم، رَخَمَـة، بِغـاث، تَرْخُـوم، أَخْطَب، ضَرِيْک، عَجُـوز، عُدْمُل، هَـوْزَب، غَنْز و غَنْزَة [نث].

**کـرکـس امـریکـای جنـوبـی** /k.-e-emrikä-ye-jonubi/ (جانـ) كُنْدُور، نَسْرُفَحّاح، زُمّاح.

**کرکس ریش‌دار** /k.-e-riš-där/ النَّسْرُ المُلْتَحِيّ.

**کـرکس ریشـدار افـریقـایی و آسیـایـی** /k.-e-r.-d.-e-efriqäyi-va-äsiyäyi/ (جانـ) القِشْعام.

**کرکس سفیدسر** /k.-e-sefid-sar/ (جانـ) النُّسْنُوس.

**کرکس‌ها** /k.-hä/ (جانـ) النَّسْرِيّات.

**کـرکس‌هـای امریکـای جنوبـی** /k.-hä-ye-emrikä-ye-jonubi/ (جانـ) الزُّمّاحِيّات.

**کرکهن** /karkahän/ الجَمَشْت.

**کرکی** /korki/ ۱. مُنْتَفِش، مُتَنَفِّش، مَنْفُوش، زَغِب، وَبِر، أَوْبَر. ۲. (جانـ) الزُّهْو.

**کـرگـدن** /kargadan/ (جانـ) الكَـرْكَـدَّن، الحَـرِيْـش، خَرْتِيْت، الكَرْكَنْد، مِرْمِيْس، وَحِيْدُ القَرْنِ، الهِرْمِيْس.

**کرگدن دریـایی قطبی** /k.-e-daryäyi-ye-qotbi/ (جانـ) القُوْقِيّ.

**کرگدن هندی** /k.-e-hendi/ (جانـ) وَحِيْدُ القَرْنِ.

**کرم** /korom/ ← کروم.

**کرم** /kerem/ كِرِيْم، مَثاث.

**کرم** /kerm/ (جانـ) دُوْد، سُـوْس، عُثّ خَمِيْـت، هامَّـه، هَرَص.

**کرم ابریشم** /k.-e-abrišam/ شَرْفَةٌ دُوْدَةِ القَزِّ أو الحَرِير.

**کرم افتادن** /k.-oftädan/ تَسَوُّساً / تَسَوَّسَ الشَّيءُ.

**کرم‌انداز** /k.-andäz/ طارِدٌ لِدِيْدانِ الأَمْعاءِ.

**کرم‌پرور** /k.-parvar/ مُوَلِّدُ الدُّودِ، دائِد.

**کرم‌پنیر** /k.-e-panir/ (جانـ) دُوْدَةُ الجُبْنِ، عُثَّةُ الفِراءِ.

**کرم‌پیله** /k.-pile/ (جانـ) ← کرم ابریشم.

**کرم‌تاک** /k.-e-täk/ (جانـ) دُوْدَةُ الكَرْمِ.

**کرم‌تریشین** /k.-e-terišin/ (جانـ) ← کرم خوک.

**کرم‌جرب** /k.-e-jarab/ (جانـ) القُرادِيّ، القُمْلِيّ.

**کرم‌جگر** /k.-e-jegar/ (جانـ) المُثَقَّبَةُ الكَبِدِيَّةُ.

**کرم‌چوب‌خواره** /k.-e-cubxäre/ (جانـ) القادِحَة.

**کرم‌حشره** /k.-e-hašare/ (جانـ) يَرَقانَة، الدُّوْدَةُ البَيْضاءُ.

**کرم‌خاردار** /k.-e-xär-där/ (جانـ) دُوْدَةُ اللَّوْزِ.

**کـرم‌خاکـی** /k.-e-xäki/ خُـرْطُون، الخَـراطِيْـن، دُوْدَةُ الأَرْضِ.

**کرم خاکی‌ها** /k.-x.-hä/ (جانـ) الخُرْطُونِيّات.

**کرم خوار** /k.-xär/ (جانـ) مُقْتاتٌ أو مُغْتَذٍ بالدِّيْدانِ.

**کرم‌خوراک** /k.-e-xoräk/ (جانـ) عُثَّةُ الفِراءِ.

**کرم خوردگی** /k.-xordegi/ التَّسَوُّس، نَخْرُ العِظامِ.

**کرم خورد گـی دندان** /k.-x.-ye-dandän/ دَوَد، السّاس، قَدْح.

**کرم خـوردن** /k.-xordan/ تَسْوِيْسـاً / سَوَّسَ، سَـوْساً / سِوسَ يَسْـوَسُ وساسَ يَسَاسُ وسِيْـسَ يُساسُ، تَسَـوُّساً / تَسَوَّسَ، نَقْداً / نَقِدَ ـَ الضِّرْسُ.

**کرم خورده** /k.-xorde/ مُسَوَّس، مَدُوْد، مُدَوَّد، نَخِرٌ، ناخِر.

**کرم‌خوک** /k.-e-xuk/ (جانـ) دُوْدَةُ الخِنْزِير، تِينِياسُولِيُوم.

**کرم‌خوک‌سانان** /k.-e-x.-sänän/ (جانـ) التُّرْخِينِيّات.

**کرم‌درختی** /k.-e-deraxti/ (جانـ) أُسْرُوْع، يُسْرُوْع.

**کرم‌دندان** /k.-e-dändän/ (جانـ) القَصْمَلَة.

**کرم‌دومانت** /kerem domant/ مُسْكِرٌ مُنَكَّهٌ بالنُّعْناع.

**کرم‌رشته‌سانان** /k.-rešte-sänän/ (جانـ) فِلارِيَّة، جِنْسٌ مِنَ الدِّيْدانِ الخَيْطِيَّةِ مِن طائِفَةِ الفِلارِيْدا.

**کرم‌روده** /k.-e-rude/ دُوْدَةُ الأَمْعاءِ.

**کرم‌روده‌سانان** /k.-r.-sänän/ (جانـ) الصُّفَرِيّات.

**کرم ریختن** /k.-rixtan/ ۱. شَبَقاً / شَبِقَ ـَ ۲. (عم) إيْذاءً / آذاهُ.

**کرم ریزه** /k.-rize/ الدُّواد.

**کرم زبانان** /k.-zabänän/ (جانـ) طائِفَةُ الجِزبا، الحَرادِيْن.

**کرم‌سانان** /k.-sänän/ (جانـ) أَشْباهُ الدِّيْدانِ.

**کرم‌سفید** /k.-e-sefid/ (جانـ) دُوْدَةٌ بَيْضاء.

**کرم‌سنجاقی** /k.-e-sanjäqi/ (جانـ) الدُّوْدَةُ الدَّبُوسِيَّة.

**کرم‌سیب** /k.-e-sib/ (جانـ) كـارْبُوكَبْسُ التُّفّاحِ، دُوْدَةُ التُّفّاحِ.

**کـرم‌شـب‌تـاب** /k.-e-šabtäb/ (جانـــ) يَـرَاع، يَـرَاعَـة، حُباحِب، سِراجُ اللَّيْلِ، قُطْرُب.

**کرم شب‌تاب‌ها** /k.-š.-hä/ (جانـ) اليَراعِيّات.

**کرم‌شناس** /k.-šenäs/ مُتَخَصِّص بِدراسَةِ الدِّيْدانِ.

**کرم‌شنـاسی** /k.-š.-i/ عِلْمُ الـدِّيْدانِ، دِراسَـةُ الدِّيْـدانِ، مَبْحَثُ الدِّيْدانِ.

**کرم‌صدپا** /k.-e-sadpä/ (جانـ) اليَسْرُوع ← كاترپيلارا.

**کرم قرمزدانه** /k.-e-qermez-däne/ (جانـ) دُوْدَةُ القِرْمِز.

**کــرم قـــلاب‌دار** /k.-e-qolläb-där/ (جانـــــ) دُوْدَةُ الأَنْسِيلُوسْتُوما.

**کرم قوزه** /k.-e-quze/ (جانـ) دُوْدَةُ القُطْنِ.

**کرمک** /k.-äk/ (جانـ) دُوْدَةٌ صَغِيْرَةٌ، السُّلاءَة.

**کرم کاری بودن** /k.-e-käri-budan/ [عم] ماهِرٌ في العَمَلِ، حَرِيْصٌ عَلَى العَمَلِ.

**کرم کـاری داشتن** /k.-k.-däštan/ اشْتياقاً / اِشْتاقَ إلى العَمَلِ، حِرْصاً / حَرَصَ ـِ و حَرِصَ ـَ واحْتِراصاً / اِحْتَرَصَ عَلَى إنْجازِ العَمَلِ.

**کرم‌کبد** /k.-e-kabed/ (جانـ) دَنَف.

**کرم‌کتاب** /k.-e-ketäb/ كَثِيْرُ المُطالَعَةِ.

**کرمک چوب‌خوار** /k.-ak-e-cub-xäre/ (جانـ) الدُّعْر.

**کرمـک داشتن** /k.-ak.-dästan/ ۱. كانَ مُـؤْذِياً. ۲. كانَ دُوْدَكِيّاً.

**کرم کـدو** /k.-e-kadu/ (جانـــ) دُوْدَةُ الشَّرِيْـط، الـدُّوْدَةُ الوَحِيْدَةُ.

**کرم کدویان** /k.-k.-yän/ (جانـ) الشَّرِيْطِيّات.

**کرم کردن** /k.-kardan/ تَدْوِيْداً / دَوَّدَ.

**کرم کردن** /karam-kardan/ كَرَماً و كَرَمَـةً و كَرامَةً / كَرُمَ ـُ.

**کرم‌کش** /kerm-koš/ مُبِيْدُ الدِّيْدانِ.

**کرم‌کشتی** /k.-e-kešti/ (جانـ) دُوْدَةُ السُّفُنِ.

**کرمکی** /k.-aki/ ۱. المُؤْذِي. ۲. دُوْدَكِيّ.

**کرم‌گاو** /k.-e-gäv/ تِيْنيا ساجِيْنـانا، دُوْدَةٌ شَرِيْطِيَّةٌ تَـوِيُها الوَسِيْطُ البَقَرِ.

**کرم‌گینه** /k.-e-gine/ (جانـ) ← رشتهٔ پاپیوک.

**کرم مانند** /k.-mänand/ دُوْدِيّ، دُوْدِيُّ الشَّكْلِ، دِيْدانِيّ.

**کرم‌مغز** /k.-e-maqz/ سْنُوْرُس، دُعْمُوص تِيْنِياسْنُوْرُس.

**کرم‌نخی** /k.-e-naxi/ (جانـ) السُّلاءَة.

**کرمو** /k.-u/ مَدُوْد، مُدَوَّد.

**کرمو شدن** /k.-u-šodan/ تَدْوِيْداً / دَوَّدَ.

**کرمها** /k.-hä/ (جانـ) الدِّيْدان.

**کرمهای پهن** /k.-hä-ye-pahn/ (جانـ) العَرِيْضِيّات.

**کرمهای حلقوی** /k.-hä-ye-halqavi/ (جانـ) الحَلَقِيّات.

**کرمهای زرفینی** /k.-hä-ye-zorfini/ (جانـ) الجِفْرِدِيّات.

**کرمهای لوله‌یی** /k.-hä-ye-luleyi/ (جانـ) الخَيْطِيّات.

**کرمهای نخی** /k.-hä-ye-naxi/ (جانـ) السِّلْكِيّات.

**کرمهای نواری** /k.-hä-ye-naväri/ (جانـ) کرمهای نخی.

**کرمی** /k.-i/ ۱. كَثِيْرُ الدِّيْـدانِ، مُدَوَّد. ۲. دُوْدانِيّ، شَبِيْهٌ بالدُّوْدِ.

**کرنا** /karnä/ ۱. بُوْق، نَفِيْر، نايُ الحَرْبِ. ۲. (گیا) الآء.

**کرنب** /karanb/ (گیا) بَقْلَةُ الأَنْصارِ.

**کرنر** /korner/ مُخالَفَةُ زاوية، كُرْنِرْ [في كُرَةِ القَدَمِ].

**کرنش** /korneš/ تَخَشُّع، تَنْكِيْسُ الرَّأْسِ، عُبُودَة، عُبُودِيَّة،

تَواضُع، اَحناءُ الرَّأسِ تَعْظِيْماً.

**کرنش کردن** /k.-kardan/ اِنْحِناءٌ / اِنْحَنَـى اِحْتِراماً، تَخَشُّعاً / تَخَشَّعَ، نَكْساً / نَكَسَ ـُ و تَنْكِيْساً / نَكَّسَ رَأسَهُ، طَأْطَأةٌ / طَأْطَأَهُ، تَقْلِيْساً / قَلَّسَ لِلْوالِي، قُلُوْساً / قَلَسَ ـِ تَكْفِيْراً / كَفَّرَ لَهُ، نَوْماً و نِياماً / نامَ ـَ لِلّهِ.

**کروازر** /kerwäzor/ طَرّادَة. ← رزم‌ناو.

**کروان** /karavän/ (جانـ) الكَرَوان، البَرَهْنِيْد.

**کروبی** /karubi/ كَرُوب، كَرُبُون.

**کروبیان** /karubiyyän/ كارُوبِيم، كَرُوْبِيْم، كُرُوْبُون.

**کروچ کروچ** /krouc-krouc/ صَوْتُ المَضْغِ، صَوْتُ الطَّحْنِ بالأسْنانِ.

**کرور** /korur/ العَدَدُ ۵۰۰۰۰۰ خَمْسُمائَةِ أَلْفٍ.

**کروزن** /kerozen/ (شيمـ) الكِيْرُوْسِيْن.

**کروسیفر** /kerusifer/ (گيا) صُلَيْبِيّات.

**کروشه** /koruše/ السّاعِد.

**کروکس** /koruks/ (فز) أُنْبُوبُ كروكس.

**کرکودیل** /korokodil/ (جانـ) التِّمْساح ← نهنگ.

**کروکه** /koruke/ الكُرُوْكِيّ، لُعْبَةٌ بالكُراتِ الخَشَبِيَّةِ.

**کروکی** /koruki/ الكُـرُوْكِيّ، رَسْـمٌ تَخْطِيْطِيّ، مُخَطَّـطُ مَساحَة.

**کروم** /korom/ (شيمـ) الكُرُوْم.

**کرومات** /koromät/ كُرُوْمات [مِلْحُ الحَمْضِ الكُرُوْمِيّ].

**کروماتوفور** /kerومätofor/ ۱. المُلَوِّنَة، الخَلِيَّةُ المُلَوِّنَةُ. ۲. حُبَيْلَةُ اليَخْضُورِ.

**کروماتوگرافی** /kerومätogräfi/ الكُرُوْماتُوغرافِي.

**کروماتوگرافی کاغذی** /k.-ye-käqazi/ كُرُوماتُوغْرافِي.

**کروماتین** /kerومätin/ الكِرُوماتِيْن، الصِّبْغِيَّة.

**کرومانیون** /korومänyon/ كِرُومانِيُّون.

**کروموزم** /koromozom/ الكُرُوْمُوزُوم.

**کروموسفر** /koromosfer/ ← رنگین‌کره.

**کرومیت** /koromit/ الكُرُوْمِيْت.

**کرونوفوتوگراف** /koronofotogräf/ كُرُونُوفُوتُوغْراف.

**کرونومتر** /koronometr/ الكُـرُونُـومِتْر، المُـوَقِّتَـة ← زمان‌سنج.

**کروی** /koravi/ كُرَوِيّ، كُرِيّ، مُسْتَدِيْر.

**کرویا** /karviyä/ (گيا) ← کراویا.

**کرویات** /koraviyyät/ الهَنْدَسَةُ الكُرَوِيَّةُ.

**کرویان** /koraviyän/ (جانـ) فُصَيْلَةُ المَغافِيْرِ.

**کرویای صحرایی** /karviyä-ye-sahräyi/ (گيا) الحَسارَة.

**کرویت** /koravi-yyat/ الدّائِرِيَّة، الإسْتِدارِيَّة.

**کروی کردن** /k.-kardan/ جَعَلَهُ كُرَوِيّاً.

**کره** /kore/ ۱.(هنـ) الكُرَة. ۲. كُوْرِيا.

**کره** /kare/ زُبْدَة، زُبْـد، زَبَد، رُغْوَة، سِلاء، سَمْـن، نَهْد، «از آب ~ گرفت»: خَسَّ كَثِيْراً بالاِحْتِيال.

**کرهٔ آسمان** /kore-ye-äsmän/ الكُرَةُ السَّمـاوِيَّةُ، جِسْـمٌ كالكُرَةِ الأرْضِيَّةِ يُمَثِّلُ القُبَّةَ الزَّرْقاء و صُوَرَ نُجومِها.

**کرهٔ آشپزی** /kare-ye-äšpazi/ سِـلاء، سَمْـن، سَمْنَـة، مَسْلِي.

**کـرهٔ آنتیمـوان** /k.-ye-äntimovän/ (شيمـ) كُلُـوْرُوْرُ الأنْتِيْمُون.

**کره اسب** /korre-asb/ فَلُوّ، فُلُوّ، مُهْر، جَحْش.

**کره تقلیدی** /kare-ye-taqlidi/ ← مارگارین.

**کرهٔ جغرافیایی** /kore-ye-joqräfiyäyi/ الكُرَةُ الأرْضِيَّةُ.

**کرهٔ جنوبی** /k.-ye-jonubi/ كُوْرِيا الجَنُوبِيَّة.

**کرهٔ چشم** /k.-ye-cešm/ الحِجاظ.

**کره خر** /korre-xar/ جَحْش، جَحْشَة، عِفا، العَفْو، العَفْوَة [نث].

**کرهٔ دریایی** /korre-ye-daryäyi/ مارِدُ البَحْرِ.

**کرهٔ زمین** /k.-ye-zamin/ ۱. الأرْض، كُرَةُ الأرْض. ۲. الكُرَةُ الأرْضِيَّةُ، جِسْمٌ مُسْتَـدِيْرٌ مِن الوَرَقِ المُقَـوَّى أو غَيْرِهُ يُمَثِّلُ سَطْحَ الأرْضِ.

**کره ساز** /kare-säz/ صانِعُ الزُّبْدَةِ.

**کره سازی** /k.-s.-i/ ۱. صُنْعُ الزُّبْدَةِ. ۲. مَصْنَعُ الزُّبْدَةِ.

**کرهٔ شمالی** /kore-ye-šomäli/ كُورِيا الشَّمالِيَّة.

**کرهٔ فلکی** /k.-ye-falaki/ ← کرهٔ آسمانی

**کره گـرفتن** /kare-gereftan/ ← زَبْداً / زَبَدَ ـُ اللَّبَنَ، مَخْضاً / مَخَضَ ـَـُ اللَّبَنَ، تَخْضِيْضاً / خَضَّضَ اللَّبَنَ.

**کرهٔ گیاهی** /k.-ye-giyähi/ ← مارگاین.

**کره گیری** /k.-giri/ المَخْض.

**کره مادیان** /korre-madiyän/ (جانـ) مُهْرَة.

**کرهٔ مصنوعی** /kare-ye-masnuu'i/ ← مارگاین.

**کره یی** /koreyi/ الكُوْرِيّ.

**کری** /kari/ صَمَم، الطَّرَش و الطُّرْشَة، سَكَک، صَلَخ.
**کری ادارکی** /k.-ye-edräki/ صَمَمٌ إدْراكِيٌّ.
**کری انتقالی** /k.-ye-enteqäli/ صَمَمٌ اِنْتِقالِيٌّ.
**کریپتون** /kerypton/ (شیمـ) الكِرِبْتُون.
**کریدور** /koridor/ كُولِيس ← کوریدور.
**کریزوبریل** /kerizoberil/ حَجَرٌ شِبْهُ كَرِيمٍ أصْفَرُ أو أخْضَرُ فاتِحٌ.
**کریزولیت** /kerizolit/ ← کریزوبریل.
**کریستال** /keristäl/ البِلَّور.
**کریستالوئید** /keristallo'id/ شِبْلَوْرِيّ، شِبْهُ بِلَّورِيّ.
**کریستالیزه** /keristälize/ مُبَلَّر، مُبَلْوَر.
**کریسمس** /kerismas/ عِيْدُ مَوْلِدِ المَسِيْحِ.
**کری کلامی** /kari-ye-kalämi/ صَمَمٌ كَلامِيٌّ.
**کریم** /karim/ جَواد، جَوّاد، جَيِّد، مَنّـان، مَنُون، مِنْعام، كَثِيْرُ الإنْعام، سَخِيّ، كَرِيْم، مانِح، مُحْسِن.
**کریمانه** /k.-äne/ سَمْحاً، سَمَاحَةً، بالسَّماحَةِ.
**کری مرکزی** /kari-ye-markazi/ الصَّمَمُ المَرْكَزِيّ.
**کری موسیقی** /k.-ye-musiqi/ صَمَمُ المُوسِيْقَى.
**کرینوئید** /kerino'id/ (جانـ) شِبْهُ الزَّنْبَقِيّ.
**کرینوئیدها** /kerino'idhä/ (جانـ) ← لاله وشان.
**کریوترون** /keriotron/ مُوْصِلٌ اِلِكْتِرونِيّ.
**کرئوزوت** /kere'ozot/ الكِرِيْيُوسُوت.
**کریولیت** /keriolit/ الكِرايُولِيْت.
**کریه** /karih/ كَرِيْه، قَبِيْح، غَيْرُ مَحْبُوبٍ، نَتِن، مُنْتِن.
**کریه منظر** /k.-manzar/ رَدِيءُ المَنْظَرِ، كَرِيْهُ المَنْظَرِ.
**کزاز** /kozäz/ (پز) كُزاز، تِتَنُوس.
**کزاز احشائی** /k.-e-ahšä'i/ (پز) كُزازٌ أحْشائِيّ.
**کزاز رحمی** /k.-e-rahemi/ (پز) كُزازٌ نِفاسِيّ [رَحِمِيّ].
**کزاز سر** /k.-e-sar/ (پز) كُزازُ الرَّأسِ، تِتَنُوسُ الرَّأسِ.
**کزاز ضغطه یی** /k.-e-zaqteyi/ (پز) الكُزازُ الجُرْحِي.
**کزاز فکی** /k.-e-fakki/ (پز) الضُّرْز ← تریسموس.
**کزاز گرفتن** /k.-gereftan/ كَزّاً / كَزَمِجَ ـُ الرَّجُلُ.
**کزاز نوزادان** /k.-e-nozädän/ (پز) كُزازُ الأطْفالِ.
**کزازی** /kozäzi/ كُزازِيّ.
**کزدادن** /kez-dädan/ حَرْقُ الصُّوفِ.
**کزرودرمی** /kezrodermi/ (پز) صَوْمَلَة، جَفافُ الجِلْدِ.

**کزروفتالمی** /kezroftälmi/ (پز) جَفَفُ العَيْنِ.
**کز کردن** /kez-kardan/ تَقَرْفُصاً / تَقَرْفَصَ مِنْ شِدَّةِ البَرْدِ، قَرْفَصَةً / قَرْفَصَ.
**کزنن** /kezenon/ (شیمـ) الزِّيْنُون.
**کزوارینه** /kazvärine/ (گیا) كَزْوَرِيْنَة.
**کزیلفن** /kezilofon/ (مسـ) الخَشَبِيَّة.
**کژ** /kaž/ ۱. کج. ۲. القَزّ.
**کژدم** /každom/ (جانـ) عَقْـرَب، عُقْرُبان، زُشك، شَـوّالَة، عَجُوز، عَقْرَباء و العَقْرَبَة و الجَرّارَة [نث].
**کژدم ها** /k.-hä/ (جانـ) عَقْرَبِيّات.
**کژدم های شلاقی** /k.-hä-ye-šalläqi/ (جانـ) الزُّوْغِيّات.
**کژ گاو** /k.-gäv/ (جانـ) القَطاس.
**کژی** /k.-i/ ← کجی.
**کس** /kas/ ← شَخْص، آدَمِيّ، إنْسان، ذات.
**کس** /kos/ فَرْج.
**کساد** /kesäd/ الكاسِد، أكْسَـد، « بازار~: سَوْقٌ كـاسِدٌ و كاسِدَةٌ»، خامِل، ذابِل، راقِدَة.
**کساد شـدن** /k.-šodan/ كَساداً وكُسُـوداً / كَسَدَ ـُ ت السُّوقُ، إكْساداً / أكْسَدَت السُّوقُ، بَوْراً و بَواراً / بارَ ـُ ت السُّوقُ و السِّلْعَـةُ، حُمْقاً / حمِقَ ـَ ت السُّـوقُ، خَدْعاً / خدَعَ ـَ السُّوقُ، ضُرُوحاً / ضرَحَ ـَ ت السُّوقُ، غِراراً و مُغارَّةً / غارَّت السُّـوقُ، نَعْساً / نعَسَ ـُ ت السُّـوقُ، تَناعُساً / تَناعَسَ ت السُّوقُ.
**کساد کردن** /k.-kardan/ تَكْسِيْداً / كَسَّدَ.
**کسادی** /k.-i/ كَساد، حُمْق، غِرار.
**کسالت** /kesälat/ مَرَض، اِعْتِلالُ الصِّحَّـةِ، وَجَع، ضَعْف، اِنْحرافُ المِزاجِ، تَلَّة، وَصْمَة، تَوْصِيْمُ الجِسْمِ.
**کسالت آور** /k.-ävar/ مُمِلّ، مَلِيْل.
**کسان** /kasän/ آل، أهْل.
**کسانتوفیل** /kesäntofil/ ← گزانتوفیل.
**کسب** /kasb/ الكَسْب، كِسْبَة، البُغايَة، القِرْفة.
**کسب اطلاع** /k.-e-ettelä'/ اِسْتِطلاع.
**کسـب اطلاع کـردن** /k.-e-e.-kardan/ اِسْتِطْلاعـاً / اِسْتَطْلَعَ، اِسْتِعْلاماً / اِسْتَعْلَمَ.
**کس باز** /kos-bäz/ نَيّاك.
**کسب حرام** /k.-e-harām/ تِجارَةٌ مُحَرَّمَةٌ.

**کسب خبر** /k.-e-xabar/ اِسْتِعْلام.

**کسب خبر کردن** /k.-e-x.-kardan/ اِسْتِطلاعاً / اِسْتَطْلَعَ، اِسْتِعْلاماً / اِسْتَعْلَمَ، اِسْتِخْباراً / اِسْتَخْبَرَ.

**کسب شهرت** /k.-e-šohrat/ اِکْتِسابُ الشُّهْرَةِ.

**کسب کردن** /k.-kardan/ کَسْباً / کَسَبَ ـِ لِأَهْلِهِ، اِکْتِساباً / اِکْتَسَبَ، تَکَسُّباً / تَکَسَّبَ، نَیْلاً و نالاً و نالَةً / نالَ یَنِیْلُ و یَنالُ، إحرازاً / احْرَزَ، حُصُولاً و مَحْصُولاً / حصَلَ ـُ علی، حَرْفاً / حرَفَ ـِ لِعِیالِـهِ شَیْئاً، إحْتِرافاً / احْتَرَفَ، تَحَرُّفاً / تحَرَّفَ، جَأْباً / جأَبَ ـَ جَرْحاً / جرَحَ ـَ الرَّجلُ، إجْتِراحاً / اجْتَرَحَ، إجْتِراشاً / اجْتَرَشَ لِعِیالِهِ، جَرْماً / جرَمَ ـِ لِأَهْلِهِ، إجْتِراماً / اجْتَرَمَ، جَلْباً و جَلَباً / جلَبَ ـُ لِأَهْلِهِ، إحْتِباشاً / احْتَبَشَ، حَـراثاً / حرَثَ ـِ لِعِیالِهِ، إحْتـراثاً / احْتَرَثَ، إحْتِراشاً / احْتَرَشَ لِعِیالِهِ، إرْتِفاداً / ارْتَفَدَ المالَ، رَقْحاً و رَقاحَةً / رقَحَ ـَ، تَرَقُّعاً / ترَقَّعَ، رَمْصاً / رمَصَ ـُ لِأَهْلِهِ، سَعْیاً / سعَی ـَ لِعِیالِـهِ، عَسْماً / عسَمَ ـِ إعْتِسـاماً / اِعْتَسَمَ، عَشّاً / عَشَّ ـُ هـ عَصْفاً و عُصُـوفاً / عصَفَ ـِ عِیالَهُ، إعْتِصافاً / اِعْتَصَفَ عِیالَهُ، عَصْماً / عصَمَ ـِ إفادَةً / أفادَ عِلْمـاً أو مالاً، تقَـرِیْشاً / قرَّشَ و تقَـرُّشاً / تقَرَّشَ، إقْتِراشاً / اقْتَرَشَ لِعِیالِهِ، إقْتِرافاً / اقْتَرَفَ، قَنْیاً / قنَی ـِ المالَ، کَدْحاً / کدَحَ ـَ لعِیالِهِ، کَدّاً / کدَّ ـُ اِکْتِداحاً / اکْتَدَحَ، کَدْهاً / کدَهَ ـَ لِأَهْلِـهِ شَیْئاً و اِمْتِهاداً / امْتَهَدَ، نَبْشاً / نبَشَ ـُ لِعِیالِـهِ، نُتُوشاً / نتَشَ لِعِیالِـهِ، هَبْشاً / هبَشَ ـُ، تَهْبِیْلاً / هبَّلَ.

**کسب کننده** /k.-konande/ الکَسّاب، کَسُوب، خَبّاس.

**کسب وکار** /k.-o-kār/ مِهْنَة، عَمَل.

**کسبی** /k.-i/ مُکْتَسَب.

**کست** /kost/ (گیا) القُسْط.

**کس ده** /kos-de/ ← روسپی.

**کسر** /kasr/ ۱. طَـرْح، حَذْف، إقْتِطـاع، إسْقاط، حَـطّ، تَنْزِیْـل، اسْتِنْزال. ۲. (رض) کَسْـرٌ فی الحِسـابِ، الکَسْر ← برخه.

**کسر آمدن** /k.-āmadan/ حُصُولاً و مَحْصُولاً / حصَلَ ـُ نَقْصاً و تَنْقاصاً و نُقْصاناً / نقَصَ ـُ الحِساب.

**کسـر اعشـاری** /k.-e-a'šāri/ (رض) کَسْـرٌ عُشْـرِیٌّ أو أعْشارِیٌّ، الجُزْءُ العُشْرِیُّ.

**کسر اعشاری مکرر** /k.-e-a.-ye-mokarrar/ کَسْرٌ عُشْرِیٌّ، کَسْرٌ أعْشارِیٌّ مُکَرَّرٌ.

**کسر بودجه** /k.-e-budje/ عَجْزُ المِیْزانِیَّةِ.

**کسرحقیقی** /k.-e-haqiqi/ کَسْرٌ حَقِیْقِیٌّ.

**کسرس** /kesres/ ← شری.

**کسرستینی** /k.-e-settini/ الکَسْرُ السِّتُّونِیُّ.

**کسر شدن** /k.-šodan/ إنْتِقاصاً / انْتَقَصَ الحِسابُ، نَقْصاً و تَنْقاصاً و نُقْصاناً / نقَصَ ـُ.

**کسر عادی** /k.-e-ādi/ کَسْرٌ اعْتِیادِیٌّ.

**کسـر غیر ممکـن التحویـل** /k.-e-qeyr-e-momken-ot-tahvil/ کَسْرٌ لایُخْتَزَلُ.

**کسر کردن** /k.-kardan/ اِقْتِطاعاً / اقْتَطَعَ، اِسْتِقْطاعاً / اِسْتَقْطَعَ، إسقاطاً / أسْقَطَ، حَسْماً / حسَمَ ـِ طَرْحاً / طرَحَ ـَ حَذْفاً / حذَفَ ـِ.

**کسر متعارفی** /k.-e-mota'ārefi/ کَسْرٌ إعْتِیادِیٌّ.

**کسر مرکب** /k.-e-morakkab/ کَسْرٌ مُرَکَّبٌ.

**کسر مسلسل** /k.e-mosalsal/ الکَسْرُ المُتَّصِلُ اُو المُمْتَدّ.

**کسر مضاعف** /k.-e-mozā'af/ کَسْرٌ مِن کَسْرٍ.

**کسر ممکـن التحویـل** /k.-e-momken-ot-tahvil/ کَسْرٌ یُمْکِنُ تَحوِیْلُهُ أو إخْتِزالُهُ.

**کسره** /kasre/ الکَسْرَة [ الّتی تُوضَعُ تَحْتَ الحَرْفِ].

**کسره دادن** /k.-dādan/ کَسْراً / کَسَرَ ـِ الحَرْفَ.

**کسری** /kasri/ ۱. نَقْص، نُقْصان، فَقْد، عَجْز. « فلان فلان مقدار ~ دارد» نُقْصانُهُ کذا و کذا. ۲. کَسْرِیّ.

**کسری حساب** /k.-ye-hesāb/ العَجْز.

**کسری صندوق** /k.-ye-sanduq/ عَجْزُ الصُّنْدُوْقِ.

**کس شعر** /kos-e-še'r/ [عم] هُراء.

**کس کش** /k.-keš/ القَوّاد.

**کس کشی** /k.-k.-i/ القُوادَة.

**کس کن** /k.-kon/ نَیّاک.

**کس گـربه** /k.-gorbe/ (جانـ) رِخْـوِیّات، لَیِّنـات، شُعْبَةُ حَیَواناتٍ تَشْمُلُ ذواتِ الصَّدَفَتَیْنِ و المَعْدِیاتِ و الرَّأْسِیّاتِ.

**کسل** /kasel/ مَرِیْـض، ضَعِیْف، غَیْـرُ قادِرٍ، مَـلّ، مَلُول، مُنْحَرِفُ المِزاجِ، جَثّامَة، جُثَمَـة، ضُجَعَة و ضِجْعِیّ، وَعِکٌ، مَوْعُوک، مُتَوَعِّک، هَبَنَّکَة، هَدَف.

**کسل شدن** /k.-šodan/ کَسَلاً / کَسِلَ ـَ تَثاقُلاً / تَثاقَلَ، تَوانِیاً / تَوانَی، تَکاسُلاً / تَکاسَلَ، فَتْراً و فُتُوراً / فتَرَ ـُ

تَوَصيماً / وصَّمَ الرَّجلُ، وَنياً و نِيّاً و وِناءً / وَنَى يَنِي و وَنِيَ يَوْنَى، كَنْكَنَةً / كَنْكَعنَ، إمْلالاً / أَمَلَّ، إكْسالاً / أَكْسَلَ، إيْناءً / أَوْنَى.

**کسل کننده** /k.-konande/ مُمِلّ، مُضْجِر.

**کسماتیک** /kosmätik/ ۱. تَجْمِيلِـيّ. ۲. مُسْتَحْضَرُ التَّجْمِيل.

**کسمولوژی** /kosmoloži/ كُوزْمُولُوجِيا، عِلْمُ الكَوْنِيّات.

**کسنون** /kesenon/ ← کزنن.

**کسور** /kosur/ كَسْر، جُزْء.

**کسور مالیاتی** /k.-e-mäliyati/ مَحْسُوماتُ الضَّرِيبَة.

**کسوف** /kosuf/ الكُسُوف.

**کسوف جزئی** /k.-e-joz'i/ كُسُوفٌ جُزْئِيٌّ.

**کسوف شدن** /k.-šodan/ كُسُوفاً / كَسَفَ ـِ ت الشَّمْسُ، اِنْكِسافاً / اِنْكَسَفَ ت الشَّمْسُ.

**کسوف کلی** /k.-e-kolli/ كُسُوفٌ كُلِّيٌّ.

**کس وکار** /kas-o-kär/ عَيْلَة، عائِلَة، أَهْل.

**کسی** /kasi/ أَلَّذِي، مَـنْ، أَحَدٌ، أَرِيَم، شَفْـرَة، كَتِيع، كَرّاب، لامِع. «در خانه~ نیست» : ما بالدّارِ دارِيٌّ أو طُورِيٌّ أو عَيْنٌ أو ناخِرٌ أو وابِرٌ.

**کسیلم** /kesilem/ الزِّيلِيم.

**کسیلن** /kesilon/ (شیمـ) الزِّيلِين.

**کسیلوفون** /kesilofon/ (مسـ) الخَشَبَة.

**کسیلول** /kesilol/ ← کسیلن.

**کسینوس** /kosinus/ (رضـ) جَيْبُ التَّمام.

**کش** /keš/ المَطّاط.

**کش آمدن** /k.-ämadan/ إمْتِداداً / اِمْتَدَّ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ.

**کش آینده** /k.-äyande/ المُتَلَعّي و المُتَلَغْلِع مِنَ العَسَلِ و نَحوِه.

**کشاکش** /kešäkeš/ ۱. السَّحْبُ إلى كُـلِّ طَرَفٍ، السَّحْبُ المُتَوالي. ۲. الغَمّ، الإبْتِلاءُ بِحَوادِثِ الدَّهْرِ.

**کشاله** /kašäle/ حَقْو، خُنُّ الوَرْك، أُرْبِيَة.

**کشاله یی** /k.-yi/ أُرْبِيِّيّ.

**کشان کشان** /kešän-kešän/ ساحِباً سَحْباً.

**کشاننده** /kešänande/ مُؤَدٍّ إلى، ساحِب.

**کشانیدن** /kešänidan/ ← کشیدن.

**کشانیده شدن** /kešänide-šodan/ ← کشیده شدن.

**کشاورز** /kešävarz/ فَلّاح، مُـزارِع، زَرّاع، عامِـلٌ زِراعِيٌّ، حـارِث، حَـرّاث، أَكّـار، أَرِيس، أَرِيـسِـيّ، بَيْـزار، جَـوّار، حالُوش، القَرِيم، غَيْطانِيّ، كافِر.

**کشاورزی** /k.-i/ ۱. فِلاحَـة، فَلْح، زِراعَـة، مُزارَعَـة، عِلْمُ الـزِّراعَة، حَـرْث، حِـراثَة، خِـدْمَـةُ الأعرَضِ، تَنـاوَة. ۲. الزِّراعِيّ، أَرْضِيّ، عِقارِيّ.

**کشاورزی کردن** /k.-i-kardan/ زَرْعاً / زَرَعَ ـَ، فَلْحاً / فَلَحَ ـَ الأَرْضَ، حَرْثاً / حَرَثَ ـُ ← کشت کردن.

**کشباف** /keš-bäf/ مَحْيُوكَةٌ بِحِياكَةٍ مَطّاطِيَّةٍ.

**کشبافی** /k.-b.-i/ ۱. حِياكَةٌ مَطّاطِيَّةٌ. ۲. صِناعَةُ أو تِجارَةُ المَلابِسِ المَحْبُوكَةِ.

**کش پیدا کردن** /k.-peydä-kardan/ تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَلَزُّجاً / تَلَزَّجَ.

**کشت** /kešt/ ۱. زِراعَة، زَرْع، الحَرْث. ۲. بَذْر، مَحْصُول.

**کشتار** /kotšär/ ۱. ذَبِيح، ذَبِيحَة. ۲. حَرْب، قِتال، قَتْل، عَوِيكَة، وَغْم. ۳. ذَبْح، مَذْبَحَة، جَزْر، مَجْزَرَة، نَحْر.

**کشتار جمعی** /k.-e-jam'i/ مَذْبَحَة، مَجْزَرَة.

**کشتار کردن** /k.-kardan/ ۱. ذَبْحاً و ذَبَحـاناً / ذَبَحَ ـَ جَزَراً و جَزْراً و جِزاراً / جَزَرَ ـُ واجْتِزاراً اِجْتَزَرَالشّاةَ، نَحْراً و تَنْحاراً / نَحَرَ ـَ. ۲. ذَبْحاً و ذَبَحاناً / ذَبَحَ ـَ جُمْلَةً، مُفاتَكَةً / فاتَكَ، إثْخاناً / أَثْخَنَ في الأرضِ، تَماصُعاً / تَماصَعَ القَوْمُ في الحَرْبِ.

**کشتارگاه** /k.-gäh/ مَذْبَح، مَجْزَر، مِجْزَرَة، المَسْلَخ.

**کشت تنجیده** /kešt-e-tanjide/ حِراثَةٌ تَكْثِيفِيَّةٌ.

**کشتزار** /k.-zär/ مَزْرَعَة، زَرّاعَة، مُـزْدَرَع، زُرْعَة، زَرِيعَة، حَقْل، مَحْقَلَة، ضَيْعَة، جِرْبَـة، جِفْتِلِيك، حانُوت، رَكِيب، عِزْبَة، غَيْط.

**کشتکار** /k.-kär/ ← کشاورز.

**کشتکاری** /k.-k.-i/ ← کشاورزی.

**کشت کـردن** /k.-kardan/ زَرْعاً / زَرَعَ ـَ اِزْدِراعـاً / اِزْدَرَعَ الأَرْضَ، فَلْحاً / فَلَحَ ـَ اِحْتِراثاً / اِحْتَرَثَ، حَرْثاً / حَرَثَ ـِ أَكْراً / اكَرَ ـُ وتَأَكُّراً / تَأَكَّرَ الأرضَ، بَذْراً / بَذَرَ ـُ الأرضَ، اِجْتِراراً / اِجْتَرَّ القَوْمُ، تَنْبِيتاً / نَبَّتَ الحَبَّ.

**کشت گرد** /k.-gard/ الدَّوْرَةُ الزِّراعِيَّةُ ← آیش.

**کشتن** /keštan/ ← کشت کردن.

**کشتن** /koštan/ قتَلاً / قَتَلَ ـُ هـ تَموِيْتاً / موْت، إماتَةً / امَاتَ، إعْداماً / اعْدَمَ، إبادَةً / ابَادَةً / ابَادَ، تَتْمِيْماً / تمَّمَ، إثْباتاً / اثْبَتَ هـ مُجاحَسَةً وجِحاساً / جاحَسَ هـ مُجاحَشةً وجِحاشاً / جاحَشَ، اِجْتِحافاً / اجْتَحَفَ، إجادَةً / اجَادَ، حَصْداً وحِصاداً / حَصَدَ ـِ القومَ، إخْناباً / أخْنَبَ، إدْراجاً / ادْرَجَ هُ اللهُ، دَعْصاً / دعَصَ ـَ هـ إدعاصاً / ادْعَصَ هـُ، دَغْقاً / دعَقَ ـَ فُلاناً، تَذْفِيْفاً / ذفَّفَ هـ وعَلَيهِ، تَدْمِيْراً / دمَّرَ، ذَأْجاً / ذَأَجَ ـَ الرَّجُلَ، ذَأْفاً / ذأَفَ ـَ هـُ و عَلَيهِ، ذَفّاً وذِفافاً / ذفَّ ـُ عَلَى الجَريْحِ وذَفّاً / ذفَّ ـِ المَرَضُ فُلاناً، تَذْفِيْفاً / ذفَّفَ، مُذافَّةً وذِفافاً / ذافَّ الجَريحَ ولَهُ وعَلَيهِ، إذْآفاً / اذْأَفَ هُ و عَلَيهِ، إرْداءً / ارْدَى، تَرْدِيَةً / ردَّى، إرْماداً / ارْمَدَ، إرْقاءً / ارْقَى هامَتَهُ، تَسْدِيْحاً / سدَّحَ، سَقْياً / سقَى ـِ هُ كَأْسَ المَوْتِ، تَساقِياً / تَساقَى القَوْمُ كُؤُوسَ المَنايا، إشْجاباً / اشْجَبَ، تَشَيُّطاً / تشَيَّطَ دَمَ فُلانٍ، طَحْلَبَةً / طحْلَبَ الرَّجلَ، تَطاحُناً / تطاحَنَ القَوْمُ، طَفْواً / طفَا ـُ هـ تَغْرِيْقاً / غرَّقَ، إغْتِيالاً / اغْتالَ، تَفاتُكاً / تفاتَكَ القَوْمُ، فَرْساً / فرَسَ ـِ افْتِراساً / افْتَرَسَ، تَفْطِيْساً / فطَّسَ، قَبْضاً / قبَضَ ـِ هُ اللهُ، قَضاءً / قضَى ـِ عَلَيهِ، قَفْزاً / قفَزَ ـُ هـ قَنْأً / قنَأَ ـَ عَدُوَّهُ، مُكاتَعَةً / كاتَعَ هُ اللهُ، لَبْخاً / لبَخَ ـَ هـ إهْماداً / اهْمَدَ، نَقْعاً ـَ هـ إيْتاغاً / اوْتَغَ هُ، إيْداءً / اوْدَى بِهِ، هَذْناً / هذَنَ ـِ إهْراءً / اهْرَأَ فُلانٌ فُلاناً، هَزْماً / هَزَمَ ـِ.

**کشتنی** /k.-i/ مسْتَحَقٌّ لِلإعْدامِ، مَهْدُوْرُالدَّمِ.

**کشت و کار** /kešt-o-kär/ زِراعَة.

**کشت و کشتار** /košt-o-koštär/ کشتار ۲.

**کشته** /kešte/ المَزْرُوْع، مَحْصُول، حَصِيْد، حِراث، خُضارَى.

**کشته** /košte/ مقْتُول، قَتِيْل، مَذْبُوح، حَسِيْس، لَحِيْم، نَخِيْر، مَنْحُور، الواجِب.

**کشتهٔ سرب** /k.-ye-sorb/ (شیمـ) المَسْيَكُوت، أوَّلُ أُكْسِيْدِ الرَّصاصِ.

**کشته شدن** /k.-šodan/ قتْلاً / قُتِلَ مج ـُ لَحْماً / لُحِمَ مج ـَ إراقَةً / أُرِيْقَ مج رَفْدُ فُلان.

**کشتهٔ نقره** /k.-ye-noqre/ (شیمـ) كُلُورِيْدُ الفِضَّةِ.

**کشتی** /kešti/ مرْكَب، سَفِيْنَة، سَفِيْن، بابُورُالبَحْرِ، باهِرَة، تابُوت، جارِيَة، جَفْل، دَسْراء، رَقِيْم، سابِحَة، شَرْعَة، عَجُوْز، فُلْك، القادِس، ماخِرَة.

**کشتی** /košti/ مصارَعَة.

**کشتی آزاد** /k.-ye-äzäd/ المُصارَعَةُ الشَّرْقِيَّةُ.

**کشتی اقیانوس پیما** /kešti-ye-oqyänus-peymä/ مَرْكَبُ أسْفارٍ بَعِيْدَةٍ.

**کشتی بادبانی** /k.-ye-bädbäni/ مرْكَبٌ شِراعِيٌّ، غَلْيُون.

**کشتی بادی** /k.-ye-bädi/ مَرْكَبٌ شِراعِيٌّ، سَفِيْنَةٌ شِراعِيَّةٌ.

**کشتی باری** /k.-ye-bäri/ باخِرَةُ شَحْنٍ.

**کشتی بازرگانی** /k.-ye-bäzargäni/ سفِيْنَةٌ تِجارِيَّةٌ.

**کشتیبان** /k.-bän/ ملّاح، بَحْرِيّ، بَحّار، أرْدَم، الدّارِيّ، سَفّان، صَرارِيّ، صاري، غادِف، فَلّاح.

**کشتیبانی** /k.-b.-i/ المِلاحَة.

**کشتی بخاری** /k.-ye-boxäri/ باخِرَة، بابُور، سَفِيْنَةٌ بُخارِيَّةٌ، مَرْكَبٌ بُخارِيٌّ.

**کشتی تفریحی** /k.-ye-tafrihi/ اليَخْت.

**کشتی جنگی** /k.-ye-jangi/ بارِجَة، سَفِيْنَةٌ حَرْبِيَّةٌ، شانِيَة، فِرْجاطَة، فِرْقاطَة.

**کشتی چسب** /k.-casb/ (جانـ) ← ۱.لباشه، لواشه.

**کشتی دزدان دریایی** /k.-ye-dozdän-e-daryäyi/ الحَرّاقَة.

**کشتیران** /k.-rän/ ← کشتیبان.

**کشتی‌رانی** /k.-r.-i/ رکُوبُ البَحْرِ، مِلاحَة.

**کشتی رانی کردن** /k.-r.-i-kardan/ قوْداً و قِيادَةً وقِياداً و مَقادَةً وقَيْدُوْدَةً / قادَ يَقُوْدُ مَرْكَباً، كَسْعاً / كَسَعَ ـَ السَّفِيْنَةَ في البَحْرِ.

**کشتی رودخانه‌یی** /k.-ye-rudxäneyi/ باخِرَةٌ نَهْرِيَّةٌ.

**کشتی‌ساز** /k.-säz/ سفّان، صانِعُ السُّفُنِ، بانِي المَراكِبِ.

**کشتی‌سازی** /k.-s.-i/ سِفانَة، بِناءُ المَراكِبِ، إنْشاءُ المَراكِبِ.

**کشتی فرنگی** /košti-ye-farangi/ المُصارَعَةُ الإفْرَنْجِيَّةُ.

**کشتی فضائی** /kešti-ye-fazä'i/ السَّفِيْنَةُ الفَضائِيَّةُ.

**کشتی کج** /košti-ye-kac/ مصارَعَةٌ حُرَّةٌ.

**کشتی کش** /kešti-keš/ زَوْرَقُ القَطْرِ أو السَّحْبِ.

**کشتی گذاره** /k.-ye-gozäre/ المُعَدِّيَة.

**کشتی گرفتن** /košti-gereftan/ مصارَعَةٌ / صارَعَ، تَصارُعاً / تَصارَعَ الرَّجُلان، مُجالَدَةٌ / جالَدَ، مُعافَسَةٌ و عِفاساً / عافَسَ هُ، تَعافُساً / تَعافَسَ القَومُ، مُعافَصَةٌ / عافَصَ هُ، مُعاوَصَةٌ / عاوَصَ هـ تَقالُعاً / تَقالَعَ، تَمارّاً / تَمارَّ الرَّجُلانِ.

**کشتی گیر** /k.-gir/ مصارِع، صِرِع.

**کشتی لای روبی** /kešti-ye-läy-rubi/ کَرّاكَة.

**کشتی ماهیگیری** /k.-ye-mähigiri/ مَرْكَبُ صَيْدٍ ذُوشَبَكَةٍ.

**کشتی مسافربری** /k.-ye-mosäferbari/ مَرْكَبُ رُكّابٍ أوْ مُسافِرِيْنَ.

**کشتی موتوری** /k.-ye-motori/ مَرْكَبٌ ذُو مُحَرِّكٍ.

**کشتی مین یاب** /k.-ye-minyäb/ كاسِحَةُ الأَلْغام.

**کشتی نجات** /k.-ye-nejät/ مَرْكَبُ إنْقاذٍ.

**کشتی نفت کش** /k.-ye-naft-keš/ باخِرَةُ صِهْرِيْجٍ، مَرْكَبُ خَزّانٍ أو صِهْرِيْجٍ، مَرْكَبُ نَفْطٍ، ناقِلَةُ البِتْرُوْلِ.

**کشتی نفربر** /k.-ye-nafar-bar/ سَفِيْنَةُ نَقْلِ الجُنْدِ و المُعَدّاتِ العَسْكَرِيَّةِ.

**کشتی هوائی** /k.-ye-havä'i/ مُنْطادٌ ذُو مُحَرِّكٍ.

**کشتی یخشکن** /k.-ye-yax-šekan/ كَسّارَةُ الجَمَدِ.

**کشتی یدک کش** /k.-ye-yadak-keš/ مَرْكَبٌ مَجْرُوْر، مَرْكَبُ جَرٍّ أو قَطْرٍ.

**کش جوراب** /keš-e-juräb/ رِبْطَةُ السّاقِ.

**کش دادن** /k.-dädan/ تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ، إطالَةً / أطالَ، مَدّاً / مَدَّ ـُ الشَّيءَ وبالشَّيءِ، تَمْدِيْداً / مَدَّدَ، بَسْطاً / بَسَطَ ـُ تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ، شَبْحاً / شَبَحَ ـَ الشَّيءَ، مَتّاً / مَتَّ ـُ هُ، مَطّاً / مَطَّ ـُ الشَّيءَ، مَغْطاً / مَغَطَ ـَ وتَمْغِيْطاً / مَغَّطَ الشَّيءَ.

**کش دار** /k.-där/ مطّاط، مُتَمَغِّط، مَرِن، لَدِن.

**کش رفتن** /k.-raftan/ خَلْساً وخِلِّيْسى / خَلَسَ ـِ و إخْتِلاساً / إخْتَلَسَ و سَلْباً / سَلَبَ ـُ وإسْتِلاباً / إسْتَلَبَ هـ، سَرْقاً و سَرِقَةً و سَرِقاناً / سَرَقَ ـِ شَيْئاً ومِنْهُ الشيءَ، قَصْوَلَةً / قَصْوَلَ، لَصّاً / لَصَّ ـُ مَشْعاً / مَشَعَ ـَ نَشْلاً / نَشَلَ ـِ.

**کشسان** /k.-sän/ مُتَمَغِّط، قابِلٌ لِلتَّمَدُّدِ.

**کشسانی** /k.-s.-i/ التَّمَغُّط.

**کشش** /keseš/ ۱. جَرّ، جَرَّة، شَدّ، شَدَّة، سَحْب، قَطْر. ۲. جَذْب، إجْتِذاب، جاذِبِيَّة، قُوَّةُ الجَذْبِ، مَغْنَطَة، تَمَغْنُط، تَمَغْطُس. ۳. مَطٌّ، مَدٌّ، مُرُوْنَة، مَرانَة، بَسْط، إطالَة. ۴. مَصّ، إمْتِصاص، تَشَرُّب.

**کشش پیدا کردن** /k.-peydä-kardan/ ۱. إنْجِذاباً / إنْجَذَبَ. ۲. تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ، مُرُوْنَة و مُرُوناً و مَرانَةً / مَرَنَ ـُ تَمَغُّطاً / تَمَغَّطَ، إمْتِغاطاً / إمْتَغَطَ، إمِّغاطاً / إمَّغَطَ.

**کشش دار** /k.-där/ مَغْنَطِيْسِيّ، جاذِب، جَذّاب.

**کشش سطحی** /k.-e-sathi/ التَّوَتُّرُ السَّطْحِيُّ.

**کشش مغناطیسی** /k.-e-meqnätisi/ جَذْبٌ مَغْنَطِيْسِيّ.

**کشف** /kašf/ كَشْف، إكْتِشاف، إخْتِراع، عُثُور، إسْتِنْباط.

**کشف الآیات** /k.-ol-äyät/ المُعْجَمُ المُفَهْرَسُ لِلآياتِ القُرآنِيَّةِ.

**کشف الابیات** /k.-ol-abyät/ المُعْجَمُ المُفَهْرَسُ لِلأَبْيات.

**کشف حجاب** /k.-e-hejäb/ سُفُوْر، كَشْفُ الوَجْهِ.

**کشف کردن** /k.-kardan/ كَشْفاً وكاشِفَةً / كَشَفَ ـِ الشَّيءَ وعَنْهُ، إكْتِشافاً / إكْتَشَفَ هُ، إخْتِراعاً / إخْتَرَعَ، إسْتِنْباطاً / إسْتَنْبَطَ، إبْتِداعاً / إبْتَدَعَ، إحْداثاً / أحْدَثَ، إسْتِحْداثاً / إسْتَحْدَثَ، حَلّاً / حَلَّ ـُ الرَّمْزَ، حَسْراً / حَسَرَ ـِ الشَّيءَ، عَثْراً و عُثُوراً / عَثَرَ ـُ على السِّرِّ و غَيْرِهِ.

**کشف کننده** /k.-konande/ مُكْتَشِف، كاشِف.

**کشفیات** /k.-iyyät/ المُكْتَشَفات.

**کشک** /kašk/ الإقْط، الأقِط.

**کشکرک** /kaškarak/ (جان) العَقْعَق.

**کشکک** /kaškak/ (پز) الرَّضْف، الرَّضْفَة، الرَّضَفَة، شَظَى، داغِصَة.

**کشکول** /kaškul/ الكَشْكُول، والكَشْكُولَة.

**کشکی** /kaški/ إعْتِباطِيّ، أوانْطَة ← الكى، بيهوده.

**کشمش** /kešmeš/ كِشْمِش، العِنَبُ المُجَفَّف، الزَّبِيْب.

**کشمش بیدانه** /k.-e-bidäne/ زَهْرَةُ عَنْبَرٍ.

**کشمشک** /k.-ak/ مِقْساس، شَجَرُ الدُّبْقِ، هَدال.

**کشمش کولی** /k.-kowli/ الطِّبْق.

**کشمشی** /k.-i/ كِشْمِشِيّ.

**کشمکش** /kešmakeš/ مُشاجَرَة، مُنازَعَة، نِزاعَة، نِزاع، مُغالَبَة، مُجالَدَة، خِصام، مُصارَعَة، صِراع، مُشاحَّة، شِدَّة، تَناجُز، مُناجَزَة، نِزار، نِزال، نِضال، مُناضَلَة،

مُناوَشَة، هِراش، مُهارَشَة.

**کشمکش کردن** /k.-kardan/ مجُادَلَةٌ / جادَلَ، شِجاراً ومُشاجَرَةً / شاجَـرَ، مُنازَعَةً ونِـزاعاً / نازَعَ هـ فـي كذا، مُخاصَمَةً / خاصَمَ، اِخْتِصـاماً / اِخْتَصَمَ، تَخـاصُماً / تخَاصَمَ مُجالَدَةً / جالَدَ، مُجاهَدَةً / جاهَدَ، مُخالَجَةً / خالَجَ هُ الشَّيءَ، شِداداً ومُشادَّةً / شادَّ هـ، صِتاتاً ومُصاتَّةً / صاتَّ، صِماداً ومُصامَدَةً / صامَدَ هـ مُغازَّةً / غازَّ، مُغالَبَةً / غالَبَ، تَقادُعاً / تَقادَعَ القَومُ، لِحاءً ومُلاحاةً / لاحَى هـ مُلاهاةً / لاهَى، مُماراةً / مارَى، مُناحَرَةً / ناحَرَ هـ مُناضَلَةً / ناضَلَ، مُناطاةً / ناطَى، مُنافَرَةً / نافَرَهُ، مُناقَدَةً / ناقَدَ هـ مُناقَرَةً / ناقَرَ هـ مُناقَشَةً ونِقاشاً / ناقَشَ هـ مُناكَفَةً / ناكَفَهُ، مُناهَضَةً / ناهَضَ، مُهارَشَـةً وهِراشاً / هارَشَ.

**کشمکش کننـده** /k.-konande/ مُنـازِع، مُحـاصِـم، مُناقِش، مُجادِل، مُناضِل، النَّحِير.

**کشملــک** /kešmelak/ (گیـا) الأنْــدُروزاس، الأنْدُروصاقِص، زَهْرَةُ التُّرس، الكُسْلُح، مُلّاح.

**کشنج** /kašnaj/ (گیا) الكُشْنَى.

**کشند** /kešand/ المَدُّو الجَزْر.

**کشندان** /kešandän/ مَصَبُّ النَّهْرِ.

**کشندگـی** /kešandegi/ مغْنَطِيْـس، جَذْب، مَغْنَطَـةُ التَّقارُب.

**کشند نیمروزه** /kešand-e-nimruze/ مدٌّ نِصْفُ يَوْمِيّ.

**کشنده** /košande/ قـاتِل، القَتّـال، القَتُول، مُمِيْـت، ذابِح، القاضِي، ماسِح، باخِع، الزُّؤامِيّ.

**کشنده** /kešande/ ۱. سـاحِب، جَـارّ، جَرّار، نَطّـاط، جاذِب. ۲. وازِن، وَزّان.

**کشندی** [نظریه] /kešand-i/ مدٌّ يَجْزَرِيّ.

**کشند یکروزه** /k.-e-yekruze/ المَدُّ اليَوْمِيُّ.

**کشنه** /kašne/ (گیا) الكُشْنَى.

**کشنیل** /košnil/ القِرْمِز.

**کشو** /kešow/ ۱. مِزْلاجُ البابِ، دِرْباس، تِرْباس، مِتْرَس، شِجـار. ۲. [میـز] جـارُوْر، دُرْج، دَرَج، جَـرّار. ۳. [قفـل] إسْطامَةُ القُفْلِ.

**کشور** /kešvar/ مَمْلَكَة، دَوْلَة، وَطَن، مَوْطِن، بَلَد، قُطْر، إقْلِيْم، سَلْطَنَة، رِبابَة.

**کشور پیشرفته** /k.-e-pišrafte/ بَلَدٌ مُزْدَهِر، بَلَدٌ مُتَطَوِّر.

**کشور تولیـد کننده** /k.-e-towlid-konande/ البَلَدُ المُنْتِجُ.

**کشور خارجی** /k.-e-xäreji/ بَلَدٌ أجْنَبِي.

**کشورداری** /k.-däri/ فَنُّ الحُكْـمِ، السِّياسَـة، حُكْمُ أو إدارَةُ البِلادِ، مَمْلَكَة، سَلْطَنَة، دِيْن.

**کشور شهر** /k.-šahr/ دَوْلَةُ المَدِيْنَةِ، الدَّوْلَةُ المَدِيْنِيَّةِ.

**کشور عقب‌مانده** /k.-e-aqabmände/ بَلَدٌ مُتَخَلِّفٌ.

**کشورگشا** /k.-gošä/ فاتِحُ البُلْدانِ.

**کشورگشایی** /k.-g.-yi/ فَتْحُ البِلادِ، فُتُوحات.

**کشورگشایـی کردن** /k.-g.-yi-kardan/ فَتْحاً / فَتَحَ ـ البِلادَ وافْتِتاحاً / اِفْتَتَحَ.

**کشورمستقل** /k.-e-mostaqel/ دَوْلَةٌ مُسْتَقِلَّةٌ.

**کشور میانگیر** /k.-e-miyängir/ الدُّوَيْلَةُ الحاجِزَة.

**کشور همسایه** /k.-e-hamsäye/ بَلَدٌ مُجاوِر.

**کشورهـای توسعه نیـافته** /k.-hä-ye-towse's-nayäfte/ البُلْدانُ غَيْرُ النّامِيَةِ.

**کشــورهــای توسعــه یــافتــه** /k.-hä-ye-towse's-yäfte/ بُلْدانٌ نامِيَةٌ.

**کشــورهای جهــان ســوم** /k.-hä-ye-jahän-e-sevvom/ بُلْدانُ العالَمِ الثّالِثِ.

**کشــورهــای در حــال تــوسعــه** /k.-hä-ye-dar-häl-e-towse's/ البُلْدانُ المُتَطَوِّرَةُ.

**کشوری** /k.-i/ مَلَكِيّ، مَدَنِيّ.

**کش و قوس** /keš-o-qows/ ۱. تَمَطُّر. ۲. أثْناء، خِلال.

«در ~ کار»: في أثْناءِ الأمْرِ أو في خِلالِهِ.

**کش و قوس کردن** /k.-o-q.-kardan/ تَمَطُّراً / تَمَطَّرَ.

**کشی** /keši/ ← کش‌دار.

**کشیدگـی** /kešidegi/ ۱. مَدّ، تَمَـدُّد، بَسْط، اِتِّسـاع، تَوَسُّع، مُطْواء. ۲. جَرّ، سَحْب.

**کشیدن** /kešidan/ ۱. مَدّاً / مدَّ ـُ الحَبْلَ، جَذْباً / جذَبَ ـِ الشَّيءَ، مُجاذَبَةً / جاذَبَ هـُ الشَّيءَ، تَجاذُباً / تَجاذَبَ القَومُ الشَّيءَ، اِجْتِذاباً / اِجْتَذَبَ هـ جَرّاً / جرَّ ـُ تَجْرِيْراً / جرَّرَ هُـ وبِهِ، اِسْتِجْراراً / اِسْتَجَرَّ الشَّيءَ، تَأْدِيَةً / أدّى، أوْلاً ومَآلاً / آلَ ـُ بِهِ إلـى، جَبْذاً / جَبَذَ ـِ هـ جَـذْفاً / جَذَفَ ـِ الشَّـيءَ، اِحْتِجاناً / اِحْتَجَنَ هـ خَلْجاً / خلَجَ ـُ

هـ، إِختِلاجاً / إِختَلَجَ الشَّيءَ، رَعْصاً / رَعَصَ ـَ الشَّيءَ، إِرْعاصاً / أَرْعَصَ هـ، زَحّاً / زَحَّ ـُ هـ إِلَيه، تَزْحِيْفاً / زَحَّفَ الشَّيءَ، زَحْفاً / زَحَفَ ـَ الشَّيءَ، سَحْباً / سَحَبَ ـَ، سَوْقاً وسِياقاً وسِياقَةً ومَساقاً / ساقَ ـُ إِلى، تَشْبِيْحاً / شَبَّحَ هـ شَدّاً / شَدَّ ـُ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ هـ إِلَيه، عَتْلاً / عَتَلَ ـِ هُ، عَنْجاً / عَنَجَ ـِ الشَّيءَ، قَبْعاً / قَبَعَ ـَ الشَّيءَ عَنْهُ [عم]، قَتّاً / قَتَّ ـُ الشَّيءَ، قَلْعاً / قَلَعَ ـَ الشَّيءَ، قَوْداً وقِيادَةً وقِياداً ومَقاداً وقَيْدُودَةً / قادَ يَقُودُ الدّابَّةَ إِلى، إِقْتِياداً / إِقْتادَ هـ، تَقْيِيْداً / قَيَّدَ هـ، مَتّاً / مَتَّ ـُ هُ، مَتْراً / مَتَرَ ـُ الحَبْلَ ونَحْوَهُ، تَماتُراً / تَماتَرَ القَوْمُ الشَّيءَ، مَتْواً / مَتا ـُ الشَّيءَ، تَماداً / تَمادَّ الرَّجُلانِ الثَّوبَ، تَماشُقاً / تَماشَقَ القَومُ الشَّيءَ، تَماشُناً / تَماشَنَ الرَّجُلانِ الشَّيءَ، مَطّاً / مَطَّ ـُ الشَّيءَ، تَمْطِيْطاً / مَطَّطَ الشَّيءَ، مَطْمَطَةً / مَطْمَطَ الشَّيءَ، مَعْطاً / مَعَطَ ـَ الشَّيءَ، مَغْطاً / مَغَطَ ـَ الشَّيءَ اللَّيِّنَ، مَلْخاً / مَلَخَ ـَ وتَمَلُّخاً / تَمَلَّخَ وامْتِلاخاً / إِمْتَلَخَ، إِمْتِلازاً / إِمْتَلَزَ الشَّيءَ، نَزْعاً / نَزَعَ ـِ وانْتِزاعاً / إِنْتَزَعَ، نَتْراً / نَتَرَ ـُ الشَّيءَ، إِنْتِشاطاً / إِنْتَشَطَ العُقْدَةَ، نَطّاً / نَطَّ ـُ الشَّيءَ، نَطْنَطَةً / نَطْنَطَ الشَّيءَ، نَوْصاً ونَوَصاناً / ناصَ ـُ الشَّيءَ، إِيْصالاً / أَوْصَلَ. ۲. رَسْماً / رَسَمَ ـُ، تَصْوِيْراً / صَوَّرَ، تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ الشَّيءَ واسْتِناناً / إِسْتَنَّ. ۳. وَزْناً وزِنَةً / وَزَنَ يَزِنُ الشَّيءَ، شَقْلاً / شَقَلَ ـُ، عَبْراً / عَبَرَ ـُ وتَعْبِيْراً / عَبَّرَ الدَّراهِمَ. ۴. سَلّاً / سَلَّ ـُ وإِصْلاتاً / أَصْلَتَ السَّيْفَ. ۵. نَشْفاً / نَشَفَ ـُ ونَشَفاً / نَشِفَ ـَ وتَنَشُّفاً / تَنَشَّفَ الثَّوبُ العَرَقَ. ۶. إِحْتِمالاً / إِحْتَمَلَ، جَشْماً وجَشامَةً / جَشِمَ ـَ وتَجَشُّماً / تَجَشَّمَ وتَكَلُّفاً / تَكَلَّفَهُ. ۷. [آب را] مَتْحاً / مَتَحَ ـَ ونَزْعاً / نَزَعَ ـِ الماءَ.

**کشیده** /*keśide*/ ۱. المَدِيد، مُمْتَدّ، طَوِيْل، مُطَوَّل، مُمَغَّط، فَيْحاء، واسِعَة. ۲. مَجْذُوب، مَسْحُوب، مَجْرُوْر. ۳. مَوْزُوْن. ۴. لَطْمَة، لَكْمَة، صَفْعَة، قَلَم.

**کشیده زدن** /*k.-zadan*/ صَفْعاً / صَفَعَ ـَ هُ، لَطْماً / لَطَمَ ـِ هُ.

**کشیده شدن** /*k.-śodan*/ ۱. تَجَذُّباً / تَجَذَّبَ الشَّيءُ، إِنْجِذاباً / إِنْجَذَبَ الشَّيءُ، إِنْجِباذاً / إِنْجَبَذَ الشَّيءُ. ۲. إِمْتِداداً / إِمْتَدَّ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، إِنْبِساطاً / إِنْبَسَطَ، تَمَطُّطاً / تَمَطَّطَ، تَسَعُّباً / تَسَعَّبَ، سُبُولاً / سَبَلَ ـُ الشَّيءُ. ۳. إِنْسِحاباً / إِنْسَحَبَ، إِنْجِراراً / إِنْجَرَّ، إِنْسِياقاً / إِنْساق. ۴. إِفْضاءً / أَفْضَى إِلَى، تَأَدِيَةً / أَدَّى، صَيْراً و صَيْرُوْرَةً / صارَ ـِ إِلى كذا، إِنْتِهاءً / إِنْتَهَى إِلَيْهِ.

**کشیده شده** /*k.-śode*/ ← کشیده ۱ و ۲ و ۳.

**کشیش** /*keśiś*/ كاهِن، قَسّ، قِسِّيس، خُورِيّ، راعِي الكَنِيْسَةِ.

**کشیش شدن** /*k.-śodan*/ قَسُوسَةً و قِسِّيْسَةً / قَسَّ ـُ.

**کشیشی** /*k.-i*/ كَنَسِيّ، كَنائِسِيّ، كَهَنُوت.

**کشیک** /*keśik*/ ۱. نَوْبَة، نَطْر، نِطارَة، خَفْر، حِراسَة، مُراقَبَة. ۲. وَرْدِيَّة، عَلَيهِ النَّوْبَة، في النَّوْبَةِ، خَفِيْر، حارِس، مُراقِب.

**کشیک دادن** /*k.-dädan*/ نَطْراً / نَطَرَ ـُ، تَناوُباً / تَناوَبَ الحُرّاسُ عَلىَ الحِراسَةِ، خَفْراً / خَفَرَ ـِ هُ و بِهِ وَ عَلَيْهِ، تَخْفِيْراً / خَفَّرَ، رُقُوباً و رَقابَةً و رِقْباناً و رَقْبَةً / رَقَبَ ـُ و مُراقَبَةً / راقَبَ هُ، حَرَساً / حَرَسَ ـِ هُ.

**کشیک شب** /*k.-e-śab*/ وَرْدِيَّة.

**کشیم سانان** /*kaśim-sänän*/ (جانـ) الغَطّاسِيّات.

**کعب** /*ka'b*/ ۱. (پز) كَعْبُ الرِّجْلِ، مِنْجَم. ۲. (رضـ) الجِذْرُ التَّكْعِيْبِيّ.

**کعب الغزال** /*k.-ol-qazäl*/ (گیا) المامِيْثا.

**کعبه** /*k.-e*/ الكَعْبَة، القِبْلَة، بَنِيَّة، دُوّار.

**کف** /*kaf*/ ۱. قَعْر، قاع، سَطْحُ الشَّيءِ، قَرار. ۲. رُغْوَة، رُغاوَة، الرّاء، زَبَد، ثُفال، ثُمالَة، رَزِيم، رِيْمَة، زَبِيب، طُباخَة، طُفاحَة، طُفاوَة، عُفاوَة، غُثاء، لِسانُ البَحْرِ، الغِرْيَن و الغَرِيْن، كابِيَة، كَفّ، لُغام. ۳. راحَةُ اليَدِ، باطِنُ اليَدِ، البَلْدَة. «~ دستش را بو نکرده است»: هُوَ لَمْ يَشُمَّ كَفَّ يَدِهِ [مُصْطَلَحٌ لِجَهْلِ المَوْضُوعِ].

**کف آلود** /*k.-älud*/ المُزَبَّد.

**کفاره** /*kaffäre*/ كَفّارَة، تَكْفِيْر، حَلاوَة، فِدْيَة، فِكاك.

**کفاره دادن** /*k.-dädan*/ تَكْفِيْراً / كَفَّرَ، تَحْلِيْلاً / حَلَّلَ اليَمِيْنَ.

**کفاش** /*kaffäś*/ حذّاء، نَعّال، إِسْكاف، سَكّاف، جِزَماتِيّ، كُنْدَرْجِي.

**کفاشی** /*k.-i*/ ۱. السِّكافَة، صُنْعُ الأَحْذِيَةِ والأَخْفافِ، حِرْفَةُ السِّكافِ. ۲. حانُوتُ بَيْعِ الأَحْذِيَةِ و الأَخْفاف.

**کفاف کردن** /*kafäf-kardan*/ كِفايَةً / كَفَى يَكْفِي.

**کفال** /*kefäl*/ (جانـ) ← ماهی کفال.

**کفالایی /kafäläyi/** طفْو، عَوْم ← فلزگری.

**کفالت /kafälat/** کفالَة، كِفْل، تَکـافُل، التَّعَهُّد، عِهْدان، ذَمّ، ذِمام، ذَمـامَة، ذِمَّة، ضَمـان، إنابَـةٌ قانونِيَّـة، آخِيَّة، تَلاء، صَبارَة، كِيانَة، كَيْنَة، مِلْحَة.

**کفالت کردن /k.-kardan/** كَفْلاً و كَفالَةً / كفَلَ ـُ تَكْفِيْلاً / كَفَّلَ، تَكافُلاً / تَكافَلَ القَومُ، تَكَفُّلاً / تكَفَّلَ لَهُ بِهِ، ضَمْناً وضَماناً / ضَمِنَ ـَ الرَّجلَ، قَبالَةً / قَبِلَ ـَ بِهِ.

**کفالت نامه /k.-näme/** ← ضمانت نامه.

**کفایت /kefäyat/** ۱. الكِفايَة، كَفاف، بُلْغَـة، جَزْء، قَصْر، الهَجْراء. ۲. جَـدارَة، أهْلِيَّة، اِقْتِـدار، صَـلاح، صَلاحِيَّـة، مُوافَقَة.

**کفایت کردن /k.-kardan/** كِفايَةً / كَفَى ـِ هـ الشَّيءُ، جَزاءً / جزَى ـِ هـ إغناءً / اغْنَى.

**کف بیـن /kaf-bin/** كاهِـن، مُتَكَهِّن، عَـرّاف، الحازِي، طاغُوت.

**کف بینی /k.-b-i/** عِلْمُ قِراءَةِ الكَفِّ، فِرَاسَةُ اليَدِ.

**کف پـا /k.-e-pä/** بطْنُ الـرِّجْلِ، أخْمَـصُ القَدَمِ، نَعـامَةُ القَدَمِ.

**کفتار /kaftär/** (جانـ) الضَّبـع والضَّبُع، ضِبْعـان، جَيَل، جَعارِ، حَفْصَـة، خَزْعَـل، أمُّ جَعار، أمُّ دَبْكَـل، أمُّ رغم، أمُّ رِمـال، أمُّ عـامِر، أمُّ قَشْعَـم، البـاقِـع، جَيْأَل و جَيْـأَلَـة، الخَفُوف، الخَلْغَلَع، الخامِعَة، الخَنُـوز، مَزْفِعِيْن، العَيْثُوم، العَيْـلام، العَيْلان، العِلْيـان، الأغْثَى، العِثْيَـل، العَرْجـاء، غَثار، النَّثْراء، القَشْعَم، المَـذْراء، النَّغْثَل، هُبَيْرَة، الهِنْبر، الهِنْبِرَة.

**کفتارها /k.-hä/** (جانـ) الضُّبْعِيّات.

**کفتر /kaftar/** (جانـ) ← کبوتر.

**کفترباز /k.-bäz/** ← کبوترباز.

**کفتر پراندن /k.-parändan/** ← کبوتربازی کردن.

**کفچلیزک /kafcelizak/** (جانـ) الدُّعْمُوص.

**کفچه /kafce/** افْک، المِخْبَصَة.

**کفچه مار /k.-mär/** (جانـ) ← کبری.

**کفچه مـاران /k.-m.-än/** (جانــ) إلّابِيْنـا [طائِفَـةٌ مِـنَ الأفاعِي].

**کفچه نول /k.-nul/** (جانـ) أبُو مِلْعَقَة، مَلاعِقِيّ.

**کفدار /kaf-där/** ← کف آلود.

**کفر /kofr/** الكُفْر، سَبُّ الدِّيْن، رِجْس.

**کفرآمیز /k.-ämiz/** تَجْدِيْفِيّ، كُفْرِيّ.

**کفران نعمت /k.-e-ne'mat/** كُفْران، الكُفْر، عَدَمُ الشُّكْرِ، الفَنَد.

**کفران نعمـت کردن /k.-e-n.-kardan/** كُفْراً و كُفُـوراً و كُفْراناً / كَفَرَ ـُ كُنُوداً / كَنَدَ ـُ النِّعْمَةَ، عَثْواً و عُثُوّاً و عُثِيّاً / عثَا ـُ غَمْصاً / غَمَصَ ـِ و غَمِصَ ـَ النِّعْمَةَ، مَعْناً / معَنَ ـَ النِّعَمَ.

**کفر گفتن /kofr-goftan/** تجْدِيْفاً / جدَّفَ عَلَى اللّهِ.

**کفرگو /kofr-gu/** مجَدِّف.

**کفرگویی /k.-g.-yi/** كُفْر، تَجْدِيْف.

**کفرو /kaf-row/** اخْمَصِيُّ السَّيْرِ.

**کف زدن /k.-zadan/** تَصْفِيْقاً / صفَّقَ بِيَدَيْـهِ، سَطِيْعاً / سطَحَ ـَ بِيَدَيْهِ، تَصْدِيْداً / صدَّدَ الرَّجُلُ، تَصْفِيْحاً / صفَّحَ بِيَدِهِ.

**کفزننده /k.-zanande/** مصَفِّق.

**کفش /kafš/** مزْكُـوب، صِرْم، صَـرْمَة، صَرْمـايَة، غِـرْفَة، كَـوْث، مَداس، مَنْـدَل، نِخاف، مِنْقَـل، النَّعْل، النَّعْلَـة، حِذاء، خُفّ.

**کفش اسکی /k.-e-eski/** قَبْقابُ الزَّحْلَقَةِ أو الفَزْمَلَةِ.

**کفش برقی /k.-e-barqi/** جزْمَةٌ لَمّاعَةٌ.

**کفش بندی /k.-e-bandi/** جزْمَةٌ بِرِباطٍ.

**کفش بی‌پاشنه /k.-e-bi-päšne/** حذاءٌ ذُو كَعْبٍ مُسْتَوٍ.

**کفش پاتیناژ /k.-e-pätinäž/** المِزْلَجَة.

**کفش پاشنـه بلند /k.-e-päšne-boland/** حذاءٌ ذُو كَعْبٍ عالٍ.

**کفـش پاشنـه کوتـاه /k.-e-p.-kutäh/** حذاءٌ ذُو كَعْـبٍ مُتَوَسِّطٍ.

**کفـش پاک‌کـن /k.-päk-kon/** مِمْسَحَـةُ الأرْجُلِ [عِنْـدَ البابِ].

**کفش پوشانیدن /k.-pušänidan/** نَعْلاً / نَعَلَ ـَ، تَنْعِيْلاً / نَعَّلَ، إنْعالاً / انْعَلَ، حَذْواً و حِذاءً / حذَا ـُ هُ ولَهُ، إحْذاءً / احْذاهُ.

**کفش پـوشیدن /k.-pušidan/** نَعَلاً / نَعِلَ ـَ، تَنَعُّلاً / تنَعَّلَ، اِنْتِعالاً / اِنْتَعَلَ، إحْتِذاءً / احْتَذَى.

**کفش چوبی /k.-e-cubi/** السَّبّاط، حِذاءٌ خَشَبِيّ.

**کفشدار** /k.-där/ کَشْبان [عم ـ عراق]، کَشوان.

**کفش دکمه‌یی** /k.-e-dokmeyi/ جزْمَةٌ بأزْرارِ.

**کفشدوز** /k.-duz/ ۱. صانِعُ الأحْذِيَة، الحَذَّاء. ۲. (جانـ) الدُّعْسُوقَة، أبُو العِيْد، بِنْتُ العِيْد، قِشَّة.

**کفشدوزها** /k.-d.-hä/ (جانـ) الدُّعْسُوقِيّات.

**کفش‌فروش** /k.-foruš/ الحَذّاء، خَفّاف.

**کفش‌فروشی** /k.-f.-i/ ۱. بَيْعُ الأحْذِيَةِ. ۲. حانُوتُ بَيْعِ الأحْذِيَةِ.

**کفش کتانی** /k.-e-katäni/ حِذاءٌ كِتّانِيٌ.

**کفش‌کن** /k.-kan/ ۱. الأُسْكُفَّة، عَتَبَة. ۲. مَحَلُّ رُفُوفِ الأحْذِيَةِ في العَتَباتِ المُقَدَّسَةِ.

**کفشگر** /k.-gar/ ← کفش فروش.

**کفش ماشینی** /k.-e-mäšini/ حِذاءٌ ماكِنِيٌّ.

**کف‌شناس** /kaf-šenäs/ ← کف بین.

**کف‌شناسی** /k.-š.-i/ فِراسَةُ اليَدِ.

**کفش یخ‌سواری** /k.-e-yaxsavâri/ المِزْلَجَة.

**کف صابون** /kaf-e-säbun/ رَغْوَةُ الصّابُونِ.

**کفک** /kafak/ عفَن، عُفُونَة، فُطْرٌ يُحْدِثُ عَفَناً.

**کفک سفید** /k.-e-sefid/ العُفُونَة البَيْضاء، الفُطُورُ البَيْضِيَّة.

**کف کردن** /kaf-kardan/ رغْواً / رغاءً تَرْغِيَةً / رغَى، إرْغاء / ارْغَى، إزْباداً / ازْبَدَ، تَنافُطاً / تَنافَطَ ت القِدْرُ.

**کف‌کننده** /k.-konande/ فائِر، جائِش.

**کفگیر** /k.-gir/ مِرْغاة، مِطْفَحَة، مَقْصُوصَةُ الطَّبّاخِ، جَرُوْف، مِجْرَفَة، مِذْنَبَة، مِذْوَبَة، مِسْواط، مِصْفاة، مِصْوَب، مِغْرَفَة، مِقْدَح، القَوّارَة، المِقْوَرَة، الكَبْشَة.

**کفگیرک** /k.-g.-ak/ جِمْرَةٌ فَحْمِيَّة.

**کفل** /kafal/ كَفَل، رِدْف، عَجُز، عَجِيْزَة، دُبُر، ألْيَة، مَقْعَدَة، قَعْدَة، سافِلَة.

**کف مریم** /kaf-e-maryam/ (گیا) كَفُّ العَذْراء، وَرْدَةُ أرِيْحا.

**کفن** /kafan/ الكَفَن، رَيْطَة، الجَنَن.

**کفن دزد** /k.-dozd/ نَبّاشُ القُبُورِ، جَيّاف، مُخْتَفِي، قَلّاع.

**کفن دزدی** /k.-d.-i/ نَبْشُ القُبُورِ.

**کفن دزدی کردن** /k.-d.-i-kardan/ نَبْشاً / نَبَشَ ـُ القَبْرَ.

**کف نفس** /kaf-fe-nafs/ كَبْحُ العَواطِف.

**کف نفس کردن** /k.-fe-n.-kardan/ كَبْحاً / كَبَحَ ـَ العَواطِفَ.

**کفن کردن** /kafan-kardan/ كَفْناً / كَفَنَ ـِ المَيِّتَ، تَكْفِيْناً / كَفَّنَ المَيِّتَ.

**کفن و دفن** /kafn-o-dafn/ التَّكْفِيْنُ والتَّدْفِيْنُ.

**کفه** /kaffe/ كِفَّةُ المِيْزانِ، قَبُّ المِيْزانِ، عَيْن.

**کفهٔ دریایی** /k.-ye-daryäyi/ سَيْفُ القارَّة، الإفْرِيْزُ القارِيّ.

**کفیر** /kefir/ الكَفِيْر، مَشْرُوبٌ فَوّارٌ يُصْنَعُ مِنَ اللَّبَنِ المُخْتَمَرِ.

**کفی کفش** /kafi-ye-kafš/ ارْضُ النَّعْلِ، فَرْشُ الحِذاءِ، سُلْفَة، ضَبان، باطِنُ الحِذاءِ.

**کفیل** /kafil/ كَفِيل، مُتَكَفِّل، ضامِن، ضَمِيْن، رَهْن، أذِيْن، مُؤَمِّن، بَدِيْل، حَمِيل، حَوِيْل، زَعِيْم، غَرِيْر، مَنْدُوب.

**کفیل شدن** /k.-šodan/ كَفْلاً و كَفالَةً / كَفَلَ ـُ هـ، تَكْفِيْلاً / كَفَّلَ هـ، نَوْباً و مَناباً و نِياباً / نابَ يَنُوبُ، قِياماً / قامَ ـُ مَقامَهُ، صَبْراً و صَبارَةً / صَبَرَ ـُ بِهِ.

**کفیل کردن** /k.-kardan/ كَفْلاً و كُفُولاً / كَفُلَ ـُ و كَفِلَ ـَ الرَّجُلَ و بالرَّجُلِ و المالَ و بالمالِ، إكْفالاً / اكْفَلَ.

**کک** /kak/ (جانـ) ← کیک.

**کک** /kok/ فَحْمُ كُوك.

**ککالیه** /kakäliye/ بقْلَةُ الأوْجاعِ.

**کک کوج** /kak-kuj/ (گیا) الأَيْهُقان.

**کک کوج خوراکی** /k.-k.-e-xoräki/ (گیا) جَرْجِيْر، جَرْجار، أَيْهُقان.

**ککمک** /kakmak/ نَمَشُ الجِلْدِ، الكَلَف، بَرَش، بُرْشَة.

**ککمک‌دار** /k.-där/ النَّمِش.

**ککمک‌دار شدن** /k.-d.-šodan/ نَمَشاً / نَمِشَ ـَ.

**کل** /kal/ ۱. (جانـ) ذَبُّ الرِّيادِ. ۲. أقْرَع، أصْلَع، أزْلَخ، أجْلَح، اَسْلَخ.

**کل** /kol/ ← همه.

**کلا** /kolä/ (گیا) البرازِيَّة، جَوْزُ الزِّنْجِ، الكُوْلا.

**کلاً** /kollan/ جُمْلَةً، الكُلّ، إجْمالاً.

**کلاپرک** /koläparak/ (گیا) الرُّوَيْس.

**کلاچ** /keläj/ مُطْلِق، دِبْرِياج، وَصْلَةُ المِحْوَرِ المُتَقَطِّعِ الحَرَكَةِ.

**کلاچ گرفتن** /k.-gereftan/ ضَغْطاً / ضَغَطَ ـ علی دَوّاسَةِ الفاصِلِ.

**کلارینت** /kelärint/ (مسـ) ← قرەنی.

**کلاریون** /kelärion/ (مسـ) البُوق.

**کلاس** /keläs/ ۱. الصَّفّ. ۲. طَبَقَة، دَرَجَـة، مَرْتَبَـة. ۳. الفِرْقَة.

**کلاس آمادگی** /k.-e-ämädegi/ الصَّفُّ التَّمْهِيدِيّ.

**کلاس‌بندی** /k.-bandi/ تَقْسِيمُ التَّلامِيذِ.

**کلاس‌بنـدی کردن** /k.-b.-kardan/ تَقْسِيماً / قَسَّمَ التَّلامِيذَ.

**کلاس تقویتی** /k.-e-taqviyati/ صَفٌّ لِلتَّقْوِيَةِ الدِّراسِيَّةِ.

**کلاس روزانه** /k.-e-ruzäne/ الصَّفُّ النَّهارِيّ.

**کلاس شبانه** /k.-e-šabäne/ الصَّفُّ اللَّيْلِيّ.

**کلاس فشرده** /k.-e-fešorde/ صَفٌّ لِلدِّراسَةِ المُتَراكِمَةِ.

**کلاسمان** /keläsmän/ تَصْنِيف، تَرْتِيب، تَنْظِيم.

**کلاسور** /keläsor/ مُصَنِّفُ أوْراق.

**کلاسه** /keläse/ تَصْنِيف، تَرْتِيب، تَرْقِيم.

**کلاسه شدن** /k.-šodan/ تَصَنُّفاً / تَصَنَّفَ.

**کلاسه شده** /k.-šode/ مبَوَّب، مُصَنَّف، مَطْوِيّ.

**کلاسـه کردن** /k.-kardan/ تَبْوِيبـاً / بَوَّبَ، تَصْنِيفـاً / صَنَّفَ.

**کلاسیک** /keläsik/ كِلاسِيكِيّ.

**کلاسیسیست** /keläsisist/ الكِلاسِيكِيّ.

**کلاسیسیسم** /keläsisism/ الكِلاسِيكِيَّة.

**کلاش** /kalläš/ ← کلاه‌بردار.

**کلاشی** /k.-i/ ← کلاه‌برداری.

**کلاشی کردن** /k.-i-kardan/ ← کلاه‌برداری کردن.

**کلاغ** /kaläq/ (جانـ) غُراب، اِبْـنُ دَأيَة، أبُوزاجِر، حـاتِم، شاحِج، عَجُوز، أعْرَج، أعْوَر، عُوَيْر، لَقْحَة، الواقِي. «یک ~ به چهل ~ کرد»: عَظَّمَ المَوْضُوعَ.

**کلاغ پیسه** /k.-pise/ (جانـ) الغُرابُ الأبْقَعُ، اِبْنُ دَأيَة.

**کلاغ زاغی** /k.-zäqi/ (جانـ) غُرابُ القَيْظِ، قَعْقَع، غُداف.

**کلاغ سانان** /k.-sänän/ (جانـ) الغُرابِيّات.

**کلاغ سبز** /k.-e-sabz/ (جانـ) خُضّار، وَزوار.

**کلاغ سیـاه** /k.-siyäh/ (جانـ) غُرابُ القَيْـظِ، غُـداف، الغُرابُ الأسْوَدُ، غُرابُ الزَّرْعِ.

**کلاغک** /kaläqak/ (گیا) بَصَلُ المِسْكِ، بَصَلُ الزِّيز.

**کلاغ کاکل‌دار** /kaläq-e-käkol-där/ (جانـ) القاق.

**کلاغـک خوشـه‌یی** /kaläqak-e-xuše-yi/ (گیا) كُرّاثُ الكَلْبِ.

**کـلاغک لاشخـور** /kaläq-e-läšxor/ (جانـ) ← کلاغ کاکل‌دار.

**کلاغ لاشه** /k.-läše/ (جانـ) زاغ ← کلاغ.

**کلاغی** /k.-i/ الغُرابِيّ.

**کلاف** /kaläf/ شِلَّةُ خَيْط، سَبِيخَة، كُبَـة، وَشِيع، عِلْماد، عِلْمادَة، وَصِيلَة، مُمَصَّـرَة، «مثل ~ سردرگم اسـت»: كانَ مُتَحَيِّراً، كانَ مَبْهُوتاً.

**کلاف شدن** /k.-šodan/ تَكَتُّلاً / تَكَتَّلَ، تَكَبُّباً / تَكَبَّبَ.

**کلاف کردن** /k.-kardan/ تَكْبِيباً / كَبَّبَ، تَكْتِيلاً / كَتَّلَ.

**کلافه** /k.-e/ ← کلاف.

**کلافـه شدن** /k.-e-šodan/ ۱ ← گیج شدن، سـرگشته شدن، سرگردان شدن. ۲. عَجْزاً / عَجَزَ ـ جِدّاً.

**کلافه کردن** /k.-e-kardan/ ۱ ← گیج کردن، سـرگشته کردن، سرگردان کردن. ۲. إعْجازاً / أعْجَزَهُ.

**کلاکمـوش** /kaläk-muš/ (جانـ) يَـرْبُوع، مُحـافِر، زَكَـن، الوَدْع، الوَدَع، أوْدَع.

**کلاکموش‌ها** /k.-m.-hä/ (جانـ) اليَرْبُوعِيّات.

**کلاله** /koläle/ (گیا) السِّمَة.

**کلام** /kaläm/ اللَّفْظ.

**کلامی** /k.-i/ المُتَكَلِّم.

**کلان** /kalän/ كَبِير، عَظِيمُ المِقْدار، ضَخْم، بَدِين، إزْرَب.

**کلانتر** /kaläntar/ مُلاحِظ بُولِيس، رَئِيسُ قِسْمِ الشُّرطَةِ.

**کلانتـری** /k.-i/ مَخْفَرُ الشُّـرطَةِ، قِسْـمُ البُولِيـسِ، قِسْمُ الشُّرطَةِ، مَرْكَزُ البُولِيسِ، بُولِيس، ضَبْطِيَّة، قَرَقُول.

**کلان‌خوار** /kalän-xär/ آكِلَةُ الخَلايا الكَبِيرَة، مَكْرُوفاج.

**کلان‌گانه** /k.-gäne/ المَشِيجُ الكَبِيرُ.

**کلان‌هاگ** /k.-häg/ البَوْغُ الكَبِيرُ أو الضَّخْمُ.

**کلان‌هاگدان** /k.-h.-dän/ الكِيسُ البَوْغِيُّ الكَبِيرُ.

**کلان‌هسته** /k.-haste/ النَّواةُ الكُبْرَى.

**کلاوسن** /kelävsan/ (مسـ) مُوَتَّرَةُ المَفاتِيحِ.

**کلانسال** /kalän-säl/ ← پیر.

**کلاویه** /kelaviye/ (مسـ) المَلامِس.

**کلاه** /koläh/ قَلَنْسُوَة، رُسّة، عَمْرَة. «~ او پس معرکه است»: كانَ مُتَخَلِّفاً عَنْ أَقْرانِهِ. «~ خود را قاضی کرد»: قَضَى بانْصافٍ. «~ ش پشم ندارد»: هُوَ سَرِيْعُ الإِنْقِيادِ عَدِيْمُ الشَّخْصِيَّةِ.

**کلاه آهنی** /k.-ähani/ البَصَلَة.

**کلاه اسقفی** /k.-e-osqofi/ تاجُ الأُسْقُفِ، بُرْطُل.

**کلاه ایمنی** /k.-e-imeni/ خُوْذَةُ الأمانِ.

**کلاه‌بردار** /k.-bardär/ خَتّار، خاتِر، مُحْتال، حِيَلِيّ، زُغْلِيّ، نَصّاب.

**کلاه‌بردارانه** /k.-b.-äne/ تَحايُلِيّ، تَدْلِيْسِيّ، غِشِّيّ.

**کلاه‌برداری** /k.-b.-i/ تَحايُل، اِحْتِيال، مُخادَعَة، خِداع، غِشّ، تَزْوِير، تَدْلِيْس، تَلاعُب، غَبْن، زَغَل، نَصْب.

**کلاه‌برداری کردن** /k.-b.-i-kardan/ اِحْتِيالاً / اِحْتالَ عَلَى، غَشّاً / غَشَّ ـُ، نَصْباً / نَصَبَ ـِ عَلَيْهِ، خَلْساً و خِلْيَسَى / خَلَسَ ـِ، تَدْلِيْساً / دَلَّسَ، غَبْناً / غَبَنَ ـِـُ هُ في البَيْعِ، تَلاعُباً / تَلاعَبَ في الأَمْرِ.

**کلاه برکی** /k.-e-baraki/ البُرْنُس.

**کلاه بره** /k.-e-bare/ البِيْرِيْه.

**کلاه بوقی** /k.-e-buqi/ القُنْبُعَة.

**کلاه حصیری** /k.-e-hasiri/ بُرَيْنِيطَةُ قَشّ.

**کلاه خود** /k.-xud/ خُوْذَة، بَيْضَة، المِغْفَر، المِغْفَرَة، أَلْبَة، تَرْكَة، جَمّاء، خَضِيْعَة، خَيْضَعَة، دَوْمَص، رَبِيْعَة، العِماد، يَمِيْنِيَّة.

**کلاه‌دوز** /k.-duz/ حائِكُ الطّاقِيّاتِ، صانِعُ الخُوَذِ.

**کلاه‌دوزی** /k.-d.-i/ حِياكَةُ الطّاقِيّاتِ، صُنْعُ الخُوَذِ.

**کلاه زنانه** /k.-e-zanäne/ قُبَّعَةٌ نِسائِيَّة.

**کلاه شاپو** /k.-šäpo/ قُبَّعَة، بُرَيْنِيطَة.

**کلاه شرعی** /k.-e-šar'i/ حِيْلَةٌ شَرْعِيَّةٌ.

**کلاه فرنگی** /k.-e-farangi/ بُرَيْنِيطَة، قُبَّعَة.

**کلاه‌فروش** /k.-foruš/ بائِعُ أَوْ صانِعُ القُبَّعاتِ.

**کلاه‌فروشی** /k.-f.-i/ ۱. بَيْعُ القُبَّعاتِ. ۲. حانُوتُ بَيْعِ القُبَّعاتِ.

**کلاهک** /k.-ak/ القُبَّعَةُ الصَّغِيْرَةُ، الشَّيءُ الشَّبِيْهُ بالقُبَّعَةِ.

**کلاه کاغذی** /k.-e-käqazi/ قُبَّعَةٌ أَوْ طُرْطُورُ المُهَرِّج [قُبَّعَةٌ مَخْرُوْطِيَّةٌ يُفْرَضُ عَلَى التَّلامِيْذِ الكُسالَى أَنْ يَعْتَمِرُوا بِها].

**کلاهک بظر** /k.-ak-e-bazr/ حَشَفَةُ البَظْرِ.

**کلاهک قضیب** /k.-ak-e-qazib/ حَشَفَةُ القَضِيْب.

**کلاهک ریشهٔ گیاهان** /k.-ak-e-riše-ye-giyähän/ (گیا) القَلَنْسُوَة، القُلَنْسِيَة.

**کلاه‌گیس** /k.-gis/ جُمَّة.

**کلاه‌گیس‌دار** /k.-g.-där/ مُلَمَّم، لابِسٌ لِمَّةً أَوْ شَعْراً مُسْتَعاراً.

**کلاه‌نمدی** /k.-namadi/ اللُّبّادَة، لِبْدَة.

**کلاهی** /k.-i/ ۱. القُبَّعِيّ [صانِعُ أَوْ بائِعُ أَوْ مُصْلِحُ القُبَّعاتِ]. ۲. ذُو قَلَنْسُوَة، ذُو قُبَّعَة.

**کلبتین** /kalbateyn/ جِفْت، كُلّاب، كُلّابَة.

**کلب جهنم** /kalb-e-jahannam/ (گیا) السُّحام.

**کلبه** /kolbe/ كُوْخ، كاخ، كُلْبَة، خُصّ، عِشَّة، عَرِيْش، لَغْوَة.

**کلبهٔ نگهبان** /k.-ye-negahbän/ خُصُّ الحارِسِ.

**کلبیان** /kalbiyän/ كَلْبِيُّونَ.

**کلبیون** /kalbiyyun/ ← کلبیان.

**کلپ** /kelp/ (گیا) عُشْبُ البَحْرِ.

**کلت** /kolt/ مُسَدَّس، الفَرْد.

**کلخ** /kalx/ (گیا) القِنَّة.

**کلر** /kolor/ (شیمـ) ← کلور.

**کلرا** /k.-ä/ (پز) ← کولرا.

**کلرات** /k.-ät/ (شیمـ) ← کلورات.

**کلرال** /k.-äl/ ← کلورال.

**کلربر** /k.-bar/ (شیمـ) مُضادُّ الكُلُوْرِ.

**کلردار** /k.-där/ (شیمـ) كُلُورِيّ.

**کلر زدن** /k.-zadan/ كَلْوَرَةً / كَلْوَرَ يُكَلْوِرُ.

**کلرور** /k.-ur/ (شیمـ) ← کلورور.

**کلروز** /k.-oz/ خَضَر، يَرَقان، إِزْقان.

**کلروفرم** /koloroform/ الكُلُوْرُفُورم.

**کلرومیستین** /koloromisetin/ (پز) الكُلُوْرُومايْسِيْتِيْن، عَقّارٌ مُضادٌّ لِلْجَراثِيْم.

**کلرون** /keleron/ (مسـ) ← کلاریون.

**کلسترول** /kolesterol/ الكُوْلِسْتِيْرُوْل، غَوْلُ المِرَّة.

**کلسیت** /kalsit/ (شیمـ) الكالْسِيْت.

**کلسیم** /kalsiyom/ (شیمـ) الكَلْسِيُوم.

**کلسیوم** /kalsiyom/ ← کلسیم.

**کلف** /kalaf/ كَلَفُ الشَّمْسِ.

**کلفان** /kolofän/ (گیا) قُلْفُونَة، صَمْغُ البُطْمِ.

**کلفت** /kolfat/ وَصِيْفَة، خادِمَة، خَدَّام، جارِيَة، فَتاة.

**کلفت** /koloft/ سَمِيْک، خَشِن، ثَخِيْن، غَلِيْظ، أَجَشّ، العِلْيان، عَرِيْض، ضَخم، صَفِيْق، سَنْدَرِيّ.

**کلفت شدن** /k.-šodan/ صَفاقَةً / صَفُقَ ـُ النَّسِيْجُ، ضَخامَةً و ضِخَماً / ضَخُمَ ـُ غِلْظاً و غُلْظَةً و غِلاظَةً / غَلَظَ ـُ، كَثافَةً / كَثُفَ ـُ و تَكاثُفاً / تَكاثَف، كَثّاً / كَثَّ ـِ.

**کلفت گفتن** /k.-goftan/ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ في كَلامِهِ ← گنده گفتن.

**کلفت گو** /k.-gu/ جارِحُ الكَلامِ ← گنده گو.

**کلفتی** /k.-i/ ضَخامَة، غِلَظ، غِلْظَة، غِلاظَة، سُمْک، سَماكَة.

**کلفتی** /kolfati/ الخِدْمَة، خِدْمَةُ الخادِمَةِ.

**کلفتی کردن** /k.-kardan/ خِدْمَةً / خَدَمَ ـُ هُ.

**کلفن** /kolofan/ ← کلفان.

**کلک** /kalak/ ۱. كَلَک، رَمَث، رُوْمِس، طَوْف، عامَة. ۲. مَكايِد، تَدْبِيْر، حِيْلَة، خُدْعَة، بَكَش. ۳. کلک‌باز.

**کلک** /kolak/ (گیا) الأَنْزَرُوْت.

**کلک‌باز** /kalak-bäz/ المُحْتال.

**کلک‌بازی** /k.-b.-i/ اِحْتِيال، خُدْعَة.

**کلک بودن** /k.-budan/ كانَ مُحْتالاً.

**کلکچی** /k.-ci/ الطَّوّاف.

**کلک زدن** /k.-zadan/ خَدْعاً / خَدَعَ ـَ اِحْتِيالاً / اِحْتالَ.

**کلکسیون** /koleksiyon/ مَجْمُوعَة، سِلْسِلَة، تَشْكِيْلَة.

**کلکسیون تمبر** /k.-e-tambr/ مَجْمُوعَةُ طَوابِع.

**کلکسیونر** /k.-er/ جامِعُ الطَّوابِعِ البَرِيْدِيَّةِ.

**کلک کندن** /kalak-kandan/ إِفْناءً / أَفْناهُ، إِتْماماً / أَتَمَّهُ، قَضاءً / قَضَى يَقْضِي عَلَيهِ ← نابود کردن.

**کلگاریتم** /kologäritm/ تَمامُ اللُّوغارِيْتِم.

**کلم** /kalam/ (گیا) الكَرَنْب، الكُرُنْب.

**کلمات مهجور** /kalemät-e-mahjur/ كَلِماتٌ مَهْجُورَةٌ [غَيْرُ مُسْتَعْمَلَة].

**کلم بروکسل** /kalam-e-boroksel/ (گیا) الكُرُنْبُ المُسَوَّق.

**کل مبلغ** /kol-le-mablaq/ مَبْلَغٌ إِجْمالِيّ.

**کلم پیچ** /kalam-pic/ (گیا) كُرُنْب، كَرَنْب، مَلْفُوف، بَقْلَةُ الأَنْصار، جَلَوِيْن، جَعْضِيْد، تِلْفاف، يَعْضِيْد.

**کلم دگمه‌یی** /k.-e-dogmeyi/ (گیا ← کلم بروکسل.

**کلم رومی** /k.-e-rumi/ (گیا) ← کلم قمری.

**کلم شلغمی** /k.-e-šalqami/ (گیا) الرُّوْتاباغا.

**کلم غنچه‌یی** /k.-e-qonceyi/ (گیا) ← کلم بروکسلی.

**کلم قمری** /k.-qomri/ أَبُورُكْبَة، كُرُنْبٌ لِفْتِيٌّ، قُنَّبِيْط، قَرْنَبِيْط.

**کلم گل** /k.-e-gol/ (گیا) قَرْنَبِيْط، قُنَّبِيْط.

**کلمل** /kalomel/ (شیمـ) كالُومِل، زِئْبَقٌ حُلْوٌ.

**کل موجودی** /kol-le-mowjudi/ مَجْمُوعُ الأَمْوالِ أَو المَوْجُوداتِ.

**کلمه** /kaleme/ الكَلِمَة، الكِلْمَة، نَبْصَة، بِنْتُ الشَّفَةِ، ذاتُ شَفَةٍ، كَتْمَة، ناغِيَة.

**کلمهٔ رمز** /k.-ye-ramz/ كَلِمَةُ التَّعارُفِ.

**کلمهٔ عبور** /k.-ye-obur/ أَمارَة، كَلِمَةُ السِّرِّ.

**کلن** /kolan/ (پز) داءُ الفِيْلِ.

**کلنجار رفتن** /kalanjär-raftan/ مُثابَرَةً / ثابَرَ ← ور رفتن.

**کلنگ** /kolang/ ۱. مِعْوَل، مِنْقَر، بِرْطِيْل، بَلْطَة. ۲. (جانـ) غُرْنُوق، غِرْنِيْق، كُرْكِيٌّ مُتَوَّج، غُرانِق، رَهْو.

**کلنگ دوسر** /k.-e-do-sar/ مِنْقار، مِنْقَر، مِعْوَل، صاقُور، قازِمَة، قَزْمَة، أَزْمَة، حَدَأَة، طُوْرِيَّة، مَعْدَن.

**کلنگ زدن** /k.-zadan/ حَفْراً / حَفَرَ ـِ و عَمَلاً / عَمَلَ ـِ بالمِعْوَلِ.

**کلنگ سنگ تراشی** /k.-e-sang-taräši/ المِلْطاس، المِلْطَس.

**کلنگی** /k.-i/ (عم) دارٌ مُسْتَهْلَكٌ.

**کلنل** /kolonel/ (نظ) عَقِيْد، كُولُونِيْل.

**کلنی** /koloni/ جالِيَة.

**کلوب** /kolub/ المَرَبّ، النّادِي.

**کلوب شبانه** /k.-e-šabäne/ عُلْبَةُ لَيْل، مَلْهَى.

**کلوچه** /koluce/ بَقْلاوَة، مَرْقُوْق، مَعْمُول، مُعَجَّنات، فَطائِر.

**کلوخ** /kolux/ مَدَر، قُلْتِيْلَة، كَعْبَرَة، كَلْكُوْعَة، نَبَل.

**کلوخستان** /k.-estän/ المَمْدَرَة.

**کلوخ‌کش** /k.-keš/ المِقلَع.

**کلوخ‌کوب** /k.-kub/ المِفضاض، المِفَضّ، کارِبَة.

**کلوخـه** /k.-e/ کُـلُّ شَيءٍ يُشْبِـهُ (کلـوخ: المَدَر) کَقِطْعَـةِ السُّکَّر، کُتْلَةٌ ترابِيَّةٌ.

**کلوخهٔ معـدنی** /k.-e-ye-ma'dani/ رِکاز، خامَـة، مَعْدِنٌ خام.

**کلور** /kolor/ (شیمـ) الکُلُور.

**کلورا** /kolurä/ الخُطْبان.

**کلـورات** /kolorät/ (شیمـــ) الکُلُـورات، مِلْـحُ الحَمْـضِ الکُلُورِيّ.

**کلـورات پتـاسیـم** /k.-e-potäsiyom/ (شیمـــ) کُلُـوراتُ البُوتاسِيُوم.

**کلـورات دوپتـــاس** /k.-e-do-potäs/ (شیمـــ) کُلُـــوراتُ البُوتاسِيُوم.

**کلورال** /koloräl/ (شیمـ) الکُلُورال.

**کلورور** /kolorur/ (شیمـ) کُلُورِيْد.

**کلورور آهک** /k.-e-ähak/ (شیمـ) کُلُورِيْدُ الجِيْرِ.

**کلورو پـلاتینیـک** /koloro-pelätinik/ (شیمـ) حـامِضُ کُلُوْرُو بلاتِيْنِيْک ← طلای سفید.

**کلرور پوتاسیوم** /kolorur-e-potäsiyom/ (شیمـ) کُلُوْرِيْزُ البُوتاسِيُوم، کُلُورِيْدُ البُوتاسِ.

**کلورور جیوه** /k.-e-jive/ (شیمـ) کُلُورِيْدُ الزِّئْبَق.

**کلرور دوشو** /k.-e-došo/ (شیمـ) ← کلورور آهک.

**کلرور سدیم** /k.-e-sodyom/ (شیمـ) کُلُورِيْـدُ الصُّوْدْيُومِ، کُلُوْرِيْدُ الصُّوْدْيُوم.

**کلـورور سیانـوژن** /k.-e-siyänožen/ (شیمـــ) کُلُورِيْـدُ السِّيانُوجِيْن.

**کلرورها** /k.-hä/ (شیمـ) کُلُوْرُورات، کُلُورِيْدات.

**کلـورور هیـدروژن** /k.-e-hidrožen/ (شیمـــ) کُلُـورِيْـدُ الهِيْدرُوجِيْن.

**کلوروفرم** /koloroform/ (شیمـ) الکُلُوْرُوْفُوْرْم.

**کلوروفیل** /kolorofil/ اليَخْضُور، الکُلُوْرُوْفِيْل.

**کلورید آهک** /kolorid-e-ähak/ (شیمـ) کُلُوْرِيْدُ الجِيْرِ.

**کلوریدریک** /koloridrik/ (شیمـ) الهِيْدْرُوْ کُلُوْرِيْک.

**کلـورید سیمـاب** /kolorid-e-simäb/ (شیمـــ) کُلُوْرِيْـدُ الزِّئْبَق.

**کلوریک** /kolorik/ (شیمـ) کُلُوْرِيّ.

**کلوستروم** /kolostrum/ لَبَأ [أوَّلُ اللَّبَنِ بَعْدَ الوَضْعِ].

**کلوفان** /kolofän/ (گیا) ← کُلُفان.

**کلوکز** /kolokoz/ جُلُوْکُوْز.

**کلومل** /kalomal/ (شیمـ) الکالُومِيْل.

**کلون** /kolun/ المِغْلَق، المَغْلُوق، غَلَـق، مِغْلاق، کَيْلُون، قُفْـل، تِرْبـاس، شَقّاطَـةُ البـابِ، مِزْلاج، مِـرْتاج، ضَبَّـة، کَتِيْفَة، لِزاز.

**کلونه** /kolune/ بَنطَلُوْنٌ قَصِيْرٌ [لِرُکُوبِ الخَيْلِ].

**کلوئید** /kolo'id/ المادَّةُ الغَرَوانِيَّةُ ← کولوئید.

**کله** /kalle/ رَأْس.

**کله** /kelle/ سِتارَة، نامُوسِيَّة.

**کله‌بره** /kalle-bare/ (گیا) السِّيْسَم.

**کله بستن** /kelle-bastan/ نَصْباً / نَصَبَ ـِ نامُوسِيَّةً.

**کله‌پـاچه** /kalle-päce/ باجَـة «کله‌پاچه خـوردم»: أَکَلْتُ الباجَة.

**کله‌پاچه‌فروش** /k.-p.-foruš/ رَوّاسِيّ، رَأّاس.

**کله‌پا شدن** /k.-pä-šodan/ ← مریض شدن.

**کله‌پز** /k.-paz/ الرَّأّاس.

**کله‌پزی** /k.-p.-i/ مَطْعَمُ الکَوارِعِ، مَسْمَطِيّ، باجَچِيّ.

**کله‌پوک** /k.-puk/ المَخْبُول، المَعْتُوه.

**کله‌خر** /k.-xar/ أبْلَه.

**کله‌خراب** /k.-xaräb/ أبْلَه، جاهِل.

**کله‌دار** /k.-där/ ذَکِيّ، فاهِم، شاطِر.

**کله‌شق** /k.-šaq/ عَنِيْد، مُعانِد، العـاصِي، حَرُوْن، غَلِيْظُ الرَّقَبَـةِ، مُتَعَنِّت، مُسْتَبِدٌّ بِرَأْيِـهِ، شَدِيْدُ الشَّکِيْمَـةِ، صُلْبُ الرَّأْيِ.

**کله‌شقی** /k.-š-qi/ مُعانَدَة، مُکابَرَة.

**کلـه‌شقی کـردن** /k.-š.-qi-kardan/ مُکابَـرَةً / کابَـرَ، مُعانَدَةً / عانَدَ.

**کله‌قنـد** /k.-qand/ رَأْسُ سُکَّر، قـالِبُ سُکَّـر، سُکَّرُرُوْس، قِمِع، قُمْعُ سُکَّر.

**کله‌قندی** /k.-q.-i/ المَخْرُوْطِيّ.

**کله‌گنده** /k.-gonde/ الرُّؤاسِيّ.

**کلی** /kolli/ الکُلِّـيّ، إجْمالِـيّ، عُمُومِـيّ، عامّ، عَمِيْـم، شامِل، مَبْدَئِيّ، أساسِيّ، مُطَّرِد، مُطْلَق.

**کلیت** /kolit/ (پز) القَوْلَنْج.

**کلیت** /kolliyyat/ العُمُومِيّة، الأَغْلَبِيّة، الكُلِّيّة، الشُّمُولِيّة.

**کلیات** /kolliyyät/ الدِّيْوانُ الكامِلُ.

**کلیات خمس** /k.-e-xams/ الكُلِّيّاتُ في الفَلْسَفَةِ.

**کلی‌پستال** /koli-postäl/ طَرْدٌ بَرِيْدِيَّةٌ، طَرْدٌ بَرِيْدِيٌّ.

**کلیت دادن** /kolliyyat-dädan/ تَعْمِيْماً / عَمَّمَ.

**کلیت داشتن** /k.-däštan/ كانَ عـامّاً، كانَ شامِـلاً، كانَ شائِعاً.

**کلیت یافتن** /k.-yäftan/ عُموماً / عَمَّ ـُ شَمْلاً و شُمُولاً / شَمَلَ ـُ.

**کلید** /kelid/ ۱. مِفْتاح، مِفْتَح، مِقْـلاد، مِقْلَد، إقْلِيْد. ۲. (مسـ) مَلْمَس.

**کلیدان** /kelidän/ الغَلَق، دَرْبَنْد.

**کلید انـداختن** /kelid-andäxtan/ فَشّاً / فَشَّ ـُ القُفْلَ، فَتَحَهُ بِغَيْرِ مِفْتاحِهِ.

**کلید برق** /k.-e-barq/ الزِّرّ، مِفْتاح، مُحَوِّلَة.

**کلید تیغه‌یی** /k.-e-tiqeyi/ ← مِفْتاحٌ سِكِّيْنِيٌّ.

**کلید خودکار برق** /k.-e-xodkär-e-barq/ الفاصِلُ التَّيّار.

**کلیدخور** /k.-xor/ ثَقْبُ المِفْتـاحِ، مَوْضِعُ المِفْتـاحِ مِن القُفْلِ.

**کلیددار** /k.-där/ ۱. مزَوَّدٌ بِمَفاتِيْح. ۲. أَمِيْنُ الصُّنْدُوْقِ. ۳. كِلِيْددار [في العَتَباتِ المُقَدَّسَةِ]، سادِن.

**کلیدداری** /k.-d.-i/ ۱. أمانَـةُ الصُّنْدُوْقِ. ۲. کلیدداری [في العَتَباتِ المُقَدَّسَةِ]، سِدانَة.

**کلیددوپل** /k.-e-do-pol/ مِفْتاحٌ ثُلاثِيٌّ السَّكَكِ.

**کلیدرمز** /k.-e-rams/ مِفْتاحُ الرَّمْزِ.

**کلیدسه‌راه** /k.-e-se-räh/ ← کلیددوپل.

**کلیدسه‌نظام** /k.-e-s.-nezäm/ مِفْتاحٌ ذُوقُطْبَيْنِ.

**کلیدشدن** /k.-šodan/ تقَلُّصاً / تقَلَّصَتْ أَسْنانُهُ.

**کلیدکوک‌ساز** /k.-e-kuk-e-säz/ (مسـ) الدُّوْزان، دَوْزانَة.

**کلیدیک‌پل** /k.-e-yek-pol/ مِفْتاحٌ أُحادِيُّ القُطْبِ.

**کلیسا** /kelisä/ كَنِيْسَة، مَعْبَد، بِيْعَة، بَيْتُ اللهِ، عُمْر.

**کلیسایی** /k.-yi/ كَنَسِيّ.

**کلیسر** /keliser/ الكَلالِيْبُ القَرْنِيّة.

**کلیشه** /keliše/ كلِيْشِيْه، رَوْشَم.

**کلیشه‌سـاختن** /k.-säxtan/ تَصْحِيْفاً / صحَّفَ فـي الطِّباعَةِ.

**کلیشه‌ساز** /k.-säz/ مصَحِّف.

**کلیشه‌سازی** /k.-s.-i/ تَصْحِيْف.

**کلی فروشی** /kolli-foruši/ تجارَةُ جُمْلَة.

**کلیماتیس** /kelimätis/ (گیا) كُلَک.

**کلیماتیس سمی** /k.-e-sammi/ (گیا) الشُّراج.

**کلیماتیس‌ویرجینیا** /k.-e-virjiniyä/ (گیا) التِّيْلَنْدُس.

**کلیماتور** /kolimätor/ المُسَدِّدَة ← موازی‌ساز.

**کلیمی** /kalimi/ اِسْرائِيْلِيّ، يَهُودِيّ.

**کلینیک** /kelinik/ ← درمانگاه.

**کلیوم** /keliyom/ الذِّفِرَة.

**کلیه** /kolye/ (پز) الكُلْوَة، الكُلْيَة.

**کلیهٔ اسفنجی** /k.-ye-esfanji/ (پز) الكُلْيَةُ الإِسْفَنْجِيَّةُ.

**کلیه درد گرفتن** /k.-dard-gereftan/ كِلَى / كُلِيَ مج ـَ المَرْءُ.

**کلیه‌شناسی** /k.-šenäsi/ مبْحَثُ الكُلْيَةِ.

**کلیهٔ‌شناور** /k.-ye-šenävar/ الكُلْيَةُ العائِمَةُ.

**کلیـهٔ‌کیسه‌یـی** /k.-ye-kiseyi/ (پـز) الكُلْيَةُ الكِيْسِيَّـةُ، الشَّكْلِ.

**کلیهٔ‌مصنوعی** /k.-ye-masnu's/ (پز) الكُلْيَةُ الصُّنْعِيُّ أو الاِصْطِناعِيُّ.

**کم** /kam/ قَلِيْل، قَلِيْلاً، يَسِيْر، بَسِيْط، نادِر، نَدْر، نَدَرَى، في نُدْرَة، مَعِيْـب، مَعْيُوب، أَفَف، أَمَم، بَخْـس، البُراض، البُراضَة، بَـرْض، التَّفِه، التّافِه، تِفْل، حَبَّة، حَتْـر، حَرِيْد، حُكْر، حَتِيْـت، المُخْتَتِي، خُسـاس، خَسِيْس، خَطِيْئَـة، خَـوْص، الخَيْصَى، دِقّ، ذَفِيْـف، زُجْلَـة، مُـزَلَّج، زَمَقَـة، زَهِيْد، سُحْت، الشَّفّ، الشُّفَـف، شَفِيْف، شَقِيْص، شَذْو، شَمَل، شَمَلَـة، صِدْعَة، ضَئِيْـل، ضَعِيْف، طَفِيْـف، ظِنَّة، عُلْقَة، غَيْض، القِرْطِيْطَة، كُلْتَـة، كَسْر، لَزِب، لَطْخ، لَظَاً، لَفاء، المَزّ، المَزِيْز، مَسْحَة، مَغْنَة، نَبْذ، نُتْفَة، نُجْفَة، نَزْر، نَـزِيْر، مَتْـرُوْر، النَّضِيْض، النَّضِيْضَـة، نُضـاضَة، مَنْكُـود، مُنَكَّد، هَزْبَلِيْل، وَتْح، وَخْز، وَدَحَـة، وَشْغ، وَفْل، الوَكْت، الواهِي.

**کم‌آب** /k.-äb/ ۱. قَلِيْلُ الماءِ. ۲. نادِرُ الماءِ.

**کم‌آبی** /k.-ä.-i/ قِلَّةُ الماءِ، نُدْرَةُ الماءِ.

**کم‌آزار** /k.-äzär/ غَيْرُمُؤْذٍ.

**کم‌آمدن** /k.-ämadan/ ۱. نقْصاً وتَنْقاصاً ونُقْصاناً / نقَصَ ـُ وانْتِقاصاً / إنْتَقَصَ الحِسابُ، قِلّاً وقِلّةً / قلَّ ـِ. ۲. عجْزاً وعُجُوزاً وعَجَزاناً ومَعْجَزاً ومَعْجَزَةً / عجَزَ ـَ عَنْ كذا.

**کما** /komä/ إغْماء، سُبات.

**کما** /kommä/ (مسـ) فاصِلٌ خَفِيْفٌ.

**کماب** /kamäb/ جافّ.

**کمابیش** /kamä-biš/ ← کم وبیش.

**کماجدان** /komäjdän/ التَّنْجَرَة، طَنْجَرَة، حَلَّة، قِدْر.

**کمادریوس** /kamädriyus/ (گیا) بَلُّوطُ الأَرْضِ ← مریم نخودی.

**کم‌اشتها** /kam-eštehä/ قَلِيْلُ الشَّهِيَّةِ.

**کماشیر** /kamäšir/ (گیا) الكَماشِيْر.

**کمال** /kamäl/ تامّ، تَمـام، كَمال، كـامِل، بُلُـوغ، تَمامُ النُّمُوّ، نُضْج، إتْقان، تَقانَة.

**کم‌التفات** /k.-eltefät/ قَلِيْلُ التَّوَجُّهِ.

**کم‌التفاتی** /k.-e.-i/ قِلّةُ التَّوَجُّهِ.

**کمال مطلوب** /kamäl-e-matlub/ ۱. مثَلٌ أعْلَى. ۲. هدَف، غايَة.

**کمال‌یافتن** /k.-yäftan/ كَمالاً / كَمُلَ ـُ وكَمِلَ ـَ. تَكَمُّلاً / تكَمَّلَ، تَكامُلاً / تكامَلَ، إكْتِمالاً / اِكْتَمَلَ.

**کمان** /kamän/ ۱. قوْس، حَنْفاء، حَنِيَّـة، حَنْيَة، دِهْلِيز، رِداء، زافِرَة، زَوْراء، عَجُوز، عَطِيْفَة، عَـوْجاء، لَيْطَة، نُضْج، نَفِيْحَة، وِشاح. ۲. (نجـ) ← قوس. ۳. (هنـ) ← قوس. ۴. قوْسُ الكَمَنْجَة.

**کمان‌بازتاب** /k.-e-bäztäb/ قوْسٌ مُنْعَكِسٌ.

**کمان‌پنبه‌زنی** /k.-e-panbe-zani/ ← کمان حلاجی.

**کمانچه** /k.-ce/ كَمان، كَمَنْجَة.

**کمـان‌حـلاجـی** /k.-e-halläji/ المِخلاج، المِخلَـج، المِخْلَجَة، مِنْدَف، قَـوْسُ النَّدْفِ، كِرْبال، مِنْجَـدَة، قَوْسُ المُنَجِّدِ، مِحْبَض، مِحْرَن، عِياب، مِنْبَض.

**کمان‌دار** /k.-där/ القَوّاس.

**کمان‌دان** /k.-dän/ المِقْوَسَة.

**کمان‌دایره** /k.-e-däyere/ القَوْس.

**کماندو** /komändo/ فِدائِيٌّ.

**کمان‌زنبورکی** /kamän-e-zanburaki/ القَوْسُ القَذُوْف.

**کمان‌ساز** /k.-säz/ القَوّاس، أطّار.

**کمان‌سازی** /.-s.-i/ صنْعُ الأقْواسِ، مَصْنَعُ الأَقْواسِ.

**کمانکش** /k.-keš/ ← کماندار.

**کمان‌کشیدن** /k.-kešidan/ لَيّاً ولَوْيـاً ولُوِيّاً / لوَى يَلْوِي القَوْسَ.

**کمان‌گر** /k.-gar/ القَوّاس.

**کمان‌گروهه** /k.-goruhe/ البِرْقِيْل، جُلاهِق.

**کمان‌لنگی** /kamän-lengi/ (پز) تَقَوُّسُ السّاقَيْنِ.

**کمان‌ندافی** /k.-e-naddäfi/ ← کمان حلاجی.

**کمان‌کردن** /k.-kardan/ طَيْشاً / طاشَ ـِ الرَّصاصُ.

**کمانی** /k.-i/ المُنْحَنِي، المُتَقَوِّس.

**کم‌برد** /kam-bord/ قَصِيْرُالمَدَى.

**کم‌بسامد** /k.-basämad/ التَّرَدُّدُ المُنْخَفِض.

**کمبلیان** /kambeliyän/ ← شاگردان مسیح.

**کم‌بنیه** /kam-bonye/ ضَعِيْف، واهِن.

**کمبود** /k.-bud/ ۱. نقْص، نُقْصان، فَقْـد، عَجْز، اِفْتِقار، فاقَة، إنْخِفاض، عَيْب، عَمِيْصَة. ۲. العَوَز، شائِبَةٌ أو عارِضٌ سَبَبُـهُ نَقْصٌ فـي تَمْثِيْـلِ عُنْصرٍ غِـذائِيّ تَفْتَقِـرُ إلَيهِ عَلَـفُ الحَيَوانِ.

**کمبودروانی** /k.-b.-e-raväni/ القُصُوْرُ أوالنَّقْصُ العَقْلِيُّ.

**کمبود مـوادغذایی** /k.-b.-e-mavad-de-qazäyi/ نَقْصٌ بالغَذَاءِ.

**کمبودنیـروی‌انسانی** /k.-b.-e-niru-ye-ensäni/ نقْصٌ باليَدِ العامِلَةِ، فاقَةٌ باليَدِ العامِلَةِ.

**کم‌بها** /k.-bahä/ رخِيْص، فِرط.

**کم‌بهـاشدن** /k.-b.-šodan/ رخْصاً / رخُصَ ـُ، غَيْضاً ومَغاضاً ومَغِيْضاً / غاضَ ـِ الثَّمَنُ.

**کمپ** /kamp/ مخَيَّم، مُعَسْكَر.

**کمپانی** /kompäni/ الشَّرِكَة.

**کمپرس** /komperes/ الكِمادَة.

**کمپرس کردن** /k.-kardan/ تكْمِيْداً / كَمَّدَ العُضْوَ.

**کمپرسور** /komperesor/ الضّاغِط.

**کمپرسی** /komperesi/ سيّارَةُ الحَمْلِ القَلّابَةُ.

**کم‌پشـت** /kam-pošt/ قَلِيْلُ الشَّعْـرِ «مویـش کم پشـت است»: شَعْرُهُ قَلِيْلٌ.

**کمپلت** /kompelet/ كامِل، تامّ، مُكَمَّل.

**کمپلکس** /kompeleks/ ۱. (شیمـ) مُرَكَّب. ۲. عقْدَة.

**کمپوت** /komput/ عِلْبَةُ المُرَبّى.

**کمپوزیتور** /kompozitur/ (مسـ) مُؤَلِّفٌ مُوسِيقِيٌّ.

**کمپوزیسیون** /kompozisiyon/ (شیمـ) تَرْكِيب، مَزْج، خَلْط.

**کم‌پولی** /kam-puli/ ضِيقُ ذاتِ اليَدِ، التَّشْفِير.

**کم‌تاران** /k.-tärän/ (جانـ) حَلَقِيّات.

**کم‌تجربه** /k.-tajrebe/ غِرّ، غَيْرُخَبِير.

**کمتر** /k.-tar/ أَقَلّ، أَحْقَر، أَصْغَر.

**کمترین** /k.-t.-in/ أَقَلّ، أَحْقَر، أَصْغَر.

**کم‌جمعیت** /k.-jam'iyyat/ قَلِيْلُ النُّفُوسِ.

**کمچه** /kamce/ مِلْعَقَةٌ خَشَبِيَّةٌ، المِغْرَفَة.

**کمچهٔ گچ کاری** /k.-ye-gackäri/ اللُّوْزَة.

**کم‌حافظه** /kam-häfeze/ كَثِيْرُالنِّسْيان ← فراموشکار.

**کم‌حرف** /k.-harf/ صَمِيْت، صَمُوت، صـامِت، النَّزُور، قَلِيْلُ الكلام.

**کم‌حرفی** /k.-h.-i/ قِلَّةُ الكلام.

**کم‌حوصله** /k.-howsele/ قَلِيْلُ الصَّبْرِ.

**کم‌حوصلگی** /k.-h.-gi/ قِلَّةُ الصَّبْرِ، جَزَع.

**کم‌حیا** /k.-hayä/ قَلِيْلُ الحَياءِ، أَحْجَم، النَّبْرُ مِنَ الرِّجالِ.

**کم‌حیاشدن** /k.-h.-šodan/ قَلّاً وقِلَّةً / قَلَّ ـِ حَياءُهُ، نَبارَةً / نَبُرَ ـُ الرَّجُلُ.

**کم‌خرج** /k.-xarj/ بَخِيْل، مُقْتَصِد.

**کم‌خرجی** /k.-x.-i/ البُخْل، الإقْتِصاد.

**کم‌خرد** /k.-xerad/ ← نادان.

**کم‌خردشدن** /k.-x.-šodan/ ← نادان شدن.

**کم‌خردی** /k.-x.-i/ ← نادانی.

**کم‌خواب** /k.-xäb/ قَلِيْلُ النَّوْمِ، شَقِذ، شَقِيْذ، شَقَذان.

**کم‌خواب شدن** /k.-x.-šodan/ قَلّاً وقِلَّةً / قَلَّ ـِ نَـوْمُهُ، شَقَذاً / شَقِذَ ـَ.

**کم‌خوابی** /k.-x.-i/ قِلَّةُ النَّوْم، شَقَذ.

**کم‌خور** /k.-xor/ قَلِيْلُ الأَكْلِ، اللُّغْوَس.

**کم‌خـوراک شدن** /k.-xoräk-šodan/ قَلّاً وقِلَّةً / قَلَّ ـِ أَكْلُهُ، قَناتَةً / قَنَتَ ـُ.

**کم‌خوری** /k.-xor-i/ قِلَّةُ الأَكْلِ.

**کم‌خون** /k.-xun/ مُصابٌ بِفَقْرِ الدَّمِ.

**کم‌خونی** /k.-x.-i/ (پز) فَقْرُ الدَّمِ.

**کم‌خونـی آجرپزان** /k.-x.-i-ye-äjorpazän/ (پز) أَنِيْمِيا الطَّوّابِيْنَ.

**کم‌خونی‌پررنگ** /k.-x.-i-ye-porrang/ (پز) أَنِيْمِيا مُفْرَطُ اللَّوْنِ.

**کم‌خونـی‌تبی‌حاد** /k.-x.-i-ye-tabi-ye-häd/ (پز) أَنِيْمِيا حُمّوِيٌّ حادّ.

**کم‌خـونی‌تغذیـه‌یی** /k.-x.-i-ye-taqziyeyi/ (پز) أَنِيْمِيا اِغْتِذائِيٌّ.

**کم‌خونی‌طحالی** /k.-x.-i-ye-tahäli/ (پز) أَنِيْمِيا طِحالِيَّة.

**کم‌خونی‌عفـونی‌اسبان** /k.-x.-i-ofuni-ye-asbän/ (پز) أَنِيْمِيا خَيْلِيّ.

**کـم‌خونـی‌کـاذب** /k.-x.-i-ye-käzeb/ (پـز) فَقْرُالـدَّمِ الكاذِبُ.

**کم‌خونی‌کم‌رنگ** /k.-x.-i-ye-kamrang/ أَنِيْمِيا شاحِبُ اللَّوْنِ.

**کم‌خونی‌کولی** /k.-x.-i-ye-kuli/ (پز) فاقَةُ الدَّمِ البَحْرِيَّةِ، داءُ كُولِي.

**کم‌خونی‌گـویچه‌یی** /k.-x.-i-ye-guyceyi/ (پز) أَنِيْمِيا كُرَيْوِيّ.

**کم‌خونـی‌معدنچیان** /k.-x.-i-ye-ma'danciyän/ (پز) أَنِيْمِيا المُعَدِّنِيْن.

**کم‌خونی‌مهلک** /k.-x.-i-ye-mohlek/ فَقْرُ الدَّمِ الخَبِيْثُ.

**کم‌خونی‌همرنگ** /k.-x.-i-ye-hamrang/ أَنِيْمِيا مُتَساوِي اللَّوْنِ.

**کم‌خیر** /k.-xeyr/ قَلِيْلُ الخَيْـرِ، الظَّنِيْن، يَبْس، يـابِس، أَجْحَـد، جَحْد، دَقِيْـق، دَمِر، سَنِـت، ضَجِـل، العاصِـر، قَصِيْرُ العِنانِ، قُنَيْف، نَكِز، وَغْرُ المَعْرُوْفِ.

**کم‌خیـرشـدن** /k.-x.-šodan/ قَلّاً وقِلَّـةً / قَلَّ ـِ خَيْرُهُ، جَحَداً / جَحِدَ ـَ الـرَّجُلُ، دَمَراً / دَمِرَ ـَ قَنافَةً / قَنُفَ ـُ الرَّجُلُ.

**کمد** /komod/ دوُلابُ المَلابِسِ، خَزانَةُ المَلابِسِ، خَزْنَة، خِزانَةُ الثِّيابِ، صِوان، تَخْت.

**کمدی** /komedi/ ۱. مَلْهاة، هَزْلِيَّة.

**کم‌دید** /kam-did/ كَلٌّ أوكَلِيْلُ البَصَرِ.

**کمدین** /komediyan/ مُمَثِّلٌ هَزْلِيٌّ.

**کمدی‌نویس** /komedi-nevis/ كاتِبُ الكُوْمِيْدِيا.

**کم‌ذهن** /kam-zehn/ ← کم حافظه.

**کمر** /kamar/ ١. خصْر، وَسْط، أَخْمَص، مَحال، كَشْح، مَحْبَک، مُحْتَجَز، مُنطَق، صُلْب، مَتْن، حَقْو. ٢. صخْرَةٌ أوجُرُفٌ شَدِيْدُالإنْحِدارِ.

**کمباریک** /k.-bärik/ مُخْصَّرَة، مَخْصُورُ البَطْن، دَقِيْقَةُ الخَصْرِ، أَخْطَف، الخَمِيْص، الخُمْصان، ضَمْر، ضَمْر الطّاوِي، هَضِيْم، هَفْهاف، مُهَفْهَف، هَمِيْج.

**کمباریک‌شدن** /k.-b.-šodan/ خمَصاً/ خَمِصَ ـَ بَطْنُهُ، هَفْهَفَةً / هفْهَفَ، سَجَفاً / سجَفَ ـَ.

**کمربالا** /k.-bälä/ جِدارٌ مُعَلَّقٌ.

**کمربستن** /k.-bastan/ حزْماً / حَزَمَ ـِ تَحْزِيماً / حزَّمَ، تَنْطِيْقاً / نطَّقَ، شَدّاً / شدَّ ـُ الوَسطَ، اِسْتِعْداداً / اسْتَعَدَّ لِلْعَمَلِ.

**کمربسته** /k.-baste/ ١. مرْبُوطُ الـوَسَطِ. ٢. الخادِمُ المُسْتَعِدُّ لِلْخِدْمَةِ.

**کمربند** /k.-band/ مِنْطَق، مِنْطَقَة، نِطاق، حِزام، حِزامَة، كَمَر، حُبْكَة، حَقْب، حِقاب، دائِرَة، زُنّار، سَيْر، شَرِيْط، كُوردُون، هِمْيان.

**کمربندجوزا** /k.-b.-e-jowzä/ نِطاقُ الجَوْزاءِ.

**کمربندسبز** /k.-b.-e-sabz/ مِنْطَقَةٌ خَضْراءُ.

**کمربندشانه** /k.-b.-e-šäne/ الزُّنّارُ الصَّدْرِيُّ.

**کمربندلگن** /k.-b.-e-lagan/ الزُّنّارُ الحَوْضِيُّ.

**کمربندنجات** /k.-b.-e-nejät/ حِزامُ النَّجاةِ، مِنْطَقَةُ النَّجاةِ، طَوْقُ النَّجاةِ، عَوّامَةُ النَّجاةِ، شَمَنْدُوْرَة.

**کمرپایین** /k.-päyin/ جِدارٌ سُفْلِيٌّ.

**کمردرد** /k.-dard/ أَلَمٌ ظَهْرِيٌّ، زُلْخَة، خَزْرَة.

**کمرشکن** /k.-šekan/ مرْهِق، شاقّ، مالايُطاقُ، مالايُحْتَمَلُ.

**کمرکش** /.-keš/ أَعْلَى الجَبَلِ، وَسَطُ الجَبَلِ.

**کمرنگ** /kam-rang/ باهِت.

**کمرنگی** /k.-r.-i/ بهْت.

**کمرو** /k.-ru/ خجُول، حَيِيّ، ذُوحَياء، حَشِيْم، مُحْتَشِم، خَشِيّ، المُخْتَشِي، خَفِر، قاصِرَةُ الطَّرْفِ [نث]، مُكْرَدِم، نَفُور، هَجْهاج، هَيّاب.

**کمروزی** /k.-ruzi/ قَلِيْلُ الرِّزْقِ، المَحْرُوم.

**کمرویی** /k.-ruyi/ خجَلٌ، حَياء، عِذار، خِشْو، اِخْتِشاء، خَفَر.

**کمرویی‌کردن** /k.-r.-kardan/ اسْتِحْياءً / اسْتَحْيَى، اِخْتِشاماً / احْتَشَمَ، تَحَشُّماً / تحَشَّمَ.

**کمری** /kamari/ ١. الظَّهْرِيّ. ٢. مكْسُورُ الظَّهْرِ.

**کمری‌شدن** /k.-šodan/ انْكِساراً / انْكَسَرَ ظَهْرُهُ.

**کم‌زور** /k.-zur/ واهِن، ضَعِيْف.

**کم‌زوری** /k.-z.-i/ ضعْف، وَهْن.

**کم‌سابقه** /k.-säbeqe/ ١. قَلِيْلُ الخِدْمَةِ. ٢. قلِيْلُ النَّظِيْرِ.

**کم‌سخن** /k.-soxan/ ←کم حرف.

**کم‌سن** /k.-sen/ الصَّغِيْر.

**کم‌سن‌وسال** /k.-s.-no-säl/ شابّ، فَتَى لِلإنْسانِ أو الحَيَوانِ، الصَّغِيْر.

**کم‌سو** /k.-su/ كَلٌّ وكَلِيْلُ البَصَرِ.

**کم‌سوشدن** /k.-s.-šodan/ حسُوراً / حسَرَ ـِ بَصَرُهُ، كَلاً وكِلَّةً وكَلالاً وكَلالَةً وكُلُولَةً / كلَّ ـِ بَصَرُهُ، ضُعْفاً و ضَعْفاً / ضعُفَ ـُ وضَعافَةً وضَعافِيَةً / ضَعُفَ ـُ بَصَرُهُ.

**کم‌شانس** /k.-šäns/ واشِلُ الحَظِّ.

**کم‌شدن** /k.-šodan/ قلّاً وقِلَّةً / قلَّ ـِ، يُسْراً / يسُرَ يَيْسُرُ، نَقْصاً ونُقْصاناً / نقَصَ ـُ الشَّيءُ، اِنْتِقاصاً / انْتَقَصَ، تَناقُصاً / تَناقَصَ، أَزَفاً وأُزُوفاً / أَزِفَ ـَ الشَّيءُ، تَفَهاً وتُفُوهاً وتفاهَةً / تفِهَ ـَ الشَّيءُ، جَحَداً / جحِدَ ـَ الشَّيءُ، حَوراً وحُؤُوراً / حارَ ـُ الشَّيءُ، خُسُوفاً / خسَفَ ـِ الشَّيءُ، اِنْخِفاضاً / انْخَفَضَ، تَخَفُّضاً / تخَفَّضَ، خُفُوفاً / خفَّ ـِ القَومُ، إخاخَةً / أخاخَ، خَيْصاً / خاصَ ـِ الشَّيءُ، دَسْوَةً / دَساـُ اِرْتِزاءً / ارْتَزأَ الشَّيءُ، زُلُوماً / زَلَمَ ـِ وزَلَماً / زَلِمَ ـَ الشَّيءُ، شِحّاً / شَحَّ ـِ شَفارَةً وشُفُوراً / شَفِرَ ـَ شُفُوفاً / شَفَّ ـِ الشَّيءُ، سَنْتاً / سَنِتَ ـَ طَفافَةً / طَفَّ ـِ إغْضاضاً / أغَضَّ، ضَآلَةً وضُؤُوْلَةً / ضَؤُلَ ـُ تَضاؤُلاً / تَضاءَلَ، ضُموراً / ضَمُرَ ـُ ضُهُوباً / ضَهَبَ ـَ الشَّيءُ، فَيْناً / فانَ ـِ، تَكْثِيْباً / كَثَّبَ الشَّيءُ، إكْراءً / أكْرَى، مَدَشاً / مَدِشَ ـَ الشَّيءُ، نَزْراً ونُزْرَةً ونَزاراً ونَزارَةً / نَزُرَ ـُ الشَّيءُ، تَنَزُّراً / تَنَزَّرَ الشَّيءُ، نَفَقاً / نَفِقَ ـَ الشَّيءُ، وُعُورَةً ووَعارَةً / وَعَرَ يَوْعُرُ، وَكْساً / وَكَسَ يَكِسُ الشَّيءُ، هَبْطاً / هَبَطَ ـُ الثَّمَنُ، اِنْهِباطاً / اِنْهَبَطَ الشَّيءُ.

**کم شده** /k.-šode/ مُنَقَّص، ناقِص.

**کم شیر** /k.-šir/ بِدُوْنِ لَبَنٍ، غَيْرُ مُرْضِعٍ، غَيْرُ رَضِيْعٍ.

**کم شیری** /k.-š.-i/ أبِيَةُ الثَّدْي، إنقطاعُ اللَّبَنِ.

**کم طاقت** /k.-täqat/ قَلِيْلُ الصَّبْرِ.

**کم ظرفیت** /k.-zarfiyyat/ عَدِيْمُ التَّحَمُّلِ.

**کم ظرفیتی** /k.-z.-i/ عَدَمُ التَّحَمُّلِ.

**کم عقل** /k.-aql/ أحْمَق، أبْلَه، ضَعِيفُ العَقْلِ، الرَّكِيْك، لَغْوَق، نَزِق، الوَطْواط، الوَطْواطَة [نث]، الوَطْواط، هَباء، هَيْعَرَة.

**کم عقل شدن** /k.-a.-šodan/ سُخْفاً وسَخافَةً / سَخُفَ ـُ عَقْلُهُ، لَمَاً / لُمَّ مج ـُ فُلانٌ.

**کم عقلی** /k.-a.-i/ خِفَّةُ العَقْلِ، حُمْق، بَلَه، جُنُون، خَرَف، لَمَم، مَسّ، هَبَل، هَيْعَرَة.

**کم عمر** /k.-omr/ قَصِيْرُ العُمْرِ.

**کم عمق** /k.-omq/ سَطْحِيّ، غَيْرُ عَمِيْق، قَلِيْلُ الغَوْرِ، رَقارِق، أرْوَح، سُلاطِح، مُسْلَطِح، مُصْلَطِح، ضَحْضاح، ضَحْضَح، ضَحْل.

**کم غذا** /k.-qazä/ قَلِيْلُ الطَّعامِ أوِ التَّغْذِيَةِ، القَتِيْن.

**کم غذا شدن** /k.-q.-šodan/ قِلَّةً وقُلّاً / قَلَّ ـِ طَعامُهُ أو تَغْذِيَتُهُ، طَنَفاً / طَنِفَ ـَ.

**کم غذایی** /k.-q.-yi/ قِلَّةُ التَّغْذِيَةِ.

**کم فروش** /k.-foruš/ مُطَفِّفٌ.

**کم فروشی** /k.-f.-i/ تَطْفِيف.

**کم فروشی کردن** /k.-f.-i-kardan/ تَطْفِيْفاً / طَفَّفَ المِكْيالَ.

**کم قوت** /k.-qovvat/ ← کم زور.

**کم قیمت** /k.-qeymat/ ← کم بها.

**کمک** /komak/ ۱. عَوْن، إعانَة، تَعاوُن، مُعاوَنَة، مَعُونَة، مَدَد، إمْداد، نُصْر، نُصْرَة، غَوْث، غِياث، إغاثَة، غُواث، مُؤازَرَة، إنالَة، تَأْيِيد، دِعامَة، رِفْد، رافِدَة، مُساعَدَة، سَعْف، إسْعاف، صارِخَة، مُظاهَرَة، عَضْد، تَعْضِيد، فَزَع، نَجْد، نَجْدَة، وَلاء. ۲. عَوْن، مُعِيْن، مُساعِد، مُعاوِن، ظَهِير.

**کمک آموزگار** /k.-ämuzegär/ أَلْفَة، وَكِيْلُ المُعَلِّمِ.

**کمک بازرس** /k.-bäzres/ المُفَتِّشُ الثّانِيّ.

**کمک تحصیلی** /k.-tahsili/ إعانَةٌ دِراسِيَّة.

**کمک خرج** /k.-xarj/ بَدَلُ إعالَةٍ.

**کمک خواستن** /k.-xästan/ إسْتِمْداداً / إسْتَمَدَّ فُلاناً، إسْتِعانَةً / إسْتَعان واسْتِغاثَةً / إسْتَغاثَ هـ وبِهِ، إسْتِئْناسَةً / إسْتَأْنَسَ هُ، إسْتِجارَةً / إسْتَجارَ مِنْهُ، إعْتِضاداً / إعْتَضَدَ بِهِ، إسْتِغْواءً / إسْتَغْوَى القَوْمَ، إسْتِفْتاحاً / إسْتَفْتَحَ بِهِم، تَلْهِيْفاً / لَهَّفَ، إسْتِمْطاراً / إسْتَمْطَرَ فُلاناً ومِنْهُ، إسْتِنْجاداً / إسْتَنْجَدَ.

**کمک خواهی** /k.-xähi/ إسْتِعانَة، إسْتِغاثَة، صارِخَة.

**کمک داروساز** /k.-däru-säz/ صَيْدَلِيّ.

**کمک راننده** /k.-ränande/ مُساعِدُ السّائِقِ.

**کم کردن** /k.-kardan/ ۱. إقْلالاً / أقَلَّ، تَقْلِيْلاً / قَلَّلَ، نَقْصاً ونُقْصاناً / نَقَصَ ـُ الشَّيءَ، تَنْقِيْصاً / نَقَّصَ، إنْقاصاً / أنْقَصَ، إنْتِقاصاً / إنْتَقَصَ، بَخْساً / بَخَسَ ـَ وحَذْفاً / حَذَفَ ـِ هُ، حَسْماً / حَسَمَ ـِ، خَساسَةً وخُسُوسَةً وخِسَّةً / خَسَّ ـِ تَخَوُّتاً / تَخَوَّتَ هـ، تَخْوِيتاً / خَوَّتَ هـ تَخْوِيْشاً / خَوَّشَ هـ، تَخَوُّشاً / تَخَوَّشَ هـ، تَخْوِيْعاً / خَوَّعَ مِنْهُ، تَخَوُّعاً / تَخَوَّعَ هُ، تَخَوُّفاً / تَخَوَّفَ الشَّيءَ، تَخْوِيْناً / خَوَّنَ هـ أو مِنْهُ، تَخَوُّناً / تَخَوَّنَ هُ، رَزْءاً ومَرْزِئَةً / رَزَأَ ـَ الشَّيءَ، تَزْهِيْداً / زَهَّدَ الشَّيءَ، إسْقاطاً / أسْقَطَ، تَشْفِيْقاً / شَفَّقَ الشَّيءَ، تَصْغِيْراً / صَغَّرَ، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ مِنَ الحِسابِ، غَذّاً / غَذَّ ـِ غَذْغَذَةً / غَذْغَذَ مِنْهُ، تَغْيِيْضاً / غَيَّضَ، فَثْجاً / فَثَجَ ـُ الشَّيءَ، إسْتِقْطاعاً / إسْتَقْطَعَ، تَمْصِيْراً / مَصَّرَ الشَّيءَ، مَنّاً / مَنَّ ـُ الشَّيءَ، نَزْراً / نَزَرَ ـُ الشَّيءَ، تَنَزُّراً / تَنَزَّرَ مِنَ الشَّيءِ، إسْتِنْزالاً / إسْتَنْزَلَ، تَنْزِيْلاً / نَزَّلَ، إنْزالاً / أنْزَلَ، إيْعاراً / أوْعَرَ الشَّيءَ وَكْساً / وَكَسَ يَكِسُ الشَّيءَ، تَوْكِيْساً / وَكَّسَ الشَّيءَ. ۲. (رض) الطَّرْح، نَقْصُ عَدَدٍ مِنْ عَدَدٍ آخَرَ أكْبَرَ مِنْهُ، ويُسَمَّى الأوَّلُ «مَفْرُوقٌ منه: مَطْروحاً منه» والثّاني «مَفْروق: مَطْرُوحاً» و نتيجةُ الطَّرْحِ «باقيمانده: باقِياً».

**کمک رسانی** /komak-resäni/ إعانَة، مُساعَدَة.

**کمک رسانیدن** /k.-resänidan/ مُساعَدَةً / ساعَدَ، إسْعافاً / أسْعَفَ.

**کمک فنر** /k.-fanar/ مُمْتَصُّ الصَّدَماتِ، مُخَمِّدُ الإرْتِجاج.

**کمک کردن** /k.-kardan/ إعانَةً / أعانَ، تَعْوِيْناً / عَوَّنَ، مُعاوَنَةً / عاوَنَ، تَعاوناً / تَعاوَنَ القَوْمُ، إغاثَةً ومَغُوثَةً / أغاثَ هـ، مَدّاً / مَدَّ ـُ الجَيْشَ، إمْداداً / أمَدَّ، تَناصُراً / تَناصَرُوا، نَصْراً / نَصَرَ ـُ، مُناصَرَةً / ناصَرَ، مُظاهَرَةً / ظاهَرَ، تَظاهُراً / تَظاهَرَ، عَضْداً / عَضَدَ ـُ هـ، مُعاضَدَةً / عاضَدَ هـ تَعاضُداً / تَعاضَدُوا، مُساعَدَةً / ساعَدَ، إيْزاراً / آزَرَ، تَأْسِيَةً

/ أسَى الضَّعِيفَ، تَأْيِيداً / أَيَّدَ، جَبْراً وجُبُوراً وجِبارَةً / جَبَرَ ـُ وتَجْبِيراً / جَبَّرَ الفَقِيرَ، مُحالَبَةً وحِلاباً / حالَبَ هـ، دَعْماً / دَعَمَ ـَ هـ، إرْفاداً / أَرْفَدَ، مُرافَدَةً / رافَدَ، رَفْقاً / رَفَقَ ـُ هـ تَرْفِيهاً / رَفَّهَ، إسْعاداً / أَسْعَدَ هُ عَلَيهِ، إسْعافاً / أَسْعَفَهُ ومُساعَفَةً / ساعَفَهُ عَلَى الأَمْرِ، مُسانَدَةً وسِناداً / سانَدَ هُ، اِسْتِشْفاعاً / اِسْتَشْفَعَ به عَلَى خَصْمِهِ، مُضافَرَةً / ضافَرَ هُ إلَى الأمْرِ، تَعْزِيزاً / عَزَّزَ، اِعْتِقاباً / اِعْتَقَبَ عَلَيهِ القَومُ، إفْضالاً / أَفْضَلَ، تَفَضُّلاً / تَفَضَّلَ عَلَى، كَنْفاً / كَنَفَ ـُ الرَّجُلَ، مُكانَفَةً / كانَفَ، إكْنافاً / أَكْنَفَ، مَلأً ومَلْأَةً / مَلَأَ، مُمالَأَةً ومِلاءً / مالأَ هـ عَلَيهِ، اِنْجاحاً / أَنْجَحَ، تَنْجِيحاً / نَجَّحَ، نَجْداً / نَجَدَ ـُ هـ، إنْجاداً / أَنْجَدَ، مُناجَدَةً / ناجَدَ، إنْعاشاً / أَنْعَشَ، مُوازَرَةً / وازَرَ هـ عَلَى الأَمْرِ، مُوالاةً / والَى.

**کم کشش** /kam-keše'š/ ناقِصُ التَّوَتُّرِ.

**کمک کننده** /komak-konande/ مُعِين، مُساعِد، فَضُول.

**کمک گرفتن** /k.-gereftan/ اِسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ بِهِ، اِسْتِعانَةً / اِسْتَعانَ.

**کم کم** /kam-kam/ تَدْرِيجاً، بالتَّدْرِيجِ، شَيْئاً فَشَيْئاً، قَلِيلاً فَقَلِيلاً.

**کمک مالی** /komak-e-mäli/ مِنْحَةٌ مالِيَّةٌ، إعانَةٌ مالِيَّةٌ، مُساعَدَةٌ مالِيَّةٌ.

**کمک مالی کردن** /k.-e-m.-kardan/ إعانَةً / أعانَ مالِياً، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هـ.

**کمک مکانیک** /k.-mekänik/ مُساعِدُ المِيكانِيكِيِّ.

**کمکهای اولیه** /k.-hä-ye-avvaliyye/ الإسْعاف، الإسْعافاتُ الأوَّلِيَّةُ.

**کمک هزینه** /k.-hazine/ بَدَلُ بِطاقَةٍ، تَعْوِيضُ بِطاقَةٍ، عِلاوَةٌ.

**کمک هزینهٔ مسکن** /k.-h.-ye-maskan/ تَعْوِيضُ مَسْكَنٍ، بَدَلُ مَسْكَنٍ.

**کمکی** /k.-i/ مُعاوِن، مُساعِد.

**کم گرفتن** /kam-gereftan/ اِسْتِقْلالاً / اِسْتَقَلَّ الشَّيءَ، اِسْتِخْفافاً / اِسْتَخَفَّ بِهِ.

**کم گوشت** /k.-gušt/ ← لاغر.

**کم لطف** /k.-lotf/ قَلِيلُ الأَلْطافِ.

**کم لطفی** /k.-l.-i/ قِلَّةُ الأَلْطافِ.

**کم مایگی** /k.-mäyegi/ خِفَّة، خِسَّة.

**کم مایه** /k.-mäye/ الخَسِيس، خَفِيف.

**کم محلی** /k.-mahalli/ قِلَّةُ الأَهَمِّيَّةِ.

**کمند** /kamand/ وَهْق، الأُحْبُول، الأُحْبُولَة.

**کمند کردن** /k.-kardan/ وَهْقاً / وَهَقَ يَهِقُ الدّابَّةَ، إيْهاقاً / أَوْهَقَ الدّابَّةَ.

**کم نظیر** /kam-nazir/ نادِر.

**کم نمک** /k.-namak/ ماسِخ.

**کم نمکی** /k.-n.-i/ ماسِخِيَّة.

**کم نور** /k.-nur/ مُعْتَم، مُظْلَمٌ قَلِيلاً، باهِت، ضَئِيل.

**کم نوری** /k.-n.-i/ ضَآلَةُ الضَّوْءِ.

**کم و بیش** /k.-o-biš/ ← کم و زیاد.

**کموتاتور** /komotätor/ عاكِسُ التَّيّارِ.

**کمورجی** /kemurji/ (شیمـ) الكِيمِيازْجِيا.

**کم وزن** /kam-vazn/ مَهِيل، خَفِيف.

**کم و زیاد** /k.-o-ziyäd/ الزِّيادَةُ والنُّقْصانُ.

**کم و زیاد شدن** /k.-o-z.-šodan/ زادَ و نَقَصَ.

**کم و زیاد کردن** /k.-o.-z.-kardan/ زَيَّدَ و نَقَّصَ.

**کم و کاست** /k.-o-käst/ نُقْصان.

**کمون** /komun/ الاِخْتِفاء، التَّوارِي.

**کمون** /kommun/ الكُومِيُون.

**کمون** /kammun/ (گیا) كَمُّون.

**کمون دشتی** /k.-e-dašti/ (گیا) الكَمُّونُ البَرِّيُّ.

**کمون کوهی** /k.-e-kuhi/ (گیا) كَمُّونُ الجَبَلِ.

**کمونیست** /komonist/ اِشْتِراكِيٌّ مُتَطَرِّفٌ، شُيُوعِيّ.

**کمونیستی** /k.-i/ الشُّيُوعِيّ. «حکومت کمونیستی»: حُكْمٌ شُيُوعِيٌّ.

**کمونیسم** /komonism/ اِشْتِراكِيَّةٌ مُتَطَرِّفَةٌ، شُيُوعِيَّة.

**کمونیسم بین الملل** /k.-e-beyn-ol-melal/ شُيُوعِيَّةٌ دُوَلِيَّةٌ.

**کم هوش** /kam-huš/ ← کندذهن، کودن.

**کم هوشی** /k.-h.-i/ ← کندذهنی، کودنی.

**کمی** /k.-i/ ۱. قِلّ، قِلَّة، نَقْص، نُقْصان، اِنْقاص، تَنْقِيص، مَنْقَصَة، نُدْرَة، قِلَّةُ وُجُودٍ، أَفْن، بَيْضاء، تِباب، جَحَد، حَوْر، خَسْف، تَخَوُّف، ضَآلَة، ضُؤُولَة، عُسُوم، نَزار، إيْجاز، وَخْدَة، هَبْط. ۲. [با یاء وحدت و نکره] قَلِيلاً.

**کمی** /kammi/ كَمِّيّ.
**کمیاب** /kam-yäb/ نادِر، نادِرَة، نَدْر، نَدَرَى، شاذّ، قَلِيْلُ الوُجُودِ، غَيْرُ عادِيّ، عَزِيْز، تُحْفَـة، طَرْف، طُرْفَة، طَرِيْف، طَرِيْفَة، غَرِيْب.
**کمیاب شدن** /k.-y.-šodan/ قُلّاً وقِلّةً / قَلَّ ـِ نَدْراً ونُدُوْراً / نَدَرَ ـُ طَرافَةً / طَرُفَ ـُ الشَّيءُ، عِزّاً وعِزَّةً وَعَزازَةً / عَزَّ ـِ.
**کمیابی** /k.-y.-i/ نُدْرَة، قِلَّةُ وُجود، شِياع، مَحْل، مَجاعَة، قَحْط.
**کمیت** /komeyt/ (جانـ) الكُمَيْت، كُمْتَـة، كَمـاتِـيّ، حِصان، أحْوَى.
**کمیت** /kammiyyat/ كَمِيَّـة، مِقْـدار، قِيْمَـــة، قِسْـط، مِقْياس، قاب.
**کمیته** /komite/ اللَّجْنَة.
**کمیتهٔ اجرائی** /k.-ye-ejrä'i/ اللَّجْنَةُ التَّنْفِيْذِيَّةُ.
**کمیساریا** /komisäriyä/ ← کلانتری.
**کمیسر** /komiser/ قُومِسار، مَسْؤُوْلُ قِسْمِ الشُّرْطَةِ.
**کمیسری** /k.-i/ قِسْمُ الشُّرْطَةِ.
**کمیسیون** /komisiyun/ ۱. لَجْنَة، قُمِسْيُون. ۲. عُمُولَة، دِلالَة، سَمْسَرَة، أُجْرةُ السِّمْسارِ.
**کمیسیون اجرایی** /k.-e-ejräyi/ اللَّجْنَةُ التَّنْفِيْذِيَّةُ.
**کمیسیـون بهـداشـت** /k.-e-behdäšt/ لَجْنَـةُ الشُّـؤُونِ الصِّحِّيَّةِ.
**کمیسیون پارلمانی** /k.-e-pärlemäni/ لَجْنَةٌ بَرْلمانِيَّةٌ.
**کمیسیون تحقیق** /k.-e-tahqiq/ لَجْنَةُ التَّحْقِيْقِ.
**کمیسیونر** /k.-er/ عَمِيْل، عَمُول، وَسِيْط ← دلال.
**کمیسیون تشکیـل دادن** /k.-taškil-dädan/ تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ لَجْنَةً.
**کمیسیون دائمی** /k.-e-dä'emi/ اللَّجْنَةُ الدّائِمَةُ.
**کمیسیون رسیدگی** /k.-e-residegi/ لَجْنَةُ التَّحْقِيْقِ.
**کمیک** /komik/ مُضْحِک، التَّمْثِيْلِيَّةُ المُضْحِكَةُ.
**کمین** /kamin/ ۱. كَمِيْن، مَكْمَن. ۲. ناقِص، حَقِيْر.
**کمینترن** /komintern/ الدّائِرَةُ الشُّيُوعِيَّةُ الدُّوَلِيَّةُ.
**کمینفرم** /kominform/ دائِرَةُ الإسْتِعْلاماتِ الشُّيُوعِيَّة.
**کمین کردن** /kamin-kardan/ كُمُوناً / كَمِنَ ـَ وكَمَنَ ـُ / وتَكَمُّناً / تَكَمَّنَ لَهُ، قُعُوداً ومَقْعَداً / قَعَدَ ـُ لَهُ.
**کمینگاه** /k.-gäh/ كَمِيْن، مَكْمَن، مَجْحَر، جَرِيْئَة، دُجْيَة، ذَرَع، مَرْصَد، مَضْبَأ، عَوْرَة، نامُوس.
**کمینه** /k.-e/ ۱. أقَلّ. ۲. الحَدُّ الأدْنَى ← مینیموم.
**کنار** /kenär/ طَرْف، طَرَف، حَدّ، حاشِيَة، جانِب، جَنْب، بِجَنْبِ، بِجانِـبِ، عَلَى حِدَةٍ، جانِح، جِتـار، حِجْر، حَرْف، حِشاش، حِضْـرَة، حِضْن، مُحْتَضَن، حـافَّة، الحَـوْل مِنَ الشَّيءِ، خُصْـب، خاصِـرَة، الخُصْم، دَسْـم، دَفّ، رانِف، زَوِيْل، شِذّان، شَـراء، شُزْن، شُفْر، شَفِيْر، شَفـا، صَفْحَة، صُقْع، صَيْـر، صِبْن، صِغْن، ضِلْعَـة، الضِّيْف، طَبَّـة، طَرّ، طَرْف، طُرَّة، طَفّ، عَنَد، غُـراب، فُقْر، فَوْد، كُفَّة، كِفاف، كَنار، كِيْنار.
**کنار** /konär/ (گیا) سِذْر، الكُنار، خَبِز، غَشْو، كَيْنَة.
**کنار آمدن** /kenär-ämadan/ تَمَشِّياً / تَمَشَّى مَـعَ كَذا، مُماشاةً / ماشاهُ، مُجاراةً / جارَى، مُسايَرَةً / سايَرَهُ.
**کنار آمدنی** /k.-ä.-i/ سَهْلُ المِراسِ.
**کنار افتادن** /k.-oftädan/ اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ.
**کنار افتاده** /k.-oftäde/ وَحِيْد، مُنْفَرِد بِنَفْسِهِ.
**کنار دریا** /k.-daryä/ ساحِلُ البَحْرِ، ضِفَّة، شاطِئ، شَطْء، شَطّ، سِيْف، ضَفِيْر، مُهْرَقان.
**کنار دشتی** /konär-e-dašti/ (گیا) الضّالّ.
**کنار رفتن** /kenar-raftan/ اِسْتِجْناباً / اِسْتَجْنَبَ، تَزَحْزُحاً / تَزَحْزَحَ عَنْ مَكانِهِ، تَزَلْحُفاً / تَزَلْحَفَ.
**کنار زدن** /k.-zadan/ نَفْياً / نَفَى يَنْفِـي هُ، نَفْواً / نَفا يَنْفُوهُ، إبْعاداً / أَبْعَدَ، تَنْحِيَةً / نَحَّى، جَمْراً / جَمَرَ ـَ الشَّيءَ، حَوْفاً / حافَ ـُ هـ، سَخْلاً / سَخَلَ هـ، تَنْكِيْباً / نَكَّبَ الشَّيءَ، وَذْراً / وَذَرَ يَذِرُ الشَّيءَ، تَوْذِيْراً / وَذَّرَ الشَّيءَ.
**کنار کشیدن** /k.-kešidan/ اِعْتِزالاً / اِعْتَزَلَ، اِسْتِرجاعاً / اِسْتَرْجَـعَ، تَنَحِّيَةً / تَنَحَّى، سَحْبـاً / سَحَبَ ـَ نَفْسَهُ، اِنْسِحاباً / اِنْسَحَبَ، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ عَـنْ، اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ، إحْجاماً / أحْجَمَ، تَأَزُّحا / تَأَزَّحَ عَنِ الأمْرِ، تَحَرُّجاً / تَحَرَّجَ مِنْـهُ، تَحَرُّداً / تَحَرَّدَ فُلانٌ، قَـوْعاً / قاعَ ـُ، مَيْطاً ومَيَطاناً / ماطَ يَمِيْطُ، إمـاطَةً / أماطَ عَن كَـذا، نَفْضاً / نَفَضَ ـُ يَـدَهُ مِنَ الأمْرِ، نَكْصاً ونُكُـوصاً ومَنْكَصاً / نَكَصَ ـِ عَنِ الأمْرِ.
**کنار کوهی** /konär-e-kuhi/ (گیا) الأشْكَل.
**کنارک یک گل** /k.-äk-yek-gol/ (گیا) حَشِيْشَةُ الشَّطِّ.
**کنار گـذاشتن** /kenär-gozäštan/ ۱. نَحْياً / نَحَى ـَ

الشَّيء، تَنْحِيَةً / نَحّى، عَزْلاً / عَزَلَ ـِ هُ عن كَذا، تَعْزِيْلاً / عَزَّلَ الشَّيءَ عَنْ غَيْرِهِ، إبْعاداً / اَبْعَدَ، اِسْتِبْعاداً / اِسْتَبْعَدَ، جَنْباً / جَنَبَ ـُ هُ، تَجْنِيْباً / جَنَّبَ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ عَن، تَحْيِيْداً / حَيَّدَ، إزاحَةً / أزاحَ، إزالَةً / أزالَ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هُ، إفْراداً / أفْرَدَ، فَرْزاً / فَرَزَ ـِ الشَّيءَ مِن غَيْرِهِ، إفْرازاً / أفْرَزَ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ هُ عَلَى جَنْبٍ. ۲. إدِّخاراً / اِدَّخَرَ، تَوْفِيْراً / وَفَّرَ، تَحْوِيْشاً / حَوَّشَ، تَصْمِيْداً / صَمَّدَ.

**کنار گذاشته** /k.-gozäšte/ مَحْفُوظ، مَخْجُور.

**کنار گرفتن** /k.-gereftan/ ← کناره گرفتن.

**کناره** /k.-e/ ۱ ← کنار. ۲. [قالی] مَشايَة، نَخٌ.

**کناره گـرفتن** /k.-gereftan/ اِعْتِزالاً / اِعْتَزَلَ، تَعَـزُّلاً / تَعَزَّلَ هـُ و عَنْـهُ، إجْناباً / اَجْنَبَ عن، فُرُوداً / فَرَدَ ـِ عَنْ صَحْبِهِ، تَفْـرِيْداً فَرَّدَ، جَيْضاً / جاضَ ـِ عَنْـهُ، تَحاوُزاً / تَحاوَزَ الفَرِيْقانِ، حُيُوصاً و حَيَصاناً / حاصَ ـِ عَنْهُ، مُحايَدَةً و حِياداً / حايَدَهـ خُلُوصـاً و خَلاصاً / خَلَصَ ـُ مِنْهُم، مُخاوَزَةً / خاوَذَ عَنْـهُ، اِنْزِواءً / اِنْزَوَى، اِعْتِنازاً / اِعْتَنَزَ، اِسْتِعْنازاً / اِسْتَعْنَزَ عنه، فَيْصاً / فاصَ ـِ مِنْـهُ، اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ، تَقَتُّراً / تَقَتَّرَ عَنْهُ.

**کناره گیر** /k.-gir/ عاكِـف، مُعْتَكِفٌ عَنِ النّـاسِ، مُنْفَرِد، وَحِيْد.

**کناره گیری** /k.-g.-i/ عُزْلَة، اِعْتِـزال، التَّنَحّي، اِجْتِناب، تَجَنُّـب، مُجانَبَـة، إعْراض، إحْجـام، سَحْب، اِنْسِحـاب، اِسْتِرداد، اِرْتِداد، مُقاطَعَة، مُبايَنَـة، تَرْك، اِسْتِقالَة، نَبْذ، تَوَحُّد.

**کناره گیـری کردن** /k.-g.-kardan/ اِعْتِزالاً / اَعْتَزَلَ الشَّيءَ، اِسْتِعْفاءً / اِسْتَعْفَى، إحْجاماً / أحْجَمَ، تَخاذُلاً / تَخاذَلَ، سَحْباً / سَحَبَ ـَ نَفْسَـهُ، اِنْسِحاباً / اِنْسَحَبَ، اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ، تَعَكُّفاً / تَعَكَّفَ، اِعْتِكافاً / اِعْتَكَفَ عَنِ النّاسِ، عَنْزاً / عَنَزَ ـُ عَنْهُ، فُرُوْداً / فَرَدَ ـُ عَنِ الشَّيءِ، تَفْرِيْداً / فَرَّدَ، قَبْعاً و قُبُوعاً / قَبَعَ ـَ عَن أصْحابِهِ، مُقاطَعَةً / قاطَعَ، إقْطاعاً / أقْطَعَ عَنْهُ، نُدُوّاً / نَدا ـُ عَنْهُ، نَكَلاً / نَكِلَ ـَ و نُكُولاً / نَكَلَ ـُ عَـن كذا أو مِن كذا، نَكْصاً و نُكُوصاً و مَنْكَصاً / نَكَصَ ـِ.

**کناری** /k.-i/ الجانِبِيّ.

**کناس** /kannäs/ نازِحُ المَجارِيْرِ، صَرْباتِيّ، كَنّاس.

**کناسی** /k.-i/ كَنْس، كِناسَة.

**کناشیر** /kanäšir/ (گیا) الكَماشِيْر.

**کنام** /konäm/ العَرِيْن، العَرِيْنَة، عِـرِّيْس، عِرِّيْسَة، أجَمَة، مَغارَة، نامُوسَة، وِجار، تَوْلَج.

**کنایه** /kenäye/ الكِنايَة، تَلْمِيْح.

**کنایه‌آمیز** /k.-ämiz/ سُخْرِيّ، تَهَكُّمِيّ، جارِح.

**کنایهٔ بعید** /k.-ye-ba'id/ كِنايَةٌ بَعِيْدَةٌ.

**کنایه زدن** /k.-zadan/ تَعْرِيْض، تَهَكُّم.

**کنایه زن** /k.-zan/ ساخِر، مُتَهَكِّم.

**کنایهٔ قریب** /k.-ye-qarib/ كِنايَةٌ قَرِيْبَةٌ.

**کنایه گو** /k.-gu/ مُتَهَكِّم، المُسْتَهْزِي.

**کنب** /kanab/ (گیا) أبَق، البَنْج.

**کنبزه** /konboze/ عَجُور، فَقُّوس.

**کنت** /kont/ الكُونْت.

**کنتاک** /kontäk/ اِتِّصال، مُجاوَرَة، تَماسّ.

**کنتال** /kentäl/ كِنْتال [ ۱۰۰ كغ].

**کنترات** /kontorät/ عَقْدُ عَمَلٍ.

**کنترات بستن** /k.-bastan/ التَّلْزِيْم.

**کنترات چی** /k.-ci/ مُراقِب، مُتَعَهِّد.

**کنترات کردن** /k.-kardan/ ← کنترات بستن.

**کنتراتی** /k.-i/ قَطَب، مَقْطُوع.

**کنتراست** /konträste/ تَضادّ، تَناقُض، مُفارَقَة.

**کنترالتو** /konträlto/ (مسـ) ۱. رَنّان [أوْطَأُ صَـوْتٍ نَسَوِيّ فِي الغِناءِ]. ۲. مُرِنَّة [صاحِبَةُ أوْطَأُ صَوْتٍ نَسَوِيّ في الغِناءِ].

**کنترباس** /kontrbäs/ (مسـ) الكَمانُ الأجْهَرُ.

**کنترپوان** /kontrpuän/ ۱. الطِّباق. ۲. (مسـ) فَـنُّ مَزْجِ الألْحانِ.

**کنترل** /kontorol/ تَفْتِيْـش، فَحْص، الـرِّقابَـة، مُراقَبَـة، تَأكُّد، إدارَة.

**کنترلر** /kontorolor/ فاحِص، مُفَتِّش، مُراقِبُ النَّفَقاتِ.

**کنترل کردن** /kontorol-kardan/ رُقُوباً و رَقابَـةً و رِقْباناً و رَقْبَةً / رَقَبَ ـُ، مُراقَبَةً / راقَبَ، ضَبْطاً و ضَباطَةً / ضَبَطَ ـِ هُ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّق.

**کنتس** /kontes/ كُونْتِس، قُومَسَة.

**کنتور** /kontor/ العَدّاد.

**کنتور آب** /k.-e-äb/ العَدّادُ المائيُّ.

**کنتور برق** /k.-e-barq/ عَدّادُ كَهْرَباء.

**کنتینو** /kontinu/ (فز) ۱. مُتَّصِل. ۲. تَيّارٌ مُطَّرِدٌ.
**کنج** /konj/ رُكْن، زَاوِيَة، ظِفْر، قُرْنَة، ناصِيَة.
**کنجاره** /konjäre/ كُسْب، كُسْبَة، ثُفْلُ الزَّيْوتِ، طِحِينَة.
**کنج خلوت** /konj-e-xalvat/ إنْفِراد، عُزْلَة.
**کنجد** /kojed/ (گیا) السِّمْسِم.
**کنج‌دار** /konj-där/ المُقَرَّن.
**کنجدک** /konjedak/ الصَّمَران، البَرَش، البُرْشَة، أَنْزَرُوت.
**کنجدی** /konjedi/ سِمْسِمِيُّ الشَّكْلِ.
**کنجدیان** /k.-yän/ (گیا) السِّمْسِمِيّات.
**کنجکاو** /konjkäv/ باحِث، مُتَفَحِّص، مُنَقِّب، ثاقِب، البُراشِم، البُراشِن، حادُّ أو حَدِيدُ البَصَرِ، حَوِيل، الحَيْل، سَؤُول، سَأَال، الشُّفَن و الشُّفْنَة، شَوّاف، الشّاهِي، صَقِيرَة، لَحّاظ، النَّظّار، نَظُور.
**کنجکاو شدن** /k.-šodan/ تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ ← کنجاوی کردن.
**کجکاوی** /k.-i/ تَبَحُّرٌ في العِلْمِ، تَعَمُّق، جَسّ، تَجَسُّس، حَوْل، حَوْلَة، سَبْر.
**کنجکاوی کردن** /k.-i-kardan/ إسْتِكْشافاً / إسْتَكْشَفَ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ، تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ و إفْتِحاصاً / إفْتَحَصَ عَنْهُ، فَتْشاً / فَتَشَ ـِ و تَفْتِيشاً / فَتَّش عَنْهُ، تَقَصّياً / تَقَصّى، إسْتِقْصاءً / إسْتَقْصى الأمْرَ، تَبَحُّراً / تَبَحَّرَ، تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ الأمْرَ، بَحْثاً / بَحَثَ ـَ و تَبَحُّثاً / تَبَحَّثَ و إبْتِحاثاً / إبْتَحَثَ و إسْتِبْحاثاً / إسْتَبْحَثَ عَنْهُ.
**کنجیده** /konjide/ (گیا) ← کنجدک.
**کند** /kond/ بَطِيء، مُتَباطِئ، مُتَخَلِّف، مُتَأَخِّر، أَفِد، بارِد، الثَّبِط، ثَقِيل، ثالِم، دَهَق، طَنْبَل، الكَلِيل، كَهام، أَلَف، لَكَأة، أَلْوَث، لَهِيد، مُلابِس، مُتَمَهِّل، نَجِيث، وَقِيذ.
**کندانساتور** /kodänsätor/ حاشِدَةُ المِرْكَم.
**کندانسور** /kondänsor/ المُكَثِّف ← گردآور.
**کند ذهن** /k.-zehn/ الأَبْلَد ← کودن.
**کند ذهنی** /k.-z.-i/ ← کودنی.
**کندر** /kondor/ لُبان ذَكَر، كُنْدُر، لُبْنَى، أَبْزازُ العَذْراءِ.
**کندر رومی** /k.-e-rumi/ مُصْطَكا، مُصْطَكَى.
**کندر کوهی** /k.-e-kuhi/ اللُّبان.
**کندر نشا** /k.-e-nešä/ عَسَلُ اللُّبْنَى، شَجَرُ المَيْعَةِ.

**کند رو** /kon-row/ بَطِيءُ السَّيْرِ، الدَّبّاب.
**کندروس** /kandarus/ (گیا) شَعِيرُ الرُّومِيِّ.
**کند روی کردن** /kond-ravi-kardan/ تَبَطُّؤاً / تَبَطَّأَ و تَباطُؤاً / تَباطَأَ و تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ في سَيْرِهِ، حُذُوماً و حَذَماناً / حَذَمَ ـِ لُجُوناً و لِجاناً / لَجَنَ ـُ لَعْثاً / لَعِثَ ـَ.
**کندر هندی** /kondor-e-hendi/ شَجَرَةُ اللُّبان.
**کندریوم** /kondriyom/ تحبُّباتُ الهَيُولَى [مَجْمُوعُ جُسَيْماتٍ حَيَّةٍ في الخَلايا].
**کند زبان** /kond-zabän/ أَلْكَن، ثَقِيلُ اللِّسانِ، لَجْلاج، الرُّتّى، لَفْلاف، لَفْلَف.
**کند زبان شدن** /k.-z.-šodan/ رَتَتاً و رُتَّةً / رَتَّ ـَ لَثَغاً / لَثِغَ ـَ و تَلاثُغاً / تَلاثَغَ و تَلَجْلُجاً / تَلَجْلَجَ، لَجْلَجَةً / لَجْلَجَ، لَفْلَفَةً / لَفْلَفَ.
**کند زبانی** /k.-z.-i/ لُكْنَة، رُتَّة، لَثَغ، لُثْغَة، لَجْلَجَة، تَلَجْلُج، لَثْلَغَة.
**کند ساز** /k.-säz/ (فز) المُرَسِّل [مادَّةٌ تُسْتَعْمَلُ لِتَبْطِيءِ النِّيُوتْرُونَاتِ في مُفاعِلٍ نَوَوِيٍّ].
**کندش** /kondoš/ (گیا) الخُرْبُوق، الكُنْدُس.
**کند شدن** /kond-šodan/ ۱. بُطْأً و بِطاءً و بُطُوءاً / بَطُؤَ ـُ و إبْطاءً / أَبْطَأَ، تَبَطُّؤاً / تَبَطَّأَ، تباطُؤاً / تَباطَأَ، يَتْماً / يَتِمَ يَيْتَمُ، مَهْلاً و مُهْلَةً / مَهَلَ ـَ و تَمَهُّلاً / تَمَهَّلَ في العَمَلِ، ثَبَطاً / ثَبِطَ ـَ كَسَلاً / كَسِلَ ـَ و تَكاسُلاً / تَكاسَلَ، تَثاقُلاً / تَثاقَلَ، كَهامَةً و كُهُوماً / كَهُمَ ـُ و كَهِمَ ـَ الرَّجُلُ. ۲. كَلّاً و كِلَّةً و كُلُولاً و كَلالَةً و كُلُولَةً / كَلَّ ـِ، تَكْلِيلاً / كَلَّلَ السَّيْفُ، إنْكِلالاً / إنْكَلَّ السَّيْفُ، تَفَلُّلاً / تَفَلَّلَ، إنْفِلالاً / إنْفَلَّ، إفْتِلالاً / إفْتَلَّ السَّيْفُ، تَثَلُّماً / تَثَلَّمَ.
**کند کردن** /k.-kardan/ ۱. تَأْخِيراً / أَخَّرَهُ، جَعَلَهُ يُبْطِيءُ، إراثَةً / أَراثَ هـ. ۲. فَلّاً / فَلَّ ـُ و تَفْلِيلاً / فَلَّلَ السَّيْفَ، ثَلْماً / ثَلَمَ ـِ و تَثْلِيماً / ثَلَّمَ.
**کند فهم** /k.-fahm/ ← کودن.
**کند فهمی** /k.-f.-i/ ← کودنی.
**کند کار** /k.-kär/ الماهِل، بَطِيءُ العَمَلِ، هَيِّن، أَزْوَد، اللُّثْلُثُ مِنَ الرِّجالِ، الهَوْنَة، الهُوْنَة [نث].
**کند گوش** /k.-guš/ ثَقِيلُ السَّمْعِ.
**کندل** /kandal/ (گیا) شَجَرُ الأُشَق.
**کندن** /kandan/ ۱. إسْتِئْصالاً / إسْتَأْصَلَ الشَّيءَ، نَزْعاً /

نَزَعَ ـِـ الشَّيءَ مِن مَكـانِهِ، نَزَّع تَنْزِيْعـاً الشَّيءَ من مَكـانِهِ، تَنَزُّعاً / تَنَزَّعَ الشَّيءَ، اِنْتِزاعاً / اِنْتَزَعَ الشَّيءَ، قَلْعاً / قَلَعَ ـَ الشَّيءَ، تَقْلِيْعاً / قَلَّعَ هـ اِقْتِلاعاً / اِقْتَلَعَ الشَّيءَ، بَزّاً / بَزَّ ـُ الشَّيءَ، ابْتِضـاضاً / ابْتَضَّ الشَّيءَ، جَثّاً / جَثَّ ـُ هـ اِجْتِثاثاً / اِجْتَثَّ الشَّجَرَ، تَجْذِيْذاً / جَذَّذَ الشَّيءَ، تَجْذِيْراً / جَذَّرَ الشَّيءَ، جَذْراً / جَذَرَ ـُ هـ اِجْذاراً / أَجْذَرَ، مُجاحَفَةً / جاحَفَ الشَّـيءَ، اِجْعافاً / أَجْعَفَ و اِجْتِعافاً / اِجْتَعَفَ الشَّجَرَةَ، اِجْعاماً / أَجْعَمَ، اِجْتِفاءً / اِجْتَفَأَ الشَّيءَ، اِجْتِفاءً / اِجْتَفَى الشَّيءَ، اِجْتِلافاً / اِجْتَلَفَ، تَجْوِيْخاً / جَوَّخَ هـ اِحْتِساساً / اِحْتَسَّ هـ اِحْتِفاناً / اِحْتَفَنَ الشَّجَرَةَ، اِخْفاءً / أَخْفَى الشَّيءَ، حَلأً / حَلَأَ ـَ الجِلْدَ، اِحْتِناكاً / اِحْتَنَكَ الشَّيءَ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ الشَّـيءَ، اِخْتِلاعاً / اِخْتَلَعَ هـ . تَخَلُّجاً / تَخَلَّجَ الشَّيءَ، دَفّاً / دَفَّ ـُ هـ اِزْعاجاً / أَزْعَجَ هـ اِزْعالاً / أَزْعَلَ هـ عَن مَكانِهِ، اِزالَةً / أَزالَ، تَشْفِيْراً / شَفَّرَ، اِصْطِلاماً / اِصْطَلَمَ الشَّيءَ، عَفْصاً / عَفَصَ ـِ هـ قَشْطاً / قَشَطَ ـِ عَنْهُ كذا، قَضّاً / قَضَّ ـُ الوَتَدَ، اِقْتِياضاً / اِقْتاضَ الشَّـيءَ، كَدّاً / كَدَّ ـُ الشَّـيءَ، اِكْتِداداً / اِكْتَدَّ الشَّيءَ، لَيْصاً / لاصَ ـِ الشَّيءَ، مَتْخاً / مَتَخَ ـُ الشَّيءَ، مَخْطاً / مَخَطَ ـُ الشَّيءَ، تَمْخِيْطاً / مَخَّطَ الشَّيءَ، اِمْتِلاخاً / اِمْتَلَخَ الشَّيءَ، اِمْتِلازاً / اِمْتَلَزَ الشَّيءَ، اِمْتِلاساً / اِمْتَلَسَ الشَّيءَ، مَلْساً / مَلَسَ ـُ اِنْتِتاحاً / اِنْتَتَحَ الشَّيءَ، نَتْساً / نَتَسَ ـُ و اِنْتِشـاصاً / اِنْتَشَصَ الشَّـيءَ، نَشْعاً / نَشَعَ ـَ الشَّيءَ، اِنْتِشاعاً / اِنْتَشَعَ الشَّيءَ، اِنْشالاً / أَنْشَلَ الشَّيءَ، اِنْتِشالاً / اِنْتَشَلَ الشَّيءَ، اِسْتِيْعاباً / اِسْتَوْعَبَ هـ . ۲. نَتْفاً / نَتَفَ ـُ الشَّعْرَ، تَنْتِيْفاً / نَتَّفَ الرِّيْشَ أو الشَّعْـرَ، اِنْتِتافاً / اِنْتَتَفَ، اِتـاكَةً / أَتاكَ الشَّعْرَ، اِسْحـاتاً / أَسْحَتَ الشَّعْرَ، تَمْرِيْطاً / مَرَّطَ و مَعْطاً / مَعَطَ ـَ الشَّعْرَ و الـرِّيْشَ، مَغْداً / مَغَدَ ـَ شَعْرَهُ، نَتْشاً / نَتَشَ ـُ الشَّعْرَ، نَمْصاً / نَمَصَ ـُ تَنْمِيْصاً / نَمَّصَ الشَّعْرَ. ۳. حَفْراً / حَفَرَ ـِ الأَرْضَ، تَحْفِيْراً / حَفَّرَ، نَقْراً / نَقَرَ ـُ الحَجَرَ، تَنْقِيْراً / نَقَّرَ، بَأْراً / بَأَرَ ـَ البِئْرَ، بَحْثاً / بَحَثَ ـَ في الأَرْضِ، تَبْعِيْجاً / بَعَّجَ الأَرْضَ آباراً، بَعْقاً / بَعَقَ ـُ البِئْرَ، بَيْتاً / باتَ ـِ المَكانَ، بَوْثاً / باثَ ـُ المَكانَ، اِخْتِفاءً / اِخْتَفَى البِئْرَ، اِزْكاءً / أَزْكَى الأَرْضَ، غَوْطاً / غاطَ ـُ الحُفْرَةَ، فَأْراً / فَأَرَ ـَ التُّرابَ، فَقْراً / فَقَرَ ـُ الأَرْضَ، كَرْواً / كَرَايَكْرُو، كَرْياً / كَرَى يَكْرِي، كَوْراً / كارَ ـُ الأَرْضَ، نَبْثاً / نَبَثَ ـُ نَبْشاً / نَبَشَ ـُ نَكْشاً / نَكَشَ ـُ الأَرْضَ، تَهْوِيْكاً / هَوَّكَ.

**کندو** /kandu/ خَلِيَّةُ النَّحْلِ، قَفِيْـر، مَعْسَلَـة، عَسّالَـة، مَشـار، مِشْوار، مَبـاءَة، مُتَبَوَّأ، خَشْـرَم، خَشـاء، دِباسَـة، دَخْلَة، الصُّفَن، غَمِيْرَة، كُوْر.

**کنـد و نجیـر کـردن** /kond-o-zanjir-kardan/ صَفْـداً و صُفُوداً / صَفَدَ ـِ تَصْفِيْداً / صَفَّدَ، إصْفاداً / أَصْفَدَ، تَقْيِيْداً / قَيَّدَهُ، إيْثاقاً / أَوْثَقَهُ بالحَدِيْدِ.

**کندوساب** /kandosāb/ التُّحاتُ الطَّبِيْعِيُّ.

**کند و کاو** /kand-o-kāv/ ← کاوش.

**کنده** /kande/ ۱. مَنْزُوع، مَفْصُول. ۲. مَحْفُور، ثَقْب، نَقْر، نَحِيْت، مَنْحُوت، نَبِيْش، مَنْبُوش. ۳. خَنْدَق، نَأْي، نُؤَى. ۴. نَتِيْف.

**کنده** /konde/ ۱. جِذْمَةُ الشَّجَرَة، جِذْل، جُذْمُورُ الشَّجَرَة. ۲. الوَضَم، خَشَبَةُ الجَزّارِ. ۳. القِمَطْر، مِقْطَرَة.

**کندۀ زانو** /k.-ye-zānu/ صابُونَةُ الرِّجْلِ، داغِصَة.

**کنده شدن** /kande-šodan/ ۱. اِنْتِزاعاً / اِنْتَزَعَ الشَّيءُ، اِقْتِلاعاً / اِقْتَلَعَ، اِنْقِلاعاً / اِنْقَلَعَ الشَّيءُ، اِنْخِلاعاً / اِنْخَلَعَ الشَّيءُ، اِنْسِـلاخاً / اِنْسَلَخَ الجِلْـدُ، اِنْجِذاراً / اِنْجَذَرَ الشَّيءُ، اِنْقِعاراً / اِنْقَعَر. ۲. تَناتُفاً / تَناتَفَ، اِنْتِتافاً / اِنْتَتَفَ الشَّعْرُ و نَحْوُه.

**کنـده کـار** /k.-kār/ حَفّـار، النَّقّـار، حَكّـاك، قَطّـاط، النَّقّاش، النَّقّاف.

**کنده کاری** /k.-k.-i/ النَّقْشُ و الحَفْرُ و الرَّسْـمُ فَوْقَ الحَجَرِ أو الخَشَبِ أو المَعادِنِ، النِّقارَة، نَقْر، نَحْت، نِقاشَة.

**کنده کاری کردن** /k.-k.-i-kardan/ نَقْراً / نَقَرَ ـُ الحَجَرَ أو الخَشَبَ، حَفْراً / حَفَرَ ـِ نَقْشاً / نَقَشَ ـُ فَصَّ الخاتَمِ.

**کندی** /kondi/ بُطْءٌ، بِطاء، تَباطُؤ، مَهْـل، مَهَل، التَّأَنّي، تَوانٍ، تَمَهُّل، الأَلْو، كِلَّة، لُوْثَة، مَهَه، يَتَم.

**کندی کردن** /k.-kardan/ بُطْأً و بِطـاءً و بُطُوءاً / بَطُؤَ ـُ اِبْطاءً / أَبْطَأَ، تَباطُؤاً / تَباطَأَ، تَوانِياً / تَوانَى، مَهْلاً و مُهْلَةً / مَهَلَ ـَ تَمَهُّلاً / تَمَهَّلَ، أَفْداً / أَفِدَ ـَ اِتِّئاداً / اِتَّأَدَ فيالأمْرِ، تَرَبُّثاً / تَرَبَّثَ، تَراخِياً / تَراخَى، تَرَسُّلاً / تَرَسَّلَ فيالأمْرِ، تَزَحُّناً / تَزَحَّنَ الرَّجلُ، اِلْتِثاءً / اِلْتَأَى، اِلْتِياثاً / اِلْتاثَ فيالعَمَـلِ، لَوْثاً / لَوِثَ ـَ فـيالأمْرِ، تَوَؤُّداً / تَوَأَّدَ فيالأمْرِ.

**کنسرت** /konsert/ تَناغُم، الكُونْشِيْرت.

**کنسرتو** /konserto/ الکُونْشِیْرتُو.
**کنسرتینا** /konsertina/ الکُونْشِیْرتِیْنَة.
**کنسرسیوم** /konsorsiyom/ شِرکَة، اِتِّحادٌ مالِیٌّ.
**کنسرو** /konserv/ أطعِمَةٌ مُعَلَّبَةٌ، المُرَبّی، مَوادُّ غَـذائِیَّةٌ مَحفُوظَةٌ.
**کنسرواتور** /konservätor/ ۱. الواقِـي، الحافِـظ. ۲. المُحافِظ.
**کنسرواتوار** /konservätuär/ (مسـ) ۳. مَعْهَدُ مُوسِیقَی.
**کنسرو سازی** /konserv-sazi/ التَّعْلِیْب.
**کنسرو کردن** /k.-kardan/ حَفِظَ المَأکُولاتِ و غَیْـرَها في عُلَبٍ.
**کنسول** /konsul/ قُنْصُل، کُنصُول.
**کنسولات** /konsulät/ ← کنسولگری.
**کنسولتاسیون** /konsultäsyon/ الاِسْتِشارَةُ الطِّبِّیَّةُ.
**کنسولگری** /konsul-gari/ قُنْصُلِیَّة، قُنْصُلاتُو، قُنْصُلِیٌّ.
**کنسول یار** /k.-yär/ نائِبُ قُنْصُلٍ، وَکِیْلُ قُنْصُلٍ.
**کنسیانس** /konsiyäns/ ضَمِیْر، سَرِیْـرَة، شُعُور، اِحساسٌ بالذّاتِ.
**کنش** /koneš/ الفِعْل.
**کنف** /kanaf/ ۱. الجانِب، طَرَف، ظِـلّ، حِجْر، الجَناح، سِخْن. «او در ~ فلانی است»: هُوَ في ظِلِّ فُلانٍ. ۲. (گیا) کَتّان، قِنَّب.
**کنف بنگالی** /k.-e-bangäli/ (گیا) النَّطَش.
**کنفت** /keneft/ [عم] مُخْجَل، المُخْزَی، مَخْجُول، المَخْزِيّ.
**کنفت کردن** /k.-kardan/ [عم] إخْجالاً / أخْجَلَ، إخْزاءً / أخْزَی، خَزْیاً / خَزَی ـِ هـُ.
**کنفدراسیون** /konfederäsyon/ (نر) ۱. اِتِّحاد، حِلاف. ۲. اِتِّحادُ جَمْعِیّات.
**کنفرانس** /konfaräns/ ۱. مُؤتَمَر. ۲. المُحاضَرَة.
**کنفرانس دادن** /k.-dädan/ إلْقاءٌ / ألْقَی مُحاضَرَةً.
**کنفرانس سران** /k.-e-sarän/ مُؤتَمَرُقِمَّة.
**کنفرانس مطبوعاتی** /k.-e-matbu'äti/ مُؤتَمَرٌ صِحافِيٌّ.
**کنف هندی** /kanaf-e-hendi/ (گیا) القُنَّبُ الهِنْدِيُّ.
**کنکاش** /kan-käš/ مُؤامَرَة، تَواطُؤ.
**کنکاش کردن** /k.-k.-kardan/ ۱. تَخامُراً / تَخامَرَ، تَواطُؤاً / تَواطَأَ، تَمالُؤاً / تَمالَأَ عَلَی، تَهامُساً / تَهامَسُواعَلَیهِ. ۲. ← کاوش کردن.
**کنکور** /konkur/ مُسابَقَة.
**کنکور سرتاسری** /k.-e-sar-tä-sari/ مُسابَقَةٌ عامَّةٌ.
**کنکور عمومی** /k.-e-omumi/ ← کنکور سرتاسری.
**کنکینا** /kankinä/ (گیا) ← گنه گنه.
**کنگر** /kangar/ (گیـا) الأقْنْثـا، الأقْنَنَـة، الأقَنْثـوس، حَرْشَف، شَوْكُ الیَهُودِ.
**کنگرخر** /k.-xar/ (گیا) الأقْسُون، رَأْسُ الشَّیْـخِ، شَوْكُ الحِمارِ، إبْرَةُ الرّاعي، شُکاعَی.
**کنگر فـرنگی** /k.-farangi/ (گیا) الخُرْشُـوف، الأرْضِي شَوْکِي.
**کنگر فرنگی وحشی** /k.-f.-ye-vahši/ (گیا) ← کنگرخر.
**کنگر وحشی** /k.-v./ (گیا) الکُعَیْب.
**کنگره** /kongere/ ۱. الشُّرفَة، زَیْفَـة، قُذْفَة. ۲. المُؤتَمَر، الکُنْجِرِس.
**کنگرهٔ جهانی** /k.-ye-jahäni/ مُؤتَمَرٌ دَوَلِيٌّ.
**کنگره‌دار** /k.-där/ مُسَنَّن، مُحَرَّز ← کنگره‌یی.
**کنگرهٔ سران** /k.-ye-sarän/ مُؤتَمَرُ القِمَّةِ.
**کنگرهٔ علمی** /k.-ye-elmi/ مُؤتَمَرٌ عِلْمِيٌّ.
**کنگره‌های صلح** /k.-hä-ye-solh/ مُؤتَمَراتُ السَّلامِ.
**کنگره‌یی** /k.-yi/ ← کنگره‌دار.
**کنگو** /kongow/ کُنْغُو.
**کننده** /konande/ الفاعِل، عامِل.
**کنوانسیون** /konvänsiyun/ ← قرارداد، عهدنامه.
**کنورتیسـور** /konvertisur/ ۱. الهادِي ۲. مُفَوْلِـذَة [آلَةُ تَحَوُّلِ الصُّلْبِ إلی فُولاذٍ].
**کنون** /konun/ الآن، مُخفَّفُ «اکنون».
**کنونی** /k.-i/ الحالِي، حاضِر، کائِن، واقِع، راهِن.
**کنه** /konh/ الکُنْه، عُمْق، ماهِیَّةُ الشَّيءِ.
**کنه** /kane/ (جانـ) قُـرْد، قُرادَة، قُـراد، حَلَمَة، تَحْلِمَـة، بَنـاتُ دَرْزَة، حَجـن، جُحْنَـة، أخْنَـس، طِلْـح، الطِّلِیْـح، عُلْجُوم، قَتِیْن، لَبُود، الواقِي.
**کنهٔ پرندگان** /k.-ye-parandegän/ (جانـ) الجُحْنَة.
**کنه‌هـا** /k.-hä/ (جانـ) قُـرادِیّات، الجَـرَبِیّات، حَلَمِیّـات، طِلْحِیّات.
**کنیا** /kenyä/ غِنْیا.

**کنیاک** /konyäk/ الکُنیاک، کُونیاک.

**کنیز** /kaniz/ ۱. فَتاة. ۲. أَمَة، جارِیَة، غُلامَة، عَبْدَة، عُبَیْدَة، وَصِیفَة، أسِیفَة، آنَّه، بَغِیّ، تُرنَی، تأطاء، مُذالَة، مِعْزبَة، الغُرَّة، فَرْتَنَی، قَیْنَة، کَثْعاء، کَهْداء.

**کنیزک** /k.-ak/ ← کنیز ۲.

**کنیزی** /k.-i/ الأَمَوِيّ.

**کنیسه** /kanise/ الکَنِیْسَة، الکَنِیس، عُمْر.

**کنیه** /konye/ الکُنْوَة، الکُنْیَة.

**کنیه یافتن** /k.-yäftan/ اِکْتِناء / اِکْتَنَی بکذا.

**کو** /ku/ أَیْنَ ← کجا.

**کوآلا** /koälä/ (جانـ) الکُوال.

**کواترنیون** /kuäternion/ (رضـ) الرُّباعِیَّة [مَجْمُوعَةٌ مِن أربَعَةِ أجْزاءٍ].

**کواتور** /kuätur/ (مسـ) غِناءٌ أو عَزفٌ رُباعِيٌّ.

**کواچ** /kaväc/ (گیا) قِلَّاب.

**کوادرات** /kuädrät/ مُرَبَّعُ البَیاض.

**کوارتت** /kuärtet/ (مسـ) quartet الرُّباعِیَّة [لَحْنٌ مُعَدٌّ لِأَربَعِ آلاتٍ أو لِأَربَعَةِ أصواتٍ].

**کوارتز** /kuärtz/ المَرْو.

**کوارتزیت** /kuärtzit/ الکُوارْتزِیْت.

**کوازار** /kuäzär/ کُوزَر، کُوازار [نُقطَةُ إشعاعٍ خارِجُ المَجَرَّة].

**کواگا** /kuägä/ (جانـ) الکُواغَة.

**کوانتوم** /kuäntom/ (فز) الکَمّ [أصْغَرُ مِقدارٍ مِنَ الطّاقَةِ یُمکِنُ أنْ یُوجَدَ مُستَقِلّاً].

**کوب** /kub/ مُکَعَّب.

**کوبا** /kubä/ کُوبا.

**کوبالت** /kobält/ الکُوبَلْت.

**کوبالتیت** /kobältit/ (شیمـ) الکُوبالْتِیْت، الکُوبالْتِیْن.

**کوبای** /kobäy/ (جانـ) خِنْزِیْرُ غِیْنِیا، الخِنْزِیْرُ الهِنْدِيُّ.

**کوبنده** /kubande/ دَقّاق، قارِع، قَرّاع، طارِق، مُرْهِق، سَحّاقَة، لاتِم.

**کوبه** /kube/ المِهْزَع، مِلْکَد.

**کوبهٔ در** /k.-ye-dar/ مِقْرَعَةُ البابِ.

**کوبیدگی** /kubidegi/ ← کوفتگی.

**کوبیدن** /kubidan/ ۱. دَقّاً / دَقَّ ـُـ هـ، مُداقَّة / داقَّ هـ طَرْقاً / طَرَقَ ـُـ ه، سَحْقاً / سَحَقَ ـَـ هـ، تَساحُقاً / تَساحَقَ القَومُ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِـ ه، جَرْشاً / جَرَشَ ـِـ الحَبَّ والقَمْحَ، جَشّاً / جَشَّ ـُـ هـ، خَبْطاً / خَبَطَ ـِـ و تَخَبُّطاً / تَخَبَّطَ و اِخْتِباطاً / اِخْتَبَطَ و حَزْکاً / حَزَکَ ـِـ هـ دَرْساً و دِراساً / دَرَسَ ـُـ الحِنْطَةَ، دَشّاً / دَشَّ ـُـ الحَبَّ، دَکّاً / دَکَّ ـُـ هـ دَکْماً / دَکَمَ ـُـ فُلاناً، تَدْکِیْماً / دَکَّمَ الشَّيءَ، دَوْساً و دِیاساً / داسَ ـُـ وإداسَةً / أداسَ الزَّرْعَ، رَدْساً / رَدَسَ ـُـ رَدْیاً و رَدَیاناً / رَدَی ـِـ الشَّيءَ، رَضّاً / رَضَّ ـُـ هُ، رَضْرَضَةً / رَضْرَضَ، رَفْتاً / رَفَتَ ـُـ، رَفْساً و رِفاساً / رَفَسَ ـُـ و رَفْشاً / رَفَشَ ـُـ الشَّيءَ، سَحْناً / سَحَنَ ـَـ سَهْجاً / سَهَجَ ـُـ الشَّيءَ، سَهْکاً / سَهَکَ ـَـ الشَّيءَ، طَحْناً / طَحَنَ ـَـ و تَطْحِیْناً / طَحَّنَ البُرَّ، قَرْعاً / قَرَعَ ـَـ البابَ، قَصْعاً / قَصَعَ ـَـ تِ الرَّحَی الحَبَّ، قَضّاً / قَضَّ ـُـ هـ کَرْصاً / کَرَصَ ـِـ الشَّيءَ، کَرْکَرَةً / کَرْکَرَ الحَبَّ، کَسّاً / کَسَّ ـُـ الشَّيءَ، کَسْکَسَةً و کَسْکاساً / کَسْکَسَ الشَّيءَ، لَتّاً / لَتَّ ـُـ هُ، لَطْساً / لَطَسَ ـُـ الشَّيءَ، نَحْزاً / نَحَزَ ـَـ الشَّيءَ، تَنْعِیْماً / نَعَّمَ المَسْحُوقَ، نَقْراً / نَقَرَ ـُـ عَلَیهِ، إیْتاداً / أوْتَدَ الوَتَدَ، وَثْماً / وَثَمَ یَثِمُ الشَّيءَ، وَدْناً / وَدَنَ یَدِنُ هـ وَطْساً / وَطَسَ یَطِسُ الشَّيءَ، وَهْزاً / وَهَزَ یَهِزُ الشَّيءَ، وَهْساً / وَهَسَ یَهِسُ و وَهْصاً / وَهَصَ یَهِصُ الشَّيءَ، هَرْساً / هَرَسَ ـُـ، هَسّاً / هَسَّ ـُـ، هَضْهَضَةً / هَضْهَضَ، هَمْزاً / هَمَزَ ـِـ هـ هَوْساً / هاسَ ـُـ. ۲. هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُـ البِناءَ، هَدْماً / هَدَمَ ـِـ و تَهْدِیْماً / هَدَّمَ البِناءَ. ۳. فَرْماً / فَرَمَ ـُـ اللَّحْمَ، وَثْأً / وَثَأْتَ اللَّحْمَ.

**کوبیده** /kubide/ ۱. مَسْحُوق، مَنْسَحِق، سَحِیْق، مَطْحُون، مُنْدَق، مَدْقُوق، دُقاق، دُقَّة، دِق، دَکّاء، دَکِیک، دَرُور، طَرِیْق، مَطْرُوق، ناعِم، رَضِیْض، مَرْضُوض، مُرْهَق، قَتِیْت، کُبَّة، کُدامَة، مَهْرُوس، هَسِیْس، هَصِیْص، ۲. الکُفْتَة.

**کوبیست** /kubist/ التَّکْعِیْبِيّ.

**کوبیسم** /kubism/ التَّکْعِیْبِیَّة.

**کوپ** /kup/ المَقْطُوع.

**کوپال** /kopäl/ الکُوبال، صَمْغٌ زاتَنْجِيٌّ قاسٍ.

**کوپال** /kupäl/ ۱. العَمُود، مِیْجار، صَوْلَجان، زُقْلِیَّة. ۲. الکَتِف والرَّقَبَة و الذِّراعانِ.

**کوپرامونیوم** /kuprämoniyom/ (شیمـ) نُحاسِیْکٌ نُشادُرِيٌّ.

**کوپن** /kopon/ کُوبُون، بِطاقَةُ التَّموِينِ، وَرَقَةُ قَسائِم، قَسِيمَة.

**کوپول** /kupul/ (گیا) قِمْع، كُوَيْس.

**کوپولیفر** /kupulifer/ (گیا) بَلُّوطِيّات.

**کوپه** /kupe/ حُجْرَةُ أَوْغُرْفَةُ قِطار، مَقْصُورَةُ القِطارِ.

**کوتانژانت** /kotänžänt/ ← کتانژانت.

**کوتاه** /kutah/ قَصِيْر، مَقْصُور، مُقْصَر، خُلاصَة، مُخْتَصَر، وَجْز، وَجِيْز، واجِز، مُوجَز، أَبْتَر، مَبْتُور، البُحْتُر، البُحْتُرِيّ، التِّنْبال، التِّنْبالَة، الحَوْزَل، الحَوْزَلَة، إِرْزَبّ، الأَزْعَب، زَعِيب، زابِل، زُعْبُوت، عاجِز، عَكِط، عَكِيْظ، عاكِل، القُصْقُص، القُصْقُصَة، مُقْتَضَب، مُتَكَأْكِئ، لِكَع، نَزْوَة، تَرِيّ، نِكْس.

**کوتاه آمدن** /k.-ämadan/ تَقْتِيْراً / قَتَّر، أَلْواً و أُلُوّاً وأُلِيّاً / أَلا ـُ و تَأْلِيَةً / أَلّى و اِئْتِلاءً / اِئْتَلَى في الأَمْرِ، قُصُوراً / قَصَرَ ـُ و تَقْصِيْراً / قَصَّرَ.

**کوتاه شدن** /k.-šodan/ قِصَراً / قَصُرَ ـُ، تَقْصِيْراً / قَصَّرَ، وَجازَةً / وَجُزَ يَوْجُزُ، إِيْجازاً / أَوْجَزَ، اِخْتِزالاً / اِخْتَزَلَ، أَزْياً وأُزِيّاً / أَزَى ـِ الثَّوبُ، اِخْتِصاراً / اِخْتَصَر، تَقَلُّصاً / تَقَلَّصَ.

**کوتاه قد** /k.-qad/ قَصِيْرُ القامَةِ، قُصار، قُصارَة [نث]، القَزِم، بَلأز، التِّنْبَل، التِّنْبُول، جُبّاع، جَدِير، جَدَمَة، جَشُوب [نث]، جَبْتَر، حُذُنَّة، حُزُمَّة، الحَسِيك، حِلَز، حَنْبَر، حَنْدَل، حِنْصَأ، حِنْطِيء، حُنْكُل، حَوْكَل، خِبِقَّة، خَوْتَعَة، دُحْدُح، دِغْرِم، دِفْرازَة، الدِّنَّب، الدِّنَّبَة، زَوْبَعَة، مِرْدَع، زُغْبُب، الزُّغْنُفَة و الزِّغْنِفَة، زَمِير، زَمَكَّة، زَناء، زَوْبَع، زَوَن، عَشِيْب، عَضاد، قِبْز، مُتَقارِف، مُتَقَطِّع، قُنْصُل، الكَعْت، كُمْتُر، كُماتِر، كَوْكاة، كَهْمَس، لُكْلُك، نُغاش، نُغاشِيّ، نَكُوع [نث]، وَزَى.

**کوتاه کردن** /k.-kardan/ ۱. قَصْراً / قَصَرَ ـُ الشَّيءَ، إِقْصاراً / أَقْصَرَ، تَقْصِيْراً / قَصَّرهـ تَلْخِيْصاً / لَخَّصَ الكَلامَ، اِخْتِصاراً / اِخْتَصَرَ الكَلامَ أو الشَّيءَ و في الشَّيءِ، وَجْزاً / وَجَزَ يَجِزُ و إِيْجازاً / أَوْجَزَ الكَلامَ أوفِيْهِ، اِسْتِيْجازاً / اِسْتَوْجَزَ، تَصْغِيْراً / صَغَّرَ، قَرْطَمَةً / قَرْطَمَ، اِقْتِضاباً / اِقْتَضَبَ، وَدْناً / وَدَن يَدِنُ الشَّيءَ، أَوْدَنَ / إِيْداناً و تَوْدِيْناً / وَدَّنَ الشَّيءَ، إِيْقاصاً / أَوْقَصَ هـ. ۲. تَهْذِيْباً / هَذَّبَ الشَّجَرَ، تَشْذِيْباً / شَذَّبَ.

**کوتاه مدت** /k.-moddat/ قَصِيْرُ الأَجَلِ، أَجَلٌ قَصِيْرٌ.

**کوتاه نظر** /k.-nazar/ ۱. قَصِيْرُ النَّظَرِ. ۲. البَخِيْل.

**کوتاهی** /k.-i/ ۱. قَصْر، قَصَر، قِصَر، قُصُور، تَقْصِيْر، إِغْفال، تَغافُل، تَرْک، إِهْمال، عَجْز، أَلْو، وَتِيْرَة. ۲. إِيْجاز، تَلْخِيص. ۳. [قد] القَزَم.

**کوتاهی کردن** /k.-kardan/ قُصُوراً / قَصَرَ ـُ إِقْصاراً / أَقْصَرَ، تَقاصُراً / تَقاصَرَ عَنِ الأَمْرِ، تَقْصِيْراً / قَصَّرَ، تَهامُلاً / تَهامَلَ، إِهْمالاً / أَهْمَلَ، تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ، أَلْواً و أُلُوّاً و أُلِيّاً / أَلا ـُ في الأَمْرِ، تَأْلِيَةً / أَلّى، اِئْتِلاءً / اِئْتَلَى، خَبالاً / خَبَلَ ـِ عَنِ الأَمْرِ، إِخْلالاً / أَخَلَّ بالأَمْرِ، ضَجْعاً و ضُجُوعاً / ضَجَعَ ـَ في الأَمْرِ، تَضْجِيْعاً / ضَجَّعَ في الأَمْرِ، إِعْذاراً / أَعْذَرَ، تَعْذِيْراً / عَذَّرَ في الأَمْرِ، فُتُوراً / فَتَرَ ـِ عن العَمَلِ و تَفَتُّراً / تَفَتَّرَ، تَفْرِيْطاً / فَرَّطَ الشَّيءَ و فِيهِ، إِلْهاداً / أَلْهَدَ بالأَمْرِ، تَهْنِيْداً / هَنَّدَ في الأَمْرِ، يَتْماً / يَتَمَ يَيْتَمُ.

**کوتولگی** /kotulegi/ قَماءَة، صِغَر و قِصَر، الضِّئَل، صِغَرُ الجِسْمِ الزّائِد، دَحْدَحَة.

**کوتوله** /kotule/ قَزَم، قِزْم، دَمِيم، ظُرُب، قُرْعَة، قَطْقُوط، قُلاط، القَلْط مِنَ الرِّجالِ، القُنْبُع، القُنْبُعَة [نث]، الكَرْتَع، كُرادِح، نُغاش، نُغاشِيّ، هَبَنَّق.

**کوتوله‌ها** /k.-hä/ ← ستارهٔ کوتوله.

**کوتوله‌های سرخ** /k.-hä-ye-sorx/ (نجـ) الأَقْزامُ الحَمْراءُ.

**کوتوله‌های سفید** /k.-hä-ye-sefid/ (نجـ) الأَقْزامُ البَيْضاءُ.

**کوته بین** /kuth-bin/ خَسِيْس، سافِل، دَنِيّ.

**کوته بینی** /k.-b.-i/ خَساسَة، دَناءَة، خِسَّة.

**کوته فکر** /k.-fekr/ ضَيِّقُ العَقْلِ، مُتَعَصِّب.

**کوته فکری** /k.-f.-i/ تَعَصُّب.

**کوته نظر** /k.-nazar/ مُتَعَصِّب، ضَيِّقُ أُفُقِ التَّفْكِيْرِ.

**کوته نظری** /k.-n.-i/ تَعَصُّب، ضِيْقٌ في أُفُقِ التَّفْكِيْرِ.

**کوتیکول** /kutikul/ (گیا) بَشَرَة [طبقةٌ واقِيةٌ دَقيقةٌ جِدّاً تُغَطِّي أَدَمَةَ النَّباتِ].

**کوتیلدون** /kotiledon/ ← لپه.

**کوتین** /kutin/ جُلَيْدِيْن، البَشَرِيْن.

**کوچ** /kuc/ رَحِيْل، الرِّحْلَة، اِرْتِحال، سَفَر، فِراق.

**کوچانیدن** /kucänidan/ تَرْحِيْلاً / رَحَّلَ هـ تَهْجِيْراً / هَجَّرَ، إِشْخاصاً / أَشْخَصَ هـ عن المَكانِ، إِظْعاناً / أَظْعَنَ، جَلْواً و جَلاءً / جَلا ـُ هـ عَنِ البَلَدِ، تَقْبِيْناً / قَبَّنَ هُ.

**کوچک** /kucak/ صَغِیر، زَهِید، الحُتاتَة، حَصاة، حَمَک، دَرْدَق، مَسْحُول، شَتِیْت، ضَئِیْل، ضُـؤُلَة، ضارِع، طَفِیْف، طِفْل، طَلَا، نَثْرِيّ.

**کوچکتر** /k.-tar/ الأَصْغَر.

**کوچکترین** /k.-tarin/ الأَصْغَر.

**کوچکترین مضرب مشترک** /k.-t.-mazrab-e-moštarek/ (رضـ) المُضاعَفُ البَسِیطُ.

**کوچ کردن** /kuc-kardan/ رَحْلاً و رَحِیْلاً و تَرْحالاً / رَحَلَ ـَ عَنِ المَکانِ و اِرْتِحالاً / اِرْتَحَلَ، تَرَحُّلاً / تَرَحَّلَ القَومُ عَنِ المَکانِ، مُهاجَرَةً / هاجَرَ، مُسافَرَةً / سافَرَ، جَلاءً / جَلا ـُ عَن بَلَدِهِ و مِنْـهُ، تَغَرُّباً / تَغَرَّبَ، بَقْعاً / بَقَعَ ـَ تَبْقِیْعاً / بَقَّعَ، تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ القَوْمُ، اِحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ القَوْمُ، خَرّاً و خِرُوراً / خَرَّ ـُ القَومُ، خَفّاً و خِفَّةً و خُفُوفاً / خَفَّ ـِ دَفْعاً / دَفَعَ ـَ عَنِ المَوْضِعِ، اِنْدِیالاً / اِنْدالَ القَوْمُ، زَوْلاً / زالَ ـُ الرَّجُلُ مَنْ بَلَـدٍ إلَی بَلَدٍ، شَدّاً / شَدَّ ـِ الـرِّحالَ، شَطْفاً / شَطَفَ ـُ شَـوْلاً و شَوَلاناً / شالَ ـُ ت نَعـامَتُهُم، ظَعْناً و ظُعُوناً / ظَعَنَ ـَ إظْعاناً / أَظْعَنَ، طَیّاً / طَوَی ـِ بِساطَ الإقامَةِ، قُطُوعاً و قِطاعاً / قَطَعَ ـَ الطّائِرُ، قَعْقَعَةً / قَعْقَعَتْ عُمُدُ القَـومِ، تَقَعْقُعاً / تَقَعْقَعَ ت عُمُـدُهُم، اِسْتِقْـلالاً / اِسْتَقَلَّ القَوْمُ، نَفْراً و نُفُوراً / نَفَرَ ـِ إیْداناً / أَوْدَنَ هـ، نَزْحاً و نُزُوحاً / نَزَحَ ـِ و نَزَحَ مج بِهِ، اِنْتِزاحاً / اِنْتَزَحَ عَنْ دیارِهِ.

**کوچک شدن** /kucak-šodan/ صِغَراً / صَغُرَ ـُ دِقَّةً / دَقَّ ـِ ضُمُوراً / ضَمَرَ ـُ و ضَمُرَ ـُ ضَـآلَةً و ضُؤُولَةً / ضَؤُلَ ـُ و تَضاؤُلاً / تَضاءَلَ، وَزْعَةً و وَراعَةً و وُزْعَـةً و وَراعاً و وُزُوْعَةً و وُرُوعاً و وُرْعاً و وُرْعاً / وَرَعَ یَرِعُ و وَرَعَ یَوْرَعُ.

**کوچک شمردن** /k.-šemordan/ حَقْراً و حُقْرِیَّةً / حَقَرَ ـِ ـهُ، إحْقاراً / أَحْقَرَ و اِحْتِقاراً / اِحْتَقَرَ و اِسْتِحْقاراً / اِسْتَحْقَرَ و اِسْتِصْغاراً / اِسْتَصْغَرَهُ، إزْراءً / أَزْرَی بِهِ، اِزْدِراءً / اِزْدَرَی، اِسْتِزْراءً / اِسْتَزْرَی بِهِ، ضَألاً / ضَأَلَ ـَ هـ، غَمْطاً / غَمَطَ ـِ و غَمِطَ ـَ هُ.

**کوچـک کردن** /k.-kardan/ تَصْغِیْراً / صَغَّرَ، تَقْلِیْلاً / قَلَّلَ، اِنْقاصاً / أَنْقَصَ، إذْلالاً / أَذَلَّ، تَحْمِیْطاً / حَمَّطَ الشَّیءَ، وَدْناً / وَدَنَ یَدِنُ الشَّیءَ.

**کوچ کننده** /kuc--konande/ راحِل، نازِح، مُهاجِر.

**کوچکـی** /kuceki/ ۱. الصِّغَر، الصَّغـارَة، دِقَّة، ضَـآلَة، ضُؤُولَة، تَضاءُل، بَذْرَقَة، نَذالَة. ۲. قِلّ، قِلَّة.

**کوچکـی کردن** /k.-kardan/ وَضْعاً و ضِعَـةً و وُضُوعـاً / وَضَعَ یَضَعُ نَفْسَهُ، تَوَاضُعاً / تَواضَعَ.

**کوچ نشین** /kuc-nešin/ مُهاجِر، نازِحٌ عَنْ وَطَنِهِ.

**کوچ نشینی** /k.-n.-i/ مُهاجَرَة، رَحِیْل، اِرْتِحال، ذِهاب.

**کوچولو** /kuculu/ ۱. صَغِیْرٌ جِدّاً. ۲. طِفْلٌ صَغِیْرٌ.

**کوچه** /kuce/ زُقاق، حارَة، حَـيّ، دَرْب، زَقَب، زارُوب، زَنْقَة، عَطْفَة. «خود را به ~ ء علی چپ زد» تَجاهَلَ.

**کوچه باغ** /k.-bäq/ طَرِیْقُ البَساتِیْنِ.

**کوچهٔ بن بست** /k.-ye-bon-bast/ طَرِیْقٌ سَدٌّ، رَدْب.

**کوچه پس کوچه** /k.-pas-k./ زُقاقٌ مُلْتَوِيّ.

**کوچیدن** /kucidan/ ← کوچ کردن.

**کوخ** /kux/ خُصّ، کُوْخ، بُرْأَة.

**کود** /kud/ سِماد، دُبـال، دَمّال، دِمـان، دِمْن، سِبـاخ، مِدّاد.

**کودا** /kodä/ (مسـ) المَقْطَعُ الخِتامِيُّ مِنَ اللَّحْنِ.

**کودافشان** /kud-afšän/ الباذِرَة.

**کودتـا** /kudetä/ الثَّـوْرَةُ العَسْکَـرِیَّةُ، اِنْقِـلابٌ عَسْکَـرِيٌّ، اِنقِلابٌ عَلَی الدَّوْلَةِ.

**کودتاچیان** /k.-ciyän/ ثُوّار.

**کـودحیوانـی** /kud-e-heyväni/ سَبَـخٌ أو سِباخٌ بَلَـدِيّ، سَبْلَة، سِمادُ الإصْطَبْلات.

**کودخوار** /k.-xär/ مُقْتاتٌ بالرَّوْثِ.

**کود دادن** /k.-dädan/ سَمْداً / سَمَدَ ـُ الأَرْضَ، تَسْمِیْداً / سَمَّدَ، تَدْبِیْلاً / دَبَّلَ، سَرْقَنَةً / سَرْقَنَ الأَرْضَ، دَبْلاً / دَبَلَ ـُ الأَرْضَ، دُبُولاً / دَبَلَ ـِ، تَدْجِیْلاً / دَجَّلَ، دَمْلاً / دَمَلَ ـُ الأَرْضَ، إدْمالاً أَدْمَـلَ الأَرْضَ، دِمْناً / دَمَنَ ـُ و تَـدْمِیْناً / دَمَّنَ البُسْتانَ، دَهْناً / دَهَنَ ـَ الـرَّجُلُ الأَرْضَ و تَسْبِیْخاً / سَبَّخَ، عَدْناً / عَدَنَ ـِ الأَرْضَ، تَعْدِیْناً / عَدَّنَ الأَرْضَ، عَرّاً / عَرَّ ـُ الأَرْضَ، تَعْرِیْراً / عَرَّرَ الأَرْضَ، تَنْیِیْلاً / نَیَّلَ الزِّراعَةَ و الزَّيَّ.

**کود دوست** /k.-dust/ مَیّالٌ لِأَکْلِ البِرازِ، مُحِبُّ البِرازِ.

**کود شیمیایی** /k.-e-šimiyäyi/ سَبَخٌ أو سِباخٌ کِیْماوِيٌّ.

**کودک** /kudak/ طِفْل، صَبِيّ، وَلِیْد، وُلَیْـد، مَوْلُود، وَلَد، رَضِیْع، زُغْلُول، عُرّ، عَقِب، عَیِّل، غُلامِیَّة، وَغْد.

**کودکانه** /k.-äne/ طُفُولِيّ، طِفْلِيّ، وُلُوْدِیَّة، وَلْدَنَة.

**کودکستان** /k.-estän/ رَوْضَةُ الأَطْفالِ، مَدْرَسَةُ الحَضانَةِ،

أُمومِيّ، حَضانَة.

**كودكش** /kue-keš/ نازِحُ المَجازِير، صَرَباتِيّ.

**كودک نامشروع** /kudak-e-nä-mašru'/ نَغْل، نَغِيْل، وَلَدُ الزِّنَى.

**كودک ولگرد** /k.-e-velgard/ مُتَشَرِّد.

**كودكى** /k.-i/ الطِّفَل، الطُّفُولَة، الطُّفُولِيَّة، طَفالَة، وَلُودِيَّة، الصِّبا، الصَّباء، الغُلُومَة، الغُلُومِيَّة، جِراء، جَرائِيَّة.

**كودكى كردن** /k.-i-kardan/ صَباً و صَباءً / صَبِيَ ـَـ الرَّجلُ، اِسْتِصْباءً / اِسْتَصْبَى.

**كود گياهى** /kud-e-giyähi/ ١.الخُثّ. ٢. مَزِيْجٌ مِنْ رَوْثٍ و أوْراقٍ شَجَرِمِيْتَةٍ لِتَسْمِيْدِ الأرْضِ.

**كود مصنوعى** /k.-e-masnu'i/ ← كود شيميايى.

**كودن** /kwodan/ سَفِيْه، أَحْمَق، غَبِيّ، بَلِيْد، جاهِل، جَهُول، مُغَفَّل، بَجَم، بارِد، بَلْتَم، بَلْدَم، ثَقِيْل، الفَهْم، ثالِم، جَحْش، أَخْرَق، رَجِيْص، رَعاعَة، زَبُون، طَنْبَل، غَيْهَب، قَلِع، كَسُول، كَلٌّ أو كَلِيْلُ الفَهْمِ، لُطَخَة، لَطِّيْخ، لَطْخ، مَوْتان، نَوِيْم، وَكِل، هُدّاب، هُدُبّ، الهِداء، مَهْدُوْن، يَهْفُوف، مَهْفُوف.

**كودن شدن** /k.-šodan/ بَلادَةً / بَلُدَ ـُـ، بَلَداً / بَلِدَ ـَـ تَبْلِيْداً / بَلَّدَ، تَبَلُّداً / تَبَلَّدَ، بُغُولَةً / بَغُلَ ـُـ رَباجَةً / رَبُجَ ـُـ إرْقاعاً / أَرْقَعَ الرَّجلُ، نَوَكاً / نَوِكَ ـَـ هَبْتاً / هُبِتَ مج ـِ الرَّجُلُ.

**كودن كردن** /k.-kardan/ إخْطالاً / أَخْطَلَ هـ، تَجْهِيْلاً / جَهَّلَ هـ.

**كودنى** /k.-i/ بَلادَة، بُلْدَة، غَباوَة، غَبَن، غُبْوَة، جَهْل، جَهالَة، حَماقَة، خَرَف، خُرْق، أَفَن، ضَعْفَة، عِبَش، عُتْه، عَتَه، عَتاهَة، غَيْثَة، كِثاج، مُوْق، نَوْک، وَكال.

**كودنى ذهن** /k.-i-ye-zehn/ كَسَلُ العَقْلِ.

**كودئين** /kode'in/ ١.(مسـ) الكُودِيْن. ٢. (پز) ← كدئين.

**كور** /kur/ الأَعْمَى، عَمِي، ضَرِيْر، كَفِيْف، مَكْفُوف البَصَر، عاجِز، طَلِيْس، طَمِيْس.

**كور** /kavar/ (گيا) ← كبر.

**كورار** /kurär/ (گيا) الكُوْرار.

**كورال** /koräl/ (مسـ) تَرْتِيْلَة، تَرْنِيْمَة.

**كوراليـن** /korälin/ (گيـا) كُوْرالِيْـن، أَشْنَـةُ المَرْجـانِ، مَرْجانِيَّة..

**كوران** /kurän/ ١. الجارِي، الرّائِج. ٢. تَيّارُ الهَواءِ.

**كورپوسكولها** /korpuskulhä/ الجُسَيْمات ← جسمكها

**كورتر** /korter/ الكُوارْتَر [وَحْدَةُ وَزْنٍ تُساوِي ٢٥ باونداً في الولاياتِ المُتَّحِدَةِ الأَمِيْرَكِيَّةِ].

**كورتاژ** /kurtäž/ إجْهاض.

**كورتون** /korton/ الكُوْرْتِيْن.

**كورتيزون** /kortizon/ (پز) الكُوْرْتِيْزُوْن.

**كوردره** /kurdärre/ وَادٍ أَعْمَى.

**كوردل** /k.-del/ ← كودن.

**كوردلى** /k.-d.-i/ ← كودنى.

**كورديپلماتيک** /kor-diplomätik/ هَيْئَةٌ دِبْلُوماسِيَّةٌ.

**كورديت** /kordit/ كُوْرْدِيْت [بارُوْدٌ عادِمُ الدُّخانِ].

**كوررنگى** /kur-rangi/ عَمَى الأَلْوانِ.

**كورس** /kurs/ ١.الجَرْي، رَكْض، عَدْو. ٢. جَوْلَة، مُباراةُ عَدْوٍ، المُسابَقَة.

**كور شدن** /kur-šodan/ عَمًى / عَمِيَ ـَـ و عُمِيَ مج، تَعَمِّياً / تَعَمَّى، ضَراً / ضُرَّ ـُـ مج بَصَرُهُ، كَفّاً / كُفَّ ـُـ بَصَرُهُ، كَمَهاً / كَمِهَ ـَـ عَوَراً / عَوِرَ ـَـ ت العَيْنُ، بَخَقاً / بَخِقَ ـَـ ت العَيْنُ، إخْسافاً / أَخْسَفَ، اِنْخِسافاً / اِنْخَسَفَ ت العَيْنُ، زَرَقاً / زَرِقَ ـَـ الرَّجُلُ، طُلُوساً / طَلَسَ ـِـ البَصَرُ، طُمُوساً / طَمَسَ ـِـ ت العَيْنُ واِنْطِماساً / اِنْطَمَسَ.

**كورفهم** /k.-fahm/ ← كودن.

**كورفهمى** /k.-f.-i/ ← كودنى.

**كورک** /kurak/ دُمَّلٌ مَدْفُونٌ أودَفِيْنٌ، بَثْرَة، بَقْبُوقَة، أُمُّ القَيْحِ، دُمَّل، الغُدُّ الوَرْدِيّ، فَسْفُوسَة.

**كورک‌دار** /k.-där/ بَثِر، بَثِيْر، مُبَثَّر.

**كور كردن** /k.-kardan/ إعْماءً / أَعْمَى، تَعْمِيَةً / عَمَّى هـ بَخْقاً / بَخَقَ ـَـ عَيْنَه، طَمْساً / طَمَسَ ـِـ عَيْنَه أو عَلَيْها، إغْشاءً، إغْشاءً / أَغْشَى هُ، عَوْراً / عارَ ـُـ عَيْنَه، لَمْقاً و لُمُوقاً / لَمَقَ ـُـ عَيْنَهُ.

**كورک زدن** /kurak-zadan/ بَثْراً و بُثُوراً / بَثَرَ ـِـ و بَثُـرَ ـُـ و بَثِرَ ـَـ و تَبَثُّراً / تَبَثَّرَ وَجْهُهُ، عَدْساً / عُدِسَ مج ـِ.

**كوركورانه** /kur-kuräne/ خَبْطَ عَشْواء، جُزافاً، عَلَى نَحْوٍ أَعْمَى، عَلَى العَمْيانِيِّ، بِتَهَوُّرٍ.

**كورلى** /kurli/ (جانـ) الكَرَوان، الكَرا.

**كورلى كوهى** /k.-ye-kuhi/ (جانـ) كَرَوانُ الجَبَلِ.

**کورلی‌ها** /k.-hä/ (جانـ) الکَرَوانِیّات.

**کورمادرزاد** /kur-e-mädar-zäd/ مَوْلُودٌ أعْمَى، أکْمَه.

**کورمال رفتن** /k.-mäl-raftan/ اِخْتِباطاً / اِخْتَبَطَ، تَخَبُّطاً / تَخَبَّطَ، تَلَمُّساً / تَلَمَّسَ طَرِيقَهُ، تَحْسِيساً / حَسَّسَ، تَغْيِيثاً / غَيَّثَ.

**کورنت** /korent/ (مسـ) بُوق.

**کورنتی**، سبک /koranti/ الکُوْرَنْثِيّ.

**کورنتین** /korantin/ الأقْنثاً، الأقْنثَه، الأقْنثُوس.

**کورنوکوپیا** /kornokopiyä/ قَرْنُ الوَفْرَةِ أو الخِصْبِ.

**کورنثیها** /kurne'ihä/ القُوْرِنِثِيُّون.

**کوره** /kure/ ۱. أتُّون، فُرْن، قَمِيْن، قَمِيْنَة، تَنُّور، وَطِيس، مِخْضَى، مَوْقِد، مُسْتَوْقَد. «از ~ در بردن» ← خشمگین کردن، عصبانی کردن. «از ~ در رفتن» ← خشمگین شدن، عصبانی شدن. ۲. الفُرْنُ أو الکُوْر [کَوْکَبَةٌ جَنُوبِيَّةٌ].

**کورهٔ آجرپزی** /k.-ye-äjor-pazi/ القَمِيْن، مِيْفَى.

**کورهٔ آزمایش** /k.-ye-äzmäyeš/ فُرْنُ تَجارِب.

**کورهٔ آهک‌پزی** /k.-ye-ähak-pazi/ أتُّون، جَيّارَة، قَمِيْنُ الجِيْرِ.

**کورهٔ آهنگران** /k.-ye-ähangarän/ کُوْرُ الحَدّادِ، المِنْفاخ، المِنْفَخ.

**کورهٔ اتمی** /k.-ye-atomi/ العَمُودُ الذَّرِّيُّ.

**کورهٔ انعکاسی** /k.-ye-en'ekäsi/ فُرْنٌ عاكِسٌ.

**کورهٔ برقی** /k.-ye-barqi/ فُرْنٌ کَهْرَبائِيٌّ.

**کورهٔ بلند** /k.-ye-boland/ المِصْهَر.

**کوره‌پز** /k.-paz/ الطَّوّاب، صانِعُ الطُّوْبِ.

**کوره پزخانه** /k.-p.-xäne/ مَحَلَّةُ مَعامِلِ الطّابُوقِ و الفَخّارِ.

**کوره‌پزی** /k.-p.-i/ صُنْعُ الطُّوْبِ.

**کوره ده** /k.-deh/ قَصَبَةٌ مُنْفَرِدَةٌ.

**کورهٔ ذوب فلزات** /k.-ye-zowb-e-felezzät/ المِصْهَر.

**کوره راه** /k.-räh/ التُّرْتُبَة، الطَّرِيْقُ الضَّيِّقُ الكَثِيْرُ التَّعارِيْج.

**کورهٔ قال‌گری** /k.-ye-qäl-gari/ فُرْنٌ [لِصَهْرِ المَعادِنِ].

**کورهٔ گچ‌پزی** /k.-ye-gacpazi/ جَصّاصَة، مَصْنَعُ أو قَمِيْنُ الجَصِّ، جَبّاسَة.

**کوری** /kuri/ عَمًى، عَمَه، ضَرارَة، کَمَه، عَوَر.

**کوریاریا** /koriyäriyä/ (گیا) عُشْبَةُ الدَّبّاغِيْنَ.

**کوریان** /kavariyän/ (گیا) فَصِيْلَةُ الکَبَرِ.

**کوری حرفی** /kuri-harfi/ العَمْيُ الحَرْفِيُّ.

**کوریدور** /koridor/ المَمَرّ، مَمْشَى، رُواق، الدِّهْلِيْز.

**کوری ذهن** /kuri-ye-zehn/ عَمْيُ البَصِيْرَة.

**کوری روانی** /k.-ye-raväni/ عَمْيُ النَّفْسِ.

**کوری کلامی** /k.-ye-kalämi/ العَمْيُ القِرائِيُّ.

**کوریزا** /korizä/ (پز) ← زکام، سرماخوردگی.

**کوریوم** /kuriyom/ (شیمـ) الکُوْرِيُوم.

**کوز** /kavaz/ (جانـ) القَرَنْبَى.

**کوزه** /kuze/ الکُوْز، جَرَّة، بَلّاص، حُقّ، حُقَّة، مَزْطَبان، کَفْت، وِعاء.

**کوزه‌فروش** /k.-foruš/ بائِعُ الجَرَّة.

**کوزه‌فروشی** /k.-f.-i/ ۱. بَيْعُ الجَرَّة. ۲. حانُوتُ بَيْعِ الجَرَّة.

**کوزه قلیان** /k.-qelyän/ جَوْزَةُ التَّدْخِيْن.

**کوزه‌گر** /k.-gar/ فَخّارِيّ، فَخَرانِيّ، خَزّاف، فاخُورِيّ، صانِعُ الجَرار.

**کوزه‌گری** /k.-g.-i/ ۱. صِناعَةُ الفَخّار. ۲. مَصْنَعُ الفَخّار.

**کوژپشت** /kuž-pošt/ حَدِب، أحْدَب، مُحْدَوْدَبُ الظَّهْر، مُحَدَّب، حَدْباء [نث] أحْنَى، حَنْواء و الحَنْياء [نث]، أقْوَس، أجْنَف، أجْنَى، أدَنّ، أسْلَع، أهْتَأ، أهْدَأ.

**کوژپشت شدن** /k.-p.-šodan/ حَدَباً / حَدِبَ ـَ الرَّجُلُ، تَحَدُّباً / تَحَدَّبَ، تَحادُباً / تَحادَبَ الرَّجُلُ، اِحْدِيْداباً / اِحْدَوْدَبَ، جَنَأً / جَنِئَ ـَ، إجْناءً / أجْنَأَ، تَحَنُّباً / تَحَنَّبَ، دَنَناً / دَنَّ ـَ، تَقَهْوُساً / تَقَهْوَسَ، هَدَأً / هَدِئَ ـَ.

**کوژپشت کردن** /k.-p.-kardan/ إحْداباً / أحْدَبَ هـ، إدْناناً / أدَنَّ هـ.

**کوژپشتی** /k.-p.-i/ حَدَب، جَنَأ، جَنَف، دَنَن، قَوْسُ الرَّجُلِ.

**کوژخار** /kužxär/ (جانـ) الأُخَيْضِر.

**کوس** /kus/ طَبْل، طَبْلَة، کُوْس، بُوْق، نَفِيْر.

**کوسکانت** /kosekänt/ قاطِعُ التَّمامِ.

**کوسج لخم** /kusaj-loxm/ (جانـ) الخَمَل ← سگ‌ماهی.

**کوسموس** /kosmos/ الکَوْن.

**کوسن** /kusan/ ← بالش.

**کوسه** /kuse/ ۱. (جانـ) قُرَيْش، قِرْش، لَخْم، کَوْسَج، بَنْبَک، بُنْبُک، کَلْبُ البَحْرِ. ۲. کَوْسَج، مَخْرُوْط، أجْرَد، أجْرُوْد، سِناط، السِّنُوط و السِّنُوطِيّ.

**کوسه شدن** /k.-šodan/ سَناطَةً / سَنُطَ ـُ سَنْطَةً / سَنِطَ ـَ.

**کوسه ماهیان** /k.-mähiyän/ (جانـ) القِرْشِيّات.

**کوشا** /kušä/ مُجْتَهِد، شَغّال، السّاعِي، نَشِيط، نـاشِطٌ إلــى عَمَلِهِ، حـاشِد، حَـوِيْذ، حُـوْزِيّ، دُعْبُوب، مُشَمِّـر، مُشِيْح، القَيْناب، كَدُوْد، ناهِض.

**کوشاد** /kušäd/ (جانـ) دَواءُ الحَيَّةِ.

**کوشا شدن** /kušä-šodan/ مُواظَبَةٌ / وَاظَبَ عَلَى عَمَلِهِ، مُثابَرَةٌ / ثابَرَ، دَأْباً و دَأَباً و دُؤُوْباً / دَأَبَ ـَ في العَمَلِ.

**کوشر** /košer/ ← کاشر.

**کوشـش** /kušeš/ إجْتِهـاد، جُهْد، جِـدّ، جِهادُ العَنِيْـفِ، جُهَيْدَى، سَعْـي، مَسْعَى، كَـدّ، طاقَـة، قُوَّة، أَلْـو، بَسّ، جَحْش، تَجْـرِبَة، جِزاز، حَـوْب، مُحاوَلَة، مَشِقَّـة، تَعَجُّف، عَرَقُ القِـرْبَة، مُعالَجَة، كَـدْح، الكِفاح، المُكافَحَـة، كَهْد، تَنـاجُـز، مُناجَـزَة، مَنْصَبَـة، مُعـالَجَة، كَـدْح، الكِفـاح، المُكـافَحَـة، كَهْد، تَنـاجُـز، مُنـاجَزَة، مَنْصَبَـة، نِضـال، النَّكْظ، النَّكْظَة، مَنْكَظَـة، مُناوَرَة، الوَكْد، الـوُكْد، هَمّ، إهْتِمام، هَنْكَرَة.

**کوشش کردن** /k.-kardan/ جِدّاً / جَدَّ ـِ إجْداداً / أَجَدَّ في الأَمْـرِ، جَهْداً / جَهَدَ ـَ إجْهاداً / أَجْهَدَ، اِجْتِهاداً / اِجْتَهَدَ، مُجاهَدَةً و جِهاداً / جاهَدَ، تَجاهُداً / تَجاهَدَ في الأَمْرِ، سَعْياً / سَعَى ـَ لِـلأَمْرِ، مُبالَغَةً و بِـلاغاً / بالَغَ في الأَمْرِ، تَأَلِّياً / تَأَلَّى في الأَمْرِ، بَذْلاً / بَذَلَ ـِ وُسْعَهُ، مُبالَطَةً / بالَطَ في أُمُورِهِ، بَوْصاً / باصَ ـُ في الأَمْرِ، مُحازَّةً و جِزازاً / حازَّ الشَّيءَ، حَفْشاً / حَفَشَ ـِ في الأَمْرِ، تَحَفِّياً / تَحَفَّى في الأَمْـرِ، إحتِماماً / اِحْتَمَّ لِلشَّـيءِ، مُحاوَلَـةً / حاوَلَ، دُؤُوْباً / دَأَبَ ـَ في عَمَلِهِ، اِسْتِدامَةً / اِسْتَدامَ فُلانٌ، مُزاوَلَةً / زاوَلَ، رُكُوباً و مَرْكَباً / رَكِبَ ـَ جَناحَيِّ النَّعامَةِ، إشْطاطاً / أَشَطَّ في الطَّلَبِ، شُهُوماً / شَهَمَ ـَ في الأَمْرِ، شَيْحاً / شاحَ ـِ عَلَى حاجَتِهِ، مُشايَحَةً و شِياحاً / شايَحَ في الأَمْرِ، عَدْساً و عِداساً و عُدُوساً / عَدَسَ ـِ عَزْماً و عُزْماً و مَعْزِماً و عَزِيْماً و عَزِيْمَةً و عُزْمانا / عَزَمَ ـِ عَلَى الأَمْرِ، عَسْماً و عُسُوماً / عَسَمَ ـِ في الأَمْرِ، عَكْفاً و عُكُوفاً / عَكَفَ ـِ على الأَمْرِ، مُعالَجَةً / عالَـجَ، عَمَلاً / عَمِلَ ـَ عَلَـى الشَّيءِ، عَهْناً / عَهَنَ ـُ في العَمَلِ، تَفِرُّعاً / تَفَرَّعَ، تَقَتُّلاً / تَقَتَّلَ لِلْكِتْماً / كَتِعَ ـَ في العَمَلِ، كَدْحاً / كَدَحَ ـَ في العَمَلِ، كَدّاً / كَدَّ ـُ اِلْتِباطاً / اِلْتَبَطَ و تَمْهِيْلاً / مَهَّلَ و نَخْباً / نَحَبَ ـُ في الأَمْرِ، تَنْحِيْباً / نَحَّبَ القَوْمُ، نَشاطاً / نَشِطَ ـَ في عَمَلِهِ أو إلى عَمَلِهِ، نَصِباً / نَصِبَ ـَ في الأَمْرِ وإنْعـاماً / أَنْعَمَ، تَـوَقُّماً / تَوَقَّـمَ فِيْهِ، اِسْتِهْلاكاً / اِسْتَهْلَكَ وتَهَمُّكاً / تَهَمَّكَ وانْهِمكاً / اِنْهَكَ في الأَمْرِ هِنْكَرَةً / هَنْكَرَ.

**کوشک** /kušk/ قَصْر، جَوْسَق، كُشْـك، أُجُم، أُطُم، إوان، إيْوان، بُرج، عُقْر.

**کوشنده** /kuš-ande/ السّاعِي، المُجْتَهِد، جاهِد، جادّ.

**کوشیدن** /k.-idan/ ← کوشش کردن.

**کوف** /kuf/ (جانـ) ← جغد

**کوفت** /kuft/ ۱.← صَدْمَة، ضَرْبَة، لَكْمَة. ۲. (پز) زُهْرِيّ، حُلاق، سِفْلِس، ۳.← کوفت کاری.

**کوفت اعصاب** /k.-e-a'säb/ (پز) سِفْلِسُ الجَهازِ العَصَبِيّ، زُهْرِيُّ الجَهازِ العَصَبِيّ.

**کوفت اکتسابی** /k.-e-ektesäbi/ (پز) السِّفْلِسُ المُكْتَسِبُ.

**کوفت رفتن** /k.-raftan/ تَقَلُّصُ العَضَلاتِ الجِسْمِيَّة.

**کوفـت کردن** /k.-kardan/ اِصْطِلاحٌ مُـوهِنٌ لِلآكِـلِ عِنْدَ الأَكْلِ، تَزَوْهُراً / تَزَوْهَرَ [عم. عراقی].

**کوفت کاری** /k.-e-käri/ لاهَنَّأَكَ اللهُ بِهِ، زَقْنَبُـوت [عم - عراقی].

**کوفتگی** /k.-e-gi/ رَضّة، صَدْمَة، ضَـرْب، خَبال، خَضَد، صَدْع، وَثْء، وَثاءَة، وَعْثاء.

**کوفتگی یافتن** /k.-egi-yäftan/ وَثاءَةً / وَثُؤَ يَوْثُؤُ، صَدْماً / صُدِمَ مج ـِ.

**کوفت مادرزادی** /k.-e-mädarzädi/ (پز) سِفْلِسٌ خِلْقِيٌّ.

**کوفتن** /k.-tan/ ← کوبیدن.

**کوفتـه** /k.-e/ ۱ ← کوبیـده. ۲. تَعِـب، تَعْبان، مُتْعَـب، مَضْدُوم، كالّ، كَلِيْلٌ.

**کوفتـه کردن** /k.-e-kardan/ إجْهاداً / أَجْهَدَ، إضْناءً / أَضْنَى، نَهْكاً و نَهاكَةً / نَهَكَ ـَ رَضّاً / رَضَّ ـُ العُضْوَ.

**کوفتی** /k.-i/ ۱. سِفْلِسِيّ. ۲. المُسَفْلَس، المَزْهُوْز.

**کوفیه** /kufiyye/ الكُوفِيَّة ← چپیه.

**کوک** /kok/ (شیمـ) ← کک.

**کوک** /kuk/ ۱. مِلَّةُ الخِيـاطَة، شِرَاجَـة، سِراجَة، شِـلالَة، خِياطَةٌ مُتَباعِدَة. ۲. (گیا) الخَسّ.

**کوکا** /kokä/ (گیا) الكُوكا.

**کوکاییان** /kokäyiyän/ (گیا) الکُوْکِیّات.

**کوکائین** /kokä'in/ (پز) الکُوْکاپِیْن.

**کوکب** /kowkab/ (گیا)← گل کوکب.

**کوکتـل** /koktel/ الکُوْکْتِیـل [مَمْزُوجٌ مِـنَ الخُمُورِ و مـادَّةٍ سائِلَةٍ أُخرَی].

**کوکتل مـولوتف** /koktel molotof/ کُوکْتِیْل مُـولُوتُوف، زُجاجَةٌ حارِقَةٌ.

**کوک زدن** /kuk-zadan/ مَلّاً / مَلَّ ـُ الثَّوبَ، شَلّاً / شَلَّ ـُ تَشْلِیْلاً / شَلَّلَ، حَوْصاً و حِیاصَةً / حاصَ ـُ الثَّوبَ، تَشرِیْجاً / سَرَّجَ، تَشْرِیْجاً / شَرَّجَ، شَصْراً / شَصَرَ ـُ الثَّوبَ، شَمْجاً / شَمَجَ ـُ الخَیّاطُ الثَّوبَ، شَمْرَجَةً / شَمْرَجَ الثَّوبَ.

**کوک شـدن** /k.-šodan/ بَظّاً / بُظَّ مـج ـُ أَوْتـارُ العُودِ، دَوْزَنَةً / دُوْزِنَ مج آلَةُ الطَّرَبِ الوَتَرِیَّةُ.

**کوک کردن** /k.-kardan/ ۱. إیْقاعاً / أَوْقَعَ المُوسِیْقِیُّ، بَظّاً / بَظَّ ـُ العُوْدَ، دَوْزَنَةً / دَوْزَنَ آلَةَ الطَّرَبِ الوَتَرِیَّةَ. ۲. تَدْوِیْراً / دَوَّرَ و إدارَةً / أَدارَ السّاعَةَ.

**کوکنار** /kuknär/ (گیا)← خشخال.

**کوکناریان** /k.-iyän/ (گیا) الخَشْخاشِیّات.

**کوکو** /kuku/ (جانـ)← فاخته.

**کوکوس** /kukus/ کُکُس، مِکْرُوْبٌ کُرَوِیٌّ.

**کوکوسانان** /kuku-sänän/ (جانـ) الوَقْواقِیّات.

**کوگار** /kugär/← پوما.

**کول** /kul/ ۱. کَتِف. ۲. (گیا) اللُّخْنِیْس.

**کولا** /kolä/ (گیا) شَجَرَةُ الکُوْلا.

**کولاک** /kuläk/ ۱. المَوْجُ الهائِل. ۲. عاصِفَة، زَوْبَعَة مَطَرِیَّة، زَوْبَعَةٌ ثَلْجِیَّةٌ، عاصِفَةٌ ثَلْجِیَّةٌ، زَوْبَعَةٌ بَحْرِیَّةٌ أو بَرِّیَّةٌ، طُوفَان.

**کولاک شدن** /k.-šodan/ عَصْفاً و عُصُـوفاً / عَصَفَ ـِ ت عاصِفَةٌ أو عاصِفَةٌ ثَلْجِیَّةٌ.

**کولخوز** /kolxoz/ الکُوْلْخُوز.

**کولر** /kuler/ بَرّادَة، بَرّادِیَّة، المُبَرِّد.

**کولرا** /kulerä/ (پز) الهَوَاءُ الأَصْفَر.

**کولسترول** /kolesterol/ (شیمـ)← کلسترول.

**کولسترین** /kolesterin/ (شیمـ) ← کلسترول.

**کولشیسین** /kolšisin/ (شیمـ) کُوْلْشِسِیْن [شِبْهُ قِلْوِیٍّ مِنَ السُّوْرَنْجانِ].

**کول کردن** /kul-kardan/ حَمْلاً / حَمَلَ ـِ هُ عَلَـی کَتِفِهِ أو عَلَی ظَهْرِهِ.

**کولن** /kulon/← کولون.

**کولنج** /kulanj/ (پز) القُولَنْج.

**کولودیون** /kollodiyon/ الکُولُودِیُون.

**کولوفون** /kolofon/← روزین.

**کولومبو** /kolombo/ القَسْوَر و القَسْوَرَة.

**کولون** /kulun/ الکُوْلُوْم← قولون.

**کولون سنج** /k.-sanj/ کُوْلُوْمِتْر، فُلْتامِتْر.

**کولوئید** /kolo'id/ (شیمـ) المادَّةُ الغَرَوانِیَّةُ← کلوئید.

**کوله بار** /kule-bär/ مِزْوَد، تِرْمال، جِزْدان، شِکارَة، کارَة، کِیْس.

**کوله پر** /kulepar/ (گیا) ← گلپر.

**کوله پشتی** /kule-pošti/ خَرِیْطَة، مِـزْوَد، کِیْس، جِراب، حَقِیْبَةُ الظَّهْرِ، حالُّ قِمْطَرِ المُسافِر، جَرَبَنْدِیَّة.

**کولی** /kuli/ (جانـ) البَلَم، الآنْشُوفَة.

**کولی** /kowli/ غَجَرِیٌّ، نَوَرِیٌّ، کاوِلِیٌّ، نَوَرٌ.

**کولی بازی** /k.-bäzi/ الأَطْوارُ المَغُولِیَّة.

**کولیت** /kolit/ (پز) اِلْتِهابُ القُوْلُوْنِ.

**کولیس** /kulis/ القَدَمَة.

**کولیگری** /kowli-gari/← غر شمالی، کولی بازی.

**کولیماتور** /kolimätor/ (فز) المِیْزاء، المُسَدِّدَة.

**کوما** /komä/ (مسـ) ۱. الفاصِلَة. ۲. (فز) زَیْغٌ هالِیٌّ.

**کوماندو** /komändo/ جُنْدِیُّ قُوّاتِ الصّاعِقَةِ.

**کومپرس** /komperes/← کمپرس.

**کومپرسور** /komperesur/ ← کمپرسور.

**کومپلکس** /kompeleks/ ←کمپلکس.

**کومپوست** /kompost/ مَزِیْجٌ مِـنْ رَوْثٍ و أَوراقِ شَجَرٍ مِیْتَةٍ لِتَسْمِیْدِ الأَرْضِ.

**کومکات** /kumkät/ (گیا) البُرْتُقالُ الذَّهَبِیُّ.

**کومل** /kumel/ (شیمـ) الکُوْمِل [شَرابٌ مُسْکِرٌ].

**کومولوس** /kumulus/ النُّغاض.

**کومولوستراتوس** /kumulosterätus/ القَزَعُ الرَّهَجِیُّ.

**کومولـو نیمبوس** /kumulonimbus/ الرُّکـام، المُکْفَهِرّ [کُتْلَةٌ مِنَ السُّحُبِ تَرْتَفِعُ قِمَمُهـا عَلَی صُوْرَةِ جِبالٍ أو أَبْراجٍ و تُطْلِقُ و ابِلاً مِنْ مَطَرٍ أو ثَلْجٍ].

**کومه** /k ume/ رَکَمٌ، رُکام، کَوْمَة، کُتْلَة، لَمَّة، خُصّ.

**کومه کردن** /k.-kardan/ تَكْوِيداً / كَوَّدَ، تَكْوِيماً / كَوَّمَ، تَجْرِيناً / جَرَّنَ الحَصِيدَ، تَعْرِيماً / عَرَّمَ، رَكْماً / رَكَمَ ـُ، تَجْمِيعاً / جَمَّعَ.

**کومیس** /kumis/ ← قومیز.

**کون** /kun/ إسْت، شَرَج، بابُ المَدَنِ.

**کون جنباندن** /k.-jonbändan/ هَزّاً / هَزَّ ـُ رِدْفَه.

**کون خیز رفتن** /k.-xiz-raftan/ زَحْفاً و زَحَفاناً و زُحُوفاً / زَحَفَ ـَ عَلَى مَقْعَدِهِ، دَبّاً و دَبِيباً / دَبَّ ـِ عَلَى مَقْعَدِهِ.

**کوندانسور** /kondänsor/ ← کندانسور.

**کوندرین** /kondrin/ (شیمـ) كُونْدْرِين.

**کون ده** /kun-deh/ ← کونی.

**کون سوختن** /k.-soxtan/ إحراقاً / إحْتَرَقَ ضَرَراً.

**کون سوخته** /k.-suxte/ مُحْتَرِقٌ ضَرَراً.

**کون کش** /k.-keš/ القَوّاد.

**کون کن** /k.-kon/ لُوطِيّ.

**کونکیـولین** /konkiyolin/ (شیمـ) كُـونْكِيُولِيـن[ المادَّةُ المُكَوِّنَةُ لِلأُصُولِ العُضْوِيَّةِ في أصْدافِ الجاسْتروپُودا].

**کون گشاد** /k.-gošäd/ ۱. واسِعُ المَقْعَدِ. ۲. ← تنبل، کاهل.

**کون گشادی** /k.-g.-i/ ۱. وُسْعَةُ المَقْعَدِ . ۲. ← تنبلی، کاهلی.

**کون لختـی** /k.-loxti/ ۱. مَكْشُوفُ الطِّيـز. ۲. السّـائِلُ العارِي.

**کونه** /k une/ قاعِدَةُ كُلِّ شَيءٍ، أساس، قَعْر.

**کونه کردن** /k.-kardan/ تَجْذِيراً / جَذَّرَ، مَدَّ جِذْراً.

**کونی** /kuni/ مَنْيُوک.

**کووالانس** /koväläns/ ← ظرفیت مشارکتی.

**کوورتور** /kovertur/ ۱. لِحاف، بَطّانِيَّة، غِطاء. ۲. تَغْطِيَة، ضَمان.

**کوه** /kuh/ جَبَل، باذِخ، الجَيْحَل، جُشّ، خُزْشُوم، خُشام، خَلْـة، خـال، ذَبْـر، شَرَى، طَـوْد، طُـوْر، طَـرب، ظَلَـم، عارِض، عَرْض، كَوْكَب، وَصِيْد.

**کوه آتشفشان** /k.-e-ätašfešän/ جَبَلُ النّارِ، بُرْكان.

**کوهان** /kuhän/ سَنام، حَدَبَة، سَلِيل، كُدْنَة، كَعْر، هَوْدَة.

**کوه انباشتی** /kuh-anbäšti/ تَراكُمُ الجِبال، تَجَمُّعُ الجَبَل.

**کوهان دار** /kuhän-där/ مُسَنَّم.

**کوه بر** /kuh-bor/ ثَقّابَةُ الصُّخُور.

**کوهپایه** /k.-päye/ سَفْح، عُرْض، الفُـرْط، كاح، لِحْف، نُحْص، نَدْح.

**کوه پیکر** /k.-peykar/ ضَخِم، هائِل، عِمْلاقِيّ.

**کوه پیما** /k.-peymä/ ← کوهنورد.

**کوه پیمایی** /k.-p.-yi/ ← کوهنوردی.

**کوهزا** /k.-zä/ مُكَوِّنُ الجِبال، تَحَرُّكاتٌ مُكَوِّنَةٌ لِلْجِبالِ.

**کوهزایی** /k.-z.-yi/ تَكَوُّنُ الجِبالِ.

**کوهزدگی** /k.-zadegi/ دُوارُ الجَبَلِ.

**کوهستان** /k.-estän/ مَكانٌ تَكْثُرُ فِيـهِ الجِبالُ، قُهِسْتان، أرْضٌ جَلِيَّةٌ.

**کوهستانی** /k.-e.-i/ طُورِيّ، طُورانِيّ، جَبَلِيّ.

**کوه شناس** /k.-šenäs/ مُتَخَصِّصٌ بِعِلْمِ الجِبالِ.

**کوهشناسی** /k.-š.-i/ عِلْمُ الجِبالِ.

**کوه گرفتگی** /k.-gereftegi/ ← کوهزدگی.

**کوه نگاری** /k.-negäri/ عِلْمُ الجِبالِ.

**کوهنورد** /k.-navard/ مُتَسَلِّقُ الجِبالِ، التَّوْقَلَة، رَقّاء.

**کوهنوردی** /k.-n.-i/ رياضَةُ تَسَلُّقِ الجِبالِ.

**کوههٔ زین** /k.-e-ye-zin/ قَرَبُوس أمامِيّ.

**کوهی** /k.-i/ جَبَلِيّ.

**کوه یخ** /k.-e-yax/ الجَبَلُ الجَلِيْدِيُّ، الطّافِيَة.

**کوی** /kuy/ حِلَّة، مَحَلَّة، حَيٌّ، حارَة، خُطّ، ضاحِيَة.

**کویت** /koveyt/ الكُوَيْت.

**کوی دانشگـاه** /kuy-e-dänešgäh/ المَدِيْنَـةُ الجامِعِيَّـةُ، الحَيُّ الجامِعِيُّ.

**کویر** /kavir/ صَحْراء، البادِيَة.

**کویکرز** /kueykerz/ ← لرزانها.

**کوینتت** /kuintet/ الخُماسِيَّة [مَقْطُوعَةٌ مُعَدَّةٌ لِخَمْسِ آلاتٍ أو لِخَمْسَةِ أصْواتٍ].

**کویوت** /koyot/ (جانـ) ← گرگ چمنزار.

**کوئیور** /k o'ivr/ ← مس

**که** /ke/ ۱. الَّذِي، اَلَّتِـي[نث]. ۲. حَرْفُ العَطْـفِ لِلتَّعْلِيْلِ بِمَعْنَى لِـ و لِأنَّ و لِلإضْرابِ بِمَعْنى بَلْ . ۳. أداةُ الإسْتِفْهامِ بِمَعْنَى مَنْ.

**که** /keh/ صَغِيْر.

**که** /koh/ جَبَل، مُخَفَّفُ «کوه».

**کهبد** */kohbad/* الجِهْباذ، الجِهْبِذ.

**کهتر** */kehtar/* أصْغَر، أقَلّ.

**کهر** */kahar/* أخلَس.

**کهربا** */kahrobä/* کَهْرَب، کُهَیْرِب، کَهْرَبا، کَهْرَباء، کَهْرَمان، عَنْبَر.

**کهربا سنج** */k.-sanj/* المِکْهار.

**کهربای سیاه** */k.-ye-siyäh/* الکَهْرَمانُ الأسْوَدُ.

**کهربایی** */k.-yi/* ۱. فاحِم، فَحِیم. ۲. مَغْنَطِیسِیّ.

**کهکشان** */kahkešän/* أمُّ النُّجومِ، مَجَرّة، مَسْطَبَة، دَرْبُ التَّبّانَة.

**کهکشانه** */k.-e/* المَجَرَّة.

**کهکشانه‌های بیضوی** */k.-e-hä-ye-beyzavi/* مَجَرّاتٌ إهْلِیلَجِیَّةٌ.

**کهکشانه‌های رادیویی** */k.-e-hä-ye-rädiyoyi/* المَجَرّاتُ الإشعاعِیَّةُ.

**کهکشانه‌های مارپیچی** */k.-hä-ye-märpici/* المَجَرّاتُ الحَلَزُونِیَّةُ.

**کهکشانه‌های نامنظم** */k.-hä-ye-nä-monazzam/* مَجَرّاتٌ غَیْرُ مُنْتَظِمَة.

**کهموج** */kehmowj/* المَوْجَةُ الصُّغْرَی.

**کهن** */kohan/* ۱← کهنه. ۲. تَقْلِیدِیّ.

**کهنسال** */k.-säl/* هَرِم، طاعِنٌ بالسِّنِّ، قَدِیم، مُسِنّ، طاعِنٌ في السِّنِّ، مُتَقَدِّمٌ بالسِّنِّ، عَجُوز، مُعَمَّر.

**کهنسال شدن** */k.-s.-šodan/* طَعْناً / طَعَنَ ـُ في السِّنِّ، شَیَخاً و شُیُوخَةً و شُیُوخِیَّةً و شَیْخُوخَةً و شَیْخُوخِیَّةً / شاخَ ـِ، تَخْلِیداً / خَلَّدَ، عَیْشاً و عِیشَةً و مَعاشاً و مَعِیشاً و مَعِیشَةً و عَیْشُوشَةً / عاشَ ـِ عُمْراً طَوِیلاً.

**کهنسالی** */k.-s.-i/* هَرَم← سالخوردگی.

**کهنگی** */kohnegi/* قِدَم، تَقادُمُ العَهْدِ، عِتْق، عَتاقَة، خَرَق، رَثاثَة، مَزَق.

**کهنه** */kohne/* ۱. الأقْدَم، قَدِیم، عَتِیق، أنْتِیکَة. ۲. البالِي، البَلِيّ، بِلْو، نِصْفُ عُمْرٍ، مُسْتَعْمَل، بائِت، تَفِه، تافِه، الأخْرَس، مُحَنَّک، خَلَق، الدّاثِر، مَدْرُوس، مُنْدَرِس، دَوْسَر، رَثّ، رَثِیث، رَکِیک، سَمِیل، سَنِه، شَرْت، طِلْس، عَتِیقُ النَّمَطِ، عِدّ، عَرِیق، المُتَعَضِّي، المُسْتَعْصِي، عَلّ، غَبِیب، قَرارِيّ، قَرِیس، قَشِب، مَحّ، الماحُ مِنَ الثِّیابِ، مُتَمَکِّن، النّاخِر، وَقْعَةُ سَوْقٍ، مَهْجُور، الهِدْمِل، هُزِیَّة، مُهْتَرِی، مُهْمَل، مَهْمُول. ۳. مِمْسَح، مِمْسَحَة، خَلِق، خَلَقَة، خِرْقَة، قُطَیْلَة، مُخَرَّق، مُمَزَّق، طِمْر، غِذْفِل، کُهْنَة، هُلْهُولَة، مُهَلْهَل.

**کهنه پرست** */k.-parast/* ← کهنه گرا.

**کهنه پرستی** */k.-p.-i/* ← کهنه گرایی.

**کهنه پوش** */k.-puš/* البَذُّ، الباذّ، رَثُّ الهَیْئَةِ، رَثِیثُ الهَیْئَةِ، رَثُّ الثَّوْبِ، مُتَبَذِّل، مُتَخَشِّف، مِطْمار.

**کهنه پوشی** */k.-p.-i/* اِرْتِداءُ الأسْمالِ، لُبْسُ مَلابِسَ بالِیَةٍ مُمَزَّقَةٍ.

**کهنهٔ حیض** */k.-ye-heyz/* المَحِیضَة، وَفِیعَة، رَبَذَة.

**کهنه خر** */k.-xar/* کَهَنْجِيّ.

**کهنه سرباز** */k.-sarbäz/* جُنْدِيٌّ مُحَنَّکٌ، جُنْدِيٌّ مُمَرَّس.

**کهنه شدن** */k.-šodan/* بِلًی و بَلاءً / بَلِيَ ـَ الثَّوْبُ و غَیْرُهُ، قِدَماً و قَدامَةً / قَدُمَ ـُ الشَّيءُ، خَلَقاً / خَلِقَ ـَ، خُلُوقاً / خَلَقَ ـِ الثَّوْبُ و غَیْرُهُ، خُلُوقَةً / خَلُقَ ـُ، إخْلاقاً / أخْلَقَ الثَّوْبُ و نَحْوُهُ، دُرُوساً / دَرَسَ ـُ الشَّيءُ، عَتْقاً / عَتَقَ ـُ و عَتاقَةً / عَتُقَ ـُ، انْجِراداً / انْجَرَدَ الثَّوْبُ، انْحِماقاً / انْحَمَقَ الثَّوْبُ، إحانَةً / أحانَ الشَّيءُ، اِخْلِیلاقاً / اِخْلَوْلَقَ الثَّوْبُ ونَحْوُهُ، رَثاثَةً و رُثُوثَةً / رَثَّ ـِ الثَّوْبُ، تَرَدُّماً / تَرَدَّمَ الثَّوْبُ، انْسِحاقاً / انْسَحَقَ الثَّوْبُ، تَسَعْسُعاً / تَسَعْسَعَ الشَّيءُ، إسْمالاً / أسْمَلَ، سُمُولاً وسُمُولَةً / سَمَلَ ـُ ،سَمالَةً / سَمُلَ ـُ الثَّوْبُ، طُمُوساً / طَمَسَ ـِ الشَّيءُ، انْفِرازاً / انْفَرَزَ الثَّوْبُ، مُحُوحَةً / مَحَّ ـُ الثَّوْبُ، إمْحاحاً / أمَحَّ الثَّوْبُ، تَمَسُّؤاً / تَمَسَّأَ الثَّوْبُ، مُصُوحاً / مَصَحَ ـَ الثَّوْبُ، مَوْتاً / ماتَ ـُ الثَّوْبُ، اِسْتِماتَةً / اِسْتَماتَ الثَّوْبُ، اِنْتاشاً / انْتَشَ الثَّوْبُ، تَنَسُّراً / تَنَسَّرَ الثَّوْبُ، نَهَجاً / نَهِجَ ـَ، وَهْیاً / وَهَی و وَهِيَ یَهِي، تَهافُتاً / تَهافَتَ الثَّوْبُ، اِنْهِماءً / انْهَمَأَ الثَّوْبُ، أکَلَ الدَّهْرُ عَلَیهِ و شَرِبَ.

**کهنه فروش** */k.-foruš/* کَهَنْجِيّ.

**کهنه فروشی** */k.-f.-i/* بَیْعُ الوَسائِلِ والأثاثِ المُسْتَهْلَکَةِ.

**کهنه کار** */k.-kär/* الماهِر، المُجَرَّب، المُدَرَّب.

**کهنه کردن** */k.-kardan/* إبْلاءً / أبْلَی الثَّوْبَ، إخْلاقاً / أخْلَقَ هـ، دَرْساً و دِراسَةً / دَرَسَ ـُ الثَّوْبَ، تَعْتِیقاً / عَتَّقَ الشَّيءَ، اِبْتِذالاً / اِبْتَذَلَ، إدالَةً / أدالَ الثَّوْبَ، تَمْزِیقاً / مَزَّقَ، إسْمالاً / أسْمَلَ الثَّوْبَ، مَهْناً / مَهَنَ ـَ الثَّوْبَ،

اِمْتِهاناً / اِمْتَهَنَ الشَّيء، اِنْتِضاء / اِنْتَضَى الثَّوبَ، إِنْهاجاً / أَنْهَجَ الثَّوبَ، إِهْداء / أَهْدَأَ الثَّوبَ، هَرْياً / هَرَى يَهْرِي الثَّوبَ، هَلْهَلَةً / هَلْهَلَ.

**کهنه‌گرا** */k.-gerä/* تَقْلِيدِيّ، نَصِيرُ التَّقْلِيدِيَّة، المُحافِظ، رَجْعِيّ، مُتَمَسِّكٌ بالقَدِيم.

**کهنه‌گرایی** */k.-g.-yi/* التَّقْلِيدِيَّة، رَجْعِيَّة.

**کهور** */kahur/* (گیا) الغاف.

**کهولت** */kohulat/* ۱. الكُهُولَة، كِبَرُ السِّنّ. ۲← آنتروپی.

**کهیر** */kahir/* شِرى، بُثُورٌ مائِيَّةٌ، طَفَحٌ جِلْدِيٌّ، خُراجٌ صِغارٌ.

**کهیر زدن** */k.-zadan/* شَرًى / شَرِيَ يَشْرَى الجِلْدُ، بَثْراً و بُثُوراً / بَثَرَ ـُ و بَثِرَ ـَ و بَثُرَ ـُ الجِلْدُ، هَرَصاً / هَرِصَ ـَ.

**کهین** */kehin/* الأَصْغَر.

**کی** */ki/* الَّذِي، مَنْ.

**کی** */key/* مَتَى، لَمَّا، عِنْدَ، أَنَّى، أَيَّانَ.

**کئا** */ke'ä/* الكاي، بَبَّغاءُ نِيوزِيلَنْدِيٌّ ضَخْمٌ.

**کیابیا** */kiyä-biyä/* الحِشْمَة، مَنْزِلَة، جاه.

**کیاروسکورو** */kiyäroskuro/* الجَلاءُ والقَمَة [طَرِيقَةُ تَوَزُّعِ الضَّوءِ والظِّلِّ في صُورَة].

**کیان** */kiyän/* المَلِک.

**کیانی** */k.-i/* المَلِكِيّ.

**کیپ** */kip/* مَمْلُوء، مُفْعَم، غاصّ.

**کیپ شدن** */k.-šodan/* ۱. غَصَصاً / غَصَّ ـُ المَكانُ، اِمْتِلاءً / اِمْتَلأَ المَكانُ. ۲. اِنْسَدَّ. «گوشم کیپ شد»: اِنْسَدَّتْ أُذُني.

**کیتین** */kitin/* الكِيتِين.

**کئوفیلا** */kisofilä/* (پز) صَمْغُ البَلاطِ.

**کیر** */kir/* الذَّكَر.

**کیرخور** */k.-xor/* ← کونی.

**کیرش** */kirš/* ماءُ الكَرَز.

**کیرکاشی** */kir-käši/* عَيْرٌ اِصْطِناعِيٌّ.

**کیز لگور** */kizelgur/* تُرابٌ نُقاعِيٌّ [دِياتُومِيّ].

**کیست** */kist/* (پز) الكِيس، دَرَنَة.

**کیسه** */kise/* كِيس، جِراب، تِرْمال، جُرَيْب، خَيْب، حُزْمَة، حُوَيْصَلَة، مِخْلَة، مِخْلاة، زَكِيبَة، شِكارَة، عِدْل، غِرارَة، تِلِّيس. «از ~ خلیفه می‌بخشد»، يُكْرِمُ مالايَمْلِک. «سر ~ را شل کرد»: أَنْفَقَ.

**کیسه بندی** */k.-bandi/* (پز) تَكَيُّس.

**کیسه بندی کردن** */k.-b.-kardan/* تَكْيِيساً / كَيَّسَ.

**کیسهٔ بیضه** */k.-ye-beyze/* (پز) الصَّفْن، الصَّفْنَة، ا لكِيس.

**کیسهٔ پشت لامی** */k.-ye-pošt-e-lämi/* كِيسُ خَلْفِ العَظْمِ اللّامِيّ.

**کیسه تنان** */k.-tanän/* (جان) اللّاحَشْوِيّات.

**کیسهٔ توتون** */k.-ye-tutun/* كِيسُ التِّبْغ.

**کیسهٔ چادرینهٔ بزرگ** */k.-ye-cädorine-ye-bozorg/* (پز) كِيسُ التُّرْبِ الكَبِيْر.

**کیسهٔ حلقی** */k.-ye-halqi/* كَهْنَجِيّ ← ۱. (پز) البُلْعُومِيّ.

**کیسهٔ حول جنین** */k.-ye-howl-e-janin/* (پز) السَّلَى.

**کیسهٔ خایه** */k.-ye-xäye/* (پز) کیسهٔ بیضه.

**کیسه داران** */k.-därän/* (جان) الجِرابِيّات، ذَواتُ الرَّحِمَيْن.

**کیسه دوختن** */k.-duxtan/* تَوَقُّعاً / تَوَقَّعَ، اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، طَمَعاً و طَماعاً و طَماعِيَةً / طَمِعَ ـَ فِيْهِ و بِهِ.

**کیسهٔ رویانی** */k.-ye-ruyäni/* (گیا الكِيْسُ الجَنِيْنِيّ.

**کیسهٔ زرداب** */k.-ye-zardäb/* (پز) ← کیسهٔ صفرا.

**کیسهٔ زلالی** */k.-ye-zoläli/* (پز) كِيْسٌ زُلالِيٌّ.

**کیسهٔ زیراخرمی** */k.-ye-zir-e-axrami/* (پز) كِيْسٌ تَحْتَ الأَخْرَمِ.

**کیسهٔ زیر زلالی** */k.-ye-zir-e-zoläli/* (پز) كِيْسُ تَحْتَ الزُّلالِيّ.

**کیسهٔ صفرا** */k.-ye-safrä/* (پز) الحُوَيْصَلَةُ الصَّفراوِيَّةُ، المَرارَة.

**کیسهٔ فوق کشککی** */k.-ye-fowq-e-kaškaki/* (پز) كِيْسُ فَوْقَ الرَّضْفَةِ.

**کیسه کردن** */k.-kardan/* تَكْيِيساً / كَيَّسَ الشَّيءَ.

**کیسه کش** */k.-keš/* الدَّلّاک، مُلَيِّف.

**کیسه کشی** */k.-k.-i/* تَدَلُّک.

**کیسه کشیدن** */k.-kešidan/* تَدَلُّكاً / تَدَلَّکَ.

**کیسهٔ کشیش** */k.-kešiš/* (گیا) كِيْسُ الرّاعِي، خَسُّ النَّعْجَةِ، شِمْنَة، قَرْمَل.

**کیسهٔ مارگیر** /k.-ye-märgir/ جِرابُ الحاوِي.
**کیسهٔ منی** /k.-ye-mani/ (پز) الحُوَيْصَلَةُ المَنَوِيَّةُ.
**کیسهٔ هوایی** /k.-ye-haväyi/ الكِيْسُ الهَوائِيُّ.
**کیسهٔ یخ** /k.-ye-yax/ قَلَنْسُوَةُ الجَلِيْدِ.
**کیش** /kiš/ ۱. دِيْن، مَذْهَب، مِلَّة، عَقِيْدة، إِيْمان، الأُمَّة، طَرِيْقَة، صِبْغَة، قانُون، رُسُوم، نِحْلَة، نَمَط. ۲. كِيْش مَلِک [في الشَّطْرَنْجِ].
**کیش کردن** /k.-kardan/ ۱. طَرْداً و طَرَداً / طَرَدَ ـُ الطَّائِرَ، دَجْدَجَةً / دَجْدَجَ الرَّجُلُ الدَّجاجَةَ و بها. ۲. أَزالَ مَلِكَهُ في الشِّطْرَنْجِ.
**کیش و مات** /k.-o-mät/ ماتَ الشَّاهُ [في الشِّطْرَنْجِ].
**کیف** /kif/ حَقِيْبَة، شَنْطَة، عَيْبَة، فَوْد.
**کیف بغلی** /k.-e-baqali/ مَحْفَظَـة، مَحْفَظَـةُ الجَيْـبِ، جُزْدَان.
**کیف‌بندی** /k.-e-bandi/ حَقِيْبَة.
**کیف پول** /k.-e-pul/ كِيْسُ الدَّراهِمِ، حافِظَةُ النُّقُودِ، جُزْدان.
**کیف جراحی** /k.-e-jarrähi/ حَقِيْبَـةُ وَسائِلِ العَمَلِيّـاتِ الجِراحِيَّة.
**کیف چرمی** /k.-e-carmi/ كِيْسٌ مِنْ جِلْدٍ.
**کیف دستی** /k.-e-dasti/ شَنْطَةُ يَدٍ، حَقِيْبَة.
**کیف مدرسه** /k.-e-madrese/ الحَقِيْبَـةُ المَـدْرَسِيَّـةُ المَحْفَظَة.
**کیفر** /keyfar/ عِقاب، عُقُـوبَة، مُعـاقَبَة، قِصـاص، جَزاء، أَثام، قِناوَة، نَكِيْر، إِيْقاع و تَوْقِيْعُ العِقابِ.
**کیفرخواست** /k.-xäst/ وَرَقَةُ الإِتِّهامِ، قَرارُ الإِتِّهامِ.
**کیفرخواستن** /k.-x.-tan/ إِسْتِقْصاصاً / إِسْتَقَصَّهُ، إِجْتِزاءً / إِجْتَزَاهُ.
**کیفر دادن** /k.-dädan/ جزاءً / جَزَى ـِ مُجازاةً / جازَى، مُعاقَبَةً / عاقَبَ، إِقْتِصاصاً / إِقْتَصَّ مِنْهُ، مُقاصَّةً / قاصَّهُ، إِجْراءً / أَجْرَى عَلَيهِ قِصاصاً.
**کیفری** /k.-i/ عِقابِيّ، عُقُوبِيّ، جَزائِيّ، قِصاصِيّ، تَأْدِيْبِيّ، إِصْلاحِيّ.
**کیف زنانه** /k.-e-zanäne/ مَتْبَنَة.
**کیف سفری** /k.-e-safari/ الحَقِيْبَةُ السَّفَرِيَّةُ.
**کیفور** /keyfur/ مَسْرُوْرُ الحالِ.
**کیفی** /keyfi/ نَوْعِيّ، كَيْفِيّ، تَحْلِيْلِيّ وَصْفِيّ.
**کیفیت** /k.-yyat/ كَيْفِيَّة، طَرِيْقَة، نَوْعِيَّة، ظَرْف، هَيْئَة.
**کیک** /keyk/ ۱. (جانـ) البُـرْغُوث، أَبَار، خَـدُوْش، أَصْلَم، طامِر، قُذَد. ۲. كَعْكَة.
**کیک‌سانان** /k.-sänän/ (جانـ) سِيْفُونِيْتِرا.
**کیک‌ها** /k.-hä/ (جانـ) البُرْغُوثِيّات.
**کیک تولد** /k.-e-tavallod/ كَعْكَةُ عِيْدِ المِيْلادِ.
**کیک در تنبان افتادن** /k.-dar-tonbän-oftädan/ خَشْيَة، خَوْفٌ مِنْ شَرٍّ مُرْتَقَبٍ.
**کیکر** /kikar/ (گیا) سَلَم، قَرَظ.
**کیکم** /keykom/ (گیا) ← افرا.
**کیک واشه** /keykväše/ (گیا) حَشِيْشَةُ البَراغِيْثِ.
**کیل** /keyl/ كَيل.
**کیلت** /kilt/ الكِلْتِيَّة.
**کیل‌پیما** /keyl-peymä/ الكَيّال.
**کیل کردن** /k.-kardan/ كَيْلاً ومَكـالاً / كالَ ـِ الحَبَّ و غَيْرَهُ، تَكْيِيْـلاً / كَيَّـلَ القَمْحَ و غَيْـرَهُ، تَكايُـلاً / تَكايَـلَ الرَّجُلانِ.
**کیلو** /kilu/ الكِيْلُو.
**کیلو ژول** /k.-žul/ كِيْلُو جُوْل.
**کیلوس** /kilus/ الكَيْلُوس.
**کیلو سیکل** /kilu-sikl/ الكِيْلُوسَيْكَل.
**کیلوگرم** /k.-geram/ الكِيْلُوغْرَام.
**کیلوگرم متر** /k.-geram-metr/ الكِيْلُوغْرامِتْر.
**کیلومتر** /k.-metr/ الكِيْلُومِتْر.
**کیلومتر شمار** /k.-m.-šomär/ عَدّادُ السُّرْعَةِ.
**کیلومتر مربع** /k.-m.-morabba'/ كِيلُومِتْر مُرَبَّع.
**کیلومگا سیکل** /k.-megäsikl/ الكِيْلُومِيْغاسَيْكَل.
**کیلووات** /k.-vät/ الكِيْلُو وَاط.
**کیلو وات ساعت** /k.-v.-sä'at/ الكِيْلُو وَاط السّاعِيّ.
**کیلو ولت** /k.-volt/ الكِيْلُو فُلْط.
**کیلو ولت آمپر** /k.-v.-ämper/ الكِيْلُو فُلْط أَمْبِيْر.
**کیموس** /kimus/ (پز) الكَيْمُوس.
**کیمیا** /kimiyä/ كِيْمِيا، كِيْمِياء، إِكْسِيْر، حَجَرُ الفَلاسِفَةِ.
**کیمیاگر** /k.-gar/ كِيْمِيائِيّ، كِيْماوِيّ.
**کیمیاگری** /k.-g.-i/ كِيْمِيا، كِيْمِياء، عِلْمُ الكِيْمِياءِ.

**کیمیایی** /k.-yi/ کِیمیائِيّ.

**کین** /kin/ ← کینه.

**کینتوسکوپ** /kinetoskop/ الکِّینِتُوسْکُوب.

**کینسکوپ** /kineskop/ الکِینِیسْکُوب.

**کینه** /kine/ جِقْد، حَقِیْدَة، بُغْض، اِحْنَـة، أَضَم، أَكَّة، إِلّ، تَبْل، حَسِیْفَة، حَسَكُ الصَّدْرِ، حُسـاكَة، حَسَكَة، حَفِیْظَة، الحِقْلِد، خِمْر، دِئْث، دَخَن، دِغـث، دَعْثَة، دِمْنَة، دَخْل، زَخّ، سَخَم، سَخِیْمَـة، سُخْمَة، الشَّنـآن، الشَّناءَة، ضَـبّ، ضِغْن، الضَّغِیْنَـة، ضَمَد، ضِمْـن، طائِلَـة، مُعْتَبَة، عَـدَاء، عَداوَة، غِبْر، غِشّ، غِلّ، غَلِیْل، غَمَر، غِمْر، مُغامِر، فِرْك، كُشاحَة، كَتِیْفَة، المُسْتَكِنَّة، مَقْت، نَـوْطَة، مَوْجِدَة، وَحْر، وَحَر، وَغَر، وَغْر، وَغْم.

**کینه‌توز** /k.-tuz/ حاقِد، حَقُود، ضَغِـن، أَجِن، ثائِر، آخِذُ الثَّـأْرِ، حَسُود، حـانِق، خَبِیْـث، داحِل، رَدِئ، مُسَخَّـم، سَقِیْمُ الصَّدْرِ، شَنّآن، شَنِـف، شَمُوص، شَمُوس، مَشِیْع، مُغِلّ، مَغْلُوْل، كاشِح، ناقِم، وَغِم.

**کینه تـوزی** /k.-t-i/ حِقْـد، اِنْتِقام، النَّقْمَـة، النِّقِمَـة، النَّقَمَـة، عَـداوَة، بَغـاضَة، دَغْـث، الشَّحْنـاء، الشَّحْنَـة، مُشاحَنَة، شَناءَة.

**کینه توزی کردن** /k.-t.-i-kardan/ ← کینه ورزیدن.

**کینه‌جو** /k.-ju/ ← کینه توز.

**کینه جویی** /k.-j.-yi/ ← کینه توزی.

**کینه گرفتن** /k.-gereftan/ ← کینه ورزیدن.

**کینه‌ور** /k.-var/ ← کینه توز.

**کینه ورزیـدن** /k.-varzidan/ حِقْداً و حَقِیْـدَةً / حَقَدَ ـِ حَقَداً وحِقْداً / حَقِدَ ـَ فُلانٌ عَلَی صاحِبِهِ، تَحَقُّداً / تَحَقَّدَ عَلَی، تَحاقُداً / تَحاقَدَ القَومُ، نَقْماً وتَنِقّاماً / نَقِمَ ـَ ونَقَمَ ـِ مِنْ فُلانٍ، اِنْتِقـاماً / اِنْتَقَمَ لِنَفْسِهِ مِنْـهُ، ضَغَناً / ضَغِنَ ـَ عَلَیهِ، ضِغاناً / ومُضاغَنَةً / ضاغَنَ هـ تَضاغُناً / تَضاغَنَ الرَّجُلانِ، أَحْناً / أَحِنَ ـَ عَلَیهِ، مُباداةً / بادَی بالعَداوَةِ، اِبْغاضاً / أَبْغَضَ، مُباغَضَةً / باغَضَ، حَسَفاً / حَسِفَ ـَ الرَّجُل، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ الحِقْدَ عَلَیـهِ، إِحْناقاً / أَحْنَقَ الرَّجُلُ، حَنِقاً / حاقَ ـِ هـ إِخْماراً / أَخْمَرَ عَلَیْهِ، تَخْمِیْراً / خَمَّرَ لَهُ، دَمَناً / دَمِنَ ـَ عَلَـی فُلان، سَخَماً / سَخِمَ ـَ تَسَخُّماً / تَسَخَّمَ عَلَیهِ، شَحَناً / شَحِنَ ـَ عَلَیـهِ، شِحاناً ومُشاحَنَةً / شاحَنَ هـُ، شِزاراً ومُشازَرَةً / شازَرَ هُـ شَناءَةً / شَنُؤَ ـُ شِناءً ومُشانَأَةً / شانَأَ هـ ضَبّاً / ضَبَّ ـُ نَقْمَتَهُ عَلَی، ضَدًی / ضَدِيَ ـَ عَلَیـهِ، ضَمَداً / ضَمِدَ ـَ عَلَیْهِ، اِقْتِصاصاً / اِقْتَصَّ مِنْهُ، مُقـاصَّةً / قاصَّهُ، قَلْواً / قَلا ـُ الرَّجُلَ، تَقْلِیَةٍ / قَلَّی هـ إِلَیهِ، قِلًی / قَلِيَ ـَ الرَّجُلَ، قَلْیاً / قَلَی ـِ فُلاناً، مَضَداً / مَضِدَ ـَ مَقْتاً / مَقَتَ ـُ هـ تَمْقِیْتاً / مَقَّتَ هـ نَغَلاً / نَغِلَ ـَ قَلْبُهُ عَلَی، وَحَراً / وَحَرَ یَحِرُ ویَوْحَرُ ویَیْحَرُ عَلَیهِ، وَحَنـاً وحِنَةً / وَحَنَ یَحِنُ و وَحِنَ یَـوْحَنُ عَنْ فُلانٍ، وَغْراً / وَغِرَ یَوْغَرُ ووَغَراً / وَغَرَ یَغِرُ عَلَیهِ صَدْرُهُ، وَغْماً / وَغِمَ یَغِمُ عَلَیهِ.

**کینه‌ور شدن** /k.-var-šodan/ ← کینه توزی کردن.

**کینه ور کردن** /k.-v.-kardan/ تَسْخِیْماً / سَخَّمَ هُـ الأَمْرُ، إِشْحاناً / أَشْحَنَ هُـ إِضْماداً / أَضْمَدَ القَوْمَ، إِیْغـاماً / أَوْغَمَهُ.

**کینه‌یی** /k.-yi/ ← کینه‌توز.

**کینین** /kinin/ (پز) الکِیْنِینا.

**کیوان** /keyvän/ زُحَل.

**کیوسک** /kiyusk/ كُشْك.

**کیوسک روزنامه‌فروشی** /k.-e-ruznäme-foruši/ كُشْكُ بَیْعِ صُحُفٍ.

**کی‌وی** /kivi/ (جانـ) أَبْتَرِيّ، الکِیْوِي.

**کی‌وی‌ها** /kivihä/ (جانـ) الرَّواكِض.

**کیهان** /keyhän/ الدُّنْیا، العَصْر، العالَم.

**کیهانزایی** /k.-zäyi/ نَشْأَةُ الکَوْنِ.

**کیهانشناخت** /k.-šenäxt/ الکُوزْمُولُوجِیا، عِلْمُ الکَوْنِیّات.

**کیهان‌شنـاس** /k.-šenäs/ الکُـوزْ مُـولُوجِـيّ، العـالِمُ بالکُوزْمُولُوجِیا.

**کیهان‌نورد** /k.-navard/ ← فضانورد.

**کیهانی** /k.-i/ كَوْنِيّ.

## کاسهٔ زانو ـ الرَّضَفَة

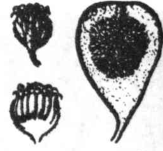



۱ـ استخوان ران: عظم الفخذ
۲ـ کشکک: الرّضفة
۳ـ نازک نی: الشّظیّة
۴ـ درشت نی: الظُّنبُوب


کاسوواری


کاریبو


گادی


کاپیتول

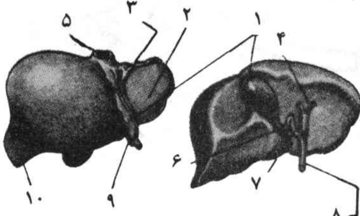

کاسیا


کپسول


کالسیدیدا


کافشه

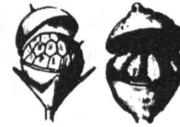
## کبد ـ الْکَبِد




۱ـ کیسهٔ صفرا: الحوصلة الصّفراویّة
۲ـ لپ چپ: الفصّ الأیسر
۳ـ رباط اکلیلی: الرّباط الاکلیليّ
۴ـ مجرای کبدی: القناة الکبدیّة
۵ـ سیاهرگ زیرین: الورید الأجوف السّفلي
۶ـ گردن: العنق
۷ـ مجرای کیسه‌ای (سیستیک): القناة المثانیّة
۸ـ مجرای صفراوی: القناه الصّفراویّة
۹ـ رباط آویزان: الرّباط المعلّق
۱۰ـ لپ راست: الفصّ الأیمن


کاکاتو

## کتف ـ اللّوح

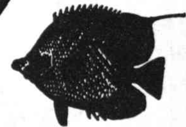


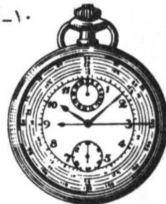

۱ـ خارکتفی: شوکة اللّوح
۲ـ زائدهٔ اخرمی (تاج استخوان کتف): الأخرميّ
۳ـ استخوان بازو: عظم العضد




کاولی

کپسول


کتودون


کرونومتر


کرگدن هندی


کچف


کبک رومی


کروان

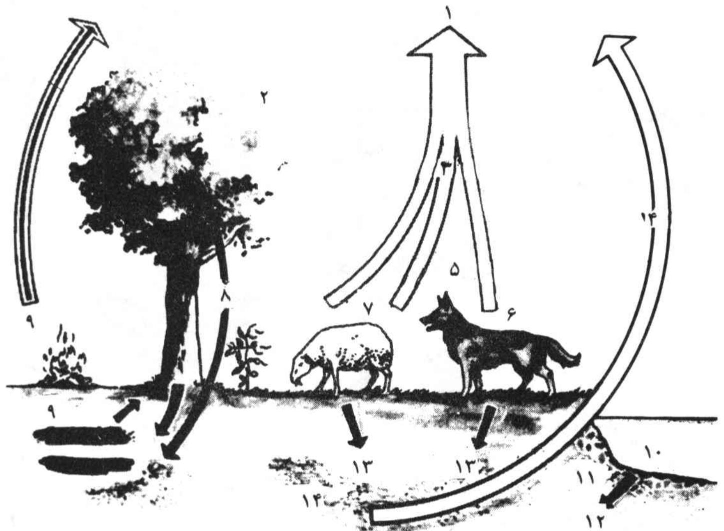

کرکس ریشدار افریقایی و آسیایی


کرکی


کرابیه


کرکس سفید سر

## کربن ـ الكَرْبُون



۱ـ گاز زغال یا کربن جوی: الغاز الفَحميّ أي الكربون الجوّيّ

۲ـ ترکیب اجسام آلی تحت تأثیر نور خورشید (کلروفیل): ترکیب الأجسام العضويّة تحت تأثير الأشعة الضّوئيّة (اليخضور)

۳ـ تنفّس: التّنفّس

۴ـ تخمیر: الاختمار

۵ـ کربن حیوانی: الكربون الحيوانيّ

۶ـ گوشتخواران: آکلات اللّحوم

۷ـ گیاهخواران: آکلات الأعشاب

۸ـ کربن گیاهی: الكربون النّباتيّ

۹ـ احتراق: الاحتراق. کربون: الكربون

۱۰ـ گاز کربونیک محلول و کربنات و بی‌کربنات: الغاز الفَحميّ المذاب و الكربونات و ثواني الكربونات

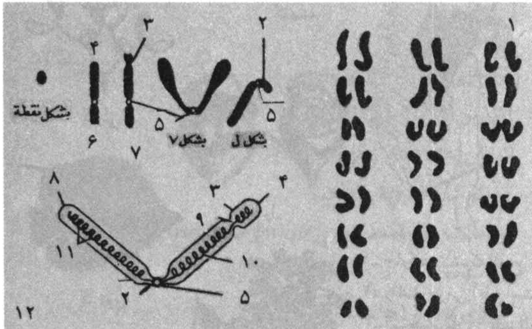
۱۱ـ لایهٔ آهکی: طبقة كلسيّة

۱۲ـ کربن کانی: الكربون المعدنيّ

۱۳ـ فضولات: نقايات عضويّة

۱۴ـ باکتریهای زیست کننده در میان مواد فاسد: الرّمّامات

## کروموزوم. رنگینتن ـ الكُرُوْمُوزُوم




۱ـ کروموزومهای انسان: کروموزومات الإنسان

۲ـ ترنجیدگی اولیّه: التقلّص البدائيّ

۳ـ ترنجیدگی ثانوی: التقلّص الثّانويّ

۴ـ مصاحب: التّابع

۵ـ نقطهٔ مرکزی: النّقطه المركزيّة

۶ـ به شکل عصا: بشكل عصيّة

۷ـ شکلهای گوناگون کروموزومها: أشكال الكروموزومات المختلفة

۸ـ زهدان (مارپیچی شکل): الأمّ (لولبيّة الشكل)

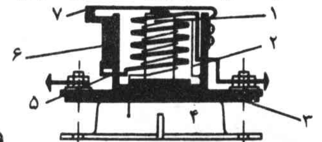
۹ـ منطقهٔ هسته زا: منطقة تولّد النّويّات

۱۰ـ رشتهٔ رنگین: الخيط المحوريّ اللّولبيّ

۱۱ـ زنگدانه‌ها: انتفاخات الخيط المحوريّ

۱۲ـ نموداری از ساختمان کروموزومها: رسم بيانيّ لبناء الكروموزومات

## کلید خودکار برق ـ فاصِلُ التّيّار



۱ـ آهن ربای برقی: الكهرطيس

۲ـ سیم پیچ تبدیل: ملفّ متحوّل

۳ـ عایق: العازل

۴ـ جرم: الكُتْلة

۵ـ سیم پیچ: الملفّ

۶ـ عایق: العازل

۷ـ تیغهٔ قطع و وصل: مماسّ ذونابض

گزیلفن

کک کوج

کفچلیزک



کفچه نول

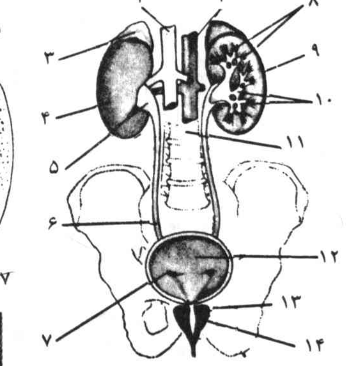


کندانسانور



کلبتین

## کلیه ـ الکُلیَة

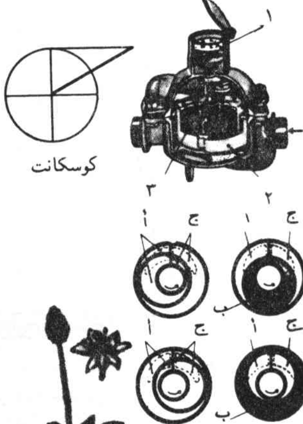


۱ـ آئورت: الأورطی
۲ـ بزرگ سیاهرگ زیرین: الورید الأجوف السّفلي
۳ـ غدّهٔ فوق کلیوی: الکُظر
۴ـ کلیه: الکلیة
۵ـ لگنچه: الحویض
۶ـ میزنای: الحالب
۷ـ منفذ میزنای: الإحلیل
۸ـ پایی‌ها (پستانکهای) کلیه: حلمات الکلیة
۹ـ پردهٔ خارجی کلیه: غلاف الکلیة
۱۰ـ سینوسها: الکُؤوس
۱۱ـ دومین مهره از ناحیهٔ کمری ستون فقرات: الفقرة القطنیّة الثّانیة
۱۲ـ آبدان: المثانة
۱۳ـ غدّهٔ پروستات: غدّة المثانة
۱۴ـ ماهیچهٔ تنگ کننده: المِصَرَّة
۱۵ـ سینوسها: الکُؤوس
۱۶ـ لگنچه: الحویض
۱۷ـ هرمهای مالپیگی: أهرام ملپیغی
۱۸ـ میزنای: الحالب

کوبای

کنهٔ پرندگان

## کنتور آب ـ العَدّاد المَائيّ



کوسکانت



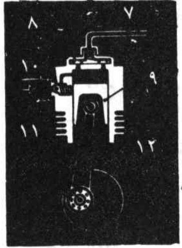
۱ـ دستگاه یا ماشین جمع‌زنی: الجامع
۲ـ جعبهٔ شمارگر: علبة عدّادة
۳ـ پیستون دوّار: کبّاس دوّار
الف ـ اطاقک پرشونده: حُجَیرَة تَتَعَبّأ
ج ـ اطاقک پرشده: حجیرة معبّأة
ج ـ اطاقک خالی شونده: حجیرة تفرغ

کندش

کورلی

## کمپرسور ـ الضّاغِط



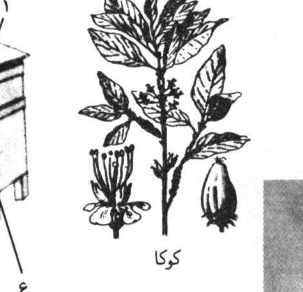


۱ـ موتور الکتریکی: محرّك کهربائيّ
۲ـ فیلتر (صافی): المرشّح
۳ـ فشارسنج: مقیاس الضَّغط
۴ـ دریچهٔ اطمینان: صمام الأمان
۵ـ دستگاه کاهش فشار: مخفِّف الضّغط
۶ـ مخزن هوای فشرده: خزّان الهواء المضغوط
۷ـ هوای فشرده: الهواء المضغوط
۸ـ دریچه‌ها: الأدسمة
۹ـ پیستون: المکبس
۱۰ـ هوا: الهواء
۱۱ـ فیلتر (صافی): المرشّح
۱۲ـ استوانه (سلیندر): الأسطوانة



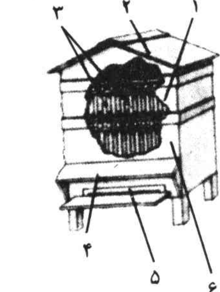
کندانسور

کوریاریا



کوکا

## کندوی زنبور عسل ـ القَفِیز



۱ـ شبکهٔ افقی: طبقة أفقیّة
۲ـ سقف: السّطح
۳ـ شبکهٔ عمودی: طبقة عمودیّة
۴ـ سایبان: الطَّنَف
۵ـ محل ورود زنبور به کندو: مدخل النّحل
۶ـ بدنهٔ کندو: جسم الخلیّة

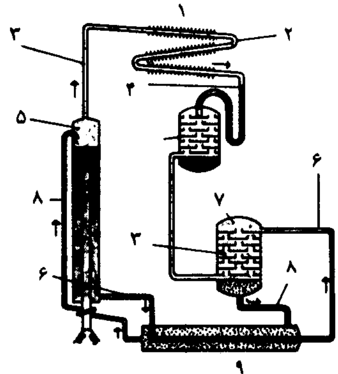


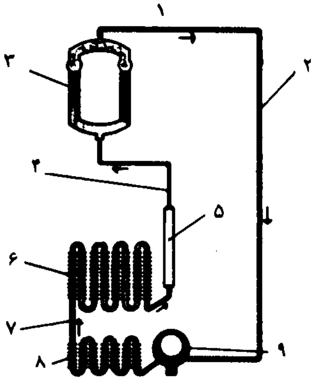
کی وی

کورلی کوهی



## کولر–المُبَرِّدَة




۱ـ سردکن مایع کننده: المبرّدة بالامتصاص
۲ـ کندانسور. تبدیل گاز امونیاک به امونیاک مایع: المکثفة، تحویل الأمونیاک الغازي الی امونیاک سائل
۳ـ گازامونیاک: أمونیاک غازيّ
۴ـ امونیاک مایع: أمونیاک سائل
۵ـ مخزن: المغلاة
۶ـ محلول اشباع نشده: محلول فقیر
۷ـ مکنده بازگردانیدن محلول مرکب: الماصّ، إعادة ترکیب المحلول الغنيّ
۸ـ محلول اشباع شده: محلول غنيّ
۹ـ دستگاه مبدّل حرارت: جهاز تبادل الحرارة

۱ـ سردکن تبخیرکننده: المبرّدة بالضّغط
۲ـ گاز سردکن کاهش دهندهٔ فشار: غار مبرّد مخفّف الضّغط
۳ـ تبخیر کننده (او پراتور): المبخرّة
۴ـ لولهٔ مویین مایع سرد شده تحت فشار بالا: أنبوب شعريّ سائل مبرّد تحت ضغط عالٍ
۵ـ دستگاه خشک کن (فیلتر درایر): جهاز الاجتفاف
۶ـ کند انسور. تبدیل مایع گاز به مایع سیّال: المکثّفة تحویل المائع الغازيّ الی مائع سائل
۷ـ گاز سرد شده تحت فشار بالا: غار مبرّد تحت ضغط عالٍ
۸ـ کاهش دهندهٔ حرارت: مخفّف الحرارة
۹ـ کمپرسور: الضّاغط

## کیسه داران ـ ذَوَاتُ الرَّحِمَیْنِ







۱. کوسکوس
۲. لگن خاصرهٔ کانگورو که در آن دو استخوان کیسه مانند نمایان است.
۳. کانگورو و کیسهٔ آن.
٤. داز یور.
٥. گورکن کیسه‌دار.

۱. الکُسکُوس ؛ ۲. حوض القَنقَر تَبدو فیه العظمتان الجرابیّتان (ج) ؛ ۳. القنقر وجرْوه ؛ ٤. جثیلة الذَّنَب ؛ ٥. الجرذ الجرابيّ.



**گ** /g/ گاف. الحَرْفُ السّادِسُ وَ العِشْرونَ مِنْ حُروفِ الهِجاءِ، وهي لاتُوْجَدُ في العَرَبِيَّةِ.

**گاباردين** /gäbärdin/ غَبَرْدِينٌ [ثَوْبٌ من الغَبَرْدِين].

**گاته** /gäte/ الفَصْلُ المَنْظُومُ مِنْ أغانِي زردشت.

**گاثه** /gäse/ ← گاته.

**گادولينيوم** /gädoliniyom/ جادُولِينِيُوم.

**گار** /gär/ ۱. لاحِقَةٌ تُعْطِي الإسْمَ الذي تَلْحَقُ بِهِ صِفَةَ الفاعِلِيَّة. ۲. مَحَطَّةُ السِّكَكِ الحَدِيْدِيَّة.

**گاراژ** /gäräž/ المَرْأب، جَراج، جاراش.

**گاراژدار** /g.-där/ صاحِبُ الجِراج، خانْچِي [عراق ـ عم].

**گاراژ زدن** /g.-zadan/ تَجْرِيْجاً / جَرَّجَ الأُتُمْبِيْلَ.

**گارتر** /gärter/ وِسامُ رَبْطَةِ السّاقِ البِرِيطانِيُّ.

**گارد** /gärd/ الحَرَس، مُرافِق.

**گارد احترام** /g.-e-ehteräm/ حَرَسُ الشَّرَف.

**گاردان** /gärdän/ عَمُودُ كَرْدان، عَمُودُ الإدارَةِ الْخَلْفِيَّة.

**گارد انتظامی دانشگاه** /g.-e-entezämi-ye-dänešgäh/ حَرَسُ الجامِعَة.

**گارد پرايتوری** /g.-e-präytori/ ← پاسداران امپراطور.

**گارد رياست جمهوری** /g.-e-reyäsat-e-jomhuri/ الحَرَسُ الجُمْهُورِيّ.

**گارد رئيس جمهور** /g.-e-ra'is-jomhur/ مُرافِقُ رَئِيسِ الجُمْهُورِيَّة.

**گارد ساحلی** /g.-e-säheli/ حَرَسُ سَواحِلٍ أوْ شَواطِئ.

**گارد سرحدی** /g.-e-sar-haddi/ حَرَسُ الحُدُوْد.

**گارد سلطنتی** /g.-e-saltanati/ الحَرَسُ المَلَكِيّ.

**گارد شاهنشاهی** /g.-e-šähanšähi/ ← گارد سلطنتی.

**گارد شخصی** /g.-e-šhaxsi/ حَرَسٌ شَخْصِيّ.

**گارد گمرک** /g.-e-gomrok/ الضّابِطَةُ الجُمْرُكِيَّة.

**گاردنال** /gärdenäl/ (پز) بَرْبِيْتُور.

**گاردن پارتی** /gärden pärti/ إحْتِفالٌ فِي بُسْتانٍ.

**گاردنيا** /gärdeniyä/ (گيا) يَسْمِينٌ حِجازِيٌ، غَرْدِيْنِيا.

**گارس** /gärs/ (پز) شاشُ الجِراحَة ← گاز.

**گارسون** /gärson/ النادِل، النَّدُول، السُّفْرَجِي.

**گارسه** /gärse/ سِيْبَةُ أحْرُفِ المَطْبَعَة، صُنْدُوقُ الأحْرُف.

**گارمون** /gärmon/ (مسـ) ← آکوردئون.

**گارنت** /gärent/ غازْنِيْت، مَقِيْق، عَقِيقٌ أحْمَر، بَجادِي.

**گاری** /gäri/ عَجَلَة، عَرَبَة، طُنْبُر.

**گاری‌چی** /g.-ci/ سائِقُ الكارَة، سائِقُ عَرَبَةٍ لِلنَّقْل.

**گاز** /gäz/ ۱. (شيمـ) جاز، غاز. ۲. شاشُ الجِراحَة. ۳. قَضْمَة. ۴. الكَلّابَة، كَلْبَتان، مِفْرَض. ۵. الدَّوّاسَة، مِعْجال.

**گازاب** /g.-äb/ (شيمـ) الغازُ المائِيُّ.

**گاز اشک‌آور** /g.-e-ašk-ävar/ (شيمـ) غازٌ مُسِيْلُ الدُّمُوعِ، القُنْبُلَةُ المُسِيْلَةُ لِلدُّمُوعِ.

**گازانبر** /g.-anbor/ كَلْبَة، كَلْبَتان، كَمّاشَة، مِنْتاش، زَرَدِيَّة، كَشمايَة.

**گازانبری** /g.-a.-i/ (نظ) مُحاصَرَةُ المِقَصّ.

**گاز تراکا** /g.-e-taräkä/ (شيمـ) غازٌ مُفَجِّر.

**گاز چراغ** /g.-e-ceräq/ (شيمـ) ← گاز زغال.

**گاز خان** /g.-xän/ المَوْف [مَنْفَذٌ فِي الأرْضِ يَنْبَعِثُ مِنْهُ ثاني اكسيد الكَرْبُون و بَعْضُ النِتْروجينِ والأُكْسِجين].

**گاز خردل** /g.-e-xardel/ (شيمـ) غازُ الخَرْدَل.

**گاز خفه‌کننده** /g.-e-xafekonande/ (شيمـ) غازٌ خانِقٌ.

**گاز خنده‌آور** /g.-e-xande-ävar/ (شيمـ) الغازُ المُضْحِك أو الضَحّاك.

**گاز دادن** /g.-dädan/ إسْراعاً / أسْرَعَ في قِيادَةِ السَّيّارَة، ضَغْطاً / ضَغَطَ عَلَى دَوّاسَةِ البِنْزِيْن.

**گازدار** /g.-dār/ غازِيٌّ، هَوائِيٌّ.

**گازر** /gāzor/ غَسّال، مُبَيِّض، قَصّار، الحَوارِيّ.

**گازرگاه** /g.-gāh/ المَقْصَر، المَقْصَرَة، مَغْسِلَة.

**گـاز روشنــايــی** /gāz-e-rowšanāyi/ (شيمـ) غـازُ الاِسْتِصْباح.

**گازری** /gāzori/ التَّبْيِيض.

**گاز زغال** /gāz-e-zoqāl/ (شيمـ) غازُ الفَحْم.

**گاز سمی** /g.-e-sammi/ (شيمـ) الغازُ السّامُّ.

**گازسنج** /g.-sanj/ عَدّادُ الغاز.

**گاز سوخته** /g.-e-suxte/ (شيمـ) غازُ المَداخِن.

**گازسوز** /g.-suz/ حارِقٌ غازِيٌّ.

**گاز طبيعی** /g.-e-tabi'i/ (شيمـ) الغازُ الطَّبِيْعِيُّ.

**گاز عصبی** /g.-e-asabi/ الغازُ العَصَبِيُّ.

**گاز کامل** /g.-e-kāmel/ غازٌ مِثالِيٌّ.

**گاز کربونيک** /g.-karbonik/ (شيمـ) ثانِي أُكْسِيْدُ الكَرْبُون.

**گازکش** /g.-keš/ مِدْخَنَةُ الغازاتِ الكِيْمِياوِيَّة.

**گاز کمّمايه** /g.-e-kam-māye/ (شيمـ) الغازُ الفَقِيْر.

**گازگاه بنزين** /g.-gāh-e-benzin/ مَشْعَبُ السَّحْب.

**گازگـاه دود** /g.-g.-e-dud/ مُجَمَّـع الاِنْفِلات، مَشْعَـبُ العادِم.

**گاز گرفتن** /gāz-gereftan/ ← گزيدن.

**گازگيـر** /gāz-gir/ مُسْتَـأصِلَة، مُـزِيلَةُ بَقـايـا الغازِمِـن الصِّماماتِ المُفَرَّغَة.

**گازمانند** /g.-mānand/ ← گازی.

**گاز مايع** /g.-e-māye'/ (شيمـ) غازٌ سائِلٌ.

**گاز مرداب** /g.-e-mordāb/ غازُ المُسْتَنْقَعات ← متان.

**گاز نفت** /g.-e-naft/ (شيمـ) الغازُ النَفْطِيُّ أو الطَّبِيْعِيُّ.

**گازولين** /gāzolin/ غازُولِيْن [أَيْثَرُ النَّفْطِ].

**گازوئيل** /gāzo'il/ زَيْتُ الغاز.

**گازهای بی‌اثر** /gāz-hā-ye-biasar/ (شيمـ) ← گازهای کمياب.

**گـازهای دائمـی** /g.-hā-ye-da'emi/ (شيمـ) الغـازاتُ الدّائِمِيَّةُ

**گازهـای کمياب** /g.-hā-ye-kamyāb/ (شيمـ) الغـازاتُ النّادِرَة.

**گازهای يونيده** /g.-hā-ye-yonide/ الغازاتُ المُؤَيَّنَة.

**گازی** /g.-i/ الغازِيّ.

**گاز** /gāz/ مَوْقِع، مَرْكَز، مَوْضِع، مَكان، مَنْزِل.

**گاس** /gās/ ← گاسه.

**گاستروسکوپ** /gāstroskop/ مِنْظارُ المَعْدَة.

**گاسترولا** /gāstrolā/ (جانـ) الجَسْتْرُوْلَة.

**گاسه** /gāse/ صُنْدُوْقُ الأَحْرُف.

**گاکی** /gāki/ (جانـ) زُمَّجُ الماء، النَّوْرَس.

**گال** /gāl/ (پز) الجَرَب.

**گالاکتوز** /gālāktoz/ (شيمـ) غَلاكْتُوز، شُكَّرُ اللَّبَن.

**گالبانوم** /gālbānom/ (گيا) باريجة (الحِلْبِيْنَة).

**گالری** /gāleri/ المَرْسَم، مُحْتَرَفُ الرَّسّام، سْتُوديُو، غُرْفَةُ المُصَوِّر أو ناحِتِ التَّماثِيْل.

**گالش** /gāleš/ جُرْمُوق، گالُوش [عم].

**گالن** /gālon/ جالُون، غالُون.

**گالن** /gālen/ غالِيْنَة، كِبْرِيْتُ الرَّصاص.

**گالوانوپلاستی** /gālvānoplāsti/ (پز) جِراحَةٌ غَلْفانِيَّة.

**گالوانومتر** /gālvānometr/ الغَلْفانُومِتر، الكَلْفانُومِتر.

**گالوانيزه** /gālvānize/ مُكَلْفَن، مُغَلْوَن.

**گالون** /gālon/ ← گالُن.

**گاليـک** /gāllik/ (شيمـ) حـامِضُ الچـالِيْک، حـامِضُ العَفْصِيْک.

**گاليکانيسم** /gāllicanism/ العالِيْكانِيَّة.

**گالينگور** /gālingor/ المُقَوَّى.

**گاليوم** /gāllium/ غالِيُوم.

**گام** /gām/ ۱. قَدَم، خُطْوَة، خُطْو، الـوَطْأة، رَتْوَة، شَحْوَة، فَشْحَة، مِشْيَـة. «~ به ~ او را دنبـال می‌کنـد» يَلْحَقُ بِـهِ خُطْوَةً فَخُطْوَةً. ۲. (مسـ) السُّلَّمُ المُوسِيْقِيَّة.

**گام آرمونيک** /g.-e-ārmonik/ ← گام طبيعی.

**گاما** /gāmā/ غامـا [جيم، الحَرْفُ الثّـالِثُ في الأَبْجَـدِيَّةِ اليُونانِيَّة].

**گام باخ** /gām-e-bāx/ (مسـ) سُلَّمُ النِّغَمِ المُعَدَّل.

**گام بزرگ** /g.-e-bozorg/ (مسـ) سُلَّمُ الأَنْغام.

**گامبوزيا** /gāmbuziyā/ (جانـ) مُهْلِكُ البَرْغَش.

**گامت** /gāmet/ (جانـ) مَشِيج.

**گامتوفيت** /gāmetofit/ النّابِتُ المَشِيْجِيّ.

**گام دياتونيک** /gām-e-diyatonik/ (مسـ) السُّلَّمُ القَوِيُّ

أوِ الدِّياتُونِيّ.

**گام زارلن** /g.-e-zärlan/ (مسـ) ← گام طبیعی.

**گام زدن** /g.-zadan/ إخْتِطاءً / إخْتَطَى، مَشْياً و تَمْشاءً / مَشَى ـِ، سَيْراً / سارَ ـِ، جَخْواً / جَخا ـُ، رَتْواً و رُتُوّاً / رَتَا ـُ الرَّجلُ.

**گام‌زن** /g.-zan/ ذاهِب، المَشّاء.

**گام شمار** /g.-šomar/ عَدَّادُ الخُطُوات.

**گام طبیعی** /g.-e-tabi'i/ (مسـ) السُّلَّمُ الهـارْمُونـي أو الإيقاعِيّ.

**گام کروماتیک** /g.-e-koromatik/ (مسـ) السُّلَّمُ اللَّوْنِيّ.

**گام کوچک** /g.-e-kucak/ (مسـ) سُلَّمٌ مُوسِيْقِيٌّ ثانَوِيٌّ.

**گام معتدل** /g.-e-mo'tadel/ (مسـ) ← گام باخ.

**گاموسپال** /gämosepäl/ مُتَّحِدُ الكَأْسِيّات.

**گاموستمون** /gämostemon/ (گيا) مُتَّحِدَةُ الأَسْدِيَة.

**گان** /gän/ ۱. عَلامَةُ الجَمْعِ لِلأسمـاءِ المُنْتَهِيَةِ بِهاء مثل: نشسته ـ نشستگان: الجـالِسُونَ. ۲. لاحِقَةٌ وَهِيَ عَـلامَةٌ لِلنِّسْبَةِ، مثل مهرگان.

**گانا** /gänä/ غانا.

**گانگستر** /gängester/ قاطِعُ طَرِيْق.

**گانگلیون** /gänglion/ عُقْدَةٌ أَوْ كُتْلَةٌ عَصَبِيَّةٌ.

**گانـومدس** /gänumedes/ غانِيْمِيْـد [ساقِي الآلِهَـةِ فِي المِيْثُولُوجيا الإغْرِيْقِيَّة].

**گانـه** /gäne/ لاحِقَةٌ لإفـادَةِ النِّسْبَةِ فـي الأسْماءِ مثـل: بچه‌گانه، دوگانه.

**گاو** /gäv/ بَقَـر، الثَّـوْر، الثَّوْرَة وبَقَـرَة [نـث]. الجَلْمَـد، الجَلْمَدَة [نث] عَجُوز، مُعَيِّن، غَضْب، فَرَد، هِنَّبْر.

**گاو آبی** /g.-e-äbi/ (جانـ) بَقَرُ الماءِ.

**گاو آهن** /g.-ähan/ المِحْراث، المِحْرَث، باسِنَة، فَدَّان، لُؤْمَة.

**گاو آهن دیسکی** /g.-ä-e-diski/ الفاتِحَة.

**گاوان** /g.-än/ (جانـ) البَقَرِيّات.

**گاو اهلی** /g.-e-ahli/ (جانـ) البَقَرُ الأَهْلِيَّة.

**گاوباز** /g.-bäz/ الثَّوّار، مُصارِعُ الثِّيْران.

**گاوبازی** /g.-b.-i/ مُصارَعَةُ الثِّيْرانِ.

**گاوبان** /g.-bän/ راعِي الثِّيْرانِ، البَقّار.

**گاوبانی** /g.-b.-i/ رِعايَةُ الثِّيْرانِ.

**گاوبندی** /g.-bandi/ تَوْطِئَة.

**گاوبندی کردن** /g.-b.-kardan/ تَوْطِئَةٌ / وَطَّأَ.

**گاوپرست** /g.-parast/ عابِدُ الثِّيْران.

**گاوپرستی** /g.-p.-i/ عِبادَةُ الثِّيْران.

**گاو تخمی** /g.-e-toxmi/ الثَّور.

**گاوجار** /g.-jär/ (گيا) الدُّجْر.

**گاوچران** /g.-cerän/ بَقّار، رَاعِي البَقَرِ.

**گاو چشم** /g.-cašm/ عَيْنُ البِـزّ، عَيْنُ الثَّوْر، بَهـار، رَبْد، عَرار، لُؤْلُؤِيَّة.

**گاو خطایی** /g.-e-xatäyi/ (جانـ) القَطاس، قُوْتاش.

**گاودار** /g.-där/ راعِي القُطْعانِ، مُرَبِّي الماشِيَة، بَقّار، باقِر.

**گاو دارو** /g.-däru/ (پز) حَجَرُ البَقَرِ.

**گاوداری** /g.-där-i/ ۱. تَرْبِيَةُ الأَبْقار. ۲. مَزْرَعَةُ تَرْبِيَةِ الأَبْقار.

**گاودانه** /g.-däne/ (گيا) الكِرْسِنَّة.

**گاودانی** /g.-däni/ زَرِيْبَةُ الثِّيْران.

**گاو دریـایی** /g.-e-daryäyi/ (جانـ) بَقَـرُ الماء، خَـرُوْفُ البَحْر، الأُطُوم، المَلِصَة، الزّالِخَة، الحَفْناء.

**گاو دشتی** /g.-e-dašti/ (جانـ) بَقَرُ الوَحْشِ.

**گاودوش** /g.-duš/ عامِلٌ فِي مَلْبَنَةٍ، عامِلَةٌ فِي مَلْبَنَةٍ.

**گاورس** /gävars/ (گيا) جاوَرْس، أُبُوبَيْض، سُنْبُلَة.

**گاوزبـان** /gäv-zabän/ (گيـا) لِسانُ الثَّـوْر، حِمْحِـم، بُوْغْلُصْن، كُحَيْلاء.

**گاوزبانیان** /g.-z.-iyän/ (گيا) الحِمْحِمِيّات.

**گاوس** /gävs/ غاوْس.

**گاو شیر** /gävšir/ (گيا) الجاوَشِيْر، كاوَشِيْر.

**گاو شیرده** /gäv-e-šir-deh/ حَلُوب، حَلُوْبَة، حَلّابَة.

**گاو صنـدوق** /g.-sanduq/ صُنْدُوقٌ حَـدِيْدِيّ، صُنْـدوقٌ فُولاذِيّ.

**گاو عنبر** /g.-e-anbar/ (جانـ) ثَورُ المِسْكِ.

**گاوکش** /g.-koš/ (گيا) قاتِلُ البَقَرِ.

**گاوکشک** /g.-košak/ (گيا) الشُّرْنُب، شُبْرُم.

**گاو کوهان‌دار** /g.-e-kuhän-där/ الدَّرْبانِيَّة، دَرْبانِيّ.

**گاو کوهی** /g.-e-kuhi/ مَهاة، البَقَرَةُ الوَحْشِيَّة، بُقَّة، ذَبّ.

**گاو ماهی** /g.-mahi/ (جانـ) حُوْتُ الجِنّ، حُوْتُ الحَيْض، قَتّال.

**گاو مرگی** /g.-margi/ (پز) طاعُونُ البَقَرِ، وَباءُ البَقَرِ.

**گاو مشک** /g.-e-mošk/ (جانـ) ثَورُ المِسْك.

**گاومیش** /g.-miš/ (جانـ) الجـامُوس، الجامُوسَـة [نث]، ذُنُبب.

**گاو نر افریقایی** /g.-e-nar-e-efriqäyi/ (جانـ) البِيْسَة.

**گاو نیله** /g.-nile/ (جانـ) النُّيْتَل ← نیله گاو.

**گاو وحشی** /g.-e-vahši/ بَقَرُ الـوَحْش، الثَّوْرُ الـوَحْشِيّ، مَهاة، عِيْن، ألاة، بُهْثَـة، جازِيَة، مِخْراق، خَنْسـاء [نث]، رَائِح، مُسافِر، الأَسْفَع، بِسّ، غَيْطَلَـة، مُفْرَد، لَأْي، لُؤْلُؤَة، اللِّياح.

**گاوه** /gäve/ السَّفِيْن، إسْفِيْن.

**گاوی** /gäv-i/ بَقَرِيّ.

**گاویال** /gäviäl/ (جانـ) غُوْيال، تِمْساحُ الهِنْد.

**گاه** /gäh/ ۱. دَوْر، وَقْت، زَمان، حِيْن، حَيْنَة، آنِيَة، مُدَّة، فَتْرة، هِنْو، يَوْم. ۲. مَقام، جاه، جاهَة. ۳. لاحِقَةٌ دالَّةٌ عَلَى الوَقْتِ والزَّمانِ و المَكانِ و المَحَلّ.

**گاه به گاه** /g.-be-g./ ← گاه گاهی.

**گاهشمار** /g.-šomär/ الكُرُوْنُومِتر، المِيْقَت، مُوَقِّت.

**گاهشماری** /g.-šomari/ الكُرُوْنُولُوجيا.

**گاه گاه** /g.-g./ ← گاه گاهی.

**گاه گاهی** /g.-g.-i/ مِراراً، تارَةً و تارَةً، أحْيـاناً، مِنْ حِيْنٍ لِحِيْنٍ، مِنْ وَقْتٍ إلى آخَر، لِماما.

**گاه گداری** /g.-godäri/ نُدْرَةً.

**گاهنامه** /g.-näme/ تَقْوِيْم، نَتِيجَة.

**گاهنما** /g.-namä/ ← ساعت.

**گاهواره** /g.-väre/ ← گهواره.

**گاهی** /g.-i/ أحْيانـاً، بَعْضَ الأحْيان، تارَةً، قَلِيْـلاً، نادِراً، نَدْرَةً، نَدَرَى.

**گایاردیا** /gäyärdiyä/ (گیا) الغَيْرْدِية، الناعُورَة.

**گایاک** /gäyäk/ (گیا) خَشَبُ الأنْبِياء، خَشَبُ القِدِّيسِيْن.

**گایاکول** /gäyäkol/ ← گوایاکول.

**گاییدن** /gäyidan/ مُجامَعَةً / جامَعَ المَـرأةَ، مُباشَرَةً / باشَرَ و وَطأً / وَطِئَ يَطَأُ و أَزّاً / أَزَّ ـُ و بَضْعاً / بَضَعَ ـَ و تَباعُلاً / تَباعَلَ و بَوْكاً / باكَ ـُ الرَّجـلُ المَرأةَ، جَلْخاً / جَلَخَ ـَ و جَلْداً / جَلَدَ ـِ المَرأةَ، سِفاداً / سَفَدَ ـِ و سَفِدَ ـَ مُسافَدَةً و سِفاداً / سافَدَ، إغْدافاً / أغْدَفَ و تَغَشِّياً / تَغَشَّى المَرأةَ.

**گبر** /gäbr/ زَرْدُشْتِيّ، مَجُوسِيّ.

**گپ** /gap/ ← گفتگو.

**گپ زدن** /g.-zadan/ تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ، تَحَـدُّثاً / تَحَدَّثَ، هَزْجـاً / هَزَجَ ـِ، تَحْـدِيْثاً / حَدَّثَ، إفـاضَةً / أفاضَ بالحديثِ.

**گتر** /getr/ (نظ) الرّان، لِفافَة.

**گتی** /goti/ ← گوتیک.

**گچ** /gac/ ۱. جَصّ، كِلْـس، جِيْر، الجِنْـس، الجِبْسِيْن، جُرْض، حَكَّك، حُوّارَى، شِيْـد، قَصّ، لِياط، مُصَيْص. ۲. طَباشِير ← گچ تخته سیاه.

**گچبر** /g.-bor/ الجَصّاص.

**گچبری** /g.-b-i/ تَجْصِيْص، حافِقِي، طَلاءُ الحِيْطانِ.

**گچبـری کردن** /g.-b.-i-kardan/ تَجْصِيْصاً / جَصَّصَ البِناءَ، تَخْفِيْقاً / خَفَّقَ الحائِطَ.

**گچپز** /g.-paz/ ← گچساز.

**گچپزی** /g.-p.-i/ ← گچسازی.

**گچ تخته سیاه** /g.-e-taxte-siyäh/ طَباشِيْر.

**گچساز** /g.-säz/ الجَبّاس.

**گچسازی** /g.-s.-i/ الجَصّاصَة.

**گچ سفید** /g.-e-sefid/ طَبَشِيْر، طَباشِيْر، حَوّارَى.

**گچ فروش** /g.-foruš/ الجَبّاس، جَصّاص.

**گچ فروشی** /g.-f.-i/ الجَصّاصَة.

**گچ کار** /g.-kär/ مُجَصِّص، مُبَيِّضُ الحِيْطانِ.

**گچ کاری** /g.-k.-i/ تَجْصِيْص، تَبْيِيْضُ الجُدْرانِ.

**گچ کوب** /g.-kub/ ۱. ساحِقُ الجَصّ. ۲. مِدَقَّةُ الجَصّ. ۲. مِدَقَّةُ الجَصّ.

**گچ کوبی** /g.-k.-i/ سَحْقُ الجَصِّ.

**گچ گرفتن** /g.-gereftan/ تَجْبِيساً / جَبَّسَ العُضْوَ.

**گچ گیری** /g.-g.-i/ تَجْبِيْس.

**گچی** /g.-i/ جِبْسِيّ.

**گدا** /gedä/ فَقِيْر، مُتَسَوِّل، مُسْتَعْطِي، دَرْوِيْش، الجادِي، راضِع، زائِر، شَحّات، شَحّاذ، صُعْلُوك.

**گدابازی** /g.-bäzi/ الإمْساك، الخَساسَة، البُخْل.

**گداخانه** /g.-xäne/ تَكِيَّة، مَلْجَأُ العَجَزَة، دارُالمُحْتاجِيْنَ أو المُعْوَزِيْنَ.

**گداختگـی** /godäxtegi/ صَهْـر، إذابَة، حـالَةُ الجِسْـمِ المُذابِ.

**گداختن** /godäxtan/ ۱. [مص ل] ← گداخته شدن. ۲.

[مص م] تَذوِیباً / ذَوَّبَ، إذابَةٌ / أذابَ الشَّيءَ، إسالَةٌ / أسالَ هـ، صُهْراً / صَهَرَ ـَ اِصْطِهاراً / اِصْطَهَرَ الشَّيءَ، حَلّاً / حَلَّ ـُ، اِجْتِمالاً / اِجْتَمَلَ و تَحْمِیشاً / حَمَّشَ و حَمّاً / حَمَّ ـُ الشَّحْمَةَ، تَسْییحاً / سَیَّحَ، اِمْتِیاثاً / اِمْتاثَ و إمارَةٌ / أمارَ الشَّيءَ، إماعَةٌ / أماعَ.

**گداختنی** /g.-i/ قابِلٌ لِلذَّوْبِ و الاِنْصِهارِ.

**گداخته** /godäxte/ مُذاب، مُنْصَهِر، صَهِیر، مَصْهُور، المَهْمُوم، مُسَیَّح.

**گداخته شدن** /g.-šodan/ ذَوْباً و ذَوَباناً / ذابَ یَذُوبُ، اِنْصِهاراً / اِنْصَهَرَ الشَّيءُ، بَوْلاً / بالَ ـُ الشَّحْمُ، مَوْتاً و مَوَتاً / ماتَ ـُ، تَمَیُّثاً / تَمَیَّثَ، اِنْمِیاعاً / اِنْماعَ السَّمَنُ و نَحْوُهُ، هَیْعاً / هاعَ ـِ.

**گدار** /godär/ مَقْطَعُ النَّهْرِ، مَخاضَةُ النَّهْرِ.

**گداز** /godäz/ الصَّهْر، اِنْصِهار.

**گدازاده** /gedä-zäde/ مِنْ أصْلٍ وَضِیْعٍ.

**گدازار** /godäzär/ (شیمـ) صَهُور، مُساعِدُ صَهْر.

**گدازان** /godäzän/ ذائِب.

**گدازانیدن** /g.-idan/ ← گداختن.

**گدازش** /godäzeš/ ← گداختن.

**گدازندگی** /godäzandegi/ ۱. الذَّوْب، اِنْصِهار. ۲. التَّذْوِیب، إذابَة، حَلّ، صَهْر.

**گدازنده** /godäzande/ ۱. مُذِیب، مُحَلِّل، مُسِیْل. ۲. الذّائِب.

**گدازه** /godäze/ خَبَثُ البُرْکانِ، حُمَم.

**گداصفت** /gedä-sefat/ لَئِیْم.

**گداصفتی** /g.-s.-i/ لِئامَة.

**گدا گرسنه** /g.-gorosne/ خَسِیْسُ الطَّبْعِ، رَذِیلُ الطَّبْعِ.

**گداگدول** /g.-godul/ ← گدا گرسنه.

**گدامنش** /g.-maneš/ دَنِيءٌ، خَسِیْس، سافِل، مُلْبِد، مُدْقِع، مُدِلّ.

**گدامنشی** /g.-m.-i/ لِئامَة، دَناءَة، خَساسَة.

**گدایی** /g.-yi/ سُؤال، تَسَوُّل، إسْتِعْطاء، اسْتِجْداء، کُدْیَة، شَحاذَة، کَفَف.

**گدایی کردن** /g.-yi-kardan/ تَکَدِّیاً / تَکَدَّی، تَکْدِیَةً / کَدَّی، تَعَطِّیاً / تَعَطَّی، إسْتِعْطاءً / إسْتَعْطَی، تَسَوُّلاً / تَسَوَّلَ، اِجْتِداءً / اِجْتَدَی، اِسْتِجْداءً / اِسْتَجْدَی، تَشَحُّذاً / تَشَحَّذَ، تَکَفُّفاً / تَکَفَّفَ، اِسْتِکْفافاً / اِسْتَکَفَّ، إکْناعاً / أکْنَعَ.

**گدوک** /gaduk/ مُضِیْق.

**گذار** /gozär/ ۱ ← گذشتن. ۲ ← گذرگاه.

**گذاردن** /gozärdan/ ۱ ← گذاشتن. ۲ إعْطاء / أعْطَی.

**گذار کردن** /gozär-kardan/ ← گذشتن.

**گذارنده** /gozärande/ واضِع.

**گذاره** /gozäre/ ۱. المُرُور. ۲. المَمَرّ.

**گذاشتن** /gozäštan/ ۱. وَضْعاً و مَوْضِعاً و مَوْضُوعاً / وَضَعَ یَضَعُ، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ اِجْتِعالاً / اِجْتَعَلَ، حَطّاً / حَطَّ ـُ اِحْتِطاطاً / اِحْتَطَّ. ۳. تَرْکاً / تَرَکَ ـُ. ۳. أدْیاً / أدَی ـِ تَأدِیَةً / أدَّی.

**گذاشته** /gozäšte/ ۱. المَوْضُوع. ۲. المَتْرُوک. ۳. مُجاز، مَأذُون.

**گذر** /gozar/ ۱. مَعْبَر، مَمَرّ. ۲. العُبُور، مُرُور، مَرّ، اِجْتِیاز. ۳. (مسـ) مَقْطَعٌ مِنْ لَحْنٍ مُوسِیقَی.

**گذرا** /gozarä/ ۱ ← گذرنده. ۲. عابِر، مُجْتاز، مارّ.

**گذران** /g.-n/ ۱ ← گذرنده. ۲. مُرَتَّبٌ یَوْمِيٌّ، مَعاش، مَعِیْشَة، عَوْل عِیالَة.

**گذراندن** /gozarändan/ ۱. إعباراً / أعْبَرَ، تَعْبِیْراً / عَبَّرَ هـ النَّهْرَ، إمْراراً / أمَرَّ، إجازَةٌ / أجازَ هـ العَقَبَةَ، إفاتَةٌ / أفاتَ، تَفْوِیْتاً / فَوَّتَ، إنْهاءً / أنْهَی. ۲. تَنْفِیْذاً / نَفَّذَ.

**گذران کردن** /gozarän-kardan/ عَیْشاً و عَیْشَةً وَ مَعاشاً و مَعِیْشاً و مَعِیْشَةً و عَیْشُوشَةً / عاشَ ـِ تَقَوُّتاً / تَقَوَّتَ و إقْتاتاً / أقْتَ بالشَّيءِ.

**گذراننده** /gozaränande/ مُعْبِر، المُنْهِي.

**گذرانه** /gozaräne/ السُّناهِیَّة [مُرَتَّبٌ أوْ دَخْلٌ سَنَوِيٌّ یَتَلَقّاهُ المَرْءُ مَدَی الحَیاةِ عادَةً].

**گذرانیده** /gozaränide/ ۱. المُتَجاوَز. ۲. المُنْتَهِي، الفانِي، الماضِي.

**گذرانیدنی** /gozaränidani/ حَرِيٌّ بالإنْهاءِ.

**گذر کردن** /gozar-kardan/ ← گذشتن.

**گذرگاه** /g.-gäh/ ← مَعْبَر، مَمَرّ، مَمْشَی، مَجاز، مَجازَة، مَجْرَی، طَرِیْق، طُرْقَة، سَبِیْل، مُخْتَرَق، مَخِیْط، مَسْرَب، مَعْدَی، مَلْعَنَة، مَنْفَذ، وارِدَة.

**گذرگاه سرپوشیده** /g.-g.-e-sar-pušide/ مَمَرٌّ مُغَطًّی.

**گذرنامه** /g.-näme/ جوازُ المُرُور، جَوازُ السَّفَرِ، تَذْكِرَةُ مُرُور، بَسْبُورت، فَسح.

**گذرنده** /gozarande/ ۱. العابِر، مارّ، الرّاكِض. ۲. الفاني، غَير دائم، القَلِق، المُوَقَّت، سَرِيعُ الزَّوالِ. ۳. الجاري، المُسْتَمِرّ.

**گذشت** /gozašt/ ۱. المُرُور، العُبُور. ۲. إهمال، تَرْك، تَجاوُزٌ عَن الجُرْمِ، عَفو، صَفح، السَّماح، سَمْح، سَماحَة، مُسامَحَة، غُفران، غَفِير، مَغْفِرَة.

**گذشت كردن** /g.-kardan/ صَفحاً / صَفَحَ ـَ عَنهُ، مُسامَحَةً / سامَحَهُ، تَسامُحاً / تَسامَحَ، تَسْنِيحاً / سَنَّحَ لَهُ، عَفواً / عَفا ـُ عَنهُ و لَهُ.

**گذشتگان** /gozaštegän/ السّالِفُونَ، الذّاهِبُونَ.

**گذشتن** /gozaštan/ ۱. مَرّاً و مُرُوراً و مَمَرّاً / مَرَّ ـُ عَبْراً و عُبُوراً / عَبَرَ ـُ النَّهرَ، جَوْزاً و جُؤُوزاً و مَجازاً / جازَ ـُ المَكانَ و بالمَكانِ، إجازَةً / أجازَ المَوْضِعَ، مُجاوَزَةً و جِوازاً / جاوَزَ المَكانَ، تَجاوُزاً / تَجاوَزَ الشَّيءَ، اجْتِيازاً / اِجْتازَ، جَسْراً / جَسَرَ ـُ اِجْتِساراً / اِجْتَسَرَ، جَوْباً و تَجْواباً / جابَ ـُ اِجْتِياباً / اِجْتابَ البِلادَ، خُرُوراً / خَرَّ ـِ القَوْمُ، اِخْتِراقاً / اِخْتَرَقَ، اِخْتِطاءً / اخْتَطَى هـ خَنساً / خَنَسَ ـُ رَدَجاناً / رَدَجَ ـِ طَرّاً / طَرَّ ـُ القَوْمُ، اِنطِلاقاً / اِنطَلَقَ، قَطْعاً و قُطُوعاً / قَطَعَ ـَ النَّهرَ، نَفْذاً و نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ الشَّيءُ الشَّيءَ، تَمارّاً / تَمارَّ القَوْمُ. ۲. مُضِيّاً / مَضَى ـِ الشَّيءُ، تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ، اِنْقِضاءً / اِنْقَضَى، فَوْتاً و فَواتاً / فاتَ ـُ الأمْرُ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَى، خُلُوّاً و خَلاءً / خَلا ـُ الزَّمانُ، زُلُولاً و زَلِيلاً / زَلَّ ـِ سَلَفاً و سُلُوفاً / سَلَفَ ـُ اِنْصِراماً / اِنْصَرَمَ، غُبُوراً / غَبَرَ ـُ تَهَوُّراً / تَهَوَّرَ الوَقْتُ. ۳. تَعْدِيَةً / عَدَّى عَنِ الأمْرِ. ۴. أتْياً و أُتِيّاً و إتْياناً و إتْيانَةً و مَأتاةً / أتَى ـِ عَلَيهِ.

**گذشتنى** /g.-i/ ۱. قابِلٌ لِلعُبُورِ. ۲. حَرِيٌّ بالفَناءِ و الاِنْتِهاءِ، الفانِي، الماضِي، زائِل، المُنْتَهِي.

**گذشته** /gozašte/ الماضِي، الدّابِر، سابِق، غابِر، ذاهِب، مُنْصَرِم. «~ از اين»: زِيادَةً عَلَى ذلِكَ.

**گر** /gar/ ۱. جَرِب، جَرْبان، أجْرَب، أخْوَق، أعَرّ، أقْرَع، أنْقَس. ۲. مُخَفَّفُ (اگر)، لَوْ، إذا، إنْ. ۳. لاحِقَةٌ بِمَعْنَى صانِع مثل: «آهنگر: الحَدّاد» و «شيشه‌گر: الزُّجاجِيّ».

**گر** /gor/ شُعْلَة، لِسانُ النّار، لَهَبَة، لَهْلُوبَة.

**گرا** /gerä/ صَفْحَةُ تَنْظِيمِ الأهْدافِ.

**گراد** /geräd/ دَرَجَة، وَحْدَةُ قِياسِ الزّاوِيَةِ، مَرْحَلَة، مَرْتَبَة، مَنْزِلَة.

**گراديان** /gerädiyän/ المَمال.

**گراز** /goräz/ (جانـ) الحَلُوف، هِلُوف، خِنْزِيرُ النَّهْرِ.

**گراز دريايى** /g.-e-daryäyi/ (جانـ) ← گرازماهى.

**گرازماهى** /g.-mähi/ (جانـ) فِيْلُ البَحْرِ، فَظّ.

**گراز وحشى** /g.-e-vahši/ (جانـ) غُفر، الخِنْزِيرُ البَرِّيّ.

**گرازينه** /gorāzine/ النّاب.

**گرافومتر** /geräfometr/ مِقْياسُ المِساحَة.

**گرافيت** /gerafit/ الأُسْرُب، الأُسْرُف.

**گرافيک** /geräfik/ الرَّسْمُ البَيانِيّ.

**گرا گرفتن** /gerä-gereftan/ تَنْظِيماً / نَظَّمَ الهَدَفَ عَلَى صَفْحَةِ التَّنْظِيمِ.

**گرام** /geräm/ ← گرم.

**گرامافون** /gerämäfon/ الحاكِي، فُنُغراف، فُونُوغرافِيّ، جَرامُوفُون.

**گرامر** /gerämer/ قَواعِدُ اللُّغَةِ، الصَّرْفُ و النَّحْو.

**گرامى** /gerämi/ أعَزّ، عَزِيز، مُكَرَّم، مَحْبُوب، مُحْتَرَم، أثِير، جَبَل، فَخْم، ماجِد، مَدِيخ، أمْرَز، مَنِيع، هَجْر.

**گرامى داشتن** /g.-däštan/ تَكْرِيماً / كَرَّمَهُ، إكْراماً / أكْرَمَ فُلاناً، إعْزازاً / أعَزَّهُ، اِحْتِراماً / اِحْتَرَمَهُ، أثْراً و أثارَةً و أثْرَةً / أثَرَ ـُ هـ إيْثاراً / آثَرَهُ، تَأْبِيْلاً / أبَّلَ هـ إبْراحاً / ابْرَحَ هـ حَفْواً / حَفا ـُ هـ و بِهِ، تَحَفِّياً / تَحَفَّى بِفُلانٍ، رَفّاً / رَفَّ ـِ بِهِ، تَرْقِيَةً / رَقَّى، إشْباءً / أشْبَى فُلاناً، تَهْذِيباً / هَذَّبَ، تَهْرِيماً / هَرَّمَ، تَهْشِيماً / هَشَّمَ، هَيْباً و هَيْبَةً و مَهابَةً / هابَ ـَ اِهْتِياباً / اِهْتابَ هـ.

**گرامى شدن** /g.-šodan/ كَرَماً و كَرَمَةً و كَرامَةً / كَرُمَ ـُ اِعْتِزازاً / اِعْتَزَّ، اِسْتِعْزازاً / اِسْتَعَزَّ بالشَّيءِ، فَخامَةً / فَخُمَ ـُ كَساً / كَسِيَ ـَ تَوْسِيطاً / وَسَّطَ، وَساطَةً و سِطَةً / وَسَطَ يَسِطُ الرَّجُلُ في حَسَبِهِ، وَساطَةً / وَسُطَ يَوْسُطُ.

**گران** /gerän/ ۱. ثاقِل، ثَقِيل، باهِظ، وازِن. ۲. كَسُول. ۳. عَظِيم، خَطِير. ۴. صَعْب، الشَّدِيد. ۵. الغالِي، غَلِيّ، ثَمِين.

**گران آمدن** /g.-ämadan/ اِشْتِداداً / اِشْتَدَّ عَلَيهِ، صُعُوبَةً / صَعُبَ ـُ عَلَيهِ الأمْرُ، ثِقْلاً و ثَقالَةً / ثَقُلَ ـُ القَوْلُ، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَ هـ الشَّيءُ.

**گرانبار** /g.-bär/ ۱ ← سنگين. ۲. الإنسانُ كَثِيرُ الأمْتِعَةِ و

الثِّيابِ، اللَّهْد، مَلْهُود، لَهِيْد، وَقِيْذ.

**گرانبار شدن** /g.-b.-šodan/ ثِقَلاً و ثَقالَةً / ثَقُلَ ـُ حِمْلُهُ.

**گرانبـار کردن** /g.-b.-kardan/ تَثْقِيْلاً / ثَقَّلَ و إِثْقـالاً / أَثْقَلَ عَلَيـهِ، أَوْداً و أُوُوْداً / آدَ ـُ هُـ الأَمْرُ، تَـأَوُّداً / تَأَوَّدَهُ، بَدْحاً / بَدَحَ ـَ هُـ الشَّيءُ، بَهْظاً / بَهَظَ ـَ إِيْهاظاً / أَبْهَظَ هُـ الحَمْلُ أو الأَمْرُ، لِطًى / لَطِيَ ـَ هـ بِذلكَ، لَهْداً / لَهَدَ ـِ هـ الحَمْلُ، وَأْداً / وَأَدَ يَئِدُ فُلاناً.

**گرانبها** /g.-bahä/ الغالِي، الغَلِيّ، ثَمِيْـن، نَفِيْس، قَيِّم، ذُوقِيْمَةٍ، عَزِيْز، يَتِيْم، عِلْق.

**گرانبها شدن** /g.-b.-šodan/ ← گران شدن.

**گرانبهایی** /g.-b.-yi/ نَفاسَة.

**گرانجان** /g.-jän/ خائِـرُ النَّفْسِ أو البَـدَنِ، أَقِط، فـاتِرُ النَّفْسِ، أَرْوَب، الجَخّ، الجَخـابَة، خَمِيْم، زُكْمَة، صـالِف، ضَبِس، ضَبِيْـس، الفَجُوج، فِيْل، كَـلّ، كانُـون، كَهْمَل، مُهْبَج، كَيْص، لُخَمَة، مَغْص، هِلُوف.

**گـرانجان شـدن** /g.-j.-šodan/ رَوْباً و رُؤُوبـاً / رَابَ ـُ الرَّجُلُ، ضِيْقاً / ضَاقَ ـِ خُلْقُهُ، عَكَساً / عَكِسَ ـَ.

**گرانجانی** /g.-j.-i/ عُسْرُ الخُلْقِ و ضَيْقُهُ، عَكَس، عَسَق.

**گران خریدن** /g.-xaridan/ إِغْلاءً / أَغْلَى الشَّيءَ، اِشْتِراءً / اِشْتَرَى الشَّيءَ بِثَمَنٍ غالٍ، غِلاءً و مُغالاةً / غالَى هُـ.

**گراندوک** /geränduk/ غِرانْدُوْق.

**گراند هتل** /geründ-hotel/ فُنْدُقٌ كَبِيْرٌ.

**گرانسر** /g.-sar/ المُتَكَبِّر، المَغْرُوْر.

**گرانسری** /g.-s.-i/ التَّكَبُّر، الغُرُوْر.

**گرانسنگ** /g.-sang/ ← سنگین.

**گرانـش** /geräneš/ جـاذِبِيَّة، قُـوَّةُ التَّجاذُبِ، اِنْجِـذاب، ثَقالَة.

**گران شدن** /g.-šodan/ غَلاءً / غَلا ـُ ثَمـانَةً / ثَمُنَ ـُ المَتاعُ، تَزَيُّداً / تَزَيَّدَ السِّعْرُ، اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ ثَمَنُهُ، نَمْياً و نِمِيّاً و نَماءً و نَمِيَّةً / نَمَى يَنْمِي السِّعْرُ.

**گران فروختن** /g.-foruxtan/ بَيْعاً / باعَ ـِ هُـ بـالغالي و بالغَلِيّ، بَيْعاً / باعَ ـِ غالِياً.

**گرانفروش** /g.-foruš/ المُغالِي.

**گرانفروشی** /g.-f.-i/ المُغالاة.

**گرانفـروشی کـردن** /g.-f.-i-kardan/ مُغالاةً / غالَـى بالشَّيءِ، شَمْطاً / شَمَطَ ـِ البائِعُ المُشْتَرِي.

**گرانقدر** /g.-qadr/ عَظِيْمُ الشَّأنِ، عالِي المَرْتَبَةِ، صاحِبُ جاه، ثَقِيْل، مادِخ.

**گرانقیمت** /g.-qeymat/ ← گرانبها.

**گران کردن** /g.-kardan/ إِغْلاءً / أَغْلَى السِّعْرَ، مُغالاةً / غالَى بالشَّيءِ، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ السِّعْرَ.

**گرانکـوه** /gerän-kuh/ المَسِّيْـف [الجُزْءُ الـرَئِيْسِـيُّ أو المَرْكَزِيّ مِنْ جَبَلٍ أو سِلْسِلَةِ جِبالٍ]، كُتْلَةٌ صَخْرِيَّةٌ، نَجْد.

**گرانگوش** /g.-guš/ ← کر

**گرانمایگی** /g.-mäyegi/ نَجابَة، العِزَّة، عَظَمَةُ القِيْمَة.

**گرانمایه** /g.-mäye/ ۱. نَبِيْل، شَرِيـف، نَجِيْب، رَفِيْع. ۲. نَفِيْس، غالٍ، ثَمِيْن.

**گرانول** /geränul/ ۱. حُبَيْبَة. ۲. حُبَيْبَةُ دَواءٍ.

**گرانولـوسیت** /geränulosit/ (فز) خَلِيَّـةٌ مُحَبَّبَةٌ، كُـرَيَّةٌ مُحَبَّبَة.

**گرانولیت** /geränolit/ الغِرانُولِيْت.

**گرانی** /gerän-i/ ۱. الغَلاء. ۲ ← سنگینی. ۳ ← سختی، دشواری.

**گرانیت** /geränit/ جَرانِيْت، الأَغْبَل، حَجَرُ الغَرانِيْت.

**گرانیتیک** /geränitik/ غَرانِيْتِيّ، صَوَانِيّ، أَغْبَلِيّ.

**گرانیدن** /geränidan/ اِنْجِذاب، جَذْب، تَحَرُّكٌ بالثَّقالَةِ.

**گرانیسنج** /gerani-sanj/ قِياسُ الوَزْنِ، قِياس الجاذِبِيَّة.

**گرانیگاه** /geräni-gäh/ مَرْكَزُ الثِّقْل ← مرکز ثقل.

**گراور** /gerävur/ كَلِيْشَة، زُنْكُوغَراف.

**گراورسـاز** /gerävur-säz/ صانِـعُ الكَلائِشِ المَطْبَعِيَّـة، قَطّاط، حَفّار.

**گراورسـازی** /g.-säzi/ ۱. صُنْعُ الكَـلائِشِ المَطْبَعِيَّة. ۲ مَصْنَعُ الكَلائِشِ المَطْبَعِيَّة.

**گرای** /geräy/ ← گرا.

**گرایـش** /geräyeš/ قَصْـد، رَغْبَة، مَيْـل، اِتِّجاه، نَحْـو، الصَّغْـو، حَـذْل، الـذَّوْق، الـذَّواق، صِغْـن، العَطْـف، الاِنْعِطـاف، القَبُـول، القـابِلِيَّـة، هَـوَى، النَّـزْعَـة، «~ سمبولیسمی در هنر»: النَّزْعَةُ الرَّمْزِيَّةُ في الفَنِّ.

**گرایـش پیدا کـردن** /g.-peydä-kardan/ ← گرایـش یافتن.

**گرایش یافتن** /g.-yäftan/ مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً و مَمالاً و مَمِيْلاً / مالَ ـِ إِلى الشَّـيءِ أو الشَّخصِ، مُمايَلَةً /

مایَلَ هـ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ هُ، رُغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ فِيهِ، تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ إليه، اِتِّجاهاً / اِتَّجَهَ إلَيهِ، أَوْياً و إواءً / أَوَى ـِ إلَيهِ، جُنُوحاً / جَنَحَ ـُ إلَيهِ، إجناحاً / أَجْنَحَ إلَيهِ، حَنْفاً / حَنَفَ ـِ دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ نَحْوَه رَغْناً / رَغَنَ ـَ إلَيهِ، تَزايُلاً / تَزايَلَ القَوْمُ، شَلاً / شَلِيَ ـَ بالشَّيءِ، شَهاً، شَهِيَ ـَ، صَباءً و صُبُوّاً / صَبا ـُ إلَيهِ، صَغْواً / صَغا ـُ، صَغًى / صَغِيَ ـَ إلَيهِ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ إلَيهِ، تَضَيُّفاً / تَضَيَّفَ إلى الشَّيءِ، طَمَعاً و طَماعاً و طَماعِيَةً / طَمِعَ ـَ في الشَّيءِ أوبِهِ، تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ لَهُ، كُرُوزاً / كَرَزَ ـِ إلَيهِ، لَحْداً / لَحَدَ ـَ إلَيهِ، لَحْناً / لَحَنَ ـَ إلى الشَّيءِ، نَغْشاً و نَغَشاناً / نَغَشَ ـَ إلى فُلانٍ، مُهاوَدَةً / هاوَدَ.

**گراینده** */geräyande/* مايِل، المَيّال، راغِب، قاصِد.

**گراییدن** */geräyidan/* ← گرایش یافتن.

**گربز** */gorboz/* مَكّار، مُختال، ذَكِيّ، ماهِر.

**گربزی** */g.-i/* اِختِيال، مَكْر، مَهارَة.

**گربه** */gorbe/* (جانـ) هِرّ، قِطّ، سِنَّور، بَسّ، بَسَّة، مُخادِش، خَيْدَع، خازِباز، أخطَل، خَيْطَل، زَبْيَة، أزْزَم، ضَيْوَن، عَجُوز، كُلْبَة، هَرْس.

**گربهٔ آبی** */g.-ye-äbi/* (جانـ) القُضاعَة، ثَعْلَبُ الماءِ.

**گربهٔ آنقره** */g.-ye-änqore/* سِنَّوْرٌ شِيرازِيٌّ، قِطُّ أنْقَرَه.

**گربهٔ باتلاقی** */g.-ye-bätläqi/* (جانـ) ثُفا، ثُفَّة.

**گربهٔ براق** */g.-ye-boräq/* (جانـ) ← گربهٔ آنقره.

**گربهٔ خانگی** */g.-ye-xänegi/* (جانـ) البَسّ.

**گربهٔ دریا** */g.-ye-daryä/* (جانـ) الخُرافَة.

**گربهٔ دشتی** */g.-ye-dašti/* (جانـ) الثُّفا.

**گربه‌رقصاندن** */g.-raqsändan/* تَعَلُّلاً / تَعَلَّلَ، مُماطَلَةً / ماطَلَ.

**گربه‌رقصانی** */g.-raqsäni/* مُماطَلَة، تَعَلُّل.

**گربه‌رقصانی کردن** */g.-r.-kardan/* ← گربه رقصاندن.

**گربهٔ زباد** */g.-ye-zabäd/* (جانـ) قِطُّ الزَّبادِ، زَبادَة، رَباح.

**گربه‌سانان** */g.-sänän/* (جانـ) السِّنَّوْرِيّات.

**گربهٔ صحرایی** */g.-ye-sahräyi/* ۱. (جانـ) عَناقُ الأرْضِ، تُمَيْلَة، تُفَّة. ۲. (جانـ) ابنُ مُقرِض.

**گربه‌کوره** */g.-kure/* المَكّار، الخَدّاع، المُختال.

**گربهٔ کوهی** */g.-ye-kuhi/* سِنَّوْرٌ بَرِّيٌّ، ضَيْوَن.

**گربه‌ماهی** */g.-mähi/* (جانـ) قُرْمُوط، الدُّقْماق، الدُّقْماقَة.

**گربهٔ مرتضی‌علی** */g.-ye-mortazä-ali/* اِبْنُ الوَقْتِ.

**گربهٔ وحشی** */g.-ye-vahši/* (جانـ) البَجّ، السِّنَّوْرُ البَرِّيّ، خَنْطَل.

**گرپ‌گرپ** */gorp-gorp/* ضَرَباتُ القَلْبِ.

**گرته‌برداری** */garte-bardäri/* رَسْمٌ اِسْتِشْفافِيٌّ.

**گرته‌برداری کردن** */g.-b.-kardan/* رَسْماً / رَسَمَ ـُ اِسْتِشْفافِيّاً.

**گرجستان** */gorjestän/* الجُورْجِيا، بِلادُ الكُرْج.

**گرچه** */gar-ce/* وَإنْ، لَوْ أنْ، لَوْكانَ، مَعَ أن.

**گرد** */gerd/* ۱. مُدَوَّر، مُسْتَدِير، الحَلْقَة، حَلْقِيّ، مُؤَوَّب، مُنْدَمِج، فَلَكٌ مِنْ كُلِّ شَيءٍ، مُكَتَّل، كَوَفان، كُوفان. ۲. أطْراف، حَوالِي. ۳. (مسـ) المُسْتَدِيرَة.

**گرد** */gard/* ۱. غُبْرَة، غَبَرَة، غُبار، تُراب، تُرْب، هَباء، هَبَاب، رَهَج، عِثْيَر، عِثْيَرَة، عُثان، عَجاج، غار، عَكَب، قَتَرَة، قَتَم، قُضاع، قُضاعَة، اللَّهَب، الهِلال، الهَوْزَن «به ~ او نرسیده»: ماخَطَّ غُبارَهُ. ۲. ذَرُور، ذَرارَة، سَفُوف، مَسْحُوق، مَسْحُون، دَقَّة، دُقاق، هَلِيك. ۳. (عم) الهِيْرُوِيِين ← هروئين.

**گرد** */gord/* مُبارِز، شَجاع.

**گردآلود شدن** */gard-älud-šodan/* تَغَبُّراً / تَغَبَّرَ، تَرَباً / تَرِبَ ـَ.

**گردآلود کردن** */g.-ä.-kardan/* تَتْرِيباً / تَرَّبَ، إتْراباً / أتْرَبَ، تَغْبِيراً / غَبَّرَ، إغْباراً / أغْبَرَ.

**گردآلودگی** */g.-ä.-gi/* الغَبْرَة.

**گردآلوده** */g.-älude/* مُلَوَّثٌ بالغُبارِ، مُغَبَّر.

**گرد آمدن** */gerd-ämadan/* اِجْتِماعاً / اِجْتَمَعَ، تَجَمُّعاً / تَجَمَّعَ، اِسْتِجْماعاً / اِسْتَجْمَعَ، اِئْتِلافاً / اِئْتَلَفَ و تَألُّفاً / تَألَّفَ القَوْمُ، تَحَزُّباً / تَحَزَّبَ و اِحْتِفالاً / اِحْتَفَلَ و تَأبُّشاً / تَأبَّشَ القَوْمُ، تَأثُّفاً / تَأثَّفَ النّاسُ عَلَيهِ، تَأجُّلاً / تَأجَّلَ القَوْمُ عَلَى شَيءٍ، تَأشُّباً / تَأشَّبَ و اِئْتِشاباً / اِئْتَشَبَ و اِئْتِصاصاً / اِئْتَصَّ القَوْمُ، تَأصُّصاً / تَأصَّصَ و ألْباً / ألَبَ ـِ الشَّيءُ، تَألُّباً / تَألَّبَ و تَأوِّياً / تَأوَّى القَوْمُ، بَهْشاً / بَهَشَ ـَ القَوْمُ، تَبَهُّشاً / تَبَهَّشَ، اِنْثِلالاً / اِنْثَلَّ عَلَيهِ القَوْمُ، اِنْثِلاماً / اِنْثَلَمَ عَلَيهِ القَوْمُ، تَثَوُّلاً / تَثَوَّلَ النّاسُ، تَجَحْفُلاً / تَجَحْفَلَ، تَجَرْمُزاً / تَجَرْمَزَ، جَشّاً / جَشَّ ـُ القَوْمُ، جَلَباً /

جَلِبَ ـَ الشَّـيءُ، إِجْلاباً / أَجْلَبَ القَـوْمُ، تَجَمُّواً / تَجَمّاً و جَمْراً / جَمَرَ ـَ القَوْمُ، إِجْمـاراً / أَجْمَرَ وتَجْمِيْـراً / جَمَّرَ القَوْمُ عَلَـى الأَمْرِ، جَمْهَـرَةً / جَمْهَرَ ـِ القَوْمُ و تَجَمْهُـرَاً / تَجَمْهَرَ، تَجَمِّيـاً / تَجَمّى و تَجَـوُّقاً / تَجَوَّقَ و تَجَيُّشـاً / تَجَيَّشَ القَـوْمُ، تَحَبُّشاً / تَحَبَّشَ القَـوْمُ عَلَيهِ، إِحْتِـراشاً / إِحْتَرَشَ، إِحْرِنْجـاماً / إِحْرَنْجَمَ القَـوْمُ، إِحْشاداً / أَحْشَدَ، إِحْتِشـاداً / إِحْتَشَـدَ القَـوْمُ لِفُـلانٍ، تَحَشُّـداً / تَحَشَّـدَ، تَحاشُداً / تَحاشَدَ، حُشُوكاً / حَشَكَ ـِ القَوْمُ، إِسْتِحْصافاً / إِسْتَحْصَفَ القَـوْمُ، تَحَصُّلاً / تَحَصَّلَ الشَّـيءُ، تَحَفِيْشاً / حَفَّشَ القَـوْمُ، حُفُولاً / حَفَلَ ـِ القَـوْمُ، إِحْتِفالاً / إِحْتَفَلَ، حُلُوباً / حَلَبَ ـِ القَوْمُ، تَحَمُّشاً / تَحَمَّشَ الشَّيءُ، إِنْحِيازاً / إِنْحازَ الشَّيءُ، تَدَأْدُؤاً / تَدَأْدَأَ القَوْمُ، دُبُولاً / دَبَلَ ـِ، تَدَكُّلاً، تَدَكَّلَ، تَدامُجاً / تَدامَجَ النّاسُ عَلَى الشَّيءِ، تَرَبُّباً / تَرَبَّبَ القَوْمُ، تَرَكُّباً / تَرَكَّبَ مِنْ كَذا، تَرَاكُماً / تَرَاكَمَ، إِرْتِكاماً / إِرْتَكَمَ، تَزَحُّناً / تَزَحَّنَ الشَّيءُ، تَرَيُّعاً / تَرَيَّعَ و تَرْيِيْعاً / رَيَّعَ و إِرْتِهاطاً / إِرْتَهَطَ القَوْمُ، صَراراً / صَرَّ ـِ الشَّيءُ، إِنْصِفاقاً / إِنْصَفَقَ و إِصْفـاقاً / أَصْفَقَ القَـوْمُ عَلَى الأَمْـرِ، ضَفْضَفَةً / ضَفْضَفَ و تَضـامُماً / تَضامَّ القَوْمُ، إِطْبـاقاً / أَطْبَقَ القَوْمُ عَلَى الأَمْرِ، عَسْكَرَةً / عَسْكَرَ القَوْمُ، تَعْطِيلاً / عَطَّلَ، تَعَطُّلاً / تَعَطَّلَ القَوْمُ عَلَـى فلانٍ، تَعَكُّظاً / تَعَكَّظَ القَوْمُ، تَعاوِياً / تَعاوَى القَوْمُ عَلَيهِ، تَقَبُّضاً / تَقَبَّضَ الشَّيءُ، تَقَرُّشاً / تَقَرَّشَ القَوْمُ، تَقَصُّفـاً / تَقَصَّـفَ القَوْمُ عَلَيـهِ، تَقَفُّصـاً / تَقَفَّصَ الشَّيءُ، قُطُـوباً / قَطَبَ ـِ القَـوْمُ، إِقْطاباً / أَقْطَبَ القَوْمُ، قَمْطَرَةً / قَمْطَرَ الشَّيءُ، تَكَـأْكُؤاً / تَكَأْكَأَ القَـوْمُ، تَكابّاً / تَكابَّ القَوْمُ عَلَى الشَّيءِ، تَكَبْكُباً / تَكَبْكَبَ القَوْمُ، تَكَتُّباً / تَكَتَّبَ ت الكَتِيْبَةُ، تَكَتُّلاً / تَكَتَّلَ، كَثْباً / كَثَبَ ـُ وإِنْكِثاباً / إِنْكَثَبَ، تَكَدُّساً / تَكَدَّسَ، تَكَرْدُساً / تَكَرْدَسَ و تَكَرُّساً / تَكَرَّسَ و تَكَـرُّشاً / تَكَرَّشَ القَـوْمُ، كَصّاً / كَصَّ ـِ القَوْمُ، إِكْتِصاصاً / إِكْتَصَّ، تَكاصّاً / تَكاصَّ القَوْمُ، كَمّاً / كَمَّ ـُ النّاسَ، تَكَمْهُلاً / تَكَمْهَلَ، إِكْتِنازاً / إِكْتَنَزَ الشَّيءُ، إِكْناعاً / أَكْنَعَ، إِكْتِنـاعاً / إِكْتَنَعَ، تَكَوُّزاً / تَكَوَّزَ القَوْمُ، تَكَـوُّفاً و كَوَفـاناً / تَكَوَّفَ القَـوْمُ، تَكَوُّلاً / تَكَوَّلَ، إِلْتِئـاماً / إِلْتَأَمَ القَوْمُ، تَلاؤُماً / تَلاءَمَ القَوْمُ، لَزّاً و لَزَزاً و لِزازاً / لَزَّ ـُ القَوْمُ، إِلْتِفافـاً / إِلْتَـفَّ الشَّيءُ أو عَلَيـهِ القَوْمُ، تَلَمْلُمـاً / تَلَمْلَمَ الشَّيءُ، تَـلاوِياً / تَلاوَى القَوْمُ عَلَيـهِ، نُدُوّاً / نَدا ـُ القَوْمُ، تَناشُباً / تَناشَبَ القَوْمُ، نَقْعاً و نُقُوعاً / نَقَعَ ـَ الماءُ في بَطْنِ الوادِي، تَـوَائِياً / تَوَاءَى القَـوْمُ، وَزْياً / وَزَى يَزِي الشَّيءُ، إِسْتِيْساقاً / إِسْتَوْسَقَ، وُضُوماً / وَضَمَ يَضِمُ القَوْمُ، تَهَوُّشاً / تَهَوَّشَ القَوْمُ عَلَى فُلانٍ.

**گرد آمـده** /g.-ämade/ مَجْمُـوع، المُجَمَّع، الجَمِيْـع، ضَمِيْم، مُرَكَّز، ثَجِر، زَوِيْم، قُثاثَه، قَشِيْش، مُكَتَّل، الكَثّ، الكَثِيْث، مُكَـدَّس، كُعْبُورَة، كُعْبَـرَة، الكَنِز، الكَنِيْـز، لَأْم، مُلْتَئِم، المُلْتَفّ، المَلْفُوف، لَمَّة، مَلْمُوم، مُلَمْلَم.

**گـردآور** /g.-ävar/ ۱ ← گـردآورنـده ۲. **المُكَثِّـف** ← كندانسور.

**گرد آوردن** /g.-ävardan/ ۱. جَمْعاً / جَمَعَ ـَ إِجْمـاعاً / أَجْمَعَ هُـ تَجْمِيْعاً / جَمَّعَ، خَـزْناً / خَزَنَ ـُ وإِخْتِـزاناً / إِخْتَزَنَ هُـ جَمْلاً / جَمَلَ ـُ الشَّيءَ، إِجْمالاً / أَجْمَلَ، أَبْشاً / أَبَشَ ـُ الأَشْياءَ، تَأْبِيْشاً / أَبَّشَ، أَدْباً / أَدَبَ ـِ القَوْمَ، أَلْفاً / أَلَفَ ـِ الشَّيءَ، إِيْـلافاً / آلَفَ الشَّـيءَ، تَأْلِيْبـاً / أَلَّبَ، بَرْكَسَةً / بَرْكَسَ و بَضْعاً / بَضَعَ ـَ هـ، ثَبْياً / ثَبَى ـِ و ثَبَى ـِ و تَثْبِيَةً / ثَبَّى الشَّيءَ، جِباً و جَبْواً و جَبْياً و جَبْوَةً و جِباوَةً / جَبا ـُ الخـراجَ، جِبايَةً / جَبَى ـِ المـاءَ و الخَراجَ و المالَ و الغَلَّةَ، جَمْهَرَةً / جَمْهَرَ و جَنْزاً / جَنَزَ ـِ و تَجْنِيْزاً / جَنَّزَ الشيءَ، تَجْوِيقاً / جَوَّقَ القَوْمَ، تَحْبِيْشاً / حَبَّشَ، إِحْتِباشاً / إِحْتَبَشَ الشَّـيءَ، تَحْبِيْقاً / حَبَّـقَ مَتاعَـهُ، إِحْتِجافـاً / إِحْتَجَفَ و إِحْـرازاً / أَحْرَزَ و إِحْتِـراشاً / إِحْتَرَشَ الشَّـيءَ، حَشْداً / حَشَدَ ـُ القَوْمَ، تَحْشِيْداً / حَشَّدَ، حَشْراً / حَشَرَ ـُ النّاسَ، تَحْفِيْلاً / حَفَّلَ هُـ، إِحْتِفاناً / إِحْتَفَنَ مِنَ الشَّيءِ، حَكْشاً / حَكَشَ ـُ الشَّيءَ، حَمْزاً / حَمَزَ ـِ الشَّيءَ، حَمْشاً / حَمَشَ ـُ هـ، تَحْمِيْشاً / حَمَّشَ و حَوْذاً / حاذَ ـُ الشَّيءَ و تَحْوِيْذاً / حَوَّذَ و تَحْوِيْشاً / حَوَّشَ و حَيّاً و حِوايَةً / حَوَى ـِ هُـ، إِحْتِيازاً / إِحْتازَ، خَبْشاً / خَبَشَ ـُ و تَخْبِيْشاً / خَبَّشَ الأَشْياءَ، دَبْلاً / دَبَلَ ـُ هـ، إِدْفاء / أَدْفَأَ القَـوْمُ، دَكْماً / دَكَمَ ـُ الشَّيءَ، ذَأْباً / ذَأَبَ ـَ الشَّيءَ، رَبّاً / رَبَّ ـُ الشَّيءَ، رَزْماً / رَزَمَ ـُ الشَّيءَ، مُرازَمَةً / رازَمَ بَيْنَهُما، تَرْكِيْباً / رَكَّبَ الأَشْياءَ، إِزْلافاً / أَزْلَفَ هُـ، تَزْنِئَةً / زَنَّأَ الأَشْياءَ، زَوْعاً / زاعَ ـُ هـ، شَـرْجاً / شَرَجَ ـُ الشَّيءَ، تَشْـوِيْعاً / شَوَّعَ القَوْمَ، صَوْمَعَةً / صَوْمَعَ الشَّيءَ، تَضْبِيْباً / ضَبَّبَ المَتاعَ، إِضْماداً / أَضْمَدَهُم، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ الشَّيءَ، تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ، عَدْقاً / عَدَقَ ـِ هـ، عَشّاً / عَشَّ ـُ هـ، عَفْشاً / عَفَشَ ـِ الشَّيءَ، عَفْقاً / عَفَقَ ـِ الشَّيءَ، عَكْشاً / عَكَشَ ـِ الشَّيءَ، عَكْلاً /

عَكَلَ ـُ الشَّيءَ، عَلْثاً / عَلَثَ ـِ الشَّيءَ، تَقْبِيْضاً / قَبَّضَ الشَّيءَ، قَرْءاً / قَرَأَ ـَ الشَّيءَ، قَرْشاً قَرَشَ ـُ الأشْياءَ، اِقْتِراشاً / اِقْتَرَشَ الأشياءَ، قَرْمَشَةً / قَرْمَشَ هـ، قِراناً / قَرَنَ ـِ بَيْنَهُما، إقْراناً / أَقْرَنَ بَيْنَ الأَمْرَيْنِ، قَشّاً / قَشَّ ـُ الشَّيءَ، اِقْتِشاشاً / اِقْتَشَّ الشَّيءَ، تَقْشِيْشاً / قَشَّشَ هـ، قُطْباً / قَطَبَ ـُ الشَّيءَ، تَقْفِيْراً / قَفَّرَ التُّرابَ ونَحْوَهُ، قَفْشاً / قَفَشَ ـِ، تَقْفِيْعاً / قَفَّعَ الشَّيءَ، قَمْأً / قَمَأَ ـَ الشَّيءَ، اِقْتِماءً / اِقْتَمَأَ وتَقَمُّؤاً / تَقَمَّأَ الشَّيءَ، قَمْزاً / قَمَزَ ـِ الشَّيءَ، قَمْشاً / قَمَشَ ـُ، قَمْطَرَةً / قَمْطَرَ الشَّيءَ، قَنْفَشَةً / قَنْفَشَ الأشْياءَ، قَنْفَعَةً / قَنْفَعَ الشَّيءَ، تَقَنِّياً / تَقَنَّى الأشْياءَ، قَيْناً / قانَ ـِ الشَّيءَ، كَثْحاً / كَثَحَ ـَ الشَّيءَ، تَكْتِيْلاً / كَتَّلَ، كَثْباً / كَثَبَ ـُ الشَّيءَ، كَتْلاً / كَتَلَ ـُ الشَّيءَ، كَثْماً / كَثَمَ ـِ الشَّيءَ، تَكَرُّساً / تَكَرَّسَ الشَّيءَ، كَرْكَرَةً / كَرْكَرَ الشَّيءَ، كَفْتاً / كَفَتَ ـِ المَتاعَ، كَفّاً / كَفَّ ـُ الشَّيءَ، كَلْتاً / كَلَتَ ـِ الشَّيءَ، كَلْداً / كَلَدَ ـِ وتَكْلِيْداً / كَلَّدَ وكَلْزاً / كَلَزَ ـِ وتَكْلِيْزاً / كَلَّزَ الشَّيءَ، كَنْزاً / كَنَزَ ـِ المالَ، اِكْتِنازاً / اِكْتَنَزَ المالَ وغَيرَه، كَوْزاً / كازَ ـُ الشَّيءَ، تَكْوِيْماً الشَّيءَ، تَكْوِيْماً / كَوَّمَ، لَطْثاً / لَطَثَ ـُ الشَّيءَ، لَفّاً / لَفَّ ـُ الشَّيءَ، اِلْتِقاطاً / اِلْتَقَطَ الشَّيءَ، لَمّاً / لَمَّ ـُ الشَّيءَ، لَمْلَمَةً / لَمْلَمَ الشَّيءَ، مَرْطاً / مَرَطَ ـُ الشَّيءَ، نَجْشاً / نَجَشَ ـُ الشَّيءَ، نَغْثَلَةً / نَغْثَلَ الشَّيءَ، تَوْثِيْلاً / وَثَّلَ المالَ، إيْعاباً / أَوْعَبَ هـ، وَعْياً / وَعَى يَعِي الشَّيءَ، هَبْشاً / هَبَشَ ـُ، هَبْشاً / هَبِشَ ـَ، اِهْتِباشاً / اِهْتَبَشَ الشَّيءَ، هَمْشاً / هَمَشَ ـُ، تَهْوِيْشاً / هَوَّشَ. ۲. تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ وتَأْلِيْفاً / أَلَّفَ وتَدْوِيْناً / دَوَّنَ الكِتابَ.

**گرد آورنده** /g.-ävarande/ ۱. مُجَمِّع، حاشِر، الجامِع، حاشِد. ۲. مُصَنِّف، مُؤَلِّف.

**گردآوری** /g.-ävari/ ۱. جَمْع، ضَمّ، ضَبْط، اِجْتِماع، خَزْن، تَخْزِيْن، تَحْصِيْل، إدِّخار. ۲. تَصْنِيف، تَأْلِيف.

**گردآوری شده** /g.-ä.-šode/ ۱. مَجْموعَة، مُجَمَّع. ۲. مُؤَلَّف.

**گردآوری کردن** /g.-ä.-kardan/ ← گرد آوردن.

**گردا** /gardä/ عُضْوٌ دَوّار، دَوّارٌ أو مُتَحَرِّضُ الآلَةِ الكَهْرَبائِيَّة.

**گرداب** /gerdäb/ دَوّارَةُ الماءِ، دُوّامَة، دُرْدُور، شِيْمِيَةُ الماءِ، الهاوِيَة، أُهْوِيَة، هُوَّة.

**گرد افشاندن** /gard-afšändan/ ۱. نَفْضاً / نَفَضَ ـُ الغُبارَ ۲ ← گرد انگیختن.

**گردافشانی** /g.-a.-i/ تَلْقِيْحُ النَّبات ← گرده‌افشانی.

**گرداگرد** /gerd-ä-gerd/ أطْراف، جَوانِب، النَّواحِي، الحُدُود.

**گرداله** /gerdäle/ جُلْمُود.

**گردالی** /gerdäle/ ← گِرد.

**گردان** /gardän/ الدّائِر، دَوّار، لَفّاف، طابُور، تابُور.

**گردان** /gordän/ (نظ) الكَتِيْبَة، أُرْطَة، أُوْرْطَة.

**گردان پیاده** /g.-e-piyäde/ كَتِيْبَةُ المُشاةِ.

**گرداندن** /gardändan/ ۱. إدارَةً / أَدارَ، تَدْوِيْراً / دَوَّرَ هـ، تَدْوِيْماً / دَوَّمَ هـ، طَوْفاً / طافَ ـُ الشَّيءَ، تَطْوِيْفاً / طَوَّفَ، إجالَةً / أَجالَ الشَّيءَ، تَحْوِيْراً / حَوَّرَ القُرْصَ، دَهْكَرَةً / دَهْكَرَ هـ، إناضَةً / أَناضَ هُ. ۲. جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هُ، تَصْيِيْراً / صَيَّرَ، تَغْيِيْراً / غَيَّرَهُ. ۳. تَدْبِيْراً / دَبَّرَ، سِياسَةً / ساسَ ـُ. ۴. مُناءاةً / ناءَى عَنْهُ الشَّرَّ، دَفْعاً ودَفاعاً ومَدْفَعاً / دَفَعَهُ ـَ.

**گردان زرهی** /gordan-e-zerehi/ (نظ) الكَتِيْبَةُ المُدَرَّعَة.

**گردان سواره‌نظام** /g.-e-saväre-nezäm/ (نظ) كَتِيْبَةُ الفُرْسانِ.

**گردان شدن** /gardän-šodan/ دَوْراً ودَوَراناً / دارَ يَدُوْرُ.

**گردان کردن** /g.-kardan/ إدارَةً / أَدارَ.

**گرد انگیختن** /gard-angixtan/ إثارَةً / أَثارَ النَّقْعَ.

**گردان مخابرات** /gordän-e-moxäberät/ (نظ) كَتِيْبَةُ الاِسْتِخْبارات.

**گردان مهندسی** /g.-e-mohandesi/ (نظ) كَتِيْبَةُ الهَنْدَسَةِ.

**گرداننده** /gardänande/ مُدَوِّر، مُغَيِّر، مُحَرِّك، مُوَجِّه.

**گردانیدن** /gardänidan/ ← گرداندن.

**گردانیده** /gardänide/ مُدَوَّر، مُغَيَّر.

**گردباد** /gerd-bäd/ زَوْبَعَة، عاصِفَة، العَصَرَة، إعْصار، زَعْزَع، زَعْزَعان، سَفْواء، هَوْجاء.

**گردباف** /gerd-bäf/ حاشِيَةُ القُماش.

**گردبر** /g.-bor/ المِثْقَب.

**گرد برآمدن** /g.-bar-ämadan/ حَوْطاً وحِيْطَةً وحِياطَةً / حاطَ ـُ بِهِ، إحاطَةً / أَحاطَ واحْتِياطاً / اِحْتاطَ بِهِ، حُفُوفاً / حَفَّ ـِ القَوْمُ بِهِ وحَوالِيهِ، تَحْفِيْفاً / حَفَّفَ هُـ القَوْمُ وبِهِ.

**گرد برگ** /g.-barg/ (گیا) وَرَقٌ مُسْتَدِیْرٌ.

**گرد برگرد** /g.-bar-g./ ← گرداگرد.

**گرد توت** /gard-e-tut/ الإرْمِداء.

**گرددان گیاه** /g.-dän-e-giyäh/ (گیا) المِئْبَر.

**گـرد دنـدان** /g.-e-dandän/ دُرُوْرُ الأسْنـانِ، سَنُـون، مَسْحُوقُ الأسْنان.

**گرد دندان** /gerd-d./ البَخِيْل، الخَسِيْس.

**گرد رنگ** /gard-rang/ أغْبَر، غَبْراء [نث]، الأبْغَث.

**گردسوز** /gerd-suz/ مِصْباحٌ نَفْطِيٌّ.

**گردش** /gardeš/ ۱. دَوَران، دَوْرَة، دَوْرِيَّة، تَـدَوُّم، لَفَّة، تَطْواف، طَواف، طَوَفان، تَجْـوال، جَوَلان، تَنَقُّل، حَرَاک، حَرَكَة. ۲. فُسْحَة، نُزْهَة، تَنَزُّه، تَفَرُّج، تَرْوِيح، رَحْلَة، تَرْفِيْهٌ عَن النَّفسِ، سَفْرَة، تَدْوِيْل.

**گردشار** /gerd-šär/ دَوّامَة، دُرْدُور.

**گردش به چپ کردن** /gardeš-be-cap-kardan/ دَوْراً / دَارَ يَدُوْرُ نَحْوَ اليَسارِ.

**گردش به چـپ ممنوع** /g.-be-c.-mamnu'/ الاسْتِدارَةُ إلى اليَسارِ مَمْنُوعَةٌ.

**گردش‌بین** /g.-bin/ ← گردش‌نما.

**گردش پول** /g.-e-pul/ حَرَكَةُ النُّقُود.

**گردش خون** /g.-e-xun/ دَوَرانُ الدَّمِ، الدَّوْرَةُ الدَّمَوِيَّة.

**گردش دسته‌جمعی** /g.-e-daste-jam'i/ الرِّحْلَة.

**گرد شدن** /ger-šodan/ اِسْتِدارَةٌ / اِسْتَدارَ، تَدَوُّراً / تَدَوَّرَ، تَدَوُّماً / تَدَوَّمَ، اِسْتِحارَةٌ / اِسْتَحارَ الشَّيءُ، تَحَوِّياً / تَحَوَّى، تَدَمْلُكاً / تَدَمْلَکَ الشَّيءُ، تَكَرْكُساً / تَكَرْكَسَ.

**گردش کردن** /gardeš-kardan/ ۱ ← گردیدن. ۲. تَنَزُّهاً / تَنَزَّهَ، تَفَسُّحاً / تَفَسَّحَ، تَطْوِيْفاً / طَوَّفَ في البلادِ، تَرَيُّضاً / تَرَيَّضَ، تَطْسِيْساً / طَسَّسَ في البلادِ، تَهْذِيْراً / هَذَّرَ مَعَ.

**گردشگاه** /g.-gäh/ المُنْتَزَه، مَلْهَى.

**گـردشگـاههـای عمـومـی** /g.-g.-hä-ye-omumi/ المُنْتَزَهاتُ العامَّة، الحَدائِقُ العامَّة.

**گردش‌نما** /g.-namä/ دَوّام، جَيْرُوْسْكُوب.

**گرد صـوتی** /gerd-e-sowti/ مُقارِبٌ سُرْعَـةَ الصَّوت ← سوپرسونیک، آئرودینامیک.

**گرد فروش** /gard-foruš/ ← هروئین‌فروش.

**گرد کردن** /gerd-kardan/ ۱ ← گرد آوردن. ۲. إدارَةً / أدارَهُ، تَدْوِيْراً / دوَّرَهُ، اِحْتِجاناً / اِحْتَجَنَ، فَلْكاً / فَلَکَ ـُ الشَّيءَ، تَفْلِيْكاً / فَلَّکَ.

**گرد کردن** /gard-k./ تَدْقِيْقا / دَقَّقَ، إدْقاقاً / أدَقَّ، دَقّاً / دَقَّ ـُ نـاعِماً، زَرّاً / زَرَّ ـُ الشَّـيءَ، سَحَقاً / سَحَقَ ـَ ، سَمْسَمَةٌ / سَمْسَمَ الشَّيءَ، تَهْوِيْساً / هَوَّسَ.

**گردکننده** /gerd-konande/ ← گردآورنده.

**گرد گازری** /gard-e-gäzori/ مَسْحُوْقُ القَصْرِ.

**گرد گردیدن** /gerd-gardidan/ ۱ ← گِرد شدن. ۲. طَوفاً وطَوَافاً وطَوَفاناً / طافَ ـُ وتَطوُّفـاً / تَطَوَّفَ وطَوْراً وطَواراً / طارَ ـُ الشَّيءَ وبِهِ وحَوْلَهُ.

**گرد گوگرد** /gard-e-gugerd/ زَهْرُ الكِبْرِيْت.

**گردگیر** /g.-gir/ مِنْفَضَةُ رِيْش، فُرْشَةُ رِيْش، مِنْساح.

**گردگیری** /g.-g.-i/ تَنْفِيْض، تَنْظِيْف.

**گردگیـری شدن** /g.-g.-i-šodan/ اِنْتِفاضاً / اِنْتَفَضَ، تَنَفُّضاً / تَنَفَّضَ مِنَ التُّرابِ.

**گردگیـری کردن** /g.-g.-i-kardan/ نَفْضاً / نَفَضَ ـُ ، تَنْفِيْضاً / نَفَّضَ التُّرابَ، تَنْظِيْفاً / نَظَّفَ الغُبارَ.

**گردلیمو** /g.-e-limu/ مَسْحُوقُ اللَّيْمُون.

**گرد مداری** /gerd-madäri/ شِبْهُ اِسْتِوائِيٍّ، مُجـاوِرٌ لِخَطِّ الاِسْتِواء.

**گرد مو** /gard-e-mow/ ← گرد توت.

**گردن** /gardan/ عُنْق، عُنُق، عَنِيْق، جِيْـد، رَقَبَة، تَلِيْل، رَدْع، زَبُـونَـة، سِطـاع، طُلْيَة، عَطَـل، مَعْطِـف، عِكـان، قِرْدِعَة، مَرَاد، مَرَاد، مُتَلَدَّد، الهادي، الهادِيَة.

**گردن‌افزار** /g.-afräz/ ← گردن‌فراز.

**گردن‌افزاری** /g.-a.-i/ ← گردن‌فرازی.

**گردن افراشتن** /g.-afräštan/ تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، زَهْواً وزُهُوّاً وزُهاءً / زَهاـُ، إزهاءً / أزْهَى.

**گرد ناکی** /gard-näki/ الغَبَرَة.

**گـرد نانپـزی** /gard-e-nän-pazi/ مَسْحُوقُ التَّخْمِيْـر، خَمِيْرَة.

**گردنا** /gardanä/ (مسـ) المِلْوَى.

**گردن‌بند** /gardan-band/ عِقْد، قِلادَة، طَوْق، الطَّائِق، تُكْنَـة، مِخْنَقَة، خِنـاق، نِفـاق، بُـذْل، سَفِيْرَة، سِمْـط، طَمْل، طَمِيْل، عُصْمَة، مِعْنَقَة، تَقْصـار، تَقْصارَة، كَردانَة،

تَلْبِيب، لِبَّة.

**گردن دراز** /g.-deräz/ طَوِيلُ العُنُق.

**گردنــده** /garaande/ دائِر، دَوّار، دَرّاج، لَفّاف، جَـوّال، جَوّالَة، أَمْسَح.

**گردن زدن** /g.-zadan/ قَطْعاً / قَطَعَ ـ الـرَّأْس، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ عُنُقَه، قَصْلاً / قَصَلَ ـِ عُنُقَهُ، تَحْزِيزاً / حَزَّزَ وحَزّاً / حَزَّ ـُ واحْتِزازاً / إِحْتَزَّ رَقَبَتَهُ، تَطْيِيراً / طَيَّرَ رَأْسَهُ، إطاحَةً / أَطاحَهُ.

**گردنفراز** /g.-faräz/ ۱. المُتَكَبِّر، أَشْوَر، أَشْوَس، أَصْيَد. ۲. المُفْتَخِر. ۳. العاصِي.

**گردنفزاری** /g.-f.-i/ ۱. التَّكَبُّر. ۲. الإفْتِخار. ۳. العِصْيان.

**گردن کـج کردن** /g.-kaj-kardan/ تَواضُعاً / تَواضَعَ، خُشُوعاً / خَشَعَ ـَ لَهُ.

**گردن‌کش** /g.-keš/ العاصِـي، المُتَمَرِّد، مارِد، مَـرِيد، مُتَكَبِّر، بَـذّاخ، بَطِر، جامِح، جَمُـوح، شامِخ، مُتَشـامِخ، مُتَطاوِل، مُتَعَجْرِف، عَصّ، عاصّ، مَغْرور.

**گردن‌کشـی** /g.-k.-i/ ۱. البَطَـر، الطُّغْيان، العِصْيـان، تَمَرُّد، بَذْخ، بَـزاء، بَغْي. ۲. كِبْر، كِبْـرِياء، تَكَبُّـر، عَظَمَة، عَظَمُوت، تَرَفُّع، زَبُّونَة، عُلُوّ.

**گردن کشیدن** /g.-kešidan/ إشْرِئْباباً / إشْرَأَبَّ، مَدّاً / مَدَّ ـُ عُنُقَهُ.

**گردن‌کشـی کردن** /g.-keši-kardan/ عَصْياً ومَعْصِيَةً / عَصَى ـِ وطَغْيـاً وطُغْياناً / طَغَى وطَغِيَ ـَ، بَغْياً / بَغَى ـِ، تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، مُرُوداً / مَرَدَ ـُ تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، عُتُوّاً وعُتِيّاً / عَتا ـُ عَتَى / عَتَى ـَ، بَطَراً / بَطِرَ ـَ الحَـقَّ، بَزْواً / بَزا ـُ عَلَيهِ، تَبَلُّخاً / تَبَلَّخَ، تَجاسُراً / تَجاسَرَ، ذَهْواً / ذَها ـُ، اِرْتِناحاً / اِرْتَنَحَ عَلَيْهِ، زُمُوْخاً / زَمَخَ ـَ، شُمُوساً وشِماساً / شَمَسَ ـُ، تَطاوُلاً / تَطاوَلَ الرَّجُلُ.

**گردن‌کلفـت** /g.-koloft/ ۱. غَلِيْظُ الـرَّقَبَة. ۲. القَوِيّ، مَتِيْن. ۳. الجـابِر، الظّـالِـم، جـائِر، الشَّقِيّ، عَنِيْـد. ۴. عُضْبَجِيّ، عِزْبِيْد، بَلْطَجِيّ.

**گردن‌کلفتی** /g.-k.-i/ ۱. غَلْظَةُ العُنُق. ۲. القُوَّة. ۳. الجَبْر، الظُّلْم، الجَوْر، الشَّقاوة.

**گردن‌کلفتـی کردن** /g.-k.-i-kardan/ جَوْراً / جارَ ـُ، ظُلْماً ومَظْلِمَةً / ظَلَمَ ـِ، شِقاوَةً / شَقِيَ يَشْقَى.

**گردن گـرفتن** /g.-gereftan/ تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ، اِلْتِـزاماً / اِلْتَزَمَ، أَخْذاً / أَخَذَ ـُ على عاتِقِهِ.

**گردن نهادن** /g.-nahädan/ اِسْتِسْلاماً / اسْتَسْلَمَ، إطاعَةً / أَطاعَ.

**گردنــه** /g.-e/ عَقَبَة، بَـرْزَة، المُخْتَنِق، سِعْـب، مُضِيْق، ضَيْم، عَقِيْق، فَجّ، فُجّاج، كَفْرَة، وادٍ ضَيِّق، هَدُود.

**گردنه‌زن** /g.-e-zan/ قاطِعُ الطُّرُق.

**گردنی** /g.-i/ العُنُقِيّ.

**گردو** /gerdu/ (گيا) جَوْز، الخَشف، عُفازَة.

**گردوبازی** /g.-bäzi/ لُعْبَةُ حَمّامِ الجَوْز.

**گردوبازی کردن** /g.-b.-kardan/ مُلاعَبَةً / لاعَبَهُ بالجَوْز، تَخْسِيَةً / خَسّى، إِخْساءً / أَخْسَى، مُخاساة / خاساهُ.

**گرد و خـاک** /gard-o-xäk/ غُبار، عَفْرَة، عُفـار، عَجَاج، عَجـاجَـة، خَضِيْعَـة، نَقْـع، تُـراب، مِسْطـار، مِسْطـارَة، السّافِي، سافِياء.

**گـرد و خاک بـرخاستـن** /g.-o-x.-barxästan/ سَطْعاً وسُطُوعاً وسَطِيْعاً / سَطَحَ ـَ واِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ الغُبارُ.

**گرد و خـاک کردن** /g.-o-x.-kardan/ إزْهاجاً / أَزْهَجَ وإثارَةً / أَثارَ وتَغْبِيْراً / غَبَّرَ.

**گردو فروش** /gerdu-foruš/ بائِعُ الجَوْز.

**گردون** /gardun/ سَماء، فَلَك، جَوّ، جَلَد.

**گردونه** /gardune/ الدُّولاب، العَرَبَة.

**گردونهٔ رولت** /g-ye-rolet/ دُوْلابُ الرُّوْلِيْت.

**گردوی امریکـایی** /gerdu-ye-emrikäyi/ (گيا) الصُّعُد، القار.

**گـردوی کـاغـذی** /g.-ye-käqazi/ (گيـا) ← گـردوی امریکایی.

**گرده** /garde/ (گيا) ۱. حَبَّةُ اللِّقـاح، طَلْع. ۲. مُسَوَّدَةُ النَّقّاشِيْنَ والرَّسامِيْنَ.

**گرده** /gorde/ (پز) الكُلْوَة، الكُلْيَة، كاهِل.

**گرده** /gerde/ قُرْص، قُـرْصَة، رَغِيْـف، خُبْزَة، جَـرْدَق، جَرْدَقَة.

**گرده‌افشانی** /garde-afšäni/ (گيا) التَّخْصِيْب.

**گرده‌افشانی کردن** /g.-a.-kardan/ تَخْصِيْباً / خَصَّبَ.

**گرده‌برداری** /g.-bardäri/ ← گرته‌برداری.

**گرده‌دان گیاه** /g.-dän-e-giyäh/ المُتْك.

**گـردهم آمـدن** /gerd-e-ham-ämadan/ إجْتماعـاً /

اِجْتَمَعَ، اِنْضِماماً / اِنْضَمَّ، تَجَمُّعاً / تَجَمَّعَ، عَسْكَرَةً / عَسْكَرَ القَوْمُ.

**گرده‌ماهی** /gorde-māhi/ مُحَدَّب، مُقَبَّب.

**گردهمآیی** /gerd-e-hamāyi/ اِئْتِمار، الاِئْتِلاف، حَشْر، اِطْباق.

**گردهمآیی سران دول** /g.-e-h.-ye-sarān-e-doval/ مُؤتَمَرُ الذُّرْوَة.

**گردی** /gerdi/ اِسْتِدارَة.

**گردی** /gardi/ (گیا) ۱← شویدی سرخسی. ۲. (عم) ← هروئینی.

**گردیدن** /gardidan/ ۱. دَوْراً ودَوَراناً / دارَ ـُ الشَّيءُ، دَوْراً ودَوَراناً / دارَ ـُ عَلَيهِ وبِهِ وحَوْلَهُ، تَدْوِيراً / دَوَّرَ الرَّجُلُ، اِسْتِدارَةً / اِسْتَدارَ، طَوافاً / طافَ ـُ بالمَكانِ، تَطْوِيفاً / طَوَّفَ، جَوْلاً وجَوَلاناً وجُؤُولاً وجَوْلاناً / جالَ ـُ فِي المَكانِ، اِجْتِيالاً / اِجْتالَ، تَجْوِيلاً / جَوَّلَ، تَجَوُّلاً / تَجَوَّلَ، إبْراماً / أبْرَمَ، حَوْصاً وحِياصَةً / حاصَ ـُ حَوْلَهُ، حَوْماً وحَوَماناً / حامَ ـُ عَلَى الشَّيءُ، تَدْوِيماً / دَوَّمَ، دَيْصاً ودَيَصاناً / داصَ ـِ، تَفَتُّلاً / تَفَتَّلَ، تَقَلْقُلاً / تَقَلْقَلَ في البِلاد، تَقَلُّباً / تَقَلَّبَ في البِلادِ، لَوْثاً / لاثَ ـُ، هَوْساً / هاسَ ـُ حَوْلَ الشَّيءِ، صَيْراً وصَيْرُورَةً ومَصِيراً / صارَ ـِ، إصْباحاً / أصْبَحَ، إضْحاءً / أضْحَى، إمْساءً / أمْسَى، أيْضاً / آضَ ـِ، عَوْداً وعَوْدَةً ومَعاداً / عادَ ـُ، غُدُوّاً وغُدْوَةً / غَدا ـُ، تَغَيُّراً / تَغَيَّرَ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ.

**گرز** /gorz/ العَمُود، الدَّبُّوس، هِراوَة، مِيْجار، صَوْلَجان.

**گر زدن** /gor-zadan/ اِشْتِعالاً / اِشْتَعَلَ النّارُ، تَلَهُّباً / تَلَهَّبَ النّارُ، لَظًى / لَظِيَ يَلْظَى، تَلَظِّياً / تَلَظَّى، اِلْتِظاءً / اِلْتَظَى.

**گرز دیو** /gorz-e-div/ عَمُودٌ تُرابِيٌّ.

**گرزه‌پا** /gorze-pā/ قَدَمٌ مُدَبَّسَة، قَدَمٌ فَدْعاء.

**گرزن** /garzan/ (گیا) السَّنَمَة، القُمَّة.

**گرزن حلزونی** /g.-e-halazuni/ (گیا) سَنَمَةٌ عَقْرَبِيَّة.

**گرزن دوجانبی** /g.-e-dojānebi/ (گیا) سَنَمَةٌ مُثَنّاة.

**گرزن مارپیچی** /g.-e-mārpici/ (گیا) قُنَّة.

**گرزنی** /g.-i/ السَّنَمِيّ.

**گرسنگی** /gorosnegi/ جُوْع، مَجاعَة، أبُوعَمْرَة، أبُومالِك، ألْبَة، ألِيَة، بَأْساء، تَغَب، ثَغِيَّة، جِنْم، حاقّ، مُحاح، مَخْمَصَة، خِنْتار، خَوْبَة، خَوّ، خَوَى، خَواء، خَوْبَة، داءُ الذِّئْب، دَيْقُوع، سُعار، سَغْبٌ، سَغاب، سَغابَة، مَسْغَبَة، صَفَر، ضَوْر، طَوَى، عَجُوز، العَوْلَق، عَوَق، قَصَد، قَوّاء، قَوَى، مَحْل، اِنْفاض، وَأْج، الوَبْنَة، هَمَج، هَمَجَة، هِنْباغ.

**گرسنگی دادن** /g.-dādan/ تَجْوِيعاً / جَوَّعَ.

**گرسنگی کشیدن** /g.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ الجُوْعَ.

**گرسنه** /gorosne/ جَوْعان، جائِع، جَيْعَم، خاسِف، خَمِيصُ الحَشَى، ساغِب، سَغْبان، شَحْذان، شَكِم، طَلْح، الطّاوِي، طَوِيّ، طَيّان، عَجُوز، مَغْصُوب، عَلْهان، مُغوِق، الغارِث، غَرِث، غَرْثان، غَرْثَى [نث]، قَصِد، نائِع، وَبِد، هَفْتان، الهافِي، هَقِل.

**گرسنه شدن** /g.-šodan/ جَوْعاً ومَجاعَةً / جاعَ ـُ، اِسْتِجاعَةً / اِسْتَجاعَ، تَقْعاً / تَقَعَ ـَ، خَوًى و خَواءً / خَوَى ـِ، إخْواءً / أخْوَى الرَّجُلُ، سُغُوباً وسَغْباً وسَغابَةً ومَسْغَبَةً / سَغَبَ ـَ وإسْغاباً / أسْغَبَ الرَّجُلُ، صَيْحاً وصَيْحَةً وصِياحاً وصَيَحاناً / صاحَت ـِ عَصافِيْرُ بَطْنِهِ، ضَوْراً / ضارَ ـُ، طَواءً / طَوَى ـِ الرَّجُلُ، طَوًى / طَوِيَ ـَ، عَلَهاً / عَلِهَ ـَ، غَرَثاً / غَرِثَ ـَ، قَوًى / قَوِيَ ـَ، لَتَحاً / لَتِحَ ـَ، تَنَحُّساً / تَنَحَّسَ، نَقِيْقاً / نَقَّ ـِ ت ضَفادِعُ بَطْنِهِ، نُكُوطاً / نَكَظَ ـِ، إيْحاشاً / أوْحَشَ، تَوَحُّشاً / تَوَحَّشَ، إيْقاباً / أوْقَبَ، هَجَأً / هَجِئَ ـَ، هَفْواً و هَفْوَةً وهَفَواناً / هَفا ـُ، هَقَماً / هَقِمَ ـَ، هَلَعاً / هَلِعَ ـَ، هَمَجاً / هَمَجَ ـُ، هَنْبَغَةً / هَنْبَغَ، هَيْعاً / هاعَ ـِ.

**گرسنه کردن** /g.-kardan/ تَجْوِيعاً / جَوَّعَ، إجاعَةً / أجاعَ، تَطْوِيَةً / طَوَّى، تَعْصِيباً / عَصَّبَ هُ.

**گر شدن** /gar-šodan/ جَرَباً / جَرِبَ ـَ، جَرَداً / جَرِدَ ـَ.

**گرفت** /gereft/ ۱. الأخْذ، المُؤاخَذَة. ۲. تَوَقُّف. ۳. كُسُوف، خُسُوف، اِنْكِساف.

**گرفتار** /g.-ār/ ۱. أسِير، يَسِير، مَمْسُوك، البائِس، مَقْبُوضٌ عَلَيهِ، مُقَيَّد، حَبِيس، سَجِين، مَحْبُوس، سَبِيّ. ۲. مَشْغُول، غَرِيْقٌ وغارِقٌ فِي كَذا، رَبِك، مُرْتَبِك، شُرْشُوف، عاكِفٌ عَلَيهِ، مُتَضايِق، مَكْرُوب، مُتَلَبِّساً بالأمْر، مُنْهَمِكٌ في كذا، مُوَرَّط، مَوْرُوط.

**گرفتار شدن** /g.-šodan/ بِلًى وبَلاءً / بُلِيَ مج ـَ اِبْتِلاءً / أبْتُلِيَ مج. تَلَبُّساً / تَلَبَّسَ بالأمْرِ، اِخْتِلاطاً / اِخْتَلَطَ بِهِ، اِرْتِباقاً / اِرْتَبَقَ وارْتِباكاً / اِرْتَبَكَ وارْتِطاماً / اِرْتَطَمَ في

الأمْر، اِرْتِهاناً / اِرْتَهَنَ بالأمْر، نَشَباً ونُشُوباً ونُشْبَةً / نَشِبَ في الأمْرِ ـَ، تَوَرُّطاً / تَوَرَّطَ، اِسْتِيْراطاً / اِسْتَوْرَطَ، تَوْرِيْطاً / وَرَّطَ نَفْسَهُ، إشْراباً / أُشْرِبَ مج حُبُّهُ.

**گرفتار کردن** /g.-kardan/ إيْقاعاً / أوْقَعَ فـي مُشْكِلٍ، اِسْتِغْراقاً / اِسْتَغْرَقَ، شُغْلاً / شَغَلَهُ ـَ، تَشْغِيْلاً / شَغَّلَهُ، شُجُوناً / شَجَنَ ـُ هـ، مَنْياً / مَنَى ـِ هـ اللّهُ بالشَّيءِ، نَشْباً / نَشَبَ ـُ هـ الأمْرُ، تَوْرِيْطاً / وَرَّطَ، إيْراطاً / أوْرَطَ، وَهْراً / وَهَرَيَهِرُ وتَوْهِيْراً / وَهَّرَهُ.

**گرفتاری** /g.-i/ ۱. شِدَّة، بَلِيَّة، شَدِيْـدَة، مَشِقَّة، أشْغُولَة، مَشْغَلَة، اِنْشِغـال، إخْذَة، بُجْـر، تَعَب، جَهـامَة، جُهُـومَة، التَّحْسِيْر، حُقَّة، خَرَبَة، رَبَـك، اِرْتِباك، كَرْب، المَكْرُوهَة، «او ~ دارد: هُوَ ذُو مَكْرُوْهَةٍ»، لَخْمَة، النّـاقِرَة، وَرْطَة، هَمّ. ۲. أسْر، سَبْي، قَبْض، مَسْك.

**گرفتگـی** /gereftegi/ ۱. هَمٌّ، حُـزْن، غَمّ، الاِحْتِشـام، حِشْمَة، حَصَر. ۲. اِنْسِداد، تَسَدُّد.

**گرفتگی بینی** /g.-ye-bini/ الزُّكام، اِنْسِدادُ الأنْف.

**گرفتگی چهره** /g.-ye-cehre/ جَهامَة، جُهُومَة، عُبُوسَة.

**گرفتگی خـاطر** /g.-ye-xäter/ اِنْقِباضُ القَلْبِ أو الصَّدْرِ، ضِيْق.

**گرفتگی خورشید** /g.-ye-xoršid/ كُسُوف.

**گرفتگی شکم** /g.-ye-šekam/ يُبُوسَة.

**گرفتگی صدا** /g.-ye-sedä/ البُحَّة، صَحَل.

**گرفتگی قلب** /g.-ye-qalb/ اِنْقِباضُ القَلْبِ.

**گرفتگی ماه** /g.-ye-mäh/ خُسُوف.

**گرفتگی نفس** /g.-ye-nafas/ ضِيْقُ النَّفَسِ.

**گرفتگـی‌هوا** /g.-ye-havä/ اِغْتِمامُ أواسْـوِدادُ أواظْلِمامُ الجَوِّ.

**گرفتن** /gereftan/ ۱. أخْذاً وتَأخاذاً ومَأخَذاً / أخَذَ ـُ هـ، اِتِّخاذاً / اِتَّخَذَ، تَخْذاً وتَخَذاً / تَخِذَ ـَ الشَّيءَ، قَبُولاً وقُبُولاً / قَبِلَ ـَ، تَقَبُّلاً / تَقَبَّلَ هـ، تَناوُلاً / تَناوَلَ الشَّيءَ، اِبْتِضاعاً / اِبْتَضَعَ هـ مِنْـهُ، تَبَقُّطاً / تَبَقَّطَ الشَّـيءَ، تَيْعاً / تاعَ ـ الشَّيءَ، ثَقْفاً / ثَقِفَ ـَ الشَّـيءَ، تَجَبُّلاً / تَجَبَّلَ ماعِنْدَهُ، جَزْماً / جَزَمَ ـِ مِنْهُ الشَّـيءَ، إحْرازاً / أحْرَزَهُ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى الشَّيءِ، اِحْتِفاناً / اِحْتَفَنَ الشَّيءَ لِنَفْسِهِ، تَحْوِيَةً / حَوَّى هـ، حَيّاً وحَوايَةً / حَوَى ـِ الشَّيءَ، خَبْساً / خَبَسَ ـُ الشَّيءَ، تَخَبُّساً / تَخَبَّسَ هـ، خَرْشاً / خَرَشَ ـِ مِنَ الشَّـيءِ، خَوْشاً / خاشَ ـُ، إخْواءً / أخْوَى ماعِنْدَفُـلانٍ، اِخْتِواءً / اِخْتَوَى ماعِنْـدَهُ، تَذَقُّطاً / تَذَقَّطَ الشَّيءَ، رَزْماً / رَزَمَ ـُ بالشَّـيءِ، زَيّاً / زَوَى ـِ الشَّيءَ، تَسَلُّماً / تَسَلَّمَ، اِسْتِـلاماً / اِسْتَلَمَهُ، سَهْباً / سَهَبَ ـَ الشَّيءَ، تَشْعِيْثاً / شَعَّثَ مِنْهُ شَيْئاً، طَلْفاً / طَلَفَ ـُ الشَّيءَ، اِعْتِباءً / اِعْتَبَأَ ماعِنْدَهُ، عَجَباً / عَجِبَ ـَ مِنْهُ ولَهُ، عَصْباً / عَصَبَ ـِ الشَّيءَ وإلَيهِ، تَعاطِياً / تَعاطَى، تَغارّاً / تَغارَّ القَومُ الشَّيءَ، غَصْناً / غَصَنَ ـِ، اِفْتِلاذاً / اِفْتَلَذَ مِنْهُ حَقَّهُ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ الشَّيءَ وَعَلَيْـهِ وبِهِ، اِقْتِباضاً / اِقْتَبَضَ الشَّيءَ، اِقْتِناءً / اِقْتَنَى الشَّيءَ، تَلافِياً / تَلافَى، تَلَقِّياً / تَلَقَّى مِنْهُ، مُلاقاةً / لاقَى، اِسْتِمْداداً / اِسْتَمَدَّمنه، إمْساكاً / أمْسَكَ الشَّيءَ بِيَدِهِ، اِمْتِساءً / اِمْتَسَى ماعِنْدَ فُـلانٍ، اِمْتِشاعاً / اِمْتَشَعَ الشَّيءَ، اِمْتِشاقا / اِمْتَشَقَ مافي يَدِالرَّجُلِ، تَنَبُّلاً / تَنَبَّلَ ماعِنْدَهُ، تَنَصُّلاً / تَنَصَّلَ ماعِنْدَهُ نَطْواً / نَطا ـُ الشَّيءَ، تَنَقُّصاً / تَنَقَّصَ الشَّيءَ، نَأْشاً / نَأَشَ ـَ الشَّـيءَ، نَوْشاً / ناشَ ـُ الشَّيءَ، تَنـاوُشا / تَناوَشَ الشَّيءَ، اِسْتِيعـاباً / اِسْتَوْعَبَ الشَّـيءَ، تَوَغُّناً / تَوَغَّنَ الشَّـيءَ، إيْعاءً / أوْعَى الشَّيءَ ومِنَ الشَّيءِ، ۲. اِنْسِداداً / اِنْسَدَّتِ الثُّلْمَةُ وتَسَدُّداً / تَسَدَّدَتْ. ۳. مَلأً ومِلأَةً / مَلأَ ـَ، إشْغالاً / أشْغَلَ، اِحْتِلالاً / اِحْتَلَّ المَكانَ. ۴ ← شعله‌ور شدن. ۵. إصابَةً / أصابَ هـ مَرَضٌ، اِبْتِلاءً / اِبْتَلَى بِمَرَضٍ.

**گرفتن خـورشید** /g.-e-xoršid/ كَسْفاً / كَسَفَ ت ـِ، اِنْكِسافاً / اِنْكَسَفَتْ الشَّمْسُ.

**گرفتن صدا** /g.-e-sedä/ ← صداگرفتن.

**گرفتن ماه** /g.-e-mäh/ ← ماه گرفتن.

**گرفتن ناخن** /g.-e-näxon/ ← ناخن گرفتن.

**گرفتنی** /g.-i/ مُمْكِنٌ بُلُوغُهُ.

**گرفت‌وگیر** /gereft-o-gir/ مَشَقَّة، تَعَب، الشِّدَّة، اِنْشِغال.

**گرفته** /gerefte/ ۱. مَأخُوذ، مَقْبُـوضٌ عَلَيهِ، مَمْسُوك، مُقَيَّد. ۲. عَبُوس، عابِس، مَغْمُـوم، مُغْتَمّ، جَهْم، مُتَجَهِّم، كَئِيْب، كَيِّـب، مُكْتَئِب، مَلُـول، حَزِيـن، مُسَخَّد، ضَيِّـقُ القَلْبِ، مُضْطَرِبُ أومُعَكَّرُ المِزاج، مُقَـرْيَف، مَكْسُورُالخاطِر، كاسِفُ الوَجْهِ، كالِح، المُشْتَغِل [عم]. ۳. المَسْدُود.

**گرفته‌زبان** /g.-zabän/ أخْرَس، أعْجَم، اللَّجْلاج، ألْكَن، ثَقِيْلُ اللِّسانِ.

**گرفته‌شدن** /g.-šodan/ اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ ت النَّفْسُ،

تَقَبُّضاً تقبّض مِن الشَّيء، حُشُوماً / حَشَمَ ـِ مِنَ الشَّيء، حَشَماً / حَشِمَ ـَ تَدَخْدُخاً / تَدَخْدَخ، ضَفْدَعَةً / ضَفْدَعَ الرَّجُلُ، تَكَنْبُتاً / تَكَنْبَتَ الرَّجُلُ.

**گرگ** /gorg/ (جانـ) ذِئْب، ذِئْبَة، أبُوجَعْدَة، أبُوجُعادَة، أبُورِعْلَة، إلْق، إلْقَة [نث]، أوْس، بُخاق، بَلْبال، بَلْبالَة، تِبْن، خاطِف، خَيْدَع، خَيْعَل، خَلِيْع، خَيْلَع، خَوْلَع، جِمْع، الدَّوْبَل، ذَألان، ذُؤالَة، رِئْبال، رِيْبال، سِبْد، سِرْحان، سِرْحال، سِرْحانَة [نث]، سُغْسُع، سِلْق، سِلْقَة [نث]، سَمَلَّع، سِيْد، سِيْدَة [نث]، عَجُوز، عَسّاس، عَسُوس، عاسِل، عَمَرَّد، العَمَلَّس، عَوْف، عَوْلَق، أغْيَر، أغْثَر، قاعِب، قِفِر، قُلُوب، كُتَع، كَهْمَس، لَذْلاذ، مِلْذَم، لَطْأ، لَعْلَع، لَعُوس، مِرْيَخ، أمْعَط، مَيّاس، النَّهّاس، نَهْشَل، وَلّاس، هَبِل، هِزْلاج، هِطْل، هَطْلَس، هَطَلَّس.

**گرگ آشتی** /g.-äšti/ صُلْحٌ بِنِفاقٍ ومَكْرُوحِيْلَةٍ.

**گرگاس** /gargäs/ (گیا) السَّنْف.

**گرگـانگی** /gorgänegi/ (پز) الإستِذْئاب [جُنُونٌ يَتَوَهَّمُ المُصابُ بِهِ أنَّهُ مُسِخَ ذِئْباً].

**گرگ‌باران‌دیده** /g.-e-bärän-dide/ المُجَرَّب، المُحتال.

**گرگ‌پا** /g.-pä/ (گیا) خُذْرِيَّة، راجِلُ الذِّئْب، رَصَن.

**گرگ پایان** /g.-p.-yän/ (گیا) خُذْرِيّات.

**گرگ‌تیرخورده** /g.-e-tir-xorde/ المَأْيُوس، المُغْتاض، الغَضُوب.

**گرگ‌چمنـزار** /g.-e-camanzär/ (جانـ) القَيُّوط، ذِئْبٌ شَمالأَمِيْرَكِيٌّ صَغِيْرٌ.

**گرگ‌دریایی** /g.-e-daryäyi/ (جانـ) القارُوس.

**گرگر** /gerger/ (گیا) تُرْمُس.

**گرگ‌زبان** /g.-zabän/ (گیا) لِسانُ الذِّئْب.

**گرگرفتن** /gor-gereftan/ اِشْتِعالاً / اِشْتَعَلَ.

**گرگم‌بـه‌هوا** /gorgam-be-havä/ لُعْبَةٌ يُطارِدُفِيها طِفلٌ طِفلاً ويُحاوِلُ أنْ يَمَسَّهُ، لُعْبَةُ إخْتِلْ واظْهَرْ.

**گرگ‌ومیش** /g.-o-miš/ حالَةُ الجَوِّ قُبَيْلَ الشُّرُوقِ وقُبَيْلَ الغُرُوب، دَغَش، دَغِيْشَة.

**گرم** /garm/ حارّ، حَرارَة، الحامِي، دَفِيْ، دَنّان، دافِي، مُسْتَدْفِيْ، ساخِن، سِخِّين، السُّخْن، السُّخْنان، السُّخاخِيْن، السَّخاسِخ، أجّاج، رَمْضاء، الصّاف، الصّافَة [نث] عَلِيْك، مُتَلَهِّب، الماحِق، «روزگرم: يَومٌ ماحِقٌ»، هاذِر.

**گرم** /geram/ جِرام، الغَرام.

**گرما** /garmä/ ← گرمی.

**گرمابرق** /g.-barq/ اَلكَهْرَبائِيَّةُ الحَرارِيَّة.

**گرمابری** /g.-bari/ المُنْفِذِيَّةُ لِلإشْعاعِ الحَرارِيّ.

**گرمابندی** /g.-bandi/ اللّامُنْفِذِيَّة لِلإشْعاعِ الحَرارِيّ.

**گرمابه** /garmäbe/ حَمّام، البَلّان.

**گرمابه‌بان** /g.-bän/ الحَمّامِيّ.

**گرمابی** /garmäbi/ ماحارِّيّ.

**گرماپیما** /garmä-peymä/ ← گرماسنج.

**گرماتاب** /g.-täb/ خَزّانُ التَّبْرِيْدِ في السَّيّارَة.

**گرماتابی** /g.-t.-i/ كالُورِيَّة.

**گرمادهـی‌سوخت** /g.-dehi-ye-suxt/ القِيْمَةُ الحَرارِيَّةُ [لِلْوَقُود]، القِيْمَةُ السُّعْرِيَّة.

**گرمازا** /g.-zä/ طارِدٌ لِلْحَرارَة، ناشِرٌ لِلْحَرارَة.

**گرمازدگی** /g.-zadegi/ ضَرْبَةُ الحَرِّأوالشَّمْسِ.

**گرمازده** /g.-zade/ المَضْرُوبُ بالشَّمْسِ أوالحَرّ، حَرّان.

**گرمازده‌شدن** /g.-z.-šodan/ ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ هـُ الحَرُّ، إصابَةٌ / أصابَتْهُ نَفْحَةٌ مِن سَمُومٍ.

**گرماسنج** /g.-sanj/ تِرْمُومِتْر، مِقْياسُ الحَرارَة، مِيْزانُ الحَرارَة، مِحَرّ، مِسْعَر.

**گـرمـاسـنـج‌سـانتیگـراد** /g.-s.-e-säntigeräd/ تِرْمُومِتْرِمِئَوِيّ.

**گرماسنج‌فارنهایت** /g.-s.-e-färenhäyt/ تِرْمُومِتْرُفارِنْهِيْت.

**گرماسنجی** /g.-sanji/ قِياسُ الحَرارِة، أَلْتِرمُومِتْرِيَّة.

**گرماشیمی** /g.-šimi/ الكِيْمِياءُ الحَرارِيَّة.

**گرماگرم** /g.-garm/ بُحْبُوحَة، مَعْمَعَة.

**گرماگیر** /g.-gir/ ماصٌّ لِلْحَرارَة، خافِضٌ لِلْحَرارَة.

**گرمانما** /g.-namä/ تِرْمُوغْراف، مِرْسَمَةُ الحَرارَة.

**گرمایاب** /g.-yäb/ تِرْمُوسْكُوب، مِكْشافُ الحَرارَة.

**گرمای اتمی** /g.-ye-atomi/ الحَرارَةُ الذَّرِّيَّة.

**گرمای‌احتراق** /g.-ye-ehteraq/ حَرارَةُ الإحْتِراق.

**گرمایش** /g.-yeš/ التَّدْفِئَة.

**گرمایش‌مرکزی** /g.-yeš-e-markazi/ التَّدْفِئَةُ المَرْكَزِيَّة.

**گرمای‌غریزی** /g.-ye-qarizi/ الحَرارَةُ الحَيَوانِيَّة.

**گرمای‌ویژه** /g.-ye-viže/ حَرارَةٌ نَوْعِيَّةٌ.

**گرمایی** /garmäyi/ ۱. حَرارِيّ. ۲. عَدِيمُ التَّحَمُّلِ لِلْحَرارَة..

**گرمب** /goromb/ ← گرنب.

**گرمب گرمب** /g.-g./ ← گرنب گرنب.

**گرمخانه** /garm-xäne/ الدَّفِيئَة.

**گرمسازی** /g.-säzi/ تَسْخِين، تَدْفِئَة.

**گرمسیر** /garm-sir/ مِنْطَقَةٌ حـارَّة، إقْلِيمٌ حـارّ، الجَرْم، «نواحی ~»: الجُرُومُ مِنَ البِلادِ.

**گرمسیری** /g.-s.-i/ مِنَ المناطِقِ الحارَّة.

**گرمشدن** /g.-šodan/ حُرُوراً وحَرارَةً / حَرَّ ـِ حَرّاً / حَرَّ ـَ حَرّاً وحَرارَةً / حَرَّ ـُ حَمَماً / حَمَّ ـَ سُخْناً وسُخُونَةً / سَخَنَ ـُ سَخْناً / سَخِنَ ـَ تَسَخُّناً / تَسَخَّنَ، دَفاءَةً / دَفُؤَ ـُ دَفَأً / دَفِئَ ـَ اِسْتِدْفاءً / اِسْتَدْفَأَ، رَمَهاً / رَمِهَ ـَ اليَومُ، تَسَفُّعاً / تَسَفَّعَ بالنّارِ، صَيْفاً / صافَ ـِ اليَومُ ونَحْوُهُ، تَصَلِّياً / تَصَلَّى بالنّارِ، اِصْطِلاءً / اِصْطَلَى، عَكّاً / عَكَّ ـُ اليَومُ، كَهْكَهَةً / كَهْكَهَ الشَّيءُ.

**گرمک** /garmak/ شَمّامَة.

**گرم کاری شدن** /garm-e-käri-šodan/ اِشْتِغالاً / اِشْتَغَلَ.

**گرم کردن** /g.-kardan/ حَرّاً وحَرارَةً / حَرَّ ـُ هـ حَرّاً / حَرَّ ـِ هـُ إحْراراً / أَحَرَّهُ، حَمَماً / حَمَّ ـَ هـ، إحْماماً / أَحَمَّ الماءَ ونَحْوَه وتَحْمِيماً / حَمَّمَ، حَمْياً / حَمَى ـِ الشَّيءَ، إحْماءً / أَحْمَى، تَحْمِيَةً / حَمَّى، تَدْفِيئاً / دَفَّأَ / إدْفاءً / أَدْفَأَ، سَخْناً / سَخَنَ ـَ، تَسْخِيناً / سَخَّنَ، إسْخـاناً / أَسْخَنَ، صَلاةً / صَلَى ـِ الشَّيءَ علـى النّارِ وبِها، إصْلاءً / أَصْلَى، تَصْلِيَةً / صَلَّى.

**گرم مزاج** /g.-mezäj/ المَحْرُور.

**گرم مزاجی** /g.-m.-i/ المَحْرُورِيَّة.

**گرم نیرو** /geram-niru/ ← گرم وزن.

**گرم وزن** /geram-vazn/ وَزْنُ غِرام.

**گرم وسرد** /garm-o-sard/ ۱. حارٌّ وبارِدٌ. ۲. شِدَّةٌ ورَخاء.

**گرم ونرم** /g.-o-narm/ مَطْلُوب، مَقْبُول، مَرْغُوبٌ فِيهِ.

**گرمی** /garmi/ حَرّ، حَرارَة، حَمّ، حَمِيم، حُمَّى، دِفْء، دَفاءَة، السَّخْن، السُّخُونَة، سَخـانَة، سُخْنَة، سَخْنَة، أَزِيز، أُوار، حُرْقَة، حَرِيقَة، حِمِـرّ، حَنْذ، رَمَض، رَمْضاء، السُّعْر، سُعار، ساقُور، صَرَّة، صَهْـد، صَهِيد، عَقِيم، عَكَّة، عِكاك، غِيْرَة، كَهْكَهَة، لَفْح، نَجْر، وَبَد، وَقْدَة.

**گرمی بدن** /g.-ye-badan/ حَرارَةُ الجِسْمِ.

**گرمی دانه** /g.-däne/ الحَصَف.

**گرنب** /goronb/ هَدَّة، هَبْدَة، الـدَّوِيّ، صَوْتُ سُقُوطِ الشَّيءِ.

**گرنب گرنب** /g.-g./ ← گرنب.

**گرو** /gerow/ ۱. رَهْن، رَهِينَة، تَأْمِين، مَـرْهُن، مُرْتَهَن. ۲. شَرْط، شَرَط، شُرْطَة، خَطَر. ۳. [قمار] الخَصْل، نَدَب.

**گروبردن** /g.-bordan/ اِنْتِصاراً / اِنْتَصَرَفي المُسـابَقَةِ، كَسْباً / كَسَبَ ـِ الرِّهانَ.

**گروبستن** /g.-bastan/ ۱. مُراهَنَةً / راهَنَ ورِهانـاً عَلَى كَذا، تَرَاهُناً / تَراهَنَ القَوْمُ، مُخاطَرَةً وخِطاراً / خاطَرَ هـ إطْراداً / أَطْرَدَهُ، مُغالَقَة، غالَقَهُ، تَغالُقاً / تَغالَقَ القَومُ. ۲. اِشْتِراطاً / اِشْتَرَطَ، تَسابُقاً / تَسابَقَ الرَّجُلانِ.

**گروخواستن** /g.-xästan/ اِسْتِرْهاناً / اِسْتَرْهَنَ هُـ.

**گرودادن** /g.-dädan/ عَرْبَنَةً / عَرْبَنَ.

**گروزیل** /gerozil/ (گیا) عِنَبُ الدِّبِّ.

**گروکش** /g.-keš/ مُرْتَهِن ← گروگیر.

**گروکشی** /g.-k.-i/ اِرْتِهان، مُراهَنَة ← گروگیری.

**گروکشی کردن** /g.-k.-i-kardan/ مُراهَنَةً / راهَنَ، تَراهُناً / تَراهَنَ، مُخـاطَرَةً / خاطَرَ، تَخـاطُراً / تَخاطَرَ واعَلَى كذا.

**گروگان** /g.-gän/ ۱. رَهِينَة، مَـرْهُون، الرَّهْـن، رِهان، شُرْطَة، نَخب. ۲. الرَّهِينَة [شَخْصٌ يُحْتَجَزُ كَضِمانٍ لِتَنْفِيذِ اِتِّفاقٍ] «~ را آزاد کرد: أَطْلَقَ سَراحَ رَهِينَةٍ.

**گروگان گرفتن** /g.-g.-gereftan/ أَخْذاً / أَخَذَ ـُ رَهِينَةً.

**گروگان گیری** /g.-g.-giri/ أَخْذُالرَّهائِنِ.

**گروگذار** /g.-gozär/ راهِن.

**گروگذاری** /g.-gozäri/ رَهْنُ المَنْقُولات.

**گروگذاشتن** /g.-gozäštan/ رَهْناً / رَهَنَ ـَ الشَّيءَ فُلاناً وعِنْدَفُلانٍ، مُراهَنَة / راهَنَ، إرْهاناً / أَرْهَنَ هـُ الشَّيءَ.

**گروگر** /gor-o-gor/ أَفْواجاً أَفْواجاً مُتَوالِيَة. «~ و ~ مهمان می‌آید»: يَصِلُ الضُّيوفُ أَفْواجاً أَفْواجاً مُتَوالِيَةً.

**گروگرفتن** /gerow-gereftan/ اِرْتِهاناً / اِرْتَهَنَ الشَّيءَ مِنْهُ، إبْسالاً / أَبْسَلَ الشَّيءَ فُلاناً.

**گروگیر** /g.-gir/ مُرْتَهِن.

**گروگیری** /g.-g.-i/ اِرْتِهان، مُراهَنَة.

**گروملکی** /g.-ve-melki/ الرَّهْنُ العَقارِيّ أوالرَّسْمِيّ.

**گرونامه** /g.-näme/ صَكُّ الرَّهْنِ.

**گرونده** /geravande/ مُؤْمِن، مُعْتَقِد.

**گرونلند** /geronland/ ← گروئنلند.

**گروه** /goruh/ ۱. فِئَة، قَـوْم، جَماعَة، جَمْـع، جَمْعِيَّة، الجُمْعَة، مَجْمُوع، جَمِيْع، مَجْمَع، اِجْتماع، فِرْقَة، فَرِيْق، حِزْب، فَوْج، جُمْهُور، زُمْرَة، أَزْز، أَلْب، الأُمَّة، أَنَس، أُوْقَة، بَجْد، بَجْـم، بِرْزِيْق، بَرِيْـم، بَغْثاء، ثُبَة، ثَرْوَة، ثُكْنَـة، ثُلَّة، ثُوِيْلَـة، الجُبْل، الجُبُل، الجِبِـلّ، الجِبِلَّة، جُبْلَة، جـابِيَة، مَجْدَل، جَذْوَة، جِذْمَة، جِـرَبَّة، جَصِيْصَة، الجُفّ، الجَفّ، الجُفَّـة، الجَفَّة، أَجْفَلَـة، أَجْفَلَى، جِمـار، جُمُل، جَنـاح، جَوْق، جَوْقَة، جاهِشَة، جَهْشَة، جَيْش، جِيْل، الأُخْبُوش، الأُخْبُـوشَة، حِـذْفُـور، حَرْش، حِـزْقَـة، حِزْق، حِسـاب، حَشْد، حَشْر، الحَوْشَب، الحَوْشَبَة، حَشَكَة، حُفال، حَلْقَةٌ مِن النّاس، حُوَاسَة، حَوْش، حَوْق، خاثِرَة، خَدّ، الخَدَمَة، خِضَمّ، خِـفّ، خَمار، دَجّال، دِخْـرِصَة، دُفـاع، دَكِيْسَة، دُواسَة، دَوِيْسَـة، دَهْماء، رَبّاب، رَبَّـة، رَبْع، رَبْـو، رَجِيْنَة، رَذْمان، رَسَل، الرَّسْلَة، ؛ ~ ~ آمدند: جاءُوا رِسْلَةً رِسلَةً، رِفْدَة، الـرَّمّ، رِكْس، رَوْق، الرَّهْـط، الرَّهَط، رَهْـو، رِيْعَة، رُجْلَـة، زُرْبَة، زَرافَـة، زُفَّة، أَزْفَلَـى، زَوْمَر، زِمْـز، زِمْزِمَـة، الزُّمْلَة، زَوْج، زَوْعَـة، زامَة، سِبْط، سَحْن، سِـرْب، سُرْبَة، سُكّان، سِنْـف، شَرْج، شِـرْذِمَة، شِـرْكَة، شُغْلُـول، شَلَّة، شِمْطـاط، شِيْعَـة، صَـتّ، صَتِيْـت، الصِّـذع، صِـرْم، صِمْصِمَة، صَيِّر، ضِبـارَة، ضَفَّة، إضمامَة، طِبْـق، طُخْمَة، طَخْمَة، الطّـاحِي، طَـرَف، طُغْمَة، طَفَّـة، طائِفـة، عَنْج، عَجِيْنَة، مُتَعَجِّنَة، عِدَّة، عِذْف، عَـدانَة، عِزَة، عِزْو، عَسْكر، عَشِيْرَة، مَعْشَـر، عُصْبَة، عِصـابَة، عَصْـر، عِضَة، عُلْجُـوم، عُلُق، عَـمّ، أَعَمّ، عُنُق، عِنْو، عـائِنَة، عَيْن، عَيَـن، غَثْراء، غَلْصَمَة، غاط، فَلِيْـل، أَفْكَل، فَنْء، فَنَأ، الفِئـام، قابِصَة، قَبِيْل، قَبِيْلَة، قَثِيْثَـة، قَرْيَة، قارِيَة، قَطِيْـع، قِمَّة، قَنِيْب، قَنْبَل، قَنْبَلَة، مَقام، كُبَّـة، الكَبْكَب، الكَبْكَبَة، الكُبْكُوب، الكُبْكُـوبَة، كَتِيْفَـة، كُتْلَـة، الكَتْـف، كِرْس، الكُـرْسُعَـة، الكُرْسُوعَـة، الكَرِش، الكِرْش، كِرْكِـرَة، كَصِيصَة، كَفْحَة، كافَّة، كَـوْكَبَة، الكَيْس، لِبِيْثَة، لُباكَة، لَبِيْكَـة، لُجَّة، لُجّ، لِفّ، لَفِيْف، أَلْفاف، لُمْعَة، لَمّ، لُمَّة، لَمْلُوم، لُواثَة، لَوِيْثَة، مَـلأ، مِلَّة، نَجْـل، نَفِيْر، نَفْـر، وَبِيْصَـة، وَأْي، الوَشِيْـظ، وَضْمَة، وَضِيْمَـة، قِيْر، وَهْـط، هادِفَة، هَـدالَة، هَـوِيْشَة، هَيْثَة، هَيْشَة، هَيْضاء، هَيْئَة، يَد. ۲. طَبَقَة، مَرْتَبَة، صِنْف، دَرَجَة. ۳. (نظ) سَرِيَّة. ۴. (رضـ) المَجْمُوعَة.

**گروه‌آتش‌نشانی** /g.-e-ätaš-nešäni/ فِرْقَةُ المَطافِي.

**گروه‌اکتشافی** /g.-e-ektešäfi/ خَطِيْرَةُ التَّجَسُّس.

**گروه‌امداد** /g.-e-emdäd/ فِرْقَةُ النَّجْدَة، الإسْعاف.

**گروهان** /goruhän/ (نظ) فَصِيْلَة.

**گروهبان** /goruhbän/ (نظ) عَرِيْف، رَقِيْـب، باشْچاوِيْش، جاوِيْش، شاوِيْش.

**گروهبان‌دو** /g.-dow/ (نظ) العَرِيْفُ الثّانِي.

**گروهبان‌سه** /g.-se/ (نظ) العَرِيْفُ الثّالِث.

**گروهبانی** /g.-i/ (نظ) اِشْتِغالٌ بِرُتْبَةِ عَرِيْف.

**گروهبان‌یک** /g.-yek/ (نظ) العَرِيْفُ الأَوَّل.

**گروه‌بندی‌شدن** /goruh-bandi-šodan/ تَكَتُّلاً / تَكَتَّل.

**گروه‌بندی‌کردن** /g.-b.-kardan/ تَكْتِيْلاً / كَتَّل.

**گروه‌تولید** /g.-e-towlid/ زُمْرَةُ اِنْتاج.

**گروه‌چترباز** /g.-e-catr-bäz/ فِرْقَةُ المِظَلّات.

**گروه‌زبانهای‌خارجی‌دانشکده** /g.-e- zabänhä-ye-xäreji-ye-däneškade/ قِسْمُ اللُّغاتِ الأَجْنَبِيَّةِ في الكُلِّيَّةِ.

**گروه‌سیاسی** /g.-e-siyäsi/ فِئَةٌ سِياسِيَّةٌ.

**گروه‌ضربتی** /g.-e-zarbati/ القُوّاتُ الضّارِبَة.

**گروه‌کر** /g.-e-kor/ سَنِّيْدَةُ المُغَنِّي، مُرَدِّدُون.

**گروه‌گروه** /g.-g./ جَماعَـةً جَماعَةً، جَوْقَـةً جَوْقَةً، طـائِفَةً طائِفَةً.

**گروه‌نجات** /g.-e-nejät/ فِرْقَةُ الإِنْقاذ، جَيْشُ الخَلاص.

**گروهه** /g.-e/ كُتْلَة.

**گروهی** /g.-i/ جَماعِيّ.

**گروی** /gerovi/ رَهْن، الرَّهِيْن، الرَّهِيْنَة.

**گرویدن** /geravidan/ إيماناً / آمَنَ، اِعْتِقاداً / اِعْتَقَدَ، إطاعَةً / أَطاعَ.

**گروئنلند** /geroenland/ غِرُونْلانْد.

**گره** /gere/ ۱. عُقْدَة، أُرْبَـة، أَرْفَة، دَرَن، دَرَنَـة، رِباط، رَبْـط، رُبّى، رَتْـوَة، شَدّ، عُجْـرَة، عُـرْوَةُ الحَبْل، كُعْبُـرَة، كُعْبُورَة. ۲ ← گرهٔ دریایی.

**گرهٔ‌افقی** /g.-ye-ofoqi/ عُقْدَةٌ شَراعِيَّةٌ أو أُفُقِيَّة.

**گره‌بازکردن** /g.-bäz-kardan/ ۱. حَلّاً / حَلَّ ـ العُقْدَةَ.

۲. حَلّاً / حَلَّ ـُ المُشْكِلَةَ.

**گره برپیشانی انداختن** /g.-bar-pišāni-andāxtan/ تَقْطِيباً / قَطَّبَ، تَقْبِيطاً / قَبَّطَ وَجْهَهُ، عَبْساً و عُبُوساً / عَبَسَ ـِ.

**گرهٔبشکه‌کش** /g.-ye-boške-keš/ حَبْلُ رَفْعِ البِرْمِيْلِ، شَبَكَةُ الحِبالِ لِرَفْعِ البِرْمِيْل.

**گرهٔبخیهٔجراحی** /g.-ye-baxye-ye-jarrāhi/ عُقْدَةُ الجَرّاحِ.

**گرهٔپروانه‌یی** /g.-ye-parvaneyi/ عُقْدَةٌ مُنْزَلِقَة، أُرْبَة، فيونْكَة.

**گرهٔپنجه‌گربه‌یی** /g.-ye-panje-gorbeyi/ عُقْدَةُ مِخْلَبِ القِطِّ.

**گره‌چوب** /g.-ye-cub/ الوَصْم.

**گرهٔجفت** /g.-ye-joft/ عُقْدَةٌ سائِبَةٌ.

**گره‌خوردگی** /g.-xordegi/ عَقْد.

**گره‌خوردن** /g.-xordan/ ۱. تَعَقُّداً / تَعَقَّدَ، اِنْعِقاداً، اِنعَقَدَت العُقْدَةُ، اِشْتِباكاً / اِشْتَبَكَ، تَشَبُّكاً / تَشَبَّكَ. ۲. صُعُوْبَةً / صَعُبَ ـُ الأَمْرُ، شَكْلاً / شَكَلَ ـُ الأَمْرُ.

**گره‌خورده** /g.-xorde/ مُعَقَّد، مُشَبَّک، مُرْتَبَک، مُتَدَرِّن، مُتَعَجِّر.

**گره‌دار** /g.-dār/ مُعَقَّد، ذُوعُقَد، مُكَعْبَر، أَعْجَر.

**گرهٔدریایی** /g.-ye-daryāyi/ العُقْدَة.

**گرهٔدوجفتی** /g.-ye-do-jofti/ عُقْدَةُ الشّاغُول.

**گرهٔدهلیزی** /g.-ye-dehlizi/ (پز) عُقْدَةٌ أُذَيْنِيَّةٌ بُطَيْنِيَّة.

**گره زدن** /g.-zadan/ عَقْداً / عَقَدَ ـِ الخَيْطَ وتَعْقِيْداً / عَقَّدَ، رَبْطاً / رَبَطَ ـِ وتَأْرِيْفاً / أَرَّفَ الحَبْلَ، اِحْتِكاءً / اِحْتَكَأَ العُقْدَةَ، نَشْطاً / نَشَطَ ـُ الحَبْلَ، إِنْشاطاً / أَنْشَطَ الحَبْلَ.

**گره‌زننده** /g.-zanande/ رابِط.

**گرهٔکور** /g.-ye-kur/ عُقْدَةٌ مُعَقَّدَة.

**گره‌گشا** /g.-gošā/ مُيَسِّرُالأُمُور، حَلّالُ المَشاكِل، مُذَلِّلُ الصِّعاب.

**گره‌گشایی** /g.-g.-yi/ حَلُّ المَشاكِل، تَيْسِيْرُالأُمُور.

**گره‌گشایی کردن** /g.-g.-kardan/ ۱. ← گره بازکردن. ۲ حَلّاً / حَلَّ ـُ المَشاكِلَ، تَيْسِيراً / يَسَّرَالأُمُورَ.

**گرهٔگلو** /g.-ye-galu/ الحَرْقَدَة.

**گره‌گیر** /g.-gir/ مَعقِد.

**گرهٔلنفاوی** /g.-ye-lanfāvi/ (پز) عُقْدَةٌ لِيمفاوِيّة.

**گرهٔلنفاوی‌تهیگاهی** /g.-ye-l.-ye-tohigāhi/ (پز) عُقْدَةٌ لِيمفاوِيَّةٌ حَرْقَفِيّة.

**گرهٔ مربع** /g.-ye-morabba'/ العُقْدَةُ التَّرْبِيْعِيَّة.

**گرهٔ معمولی** /g.-ye-ma'muli/ عُقْدَةٌ بَسِيْطَةٌ.

**گرهٔ نی** /g.-ye-ney/ عُقْدَةٌ في قَصَبَة، أُنْبُوب، حَيْدَة، عُقْلَة، كَرِيْب، كَعْب.

**گره‌های لنفاوی خاجی** /g.-hā-ye-lanfāvi-ye-xāji/ (پز) عُقَدٌ لِيمفاوِيّة عَجُزِيّة.

**گره‌های لنفاوی کبدی** /g.-hā-ye-l.-ye-kabedi/ (پز) عُقَدٌ لِيمفاوِيّةٌ كَبِدِيّة.

**گره‌های لنفاوی نایژه‌یی** /g.-hā-ye-l.-ye-nāyžeyi/ (پز) عُقَدٌ لِيمفاوِيّةٌ شُعَبِيّة.

**گره‌های لنفاوی نایی** /g.-hā-ye-l.-ye-nāyi/ (پز) عُقَدٌ لِيمفاوِيّةٌ قَصَبِيّة.

**گرهٔ هشت** /g.-ye-hašt/ عُقْدَةٌ عَلَى شَكْلِ رَقَمِ 8، عُقْدَةٌ مُرَبَّعَةٌ.

**گرهٔ یدک‌کش** /g.-ye-yadak-keš/ عُقْدَةُ وَتِد.

**گرهٔ یک جفتی** /g.-ye-yek-jofti/ عُقْدَةٌ نِصْفِيَّةٌ سَهْلَةُ الحَلِّ.

**گری** /gari/ جَرَب، إِكْلَة، أُكال، حِكَّة، خَوَق، داءُ الثَّعلب، صَلَخ، عُرَّة، العُرّ، العَرَر، لَقْس، نَقْب، نُقَب.

**گریان** /geryān/ بَكّاء، بَكِيّ، باكِياً، دَمّاع، دَمُوع، دَمِع، العَبِر، العَبْران، العَبْرَى [نث]، عامِيَة، عَيِّن، قَدِع، مُنْتَحِباً، هَنّانَة.

**گریاندن** /geryāndan/ إِبكاءً / أَبْكَى، تَبْكِيَةً / بَكَّى، إِسْتِبْكاءً / اِسْتَبْكَى.

**گریان شدن** /geryān-šodan/ ← گریه کردن.

**گریان کردن** /g.-kardan/ ← گریاندن

**گریبان** /garibān/ جَيْب، بَنِيْقَة، الجِرِّبان، تَلْبِيْب.

**گریبانک** /g.-ak/ (گیا) قُنَيْب.

**گریبان گرفتن** /g.-gereftan/ ← گلاویز شدن.

**گریبانگیر** /g.-gir/ المُبْتَلِي.

**گریبانگیر شدن** /g.-g.-šodan/ اِبْتِلاءً / أُبْتُلِيَ مج فُلانٌ بِفُلانٍ.

**گریبانه** /g.-e/ طَلْعَة، الكافُور.

**گری بکس** /geri-boxs/ غُلبَةُ السُّرعَة.

**گریپ** /gerip/ (پز) نَزلَةُ البَرْد، الأنفُلوانزا.

**گریختن** /gorixtan/ فَرّاً وفِراراً / فَرَّ ـِ تَفارّاً / تَفارَّ الرّجُلانِ، هَرَباً وهُروباً ومَهْرَباً / هَرَبَ ـُ تَهارُبا / تَهارَبَ القَوْمُ، أَبَقَ ـِ وأَبِقَ ـَ إباقاً وأَبْقاً وأَبَقاً، بَلْهَصَةً / بَلْهَصَ، إباءَةً / أباءَ، بُيُوصاً / باصَ ـِ مِنْهُ، إجْفالاً / أَجْفَلَ وتَجَفُّلاً / تَجَفَّلَ القَومُ، جَلْعَدَةً وجِلْعاداً / جَلْعَدَ هـ تَجَنُّصاً / جَنَّصَ، جَهْشاً وجُهُوشاً وجَهَشاناً / جَهَشَ ـَ إليهِ، جَيْضاً / جاضَ ـِ في الحَرْبِ، حُيُوصاً وحَيَصاناً / حاصَ ـِ، اِنْحِياصاً / اِنْحاصَ، خُتُوعاً / خَتَعَ ـَ، خَشراً / خَشِرَ ـِ تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ، تَخَلِّياً / تَخَلّى عَنْهُ، إدْباراً / أَدْبَرَ، مُداجَرَةً / داجَرَ، دَيْصاً ودَيَصاناً / داصَ ـِ دُعُولاً / دَعَلَ ـَ مِنْهُ، رَكْضاً / رَكَضَ ـُ مِنْهُ، إرْكاناً / أَرْكَنَ إلى الفِرار، اِنْسِلاتاً / اِنْسَلَتَ مِنْهُ، شَرْداً وشُرُوداً وشِراداً / شَرَدَ ـُ تَعَذُّراً / تَعَذَّرَ، عَرَداً / عَرِدَ ـَ، تَعْرِيداً / عَرَّدَ، فَلْتاً / فَلَتَ ـِ إفْلاتاً / أَفْلَتَ، تَفَلُّلاً / تَفَلَّلَ القَوْمُ، كُتُوعاً / كَتَعَ ـَ في الأرضِ، كُحُوصاً / كَحَصَ ـَ فُلانٌ، كَشَراً / كَشِرَ ـَ كَشْكَشَةً / كَشْكَشَ، كَعْسَمَةً / كَعْسَمَ، كَنْكَنَةً / كَنْكَنَ، لَوْذاً / لاذَ يَلُوذُ مِنْهُ، لَوْلاةً / لَوْلَى، مُحُوصاً / مَحَصَ ـَ مِنْهُ، مَذْمَذَةً / مَذْمَذَ، مُطُوراً / مَطَرَ ـِ العَبْدُ، إمْعاناً / أَمْعَنَ فلانٌ، تَمَلُّساً / تَمَلَّسَ، اِنْمِلاساً / اِنْمَلَسَ، مَلْصاً / مَلِصَ ـُ الرّجلُ، تَمَلُّصاً / تَمَلَّصَ وانْمِلاصاً / اِنْمَلَصَ وامِّلاصاً / اِمَّلَصَ مِنْهُ، نَزواناً / نَزا ـُ عَنْهُ، نَفراً ونُفُوراً ونِفاراً ونَفَراناً / نَفَرَ ـِ تَوْلِيَةً / وَلّى هارِباً، هُبُوّاً / هَبا يَهْبُو الفَرَسُ، هَجّاً وهَجِيجاً / هَجَّ ـُ من الظُّلمِ وغيره، اِنْهِزاماً / اِنْهَزَمَ، هَضْباً / هَضَبَ ـِ، هَقّاً / هَقَّ ـِ، هَيْفاً / هافَ يَهافُ العَبْدُ.

**گری خشک** /gari-ye-xošk/ حَصَف، الهَرَص، الهَرَض.

**گریز** /goriz/ ١. فِرار، مَفَرّ، هَرَبان، هُرُوب، هَرْب، هَزِيمَة، نَفر، نُفُور، حَيص، حَيْصَة، مَخْلَص، شُرُوْد، شِماص، تَفَلُّت، تَمَلُّص، اِنْمِلاص، نَوْص، مَناص، مَنِيص. ٢. بُدّ، مُحاوَلَة، مُراوَغَة، مَعاث.

**گریزان** /gorizān/ هارِب، فارّ، فَرُور، فَرّار، الجَفْلان، راغِم، شَرُوْد، نِفر، نُفَرَة.

**گریزان از مرکز** /g.-az-markaz/ (فز) النّابِذ.

**گریزاندن** /g.-dan/ تَهْرِيباً / هَرَّبَ، تَشْرِيْداً، شَرَّدَ، إشْراداً / أَشْرَدَ، تَنْفِيْراً / نَفَّرَ.

**گریزان شدن** /g.-šodan/ ← گریختن

**گریزپا** /goriz-pā/ آبِق، هارِب، هَرْبان، فارّ، شارِد، شَرُوْد.

**گریز زدن** /g.-zadan/ ١. تَفادِياً / تَفادَى، تَجَنُّباً / تَجَنَّبَ. ٢. اِسْتِطْراداً / اِسْتَطْرَدَ، مُحاوَطَةً / حاوَطَهُ، مُحاوَرَةً / حاوَرَهُ، مُداوَرَةً / داوَرَهُ. ٣. اِسْتِطْراد، الاِنْتِقالُ مِنْ مَطْلَبٍ إلىٰ آخَرَ أثناءَ الكلامِ أو الكِتابَةِ.

**گریز سرمایه‌ها** /g.-e-sarmāyeha/ فِرارُ رُؤُوسِ الأَمْوالِ.

**گریزگاه** /g.-gāh/ مَفَرّ، مَخْرَج، مَخْلَص، مَهْرَب، مَحِيْد، مَحِيْص، مُراغَم، مَناص.

**گریزنده** /gorizande/ ← گریزان.

**گریزو** /gerizu/ غازُ المَناجِم.

**گریس** /geris/ شَحْم، زَيْتُ التَّزَلُّق.

**گریستن** /geristan/ ← گریه کردن.

**گریسکار** /gris-kār/ المُشَحِّم.

**گریسکاری** /g.-k.-i/ التَّشْحِيْم.

**گریسکاری کردن** /g.-k.-i-kardan/ تَشْحِيْماً / شَحَّمَ.

**گریفون** /griffon/ ١. (جانـ) قِشْعامٌ أُكْلُف، خُثَق. ٢ ← گریفین.

**گریفین** /grifin/ الغِرْفِيْن.

**گریم** /gerim/ تَبْدِيْلُ السَّحْنَة، تَبَدُّلُ السَّحْنَةِ، المَكْياج، التَّمْوِيهُ المَسْرَحِيّ، التَّصْنِيْع.

**گریم کردن** /g.-kardan/ تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ السَّحْنَةَ.

**گریمور** /gerimor/ مُبَدِّلُ السَّحْنَةِ.

**گرینبک** /gerinbok/ خَضْراءُ الظَّهْر [وَرَقَةٌ نَقْدِيَّةٌ أمِيرْكِيَّة].

**گرینویچ** /gerinvic/ غِرِيْنِتِش.

**گرینیار، عامل** /gerinyār/ ← عامل گرینیار.

**گرینیچ** /gerinic/ ← گرینویچ.

**گریوه** /garive/ تَلّ، أَكَمَة، نَجَف، نَجَفَة، نُتُوء، نَشْأَة، قارَة، نَبْكَة، تَلٌّ صَغِيْر.

**گریه** /gerye/ البُكاء، نَحِيْب.

**گریه‌آور** /g.-āvar/ المُبْكِي، المُبَكِّي، باعِثُ البُكاء، مُسِيْلُ الدُّمُوعِ.

**گریه افتادن** /g.-oftādan/ ← گریه کردن.

**گریه انداختن** /g.-andāxtan/ ← گریاندن.

**گریهٔ شادی** /g.-ye-šādi/ دُمُوعُ الفَرَحِ.

**گریه کردن** /g.-kardan/ بُكاءً / بَكَى ـِ هــ وعَلَيهِ، دَمْعاً ودَمَعاناً ودُمُوعاً / دَمِعَتْ ـَ ودَمْعاً / دَمَعَ ـَ العَيْنُ، عَبْراً / عَبَرَ ـُ وعَبَراً / عَبِرَ ـَ ت العَيْنُ، إجْهاشاً / أَجْهَشَ بالْبُكاءِ، ذَرْفاً وذَرِيْفاً وذُرُوفاً وذَرَفاناً وتَذْرافاً / ذَرَفَ ـِ وإذْراءً / أَذْرَى ت العَيْنُ الدَّمْعَ، رُغاءً / رَغا ـُ الصَّبِيُّ، تَرَقْرُقاً / تَرَقْرَقَ ت العَيْنُ بالدُّمُوعِ، زُقاءً وزِقْياً / زَقا ـُ الصَّبِيُّ، سَحّاً وسُحُوحاً / سَحَّ ـُ ت العَيْنُ، سَفْحاً وسُفُــوحاً وسَفَحــاناً / سَفَحَ ـَ الدَّمْعَ، ضَوْعاً / ضاعَ ـُ الصَّبِيُّ، تَعَصُّراً / تَعَصَّرَ، تَعْيِيْطاً / عَيَّطَ، غَرْغَرَةً / غَرْغَرَت وتَغَرْغُراً / تَغَرْغَرَت العَيْنُ بالدَّمْعِ، اِنْفِضاخاً / اِنْفَضَخَ فُلانٌ، فَضّاً / فَضَّ ـُ الدُّمُوعَ، اِنْفِطاراً / اِنْفَطَرَ بالبُكــاءِ، إفاضَةً / أَفاضَ الدَّمْــعَ، مَأْقاً / مَئِقَ ـَ الصَّبِيُّ، نَحِيْباً / نَحَبَ ـِ نَشْجاً ونَشِيْجاً / نَشَجَ ـِ تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ، هَرْقاً / هَرَقَ ـَ الدَّمْعَ، هَطْــلاً وهَطَلاناً وتَهْطالاً / هَطَلَ ـِ تِ العَيْنُ بالدَّمْــعِ، هَمْلاً وهَمَلاناً وهُمُولاً / هَمَلَ ـُ ت وانْهِمالاً / اِنْهَمَلَ تْ عَيْنُهُ، هَنّاً وهَنِيْناً / هَنَّ ـِ تَهَنُّفاً / تَهَنَّفَ، تَهَيُّؤاً / تَهَيّأَ لِلْبُكاءِ.

**گریه کنان** /g.-konän/ باكِياً.

**گریه کننده** /g.-konande/ الباكِي ← گريان.

**گریه گرفتن** /g.-gereftan/ ← گريه كردن.

**گریه و زاری** /g.-vo-zäri/ نَوْح، نُوَاح، نِيــاح، بُكاء، عَوْل، عَوِيْل، عِياط.

**گریــه و زاری کردن** /g.-vo-z.-kardan/ اِبْتِهالاً / اِبْتَهَلَ، تَضَرُّعاً / تَضَرَّعَ إِلَيهِ، نَدْباً / نَدَبَ ـُ المَيِّتَ، بُكاءً / بَكَى ـِ.

**گز** /gaz/ ۱. (گيا) الأَثْل، طَرْفاء، عَبْل. ۱. نَوْعٌ مِنَ الحَلْوَى. ۲. ذِراع، هِنْدازَة.

**گزا** /gazä/ ← گزنده

**گزاردن** /gozärdan/ أَدْياً / أَدَى يَأْدِي الشَّيءَ وتَــأْدِيَةً / أَدَّى.

**گزارش** /gozäreš/ ۱. تَقْــرِيْر، بَيــان. ۲. خَبَــر، خَبَرِيَّــة، إشاعَة، رِوايَة، بَلاغ، تَفْسِيْرُ الخَبَرِ، مَحْضَرُ وَقائِعِ الجَلْسَةِ.

**گزارش اداری** /g.-e-edäri/ تَقْرِيْرٌ إدارَة.

**گزارش پــزشک قانــونی** /g.-e-pezešk-e-qänuni/ تَقْرِيْرُ الطَّبِيْبُ الشَّرْعِيِّ.

**گزارش جعلی** /g.-e-ja'li/ تَقْرِيْرٌ مُزَوَّر، بَيانٌ مُزَوَّر.

**گزارش دادن** /g.-dädan/ تَبْلِيْغاً / بَلَّغَ وإبْلاغاً / أَبْلَغَ عَنْهُ، تَخْبِيْراً / خَبَّرَ، كَتْباً / كَتَبَ ـُ تَقْرِيراً، رَفْعاً / رَفَعَ ـَ تَقْرِيراً.

**گزارش رسمی** /g.-e-rasmi/ تَقْرِيْرٌ رَسْمِيٌّ أو حُكُومِيٌّ.

**گزارش سالیانه** /g.-e-säliyane/ تَقْرِيْرٌ سَنَوِيٌّ.

**گزارش شفاهی** /g.-e-šafähi/ تَقْرِيْرٌ شَفَوِيٌّ.

**گزارشگر** /g.-gar/ مُقَدِّمُ التَّقْرِيْرِ أو البَيــانِ، مُخْبِر، مُقَرِّر، مُعَبِّر، مُفَسِّر.

**گزارشگری** /g.-g.-i/ التَّعْبِيْر، التَّفْسِيْر، تَقْرِير، إخْبار.

**گزارش ماهانه** /g.-e-mähäne/ تَقْرِيْرٌ شَهْرِيٌّ.

**گزارش محرمانه** /g.-e-mahramäne/ تَقْرِيْرٌ سِرِّيٌّ.

**گــزارش هواشنــاسانــه** /g.-e-havä-šenäsäne/ النَّشْرَةُ الجَرِّيَّة.

**گزاره** /gozäre/ الخَبَــر [قَــوْلٌ يَحْتَمِلُ الصِّــدْقَ والكِــذبَ لِذاتِهِ].

**گزاف** /gezäf/ ۱. لَغْو، عَبَث، بِلافائِدَة، بِلامَعْنَى، طَرْمَذَة، الجُزاف. ۲. كَثِيْر، بِلاحِسابٍ وبِلاحَدٍّ، إطْناب، مُغالاة.

**گزافه** /g.-e/ ← گزاف.

**گزافه گفتن** /g.-e-goftan/ ← گزافه گويى كردن.

**گزافــه‌گو** /g.-e-gu/ مُبالِــغ، المُغالِي، جَخّــاخ، جَخّاف، فَجْفاج، طِرْماذ، مَعّار، الأَنْفَجانِيّ.

**گزافه‌گــویی** /g.-e-g.-yi/ إغْراق، مُبــالَغَة، مُغــالاة، غُلُوّ، غُلْواء، صَلَــف، تَهْوِيْــل، التَّرْثَــرَة، المُجازَفَــةُ في الكَــلام، العَبَثُ أو اللَّغْوُ في الكَلامِ، فَيْش، طَرْمَذَة.

**گزافه‌گویی کردن** /g.-e-g.-yi-kardan/ إطْناباً / أَطْنَبَ، مُبالَغَةً / بالَــغَ، مُغالاةً / غالَى، ثَــرْثَرَةً / ثَرْثَــرَ، جَخْفاً وجَخِيْفاً / جَخَفَ ـِ وجَخِفَ ـَ مُجازَفَةً / جازَفَ في الكَلامِ، قالَ شَذَرَ مَذَرَ، إيْغالاً / أَوْغَلَ في الكَلامِ.

**گزان** /gazän/ ← گزنده.

**گزانتوفیل** /gazäntofil/ يَصْفُور [صِبْغٌ نَباتِيٌّ أَصْفَر].

**گز انگبین** /gazangabin/ أَثْلُ المَنّ، حَطَبٌ أَحْمَر.

**گز خونسار** /g.-e-xunsär/ (گيا) ← گز انگبين.

**گرز** /gazar/ (گيا) الجَزَر.

**گرز دشتی** /g.-e-dašti/ (گيا) هالُوك، الجَزَرُ الأَبْيَض.

**گرز صحرایی** /g.-e-sahräyi/ (گيا) الشَّقاقِل.

**گز سرخ** /g.-e-sork/ (گيا) ← گز علفى

**گز شاهی** /g.-e-šähi/ (گيا) عَبْل، الأَثْلُ المَفْصِلِيّ.

**گزش** /gazeš/ لَذْغَة، قَرْصَة، عَضَّة، زَرَّة.

**گز علفی** /g.-e-alafi/ (گيا) عَفْصُ البَلُوط، سُكَّرُ المَنّ.

**گزک** /gazak/ ۱. النَّقْل، النُّقْل. ۲. فُرْصَة، مُناسَبَة، عُذْر، «~ دستش نده»: لاتُسَلِّمْهُ العِنانَ.

**گز کردن** /gaz-kardan/ قَيْساً / قاسَ ـِ.

**گزگز** /gez-gez/ تَنَمُّل.

**گزگز کردن** /g.-g.-kardan/ تَنَمُّلاً / تَنَمَّلَ.

**گز مازک** /gazmäzak/ البَجْم.

**گز مازو** /gazmäzu/ (گیا) ← گز سرخ.

**گزمه** /gazme/ حارِسُ اللَّيْل، العَسَس، شِحْنَـة، الرَّقِيْب، الشُّرْطِي، مُبَذْرِق، خَفِير، دَوْرِيَّة، طَوْف، غَفِير.

**گزن** /gazan/ شَفْرَةُ الإسْكافِي، إزْمِيْل، مِجْواب، الدِّرب.

**گزند** /gazand/ أَلَم، خَسـارَة، آفَة، أذَى، تَعَـب، الضَّرَر، ضَيْر، شَرّ، سُوْء، بَرْح، بُرَحاء، لَوْلاء، وَبال.

**گزند دیدن** /g.-didan/ ۱. أذَى وأذاةً / أذِيَ ـَ، تَأَذِّياً / تَأَذّى، إصابَةً / أُصِيْبَ مج بأذَى. ۲. تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ.

**گزند رسان** /g.-resän/ مُؤْذٍ، ضارّ، عارِم.

**گزند رسـانیدن** /g.-resänidan/ إيْذاءً / آذَى، ضَوْراً / ضارَ ـُ هـ الأَمْرُ، إضْراراً / أضَرَّ بِهِ، ضِراراً ومُضارَّةً / ضارَّ هـ.

**گزندگی** /gazandegi/ لَسْع، لَدْغ.

**گزنـده** /gazande/ قارِص، عـاضّ، العَضّاص، عَضُـوض، لَدّاع، لاذِع، لاسِع، مُؤْلِم، جَـارِح، مَرْشاء، ضَيْعَم، عَذّام، عَقُور، كَدُوْم.

**گزند یافتن** /gazand-yäftan/ ← گزند دیدن.

**گزنه** /gazane/ (گیا) قُرّاص، أنْجُرَة، اللّامِيُون.

**گزنهٔ دریایی** /g.-ye-daryäyi/ (گیا) أكالِف، قُرَيْض البَحْر.

**گزنهٔ دوپایه** /g.-ye-do-päye/ (گیا) قُرّاصٌ كَبِيْر.

**گزنهٔ زرد** /g.-ye-zard/ (گیا) لامِيُونٌ أصْفَر.

**گزنهٔ سفید** /g.-ye-sefid/ (گیا) لامِيُونٌ أبْيَض.

**گزنهٔ قرمز** /g.-ye-qermez/ (گیا) رَأْسُ الهِر، جَمْلَج.

**گـزنـهٔ لکـه‌دار** /g.-ye-lake-där/ (گیـا) لامِيُـونٌ أرْقَـط، لُوقاس، حَزَفٌ أبْيَض.

**گزنه‌ها** /g.-hä/ (گیا) القُراصِيّات، الأنْجُرِيّات.

**گزنهٔ یـک پایه** /g.-ye-yek-päye/ قُرّاصٌ مُخرِق، قُـرَيْض العَجُوز.

**گزیت** /gezyat/ ← گزیه.

**گزیدگی** /gazidegi/ لَسْع، لَدْغ، عَضّ.

**گزیدن** /gazidan/ ۱. عَضّاً وعَضِيْضاً / عَضَّ ـَ هـ و بِهِ وعَلَيهِ، تَعْضِيْضاً / عَضَّضَ هـ، [يكديگر را] تَعاضّاً / تَعاضَّ المُتَنازِعانِ، ضَرْساً / ضَرَسَ ـِ لَدْغاً وتَلْداغاً / لَدَغَ ـَ ته الحَيَّةُ، سَلْماً / سَلَمَ ـُ تهُ الحَيَّةُ، لَسْعاً / لَسَعَ ـَ هـ، أبْراً وإباراً / أبَرَ ـُ ـِ تِ العَقْرَبُ فُلانـاً، أزْماً / أرَمَ ـِ عَلَيـهِ، أزْماً وأُزُوماً / أزَمَ ـِ عَلَى الشَّيءِ، أزْناً / أرَنَ ـُ هـ أطْماً / أطَمَ ـِ بِيَدِهِ، جَأْياً / جَأَى ـَ عَلَيـهِ، جَحْماً / جَحَمَ ـُ تـه الحَيَّةُ، خَذْباً / خَذَبَ ـُ ت الحَيَّـةُ فُلاناً / خَرْشاً / خَرَشَ ـِ هـ الذُّبابُ، خَلْباً / خَلَبَ ـِ ت الحَيَّةُ فُلاناً، حَنْشاً / حَنَشَ ـِ هـ زَرّاً / زَرَّ ـُ هـ زَغْقاً / زَعَقَ ـَ ت العَقْرَبُ الرَّجُلَ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ ت العَقْرَبُ، ضَرْساً / ضَرَسَ ـُ الشَّيءَ، تَضْرِيْساً / ضَرَّسَ هُ، ضَغْماً / ضَغَمَ ـَ الشَّيءَ و بِهِ، عَتّاً / عَتَّ ـُ الحَيَّةُ فُلاناً، عَتْقاً / عَتَقَ ـُ، مُغاظَّةً وعِظاظاً / عاظَّ هـ قَرْصاً / قَرَصَ ـُ ته الحَيَّةُ، إقْصاداً / أقْصَدَتْ هُ الحَيَّةُ، قَضْماً / قَضَمَ ـِ وقَضْماً / قَضِمَ ـَ قَطْماً / قَطَمَ ـِ هُ، إقْعاماً / أقْعَمَ ت الحَيَّةُ الرَّجُـلَ، كَدْماً / كَدَمَ ـُ هـ، كَزْماً / كَزَمَ ـُ هـ كَصْماً / كَصَمَ ـِ، كَيّاً / كَوَى يَكْوِي تِ العَقْرَبُ فُلاناً، لَغْساً / لَغَسَ ـَ هـ، لَقْعاً / لَقَعَ ـَ ته الحَيَّـةُ، إنْشاطاً / أنْشَطَ وانْتِشاطاً / إنْتَشَطَ ونَشْلاً / نَشَلَ ـُ تهُ الحَيَّةُ، نَقْداً / نَقَدَ ـُ تهُ الحَيَّةُ، نَكْزاً / نَكَزَ ـُ تهُ الحَيَّةُ، نَهْساً / نَهَسَ ـَ ونَهِسَ ـَ نَهْشاً / نَهَشَ ـَ، تَنْيِيْباً / نَيَّبَ، هَمْزاً / هَمَزَ ـِ، هَمْشاً / هَمَشَ ـُ. ۲. لَدْغاً / لَدَغَ ـَ فُلاناً بِلِسـانِهِ، إيْجاعاً / أوْجَعَهُ بِكلامٍ.

**گزیدن** /gozidan/ نَخْباً / نَخَبَ ـُ، إنْتِخـاباً / إنْتَخَبَ، خِيْرَةً وخِيَرَةً وخِيَراً / خارَ ـِ، إخْتِياراً / إخْتارَ، إسْتِخارَةً / إسْتَخارَ، تَخَيُّراً / تَخَيَّرَ، تَخْيِيْراً / خَيَّرَ، مُخايَرَةً / خايَرَ، خَصّـاً وخُصُوصاً وخُصُوصَـةً وخُصُوصِيَّـةً وتَخِصَّةً وخِصِّيَّـةً وخُصِّيْصَى هُـ بـالأمْـرِ، إخْتِصاصاً / إخْتَصَّ الشَّـيءَ، إسْتِخْصاصاً / إسْتَخَصَّ فُلاناً، إصْفاءً / أصْفَى، إصْطِفاءً / إصْطَفَى الشَّيءَ، إسْتِصْفاءً / إسْتَصْفَى، إسْتِئْثاراً / إسْتَأْثَرَ بِهِ عَلَى سِواهُ، إجْتِباءً / إجْتَبَى هُ، جَوْلاً / جالَ ـُ الشَّيءَ، إجْتِيالاً / إجْتالَ هُ، خَشْباً / خَشَبَ ـِ الشَّـيءَ، إخْلاصاً / أخْلَصَ، إسْتِخْـلاصاً / إسْتَخْلَصَ، إسْتِـذْباراً / إسْتَذْبَرَ، تَرْجِيْحاً / رَجَّحَ، إرْتِضاءً / إرْتَضَى هُ، تَسَـرِّياً / تَسَرَّى الشَّيءَ، إسْتِطْرافاً / إسْتَطْرَفَهُ، تَفْضِيْلاً / فَضَّلَ، إقْتِراحاً / إقْتَرَحَ، إقْتِراعاً / إقْتَرَعَ الشَّيءَ، إقْفاءً / أقْفَى هُـ بالأمْرِ، تَقَفِّياً / تَقَفَّى، إقْتِفاءً / إقْتَفَى الشَّيءَ، إقْتِيالاً / إقْتالَ

الشَّيءَ، اِمْتِخاراً / اِمْتَخَرَ واسْتِنْباﻻً / اِسْتَنْبَلَ الشَّيءَ، اِنْتِحاباً / اِنْتَحَبَ الشَّيءَ، اِنْتِصاءً / اِنْتَصَى وانْتِقاراً / اِنْتَقَرَ الشَّيءَ، اِنْتِقاءً / اِنْتَقَى / تَنَقِّياً / تَنَقَّى الشَّيءَ، اِنْتِياقاً / اِنْتاقَ الشَّيءَ، وَكْعاً / وَكَعَ يَكَعُ هـ.

**گزیده /gazide/** مَقْرُوص، مَلْدُوغ، مَعْضُوض، عَضاض، مَلْسُوع، اللَّسِيْع.

**گزیده /gozide/** مُختار، مُنْتَخَب، نُخْبَة، زُبْدَة، خِيَرَة، خِيار، بُحْبُوحَة، بُرْحَة، مُجْمَل، جُوالَة، حَشْم، حُرّ، حَرْزَة، مُسْتَحْسَن، خُلاصَة، زَكاة، الشُّرْطَة والشُّرَطَة، صِفْوَة، صَفِيّ، مُصْطَفَى، طُوْبَى، عَفْو، العِفْوَة، عَيْن، مُغَرْبَل، فُرّ، مَفْرُوْز، مَقْبول، قَمْعَةُ الشَّيءِ، لُبّ، لُباب، مُخّ، نُبْلَة، مُنْتَصى، نُقاوَة، نُقايَة، نَقْوَة، هِجان.

**گزیر /gozir/** البُدّ، حِيْلَة.

**گزیلن /gezilen/** (شیمـ) الزَّيْلِيْن.

**گزینش /gozineš/** خِيار، اِخْتِيار، اِنْتِخاب، نَخْب، اِسْتِحْسان، اِصْطِفائِيَّة، العِمْيَة، قَبُول، اِنْتِقاء.

**گزین کردن /gozin-kardan/** ← گزیدن.

**گزیننده /gozinande/** مُنْتَخِب، قابِل، فاصِل، مُخْتار.

**گزینه /gozine/** مُنْتَخَب، مَقْبُول.

**گزیه /gezye/** جِزْيَة، الخَراج، الضَّرِيْبَة.

**گس /gas/** العَفِص.

**گسار /gosär/** مُتَجَرِّع، شارِب.

**گساردن /g.-dan/** ۱. تَجَرُّعاً / تَجَرَّع الحُزْنَ أو الخَمْرَ ۲. مَحْواً / مَحا يَمْحُ ويَمْحَى، إزالَةً / أزالَهُ.

**گستاخ /gostäx/** جَسُور، الجَسّار، جَرِيء، مُتَهَوِّر، وَقِح، وَقِيْح، مُتَهَتِّك، مُسْتَهْتِك، اِلْقَة [نث] بَذِيءُ اللِّسان، بِلاأدَب، بِلاحَياءٍ، جِلْف، دَعِن، دِعَن، رَقِيْع، سَفِيْه، سَلِطٌ، سَلِيْط، مِسْلاط، سَمْج، شَتّام، صَفِيْقُ الوَجْه، طَوِيْلُ اللِّسان، العاتِي، غِطْرِيْس، فاتِك، قَبِيْح، قَلِيْلُ التَّرْبِيَة، قَلِيْلُ الحَياء، كَوّاء، مَجّان، ماجِن، ماسِئ، نَطِع.

**گستاخانه /g.-äne/** وَقاحَةً.

**گستاخ شدن /g.-šodan/** جَراءَةً وجُرْأَةً وجُرَةً وجَرائِيَّةً / جَرُؤَ ـُ عَلَيهِ، جَسارَةً وجُسُوراً / جَسَرَ ـُ تَجاسُراً / تَجاسَرَ، سَلاطَةً وسُلُوطَةً / سَلُطَ ـُ وسَلِطَ ـَ تَوَقُّحاً / تَوَقَّحَ، تَهَتُّكاً / تَهَتَّكَ.

**گستاخ کردن /g.-kardan/** ۱. تَجْسِيْراً / جَسَّرَه. ۲. تَشْجِيْعاً / شَجَّعَهُ.

**گستاخی /g.-i/** جَسارَة، جَسَرَة، جُرْأَة، وَقاحَة، قِحَة، سَلاطَة، تَهَتُّك، تَلامَة، مُجازَفَة، خَلاعَة، دالَّة، ذَأْب، رَقاعَة، سَماجَة، سَفَه، سَفاهَة، عُتُوّ، عُتِيّ، غِلَظ، غِلْظَة، فَظاظَة، قُبْح، قَباحَة، اِسْتِكْبار، مُجُون، عَلَى البَهْلِي.

**گستاخی کردن /g.-kardan/** جَسارَةً وجُسُوراً / جَسَرَ ـُ عَلَى، تَجاسُراً / تَجاسَرَ عَلَيهِ، اِجْتِراءً / اِجْتَرَأَ، جَراءَةً وجُرْأَةً وجُرَةً وجَرائِيَّةً / جَرُؤَ ـُ عَلَيهِ، قِحَةً / وَقَحَ يَقِحُ، وَقَحاً / وَقِحَ يَوْقَحُ، وَقاحَةً ووُقُوحَةً / وَقُحَ يَوْقُحُ، تَوَقُّحاً / تَوَقَّحَ، تَهَتُّكاً / تَهَتَّكَ في سُلُوكِهِ، أَسْداً / أَسِدَ ـَ عَلَيهِ، اِسْتِئْساداً / اِسْتَأْسَدَ عَلَيهِ، تَبَسُّطاً / تَبَسَّطَ الرَّجُلُ، خَرامَةً / خَرُمَ ـُ دَعانَةً / دَعُنَ ـُ دَعْناً / دَعِنَ ـَ دَلاﻻً / دَلَّ ـِ وتَدَلُّلاً / تَدَلَّلَ عَلَيهِ، ذَأْراً / ذَئِرَ ـَ عَلَيهِ، ذَيْلاً / ذالَ ـِ فُلانٌ إلى فُلانٍ، رَقاعَةً / رَقُعَ ـُ الرَّجُلُ، سَفاهَةً وسَفاهاً / سَفُهَ ـُ سَماجَةً وسُمُوجَةً / سَمُجَ ـُ اِسْتِكْباراً / اِسْتَكْبَرَ، تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، اِسْتِنْجاداً / اِسْتَنْجَدَ عَلَيهِ.

**گستران /gostarän/** (هنـ) مُنْحَنَى اِلْتِفافِيّ، المُنْحَنَى المُنْشَأ.

**گستراندن /g.-dan/** ← گستردن ۱.

**گستراننده /g.-ande/** ← گسترنده.

**گسترانیدن /g.-idan/** گستردن ۱.

**گستردگی /gostardegi/** وُسْعَة، بَسْط، مَدّ، النَّدْح.

**گستردن /gostardan/** [مص م] ۱. بَسْطاً / بَسَطَ ـُ و تَبْسِيطاً / بَسَّطَ و فَرْشاً / فَرَشَ ـُ الشَّيءَ، تَفْرِيْشاً / فَرَّشَ، اِفْتِراشاً / اِفْتَرَشَ، تَفَرُّشاً / تَفَرَّشَ الشَّيءَ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ، تَمَهُّداً / تَمَهَّدَ الفِراشَ، تَمْدِيْداً / مَدَّدَ، مَدّاً / مَدَّ ـُ الشَّيءَ و بالشَّيءِ، نَشْراً / نَشَرَ ـُ تَنْشِيْراً / نَشَّرَ و اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ و تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ، بَطْحاً / بَطَحَ ـَ الشَّيءَ، دَرْءاً و دَرْأَةً / دَرَأَ ـَ الشَّيءَ، دَحْياً / دَحَى ـَ هـ، تَرْدِيْحاً / رَدَّحَ الشَّيءَ، سَطْحاً / سَطَحَ ـَ هـ، تَسْطِيْحاً / سَطَّحَ، طَحْياً / طَحَى ـِ الشَّيءَ و تَطْحِيَةً طَحَّى، فَلْطَحَةً / فَلْطَحَ، تَمْرِيْراً / مَرَّرَ الشَّيءَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ، نَتْقاً / نَتَقَ ـُ الشَّيءَ، نَدْحاً / نَدَحَ ـَ الشَّيءَ، تَنْدِيْحاً / نَدَّحَ الشَّيءَ. ۲. [مص ل] ← گسترده شدن، گسترش یافتن.

**گستردنی /g.-i/** فِراش، بِساط، الوِثاب، وِطاء، طِنْو.

**گسترده /gostarde/** ۱. مَفْرُوش، وَسِيْع، مُمْتَدّ، مَمْدُوْد،

مُنْبَسِط، مَبْسوط، بَسِيط، بِساط، مَنْشور، مُنْتَشِر، ذَرِيء، سَطِيح، طَحَا، الطَّاحِي، مُفاض، وَعِيْب. ۲. (هنـ) مُنْشِئُ المُنْحَنَى.

**گسترده شدن** /g.-šodan/ سِعَةً / وَسِعَ يَسَعُ و سَعَةً و وَساعَةً / وَسُعَ يَوْسُعُ المَكانُ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ، تَبَسُّطاً / تَبَسَّطَ، اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ الشَّيءُ، تَبَطُّحاً / تَبَطَّحَ، اِسْتِبْطاحاً / اِسْتَبْطَحَ المَكانُ، جَفْراً / جَفَرَ ـُ الشَّيءُ، اِنْسِداحاً / اِنْسَدَحَ، اِسْتِرْخاءً / اِسْتَرخَى، / تَسَطُّحاً / تَسَطَّحَ، اِسْلِنْطاحاً / اِسْلَنْطَحَ الشَّيءُ، طَحْواً / طَحَاـُ طَحِيّاً / طَحَىـَ تَطْحِيَةً / طَحَّى، إفْساحاً / أفْسَحَ المَكانَ، مُلُوّاً / مَلاـُ تَهَيُّعاً / تَهَيَّعَ الشَّيءُ.

**گسترده کردن** /g.-kardan/ گستردن ۱.

**گسترش** /gostareš/ ۱. الوُسْعَة، اِتِّساع، تَوْسِيع، بَسْط، مَدّ، إنْماء، تَنْمِيَة، تَطَوُّر، تَصَعُّد. ۲. (هنـ) بَسْطُ السَّطْحِ.

**گسترش اقتصادی** /g.-e-eqtesädi/ التَّنْمِيَةُ الاقْتِصادِيَّة.

**گسترش دادن** /g.-dadan/ تَوْسِيعاً / وَسَّعَ، تَطْوِيراً / طَوَّرَ، تَنْمِيَةً / نَمَّى ← گستردن.

**گسترش یافتن** /g.-yäftan/ اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ، اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ، وَرْفاً و وَرِيفاً و وُرُوفاً و رِفَةً / وَرَفَ يَرِفُ.

**گسترنده** /gostarande/ فارِش، باسِط، مُمَهِّد.

**گسستگی** /gosastegi/ ← گسیختگی.

**گسستن** /gosastan/ ۱ ← گسیختن. ۲ ← گسیخته شدن.

**گسستنی** /g.-i/ قابِلٌ لِلإنْفِصال.

**گسسته** /gosaste/ ← گسیخته.

**گسسته شدن** /g.-šodan/ ← گسیخته شدن.

**گسلش** /gosaleš/ تَصَدُّع.

**گسله** /gosale/ صَدْع.

**گسی** /gasi/ العُفُوصَة.

**گسیختگی** /gosixtegi/ فَصْل، اِنْفِصال، قَطْع، اِنْقطاع.

**گسیختن** /gosixtan/ قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ تَقْطِيعاً / قَطَّعَ، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ هـ إطاحَةً / أطاحَ، إبانَةً / أبانَهُ، فَصْماً / فَصَمَ ـِ . ۲. [مص ل] ← گسیخته شدن.

**گسیخته** /gosixte/ مُنْقَطِع، مَقْطُوع، مُقَطَّع، مَفْصُول، غَيْرُ مُتَّصِل.

**گسیخته شدن** /g.-šodan/ تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ، اِنْقِطاعاً / اِنْقَطَعَ، تَفَصُّلاً / تَفَصَّلَ، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ، تَفَصُّماً / تَفَصَّمَ، اِنْفِصاماً / اِنْفَصَمَ تَمَسُّخاً / تَمَسَّخَ الغَزْلُ، اِنْتِساراً / اِنْتَسَرَ الشَّيءُ، تَناقُضاً / تَناقَضَ الشَّيءُ.

**گسیل کردن** /gosil-kardan/ إرْسالاً / أرْسَلَ.

**گسیلم** /gosilem/ (گیا) كَيْسَم.

**گشاد** /gošäd/ واسِع، وَسِيع، واسِعَة، بارِح، مُبَحْبَح، رُحاب، مُسْتَرْسِل، أرْوَح، فُرُج، مُفَرْسَخ، فَسِيح، فَيْحاء، أهْدَل، مُهَدَّل.

**گشاد بازی** /g.-bäzi/ إسْراف، تَبْذِير، عَدَمُ المُبالات.

**گشاد شدن** /g.-šodan/ تَوَسُّعاً / تَوَسَّعَ، اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ، اِسْتِيساعاً / اِسْتَوْسَعَ، سِعَةً / وَسِعَ يَسَعُ و يَسِعُ وسَعَةً و وَساعَةً / وَسُعَ يَوْسُعُ المكانُ، اِنْبِطاحاً / اِنْبَطَحَ الشَّيءُ، تَفَسُّحاً / تَفَسَّحَ المَكانَ، اِنْفِقاقاً / اِنْفَقَّ الشَّيءُ، هَرَتاً / هَرِتَ ـَ.

**گشاد کردن** /g.-kardan/ تَوْسِيعاً / وَسَّعَ، إيْساعاً / أوْسَعَ، تَفْسِيحاً / فَسَّحَ، فَضْفَضَةً / فَضْفَضَ الثَّوبَ.

**گشادگی** /g.-egi/ ۱. السِّعَة، فَرَج، فُرْجَة، بَراح، بَسْطَة، بَسْط، رَوَح، شُدْحَة، عَقْر، فَتْح، فَرْدَسَة، فُسْحَة، فَضّ، نَهْر. ۲. فُتْحَة.

**گشاده** /gošäde/ مَفْتُوح، مُتَّسِع، مُمْتَدّ.

**گشاده دست** /g.-dast/ سَخِيّ، رَحِب، رَحِيْبُ الباعِ.

**گشاده دستی** /g.-d.-i/ جُوْد كَرَم، سَخاوَة، يَدٌ بَيْضاء.

**گشاده رو** /g.-ru/ بَشُوش، طَلْق، طِلْق، طَلَقُ المُحَيّا، طَلِيْقُ الوَجْهِ، أبْلَج، بَلِج، أبْلَد، هَشُّ الوَجْهِ، مُتَهَلِّلُ الوَجْهِ.

**گشاده روی شدن** /g.-r.-y-šodan/ طَلاقَةً و طُلُوقَةً / طَلُقَ ـُ و اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ الوَجْهُ، تَبَلُّجا / تَبَلَّجَ إلَيهِ.

**گشاده رویی** /g.-r.-yi/ طَلاقَة، طَلاقَةُ الوَجْهِ، بَشاشَة، بِشْر، تَرْحاب، الأشّ، بُهْثَة.

**گشاده زبان** /g.-zabän/ فَصِيح، بَلِيْغ، طَلِقُ اللِّسان، الحُذاقِيّ مِنَ الرِّجال، لَوْذَع، لَوْذَعِيّ.

**گشاده زبانی** /g.-z.-i/ الفَصاحَة.

**گشادی** /g.-i/ اِتِّساع، وُسْعَة، عَرْض.

**گشایش** /gošäyeš/ ۱. وُسْعَة، اِتِّساع، تَوَسُّع، بَسْط، اِنْبِساط، فَتْحَة، مَفْتَح، فَرَج، فُسْحَة، تَدْشِين، شُدْحَة،

إطْلاق، اِنطِلاق، عَرض، تَمَدُّد، مُنتَفَد، وُجد. ۲. يُسْر، يُسُر، يَسار.

**گشایش پذیری** /g.-paziri/ قابِليَّةُ التَّمَدُّدِ.

**گشایش دادن** /g.-dädan/ تَوْسِيعاً / وَسَّعَ، بَسْطاً / بَسَطَ ـُ وتَبْسِيطاً / بَسَّطَ، تَفْسِيحاً / فَسَّحَ، تَمْدِيداً / مَدَّدَ.

**گشایش یافتن** /g.-yäftan/ إتِّساعاً / إتَّسَعَ، تَفَسُّحاً / تَفَسَّحَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَبَسُّطاً / تَبَسَّطَ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ.

**گشاینده** /gošäyande/ ۱. فاتِح. ۲. مُحَرِّر، مُطْلِق.

**گشت** /gašt/ ۱. طَواف، دَوْرَة، دَوَران، تَحَوُّل، جَوْلَة، شَوْط، لَفَّة. ۲. إقْبال [تَحَوُّلُ اتِّجاهِ الرِّيحِ باتِّجاهِ حَرَكَةِ عَقارِبِ السّاعَةِ].

**گشتاپو** /geštapo/ الغِسْتابُو

**گشتاور** /gaštävar/ العَزم.

**گشتاور مغناطیسی** /g.-e-meqnätisi/ العَزمُ المَغْنَطِيسِيّ.

**گشت زدن** /gašt-zadan/ جَوَلاناً و جَوْلاً و جُؤُولاً / جالَ ـُ في المَكانِ، جَوْلَةً و جَوَلاناً / جالَ ـُ في المَيْدانِ، طَوافاً / طَوَفاناً / طافَ ـُ مُداوَرَةً / داوَرَ، دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ مَعَ، تَسَكُّعاً / تَسَكَّعَ. ۲. (نظ) الدَّوْرِيَّة.

**گشتکره** /g.-kore/ تُرُوپُوسفِير.

**گشتمرز** /g.-marz/ تُرُوپُوپُوز.

**گشتن** /gaštan/ ۱. دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ، تَدْوِيراً / دَوَّرَ، طَوافاً و طَوَفاناً / طافَ ـُ جَوَلاناً و جَوْلاً و جُؤُولاً / جالَ ـُ في المَكانِ، جَوْلَةً و جَوَلاناً / جالَ ـُ في المَيْدانِ، تَحْوِيضاً / حَوَّضَ حَوْلَ الأمْرِ، تَحْوِيطاً / حَوَّطَ حَوْلَ الأمْرِ، حَوْماً / حامَ ـُ، خَشَقاناً و خُشُوقاً / خَشَقَ ـِ، دَوْلَةً / دالَ ـُ الزَّمانُ، تَحَوُّلاً / تَحَوَّلَ، صَيْراً / صارَ ـِ، تَغَيُّراً / تَغَيَّرَ.

**گشت و گدایی** /gašt-o-gedäyi/ التَّجْوالُ لِكِدْيَة.

**گشتی** /gašti/ الحارِس، الخَفِير، الدَّوْرِيَّة.

**گشن** /gošn/ مُذَكَّر، ذَكَرُ النَّخِيل، فَحْل، ذَكَر.

**گشن خواهی** /g.-xähi/ البَلَمَة، التَّوْقُ الجِنْسِيّ.

**گشن خرما** /g.-e-xormä/ اللَّقاح.

**گشن دادن** /g.-dädan/ لَقْحاً / لَقَحَ ـَ و إلْقاحاً / أَلْقَحَ، تَلْقِيحاً / لَقَّحَ النَّخلَ، أَبْراً و إباراً و إبارَةً / أَبَرَ ـِ الشَّجَرَةَ. تَأْبِيراً / أَبَّرَ الزَّرْعَ و النَّخْلَ، جَباباً / جَبَّ ـُ، إحْبالاً / أَحْبَلَ النَّخلَ، تَذْكِيراً / ذَكَّرَهُ، إطْلاقاً / أَطْلَقَ النَّخْلَةَ، تَطْلِيقاً / طَلَّقَ النَّخْلَةَ.

**گشن شدن** /gašan-šodan/ تِغالِياً / تَغالَى الشَّجَرُ.

**گشن گرفتن** /gošn-gereftan/ اِلْتِقاحاً / اِلْتَقَحَ ـت الأُنْثَى، حَبَلاً / حَبِلَ ـَ تِ المَرْأَةُ، حَمْلاً و حُمْلاناً / حَمَلَ ـِت المَرْأَةُ، تَلَقُّحاً / تَلَقَّحَ، لَقْحاً و لَقاحاً / لَقِحَ ـَ ت النّاقَةُ.

**گشنگی** /gošnegi/ (عم) جوع ← گرسنگی.

**گشنگیری** /gošn-giri/ ۱. تَخْصِيب، تَسْمِيد. ۲. إخْصاب، تَلْقِيح.

**گشنه** /gošne/ (عم) جائِع.

**گشنی** /gošn-i/ تَلْقِيح، إبارَة، زِواجُ الذَّكَرِ و الأُنْثَى في الحَيَوانِ أو النَّبات.

**گشنی ده** /g.-deh/ أَبّار، اللَّقّاح، عَفّار.

**گشنیز** /gešniz/ (گیا) الكُزْبُرَة، كُسْبُرَة.

**گشودن** /gošudan/ ۱. فَتْحاً / فَتَحَ ـَ البابَ، تَفْتِيحاً / فَتَّحَ هـ و فَجْواً / فَجَا ـُ البابَ، اِسْتِبْزالاً / اِسْتَبْزَلَ الشَّيءَ، بُلُوقاً / بَلَقَ ـُ البابَ، مَقّاً / مَقَّ ـُ الشَّيءَ. ۲. تَحْرِيراً / حَرَّرَ، فَكّاً / فَكَّ ـُ تَفْكِيكاً / فَكَّكَ.

**گشوده** /gošude/ ۱. مَفْتُوح. ۲. مُحَرَّر.

**گشوده شدن** /g.-šodan/ تَفَتُّحاً / تَفَتَّحَ، اِنْفِتاحاً / اِنْفَتَحَ، تَشَقُّقاً / تَشَقَّقَ، اِنْفِئاءً و اِنْفِياءً / اِنْفَأَى الشَّيءُ.

**گفت** /goft/ ۱. گفتن. ۲. ← گفتار.

**گفتار** /goftär/ ۱. كَلام، قَوْل، مَقال، مَقالَة، قال، لَفْظ، حَدِيث، بَيان، نُطْق، عَجُوز، نَغْو، نَغْي. ۲. خُطْبَة، خِطابَة.

**گفتار نیک** /g.-e-nik/ القَوْلُ السَّدِيد.

**گفتگو** /goftegu/ مُكالَمَة، مُحادَثَة، تَحَدُّث، حِوار، مُحاوَرَة، تَحاوُر، مُقاوَمَة، جَدَل، جِدال، مُجادَلَة، اِئْتِمار، مُؤامَرَة، حِجاج، مُحاجَّة، مُخابَرَة، مُداوَلَة، فَوْضَة، مُفاوَضَة.

**گفتگو کردن** /g.-kardan/ تَكْلِيماً / كَلَّمَ، مُكالَمَةً / كالَمَ، تَقاوُلاً / تَقاوَلَ، تَحادُثاً / تَحادَثَ، مُحادَثَةً / حادَثَ، مُحاوَرَةً / حاوَرَ، تَحاوُراً / تَحاوَرَ، تَباحُثاً / تَباحَثَ، مُباحَثَةً / باحَثَ، مُخاطَبَةً / خاطَبَ و تَخاطُباً / تَخاطَبَ مَعَ، مُناطَقَةً و نِطاقاً / ناطَقَ هـ، تَناطُقاً / تَناطَقَ الرَّجُلانِ، تَناطِياً / تَناطَى القَومُ الكَلامَ، مُجاوَبَةً / جاوَبَ، تَجاوُباً / تَجاوَبَ الرَّجُلانِ، مُجادَلَةً / جادَلَ، مُخابَرَةً /

خابَرَ هـُ مُذاكَرَةً / ذاكَرَهُ، في‌الأمْرِ، مُساحَنَةً / ساحَنَ هـ الشَّيءَ، شِفاهـاً و مُشافَهَةً / شافَهَ، مُطارَحَةً / طارَحَ هـُ مُفاوَضَةً / فاوَضَ، تَفاوُضاً / تَفاوَضَ القَوْمُ في كذا، تَفاوُهاً / تَفاوَهَ القَـوْمُ، قِماساً و مُقـامَسَةً / قامَسَ هـُ مُمارَسَةً / مارَسَ هـُ، مُنافَثَةً / نافَثَ هـ مُناقَلَةً / ناقَلَ، مُوارَعَةً / وارَعَ هـُ.

**گفتگوی تلفنی** */g.-ye-telefoni/* مُخابَرَةٌ تِلِفُونِيَّة.

**گفتن** */goftan/* قَوْلاً و قالاً و قِيْـلاً و قَوْلَةً و مَقالاً و مَقـالَةً / قالَ يَقُولُ، نُطقاً و نُطـوقاً و مَنْطِقاً / نَطَقَ ـِ بِـهِ، تَكْلِيماً / كَلَّمَ، تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ، تَحَـدُّثاً / تَحَدَثَ، تَلَفُّظاً / تَلَفَّظَ بالكلام، فَوْهاً / فاهَ ـُ و تَفَوُّهاً / تَفَوَّهَ بِكذا، لَغْواً / لَغا يَلْغُو بِكذا، لَغَى / لَغِيَ يَلْغَى بالأمْـرِ، نَبْساً و نُبْسَةً / نَبَسَ ـِ و تَنْبِيساً / نَبَّسَ بالمَجْلِـسِ، نَغْواً / نَغَا يَنْغُو و نَغْياً / نَغَى يَنْغِي و إنْغَاءً / انْغَى إليهِ.

**گفتنی** */goftani/* حَرِيٌّ بالقَوْلِ، يُذْكَرُ، يَسْتَحِقُّ الذِّكْرَ.

**گفت و شنیـد** */goft-o-šenid/* سُؤال و جَـواب، مُكالَمَـة، مُشاوَرَة، مُحاوَرَة، حِوار، مُحادَثَة.

**گفته** */gofte/* قَوْل، كَلام، لَفْظ.

**گل** */gel/* طِيْن، حَمْأَة، وَحْل، ثَـأْطَة، رَدْغ، رَدْغَة، ضَبْط، عَجَلَة، الكَثَعَة، مَسِيْط، مِلاك.

**گل** */gol/* ۱. (گیا) وَرْد، الزَّهْرَة، نَوْر. «~ از ~ ش باز شد»: سُــرَّ، فَــرِحَ، «~ ی به گوشهٔ جمالت»: بارَكَ اللّهُ فِيْكَ [توهيناً]. ۲. الشُّعْلَة. ۳. مَرْمَى [في كُرةِ القَدَمِ].

**گل آب** */e.-e-äb/* (گیا) لُوطُس.

**گل آتش** */g.-e-ätaš/* (گیا) الوَرْدَةُ الحَمْراءُ.

**گل آذین** */g.-äzin/* (گیا) الإزْهِرار.

**گل آذین افشان** */g.-a.-e-afšän/* (گیا) العُثْكُول.

**گل آذین چتری** */g.-ä.-e-catri/* (گیا) الخَيْمَة.

**گل آذین خوشه یی** */g.-ä.-e-xušeyi/* (گیا) العُنْقُود.

**گل آذین دیهیم** */g.-ä.-deyhim/* (گیا) العِذْق.

**گل آذین سنبله** */g.-ä.-sonbole/* (گیا) سُنْبُلَة.

**گل آذین کلاپرک** */g.-ä.-kolä-parak/* (گیا) رُؤَيْس.

**گل آذین گرزن** */g.-ä.-garzan/* (گیا) السَّنَمَة.

**گل آذین نامحدود** */g.-ä.-nämahdud/* (گیا) غَيْرُ مَحْدُودٍ.

**گل آذین نگینی** */g.-ä.-e-negini/* (گیا) القِدَّة.

**گل آرایی** */g.-äräyi/* التَّزْيِيْنُ بالوُرُوْدِ.

**گل آگاو** */g.-e-ägäv/* (گیا) أغاف، باهِرَة.

**گل آلود** */gel-älud/* عَكِر، مَعَكِّر، مُلَوَّثٌ بالْـوَحَلِ، الوَحِل، كَدِر.

**گل آلود شدن** */g.-ä.-šodan/* عَكَراً / عَكِرَ ـَ اِلْتِطاخاً / اِلْتَطَخَ في الوَحَلِ، تَوَحُّلاً / تَوَحَّلَ، اِسْتِيْحالاً / اِسْتَوْحَلَ.

**گل آلود کردن** */g.-ä.-kardan/* تَعْكِيْراً / عَكَّرَ.

**گل آویز** */gol-äviz/* تَعْكِيْراً / عَكَّرَ.

**گل آهار** */g.-e-ähär/* (گیا) الزِّيْنِيَّة.

**گل آهک** */gel-ähak/* مَخْلُوطُ الطِّيْنِ و الكَلْس.

**گلاب** */g.-äb/* الرَّتَخَة، رِداع.

**گلاب** */gol-äb/* الجَلّاب، ماءُ الوَرْد، ماءُ الزَّهْرِ.

**گلاب پاش** */g.-a.-päš/* مِرَشَّةُ ماءِ الـوَرْد، رَشاشَةُ الرَّوائِحِ العِطْرِيَّة، بُخَيْخَة.

**گلابتون** */goläbtun/* دَنْتِلّا، مُخَرَّم، مَجْـدُول، مَحْبُوك، شَرِيْطٌ زِيْنِيٌّ، خِيْطُ الذَّهَبِ أو الفِضَّةِ.

**گلابتون دوزی** */g.-duzi/* زَرْكَشَة.

**گلابتون دوزی کردن** */g.-d.-kardan/* تَشْرِيْجاً / سَرَّجَ، ضَفْراً / ضَفَرَ ـِ. سَرْجاً / سَرَجَ ـُ.

**گلابدان** */goläbdän/* اِبْرِيقُ ماءِ الوَرْدِ، گُلابْدان [عراق].

**گل ابری** */gol-e-abri/* (گیا) فَتِيَّة.

**گل ابریشم** */g.-abrišam/* (گیا) سَنْط، مُسْتَحِيَة، مِيْمُوزا، قَرَظ، قَرَض.

**گل ابریشمها** */g.-a.-hä/* (گیا) سَنْطِيّات.

**گلاب گرفتن** */goläb-gereftan/* تَقْطِيْرُ ماءِ الوَرْدِ.

**گلابی** */goläbi/* (گیا) كُمَّثْرَى، إجّاص، أرْمُودِيَّة، اِنْجاص.

**گلابی آلیگـاتور** */g.-ye-äligätur/* أهُوكَة، أبُـوكاة، ثَمَرَةُ الأهُوكاتِيَّة.

**گلابـی خاردار** */g.-ye-xär-där/* (گیا) صَبّارُ الهِنْـد، تِيْنُ الهِنْد، صُبَيْرٌ هِنْدِيٌّ.

**گلابی وحشی** */g.-ye-vahši/* (گیا) الأَخْراس.

**گلابی هندی** */g.-ye-hendi/* (گیا) قِشْدَة.

**گل اخرا** */gel-e-oxrä/* المُغْرَة، جَأْب.

**گل ادریسی** */gol-e-edrisi/* (گیا) ← گل ژاپنی.

**گلادیاتور** */gelädiyator/* المُجالِد.

**گلاذین** */goläzin/* (گیا) ← گل آذین.

**گل ارمنی** */gel-e-armani/* طِيْنٌ أرْمَنِيٌّ، طِيْنٌ لازِبٌ.

**گل اسبک** /gol-e-asbak/ (گیا) ذَلُّبُوث الحصاد.

**گل استکانی** /g.-e-estekäni/ جُرَيْس، جُرَيْسَة، جَرَسِيّ، عُرْنُب، عُسْنُب.

**گل استکانی‌ها**/g.-e-e.-hä/ (گیا) الجُرَيْسات.

**گل اطلسی** /g.-e-atlasi/ (گیا) تِبْغِيَّة، البَتُونِيَّة.

**گل افشان** /gol-afšän/ (پز) سرخک.

**گل افشان کردن** /g.-a.-kardan/ ← گل باران کردن.

**گل افعی** /g.-e-af'i/ (گیا) الأُخَيُون.

**گل اقریطس** /gel-e-aqrites/ ← طِيْنُ اَقْرِيطِس.

**گلاله** /goläle/ (گیا) رَأْسُ المِدَقَّة.

**گل انار بیابانی** /g.-e-anär-e-biyäbäni/ (گیا) الرُّغْث.

**گل انـداختن** /g.-andäxtan/ ۱ ← گلدوزی کردن. ۲. رَسْماً / رَسَمَ ـُ الأَزْهارَ و الـوُرُوْدَ، على الوَرَقِ أو الثَّوْبِ. ۳. اِحْمِرَاراً / اِحْمَرَّ وَجْهُهُ.

**گل اندام** /g.-andäm/ ناعِمُ الجِسْمِ.

**گل اندود** /gel-andud/ مُطَيَّن، المَدِيْر.

**گل اندود کردن** /g.-a.-kardan/ تَسْيِيْعاً / سَيَّعَ الحائِطَ، طَيْناً / طانَ ـِ تَطْيِيْناً / طَيَّنَ الحائِطَ و غَيْرَه، مَدْراً / مَدَرَ ـُ تَمْدِيْراً / مَدَّرَ المَكانَ، مَلْطاً / مَلَطَ ـَ الحائِطَ، تَمْلِيْطاً / مَلَّطَ الحائِطَ، تَخْلِيْباً / خَلَّبَ هـُ.

**گل انگبین** /gol-angabin/ الجَلَنْجَبِيْن.

**گـل انگشتـانـه** /g.-e-angoštäne/ زَهْـرَةَ الكَشـاتِبِيْـن، قَمْعِيَّة.

**گلاوبر** /gelavber/ ← نمک گلاوبر.

**گلاویز** /galäviz/ مُعَلَّق.

**گلاویز شدن** /g.-šodan/ تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِثِيابِ الشَّخْصِ، تَشابُكاً / تَشابَكَ فـي حالَةِ العِراكِ، تَـلاحِياً / تَلاحَى، مَسْكاً / مَسَكَ ـِ ياخَتَهُ [عم عراقی].

**گلایدر** /geläyder/ ← هواپیمای بی‌موتور.

**گلایول** /geläyol/ (گیا) الدَّلُّبُوث، سَيْفُ الغُراب، شُبَيْك.

**گلباد** /golbäd/ قُرْصُ البُوْصَلَة.

**گل باران کردن** /gol-bärän-kardan/ نَثْراً و نِثاراً / نَثَرَ ـُ الوُرُوْدَ.

**گل بامداد** /g.-e-bämdad/ إِيْبُومِية.

**گلبانگ** /g.-bäng/ الصَّوْتُ المُرْتَفِع.

**گلبانگ محمدی** /g.-b.-e-mohammadi/ أذان.

**گل بته انداختن** /g.-botte-andäxtan/ ← گل انداختن ۱ و ۲.

**گل بحیره** /gel-e-boheyre/ ← طین بحیره.

**گل بداغ** /gol-e-bodäq/ (گیا) كُرَةُ الثَّلْجِ.

**گل برف** /g.-e-barf/ (گیا) البَصَلَةُ البَيْضاء.

**گلبرگ** /g.-barg/ (گیا) وَرَقَةُ الزَّهْرَة، نَـوْرِيَّة، بَتَلَة، قُعال، قُعالَة.

**گلبن** /g.-bon/ (گیا) شَجَرَةُ الوَرْدِ.

**گل بـوشهری** /g.-e-bušehri/ (گیا) عَصَلَةُ الشَّـرَق، غارٌ شِنِيْجِي، بِقْيْل.

**گل بوقی** /g.-e-buqi/ (گیا) تَكُومَة.

**گلبول** /golobul/ (پز) گویچه.

**گلبولین** /golobulin/ (پز) ← گلوبولین.

**گلبولن** /golobulan/ غُلُوبُولِيْن، كُرَيْيْن.

**گل پاک کن** /gel-päk-kon/ كاشِطَةُ الأَحْذِيَة.

**گلپر** /gol-par/ (گیا) صَعْتَرٌ بَرِّيٌّ، غَيْطَل.

**گل پر** /gol-e-par/ شُمَّاقُ الصَّبّاغِيْن، عَرَبْرَب.

**گلپر صحرائی** /g.-p.-e-sahrä'i/ (گیا) نَصَف، صَعْتَرٌ بَرِّيٌّ.

**گل پر طاووسی** /g.-e-p.-tävosi/ (گیا) اللَّزّان.

**گل پیوندی** /g.-e-peyvandi/ (گیا) ← گل رُز.

**گل تافتـونی** /g.-e-täftuni/ (گیا) صَبّار، صُبَّيْـر، التِّيْنُ الشَّوْكِيّ.

**گل تخم مرغ** /g.-e-toxmemorq/ (گیا) باذِنْجانُ البَيْض.

**گل تکمه‌یی** /g.-e-tokmeyi/ (گیا) ← گل دگمه‌یی.

**گل تلفنی** /g.-e-telefoni/ (گیا) العِناقِيَّة، قَضاب.

**گل تلگرافی** /g.-e-telegräfi/ (گیا) پروانش.

**گل جالیز** /g.-e-jäliz/ (گیا) حامُول، المَصْرُور، الطُّرْثُوث.

**گل جالیزها** /g.-e-j.-ha/ (گیا) الطُّرْثُوثِيّات.

**گل جعفری** /g.-e-ja'fari/ جاتِف، قَطِيْفَة.

**گل جلود** /gel-e-jolud/ ← طین جلود.

**گل چاه** /gol-e-cäh/ (گیا) شَوْكٌ أَحْمَر، حُرُض.

**گل چای** /g.-e-cäy/ (گیا) ← گل سرخ.

**گلچین** /g.-cin/ ۱. قاطِفُ الوَرْد. ۲. كُلُّ شَيءٍ مُسْتَحْسَنٌ و مُخْتار.

**گلچین کردن** /g.-c.-kardan/ اِنْتِخاباً / اِنْتَخَبَ، اِخْتِياراً / اِخْتارَ.

**گل حساس** /gol-e-hassäs/ (گیا) ← گیاه حساس.

**گل حسرت** /g.-e-hasrat/ (گیا) لَحْلال، الحافِر، قَسْطَلَةٌ صَغِيْرَةٌ، سُوْرَنْجان.

**گل حضرتی** /g.-e-hazrati/ (گیا) ← گل حسرت.

**گل حکمت** /gel-e-hekmat/ طِيْنُ الحِكْمَة.

**گل حلوا** /gol-e-halva/ (گیا) العِهْنَة.

**گل حنا** /g.-e-hanä/ تَمْرُ حِنّاء، زَهْرُ الحِنّاء، فَغْو، عُصَيْفِيْرَة.

**گلخانه** /g.-xäne/ (گیا) الدُّفِيْئَة.

**گلخن** /g.-xan/ أَتُّون، قَمِيْن، الكانُونَة، الكانُون.

**گل خنجری** /g.-e-xanjari/ (گیا) كاكْتُوس، نَوْعٌ مِنَ الصَّبْرَة.

**گل خوردنی** /gel-e-xordani/ البَصْر، البَصْرَة.

**گل خورشیدی** /gol-e-xoršidi/ (گیا) الشَّهبان.

**گل خوک** /g.-e-xuk/ (گیا) الدُّنْدُل.

**گل خوکها** /g.-e-x.-hä/ (گیا) الخَنازِيْرِيّات.

**گل خون** /g.-e-xun/ (گیا) زَهْرَةُ الدَّم.

**گل خیار** /g.-e-xiyär/ (گیا) ياقُوتِيَّةٌ بَرِّيَّة.

**گل خیری** /g.-e-xiri/ (گیا) الهَبَس.

**گل خیری صحرائی** /g.-e-x.-ye-sahrä'i/ (گیا) الخُزامَى.

**گل دادن** /g.-dädan/ تَنْوِيْراً / نَوَّرَ، إزْهاراً / أَزْهَرَ.

**گل دار** /g.-där/ زاهِر، مُزْهِر.

**گلدان** /g.-dän/ الأَصِيْص، القَصْرِيَّة، الزُّهَرِيَّة، زَهْرِيَّة، المِزْهِرِيَة، مَزْهَرِيَّة، سِنْدانَة، شالِيَةُ زَرْعٍ.

**گل داوودی** /g.-e-dävudi/ (گیا) أُراوُلَة، القُوْقَحان.

**گلدسته** /g.-daste/ ١. باقَةُ الوَرْد. ٢. مَنارَة، المِئْذَنَة، مَأْذَنَة.

**گل دگمه یی** /g.-e-dogmeyi/ (گیا) التُّرُنْشاه.

**گل دو آتشه** /g.-e-do-ätaše/ (گیا) وَرْدٌ فِيْنِيْقِيّ.

**گلدوز** /g.-duz/ طَرّاز، المُطَرِّز.

**گلدوزی** /g.-d.-i/ التَّطْرِيْز، طِرازَة، وَشْي، تَوْشِيَة.

**گلدوزی شده** /g.-d.-i-šode/ مُطَرَّز، مُوَشًّى.

**گلدوزی کردن** /g.-d.-i-kardan/ تَطْرِيْزاً / طَرَّزَ الثَّوبَ، وَشْياً و شِيَةً / وَشَى يَشِي الثَّوبَ، تَوْشِيَةً / وَشَّى.

**گلر** /goler/ المَرْمَى [كُرَةُ القَدَم].

**گلرخ** /gol-rox/ جَمِيْلُ الوَجْهِ، صَبِيْح.

**گل رز** /g.-e-roz/ (گیا) الوَرْدَة.

**گل رس** /gel-e-ros/ الصَّلْصال.

**گل رشتی** /gol-e-rašti/ (گیا) وَرْدٌ قِنابِيٌّ.

**گل رنگ** /gol-rang/ وَرْدِيُّ اللَّوْنِ.

**گل رنگ** /g.-e-rang/ (گیا) الإخْرِيْض.

**گل ریش** /g.-e-riš/ (گیا) قَرَنْفُلُ الشّاعِر، قَرَنْفُلٌ مُلْتَحٍ.

**گل ریشه** /g.-e-riše/ (گیا) أَسِيْل.

**گلزار** /g.-zär/ رَوْضَةُ الأَزْهار، الطّانُ مِنَ الأَمْكِنَة.

**گل زدن** /g.-zadan/ إصابَةُ الهَدَفِ في كُرَةِ القَدَمِ.

**گل زرد** /g.-e-zard/ (گیا) العُصَيْفِيْرَة، وعاط.

**گل زرنور** /g.-e-zarnur/ (گیا) قَطِيْفَةٌ يانِعَة، شَدَخ، بَقْلَةٌ عَرَبِيَّة.

**گل زنگوله** /g.-e-zangule/ ١. شَجَرَةُ المُلُوكِ، أَبُوطِيْلُون. ٢. العُنْصُب.

**گل ژاپنی** /g.-e-žäponi/ (گیا) اليابانِيَّة، أراوُلَة، أُرْطَنْسِيا، أرْطاسِيا.

**گل ساز** /gel-säz/ الطَّيّان.

**گل ساعت** /gol-e-sä't/ (گیا) زَهْرَةُ الآلام.

**گل سپاس** /g.-e-sepäs/ (گیا) حِشِيْشَةُ الزُّوفا، حَشِيْشَةُ الفُقَراء.

**گل ستاره یی** /g.-e-setäreyi/ (گیا) أَسْطَر، زُبّاد، السَّحاء.

**گل ستاره یی ایتالیایی** /g.-e-s.-ye-eytäliyäyi/ (گیا) عَيْنُ البَقَر.

**گل ستاره یی مقدونی** /g.-e-s.-ye-maqduni/ (گیا) أَسْطَراطِيْقُوس، خُزّام.

**گلستان** /g.-estän/ رَوْضَةُ الأَزْهارِ، مَوْرَدَة، رَيْضَة.

**گل سرخ** /g.-e-sorx/ (گیا) وَرْد، الحَوْجَم، فِرِنْد، فَغْم، فَغْمَة.

**گل سرخ** /gel-e-s./ الطِّيْنُ الأَحْمَر، مِشْغ، مَشْق، مِصْر، مَغْرَة، هُرْد.

**گل سرخ دمشقی** /g.-e-s.-e-demešqi/ (گیا) الوَرْدُ الجُوْرِيُّ.

**گل سرخ ژاپنی** /g.-e-s.-e.žäponi/ (گیا) وَرْدٌ حَرِش.

**گل سرخ صدپر** /g.-e-s.-e-sadpar/ (گیا) وَرْدٌ كَثِيْرُ الوَرَق.

**گل سرخ هندی** /g.-e-s.-e-hendi/ (گیا) العُرْشُق.

**گل سرخیان** /g.-e-s.-iyän/ (گیا) الوَرْدِيّات.

**گل سر سبد** /g.-e-sar-sabad/ ۱. الوَرْدُ الجَمِيْلُ المُخْتارُ الّذي يُوْضَعُ فَوْقَ الوَرْدِ. ۲. العَزِيْزُ المُختار.

**گل سرشوی** /gel-e-sar-šuy/ ← طین اندلسی.

**گل سرنگون** /gol-e-sar-negun/ (گیا) إكْلِيْلُ المَلِك.

**گل سفید** /gel-sefid/ الطّباشِيْر، حَجَرُ الكَلْسِ الأَبْيَض.

**گل سفیدی** /g.-s.-i/ الطّباشِيْرِيّ.

**گلسنگ** /gol-sang/ (گیا) الأُشْنَة، حَزاز، كَشَّةُ العَجُوْز.

**گلسنگ‌شناس** /g.-s.-šenäs/ العالِمُ بِمَبْحَثِ الحَزازِيّات.

**گلسنگ‌شناسی** /g.-s.-š.-i/ العِلْمُ بِمَبْحَثِ الحَزازِيّات.

**گلسنگ گوزن** /g.-s.-e-gavazn/ (گیا) أُشْنَةُ الرَّنّة، طُحْلَبُ الكَرِيْبُو.

**گلسنگها** /g.-s.-hä/ (گیا) الحَزازِيّات.

**گلسنگی** /g.-s.-i/ الحَزازِيّ.

**گل سوری** /g.-e-suri/ (گیا) الوَرْدُ الأَحْمَر.

**گل سینه** /g.-e-sine/ دَبُوسُ الصَّدْرِ، مَشْبَكُ الصَّدْرِ.

**گل شاموس** /gel-e-sämus/ ← طین شاموس.

**گل شاهین** /gol-e-šähin/ (گیا) هِيْرَاسِيُوْم، حَشِيْشَةُ الغُراب.

**گل شدن** /g.-šodan/ أُصِيْبَ الهَدَفُ [في كُرَةِ القَدَم].

**گل شراب** /g.-e-šaräb/ فُلْفُلُ كارُوْلِيْنا.

**گلشکر** /g.-šekar/ مَعْجُوْنٌ مِنْ وَرَقِ الوَرْدِ و ماءِ الوَرْدِ والسُّكَّر.

**گل شمعدانی** /g.-e-šam'däni/ (گیا) ← شمعدانی.

**گلشن** /g.-šan/ رَوْضَةُ الأَزْهار، بُسْتان.

**گل شیپوری** /g.-e-šeypuri/ (گیا) التِّرْياقُ الأَبْيَض، رُسّة.

**گل شیپوری ایتالیایی** /g.-e-š.-ye-itäliyäyi/ (گیا) بَيْضُ الشَّيْخ، أُذُنُ الدُّبّ.

**گل شیپوری سرخ** /g.-e-š.-ye-sorx/ (گیا) التُّكُوْمَة.

**گل شیر** /g.-e-šir/ سُذابُ المَعْزَة.

**گل صد تومانی** /g.-e-sad-tumäni/ (گیا) عُوْدُ الرِّيْح، عُوْدُ الصَّلِيْب.

**گل طاووسی** /g.-e-tävusi/ (گیا) اللَّزّان، بَدَشكان.

**گل عبایی** /g.-e-abäyi/ (گیا) دُرَيْقَة، مُدَرَّع.

**گلعذار** /g.-ozär/ جَمِيْل، وَسِيْم، الشَّخْصُ الّذي يَكُوْنُ وَجْهُهُ أَحْمَرَ كالوَرْدِ.

**گل عطر** /g.-e-atr/ (گیا) العِطْر.

**گل عقرب** /g.-e-aqrab/ (گیا) الدُّرَيْقَة.

**گل عقربی** /g.-e-a-i/ (گیا) ← گل تافتونی.

**گل عنکبوت** /g.-e-ankabut/ (گیا) الفَغْم.

**گلف** /golf/ جُلْف، جُوْلْف، جَخفَة.

**گلفام** /gol-fäm/ وَرْدِيُّ اللَّوْن.

**گل فراموشم مکن** /g.-e-farämušam-makon/ (گیا) آذانُ الفَأْر.

**گل فرشته** /g.-e-ferešte/ (گیا) حَشِيْشَةُ المَلِك، حَشِيْشَةُ المَلائِك، إهْلالُ قُسطا.

**گل فروش** /g.-foruš/ بائِعُ الأَزْهارِ والوُرُوْد.

**گل فروشی** /g.-f-i/ ۱. بَيْعُ الوُرُوْدِ والأَزْهار. ۲. حانُوتُ بَيْعِ الوُرُوْدِ والأَزْهار.

**گل فلزی** /g.-e-felezzi/ الفِرِيْزِيّة.

**گل فلوکس** /g.-e-foloks/ (گیا) القَبَس، الفُلُوْكس.

**گلفهشنگ** /golfahšang/ الرّاشِح ← استالاکتیت.

**گلفهشنگ وارونه** /g.-e-värune/ ← استلاگمیت.

**گل قاصدک** /g.-e-qäsedak/ (گیا) بَيْضُ الأَرْض، سَرَغَة.

**گل قند** /g.-qand/ ← گلشکر.

**گلک** /golak/ (گیا) جَعْفِيْل، الحامُول، حَشِيْشَةُ الأَسَد، سَبَع.

**گلک کاج** /golak-e-käj/ (گیا) كَشُوب

**گل کاجیره** /g.-e-käjire/ (گیا) البَهْرَم، البَهْرام، البَهْرَمان، إخْرِيْض، خِرِيْع، شُوْران، مُرَيْق.

**گلکار** /g.-kär/ بُستانِيّ، قاطِفُ الأَزْهار.

**گلکار** /gel-k./ الطّيّان.

**گلکاری** /gol-k.-i/ زِراعَةُ الوُرُوْد.

**گلکاری** /gel-k.-i/ الطِّيانَة، مِدارَة.

**گلکاری کردن** /gol-k.-i-kardan/ زَرْعاً / زَرَعَ ـ الوَرْدَ.

**گل کاشتن** /g.-käštan/ غَرْساً و غِرَاسَة / غَرَسَ ـِ و إغْراساً / أَغْرَسَ أَزْهاراً.

**گل کاغذی** /g.-e-kaqazi/ جَهَنَّمِيَّة، البُوْغَنْفِيْلِيَّة.

**گل کافشه** /g.-e-käfše/ (گیا) الإخْرِيْض، عُصْفُر، خِرِيْع.

**گل کافور** /g.-e-käfur/ قِطَعٌ مُتَبَلْوِرَةُ الكافُور.

**گل کبود** /gel-e-kabud/ طِيْنٌ أَزْرَق.

**گل کتانی** /gol-e-katäni/ (گیا) حَشِیْشَةُ الشُّقُون.

**گل کتانی چنگی** /g.-e-k.-ye-cangi/ حَشِیْشَةُ الشُّقُوق.

**گل کـردن** /g.-kardan/ ۱. إزْهاراً / أَزْهَرَ، إزْدِهـاراً / اِزْدَهَرَ، إنْواراً / أَنْوَرَ. ۲. نَضْراً و نَضْـرَةً و نَضراً / نَضَرَ ـُ، إنْضاراً / أَنْضَرَ.

**گل کرمی** /gel-e-keremi/ ← طین کرمی.

**گل کفشک** /gol-e-kafšak/ (گیا) المَرْمُوزَة.

**گل کلم** /g.-e-kalam/ (گیا) قَرْنَبِیْط.

**گل کله بره** /g.-e-kalle bare/ (گیا) البُوْلُفِنِیَة.

**گل کوکب** /g.-e-kowkab/ دَالیا، دَهْلِیَّة.

**گلکها** /golak-hä/ (گیا) الجَعْفَلِیّات.

**گل کیسه‌یی** /g.-e-kiseyi/ حافِرِیَّة، دِمَشْقِیَّة.

**گل گاوزبان** /g.-e-gävzabän/ (گیا) البُوْغْلُصُن.

**گلگشت** /g.-gašt/ ← گلستان.

**گل گلاب** /g.-e-goläb/ وَرْدٌ جُورِيٌّ.

**گل گندم** /g.-e-gandom/ (گیا) قِنْطِرْیُـون، القِنْطارِیُون، القِنْطَر، القَنْطُرِیُون، عَرْطَب.

**گل گوگرد** /g.-e-gugerd/ (گیا) زَهْرُ الكِبْرِیْت.

**گلگون** /g.-gun/ أَحْمَرُ، مُوَرَّد، یانِع، أَحْمَرُ وَرْدِيٌّ، وَرْدِيُّ اللَّوْن، وَرْدَة.

**گلگون شدن** /g.-g.-šodan/ تَوَرُّداً / تَوَرَّدَت الخُدُوْد.

**گلگون کردن** /g.-g.-kardan/ تَوْرِیْداً / وَرَّدَ، تَحْمِیْراً / حَمَّرَ.

**گلگیر** /gel-gir/ الجَناح، رَفْرَفُ العَجَلَةِ.

**گلگیر جلو** /g.-g.-e-jelow/ الجَناحُ الأَمامِيّ.

**گلگیرساز** /g.-g.-säz/ ۱. صانِعُ جَناحِ السَّیّارَة. ۲. مُصَلِّحُ جَناحِ السَّیّارَة.

**گلگیرسـازی** /g.-g.-s.-i/ ۱. صُنْعُ أَجْنِحَـةِ السَّیّارَة. ۲. إصْلاحُ أَجْنِحَةِ السَّیّارَة.

**گلگیر عقب** /g.-g.-e-aqab/ الجَناحُ الخَلْفِيّ.

**گل گیوه** /g.-e-give/ ← گل سفید.

**گل لوله‌یی‌ها** /gol-luleyihä/ (گیا) أُنْبُوبِیّاتُ الزَّهْرِ.

**گل‌ماری** /g.-e-märi/ كاكتوس، نَوْعٌ مِنَ الصَّبِرَة.

**گلمالی** /gelmäli/ التَّخْشِیْنَة، تَطْیِیْن.

**گل ماهور** /gol-e-mähur/ (گیا) بَیْضُ الشَّیْخ، أُذُنُ الدِّبّ.

**گل محمدی** /g.-e-mohammadi/ (گیا) ← **گل سوری**.

**گـل مختـوم** /gel-e-maxtum/ طِیْـنُ السِّجِـلّاتِ، مَغْـرَةٌ لِمْنِیَّة، خَواتِیْمُ لِمْنِیَّة.

**گل مخمل نما** /gol-e-maxmal-namä/ المُخَلَّدَة.

**گـل مـرواریـد** /g.-e-morvärid/ (گیـا) جَنْبَـةُ الـدُّرّ، سَمْفُورِیْن.

**گل مریم** /g.-e-maryam/ (گیا) مِسْكُ الرُّوم.

**گل مـژه** /g.-može/ الشَّحّاث، الشَّحّـاذ، شَعِیْرَةُ الجَفْـنِ، جُلْجُل، حَذْرَة.

**گل مصنوعی** /g.-e-masnu'i/ الوَرْدُ المُصْطَنَع.

**گـل معیـن التجـاری** /g.-e-mo'in-ot-tojjäri/ (گیـا) الوَرْدِیَّة.

**گل میـخ** /g.-mix/ لِكاز، جُمـان، قَتِیْر، مِسْمـارٌ بِطاسَـة، زِرّجُمان، زَرَّة، مِسْمارٌ ضَخِم، شِكّ خابُور.

**گل میخک** /g.-e-mixak/ (گیا) قَرَنْفُل.

**گل میخک وحشی** /g.-m.-e-vahši/ (گیا) قَرَنْفُل بَرِّيّ.

**گل میمون** /g.-e-meymun/ (گیا) أَنْفُ الثَّوْرِ، أَنْفُ العِجْلِ، السَّیْسَمُ الماجُوسِي، دُنْدُل.

**گل میمونها** /g.-m.-hä/ (گیا) الخَنازِیْرِیّات.

**گل مینا** /g.-e-minä/ (گیا) مَرْغَرِیْت، عَیْنُ البَقَر، خُنْكار.

**گلنار** /g.-när/ نَوْرُ الرُّمّان، زَهْرُ الرُّمّان، الجُلَّنار.

**گل ناز** /g.-e-näz/ (گیا) السِّـتُّ المُسْتَحِیَّة، حَيُّ العـالَمِ الصَّغِیْر.

**گل نرترا** /g.-e-nerterä/ (گیا) نِرْتِیْرا.

**گل نسوز** /gel-e-nasuz/ طِیْنٌ الحِكْمَة، طِیْنٌ صُغْدِيّ.

**گلنگدن** /galangadan/ (نظ) المِغْلاق.

**گل نم** /gol-nam/ رَذاذٌ أو مَطَرٌ خَفِیْف.

**گل نگونسار** /g.-e-negunsär/ (گیا) بَخُورُ مَرْیَم، سُكَع.

**گل نوروز** /g.-e-nowruz/ (گیا) زُغْدَة، زَهْرَةُ الرَّبِیْع.

**گل نیشابوری** /gel-e-neyšäburi/ البَضْر، البَصْرَة.

**گل نیمروز** /gol-e-nimruz/ (گیا) ظُهْرِیَّة، ظَهِیْرَة.

**گلو** /galu/ حَلْق، بُلْعُـوم، حُلْقُوم، مَـرِيء، نَحْر، بَلْـدَم، ثاهِت، جِـرْثِئَة، الخِناق، مُخَنَّق، مَـزْرَد، زَلْعُوم، مَسْحَط، سِلْحان، غَلْصَمَة، كارِح، كارِحَة، كَظْم، لُبْلُب، ناهِت.

**گل و تبه‌دار** /gol-o-botte-där/ مُشَجَّر.

**گلوبند** /galu-band/ خِناق، الـزُّناق و الزِّنـاق، الزِّنـاقَة، هِجار.

**گلوبولین** /golobuline/ غُلُوبُولِین.

**گلوبیـژرینا** /gelobižerinä/ مُنَخْرَبَـة، أُكَرِيَّة [جِنـسٌ مِن الحَيَواناتِ الدُّنيا مِن الجِذْرِيّاتِ].

**گلوبین** /galubin/ مِنْظارُ الحَلْق.

**گلوت** /golot/ (پز) المِزْمار.

**گلو تازه کردن** /galu-täze-kardan/ (عم) گلوتر کردن.

**گلوتر کردن** /g.-tar-kardan/ (عم) شُرْباً و مَشْرَباً و تَشراباً / شَرِبَ ـَ الماءَ و الشَّراب.

**گلوتن** /goloten/ غُلُوتِين، دابُوق.

**گلودرد** /galu-dard/ (پز) خُناق، خانُوق، دِفْتِيرِيا، دُغام، خُلاق.

**گلو درد گرفتن** /g.-d.-gereftan/ حَلَقاً / حَلِقَ ـَ دُغاماً / دُغِمَ ـَ مج الرَّجلُ.

**گلوسید** /golusid/ الغَلُوسِيْد.

**گلوسین** /golusin/ الغَلُوسِن.

**گلوسینوم** /golusinom/ ← بریلیوم.

**گلوش** /geluš/ نَقْشَةٌ مُتَناسِقَة [في مجوهرة].

**گل وشل** /gel-o-šol/ مائِع، خَبَط.

**گلوکز** /golukoz/ الغَلُوكوز، سُكَّرُ العِنَب.

**گلوکزید** /golukozid/ غَلُوكُوسِيْد، سُكَّرِيْد.

**گلوکزیدها** /g.-hä/ الغَلُوكُوسِيْدات.

**گلوکسین** /goloksin/ (گیا) غُلُوكْسِينِيَة، سُلْطان.

**گلوکنشپیل** /golokenšpil/ (مسـ) الغُلُوكِنسبِيْل.

**گلوکوم** /golukom/ زَرَقٌ [العَين].

**گلوگـاه** /galu-gäh/ حُلْقُـوم، حَلْق، حَنْجَـرَة، حَنْجُـور، بُلْعُم، بُلْعُم، مَزْرَد، مِسْرَط، بِسْلِحان، لَبَب، لَبَّة، مَنْحَر.

**گلوگاهی** /g.-g.-i/ (پز) بُلْعُومِيّ.

**گل و گردن** /gel-o-gardan/ (عم) العُنُقُ و أطْرافُهُ.

**گل و گشـاد** /gal-o-gošäd/ (عـم) الـوَسِيْع، الـواسِـع، عَرِيْض.

**گلوگیر** /galu-gir/ مايَسُـدُّ الحَلْق، اللُّقْمَةُ الكَبِيـرَةُ الّتى لاتَمُرُّ مِنَ الحَلْقِ.

**گلوگیر شدن** /g.-g.-šodan/ غَصَصاً / غَصَّ ـَ اِخْتِناقاً / اِخْتَنَق، جَرَضاً / جَرِضَ ـَ شَـرَقاً / شَرِقَ ـَ شَـرْدَقَةً / شَرْدَق، تَشَرْدُقاً / تَشَرْدَق.

**گلوگیر کردن** /g.-g.-kardan/ إغْصاصاً / أغَصَّ، خَنَقاً و خِنِقاً / خَنَقَ ـُ تَخْنِيْقاً / خَنَّق.

**گل‌ولای** /gel-o-läy/ وَحَل، وَحْل، مَدَر، تِقْن، تِقْنَة، ثأْطَة، رَبِيكَة، رَزَغَة، زَبَط، عَثَكَة، كَدَرَة، لَثِق، وَتْخَة، وَلِيْخَة.

**گلوله** /golule/ ۱. رَصاصَة، بُنْدُق، قَذِيْفَة، مَقْذُوف، عِيارٌ نارِيّ. طَلَـقٌ نارِيّ، جِلْـوز، خُرْدَقَـة، رَجْم، رَشَّـة. ۲. كُبَّةُ الغَزْل ← گُله.

**گلولهٔ آموزشی** /g.-ye-ämuzeši/ رَصاصَةٌ تَدْرِيبِيَّة.

**گلولهٔ اشک آور** /g.-ye-ašk-ävar/ قَذِيفَةٌ مُسَيِّلَةٌ لِلدُّمُوع.

**گلوله باران کردن** /g.-bärän-kardan/ ۱. رَمْياً / رَمَى ـِ هُ مُكَثَّفاً بـالأسْلِحَةِ الخَفِيْفَـةِ. ۲. قَذْفـاً / قَـذَفَ ـِ مُكَثَّفـاً بالأسْلِحَةِ الخَفِيْفَةِ. ۳. رَجماً / رَجَمَ ـُ مُكَثَّفاً بالمِدْفَعِيَّةِ.

**گلولهٔ برف** /g.-ye-barf/ كُرَةُ ثَلْج.

**گلولهٔ توپ** /g.-ye-tup/ (نظـ) القَذِيْفَة.

**گلولهٔ ثاقب** /g.-ye-säqeb/ (نظـ) رَصاصَةٌ نُفُوذِيَّة.

**گلوله در کردن** /g.-dar-kardan/ ← شلیک کردن.

**گلولهٔ دودانگیز** /g.-ye-dud-angiz/ (نظـ) قَذِيْفَةُ اِسْتِتار.

**گلولهٔ رسام** /g.-ye-rassäm/ (نظـ) قَذِيْفَةُ إخْبار.

**گلولـه شدن** /g.-šodan/ تَكَبُّباً / كُبِّبَ مـج، تَكَتُّلاً / كُتِّلَ مج.

**گلوله شده** /g.-šode/ مُكَبَّب، مُكَتَّل.

**گلولهٔ شیمیایی** /g.-ye-šimiyäyi/ (نظ) قَذِيفَةٌ كِيْمِياوِيَّةٌ.

**گلولهٔ ضد زره** /g.-ye-zedd-e-zere/ (نظـ) قَذِيفَةٌ مُضادَّةٌ لِلدُّرُوْع.

**گلوله کردن** /g.-kardan/ تَكْبِيْباً / كَبَّبَ، تَكْتِيْلاً / كَتَّلَ.

**گلولهٔ مانوری** /g.-ye-mänovri/ (نظـ) رَصاصٌ خُلَّب.

**گلولهٔ محترقه** /g.-ye-mohtareqe/ (نظـ) قَذِيفَةٌ حارِقَةٌ.

**گلولهٔ مشقی** /g.-ye-mašqi/ (نظـ) رَصاصَةٌ بِلاسْتِيْكِيَّة.

**گلولـهٔ منور** /g.-ye-monavvar/ قَذِيْفَـةٌ مَضِيْئَة، قَـذِيفَةُ ضَوْء.

**گلویی** /galuyi/ حَلْقِيّ، بُلْعُومِيّ.

**گله** /galle/ قَطِيْع، رَعِيْـلٌ مِنَ الخُيُـول، رَعِيَّة، بَهـائِمُ المَزْرَعَـة، ثُلَّة، جَذْوَة، جَزِيْعَـة، الجِزْمَة، الجَوْل، الـرَّغج، الرَّمَق، فِزق، قَوْط، الوَقِيْر.

**گله** /gele/ شَكْوَة، شَكْوَى، شِكايَة، شَكِيَّة، عِتاب.

**گله** /golle/ كُبَّةُ الغَزْل.

**گله‌بان** /galle-bän/ الرّاعِي، غَنّام.

**گله چران** /g.-carän/ مُرَبّي الماشِيَة، الرّاعي.

**گله چرانی** /g.-c.-i/ رَعْيُ الأنعامِ

**گله‌دار** /g.-där/ راعِي القُطْعان.

**گله کـردن** /gele-kardan/ شَكْياً / شَكَى ـِ تَشَكِّياً / تَشَكَّى إلَيْهِ، تَشاكِياً / تَشاكَى القَوْمُ.

**گله گزار** /g.-gozär/ ← گله‌مند.

**گله گزاری** /g.-g.-i/ ← گله کردن.

**گله‌مند** /g.-mand/ الشّاكِي، مُعاتِب، الأَنَنَة، العاتِب.

**گله‌مندی** /g.-m.-i/ شَكْوَى، عِتاب.

**گلی** /goli/ الوَرْدِيّ.

**گلی** /geli/ فَخّار، خَزَف.

**گلیپتودن** /geliptodon/ (جانـ) كِلِيْبْتُودُوْن.

**گل یخ** /gol-e-yax/ (گیا) زَهْرَةُ الشِّتاء، كِيْمُونَنْتُس.

**گل یخها** /g.-x.-hä/ (گیا) الكَلِيكَنْتُوسِيّات.

**گلی رنگ کـردن** /g.-i-rang-kardan/ تَوْرِيْـداً / وَرَّدَ الثَّوبَ.

**گلیسرل** /geliserol/ (شیمـ) ← گلیسرین.

**گلیسره** /gelisere/ (پز) دَواءُ غِلِيْسِرِيْنِيّ.

**گلیسـریـن** /gelisirin/ (شیمــ) كِلِيْسِـرِيْـن، جَلْسِيَّـة، غِلِيْسِرِيْن.

**گلیسین** /gelisin/ (گیا) حُلْوَة، وِسْتارِيَة.

**گلیکژن** /gelikožen/ (شیمـ) ← گلیکوژن.

**گلیکوژن** /gelikožen/ غَلِيْكُوجِيْن، سُكَّرُ الكَبِد.

**گلیکوکل** /gelikokol/ (شیمـ) غِلِيْكُوكُول، سُكَّرُالغِراء.

**گلیکول** /gelikol/ (شیمـ) غَلِيْكُول الإيْثِيْلِين.

**گلیم** /gelim/ الإراض، بِساط. «از ~ خود پا بیـرون نهاد»: تَجاوَزَ حَدَّهُ. «~ خود را از آب بیرون کشید»: ۱. نَجَّى نَفْسَهُ مِنَ الهَلاكِ. ۲. أَتَمَّ عَمَلَهُ، أَنْهَى وَظِيْفَتَهُ.

**گلیم‌باف** /g.-bäf/ حائِكُ الأَبْسِطَة، بَتّات.

**گلیم بافی** /g.-b.-i/ حِياكَةُ الأَبْسِطَة.

**گلیم فروش** /g.-forus/ البَتّات.

**گلیم فـروشی** /g.-f.-i/ ۱. بَيْعُ الأَبْسِطَة. ۲. حانُـوتُ بَيْعِ الأَبْسِطَةِ.

**گم** /gom/ ۱. مَفْقُود، ضائِع، غَيْرُ واضِحٍ. ۲. تائِه، تَيْهان، ضالّ.

**گماشتـن** /gomäštan/ نَصْباً / نَصَـبَ ـِ الأَمِيـرُ فُلانـاً، تَنْصِيْباً / نَصَّبَ، إقامَةً / أَقامَ، تَوْلِيَةً / وَلَّى مَنْصَباً، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ، تَفْوِيضاً / فَوَّضَ، تَوْظِيْفاً / وَظَّفَ، تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ هـ بكذا، إبْراداً / أَبْرَدَ.

**گماشته** /gomäšte/ ۱. مُعَيَّنٌ عَلَى عَمَـلٍ، مَنْصُوب، مُقام. ۲. مَأمُور، مُنْتَخَب، مُخْتار.

**گملاستیـک** /gomolästik/ صَمْغٌ مُتَمَغِّـط، صَمْغٌ قـابِلٌ لِلتَّمَدُّد.

**گـم‌آمــونیـاک** /gomeämoniäk/ أَشَـق، دَوْرَم، صَمْـغُ الأُمُونِياك.

**گمان** /gomän/ ظَنّ، تَظَنِّي، زَعْم، زُعْـم، مَزْعَم، حَدْس، تَخْمِيْن، فَرْض، تَقْدِيْر، اِحْتِمـال، خال، خَيال، المَخِيْلَة، حُسْبان، حَسْـب، رَيْب، رَيْبَة، شَـكّ، عَدّ، إعْـوار، غَيْب، وَأْي، وَهْم.

**گمان بردن** /g.-bordan/ ← گمان کردن.

**گمانش** /g.-eš/ سَبْرُ الأَعْماقِ.

**گمان کردن** /g.-kardan/ ظَنّاً / ظَنَّ ـُ، تَظَنُّناً / تَظَنَّنَ، تَظَنِّياً / تَظَنَّى، حَدْساً / حَدَسَ ـُ الشَّيءَ، زَعْماً / زَعَمَ ـُ فُلانـاً كذا، خَيْلُـولَةً / خالَ ـَ هُـ كـذا، تَخَيُّلاً / تَخَيَّلَ، تَخْيِيلاً / خُيِّلَ مج إلَيهِ إنّه كذا، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هُـ حَجْواً / حَجا ـُ الأَمْـرَ، حَسَباً / حَسِبَ ـَ هُـ كَـذا، اِحْتِسابـاً / اِحْتَسَبَ هـ كـذا، خَرْصاً / خَرَصَ ـُ فـي الأمرِ، تَخْمِيْناً / خَمَّنَ، رَأْياً و رُؤْيَـةً و وَراءَةً و رِئْياناً / رَأى يَرَى، زَنّاً / زَنَّ ـُ هُـ تَصَوُّراً / تَصَوَّرَ، اِعْتِباراً / اِعْتَبَرَ الشَّيءَ، عَدّاً و تَعْداداً / عَدَّ ـُ فَـرْضاً / فَرَضَ ـِ الأَمْـرَ، اِفْتِكاراً / اِفْتَكَرَ، تَقْدِيْراً / قَدَّرَ، تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ الشَّـيءَ، وَهْماً / وَهَمَ يَهِـمُ الشَّيءَ و تَوَهُّماً / تَوَهَّمَ، وَغْماً / وَغَمَ يَغِمُ إلى الشَّيءِ.

**گمانهٔ رادیویی** /g.-e-ye-rädiyoyi/ المِسْبارُ اللّاسِلْكِيّ.

**گمانه زدن** /g.-e-zadan/ سَبْراً / سَبَرَ ـُ الغَوْرَ.

**گمانه‌زنی** /g.-e-zani/ سَبْرُ الأَعْماقِ.

**گمانهٔ زیردریایی** /g.-e-ye-zir-daryäyi/ مِكْشافٌ صَوْتِيٌّ في السُّفُنِ البَحْرِيَّة.

**گمراه** /gomräh/ ضالّ، ضُلّ، الضِّلِّيْل، الضَّلُول، الغاوِي، الغَـوِي، تَيْهان، حـائِرُ البـائِر، مُتَحَيِّـر، خاسِـر، خَسِيْـر، خَيْسَرَى، عِمِّيْت، فاسِق، مارِق.

**گمراه شدن** /g.-šodan/ ضَلّاً و ضَلالاً و ضَـلالَةً / ضَلَّ ـِ الطَّرِيْقَ، غَـوايَةً / غَوِيَ ـَ تَيْهـاً و تَيْهاناً / تاهَ ـِ حَيْراً و

حَيْرَةً و حَيَراناً / حارَ يَحارُ، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ الرَّجُلُ، اِنْخِداعاً / اِنْخَدَعَ، خَسْراً وخُسْراً وخُسْراناً و خَسارَةً / خَسِرَ ـُ، خسارَةً / خَسِرَ ـُ، خَسْراً و خُسْراً و خَساراً و خَسارَةً و خُسْراناً / خَسِرَ ـَ، دَسْواً / دَسا ـُ فلانٌ، إزغالاً / أزْغَلَ الرَّجلُ، تَسَكُّعاً / تَسَكَّعَ في أمْرِه، شَقاً و شَقاءً و شَقاوَةً و شِقْوَةً / شَقِيَ ـَ، عَمَهاً و عُمُوهاً و عَمَهاناً و عُمُوهِيَةً / عَمِهَ ـَ عَمايَةً / عَمِيَ ـَ، عَسْفاً / عَسَفَ ـِ الطَّرِيْقَ و عَنِ الطَّرِيْقِ، تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ عن الطَّرِيْقِ، فِسْقاً و فُسُوقاً / فَسَقَ ـُ و فَسَقَ ـُ.

**گمراه كردن** /g.-kardan/ إضْلالاً / أضَلَّ، تَضْلِيْلاً / ضَلَّلَ، إغواءً / أغْوَى هـ، اِسْتِغْواءً / اِسْتَغْوَى هُ، تَتْيِيْهاً / تَيَّهَ، تَيْوِيْهاً / تَوَّهَ، إتْياهاً / أتاهَ، تَحْيِيْراً / حَيَّرَ هُ، تَدْسِيَةً / دَسَّى هُ، مُظاعَرَةً / ظاعَرَ، تَعْمِيَةً / عَمَّى، إعْماءً / أعْمَى، اِفْتِتاناً / اِفْتَتَنَ، تَوْدِيْراً / وَدَّرَ الرَّجلَ، تَوْهِيْماً / وَهَّمَ، إيْهاماً / أوْهَمَ، تَهْيِيْماً / هَيَّمَ، تَهْوِيْراً / هَوَّرَ.

**گمراه كننده** /g.-konande/ مُضِلّ، مُضَلِّل، مُضْلِل، الغاوِي، مُتَيِّه، خَدّاع، فاتِن.

**گمراهی** /g.-i/ ضَلال، ضَلالَة، ضِلَّة، ضَلّ، تَيْه، تَيْهان، عَمًى، عِمِيَّة، عَمْيَة، عُمِّيَّة، عَمايَة، عَماءَة، عَمْو، التَّلال، التَّلالَة، اِنْحِراف، الحَمْس، حَيَدان، خُسْران، خَيْس، مُرُوق، شَقاء، عَتاهِيَة، غَيْة، فِتْنَة.

**گمرک** /gomrok/ الجُمْرُک.

**گمرکچی** /g.-ci/ مُوَظَّفُ جُمْرُک.

**گمرگخانه** /g.-xäne/ إدارَةُ الجُمْرُک، الجُمْرُک، دارُ المُكُوسِ.

**گمرکی** /g.-i/ الجُمْرُکِيّ، الجُمْرُکِيَّة.

**گمزاد** /gom-zäd/ (گيا) اللّازَهْرِيّ.

**گمست** /gamast/ الجَمَسْت، الجَمَشْت.

**گم شدن** /gom-šodan/ ١. عُدْماً و عَدَماً / عُدِمَ مج ـَ، اِنْعِداماً / اِنْعَدَمَ، فُقُوداً و فَقْداً و فُقْداناً / فُقِدَ مج ـِ و ضَيْعاً و ضَيْعَةً و ضَياعاً / ضاعَ ـِ، اِخْتِفاءً / اِخْتَفَى. ٢. تَيْهاً و تَيَهاناً / تاهَ ـِ، ضَلالاً و ضَلالَةً / ضَلَّ ـِ الطَّرِيْقَ أو عَنْهُ، حَيْراً و حَيَراً و حَيْرَةً و حَيَراناً / حارَ ـَ الرَّجُلُ، تَقَمُّهاً / تَقَمَّهَ الرَّجُلُ.

**گم شده** /g.-šode/ ١.فَقِيْد، مَفْقُود، فاقِد، مَعْدُوم، ضائِع. ٢. لَقِيْط، ضالّ، ضالَّة.

**گم كردن** /g.-kardan/ فَقْداً / فَقَدَ ـِ الشَّيءَ، تَفاقُداً / تَفاقَدَ القَوْمُ، عُدْماً و عَدَماً / عَدِمَ ـَ، ضَلّاً و ضَلالاً و ضَلالَةً / ضَلَّ ـِ الشَّيءَ وإضْلالاً / أضَلَّ، تَيْهاً و تَيْهاناً / تاهَ ـِ مِنْهُ كَذا، إضاعَةً / أضاعَ و تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ هـ، تَطْيِيْحاً / طَيَّحَ.

**گم گشتگی** /g.-gatšegi/ ← گمراهی.

**گم كننده** /g.-konande/ فاقِد، مُضَيِّع.

**گمنام** /g.-näm/ خامِل، مَجْهُول، مُتَخَفِّي، مُتَنَكِّر، غَيْرُ مَعْرُوفٍ، بَهِيْم، خَبِيْت، الدِّسِيْم، دَفْن، غامِض، مَغْمُور، نُوَمَة، نَوِيْم.

**گمنام شدن** /g.-n.-šodan/ خُمُولاً / خَمَلَ ـِ ذِكْرُهُ.

**گمنام كردن** /g.-n.-kardan/ إخْمالاً / أخْمَلَ هـ.

**گمنامی** /g.-n.-i/ الغُفْلِيَّة، خِمْلَة، خُمُولُ ذِكْر، عَدَمُ شُهْرَة.

**گم و گور شدن** /g.-o-gur-šodan/ ١. (عم) ← گم شدن. ٢. (عم) ← فَناءً / فَنِيَ و فَنَى يَفْنِي، عُدْماً و عَدَماً / عَدِمَ ـَ.

**گم و گور كردن** /g.-o-g.-kardan/ ١. (عم) ← گم كردن. ٢. (عم) ← عُدْماً و عَدَماً / عَدِمَ ـَ، إفْناءً/ أفْنَى.

**گناه** /gonäh/ الذَّنْب، إثْم، مَأْثَم، مَأْثَمَة، الجَرَم، الجُرْم، جَرِيْمَة، الخِطْء، الخَطَأ، الخَطا، خَطِيْئَة، خَطِيَّة، إصْر، أطِيْر، الإفْک، بَغْي، بُهْتان، تَعَب، جِراحَة، جَرِيْرَة، جَلْب، جُناح، جَنْحَة، جِنايَة، جَنِيَّة، حَرَج، حِنْث، حاب، حابَة، حَوْب، الحَوْبَة، خَرَبَة، رُجْز، رَهَق، زَلَّة، سَيِّئَة، إساءَة، مَعْصِيَة، طُهْيَة، عُرار، عُرَّة، مَعَرَّة، غَيّ، إغْواء، فاحِشَة، فَحْشاء، قِفْوَة، مَوْبِقَة، الوِزْر.

**گناه اصلی** /g.-e-asli/ الخَطِيْئَةُ الأصْلِيَّة.

**گناهان صغيره** /g.-hän-e-saqire/ المَعاصِي الصَّغِيْرَة.

**گناهان قابل بخشايش** /g.-hän-e-qäbel-e-baxšäyeš/ الخَطِيْئَةُ العَرَضِيَّة، الخَطِيْئَةُ غَيْرُ المُمِيْتَة.

**گناهان كبيره** /g.-hän-e-kabire/ المَعاصِي الكَبِيْرَة.

**گناهان مرگبار** /g.-hän-e-margbär/ الخَطِيْئَةُ المُمِيْتَة.

**گناه شستن** /g.-šostan/ ١ ← غيبت كردن.

**گناه صغيره** /g.-e-saqire/ خَطِيْئَةٌ عَرَضِيَّةٌ.

**گناه عملی** /g.-e-amali/ الخَطِيْئَةُ العَمَلِيَّةُ.

**گناهكار** /g.-kär/ آثِم، أثُوم، أثّام، أثِيْم، مُذْنِب، مُجْرِم، جَرِيْم، الجانِي، حارِج، أحْوَب، خاطِئ، شِرِّيْر، مِقْراف، مُقْتَرِف، مُقَصِّر، المَوْزُوْر.

**گناهکـار شدن** /g.-k.-šodan/ إذناباً / أذْنَبَ، اِرْتِكـاباً / اِرْتَكَبَ ذَنْباً، جُـرْماً / جَرَمَ ـِ إجْـراماً / أجْرَمَ، اِجْتِراماً / اِجْتَرَمَ.

**گناهکار کردن** /g.-k.-kardan/ جَرْماً / جَرَمَ ـِ هـ .

**گناهکاری** /g.-k.-i/ إثم، المَأثَم، المَـأثَمَة، شَرّ، عِصْيان، تَقْصِير.

**گناهکاری ذاتی** /g.-k.-i-ye-zäti/ الخَطِيئَةُ الأصْلِيَّة.

**گناه کبیره** /g.-e-kabire/ خَطِيئَةٌ مُمِيْتَةٌ.

**گناه کردن** /g.-kardan/ إثماً و مَأثماً و أثاماً / أثِمَ ـَ، إذناباً / أذْنَبَ، جَرْماً / جَرَمَ ـِ الرَّجلُ، اِجْتِراماً / اِجْتَرَمَ، خَطَأً / خَطِئَ ـَ إخْطاءً / أخْطَأَ، بَغْـى / بَغا ـُ و بَغْواً / بَغا ـُ، اِجْتِراحاً / اِجْتَرَحَ الإثْمَ، جَرّاً / جَرَّ ـَ عَلَى نَفْسِـهِ الجَرِيْرَةَ، جَلْباً / جَلَبَ ـُ عَلَيْـهِ، جِنايَةً / جَنَى ـِ الذَّنْـبَ، حَرَجاً / حَرِجَ ـَ الرَّجلُ، إحْراجاً / أحْرَجَ، حَنَثاً / حَنِثَ ـَ تَحَنُّثاً / تَحَنَّثَ، حُـوْباً و حَوْبـاً و حاباً و حِيـابَةً / حابَ ـُ تَحَـوُّباً / تَحَوَّبَ، رُكُوبـاً و مَرْكَباً / رَكِبَ ـَ الذَّنْـبَ، اِرْتِكاباً / اِرْتَكَبَ إثْماً، عَنَتاً / عَنِتَ ـَ تَفـاجُراً / تَفاجَرَ القَـوْمُ، اِقْتِرافاً / اِقْتَرَفَ، كَسْبـاً / كَسَبَ ـِ إثْماً، إكفـاراً / أكْفَرَ، لَصْيـاً / لَصَى ـِ و لِصَى / لَصِيَ ـَ، إلْماماً / ألَمَّ بالذَّنْبِ، وَتَغاً / وَتِغَ يَوْتَغُ، وَزْراً و وِزْراً و زِرَةً / وَزَرَ يَزِرُ و وَزِرَ يَوْزَرُ و وُزِرَ مج، اِتِّزاراً / اِتَّزَرَ، وَكَفاً / وَكِفَ يَوْكَفُ الرَّجُلُ.

**گنبد** /gonbad/ قُبَّة، الجُنْبُـذَة، قَبْو، عَقْد، خَشْخـاشَة، لَحْد.

**گنبددار** /g.-där/ مُقَبَّب.

**گنبد سـاختن** /g.-säxtan/ تَقْبِيْباً / قَبَّبَ، قَبّاً / قَبَّ ـُ القُبَّةَ.

**گنبدکبود** /g.-e-kabud/ ← آسمان.

**گنبد مانند** /g.-mänand/ قُبِّيّ، مُقَبَّب، قُبِّيُّ الشَّكْل.

**گنج** /ganj/ كَنْز، خَزِيْنَة، ذَخِيْرَة، مَفْتَح، كِبْس.

**گنج** /gonj/ الحَجْم.

**گنجا** /g.-ä/ ← گنجایش.

**گنجاننده** /g.-änande/ المُدْخِلُ شَيْئاً في آخَرَ.

**گنجانیـدن** /g.-änidan/ تَدْخِيْـلاً / دَخَّلَ، إدخـالاً / أدْخَلَ، دَرْجاً / دَرَجَ ـُ و إدْراجاً / أدْرَجَ الشَّيءَ في الشَّيءِ، تَعْبِئَةً / عَبَأَ الشَّيءَ في الـدُّعاءِ، تَعْبِيَةً / عَبّى، تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ الشَّيءَ في مَكانٍ.

**گنجانیده** /gonjänide/ الشَّيءَ المُعْطَى لَهُ مَكاناً.

**گنجـایـش** /gonjäyeš/ اِتِّسـاع، وُسْـع، وُسْعَـة، سِعَـة، اِسْتِعْداد، قـابِلِيَّة، حُمُولَـة، اِحْتِواء، حَجْم، قُـدْرَة، وَعْي، إيْعاء، ظَرْفِيَّة.

**گنجایش الکتریکی** /g.-e-elektriki/ الوُسْع.

**گنجایش دادن** /g.-dädan/ تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ، إيْسـاعاً / أوْسَعَ، تَرْحِيْباً / رَحَّبَ، إرْحاباً / أرْحَبَ المَكانَ.

**گنجایش داشتن** /g.-däštan/ قابِلٌ لِلْاِحْتِـواءِ، لَهُ قابِلِيَّةُ الاِحْتِواءِ، كانَ مُتَّسِعاً.

**گنجایش گرمایی** /g.-e-garmäyi/ المُحْتَوَى الحَرارِيّ.

**گنجایش یـافتن** /g.-yäftan/ سِعَةً / وَسِعَ يَسَـعُ المَكانُ، اِتِّساعاً / اِتَّسَعَ، رُحْباً و رَحابَةً / رَحُبَ ـُ و رَحَباً / رَحِبَ ـَ و إرْحاباً / أرْحَبَ و تَـراحُباً / تَراحَـبَ المَكانُ، اِسْتِيْعـاباً / اِسْتَوْعَبَ الوَعاءُ.

**گنجایی** /gonjä-yi/ ← گنجایش.

**گنجایی داشتن** /g.-yi-däštan/ ← گنجایش داشتن.

**گنجدار** /ganj-där/ خازِن.

**گنجشک** /gonješk/ (جانـ) عُصْفُور، صَعْـوَة، الصُّفْصُف، فِرْفِر، نَصَّة [نـث]، «کله یا مغز ~ خوردن»: ثَرْثَرَةً / ثَرْثَرَ و تَكْثِيْراً / كَثَّرَ الكَلامَ.

**گنجشکان** /g.-än/ (جانـ) الشُّرْ شُورِيّات.

**گنجشـک تکـزاسـی** /g.-e-tekzäsi/ (جانـ) الخُضَيْـر، الخُضَيْرِيّ.

**گنجشک جاوه** /g.-e-jäve/ (گیا) الغُنْبُول.

**گنجشک خـانگی** /g.-e-xänegi/ (جانـ) دُوْرِي البُيُوت، دُوْرِي مَبْذُول، دُوْرِي مَعْروف.

**گنجشک رنگین** /g.-e-rangin/ (جانـ) بِزِقش، شُرْشُور.

**گنجشـک صحرایی** /g.-e-sahräyi/ (جانـ) ← گنجشک کوهی.

**گنجشـک طـوق‌دار** /g.-e-towq-där/ (جانـ) بِـزِقِـشّ مَبْذُول.

**گنجشـک کـوهـی** /g.-e-kuhi/ دُوْرِي جَبَلِـيّ، دُوْرِي البَيادِر.

**گنجفه** /ganjafe/ وَرَقَةُ اللَّعِب.

**گنجفه بازی** /g.-bäzi/ لَعِبُ الوَرَق.

**گنجفه بازی کردن** /g.-b.-kardan/ لَعْباً و لِعباً و تَلْعابَةً /

لَعِبَ ـَ الوَرَق.
**گنجنگار** /gonj-negär/ مِقیاسُ الحَجْم.
**گنجه** /ganje/ خَزْنَة، خِزانَة، مُخْدَع، دُولابُ هُدُوم، الصُّوان، الصِّيان، كَنْز، مَكْنَز، مُؤنَة.
**گنجیدن** /gonjidan/ اِتِّخاذا / اِتَّخَذَ مَكاناً، دُخُولاً و مَدْخَلاً / دَخَلَ ـُ في المَكانِ.
**گنجینه** /ganjine/ خِزانَة، خَزِينَة.
**گند** /gand/ رائِحَةٌ نَتِنَةٌ.
**گندآب** /g.-äb/ ماءٌ آسِنٌ ونَتِنُ الرّائحَةِ.
**گندانیدن** /gandänidan/ ← گندیده کردن.
**گند بیدستر** /gon-e-bidastar/ (جانـ) الجُنْدَ بادَسْتَر.
**گندزدا** /gand-zodä/ ← ضدعفونی کننده.
**گندزدایی** /g.-z.-i/ ← ضدعفونی.
**گندزدایی شده** /g.-z.-i-šode/ ← ضدعفونی شده.
**گندزدایی کردن** /g.-z.-i-kardan/ ← ضدعفونی کردن.
**گند زدوده** /g.-zodude/ مُعَقَّم، المُطَهَّر.
**گندگی** /gondegi/ جَسامَة، ضَخامَة.
**گندل** /gondel/ (گیا) العَكُوب.
**گندم** /gandom/ (گیا) قَمْح، حِنْطَة، بُرّ، بَيْضاء، سَمْراء، طَعام.
**گندم بردو** /g.-e-bordu/ (گیا) بُوزْدُو.
**گندمخور** /g.-xor/ الحِنْطِيء، الحِنْطِيّ.
**گندم دیم** /g.-e-deym/ (گیا) حِنْطَةٌ دَيْمِيَّة، تُزغُول.
**گندم سیاه** /g.-e-siyäh/ (گیا) النُّطَم.
**گندم شیشه** /g.-e-šiše/ (گیا) قَمْحٌ صَلِب، قَمْحٌ قاسٍ.
**گنـدم غلافـی** /g.-e-qeläfi/ (گیـا) قَمْحٌ رُومِـيّ، قَمْـحٌ مُكْتَسٍ، عَلَس، خَنْدَرُوس.
**گندم فروش** /g.-foruš/ الحَنّاط.
**گندم فروشی** /g.-f.-i/ الحِناطَة.
**گندم کاری** /g.-käri/ زِراعةُ الحِنْطَةِ.
**گندم کوبی** /g.-kubi/ دَرْس، دِراسُ الحِنْطَةِ.
**گندم کوب** /g.-kub/ مِدْرَس.
**گندم گاوی** /g.-e-gävi/ (گیا) ← گندم سیاه.
**گندمگـون** /g.-gun/ حِنطِيّ، قَمْحِيّ، أَسْمَـر، السَّمْراء، [نث]، آدَم، دُحـامِس، إِسْحِمان، مَسْفُوع، أَسْفَـعُ اللَّونِ، أَغْفَر، أَكْلَس، مُلْتاح، أَمْلَج.
**گندمگون شدن** /g.-g.-šodan/ أَدَماً / أَدِمَ ـَ وأُدْمَةً / أَدُمَ ـُ الإِنسـانُ، سُمْرَةً / سَمُرَ ـُ و سَمِرَ ـَ، اِسْمِراراً / اِسْمَرَّ، اِسْمِيراراً / اِسْمارَّ، ظَمًى / ظَمِيَ ـَ.
**گندمگونی** /g.-g.-i/ سُمْرَة، سَمار، أُومَة.
**گندمه** /g.-e/ (پز) ثُؤْلُول.
**گندمی** /g.-i/ القَمْحِيّ.
**گندمیان** /g.-iyän/ (گیا) النُّجَيْلِيّات.
**گندنا** /gandanä/ (گیا) ← تره.
**گندنای صحرایی** /g.-ye-sahräyi/ (گیا) الإِخْرِيط.
**گنده** /gande/ ← گندیده.
**گنده** /gonde/ جَسِيم، ضَخْم، كَبِيرُا لحَجْمِ، عَبْل، كُبَار، كُبّار.
**گنده‌پران** /g.-parän/ (عم) ← گنده گو.
**گنده‌پرانی** /g.-p.-i/ (عم) ← گنده گویی.
**گنده خوار** /gande-xär/ القَذَرُ الأَكْلِ، اللَّطِخ.
**گنده دماغ** /gonde-damäq/ المُتَكَبِّر.
**گنده شـدن** /g.-šodan/ كِبَـراً و كُبْراً و كُبـارَةً / كَبُرَ ـُ ضَخامَةً و ضِخَماً / ضَخُمَ ـُ، تَضَخُّماً / تَضَخَّمَ.
**گنده کردن** /g.-kardan/ تَكْبِيراً / كَبَّرَ الأَمْرَ، تَضْخِيماً / ضَخَّمَ.
**گنده گفتن** /g.-goftan/ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ فـي كَلامِهِ ← كلفت گفتن.
**گنده‌گو** /g.-gu/ جارِحُ الكَلامِ.
**گنده‌گویی** /g.-g.i/ الجَرْحُ بالكَلامِ.
**گنديـدگی** /gandidegi/ عَفَـن، عُفُونَـة، تَعَفُّن، فَسـاد، اِنْفِساد، نَتْن، نَتانَة، إِنْتان، خَمَن، دَفْر، زَخَمَة، التَّفَسُّخ، نَمَس.
**گندیدن** /gandidan/ تَعَفُّناً / تَعَفَّنَ، نَتْناً / نَتَنَ ـِ نَتانَةً و نُتُونَةً / نَتُنَ ـُ، نَتْناً / نَتِنَ ـَ، إِنْتاناً / أَنْتَنَ الشَّيءُ، تَنْتِيناً / نَتَّنَ، فَسـاداً و فُسُوداً / فَسَدَ ـُ، أَسْنـاً و أُسُوناً / أَسَنَ ـِ الماءُ، تَأَسُّناً / تَأَسَّنَ الماءُ، تَأَكُّلاً / تَأَكَّلَ، نَعَطاً / نَعِطَ ـَ اللَّحمُ و الماءُ، جَيْفاً / جافَ ـِ و تَجْيِيفاً / جَيَّفَ و تَجَيُّفاً / تَجَيَّفَ، اِجْتِيـافاً / اِجْتافَ و اِنْجِيـافاً / اِنْجافَ تِ الجُثَّةُ، خَزانَةً / خَزَنَ ـُ، خَوْساً / خاسَ ـُ تِ الجِيفَةُ، دَفَراً / دَفَرَ ـَ، إِرْواحاً / أَرْوَحَ، تَرَوُّحاً / تَرَوَّحَ الماءُ، زَخَماً / زَخِمَ ـَ و إِزْخاماً / أَزْخَمَ اللَّحْمُ، إِصْناناً / أَصَنَّ، تَعْطِيباً / عَطَّبَ ت

الفاكِهَةُ، تَفَتُّتاً / تَفَتَّتَ، تَفويحاً / فَوَّحَ، كَرَجاً / كَرِجَ ـَ و تَكْريجاً / كَرَّجَ و إكْراجاً / أكْرَجَ و تَكَرُّجاً / تَكَرَّجَ الخُبْزُ، مَذَراً / مَذِرَ ـَ و تَمَذُّراً / تَمَذَّرَت البَيْضَةُ أو المَعِدةُ، تَمْشيشاً / مَشَّشَ، تَنْشِيماً / نَشَّمَ اللَّحْمُ، إنْغاراً / أنْغَرَ البَيْضُ، نَمَساً / نَمِسَ ـَ.

**گندیده** /gandide/ فاسِد، نَتِن، مُنْتِن، مُنَتَّن، مُتَعَفِّن، عَفِن، خامّ، مُخِمّ، خَمّ، دَفِرٌ، أذفَر، زَخِم، زَخْماء، زَفِر، زَنِخٌ، زَهِم، مُعَطَّب، مَعْطوب، غَساق، الأمْذَح، المَذِر، مُمَشَّش.

**گندیده شدن** /g.-šodan/ ← گندیدن.

**گندیده کردن** /g.-kardan/ إفْساداً / أفْسَدَ، تَعْفِيناً / عَفَّنَ اللَّحْمَ، تَنْتِيناً / نَتَّنَ الشَّيءَ.

**گنگ** /gong/ أبْكَم، أخْرَس، الخَرْساء [نث] أعْجَم، مُسْتَعْجِم، أبْهَم، جَفِس، جِفْس، جِلْس، أسَكّ، زَغْد، زَغِيْد، زَغُوم، زُغْموم، المُصْمَت، أصَمّ، مَعْقُودُ اللِّسان.

**گنگ شدن** /g.-šodan/ بَكَماً / بَكِمَ ـَ خَرَساً / خَرِسَ ـَ إخْراساً / أخْرَسَ، زَغادَةً / زَغُدَ ـُ الرَّجلُ، اِسْتِغْلاقاً / اِسْتَغْلَقَ الكلامُ عَلَيهِ.

**گنگلاج** /g.-läj/ ألْكَن، الأرْتَل، أرَتّ.

**گنگلاجی** /g.-l.-i/ اللُّكْنَة، الحُكْلَة، العُجْمَة في الكلام.

**گنگی** /g.-gi/ بَكَمٌ، خَرَسٌ، صَمْت، صُمْتَة، صُمات.

**گنو** /genu/ (جانـ) النُّوّ.

**گنوستیسیسم** /genostisism/ الغُنوصِيَّة.

**گنوستیک** /genostik/ ← گنوسی.

**گنوسی** /genosi/ ١. الغُنُوصِيَّة، الغُنُوسْطِيَّة. ٢. الغُنُوسْطِيّ.

**گنوسیس** /genosis/ المَعْرِفَةُ الرُّوْحِيَّة، المَعْرِفَةُ بالشُّؤونِ الرُّوْحِيَّة.

**گنه** /gonah/ ← گناه.

**گنهکار** /g.-kär/ ← گناهکار.

**گنه گنه** /gane gane/ (گیا) الكِيْنا، سَنْكُونا.

**گنه گنهٔ زرد** /g.-ye-zard/ (گیا) كَنْكِيْنا أصْفَر.

**گنه گنهٔ قرمز** /g.-ye-qermez/ (گیا) كَنْكِيْنا أحْمَر.

**گو** /gav/ شُجاع، بَطَل.

**گواتر** /goätr/ (پز) جَدَرَة، سِلْعَة.

**گواتر بومی** /g.-e-bumi/ (پز) الجُوْتِرُ المُسْتَوْطِن.

**گواترزا** /g.-zä/ (پز) مُوَلِّدُ السِّلْعَة، مُسَبِّبُ السِّلْعة.

**گواتر ساده** /g.-e-säde/ (پز) سِلْعَة، جُوْتَر، تَوَرُّمٌ دَرَقِيٌّ.

**گواتر همراه با هیپرتیروئیدی** /g.-hamräh-bä-hipertiro'idi/ (پز) سِلْعَةٌ مَعَ فَرْطِ إفْرازِ أو نَشاطِ الدَّرَق.

**گواتر همراه با هیپوتیروئیدی** /g.-hamräh-bä-hipotiro'idi/ (پز) سِلْعَةٌ مَعَ نَقْصِ إفْرازِ الغُدَّةِ الدَّرَقِيَّةِ أو مَعَ نَقْصِ نَشاطِ الغُدَّةِ الدَّرَقِيَّة.

**گواتری** /g.-i/ (پز) المُجَوْتَر.

**گواتمالا** /govätmälä/ جُواتِيْمالا، غُواتِيْمالا.

**گواچ** /goväc/ (گیا) غَزْقَد، قِلّاب.

**گواچها** /govächä/ (گیا) غَزْقَدِيّات، قِدّيْسِيّات.

**گوارا** /govärä/ هَنِيْءٌ، هَنِيّ، سائِغ، بارِد، لَذِيْذ، حُلْو، طَيِّب، زُلال، زُلازِل، زَلُول، ذَكِيُّ الطَّعْم، سَلْسَبِيْلَة، طَعِمٌ، طَيِّبُ المَذاق، عَذْب، فَطِيْع، ناجِع، نَجُوع، نَمِيْر.

**گوارا شدن** /g.-šodan/ مَراءً / مَرَأَ ـَ الطَّعامُ لَه، مَرْءاً / مَرَأَ ـَ هـ الطَّعامُ، مَراءَةً / مَرُؤَ ـُ الطَّعامُ، عُذُوبَةً / عَذُبَ ـُ الماءُ، زُلالَةً / زَلَّ ـُ الماءُ، سَوْغاً و سَواغاً و سَوَغاناً / ساغَ ـُ الشَّرابُ، صَوْغاً / صاغَ ـُ لَهُ الشَّرابُ، تَفْظِيْعاً / فَطَّعَ الماءُ، نَقاصَةً / نَقُصَ ـُ الماءُ.

**گوارا کردن** /g.-kardan/ إمْراءً / أمْرَأَ الطَّعامَ، تَسْوِيْغاً / سَوَّغَ هـ.

**گوارایی** /g.-yi/ المَرْأَة، الهَناء، عُذُوْبَة.

**گوارش** /govāreš/ الهَضْم.

**گوارش کردن** /g.-kardan/ هَضْماً / هَضَمَ ـِ.

**گوارشی** /g.-i/ هَضْمِيّ.

**گوارنده** /govärande/ ← گوارا.

**گواش** /goväš/ الغُواش [طَرِيْقَةٌ في الرَّسْم بالألْوانِ المائِيَّة].

**گوال** /goväl/ البَصِيْرَة.

**گواناکو** /guänäko/ (جانـ) الغُوْناق.

**گوانو** /guäno/ الغُوانُو [سَمادٌ طبيعيٌّ مِن ذَرَقِ الطُّيُورِ البَحْرِيَّة].

**گواوا** /guävä/ (گیا) شَجَرَةُ الغُوافَةِ أو الجُوافَةِ.

**گواه** /goväh/ ١. الشّاهِد، الشَّهِيْد. ٢. الدَّلِيْل، البُرْهان، البَيِّنَة.

**گواه خوانده** /g.-e-xände/ شاهِدُ نَفْي.

**گواه شدن** /g.-šodan/ شُهُوداً / شَهِدَ ـَ مُشـاهَدَةً / شاهَدَ.

**گواه کردن** /g.-kardan/ ← گواه گرفتن.

**گواه گرفتن** /g.-gereftan/ إشْهاداً / أشْهَدَ هـُ عَلَى كَذا.

**گواهی** /g.-i/ ۱. شهـادَة، بَيِّنَة، الإجـازَة، تَصْدِيـق، وَثِيقَة. ۲. (حقـ) القَوْل.

**گواهی اختراع** /g.-i-ye-exterä'/ بَراءَةُ إِخْتِراع.

**گواهی از راه نقل قول** /g.-i-az-räh-e-naql-e-qowl/ التَّسامُع.

**گواهی امضاء** /g.-i-ye-emzä/ تَصْدِيقٌ عَلَى التَّوْقِيع.

**گواهی پزشکی** /g.-i-ye-pezeški/ شَهادَةٌ صِحِّيَّـةٌ، إ جازَةٌ صِحِّيَّةٌ، شَهادةٌ طِبِّيَّةٌ.

**گواهی تولد** /g.-i-ye-tavallod/ شَهادَةُ وِلادَةٍ.

**گواهی خواستن** /g.-xästan/ تَشَهُّداً / تَشَهَّدَ، اِسْتِشْهاداً / اِسْتَشْهَدَ هـ.

**گواهی دادن** /g.-dädan/ شُهُوداً / شَهِدَ ـَ إ دْلاءً / أدْلَى بِشَهادَتِهِ.

**گواهی دهنده** /g.-dahande/ ← گواه.

**گواهی رهن** /g.-ye-rahn/ الشَّهادَةُ العَقارِيَّة.

**گواهی صلاحیت** /g.-ye-salähiyyat/ شَهادَةُ العَقارِيَّة.

**گواهی فوت** /g.-ye-fowt/ شَهادَةُ وَفاةٍ، صَكُّ وَفاةٍ.

**گواهی مبدأ** /g.-ye-mabda'/ شَهادةُ المَصْدَرِ.

**گواهی متقابل** /g.-ye-motaqäbel/ شَهادَةُ نَفْيٍ.

**گواهی معافیت** /g.-ye-mo'äfiyyat/ شَهادَةُ إعْفاءٍ.

**گواهی معاینه** /g.-ye-mo'äyene/ شَهادةُ مُعايَنَةٍ.

**گواهی نامه** /g.-näme/ الشَّهادَة، التَّذْكِرَة.

**گواهی نامهٔ بهداشتی** /g.-n.-ye-behdäšti/ پاتِنْتيا، بَراءَةٌ صِحِّيَّة.

**گواهی نامهٔ تحصیلی** /g.-n.-ye-tahsili/ الشَّهادَة.

**گواهی نامهٔ دورهٔ ابتدائی** /g.-n.-ye-dowre-ye-ebtedä'i/ شَهادَةٌ اِبْتِدائِيَّة.

**گواهی نامهٔ رانندگی** /g.-n.-ye-ränandegi/ إ جازَةُ السَّوْقِ.

**گوایاک** /guäyäk/ (گیا) عُودُ الأنْبِياء.

**گوایاکول** /guäyäkol/ (شیمـ) جُوايا كول.

**گوبلن** /goblan/ لَوْحَةٌ تَطْرِيزِيَّة.

**گوتاپرکا** /guttäperkä/ (گیا) الطَّبَرْخَى، الغاتابِرْشا.

**گوتیک** /gotik/ الطِّرازُ القُوطِي، قُوطِي، غُوطِي.

**گوجه** /gowje/ (گیا) إجّاص، بُرْقُـوق، جانِرک، الخَوْخُ البَرِّيّ، خَوْخُ الدُّبِّ.

**گوجه فرنگی** /g.-farangi/ قَوْطَة، طَماطِم، بَنادُورَة.

**گوجهٔ وحشی** /g.-ye-vahši/ (گیا) البُرْقُوقُ الشّائِک.

**گوچنبر گردن** /gow-e-cänbar-e-gardan/ (پـز) الحاقِنَة.

**گود** /gowd/ قَعُور، قَعِير، مُقَعَّر، مِقْعـار، عَمِيْق، غَمِيْق، مُجَوَّف، مُجَيَّر، الجِهِنّام، مُنْخَفِض، غَوِيْط، قَعِيْب، مَعِيْق، وَطِيء، الواطِي.

**گود افتادن** /g.-oftädan/ غَوْراً و غُوُوراً ه/ غارَ ـُ ت عَيْنُهُ، تَغَوُّراً / تَغَوَّرَ ظـاهِرُ العَيْنُ، قَـدْوَحاً / قَدَحَ ـَ ت العَيْنُ، تَقْدِيحاً / قَدَّحَ ت العَيْنُ، رُسُوباً و رَسَباً / رَسَبَ ـُ ت العَيْنُ، تَقْتَقَةً تَقْتَق ت عَيْنُه، جَحْراً / جَحَرَ ـَ ت العينُ و تَحَجُّراً / تَحَجَّرَ، حَجْـلاً و حُجُولاً / حَجَلَ ـِ ت عَيْنُـهُ، تَحْجِيْلاً / حَجَّلَ و حَنْجَـرَةً و حِنْجاراً / حَنْجَرَت العَيْـنُ، خَوَصـاً / خَوِصَ ـَ تَدْنِيقاً / دَنَّقَتْ عَيْنُهُ، رَهْيَأَةً / رَهْيَأَ، تَضْرِيباً / ضَرَّبَتْ عَيْنُـهُ، نُضُوباً / نَضَبَ ـُ ت عينه و نَقْنَقَةً / نَقْنَق، وَقْباً و وُقُوباً / وَقَبَ يَقِبُ الرَّجُلُ أوت عَيْناهُ، هُجُوماً / هَجَمَ ـُ ت العَيْنُ و اِنْهِجاماً / اِنْهَجَمَ.

**گودال** /gowdäl/ حُفْرَة، حافِرَة، الحَفِيْر، الحَفِيْرَة، نَقْر، نُقْرَة، قَعْـرَة، تَجْوِيْف، خَنْـدَق، أخْد، بُؤْرَة، بُـؤْر، البَئْرَة، باطِن، بَعْجَة، بِيْش، ثُغْرَة، جَوْبَة، جُوخَة، جَوُّالماءِ، حُق، خَدّ، خُدَّة، دُعْثُـور، رَجِيْع، الرَّدْهَة، مَطَـبٌّ أرْضِيّ، عَق، عَقَّة، فَجْـوَة، كَهْف، نَـأْي، نُؤَى، نُخْـرُوب، وَقْب، وَقْبَـة، وَقْر، وَقْرَة، وَهْدَة، هَبْطَة، هَزْمَة، هَوْتَة، هُوْتَة، الهُوْكَة، هُوَّة.

**گودرن** /godron/ ← قطران، قير.

**گود شدن** /gowd-šodan/ عُمْقاً و عَمَاقَةً / عَمُقَ ـُ ت البِئْرُ و نَحْوُها، تَعَقُّراً / تَعَقَّرَ الشَّيءُ، اِنْعِقاقاً / اِنْعَقَّ الوادِي اِنْقِياباً / اِنْقابَ ـتِ الأرْضُ.

**گود کردن** /g.-kardan/ قَعْراً / قَعَرَ ـَ تَعْقِيْراً / قَعَّرَ، إقْعاراً / أقْعَرَ، اِنْتِقاداً / اِنْتَقَدَ، تَعْمِيْقاً / عَمَّقَ، إعْماقاً / أعْمَقَ، نَقْراً / نَقَرَ ـُ، تَنْقِيْراً، نَقَّرَ، تَحْفِيْراً / حَفَّرَ، حَفْراً / حَفَرَ ـِ نَقْباً / نَقَبَ ـُ الأرْضَ، بَعْجاً / بَعَجَ ـَ الأرْضَ، جَوْفاً / جافَ ـُ هـ تَجْوِيْفاً / جَوَّفَ، تَغْمِيْقاً / غَمَّقَ، تَغْوِيْطاً /

غَوَّطَ البِئرَ، قَوْباً / قابَ ـُ الأَرضَ، تَقْوِيباً / قَوَّبَ، تَقْوِيراً / قَوَّرَ.

**گودی** /g.-i/ ۱. عُمْق، غَوْر، قَعْر، تَقَعُّر، سُفل، نَبَط. ۲. ← گودال.

**گودی سنج** /g.-i-sanj/ مِزجاس، مِسْبارُ الأَعْماقِ.

**گوذره** /gowzareh/ (جانـ) الجُؤذُر، الجُوذُر، الجَوْذَر.

**گور** /gur/ قَبْر، لَحْـد، المُلْحَد، تُرْبَـة، مَدْفَن، مَـرْقَد، آس، جَـدَث، جَنِين، حُفْـرَة، الحَفِيـر، الحَفِيرَة، رَجَـم، رَجْمَة، رَمْـس، رَامُوس، مَرْمَـس، رَيْم، ضَرِيـح، الغَياب، الغَيابَة، مُنامَة.

**گوراب** /g.-äb/ السَّراب.

**گور اسب** /g.-asb/ (جانـ) حِمارُ الزَّرَد.

**گور به گور شدن** /g.-be-g.-šodan/ نُقِلَ مِن رِمْسٍ إلى رِمْـسٍ، إضـاعَـةً / أَضـاعَ اللهُ رَمْسَهُ [اصطـلاحٌ لِلَّعْنَـةِ المُتَوفَّى].

**گورجین آغاجی** /gurjin-e-äqäji/ (گیا)المُشْتَرِكَة.

**گور چشم** /gur-cašm/ المُعَيَّن.

**گور خر** /g.-xar/ (جانـ) فَرَأ، فَرَاء، حِمـارُ الوَحْشِ، عَيْر، بَيْدانَة [نـث]، جَأْب، أَخْدَر، خِذام، الدَّيْدَب، الـدَّيْدَبان، دَيَال، السُّكَيْن، السُّكَيْنَة [نث]، صَتَـع، عَتَّابِيّ، عِيْثَمِيّ، العَصْرَس، عِلْج، فَنّان، كَعْسَم، ناعِل، نَوْص، يَحْمُور.

**گور خر افریقایی** /g.-x.-e-efriqäyi/ ← زبرا.

**گور خر تبت** /g.-x.-e-tabbat/ فَرَأُ التُّبَّت، الهَمْيُون.

**گور خر هند** /g.-x.-e-hend/ (جانـ) القُوْلان.

**گورزا** /g.-zä/ القَزم.

**گورستان** /g.-estän/ مَقْبَر، مَقْبَـرَة، مَدْفَـن، الجَبّان، الجَبّانَة، قَرافَة.

**گور کن** /g.-kan/ ۱. اللَّحاد، لاحِد، الحَفّار، حَفّارُ القُبُور. ۲. (جانـ) زَبْزَب، غُزْغُور، الغُرَيْر و الغُرَيْراء و الغُرَيْرَة، يَغر.

**گور گیاه** /g.-giyäh/ (گیا) الإذْخِر.

**گوریل** /goril/ (جانـ) غُورِيلّا، الغُورِلّا، الغُورِلّي.

**گوز** /gowz/ (گیا) الجَوْز.

**گوز** /guz/ الضُّراط.

**گوز دادن** /g.-dädan/ ← گوزیدن.

**گوز معلق شدن** /g.-mo'allaq-šodan/ (عم) اِنْتِكاساً / اِنْتَكَسَ.

**گوزن** /gavazn/ (جانـ) الإيَّل، الأُيَّـل، الأَيِّلَة [نـث]، عَلْهَب، غُفْر، يَحْمُور.

**گوزن باتلاقی مـرکز افریقا** /g.-e-bätlaqi-ye-markaz-e-efriqä/ (جانـ) القُرْمُوْد.

**گوزن زرد** /g.-e-zard/ (جانـ) الأَذْرَع.

**گوزن شمالی** /g.-e-šemäli/ (جانـ) ← گوزن قطبی.

**گوزن قطبی** /g.-e-qotbi/ (جانـ) الأَلَكَة.

**گوزن یالدار** /g.-e-yäl-där/ (جانـ) النُّوّ.

**گوزو** /guzu/ ضَرّاط، ضَرُوْط، خَبِق.

**گوزیدن** /guzidan/ ضُراطاً و ضَرِيطاً / ضَرَط ـِ، خَبْقاً و خُباقاً / خَبَقَ ـِ.

**گوسـاله** /gusäle/ عِجْل، عِجَّـول، بِزغاز، بُرْغُـز، بَهَم، بِهام، حَوْشَب، غَرا، غِفْر.

**گوساله پرست** /g.-parast/ عابِدُ العِجْلِ.

**گوساله پرستی** /g.-p.-i/ عِبادَةُ العِجْلِ.

**گوساله خواران** /g.-xärän/ ← بیفئیترز.

**گوسالهٔ دریایی** /g.-ye-daryäyi/ (جانـ) عِجْلُ البَحْرِ.

**گوساله ماهی** /g.-mähi/ (جانـ) ← گوسالهٔ دریایی.

**گوسفند** /gusfand/ (جانـ) الشّاة، غَنَـم، ضَأْن، آنَّة، كَبْش.

**گوسفند چران** /g.-carän/ ← چوپان.

**گوسفند چرانی** /g.-c.-i/ ← چوپانی.

**گوسفندار** /g.-där/ الغَنّام، شاهِيّ، ضائِن.

**گوسفند دریایی** /g.-e-daryäyi/ (جانـ) خَرُوْفُ البَحْرِ.

**گوسفند کشان** /g.-košän/ عِيْدُ الأَضْحَى.

**گوسفند مـرینوس** /g.-e-merinus/ (جانـ) ضَـأْنُ بَني مَرِيْن.

**گوش** /guš/ أُذْن، أُذُن، سَمْع، سامِع، سامِعَة، مِسْمَع، مِسْمَعَـة، «بـه ~ م» [در مخـابـرات]: حَـوِّل. « پشـت~ انداخت»: أَهْمَلَ، ماطَلَ. «حلقهٔ کسی در ~ کرد»: أَطاعَهُ.

**گوش ایستادن** /g.-istädan/ اِسْتِراقاً / اِسْتَرَقَ السَّمْعَ.

**گوش بر** /g.-bor/ المُخْتال، الآخِذُ الشَّـيءِ مِنْ شَخْصٍ بالحِيْلَةِ و المَكْرِ، خَدّاع، نَصّاب.

**گوش بـری** /g.-b.-i/ نَصب، اِحْتِيـال لِلسَّرِقَـةِ، تَزْوِيـر، تَدْلِيس.

**گوش بریدن** /g.-boridan/ ← گوش بری کردن.

**گوش بریده** /g.-boride/ مَقطوعُ الأُذُنِ.

**گوش بـری کردن** /g.-b.-i-kardan/ اِختِیالاً / اِختالَ أَخَذَ الشَّيءِ من شَخصٍ بـالحِیْلةِ و المَكرِ، نَصباً / نَصَبَ ـُ عَلَیْهِ، غَشّاً / غَشَّ ـُ هُ، کَشطاً / کَشَطَ ـِ.

**گوش بودن** /g.-budan/ إنصاتاً / أَنْصَتَ.

**گوش به در بودن** /g.-be-dar-b./ اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ.

**گوش به راه** /g.-be-räh/ ← گوش به زنگ.

**گوش به زنگ** /g.-be-zang/ مُنْتَظِر.

**گوش به زنگ بودن** /g.-be-z.-budan/ اِنتِظاراً / اِنْتَظَرَ، تَرَصِّیْداً / رَصَّدَ، رُقُوْباً و رَقابَةً و رِقْباناً و رِقْبَةً / رَقَبَ ـُ.

**گوش به فرمان** /g.-be-farmän/ مُطِیْع، مُطاوِع.

**گوش بیرونی** /g.-e-biruni/ (پز) ← گوش خارجی.

**گوش پاک کن** /g.-päk-kon/ عُصَیَّةُ تَنْظِیْفِ الآذانِ.

**گوش پزشک** /g.-pezešk/ طَبِیْبُ الآذانِ.

**گوش پوش** /g.-puš/ وِقاءُ الأُذُنِ.

**گوشـت** /gušt/ لَحم، دَحِیْـض، عَرَم، عَـرَمَة، عَـرِیْن، کَتال، لَکّ، هَبْر.

**گوشـت آوردن** /g.-ävardan/ ← چاق شدن، فـربه شدن.

**گوشـت بی استخـوان** /g.-e-bi-ostexän/ هَبْر، لَحْـمٌ بِلاعَظْم.

**گوش تا گوش** /guš-täguš/ الرَّدِیْف، صَفّاً.

**گوش تا گوش بریدن** /g.-tä-g.-boridan/ قَطْعاً / قَطَعَ ـَ رَأسَهُ مِنَ الوَرِیْدِ إلی الوَرِیْد.

**گوشتالو** /guštälu/ لَحِیْم، لَحِم، سَمِیْن، بَـدِیْن، رَبِل، مُطَهَّم، مُقَذَّف، لَبِیْخ.

**گوشتالـو شدن** /g.-šodan/ لَحامَةً / لَحُمَ ـُ، لَحَماً و لَحامَةً و لُحُوماً / لَحِمَ ـَ.

**گوشـت تلخ** /gušt-talx/ سَيِّءُ الخُلقِ، شَـرِسُ الطَّلْعِ، حامِضُ الطَّبْعِ.

**گوشت تلخی** /g.-t.-i/ سُوءُ الخُلقِ، شَراسَةُ الطَّبْعِ.

**گوشت تلخـی کردن** /g.-t.-i-kardan/ سَواءً و سُوْءاً / ساءَ ـُ خُلقُهُ، شَراسَةً و شَـرَساً و شَرِیْساً / شَرِسَ ـَ طَبْعُهُ.

**گوشت چـرخ کردن** /g.-carx-kardan/ اللَّحْمُ المَفرُوْمُ أو المَثْرُوْم.

**گوشتخوار** /g.-xär/ (جانـ) اللّاحِم.

**گوشتخواران** /g.-x.-än/ (جانـ) آکِلاتُ اللُّحُوم، لَواحِم، أَسِدَة.

**گوشت خوک** /g.-e-xuk/ لَحْمُ الخِنْزِیْر.

**گوشت زیادی** /g.-e-ziyädi/ نامِیَةٌ مَرَضِیَّة.

**گوشت سفید** /g.-e-sefid/ لَحْمٌ أَبْیَض.

**گوشت فروش** /g.-foruš/ قَصّاب، اللَّحّام، جَزّار، قَدّام، یاسِر.

**گوشت فروشی** /g.-f.-i/ قِصابَة، جِزارَة.

**گوشت کوب** /g.-kub/ الدِّقْماق.

**گوشت کوبیده** /g.-e-k.-ide/ اللَّحْمُ المَفرُوْم.

**گوشت گاو** /g.-e-gäv/ لَحْمُ البَقَر.

**گوشت گوساله** /g.-e-gusäle/ لَحْمُ العِجْلِ، عَجّالِي.

**گوشت گوسفند** /g.-e-gusfand/ لَحْمُ الضَّأْنِ.

**گوشت لخم** /g.-e-loxm/ لَحْمٌ أَحْمَر، لَحْمٌ مُشَفّي.

**گوشتی** /g.-i/ ۱. مَطْبُوْخٌ مِنَ اللَّحْمِ. ۲. ← چاق، فربه، ۳. لُبّ، لُبابُ الثَّمَرَةِ، شَحْمَة.

**گوشتی شدن** /g.-i-šodan/ سِمَناً و سَمانَةً / سَمِنَ ـَ تَسَمُّناً / تَسَمَّنَ.

**گوشتی کردن** /g.-i-kardan/ تَسْمِیْناً / سَمَّنَ هُ، إسْماناً / أَسْمَنَهُ.

**گوشت یخ زده** /g.-e-yaxzade/ لَحْمٌ مُبَرَّدٌ.

**گوش تیـز کردن** /g.-tiz-kardan/ اِنْتِباهاً / اِنْتَبَهَ لِاسْتِراقِ السَّمْعِ.

**گـوش خـارجـی** /g.-e-xäreji/ (پـز) الأُذُنُ الظّـاهِـرَةُ أو الوَحْشِیَّةُ.

**گوش خر** /g.-xar/ (گیا) أُذُنُ الحِمار، الباهِرَة.

**گوش خراش** /g.-xaräš/ صَوْتٌ مُزْعِج.

**گوش خرس** /gus-xers/ (گیا) البُوْصِیْر.

**گوش خزک** /g.-xazak/ (جانـ) ثاقِـبُ الأُذُنِ، نَهِیْک، أَبُـومِقَـصّ، حَشَـرَةُ الأُذُنِ، دَخّـالُ الأُذُن، الـدَّخْـداخ، الدُّخْدُوْخ، الدُّخْدُخ.

**گـوش خـزکهـا** /g.-x.-hä/ (جانـ) ثـاقِبـاتُ الأُذُن، النَّهِیْکِیّات.

**گوش داخلی** /g.-e-däxeli/ (پز) الأُذُنُ الباطِنَةِ.

**گوش دادن** /g.-dädan/ سَمْعاً / سَمِعَ ـَ إلـی حدیثه، تَسَمُّعاً / تَسَمَّعَ إلَیه، اِسْتِماعاً / اِسْتَمَعَ لَهُ و إلَیهِ، أَذَناً /

أَذِنَ ـَ لَهُ وإليهِ، رَنِيْناً / رَنَّ ـِ إليهِ وإرْناناً / أَرَنَّ إليهِ، إرْغاناً / أَرْغَنَ إليهِ، إرْعاءً / أَرْعَى و مُراعاةً / رَاعَى هـ سَمْعَهُ، رَغْناً / رَغَنَ ـَ إليـهِ، صُخُوداً / صَخَدَ ـَ إليـهِ، إصْغاءً / أَصْغَى إلى حَدِيْثِهِ، إصاخَةً / أَصاخَ لَهُ وإليهِ، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ سَمْعَهُ لِفُـلانٍ، نَصْتاً / نَصَتَ ـِ إنْصـاتاً / أَنْصَتَ لَهُ، تَنَصُّتاً / تَنَصَّتَ وإنْتِصاتاً / إنْتَصَتَ لَهُ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ فُلاناً، إسْتِلْقاءً / إسْتَلْقَى هـُ، إلْقاءً / أَلْقَى إليهِ بالأَ أَو السَّمْعَ. ۲. سَمْعاً / سَمِعَ ـَ مِنْهُ و لَهُ، إطاعَةً / أَطاعَهُ.

**گوش درد** /g.-dard/ (پز) الأُذان.

**گوش درونی** /g.-e-daruni/ (پز) ← گوش داخلی.

**گوش دریا** /g.-daryä/ (جانـ) أُذُنُ البَحْرِ.

**گوش رس** /g.-ras/ مَسْمَع، مَدَى السَّمْعِ.

**گوشزد** /g.-zad/ التَّذْكِير.

**گوشزد کردن** /g.-z.-kardan/ تَذْكِيراً / ذَكَّرَهُ، لَفْتاً / لَفَتَ ـِ الإنْتِباهَ.

**گوش شناس** /g.-šenäs/ (پز) طَبِيْبُ الأُذُنِ.

**گوش شناسی** /g.-š.-i/ (پز) مَبْحَثُ الأُذُنِ، طِبُّ الأُذُنِ.

**گوش فیل** /g.-fil/ (گیا) الحاضِرَة.

**گوش فیلی** /g.-fili/ (گیا) فُلْكُوس، صَبّارٌ وَرَقِيّ.

**گوشک** /g.-ak/ (پز) النُّكاف.

**گوش کردن** /g.-kardan/ ← گوش دادن.

**گوش گرفتن** /g.-gereftan/ ← گوش دادن.

**گوش گل** /gus-gol/ (جانـ) فِيْنُوس.

**گوشمال** /g.-mäl/ ← گوشمالی.

**گوشمالی** /g.-m.-i/ عَرْكُ الأُذُنِ، التَّنْبِيْه، التَّأْدِيْب.

**گوشمالی دادن** /g.-m.-i-dädan/ تَنْبِيْهاً / نَبَّهَ، مُعاقَبَةً / عاقَبَ، تَأْدِيْباً / أَدَّبَ، عَرْكاً / عَرَكَ ـُ أُذُنَهُ.

**گوش ماهی** /g.-mähi/ (جانـ) الصَّدَف، أُذُنُ البَحْرِ، عِرْقُ اللُّؤْلُؤ، المَحارَة، الأُسْطِـراون، الأُسْتِرْديا، الـوَدَعَة، المِيْقَب.

**گوش ماهیها** /g.-m.-hä/ (جانـ) المَحارِيّات.

**گوش موش** /g.-muš/ (گیا) أُذُنُ الفَأْرِ، عُيُونُ النِّمِرِ.

**گوش میانی** /g.-e-miyäni/ (پز) الأُذُنُ المُتَوَسِّطَةُ.

**گوش نواز** /g.-naväz/ صَوْتٌ مُطْرِبٌ.

**گوشوارک** /g.-värak/ (گیا) أُذَيْنَة، أُذَنَة، زَنَمَة.

**گوشواره** /g.-väre/ شَنْف، قُرْط، حَلَـق، حادُرو، خُلْد، خَلَدَة، خَوْق، زُغْثَة، سَلْس، عَمْر، مِعْقَب، نَطَفَة.

**گوش واستادن** /g.-vastädan/ (عـم) ← گوش ایستادن.

**گوشه** /g.-e/ ۱. زاوِيَة، طَـرَف، رُكْن، الحِتارُ مِـنْ كُلِّ شَيْءٍ، حِيْفَة، خُصْـم، زَابُوقَة، الزَّبْن، صُقْع، ظِئْـز، قُرْنَة، ناصِيَة. ۲. هَزْل، ضَحْک.

**گوشهٔ باز** /g.-e-ye-büz/ (هنـ) ← زاویه منفرجه.

**گوشه پیما** /g.-e-peymä/ المِنْقَلَة.

**گوشهٔ تند** /g.-e-ye-tond/ (هنـ) ← زاویهٔ حاده.

**گوشه دار** /g.-e-där/ مُؤَسَّل، مُقَرَّن.

**گوشه زدن** /g.-e-zadan/ طَعْناً و طَعَناناً / طَعَنَ ـُ فيهِ و عَلَيهِ، تَنْكِيْتاً / نَكَّتَ، تَقْرِيْعاً / قَرَّعَ، تَعْرِيْضاً / عَرَّضَ.

**گوشه زن** /g.-e-zan/ ساخِر، مُتَهَكِّم.

**گوشه زنی** /g.-e-z.-i/ تَقْرِيْع، الطَّعْن، التَّنْكِيْت.

**گوشه سنج** /g.-e-sanj/ المِنْقَلَة.

**گوشـهٔ عزلـت** /g.-e-ye-ozlat/ مَأْوَى، مَلْجَـأ، عُزْلَـة، إنْفِراد.

**گوشه کنار** /g.-e-kenär/ الأَطْراف.

**گوشه کنایه** /g.-e-kenäye/ تَرِيْقَة، تَهَكُّم، إنْتِقادٌ هَزْلِيّ.

**گوشه کنایه زدن** /g.-e-k.-zadan/ ← گوشه زدن.

**گوشـه گیر** /g-e-gir/ زاهِد، مُنْزَوِي، مُعْتَكِـف، وَحِيْد، أَلْوَى، حَرْد، فُرْدَة.

**گوشه گرفتن** /g.-e.-gereftan/ إعْتِكافاً / إعْتَكَفَ، تَرَوِّياً / تَرَوَّى، إنْزِواءً / إنْزَوَى، تَزْوِيَةً / زَوَّى، إعْتِزالاً / إعْتَزَلَ، إعْتِكالاً / إعْتَكَلَ، تَعازُلاً / تَعازَلَ القومُ، تَنَحِّياً / تَنَحَّى، نُسْكاً و نُسُوكاً و نَسْكَةً و مَنْسَكاً / نَسَكَ ـُ، تَوَحُّداً / تَوَحَّدَ، عَيْشاً / عاشَ ـِ وَحْدَهُ.

**گـوشه گیـری** /g.-e-giri/ عُـزْلَة، إعْتِـزال، التَّنَحِّـي، وَحْدَة، تَـوَحُّد، إنْفِراد، جَنْبَة، رَهْبَنَـة، رُهْبانِيَّة، تَـرَهُّب، نُسْک.

**گوشه گیری کردن** /g.-g.-kardan/ ← گوشه گرفتن.

**گوشه نشین** /g.-e-nešin/ زَاهِد، ناسِک، وَحِيْد، مُنْفَرِدٌ بِنَفْسِهِ، جَنِب، مُتَقَشِّف.

**گوشه نشین شدن** /g.-e-n.-šodan/ ← گوشه گرفتن.

**گوشه نشینی** /g.-e-n.-i/ ← گوشه گیری.

**گوشه نشینـی کردن** /g.-e-n.-i-kardan/ ← گوشه

گرفتن.

**گوشه وکنار** /g.-e-vo-kenär/ ← گوشه کنار.

**گوشه و کنایه** /g.-e-vo-kenäye/ ← گوشه کنایه.

**گوشی** /g.-i/ سَمّاعَة «~ را بردار؟: إرْفَعْ السَّمّاعَة». «~ را داشته باش» خَلِّ السَّماعَةَ مَعَک.

**گوشیار** /g.-yär/ ← سمعک.

**گوشیاری** /g.-y.-i/ مُراقَبَةُ الإرْسال.

**گوشی بی سیم** /g.-i-ye-bi-sim/ الأُرْصُوصَة.

**گوشی پزشکی** /g.-i.-ye-pezeški/ السَّمّاعَة، مِسْماع.

**گوشی دست کسی بودن** /g.-i-dast-e-kasi-budan/ (عم) ۱.تَحَذُّراً / تَحَذَّرَ واحْتِذاراً / إحْتَذَرَ مِنْهُ. ۲. اِطِّلاعاً / اِطَّلَعَ عَلَى الأمْرِ.

**گوک** /govak/ (پز) الخَلِيَّةُ المُكَوَّرَة.

**گوگال** /gugäl/ (جانـ) الجُعَل.

**گوگرد** /gugerd/ الكِبْرِيْت.

**گوگرددار** /g.-där/ مُكَبْرَت.

**گوگرد سرخ** /g.-e-sorx/ حَجَرُ الفَلاسِفَةِ، كِيْمِيا، كِيْمِياء، الكِبْرِيْتُ الأحْمَر.

**گوگرد گیاهی** /g.-e-giyähi/ مَسْحُوقُ سَنابِلِ الحُذْرِيَّة.

**گوگردی** /g.-i/ كِبْرِيْتِيّ.

**گول** /gul/ ← نادان.

**گولتریا** /golteriä/ (گیا) الغُلْطِيْرَةُ المُسَطَّحَة، شاي كَنَدا.

**گول خوردن** /gul-xordan/ اِغْتِراراً / اِغْتَرَّ، اِسْتِغْراراً / اِسْتَغَرَّ، اِنْخِداعاً / اِنْخَدَعَ، اِغْتِشاشاً / اِغْتَشَّ، اِنْغِشاشاً / اِنْغَشَّ.

**گول خورده** /g.-xorde/ غِرّ، غَرِيْر، مَغْرور، مُنْخَدِع، خُدْعَة، مَغْبُون.

**گول زدن** /g.-zadan/ خِدعاً و خَدْعاً / خَدَعَ ـَ مُخادَعَةً / خادَعَ، غَشّاً / غَشَّ ـُ تَغْشِيْشاً / غَشَّشَ، مَكْراً / مَكَرَ ـُ اِحْتِيالاً / إحْتالَ عَلَيهِ، مُحايَلَةً / حايَلَهُ، غَرّاً وغِرَّةً وغُرُوراً / غَرَّ ـُ، تَغْرِيْراً / غَرَّرَ، جَرّاً / جَرَّ ـُ رِجْلَهُ، خَتْراً / خَتَرَ ـِ هُـ، خَتْلاً وخَتَلاناً / خَتَلَ ـِ ومُخاتَلَةً / خاتَلَهُ، خَلْباً و خِلاباً وخِلابَةً / خَلَبَ ـُ مُخالَبَةً / خالَبَ و تَخْلِيْباً / خَلَّبَ، اِخْتِلاباً / اِخْتَلَبَ، تَدْجِيْلاً / دَجَّلَ عليهِ، مُداجَنَةً / داجَنَ، دَخْمَسَةً / دَخْمَس، مُدالَسَةً / دالَسَهُ، مُداوَرَةً / داوَرَ على، مُداهَنَةً / داهَنَهُ، ذَرّاً / ذَرَّ ـُ الرَّمادَ في الأعْيُنِ، غَبْناً / غَبِنَ ـَ هُ في البَيْعِ أو الشِّراءِ، إغْلاطاً / أغْلَطَ ومُغالَطَةً / غالَطَهُ، تَقْوِيْطاً / قَوَّطَ عَلَيهِ، كَيْداً / كادَ يَكِيْدُ، مُكايَدَةً / كايَدَ، تَلْبِيْساً / لَبَّسَ، لَعْباً ولَعِباً و تَلْعاباً / لَعِبَ ـَ عَلَيهِ وبِعَقْلِهِ، مَسْحاً / مَسَحَ ـَ وتَمْسِيْحاً / مَسَّحَ ومُماسَحَةً / ماسَحَ وتَمَلُّقاً / تَمَلَّقَ هُـ، مُوارَبَةً / وارَبَ، وَلْساً / وَلَسَ يَلِسُ، مُوالَسَةً / والَسَ.

**گول زنک** /g.-zanak/ ۱ ← گول زننده. ۲ ← پستانک.

**گول زننده** /g.-zanande/ خَدّاع، غَشّاش، الدَّجْن، الدَّجِيْن.

**گول‌زنی** /g.-zani/ ۱.خَدْع، غَشّ، غَيّ، إغْواء.

**گول شدن** /g.-šodan/ ← نادان شدن.

**گوله** /gulle/ ← گلوله.

**گولی** /gul-i/ ← نادانی.

**گون** /gun/ ۱.لاحِقَةٌ تُعْطِي مَعْنَى لَوْنِ مِثْلَ گلگون: وَرْدِيُّ اللَّونِ. ۲ ← گونه، نوع، جور، قسم.

**گون** /gavan/ (گیا) شَوْكُ الجَمالِ، عاقُول، شَوْكَة، إكْلِيْلٌ شَوْكِيّ، قَتاد، كُثَيْراء.

**گوناگون** /gunägun/ مُخْتَلِف، مُتَنَوِّع، مُنَوَّع، مُشَكَّل، مُلَوَّن، شَتَّى، الشُّجْرُ مِنَ الأُمورِ.

**گوناگون‌سازی** /g.-säzi/ تَشْكِيْل، تَنْوِيْع.

**گوناگون شدن** /g.-šodan/ تَنَوُّعاً / تَنَوَّعَ، تَغايُراً / تَغايَرَت الأشْياءُ واخْتِلافاً / إخْتَلَفَت، تَفَنُّناً / تَفَنَّنَ الشَّيءُ.

**گوناگون کردن** /g.-kardan/ تَنْوِيْعاً / نَوَّعَ، تَفْنِيْناً / فَنَّنَ.

**گوناگونی** /g.-i/ تَنَوُّع، تَنْوِيْع.

**گونگ** /gong/ (مسـ) الجَرَسُ القُرْصِيّ، قُرْصٌ مُطَنْطِن.

**گونوکوک** /gonokok/ (جانـ) جُرْثُومَةُ السَّيَلانِ أو التَّعْقِيْبَة.

**گونه** /gune/ ۱.نَوْع، صِنْف، عَيْن، جِنْس، دَجْم، زَوْج، الضَّرْب، فَتْن، فَصِيْلَة، فِنْد، فَنّ، أُفْنون، طَرْز، طِراز، لَوْن، نَمَط، أُهْلُوب. ۲.خَدّ، الخُدَّة، صَفْحَة، صُوْرَة، عِذار، عارِض، عارِضَة، مَلْطَم، وُجْنَة، وَجْنَة، وَجْه.

**گونی** /guni/ كِيْس، غِرارَة، زَكِيْبَة، خَيْش، مِسْح.

**گونیا** /guniyä/ بِيْكارُ الزَّوايا / القائِمُ الزّاوِيَة.

**گونیا کردن** /g.-kardan/ القِياسُ بالْكِيْلانِيّ.

**گونی باف** /guni-bäf/ صانِعُ أكْياسِ الحُبُوبِ.
**گونی بافی** /g.-b.-i/ صِناعَةُ أكْياسِ الحُبُوبِ.
**گونیای نجار** /guniyä-ye-najjär/ كُوسُ النَّجّار.
**گونیومتر** /goniometr/ ← زاویه‌یاب.
**گووا** /govä/ (جانـ) البَلَم، الأنْشُوفَة.
**گوه** /gave/ إسْفِيْن، وَتِد.
**گوهر** /gowhar/ ١. لُؤْلُؤ، حَجَرٌ كَرِيْمٌ، الجَوْهَر، سِيْلان. ٢. أصْل، نَسْل، الذّات، عُنْصُر، مادّة، جَوْهَر.
**گوهر آلات** /g.-älät/ جَوَاهِر، مُجَوْهَرَات.
**گوهر تراش** /g.-taräš/ صاقِل الجَواهِر، صَقّال.
**گوهرتراشی** /g.-t.-i/ صَقْلُ الجَواهِر.
**گوهر ساز** /g.-säz/ الجَوْهَرِي.
**گوهر شب‌چراغ** /g.-e-šab-ceräq/ (شیمـ) ← اورانیوم.
**گوهرشناس** /g.-šenäs/ خَبِيْرٌ بالجَواهِر.
**گوهرشناسی** /g.-š-i/ الخِبْرَةُ بالجَواهِر.
**گوهرفروش** /g.-foruš/ بائِعُ الجَواهِر، الجَوْهَرِيّ.
**گوهری** /g.-i/ ١. بائِعُ الجَواهِر. ٢. الذّاتِي.
**گوی** /guy/ الكُرَة، طابَة، دُهْدُوَّة.
**گویا** /guyä/ ١. مُتَكَلِّم، مُتَحَدِّث، ناطِق، الحَيّ. ٢. مُحْتَمَل، مِثْل، ظَنّ، [أظُنُّ]، خَيال [أخالُ].
**گویایی** /g.-yi/ ١. القَوْل، النُّطْق. ٢. النّاطِقَة.
**گوی بازی** /guy-bäzi/ البُولُو.
**گوی بازی کردن** /g.-b.-kardan/ لَعْباً ولَعِباً وتَلْعاباً / لَعِبَ البُولُو.
**گویچه** /g.-ce/ (پز) الكُرَيّة.
**گویچه‌های سرخ** /g.-cehä-ye-sorx/ (پز) ← گویچه‌های قرمز.
**گویچه‌های سفید** /g.-cehä-ye-sefid/ (پز) الكُرَيّاتُ البَيْضاء، الكُرَيّاتُ البِيْض.
**گویچه‌های قرمز** /g.-cehä-ye-qermez/ (پز) الكُرَيّاتُ الحَمْراء، الكُرَيّاتُ الحُمْر.
**گوی سرگین گردان** /g.-ye-sergin-gardän/ الدُّحْرُوْجَة، الدُّهْدُوه، الدُّهْدُوَّة.
**گویش** /guyeš/ لَهْجَة.
**گویش‌شناسی** /g.-šenäsi/ دِراسَةُ اللَّهَجات.
**گوی شناور** /guy-e-šenävar/ طافِيَةُ النَّجاة.

**گویندگی** /guyandegi/ إذاعَة.
**گویندگی رادیو** /g.-ye-rädiyo/ إذاعَة [فِي الرّادِيُو أو التِّلِفِزيُون].
**گوینده** /guyande/ مُتَكَلِّم، القائِل، ناطِق، مُذِيْع، لاقِط.
**گویندهٔ اخبار** /g.-ye-axbär/ مُذِيْعُ الأخْبارِ، الحاكِي.
**گویندهٔ رادیو تلویزیون** /g.-ye-rädiyo-televiziyon/ المُذِيْع [في الرّادِيُو أو التِّلِفِزيُون]، مُذِيْعُ إذاعَة، مُذِيْعُ تِلِفِزيُون.
**گویوار** /guyvär/ الكُرَوانِيّ، جِسْمٌ شَبِيْهٌ بالكُرَة.
**گویه** /guye/ ← گوی شناور.
**گویی** /guyi/ كَأنَّ.
**گوییا** /guyiyä/ ← گویا ٢. گویی.
**گه** /goh/ ← مدفوع.
**گه** /gah/ ← گاه.
**گه‌خوردن** /gohxordan/ أكْلاً / أكَلَ ـُـ الخَراءَ ← یاوه گفتن.
**گهر** /gohar/ ← گوهر.
**گهربار** /g.-bär/ الذَّهَبِيّ «سخن ~» كلامٌ ذَهَبِيٌّ.
**گه‌زدن** /goh-zadan/ (عم) زَرْباً / زَرَبَ ـُـ بالعَمَلَ.
**گه‌گاه** ← گاه به گاه، گاه‌گاهی.
**گه‌گیجه** /goh-gije/ الحَيْرة، التِّيْه، دَهَش، البَهِيْتَة.
**گه‌گیجه گرفتن** /g.-g.-gereftan/ تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، اِسْتِحارَةً / اِسْتَحارَ، دَهَشاً / دَهِشَ ـَـ بُهْتاً / بَهِتَ ـَـ وبَهُتَ ـُـ و بُهِتَ مج.
**گه لوله** /g.-lule/ خَراءٌ ذُوشَكْلٍ أُسْطُوانِي. تُقالُ في مَقامِ التَّعْرِيْضِ بالشَّخْصِ.
**گه مالی کردن** /g.-mäli-kardan/ (عم) تَنْظِيْفاً / نَظَّفَ بِشَكْلٍ غَيْرِ مَرْغُوبٍ فيه.
**گه مرغی** /g.-morqi/ (عم) عَبُوس، عابِس، مُقَطِّب.
**گهواره** /gahväre/ أُرْجُوحَةُ الطِّفْل، مَهْد، مِنَزّ.
**گهوارهٔ هوائی** /g.-ye-hava'i/ مُنْطاد، سَفِيْنَةٌ هَوائِيَّة.
**گهی** /gohi/ ١. مُلَطَّخٌ بالنَّجاسَة. «فلانی کونش ~ است»: هُوَ مُبْتَذَلٌ، هُوَ نَجِسٌ.
**گهی** /gahi/ ← گاهی.
**گیا** /giyä/ (گیا) الحَياةُ النَّباتِيَّةُ وبخاصَّةٍ نباتاتِ اقليمِ أو

عَصرٍ مُعَيَّن، بَحثٌ في نباتاتِ إقليمٍ أو عَصرٍ أو لائِحَةٌ بِها.

**گیاخاک** /g.-xäk/ الدُّبال.

**گیاه** /giyäh/ (گیا) نَبات، النَّبْت، نَبْتَة، عَلَف، كَلَأ، عُشب، عُشبَة، حَشِيش، حَشِيشَة، أَبّ، الأكل، الأُكُل، بَقْلَة، حَبْء، حَيا، سَدِير، سَماء، كافِر، مَرْعَى، وِشب.

**گیاهان آوندی** /g.-än-e-ävandi/ (گیا) النَّباتاتُ الوِعائِيَّة.

**گیاهان پایا** /g.-än-e-päyä/ (گیا) النَّباتاتُ المُعَمِّرَة.

**گیاهان تک یاخته** /g.-än-e-tak-yäxte/ (گیا) النَّباتاتُ الدُّنيا.

**گیاهان دارویی** /g.-än-e-däruyi/ (گیا) النَّباتاتُ الدَّوائِيَّة، العَقاقِير.

**گیاهان دریایی** /g.-än-e-daryäyi/ (گیا) النَباتاتُ البَحْرِيَّة.

**گیاهان طبی** /g.-än-e-tebbi/ (گیا) عَقاقِير.

**گیاهان علفی** /g.-än-e-alafi/ (گیا) النَّباتاتُ العَلَفِيَّةُ.

**گیاهان یکساله** /g.-än-e-yek-säle- (گیا) النَّباتاتُ الحَوْلِيَّة.

**گیاه بادکنکدار** /g.-e-bäd-konak-där/ العِنَهَة.

**گیاه بیابانی** /g.-e-biyäbäni/ (گیا) النَّباتاتُ البَرِّيّ.

**گیاه بی‌گل** /g.-e-bi-gol/ (گیا) ← نهانزاد، نهانزا.

**گیاه تاتاری** /g.-e-tätäri/ الظَّلَم، جِنسُ نباتاتٍ عُشبِيَّةٍ مُعَمِّرَة بَرِّيَّةٍ وتَزْيِينِيَّةٍ مِنْ فَصِيلَةِ المُرَكَّبات.

**گیاه تورنسل** /g.-e-tornosol/ (گیا) طُرْنُشولُ الصَّباغِين، عَبّادُ الشَّمسِ النِّيلِيُّ.

**گیاه جرب** /g.-e-jarb/ (گیا) زَهرَةُ الجَرَب، الإسكَبْيُوزَة.

**گیاه حساس** /g.-e-hassäs/ (گیا) المِيمُوزا، السَّنْط.

**گیاه حشره‌خوار** /g.-e-hašare-xär/ (گیا) النَّباتُ المُفتَرِس.

**گیاه خوار** /g.-xär/ (جانـ) النَّباتِيّ [المُقتَصِرُ في طَعامِهِ عَلَى الخُضرِ والحُبُوبِ والفاكِهَةِ]، آكِلُ النَّباتات.

**گیاه خوارن** /g.-x.-än/ عَواشِب.

**گیاه خواری** /g.-x.-i/ النَّباتِيَّة [نَظَرِيَّةُ العَيْشِ عَلَى الخُضرِ والحُبُوبِ والفاكِهَةِ أو تَطْبِيقُها].

**گیاه‌دار** /g.-där/ العَشِيب «زمین ~»: مَكانٌ عَشِيبٌ.

**گیاه دارویی** /g.-e-däruyi/ عَقّار، المَخْزَنِيّ.

**گیاهستان** /g.-estän/ المَرْتَع.

**گیاهشناس** /g.-šenäs/ النَّباتِيّ، عَشّاب.

**گیاه‌شناسی** /g.-š.-i/ عِلْمُ النَّباتِ.

**گیاهک** /g.-ak/ جَنِينٌ أو جُرْثُومَةُ النَّباتِ.

**گیاه کش** /g.-koš/ مُبِيدُ الأعْشابِ.

**گیاه کوزه‌دار** /g.-e-kuze-där/ (گیا) ← نپانتس.

**گیاه گل‌دار** /g.-e-gol-där/ (گیا) بادِيَةُ الزَّهر ← روشنزا.

**گیاه مریم** /g.-e-maryam/ (گیا) مِشْكُ الرُّوم.

**گیاه نمناک** /g.-e-nam-näk/ (گیا) الأَنْدَراسِيُون.

**گیاه هوائی** /g.-e-havä'i/ (گیا) نَبْتَةٌ مُقَعَّدَة.

**گیاهی** /g.-i/ عُشبِيّ، نَباتِيّ.

**گیبون** /gibon/ (جانـ) الجِبُّون، الشَّقّ.

**گیپور** /gipur/ الغَيْبُور.

**گیتار** /gitär/ القِيثار، القِيثارَة.

**گیتی** /giti/ دُنيا، عالَم، كَوْن، مَسْكُونَة.

**گیتی شناس** /g.-šenäs/ قُزْمُغْرافِي.

**گیتی‌شناسی** /g.-š.-i/ قُزْمُغْرافِيا.

**گیتی‌نگار** /g.-negär/ الكُوزْمُوغْرافِيّ.

**گیتی نگاری** /g.-n.-i/ الكُوزْمُوغْرافِيا.

**گیتی‌نما** /g.-namä/ ← جهان‌نما.

**گیتی نورد** /g.-navard/ ۱.فاتِحُ العالَم ← ۲. السّائِح.

**گیج** /gij/ ۱.مُضْطَرِب، مُتَحَيِّر، حَيْران، حائِر، مُغَفَّل، مُشَوَّش، تالِه، المُتَلَّة، المَتلُوه، مَتْوُول، مُخَبَّل، مُخْتَلِط، مُخَلَّط، دايِخ / ذاهِل، مُنْدَهِل، مُرْتَبِك، مُتَرَنِّح، زاهِل، شَعْنُون، طائِش، مائِد، مُتَمايِل، نَشْوان، مَهْفُوف. ۲. مِعْيارُ الزَّيْت.

**گیج خوردن** /g.-xordan/ تَرَنُّحاً / تَرَنَّحَ، تَمايُلاً / تَمايَلَ، دَوْخاً / داخَ ـُ دَوْراً و دَوَراناً / دارَ ـُ رَأسُهُ، سُقُوطاً و مَسْقَطاً / سُقِطَ مج ـُ إسقاطاً / أُسْقِطَ في يَدِهِ، تَطَوُّحاً / تَطَوَّحَ، تَمْيِيحاً / مَيَّحَ، تَمَيُّحاً / تَمَيَّحَ، مَيْداً و مَيَداناً / مادَيَمِيدُ، نَوْتاً / ناتَ يَنُوتُ، تَهادِياً، تَهادَى.

**گیج شدن** /g.-šodan/ تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، إسْتِحارَةً / إسْتَحارَ / إضْطِراباً / إضْطَرَبَ، حَيْراً وحَيْرَةً وحَيَراناً / حارَ ـَ بَحَراً / بَحِرَ ـَ بَهْتاً و بَهَتاً / بَهِتَ ـَ وبَهُتَ ـُ وبُهِتَ مج، تَلَهاً / تَلِهَ ـَ دَجَراً / دَجِرَ ـَ دَوْخاً / داخَ ـُ رَتْجاً / رَتِجَ ـُ وارْتاجاً / أُرْتِجَ مج عَلَيهِ الأمْرُ، سَدَراً وسَدارَةً سَدِرَ ـَ هَوَساً / هَوِسَ يَهْوَسُ.

**گیج کردن** تخییراً / حَیَّر، تَثْییهاً / تَیَّهَ، تَنْویهاً / تَوَّهَ، إتاهَةً / أتاهَ، تَهْییماً / هَیَّمَ، إذهاشاً / أذْهَش، تَبْهیتاً / بَهَّتَ، مُباهَةً / باهَتَهُ، بَلْبَلَةً / بَلْبَلَ، تَخْبیلاً / خَبَّلَ إخفاءً / أخْفَی، تدویخاً / دَوَّخَ الرَّأسَ، إدارَةً / أدارَ، شَدْهاً / شَدَهَ ـ هُ ـ إعْقاراً / أعْقَرَ، تَعْمِیَةً / عَمَّی، تَعَنُّتاً / تَعَنَّتَ، إقْلاقاً / أقْلَقَ، تَلْبیْشاً / لَبَّشَ، لَخْفَنَةً / لَخْفَنَ، تَلْدِیْداً / لَدَّدَ، تَهْوِیْساً / هَوَّسَ.

**گیج کننده** /g.-konande/ مُحَیِّر، مُرْبِک، مُعْضِل.

**گیجگاه** /g.-gäh/ الصُّدْغ.

**گیجگاهی** /g.-g.-i/ الصُّدْغِیّ.

**گیج و گنگ** /g.-o-gong/ ← گیج

**گیج و ویج** /g.-o-vij/ (عم) ← گیج.

**گیجی** /g.-i/ حَیْرَة، تَحَیُّر، بُهْت، دَهَش، خَبْل، خَبَل، إرْتِباک، الشَّدْه، الشَّدَه والشُّدْه.

**گیر** /gir/ حاجِز، عائِق، عَراقِیل، لَعْثَمَة، تَلَعْثُم.

**گیرآمدن** /g.-ämadan/ ١. حُصُولاً ومَحْصُولاً، حَصَلَ ـُ، تَحَصُّلاً ← تَحَصَّلَ. ٢ ← گیر افتادن.

**گیرآوردن** /g.-ävardan/ أخْذاً / أخَذَ ـُ بِهِ، إمْساکاً / أمْسَکَهُ، تَحْصِیْلاً / حَصَّلَ، وُجْداً وجِدَةً ووُجُوداً و وِجْداناً وإجْداناً / وَجَدَیَجِدُ، تَلْوِیْشاً / لَوَّشَ عَلَی، إخْتِیازاً / إخْتازَ.

**گیرا** /girä/ جَذّاب، جاذِب، آخِذ، سالِبٌ لِلْفُؤادِ، مُفْتِن، فاتِن، مُغْرٍ.

**گیرافتادن** /g.-oftädan/ تَوَرُّطاً / تَوَرَّطَ، إسْتِیْراطاً / إسْتَوْرَطَ، تَلَبُّساً / تَلَبَّسَ بالأمْرِ، إنْحِصاراً / إنْحَصَرَ، إخْتِلاطاً / إخْتَلَطَ، رَبَکاً / رَبِکَ ـَ، إرْتِباکاً / إرْتَبَکَ فی الأمْرِ، إشْتِباکاً / إشْتَبَکَ، تَشَبُّکاً / تَشَبَّکَ، وَحَلاً ومَوْحَلاً / وَحِلَ یَوْحَلُ.

**گیرانداختن** /g.-andäxtan/ تَوْرِیْطاً / وَرَّطَ، إیْراطاً / أوْرَطَ، إیْحالاً / أوْحَلَ، وَهْراً / وَهَرَ یَهِرُ وتَوْهِیْراً / وَهَّرَهُ، إیقاعاً / أوْقَعَهُ فی مُشْکِلٍ.

**گیرایی** /g.-äyi/ جاذِبِیَّة.

**گیربوکس** /gir-boxs/ عُلْبَةُ السُّرْعَة ← گری بُکس، جعبه دنده.

**گیرپیداکردن** /gir-peydä-kardan/ ← گیر کردن.

**گیردادن** /g.-dädan/ حَصْراً / حَصَرَهُ ـِ.

**گیرش** /gireš/ (گیا) ١ـ اشْعال. ٢ـ إشْتِعال.

**گیرک** /girak/ مَقْبِس، مَأْخَذ، دَواةُ [المِصْباح].

**گیر کردن** /g.-kardan/ (گیا) ١. لَعْثَمَةً / لَعْثَمَ، تَلَعْثُماً / تَلَعْثَمَ، مُلاعَجَةً / لاعَجَهُ الأمْرُ، إشْتِداداً / إشْتَدَّ عَلَیهِ، إنْحِصاراً / إنْحَصَرَ عَنِ العَمَلِ. ٢. تَعْتَعَةً / تَعْتَعَ فی الکلام. ٣. مُسُوکاً / مَسَکَ ـِ الشَّیءُ.

**گیرندگی** /girandegi/ ← گیرایی.

**گیرنده** /girande/ ١. آخِذ، قابِض، مُمْسِکٌ بالشَّیءِ، مُسْتَلِم، مُتَسَلِّم. ٢. المُسْتَقْبِلَة.

**گیرندهٔ چک** /g.-ye-cek/ مُسْتَفِیْدٌ مِنْ شیک.

**گیرو دار** /giro-o-där/ ١. قِتا ل ← جنگ. ٢. انْشِغال، فِتْنَة، اضْطِراب، مِحْنَة، حَیْص بَیْص.

**گیره** /gire/ ١. فِبْیَة، إبْزِیم، بَکَرَة، مِشْبَک، مِنْجَلَة، مَنْجُور. ٢. [منگنه] المِلْزَم، المِلْزَمَة. ٣. (جانـ) کَلّابَة، زائدةٌ شبیهةٌ بالکَمّاشَةِ فی أطْرافِ القِشْرِیّاتِ والعَنکبوتیّاتِ. ۴. قَفِیْص. حَلقةٌ فُولاذیَّةٌ نابِضِیَّةٌ یَضَعُها راکبُ الدَّرّاجَةِ حَوْلَ رِجْلِ سِروالِهِ کَیْ لایَمَسَّ سِروالُهُ سُرْفَةَ الدَّرّاجَةِ.

**گیرهٔ آهنی** /g.-ye-ähani/ مِنْجَلَة، مِلْزَم.

**گیرهٔ پیچ** /g.-ye-pic/ المِلْزَم، المِلْزَمَة.

**گیرهٔ در** /g.-ye-dar/ المِرْبَطَة، المِرْتاج.

**گیرهٔ دستی** /g.-ye-dasti/ المِضْباب.

**گیرهٔ رخت** /g.-ye-raxt/ مِشْبَک، مَسّاکَة.

**گیرهٔ سر** /g.-ye-sar/ المِشْبَک.

**گیرهٔ کاغذ** /g.-ye-käqaz/ مِشْبَکُ الوَرَق، کِلِبْس، ضِمام.

**گیرهٔ لباس** /g.-ye-lebäs/ دَبُّوسُ الغَسِیْل، مِشْبَک.

**گیرهٔ مو** /g.-ye-mu/ ← گیرهٔ سر.

**گیس** /gis/ ← گیسو.

**گیس بافته** /g.-e-bäfte/ ضَفْر، ضَفِیْرَة، جَدْل، جَدِیْلَة، غدیْرَةُ شَعْر، عَقِیْصَة.

**گیس بریده** /g.-boride/ السَّلْطَة.

**گیس سفید** /g.-sefid/ أشْمَط.

**گیسو** /gisu/ ذُؤابَة، ذائِبَة، ضَفِیرَة، أسْحَم، صُدْغ، غَدِیْرَة، غُرْنُوق، غُسْناة، غُسْنَة، هَضاة.

**گیسو بافتن** /g.-bäftan/ ضَفْراً / ضَفَرَ ـِ، تَضْفِیْراً / ضَفَّرَ الذُّؤابَةَ.

**گیشا** /gišā/ الغایشا [مُغَنِّيَةٌ و راقِصَةٌ یا بانِیَّة].

**گیشدر** /gišdar/ (گیا) بَلَخِيَّة.

**گیشه** /giše/ كُوَّة، شُبّاک.

**گیشهٔ اطلاعات** /g.-ye-etelā'āt/ شُبّاکُ الإسْتِعْلامات.

**گیشهٔ بانک** /g.-ye-bānk/ كُوَّةُ مَصْرَفٍ.

**گیشهٔ بلیط** /g.-ye-belit/ كُوَّةُ تَـوْزِيعِ بِطاقـات، شُبّاكُ التَّذاكِر.

**گیشهٔ پرداخت** /g.-ye-pardāxt/ كُوَّةُ صُنْدُوقِ الدَّفْعِ.

**گیشهٔ پست** /g.-ye-post/ كُوَّةُ مَكْتَبِ البَرِيْد.

**گیلاس** /gilās/ ۱. كَأْس، كُبّايَـة، كَوْب ← لیوان. ۲. (گیا) قَراصِيا، قَراص، كَرَز.

**گیلاس جنگلی** /g.-e-jangali/ (گیا) كَرَزُ الطُّيُور.

**گیلاس کلیه** /g.-e-kolye/ (پز) حُوَيْضَةُ الكُلْيَة.

**گیلاس وحشی** /g.-e-vahši/ (گیا) كَرَزُ الطَّيْر.

**گیلوساک، قانون** /geylusāk/ (شیمـ) قانون گیلوساک.

**گیمنازیوم** /gimnāziyon/ ← ژیمنازیوم.

**گین** /gin/ لاحِقَةٌ تُعْطِـي مَعْنَى مَمْزُوجٍ و مَخْـزُونٍ. مثل: غمگین: الحَزِيْن.

**گینه** /gine/ غِيْنِيا.

**گینهٔ اسپانیا** /g.-ye-espāniyā/ غِيْنِيا الإسْبانِيَّة.

**گینهٔ پرتغال** /g.-ye-portoqāl/ غِيْنِيا البُرْتُغالِيَّة.

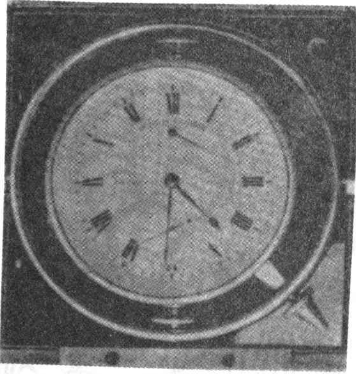
**گینهٔ جدید** /g.-ye-jadid/ غِيْنِيا الجَدِيْدَة.

**گیوتین** /giyotin/ المِقْصَلَة.

**گیومه** /giyyome/ هِلَالانِ مُزْدَوِجانِ.

**گیوه** /give/ كالَة، كِيْوَة، جُمْجُم.

**گیوه‌دوز** /g.-duz/ صانِعُ الكالاتِ.



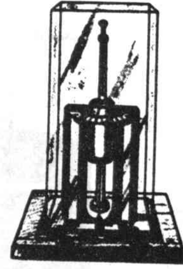
گاهشمار



گاردنیا



گاو خطایی



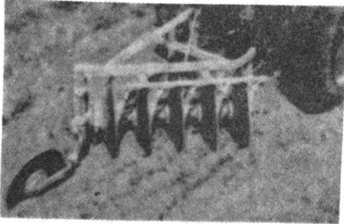
گالوانومتر



گاو دریایی



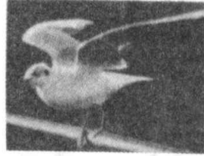
گاوکوهان‌دار



گاوآهن دیسکی



گاو وحشی



گاکی



گاو عنبر



گربهٔ وحشی



گربهٔ کوهی



گربهٔ دشتی



گرزن دوجانبی



گربهٔ آبی



گربهٔ آنقره



گربه‌ماهی



گرزن حلزونی



گربهٔ دریا



گربهٔ صحرایی

**گرمایش ـ التّدفئة**



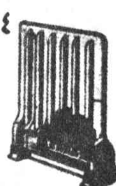
















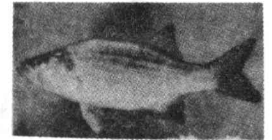








گل آذین سنبله



گرگ دریایی

۱ـ با اشعهٔ ماوراء بنفش: بالاشعّة تحت الحمراء
۲ـ با برق: بالکهرباء
۳ـ باواکنش شیمیایی: بالتّفاعل الکیمیائي
۴ـ با گاز چراغ: بغاز الاستصباح
۵ـ باگاز بوتان: بغاز البوتان
۶ـ با نفت: بالبترول
۷ـ با آتش افروختن دائمی: بالنّار المستمرّة



گرگر



گل آذین کلاپرک



گل آذین خوشه‌یی



گل آذین دیهیم



گل آذین چتری

## گردش خون ـ الدَّوْرَةُ الدَّمَوِيَّة




۱ـ سرخرگهای ششی: الشّرايين الرّئويّة
۲ـ سياه رگهای ششی: الأوردة الرّئويّة
۳ـ شش: الرّئة
۴ـ دستگاه سیاهرگی: النّظام الوريديّ
۵ـ دستگاه سرخرگی: النّظام الشّريانيّ
۶ـ جگر: الكبد
۷ـ سپرز: الطّحال
۸ـ سیاهرگ باب: الوريد البابيّ
۹ـ سرخ رگ ماساریقایی: الشّريان المساريقيّ
۱۰ـ روده: المعي
۱۱ـ موی رگها: القنوات الشّعريّة


گوسفند مرینوس

گل آذین گرزن


گلابی وحشی


گنجشک جاوه

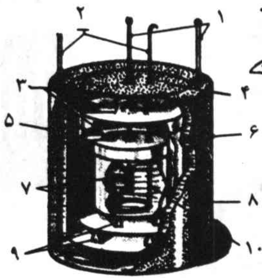

گل آذین نگینی


گنجشک تکزاسی

گل آذین نامحدود

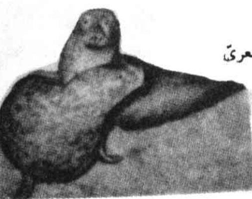

گلابی آلیگاتور

## گرماسنج ـ المِسْعَر




۱ـ میزان الحراره‌ها: موازين الحرارات
۲ـ همزن: محراك
۳ـ دریچه‌هایی که اجسام مورد آزمایش در آنها داخل می‌شود: فتحات تمكن من ادخال الاجسام الّتي يجري عليها الاختيار
۴ـ درپوش: غطاء
۵ـ عایق: سحابة
۶ـ ظرف دوجداره: إناء بجدار مزدوج
۷ـ آب درون گرماسنج: ماء بالحرارة ذاتها
۸ـ نمد: لبدة
۹ـ چوب پنبه: فلّين
۱۰ـ ظرف گرماسنج: إناء مسعريّ


گنو


گوسالهٔ دریایی


گندل


گوسفند دریایی


گوشوارک


گورخر


گووا


گوشی بی‌سیم

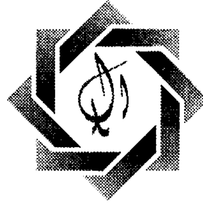

گوشه پیما


گوایاک


گلیسین


گورگیاه


گیاه بادکنک دار



**ل** /L/ ، اللّام. الحَرْفُ السّابعُ والعِشْرونَ مِنْ حُرُوْفِ الهِجاءِ و هي بِمثابَةِ ۳۰ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**لا** /lä/ ۱. ثِني، ثَنْيَة، طَيَّة، طَـيّ، مَثْناة، راحَة، تَطْبِيْق. ۲. ضِمْن، داخِـل، دَوْر. ۳. المِرَّة، المَـرِيْرَة. ۴. الرِّقِيْقَـة، طَبَقَةٌ مِنْ طَبَقاتِ الخَشَبِ الرِّقائِقِيّ.

**لاابالی** /läobäli/ لامُبالِي، الطَّلِيْق، المُهْمِل، السَّبَهْلَل، الجَرِيء، مُسْتَهْتِر، عَدِيْمُ الحَياءِ.

**لاابالی‌گری** /l.-gari/ الـلّامُبالاة، إهْمـال، الخَراعَـة، اِسْتِهْتار.

**لاادریه** /läadriyye/ الغُنُوصِيَّة.

**لااقل** /läaqal/ اقَلّاً.

**لابدی** /läbodi/ اضْطِرار، قَسْر، إكْراه، إجْبار.

**لابر** /läbr/ (جانـ) الكَيْدَم.

**لابراتوار** /läbrätoär/ مُخْتَبَر.

**لابرادوریت** /läbrädorit/ اللَّبْرادُورِيْت.

**لابرادوسانی** /läbrädosäni/ ← لابرادوریت.

**لابورنوم** /läburnum/ (گیا) السِّيْتِيْسُوس، القُوْطِيْسُوس.

**لابه** /läbe/ ضَراعَة، تَضَرُّع، اِبْتِهال، العَجْز.

**لابه کردن** /l.-kardan/ تَضَرُّعاً / تَضَرَّعَ إلَيـهِ، اِبْتِهالاً / اِبْتَهَلَ، تَمَسْكُنا / تمَسْكَنَ، تَذَلُّلاً / تذَلَّلَ.

**لابه‌لا** /lä-be-lä/ مُتَداخِل، مُطْبِق، داخِـلٌ عَلَى داخِلٍ، قَعْرٌ عَلَى قَعْرٍ، طِيَّةٌ فَوْقَ طِيَّةٍ.

**لابیرنت** /läbirent/ التِّيْه.

**لابیرنت استخوانی** /l.-e-ostoxäni/ (پز) التِّيْهُ العَظْمِيُّ.

**لاپلاس** /läpläs/ ← سحابی [فرضیه].

**لاپوست** /läpust/ (پز) الأَدَمَة.

**لاپوشی کردن** /lä-puši-kardan/ كَتْماً و كِتْماناً / كَتَمَ ـُ سَتْراً و سَتَراً / سَتَرَ ـُ هـ و تَسْتِيْراً / سَتَّرَ الشَّيءَ، خُفياً / خَفَى ـِ و تَخْفِيَةً / خَفَّى و إخْفـاءً / اخْفَى و تَغْطِيَـةً / غَطّاهُ.

**لاپیس لازولی** /läpis-läzuli/ ← لازوریت، سنگ لاجورد.

**لات** /lät/ ۱. فَقِير، مُعْدِم. ۲. اللّامُبالِي. ۳. الشَّقِيّ.

**لاتاری** /lätäri/ يانَصِيْب.

**لاتار کشیدن** /lätär-kešidan/ قَرْعاً / قَرَعَ ـَ لِلْيا نَصِيْب.

**لات‌بازی** /lät-bäzi/ ← لاتی.

**لات‌بازی درآوردن** /l.-b.-dar-ävardan/ ۱. تَظاهُـراً / تظَاهَرَ باللّامُبالاةِ. ۲. شَقَاً و شَقَاءً و شَقاوَةً و شَقْوَةً / شَقِيَ يَشْقَى.

**لاتکس** /läteks/ لاتِكْس، اللَّثَى، لَبَنُ الشَّجَرِ أوْ عُصارَتُهُ.

**لات و پات** /lät-o-pät/ ← لات.

**لات و لوت** /l.-o-lut/ ← لات.

**لاتی** /l.-i/ ۱. اللّامُبالاة. ۲. شِقاوَة.

**لاتیسیفر** /lätisifer/ اللّاثِي، مُحَلِّب.

**لاتین** /lätin/ اللّاتِيْن.

**لاتین‌دان** /l.-dän/ العالِمُ باللّاتِيْنِيَّةِ أوْ بالثَّقافَةِ الرُّوْمانِيَّةِ.

**لاتینی** /l.-i/ اللّاتِيْنِيّ.

**لاجرم** /läjaram/ لابُدّ، لاجَرَم، اِضْطِراراً.

**لاجورد** /läjevard/ لازُوَرْد.

**لاجورد فرنگی** /l.-e-farangi/ الإسْمَلْت، صَبْغٌ أزْرَقُ.

**لاجورد کاشی** /l.-e-käši/ لازَوَرْدُ القِرْمِيْد.

**لاجوردی** /l.-i/ اللّازَوَرْدِيّ، إسْمانْجُونِيّ، سَمَنْجُونِيّ.

**لاجوردی کردن** /l.-i-kardan/ تَصْيِيْراً / صَيَّرَهُ أزْرَقَ.

**لاحق** /läheq/ تِلْو، اللّاحِق، واصِل، مُتَّصِل.

**لاحق شدن** /l.-šodan/ لَحْقاً و لَحَاقاً / لَحِقَ ـَ إلى قَوْمِ كذا، اِتِّصالاً / اتَّصَلَ.

**لاخ** /läx/ لاحِقَةٌ تَدُلُّ عَلَى المَكانِ و المَحَلِّ و وُفُورِ الشَّيءِ

مثل: «سنگلاخ: مَكانٌ كَثِيرُ الأَحْجارِ».

**لادن** /lädan/ (گیا) اللّادَن، اللّاذَن، الإثايَة.

**لادن عنبری** /l.-anbari/ (گیا) اللّاذَن.

**لادن کرتی** /l.-kereti/ (گیا) العَيْدَم.

**لادنیها** /l.-ihä/ (گیا) اللّاذَنِيّات.

**لاذن** /läzan/ (گیا) القَسْتُوس.

**لارقس** /läreqs/ (گیا) لاریس، مَلَز.

**لارنژیت** /lärenžit/ (پز) ← خروسک.

**لارو** /lärv/ اليَرَقان، اليَرَقانَة، اليَـرَقَة، الأُسْرُوع، السُّرْفَة، الدُّعْمُوص.

**لاروب** /lärub/ اداةُ رَفْعِ الوَحَلِ مِنْ قاعِ النَّهْرِ.

**لاروبی** /l.-i/ ← لای روبی.

**لازر** /läzer/ ← لیزر.

**لازم** /läzem/ ۱. لازِم، لَزام، ضَرُوريّ، واجِب، ثابِت، لابُدَّ مِنْـهُ، مَطْلُوبٌ، كـافِي، السَّكْـبُ مِـنَ الأُمُورِ، الكَنـع. ۲. مُتَّصِل، لازِم.

**لازم آمدن** /l.-ämadan/ ← لازم شدن.

**لازم‌الاجرا کردن** /l.-ol-ejrä-kardan/ تَنْفِيْذاً / نَفَّذَ و تَطْبِيْقاً / طَبَّقَ قانُوناً.

**لازم داشتن** /l.-dästan/ اِحْتِياجاً / اِحْتاجَ إِلَيْه.

**لازم شدن** /l.-šodan/ وجُباً و وُجُوباً و وَجْبَةً / وَجَبَ يَجِبُ الشَّيءُ، لُزُوماً و لَزْماً و لِزَاماً و لِـزامَةً و لُزْمَةً و لُزْماناً / لَزِمَ ـ الشَّيءُ، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ الأَمْرُ / كَنَعاً / كَنِعَ ـ الشَّيءُ.

**لازم شمردن** /l.-šemordan/ اِسْتِلْزاماً / اِسْتَلْزَمَ، عَدّاً / عدَّ ـُ هـ لازماً.

**لازم گردانیدن** /l.-gardänidan/ تَوْجِيْباً / وَجَّبَ الأَمْرَ عَلَيهِ، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ هـ الشَّيءَ، إِلْتاباً / أَلْتَبَ عَلَيهِ الأَمْرَ، إِلْذاماً / أَلْذَمَ هـ بِهِ.

**لازم گرفتن** /l.-gereftan/ اِقْتِضاءً / اِقْتَضَى، اِسْتِلْزاماً / اِسْتَلْزَمَ الشَّيءَ، تَشْدِيْداً / شَدَّدَ الأَمْرَ، عَوْذاً و عِياذاً و مَعاذاً و مَعاذَةً / عاذَ ـُ بالشَّيءِ، مُلاحَفَةً / لاحَفَ هـ.

**لازم و ملزوم** /l.-o-malzum/ مُلازَمَة، عَدَمُ مُفارَقَةٍ.

**لازمه** /l.-e/ تلازُم، اللّازِم.

**لازوریت** /läzurit/ لازُورِيْت.

**لازولیت** /läzulit/ (شیمـ) الـلّازُولِيْت [مَعْـدِنٌ لازَوَرْدِيّ الزُّرْقَة].

**لاس** /läs/ مُلاطَفَة، مُلاعَبَة، مُغازَلَة، عَبَثٌ فی الحُبّ.

**لاسبیلی در کردن** /lä-sebili-dar-kardan/ اِغْماض، إِهْمال ← نادیده گرفتن.

**لاستیک** /lästik/ ۱. لَسْتِک، مَطّاط، مُغَّـط، مُغَيَّط. ۲. الإِطارُ [فی السَّيّارة].

**لاستیک تـویی** /l.-e-tuyi/ الإِطارُ الدّاخِلِـيُّ [في عَجَلَةِ السَّيّارَة].

**لاستیک چرخ** /l.-carx/ كاتُوتْشُو العَجَلَةِ، طَبّانُ العَجَلَة.

**لاستیک رویی** /l.-ruyi/ اِطارُ العَجَلَةِ الخارِجِيُّ.

**لاستیکی** /l.-i/ المَطّاطِيّ.

**لاستیک یخ‌شکن** /l.-yaxšekan/ الدُّوْلابُ الثَّلْجِيُّ.

**لاس خشکه** /läs-xoške/ مُغازَلَة.

**لاس زدن** /l.-zadan/ عبَثاً / عبَثَ ـ في الحُبِّ، مُغازلَةً / غازَلَ، مُـداعَبَةً / داعَبَ، مُـلاطَفَة / لاطَفَ، مُـلاعَبَةً / لاعَبَ.

**لاس‌زن** /l.-zan/ ← لاسی.

**لاسی** /l.-i/ مغُازِل، عـابِث، عـابِثَةٌ فـي الحُبِّ، نَغِشَـة، شَمُوع.

**لاش** /läš/ ← لاشه.

**لاشخور** /l.-xor/ (جانـ) نَسْر، رَخَـمٌ، رَخْمَة، أُشْبُـور، بغاث، جُغْران، زُمّاح.

**لاشخوران** /l.-x.-än/ (جانـ) النَّسْرِيّات.

**لاشخور مصری** /l.-x.-e-mesri/ (جانـ) الأَنُوق.

**لاشه** /l.-e/ جثَّةُ المَيْـت، مَيْتَة، جِيْفَـة، رُمَّة، حُطـام، طُبْنَة، نَبِيْلَة.

**لاشهٔ برات** /l.-e-ye-barät/ حوَالَةٌ باطلَةٌ.

**لاشه‌خوار** /l.-e-xär/ اكِلُ الجِيَفِ.

**لاشه‌خواری** /l.-e-x.-i/ اكْلُ الجِيَفِ.

**لاشهٔ قلیازده** /l.-e.-ye-qalyäzade/ كدَقِرين.

**لاشه مانند** /l.-mänand/ جِيْفِيّ، جِيْفانِيّ.

**لاطس** /lätes/ (جانـ) اللّاطِس.

**لاطس نیل** /l.-nil/ (جانـ) حِمارُ البَحْرِ.

**لاعلاجی** /lä-aläji/ ← ناچاری، لابدی.

**لاعن شعور** /lä-an-šo'ur/ ← ناخودآگاه.

**لاغر** /läqar/ هزِيْـل، مَهْزُوْل، نَحِيْـل، ناحِـل، ضَعِيْف، رَقِيْـقُ الجسْمِ، نَحِيْـف، مَنْحُوف، البَـرِيّ، بَصباصٌ مِـن

الحَیَوانِ و الإنسانِ، أبْضَع، الحَبْحاب، جِثْل، مِخْتَل، أحْطَب، حِطب، خَمِش، حائِر، مُخْتَلّ، خَلْبَن [نث]، خَلّ، المُدْقِع، دَقِیق، دَقِل، دانِق، ذابِل، ذَمّ، رَجاج، أرْسَح، رَعُوم، رَهِیف، مُرْهَفُ الجِسْمِ، الرّاهِن، مُرَیِّش، رَهِیش، سَقِیم، سُلْک، شاسّ، صُقْلَة، ضارِع، ضامِر، ضَمْر، ضَمِر، مُضْنًى، ضانِي، الضّاوِي، الضّاوِیَة، ضَئِیل، أعْجَف، عَجِیف، عَجِف، مُتَعَجِّف، مَعْزُوق، عَشّ، مُعَظَّم، عَلّ، عِنْفِص [نث]، غَثّ، غَثِیث، غراة، قَتِین، قَضِیف، قَلْت، قَلِیت، کَتّ، المَلْحُوب، لَطْعاء، ماحِل، أمْدَش، مَدِل، مِشْق، مَشِیق، مَمْشُوق، مَمْصُوص، مَنْحُوت، نَحِیض، نَضُّ اللَّحْمِ، نَهِیس، وَجَم، هابِط، الهَبِیط، المَهْبُوط، أهْجَف، أهْیَف، هَیْق.

**لاغراندام** /l.-andām/ ← لاغر.

**لاغر شدن** /l.-šodan/ نحولاً / نحَلَ ـُ نحالةً و نُحُولَةً / نحَلَ ـُ نَحضاً / نحِضَ ـَ نَحافَةً / نحُفَ ـُ نَحفاً / نجِفَ ـَ هُزْلاً و هُزالاً / هزَلَ ـُ هَزَلاً / هزِلَ ـَ اِنهِزالاً / انْهَزَلَ، بُتُوتاً / بتَّ ـِ بَغْصاً / بغَصَ ـَ بَدَنُهُ، تُفُوهاً / تفهَ ـُ تُفُوهاً / تفِهَ ـِ تُکُوکاً / تکَّ ـُ الرَّجلُ، تَجَلُّفاً / تجَلَّفَ، تَخَدُّداً / تخَدَّدَ، تَخْدِیداً / خدَّدَ فُلانٌ، اِنْخِراطاً / انْخَرَطَ الجِسْمُ، خَرَعاً / خرِعَ ـَ اِنْخِراعاً / انْخَرَعَ، تَخَرُّعاً / تخَرَّعَ، خُسُوفاً / خسَفَ ـِ الرَّجلُ، خُلُولاً / خلَّ ـِ لَحْمُهُ، خُمُوصاً / خمَصَ ـِ خَماصَةً / خمُصَ ـُ تَخَوُّشاً / تخَوَّشَ هـ دَخَلاً / دخِلَ ـَ ذَبّاً و ذَبِیاً و ذُبُوباً / ذبَّ ـِ جِسْمُهُ، ذُبُولاً / ذبَلَ ـُ ذَمْتاً / ذمَتَ ـِ ذَوَباناً و ذَوْباً / ذابَ ـُ جِسْمُ الرَّجُلِ، رِقَّةً / رقَّ ـِ تَرَقُّقاً / ترَقَّقَ، رَکّاً و رِکَّةً و رَکاکَةً / رکَّ ـِ اِزْمِکاکاً / ازمَکَّ، رَهْفاً / رهَفَ ـَ رُهُوناً / رهَنَ ـَ، تَضَعْضُعاً / تضَعْضَعَ، ضُعْفاً / ضعُفَ ـُ ضُموراً / ضمُرَ ـُ، تَضَمُّراً / تضَمَّرَ، اِنْضِماراً / انْضَمَرَ، ضَناً و ضَنًی / ضنِيَ ـَ عَجَفاً / عجِفَ ـَ و عجُفَ ـُ عَزْقاً / عزِقَ مج ـُ عُشُوشَةً و عَشاشَةً و عَشَشاً / عشَّ ـُ جِسْمُهُ، غَثاثَةً و غُثُوثَةً / غثَّ ـِ قَتانَةً / قتِنَ ـُ الرَّجلُ، قَضافَةً / قضُفَ ـُ الرَّجلُ، قَلاتَةً / قلُتَ ـُ الرَّجُلُ، لَحَباً / لحِبَ ـَ لَحْمُهُ، مَدالَةً / مدُلَ ـُ الرَّجلُ، مَشْقاً / مشِقَ مج ـُ الرَّجُلُ، إمْهاکاً / امْهَکَ، نَخْشاً / نخِشَ ـَ، نَحْصاً / نحِصَ ـَ لَحْمُهُ، اِنْتِحاصاً / انْتَحَصَ لَحْمُهُ، نَضاضَةً / نضَّ ـُ الرَّجُلُ، نَضَلاً / نضِلَ ـَ نُهُوسَةً / نهُسَ ـُ نَهْکاً و نَهاکَةً / نهِکَ مج ـَ فُلانٌ، تَهْلِیساً / هلَّسَ، هَفْهَفَةً / هفْهَفَ، تَهَفْهُفاً / تهَفْهَفَ.

**لاغر کردن** /l.-kardan/ هزْلاً / هزَلَ ـِ الدّابَّةَ، تَهْزِیلاً / هزَّلَ، إهْزالاً / اهْزَلَ، تَنْحِیلاً / نحَّلَ، إنْحالاً / انْحَلَ، إنْحافاً / انْحَفَ، بَرْیاً / بری ـِ هُـ خَمْصاً / خمَصَ ـُ هُـ تَذْلِیقاً / ذلَّقَ هُـ إرْساحاً / ارْسَحَ هُـ رَهْفاً / رهَفَ ـَ إرْهافاً/ ارْهَفَ، تَرْقِیقاً / رقَّقَ، إضْمالاً / اضْمَلَ هـ إضْماراً / اضْمَرَ، تَضْمِیراً / ضمَّرَ، إضْناءً / اضْنَی، تَعْجِیفاً / عجَّفَ، نَهْکاً و نَهاکَةً / نهَکَ ـَ اِنْتِهاکاً / انْتَهَکَ، نَهْکاً و نَهْکَةً / نهِکَ ـَ هَبْطاً / هبَطَ ـِ إهْلاساً / اهْلَسَ المَرَضُ فُلاناً.

**لاغرمیان** /l.-miyān/ المُهَفْهَف، ضامِرُ البَطْنِ، دَقِیقُ الخَصْرِ، مِلْواح.

**لاغری** /l.-i/ هزال، نَحافَة، نُحْف، نُحْل، نُحُول، ضُعْف، خَفْر، خُطْف، دِقَّة، دَقْل، سُخْفَة، سَفا، سِلّ، ضُمْر، ضُمُور، ضَنًی، ضَنا، تَعْجِیف، غَثاثَة، لَغایَة، نَهْکَة، وَغْث، وَهْط، هَلْس.

**لاغیه** /läqiye/ (گیا) اللُّبانَة.

**لاف** /läf/ ادِّعاء، زَغْم، صَلَف، طَرْمَذَة، التَّحَدُّثُ عَنِ النَّفْسِ، مَدْحُ النَّفْسِ.

**لاف زدن** /l.-zadan/ مفاخَرَةً / فاخَرَ کَذِباً، اِفْتِخاراً / افْتَخَرَ، صَلَفاً / صلِفَ ـَ الرَّجُلُ، تَبَجُّحاً / تبَجَّحَ، مُباهاةً / باهَی، جَعْجَعَةً / جعْجَعَ، إجْلاباً / اجْلَبَ، تَحَدُّثاً / تحَدَّثَ نَفْسَهُ، تَعَنْفُصاً / تعَنْفَصَ، مُعایَرَةً / عایَرَ، فَخْفَخَةً / فَخْفَخَ.

**لاف زن** /l.-zan/ صلِف، المُدَّعِي، دَعِيّ، فَخُور، فَخِیر، مُبالِغ، المُغالِي، مُسْتَهْکِم، مُتَکَبِّر، جَخّاخ، جَخاف، طِرْماذ، مُتَعَظِّم، مِعَار، فَجْفاج، القَدَحُ الفَرْد، لَهْجاوِيّ، نَفّاج.

**لاف زنی** /l.-z.-i/ الصَّلَف، فَخْر، فَخارَة، اِفْتِخار، مُبالَغَة، مُغالاة، فَیْش، طَرْمَذَة، نَفْش.

**لاقید** /lä-qeyd/ المُتَسامِح، المُتَساهِل، لامُبالِي.

**لاقیدی** /l.-q.-i/ غیرُ مُقَیَّدٍ، بِدُونِ حَیاءٍ و لا خَجَلٍ، تَسامُح، تَساهُل، لامُبالاة.

**لاقیدی کردن** /l.-q.-i-kardan/ تَساهُلاً / تَساهَلَ، تَسامُحاً / تَسامَحَ.

**لاک** /läk/ ۱. لُکّ، صَبْغٌ أحْمَر، خِتام، شَمْعٌ أحْمَر، شَمْعُ

الخَتمِ. ۲. (جانـ) الذَّيْل [في ذواتِ الأذْبالِ]
**لاک الکل** /l.-alkol/ جمَلَكّة.
**لاک‌پشت** /l.-pošt/ (جانـ) السُّلَحْفاء و السُّلَحْفاة، أَبَس، أَنْقَد، إنْقِدان، رَقّ، ضاهِر، ظُهْرَة، غَيْلَم.
**لاک‌پشت آب شیرین** /l.-p.-e-äb-e-širin/ (جانـ) الحَمَسَة.
**لاک‌پشت آبی** /l.-p.-e-ä.-i/ (جانـ) الغَيْث.
**لاک‌پشتان** /l.-p.-än/ (جانـ) السّلاحِف، السُّلَحْفِيّات، بَناتُ طَبَق.
**لاک‌پشتان آب شیرین** /l.-p.-än-e-äb-e-širin/ (جانـ) الحَمَسِيّات.
**لاک‌پشتان خاکی** /l.-p.-än-e-xäki/ (جانـ) السّلاحِفُ البَرِّيَّة.
**لاک‌پشتان دریایی** /l.-p.-än-e-daryäyi/ (جانـ) السّلاحِفُ البَحْرِيّة.
**لاک‌پشتان رودخانه‌یی** /l.-p.-än-e-rudxäneyi/ السّلاحِفُ النَّهْرِيّة.
**لاک‌پشتان دریایی** /l.-p.-e-daryäyi/ (جانـ) تِرْسَة، رَقّ، لَجاة.
**لاک‌پشت پوسته نرم** /l.-p.-e-puste-narm/ (جانـ) التِّرْسَة.
**لاکتاز** /läktäz/ (شیمـ) اللَّكْتاز.
**لاکتوز** /läktuz/ ← قند شیر.
**لاکتیک** /läktik/ (شیمـ) الحامِضُ اللَّبَنِيّ، حامِضُ اللَّبَنِيك.
**لاک‌داران** /läkdärän/ (جانـ) السّلاحِف، ذَواتُ الأذْبال.
**لاکر** /läker/ (شیمـ) اللَّک، وَرْنيشُ اللَّک.
**لاکردار** /lä-kerdär/ سيِّئُ الأعْمالِ.
**لاکروس** /läkros/ اللَّكْرُوس.
**لاک شیشه‌یی** /läk-e-šišeyi/ ← شلاک، لاک صدفی.
**لاک صدفی** /l.-e-sadafi/ ← شِلاک.
**لاک ناخن** /l.-e-näxon/ طِلاءُ الأظافِر.
**لاک ناخن زدن** /l.-e-n.-zadan/ ← مانیکور زدن.
**لاک و الکل** /l.-o-alkol/ اللَّک، وَرْنيشُ اللَّک.
**لاک و الکل زدن** /l.-o-a.-zadan/ طلْياً / طلَى يَطْلِي بِوَرْنيشِ اللَّک.

**لاکولیت** /läkolit/ الكُتْلَةُ المُقْحَمَة.
**لاک و مهر شده** /l.-o-mohr-šode/ مَخْتُوم، مَدْمُوغ.
**لاک و مهر کردن** /l.-o-m.-kardan/ وَضْعاً / وضَعَ يَضَعُ الأَخْتامَ.
**لاکون** /läkun/ (پز) ثَغْرَة [كُلُّ فَراغٍ داخِلَ نَسْجِ الجِسْمِ].
**لاکی** /läki/ قِرْمِز.
**لال** /läl/ اخْرَس، أبْكَم، أعْجَم، بَكِيم.
**لالا کردن** /lälä-kardan/ نَوْماً / نامَ ـُ الطِّفْلُ.
**لالایی** /l.-yi/ هِنْهُونَة، تَهْمِيمَة، هَيْنَمَة.
**لالایی کردن** /l.-yi-kardan/ هَيْمَمَةً / هَيْمَمَ، هَيْنَمَةً / هَيْنَمَ.
**لال‌بازی** /läl-bäzi/ تَصامُت.
**لال بازی درآوردن** /l.-b.-darävardan/ تَصامُتاً / تَصامَتَ.
**لال شدن** /l.-šodan/ انْعِقاداً / انْعَقَدَ لِسانُهُ، اِعْتِقالاً / اعْتُقِلَ مع لِسانُهُ، بَكَماً و بَكامَةً / بَكِمَ ـَ تَبَكُّماً / تَبَكَّمَ، خَرَساً / خَرِسَ ـَ.
**لال کردن** /l.-kardan/ اِخْراساً / اَخْرَسَ.
**لالکی** /lälaki/ (گیا) النَّيْلَک، اللَّيْلَک، اللَّيْلَج.
**لاله** /läle/ (گیا) التُّوْلِيْب، اللّالَة.
**لالهٔ درختی** /l.-ye-deraxti/ شجَرَةُ التُّولِيْبِ، شَجَرَةُ الزَّنْبَقِ.
**لالهٔ دریایی** /l.-ye-daryäyi/ (جانـ) ← لاله‌وش.
**لاله‌زار** /l.-zär/ بسْتانُ التُّوْلِيْب، حَدِيْقَةُ التُّولِيْبِ.
**لالهٔ سرنگون** /l.-ye-sar-negun/ (گیا) العَرار، حَشِيْشَةُ الحَجَل.
**لالهٔ شیپور** /l.-ye-šeypur/ (گیا) صِيْوانُ المَبِيْض.
**لالهٔ صحرایی** /l.-ye-sahräyi/ (گیا) سُنْبُلٌ بَرِّيّ.
**لاله عباسی** /l.-abbäsi/ (گیا) شَبُّ اللَّيْلِ.
**لاله عباسیان** /l.-a.-yän/ (گیا) فَصِيْلَةُ وَرْدِ اللَّيْلِ.
**لالهٔ گوش** /l.-ye-guš/ (پز) أُذُنٌ خارِجِيَّة، صَدَفَةُ الأُذُنِ.
**لاله‌گون** /l.-gun/ الأَحْمَرُ بِلَوْنِ التُّوْلِيْب، حَمْراء.
**لالهٔ نعمانی** /l.-ye-no'mäni/ (گیا) الشُّقّارَى.
**لالهٔ وحشی** /l.-ye-vahši/ (گیا) تُوْلِيْبٌ بَرِّيّ.
**لاله‌وش** /l.-vaš/ (جانـ) شِبْهُ الزَّنْبَقِ [حَيَوانٌ مِنْ شُعْبَةِ شَوْكِيّاتِ الجِلْدِ].

**لاله‌وشان** /l.-v.-än/ (جانـ) أشباهُ الزِّنْبَقِ [طائِفَةُ حَيَواناتٍ مِنْ شُعْبَةِ شَوْكِيّاتِ الجِلْدِ].

**لاله‌یان** /l.-yiän/ (گیا) الزِّنْبَقِيّات، السُّوسَنِيّات.

**لالی** /läli/ بَكَمٌ، خَرَسٌ، صَمْت، صُمْتَة.

**لام** /läm/ الشُّقّة.

**لاما** /lämä/ ١. لاما [كـاهِنٌ لِلدِّيانَـةِ اللّامِيةِ عِنْـدَ التَّتَرِ و البُوذِيِّينَ، و الكَلِمَةُ تَعْنِي «أمِينَ اللّهِ»]. ٢. (جانـ) اللّامَة.

**لامارک، نظریه** /lämärk/ اللّامارْكِيّة، نَظَرِيّةُ لامارک في وِراثَةِ الصِّفاتِ المُكْتَسَبَةِ.

**لامارکیسم** /l.-ism/ اللّامارْكِيّة.

**لامانتن** /lämänten/ (جانـ) خَرُوفُ البَحْرِ.

**لامائیسم** /lämä'ism/ اللّامِيّة.

**لامبرت** /lämbert/ (فز) اللّامْبِرْت [وَحْدَةٌ لِقِياسِ إشْراقِيّةِ سطحٍ ما].

**لامپ** /lämp/ المِصْباحُ الكَهْرَبائِيُّ.

**لامپا** /l.-ä/ مِصْباح، لَمْبَه، نِبْراس.

**لامپ الکترونی** /l.-e-elekteroni/ ← لولهٔ خلأ.

**لامـپ بخار جیـوه** /l.-e-boxär-e-jive/ مِصْباحُ البُخـارِ الزِّئْبَقِيُّ.

**لامپ برق** /l.-e-barq/ بِيْكَةُ النُّورِ الكَهْرَبِيُّ، اللَّمْبَة.

**لامپ رادیو** /l.-e-rädiyo/ ← لولهٔ خلأ.

**لامپ فلـورسنت** /l.-e-felursent/ المِصْباحُ الـلّاصِفُ، المِصْباحُ الفَلُورِيّ.

**لامپ قوسی** /l.-e-qowsi/ مِصْباحٌ قَوْسِيٌّ.

**لامذهب** /lämazhab/ مُلْحِد، مُرْتَدّ، جاحِد.

**لامذهبی** /l.-i/ إلْحاد، إرْتِداد.

**لامل** /lämel/ الشُّقَفَة.

**لامی** /lämi/ (پز) العَظْمُ اللّامِيّ.

**لامی زبانی** /l.-zabäni/ (پز) لامِيٌّ لِسانِيّ.

**لامی فکی** /l.-fakki/ (پز) لامِيٌّ فَكِّيّ.

**لامی مکبی** /l.-mokebbi/ (پز) لامِيٌّ مِزْمارِيّ.

**لامینر** /läminer/ (گیا) أُشْنَة، لَمْنارِيّةٌ سُكَّرِيّة.

**لانتان** /läntän/ (شیمـ) اللَّنْثانُوم.

**لانتانا** /läntänä/ (گیا) اللَّنْتانَة.

**لانتانوم** /läntänum/ (شیمـ) ← لانتان.

**لانتانیدها** /läntänidhä/ (شیمـ) لَنْثانِيْدات.

**لانجین** /länjin/ ← طشت.

**لانگرهانس** /längerhäns/ جُزُرُ لانْجِرْهانْس.

**لانولین** /länolin/ (شیمـ) اللّانُوْلِيْن.

**لانه** /läne/ وُكْر، وَكْرَة، عُشّ، وَكْـن، كِنّ، مَجْثَمُ الطّائِرِ، إران، مِئْران، البَيْت، تَوْلَج، شِيام، فِراش، وَجار، مَغارَة.

**لانهٔ دندان** /l.-ye-dandän/ (پز) سِنْخ، مَثْغَر، بَيْتُ السِّنّ.

**لانهٔ دندانی** /l.-ye-d.-i/ سِنْخِيّ.

**لانهٔ دندانی و زبانی** /l.-ye-d.-i-va-zabäni/ (پز) الأُخْدُوْدُ الدُّرْدُرِيُّ اللِّسانِيُّ.

**لانهٔ زنبور** /l.-ye-zanbur/ قِفِير، خَلِيّةُ النَّحْلِ.

**لانه‌سازی کردن** /l.-säzi-kardan/ ١. بِناءُ / بَنَى ـِ عُشّاً، تَعْشِيْشاً / عَشَّش، اِعْتِشاشاً / اِعْتَشَّ.

**لانهٔ سگ** /l.-ye-sag/ وِجارُ الكَلْبِ.

**لانه کردن** /l.-kardan/ تَعْشِيْشاً / عَشَّش، اِعْتِشـاشاً / اِعْتَشَّ الطّائِرُ.

**لانه‌گزینی** /l.-gozini/ تَعْشِيْش، اِعْتِشاش.

**لانهٔ مرغ** /l.-ye-morq/ قَفَصُ الدَّجاجِ.

**لانهٔ مرغان** /l.-ye-morqän/ المَجْثَم.

**لانهٔ مورچه** /l.-ye-murce/ بَيْتُ النَّمْلِ، قَرْيَةُ النَّمْلِ.

**لاو** /lävak/ گدازه.

**لاورنسیوم** /lävrensiyom/ اللَّوْرَنْسِيُوم [عُنْصُـرٌ إشْعاعِيُّ النَّشاطِ].

**لاوک** /lävak/ المِعْجَن، المِعْجَنَة.

**لاووازیه، قانون** /lävoäziye/ ← قانون بقای جرم.

**لاهوت** /lähut/ الُوهَة، الُوهِيّة، اللّاهُوت.

**لاهوت ادبی** /l.-adabi/ اللّاهُوْتُ الأَدَبِيُّ.

**لاهوت نظری** /l.-e-nazari/ اللّاهُوْتُ العَقْدِيُّ.

**لاهوتی** /l.-i/ اللّاهُوْتِيّ.

**لای** /läy/ ١ ← لا. ٢. وَحْل، رَدْغَة، طَبَط، طِمْي، بِزِنْبِق، طِيْن، حَمَأ، حَمْأَة، طَثْرَة.

**لای انداختن** /l.-andäxtan/ تَرَسُّباً / تَرَسَّبَ.

**لایتچسبک** /läyatacasbak/ غَيْرُ مَطْبُوْعٍ.

**لایحه** /läyehe/ لائِحَة، بَيان، مَشْرُوْع.

**لایحـهٔ الحاقیـة** /l.-ye-elhäqiyye/ مَشْـرُوْعٌ إضافِـيٌّ أو إلْحاقِيٌّ.

**لایحـهٔ بودجـه** /l.-ye-budje/ عـرْضُ المِيْزانِيَّـةِ، بَيـانُ

المِيزانِيّةِ.
**لایحهٔ پارلمانی** /l.-ye-pärlemäni/ المَشْرُوعُ البَرْلمانِيُّ.
**لایحهٔ قانونی** /l.-ye-qänuni/ مشْرُوعُ قانُونٍ، اللّائِحَة.
**لای‌روبی** /läyrubi/ عمَلِيّةُ التّعْمِيقِ، الكَرْك.
**لای‌روبی کردن** /l.-kardan/ حمْأً / حَمَأَ ـ البِئْرَ و التُّرْعَةَ و غَيْرَهُما، تَطْهِيراً / طَهَّرَ مَجارِيَ الماءِ، رَفْعاً / رَفَعَ ـ الوَحَلَ مِنْ قاعِ النَّهْرِ.
**لای رودخانه** /l.-ye-rudxäne/ طِمْيُ النَّهْرِ.
**لایق** /läyeq/ مسْتَحِقّ، جَدِير، خَلِيق، مُسْتَأْهِل، مُسْتَوْجِب.
**لایق شدن** /l.-šodan/ ترَشُّحاً / تَرَشَّحَ و تَأَهُّلاً / تَأَهَّلَ لِأمْرٍ، جَدارَةً / جَدُرَ ـ بِكذا، خُلُوقَةً / خَلُقَ ـ الشَّيءُ لَهُ.
**لایگن** /läygan/ المَطْرُوحات [سِلَعٌ تُطْرَحُ في البَحْرِ، مَشْدُودَةً إلى طافِيَةٍ أو عَوّامَةٍ، لِكَي يُسْتَطاعَ اِنْتِشالُها في مابَعْد].
**لاینحل** /läyanhal/ دوْنَ حَلّ، دَيْث.
**لاینوتایپ** /läinotäyp/ اللَّيْنُوتيْب.
**لائوس** /lä'os/ لاوُس.
**لایه** /läye/ ۱. طَبَقَةٌ، ساقَة ← لایی. ۲. بِطانَةُ الثَّوْب. ۸۷۵ رَقِيْقَة، صَفِيْحَة.
**لایهٔ تارهای کشنده** /l.-ye-tärhä-ye-kešande/ طِيَّةُ الجُذُورِ الشَّعْرِيَّةِ.
**لایهٔ دانه‌یی** /l.-ye-däneyi/ الطَّبَقَةُ الحُبَيْبِيُّ.
**لایهٔ دیدگانی** /l.-ye-didegäni/ (پز) المِهادُ البَصَرِيّ (في الدِّماغ).
**لایهٔ رسوبی** /l.-ye-rosubi/ طبَقَةُ الطِمْي.
**لایهٔ زاینده** /l.-zäyande/ القُلْب.
**لایهٔ شاخی بشره** /l.-ye-šäxi-ye-bašare/ (پز) الطَّبَقَةُ القَرْنِيَّةُ لِلْبَشَرَة.
**لایهٔ غذادهنده** /l.-ye-qazä-dahande/ الطَّبَقَةُ المُغَذِّي.
**لایهٔ قشری** /l.-ye-qešri/ الطَّبَقَةُ القِشْرِيَّة، الطَبَقَةُ اللِّحائِيَّة.
**لایهٔ مالپیگی** /l.-ye-mälpigi/ الطَّبَقَةُ المَلْپِيْجِيَّةُ.
**لایهٔ ماهیچه‌یی** /l.-ye-mähiceyi/ (پز) الطَّبَقَةُ العَضَلِيَّةُ.
**لایهٔ مرکزی** /l.-ye-markazi/ (پز) الطَّبَقَةُ النَّقِيِّيُّ النُّخاعِيّ.
**لایی** /läyi/ حشْو، حَشْوَة، حَشِيَّة، مَرْتَبَة.
**لائیک** /lä'ik/ عِلْمانِيّ.
**لایی گذاشتن** /läyi-gozäštan/ تَضْرِيْباً / ضَرَّبَ اللِّحافَ، حَشْواً / حَشا ـ، تَحْبِيْشاً / حَبَّشَ.
**لب** /lob/ مخّ، العَقْل، وَسَطُ الشَّيءِ، اللُّبّ، وَجْز، وَجِيْز، واجِز، مُوْجَز، مُخْتَصَر.
**لب** /lab/ ۱. شَفَة، شِفَّة، وَذْرَة. ۲ ← لبه.
**لب آویختن** /l.-ävixtan/ ۱. شَفْتَرَةً / شَفْتَرَ، تَجَهُّماً / تَجَهَّمَ.
**لباده** /labbade/ اللُّبّادَة، قُفْطان، اللُّبّاد.
**لب‌ازلب برنداشتن** /lab-az-lab-bar-nadäštan/ ← لب بستن.
**لباس** /lebäs/ ثوْب، مَلْبَس، لِباس، لَبُوس، لِبْس، بِزَّة، رِداء، زِيّ، سِرْوَال، سِرْوِيل، سِرْبال، شارَة، شَوار، غِمَّة، كِسا، كِساء، كُسْوَة.
**لباس پوشاندن** /l.-pušändan/ تلْبِيْساً / لَبَّسَ، إلباساً / أَلْبَسَ.
**لباس پوشیدن** /l.-pušidan/ لبْساً / لَبِسَ ـ الثَّوْبَ، اِرْتِداءً / اِرْتَداهُ، اِكْتِساءً، اِكْتَسَى لِباساً، تَزَيِّياً / تَزَيّا.
**لباس‌خانه** /l.-e-cäne/ مبْذَل، رَوْب دُوشامْبر، مَشْلَح، فِضال.
**لباس‌خواب** /l.-xäb/ النِّيْم، قَمِيْصُ النَّوْمِ، مَنامَة.
**لباس درآوردن** /l.-dar-ävardan/ خلْعاً / خَلَعَ ـ مَلابِسَهُ، تَعَرِّياً / تَعَرّى.
**لباس دوخته** /l.-e-duxte/ جاهِز، مَلابِسُ جاهِزَة.
**لباس دو رویه** /l.-e-do-ruye/ الوَجِيْهُ مِنَ الأكْسِيَة.
**لباس‌دوزی** /l.-duzi/ خِياطَةُ المَلابِسِ.
**لباس رسمی** /l.-e-rasmi/ ثوْبٌ أو لِباسٌ رَسْمِيّ، بِذْلَةٌ أو كِسْوَةٌ رَسْمِيَّةٌ، رَوْب.
**لباس زنانه** /l.-e-zanäne/ ملابِسُ نِسائِيَّة.
**لباس زیر** /l.-e-zir/ ملابِسُ تَحْتانِيَّة، المَلابِسُ الدّاخِلِيَّة.
**لباس شب** /l.-e-šab/ كِساءٌ أوْ لِباسٌ أوْ بِذْلَةُ السَّهْرَةِ، سْمُوكِن.
**لباس شنا** /l.-e-šenä/ المايُوه، ثَوْبُ السِّباحَةِ.
**لباسشویی** /l.-šuyi/ الغَسّالَة.
**لباس عروس** /l.-e-arus/ ثوْبُ العَرُوسِ، مِعْرَض.

**لباس عزا** /l.-e-azä/ ثَوْبُ الحِدَاد، سِلاب.
**لباس‌فروش** /l.-foruš/ الثَّوَّاب، بائِعُ المَلابِس.
**لباس‌فـروشی** /l.-f.-i/ ۱. بَيْعُ المَـلابِس. ۲. حانـوتُ بَيْعِ المَلابِس.
**لباس کـار** /l.-e-kär/ بِـذْلَةُ العَمَـلِ أو الشُّغْلِ، مِفْضَـل، مِفْضَلَة، مِبْذَع، مِيْداعَة.
**لباس کندن** /l.-kandan/ ← لباس درآوردن.
**لباس کهنه** /l.-e-kohne/ سمَل.
**لباس مبدل** /l.-e-mobaddal/ زيٌّ مُبَدَّلٌ.
**لباس مهمانی** /l.-e-mehmani/ الفِراک.
**لباس نظامی** /l.-e-nezämi/ المَلابِسُ العَسْكَرِيَّةُ.
**لباس نوزاد** /l.-e-nowzäd/ الفَرُّوج.
**لباشه** /labäše/ (جانـ) البَرْنَقِيْل.
**لباشیر** /labäšir/ (گیا) الصُّقْلاب.
**لباشیریان** /l.-iyän/ (گیا) صُقْلابِيّات.
**لبالب** /labälab/ مُمْتَلِئ، مَمْلُوْء مَمْلُوّ، طـافِح، طُفْحان، مُفْعَم.
**لبالب شدن** /l.-šodan/ اِمْتِلاءً / اِمْتَلَأَ. طَفْحاً و طُفُوحاً / طَفَحَ ـَ الاناءُ.
**لبالب کردن** /l.-kardan/ ملأً و مِلأَةً / مَلأَ ـَ تَمْلِيئاً / مَلَأَ، إطْفاحاً / أطْفَحَ، تَطفِيْحاً / طَفَّحَ، إتراعاً / أتْرَعَ، جُمُوماً / جَمَّ ـِ الإناءَ.
**لبان** /labän/ (گیا) أَبْزازُ العَذْراءِ.
**لبان جاوی** /l.-jävi/ المَيْعَة، اللُّبانُ الجاوِي.
**لبانه** /labäne/ (گیا) اللُّبانَة.
**لب بالا** /lab-e-bälä/ الشَّفَةُ العُلْيا.
**لب بام** /l.-e-bäm/ طُنُف، طَنَف، اِفْرِيْزُ السَّطْحِ.
**لب‌بـرلب نهـادن** /l.-bar-l.-nahädan/ بَوْسـاً / باسَ يَبُوْسُها، تَقْبِيْلاً / قَبَّلَ.
**لب بستن** /l.-bastan/ صمْتاً و صُمُوتاً و صُماتاً / صَمَتَ ـُ، سَكْتاً و سُكُوتاً و سُكاتاً و ساكُوتَةً / سَكَتَ ـُ.
**لب به دنـدان گزیدن** /l.-be-dandän-gazidan/ عضّاً و عَضِيْضاً / عَضَّ ـَ شَفَتَيْهِ.
**لب‌به‌لب** /l.-be-l./ ← لبالب.
**لب پایین** /l.-e-päyin/ الشَّفَةُ السُّفْلَى.
**لب‌پریدگی** /l.-paridegi/ كَسْرٌ في حافَّةِ صَحْنٍ خَزَفِيٍّ.
**لب‌پریده** /l.-paride/ مَكْسُورُ الحافَّةِ.
**لب‌تخت** /l.-taxt/ صَحْنٌ مَسْطُوح.
**لب ترکاندن** /l.-tarakändan/ تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ.
**لب تـر کردن** /l.-tar-kardan/ شُرْبـاً و مَشْرَباً و تَشْـراباً / شَرِبَ ـَ.
**لب‌تشنه** /l.-tešne/ عطْشان.
**لبخند** /l.-xand/ اِبْتِسام، تَبَسُّم، بَشّ، بَشاشَة، فِرَّة.
**لبخند زدن** /l.-x.-zadan/ بِسْماً / بَسَمَ ـِ، اِبْتِساماً / اِبْتَسَمَ، تَبَسُّماً / تَبَسَّمَ، إيْماضاً / أوْمَضَ، هَنْبَصَةً / هَنْبَصَ.
**لبخندزننده** /l.-x.-zanande/ باسِم، مِبْسام، بَسّام.
**لبخوانی** /l.-xäni/ قراءَةُ حَرَكَةِ الشَّفَتَيْنِ.
**لبدیس** /labdis/ (گیا) ۱. مُشَفَّه [ذُو أجْزاءٍ تُشْبِـهُ الشِّفاهَ في شَكْلِها أو تَرْتِيْبِها]. ۲. الشُّفَوِيَّة، الشُّفَوِيّ.
**لبریز** /l.-riz/ فعِم، مُفْعَم، أُفْعَم، مَلْآن، مُمْتَلِئ، طافِح، طَفْحان، المُتْرَع، مِجْزَم، رَذُوْم، ضـافِي، الطُّفّان، طِلاع، الطّامِي، طاغ، مُعَرَّم، غَمْر، فائِض.
**لبریز شدن** /l.-r.-šodan/ اِمْتِلاءً / اِمْتَلَأَ. طُفُوحاً / طَفَحَ ـَ و طَفْحاً / طَفَحَ ـَ. فَعَما / فَعِمَ ـَ. دَسَقاً / دَسِقَ ـَ. دَمَعاً / دَمِعَ ـَ الإناءُ، رَذْماً و رَذَماناً / رَذَمَ ـُ الإناءُ، رَذَماً / رَذِمَ ـَ الإناءُ، إرْذاماً / أرْذَمَ الإناءُ، صَفْواً / صَفا ـُ الحَوْضُ، فَهْقاً / فَهَقَ ـَ، فَهَقاً / فَهِقَ ـَ. فَيْضاً / فاضَ ـِ الإناءُ.
**لبریز کردن** /l.-r.-kardan/ ملأً و مِلأَةً / مَلأَ ـَ. طَفْحاً / طَفَحَ ـَ المِكْيالَ و تَطْفِيْحاً / طَفَّحَ و إطْفاحاً / أطْفَحَ، فَعْماً / فَعَمَ ـَ، إفْعـاماً / أفْعَمَ، إفاضَةً / أفاضَ الإناءَ، إتْـراعاً / أتْرَعَ، تَجْمِيْماً / جَمَّمَ، جُمُوماً / جَمَّ ـِ، اِدْساقاً / أدْسَقَ الإنـاءَ، إدْماعـاً / أدْمَعَ الإنـاءَ، إزْعافـاً / أزْعَـفَ القِرْبَـةَ، إضْحاكـاً / أضْحَكَ الحَـوْضَ، صَفْواً / صَفا ـُ الكأسُ او الحَوْضُ، إفْراطاً / أفْرَطَ الإناءَ أو الحَوْضَ، كَفّـاً و كِفافَةً / كَفَّ ـُ الإناءَ، إنْهاداً / أنْهَدَ الحَوْضَ أو الإناءَ.
**لب زدن** /l.-zadan/ ۱. أكْلاً و مَأْكَلاً / أكَلَ ـُ. ۲. شُرْباً و مَشْرَباً / تَشْراباً / شَرِبَ ـَ.
**لب‌سوز** /l.-suz/ الشّايُ المُحْرِقُ لِلْشَفَتَيْهِ.
**لب‌شتری** /l.-šotori/ شَنْفَرَى، غَلِيْظُ الشَّفَةِ.
**لب‌شکـری** /l.-šekari/ افْلَح، أشْـرَم، مَشْقُوقُ الشَّفَـةِ، مَشْقوقُ إحْدَى الشَّفَتَيْنِ.

**لب‌طلایی** /l.-taläyi/ مذهّبُ الأطْرافِ.

**لب‌کلفت** /l.-koloft/ غلَيْظُ الشَّفَةِ.

**لبلاب** /labläb/ (گیا) اللَّبْلاب، حِلْبِلاب، العُصْب، العُصْبَة، عَطَف، قَسُّوس.

**لبلاب الحقول** /l.-ol-hoqul/ (گیا) طَرْبُوش الغُرابِ.

**لبلاب سه‌رنگ** /l.-e-se-rang/ (گیا) شَبُّ النَّهارِ.

**لبلاب کبیر** /l.-e-kabir/ (گیا) حَبْلُ المَساكِينَ، بَدَسْغان، عُشّاقُ الشَّجَرِ، رَاحَةُ الكَلْبِ، كَفُّ الكَلْبِ.

**لبلاب مصری** /l.-e-mesri/ (گیا) اللَّبْلابُ المِصْرِيُّ، لُوبِياءُ لَبْلابِيَّة.

**لبلابیها** /l.-ihä/ (گیا) اللَّبْلابِيّات.

**لبلبو** /lablabu/ (گیا) ← لبو.

**لب مطلب** /lob-be-matlab/ لبُّ المَقْصَدِ.

**لبنان** /lobnän/ لُبْنان.

**لبنانی** /l.-i/ لُبْنانِيّ.

**لبنزراوم** /lebenzrävm/ ← فضای حیاتي.

**لبنیات** /labaniyyät/ المُنْتَجاتُ اللَّبَنِيَّةُ.

**لبنیات‌سازی** /l.-säzi/ ۱. المَلْبَنَة. ۲. صِناعَةُ إنْتاجِ اللَّبَنِ و الزُّبْدَةِ و الجُبْنِ.

**لبنیات‌فروش** /l.-foruš/ بائِعُ المُنْتَجاتِ اللَّبَنِيَّةِ.

**لبنیات‌فروشی** /l.-f.-i/ ۱. حانُوتُ بَيْعِ المُنْتَجاتِ اللَّبَنِيَّةِ. ۲. بَيْعُ المُنْتَجاتِ اللَّبَنِيَّةِ.

**لبنیاتی** /l.-i/ ← لبنیات‌فروشی، لبنیات‌فروش.

**لبو** /labu/ شمَنْدَرٌ مَطْبُوخٌ، الشُّوَنْدَرُ المَسْلُوقُ، البَنْجَرُ المَسْلُوق.

**لب‌ودندانی** /lab-o-dandäni/ شفَوِيسِنِّيّ.

**لبوفروش** /labu-foruš/ بائِعُ البَنْجَرِ المَطْبُوخِ.

**لبوفروشی** /l.-f.-i/ بيْعُ البَنْجَرِ المَطْبُوخ.

**لب‌ولوچه** /lab-o-lowce/ الشَّفَةُ و أطْرافُها.

**لب‌ولوچه آویختن** /l.-o.-l.-ävixtan/ ← لب آویختن.

**لبه** /labe/ ۱. کِینار، کَنار، حَرْف، حَدّ، طَرَف، جانِب، بُصْر، رَفْض، الشُّفْر، الشُّفْر، شَفِير، شَفا، شَفَة، صِفَّة، الطُّرَّة، طُرّ، غَرْب، غُراب، الكُفَّة، كِفاف. ۲. طَرَف، حافَة، ساحِل، حاشِيَة، صِفَّة.

**لبه‌دار** /l.-där/ ذوُ شَفْرَة، ذُوحَدٍّ، ذُوحافَة، ذُوحاشِيَة، ذُوحَرْف.

**لبه‌دار کردن** /l.-d.-kardan/ جعْلاً / جَعَلَ ـَ لَهُ حَدّاً أو حَرْفاً أو حاشِيَةً.

**لبه گذاشتن** /l.-gozäštan/ تحْشِيَةٌ / حَشّى الشَّيءَ و الثَّوْبَ.

**لبی** /labi/ الشَّفَهِيّ، الشَّفَوِيّ.

**لبید** /labid/ (گیا) الكَنْهان.

**لبیشه** /labiše/ اللَّواشَة، جناك، زيار.

**لبیک گفتن** /labbeyk-goftan/ تلْبِيَةٌ / لَبّى، إجابَةٌ / أجابَ.

**لبی و دندانی** /labi-va-dandäni/ ← لب و دندانی.

**لپ** /lap/ الفِصّ.

**لپ** /lop/ وجْنَة، خَدّ، وَجَنَة.

**لپر** /lappar/ الطّافِح، الفائِض، المَلْآن.

**لپر زدن** /l.-zadan/ فيْضاً و فَيَضاناً / فاضَ ـِ طَفْحاً و طُفُوحاً / طَفَحَ ـَ.

**لپک** /lapak/ فصّيْص، فَصٌّ صَغِيْرٌ.

**لپ‌لپ خوردن** /lop-lop-xordan/ إسْرافاً / أسْرَفَ فِي الأكْلِ.

**لپه** /lappe/ بسِلَّةٌ ناشِفَةٌ، فِلْقَة.

**لپه شدن** /l.-šodan/ انْفِلاقاً / انْفَلَقَ، انْشِقاقاً / انْشَقَّ.

**لپه کردن** /l.-kardan/ شقّاً / شَقَّ ـُ فلْقاً / فَلَقَ ـِ.

**لپی** /lopi/ ۱. شَفْهِيّ. ۲. فَمِّيّ.

**لتارژی** /letärži/ نوّام، سُبات، سَبْخ، فُتُور.

**لتکا** /lotkä/ ← کرجی.

**لت‌لت** /lat-lat/ ← لته‌لته.

**لت‌وپار** /lat-o-pär/ قطْعَة قِطْعَة.

**لت‌وپار شدن** /l.-o-p.-šodan/ ۱. تمَزُّقاً / تَمَزَّق، تَقَطُّعاً / تَقَطَّع. ۲. تَجَرُّحاً / تَجَرَّحَ.

**لت‌وپار کردن** /l.-o-p.-kardan/ ۱. تمْزِيْقاً / مَزَّقَ، تَقْطِيْعاً قَطَّعَ. ۲. ضَرْبَةٌ و جَرْحَةٌ.

**لته** /late/ المِمْسَح، المِمْسَحَة، مِمْحاة.

**لته کشیدن** /l.-kešidan/ مسْحاً / مَسَحَ ـَ بِمِمْسَحَةِ الأرْضِ.

**لته‌لته** /l.-l./ قطْعَة قِطْعَة.

**لثه** /lase/ قيْدُ أو نِيْرَةُ الأسْنانِ، لِثَة، دُرْدُر، دَرادِيْر، الثّاهَة، مَوْرِم.

**لثه‌یی** /l.-yi/ اللِّثَوِيّ.

**لج** /laj/ ← لجبازی، لجبازی کردن.

**لجاجت** /lejäjat/ ← لجبازی.

**لجاجت کردن** /l.-kardan/ ← لجبازی کردن.

**لجباز** /laj-büz/ ←اللّاج، مِلْجاج، مِلْحاح، حَرُوْن، عَنِيْد، عَنُود، الجُعَـل، حَكِر، دَعِـک، شَرِيّ، شَـدِيْدُ الشَّكِيْمَـة، عاتِک، مِلْظاظ.

**لجبازی** /l.-b.-i/ اللَّجـاجَة، العِنـاد، خُصُـومَة، نِـزاع، مُناقَشَة، التَّيْبِسِيَّة، دُرْشَة، عَداوَة، عُمِيَّة، وَغْر، يَهْيَر.

**لجبازی کردن** /l.-b.-i-kardan/ لَجّا و لَجَاجاً و لَجَاجَةً / لَجَّ ـِ عُنُوداً / عَنَدَ ـُ و عَنِـدَ ـَ و عَنُدَ ـُ مُعـانَدَةً / عانَدَ، إلحاحاً / أَلَحَّ، جَعَلاً / جَعِلَ ـَ الـرَّجُلُ، حَكَراً / حَكِرَ ـَ حَكَراً / حَكِرَ ــَ الرَّجُلُ، مُحـاكَرَةً / حاكَرَ هــ خُلُوطاً / خَلَطَ ــِ شَرَى / شَرِيَ ـَ غِـراءً و مُغاراةً / غارَى فـلاناً، فُتُوكاً / فَتَكَ ـِ في الأَمْرِ، فُتُوكاً / فَتَكَ ـِ في الأَمْرِ، لَحْزاً / لَحَزَ ـَ هـ لَتّاً / لَتَّ ـُ عَلَيْهِ، لَثْلَثَةً / لَثْلَثَ عَلَيْهِ، لَضْماً / لَضَمَ ـِ، تَمَسُّكاً / تَمَسَّکَ برأيِهِ، نَجْذاً / نَجَذَ ـِ مُناحَرَةً / ناحَرَ هُـ مُهاواةً و هِواءً / هاوَى.

**لجستیک** /lojestik/ (نظ) الأُمُورُ الإداريَّةُ و الإعاشَةُ.

**لجستیکی** /l.-i/ الإدارِيّ.

**لجن** /lajan/ الحَمَـأ، الحَمْأة، طِيْـن، وَحَل، النَّطـاة، حَرْمَد، حِضَـج، خُلْب، رَدْغَة، رِدَاغ، زَبِيْر، طَثْـرَة، عَثَكَة، كَدَرَة، مَدَر.

**لجن اسید** /l.-e-asid/ القَطْرانُ الحامِضُ.

**لجن‌زار** /l.-zär/ الحَمِيءُ مِن الأماكِنِ، مَوْحِل.

**لجن‌گیری** /l.-giri/ رَفْعُ الطَّمْيِ.

**لجن‌مال** /l.-mäl/ ۱. مُوَحَّل، مُلَوَّثُ بـالوَحَلِ، المُلَطَّخ أو المُتَلَطِّخُ بالوَحَلِ، الوَحِل. ۲. مُتَّهَم، مُخْزَى.

**لجن‌مال شدن** /l.-m.-šodan/ ۱. تَوَحُّلاً / تَوَحَّلَ، اِلْتِطاخاً / اِلْتَطَخَ أو تَلَطُّخاً / تَلَطَّخَ بالـوَحَلِ. ۲. اِتِّهاماً / أُتُّهِمَ مج، إخْزاءً / أُخْزِيَ مج.

**لجن‌مال کردن** /l.-m.-kardan/ ۱. تَوْحِيْلاً / وَحَّلَ، إيْحالاً / أَوْحَلَ، تَلْوِيْثاً / لَوَّثَ بالوَحَلِ. ۲. اِتِّهاماً / اِتَّهَمَ، إخْزاءً / أَخْزَى، إلْحاقاً / أَلْحَقَ بِهِ خِزْياً أو عاراً.

**لجن‌مالی** /l.-m.-i/ ۱. تَوَحُّل، تَوْحِيْل. ۲. اِتِّهام، خِزْي.

**لجن‌مالی کردن** /l.-m.-i-kardan/ ← لجن‌مال کردن.

**لجوج** /lajuj/ ← لجباز.

**لچک** /lacak/ المُثَلَّث، مِنْدِيْلٌ ذُوثلاثِ زَوايـا تَرْبُطُهُ المَرأةُ عَلَى رَأسِها، بُخْنُق.

**لچک‌به‌سر** /l.-be-sar/ ←المَرْأَةُ المُقَنَّعَة.

**لحاف** /lahäf/ اللِّحاف، دِثار، مُضَرَّبَة، مِضَرَّبِيَّة.

**لحاف پر قو** /l.-e-par-e-qu/ لِحافٌ مَحْشُوٌّ بِزَغَبِ العَيْدَرِ.

**لحافچه** /l.-ce/ لُحَيْف.

**لحاف‌دوز** /l.-duz/ حَلّاجُ القُطْنِ، نَجّاد، مُنَجِّد.

**لحاف‌دوزی** /l.-d.-i/ التَّنْجِيْد، نِجادَة، تَوْثِيْر.

**لحد** /lahad/ لَحْد.

**لحظه** /lahze/ لَحْظَة.

**لحظه‌به‌لحظه** /l.-be-l./ لَحْظَةً، مِنْ لَحْظَـةٍ إلى لَحْظَةٍ، كُلُّ لَحْظَةٍ.

**لحظهٔ حساس** /l.-ye-hassäs/ اللَّحْظَةُ الحاسِمَةُ.

**لحلاح** /lahläh/ (گیا) الشَّوْكَةُ الصَّفراء، قُرْنُون.

**لح‌لح زدن** /lahlah-zadan/ ← له‌له زدن.

**لحن** /lahn/ نَغْمَة، نَغَمَة، غِناء، لَحْن.

**لحیم** /lahim/ قَصْدِيْر، لِحام.

**لحیم‌کار** /l.-kär/ سَمْكَرِيّ.

**لحیم‌کاری** /l.-k.-i/ اللِّحامَة.

**لحیم‌کردن** /l.-kardan/ لَحْماً / لَحَمَ ـُ، لَأْماً / لَأَمَ ـَ و مُلاءَمَةً / لاءَمَ المَعْدِنَ.

**لخت** /loxt/ العارِي، العـارِيَة، عُـرْيان، مُعَـرًّى، مُجَرَّد، أجْـرَد، أقْـرَع، مَكْشُـوف، كَشِيْــف، جِـلّاس، أَضْكَـل، العَجَرَّد، مُعَجْرِد، المُقَشَّرُ مِنَ الرِّجالِ، مَلْص، مَلْط.

**لخت** /laxt/ ۱. مُزْعَـة، قَطْعَة، حِصَّـة، جُزْء، فِـص. ۲. مُتَرَهِّل، رِخْو، لَيِّن.

**لخت شدن** /loxt-šodan/ عُرْيَةً وعُرْياً / عَرِيَ ـَ، تَعَرِّياً / تَعَرَّى مِنْ ثِيابِهِ، تَجَرُّداً / تَجَرَّدَ، اِنْجِراداً / اِنْجَرَدَ مِنْ ثَوْبِهِ، اِنكشافاً / اِنْكَشَفَ، تَكَشُّفاً / تَكَشَّفَ اِنْحِساراً / اِنْحَسَرَ الشَّيءُ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ ثِيابَـهُ، تَزَلُّطاً / تَزَلَّطَ، اِنْسِراحاً / اِنْسَرَحَ فلانٌ، اِنْسِفاراً / اِنْسَفَرَ الشَّيءُ، تَعَجْرُداً / تَعَجْرَدَ، اِنْفِصاعاً / اِنْفَصَعَ الشَّيءُ، اِقْتِشاراً / اِقْتَشَرَ الرَّجُلُ، قَلْعاً / قَلَعَ ـَ ثِيابَه.

**لخت شدن** /laxt-šodan/ ۱. اِرْتِخاءً / اِرْتَخَى، اِسْتِرخاءً / اِسْتَرْخَى. ۲. تَلَيُّناً / تَلَيَّنَ.

**لخت کردن** /loxt-kardan/ ۱. إغراءً / اعْرَى هُــ الثَّوبَ ومِنَ الثَّوبِ، تَعْرِيَةً / عرَّى، جَرْداً / جرَدَ ـُ هُـ مِـنْ ثَوْبِهِ، تَجْرِيْداً / جرَّدَ، كَشْفاً وكاشِفَةً / كشَفَ ـِ الشَّيءَ، تَكْشِيْفاً / كشَّفَ، إبْتِزازاً / ابْتَزَّ الشَّيءَ مِنْـهُ، إبْتِشاراً / ابْتَشَرَ الشَّيءَ، تَبْصِيْلاً / بصَّلَ هُـ مِنْ ثِيابِهِ، حَسْراً / حسَرَ ـُ هُـ، تَزْلِيْطاً / زلَّطَ، تَشْلِيْحاً / شلَّحَ هُـ، عَجْرَدَةً / عجْرَدَ هُـ، تَمْرِيْداً / مرَّدَ، نَضْواً / نضَا ـُ هُـ مِنْ ثَـوْبِهِ أو الثَّوبَ عَنْهُ، تَنْضِيَةً / نضَّى الثَّوْبَ عَنْهُ. ۲. إغارَةً / أغارَ عَلَيهِم، نَهْباً / نَهِبَ ـَ ونَهَبَ ـُ، اِنْتِهاباً / اِنْتَهَبَ، كَشْطاً / كشَطَ ـِ.

**لخت کردن** /laxt-kardan/ ۱. إرْخاءً / ارْخَى. ۲. تَلْيِيْناً / لَيَّنَ.

**لخت لخت** /l.-l./ قِطْعَةً قِطْعَةً، إرْباً إرْباً.

**لخت مـادرزاد** /loxt-e-mädar-zäd/ عرْيـانٌ أوعارٍ كَمـا وَلَدَتْهُ أُمُّه، في حالَةِ العُرْي.

**لخته** /laxte/ خاثِر، مُخَثَّر.

**لخته شدن** /l.-šodan/ ۱. خَثْراً وخُثُوراً وخَثَراناً / خَثَرَ ـُ وخَثُراً / خَثِرَ ـَ وخَثارَةً وخُثُورَةً / خَثُرَ ـُ وتَخَثُّراً / تَخَثَّرَ وتَجَلُّطاً / تَجَلَّطَ وصَأْكاً / صَئِكَ ـَ الدَّمُ. ۲. / (پز) الدَّمَة.

**لخته کردن** /l.-kardan/ تَخْثِيْراً / خَثَّرَ اللَّبَنَ، تَـرْوِيْباً / رَوَّبَه.

**لختی** /loxti/ ۱. العُرْي، العُرْيَة، جُـرْدَة، سُلْبَة، قِشاط. ۲. ← لُخت. ۳ ← لات، لختی پختی.

**لختی** /laxti/ ۱. اِرْتِخاء، رَخْوَة، اِسْتِرخاء. ۲. لَيْنَة، لِيْن. ۳. (فز) العَطالَة، القُصُورُ الذّاتي.

**لختی پختی** /loxti-poxti/ شخْصٌ رَثُّ المَلابِسِ، مُعْدِم، رَذِيل، العارِي، مُعَرَّى، مُعْوِز.

**لخم** /loxm/ قَلِيْلُ الدُّهْنِ أو خالٍ مِنْهُ، اللَّحْمُ الَّذِي لادُهْنَ فِيْهِ ولاعَظْمَ، هَبْر.

**لدانم** /lodänom/ (شيمــ) اللُّوْدَ نُوم.

**لذت** /lezzat/ لَذَّة، طَعْم، مُتْعَة، تَمَتُّع، اِسْتِمْتاع، خاطِر، مَيْل، هَوَى، طِلَى، هَناء، سُرُور.

**لذت‌بخش** /l.-baxš/ ← لذيذ.

**لذت بردن** /l.-bordan/ اِلْتِذاذاً / اِلْتَذَّ، تَلَذُّذاً / بِهِ، تَمَتُّعاً / تَمَتَّعَ، تَساراً / تَسارَّ إلى الشَّيءِ، تَفَكُّهاً / تَفَكَّهَ بالشَّيءِ، تَلَمُّظاً / تَلَمَّظَ، هَنـاءً وهَنْأً / هَنِئَ ـَ الطَّعامَ، تَهَنُّـؤاً / تَهَنَّأَ بِهِ.

**لذت دادن** /l.-dädan/ تَلْذِيْذاً / لَذَّذَهـ.

**لذيـذ** /laziz/ حسَـنُ الطَّعمِ، الشَّهـيّ، اللَّـذِيْذ، سـارّ، مُنْسَرِح.

**لذيذ بودن** /l.-budan/ لَذاذاً ولَذاذَةً / لَذَّ ـَ.

**لرد** /lord/ لُوْرد، سَيِّد، مَوْلَى.

**لرد** /lerd/ رواسِبُ المائِعات، ثُفل.

**لرز** /larz/ رِعْشَةُ الحُمَّى، أرْض.

**لرزان** /larzän/ الرَّعِيْش، المُـرْتَعِش، مُزَعْزَع، مُتَـزَعْزِع، الهـازّ، راجِـف، مُهْتَزّ، مُتَضَعْضِـع، ضَعِيـف، مُضْطَـرِب، البَـرُوق، حائِل، الخَجِـل، خـافِـق، خَنْبَش، الـرَّجْـرَج، الـرِّجْرِج، مُـرْتَجّ، الـذُّبّ، رَعْشَـن، رَعُون، رَمِيْـز، زَوّال، عَرّات، عَسُـول، قَفْقَف، مُقَلْقَل، المَرْمَـز، مَرْمار، نـابِض، نَزّ، مِنَزّ، نَغِيْش، واجِف، هِزْرَفِيّ، يَخْمُور، يَمْؤُوْد.

**لرزانک** /l.-ak/ چِيْلاتين، هُلام، بَلُوطَة.

**لرزانها** /l.-hä/ الكُويكِرز، الصّاحِبِيُّون، المُهْتَزُّون.

**لرزاندن** /l.-dan/ ازعاداً / أرْعَدَ، تَرْعِيْشاً / رَعَّشَ هُـ، إرْعاشاً / أرْعَشَ، بَعْذَرَةً / بَعْذَرَ الشَّيءَ، إرْعاساً / أرْعَسَ، رَعْصاً / رَعَصَ ـَ الشَّيءَ، رَعْضاً / رَعَضَ ـَ، صَعْفاً / صَعَفَ ـَ هـ، قَرْقَفَةً / قَرْقَفَ هُـ البَرْدُ، قَشْعَرَةً / قَشْعَرَ بَدَنَهُ.

**لرزش** /larzeš/ الرَّعْـش، الرَّعَـش، رَعْشَة، الإرْتِعـاش، إرْتِعـاد، رَعْدَة، رَجّ، إرْتِجـاع، رَجَّـة، هَـزّ، اِهْتِزاز، هَـزَّة، الأَزِيْز، أَيْلَمَة، تَحْتَحَة، جَفْل، جُفُـول، الحَرَكَة، الحَرَاك، تَحَرُّك، الخَضْخَضَة، الخَض، الخَضَّـة، تَخَطُّر، التَّذَبْذُب، ذَمـاء، أُرْجُوجَـة، رَجْفَة، رَكْضَـة، رَف، زَوِيْـل، الصَّدْمَـة، الصَّـدْمَةُ العَصَبِيَّـةُ، الصَّعْصَعَة، صَعْفَـة، إصْلاح، عَجُـوز، عَوِيْص، قُشَعْرِيْرَة، القَفَّـة، القُفُوف، قَلْقَلَة، قِلّ، كَصِيْص، تَمايُل، اِنْتِفاضَة، تَنَفُّـض، النَّامَّة، النَّمِيْم، النَّمِيْمَة، وَزَع، وَقْشَة، هَزَع، هزْمَرَة، هَمْرَش، الهَيْث، الهَيْج.

**لرزش ارادی** /l.-e-erädi/ اِهْتِزازٌ إرادِيٌّ.

**لرزش پیری** /l.-e-piri/ رُعْشَة.

**لرزش تب** /l.-e-tab/ قُشَعْرِيْرَةُ الحُمَّى.

**لرزش حرکتی** /l.-e-harakati/ رَجْفَةٌ أو رَعْشَةٌ حَرَكِيَّةٌ.

**لرزش‌دار** /l.-där/ مُرْتَجِف، مُرْتَعِش، مُرْتَعِد.

**لرزش سکونی** /l.-e-sokuni/ رَجْفَةٌ اِسْتاتِيٌّ.

**لـرزش مغنـــاطيســی** /l.-e-meqnätisi/ اِضْطِرابٌ مَغْنَطِيْسِيٌّ.

**لرز شیر** /larz-e-šir/ حمّى الدَّرّ.

**لرز کردن** /l.-kardan/ ← لرزیدن.

**لرز لرزان** /l.-l.-än/ متزَعْزِعاً، مُقْشَعِرّاً، مُهتَزّاً، راجِفاً، مُرتَجِفاً.

**لرز ماهی** /l.-mähi/ (جانـ) رَعّادَة.

**لرزندگی** /l.-andegi/ ← لرزش.

**لرزنده** /l.-ande/ ← لرزان.

**لرزه** /l.-e/ رِعْش، رَعَش، رَعْشَة، رُعاش، اِرْتِعاش، اِرْتِجاف، رَجَفَة، رَعْدَة، هَزَّة، اِهْتِزاز، الإرْزيز، أَصِيص، أَفْكَل، رَفّ، رَفِيف، قُفَّة، قُفُوف، قُشَعْرِيرَة، كَصِيص، نَحْواء.

**لرزه‌شناسی** /l.-šenäsi/ عِلمُ الزَّلازِل.

**لرزه‌گران** /l.-garän/ الهَزّازون، طائِفَةٌ دِينِيَّةٌ أَمِيرَكِيَّةٌ اِشْتِراكِيَّةٌ تُعْرَفُ بِطائِفَةِ الهَزّازِينَ.

**لرزه‌نگار** /l.-negär/ مِرْسَمَةُ الزَّلازِل.

**لرزه‌نگاشت** /l.-negäšt/ تَسْجِيلٌ لِزَلْزَلَةٍ.

**لرزه‌یی** /l.-yi/ اهْتِزازِيّ، زَلْزالِيّ، اِرْتِعاشِيّ.

**لرزیدن** /larzidan/ رِعْشاً ورُعْشاناً / رَعَشَ ـَ رَعَشاً / رَعِشَ ـَ، اِرْتِعاشاً / اِرْتَعَشَ، اِرْتِعاداً / اِرْتَعَدَ، اِهْتِزازاً / اِهْتَزَّ، تَهَزْهُزاً / تَهَزْهَزَ، زَلْزَلَةً / زَلْزَلَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، اِخْتِلاجاً / اِخْتَلَجَ، دَرْدَبَةً ودِرْداباً / دَرْدَبَ، رَجْرَجَةً / رَجْرَجَ، اِرْتِجاجاً / اِرْتَجَّ، تَرَجْرُجاً / تَرَجْرَجَ، رَجْداً / رَجُدَ ـُ مع الرِّجلِ، تَرْجِيداً / رُجِّدَ مع الرِّجلِ، اِرْتِعاجاً / اِرْتَعَجَ الرِّجْلُ، تَرَعْدُداً / تَرَعْدَدَ، رَعْساً / رَعَسَ ـَ تَرَعُّساً / تَرَعَّسَ، اِرْتِعاساً / اِرْتَعَسَ، اِرْتِهاشاً / اِرْتَهَشَ الرِّجْلُ، رَجْفاً ورَجَفاناً ورُجُوفاً ورَجِيفاً / رَجَفَ ـُ الرَّجُلُ أوتِ الأرْضُ، اِرْتِجافاً / اِرْتَجَفَ، رَفّاً / رَفَّ ـِ القَلْبُ، شَفْشَفَةً / شَفْشَفَ، اِصْطِكاكاً / اِصْطَكَّ، صَعْفاً / صُعِفَ مع ـَ الرِّجلُ وصَعَفاً / صَعِفَ ـَ، عَتْراً وعَتَراناً / عَتَرَ ـِ فَرْفَرَةً / فَرْفَرَ، اِقْشِعْراراً / اِقْشَعَرَّ الجِلْدُ، قَفْقَفَةً / قَفْقَفَ، لَمْطاً / لَمَطَ ـُ، تَمَزْمُراً / تَمَزْمَرَ الجسْمُ، مَيْداً ومَيَداناً / مادَ يَمِيدُ، تَمايُداً / تَمايَدَ، تَمَيُّداً / تَمَيَّدَ، نَزّاً ونَزِيزاً / نَزَّ ـِ الوَتَرُ، اِنْتِفاضاً / اِنْتَفَضَ، وَجْفاً ووَجِيفاً ووُجُوفاً / وَجَفَ يَجِفُ، هَزْعاً / هَزَعَ ـَ.

**لرزیده** /larzide/ المُقْشَعِرّ، المُرْعَش، المَرْعُوش، المُرْعَد، المُرْتَجِف.

**لرک** /lark/ (گیا) عَرَتُونٌ مُرّانِيُّ الوَرَق.

**لزج** /lazej/ لَزِج، مُخاطِيّ، لاصِق، العَلِك.

**لزج شدن** /l.-šodan/ لزجاً ولُزُوجاً / لَزِجَ ـَ وتَلَزُّجاً / تَلَزَّجَ وتَلَجُّناً / تَلَجَّنَ الشَّيءُ.

**لزج کردن** /l.-kardan/ تذْبِيقاً / دَبَّقَ هـ.

**لزجی** /l.-i/ لُزُوجَة.

**لزمازشته** /lezmäzeste/ العَيْبُ أو الطَّعْنُ في الذّاتِ المَلَكِيَّةِ.

**لزوجت** /lozujat/ لُزُوجَة، تَلَزُّج.

**لزوم** /lozum/ لُزُوم، حَوْج، حاجَة، اِحْتِياج، اِقْتِضاء، مُقْتَضى، وُجُوب، مُوجِب.

**لزوم مالایلزم** /l.-e-mä-lä-yalzam/ (بد) لُزُومُ مالايَلْزَم.

**لژ** /lož/ مُحْفِلٌ ماسُونِيٌّ.

**لژ بالا** /l.-e-bälä/ شُرْفَةُ المَسْرَحِ.

**لژ سینما** /l.-e-sinemä/ خَلْوَةُ المَلْهَى، لُوج.

**لژیون** /ležiyon/ الفَيْلَق.

**لژیون دنور** /l.-do-nor/ وِسامُ جَوْقَةِ الشَّرَفِ.

**لژیونر** /ležiyoner/ فَيْلَقِيّ.

**لس** /los/ طمْي، غَرِين.

**لسان‌المزمار** /lesän-ol-mezmär/ (گیا) الكُلْحُم.

**لسپدزا** /lespedezä/ (گیا) بَرْسِيمٌ يابانِيّ.

**لسیتین** /lesitin/ اللِّسِتِين، مادةٌ دُهْنِيَّةٌ في صَفارِ البِيْضِ وأَنْسِجَةِ الحَيَوانِ والنَّباتِ.

**لش** /laš/ ۱. جُثَّة ← لاشه. ۲. كَسُول، كَسْلان، عاطِلٌ عَنِ العَمَلِ، بَلِيد، تَنْبَل.

**لش‌بازی** /l.-bäzi/ تَكاسُل، تَبَلُّد، تَتَنْبُل.

**لش‌بازی درآوردن** /l.-b.-darävardan/ تَكاسُلاً / تَكاسَلَ، تَبَلُّداً / تَبَلَّدَ، تَتَنْبُلاً / تَتَنْبَلَ.

**لشکر** /laškar/ جُنْد، عَسْكَر، جَيْش، البَرِيم، بَعْث، بَعَث، بَعِيث، جَحْفَل، جَخِيف، جَمْع، جَمِيع، خَضْراء، خَمِيس، رِجْل، رَمّازَة، الزّافِرَة، صَرَد، غار، فِرْقَة، فَيْلَق، نَشاص، وِرْد، هَيْضَل.

**لشکر پیاده** /l.-e-piyäde/ جَيْشٌ مُشاة.

**لشکرکشی** /l.-keši/ فَنُّ سَوْقِ الجَيْشِ، حَمْلَة.

**لشکر کشیدن** /l.-kešidan/ قِيادَةً / قادَ يَقُودُ الجَيْشَ، تَجْهِيزاً / جَهَّزَ وتَعْبِئَةً / عَبَّأَ الجَيْشَ.

**لشکرگاه** /l.-gäh/ مُخَيَّم، مُعَسْكَر.

**لشکری** /l.-i/ عسْكَرِيّ، جُنْدِيّ.

**لشی** /laši/ ← لش‌بازی.

**لطافت** /letäfat/ ۱. لُطْف، لَطافَة، رِقَّة، طَراوَة، غَضاضَة، غُضُوضَة، لِيْنٌ، لُيُونَـة، مُلاسَة، نُعُومَة. ۲. ظُرْف، كِياسَة، كَيْس، أناقَة، حُسْن، قَسام، قَسامَة. ۳. أوْن، رِفْق، دَعَة.

**لطف** /lotf/ لطْـف، حُسْـن، مَحَبَّة، التُّحْفَـة، فَضْـل، إحْسان، عَفْو، كَرَم، هُداهِد.

**لطفاً** /l.-an/ لطْفاً.

**لطف کردن** /l.-kardan/ لطْفاً / لَطَفَ ـُ بِفُـلانٍ ولِفُلانٍ، تَفضِيْلاً / فَضَّل على شَخْصٍ ما.

**لطمه** /latme/ تلَف، فَساد، خَسارَة، ضَرَر.

**لطمه خوردن** /l.-xordan/ تضَرُّراً / تَضَرَّر، خُسْراً وخَسَراً وخُسْراً وخَساراً وخَسارَةً وخُسْراناً / خَسِرَ ـَ.

**لطمه زدن** /l.-zadan/ ۱ ← سیلی زدن. ۲. إضْراراً / اضَرَّ، إيْذاءً / آذَى.

**لطیف** /latif/ ۱. لَطِيْف، مَلِسٌ، أمْلَـس، لَيِّن، المَلْمَس، نـاعِم، لَيِّـن، رَقِيْق، دَقِيْـق، أنِيْـس، رَخْص، رَخِيْـص، السُّماسِـم، السَّمام، السُّمْسُمـان، السُّمْسُمانِـيّ، طَفْل، طارَج، غَـرِيْض، مَـرِخ، وَثِر، وَثِيْـر، هَفّاف. ۲. جَمِيْل. ۳. حَسَنُ الطَّبْع.

**لطیف شـدن** /l.-šodan/ لِيْناً ولَيَـاناً ولِيْنَـةً / لانَ يَلِيْنُ مَلْمَسُهُ، مُلُوسَةً ومُلاسَةً / مَلِسَ ـَ ومَلُسَ ـُ، نُعُومَةً / نَعُمَ ـَ، طَراوَةً وطَراءَةً وطَرَاءً وطَراةً / طَرُوَ ـُ وطَرِيَ ـَ.

**لطیف‌طبع** /l.-tab'/ لطَيْفُ الطَّبْعِ.

**لطیف‌طبعی** /l.-t.-i/ لطَافَةُ الطَّبْعِ.

**لطیف کردن** /l.-kardan/ تلْيِيْناً / لَيَّنَ، تَمْلِيْساً / مَلَّسَ، إلانَةً / ألانَ.

**لطیفه** /latife/ لطَيْفَة، نُكْتَةٌ جَمِيْلَةٌ، مَزْح، مِزاح، مُزاحَة، أُفْكُوهَـة، مُلْحَة، أمْلُوحَـة، طُرْفَـة، طَرِيْفَة، هِـذار، هَزْل، نَهْنَة.

**لطیفه گفتن** /l.-goftan/ تنْكِيْتاً / نَكَّتَ، تَهْزِيْراً / هَزَّرَ، هَزْلاً / هَزَلَ ـِ في كلامِهِ.

**لطیفه‌گو** /l.-gu/ مجّان، ماجِن، مازِح.

**لطیفه‌گویی** /l.-g.-yi/ نكْتَة، تَنْكِيْت، الإتْيانُ بالنُّكَتِ.

**لعاب** /lo'äb/ ۱. رُضـاب، لُعاب، رِيْـق، لُزُوجَـة، رُوَال، رُؤام. ۲. (گیا) الهُلامُ النَّباتِيُّ، المَنّ.

**لعاب دادن** /l.-dädan/ تزْجِيْجاً / زَجَّجَ، زُخْرُفَةً / زَخْرَفَهُ بِسَطْحٍ مُلَوَّنٍ، طَلْياً / طَلَى يَطْلِي بالمِيْنا.

**لعاب‌دار** /l.-där/ اللُّعابِيّ، لَزِج، دَبِق، المَطْلِيّ.

**لعاب‌کاری** /l.-käri/ الزِّجاجَة، التَّطْلِيَةُ بـالمِيْنا، صِناعَةُ الزُّجاجِ.

**لعابی** /l.-i/ ۱. لَزِج، الـدَّبِقُ اللُّعـابِيّ. ۲. آنِيَةٌ مَطْلِيَّةٌ أو مُطَلَّيَةٌ بالمِيْنا. ۳. هُلامِ مِيْنَباتِيّ.

**لعبت** /lo'bat/ ۱. لُعْبَة، دُمْيَة. ۲. مَحْبُوبَةٌ فاتِنَةُ الحُسْنِ.

**لعبت‌بازی** /l.-bäzi/ ۱.←عروسک‌بازی. ۲ ← مُخادَعَة.

**لعل** /la'l/ اللَّعْل، ياقُوتٌ أحْمَر، بَلْخَش، سِيْلان.

**لعنت** /la'nat/ العَذاب، الشَّـمّ، دُعاءٌ أو دَعْـوَةٌ بالشَّـرِّ، اللَّعْنَة، اللَّعْن، بُعْد، رِجْس.

**لعنت شده** /l.-šode/ اللَّعِيْن، اللَّعِيْنَة، مَلْعُون.

**لعنت کردن** /l.-kardan/ لعْناً / لَعَـنَ هـ، مُلاعَنَةً ولِعاناً / لاعَنَ، [یکدیگـر را] تَلاعُناً / تَلاعَنَ الـرَّجُلانِ وتَبَهُّلاً / تَبَهَّلَ وتَباهُلاً / تَباهَلَ وابْتِهالاً / ابْتَهَلَ ومُباهَلَةً / باهَلَ بَعْضُهُم بَعْضاً، بَهْلاً / بَهَلَ ـَ هُـ اللّهُ، دَعْوَةً ومَدْعاةً / دعاـُ عَلَيهِ، إبْعـاداً / أبْعَدَ هُــ اللّهُ، تَـلاحِياً / تَلاحَـى القَومُ، إسْتِمْطاراً / إسْتَمْطَرَ عَلَيهِ اللَّعَنـاتِ، إسْتِنْزالاً / اسْتَنْزَلَ اللَّعَناتِ.

**لعنتی** /l.-i/ المَلْعُون، اللَّعِيْن.

**لعن کردن** /la'n-kardan/ ← لعنت کردن.

**لغ** /laq/ ← لق.

**لغت** /loqat/ اللُّغَة، كَلام، كَلِمَة، اللِّسْن.

**لغت‌پرداز** /l.-pardäz/ اللُّغَوِيّ.

**لغ‌ساز** /l.-säz/ عالِمُ اللُّغَةِ، نِيُولُوجِيّ ← واژه‌ساز.

**لغت‌سازی** /l.-s.-i/ عِلْمُ اللُّغَةِ، النِيُوْلُوجيا ← واژه‌سازی.

**لغت‌شناس** /l.-šenäs/ العالِمُ بِفقْهِ اللُّغَةِ، الفِيْلُولُوجِي ← واژه‌شناس.

**لغت‌شناسی** /l.-š.-i/ فِقْهُ اللُّغَةِ ← واژه‌شناسی.

**لغتنامه** /l.-näme/ معْجَمُ اللُّغاتِ.

**لغت‌نویس** /l.-nevis/ مؤلِّفُ مُعْجَمِ اللُّغاتِ، جامِعُ أو مُؤلِّفُ القامُوسِ ← واژه‌نگار.

**لغت‌نویسی** /l.-n.-i/ تأْلِيْفُ مَعاجِمِ اللُّغاتِ ← واژه‌نگاری.

**لغز** /loqoz/ ۱. لُغْز، الأُحْجُوَّة، الأُحْجِيَّـة، الحُجَيّا، الْقِيَّة، أُغْبِيَّة، حَزْوَرَة [عم]. ۲. مَسْخَرَة، الحُكَيْكَة.

**لغزان** /laqzän/ ← لغزنده.

**لغزاننده** /laqzänande/ مزِلّق، مُزَلِّج، مُعَضِّر، مُزِلّ، مُزَخلِق.

**لغزانیدن** /laqzänidan/ تَزْلِيْقاً / زَلَّقَ، تَزْلِيْجاً / زَلَّجَ، زَخْلَقَةً / زَخْلَقَ، إمْلاصاً / أمْلَصَ الشَّيءَ، تَعْثِيْراً / عَثَّرَ، إعْثاراً / أعْثَرَ، إجْهاضاً / أجْهَضَ فُلاناً، دَحْضاً / دَحَضَ ـَ هـ، إزْلالاً / أزَلَّ هـ، اِسْتِزالاً / اِسْتَزَلَّ هُ.

**لغزخوان** /loqaz-xän/ الهَزّاء، ساخِر.

**لغز خواندن** /l.-xändan/ هَزْءاً وهُزْءاً وهُزُوءاً وهُزُوّاً ومَهْزاةً / هَزِئَ ـَ بِفُلانٍ ومِنْه، سَخْراً وسَخَراً وسُخْراً وسُخُراً وسُخْرَةً ومَسْخَراً / سَخِرَ ـَ بِهِ ومِنْهُ.

**لغزخوانی** /l.-xäni/ اِسْتِهزاء، سُخْرِيَّة.

**لغزش** /laqzeš/ ١. زَلْقَة، زَلَّـة، سَقْطَة، عَثْـرَة، تَزَخْلُـق، زَلَل، هَفْوَة، هَفاء، شَطَط، التَّعْـس، فَرْطَة، فَهَّة. ٢. سَهْو، تَقْصِير، مَعْصِيَة، الخَرْبَة، غَلْطَة، لَغْو، لَغاً، خَطَأ.

**لغزش جوانی** /l.-e-javäni/ شَطَطُ الشَّبابِ.

**لغزش زبان** /l.-e-zabän/ زَلَّةُ لِسانٍ.

**لغزش قلم** /l.-e-qalam/ زَلَّةُ قَلَمٍ.

**لغزندگی** /laqzandegi/ تَزَحْلُق، اِنْزِلاق، تَزَلُّج.

**لغزنده** /laqzande/ زَلِق، مُنْزَلِق، زَلِـج، زالّ، مُتَزَحْلِق، مُزَخلَق، زُهْلُول، عَثُور، تَعِس، العادِر.

**لغزنده شدن** /l.-šodan/ تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ، اِنْزِلاقاً / اِنْزَلَقَ، تَزَحْلُقاً / تَزَحْلَقَ، سَرَطاً / سَرِط ـَ.

**لغزنده کردن** /l.-kardan/ تَزْلِيجاً / زَلَّجَ، تَعْثِيْراً / عَثَّرَ، زَخْلَقَةً / زَخْلَقَ، تَزْلِيْقاً / زَلَّقَ هـ، إزْلالاً / أزَلَّهُ.

**لغزه** /laqze/ (رضـ) مُنْزَلِقَة.

**لغزیدن** /laqzidan/ ١. زُلُوجاً / زَلَجَ ـِ تْ قَدَمُـهُ، تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ، تَزَحْلُقاً / تَزَحْلَقَ، زُلُوقاً / زَلَقَ ـِ تْ قَدَمُه، اِنْزِلاقاً / اِنْزَلَقَ ت القَدَمُ، زُلُولاً / زَلَّ ـِ تْ القَدَمُ، أزْوحاً / أزَحَ ـِ تْ القَدَمُ، تَعْساً / تَعَسَ ـَ، تَعَساً / تَعِسَ ـَ، دُحُوضاً / دَحَضَ ـَ، دَلَصاً / دَلِصَ ـَ، زَلِيْخـاً وزَلَخاناً / زَلَخَ ـِ تْ قَـدَمُه، تَزَلُّخاً / تَزَلَّخَ، سُقُـوطاً ومَسْقَطاً / سَقَطَ ـُ، عَثْـراً وعَثِيْراً وعِثاراً / عَثَرَ ـِ وعَثِرَ ـَ وعَثُرَ ـُ، تَعَثُّراً / تَعَثَّرَ، كَتَلاً / كَتِلَ ـَ، هَفْواً وهَفْوَةً وهَفَواناً / هَفا ـُ. ٢ ← إخْطاء / أخْطَأَ.

**لغو** /laqv/ اِبْطال، لَغْو، إلْغاء، النَّقْض.

**لغو حکم** /l.-e-hokm/ (حقـ) نَقْضُ الحُكْمِ، التَّعْقِيْب.

**لغو قانون** /l.-e-qänun/ (قا) الإنْتِساخ.

**لغو قرارداد** /l.-e-qarär-däd/ (قا) التَّعْطِيل، نَسْخ.

**لغو شدن** /l.-šodan/ لَغْواً / لَغا يَلْغُو الشَّيءُ، بَطْلاً وبُطُولاً / بَطَلَ ـُ اِنْفِساخاً / اِنْفَسَخَ، اِنْتِفاضاً / اِنْتَفَضَ، شَطْباً / شُطِبَ مج ـُ.

**لغو شده** /l.-šode/ مَنْسُوخ، مُنْتَسَخ، مُلْغًى، مَنْقُوض.

**لغو کردن** /l.-kardan/ فَسْخاً / فَسَخَ ـَ، تَفْسِيْخاً / فَسَّخَ، نَقْضاً / نَقَضَ ـُ، تَبْطِيْلاً / بَطَّلَ، إبْطالاً / أبْطَلَ، إلْغاء / ألْغَى، اِسْتِرْجاعاً / اِسْتَرْجَعَ الأمْرَ.

**لغوی** /loqavi/ عالِمٌ باللُّغَةِ، اللُّغَوِيّ.

**لفاظ** /laffäz/ ١. المُغالِطُ بالكلامِ، المُتَلَـوِّنُ فِي أقْوالِهِ أوْ كَلامِهِ. ٢. المُتَمَلِّق ← زبان‌باز.

**لفاظی** /l.-i/ ١. المُغـالَطَةُ الكَـلامِيَّـةُ. ٢. التَّمَلُّق ← زبان‌بازی.

**لفاظی کردن** /l.-i-kardan/ ١. مُغالَطَةً / غالَطَ بالكلامِ، تَلَوُّناً / تَلَوَّنَ فِي أقْـوالِهِ. ٢. تَمَلُّقاً / تَمَلَّقَ ← زبان بازی کردن.

**لفاف** /laffäf,lafäf/ مُنْحَنَـى التَّغَيُّـرِ في قِيْمَـةِ الـذُّرْوَةِ لِلتَّيّارِ المُتَرَدِّدِ (في دائِرَة نَقْلٍ كَهْرَبائِيّ).

**لفاف کردن** /l.-kardan/ تَغْطِيَةً / غطَّى، تَغْلِيْفاً / غَلَّفَ، لَفّاً / لَفَّ ـُ.

**لفاف گونی** /l.-guni/ خَيْش.

**لفافه** /lefäfe/ ١. غِطاء، غِـلاف. ٢. السِّتار، الحِجـاب. «فلانی در ~ سخن می‌گوید»: يَتَكَلَّمُ فُلانٌ كِنايَةً.

**لفت‌دادن** /left-dädan/ مُماطَلَةً / ماطَلَ.

**لفت ولعاب** /l.-o.-lo'äb/ ١ ← زرق‌وبرق. ٢ ← مُفَصَّلاً.

**لفت ولعاب دادن** /l.-o.-l.-dädan/ ١. تَزْيِيْناً / زَيَّنَ، زَخْرَفَةً / زَخْرَفَ. ٢. تَحْدِيثاً / حدَّثَ عِنايَةً بـالتَّفاصِيْلِ و والتَّمَلُّقِ.

**لفت ولیس** /l.-o.-lis/ (عم) ١. خَطْفُ أَيِّ شَيْءٍ يُوْجَدُ. ٢. نَتْفُ الطَّعامِ.

**لفت ولیس کردن** /l.-o.-l.-kardan/ (عم) ١. خطْفاً / خطِفَ ـَ أَيَّ شَيءٍ وَجَدَهُ. ٢. نَتْفاً / نَتَفَ ـِ الطَّعامَ.

**لفت ولیسی** /l.-o.-l.-i/ (عم) ← لفت‌ولیس.

**لفظ** /lafz/ اللَّفْظ.

**لفظ دادن** /l.-dädan/ قُبُولاً / قَبِـلَ ـَ شَفـاهَةً أولَفْظـاً،

مُوافَقَةً / وافَقَ لَفظاً ← قبول کردن.
**لفظی** /l.-i/ اللَّفظِيّ.
**لف‌ونشر** /laf-fo-našr/ (بد) الطَّيُّ والنَّشرُ، اللَّفُّ والنَّشرُ.
**لف‌ونشرمرتب** /l.-fo-n.-e-morattab/ (بد) النَّشرُعَلَى تَرْتِيبِ اللَّفِّ.
**لف‌ونشرمشوش** /l.-fo-n.-e-mošavväš/ (بد) النَّشرُعَلَى خلافِ تَرْتِيبِ اللَّفِّ.
**لف‌ونشرمعکوس** /l.-fo-n.-e-ma'kus/ (بد) اللَّفُّ والنَّشرُ مَعْكُوسُ التَّرتِيبِ.
**لق** /laq/ ۱. مقَلْقَل، مُـزَعْزَع، مُتَزَعْزِع، مُتَقَلْقِـل، مُهْتَزّ، مُتَزَحْـزِح، مُتَزَلْزِلٌ «دنـدانش ~ است: سِنُّهُ مُتَـزَلْزِلٌ». ۲. بيْضَةٌ فاسِدَةٌ.
**لقاح** /leqäh/ ← گشنگیری.
**لقاح‌چلیپایی** /l.-e-calipäyi/ الإخْصابُ التَّهْجِيْنِيُّ.
**لقب** /laqab/ اللَّقَب، عُنْـوان، كُنْيَة، شُهْـرَة، تَسْمِيَة، كُنْوَة.
**لقب‌دادن** /l.-dädan/ تلْقِيْباً / لَقَّبَ هـُ بِكذا.
**لقب‌یافتن** /l.-yäftan/ تَلَقُّباً / تَلَقَّبَ.
**لق‌شدن** /laq-šädan/ تَلَقْلُقاً / تَلقْلَقَ الشَّيءُ، تَـزَعْزُعاً / تَزَعْزَعَ الشَّيءُ، تَزَعْزُعاً / تَزعْزَعَ السِّنُّ.
**لق‌کردن** /l.-kardan/ زَعْزَعَةً / زَعْزَعَ، لَقْلَقَةً / لَقْلَقَ، نَضْنَضَةً / نَضْنَضَ الشَّيءَ، زَعْزَعَةً / زعْزَعَ هـُ.
**لقلقو** /l.-l.-u/ الشَّيْخُ المُرْتَعِشُ مِنْ كِبَرِالسِّنِّ.
**لقمه** /loqme/ اللُّقْمَة، اللُّبْنَـة، أُكْلَة، مُضْغَـة، الزُّلْبَـة، لُواسَة، لَغْفَة.
**لقمة‌الغزال** /loqmatol-qazäl/ لُقْمَة الحَمَل.
**لقمه‌کردن** /l.-kardan/ تلْقِيْماً / لَقَّمَ الخُبْزَ.
**لقمه‌گرفتن** /l.-gereftan/ تلْقِيْماً / لَقَّمَ الخُبْزَلَةَ.
**لقمه‌لقمه** /l.-l.-/ مُمَزَّق.
**لقمه‌لقمه‌شدن** /l.-l.-šodan/ تقَطُّعاً / تقَطَّعَ، تَمَزُّقاً / تمَزَّقَ.
**لقمه‌لقمه‌کردن** /l.-l.-kardan/ تقْطِيْعاً / قطَّعَ، تَمْزِيْقاً / مَزَّقَ.
**لقمه‌یی** /l.-yi/ اللُّقَمِيّ، بِقَدْرِ اللُّقْمَةِ.
**لق‌وپق** /laqq-o-paq/ ← لق.
**لقوه** /laqve/ ۲. لَقْوَة. شَلَلٌ وَجْنِيٌّ. ۲. [پز] تَمَيُّح.

**لقوه‌دار** /l.-där/ المَلْقُوّ.
**لقوه‌گرفتن** /l.-gereftan/ لَقْواً / لَقِيَ مج ـُ.
**لک** /lak/ ← لکه.
**لکاته** /lakäte/ ۱ ← روسپی، فاحشه. ۲ ← سلیطه.
**لک‌انداختن** /lakandäxtan/ تلْطِيْخاً / لطَّخَ، تَبْقِيْعاً / بقَّعَ، تَلْوِيْثاً / لَوَّثَ.
**لکتاریوس** /laktäriyus/ (گیا) اللُّبَنِيَّة.
**لک‌دار** /lak-där/ ← لکه‌دار.
**لک‌زدگی** /l.-zadegi/ نَمَش، كَلَف، بَـرَش، تَبَقُّع [فِي الفاكِهَةِ]، تَلَطُّخ [في الثِّيابِ].
**لک‌زدن** /l.-zadan/ ۱ ← لکه‌دار شدن. ۲. «~ دل برای چیزی»: اِشْتِياقاً / اشْتاقَ إلَيهِ شَدِيْداً.
**لک‌زده** /l.-zade/ ← لکه‌دار.
**لک‌شدن** /l.-šodan/ ← لکه‌دار شدن.
**لک‌کردن** /l.-kardan/ ← لکه‌دار کردن
**لک‌لک** /laklak/ (جانـ) اللَّقْلَق، اللَّقلاق، أبُـوحُدَيْج، أبُومَزْكَب.
**لک‌لک‌آفریقـایی** /l.-e-efriqäyi/ (جانـ) أبُومِطْـرَقَة، السُّعْن.
**لک‌لک‌سانان** /l.-sänän/ (جانـ) اللَّقْلَقِيّات.
**لک‌لک‌سفید** /l.-e-sefid/ (جانـ) البَلارِج.
**لک‌لک‌شدن** /lak-lak-šodan/ ← لکه‌لکه شدن.
**لک‌لک‌کردن** /l.-l.-kardan/ ← لکه‌لکه کردن.
**لک‌لک‌کردن** /leklek-kardan/ ممُاطَلَةً / ماطَلَ، تَأخُّراً / تَأخَّرَ، تَأنِّياً / تَأنّى في الأمْرِ.
**لـک‌لک‌گـرمسیـری** /laklak-e-garmsiri/ (جانــ) أبُوحَنَش، تَنطَل، أبُوحَنّا.
**لـک‌لـک‌نیـل** /l.-e-nil/ (جانــ) الحـارِس، أبـومِنْجَـل، أبُومَزْكُوب، العَنْزُالمُحَرَّم.
**لک‌لک‌ها** /l.-hä/ (جانـ) اللَّقْلَقِيّات.
**لک‌لک‌های‌گرمسیری** /l.-hä-ye-garmsiri/ التَّنْطَلِيّات.
**لکن** /läken/ أمّا، لٰكِنْ، إنَّما.
**لکنت** /loknat/ اللُّكْنَـة، لَقْلَقَة، لَغْلَغَـة، عِيّ، تَخْتَخَـة، تَعْتَعَة، عَفْـت، فَهَّة، فَـرَد، لَثَغ، لُثْغَـةُ اللِّسانِ، لَجْلَجَـة، لُوْثَة.
**لکنت‌دار** /l.-där/ اللَّجْـلاج، ألْكَن، تَخْتـاخ، زَعْـوم،

زُغْمُوم، عِفاطِيّ.

**لکنت یافتن** /l.-yäftan/ لَکَناً ولُکُونَةً ولُکْنُونَةً و لُکْنَةً / لِکَنَ ـَ عِيّاً / عِيِيَ ـَ في المَنْطِقِ، عُجْمَةً / عجُمَ ـُ، تَهْتَهَةً / تهْتَهَ، تَأْتَأَةً / تأْتأَ، تَعْتَعَةً / تَعْتَعَ فِي الكلامِ، لَجْلَجَةً / لجْلَجَ، تَلَجْلُجاً / تلَجْلَجَ، تَلَعْثُماً / تلَعْثَمَ.

**لک‌وپیس** /lak-o-pis/ (عم) البَهَق، نَمَش، کَلَفُ الجِلْدِ ← لکه.

**لک‌ولک کردن** /lek-o-lek-kardan/ ← لک‌لک کردن.

**لکوموتیو** /lokomotiv/ ← لوکوموتیو.

**لکه** /lakke/ ۱. اللَّطْخَة، بُقْعَة، کَلَفُ الجِلْدِ، نَمَش، کُلْفَة، نُکْتَة، لَوْثَة، نُقْطَة، شِيَة، رُقْطَة، شائِبَة. ۲. وصْمَة، عَيْب.

**لکهٔ ابر** /l.-ye-abr/ غمَامَة، سَحابَة، غَيْمَة.

**لکهٔ چشم** /l.-ye-cešm/ غشَاوَةٌ عَلَى العَيْنِ، بَخَق، غُفاءَة، الغَباشَةُ عَلَى العَيْنِ.

**لکه‌دار** /l.-där/ ملَطَّخ، مُبَقَّع، نَمِش، أنْمَش، نَمَشُ الجِلْدِ، أبْقَع، أبْرَش، أكْلَفُ البَشَرَةِ، مَنْقُوط، مُنَقَّط، مُرَقَّط.

**لکه‌دارشدن** /l.-d.-šodan/ ۱. کَلَفاً / کَلِفَ ـَ الوَجْهُ، نَمَشاً / نَمِشَ ـَ، تَبَقُّعاً / تبَقَّعَ، تَلَطُّخاً / تلَطَّخَ. ۲. مرَغاً / مرِغَ ـَ وتَدَنُّساً / تدَنَّسَ عِرْضُهُ.

**لکه‌دارکردن** /l.-d.-kardan/ ۱. لطْخاً / لطَخَ ـَ، تَلْطِيْخاً / لطَّخَ، تَبْقِيعاً / بقَّعَ الثَّوبَ، تَنْقِيْطاً / نقَّطَ، تَرْقِيْطاً / رقَّطَ، تَلْوِيْثاً / لوَّثَ، لَوْثاً / لاثَ يَلُوثُ، تَوْسِيْخاً / وسَّخَ. ۲. تمْرِيْغاً / مرَّغَ، إمْراغاً / أمْرَغَ عِرْضَهُ، تَدْنِيْساً / دنَّسَ و تَنْجِيْساً / نجَّسَهُ، وَصْماً / وصَمَ يَصِمُ بعارٍ أو بعيبٍ، هَتْکاً / هتَکَ ـِ، فَضْحاً / فضَحَهُ ـَ.

**لکهٔ زرد** /l.-ye-zard/ (پز) إنْخفاضُ المَرْكَزِيُّ لِلْبُقْعَةِ الصَّفراءِ الصَّغِيرة، حُفْرَةُ أونُقْرَةُ الشَّبَکَةِ المَرْكَزِيَّةِ.

**لکه‌گیر** /l.-gir/ القَصّار.

**لکه‌گیری** /l.-qiri/ قِصَارَةُ الأقْمِشَةِ.

**لکه‌گیری کردن** /l.-g.-kardan/ تقْصِيْراً / قصَّرَ النَّسِيْجَ.

**لکه‌لکه‌شدن** /l.-l.-šodan/ تلَطُّخاً / تلَطَّخَ الثَّوبُ شَدِيْداً، تَبَقُّعاً / تبَقَّعَ ت الفاکِهَةُ، تَلَوُّثاً / تلَوَّثَ شَدِيْداً.

**لکه‌لکه‌کردن** /l.-l.-kardan/ تلْطِيخاً / لطَّخَ شَدِيْداً، تَمْرِيْغاً / مرَّغَ، تَنْقِيْطاً / نقَّطَ، تَلْوِيْثاً / لوَّثَ.

**لگاریتم** /loqäritm/ (رضـ) اللُّوغارِيْتْم.

**لگاریتم‌طبیعی** /l.-e-tabi'i/ اللُّوْغارِيْتْمُ الطَّبِيْعِيُّ.

**لگاریتم‌نپری** /l.-e-neperi/ ← لگاریتم طبیعی.

**لگام** /logäm/ سرْغُ اللِّجام، زِمَام، عِـذار، اللِّجام، عِنان، عِذارُ اللِّجام، إيْوان، سِحال.

**لگام‌ساز** /l.-säz/ اللَّجّام.

**لگام‌گسیختگی** /l.-gosixtegi/ ← لاقیدی، لاابالی‌گری.

**لگام‌گسیخته** /l.-gosixte/ ← لاقید، لاابالی.

**لگانی** /logäni/ (گیا) لُوْغانِيَّة.

**لگانی‌ها** /l.-hä/ (گیا) لُوْغانِيّات، سِبْجِيلِيّات.

**لگد** /lagad/ رفْسَة، لَبْطَة، رَکْلَة.

**لگدانداختن** /l.-andäxtan/ ← لگدزدن.

**لگداندازی** /l.-andäzi/ ← لگدپرانی.

**لگدپراندن** /l.-parändan/ ← لگدزدن.

**لگدپرانی** /l.-paräni/ الرَّفس، الرَّکْل.

**لگدتفنگ** /l.-e-tofang/ رفْسَةُ أوْ رَجْعَةُ البُنْدُقِيَّةِ.

**لگدخوار** /l.-xär/ متَحَمِّلُ الرَّفْسَةِ أوالرَّکْلَةِ.

**لگدخوردن** /l.-xordan/ ← لگدمال شدن.

**لگدزدن** /l.-zadan/ تَرْکِيْلاً / رکَّلَ هـ، رَکْلاً / رکَلَ ـُ هـ مُراکَلَةً / راکَلَ صاحِبَهُ، [یکدیگر را] تَراکُلاً / تَراکَلَ القَوْمُ، رَفْساً ورِفاساً / رفَسَ ـِ هـُ بِرِجْلِهِ، جَحْفاً / جحَفَ ـَ هـ بِرِجْلِهِ، تَخَبُّزاً / تخَبَّزَ هـُ، تَخَبُّطاً / تخَبَّطَ هـُ بِرِجْلِهِ، خَذْياً / خذَى ـِ هـ دُعُوصاً / دعَصَ ـَ بِرِجْلِهِ، رَکْضاً / رکَضَ ـُ رَمْحاً / رمَحَ ـَ ت الدّابَّةُ فُـلاناً، ضِراحاً / ضرَحَ ـَ ت الدّابَّةُ بِرِجْلِها، لَبْطاً / لبَطَ ـِ بِرِجْلِهِ البَعِيْرُ أوالبَغْلُ، نَحْزاً / نحَزَ ـَ هـ بِرِجْلِهِ، نَفْحاً / نفَحَ ـَ ت الدّابَّةُ صاحِبَها.

**لگدزن** /l.-zan/ راکِل، رافِس، مُرَکِّل، مُراکِل، کاحِص، الأخْبَط، ضَرُوْحٌ مِنَ الدَّوابِّ.

**لگدکردن** /l.-kadan/ وطْأً / وطِئَ يَطَأُ الشَّـيءَ بِرِجْلِهِ، تَوْطِئَةً / وطَّأَ بِرِجْلِـهِ، تَخَبُّطاً / تخَبَّطَ الشَّيءَ، دَعْساً / دعَسَ ـَ دَوْساً ودِياساً ودِياسَةً / داسَهُ ـُ، دَهْساً / دهَسَ ـُ طَرْقاً / طرَقَ ـُ الطَّرِيق، عَدْساً / عدَسَ ـِ الشَّيءَ.

**لگدکوب** /l.-kub/ ← لگدمال.

**لگدکوب‌شدن** /l.-k.-šodan/ ← لگدمال شدن.

**لگدکوب‌کردن** /l.-k.-kardan/ ← لگدمال کردن.

**لگدکوبی** /l.-k.-i/ دَوْس، وَطْءٌ.

**لگدمال** /l.-mäl/ مُداس، مَدُوس، مَرفُوس، مَوطُوءٌ بالقَدَم، هَصِيص، دَكِيل، وَثِر، وِثْر، مَطْرُوق.

**لگدمال‌شدن** /l.-m.-šodan/ وَطاءَةٌ و وُطُوءَةٌ / وَطُؤَيَوطُؤُالمَوْضِعُ، انْدِعاثاً / إنْدَعَثَ الشَّيءُ، تَوَزُّماً / تَوَزَّمَ.

**لگدمال کردن** /l.-m.-kardan/ وَطْأً / وَطِىءَ يَطَأُ الشَّيءَ بِرِجْلِهِ، تَوْطِئَةً / وَطَّأَ المَوضِعَ، دَوْساً / داسَ ـُ هـ، إنْتِعالاً إنْتَعَلَ الشَّيءَ، تَكّاً / تَكَّ ـُ الشَّيءَ اللَّيِّنَ، تَكْتَكَةً / تَكْتَكَ، ثَمّاً / ثَمَّ ـُ الطِّينَ، اِجْتِساساً / اِجْتَسَّ الأرْضَ، مُجاوَزَةً / جاوَزَ الشَّيءَ، حَدْساً / حَدَسَ ـِ بِهِ الأرْضَ، حَوْساً / حاسَ ـُ القَوْمَ، دَهساً / دَهَسَ ـُ، دَعْساً / دَعَسَ ـَ، دَعْكَنَةً / دَعْكَنَ هـ، دَكْلاً / دَكَلَ ـُ الشَّيءَ، رَهْساً / رَهَسَ ـَ الشَّيءَ، رَهْكاً / رَهَكَ ـَ الشَّيءَ، ضَهْتاً / ضَهَتَ ـَ ضَهْزاً / ضَهَزَ ـَ هـ ضَهْساً / ضَهَسَ هـ طَوْساً / طاسَ ـُ اِكْتِساحاً / اِكْتَسَحَ، لَطْساً / لَطَسَ ـُ الشَّيءَ، وَظْباً / وَظَبَ يَظِبُ الشَّيءَ، وَطْماً / وَطَمَ يَطِمُ هـ وَغْساً / وَعَسَ يَعِسُ الشَّيءَ، وَكْحاً / وَكَحَ يَكَحُ هـ بِرِجْلِهِ، وَهْتاً / وَهَتَ يَهِتُ الشَّيءَ، وَهْزاً / وَهَزَيَهِزُ هـ، وَهْساً وَهَسَ يَهِسُ هـ وَهْصاً / وَهَصَ يَهِصُ هـ، وَهْطاً / وَهَطَ يَهِطُ هـ هَصّاً / هَصَّ ـُ، هَيْساً / هاسَ ـِ.

**لگدمالی** /l.-m.-i/ وَطْءٌ، دَوْس.

**لگدمالی کردن** /l.-m.-i.-kardan/ ← لگدمال کردن.

**لگن** /lagan/ ۱. لَكَن، اللَّقَن، طِشْت، أبْزَن، غَسِيل، مِغْسَل، قَعادَة، مِرْكَن، مِخْضَب. ۲. المِبْوَلَة.

**لگن‌بیمار** /l.-e-bimär/ نُونِيَّةُ السَّرِيرِ.

**لگن‌پیما** /l.-peymä/ مِقْياسُ الحَوْضِ.

**لگن‌خاصره** /l.-e-xäsere/ (پز) الحَوْض.

**لگن‌زبرین** /l.-e-zebarin/ (پز) الحَوْضُ العِلْوِيُّ الكَبِيْرُ أوالكاذِبُ.

**لگن‌زیرین** /l.-e-zirin/ (پز) الحَوْضُ الحَقِيْقِيُّ.

**لگنی** /l.-i/ حَوْضِيٌّ.

**لگوری** /laguri/ لَقَبٌ أُطْلِقَ عَلَى العاهِرَة القَبِيْحَةِ الوَجْهِ ← روسپی، فاحشه.

**لگومین** /iegumin/ البَقْلِيْن.

**للگی** /lalegi/ عَمَلُ المُرَبِّي، عَمَلُ المُرَبِّيَة، وَظِيْفَةُ المُعَلِّمِ الخُصُوصِيِّ أوالمُرْشِدِ.

**لله** /lale/ الظُّؤْرَة، الظِّئْر، مُرَبِّي الأطْفالِ، الدّايَةَ، المُرَبِّي، المُمَرِّض.

**لم** /lem/ حِيْلَة، فَنّ، رَمْز، المَهارَةُ في عَمَلٍ.

**لم** /lam/ اِتِّكاء، تَمَدُّد، الإسْتِرخاء، إسْنادُ الظَّهْرِ إلَى وِسادَةٍ ومَدُّالأطْرافِ لِلإسْتِراحَةِ.

**لمباندن** /lombändan/ أكْلاً / أكَلَ يَأكُل بِوَلَعٍ، شَرَهاً وشَراهَةً شَرِهَ ـَ إلى الطَّعامِ وعَلَيهِ.

**لمبر** /lombar/ الكَفَل، الجاعِرَة، الحاذ، اللَّوْزَة.

**لم‌دادن** /lam-dädan/ تَمَطِّياً / تَمَطَّى، تَمَطُّعاً / تَمَطَّعَ، تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، إتِّكاءً / اِتَّكَى واتَّكَأَ عَلَى، إسْناداً / أسْنَدَإلى، اِنْجِعاساً / اِنْجَعَسَ، اِضْطِجاعاً / اِضْطَجَعَ.

**لمس** /lams/ لَمْس، المَسْح، مَسَّة، لَمْسَة.

**لمس‌شدن** /l.-šodan/ فَلْجاً وفَلَجَةً / فَلِجَ ـَ.

**لمس‌شدنی** /l.-š-i/ مَحْسُوس، مُحَسّ.

**لمس کردن** /l.-kardan/ لَمْساً /لَمَسَ ـِ ومُلامَسَةً / لامَسَ هـ مَسّاً ومَسِيساًومِسِّيْسَى / مَسَّ ـُ الشَّيءَ، جَسّاً / جَسَّ ـُ هـ اِجْتِساساً / اِجْتَسَّ، اِحْتِساساً / اِحْتَسَّ هـ رَمْصاً / رَمَصَ ـُ الشَّيءَ.

**لمس کردنی** /l.-k.-i/ لَمْسِيّ، مَلْمَسِيّ.

**لمسی** /l.-i/ الفالِج، المَفْلُوج.

**لمف** /lamf/ (پز) ← لنف.

**لمفاتیکی** /lamfätiki/ (پز) ← لنفاوی.

**لمفاتیکیه** /lamfätikiyye/ (پز) ← لنفاوی.

**لمفی** /lamfi/ (پز) ← لنفاوی.

**لمور** /lemur/ (جانـ) اللَّيْمُور.

**لمیدن** /lamidan/ ← لم دادن.

**لمیده** /lamide/ المُتَمَدِّد، المُتَمَطِّي، المُتَّكِي.

**لم‌یزرع** /lam-yazra'/ جَدْب، جَدِيْب، مُجْدِب.

**لنباندن** /lonbändan/ ← (عم) لمباندن.

**لنبر** /lonbar/ ← لمبر.

**لنت** /lent/ وِسادَةُ مُوَقِّفِ السَّيّارَة.

**لنتر** /lantar/ ۱. الفَنار، المَنارَة. ۲. الفانُوس السِّحْرِيّ.

**لنتر** /lanter/ ← فانوس.

**لن‌ترانی** /lan-taräni/ ← دشنام، متلک.

**لن‌ترانی گفتن** /l.-t.-goftan/ ← دشنام دادن، متلک گفتن.

**لنت‌کوبی** /lent-kubi/ بِطانَة، تَبْطِيْن.

**لنت‌کوبی کردن** /l.-k.-kardan/ تَبْطِيناً / بَطَّنَ.

**لنج** /lenj/ لِنْش.

**لندهور** /landehur/ مارِد، مُرْتَفِع، العالِي.

**لنز** /lenz/ عَدَسَة، عَدَسِيَّة.

**لنف** /lanf/ (پز) اللِّمْف، اللِّنْف، الإرْتِشاحُ النَّشْوانِيّ.

**لنفاتیک** /lanfätik/ (پز) ← لنفاوی.

**لنفاوی** /lanfävi/ (پز) اللِّمْفِيّ، اللِّمْفاوِيّ، اللِّنْفاوِيّ، الإرْتِشاحُ النَّشْوانِيّ.

**لنفوسیتها** /lanfosithä/ (پز) الكُرَيْفاوات، الكُرَيّاتُ اللِّنْفاوِيَّةُ فِي الدَّم.

**لنگ** /lang/ الأعْرَج، أكْسَح، ظالِع، خِمْع.

**لنگ** /long/ مِئْزَرُ الحَمّام، إزارَة، وِزْرَة، الفُوطَة، بَشْكِير.

**لنگ** /leng/ (عم) ۱. رِجْل «~ش درهواست: هُوَبِلاتَكليفٍ، بِلاوَظِيفَةٍ» ۲. كَعْب. ۳. ← لنگه.

**لنگان** /langän/ الأعْرَج، العَرَنْجَل، الخِمْع، «~ ~ رفت»: مَشَى مَشْيَةَ الأعْرَجِ، مَشَى مَشْيَةَ العَرَنْجَلِ.

**لنگ‌انداختن** /long-andäxtan/ (عم) تَسْلِيماً / سَلَّم إلَيهِ، إسْلاماً / أسْلَمَ، اِنْقِياداً / اِنْقادَ.

**لنگان‌لنگان** /langän-langän/ ← لنگان.

**لنگ‌بستن** /long-bastan/ اِتِّزاراً / اِتَّزَرَ.

**لنگر** /langar/ أنْجَر، أنْجَرَة، مِرْساة، هَوْجَل، هِلْب.

**لنگرانداختن** /l.-andäxtan/ إرْساءً / أرْسَى ورُسُواً ورُسُوّاً رَساـَتِ السَّفِينَةُ، إلْقاءً / ألْقَى المِرْساةَ.

**لنگراندازی** /l.-andäzi/ رَسْو، إرْساء، رُسُوُّ المَرْكَب.

**لنگردار** /l.-där/ مُتَأرْجِح، مُهْتَزّ.

**لنگرداشتن** /l.-däštan/ تَلَقْلُقاً / تَلَقْلَقَ، تَمايُلاً / تَمايَلَ، اِهْتِزازاً / اِهْتَزَّ، تَزَحْزُحاً / تَزَحْزَحَ، فَقْداً / فَقَدَ ـِ تَعادُلَهُ، تَأرْجُحاً / تَأرْجَحَ.

**لنگرساعت** /l.-e-sä'at/ رَقّاصُ السّاعَة، نَوّاسُ السّاعَةِ.

**لنگرکشیدن** /l.-kešidan/ رَفْعاً / رَفَعَ يَرْفَعُ المِرْساةَ.

**لنگرگاه** /l.-gäh/ مِينا، مِيناءُ السُّفُن، مُرْسَى، مَرْفَأ، قاعِدَةُ السُّفُنِ، حَوْض، إسْكِلَة، فُرْضَة، قُرَيْص، الكَلاء، مُكَلّأ، مَوْرِدَة.

**لنگ شدن** /lang-šodan/ عُرُوْجاً ومَعْرَجاً / عَرَجَ ـُ ضَلِيْعاً / ضَلَعَ ـَ ت الدّابَّةُ، جَألاناً / جَئِلَ ـَ كَسْحاً / كَسِحَ ـَ تَكَسُّحاً / تَكَسَّحَ.

**لنگ کردن** /l. kardan/ ۱. إعْراجاً / أعْرَجَ هُ قِزالاً ومُقازَلَةً / قازَلَ هـ. ۲. (عم) تَأْخِيْراً / أخَّرَ وتَعْوِيْقاً / عَوَّقَ العَمَلَ.

**لنگ کردن** /leg-kardan/ (عم) صَرَعَ المُصارِعُ نِدَّهُ بأخْذِ رِجْلِهِ.

**لنگ ماندن** /lang-mändan/ (عم) تَأخُّراً / تَأخَّرَ عَمَلُهُ، تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ عَمَلُهُ.

**لنگه** /lenge/ (عم) ۱. مَثِيْل، نَظِيْر، تِرْب، نِدّ، زَوْج، ألِيْف، وَلِيْف. ۲. عِدْل، غِرارَة، نِصْفُ الحِمْلِ، رِدْء، إبالَة، بالَة، رِزْمَةٌ كَبِيْرَةٌ. ۳. فَرْد، فَرْدَة [الحِذاء].

**لنگه به لنگه** /l.-be-l./ مُخالَفَة، «كفش‌هايش را ~ پوشيده»: لَبَسَ حِذاءَهُ مُخالَفَةً.

**لنگهٔ در** /l.-ye-dar/ دَفَّةُ البابِ أو الشُّبّاك.

**لنگه کفش** /l.-kafs/ فَرْدُ الحِذاء.

**لنگی** /langi/ ۱. عَرَج، عَرَجان، قَزَل، ضَلْع، خَزْعَة، ظَلَع، عَتْب. ۲. تَأخُّرُ العَمَلِ، تَعَوُّقُ العَمَلِ.

**لنگیدن** /langidan/ عَرَجاً / عَرِجَ ـَ عَرَجاً / عَرَجَ ـُ حَزْجَلَةً / حَزْجَلَ، خَزْرَجَةً / خَزْرَجَ، خَزْعَلَةً وخِزْعالاً / خَزْعَلَ فِي مَشْيِهِ، خُمُوعاً وخَمَعاناً / خَمَعَ ـَ خَمْعاً / خَمِعَ ـَ ظَلْعاً / ظَلَعَ ـَ غَمْزاً / غَمَزَ ـِ فِي مَشْيِهِ، نَهْبَلَةً / نَهْبَلَ.

**لنگی مادرزادی** /langi-ye-mädar-zädi/ الضَّلَع.

**لو** /lu/ النُّقْطَةُ عَلَى وَرَقِ القِمارِ. «هفت ~»: وَرَقُ القِمارِ الَّذي عَلَيهِ سَبْعُ نِقاطٍ.

**لوار** /lavär/ رَصِيْفُ المِيْناءِ.

**لوازم** /laväzem/ عُدَّة، لَوازِم، أدَوات، جِهاز، حاجِيات، مُهِمّات، مُؤَن.

**لوازم آرایش** /l.-e-äräyeš/ مُسْتَحْضَراتُ التَّجْمِيْلِ، خُرْدَوات.

**لوازم بهداشتی** /l.-e-behdäšti/ جِهازٌ صِحِّيٌّ.

**لوازم‌التحریر** /l.-ot-tahrir/ ← نوشت‌افزار.

**لوازم زندگی** /l.-e-zendegi/ أثاثُ البَيْتِ، الضَّرُورِيّات.

**لوازم شخصی** /l.-e-šaxsi/ أشْياءُ شَخْصِيَّةٌ.

**لوازم یدکی** /l.-e-yadaki/ قِطَعُ أو أجْزاءُ غِيار.

**لواش** /laväš/ الصَّرِيْفَة.

**لواشک** /laväšak/ زِيار، لَوّاشَةُ البَيْطار.

**لواشک زردآلو** /l.-e-zardälu/ قَمَرُالدِّين.

**لواشه** /lavaše/ (جانـ) ← کشتی چسب، لباشه.

**لواط** /levät/ اللِّواط.

**لواط کردن** /l.-kardan/ لَواطَةٌ / لاطَ ـُ.

**لوبلیا** /lobeliä/ (گیا) لُوبِيلِيَة.

**لوبیا** /lubiyä/ (گیا) لُـوْباء، لُـوْبِياء، الأُخْبُـل، الأَخْبَل، الإخْبِل، ثامِر، الحُنْبُل، دُجْر، قُرَيْناء.

**لوبیا اسبی** /l.-asbi/ (گیا) فُوْلُ الخَيْل.

**لوبیا چشم بلبلی** /l.-cešm-bolboli/ (گیـا) اللُّوْبِيـا، اللُّوْبِياء.

**لوبیا چیتی** /l.-citi/ (گیا) الصُّوْجَة.

**لوبیا دریایی** /l.-daryäyi/ (گیا) اِشْنـانُ القَلْي، قَلْـي، أَبُوقابِس، خُرَيْس.

**لوبیا ژاپنی** /l.-žäponi/ (گیا) فُوْل صُوْيَة.

**لوبیا سبز** /l.-sabz/ (گیا) الفاصُولِيا.

**لوبیا سفید** /l.-sefid/ (گیا) لُوْبياء بَيْضاء.

**لوبیا قرمز** /l.-qermez/ (گیا) لُوْبياء حَمْراء.

**لوبیا گرگی** /l.-gorgi/ (گیا) التُّرْمُس، بَسِيْلَة.

**لوبیای تونکا** /l. ye-tonkä/ فُوْل تُنْكَة.

**لوپولین** /lupulin/ مَسْحُوقُ الجُنْجُل [ذَرُوْرُ نَبْتَـةِ الجُنْجُلِ يُسْتَعْمَلُ في تَعْطِيْرِ الجِعَةِ].

**لوت** /lut/ (مسـ) عُوْد، مِزْهَر.

**لوتری، مذهب** /luteri/ اللُّوْثَرِيَّة.

**لوتسیوم** /lutesiom/ (شیمـ) اللُّوتِيْتِيُوم.

**لوتو** /loto/ لُوتُو [نَوْعٌ مِنْ لَعْبِ الوَرَقِ].

**لوتوفاکی** /lutufäki/ ← لوطس خواران.

**لوتی** /luti/ (جانـ) الفَرْخ.

**لوچ** /luc/ الأَحْـوَل، أَجْهَر، أَخْلَـف، دائِث، أَلْفَت، لَفْتـاء [نث].

**لوچ شدن** /l.-šodan/ حَوْلاً / حَوِلَ ـَ، حَوْلاً / حَوِلَ ـَ ث عَيْنُهُ، اِحْوِلالاً / اِحْوَلَّ ت العَيْنُ، اِحْـوِيْلالاً / اِحْوالَّ ث عَيْنُهُ.

**لوچ کردن** /l.-kardan/ إِحْوالاً / أَحْوَلَ عَيْنَهُ، تَحْـوِيْلاً / حَوَّلَ عَيْنَهُ.

**لوچی** /l.-i/ الحَوَل، تَحْـوِيْل، الحَـدَر، الحُذْرَة، خُـزْرَة، شَفَع، قَبَل.

**لوچی خارجی** /l.-i-ye-xäreji/ حَوَلُ العَيْنِ.

**لوچی داخلی** /l.i-ye-däxeli/ القَبَل، الحَوَلُ الدَّاخِلِيُّ.

**لوچی فالجی** /l.-i-ye-fäleji/ حَوَلٌ شَلَلِيٌّ.

**لوچی واگرا** /l.-i-ye-vägerä/ ← لوچی خارجی.

**لوچی همگرا** /l.-i-ye-hamgerä/ ← لوچی داخلی.

**لوح** /lowh/ ← لوحه.

**لوحه** /l.-e/ لَوْحَة، صَفِيْحَةٌ نَمُوذَجِيَّةٌ، لَوْح، بَلاطَة.

**لوخ** /lux/ (گیا) الحَلْفاء.

**لو دادن** /low dädan/ تَشْهِيْراً / شَهَّرَ، إفْشاءً / أَفْشَى سِرّاً، نَمّاً / نَمَّ ـِ، دَلالَةً / دَلَّ ـُ عَلَى، وَشْياً ووِشايَةً / وَشَى يَشِي، وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ بِلِسانِهِ أَو في كَلامِهِ.

**لو دانوم** /lodänom/ (شیمـ) اللَّوْدَنُوم.

**لودر** /loder/ جارُوفٌ آلِيّ، حَفّارَة.

**لودگی** /lowdegi/ مُجُـون، مَـزاح، خَلاعَـة، تَمَسْخُـر، المَرَح، السُّخْرِيَّة.

**لودگی کردن** /l.-kardan/ سَخَراً وسَخْراً وسُخْرَةً ومَسْخَراً، سَخِرَ ـَ مَجاعَةً / مُجُعَ ـُ، مَجَعاً / مَجِعَ ـَ، مُجُوناً / مَجَنَ ـُ الرَّجُلُ.

**لوده** /lowde/ ← سُخْرِيّ، مَسْخَرَة، ضَحّاك، مُضْحِك، سُتْرِيّ، بُهْلُول، مُهَرِّس، مُهَـرِّج، مُسْخَة، مَجِيْع، المِجْع، المَجْعَة والمُجَعَة [نث].

**لوده شدن** /l.-šodan/ لودگی کردن.

**لور** /lowr/ (گیا) أَثْأَب.

**لورا** /lurä/ ← (نجـ) الشُّلْياق.

**لوری** /luri/ کولی.

**لوزتین** /lowzateyn/ (پز) الإفْلِكانِ، اللَّوْزَتانِ.

**لوزالمعده** /lowz-ol-me'de/ (پـز) البَنْكِرِيـاس، الغُـدَّةُ الحُلْوَة، المِعْقَد.

**لوزه** /lowze/ (پـز) الإفْلِـك، اللَّوْزَة، بِنْـتُ الأُذْن، بِنْـتُ الوِذْن، الطُّلْطُلَة، الطَّلْطِلَة، الطُّلاطِلَة.

**لوزهٔ حلقی** /l.-ye-halqi/ (پز) لَوْزَةُ البُلْعُوم.

**لوزهٔ زبانی** /l.-ye-zabäni/ لَوْزَةُ اللِّسانِ.

**لوزهٔ شیپور اوستاش** /l.-ye-šeypur-e-ostäš/ (پز) لَـوْزَةُ قَناةِ فَلُّوب.

**لوزهٔ کامی** /l.-ye-kämi/ لَوْزَةُ الحَلْق.

**لوزهٔ مخچه** /l.-ye-moxce/ (پـز) لَوْزَة، أَحَـدُ الفُصـوصِ

الخَمْسَةِ الّتي يَتَرَكَّبُ مِنْها نِصفُ المَخِيْخِ.
**لوز هندی** /lowz-e-hendi/ (گیا) ← کاکائو.
**لوزی** /lowzi/ (هنـ) المُعَيَّن.
**لوزه‌یی** /lowzeyi/ لَوْزِيّ.
**لوزینه** /lowzine/ اللَّوْزِينَج، قَطِيْفَة.
**لوژ** /luž/ لُوج [زَلّاقَةٌ صَغِيْرَةٌ لِلتَّزَحْلُقِ عَلَى الثَّلْجِ].
**لوس** /lus/ ۱. المُدَلَّل. ۲. مُنافِق. مُتَمَلِّق، مُداهِن.
**لوس بازی** /l.-bäzi/ ۱. تَدَلُّل. ۲. التَّمَلُّق، المُداهَنَة.
**لوس بازی در آوردن** /l.-b.-darävardan/ تَدَلُّلاً / تَدَلَّلَ.
**لوستر** /lustr/ النَّجَفَة، الثُّرَيّا، مِصْباحُ السَّقْفِ أو التَّعْلِيْق.
**لوس شدن** /lus-šodan/ تَدَلُّلاً / تَدَلَّلَ.
**لوس کردن** /l.-kardan/ تَدْلِيْلاً / دَلَّلَ هُـ.
**لوسمی** /losemi/ (پز) ← سرطان خون.
**لوسی** /lusi/ التَّدَلُّل.
**لوسیفر** /lusifer/ (نجـ) ← زهره.
**لوسیماخیوس** /lusimäxiyus/ (گیا) اللُّوسِيْماخُوس.
**لوسیون** /losiyon/ ۱. غَسْل، رَحْض. ۲. غَسُول، غَسِيْل.
**لوطس** /lutos/ (گیا) المَيْس.
**لوطس‌خوران** /l.-xorän/ آكِلُوا اللُّوطُسِ [شَعْبٌ وَرَدَ ذِكْرُهُ في أُوذِيْسَةِ هُـو ميروسَ يَقْتاتُ باللُّـوطُسِ و يَحْيا في حـالَةِ التَّراخِي والكَسَلِ الّتي تُحْدِثُها].
**لوطوس** /lutus/ (گیا) اللُّوطُس، قَرْنُ الغَزالِ.
**لـوطـی** /luti/ اللُّـوطِـيّ، الفَتـى، بَلْطَجِـي، الجَـدَع، أَبُـوجاسِـم، جُعَيْـدِيّ، أَزْعَـر، زَغْران، عُصْبَجِـيّ [عـم]، عِزْبِيْد، عائِر، وَبَش.
**لوطی بازی** /l.-bäzi/ ۱ ← لوطی گری. ۲. القِيامُ بالأَعْمالِ الطّائِشَةِ.
**لوطی بازی در آوردن** /l.b.darävardan/ قِياماً / قامَ يَقُومُ بِعَمَلٍ طائِشٍ.
**لوطی خـور شدن** /l.-xor-šodan/ إغارَةً / أُغِيْرَ مج عَلَى مالِهِ، سَلْباً / سُلِبَ مج ـُ مالُهُ.
**لوطی خور کردن** /l.-x.-kardan/ نَهْباً / نَهَبَ ـَ ونَهبَ ـَ مالَ فُلانٍ، إغارَةً / أَغارَ عَلَى مالِهِ، سَلْباً / سَلَبَ ـُ مالَهُ.
**لوطی گری** /l.-gari/ فُتُوَّة، رُجُولَة.
**لوف** /luf/ (گیا) رُسّة.
**لوکس** /luks/ ۱. اللُّكْس [وَحْدَةُ إضاءَةٍ تُعـادِلُ لومَناً]، ۲. كَمالِيّ، مُجَلَّل، مُزَيَّن، كُلُّ شَيءٍ جَمِيْلٍ.
**لوکس فروش** /l.-foruš/ بائِعُ الكَمالِيّاتِ.
**لوکس فروشی** /l.-f-i/ حانُوتُ الكَمالِيّاتِ.
**لوکمی** /lukemi/ (پز) ← سرطان خون.
**لوکوسیت** /lokosit/ (پز) الكُرَيْضَة، كُرَيَّةٌ بَيْضاء.
**لوکوموتیو** /lokomotiv/ وابُور، قاطِرَة، بابُورِسِكَّةِ الحَدِيْدِ.
**لوکوموتیو بخاری** /l.-e-boxäri/ القاطِرَةُ البُخارِيَّةُ.
**لوکوموتیو برقی** /l.-e-barqi/ القاطِرَةُ الكَهْرَبائِيَّةُ.
**لوکیفر** /lukifer/ (نجـ) ← زهره.
**لول** /lul/ ۱ ← لوله. ۲. الباتّ، النَّشِيْط.
**لولا** /lowlä/ مُفَصَّلَة، مفصَّلَةٌ بِجَناحٍ.
**لولا دار** /l.-där/ مُفَصَّلَةٌ بِجَناحٍ.
**لولا فرنگی** /l.-farangi/ مُفَصَّلَةٌ بُقْجَة.
**لولاگر** /l.-gar/ صانِعُ المُفَصَّلَةِ، صانِعُ اللَّوْلَبِ.
**لولاگری** /l.-g.-i/ صُنْعُ اللَّوْلَبِ أو المُفَصَّلَةِ.
**لولای تاقدیس** /l.-ye-täqdis/ قِمَّةُ الطِيَّةِ المُحَدَّبَةِ.
**لولای چین** /l.-ye-cin/ مُنْعَطَفُ الطِيَّة.
**لولایی** /l.-yi/ اللَّوْلَبِيّ، المُفَصَّلِيّ.
**لول خوردن** /lul-xordan/ ← لولیدن.
**لول شدن** /l.-šodan/ ثَمَلاً / ثَمِلَ ـَ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ فِيْهِ الشَّرابُ.
**لول لول** /l.-e-l./ البَاتّ.
**لولو** /lulu/ بُعْبُع، تَخْوِيفَة.
**لولو خرخره** /l-xorxore/ بُعْ بُعْ.
**لوله** /lule/ أُنْبُوب، قَناة، أُنْبُوبَة، وِعاء، ماسُورَة، مَسُوْرَة.
**لولهٔ آب** /l.-ye-äb/ أُنْبُوبُ الماءِ، أُنْبُوبُ رِيّ.
**لولهٔ آب پاشی** /l.-ye-a.-päši/ الخُرْطُوم، الأُنْبُوب.
**لولهٔ آتش‌نشانی** /l.-ye-ätaš-nešäni/ خُرْطُومُ ماءٍ [لإطْفاءِ الحَرِيْقِ].
**لولهٔ آزمایش** /l.-ye-äzmäyeš/ الأُنْبُوب، غُمَر.
**لولهٔ ارتفاع‌سنج** /l.-ye-ertefä'-sanj/ أُنْبُوبَةُ البَيانِ.
**لولهٔ اگزس** /l.-ye-egzos/ أُنْبُوبُ العادِمِ.
**لولهٔ الکترونی** /l.-ye-elekteroni/ ← لولهٔ خلأ.
**لولهٔ اوستاشی** /l.-ye-ostäši/ القَناةُ السَّمْعِيَّةُ.
**لولهٔ بخار** /l.-ye-boxär/ قَناةُ البُخارِ، ماسُوْرَةُ البُخارِ.
**لوله پاک کن** /l.-päk-kon/ الماسِحَة، أداةٌ لِتَنْظِيْفِ باطِنِ

الأنابيبِ أوْ ساقِ البيْبَةِ.

**لولهٔ ترمز** */l.-ye-tormoz/* خُرطُومُ المِكْبَحِ.

**لولهٔ تفنگ** */l.-ye-tofang/* ماسُورَةُ البُنْدُقِيَّةِ، الأُسْتُون.

**لولهٔ توریچلی** */l.-ye-torricelli/* فَراغُ طُورِشِلّي.

**لولهٔ جدار** */l.-ye-jedär/* ١. غِلاف، غِطاء. ٢. أنابيبُ مُتَّصِلَةٌ لَوْلَبِيّاً.

**لولهٔ جراحی** */l.-ye-jarrähi/* قُنَيَّة.

**لولهٔ خرطومی** */l.-ye-xortumi/* خُرطُومُ مِياهٍ.

**لولـهٔ خلأ** */l.-ye-xala'/* صِمامٌ اِلِكْتِـرُونِي، صِمـامٌ مُفَرَّغ، صِمامٌ خَوائيّ، أنْبُوبَةُ فَراغ.

**لولهٔ دود** */l.-ye-dud/* ← لولهٔ اگزس.

**لولهٔ رحم** */l.-ye-rahem/* ← لولهٔ زهدان.

**لولهٔ زهدان** */l.-ye-zehdän/* قَناةُ فالُوب.

**لوله‌ساز** */l.-säz/* سَمْكَرِي.

**لوله‌سازی** */l.-s-i/* ١. صُنْعُ الأنابِيبِ. ٢. مَصْنَعُ الأنابيب.

**لوله‌سانان** */l.-sänän/* (جانـ) السُّلْكِيّات أو الخَيْطِيّات.

**لوله شدن** */l.-šodan/* اِنْطِواءً / اِنْطَوَى.

**لولهٔ شعـاع کاتودی** */l.-ye-šo'ä'-e-kätodi/* أُنْبُوبُ أشِعَّةِ الكاثُود.

**لوله شکلان** */l.-šeklän/* (جانـ) الدِّيدانُ الخَيْطِيَّةُ.

**لوله شکـلان شناور** */l.-š.-e-šenävar/* الدِّيدانُ الخَيْطِيَّةُ العَوّامَةُ.

**لولهٔ شمارنده** */l.ye-šomärande/* أُنْبُوبَةُ عَدّاد.

**لولهٔ شنوایی** */l.-ye-šenäväyi/* ← لولهٔ اوستاشی.

**لوله کردن** */l.-kardan/* طَيّاً / طَوَى ـ.

**لولهٔ کروکس** */l.-ye-koruks/* أُنْبُوبُ كُرُوكْس.

**لوله‌کش** */l.-keš/* عامِلُ الأنابِيبِ.

**لوله‌کشی** */l.-k-i/* مَدُّ شَبَكاتِ المِياهِ، إسالَةُ المِياهِ.

**لوله‌کشی کردن** */l.-k.-i-kardan/* مَدّاً / مَدَّ ـ إسالَةً / أسالَ، إيصالاً / أوْصَلَ شَبَكاتِ المِياهِ.

**لوله‌کشی گاز** */l.-k-i-ye-gäz/* مَدُّ أنابِيبِ الغازِ.

**لولهٔ کوچک** */l.-ye-kucak/* الأُنَيْبِيب.

**لولهٔ کولیج** */l.-ye-kulij/* أُنْبُوبُ كُولِيدْج.

**لولهٔ گاز** */l.-ye-gäz/* ماسُورَةُ غازٍ.

**لوله گسلر** */l.-ye-gesler/* أُنْبُوبُ جِيسْلِر.

**لوله گلیها** */lule-golihä/* (گیا) أُنْبُوبِيّاتُ الزَّهْرِ.

**لولهٔ گوارش** */l.-ye-goväreš/* (پز) القَناةُ الهَضْمِيَّة.

**لـولهٔ لاستیکـی** */l.-ye-lästiki/* أُنْبُـوبٌ مَرِن، نِبْـرِيـج، خُرطُوم.

**لـولهٔ لامپـا** */l.-ye-lämpä/* زُجـاجَةُ المِصْبـاحِ، زُجاجَـةُ القِنْدِيلِ.

**لولهٔ مویین** */l.-ye-muyin/* الأُنْبُوبُ الشَّعْرِيُّ.

**لولهٔ نفت** */l.-ye-naft/* أُنْبُوبُ النِّفْطِ.

**لولهنگ** */lul-hang/* اِبْرِيق.

**لولهٔ نیرو** */lule-ye-niru/* (فز) أُنْبُوبُ القُوَّةِ.

**لولهٔ هاضمه** */l.-ye-häzeme/* ← لولهٔ گوارش.

**لوله‌های انبیق** */l.-hä-ye-anbiq/* (شیمـ) الأُثال.

**لوله‌های صوتی** */l.-hä-ye-sowti/* أنابِيبُ التَّخاطُبِ.

**لوله‌هـای مرتبطه** */l.-hä-ye-mortabete/* ← ظروف مرتبطه.

**لوله‌یی** */l.-yi/* أُنْبُوبِيّ.

**لولی** */luli/* ظَرِيف، لَطِيف، نَشِيط، سَكْران، الهَدال.

**لولیدن** */lulidan/* تَلَوِّياً / تَلَوَّى، تَضَوُّراً / تَضَوَّرَ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ، اِنْتِفاضاً / اِنْتَفَضَ، تَرَعُّصاً / تَرَعَّصَ، اِرْتِعـاصاً / اِرْتَعَصَ.

**لومن** */lumen/* اللُّومَـن [وَحْدَةٌ لِقِياسِ تَـدَفُّقِ الضَّـوْءِ مِنْ مِصْباحٍ].

**لومینال** */luminäl/* بَرْبِيتُور.

**لوند** */lavand/* مُتَدَلِّلَة، مِغْناج.

**لوندی** */l.-i/* تَدَلُّل، غُنْج.

**لو و لوز** */levuloz/* ← فروکتوز.

**لویسیت** */luisit/* (شیمـ) اللِوِيزِيْت.

**لوئی** */lu'i/* (گیا) البُوط، العَصَوِيَّة.

**لوییها** */l.-hä/* (گیا) البُوْطِيّات.

**له** */leh/* سَحْق، دَقّ، دَقِيْـق، مَسْحُوق، نـاعِم، مَـدْقُوق، مَهْرُوس، مَطْحُون.

**لهجه** */lahje/* لَحْن، لَهْجَة، لُغَة، لُكْنَة، لُغَةٌ خُصُوصِيَّة.

**لهستان** */lahestän/* بُوْلَنْدا.

**لهستانی** */l.-i/* بُوْلَنْدِيّ.

**له شدن** */leh-šodan/* تَعَصُّراً / تَعَصَّرَ، اِنْعِصاراً / اِنْعَصَرَ، اِنْسِحاقاً / اِنْسَحَقَ، اِنْهِراساً / اِنْهَرَسَ.

**له شده** */l.-šode/* مَسْحُوق، مَـدْقُوق، مَوْطُوء، جَـرِيْش،

مَجْرُوش، جَشِیش، مَجْشُوش، مَدْشُوش، مُداس، مَدُوس، مُعَطَّب، مَعْطُوب، مُهْتَرِئ، مَهْرُوس، مَمْهُوک.

**له کردن** /*l.-kardan*/ وَطْأً / وَطِئَ ـَ الشَّیءَ، دَوْساً و دِیاساً و دِیاسَةً / داسَهُ ـُ دَقّاً / دَقَّ ـُ سَحْقاً / سَحَقَ ـَ تَسْحِیقاً / سَحَّقَ، ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ و إِضْغاطاً / أَضْغَطَ، عَصْراً / عَصَرَ ـِ و تَعْصِیراً / عَصَّرَ، تَکّاً / تَکَّ ـُ هُ، تَکْتَکَةً / تَکْتَکَ، جَرْشاً / جَرَشَ ـِ جَشّاً / جَشَّ ـُ دَشّاً / دَشَّ ـُ دَعْساً / دَعَسَ ـَ دَهْساً / دَهَسَ ـُ فَضْعاً / فَضَعَ ـَ کَبْساً / کَبَسَ ـِ عَلَی، تَمْطِیعا / مَطَّعَ الشَّیءَ، مَعْساً / مَعَسَ ـَ الشَّیءَ، مَعْکاً / مَعَکَ ـَ مَهْکاً / مَهَکَ ـَ و تَمْهِیکاً / مَهَّکَ هُ، هَرْساً / هَرَسَ ـُ هَصّاً / هَصَّ ـُ هَصْهَصَةً / هَصْهَصَ.

**لهله زدن** /*lahlah-zadan*/ لَهْثاً و لُهاثاً / لَهَثَ ـَ الکلبُ، اِلْتِهاثاً / اِلْتَهَثَ الکلبُ و غَیْرُه، لَألأةً / لَألأَ بِلِسانِهِ، نَهِیْجاً / نَهَجَ ـَ.

**لهله زنان** /*l.-zanän*/ مَغْلُول، عاطِش.

**لهو** /*lahv*/ اللَّهْو، اللَّعِب.

**له و لورده** /*leh-o-lavarde*/ ← له شده.

**لیاتریس** /*liyätris*/ (گیا) لِیاتْرِیس.

**لیاس** /*liyäs*/ اللِّیاس.

**لیاقت** /*liyäqat*/ لِیاقَة، أَهْلِیَّة، جَدارَة، قَدَر، قِیاس، کَفاءَة، اِسْتِحْقاق، مَقْدُورَة، اِقْتِدار، مَزِیَّة، مازِیَة، فَضِیْلَة، صَلاح، صَلاحِیَّة، مُوافَقَة، جُوْدَة، لَباقَة، لَبَق، صِفَةٌ مُؤَهِّلَة.

**لیبرال** /*liberäl*/ تَحَرُّرِیّ، لِیْبِرالِیّ، نَصِیرُ الحُرِّیَّةِ، مُتَحَرِّر.

**لیبرالیسم** /*l.-ism*/ مَذْهَبُ التَّحَرُّر.

**لیبی** /*libi*/ اللِّیْبِیّ، الجُمْهُورِیَّةُ العَرَبِیَّةُ اللِّیْبِیَّةُ.

**لیبیدو** /*libido*/ الشَّهْوَةُ الجِنْسِیَّةُ.

**لیپاز** /*lipäz*/ (پز) شِحْماز [خَمِیرَةٌ شَحْمِیَّةٌ لِلدُّهْنِ].

**لیپمی** /*lipemi*/ (پز) شَحْمِیَّةُ الدَّم، تَشَحُّمُ الدَّم.

**لیپوئید** /*lipo'id*/ (شیمـ) دَسَم، دُهْن، شَحْم.

**لیپید** /*lipid*/ ← لیپوئید.

**لیتارژ** /*litärž*/ مَرْتَک، لِیْتارْج، أَوَّلُ أُوکْسِیدِ الرَّصاصِ ← مردار سنگ.

**لیتر** /*litr*/ اللِّتْر، اللِّیْتر.

**لیتوانی** /*litväni*/ لِتْوانِیّ.

**لیتوپون** /*litopon*/ (شیمـ) لِیْتُوپُوْن [صَبْغٌ أَبْیَضُ جَیِّدُ الوِقایَةِ].

**لیتوسفر** /*litosfor*/ الیابِسَة، الجُزْءُ الیابِسُ مِنَ الأَرْضِ.

**لیتوگرافی** /*litogräfi*/ الطِّباعَةُ الحَجَرِیَّةُ.

**لیتیم** /*litiyom*/ (شیمـ) ← لیتیوم.

**لیتیوم** /*litiyom*/ (شیمـ) اللِّیْثِیُوم.

**لیچ** /*lic*/ لُزُوجَة.

**لیچار** /*licär*/ کلامٌ جارِحٌ.

**لیچار گفتن** /*l.-goftan*/ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ فی الکلامِ.

**لیچارگو** /*l.-gu*/ الجارِحُ فی الکلامِ.

**لیچارگویی** /*l.-g.-yi*/ الجَرْحُ فی الکلامِ.

**لیچ افتادن** /*l.-oftädan*/ إِصْباحاً / أَصْبَحَ ـ ت الخُضْرَواتُ لَزِجَةً، اِبْتِلالاً / اِبْتَلَّ بالماءِ.

**لیچ افتاده** /*l.-oftäde*/ مُبْتَلّ.

**لیچی** /*lici*/ (گیا) اللُّتْشِیَّة.

**لیخن** /*lixen*/ (گیا) خَزَزُ الصُّخُورِ.

**لیخنیس** /*lixnis*/ (گیا) اللُّخْنِیس.

**لید** /*lid*/ (مسـ) اللِّیْدَة، أُغْنِیَةٌ أَلْمانِیَّة.

**لیدر** /*lider*/ زَعِیم، رَئِیْسُ الحِزْبِ.

**لیدر شدن** /*l.-šodan*/ قَوْداً و قِیادَةً و قِیاداً و مَقادَةً و قَیْدُوْدَةً / قادَ ـُ، صار زَعِیمُ الحِزْبِ.

**لیدری** /*l.-i*/ زَعامَة.

**لیر** /*lir*/ (مسـ) قِیْثارَة.

**لیره** /*lire*/ لِیرَة، لِیْرا، جُنَیْه.

**لیرهٔ استرلینگ** /*l.-ye-esterling*/ جُنَیْهٌ إِسْتِرْلِیْنِیّ.

**لیز** /*liz*/ زَلِج، زَلِیْج، زَلِق، مُزَحْلَق، مَسْحُوت، مَلِس، أَمْلَس، مَلِص، مَلِیْص.

**لیزانه** /*lizäne*/ المُزَلَّق.

**لیزاندن** /*liz-ändan*/ تَزْلِیْق، تَزْیِیْت.

**لیز خوردن** /*l.-xordan*/ زَلَقاً / زَلِقَ ـَ، اِنْزِلاقاً / اِنْزَلَقَ، زَلّاً و زَلَلاً و زُلُولاً و زَلِیْلاً / زَلَّ ـِ، تَزَحْلُقاً / تَزَحْلَقَ، زُلُوجاً / زَلِجَ ـَ تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ، کَتْلاً / کَتِلَ ـَ.

**لیزر** /*leyzer*/ اللّازِر.

**لیز شدن** /*liz-šodan*/ زَلَقاً / زَلِقَ ـَ المَکانُ، مَرانَةً و مُرُوْنَةً / مَرَنَ ـُ الشَّیءُ، مُلُوسَةً و مُلاسَةً / مَلِسَ ـَ و مَلُسَ ـَ و مَلُسَ ـُ، مَلاصَةً / مَلُصَ ـُ، سَرَطاً / سَرِطَ ـَ.

**لیز کردن** /l.-kardan/ تَمْلِیساً / مَلَّسَ، تَزْلِیْقاً / زَلَّقَ، تَزْلِیْجاً / زَلَّجَ، مَهْکاً / مَهَکَ ـَ الشَّيءَ.

**لیزول** /lizol/ (شیمـ) لِیْزُوْل [مَحْلُولٌ کِیْمِیائِيٌّ مُطَهِّر].

**لیزی** /lizi/ زَلاقَة، مَزْلَقَة، اِنْزِلاق، تَزَحْلُق، تَزَلُّج، المَلَص، اللُّزُوْجَة، مُلُوسَة، کَتَن.

**لیس** /lis/ لُمْظَة، لَحْسَة، لُعْقَة.

**لیسانس** /lisāns/ إجازَة، شَهادَة، تَرْخِیْـص، اللِّیْسانْس، البَکالُورِیُوس.

**لیسانسیه** /l.-iye/ المَأْذُوْن، مُجاز.

**لیس بـازی** /lis-bāzi/ جَـدْوَل، لائِحَة، کَشْـف، بَیـان، فِهْرِسْت، القائِمَة، اللِّسْتَة.

**لیست سیاه** /l.-e-siyāh/ لائِحَةٌ سَوْداء.

**لیست حقوق** /l.-e-hoquq/ سِجِلُّ الأُجُورِ، لائِحَةُ الأُجُورِ، جَدْوَلُ الرَّواتِبِ، لائِحَةُ الرَّواتِبِ.

**لیس زدن** /lis-zadan/ ← لیسیدن.

**لیسک** /lisak/ (جانـ) الحَلَزُون.

**لیسنده** /lisande/ لاحِس، اللَّحّاس.

**لیسه** /lise/ لَحْس.

**لیسهٔ میوه** /lise-ye-mive/ (جانـ) قُوْبَعَةٌ ناسِجَةٌ.

**لیسیدن** /lisidan/ لَعْقاً و لُعْقَةً / لَعِقَ ـَ العَسَـلَ و غَیرَهُ، لَحْساً و لُحْسَـةً و مَلْحَساً / لَحِسَ ـَ، جَـزْساً / جَزَسَ ـِ الشَّيءَ، اِحْتِقاءً / اِحْتَقَى الکَلْبُ في الإناءِ، تَزَقُّفاً / تَزَقَّفَ الشَّيءَ، سَلْتاً / سَلَتَ ـُ القَصْعَةَ، لَحْفاً / لَحَفَ ـَ الشَّيءَ، لَحْکاً / لَحِکَ ـَ العَسَلَ، لَدْساً / لَدَسَ ـُ الشَّيءَ، لَسَباً / لَسِبَ ـَ العَسَلَ و نَحْوَهُ، لَسْداً / لَسَدَ ـِ، لَسَداً / لَسِدَ ـَ لَسّاً / لَسَّ ـُ القَصْعَةَ، لَطْعاً / لَطِعَ ـُ هـُ بِلِسانِهِ، اِلْتِطاعاً / اِلْتَطَعَ الشَّـيءَ، لَغْفاً / لَغِفَ ـَ الإنـاءَ، لَمْصاً / لَمَصَ ـُ العَسَلَ و نَحْوَهُ، لَمْظاً / لَمَظَ ـُ، تَلَمُّظاً / تَلَمَّظَ / تَلَمُّضاً / تَلَمَّضَ، لَهْداً / لَهَدَ ـَ الشَّيءَ، تَلْهِیْداً / لَهَّدَ هـ لَهْساً / لَهَسَ ـَ الشَّـيءَ، مَصْمَصَةً / مَصْمَصَ، مَطْخاً / مَطَخَ ـَ العَسَلَ، تَمَطُّعاً / تَمَطَّعَ المَأْکُولَ، وُلْغاً و وُلُـوغاً و وَلَغاناً / وَلَغَ یَلَغُ و وَلِغَ یَلِغُ و یَوْلَغُ و یالَغُ الکَلْبُ.

**لیسیدنی** /lisidani/ لَعُوْق، لُهْسَة.

**لیسیده** /liside/ مَلْحُوس.

**لیف** /lif/ ۱. خَیْط، خُیَیْط، لِیْفَـة، لِیْف، خُلْب. ۲. (پز) اللِّیْف. ۳ ← فیبر.

**لیـف حمـام** /l.-e-hammām/ لِیْفَـةُ الحَمّـامِ، لِیْفَـةُ الاِسْتِحْمام، لُوْفَة.

**لیف زدن** /l.-zadan/ تَلْیِیْفاً / لَیَّفَ هـُ المُلَیِّفُ.

**لیفک** /l.-ak/ لُیَیْفَة.

**لیف کتان** /l.-e-katān/ نُسالَةُ الکَتّانِ.

**لیف کش** /l.-keš/ المُلَیِّف.

**لیفکی** /lifaki/ لُیَیْفِيّ.

**لیف ماهیچه‌یی** /l.-e-māhiceyi/ (پز) لِیْفُ العَضَلَةِ.

**لیفی** /l.-i/ (گیا) اللِّیْفِيّ، المُخَشْوِشَبُ مِنَ النَّباتِ.

**لیقه** /liqe/ اللِّیْقَة.

**لیقه‌دان** /l.-dān/ ← دوات.

**لیک** /lik/ مُخَفَّفُ لیکن.

**لیکانتروپی** /likāntropi/ (پز) اِسْتِذْئاب ← گرگانگی.

**لیکن** /likan/ لَکِنْ، إنَّما.

**لیکور** /likor/ مُسْکِرٌ مُعَطَّرٌ.

**لیگاما** /ligāmān/ (پز) رِباطُ عَظْمٍ.

**لیگنیت** /lignit/ ← زغال قهوه‌یی.

**لیگنین** /lignin/ (شیمـ) الخَشَبِیْن.

**لیلک** /lilak/ (گیا) ← لالکی.

**لیلک ازرق** /l.-e-azraq/ (گیا) الأُغْرُوان.

**لی‌لی** /ley-ley/ تَعْتاب.

**لی‌لی بازی کردن** /l.-l.-bāzi-kardan/ حَجْلاً و حَجَلاناً / حَجَلَ ـِ عَتْباً و عَتَباناً و تَعْتاباً / عَتَبَ ـِ اِرْتِداءً / اِرْتَدَى، رَدْیاً و رَدَیاناً / رَدَی ـِ ت الجارِیَةُ.

**لیماند** /limānd/ (جانـ) اللِّیْمَنْدَة.

**لیمو** /limu/ (گیا) لَمُون، لَیْمُون.

**لیمو ترش** /l.-torš/ (گیا) لَیْمُونٌ حامِض.

**لیمو شیرین** /l.-širin/ لَیْمُونٌ حُلْو.

**لیمو عمانی** /l.-ommāni/ لَیْمُونُ بَنْزَهِیْر.

**لیموناد** /limunād/ شَرابُ اللَّیْمُـون، لَیْمُونـادَة، قازُوْزَة، کازُوْزَة.

**لیمویی** /limuyi/ اللَّیْمُونِيّ.

**لیمونیت** /limonit/ (شیمـ) اللِّیْمُونِیْت، أُکْسِیْـدُ الحَدِیْدِ المائِيّ.

**لیناک** /linäk/ ← شتابگر خطی.

**لینت دادن** /linat-dādan/ تَلْیِیْناً / لَیَّنَ، إلانَةً / ألانَ و

إسهالاً / أَسْهَلَ و تَمْشِيَةً / مَشّى وإمْشاءً / أَمْشَى البَطْنَ.

**لینچ** /linc/ اللَّنْش، إعْدامٌ مِنْ غَيْرِ مُحاكَمَةٍ قانُونِيَّةٍ.

**لینچ کردن** /linc-kardan/ لَنْشاً / لَنَشَ ـِ .

**لینگوافرانکا** /linguäfränkä/ اللُّغَةُ المُشْتَرَكَة.

**لینوتایپ** /linotäyp/ اللَّيْنُوتِيْب.

**لینولئوم** /linole'om/ مُشَمَّعُ الأَرْضِيَّةِ.

**لینییت** /linyit/ ← زغال قهوه‌یی.

**لینیین** /linyin/ الخَشَبِين ← هادرمال.

**لیوان** /livän/ الكُوب، الكُبّايَة، القَدَح.

**لیوان آبجوخوری** /l.-e-äbjow-xori/ الكُوز، قَدَحُ البِيْرَة.

**لیوان آزمایشگاه** /l.-e-äzmäyešgäh/ كُوبُ الصَّيْدَلِيِّ.

**لیوان خمره‌یی** /l.-e-xomreyi/ قَدَحٌ بَرْمِيلِيّ.

**لیوانی** /l.-i/ قَدَحِيّ.

**لیور** /liver/ لِيْبَرَة.

**لیوفوب** /liyofob/ كارِهٌ لِوَسَطِ الانْتِشارِ.

**لیوفیل** /liyofil/ (شیمـ) مُحِبٌّ لِوَسَطِ الانْتِشارِ.

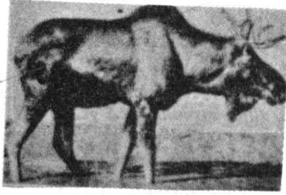
**لیون** /liyon/ لِيُون.

**لئیم** /la'im/ اللَّئِيم، بَخِيـل، مُقَتِّر، شَحِيـح، مُمْسِك، كَزُّاليَدَيْنِ.


گورجین آغاجی

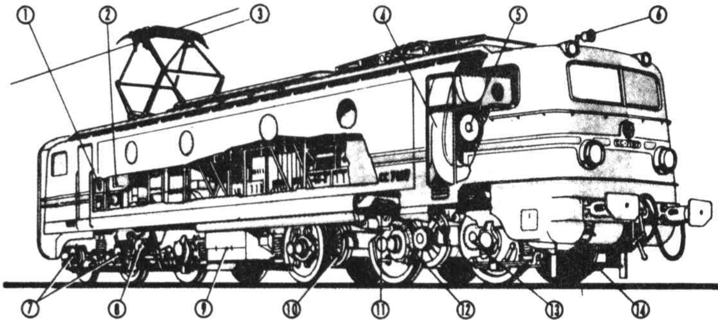

گوزن باتلاقی مرکز افریقا


گوزن زرد


گوزن قطبی


گوه

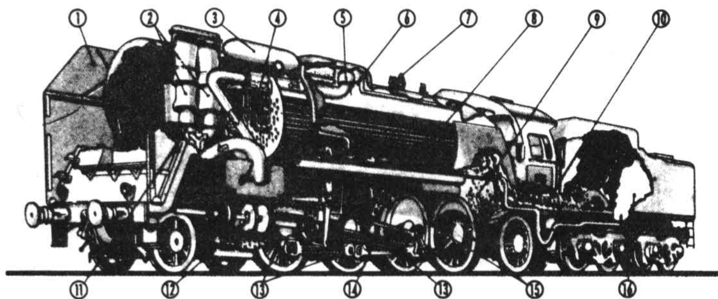
## لکوموتیو برقی ـ القاطِرَة الْكَهْرَبائيّة




۱ــ دستگاه تولید فشار برای ترمزهای هوایی.
۲ــ دستگاه قطع.
۳ــ پانتوگراف.
٤ــ غلاف تهویهٔ موتور.
۵ــ دستگاه تهویه.
٦ــ بوق.
۷ــ جعبهٔ محورها.
۸ــ سیلندر ترمز هوایی.
۹ــ جعبهٔ آکومولا تورها.
۱۰ــ موتور کشش.
۱۱ــ محور نوسان کننده.
۱۲ــ چرخ دندهٔ انعطاف پذیر.
۱۳ــ دندهٔ موتور.
١٤ــ جعبهٔ شن.

۱. ضاغط يغذّي مكابح الهواء؛ ۲. فاصل التيّار؛ ۳. واصل للتيّار بمفاصل؛ ٤. غلاف تهوئة المحرّكات؛ ۵. المروحة؛ ٦. المنبّه؛ ۷. علبة المحاور؛ ۸. أسطوانة المكبح الهوائيّ؛ ۹. غطاء المراكم؛ ۱۰. المحرّك الجرّار؛ ۱۱. قطب الذبذبة؛ ۱۲. دولاب مسنّن مَرِن؛ ۱۳. مسنّنة محرّك؛ ١٤. المرمل.

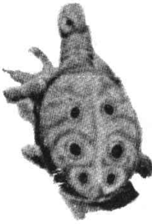
## لکوموتیو بخاری ـ القاطِرَة البُخاريّة




۱ــ صفحهٔ دودگیر.
۲ــ دودکش مضاعف.
۳ــ گرم کنندهٔ آب.
٤ــ بالابرندهٔ دمای آب.
۵ــ رگولاتور (دستگاه تنظیم).
٦ــ گنبد بخار.
۷ــ سوپاپ (دریچهٔ) اطمینان.
۸ــ دیگ بخار لوله ای.
۹ــ کوره.
۱۰ــ سوخت رسان مکانیکی.
۱۱ــ مجرای خروج بخار.
۱۲ــ سیلندر (استوانه).
۱۳ــ دسته (بیل) محرّک.
١٤ــ دستهٔ جفت کردن.
۱۵ــ چرخهای محرّک.
١٦ــ مخزن آب.

۱. حاجز الدُّخان؛ ۲. انفلات مزدوج؛ ۳. المرجل؛ ٤. رافع حرارة الماء؛ ۵. المنظّم؛ ٦. قبّة البخار؛ ۷. صمام الأمان؛ ۸. المرجل الأنبوبيّ؛ ۹. الموقد؛ ۱۰. تعبئة الفحم الآليّة؛ ۱۱. خروج البخار؛ ۱۲. الأُسطوانة؛ ۱۳. الدواليب المحرّكة؛ ١٤. ساعد القرن؛ ۱۵. ساعد التحريك؛ ١٦. خزّان الماء.


لاما


لاک‌پشت پوسته نرم


لاک‌پشت آب شیرین


لاغیه

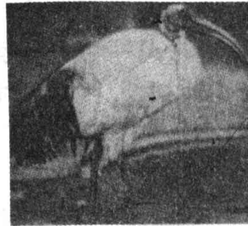

لاشخور مصری


لادن کرتی


لک لک گرمسیری


لوف


لبلاب سه رنگ

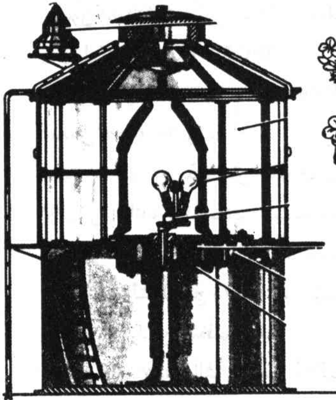

لک‌لک نیل


لبانة


لباشیر


لکتاریوس


لامینر

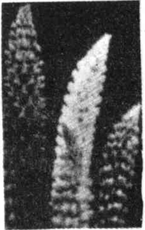

لنتر


لبید


لسان الْمِزمار


لوخ


لک لک آفریقایی


لوبیا گرگی


لرز ماهی

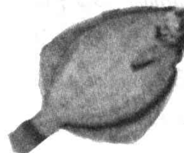

لودر


لوطوس

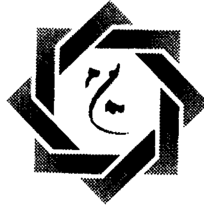

لیخنیس


لوئی


لوتی


لیماند


لور



**م** /m/، الميم، الحَرْفُ الثّامِنُ و العِشْرُوْنَ مِن حُروفِ الهِجاءِ و هِي بِمَثابةِ ۴۰ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**م** /m/ ۱. ي، ضَميرٌ مُتَّصِلٌ مُفردٌ مضافٌ إلَيه للمُتَكَلِّمِ يَلحَقُ آخِرَ الإِسْمِ مثلَ: كتابم: كتابِي. ۲. تُ، ضميرٌ مُتَّصِلٌ مُفردٌ مُتَكَلِّمٌ يَلْحَقُ آخِرَ الفِعْلِ مثلَ: گفتم: قلتُ. ۳. ي، ضميرٌ مُتَّصِلٌ مُفردٌ مُتَكَلِّمٌ لِلْمَفعولِ يَلْحَقُ آخِرَ الفِعْلِ مثلَ: زدم: ضَرَبَني. ۴. مُخْتَصَرُ استم، هستم مثل: انسانم: أنا إنسانٌ.

**ما** /mä/ نَحْن، نا.

**مأبون** /m'abun/ مَأْبُون، مُخَنَّث، مِثْفار، خانِع.

**مابازاء** /mä-be-ezä/ المُكافَأَة.

**ما به التفاوت** /m.-b.-he-t-tafävot/ الحَدُّبَيْنَ.

**مابين** /m.-beyn/ وَسَط.

**مات** /mät/ ۱. مَذهُوش، مُنْدَهِش، دَهِش، دَهْشان، حِيْران، تائِه، مُضْطَرِب، مَبْهُوت، «~ ش برد»: وَقَفَ مَشْدُوْهاً أو مَذْهُولاً، بَهْتاً / بَهِتَ ـَ و بَهُتَ ـُ و بُهِتَ مج. ۲. في لَعْبِ الشِّطْرَنجِ دِلالَةٌ عَلَى مَوْتِ المَلِكِ. ۳. مُطْفَأ، مُطْفِيّ، غَيْرُلامِع، مُظْلَم، كَدِر.

**ماتادر** /mätädor/ الثَّوّار، مُصارِعُ الثِّيْرانِ.

**ماترک** /mä-tarak/ التَّرَكَة.

**ماترنگ** /mätorang/ (جانـ) سامُّ أَبْرَص.

**ماتریالیست** /mäteryäl-ist/ المادِيّ.

**ماتریالیسم** /m.-ism/ المادِيَّة، المَذْهَبُ المادِيّ.

**ماتریالیسم تاریخی** /m.-i-e-tärixi/ ← مادیگری تاریخی.

**ماتریس** /mätris/ قالِب، طابِع.

**مات سرب** /mät-sorb/ (شیمـ) كُرُوماتُ الرَّصاص.

**مات شدن** /m.-šodan/ تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، دَهَشاً / دُهِشَ مج مِن ودَهِشَ ـَ، بَهْتاً / بُهِتَ مج و بَهِتَ ـَ و بَهُتَ ـُ، شُمُوداً / سَمَدَ ـِ الرَّجلُ. ۲. عُرِّضَ «شاهُ» الخَصْمِ لِلْخَطَرِ [في الشِّطْرَنج].

**مات کردن** /m.-kardan/ ۱. تَحْيِيْراً / حَيَّرَ، تَبْهِيْتاً / بَهَّتَ، إذهاشاً / أَدْهَشَ. ۲. عَرَّضَ «شاهَ» الخَصْمِ لِلْخَطَرِ [في الشِّطْرَنج].

**ماتم** /mätam/ مَأْتَم، عَزاء، نُواح، مَناحَة.

**ماتم زدگی** /m.-zadegi/ الحُزْن، الغَمّ.

**ماتم زده** /m.-zade/ حَزِيْن، حَزْنان، حادّ، صاحِبُ المَأْتَمِ، صاحِبُ العَزاءِ.

**ماتمسرا** /m.-sarä/ ← ماتمکده.

**ماتم گرفتن** /m.-gereftan/ ← غمگین شدن.

**مات و مبهوت شدن** /mät-o-mabhut-šodan/ ← مات شدن ۱.

**ماتی** /mäti/ غَباشَة، عَتامَة.

**ماتیک** /mätik/ أُصْبُغُ أَحْمَرُ الشِّفاهِ.

**ماجرا** /mäjarä/ مايَجْري، الحادِث، الحادِثَة، شَرْحُ حال، مُغامَرَة.

**ماجراجو** /m.-ju/ الباحِثُ عَن الفِتْنَةِ، مُخاطِر، جَرِيء، المُغامِر، المُغامِس، مُغايِر، مِقْحام، قُحَمَة، مُتَهَوِّر.

**ماجراجویانه** /m.-j.-yäne/ مُغامِراً، مُجازِفاً.

**ماجراجویی** /m.-j.-yi/ مُخاطَرَة، مُغامَرَة، مُجازَفَة، مُغايَرَة، مُشاغَبَة.

**ماچ** /mäc/ لَثْم، تَقْبِيْل، قُبْلَة.

**ماچ کردن** /m.-kardan/ بَوْساً / باسَ ـُ، تَقْبِيْلاً / قَبَّلَ، لَثْماً / لَثَمَ ـِ و لَثِمَ ـَ الفَمَ أو الوَجْهَ.

**ماچه** /mäce/ مُؤَنَّثٌ و تُقالُ لِأُنْثَى الحِمارِ غالباً.

**ماحصل** /mä-hasal/ الحاصِل، الحادِث، الخُلاصة.

**ماحضر** /m.-hazar/ الحاضِرُ مِنَ الطَّعامِ، العَجَل، العُجْل.

**مآخذ** /maäxez/ مَرْجِع، مُسْتَنَد.

**مآخذ و منابع** /m.-va-manäbe'/ مَصادِرُ و مَراجِعُ.

**مأخذ** /mä'xaz/ مَأْخَذ.

**ماخولیا** /mäxuliyä/ مالِنْخُولِيـا، مالِيْخُولِيا، مَلِنْخُـولِيا، سَوْداء، بِرْساب، بِرْسام.

**ماخولیایی** /m.-yi/ مُصابٌ بالمالِيْخُولِيا.

**مادام** /mädäm/ ۱ ← مادامی که. ۲. سَيِّدَةٌ مُتَزَوِّجَة.

**مادام الخمر** /m.-ol-xamr/ الخِمِّيْر.

**مادام العمر** /m.-ol-omr/ اَبَدِيّ، طُوْلَ الحَياةِ.

**مادامی که** /m.-i.-ke/ رَيْثَما، وَقْتما، طالَما، مادامَ.

**مادر** /mädar/ أُمّ، الأُمَّة، أُمَّهَة، والِدَة، وَلُود.

**مادرانه** /m.-äne/ أُمّيّ، أُمَّهِيّ، أُمُومِيّاً.

**مادر بزرگ** /m.-bozorg/ الجَدَّة.

**مادر تباری** /m.-tabäri/ أَخْوالِيّ.

**مادر به خطا** /m.-be-xatä/ اِبْنُ الحَرامِ، ابْنُ الزِّنَى.

**مادر خرج** /m.-xarj/ الكاشِر [عم، عراقی]، أَمِيْنُ الخَرْجِ.

**مادر خوانده** /m.-xände/ الأُمُّ بالتَّبَنِّي.

**مادر رضاعی** /m.-rezä'i/ مُرْضِعُ، مُرْضِعَة.

**مادرزادی** /m.-zädi/ فِطْرِيّ، خِلْقِيّ.

**مادر زن** /m.-zan/ حَماة، أُمُّ الزَّوْجَةِ.

**مادر سالاری** /m.-säläri/ النِّظامُ الأُمَوِيّ.

**مادر شدن** /m.-šodan/ أُمومَةٌ / أَمَّ ـَ ت الفَتاةُ.

**مادر شوهر** /m.-šowhar/ حَماة، أُمُّ الزَّوْجِ.

**مادر فرزندی** /m.-farzandi/ أُمّيٌّ بَنَوِيّ.

**مادر مرده** /m.-morde/ ۱. الفاقِدُ أُمَّهُ ۲. اللَّطِيْم، اليَتِيْم.

**مادر نمونه** /m.-e-nemune/ أُمٌّ مِثالِيَّة.

**مادری** /m-i/ أُمّيّ، أُمَّهِيّ، أُمِّيَّة، أُمومَة.

**مادگی** /mädegi/ ۱. الأُنُوثَة. ۲. عُرْوَةُ زِرارِ القَمِيْص.

**مادگی گل** /m.-ye-gol/ (گیا) المِدَقَّة.

**مادلن** /mädlen/ مادْلِيْن [حَلْوَى خَفِيْفَة].

**مادموازل** /mädmoäzel/ فَتاة، آنِسَةٌ لَمْ تَتَزَوَّجْ.

**مادون** /mä-dun/ أَسْفَل، أَدْنَى دَرَجَةٍ.

**مادون قرمز** /m.-e-qermez/ ← فرو سرخ.

**ماده** /mäde/ أُنْثَى الإِنْسانِ أَوِ الحَيَوانِ، المُؤَنَّث.

**ماده** /mädde/ ۱. (حقـ) مادَّة، بَنْـد، الفِقْرَة، جُمْلَـة، شَرْط، مَقْطَـع، قَيْد. ۲. مادَّة، جِسْـم. ۳. خُراج، دُمَّـل، طُلُوع.

**مادهٔ آلی** /m.-ye-äli/ مادَّةٌ عُضْوِيَّة.

**ماده الاغ** /mäde-oläq/ الأَتان، الحِمارَة.

**مادهٔ اولیه** /mädde-ye-avvaliyye/ مادَّةٌ أَوَّلِيَّة.

**مـادهٔ بین سـتـارگـان** /m.-ye-beyn-e-setäregän/ مادَّةٌ بَيْنَجْمِيَّة.

**مـادهٔ بیـن سلـولـی** /m.-ye-beyn-e-selluli/ المـادَّةُ الأَساسِيَّةُ بَيْنَ الخَلايا.

**مادهٔ پوستی** /m.-ye-pusti/ مادَّةٌ قِشْرِيَّةٌ أولِحائِيَّة.

**ماده تاریخ** /m.-tärix/ مُطابَقَةُ الحُرُوْفِ لِلأَعْدادِ.

**مادهٔ خـاکستری** /m.-ye-xäkestari/ (پز) مـادَّةُ الدِّمـاغِ السِّنْجابِيَّة.

**مادهٔ خام** /m.-ye-xäm/ مادَّةٌ خامّ، مادَّةٌ أَوَّلِيَّة.

**مادهٔ خوراکی** /m.-ye-xoräki/ مادَّةٌ غِذائِيَّة.

**مـادهٔ سفید مغـز** /m.-ye-sefid-e-maqz/ (پـز) المَرْكَـزُ البَيْضِيّ.

**مادهٔ شاخی** /m.-ye-šäxi/ المادَّةُ القَرْنِيَّة، القَرَتِيْن.

**ماده شناسی** /m.-šenäsi/ عِلْمُ الجَسَدِ.

**مادهٔ قابل انفجار** /m.-ye-qäbel-e-enfejär/ لِدَيْت، مادَّةٌ شَدِيْدَةُ الإِنْفِجار.

**مادهٔ قانونی** /m.-ye-qänuni/ مَرْسُومٌ تَشْرِيْعِيّ.

**ماده گرای** /m.-geräy/ مادِّيّ، نَصِيْرُ المادِيَّة.

**ماده‌گرایی** /m.-g-yi/ المادِّيَّة، المَذْهَبُ المادِّيّ.

**مادهٔ زیر** /m.-ye-zir/ (گیا) نـامِ أَسْفَلَ المِدَقَّةِ، مُنْـدَغِمٌ أَسْفَلَ المَبِيْضِ.

**مادهٔ مشبک** /m.-ye-mošabbak/ المادَّةُ الشَّبَكانِيّ.

**مادهٔ نوع** /m.-ye-now'e-en/N-/ شِبْهُ مُوَصِّلٍ سالِبُ النَّوعِ.

**مادهٔ نوع** /m.-ye-now'e-pi/P-/ شِبْهُ مُوَصِّلٍ مُوجَبُ النَّوعِ.

**مادهٔ واحده** /m.-ye-vähede/ المادَّةُ الواحِدَة.

**مادی** /m.-i/ ۱. مـادِّيّ، عَيْنِيّ، جِسْمِـيّ، جُسْمانِـيّ، طَبِيْعِيّ، هَيُولِيّ، هَيُولانِيّ. ۲. المادِّيّ، نَصِيْرُ المادِيَّة.

**مادیات** /m.-iyyät/ المادِّيّات.

**مادیان** /mädiyän/ أُنْثَى الحِصان، حِجْر، لُكَعَة.

**مادیت** /mädiyyat/ مادِيَّة.

**مادیگرای** /m.-i-geräy/ المادِّي.

**مادیگری** /m.-i-gari/ المادّيّة، المَذْهَبُ المادّيّ ← ماتریالیسم.
**مادیگرایی** /m.-i-geräyi/ ← مادیگری.
**مادیگری تاریخی** /m.-i-gari-ye-tärixi/ المادّيّةُ التّاريخيّة.
**مادینه** /mädine/ مُؤنّث.
**ماذریون** /mäzaryun/ (گیا) الماذَرْيُون.
**مار** /mär/ (جانـ) حَيّة، الحَيُوت، ثُعبان، إبْنَةُ الجَبَل، أبُوعُثمان، إحْدَى بَناتِ طَبَق، أرَيْق، بَحْث، جارِيَة، خِنْزَقْر، خِنْزَقْرَة، اَخْزَم، رَقّاش، مِزْعامَة، طِلْع، طِلّ، عَثّاء، عِرْبَدّ، عِسْوَدّ، عَوْمَج، عَمَج، عُمُج، عامِرُ البَيْتِ، غُوْل، قُطارِيّ، قُطارِيّة، لاهَة، هاب، هِلال، يَمّ.
**مارآبی** /m.-e-äbi/ (جان) حِنْشان، ثُعبانُ الماءِ، صِلِنْباج.
**مارا** /mä-rä/ ضَميرُ نَصْبٍ مُنْفَصِلٌ لِلْمُتَكَلِّمِ الجَمْعِ، إيّانا.
**ماراژدر** /m.-aždar/ (جانـ) ← ماربوآ.
**مارافسای** /m.-afsäy/ الحاوِي.
**ماران** /m.-än/ (جانـ) الحَيّات، الأفاعِي، بَناتُ طَبَق.
**ماربوآ** /m.-e-buä/ (جان) ← بوآ.
**مارپرستی** /m.-parasti/ عِبادَةُ الأفاعِي أو الحَيّات.
**مارپیچ** /m.-pic/ حَلَزُونَة، لَوْلَب، أُفْعُوانِيّ.
**مارپیچ رفتن** /m.-p.-raftan/ اِتّخاذاً / اِتَّخَذَ سَبِيْلاً لَوْلَبِيّاً.
**مارپیچی** /m.-p.-i/ حَلَزُونِيّ،لَوْلَبِيّ، حَوِيّة، لَفّة، مُتَعَرِّج، مُعْوَجّ، مُتَمَعِّج.
**مارپیسه** /m.-pise/ (جانـ) البَرْصاءُ مِنَ الحَيّات، رَقْشاء.
**مارتینی** /märtini/ المارْتِيْنِيّ، مُسْكِرٌ مُعَدٌّ مِن جِنّ و فیرموت.
**مارجعفری** /mar-e-ja'fari/ (جانـ) حَنَش، أفْعَى.
**مارچ** /märc/ آذار، أذار.
**مارچوبه** /mär-cube/ (گیا) الهِلْيَوْن، أسْفَراج، ضُغْبُوس، كِشْكُ الماز.
**مارچوبه‌ییان** /m.-c.-yiyän/ (گیا) الهِلْيَونِيّات.
**مارخور** /m.-xor/ (جانـ) المارَخور.
**مارخوش خط و خال** /m.-e-xoš-xat-to-xäl/ المُرائي، المُنافِق، الغاشّ، المُخْتال.
**مارداور** /m.-däru/ (گیا) عُودُالحَيّة.
**ماردریایی** /m.-e-daryäyi/ (جانـ) حَيّةُ الماءِ.
**مارزبان** /m.-zabän/ (گیا) لِسانُ الحَيّة، اللُّقفَة.
**مارزنگی** /m.-r-zangi/ (جانـ) ذاتُ الأجْراس، جُلْجُلِيّة، أُفْنُون، قِرْطال.
**مارس** /mars/ ۱. مارْس، آذار، أذار. ۲. مَرْس [فِي لَعْبِ النَّرْدِ الطّاوِلَةِ].
**مارسانان** /m.-sänän/ (جانـ) أشْباهُ الأفاعِي.
**مار سفید کوهی** /m.-e-sefid-e-kuhi/ (جانـ) الخُضب.
**مارس کردن** /märs-kardan/ غَلْباً و غَلَبَةً / غَلَبَ ـهُ مَرْساً.
**مارسنگ** /m.-sang/ حَجَرُالحَيّة.
**مارش** /märš/ المَارْش.
**مارشاخدار** /m.-e-šäxdär/ (جانـ) الحارِيَة، حَيّةٌ قَرْناء، ذاتُ القَرْنَيْن.
**مارشال** /märšäl/ مُشِيْرُ الرُّكْن.
**مارشناسی** /mär-šenäsi/ عِلْمُ الأفاعِي أوالحَيّاتِ.
**مارطوقی** /m.-e-towqi/ (جانـ) حَنَش.
**مارطوقی‌ها** /m.-t.-hä/ (جانـ) الحَنَشِيّات.
**مارعینکی** /m.-eynaki/ (جانـ) الحُفّاث، الخِنْفِس، الحِنفِش، الحِنفِيْش، بَزّاقَة، الصِّلُّ المِصْرِيّ، ناشِر.
**مارک** /märk/ ۱. سِمَة، عَلامَة، طابِع، دَمْغَة. ۲. مازك [وَحْدَةُ النَّقْدِ الألْمانِيّ].
**مارکبری** /mär-e-kobrä/ (جانـ) الصِّلّ، النَّجا.
**مارکبرای‌مصری** /m.-e-k.-ye-mesri/ (جانـ) النّاشِر.
**مارک تجاری** /märk-e-tejäri/ عَلامَةٌ تِجارِيّة.
**مارک زدن** /m.-zadan/ وَسْماً وسِمَةً / وَسَمَ يَسِمُ بِعَلامَةٍ أو بِسَمَةٍ.
**مارکسیست** /märks-ist/ مازْكِسِيّ، نَصِيرُ مَذْهَبِ مازكس.
**مارکسیسم** /m.-ism/ مازْكِسِيّة.
**مارکوهی** /mär-e-kuhi/ (جانـ) الخِشاش.
**مارکی** /märki/ المِزْكِيْز.
**مارکیز** /märkiz/ المَرْكِيْزَة، مازْكِيْزا.
**مارگارین** /märgärin/ مَرْجَرِين، سَمَنٌ نَباتِيّ صِناعِيّ، مَرْغَرِيْن.
**مارگریت** /märgerit/ (گیا) ← مینا.
**مارگزیدگی** /mär-gazidegi/ لَدْغَةُ الحَيّة.

**مارگزیده** /mär-gazide/ لَدِيغ ـ مَلْدُوغ، سَلِيم.

**مارگیر** /m.-gir/ الحاوِي، حَوّاء.

**مارمالاد** /märmäläd/ رُبّ، مُرَبًّى، هَرِيسُ الفَواكِه، خَبِيص.

**مارماهی** /mär-mähi/ (جانـ) أَنْقَلِيس، إِنْقِلِيس، الأَنْكَلِيس، ثُعبانُ الماء، جِرِّيث، حَنْكَلِيس، شِلْق، شِيق، صِلِنْباج، قِرِّيث، مَزْمَرِيج.

**مارماهی برقی** /m.-m.-ye-barqi/ (جانـ) فَتْرَة، سَمَكٌ رَعّاد.

**مارماهی دهان گرد** /m.-m.-ye-dahän-gerd/ (جانـ) الجُلْكا، الجَلَكَى.

**مارماهیها** /m.-m.-hä/ (جانـ) أَنْقَلِيسِيّات، إِنْقِلِيسِيّات، شِيقِيّات.

**مارمولک** /m.-mulak/ (جانـ) الوَزَغَة، عِظايَة، سِحْلِيَّة، الأَبْرَص، البَرَص، الثُّغبَةُ، الصُّدّاد، وَرَن، وَرَل.

**مارمولک باغی** /m.-m.-e-bäqi/ (جانـ) سامُّ أَبْرَص.

**مارمولک‌ها** /m.-m.-hä/ (جانـ) الوَزَغِيّات.

**مارواركان** /m.-väregän/ (جانـ) الحَنَش.

**مارونی** /märuni/ المارُونِيَّة [مَنسوبٌ إلى قدّيس مارون].

**ماری** /m.-i/ أَفْعَوانِيّ، كالأَفْعَى.

**ماریمبا** /märimbä/ (مسـ) المَرِمْبَة.

**مازاد** /mäzäd/ زِيادَة، مايَزِيدُ عَلَى الحاجَةِ.

**مازالاق** /mäzäläq/ مِضْرَع ← فرفره.

**مازریون** /mäzaryun/ (گیا) المازَرْيُون، زَيْتُونُ الأَرْضِ.

**مازریون کوهی** /m.-e-kuhi/ (گیا) دَفْنَة، الكَرَد.

**مازریون هندی** /m.-e-hendi/ (گیا) الهَرَج.

**مازریونیان** /m.-iyän/ (گیا) المازَرْيُونِيّات.

**مازو** /mäzu/ (گیا) عَفْصُ البَلُّوط.

**مازوت** /mäzut/ (شیمـ) النَّفطُ الأَسْوَد، المازُوت.

**مازوخیسم** /mäzuxism/ (پز) مازُوخِيَّة، ماسُوشِيَّة.

**مازوریم** /mäzurium/ الماشوريُوم.

**مازوشیسم** /mäzošism/ ← مازوخیسم.

**مازه** /mäze/ العَمُودُ الفَقْرِيّ.

**ماژنتا** /mäžentä/ ← فوکسین.

**ماژور** /mäžor/ (مسـ) ← گام بزرگ.

**ماژیک** /mäžik/ قَلَمُ خَطٍّ عَرِيض، القَلَمُ ذُو الرّاسِ العَرِيضِ.

**ماساریقا** /mäsäriqä/ (پز) المَسارِيق.

**ماساریقایی** /m.-yi/ (پز) المَسارِيقِيّ.

**ماساژ** /mäsäž/ تَدْلِيك، صِحِّيّ، تَكْبِيس.

**ماساژدادن** /m.-dädan/ تَدْلِيكاً / دَلَّك صِحِّياً، تَكْبِيساً / كَبَّس.

**ماست** /mäst/ رَوْب، رائِب، رَوْبَة، لَبَن خاثِر، لَبَنٌ زَبادِي، لَبَنٌ حامِض، رَثِيئَة، مَضَض.

**ماست بستن** /m-bastan/ مَصْلاً / مَصَلَ ـُ اللَّبَنَ.

**ماست بند** /m.-band/ لَبّان، خَضّاضُ اللَّبَن.

**ماست‌بندی** /m.-b.-i/ مَصْلُ اللَّبَن.

**ماست خوری** /m.-xori/ السُّكْرُجَة، السُّكُرُّجَة.

**ماست شدن** /m.-šodan/ مَصْلاً و مُصُولاً /مَصَلَ ـُ اللَّبَنُ، رَوْباً و رُؤُوباً / رابَ ـُ اللَّبَنُ، خَثْراً و خُثُوراً و خَثَراناً / خَثَرَ ـُ و خَثَراً / خَثِرَ ـَ و خَثارَةً و خُثُورَةً / خَثُرَ ـُ و تَخَثُّراً / تَخَثَّرَ اللَّبَنُ.

**ماست کردن** /m.-kardan/ تَرْوِيباً / رَوَّب، إِرابَةً / أَرابَ اللَّبَنَ، تَخْثِيراً / خَثَّرَهُ.

**ماست مالی کردن** /m.mäli-k./ ١. لَمْ يُحْكِمْ الأَمْرَ، تَنْيِيئاً / نَيَّأَ الأَمْرَ. ٢. حَرْفاً / حَرَفَ ـِ المَوْضُوعَ أوالكلامَ.

**ماستیک** /mästik/ مُصْطَكَى.

**ماسک** /mäsk/ قِناعُ التَّنَكُّر.

**ماسک زدن** /m.-zadan/ تَنْكِيراً / نَكَّر، تَقْنِيعاً / قَنَّعَ، تَقَنُّعاً / تَقَنَّعَ.

**ماسک ضدگاز** /m.-e-zed-be-gäz/ كَمّامَةُ الغازاتِ السّامَّة، صِقاع، قِناعُ الوِقايَة.

**ماسوره** /mäsure/ ماسُورَة، مَسُورَة، أُنْبُوب، بَكَرَة، مِطْوَى، مِكَبُّ الخَيْطِ، مَكُّوك، وَشِيعَة، مُومُ مَكَنَةِ الخِياطَة، نِير.

**ماسوره پیچ** /m.-pic/ الكامَةُ في مَكَنَةِ الخِياطَة، الحَدَبَة.

**ماسوره نگهدار** /m.-negahdär/ الحامِلَة، الرّافِعَة، الحامِل، حامِلُ البَكَرَةِ الثّانَوِيَّةِ فِي مَكَنَةِ الخِياطَةِ.

**ماسه** /mäse/ رَمْل.

**ماسه‌زار** /m.-zär/ رَمْلِيّ، رَمْلاوِيّ.

**ماسه‌زی** /m.-zi/ رَمْلِيّ [يَنْمُوويَعِيشُ في الرَّمْل].

**ماسه سنگ** /m.-sang/ حَجَرٌ رَمْلِيّ.

**ماسه فروش** /m.-foruš/ الرَّمّال.

**ماسه‌یی** /m.-yi/ رَمْلِيّ.

**ماسیدن** /mäsidan/ تَجَمُّداً / تَجَمَّدَ، تَحَجُّراً / تَحَجَّر.

**ماسیده** /mäside/ مُجَمَّد، مُتَحَجِّر.

**ماش** /mäš/ (گیا) قُرْطُمان، جُلُبّان، كِرْسِنَّة، مَجّ، ماش.

**ماش دارو** /m.-däru/ (گیا) العُزْصُف.

**ماش سبز** /m.-e-sabz/ (گیا) المُنْج.

**ماشک** /m.-ak/ (پز) الدُّخْرَيْج.

**ماش ماهی** /m.-mähi/ (جانـ) مُطَوَّقَة، أُمُّ حَسْرَد.

**ماشوره** /mäšure/ (گیا) قَصَبَة، قَلَم، ساقُ النَّجِيْلِيّات.

**ماشه** /mäše/ (نظـ) نـابِضُ السِّلاحِ النّارِيِّ، غَمّـاز، زِنادُ البُنْدُقِيَّة، ماشَك.

**ماشی** /mäši/ مُخْضَرّ، ضارِبٌ إلى الخُضْرَة.

**ماشین** /mäšin/ ١. السَّيّارَة. ٢. عِدَّة، آلَة، مَكِنَّة، مَكِنَة.

**ماشین آب‌پاش** /m.-e-äb-päš/ عَرَبَةُ الرَّش

**ماشین آتش‌زا** /m.-e-ätaš-zä/ الآلَةُ الجَهَنَّمِيَّة.

**مـاشین آتـش نشانـی** /m.-ä-nešäni/ وابُورُ الحَـرِيقَةِ أو المُطافِيء، مِطْفَأَة، طَفّايَة.

**ماشین آلات** /m.-älät/ إنْشاءاتٌ آلِيَّة، الآلات.

**مـاشیـن آلات سنگیـن** /m.ä.-e-sangin/ المُعَـدّاتُ الصِّناعِيَّةُ الثَّقِيْلَة.

**ماشین اصلاح** /m.-e-esläh/ ماكِنَةُ الحِلاقَـةُ، مَكِنَةُ قَصّ شَعْر، المِجَزّ.

**ماشین‌باری** /m.-e-bäri/ شاحِنَة، سَيّارَةُ شَحْن.

**ماشین‌بـافندگی** /m.-e-bäfandegi/ آلَةُ غَزْلٍ، آلَـةُ نَسْجٍ، مِنْسَجٌ آلِيّ.

**ماشیـن بافه‌بنـدی غلات** /m.-e-bäfe-bandi-ye-qallät/ الرّابِطَة.

**ماشین بپا** /m.-bepä/ سائِسُ السَيّارات.

**ماشین بخار** /m.-e-boxär/ الوَابُورُ البُخارِيّ، آلَةٌ بُخارِيَّة.

**مـاشین بـوجـاری** /m.-e-bujäri/ المِنْفَض، المِنْسَـف، النَّسّاف.

**ماشین پنبه چین** /m.-e-panbe-cin/ قَطّافُ القُطْن.

**ماشین تایپ** /m.-e-täyp/ ← ماشین تحریر.

**ماشیـن تحریـر** /m.-e-tahrir/ آلَةٌ كـاتِبَة، مِكْتـاب، آلَةُ النَّسْخ.

**ماشین تراش** /m.-e-taräš/ مِخْرَطَة.

**ماشین جوجه کشی** /m..-e-juje-keši/ الحاضِنَة، مَعْمَلُ أوجِهازُ التَّفْرِيْخ.

**ماشین چاپ** /m.-e-cäp/ مَكِنَةُ الطِّباعَةِ.

**ماشین چمن زنی** /m.-e-caman-zani/ المِحَشّ، كادِمَة.

**ماشین چوب بری** /m.-e-cub-bori/ مِكَنَةُ نَشْرِ الخَشَبِ.

**ماشیـن حساب** /m.-hesäb/ آلَةٌ حاسِبَة، حـاسِب، عادّ، مِرْقَم.

**ماشین حفاری** /m.-e-haffäri/ نَقّاب، مِنْقَب، مِنْقَبَة.

**ماشین خامه‌گیر** /m.-e-xäme-gir/ الشَّكْوَة.

**ماشین خرمن کوب** /m.-e-xarman-kub/ دَرّاسَة، نَوْرَج.

**ماشین خیاطی** /m.-e-xayyäti/ مَكِنَةُ الخِياطَةِ.

**ماشیـن در بست** /m.-e-darbast/ سَيّارَةُ حَـوْض [عراق]، سَيّارَةٌ إخْتِصاصِيٌّ [مصر].

**ماشین دوخت** /m.-duxi/ دَبّاسَة.

**ماشین‌دودی** /m.-dudi/ وابُورٌ بُخارِيّ.

**ماشین روغن کشی** /m.-e-rowqan-keši/ العاصِرَة.

**ماشین ریش تراشی** /m.-e-riš-taräši/ مَكَنَةُ الحِلاقَة.

**ماشین ریشه کنی** /m.-e-riše-kani/ المِجْثاث.

**ماشین‌ساز** /m.-säz/ المِيْكانِيْكِيّ.

**ماشین سازی** /m.-s.-i/ صُنْعُ الماكِيْنات.

**ماشین سرتراشی** /m.-e-sar-taräši/ مَكِنَةُ قَصّ الشَّعْرِ.

**ماشین سواری** /m.-e-saväri/ سَيّارَة.

**ماشین شیره کشی** /m.-e-šire-keši/ العاصِرَة.

**ماشین صحافی** /m.-e-sahhäfi/ مَكِنَةُ تَرْقِيْمِ الكُتُب.

**ماشیـن صورت تـراشی بـرقی** /m.-e-surat-taraši-ye-barqi/ مُوْسَى كَهْرَبائِيَّة.

**ماشین غربال** /m.-e-qarbäl/ النَّسّاف.

**ماشین کار** /m.-e-kär/ العامِلُ المِيْكانِيْكِيّ.

**ماشین کرایه‌یی** /m.-e-keräyeyi/ سَيّارَةُ أُجْرَة.

**ماشین کردن** /m.-kardan/ ١. حَفّاً وحِفافاً / حَفَّ ـُ، قَصّاً / قَصَّ ـُ الشَّعْرَ. ٢. ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ عَلَى الآلَةِ الكاتِبَةِ.

**ماشیـن کره‌گیـری** /m.-e-kare-giri/ مِمْخَضَة، شَكْـوَة، فَرّازَة.

**ماشین لای روبی** /m.-e-läy-rubi/ الكَرّاكَة.

**ماشین لبـاسشویی** /m.-e-lebässuyi/ غَسّالَةٌ كَهْـرَبائِيَّة، مَكِنَةُ الغَسِيْل، عَصّارَةُ الغَسِيْل.

**ماشین نمره‌زنی** /m.-e-nomre-zani/ نَمّارَة، مِرْقَم.

**ماشین نورد** /m.-e-navard/ آلَةُ التَّصفِيح.
**ماشین نویس** /m.-nevis/ كاتِبٌ أو ناسِخٌ أوطابِعٌ عَلَى الآلَةِ الكاتِبَةِ، ضارِبُ آلَةِ الكاتِبَة..
**ماشین وجین** /m.-e-vejin/ المِجَتّ، المِجَتَّة.
**ماشینی** /m.-i/ ۱. آلِيّ، مِيكانِيكِيّة. ۲. مَصْنُوعٌ بالآلَةِ.
**ماشینیست** /mäšinist/ الآلِيّ.
**ماشینیسم** /m.-ism/ آلِيّة.
**ماضی** /mazi/ الماضِي.
**ماضی استمراری** /m.-ye-estemräri/ فِعْلٌ ماضٍ لِاستِمْرارِيّةِ العَمَلِ مثل: میرفت: كانَ يَذْهَبُ.
**ماضی بعید** /m.-ye-ba'id/ صِيغَةُ الماضِي الأَسْبَق.
**ماضی نقلی** /m.-ye-naqli/ المُضارِعُ التّامّ.
**ماغ** /mäq/ (جانـ) دَجاجَةُ الماءِ.
**مافوق** /mä-fowq/ كُلُّ مُرْتَفِعٍ، مافَوْقَ اليَدِ.
**ما قبل تاریخ** /m.-qabl-e-tärix/ ماقَبْلَ التّارِيخ.
**ماک** /mäk/ اللِّبَأ.
**ماکارونی** /mäkäruni/ شَعْرِيّةُ الأَكْلِ، مَكَرُونَة، مَعْكَرُونَة، إطْرِيَة ← اسپاگتی.
**ماکائو** /mäkä'o/ (جانـ) المَقْو.
**ماکت** /mäket/ نَمُوذَجٌ مُصَغَّر.
**ماکروفاژ** /mäkrofäž/ بَلْعَمَةٌ كَبِيرة [كُرَيّةٌ تَأْكُلُ الخَلايا الكَبِيرةَ الغَرِيبَةَ].
**ماکزیموم** /mäkzimom/ الحِدُّ الأَعْلَى، الحَدُّ الأَقْصَى، النِّهايَةُ الكُبْرَى.
**ماکسول** /mäksvel/ مَكْسوِيل [وَحْدَةُ التَّدَفُّقِ المَغْطِيسِيّ].
**ماکل** /mäkl/ تَلاصُفٌ بِلَّوْرِيّ.
**ماکو** /mäku/ مَكُّوكُ الخِياطَةِ أوالحِياكَة، مُوم، الوَشِيعَة، الأَواقِيّ.
**ماکول** /mäkul/ لَطْخَة، بُقْعَة، كَلَف، نَمَش.
**ماکیان** /mäkiyän/ فِراخ، دَجاج، دَجاجَة، أُمُّ الوَلِيد.
**ماکیان سانان** /m.-sänän/ (جانـ) أَشْباهُ الدَّجاجات.
**ماکیان‌ها** /m.-hä/ (جانـ) الدَّجاجِيّات.
**ماکیاولیسم** /mäkiyävelism/ مَكْيافِيلِيّة.
**ماگازین** /mägäzin/ مَجَلّة [دَوْرِيّةٌ مُصَوَّرَةٌ غالِباً، تُعالِجُ مُخْتَلِفَ المَوضُوعات].
**ماگدالینین** /mägdäliniyan/ العَهْدُ المَجْدَلِيّ.
**ماگنولیا** /mägnoliyä/ (گیا) مَنُولِيا، مَغْنُولِيا، المَغْنُولِيَة، جاذِبَة.
**ماگنولیاسه** /m.-se/ (گیا) ← ماگنولیاها.
**ماگنولیاها** /m.-hä/ (گیا) المَغْنُولِيات.
**مال** /mäl/ ثَرْوَة، ثَراء، غِنًى، قُنْيَة، الظَّهْر، الحَقّ، الرِّياش، عَرَض، مَتاع، العَيْن، الرِّيش، اِقْتِدار.
**مآل‌اندیش** /maäl-andiš/ حازِم، حَزِيم، مُحْتاط، شَيِّئان.
**مآل‌اندیشی** /m.-a-i/ حَزْم، اِحْتِياط، حِيْطَة، تَحَوُّط، تَحَفُّظ، تَرَمُّز.
**مال‌الاجاره** /mäl-ol-ejäre/ قِيمَةُ الإِيْجار.
**مالاریا** /mäläriyä/ (پز) مَلارِيا، الأَجَمِيّة.
**مالاریاشناسی** /m.-šenäsi/ مَبْحَثُ المَلاريا.
**مالاریایی** /m.-yi/ (پز) المَلارِيّ.
**مالاکیت** /mäläkit/ (شیمـ) دَهْنَج [كَرْبُوناتُ النُّحاسِ الطَّبِيعِيّ المُهَدْرَت].
**مالامال** /mälämäl/ مَمْلُوء، طافِح، طَفْحان.
**مال اندوختن** /mäl-anduxtan/ ذَخْراً / ذَخَرَ ـ واذِّخاراً / اِذَّخَرَ واِدّخاراً / اِدَّخَرَ الشَّيءَ.
**مال‌بند** /m.-band/ مَيْس، عَرِيشُ العَرَبَة، سَرْج.
**مال‌پرست** /m.-parast/ عابِدُ المالِ، مُحِبُّ المالِ.
**مال‌پرستی** /m.-p.-i/ حُبُّ المالِ.
**مالپی گیاسه** /mälpi-giäse/ (گیا) المَلاب.
**مالت** /mält/ ۱. (گیا) مَلْت، مُنْتِشَة. ۲. (پز) حُمَّى مالْطِيّة.
**مال‌التجاره** /mäl-ot-tejäre/ أَمْتِعَةُ التِّجارَة، المَتْجَر.
**مالتوز** /mältoz/ سُكَّرُ المَلْت، مَلْتُوز، سُكَّرُ الشَّعِير ← قندمالت.
**مالتی** /mälti/ مالْطِيّ، مالْطِيّة.
**مالدار** /mäl-där/ ثَرِيّ، المُثْرِي، الغَنِيّ، الغانِي، الوَرّاق، الهَرْط.
**مالدار شدن** /m.-d.-šodan/ غِنًى و غَناءً و غُنْياناً / غَنِيَ ـَ اِسْتِغْناءً / اِسْتَغْنَى اِغْتِناءً / اِغْتَنَى.
**مالدار کردن** /m.-d.-kardan/ إغْناءً / أَغْنَى، تَقْنِيَةً / قَنَّى هُـ، تَمْوِيلاً / مَوَّلَ.
**مالداری** /m.-d.-i/ الغِنَى، الغُنْوَة.

**مال‌دوست** /m.-dust/ بَخِيل.

**مال‌دوستی** /m.-d.-i/ طَمَع، حُبُّ المالِ.

**مال‌رو** /m.-row/ النَّيْسَم.

**مالزیا** /mäleziyä/ مالِيزِيا.

**مالش** /mäleš/ مَلْمَس، لَمْس، اِحْتِكاك، حَكّ، فَرْك، تَمْسِيد.

**مالش جنبشی** /m.-e-jonbeši/ الاِحْتِكاك.

**مالش دادن** /m.-dädan/ ← ۲. مالیدن.

**مالشی** /m.-i/ اِحْتِكاكِيّ.

**مال غیرمعقول** /mäl-e-qeyr-e-manqul/ المالُ غَيْرُالمَنْقُول.

**مالک** /mälek/ مالِك، مَلّاك، مُتَمَلِّك، مَلِك، مَلِيك، صاحِب، رَبّ، مُغْفِر.

**مالکانه** /m.-äne/ تَمَلُّكِيّ، اِمْتِلاكِيّ.

**مالک شدن** /m.-šodan/ مَلْكاً / مَلَكَ ـِ هُ، تَمَلُّكاً / تَمَلَّكَ واِمْتِلاكاً / اِمْتَلَكَ الشَّيءَ، رَبّاً / رَبَّ ـُ الشَّيءَ، اِحْتِكاماً / اِحْتَكَمَ عَلَى كذا، خَزْواً / خَزاـُ هُ.

**مالک کردن** /m.-kardan/ إمْلاكاً / أَمْلَكَ، تَمْلِيكاً / مَلَّكَ هُ الشَّيءَ، تَرْبِيباً / رَبَّبَ هُ، تَدْيِيناً / دَيَّنَ هُ الشَّيءَ، تَرْفِيلاً / رَفَّلَ هُ، تَسْوِيقاً / سَوَّقَ هُ أَمْرَهُ.

**مالکیت** /m.-iyyat/ مِلْكِيَّة، مَلَكِيَّة، اِمْتِلاك، تَمَلُّك، مُلْك، حِيازَة.

**مالکیت مشترک** /m.-i.-e-moštarak/ مَلَكِيَّةٌ مُشْتَرَكَة.

**مال‌مردم‌خور** /mäl-e-mardom-xor/ المُتَحايِل.

**مال‌منقول** /m.-e-manqul/ مالٌ مَنْقُول، أَمْوالٌ مَنْقُولَة.

**ماله** /mäle/ مَحارَةُ البَنّاء، مالَج، مَسْطَرِين، مِيْعَة، المالَق، دِفْرَة، المِسَجَّة، المِطْلَى، المِسْياع، المِسْيَعَة.

**مالهٔ بندکشی** /m.-ye-band-keši/ مِسْحاج، مُسْطَرِين.

**مالهٔ زمین صاف‌کن برزگران** /m.-ye-zamin-säf-kon-e-barzegarän/ المِمْلَسَة، مِيْكَع، شَوْف.

**مالهٔ کشاورزان** /m.-ye-kešävarzän/ ← مالهٔ زمین صاف‌کن.

**ماله کشیدن** /m.-kešidan/ مَلْجاً / مَلَجَ يَمْلُجُ [يُسَوِّي بالمالَج].

**مالهٔ گچ‌کار** /m.-ye-gac-kär/ بَرْوَةُ مُبَيِّضِ الحِيْطانِ.

**مالهٔ گلکاران** /m.-ye-gel-kärän/ المِلْطاط، مِحْوَقَة.

**مالی** /mäli/ مالِيّ.

**مالیات** /mäliyät/ الطُّعْمَة، خَرْج، خَراج، مال، ضَرِيبَة، رَسْم، رُسُوم، مالُ الحُكُومَةِ، جِزْيَة.

**مالیات اتفاقی** /m.-e-ettefäqi/ ضَرِيبَةٌ اِسْتِثْنائِيَّة.

**مالیات بده** /m.-bede/ ← مالیات دهنده.

**مالیات بر ارث** /m.-bar-ers/ ضرِيبَةُ التَّرِكات.

**مالیات بر اموال** /m.-b.amväl/ ضَرِيبَةُ الأَمْلاكِ والمسْتَغِلّات.

**مالیات بر درآمد** /m.-b.-darämad/ ضَرِيبَةُ الدَّخْلِ، تَمَتُّع.

**مالیات بستن** /m.-bastan/ ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ الضَّرِيبَةَ عَلَيهِ، تَكْلِيفاً / كَلَّفَ بِضَرِيبَةٍ، فَرْضاً / فَرَضَ ـِ الضَّرِيبَةَ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ الضَّرائِبَ و أَمْثالَها، إزْهاقاً / أَزْهَقَ بالضَّرِيبَةِ.

**مالیات بگیر** /m.-begir/ المُحَصِّل، مُحَصِّلُ الضَّرائِب.

**مالیات‌بندی** /m.-bandi/ ضَرْبُ الضَّرائِب، تَكْلِيفٌ بِضَرِيبَةٍ، فَرْضُ ضَرِيبَةٍ.

**مالیات تصاعدی** /m.-e-tasä'odi/ الضَّرِيبَةُ التَّصاعُدِيَّة.

**مالیات ثابت** /m.-e-säbet/ الأَمْوالُ المُقَرَّرَة.

**مالیات حقوق** /m.-e-hoquq/ ضَرِيبَةٌ عَلَى الرَّواتِب، ضَرِيبَةُ الأُجُور.

**مالیات دادن** /m.-dädan/ إعْطاءٌ / أَعْطَى ضَرِيبَةً.

**مالیات دهنده** /m.-dahande/ المُكَلَّفُ بالضَّرِيبَةِ، مُعْطِي الضَّرائِب.

**مالیات سرانه** /m.-e-saräne/ الضَّرِيبَةُ الرَّأْسِيَّةُ أو الشَّخْصِيَّة، ضَرِيبَةُ الأَعْناق، ضَرِيبَةٌ عَلَى الفَرْدِ، خَراجٌ رَأْسِيّ، جِزْيَة.

**مالیات سرشماری** /m.-e-sar-šomäri/ فِرْدَة.

**مالیات صنعتگران** /m.-e-san'atgarän/ وِيرْكُو، ضَرِيبَةُ الصُّنّاع.

**مالیات عمومی** /m.-e-omumi/ الضَّرِيبَةُ الشّامِلَة.

**مالیات غیرمستقیم** /m.-e-qir-e-mostaqim/ الضَّرِيبَةُ غَيْرُالمُباشَرَة، الأَمْوالُ غَيْرُ المُقَرَّرَة.

**مالیات گرفتن** /m.-gereftan/ جِبايَةً / جَبَى ـِ وجَباً وجَبْواً وجَبْياً وجَبْوَةً وجَباوَةً / جَبا ـُ الضَّرائِبَ، مَكْساً / مَكَسَ ـِ.

**مالیات گمرکی** /m.-e-gomroki/ الرُّسُومُ الجُمْرُكِيَّة.

**مالیات مستغلات** /m.-e-mostaqellat/ الضَّرِيبَةُ العَقارِيَّة.

**مالیـات مستقیم** /m.-e-mostaqim/ الضَّرِيبَةُ المُبـاشَرَة، الأموالُ المُقَرَّرَة.

**مالیات مسکن** /m.-e-maskan/ ضَرِيبَةُ سَكَن.

**مالیـات مشاغـل آزاد** /m.-e-mašäqel-e-äzäd/ ضَرِيبَـةُ المِهَنِ الحُرَّةِ.

**مالیات ملکی** /m.-e-melki/ ← مالیات بر اموال.

**مالیات نقدی** /m.-e-naqdi/ ضَرِيبَةٌ نَقْدِيَّة.

**مالیاتها** /m.-hä/ عَوائِد، ضَرائِب.

**مالیاتی** /m.-i/ مالِيّ.

**مالیخولیا** /mälixuliyä/ المَلَنْخُولِيا، وَسْواس، مالِيْخُولِيا، السُّوَيْداء، السَّوْداء.

**مالیخولیایی** /m.-yi/ مَسْؤُود، مُصابٌ بالسَّوْداءِ، وَهِم.

**مالش دادن** /mäleš-dädan/ بَرْياً / بَرَى ـِ بالحَكّ، حَفّاً و حِفافاً / حَفَّ ـُ الشَّيءَ، دَلْكاً / دَلَكَ ـُ الشَّيءَ، تَدْلِيْكاً / دَلَّكَ.

**مالیـدن** /mälidan/ حَكّاً / حَكَّ ـُ، و حَوْقـاً / حاقَ ـُ الشَّيءَ، حَرْتاً / حَرَتَ ـُ الشَّـيءَ، حَثْماً / حَثَمَ ـُ الشَّيءَ، دَعْكاً / دَعَكَ ـَ الجِلْدَ، دَهْنـاً و دَهَنَةً / دَهَنَ ـُ الرَّأسَ، رَمْشاً / رَمَشَ ـِ هُـ بِيَدِهِ، سَوْكاً / ساكَ ـُ الشَّيءَ، طَلْياً / طَلَى ـِ الشَّـيءَ، عَرْكاً / عَرَكَ ـُ الشَّـيءَ، عَكْظاً / عَكَظَ ـِ الشَّيءَ، فَـرْكاً / فَرَكَ ـُ تَفْـرِيْكاً / فَرَّكَ الثَّـوْبَ، لَمْساً / لَمَسَ ـُ هُـ مَسْحاً / مَسَحَ ـَ تَمْسِيْداً / مَسَّدَ، مَعْشاً / مَعَشَ ـَ الشَّيءَ، هَرْزاً / هَرَزَ ـِ هَرْزاً / هَرَزَ ـِ.

**مالیـده** /mälide/ فَرِيْـك، مَفْرُوك، مَمْسُـوح، مَدْهُـون، مَصْقُول.

**مالیـده شدن** /m.-šodan/ تَفَرُّكـاً / تَفَرَّكَ، اِنْفِـراكاً / اِنْفَرَكَ.

**مالیـدنی** [ماده] /mälidani/ الطُّلاوَه، الطُّلايَـة، الطِّلاء، غَرَا، غِراء.

**مالیطرنا** /mäliternä/ (شیمـ) ← زاج سبز.

**ماما** /mämä/ مُوَلِّدَة، قابِلَة، دايَة.

**مامان** /mämän/ ۱. أُمّ. ۲. شَيءٌ جَمِيل.

**مامایی** /mämäyi/ عِلْمُ الوِلادَة، صِناعَةُ التَّوْلِيد، قِبالَة.

**مامبا** /mämbä/ (جانـ) المَمْبَة.

**مامناف** /mäm-näf/ الدّايَة.

**ماموت** /mämut/ (جانـ) البَهْمُوت، المَمُـوث، الماموث، المَحْمُود.

**مامور** /ma'mur/ مَأْمُور، مُكَلَّف، مَبْعُوث، رَسُول، مُفَوَّض.

**ماموران آگاهی** /m.-än-e-ägähi/ رِجالُ المَباحِث.

**مامور ارتباط** /m.-e-ertebät/ ضابِطُ الاِرْتِباط.

**ماموران امداد** /m.-än-e-emdäd/ رِجالُ الإسْعاف.

**ماموران امنیتی** /m.-än-e-amniyyati/ رِجالُ الأمْن.

**مـامـوران ژانـدارمـری** /m.-än-e-žändärmeri/ رِجـالُ الدَّرَك.

**مامور پرداخت** /m.-e-pardäxt/ الصَّرّاف.

**مامور تحقیق** /m.-e-tahqiq/ مُحَقِّق.

**ماموردولت** /m.-e-dowlat/ ضابِطُ إدارَة.

**مامور رسیدگی** /m.-e-residegi/ مُحاسِبٌ قانُونِيّ.

**مامور کردن** /m.-kardan/ نَدْباً / نَدَبَ ـُ مُوَظَّفاً، اِنْتِداباً / اِنْتَدَبَ إلى الأمْرِولَهُ، تَوْلِيَةً / وَلَّى فُلاناً الأمْرَ.

**مامورمالیات** /m.-e-mäliyät/ المُحَصِّل.

**مامـوریت** /m.-iyyat/ رِسالَـة، مَرْسُوم، تَكْلِيْـف، مُهِمَّة، مَأْمُورٌ بِهِ.

**ماموریت رسمی** /m.-i.-e-rasmi/ مُفَوَّضِيَّة.

**ماموریت محرمانه** /m.-i.-e-mahramäne/ مُهْلَةٌ سِرِّيَّة.

**مامورین امنیتی** /m.-in-e-amniyyati/ رِجالُ أمْنِ الدَّوْلَة.

**مامورین انتظامی** /m.-in-e-entezämi/ رِجالُ الشُّرْطَة.

**مامیثا** /mämisä/ (گیا) الجَرَبِيَة، المامِيْثا.

**مـامیثـای زرد** /m.-ye-zard/ (گیـا) مـامِيْثـا صَفْـراء، خَشْخاش مُقَرَّن.

**مـامیثـای سـرخ** /m.-ye-sorx/ (یـا) مـامِيثـا حَمْـراء، خَشْخاش فِيْنِيْقِيّ.

**مامیثای سفید** /m.-ye-sefid/ (گیا) مامِيْثا أَبْيَض.

**مامیران** /mämirän/ (گیا) المامِيْران، عُرُوْقُ الصَّبّاغِيْن.

**مامیشا** /mämišä/ (گیا) كَتْلَة.

**مان** /män/ ۱. نا، ضَميرٌ مُتَّصِلٌ مُتَكَلِّـمٌ مضافٌ إلَيه لِلْجَمْعِ يَلْحَقُ آخِرَ الإسْـمِ مِثلَ: کتابمان: كِتـابُنا. ۲. ضَميرٌ مُتَّصِلٌ مُتَكَلِّـمٌ مَفعولِـيٌّ لِلْجَمعِ يَلْحَـقُ آخِرَ الفِعْـلِ مثلَ: زدمـان، ضَرَبَنا.

**مانالیا** /mänäliyä/ (گیا) بَقُولُ الأَوْجاع.

**مانتو** /mäntow/ مِعْطَف، رِداء، جِجَاب.

**مانتیس** /mäntis/ (رضـ) جُزْءٌ عُشْرِيّ [من اللُّوغارِيْتم].

**ماند** /mänd/ القُصورُ الذّاتِيّ.

**مانداروی تلخ** /mändäru-ye-talx/ بَلُّوطُ الأرْضِ.

**مانـدگار** /mändegär/ ساكِـنٌ كذا، مُقِيـمٌ فِيهِ، الخـالِد، الباقِي.

**ماندگـار شدن** /m.-šodan/ ۱ ← مقيم شدن. ۲. ثَباتاً و ثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ بَقْياً / بَقِي ـِ و بَقاءً / بَقِيَ ـَ دَوْماً و دَواماً و دَيْمُومَةً / دامَ ـُ ظَلّاً و ظُلُولاً / ظَلَّ ـَ.

**ماندگار کردن** /m.-kardan/ ۱ ← مقيم کردن. ۲. إبْقاءً / أبْقاهُ، تَبْقِيَةً / بَقّاهُ، إسْتِبْقاءً / إسْتَبْقَى هُـ، إثْباتاً / أثْبَتَهُ.

**ماندگاری** /m.-i/ دَوْم، دَوَام، إسْتِمْرار، بَقاء، مُكُوث.

**مـاندگـی** /mändegi/ الهَطْـل، الإرْتِخاء، الأوْن، الكِلَّـة، التَّعَب، البَدَ، البَهْـر، اليَتَم، كَلالَة، تَعْـب، عَجْز، تَخَلُّف، إعْياء.

**ماندن** /mändan/ ۱. وَقْفاً و وُقوفاً / وَقَفَ يَقِفُ، سُكُوناً / سَكَنَ ـُ مَكاثَةً / مَكُثَ ـُ تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ، قَراراً و قُرُوراً و قَرّاً و تَقْـراراً و تَقِرَّةً / قَرَّ ـِ، زَرَماً / زَرِمَ ـَ الشَّـيءُ، غُبُوراً / غَبَرَ ـُ. ۲. بَقْياً / بَقِيَ ـَ وبَقَى يَبْقِي، ثَبـاتاً و ثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ دَوْماً و دَواماً و دَيْمُومَةً / دامَ ـُ إسْتِمْراراً / إسْتَمَرَّ. ۳ ← مقيم شدن.

**ماندنی** /m.-i/ قابِلٌ لِلْحَياةِ.

**ماندولین** /mändolin/ (مسـ) مَنْدُلِين، مَنْدُوْلِيْنَة.

**ماندولین‌نواز** /m.-naväz/ (مسـ) مَنْدُولِيْنِيّ.

**مانده** /mände/ ۱. بَقِيَّة، الباقِي، المُتَبَقِّي، سائِر، فاضِل، رَصِيْد. ۲. قَدِيـم، مُبْتَذَل، مَتْرُوْک، بائِت، تَفِـه، تافِـه، رَكِيْک، تَعِـب، مُتْعَب، مُمَـلٌّ مِن الحَيَـوانِ، دَئِب، كَلِيْل، رُبْضَة، زَحُوف، غابِر، مَنْهُوک.

**ماندهٔ حساب** /m.-ye-hesäb/ باقِي الحِسابِ.

**مانده شدن** /m.-šodan/ تَعَباً / تَعِبَ ـَ عَجْزاً / عَجِزَ ـَ وَنْياً و وَنِيّاً و وِناءً و وِنْيَـةً ونِيَةً و وَنًى / وَنَى يَنِي، كَـلّاً و كِلَّةً وكَلالاً و كُلُـولاً و كَلالَـةً و كُلُولَـةً / كَلَّ ـِ إعْياءً / أعْيا، تَبْطِيطاً / بَطَّطَ، تَبْلِيْحـاً / بَلَّحَ، إسْتِحْسـاراً / إسْتَحْسَرَ، دَخْدَخَةً / دَخْدَخَ، تَـرْيِيْثاً / رَيَّثَ، رَيْماً / رِيْمَ مجـ ـِ بِهِ، كَهْداً و كَهَداناً / كَهَدَ ـَ لَغْباً و لُغُوباً / لَغَبَ ـُ يَتَماً / يَتِمَ يَيْتَمُ.

**مانده کردن** /m.-kardan/ إتْعاباً / أتْعَبَ، إعجازاً / أعْجَزَ و تَعْجِيْزاً / عَجَّزَ و بَتّاً / بَتَّ ـِ هُـ.

**مانژ** /mänž/ تَرْوِيْضُ الخَيْلِ، لُعْبَةُ الخَيْلِ الخَشَبِيَّة.

**مانع** /mäne'/ مانِـع، كانِفَة، رادِع، جُنَّة، عُـوَق، صَدَد، قاطِـع، فَصْل، غـاصِر، حِجـاب، حاجِـز، وازِع، الصِّرار، عارِض، كـابِح، زاجِر، عـائِق، عَقَبَة، شَدّ، حِـوَل، حائِل، حَجَرٌ عَثْرَة.

**مانع شدن** /m.-šodan/ حَجْراً و حَجْراناً / حَجَرَ ـُ مَعْناً / مَنَعَ ـَ حَجْباً و حِجاباً / حَجَبَ ـُ حَوْلاً و حُؤُولاً و حَيْلُولَةً / حالَ ـُ بَيْنَهُمـا، حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـِ هُـ إعْتِراضاً / إعْتَرَضَ لَـهُ و دُونَهُ، صَـدّاً / صَدَّهُ ـُ صَرْفـاً / صَرَفَ ـِ و تَصْرِيْفاً / صَرَّفَ و إصْرافاً / أصْرَفَ هُـ عَصْماً / عَصَمَ ـِ الشَّيءَ، كَبْحاً / كَبَحَ ـَ هُ عَن الحاجَةِ، كَفْتاً / كَفَتَ ـِ هُـ كَفّاً و كِفافَةً / كَفَّ ـُ هُـ عَنِ الأمْرِ، نَهْنَهَةً / نَهْنَهَ فُلاناً عَن كذا، وَزْعاً / وَزَعَ يَزَعُ فُلاناً و بِفُلانٍ.

**مانکن** /mänkan/ ۱. عارِضَةُ الأزْياء. ۲. البَعِيْم.

**مانگوست** /mängust/ (جانـ) النِّمْس.

**مانگوس مصری** /mängus-e-mesri/ (جانـ) فأرُفِرْعُون.

**مانـنـد** /mänand/ كَ، مِثْـل، مَثَـل، مَثِيْـل، مُمـاثِـل، مُتَماثِـل، شِبْه، شَبِيْه، مُشابِـه، نَظِيْر، مُناظِـر، نِظْر، أخ، أخُو، أخُوُ، أخا، أُخْت، بَذّ، بَـذِيْذ، مُجانِس، حِبْر، دِخْم، زَوْج، زَيّ، سِلْع، مُساوِي، مُتَساوِي، سَمِـيّ، سِيّ، سَواء، شَرْوَى، شِرْع، شِكْل، صِرْع، ضِدّ، ضِثْن، ضَجْع، ضَرْب، ضَـرِيْب، ضِـرْع، ضَرِيّ، مُضـارِع، ضَهِـيّ، ضِهْو، طَبْـع، طِنْب، عِبء، عَـدْل، مُتَعادِل، عِران، قِتْل، قَـرِيْع، قِرْن، قَطِيْع، قَفِيْز، كُفْء، كُفُو، لَبِيْس، مِـداد، نَحْو، نِدّ، نَدِيْد، نَزْو، نَقِيْش، وَصَل، هُدَيّا.

**مانـنـد شدن** /m.-šodan/ مُشابَهَةً / شابَهَهُ، تَشـابُهاً / تَشابَهَ الرَّجُلانِ، إشْباهاً / أشْبَهَ، مُماثَلَةً / ماثَلَ، مُضاهاةً / ضاهَى، مُناسَبَةً / ناسَبَ.

**مـانند کـردن** /m.-kardan/ مَثْلاً / مَثَـلَ ـُ هُـ بِفُـلانٍ، تَشْبِيْهاً / شَبَّهَ بِكذا، تَمْثِيْلاً / مَثَّلَهُ بِهِ.

**مانندگی** /m.-egi/ مُشابَهَة.

**ماننده** /m.-e/ ← مانند.

**مانور** /mänovr/ (نظ) المُناوَرَة.

**مانور دادن** /m.-dädan/ (نظ) مُناوَرَةً / ناوَرَ.

**مانور نظامی** /m.-e-nezämi/ (نظ) المُناوَرَة.

**مأنوس** /ma'nus/ المَأنُوسُ بِهِ، أنِيْس، مُؤانِس، ألِيْف.

**مأنــوس شدن** /m.-šodan/ إسْتِيْناساً / إسْتَأْنَــسَ، صارَ أنِيساً، إئْتِلافاً / إئْتَلَفَ بِهِ، إعْتِياداً / إعْتادَ هُـ تَـأقْلُماً / تَأقْلَمَ.

**مأنوس كردن** /m.-kardan/ تأنِيساً / أنَّسَهُ، تَألِيفاً / ألَّفَ بَيْنَهُم.

**مانومتر** /mänometr/ ← فشارسنج.

**مانوی** /mänavi/ المانَوِيّ.

**مانويت** /mänaviyyat/ المانَوِيّة.

**مانيتيت** /mänitit/ (شيمـ) مَغْناتِيْت.

**مانيتيزور** /mänitizor/ المُمَغْنِط.

**مانيتيسم** /mänitism/ مَغْنَطِيْسِيَّة.

**مانيفست** /mänifest/ بَيانٌ رَسْمِيّ.

**مانيفست خروج** /m.-e-xoruj/ بَيانُ خُرُوْج.

**مانيكور** /mänikur/ ← لاک ناخن.

**مانيكور زدن** /m.-zadan/ تَدْرِيْماً / دَرَّمَ الأظافِرَ.

**مانيكوريست** /m.-ist/ المُدَرِّم، مُدَرِّمُ الأظافِر.

**مانيوک** /mäniyok/ (گيا) المَنِيْهُوت.

**ماوراء بنفش** /mä-varä-'e-banafš/ فَوْقَ البَنَفْسَجِيّ.

**ماوراء قرمز** /m.-v.-'e-qermez/ ← فراسرخ.

**ماه** /mäh/ القَمَر، الشَّهْد، الحابِسن، النُّماص، الغاسِق، الأزْهَر، طَوْس، الباحُور، الوَبّاص.

**ماه آينده** /m.-e-äyande/ الشَّهْرُ المُقْبِلُ أي القادِمُ.

**ماهانه** /m.-äne/ راتِب، مُرَتَّب، شَهْرِيّ، مُشاهَرَة، ماهِيَّة.

**ماه پرست** /m.-parast/ عابِدُ القَمَر.

**ماه پرستی** /m.-p.-i/ عِبادَةُ القَمَر.

**ماهتاب** /m.-täb/ ۱. ضَوْءُ القَمَر. ۲. قَمْراء.

**ماهتابـی رنگ شدن** /m.-t.-i-rang-šodan/ إقْمِيْراراً / إقْمارَّ.

**ماه جاری** /m.-e-järi/ الشَّهْرُ الحالِي.

**ماه خورشيدی** /m.-e-xoršidi/ الشَّهْرُ الشَّمْسِيّ.

**مــاهر** /mäher/ ماهِر، المَهِيْر، المَهِيْـرَة، حاذِق، خَفِيْفُ اليَد، نَشِيْـط، بارِع، آبِـل، أرِيْب، ثَقِيْـف، رَبِيْز، رَشِيْـقُ الحَرَكَة، سِفْسِيْر، شَعْشاع، صَنَع، صَنِيْعُ اليَدَيْن، صَنِيْعَة، [نث]، ضـالِع في كذا، طَـبّ، مُعاوِد، مُعِيْد، فـارِه، قَدَحُ المُعَلّـى، كُـرَّز، لَبِق، لَبِيْـق، نَبْـرِيْـس، نِحْر، نِحْـرِيْـز، نَشْناش، نَطِس.

**ماهرانه** /m.-äne/ بِمَهارَة.

**ماهر شدن** /m.-šodan/ مَهارَةً / مَهَرَ ـُ مَهاراً و مُهُوراً / مَهَرَ ـَ في صِناعَتِهِ، تَمَهُّراً / تَمَهَّرَ، حِذْقاً و حَذاقاً و حِذاقَةً / حَذَقَ ـِ و حَذِقَ ـَ تَحَذُّقاً / تَحَذَّقَ، أرَباً / أرِبَ ـَ إبْراتاً / أبْرَتَ، ثَقافَةً / ثَقُفَ ـُ الشَّخْصُ، ثَقْفاً و ثَقَفاً / ثَقِفَ ـَ دَرَباً و دُرْبَةً / دَرِبَ ـَ فُتُوكاً / فَتَكَ ـِ في صِناعَتِهِ، لَبَقاً / لَبِقَ ـَ و لَباقَةً / لَبُقَ ـُ تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ، إسْتِمْكاناً / إسْتَمْكَنَ.

**ماهر كردن** /m.-kardan/ تَحْذِيْقاً / حَذَّقَ هُـ.

**ماهرو** /mäh-ru/ جَمِيْل، فاتِن، مِثْلُ القَمَر.

**ماه عسل** /m.-asal/ شَهْرُ العَسَل، رِحْلَةُ العُرْس.

**ماه قمری** /m.-e-qamqri/ شَهْرٌ قَمَرِيّ، شَهْرٌ هِلالِيّ.

**ماهک** /m.-ak/ مَهَق.

**ماه گذشته** /m.-e-gozašte/ الشَّهْرُ الماضِي أي المُنْصَرِم.

**ماه گرفتگی** /m.-gereftegi/ خُسُوفُ القَمَر.

**ماه گرفتن** /m.-gereftan/ خُسُوفاً / خَسَفَ ـِ و إنْخِسافاً / إنْخَسَفَ القَمَرُ.

**ماه مصنوعی** /m.-e-masnu'i/ القَمَرُ الصِّناعِيّ.

**ماهنامه** /m.-näme/ مَجَلَّةٌ شَهْرِيَّة.

**ماه نو** /m.-e-now/ هِلال، غُرَّةُ القَمَر، رَأْسُ الشَّهْر.

**ماهواره** /m.-väre/ القَمَرُ الصِّناعِيّ أو الإصْطِناعِيّ.

**ماهوارۀ ارتباطی** /m.-v.-ye-ertebäti/ جِرْمُ مُواصِلات.

**مــاهواره‌يــی** /m.-v.-yi/ مُتَعَلِّقٌ بـالأقْمارِ الإصْطِنـاعِيَّةِ «فرهنگ ~» : عُلُومُ الأقْمارِ الإصْطِناعِيَّةِ.

**ماهوت** /mähut/ جُوْخ.

**ماهوت پـاک کن** /m.-päk-kon/ الفِرْجَوْن، البَـرْشِيْمَة، الفِرْشاة، الفِرشايَة، الفُرْشَةُ المَلابِس.

**ماهودانه** /mähudäne/ (گيا) الدِّنْد.

**ماهور** /mähur/ رابِيَة.

**ماهون** /mähun/ (گيا) المُغُنَّة.

**ماهی** /mähi/ ۱. هِلالِيّ، قَمَرِيّ. ۲. (جانـ) سَمَک، نُوْن، حُوْت.

**ماهی آبنوس** /m.-ye-äbnus/ (جانـ) زِمِّيْر، زَقْزُوْق.

**مـاهـی آزاد** /m.-ye-äzäd/ سَلْمُـون، صُمُون، سَمَـکُ سُلَيْمان.

**مـاهی استخـوان غضروفـی** /m.-ye-ostexän-qozrufi/ (جانـ) الخُرافَة.

**ماهیان** /m.-yän/ (جانـ) سِماک، أسْماک.

**ماهیان استخوان غضروفی** /m.-ye.-ostexän-qozrufi/ (جانـ) الغُرافِیّات.

**ماهیان استخوانی** /m.-y.-e-o.-i/ (جانـ) التِّلِیُوسْتِی، الأَسْماکُ کامِلَةُ العِظامِ.

**ماهیان استخوانی جدید** /m.-y.-e-o.-i-ye-jadid/ (جانـ) التِّلِیُوسْتِي الحَدِیْثَة، الأَسْماکُ کامِلَةُ العِظامِ الحَدِیْثَةُ.

**ماهیان استخوانی دیرین** /m.-y.-e-o.-i-ye-dirin/ (جانـ) التِّلِیُوسْتِي القَدِیْمَة، الأَسْماکُ کامِلَةُ العِظامِ القَدِیْمَةُ.

**ماهیان خاردار** /m.-y.-e-xärdär/ (جانـ) الفَرْخِیّات.

**ماهیان زره دار** /m.-y.-e-zerehdär/ (جانـ) النَّجْمِیّات.

**ماهیان سلیمان** /m.-y.-e-soleymän/ (جانـ) السَّلَمُونِیّات.

**ماهیان غضروفی** /m.-y.-e-qozrufi/ (جانـ) الأَسْماکُ الغُضْرُوْفِیَّة.

**ماهیان کولومه** /m.-y.-e-kolome/ (جانـ) الزَّمِّیْرِیّات.

**ماهیان مول** /m.-y.-e-mul/ (جانـ) ضُخْمِیّات.

**ماهیانه** /mähiyäne/ الشَّهْرِیَّة، ماهِیَّة، راتِب، رِزْق، رُسُوم، الجامَکِیَّة.

**ماهیان هالیبوت** /mähi-yän-e-hälibut/ (جانـ) جانِبِیّاتُ الفَکّ.

**ماهی بالدار** /m.-ye-bäl-där/ (جانـ) ←ماهی پرنده.

**ماهی برقی** /m.-ye-barqi/ (جانـ) الرَّعّاد.

**ماهی بوری** /m.-ye-buri/ (جانـ) البَیاح.

**ماهی پرنده** /m.-ye-parande/ (جانـ) خُطّافُ الماءِ، جَرادُ الماءِ، مَیْج.

**ماهی پرور** /m.-parvar/ مُرَبّي الأَسْماکِ.

**ماهی پروری** /m.-p.-i/ تَرْبِیَةُ الأَسْماکِ.

**ماهی پهلو نقره یی** /m.-ye.-pahlu-noqreyi/ (جانـ) حُساس، الهازِبا، الهازِبَی.

**ماهیت** /mähiyyat/ ماهِیَّة، کُنْه، مادَّة، کِیان، وُجُود، وِجْدان، حَقِیْقَة.

**ماهی تابه** /mähi-täbe/ مِقْلاة، مِقْلَی، طاجِن، الطِّیْجَن، مِخْضَب، مِخْضَج، کَشرُوْلَة.

**ماهیت گرایی** /mähiyyat-geräyi/ الماهِیَوِیَّة، الجَوْهَرِیَّة.

**ماهی تن** /mähi-ye-ton/ (جانـ) التُّنّ.

**ماهی تن سفید** /m.-ye-t.-e-sefid/ (جانـ) الجُرْمُون.

**ماهی تونی** /m.-ye-tuni/ (جانـ) البَکُورَة.

**ماهی چسبنده** /m.-ye-casbande/ اللَّشَک.

**ماهیچه** /m.-ce/ (پز) عَضَلَة، العَضِیْلَة. المَوْزَة.

**ماهی چهار گوش** /m.-ye-cahär-guš/ (جانـ) الشُّفْنِیْنُ البَحْرِيّ.

**ماهیچهٔ دو سر** /m.-ce-ye-do-sar/ (پز) العَضَلَةُ ذاتُ الرَّأْسَیْنِ.

**ماهیچهٔ ذوزنقه** /m.-c.-ye-zuzanaqe/ (پز) البادِرَة، العَضَلَةُ المُرَبَّعَةُ المُنْحَرِفَةُ.

**ماهیچه شناس** /m.-c.-šenäs/ (پز) عالِمٌ بالعَضَلاتِ.

**ماهیچه شناسی** /m.-c.-š.-i/ عِلْمُ العَضَلاتِ.

**ماهیچهٔ گرد** /m.-c.-ye-gerd/ (پز) العَضَلَةُ المُسْتَدِیْرَة.

**ماهیچهٔ مثلث** /m.-c.-ye-mosallas/ (پز) العَضَلَةُ المُثَلَّثَة.

**ماهیچهٔ مدور** /m.-c.-ye-modavvar/ (پز) العَضَلَةُ المُحِیْطِیَّة.

**ماهیچهٔ مربع** /m.-c.-ye-morabba'/ (پز) العَضَلَةُ المُرَبَّعَة.

**ماهیچهٔ مورب** /m.-c.-movarrab/ (پز) العَضَلَةُ المُنْحَرِفَة.

**ماهیچهٔ نردبانی** /m.c.-ye-nardabäni/ (پز) العَضَلَةُ الأَخْمَصِیَّة.

**ماهیچهٔ نعلی** /m.-c.-na'li/ العَضَلَةُ الأَخْمَصِیَّة.

**ماهیچه های صاف** /m.-c.-hä-ye-säf/ (پز) العَضَلاتُ المَلْساء.

**ماهیچه های مخطط** /m.-c.-hä-ye-moxattat/ (پزک العَضَلاتُ المُخَطَّطَة.

**ماهیچهٔ هرمی** /m.-c.-ye-herami/ (پز) العَضَلَةُ الهِرَمِیَّة.

**ماهیچه یی** /m.-c.-yi/ (پز) عَضَلِيّ.

**ماهی حلوا** /m.-ye-halvä/ سَمَکُ مُوسَی، صُوْل.

**ماهی حمد** /m.-ye-hamd/ (جانـ) أَبُو طَبَق، کَنَف.

**ماهی حوض** /m.-ye-howz/ (جانـ) السَّمَکُ الأَحْمَر، دُوْع.

**ماهی خاردار** /m.- xärdär/ (جانـ) الفَرْخ.

**ماهی خاویار** /m.-ye-xäviyär/ (جانـ) سَمَکُ الکافیار.

**ماهی خوار** /m.-xär/ (جانـ) مالِکُ الحَزِیْن، البَجَع.

**ماهی خواران** /m.-x.-än/ (جانـ) البَجَعِيّات.

**ماهی خورک** /m.-xorak/ (جانـ) دِيکُ البَحْرِ.

**ماهی خورک ابلق** /m.-x.-e-ablaq/ (جانـ) مُلاعِبُ ظِلِّه، الرِّفْراف، القِرِلّي.

**ماهی درشت قنات** /m.-ye-dorošt-e-qanät/ (جانـ) زَيْنابَةٌ فِضِّيَّة.

**ماهی دودی** /m.-dudi/ السَّمَکُ المُجَفَّف.

**ماهی دیده بان** /m.-ye-didebän/ الزّامُور.

**ماهی روغن** /m.-ye-roqan/ (جانـ) بَقْلَة، النّازِلّي.

**ماهی ریز قنات** /m.-ye-riz-qanät/ (جانـ) الفَجُوم.

**ماهی ریشدار** /m.-ye-riš-där/ (جانـ) اللُّطّ، بِـرْبِيس، بُنِّيّ.

**ماهی ریه دار** /m.-ye-riye-där/ (جانـ) دَبِيبُ الحُوت.

**ماهی زاد** /m.-zäd/ وَضْعُ بَيْضِ السَّمَک.

**ماهی زهره** /m.-zahre/ سَمُّ السَّمَک، السَّنْدِيل.

**ماهی سفید** /m.-sefid/ (جانـ) السَّمَکُ الأَبْيَـض [يُوْجَدُ في بَحْرِ الخَزَر].

**ماهی سلطان ابراهیم** /m.-ye-soltän-ebrähim/ (جانـ) الطَّرَسْتُوْج.

**ماهی سلیمان** /m.-ye-soleymän/ (جانـ) سَمَـکُ شلَيْمان، سَلْمُون.

**ماهی سوف** /m.-ye-suf/ (جانـ) صَنْدَر [ضَرْبٌ مِن سَمَکِ النَّهْرِيّ].

**ماهی سیم** /m.-ye-sim/ (جانـ) الأَبْرامِيس، الأَبْرَمِيس، شِلْبَة.

**ماهی شکافی** /m.-šekäfi/ تَشْرِيحُ الأَسْماک.

**ماهی شناس** /m.-šenäs/ مُتَخَصِّص في الأَسْماک.

**ماهی شناسی** /m.-š.-i/ عِلْمُ الأَسْماک.

**ماهی شور** /m.-ye-šur/ فَسِيخ، سَمَکٌ مُمَلَّـح، مَمْلُوح، أُجاج.

**ماهی طلایی** /m.-ye-taläyi/ (جانـ) السَّمَکُ الذَّهَبِيّ.

**ماهی عنبر** /m.-ye-anbar/ (جانـ) العَنْبَر.

**ماهی فروش** /m.-foruš/ بائِعُ السَّمَک، سَمّاک.

**ماهی فروشی** /m.-f.-i/ ۱. بَيْعُ السَّمَک. ۲. حَانُـوتُ بَيْعِ السَّمَک.

**ماهی قباد** /m.-ye-qobäd/ (جانـ) الفَظّ.

**ماهی قزل آلا** /m.-ye-qezelälä/ (جانـ) تَرُوْتَة.

**ماهی کالیونیم** /m.-ye-käliunyom/ (جانـ) الصَّيْداء.

**ماهی کپور** /m.-ye-kapur/ (جانـ) شَبُّوْط.

**ماهی کفال** /m.-ye-kafäl/ (جانـ) بُوْرِيّ، بَيّاح.

**ماهی کفر** /m.-ye-kofer/ (جانـ) النُّجْم.

**ماهی کفشک** /m.-ye-kafšak/ (جانـ) مُشْـط، بُلْطِيّ، سَمَکُ مُوْسَى، الخُرْشُقْلا، الخُرْشُقْلّي.

**ماهی کولومه** /m.-ye-kolome/ (جانـ) أَبُوشَوْکَة، زِمِّير.

**ماهی کولی** /m.-kuli/ (جانـ) سَنَمُّورَة، سَمَک، مَمْقُور.

**ماهی گل نشین** /m.-ye-gel-nešin/ سَمَکُ الطِّين.

**ماهی گیر** /m.-gir/ سَمّـاک، صائِدُ سَمَـکٍ، صَيّـاد، عَرَکِيّ.

**ماهی گیری** /m.-g.-i/ صَيْدُ السَّمَک.

**ماهی لت** /m.-ye-lot/ (جانـ) النّازِلّي.

**ماهی لقمه** /m.-ye-loqme/ (جانـ) شِفْنِيْنٌ بَحْرِيّ.

**ماهی مانند** /m.-mänand/ سَمَکِيّ.

**ماهی مرجان** /m.-ye-marjän/ فَرِّيْدِيّ، سَمَکُ مَرْجان.

**ماهی مرکب** /m.-ye-morakkab/ (جانـ) الأُخْطَبُـوط، حَبّار، أُمُّ الحِبْر، خَذّاق، سِيْباء، سَبِيْدَج، صِبِّيْدَج.

**ماهی مول** /m.-ye-mul/ (جانـ) الضُّخْمَة.

**ماهی نگاری** /m.-negäri/ (جانـ) وَصْفُ الأَسْمـاک، مَبْحَثُ الأَسْماک.

**ماهی نهری سفید** /m.-nahri-ye-sefid/ السَّمَـکُ الأَبْيَض.

**ماهی همی رامف** /m.-ye-hemirämf/ (جانـ) أَبُومِنْقار.

**ماهی هنیوک** /m.-ye-heniok/ (جانـ) الدُّفْدُوف.

**ماهی یک شاخ** /m.-ye-yek-šäx/ (جانـ) أَبُوقَرْن.

**ماهی یونس** /m.-ye-yunos/ (جانـ) القَتّال، أُرْکَة.

**مایحتاج** /mäyahtäj/ الضَّرُوْرِيّات.

**مایع** /mäye'/ السّائِل، المائِع، الطِّهْف.

**مایعات** /m.-ät/ السَّوائِل.

**مایع دماغی نخاعی** /m.-e-demäqi-ye-noxa'i/ (پز) سائِلٌ دِماغِيٌّ شَوْکِيّ.

**مایع زلالی مفصل** /m.-e-zoläli-ye-mafsal/ (پز) زُلالُ المَفاصِل.

**مایع شدن** /m.-šodan/ اِنْمِياعاً / اِنْماعَ، تَمَيُّعاً / تَمَيَّعَ

الشّيءُ.
**مایع شدنی** /m.-š.-i/ قابِلٌ لِلْمُيُوعَة، قابِلٌ لِلذَّوَبان.
**مایع شونده** /m.-šavande/ ذائِبٌ أو مائِلٌ لِلذَّوَبانِ.
**مایع صافی** /m.-e-säfi/ راشِح، رُشاحَة.
**مایع کاندی** /m.-e-kändi/ (شیمـ) سائِلٌ كُنْدِي [هُوَمَحْلُولٌ پر مَنْجناتِ البُوتاسا].
**مایع کردن** /m.-kardan/ تَمْيِيعاً / مَيَّعَ، إماعَةً / أماعَ.
**مایعیت** /m.-iyyat/ مُيُوعَة، سُيُولَة.
**مایل** /mäyel/ ۱. مائِل، مَيّال، راغِب، مُنْجَذِبٌ إلى شَيءٍ، مُنْحَنِي، رَغُوب، جانِح، ضاجِع. ۲. حافَّة، مَشْطُوفَة.
**مایل شدن** /m.-šodan/ ۱. مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً و مَمالاً و مَمِيلاً / مالَ يَمِيلُ، اِنْحِرافاً / اِنْحَرَفَ، تَحَرُّفاً / تَحَرَّفَ، نَحْواً / نَحَا يَنْحُو الرَّجُلُ. ۲. مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً و مَمالاً و مَمِيلاً / مالَ يَمِيلُ، حَنَفاً / حَنَفَ ـِ إخْلاداً / أخْلَدَ إلى، إزْغالاً / أزْغَلَ إلَيهِ، زَوالاً و زُؤُولاً / زَالَ ـُ، اِشْتِياقاً / اِشْتاقَ هـُ وإلَيهِ، صَباً و صَباءً / صَبِيَ ـَ إلَيهِ، ضَغَناً / ضَغِنَ ـَ إليهِ، عَتْكاً و عُتُوكاً / عَتَكَ ـِ إلَى المَكانِ، تَعَطُّشاً / تَعَطَّشَ إلى الشَّيءِ، عَطفاً و عُطُوفاً / عَطَفَ ـِ إلى، عَلَزاً و عَلَزاناً / عَلِزَ ـَ إلى الشّيءِ.
**مایل کردن** /m.-kardan/ إمالَةً / أمالَ، اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ، تَحْرِيفاً / حَرَّفَ، حَرْفاً / حَرَفَ ـِ عَن الشَّيءِ، تَضْلِيعاً / ضَلَّعَ هـُ، إمالَةً / أمالَ هـُ إلَيهِ، أصْراً / أصَرَ ـِ هـُ، إصارَةً / أصارَ، إجْناحاً / أجْنَحَ و اِسْتِجْناحاً / اِسْتَجْنَحَ هـُ، تَضْيِيفاً / ضَيَّفَ هـُ إلَيهِ، طَبْياً / طَبَى ـِ هـُ إلَيهِ، ظَأْراً و ظِئاراً / ظَأَرَ ـَ عَلَى، إظْآراً / أظْأَرَ و مُظاءَرَةً ه/ ظاءَرَ هـُ الأمْرِ، مُعاكَّةً / عاكَّ هـُ عَلَيهِ.
**مای مرز** /mäymarz/ (گیا) الأبْهَل.
**مایملک** /mäyamlak/ ثَرْوَةُ الشَّخْص.
**مایو** /mäyo/ مَيُوه، لِباسُ العَوْم.
**مأیوس** /ma'yus/ قانِط، يائِس، قَنُوط، قَنِط.
**مأیوسانه** /m.-äne/ كَقانِطٍ.
**مأیوس شدن** /m.-šodan/ قُنُوطاً / قَنَطَ ـُ يَأساً و يَئاسَةً / يَئِسَ يَيْأَسُ و يَيْئِسُ مِنهُ، اِسْتِيئاساً / اِسْتَيْأَسَ مِنْهُ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ الرَّجاءَ أو الأمَلَ مِنْهُ، تَقْنِيطاً / قَنَّطَ، إيْئاساً / أيْأَسَ و إياساً و مُؤايَسَةً / آيَسَ هـُ.
**مایه** /mäye/ ۱. أصْل، عِلَّة، مَصْدَر، مَأْخَذ، مَنْبَت، مَنْبَع، حَوالِب. ۲. مِقْدار، حَدّ. ۳. لِقاح، مَضْل، الطُّعْم، خَمِيرَة.
**مایهٔ آبله** /m.-ye-äbele/ ←واكسن.
**مایهٔ پنیر** /m.-ye-panir/ رَوْبَة، مِجْبَنَة، مِنْفَحَة، مَسْوَة.
**مایه خمیر** /m.-xamir/ خُمْرَةُ العَجِين، خَمِير.
**مایه دار** /m.-där/ كَثِيرُ الخَمِيرَة، ذُوفَضل، ذُو عِلْم، قَوِيّ، غَنِيّ، سَمِيک.
**مایه کاری** /m.-käri/ (عم) البَيْعُ بِرَأسِ المالِ.
**مایه کوبی** /m.-kobi/ طُعْمٌ طِبِّيّ، تَطْعِيم، لِقاح، إلْقاح، تَلْقِيح، دَقّ.
**مایه کوبی کردن** /m.-k.-kardan/ تَطْعِيماً / طَعَّمَ الجِسْمَ، تَلْقِيحاً / لَقَّحَ، لَقْحاً / لَقَحَ ـَ.
**مایه گذاشتن** /m.-gozäštan/ بَذْلاً / بَذَلَ ـِ، إنْفاقاً / أنْفَقَ.
**مایهٔ ماست** /m.-ye-mäst/ اللِّبْنَة.
**مایهٔ مسخره** /m.-ye-masxare/ سُخْرِيَّة، هُزْءٌ.
**مایه نما** /m.-namä/ (مسـ) القَرار، الأراضِي.
**مباح** /mobäh/ مُباح، حَلال، حِلّ، حَلِيل، جائِز، شَرْعِيّ، قانُونِيّ، مُبَهْرَج، سائِغ، مُسْجَل، طَلْف.
**مباحثه** /mobähese/ جَدَل، جِدال، مُجادَلَة، مُباحَثَة، تَباحُث، نِقاش، مُناقَشَة، مُناظَرَة، مِرْيَة، مِراء، مُشادَّةٌ كَلامِيَّة.
**مباحثه کردن** /m.-kardan/ مُجادَلَةً / جادَلَ، مُحاوَرَةً / حاوَرَ جَدَلاً، مُناقَرَةً / ناقَرَ، مُحاجَّةً / حاجَّ، مُناقَشَةً / ناقَشَ.
**مباح کردن** /mobäh-kardan/ إباحَةً / أباحَ واسْتِباحَةً / اِسْتَباحَ الشَّيءَ، تَجْوِيزاً / جَوَّزَالأمْرَ، تَسْبِيلاً / سَبَّلَ هـُ.
**مبادرت کردن** /mobäderat-kardan/ مُحاوَلَةً / حاوَلَ أمْراً، مُعالَجَةً / عالَجَهُ، تَجْرِيباً / جَرَّبَهُ، اِنْخِراطاً / اِنْخَرَطَ في الأمْرِ، اِنْدِفاعاً / اِنْدَفَعَ.
**مبادله** /mobädele/ تَبادُل، مُبادَلَة، مُعاوَضَة، مُقايَضَة، تَقايُض، تَقاصّ، أخْذٌ وعَطاءٌ.
**مبادلهٔ آزاد** /m.-ye-äzäd/ تَبادُلٌ حُرّ.
**مبادله کردن** /m.-kardan/ مُبادَلَةً / بادَلَ، تَبادُلاً / تَبادَلَ، أخَذَ وأعْطَى، مُغايَرَةً وغِياراً / غايَرَ، مُقايَضَةً / قايَضَ هـُ بِكذا، قِيالاً ومُقايَلَةً / قايَلَ هـُ.
**مبادی آداب** /mobädi-ye-ädäb/ مُؤَدَّب، خَلُوق، مُجامِل.

**مبارز** /mobärez/ مُبارِز، مُناضِل، مُحارِب، بِطْرِيْق.

**مبارز طلبیدن** /m.-talabidan/ حَدْياً / حَدَى ــِـ هُـ تَحَدِّياً / تَحَدّى.

**مبارزه** /mobäreze/ مُبارَزَة، كِفاح، نِضال، صِراع، جِهاد، مُكافَحَة.

**مبارزهٔ انتخاباتی** /m.-ye-entexäbäti/ الحَمْلَةُ الإنْتِخابِيّة، المَعْرَكَةُ الإنْتِخابِيّة.

**مبارزه با بیسوادی** /m.-bä-bi-savädi/ مُكافَحَةُ الأُمِّيَّةِ.

**مبارزه با فحشا** /m.-b.-fahšä/ مُكافَحَةُ البَغا.

**مبارزه با گرانفروشی** /m.-b.-geränforuši/ مُكافَحَةُ الغِلاء.

**مبارزه تبلیغاتی** /m.-ye-tabliqäti/ حَمْلَةُ الدِّعايَة.

**مبارزه کردن** /m.-kardan/ مُبارَزَةً / بارَزَ، مُحارَبَةً / حارَبَ، مُقاتَلَةً / قاتَلَ، مُناضَلَةً / ناضَلَ، مُكافَحَةً / كافَحَ، مُجاهَدَةً / جاهَدَ، مُصارَعَةً / صارَعَ، [با یکدیگر] تَساجُلاً / تَساجَلَ الرَّجُلانِ، مُعارَضَةً وعِراضاً / عارَضَ هُـ [با یکدیگر] تَعارُضاً / تَعارَضَ، مُناجَدَةً / ناجَدَ هُـ مُناجَزَةً / ناجَزَ هُـ.

**مبارزه مسلحانه** /m.-ye-mosallahäne/ الكِفاحُ المُسَلَّح.

**مبارک** /mobärak/ المُبارَک، ذُوبَرَکة، مَيْمُون، مُيَمَّن، ذُوَيُمْن، يامِن، الأمِر، سَعِيْد، بَخِيْت، مَرْغُوس.

**مبارک باد** /m.-bäd/ تَهْنِئَة.

**مبارک باد گفتن** /m.-b.-goftan/ مبارَکَةً، / بارَکَ لَـهُ، تَهْنِئَةً / هَنَّأَ هُـ.

**مبارک چهره** /m.-cehre/ مَيْمُونُ الطّائِر.

**مبارک شدن** /m.-šodan/ يُمْناً ومَيْمَنَةً / يَمَنَ يَيْمَنُ و يامَنُ و يَمُنَ يَيْمُنُ و يُمِنَ مج لِقَـوْمِهِ وعَلَى قَوْمِهِ، قَداسَةً / قَدُسَ ـُ.

**مبارک کردن** /m.-kardan/ يُمْناً / يَمَنَ يَيْمَنُ اللّهُ فُلاناً.

**مبارکی** /m.-i/ يُمْن، السَّعْد، السُّعُودَة، السُّنْح.

**مباشر** /mobäšer/ وَهِيْن، رَئِيْس فَعَلَة، مُقَدَّمُ العُمّال، مُشْرِفٌ عَلَى العَمَل، مُلاحِظُ العَمَـلِ، عَرِيْف، رَئِيْس طاقِمِ أو زُمْرَةِ عُمّال، كَرارِجِيّ.

**مباشرت** /mobäšerat/ ۱ـ مُجامَعَة، جِماع. ۲ـ مُراقَبَة، إشْراف.

**مباشرت کردن** /m.-kardan/ ۱. مُجامَعَةً / جامَعَها. ۲. مُراقَبَةً / راقَبَهُ، إشْرافاً / أشْرَفَ عَلَيهِ.

**مبالغه** /mobäleqe/ المُبالَغَة، الإجْتِهـاد، إطْناب، الغُلُوُّ في أمْرٍ، مُغالاة.

**مبالغه‌آمیز** /m.-ämiz/ مُفْرَط.

**مبالغه کردن** /m.-kardan/ مُبالَغَةً / بالَغَ فيـهِ، غِلاءً ومُغالاةً / غالَى، إغْراقاً / أغْرَقَ، تَغْرِيْقاً / غَرَّقَ، إثْخاناً / أثْخَنَ فـي كذا، إرْخـاخاً / أرَخَّ الأمْرَ، إطْنـاباً / أطْنَبَ، تَكْبِيْراً / كَبَّرَ الأمْرَ، تَمَتُّهاً / تَمَتَّهَ، مُنافَسَةً ونِفاساً / نافَسَ في الشَّيء.

**مبالغه کننده** /m.-konande/ المُبالِغ، المُغالِي.

**مباهات کردن** /mobähät-kardan/ اِفْتِخاراً / اِفْتَخَرَ، تَفاخُراً / تَفاخَرَ بِكذا، مُفاخَرَةً / فاخَرَ، مُباهاةً / باهَى.

**مبتدا** /mobtadä/ المُبْتَدَى.

**مبتدی** /mobtadi/ عَدِيْـمُ التَّجْرِبَـةِ والخُبْرَة، مُبْتَـدِئ، تِلْمِيْذٌ جَدِيْد، مُسْتَجِد.

**مبتذل** /mobtazal/ مُبْتَذَل، تَفِه، تافِه، رَكِيْك.

**مبتذل کردن** /m.-kardan/ إبْتِذالاً / إبْتَذَلَ.

**مبتکر** /mobtaker/ المُبْتَكِر، مُخْتَرِعُ شَيءٍ جَدِيْدٍ.

**مبتلا** /mobtalä/ المُبْتَلَى.

**مبتلا شدن** /m.-šodan/ بِلًى وبَلاءً / بُلِيَ مج ـَ، اِنْعِداءً / اِنْعِداءُ / اِنْعَدَى بكذا، عَزْواً / عَرا ـُ هُـ أمْرٌ، اِعْتِراءً / اِعْتَرَى هُـ بِكذا.

**مبتلا کردن** /m.-kardan/ اِبْتِلاءً / اِبْتَلاهُ، اِصابَةً / أصابَهُ.

**مبتنی** /mobtani/ المُبْتَنِي عَلَى، بِناءً عَلَى.

**مبحث** /mabhas/ مَبْحَث، مَوْضُوع، بَحْث.

**مبدأ** /mabda'/ مَبْدَأ، أصْل، سَبَب.

**مبدأ نخاع** /m.-e-noxa'/ النُّخاعُ المُسْتَطِيْل.

**مبدع** /mobde'/ المُبْدِع.

**مبدل** /mobaddel/ (فز) المُحَوِّل ← ترانسفورماتور.

**مبدل** /mobaddal/ المُبَدَّل.

**مبدل شدن** /m.-šodan/ تَبَدُّلاً / تَبَدَّلَ، تَغَيُّراً، تَغَيَّرَ.

**مبدل کردن** /m.-kardan/ تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ، تَغْيِيْراً / غَيَّرَ.

**مبذول** /mabzul/ مَمْنُوح، مَبْذُول.

**مبذول داشتن** /m.-daštan/ بَذْلاً / بَذَلَ ـُـِ، إعْطاءً / أعْطَى.

**مبرا** /mobarrä/ البَرِيْء، مُنَزَّه.

**مبرات** /mabarrät/ خَيرات، حَسَنات، هِبات.

**مبراكردن** /mobarrä-kardan/ تَبرِئَةٌ / بَرَّأَ هُ تَنزيهاً / نَزَّهَ وتَنزيزاً / نَزَّزَ هُ عَن كَذا، إغهاداً / أغهَدَ هُ مِنهُ.

**مبرم** /mobram/ المُبرَم، المُحكَم، مُوَثَّق.

**مبرم كردن** /m.-kardan/ إحكاماً / أحكَمَهُ، إيثاقاً / أوثَقَ، إبراماً / أبرَمَهُ.

**مبسوط** /mabsut/ المَبسُوط.

**مبصر** /mobser/ مُراقِبُ الصَّفِّ.

**مبصرى** /m.-i/ مُراقَبَةُ الصَّفِّ.

**مبعث** /mab'as/ مَبعَث.

**مبعوث** /mab'us/ المَبعُوث.

**مبعوث شدن** /m.-šodan/ بَعثاً وتَبعاثاً / بُعِثَ مج ـَ.

**مبعوث كردن** /m.-kardan/ بَعثاً وتَبعاثاً / بَعَثَ ـَ.

**مبل** /mobl/ التُّكَأَة.

**مبلساز** /m.-säz/ نَجّارُ أثاثات، نَجّارُ مُوبِيلِيا.

**مبلسازى** /m.-s.-i/ ۱. صُنعُ مُوبِيلِيا ۲. مَصنَعُ مُوبِيلِيا.

**مبلغ** /mablaq/ مَبلَغ.

**مبلغ** /moballeq/ مُرَوِّجُ دِعايَة، مُرَوِّجُ أفكار، مُبَلِّغ، الدّاعِي، مُرسَل.

**مبلغ مزايده** /mablaq-e-mozäyede/ ثَمَنُ المَزاد.

**مبل فروش** /mobl-foruš/ نَجّاد ـ مُنَجِّد.

**مبل فروشى** /m.-f.-i/ نِجادَةُ الفَرش.

**مبلمان** /moblemän/ أثاث.

**مبلمان كردن** /m.-kardan/ ← مبله كردن.

**مبله** /moble/ مَفرُوش، مُؤَثَّث.

**مبله كردن خانه** /m.-kardan-e-xäne/ تَأثِيثاً / أثَّثَ، تَنجِيداً / نَجَّدَ.

**مبنا** /mabnä/ أصل، المَبنَى، مَحَلُّ البِناء، أساسُ الشَّيء.

**مبهم** /mobham/ مُبهَم، مُشكِل، مُلتَبَس، غامِض، مُعقَّد، خَفِيٌّ، غَيرُ مَعلُوم، مُجمَل، الغُمَّة، مُلغَز.

**مبهمات** /m.-at/ المُبهَمات.

**مبهم شدن** /m.-šodan/ إبهاماً / أبهَمَ الأمرُ، إستِبهاماً / إستَبهَمَ عَلَيهِ الأمرُ، شَكلاً / شَكَلَ ـُ الأمرُ، تَشكِيلاً / شَكَّلَ، إشكالاً / أشكَلَ، إستِشكالاً / إستَشكَلَ، تَشبِيهاً / شُبِّهَ مج عَلَيهِ الأمرُ إعضالاً / أعضَلَ، تَعقُّداً / تَعَقَّدَ.

**مبهم كردن** /m.-kardan/ إبهاماً / أبهَمَ الأمرَ، تَشبِيهاً / شَبَّهَ عَلَيهِ الأمرَ.

**مبهوت** /mabhut/ بَهِيت، مَذهُوش، مُندَهِش، دَهِش، دَهشان، مُتَحَيِّر، مُضطَرِب، مَخبُول.

**مبهوت شدن** /m.-šodan/ بَهتاً / بَهِتَ ـَ وبَهُتَ ـُ وبُهِتَ مج، دَهَشاً / دَهِشَ ـَ و دُهِشَ مج، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، ذُهُولاً / ذَهِلَ ـَ شُمُوداً / سَمَدَ ـِ الرَّجُل.

**مبهوت كردن** /m.-kardan/ تَبهِيتاً / بَهَّتَ ومُباهَتَةً / باهَتَهُ، تَدهِيشاً / دَهَّشَ، إدهاشاً / أدهَشَ، تَحيِيراً / حَيَّرَهُ.

**مبهوتى** /m.-i/ تَحَيُّر، دَهشَة، بُهت.

**مبين** /mobàyyen/ المُبَيِّن.

**متابعت** /motäbe'at/ مُتابَعَة، إتباع، تَبَعِيَّة، إقتِداء، مُسايَرَة، سَلك.

**متابعت كردن** /m.-kardan/ مُتابَعَةً / تابَعَ.

**متابوليسم** /metäbolism/ الأيض.

**متابوليسم اساسى** /m.-e-asäsi/ أيضٌ أساسِيّ.

**متابوليسم بازال** /m.-e-bäzäl/ ←متابوليسم اساسى.

**متاثر** /mota'asser/ مُتَأثِّر.

**متاثر شدن** /m.-šodan/ إنفِعالاً / إنفَعَلَ، تَأثُّراً / تَأثَّرَ.

**متاثر كردن** /m.-kardan/ جَرحاً / جَرَحَ ـَ الإحساساتِ.

**متاخر** /mota'axxer/ مُتَأخِّر، مُتَخَلِّف.

**متاركه** /motäreke/ التَّرك، الإبتِعاد.

**متاركهٔ جنگ** /m.-ye-jang/ هُدنَة، هِدانَة، مُهادَنَة، مُتارَكَة.

**متاركه كردن** /m.-kardan/ تَركاً / تَرَكَ ـُ هُ مُتارَكَةً / تارَكَهُ.

**متازوئرها** /metäzo'er-hä/ خَلَوِيّات [حَيَوانات دُنيامِنْ ذَواتِ الخَلايا المُتَعَدِّدَة].

**متاسف** /mota'assef/ مُتَأسِّف، نادِم، نَدمان، مُتَنَدِّم.

**متاسفانه** /m.-äne/ لِسُوءِ الحَظِّ.

**متاسف شدن** /m.-šodan/ تَأسُّفاً / تَأسَّفَ، سَدَماً / سَدِمَ ـَ.

**متاسف كردن** /m.-kardan/ تَأسِيفاً / أسَّفَ.

**متاع** /matä'/ مَتاع، بِضاعَة، عَرَض.

**متافيزيک** /metäfizik/ مابَعدَ الطَّبِيعَة، المِيتافِيزِيك.

**متال** /metäl/ ← فلز.

**متامورفوز** /metämorfoz/ اِنسلاخ [في الحَشَرات] ← دگردیسی.

**متان** /metän/ (شیمـ) غازُ المِيثِيْن، مِيْتان.

**متانان** /metänän/ ← فورمالوئید.

**متانت** /metänat/ الاِحْكام، المَتانَة، القُوَّة، مَكانَة، رَضانَة، سَكِيْنَة، جِدّ، رَزانَة، وَقار، حِلْم، لَباقَة، ظَرْف، تَوازُن، إتِّزان، هُدُوءُ الرَّوْع.

**متانت یافتن** /m.-yäftan/ ← متین شدن.

**متأهل** /mota'ahhel/ مُتَزَوِّج، مُزَوَّج، النّاكِح، الآهِل.

**متأهل شدن** /m.-šodan/ أُهُولاً وأَهْلاً / أَهَلَ ـِ الرَّجُلُ.

**متبادر** /motabäder/ المُتَبادِر، السّابِق.

**متباین** /motabäyen/ (رضـ) المُتَبايِنَة.

**متبحر** /motabahher/ عَلّامَة، تِعْلامَة، ضَلِيْع.

**متبحر شدن** /m.-šodan/ تَضَلُّعاً / تَضَلَّعَ.

**متبرک** /motabarrek/ ذاخَيْرٍ وبَرَكَةٍ.

**متبسم** /motabassem/ المُتَبَسِّم.

**متبلور** /motabalver/ مُتَبَلْوِر.

**متبلور شدن** /m.-šodan/ تَبَلُّراً / تَبَلَّرَ، تَبَلْوُراً / تَبَلْوَرَ.

**متبلور کردن** /m.-kardan/ بَلْوَرَةً / بَلْوَرَ الشَّيءَ.

**متبوع** /matbu'/ المَتْبُوع.

**متبوعه** /m.-e/ المَتْبُوعَة.

**متتابع** /motatäbe'/ المُتَوالِي.

**متجانس** /motajänes/ ۱. مُتَجانِس، مُتَّفِق. ۲. (هنـ) المُتَجانِس، المُتَطابِق.

**متجاوز** /motajävez/ مُعْتَدٍ عَلَى حَقِّ الغَيْرِ، مُغْتَصِب، مُهاجِم.

**متجدد** /motajadded/ العَصْرِيّ.

**متجدد شدن** /m.-šodan/ تَحَضُّراً / تَحَضَّرَ، تَمَدُّناً / تَمَدَّنَ.

**متجلی** /motajalli/ ظاهِر، واضِح، مُتَجَلِّي.

**متجلی شدن** /m.-šodan/ تَجَلِّياً / تَجَلَّى، تَكَشُّفاً / تَكَشَّفَ، ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ.

**متجلی کردن** /m.-kardan/ تَجْلِيَةً / جَلَّى هـ، إظهاراً / أظْهَرَهـ كَشْفاً وكاشِفَةً / كَشَفَهُ ـِ.

**متحجر** /motahajjer/ المُحافِظ.

**متحجر شدن** /m.-šodan/ ۱. تَحَجُّراً / تَحَجَّرَ. ۲. صارَ اِرْتِجاعِيّاً.

**متحجر کردن** /m.-kardan/ ۱. تَحْجِيْراً / حَجَّرَ. ۲. تَصْيِيْراً / صَيَّرَ هـ اِرْتِجاعِيّاً.

**متحد** /mottahed/ مُتَّحِد، مُشْتَرِك، حِلْف، حَلِيْف، مُحالِف، مُرْتَبِط، مُنْدَمِج، وَلِيّ.

**متحد شدن** /m.-šodan/ تَوَحُّداً / تَوَحَّدَ، اِتّحاداً / اِتَّحَدَ، مُحالَفَةً / حالَفَ، تَحالُفاً / تَحالَفَ، تَضامُناً / تَضامَنَ القَوْمُ، مُعاهَدَةً / عاهَدَ، مُكافَلَةً / كافَلَ هـ.

**متحدالشکل** /mottahed-oš-šekl/ مُتَساوِي الشَّكْلِ، النَّظِيْر.

**متحد کردن** /m.-kardan/ تَوْحِيْداً / وَحَّدَ، تَأْلِيْفاً / أَلَّفَ.

**متحدالمرکز** /m.-ol-markaz/ مُتَّحِدُ المَرْكَز، المُتَراكِز.

**متحدین[در جنگ بین‌المللی]** /m.-in/ دُوَلُ الاِئْتِلافِ، دُوَلُ المِحْوَرِ.

**متحرک** /motaharrek/ مُتَحَرِّك، غَيْرُ ثابِتٍ.

**متحرک شدن** /m.-šodan/ تَحَرُّكاً / تَحَرَّكَ.

**متحرک کردن** /m.-kardan/ تَحْرِيْكاً / حَرَّكَ.

**متحصن** /motahassen/ المُتَحَصِّن.

**متحصن شدن** /m.-šodan/ اِعْتِصاماً / اِعْتَصَمَ، تَحَصُّناً / تَحَصَّنَ.

**متحمل** /motahammel/ طَوِيْلُ الأناةِ، مُتَحَمِّل، صَبُور.

**متحمل شدن** /m.-šodan/ اِحْتِمالاً / اِحْتَمَلَ، مُعاناةً / عانَى، تَكَبُّداً / تَكَبَّدَ.

**متحول** /motahavvel/ المُتَحَوِّل، المُتَغَيِّر.

**متخطی** /motaxatti/ مُتَخَطِّي، مُتَجاوِز، أَثِيْم.

**متحیر** /motahayyer/ حَيْران، مُتَحَيِّر، مَأْخُوذ، مَبْهُوت، مُنْدَهِش، مَخْبُول، مُضْطَرِب، السّامِه.

**متحیرشدن** /m.-šodan/ تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، عَجَباً / عَجِبَ ـَ مِن الأَمْرِ، دَهَشاً / دُهِشَ مج ودَهِشَ ـَ، اِنْبِغاتاً / اِنْبَغَتَ، إبْلاساً / أَبْلَسَ، تَلَهاً / تَلِهَ ـَ، خَرَعاً / خَرِعَ ـَ، عَلَهاً / عَلِهَ ـَ، فَراً / فَرِيَ ـَ.

**متحیر کردن** /m.-kardan/ تَحْيِيْراً / حَيَّرَ، تَدْهِيْشاً / دَهَّشَ، إذهاشاً / أَذْهَشَ، إعْياءً / أَعْياهُـ.

**متخاصم** /motaxäsem/ المُتَخاصِم.

**متخذ** /mottaxaz/ المُتَّخَذ.

**متخصص** /motaxasses/ مُتَخَصِّص، ماهِر، اِخْتِصاصِيّ.
**متخصص شدن** /m.-šodan/ تَخَصُّصاً / تَخَصَّصَ.
**متخلص** /motaxalles/ المُتَخَلِّص.
**متخلف** /motaxallef/ مُخالِف، باحِثٌ عَنْ المَشاكِل.
**متد** /metod/ كَيْفِيَّة، طَرِيْقَة.
**متداخل** /motadäxel/ مُتَداخِل.
**متداخل شدن** /m.-šodan/ تَدَاخُلاً / تَدَاخَلَ.
**متداول** /motadävel/ مُتَداوَل، الجـارِي، السّائِر، دارِج، رائِج، شائِع، مُنْتَشِـر، مَأْلُوف، عادِيّ، ذائِع، مَعْمُـولٌ بِهِ، عُمُومِيّ، عامّ، شامِل، الخِساس، الدَّوَل، الدَّوْلَة، الدُّوْلَة، الوَفْر.
**متداول شدن** /m.-šodan/ تَداوُلاً / تداوَلَ، شَيْعاً وشُيُوعاً ومَشاعاً وشَيَعاناً وشَيْعُوعَةً / شاعَ ـِ.
**متداول كردن** /m.-kardan/ مُداوَلَةً / داوَلَ، إدالَةً / أدالَ.
**متدرجا** /motadarrejan/ بالتَّدْرِيْج.
**متدلـوژی** /metodoloži/ مِيْتُودُولُـوْجِيا، مَنْهَجِيَّـة، عِلْمُ المَنْهَج.
**متديک** /metodik/ قاعِدِيّ.
**متدين** /motadayyen/ مُتَدَيِّن، ذُوإيْمان، ذُودِيْن.
**متذکر** /motazakker/ مُتَذَكِّر.
**متذکرشدن** /m.-šodan/ تَذْكِيْراً / ذَكَّرَهُ الشَّيءِ وبالشَّيءِ.
**متر** /metr/ المِتْر.
**متراتب** /motaräteb/ المُتَوالِيّ.
**مترادف** /motaradef/ المُتَرادِف.
**مترادف شدن** /m.-šodan/ تَرادُفاً / تَرادَفَ ت الكَلماتُ.
**متراژ** /meträž/ القِياسُ بالمِتْر.
**متراكـم** /motaräkem/ مَـرْكُوم، تَـراكُمِـيّ، مُتَراكِـم، الكَثِيْف، الكَثّ، عَجْوَة، مُكْفَهِرّ، مَضْغُوط.
**متراكم شدن** /m.-šodan/ تَرَاكُماً / تَرَاكَمَ، اِرْتِكـاماً / اِرْتَكَمَ الشَّيءُ، تَكَتُّلاً / تَكَتَّلَ، تَكَدُّساً / تَكَدَّسَ، تَكَوُّماً / تَكَوَّمَ.
**متراكم كردن** /m.-kardan/ رَكْماً / رَكَمَ ـُ الشَّيءَ، ضَغْطاً / ضَغَطَ ـَ هُـ، تَكْثِيْفاً / كَثَّفَ، تَكْتِيْلاً / كَتَّلَ.
**متراليوز** /meträlyuz/ رَشّاش.
**مترتب شدن** /motaratteb-šodan/ ١. تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ. ٢. حُصُولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ الشَّيءُ.

**مترجم** /motarjem/ مُتَرْجِم، تَرْجُمان، مُعَرِّب، ناقِل.
**مترجم رسمی** /m.-e-rasmi/ تَرْجُمانٌ مُحَلَّف.
**مترجم شفاهی** /m.-e-šefähi/ المُتَرْجِم [بَيْنَ مُتَحَدِّثِيْنَ بِلُغَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ]، المُتَرْجِمُ شَفَهِيّاً أو لَفْظِيّاً.
**مترجم كتبی** /m.-e-katbi/ المُتَرْجِمُ كِتابَةً.
**مترجمی** /m.-i/ تَرْجَمَة.
**مترددد** /motaradded/ المُتَرَدِّد.
**متردد شدن** /m.šodan/ تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ في الأمْرِ، لَثْلَثَةً / لَثْلَثَ في الأمْرِ، تَمَرُّغاً / تَمَرَّغَ في الأمْرِ.
**مترس** /metres/ اِمْرَأَةٌ غَيْرُ شَرْعِيَّة.
**مترسک** /matarsak/ أبُورِيساح، خَرّاعَـة، فَزّاعَـة، نُطّار، مِجْدار، الخَيال، المَزْجَرَة.
**مترصد** /motarassed/ مُتَرَصِّد، مُنْتَظِر.
**مترطول** /metr-e-tul/ مِتْرٌ طُوْلانيّ، مَتْرُ طُوْلِ.
**مترقب** /motaraqqeb/ مُتَرَقِّب، مُنْتَظِر.
**مترقی** /motaraqqi/ المُتَرَقِّي، مُزْدَهِر.
**متركرباسی** /metr-e-karbäsi/ المِقْياسُ الطُّوْلِيّ، نِظامُ مَقايِيْس طُوْلِيَّة.
**متر كردن** /m.-kardan/ مَتْراً / مَتَرَ ـُ هُـ، قَوْساً / قاسَ يَقُوسُ بالمِتْرِ.
**مترلژی** /m.-oloži/ قِياسَة [عِلْمُ المَقايِيْسِ والمَوازِيْن].
**متر مربع** /m.-e-morabba'/ مِتْرٌ مُرَبَّع.
**مترمكعب** /m.-e-moka''ab/ مِتْرٌ مُكَعَّب.
**مترنم** /motarannem/ المُتَرَنِّم.
**مترنم شدن** /m.-šodan/ تَرَنُّماً / تَرَنَّمَ.
**مترو** /metro/ مَتْرو [قِطارٌ تَحْتَ الأرض].
**متروپل** /metropol/ ١. عاصِمَة، حاضِرَة. ٢. البَلَدُ الأصْلِيّ [أيُّ الدَّولةِ بالنِّسْبَةِ لِمُسْتَعْمَراتها].
**متروپليتن** /m.-itan/ عاصِمِيّ.
**متـروک** /matruk/ مَتْـرُوك، غَيْرُ مُسْتَعْمَـل، مَهْجُـور، مُهْمَل، مَهْمُول، مُمات، الرَّفِيْض، السَّفِيْط، قَفِيْر، لَعِيْن.
**متروک شدن** /m.-šodan/ تَرْكاً / تُرِكَ مج ـُ هَجْراً و هِجْراناً / هُجِرَ مج ـُ هُـ، بَطْلاً و بُطُولاً / بَطَلَ ـُ اِسْتِعْمالُهُ، إماتَةً / أُمِيْتَتْ مج الكَلِمَةُ.
**مترونوم** /metronom/ المِسْرَع ← ميزانه شمار.
**متـروی زيـرزمينـی** /metro-ye-zire-zamini/ القِطـارُ

الباطِنِيّ.

**متری** /metri/ مِتْرِيّ.

**متریک** /m.-k/ مِتْرِيّ.

**متزاید** /motazäyed/ المُتَزايِد.

**متزلزل** /motazalzel/ مُتَزَلْزِل، مُرْتَعِش، مُرَوْحَن، مُتَرَدِّد، مُضْطَرِب، مُزَعْزَع.

**متزلزل شدن** /m.-šodan/ تَزَلْزُلاً / تَزَلْزَل، تَزَعْزُعاً / تَزَعْزَع، اِهْتِزازاً / اِهْتَزّ.

**متزلزل کردن** /m.-kardan/ زَعْزَعَةً / زَعْزَع، زَلْزَلَةً / زَلْزَل، هَزّاً / هَزَّ ـُ الشَّيءَ و بالشَّيءِ، إقْلاقاً / أَقْلَق.

**متساوی** /motasavi/ المُتَعادِل، المُساوِي، المُتَساوِي.

**متساوی الاضلاع** /motasäve-l-azlä'/ (هنـ) مُتَساوِي الأَضْلاع.

**متساوی الترکیب** /m.-t-tarkib/ أيْسُومِرِيّ، مُتَجازِئ.

**متساوی الزمان** /m.-z-zamän/ مُتَساوِي الزَّمَن، مُتَساوِي الدَّيْمُومَة.

**متساوی الزوایا** /m.-z-zaväyä/ المُتَزاوِي، مُتَساوِي الزَّوايا.

**متساوی الساقین** /m.-s-säqeyn/ (هنـ) المُتَساوِي السّاقَيْن.

**متساوی شدن** /motasävi-šodan/ تَساوِياً / تَساوَى، مُساوِياً / ساوَى.

**متساوی الصوت** /motasäve-s-sowt/ مُتَساوِي التَّوَتُّر، مُتَساوِي الصَّوت.

**متساوی الفاصله** /m.-l-fäsele/ مُتَساوِي البُعْد.

**متساوی المحیط** /m.-l-mohit/ مُتَساوِي المُحِيْط.

**متشابه** /motašäbeh/ المُتَشابِه.

**متشاکی** /motašäki/ الشُّكِيّ، الشّاكِيّ.

**متشبث شدن** /motašabbes-šodan/ تَشَبُّثاً / تَشَبَّث، شَبَثاً / شَبِثَ ـَ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِهِ.

**متشتت** /motašattet/ المُتَشَتِّت، المُتَفَرِّق.

**متشتت شدن** /m.-šodan/ تَشَتُّتاً / تَشَتَّت، اِنْشِتاتاً / اِنْشَتّ، اِسْتِشْتاتاً / اِسْتَشَتَّ الشَمْلُ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّق.

**متشخص** /motašaxxes/ المُتَشَخِّص، مُحْتَشِم.

**متشرع** /motašarre'/ المُتَشَرِّع.

**متشکر** /motašakker/ شاكِر، حامِد.

**متشکل** /motašakkel/ المُتَشَكِّل.

**متشکل شدن** /m.-šodan/ تَشَكُّلاً / تَشَكَّل.

**متشکل کردن** /m.-kardan/ تَنْظِيْماً / نَظَّمَ، تَرْتِيْباً / رَتَّب، تَأْسِيساً / أَسَّس، إنْشاءً / أَنْشأَ مُنَظَّمَةً.

**متشنج** /motašannej/ مُتَشَنِّج، مُرْتَعِش.

**متشنج شدن** /m.-šodan/ ۱. تَشَنُّجاً / تَشَنَّجَ الاجْتِماعُ. ۲. اِرْتِعاشاً / اِرْتَعَش، تَصَلُّباً / تَصَلَّب.

**متشنج کردن** /m.-kardan/ تَشْنِيْجاً / شَنَّجَ الإجْتِماعَ.

**متصاعد** /motasä'ed/ صاعِد.

**متصاعد شدن** /m.-šodan/ صُعُوداً و صُعُداً / صَعِدَ ـَ اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ.

**متصاعد کردن** /m.-kardan/ (شیمـ) تَصْعِيْداً / صَعَّدَ السّائِلَ.

**متصدی** /motasaddi/ المُتَصَدِّي، العَهِد.

**متصدی شدن** /m.-šodan/ تَصَدِّياً / تَصَدَّى، تَوَلِّياً / تَوَلَّى، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ.

**متصدی کردن** /m.-kardan/ إيْلاءً / أَوْلَى فُلاناً الأَمْرَ.

**متصرف** /motasarref/ المُتَصَرِّف.

**متصرفات** /m.-ät/ مُمْتَلَكات.

**متصرف شدن** /m.-šodan/ اِحْتِلالاً / اِحْتَلّ.

**متصف** /mottasef/ مُتَّصِف.

**متصف شدن** /m.-šodan/ اِتِّصافاً / اِتَّصَفَ.

**متصل** /mottasel/ مُتَّصِل، قَرِيْن، مَقْرون، مُرْتَبِط، لِزَق، لِصْق.

**متصل شدن** /m.-šodan/ وَصْلاً / وَصَلَ يَصِلُ، اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ بِهِ، اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ الشَّيءُ بالشَّيءِ، اِنْخِراطاً / اِنْخَرَطَ في سِلْكِ كذا، لُزُوقاً / لَزِقَ ـَ اِلْتِزاقاً / اِلْتَزَقَ بِهِ، مُلازَمَةً / لازَمَ، لَصْقاً و لُصُوقاً / لَصِقَ ـَ و اِلْتِصاقاً / اِلْتَصَق.

**متصل کردن** /m.-kardan/ وَصْلاً وصِلَةً و وَصْلَةً / وَصَلَ يَصِلُ الشَّيءَ والشَّيءَ بالشَّيءِ، رَبْطاً / رَبَطَ ـِ ـُ هُ، تَلْزِيْقاً / لَزَّقَ و إلْزاقاً / أَلْزَق، إلْصاقاً / أَلْصَق.

**متصل کننده** /m.-konande/ رابِط، مُوْصِل.

**متصور** /motasavver/ مُتَصَوَّر، مُتَخَيَّل، مُمْكِنٌ تَخَيُّلُهُ أو تَصَوُّرُهُ.

**متصوفه** /motasavvefe/ المُتَصَوِّفة.

**متضاد** /motazäd/ مُتَضادّ، مُتَضارِب، مُخْتَلِف.

**متضرر** /motazarrer/ مُتَضَرِّر.

**متضرر شدن** /m.-šodan/ تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ، خُسراً و خُسْراً و خَساراً و خَسارَةً و خُسْراناً / خَسِرَ ـَ.

**متضرر کردن** /m.-kardan/ ضَرّاً و ضُرّاً / ضَرَّ ـُ فُلاناً و بِفُلانٍ، تَخْسِيراً / خَسَّرَ و إِخْساراً / أَخْسَرَ هـ، غَبْناً / غَبَنَ ـُ فُلاناً.

**متضمن** /motazammen/ المُتَضَمِّن، الحاوِي، المُحْتَوِي، الشّامِل، مُشْتَمِلٌ عَلَى.

**متظاهر** /motazäher/ مُتَظاهِر، مُتَصَنِّع، خادِع، غَرّار، حَسَنُ المَظْهَر، مُبَهْرَج، مُزَوَّقٌ مِنْ غَيْرِ ذَوْق.

**متعادل** /mota'ädel/ المُتَعادِل، مُعْتَدِل، مَوْزون، مُتَّزِن، مُتَوازِن، المُساوِي.

**متعادل شدن** /m.-šodan/ تَعادُلاً / تَعادَلَ، تَساوِياً / تَساوَى، تَوازُناً / تَوازَنَ.

**متعادل کردن** /m.-kardan/ مُعادَلَةً / عادَلَ، مُساواةً / ساوَى.

**متعارض** /mota'ärez/ مُخالِف، مُتَعارِض.

**متعارف** /mota'äref/ مَأْلُوف، مَعْرُوف، العادِي، مُتَداوِل.

**متعاقب** /mota'äqeb/ مُتَعاقِب، مُتَتابِع، المُتَوالِي.

**متعاقباً** /m.-an/ في ما بَعْد، بالتّالِي، في مايَلِي.

**متعالی** /mota'äli/ مُتَعالٍ، المُتَعالِي.

**متعجب** /mota'ajjeb/ مُتَعَجِّب.

**متعجبانه** /m.-äne/ مُتَعَجِّباً.

**متعجب شدن** /m.-šodan/ تَعَجُّباً / تَعَجَّبَ.

**متعجب کردن** /m.-kardan/ إِعْجاباً / أَعْجَبَهُ، تَعْجِيباً / عَجَّبَهُ.

**متعدد** /mota'added/ مُتَعَدِّد، عِدَّة، عَدَد، كَثِير، الوَفِير.

**متعدد شدن** /m.-šodan/ تَعَدُّداً / تَعَدَّدَ، تَكاثُراً / تَكاثَرَ.

**متعدد کردن** /m.-kardan/ تَعْدِيداً / عَدَّدَ، تَكْثِيراً / كَثَّرَ.

**متعدی** /mota'addi/ ۱. المُتَعَدِّي، المُعْتَدِي، المُتَجاوِز. ۲. المُتَعَدِّي، الفِعْلُ المُتَعَدِّي.

**متعدی کردن** /m.-kardan/ تَعْدِيَةً / عَدَّى الكَلِمَةَ.

**متعرض** /mota'arrez/ المُزاحِم.

**متعرض شدن** /m.-šodan/ مُزاحَمَةً / زاحَمَهُ، تَأَرُّضاً / تَأَرَّضَ لَهُ.

**متعصب** /mota'asseb/ مُتَعَصِّب.

**متعصبانه** /m.-äne/ مُتَعَصِّباً، بالتَّعَصُّب.

**متعصب شدن** /m.-šodan/ تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ في مَذْهَبِهِ.

**متعفن** /mota'affen/ مُتَعَفِّن، سَيِّئُ الرّائِحَةِ، نَتِن.

**متعفن شدن** /m.-šodan/ تَعَفُّناً / تَعَفَّنَ، جَيْفاً / جافَ ـِ تَجْيِيفاً / جَيَّفَ، تَجَيُّفاً / تَجَيَّفَ.

**متعلق** /mota'alleq/ مُتَعَلِّق، مَرْبُوط، مُرْتَبِط.

**متعلقات** /m.-ät/ مُلْحَقات.

**متعه** /mot'e/ المُتْعَة، حَظِيَّة، مَحْظِيَّة، سُرِّيَّة.

**متعهد** /mota'ahhed/ مُتَعَهِّد، قَبِيل، ضامِن، كَفِيل، مُلْزَم.

**متعهد شدن** /m.-šodan/ تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ.

**متعهد کردن** /m.-kardan/ إِعْهاداً / أَعْهَدَ فُلاناً مِن كذا، إِلْزاماً / أَلْزَمَ، إِجْباراً / أَجْبَرَ.

**متغیر** /motaqayyer/ ۱. مُتَغَيِّر، مُتَبَدِّل، مُتَداوِل، مُتَحَوِّل، غَيْرُ ثابِتٍ، مُتَقَلِّب. ۲. (رضـ) مُتَغَيِّر.

**متغیر تابع** /m.-e-täbe'/ (رضـ) مُتَغَيِّرٌ تابِع.

**متغیر شدن** /m.-šodan/ ۱. تَغَيُّراً / تَغَيَّرَ. ۲. غَضَباً و مَغْضَبَةً / غَضِبَ ـَ عَلَيهِ، إِغْتِياظاً / إِغْتاظَ، حَنَقاً / حَنِقَ ـَ مِن الأَمْرِ و عَلَيهِ.

**متغیر مطلق** /m.-e-motlaq/ (رضـ) مُتَغَيِّرٌ.

**متفاوت** /motafävet/ مُتَفاوِت، مُخْتَلِف.

**متفاوت شدن** /m.-šodan/ تَفاوَتَ تَفاوُتاً الأَمْرانِ، تَبايُناً / تَبايَنَ الأَمْرانِ.

**متفرق** /motafarreq/ مُتَفَرِّق، مُتَشَتِّت.

**متفرق شدن** /m.-šodan/ تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ، تَشَتُّتاً / تَشَتَّتَ، إِقْشاعاً / أَقْشَعَ القَوْمُ و تَقَشُّعاً / تَقَشَّعَ و إِنْقِشاعاً / إِنْقَشَعَ.

**متفرق کردن** /m.-kardan/ تَفْرِيقاً / فَرَّقَ، تَبْدِيداً / بَدَّدَ، تَشْتِيتاً / شَتَّتَ، قَشْعاً / قَشَعَ ـَ، إِقْشاعاً / أَقْشَعَ تِ الرِّيحُ السَّحابَ.

**متفرقه** /motafarreqe/ مُتَنَوِّع، مُخْتَلِف.

**متفق** /mottafeq/ مُتَّفِق، حِلْف، مُتَّحِد، حَلِيف، مُحالِف، مُتَضامّ، مُتَعاهِد.

**متفقاً** /m.-an/ مُتَّحِداً، مُشْتَرِكاً.

**متفق الرأي** /m.-or-ra'y/ ← متفق القول.

**متفق شدن** /m.-šodan/ اِتِّفاقاً / اِتَّفَقَ و اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ و

تَخالُصاً / تَخالَصَ الرَّجُلانِ، تَضامُناً / تَضامَنَ القَومُ، تَقارّاً / تَقارَّ القَومُ.

**متفق القول** /m.-ol-qowl/ إجماعِيٌّ، مُوافِقٌ، مُجْتَمِعٌ.

**متفق کردن** /m.-kardan/ تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ و تَوْحِيْداً / وَحَّدَ بَيْنَهُم.

**متفقین** /m.-in/ [در جنگ بین المللی] الحُلَفاء.

**متفکر** /motafakker/ مُفَكِّر، المِطْراق.

**متفکرانه** /m.-äne/ مُتَفَكِّراً.

**متقابل** /motaqäbel/ مُتَقابِل، تَبادُلِيٌّ، مُتَبادِل، مُشْتَرِک، المُواجِه، المُتَعادِل، المُساوِي.

**متقابلاً** /m.-an/ مُتَقابِلاً.

**متقارب** /motaqäreb/ ← هم گرا.

**متقاضی** /motaqäzi/ المُتَقاضِي، مُقَدِّمُ الطَّلَب، طالِب، مُتَوَسِّل، مُتَضَرِّع، مُكْتَتِب.

**متقاطع** /motaqäte'/ المُتَقاطِع.

**متقاعد** /motaqä'ed/ مُتَقَبِّل، مُجاب.

**متقاعد شدن** /m.-šodan/ قُبُولاً / قَبِلَ ـَ قَنَعاً و قَناعَةً و قُنْعاناً / قَنِعَ ـَ.

**متقاعد کردن** /m.-kardan/ حَجّاً / حَجَّ ـُ هُ غَلْباً و غَلَبَةً / غَلَبَ هُ بالحُجَّة ـِ، تَقْنِيْعاً / قَنَّعَ هُ.

**متقال** /metqäl/ الْخام.

**متقبل** /motaqabbel/ المُتَقَبِّل.

**متقبل شدن** /m.šodan/ تَقَبُّلاً / تَقَبَّلَ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ.

**متقدم** /motaqaddem/ مُتَقَدِّم، سابِق.

**متقلب** /motaqalleb/ مُتَقَلِّب، القُلَّب، القَلُوب، غَشّاش، مُتَغَيِّر، خادِع، مُزَوِّر، اِحْتِيالِيٌّ، زُغْلِيٌّ، أوَنْطَجِيٌّ، نَصّاب.

**متقلبانه** /m.-äne/ زُوراً، عَلَى نَحْوٍزُوْرٍ.

**متقن** /motqan/ مُحْكَم، المُتْقَن.

**متقی** /mottaqi/ فاضِل.

**متکا** /motakä/ الإساد، وِسادَة، مِرْفَق.

**متکامل** /motakämel/ المُتَكامِل.

**متکبر** /motakabber/ مُتَكَبِّر، مُسْتَكْبِر، مُتَـرَفِّع، مَغْرورٌ بِنَفْسِهِ، أُنُوف، أَبِيٌّ، أُفْران، بَـذّاخ، بَلِخ، الجَبّار، الجَبّارَة، جَخّـاف، جَخِيْف، حَبَنْطَـى، المُتَخَمِّـط، خائِل، ذَكِيْـر، زامِخ، مَـزْهُوّ، سَبَه، سَباهِيَـة، سامِد، شُمَّخْـر، مَصْبُوع، صَعّـار، طَخْـم، طـاغِيَـة، عـاتِـي، عَتِـيّ، مُتَعَجْـرِف، المُتَعَجِّس، عُنْجُهِيّ، غِطْرِس، غِطْرِيْـس، فَخّاجَة، فَخُور، فَخِيْر، فُنْخُر، مَطّاخ، نَقّاش.

**متکبرانه** /m.-äne/ مُتَكَبِّراً، مَغْرُوراً، مُتَشامِخاً، مُتَغَطْرِساً، مُتَعَجْرِفاً.

**متکبر شدن** /m.-šodan/ تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، تَكابُراً / تَكابَرَ، اِسْتِكْباراً / اِسْتَكْبَرَ، بَلَخاً / بَلِخَ ـَ، شُمُـوخاً / شَمَخَ ـَ بِأَنْفِهِ، جَبْخاً / جَبَخَ ـَ حَمـاسَةً / حَمُسَ ـُ، خَجـافَةً / خَجُفَ ـُ، فَرْعَنَةً / فَرْعَنَ.

**متکفل** /motakaffel/ المُتَكَفِّل، الضّامِن، المُتَعَهِّد.

**متکفل شدن** /m.-šodan/ كَفْلاً و كُفُولاً / كَفِلَ ـَ و كَفُلَ ـُ الرَّجُلَ بالمالِ، تَكَفُّلاً / تَكَفَّلَ، ضَمْناً و ضَماناً / ضَمِنَ ـَ الشَّيءَ و بِهِ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ.

**متکلم** /motakallem/ المُتَكَلِّم، مُتَحَدِّث.

**متکلـم وحده شـدن** /m.-e-vahde-šodan/ سَيْطَرَةً / سَيْطَرَ عَلَى المُحادَثَةِ، اِحْتِكاراً / اِحْتَكَرَ المُحادَثَةَ.

**متکی** /mottaki/ مُسْتَنَد إلى، مُتَّكِئ، مُعْتَمِدٌ عَلَى شَخْصٍ آخَرَ، مَدْعُوم.

**متکی شدن** /m.-šodan/ إتِّكاءً / اِتَّكَأَ، اِعْتِماداً / اِعْتَمَدَ، اِتِّكالاً / اِتَّكَلَ عَلَيهِ، إرْكاناً / أرْكَنَ و اِرْتِكاناً / اِرْتَكَنَ عَلَى، لَجْأً و لُجُوءاً / لَجَأَ ـَ إلى و اِلْتِجاءً / اِلْتَجَأَ و تَلَجُّؤاً / تَلَجَّأَ و اِسْتِناداً / اِسْتَنَدَ إلَيهِ، تَرَفُّقاً / تَرَفَّقَ عَلَيهِ.

**متکی کردن** /m.-kardan/ إيْكاءً / أوْكَأَ، إرْكاحاً / أرْكَحَ هُ إلَيهِ.

**متل** /motel/ مُوتِيْل.

**متل** /matal/ أُقْصُوصَة.

**متلاشی** /motaläši/ مُتَفَرِّق، مُجَزَّأ، مُضْمَحِلّ.

**متلاشی شدن** /m.-šodan/ تَلاشِياً / تَلاشَى، اِضْمِحْلالاً / اِضْمَحَلَّ، زَوالاً و زَوَلاناً و زَوَالاً و زُؤُولاً و زُوُولاً و زَوِيلاً / زالَ ـُ اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ، تَحَلُّلاً / تَحَلَّل، تَهَشُّماً / تَهَشَّمَ.

**متلاشی کردن** /m.-kardan/ حَلّاً / حَلَّ يَحُلُّ، تَحْطِيْماً / حَطَّمَ، تَكْسِيْراً / كَسَّرَ.

**متلاطم** /motalätem/ هائِج، مُضْطَرِب، مُضْطَدِم.

**متلاطم شدن** /m.-šodan/ لَجَباً / لَجِبَ ـَ و هَيْجاً و هِياجاً و هَيَجاناً / هاجَ يَهِيْجُ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ البَحْرُ.

**متلاقی** /motaläqi/ المُتَلاقِي.

**متلک** /matalak/ نُكْتَة، كِنايَة، مِزاح.

**متلک گفتن** */m.-goftan/* قالَ لَهُ كِنايةً أو مِزاحاً.

**متلون** */motalavven/* المُتَلَوِّن.

**متمادی** */motamädi/* دائِم، طَوِيل، مَدِيد.

**متمایز** */motamäyez/* مُتَمَيِّز.

**متمایز شدن** */m.-šodan/* تَمَيُّزاً / تَمَيَّزَ.

**متمایز کردن** */m.-kardan/* تَمْيِيزاً / مَيَّزَ، اِسْتِمْيازاً / اِسْتَمازَ، تَفْرِيقاً / فَرَّقَ، مَيْزاً / ما زَيَمِيزُ، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ.

**متمایل** */motamäyel/* مُتَمائِل، مَشْطُوف، مَشْطُوبُ الحافَةِ، مائِل.

**متمایل شدن** */m.-šodan/* مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً و مَمالاً و مَمِيْلاً / مالَ يَمِيْلُ إلَى، عَطْفاً و عُطُوفاً / عَطَفَ ـِ إلَى، اِنْعِطافاً / اِنْعَطَفَ، اِنْثِناءً / اِنْثَنَى، جَحْفاً / جَحَفَ ـَ مَعَهُ و لَهُ عَلَى غَيْرِهِ، اِنْحِيازاً / اِنْحازَ و تَحَيُّزاً / تَحَيَّزَ إليه و لَهُ، زَوْغاً و زَوَغاناً / زاغَ ـُ، صَبْوَةً و صُبُوّاً / صَبا ـُ إلى و لَهُ، صَغًى و صُغِيّاً / صَغِيَ يَصْغَى و صَغْواً / صَغا ـُ إلَيه، لَحْداً / لَحَدَ ـَ و اِلْتِحاداً / اِلْتَحَدَ إلى فُلانٍ، نَحْواً / نَحايَنْحُو، نِزاعاً و نُزُوعاً / نَزَعَ ـِ إلَى، تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ، اِتِّجاهاً / اِتَّجَهَ.

**متمایل کردن** */m.-kardan/* إمالَةً / أمالَ، اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ إلَى، تَرْنِيحاً / رَنَّحَ، زَوْغاً / زاغَ ـُ.

**متمتع** */motamatte'/* المُتَمَتِّع.

**متمتع شدن** */m.-šodan/* تَمَتُّعاً / تَمَتَّعَ، اِسْتِمْتاعاً / اِسْتَمْتَعَ.

**متمدن** */motamadden/* مُتَمَدِّن، مَدَنِيّ، حَضَرِيّ.

**متمدن شدن** */m.-šodan/* تَحَضُّراً / تَحَضَّرَ، تَمَدُّناً / تَمَدَّنَ.

**متمدن کردن** */m.-kardan/* تَحْضِيراً / حَضَّرَ، تَمْدِيناً / مَدَّنَ.

**متمرد** */motamarred/* المُتَمَرِّد، العاصِي، غَيْرُ مُطِيْع، مُتَطاوِل، جامِح، جَمُوح.

**متمرکز** */motamarkez/* مُرَكَّز.

**متمرکز شدن** */m.-šodan/* تَرَكُّزاً / تَرَكَّزَ، تَكَثُّفاً / تَكَثَّفَ.

**متمرکز کردن** */m.-kardan/* تَرْكِيْزاً / رَكَّزَ، تَوْحِيْداً / وَحَّدَ المَرْكَزَ، تَحْوِيْراً / حَوَّرَ.

**متمسک** */motamassek/* مُتَمَسِّک، مُتَشَبِّث.

**متمسک شدن** */m.-šodan/* تَمَسُّكاً / تَمَسَّكَ و تَماسُكاً / تَماسَكَ و اِمْتِساكاً / اِمْتَسَكَ بِهِ، تَشَبُّثاً / تَشَبَّثَ و تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِهِ.

**متملق** */motamalleq/* مُتَمَلِّق، مَلِق، مَلّاق، مِمْلاق، مُداهِن، مُنافِق.

**متملقانه** */m.-äne/* بالتَّمَلُّق، بالمُداهَنَة.

**متمم** */motammem/* تَتِمَّة، تَمامَة، مُتَمِّم، تَكْمِلَة، كِمالَة، مُكَمِّل، مُلْحَق، إضافِيّ.

**متمنی** */motamanni/* المُتَمَنِّي.

**متموج** */motamavvej/* المُتَمَوِّج.

**متمول** */motamavvel/* ذُومالٍ، ثَرِيّ، غَنِيّ.

**متن** */matn/* مَتْن، نَصّ، ظَهْر، سِياق.

**متناسب** */motanäseb/* مُتَناسِب، نِسْبِيّ، نَسِيْق، مُنَسَّق، مُتَناسِق.

**متناسب شدن** */m.-šodan/* تناسُباً / تَناسَبَ، تَنَسُّقاً / تَنَسَّقَ، مُكافَأةً / كافَأَ، مُساواةً / ساوَى.

**متناسب کردن** */m.-kardan/* تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ، مُقايَسَةً / قايَسَ.

**متناقض** */motanäqez/* مُتَعارِض، مُتَناقِض، مُناقِض.

**متناقض شدن** */m.-šodan/* تَناقُضاً / تَناقَضَ القَوْلانِ.

**متناوب** */motanäveb/* المُتَناوِب، تَناوُبِيّ، مُتَفَتِّر.

**متناوباً** */m.-an/* بالتَّناوُب.

**متناوب شدن** */m.-šodan/* تَناوُباً / تَناوَبَ.

**متنبه** */motanabbeh/* مُتَنَبِّه، يَقِظ.

**متنبه شدن** */m.-šodan/* تَنَبُّهاً / تَنَبَّهَ.

**متنبه کردن** */m.-kardan/* تَنْبِيْهاً / نَبَّهَهُ، لَفْتاً / لَفَتَ ـِ نَظَرَهُ.

**متن چاپی** */matn-e-cäpi/* نَصٌّ مَطْبُوعٌ.

**متنعم** */motana"em/* المُتَنَعِّم.

**متنفذ** */motanaffez/* ذُو نُفُوذٍ، مُؤَثِّر.

**متنفر** */motanaffer/* نافِر، النَّفُر، جافِل، هارِب.

**متنفر شدن** */m.-šodan/* نُفُوراً / نَفَرَ ـِ مِنْ كَذا، شِمازاً / شَمَزَ ـِ ت نَفْسُهُ مِنْهُ، اِشْمِئْزازاً / اِشْمَأَزَّ، إباءً و إباءَةً / أبَى ـَ و تَأَبِّياً / تَأَبَّى، عَيْفاً و عِيافاً و عَيَفاناً / عافَ ـِ الطَّعامَ و غَيْرَهُ، كُرْهاً و كَراهَةً و كَراهِيَةً و مَكْرُهَةً / مَقْتاً / مَقَتَ ـُ و مُماقَتَةً / ماقَتَ و تَمْقِيْتاً / مَقَّتَ الرَّجُلَ، بَشَماً / بَشِمَ ـَ مِنَ الأَمْرِ، خُلُوّاً و خَلاءً / خَلا ـُ مِنَ الأَمْرِ، سِجاماً / سَجَمَ ـِ مِنْهُ، عَزْفاً و عُزُوفاً / عَزَفَ ـِ ت نَفْسُهُ عَنِ الشَّيءِ، تَقَذُّعاً /

تَقَذَّعَ، قَرَفاً / قَرِفَ ـَ مِنـهُ، إمْخاءً / أَمْخَى مِنْهُ، تَمَخِّياً / تَمَخَّى مِنْهُ، نَبْأً / نَبَأَ ـَ عَنْ كَذا، إنْتِفالاً / إنْتَفَلَ مِن الأمْرِ، إنْتِفاءً / إنْتَفَى مِنَ الشَّيءِ.

**متنفر کردن** /m.-kardan/ تَنْفِيراً / نَفَّرَ مِنْهُ، تَكْـرِيهاً / كَرَّهَ هُـ إلَيْهِ الشَّـيءَ، تَمْيِيلاً / مَيَّلَ، إمـالَةً / أَمالَ عَنْ، إسْآماً / أَسْأَمَ، تَشْمِيساً / شَمَّسَ صاحِبَه، تَفْخِيذاً / فَخَّذَ عَنْهُ القَوْمَ، إفْساداً / أَفْسَدَ عَلَى، تَمْقِيتاً / مَقَّتَ إلَى.

**متن کتاب** /matn-e-ketāb/ صُلْبُ الكِتاب.

**متنوع** /motanavve'/ مُتَنَوِّع، شَتَّى، مُخْتَلِفُ الأنْواع.

**متنوع شدن** /m.-šodan/ تَنَوُّعاً / تَنَوَّعَ.

**متنوع کردن** /m.-kardan/ تَنْوِيعاً / نَوَّعَ.

**متواتر** /motavāter/ المُتَواتِر.

**متواری** /motavāri/ المُتَوارِي، المُخْتَفِي، الفارّ، الهارِب.

**متواری شـدن** /m.-šodan/ تَوارِيـاً / تَوارَى، اِخْتِفـاءً / اِخْتَفَى، فَرّاً و فِراراً و مَفَرّاً و مَفِرّاً / فَرَّ ـِ.

**متواری کـردن** /m.-kardan/ إخْفاءً / أَخْفاهُ، مُـواراةً / واراهُ.

**متوازن** /motavāzen/ المُتَوازِن، المُتَساوِي.

**متوازی** /motavāzi/ المُتَوازِي.

**متوازی‌الاضـلاع** /motavāze-l-azlā'/ (هنـ) المُتَـوازِي الأَضْلاع.

**متوازی‌الاضلاع سـرعتها** /m.-l-a.-e-sor'athā/ مُتَوازِي السُّرَعات.

**مـتوازی‌الاضلاع نیـروها** /m.-l-a.-e-niruhā/ مُتَوازِي [أضْلاعِ] القُوَى.

**متوازی‌السطوح** /m.-s.-sotuh/ (هنـ) المُتَوازِي السُّطُوح.

**متواضع** /motavāze'/ غَيْرُ مُتَكَبِّرٍ، مُتَواضِع.

**متواضعانه** /m.-āne/ بالتَّواضُعِ.

**متوالی** /motavāli/ المُتَتابِع، المُتَوالِي، مُتَلاحِق.

**متوالیاً** /m.-an/ مُتَوالٍ، بالتَّتابُعِ، بالتَّوالِي.

**متوالی شدن** /m.-šodan/ تَتابُعاً / تَتابَعَ، تَوالِياً / تَوالَى.

**متوجـه** /motavajjeh/ مُتَّجِـهٌ إلـى شَيءٍ، المُـراعِـي، المُلْتَفِت، مُنْتَبِه، مُبالِي، الصّاغِي، مُصْغِي، مُكْتَرِث.

**متوجه شدن** /m.-šodan/ تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ، تَوَجِيهاً / وَجَّهَ الْتِفاتَهُ، إنْتِباهاً / إنْتَبَهَ إلَيْهِ.

**متوجه کردن** /m.-kardan/ تَوْجِيهاً / وَجَّهَ ـهُ، إسْتِرْعاءً / إسْتَرْعَى الإلْتِفـاتَ، تَنْبِيهاً / نَبَّهَ، عِنايَـةً و عُنِيّاً / عَنَى ـِ الأَمْرُ فُلاناً، نَشْـداً و نِشْداناً / نَشَدَ ـُ هُـ بِكَـذا، تَوْخِيَةً / وَخَّى هُـ لِلأمْرِ.

**متوحش** /motavahheš/ مَذْعُور، خائِف.

**متوحش شدن** /m.-šodan/ خَوْفاً و خِيْفاً و مَخافَةً و خِيفَةً / خافَ ـَ، ذَعْراً / ذُعِرَ مج ـَ، فَزَعاً / فَزَعَ ـَ.

**متوحـش کردن** /m.-kardan/ إلْقاءً / أَلْقَى الرُّعْـبَ في القَلْبِ، تَخْوِيفاً / خَوَّفَهُ، ذَعْراً / ذَعَرَ ـَ هُ، إخافَةً / أخافَهُ، إفْزاعاً / أَفْزَعَهُ.

**متورم** /motavarrem/ مَنْفُوخ، نَفِيخ، وارِم، المُتَوَرِّم.

**متورم شدن** /m.-šodan/ وَرَماً / وَرِمَ يَرِمُ و تَـوَرُّماً / تَوَرَّمَ الجِلْدُ، نُتُوءاً / نَتَأَ ـَ الشَّيءُ، نُتُوّاً / نَتَا ـُ العُضْوُ.

**متورم کـردن** /m.-kardan/ تَوْرِيمـاً / وَرَّمَ، تَضْخِيمـاً / ضَخَّمَ، تَهْبِيجاً / هَبَّجَ.

**متوسط** /motavasset/ المُتَوَسِّط، الوَسَط.

**متوسط‌القامه** /m.-ol-qāme/ مُتَوَسِّطُ القامَة، الشّاخَة.

**متوسل** /motavassel/ مُتَوَسِّل.

**متوسـل شدن** /m.-šodan/ تَوَسُّلاً / تَوَسَّلَ و تَـوْسِيْلاً / وَسَّلَ إلَـى اللهِ بِعَمَلٍ أو وَسِيْلَةٍ، رُجُـوعاً / رَجَعَ ـِ إلَيْـهِ في الأمْرِ، تَذَرُّعاً / تَذَرَّعَ بِذَرِيْعَةٍ، لَجْأً و لُجُوءاً / لَجَأَ ـَ إلَى.

**متوسل کردن** /m.-kardan/ إلْجاءً / أَلْجَأَهُ إلَيْهِ، ضَرّاً / ضَرَّ ـُ هُـ إلى كَذا.

**متوفی** /motavaffā/ مُوَرِّث، مَوْرُوْث، مُتَوَفَّى، مَيِّت.

**متوقع** /motavaqqe'/ المُتَوَقِّع.

**متوقف** /motavaqqef/ مُتَوَقِّف، واقِف.

**متوقف شدن** /m.-šodan/ تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ.

**متوقف کردن** /m.-kardan/ وَقْفاً / وَقَفَ يَقِفُ هُـ، إيْقافاً / أَوْقَفَ، تَوْقِيْفاً / وَقَّفَ، اِسْتِيْقافاً / اِسْتَوْقَفَ هُـ.

**متوکل** /motavakkel/ المُتَوَكِّل، ذُوتَوَكُّلٍ.

**متوکل شدن** /m.-šodan/ تَوَكُّلاً / تَوَكَّلَ.

**متولد** /motavalled/ مَوْلُود.

**متولد شدن** /m.-šodan/ لِدَةً و وِلادَةً / وُلِدَ مج يَلِدُ، تَوَلُّداً / تَوَلَّدَ.

**متولی** /motavalli/ المُتَوَلِّي، القَيِّمُ عَلَى الأمْرِ، سادِن.

**متە** /matte/ المِثْقَـب، خَرّامَـة، بَيْرَم، بَـرِّيْمَة، مِبْـزَل، مِبْزَلَة، القَوّارَة.

**متهٔ اره‌یی** /m.-ye-arreyi/ تِرْبان، مِنْشارُ الجُمْجُمَة.

**متهتک** /motahattek/ مُتَهَتِّک، فاضِح.

**متهٔ جراحی کاسهٔ سر** /matte-ye-jarrähi-ye-käse-ye-sar/ التِّرْبان، مِثْقَبُ القِحْف، المِحْجاج.

**متهٔ چینی بندزن** /m.-ye-cini-band-zan/ المِشْعَب.

**متهٔ دسته‌دار** /m.-ye-daste-där/ مِلَفّ، مِثْقاب.

**متهٔ فرنگی** /m.-ye-farangi/ مِثْقَب، مِثْقاب.

**مته کردن** /m.-kardan/ ثَقْباً / ثَقَبَ يَثْقُبُ بِمِثْقَب.

**مته کمان** /m.-kamän/ مِثْقَب، مِثْقاب.

**متهٔ کوه‌بری** /m.-ye-kuh-bori/ ثَقّابَةُ الصُّخُور.

**متهم** /mottaham/ مُتَّهَم، ظالِع، ظَنِيـن، تَهِيم، مُجَرَّم، الخَطّال، المَأبُور، مَشْبُوه، مُشْتَكَى عَلَيْهِ.

**متهم شدن** /m.-šodan/ اِتِّهاماً / اِتُّهِمَ الرَّجـلُ، إتِّهاماً / أُتْهِمَ، إشْكاءً / أُشْكِيَ مج يُشْكَى بِكَذا.

**متهم کردن** /m.-kardan/ اِتِّهاماً / اِتَّهَمَ و إيهاماً / أَوْهَمَ و إتْهاماً / أَتْهَمَ هُـ بِكَـذا، تَجْرِيماً / جَرَّمَه، تَجَـرُّماً / تَجَرَّمَ عَلَيْهِ، رَمْياً و رِمايَةً / رَمَى ـِ هُـ بِكَـذا، إظْناناً / أَظَنَّ هُـ و بِهِ، أَبْناً / أَبَنَ ـُـِ هُـ بِشَيءٍ، أَبْهاً / أَبَهَ ـَ هُـ بِكَذا، تَجْنِيحاً / جَنَّحَ هُ، تَزْهِيقاً / زَهَّقَ هُ، اِرْتِياباً / اِرْتابَ بِفُلانٍ، سَدْجاً / سَدَجَ ـُ هُـ بالأَمْـرِ، تَظْنِيناً / ظَنَّنَ، إغْـراماً / أَغْرَمَ هُـ، اِعْتِلالاً / اِعْتَلَّ هُ، قَذْفاً / قَذَفَ ـِ الرَّجُـلَ، قَرْفاً / قَرَفَ ـُ الرَّجُلَ بِكَذا، إنْطافاً / أَنْطَفَ هُ، هَوْراً / هارَ ـُ فُلاناً بالأَمْرِ.

**متهم کننده** /m.-konande/ مُجَرِّم، مُتَّهِم، اِتِّهامِيّ.

**متهور** /motahavver/ مُتَهَوِّر، شَجـاع، مُجازِف، قَـوِيُّ القَلْب، أَهْوَج.

**متهورانه** /m.-äne/ بِتَهَوُّرٍ، بِشَجاعَةٍ و تَحَدٍّ.

**متهوع شدن** /motahavve'-šodan/ هَوْعاً / هاعَ يَهاعُ و يَهُوعُ، تَهَـوُّعاً / تَهَوَّعَ، بَغْثَرَةً / بَغْثَرَت نَفْسُـهُ، تَجَيُّشاً / تَجَيَّشَ ت نَفْسُهُ، غَنَثاً غَنِثَ ـَ ت نَفْسُهُ، مَقَساً / مَقِسَ ـَ ت نَفْسُهُ.

**متیل** /metil/ المَتِيل.

**متیلفنول** /metilfenol/ (شيمـ) ← کرزول.

**متیلین** /metilin/ (شيمـ) المِتِيلِين.

**متین** /matin/ مَتِين، راسِخ، رَصِين، رَزِيـن، السَّمِين، الـوَقُر، الـوَقُور، مُحْكَـم، ثـابِت، رابِـطُ الجَأْشِ، زَمِيـت، زِمِّيت، قِنِط، ساكِنُ الطّائِرِ.

**متین شدن** /m.-šodan/ قِرَةً / وَقَرَ يَقِرُ و وَقارَةً و قِرَةً و وَقاراً / وَقُرَ يَوْقُرُ الرَّجُلُ، اِتِّقاراً / اِتَّقَرَ، رَصانَةً / رَصُنَ ـُ.

**متینگ** /meting/ المَسِيرَة، المُظاهَرَة.

**مثابه** /masäbe/ ← مانند.

**مثال** /mesäl/ مِثال، مَثَـل، مِثْل، مَثِيل، شَبِيـه، أُسْوَة، قُدْوَة، تِنّ.

**مثال زدن** /m.-zadan/ ← مثل زدن.

**مثالی** /m.-i/ مَثَلِيّ.

**مثالیگری** /m.-i-gari/ المِثالِيَّة ← ايدآليسم.

**مثانه** /masäne/ المَثانَة، كِيس، حَوْصَلَة.

**مثانه‌بین** /m.-bin/ مِنْظارُ المَثانَةِ.

**مثانه‌شکافی** /m.-šekäfi/ شَقُّ المَثان، فَتْحُ المَثانَة.

**مثانه‌یی** /m.-yi/ المَثانِيّ.

**مثبت** /mosbat/ مُثْبَـت، مُوْجَـب، مُوجَبَـة، تَأْكِيـدِيّ، إيْجابِيّ.

**مثقال** /mesqäl/ المِثْقال.

**مثل** /mesl/ مَثِيل، مِثْل، نَظِير، عِدْل، عَدِيل، نَحْو، كَما، طَبْع، هُدَيّا.

**مثل** /masal/ المَثَل.

**مثلاً** /masalan/ عَلَى سَبِيلِ المِثال.

**مثل افلاطونی** /mosol-e-aflätuni/ المُثُلُ الأَفلاطُونِيَّة.

**مثلث** /mosallas/ (هنـ) مُثَلَّث، ثُلاثِيُّ الزَّوَايا.

**مثلثات** /m.-ät/ (هنـ) حِسابُ المُثَلَّثات.

**مثلثات کروی** /m.-ät-e-koravi/ (هنـ) المُثَلَّثاتُ الكُرَوِيَّة.

**مثلثات مستوی** /m.-ät-e-mostavi/ (هنـ) المُثَلَّثـاتُ المُسْتَقِيمَة.

**مثلث جنوبی** /m.-e-jonubi/ (نجـ) المُثَلَّثُ الجَنُـوبِيّ، كَوْكَبَةٌ جَنُوبِيَّة.

**مثلث قائم‌الزاویه** /m.-e-qä'em-oz-zäviye/ (هنـ) مُثَلَّثٌ قائِمُ الزّاوِيَّة.

**مثلث متساوی‌الاضلاع** /m.-e-motasäve-l-azlä'/ (هنـ) مُثَلَّثٌ مُتَساوِي الأَضْلاع.

**مثلث متساوی‌الساقین** /m.-e-motasäve-s-säqeyn/ (هنـ) مُثَلَّثٌ مُتَساوِي السّاقَيْن.

**مثلث مختلف‌الاضلاع** /m.-e-moxtalef-ol-azlä'/ (هنـ) المُثَلَّثُ المُخْتَلِفُ الأَضْلاع.

**مثلثی** /m.-i/ مُثَلَّثِيّ.

**مثل زدن** /masal-zadan/ تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ الأمْثالَ، ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرَبَ ـِ المَثَلَ.

**مثل شدن** /m.-šodan/ صَيْراً / صارَ ـِ مَثَلاً، ذَهاباً و ذُهُوباً / ذَهَبَ ـَ مَثَلاً.

**مثله کردن** /mosle-kardan/ مَثْلاً و مُثْلَةً / مَثَلَ ـُ.

**مثمر** /mosmer/ ذُو ثَمَر، المُثْمِر، ذُوعائِد.

**مثنوی** /masnavi/ المَثْنَوِيّ.

**مجاب شدن** /mojäb-šodan/ غَلَبَةً / غُلِبَ مج ـِ في المُناظَرَة، إقْناعاً / أُقْنِعَ مج.

**مجاب کردن** /m.-kardan/ غَلَبَةً / غَلَبَ ـِ هُـ في المُناظَرَة، إقْناعاً / أقْنَعَهُ.

**مجادله** /mojädele/ جَدَل، مُجادَلَة، خِصام، خُصُومَة، مُشاحَنَة.

**مجادله کردن** /m.-kardan/ مُجادَلَةً / جادَلَ، مُناقَشَةً / ناقَشَ، مُحاوَرَةً / حاوَرَ جَدَلاً، مُنازَعَةً / نازَعَ، مُخاصَمَةً / خاصَمَ، مُنافَذَةً / نافَذَهُ.

**مجارستان** /majärestän/ الهُنْغار، المَجَر.

**مجارستانی** /m.-i/ المَجَرِيّ.

**مجارستانیها** /m.-i-hä/ المَجَر.

**مجاری** /majäri/ المَجاري.

**مجاری فالوپی** /m.-ye-fälupi/ قَناتانِ فالُوب.

**مجاری نیمدایره** /m.-ye-nim-däyere/ القَنَواتُ نِصْفُ الدّائِرِيَّة.

**مجاز** /mojäz/ جائِز، مُجاز، مَأذُون، مَسْمُوحٌ بِهِ، مُرَخَّصٌ بِهِ.

**مجاز** /majäz/ (بد) المَجاز.

**مجازاً** /majäzan/ عَلَى سَبيلِ المَجاز.

**مجازات** /mojäzät/ مُجازات، جِزاء، عِقاب، عُقُوبَة، قِصاص، مُعاقَبَة، نِقْمَة، نَقِمَة، نَكِير.

**مجازات بدنی** /m.-e-badani/ عُقُوبَةٌ بَدَنِيَّةٌ أوْ جَسَدِيَّة.

**مجازات کردن** /m.-kardan/ مُجازاةً / جازاهُ، جَزاءً / جَزَى ـِ بالشَّيءِ و عَلَى الشَّيءِ، مُعاقَبَةً / عاقَبَ بِذَنْبِهِ و عَلَيْهِ، اِقْتِصاصاً / اِقْتَصَّ مِنْهُ، مُقاصَّةً / قاصَّهُ، نَقْماً و نُقُوماً / نَقَمَ ـِ هُـ إجْراءً / أجْرَى عَلَيْهِ قِصاصاً، مُحارَفَةً و حِرافاً / حارَفَ صاحِبَهُ، مُحاسَبَةً و حِساباً / حاسَبَ هُـ، سَطْواً / سَطا ـُ الرَّجُلَ، قِذاءً و مُقاذاةً / قاذَى هُـ [يائِيّ]، إنْزالاً / أنْزَلَ بِهِ العِقاب، تَوْقِيعاً / وَقَّعَ عَلَيْهِ عِقاباً.

**مجازات کننده** /m.-konande/ مُعاقِب.

**مجازات کیفری** /m.-e-keyfari/ (قا) العُقُوبَة.

**مجازات نقدی** /m.-e-naqdi/ جِزاءٌ نَقْدِيّ، غَرامَة.

**مجاز شدن** /mojäz-šodan/ جَوازاً / جازَ ـُ، سَوْغاً و سَواغاً و سَوَغاناً / ساغَ ـُ الأمْرُ.

**مجاز عقلی** /majäz-e-aqli/ المَجازُ العَقْلِيُّ.

**مجاز کردن** /mojäz-kardan/ إجازَةً / أجازَ.

**مجاز لغوی** /majäz-e-loqavi/ المَجازُ اللُّغَوِيُّ.

**مجاز مرسل** /m.-e-morsal/ المَجازُ المُرْسَلُ.

**مجاز مرکب** /m.-e-morakkab/ المَجازُ المُرَكَّبُ.

**مجازی** /m.-i/ مَجازِيّ، اِسْتِعارِيّ، غَيْرُ حَقِيقِيّ.

**مجال** /majäl/ ۱. مَجال، مَيْدان، حَيِّز. ۲. فُرْصَة، نَوْبَة، حِين، وَقْت، خُلْسَة، نُهْزَة.

**مجال دادن** /m.-dädan/ إعْطاءً / أعْطاهُ فُرْصَةً، تَمْكِيناً / مَكَّنَ هُـ مِنَ الشَّيءِ.

**مجال داشتن** /m.-däštan/ لَدَيْهِ فُرْصَةٌ.

**مجالست** /mojälesat/ المُجالَسَة.

**مجالس عروسی** /majäles-e-arusi/ حَفَلاتُ الزَّواج.

**مجالس عزاداری** /m.-e-azä-däri/ مَجالِسُ الفاتِحَةِ، المَآتِم.

**مجال یافتن** /majäl-yäftan/ حُصُولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى فُرْصَةٍ.

**مجامعت کردن** /mojäme'at-kardan/ مُجامَعَةً / جامَعَ و غَشَياناً / غَشِيَ ـَ المَرأةَ.

**مجاناً** /majjänan/ مَجّاناً.

**مُجانب** /mojäneb/ (هنـ) خَطُّ التَّقارُبِ، خَطٌّ مُقارِب.

**مجانس** /mojänes/ ←(هنـ) المُتَجانِس، المُتَطابِق.

**مجانی** /majjäni/ بالمَجّان، بِلاشَيءٍ، بِلاعَوَضٍ، بِلا مُقابِلٍ، بِلاثَمَنٍ، بِدُونِ ثَمَنٍ، إكْرامِيّ.

**مجاور** /mojäver/ مُجاوِر، جار، مُتاخِم، مُلاصِق.

**مجاورت** /m.-at/ قُرْب، الجِوار، مُجاوَرَة، مُلاصَقَة.

**مجاور شدن** /m.-šodan/ مُلاصَقَةً / لاصَقَ، اِلْتِصاقاً / اِلْتَصَقَ بِـ، تَجاوُراً / تَجاوَرَ و اِجْتِواراً / اِجْتَوَرَ القَوْمُ، مُجاوَرَةً و جُواراً / جاوَرَ.

**مجاهد** /mojähed/ مُجاهِد، مُبارِز، مُقاتِل.

**مجاهدت** /m.-at/ المُجاهَدَة.

**مجاهده کردن** /m.-e-kardan/ مُجاهَدَةٌ / جاهَدَ.

**مجبور** /majbur/ مُجْبَر، مَجْبُور، مُضطَرّ، مُلْزَم، مَلْزُوم، مُلْتَزَم، مُرْغَمٌ عَلَى أداءِ عَمَلٍ.

**مجبور شدن** /m.-šodan/ إجْباراً / أُجْبِرَ مج، اِضْطِراراً / اُضطُرّ، إلْجاءً / أُلْجِئَ مج، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ.

**مجبور کردن** /m.-kardan/ جَبْراً / جَبَرَ ـُ هُـ عَلَى، إجْباراً / أَجْبَرَ، إلْزاماً / أَلْزَمَ، إضْراراً / أَضَرَّ عَلَى، اِضْطِراراً / اِضْطَرَّ إلى، إرْغاماً / أَرْغَمَ، إكْراهاً / أَكْرَهَ، إخْراجاً / أَخْرَجَ، تَشْدِيْداً / شَدَّدَ عَلَى، تَعْنِيْتاً / عَنَّتَ، كَتّاً / كَتَّ ـِ هُـ عَلَى كذا، لَزّاً و لَزَزاً و لَزازاً / لَزَّ ـُ هُ إلى كذا، إيْجاداً / أَوْجَدَهُ عَلَى الأمْرِ.

**مجتمع** /mojtama'/ المُجْتَمَع.

**مجتمع آپارتمانی** /m.-e-äpärtemäni/ العِمارَة.

**مجتمع شدن** /m.-šodan/ اِجْتِماعاً / اِجْتَمَعَ.

**مجتهد** /mojtahed/ المُجْتَهِد.

**مجد** /majd/ المَجْد، العِزَّة.

**مجدانه** /mojeddäne/ مُجِدّاً.

**مجدد** /mojaddad/ مُكَرَّر.

**مجدداً** /m.-an/ مُجَدَّدا، مِنْ جَدِيْدٍ.

**مجذوب** /majzub/ المَجْذُوب.

**مجذوب شدن** /m.-šodan/ اِسْتِغْراقاً / اُسْتُغْرِقَ مج، جُذِبَ مج ـِ، اِجْتِذاباً / اُجْتُذِبَ مج، اِنْجِذاباً / اِنْجَذَبَ.

**مجذوب کردن** /m.-kardan/ جَذْباً / جَذَبَ ـِ اِجْتِذاباً / اِجْتَذَبَ، اِسْتِمالَةً / اِسْتَمالَ، اِسْتِغْراقاً / اِسْتَغْرَقَ.

**مجذور** /majzur/ (رضـ) المَجْذُور، مُرَبَّع.

**مجذور کردن** /m.-kardan/ تَجْذِيْراً / جَذَّرَ العَدَدَ.

**مجرا** /majrä/ المَجْرَى، المَسْلَک.

**مجرای ادرار** /m.-ye-edrär/ (پز) القَناةُ البَوْلِيَّة.

**مجرای استاش** /m.-ye-ostäš/ (پز) القَناةُ السَّمْعِيَّة.

**مجرای اشک** /m.-ye-ašk/ (پز) القَناةُ الدَّمْعِيَّة.

**مجرای انزالی** /m.-ye-enzäli/ (پز) القَناةُ قاذِفَةُ المَنِي.

**مجرای بینایی** /m.-ye-binäyi/ (پز) القَناةُ البَصَرِيَّة، الثُّقْبُ البَصَرِيّ.

**مجرای حلزونی** /m.-ye-halazuni/ (پز) القَناةُ الحَلَزُوْنِيَّةُ أو اللَّوْلَبِيَّة.

**مجرای خاجی** /m.-ye-xäji/ (پز) قَناةُ العَجُز.

**مجرای خارجی گوش** /m.-ye-xäreji-ye-guš/ (پز) قَناةُ الأُذُنِ الظّاهِرَة.

**مجرای دفعی** /m.-ye-daf 'i/ (پز) مَجْرَى مُخْرَج، قَناةٌ مُبْرِزَة.

**مجرای دندانی** /m.-ye-dandäni/ (پز) القَناةُ السِّنِّيَّة.

**مجرای رانی** /m.-ye-räni/ (پز) القَناةُ الفَخْذِيَّة.

**مجرای رجلی** /m.-ye-rejli/ (پز) القَناةُ الجَناحِيَّة، قَناةُ قُدَيُوس.

**مجرای زرداب** /m.-ye-zardäb/ (پز) القَناةُ الصَّفْراوِيَّة.

**مجرای ستون فقرات** /m.-ye-sotun-e-faqarät/ (پز) القَناةُ الفَقْرِيَّة.

**مجرای سدادی** /m.-ye-sedädi/ (پز) القَناةُ السّادَّة.

**مجرای سرخرگی** /m.-ye-sorxragi/ (پز) القَناةُ الشِّرْيانِيَّة.

**مجرای شفاف** /m.-ye-šaffäf/ (پز) القَناةُ الشَّفّافَة.

**مجرای عبور تخم** /m.-ye-obur-e-toxm/ (پز) قَناةُ المَبِيْض.

**مجرای عصب** /m.-ye-asab/ (پز) قَناةُ العَصَبِ في العَظْمِ.

**مجرای کبدی** /m.-ye-kabedi/ (پز) القَناةُ او المَجْرَى الكَبِدِيّ.

**مجرای کبدی صفرا** /m.-ye-k.-ye-safrä/ (پز) قَناةُ المَرارَة.

**مجرای گوش** /m.-ye-guš/ (پز) القَناةُ السَّمْعِيَّة.

**مجرای مقعدی** /m.-ye-maq'adi/ (پز) القَناةُ الشَّرَجِيَّة.

**مجرای منی** /m.-ye-mani/ (پز) القَناةُ المَنَوِيَّة.

**مجرای مهره‌یی** /m.-ye-mohreyi/ (پز) القَناةُ الفَقْرِيّ.

**مجرای نخاعی** /m.-ye-noxä'i/ (پز) القَناةُ العَصَبِيَّة.

**مجرب** /mojarrab/ مُجَرَّب، مُخْتَبَر، مُمْتَحَن، مُوَقَّر.

**مجرب کردن** /m.-kardan/ تَجْرِيْباً / جَرَّبَ هُ، حَنْكاً / حَنَکَ ـُ هُـ الدَّهْرُ، إحْناکاً / أَحْنَکَ هُـ الدَّهْرُ.

**مجرد** /mojarrad/ ۱. عَزَب، أَعْزَب، مِعْزابَة، غَيْرُ مُتَزَوِّج، عَزَبَة [نث]، عَزِيْب، عازِب، أَرْمَل، أَيِّم، خِلْو، خِلْوَة [نث]. ۲. مُجَرَّد، فَرِيْد، مُنْفَرِد، وَحِيْد، وَحْدَه، وَحْدانِيّ.

**مجردی** /m.-i/ ۱. عُزُوْبَة، عُزْبَة. ۲. عَمُود، دِعامَة، قائِمَة.

**مجرم** /mojrem/ الجانِـي، مُجْرِم، مُذْنِـب، لُومـانْجِي، مُعْتادُ الأَجْرام.
**مجرمیت** /m.-iyyat/ إجْرام، مُجْرِمِيّة.
**مجروح** /majruh/ جَرِيْح.
**مجروح شدن** /m.-šodan/ جَرْحاً / جُرِحَ مج ـَ.
**مجروح کردن** /m.-kardan/ جَرْحاً / جَرَحَ ـَ، أرْشاً / أرَشَ ـُ هـ .
**مجروحین** /m.-in/ مُصَابُون، جَرْحَى.
**مجری** /mojri/ مُنَفِّذ، مُقَدِّم.
**مجری** /mejri/ (گیا) العُلْبَة.
**مجری برنامه** /mojri-ye-barnäme/ مُقَدِّمُ البَرْنامَج.
**مجزا** /mojazzä/ مُفَـرَّق، مُقَطَّـعٌ إلى أجْـزاءٍ، مُبَعْثَـر، مُنْفَصِل.
**مجزا شدن** /m.-šodan/ تَفَرُّقاً / تَفَرَّق، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ، اِنْقِطاعاً / اِنْقَطَعَ، تَجَزُّءً / تَجَزَّءَ.
**مجزا کردن** /m.-kardan/ حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـِ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ بَيْنَهُما، تَفْرِيْقاً / فَرَّقَ.
**مجسم** /mojassam/ المُجَسَّم، مُجَسَّد.
**مجسم شدن** /m.-šodan/ تَجَسُّماً / تَجَسَّمَ.
**مجسم کردن** /m.-kardan/ تَجْسِيْماً / جَسَّمَ، تَشْخِيْصاً / شَخَّصَ فُلاناً، وَصْفاً و صِفَةً / وَصَفَ يَصِفُ، تَصْوِيْراً / صَوَّرَ.
**مجسم‌نما** /m.-namä/ مِجْسام، إسْتِرْيُوسْكُوب.
**مجسمه** /mojassame/ التِّمْثال، التَّصْوِيْرَة، بَعِيْم، نَصْب، النُّصُبَة، هَيْكَل.
**مجسمهٔ آزادی** /m.-e-ye-äzädi/ تِمْثالُ الحُرِّيَّة.
**مجسمه‌تراش** /m.-taräš/ ← مجسمه‌ساز.
**مجسمهٔ پیاده** /m.-ye-piyäde/ تِمْثالٌ راجِل.
**مجسمه‌ساز** /m.-säz/ نَحّات، مَثّـال، نَقّاشُ التَّمـاثِيْلِ، نَقّار، صانِعُ التَّماثِيْلِ.
**مجسمه ساختن** /m.-säxtan/ مُثُولاً / مَثَلَ ـُ و تَمْثِيْلاً / مَثَّلَ التِمْثالَ.
**مجسمهٔ سواره** /m.-ye-saväre/ مُمَثِّلٌ شَخْصاً عَلَـى مَتْنِ جَوادٍ.
**مجسمه‌سازی** /m.-säzi/ نَحْتُ التَّماثِيْل.
**مجسمهٔ نیم‌تنه** /m.-ye-nim-tane/ سَماوَة، كَنَف.
**مجعد** /moja"ad/ مُجَعَّد، المُحَبَّكُ مِنَ الشَّعْرِ، المُحَبَّل، مُفَلْفَل، و المُعَصَّبُ مِنَ الشَّعْرِ، قَطّ، مُكَتْكَتٌ مِنَ الشَّعْرِ.
**مجعد شدن** /m.-šodan/ تَجَعُّداً / تَجَعَّدَ الشَّيءُ.
**مجعد کـردن** /m.-kardan/ تَجْعِيْداً / جَعَّدَ، تَكْفِيْفـاً / عَكَّفَ الشَّعَرَ.
**مجعول** /maj'ul/ مَجْعُول، مَصْنُـوع، مَوْضُـوع، مُخْتَلَق، مُزَيَّف.
**مجلد** /mojallad/ المُجَلَّد.
**مجلس** /majles/ ۱. مَجْلِس، حِلَّة، مَقامَة، دَسْت، تَدْوِرَة. ۲. نَدْوَة ← انجمن.
**مجلس‌آرایی** /m.-äräyi/ الحِضْرَة.
**مجلس پذیرایی** /m.-e-paziräyi/ حَفْلَةُ الاِسْتِقْبال.
**مجلس تودیع** /m.-e-towdi'/ حَفْلَةُ الوَداعِ.
**مجلس جشن** /m.-e-jašn/ حَفْل، حَفْلَة.
**مجلس ختم** /m.-e-xatm/ مَجْلِسُ الفاتِحَة، حَفْلُ العَزاء.
**مجلس سنـا** /m.-e-senä/ مَجْلِـسُ الشُّيُوخ، مَجْلِـسُ الأَعْيانِ.
**مجلس سوگواری** /m.-e-sugväri/ حَفْلُ المَناحَة.
**مجلس شـب‌نشینی** /m.-e-šab-nešini/ سَهْرَة، حَفْلَـةٌ ساهِرَة.
**مجلس شـورا** /m.-e-šowrä/ مَجْلِسُ الشُّـوْرَى، مَجْلِسُ النُّوّاب، المَجْلِسُ النِّيابِيّ، مَجْلِسُ الأُمَّة، مَجْلِسُ الشَّعْبِ، بَرْلَمان، دارُالنِّيابَة، النَّدْوَةُ النِّيابِيَّة.
**مجلس عروسی** /m.-e-arusi/ حَفْلَةُ الزَّواج.
**مجلس عزاداری** /m.-e-azädäri/ مَجْلِسُ المَبْعُـوثِيْن أو العُمُومِ.
**مجلس عوام** /m.-e-aväm/ مَجْلِسُ المَبْعُوثِيْن أو العُمُومِ.
**مجلس لردان** /m.-e-lordän/ مَجْلِسُ الأَعْيانِ.
**مجلس معارفه** /m.-e-mo'ärefe/ حَفْلَةُ التَّعارُف.
**مجلـس مـؤسسـان** /m.-e-mo'assesän/ المَجْلِسُ التَشْرِيْعِيّ، المَجْلِسُ التَّأْسِيْسِيّ.
**مجلسی** /m.-i/ جَدِيْرٌ بالضُّيُوفِ.
**مجلس یادبود** /m.-e-yädbud/ حَفْلُ التَّأْبِيْن، التَّذْكار.
**مجلل** /mojallal/ الباهِي، الفاخِر، مُمْتاز، فَخْم، عَظِيْم، ذُوجاهٍ وجلالٍ.
**مجله** /majalle/ مَجَلَّة، صَحِيْفَةٌ دَوْرِيَّة، جَرِيْدَة.
**مجلهٔ دولتی** /m.-ye-dowlati/ نَشْرَةٌ رَسْمِيَّة.

**مجلهٔ رسمی** /m.-ye-rasmi/ جَرِيْدَةٌ رَسْمِيَّة.

**مجلهٔ ماهانه** /m.-ye-mähäne/ مَجَلَّةٌ شَهْرِيَّة.

**مجلهٔ هفتگی** /m.-ye-haftegi/ صَحِيْفَةٌ أُسْبُوعِيَّة.

**مجمع** /majma'/ جَمْعِيَّـة، النّادِي، جـامِعَة، مُجْتَمَـع، إجتماع، جَماعة، جَلْسَة، مَجْلِس، رَابِطَة.

**مجمع‌الجزایر** /m.-ol-jazäyer/ الأرْخَبِيْل.

**مجمع عمومی** /m.-e-omumi/ جَمْعِيَّةٌ عُمُومِيَّةٌ أو عامَّةٌ.

**مجمل** /mojmal/ مُخْتَصَـر، مُلَخَّص، مُـوْجَز، قَصِيْـر، مُجَرَّد، صِرْف.

**مجموع** /majmu'/ ۱. الكُلّ، الجَمِيع، المَجْمُوع، الكُتْلَة، الكَبْتُولَة. ۲. (رضـ) المَجْمُوع.

**مجموعاً** /m.-an/ تَماماً، بالكُلِّيَّةِ، جَمِيْعاً.

**مجموعه** /m.-e/ مَجْمُوعَة، جُمْعَة، سِلْسِلَة، لَمَّة.

**مجموعهٔ قوانین** /m.-e-ye-qavänin/ مَجْمُوعَةُ القَوانِيْن.

**مجنون** /majnun/ المَجْنُون، مَعْتُوه.

**مجوز** /mojavvez/ ۱. جَواز، مُسَوِّغ، سَبَـبٌ مُجِيْزٌ، وَثِيْقَة. ۲. عُذْر.

**مجوز قانونی** /m.-e-qänuni/ جَوازٌ شَرْعِيٌّ أو قانُونِيّ.

**مجوسی** /majusi/ مَجُوْسِيّ.

**مجوسی شدن** /m.-šodan/ تَمَجُّساً / تَمَجَّسَ.

**مجوسی کردن** /m.-kardan/ تَمْجِيْساً / مَجَّسَ هـ .

**مجوف** /mojavvaf/ المُجَوَّف، أُسْطوانِيّ.

**مجهز** /mojahhaz/ مُجَهَّز، مُتَأَهِّب، مُسْتَعِدّ، مُزَوَّد.

**مجهز شدن** /m.-šodan/ تَجَهُّزاً / تَجَهَّزَ.

**مجهز کردن** /m.-kardan/ تَجْهِيْزاً / جَهَّزَ، تَزَوُّداً / تَزَوَّدَ.

**مجهول** /majhul/ نَكِرَة، مَجْهُول، غَيْرُ مَعْرُوْفٍ.

**مجهول‌الهویة** /m.-ol-hoviyye/ ← گمنام، ناشناس.

**مچ** /moc/ (پز) مِعْصَم، زَنْد، رُسْغ، سِنْط، كاع.

**مچاله** /mocäle/ الشَّيءُ المَعْصُورُ باليَدِ.

**مچاله شدن** /m.-šodan/ جَمْعاً / جُمِعَ مچ ـَ باليَدِ.

**مچاله کردن** /m.-kardan/ جَمْعاً / جَمَعَ ـَ هُ باليَدِ.

**مچ پا** /moc-e-pä/ (پز) رُسْغُ القَدَم.

**مچ‌پیچ** /m.-pic/ كاسِيَةُ السّاقِ، لِفافَةُ السّاقِ أو الرِّجْلِ.

**مچ دست** /m.-e-dast/ المِعْصَم، خُنْقَةُ اليَدِ، سِنْط.

**مچل** /macal/ (عم) السُّخْرَة.

**مچل کردن** /m.-kardan/ سَخَراً وسُخْراً وسُخُـراً وسُخْرَةً ومَسْخَراً / سَخِرَ ـَ بِهِ ومِنْـهُ، هَزْؤاً وهُزُوءاً ومَهْزَأَةً / هَزِئَ ـَ بِهِ.

**مچی** /moci/ رُسْغِيّ.

**محاجه کردن** /mohäje-kardan/ تَحاجّاً / تَحاجَّ القَوْمُ.

**محاذی** /mohäzi/ مُوازِی، مُجاوِر، مُقابِل.

**محارب** /mohäreb/ مُقاتِل، مُحارِب.

**محاربه** /mohärebe/ المُحارَبَة.

**محاسبات** /mohäsebät/ حِسابات.

**محاسبات برداری** /m.-e-bordäri/ (رضـ) حِسـابُ الكَمِيّاتِ المُتَّجِهَةِ.

**محاسباتی** /m.-i/ المالِيّ.

**محاسبه** /mohäsebe/ حِساب، مُحاسَبَة، دِيْن، دَيْنُونَة.

**محاسبه کردن** /m.-kardan/ مُحاسَبَةً / حاسَبَ هُ، حَسْباً وحِساباً وحُسْباناً وحِسْبَةً وحِسابَةً هُ / حَسَبَ ـُ .

**محاسن** /mahäsen/ ← ریش.

**محاصره** /mohäsere/ حَصْر، حِصَـار، مُحاصَـرَة، حَظْر، تَطْوِيْق، مَنْع.

**محاصرهٔ اقتصادی** /m.-ye-eqtesädi/ الـحِصارُ الإقْتِصادِيّ.

**محاصرهٔ اقتصادی کردن** /m.-ye-e.-kardan/ مُحاصَرَةً / حاصَرَهُ إقْتِصاداً.

**محاصرهٔ دریایی** /m.-ye-daryäyi/ الحَصْرُ البَحْرِيّ.

**محاصره شدن** /m.-šodan/ مُحاصَرَةً / حُوْصِرَ مچ.

**محاصره شده** /m.-šode/ مَحْصُور، مُحاصَر.

**محاصره کردن** /m.-kardan/ حَصْراً / حَصَرَ ـُ العَدُوُّ البلدَ، حِصاراً ومُحاصَرَةً / حاصَرَ هُـ إحْداقاً / أَحْدَقَ بِهِ، تَطْوِيْقاً / طَوَّقَ، إحاطَةً / أحاطَ، إحْتِياطاً / إحْتاطَ ت هـ الخَيْلُ وبِهِ، ضَرْباً وتَضْراباً / ضَرَبَ ـِ عَلَيهِ الحِصارَ، تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ عَلَى العَدُوِّ، إكْتِنافاً / إكْتَنَفَ.

**محافظ** /mohäfez/ أَمِيْنٌ عَلَى، حارِس، مُرافِق.

**محافظت** /mohäfezat/ حِرَاسَة، حِمايَة، رِعايَة، الحِفْظ.

**محافظت کردن** /m.-kardan/ حِفْظاً / حَفِظَ ـَ تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ، مُحـافَظَةً / حافَظَ عَلَيـهِ، حَرَساً / حَرَسَ ـُ هُـ صَوْناً وصِياناً وصِيانَةً / صانَ ـُ وِقايَةً ووَقْياً وواقِيَةً / وَقَى يَقِي، حَمْياً وحِمْيَةً وحِمـايَةً ومَحْمِيَةً / حَمَى ـِ إعْتِناءً / إعْتَنَى بِهِ، عَتْكاً وعُتُوكاً / عَتَكَ ـِ البَلَدَ.

**محافظه‌کار** /mohäfeze-kär/ مُحافِظ، رَجْعِيّ، مُتَأَخِّرٌ في الآراءِ.
**محافظه‌کاری** /m.-k.-i/ التَّحَفُّظ.
**محافظه‌کاری کردن** /m.-k.-i-kardan/ تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ.
**محافل ادبی** /mahäfel-e-adabi/ المَحافِلُ الأَدَبِيَّةُ.
**محافل سیاسی** /m.-e-siyäsi/ المَحافِلُ السِّياسِيَّة.
**محاق** /mohäq/ (نجـ) مُحاق.
**محاکمه** /mohäkeme/ مُحاكَمَة، دَعْوَى.
**محاکمهٔ سری** /m.-ye-serri/ مُحاكَمَةٌ سِرِّيَّةٌ.
**محاکمه شدن** /m.-šodan/ تَحاكُماً / تحاكَمَ بالدَّعْوَى.
**محاکمهٔ صحرایی** /m.-ye-sahräyi/ ← محاکمهٔ نظامی.
**محاکمه کردن** /m.-kardan/ مُحاكَمَةً / حاكَمَ هُـ الي القاضِي، مُقـاضاةً / قاضَى، رَفْعـاً ورُفعاً / رَفَعَ ـ هُـ إلى القاضِي، مُنـاحَبَةً / ناحَـبَ هُـ إلَيهِ، مُنـافَذَةً / نافَذَ هُ، مُنافَرَةً / نافَرَ هُـ.
**محاکمهٔ نظامی** /m.-ye-nezämi/ المَجْلِسُ العَسْكَرِيّ.
**محال** /mohäl/ مُحـال، مُسْتَحِيْل، مُتَعَـذِّر، مُمْتَنِـع، غَيْرُمُمْكِن.
**محال شـدن** /m.-šodan/ اِسْتِحالَـةً / اِسْتَحالَ الأَمْـرُ، اِمْتِناعاً / اِمْتَنَعَ وتَمَنُّعاً / تَمَنَّعَ وتَعَذُّراً / تَعَذَّرَ الشَّيءُ.
**محال کردن** /m.-kardan/ تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ هُـ .
**محاوره** /mohävere/ مُحاوَرَة، مُجاوَبَة، حِوار.
**محب** /moheb/ عاشِق، مُحِبّ، الثَّمِل.
**محبت** /mahabbat/ حُبّ، مُحَبَّة، هَـوَى، وُجْد، مَوَدَّة، عَطْف، اِنْعِطاف، حُنُوّ، شَفَقَة، ثَمَرَةُ القَلْبِ، مَعَزَّة.
**محبت‌آمیز** /m-ämiz/ حُبِّيّ، غَرامِيّ.
**محبت کردن** /m.-kardan/ إحْباباً / أَحَبَّهُ، عَطْفاً وعُطُوفاً / عَطَفَ ـِ إليهِ، مُضامَّةً / ضامَّ هـ .
**محبس** /mahbas/ ← زندان.
**محبوب** /mahbub/ حَبِيْب، مَحْبُوب، الوَمِيْق.
**محبوبه** /m.-e/ ← معشوق، معشوقه.
**محبوبيـت** /m.-iyyat/ مَحْبُـوبِيَّة، سَيْطَـرَةٌ عَلَى قُلُـوبِ الجَماهِيْر.
**محبوس** /mahbus/ سِجْن، تَوْقِيْف.
**محبوس شدن** /m.-šodan/ سَجْناً / سُجِنَ مج ـُ حَبْساً ومَحْبَساً / حُبِسَ مج ـِ .
**محبوس کردن** /m.-kardan/ سَجْناً / سَجَنَ ـُ، حَبْساً ومَحْبَساً / حَبَسَ ـِ إطْباقاً / أَطْبَقَ، إغْلاقاً / أَغْلَقَ.
**محتاج** /mohtäj/ مُحْتاج، مُعْوِز، فَقِيْر.
**محتاج شدن** /m.-šodan/ اِضْطِراراً / أُضْطُرَّ مج إلى كذا، اِحْتِياجاً / اِحْتاجَ إلى.
**محتاج کردن** /m.-kardan/ إحْواجاً / أَحْوَجَـهُ، جَعَلَهُ مُحْتاجاً، ضَرّاً / ضَرَّ ـُ هُـ .
**محتاط** /mohtät/ مُحْتاط، بَصِيْر، مُتَبَصِّر، مُـدَبِّر، فَطِن، مُتَحَفِّظ، نَبِيْه.
**محتاطانه** /m.-äne/ بِرَصانَةٍ.
**محترم** /mohtaram/ مُحْتَرَم، مُحَـرَّم، ذُوحُرْمَةٍ، عَـزِيْز، مُكَرَّم، شَرِيْف، شَرَف، مُبَجَّل، جَلِيْل، وَقُور، وَجْه، وَجِيْه، رَصِيْن، الرّاقِي، السّامِي، طَرِيْف، العالِي، هَذْي ، هَدِيّ.
**محترماً** /m.-an/ تَشَرُّفاً.
**محترمانه** /m.-äne/ باحْتِرامٍ.
**محترم شمـردن** /m.-šemordan/ اِحْتِرامـاً / اِحْتَرَمَ، تَكْرِيْماً / كَرَّمَ، إكْراماً / أَكْرَمَ، تَجْلِيْلاً / جَلَّلَ، إجْلالاً / أَجَلَّ، تَعْظِيْماً / عَظَّمَ، تَبْجِيْلاً / بَجَّلَ، اِعْتِباراً / اِعْتَبَرَ الرَّجُلَ، تَوْقِيْراً / وَقَّرَ الشَّيْخَ.
**محتسب** /mohtaseb/ المُحْتَسِب.
**محتسبی** /m.-i/ الحِسْبَة.
**محتشـم** /mohtašam/ حَشِـم، ذُوحِشْمَـة، ذُوحَيـاءٍ، غاضِب.
**محتضر** /mohtazar/ مُشْرِفٌ عَلَى المَوْتِ.
**محتکر** /mohtaker/ مُحْتَكِر، حَكِر، خازِن، مُكْتَنِز.
**محتلم** /mohtalem/ المُحْتَلِم.
**محتلم شدن** /m.-šodan/ اِحْتِلاماً / اِحْتَلَمَ، تَنَـوُّماً / تَنَوَّمَ.
**محتمل** /mohtamal/ المُحْتَمَل، مُرَجَّح.
**محتمل‌الضدین** /m.-oz-zeddeyn/ (بد) مُحْتَمَلُ الضِّدَّيْنِ، ذُووَجْهَيْنِ.
**محتوی** /mohtavä/ مُحْتَوَى، فَحْوَى، مُتَضَمَّن، مَضْمُون، مُشْتَمَل.
**محتویات** /mohtaviyät/ مُشْتَمَلات، مُحْتَوَيات.
**محجوب** /mahjub/ مَأْخُوذٌ بالحَياءِ.
**محجوبیت** /mahjubiyyat/ خَجَل، حَياء.

**محدب** /mohaddab/ المُحَدَّب.

**محدب شدن** /m.-šodan/ حَدَباً / حَدِبَ ـَ واِحْـدِاباً / أحْدَبَ، تَحَدُّباً / تَحَدَّبَ وتَحادُباً / تَحادَبَ و اِحْدِيْداباً / اِحْدَوْدَبَ.

**محدث** /mohaddes/ المُحَدِّث.

**محدود** /mahdud/ مَحْدُوْد، مُقَيَّد، مَحْصُـور، التَّناهِي، مَحْرُوْم، ضَيِّق، طِبق، لاحّ، لَحِح.

**محدودسازى** /m.-säzi/ تَحْدِيْد، تَقْيِيْد، حَصْر، تَضْيِيْق.

**محدود شدن** /m.-šodan/ تَحَدُّداً / تَحَدَّدَ الشَّيءُ.

**محدود كردن** /m.-kardan/ تَحْدِيْداً / حَدَّدَ، حَدّاً / حَدَّ ـُ حَصْراً / حَصَرَ ـِ هـ تَقْيِيْداً / قَيَّدَ، قُصُوراً / قَصَرَ ـُ هـ عَلَى كذا، إحاطَةً / أحاطَ بِهِ، تَخْصِيْصاً / خَصَّصَ، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ، تَضْيِيْقاً / ضَيَّقَ، تَقْنِيْناً / قَنَّنَ.

**محدوده** /mahdude/ مَجال، حَقْل، مَيدان، مِنْطَقَة.

**محدوديت** /mahdudiyyat/ تَقْيِيْد، قَيْد، حَصْر، مُحاصَرَة، تَضْيِيْق، تَقْلِيْل، تَقْلِيْص.

**محذوف** /mahzuf/ مَحْذُوْف، مُلْغَى، مَتْرُوْك.

**محراب** /mehräb/ مِحْراب، هَيْكَلُ الكَنِيْسَة، مَذْبَح.

**محرز** /mohraz/ قَطْعِيّ، حَتْمِيّ.

**محرز شدن** /m.-šodan/ ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّق، تَأكُّداً / تَأكَّدَ، تَبَرْهُناً / تَبَرْهَنَ.

**محرز كردن** /m.-kardan/ تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ، تَرْسِيْخاً / رَسَّخَ، تَوْطِيْداً / وَطَّدَ، إثْباتاً / أثْبَتَ، بَرْهَنَةً / بَرْهَنَ، تَأكِيداً / أكَّدَهُ، تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ هـ .

**محرک** /moharrek/ مُحَرِّك، مُثِير، مُحَـرِّض، تَحْرِيْضِيّ، مُنَشِّط، مُغْرِي، مُسَبِّب، مَجْلَبَة.

**محرم** /mahram/ المَحْرَم، أليْف.

**محرم** /mohrem/ المُحْرِم.

**محرمات** /moharramät/ مُحَرَّمات.

**محرم اسرار** /mahram-e-asrär/ نامُوس، الحَصُور.

**محرمانه** /m.-äne/ سِرِّيّاً، سِرّيّ، خُصُوصِيّ، سِرّاً، خُلْسَةً، خُفْيَةً، في الخَفاءِ، عَلَى اِنْفِراد.

**محرم راز** /m.-e-räz/ المُؤْتَمَنَـةُ عَلَى الأسْـرارِ، صَدِيْـقٌ حَمِيْم.

**محرم شدن** /m.-šodan/ اِسْتِئْناساً / اِسْتَأنَسَ بِهِ وإلَيهِ.

**محرميت** /m.-iyyat/ خُصُوصِيَّة، صَداقَة، أُلْفَة.

**محروم** /mahrum/ مَحْرُوْم، بائِس، مُتَبَّر، مَعُوه، مَعْيُوه.

**محروم شدن** /m.-šodan/ حِرْماً وحَرِيْماً وحِـرْماناً وحَرِماً وحِرْمَةً وحَرِيْمَةً / حُرِمَ مج ـِ، مَنْعاً / مُنِعَ مج ـَ، تَجَرُّداً / تَجَرَّدَ مِنْ حَقٍّ أو وَظِيْفَةٍ، حَرَجاً / حَرِجَ ـَ عَلَيهِ الشَّيءُ.

**محروم كردن** /m.-kardan/ حِرْماً وحَرِيْماً وحِـرْماناً وحَرِماً وحِرْمَةً وحَـرِيْمَةً / حَرَمَ ـِ وحَرِمَ ـَ هـ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هـ الأمْرَومِن الأمْرِوعَنْهُ، إعْداماً / أعْدَمَ وإفْقاداً / أفْقَدَ هـ إيّاهُ، حَجْراً وحَجْراناً / حَجَرَ ـُ عَلَيهِ، إحْباطاً / أحْبَطَ، تَخْيِيْباً / خَيَّبَ، تَعْـرِيَةً / عَرَّى مِن، كَفّـاًوكِفافَةً / كَفَّ ـُ هـ عَن الأمْرِ، نَهْياً / نَهَى يَنْهَى عَن كذا.

**محروميت** /mahrumiyyat/ مَحْرُوْمِيَّة، حِرْمان، مَنْع.

**محروميت كشيدن** /m.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ الحِرْمانَ.

**محزون** /mahzun/ حَزِيْن، مَهْمُوم.

**محزون شدن** /m.-šodan/ حَزَناً / حَزِنَ ـَ لَهُ وعَلَيهِ، شَجَاً / شَجِيَ ـَ .

**محزون كردن** /m.-kardan/ إحْزاناً / أحْزَنَ، تَحْزِيْناً / حَزَّنَ، حُزْناً / حَزَنَ ـُ، شَجْواً / شَجَا ـُ، إشْجاءً / أشْجَى.

**محسنات** /mohassanät/ مُحَسِّنات.

**محسوب** /mahsub/ مَحْسُوْب، مَعْدُوْد.

**محسوب شدن** /m.-šodan/ حَسْباً وحِسـاباً وحُسْبـاناً وحِسْبَةً وحِسابَةً / حُسِبَ مج ـُ.

**محسوب كردن** /m.-kardan/ حَسْباً وحِسـاباً وحُسْبـاناً وحِسْبَةً وحِسابَةً / حَسَبَهُ ـُ هـ .

**محسوس** /mahsus/ مَحْسوس، حِسّيّ، مَلْمُوس.

**محسوسات** /m.-ät/ الحِسِّيّات.

**محسوس شدن** /m.-šodan/ صَيْراً / صارَ ـِ مَلْمُـوساً، ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، بَياناً وتَبْياناً / بانَ ـِ .

**محسوس كردن** /m.-kardan/ جَعَلَهُ مَلْمُوساً، تَبْيِيْناً / بَيَّنَ، إظْهاراً / أظْهَرَ.

**محشر** /mahšar/ بَعْث، قِيامَةُ الأمْواتِ، يَومُ القِيامَة.

**محشر كردن** /m.-kardan/ أقامَ الدُّنيا وأقْعَدَها.

**محشور** /mahšur/ المَحْشُور.

**محشور شدن** /m.-šodan/ حَشْراً / حُشِرَ مج ـُ.

**محشور كردن** /m.-kardan/ حَشْراً / حَشَرَ ـُ هـ .

**محصور** /mahsur/ مَحْصُور، مُلْتَئِم، طِبق.

**محصور شدن** /m.-šodan/ حَصْراً / حُصِرَ مج ـِ اِنْحِصاراً / اِنْحَصَرَ، تَحْدِيْداً / حُدِّدَ مج.

**محصور كردن** /m.-kardan/ حَصْراً / حَصَرَ ـُـ هُ، تَحْدِيْداً / حَدَّدَ.

**محصل** /mohassel/ تِلْمِيْذ.

**محصل ماليات** /m.-e-mäliyät/ الحاشِر.

**محصول** /mahsul/ ۱. مَحْصُول، حاصِل، الحَصِيْل، ثَمَر، غَلّة، حَصِيْد، حَصِيْدَة، رَيْع، إتـاء، مَرْدُوْد، نِتاج، نـاتِج، مُنْتَج، إنْتاج. ۲. سِلْعَة، بِضاعَة.

**محصولات** /m.-ät/ الحاصِلات.

**محصولات صنعتی** /m.-ät-e-san'ati/ المُنْتَجاتُ الصِّناعِيّة، المَنْتُوجاتُ الصِّناعِيّة.

**محصولات عمده** /m.-ät-e-omde/ السِّلَعاتُ أو المُنْتَجاتُ الرَّئِيْسِيّةُ.

**محصولات فرعی** /m.-ät-e-far'i/ حَصِيْلَةٌ ثانِيَـة، مُنْتَجٌ جانِبِيٌّ.

**محصولات كشاورزی** /m.-ät-e-kešävarzi/ المَحاصِيْلُ والمُنْتَجاتُ الزِّراعِيّة.

**محصول دادن** /m.-dädan/ إغْلالاً / أغَلَّتْ الأرْضُ، إنْتاجاً / أنْتَجَ، إعْطاءً / أعْطَى غَلَّةً، دَرّاً / دَرَّ ـِ النَّباتُ.

**محض** /mahz/ مَحْض، صِرْف، الصّافِي، خالِص.

**محضر** /mahzar/ ← محضر رسمی.

**محضردار** /m.-där/ المَأذُوْن.

**محضرداری** /m.-d.-i/ المَأذُوْنِيّة.

**محضر رسمی** /m.-rasmi/ الكاتِبُ العَدْل.

**محضری** /m.-i/ تَوْثِيْقِيٌّ.

**محظوظ شدن** /mahzuz-šodan/ تَمَتُّعاً / تَمَتَّعَ، حَظّاً / حَظَّ ـَ وحُظَّ مج واحْظاظاً / أحَظَّ.

**محظوظ كردن** /m.-kardan/ تَمْتِيْعاً / مَتَّعَ.

**محفظه** /mahfaze/ المَحْفَظَة.

**محفظهٔ ريشه** /m.-ye-riše/ (گيا) كُمّة، عَمْـرَة [نَسِيْجٌ كالقَلَنْسُوَة يُغَطِّي رَأسَ الجُذُورِ].

**محفل** /mahfel/ مَحْفِل، مَجْلِس، جَمْعِيّة، النّادِي.

**محفوظ** /mahfuz/ المَحْفُوظ، في الأمْنِ.

**محفوظات** /m.-ät/ المَحْفُوظات.

**محفوظ داشتن** /m.-däštan/ حِفْظاً / حَفِظَه ـَ.

**محق** /moheq/ مُحِقٌّ، ذُو حَقٍّ، جَدِيْر، مُسْتَأهِل.

**محقر** /mohaqqar/ مُحَقَّر، صَغِيْر، ضَئِيْل، وَضِيْع.

**محقرانه** /m.-äne/ التّافِه، الحَقِيْر.

**محقق** /mohaqqeq/ بَحّاث، بَحّاثَة، باحِث، أهْلُ تَحْقِيْق، مُحَقِّق.

**محقق** /mohaqqaq/ مُحَقَّق، أكِيْد، مُؤكَّد، وَكِيْد.

**محققاً** /m.-an/ بِكُلِّ تَأكِيْدٍ.

**محققانه** /mohaqqeq-äne/ أُسْلُوبٌ تَحْقِيْقِيٌّ.

**محقق شدن** /m.-šodan/ تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ الخَبَرُ، يَقْناً / يَقِنَ يَيْقَنُ الأمْرُ، ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ الأمْرُ، تَدَقُّقاً / تَدَقَّقَ.

**محقق كردن** /m.-kardan/ تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ وإحْقـاقاً / أحَقَّ وتَأكِيْداً / أكَّدَ هُـ.

**محك** /mehak/ المِحَكّ.

**محك زدن** /m.-zadan/ حَكّاً / حَكَّ ـُ الذَّهَـبَ بالمِحَكِّ لاخْتِبارِ، اِخْتِباراً / اِخْتَبَرَ، تَجْرِيْباً / جَرَّبَ.

**محك شعله** /m.-ke-šo'le/ إخْتِبارُ اللَّهَبِ.

**محكم** /mohkam/ مُحْكَم، مُتْقَن، راسِخ، ثـابِت، مَتِيْن، وَثِيْـق، مُبْـرَم، حَصِيْـف، مُحَصَّـن، حَصِيْـن، دُعْمِـيّ، مَدْمُوك، سَدِيْد، مَشْدُود، صُلْـب، صَلِيْب، صَلابَة، صَلْد، صَلُود، مُصْمَت، صامِد، مَضْبُـوط، ضَيان، مُسْتَقِرّ، قَوِيّ، قـاسٍ، قَسِيّ، كَنِـزٌ، كَنِيْز، مُكْتَنِـز، لازِب، مُلَزَّز، مَنِيْـع، ماكِن، مَكِيْن، مُتَوَتِّر، يابِس.

**محكم‌سازی** /m.-säzi/ اِسْتِحْكـام، تَحْصِيْن، حِصْـن، تَقْوِيَة.

**محكم شدن** /m.-šodan/ اِحْتِكاماً / إحْتَكَمَ، اِسْتِحْكاماً / اِسْتَحْكَمَ، وَثاقَةً / وَثُقَ يَوْثُقُ، مَتانَةً / مَتُنَ ـُ، اِشْتِداداً / اِشْتَدَّ، لُزُوباً / لَزَبَ ـُ، تَوَتُّراً / تَوَتَّرَ الحَبْلُ.

**محكم‌كاری** /m.-käri/ إحْكـام، اِتْقان، إبْـرام، دِقَّـة، تَدْقِيْق.

**محكم‌كاری كردن** /m.-k.-kardan/ إحْكامـاً / أحْكَمَ العَمَلَ، إتْقاناً / أتْقَنَ العَمَلَ.

**محكم كردن** /m.-kardan/ بَرْماً / بَرَمَ ـُ وإبْـراماً / أبْرَمَ وتَبْرِيْماً / بَرَّمَ، تَقْوِيَةً / قَوَّى، تَسْدِيْداً / سَدَّدَ هُـ شَدّاً / شَدَّ ـُ وتَشْدِيْداً / شَدَّدَ هُـ، تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ، تَمْتِيْناً / مَتَّنَ، إرْساخاً / أرْسَخَ، تَرْسِيْخاً / رَسَّخَ، أرْباً / أرَبَ ـِ العُقْدَةَ، حَبْكاً / حَبَكَ ـِ هُ، تَحْبِيْكاً / حَبَّكَ، تَحْـرِيْجاً / حَرَّجَ،

تَرْصِيصاً / رَصَّصَ البُنْيانَ، تَضْيِيقاً / ضَيَّقَ، طَبّاً / طَبَّ ـُ الشَّيءَ، لَحْماً / لَحَمَ ـَ الأَمْرَ، تَلْصِيصاً / لَصَّصَ البُنْيانَ، تَمْكِيْناً / مَكَّنَ، تَوْتِيْداً / وَتَّدَ، وَتْداً وتِدَةً / وَتَدَ يَتِدُ الوَتَدَ، تَوْثِيْقاً / وَثَّقَ الأَمْرَ، تَـوْثِيْلاً / وَثَّلَ الشَّيءَ، وَطْداً / وَطَدَ يَطِدُ، تَوْطِيْداً / وَطَّدَ.

**محکمه** /mahkame/ ۱. المَحْكَمَة ← دادگاه. ۲ ← مطب.

**محکمهٔ اداری** /m.-ye-edäri/ مَحْكَمَةُ الشُّئُونِ الإدارِيَّة.

**محکمهٔ استیناف** /m.-ye-estinäf/ مَحْكَمَةُ الإسْتِئْناف.

**محکمهٔ انتظامی** /m.-ye-entezämi/ مَجْلِسُ التَّأْدِيب.

**محکمهٔ تمیز** /m.-ye-tamiz/ مَحْكَمَةُ النَّقْضِ.

**محکمهٔ جنائی** /m.-ye-jenä'i/ المَحْكَمَةُ الجِنائِيَّة.

**محکمهٔ جنحه** /m.-ye-jonhe/ ← محکمهٔ صلح.

**محکمهٔ خلاف** /m.-ye-xeläf/ مَحْكَمَةُ المَوادِ الجَزائِيَّة.

**محکمهٔ شرع** /m.-šar'/ المَحْكَمَةُ الشَّرْعِيَّة.

**محکمهٔ صلح** /m.-ye-solh/ مَحْكَمَةُ الصُّلْح.

**محکمهٔ قضا** /m.-ye-qazä/ المَجْلِس.

**محکمهٔ مختلط** /m.-ye-moxtalet/ مَحْكَمَةٌ مُخْتَلِطَةٌ.

**محکمهٔ نظامی** /m.-ye-nezämi/ مَجْلِسٌ عَسْكَرِيٌّ.

**محکمه‌یی** /m.-yi/ شَرْعِيّ، مُخْتَصٌّ بالقَضاء.

**محکمی** /mohkami/ تَرَسُّخ، إتْقان، إسْتِحْكـام، سَدَد، طُباخ، وَثِيْقَة.

**محکوم** /mahkum/ مَحْكُوم، مَقْضِيٌّ عَلَيه.

**محکوم به اعدام** /m.-be-e'däm/ مَحْكُومٌ بالإعْدامِ.

**محکوم شدن** /m.-šodan/ حُكْماً وحُكُومَةً / حُكِمَ مج ـُ عَلَيْهِ.

**محکوم کردن** /m.-kardan/ قَضاءً وقَضْياً وقَضِيَّةً / قَضَى يَقْضِي عَلَيهِ، حُكْماً وحُكُومَةً / حَكَمَ ـُ عَلَيْهِ، دَيْناً / دانَ ـِ إدانَةً / أدانَهُ، تَنْدِيْداً / نَدَّدَ، تَنْفِيراً / نَفَّرَ عَلَيهِ.

**محکومیت** /m.-iyyat/ الإدانَة.

**محل** /mahal/ مَكـان، مُقام، مَـوْضِع، مَحَـلّ، مَوْقِـع، ناحِيَة، بُقْعَة، سُقْع، صُقْع، كِمْع، نُقْطَة.

**محل اجتماع** /m.-le-ejtemä'/ مُجْتَمَع، مَكانُ الاجْتِماع، مَثاب، مَثابَة.

**محل اقامت** /m.-le-eqämat/ مَحَلُّ أو مَكانُ الإقامَةِ، مَقَرُّ المُقِيْم.

**محل امن** /m.-le-amn/ آمِن، أمِيْن.

**محل تولد** /m.-le-tavallod/ مَكانُ الوِلادَةِ، المَوْلِد.

**محل خروج** /m.-le-xoruj/ مَخْرَج.

**محل سکونت** /m.-le-sokunat/ مَحَلُّ الإقامَة.

**محل گذاشتن** /m.-gozäštan/ عِنايَةً وعُنِيّاً / عُنِيَ مج بِهِ، إعارَة / أعارَهُـ أهَمِّيَّةً، إهْتِماماً / إهْتَمَّ بِهِ.

**محلل** /mohallel/ المُحَلِّل.

**محل ورود** /mahal-le-vorud/ مَدْخَل، وَلَجَة.

**محلول** /mahlul/ المَحْلُـول، ذائِب، مُنْحَلّ، مَـرَكَّـبٌ كِيْمِيائِيّ.

**محلول کلوئیدی** /m.-e-kolo'idi/ مَحْلولٌ غَرَوانِيّ.

**محلولهای سرمازا** /m.-hä-ye-sarmäzä/ مَخْلُوطُ تَجْمِيْد.

**محله** /mahalle/ مَحَلَّة، حَيّ، جِزْع، حـارَة، خُطّ، رَبْع، رَجا، رَجاء، قُرَيَة، ناحِيَة.

**محلی** /mahalli/ مَحَلِّيّ.

**محمل** /mahmel/ مَحْمِل، هَوْدَج.

**محموده** /mahmude/ (گیا) المَحْمُوْدَة، السَّقَمُونیا.

**محمول** /mahmul/ خَبَرُ الجُمْلَة.

**محموله** /m.-e-/ حِمْل، حُمُـولَة، طَرْد، وَسْقَـة، وَسْق، شُحْنَة، رِسالَة، إرْسالِيَّة.

**محنت** /mehnat/ مِحْنَة، بَلِيَّة، شِـدَّة، بَلاء، ضَرَر، أذَى، تَجْرِبَة، ألَمٌ نَفْسانِيّ، حُزن، حَيْن، قَهْر، كَأْداء، اللَّأْوَاءَة.

**محنت‌انگیز** /m.-angiz/ ألِيْم، مُؤْلِم، مُحْزِن.

**محنت‌زده** /m.-zade/ المَحْزُوْن.

**محو** /mahv/ المَحْو، الإزالَة.

**محور** /mehvar/ قُطْب، مَـدار، مِحْوَر، مَرْكَز، الـرُّكَيْزَة، جُزْع، دَكَر، عقْـب، العَمُودُ في المِكانِيْـك، قَبُّ الدُّوْلاب، نَجْران.

**محوراتکا** /m.-e-ettekä/ مِحْوَرُ الإرْتِكاز.

**محوراطول** /m.-e-atval/ ← محوربزرگ.

**محوراقصر** /m.-e-aqsar/ ← محورکوتاه.

**محوربرآمدگی** /m.-e-barämadegi/ مِحْوَرُ الإرْتِفاع.

**محوربزرگ** /m.-e-bozorg/ المِحْوَرُ الأَكْبَر.

**محورتاقدیس** /m.-e-täqdis/ مِحْوَرُ الطِيَّةِ المُحَدَّبَة.

**محورتقارن** /m.-e-taqäron/ مِحْوَرُ التَّماثُل.

**محورجیب** /m.-e-jeyb/ مِحْوَرُ الجَيْب.

**محورچرخ** /m.-e-carx/ المِحْلَج، المَسَد.

**محورزمین** /m.-e-zamin/ مِحْوَرُالأَرْضِ.
**محورظل** /m.-e-zel/ مِحْوَرُظِلِّ التَّمام.
**محورکره** /m.-e-kore/ (هنـ) مِحْوَرُ الكُرَة.
**محورکوتاه** /m.-e-kutäh/ المِحْوَرُالأَقْصَرُلِلْبَيْضِيّ.
**محورگرد** /m.-gard/ مُرْتَكِزٌعَلَى مِحْوَرٍ، دائِرٌ عَلَى مِحْوَرٍ.
**محورنوری** /m.-e-nuri/ المِحْوَرُالبَصَرِيّ.
**محـورهـای‌مختصـات** /m.-hä-ye-moxtassät/ (رضـ) الإحْداثِيّات.
**محوری** /m.-i/ المِحْوَرِيّ.
**محوشـدن** /m.-šodan/ إمَّحاءً / إمَّحَى، إمْتِحـاءً / إمْتَحَى، تَمَحُّيـاً / تَمَحَّى، دُرُوساً / دَرَسَ ـُ الـرَّسْمُ، إنْدِراساً / إنْدَرَسَ، دُسُوماً / دَسَمَ ـِ الأَثَرُ، طَلَساً وطُلْسَةً / طَلِسَ ـَ الشَّيءُ، طَمْسـاً وطُمُوساً / طَمَسَ ـِ إنْطِماساً / إنْطَمَسَ، عَفْواً وعَفَاءً وعُفُوّاً / عَفَا ـُ الأَثَرُ والمَنْزِلُ.
**محوشدنی** /m.-š.-i/ قابِلٌ لِلإنمِحاءِ، قابِلٌ لِلزَّوالِ.
**محوشده** /m.-šode/ مَمْحُوٌ، مُمْحِيٌّ، مَمْسُـوح، طِلْس، مُنْطَمِس، العافِي، مُعْتَفٍ.
**محوطـه** /mohavvate/ الفِناء، حَـرَم، ساحَـة، حَوْش، حَظِيْرَة، سُور، كَنِيْف.
**محوکـردن** /m.-kardan/ مَحْواً / مَحَايَمْحُـو ويَمْحَى وتَمْحِيَةً / مَحَى الشَّيءَ، عَفْواً / عَفَا ـُ تَعْفِيَةً / عَفَّى، رَمْساً / رَمَسَ ـُ الشَّيءَ، إزالَةً / أَزالَ، طَرْساً / طَرَسَ ـُ هُـ، طَمْساً / طَمَسَ ـِ الشَّيءَ وعَلَيهِ، لَطْعاً / لَطَعَ ـَ إسْمَهُ، نَسْخاً / نَسَخَ ـَ الشَّيءَ.
**محول کردن** /mohavval-kardan/ إحالَةً / أَحالَ الأَمْرَ إلى.
**محونشدنی** /mahv-našodani/ مُتَعَذِّرٌ مَحْوُهُ أو إزالَتُهُ.
**محیط** /mohit/ ۱. مُحِيْط، وَسَـط، مَجْمُوعُ المُـؤَثِّراتِ الخـارِجِيَّةِ عَلَـى كائِنٍ حَـيّ، بِيئَة، جـامِع، جَـوّ، دائِرَة، مِنْطَقَة. ۲. (هنـ) المُحِيْط.
**محیط‌خانوادگی** /m.-e-xänevädegi/ جَوٌّ عائِلِيّ.
**محیط‌زیست** /m.-e-zist/ المُحِيْط، بِيئَة.
**محیط‌شناس** /m.-šenäs/ مُتَخَصِّصٌ في عِلْمِ البِيئَة، عالِمُ البِيئَةِ.
**محیط‌شناسی** /m.-š.-i/ عِلْمُ التَّبَيُّوءِ.
**محیط‌کشت** /m.-e-kešt/ البِيئَةُ الزِّراعِيَّةُ.
**محیط‌مـرئی** /m.-e-mar'i/ ۱. الكِفاف، المُحِيْـط. ۲. المُسَلْوَتَة، المُظَلَّلَة.
**محیطی** /m.-i/ مُحِيْطِيّ، مُطَوِّق.
**محیل** /mohil/ المُحْتال، المُراوِغ.
**مخ** /mox/ مُخّ، نُخّ، نُخَاخَة، نِقْي، لُبّ، رِمّ.
**مخابرات** /moxäberät/ المُخابِرات، الإتِّصالاتُ الهاتِفِيَّةُ.
**مخابره** /moxäbere/ إرْسالُ البَرْقِيَّة.
**مخابره کردن** /m.-kardan/ إرْسالاً / أَرْسَلَ بَرْقِيَّةً، إخْباراً / أَخْبَرَهُـ هاتِفِيّاً.
**مخارج** /maxärej/ المَخـارِج، أَنْفاق، نَفَقَـة، نَفَقـات، مَصارِيْف، تَكالِيْف، مَصْرُوفات، سَعْرُالكُلْفَة.
**مخارج‌تحصیلی** /m.-e-tahsili/ نَفَقاتٌ مَدْرَسِيَّة.
**مخارج‌جزئی** /m.-e-joz'i/ النَّفَقاتُ البَسِيْطَةِ.
**مخارج‌خانواده** /m.-e-xänevädе/ نَفَقاتُ الأُسْرَة.
**مخارج‌سالیانه** /m.-e-säliyäne/ النَّفَقاتُ السَّنَوِيَّة.
**مخارج‌متفـرقه** /m.-e-motafarreqe/ نَفَقاتٌ مُخْتَلِفَـةٌ، مَصارِيْفُ نَثْرِيَّة.
**مخارج‌مسافرت** /m.-mosäferat/ نَفَقاتُ السَّفَر.
**مخاصمه** /moxäseme/ مُخاصَمَةٌ، مُنازَعَة، مُجادَلَة.
**مخاصمه‌کردن** /m.-kardan/ مُخاصَمَةً وخِصاماً / خاصَمَ، إخْتِصاماً / إخْتَصَمَ مَعَ، تَشاجُراً / تَشاجَرَمَـعَ، تَنازُعاً / تَنازَعَ، مُنازَعَةً / نازَعَ، مُجادَلَةً / جادَلَ.
**مخاط** /moxät/ مُخاط، رُعام، مَرْغ، سَيَلان.
**مخاطب** /moxätab/ المُخاطَب.
**مخاطـب‌قراردادن** /m.-garär-dädan/ مُخاطَبَـةً / خاطَبَهُ.
**مخاطره** /moxätere/ مُخاطَـرَة، مُجازَفَة، «خـود را به ~ افکند»: جازَفَ بِنَفْسِهِ، خاطَرَ بِنَفْسِهِ.
**مخاطره‌آمیز** /m.-ämiz/ مُتَضَمِّنُ مُجازَفَةٍ، المُجازِف.
**مخاطی** /moxäti/ المُخاطِيّ.
**مخالف** /moxälef/ مُخالِف، خِلْف، خَصْم، مُضادّ، ضِدّ، ضَدِيْـد، مُنازِع، عَدُوّ، عَكْس، مُعـاكِس، مُتَبايـِن، شاذّ، شِـقّ، شَكِيْس، مُتَضـارِب، مُعارِض، مُتَنـافِر، مُناقِـض، مُتَناقِض، نَقِيْض.
**مخالفت** /moxälefat/ مُخالَفَة، خِـلاف، خُلْفَة، تَضادّ، مُضادَّة، مُعارَضَة، إعْتِراض، عِناد، مُعانَدَة، عَنَد، شُطْسَة،

مُغالَطَة، مُقاوَمَة، مُمانَعَة، نِزاع، مُناهَضَة، وَتْنَة.

**مخالفت کردن** /m.-kardan/ مُخالَفَةً وخِلافاً / خالَفَ هُـ، تَخالُفاً / تَخالَفَ الـرَّجُلانِ، مُضادَّةً / ضادَّ، مُعـارَضَةً / عارَضَ، مُعاداةً / عادَى، مُبايَنَةً / بايَنَ هُـ، شِقاقاً ومُشاقَّةً / شاقَّ هُــ، شِكاساً ومُشـاكَسَةً / شاكَسَ هُــ صِداءً ومُصاداةً / صادَى هُــ مُصادَرَةً / صادَرَ، تَصَـدُّراً / تَصَدَّرَلَهُ، تَصَدِّياً / تَصَدَّى، مُضارَّةً وضِراراً / ضارَّهُـ عَسْراً / عَسَرَ ـِ عَلَيهِ، تَعْسِيراً / عَسَّرَعَلَيهِ، عَشْزَنَةً / عَشْزَنَ في الأَمْرِ، تَعَصُّباً / تَعَصَّبَ عَلَيهِ، مُعاقَّةً / عاقَّ هُـ مُعاكَسَةً / عاكَسَ، مُعانَدَةً وعِناداً / عانَدَهُ، مُغانَظَةً / غانَظَ، مُقاوَمَةً / قاوَمَ، لِواذاً ومُلاوَذَةً / لاوَذَهُ، مُنابَذَةً / نابَذَ، مُنادَّةً / نادَّ، مُناقَضَةً / ناقَضَ، مُناوَأَةً ونِواءً / ناوَأَ، مُناواةً / ناوَى، تَوْعِيقاً / وَعَّقَ هُـ.

**مخبر** /moxber/ مُخَبِّر، مُبَلِّغ.

**مختار** /moxtär/ مُخْتار، مُنْتَخَب.

**مختارشدن** /m.-šodan/ تَخْيِيراً / خُيِّرَمج فـي الأَمْرِ، مُخايَرَةً / خُوِيرَ مج في الأَمْرِ.

**مختارکردن** /m.-kardan/ مُخايَرَةً / خايَرَهُ فـي الأَمْرِ، تَخْيِيراً / خَيَّرَهُ في الأَمْرِ.

**مخترع** /moxtare'/ مُخْتَرِع، مُبْدِع، مُبْتَـدِع، مُسْتَنْبِط، مُخْتَلِق، مُبْتَكِر، مُتَكَشِّف، مُكْتَشِف.

**مختص** /moxtas/ مُخْتَصٌّ بِـ، مُخصِّص.

**مختصات** /m.-ät/ (رضـ) الإحْداثِيّات، خَصائِص.

**مختصات جغرافیایی** /m.-ät-e-joqräfiyäyi/ إحْداثِيّاتٌ جُغْرافِيَّة.

**مختصر** /moxtasar/ مُخْتَصَر، خُـلاصَة، وَجِيـز، مُوْجَـز، مُلَخَّص، مُجْمَل، مَقْصُور، مُقَصَّر، أَبْتَر، فَذْلَكَة، مُقْتَضَب.

**مختصراً** /m.-an/ مُخْتَصَراً، اِخْتِصاراً.

**مختصرکردن** /m.-kardan/ اِخْتِصاراً / اِخْتَصَرَ، تَلْخِيصاً / لَخَّصَ، وَجْزاً / وَجَزَ يَجِزُ وإيْجازاً / أَوْجَز ...

**مختصرنویسی** /m.-nevisi/ اِخْتِزال، كِتابَةُ الِاخْتِزال.

**مختصرومفید** /m.-va-mofid/ خُلاصَة، مُلَخَّص.

**مختل** /moxtal/ المُخْتَلّ، بِهِ خَلَلٌ، مُضْطَرِب، مُرْتَبِك.

**مختل شدن** /m.-šodan/ اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ الأَمْرُ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ.

**مختلط** /moxtalet/ مُخْتَلِـط، مُضْطَرِب، مُتَـداخِـل، مُنْدَمَج.

**مختلف** /moxtalef/ مُخْتَلِف، خِلْف، مُتَضارِب، مُتَباعِد، شَتَّى، مُتَغَيِّرُ الأَلْوان.

**مختلف الاضلاع** /m.-ol-azlä'/ مُخْتَلِفُ الأَضْلاعِ.

**مختلف شدن** /m.-šodan/ اِخْتِلافاً / اِخْتَلَفَ، تَغـايُراً، تَغايَرَت الأَشْياءُ، تَعادِياً / تَعادَى.

**مختلف الشکل** /m.-oš-šekl/ مُخْتَلِفُ الشَّكْلِ.

**مختلف المرکز** /m.-ol-markaz/ (هنـ) المُخْتَلِفُ المَرْكَزِ مِن الدَّوائِر.

**مختل کردن** /m.-kardan/ إِخْلالاً / أَخَلَّ بالأَمْرِ، إفْساداً / أَفْسَدَهُـ، إساءَةً / أَساءَ فِيهِ، إقْلاقاً / أَقْلَقَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّش، زَعْـزَعَةً / زَعْزَعَ، تَعْكِيْراً / عَكَّرَ، لَبْكاً / لَبَكَ ـُ وتَلْبِيْكاً / لَبَّكَ الأَمْرَ.

**مختوم** /maxtum/ المَخْتُوم، المَخْتُومَة، المُنْتَهِي

**مختومه** /m.-e/ ← مختوم.

**مخچه** /moxce/ (پز) المُخَيْخ، رَنْح.

**مخدر** /moxadder/ المُخَدِّر.

**مخدره** /moxaddere/ المُخْبَأَةُ مِن النِّساءِ.

**مخدوش کردن** /maxduš-kardan/ خ خَدَشَ ـِ وتَخْدِيْشاً / خَدَّشَ هُـ إفْساداً / أَفْسَدَنَصّاً.

**مخده** /mexadde/ الوُسادَة، الوُسـاد، الإساد، الإسادَة، النَّضِيْدَة.

**مخرب** /moxarreb/ المُخَرِّب، الهادِم.

**مخرج** /maxraj/ ۱. مَخْرَج، مَفَرّ، مَهْـرَب، مَمْرَق. ۲ ← مخرج کسر.

**مخرج حروف** /m.-e-horuf/ مَخْرَجٌ هِجائِيٌ.

**مخرج کسر** /m.-e-kasr/ مَخْرَج، مَقامٌ أومَخْرَجُ الكَسْرِ.

**مخـرج مشتــرک** /m.-e-moštarek/ (رضــــ) القـاسِـمُ المُشْتَرَك. «بـزرگتريـن ~ : القاسِـمُ المُشْتَرَكُ الأَعْظَـمُ». «کوچکترين ~ : القاسِمُ المُشْتَرَكُ الأَصْغَرُ.

**مخروب** /maxrub/ المَخْرُوب، الأَطْلال، المَنْكُوب.

**مخروبه** /m.-e/ المَخْرُوبَة، الأَطْلال.

**مخروط** /maxrut/ المَخْرُوْط، الصَّنَوْبَرِيّ.

**مخروط آتشفشان** /m.-e-ätašfešän/ المَخْرُوْطُ البُرْكانِيّ.

**مخروطات** /m.-ät/ (هنـ) المَخْرُوطِيّات.

**مخروط انتهائی** /m.-e-entehä'i/ (پز) اِنْتِفاخُ الدِّماغِ.

**مخروط دوار** /m.-e-davvär/ (پز) مَخْرُوْطُ الدَّوران.

**مخروط‌شریان‌ریوی** /m.-e-šarayän-e-riyavi/ (پز) المَخْرُوْطُ الشَّرَيانِيّ.

**مخروط‌مرکب** /m.-e-morakkab/ المَخْرُوْطُ الطِّباقِيُّ في البُرْكانِ.

**مخروط‌مستدیر** /m.-e-mostadir/ (هنـ) المَخْـرُوطُ المُسْتَدِيْر.

**مخروط‌ناقص** /m.-e-näqes/ (هنـ) مَخْرُوْطٌ ناقِص، جِذْعُ المَخْرُوْطِ.

**مخروطی** /m.-i/ المَخْرُوْطِيُّ الشَّكْلِ.

**مخروطیان** /m.-i-yän/ (گیا) الصَّنَوْبَرِيّات.

**مخروطی‌نوکان** /m.-i-nowkän/ (جانـ) المَخْـرُوْطِيّاتُ المَناقِيْر.

**مخزن** /maxzan/ ۱. الخَزّان، الخِزانَة، المَخْـزَن، خَزِيْنَة، مُسْتَوْدَع، حاصِل. ۲ ← مخزن آب.

**مخزن‌آب** /m.-e-äb/ صِهْرِيْج، حَوْض، فِنْطاس.

**مخزن‌باروت** /m.-e-bärut/ مَخْزَنُ البـارُوْد، مُسْتَوْدَعُ البارُوْد.

**مخزن‌برق** /m.-e-barq/ جَمّاعَة، مِرْكَمٌ كَهْرَبِيّ.

**مخزن‌نفت** /m.-e-naft/ خَزّانُ زَيْتٍ.

**مخصوص** /maxsus/ خاصّ، مَخْصُوص.

**مخصوصاً** /maxsus-an/ خُصُوصـاً، عَلَى الخُصُـوصِ، بِسِيَّما، لاسِيَّما.

**مخصوص شدن** /m.-šodan/ خُصُوصاً / خَصَّ ـُ الشَّيءُ، تَخْصِيْصاً / خُصِّصَ مج، اِخْتِصـاصاً / اُخْتُصَّ مج فُلانٌ بِكذا.

**مخصوص کردن** /m.-kardan/ خُصُوصاً / خَصَّ ـُ الشَّيءَ لِنَفْسِهِ، اِخْتِصـاصاً / اِخْتَصَّ وتَخْصِيْصاً / خَصَّصَ فُـلاناً بِكذا.

**مخطط** /moxattat/ المُخَطَّط.

**مخطط‌کردن** /m.-kardan/ تَخْطِيْطاً / خَطَّطَ، شَطْباً / شَطَبَ ـُ.

**مخفف** /moxaffaf/ المُخَفَّف.

**مخفف کردن** /m.-kardan/ تَخْفِيْفاً / خَفَّفَهُ.

**مخفی** /maxfi/ مَخْفِيّ، خَفِيّ، مُخَبَّـأ، مُسْتَتِر، مَكْتُوم، غَيْرُظاهِر.

**مخفیانه** /m.-yäne/ خُفْيَةً، في الخَفاءِ.

**مخفی شدن** /m.-šodan/ اِخْتِفاءً / اِخْتَفَى، تَخَفِّياً / تَخَفَّى، اِخْتِباءً / اِخْتَبَأَ، تَحَجُّباً / تَحَجَّبَ، اِحْتِجـاباً / اِحْتَجَبَ، تَسَتُّـراً / تَسَتَّرَ، اِسْتِتـاراً / اِسْتَتَرَ، اِنْسِتـاراً / اِنْسَتَرَ، كُمُوناً / كَمَنَ ـُ، كُمُـوناً / كَمِنَ ـَ، اِسْتِكْمـاناً / اِسْتَكْمَنَ.

**مخفی کردن** /m.-kardan/ إخْفاءً / أَخْفَى، تَخْبِئَةً / خَبَّأَ، إبْطاناً / أَبْطَنَ، إضْماراً / أَضْمَرَ، كَتْماً وكِتْماناً / كَتَمَ ـُ تَمْوِيهاً / مَوَّهَ.

**مخفیگاه** /m.-gäh/ مَخْبَأ، الخِتْل، عَوْرَة، مَكانُ اللُّجُوء.

**مخل** /moxel/ المُخِلّ، مُقْلِق.

**مخل آسایش عمومی** /m.-e-äsäyeš-e-omumi/ المُقْلِقُ لِلرّاحَةِ العامَّةِ.

**مخلص** /moxles/ مُخْلِص، أَمِيْن، وَفِيّ، خالِصُ الوُدّ.

**مخلصانه** /m.-äne/ بالإخْلاص.

**مخلفات** /moxallafät/ تَوابِع، مُلْحَقّات.

**مخل‌نظم‌اجتماعی** /moxel-le-nazm-e-ejtemä'i/ مُقْلِقُ النِّظامِ الإجْتماعِيّ.

**مخلوط** /maxlut/ مَخْلُـوط، خَلِيْط، مُخْتَلِـط، مَزِيْـج، مُضْطَرِب، سَوِيْط، سَوِيْطَـة، شَمِيْط، شَوْب، لَبْک، لَبْكَة، مَلْبُوک، مُلْتَبِک.

**مخلوط‌بردو** /m.-e-bordu/ خَلِيْطُ بُورْدُو.

**مخلوط‌ثابت‌ذوب** /m.-e-säbet-e-zowb/ مَزِيْجُ يُوتِكْتِيّ.

**مخلوط‌دیستتیک** /m.-e-distetik/ مَزِيْـجُ ثابِـتُ نُقْطَةِ الإنْصِهارِالقُصْوَى.

**مخلوط‌شدن** /m.-šodan/ اِخْتِلاطاً / اِخْتَلَطَ، اِمْتِزاجاً / اِمْتَزَجَ بِهِ، دُمُوجاً / دَمَجَ ـُ في الشَّيءِ واِنْدِماجاً / اِنْدَمَجَ، اِدِّماجاً / اِدَّمَجَ، لَبَكاً / لَبِکَ ـَ اِلْتِباكاً / اِلْتَبَکَ، تَلَبُّكاً / تَلَبَّکَ.

**مخلوط‌کردن** /m.-kardan/ مَزْجـاً ومِزاجـاً / مَزَجَ ـُ الشَّرابَ بالماءِ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ وتَخْلِيْطاً / خَلَّطَ، إدْماجاً / أَدْمَجَ الشَّـيءَ في الشَّـيءِ وتَدْمِيْجـاً / دَمَّجَ، تَـدْكِيْكاً / دَكَّکَ، عَلْثاً / عَلَثَ ـِ الشَّيءَ، غَثْمَرَةً / غَثْمَرَ الشَّيءَ، نَشّاً / نَشَّ ـُ الشَّيءَ، مُناوَشَةً / ناوَشَ الشَّيءَ.

**مخلوط کن** /m.-kon/ المِخْلَط.

**مخلوطها** /m.-hä/ المَزِيْجات، المَخْلُوطات.

**مخلوق** /maxluq/ خَلق، مَخلُوق، خَلِيقَة، هُون.

**مخلوقات** /m.-ät/ خَلق، خَلائِق، کائِنات، أَنام، آنام.

**مخمر** /moxammar/ خَمِيرَة، مُخَمَّر.

**مخمرآب‌جو** /m.-e-äb-e-jow/ مُخَمِّرُ الجِعَة.

**مخمرشدن** /m.-šodan/ تَخْمِيراً / خُمِّرَمج، إِخْتِماراً / إِخْتَمَرَ.

**مخمرکردن** /m.-kardan/ تَخْمِيراً / خَمَّرَ، إِخْماراً / أَخْمَرَ.

**مخمرمحلول** /moxammer-e-mahlul/ خَمِيرَةٌ ذَوّابَة.

**مخمرها** /m.-hä/ خَمِيرات [فُطْرٌمِجْهَرِيٌّ مُكَوَّنٌ مِنْ خَلِيَّةٍ قادِرَةٍ عَلَى تَحْوِيلِ المَوادِّالعُضوِيَّةِ].

**مخمرهای‌مدافع** /m.-hä-ye-modäfe'/ مُخَمِّراتٌ الدِّفاعِيّ.

**مخمس** /moxammas/ مُخَمَّسُ الأَضْلاع.

**مخمصه** /maxmase/ وَرْطَة، إِبْتِلاء، كَرْب، مَخْمَصَة.

**مخمل** /maxmal/ مُخْمَل، قَطِيفَة، قَرْطَف، قَرطَفَة.

**مخمل‌ابریشمی** /m.-abrišami/ قَطِيفَة، مَخْمَل [مِنَ الحَرِيرِ].

**مخمل‌باف** /m.-bäf/ حائِكُ المُخْمَل.

**مخملک** /m.-ak/ (پز) الحُمَّى القِرْمِزِيَّة.

**مخملک‌بدخیم** /m.-ak-e-bad-xim/ (پز) الحُمَّى القِرْمِزِيَّةُ الخَبِيثَة.

**مخمل‌کبریتی** /m.-kebriti/ قُماشٌ قُطْنِيٌّ مَتِينٌ مُضَلَّعٌ مُخْمَلِيُّ الزَّغَب.

**مخملک‌زایمانی** /m.-ak-e-zäymäni/ (پز) الحُمَّى القِرْمِزِيَّةُ النِّفاسِيّ، حُمَّةُ النِّفاس.

**مخملکی** /m.-ak-i/ (پز) قِرْمِزِيّ، مُتَعَلِّقٌ بالحُمَّى القِرْمِزِيَّة.

**مخمل‌نخ‌وابریشم** /m.-e-nax-o-abrišam/ المُخْمَلِين، مُخْمَلٌ قُطْنِيّ.

**مخمل‌نخی** /m.-e-naxi/ مُخْمَلٌ قُطْنِيّ.

**مخمل‌نما** /m.-namä/ المُخْمَلِين، مُخْمَلِيّ، البَلْشِيّ.

**مخمور** /maxmur/ سَكْران، ثَمِل.

**مخمورشدن** /m.-šodan/ ← مست شدن.

**مخمورکردن** /m.-kardan/ ← مست کردن.

**مخموری** /m.-i/ سُكْر، ثَمَل.

**مخنث** /moxannas/ المِخْنات، المُخَنَّث، خُناثَة، خَنّاج، مُتَثَنِّي، أَنِيث، مُؤَنَّث، دُعْبُوب، كُرَّجِيّ، هَلِيك.

**مخنث‌شدن** /m.-šodan/ خَنَثاً / خَنِثَ ـَ، اِنْخِناثاً / اِنْخَنَثَ، تَخَنُّثاً / تَخَنَّثَ، تَثَنِّياً / تَثَنَّى.

**مخوف** /maxuf/ مَخُوف.

**مخی** /moxi/ المُخِّيّ.

**مخیر** /moxayyar/ مُخَيَّر، صاحِبُ إِرادَةٍ واخْتِيارٍ.

**مخیرشدن** /m.-šodan/ ← مختارشدن.

**مخیرکردن** /m.-kardan/ ← مختارکردن.

**مخیله** /moxayyale/ الخال، الخَيال، المُخَيِّلَة، الخَيالِيَّة.

**مد** /mad/ ۱. مَدّ، زَخِير. ۲. [علامت] مَدَّة.

**مد** /mod/ زِيّ، مَوْضَة.

**مداح** /maddäh/ المَدّاح، الثَّبِيّ، مُطْنِب.

**مداحی‌کردن** /m.-i-kardan/ ← مدح کردن.

**مداخله** /modäxele/ تَداخُلاً / تَداخُل، إِشْتِراک، مُشارَكَة، مُحاصَّة، مُقاسَمَة.

**مداخله‌کردن** /m.-kardan/ تَدَخُّلاً، تَداخَلَ بَيْنَهم، تَدَخُّلاً / تَدَخَّلَ، تَوَسُّطاً / تَوَسَّطَ.

**مداخلهٔ‌نظامی** /m.-ye-nezämi/ التَّدَخُّلُ العَسْكَرِيّ.

**مداد** /medäd/ قَلَمُ الرَّصاص.

**مدادپاک‌کن** /m.-päk-kon/ مَسّاحَة، مِمْحاة، ماحِيَة، مَحّايَة، إِسْتِيكَة.

**مدادتراش** /m.-taräš/ بَرّاءَة، بَرّايَة، مِبْراة، مِبْرَمَة.

**مدادرنگی** /m.-rangi/ أَقْلامُ الأَلْوانِ.

**مدادشمعی** /m.-šam'i/ قَلَمُ شَمْعٍ مُلَوَّنٌ.

**مدادکوپی** /m.-kopi/ كُوبيا، قَلَمُ النَّقْلِ.

**مدادی** /m.-i/ مَرْسُومٌ أَومُخَطَّطٌ بالقَلَمِ.

**مدار** /madär/ مَدار، قُطْب، فَلَک، ساكِن، دائِرَة، مُسْتَدار، مُنْقَلَب.

**مدارا** /modärä/ مُداراة، لِيْنٌ، تَساهُل، رِفْق، النُّعُومَةُ وإِظْهارُالمُلاطَفَة، طِبّ، تَعَطُّف، تَنازُل، هَداد، هَوادَة.

**مدارات‌یومیه** /madärät-e-yowmiyye/ الخُطُوطُ العَرَضِيَّةُ المُتَوازِيَّة.

**مداراستوایی** /madär-e-esteva'i/ المَدارُالإِسْتِوائِيّ.

**مداراکردن** /modärä-kardan/ مُداراةً / داراهُ مُلاطَفَةً / لاطَفَ ومُسايَرَةً / سايَرَ ومُسالَمَةً / سالَمَ

ومُجاراةً / جاراهُ رِفقاً ومَرْفِقاً ومِرفَقاً / رَفَقَ ـُ بِهِ ولَهُ وعَلَيهِ، مُعامَلَةً / عامَلَ بِرِفْقٍ، مُدامَجَةً ودِماجاً / دامَجَ هُ مُدامَلَةً / دامَلَ هُ رِفاءً ومُرافاةً / رافَى هُ مُساطاةً وسِطاءً / ساطَى هُ [ناقص]، صِناعاً ومُصانَعَةً / صانَعَ، تَعَطُّفاً / تَعَطَّفَ، مُعاناةً / عانَى هُ كَتْفاً وكَتِيفاً / كَتَفَ ـِ فِي الأَمْرِ، تَنازُلاً / تَنازَلَ، مُهايَأَةً / هايَأَ هُ أوعَلَيهِ.

**مدارالكتريكى** /madär-e-elekteriki/ (فز) الحَلْقَةُ الكَهْرَبائِيَّة.

**مدارانقلاب** /m.-e-enqeläb/ دائِرَةُ الإنْقِلاب.

**مداربرق** /m.-e-barq/ (فز) دائِرَةٌ كَهْرَبائِيَّة.

**مداربسته** /m.-e-baste/ دائِرَةٌ مُقفَلَة.

**مدارپذيرنده** /m.-e-pazirande/ دائِرَةٌ مُتَقَبِّلَة.

**مدارتأخير** /m.-e-ta'xir/ خَطُّ تأوِيق.

**مدارتشديد** /m.-e-tašdid/ دائِرَةٌ رَنّانَة.

**مدارج** /madärej/ الدَّرَجات.

**مداررأس‌الجدى** /m.-e-ra's-ol-jady/ مَدارُالجَدْي، مُنْقَلَبٌ شَتَوِيٌّ، دائِرَةُ الإنْقِلابِ الشَّتَوِيّ.

**مداررأس‌سرطان** /m.-e-r.-e-saratän/ مَدارُالسَّرَطانِ، مُنْقَلَبٌ صَيْفِيٌّ، دائِرَةُ الانْقِلابِ الصَّيْفِيّ.

**مدارس‌دولتى** /madäres-e-dowlati/ المَدارِسُ الأَمِيرِيَّة أوالحُكُومِيَّة.

**مدارس‌ملى** /m.-melli/ المَدارِسُ الأَهْلِيَّة، المَدارِسُ الحُرَّة.

**مدارقطب‌جنوب** /madär-e-qotb-e-jonub/ الدّائِرَةُ القُطْبِيَّةُ الجَنُوبِيَّة.

**مدارقطب‌شمال** /m.-e-q.-e-šomäl/ الدّائِرَةُ القُطْبِيَّةُ الشَّمالِيَّة.

**مدارك** /madärek/ الوَثائِق، أسانِيد، مُسْتَنَدات.

**مدارك‌تحصيلى** /m.-e-tahsili/ المُؤَهِّلاتُ العِلْمِيَّة.

**مدارك‌ساختگى** /m.-e-säxtegi/ وَثائِقُ مُلَفَّقَة.

**مدارنصف‌النهار** /m.-e-nesf-on-nahär/ الهاجِرَة، مُنْتَصَفُ النَّهار.

**مدارهاونصف‌النهارها** /m.-hä-va-n.-on.-n.-hä/ الإحْداثِيّاتُ الجُغْرافِيَّة.

**مدارى** /m.-i/ المَدارِيّ.

**مدافع** /modäfe'/ مُدافِع، مُحامِي، نَصِير.

**مدافعه** /modäfe'e/ دِفاع، هُجُوم، مُحاماة.

**مدال** /medäl/ مِدالِيَة، نَوْط، وِسام، عَلامَةُ التَّكْرِيم، رَصِيعَة.

**مدال‌افتخار** /m.-e-eftexär/ وِسامُ الشَّرَفِ.

**مدال‌طلا** /m.-e-talä/ المِدالِيَّةُ الذَّهَبِيَّة.

**مداليون** /medälyon/ مِيدالِيُون، مُرَصَّع.

**مدام** /modäm/ دَوْماً، دَواماً، عَلَى الدَّوام، دائِماً، باسْتِمْرار، مُتَوالِي.

**مدامروز** /mod-e-emruz/ عَلَى الزِّيِّ الجَدِيدِ.

**مداوا** /modävä/ المُداوَة، المُعالَجَة، التَّطْبِيب.

**مداواكردن** /m.-kardan/ مُداواةً / داوَى، مُعالَجَةً وعِلاجاً / عالَجَ المَرِيضَ، تَطَبُّباً / تَطَبَّبَ، شِفاءً / شَفَى ـِ هُ الطَّبِيبُ.

**مداوم** /modävem/ الدّائِم، المُداوِمُ عَلَى أمْرٍ.

**مداومت‌كردن** /modävemat-kardan/ مُداوَمَةً / داوَمَ، تَمادِياً / تَمادَى فِي الأمْرِ، اِسْتِمْراراً / اِسْتَمَرَّ فِي شَيءٍ، مُبارَكَةً / بارَكَ عَلَى الشَّيءِ، وُظُوباً / وَظَبَ يَظِبُ الأَمْرَ وعَلَى الأمْرِ، مُواظَبَةً / واظَبَ عَلَى، مُلازَمَةً / لازَمَ الأمْرَ.

**مدبر** /modabber/ المُدَبِّر.

**مدت** /moddat/ مُدَّة، وَقْت، حِين، مُهْلَة، فَتْرَة، أَجَل، بُرْهَة، أَمَد، غايَة، نَحْب.

**مدت‌دار** /m.-där/ مُؤَجَّل.

**مدح** /madh/ المَدْح.

**مدح‌شبيه‌به‌ذم** /m.-e-šabih-be-zam/ (بد) المَدْحُ الشَّبِيهُ بالذَّمّ.

**مدح‌كردن** /m.-kardan/ مَدْحاً / مَدَحَ ـَ، تَمْدِيحاً / مَدَّحَ، مُمادَحَةً / مادَحَ، إطْراءً / أَطْرَى، تَغْنِيَةً / غَنَّى الشّاعِرُ بِفُلانٍ، كَسْواً / كَسا ـُ هُ شِعراً، هُتافاً / هَتَفَ ـِ.

**مدح‌موجه** /m.-e-movajjah/ (بد) الاِسْتِتْباع.

**مدحيه** /m.-iyye/ المَدِيح، الإطْراد.

**مدخل** /madxal/ مَدْخَل، مَوْلِج.

**مدد** /madad/ ۱. مُساعَدَة، مُعاوَنَة، إغاثَة. ۲. صَدِيق، مُعاوِن.

**مددجويى** /m.-juyi/ اِسْتِعانَة، اِسْتِمْداد، عِوَل.

**مددخواستن** /m.-xästan/ اِسْتِمْداداً / اِسْتَمَدَّ هُ اِسْتِعانَةً / اِسْتِعانَهُ.

**مددکار** /m.-kär/ مُعاوِن، مُعِيْن، نَصِيْر، نـاصِر، الوَلِيّ، مُمِدّ، مُساعِد، ظَهِيْر، ظِهْرَة، ظَهِيْرَة [نث]، عَضُد.

**مددکاراجتماعی** /m.-k.-e-ejtemä'i/ مُرْشِدٌاِجْتِماعِيّ.

**مددکاری** /m.-k.-i/ المُعاوَنَة، المُساعَدَة، عَوْن.

**مددکردن** /m.-kardan/ إمْداداً / أَمَدَّهُ، إعانَةً / أَعانَهُ.

**مدر** /moderr/ المُدِرُّلِلبَول.

**مدرج** /modarraj/ مُدَرَّج، مُدَرَّجَة.

**مدرس** /modarres/ مُعَلِّم.

**مدرسه** /madrese/ المَدْرَسَة.

**مدرسهٔابتدائی** /m.-ye-ebtedä'i/ مَدْرَسَةٌ أَوَّلِيَّة.

**مدرسهٔ بزرگسالان** /m.-ye-bozorgsälän/ مَدْرَسَةُ مَحْوِالأُمِّيَّةِ.

**مدرسهٔحرفه‌یی** /m.-ye-herfeyi/ مَدْرَسَةٌ مِهْنِيَّة.

**مدرسهٔدولتی** /m.-ye-dowlati/ المَدْرَسَةُ الحُكُومِيَّةُ.

**مدرسهٔشبانه** /m.-ye.-šabäne/ مَدْرَسَةٌ مَسائِيَّة.

**مدرسهٔ شبانه‌روزی** /m.-ye-šabäne-ruzi/ مَدْرَسَةٌ داخِلِيَّة.

**مدرسهٔعالی** /m.-ye-äli/ المَعْهَدُالعالِي.

**مدرسهٔ عالی بازرگانی** /m.-ye-ä.-ye-bäzargäni/ المَعْهَدُ العالِي لِلتِّجارَة.

**مدرسهٔ عالی بیمه** /m.-ye-ä.-ye-bime/ المَعْهَدُ التَّأْمِيْنِ العالِي.

**مدرسهٔ عالی ترجمه** /m.-ye-ä.-ye-tarjame/ المَعْهَدُ العالِي لِلتَّرْجَمَةِ، مَدْرَسَةُ الأَلْسُن.

**مدرسهٔ عالی حسابداری** /m.-ye-ä.-ye-hesäbdäri/ المَعْهَدُ العالِي لِلعُلُومِ المالِيَّةِ.

**مدرسهٔ عالی زبان و ادبیات فارسی** /m.-ye-ä.-ye-zabän-va adabiyyät-e-färsi/ المَعْهَدُ العالِي لِلأَلْسُنِ والأَدَبِ الفارِسِيّ.

**مدرسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی** /m.-ye-ä.-ye-olum-e-ertebätät-e-ejtemä'i/ المَعْهَدُ العالِي لِعُلُومِ العَلاقاتِ الاِجْتِماعِيَّة.

**مدرسهٔ متوسطه** /m.-ye-motavassete/ ← دبیرستان.

**مدرسهٔ ملی** /m.-ye-melli/ المَدْرَسَةُ الأَهْلِيَّة.

**مدرسهٔ موسیقی** /m.-ye-musiqi/ مَدْرَسَةُ المُوسِيْقِيّ.

**مدرسهٔ نابینایان** /m.-ye-näbinäyän/ مَدْرَسَةُ المَكْفُوفِيْن.

**مدرسهٔ نمونه** /m.-ye-nemune/ المَدْرَسَةُ النُّمُوذَجِيَّة.

**مدرسه‌یی** /m.-yi/ ۱. مَدْرَسِيّ. ۲. السُّكُولاسْتِيّ.

**مدر صفرا** /moderr-safrä/ مُدِرُّ الصَّفْراء، دَواءٌ دارٌّ لِلصَّفْراء.

**مدرک** /madrak/ وَثِيْقَة، صَكّ، عَقْد، سَنَد، مُسْتَنَد، بُرْهان، دَلِيْل، مَأْخَذ.

**مدرک تحصیلی** /m.-e-tahsili/ الشَّهادَةُ الثَّقافِيَّةِ.

**مدرک صحت** /m.-e-sehhat/ صَكُّ التَّصْدِيْق.

**مدرک عینی** /m.-e-eyni/ دَلِيْلٌ عَيْنِيّ.

**مد روز** /m.-e-ruz/ مُوْضَةُ المَوْسِم.

**مدروس شدن** /madrus-šodan/ ← کهنه شدن.

**مدروس کردن** /m.-kardan/ ← کهنه کردن.

**مدرن** /modern/ حَدِيْث، عَصْرِيّ، مُحْدَث، مُسْتَحْدَث، جَدِيْد.

**مدرن شده** /m.-šode/ مُحَدَّث، مُتَطَوِّر.

**مدرن کردن** /m.-kardan/ تَحْدِيْثاً / حَدَّثَ.

**مدرنیزه** /m.-ize/ مُسْتَحْدَث.

**مدرنیست** /modern-ist/ المُتَحَدِّث.

**مدرنیسم** /m.-ism/ التَّحْدِيْث.

**مدعا** /modda'ä/ مَطْلُوب، مُدَّعَى.

**مدعو** /mad'ov/ المَدْعُوّ، الضَّيْف.

**مدعی** /modda'i/ ۱. المُدَّعِي، مُقَدِّمُ طَلَب، مُرافِع، طالِب، مُطالِب. ۲. الحِذْلِق، زاعِم، القَدَحُ الفَرْد.

**مدعی‌العموم** /modda'e-l-omum/ ← دادستان.

**مدفن** /madfan/ المَدْفَن، القَبْر.

**مدفوع** /madfu'/ غائِط، حَدَث، بَراز، خُرْء، رِجْل، سَلْح، سُلاح، عَذِرَة، عاذِر، العاذِرَة، فَرْث، قَذَر، قَذَع، كافِر، نَجْو.

**مدفوع کردن** /m.-kardan/ تَغَوُّطاً / تَغَوَّطَ، بُرُوْزاً / بَرَزَ ـُ تَبْرِيْزاً / بَرَّزَ، تَبَرُّزاً / تَبَرَّزَ، إحْداثاً / أَحْدَثَ، سَلْحاً / سَلَحَ ـَ، نُصُوعاً / نَصَعَ ـَ إلى المَناصِعِ، نَجْواً / نَجا ـُ الصَّبِيُّ.

**مدفون** /madfun/ مَكْنُوز، مَدْفُوْن.

**مدفون شدن** /m.-šodan/ دَفْناً / دُفِنَ مج ـِ.

**مدفون کردن** /m.-kardan/ دَفْناً / دَفَنَ ـِ المَيِّت.

**مد کردن** /mad-kardan/ مَدّاً / مَدَّ ـُ، زُغُوراً / زَغَرَ ـَ

البَحْرُ، نَهراً / نَهَرَ يَنْهَرُ المَدُّ.

**مد گردی** /mod-gardi/ (مســ) تَرَنُّم [تَنْغِيمٌ في الصَّوْتِ].

**مدل** /model/ نَمُـوذَج، المِثال، أسْلُـوب، ضَرْب، نَـوْع، نَمَط.

**مد لباس** /mod-e-lebäs/ مُوْضَةُ الأَزْياءِ.

**مدل جدید** /model-e-jadid/ نَمُوذَجٌ جَدِيْدٌ، طَرازٌ جَدِيْدٌ.

**مدل قدیم** /m.-e-qadim/ طَرازٌ قَدِيْمٌ، نَمُوذَجٌ قَدِيْمٌ.

**مدلل** /modallal/ مُعَلَّل، مَذْكُورٌ بالدَّلِيْل.

**مدلل کردن** /m.-kardan/ بَرْهَنَةٌ / بَرْهَنَ الشَّيءَ وعَلَيهِ و عَنْهُ، تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ.

**مدلول** /madlul/ مُفاد، مَدْلُول.

**مــد نظـر قــرار دادن** /mad-de-nazar-qarär-dädan/ مُلاحَظَةٌ / يُلاحِظُ هُ، أخَذَهُ بِعَيْنِ الاِعْتِبارِ.

**مدنی** /madani/ المَدَنِيّ.

**مدنیت** /m.-yyat/ ← شهرنشینی.

**مدور** /modavvar/ مُدَوَّر، مُسْتَدِير.

**مدوز** /meduz/ (جانـ) رِئَةُ أورِيَّةُ البَحْرِ، المَدُوسَة.

**مدولاسیون** /modulasion/ ← مد گردی.

**مدون** /modavvan/ مَكْتُوب. مَجْمُوع. مُسَجَّل. مُدَوَّن.

**مدون کـردن** /m.-kardan/ تَدْوِينـاً / دَوَّنَهُ، تَسْجِيـلاً / سَجَّلَ.

**مدهوش** /madhuš/ دَهِش، مَذْهُوش، دَهْشان، السّامِه، مُتَحَيِّر.

**مدهــوش شدن** /m.-šodan/ دَهَشاً / دَهِشَ ـَـ و دُهِشَ مج، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، تَكَمُّماً / تُكُمِّمَ مع القَـومُ، تَكَمِّياً / تُكُمِّيَ مع القَوْمُ.

**مدهوش کردن** /m.-kardan/ تَدْهِيْشاً / دَهَّشَ، إذهاشاً / أدْهَشَ.

**مدیترانه‌یی** /meditaräneyi/ المُتَوَسِّطِيّ. «آب و هوای ~» المُناخُ المُتَوَسِّطِيُّ.

**مدیحه** /madihe/ مَدِيْح، أُمْدُوحَة.

**مدیحه‌سرا** /m.-sarä/ ← مداح.

**مدید** /madid/ المَدِيْد، الطَّوِيْل.

**مدیر** /modir/ المُدِيْر، النّاظِر، الرَّئِيْس، المُقَدَّم.

**مدیر تصفیه** /m.-e-tasfiye/ المُصَفِّي.

**مدیر دبستان** /m.-e-dabestän/ النّاظِرُ الاِبْتِدائِيُّ.

**مدیر دبیرستان** /m.-e-dabirestän/ النّاظِرُ الثّانَوِيُّ.

**مدیر روزنامه** /m.-e-ruznäme/ مُحَرِّرُ الجَرِيْدَةِ.

**مدیرعامل** /m.-e-ämel/ مُدِيْرٌ مُفَوَّض.

**مدیر فنی** /m.-e-fanni/ المُدِيْرُ الفَنِّيُّ.

**مدیرکل** /m.-e-kol/ أمِيْنٌ عامٌّ، مُدِيْرٌ عامٌّ.

**مدیره** /m.-e/ رَئِيْسَة.

**مدیریت** /m.-iyyat/ إدارَة.

**مدیریت صنعتی** /m.-i.-e-san'ati/ الإدارَةُ الصِّناعِيَّةُ.

**مدیریـت کردن** /m.-i.-kardan/ إدارَةٌ / أدارَ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ.

**مدیست** /modist/ ١. صانِعُ النَّمُوذَجِ الَّذِي يُقاسُ عَلَيهِ. ٢. مُطابِقٌ لِلزِّيِّ الحَدِيْثِ.

**مدینهٔ فـاضله** /madine-ye-fäzele/ اليُوطُوبِيـا، المَدِيْنَةُ الفاضِلَةُ.

**مدیوم** /medyom/ وَسِيْط.

**مدیون** /madyun/ الدّائِن، مَدِيْن.

**مدیـون شدن** /m.-šodan/ رُكُوباً ومَـرْكَباً / رَكِبَ ـَـ هُـ الدَّيْنُ.

**مدیون کردن** /m.-kardan/ مَنّاً / مَنَّ ـُ عَلَيهِ بِكذا.

**مدیونی** /m.-i/ المَدِيْنِيَّة، المَدْيُونِيَّة.

**مذاب** /mozäb/ المُذاب.

**مذاب شدن** /m.-šodan/ ذَوْباً وذَوَباناً / ذابَ ـُ مَيْعاً / ماعَ يَمِيْعُ وتَمَيُّعاً / تَمَيَّعَ، اِنْمِياعاً / اِنْماعَ.

**مذاب کردن** /m.-kardan/ إذابَةٌ / أذابَ وتَذْوِيْباً / ذَوَّبَ، تَمْيِيْعاً / مَيَّعَ، اِنْهِصاراً / اِنْهَصَرَ.

**مذاق** /mazäq/ ١. المَذاق، الذَّوق، ٢. الذّائِقَة.

**مـذاکـرات** /mozäkerät/ المُحـادَثـات، المُنـاقَشـات، المُفاوَضات.

**مذاکره** /mozäkere/ مُذاكَرَة، مُكالَمَة، مُحادَثَة، مُباحَثَة، تَباحُـث، مُفاوَضَـة، مُخابَـرَة، مُداوَلَـة، تَشاوُر، مُشـاوَرَة، اِسْتِشارَة، اِئْتِمار، مُؤامَرَة.

**مذاکره کردن** /m.-kardan/ مُذاكَرَةٌ / ذاكَرَ، مُحاوَرَةٌ / حاوَرَ، مُحادَثَةٌ / حادَثَ، مُخابَرَةٌ / خابَرَ، تَخابُراً / تَخابَرَ مع، مُساحَنَةٌ / ساحَنَهُ الشَّـيءَ، تَفاوُضاً / تَفاوَضَ مع، مُفاوَضَةٌ / فاوَضَهُ في الأمْـرِ، مُقاوَلَةٌ / قاوَلَ، مُناجاةٌ / ناجَى.

**مذبوحانه** /mazbuhäne/ مُتَفانِياً «تلاشِ ~ »: عَمَلِياتٌ إنْتِحارِيَّةٌ.

**مذکر** /mozakkar/ مُذَكَّر.

**مذکور** /mazkur/ مَذْكُور.

**مذلت** /mazallat/ المَذَلَّة.

**مذمت** /mazammat/ الذَّمّ، المَذَمَّة، إنْتِقاد، السَّبّ، هِجاء.

**مذمت کردن** /m.-kardan/ هَجْواً وهِجاءً وتَهْجاءً / هَجَا يَهْجُوهُ، ذَمّاً ومَذَمَّةً / ذَمَّ ـُ هُ، تَذْمِيماً / ذَمَّمَ.

**مذموم** /mazmum/ مَذْمُوم، مَلْعُون.

**مذهب** /mazhab/ المَذْهَب، الدِّيْن، الطَّرِيْقَة، الصِّبْغَة.

**مذهب** /mozahhab/ مُطَلًّى بالذَّهَبِ، ذَهِيْب، مُذَهَّب، مُذْهَب.

**مذهب تحققی** /mazhab-e-tahaqqoqi/ ← پوزیتیویسم، تحققی.

**مذهب شدن** /mozahhab-šodan/ تَذَهُّباً / تَذَهَّبَ.

**مذهب کاری** /m.-kȧri/ تَذْهِيْب.

**مذهب کالونی** /mazhab-e-kälvani/ الكالفِيْنِيَّة، مَذْهَبُ كالْفِيْن.

**مذهب کردن** /mozahhab-kardan/ تَذْهِيْباً / ذَهَّبَ، إذْهاباً / أذْهَبَ.

**مذهبی** /m.-i/ دِيْنِيّ.

**مر** /mor/ (گیا) المُرّ.

**مرا** /marä/ ضَمِيْرٌ مُتَكَلِّمٌ في حالَةِ النَّصبِ، إيَّايَ، ي.

**مرابحه** /moräbehe/ الإقْراضُ بِفائِدَةٍ.

**مرابطه** /moräbete/ عِلاقة، مُعاشَرَة.

**مراتب** /maräteb/ مَراحِل.

**مراجع قضائی** /maräje'-e-qazä'i/ السُّلْطَةُ القَضائِيَّةُ.

**مراجعه** /moräje'e/ مُراجَعَة، الرُّجُوع، لُجُوءٌ إلى، العَوْدَة.

**مراجعه کردن** /m.-kardan/ مُراجَعَةً / راجَعَ الكتابَ أو الحسابَ، تَعَقُّقاً / تَعَقَّقَ بالشَّيء.

**مراحل** /marähel/ مَراحِل.

**مراد** /moräd/ مُراد، مَنْظُور، لَحْنُ الكَلام، فَحْوَى الكَلام، مَقْصُود، مَطْلُوب، رَوْم، مَرَام، بُغْيَة، قَصْد، وَجْه، غَرَض، الوَكْد، ظِلْف.

**مرادف** /morädef/ مُتْبَع، كَلِمَةٌ مُرادِفَة.

**مرارت** /marärat/ ۱. المَرارَة. ۲. المِحْنَة، تَعَب، مَشَقَّة.

**مرارت کشیدن** /m.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ التَّعَبَ والصِّعابَ.

**مراسله** /moräsele/ التَّراسُل، مُراسَلَة، خِطاب.

**مراسم** /maräsem/ مَراسِيْم.

**مراسم عروسی** /m.-e-arusi/ عُرْس، زِفاف.

**مراعات** /morä'ät/ المُراعاة، الرِّعايَة، إكْرام.

**مراعات کردن** /m.-kardan/ مُراعاةً / رَاعَى، مُراقَبَةً / راقَبَهُ، مُحافَظَةً / حافَظَ، تَقَيُّداً / تَقَيَّدَ.

**مراعات نظیر** /m.-e-nazir/ مُعامِلُ التَّناسُبِ، التَّوْفِيْق، التَّناسُب.

**مرافعه** /moräfe'e/ مُرافَعَة، مُقاضاة، قَضِيَّة، دَعْوَى قَضائِيَّة، خُصُومَة، خِصام، اِخْتِصام، دَعْوَى، دَعْوَة، مُدَّعاة، نِزاع، تَنازُعاً، مُشْكِلَة، مَسْأَلَة.

**مرافعه کردن** /m.-kardan/ مُنازَعَةً / نازَعَ، خِصاماً ومُخاصَمَةً / خاصَمَ، اِخْتِقاقاً / اِخْتَقَّ القَوْمُ.

**مراقب** /moräqeb/ مُراقِب، الرَّصِيْد، مُوَاظِب، مُشْرِف، الرَّصَد، راصِد، نَبِيْه، حارِس، ناظِر، يَقِظ، يَقْظان، مُتَيَقِّظ، الواعِي، المُعْتَنِي، مُساهِر، سَهْران.

**مراقب بودن** /m.-budan/ رَعْياً ورِعايَةً ومَرْعًى / رَعَى ـَ مُراعاةً / رَاعَى ومُراقَبَةً / رَاقَبَ الأمْرَ، إنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ الشَّيءَ.

**مراقبت** /moräqebat/ رَقابَة، مُراقَبَة، يَقْظَة، حَراسَة، اِحْتِراس، تَيَقُّظ، اِنْتِباه، رِعاية، مُلاحَظَة، مُثابَرَة، رَصْد، عِنايَة.

**مراقبت پزشکی** /m.-e-pezeški/ عِنايَةٌ طِبِّيَّة.

**مراقبت کردن** /m.-kardan/ مُراقَبَةً / رَاقَبَ، تَراقُباً / تَراقَبَ الرَّجُلانِ، عِنايَةً وعُنِيّاً / عُنِيَ مج ـِ بالأمْرِ، اِعْتِناءً / اِعْتَنَى، قَوْماً / قامَ ـُ عَلَى الأمْرِ، مُكافَأَةً وكِفاءً / كافَأَ هُ مُكالَأَةً وكِلاءً / كالأ، تَدْقِيْقاً / دَقَّقَ، رَغْماً / رَغَمَ ـُ الشَّيءَ، إشْرافاً / أشْرَفَ، مُلاحَظَةً / لاحَظَه، نَظَراً / نَظَرَ ـُ الشَّيءَ.

**مراکز درمانی** /maräkez-e-darmäni/ مَراكِزُ صِحِّيّ.

**مراکز صنعتی** /m.-e-san'ati/ مَراكِزُ صِناعِيّ.

**مراکش** /maräkeš/ المَغْرِب.

**مراکشی** /m.-i/ مَغْرِبِيّ.

**مرال** */maräl/* (جانـ) غَزال، البَدَن.

**مـرام** */maräm/* مَـرام، مُـراد، مَقْصـود، عَقِيْـدَة، مَبْـدَأ، هَدَف.

**مرام اخلاقی** */m.-e-axläqi/* مَبْدَأ.

**مرامنامه** */m.-näme/* خُطَّة، بَرْنامَج، البَرْنامَجُ السِّياسِيُّ.

**مراوده** */morävede/* المُراوَدَة، التَّواصُل، تَبادُلُ المُعامَلَةِ، التَّصادُق، التَّزاوُر.

**مربا** */morabbä/* مُرَبّـى، رُبّ، كَبِيْس بالسُّكَـر، مَكْبُوس بالسُّكَر.

**مربا درسـت کردن** */m.-dorost-kardan/* تَرْبِيَةً / رَبَّى الثَّمَرَ بالسُّكَر.

**مربع** */morabba'/* المُرَبَّع.

**مربع کردن** */m.-kardan/* تَرْبِيْعاً / رَبَّعَ.

**مربع مستطیل** */m.-e-mostatil/* (هنـ) المُسْتَطِيْل.

**مربو** */marabu/* (جانـ) أبُوسُعْن.

**مربوط** */marbut/* مُرْتَبِط، مَرْبُـوط، وَثِيْقُ الصِّلَةِ، مُتَعَلِّق، مُتَّصِل، مَقْرُوْن، مُقْتَرِن.

**مـربوط شـدن** */m.-šodan/* اِتِّصالاً / اِتَّصَـلَ بالشَّـيءِ، اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِـ رَبْطاً / رُبِطَ مج بِـ.

**مربـوط کردن** */m.-kardan/* رَبْطاً / رَبَطَ بِـ هُ، إيْصالاً / أوْصَلَ، إيْثاقاً / أوْثَقَ.

**مربی** */morabbi/* المُرَبّي، مُدَرِّب، مُهَذِّب.

**مربی فوتبال** */m.-ye-futbäl/* مُدَرِّبُ كُرَةِ القَدَمِ.

**مربی کودکان** */m.-ye-kudakän/* مُرَبِّي الأطْفالِ.

**مربی موسیقی** */m.-ye-musiqi/* مُعَلِّمُ المُوسِيْقَى.

**مربی نظامی** */m.-ye-nezämi/* المُدَرِّبُ العَسْكَرِيُّ.

**مربی ورزشی** */m.-ye-varzeši/* المُدَرِّبُ الرِّياضِيُّ.

**مرتاض** */mortäz/* مُرْتاض، ناسِكُ العَمُود.

**مـرتاض هنـدی** */m.-e-hendi/* نـاسِكٌ هِنْـدِيٌّ، فَقِيْـر، يُوغانِيّ.

**مرتـب** */morattab/* مُـرَتَّب، مُتَّسِـق، مُنَسَّق، النَّسِيْـق، مُنْتَظِم، مُنَظَّـم، النَّظْم، الأرْتَل، أنِيْـق، مُتْقَنُ التَّـرْتِيْب، أُصُولِيّ، مُعَدَّل، مُقَوَّم، نِظامِيّ.

**مرتباً** */m.-an/* مُنَظَّماً، مُرَتَّباً.

**مرتبان** */martabän/* البَرْنِيَّة.

**مرتب شدن** */morattab-šodan/* تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ، اِنْتِظاماً / اِنْتَظَمَ، تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ، تناظُماً / تَناظَمَ، تَسَوِّياً / تَسَوَّى، اِتِّساقاً / اِتَّسَقَ، تَناسُقاً / تَناسَـقَ، تَنَسُّقاً / تَنَسَّقَ، اِتِّساقاً / اِتَّسَقَ الأمْرُ.

**مرتب شده** */m.-šode/* مُرَتَّب.

**مرتبط** */mortabet/* مَرْبُوط، مُتَّصِل، مُرْتَبِط.

**مرتبط شدن** */m.-šodan/* اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ، رَبْطاً / رُبِطَ مج بِـ اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ، تَلازُماً / تَلازَمَ.

**مرتـب کردن** */morattab-kardan/* تَرْتِيْباً / رَتَّبَ، نَظْماً ونظاماً / نَظَمَ بِـ تَنْظِيْماً / نَظَّمَ، تَبْوِيْباً / بَوَّبَ، تَدْبِيْراً / دَبَّرَ، تَدارُكاً / تَدارَكَ، تَسْوِيَةً / سَوَّى، إعْداداً / أعَدَّهُ لِلأمْرِ، صَفّاً / صَفَّ ـُ الشَّيءَ، تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ، تَنْزِيْلاً / نَزَّلَ الشَّيءَ، نَسْقاً / نَسَقَ ـُ تَنْسِيْقاً / نَسَّقَ، تَوْضِيْباً / وَضَّبَ، هَنْدَزَةً / هَنْدَزَ، هَنْدَمَةً / هَنْدَمَ، تَهْيِئَةً / هَيَّأ.

**مرتبـه** */martebe/* مَرْتَبَـة، رُتْبَة، دَرَجَـة، مَنْزِلَـة، طَبَقَة، مَقام، مَكانة، جاه، حِظَة.

**مرتجع** */mortaje'/* مُتَراجِعٌ إلى الـوَراءِ، رَجْعِيّ، مُتَمَسِّكٌ بالقَدِيْمِ، مُرْتَد، اِرْتِدادِيّ، مُحِبٌّ للقَدِيْم.

**مرتد** */mortad/* اِرْتِدادِيّ، مُـرْتَدّ، رَجْعِيّ، مُلْحِد، كـافِر، جاحِد، مارِقٌ عَنْ الدِّين، الضّالُّ عن الدِّيْنِ و غَيْرِهِ.

**مرتد شدن** */m.-šodan/* اِرْتِداد.

**مرتع** */marta'/* رَعْي، مَرْتَع، مَرْعَى.

**مـرتعـش** */morta'eš/* مُـرْتَعِـش، رَجْـراج، مُتَـرَجْـرِج، مُضْطَرِب.

**مرتعش شدن** */m.-šodan/* اِرْتِعاشاً / اِرْتَعَشَ، إرْعاداً / أُرْعِدَ مج، تَـرَعُّداً / تَرَعَّـدَ، اِرْتِعاداً / اِرْتَعَدَ، اِضْطِـراباً / اِضْطَرَبَ، تَرَجْرُجاً / تَرَجْرَجَ، تَزَلْزُلاً / تَزَلْزَلَ.

**مرتعش کردن** */m.-kardan/* إرْعاشاً / أرْعَشَ، تَرْعِيْشاً / رَعَّشَ، رَجْرَجَةً / رَجْرَجَهُ، إرْعاداً / أرْعَدَ هُـ.

**مرتفـع** */mortafa'/* الـرَّفِيْـع، مُرْتَفِـع، النَّبـاه، النّـائِه، الطّاحِي.

**مرتفع شدن** */m.-šodan/* ۱. اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ، جَلاءً / جَلا ـُ الشَّـيءُ. ۲. زَوْلاً و زَوالاً و زُؤُوْلاً و زُوُوْلاً و زَوِيْلاً / زالَ ـُ تَنَحِّياً / تَنَحَّى.

**مرتفع کردن** */m.-kardan/* ۱. رَفْعاً / رَفَعَ ـَ الشَّيءَ. ۲. إزالَةً / أزالَ، تَنْحِيَةً / نَحّا هُـ.

**مرتکب** */mortakeb/* مُرْتَكِب، مُقْتَرِف، فاعِل، مُقْدِمٌ عَلَى

أمْر.

**مرتکب جرم** */m.-e-jorm/* فاعِلُ جَرِیمَةٍ.

**مرتکب شدن** */m.-šodan/* اِرْتِکاباً / اِرْتَکَبَ، اِقْتِرافاً / اِقْتَرَفَ، تَعَطِّیاً / تَعَطّی الأَمْرَ.

**مرثیه** */marsiye/* المَرْثاة، المَرْثِیَة.

**مرثیه‌خوان** */m.-xän/* الرّاثِي، النّاعِي، الحادِي، نَوّاح.

**مرثیه خواندن** */m.-xändan/* ← مرثیه‌سرایی کردن.

**مرثیه‌سرایی** */m.-soräyi/* الرِّثی، التَّرَثّي، النُّواح.

**مرثیه‌سرایی کردن** */m.-s.-kardan/* رَثْیاً و رِثاءً و رِثایَةً و مَرْثاةً و مَرْثِیَةً / رَثَی ـِ، تَرَثِّیاً / تَرَثّی و نَدْباً / نَدَبَ ـُ المَیِّتَ.

**مرثیه‌گو** */m.-gu/* شاعِرُ رِثاءٍ.

**مرجان** */marjän/* (جانـ) مَرْجان، قُرُونُ البَحْرِ.

**مرجان دریایی** */m.-e-daryäyi/* (جانـ) الهِدْرات.

**مرجان سیاه** */m.-e-siyäh/* (جانـ) یَسْر، المَرْجانُ الأَسْوَدُ.

**مرجان شاخکدار** */m.-e-šäxakdär/* (جانـ) المَرْجانُ المُتَشَعِّبُ.

**مرجان شعاعی** */m.-e-šo'ä'i/* (جانـ) المُشِعَّة.

**مرجانها** */m.-hä/* (جانـ) المَرجانِیّات.

**مرجانهای شعاعی** */m.-hä-ye-šo'ä'i/* (جانـ) المُشِعّات.

**مرجان هزار سوراخ** */m.-e-hezär-suräx/* (جانـ) غابُ البَحْرِ.

**مرجانی** */m.-i/* مَرْجانِيّ.

**مرجع** */marja'/* مَرْجِع، مَآب، مُسْتَنَد.

**مرجع تقلید** */marja'-e-taqlid/* مَرْجِعُ التَّقْلِیدِ.

**مرحله** */marhale/* مَرْحَلَة، مَنْزِل، دَرَجَة، طَوْر، دَوْر، مَنْقَلَة، قَدْر.

**مرحلهٔ انتقالی** */m.-ye-enteqäli/* مَرْحَلَةٌ اِنْتِقالِیَّةٌ.

**مرحله‌یی** */m.-yi/* مُتَدَرِّج.

**مرحمت** */marhamat/* رَحْمَة، مَرْحَمَة، فَضْل، لُطْف، مَحَبَّة.

**مرحمتاً** */m.-an/* ← لطفاً.

**مرحمت کردن** */m.-kardan/* مُراعاةً / راعَی خاطِرَه.

**مرحمتی** */m.-i/* الهَدِیَّة، العَطِیَّة.

**مرحوم** */marhum/* المَرْحُوم، الرَّحِیم.

**مرحومه** */m.-e/* المَرْحُومَة.

**مرحوم شدن** */m.-šodan/* ← مردن.

**مرخ** */marx/* (گیا) الزَّنْدَة.

**مرخص** */moraxxas/* المَعْفِيّ، مُرَخَّص.

**مرخص شدن** */m.-šodan/* تَرَخِیصاً / رُخِّصَ مج.

**مرخص کردن** */m.-kardan/* تَرْخِیصاً / رَخَّصَ، عَزْلاً / عَزَلَ ـِ هـ عن عَمَلِهِ، تَنْحِیَةً / نَحّی، تَسْرِیحاً / سَرَّحَ، إِذْناً و أَذِیناً / أَذِنَ ـَ لَهُ، صَرْفاً / صَرَفَ ـُ الأَجِیرَ.

**مرخصی** */m.-i/* إجازَة، فُرْصَة، مَأْذُونِیَّة، إذْن، مُسامَحَة، عُطْلَة.

**مرخصی استعلاجی** */m.-i-ye-este'läji/* إجازَةٌ مَرَضِیَّةٌ.

**مرخصی بدون حقوق** */m.-i-ye-bedun-e-hoquq/* إجازَة بِدُونِ راتِبٍ.

**مرخصی دادن** */m.-i-dädan/* تَرْخِیصاً / رَخَّصَ لَهُ.

**مرخصی زایمان** */m.-i-ye-zäymän/* إجازَةُ الأُمُومَةِ.

**مرخصی سالیانه** */m.-i-ye-säliyäne/* مَأْذُونِیَّةٌ سَنَوِیَّةٌ.

**مرخم** */moraxxam/* المُرَخَّم.

**مرخوشبو** */mar-e-xošbu/* (گیا) حَشِیشَةُ الرِّمالِ.

**مرد** */mard/* رَجُل، مَرْء، اِمْرَؤٌ، الذَّکَر، إنْسان، زَلَمَة، غَسّانَة.

**مرداب** */mordäb/* غَدِیر، مُسْتَنْقَع، الجِیَّة، المَنْقَع، هَوْر، خَوْض.

**مرداب زی** */m.-zi/* بِرَکِيّ، مُسْتَنْقِيّ، نامٍ فِي البِرَکِ أو المُسْتَنْقَعاتِ.

**مردابی** */m.-i/* مُسْتَنْقَعِيّ.

**مرداد** */mordäd/* الشَّهْرُ الخامِسُ مِن السَّنَةِ الشَّمْسِیَّةِ.

**مردار** */mordär/* المَیْت، الجِیفَة، النَّبِیلَة، الهَلَک، مَیْتَة، رِمَّة.

**مردارخوار** */m.-xär/* ← لاشه‌خوار.

**مردار سنگ** */m.-sang/* المَرْتَک، أَوَّلُ أُکْسِیدِ الرَّصاصِ.

**مردافکن** */mard-afkan/* قَوِيّ، شُجاع، بَطَل.

**مردانگی** */m.-änegi/* الرُّجُولَة، الرُّجُولِیَّة، الرُّجْلَة، الرُّجْلِیَّة، مُرُوءَة، مُرُوَّة، شَهامَة، بَأْس، شَجاعَة، بُطُولَة، بُذْم، نَخْوَة، حِفْظَة.

**مردانگی کردن** */m.-a.-kardan/* مُرُوءَةً / مَرُؤَ ـُ تَمَرُّءاً / تَمَرَّأَ، جَوْداً / جادَ ـُ عَلَیهِ، تَکَرُّماً / تَکَرَّمَ، نُدُوّاً / نَدا ـُ.

**مردانه** */m.-äne/* رِجالِيّ.

**مردد** /moraddad/ مُنافِق، مُضْطَرِب، ذُو قَلْبَيْنِ، شَكّاك.

**مردد شدن** /m.-šodan/ تَذَبْذُباً / تَذَبْذَبَ، تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ، اِرْتِياباً / اِرْتابَ، تَرَقُّصاً / تَرَقَّصَ، تَصَنُّعاً / تَصَنَّعَ.

**مرد رند** /mard-e-rend/ ← ناقلا، زرنگ.

**مرد رندی** /m.-e-r.-i/ ← ناقلایی، زرنگی.

**مرد سال** /m.-e-säl/ رَجُلُ السّاعَةِ.

**مردک** /m.-ak/ رُجَيْل، رَجُلٌ صَغِيْرٌ، قَزَم.

**مردکه** /m.-eke/ ← مردک.

**مردگی** /mordegi/ مَوْت.

**مردم** /mardom/ النّـاس، أُناس، خَلْـق، جُمْهُور، قَـوْم، شَعْب، أَنام، أَوْزَم، بَرْساء، نَخْط، نُخْط.

**مردم آزار** /m.-äzär/ ظالِم، المُؤْذِي.

**مردم آزاری** /m.-ä.-i/ الإِيْذاء، الظُّلْم.

**مردم آزاری کردن** /m.-ä.-i-kardan/ إِيْذاءً / آذَى النّاسَ.

**مردم آميز** /m.-ämiz/ المِخْلاط، المِخْلَط.

**مردم خوار** /m.-xär/ آكِلُ لُحُومِ الإِنْسانِ.

**مردم خواری** /m.-x.-i/ أَكْلُ لُحُومِ البَشَرِ.

**مردمدار** /m.-där/ حَسَـنُ التَّصَرُّفِ مَـعَ النّاسِ، حَسَـنُ المُعامَلَةِ مَعَ الآخَرِيْنَ.

**مردمداری** /m.-d.-i/ مُجامَلَةُ النّاسِ، حُسْـنُ التَّصَرُّفِ مَعَ النّاسِ، المُلاطَفَة.

**مردم دوست** /m.-dust/ إِنْسانِيٌّ، مُحِبٌّ لِلْبَشَرِ، خَيِّر.

**مردم دوستی** /m.-d.-i/ الخَيْرِيَّة، الإِنْسانِيَّة، حُبُّ البَشَرِ.

**مردمشناس** /m.-šenäs/ إِناسِيٌّ [خَبِيْرٌ بالإِناسَة].

**مردمشناسی** /m.-šenäsi/ عِلْمُ الإِنْسان، الأَنْثُر و بُولُوجِيا.

**مردم فريب** /m.-farib/ المُحْتال.

**مردم فريبی** /m.-f.-i/ الحِيْلَة.

**مردمـک چشم** /m.-ak-e-cešm/ إِنسانُ العَيْـنِ، بُؤْبُـؤُ، مُقْلَـة، شَحْمَـةُ العَيْـنِ، حَبَّـةُ العَيْـنِ، العَيْـر، الـذُّبـاب، الجِنْدارَة، الجِنْدِيْرَة، الحُنْدُر، الحُنْدُوْقَة.

**مردم گياه** /m.-giyäh/ (گيا) اليَبْرُوح.

**مردم نواز** /m.-naväz/ دَمِثُ الأَخْلاقِ.

**مردم نوازی** /m.-n.-i/ دَماثَةُ الأَخْلاقِ.

**مردمی** /m.-i/ مُرُوْءَة، وَفاء، إِنْسانِيَّة، السُّلُوكُ الحَسَنُ مَعَ النّاسِ.

**مردن** /mordan/ مَوْتاً / ماتَ ـُ، تَوَفِّياً / تُوُفِّيَ مج، اِنْعِداماً / اِنْعَدَمَ، هَلاكاً و هُلْكاً و هُلُوكـاً و تُهْلُوكاً و مَهْلِكَةً و مَهْلُكاً و تَهْلُكَةً / هَلَكَ ـِ قَضاءً / قَضَى ـِ نَحْبَـهُ، تَلَفاً / تَلِفَ ـَ المَرِيْضُ، مُضِيّاً / مَضَى ـِ سَبِيْلَه و بَسَبِيْلِهِ، مُضُوّاً / مَضا ـُ إِيْداءً / أَوْدَى، اِسْتِئْثاراً / اِسْتَأْثَرَاللّهُ بِهِ، بَدْءاً / بُدِئَ مج ـَ الشَّخْصُ، بُـرُوداً و بُراداً / بَرَدَ ـُ مَضْجَعُـهُ، بَيْقَرَةً / بَيْقَرَ الشَّخْصُ، بَيْغاً / باغَ ـِ الرَّجُلُ، تَرْزاً / تَرَزَ ـَ و تَرِزَ ـَ الشَّيءُ، تَعَباً / تَعِبَ ـَ تَكّاً / تَكَّ ـُ خُرُوراً / خَرَّ ـِ خَزْماً / خَرِمَ ـَ ت الخَوارِمُ، إخْتِـراماً / أُخْتُرِمَ مج عَنّـا، خَسْراً و خُسْراً و خَساراً و خَسارَةً و خُسْـراناً / خَسِرَ ـَ فُلانٌ، اِخْتِـلاجاً / أُخْتُلِجَ مـج مِنْ بَيْنِهُم، إِخْنـاباً / أُخْنِبَ، خُلُوّاً / خَلا ـُ مَكانُه، تَخْلِيَةً / خَلَّى الرَّجُلُ، مُدابَرَةً و دِباراً / دابَرَ، دَرْجاً / دَرِجَ ـَ دُعُوساً / دَعَسَ ـَ دَماراً / دَمَرَ ـُ تَدْنِيْقاً، دَنَّقَ الرَّجُلُ، دَوْراً و دَوَراناً / دارَتْ ـُ عَلَيهِ رَحَى المَوت، ذَأْفاناً / ذَأَفَ ـَ ذَهاباً و ذُهُـوباً و مَذْهَباً / ذَهَبَ ـَ الـرَّجُل، رَزْماً / رَزَمَ ـُ الرَّجُلُ، إِراحَةً / أَراحَ الرَّجُلُ، رَيْقـاً و رُيُوقاً / راقَ ـِ بِنَفْسِهِ، إِراقَةً / أُرِيْقَ مج رَفْدُ فُلانٍ، رَيْناً و رُيُوناً / رِيْنَ مج ـِ بِهِ، زَفْياً / زَفَى ـِ فُـلانٌ بِنَفْسِهِ، زَوْماً / زامَ ـُ الرَّجُلُ، سِفاراً و مُسافَرَةً / سافَرَ، سُقُوطاً و سَقْطاً ـُ، سُكُوتاً و سُكاتاً / سَكَتَ ـُ الرَّجُلُ، إِسْلاماً / أَسْلَمَ الرُّوْحَ، شَعاباً / شَعَبَ ـَ إِشْعاباً / أَشْعَبَ الرَّجُلُ، شِعاباً و مُشاعَبَةً / شاعَبَ الحَياةَ او نَفْسَهُ، شَيْداً / شادَ ـِ شَيْطاً و شِياطَةً / شاطَ ـِ شَوْلاً / شالَ ـُ ت نَعامَتُه، إِضْداءً / أَضْدَى الرَّجُلُ، ضَحاءً و ضُحُوّاً / ضَحا ـُ ظِلُّ الرَّجُلِ، اِنْطِفاءً / اِنْطَفَأَ فُلانٌ، طُفُوساً / طَفَسَ ـِ طُفُوّاً / طَفا ـُ طُنُوناً / طَنَّ ـِ الرَّجُـلُ، عَبْراً و عُبُوراً / عَبَرَ ـُ عُصُوداً / عَصَدَ ـُ إِعْكاءً / أَعْكَى، تَعْكِيَةً / عَكَّى، فَوْداً / فادَ ـُ الرَّجُلُ، فَيْداً / فادَ ـِ فَوْزاً و مَفازاً و مَفازَةً / فازَ ـُ تَفْـوِيْزاً / فَوَّزَ الرَّجُلُ، فَيْضـاً و فُيُوضـاً / فاضَ ـِ ت نَفْسُهُ، فَوْظاً / فاظَ ـُ فُيُوظاً و فَيْظاً / فاظَ ـِ فَيْقاً / فاقَ ـِ بِنَفْسِهِ، قَـرْضاً / قَرَضَ ـُ رِباطَـهُ، تَقَرْطُساً / تَقَرْطَسَ الرَّجُلُ، اِنْقِطاعاً / اِنْقَطَعَ مِن الدُّنيا أُكْلُهُ و أُكُلُهُ، اِنْقِعاراً / اِنْقَعَرَ فُلانٌ مِنْ مالٍ لَهُ، قُنُوّاً / قَنَأَ ـَ قَيْئاً / قاءَ ـِ الرَّجلُ نَفْسَهُ، لَطْعاً / لَطَعَ ـَ إِصْبَعَـهُ، لَعْقاً و لُعْقَةً / لَعِقَ ـَ فُلانٌ إِصْبَعَهُ، لَفْظاً / لَفَظَ ـِ نَفْسَهُ أو عَصَبَهُ، لِقاءً و لِقاءَةً و لِقايَةً / لَقِيَ يَلْقَـى رَبَّهُ أو حَتْفَهُ، مَـوْقاً / ماقَ ـُ تَنَبُّلاً / تَنَبَّلَ الرَّجُلُ، تَناثُراً / تَناثَرَ القَوْمُ، نَفْزاً / نَفِزَ ـَ نُفُوقاً / نَفَقَ ـُ اِنْتِقالاً / اِنْتَقَلَ، نَوْماً و نِياماً / نامَ ـَ تَنَيُّحاً / تَنَيَّحَ، وُجُوباً

و مَوْجِباً / وَجَبَ يَجِبُ فُلانٌ، / تَوَدُّؤاً / تَوَدَّأَ عَلَيهِ، هَبْواً و هُبُوّاً / هَباـُ هَرّاً و هُراراً / هَرَّـِ هَرَزاً / هَرِزَـَ هَزْوَزَةً / هَزْوَزَ، هَزْءاً / هَزَأَـَ هَزَأً / هَزِئَـَ هُمُوداً / هَمَدَـُ تَهْوِيزاً / هَوَّزَ، هُوِيّاً / هَوَىـِ.

**مرد نمایی** /mard-namäyi/ الإستِرْجالِيَّة.

**مرد نمونی** /m.-namuni/ الإستِرْجالِيَّة.

**مردنی** /mordani/ مائِت، المَيِّت، مُحْتَضِر، الفانِي، الهَيْمَرَة، الهَمِير، الهِمّ، الهِمَّة، مُشْرِفٌ عَلَى المَوْتِ.

**مردود** /mardud/ ۱. نَبِيذ، مَنْبُوذ، الرَّدّ، طَرِيد، مَطْرُوْد، مَطْعُوْنٌ بِهِ، المَرْدُوْد، مُعَاد، مُنْكَر، رَكِيس. ۲. رَفِيْض، مَرْفُوضٌ في الإمْتِحان، الرّاسِب.

**مردود شدن** /m.-šodan/ رُسُوباً و رَسَباً / رَسَبَ و رَسُبَـُ في الإمْتِحانِ.

**مردود کردن** /m.-kardan/ ۱. تَرْسِيباً / رَسَّبَ و تَسْقِيْطاً / سَقَّطَ هُ فِي الإمْتِحان. ۲. إنْكاراً / أَنْكَرَ، تَنَكُّراً / تَنَكَّرَ، تَنَصُّلاً / تَنَصَّلَ.

**مردودی** /m.-i/ الرُّسُوبُ في الإمْتِحانِ.

**مرده** /morde/ مَيْت، مَيِّت، المَوات، المَيْتَة [نث]، مُتَوَفَّى، العاكِي، جِنازَة، راحِل، عَدِيْمُ الحَياة، التّارِز، المَسْبُوت، الجَنَن، الجَنِيْن، النَّيْط، «ـ باد»: فَلْيَسْقُطْ فُلانٌ.

**مرده پرست** /m.-parast/ المُلْتَزِمُ بِشَخْصِيَّةِ المَوْتَى.

**مرده پرستی** /m.-p.-i/ عِبادَةُ المَوْتَى، الإلْتِزامُ بِشَخْصِيَّةِ المَوْتَى.

**مرده ترسی** /m.-tarsi/ الخَوْفُ المَرَضِيُّ مِنَ المَوْتِ أو المَوْتَى.

**مرده خوار** /m.-xär/ ۱ ← لاشه خوار. ۲. مَنْ عادَتُهُ الأَكْلُ مِنْ مَراسِيْمِ تَكْفِينٍ و تَدْفِيْنٍ و مَأْتَمِ المَوْتَى.

**مرده خواری** /m.-x.-i/ ۱ ← لاشه خواری. ۲. عادَةُ الأَكْلِ مِنْ مَراسِيْمِ تكفينٍ و تَدْفِينٍ و مَأْتَمِ المَوْتَى.

**مرده ریگ** /m.-rig/ المِيْراث، الإرْث، الوِراث، الوِراثَة، الوِرْث.

**مرده سنگ** /m.-sang/ ← مردار سنگ.

**مرده سوزانی** /m.-suzäni/ تَرْمِيْدُ المَوْتَى.

**مرده شوی** /m.-šuy/ حانُوتِيّ، مُغَسِّلُ الأَمْوات، الغَسّال.

**مرده شوی خانه** /m.-š.-xäne/ ← غسالخانه.

**مرده شویی** /m.-šuyi/ غَسْلُ المَوْتَى.

**مرده کش** /m.-keš/ نَعْش، عَرَبَةُ المَوْتَى.

**مرده کشی** /m.-k.-i/ دَفْنُ المَوْتَى ← نعش کشی.

**مردی** /mardi/ رُجُولَة، رُجُولِيَّة، الذُّكُورَة، رُجُولِيّ، الرُّجْلِيَّة، الرُّجْلَة.

**مردی کردن** /m.-kardan/ ← دلیری کردن.

**مرز** /marz/ الثَّغْر، التُّخْم، التَّخْم، التُّخُم، الطُّرّ، المَرْز، فاصِل، حَدُّ البِلادِ، حَدُّ الأَرْضِ، الأُرْثَة، بِيْن، ماصِر، مِصْر، نِهايَة، الجِسْر، الشُّزم، الذُّرْء، مَنار.

**مرزبان** /m.-bän/ ← مرزداری.

**مرزبندی** /m.-bandi/ وَضْعُ الحُدُودِ، التَّأْرِيْث.

**مرزبندی کردن** /m.-b.-kardan/ تَتْخِيْماً / تَخَّمَ، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ الحُدُوْدَ.

**مرزداری** /m.-däri/ إدارةُ حَرْسِ الحُدُوْدِ.

**مرزنشین** /m.-nešin/ التُّخُومِيّ.

**مرزنگوش** /marzanguš/ (گیا) مَرْزَجُوْش، السُّمْسُق، المَرْدَقُوش، المَرْدَكُوش، الفاخُور، رَيْحانُ داوُد، السَّفْسَف.

**مرزنگوش کوهی** /m.-e-kuhi/ (گیا) المَرْو.

**مرزنگوش وحشی** /m.-e-vahši/ (گیا) فُودَنَجٌ جَبَلِيٌّ، صَعْتَر.

**مرزوبوم** /marz-o-bum/ مَنْشَأ، مَكانُ النُّشُوءِ.

**مرزه** /marze/ (گیا) النَّدْغ، الزُّوباع، صَعْتَرُ البَرِّ.

**مرزهای دانش** /m.-hä-ye-däneš/ آفاقُ العِلْمِ.

**مرزی** /marzi/ حَدِّيّ.

**مرس** /mors/ (جانـ) ۱. فِيْلُ البَحْرِ، فَظّ. ۲. مُورس [دستگاه].

**مرسریزه** /merserize/ مُمَرْسَر.

**مرسوم** /marsum/ مَرْسُوم، عُرْف، عادَةٌ مَرْعِيَّة، مَذْهَب، عادَة، طَرِيْقَة، عادِيّ، مَأْلُوف، إعْتِيادِيّ، وَتِيْرَة.

**مرسوم شدن** /m.-šodan/ ← رسم شدن.

**مرسوم کردن** /m.-kardan/ ← رسم کردن.

**مرسی** /mersi/ شُكْراً.

**مرشد** /moršed/ المُرْشِد، الدَّلِيْل، الوَلِيّ.

**مرض** /maraz/ مَرَض، داء، آفَة، عِلَّة، عاهَة، عَياءٌ، عَيا، تَعَب، سُوْءُ الحالِ، إعْتِلالُ الصِّحَّةِ، إنْحِرافُ المِزاجِ،

خَسْتَكَة، فَتْرَة، نَصَب، تَوْصِيم، وَعْكَة، تَوَعُّكُ المَزاجِ.

**مرض ارثی** */m.-e-ersi/* مَرَضٌ وِراثِيٌّ، مَرَضٌ خِلْقِيٌّ.

**مرض بومی** */m.-e-bumi/* مَرَضٌ مُسْتَوْطِنٌ.

**مرض حاد** */m.-e-häd/* مَرَضٌ حادٌّ.

**مرض رشته** */m.-e-rešte/* (پز) العِرْقُ المَدِينِيُّ، الفِرْتِيْت ← رشتهٔ ۷.

**مرض زهروی** */m.-e-zahravi/* (پز) المَرَضُ التَّناسُلِيُّ.

**مرض شناس** */m.-šenäs/* الباثُولُوجِيّ، الإخْصائِيُّ في عِلْمِ الأَمْراضِ.

**مرض شناسی** */m.-š.-i/* الباثُولُوجِيا، عِلْمُ الأَمْراضِ.

**مرض قند** */m.-e-qand/* مَرَضُ السُّكَّرِ، البَوْلُ السُّكَّرِيُّ.

**مرض گرفتن** */m.-gereftan/* ← مریض شدن.

**مرض مزمن** */m.-e-mozmen/* مَرَضٌ دَنَفٌ، مَرَضٌ مُزمِنٌ.

**مرض واگیردار** */m.-e-vägirdär/* المَرَضُ المُتَعَدِّي، مَرَضٌ قَبِس.

**مرضی الطرفین** */marziyy-ot-tarafeyn/* حَكَمٌ مَرْضِيُّ الطَّرَفَيْنِ.

**مرطوب** */martub/* رَطِب، رَطِيب، نَدْيان، نَدِيّ، مُنَدّى، مُبْتَلّ، مُبَلَّل، مَبْلُول، عَكِيك، لَثِيّ، مَصِيص، وَمِد.

**مرطوب شدن** */m.-šodan/* تَرَطُّباً / تَرَطَّبَ، إبْتِلالاً / إبْتَلَّ، تَبَلُّلاً / تَبَلَّلَ بالماءِ، نَدًى ونَداوَةً / نَدِيَ يَنْدَى، تَنَدِّياً / تَنَدَّى.

**مرطوب کردن** */m.-kardan/* تَرْطِيباً / رَطَّبَ، إرْطاباً / أرْطَبَ، بَلّاً وبِلَّةً وبَلَلاً / بَلَّ ـُ هُ، تَنْدِيَةً / نَدَّى، إنْداءً / أنْدَى، تَشْبِيعاً / شَبَّعَ بالرُّطُوبَة.

**مرعوب** */mar'ub/* مُخَوَّف، مَرْعُوب، خائِف.

**مرعوب شدن** */m.-šodan/* رَعْباً ورُعْباً / رَعَبَ ـَ، إرْتِعاباً / إرْتَعَبَ ← ترسیدن. خَوْفاً وخَيْفاً ومَخافَةً وخِيفَةً / خافَ ـَ فَزَعاً وفِزعاً / فَزَعَ ـَ.

**مرعوب کردن** */m.-kardan/* تَرْعِيباً / رَعَّبَ، تَخْوِيفاً / خَوَّفَ، إفْزاعاً / أفْزَعَ.

**مرغ** */marq/* (گیا) الكَلائِيَّة، الثِّيِّل، الخافُور، العَنْزَع.

**مُرغ** */morq/* (جانـ) أُمُّ الوَلِيْد، الدَّجاجة، فَرْخَة، الدَّجاج، الطَّائِر، الطَّيْر.

**مرغ آتشی** */m.-e-ätaši/* (جانـ) النُّحام، أبُوقَرْن.

**مرغ آفتاب** */m.-e-äftäb/* (جانـ) التُّك، أبُوتَمْرَة، البَشَرُوْس.

**مرغابی** */m.-äbi/* (جانـ) البَطّ، البَطَّة [نـث]، إبْنُ الماءِ، حَذَف، الزُّبّاطَة، شَرْشِيْر، عُلْجُوم.

**مرغابی جره** */m.-ä.-ye-jorre/* (جانـ) الحَذَف.

**مرغابی سیاه** */m.-ä.-ye-siyäh/* (جانـ) الدُّمَيْة.

**مرغابی غواص** */m.-ä.-ye-qavväs/* (جانـ) العَقّاس، الوَنَس.

**مرغابی کاکلی** */m.-ä.-ye-käkoli/* (جانـ) الغَطّاس.

**مرغابی گلگون** */m.-ä.-ye-golgun/* (جانـ) أبُو فَرْوَة.

**مرغابی منقار قاشقی** */m.-ä.-ye-menqär-qäšoqi/* أبُومِلْعَقَة، المَلاعِقِيّ، مُداوِس.

**مرغابی وحشی** */m.-ä.-ye-vahši/* البُرْكَة.

**مرغابی‌ها** */m.-ä.-hä/* (جانـ) البَطِّيّات.

**مرغابیهای کاکلی** */m.-ä.-hä-ye-käkoli/* (جانـ) غَطّاسِيّات.

**مرغ ارپینگتون** */m.-e-orpington/* (جانـ) الأُرُوبِنْغْتُون.

**مرغاک** */m.-äk/* الطُّيْرِيَّة، مَرَضٌ فَيْرُوسِيٌّ مُعَدٍ يَنْتَقِلُ مِن الطُّيُورِ وبِخاصَّةِ البَبْغاءِ لِلإنْسانِ، تَصْحَبُهُ حُمَّى وأعْراضٌ مَعْدِيَّةٌ ورِئَوِيَّةٌ.

**مرغ الهی** */m.-e-elähi/* (جانـ) الوَرَشان.

**مرغان آتشی** */m.-än-e-ätaši/* (جانـ) النُّحامِيّات.

**مرغان بهشتی** */m.-e-behešti/* (جانـ) الفِرْدَوْسِيّات.

**مرغان پشه‌خوار** */m.-e-paše-xär/* (جانـ) السُّبَدِيّات.

**مرغان جنگلی** */m.-än-e-jangali/* (جانـ) دَجاجُ الأرْضِ.

**مرغ انجیرخوار** */m.-e-anjir-xär/* (جانـ) عُصْفُورُ التِّينِ، القُرَيْراء، تُبُشِّر، التُّبَّس، الصُّفارِيَّة.

**مرغان خانگی** */m.-än-e-xänegi/* (جانـ) الأوالِفُ مِنَ الطَّيْرِ.

**مرغان شاخدار** */m.-än-e-šäxdär/* (جانـ) الغِزْغِرِيّات.

**مرغان شکاری** */m.-än-e-šekäri/* (جانـ) كَواسِرُ الطَّيْرِ، الجَوارِح.

**مرغان شکاری روز** */m.-än-e-š.-ye-ruz/* (جانـ) جَوارِحُ النَّهارِ.

**مرغان شکاری شب** */m.-än-e-š.-ye-šab/* جانـ) جَوارِحُ اللَّيْلِ.

**مرغان غواص** */m.-än-e-qavväs/* (جانـ) الغَطّاسِيّات.

**مرغ بـارانی** /m.-e-bärāni/ (جانـ) الزُّقـزاق، طائِرُ النَّوْءِ، الدُّمْشَق، تَوْزم، سَقْساق، قَطْقاط.
**مرغ بارانی‌ها** /m.-e-b.-hä/ (جانـ) الزُّقْزاقِيّات.
**مرغ باز** /m.-bāz/ مُحِبُّ الطُّيُورِ.
**مرغ بازی** /m.-b.-i/ حُبُّ الطُّيُورِ.
**مرغ براهما** /m.-e-barahmä/ (جانـ) البَرامِيّ.
**مرغ بهشتی** /m.-e-behešti/ (جانـ) طائِرُ الفِرْدَوْسِ.
**مرغ بی‌بال** /m.-e-bi-bäl/ (جانـ) كِيْوي.
**مرغ پا بلند** /m.-e-päboland/ (جانـ) الطُّوَّل.
**مرغ پشه‌خوار** /m.-e-paše-xär/ (جانـ) السُّبَد.
**مرغ پشه‌خـوار طوقدار** /m.-e-p.-x.-e-towqdär/ (جانـ) الصُّوَعَة.
**مرغ تخمی** /m.-e-toxmi/ (جانـ) دَجاجَةٌ بَيّاضَةٌ، بَيُوض.
**مرغ جاوه** /m.-e-jäve/ (جانـ) دَجاجَةٌ جاوا، جاوِي [طَيْرٌ داجِنٌ].
**مـرغ جزیـرهٔ موریـس** /m.-e-jazire-ye-muris/ (جانـ) دُرُنْت.
**مرغ چوپان فریب** /m.-e-cupän-farib/ الصُّوَعَة، السُّبَد.
**مرغ چین مـاچین** /m.-e-cin-e-mäcin/ (جانـ) الـدَّجاجُ الصِّينِيُّ.
**مرغ حق** /m.-e-haq/ أُمُّ أُوَيْق، الخَبَل، الثُّبَح، الفُداد.
**مرغ خانگی** /m.-e-xänegi/ دَجاج.
**مرغداری** /m.-däri/ تَرْبِيَةُ الدَّواجِن.
**مرغـدان** /m.-dän/ خُمُّ الـدَّجاجِ، مَـزَارِبُ الدَّجـاجِ، قُنُّ الدَّجاجِ.
**مرغـزار** /marqzär/ مَـرْج، الرَّبِيْعَـة، البُّنانَـة، المَرْتَعَـة، الرُّطْب، الـرَّقْمَة، رَوْض، رَوْضَة، رَيْضَة، الرَّيْضَـة، الرَّيِّض، زِلْف، زَلَفَة.
**مرغ زرین پر** /morq-e-zarrin-par/ (جانـ) الطُّنّان.
**مرغ زرین پـر آوازخوان** /m.-e-z.-p.-e-äväz-xän/ (جانـ) القَرْقَفَنَّة.
**مـرغ زرین پـر بیـابانـی** /m.-z.-p.-e-biyäbäni/ (جانـ) الشُّوّالَة.
**مرغ زنبورخوار** /m.-e-zanbur-xär/ (جانـ) ← کلاغ سبز.
**مرغ زیبا** /m.-e-zibä/ (جانـ) أَبُوطِيْط، الطَّيْبَـط، الزُّقْزاقُ الشّامِيُّ.

**مرغ سانان** /m.-sänän/ (جانـ) وَجِيْداتُ المَسْلَک.
**مرغ سقا** /m.-e-saqqä/ البَجَع، جَمَلُ الماءِ.
**مرغ سلیمان** /m.-e-soleymän/ (جانـ) هُدْهُد، هُدَاهِد.
**مـرغ شاخـدار** /m.-šäxdär/ (جانـــ) جُبَيْش، الـدَّجـاجُ السِّنْدِيّ، الدَّجاجُ الفِرْعَوْنِي، غِزْغِر، فِراخُ السُّودانِ.
**مرغ شبان فریب** /m.-e-šabän-farib/ (جانـ) المُکّاء.
**مرغ شکاری** /m.-e-šekäri/ الجارِحَة، الكاسِر، الضّارِي.
**مرغ شناس** /m.-šenäs/ الطُّيُورِيّ، العالِمُ بالطُّيُورِ.
**مرغ شناسی** /m.-š.-i/ عِلْمُ الطُّيُورِ.
**مرغ طوفان** /m.-e-tufän/ (جانـ) طائِرُ النَّوْ، أَبْلَه.
**مرغ عسل‌خوار** /m.-e-asal-xär/ (جانـ) التُّمَّرَة، أَبُوتُمَّرَة، التُّمِيْر، اِبْنُ تُمَّرَة.
**مرغ عشـق** /m.-e-ešq/ (جانـــ) البَرَکِيْـت، بَبَّغاءٌ صَغِيْـرٌ هَزِيْلٌ.
**مرغ غـواص** /m.-e-qavväs/ (جانـ) الغَـوّاص، الغَطّاس، غَمّاس.
**مرغ فرعون** /m.-e-fer'own/ (جانـ) ← مرغ‌شاخدار.
**مرغ فروش** /m.-foruš/ دَجاجِيّ، فَرَازِجِيّ، بائِعُ الدَّجاجِ.
**مرغ فـروشی** /m.-f.-i/ ۱. بَيْعُ الـدَّجاجِ. ۲. حانُـوتُ بَيْعِ الدَّجاجِ.
**مرغ قاصد** /m.-e-qäsed/ خازِنُ البُنْدُقِ، خازِنُ الجِلَّوْزِ.
**مرغک** /m.-ak/ ۱. طائِرٌ صَغِيرٌ. ۲. المُخْتَلِفُ المَرْكَزِ [في الآلِيّاتِ].
**مرغ کتـان** /m.-e-katän/ (جانـــ) التُّفاحِـيّ، الزُّقَيْقِيَّـة، الزُّقاقِيَّة، التُّفَيْفِيْحَة، الصَّلَنْج، أُطَيْش.
**مرغ گیـلاس** /m.-e-giläs/ (جانـــ) صُفّارِيَّـة، صُفْرايَـة، صُفْرَة، تُبُشّر.
**مرغ لگهورن** /m.-e-leghorn/ (جانـ) لِيْغُوْرْن.
**مرغ مادر** /m.-e-mädar/ (جانـ) الدَّجاجَةُ الأُمُّ.
**مرغ ماهیخوار** /m.-e-mähi-xär/ (جانـ) أَبُوبَقَـر، قاوَنْد، الزُّقَّة، أَبُوجامُوس، واقُ الشَّجَرِ، مالِکٌ الحَزِيْن.
**مـرغ مـاهیخـوار سفیـد** /m.-e-m.-x.-e-sefid/ (جانـــ) البَقَرَة.
**مرغ مـاهیخوار شبـانه** /m.-e-m.-x.-e-šabäne/ (جانـ) غُرابُ اللَّيْلِ.
**مرغ مقلد** /m.-e-moqalled/ (جانـ) ← مینا.

**مرغ مگس** /m.-magas/ (جانـ) التُّمَّرَة، أبوتُمَّرَة، التُّمِيْر، النُّسُک، الضُّرَيْس.

**مرغ مگس‌خوار** /m.-e-m.-xär/ (جانـ) الطُّنّان، الشُّوْرَب.

**مرغ مگس گیر آمریکای شمالی** /m.-e-m.-gir-e-ämrikä-ye-šomäli/ (جانـ) اللُّهَيْب.

**مرغ منقار صلیبی** /m.-e-menqär-salibi/ (جانـ) مُصَلِّب، الصُّيَق.

**مرغ نساج** /m.-e-nassäj/ (جانـ) التُّنَوُّط.

**مرغ نساجیها** /m.-n.-hä/ (جانـ) التُّنَوُّطِيّات.

**مرغ نوروزی** /m.-e-nowruzi/ (جانـ) نَوْرَس، زُمَّجُ الماءِ، كَرْكَر، نَبّاح، أبُوطِيْط، طَيْبَط.

**مرغوا** /morqovä/ الشُّؤْم.

**مرغوب** /marqub/ مَرْغُوبٌ فِيهِ، شَهِيّ، مُشْتَهى، مَحْبُوب.

**مرغوبیت** /m.-iyyat/ كَمِيَّة.

**مرغی** /morqi/ الدَّجاجِيّ.

**مرفق** /merfaq/ كُوْع، مِرْفَق.

**مرفوع** /marfu'/ مَرْفُوع، مَحْمُول.

**مرفولوژی** /morfoloži/ عِلْمُ التَشَكُّلِ [فَرْعٌ من عِلْمٍ يَبْحَثُ في شَكْلِ الحَيَواناتِ و النَّباتاتِ].

**مرفه** /moraffah/ رافِه، رَفِيْه، رَفْهان، الفاكِه، ناعِمَة [نث].

**مرفه الحال** /m.-ol-häl/ ← مرفه.

**مرفه شدن** /m.-šodan/ رَفِهاً و رُفُوهاً / رَفَهَ ـَ تَرَفُّهاً / تَرَفَّهَ، إسْتِرْفاهاً / إسْتَرْفَهَ، تَنَعُّماً / تَنَعَّمَ.

**مرفه کردن** /m.-kardan/ إرْفاهاً / أرْفَهَ و تَرْفِيْهاً / رَفَّهَ الرَّجُلَ، تَنْعِيْماً / نَعَّمَ، إتْرافاً / أتْرَفَ، تَتْرِيْفاً / تَرَّفَ هُ، إنْعاشاً / أنْعَشَ، مُساعَدَةً / ساعَدَ.

**مرفین** /morfin/ مُرْفِيْن.

**مرقد** /marqad/ القَبْر.

**مرقشیشا** /marqašišä/ المَرْقَشِيْتا، كِبْرِيْتُورُ الحَدِيْد.

**مرقوم** /marqum/ مَكْتُوب، مَسْطُور.

**مرقوم کردن** /m.-kardan/ ← نوشتن.

**مرکانتیلی** /merkäntili/ مِرْكَنْتِيْلِيّ.

**مرکانتیلیست** /merkäntil-ist/ مِرْكَنْتِيْلِيّ، نَصِيْرُ المِرْكَنْتِيْلِيَّةِ.

**مرکانتیلیسم** /m.-ism/ المِرْكَنْتِيْلِيَّة.

**مرکب** /morakkab/ ١. مُرَكَّب، مُخْتَلِط. ٢. حِبْر، مِداد، مُدَّة، قَذّاف، نِقْس.

**مرکبات** /m.-ät/ (گیا) الحَمْضِيّات، مَوالِح.

**مرکبان** /morakkabän/ (گیا) المُرَكَّبات.

**مرکب پاک کن** /morakkab-päk-kon/ مَسّاحَةُ الحِبْرِ.

**مرکب چاپ** /m.-e-cäp/ حِبْرُ الطَّبْعِ.

**مرکب چینی** /m.-e-cini/ حِبْرُ الشِّيْنِ.

**مرکب خشک کن** /m.-xošk-kon/ نَشّافَةُ الحِبْرِ.

**مرکب شدن** /m.-šodan/ تَرَكِيْباً / رُكِّبَ مج.

**مرکب فروش** /m.-foruš/ الحَبّار.

**مرکب کردن** /m.-kardan/ تَرْكِيْباً / رَكَّبَ.

**مرکبی** /m.-i/ الحِبْرِيّ.

**مرکز** /markaz/ مَرْكَز، الرَّكِيْزَة، بُؤْرَة، مِحْوَر، قَلْب، وَسْط، وَسَط، وَضْعَة. ٢. أمُّ القُرَى، عاصِمَةُ البِلادِ، قَصَبَة.

**مرکز ادبی** /m.-e-adabi/ المَرْكَزُ الأدَبِيُّ.

**مرکز انزال** /m.-e-enzäl/ (پز) مَرْكَزُ قَذْفِ المَنِيِّ.

**مرکز بلع** /m.-e-bal'/ (پز) مَرْكَزُ البَلْعِ.

**مرکز بیرونی** /m.-e-biruni/ المَرْكَزُ السَّطْحِيُّ.

**مرکز بینایی** /m.-e-binäyi/ (پز) المَرْكَزُ البَصَرِيُّ.

**مرکز پزشکی** /m.-pezeški/ مَرْكَزُ الصِحَّةِ.

**مرکز پلیس** /m.-e-polis/ المُفَوَّضِيَّة.

**مرکز تعریق** /m.-e-ta'riq/ مَرْكَزُ العَرَقِ.

**مرکز تکلم** /m.-e-takallom/ مَرْكَزُ الكَلامِ.

**مرکز تلفن** /m.-e-telefon/ مَرْكَزُ الهاتِفِ، مَرْكَزٌ هاتِفِيٌّ.

**مرکز تنفسی** /m.-e-tanaffosi/ (پز) مَرْكَزُ التَّنَفُّسِ.

**مرکز ثقل** /m.-e-seql/ مَرْكَزُ الثِّقْلِ.

**مرکز جو** /m.-ju/ مُتَقارِبٌ مِن المَرْكَز.

**مرکز جویدن** /m.-e-javidan/ (پز) مَرْكَزُ المَضْغِ، مَرْكَزُ العَلْكِ.

**مرکز چشمک زدن** /m.-e-cašmak-zadan/ (پز) مَرْكَزُ طَرْفِ العَيْنِ، مَرْكَزُ إخْتِلاجِ العَيْنِ.

**مرکز حجاب حاجزی** /m.-e-hejäb-e-häjezi/ (پز) المَرْكَزُ الحِجابِ الحاجِزِيّ.

**مرکز حرکتی** /m.-e-harakati/ (پز) مَرْكَزُ الحَرَكَةِ.

**مرکز حسی** /m.-e-hessi/ (پز) المَرْكَزُ الحِسِّيُّ، مَرْكَزُ

الإحتِساساتِ [في الدِّماغ].

**مرکز دایره** */m.-e-däyere/* (هنـ) نُقطَةُ الدّائِرَة، مَرْكَزُ الدّائِرَة.

**مرکز درونی** */m.-e-daruni/* المَرْكَزُ التَّحْتانِيُّ.

**مرکز دوران** */m.-e-davarän/* مَرْكَزُ الدَّوَرانِ.

**مرکز سرفه** */m.-e-sorfe/* (پز) مَرْكَزُ السُّعالِ.

**مرکز عصبی** */m.-e-asabi/* (پز) المَرْكَزُ العَصَبِيُّ.

**مرکز عطسه** */m.-e-atse/* (پز) مَرْكَزُ العَطْسَة، مَرْكَزُ العُطاس.

**مرکز فرماندهی** */m.-e-farmändehi/* (نظ) مَرْكَزُ قِيادَة.

**مرکز کره** */m.-e-kore/* (هنـ) مَرْكَزُ الكُرَة.

**مرکز کشش** */m.-e-kešeš/* مَرْكَزُ الجَذْبِ.

**مرکز کشور** */m.-e-kešvar/* عاصِمَة، قاعِدَةُ البِلادِ.

**مرکز گرمایی** */m.-e-garmäyi/* المَرْكَزُ الحَرارِيُّ.

**مرکز گریز** */m.-goriz/* مُتَباعِدٌ مِنَ المَرْكَزِ.

**مرکز مژگانی و نخاعی** */m.-e-možgäni-va-noxä'i/* (پز) المَرْكَزُ الهُدْبِيُّ النُّخاعِيُّ.

**مرکز مقعدی و نخاعی** */m.-e-maq'adi-va-n./* (پز) المَرْكَزُ الشَّرَجِيُّ الشَّوْكِيُّ.

**مرکز نعوظ** */m.-e-no'uz/* (پز) مَرْكَزُ النُّعُوظِ.

**مرکز نوری عدسی نازک** */m.-e-nuri-ye-adasi-ye-näzok/* بَصَرِيّاتِيّ.

**مرکزی** */m.-i/* مَرْكَزِيّ، بُؤْرِيّ، رَئِيسِيّ، مُتَوَسِّط.

**مرکزیت** */m.-iyyat/* المَرْكَزِيَّة.

**مرکزیت دادن** */m.-i.-dädan/* مَرْكَزَةَ / مَرْكَزَ يُمَرْكِزُ.

**مرکزیت یافتن** */m.-i.-yäftan/* تَمَرْكُزاً / تَمَرْكَزَ، اِرْتِكازاً / اِرْتَكَزَ.

**مرکن** */merkan/* الإجّانَة.

**مرکوب** */markub/* مَرْكُوب، رَكوبَة، مَطِيَّة.

**مرکور** */merkur/* (شیمـ پز) الزِّئْبَق.

**مرکوروژ** */m.-už/* (شیمـ پز) أُكْسِيدُ الزِّئْبَق.

**مرکورژن** */m.-žon/* (شیمـ پز) الزِّئْبَقُ الأَصْغَر.

**مرکورکرم** */m.-korom/* (شیمـ پز) المَرْكُورُوكْرُوم.

**مرگ** */marg/* مَوْت، مَوْتان، المَمات، وَفاة، فَناء، اِبْنَةُ الجَبَل، أُتُو، أَجَل، أُمُّ قَشْعَم، بَهْر، بَيْد، تَباب، مَتْلَف، مَتْلَفَة، ثُبُور، جَباذ، جَذابِ، جَرزَة، جَشْم، حَتْف، حَقّ، حالِقَة، حَلاق، حَمْس، حِمَّة، حُوب، حُور، حَيْن، خَبال، خُزاع، خالِج، دَبار، دَمار، دَيْن، الذّأْفان، الرُّقادُ الأَخِيْر، سام، سامَّة، شَبِم، شَعُوب، مَصْرَع، صَرَفان، صَعَق، طُلاطِل، عَبُول، عَشف، عَلاقَة، عَلُوق، الغَرام، غُول، فَيْظ، فَيْظُوظَة، قَبْضَة، قَسْطَل، قَسْطَلان، قَشْعَم، قَضاءُ اللّه، كَفْت، لِزام، لُعَيْم، مِحال، مَنَى، مَنُون، مَنِيَّة، نَبْط، نَحْب. اِنْتِهاءُ الأَجَلِ، نَيْط، نَيْطَل، مُوْجِب، وَدَأ، وَدَى، وَزْوَز، مَوْصِل، وَيْل، هادِمُ اللَّذّات، هَلاک، هَمِيْغ، يَقِيْن، تَيْمُن.

**مرگ آنی** */m.-e-äni/* مَوْتٌ زُؤام أوسَرِيْع.

**مرگ آور** */m.-ävar/* المَتْواة، المُهْلِک.

**مرگ ادبی** */m.-e-adabi/* المَوْتُ الأَدَبِيّ.

**مرگا مرگی** */m.-ä-margi/* مَرَضٌ شائِع، طاعُون، مَوْتٌ عامّ، وباءٌ جائِع.

**مرگبار** */m.-bär/* ← مرگ آور.

**مرگ زودرس** */m.-e-zud-res/* موتٌ سَرِيْع، موتٌ زاعِط.

**مرگ طبیعی** */m.-e-tabi'i/* وَفاةٌ طَبِيْعِيَّة، مَوْتٌ أَبْيَض أوطَبِيْعِيّ.

**مرگ غیر طبیعی** */m.-e-qeyr-e-t./* مَوْتٌ أَحْمَر، المَوْتُ قَتْلاً.

**مرگ ماهی** */m.-mähi/* (گیا) سُمُّ السَّمَک.

**مرگ موش** */m.-e-muš/* (گیا) سُمُّ الفَأْر، زِرْنِيْخ.

**مرگ ناگهانی** */m.-e-nägahäni/* مَوْتٌ فَجْأة، مَوْتٌ فُجائِيّ، مَوْتٌ مُفاجِئ، مَوْتُ الغَفْلَةِ، مَوْتُ الفَواتِ، مَوْتٌ أَبْيَض، مَوْتٌ زُؤام، مَوْتٌ ذُعاف.

**مرگ وحشناک** */m.-e-vahšatnäk/* مَوْتٌ زُؤامٌ أوكَرِيْه.

**مرگ و میر** */m.-o-mir/* المَوْتان، جارِف، طُوْفان، مَيْلَة.

**مرماخوز** */marmäxuz/* (گیا) الخُزُونباش، حَبَقُ الشُّيُوخ.

**مرمت** */marammat/* تَصْلِيْحُ شَيءٍ، تَعْمِيْرُ شَيءٍ أوبِناءٍ.

**مرمت کردن** */m.-kardan/* رَمّاً و مَرَمَّةً / رَمَّ ـِ الشَّيءَ، تَرْمِيْماً / رَمَّمَ البِناءَ و نَحْوَهُ.

**مرمر** */marmar/* المَرْمَر، رُخام.

**مرمربراق** */m.-e-barräq/* النُّهاء.

**مرمربلغمی** */m.-e-balqami/* رُخامٌ بَصَلِيّ.

**مرمرتراشی** */m.-taräši/* صِناعَةُ المَرْمَر.

**مرمرسبز** */m.-e-sabz/* المَلَكِيْت.

**مرمر سفید** /m.-e-sefid/ مَرْمَرٌ أَبْيَضُ.

**مرمرسیاه** /m.-e-siyäh/ البازَلْت.

**مرمر فروش** /m.-foruš/ الرُّخام.

**مرمرقم** /m.-e-qom/ بَلَق، هَيْصَم، مَرْمَر.

**مرمرکاری** /m.-käri/ تَجَزُّعٌ أَوْ تَعَرُّقٌ شَبِيهٌ بِتَجَزُّعِ الرُّخامِ وتَعَرُّقِهِ.

**مرمرمصری** /m.-e-mesri/ حَجَرُ الحَيَّةِ.

**مرمرنما** /m.-namä/ مُجَزَّع، مُعَرَّقٌ كالرُّخامِ في تَجَزُّعِهِ أوتَعَرُّقِهِ.

**مرمری** /m.-i/ الرُّخامِيّ.

**مرمکی** /mor-e-makki/ (گیا) مُرّ، شَجَرَةُ المُقْلِ، خِضْلاف.

**مرموز** /marmuz/ غامِض، مُبْهَم، مَلْغُوز، خَفِيّ.

**مرموک** /marmuk/ (گیا) كَفُّ الدُّبّ.

**مرو** /moru/ ۱. (گیا) العِشْرِق، تَوْفِيل. ۲. (جانـ) غادُس، مُوْرَة.

**مروا** /morvä/ فَأْلٌ خَيْرٌ، الفَأْل.

**مروارید** /morvärid/ اللُّؤْلُؤ، الجُمان، حُصّ، حَصان، خَضْل، خَوْصَة، سَبِيَّة، سَفَّانَة، ضِنْب، قَدِيس، عَقِيْلَةُ البَحْرِ، مَهْو، وَناة، وَنِيّ، وَهِيَّة، هَيْجُمانَة.

**مروارید غلطان** /m.-e-qaltän/ اللُّؤْلُؤُ المُسْتَدِير.

**مروارید فروش** /m.-foruš/ اللأْآء واللأْآل واللأْلاء.

**مرواریدفروشی** /m.-f.-i/ اللِّئالَة.

**مرواریدی** /m.-i/ اللُّؤْلُؤِيّ.

**مروت** /morovvat/ المُرُوْءَة.

**مروج** /moravvej/ مُرَوِّج، ناشِر، مُشَيِّع.

**مرور** /morur/ مُراجَعَة، إعادَةُ النَّظَرِ بِـ، مُضِيُّ الوَقْتِ أوالمُدَّة، الذَّهابُ والعُبُور.

**مرورزمان** /m.-e-zamän/ مُرُوْرُ الزَّمَن، مُدَّة، مُدَّةُ التَّقادُمِ، التَّقادُم، تَقادُمُ العَهْد، مُضِيُّ المُدَّةِ أو الوَقْتِ، مَرٌّأو مُرُوْرُ الوَقْتِ أوالأيّام.

**مرور کردن** /m.-kardan/ مُذاكَرَةٌ / ذاكَرَ و مُطالَعَةٌ / طالَعَ ودَرْساً ودِراسَةٌ / دَرَسَ ـُ دَرْسَةٌ.

**مروریه** /marvariyye/ (گیا) الخَنْذَوِيل.

**مرهم** /marham/ المَرْهَم، لَزْقَةٌ عِلاجِيَّة، لَزُوق، لازُوق، اللَّسُوق، اللَّصُون، بَلْسَم، ضِماد، دِهان، دَلُوك، لَبْخَة.

**مرهم باسلیقون** /m.-e-bäsliqun/ مَرْهَم باسِيلِيقِيّ.

**مرهم خاکستری** /m.-e-xäkestari/ العَقّارُ الزِّئْبَقِيّ.

**مرهم ساده** /m.-e-säde/ مَرْهَم.

**مرهم‌گذار** /m.-gozär/ المُضَمِّد، المُمَرْهِم.

**مرهم گذاشتن** /m.-gozäštan/ ضَمْداً / ضَمَدَ ـِ و تَضْمِيْداً / ضَمَّدَ و مَرْهَمَةٌ / مَرْهَمَ و أَسْواً وأَسَاً / أسا ـُ الجُرْحَ.

**مرهون** /marhun/ المَرْهُون، الرَّهِيْن.

**مری** /meri/ (پز) قَصَبَةُ المِرِي، مَرِيء، بُلْعُم، بُلْعُوم، مَدْسَع، غُضْرُوْط.

**مریخ** /merrix/ (نجـ) المِرِّيْخ، البَهْرام.

**مرید** /morid/ راغِب، مُرِيْد، مُحِبّ، طالِب.

**مریدی** /m.-i/ الإرادَة، الإخْلاص.

**مریض** /mariz/ مَرِيْض.

**مریضخانه** /m.-xäne/ البِيْمارِسْتان.

**مریض شدن** /m.-šodan/ مَرَضاً / مَرِضَ ـَ، إعْتِلالاً / إعْتَلَّ، سُقْماً و سَقَاماً و سَقَامَةٌ / سَقِمَ ـَ و سَقُمَ ـُ، إلْماماً / أَلَمَّ بِهِ مَرَض، إصابَةٌ / أُصِيْبَ مع بِمَرَض، وُصُوباً / وَصِبَ يَوْصَبُ، تَوْصِيْباً / وَصَّبَ، إيْصاباً / أَوْصَبَ، تَوَصُّباً / تَوَصَّبَ.

**مریض کردن** /m.-kardan/ تَمْرِيْضاً / مَرَّضَ، إمْراضاً / أَمْرَضَ.

**مریضی** /m.-i/ المَرَض.

**مریم** /maryam/ (گیا) ← گل مریم.

**مریم پرست** /m.-parast/ عابِدُ مَرْيَمَ العَذْراءِ.

**مریم پرستی** /m.-p.-i/ عِبادَةُ مَرْيَمَ العَذْراءِ.

**مریم گلی** /m.-goli/ (گیا) قَصْعِيْن، النّاعِمَة.

**مریم گلی کوهی** /m.-g.-ye-kuhi/ (گیا) القُوَيْسَة.

**مریم نخودی** /m.-noxodi/ (گیا) بَلُّوطُ الأرْضِ، الطُّوْقَرْيُون.

**مریم نخودی کوهی** /m.-n.-ye-kuhi/ (گیا) حَشِيْشَةُ الرِّيْح.

**مریم نخودی وحشی** /m.-n.-ye-vahši/ (گیا) ثَوْمُ الحَيَّةِ، ثَوْمٌ بَرِّيٌ.

**مرینوس** /merinus/ (جانـ) المِرِيْنُوس [غَنَمٌ أَسْبانِيٌ أَبْيَضُ نَفِيْسُ الصُّوفِ].

**مرئوس** /mar'us/ مَرْؤُوس، المُوَظَّف.

**مرئی** /mar'i/ المَرْئِيّ، مَنْظُور، مَنْظُورَة، ظـاهِر، واضِح، مُشاهِد.

**مرئی شدن** /m.-šodan/ بُدُوّاً وبَدَاءً و بَـدْواً و بَدَاءَةً / بَدَا يَبْدُو، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ لِلْعِيانِ.

**مزاج** /mezäj/ مِزاج، طَبْع، طَبِيْعَة، خُلْـق، خُلُق، كَيْف، الخِلْط، سَجِيَّة، عَرِيْكَة.

**مزاج بلغمی** /m.-e-balqami/ المِزاجُ البَلْغَمِيّ.

**مزاج ترشکی** /m.-e-toršaki/ المِزاجُ الحامِضِيّ.

**مزاج خنازیری** /m.-e-xanäziri/ المِزاجُ الخَنازِيْرِيّ.

**مزاج دموی** /m.-e-damavi/ مِزاجٌ دَمَوِيّ.

**مزاج روماتیسمی** /m.-e-romätismi/ المِزاجُ الرُّوْماتِزْمِيّ.

**مزاج سلی** /m.-e-seli/ المِزاجُ الدَّرَنِيّ، المِزاجُ الدِّرن.

**مزاج سوداوی** /m.-e-sowdävi/ المِزاجُ السَّوْداوِيّ.

**مزاج صفراوی** /m.-e-safrävi/ المِزاجُ الصَّفْراوِيّ.

**مزاج عصبی** /m.-e-asabi/ مِزاجٌ عَصَبِيٌّ، الطَّبْعُ العَصَبِيّ.

**مزاج نقرسی** /m.-e-neqresi/ المِزاجُ النِّقْرِسِيّ.

**مزاجی** /m.-i/ المِزاجِيّ.

**مزاح** /mezäh/ مَزاح، مَزْح، هُزْل، هـزار، طَبْع، الفُكاهَة، الشِّماع، لِعْب، لَعِب، نُكْتَة، مُلْحَة، دِعابَة.

**مزاح کردن** /m.-kardan/ مَزْحاً / مَزَحَ ـَ مُمـازَحَةً / مازَحَ، هَزْلاً / هَزَلَ ـِ دَعْباً و دَعابَةً / دَعَبَ ـَ هُ، مُداعَبَةً / داعَبَ، مُلاعَبَةً / لاعَبَ، مُطايَبَةً / طايَبَ هُ، [با یکدیگر] تَفاكُهاً / تَفاكَهَ القَـوْمُ، شُمُوعاً / شَمَعَ ـَ [بـا یکدیگر] تَماجُعاً / تَماجَعَ الرَّجُلانِ و تَماجُناً / تَماجَنَ الشَّخْصانِ.

**مزاحـم** /mozähem/ مُزَاحِـم، طُفَيْلِيّ، مُتَطَفِّـل، غَرِيْـم، خَصْم، خَصِيْم، مُضايِق، مُزْعِج، مُتْعِب، مُضْجِر، وارِش.

**مزاحمت** /m.-at/ مُزاحَمَة، مُنافَسَة، الإيْذاء، الإتْعاب.

**مزاحـم شدن** /m.-šodan/ تَنْكِيْداً / نَكَّدَ، تَضْيِيْقـاً / ضَيَّق، تَعْسِيراً / عَسَّرَ، إزْعاجاً / أَزْعَجَ، مُداغَشَةً و دِغاشاً / داغَش هـُ، أَصّاً / أَصَّ ـُ القَوْمُ بَعْضُهم بَعْضاً.

**مزار** /mazär/ القَبْر، الضَّرِيْح.

**مزایا** /mazäyä/ المِيْزات.

**مزایای حقوقی** /m.-ye-hoquqi/ العَلاوات.

**مزایای مالی** /m.-ye-mäli/ مَكاسِبُ مالِيَّة.

**مـزایـده** /mozäyede/ المُـزايَـدَة، بَيْـعُ المَـزاد، مَـزاد، المُزَايَدَة.

**مزایدهٔ علنی** /m.-ye-alani/ المُناداة.

**مزایده گذاشتن** /m.-gozäštan/ تَزايُداً / تَزَايَدَ في ثَمَنِ السِّلْعَةِ، تَقاوِياً / تَقاوَى القَوْمُ المِتاعَ بَيْنَهُم.

**مزبله** /mazbale/ ← زباله‌دان.

**مزبور** /mazbur/ مُنَوَّهٌ عَنْـهُ أو إلَيْهِ، مُشارٌ إلَيْـهِ، مَكْتُوبٌ، مَذْكُور.

**مزخرفات** /mozaxrafät/ أباطِيْل، أراجِيْف.

**مزد** /mozd/ الأُجْـرَة، الأَجْـر، عُمْلَة، عِمـالَـة، الثَّـواب، الحِسْبَة، مُكافَأة، يَوْمِيَّة، الكِراء، الجَعِيْلَة، وَجِيبَة، النُّبْلَة، الحَقّ، خَلاص.

**مزدبگیر** /m.-begir/ مَأْجُور، أَجِيْر، مُسْتَخْدِمٌ بِأجْرٍ.

**مزددادن** /m.-dädan/ إعْمالاً / أَعْمَلَ، تَعْمِيْلاً / عَمَّلَ هُـ، إثابَةً / أثابَ هُ جَزاءً.

**مزد گرفتن** /m.-gereftan/ أخْذاً / أَخَذَ ـُ الأُجْرَةَ.

**مزدور** /mozdur/ ۱. مَـأْجُور، أَجِيْـر، عـامِل، عَمِيْـل، مُسْتَخْدِمٌ بِأجْرٍ، غُلام، شاكِرِيّ، جَرِيّ، عَتِيْل، عَسِيْف. ۲. عَمِيْلُ الاِسْتِعْمار.

**مزدوری** /m.-i/ ۱. اسْتِيْجار، تَسْخِيْر. ۲. عَمالَة.

**مزدوری گرفتن** /m.-i.-gereftan/ اِسْتِئْجاراً / اِسْتَأْجَرَ فُلاناً.

**مزرعه** /mazra'e/ حَقْل، مَزْرَعَة، غَيْط، الرِّيْف، الحَصِيْد، عِزْبَة، حانُوت.

**مزروعی** /mazru'-i/ المَزْرُوْعِيّ.

**مزلف** /mozallaf/ ذُوطُرَّة ← ژیگولو.

**مزمار** /mezmär/ المِزْمار، النّاي، الصُّلْبُوب، القُصابَة.

**مزمزه** /mazmaze/ مَصّ، تَذَوُّقُ طَعْمِ شَيْءٍ، رَشْف.

**مزمزه کردن** /m.-kardan/ مَضْمَضَةً / مَضْمَض، مَضْمَضَةً / مَضْمَض، تَمَزُّراً / تَمَزَّرَ النَّبِيْذَوَ نَحْوَهُ.

**مزمن** /mozmen/ الدّائِم، قَدِيْم، المُزْمِنُ مِنَ الأمْراض.

**مزور** /mozavver/ مُزَوِّر، مُنافِق، كَذّاب.

**مزور** /mozavvar/ المُزَوَّر، المُزَخْرَف.

**مزورانه** /mozavveräne/ بِمَكْرٍ، بِخُبْثٍ، بِخِداعٍ.

**مـزه** /maze/ مَقْطَـم، مَـذاق، طُعْـم، نَكْهَـة، الـذَّوَاق، المَطْعُون.

**مزه انـداختن** /m.-andäxtan/ مَزْحاً / مَزَحَ ـَ، هَزْلاً / هَزَلَ ـِ في كَلامِهِ.

**مزهٔ شراب** */m.-ye-šarāb/* النُّقْل، النُّقُل.

**مزه کردن** */m.-kardan/* لَوْساً / لاسَ يَلُوسُ، ذَوْقاً وذَواقاً و مَذاقاً / ذاقَ ـُ الشَّيءَ، مَزْراً / مَزَرَ ـُ اللَّبَنَ، مَزْمَزَةً / مَزْمَزَ.

**مزیت** */maziyyat/* رُجْحان، مِيْزَة، المَـزِيَّة، أرْجَحِيَّـة، أَفْضَلِيَّة، فَضْل، زِيادَة، تَفَوُّق، سُمُوّ.

**مزید** */mazid/* زِيادَة، مَزاد.

**مزین** */mozayyan/* مُزَيَّن، مُزَخْرَف.

**مزین شدن** */m.-šodan/* تَزْيِيْناً / زُيِّنَ مـج، تَجْمِيْلاً / جُمِّلَ مج.

**مزین کردن** */m.-kardan/* تَزْيِيْناً / زَيَّنَ، تَجْمِيْلاً / جَمَّلَ.

**مژدگانی** */moždegāni/* ۱ ← مژده. ۲. البُشارَة ←مژده‌لق.

**مژدگانی دادن** */m.-dādan/* تَبْشِيْراً / بَشَّرَ، اِسْتِبْشاراً / اِسْتَبْشَرَ فُلاناً.

**مژده** */možde/* البِشارَة، البُشْرَى، الفُرْحَة، الحُذَيّا.

**مژده دادن** */m.-dādan/* تَباشُراً / تَباشَـرَ القومُ بـالأَمْرِ. تَفَلُّحاً / تَفَلَّحَ إلَيهِ.

**مژده رسان** */m.-resān/* بَشِيْر، مُبَشِّر.

**مژده لق** */m.-loq/* البُشارَة.

**مژک** */možak/* (جانـ) هُدْب.

**مژک‌داران** */m.-dārān/* (جانـ) هَدْبِيّات.

**مژگان** */možgān/* رَمْش، أَهْداب.

**مژگانی** */m.-i/* الهَدْبِيّ.

**مژه** */može/* هُدْب، هُدُب، الهُلْب.

**مژه‌داران** */m.-dārān/* (جانـ) ذَوُوالأَهْدابِ.

**مژه‌داران حقیقی** */m.-dārān-e-haqiqi/* الدُّرْدُوْرِيّات.

**مس** */mes/* نُحاس، المِسّ، سَكْب، صَيْدان.

**مسابقات** */mosābeqāt/* المُبارِيات.

**مسابقـه** */mosābeqe/* السِّبـاق، المُسـابَقَـة، تَسابُـق، المُماتَنَة، مُباداة، مُغالَبَة، مُناهَزَة.

**مسـابقهٔ اتـومبیل رانـی** */m.-ye-otomobil-rāni/* سِباقُ السَّيّارات.

**مسابقهٔ اسب دوانی** */m.-ye-asb-davāni/* سِباقُ الخَيْلِ، مُباراةُ الفُرُوْسِيَّة.

**مسابقهٔ اسکـی بازی** */m.-ye-eski-bāzi/* سِباقُ الاِنْزِلاقِ عَلَى الجَلِيْدِ.

**مسابقهٔ بسکتبال** */m.-ye-basketbāl/* مُبارَاةُ كُرَةِ السَّلَّةِ.

**مسابقهٔ بوکس** */m.-ye-boks/* مُبارَاةُ المُلاكَمَةِ.

**مسابقهٔ پرش** */m.-ye-pareš/* مُباراةُ القَفْزِ.

**مسـابقـهٔ پینگ‌پنگ** */m.-ye-ping-pong/* مُبـاراةُ كُـرَةِ الطّاوِلَة.

**مسابقهٔ تنیس** */m.-ye-tenis/* مُباراةُ التِّنِس.

**مسابقهٔ تیراندازی** */m.-ye-tirandāzi/* سِباقُ الرِّمايَة.

**مسابقه‌دادن** */m.-dādan/* مُسابَقَةً و سِباقاً / سابَقَ هـُ [با هم] تَسـابُقاً / تَسابَقَ واِسْتِبـاقاً / اِسْتَبَقَ الرُّجُلانِ و تَبارِياً / تَبارَى القومُ، مُباراةً / بارَى و مُجاراةً / جارَى هـُ [باهم] اِبْتِداراً / اِبْتَدَرَ القَوْمُ أَمْراً، شِئاءً و مُشاءاةً / شاءَى هـُ [با هم] تَشائِياً / تَشاءَى الرُّجُلانِ، مُعاجَزَةً / عاجَزَهـُ [باهم] تَغاوُلاً / تَغاوَلَ الرُّجُلانِ، مُغايَظَةً / غايَظَ، فِراطاً و مُفارَطَةً / فارَطَ هـُ، قِياساً و مُقايَسَةً / قايَسَ هـُ إلى كَذا، مِتاناً و مُماتَنَةً / ماتَنَ هـُ، مُهاجَلَةً / هاجَلَ.

**مسابقهٔ دو** */m.-ye-do/* مُباراةُ العَدْوِ.

**مسـابقـهٔ دو با مـانـع** */m.-ye-do-ve-bā-māne'/* سِباقُ الحَواجِز.

**مسـابقـهٔ دوچـرخـه سـواری** */m.-ye-docarxe-savāri/* سِباقُ الدَّرّاجاتِ.

**مسابقهٔ دو و میدانی** */m.-ye-do-va-meydāni/* الاِسْتِباق.

**مسابقه دهنده** */m.-dahande/* السَّبْق.

**مسابقهٔ زیبـایی اندام** */m.-ye-zibāyi-ye-andām/* مُباراةُ كمالِ الجِسْم.

**مسـابقـهٔ شمشیـر بـازی** */m.-ye-šamšir-bāzi/* مُبـاراةُ الشِّيْش.

**مسابقهٔ شنا** */m.-ye-šenā/* سِباقُ السِّباحَة.

**مسابقهٔ فوتبال** */m.-ye-fotbāl/* مُباراةُ كُرَةِ القَدَم.

**مسابقهٔ فینال** */m.-ye-fināl/* ← مسابقهٔ نهائی.

**مسابقهٔ قـایقرانی** */m.-ye-qāyeqrāni/* سِباقُ التَّجْـدِيْفِ أوْالمَراكِبِ.

**مسابقهٔ کشتی** */m.-ye-košti/* مُباراةُ المُصارَعَةِ.

**مسابقهٔ کوهنوردی** */m.-ye-kuhnavardi/* سِباقُ التَّسَلُّقِ عَلَى الجِبال.

**مسابقـه گذاشتـن** */m.-gozāštan/* تَسابُقـاً / تَسابَـقَ، اِسْتِباقاً / اِسْتَبَقَ.

**مسـابقهٔ مشـت‌زنـی** */m.-ye-mošt- zani/* ← مسابقـه

بوکس.
**مسابقهٔ موتورسیکلت سواری** *‎/m.-ye-motorsiklet-savāri/‎* سِباقُ الدَّرّاجاتِ البُخاريّة.
**مسابقهٔ نهائی** *‎/m.-ye-nehā'i/‎* مُباراةٌ نِهائِيَّة.
**مسابقهٔ والیبال** *‎/m.-ye-vālibāl/‎* مُباراةُ الكُرَةِ الطّائِرَة.
**مسابقهٔ ورودی** *‎/m.-ye-vorudi/‎* مُسابَقَةُ الدُّخُولِ أوالقَبُولِ.
**مسابقهٔ وزنه برداری** *‎/m.-ye-vazne- bardāri/‎* مُباراةُ رَفْعِ الأَثْقالِ.
**مسابقهٔ هوانوردی** *‎/m.-ye-havā-navardi/‎* سِباقُ الطَّيَرانِ.
**مساح** *‎/massāh/‎* مَسّاح، أُزْفِيّ.
**مساحت** *‎/masāhat/‎* مَساحَة، سَطْح، حَيِّز، مَجال.
**مساحی** *‎/massāhi/‎* مَسْحُ الأَرْضِ.
**مساحی کردن** *‎/m.-i-kardan/‎* مِساحَةً / مَسَحَ ـَ الأَرْضَ، قَيْساً / قاسَ يَقِيسُ.
**مساعد** *‎/mosā'ed/‎* المُساعِد، المُعاوِن.
**مساعدت** *‎/m.-at/‎* مُساعَدَة، مَعُونَة.
**مساعدت کردن** *‎/m.-at-kardan/‎* مُساعَدَةً / ساعَدَ، إعانَةً / أعانَ.
**مساعده** *‎/mosā'ede/‎* ١. مُساعَدَة، إعانَة، إسْعاف ٢. سَلَف، سُلْفَةٌ مُسْتَدِيمَة، قَرْضٌ بِلافائِدَة.
**مساعده دادن** *‎/m.-dādan/‎* تَسْلِيفاً / سَلَّفَ، إعْطاءً / أَعْطَى سُلْفَةً.
**مساعده گرفتن** *‎/m.-e-gereftan/‎* تَسَلُّفاً / تَسَلَّفَ.
**مساعی** *‎/masā'i/‎* مَسْعَى.
**مسافت** *‎/masāfat/‎* مَسافَة، بُعْد، بُعْدَة، مَسِيرَة، مَدًى، بَطْحَة، خَلْجَة، سِيفَة، شَوْط، قَباء، قاب، قاد.
**مسافت پیما** *‎/m.-peymā/‎* عَدّادُ الخَطَواتِ.
**مسافت سنج** *‎/m.-sanj/‎* ← مسافت‌پیما.
**مسافر** *‎/mosāfer/‎* مُسافِر، السَّفْر، السّافِر، سائِر، ذاهِب، اِبْنُ السَّبِيلِ، راكِب، راحِل، رَحّال، مُتَنَقِّل.
**مسافربری** *‎/m.-bari/‎* نَقْلُ المُسافِرِينَ.
**مسافرت** *‎/m.-at/‎* سَفْرَة، سَفَر.
**مسافرت تفریحی** *‎/m.-at-e-tafrihi/‎* رَحْلَةٌ لِلْمُتْعَةِ، نُزْهَة، رَحْلَةٌ قَصِيرَة.

**مسافرت کردن** *‎/m.-at-kardan/‎* مُسافَرَةً / سافَرَ.
**مسافرتی** *‎/m.-at-i/‎* السَّفَرِيّ.
**مسافرخانه** *‎/m.-xāne/‎* فُنْدُق، مُعَرَّس، مَنْزِلُ المُسافِرِينَ، وَكالَة، اِسْتِراحَة.
**مسافرخانهٔ شبانه‌روزی** *‎/m.-x.-ye-šabāne-ruzi/‎* مَثْوَى، نُزُل.
**مسالمت** *‎/mosālemat/‎* المُسالَمَة.
**مسالمت‌آمیز** *‎/m.-āmiz/‎* سِلْمِيَّة، صُلْحِيَّة، سِلْمِيّ.
**مساله** *‎/mas'ale/‎* قَضِيَّة، دَعْوَى، مُشْكِلَة، مَسْأَلَة، أَمْر، نُقْطَة، مُعْضِلَة، حاجَة، مَطْلَب.
**مسالهٔ حیاتی** *‎/m.-ye-hayāti/‎* قَضِيَّةٌ حَيَوِيَّة.
**مسالهٔ دلوسی** *‎/m.-ye-delosi/‎* ← تضعيف مكعب.
**مسالهٔ روز** *‎/m.-ye-ruz/‎* قَضِيَّةُ السّاعَة، مَوْضُوعُ السّاعَةِ، حَدِيثُ السّاعَة، مُشْكِلَةٌ راهِنَة.
**مسالهٔ علمی** *‎/m.-ye-elmi/‎* مَسْأَلَةٌ عِلْمِيَّة.
**مسامحه** *‎/mosāmehe/‎* مُسامَحَة، سِماح، تَهاوُن، مَطْل، مُماطَلَة، إهْمال، تَساهُل، قَصْر، قُصُور، تَقْصِير، إغْضاء، تَغاضِي.
**مسامحه‌کار** *‎/m.-kār/‎* مَطُول، مُماطِل، مُهْمِل، مُسَوِّف، السَّرِف، المُتَوانِي.
**مسامحه‌کاری** *‎/m.-k.-i/‎* إهْمال، مُماطَلَة، غَفْلَة.
**مسامحه کردن** *‎/m.-kardan/‎* مُماطَلَةً / ماطَلَ، إهْمالاً / أَهْمَلَ، تَباطُؤاً / تَباطَأَ، إقْصاراً / أَقْصَرَ، تَقاصُراً / تَقاصَرَ عَنِ الأَمْرِ، كَبْلاً / كَبَلَ ـِ و مُكابَلَةً / كابَلَ هُ الدَّيْنَ، تَلَكُّؤاً / تَلَكَّأَ.
**مس‌اندود** *‎/mes-andud/‎* مُنَحَّس.
**مساوات** *‎/mosāvāt/‎* التَّساوِي، المُساواة.
**مساوات‌گرای** *‎/m.-garāy/‎* المُساواتِيّ.
**مساوات‌گرایی** *‎/m.-g.-yi/‎* المُساواتِيَّة.
**مساوی** *‎/mosāvi/‎* المُساوِي، المُتَساوِي، سِيّانِ، مِثْلانِ، الطُّوار، مُعادِل.
**مساوی شدن** *‎/m.-šodan/‎* مُساواةً / ساوَى، مُعادَلَةً / عادَلَ، مُحاتَنَةً وحِتاناً / حاتَنَ هُ، تَكافُؤاً / تَكافَأَ الشَّيْئانِ.
**مساوی کردن** *‎/m.-kardan/‎* تَسْوِيَةً / سَوَّى، مُساواةً / ساوَى هذا بِذلك.

**مسائل** /masä'el/ ۱ ← مشکلات. ۲. المَسائِل، سُؤالات، أسْئِلَة.

**مسائل روز** /m.-e-ruz/ مَشاكِلُ حالِيَّة أو راهِنَة.

**مسبب** /mosabbeb/ المُسَبِّب.

**مسبوق** /masbuq/ المَسْبُوق، المَذْكُورُ فِيما تَقَدَّمَ.

**مسپیلوس** /mespilus/ (گیا) الغَبّارِيّة.

**مست** /mast/ سَكْران، سِكِّير، مِسْكِير، مَخْمُور، خِمِّير، نَشْوان، عِمِّيت، نَشُوح، خَذِيم، مَوْزُون، وازِن، ثَمِل، مَسْطُول، مُوَنِّن، السَّطِل، الطّافِح، المُغْتَمِر، الدَّجِر، الدَّجْران، الدَّجْرَى [نث].

**مستأجر** /mosta'jer/ المُؤَجِّرَلَهُ، المُسْتَأْجِر، المُؤاجِر، المُتَأَجِّر.

**مستأصل** /mosta'sal/ مِسْكِين، مُسْتَأْصَل.

**مستأصل شدن** /m.-šodan/ إسْتِئْصالاً / أُسْتُئْصِلَ مج.

**مستأصل کردن** /m.-kardan/ إسْتِئْصالاً / إسْتَأْصَلَ.

**مستانه** /mastäne/ الثُّمِلَة، «کارهای ~ : الأَعْمالُ الثُّمِلَة».

**مست بازی** /m.-bäzi/ أَعْمالٌ ثَمِلَة.

**مست بازی در آوردن** /m.-b.-darävardan/ تَثامُلاً / تَثامَلَ.

**مستبد** /mostabed/ مُسْتَبِدّ، الجائِر، الباغِي، المُعْتَدِي، ظالِم، دِكْتاتُور، طاغِيَة، عَنِيد، غَشُوم، غاشِم، غاصِب.

**مستبدانه** /m.-äne/ إسْتِبْدادِيّ.

**مستتر** /mostater/ مُسْتَتِر، مُغَطّى، مُضْمَر، مُخْتَفٍ.

**مستتر کردن** /m.-kardan/ سَتْراً / سَتَرَهُ ـُ تَسْتِيراً / سَتَّرَ هُ إضْماراً / أَضْمَرَ هُ تَغْطِيَةً / غَطّا هُ.

**مستثنی** /mostasnä/ المُسْتَثْنَى.

**مستثنی کردن** /m.-kardan/ إسْتِثْناءً / إسْتَثْنَى، إبْعاداً / أَبْعَدَ، إسْتِبْعاداً / إسْتَبْعَدَ.

**مستجاب** /mostajäb/ المُسْتَجاب.

**مستجاب شدن** /m.-šodan/ إسْتِجابَةً / أُسْتُجِيبَ مج.

**مستجاب کردن** /m.-kardan/ إسْتِجابَةً / إسْتَجابَ دُعائَهُ.

**مستحب** /mostahab/ مُسْتَحَبّ.

**مستحضر** /mostahzar/ المُطَّلِع، العارِف، «همچنانکه ~ هستید: كما عَلِمْتُم».

**مستحضر شدن** /m.-šodan/ إطِّلاعاً / إطَّلَعَ.

**مستحق** /mostahag/ مُسْتَحَقّ، لائِق، جَدِير.

**مستحق شدن** /m.-šodan/ إسْتِحْقاقاً / إسْتَحَقَّ، إسْتِيهالاً / إسْتَأْهَلَ.

**مستحکم** /mostahkam/ حَصِين، مَتِين، مُحْكَم، مُسْتَقَرّ.

**مستحکمات** /m.-ät/ إسْتِحْكاماتٌ دِفاعِيَّة.

**مستحکم شدن** /m.-šodan/ إسْتِحْكاماً / إسْتَحْكَمَ الأَمْرُ، تَمَكُّناً / تَمَكَّنَ، إحْتِكاماً / إحْتَكَمَ الأَمْرُ.

**مستحکم کردن** /m.-kardan/ إحْكاماً / أَحْكَمَهُ، تَقْوِيَةً / قَوّى، تَحْصِيناً / حَصَّنَ وإحْصاناً / أَحْصَنَ المَكانَ.

**مستخدم** /mostaxdem/ مَأْجُور، خادِم، أَجِير، مُسْتَخْدَمٌ بِأَجْر.

**مستخرجه** /mostaxraje/ (حقـ) المُسْتَخْرَج.

**مستدام** /mostadäm/ المُستدام.

**مستدعی** /mostad'i/ المُتَقاضِي، الرّاجِي.

**مستدعی شدن** /m.-šodan/ إسْتِدعاءً / إسْتَدْعَى.

**مستدل** /mostadal/ عَقْلِيّ، مُسْتَنَدِيّ، وَثائِقِيّ.

**مستراح** /mostaräh/ مُتَوَضَّأ، دَوْرَةُ المِياه، تُوالِيت، مِرْحاض، مَبْرَز، مُتَبَرَّز، غائِط، كَنِيف، حَشّ، حُشّ، مَخْرَأَة، مُسْتَراح، شِشْمَة، بَيْتُ الأَدَب، بَيْتُ الخَلاء.

**مستراح عمومی** /m.-e-omumi/ المِبْوَلَة.

**مستراح فرنگی** /m.-e-farangi/ كِرْياس، كَنِيف، كُرْسِيّ.

**مسترد** /mostarad/ مُسْتَرَدّ، مُسْتَرْجَع، مُعاد.

**مسترد شدن** /m.-šodan/ إسْتِرجاعاً / أُسْتُرْجِعَ مج، رَدّاً ومَرَدّاً ومَرْدُوداً ورِدِّيْدَى / رُدَّ مج ـُ، إسْتِرداداً / أُسْتُرِدَّ مج، إسْتِعْياداً / أُسْتُعِيْدَ مج.

**مسترد کردن** /m.-kardan/ إسْتِرْجاعاً / إسْتَرْجَعَ، إسْتِرداداً / إسْتَرَدَّ، إسْتِعْياداً / إسْتَعادَ.

**مستزاد** /mostazäd/ (بد) نَوعٌ مِنَ الشِّعْرِ و هُوَ أَن يُؤْتَى في آخِرِ كُلِّ مِصْراعٍ جُمْلَةٌ تُناسِبُ المِصْراعَ وَزْناً. مثل: یک چند پی زینت و زیور گشتیم ـ در عهد شباب.

**مستشار** /mostašär/ مُسْتَشار.

**مست شدن** /mast-šodan/ سَكَراً / سَكِرَ ـَ مِنَ الشَّرابِ، ثَمَلاً / ثَمِلَ ـَ، نَشْواً ونُشْوَةً / نَشِيَ ـَ، إنْتِشاءً / إنْتَشَى، تَنَشِّياً / تَنَشَّى، دَجَراً / دَجِرَ ـَ إنْسِطالاً / إنْسَطَلَ، صَدْماً / صَدَمَ ـِ تَهُ حُمَيّا الكَأْسِ، نَزَفاً / نُزِفَ مج ـِ فُلانٌ،

اِنهِراجاً / اِنهَرَجَ فُلانٌ مِنَ النَّبِيذِ، اِنهِكاكاً / اِنهَکَّ الرَّجُلُ.

**مستشرق** /mostašreq/ المُستَشرِق.

**مستضعف** /mostaz'af/ ضَعِيف، مُستَضعَف، عاجِز، مُستَهانٌ بِهِ.

**مستطاب** /mostatāb/ المُستَطاب.

**مستطیع** /mostati'/ مُستَطِيع، قادِر، قَوِیّ.

**مستطیل** /mostatil/ (هنـ) المُستَطِيل.

**مستعار** /mosta'ār/ مُستَعَار.

**مستعد** /mosta'ed/ مُستَعِدّ، جاهِز، قابِلٌ لِكَذا، مُهَيَّأ، ذُواستِعْداد.

**مستعد شدن** /m.-šodan/ اِستِعْداداً / اِستَعَدَّ.

**مستعد کردن** /m.-kardan/ ۱. إعْداداً / أَعَدَّ، تَحْضِيراً / حَضَّرَ، تَهيِئَةً / هَيَّأَ، تَجْهِيزاً / جَهَّزَ. ۲. إصْلاحاً / أَصْلَحَ و تَحْسِيناً / حَسَّنَ أَرْضاً.

**مستعفی** /mosta'fi/ مُستَقِيل.

**مستعفی شدن** /m.-šodan/ اِستِقالَةً / اُستُقِيلَ مج، اِستِعْفاءً / اُستُعْفِيَ مج.

**مستعمره** /mosta'mere/ مُستَعْمَرَة.

**مستعمره کردن** /m.-kardan/ اِستِعْماراً / اِستَعْمَرَ ت الدَّوْلَةُ البِلادَ.

**مستعمل** /mosta'mal/ مُتَداوِل، مُستَعْمَل، مَأْلُوف.

**مستعمل شدن** /m.-šodan/ اِستِعْمالاً / اُستُعْمِلَ مج، بِلًى و بَلاءً / بَلِيَ ـَ اِبتِذالاً / اُبتُذِلَ مج، رَثاثَةً و رُثُوثَةً / رَثَّ ـِ تَهَرُّؤاً / تَهَرَّءَ.

**مستعمل کردن** /m.-kardan/ اِستِعْمالاً / اِستَعْمَلَ.

**مستغرب** /mostaqreb/ المُستَغْرِب.

**مستغرق** /mostaqreq/ مُنهَمِکٌ في کَذا، مُستَغرِق، عاكِفٌ عَلَى کَذا.

**مستغرق شدن** /m.-šodan/ اِستِغْراقاً / اِستَغْرَقَ، اِنْهِماكاً / اِنْهَمَکَ في الأَمْرِ.

**مستغلات** /mostaqallāt/ المُستَغَلّات، أَمْلاکٌ عَقارِيَّة، عَقار.

**مستغلاتی** /m.-i/ العَقارِيّ.

**مستغنی** /mostaqni/ المُستَغْنِي، مُستَغْنٍ.

**مستفاد** /mostafād/ المُستَفاد.

**مستفاد شدن** /m.-šodan/ اِستِفادَةً / اُستُفِيدَ مج مِنْ، اِستِنْباطاً / اُستُنْبِطَ مج مِن كَلامِهِ.

**مستفید** /mostafid/ المُستَفِيد.

**مستفیض** /mostafiz/ مُستَفِيدٌ.

**مستفیض شدن** /m.-šodan/ اِستِفادَةً / اِستَفادَ.

**مستقبل** /mostaqbal/ المُستَقْبَل.

**مستقر** /mostaqar/ مُستَقَرّ، ثابِت، قائِم، الأَحْوَسِيّ.

**مستقر شدن** /m.-šodan/ اِستِقْراراً / اِستَقَرَّ و قَراراً و قُرُوراً و قَرّاً و تَقْراراً و تَقِرَّةً / قَرَّ ـِ ثَباتاً و ثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ في المَكانِ، سَكَناً و سُكْنَى / سَكَنَ ـُ الدّارَ و في الدّارِ.

**مستقر کردن** /m.-kardan/ إقْراراً / أَقَرَّ، تَقْرِيراً / قَرَّرَ، تَثْبِيتاً / ثَبَّتَ هُ، تَسْكِيناً / سَكَّنَ هُ.

**مستقل** /mostaqel/ حُرّ، مُستَقِلّ.

**مستقلاً** /m.-lan/ مُستَقِلّاً.

**مستقلانه** /m.-lāne/ عَلَى نَحْوٍ مُستَقِلّ.

**مستقل شدن** /m.-šodan/ اِستِقْلالاً / اِستَقَلَّ.

**مستقیم** /mostaqim/ مُستَقِيم، القَيِّم، ثابِتُ القَدَمِ، مُباشِر، قاصِد، مُعْتَدِل.

**مستقیماً** /m.-an/ مُباشَرَةً، رَأْساً.

**مستقیم شدن** /m.-šodan/ اِستِقامَةً / اِستَقامَ الشَّيْءُ.

**مستکبر** /mostakber/ ذُوتَكَبُّرٍ، مُستَكْبِر.

**مست کردن** /mast-kardan/ ۱.إسْكاراً / أَسْكَرَ و تَثَمُّلاً / تَثَمَّلَ و إثْمالاً / أَثْمَلَ و تَكّاً / تَكَّ ـُ و إخْداماً / أَخْدَمَ و تَخْشِيماً / خَشَّمَ و تَدْوِيماً / دَوَّمَ و تَرْنِيحاً / رَنَّحَ و سَطْلاً / سَطَلَ ـِ و غَوْلاً / غالَ ـُ و نَزْراً / نَزَرَ ـُ و تَنْشِيَةً / نَشَّى و تَوْنِيناً / وَنَّنَ ت الخَمْرُ فُلاناً. ۲. (عم) ← مست شدن.

**مستلزم** /mostalzem/ المُستَلْزِم.

**مستلزم شدن** /m.-šodan/ اِستِلْزاماً / اِستَلْزَمَ، تَطَلُّباً / تَطَلَّبَ.

**مستمر** /mostamer/ المُستَمِرّ، الجارِي، مُتَدَفِّق، مُتَداوَل، الحالِي، دائِم، مُتَّصِل.

**مستمراً** /m.-ran/ دائِماً، مُستَمِرّاً.

**مستمری** /m.-ri/ مُعاش، راتِب، الجَرايَة.

**مستمری‌بگیر** /m.-ri-begir/ مُتَقاعِد، مُحالٌ عَلَى المَعاشِ.

**مستمسک** /mostamsak/ المُستَمْسَک.

**مستمع** /mostame'/ مُستَمِع.

**مستمند** /mostmand/ مِسْكِيـن، فَقِير، بـائِس، حَقِيـر، مُضْطَرّ، مُحْتاج، مُعْوِز، صُعْلُوك، سَيِّئُ الحَظّ، قِرْضاب.

**مستمندی** /m.-i/ فَقْر.

**مستند** /mostanad/ مُسْتَنَد، مَرْجِع، وَثائِقِيّ.

**مستنسخ** /mostansex/ النّاسِخ.

**مستنطق** /mostanteq/ (حقـ) المُحَقِّق.

**مستوجب** /mostowjeb/ مُسْتَوْجِب، مُسْتَحَقّ.

**مستور** /mastur/ المُخْتَفِي، المَسْتُور، السَّتِير.

**مستوری** /m.-i/ اِخْتِفاء، تَسَتُّر، تَغَطِّي.

**مستولی** /mostowli/ مُسَلَّط، مُسَيْطِر، مُنْتَصِر، غالِب.

**مستـولی شـدن** /m.-šodan/ سِيـادَةً و سُؤْدَداً و سُـؤْدَداً و سُؤْدُداً و سَيْـدُودَةً و سُوداً / سادَ ـُ، غَلْباً و غَلَبَـةً و مَغْلَباً و مَغْلَبَةً / غَلَبَ ـِ اِسْتِيْلاءً / اِسْتَوْلَى.

**مســت و ملنگ** /mast-o-malang/ (عــم) ← شــاد، خوشحال.

**مستهجن** /mostahjan/ فاحِش، سَيِّئ، قَبِيح، دَمِيم.

**مستهلک** /mostahlak/ مُسْتَهْلَک، دارِس، البالِي.

**مستهلک شدن** /m.-šodan/ اِسْتِهْلاكاً / اُسْتُهْلِکَ مج، اِسْتِنْفاذاً / اِسْتَنْفَذَ، إهْلاكاً / أُهْلِکَ.

**مستهلک کـردن** /m.-kardan/ اِسْتِهْلاكـاً / اِسْتَهْلَکَ، تَسْدِيْداً / سَدَّدَ، إهْلاكاً / أَهْلَکَ، إنْفاذاً / أَنْفَذَ.

**مستی** /masti/ سَكْرَة، سُكْـر، ثَمَل، غَوْل، نَشْـوَة، نَشْو، بَسْط، مَرَح.

**مستی‌آور** /m.-ävar/ مُسْكِر، سُطَل.

**مسجد** /masjed/ مَسْجِد، بَيْتُ اللّهِ، عُمْر.

**مسجدجامع** /m.-e-jäme'/ الجامِع.

**مسجع** /mosajja'/ مُسَجَّع، مَسْجُوع.

**مسجل شدن** /mosajjal-šodan/ تَقْرِيْراً / قُرِّرَ مج، تَدْوِيْناً / دُوِّنَ مج.

**مسجل کردن** /m.-kardan/ تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، تَدْوِيْناً / دَوَّنَ، بَتّاً / بَتَّ ـِ و إبْتاتاً / أَبَتَّ و تَبْتِيْتاً / بَتَّتَ هـ.

**مسحقونیا** /mashaquniyä/ (پز) ← مرهم خاکستری.

**مسح کشیـدن** /mash-kešidan/ مُسُوحـاً / مَسَحَ ـَ بِهِ، تَمَسُّحاً / تَمَسَّحَ لِلصَّلاةِ، رَمْثاً / رَمَثَ ـُ هـ.

**مسحور** /mashur/ المَسْحُور.

**مسحور شدن** /m.-šodan/ سِحْراً / سُحِرَ مج ـَ تَسْحِيْراً / سُحِّرَ مج.

**مسحور کردن** /m.-kardan/ سِحْراً / سَحَرَ ـَ، تَسْحِيْراً / سَحَّرَ.

**مسحور کننده** /m.-konande/ ۱. السّاحِر. ۲ ← فریبنده.

**مسخ** /masx/ المَسْخ.

**مسخرگـی** /masxaregi/ السُّخْـرِيَـة، السُّخْرِيَّـة، لَمْـز، تَنْبِيط، مُجُون، مَزاح، الخَلاعَة، الهُزالَة.

**مسخره** /masxare/ ۱.سُخْرِيَّـة، تَهَكُّم، أُهْكُومَة، تَـزْيَقَة، هُـزْء، هُزُء، اِسْتِهـزاء، مَهْـزَأَة، لَعِـب، تَنْبِيْط، لَمْـز. ۲. سُخْـرِيّ، مَسْخَـرَة، سُخْـرَة، سُخَـرَة، مُهَـرِّج، مُسْخَـة، ضَحّاك، مُضَحِّک، بُهْلُول، الهُزَأَة، لُعَبَة.

**مسخـره‌آميـز** /m.-ämiz/ مُضْحِـک، سَخْـرِيّ، هُـزْئِيّ، اِسْتِهْزائِيّ، تَهَكُّمِيّ، ضِحْكَةٌ صَفْراوِيَّةٌ.

**مسخره‌بازی** /m.-bäzi/ ← مسخرگی.

**مسخره بـازی در آوردن** /m.-b.-darävardan/ تَهْرِيْجـاً / هَرَّجَ، مَزْحاً / مَزَحَ ـَ.

**مسخره کـردن** /m.-kardan/ سَخْراً و سُخْراً و سُخْـرِيَّةً / سَخِرَ ـَ، تَسَخُّراً / تَسَخَّرَ، هُـزْءاً و هُزُءاً و هُـزُوءاً و مَهْزَأَةً / هَزِئَ ـَ و هُزْءاً و هُزُوءاً و مَهْزاةً / هَزَأَ ـَ و تهازُؤاً / تهازَأَ و تَهَزُّؤاً / تَهَزَّأَ و اِسْتِهْزاءً / اِسْتَهْزَأَ بِهِ و مِنْـهُ، جَمْزاً / جَمَزَ ـِ بِهِ، مُخاتَلَةً / خاتَلَ، خَنْثاً / خَنَثَ ـُ هُـ، مُداعَبَةً / داعَبَ، مُراوَضَـةً / رَاوَضَ، تَرَوُّمـاً / تَرَوَّمَ بِـهِ، اِزْدِراءً / اِزْدَرَى، زَغْزَغَةً / زَغْزَغَ بـالرَّجُلِ، مُسـاهاةً / ساهَـى هُ، ضِحْكاً و ضَحِكاً / ضَحِكَ ـَ مِنْهُ و بِهِ، طَنْزاً / طَنَزَ ـُ تَغْيِيْباً / عَيَّبَ عَلَيهِ، كَنْساً / كَنَسَ ـُ في وَجْـهِ فُلانٍ، تَلْسِيْنـاً / لَسَّنَ عَلَيهِ، تَلاعُناً / تَلاعَنَ القَوْمُ، لَقْساً / لَقَسَ ـِ هُ، مُماساةً / ماسَى هُ، تَنْبِيْطاً / نَبَّطَ عَلَى، تَنْدِيداً / نَدَّدَ بِهِ، مُناغَشَةً / ناغَشَ، نَقْساً / نَقِسَ ـَ الرَّجُلَ، هَكْباً / هَكَبَ ـِ بِهِ، تَحَكُّماً / تَحَكَّمَ هُ و عَلَيهِ.

**مسخره کننـده** /m.-konande/ سُخَـرَة، هُزَأَة، هـازِئ، مُسْتَهْزِئ، دِجِن، دَجِيْن.

**مسخ شدن** /masx-šodan/ مَسْخاً / مُسِخَ مج ـَ شَوَهاً / شَوِهَ يَشْوَهُ الوَجْهُ، تَشَوُّهاً / تَشَوَّهَ.

**مسخ شده** /m.-šode/ مَسِيْخ، مَمْسُوخ، لَعِيْن.

**مسخ کردن** /m.-kardan/ مَسْخاً / مَسَخَ ـَ و تَشْـوِيْهاً / شَوَّهَ هـُ.

**مسدس** /mosaddas/← شش گوشه، شش ضلعی.
**مسدود** /masdud/مَسْدُود، مُعَبَّد، مُغَلَّق، مَقْفُول.
**مسدود شدن** /m.-šodan/إنسِداداً / اِنسَدّ، اِسْتِداداً / اِسْتَدَّ، إغلاقاً / أُغْلِقَ مِجِ.
**مسدود کردن** /m.-kardan/إغلاقاً / أَغْلَقَ، سَدّاً / سَدَّ ـُ، تَجْمِيْداً / جَمَّدَ، خَتْماً وخِتاماً / خَتَمَ ـِ حِساباً.
**مسرت** /masarrat/ سُرُوْر، مَسَرَّة، إنْبِساط، اِبْتِهاج، فَرَح، السَّعادَة، تَهَلُّل.
**مسرت انگیز** /m.-angiz/مسرت بخش.
**مسرت بخش** /m.-baxš/مُفْرِح، سارّ، مُنْسَرِح، هَنِيء، هَنِيّ.
**مسرف** /mosref/مُفَرِّط، مُبَذِّر، مُبَعْزِق، بِعْزاق.
**مسرور** /masrur/سَعِيْد، مَسْرُوْر، مُبْتَهِج← شادمان، شاد.
**مسروقه** /masruqe/مَسْرُوْق.
**مسری** /mosri/← واگیردار.
**مس زرد** /mes-e-zard/الصُّفْر، الأيار.
**مسطح** /mosattah/مُسْتَوِي، مُسَوًى، مُسَطَّح، مُنْبَسِط، واسِع.
**مسطح کردن** /m.-kardan/تَسْوِيَةً / سَوَّى.
**مسطره** /mestare/المِسْطَرَة، المِخْطاط.
**مسطوره** /masture/عَيِّنَة، نَمُوذَج ← نمونه.
**مسقط** /masqat/مَسْقَط.
**مسقط الرأس** /m.-or-ra's/المَوْلِد← زادگاه.
**مسقطی** /masqati/راحَةُ الحُلْقُوم، مَلْبَن.
**مسقف** /mosaqqaf/المُسَقَّف.
**مسکر** /mosker/المُسْكِر.
**مس کردن** /mas-kardan/لَمْساً / لَمَسَ ـُ ـِ ه، مَسّاً و مَسِيْساً و مِسِّيْسَى / مَسَّ ـُ.
**مسکن** /maskan/ السَّكَن، السَّكْن، السُّكْن السَّكِنَة، السُّكْنَى، المَسْكَن، المَأْوَى، المَنْزِل، المِبْيَت، الأَمّ، السَّأو.
**مسکن** /mosakken/مُسَكِّن، مُهْدِئ.
**مسکن گرفتن** /maskan-gereftan/قُطُوناً / قَطَنَ ـُ سَكَناً و سُكْنَى / سَكَنَ ـُ تَوَطُّناً / تَوَطَّنَ.
**مسکوت** /maskut/مَسْكُوتٌ عَنْه.
**مسکوت گذاشتن** /m.-gozāštan/تَعْلِيْقاً / عَلَّق، طَمْساً / طَمَسَ ـِ الشَّيء، شَغْلَقَةً / شَغْلَقَ.
**مسکوک** /maskuk/مَسْكُوك، قِطْعَةُ النَّقْدِ.
**مسکوکات** /m.-āt/نَقْد، نُقُود، مَسْكُوكات.
**مسکوک شناس** /m.-šenās/← سکه شناس.
**مسکوک شناسی** /m.-š.-i/← سکه شناسی.
**مسکون** /maskun/← مسکونی.
**مسکونی** /m.-i/ مَسْكُون، الآهِلُ مِنَ الأَمْكِنَة، مَأْهُول، عامِر.
**مسکونی شدن** /m.-i.-šodan/أَهْلاً / أَهِلَ مج ـَ المَكانُ، عَمْراً / عَمَرَ ـُ المَنْزِلُ بالنّاسِ.
**مسکونی کردن** /m.-i.-kardan/عَمْراً / عَمَرَ ـُ المَنْزِلَ.
**مسکین** /meskin/ مِسْكِيْن، صُعْلُوك، فَقِيْر، حَقِيْر، مُحْتاج.
**مسگر** /mesgar/النَّحّاس.
**مسگری** /m.-g.-i/النِّحاسَة، تَنْحِيْس.
**مسلح** /mosallah/ حامِلُ السِّلاح، مُدَرَّع، المُتَكَفِّر، المُتَكَمِّي، المُكَفَّر، الكَوْكَب، الكَمِيّ، تارِس.
**مسلحانه** /m.-āne/مُسَلَّحاً، مُزَوَّداً بالسِّلاحِ.
**مسلح شدن** /m.-šodan/تَسَلُّحاً / تَسَلَّحَ، تَتْرِيْساً / تَرَّسَ / تَدْرِيْعاً / دَرَّعَ.
**مسلح کردن** /m.-kardan/تَسْلِيْحاً / سَلَّحَ، تَجْهِيْزاً / جَهَّزَ هـ بالسِّلاحِ.
**مسلخ** /maslax/المَجْزِر، المِجْزَرَة.
**مسلسل** /mosalsal/۱. مُتَسَلْسِل، مُتَّصِل، مُتَتابِع. ۲. (نظ) الرَّشّاش، رَشّاشَة.
**مسلسل چی** /m.-ci/(نظ) الرّاش، الرّامِي بالرَّشّاش.
**مسلسل دستی** /m.-e-dasti/ رُشَيْشَة.
**مسلسل سبک** /m.-e-sabok/(نظ) الرُّشَيْش، الرُّشَيْشَة، مِدْفَعُ الرَّشّاشِ الخَفِيْف.
**مسلسل سنگین** /m.-e-sangin/(نظ) مِدْفَعُ الرَّشّاشَةِ الثَّقِيْلَة.
**مسلط** /mosallat/ مُسَيْطِر، غالِب، مُنْتَصِر، سائِد، مُشْرِف، مُرَجِّح، مُتَفَوِّق، مُطِلٌّ عَلَى، قابِضٌ عَلَى، ماسِك.
**مسلط شدن** /m.-šodan/تَسَلُّطاً / تَسَلَّطَ، إسْتِيْلاءً / اِسْتَوْلَى، سِيادَةً و سُؤْدُداً و سَيْدُوْدَةً و سُوْداً / سادَ ـُ،

سَیْطَرَةً / سَیْطَرَ، فَوْقاً و فَوَاقاً / فاقَ ـُ عَلَی تَخَطِّیاً / تَخَطَّی هُ، تَزْمِیْعاً / زَمَّعَ بالأَمْرِ و عَلَیهِ.

**مسلط کردن** /m.-kardan/تَسْلِیْطاً / سَلَّطَ هُـ عَلَیهِ، تَسْخِیْراً / سَخَّرَ هـ عَلَیهِ.

**مسلک** /maslak/طَرِیْق، أُسْلُوب، طَرِیْقَة.

**مسلم** /mosallam/مُسَلَّم، أَکِیْد، مُؤَکَّد، وَکِیْد، قَطْعِيّ، واقِعِيّ، حَتْمِيّ، مُحَقَّق، یَقِیْن، مُصَدَّق.

**مسلماً** /m.-an/بِلاشَکّ، یَقِیْناً، قَطْعاً.

**مسلمان** /mosalmän/مُسْلِم، مُحَمَّدِيّ.

**مسلمان شدن** /m.-šodan/تَسَلُّماً / تَسَلَّمَ.

**مسلمان کردن** /m.-kardan/إسْلاماً / أَسْلَمَ.

**مسلمانی** /m.-i/إسْلام.

**مسلم شدن** /mosallam-šodan/تَوَکُّداً / تَوَکَّدَ، تَأَکُّداً، تَأَکَّدَ، تَوَثُّقاً / تَوَثَّقَ.

**مسلم کردن** /m.-kardan/تَأْکِیْداً / أَکَّدَ تَوْثِیْقاً / وَثَّقَ.

**مسلول** /maslul/المَسْلُول، مَصْدُور، البَحِر، المَسْجُوف، جَوَی، جَوِي، دَرَنِي، تَدَرُّنِيّ.

**مسلول شدن** /m.-šodan/سُلالاً / سُلَّ مج ـَ و اِنْسِلالاً / اِنْسَلَّ، رَبْواً / رَبا ـُ فُلانٌ، تَدْرِیْناً / دَرَّنَ، تَدَرُّناً / تَدَرَّنَ، تَعَجُّراً / تَعَجَّرَ، هَلْساً / هُلِسَ مج ـِ.

**مسلول کردن** /m.-kardan/سَلّاً / سَلَّ ـُ اللهُ فُلاناً.

**مسمریسم** ( پز) /mesmerism/ (F) (پز) مَسْمَرِیَّـة [تَنْوِیْمٌ مَغْنَطِیْسِيٌّ عَلَی طَرِیْقَةِ مِسْمَر].

**مس مس کردن** /mesmes-kardan/بُطْأً و بُطُوءاً / بَطُؤَ ـُ و إبْطاءً / أَبْطَأَ فِي العَمَلِ، تَعَلْثُماً / تَعَلْثَمَ فِي الکلامِ و فِي العَمَلِ.

**مسمط** /mosammat/المُسَمَّط.

**مسموع** /masmu'/المَسْمُوع.

**مسموعات** /masmu'ät/إشاعَة، خَبَرٌ شائِعٌ.

**مسموم** /masmum/المَسْمُوم.

**مسموم شدن** /m.-šodan/تَسَمُّماً / تَسَمَّمَ المَرْءُ.

**مسموم کردن** /m.-kardan/تَسْمِیْماً / سَمَّمَ، سَمّاً / سَمَّ ـُ هُ.

**مسموم کننده** /m.-konande/المُسَمِّم، السّامّ.

**مسمومیت** /m.-iyyat/التَّسَمُّم، الفَوْعَة.

**مسمومیت از جیوه** /m.-i.-az-jive/تَسَمُّمٌ زِئْبَقِيٌّ.

**مسمومیت از سرب** /m.-i.-az-sorb/الرُّصاص، التَّسَمُّم بالرُّصاص.

**مسمومیت بولی** /m.-i.-e-bowli/تَسَمُّمٌ بَوْلِيٌّ.

**مسمومیت حاملگی** /m.-i.-e-hämelegi/مَسُّ الأَجِنَّةِ.

**مسمومیت خون** /m.-i.-e-xun/تَسَمُّمٌ دَمَوِيٌّ.

**مسمومیت در اثر گاز** /m.-i.-dar-asar-e-gäz/ التَّسَمُّمُ بالغازِ.

**مسمومیت سربی** /m.-e-sorbi/التَّسَمُّمُ الرَّصاصِيُّ.

**مسمومیت غذائی** /m.-i.-e-qazä'i/التَّسَمُّمُ مِنَ الأَکْلِ، التَّسَمُّمُ النّاشِي عَنْ أَکْلِ لَحْمٍ أَوْ سَمَکٍ فاسِدَیْنِ.

**مسمومیت فطری** /m.-i.-e-fetri/تَسَمُّمٌ ذاتِيٌّ.

**مسمی** /mosammä/المُسَمَّی.

**مسن** /mosen/مُسِنّ، شَیْخ، عَجُوز.

**مسند** /masnad/الدَّسْت.

**مسند** /mosnad/۱. المَسْنَد، خَبَرُ الجُمْلَة. ۲. مَحْمُول [فِي المَنْطِقِ].

**مسندالیه** /m.-on-eleyh/مُبْتَدَأُ الجُمْلَةِ، المُسْنَدُ إِلَیْهِ.

**مسند قضاوت** /masnad-e-qezävat/کُرْسِيُّ القَضاءِ.

**مسواک** /mesväk/۱. (گیا) شَجَرَةُ السِّواکِ، شَضو، شَذا. ۲. فُوْرْشَة. أَوْ فُرْشَةُ أَسْنانٍ، مِسْواک، سِواک، مِجْرَدُ الأَسْنانِ.

**مسواک زدن** /m.-zadan/سَوْکاً / ساکَ ـُ فَمَهُ، تَسْوِیْکاً / سَوَّکَ الأَسْنانَ، تَسَوُّکاً / تَسَوَّکَ، اِسْتِیاکاً / اِسْتاکَ، تَسْنِیْناً / سَنَّنَ الأَسْنانَ، اِسْتِناناً / اِسْتَنَّ الرَّجُلُ، تَفْرِیْشاً / فَرَّشَ الأَسْنانَ، تَشْوِیْصاً / شَوَّصَ.

**مسؤول** /mas'ul/ مَسْؤُوْل، ضامِن، ضَمِیْن، مُلْتَزَم، مَلْزُوْم، المُتَوَلِّي، رَهِیْنٌ بِأَعْمالِهِ، مَأْخُوْذٌ بِأَعْمالِهِ، المُطالَب، قَیِّم.

**مسؤول کردن** /m.-kardan/رَکّاً / رَکَّ ـُ هُ فِی عُنُقِهِ، إلْزاماً / أَلْزَمَهُ إِیّاهُ، إلْقاءً / أَلْقَی عَلَی عاتِقِهِ.

**مسؤولیت** /mas'uliyyat/ مَسْؤولِیَّة، مَلْزُوْمِیَّة، اِلْتِزام، عُهْدَة، تابِعَة، تَبِعَة، عِبْء.

**مسؤولیت پذیرفتن** /m.-paziroftan/أَخْذاً / أَخَذَ ـُ عَلَی نَفْسِهِ أو عاتِقِهِ.

**مسؤولیت تضامنی** /m.-e-tazämoni/التَّضامُنُ القانُونِيُّ.

**مسؤولیت مشترک** /m.-e-moštarak/مَسْؤُوْلِیَّةٌ جَماعِیَّةٌ.

تکافُل، تَضامُن، اِلْتِزامٌ مُشْتَرَکٌ.

**مسهل** /moshel/ مُسْهِل، السُّهُول، مَشاء، مَشْو، الحادُوْر، إيارَجَة، شَرْبَة، المُلَيِّن.

**مسهل بلغم** /m.-e-balqam/ مُزيلٌ لِلْبَلْغَم.

**مسهل سودا** /m.-e-sowdä/ مُزيلٌ لِلسَّوْداء.

**مسهل صفرا** /m.-e-safrä/ دَواءٌ دارٌ لِلصَّفْراء.

**مسی** /mesi/ النُّحاسِيّ، مَصْنُوعٌ مِنَ النُّحاسِ.

**مسیحی** /masihi/ عِيْسَوِيّ، نَصْرانِيّ، مَسِيْحِيّ.

**مسیحیت** /m.-yyat/ المَسِيْحِيَّة، نَصْرانِيَّة.

**مسیحی شدن** /m.-šodan/ تَنَصُّراً / تَنَصَّرَ.

**مسیر** /masir/ مَدْرَج، مَسْلَک، طَرِيْق، مَجْرَى، مَدَار، مُسْتَدَار.

**مسیکه** /masike/ (گیا) تُوْتُ الثَّعْلَب.

**مسیل** /masil/ سَيْلَه، مَسِيْلُ ماءٍ، المَسَل، المُسال، المَسْرَب، المَدَبُّ مِنَ السَّيْلِ، القِشْم، اللُّفج، التَّلْعَة، المَدْفَع، الهارِب.

**مسیو** /mosyo/ السَّيِّد.

**مشابه** /mošäbeh/ مُشابِه، شَبِيْه، مُتَجانِس.

**مشابهت** /mošäbehat/ تَماثُل، مُماثَلَة، تَشابُه، مُشابَهَة، مُضاهاة.

**مشابه شدن** /mošäbeh-šodan/ تَماثُلاً / تَماثَلَ، تَشابُهاً / تَشابَهَ.

**مشابه کردن** /m.-kardan/ مُماثَلَةً / ماثَلَ، مُشابَهَةً / شابَهَ.

**مشاجره** /mošäjere/ شِجار، مُشاجَرَة، تَشاجُر، مُشادَّة، خُصُومَة، مُخاصَمَة، مُناقَشَه.

**مشاجره کردن** /m.-kardan/ تَشاجُراً / تَشاجَرَ مَعَ، اِشْتِجاراً / اِشْتَجَرَ القَومُ، اِخْتِصاماً / اِخْتَصَمَ مَعَ، تَغْنِيَةً / غَنَّى هـ.

**مشارالیه** /mošäron-eleyh/ المُشارُ إلَيْهِ، المُوْمَأُ إلَيْهِ.

**مشارکت** /mošärekat/ الشُّرْكَة، اِشْتِراک، مُشارَکَة، تَشارُک، مُساهَمَة، مُخاصَصَة.

**مشارکت دادن** /m.-dädan/ إشْراکاً / أشْرَکَهُ.

**مشارکت کردن** /m.-kardan/ اِشْتِراکاً / اِشْتَرَکَ الرَّجُلانِ في أَمْرٍ، مُشارَکَةً / شارَکَ، مُداخَلَةً / داخَلَ هـ في أُمُورِه.

**مشاع** /mosä'/ مُشاع، مُتَضامِن.

**مشاعره** /mosä'ere/ مُطارَحَةُ الشِّعْرِ.

**مشاعره کردن** /m.-kardan/ مُطارَحَةً / طارَحَ هـ الشِّعْرَ.

**مشاع شدن** /mošä'-šodan/ شَيْعاً و شُيُوعاً و مَشاعاً و شَيَعاناً و شَيُوعَةً / شاعَ ـِ المِلْکُ.

**مشاع کردن** /m.-kardan/ إشاعَةً / أشاعَ الدّارَ و نَحْوَها.

**مشام** /mašäm/ الشّامَّة.

**مشاور** /mošäver/ ۱. مُسْتَشار، مُرْشِد، ناصِح. ۲. الأمِيْر ← رایزن.

**مشاورت** /mošäverat/ ← مشاوره.

**مشاور حقوقی** /mošäver-e-hoquqi/ المُشاوِرُ الحُقُوقِيُّ.

**مشاوره** /mošävere/ مُؤامَرَة، اِئْتِمار، اِسْتِشارَة، تَشاوُر، مَشْوَرَة، مُشاوَرَة، مُذاکَرَة، مَلأ.

**مشاوره کردن** /m.-kardan/ مُشاوَرَةً / شاوَرَهُ، تَشاوُراً / تَشاوَرَ، اِسْتِشارَةً / اِسْتَشارَ، مُؤامَرَةً / آمَرَ، اِئْتِماراً / اِئْتَمَرَ.

**مشاوره یی** /m.-yi/ شُوْرِيّ، اِسْتِشارِيّ.

**مشاهده** /mošähede/ مُشاهَدَة، إطِّلاع، بَصَر.

**مشاهده کردن** /m.-kardan/ شُهُوداً / شَهِدَ ـَ، مُشاهَدَةً / شاهَدَ، اِطِّلاعاً / اِطَّلَعَ عَلَى، إبْصاراً / أبْصَرَ، مُلاحَظَةً / لاحَظَ.

**مشایعت کردن** /mošaye'at-k./ تَشْيِيْعاً / شَيَّعَ هـ.

**مشائی** /maššä'i/ المَشّائِيّ، أرَسْطُوطا لِيْسِيّ.

**مشائین** /m.-n/ المَشّائِيُّون.

**مشبک** /mošabbak/ مُشَبَّک، ذُو شَبَکَةٍ.

**مشبک کردن** /m.-kardan/ مُشابَکَةً / شابَکَ.

**مشبه** /mošabbah/ المُشَبَّه.

**مشبه به** /m.-on.-beh/ مُشَبَّهٌ بِهِ.

**مشبهه** /mošabbahe/ المُشَبِّهَة.

**مشت** /mošt/ ۱. ضَرْبَة، خَبْطَة، لَکْمَة، قُرْزَة، ۲. قُبْضَةٌ و حَفْنَةٌ و جُمْعَةٌ مِنَ الشَّيْءِ.

**مشتاق** /moštäq/ مُشْتاق، تائِق، شَجِيّ، مَيّال، راغِب، وَلِع، وَلُوع، شائِق، المُشْتَهِي، عَطْشان، غَرِض.

**مشتاقانه** /m.-äne/ تَوّاقاً، مُشْتاقاً.

**مشتاق شدن** /m.-šodan/ تَشَوُّقاً / تَشَوَّقَ الشَّيءَ و إلَيهِ، اِشْتِياقاً / اِشْتاقَ هـ و إلَيْهِ، تَوْقاً و تُؤُوْقاً و تَوَقاناً و تَوَقاناً و تِياقَةً / تاقَ ـُ جَنْباً / جَنَبَ ـُ إلَيهِ، جَنَباً / جَنِبَ ـَ إليه،

جَوْعاً و مَجاعَةً / جاعَ ـُ إلَيهِ، رُغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ فِيهِ، إشْتِهاءً / إشْتَهَى، ضَغْناً / ضَغِنَ ـَ إلَيْهِ، عَطَشاً / عَطِشَ ـَ إلَيْهِ، كَلَفاً / كَلِفَ ـَ بالشَّيءِ، نُزُوعاً / نَزَعَ ـِ و مُنازَعَةً / نازَعَ إلى أهْلِهِ، هَفّاً و هَفِيْفاً / هَفَّ ـِ ت نَفْسُهُ عَلَى كذا.

**مشتاق كردن** /m.-kardan/ شَوْقاً و تَشْواقاً / شاقَ ـُ هـُ الحُبُّ إلَيهِ، تَشْوِيْقاً / شَوَّقَ.

**مشت باز** /mošt-bāz/ المِلْكَم.

**مشت بازى** /m.-b.-i/ مُلاكَمَة.

**مشت بازى كردن** /m.-b.-i-kardan/ مُلاكَمَةً / لاكَمَ.

**مشتبه** /moštabah/ مُشَبَّهٌ و المُشْتَبَهُ مِـن الأمُورِ، الرّائِبُ مِنَ الأمُورِ، المُشْكِلِ.

**مشتبه شـدن** /m.-šodan/ تَبَهُّماً / تَبَهَّمَ الأمْـرُ عَلَيهِ، إشْتِغاراً / إشْتَغَرَ الأمْرُ إشْتِباهاً / إشْتَبَهَ و تَشْبِيْهاً / شَبَّهَ و شُبِّهَ مج عَلَيهِ الأمْـرُ، إلْتِباساً / إلْتَبَسَ المَعْنَى، تَلْبِيْساً / لُبِّسَ مج، إشكالاً / أشْكَلَ.

**مشتبه كردن** /m.-kardan/ تَشْبِيْهاً / شَبَّهَ عَلَيهِ الأمْرَ، تَلْبِيْساً / لَبَّسَ عَلَيهِ الأمْرَ.

**مشت خوردن** /mošt-xordan/ لَكْماً / لُكِمَ مج ـُ، لَكْزاً / لُكِزَ مج ـُ.

**مشترك** /moštarek/ مُشْتَرِك، مُشْتَرِكٌ في جَرِيْدَةٍ مَثَلاً، شائِع، مُشاع، عُمُومِيٌّ، عامّ، مُكْتَتِب، مُتَضامِن، مُتَبادِل.

**مشتركاً** /m.-an/ بالإتِّحاد، مَعاً، باللِشْتِراكِ، بالإرْتِباط.

**مشترك شـدن** /m.-šodan/ إشْتِراكـاً / إشْتَرَكَ فـي جَرِيْدَةٍ أو كِتابٍ.

**مشترك المنـافع** /moštarak-ol-manāfe'/ مُشْتَرَكُ المَنافِعِ، «كشورهاى~: دُوَلُ سُوْقِ المُشْتَرَكَةِ».

**مشترى** /moštari/ ١. المُشْتَرِي، عَمِيْل، زَبُون. ٢. (نجـ) البِرْجِيْس.

**مشت زدن** /mošt-zadan/ لَكْماً / لَكَمَ ـُ هـُ، مُلاكَزَةً / لاكَزَ [يكـديگر را] تَـلاكُزاً / تَلاكَزَ الرَّجُلانِ، تَـلاكُماً / تَلاكَمَ، دَقْناً / دَقَنَ ـُ هـُ، طَرْزاً / طَرَزَ ـُ هـُ لَخْفاً / لَخَفَ ـَ هـُ بِجَمْعِ كَفِّهِ، لَهْزاً / لَهَزَ ـَ هـُ وَجْماً و وُجُوماً / وَجَمَ يَجِمُ هـُ وَكْزاً / وَكَزَ يَكِزُ هـُ.

**مشت زن** /m.-zan/ المُلاكِم، لَكّام.

**مشت زنى** /m.-z.-i/ اللَّكْمَة، المُلاكَمَة.

**مشتعل** /mošta'el/ مُشْتَعِل.

**مشتعل شدن** /m.-šodan/ لَهْبَاً ولَهَبـاً و لَهِيْباً و لُهـاباً و لَهَباناً / لَهَبَ ـَ إشْتِعالاً / إشْتَعَلَ ت النّارُ.

**مشتعل كردن** /m.-kardan/ إشْعالاً / أشْعَلَ، شَعْلاً / شَعَلَ ـَ النّارَ، تَشْعِيْلاً / شَعَّلَ، إلْهاباً / ألْهَبَ.

**مشتق** /moštaq/ ١. مُشْتَقّ ٢. (رضـ) المُشْتَقَّة.

**مشتقات** /m.-āt/ المُشْتَقّات.

**مشتق شدن** /m.-šodan/ إشْتِقاقاً / أشْتُقَّ مج.

**مشتق كردن** /m.-kardan/ تَفْرِيْعاً / فَرَّعَ المَسائِلَ مِنَ الأصْلِ، إشْتِقاقاً / إشْتَقَّ.

**مشتق گيرى** /m.-giri/ ١. الإشْتِقاق ٢. (رضـ) المُفاضَلَة، التَّفاضُل.

**مشت كردن** /mošt-kardan/ جَمْعاً / جَمَعَ ـَ أصـابِعَهُ أو الشَّيءَ، كَبْشاً / كَبَشَ ـُ الشَّيءَ.

**مشتمل** /moštamal/ مُشْتَمِل، مُتَضَمِّن.

**مشت و مال** /m.-o-māl/ تَمْسِيْد، الدَّلْكُ بِقُوَّةٍ، تَكْبِيْس، تَدْلِيْك، حَكّ، إحْتِكاك.

**مشت و مـال دادن** /m.-o-m.-dādan/ تَمْسِيْـداً / مَسَّـدَ الجَسَدَ، تَكْبِيْساً / كَبَّسَ، تَدْلِيْكاً / دَلَّكَ، دَلْكاً / دَلَكَ ـُ الشَّيءَ، سَوْكاً / ساكَ ـُ تَسْوِيْكاً / سَوَّكَ، دَعْكاً دَعَكَ ـَ، فَرْكاً / فَرَكَ ـُ.

**مشت و مال طبى** /m.-o-m.-e-tebbi/ تَكْبِيْسٌ عِلاجِيٌّ.

**مشته** /mošte/ مِدَقُّ الحَـلّاجِ والحَذّاءِ، مِنْـدَف، مِنْدَفَـة، فِهْر.

**مشتى** /mašti/ ١. مَشْهَدِيٌّ، ساكِنُ مَشْهَـدِ الرِّضا (ع) ٢. لُوطِيّ.

**مشجر** /mošajjar/ مُشَجَّر، ذُوشَجَر، مَزْرُوْع.

**مشجر كردن** /m.-kardan/ تَشْجِيْراً / شَجَّرَ المكانَ.

**مشخص** /mošaxxas/ مُسلَّـم، مُقَرَّر، مُحَقَّـق، مَحْـدُوْد، مُعَيَّن، مُمَيَّز.

**مشخصات** /m.-āt/ مُواصَفات.

**مشخص شـدن** /m.-šodan/ تَشَخُّصاً / تَشَخَّصَ الشَّـيءُ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ.

**مشخص كردن** /m.-kardan/ تَحْدِيْداً / حَدَّدَ، تَخْصِيْصاً / خَصَّصَ، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ.

**مشخصه** /m.-e/ مَيْزَة.

**مشدد** /mošaddad/ المُشَدَّد.

**مشدد کردن** /m.-kardan/ تَشْدِيداً / شَدَّدَ الحَرْفَ، تَضْعِيفاً / ضَعَّفَ الحَرْفَ.

**مشرب** /mašrab/ مِزاج، كَيْف، ذَوْق، مَيْل، رَغْبَة، هَوَى، هَوَى النَّفْسِ.

**مشرف** /mošref/ مُشْرِفٌ عَلَى المَكانِ،مُرْتَفِع، مُطِلٌّ عَلَى.

**مشرف** /mošarraf/ المُشَرَّف.

**مشرف بودن** /mošref-budan/ إشرافاً / أَشْرَفَ.

**مشرف به مرگ شدن** /mošref-be-marg-šodan/ إشرافاً / أَشْرَفَ عَلَى المَوْتِ.

**مشرف شدن** /m.-šodan/ مُشارَفَةً / شارَفَ، إِشْرافاً / أَشْرَفَ واطْلالاً / أَطَلَّ وإِشْفاءً / أَشْفَى عَلَى الشَّيءِ.

**مشرف شدن** /mošarraf-šodan/ تَشَرُّفاً / تَشَرَّفَ.

**مشرف کردن** /m.-kardan/ تَشْرِيفاً / شَرَّفَ.

**مشرق** /mašreq/ المَشْرِق.

**مشرق زمین** /m.-zamin/ بِلادُ المَشْرِقِ.

**مشرقی** /m.-i/ شَرْقِيّ.

**مشرک** /mošrek/ المُشْرِك.

**مشرک شدن** /m.-šodan/ إشْراكاً / أَشْرَكَ بِاللّهِ.

**مشروب** /mašrub/ الخَمْر.

**مشروبات الکلی** /m.-ät-e-alkoli/ المَشْرُوباتُ الكُحُولِيَّة.

**مشروبات غیرالکلی** /m.-ät-e-qeir-e-alkoli/ المُرَطِّبات، المَشْرُوباتُ غَيْرُ الكُحْلِيَّةِ.

**مشروب الکلی** /m.-e-alkoli/ مَشْرُوبٌ كُحْلِيٌّ.

**مشروبخور** /m.-xor/ سِكِّير، دائِمُ الخَمْرِ.

**مشروب شدن** /m.-šodan/ تَسَقِّياً / تَسَقَّى، تَشَرُّباً / تَشَرَّبَ.

**مشروب فروش** /m.-foruš/ ← شراب فروش.

**مشروبفروشی** /m.-f.-i/ ← شرابفروشی.

**مشروب کردن** /m.-kardan/ سَقْيا / سَقَى ـِ روايَةً / رَوَى ـ.

**مشروح** /mašruh/ مُطَوَّل، مُسْهَب.

**مشروط** /mašrut/ مَشْرُوط، مُشْتَرَط، إشْتِراطِيّ، شَرْطِيّ، قَيْدِيّ «~ بر اینکه: بِشَرْطِ أَنْ».

**مشروطه** /m.-e/ النِّظامُ الدُّسْتُورِيُّ.

**مشروطهخواه** /m.-e-xäh/ إِخْتِصاصِيٌّ بِالحُقُوقِ الدُّسْتُورِيَّةِ.

**مشروطهخواهی** /m.-e-x.-i/ الإخْتِصاصُ بالحُقُوقِ الدُّسْتُورِيَّة، حُبُّ النِّظامِ الدُّسْتُورِيِّ.

**مشروطهطلب** /m.-e-talab/ ← مشروطهخواه.

**مشروطیت** /m.-iyyat/ ← مشروطه.

**مشروع** /mašru'/ مَشْرُوع، شَرْعِيّ، حَلال، مُباح.

**مشط** /mašt/ ← کتف.

**مشط پا** /m.-e-pä/ الوَظِيْف، مِشْطُ القَدَم.

**مشط دست** /m.-e-dast/ السِّنع، مِشْطُ اليَدِ.

**مشعل** /maša'l/ الشُّعْلَة، المَشْعَل، القِنْدِيْل.

**مشعلدار** /m.-där/ مَشاعِلِيّ، حامِلُ المَشْعَلِ.

**مشعوف** /maš'uf/ مَبْسُوط، مَسْرُور.

**مشعوف شدن** /m.-šodan/ شَعَفاً / شَعِفَ ـَ وشُعِفَ مج بِفُلانٍ، تَكَيُّفاً / تَكَيَّفَ، اِنْسِراراً / اِنْسَرَّ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ سُرُوراً / سُرَّ مج ـُ.

**مشعوف کردن** /m.-kardan/ شَعْفاً / شَعَفَ ـَ هُـ الحُبُّ، بَسْطاً / بَسَطَ ـُ الرَّجُلَ، سُرُوراً ومَسَرَّةً و سُرّاً و سُرًى وتَسِرَّةً / سَرَّ ـُ هُـ.

**مشغله** /mašqale/ عَمَل، كَسْب، حِرْفَة، أُشْغُولَة.

**مشغول** /mašqul/ مَشْغُول.

**مشغول شدن** /m.-šodan/ ١. اِنْشِغالاً / اِنْشَغَلَ بِـ، تَشَغُّلاً / تَشَغَّلَ بِالشَّيءِ، إِشْتِغالاً / إِشْتَغَلَ وتَشاغُلاً / تَشاغَلَ بِهِ، إِنْصِباباً / إِنْصَبَّ عَلَى، فِتاكاً ومُفاتَكَةً / فاتَكَ الأَمْرَ، إِلْتِهاءً / إِلْتَهَى وتَلَهِّياً / تَلَهَّى وتَلاهِياً / تَلاهَى وتَعَلُّلاً / تَعَلَّلَ بالشَّيءِ.

**مشغول کردن** /m.-kardan/ ١. إِشْغالاً / أَشْغَلَ، تَشْغِيْلاً / شَغَّلَ هُـ، شَغْلاً / شَغَلَ ـَ هُـ، تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ هُـ بكذا، عِنايَةً وعُنِيّاً / عَنَى ـِ الأَمْرُ فُلاناً. ٢. تَغْفِيْلاً / غَفَّلَ هُ، إِلْهاءً / أَلْهَى هُـ عَنْ كذا، تَلْهِيَةً / لَهَّى بِهِ، مُؤانَسَةً / آنَسَ، تَسْمِيْداً / سَمَّدَ هُـ، إِرْتِئاسَةً / إِرْتَأَسَ هُـ.

**مشغول کننده** /m.-konande/ مُلْهٍ، مُسَلٍّ.

**مشغولی** /m.-i/ إِشْتِغال، تَشاغُل، تَشَغُّل، اِنْشِغال.

**مشغولیات** /m.-iyyät/ المَشاغِل، الأَشْغال، المَسْؤُلِيّات.

**مشغولیت** /m.-iyyat/ ١. اِنْشِغال، الشُّغْل، اِهْتِمام. ٢. لَهو ← سرگرمی.

**مشق** /mašq/ مِران، تَمَرُّن، تَمْرِين، تَدْرِيب، عَمَل، مُمارَسَة، إِجْراء.

**مشقت** /mašaqqat/ مَشَقَّة، تَعَب، شِدَّة، مِحْنَة، الكُلْفَة، الشُّخْر، الصَّعَد، الصُّعَداء، الصُّعُود، عَرَقُ القِرْبَةِ.

**مشق خط** /mašq-e-xat/ تَمْرِيْنُ الخَطِّ.

**مشق دادن** /m.-dädan/ تَمْرِيْناً / مَرَّنَ عَلَى، تَدْرِيْباً / دَرَّبَ.

**مشق كردن** /m.-kardan/ تَمَرُّناً / تَمَرَّنَ عَلَى، تَدْرِيْباً / دَرَّبَ في الأَمْرِ و عَلَيْهِ، تَدَرُّباً / تَدَرَّبَ، مُمارَسَةً / مارَسَ الأَمْرَ أو العَمَلَ.

**مشقى** /m.-i/ التَّدْرِيْبِيّ، التَّمْرِيْنِيّ.

**مشك** /mašk/ سِقاء، قِرْبَة، العِجْلَة، سَطِيْح، شَجْباء، زِقّ، جِنازَة، طَوَى، عَجُوز، وَطْب.

**مشك** /mošk/ مِسْك، مَشْمُوم، زَبَاد، لَطِيْم.

**مشك چوپان** /m.-e-cupän/ (گيا) مِسْكُ الجِنِّ، أَرْطُمَاسِيا، رَيْحانُ الأَرْضِ، قَيْسُون، قَيْصُوم.

**مشكدان** /m.-dän/ وِعاءُ المِسْك، فَأْرَة.

**مشكدانه** /m.-däne/ حَبُّ المِسْكِ.

**مشكدوز** /mašk-duz/ الخَرّاز.

**مشكدوزى** /m.-d.-i/ الخِرازَة.

**مشكروى** /moškruy/ (گيا) الزَّيْنَب.

**مشكزمين** /m.-e-zamin/ (گيا) السُّعْد.

**مشكطر امشير** /mašktarämšir/ بَقْلَةُ الغَزالِ.

**مشكل** /moškel/ مُشْكِل، مُعْضِلَة، مُشْكِلَة، غامِض، مُبْهَم، صَعْب، شاقّ، مُعَقَّد، مُشَبَّك.

**مشكلات** /m.-ät/ المُعْضِلات، المَشاكِل، الصُّعُوبات، عَراقِيْل.

**مشكلات زندگى** /m.-e-zendegi/ مَشاكِلُ الحَياةِ.

**مشكلپسند** /m.-pasand/ دَقِيْق، مُدَقِّق، صَعْبُ الإرْضاءِ، نَيِّق، أَنْيَق.

**مشكلپسند شدن** /m.-p.-šodan/ تَأَنُّقاً / تَأَنَّقَ في لِبْسِهِ أو أَكْلِهِ، تَنَطُّعاً / تَنَطَّعَ، تَنَوُّقاً / تَنَوَّقَ، تَنْوِيْقاً / نَوَّقَ، تَنَيُّقاً / تَنَيَّقَ.

**مشكلپسندى** /m.-p.-i/ تَأَنُّق، عَزْقَلَة.

**مشكل شدن** /m.-šodan/ اشْتِكالاً / اِشْتَكَلَ الأَمْرُ، صُعُوبَةً / صَعُبَ ـُ عَلَيْهِ الأَمْرُ، شَقّاً و مَشَقَّةً / شَقَّ ـُ الأَمْرُ، تَشْبِيْهاً / شَبَّهَ الشَّيءُ، دِقَّةً / دَقَّ ـِ تَعَذُّراً / تَعَذَّرَ، عُسْراً وعَسارَةً / عَسُرَ ـُ وعُسْراً وعُسُراً وعَسَراً / ومَعْسُوراً / عَسِرَ ـَ، تَعَسُّراً / تَعَسَّرَ، تَعاسُراً / تَعاسَرَ، اِسْتِعْساراً / اِسْتَعْصَرَ.

**مشكل كردن** /m.-kardan/ تَصْعِيْباً / صَعَّبَ، تَصَعُّباً / تَصَعَّبَ الأَمْرَ، تَعْسِيْراً / عَسَّرَ الأَمْرَ، عَزْقَلَةً / عَزْقَلَ الأَمْرَ.

**مشكل گرفتن** /m.-gereftan/ شَقّاً ومَشَقَّةً / شَقَّ ـُ عَلَى فُلانٍ، اِسْتِصْعاباً / اِسْتَصْعَبَ الشَّيءَ.

**مشكلگشا** /m.-gošä/ الحَلّال، حَلّالُ المَشاكِلِ.

**مشكلگشايى** /m.-g.-yi/ حَلُّ المَشاكِلِ.

**مشكل يافتن** /m.-yäftan/ اِسْتِصْعاباً / اِسْتَصْعَبَ.

**مشكوك** /maškuk/ مَشْكُوكٌ فِيْهِ، مُبْهَم، مُلْتَبِس، الخَطّال، المَشْبُوه.

**مشكوك شدن** /m.-šodan/ شَكّاً / شَكَّ ـُ وتَشَكُّكاً / تَشَكَّكَ في الأَمْرِ، تَلَبُّساً / تَلَبَّسَ والْتِباساً / اِلْتَبَسَ عَلَيْهِ الأَمْرُ، اِرْتِياباً / اِرْتابَ في الأَمْرِ.

**مشكولى** /maškuli/ الذّارِع.

**مشكى** /meški/ أَسْوَد، قاتِمُ اللَّوْنِ.

**مشكيزه** /maškize/ (گيا) قِماعَة.

**مشمشه** /mešmeše/ (پز) خَنَب، زُعام.

**مشمع** /mošamma'/ مُشَمَّع، لَصُوق، لَزْقَةٌ عِلاجِيَّةٌ.

**مشمع خردل** /m.-e-xardal/ لِزاقُ خَرْدَل.

**مشمع ذراح** /m.-e-zorräh/ ذُرّاحُ دُوَيبَةٍ لِلْتَنْفِيْطِ.

**مشمع سريشمى** /m.-e-serišomi/ لَصُوقٌ [لِلْجُرُوحِ البَسِيْطَةِ].

**مشمع طبى** /m.-e-tebbi/ مُشَمَّعٌ طِبِّيٌّ.

**مشمع فرشى** /m.-e-farši/ مُشَمَّعُ الأَرْضِيَّةِ.

**مشمع كردن** /m.-kardan/ تَشْمِيْعاً / شَمَّعَ.

**مشمله** /mašmale/ (گيا) البَشْمَلَة.

**مشمول** /mašmul/ ۱. مَشْمُول، مُحاط، مَحْصُور، خاضِعٌ لِكذا، تَحْتَ حُكْمِ كذا، مُكَلَّف، تابِعٌ لِكذا. ۲. (نظ) نَفَرُ قُرْعَة.

**مشمول شدن** /m.-šodan/ شَمَلاً وشَمْلاً و شُمُولاً / شُمِلَ مع ـَ واشْتِمالاً / اُشْتُمِلَ مع عَلَى، اِنْطِباقاً / اِنْطَبَقَ، تَطْبِيْقاً / طُبِّقَ مع.

**مشموليت** /m.-iyyat/ مَشْمُولِيَّة.

**مشمولين** /m.-in/ المُؤَهَّلِيْن.

**مشمئز** /mošma'ez/ مُشْمَئِز.

**مشمئز شدن** /m.-šodan/ شَمْزاً / شَمَزَ ـُ ت نَفْسُهُ مِنْهُ،

اِشمِئزازاً / اِشمَأزَّ مِنهُ، مُنافَرَةً / نافَرَ [از یکدیگر] تَنافُراً / تَنافَروا.

**مشمئز کردن** /m.-kardan/ تَنفِیْراً / نَفَّرَ، اِشمِئزازاً / اِشمَأزَّ.

**مشمئز کننده** /m.-konande/ شَنِیْع.

**مشنگ** /mašang/ أبْلَه، أبْلَق.

**مشوب** /mašub/ مَشُوْب، مَخْلُوط، مُلَوَّث.

**مشوب کردن** /m.-kardan/ شَوْباً وشِیاباً / شابَ ـُ تَلْوِیْثاً / لَوَّثَ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ وتَخْلِیْطاً / خَلَّطَ.

**مشورت** /mašverat/ مَشْوَرَة، إشارَة، مُشـاوَرَة، اِسْتِشارَة، نَصِیْحَة، مِئْمَر، تَباحُث، تَذاكُر، مُذاكَرَة.

**مشورت کردن** /m.-kardan/ مُشاوَرَةً / شاوَرَ، اِسْتِشارَةً / اِسْتَشارَ، تَشاوُراً / تَشاوَرَ مع، مُؤامَرَةً / آمَرَ هُـ في أمْرِه، اِسْتِئْماراً / اِسْتَأمَرَ هـ فـي أمْرِه، أخْذاً / أخَذَ ـُ رَأيَـهُ [با یکدیگر] تَخاوُضاً / تَخاوَضَ القَوْمُ في الحَـدِیْثِ، تَذاكُراً / تَذاكَرَ حَوْلَ، مُذاكَرَةً / ذاكَرَ، مُراءاةً / راءَى هُـ، مُراجَعَةً / راجَعَ هُ فـي الأمْرِ، اِسْتِـرشاداً / اِسْتَرْشَدَ، اِسْتِطـلاعاً / اِسْتَطْلَعَ فُـلاناً رَأيَهُ، اِسْتِنْصـاحاً / اِسْتَنْصَحَ، مُـوازَعَةً / وازَعَ هُـ.

**مشوش** /mošavvaš/ مُضْطَرِب، مُرْتَبِک، مُشَوَّش.

**مشوش شدن** /m.-šodan/ تَشَوُّشاً / تَشَوَّشَ، اِخْتِلاطاً / اِخْتَلَطَ عَلَیهِ الأمْـرُ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، اِرْتِباکاً / اِرْتَبَکَ ورَبَکاً / رَبِکَ ـَ.

**مشوش کـردن** /m.-kardan/ تَشْوِیْشـاً / شَوَّشَ، شَغْـلاً وشُغْلاً / شَغَلَ ـَ وإشْغالاً / أشْغَلَ البالَ.

**مشوق** /mošavveq/ مُشَـوِّق، المُقَوِّي لِلقَلْـبِ، مُشَجِّـع، مُحَرِّض، باعِثٌ عَلَى الشَّوْقِ.

**مشهود** /mašhud/ مَشْهُود، مَنْظُور، مَرْئِيّ.

**مشهور** /mašhur/ الشَّهِیْر، المَشْهُوْر، ذُوشُهْـرَة، مَعْرُوْف، طَنّـان، ذائِعُ الصِّیْتِ، مُتَصَیِّـب، طائِرُ الصِّیْـتِ، عَرِیْـضُ الجاهِ.

**مشهور شدن** /m.-šodan/ اِشْتِهاراً / اِشْتَهَرَ، اِنْصِیاتاً / اِنْصاتَ بِهِ الزَّمانُ، تَلَقُّباً / تَلَقَّبَ بِکذا.

**مشهور کـردن** /m.-kardan/ شَهْراً / شَهَرَ ـَ هُـ بکَـذا، تَشْهِیْراً / شَهَّرَ، إشْهاراً / أشْهَرَ، تَعْرِیْفاً / عَرَّفَهُ، تَسْمِیْعاً / سَمَّعَ هُـ في النّاسِ، إطارَةً / أطارَبِهِ.

**مشی** /mašy/ المَشْي، السَّیْر، الذَّهاب، السُّلُوک.

**مشیت** /mašiyyat/ المَشِیْئَة، الرَّغْبَة، الإرادَة.

**مشیمه** /mašime/ مَشِیْمَـة، البُـرْقُع، رِغْـس، سـابِیـاء، سِقْي، قَمِیْص.

**مشیمی** /mašimi/ المَشِیْمِيّ.

**مشیمیه** /mašimiyye/ (پز) المَشِیْمِیَّة.

**مصاحب** /mosäheb/ مُصاحِب، صَدِیْق، الحَلِیْف، زَمِیْل، رَفِیْق، مُلازِم، مُعاشِر.

**مصاحبـت** /mosähebat/ مُصاحَبَـة، اِصْطِحاب، صُحْبَـة، مُلازَمَة، مُرافَقَة، رِفْقَة، مُصادَقَة، زِمالَة، مُنادَمَة، مَعِیَّة.

**مصاحبـه کردن** /mosähebe-kardan/ مُقابَلَـةً / قابَـلَ، مُكالَمَةً / كالَمَ، مُحادَثَةً / حادَثَ.

**مصاحبهٔ مطبوعاتی** /m.-ye-matbu'äti/ حَدِیْثٌ صُحُفِيٌّ، مُقابَلَةٌ صَحَفِیَّةٌ.

**مصادره** /mosädere/ مُصادَرَة.

**مصادره امـوال** /m.-ye-amväl/ حَجْـزُ الأمْوالِ، مُصـادَرَةُ الأمْوالِ.

**مصادره کـردن** /m.-kardan/ مُصادَرَةً / صادَرَت الـدَّوْلَةُ الأمْوالَ، ضَبْطاً وضَبـاطَةً / ضَبَطَ ـِ واِسْتِبـاحَةً / اِسْتَباحَ المالَ، اِسْتِیْلاءً / اِسْتَوْلَى عَلَى الشَّـيءِ، حَرْباً / حَرَبَ ـُ المالَ.

**مصادف** /mosädef/ مقابِل، مُواجِه، مُصْطَدِم.

**مصادف شدن** /mosädef-šodan/ مُقابَلَةً / قابَلَهُ، مُواجَهَةً / واجَهَهُ، مُصادَفَةً / صادَفَهُ.

**مصافحه کردن** /mosäfehe-kardan/ مُصافَحَةً / صافَحَ، مُسالَمَةً / سالَمَهُ.

**مصالح** /masäleh/ مَصالِح.

**مصـالح سـاختمانـی** /m.-e-säxtemäni/ مُهِمّاتُ البِنـاءِ، مُعَدّاتُ البِناءِ، حَضْرَة.

**مصالح مملکتی** /m.-e-mamlekati/ الشُّؤُوْنُ الحُكُومِیَّة.

**مصالحـه** /mosälehe/ الصُّلْـح، المُصـالَحَة، التَّصـالُـح، التَّوافُق، التَّوْفِیْق، التَّسْوِیَة.

**مصالحه کردن** /m.-kardan/ مُسالَمَةً / سالَمَ، تَصالُحاً / تَصالَحَ مَعَ، مُقاضاةً / قاضَى عَلَى مالٍ.

**مصب** /masab/ مَصَبّ.

**مصحح** /mosahheh/ مُصَحِّح.

**مصداق** /mesdäq/ المِصْداق.

**مصدر** /masdar/ مَصْدَر.

**مصدر بسیط** /m.-e-basit/ مَصْدَرٌ يَشْتَمِلُ كَلِمَـةً واحِدَةً، مثل: زدن. المَصْدَرُ البَسِيْط.

**مصدر جعلی** /m.-e-ja'li/ ← مصدر صناعي.

**مصدر صناعی** /m.-e-senä'i/ المَصْدَرُ الصِناعِيُّ.

**مصدر مـرخم** /m.-e-moraxxam/ المَصْدَرُ الَّـذي حُذِفَ النُّونُ مِنْ آخِرِه، مثل خورد = خوردن، المَصْدَرُ المُرَخَّمُ.

**مصـدر مركـب** /m.-e-morakkab/ مَصْـدَرٌ مُرَكَّـبٌ مِـنْ كَلِمَتَيْنِ أو أكْثَرَ مثل: برداشتن، المَصْدَرُ المُرَكَّبُ.

**مصدر میمی** /m.-e-mimi/ المَصْدَرُ المِيْمِيُّ.

**مصدری** /m.-i/ المَصْدَرِيّ.

**مصدرکار** /m.-e-kär/ صاحِبُ مَنْصِبٍ.

**مصدع** /mosadde'/ ← مزاحم.

**مصدع شدن** /m.-šodan/ ← مزاحم شدن.

**مصدوم** /masdum/ المُصاب، المَصْدُوْم.

**مصدوم شدن** /m.-šodan/ صَدْماً / صُدِمَ مج بِـ إصابَةً / أُصِيْبَ.

**مصدومین جنگ** /m.-in-e-jang/ المَبْتُورِيْنَ بالحَرْبِ.

**مصر** /mesr/ مِصْر.

**مصر** /moser/ مُصِرّ، مُلِحّ، مِلْحاح، سَمِـج، عَنِيْد، رَجُلٌ شِبِثٌّ.

**مصراً** /moserran/ بِـالْحاح.

**مصراع** /mesrä'/ المِصْراع.

**مصرشناس** /mesr-šenäs/ العالِمُ بالآثارِ المِصْرِيَّةِ.

**مصرشناسی** /m.-š.-i/ عِلْمُ الآثارِ المِصْرِيَّة.

**مصرف** /masraf/ إهْلاك، إسْتِهْلاک، إنْفـاذ، إسْتِنْفاد، إنْفاق.

**مصرف داخلـی** /m.-e-däxeli/ الإسْتِهْلاكُ المَحَلِّـي، إسْتِهْلاكٌ داخِلِيٌّ.

**مصرف روزانه** /m.-e-ruzäne/ الإسْتِهْلاكُ اليَوْمِيّ.

**مصرف شدن** /m.-šodan/ صَرْفاً / صُرِفَ مج بِـ المالُ، إسْتِهْلاكاً / أُسْتُهْلِكَ مج، إهْلاكاً / أُهْلِكَ، نَفاقاً / نَفَقَ ـُ الشَّيءُ، نَفَداً و نَفاداً / نَفِدَ ـَ الشَّيءُ.

**مصرف شده** /m.-šodeh/ مُنْفَق، مَصْرُوف.

**مصرف کردن** /m.-kardan/ صَرَفَ ـِ صَرْفاً المالَ، تَصْرِيْفاً / صَرَّفَ و إنْفـاقاً / أنْفَقَ و إسْتِنْفـاقاً / إسْتَنْفَقَ المالَ، إسْتِهْلاكاً / إسْتَهْلَكَ، إنْفاداً / أنْفَدَ، إسْتِنْفاداً / إسْتَنْفَدَ، إهْلاكاً / أهْلَكَ، إفْناءً / أفْنَى، تَكْرِيْساً / كَرَّسَ.

**مصرف کننده** /m.-konande/ مُسْتَهْلِک، مُسْتَنْتِج.

**مصرف نشده** /m.-našode/ غَيْرُ مُسْتَعْمَل.

**مصرفی** /m.-i/ إسْتِهْلاكِيّ، مُسْتَهْلِک، مُتْلِف، مُبَدِّد.

**مصرور** /masrur/ (گیا) طَرْثُوث، زُبُّ الأرْض، زُبُّ الرِّياح.

**مصروع** /masru'/ مَصْرُوْع، صَرِيْع، وَقِيْط.

**مصروع شدن** /m.-šodan/ صَرْعاً و مَصْرَعاً / صُرِعَ مج ـَ.

**مصروف** /masruf/ المَصْرُوْف.

**مصری** /m.-i/ المِصْرِيّ «هنر مصری»: الفَنُّ المِصْرِيّ.

**مصطبه** /mastabe/ الدُّكّان.

**مصطكـی** /mastaki/ (گیـا) المُصْطَكـا، المُصْطَكـاء، المُصْطَكَى.

**مصطلح** /mostalah/ المُصْطَلَح.

**مصطلحات فنی** /m.-ät-e-fanni/ المُصْطَلَحاتُ الفَنِّيَّة.

**مصغر** /mosaqqar/ مُصَغَّر، مُحَقَّر.

**مصلح** /mosleh/ مُصْلِح، صَلُـوح، الرَّأّاب، مَقَـوِّم، رَبّ، رَقُود.

**مصلحت** /maslehat/ مَصْلَحَـة، حِيْلَة، تَـدْبِيْر، خُطَّـة، سِياسَة.

**مصلحت‌آمیز** /m.-ämiz/ إحْتِياطِيّ.

**مصلحت‌انـدیش** /m.-andiš/ المُفَكِّرُ بالمَصالِـح، مُدَبِّر، سائِس، السّاس، راتِق.

**مصلحت‌اندیشی** /m.-a.-i/ التَّدْبِيْر.

**مصلحت‌بین** /m.-bin/ خَبِيْر، مُجَرِّب، حَصِيْف، كِمْع.

**مصلحت دیدن** /m.-didän/ رَأْياً و رُؤْيَةً وراءً و رِئْياناً / رَأى يَرَى من الصَّلاحِ، إرْتِئاءً / إرْتَأى.

**مصلحتی** /m.-i/ إنْتِهـازِيّ، وِفْـقَ ما يَتَطَلَّـبُ الـزَّمَـنُ، بِمُقْتَضَى الحالِ.

**مصلوب** /maslub/ المَصْلُوب، الصَّلِيْب.

**مصلوب شدن** /m.-šodan/ صَلْباً / صُلِبَ مج ـُ.

**مصلوب کردن** /m.-kardan/ صَلْباً / صَلَبَ ـُ و تَصْلِيْباً / صَلَّب هُ.

**مصلی** /mosallä/ المُصَلَّى.

**مصمم** /mosammam/ مُصَمِّـم، العَزّام، عـازِم، عَـزُوْم،

مُصِرّ، باتّ، حاسِم، مُزْمِـع، عاقِدُ النِّيَّة، كَمِش، كَمِيْش، مَضّاء مِن الرِّجال.
**مصمم شدن** /m.-šodan/ تَصْمِيْماً / صَمَّمَ عَلَى، عُزْماً و مَعْزَماً و عَزِيْماً و عَزَمَةً و عَزِيْمَةً و عُزْماناً / عَزَمَ ـ الأَمرَ و عَلَيهِ، جَزْماً / جَزَمَ ـِ و إجْماعاً أَجْمَعَ عَلَى الأَمْرِ، زَماعَةً / زَمَعَ ـُ، إزْماعاً / أَزْمَعَ و تَزْمِيْعاً / زَمَّعَ و تَشْجِيْجاً / شَجَّجَ عَلَى الأَمْرِ، عَمْداً / عَمَدَ ـِ لِلأَمْرِ و إلَيْهِ، قَراراً و قَرّاً و تَقْراراً و تَقِرَّةً / قَرَّ ـِ و اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ رَأْيُهُ عَلَى كذا.
**مصنف** /mosannef/ المُصَنِّف، مُؤَلِّف.
**مصنوعـات** /masnu'-ät/ المَصْنوعـات، نِتاجٌ صُنْعِـيٌّ أو اِصْطِناعِيٌّ.
**مصنوعی** /m.-i/ الصِّناعِيّ.
**مصوب** /mosavvab/ مُصَوَّبه.
**مصوبات** /m.-ät/ القَرارات.
**مصوبه** /m.-e/ قَرار، مُقَرَّر، مَرْسُوم.
**مصوت** /mosavvet/ حَرْفُ لِيْن.
**مصور** /mosavvar/ مُصَوَّر.
**مصور شدن** /m.-šodan/ تَصْوِيْراً / صُوِّرَ مج.
**مصور كردن** /m.-kardan/ تَصْوِيْراً / صَوَّرَ، تَزْوِيْقاً / زَوَّقَ الكِتابَ.
**مصون** /masun/ مَحْفُـوظ، مُصان، مُـراعَى، حَصِيْـن، مَنِيْع.
**مصون شدن** /m.-šodan/ صَوْناً و صِيانـاً و صِيانَةً / صِيْنَ مج ـُ، حِفْظاً / حُفِظَ مج ـَ.
**مصون كردن** /m.-kardan/ صَوْناً و صِياناً و صِيانَةً / صانَ ـُ، اِصطِياناً / اِصْطانَهُ، حِفْظاً / حَفِظَ ـَ هُـ.
**مصونيـت** /m.-iyyat/ الصَّوْن / مَناعَـة، حَصانَـةُ ضِدَّ المَرَض، الحِفْظ، الرِّعايَة، حُرْمَة.
**مصونيت اكتسابى** /m.-iyyat-e-ektesäbi/ مَناعَةٌ مُكْتَسَبَةٌ بِمَرَضٍ سابِق.
**مصونيت پارلمانى** /m.-iyyat-e-pärlemäni/ الحَصانَةُ البَرْلَمانِيَّةُ أو النِّيابِيَّة.
**مصونيت‌دار** /m.-iyyat-där/ حَصِيْنٌ ضِدُّ المَرَض.
**مصـونيـت ديپلمـاسـى** /m.-iyyat-e-diplomäsi/ ← مصونيت سياسى.
**مصونيـت سياسـى** /m.-iyyat-e-siyäsi/ الحَصانَـةُ الدِّبْلُوماسِيَّةُ.
**مصونيت مادرزادى** /m.-iyyat-e-mädarzädi/ المَناعَةُ الخِلْقِيَّة.
**مصيبت** /mosibat/ مُصِيْبَة، بَلِيَّـة، بَلاء، بِلْـوَة، داهِيَة، رُزْء، رَزِيْئَة، مَرْزِئَة، رَزِيَّـة، فَجِيْعَة، فاجِعَة، مِحْنَـة، شِدَّة، شَدِيْـدَة، اَلَمٌ نَفسانِيّ، أُمُّ الجَـذَع، أُمُّ قَشْعَم، مُوِيـد، بُقْر، تَعَب، جـائِحَة، حُزْن، حَـرَب، حُقَّة، حُمْقُـوس، تَحْسِيْر، دَيْلَم، شَجَـن، شُجُون، صُـرام، صافِقَة، طـارِقَة، طـامَة، عَناق، غـاشِيَة، غائِلَـة، فَتْق، كـارِثَة، مَكْرُوْه، مَكْـرُوْهَة، كَلّ، مُلِمَّة، مَيْلَة، مَنْظُورَة، ناقِرَة، نَكْبَة.
**مصيبت‌بار** /m.-bär/ مُحْزِن، أَلِيْم، مُؤْلِم، فاجِع، نَحْس، نَحِس، مُوْسِي، كارِث، كَرِيْث، كارِثَة.
**مصيبت زده** /m.-zade/ النَّكِيْب، المَنْكُـوب، المُضَرَّس، المُوَقَّح، المُوَقَّع.
**مضاربـه** /mozärebe/ المُضارَبَـة، المُتاجَـرَةُ بِرأسِ مـالِ شَخْصٍ آخَر.
**مضارع** /mozäre'/ المُضارِع.
**مضاعف** /mozä'af/ المُضاعَف.
**مضاعف شدن** /m.-šodan/ تَضاعُفاً / تَضاعَفَ.
**مضاعف كردن** /m.-kardan/ إضْعافاً / أَضْعَفَ، تَضْعِيْفاً / ضَعَّفَ الشَّيءَ، مُضاعَفَةً / ضاعَفَهُ.
**مضاف** /mozäf/ مُضاف. «مضافاً اينكه»: عَلاوةً عَلَى.
**مضاف اليه** /m.-on-eleyh/ المُضافُ إلَيه.
**مضامين** /mazämin/ المَضامِيْن.
**مضايقه كردن** /mozäyeqe-kardan/ مُمانَعَةً / مانَعَ هُـ الشَّيءَ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هُـ إيّـاهُ، إمْساكاً / أَمسَكَ الشَّيءَ عَلَيه.
**مضبوط** /mazbut/ المَضْبُوط.
**مضحک** /mozhek/ مُضْحِک.
**مضحک قلمى** /m.-qalami/ ← كاريكاتور.
**مضحكه** /mazhake/ أُضْحُوكَة.
**مضر** /mozer/ ضارّ، المُؤْذِي.
**مضـراب** /mezräb/ (مسـ) الـرِّيْشَـة، زَخْمَـةُ العُـود، المِضْراب، المِضْرَب.
**مضراب قانون** /m.-e-qänun/ (مسـ) الكُشْتُبان.
**مضراب زدن** /m.-zadan/ ضَرْباً / ضَرَبَ يَضْرِبُ المِضْراب.

**مضرب** /mazrab/ (رضـ) المُضاعَف.
**مضرب مشترک** /m.-e-moštarak/ مُضاعَفٌ مُشْتَرَک.
**مضرت** /mazarrat/ الضَّرَر، المَضَرَّة، الأذَى.
**مضرس** /mozarras/ مُضَرَّس، مُسَنَّن، مُثَلَّم.
**مضروب** /mazrub/ (رضـ) مَضْرُوْبٌ.
**مضروب فیه** /m.-on-fih/ المَضْرُوْبُ فِيه.
**مضطر** /moztar/ المُضْطَرّ.
**مضطرب** /moztareb/ المُضْطَرِب، مُتَحَيِّر، مُرْتَعِد، الجافِل.
**مضطرب شدن** /m.-šodan/ اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، وَجْفاً و وَجِيْفاً و وُجُوفاً / وَجَفَ يَجِفُ، اِسْتِفاعاً / اِسْتَفَعَ، اِصْطِفاقاً / اِصْطَفَقَ القَومُ.
**مضطرب کردن** /m.-kardan/ إثارَةً / أثارَ، إهاجَةً / أهاجَ، تَحْرِيْكاً / حَرَّكَ، إقْلاقاً / أقْلَقَ، هَزّاً / هَزَّ ـُ، إزْعاجاً / أزْعَجَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّشَ.
**مضطر شدن** /moztar-šodan/ اِضْطِراراً / اُضْطُرَّ مـج، إلْجاءً / اُلْجِئَ مج، اِئْتِضاضاً / اِئْتَضَّ إلَيهِ.
**مضطر کردن** /m.-kardan/ اِضْطِراراً / اِضْطَرَّهُ إلَى كَذا، إحْاجاً / أوْجَعَ هُـ، إلْجاءً / ألْجَأَهُـ إحْواجاً / أحْوَجَهُ، إيْجاداً / أوْجَدَ هُـ إلَيهِ و هُو إلَى كَذا.
**مضمحل** /mozmahel/ مُضْمَحِلّ، المُتَلاشِـي، الضّائِع، مُشَتَّت.
**مضمحل شدن** /m.-šodan/ اِضْمِحلالاً / اِضْمَحَلَّ، تَلاشِياً / تَلاشَى، اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ، زَوْلاً و زَوالاً و زَوَلاناً و زُؤُوْلاً و زُوُوْلاً / زالَ ـُ.
**مضمحل کردن** /m.-kardan/ إزالَةً / أزالَ / مُلاشاةً / لاشَى الشَّيءَ.
**مضمر** /mozmar/ مُضْمَر.
**مضمضه کردن** /mazmaze-kardan/ تَمَضْمُضاً / تَمَضْمَضَ بالماءِ في فَمِهِ.
**مضموم** /mazmum/ المَضْمُوم.
**مضمون** /mazmun/ فَحْوَى، مَغْزَى، قَصْد، مَضْمُون، مَعْنَى، مُحْتَوَيات، مُشْتَمَلات.
**مضمون کوک کردن** /m.-kuk-kardan/ ← متلک گفتن.
**مضیقه** /maziqe/ المَضِيْقَة، الضِّيْزَى.
**مطابق** /motäbeq/ مُطابِق، طَبَق، طـابَق، طِبْق، طَبِيْق، مُساوٍ، مُشابِه، مُماثِل، مُشاكِل، بِمُقْتَضَى كَذا، وِفْق، مُوافِق، مُناسِب.
**مطابقت** /motäbeqat/ مُطابَقَة، تَطابُق، تَناسُب، تَماثُل، الـرِّفاء، وِفـاق، اِتِّفاق، تَـوافُق، وِئام، مُـواءَمَة، مُساواة، مُماثَلَة، مُشابَهَة، مُشاكَلَة، تَلاؤُم، اِنْسِجام.
**مطابقت دادن** /m.-dädan/ ← مطابقه دادن.
**مطابقت کردن** /m.-kardan/ طِباقاً و مُطابَقَةً / طابَقَ هُـ.
**مطابق شدن** /motäbeq-šodan/ مُوافَقَةً / وَافَقَ، طِباقاً و مُطابَقَةً / طابَقَ هُـ.
**مطابق قانون** /m.-e-qänun/ بِحَسَبِ الأُصُول.
**مطابق کردن** /m.-kardan/ مُلائَمَةً / لاءَمَ، مُواءَمَةً / واءَمَ، مُطابَقَةً / طابَقَ، مُوافَقَةً / وَافَقَ، مُقارَنَةً / قارَنَ.
**مطابقه** /m.-e/ مُطابَقَة.
**مطابقه دادن** /m.-e-dädan/ مُطابَقَةً / طابَقَ، مُقابَلَةً / قابَلَ، مُواجَهَةً / واجَهَ، مُقارَنَةً / قارَنَ.
**مطالبات** /motälebät/ الدُّيُونُ المَطْلُوبَة.
**مطالبه** /motälebe/ مُطالَبَة، الطِّلْبَة، مَطْلَب، اِدِّعا.
**مطالبه کردن** /m.-kardan/ طَلَباً / طَلَبَ ـُ رَدَّهُ، مُطالَبَةً / طالَبَهُ، اِسْتِرْداداً / اِسْتَرَدَّهُ الشَّيءَ، اِسْتِرْجاعاً / اِسْتَرْجَعَ الشَّيءَ، مُحامَّةً / حامَّ فُلاناً، مُصادَرَةً / صادَرَ هُـ عَن كَذا مِن المالِ.
**مطالعه** /motäle'e/ مُطالَعَة، دَرْس، أُمْثُولَة.
**مطالعه کردن** /m.-kardan/ طِلاعاً و مُطالَعَةً / طالَعَ هُـ مُذاكَرَةً / ذاكَرَ دَرْسَهُ، بَحْثاً / بَحَثَ ـَ الأمْرَ، دَرْساً و دِراسَةً / دَرَسَ ـُ هُـ قَرْأً و قِـراءَةً و قُرْآناً / قَرَأَ ـَ و اِقْتِراءً / اِقْتَرَأَ الكِتابَ.
**مطب** /matab/ عِيادَةُ الطَّبِيْب، مَطَبّ.
**مطبخ** /matbax/ المَطْبَخ.
**مطبعه** /matba'e/ ← چاپخانه.
**مطبوخ** /matbux/ المَطْبُوخ.
**مطبوع** /matbu'/ مَطْبُوع، لَـذِيْذ / مُوَافِـق، مَقْبُول، هَنِيءٌ، هَنِيٌّ، سارّ، بَهِج، بَهِيْج، مُبْهِج، جَيِّد، حَسَن.
**مطبوعات** /m.-ät/ المَطْبُوعات، صِحافَة.
**مطبوعاتی** /m.-äti/ صُحُفِي.
**مطبوع شدن** /m.-šodan/ طِيْباً و طاباً و طِيْبَـةً و تَطْياباً / طابَ ـِ لَذاذاً و لَذاذَةً / لَذَّ ـَ.

**مطران** /maträn/ المَطران، أُسْقُف.

**مطرب** /motreb/ المُطرِب، المُغَنّي، العازِف، ← نوازنده.

**مطربی** /m.-i/ ← نوازندگی.

**مطرح** /matrah/ ١. المَطرَح ٢. المِقْنَب.

**مطرح شدن** /m.-šodan/ اِقْتِراحاً / أُقْتُرِحَ مج.

**مطرح کردن** /m.-kardan/ اِقْتِراحاً / اِقْتَرَحَ الرَّأْيَ. طَرْقاً / طَرَقَ ـُ المَوْضُوعَ.

**مطرود** /matrud/ مَطْرُوح، مَطْرُوْد، طَرِيْد.

**مطرود شدن** /m.-šodan/ طَرْداً / طُرِدَ مج ـُ اِنْتِفاءً / اِنْتَفَى.

**مطرود کردن** /m.-kardan/ طَرْداً / طَرَدَ ـُ، تَطْرِيْحاً / طَرَّحَ، تَنْحِيَةً / نَحّاهُ، نَفْياً / نَفَى يَنْفِي هُ.

**مطلا** /motallä/ مُذَهَّب.

**مطلاکاری** /m.-käri/ التَّمْوِيْه، التَّطْلِيَةُ بالذَّهَبِ.

**مطلا کردن** /m.-kardan/ تَطْلِيَةً / طَلّاهُ و تَمْوِيْهاً / مَوَّهَ الشَّيءَ بِماءِ الذَّهَبِ، سَحْراً / سَحَرَ ـَ الفِضَّةَ.

**مطلب** /matlab/ مَقْصَد، مَطْلَب، مَسْأَلة، أَمْر، المَوْضُوع، الدِّعْث.

**مطلع** /mottale'/ مُطَّلِع، عَلِيْم، عالِم، خَبِيْرٌ بالأُمُور.

**مطلع** /matla'/ المَطْلَع.

**مطلع شدن** /mottale'-šodan/ اِطِّلاعاً / اِطَّلَعَ عَلَى، تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، عِرْفَةً و عِرْفاناً و عِرِفّاناً و مَعْرِفَةً / عَرَفَ ـِ.

**مطلع کردن** /m.-kardan/ إطْلاعاً / أَطْلَعَ هُ، إخْباراً / أَخْبَرَهُ.

**مطلق** /motlaq/ مُطْلَق، صِرْف، كامِل، مُجَرَّد، كَيْفِيّ، تَعَسُّفِيّ، اِعْتِياطِيّ.

**مطلقاً** /motläqan/ مُطْلَقاً، عَلَى الإطْلاقِ.

**مطلقه** /motallaqe/ المُطَلَّقَة، الطّالِق، الطّالِقَة، المَرْدُوْدَة.

**مطلوب** /matlub/ مَطْلُوب، مَنْشُود، الرَّغامَة، مُراد، مَرْغُوبٌ فِيْهِ، المُبْتَغَى، بُغْيَة، الغِـزْوَة، غَرَض، غايَة، وَطَر، شَهِيّ، المُشْتَهِي، شائِق، رائِج.

**مطمح نظر** /matmah-e-nazar/ مَوْضِعُ النَّظَرِ.

**مطموره** /matmure/ المَطْمُورَة.

**مطمئن** /motma'en/ مُطْمَئِنّ، واثِق، عَلَى ثِقَة، عَلَى يَقِيْن، مُوْقِن، مُتَحَقِّق، آمِن، مُتَأَكِّد، مُتَوَكِّد، مُؤَكَّد.

**مطمئناً** /m.-an/ مِنْ غَيْرِ رَيْبٍ حَقِيْقَةً، لا رَيْبَ فِيهِ، يَقِيْناً، ثِقَةً.

**مطمئن شدن** /m.-šodan/ تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ الأَمْرَ والخَبَرَ، تَيَقُّناً / تَيَقَّنَ، إيْقاناً / أَيْقَنَ و استِيْقاناً / اِسْتَيْقَنَ الأَمْرَوبِهِ، وَثاقَةً / وَثُقَ الرَّجُلُ يَوْثُقُ، تَوَثُّقاً / تَوَثَّقَ، تَأَكُّداً / تَأَكَّدَ، تَوَكُّداً / تَوَكَّدَ.

**مطمئن کردن** /m.-kardan/ طَمْأَنَةً / طَمْأَنَ، تَأْمِيْناً / أَمَّنَ.

**مطنطن** /motantan/ طَنّان، رَنّان.

**مطول** /motavval/ مُطَوَّل، مُطْنِب، مُسْهِب.

**مطهر** /motahhar/ المُطَهَّر.

**مطیع** /moti'/ مُطِيْع / طَوْع، طَيِّع، طائِع، السَّمّاع، مُمْتَثِل، خاضِع، خُضُوع، مُذْعِن، مُنْقاد، رَهْنُ إشارَتِهِ.

**مطیع شدن** /m.-šodan/ طَوْعاً / طاعَ ـُ لِفُلانٍ، إطاعَةً / أَطاعَ، اِنْطِياعاً / اِنْطاعَ، اِنْقِياداً / اِنْقادَ.

**مطیع قانون** /m.-e-qänun/ خاضِعٌ لِلْقانُونِ.

**مطیع کردن** /m.-kardan/ تَطْوِيْعاً / طَوَّعَ، إذْلالاً / أَذَلَّ، اِسْتِذْلالاً / اِسْتَذَلَّ، إخْضاعاً / أَخْضَعَ، تَخْضِيْعاً / خَضَّعَ، تَدْوِيْخاً / دَوَّخَ.

**مظروف** /mazruf/ المَظْرُوف، المُحْتَوَى.

**مظلوم** /mazlum/ المَظْلُوم، مُضْطَهَد.

**مظلومانه** /m.-äne/ مَظْلُوماً، خاضِعاً، مُطِيْعاً، مُذْعِناً.

**مظلومیت** /m.-iyyat/ المَظْلُومِيَّة.

**مظنون** /maznun/ تَحْتَ الشُّبْهَة، مَشْبُوْهٌ بِهِ، الظَّنِيْن، ظَنُون، ظَنّان، مَظْنُون.

**مظنون شدن** /m.-šodan/ ظَنّاً / ظَنَّ ـُ تَوَهُّماً / تَوَهَّمَ، شَكّاً / شَكَّ ـُ في الأَمْرِ، اِرْتِياباً / اِرْتابَ.

**مظنه** /mazanne/ نِسْبَة، سَعْر، إسْعار.

**مظنه دادن** /m.-dädan/ تَسْعِيْراً / سَعَّرَ.

**مظهر** /mazhar/ المَظْهَر، بِزَّة، هَيْئَة، الرَّمْز.

**معاد** /ma'äd/ المَعاد، عالِمُ الآخِرَة.

**معادل** /mo'ädel/ مُماثِل، مُقابِل، مُعادِل، المُشابِه، المُساوِي.

**معادله** /m.-e/ ١. مُعادَلَة، تَعادُل. ٢. (رض) مُعادَلَةٌ جَبْرِيَّةٌ أو حِسابِيَّة.

**معادلهٔ انتگرالی** /m.-e-ye-antegräli/ (رض) المُعادَلَةُ

التَّكامُلِيَّة.

**معادله بـا مشتقات نسبـی** */m.-bä-moštaqqät-e-nesbi/* مُعادَلَةٌ تفاضُلِيَّةٌ جُزْئِيَّةٌ.

**معادلهٔ جرم و انرژی** */m.-e-ye-jerm-o-enerži/* مُعادَلَةُ الكُتْلَةِ و الطّاقَةِ.

**معادلهٔ حرکت** */m.-e-ye-harakat/* (فز) مُعادَلَةُ الحَرَكَةِ.

**معادلـهٔ درجه دوم** */m.-e-ye-daraje-dovvom/* (رضـ) مُعادَلَةٌ تَرْبِيْعِيَّةٌ أو ثُنائِيَّةٌ.

**معادلهٔ دیفـرانسیل** */m.-e-ye-diferänsiyel/* (رضـ) المُعادَلَةُ التَّفاضُلِيَّة.

**معادلهٔ دیفـرانسیل عادی** */m.-e-ye-d.-e-ädi/* (رضـ) المُعادَلَةُ التَّفاضُلِيَّةُ العادِيَّة.

**معادلهٔ زمان** */m.-e-ye-zamän/* المُعادَلَةُ الزَّمَنِيَّة.

**معادلهٔ شخصی** */m.-e-ye-šaxsi/* المُعادَلَةُ الشَّخصِيَّة.

**معادلهٔ شیمیـایی** */m.-e-ye-šimiyäyi/* (شیمـ) مُعـادَلَةٌ كِيْمِيائِيَّة.

**معادلهٔ فرما** */m.-e-ye-fermä/* مُعادَلَةُ فِرْمات.

**معادلهٔ کـار و حرارت** */m.-e-ye-kär-o-harärat/* مَبْدَأُ التَّعادُل.

**معادلهٔ گاز** */m.-e-ye-gäz/* مُعادَلَةُ الغاز.

**معارض** */mo'ärez/* مُتَعارِض، مُعارِض، مُخالِف، مُواجِه، مُتَناقِض، حاقِد، مُضادّ، مُعاكِس.

**معارض شدن** */m.-šodan/* مُعارَضَةٌ / عارَضَهُ.

**معارضه کردن** */m.-kardan/* مُقابَلَةٌ / قابَلَ، مُواجَهَةٌ / واجَهَهُ، مُخـالَفَةٌ / خالَفَ، مُغـالَطَةٌ / غالَطَـهُ، صِداءٌ و مُصاداةٌ / صادَى هُـ.

**معارف** */ma'äref/* مَعارِف، عُلُوم.

**معارفه** */mo'ärefe/* المُعارِفَة «جلسهٔ ~: حَفْلَةُ مُعارَفَةٍ».

**معاش** */ma'äš/* مَعاش، رِزْق، نَفَقَة، الرِّياش، الحَياة.

**معاشر** */mo'äšer/* المُعاشِر، الصَّدِيْق، الجَلِيْس، الرَّفِيْق، العَشِيْر، النِّسء.

**معاشرت** */m.-at/* المُعاشَرَه، المُصاحَبَة، المُخالَطَة.

**معاشـرت کردن** */m.-at-kardan/* معاشَـرَةٌ / عاشَـرَ، إعْتِشاراً / إعْتَشَرَ القَومَ، مُخالَطَةٌ / خالَطَ، صُحْبَةٌ و صِحابَةٌ / صَحِبَ ـَ، مُصـاحَبَةٌ / صاحَبَ، تَصـاحُباً / تَصاحَبَ، مُؤالَفَةٌ / آلَفَ، مُؤانَسَةٌ / آنَسَ، مُجاوَزَةٌ / جاوَزَ، مُجامَلَةٌ / جامَلَ، مُقارَشَةٌ / قارَشَ، تَقارُناً / تَقارَنَ الرَّجُلانِ، مُكاتَمَةٌ / كاتَمَ هُـ، مُلابَسَةٌ / لابَسَ، مِزاجاً و مُمازَجَةٌ / مازَجَ هُـ مُوالَفَةٌ / والَفَ.

**معاشرتی** */m.-at-i/* إجْتِماعِيٌّ.

**معاشقه** */mo'äšeqe/* المُعاشَقَة.

**معاشقه کردن** */m.-kardan/* مُعاشَقَةٌ / عاشَقَ، مُغازَلَةٌ / غازَلَ.

**معاصر** */mo'äser/* مُعاصِر.

**معاصر بودن** */m.-budan/* مُعاصَرَةٌ / عاصَرَ.

**معاف** */mo'äf/* المُعْفَى، مَمْنُوعٌ مِن السُّوء.

**معاف از گمرک** */m.-az-gomrok/* غَيْرُ خاضِـعٍ لِلرُّسُومِ أو المُكُوسِ.

**معاف از مالیات** */m.-az-mäliyät/* مُعْفَى مِن الضَّرِيْبَهِ.

**معاف شدن** */m.-šodan/* إعْفاءٌ / أُعْفِيَ مج مِـنَ الأمْرِ، إعْذاراً / أُعْذِرَ مج.

**معاف کردن** */m.-kardan/* مُعافاةٌ / عافَى، إعْفاءٌ / أعْفَى هُـ مِنَ الأمْرِ، عُـذْراً و عُذُراً و عُذْرَى و مَعْذِرَةٌ / عَذَرَ ـِ هُـ إعْذاراً / أعْذَرَ، تَبْرِيْراً / بَرَّرَ، صَفْحاً / صَفَحَ ـَ عَنْه، سِماحاً و مُسامَحَةٌ / سامَحَ هُـ.

**معافی** */m.-i/* مُعافاة، إعْفاء.

**معافیت** */m.-iyyat/* إعْفاء.

**معـافیت مـالیاتـی** */m.-iyyat-e-mäliyäti/* الإعْفاءُ مِـنَ الضَّرِيْبَهِ.

**معافی نظـام وظیفه** */m.-i-ye-nezäm-vazife/* إجازَةُ العَفْوِمِنَ الخِدْمَةِ العَسْكَرِيَّة.

**معالجه** */mo'äleje/* عِلَاج، مُعالَجَـة، مُداواة، دَواء، طِبّ، طِباب.

**معالجهٔ سرپایی** */m.-ye-sarpäyi/* تَطْبِيْبٌ آنِيٌّ.

**معالجه شدن** */m.-šodan/* مُعالَجَةٌ / عُوْلِجَ مج، تَداوِياً / تَداوَى.

**معالجـه کردن** */m.-kardan/* عالَجَ، مُعـالَجَة، مُداواةٌ / داوَى، شِفاءٌ / شَفَى ـِ لَهُ بِكَـذا، إسْتِشْفاءٌ / اِسْتَشْفَى المَرِيْضُ بالشَّيء، تَمرِيْضاً / مَرَّضَ و تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ و تَطْبِيْباً / طَبَّبَ، طَبّاً / طَبَّ ـُ هُـ، إبْراءٌ / أبْرَأَ المَرِيْضَ، إسْعافاً / أسْعَفَ المَرِيْضَ.

**معاملات** */mo'ämelät/* الصَّفَقات.

**معامله** /mo'ämele/ مُعامَلَة، عَمَلِيَّة، صَفْقَـة، صَفَقَة، مُساوَمَة، شَرْوَة، تَواصُل.

**معـاملهٔ پـاياپـاى** /m.-ye-päyäpäy/ قَيْض، مُقـاوَضَة، مُقايَضَة.

**معامله كردن** /m.-kardan/ مُعامَلَةً / عامَلَ، تَعـامُلاً / تَعامَلَ، مُبايَعَةً و بِياعاً / بايَعَ هُـ، مُصافَقَةً / صافَقَ، شِراءً و مُشاراةً / شارَى هُـ، مُحارَفَةً و حِرافاً / حارَفَ هُـ، مُحايَنَةً و حِياناً / حايَنَ هُــ، مُساعَرَةً / ساعَرَ، مساوَمَةً / ساوَمَ، مُضارَبَةً / ضارَبَ فـي المالِ و بِهِ، مُفـاصَلَةً / فاصَلَ، مُفاوَضَةً / فاوَضَ، قِراضاً و مُقارَضَةً / قارَضَ هُـ في المالِ، مُقاوَلَةً / قاوَلَ.

**معاملـه‌گر** /m.-gar/ مُصافِـق، مُضارِب، مُتاجِـر، رَجُلُ أعْمالٍ تِجارِيَّةٍ.

**معامله‌گرى** /m.-g-i/ مُضارَبَة.

**معانى** /ma'äni/ ١. المَعانِي ٢. عِلْمُ المَعانِي.

**معاود** /mo'äved/ العائِد.

**معاودت كردن** /m.-kardan/ عَوْداً و عَوْدَةً و مَعاداً / عادَ يَعُودُ لِكذا أو إلـى كَذا، رُجُوعاً و مَرْجِعاً و مَـرْجِعَةً و رُجْعَى و رُجْعاناً / رَجَعَ يَرْجِعُ.

**معاوضه** /mo'äveze/ تَقايُض، مُقايَضَـة، تَقاص، تَبْدِيْل، أخْذٌ و عَطاءٌ.

**معاوضه شدن** /m.-šodan/ تَقايُضاً / تَقايَضَ.

**معاوضــه كردن** /m.-kardan/ تَبْدِيْلاً / بَدَّلَ، مُبـادَلَةً / بادَلَ / تَبادُلاً / تَبادَلَ الشَّخْصانِ، مُغايَرَةً و غِياراً / غايَرَ، قِيالاً و مُقايَلَةً / قايَلَ.

**معاون** /mo'även/ مُعاوِن، مُعِيْن، مُساعِد، دَلِيْل، مُرْشِد، وَكِيْل.

**معاون آموزشى** /m.-e-ämuzeši/ وَكِيْلُ شُؤُونِ التَّعْلِيْم.

**معاون ادارى و مالى** /m.-e-edari-va-mäli/ وَكِيْلُ الإدارَةِ و الشُّؤُونِ المالِيَّةِ.

**معاونت** /m.-at/ المُساعَدَة.

**معاونت رئيـس جمهور** /m.-at-e-ra'is-jomhur/ نِيابَـةُ الرِّئاسَةِ.

**معاونت كردن** /m.-at-kardan/ ١. مُعاوَنَةً / عاوَنَ ٢. نَوْباً و مَناباً و نِياباً / نابَ يَنُوبُ عَنِ الرَّئِيْسِ.

**معاون رئيس جمهور** /m.-e-ra'is-jomhur/ نائِبُ رَئِيْسٍ.

**معاهده** /mo'ähede/ مُعاهَدَة، اِتِّفاق، اِتِّفاقِيَّة، عَقْد.

**معاهده بستن** /m.-bastan/ ـ عَقْداً / عَقَدَ ـِ مُعـاهَدَةً، مُحالَفَةً و حِلافاً / حالَفَ هُـ مُعاهَدَةً / عاهَدَ و مُعاقَدَةً / عاقَدَهُ.

**معاهدهٔ صلح** /m.-ye-solh/ مُعاهَدَةُ سَلامٍ أو صُلْحٍ.

**معاهدهٔ مشترک** /m.-ye-moštarak/ المُعاهَدَةُ الجَماعِيَّة.

**معاينه** /mo'äyene/ مُعايَنَة، الرُّؤْيَة، كَشْف، تَحَقُّق.

**معـاينهٔ پـزشكـى** /m.-ye-pezeški/ الفَحْصُ الطِّبِّـيّ، الكَشْفُ الطِّبِّيّ.

**معاينه كردن** /m.-kardan/ مُعايَنَةً و عِياناً / عايَنَ الطَّبِيْبُ المَرِيْـضَ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ الطَّبِيْبُ المَرِيْـضَ، كَشْفاً و كاشِفَةً / كَشَفَ ـِ عَلَيهِ طِبِّيّاً.

**معبد** /ma'bad/ المَعْبَد، المُتَعَبَّد، الهَيْكَل.

**معبر** /ma'bar/ المَعْبَر.

**معبود** /ma'bud/ المَعْبُود.

**معتاد** /mo'täd/ مُوَدَّک، مُعَوَّد، عاكِف، مُدْمِنٌ كذا.

**معتاد شدن** /m.-šodan/ تَعَوُّداً / تَعَوَّدَ، مُعاوَدَةً و عِواداً / عاوَدَ الشَّيءَ، مُعاقَرَةً / عاقَرَ الخَمْرَ و نَحْوَها، دَأْباً و دُؤُوباً / دَأَبَ ـَ في الشَّرِ.

**معتاد كردن** /m.-kardan/ تَعْوِيْداً / عَوَّدَ هُـ كذا، تَطْبِيْعاً / طَبَّعَ هُـ عَلَى كَذا.

**معتبـر** /mo'tabar/ مُعْتَبَـر، ذُو اِعْتِبـار، أمِيْـن، أُمَنَـة، مُؤْتَمَـن، أُحْوثِقَـة، مَوْثُوقٌ بِـهِ، صَحِيْح، سَلِيْـم، مُعْتَمَد، نِظامِيّ، نافِذ، صالِح، مَضْمُون.

**معتدل** /mo'tadel/ مُعْتَـدِل، مُسْتَقِيْم، وَسَـط، الفاتِـر، القَوِيْم، الفَضِيَة.

**معتدلانه** /m.-äne/ مُتَوَسِّطاً، مُعْتَدِلاً.

**معتدل شدن** /m.-šodan/ اِعْتِدالاً / اِعْتَدَلَ.

**معتدل كـردن** /m.-kardan/ تَعْدِيْـلاً / عَدَّل، تَلْطِيْفـاً، لَطَّفَ.

**معترض** /mo'tarez/ المُعارِض، المُعْتَرِض، مُحْتَجّ، مُقَدِّمُ الاِحْتِجاج.

**معترض شـدن** /m.-šodan/ اِعْتِراضـاً / اِعْتَرَضَ عَلـى، مُعارَضَةً / عارَضَ في.

**معترضه** /m.-e/ المُعْتَرِضَة.

**معترف** /mo'taref/ مُعْتَرِف، عِـرِفّان، عُـرُفّان، مُـذْعِن،

مُنْقاد، مُقِرّ، مُقَرِّر.

**معتقد** /mo'taqed/ المُعْتَقِد.

**معتقدات** /mo'taqadät/ المُعْتَقَدات.

**معتقد شدن** /mo'taqed-šodan/ اِعْتِقاداً / اِعْتَقَدَ، قَوْلاً / قالَ ـُ بِكذا، تَكْوِيناً / كَوَّنَ رَأْياً.

**معتكف** /mo'takef/ المُعْتَكِف.

**معتمد** /mo'tamad/ المُعْتَمَد، الحَفِيظ.

**معجزه** /mo'jeze/ آيَة، مُعْجِزَة، الإعْجاز.

**معجزه‌آسا** /m.-äsä/ خارِقُ الطَّبِيْعَة.

**معجزه كردن** /m.-kardan/ خَرْقاً / خَرَقَ ـِ العادَةَ.

**معجم** /mo'jam/ المُعْجَم.

**معجون** /ma'jun/ مَعْجُون، لَعُوق.

**معدل** /mo'addel/ مُعَدِّل، مُتَوَسِّط.

**معدل گيرى** /m.-giri/ اِسْتِخْراجُ المُعَدِّل.

**معدل نسبى** /m.-e-nesbi/ مُتَوَسِّطٌ نِسْبِيّ.

**معدل‌النهار** /m.-on-nahär/ (نجـ) مُعَدِّلُ النَّهارِ.

**معدن** /ma'dan/ المَعْدِن، مَنْجَم، الضِّنْ، السَّيْب.

**معدنچى** /m.-ci/ عامِلُ مَنْجَم، المُعَدِّن.

**معدن ذغال‌سنگ** /m.-e-zoqäl-sang/ مَعْدِنُ فَحْمِ حَجَرٍ، مَنْجَمُ فَحْمٍ.

**معدن سنگ** /m.-e-sang/ مَحْجِر، مَقْلَعُ الحِجارَة.

**معدن سنگ مرمر** /m.-e-sang-e-marmar/ مَنْجَمُ رُخام.

**معدن‌شناس** /m.-šenäs/ ← كان‌شناس.

**معدن‌شناسى** /m.-š.-i/ عِلْمُ المَعادِن ← كان‌شناسى.

**معدن نمک** /m.-e-namak/ مَنْجَمُ مِلْحٍ.

**معدنى** /m.-i/ مَعْدِنِيّ.

**معدنى شدن** /m.-i-šodan/ تَعَدُّناً / تَعَدَّنَ.

**معدنى كردن** /m.-i-kardan/ تَعْدِيْناً / عَدَّنَ.

**معدود** /ma'dud/ قَلِيْلُ العَدَد.

**معدوم** /ma'dum/ المَعْدُوْم.

**معدوم شدن** /m.-šodan/ فَناءً / فَنِيَ و فَنَى يَفْنَى، عُدْماً و عَدَماً / عَدِمَ ـَ.

**معدوم كردن** /m.-kardan/ إفْناءً / أفْناهُ، اِسْتِيْصالاً / اِسْتَأْصَلَ شَأْفَتَهُ، إهْلاكاً / أهْلَكَهُ.

**معدوميت** /m.-iyyat/ اِنْعِدام، اِنْطِفاء، اِنْقِراض، هَلاک، دَمار، اِنْدِراس.

**معده** /me'de/ المَعِدَة، المِعْدَة، الحاقِنَة.

**معده‌بين** /m.-bin/ المِكْشافُ المَعِدَةِ.

**معده‌درد** /m.-dard/ ألَمُ المِعْدَةِ.

**معدى** /me'di/ (پز) مَعِدِيّ.

**معدى طحالى** /m.-tehäli/ (پز) مَعِدِيٌّ طِحالِيّ.

**معـدى و اثنى‌وعشـرى** /m.-va-esnä-ašari/ (پز) ← معدى و دوازدهى.

**معدى و چادرينـه‌يى** /m.-va-cädorineyi/ (پز) مَعِدِيٌّ ثَرْبِيّ.

**معدى و حجاب حـاجزى** /m.-va-hejäb-e-häjezi/ (پز) مَعِدِيٌّ حِجابِيّ.

**معدى و دوازدهـى** /m.-va-daväzdahi/ (پز) مَعِـدِيٌّ عَفَجِيّ، مَعِدِيٌّ إثْناعَشَرِيّ.

**معدى و روده‌يى** /m.-va-rudeyi/ مَعِدِيْمَعَوِيّ.

**معدى و قولونى** /m.-va-quluni/ مَعِدِيٌّ قُولُونِيّ.

**معذب** /mo'azzab/ المُعَذَّب، قَلِق، المُزْعَج.

**معذرت** /ma'zerat/ مَعْذِرَة، عُذْر، «~ مى‌خواهـم: عَفْواً. أرْجُو صَفْحَكُمْ».

**معذرت خواستن** /m.-xästan/ ← معذرت‌خواهى كردن.

**معذرت‌خـواهى** /m.-xähi/ الاِعْتِذار، العُـذْر، العِذْرَة، العُذْرَى، الاِسْتِعفاء.

**معذرت‌خواهـى كردن** /m.-x.-kardan/ إعْذاراً / أعْذَرَ، اِعْتِذاراً / اِعْتَذَرَ إلَيْهِ، اِسْتِعفاءً / اِسْتَعْفَى، إبْلاءً / أبْلَى هُـ عُذْراً، إمْخاءً / أمْخَى إلَيْهِ، تَمَخِّياً / تَمَخَّى إلَيْهِ، تَمْهِيْداً / مَهَّدَ لَهُ العُذْرَ.

**معذور** /ma'zur/ المَعْذُور.

**معذور داشتن** /m.-däštan/ عُذْراً و عُذُراً و مَعْذِرَةً و عُذْرَى / عَذَرَ ـِ هُـ .

**معذوريت** /m.-iyyat/ عُذْر، اِعْتِذار.

**معراج** /me'räj/ المِعْراج.

**معرب** /mo'arrab/ المُعَرَّب.

**معرب كردن** /m.-kardan/ تَعْرِيْباً / عَرَّبَ.

**معرض** /ma'raz/ المَعْرِض.

**معرف** /mo'arref/ مُعَرِّف.

**معرفت** /ma'refat/ مَعْرِفَـة، عِلْم، خُبْر، خِبْـرَة، اِخْتِبار، دِرايَة.

**معرفه** /ma'refe/ الإسْمُ المَعْرِفَة.

**معرفه شدن** /m.-šodan/ تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ الإسْمُ.

**معرفی** /mo'arrefi/ تَعْرِيف، تَقْدِيم، إيراد.

**معرفی شدن** /m.-šodan/ تَعْرِيفاً / عُرِّفَ مج.

**معرفی کردن** /m.-kardan/ تَعْرِيفاً / عَرَّفَ هُ بِفلانٍ، إسْتِعْرافاً / إسْتَعْرَفَ الى فُلانٍ، تَقْدِيماً / قَدَّمَ شَخصاً إلى آخَرَ.

**معرفی‌نامه** /m.-näme/ رِسالَةُ تَعْرِيفٍ أو تَقْدِيم.

**معرکه** /ma'reke/ ۱ ← میدان جنگ. ۲. تَجَمُّعُ النّاسِ حَوْلَ المُهَرِّج، شَعْبَدَة، شَعْوَذَة.

**معرکه کردن** /m.-kardan/ (عم) عَمَلَ عَمَلاً كَبِيراً [عَظِيماً]، جاءَ بِعَمَلٍ عَظِيم.

**معرکه گرفتن** /m.-gereftan/ تَجْمِيعاً / جَمَّعَ النّاسَ حَوْلَهُ، شَعْوَذَةً / شَعْوَذَ.

**معرکه‌گیر** /m.-gir/ مُشَعْبِذ، مُشَعْوِذ.

**معرکه‌گیری** /m.-giri/ شَعْوَذَة.

**معروض** /ma'ruz/ مَعْرُوض، مَطْرُوحٌ لِلْبَحْثِ.

**معروض داشتن** /m.-dästan/ عَرْضاً / عَرَضَ ـِ.

**معروف** /ma'ruf/ مَعْرُوف، مَشْهُور، شَهِير، ذائِعُ الصِّيتِ، مُتَصَيِّب.

**معروف خاص و عام** /m.-e-xäs-o-äm/ مَعْرُوفٌ مِنْ كُلِّ عامٍ.

**معروف شدن** /m.-šodan/ إشْتِهاراً / إشْتَهَرَ.

**معروف کردن** /m.-kardan/ شَهْراً / شَهَرَ ـَ، تَشْهِيراً / شَهَّرَ و تَعْرِيفاً / عَرَّفَهُ بِهِ، تَنْدِيداً / نَدَّدَ الشَّيءَ.

**معروفیت** /m.-iyyat/ شُهْرَة، صِيت، إسم، سِيرَة، ذِكر، سُمْعَة.

**معزز** /mo'azzaz/ مُعَزَّز، مُبَجَّل، مُعَظَّم، مُكَرَّم.

**معزول** /ma'zul/ خَلِيع، مَخْلُوع، مَعْزُوْل، مَطْرُوْد، المُنْزَوِيّ.

**معزول شدن** /m.-šodan/ عَزْلاً / عُزِلَ مج ـِ عَنْ مَنْصِبِهِ، إقالَةً / أُقِيلَ مج مِنْ مَنْصِبِهِ.

**معزول کردن** /m.-kardan/ عَزْلاً / عَزَلَ ـِ هُ عَنْ مَنْصِبِهِ، تَنْحِيَةً / نَحّى، إنْزالاً / أَنْزَلَ عَنْ العَرْش، إقالَةً / أَقالَ هُـ مِنْ مَنْصِبِهِ، إخصاصاً / أَحَصَّ هُـ عَنْ أَمْرِهِ.

**معزولی** /m.-i/ العَزْل.

**معزولیت** /m.-iyyat/ ← معزولی.

**معشوق** /ma'šuq/ حِبّ، مَحْبُوب، حَبِيب، عَشِيق، مَعْشُوق، رَفِيق.

**معشوقه** /m.-e/ عَشِيقَة، مَعْشُوقَة، سُرِّيَّة، حَظِيَّة، رَفِيقَة، خَلِيلَة.

**معشوقه گرفتن** /m.-e-gereftan/ تَسَرِّياً / تَسَرّى، إتِّخاذاً / إتَّخَذَ سُرِّيَّةً.

**معصره** /me'sare/ (پز) الجَيْب.

**معصرهٔ اکلیلی** /m.-ye-eklili/ (پز) الجَيْبُ الدّائِرِيُّ حَوْلَ الغُدَّةِ النُّخامِيَّةِ.

**معصرهٔ حجری** /m.-ye-hajari/ (پز) الجَيْبُ الحَجَرِيّ.

**معصرهٔ داسی** /m.-ye-däsi/ (پز) الجَيْبُ الوَرِيدِيُّ المُسْتَطِيْلُ أو الطُّوْلِيُّ في الدِّماغ.

**معصرهٔ مغاری** /m.-ye-maqäri/ (پز) الجَيْبُ الأَجْوَفُ أو الكَهْفِيُّ، الجَيْبُ المُتَكَهِّف.

**معصوم** /ma'sum/ مَعْصُوم، مَحْفُوظٌ مِنَ الخَطَأ و الذَّنْب.

**معصومیت** /m.-iyyat/ العِصْمَة.

**معصیت** /ma'siyat/ مَعْصِيَة، مُوْبِقَة، الدَّبِيْر، الذَّنْب، الإثْم.

**معصیت کردن** /m.-kardan/ ← گناه کردن.

**معضلات** /mo'zalät/ المُعْضِلات.

**معطر** /mo'attar/ مُعَطَّر، عَطِر، عِطْرِيّ، ذَكِيُّ الرّائِحَة، طَيِّبُ الرّائِحَةِ.

**معطر شدن** /m.-šodan/ عَطَراً / عَطِرَ ـَ و تَعَطُّراً / تَعَطَّرَ و إسْتِعْطاراً / إسْتَعْطَرَ و تَطَيُّباً / تَطَيَّبَ و تَنَسُّماً / تَنَسَّمَ و عَبَقاً و عَباقَةً و عَباقِيَةً / عَبِقَ ـَ المَكانُ بالطِّيبِ، أرَجاً و أرِيْجاً / أرِجَ ـَ، تَأَرُّجاً / تَأَرَّجَ، شَذْواً / شَذا ـُ.

**معطر کردن** /m.-kardan/ تَعْطِيْراً / عَطَّرَ، تَطْيِيباً / طَيَّبَ، تَمْسِيكاً / مَسَّكَ.

**معطل** /mo'ttal/ ← مُعَطَّلٌ عَنِ العَمَلِ، مَتْرُوْک، بِلاعَمَلٍ.

**معطل شدن** /m.-šodan/ تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ عَمَلُهُ ← لنگ ماندن.

**معطل کردن** /m.-kardan/ تَعْوِيْقاً / عَوَّقَ و إعاقَةً / أَعاقَ و إعْتِياقاً / إعْتاقَ هُـ عَنْ كذا، مُجارَةً / جارَّ هُـ.

**معطلی** /m.-i/ تَأَخُّر، بُطْء، تَعَوُّق.

**معطوف** /ma'tuf/ المَعْطُوف.

**معطوف کردن** /m.-kardan/ عَطفاً و عُطوفاً / عَطَفَ ـِ هُـ عَلَى آخَرَ.

**معظم** /mo'azzam/ العَظِيم، المُبَجَّل، المُعَظَّم، المُحْتَرَم.

**معقول** /ma'qul/ مَعْقُول، مَوْزُون، عَقلِيّ، صَوابِيّ، مُتَّزِن، مَفْهُوم.

**معقول بودن** /m.-budan/ مَعْقُولِيَّة.

**معکوس** /ma'kus/ مَعْكُوس، مُنْعَكِس، مُعاكِس، عَكْسِيّاً، مُضَادّ، مُعارِض، مُناقِض.

**معکوس شدن** /m.-šodan/ اِنْقِلاباً / اِنْقَلَبَ.

**معکوس کردن** /m.-kardan/ نَكْساً / نَكَسَ ـُ هُ، تَنْكِيساً / نَكَّسَ / عَكْساً / عَكَسَ ـِ / قَلْباً / قَلَبَ ـِ.

**معلق** /mo'allaq/ ١. مَوْقوفٌ عَنْ عَمَلِـهِ، مُعَلَّق، مَسْجُونٌ مُوَقَّتاً ٢. وَثْبَة، عُزوِيَّة، شُقْلَيْبَة، شَقْلَبَة، سَقْلَبَة.

**معلق زدن** /m.-zadan/ تَشَقْلُباً / تَشَقْلَبَ، تَسَقْلُبـاً / تَسَقْلَبَ.

**معلق شدن** /m.-šodan/ تَدَلِّياً / تَدَلّـى، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ، اِسْتِرْسالاً / اِسْتَرْسَلَ.

**معلق کردن** /m.-kardan/ تَعْلِيْقاً / عَلَّقَ، إعْلاقاً / أَعْلَقَ، تَدْلِيَةً / دَلّى، تَأْجِيْلاً / أَجَّلَ.

**معلق ماندن** /m.-mändan/ بَقاءً / بَقِيَ ـَ مُعَلَّقاً.

**معلم** /mo'allem/ مُدَرِّس، مُعَلِّم، مُرَبٍّ، أُسْتاذ، مُهَذِّب.

**معلم‌سرخانه** /m.-e-sar-e-xäne/ مُعَلِّـمٌ خـاصٌّ أو خُصُوصِيٌّ.

**معلمی** /m.-i/ التَّعْلِيم، عَمَلُ المُعَلِّم، مِهْنَةُ المُعَلِّم.

**معلمی کردن** /m.-i-kardan/ عَلَّمَ تَعْلِيْمـاً، عَمِلَ عَمَـلَ المُعَلِّم.

**معلول** /ma'lul/ عَلِيْل، مَبْتُور، مُقَطَّع، العاجِز، مَرِيْض.

**معلول جنگی** /m.-e-jangi/ المُعَوَّق.

**معلولیت** /m.-iyyat/ التَّخَلُّفُ عَقْلِيّاً أو جَسَدِيّاً أو رُوْحِيّاً.

**معلولین جنگ** /m.-in-e-jang/ المَبْتُوْرِيْـنَ بالحَـرْبِ، المُعَوَّقِيْنَ.

**معلوم** /ma'lum/ المَعْلُـوم، مُدْرَك، مَنْصُـوصٌ عَلَيْـهِ، واضِح، ظاهِر، مُعَيَّن، مَعْرُوف.

**معلومات** /m.-ät/ مَعْلُومات.

**معلوم شدن** /m.-šodan/ ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ بُـدُوّاً و بَدَاءً و بَدْواً و بَداءَةً / بَدَا ـُ لِلْعِيان، بَياناً و تِبْياناً / بانَ ـِ و تَبْيِيْناً / بَيَّنَ، إبـانَةً / أبانَ، تَبَيُّنـاً / تَبَيَّنَ، اِسْتِبـانَةً / اِسْتَبانَ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ الأَمْرُ، تَحَدُّداً / تَحَدَّدَ.

**معلوم کردن** /m.-kardan/ إيْضاحاً / أَوْضَحَ، إظْهاراً / أَظْهَرَ، تَبْيِيْناً / بَيَّنَ.

**معما** /mo'ammä/ مُعَمًّـى، أُحْجِيَّة، مُشْكِـل، مُشْكِلَـة، مُعْضِلَة، لُغْز، عُقْدَة، غامِضَة، خافِيَة، حَزُّوْرَة، أُلْقِيَّة.

**معمار** /me'mär/ المِعْمار، المِعْمارِيّ، مُهَنْـدِسٌ مِعْمارِيّ، رَاز، رَائِز.

**معماری** /m.-i/ هَنْدَسَةُ المِعْمارِ أو البِناءِ، رِيازَة، مِعْمارِيّ، العِمارَة، «هنر معماری»: فَنُّ العِمارَة، الفَنُّ المِعْمارِيّ.

**معماری گوتیک** /m.-ye-gotik/ الطِّرازُ القُوطِـي [في فَنِّ العِمارَة].

**معما گفتن** /mo'ammä-goftan/ مُحاجـاةً / حاجَـى، تَعْمِيَةً / عَمّى، تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ بالأَحاجِي.

**معمم** /mo'ammam/ المُتَوَّج، مُعَمَّم.

**معمم شدن** /m.-šodan/ تَعْمِيْماً / عُمِّمَ مج الرَّجُلَ.

**معمم کردن** /m.-kardan/ تَعْمِيْماً / عَمَّمَ الرَّجُلَ.

**معمور** /ma'mur/ المَعْمُور.

**معمور شدن** /m.-šodan/ تَعْمِيْراً / عُمِّرَ مج.

**معمور کردن** /m.-kardan/ عِمارَةً / عَمَرَ ـُ اللّٰه مَنْـزِلَهُ، تَعْمِيْراً / عَمَّرَ، إعْماراً / أَعْمَرَ.

**معمول** /ma'mul/ عادِيّ، مَـأْلُوف، مُسْتَعْمَـل، الرَّسْـم، العُرْف، عُرْفِيّ، اِصْطِلاحِيّ.

**معمولاً** /m.-an/ العادِيّ.

**معمول داشتن** /m.-dästan/ تَطْبِيْقاً / طَبَّقَ.

**معمول شدن** /m.-šodan/ ← متداول شدن.

**معمول کردن** /m.-kardan/ مُداوَلَـةً / داوَلَ، إدالَةً / أَدَالَ.

**معمولی** /ma'muli/ مَعْمُولٌ بِهِ، مُتَـداوَل، شائِع، عادِيّ، اِعْتِيادِيّ، الدّارِج، طَبِيْعِيّ، مُتَبادِل، مَأْلُوف، مَأْخُوذٌ بِهِ.

**معنوی** /ma'navi/ المَعْنَوِيّ.

**معنویت** /m.-yyat/ المَعْنَوِيَّة.

**معنی** /ma'nä,ni/ مَعْنًـى، فَحْوَى، مَضْمُـون، مَدْلُـول، مَأْخَذ، مَغْزَى، وَجْهُ الكَلام، لَحْنُ الكلام.

**معنی دادن** /m.-dädan/ عَنْياً و عِنايَةً / عَنَى يَعْنِي، قَصْداً / قَصَدَ يَقْصُدُ، إرادَةً / أَرادَ، إفادَةً / أَفادَتِ الكَلِمَةُ مَعْنًى.

**معنی‌دار** /m.-där/ ذُو المَعْنَى أو المَغْزَى.

**معنی کردن** /m.-kardan/ تَعْرِيفاً / عَرَّفَ مَعْنَــى كَلِمَةٍ، تَفْسِيراً / فَسَّرَ، تَبْيِيناً / بَيَّنَ، شَرْحاً / شَرَحَ ـَ الكَلامَ.

**معوج** /mo'vaj/ ← كج.

**معوق** /mo'avvaq/ مُعَوَّق، مُتَوَقِّف، مُتَخَلِّف، مُتَأَخِّر.

**معوق کردن** /m.-kardan/ تَسْوِيفاً / سَوَّفَ، مُمــاطَلَةً / ماطَلَ، تَأْخِيراً، أَخَّرَ.

**معهود** /ma'hud/ المَعْهُود، مَعْرُوف، مَأْلُوف.

**معیار** /me'yär/ مِعْيار، مِقْيــاس، مَدْلُولٌ قِياسِــيٌّ، إمام، مِحَكّ، قاعِدَة، طَرِيْقَة، أُسْلُوب، مِثال.

**معیاری** /m.-i/ المِعْيارِيّ.

**معیت** /ma'iyyat/ المَعِيَّــة، المُــلازَمَــة، المُصــاحَبَــة، المُرافَقَة.

**معیشت** /ma'išat/ عَيْش، مَعِيْشَة، كَفاف.

**معین** /mo'ayyan/ مُعَيَّن، مُحَدَّد، مُعَــدّ، مُهَيَّا، مُحَضَّر، مَنْصُوص، مُسَمَّى، مُقَرَّر.

**معین شدن** /m.-šodan/ تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ في المَنْصَبِ.

**معین کردن** /m.-kardan/ تَعْيِيْناً / عَيَّنَ، تَحْدِيْداً / حَدَدَ، تَقْنِيْناً / قَنَّنَ، تَعْــرِيْفاً / عَرَّفَ، إقــامَةً / أقامَ، تَنْصِيْباً / نَصَّبَ، تَشْخِيْصاً / شَخَّصَ، نَصّاً / نَصَّ ـُ عَلَى الشَّيءِ.

**معیوب** /ma'yub/ مَعِيْب، مَعْيُوب، تالِف، مُتْلَف، مَتْلُوف، فاسِد، ناقِص، مُصابٌ بِعَيْب، شُرُك، غَيْرُ سَلِيْم.

**معیوب شدن** /m.-šodan/ عَيْباً / عابَ ـِ الشَّيءُ، اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ، هُجْنَةً و هَجانَةً و هُجُونَةً / هَجَنَ ـُ.

**معیوب کردن** /m.-kardan/ عَيْباً / عابَ ـِ و تَعْيِيْباً / عَيَّبَ و تَعَيُّباً / تَعَيَّبَ الشَّيءَ، إفْساداً / أَفْسَدَ، تَفْسِيْداً / فَسَّدَ، وَضماً / وَصَمَ يَصِمُ الشَّيءَ.

**مغ** /moq/ رَجُلُ الدِّيْنِ في الزَّرْدُشْتِيَّةِ.

**مغاره** /maqäre/ كَهْف، غار، مُغار، مَغارَة.

**مغازه** /maqäze/ دُكّان، مَتْجَــر، حانُوت، مَحَــلٌّ تِجارِيٌّ، مَخْزَن.

**مغازه‌دار** /m.-där/ صاحِبُ حانُوت، حانَوِيّ.

**مغاک** /maqäk/ الــرَّكْعَة، الأُوْقَــة، الجُوْخَــة، الأُهْوِيَّــة، العَمِيْق، المُجَوَّف، الأُخْقُوق، الإخْقِيْق.

**مغاکچه** /m.-ce/ البُؤْرَة.

**مغالطه‌آمیز** /moqälete-ämiz/ ← مغلطه‌آمیز.

**مغالطه کردن** /m.-kardan/ مُغالَطَةً / غالَطَ، سَفْسَطَةً / سَفْسَطَ.

**مغایر** /moqäyer/ مُخالِــف، مُغايِر، مُخْتَلِفُ اللَّــوْن، غَيْرُ مُنْسَجِم.

**مغایرت** /moqäyerat/ المُغايَرَة.

**مغایرت داشتن** /m.-däštan/ مُغايَرَةً و غِياراً / غايَرَ.

**مغایر شدن** /moqäyer-šodan/ مُغايَرَةً و غِياراً / غايَرَ.

**مغبچه** /moq-bace/ غُلامُ رَجُلِ الدِّيْنِ الزَّرْدُشْتِيِّ.

**مغبون** /maqbun/ مَغْبُــون، مَخْــدُوْعٌ في المُعــامَــلاتِ التِّجارِيَّةِ، المِهْزَر.

**مغبون شدن** /m.-šodan/ غَبْناً / غُبِنَ مج ـُ، تَضَرُّراً / تَضَرَّرَ.

**مغبون کردن** /m.-kardan/ غَبْناً / غَبَنَ ـِ هُ فــي البَيْعِ أو الشِّراءِ، ضُرّاً / ضَرَّ ـُ فُلاناً و بِفُــلانٍ، [یکدیگر را] تَباخُساً / تَباخَسَ القَوْمُ.

**مغتنم شمــردن** /moqtanam-šemordan/ ← غنیمت شمردن.

**مغذی** /moqazzi/ المُغَذِّي، مُشْبِع.

**مغرب** /maqreb/ ۱. المَغْرِب. ۲. المَغْرِب، الرِّباط.

**مغرب‌زمین** /m.-zamin/ بِلادُ المَغْرِبِ.

**مغربی** /m.-i/ المَغْرِبِيّ.

**مغرض** /moqrez/ المُحابِــي، مُمالِــئ، مُتَحَيِّز، سَيِّــئُ الطَّوِيَّةِ، سَيِّئُ القَصْدِ.

**مغرضانه** /m.-äne/ مُحابِياً، مُتَحَيِّزاً.

**مغرور** /maqrur/ مَغْــرُوْر، مُتَكَبِّــر، فَخُور، غِطْــرِيْــس، مُتَعَجْرِف، مَنْفُوخ، أَنُوف، أَبِيّ، نَشْوان، مَخْدُوْع، طَرُوْب.

**مغرورانه** /m.-äne/ بالغُرُوْرِ.

**مغرور شــدن** /m.-šodan/ ۱. اِغْتِراراً / اِغْتَرَّ بِنَفْسِــهِ ← متکبر شدن. ۲. اِغْتِراراً / اِغْتَرَّ، اِسْتِغْراراً / اِسْتَغَرَّ ← فریب خوردن.

**مغرور کردن** /m.-kardan/ غَرّاً و غِرَّةً و غُرُوراً / غَرَّ ـُ هُــ ← فریب دادن.

**مغز** /maqz/ ۱. مُــخّ، عَقْل، نُــخّ، نُخاخَــة، دِماغ، لُــبّ، لُباب، أُمُّ السَّمْعِ، الفَرْخ، الصَّدَى، الصَّفَر، بَناتُ الهامِ. ۲. نَوَاة، نَوَى، لُبّ.

**مغز استخوان** /m.-e-ostexän/ نُخاعُ العَظْمِ، نِقْيُ العِظامِ.

**مغز بادام** /m.-e-bädäm/ لُبُّ اللَّوْزِ.

**مغز بستن** /m.-bastan/ تَنْوِيَةٌ / نَوًى و إنواءٌ / أَنْوَى تِ البُسْرَةُ، عَقْداً / عَقَدَ ـِ تْ نَوَى البُسْرَةِ و غَيْرِها.

**مغـز پخت شـدن** /m.-poxt-šodan/ اِسْتِواءٌ / اِسْتَوَى الطَّبْخُ، نَضْجاً / نَضِجَ ـَ اللَّحْمُ.

**مغز پرده** /m.-parde/ (پز) ← نرم‌شامه.

**مغز پسته‌يى** /m.-pesteyi/ أَصْفَرُ خُضَر.

**مغز تيره** /m.-e-tire/ (پز) ← مغز حرام.

**مغز حرام** /m.-e-harām/ (پز) نُخـاع، الحَبْلُ الشَّـوْكِيُّ، الصُّهارَة.

**مغزدار** /m.-där/ مَخِيخ، ذُولُبّ.

**مغزدانه** /m.-e-däne/ ← مغز هسته.

**مغزشناسى** /m.-šenäsi/ فِراسَةُ الدِّماغِ.

**مغز كردن** /m.-kardan/ قَشْراً / قَشَرَ يَقْشِـرُ أو يَسْتَخْرِجُ مِن القِشْرَةِ و نَحْوِها، تَقْشِيراً / قَشَّرَ.

**مغز مداد** /m.-e-medäd/ الغِرافِيْت.

**مغز هسته** /m.-e-haste/ لُبُّ النَّواةِ.

**مغزى** /m.-i/ مُخِّيّ.

**مغزى و نخاعى** /m.-i-va-noxä'i/ (پز) مُخِّيّ شَوْكِيّ.

**مغشوش** /maqšuš/ مَغْشُوش، غَيْرُ خالِصٍ، غِيْرُ نَقِيّ.

**مغشوش كردن** /m.-kardan/ إرْباكاً / أَرْبَكَ، تَشْوِيْشاً / شَوَّشَ، إفْساداً / أَفْسَدَ نِظامَ شَيءٍ.

**مغضوب** /maqzub/ المَغْضُوب.

**مغضوب واقع شدن** /m.-väqe'-šodan/ غَضَباً و مَغْضَبَةً / غُضِبَ مج ـَ عَلَيْهِ.

**مغفرت** /maqferat/ المَغْفِرَة، الغُفْران.

**مغفور** /maqfur/ المَغْفُورُ لَهُ.

**مغلطه** /maqlate/ المَغْلَطَة، الأُغْلُوطَة، الغَلُوطَة.

**مغلطه‌آميز** /m.-ämiz/ مَزِيْجٌ بالمُراوَغَةِ.

**مغلطه كردن** /m.-kardan/ مُغالَطَةً / غالَطَ و إغْـلاطاً / أَغْلَطَ هُـ .

**مغلق** /moqlaq/ غَلِق، مُغْلَق، مُشْكِل، صَعْبُ الفَهْمِ.

**مغلوب** /maqlub/ المَغْلُوب، المَقْمُوع، المَزْوُنُ بِهِ.

**مغلوب شدن** /m.-šodan/ غَلْباً و غَلَبَةً / غُلِبَ مج ـِ عَلَيْهِ، قَهْراً / قُهِرَ مج ـَ، سَبْقاً / سُبِقَ مج ـِ عَلَـى الأَمْرِ، بَزْواً / بُزِيَ مج ـُ بالقَوْمِ.

**مغلوب كردن** /m.-kardan/ غَلْباً و غَلَبَةً و مَغْلَباً و مَغْلَبَةً و غُلُبّى و غِلِبّى و غُلُبَّـةً و غَلابِيَةً / غَلَبَ ـِ و اِغْتِلاباً / اِغْتَلَبَ هُـ فَوْزاً / فازَ ـُ بِـهِ، قَهْراً / قَهَرَ ـَ هُ، إخْضـاعاً / أَخْضَعَ، عَكْظاً / عَكَظَ ـِ هُـ .

**مغلوبه** /m.-e/ ← مغلوب.

**مغلوبيت** /m.-iyyat/ اِنْهِزام، المَغْلُوبِيَّة.

**مغلوط** /maqlut/ المَغْلُوط.

**مغناطبند** /meqnät-band/ الغُدَّة.

**مغناطيدن** /m.-idan/ التَّمَغْنُط.

**مغناطيس** /meqnätis/ المَغْناطِيْس.

**مغناطيس‌پذيرى** /m.-paziri/ المُتَأَثِّرِيَّةُ المَغْنَطِيْسِيَّةُ.

**مغنـاطيـس حيـوانـى** /m.-e-heyväni/ المَغْنَطِيْسِيَّـةُ الحَيَوانِيَّةُ.

**مغناطيس دائمى** /m.-e-dä'emi/ المَغْنَطِيْس الدّائِمُ.

**مغناطيس زمين** /m.-e-zamin/ مَغْنَطِيْسِيَّةُ الأَرْضِ.

**مغناطيس ساكن** /m.-e-säken/ الإسْتاتِيات المَغْنَطِيْسِيَّةُ.

**مغناطيس‌سنج** /m.-sanj/ المِغْناط.

**مغناطيسى** /m.-i/ مَغْنَطِيْسِيّ.

**مغناطيسى كردن** /m.-i-kardan/ مَغْنَطَةً / مَغْنَطَ.

**مغنيسيـا** /magnisiyä/ (شيمـ) مَغْنِيْسيـاً، أُكْسِيْـدُ المَغْنِيْسِيُوم.

**مغنيسا** /maqnisä/ (شيمـ) ← مغنيسيا.

**مغولستان** /moqolestän/ المَنْغُوليا.

**مغولى** /moqoli/ مُغُولِيّ، مُنْغُولِيّ.

**مغيلان** /moqilän/ (گيا) الطَّلْح.

**مف** /mof/ المُخاط.

**مفاخر** /mafäxer/ مَفاخِر.

**مفاخره كردن** /m.-kardan/ تَفاخُراً / تَفاخَرَ، مُجاهاةً / جاهَى هُـ مُباهاةً و بِلاءً و بَالَةً و بالاً / بالَى هُـ مُباهَجَةً / باهَجَ هُـ مُباهَرَةً و بِهاراً / باهَرَ هُـ، مُجايَضَةً / جايَضَ هُـ مُساجَلَةً و سِجالاً / ساجَلَ، مُشاوَسَة / شَاوَسَ.

**مفاد** /mofäd/ مُفـاد، مَفْهُوم، مَعْنَـى، فَحْوَى، فَحْـواء، مَغْزَى، مَنْطُوق، ماهِيَة، مَلْفُوظ، كُنْه، نَصّ، وَجْهُ الكَلامِ.

**مفاد قانونى** /m.-e-qänuni/ مَآلُ قانون، نُصُوص قانُونِيَّةٌ.

**مفارقت** /mofäreqat/ الإفْتِراق، مُفارَقَة، فِراق، الإبْتِعاد، الإنْفِصال.

**مفارقت کردن** /m.-kardan/ مُفارَقَةً وفِراقاً / فارَقَهُ، اِفْتِراقاً / اِفْتَرَقَ، اِبْتِعاداً / اِبْتَعَدَ.

**مفاسد** /mafäsed/ مَفاسِد.

**مفاصا** /mofäsä/ تَصْفِيَةُ الأشْغالِ، الرُّفْتِيَّة، «~ از گمرک»: رَفْتِيَّةُ الجُمْرُك.

**مفاصا حساب** /m.-hesäb/ مُخالَصَة.

**مفاصل** /mafäsel/ أوْصال، مَفاصِل.

**مفاصل استخوانچه‌های شنوایی** /m.-e-ostexäncehä-ye-šanaväyi/ (پز) مَفاصِلُ العُظَيْماتِ السَّمْعِيَّةِ.

**مفاصل بین کف پایی** /m.-e-beyn-e-kaf-e-payi/ (پز) المَفاصِلُ بَيْنَ عِظامِ مِشْطِ القَدَمِ.

**مفاصل بین کف دست** /m.-e-b.-e-k.-e-dast/ (پز) المَفاصِلُ بَيْنَ عِظامِ مِشْطِ الكَفِّ.

**مفاصل بین مچی** /m.-e-b.-e-moci/ (پز) المَفاصِلُ بَيْنَ الرُّسْغِيِّ.

**مفاصل جناغی و دنده‌ای** /m.-e-janäqi-va-dandeyi/ (پز) المَفْصَلُ القَصِّيُّ الضِّلْعِيّ.

**مفاصل دنده‌یی و مهره‌یی** /m.-e-dande-yi-va-mohreyi/ (پز) المَفْصَلُ الفَقْرِيُّ الضِّلْعِيُّ.

**مفاصل غضروفی و جناغی** /m.-e-gozrufi-va-janäqi/ (پز) المَفاصِلُ الغُضروفِيَّةُ الجَناجِيَّةُ.

**مفاصل کف دستی و بند انگشتی** /m.-e-kaf-e-dasti-va-band-e-angošti/ (پز) المَفاصِلُ المِشْطِيُّ السُّلامِيُّ.

**مفاصل مچ پایی** /m.-e-moc-e-päyi/ (پز) المَفاصِلُ الرُّسْغِيَّةُ.

**مفاصل مچ پایی و کف پایی** /m.-e-m.-e-p.-va-kaf-e-p./ (پز) المَفاصِلُ الرُّسْغِيَّةُ المِشْطِيَّةُ.

**مفاصل مچ دستی** /m.-e-m.-e-dasti/ (پز) مَفاصِلُ عِظامِ الرُّسْغِ.

**مفاهیم** /mafähim/ المَفاهِيم.

**مفت** /moft/ مَجّاناً، مَجّانِيّ، مَجّان، بِلاثَمَن.

**مفتخر** /moftaxer/ فَخُور، مُعْجِبٌ بِهِ.

**مفتخر کردن** /m.-kardan/ تَشْرِيفاً / شَرَّفَ، تَبْيِيضاً / بَيَّضَهُ.

**مفت‌خور** /moft-xor/ عَوِيل، عِيالَةٌ عَلَى غَيْرِهِ، طُفَيْلِيّ.

**مفت‌خوری** /m.-x.-i/ سَفْلَقَة.

**مفتری** /moftari/ مُشَهِّر، طاعِن، قادِحٌ وذامٌّ بِغَيْرِهِ.

**مفتش** /mofatteš/ مُفَتِّش.

**مفتضح** /moftazah/ ← رسوا.

**مفتکی** /moftaki/ ← مفت.

**مفت‌گو** /moft-gu/ ثَرْثار، غَلْباوِي.

**مفتن** /mofatten/ المُفَتِّن، المُشاغِب.

**مفتوح کردن** /maftuh-kardan/ اِفْتِتاحاً / اِفْتَتَحَ.

**مفتول** /maftul/ مَفْتُول، مَبْرُوم.

**مفتول کردن** /m.-kardan/ سَحْباً / سَحَبَ ـَ [المَعْدِنَ] أسْلاكاً.

**مفتول‌کش** /m.-keš/ صَفِيْحَةُ السَّحْبِ.

**مفتولی** /m,-i/ سِلْكِيّ، سِلْكانِيّ.

**مفتون شدن** /maftun-šodan/ فَتْناً وفُتُوناً / فُتِنَ مج بِـ اِفْتِتاناً / اِفْتَتَنَ.

**مفتون کردن** /m.-kardan/ فَتْناً وفُتُوناً / فَتَنَ ـِ هُ، تَفْتِيْناً / فَتَّنَ، إفْتاناً / أفْتَنَ، خَلْباً / خَلَبَ ـُ الفَتَى.

**مفتی** /mofti/ ۱. المُفْتِي، الفَقِيْه. ۲ ← مفت.

**مفر** /mafar/ مَفَرّ، مَهْرَب، طَرِيْقُ الفِرارِ.

**مفرد** /mofrad/ مُفْرَد، واحِد، وَحِيْد.

**مفردات** /mofradät/ المُفْرَدات.

**مفرط** /mofret/ المُفْرِط.

**مفرغ** /mefraq/ (شیمـ) بُرُنْز، مَزِيْج، نُحاسِيّ.

**مفروش** /mafruš/ المَفْرُوْش.

**مفروش کردن** /m.-kardan/ ← فرش کردن.

**مفروض** /mafruz/ مَفْرُوْض، مُفْتَرَض، مَزْعُوم.

**مفروق** /mafruq/ (رضـ) المَطْرُوْح، «مفروق منه»: المَطْرُوْحُ مِنْهُ.

**مفسد** /mofsed/ مُفْسِد، المُغْرِي، المُحَرِّضُ عَلَى الشَّرِّ، المِنْزَغ، المُثَرِّب.

**مفسدانه** /m.-äne/ مُفْسِداً، مُحَرِّضاً عَلَى الشَّرِّ.

**مفسده** /mafsade/ المَفْسَدَة ← فساد، فتنه.

**مفسده‌جو** /m.-ju/ ← مُفْسِد.

**مفسر** /mofasser/ مُفَسِّر، شارِح.

**مفسر سیاسی** /m.-e-siyäsi/ المُنَقِّدُ السِّياسِيُّ، المُعَلِّقُ السِّياسِيُّ.

**مفصل** /mafsal/ (پز) المَفْصِل، الفَصْل، المَعْقِم، المَعْقِد،

الوُصْل، الكَعب، البَنانَة، فَصّ.

**مفصل** /mofassal/ (پز) مَشْرُوح، مُفَصَّل، مَبْسُوط.

**مفصل آرنج** /mafsal-e-äranj/ (پز) مَفصِلُ المِرفَق.

**مفصلاً** /mofassalan/ بالتَّفْصِيل.

**مفصل اخرمی و چنبری** /mafsal-e-axrami-va-canbari/ (پز) المَفصِلُ الأَخْرَمِيُّ التَّرْقُوِيُّ.

**مفصل استخوان ران** /m.-e-ostexän-e-rän/ (پز) الوَرِک.

**مفصل استخوان نخودی** /m.-e-o.-e-noxodi/ (پز) مَفصِلُ العَظمِ البِسَلِيّ.

**مفصل اطلسی و پس‌سری** /m.-e-atlasi-va-pas-e-sari/ (پز) مَفصِلُ الأَطْلَنطِيُّ المُؤَخَّرِيُّ.

**مفصل اطلسی و محوری میانی** /m.-e-a.-va-mehvari-ye-miyäni/ (پز) المَفصِلُ الأَطْلَنطِيُّ المِحْوَرِيُّ المُتَوَسِّطُ.

**مفصل انگشتری و سپری** /m.-e-angoštari-va-separi/ (پز) المَفصِلُ الحَلْقِيُّ الدَّرَقِيُّ.

**مفصل انگشتری و هرمی** /m.-e-a.-va-herami/ (پز) المَفصِلُ الحَلْقِيُّ الطِّرْجَهارِيّ.

**مفصل بازویی و زند زبرینی** /m.-e-bäzu-yi-va-zand-e-zabarini/ (پز) المَفصِلُ العَضُدِيُّ كُعْبُرِيُّ.

**مفصل بازویی و زندزیرینی** /m.-e-b.-yi-va-z.-e-zirini/ (پز) المَفصِلُ العَضُدِيُّ زَنْدِيّ.

**مفصل پاشنه‌یی و تاسی** /m.-e-päšneyi-va-täsi/ المَفصِلُ العَقِبِيّ والنَّرْدِيّ.

**مفصل پس‌سری و اطلسی** /m.-e-pas-e-sari-va-atlasi/ (پز) المَفصِلُ العَظمُ القَذاليُّ والاطْلَنطِيُّ.

**مفصل ثابت** /m.-e-säbet/ (پز) مَفصِلٌ غَيْرُ مُتَحَرِّک.

**مفصل جناغی و چنبری** /m.-e-janäqi-va-canbari/ (پز) المَفصِلُ القَصِّيُّ التَّرْقُوِيُّ.

**مفصل خاجی و تهیگاهی** /m.-e-xäji-va-tohigähi/ المَفصِلُ العَجُزِيُّ الحَرْقَفِيُّ.

**مفصل خاجی و دنبالچه‌یی** /m.-e-x.-va-donbälceyi/ (پز) المَفصِلُ العَجُزِيُّ العُصْعُصِيُّ.

**مفصل خاصره‌یی رانی** /m.-e-xäsereyi-räni/ (پز) مَفصِلُ الحَرْقَفِيُّ الفَخِذِيُّ.

**مفصل خرگوشی** /m.-e-xarguši/ (پز) مَفصِلُ الكَعْب.

**مفصل‌دار** /m.-där/ مَفصِلِيّ، ذُو مَفاصِل.

**مفصل درشت نیی و نازک نیی** /m.-e-dorošt-neyi-va-näzok-neyi/ (پز) المَفصِلُ القَصَبِيُّ الشَّظِيُّ.

**مفصل دنده‌یی و عرضی** /m.-e-dandeyi-va-arzi/ (پز) المَفصِلُ الضِّلْعِيُّ المُسْتَعْرِضِيُّ.

**مفصل زانو** /m.-e-zänu/ (پز) مَفصِلُ الرُّكْبَةِ.

**مفصل زند زبرینی و زند زیرینی زبرین** /m.-e-zand-e-zabarini-va-zand-e-zirini-ye-zabarin/ (پز) المَفصِلُ الكُعْبُرِيُّ الزَّنْدِيُّ.

**مفصل زند زبرینی و مچ دستی** /m.-e-z.-e-z.-va-moc-e-dasti/ (پز) المَفصِلُ الكُعْبُرِيُّ الرُّسْغِيُّ.

**مفصل زیرقاپی** /m.-e-zir-qäpi/ (پز) المَفصِلُ تَحْتَ الكَعْبِيّ.

**مفصل زینی** /m.-e-zini/ (پز) مَفصِلٌ سَرْجِيٌّ.

**مفصل سر و گردن** /m.-e-sar-o-gardan/ (پز) مَفصِلٌ قَمَحْدُوِيٌّ عُنُقِيٌّ.

**مفصل شانه** /m.-e-šäne/ (پز) مَفصِلٌ عَضُدِيٌّ كَتِفِيٌّ.

**مفصل‌شناسی** /m.-šenäsi/ مَبْحَثُ المَفاصِل.

**مفصل غیرمتحرک** /m.-e-qeyr-e-motaharrek/ (پز) ← مفصل ثابت.

**مفصل قاپی و پاشنه‌یی و ناوی** /m.-e-qäpi-va-päšneyi-va-nävi/ (پز) المَفصِلُ الكَعْبِيُّ العَقِبِيُّ الزَّوْرَقِيُّ.

**مفصل قاپی و ساق پایی** /m.-e-q.-va-säq-e-päyi/ (پز) المَفصِلُ الكَعْبِيُّ القَصَبِيُّ.

**مفصل کردن** /mofassal-kardan/ تَفْصِيْلاً / فَصَّلَ.

**مفصل گاردانی** /mafsal-e-gärdäni/ المَفصِل.

**مفصل گیجگاهی فکی** /m.-e-gijgähi-fakki/ (پز) مَفصِلٌ صُدْغِيٌّ فَكِّيٌّ.

**مفصل لقمه‌یی** /m.-e-loqmeyi/ (پز) المَفصِلُ اللُّقَمِيُّ.

**مفصل لگن** /m.-e-lagan/ (پز) مَفصِلُ الحَرْقَفَةِ.

**مفصل متحرک** /m.-e-motaharrek/ (پز) مَفصِلٌ مُتَحَرِّکٌ.

**مفصل مچ پا** /m.-e-moc-e-pä/ (پز) مَفصِلُ الرُّسْغِ.

**مفصل مچ دست** /m.-e-m.-e-dast/ (پز) مَفصِلُ المِعْصَم.

**مفصل مرکوز** /m.-e-markuz/ (پز) مَفصِلٌ عَدِيْمُ الحَرَکَةِ، مَفصِلٌ ثابِتٌ غَيْرُ مُتَحَرِّک.

**مفصل نیمه‌متحرک** /m.-e-nime-motaharrek/ (پز) مَفصِلٌ نِصْفُ مُتَحَرِّک.

**مفصلی** /m.-i/ المَفصِلِيّ.

**مفعول** /maf'ul/ اِسْمُ مَفْعُولٍ، المَفْعُول.

**مفعـول بـا واسطـه** /m.-e-bä-väsete/ المَفْعُـولُ غَيْـرُ المُباشِرِ.

**مفعول بی‌واسطه** /m.-e-bi-v./ المَفْعُولُ المُباشِرُ.

**مفعولی** /m.-i/ المَفْعُولِيّ.

**مفعولیت** /m.-iyyat/ المَفْعُولِيَّة.

**مفقود** /mafqud/ مَفْقُود، ضائِع.

**مفقودالأثر** /m.-ol-asar/ مَفْقُودُالأثَـرِ، غَيْرُ ظاهِـرٍ، غَيْرُ واضِحٍ.

**مفقود شدن** /m.-šodan/ ضَيْعاً وضَيْعَةً وضَياعاً / ضاعَ ـِ فَقْداً وفُقْداناً وفُقُوداً / فُقِدَ مج ـِ .

**مفقود کردن** /m.-kardan/ فَقْداً وفُقْداناً وفُقُوداً / فَقَدَ ـِ ، تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ.

**مفلس** /mofles/ المُفْلِس، الأفَّة.

**مفلس شدن** /m.-šodan/ إفْلاساً / أفْلَسَ، اِلْتِئاءً / اِلْتَأى، إلْفاجاً / ألْفَجَ.

**مفلسی** /m.-i/ الإفْلاس، الفَقْر.

**مفلوج** /mafluj/ المَفْلُوج.

**مفلوج شدن** /m.-šodan/ فَلَجاً وفَلَجَةً / فَلِجَ ـَ .

**مفلوک** /mafluk/ تَعِيس، قَلِيْلُ الحَظِّ، مَشْؤُوم.

**مفنگی** /mofangi/ ١ ← مفی. ٢. النّاحِلُ الضَّعِيْفُ الفانِي.

**مفوض** /mofavvaz/ مَفَوَّض.

**مفوض شدن** /m.-šodan/ تَفْوِيْضاً / فُوِّضَ مج إلَيهِ.

**مفوض کردن** /m.-kardan/ تَفْوِيْضاً / فَوَّضَ إلَيهِ.

**مفهوم** /mafhum/ مَفْهُوم، مَعْنَـى، مَضْمُون، فَحْـوَى، مَدْلُول، مَأخَذ، وَجه، لَحْـنُ الكَلامِ، مُفادُ الكَلامِ، ماهِيَة، كُنْه.

**مفهوم اولویت** /m.-e-owlaviyyat/ (حقـ) مَفْهُومُ الأوْلَوِيَّةِ.

**مفهوم شدن** /m.-šodan/ اِنْفِهاماً / اِنْفَهَمَ، فَهْماً وفَهَماً وفَهَامَةً وفَهامِيَةً / فُهِمَ مج ـَ .

**مفهوم ضمنی** /m.-e-zemni/ مُضْمَر، مَفْهُومٌ ضِمْناً.

**مفی** /mofi/ الأذَنّ.

**مفید** /mofid/ مُفِيْـد، نافِـع، نَفّـاع، نَفُوْع، مُكْسِـب، مُجْدِي، مَغْن.

**مفید بودن** /m.-budan/ نَفْعاً / نَفَعَ ـَ ، إفادَةً / أفادَ.

**مقابل** /moqäbel/ القِبْلَة، القُبالَة، مُقـابِل، حِذاء، إزاء، حَذْو، أمام، مُواجِه، وَجْهاً لِوَجْهٍ، وَجْهاً بِوَجْهٍ.

**مقابل حلزون** /m.-e-halazun/ (پز) الوَتَرَة، غُضَيْرِيْفٌ في أعْلَى الأُذُنِ.

**مقـابـل زبـانـه** /m.-e-zabäne/ (پـز) أنْتِيْتْـراجُـوس، أنْتِيْتراجُس، الحَدَبَةُ الخَلْفِيَّةُ لِصِماخ.

**مقابـل شدن** /m.-šodan/ مُواجَهَةً / واجَهَ، اِسْتِقْبالاً / اِسْتَقْبَلَ، جَبْهاً / جَبَهَ ـَ هُ بالمَكْرُوْهِ.

**مقابله** /moqäbele/ مُقابَلَة، تَقابُل، التَّحَدِّي.

**مقابله بـه مثل کردن** /m.-be-mesl-kardan/ مُقابَلَةً / قابَلَ المِثْلَ بالمِثْلِ، مُكايَلَةً / كايَلَ، مِتاناً ومُماتَنَةً / ماتَنَ هـ .

**مقابلـه کردن** /m.-k./ مُقابَلَةً / قابَلَ الشَّـيءَ بالشَّيءِ، تَقابُلاً / تَقابَلَ، مُعارَضَةً وعِراضاً / عارَضَ الكتابَ بالكتابِ، مُقارَنَةً / قارَنَ، إعْناداً / أعْنَدَ هـ مُناوَحَةً / ناوَحَ.

**مقاربت** /moqärebat/ الجماع.

**مقاربت کردن** /m.-kardan/ مُجامَعَةً / جامَعَ المَرْأةَ.

**مقاربتی** /m.-i/ التَّناسُلِيّ.

**مقارن** /moqären/ قَرِيْب، رَفِيْق، مُصاحِب، مُصادِق.

**مقاطع** /moqäte'/ قِطَع.

**مقـاطـع مخـروطـی** /m.-maxruti/ (هنـ) قُطُـوْعُ المَخْرُوْطاتِ.

**مقاطعـه‌کار** /moqäte'e-kär/ مُقاوِل، عَقِيْـد، مُعاقِـد، مُتَعاقِد، مُعاهِد، مُتَعَهِّـد، مُسْتَعْهِد، عَهِيْد، قَطِيْع، مُوَرِّد، مُلْتَزِم.

**مقاطعه‌کار جزء** /m.-kär-e-joz'/ المُتَقَبِّل.

**مقاطعه‌کاری** /m.-k.-i/ شُغْلٌ بالقِطْعَة، المُقاوَلَة.

**مقاله** /maqäle/ المَقال، المَقالَة، نُبْذَة، التَّحْرِير.

**مقاله‌نویس** /m.-nevis/ كاتِبُ المَقالاتِ.

**مقاله‌نویسی** /m.-n.-i/ كِتابَةُ المَقالَةِ.

**مقام** /maqäm/ ١. مَقام، دَرَجَـة، مَنْزِلَـة، مَرتَبَـة، رُتْبَة، مَكان، مَكانَة، مَنْصَب، جاه، وَجْـه، وَجاهَة، جَدّ، شَـرَف، شَأن، صِفَة، عِلِيّ، كَرامَـة، نُفُوذ، وَاسِلَة، وَظِيْفَة، يَد. ٢. مَقام، مَرْكَز، مَوْقِع، مَوْضِع، بُقْعَة، بِيْئَة. ٣. (مسـ) نَغْمَة.

**مقامات امنیتی** /m.-ät-e-amniyyati/ سُلَطاتُ الأمْنِ.

**مقامات دولتی** /m.-ät-e-dowlati/ السُّلَطاتُ الحُكُومِيَّةُ،

المَسْؤُولُونَ في الحُكُومَةِ.
**مقام محترم** /m.-e-mohtaram/ صاحِبُ المَقامِ الجَلِيْلِ.
**مقامات مربوطه** /m.-ät-e-marbute/ الجِهاتُ المُخْتَصَّةُ.
**مقامات مسؤول** /m.-ät-e-mas'ul/ الجِهاتُ المَسْؤُوْلَةُ.
**مقامات مطلع** /m.-ät-e-mottale'/ المَصادِرُ العَلِيْمَةُ.
**مقام ریاست** /m.-e-riyäsat/ مَقْعَدُ الرِّئاسَةِ.
**مقامه** /maqäme/ المَقامَة.
**مقاوم** /moqävem/ مُقاوِم، صَلابَة، صامِد.
**مقاومت** /moqävemat/ مُقاوَمَة، عِناد، مُعانَدَة، مُعارَضَة، مُناوَأَة، نِواء.
**مقاومت آنتن** /m.-e-änten/ مُقاوَمَةُ الهَوائِي.
**مقاومت برقی** /m.-e-barqi/ مُقاوَمَةٌ كَهْرَبائِيَّةٌ.
**مقاومت کردن** /m.-kardan/ مُقاوَمَةٌ / قاوَمَ، مُثابَرَةٌ / ثابَرَ، مُواظَبَةٌ / واظَبَ عَلَى، مُقاوَاةٌ / قَاوَى.
**مقاومت مغناطیسی** /m.-e-meqnätisi/ المُمانَعَةُ المَغْنَطِيسِيَّةُ.
**مقاومت منفی** /m.-e-manfi/ المُقاوَمَةُ السَّلْبِيَّةُ.
**مقاومت مؤثر** /m.-e-mo'asser/ المُقاوَمَةُ الفَعَّالَةُ.
**مقاومت ویژهٔ مغناطیسی** /m.-e-viže-ye-meqnätisi/ المُمانِعِيَّة، المُمانِعِيَّةُ المَغْنَطِيسِيَّة.
**مقاومتهای سریال** /m.-hä-ye-seriyäl/ المُقاوِماتُ المَوْصُولَةُ عَلَى التَّوالِي، مُقاوَمَةُ تَوالٍ.
**مقاومتهای موازی** /m.-hä-ye-moväzi/ المُقاوِماتُ المُوازِيَّةُ.
**مقایسه** /moqäyese/ قِياس، مُقايَسَة، مُقارَنَة، مُقابَلَة، تَنْظِير، تَناسُب، مُضاهاة، مُماثَلَة، تَمْثِيل مُشابَهَة، تَشْبِيه، مُعارَضَة.
**مقایسه کردن** /m.-kardan/ قَيْساً / قاسَ ـِ هُ بِكذا، مُقاوَسَةٌ / قاوَسَ هُ، إقاسَةٌ / أَقاسَ الشَّيءَ بِغَيْرِهِ وَعَلَيهِ وإلَيهِ، اِقْتِياساً / اِقْتاسَ الشَّيءَ بِغَيْرِهِ، قِياساً ومُقايَسَةً / قايَسَ بَيْنَ الأَمْرَيْنِ، مُباداةً / بادَى بَيْنَهُما، مُتانَةً / تانَّ بَيْنَهُما، مُشابَهَةً / شابَهَ، تَشْبِيهاً / شَبَّهَ بِهِ، مُعارَضَةً / عارَضَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، مُقابَلَةً / قابَلَهُ بِهِ، مُقارَنَةً / قارَنَ بَيْنَهما، تَقْدِيراً / قَدَّرَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، مُقادَرَةً / قادَرَ بَيْنَهما، مُضاهاةً / ضاهَى الشَّيءَ بِغَيْرِهِ، كَيْلاً ومَكالاً / كالَ ـِ الشَّيءَ بالشَّيءِ، مُثُولاً / مَثَلَ ـُ وتَمْثِيلاً / مَثَّلَ ومُماثَلَةً / ماثَلَ هُ بِهِ.
**مقایسه‌یی** /m.-yi/ قِياسِيّ.
**مقبره** /maqbare/ المَقْبَرَة، القَبْر، التُّرْبَة.
**مقبول** /maqbul/ مَقْبُول، شَهِيّ، المُشْتَهِي.
**مقبول شدن** /m.-šodan/ قُبُولاً / قُبِلَ مج ـَ.
**مقبولیت** /m.-iyyat/ المَقْبُولِيَّة.
**مقتبس** /moqtabas/ المُقْتَبَس.
**مقتدا** /moqtadä/ المُقْتَدَى.
**مقتدر** /moqtader/ المُقْتَدِر، قادِر، ذُوقُدْرَةٍ، قَوِيّ.
**مقتدرانه** /m.-äne/ مُقْتَدِراً، قادِراً، بالقُدْرَةِ.
**مقتصد** /moqtased/ مُقْتَصِدٌ في الأَنْفاقِ.
**مقتضی** /moqtazi/ المُقْتَضِي، مُوجِب، مُناسِب، لائِق، نَصّ، مُؤاتٍ، مُوافِق.
**مقتضیات** /moqtazayät/ المُقْتَضَيات، مُوْجَبات.
**مقتضیات** /moqtaziyät/ المُقْتَضِيات.
**مقتل** /maqtal/ المَقْتَل.
**مقتول** /maqtul/ قَتِيْل، مَقْتُول.
**مقتول شدن** /m.-šodan/ قَتْلاً / قُتِلَ مج ـُ.
**مقدار** /meqdär/ ۱. مِقْدار، قَدْر، مَبْلَغ، كَمّ، كَمِيَّة، حَجْم، حَسْب، رُهاق، زُهاء، سَجْحَة، طَوْر، طَوار، قاد، قَيْد، كُنْه، لِواذ، لُهاء، وَزْم، وَزْمَة. ۲. وَحْدَةُالكَمِيَّة.
**مقدار بازتاب** /m.-e-bäztäb/ (فز) الشُّذُوذ.
**مقدار ثابت** /m.-e-säbet/ (رضـ) كَمِيَّةٌ ثابِتَةٌ.
**مقدار حرکت** /m.-e-harakat/ (فز) الزَّخْم.
**مقدر** /moqaddar/ المُقَدَّر.
**مقدر شدن** /m.-šodan/ تَقْدِيراً / قُدِّرَمج، تَقَدُّراً / تَقَدَّرَ، إرادَةً / أرادَ القَدَرُ أنْ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ، تَقَيُّضاً / تَقَيَّضَ لَهُ كَذا، حَمّاً / حُمَّ مج ـُ لَهُ ذلك.
**مقدر کردن** /m.-kardan/ قَدْراً وقَدَراً / قَدَرَ ـُ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ اللّهُ عَلَيـهِ الأَمْرَ، مَنْياً / مَنَى ـِ اللّـهُ كذا، تَقْيِيْضاً / قَيَّضَ اللّهُ كذا، إتاحَةً / أَتاحَ لَهُ، حَمّاً / حَمَّ ـُ اللّهُ الأَمْرَ، كَتْباً وكِتاباً وكِتْبَةً وكِتابَةً / كَتَبَ ـُ عَلَيهِ كذا.
**مقدس** /moqaddas/ قُدُّوس، قِدِّيس، مُقَدَّس، مُتَقَدِّس، طاهِرٌ ونَظِيْف، مُنَزَّه، حَرَم.
**مقدسات** /m.-ät/ المُقَدَّسات، المُثُل.
**مقدس‌نما** /m.-namä/ زِنْدِيْق.

**مقدس‌نمایی** /m.-n.-yi/ رِئاء، رِياءٌ دِينِي.
**مقدم** /maqdam/ الرُّجُوعُ مِنَ السَّفَرِ، القُدُوم.
**مقدم** /moqaddam/ زَعِيم، رَئِيسُ الجَماعةِ.
**مقدمات** /m.-āt/ عُدَّة، اِسْتِعداد.
**مقدماتی** /m.-ati/ التَّمْهِيدِيّ، تَجْهِيزِيّ، اِفْتِتاحِيّ، اِبْتِدائِيّ، أَوَّلِيّ، إعْدادِيّ، تَحْضِيرِيّ، اِسْتِعْدادِيّ، اِسْتِهْلالِيّ.
**مقدم داشتن** /m.-dāštan/ إقْداماً / أَقْدَمَ، تَقْدِيماً / قَدَّمَ، تَصْدِيراً / صَدَّرَ الرَّجُلَ.
**مقدم شدن** /m.-šodan/ تَقَدُّماً / تَقَدَّمَ، صَيْراً / صارَ يَصِيرُ مُقَدَّماً.
**مقدمه** /m.-e/ مُقَدِّمَة، دِيباجَة، تَمْهِيد، تَوْطِئَة.
**مقدمه‌چینی** /m.-e-cini/ التَّوْطِئَة، تَمْهِيد.
**مقدمه‌چینی کردن** /m.-e-c.-kardan/ تَمْهِيداً / مَهَّدَ، تَوْطِئَةً / وَطَّأَ.
**مقدمهٔ لشکر** /m.-e-ye-laškar/ الطَّلِيعَة.
**مقدمه نوشتن** /m.-e-neveštan/ تَصْدِيراً / صَدَّرَ الكِتابَ، اِفْتِتاحاً / اِفْتَتَحَ الكِتابَ.
**مقدور** /maqdur/ مُقَدَّر، مُمْكِن، مُسْتَطاع.
**مقر** /maqr/ (گيا) الأَلْوَة.
**مقر** /moqer/ المُقِرّ، المُعْتَرِف.
**مقر** /maqar/ مَقَرّ، مَكان، مَرْكَز.
**مقرب** /moqarrab/ المُقَرَّب.
**مقرب شدن** /m.-šodan/ تَقَرُّباً / تَقَرَّبَ إلى، تَقْرِيباً / قُرِّبَ مج.
**مقرب کردن** /m.-kardan/ تَقْرِيباً / قَرَّبَ.
**مقرر** /moqarrar/ مُقَرَّر، مُثْبَت.
**مقررات** /m.-āt/ قَوانِين، لَوائِح، قَواعِد، نِظام، الأَنْظِمَة.
**مقررات راهنمایی** /m.-āt-e-rāhnemāyi/ تَنْظِيمُ السَّيْرِ.
**مقررات عمومی** /m.-āt-e-omumi/ المَرْسُومُ الاِشْتِراعِيّ.
**مقرراتی** /m.-ati/ قانُونِيّ.
**مقرر شدن** /m.-šodan/ تَقَرُّراً / تَقَرَّرَ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ عَلَيهِ كذا، تَقَدُّراً / تَقَدَّرَ.
**مقرر کردن** /m.-kardan/ تَقْرِيراً / قَرَّرَ، تَعْيِيناً / عَيَّنَ، تَقْدِيراً / قَدَّرَ.
**مقرری** /m.-i/ وَظِيفَة، راتِب، مُرَتَّب، جِرايَة، الوَجِيبَة، القَطِيعَة، فَرْض.
**مقروض** /maqruz/ مَدِين، مَدْيُون.
**مقروض شدن** /m.-šodan/ اِسْتِقْراضاً / اِسْتَقْرَضَ، تَدَيُّناً / تَدَيَّنَ، اِدِّياناً / اِدّانَ.
**مقروض کردن** /m.-kardan/ دَيْناً / دانَ ـهُ، إقْراضاً / أَقْرَضَهُ.
**مقرون** /maqrun/ مَقْرُون، مُقْتَرِب، مُتَقارِب.
**مقرون به صرفه** /m.-be-sarfe/ اِقْتِصادِيّ.
**مقرون شدن** /m.-šodan/ ← نزدیک شدن.
**مقرون کردن** /m.-kardan/ ← نزدیک کردن.
**مقره** /maqarre/ عازِلُ التَّيّار، شَكَرْتُون، شَرِيطٌ عازِل.
**مقسم** /moqassem/ المُقَسِّم، قَسِيم.
**مقسوم** /maqsum/ (رضـ) مُوَزَّع، مُقَسَّم، مَقْسُوم.
**مقسوم‌علیه** /m.-on-aleyh/ (رضـ) قاسِم، مَقْسُومٌ عَلَيهِ.
**مقسوم‌علیه مشترک** /m.-on.-a.-e-moštarak/ (رضـ) القاسِمُ المُشْتَرَك.
**مقصد** /maqsad/ مَقْصَد، قَصْد، وُجْهَة، مَدَى، غايَة، مُنْتَهى، هَدَف، غَرَض، مَصِير، مَرْمَى، مَكانُ إرْسال، المَكانُ المَقْصُود، النِّيَّة، النَّوَى، الغُنامَى، المَحَجَّة، المَسْجَع، المَزْحَل.
**مقصر** /moqasser/ مُذْنِب، مُخْطِئ، مُرْتَكِب، مُقْتَرِف، مَلُوم، مُدان، الآلِي.
**مقصر دانستن** /m.-dānestan/ اِسْتِذْناباً / اِسْتَذْنَبَ.
**مقصود** /maqsud/ مَقْصُود، قَصْد، مَقْصَد، مُراد، نِيَّة، مَطْلُوب، مَطْلَب، غَرَض، مَأْرَب، بُغْيَة، حاجَة، دِغْث، مُرام، مَرَام، مَرْمَى، شَأْن، شَأْو، شَلَّة، شَوْط، صَدَد، صُمات، مَصِير، مَطْمَع، عُرْضَة، مَعاد، عِزْوَة، مَغْزَى، غايَة، فَحْوَى، وَجْه.
**مقطر** /moqattar/ مُقَطَّر.
**مقطع** /maqta'/ ١. المَقْطَع. ٢. (رضـ) القَطْع.
**مقطع اصلی** /m.-e-asli/ قَطْعٌ رَئِيسِيّ، قِطاعٌ رَئِيسِيّ.
**مقطع برخورد ناکشسان** /m.-e-barxord-e-näkeššän/ مَقْطَعٌ عَرَضِيٌّ لاِصْطِدامٍ غَيْرِمَرِن.
**مقطع مخروطی** /m.-e-maxruti/ (هنـ) قَطْعُ مَخْرُوط. القِطْعُ المَخْرُوطِيّ.
**مقطع مؤثر** /m.-e-mo'asser/ مَقْطَعٌ عَرَضِيّ.

**مقطوع** */maqtu'/* المَقْطوع، مُحَدَّدٌ سَلَفاً، مَقْضِيّ، مَحْكُومٌ فِيهِ.

**مقطوع‌النسل** */m.-on-nasl/* عَقِيم، عاقِر.

**مقعد** */maq'ad/* مَقْعَد، دُبُر، إِسْت، سَتَه، ثَعْلَبَة، مَجْعَز، جاعِرَة، مَحَشَّة، زِمّازَة، شَبَه، شَرْج، عِجان، عَزْلاء، قَزْواء، كَعْب، وَبّاغَة، وَباغَة، وَجْعاء، وَزْب، وَزْبَة.

**مقعد غیرطبیعی** */m.-e-qeyr-e-tabi'i/* (پز) المَخْرَجُ الشَرَجِيُّ غَيْرُ الطَّبِيعِيِّ.

**مقعد مصنوعی** */m.-e-masnu'i/* المَخْرَجُ الشَرَجِيُّ الإِصْطِناعِيُّ.

**مقعدی** */m.-i/* اِسْتِيّ، شَرَجِيّ.

**مقعر** */moqa''ar/* المُقَعَّر.

**مقعرالطرفین** */m.-ot-tarafeyn/* ثُنائِيُّ التَّقَعُّر، مُقَعَّرُ الوَجْهَيْن.

**مقعریت** */m.-iyyat/* تَقَعُّر.

**مقفی** */moqaffä/* المُقَفَّى.

**مقل** */moql/* (گیا) المُقْل.

**مقل ازرق** */m.-e-azraq/* (گیا) مُقْلُ اليَهُودِ.

**مقلد** */moqalled/* مُقَلِّد، مُزَيِّف، المُقْتَدِي.

**مقل مکی** */moql-e-makki/* (گیا) المُقْلُ الإِفْرِيقِيّ، خِضْلاف.

**مقلوب** */maqlub/* ← واژگون.

**مقنعه** */meqna'e/* الخِمار، الخِمِرّ، مِقْنَع، مِقْنَعَة.

**مقنن** */moqannen/* المُقَنِّن.

**مقوا** */moqavvä/* كَرْتُون، وَرَقٌ مُقَوًّى.

**مقواساز** */m.-säz/* صانِعُ كَرْتُون، صانِعُ وَرَقٍ مُقَوًّى.

**مقوای کاهی** */m.-ye-kähi/* الكَرْتُونُ التِّبْنِيّ.

**مقوایی** */m.-yi/* كارْتُونِيّ.

**مقوله** */maqule/* قَضِيَّة، المَقُول.

**مقوی** */moqavvi/* مُقَوِّي، مُنْعِش.

**مقهور** */maqhur/* مَقْهُور، مَهْزُوم، مَغْلُوب، مَغْمُور.

**مقهورسازی** */m.-säzi/* إِخْضاع.

**مقهورشدن** */m.-šodan/* قَهْراً / قُهِرَ مج ـَ غَلْباً وغَلَباً وغَلَبَةً / غُلِبَ مج ـِ، إِقْماعاً / أُقْمِعَ مج.

**مقهورکردن** */m.-kardan/* قَهْراً / قَهَرَ ـَ هُ، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ هُـ إِقْماعاً / أَقْمَعَ، إِخْماداً / أَخْمَدَ، قَضْعاً / قَضَعَ ـَ هُـ غَلْباً وغَلَبَةً / غَلَبَ ـِ، تَخْضِيعاً / خَضَّعَ، إِخْضاعاً / أَخْضَعَ.

**مقیاس** */meqyäs/* قِياس، مِقْياس، مِعْيار، مَدْلُول قِياسِيٌّ، إِمام، القانُون، المِثال، كَيْل، قَدْر، سُلَّم، مِقْياسٌ مُتَدَرِّج.

**مقیاس‌سختی** */m.-e-saxti/* سُلَّمُ مُوز [سُلَّمٌ وَضَعَهُ العالِمُ مُوز مُرَتَّباً فِيه صَلابَةُ المَعادِنِ وهُوَيَتَأَلَّفُ مِن عَشْرِ دَرَجاتٍ].

**مقیاس‌صدبخشی‌دما** */m.-e-sad-baxši-ye-dama/* مِقْياسٌ مِئَوِيٌّ لِدَرَجاتِ الحَرارَة.

**مقیاس‌فارنهایت** */m.-e-färenhäyt/* المِقْياسُ الحَرّيُّ لِفارِنْهِيت.

**مقیاس‌کردن** */m.-kardan/* قَوْساً / قاسَ يَقِيسُ الشَّيْءَ.

**مقید** */moqayyad/* مُلْتَزِم، مَلْزُوم، قَيْدِيّ.

**مقیدشدن** */m.-šodan/* تَقَيُّداً / تَقَيَّدَ، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ.

**مقیدکردن** */m.-kardan/* تَقْيِيداً / قَيَّدَ، إِيثاقاً / أَوْثَقَ.

**مقیم** */moqim/* مُقِيم، عامِر، ساكِن، نَزِيل، قاطِن، مُسْتَكِنّ، قُرّ، بالِد، واثِن، حِلّ، لابِث، جُلُوسِيّ، قُعُودِيّ، ثَوِيّ، مَكِيث، عاكِف، عَمُون.

**مقیم‌شدن** */m.-šodan/* إِقامَةً / أَقامَ بالمَكانِ، سَكَناً وسُكْنَى / سَكَنَ ـُ الدّارَ أو في الدّارِ، قَراراً وقُرُوراً وقَرّاً وتَقْراراً وتَقِرَّةً / قَرَّ ـِ في المَكانِ، اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ في المَكانِ، وَطْناً / وَطَنَ يَطِنُ بالمَكانِ، أَتْناً و أُتُوناً وأُتُوناً / أَتَنَ ـِ بالمَكانِ، ثَباتاً وثُبُوتاً / ثَبَتَ ـُ في المَكانِ، مُجاوَرَةً وجُواراً / جاوَرَ المَكانَ، خُلُوداً / خَلَدَ ـُ إِلى المَكانِ وبِهِ، خُلُوّاً وخَلاءً / خَلا ـُ بالمَكانِ، دَجْلاً / دَجَلَ ـُ دَجْناً ودُجُوناً / دَجَنَ ـُ رَزْناً / رَزَنَ ـُ بالمَكانِ، رَضْرَضَةً / رَضْرَضَ في المَكانِ، إِرْصاءً / أَرْصَى بالمَكانِ، إِزْفاشاً / أَزْفَشَ الرَّجُلُ وبالبَلَدِ، اِرْتِكازاً / اِرْتَكَزَ الشَّيْءُ، تَمَرْكُزاً / تَمَرْكَزَ، إِضْراباً / أَضْرَبَ في المَكانِ، ضِنّاً وضِنَّةً ومَضَنَّةً وضَنانَةً / ضَنَّ ـَ عَبَقاً و عَباقَةً وعَباقِيَةً / عَبِقَ ـَ عُرُوشاً / عَرَشَ ـِ وتَعَرُّشاً / تَعَرَّشَ بالمَكانِ، اِعْتِكافاً / اِعْتَكَفَ، تَعَكُّفاً / تَعَكَّفَ في المَكانِ، عَمْراً / عَمَرَ ـُ بالمَكانِ، إِقْعاداً / أَقْعَدَ و، لَبّاً / لَبَّ ـُ وإِلْباباً / أَلَبَّ وإِلْذاماً / أَلْذَمَ بالمَكانِ، إِلْقاءً / أَلْقَى عَصا التَّرْحالِ، اِمْتِساكاً / اِمْتَسَكَ بالبَلَدِ.

**مقیم‌کردن** */m.-kardan/* تَلْبِيثاً / لَبَّثَ وإِلْباثاً / أَلْبَثَ وإِثْواءً / أَثْوَى، وتَثْوِيَةً / ثَوَّى هُـ بالمَكانِ، إِمْكاثاً / أَمْكَثَ هُـ اِسْتِغْماراً / اِسْتَغْمَرَ هُـ في المَكانِ، أَقْطَنَ إِقْطاناً

وتَقْطِيناً / قَطَّنَ هـُ المَكان، عَـوْجاً ومَعاجاً / عاجَ ـُ هـُ بالمَكانِ.

**مک** /mok/ تَماماً، كامِلاً.

**مک** /mek/ المَصّ، الرَّضع، الرَّضْعَة، تَذَوُّق، إمْلاجَة.

**مكاتبه** /mokātebe/ مُكاتَبَة، تَبادُل، مُراسَلَة.

**مكاتبه‌كردن** /m.-kardan/ مُكاتَبَةً / كاتَبَ، تَكـاتُباً / تَكاتَبَ، تَخـاطُباً / تَخاطَبَ، مُخـابَرَةً / خابَرَ، مُـراسَلَةً / راسَلَ هُـ بالأَمْرِ وفِيه وعَلَيهِ، تَراسُلاً / تَراسَلَ مَعَ.

**مكار** /makkār/ مُخْتال، مَكّـار، القِتْر، الدَّهِـي، كَيّاد، عُذَرَة.

**مكاره** /makāre/ سُوْقٌ مَوْسِمِيَّةٌ للمُزارِعِيْنَ.

**مكارى** /mokāri/ المُكاري، الضَّفّاط.

**مكاشفه** /mokāšefe/ كَشْف، المُكاشَفَة، ظُهُور، تَجَلِّيّ، وَحْي، المُصارَحَة، رُؤْيا الإلهِيّة.

**مكافات** /mokāfāt/ مُكـافَـأة، جِـزاء، جَـزاء، مُجـازاة، التَّساوِي، التَّكافُؤ.

**مكافات‌كردن** /m.-kardan/ ← كيفردادن.

**مكالمه** /mokāleme/ المُكالَمَة، المُحادَثَة.

**مكالمهٔ‌تلفنی** /m.-ye-telefoni/ المُكالَمَـةُ أوالمُحادَثَـةُ الهاتِفِيَّةُ، المُكالَمَةُ التِّلِيْفُونيَّةُ، نِداءٌ هاتِفِيٌّ، دَعْوَةٌ هاتِفِيَّةٌ.

**مكالمه‌كردن** /m.-kardan/ مُكالَمَةً / كالَمَهُ، مُحادَثَةً / حادَثَهُ.

**مكان** /makān/ مَكان، مَوْضِع، مَطْرَح، بُقْعَة، نُقْطَة.

**مكان‌شناسى** /m.-šenāsi/ الطُّوبُولُوجِيَّة.

**مكـان‌هندسـى** /m.-e-hendesi/ المَكـانُ الهَنْدَسِـيُّ، النُّقْطَةُ الهَنْدَسِيَّةُ.

**مكانى** /m.-i/ المَكانِيّ.

**مكانيزه** /mekānize/ المَيْكَنَة.

**مكانيزه‌كردن** /m.-kardan/ مَكْنَنَةً / مَكْنَنَ، تَصْنِيْعاً / صَنَّعَ الزِّراعَةَ، إدْخالاً / أدْخَلَ الأَساليْبَ الآلِيَّةَ.

**مكـانيسـم** /mekānism/ تِقْنِيَّـة، المَـذْهَــبُ الآلِـيُّ أوالمِيْكانِيْكِيُّ.

**مكانيسـم‌دفاع** /m.-e-defā'/ الإرْتِكاسُ الـدِّفاعِـيُّ ← سازوكار دفاع، دفاع.

**مكانيسين** /mekānisiyan/ مِيْكانِيْكِيّ، عـامِلٌ مُصْلِحُ آلاتٍ.

**مكانيک** /mekānik/ ۱. عِلْمُ الحِيَل. ۲ ← مكانيسين.

**مكانيک‌دان** /m.-dān/ مُهَنْدِسٌ مِيْكانِيكِيٌّ.

**مكانيک‌موجى** /m.-e-mowji/ المِيْكانِيْكا المَوْجِيَّة.

**مكانيكى** /m.-i/ آلِيّ، آلِيَّة، مِيْكانِيْكِيّ، مِكْنِيْكِيّ.

**مكب** /mokeb/ ۱. اللَّهاة. ۲. العَضَلَةُ القابِضَةُ.

**مكبر** /mokabber/ المُؤَذِّن.

**مكتب** /maktab/ المَكْتَب، مَذْهَب،

**مكتب‌خانه** /m.-xāne/ المَكْتَب، الكُتّاب، مَدْرَسَة.

**مـكتب‌طبيعيون** /m.-e-tabi'iyyun/ المَـذْهَبُ الفِيْزِيُوقْراطِيُّ.

**مكتبهاى‌ادبى** /m.-hā-ye-adabi/ المَكاتِبُ الأَدَبِيَّةُ.

**مكتبى** /m.-i/ ۱. المَكْتَبِيّ. ۲. الحِزْبِيّ.

**مكتشف** /moktašef/ المُكْتَشِف، المُخْتَرِع.

**مكتوب** /maktub/ مَكْتُوب.

**مكث** /maks/ رَكْزَة، وَقْفَة، التَّأْخِيْر، الإبْطاء.

**مكث‌كردن** /m.-kardan/ تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ، مَكْثاً ومُكُوثاً ومُكْثاناً ومِكِّيْثَى ومِكِّيْثاءَ / مَكَثَ ـُ، لُبْثاً ولَبَثاً ولُبـاثاً ولَباثاً ولَباثَةً ولَبَثاناً ولَبِيْثَةً / لَبِثَ ـَ.

**مكدر** /mokaddar/ مُكَدَّر.

**مكدرشدن** /m.-šodan/ ۱. كَدَراً وكَدارَةً وكُدُوْرَةً وكُدُوراً وكُدْرَةً / كَدَرَ ـُ وكَدُرَ ـُ وكَدِرَ ـَ، تَكَدُّراً / تَكَدَّرَ، اِكْدِراراً / اِكْدَرَّ. ۲ ← غمگين شدن.

**مكدركردن** /m.-kardan/ ۱. تَكْدِيْراً / كَدَّرَ، تَعْكِيْراً / عَكَّرَ. ۲ ← غمگين كردن.

**مكر** /makr/ مَكْر، خُبْث، غِشّ، حِيْلَـة، سَراب، كَيْـد، خُدْعَة، خِداع، غَيْلَة، الشَّـوْبَة، وِراط، رَواغ، إرْبَة، حائِلَة، تَدْلِيْس.

**مكرر** /mokarrar/ مُكَرَّر، مِـرَاراً، مَرَاتٌ عَدِيْـدَةٌ، الكَعْل، كَثِيْرُ الحُدُوثِ أوالوُقُوعِ.

**مكرراً** /m.-an/ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّة.

**مكررشدن** /m.-šodan/ تَكَرُّراً / تَكَرَّرَ.

**مكرركردن** /m.-kardan/ تَكْرِيْراً / كَرَّرَ، إعادَةً / أعادَهُ.

**مكركردن** /makr-kardan/ مَكْراً / مَكَرَ ـُ الـرَّجُلَ وبِهِ، مُخادَعَةً / خادَعَ و، خِـدْعاً / خَدَعَ ـَ و، فَلْحاً / فَلَحَ ـَ الرَّجُلَ، مُراوَغَةً / رَاوَغَ، مُراوَدَةً ورِواداً / رَاوَدَ هُـ عَنْ وعَلَى نَفْسِهِ، مُساوَدَةً / ساوَدَهُ.

**مکروه** /makruh/ مَكْرُوه، كَرِه، كَرِيـه، مُبْغَض، مَبْغُوض، بَغِيْض، لَعْنَة، لَعِيْن، مَلْعُون.

**مکروه‌داشتن** /m.-dāštan/ كُرْهـاً وكَراهَـةً وكَراهِيَـةً ومَكْرُهَـةً ومَكْرَهَـةً / كَرِهَ ـَ وإسْتِكْراهـاً / إسْتَكْرَهَ، إشْمِئْزازاً / إشْمأزَّالشَّيءَ، حُمُوضاً / حَمَضَ ـِ عَنِ الشَّيءِ، هَرّاً وهَرِيْراً / هَرَّ ـِ.

**مکروه‌شدن** /m.-šodan/ كَرَاهَةً وكَرَاهِيَةً / كَرُهَ ـُ.

**مکروهیت** /m.-iyyat/ كِرَاهِيَة، كَرَاهَة.

**مک‌زدن** /mek-zadan/ إمْتِصاصاً / إمْتَصَّ، مَصّاً / مَصَّ ـُ، تَمَصُّصاً / تَمَصَّصَ.

**مک‌زننده** /m.-zanande/ مُمْتَصّ.

**مک‌زنی** /m.-zani/ مَصّ، رَضْع، شَفْط.

**مکزیک** /mekzik/ المِكْسِيْك.

**مکزیکی** /m.-i/ المِكْسِيْكِيّ.

**مکسر** /mokassar/ المُكَسَّر.

**مکسور** /maksur/ المَكْسُور.

**مکشوف** / makšuf/ مَكْشُوف، غَيْرَمَسْتُـور، العارِي، الظّاهِر، واضِح.

**مکشوف‌شدن** /m.-šodan/ تَكَشُّفاً / تَكَشَّفَ، إنْكِشافاً / إنْكَشَفَ.

**مکشوف‌کردن** /m.-kardan/ كَشْفاً / كَشَفَ ـِ مُكاشَفَةً / كاشَفَهُ، تَكْشِيْفاً / كَشَّفَ، إكْتِشافاً / إكْتَشَفَ.

**مکعب** /moka"ab/ المُكَعَّب، الكَعْب.

**مکعب‌کردن** /m.-kardan/ ۱. تَكْعِيْباً / كَعَّبَ الشَّيءَ. ۲. (رضـ) تَكْعِيْباً / كَعَّبَ الأعْدادَ.

**مکعب‌مستطیل** /m.-e-mostatil/ (هنـ) المُتَـوازِي المُسْتَطِيْلات.

**مکفی** /mokfi/ ← کافی.

**مکفی‌شدن** /m.-šodān/ كِفايَةً / كَفَى يَكْفِي.

**مکلف** /mokallaf/ ۱. مُكَلَّف، مُنْتَدَب، مَفَوَّض، مُفْرَز. ۲. مُحْتَلِم، بالِغ.

**مکلف‌کردن** /m.-kardan/ تَكْلِيْفاً / كَلَّفَ، تَطْوِيقاً / طَوَّقَ.

**مکمل** /mokammel/ المُكَمِّل، المُتَمِّم.

**مکمل** /mokammal/ مُكَمَّـل، مُتَمَّـم، تَتِمَّـة، تَمـامَـة، تَكْمِلَة، كِمالَة.

**مکنده** /makande/ مُمْتَصّ، راضِع، الماصّ، مُتَذَوِّق.

**مکو** /maku/ المُوم ← ماسوره.

**مکیال** /mekyal/ مِكْيال، فالَج.

**مکیدن** /makidan/ مَصّاً / مَصَّ ـُ الشَّـيءَ، إمْتِصاصاً / إمْتَصَّ وتَمَصُّصاً / تَمَصَّصَ، رَضْعاً ورَضَعاً ورَضِعـاً ورَضاعاً ورَضاعَةً / رَضِعَ ـَ ورَضَـعَ ـِ رَغْثاً / رَغَثَ ـَ الـوَلَدُ أُمَّهُ، تَبَرُّضاً / تَبَرَّضَ الماءَ، تَشَرُّباً / تَشَرَّبَ، إرْشافاً / أرْشَفَ الماءَ ونَحْوَهُ، تَـرَشُّفاً / تَرَشَّفَ، مَـذْحاً / مَذَحَ ـَ الشَّيءَ، تَمَذُّحاً / تَمَذَّحَ، مَرْثاً / مَرَثَ ـِ مَرّاً / مَرَّ ـُ، مَصْداً / مَصَدَ ـُ الشَّيءَ، مَضّاً / مَضَّ ـَ الشَّيءَ، مَغْداً / مَغَدَ ـَ الشَّيءَ.

**مکیدنی** /m.-i/ المُصاص، المُصاصَة.

**مکیده** /makide/ مَمْصوص.

**مکیف** /mokayyef/ مُسْكِر، مُثْمِل، مُبْهِج، مُخَدِّر.

**مگاپود** /megäpud/ (جانـ) الشُّقْبان.

**مگاپودها** /m.-hä/ (جانـ) الشُّقْبانِيّات.

**مگاتـریوم** /megäterium/ (جانـ) المِيْغاتِيْـرِيُوم [حَيَوانٌ مُنْقَرِضٌ].

**مگر** /magar/ غَيْر، إلاّ، عَدَا، سِوَى.

**مگراینکه** /m.-in-ke/ لَوْلَم، مالَم، إنْ لَمْ، أوْ.

**مگس** /magas/ (جانـ) الذُّباب، الذُّبان، الخَدُوش، طَيْر، القَدُوح، الغِطْرِيْف، الأقْدَح.

**مگس‌بوستانی** /m.-e-bustäni/ (جانـ) ذُبابَةُ البَساتِيْن.

**مگس‌پران** /m.-pärän/ مِذَبَّـةُ الذُّبّان، مِنَشَّة، لَطّـاشَةُ الذُّبابِ، مِقْدَعَة.

**مـگس‌پرانیدن** /m.-paränidän/ تَخْصِيَةً / خَصَّى الذُّبّانَ.

**مگس‌خانگی** /m.-e-xänegi/ ذُبابَةُ البُيُوتِ.

**مگس‌خوار** /m.-xär/ (جانـ) خاطِفُ الذُّبابِ.

**مگس‌سبز** /m.-e-sabz/ (جانـ) الخُشْف، الخَشْف.

**مگس‌سرکه** /m.-e-serke/ (جانـ) السَّمَوْأَل.

**مگس‌سگ** /m.-e-sag/ (جانـ) الشُّذا.

**مگسک** /m.-ak/ ۱. (جانـ) الأُخَيْضِر. ۲. (نظ) قَمْحَةُ التَّسْدِيْد.

**مگس‌کش** /m.-koš/ لَطّاشَةُ الذُّبابِ.

**مگس‌گوشتخوار** /m.-e-guštxär/ (جانـ) الزُّنْبار.

**مگس‌گیر** /m.-gir/ (جانـ) ۱. خاطِفُ الذُّبـابِ، خانِقُ الذُّبابِ. ۲. (گیا) صُمْغُ الذُّبابِ.

**مگس‌مـازو** /m.-e-mäzu/ (جانــ) الأبِرَة، القِنْفِشَــة، العَفْصِيةُ.

**مگس‌مازوها** /m.-e-m.-hä/ (جانـ) الأبِرات.

**مگس‌میوه** /m.-e-mive/ (جانـ) الخَرَش.

**مگس‌وزن** /m.-vazn/ وَزْنُ الذُّبابَةِ.

**مگس‌ها** /m.-hä/ (جانـ) الذُّبابِيّات.

**مل** /mol/ النَّبِيْذ، الخَمْر.

**ملا** /mollä/ أُستاد، شَيْخ، مُعَلِّمُ الأوْلادِ في الكُتّاب، رَجُلُ الدِّينِ، المُتَعَلِّم، المُثَقَّف، السَّيِّد، الرَّئِيْس.

**ملاج** /maläj/ (پز) يأْفُوخ، حُمُّصَة، الغاذَّة، رَمّاعَة، نَبّاعة، نَمَغَة، نَمّاغَة، لَمّاعَة.

**ملاج‌پس‌سری** /m.-e-pas-e-sari/ (پز) اليَأْفُوخُ القَذالِيّ.

**ملاج‌پیشانی** /m.-e-pišäni/ (پز) اليَأْفُوخُ الجَبْهِيُّ.

**ملاح** /malläh/ المَلّاح، نُوتِيّ، بَحّـار، الصّارِي، البارِج، الغادِف، العَدّار.

**ملاحت** /malähat/ المَلاحَة.

**ملاحظات** /molähezät/ المُلاحَظَات.

**ملاحظه** /moläheze/ لَحْظ، لَحَظان، مُـلاحَظَة، تَبَصُّر، نَظَر، مُراقَبَه، تَرَوِّي، إكْرام.

**ملاحظه‌شدن** /m.-šodan/ مُلاحَظَةٌ / لُوحِظَ مج.

**ملاحظه‌کار** /m.-kär/ المُحْتاط.

**ملاحظه‌کارانه** /m.-k.-äne/ بِحَذَرٍ، بِاحْتِراسٍ.

**ملاحظه‌کاری** /m.-k.-i/ الإحْتِياط.

**ملاحظه‌کردن** /m.-kardan/ لَحْظاً و لَحَظاناً / لَحَظَ ـَ فُلانـاً وإلى فُلانٍ، مُـلاحَظَةً / لاحَظَ، مُـراعاةً / راعَى، مُراقَبَةً، رَاقَبَ، لَمْحاً / لَمَحَ ـَ الشَّيءَ وإلى الشَّيءِ.

**ملاحی** /mallähi/ ← ملوانی.

**ملاحی** /molähi/ (گیا) الرّازِقِي.

**ملاز** /maläz/ (پز) ← ملاج.

**ملازخلفی** /m.-e-xalfi/ (پز) اليَأْفُوخُ الخَلْفِيُّ.

**ملازستاره‌یی** /m.-e-setäreyi/ (پز) يَأْفُوخٌ نَجْمِيٌّ.

**ملازقدامی** /m.-e-qoddämi/ (پز) اليَأْفُوخُ الأمامِيُّ.

**ملازم** /molâzem/ مُـلازِم، اللِّـزام، مُرافِـق، خـادِم، مُساعِد، حَلْبَس، حَلِيْف، سَدِک.

**ملازمت** /m.-at/ المُلازَمَة.

**ملازم‌شدن** /m.-šodan/ مُلازَمَةٌ / لازَمَ ولِزاماً، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِهِ، أزْمـاً وأزُوماً / أزَمَ ـِ عَلَى كَـذا، ألْفاً / ألَفَ ـِ هـ وألْفاً وإلْفاً وإلافاً ووِلافاً وألَفافاً / ألِفَ ـَ وبَلاً / بَلَّ ـِ هـُ تَكْماً / تَكَمَ ـُ الأمْرَ، مُحالَسَةً وحِلاساً / حالَسَ هُـ دَمَناً / دَمِنَ ـَ عَلَى الشَّيءِ، رَزْباً / رَزَبَ ـُ هـُ سَدْكاً / سَدِکَ ـَ هُـ تَسْمِيْطاً / سَمَّطَ هـُ سَـوْماً / سامَ ـُ الـرَّجُلَ، صُحْبَةً / صَحِبَ ـَ هُـ طَفَقـاً وطُفُوقاً / طَفِقَ ـَ المَوضِـعَ، إغراساً / أغْرَسَ الشَّـيءَ، عَسَقاً / عَسِقَ ـَ بِـهِ، عَضباً / عَضَبَ ـِ الشَّيءَ، عَضّاً وعَضِيْضاً / عَضَّ ـَ الشَّيءَ، عَكْداً / عَكَدَ ـِ هـُ الأمْرُ، عَكَداً / عَكِدَ ـَ بِهِ، إعْتِكاداً / إعْتَكَدَ هـُ عَكْفاً و عُكُوفاً / عَكَفَ ـِ عَلَيهِ، مُعاكَفَةً / عاكَفَ هُـ عَمَداً / عَمِدَ ـَ بِهِ، مُعانَدَةً وعِناداً / عانَدَ الشَّيءَ، غَراةً / غَرِيَ ـَ بِهِ، قَتْراً / قَتَرَ ـُ الأمْرَ، تَقـارُناً / تقارَنَ الشَّيْئـانِ، إقْراءً / أقْرَى الشَّيءَ، إلْباباً / ألَبَّ عَلَى الأمْـرِ، مُلاحَفَةً / لاحَفَ هُـ إلْظاظاً / ألَظَّ بِهِ، اِلْتِياقاً / اِلْتاقَ لَهُ، مُماناةً / مانَى هُـ.

**ملازه** /maläze/ (پز) الحَلْق، اللَّهاة، التّاهَة.

**ملاس** /meläs/ ثُفْلُ قَصَبِ السُّكَّرِ.

**ملاط** /melät/ المِلاط، الأعْقاب.

**ملاطفت** /molätefat/ المُلاطَفَة.

**ملاطفت‌کردن** /m.-kardan/ ← مهربانی کردن.

**ملاعـام** /mala'-e-äm/ بِحَضْرَةِ المَـلاَ، بِحُضُورِ المَـلاَ، بِحُضُورِالنّاسِ، أمامَ الجَمِيْعِ.

**مـلافـه** /maläfe/ مَـلايَـة، المَـلاءَة، مِلْحَفَـة، مِلْحَـف، شَرْشَـف، مِشْمال، مِشْمَلَـة، إزار، إزارَة، مِرْدَى، مِـرْداة، مِفْرَشُ السَّرِيْرِ، جِلْباب، جِلِبّاب.

**ملاقات** /moläqät/ مُلاقـاة، لِقاء، لُقْيان، لُقًـى، لُقِي، التَّلاقِي، مُقابَلَة.

**ملاقات‌دوستانه** /m.-e-dustäne/ لِقاءٌ وُدِّي.

**ملاقات‌رسمی** /m.-e-rasmi/ لِقاءٌ رَسْمِيٌّ.

**ملاقـات‌کردن** /m.-kärdan/ لِقاءً ولِقـاءَةً ولِقايَةً ولُقْيـاناً ولُقْيانَةً ولِقِيّاً ولَقِيّاً ولَقْيَةً ولُقًى / لَقِيَ يَلْقَى ومُلاقاةً / لاقَى وتَلاقِياً / تَلاقَى والْتِقاءً / اِلْتَقَى هـُ تَقابُلاً / تَقابَلَ، مُقابَلَةً / قابَلَ، زِيارَةً ومَزاراً وزَوْراً وزُواراً وزَوارَةً / زارَ ـُ هُ، مُصادَفَةً / صادَفَ، مُساحَنَةً / ساحَنَ هـ.

**ملاقاتی** /m.-i/ الزّائِر.

**ملاقه** /maläqe/ مِلْعَقَة، مِغْرَفَة، كَبْشَة.

**ملاک** /meläk/ المِلاک، البُرْهان، العِناج.

**ملاک** /malläk/ مَلّاک، مالِک.

**ملال** /maläl/ ← ملامت.

**ملال‌انگیز** /m.-angiz/ مُمِلّ، مُتْعِب، مُرْهِق، مُضْجِر، مُثِيْرُ الشُّجُونِ.

**ملالت** /malälat/ ۱. مَلالَة، تَعَب، ضَجْر، بُؤْس. ۲. حُزْن.

**ملالت‌آور** /m.-ävar/ ← ملال‌انگیز.

**ملالت‌بار** /m.-bär/ ← ملال‌انگیز.

**ملالغطی** /mollä-loqati/ ← ملانقطی.

**ملامت** /malämat/ تَأْنِيب، مَلامَة، مَـلام، لَوْم، تَوْبِيْخ، تَبْكِيْت، تَثْرِيْب، ذَمّ ومَذَح.

**ملامت‌کردن** /m.-kardan/ لَوْماً ومَلَاماً ومَلامَةً / لامَ يَلُومُ هـُ في كَذا وعَلَى كَذا، إلامَة / ألامَ فُلاناً، مُعاتَبَةً / عاتَبَ، تَوْبِيْخاً / وَبَّخَ، تَأْنِيْباً / أَنَّبَ، عَبَداً وعَبَدَةً / عَبِدَ ـَ عَلَى نَفْسِهِ، عَذْلاً / عَذَلَ ـِ وتَعْذِيْلاً / عَذَّلَ هُ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ ومُؤاخَذَةً / آخَذَ هُ بِذَنْبِهِ أو عَلَيهِ، إفراثاً / أَفْرَثَ الرَّجلَ.

**ملامت‌گر** /m.-gar/ اللُّوَمَـة، اللَّوّام، اللَّـوّامَة، الـلّائِم، الحائِت، الأَبَلّ، الآشِب.

**ملامین** /melämin/ المِيْلامِيْن.

**ملانقطی** /mollä-noqati/ المُتَزَمِّتُ لِلْأَلْفاظِ القَدِيْمَةِ.

**ملانکولی** /melänkoli/ ← مالیخولیا.

**ملایـم** /moläyem/ مُـلائِم، لَيِّن، لَيِّـن، هَفّاف، سَهْـو، مُوافِـق، مُنْسَجِم، حَلِيْـم، لَطِيْف، ذُواللُّطْـفِ أواللَّطافَـةِ، طَيِّبَة.

**ملایمت** /m.-at/ مُلاءَمَة، تَلاؤُم، مُلايَنَـة، لَيُونَة، لِيْنٌ، أَوْن، دَعَة، رَخاصَة، رِفْق، تَسامُح، تَساهُل.

**ملایم‌شدن** /m.-šodan/ لِيْناً ولَياناً ولِيْنَةً / لانَ يَلِيْنُ لَهُ، تَلَيُّناً / تَلَيَّنَ، مُلايَنَـةً ولِياناً / لايَنَهُ، تَلَطُّفاً / تَلَطَّفَ، مُلاطَفَةً / لاطَفَهُ، سَهاوَةً / سَهُوَ ـُ حِلْماً / حَلُمَ ـُ كانَ حَلِيْماً.

**ملایم‌کردن** /m.-kardan/ تَلْيِيْناً / لَيَّنَ، تَذْمِيْثاً / دَمَّثَ، إلانَةً / أَلانَ، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ الشَّيءَ.

**ملبس** /molabbas/ مَلْبُوس، مُغَطّـى، مَسْتُور، عَلَيـهِ حِجابٌ.

**ملبس‌شدن** /m.-šodan/ لُبْساً / لَبِسَ ـَ الثَّوبَ.

**ملبس‌کردن** /m.-kardan/ إلْباساً / أَلْبَسَ.

**ملبوس** /malbus/ المَلْبُوس.

**ملت** /mellat/ الشَّعْب، الجُمْهُور، أُمَّة، قَوْم، الجِيْل.

**ملتبس** /moltabes/ المُلْتَبِس.

**ملتجی‌شدن** /moltaji-šodan/ لَجْأً ولُجُوءاً / لَجَأَ ـَ لَجَأَ / لَجِئَ ـَ اِلْتِجاءً / اِلْتَجَأَ إلَى، اِحْتِماءً / اِحْتَمَى بِـ لَوْذاً ولِوَاذاً و لُوذاً ولِياذاً / لاذَيَلُوذُ بالقَوْمِ.

**ملتحمه** /moltaheme/ (پز) المُلْتَحِمَة.

**ملتحمهٔ‌پلکی** /m.-ye-pelki/ (پز) المُلْتَحِمَةُ الجَفْنِيَّة.

**ملتحمهٔ‌چشمی** /m.-ye-cašmi/ (پز) المُلْتَحِمَةُ العَيْنِيَّةُ.

**ملتزم** /moltazem/ مُلْتَزِم، تابِع، مُتَعَهِّد، مُرْتَبِط.

**ملتزم‌شدن** /m.-šodan/ اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ العَمَلَ أوالمالَ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ، تَمَسُّكاً / تَمَسَّكَ بِـ.

**ملتزمین‌رکاب** /m.-in-e-rekäb/ رِكابُ الأَمِيْرِ.

**ملتفت** /moltafet/ مُلْتَفِـت، مُنْتَبِه، مُتَنَبِّـه، مُبالِـي، مُكْتَرِث.

**ملتفت‌شدن** /m.-šodan/ اِلْتِفاتاً / اِلْتَفَتَ، مُبالاةً / بالَى، إدْراكاً / أَدْرَكَهُ، فَهْماً وفَهامَةً وفَهَامِيَةً / فَهِمَ ـَ الأَمْرَ، أَبْهاً / أَبَهَ ـَ لَهُ، فِطْنـاً وفُطْناً وفَطَنـاً وفِطْنَةً وفِطـانَةً وفُطُـونَةً وفَطانِيَةً لِلْأَمْرِ وبِهِ وإلَيهِ.

**ملتفت‌کردن** /m.-kardan/ تَفْهِيْماً / فَهَّمَ هُ تَفْطِيْناً / فَطَّنَ هُـ بالأُمْرولَهُ وإلَيهِ.

**ملت‌گرا** /mellat-gerä/ ← ناسیونالیست.

**ملت‌گرایی** /m.-g.-yi/ ← ناسیونالیسم.

**ملتمس** /moltames/ المُلْتَمِس.

**ملتهب‌شدن** /moltaheb-šodan/ تَلَهُّباً / تَلَهَّبَ، اِلْتِهاباً / اِلْتَهَبَ.

**ملتهب‌کردن** /m.-kardan/ إلْهاباً / أَلْهَبَ هـُ.

**ملچ‌ملچ** /melec-melec/ تَلَمُّظ.

**ملچ‌ملچ‌کردن** /m.-m.-kardan/ تَلَمُّظاً / تَلَمَّظَ.

**ملحد** /molhed/ المُلْحِد، مُعَطِّل، كافِر.

**ملحدشدن** /m.-šodan/ إلْحاداً / أَلْحَدَ عَن الدِّين، تَزَنْدُقاً / تَزَنْدَقَ الرَّجُلُ.

**ملحفه** /melhafe/ ملافه.

**ملحق** /molhaq/ مُلْحَق، ضَمِيْمَة، مُتَّصِل، مُرْتَبِط.

**ملحقات** /m.-qät/ ضَمائِم.

**ملحق‌شدن** /m.-šodan/ اِنْضِماماً / اِنْظَمَّ واِنْضِيافاً / اِنْضافَ واِنْحِيازاً / اِنْحازَ وتَحَيُّزاً / تَحَيَّزَإلَيهِ، تَعاوُداً / تَعاوَدَ

القَومُ في الحَزبِ، اِقْتِراناً / اِقْتَرَنَ بالشّيء.

**ملحق‌کردن** /m.-kardan/ إضافَةٌ / أضافَ، إلْحـاقاً / أَلْحَقَ بِـ، ضَمّاً / ضَمَّ ـَ.

**ملحوظ** /malhuz/ مَلْحُوظ، مُلاحَظ، مُشاهَد.

**ملحوظ‌شدن** /m.-šodan/ ← ملاحظه شدن.

**ملحوظ‌کردن** /m.-kardan/ ۱ ← ملاحظه کردن. ۲ ← منظور کردن.

**ملخ** /malax/ (جانـ) جَـراد، أبُوعَوْف، الجـادِي، جائِح، جُنْـدُب، جِنْـدَب، حُنْظُـب، حُنْظُباء، سِـزِيـاح، عَـرارَة، الهاوِي، أُمُّ عَوْف وعُنْظُوانَة [نث].

**ملخ‌آبی** /m.-e-äbi/ (جانـ) ← میگو.

**ملخ‌ایتالیایی** /m.-e-itäliyäyi/ (جانـ) جَرادٌ إِيْطالِيٌّ.

**ملخ‌دریـایی** /m.-e-daryäyi/ (جانـ)الإِرْبِيان، الإِرْبِيان، الرُّوْبِيان.

**ملخ‌مراکشی** /m.-e-maräkeši/ (جانـ) جَرادٌ مَراكِشِيٌّ.

**ملخ‌ها** /m.-hä/ (جانـ) الجَرادِيّات.

**ملخ‌هواپیما** /m.-e-haväpeymä/ دابِسر، رَفّاس.

**ملزم** /molzam/ مُلْزَم، مُجْبَر، مَجْبُور، كَفِيْل.

**ملزم‌شدن** / m.-šodan/ إلْزاماً / أُلْزِمَ مج بِكذا، إجباراً / أُجْبِرَ مج.

**ملزم‌کردن** /m.-kardan/ إلْزاماً / أَلْزَمَ هُ بِكذا، إجْباراً / أَجْبَرَ، أَخْذاً وتَأْخـاذاً ومَأْخَذاً / أَخَذَ ـُ هُ بالأَمْـرِ، أيجاباً / أَوْجَبَ، تَوْجِيْباً / وَجَّبَ، مُواجَبَةً / واجَبَ.

**ملزوم** /malzum/ المَلْزُوْم.

**ملس** /malas/ المُزّ، المَزِز، المَزازَة.

**ملس‌شدن** /m.-šodan/ مَزازاً / مَزَّ ـَ.

**ملس‌کردن** /m.-kardan/ تَمْزِيْزاً / مَزَّزَ هُـ.

**ملصق** /molsaq/ المُلْصَق.

**ملصق‌کردن** /m.-kardan/ إلْصاقاً / أَلْصَقَ هُ.

**ملعبه** /mal'abe/ أُلْعُوبَة.

**ملعقه** /mel'aqe/ ← ملاقه.

**ملعون** /mal'un/ مَلْعُون، رَجِيْم، لَعِيْن.

**ملغی** /molqä/ المُلْغَى، المَلْغِيّ.

**ملغی‌شدن** /m.-šodan/ إبْطالاً / أُبْطِلَ مج، إلْغاءً / أُلْغِيَ مج.

**ملغی‌کردن** /m.-kardan/ إلْغاءً / أَلْغَى، إبْطالاً / أَبْطَلَ.

**ملفوظ** /malfuz/ مَلْفُوظ، مَنْطُوق.

**ملقب** /molaqqab/ مُلَقَّب.

**ملقب‌شدن** /m.-šodan/ تَلَقُّباً / تَلَقَّبَ بِكذا.

**ملقب‌کردن** /m.-kardan/ تَلْقِيْباً / لَقَّبَ فُلاناً بِكذا.

**ملک** /malak/ ← فرشته.

**ملک** /malek/ ← شاه.

**ملک** /melk/مِلْک، عَقـار، ضَيْعَة، مـال، حَقٌّ عَيْنِـيٌّ، الوَلاء، الحَقّ، حَوْز، عُقْدَة، عُقْرَى.

**ملک** /molk/ مُلْک، حِيازَة، تَمَلُّک، مِلْكِيَّة، سُلْطَة.

**ملک‌استیجاری** /melk-e-estijäri/ عَقارٌ مُسْتَأْجَر.

**ملک‌دار** /melk-där/ حاكِم، مالِک.

**ملک‌رهنی** /m.-e-rahni/ عَقارَةُ المُرْتَهَن، مِلْکٌ مَرْهُونٌ.

**ملک‌زاده** /malek-zäde/ ← شاهزاده.

**ملک‌شخصی** /melk-e-šaxsi/ مِلْكِيَّةٌ خاصَّةٌ، العَقارُ الحُرُّ.

**ملک‌الشعرا** /malek-oš-šo'arä/ أَمِيْرُالشُّعَراء.

**ملک‌طلق** /melk-e-telq/ التَّمَلُّکُ الحُرُّ، اِمْتِـلاکٌ مُطْلَقٌ لِأَرْضٍ ما.

**ملک‌مشاع** /m.-e-mošä'/مِلْکٌ شائِعٌ أومُشاعٌ.

**ملکوت** /malakut/ مَلَكُوت.

**ملکوتی** /m.-i/ مَلَكُوْتِيّ.

**ملک وقف** /melk-e-vaqf/ عَقارٌ أو مِلْکٌ مَوْقُوفٌ.

**ملکول** /molekul/ (شيمـ) الجُزَيْء.

**ملکول گرام** /molekul gerām/ (شيمـ) الجُزَيْءِ غِرام.

**ملکولی** /m.-i/ (شيمـ) الجُزَيْئِيّ. «وزن ملكـولی»: الوَزْنُ الجُزَيْئِيّ.

**ملکه** /maleke/ سُلْطانَة، مَلِكَة، اِمْبراطُورَة.

**ملکـهٔ زنبـور عسـل** /m.-ye-zanbur-e-asal/ يَعْسُـوب، أَمِيْرَةُ النَّحْلِ، الخَشْرَم، مَلَكَةُ النَّحْلِ.

**ملکهٔ زیبایی** /m.-ye-zibäyi/ مَلِكَةُ الجَمالِ.

**ملکه شدن** /malake-šodan/ صارَ لَهُ طَبِيْعِيّاً.

**ملکهٔ مادر** /maleke-ye-mädar/ والِدَةُ المَلِكَـةِ أو المَلِكِ، أُمُّ المَلِكِ.

**ملکی** /melki/ العَقارِيّ.

**ملکیت** /m.-yyat/ حِيازَة، مُلْک، مِلْكِيَّة، تَمَلُّک.

**ملل متحد** /melal-e-mottahed/ الأُمَمُ المُتَّحِدَةُ.

**ملمع** /molamma'/ (بد) المُلَمَّع.

**ململ** /malmal/ المَزمَر، الشّاش.

**ملنگ** /malang/ غائِبٌ عَنِ الوَعْيِ، سَكْران، مَبْسُوط، في سَعَةٍ، ثَمِل، أَعْزَب، نَشْوان.

**ملوان** /malavän/ بَحْرِيّ، بَحّار، مَلّاح، نُوتِيّ، العَدّار.

**ملوانی** /m.-i/ المِلاحِيَة.

**ملوث** /molavvas/ مُلَوَّث، قَذِر، دَنِس، مَشُوب.

**ملوث شدن** /m.-šodan/ دَنَساً ودَناسَةً / دَنِسَ ـَ / تَدَنُّساً / تَدَنَّس، تَلَوُّثاً / تَلَوَّث.

**ملوث کردن** /m.-kardan/ تَدْنِيساً / دَنَّس، لَوْثاً / لاثَ يَلُوثُ.

**ملوخیا** /moluxiyä/ (گیا) المُلُوخِيَّة.

**ملودرام** /melo-deräm/ (مســ) مِيلُودراما، مَسْجاة [تَمْثِيلِيَّةٌ عاطِفِيَّةٌ مُثِيرةٌ].

**ملودی** /melodi/ لَحْن، نَغَم، اِتِّساقُ الأَصْواتِ.

**ملودیک** /melodik/ لَحْنِيّ.

**ملوس** /malus/ ناعِم، جَمِيْل، حَسَن.

**ملوکانه** /molukäne/ مَلَكِيّ.

**ملوک الطوائفی** /moluk-ot-tavä'efi/ نِظامُ الإِقْطاعِ.

**ملول** /malul/ المَلُول، المَلُولَة، حَزِيْن، مَهْمُوم، ضَيِّقُ القَلْبِ، الدُّواق، زَهْقان، مُتَضايِق.

**ملول شدن** /m.-šodan/ مَلَلاً / مَلَّ ـَ سَأماً وسَأمَةً / سَئِمَ ـَ الشَّيءَ و مِنْهُ، سَآمَةً / سَؤُمَ ـُ، تَبَرُّماً / تَبَرَّمَ بِهِ، عَزْفاً و عُزُوفاً / عَزَفَ ـِـُ ت نَفْسُهُ عَن كذا، غَرَضاً / غَرِضَ ـَ مِنْهُ، ← مَذَلاً / مَذِلَ ـَ مِنْ كَلامِهِ.

**ملول کردن** /m.-kardan/ اِمْلالاً / أَمَلَّ الشَّيءُ فُلاناً.

**ملون** /molavvan/ (بـد) مُلَوَّن، مُتَلَوِّن، ذُو بَحْرَيْنِ، ذُو وَزْنَيْنِ.

**ملون شدن** /m.-šodan/ تَلَوُّناً / تَلَوَّنَ.

**ملون کردن** /m.-kardan/ تَلْوِيناً / لَوَّنَ، صَبْغاً وصِبَغاً / صَبَغَ ـَـُـِ الثَّوبَ بِأَلْوانٍ مُخْتَلِفَةٍ.

**ملهم** /molhem/ مُلْهِم، مُلَقِّن.

**ملی** /melli/ قَوْمِيّ، شَعْبِيّ، وَطَنِيّ، أَهْلِيّ.

**میلیارد** /melyärd/ أَلْفُ مَلْيُون، المِلْيار.

**میلیاردر** /melyärder/ واسِعُ الثَّراء.

**ملیت** /melliyyat/ جِنْس، جِنْسِيَّة، قَوْمِيَّة، وَطَنِيَّة، شَعْبِيَّة، رَعَوِيَّة، تَبَعِيَّة، طابِعُ القَوْمِيَّة.

**ملیح** /malih/ ← المَلِيْح.

**ملیسای ترکی** /malisäye torki/ (گیا) رَأْسُ التِّنِّيْنِ.

**ملی شدن** /melli-šodan/ تَأَمُّماً / تَأَمَّمَ.

**ملی کردن** /m.-kardan/ تَأْمِيْماً / أَمَّمَ، تَدْوِيْلاً / دَوَّلَ وسائِلَ الإِنْتاجِ.

**ملی‌گرا** /m.-gerä/ قَوْمِيّ، وَطَنِيّ، شُعُوبِيّ، نَصِيرُ القَوْمِيَّةِ.

**ملی‌گرایی** /m.-g.-yi/ القَوْمِيَّة، شُعُوبِيَّة.

**ملیله** /malile/ قَصَبَة.

**ملیله‌دوز** /m.-duz/ المُطَرِّز.

**ملیله‌دوزی** /m.-d.-i/ تَقْصِيب، تَطْرِيز، جِفْتِشِي و شِفْتِشِيّ [عم].

**ملیله دوزی کردن** /m.-d.-i-kardan/ تَقْصِيْباً / قَصَّبَ الثَّوْبَ.

**ملین** /molayyen/ مُلَيِّن، مُسْهِلٌ خَفِيْفٌ.

**ملیون** /melyun/ المَلْيُون.

**ملیونر** /melyuner/ مَلْيُونِيْر.

**ممارست** /momäresat/ مِراس، مُزاوَلَةُ عَمَلٍ.

**ممارست کردن** /m.-kardan/ مُمارَسَةً / مارَسَ عَمَلِيّاً، مُزاوَلَةً / زاوَلَ، تَعاطِياً / تَعاطَى، مُكاتَلَةً / كاتَلَ.

**مماس** /momäs/ المُماسّ.

**مماس شدن** /m.-šodan/ مُماسَّةً ومِساساً / ماسَّ هُـ تَماسّاً / تَماسَّ الشَّيْئانِ.

**مماس کردن** /m.-kardan/ إِمْساساً / أَمَسَّهُ الشَّيءَ.

**مماسی** /m.-i/ مُماسِيّ.

**مماشات کردن** /momäšät-kardan/ ۱. مُماشاةً / ماشَى هُـ. ۲. مُداراةً / دارَاهُ.

**ممانعت** /momäne'at/ مُمانَعَة، مَنْع، اِمْتِناع، مُعارَضَة، صَدّ، عَوْق، إعاقَة، حَجْز، عَرْقَلَة.

**ممانعت کردن** /m.-kadrdan/ مَنْعاً / مَنَعَ ـَ وتَمْنِيْعاً / مَنَّعَ هُ الشَّيءَ و مِنْهُ و عَنْهُ، مُمانَعَةً / مانَعَهُ الشَّيءَ، كَفّاً وكِفافَةً / كَفَّ ـُ هُ عَنِ الأَمْرِ، حَجْماً / حَجَمَ ـُ هُ عَنِ الشَّيءِ.

**ممتاز** /momtäz/ مُمْتاز، صَفْوَة، خِيار، فَخْم، مُفَضَّل، نَمُوذَجِيّ.

**ممتاز شدن** /m.-šodan/ تَمَيُّزاً / تَمَيَّزَ، تَشَخُّصاً / تَشَخَّصَ الشَّيءُ.

**ممتاز کردن** */m.-kardan/* مَیْزاً / مازَ یَمِیزُ و تَمْییزاً / مَیَّزَ و إمازَةً / أمازَ و تَشْخِیصاً / شَخَّصَ الشَّيءَ.

**ممتحن** */momtahen/* المُمْتَحِن، فاحِص.

**ممتد** */momtad/* مُمْتَدّ، مُنْتَشِر، طَوِيل، مَسْحُوب.

**ممتنع** */momtane'/* مُحال، غَيْرُ مُمْكِنٍ، مُعـانِد، مُعارِض، مُمْتَنِعٌ عَن أداءِ عَمَلٍ.

**ممدوح** */mamduh/* مَمْدُوح، الحَمِيم.

**ممر** */mamar/* المَمَرّ.

**ممر معاش** */m.-e-ma'āš/* مَوارِدُ عَيْشٍ، وسائِلُ مَعِيْشَةٍ.

**ممزوج** */mamzuj/* المَمْزُوج، مَزِيج، مَخْلُوط.

**ممزوج شدن** */m.-šodan/* مَزْجاً ومِـزاجاً / مُزِجَ مـج ـُ، إمْتِزاجاً / إمْتَزَجَ بِهِ.

**ممزوج كردن** */m.-kardan/* مَزْجاً ومِزاجاً / مَزَجَ ـُ.

**ممسک** */momsek/* مُمْسِک، بَخِيل، خَسِيس.

**ممكن** */momken/* ١. المَيْسُـور، المُمْكِـن، المُيَسَّـر، الجائِز، المُحْتَمَل، المَقْدُور، المُساعِف، «ـ است: عَسَى، لَعَلَّ». ٢. المُمْكِنُ فِي الفَلْسَفَةِ.

**ممكن شدن** */m.-šodan/* إمْكاناً / أمْكَنَ الأمْرُ، تَيَسُّراً / تَيَسَّرَ، إسْتِيْساراً / إسْتَيْسَرَ، تَسَهُّلاً / تَسَهَّلَ، تَسَنِّياً / تَسَنَّى، تَهَيُّئاً / تَهَيَّأَ وإشْرافاً / أشْرَفَ لَهُ الشَّيءُ.

**ممكن كردن** */m.-kardan/* تَيْسِيْراً / يَسَّرَ الشَّيءَ لِفُلانٍ، تَسْهِيْلاً / سَهَّلَ هُ لَهُ.

**ممل** */momel/* المُمِلّ.

**مملكت** */mamlekat/* دَوْلَة، مَمْلَكَة، المَرْبَة.

**مملكت‌داری** */m.-dāri/* إدارَةُ المَمْلَكَةِ، سِياسَةُ المَمْلَكَةِ.

**مملكتی** */m.-i/* حُكُومِيّ.

**مملو** */mamlov/* مَمْلُـوء، مَـلآن، مُمْتَلِئ إلـى الحـافَـةِ، مَحْشُوّ، مُزْدَحَم.

**مملو شدن** */m.-šodan/* مَلأً / مَلِئَ ـَ إمْتِلاءً / إمْتَلأَ.

**مملو كردن** */m.-kardan/* مَلأً ومَلأَةً ومِلأَةً / مَلأَ ـَ هُـ.

**مملوک** */mamluk/* عَبْد، رَقِيْق، قِنّ.

**مملوكيت** */m.-iyyat/* العُبُودَة، القُنُونَة، القَنانَة.

**ممنوع** */mamnu'/* مَمْنُوع، حَرَم، مُحَرَّم، مَـوْقُوف، حِجْر، مَحْظُور، حَدَد، حَرِيم، الحِمَى مِنَ الأشْياءِ.

**ممنوع شدن** */m.-šodan/* حُرْماً و حُرُماً و حُـرْمَةً و حَرِمَةً و حَراماً / حَرَمَ ـُ عَلَيهِ الأمْرُ، إمْتِناعاً / إمْتَنَعَ، مَنْعاً / مُنِعَ مج ـَ تَعَوُّقاً / تَعَوَّقَ.

**ممنوع كردن** */m.-kardan/* تَحْرِيْماً / حَرَّمَ، حَظْراً / حَظَرَ ـُ هُ و عَلَيهِ الشَّـيءَ، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هُ الشَّـيءَ، نَهْياً / نَهَى يَنْهَى هُ عَن كذا.

**ممنوع الورود** */m.-ol-vorud/* مَمْنُوعُ الدُّخُولِ.

**ممنوعيت** */m.-iyyat/* مَنْع، حَجْر، حَظْر، حِرْم.

**ممنون** */mamnun/* المَمْنُون، المَدْيُونُ لِمَعْرُوفِ غَيْرِهِ.

**ممنون شدن** */m.-šodan/* صارَ مَمْنُوناً.

**ممنون كردن** */m.-kardan/* جَعَلَهُ مَمْنُوناً.

**مموش** */mamuš/* (عم) ← قرتی، ژيگولو، فكلی.

**ممهور** */mamhur/* مَخْتُوم، مَذْمُوغ.

**ممهور شدن** */m.-šodan/* خَتْماً و خِتـاماً / خُتِمَ مـج ـِ الشَّيءُ و عَلَيْهِ.

**ممهور كردن** */m.-kardan/* خَتْماً و خِتاماً / خَتَمَ ـِ الشَّيءَ و عَلَيْهِ.

**مميز** */momayyez/* ١. ← مميز حسابداری ٢. الفاصِـل [علامت].

**مميز حسابداری** */m.-e-hesābdāri/* مُراجِعُ الحِسـاباتِ، مُدَقِّق.

**مميزه** */m.-e/* مُمْتاز، بارِز، مَشْهُور، شَهِير، قِمَّة، عِقْي.

**مميزی** */m.-i/* تَمْيِيْزِيّة، مُراقَبَة، مَسْحُ قِطْعَةِ أرْضٍ.

**من** */man/* ١. أنَا. ٢. مَنّ، مَنا، مَناة.

**منـابـع زيـرزمينـی** */manābe'-e-zir-zamini/* الثَّـرَواتُ الجَوْفِيَّةُ.

**منابع طبيعی** */m.-e-tabi'i/* الثَّرَواتُ الطَّبِيْعِيَّةُ.

**منات** */manāt/* الرُّوبْل.

**مناجات** */monājāt/* المُناجات، النَّجْوَى، طَلْبَة.

**مناجات كردن** */m.-kardan/* مُناجاةً / ناجَى.

**منادی** */monādi/* المُنادِي، الرَّسُول، بَشِير، نَذِير.

**منادا** */monādā/* المُنادَى.

**مناره** */manāre/* مَنارَة، مِئْذَنَة، مَأْذَنَة، ماثِلَة.

**منازعه** */monāze'e/* لَدَدٌ، مُنازَعَة، مُخاصَمَة.

**منازعه كردن** */m.-kardan/* مُنازَعَةً / نازَعَ، مُخاصَمَةً / خاصَمَ، مُجالَعَةً / جالَعَ هُـ، جِذاءً و مُحافاةً / حافَى هُـ مُداواةً / دَاوَى هـ، تَطاوُحاً / تَطاوَحَ هُـ القَومُ بالضَّرْبِ.

**منـاسـب** */monāseb/* مُنـاسِب، مُـوافِق، لائِق، مُـلائِم،

خَلِيق، جَدِير، مَحْقُوق، صالِح، صَواب، لَبِق، كُفُوٌ و كُفُوٌ لِكذا.

**مناسبت** /monäsebat/ تَناسُب، مُنَاسَبَة، لَبْق، لِياقَة، مُلاءَمَة، مُوافَقَة، مُطابَقَة، تَطابُق.

**مناسبتر** /monäsebtar/ أَجْدَر، أَحْرَى.

**مناسب شدن** /m.-šodan/ مُناسَبَةٌ / ناسَبَ هُـ، مُلاءَمَةٌ / لاءَمَ، مُطابَقَةٌ / طابَقَ، مُوافَقَةٌ / وافَقَ، وَفْقاً / وَفِقَ يَفِقُ الأَمْرُ، لَبْقاً و لِياقَةً و لَباقاً و لَبَقاناً / لاقَ يَلِيْقُ بِهِ، مُوائَمَةً / وَاءَمَ.

**مناسب كردن** /m.-kardan/ تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ الأَمْرَ، تَعْدِيْلاً، عَدَّلَ، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ، إعْداداً / أَعَدَّ بِشَكْلٍ مُناسِبٍ.

**مناصفه** /monäsefe/ تَنْصِيف، مُناصَفَة.

**مناط** /manät/ ← ملاک.

**مناظر و مرايا** /manäzer-va-maräyä/ رَسْمٌ مَنْظُورِيٌّ.

**مناظـره** /monäzere/ المُنـاظَرَة، التَّبـاحُث، التَّحَـدُّث، المِرْيَة، المِراء، الجَدَل، أَخْذٌ و رَدٌّ.

**مناظره كردن** /m.-kardan/ مُناظَرَةٌ / ناظَرَ، [با يكديگر] تَناظُراً / تَناظَرَ الـرَّجُلانِ و تَجادُلاً / تَجادَلا، مُطارَحَةً / طارَحَ هُ، قِماساً و مُقامَسَةً / قامَسَ.

**مناعت** /manä't/ تَكَبُّر، كِبْرِياء، عِزَّةُ النَّفْسِ.

**منافات** /monäfät/ المُنافاة، المُخالَفَة.

**منافات داشتن** /m.-dăštan/ مُنافاةً / نافاهُـ مُخالَفَةً / خالَفَهُ.

**منافات شغلى** /m.-e-šoqli/ التَّنافِي.

**منافع** /manäfe'/ مَصالِح.

**منافع عمـومى** /m.-e-omumi/ المَنْفَعَةُ العامَّـةُ، مَصْلَحَةٌ عامَّةٌ.

**منافـق** /monäfeq/ المُنـافِق، مُـرَاءٍ، بِـوَجْهَيْنِ، مَـذَّاق، مُماذِق، مُضْفِح.

**منافـق شدن** /m.-šodan/ مُنافَقَةً و نِفـاقاً / نافَـقَ فِى الدِّيْنِ.

**منافى عفت** /monäfi-ye-effat/ غَيْرُ عَفِيْفٍ، مُنافٍ لِلْعِفَّةِ.

**مناقشـه** /monäqeše/ نِقاش، مُنـاقَشَة تَنـاقُش، جَـدَل، جِدال، مُجادَلَة، تَجادُل، مُناظَرَة، تَباحُث.

**مناقشه كردن** /m.-kardan/ مُناقَشَةً / ناقَشَ، مُنازَعَةً / نازَعَ، مُخاصَمَةً / خاصَمَ، تَنـاظُراً / تَناظَرا، مُنـاظَرَةً / ناظَـرَ، تجادُلاً / تَجادَلا، جِدالاً و مُجـادَلَةً / جادَلَ هُ، مُحاوَرَةً / حاوَرَ، مُجادَّةً / جادَّ هُـ فِي الأَمْرِ.

**مناقصه** /monäqese/ المُناقَصَة.

**منال** /manäl/ عَرَض، مَتاع.

**منان** /mannän/ المَنّان.

**منانژيت** /menänžit/ اِلْتِهابُ السَّحايا.

**منبت** /monabbat/ النَّقْشُ البارِزُ المَحْفُورُ فَوقَ الخَشَبِ.

**منبت كار** /m.-kär/ نَقّار، حَفّار، نَقّاف، أُوَيْمَجِيّ [عم].

**منبت كارى** /m.-k.-i/ تَطْعِيمٌ عَلَى الخَشَبِ، تَنْزِيلٌ بِالعاجِ والفِضَّةِ، تَكْفِيت، أُوَيْمَة [عم].

**منبر** /menbar/ المِنْبَر، مِنَصَّة، سُدَّة.

**منبسط** /monbaset/ مُنْبَسِط، مُتَمَدِّد.

**منبسط شـدن** /m.-šodan/ تَمَدُّداً / تَمَدَّدَ، تَبَسُّطـاً / تَبَسَّطَ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ، تَسَوُّفاً / تَسَوَّفَ.

**منبسط كردن** /m.-kardan/ تَبْسِيْطاً / بَسَّطَ هُ، نَشْراً / نَشَرَ ـُ هُـ.

**منبع** /manba'/ مَنْبَـع، مَصْدَر، أَصْـل، مَـوْرِد، مَأْخَـذ، مَرْجِع، مُسْتَنَد، مَنْجَم.

**منبع آب** /m.-e-äb/ خَزّانُ الماءِ، صِهْرِيْج، مَخْزَنُ الماءِ.

**منبع اطلاعات** /m.-e-ettelä'ät/ مَصْدَرُ المَعْلُوماتِ.

**منبع درآمد** /m.-e-dar-ämad/ مَصْدَرُ الدَّخْـلِ، مَجْنَى، مَوْرِد.

**منبع موثق** /m.-movassaq/ مَصْدَرٌ مَوْثُوقٌ.

**منت** /mennat/ المَنّ، مِنَّـة، إحْسان، حُسْن، دَلَّـة، رِبا، طَوْل.

**منتج** /montaj/ ناتِج، ناجِم.

**منتج شـدن** /m.-šodan/ نَتاجـاً / نَتَجَ ـِ الشَّيءُ مِـن الشَّيءِ.

**منتخب** /montaxab/ مُنْتَخَب، مُنْتَقَى، مُتَخَيَّـر، مُخْتار، مُزَكَّى.

**منتر** /mantar/ سُخْرَة، سُخَرَة ← مچل.

**منتر شدن** /m.-šodan/ سَخْرَاً و سُخْراً و سُخْـراً و سُخْرَةً و مَسْخَراً / سَخِرَ مج ـَ، هُزْءاً و هُزُوءاً و مَهْزَأَةً / هُزِئَ مج ـَ.

**منتر كردن** /m.-kardan/ سَخْراً و سُخْراً و سُخُراً و سُخْرَةً و مَسْخَراً / سَخِرَ ـَ بِـهِ و مِنْهُ، هُزْءاً و هُزُوءاً و هُـزُوّاً و مَهْزَأَةً / هَزِئَ ـَ بِفُلانٍ و مِنْهُ.

**منتسب** /montasab/ مَنْسُوب.

**منتشر** /montašer/ شائِع، مُشاع، ذائِع.

**منتشر شدن** /m.-šodan/ اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ الخَبَرُ، تَنَشُّراً / تَنَشَّرَ.

**منتشر كردن** /m.-kardan/ نَشْراً / نَشَرَ ـُ الكِتابَ، شَيْعاً / شاعَ ـِ السِّرُّ و بِـهِ و إشاعَةً / أشاعَ الخَبَرَ، تَذْرِيَةً / ذَرَّى الرِّيحُ التُّرابَ، بَقّاً / بَقَّ ـُ الخَبَرَ.

**منتصب** /montasab/ مُنْتَصَب.

**منتظر** /montazer/ مُنْتَظِر.

**منتظر شدن** /m.-šodan/ اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، رُقُوباً و رَقابَةً و رِقْباناً و رِقْبَةً / رَقَبَ ـُ هُ، تَرَقُّباً / تَرَقَّبَ، تَرَبُّصاً / تَرَبَّصَ، تَرَيُّثاً / تَرَيَّثَ.

**منتفى** /montafi/ المُنْتَفِي.

**منتفى شدن** /m.-šodan/ اِنْتِفاءً / اِنْتَفى.

**منتقد** /montaqed/ ناقِد، نَقّاد.

**منتقد فنى** /m.-e-fanni/ النّاقِدُ الفَنِّي.

**منتقل شدن** /montaqel-šodan/ اِنْتِقالاً / اِنْتَقَلَ، تَنَقُّلاً / تَنَقَّلَ، حَوْلاً و حُؤُولاً / حالَ ـُ إلى مَكانٍ آخَرَ.

**منتقل كـردن** /m.-kardan/ نَقْلاً / نَقَلَ ـُ الشَّيءَ مِـنْ مَوْضِعٍ إلى مَوْضِعٍ، تَحْوِيلاً / حَوَّلَ.

**منتقم** /montaqem/ المُنْتَقِم.

**منت كش** /mennat-keš/ المُتَمَلِّقُ لِلْمُصالَحَةِ.

**منت كشيدن** /m.-kešidan/ تَمَلُّقاً / تَمَلَّقَ.

**منت گذار** /m.-gozär/ مَنّان، المَنُون، المَنُونَة.

**منت نهادن** /m.-nehädan/ مَنّاً / مَنَّ ـُ عَلَيهِ بكذا، تَمْنِيناً / مَنَّنَ الرَّجُلَ، اِمْتِناناً / اِمْتَنَّ عَلَيهِ بِكذا، إنْعاماً / أنْعَمَ، تَحَمُّداً / تَحَمَّدَ عَلَيْهِ.

**منتهى** /montahä/ أمَـد، غايَـة، نِهايَـةُ الشَّيءِ و آخِـرُه، أقْصى.

**منتهى اليه** /m.-eleyh/ ← پايان.

**منتهى شدن** /montahi-šodan/ اِنْتِهاءً / اِنْتَهى و اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ إلَيهِ، اِنْجِراراً / اِنْجَرَّ، اِنْسِحاباً / اِنْسَحَبَ، تَأَدِّياً / تَأَدّى.

**منجر شدن** /monjar-šodan/ ← منتهى شدن.

**منجلاب** /manjaläb/ بَلّاعَة، بالُوعَة.

**منجم** /monajjem/ مُنَجِّم، فَلَكِيّ، نَجّام، راصِد، يَزْرَجِي، يازْرَجِي [عم].

**منجمد** /monjamed/ مُجَمَّدٌ بالبُرُوْدَةِ، مُبَرَّد، مُجَلَّد.

**منجمد شـدن** /m.-šodan/ جَمْداً و جُمُـوداً / جَمَدَ ـُ جَلْداً / جَلِدَ ـَ و جُلِـدَ مج و إجْلاداً / أجْلَدَ، تَبَرُّداً / تَبَرَّدَ بالثَّلْجِ، جُمُـوساً و جَمْساً / جَمَسَ ـُ جَنْساً / جَنِسَ ـَ الماءُ و نَحْوُهُ.

**منجمد كردن** /m.-kardan/ تَجْمِيْداً / جَمَّدَ، و إجْماداً / أجْمَدَ هُـ تَبْرِيْداً / بَرَّدَ هُ بالثَّلْجِ، تَجْلِيْداً / جَلَّدَ، إجْلاداً / أجْلَدَ، إخْشافاً / أخْشَفَ الماءَ، تَقْرِيْساً / قَرَّسَ هـ.

**منجنيق** /manjaniq/ مِقْلاع، المَنْجَنِيْق، خَطّار، قَذّاف.

**منجوق** /manjuq/ خَرَزَة.

**منجـى** /monji/ الفـادِي، مُنْقِـذ، المُنْجِــي، المُحْـرِز، المُخْلِص.

**منحرف** /monharef/ مُنْحَرِف، خارِجٌ عَن الطَّرِيْقِ، مُعْوَجّ، ضالٌّ عَن الدِّينِ و غَيْرِهِ، ضَلال، مارِق.

**منحرف شـدن** /m.-šodan/ اِنْحِرافـاً / اِنْحَرَفَ، تَيْهـاً و تَيَهاناً / تاهَ ـِ جَوْراً / جارَ ـُ عَن الطَّرِيْقِ، حَنْفاً / حَنَفَ ـِ عَنْهُ، حَوْداً / حادَ ـُ عَنْهُ، دَيْصـاً و دَيَصاناً / داصَ ـِ عَن الطَّرِيْقِ، اِزْوِراراً / اِزْوَرَّ، اِزْوِيْراراً / اِزْوارَّ، زَوْغاً و زَوَغاناً / زاغَ ـُ البَصَرُ، ضَلالاً و ضَلالَةً / ضَلَّ ـِ الطَّرِيْقَ أوْ عَنْهُ، ظَلْماً و مَظْلَمَةً / ظَلَمَ ـِ الطَّرِيْقَ، عَدْلاً و عُدُولاً / عَدَلَ ـِ عَنْ كذا، تَعَسُّفاً / تَعَسَّفَ، اِعْتِسافاً / اِعْتَسَفَ عَنِ الطَّرِيْقِ، عُنُوداً / عَنَدَ ـُ و عَنِدَ ـَ عَـنْ الطَّرِيْقِ أو القَصْدِ، غَلّاً / غَلَّ ـُ بَصَرُهُ، مَيْلاً / و تَمْيالاً و مَيَـلاناً و مَيْلُولَةً و مَمَـالاً و مَمِيْلاً / مالَ يَمِيْلُ و نَكْباً / نَكِبَ ـَ وَ تَنْكِيْباً / نَكَّبَ و تَنَكُّباً / تَنَكَّبَ عَن الطَّرِيْقِ.

**منحرف كـردن** /m.-kardan/ حَرْفـاً / حَرَفَ ـِ هُــ عَن وَجْهِهِ، تَحْوِيْلاً / حَوَّلَ عَنْ، صَـرْفاً / صَرَفَ ـِ هُ، إزاغَةً / أزاغَ هُـ عَـن الطَّرِيْـقِ، سَحْراً / سَحَرَ ـَ هُـ عَـن الشَّيءِ، تَنْكِيْباً / نَكَّبَ بِهِ الطَّرِيْقَ.

**منحصر** /monhaser/ مُنْحَصِر، مَحْصُور، واحِد.

**منحصراً** /m.-an/ عَلَـى وَجْـهِ الحَصْرِ أو القَصْـرِ، وَحْـدَه، لِمُجَرَّد، فَحَسْبُ.

**منحصر به فرد** /m.-be-fard/ وَحِيْد، فَرِيْد.

**منحصر به فـرد شدن** /m.-be-fard-šodan/ اِسْتِفْراداً / اِسْتَفْرَدَ بالأمْرِ أو الرَّأْيِ.

**منحصر شدن** /m.-š./ تَحْدِيداً / حُدِّدَ مج قُصُوراً / قُصِرَ مج ـُ عَلَى كذا.

**منحصر کردن** /m.-kardan/ تَحْدِيداً / حَدَّدَ، حَدّاً و حَدَداً / حَدَّ ـُ تَقْيِيْداً / قَيَّدَ، حَصْراً / حَصَرَ ـِ هُ قُصُوراً / قَصَرَ ـُ هُ عَلَى كذا.

**منحط** /monhat/ مُنْحَط، ساقِط.

**منحل** /monhal/ مَحْلُول، مَفْتُوح، مَفْكُوك، المُتَلاشِي.

**منحل شدن** /m.-šodan/ اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ تْ الجَلْسَةُ.

**منحل کردن** /m.-kardan/ حَلّاً / حَلَّ ـُ الجَلْسَةَ.

**منحنی** /monhani/ ١. الخَطُّ المُنْحَنِي، ٢. مُنْحَنِي، بَيانِيّ، خَطّ، رَسْم.

**منحنیات تراز** /m.-yat-e-teräz/ ← خطوط تراز.

**منحنی صدفی** /m.-ye-sadafi/ مَحارِيّ الشَّكْلِ، مَحارَةُ الأُذُنِ.

**منحنی نمایش تغییرات** /m.-ye-namäyeš-e-taqyirät/ الخَطُّ البَيانِيُّ.

**منحوس** /manhus/ مَشْؤُوم، سَيِّئُ الطّالِعِ، نَحْس.

**مند** /mand/ لاحِقَةٌ تُعْطِي مَعْنَى صاحِبِ الشَّيْءِ و مالِكِهِ مثل «خردمند: العاقِل، ذُوْ عَقْلٍ».

**منداب** /mandäb/ (گیا) شَلْجَمُ الزَّيْتِ.

**مندارچه** /mendärce/ (گیا) الوِثاقِيَة.

**من در آوردی** /man-dar-ävardi/ مُخْتَرِع، مُبْتَدَع، كَلامٌ مُلَفَّق، مُخْتَلَق.

**مندرج** /mondaraj/ مُنْدَرِجٌ في شَيْءٍ، مُسَجَّل.

**مندرجات** /m.-ät/ مُحْتَوَيات، مُشْتَمَلات.

**مندرس** /mondares/ ← کهنه.

**مندرس شدن** /m.-šodan/ ← کهنه شدن.

**مندرس کردن** /m.-kardan/ ← کهنه کردن.

**مندل** /mendel/ قانونُ مَنْدَل، مَنْدَلِيَّةٌ [مَذْهَبُ مَنْدَل في الوِراثَةِ، و مُلَخَّصُهُ أنّ النَّباتَ يَتَوارَثُ صِفاتٍ مُعَيَّنَةً دُونَ غَيْرِها بِنَسَبٍ مَحْدُوْدَةٍ مُنْضَبِطَةٍ لا شُذُوذَ فِيها].

**مندلک** /mandalak/ (گیا) دَبَح.

**مندلیف** /mendeliyef/ مَنْدَلِيْف.

**مندلیویم** /mendeliviom/ (شیمـ) مَنْدَلِيْفِيُوم.

**منزجر** /monzajer/ المُنْزَجِر، مُنْزَعِج، مُضْطَرِب، قَلِق، مُتَنَفِّر، المَلُول.

**منزجر شدن** /m.-šodan/ اِنْزِجاراً / اِنْزَجَرَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، تَنَفُّراً / تَنَفَّرَ.

**منزجر کردن** /m.-kardan/ مَلَلاً و مَلالاً و مَلَّةً و مَلالَةً / مَلَّ ـَ و إمْلالاً / أمَلَّ و إقْلاقاً / أقْلَقَ و تَنْفِيْراً / نَفَّرَ و إزْعاجاً / أزْعَجَ هُ.

**منزل** /manzel/ مَنْزِل، نُزُل، بَيْت، دار، مَسْكَن، سَكَن، سُكْنَى، سُكْن، مَأْوَى، بِيْئَة، مَثْوَى، مَحِلّ، حَلَّة، حارَة، رَبْع، مَرْحَلَة، عَقْر، قَرار، مَقَرّ، مَقام، مَنْقَلَة، مُناخ.

**منزل اجاره‌یی** /m.-e-ejäreyi/ مُلْكٌ مُؤَجَّر.

**منزلت** /m.-at/ الوَجْه، اليَد، الوَجاهَة، المَنْزِلَة، المَرْتَبَة، المَكان، المَكانَة، الشَّأْن، الدَّرَكَة، الحَكَمَة، الرُّتْبَة، الواسِلَة، عِزّ، الزُّلْف، الزُّلْفَة، الأثَرَة.

**منزل دادن** /m.-dädan/ تَبْيِيْتاً / بَيَّتَ، إباتَةً / أباتَ، إيْواءً / آوَى، تَأْوِيَةً / أوَّى، إسْكاناً / أسْكَنَ، تَسْكِيْناً / سَكَّنَ، تَبْوِيْئاً / بَوَّأَ، إباءَةً / أباءَ الرَّجُلَ مَنْزِلاً.

**منزل شخصی** /m.-e-šaxsi/ مَسْكَنٌ خُصُوصِيٌّ، دارٌ خُصوصِيَّةٌ.

**منزل کردن** /m.-kardan/ إقامَةً / أقامَ، نُزُولاً / نَزَلَ ـِ حَلّاً و حَلَلاً و حُلُولاً / حَلَّ ـُ المَكانَ و بالمَكانَ، سَكَناً و سُكْنَى، بُجُوداً / بَجَدَ ـُ و تَبْجِيْداً / بَجَّدَ بالمَكانِ، ثَواءً و ثُوِيّاً / ثَوَى ـِ و إثْواءً / أثْوَى المَكانَ و فِيْهِ و بِهِ، حَطّاً / حَطَّ ـُ تَحْلِيْساً / حَلَّسَ الرِّحالَ، خَلْداً و خُلُوداً / خَلَدَ ـُ و تَخْلِيْداً / خَلَّدَ و إخْلاداً / أخْلَدَ إلى و بالمَكانِ، تَرْيِيْماً / رَيَّمَ، رَيْماً / رامَ ـِ بالمَكانِ، عَمْراً / عَمَرَ ـُ المَنْزِلَ، قُطُوناً / قَطَنَ ـُ في المَكانِ و بِهِ، لَبّاً / لَبَّ ـُ باالمَكانِ، مَكْثاً و مَكَثاً و مُكُوثاً و مُكْثاناً و مِكِّيْثَى و مِكِّيْثاءً / مَكَثَ ـُ باالمَكانِ، إناخَةً / أناخَ باالمَكانِ، وَطْناً / وَطَنَ يَطِنُ باالمَكانِ، تَوَطُّناً / تَوَطَّنَ المَكانَ، وُكُوداً / وَكَدَ يَكِدُ بِالمَكانِ.

**منزلگاه** /m.-gäh/ المَحَلَّة، المَخْلَفَة، الجَلْهَة، المُتَبَوَّأ، المَحَطّ، المَحَطَّة، العُقْر، العَقْوَة.

**منزوی** /monzavi/ مُعْتَكِف، المُنْزَوِي، مُبْتَعِدٌ عن النّاسِ.

**منزوی شدن** /m.-šodan/ اِنْزِواءً / اِنْزَوَى، تَزْوِيَةً / زَوَّى، تَزَوِّياً / تَزَوَّى، تَعَكُّفاً / تَعَكَّفَ، اِعْتِكافاً / اِعْتَكَفَ في المَكانِ، اِعْتِزالاً / اِعْتَزَلَ.

**منزوی کردن** /m.-kardan/ تَعْكِيْفاً / عَكَّفَ هُ، عَزْلاً / عَزَلَ ـِ هُ تَعْزِيْلاً / عَزَّلَهُ.

**منزه** /monazzah/ المُنَزَّه، طاهِر، عَفِيْف، نَقِيّ.

**منزه شدن** /m.-šodan/ نَزاهَةٌ و نَزاهِيَةٌ / نَزِهَ ـَ و نَزُهَ ـُ و تَنَزُّهاً / تَنَزَّهَ و اِسْتِنْزاهاً / اِسْتَنْزَهَ و تَكَرُّماً / تَكَرَّمَ عَن كَذا، تَأَبُّهاً تَأَبَّهَ عَلَيهِ.

**منزه دانستن** /m.-dänestan/ تَنْزِيْهاً / نَزَّهَ، تَجْلِيْلاً / جَلَّلَ و إِجْلالاً / أَجَلَّ عَنْ كذا.

**منسوب** /mansub/ ۱. المَنْسُوب. ۲. قَرِيْب ← خويشاوند.

**منسوب شدن** /m.-šodan/ إِتِّصالاً / اِتَّصَلَ إلى، اِنْتِساباً / اِنْتَسَبَ، اِنْتِماءً / اِنْتَمَى إلى كذا.

**منسوجات** /mansujät/ المَنْسُوجات.

**منسوخ** /mansux/ مَنْسُوخ، مَحْذُوْف، مَرْفُوع، مَرْدُود، اللَّاغِي، المُلْغَى.

**منسوخ شدن** /m.-šodan/ بَطْلاً و بُطُولاً / بَطَلَ ـُ اِسْتِعْمالُهُ، إِبْطالاً / أَبْطِلَ مج، إِلغاءً / أُلْغِيَ مج، نَسْخاً / نُسِخَ مج ـَ. ۲. (حقـ) العَفاء.

**منسوخ کردن** /m.-kardan/ نَسْخاً / نَسَخَ ـَ إِلْغاءً / أَلْغَى، إِبطالاً / أَبْطَلَ.

**منش** /maneš/ طَبْع، طَبِيْعَة، فِطْرَة، كَرَم، خِيْم، هِمَّة، رَغْبَه، خُلْق، سُلْطَة، سَخاء.

**منشآت** /monšaät/ مُنْشآت، كِتابات، خِطابات، رَسائِل، مُؤَلَّفات.

**منشأ** /manša'/ مَنْشَأ، أساس، عِلَّة، نَجْدَة، أَصْل.

**منشعب** /monša'eb/ مُتَشَعِّب، مُنْشَعِب، مُنْشَقّ.

**منشعب شدن** /m.-šodan/ تَفَرُّعاً / تَفَرَّعَ، اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ عَن، تَشَعُّباً / تَشَعَّبَ.

**منشعب کردن** /m.-kardan/ تَشْعِيْباً / شَعَّبَ، تَفْرِيْعاً / فَرَّعَ.

**منشور** /manšur/ ۱. مَنْشُور، مَوْشُور، مِيْثاق، البَراءَة. ۲. (هنـ) المَنْشُور.

**منشور آتلانتیک** /m.-e-ätläntik/ المُعاهَدَةُ الأَطْلَنْطِيْكِيَّةُ، الحِلْفُ الأَطْلَنطِيْكِيّ.

**منشور حقوق** /m.-e-hoquq/ ← بيلهٔ حقوق.

**منشور سازمان ملل متحد** /m.-e-säzemän-e-melal-e-mottahed/ مِيْثاقُ الأُمَمِ المُتَّحِدَةِ.

**منشور قائم** /m.-e-qä'em/ (هنـ) مَوشُورٌ قائِمُ الزّاوِيَةِ.

**منشور لیلی** /m.-e-leyli/ المَتْيُولا.

**منشور مایل** /m.-e-mäyel/ (هنـ) المَنْشُورُ المائِلُ.

**منشور متوازی الاضلاع** /m.-e-motaväzel-azlä'/ (هنـ) مُتَوازِي السُّطُوح.

**منشور مربع** /m.-e-morabba'/ مَوشُورٌ رُباعِيّ.

**منشور منظم** /m.-e-monazzam/ (هنـ) المَنْشُورُ المُنْتَظَم.

**منشور ناقص** /m.-e-näqes/ (هنـ) المَنْشُورُ النّاقِص.

**منشوری** /m.-i/ مَنْشُورِيّ، مَوْشُورِيّ.

**منشویست** /menševist/ المَنْشَفِيّ.

**منشویسم** /menševism/ المَنْشَفِيَّة.

**منشویک** /menševik/ ← منشویست.

**منشی** /monši/ مُنْشِيء، مُحَرِّر، الكاتِب، مُسْتَخْدَم، سِكْرِتِيْر، كاتِبُ السِرّ، الأَمِيْنُ السِّرّ.

**منشی گری** /m.-gari/ السِكْرِتِيْرِيَّة.

**منصب** /mansab/ مَنْصِب، مَكان، مَكانَة، مَنْزِلَة، دَسْت، مقام، رُتْبَة، مَرْكَز، وَظِيْفَة.

**منصب وزارت** /m.-e-vezärat/ دَسْتُ الوِزارَةِ.

**منصرف** /monsaref/ المُنْصَرِف.

**منصرف شدن** /m.-šodan/ اِنْصِرافاً / اِنْصَرَفَ، اِنْثِناءً / اِنْثَنَى عَنْهُ، مَيْلاً و تَمْيالاً و مَيَلاناً و مَيْلُولَةً و مَمالاً و مَمِيْلاً / مالَ يَمِيْلُ عَن، عَدْلاً و عُدُولاً / عَدَلَ ـِ عَنْ رَأْيِهِ، عَطْفاً و عُطُوفاً / عَطَفَ ـَ عَنْهُ، تَجْماً / تَجِمَ ـَ تَخْنِيْناً / خَنَّنَ عَنْهُ، رُجُوعاً و مَرْجِعاً و مَرْجِعَةً و رُجْعَى و رُجْعاناً / رَجَعَ ـِ عَنْ، شُطُوباً / شَطَبَ ـِ عَنْهُ، تَضْوِئَةً / ضَوَّأَ عَنِ الأَمْرِ، تَضْيِيْفاً / ضَيَّفَ الرَّجُلُ، عَوْجاً و مَعاجاً / عاجَ ـُ عَمّا عَزَمَ عَلَيهِ، إِفْحاجاً / أَفْحَجَ عَنِ الأَمْرِ، إِقْراءً / أَقْرَأَ عَنْهُ، قُمُوعاً / قَمَعَ ـَ كَبْناً / كَبَنَ ـِ عَنِ الشَّيءِ، اِنْكِتاماً / اِنْكَتَمَ عَنْ وَجْهِ كذا، كَفّاً / كَفَّ ـَ نُكُوصاً / نَكَصَ ـِ عَلَى عَقَبَيْهِ.

**منصرف کردن** /m.-kardan/ صَرْفاً / صَرَفَ ـِ هُ عَنْ رَأْيِهِ، نَحْواً / نَحا يَنْحُو فُلاناً عَنْهُ، تَنْحِيَةً / نَحَّى فُلاناً عَنْ عَمَلِهِ، رَدّاً و مَرَدّاً و مَرْدُوداً و رِدِّيْدَى هـُ / رَدَّ ـُ عَنِ العَزْمِ، ثَنْياً / ثَنَى ـِ هُ، بَأْجاً / بَأَجَ ـَ هـُ، تَجْماً / تَجَمَ ـِ هـُ تَخْمِيْضاً / خَمَّضَ هـُ عَن الشَّيءِ، سَنْحاً و سُنْحاً و سُنُوحاً / سَنَحَ ـَ هـُ عن رَأْيِهِ، شَفْهاً / شَفَهَ ـَ هـُ عَن الأَمْرِ، تَصْدِيْداً / صَدَّدَ هـُ عَنِ الشَّيءِ، مُصارَفَةً / صارَفَ نَفْسَهُ عَن كذا، عَوْقاً / عاقَ ـُ و عَيْقاً / عاقَ ـِ هـُ عَنِ الأَمْرِ، كَسْراً / كَسَرَ ـِ هُ عَن مُرادِهِ،

کَفْکَفَةٌ / کَفْکَفَ هـُ عَنـْهُ، لَفْتاً / لَفَتَ ـِ فُلانـاً عَنْ رَأْيِه، تَلْفِيْتاً / لَفَّتَ عَنْ، نَكْصاً / نَكَصَ ـُ هـُ عَلَى عَقِبَيْهِ، تَنْكِيْلاً / نَكَّلَ هـُ عَنِ الشَّيءِ، تَوْعِيْراً / وَعَّرَ الرَّجُلَ، تَوْعِيْثاً / وَعَّثَ هـُ عَنِ الأَمْرِ، وَهْقاً / وَهَقَ يَهِقُ هـُ عَن كذا.

**منصف** */monsef/* مُنْصِف، عادِل، عَدْل.

**منصفانه** */m.-äne/* عَدْلاً.

**منصف الزاویه** */monassef-oz-zäviye/* (هنـ) ← نیمساز.

**منصوب** */mansub/* ۱. مُوَظَّـف، مُعَيَّنٌ فـي مَنْصِب. ۲. مَنْصُوب.

**منصوب شـدن** */m.-šodan/* تَوَظُّفـاً / تَوَظَّـفَ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ، تَوَلِّياً / تَوَلَّى، تَقَلُّداً / تَقَلَّدَ سُلْطَةً أو وَظِيْفَةً.

**منصوب کردن** */m.-kardan/* ۱. نَصْباً / نَصَبَ ـِ الأَمِيْرُ فُلاناً، تَنْصِيْباً / نَصَّبَ، تَوْظِيْفاً / وَظَّفَ، تَوْلِيَةً / وَلَّى هـُ مَنْصَباً، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ. ۲. نَصْباً / نَصَبَ ـِ الكَلِمَةَ.

**منصور** */mansur/* المَنْصُور.

**منضم** */monzam/* مُلْحَق، مُضَاف.

**منضم کردن** */m.-kardan/* إلْحاقاً / أَلْحَقَ.

**منطبق** */montabeq/* مُتَطابِقٌ مَعَ، مُطابِق، مُساوٍ.

**منطبق شدن** */m.-šodan/* اِنْطِباقاً / اِنْطَبَقَ عَلَـى كذا، تَطابُقاً / تَطَابَقَ.

**منطبق کردن** */m.-kardan/* تَطْبِيْقاً / طَبَّقَ، مُطـابَقَةً / طابَقَ عَلَى، تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ.

**منطق** */manteq/* مَنْطِق.

**منطق‌دان** */m.-dän/* عالِمُ مَنْطِق، مَنْطِقِيّ.

**منطقه** */manteqe/* مِنْطَقَة، نِطـاق، حَيّ، مَحَلَّـة، مَجال، مُقاطَعَة، قُطْر، إقْلِيْم.

**منطقهٔ آزاد** */m.-ye-äzäd/* مِنْطَقَةٌ حُرَّةٌ.

**منطقهٔ استوائی** */m.-ye-estevä'i/* المِنْطَقَةُ الإسْتِوائِيَّةُ.

**منطقهٔ انتخاباتی** */m.-ye-entexäbäti/* دائِرَةٌ إنْتِخابِيَّةٌ.

**منطقة البروج** */manteqa-tol-boruj/* مِنْطَقَةُ البُرُوجِ.

**منطقهٔ بـی طرف** */manteqe-ye-bi-taraf/* مِنْطَقَةٌ حَـرام، المِنْطَقَةُ المُحايَدَةُ.

**منطقهٔ پرورش زنبور عسل** */m.-ye-parvareš-e-zanbur-e-asal/* المَنْحَلَة.

**منطقهٔ حاره** */m.-ye-härre/* منطقهٔ استوائی.

**منطقـهٔ غیر نظـامـی** */m.-ye-qeyr-e-nezämi/* المِنْطَقَةُ المُجَرَّدَةُ مِن السِّلاحِ او المَنْزُوْعَةِ مِن السِّلاحِ.

**منطقهٔ کروی** */m.-ye-koravi/* المِنْطَقَةُ الكُرَة.

**منطقهٔ مدیترانه‌یی** */m.-ye-meditaräneyi/* مِنْطَقَةُ البَحْرِ المُتَوَسِّطِ.

**منطقهٔ معتدله** */m.-ye-mo'tadele/* المِنْطَقَةُ المُعْتَدِلَةُ.

**منطقهٔ ممنوعه** */m.-ye-mamnu'e/* مِنْطَقَةٌ حَرام.

**منطقـهٔ منجمـــده** */m.-ye-monjamede/* المِنْطَقَـةُ المُنْجَمِدَة.

**منطقهٔ نظامی** */m.-ye-nezämi/* المِنْطَقَةُ العَسْكَرِيَّةُ.

**منطقهٔ نفوذ** */m.-ye-nofuz/* مِنْطَقَةُ نُفُوذٍ.

**منطقهٔ یقه** */m.-ye-yaqe/* (گیا) العُنُق.

**منطقه‌یی** */m.-yi/* مِنْطَقِيّ، قُطْرِيّ.

**منطقی** */manteqi/* مَنْطِقِيّ، قِيـاسِيّ، عَقْلِيّ، صَـوابِيّ، جَدَلِيّ، اِسْتِدْلالِيّ، وَزِيْنُ الرَّأْيِ.

**منظر** */manzar/* مَنْظَر، المَـرْآة، المَرْأى، مَظْهَـر، هَيْئَة، هَيْأَة، صُوْرَة، خِلْقَة.

**منظره** */m.-e/* ۱. مَنْظَر، المُطَـلّ، مَشْهَد. ۲. ← دورنما، پانوراما.

**منظره‌یی** */m.-yi/* ← دورنمایی، پانورامیک.

**منظم** */monazzam/* مُنَظَّـم، مُنْتَظِم، مَنْظُـوم، نِظامِـيّ، مُـرَتَّب، أُصُـولِيّ، مُتَّسِـق، النَّسِيْـق، مُهَنْدَم، مَلْصُـوم، مُنَضَّد، النَّضِيْد.

**منظم شــدن** */m.-šodan/* اِنْتِظامـاً / اِنْتَظَمَ، تَنَظُّمـاً / تَنَظَّمَ، تَناظُماً / تَناظَمَ، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ، تَصَنُّفاً / تَصَنَّفَ، اِتِّساقاً / اِتَّسَقَ، اِسْتِيْسـاقاً / اِسْتَوْسَقَ الأَمْـرُ، تَنَسُّقاً / تَنَسَّقَ ت الأَشْياءُ، تَناسُقاً / تَناسَقَ ت الأَشْياءُ.

**منظم کردن** */m.-kardan/* نَظْماً / نَظَمَ ـِ و تَنْظِيْماً / نَظَّمَ و اِنْتِظاماً / اِنْتَظَمَ، تَـرْتِيْباً / رَتَّبَ، تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ، تَصْفِيْفاً / صَفَّفَ و صَفّاً / صَفَّ ـُ الشَّيءَ، نَسْقاً / نَسَقَ ـُ تَنْسِيْقاً / نَسَّقَ، تَوْضِيْباً / وَضَّبَ، تَهْيِئَةً / هَيَّأَ، هَنْدَزَةً / هَنْدَزَ.

**منظور** */manzur/* غايَـة، قَصْد، غَرَض، هَـدَف، مَلْحُوظ، نِيَّة، الغايَة، الصُّمات.

**منظور شدن** */m.-šodan/* ۱. تَقْرِيْراً / قُرِّرَ مج و تَعْيِيْناً / عُيِّنَ لَهُ. ۲. تَوَجُّهاً / تُوُجِّهَ مج بِهِ.

**منظور کردن** */m.-kardan/* ۱. تَقْرِيْراً / قَرَّرَ، تَعْيِيْناً / عَيَّنَ

لَهُ. ۲. تَوَجُّهاً / تَوَجَّهَ بِهِ.

**منظور نظر** /m.-e-nazar/ القَصد، المَقْصَد، المُرادُ بِهِ.

**منظوم** /manzum/ مَنْظُوم، شِعْرِيّ.

**منظومه** /m.-e/ ۱. الشِّعْر. ۲. (نجـ) النِّظام.

**منظومهٔ شمسی** /m.-ye-šamsi/ النِّظامُ الشَّمْسِيّ.

**منع** /man'/ مَنْـع، نَهْي، حَظْـر، حَجْز، كَبْـح، تَحْرِيـم، حَرَج.

**منعدم** /mon'adem/ المُنْعَدِم ← نابود.

**منعدم شدن** /m.-šodan/ ← نابود شدن.

**منعدم کردن** /m.-kardan/ ← نابود کردن.

**منع شدن** /m.-šodan/ مَنْعاً / مُنِعَ مج ـَ نَهْياً / نُهِيَ مج يَنْهَى، تَحْرِيماً / حُرِّمَ.

**منع عبور و مرور** /m.-e-obur-o-morur/ حَظْرُ التَّجَوُّل.

**منع عبور و مرور در شب** /m.-e-o.-o-m.-dar-šab/ حَظْرُ التَّجَوُّلِ لَيْلاً.

**منعقد** /mon'aqed/ المُنْعَقِد.

**منعقد شدن** /m.-šodan/ اِنْعِقاداً / اِنْعَقَدَ.

**منعقد کردن** /m.-kardan/ تَشْكِيْلاً / شَكَّلَ مَجْلِساً.

**منع کردن** /man'-kardan/ مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هُ الشَّيءَ و مِنْهُ و عَنْهُ، نَهْياً / نَهَى يَنْهَى، تَحْرِيماً / حَرَّمَ الشَّيءَ، إِبْتاراً / أَبْتَرَ، حَجْراً و حُِجْراناً / حَجَرَ ـُ الشَّيءَ عَلَيْهِ، تَحْرِيجاً / حَرَّجَ و إِحْراجاً / أَحْرَجَ عَلَيهِ الأَمْرَ، حَظْراً / حَظَرَ ـُ عَلَيهِ الشَّيءَ، رَدْعاً / رَدَعَ ـَ و زَجْراً / زَجَرَ ـُ هُـ عن كذا، شَهْماً / شَهَمَ ـَ هُـ، صَدّاً / صَدَّ ـُ هُـ عـن كذا، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ عَلَى يَدِهِ، اِعْتِراضاً / اِعْتَرَضَ لَهُ، مُعاضَبَةً / عاضَبَ هُـ، كِداءً / كَدَا ـُ الشَّيءَ، كَفّاً / كَفَّ ـُ هُـ عن الأَمْرِ.

**منعکس** /mon'akes/ المُنْعَكِس.

**منعکس شدن** /m.-šodan/ تَعاكُساً / تَعاكَسَ، اِنْعِكاساً / اِنْعَكَسَ عَلَى، اِرْتِداداً / اِرْتَدَّ، جَلْجَلَةً / جَلْجَلَ و لَغْلَغَةً / لَغْلَغَ و دَوِيّاً / دَوَى ـِ الصَّوْتُ.

**منعکس کردن** /m.-kardan/ عَكْساً / عَكَسَ ـِ النُّورَ أو الحَرارَةَ أو الصُّوْرَةَ، رَدّاً / رَدَّ ـُ النُّورَ أو الحَـرارَةَ، تَدْوِيَةً / دَوَّى، إِصْداءً / أَصْدَى.

**منعکس کننده** /m.-konande/ عاكِس، قالِب.

**منع کننده** /man'-konande/ حَظْرِيّ، مَنْعِيّ.

**منعم** /mon'em/ مُنْعِم، مُتَصَدِّق، واهِب، غَنِيّ، سادِح.

**منغص شدن** /monaqqas-šodan/ تَنَغُّصاً / تَنَغَّصَ العَيْشُ، تَنَكُّداً / تَنَكَّدَ عَيْشُهُ.

**منغص کردن** /m.-kardan/ تَنْغِيصاً / نَغَّصَ و إِنْغاصاً / أَنْغَصَ اللهُ عَلَيهِ العَيْشَ، تَكْدِيْراً / كَدَّرَ عَيْشَهُ.

**منفجر شدن** /monfajer-šodan/ تَفَجُّراً / تَفَجَّرَ.

**منفجر کردن** /m.-kardan/ تَفْجِيْراً / فَجَّرَ القَذِيْفَةَ، إِحْداثاً / أَحْدَثَ تَفْجِيْراً.

**منفذ** /manfaz/ المَنْفَذ، النّافِذَة، الثَّقْب.

**منفرد** /monfared/ مُنْفَرِد، فَرْدِيّ، وَحِيْـد، واحِـد، مُعْتَكِف، شاذّ، هِزاع.

**منفرداً** /monfaredan/ فَرْدِيّ.

**منفصل** /monfasel/ مُنْفَصِل، مَفْصُول، مُسَرَّح، مَقْطُوع.

**منفصل شدن** /m.-šodan/ اِنْفِصالاً / اِنْفَصَلَ، اِنْقِطاعاً / اِنْقَطَعَ.

**منفصل کردن** /m.-kardan/ فَصْلاً / فَصَلَ ـِ تَفْصِيْلاً / فَصَّلَ، إِبانَةً / أَبانَ، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ هُ.

**منفعت** /manfa'at/ مَنْفَعَة، رِبْـح، نَصِيْب، نَفْـع، فائِدَة، عائِدَة، ثَمر، ثَمَرَة، غَرَض، مَصْلَحَة، طائِل.

**منفعت دادن** /m.-dādan/ مُراباةً / رَابَى، إِعْطاءً / أَعْطَى ما لَهُ بالرِّبا.

**منفعت طلب** /m.-talab/ الوُصُولِيّ.

**منفعت طلبی** /m.-t.-i/ الوُصُولِيَّة.

**منفعت عمومی** /m.-omumi/ مَنْفَعَةٌ عامَّةٌ.

**منفعت کردن** /m.-kardan/ إِفادَةً / أَفادَ، اِسْتِفادَةً / اِسْتَفادَ، رِبْحاً و رَبَحاً و رَباحاً في تِجارَتِهِ.

**منفعل** /monfa'el/ مُنْفَعِل، مُتَأَثِّر، خَجُول.

**منفعل شدن** /m.-šodan/ ← شرمنده شدن.

**منفعل کردن** /m.-kardan/ ← شرمنده کردن.

**منفک** /monfak/ المُنْفَكّ.

**منفک شدن** /m.-šodan/ اِنْفِكاكاً / اِنْفَكَّ، تَفَكُّكاً / تَفَكَّكَ.

**منفک کردن** /m.-kardan/ تَفْكِيْكاً / فَكَّكَ، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ هُـ تَخْلِيْصاً / خَلَّصَهُ.

**منفور** /manfur/ بَغِيْض، مُبْغَض، مَبْغُوض، كَرِيْـه، كَره، مَكْرُوْه، مَمْقُوت، غَيْرُ مَحْبُوب، غَيْـرُ مُسْتَحَبّ، الجابِئ، المُفْرَك، المَقِيْت، المِشْناء، المَشْنُوء، المَنْبُوذ، المُبْعَد.

**منفور شدن** /m.-šodan/ کُرهاً و کَراهَةً و کَراهِيَةً و مَكْرُهَةً / كُرِهَ مج ـَ، تَبَغُّضاً / تَبَغَّضَ إلَيهِ، مَقاتَةً / مَقُتَ ـُ فُلانٌ إليَّ.

**منفی** /manfi/ ۱. مَنْفِيّ، سَلْبِيّ، سالِب. ۲. (رض، فز) سَلْبِيّ.

**منفی باف** /m.-bäf/ سَلْبِيّ.

**منفی بافی** /m.-b.-i/ سَلْبِيَّة.

**منفی کردن** /m.-kardan/ جَعَلَهُ سَلْبِيّاً.

**منقار** /menqär/ المِنْقار، مِحْجَنُ الطّائِر، الرّؤنَة.

**منقار تیغه‌یی ها** /m.-tiqe-yi-hä/ (جانـ) صُفَيْحِيّاتُ المَناقِير.

**منقار شاخی** /m.-šäxi/ البُوقِير، أبُوقَرْن، الخُتُوّ، أبُو نَضْوَة.

**منقار غرابی** /m.-qoräbi/ (پز) غُدافِيّ، غُرابِيّ، عَظْمٌ غُدافِيّ.

**منقبض** /monqabez/ مُنْقَبِض، مُتَضايِق.

**منقبض شدن** /m.-šodan/ تَقَبُّضاً / تَقَبَّضَ، إنْقِباضاً / إنْقَبَضَ، قَلَصاً / قَلِصَ ـَ، تَقَلُّصاً / تَقَلَّصَ و جَزْمَزَةً / جَزْمَزَ، مُعارَزَةً / عارَزَ الشَّيءُ، تَفَرْقُعاً / تَفَرْقَعَ، قُزُوزاً / قَزَّ ـِ كَتَعاً / كَتِعَ ـَ، إنْكِماشاً / إنْكَمَشَ، كَنْبَثَةً / كَنْبَثَ الرَّجُلُ، إمِّلاساً / إمَّلَسَ.

**منقبض کردن** /m.-kardan/ تَقْبِيضاً / قَبَّضَ، زَوِيّاً و زَيّاً / زَوَى ـِ الشَّيءَ.

**منقح** /monaqqah/ مُنْتَقًى، مُنَظَّف.

**منقرض** /monqarez/ المُنْقَرِض، المُخْتَفِي، المَعْدُوم، المُتَلاشِي.

**منقرض شدن** /m.-šodan/ إنْقِراضاً / إنْقَرَضَ، دُرُوْجاً / دَرَجَ ـِ.

**منقرض کردن** /m.-kardan/ ثَلّاً و ثَلَلاً / ثَلَّ عَرْشَهُم ـُ إبادَةً / أبادَ حُكُومَتَهُم.

**منقسم** /monqasem/ مَقْسُومٌ إلى أجْزاءٍ، مُقَسَّمٌ إلى فُصُولٍ.

**منقسم شدن** /m.-šodan/ إنْقِساماً / إنْقَسَمَ.

**منقسم کردن** /m.-kardan/ تَقْسِيماً / قَسَّمَ هُ، تَجْزِئَةً / جَزَّأَهُ، تَفْرِيقاً / فَرَّقَهُ.

**منقش** /monaqqaš/ مَنْقُوش، مُنَقَّش.

**منقضی** /monqazi/ المُنْقَضِي.

**منقضی شدن** /m.-šodan/ إنْقِضاءً / إنْقَضَى، إنْتِهاءً / إنْتَهَى، تَقادُماً / تَقادَمَ، إسْتِحْقاقاً / إسْتَحَقَّ.

**منقطع** /monqate'/ مُنْقَطِع، مَقْطُوع، مَخْلُوع، مُنْفَصِل، مَفْصُول.

**منقطع شدن** /m.-šodan/ إنْقِطاعاً / إنْقَطَعَ، تَقَطُّعاً / تَقَطَّعَ.

**منقطع کردن** /m.-kardan/ تَقْطِيعاً / قَطَّعَ، قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقْطاعاً / قَطَعَ ـَ، فَصْلاً / فَصَلَ ـِ هُ.

**منقل** /manqal/ المَنْقَل، مَنْقَد، مَوْقِد، مِجْمَرَة، كانُون، المِدْخَنَة، الوُؤْرَة.

**منقلب** /monqaleb/ المُنْقَلِب.

**منقلب شدن** /m.-šodan/ إنْقِلاباً / إنْقَلَبَ.

**منقلب کردن** /m.-kardan/ تَقْلِيباً / قَلَّبَهُ.

**منقوش** /manquš/ المَنْقُوش، مُنَقَّش.

**منقوط** /manqut/ المَنْقُوط.

**منقول** /manqul/ المَنْقُول.

**منکر** /monkar/ مُنْكَر.

**منکر** /monker/ المُنْكِر.

**منکر شدن** /m.-šodan/ جَحْداً و جُحُوداً / جَحَدَ ـَ تَكْذِيباً / كَذَّبَ، إنْكاراً / أنْكَرَ.

**منکسر** /monkaser/ المُنْكَسِر.

**منکوب** /mankub/ ۱. المَنْكُوب، مُصابٌ بِنَكْبَةٍ أو مِحْنَةٍ. ۲. مَغْلُوب، مَقْمُوع.

**منکوب شدن** /m.-šodan/ غَلْباً و غَلَباً و غَلَبَةً / غُلِبَ مج ـِ، قُمْعاً / قُمِعَ مج ـَ.

**منکوب کردن** /m.-kardan/ غَلْباً و غَلَباً و غَلَبَةً / غَلَبَ ـِ قَمْعاً / قَمَعَ ـَ هُ.

**منگ** /mang/ مائِد، دايِخ، قَلِيْلُ العَقْلِ، مُضْطَرِب.

**منگل** /mongol/ المُغْلِيّ.

**منگلی** /m.-i/ المُغْلِيَّة، البَلاهَةُ المُغْلِيَّةُ.

**منگنز** /manganes/ (شیمـ) مَنْغَنِيْز، مَغْنِيْزِيا.

**منگنه** /mangene/ خَرّامَة، مِثْقَب، مِثْقاب، زُنْبَة، مِبْزَل، مِبْزَلَة، المِعْصار، مِنْجَلَة، مِلْزَمَة، مَنْكَنَة، مِكْبَس، كابِسَة، كَبّاس، المِكْباس، مِلْزَم، العاصِرَة.

**منگنهٔ آبی** /m.-ye-äbi/ مِكْبَسٌ مائِيٌّ.

**منگنهٔ بلیط سوراخ کن** */m.-ye-belit-suräx-kon/* مِجْوَب، خَرّامَة.

**منگنه زدن** */m.-zadan/* خَزماً / خَزَمَ ـِ، تَخْرِيماً / خَرَّمَ، ثَقْباً / ثَقَبَ ـُ.

**منگنهٔ سواد برداری** */m.-ye-savād-bardāri/* مِكْبَس النَّسْخ.

**منگنه شدن** */m.-šodan/* تَثَقُّباً / تَثَقَّبَ، اِنْثِقاباً / اِنْثَقَبَ.

**منگنه شده** */m.-šode/* مُخَرَّم، مُثَقَّب.

**منگنهٔ عدل‌بندی** */m.-ye-adl-bandi/* مِكْبَسُ التَّخْرِيمِ.

**منگنه کردن** */m.-kardan/* ثَقْباً / ثَقَبَ ـُ، تَثْقِيباً / ثَقَّبَ، تَخْرِيماً / خَرَّمَ، سَرْداً و سِراداً / سَرَدَ ـُ، تَسْرِيداً / سَرَّدَ.

**منگنیت‌ها** */manganit-hā/* (شیمـ) مَنْغَنِيطات.

**منگوستن** */mangosten/* (گیا) الجَنْدَم.

**منگوله** */mangule/* شُرّابَة، رَساعَة، عَذَبَة، الشُّرّافَة، النَّغَفَة، كُلْفَةُ المَلابِس، خَرَج، الجَزِيز، الجَزِيزَة.

**منم زدن** */manam-zadan/* ← لاف زدن.

**مـن مـن کـردن** */menmen-kardan/* مَضْغاً / مَضَغَ ـُ الكلام، تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ في الكلام، لَجْلَجَةً / لَجْلَجَ.

**منژ** */menanž/* (پز) سِحاءَة، أُمُّ الدِّماغ، أُمُّ الرَّأس.

**منژیت** */menanžit/* (پز) السِّرْسام.

**منژیت سلی** */m.-e-seli/* (پز) اِلْتِهابُ السَّحايا الدَّرَنِيّ.

**منوال** */menvāl/* المِنْوال، أُسْلُوب، طَرِيقَة، الحِلْو، الحَفَّة.

**منوپل** */monopol/* الاِحْتِكار، اِمْتِيازٌ تِجارِيٌّ.

**منور** */monavvar/* ← روشن.

**منور کردن** */m.-kardan/* ← روشن کردن.

**منوط** */manut/* مَنُوط، مَرْبُوط، مَوْكُول.

**منوگام** */monogām/* أُحادِيُّ الزَّواج.

**منوگامی** */m.-i/* زَواجٌ أُحادِيٌّ.

**منوم** */monavvem/* مُنَوِّم.

**منیت** */mannit/* (شیمـ) مَنِّيت.

**منها** */menhā/* ۱. نـاقِص كـذا، مَطْرُوحٌ مِنْـهُ كذا [فـي الحسابِ] ۲. الطَّرْح [عَمَلُ مِنْها].

**منها کردن** */m.-kardan/* تَنْقِيصاً / نَقَّصَ، طَرْحاً / طَرَحَ ـَ، إسْقاطاً / أَسْقَطَ كَذا مِنْ كـذا، تَنْزِيلاً / نَزَّلَ، إنْزالاً / أَنْزَلَ.

**منهدم** */monhadem/* مُنْهَدِم، مُتَهَدِّم، المُتَداعِي، خَرِب، مُتَفَسِّخ، مُنْهار.

**منهدم شدن** */m.-šodan/* خَرْباً و خَرَاباً / خَرِبَ ـَ، تَهَدُّماً / تَهَدَّمَ، اِنْهِداماً / اِنْهَدَمَ.

**منهدم کردن** */m.-kardan/* إبادَةً / أَبادَ، تَخْرِيباً / خَرَّبَ، إسْقاطاً / أَسْقَطَ البِناءَ، إفْناءً / أَفْنَى، هَدْماً / هَدَمَ ـِ و نَقْضاً / نَقَضَ ـُ البِناءَ.

**منی** */mani/* ۱. تَكَبُّر، غُـرُور، الكِبْر، الأَنانِيَّـة، الإعْجابُ بالنَّفْسِ. ۲. مِنًى، مَنِيّ، النُّطْفَة، النَّطَفَة، لِقاح، الجَنابَة، المَذِيّ، الوَذْف.

**منیاتیزم** */manyātizm/* التَّنْوِيمُ المِغْناطِيسِيّ.

**منیت** */maniyyat/* الأَنانِيَّة.

**منی‌زا** */many-zā/* مُوَلِّدُ المَنِيّ.

**منی‌زایی** */m.-zāyi/* تَكَوُّنُ المَنِيّ.

**منیزی** */manyezi/* (شیمـ) مَغْنِيسِيا، أُكْسِيدُ المَغْنِيسِيُوم.

**منیزیم** */manyezyom/* (شیمـ) مَغْنِيسِيُوم، مَغْنِيزِيُوم.

**مو** */mow/* (گیا) شَجَرَةُ العِنَب، كَرْمَة، دالِيَة.

**مو** */mu/* ← موی.

**مواج** */mavvāj/* كَثِيرُ المَوْجِ، مَمْلُوءٌ بالأَمْواجِ.

**مواجـب** */mavājeb/* راتِـب، وَظِيفَة، مـاهِيَّة، المَعـاش، الوَجِيبَة، الحُقوقُ المُقَرَّرَة.

**مواجه** */movājeh/* المُواجِه، المُصادِف، المُلاقِي.

**مواجه شدن** */m.-šodan/* مُلاقاةً / لاقَى، مُقابَلَةً / قابَلَ وَجْهاً لِوَجْهٍ، اِلْتِقاءً / اِلْتَقَى، مُواجَهَةً / واجَهَ، مُجابَهَةً / جابَهَ، مُصادَفَةً / صادَفَ، جَبْهاً / جَبَهَ ـَ هُ.

**مواجه کردن** */m.-kardan/* مُواجَهَةً / واجَهَهُ، مُقابَلَةً / قابَلَهُ.

**مؤاخذه** */mo'āxeze/* المُؤاخَذَة، التَّباعَة.

**مؤاخذه شدن** */m.-šodan/* مُؤاخَذَةً / أُوْخِذَ مج.

**مؤاخذه کردن** */m.-kardan/* أَخْذاً و تَأْخاذاً و مَأْخَذاً / أَخَذَ ـُ و مُؤاخَذَةً / آخَذَ هُ بِذَنْبِهِ.

**مواد** */mavād/* مَوَادّ.

**مواد آلی** */m.-de-āli/* مادَّةٌ عُضْوِيَّةٌ.

**مواد اولیه** */m.-de-avvaliyye/* مَوادٌّ خام، مَوادُّ أَوَّلِيَّةٌ.

**مواد خارجی** */m.-de-xāreji/* المَوادُّ الدَّخِيلَةِ.

**مواد خام** */m.-de-xām/* المَوادُّ الخام، الخامَة.

**مواد خوراکی** */m.-de-xorāki/* المَوادُّ الغَذائِيَّة.

**مواد سوختنی** /m.-de-suxti/ الوَقِید، الوَقُود، الوقاد، المَحْروقات.

**مواد غذائی** /m.-de-qazä'i/ المَوادُّ الغَذائِیَّة، أَغْذِیَة.

**مواد قانونی** /m.-de-qänuni/ العَناصِرُ القَضائِیُّ، الحَیْثِیّات، الأَسْبابُ المُوْجِبَة.

**مواد مخدر** /m.-de-moxadder/ مُخَدِّرات.

**مواد مصرفی** /m.-de-masrafi/ المَوادُّ المُسْتَهْلَكَة.

**مواد منفجره** /m.-de-monfajere/ المُتَفَجِّرات.

**موازنه** /moväzene/ ١. تَوازُن، مُعادَلَة، تَعادُل. ٢. رَصِید، مِیْزان.

**موازنهٔ حساب** /m.-ye-hesäb/ وَزْنُ الحِسابِ.

**موازنهٔ سیاسی** /m.-ye-siyäsi/ التَّوازُنُ السِّیاسِیُّ.

**موازنه کردن** /m.-kardan/ وَزْناً وزِنَةً / وَزَنَ یَزِنُ الحِسابَ و غَیْرَهُ، مُقاصَّةً / قاصَّ.

**موازنه نامه** /m.-näme/ المِیْزانِیَّة، بَیانُ المِیْزانِیَّة، البَلانْشو.

**موازی** /moväzi/ المُوازِي، مُساوٍ، مُقابِل، مُعادِل، مُماثِل.

**موازی ساز** /m.-säz/ المُسَدَّدَة.

**موازی شدن** /m.-šodan/ تَوازِیاً / تَوازَی، مُحاذاةً / حاذَی، تَحاذِیاً / تَحاذَی، تَقابُلاً / تَقابَلَ.

**موازی کردن** /m.-kardan/ مُوازاةً / وَازَی.

**مواظب** /moväzeb/ المُراعِي، مُلاحِظ، مُلْتَفِت، حارِس، مُراقِب، مُتَأَنِّي، مُبالِي، رَصِید، الصّاغِي، المُصْغِي، مُعْتَنِي، مُکْتَرِث، مُتَمَسِّک، مُتَماسِک، مُسْتَمْهِل، مُنْتَبِه، الوَاعِي، یَقِظ، «~ باش»: حَذارِ مِنْ كذا، اِحْذَرْهُ.

**مواظبت** /moväzebat/ مُراقَبَة، حَذَر، حِذْر، اِلْتِفات، اِهْتِمام، یَقَظَة، تَیَقُّظ، اِنْتِباه، إِمْعانٌ في العَمَلِ.

**مواظب بودن** /m.-budan/ ١. اِحْتِرازاً / اِحْتَرَزَ، اِحْتِراساً / اِحْتَرَسَ، تَحَرُّساً / تَحَرَّسَ و تَحَرُّزاً / تَحَرَّزَمِنْهُ، تَوَقِّیاً / تَوَقّاهُ، حَذَراً وحِذْراً و مَحْذُورَةً / حَذِرَ ـَ هـُ ومِنْهُ. ٢. وُظُوباً / وَظَبَ یَظِبُ الأَمْرَ و عَلَی الأَمْرِ، مُواظَبَةً / وَاظَبَ و مُراعاةً / رَاعَی الأَمْرَ، یَقاظَةً / یَقُظَ یَیْقُظُ و یَقَظاً / یَقِظَ یَیْقُظُ لِلأُمُورِ، اِسْتِیْقاظاً / اِسْتَیْقَظَ، تَیَقُّظاً / تَیَقَّظَ.

**مواظبت کردن** /moväzebat-kardan/ مُواظَبَةً / وَاظَبَ عَلَی، رُقُوباً و رَقابَةً و رِقْباناً و رِقْبَةً / رَقَبَ ـُ هُ، مُراقَبَةً / راقَبَ، حَرَساً / حَرَسَ ـِ هُ، حِفْظاً / حَفِظَ ـَ، مُحافَظَةً / حافَظَ عَلَی، مُراعاةً / راعَی، تَحامِیاً / تَحاماهُ، اِحْتِیاطاً / اِحْتاطَ عَلَی الشَّيءِ، تَدْقِیْقاً / دَقَّقَ، مُراصَدَةً / راصَدَ هـُ إِشْرافاً / أَشْرَفَ عَلَیهِ، تَفادِیاً / تَفادَی مِن كذا، كَلأً وكِلاءً وكِلاءَةً / كَلأَ ـَ، مُوابَلَةً / وابَلَ هـُ.

**موافق** /moväfeq/ مُناسِب، مُوافِق، طِبْق، طِباق، مُطابِق، طَبِیْق، مُتَّفِقٌ فِي الرَّأْيِ، مُنْسَجِم، عَمْش، بِمُقْتَضَی كذا.

**موافقت** /moväfeqat/ ١. تَوافُق، وِفاق، وَفْق، مُوافَقَة، اِتِّفاق، مُطابَقَة، حُسْنُ التَّفاهُم، اِتِّحاد. ٢. رِضَی، قَبُول، صُلْح، إِیْجاب، تَصْدِیْق، تَأْیِیْد، تَأْکِیْد.

**موافقت شفاهی** /m.-e-šefähi/ مُوافَقَةٌ شَفَوِیَّة.

**موافقت کتبی** /m.-e-katbi/ مُوافَقَةٌ خَطِّیَّة.

**موافقت کردن** /m.-kardan/ مُوافَقَةً و وِفاقاً / وافَقَ هـُ في الشَّيءِ أوعَلَیهِ، اِتِّفاقاً / اِتَّفَقَ مَعَهُ، تَفاهُماً / تَفاهَمَ، مُؤاتاةً / آتَی یُؤاتِي هـُ عَلَیهِ، مُجاراةً و جِراءً / جارَی هـُ في الأَمْرِ، إِجْماعاً / أَجْمَعُوا عَلَی، مُراضاةً / رَاضَی هـُ تَرافُوْاً / تَرافَأَ القَوْمُ، مُساعَفَةً / ساعَفَ هـُ، مُسامَحَةً و سِماحاً / سامَحَ هـُ مُسایَرَةً / سایَرَ هـُ في الأَمْرِ، مُصالَحَةً وصِلاحاً / صالَحَ هـُ عَلَی الشَّيءِ، مُصادَقَةً / صادَقَ عَلَی [عم]، إِطْباقاً / أَطْبَقَ عَلَی، مُطاوَعَةً / طاوَعَ هـُ في الأَمْرِوعَلَیهِ، مُقارَّةً / قارَّ هـُ عَلَی الأَمْرِ، مَنْأً / مَنَأَ ـَ فُلاناً، مُواءَمَةً / وَاءَمَ، وِضاعاً ومُواضَعَةً / واضَعَ هـُ في الأَمْرِ، مُواطَأَةً / واطَأَ هـُ عَلَی الأَمْرِ، مُواظَفَةً / واظَفَ هـُ [با یکدیگر] تَواطُؤاً / تَواطَأَ القَوْمُ عَلَی الأَمْرِ، مُوانَحَةً / وانَحَ هـُ.

**موافقتنامه** /m.-näme/ الاِتِّفاقِیَّة، اِتِّفاق، قَبالَة، شَرْطِیَّة، شُرُوط، تَعاقُد.

**موافقتنامهٔ کتبی** /m.-n.-ye-katbi/ اِتِّفاقٌ مَکْتُوبٌ، مُوافَقَةٌ خَطِّیَّةٌ.

**موافقتنامهٔ معامله** /m.-n.-ye-mo'ämele/ قَبُولُ الخِیارِ.

**موافق بودن** /moväfeq-budan/ وَفْقاً / وَفِقَ یَفِقُ الأَمْرَ، تَوْفِیْقاً / وَفَّقَ هـُ.

**موافق شدن** /m.-šodan/ مُوافَقَةً / وافَقَ، مُلائَمَةً / لاءَمَ، طِباقاً و مُطابَقَة / طابَقَ هـُ طِباناً و مُطابَنَةً / طابَنَ هـُ تَنَسُّقاً / تَنَسَّقَ.

**موافق کردن** /m.-kardan/ تَوْفِیْقاً / وَفَّقَ هـُ، مُوافَقَةً /

وافَقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ.

**موالید سه گانه** /mavälid-e-se-gäne/ المَوالِيدُ الثَّلاثَةُ.

**موانع** /maväne'/ المَوانِع، عَراقِيل.

**موبد** /mobad/ صاحِبُ مَعْبَدِ النّارِفي الدِّيْنِ الزَّرْدُشْتِيِّ، المُوبَذ.

**موبور** /mu-bur/ أَشقَرُ الشَّعْر.

**موبه مو** /mu-be-mu/ عَلَى الشَّعْرَة، بِتَمامِ الدِّقَّة.

**موتاسیون** /mutäsiyon/ الإفْتِجاء.

**موتت** /motet/ تَرْتِيلَةٌ جَماعِيَّةٌ.

**موت عضو** /mowt-e-ozv/ (پز) إماتَةُ الجَسَد.

**موت کاذب** /m.-e-käzeb/ (پز) نُوَام، سُبات.

**موت موضعی** /m.-e-mowze'i/ (پز) غَنْغَرِينا، مَوات، أُكال.

**موتور** /motor/ مُحَرِّک، وابُور، مَكِنَة، مُوطُور، مُوطِير.

**موتور آب** /m.-e-äb/ مِضَخَّةُ المِياهِ، مَكِنَةُ ضَخِّ المِياهِ.

**موتور احتراقی** /m.-e-ehteräqi/ المُحَرِّکُ ذُوالإحْتِراق.

**موتور الکتریکی** /m.-e-elekteriki/ ← موتور برقی.

**موتور برقی** /m.-e-barqi/ مُحَرِّک كَهْرَبِيّ.

**موتور جت** /m.-e--jet/ المُحرِّکُ الإرْتِكاسِيُّ، المُحَرِّکُ النَّفّاث.

**موتورچی** /m.-ci/ سائِقُ العَرَبَةِ المُدارَةِ بِمُحَرِّک.

**موتور خانه** /m.-xäne/ غُرْفَةُ المُحَرِّكات.

**موتوردار** /m.-där/ مُزَوَّدٌ بِمُحَرِّک.

**موتوردرون سوز** /m.-e-darun-suz/ المُحَرِّکُ ذُوالإحْتِراقِ الدّاخِلِيّ.

**موتورسیکلت** /m.-siklet/ دَرّاجَةٌ نارِيَّةٌ أوبُخارِيَّةٌ، جَوّالَة، مُوتُوسِيكْل.

**موتور مولد برق** /m.-e-movalled-e-barq/ مُحَرِّکٌ كَهْرَبِيٌّ.

**موتور هواپیما** /m.-e-havápeymä/ مُحَرِّکُ الطائِرة.

**موتوری** /m.-i/ ۱. ذُومُحَرِّک. ۲. سائِقُ الدَّرّاجَة.

**مؤثر** /mo'asser/ مُؤَثِّر، ذُونُفُوذ، فَعّال، نافِذُ المَفْعُولِ، ناجِع، نَجِيع.

**موثق** /movassaq/ المَوْثُوقُ فِيْه، الوَكِيْد، مُطْمَئِنٌّ إلَيه.

**موج** /mowj/ ۱. مَوْج، مَوْجَة، تَيّار، آذِيّ، مَوْر، عُرْف، الدُّفاع، جُشاءُ البَحْرِ، عُلْجُوم. ۲. (فر) مَوْجَة.

**موج الکترومغناطیسی** /m.-e-elektero-meqnätisi/ تَيّارٌ كَهْرَطِيْسِي.

**موجب** /mujeb/ المُوْجِب، عِلَّة، الدّاعِي، سَبَب، مُسَبِّب، باعِث، مُحَرِّک.

**موجبات** /m.-ät/ الحَيْثِيّات، الأسْبابُ المُوجِبَة.

**موجب شدن** /m.-šodan/ تَسبِيْباً / سَبَّبَ، تَسَبُّباً / تَسَبَّبَ بالأمْر، إقْتِضاءً / إقْتَضَى، إسْتِلْزاماً / إسْتَلْزَمَ.

**موج بلند** /mowj-e-boland/ المَوْجُ الطَّوِيْل.

**موج حامل** /m.-e-hämel/ مَوْجَةٌ حامِلَةٌ.

**موجدار** /m.-där/ ۱. مائِج، مُتَمَوِّج، مَوّاج، مُمَوَّج. ۲. أعْوَج، مُعْوَجّ، مُلْتَوِي.

**موجر** /mujer/ مُؤَجِّر، مُؤْجِر، مُوْجِر، المُكارِي، المُكْرِي، مالِکٌ بالحِکْر.

**موجز** /mujaz/ مُوْجَز، المُرَكَّز، مُخْتَصَر، قَصِيْر.

**موجز نویسی** /m.-nevisi/ الأسْلُوبُ المُرَكَّز.

**موج زدن** /mowj-zadan/ مَوْجاً و مَوَجاناً / ماجَ يَمُوجُ البَحْرُ، إضْطِراباً / إضْطَرَبَ، طَغْياً وطُغْياناً / طَغَى ـ البَحْرُ، تَمَزْمُراً / تَمَزْمَرَ الرَّمْلُ، مَوْراً / مارَ ـ البَحْرُ، هَيْجاً و هَياجاً وهَيَجاناً / هاجَ ـ.

**موجز گوی** /mujaz-guy/ المِيْجاز.

**موج سینوسی** /mowj-e-sinusi/ المَوْجَةُ الجَيْبِيَّة.

**موج شکن** /m.-šekan/ رَصَفُ أورَصِيْفُ الأمْواجِ، مَرْطَم.

**موج ضربه‌یی** /m.-e-zarbeyi/ مَوْجَةٌ صَدَمِيَّةٌ.

**موج شکند** /m.-e-šekand/ المَوْجَةُ المَدِّيَّةُ.

**موج کوتاه** /m.-e-kutäh/ مَوْجَةٌ قَصِيْرَةٌ.

**موج گرما** /m.-e-garmä/ مَوْجَةُ حَرّ.

**موج‌گیر** /m.-gir/ حاجِزُ الأمْواجِ.

**موج متوسط** /m.-e-motavasset/ التَّرَدُّدُ المُتَوَسِّط.

**موج مستقیم** /m.-e-mostaqim/ ← امواج مستقیم.

**موجود** /mowjud/ مَوْجُود، حادِث، ظاهِر، مَخْلُوق، كائِن، كائِنَة، راهِن، راهِنَة، الحالِي، حالِيَّة «در وضعیت موجود» فِي حالَتِهِ الرّاهِنَة، حاضِر، مُتَوَفِّر، جاهِز، مُعَدّ، العَيْن، في اليَدِ، تَحْتَ اليَد.

**موجود شدن** /m.-šodan/ وُجْداً وجِدَةً ووُجُوداً / وُجِدَمج يَجِدُ الشَّيءُ عن عَدَم.

**موجود کردن** /m.-kardan/ إيْجاداً / أوْجَدَهُ.

**موجودی** /m.-i/ مَوْجُود، أمْوالٌ مِوْجُودَةٌ، جاهِز، الباقي.

**موجودی بانکی** /m.-i-ye-bänki/ رَصِيْد.

**موجه** /mowje/ ۱. ذُوجاهٍ، صاحِبُ مَقامٍ و سُلْطانٍ. ۲. مُعَلَّل.

**موج هرتزی** /m.-e-hertzi/ ← امواج هرتزی

**موج یون کره‌یی** /mowj-e-yon-koreyi/ المَوْجُ الأَيُونُوسْفِيْرِيّ.

**موچین** /mu-cin/ مِنْتاف، مِلْقَطُ الشَّعْر، المِنْتاخ، مِنْتاش، شِفْت، المِظْفار، المِنْقاش، المِنْقَش، المِنْماص، المِلْقاط، المِزَجَّة.

**مؤخر** /mo'axxar/ مُؤَخَّر، التّالِي، اللّاحِق، الخَلْفِيّ.

**موخوره** /mu-xore/ فُطْرُ الشَّعْر.

**مودار** /m.-där/ ۱. الأَشْعَر، شَعِر، الشَّعْرانِيّ، وَبِر، أَوْبَر. ۲. مَشْعُور، مَفْلُوع، مَشْرُوخ.

**مودار شدن** /m.-d.-šodan/ ۱. تَشَقُّقاً / تَشَقَّق الحَجَرُ و غيرُهُ، تَفَلُّقاً / تَفَلَّق. ۲ ← مو درآوردن.

**مؤدب** /mo'addab/ مُؤَدَّب، الرّاقِي، المُرْتَقِي، المُهَذَّب.

**مؤدبانه** /m.-äne/ بِمُجامَلَةٍ.

**مودت** /mavaddat/ ← دوستی.

**مو درآوردن** /mu-darävardan/ شَعَراً / شَعِرَ تَشْعِيْراً / شَعَّرَ الجَنِيْنُ، إشْعاراً / أَشْعَرَ، تَشَعُّراً / تَشَعَّرَ، إسْتِشْعاراً / إسْتَشْعَرَ.

**مؤدی** /mo'addi/ الدّافِع، مُسَلِّمُ المال.

**موذی** /muzi/ ضارّ، المُؤْذِي، الأَذِيّ، شَقِيّ، شَقْوَة، عِزْبِيْد، مُلاوِع، مُلاوِص.

**موذی گری** /m.-gari/ شَقاوَة، عَزْبَدَة.

**مور** /mur/ (جانـ) ← مورچه.

**مورب** /movarrab/ ← کج.

**مور بالدار** /mur-e-bäldär/ (جانـ) المُوْق.

**مورچه** /m.-ce/ نَمْل، الجَفْلَة.

**مورچه‌خوار** /m.-c.-xär/ (جانـ) أَبُو أَظْلاف، آكِلُ النَّمْلِ.

**مورچه خواران** /m.-c.-x.-än/ (جانـ) آكِلاتُ النَّمْلِ.

**مورچهٔ سواری** /m.-c.-ye-saväri/ (جانـ) نَمْلٌ فارِسِيّ.

**مورچه‌سانان** /m.-c.-sänän/ (جانـ) النَّمْلِيّات.

**مورچهٔ عسل خوار** /m.-c.-ye-asal-xär/ (جانـ) الأَزْيان.

**مورچه‌گیر** /m.-c.-gir/ (جانـ) أُمُّ عُوَيْف، لَيْثُ عِفِرِّيْن.

**مورچه‌یی** /m.-c.-yi/ نَمْلِيّ.

**مورخ** /movarrex/ مُؤَرِّخ، مُدَوِّنُ التّارِيْخ.

**مورد** /mowred/ المَوْرِد.

**مورد** /murd/ (گیا) آس، رَنْد.

**مورد اطمینان** /mowred-e-etminän/ مُؤْتَمَن، ثِقَة، أَمِيْن.

**مورد احتیاج** /m.-e-ehtiyäj/ ← مورد نیاز.

**مورد اعتراض** /m.-e-e'teräz/ مُحْتَجٌّ عَلَيهِ.

**مورد اعتماد** /m.-e-e'temäd/ مُؤْتَمَنٌ بِهِ.

**مورد انتظار** /m.-e-entezär/ مُتَوَقَّع.

**موردبحث** /m.-e-bahs/ مَطْرُوحٌ عَلَى طاوَلَةِ البَحْثِ.

**مورد تعقیب** /m.-e-ta'qib/ مُلاحَق، مُطارَد.

**مورد حمایت** /m.-e-hemäyat/ المُعال.

**مورد قبول** /m.-e-qabul/ مَقْبُول، مُتَّفَقٌ عَلَيهِ.

**موردنیاز** /m.-e-niyäz/ مَطْلُوب، مَرْغُوبٌ فِيْهِ، ضَرُورِيّ، لازِم، يُحْتاجُ إلَيه.

**موردیها** /murdi-hä/ الآسِيّات.

**مورسانان** /mur-sänän/ (جانـ) النَّمْلِيّات.

**مورسرخ** /m.-e-sorx/ (جانـ) الخِزْثاء.

**مورشناس** /m.-šenäs/ عالِمٌ بِعِلْمِ النَّمْلِ.

**مورشناسی** /m.-š.-i/ عِلْمُ النَّمْلِ.

**مورمور** /m.-m./ نَمَل، تَنْمِيْل، تَنَمُّل.

**مورمورآور** /m.-m.-ävar/ نَمِل، مُنَمِّل.

**مورمور کردن** /m.-m.-kardan/ تَنَمُّلاً / تَنَمَّلَ.

**موروثی** /mowrusi/ المالُ المَوْرُوْث.

**موریانه** /muryäne/ (جانـ) الأَرْضَة، النَّمْلُ الأَعْمَى، السُّمَيْكاء، السُّمَيْكَة، السُّرْفَة، العُثّ، السُّوس.

**موریانه‌ها** /m.-hä/ (جانـ) الأَرْضِيّات.

**موریتانیا** /muritäniyä/ مُورِيتانيا.

**موریکنیا** /morikaniyä/ (گیا) كُرْنُبُ الجَمَلِ.

**مورینه** /morine/ (جانـ) أَبُومَرِيْنا.

**موز** /mowz/ (گیا) المَوْز، الطَّلْح.

**موزائیک** /muzä'ik/ البَلاط، البَلاطَة، الفُسَيْفِساء.

**موزر** /mozer/ مُوزَر [بُنْدُقِيَّةٌ باسمِ مُخْتَرِعِها الأَلمانِيّ].

**موزون** /mowzun/ المَوْزُون، المَوْزُوْنَة، المَنْظُوم.

**موزه** /muze/ ۱. دارُالآثار، مَتْحَف. ۲. المَوْزَج ← کفش.

**موزهٔ باستانی** */m.-ye-bästäni/* مَتْحَفُ الآثارِ، دارُالآثارِ.
**مـوزهٔ مردم‌شنـاسـی** */m.-ye-mardom-šenäsi/* مَتْحَفُ الفُنُونِ الشَّعْبِيَّة.
**موزیسین** */muzisiyan/* عازِف، مُلَحِّن، عالِمٌ بالمُوسِيقِيِّ.
**موزیک** */muzik/* فَنُّ المُوسِيقَى، مُوسِيقَى.
**موزیکال** */m.-äl/* مُوسِيقِيٌّ، مُنْسَجِم، مُطْرِب.
**موزیکچی** */m.-ci/* المُوسِيقِيّ.
**موزی‌ها** */mowzihä/* (گیا) المَوْزِيّات.
**موس** */mus/* (جانـ) الإجِّل، الأَلَكَة.
**موستان** */movestän/* كَرْمُ العِنَبِ.
**مؤسس** */mo'asses/* مُشَكِّل، مُؤَسِّس.
**مؤسسه** */mo'assese/* مُؤَسِّس، المُؤَسَّسَة، مَعْهَد، جَمْعِيَّة، المُنَظَّمَة، المُنْشَأَة، المَشْرُوع.
**مؤسسهٔ آموزشی** */m.-ye-ämuzeši/* مُؤَسَّسَةٌ مَدْرَسِيَّة.
**مؤسسهٔ تجاری** */m.-ye-tejäri/* مَشْروعٌ أومُؤَسَّسَةٌ تِجارِيَّة.
**مؤسسـهٔ خیریـه** */m.-ye-xeyriyye/* مُـؤَسَّسَةٌ أو جَمْعِيَّـةٌ خَيْرِيَّة.
**مؤسسهٔ علمی** */m.-ye-elmi/* المَعْهَد.
**مـؤسسهٔ مطـالعات و تحقیقـات** */m.-ye-motale'ät-va-tahqiqät/* مَعْهَدُ الدِّراساتِ والبُحُوثِ.
**موسم** */mowsem/* مَوْسِم، وَقت، أَوْن، أوان، فَصْل، عِيْد.
**موس موس** */mus-mus/* التَّمَلُّق ← چاپلوسی.
**موس مـوس کردن** */m.-m.-kardan/* تَمَلُّقاً / تَمَلَّقَ ← چاپلوسی کردن.
**موسمی** */mowsem-i/* مَوْسِمِيَّة، مَوْسِمِيّ، فَصْلِيّ.
**موسوم** */mowsum/* مُسَمَّى، مُعَلَّم، بِعَلامَةٍ.
**موسوم شدن** */m.-šodan/* تَسْمِيَةٌ / سُمِّيَ مج.
**موسوم کردن** */m.-kardan/* تَسْمِيَةٌ / سَمَّىٰهُ.
**موسیجه** */musije/* (جانـ) الدُّبْسِيُّ المُتَوَّج، قِنْطِر.
**موسیر** */musir/* (گیا) بَصَلُ الزِّيْز.
**موسیقـی** */musiqi/* مُـوسِيقَـى، فَنُّ الغِنـاءِ والتَّلْحِيـنِ، صِناعَةُ الأَلْحانِ.
**موسیقیدان** */m.-dän/* المُوسِيْقار، المُـوسِيقِيّ، عازِف، آلاتِيّ.
**موسیقی زدن** */m.-zadan/* عَزْفاً و عَزِيْفاً / عَزَفَ يَعْزُف.
**مـوسیقـی‌شنـاس** */m.-šenäs/* المُـوسِيقِيّ، المُـؤَلِّـفُ المُوسِيقِيّ.
**موسیقی‌شناسی** */m.-š.-i/* عِلْمُ المُوسِيقِيّ.
**مـوسیقـی کـلاسیـک** */m.-ye-keläsik/* المُـوسِيقَـى الكِلاسِيكِيَّة.
**مـوسیقـی مجلسـی** */m.-ye-majlesi/* المُـوسِيقَـى الاِحْتِفالِيَّة.
**موسیلاژ** */musiläž/* لُعابُ النَّباتِ.
**موسیو** */mosyo/* ← آقا.
**موش** */muš/* فَأر، جُـرَذ، جِرذ، جِرْذَوْن، أُمُّ راشِـد، رَكْن، غُفَّة.
**موش آبی** */m.-e-äbi/* الهِيْدرُومِيْس.
**موش آهو** */m.-ähu/* (جانـ) ← کانگورو.
**موش جنگلی** */m.-e-jangali/* (جانـ) فَأْرَةُ الحِراج.
**موشح** */movaššah/* (بد) المُوَشَّح.
**موش خانگی** */muš-e-xänegi/* (جانـ) فَأْرُ البَيْتِ.
**موش خـرما** */m.-xormä/* (جانـ) إبْـنُ عِرْس، المِقْـرَض، الشُّرْعُوب، فَأْرُ الخَيْلِ.
**موش خرماها** */m.-x.-hä/* (جانـ) بَناتُ عِرْس.
**مـوش‌خـرمـای پـرنـده** */m.-x.-ye-parande/* (جانـ) السِّنْجابُ الطَّائِرُ.
**موش خرمای کوهی** */m.-x.-ye-kuhi/* (جانـ) المَرْمُوط.
**موش دشتی** */m.-e-dašti/* (جانـ) اليَرْبُوع، العَرِمَة.
**موش دوانیدن** */m.-davänidan/* ← فتنه انگیختن.
**موش دوپا** */m.-e-do-pä/* (جانـ) الأَوْدَع.
**مـوش زمستـان خـواب** */m.-e-zemestän-xäb/* (جانـ) الفِرْنَب، الزُّغْبَة، القَرْقَدَن.
**موش سانان** */m.-sänän/* (جانـ) الفَأْرِيّات.
**موش سلطانیه** */m.-e-soltäniyye/* الْيَخْبُوب.
**مـوش صحـرائی** */m.-e-sahrä'i/* (جانـ) فَـأْرُ الغَيْـطِ، العَكْبَر، اليَرْبُوع، الأَوْدَع، الدَّيْنِمَة.
**موش فرعونی** */m.-e-fer'owni/* (جانـ) فَأْرُفِرْعون.
**موشک** */mušak/* صارُوخ، سَهْمٌ نارِيٌّ، شِهاب، سارُوخ.
**موشک اتمی** */m.-e-atomi/* (نظ) قَذِيْفَةٌ ذَرِّيَّةٌ.
**موشکـاف** */mu-šekäf/* ذُوذَهـاء، الـدَّاهِـي، الـدَّاهِيَـة، فُضُولِيّ، سَؤُول، سَأَال.
**موشکافانه** */m.-š.-äne/* بِدِقَّةٍ.

**موشکافی** /m.-š.-i/ الدِّقّة، تَدْقِيقُ النَّظَرِ، البَحْثُ في أَمْرٍ، دِقَّةُ النَّظَرِ.
**موشکافی کردن** /m.-š.-i-kardan/ تَقَصِّياً / تَقَصَّى، اِسْتِقْصاء / اِسْتَقْصَى الأَمْرَ، إِمْعاناً / أَمْعَنَ النَّظَرَ في الأَمْرِ و تَمَعُّناً / تَمَعَّنَ، تَحْلِيلاً / حَلَّلَ الكَلامَ والشَّيءَ، شَغْلاً / شَغَلَ ـَ الأَمْرَ، شَفّاً / شَفَّ ـُ الأَمْرَ.
**موشک انداز** /mušak-andāz/ (نظ) قاذِفَةُ الصَّوارِيخ.
**موشک‌پرانی** /m.-parāni/ قَذْفُ القَذائِفِ.
**موشک دوربرد** /m.-dur-bord/ (نظ) قَذِيفَةٌ بَعِيدَةُ المَدَى.
**موشک زمین به زمین** /m.-e-zamin-be-zamin/ (نظ) قَذِيفَةُ أَرْض أَرْض [تُطْلَقُ مِن الأَرْضِ إلى الأَرْضِ].
**موشک زمین به هوا** /m.-e-z.-be-havā/ (نظ) الصَّارُوخُ مِن الأَرْضِ إلى الجَوِّ.
**موشک ضد موشک** /m.-e-zed-de-m./ (نظ) قَذِيفَةٌ صارُوخِيَّةٌ مُضادَّةٌ لِلْقَذائِفِ.
**موشک قاره‌پیما** /m.-e-qārre-peymā/ (نظ) الصَّارُوخُ عابِرُ القارّات.
**موش کوچک بیابانی** /muš--e-kucak-e-biyābāni/ (جانـ) جُرَذ.
**موش کور** /m.-e-kur/ (جانـ) الفَأْرَةُ العَمْياء، الزَّبابِيّات، الخُلْد، الطُّوبِين، الجُلْذ.
**موش کوراروپایی** /m.-e-kur-e-orupāyi/ (جانـ) الخُلْدُ الأُورُوبِي.
**موش کور زیر زمینی** /m.-e-k.-e-zir-zamini/ (جانـ) الخُلْد.
**موش کورها** /m.-k.-hā/ (جانـ) خُلْدِيّات، زَبابِيّات، طُوبِينِيّات.
**موش کوهی** /m.-e-kuhi/ (جانـ) مَرْمُوط.
**موشک میان برد** /mušak-e-miyān-bord/ (نظ) قَذِيفَةٌ مُتَوَسِّطُ المَدَى.
**موشک هدایت شونده** /m.-e-hedāyat-šavande/ (نظ) قَذِيفَةٌ مُوَجَّهَةٌ.
**موشک هوا به زمین** /m.-e-havā-be-zamin/ (نظ) قَذِيفَةٌ مِنَ الجَوِّ إلى الأَرْضِ.
**موشک هوا به هوا** /m.-e-h.-be-h./ (نظ) قَذِيفَةٌ مِنَ الجَوِّ إلَى الجَوِّ، قَذِيفَةُ جَوّ جَوّ.
**موشک هوایی** /m.-e-h.-'i/ صاروخ.
**موشگیر** /muš-gir/ (جانـ) الحِدَأة، الشُّوحَة.
**موش مردگی** /m.-mordegi/ التَّظاهُرُ بالضَّعْفِ والمَظْلُومِيَّةِ، «خود را به ~ زدن»: تَظاهَرَ بالضَّعْفِ و المَظْلُومِيَّةِ.
**موش مشک** /m.-mošk/ (گیا) الصُّوار.
**موش مصری** /m.-e-mesri/ (جانـ) ← موش فرعونی.
**موش نقب‌زن هندی** /m.-e-naqb-zan-e-hendi/ (جانـ) الرُّكَيْن.
**موش‌ها** /m.-hā/ (جانـ) الفَأْرِيّات، الجُرَذِيّات.
**موشی** /m.-i/ فَأْرِيّ.
**موصوف** /mowsuf/ اِسْمُ المَوْصُوفِ.
**موصول** /mowsul/ المَوْصُول.
**موضع** /mowze'/ مَكان، مَحَلّ، الوَضْعَة، المَوْقِف.
**موضع گرفتن** /m.-gereftan/ اِسْتِحْلالاً / اِسْتَحَلَّ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ مَوْضِعاً.
**موضعی** /m.-i/ مَوْضِعِيّ، مَحَلِّيّ.
**موضوع** /mowzu'/ مَبْحَث، مَوْضُوع، وَضْع، مَطْلَب، «~ چیست»: ما المَوْضُوع، أَمْر، شَأْن، مَحْمُولٌ عَلَيهِ [في المَنْطِق]، نُقْطَة، مَسْأَلَة.
**موضوع اصلی** /m.-e-asli/ مَوْضُوعٌ رَئِيسِيّ.
**موضوع بحث** /m.-e-bahs/ مَوْضُوعُ النِّقاش.
**موضوع روز** /m.-e-ruz/ حادِثَةُ اليَوْمِ، خَبَرُ اليَومِ.
**موضوع علمی** /m.-e-elmi/ مَوْضُوعٌ عِلْمِيٌّ.
**موطلائی** /mu-talā'i/ ← مو بور.
**موطن** /mowten/ وَطَن، المَوْطِن.
**موظف** /movazzaf/ مُلْزَم.
**موظف شدن** /m.-šodan/ اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ، اِرْتِباطاً / اِرْتَبَطَ.
**موظف کردن** /m.-kardan/ تَوْظِيفاً / وَظَّفَ عَلَيْهِ، إِلْزاماً / أَلْزَمَ هـ بِكذا، نَدْباً / نَدَبَ ـُ فُلاناً لِلأَمْرِ أو إلى الأَمْرِ.
**موعد** /mow'ed/ أَجَل، مَوْعِد، مُهْلَة.
**موعد پرداخت** /m.-e-pardāxt/ وَقْتُ الاِسْتِحْقاقِ، أَجَل.
**موعددار** /m.-dār/ لِأَجَلٍ، «فروش ~»: بَيْعٌ لِأَجَلٍ.
**موعد مقرر** /m.-e-moqarrar/ الاِسْتِحْقاقُ المُحَدَّد.

**موعظه** /mow'eze/ مَوْعِظَة، وَعْظَة، نَصِيْحَة.

**موعظه کردن** /m.-kardan/ وَعْظاً و عِظَـةً / وَعَظَ يَعِـظُ، إرْشاداً / أرْشَـدَ، خِطابَـةً / خَطَـبَ ـُ، نُصْحـاً و نَصْحـاً و نِصَاحَةً و نَصَاحِيَّةً / نَصَحَ ـَ فلاناً و لِفُلانٍ.

**موفق** /movaffaq/ مُوَفَّق، ناجِح، مُظَفَّر.

**موفق شدن** /m.-šodan/ تَوَفُّقاً / تَوَفَّقَ، إفلاحاً / أفْلَحَ / إخرازاً / أحْرَزَ نَجـاحاً، نُجْحـاً و نَجاحـاً / نَجَحَ ـَ فُلانٌ بحاجتِهِ، تَحْقِيْقاً / حَقَّقَ نَجاحاً.

**موفق کردن** /m.-kardan/ تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ هُـ .

**موفقیت** /movaffaqiyyat/ النَّجاح، التَّوْفِيْق، فَوْز.

**موفقیت شایان** /m.-e-šayän/ نَجاحٌ باهِر.

**موقت** /movaqqat/ ← موقتی.

**موقتا** /m.-an/ مُوَقَّتاً.

**موقتی** /m.-i/ مُؤَقَّـت، مُوَقَّت، مَـوْقُوف، وَقتِـيّ، لِأجَلٍ، إلى حِيْنٍ، لِمُدَّةٍ قَصِيْرَةٍ، طَيّارِيّ، غَيْرُ دائِم.

**موقر** /movaqqar/ وَقُور، وَقُّـر، عاقِل، مُحْتَـرَم، ذُووَقارٍ، رَجاح [نث]، الثّاقِل، الثَّخِيْن، مُبَجَّـل، الرَّزِيْن، الرَّكِيْن، مَكِيْث.

**موقر شدن** /m.-šodan/ تَوَقُّـراً / تَوَقَّـرَ، رَزانَةً / رَزُنَ ـُ رَمازَةً / رَمُزَ ـُ تَزَمُّتاً / تَزَمَّتَ، تَسَكُّناً / تَسَكَّنَ الرَّجلُ.

**موقع** /mowqe'/ مُقـام، مَوْضِـع، مَحَلُّ الـوُقُوعِ، مَكـانُ الحُدُوْثِ، أوَان، آن، حِيْـن، زَمَن، أوْن، مَـوْسِم، فُـرْصَة، نُهْزَة.

**موقع پرداخت** /m.-e-pardäxt/ اِسْتِحْقاقُ دَفْعِ الدَّيْنِ.

**موقع‌شناس** /m.-šenäs/ اِبْنُ الأيّامِ.

**موقع‌شناسی** /m.-š.-i/ اِنْتِهازُ الفُرَص.

**موقعیت** /m.-iyyat/ مَوْقِع، رُتْبَة، مَنْزِلَـة، مَرْتَبَة، مَكان، مَكانَة، بِيْئَة، مَقام، مَوْضِع، مَـوْقِف، مَرْكَز، وَضْع، وِضْعَة، حالَة، مُناسَبَة، ظَرْف.

**مـوقعیت اجتمـاعـی** /m.-e-ejtemä'i/ حَيْثِيَّـة، مَنْزِلَـةٌ اِجْتماعِيَّة.

**موقعیت‌شناسی** /m.-šenäsi/ الاِنْتِهازِيَّة.

**موقوف** /mowquf/ مَوْقُوف، مَحْجُور، مُلْغَى، مَمْنُوع.

**موقوفات** /m.-ät/ وَقْفِيَّة، وَقْف.

**موقوف شدن** /m.-šodan/ تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَى.

**موقـوف کردن** /m.-kardan/ تَوْقِيْفـاً / وَقَّفَ، إيْقـافاً / أوْقَفَ، إنْهاءً / أنْهَى.

**موقوفه** /m.-e/ المَوْقُوفَة، الحَبِيْس.

**موکار** /mow-kär/ كَرّام.

**موکاری** /m.-k.-i/ زِراعَةُ الكُرُوم.

**موکب** /mowkeb/ المَوْكِب.

**موکت** /muket/ مُوكِيْت [بِساطٌ أونَسِيْجٌ مُخْمَلِيّ الوَبْرِ].

**موکل** /movakkel/ المُوَكِّل.

**موکل** /movakkal/ المُوَكَّل.

**موکل کردن** /m.-kardan/ تَوْكِيْلاً / وَكَّلَهُ.

**موکـول** /mowkul/ مَـوْقُوفٌ أو مُتَـوَقِّفٌ عَلَـى، المَوْكُـول، مُعَلَّق، مَنُوْطٌ بِهِ.

**موکول شدن** /m.-šodan/ تَأجُّلاً / تَأجَّلَ، تَأخُّراً / تَأخَّرَ، تَأخِيْراً / أُخِّرَكج، تَسْوِيْفاً / سُوِّفَ مج، نَوْطاً و نِياطاً / نِيْطَ مج يَنُوطُ بِهِ الأمْرُ.

**موکول کردن** /m.-kardan/ مُماطَلَةً / ماطَلَ، تَسْوِيْفاً / سَوَّفَ، تَـأخِيْراً / أخَّرَ، إرْجـاءً / أرْجَى، إرْجـاءً / أرْجَأ، تَأجِيْلاً / أجَّلَ، تَنْوِيْطاً / نَوَّطَ، نَوْطاً و نِياطاً / ناطَ يَنُوطُ هُ، إناطَةً / أناطَ عَلَيهِ الأمْرَ، تَعْلِيقاً / عَلَّقَهُ عَلَيهِ.

**مولا** /mowlä/ سَيِّد، مَوْلَى.

**مولد** /movalled/ مُوَلِّد، الرّاسِم، مُنْتِج.

**مولداستوانه** /m.-e-ostoväne/ السَّهْم.

**مولـدبرق** /m.-e-barq/ المُـوَلِّدُ الكَهْـرَبائِيّ، الـدِّيْنامُـو، صِمامُ التَّصْرِيْفِ.

**مـولدبـرق پیوستـه** /m.-e-b.-e-peyvaste/ مُـوَلِّدُ تَيّـارٍ كَهْرَبائِيٍّ مُسْتَمِرّ.

**مولدبرق ساکن** /m.-b.-e-säken/ مُوَلِّدٌ اِلِكْتِروسْتاتِيّ.

**مولـدبرق متنـاوب** /m.-e.-b.-e-motanäveb/ مُوَلِّـدُ تَيّارٍ كَهْرَبائِيٍّ مُتَنَاوِب.

**مولـد فراصـوت** /m.-e-farä-sowt/ مُـوَلِّدٌ فَـوْصَوْتِـيّ أو فَوْسَمْعِيّ.

**مولد مخروط** /m.-e-maxrut/ (هنـ) راسِمُ المَخْرُوطِ.

**مؤلف** /moallef/ مُؤَلِّف، واضِعُ الكِتابِ و غَيرِهِ، كاتِب.

**مولکول** /molekul/ (شیمـ) ← ملکول.

**مولود** /mowlud/ ← نوزاد.

**مولی** /mowlä/ المَوْلَى.

**مولیبدن** /molybden/ (شیمـ) مُولِيْبِدِيْن.

**موم** /mum/ المُوْم، الجَبّ، الدُنج، الشَّمْع، الشَّمْعِيَّة.

**موم اندرآب** /m.-andaräb/ الغَلُوتِيْن، الدَّابُوق.

**موم‌اندود** /m.-andud/ مُشَمَّع.

**موم‌اندود کردن** /m.-a.-kardan/ تَشْمِيْعاً / شَمَّعَ.

**موم جامه** /m.-jäme/ قُماشٌ مُشَمَّع.

**موم حیوانی** /m.-e-heyväni/ الشَّمْع.

**موم‌دار** /m.-där/ ذُوشَمْعٍ.

**موم روغن** /m.-e-rowqan/ مَرْهَمٌ بَسِيطٌ، عَقَارٌ نَباتِيٌّ بَسِيطٌ.

**موم سفید** /m.-e-sefid/ مَنُّ القَيْطَس.

**موم کافوری** /m.-e-käfuri/ ← موم سفید.

**موم گیاهی** /m.-e-giyähi/ الشَّمْعُ النَّباتِيُّ.

**موم معدنی** /m.-e-ma'dani/ (شیمـ) ← اوزوستریت.

**مؤمن** /mo'men/ المُؤْمِن.

**موم‌ها** /mum-hä/ (گیا) الشَّمْعِيّات.

**مومی** /m.-i/ مُشَمَّع، شَمْعِيّ.

**مومیا** /mumiyä/ المُومِياء.

**مومیاکاری** /m.-käri/ تَحْنِيط.

**مومیاگر** /m.-gar/ مُحَنِّط.

**مومیای مکی** /m.-ye-makki/ بَلْسَمُ مَكَّة.

**مومیایی کردن** /m.-yi-kardan/ تَحْنِيطاً / حَنَّطَ.

**مونتاژ** /montäž/ مُونْتاج.

**مونس** /munes/ المُؤْنِس، الرَّفِيْق، الجَلِيْس.

**مونل** /monel/ مُونِيْل [مَزِيْجٌ مِن النِّيْكِلِ و النُّحاسِ والحَدِيْدِ والفَحْمِ].

**مونوپل** /monopel/ اِحْتِكار.

**مونوتایپ** /monotäyp/ المُونُوتِيْب.

**مونوسیتها** /monosit-hä/ (پز) الكُرَيّاتُ الوَحِيْدَة، كُرَيّاتٌ مُوَحَّدَةُ النَّواةِ.

**مونولوگ** /monolog/ مُونُولُوج [مُناجاةُ المَرْءِ نَفْسَهُ عَلَى المَسْرَحِ].

**موهبت** /mowhebat/ المَوْهَبَة.

**موهن** /muhen/ مُوْهِن.

**موهوم** /mowhum/ المَوْهُوم، خُرَافَة.

**موهوم‌پرست** /m.-parast/ خُرَافِيّ.

**موهوم‌پرستی** /m.-p.-i/ خُرَافَة.

**موی** /muy/ الشَّعْر، الشَّعَر، القَفَر، الهُلْب.

**موی انبوه** /m.-ye-anbuh/ الشَّعْرُ الوافِرُ أو الكَثِيْفُ.

**موی برداشتن استخوان** /m.-bardäštan-e-ostexän/ الشَّكّ.

**موی بور** /m.-ye-bur/ شَعْرٌ أَشْقَر.

**موی تنک** /m.-ye-tonok/ الشَّعْرُ المُتَفَرِّقُ أو غَيْرُ الكَثِيْفِ.

**موی دماغ** /m.-ye-damäq/ مُزاحِم، مُنافِس، خَصْم، مُزْعِج، تَخْلِئَة.

**موی دماغ شدن** /m.-ye-d.-šodan/ تَشْقِيْماً / سَقَّمَ، إسْقاماً / أَسْقَمَ، مُضايَقَةً / ضايَقَ، مُزاحَمَةً / زَاحَمَ.

**مویرگها** /m.-raghä/ الشُّعَيْراتُ الدَّمَوِيَّة.

**مویز** /maviz/ الزَّبِيْب، العَنْجَد.

**موی زبر** /muy-ye-zebr/ الهُلْب.

**موی سرخ** /m.-ye-sorx/ الشَّعْرُ الأَحْمَرُ.

**مویزفروش** /maviz-foruš/ الزَّبّاب، الزَّبِيْبِيّ.

**مویزک** /m.-ak/ ← کشمش کولی.

**موی مجعد** /muy-ye-moja''ad/ الشَّعْرُ المُجَعَّدُ أو المَنْقُوص.

**موی مشکی** /m.-ye-meški/ الشَّعْرُ الأَسْوَدُ.

**موی نرم** /m.-ye-narm/ زَغَب، زِئْبَر.

**مویه** /muye/ البُكاء، النُّواح، نَحِيْب، أَنِيْن.

**مویه کردن** /m.-kardan/ بُكاءً و بُكًى / بَكَى ـِ نَحْباً و نَحِيْباً / نَحَبَ ـِ أَنِيْناً و أَنّاً و أُناناً و تَأْناناً / أَنَّ ـِ نَوْحاً و نُواحاً و نِياحاً و نِياحَةً و مَناحاً / ناحَ يَنُوح ـُ المَرْأَةُ المَيِّتَ و عَلَى المَيِّتِ.

**مویی** /muyi/ شَعْرِيّ، صُوْفِيّ، وَبَرِيّ.

**مه** /mah/ مُخَفَّفُ «ماه» بِمَعْنَى القَمَرِ أو الشَّهْرِ.

**مه** /meh/ ۱. كَبِيْر، عَظِيْم. ۲. سَدِيْم، ضَباب، طَلّ، نَدَى كَثِيْف. ۳. مايُو، أيار.

**مه‌آلوده** /mah-älude/ ذُوضَبابٍ.

**مهاجر** /mohäjer/ مُهاجِر، نازِحٌ عَن وَطَنِهِ.

**مهاجرت** /m.-at/ هُجْرَة، مُهاجَرَة، تَهْجِيْر، هَجْر، رَحِيْل، إِرْتِحال، ذَهاب، تَرْك، نُزُوْحٌ عَن الوَطَنِ.

**مهاجرت کردن** /m.-at-kardan/ مُهاجَرَةً / هاجَرَ، رَحْلاً و رَحِيْلاً و تَرْحالاً / رَحَلَ ـَ عَنِ المَكانِ، إِرْتِحالاً / إِرْتَحَلَ عَن الوَطَنِ، تَغَرُّباً / تَغَرَّبَ، اِغْتِراباً / اِغْتَرَبَ، تَرْكاً و

تَرْكـاناً / تَرَكَ ـُ المَكانَ، نَزْحاً و نُـزُوحاً / نُزِحَ مج بِـهِ ـِ إنْتِزاحاً / إنْتَزَحَ عَن دِيارِهِ.

**مهاجرنشين** /m.-nešin/ المُهاجِر، المُغْتَرِب.

**مهاجم** /mohäjem/ المُهاجِم، الغازِي، المُغِيْر، المِغْوار.

**مهار** /mahär/ زِمام، مِقْـوَد، الجَرِيْر، الـرِّجاع، الـرَّسَن، حُشْمَة، خِطِيْر، مِخْطَم، هَجْر.

**مهاراجه** /mohäräje/ قَيْلٌ هِنْدِيٌّ، مَهَراجا.

**مهار برقى** /mahär-e-barqi/ مُجَزِّئُ التَّيّارِ الكَهْرَبائِيِّ.

**مهاربظر** /mahär-bazr/ (پز) قَيْـدُ البَظْرِ، شَوْكَـةُ الفَرْجِ، قَيْدُ الشُّفْرَيْنِ.

**مهاربند** /m.-band/ حِزامُ الرَّبْطِ، حَبْلُ الرَّبْطِ.

**مهارت** /mahärat/ مَهارَة، حَذاقَة، حِـذْق، بَراعَة، خُبْرَة، صِناعَة، لَبَق، لَباقَة، مِهْنَة، طُبّ.

**مهارت يافتن** /m.-yäftan/ مَهْراً و مُهُوراً و مَهاراً و مَهارَةً / مَهَرَ ـُ الشَّيءَ و فِيهِ و بِهِ، حِـذْقاً و حِذاقاً و حَذاقَةً / حَذَقَ ـِ العَمَلَ، حَذْقاً / حَذِقَ ـَ العَمَلَ، بَـرَاعَةً و بُرُوعاً / بَرَعَ ـُ و بَرِعَ ـَ و بَرُعَ ـُ، إطْهاءً / أطْهَى، تَنَطُّعاً / تَنَطَّعَ في عَمَلِهِ.

**مهار زبـان** /mahär-e-zabän/ (پز) قَيْـدُ اللِّسانِ، شِكـالُ اللِّسانِ.

**مهار كردن** /m.-kardan/ إخْتِطاماً / إخْتَطَمَ هُ، إلْجاماً / أَلْجَمَ الدّابَّةَ، كَبْحاً / كَبَحَ ـَ الدّابَّةَ بِاللِّجامِ.

**مهار لب** /m.-e-lab/ (پز) قَيْدُ الشَّفَةِ.

**مهبل** /mahbel/ (پز) المَهْبِل.

**مهبلى** /m.-i/ (پز) المَهْبِلِيّ.

**مهپاره** /mah-päre/ جَمِيْـل، حَسَـنُ القَـوامِ، المَـرْأَةُ الجَمِيْلَةُ الوَجْهِ.

**مهتاب** /mahtäb/ ۱.ضَوْءُ القَمَرِ، سَمَـر، فَخْت، وَضَح. ۲. قَمْراء، قَمِر ← مهتابى ۱.

**مهتاب شدن** /m.-šodan/ إقْماراً / أَقْمَرَ اللَّيْلُ.

**مهتابى** /m.-i/ ۱. القَمِر، «شب ~»: لَيلٌ قَمِـر، القَمْراء، لَيْلَةٌ قَمْراء، القَمِرَة. ۲. المِصْباحُ اللّاصِفُ.

**مهتابى رنگ** /m.-i-rang/ الأَقْمَر.

**مهتر** /mehtar/ ۱.أَعْظَـم، أَكْبَـر، كابِـر، رَئِيْـسُ القَـوْمِ، رَيِّـس، رَأْس، زَعِيْم، نَقِيْـب، القُطْبُ مِـنَ القَومِ، أَذِيْـن، أَرِيْز، أَنْـفُ القَومِ، بَـخّ، بَذْر، بَجال، بَجِيْـل، بَرِيْـع، تِبْن، جَبَـل، جَبْهَة، جَحْجَـح، جَحْل، جُمْجُمَـة، جَلا، جَـلاء، حُلاحِل، حِلْس، ذُؤابَـة، رَأْب، رَحَى، رَوْق، أَشَمّ، عَبْقَرِيّ، عِـرْنِيْن، مُعَصَّـب، مُعَمَّم، عَلَـم، عَيْر، عَيْـن، أَغَرّ، غُـرَّة، غُرَّى [نث]، غِطْـراف، غِطْرِيْف، فَرْع، قَبّ، قُـدّام، قَرِيْع، قِرِّيْع، قَـرْن، قِمْعال، ناب، هامَة، وَجِيْـه، وَخْواح، وَحَى، أَوْزَنُ القَومِ، وَغْل. ۲. السّائِس، رائِضُ الدَّوابِّ.

**مهتر شدن** /m.-šodan/ زَعامَةً / زَعَمَ ـُ بِهِ، تَزَعُّماً / تَزَعَّمَ الرَّجُلُ، سِيادَةً و سُـؤْدَداً وسُؤْدُداً و سُوْداً / سادَ ـُ نَقابَةً / نَقُبَ ـُ عَلَى القَومِ، قَرْظاً / قَرِظَ ـَ.

**مهترشهر** /m.-e-šahr/ بَيْضَةُ البَلَدِ.

**مهتر كردن** /m.-kardan/ تَزْعِيْماً / زَعَّمَ هُ، تَسْـوِيْراً / سَوَّرَ فُلاناً، نَصّاً / نَصَّ ـُ هُ القَومُ سَيِّداً.

**مهترى** /m.-i/ زَعامَة، النَّقابَة، سُوْد، عَرارَة.

**مهجور** /mahjur/ مَهْجُور، مَتْرُوْك، بَعِيْد، النّائِي، مُمات، سَفِيْط، قَفِيْز.

**مهجورشدن** /m.-šodan/ هَجْراً و هِجْـراناً / هُجِرَ مـج ـُ الشَّيءُ، إماتَةً / أُمِيْتَتْ مج الكَلِمَـةُ، تَرْكاً و تِرْكـاناً / تُرِكَ مج ـُ.

**مهدتمدن** /mahd-e-tamaddon/ مَهْدُ الحَضارَةِ.

**مهدكودک** /m.-e-kudak/ الحِضانَـة، مَدْرَسَةُ الحِضـانَةِ [لِلأَطْفالِ].

**مهر** /mahr/ ← مهريه.

**مهر** /mehr/ ۱.مَحَبَّة، ثَمَـرَةُ القَلْبِ، المَوَدَّة، عـاطِفَة. ۲. الشَّهْرُ السّابِعُ في السَّنَةِ الإيْرانِيَّةِ الشَّمْسِيَّةِ. ۳. الشَّمْس.

**مهر** /mohr/ الرَّوْشَم، الخِتام، خاتَم، خَتْم، خَتَم، المُهْر، دَمْغَة، دَمْـغ، وَسْم، عَـلامَة، بَصْمَـة، الطّابِـع و الطّابَـع، تَأشِيْرَة.

**مهربـان** /mehrbän/ رَحِيْـم، رَحمـان، رَحُـوم، رَفِيْـق، عـاطِف، عَطُـوف، حَنّان، حَنُـون، بـارّ، شَفُوق، شَفِـق، شَفِيْق، رَؤُوْف، رائِف، رَأْف، رَئِف، أَوّاه، مِسْمـاح، لَطِيْف، ذُواللُّطْفِ أو اللَّطافَةِ، مُحِبّ، رَقِيْقُ القَلْبِ أو الجانِبِ، دَمِثُ الخُلْـقِ، سَهْـلُ الخُلْـقِ، سَلِيْمُ النِّيَّـةِ، طَيِّـبُ السَّـرِيْـرَة، الآدَمِيّ، أَنِيْـس، البَشَرِيّ، لَـبّ، لَبَّة [نـث]، لُبْلُب، وُدّ، وَدُوْد، وَدِيْد.

**مهربان شدن** /m.-šodan/ إشْفاقاً / أَشْفَقَ عَلَيهِ، تَعَطُّفاً / تَعَطَّفَ عليه ← مهرباني كردن.

**مهربان كردن** /m.-kardan/ عَطْفاً و عُطُوْفاً / عَطَفَ ـِ اللّهُ

قَلْبَهُ و بِقَلْبِهِ، تَشْفِيْقاً / شَفَّقَ هُـ عَلَيهِ.

**مهربانی** /m.-i/ رَحْمَة، مَرْحَمَة، رَأْفَـة، رَحَمُوت، رُحْمَى، عاطِفَة، عَطْف، اِنْعِطاف، شَفَقَة، حَنان، حَنَّة، حُنُوّ، حِنّ، حِنِيَّة، لُطْـف، لَطافَـة، تَلَطُّف، رِفْـق، رافِقَة، رِقَّـة، أُوْن، إِيْناس، بَشاشَة، مُجامَلَة، حُسْنُ السُّلُوْكِ، مُحاسَنَة، دَعَة، دَماثَةُ الأَخْلاقِ، ذِلّ، ذَمامَة، رَحْم، الرَّسْل، الرِّسْلَة، رِفْع، رَفَهَة، رَوْح، رُوْد، رَوْفَـة، رَهُودِيَّة، رِيْح، اِرْتِيـاح، السُّكْن، السَّكِيْنَـة، طِـبّ، عـائِدَة، عُواد، قَفـاوَة، نَظْـرَة، تَهْـواد، تَهْوِيْد، وُدّ، وُداد، مَوَدَّة.

**مهربانی کردن** /m.-i-kardan/ رَحْمَةً و مَرْحَمَةً و رُحْماً / رَحِمَ ـَ هُــ تَرَحُّماً / تَرَحَّمَ عَلَيـهِ، تَراحُماً / تَرَاحَمَ القومُ، عَطْفاً و عُطُـوفاً / عَطَفَ ـِ عَلَيهِ، تَعَطُّفـاً / تَعَطَّفَ عَلَيـهِ، تَعاطُفاً / تَعاطَفَ القومُ، شَفَقاً / شَفِقَ ـَ و إشْفاقاً / أَشْفَقَ عَلَيهِ، لُطْفاً / لَطَفَ ـُ بِـهِ و لَهُ، تَلَطُّفاً / تَلَطَّفَ، مُلاطَفَةً / لاطَفَ هُـ تَلاطُفاً / تَلاطَفَ القومُ، رَأْفَةً / رَأَفَ ـَ بِهِ، رَآفَةً / رَؤُفَ ـُ بِهِ، رَأْفاً / رَئِفَ ـَ بِهِ، مُراءَفَةً / رَاءَفَ بِهِ، تَرَؤُّفاً / تَرَأَّفَ بِهِ، تَرَاؤُفاً / تَرَاءَفَ القومُ، حَناناً / حَنَّ ـِ عَلَيهِ، تَحَنُّناً / تَحَنَّنَ عَلَيهِ، رِفْقاً و مَرْفِقاً / رَفِقَ ـُ بِهِ و لَـهُ و عَلَيهِ، رِفْقاً و مَرْفَقاً و مِـرْفَقاً / رَفُقَ ـُ بِهِ و لَـهُ و عَلَيهِ، تَرَفُّقاً / تَرَفَّقَ بِهِ، مُؤانَسَـةً / آنَسَهُ، تَـأْنِيْساً / أَنَّسَهُ، أَوْنـاً / آنَ ـُ عَلَيـهِ بِهِ، اِسْتِئْناءً / اِسْتَأْنَى، أَوْيَةً و إِوْيَـةً و مَأْوِيَةً و مَأْواةً / أَوَى ـِ لَهُ، مُبارَّةً / بارَّ هُـ إِبْقاءً / أَبْقَى عَلَيهِ، جَزَعاً و جُزُوعاً / جَزِعَ ـَ عَلَيهِ، تَجَنُّثاً / تَجَنَّثَ عَلَيهِ، حَدَباً / حَدِبَ ـَ عَلَيهِ، تَحَدُّباً / تَحَدَّبَ عَلَيهِ، حَدَأً / حَدِئَ ـَ إِلَيـهِ و عَلَيهِ، حَسّاً / حَسَّ ـِ لَهُ، تَحَنُّباً / تَحَنَّبَ عَلَيهِ، حَنْحَنَةً و حِنْحاناً / حَنْحَنَ عَلَيهِ، حَنْواً و حُنُوّاً / حَنا ـُ و إِحْناءً / أَحْنَى ت المَرْأَةُ عَلَى وَلَدِها، تَحَنِّياً / تَحَنَّى عَلَيهِ، مُداراةً / دارَى هُـ دَلْواً / دَلا ـُ هُـ، مُداهَنَةً و دِهاناً / داهَنَ هُـ تَرَؤُّماً / تَرَأَّمَ هُـ رَبْعاً / رَبَعَ ـَ عَلَيهِ، رَثْيـاً و رِثاءً و رِثايَـةً و مَرْثاةً و مَـرْثِيَةً / رَثَى ـِ لِفُلانٍ، رَحْماً / رَحِمَ ـَ فُلانـاً، رَحْماً و رَحْمَةً / رَحِمَ ـَ هُــ تَرَدُّباً / تَرَدَّبَ، تَرَشِّياً / تَرَشَّى هُـ إِرْعاءً / أَرْعَى عَلَيهِ، مُرافَأَةً / رَافَأَ هُـ رَفْرَفَةً / رَفْرَفَ عَلَيهِ، مُرافَعَةً / رافَعَ بِهِم، رَفْهاً و رُفُوهاً / رَفَهَ ـَ هُـ رِقَّةً / رَقَّ ـِ، تَرَقُّقاً / تَرَقَّقَ لَهُ، سَجاحَةً / سَجُحَ ـُ خُلُقُـه، تَسامُحاً / تَسامَحَ، تَسـاهُلاً / تَساهَلَ، مُسايَرَةً / سايَرَ، مُسايَسَةً / سايَسَ القومَ، إِشْبالاً / أَشْبَلَ عَلَيهِ، إِشْباءً / أَشْبَى عَلَى فُلانٍ، شَفْشَفَةً / شَفْشَفَ عَلَيهِ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ جَناحَهُ عَلَيهِ، تَطْفِيْلاً / طَفَّلَ بِصاحِبِهِ، غَضْراً / غَضَرَ ـِ عَلَيـهِ، اِكْتِناعاً / اِكْتَنَعَ عَلَيهِ، لِـواذاً و مُلاوَذَةً / لاوَذَ القومَ، مُـلايَنَةً / لايَنَ هُـ لَيّـاً ولِيّاناً / لَوَى ـِ عَلَيهِ، تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ لَهُ، وِصْلاً وصِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ هُـ، مُهاوَنَةً / هاوَنَ، مُهاواةً / هاوَى.

**مهر بکارت** /mohr-e-bekärat/ بُتُولَة.

**مهر پستخانه** /m.-e-postxäne/ خَتْمُ البَرِيْد.

**مهر ثبت در حـاشیه اسناد** /m.-e-sabt-dar-häšiye-ye-asnäd/ التَّهْمِيْش.

**مهر خوردن** /m.-xordan/ اِتِّساماً / اِتَّسَمَ.

**مهردار** /m.-där/ حامِلُ الخَتْمِ، مُهْردار.

**مهر رسمی** /m.-e-rasmi/ خاتَمٌ رَسْمِيٌّ.

**مهر زدن** /m.-zadan/ ← مهر کردن.

**مهر زن** /m.-zan/ مُوَثِّقُ المَعايِيْر.

**مهرساز** /m.-säz/ صانِعُ الأَخْتِمَة.

**مهرسازی** /m.-s.-i/ صُنْعُ الخِتام.

**مهر سربی** /m.-e-sorbi/ الخَتْمُ الرَّصاصِيّ.

**مهر سلیمـان** /m.-e-soleymän/ (گیـا) خاتَـمُ سُلَيمـان، عَقْداء.

**مهر شده** /m.-šode/ مَخْتُوم، مَدْمُوغ، مَبْصُوم.

**مهر فرزندی** /mehr-e-farzandi/ المَحَبَّةُ البَنَوِيَّة.

**مهر کردن** /mohr-kardan/ خَتْماً و خِتاماً / خَتَمَ ـِ الشَيءَ و عَلَيهِ، دَمْغاً / دَمَغَ ـُ بِدَمْغَـةٍ أَو بِخاتَمٍ، رَشْماً / رَشَمَ ـُ و إِرشاماً / أَرْشَمَ و اِرْتِشـاماً / اِرْتَشَمَ و وَسْمـاً وسِمَةً / وَسَمَ يَسِمُ هُ، وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ خَتْمـاً عَلَى، بَصْماً / بَصَمَ ـُ القُماشَ، مَهْراً / مَهَرَ ـَ الشَّـيءَ، تَأْشِيْراً / أَشَّرَ، طَبْعاً / طَبَعَ ـَ عَلَى الكِتـابِ، طَيْناً / طانَ ـِ الكِتـابَ، تَلْطِيْماً / لَطَّمَ الكِتابَ.

**مهرگان** /mehregän/ مِهْرَجان، عِيْد.

**مهر گیاه** /mehr-giyäh/ (گیا) البَلادُونَـة، سِتُّ الحُسْنِ، يَبْرُوح، تُفّاحُ المَجانِيْنِ، لُفّاح.

**مهر لاستیکی** /mohr-e-lästiki/ خَتْمُ كاوْتْشُوك.

**مهر مادری** /mehr-e-mädari/ حَنانُ أُمّ.

**مهر نماز** /mohr-e-namäz/ تُرْبَةُ الصَّلوة.

**مهروطن** /mehr-e-vatan/ مَحَبَّةُ الوَطَنِ.

**مهر وموم** /mohr-o-mum/ خَتْم، خَتَم، خاتَمُ شَمْعٍ.

**مهر وموم برداشتن** /m.-o.-m.-bardāštan/ نَزْعاً / نَزَعَ ـِ الأَخْتامَ.

**مهر وموم کردن** /m.-o-m.-kardan/ ← مهر کردن.

**مهره** /mohre/ ۱ ← مهرهٔ پشت . ۲ ← مهرهٔ پیچ. ۳ ← مهرهٔ تخته نرد. ۴ ← مهرهٔ شطرنج. ۵. خَرَز، خَرَزَة، غَضار، غَضارَة، يَخْمُور.

**مهرهٔ آسه** /m.-ye-āse/ (پز) فَقْرَةُ العُنُقِ الثّانِيَةُ.

**مهرهٔ اطلس** /m.-ye-atlas/ (پز) فَهْقَة، فَقْرَةُ العُنُقِ الأُوْلَى.

**مهرهٔ افسون** /m.-ye-afsun/ الكِحْل، الكَحْلَة، الكِحال، الهَصَرَة.

**مهرهٔ پشت** /m.-ye-pošt/ (پز) فِقْرَة، فَقْرَة، فَقارَة، الطَّبَقَة، الفَقْرَةُ الظَّهْرِيَّةُ، خَرَزَة، الشُّنْخابَة، الشُّنْخُوب، الشُّنْخُوبَة.

**مهرهٔ پیچ** /m.-ye-pic/ صَمُولَة، صامُولَة.

**مهرهٔ تخته نرد** /m.-ye-taxte-nard/ قُشاطُ الطّاوَلَة.

**مهره دار** /m.-dār/ فَقْرِيّ، فَقارِي، ذُو فَقَرات.

**مهره داران** /m.-d.-ān/ (جان) الفَقارِيّات.

**مهره زن** /m.-zan/ مُلَمِّع، صاقِل.

**مهره ساز** /m.-sāz/ الخَرّاز.

**مهرهٔ سلیمانی** /m.-ye-soleymāni/ الجَزْع.

**مهره سنگ** /m.-sang/ الجَزْع، العَقِيق اليَمانِيّ.

**مهرهٔ شطرنج** /m.-ye-šatranj/ ← مهره‌های شطرنج.

**مهره فروش** /m.-foruš/ الخَرّاز.

**مهرهٔ گردن** /m.-ye-gardan/ (پز) الفَقْرَةُ العُنُقِيَّةُ.

**مهرهٔ مار** /m.-ye-mār/ حَجَرُ الحَيَّةِ.

**مهرهٔ ماسوره** /m.-ye-māsure/ جِلْبَة.

**مهرهٔ مفصل** /m.-ye-mafsal/ (پز) لُقْمَة [ نُتُوءٌ مَفْصِلِيٌّ فِي طَرَفِ العَظْمِ].

**مهره های پشت** /m.-hā-ye-pošt/ (پز) العَمُودُ الفَقْرِيّ، الضَّرِيس.

**مهره های خاجی** /m.-hā-ye-xāji/ (پز) الفِقارُ العَجُزِيَّة.

**مهره های دنبالچه** /m.-hā-ye-donbālce/ (پز) الفِقارُ العُصْعُصِيَّة.

**مهره های شطرنج** /m.-hā-ye-šatranj/ أَحْجارُ الشِّطْرَنجِ.

**مهره های کمر** /m.-hā-ye-kamar/ (پز) الفَقَراتُ القَطَنِيَّةُ.

**مهره های گردنی** /m.-hā-ye-gardani/ (پز) الفَقَراتُ العُنُقِيَّةُ.

**مهره یی** /m.-yi/ فَقارِيّ، فَقْرِيّ.

**مهره یی و جنبی** /m.-yi-va-janbi/ (پز) فَقْرِيجَنْبِيّ.

**مهره یی و دنده یی** /m.-yi-va-dandeyi/ (پز) فَقْرِي ضِلْعِيّ.

**مهریه** /mahriyye/ صِداق، مَهْر، الشُّبْر.

**مهشید** /mahšid/ ضَوْءُ القَمَرِ، هالَةُ القَمَر.

**مهلت** /mohlat/ مَهْل، مَهَل، مُهْلَة، مُدَّة، خِلال، فَتْرَة، أَعجَل، نُفْسَة، رِفْق، الرَّوْد، التَّأْخِير، البُطْء.

**مهلت پرداخت** /m.-e-pardāxt/ مُهْلَةُ الدَّفع.

**مهلت خواستن** /m.-xāstan/ اِسْتِمْهالاً / اِسْتَمْهَلَ هـ اِسْتِعْجالاً / اِسْتَأْجَلَ هـ اِسْتِنْساءً / اِسْتَنْسَأَ هـ اِسْتِنْظاراً / اِسْتَنْظَرَ هـ.

**مهلت دادن** /m.-dādan/ تَمْهِيْلاً / مَهَّلَ، إِمْهالاً / أَمْهَلَ، إِمْلاءً / أَمْلَى، تَطْوِيْلاً / طَوَّلَ لَه، تَبْلِيْغاً / بَلَّغَهُ رِيْقَهُ، مَدّاً / مَدَّ ـُ الرَّجُلَ، إِمْداداً / أَمَدَّ، مُماداةً / مادَى، إِمداءً / أَمْدَى، نَظَراً / نَظَرَ ـُ هـ حُصُولاً و مَحْصُوْلاً / حَصَلَ ـُ عَلَى مُهْلَةٍ.

**مهلت نهائی** /m.-e-nehā'i/ مُدَّةٌ قَطْعِيَّةٌ، مُهْلَةٌ نِهائِيَّةٌ.

**مهلک** /mohlek/ المُهْلِك.

**مهلکه** /mahlake/ المَهْلَكَة، المَقْتَلَة.

**مهم** /mohem/ هامّ، مُهِمّ، جَلِيْل، عَظِيْم، ذُو مَكانَةٍ، ثَقِيْل، صَعْب.

**مهمات** /m.-māt/ آلَةٌ حَرْبِيَّةٌ، سِلاح، الذَّخِيْرَة، الأُمُورُ العَظِيْمَةُ الجَسِيْمَةُ.

**مهمات نظامی** /m.-māt-e-nezāmi/ المُعَدّاتُ العَسْكَرِيَّةُ.

**مهمان** /mehmān/ ضَيْف، نَزِيْل، زائِر، عائِد، الدَّخِيْل، العَوْف، العافِي، الوَرِيّ، الثَّوِيّ، مُضِيْف، أَبُو المَثْوَى، المَوْلَى.

**مهمانخانه** /m.-xane/ مَطْعَم، مَضِيْف، قاعَةُ الضِّيافَةِ، فُنْدُق، لُوْكانْدَة، لُوْكَنْدَة، نُزُل، نَزْل، نُزَل، المَنْزُول، أُوْتِيْل، سَلامْلَك.

**مهماندار** /m.-dār/ آدِب، مُضِيْف، آدِبَة، مُضِيْفَة [نث].

**مهمانداری** /m.-d.-i/ اِسْتِقْبالٌ مِنَ الضُّيُوفِ.

**مهمانداری کردن** /m.-d.-i-kardan/ تَضْيِيفاً / ضَيَّفَ، إضافَةٌ / أضافَ.

**مهمانـدوست** /m.-dust/ مِضْياف، المِقْـراء، المِقْراة، المِقْرَى، المِهْمار.

**مهمان دوستی** /m.-d.-i/ اِكْرامُ الضَّيْفِ.

**مهمانسرای** /m.-saräy/ المَضِيْفَة، دارُ الضِّيافَةِ، مُضافَة، فُنْدُق، الثُّوِيّ، المَنْزُوْل، الرِّباط.

**مهمان شدن** /m.-šodan/ ضَيْفاً و ضِيافَةً / ضَافَ ـِ هـُ تَضَيُّفاً / تَضَيَّفَ هـُ.

**مهمان کردن** /m.-kardan/ ← مهمانی کردن.

**مهمان ناخـوانده** /m.-e-nä-xände/ الطُّفَيْلِيّ، الكَفِيْح، الضَّيْفَن.

**مهمان نواز** /m.-naväz/ المِضْياف.

**مهمان نوازی** /m.-n.-i/ اِكْرامُ الضَّيْفِ.

**مهمان نوازی کردن** /m.-n.-i-kardan/ تَوْجِيْباً / وَجَّبَ الضَّيْفَ.

**مهمانی** /m.-i/ ضِيافَة، وَلِيمَة، مَأْدُبَـة، النُّزالَة، السُّوْر، حَفْلَة، اِحْتِفال، حَفْلَى، دَعْوَة، عُزُوْمَة.

**مهمانی چای** /m.-i-ye-cäy/ حَفْلَةُ الشّاي.

**مهمانی دادن** /m.-i-dädan/ ← مهمانی کردن.

**مهمانی شام** /m.-i-ye-šäm/ حَفْلَةُ عَشاءٍ.

**مهمانی کردن** /m.-i-kardan/ تَضْيِيْفاً / ضَيَّفَ، إضافَةً / أضافَ هـُ، إيْـلاماً / أوْلَمَ، اِقْتِراءً / اِقْتَرَى فُلانـاً، قَراءً / قَرَى ـِ الضَّيْفَ، أدْباً / أدَبَ ـِ إيْداباً / آدَبَ هـُ.

**مهمانی نهار** /m.-i-ye-nahär/ حَفْلَةُ الغَداءِ.

**مهم شدن** /mohem-šodan/ تَعاظُماً / تَعاظَمَ الأمْرُ.

**مهمل** /mohmal/ مُهْمَل، مُعَطَّل، ضائِع، هَذْي، هَذَيان، هُذَاء، خَطْرَفَـة، عَبَث، هُراء، وَبَشُ الكَـلامِ وَرَدِيئُهُ، كَلامٌ فارِغ.

**مهمیز** /mehmiz/ المِهماز، المِهْمَز، الكُلّاب.

**مهمیز زدن** /m.-zadan/ هَمْزاً / هَمَزَ ـِ نَخْساً / نَخَسَ ـُ الدّابَّةَ، شَكّاً / شَكَّ ـُ هُ بالمِهْمازِ.

**مهناوی** /mahnävi/ (نظ) عَرِيْفٌ بَحْرِيٌّ.

**مهنـدس** /mohandes/ المُهَنْـدِس، مُهَنْـدِسٌ عَمَلِـيٌّ، مُهَنْدِز، قَيّاس، الرّاز، الماسِح، مَسّاحُ الأراضِيّ.

**مهندس آبیاری** /m.-e-äbyäri/ مُهَنْدِسُ رَيِّ.

**مهندس برق** /m.-e-barq/ مُهَنْدِسٌ كَهْرَبائِيٌّ.

**مهندس پل ها** /m.-e-polhä/ مُهَنْدِسُ جُسُورٍ.

**مهندس ساختمان** /m.-e-säxtemän/ مُهَنْدِسٌ مِعْمارٌ أو مِعْمارِيٌّ، مُهَنْدِسٌ مَدَنِيٌّ.

**مهندس شیمی** /m.-e-šimi/ كِيْمِيَائِيّ، كِيْماوِيّ.

**مهندس کشاورزی** /m.-e-kešävarzi/ مُهَنْدِسٌ زِراعِيٌّ.

**مهندس مشاور** /m.-e-mošäver/ مُهَنْدِسٌ مُسْتَشارٌ.

**مهندس معدن** /m.-e-ma'dan/ مُهَنْدِسُ مَناجِم.

**مهندس معماری** /m.-e-me'märi/ مُهَنْدِسٌ مِعْمارِيّ.

**مهندس مکانیک** /m.-e-mekänik/ مُهَنْدِسٌ مَكَنِيْكِيٌّ أو مِيكانِيْكِيٌّ.

**مهندس نقشه برداری** /m.-e-naqše-bardäri/ مُهَنْدِسُ مِساحَةٍ.

**مهندسی** /m.-i/ المِساحَة، هَنْدَسَةٌ عَمَلِيَّةٌ.

**مهندسی برق** /m.-i-ye-barq/ هَنْدَسَةٌ كَهْرَبائِيَّةٌ.

**مهندسـی راه وساختمـان** /m.-i-ye-räh-o-säxtemän/ الهَنْدَسَةُ المَدَنِيَّةُ.

**مهندسی کردن** /m.-i-kardan/ هَنْدَسَةً / هَنْدَسَ.

**مهنـدسـی کشـاورزی** /m.-i-ye-kešävarzi/ هَنْـدَسَـةُ الزِّراعَةِ، زَرْدَقَة، زَرْدَقَة.

**مهندسی معماری** /m.-i-ye-me'märi/ هَنْدَسَةٌ مَدَنِيَّةٌ.

**مهندسـی مکانیـک** /m.-i-ye-mekänik/ هَنْدَسَـةٌ مِيْكانِيْكِيَّةٌ.

**مهوش** /mahvaš/ جَمِيْلُ القَمَرِ.

**مهوع** /mohavve'/ مُقَيِّئ، مُهَوِّع.

**مهیا** /mohayyä/ مُهَيّأ، مُعَـدّ، مُسْتَعِدّ، مُجَهَّز، مُتَـأَهِّب، حاضِر، مُحَضَّر، اليَسَر، جاهِز، مُرَتَّب.

**مهیا شدن** /m.-šodan/ تَهَيُّؤاً / تَهَيَّأَ لِلْأَمْـرِ، تَحَضُّراً / تَحَضَّرَ، اِسْتِعْداداً / اِسْتَعَدَّ، دُفُوفاً / دَفَّ ـِ لَهُ الأمْرُ، ذَفِيْفاً / ذَفَّ ـِ لَهُ الأمْرُ.

**مهیا کردن** /m.-kardan/ تَهْيِئَةً / هَيَّأَ، إعْداداً / أعَدَّ، تَحْضِيراً / حَضَّرَ، تَعْبِئَةً / عَبَّأَ.

**مهیب** /mahib/ مَهِيْب، هَوْلَة، مُخِيْف، مُرْعِب، مُوحِش.

**مهیج** /mohayyej/ مُثِيْر، مُهَيِّج.

**مهین** /mahin/ جَمِيْل، كالقَمَر.

**مهین** /mehin/ کَبِیْر، أَکْبَر، رَفِیْع.

**می** /mey/ ۱← شراب. ۲. مایو، أَیّار.

**می** /mi/ ۱.← عَلامَةُ الإِسْتِمرارِ تَدْخُلُ عَلَى الفِعْلِ فَتَجْعَلُهُ فِعْلاً إِسْتِمرارِيّاً مثلَ: مـى رود: يَذْهَـبُ. ۲. (مسـ) مِـي [الدَّرَجَةُ الثّالِثَةُ مِن السُّلَّمِ المُوسيقى].

**می آلود** /mey-älud/ مُلَوَّثٌ بالخَمْرَةِ.

**میان** /miyän/ ۱. وَسَط، وَسْط، قَلْـب، مُنْتَصِف، بَيْن، بُحْبُوحَة، البُهْرَة، أَثْناء، جَوْف، زُفْرَة. ۲← کمر.

**میان بر** /m.-bar/ لُبُّ الثَّمَرَةِ، سَوْذَق.

**میان بر** /m.-bor/ مَعاجِيْلُ الطُّرُقِ.

**میان بـر کردن** /m.-b.-kardan/ إِخْتِصاراً / إِخْتَصَرَ الطَّرِيْقَ.

**میان بستن** /m.-bastan/ شَدّاً / شَدَّ ـُ الوَسَطَ، إِسْتِعْداداً / إِسْتَعَدَّ لِأَداءِ عَمَلٍ، تَهَيُّؤاً / تَهَيَّأَ، تَشَمُّراً / تَشَمَّرَ.

**میان پـرده** /m.-parde/ ۱. (پـز) الحِجابُ الحـاجِـز. ۲. لَقانِقِيّ، غِشاءٌ شُجُقِيٌّ. ۳ (مسـ) ← نیم پرده.

**میان پوست** /m.-pust/ الطَّبَقَةُ الجُرْثُومِيَّـةُ الوُسْطَى [مِنْ جَنِيْنٍ].

**میان پوش** /m.-puš/ الطَّلائِيَّة.

**میان تن** /m.-tan/ الكُرَيَّةُ المَرْكَزِيَّةُ.

**میان تهی** /m.-tohi/ أَجْوَف، المُجَوَّف، مُقَـوَّر، الخَشْل، زُماخِر، زُماخِرِيّ، الأَسَرّ، اليَخْمُور، الهَواء.

**میان تهی شدن** /m.-t.-šodan/ تَجَوُّفاً / تَجَوَّفَ.

**میان تهی کردن** /m.-t.-kardan/ تَجْوِيْفاً / جَوَّفَ هـ، تَجْوِيْباً / جَوَّبَ الشَّيءَ.

**میانجی** /m.-ji/ واسِطَة، وَسِيْلَة، سِياق، وَسِيْط، شَفِيْع، ذَرِيْع، مُتَدَخِّل، التُّور، السَّفِيْر.

**میانجـی کردن** /m.-j.-kardan/ تَوْسِيْطـاً / وَسَّطَ هـ، شَفاعاً و شَفاعَةً / شَفَعَ ـَ لَهُ أَو فِيْهِ.

**میانجیگـری** /m.-j.-gari/ وِساطَـة، شَفاعَـة، تَداخُـل، سِفارَة، تَوَسُّط، المَساعِي الحَمِيْدَة.

**میانجیگری کردن** /m.-j.-g.-kardan/ وَساطَةً / وَسَطَ يَسِطُ القَومَ و فِيْهِـم، تَوَسُّطاً / تَوَسَّطَ بَيْنَهُـم، تَداخُلاً / تَداخَلَ بَيْنَهم، تَدَخُّلاً / تَدَخَّلَ، ذَرْعاً / ذَرَعَ ـَ، سِفارَةً / سَفَرَ ـِ بَيْنَ القَومِ.

**میاندار** /m.-där/ المُدَرِّبُ الرِّياضِيُّ، الرِّياضِيُّ الَّذِی يَقِفُ وَسَطَ الحَلْبَةِ.

**میانداری** /m.-d.-i/ عَمَلُ المُـدَرِّبِ الرِّيـاضِيّ، التَّـدْرِيْبُ الرِّياضِيُّ.

**میان دانـک** /m.-dänak/ الكُنْدرِيُـوسُوم [أَحَـدُ جُسَيْماتٍ دَقِيْقَةٍ تُوجَدُ في سَيْتُوبلازمِ الخَلايا].

**میان دانه** /m.-däne/ الوَكْتَـة [جُبَيْبَةٌ في وَسَطِ الكُـرَيَّةِ المَرْكَزِيَّةِ].

**میان زیان** /m.-ziyän/ دَهْرٍ يُوسِيْطِيُّون.

**میان زیوی** /m.-zivi/ الدَّهْرُ الوَسِيْط.

**میان سـال** /m.-säl/ الكَهْل، النَّصَـف، العَوَان [نـث]، مُتَوَسِّطُ العُمْرِ.

**میان سال شدن** /m.-s.-šodan/ كُهُولاً / كَهَلَ ـَ، كُهُولَةً / كَهُلَ ـُ عَوَناً / عانَ ـُ ت المَرْأَةُ، تَعْوِيْناً / عَوَّنَ ت المَرْأَةُ.

**میان سنگـی** /m.-sangi/ مِيـزُولِيْتِي، خـاصٌّ بالعَصْـرِ الحَجَرِيّ الأَوْسَطِ.

**میان شامه** /m.-šäme/ العَنْكَبُوتِيَّة.

**میان قد** /m.-qad/ شَخْصٌ مُتَوَسِّطُ القامَةِ.

**میان کره** /m.-kore/ المِيْزُوسْفِير.

**میان گره** /m.-gere/ (گیا) البَيْعُقَدِيّ [الجُزْءُ الـواقِعُ بَيْنَ عُقْدَتَي ساقٍ].

**میانگین** /m.-gin/ مُتَوَسِّط، مُعَدَّل.

**میانگین عمر** /m.-g.-e-omr/ مَتَوَسِّطُ العُمْرِ.

**میان مایه** /m.-mäye/ الحَشْوَة← سیتوپلاسم.

**میان وزن** /m.-vazn/ شَخْصٌ مُتَوَسِّطُ الوَزْنِ.

**میانه** /m.-e/ ۱. وَسَط، وَسُوط، بَيْـن، نِصْف، مُنْتَصِف، جَوْف، أَدِيّ، بُـؤْبُؤ، ثَبَج، جَـشّ، جَوْز، جَوْش، حَـرْصَة، حاقّ، رُبْض، سُوَى، عَجْس، عَكْـد، مُقارِب، قَصْد، كَبِد، كِتْر، نَيْط. ۲. مُتَوَسِّط، مُعَـدَّل، الأَوْسَط. ۳. وَسْط، وَسَط خَصْر← کمر.

**میانه داشتن** /m.-e-däštan/ لَهُ عِلاقاتٌ حَسَنَةٌ مَعَ....

**میانه رو** /m.-e-row/ ۱. مُقْتَصِد، مُعْتَدِل، إِقْتِصادِيّ. ۲. المُحافِظ، وَسَط.

**میـانـه روی** /m.-e-ravi/ إِعْتِـدال، قَصْـد، إِقْتِصـاد، التَّوَسُّط، القَوام.

**میانـه روی کردن** /m.-e-r.-kardan/ ح ← قُصُوداً / قَصَدَ ـِ في الأَمْرِ، إِعْتِدالاً / إِعْتَدَلَ، إِقْتِصاداً / إِقْتَصَدَ في

الأَمْر، تَدْبيراً / دَبَّر، تَوَسُّطاً / تَوَسَّطَ في عَمَلِهِ.

**میانه سال** /m.-e-säl/ ← میان سال.

**میانه سـال شدن** /m.-e-s.-šodan/ تَنصِيفاً / نَصَّفَ الرَّجُلُ.

**میانه گیـری کردن** /m.-e-giri-kardan/ ذَرَعاً / ذَرِعَ ـَ إِلَيْهِ و عِنْدَهُ، تَشَفُّعاً / تَشَفَّعَ.

**میانهٔ لشکر** /m.-e-ye-laškar/ القَلْبُ مِنَ الجَيْشِ.

**میانی** /m.-i/ مُتَوَسِّط.

**مـی پرسـت** /mey-parast/ شـارِبُ الخَمْرِ، السِّكِّيـر، المُحِبُّ لِلْخَمْرِ، المُدْمِنُ عَلَى الخَمْرَة.

**می پرستی** /m.-p.-i/ حُبُّ الخَمْرِ، إِدْمانٌ عَلَى الخَمْرَة.

**میترا** /miträ/ ١. مِثْـرا [إِلٰهُ النُّـورِ و حـامِي الحَقِيقَـةِ و عَدُوُّقَوِيٌّ الظَّلام عِنْدَ الفُرسِ]. ٢. الشَّمْس.

**میترال** /miträl/ (پز) الصِّمـامُ أو المِصراعُ القَلَنْسِـيُّ أو التّاجِيُّ.

**میترائیسم** /miträ'ism/ مِثْرائِيَّة، عَقِيدَةُ عِبادَةِ الشَّمْسِ.

**میتولوژی** /mitoloži/ المِيثُولُوجِيَة ← اساطیر شناسی.

**میتین** /mitin/ البِرْطِيل.

**میتینگ** /miting/ ← متینگ.

**میثاق** /misäq/ مِيثاق، عَهْد.

**میخ** /mix/ مِسْمار، وَتَد، خابُـور، المِزْوَد، العَيْر، السُّكّ، السُّكِّيّ، السَّبّ، المُعَبَّد، المُسْتَكِين، لَوْلَب.

**میخانـه** /mey-xäne/ حانَـة، حانٌ، حـانُوت، حـانات، حانِيَة، خَمّارَة، المَقْصِف، بارُ الدَّسْكَرَة.

**میخ پرچ** /mix-e-parc/ مِسْمارُ البَرْشَمَةِ.

**میخ پیـچ** /m.-pic/ مِسْمارُ بُـرْمَةٍ أو بُـرْغِيٍّ أو قَـلاوُوْظٍ أو لَوْلَبِيٍّ أو مُلَوْلَب، بُرْغِيّ، رَزَّة، لَزّ، لَزَّة، لَوْلَب.

**میخ چوبی** /m.-e-cubi/ خابُور، شِكّ.

**میخچه** /m.-ce/ ١. المِسْمارُ الصَّغِير. ٢. مِسْمارُ القَدَم، ثُؤْلُول، الأُبْنَة، كَلُو.

**میخ چین** /m.-cin/ مِقْراص.

**میخ دار** /m.-där/ ذُو سَنابِل، ذُومَسامِير.

**میخ داغ** /m.-e-däq/ المَيْسَم.

**میخ ریزه** /m.-rize/ المُسَيْمِير.

**میخ زدن** /m.-zadan/ سَمْراً / سَمَرَ ـِ و تَسْمِيراً / سَمَّرَ البابَ و غيرَهُ، وَتْداً و تِدَةً / وَتَدَ يَتِدُ و تَوْتِيْداً / وَتَّدَ و إِيْتاداً / أَوْتَدَ الوَتَدَ.

**میخ ساز** /m.-säz/ ح صانِعُ المَسامِير.

**میخ سازی** /m.-s.-i/ صُنْعُ المَسامِيرِ.

**میخ سر کج** /m.-e-sar-kaj/ كُلّابُ المِشَدَّةِ.

**میخ سنجاقی** /m.-e-sanjäqi/ المِسْمارُ المُدَبَّبُ.

**میخ شکاف** /m.-šekäf/ إِسْفِيْن، وَتِد.

**میخ طویله** /m.-tavile/ ثِباتُ رَبْطِ الحَيَواناتِ.

**میخ فروش** /m.-foruš/ بائِعُ المَسامِيرِ.

**میخک** /m.-ak/ (گیا) القَرَنْفُول، كَبْشُ القَرَنْفُول، كَبْشُ القَرَنْفُل.

**میخ کش** /m.-keš/ كَمّاشَة.

**میخ کوب** /m.-kub/ ثابِتُ الرّاسِي، مُسْتَقِرٌّ في مَكانِهِ.

**میخ کوب شدن** /m.-k.-šodan/ تَوْتِيْداً / وَتَّدَ في بَيْتِهِ، تَرْنِيخاً / رَنَّخَ و تَرْنِيقاً / رَنَّقَ و لُبُوداً / لَبَدَ ـُ و إِلْباداً / أَلْبَدَ بالمَكانِ.

**میخ کوب کردن** /m.-k.-kardan/ وَتْداً و تِدَةً / وَتَدَيَتِدُ و تَوْتِيْداً / وَتَّدَ و تَثْبِيْتاً / ثَبَّتَ هُ.

**میخ کوبیدن** /m.-kubidan/ تَسْمِيْراً / سَمَّرَ المِسْمارَ، سَمْراً / سَمَرَ ـِ.

**میـخ لـولا** /m.-e-lowlä/ مِسْمـارُ المُفَصَّلَـةِ، مِحْـوَرُ التَّمَفْصُلِ.

**میخ محور چرخ** /m.-e-mehvar-e-carx/ مِسْمارُ العَجَلَةِ أو الدُّولاب.

**میخ مفتولی** /m.-e-maftuli/ مِسْمارٌ سِلْكِيٌّ، مِسْمارُ إِبْرَة.

**میخ نعل** /m.-e-na'l/ مِسْمارُ النَّعْلِ.

**می خوارگی** /mey-xäregi/ شُرْبُ الخَمْرِ.

**می خواره** /m.-xäre/ سِكِّير، شارِبُ الخَمْرِ، شِرِّيب.

**میخی** /mixi/ المِسْمارِيّ.

**میدان** /meydän/ مَجال، حَقْل، مَيْدان، مَيَـدان، باحَة، ساحَة، رَحْبَة، مَدَى، السَّحاة، العَيْفَة.

**میدان اسب دوانی** /m.-e-asb-daväni/ مِضْمارُ السَّبْقِ، المِضْمار، حَلْبَةٌ أو مَيْدانُ السِّباقِ، مَلْعَبُ الخَيْلِ.

**میدان بازی** /m.-e-bäzi/ ساحَةُ الأَلْعابِ، مَلْعَب، صَوْع، صاع.

**میدان برقی** /m.-e-barqi/ مَجالٌ كَهْرَبائِيٌّ.

**میدان تیـر** /m.-e-tir/ مَيْدانُ الـرَّمْي، مَـرْمَى، حَقْـل

الرِّمايَةِ.

**میدان جنگ** /m.-e-jang/ مُقْتَتَل، مُصَفّ، مَعْرَك، مَعْرَكَة، مَيْدانُ القِتالِ، الجَعْجاع، الخَيْضَعَة، المَوْطِن، الماحُوز، مَوْقِعَةُ الحَرْبِ، مَيَدانُ الشَّرَفِ، ساحَةُ الشَّرَفِ، مَسْرَحُ الحَرْبِ، المَغْزَى، المَكَرّ.

**میدان دادن** /m.-dädan/ فَسْحاً و فُسُوحاً / فَسَحَ ـَ لَهُ المَجالَ.

**میدان دید** /m.-e-did/ مَجالُ البَصَرِ.

**میدان گرانشی** /m.-e-geräneši/ مَجالُ الجاذِبِيَّةِ.

**میدان مشق** /m.-e-mašq/ (نظ) مَيْدانُ العَرَضاتِ.

**میدان مغناطیسی** /m.-e-meqnätisi/ ساحَةٌ مَغْنَطِيسِيَّةٌ، مَجالٌ مَغْنَطِيسِيٌّ.

**میدان نوسان** /m.-e-navasän/ مُتَّسَعُ الذَّبْذَبَة.

**میدان ورزش** /m.-e-varzeš/ مَلْعَبُ الرِّياضَةِ.

**میدان یافتن** /m.-yäftan/ (عم) حُصُولاً و مَحْصولاً / حَصَلَ ـُ على فُرْصَةٍ مُناسَبَةٍ.

**میر** /mir/ مُخَفَّفُ أَمِيْر، حاكِم.

**میراب** /miräb/ حارِسُ الماءِ، الشّاوِي.

**میراث** /miräs/ تَرِكَة، مِيْراث، الإراث، إرْث، وِراثَة، تُراث، وِرْثَة، مَوْرُوث، وِراث، وَرْث.

**میراث خوار** /m.-xär/ الوارِث.

**میراث دادن** /m.-dädan/ إيْراثاً / أَوْرَثَهُ.

**میراث فرهنگی** /m.-e-farhangi/ التُّراثُ الثَّقافِيّ.

**میراث ملی** /m.-e-melli/ التُّراثُ القَوْمِيّ.

**میراثی** /m.-i/ خَلَفِيّ.

**میرانیدن** /miränidan/ تَمْوِيْتاً / مَوَّتَ هـُ تَوَفِّياً / تَوَفّى هـُ اللهُ، تَهْلِيْكاً / هَلَّكَ، تَهْمِيْداً / هَمَّدَ.

**میرزا** /mirzä/ ۱. مُخَفَّفُ أميرزاده، إبْنُ الأَمِيْرِ. ۲. الكاتِب، العالِمُ المَعْروفُ في فَنِّهِ.

**میرزا بنویس** /m.-benvis/ (عم) كاتِبٌ قَلِيْلُ العِلْمِ.

**میرزا قلمدان** /m.-qalamdan/ ۱← میرزا بنویس. ۲. الرَّجُلُ النَّحِيْفُ الضَّعِيْفُ.

**میر شکار** /mir-šekär/ أَمِيْرُ الصَّيْدِ.

**میر غضب** /m.-qazab/ مُنَفِّذُ الحُكْمِ بالإعْدامِ، الجَلّاد، مَشاعِلِيّ.

**میز** /miz/ مِنْضَدَة، طاوِلَة، مائِدَة، خِوَان، تَرْبِيْزَة، تَرابِيْزَة، باشْتَخْتَه، مَكْتَبَة.

**میز آرایش** /m.-e-äräyeš/ المِزْيَنَة.

**میز آن پاژ** /m.-än-päž/ تَرْكِيْبُ صَفَحاتِ الطَّبْعِ.

**میزآن پلی** /miz-än-peli/ تَجْعِيْدُ الشَّعْرِ.

**میزآن سن** /miz-än-sen/ إخْراج.

**میزاب** /mizäb/ ۱. المِيْزاب، طَرِيْقُ الماءِ، قَناة، أُنْبُوتَة مِياه. ۲. الأَكْحَل، نَهْرُ البَدَن.

**میزان** /mizän/ مِعْيار، إمام، مَبْلَغ، مِقْدار، العِيار، القِياس، قَدْر، كَمِيَّة، قَيْد، قِيْمَة، قاد، كَيْل، مِكْيال.

**میزان بخار** /m.-e-boxär/ مِيْزانُ البُخارِ.

**میزان پرداختی** /m.-e-pardäxti/ مِيْزانُ المَدْفُوعاتِ.

**میزان حجم** /m.-e-hajm/ مِقْياسُ الحَجْم.

**میزان الحراره** /m.-ol-haräre/ المِحَرّ، تِرْمُومِتْر، المُسْتَحِرّ، مِيْزانُ الحَرارَة، مِقْياسُ الحَرارَة.

**میزان الحرارهٔ الکلی** /m.-ol-h.-ye-alkoli/ تِرْمُومِتْرٌ كُحُولِيّ.

**میزان الحرارهٔ پزشکی** /m.-ol-h.-ye-pezeški/ (پز) ← میزان الحرارهٔ طبی.

**میزان الحرارهٔ ریومور** /m.-ol-h.-ye-riyomor/ مِحَرُّ رِيُومِر.

**میزان الحرارهٔ سانتی گراد** /m.-ol-h.-ye-säntigeräd/ (فز) المِحْرارُ المِئَوِيُّ.

**میزان الحرارهٔ صدقسمتی** /m.-ol-h.-ye-sad-qesmati/ ← میزان الحرارهٔ سانتی گراد.

**میزان الحرارهٔ طبی** /m.-ol-h.-ye-tebbi/ مِيْزانُ الحَرارَةِ الطِبِّيّ، تِرْمُومِتْرُالطِّبِّيّ.

**میزان الحرارهٔ فارنهایت** /m.-ol-h.-ye-färenhäyt/ مِحَرُّ فارِنْهِيْت.

**میزان الحرارهٔ گازی** /m.-ol-h.-ye-gäzi/ تِرْمُومِتْرٌ غازِيّ.

**میزان الرطوبه** /m.-or-rotube/ ← نمسنج.

**میزان شدن** /m.-šodan/ (عم) ۱. إعْتِدالاً / إعْتَدَلَ، تَسَوِّياً / تَسَوّى. ۲.← نشاه شدن.

**میزان کردن** /m.-kardan/ تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ، تَسْوِيَةً / سَوّى، تَنْظِيْماً / نَظَّمَ.

**میزانه** /m.-e/ مِقْياس، مِكْيال، مِعْيار.

**میزانه‌شمار** /m.-e-šomär/ مِتْرُونُوم، مِسْرَع.

**میزبان** /m.-bän/ آدِب، مُضِيْف.

**میز بلیارد** /m.-e-belyärd/ مائِدَةُ البِلْيَرْدُو.
**میز تحریر** /m.-e-tahrir/ مَكْتَب، خِوانُ الكِتابَة، مِنْضَدَةُ الكِتابَةِ، مائِدَةُ الكِتابَةِ، وَرَقُ الكِتابَةِ.
**میز توالت** /m.-e-tuvälet/ خِوانُ الزِّينَةِ، تَسْرِيحَة.
**میز خطابه** /m.-e-xetäbe/ مَنَصَّةُ الخِطابَةِ.
**میزدگی** /mey-zadegi/ الخُمار، الخُمْرَة.
**میزده** /m.-zade/ الخَمِر، المُسَكَّر، ثَمِل.
**میزده شدن** /m.-z.-šodan/ خَمَراً / خَمِرَ ـَ و خُمِرَ مج فُلانٌ.
**میز غذاخوری** /m.-e-qazä-xori/ مائِدَةُالأكْلِ والطَّعامِ، سِماط.
**میز گرد** /m.-e-gerd/ المائِدَةُ أو الطّاوِلَةُ المُسْتَدِيرَةُ، الخِوانُ المُسْتَدِيرُ.
**میز ناهار خوری** /m.-e-nähär-xori/ المائِدَة، الطَّبْلِيَّة.
**میزوفیت** /mizofit/ المِيزُوفِيت.
**میزوفیل** /mizofil/ المِيزُوفِيل.
**میزه** /m.-ize/ بَوْل.
**میزه‌شناس** /m.-šenäs/ بوالِيّ [عالِمُ الأمْراضِ البَوْلِيَّةِ].
**میزه‌شناسی** /m.-š.-i/ بِوالَة [مَبْحَثُ البَوْل].
**میزه‌نای** /m.-näy/ (پـز) حالِب، بَرْبَخ، الشُّنْخُوب، الشُّنْخُوبَة، الشُّنْخابَة.
**میزه‌نایی** /m.-n.-i/ (پز) الحالِبِيّ.
**میستیک** /mistik/ ← رازور.
**میستیسیسم** /mistisism/ ← رازوری.
**میسر** /moyassar/ مُيَسَّر، مُعَدّ، مُجَهَّز.
**میسر شدن** /m.-šodan/ تَيَسُّراً / تَيَسَّرَ.
**میسر کردن** /m.-kardan/ تَيْسِيراً / يَسَّرَ.
**میسیون** /misiyon/ بَعْثَة، هَيْئَة.
**میسیونر** /misyoner/ مُبَلِّغ، المُبَشِّر.
**میش** /miš/ الشّاة، النَّعْجَة، الضّأن، الغَنَمَة، العُطْعُط، الغَرِيس.
**میش‌دار** /m.-där/ الضَّئْن.
**میشی** /miši/ الشُّهْلَة.
**میعاد** /mi'äd/ مَآب، مَرْجِع.
**میعادگاه** /m.-gäh/ ← میعاد.
**میعه** /may'e/ (گیا) المَيْعَة.
**میعهٔ سائله** /m.-ye-sä'ele/ عَسَلُ اللُّبْنَى.
**میعهٔ یابسه** /m.-ye-yäbese/ (گیا) قُلْفُونَة، صَمْغُ البُطْمِ.
**میفروش** /mey-foruš/ ← شراب‌فروش.
**میکا** /mikä/ طَلْق، بَلَق، مِيْكا، المَيْكَة.
**میکانیک** /mikänik/ ← مکانیک.
**میکای سبز** /mikä-ye-sabz/ مَيْكَةٌ خَضْراءُ.
**میکای سفید** /m.-ye-sefid/ مَيْكَةٌ صَفْراءُ.
**میکای سیاه** /m.-ye-siyäh/ بِيُوتِيت [مَيْكَةٌ سَوْداءُ أوداكِنَةٌ].
**میکای قهوه‌ای** /m.-ye-qahveyi/ مَيْكَةٌ بُنِّيٌّ.
**میکده** /meykadeh/ ← میخانه.
**میکرب** /mikrob/ (جانـ) الجُرْثُوم، الجُرْثُومَة، المِيكْرُوب، المِكْرُوب، حُيَيّ.
**میکرب‌زدایی کردن** /m.-zodäyi-kardan/ تَعْقِيماً / عَقَّمَ الشَّيء، تَجْدِيباً / جَدَّبَ.
**میکرب‌شناس** /m.-šenäs/ عالِمٌ بِمَبْحَثِ الجَراثِيمِ.
**میکرب‌شناسی** /m.-š.-i/ عِلْمُ الجَراثِيمِ، عِلْمُ الأحْياءِ المِجْهَرِيّ.
**میکرب‌هوائی** /m.-e-havä'i/ (نـ) مَكْرُوبٌ هَوائِيّ.
**میکربی** /m.-i/ مِكْرُوبِيّ، جُرْثُومِيّ، حُبَيْوَيْنِيّ، مِيكْرُوبِيّ.
**میکربیولوژی** /mikrobiyoloži/ عِلْمُ الجَراثِيمِ، عِلْمُ الأحْياءِ المِجْهَرِيّ ← میکرب‌شناسی.
**میکربیولوژیست** /mikrobiyoložist/ عالِمٌ بِمَبْحَثِ الجَراثِيمِ ← میکرب‌شناس.
**میکرسکپ** /mikroskop/ مِكْرُوسْكُوب، المِيكْرُوسْكُوب، مِجْهَر.
**میکرسکپ الکترونی** /m.-e-elekteroni/ المِجْهَرُ الإلِكْتِرُونِيّ.
**میکرسکپ فرابنفش** /m.-e-faräbanafš/ المِجْهَرُ الفَوْبَنَفْسَجِيّ.
**میکرسکپی** /mikroskopi/ المِجْهَرِيّ.
**میکرسکپیک** /mikroskopik/ ← مکرسکپی.
**میکرفون** /mikrofon/ مِجْهارٌ كَهْرَبِيٌّ، مِذْياع.
**میکرفون سیار** /m.-e-sayyär/ المِيكْرُوفُونُ الخارِجِيُّ.
**میکرفیلم** /mikro-film/ فُلَيْم.
**میکرگرافی** /mikrogeräfi/ عِلْمُ التَّجْهِيرِ.

**میکرولیتیک** /mikrolitik/ مِیکرُوْلِیْت، بُلَّیْرَة، بِلَّوْرَةٌ دَقِیْقَةٌ.

**میکرومتر** /mikrometr/ مِیْکْرُومِتْر، مِبْثَال.

**میکرن** /mikron/ مِیْکْرُونْ [وَحْدَةٌ قِیاسِیَّةٌ جُزْءاً مِن أَلْفٍ من المِلیمتر].

**میکروگرافی** /mikrogeräfi/ ← میکرگرافی.

**میکزدم** /mikzodem/ ← میکسدم.

**میکسدم** /miksedom/ (پز) خَزَب، إِسْتِسْقاءٌ لَحْمِيٌّ.

**میکسومیستها** /miksomist-hä/ الهُلامِیّات.

**میکودرما** /mikodermä/ الخَمِیْرَةُ المُخاطِیَّةُ.

**میکودرماستی** /mikodermäaseti/ خَمِیْرَةٌ مُخاطِیَّةٌ أو فُطْرِیَّةٌ لِلْخَلِّ.

**میگرن** /migren/ الشَّقِیْقَة.

**می‌گسار** /mey-gosär/ شَرّاب، شَرِّیْب، شارِبُ الخَمْرِ، المُدْمِنُ عَلَى الخَمْرَةِ.

**می‌گساری** /m.-g.-i/ حَلْقَةُ الشُّرْبِ، شُرْبُ الخَمْرِ، قُصُوف، قَصْف، المَقْصَف.

**می‌گساری کردن** /m.-g.-kardan/ قَصْفاً و قُصُوفاً / قَصَفَ ـُ، إقامَةً / أقامَ في شُرْبِ الخَمْرِ.

**میگو** /meygo/ (جانـ) الإِرْبِیان، الإِرْبِیان، الرُّوْبِیان، بُرْغُوثُ البَحْرِ، زِیْزُالبَحْرِ، جَرادُ البَحْرِ، قُرَیْدِس، جَمْبَرِي، الأَقْرِیْدِس، الأُنْكُوش.

**میگون** /meygun/ خَمْرِيُّ اللَّوْنِ، أَحْمَرُ اللَّوْنِ.

**میل** /meyl/ ۱. المَیْل، إتِّجاه، إرادَة، مَشِیْئَة، شَهْوَة، الضِّغْن، ضَلْع، صِبا، الهَوَى، الطَّوْع، الطِّیْبَة، كَیْف، لُبانَة، رَوْم، مَرام، بُغْیَة، أُمْنِیَّة، مُنْیَة. ۲. (نجـ) المَیْل.

**میل** /mil/ ۱. مِیْل. ۲. مِیْل، كَبّاس، مِكْبَس، مِدَكّ، رَكِیْزَة، قائِمَة ← سنبه. ۳. مِیْلُ الزُّورخانه [عم عراقی]، وَسیلَةٌ رِیاضِیَّةٌ تُشْبِهُ القَرْعَ و فِیهایَدَةٌ.

**میلاد** /miläd/ المِیْلاد، وِلادَة.

**میلادی** /m.-i/ المِیْلادِيّ.

**میل‌بازی** /mil-bäzi/ الرِّیاضَةُ بالمِیْلِ.

**میل بافندگی** /m.-e-bäfandegi/ إبْرَةُ الخِیاطَةِ.

**میل‌برقگیر** /m.-e-barq-gir/ شارِي الصَّواعِقِ.

**میل ترکیبی** /meyl-e-tarkibi/ (شیمـ) الأُلْفَة.

**میل ترکیبی الکترونی** /m.-e-t.-ye-elekteroni/ (شیمـ) أُلْفَةٌ إلِكْتِرُونِیَّةٌ.

**میل ترکیبی شیمیایی** /m.-e-t.-ye-šimiyäyi/ أُلْفَةٌ كِیْمِیاوِیَّةٌ.

**میل جراحی** /m.-e-jarrähi/ مِیْلُ الجَرّاحِ، مِسْبَر، مِسْبارَة، مِسْبار، سِبار، المِخْراف، المِخْجاج، المِخْرَف، مَجَسّ، مَجَسَّة.

**میل جغرافیایی** /meyl-e-joqräfiyäyi/ مَیْلٌ جُغْرافِيٌّ.

**میل حکاکی** /mil-e-hakkäki/ ← قلم حکاکی.

**میل حلقوم** /m.-e-holqum/ مِنْظافُ المَرِيءِ.

**میل داشتن** /meyl-däštan/ مَیْلاً و تَمْیالاً و مَیَلاناً و مَیْلُولَةً و مَمالاً و مَمِیْلاً / مالَ یَمِیْلُ إلَیهِ، رُغْباً ورَغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ فِیهِ، مُمایَلَةً / مایَلَهُ، مُهاوَدَةً / هاوَدَ.

**میل دریایی** /mil-e-daryäyi/ مِیْلٌ بَحْرِيٌّ، عُقْدَة، فَرْسَخٌ بَحْرِيٌّ.

**میلدیومو** /mildiv-e-mow/ (گیا) حُمْرَةُ الوَرَقِ.

**میلرد** /milord/ المِیْلُوْرْد.

**میل‌زدن** /mil-zadan/ ۱. (پز) التَّمْیِیْل. ۲. تَنقِیْباً / نَقَّبَ، تَفْتِیْشاً فَتَّشَ.

**میل سرمه** /m.-e-sorme/ مِكْحَل، مِكْحال، مِیْل، مِرْوَدُ العَیْنِ.

**میل‌سنج** /meyl-sanj/ إبْرَةُ المَیْلِ المَغْنَطِیْسِيُّ.

**میل سوپاپ** /mil-e-supäp/ عَمُودُ إدارَةِ الكامات.

**میل کردن** /meyl-kardan/ مَیْلاً وتَمْیالاً ومَیَلاناً و مَیْلُولَةً و مَمالاً و مَمِیْلاً / مالَ یَمِیْلُ إلَیهِ، رُغْباً و رَغْباً و رَغْبَةً / رَغِبَ ـَ، ثَمَلاً / ثَمِلَ ـَ، جَنَحاً وجُنُوحاً / جَنَحَ ـَ إلَیهِ، إجْناحاً / أَجْنَحَ إلَیهِ، إسْتِجْناحاً / اِسْتَجْنَحَ إلَیْهِ، تَجانُفاً / تَجانَفَ إلَى الشَّيءِ، إنْحِرافاً / انْحَرَفَ إلَیهِ، حُنُوطاً / حَنَطَ ـِ إلَیهِ، تَحَنُّفاً / تَحَنَّفَ إلَى الشَّيءِ، إنْحِیازاً / اِنْحازَ إلَیهِ، إخْلاداً / أَخْلَدَ إلَیهِ، خُنُوعاً / خَنَعَ ـَ إلَیهِ، رُكُوحاً / رَكَحَ ـَ إلَیهِ، رَكْناً ورُكُوناً / رَكَنَ ـُ ورَكْناً ورُكُوناً / رَكِنَ ـَ واسْتِشفافاً / اِسْتَشَفَّ إلَیهِ، شَهْوَةً / شَها ـُ هُ، صُدُوعاً / صَدَعَ ـَ إلَیهِ، صُغُوناً / صَغَنَ ـَ إلَیهِ، ضَیْفاً و ضِیافَةً / ضافَ ـِ إلَیهِ، طَلَباً / طَلَبَ ـُ إلَیهِ، عَطْفاً وعُطُوفاً / عَطَفَ ـِ إلَیهِ، عَكْراً وعُكُوراً / عَكَرَ ـِ عَلَیهِ، عَكْواً / عَكا ـُ عَلَى قَوْمِهِ، عِیاجاً وعَوَجاً / عاجَ ـُ إلَیهِ، تَعَوُّجاً / تَعَوَّجَ بالمَكانِ وعَلَیهِ، غَضْراً / غَضَرَ ـِ عَلَیهِ، اِلْتِحاجاً / اِلْتَحَجَ إلَیهِ، اِلْتِحاداً / اِلْتَحَدَ إلَیهِ. ۲ ←

خوردن.

**میل کشیدن** /mil-kešidan/اِشتِمالاً / اِشتَمَلَ عَیْنَهُ.

**میل گرد** /mil-gerd/ قَضِیبُ الحَدِیْدِ، حَدِیْدُ التَّسْلِیْحِ.

**میل گرفتن** /m.-gereftan/رَفْعاً / رَفَعَ ـَ المِیْلَ.

**میل‌لنگ** /m.-lang/ مِحْوَرُ المُحَرِّکِ السَّیّارَةِ.

**میــل مغنــاطیســی** /meyl-e-meqnätisi/ المَیْــلُ المَغْنَطِیْسِیّ.

**میــل میــان دوچــرخ** /mil-e-miyän-e-do-carx/ مِحْــوَرُ العَرَبَةِ.

**میل‌میلی** /m.-m.-i/ مُقَلٌ.

**میله** /m.-e/ ۱. دَکَر، نَجْران، مَدعار، عَقْـب، خابور، وَتَد. ۲. (گیا) السَّداة. ۳. العَمُودُ فِي المِکانِیْکِ.

**میلهٔ آهنین** /m.-e-ye-ähanin/ قَضِیْبٌ حَدِیْدِيٌّ.

**میلهٔ اهرم** /m.-e-ye-ahrom/ عَتَلَةُ تَدْوِیْر.

**میلهٔ پرچم** /m.-e-ye-parcam/ سارِیَةُ العَلَمِ.

**میلهٔ پرچم گل** /m.-e-ye-p.-e-gol/ (گیا) خَیْطُ المِئْبَرِ.

**میلهٔ پیستون** /m.-e-ye-piston/ ذِراعُ الکَبّاسِ.

**میلهٔ ستون** /m.-e-ye-sotun/ أُسْطُوانَةُ العَمُودِ.

**میلهٔ مهار** /m.-e-ye-mahär/ ذِراعُ التَّوْجِیْهِ، عَصَا التَّحَکُّمِ.

**میلی** /meyl-i/ اِرادِيٌّ، اِخْتِیارِيٌّ، طَوْعِيٌّ.

**میلیارد** /milyärd/ مِلْیار.

**میلیاردر** /m.-er/ مِلْیارْدِیْر.

**میلیتاریسم** /militärism/ العَسْکَرِیَّة.

**میلیتر** /militar/ العَسْکَرِيّ.

**میلیگرم** /miligeram/ المِلّیْغْرام.

**میلیمتر** /milimetr/ المِلِّیْمِتْر.

**میلیون** /milyon/ مِلْیُون.

**میلیونر** /milyoner/ مِلْیُونِیْر.

**میم** /mim/ مُوْمِيء [مُمَثِّلُ رِوایَةٍ مُضْحِکَةٍ بِطَرِیْقَةِ الإیْماءِ].

**میمنت** /meymanat/ ← مبارکی.

**میموزا** /mimozä/ ← گیاه حساس.

**میمون** /meymun/ ۱←مبارک. ۲. (جانـ) القِرْد، الـرُّباح، السَّعْدان.

**میمون باز** /m.-bäz/ المُهَرِّج [الَّذي یُرَقِّصُ القِرَدَةَ].

**میمون بازی** /m.-b.-i/ ۱. تَرْقِیْصُ القِرْدَة. ۲. مَزْحَةٌ أو حِیْلَةٌ خَبِیْثَةٌ أو مُضْحِکَة.

**میمون بی‌دم** /m.-e-bi-dom/ (جانـ) قِرْدُ المَغْرِب.

**میمون دم‌دراز** /m.-e-dom-deräz/ (جانـ) الهَبّار.

**میمـون دم‌دراز افـریقـا** /m.-e-d.-d.-e-efriqä/ (جانــ) الهِجْرِس، النِّسناس.

**میمون ماداگاسکار** /m.-e-mädägäskär/ (جانـ) اللِّیْمُور.

**میمونها** /m.-hä/ (جانـ) القُرُود.

**میمـونهــای آدم‌نمـا** /m.-hä-ye-ädam-namä/ (جانــ) القِرَدَةُ الشَّبِیْهَةُ بالإنْسانِ.

**میمــونهــای بـامنخـریـن فــاصلــه‌دار** /m.hä-ye-bä-menxareyn-e-fäsele-där/ (جانــــ) خَشْمــــاوات، فِنْطاسِیّـات [مَجْمُوعَـةُ قُرُودِ العالَـمِ الجَدِیْـدِذاتِ الأُنُوفِ المُسْتَعْرَضَةِ].

**میمـونهای بـامنخـریـن نزدیـک** /m.-hä-ye-bä-m.-e-nazdik/ (جانـ) سُفْلَیاتُ المَنْخِرَیْنِ [مَجْموعَةٌ مِنَ القُرُودِ].

**میمـونهـای دم دراز افـریقـا** /m.-hä-ye-dom-deräz-e-efriqä/ (جانـ) الهِجْرِسِیّات.

**میمونهای ماداگاسکار** /m.-hä-ye-mädägäskär/ (جانـ) اللِّیْمُورِیّات.

**میمیک** /mimik/ إیْمائِیَّة [فَنُّ التَّمْثِیْلِ الإیْمائِيِّ].

**مین** /min/ ۱. لاحِقَةٌ لِلنِّسْبَةِ تَلْحَقُ العَـدَدَ الأَصْلِيَّ وتُبَدِّلُهُ إلی عَدَدٍ وَصْفِـيّ مثلَ: پنجمین: الخامِـس والخامِسَة. ۲. اللُّغَم، اللُّغْم، مِنْسَف.

**مینا** /minä/ ۱←بلور. ۲. (گیا) المِیْنـا، اللُّؤْلُـؤِیَّة، عَیْـنُ البَقَرِ.

**مینافلسان** /m.-falsän/ (جانـ) اللّامِعات.

**میناکار** /m.-kär/ صانِعُ المِیْنا.

**میناکاری** /m.-k.-i/ مِیْنا، مِیْناء.

**میناکاری کردن** /m.-k.-i-kardan/ طَلْیاً / طَلَی ـِ الشَّيءَ بالمِیْناءِ.

**مینای امـریکایـی** /m.-ye-emrikäyi/ (گیا) الأَرِیْغـارُوْن، شَیْخُ الرَّبِیْعِ.

**مینای چمـن** /m.-ye-caman/ (گیـا) زَهْرُ الـرَّبِیْعِ، زَهْـرُ اللُّؤْلُؤِ.

**مینای دندان** /m.-ye-dandän/ (پز) مِیْنا السِّنِّ.

**مینای طلایی** /m.-ye-taläyi/ (گیا) الأَراوَلَة.

**مین جمع کن** /min-jam'-kon/ کاسِحَةُ الأَلْغامِ.

**مینرالوژی** /mineräloži/ ← کان شناسی، معدن‌شناسی.

**مین‌روب** /min-rub/ جهازُ کانِسَةِ الألْغام.

**مین‌گذار** /m.-gozär/ واضِعُ الألْغام.

**مین‌گذاری** /m.-g.-i/ غَرْسُ الألْغام.

**مین‌گذاری کردن** /m.-g.-i-kardan/ لَغْماً / لَغَمَ ـَ إلْغاماً / ألْغَمَ المَکانَ.

**مینو** /minu/ الجَنَّة، الفِرْدَوْس.

**مینوت** /minut/ مُذَکِّرَة، کِتابُ تَذْکِیر، مُسْوَدَّة.

**مینوت کردن** /m.-kardan/ وَضْعاً / وَضَعَ یَضَعُ مُسْوَدَّةً، رَسْماً / رَسَمَ ـُ مُخَطَّطاً تَمْهِیدِیّاً.

**مینور** /minor/ (مس) ← گام کوچک.

**مین‌یاب** /min-yäb/ کاشِفَةُ ألْغام، جِهازُ کَشْفِ الألْغامِ.

**مینیاتور** /minyätur/ المُنَمْنَمَة.

**مینیاتورسازی** /m.-säzi/ النَّمْنَمَة.

**مینیاتوریست** /m.-ist/ المُنَمْنِم [رَسّامُ الصُّوَرِ المُنَمْنَمَة].

**مینی‌بوس** /minibus/ أُوْمْنِیْبُوس، اللَّمّامَة.

**مینیمم** /minimom/ ← مینیموم.

**مینیموم** /m./ الحَدُّ الأدْنَی.

**مینیون** /miniyon/ (شیم) زُنْجُفْر، زِنْجَفْر [أُکْسِیدُ الرَّصاصِ الأحْمَر].

**میوپ** /miyop/ (پز) ← نزدیک‌بین.

**میوجات** /mivejät/ ثِمار، فَواکِه.

**میوزیس** /miyozis/ (پز) إنْقِباضُ الحَدَقَةِ.

**مئوسن** /me'osen/ العَصْرُ المِیُوْسِینِیّ.

**میوگراف** /miyogräf/ راسِمَةٌ عَضَلِیَّة.

**میوگرافی** /miyogräfi/ (پز) وَصْفٌ تَسْجِیْلِیٌّ لِلْعَضَلاتِ.

**میولوژی** /miyoloži/ (پز) مَبْحَثُ العَضَلاتِ.

**میومیو** /miyo-miyo/ مُواء، المُغاء، مَوْغ.

**میو میو کردن** /m.-m.-kardan/ مُواءً / ماءَ ـُ وضُغاءً / ضَغا ـُ السِّنَّوْرُ، قَرْقَرَةً / قَرْقَرَ الهِرُّ، مُعاءً / مَعا ـُ السِّنَّوْرُ، مَغْواً و مُغُوّاً ومُغاءً / مَغا ـُ الهِرُّ، نُعاءً / نَعا ـُ السِّنَّوْرُ، تَنْوِیَةً / نَوَّی السِّنَّوْرُ [عم].

**میوه** /mive/ الثَّمَر، فاکِهَة، الفائِدَة، الأُکُل، الأُکْل، الحَصاد، الحَمْل.

**میوه‌دادن** /m.-dädan/ ثُمُوراً / ثَمَرَ ـُ إثْماراً / أثْمَرَ، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ ثَمَراً، إنْتاجاً / أنْتَجَ الثَّمَرَ.

**میوه‌دار** /m.-där/ المُثْمِر، المُنْتِج، الفاکِه، الثَّمِیر، الثَّمْراء.

**میوه‌دارشدن** /m.-d.-šodan/ ثُمُوراً / ثَمَرَ ـُ إثْماراً / أثْمَرَ، حَمْلاً / حَمَلَ ـِ الشَّجَرُ، لَقْحاً / لَقِحَ ـَ ت النَّخْلَةُ.

**میوه‌دار کردن** /m.-d.-kardan/ لَقْحاً / لَقَحَ ـَ وتَلْقِیْحاً / لَقَّحَ وإلْقاحاً / ألْقَحَ وتَفْحِیْطاً / فَحَّطَ النَّخْلَةَ، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هُ مُثْمِراً.

**میوه‌دهی** /m.-dehi/ اِسْتِثْمار، اِسْتِغْلال.

**میوهٔ رسیده** /m.-ye-reside/ ثَمَرَةٌ یانِعَة.

**میوه‌شناس** /m.-šenäs/ عالِمٌ بِمَبْحَثِ الأثْمارِ.

**میوه‌شناسی** /m.-š-i/ مَبْحَثُ الأثْمارِ.

**میوه‌فروش** /m.-foruš/ بائِعُ الفَواکِهِ، فاکِهانِیّ، بائِعُ الثِّمارِ.

**میوه‌فروشی** /m.-f.-i/ بَیْعُ الفَواکِهِ.

**میوهٔ کال** /m.-ye-käl/ الثَّمَرَةُ غَیْرُ النّاضِجَةِ أو غَیْرُ الیانِعَةِ.

**میوهٔ کرمو** /m.-ye-kermu/ الثَّمَرَةُ المُتَسَوِّسَةُ أو النَّخِیْرَةُ.

**میوهٔ لک‌دار** /m.-ye-lak-där/ الثَّمَرَةُ المُنَقَّطَةُ أو المُنَمَّشَةُ.

**میوهٔ نوبر** /m.-ye-nowbar/ باکُوْرَةُ الفاکِهَةِ.

**میهمان** /mihmän/ ← مهمان.

**میهمانی** /m.-i/ ← مهمانی

**میهن** /mihan/ الوَطَن، المَوْطِن، الإدْرَوْن.

**میهن‌پرست** /m.-parast/ وَطَنِیّ، مُحِبٌّ لِوَطَنِهِ.

**میهن‌پرستی** /m.-p.-i/ حُبُّ أو مَحَبَّةُ الوَطَنِ، القَوْمِیَّة.

**میهنی** /m.-i/ الوَطَنِیّ.





مارشاخدار



مارخور



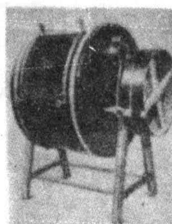
مادگی گل



ماترنگ



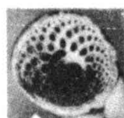
ماتادر



ماشین خامه‌گیر



ماشین غربال

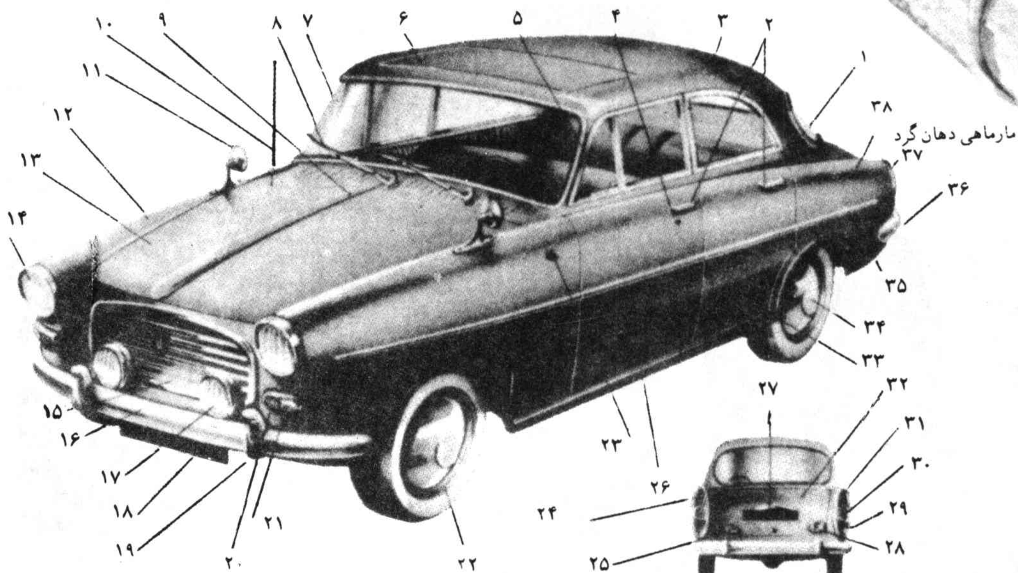


مارماهی دهان گرد



ماشین روغن‌کشی

## ماشین: السّیّارة

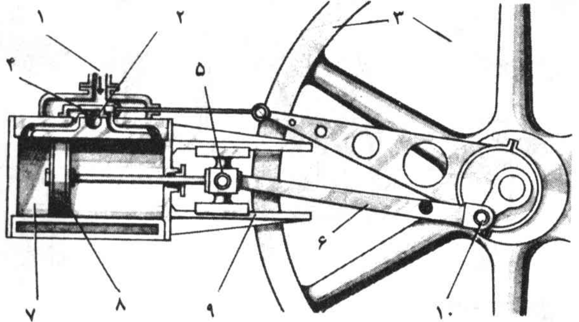



۱ـ شیشه عقب: المنظرة الخلفیّة
۲ـ دستگیرهٔ در: مقبض الباب
۳ـ اطاق ماشین: الصّوات
۴ـ قفل در: القفل
۵ـ شیشهٔ بادگیر: الحارفة
۶ـ کروک: سطح یُفتح
۷ـ شیشهٔ جلو: واقیة الرّیح
۸ـ برف پاک کن: مسّاحة الزّجاج
۹ـ شیشه شوی: مغسّلة الزّجاج
۱۰ـ آنتن رادیو: هوائيّ الرّادیو
۱۱ـ آینه بغل: المرآة العاکسة
۱۲ـ گلگیر جلو: الجناح الأماميّ
۱۳ـ کاپوت: الغطاء

۱۴ـ چراغ: المنوار
۱۵ـ جلوبندی: واقیة المبرّد
۱۶ـ سپر جلو: واقیة الصّدمات
۱۷ـ چراغ مه: مصباح ضدّ الضّباب
۱۸ـ شماره ماشین: صفیحة التّسجیل
۱۹ـ گل سپر: مصدمة واقیة الصّدمات
۲۰ـ چراغ راهنما: دلیل الاتّجاه (طارف)
۲۱ـ چراغ کوچک جلو: نور تحدید الوضع
۲۲ـ رینگ: جنبة الدّولاب
۲۳ـ چراغ توقّف: نورالوقوف
۲۴ـ چراغ راهنما: دلیل الاتّجاه
۲۵ـ چراغ دنده عقب: مصباح التّراجع
۲۶ـ رکاب: محمل

۲۷ـ چراغ بالای شماره: إضاءه صفیحة التّسجیل
۲۸ـ مارک: صفیحة الجنسیّة
۲۹ـ چراغ قرمز ترمز: دلیل الکبح
۳۰ـ طلق شب رنگ: عاکس النور
۳۱ـ چراغ عقب: المصباح الخلفيّ
۳۲ـ در صندوق عقب: غطاء الصندوق
۳۳ـ در: صفحة الباب
۳۴ـ قالپاق: محمل الدّولاب
۳۵ـ زه: قضیب مطلّی بالکروم
۳۶ـ سپر عقب: واقیة الصّدمات
۳۷ـ چراغ عقب: المصباح الخلفيّ
۳۸ـ گلگیر عقب: الجناح الخلفيّ

## ماشین بخار ـ آلةٌ بُخاريّة




مقطع ماشین بخار ـ قطاع آلة بخاريّة

۱ـ محل دخول بخار: دخول البخار

۲ـ محل خروج بخار: خروج البخار

۳ـ چرخ لنگر ـ چرخ تنظیم کننده: الدّولاب الناظم

۴ـ سوپاپ: المِجرّار

۵ـ انگشتی: الأخمص

۶ـ بازو: السّاعد

۷ـ سیلندر ـ استوانه: الأسطوانه

۸ـ پیستون: المکبس

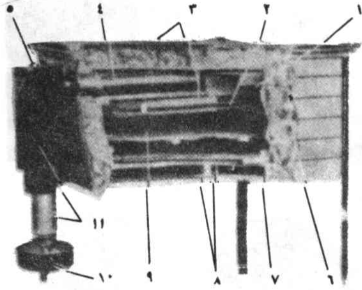
۹ـ کشو: الزالق

۱۰ـ پین ـ خار: العقفة



ماندولین

## ماشین جوجه کشی ـ الحَاضِنَة




۱ـ دستهٔ گردانندهٔ تخم مرغ: الحارفة

۲ـ ترموستات: مثبّت الحرارة

۳ـ دستگاه تنظیم (رگولاتور): المنظِّم

۴ـ لولهٔ هواکش: انبوب دخول الهواء

۵ـ درپوش: الصّمام

۶ـ بدنهٔ دوبل (دوجداره): جدار مزدوج

۷ـ طشتک آب برای رطوبت دادن: حوض التّرطیب

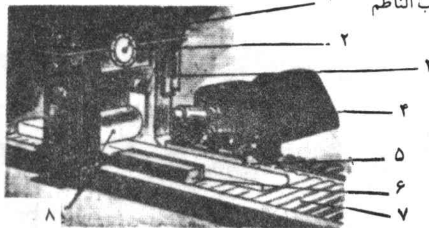
۸ـ کف دوبل: قعر مزدوج

۹ـ کشویی: جارو

۱۰ـ چراغ: المصباح

۱۱ـ مولّدهای گرم: مولّدالهواء الحارّ

## ماشین نورد ـ آلة التّصفیح




۱ـ دستگاه تنظیم فاصلهٔ سیلندرها: آليّة ضبط انفراج الأسطوانتین

۲ـ عقربهٔ شاخص ضخامت ورقهٔ فلزی: میناء تبیّن سماکة المعدن المصفَّح

۳ـ قفسهٔ دستگاه نورد: قفص آلة التّصفیح

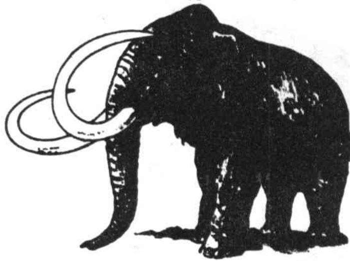
۴ـ قفسهٔ دندانه‌ای که سیلندرها را می‌کشد: قفص مسنّن یجرّ الأسطوانتین

۵ـ دستگاه برگردان خودکار: قالبة آليّة

۶ـ راهنما: الدّلیل

۷ـ کف غلطکی نقاله: سطیح ذومداخل

۸ـ سیلندرها: الأسطوانتان

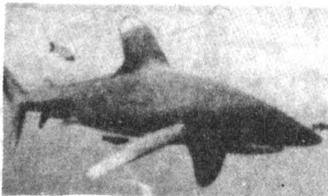


ماموت





مانگوست



ماهی دیده‌بان



ماميران



مانیوک



مامیثا



ماگنولیا



ماهی ریزقنات



ماهی آبنوس



ماهی خورک ابلق



ماهی برقی



ماهی استخوان غضروفی



ماهی پرنده



ماهی تن سفید

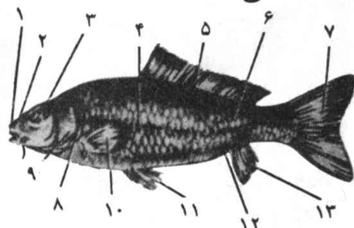


ماهی عنبر



متهٔ اره‌یی

## ماهی ـ السَّمَکَة




١ـ دهان: الفم
٢ـ سوراخ بینی: المنخر
٣ـ چشم: العین
۴ـ خط پهلویی: الخطّ الجانبی
۵ـ بالهٔ پشتی: الزَّعنفة الظَّهریَّة
۶ـ پولکها: الحراشف
٧ـ بالهٔ دمی: الزّعنفة الذّنبیّة
٨ـ پوستهٔ فلس دار: الغشاء الحرشفيّ
٩ـ آبشش: فتحة الخیاشیم
١٠ـ بالهٔ سینه‌ای: الزّعنفة الصّدریّة
١١ـ بالهٔ شکمی: الزّعنفة البطنیّة
١٢ـ مخرج: الشّرج
١٣ـ بالهٔ مخرجی: الزّعنفة الشّرجیّة

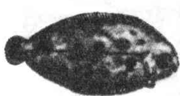


ماهی چسبنده

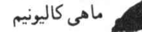
ماهی تونی



ماهی کالیونیم



ماهی کفشک



ماهی روغن



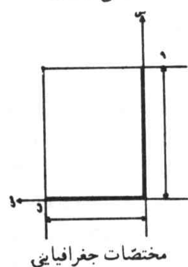
ماهی ریشدار



ماهی گل نشین



ماهی مول



مختصّات جغرافیایی



ماهی کولومه



محورکره



مترونوم



مدوز



مرجان شاخکدار



مرغ طوفان



مرغ آتشی



مرغابی کاکلی



مرغابی منقارقاشقی



مرغ بهشتی



مرغابی سیاه




مرغ پشه خوار



مرغابی غوّاص



مرغابی جره




مرغ زرّین پرآواز خوان



مرغ زرّین پر



مرغ پا بلند



مرغ زیبا



مرغ ماهیخوار



مرغ شاخدار



مرغ گیلاس



مرغ پشه خوار طوقدار



مرغ نوروزی



مرغ نتّاج

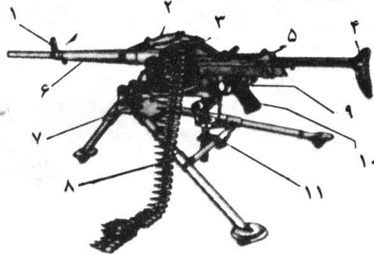


مرغ مگس‌گیر آمریکای شمالی



مرغ مگس

## مسلسل ـ الرّشاش




۱ ـ مگسک: قمحة التّسدید

۲ ـ دستگیرهٔ حمل لولهٔ مسلسل: مقبض نقل الماسورة

۳ ـ درجهٔ نشانه‌گیری: موجّه التّصویب

۴ ـ قنداق: الأخمص

۵ ـ جعبهٔ کولاس: علبة المغلاق

۶ ـ لوله: الماسوره

۷ ـ قنداق پایه: الحاضن

۸ ـ قطار فشنگ: شریط الخراطیش

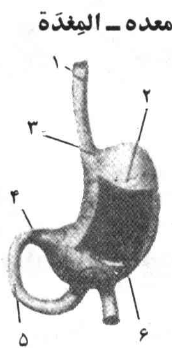
۹ ـ ماشه: الزّناد

۱۰ ـ قبضهٔ تپانچه‌ای شکل: مقبض علی شکل مسدّس

۱۱ ـ دستگاه نشانه‌روی: آلیّة التّسدید

مرغ کتان

## معده ـ المِعْدَة




۱ ـ سرخنای: المریٔ

۲ ـ قسمت یا برجستگی بزرگ: الطّرف الکبیر

۳ ـ فم المعده: الفتحة القلبیّة

۴ ـ باب المعده: البوّاب

۵ ـ رودهٔ دوازدهه: الإثنا عشريّ

۶ ـ غشاء معده‌ای: الغشاء المعديّ



مگاپود



مرموک



مرغ منقار صلیبی



مسیبلوس



مرغ قاصد



مندارجه



مگس‌خوار



مگس گوشتخوار



مرو



مرو



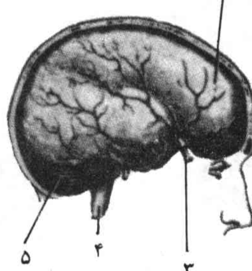
مگسک

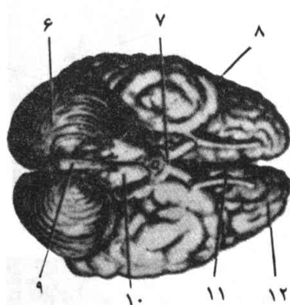


مگاتریوم



مگس‌گیر




۱ ـ مغز: الدِّماغ

۲ ـ سخت شامه: الأمّ الجافیة

۳ ـ عصب بینایی: العصب البصريّ

۴ ـ نخاع شوکی: النُّخاع الشّوکيّ

۵ ـ مخچه: المُخَیخ

۶ ـ نیم کرهٔ مخ: نصف کرة المخّ

۷ ـ کیاسما: المجمع البصريّ

۸ ـ مجرای سیلویوس: شقّ سیلڤیوس

۹ ـ بصل النّخاع: الانتفاخ الشّوکيّ

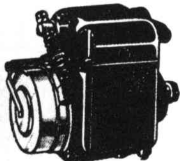
۱۰ ـ پایهٔ مخ: عجزة المخّ

۱۱ ـ عصب شنوایی: العصب السمعيّ

۱۲ ـ لپ پیشانی: الفصّ الجبهيّ



مصطکی



مغناطیس سنج



مگس بستانی



مگس گیر



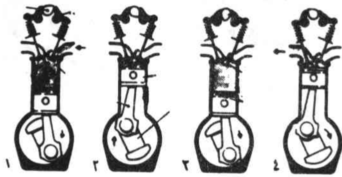
منقار شاخی



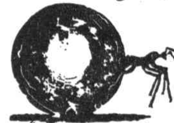
مگس مازو

## موتور ـ المُحَرِّک

### مراحل چهارگانهٔ کارموتور: دَوْرَةُ المُحَرِّکِ الرُّباعِيّ



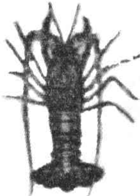

۱ـ مکش: الامتصاص
۲ـ فشار: الضّغط
۳ـ انفجار: الانفجار
۴ـ تخلیه: الانفلات
۵ـ انگشتی سوپاپ یا چکش: القلّاب
۶ـ دندانهٔ چرخ: الحدبة
۷ـ سیلندر: الاسطوانة
۸ـ سوپاپ: الصِّمام
۹ـ شاتون: السّاعد
۱۰ـ پیستون: المکبس
۱۱ـ لنگ میل لنگ: الجذع المعقوف
۱۲ـ شمع: الشّمعة
۱۳ـ رینگهای پیستون: أسورة



مورچهٔ عسل خوار



ملوخیا



ملخ دریایی



منگوستن



مورچه گیر



مگاتریوم



موش جنگلی



موش آبی



موسیجه

## مورچه ـ النَّمل




۱ـ تخم: البیض
۲ـ شفیره: الحوریّة
۳ـ پیله: الصّلجة
۴ـ نوزاد حشره: الخادره
۵ـ مورچهٔ ماده: الحاصدة



مورچه خوار



موش خرمای کوهی



میزانه شمار



موش زمستان خواب



موش صحرائی



موش دشتی



موش کور زیرزمینی



موشگیر



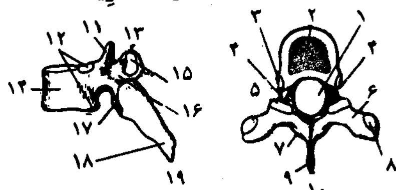
موس



موش دوپا

مهرهٔ پیچ

## مهرهٔ پشت ــ الفَقْرَةُ الظَّهرِيّة




۱ـ سوراخ مهره (سوراخ نخاعی): الثّقب الشّوكيّ
۲ـ جسم (تنهٔ) مهره: الجسم
۳ـ حفرهٔ دنده‌ای: حفرة ضلعيّة
۴ـ پایهٔ مهره: العنق
۵ـ زائدهٔ مفصلی: النّتوء المفصليّ
۶ـ زائدهٔ پهلویی (عرضی): النّتوء المستعرض
۷ـ تیغه: الصّفيحة
۸ـ حفرهٔ دنده‌ای: حفرة ضلعيّة
۹ـ زائدهٔ پشتی: النّتوء الشّوكيّ
۱۰ـ نمای مهره از بالا: المنظر العلويّ
۱۱ـ زائدهٔ مفصلی فوقانی: النّتوء المفصليّ العلويّ
۱۲ـ حفرهٔ دنده‌ای: حفرة الضّلوع
۱۳ـ زائدهٔ پهلویی (عرضی): النّتوء المستعرض
۱۴ـ جسم (تنهٔ) مهره: الجسم
۱۵ـ حفرهٔ دنده‌ای: حفرة ضلعيّة
۱۶ـ پایهٔ مهره: العنق
۱۷ـ زائدهٔ مفصلی تحتانی: النّتوء المفصليّ السّفليّ
۱۸ـ زائدهٔ پشتی: النّتوء الشّوكيّ
۱۹ـ نمای جانبی مهره: المنظر الجانبيّ

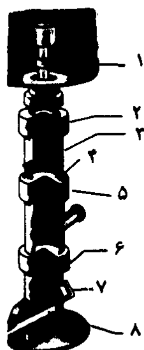


میمون دم دراز

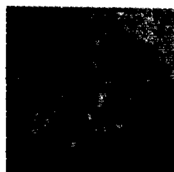


میمون دم دراز افریقا

## میکروسکپ الکترونی ـ المِجهَرُ الإلِكتِرونيّ

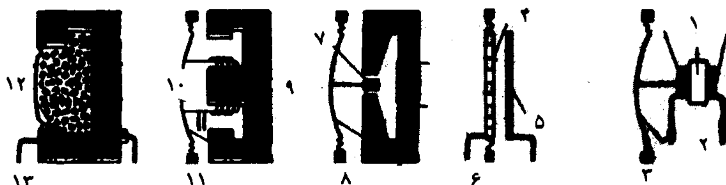



۱ـ منبع الکترونها: مصدر الالكترونات
۲ـ کندانسور: المكثّف
۳ـ تمرکز دهندهٔ الکترونها (فوکوس): الضّخّ
۴ـ دریچه‌ای که چیز مورد نظر را برای بزرگ کردن در میان آن داخل می‌کنند (دریچهٔ داخل کردن‌لام): فتحة يدخل فيها ما يُرغب في تكبيرة
۵ـ عدسی شیئی برقاطیسی: الشّيئيّة الكهرطيس
۶ـ پرژکتور برقاطیسی: منواركهرطيس
۷ـ دستگاه تنظیم صفحهٔ فلورسنت: مصوّبة السّتار اللّاصف
۸ـ فیلم: الفلم



مینای طلایی

## میکرفن ـ المِذياع




۱ـ تیغه‌هایی از کریستال: صفائح من البلّور
۲ـ پرده: الغشاء
۳ـ الکتریکی فشاری: كهربائيّ ضغطيّ
۴ـ پردهٔ مشبّک: غشاء مثقّب
۵ـ آرمیچر ثابت: هيكل ثابت
۶ـ الکتریکی ایستایی: كهربائيّ قراريّ
۷ـ آهن نرم: حديد مطاوع
۸ـ الکترومغناطیسی: ديناميكيّ مغناطيسيّ
۹ـ مغناطیس: المغناطيس
۱۰ـ بوبین متحرّک: بكرة متحرّكة
۱۱ـ الکترو دینامیکی: ديناميكيّ كهربائيّ
۱۲ـ دانه‌های ذغال: حبيبات من الفحم
۱۳ـ ذغالی: فحميّ



**ن** /n/ النُون. الحَرْفُ التَّاسِعُ والعِشْرُونَ مِنَ الأَلِفْباءِ الفارِسِيَّةِ وهي بِمثابةِ ۵۰ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**نا** /nä/ عَلامةُ النَّفْي مثل: «نابينا: الضَّرِيْر».

**ناآباد** /n.-äbäd/ ← ويران.

**ناآرام** /n.-äräm/ الفَرِغ، الفَرِيْغ، اللّاع، النَّعِر، الهَلِع.

**ناآرام شدن** /n.-ä.-šodan/ اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، قَلَقاً / قَلِقَ ـَ، اِنْزِعاجاً / اِنْزَعَجَ، فَراغَةً / فَرُغَ ـُ فَرَغاً / فَرِغَ ـَ، ذَلَقاً / ذَلِقَ ـَ الرَّجُلُ، زَلَزاً / زَلِزَ ـَ، شَخَزاناً / شَخَزَ ـَ، عَلَزاً و عَلَزاناً / عَلِزَ ـَ، لَغْلَغَةً / لَغْلَغَ مِنْ كُلِّ شَيءٍ، هَلَعاً / هَلِعَ ـَ.

**ناآرام كردن** /n.-ä.-kardan/ إقْلاقاً / أَقْلَقَ هُ، قَلْقاً / قَلَقَ ـُ هُ الهَمُّ، إزْعاجاً / أَزْعَجَهُ، رَعْجاً / رَعَجَ ـَ هُ، إمْذالاً / أَمْذَلَ فُلاناً.

**ناآرامى** /n.-ä.-i/ اِضْطِراب، الغُلْغُول، الهَنَق، القَلَق، القِماص.

**ناآزمودگى** /n.-äzmudegi/ عَدَمُ التَّجْرِبَة، عَدَمُ التَّمْرِيْن، عَدَمُ التَّدَرُّب.

**ناآزموده** /n.-äzmude/ غَشِيم، غُمْر، غَيْرُ مُجَرَّب، غَيْرُ مُتَدَرِّب، عَدِيْمُ التَّجْرِبَة، عَدِيْمُ الخُبْرَة.

**ناآشكار** /n.-äškär/ ۱ ← مخفى. ۲ ← مبهم.

**ناآشنا** /n.-äšnä/ غَيْرُ مَعروفٍ، غَرِيْب، أَجْنَبِي.

**ناآشنايى** /n.-ä.-yi/ غُرْبَة.

**ناآگاه** /n.-ägäh/ الغافِل.

**نااستوار** /n.-ostovär/ ← سست.

**ناستوارى** /n.-a.-i/ ← سستى، ناپايدارى.

**ناامن** /n.-amn/ خَطِر، خَطِرَة، غَيْرُ آمِن، مُعَرَّضٌ لِلْخَطَر.

**ناامنى** /n.-a.-i/ فَوْضَى، لانِظام، اِضْطِراب، شَغَب، عَدَمُ الأَمْن.

**نااميد** /n.-omid/ يائِس. مُسْتَيْئِس. دُوْنَ أَمَل. القَنِط. قانِط. مَقْطُوعٌ بِهِ.

**نااميد شدن** /n.-o.-šodan/ قُنُوطاً / قَنَطَ ـِ يَأْساً وَيَئاسَةً / يَئِسَ يَيْأَسُ ويَيْئِسُ مِنْهُ، خَيْبَةً / خابَ ـِ تَخَيُّباً / تَخَيَّبَ، إجْبالاً / أَجْبَلَ هُـ.

**نااميدكردن** /n.-o.-kardan/ إيْئاساً / أَيْأَسَ و مُؤاسَيَةً / آيَسَ و تَقْنِيْطاً / قَنَّطَ وإقْناطاً / أَقْنَطَ وإخابَةً / أَخابَ و تَخْيِيْباً / خَيَّبَ هُـ.

**نااميدى** /n.-o.-i/ يَئاسَة، يأس، قُنُوط.

**نااهل** /n.-ahl/ ← نالايق.

**نااهلى** /n.-a.-i/ عَدَمُ اللِّياقَة، عَدَمُ الصَّلاحِيَة، عَدَمُ الكِفايَة.

**ناب** /näb/ غَيْرُ مَغْشُوش، الرّائِق، الصّافِي، النَّظِيْف، الخالِص، الصَّفْو، بِلاغِشّ، لُبّ، الخالِص، صِرْف، البَحْتُ مِنْ كُلِّ شَيءٍ.

**ناباب** /n.-bäb/ غَيْرُ مُسْتَحْسَن، غَيْرُ مُسْتَحَبّ، غَيْرُ مُوافِق، كاسِد، غَيْرُ سَلِيْم، غَيْرُ مُناسِب، غَيْرُ مَقْبُول.

**نابالغ** /n.-bäleq/ القاصِر، غَيْرُ بالِغ.

**ناباور** /n.-bävar/ عَدِيْمُ الثِّقَة، غَيْرُ مُوَثَّق.

**ناباورى** /n.-b.-i/ عَدَمُ الاِعْتِماد، عَدَمُ التَّصْدِيْق، عَدَمُ الاِطْمِيْنان.

**نابخرد** /n.-be-xrad/ ← نادان.

**نابخردانه** /n.-b.-x.-äne/ اللّامَعْقُول.

**نابخردى** /n.-b.-x.-i/ نادانى ← نادانى.

**نابجا** /n.-bejä/ في غَيْرِ مَحَلِّهِ، في غَيْرِ مَكانِهِ، غَيْرُ المُناسِب، غَيْرُ مُوافِق.

**نابخشودنى** /n.-baxšudani/ لايُغْفَرُ، لايُغْتَفَرُ.

**نابرابر** /n.-barābar/ غَيْرُ مُتَساوٍ.

**نابرابری** /n.-b.-i/ عَدَمُ المُساواةِ.

**نابرادری** /n.-barädari/ أخٌ مِنْ أحَدِ الوالِدَیْنِ.

**نابسامان** /n.-be-sämän/ غَیْرُ مُرَتَّبٍ.

**نابسامانی** /n.-b.-s.-i/ عَدَمُ التَّرْتِیْبِ، عَدَمُ التَّنْظِیْمِ.

**ناب شدن** /näb-šodan/ خُلُوصاً و خَلاصاً / خَلَصَ ـُ بُخُوتَةً / بَخُتَ ـُ الشَّيءُ.

**نابغه** /näbeqe/ خارِقُ الذَّکاءِ، النّابِغَة، العَبْقَرِيّ.

**نابغه شدن** /n.-šodan/ نَبْغاً و نُبُوغاً / نَبَغَ ـَـِـُ بَراعَةً و بُرُوعاً / بَرَعَ ـَ و بَرُعَ ـُ، إصْباحاً / أصْبَحَ نابِغَةً.

**نابکار** /nä-be-kär/ خائِن، خَؤُون، سَيِّئُ الفِعْلِ، سَيِّئُ العَمَلِ، رَدِيءُ الفِعْلِ، خَوّان، غَدّار، سَيِّئُ السُّلوکِ، مِلْط، عَدِیْمُ الجَدْوَی، عَدِیْمُ الفائِدَةِ، عاطِل.

**نابکاری** /n.-b.-k.-i/ خِیانَة، شَرارَة.

**نابلد** /n.-balad/ غَیْرُ مُجَرِّب، غَیْرُ مُتَدَرِّب ← ناشی، ناوارد.

**نابلدی** /n.-b.-i/ ← ناشیگری.

**نابود** /n.-bud/ عادِم، مَعْدُوم، بائِد، هالِک، الفَقِیْد، المَهْدُور، مُنْقَرِض، مُهَدَّم، مُخْتَفِي.

**نابود شدن** /n.-b.-šodan/ عُدْماً و عَدَماً / عَدِمَ ـَ فَناءً / فَنِيَ ـَ، بَیْداً و بَیاداً و بُیُوداً و بَیْدُوْدَةً / بادَ ـِ اِنْخِراماً / اِنْخَرَمَ القَوْمُ، دُرُوجاً و دَرَجاناً / دَرَجَ ـُ القَوْمُ، ذَهاباً / ذَهَبَ ـَ هَبَاءً مَنْثُوراً، اِرْفِضاضاً / اِرْفَضَّ، اِرْتِفاعاً / اِرْتَفَعَ، زَوِیْلاً و زَوَلاناً / زالَ ـُ شَجَباً / شَجِبَ ـَ اِضْمِحْلالاً / اِضْمَحَلَّ، ضَلّاً و ضَلالاً و ضَلالَةً / ضَلَّ ـِ ضِیاعاً / ضاعَ ـِ الشَّيءُ، إفْصاماً / أفْصَمَ، اِنْقِراضاً / اِنْقَرَضَ، تَقَضِّیاً / تَقَضَّی الشَّيءُ، تَلاشِیاً / تَلاشَی الشَّيءُ، اِنْمِحاقاً / اِنْمَحَقَ، اِمِّحاقاً / اِمَّحَقَ، اِمْتِحاقاً / اِمْتَحَقَ، تَمَحُّقاً / تَمَحَّقَ، مُحُوّاً / مَحا ـُ الشَّيءُ، اِمِّحاءً / اِمَّحَی الشَّيءُ، مَیْطاً و مَیَطاناً / ماطَ ـِ الشَّيءُ، اِنْتِجاماً / اِنْتَجَمَ الشَّيءُ، نَفَداً و نَفاداً / نَفِدَ ـَ، إنْفاداً / أنْفَدَ، وَبْقاً / وَبَقَ یَبِقُ و وَبِقَ یَبِقُ، وَبَقاً و وُبُوقاً و مَوْبِقاً / وَبِقَ یَوْبَقُ و اِسْتِیْباقاً / اِسْتَوْبَقَ، هَدْراً و هَدَراً / هَدَرَ ـِ اِهْتِواراً / اِهْتَوَرَ الشَّيءُ. ۲. هَلاکاً و هُلْکاً و هُلُوکاً و تَهْلُوکاً و مَهْلَکاً و تَهْلُکَةً / هَلَکَ ـِ مَوْتاً / ماتَ ـُ.

**نابود شدنی** /n.-b.-š.-i/ زاهِق، مُضْمَحِلّ، الفانِي، مُتَلاشِي، زَهُوق، هالِک، قابِلٌ لِلتَّلَفِ أو الهَلاکِ.

**نابود کردن** /n.-b.-kardan/ إعْداماً / أعْدَمَهُ، إفْناءً / أفْنَی الشَّيءَ، تَفانِیاً / تَفانَی القَوْمُ، إضاعَةً / أضاعَ و تَضْیِیعاً / ضَیَّعَ هُ اِسْتِئْصالاً / اِسْتَأْصَلَ، تَبْدِیْداً / بَدَّدَ، تَبْذِیْراً / بَذَّرَ، إبْعاداً / أبْعَدَ، إبادَةً / أبادَ، ثَلّاً و ثَلَلاً / ثَلَّ ـُ القَوْمَ، جَوْحاً و جِیاحَةً / جاحَ ـُ و إجاحَةً / أجاحَ و اِجْتِیاحاً / اِجْتاحَ هُ حُسُوماً / حَسَمَ ـِ القَوْمَ، تَخْرِیْباً / خَرَّبَ، اِخْتِراماً / اِخْتَرَمَ، إذْهاباً / أذْهَبَ هُ، إزالَةً / أزالَ، طَمْساً / طَمَسَ ـِ الشَّيءَ، إطاحَةً / أطاحَ بِهِ، عَرْکاً / عَرَکَ ـُ الشَّيءَ، إعْطاباً / أعْطَبَهُ، تَفْیِیْداً / فَیَّدَ الشَّيءَ، قَضاءً / قَضَی ـِ عَلَی، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ دابِرَهُ، مُلاشاةً / لاشَی الشَّيءَ، لَمْعاً و لَمَعاناً و لُمُوعاً و لَمِیْعاً و تِلِمّاعاً / لَمَعَ ـَ بِالشَّيءِ، مَحْقاً / مَحَقَ ـَ هـ، مَحْواً / مَحا ـُ الشَّيءَ، مَکّاً / مَکَّ ـُ الشَّيءَ، مَلْقاً / مَلَقَ ـُ الشَّيءَ، نَسْخاً / نَسَخَ ـَ الشَّيءَ، اِنْتِساخاً / اِنْتَسَخَ الشَّيءَ، اِنْتِصافاً / اِنْتَصَفَ، إنْفاداً / أنْفَدَ، اِنْتِفاداً / اِنْتَفَدَ الشَّيءَ، نَکْشاً / نَکَشَ ـُ الشَّيءَ، تَهْلِیْکاً / هَلَّکَ، إهْلاکاً / أهْلَکَ، إیْباقاً / أوْبَقَ، إیْداءً / أوْدَی بِهِ.

**نابودنی** /n.-b.-ani/ مُمْتَنِعُ الوُجُود.

**نابودی** /n.-b.-i/ مَوْت، تَلَف، هَلاک، هُلْک، هَلْکَه، اِمِّحاء، زَوال، فَناء، اِنْقِراض، دَمار، اِنْهِیار، ضَلّ، ضَلال.

**نابهنجار** /n.-be.-hanjär/ ۱. غَیْرُ مُرَتَّبٍ. ۲ ← ناهماهنگ. ۳ ← نامتناسب.

**نابهنگام** /n.-b.-hengäm/ بَکِیْر، مُبَکِّر، باکُورِيّ، قَبْلَ أوانِهِ، بَذْرِيّ.

**نابینا** /n.-binä/ أعْمَی، ضَرِیْر، مَکْفُوفُ البَصَر، کَفِیْف، أکْمَهُ، عاجِز، طَلِیْس. طَمِیْس.

**نابینا شدن** /n.-b.-šodan/ عَمًی / عَمِيَ ـَ عَنْ کذا، تَعَیّاً / تَعَمَّی، إصابَةً / أُصِیْبَ مج بِالعَمَی، طَمْساً و طُمُوساً / طَمَسَ ـِ و اِنْطِماساً / اِنْطَمَسَ بَصَرُهُ.

**نابینا کردن** /n.-b.-kardan/ إعْماءً / أعْمَی و تَعْمِیَةً / عَمَّی هُ تَعْوِیْراً / عَوَّرَ هُ.

**نابینایی** /n.-b.-yi/ عَمًی.

**ناپاک** /n.-päk/ ۱. قَذِر، وَسَخ، وَسِخ، دَنِس، نَجِس، ناجِس، زَفِر، نَضِف، نَضِیْف. ۲. داعِر، فاسِق.

**ناپاک شدن** /n.-p.-šodan/ قَذَراً و قَذارَةً / قَذِرَ ـُ و قَذَراً و قَذارَةً / قَذَرَ ـُ دَنَساً و دَناسَةً / دَنِسَ ـَ، تَدَنُّساً / تَدَنَّسَ،

وَسَخاً / وَسِخ يَوْسَخُ و ياسَخُ ويَيْسَخُ، إتِّساخاً / اِتَّسَخَ و تَوَسُّخاً / تَوَسَّخَ و اِسْتِيْساخاً / اِسْتَوْسَخَ، نَجَساً / نَجِسَ ـُ و نَجاسَةً / نَجُسَ ـُ تَنَجُّساً / تَنَجَّسَ، خُتُوراً / خَتَرَ ـِ تَدَغُّراً / تَدَغَّرَ.

**ناپاک شمردن** /n.-p.-šemordan/ اِسْتِقْذاراً / اِسْتَقْذَرَ.

**ناپاک کردن** /n.-p.-kardan/ قَذْراً / قَذَرَ ـُ و قَذَراً / قَذِرَ ـَ الشَّيءَ، تَقْذِيراً / قَذَّرَ، إيساخاً / أَوْسَخَ، تَنْجِيساً / نَجَّسَ، إنْجاساً / أَنْجَسَ، تَدْنِيساً / دَنَّسَ.

**ناپاکی** /n.-p.-i/ دَنَسٌ، قَذَر، قَذارَة، دَرَن، وَسَخ، الطَّمْث، نَجَس، نَجاسَة، رُجْز، رَجَس، رِجْس.

**ناپایدار** /n.-päydär/ هالِک، فائِت، مارّ، عابِر، قاطِع، جائِز، زائِل، الفانِي، مُضْمَحِلّ، مُتَلاشِي سَخِيْف، طَيّار، عَرَض، عارِض، مُذَبْذَب، مُتَرَدِّد، اِبْنُ ساعَتِهِ، غَيْرُ دائِم، غَيْرُ مُسْتَقِرّ، لادَوامَ لَهُ، سَرِيْعُ الزَّوال، سَرِيْعُ العَطَب، سَرِيْعُ التَّلَف، غَمْلَج، غَمَلَّج، غِمْلاج، اِنْتِقالِيّ، الواهِي.

**ناپایداری** /n.-p.-i/ عَدَمُ الثَّبات، التَّلاشِي، المُلاشاة، اِضْمِحْلال، فَناء، زَوال، تَقَلُّب.

**ناپختگی** /n.-poxtegi/ ← نپختگی.

**ناپخته** /n.-poxte/ ← نپخته.

**ناپدری** /n.-pedari/ رابٌّ، زَوْجُ الأُمِّ الثّانِي، رَبِيْب، حَمْو.

**ناپدید** /n.-padid/ غَيْرُ ظاهِر، المُخْتَفِي، الخَفِيّ، مَسْتُور، غَيْب، كامِن.

**ناپدید شدن** /n.-p.-šodan/ غِيابَةً و غُيُوبَةً و غِياباً و غَيْبُوبَةً / غابَ ـِ تَغَيُّباً / تَغَيَّبَ مِنْهُ، خَفاءً و خُفْيَةً و خِفْيَةً / خَفِيَ ـَ اِخْتِفاءً / اِخْتَفَى، إخْفاءً / أَخْفَى الرَّجُلُ، تَخَفِّياً / تَخَفَّى، اِسْتِخْفاءً / اِسْتَخْفَى، اِحْتِجاباً / اِحْتَجَبَ، تَوارِياً / تَوارَى عَنِ الأَنْظار، اِنْجِياباً / اِنْجابَ الغَيْمُ أو الهَمُّ، دُرُوساً / دَرَسَ ـُ الرَّسْمُ، اِنْدِراساً / اِنْدَرَسَ الشَّيءُ، دُسُوماً / دَسَمَ ـِ الأَثَرُ، طُسُوماً / طَسَمَ ـِ الشَّيءُ، طَلْساً و طُلْسَةً / طَلِسَ ـَ الشَّيءُ، اِنْطِلاساً / اِنْطَلَسَ و اِنْطِماساً / اِنْطَمَسَ الشَّيءُ، طَمْلاً و طُمُولاً / طَمَلَ ـُ الشَّيءُ.

**ناپدید کردن** /n.-p.-kardan/ إخْفاءً / أَخْفَى، تَخْفِيَةً / خَفّاهُ، مُواراةً / وارَى هُ، دَرْساً و دِراسَةً / دَرَسَ ـُ، تَمْحِيَةً / مَحَّى الشَّيءَ، طَمْساً / طَسَمَ ـُ، طَمْساً / طَمَسَ ـِ الشَّيءَ وعَلَيهِ، لَقْماً / لَقَمَ ـُ هُ.

**ناپدیدی** /n.-p.-i/ اِخْتِفاء.

**ناپذیرا** /n.-pazirä/ غَيْرُ مُتَقَبِّل.

**ناپذیرفتنی** /n.-paziroftani/ غَيْرُ قابِلٍ لِلْقَبول.

**ناپذیرفته** /n.-pazirofte/ غَيْرُ مَقْبُولٍ.

**ناپرهیزی** /n.-parhizi/ عَدَمُ مُراعاةِ الحِمْيَة.

**ناپرهیزی کردن** /n.-p.-kardan/ لَمْ يُراعِ الحِمْيَةَ.

**ناپز** /n.-paz/ صَعْبُ الطَّبْخ.

**ناپسری** /n.-pesari/ اِبْنُ الزَّوْجِ أو الزَّوْجَةِ، رَبِيْب، الرَّبُوب.

**ناپسند** /n.-pasand/ قَبِيْح، بَذِيء، خَشِن، غَيْرُ مُسْتَحْسِن، وَعِر، غَيْرُ مُتَساوٍ، غَيْرُ مُسْتَحَبّ، غَيْرُ سارّ، غَيْرُ مَرْضٍ، الشَّنِيْع، مُسْتَهْجَن، الشُّرّ، الرَّذِيْلَة، سَمِج، سَمِيْج، مُعْوَج، غَبِيّ، اَلكُرْه، الكُره، الكَرِيْه، المَكْرَه، مَكْرُوه، الكَصِيْص، الشَّقْح، النُّكْراء، مَهاجِر، هاجِرَة، هَجْراء، هُجْر، هُدّاب، هُدَب.

**ناپسند شدن** /n.-p.-šodan/ كَراهَةً و كَراهِيَةً / كَرُهَ ـُ فَظاعَةً / فَظُعَ ـُ الأَمْرُ، إفْظاعاً / أَفْظَعَ الأَمْرُ، فَحاشَةً / فَحُشَ ـُ الأَمْرُ.

**ناپسند شمردن** /n.-p.-šemordan/ تَكَرُّهاً / تَكَرَّهَ و تَكارُهاً / تَكارَهَ و اِسْتِكْراهاً / اِسْتَكْرَهَ الشَّيءَ، هَرّاً و هَرِيْراً / هَرَّ ـِ.

**ناپسند کردن** /n.-p.-kardan/ تَكْرِيْهاً / كَرَّهَ الشَّيءَ فُلاناً أو إلى فُلانٍ، تَفْظِيْعاً / فَظَّعَ الأَمرَ.

**ناپسندی** /n.-p.-i/ كَراهَة، كَراهِيَة، الهِرّ، الهِرَّة، الرُّغْم، الرِّغْم، العَفارَة، الهَرِيْرَة، خُشُونَة، عَدَمُ التَّناسُب.

**ناپسندیده** /n.-p.-ide/ مَكْرُوه، قَبِيْح، غَيْرُ مَقْبُول.

**ناپل** /npl/ نابُلِي.

**ناپوشیده** /n.-pušide/ ۱. عُرْيان، غَيْرُ مَسْتُور. ۲. واضِح، ظاهِر.

**ناپیدا** /n.-peydä/ خَفِيّ، المُخْتَفِي، دَفِين، غَيْرُ ظاهِر، غَيْرُ مَنْظُور، غَيْرُ واضِح، مُسْتَتِر، مَسْتُور، كامِن.

**ناپیدایی** /n.-p.-yi/ الخَفاء.

**ناپیوسته** /n.-peyvaste/ ۱. غَيْرُ مُتَّصِل، مُنْفَصِل، مُنْقَطِع. ۲. غَيْرُ مُتَّصِل، دورهٔ ~: دَوْرَةٌ غَيْرُ مُتَّصِلَة.

**ناتراوا** /n.-tarävä/ الكَتِيْم، الكَتُوم، غَيْرُ مُنْفِذٍ لِلْماء.

**ناتریم** /nätriyom/ (شیمی) صُودْيُوم.

**ناتمام** /n.-tamäm/ ۱. ناقِص، مُخْتَلّ، مَعِيْب، مَعْيُوب،

طَفِيف. ۲. [مطلب] لَهُ تابِعٌ، لَهُ بَقِيَّةٌ، يَتْبَعُ.
**ناتمامی** /n.-t.-i/ نَقْص، نُقْصان.
**ناتنی** /n.-tani/ ۱. اِبْنُ الزَّوْجِ أو الزَّوْجَةِ، رَبِيب، رَبُوب. ۲. بِنْتُ الزَّوْجِ أو الزَّوْجَةِ، رَبِيبَة.
**ناتو** /näto/ [N.A.T.O] حِلْفُ النّاتو.
**ناتو** /nätow/ ← ناکس.
**ناتوان** /nä-tavän/ ۱. عاجِز، مِعْجاز، عَجُز، ضَعِيف، ضَعْفان، ضَعْفانَة [نث]، عَيِيّ، عَيّ، عَيّان، مَعُوه، مَعْيُوه، جَحِز، جَهْم، خَرِع، خَرِيع، خَسِع، دالِه، دالِهَة، زُبْضَة، زَمِن، صَدِيغ، ضَئِيل، ضائِن، ضَرِير، عَلِيل، غَيْرُ مُسْتَطِيع، غَيْرُقادِر، فَنِيخ، فَهّ، فَهَّة [نث]، فَهِيه، قاصِرُ اليَد، قَصِيرُ اليَد، قَصِيرُ الباع، قُعْدِيّ، كُرَز، أَكْسَح، كَسِيح، نَأْناء، نَحِيف، نَحِيل، نَصِيرُ الهَزِيمَة، وَكِل، هَزِيل، مَهْزُول، هَشِيم، يَأْفُوفَة. ۲. مَحْلُولُ الظَّهْر، عِنِّين.
**ناتوان جنسی** /n.-t.-e-jensi/ عاجِزٌ جِنسِيّاً.
**ناتوان شدن** /n.-t.-šodan/ عَجْزاً و عَجَزاناً / عَجَزَ ـُ عَن الشَّيء، ضَعْفاً / ضَعُفَ ـُ عِيّاً و عَياءً / عَيِيَ يَعْيَى بِأَمْرِهِ و عَنْ أَمْرِهِ، عَيّاً و عَياءً / عَيَّ يَعَيُّ، بُلُوحاً / بَلَحَ ـَ خَرَعاً / خَرِعَ ـَ و اِنْخِراعاً / اِنْخَرَعَ، تَخَرُّعاً / تَخَرَّعَ، حَصَراً / حَصِرَ ـَ عَن الشَّيءِ، خُؤُوراً / خارَ ـُ و خَوَاراً / خَوِرَ ـَ تْ قُواهُ، رَكّاً و رِكَّةً و رَكاكَةً / رَكَّ ـِ رَهْيَأَةً / رَهْيَأَ، سَكْسَكَةً / سَكْسَكَ، شِقاءً و مُشاقاةً / شاقَى الشَّيءَ، ضَراعَةً / ضَرَعَ ـُ ضَرَعاً و ضَراعَةً / ضَرِعَ ـَ ضَناكَةً / ضَنُكَ ـُ ضَناً و ضَنًى / ضَنِيَ ـَ ضِيقاً / ضاقَ ـِ بِهِ ذَرعاً، فَهاهَةً / فَهَّ ـُ إِقْراناً / أَقْرَنَ عَنْهُ، قَرازَةً / قَزَّ ـُ قَطْعاً / قُطِعَ مج ـَ الرَّجُلُ، اِنْكِساراً / اِنْكَسَرَ عَن الأَمْرِ، نَأْنَأَةً / نَأْنَأَ عَنِ الأمْرِ، نَوَكاً / نَوِكَ ـَ، وَهَناً / وَهِنَ يَوْهَنُ و وَهْناً / وَهَنَ يَوْهَنُ، هَنْبَتَةً / هَنْبَتَ في أَمْرِهِ.
**ناتوان کردن** /n.-t.-kardan/ إعْجازاً / أَعْجَزَهُ، تَعْجِيزاً / عَجَّزَهُ، إعْياءً / أَعْياهُ ـ الأَمْرُ و عَلَيهِ الأَمْرُ، تَعَيِّياً / تَعَيّا عَلَيْهِ الأَمْرُ، إِضْعافاً / أَضْعَفَ، تَضْعِيفاً / ضَعَّفَهُ، وَهْناً / وَهَنَ يَهِنُ هُ، تَوْهِيناً / وَهَّنَ، إيهاناً / أَوْهَنَ، تَبْرِيحاً / بَرَّحَ، إِبْلاحاً / أَبْلَحَ الأَمْرُ فُلاناً، إتْعاباً / أَتْعَبَ، إزْعاشاً / أَزْعَشَهُ إزْعاجاً / أَزْعَجَ، إضْناءً / أَضْنَى، مُضايَقَةً / ضايَقَ، إغْلازاً / أَغْلَزَ هُ ـ الشَّيءُ، عَيْلاً و مَعِيلاً / عالَ ـِ هُ ـ الشَّيءُ، تَفْهِيهاً / فَهَّهَ، تَكْدِيراً / كَدَّرَ، إنْهاكاً / أَنْهَكَ، إيْهاءً / أَوْهَى.
**ناتوانی** /n.-t.-i/ عَجْز، ضُعْف، عَيّ، عَياء، وَهْن، اِنْحِلال، دَقْل، رَهْكَة، سَفا، ضَنا، ضَوَى، عاهَة، عِلَّة، عُهْدَة، فَنَد، قَصار، كَسْح، اللُّوثَة، نَوْك، هُبُوطٌ صِحِّيّ، هُزَال.
**ناتوانی جنسی** /n.-t-i-ye-jensi/ عَجْزٌ جِنسِيٌّ، عُنَّة، اِنْحِلالُ الظَّهْر، عَنانَة.
**ناتور** /nätur/ طَبِيعَة.
**ناتوراليست** /n.-älist/ الطَّبِيعِيّ.
**ناتوراليستها** /n.-ä.-hä/ ← طبيعيون.
**ناتوراليسم** /n.-älism/ المَذْهَبُ الطَّبِيعِيّ.
**ناثابت** /nä-säbet/ مُتَغَيِّر.
**ناجنس** /n.-jens/ خَبِيث، لَئِيم.
**ناجنسی** /n.-j-i/ خُبْث، لُؤْم.
**ناجوانمرد** /n.-javän-mard/ عَدِيمُ الرُّجُولِيَّة، بَخِيل، لَئِيم، خَسِيس.
**ناجوانمردانه** /n.-j.-m.-äne/ غَيْرُ فَتِيَّة.
**ناجوانمردی** /n.-j.-m.-i/ بُخْل، لُؤْم، خِسَّة، عَدَمُ الرُّجُولِيَّة.
**ناجور** /n.-jur/ مُتَنافِر، مُتَبایِن، غَيْرُ مُتَّفِق، غَيْرُ مُنْسَجِم، غَيْرُ مُناسِب، غَيْرُ مُماثِل، مُتَغايِر، مُتَضارِب، مُتَناقِض، مُعَكْنَن.
**ناجور پايان** /n.-j.-päyän/ (جانـ) مُزْدَوَجاتُ الأَرْجُل.
**ناجور دندان** /n.-j.-dandän/ مُتَبایِنُ الأَسْنان.
**ناجور شدن** /n.-j.-šodan/ مُغایَرَةً / غايَرَ، مُخالَفَةً / خالَفَ، تَغايُراً / تَغايَرَت الأَشْياءُ، اِخْتِلافاً / اِخْتَلَفَ، تَنافِياً / تَنافَى، تَبايُناً / تَبايَنَ.
**ناجورهاگ** /n.-j.-häg/ (گيا) مُتَغايِرُ أو مُتَبایِنُ الأَنْواع.
**ناجوری** /n.-j.-i/ تَنافُر.
**ناجی** /näji/ مُتَحَرِّر، غَيْرُ مُقَيَّد، النّاجِي.
**ناچار** /nä-cär/ ۱. لامَحالَة، لابُدَّ، لاحِيلَة، لاجَرَم، لاجُرْمَ ضَرُورَةً، ضَرُورِيّ. ۲. مُضْطَرّ، مُلْزَم، مُجْبَر، مَجْبُور، مُحتاج، عاجِز، نائِس، عَدِيمُ الحِيلَة، لَهِيف، مُكْرَه، مَغْصُوب.
**ناچار شدن** /n.-c.-šodan/ اِضْطِراراً / أُضْطُرَّ مج، إلْجاءً / أُلْجِئَ مج.

**ناچار کردن** /n.-c.-kardan/ إضراراً / أضَرَّ عَلَی، اِضطِراراً / اِضطَرَّ إلَی، إجْباراً / أجْبَرَ، إخْراجاً / أخْرَجَ، دَفْعاً / دَفَعَ ـَ هُ إلَی کَذا، رَغْماً / رَغَمَ ـَ هُ، إرْغاماً / أرْغَمَ، تَشْدِیداً / شَدَّدَ عَلَی، ضَنْأً / ضَنَأَ ـَ هُ إلی کَذا، تَعْنِیتاً / عَنَّتَ، غَضْباً / غَضَبَ ـِ هُ عَلَی الشَّيءِ، قَسْراً / قَسَرَ ـِ و اِقْتِساراً / اِقْتَسَرَهُ عَلَی الأمْرِ، إلْحاجاً / ألْحَجَ هُ إلَیْهِ، لَزّاً و لَزَزاً و لِزازاً / لَزَّ ـُ هُ إلی کذا.

**ناچاری** /n.-c.-i/ اِضْطِرار، جَبْر، إجْبار، قَهْر، قُهْرَة، خُنْعَة، مَرْغَمَة، قَسْرِيّ.

**ناچیز** /n.-ciz/ حَقِیر، صَغِیر، قَلِیل، ضَئِیل، طَفِیف، تافِه، تَفِه، زَهِید، لاقِیْمَةَ لَهُ، قَلِیلُ القِیْمَة، بَسِیط، أمْرٌ باطِلٌ، تُرَّهَة، مُنْحَطّ، دَنِيّ، دَنِيء، زَرِيّ، سُخْت، سَخِیف، سافِل، شَحِیح، شُمْلُول، ضَنِین، عَدِیمُ الأهَمِّیَّة، غَثّ، غَثِیث، نَبْذ، نَزْر، نَزِیر، نِسْي، نَفاء، نَفاة، نُفایَة، نَفاوَة، مُنَکَّد، مَنْکُود، واطِئ، الواهِي، هائِف، هَزْبَلِیل، یَسِیر، لایُؤبَهُ بِهِ أوْلَهُ، لایُعْبَأُ بِهِ، لایُعْتَدُّ بِهِ.

**ناچیز شدن** /n.-c.-šodan/ صَغْراً و صَغارَةً و صِغَراً و صُغْراناً / صَغُرَ ـُ و صَغِرَ ـَ، قِلّاً و قُلّاً و قِلَّةً / قَلَّ ـِ تَفَهاً و تُفُوهاً / تَفِهَ ـَ الشَّيءُ، خَساسَةً و خُسُوسَةً و خِسَّةً / خَسَّ ـِ فَیْناً / فانَ ـِ.

**ناچیز شمردن** /n.-c.-šemordan/ اِسْتِصْغاراً / اِسْتَصْغَرَ، اِحْتِقاراً / اِحْتَقَرَ، اِسْتِحْقاراً / اِسْتَحْقَرَهُ، اِسْتِقْلالاً / اِسْتَقَلَّ الشَّيءَ، اِسْتِخْفافاً / اِسْتَخَفَّ بِهِ، رَذْلاً / رَذَلَ ـُ هُ، اِسْتِرْذالاً / اِسْتَرْذَلَ، إزْراءً / أزْرَی، اِسْتِزْراءً / اِسْتَزْرَی بالخَطَرِ، اِزْدِراءً / اِزْدَرَی، تَسْفِیهاً / سَفَّهَ، سَفْهاً / سَفِهَ ـُ نَفْسَه، غَمْطاً / غَمَطَ ـِ و غَمِطَ ـَ هُ، اِسْتِنْفاءً / اِسْتَنْفَی، اِسْتِهْتاراً / اِسْتَهْتَرَ بالأمْرِ، تَهاوُناً / تَهاوَنَ، اِسْتِهانَةً / اِسْتَهانَ بِهِ.

**ناچیز کردن** /n.-c.-kardan/ تَصْغِیراً / صَغَّرَ، إهانَةً / أهانَ، اِسْتِصْغاراً / اِسْتَصْغَرَهُ اِسْتِخْفافاً / اِسْتَخَفَّ بِهِ، تَحْقِیراً / حَقَّرَ هُ خَسّاً / خَسَّ ـُ و تَخْسِیساً / خَسَّسَ هُ.

**ناچیزی** /n.-c.-i/ دِقَّة، صِغَر، خِسَّة، دَناءَة، دَناوَة، قِلَّة، تَفاهَة، تَفَه، تُفُوه، غَثاثَة.

**ناحساب** /n.-hesāb/ ← ناحق.

**ناحق** /n.-haq/ الباطِل، «او ~ می گوید: یقولُ باطلاً»، اللَّغْو.

**ناحقی** /n.-h.-i/ غَیْرُ الحَقِّ، الباطِلِيّ.

**ناحیه** /nāhiye/ ۱. طَرَف، ناحِیَة، جِهَة، وُجْه، وُجْهَة، جانِب، جِیْفَة، حَوْف، خُصْم، مِخْلاف، رَفْغ، زَابُوقَة، ساحَة، سَبِیْب، سَحاة، الشَّراء، شَرَی، شُزْن، شِزْن، شِعْب، شَفَق، شِقّ، صَدَد، صُبْع، صِبْن، صِغْن، ضَفا، طَبَّة، عَرَی، قُتْر، کَنَف، کَنَفَة، لَوْذ. ۲. قُطْر، اِقْلِیم، مِنْطَقَة، ناحِیَة، کُوْرَة، الحَوْزَة، قَضاء، قِسْمٌ من بِلادٍ، جُنْد، سُقْع.

**ناحیهٔ بینی** /n.-ye-bini/ (پز) القِسْمُ الأنْفِي.

**ناحیهٔ پس سری** /n.-ye-pas-e-sari/ (پز) القِسْمُ القَذالِيّ أو المُؤخِّرِيّ.

**ناحیهٔ گیجگاهی** /n.-ye-gijgāhi/ (پز) القِسْمُ الصُّدْغِيّ.

**ناحیهٔ مدیترانه‌یی** /n.-ye-meditarāneyi/ مِنْطَقَةُ البَحْرِ المُتَوَسِّط.

**ناخالص** /n.-xāles/ ۱. غَیْرُ صافٍ، مُلَوَّث، قَذِر، مَغْشُوش. ۲. إجْمالِيّ. «سود ~»: رِبْحٌ إجْمالِيّ.

**ناخالصی** /n.-x.-i/ تَلَوُّث، دَناءَة، بَذاءَة.

**ناخجسته** /n.-xojaste/ مَنْحُوس، مَشْئُوم، مَناحِس.

**ناخدای کشتی** /n.-xodā-ye-kešti/ (نظ) مَلّاح، الرُّبّان، الرُّبّانِيّ، بارِج، قَبْطان، قُبْطان.

**ناخدا دوم** /n.-x.-dovvom/ (نظ) رُبّان ثانٍ.

**ناخدا سوم** /n.-x.-sevvom/ (نظ) رُبّان ثالِث.

**ناخدا شدن** /n.-x.-šodan/ تَرَبُّناً / تَرَبَّنَ.

**ناخدایی** /n.-x.-yi/ (نظ) الرُّبّانِیَّة.

**ناخرسند** /n.-xorsand/ ← ناراضی.

**ناخرسندی** /n.-x.-i/ ← نارضایتی.

**ناخشنود** /n.-xošnud/ ← ناراضی.

**ناخشنودی** /n.-x.-i/ ← نارضایتی.

**ناخلف** /n.-xalaf/ وَلَدٌ عاقٌّ، اِبْنٌ غَیْرُ صالِحٍ، وَلَدٌ مُنْحَرِف، خَسِیْس، حَقِیْر.

**ناخن** /nāxon/ أُظْفُور، ظُفْر، خِلْب، مِخْلَب، طِسَّة.

**ناخن به دندان گرفتن** /n.-be.-dandān gereftan/ تَحَسُّراً / تَحَسَّرَ، تَحَیُّراً / تَحَیَّرَ.

**ناخن پال** /n.-pāl/ (پز) الدّاحِس، الدّاحُوس.

**ناخن پریان** /n.-pariyān/ (جانـ) ظُفْرُ العِفْرِیْت، الدُّلاع، الدُّوْلَع.

**ناخن خشک** /n.-xošk/ کَلِیْلُ الظُّفْرِ.

**ناخن خشکی** /n.-x.-i/ إمساک، بُخل.

**ناخن خواره** /n.-xäre/ (پز) داجِس، داحُوس.

**ناخن خواری** /n.-x.-i/ أکْلُ الأظافِر، عادةُ عَضِّ الأظافِر.

**ناخن دار** /n.-där/ ذُو ظُفرٍ أو مِخْلَبٍ.

**ناخنک** /n.-ak/ (گیا) حَنْدَ قُوْقِيّ.

**ناخنک چشم** /n.-e-cešm/ الظُّفَرَة.

**ناخنک زدن** /n.-zadan/ سَرَقاً و سَرِقَةً و سَرَقاناً / سَرَقَ ـِ شِيْئاً قَلِيْلاً، قَصْوَلَةً / قَصْوَلَ، ظَفراً / ظَفَرَ ـِ، تَظْفِيْراً / ظَفَّرَ.

**ناخن گرفتن** /n.-gereftan/ قَلْماً / قَلَمَ ـِ و تَقْلِيْماً / قَلَّمَ الأظافِيْرَ.

**ناخن گیر** /n.-gir/ مِقَصُّ الأظافِيْر.

**ناخنه** /n.-e/ (گیا) الخِلْب.

**ناخنی** /n.-i/ ظُفْرِيّ، مِخْلَبِي، بُرْثُنِي، حافِرِيّ.

**ناخواست** /nä-xäst/ غَيْرُ لازِم، غَيْرُ مَطْلُوبٍ.

**ناخواسته** /n.-x.-e/ ← ناخواست.

**ناخوانا** /n.-xänä/ صَعْبُ القِراءَة، غَيْرُ مَقْرُوءٍ، خَطٌّ مُخَرْبَط، ثَبَج، طِلْس.

**ناخوانده** /n.-xände/ ۱. غَيْرُ مَقْرُوْءٍ. ۲. طُفَيْلِيّ، وارِش، غَيْرُ مَدْعُوٍّ.

**ناخودآگاه** /n.-xod-ägäh/ اللّاواعِي، مِنْ حَيْثُ لايَشْعُرُ.

**ناخوردنی** /n.-xordani/ ← نخوردنی.

**ناخورده** /n.-xorde/ ← نخورده.

**ناخوش** /n.-xoš/ ۱. عَلِيْل، مَرِيْض، سَقِيْم، مُتْعَب، مُتَأَلِّم، مَعْلُول، مُعَلّ، سَيِّءُ الحال، مُنْحَرِفُ المِزاج، مُنْحَرِفُ الصِّحَّة، مُعْتَلُّ الصِّحَّةِ، عَيّان، مُدَغبَل، مُخَشْتَک، مَوْعُوک، الوَعْک، الوَعِک. ۲. قَبِيْح، غَيْرُ مَقْبُولٍ، مُکَدِّر، کَرِيْه.

**ناخوش آواز** /n.-x.-äväz/ کَرِيْهُ الصَّوْتِ.

**ناخوش آیند** /n.-x.-äyand/ کَرِيْه، غَيْرُ مُتَعادِلَة ← ناپسند.

**ناخوش احوال** /n.-x.-ahväl/ ← ناخوش ۱.

**ناخوش داشتن** /n.-x.-däštan/ کُرْهاً و کَراهَةً و کَراهِيَةً و مَکْرَهَةً و مَکْرُهَةً / کَرِهَ ـَ الشَّيءَ، تَبْسِيْلاً / بَسَّلَ هُـ، خُمُوضاً / خَمَضَ ـِ عَنِ الشَّيءِ، سُخْطا / سَخِطَ ـَ الشَّيءَ.

**ناخوش شدن** /n.-x.-šodan/ ← مریض شدن.

**ناخوش کردن** /n.-x.-kardan/ ← مریض کردن.

**ناخوشی** /n.-x.-i/ ← مرض.

**ناخوشی بومی** /n.-x.-i.-ye-bumi/ مَرَضٌ مُسْتَوْطِن، وَبَأٌ او وَ باءٌ مُسْتَوْطِن.

**ناخوشی شناسی** /n.-x.-i-šenäsi/ عِلْمُ الأمْراضِ.

**ناخوشی گرفتن** /n.-x.-i-gereftan/ ← مریض شدن، ناخوش شدن.

**ناخوشی مسری** /n.-x.-i-ye-mosri/ ← ناخوشی واگیردار.

**ناخوشی واگیردار** /n.-x.-i-ye-vägirdär/ وَباءٌ أو وَبَأٌ وافِدٌ، مَرَضٌ عامّ، مَرَضٌ مُعْدٍ.

**نادار** /n.-där/ ← ندار.

**نادان** /n.-dän/ أحْمَق، حَمِق، حَمْقاء [نث]، أُحْمُوقَة، حَمُوقَة، أبْلَه، بَلْهاء [نث]، جاهِل، جَهُول، غَبِيّ، سَفِيْه، سافِه، اِبْنُ دَأْثاء، أتان [نث]، أفِيْک، مَأفُون، أفِيْن، أمِّيّ، بَجَم، باجِر، بِذْع، بارِد، أبْصَع، بَعْثَر، بَلْخاء [نث]، بَلِيْد، بُهْلُ بن بُهْلان، بَوْغاء، مُبَقَّت، بُقامَة، بَوّ، تائِک، تافِهُ العَقْل، تاکّ، أتْيَع، ثَأْداء، ثَأْطاء، ثَبِط، ثَذِم، ثُنْيان، أثْوَل، جُبّاس، حَجِز، جَخّ، جَخابَة، جِلْف، مَجْنُون، حَبِق، حُبَق، حَبَقَة، حائِن، خُباطَة، خُجَأة، خَجاجَة، خَدِب، خِذْعِل [نث]، خِزطَة، خَرِف، خَزفان، أخْرَق، خَرِق، خَرْقاء [نث]، خِرْمِل، خُساس، خَضاض، خَضاضَة، أخْطَل، خَطِل، خَوْعَم، خَفِيْفُ العَقلِ، خَلْبَن [نث]، خِلْط، خَلِط، خالِف، خالِفَة [نث]، خَلِيْع، خَيْلَع، خَوْلَع، أخْلَف، خَوْخاء، خَوْخاءة، خَوْخاة، مُخْتَلُّ العَقل، مَخْلُول، خُناب، خِنْبِق [نث]، داحِق، دُعْبُوب، أدْعَب، دُعْکَة، دَغْثَر، دُغْبِيَة، الدَّنِيْع، دانِق، دَوَى، دَوِي، دُهَيْم، رَبِيْک، رِجْرِجَة، رَدِيْغ، رَطِيْط، رَطْل، رَغْبَل، أرْعَل، أرْعَن، رَقِيْع، أرْقَع، مَرْقَعان، رَکاک، رُکاکَة، أرْوَش، مُرَهَّق، زَبُون، الزَّمَک، زَمَکَة، سِبْتان، سَخِيْفُ العَقْل، السَّقِيْط، السَّقِيْطَة [نث]، سامِد، سَهْوان، مَشْعُورُ العَقْل، طَغامَة، أطْبَخ، طاغِيَة، طَنْبَل، شَوْل، شَوْلَة [نث]، ضاجِع، ضِرْوَط، ضَرِيْک، ضَفّاط، ضَفّاعَة، ضِفِن، أضْوَط، طائِخ، طَخْيَة، طَيّاخ، طائِش، ظَوْءَة، ظَيْأة، عَبِيْط، عَبام، عَباماء، عُتاهِيَة، مَعْتُوه، عَثُول، أعْثَى، أعْجَم، عَجّان، عَجِيْنَة، عَدِيْمُ التَّمْيِيْز، عَرِم، أعْشَر،

أغفَت، أغفَط، أغفَك، عَفِك، عَفْكَل، عَفْلَق، عَفَلَّق [نث]، العامِي، أعْمَه، عَمْهاء [نث]، عَمِي القَلْبِ، أغْماء، عُنْجُهِيَّة، عَوْكَل و غاتِيَة [نث]، أغْثَر، غار، غِرَّة، غافِل، مُغَفَّل، غَلْفَق، غُمْر، غَمَر، غَيْهَب، فَدِر، فَدْم، فُرافِر، فِسْل، فَشّ، فاكّ، فَكِيك، مُتَفَكِّكَة [نث]، قُباع، قِصْل، قِفَنّ، كَلِيل، لِباج، لَبِيس، مِلْدَم، لُطَخَة، لَطِيخ، لَطخ، لَغْب، لَغُوب، لِفْت [نث]، أَلْفَت، لَفِيفَة، أَلْفَك، لَكَعٌ، أَلْوَث، أَلْوَق، أَلْيَغ، لَياغَة، مَجْع، مُجْعَة، مَدِش، أَمْدَش، مِرْيخ، مارِغ، مَسِيخ، مُضَّاغَة، مَطّاخ، مَعِك، مائِر، مائِق، أَنْدَخ، نَزِق، أَنْوَك، نَوِيم، وَجْب، وَغْب، وَغْبَة، وَغْد، وَغْم، وَقْب، وَقْبان، أَوْكَع، وَكِل، هَبَنَّق، هَبَنَّك، هَبِيت، هُبَكَة، هَبِيل، أَهْبَل، مَهْبُول، هُجَأَة، هَجاجَة، هِجْرَع، هَجْهاج، هَجِع، هُجَع، هُجَعَة، مِهْجَع، هِدّان، هِزَج، هِزْر، هَزِيع، هِطْل، مَهْفُوف، يَهْفُوف، هَفاف، هَفاة، أَهْفاء، هِقْل، هُكَعَة، هاكّ، هَمَج، هُنْبُع، هَوْجَل، أَهْوَج، أَهْوَس، هُوف، أَهْوَك، هَوِك، هِوَك، هِوَكّ، هَوْهاءَة، هَوْهاة، هَيْرَع، مَهِين، يَأْفُوف، يَراع، يَراعَة، يَهْفُوف، أَيْهَم.

**نادان شدن** /n.-d.-šodan/ جَهْلاً و جَهالَةً / جَهِلَ ـَ، بَلَهاً وبَلاهَةً/ بَلِهَ ـَ، تَبَلُّهاً/ تَبَلَّهَ، حُمْقاً و حُمُقاً و حَماقَةً / حَمُقَ ـُ و حَمِقَ ـَ إنْحِماقاً / إنْحَمَقَ، سَفاهَةً / سَفُهَ ـُ سَفَهاً / سَفِهَ ـَ أَفْناً / أَفِنَ ـِ الرَّجُلُ، بَطْبَطَةً / بَطْبَطَ الرَّجلُ، تَبَلُّداً / تَبَلَّدَ، تُفُوهاً / تَفِهَ ـِ فُلانٌ، تُكُوكاً / تَكَّ ـُ تَوْهاً / تاهَ ـُ ثَبَطاً/ ثَبِطَ ـَ ثَرَطاً / ثَرِطَ ـَ الشَّخصُ، ثَفْجاً / ثَفَجَ ـُ الرَّجلُ، ثَوْلاً/ ثالَ ـُ الغُلامُ، إثْوِلالاً/ إثْوَلَّ، خَدَباً / خَدِبَ ـَ خَراقَةً / خَرِقَ ـَ و خَرُقَ ـُ خُفُوفاً / خَفَّ ـِ عَقْلُه، خَلَباً / خَلِبَ ـَ خَلَفاً / خَلَفَ ـَ دَعَباً / دَعِبَ ـَ دُعُوكاً / دَعَكَ ـَ دَعَكاً / دَعِكَ ـَ دَغَراً / دَغِرَ ـَ دَوْقاً و دَواقَةً / داقَ ـُ ذَوَباناً و ذَوْباً / ذابَ ـُ الرَّجلُ، رَثْي / رَثِيَ ـَ الرَّجلُ، إرْطاطاً / أَرَطَّ، رَعَلاً / رَعِلَ ـَ، رَغْناً / رَغَنَ ـُ رَغْناً و رُغُونَةً / رَغُنَ ـُ و رَغِنَ ـَ رَكّاً و رِكَّةً و رَكاكَةً / رَكَّ ـِ رَوْشاً / رَوِشَ ـِ رَهَقاً / رَهِقَ ـَ زَرارَةً / زَرَّ ـُ سَخافَةً / و سُخْفاً و سُخْفَةً / سَخُفَ ـُ ضَفاطَةً / ضَفُطَ ـُ طَبْعاً / طَبِعَ ـَ مج عَلَى قَلْبِهِ، طَيْشاً / طاشَ ـِ عَباماً و عَبامَةً / عَبُمَ ـُ عَتَهاً و عَتاهاً / عَتِهَ ـَ عَفَكاً / عَفِكَ ـَ عَمًى / عَمِيَ ـَ غَمْراً / غَمُرَ ـُ فَدامَةً / فَدُمَ ـُ فَشاشَةً / فَشَّ ـُ فَكاكَةً / فَكَّ ـَ، إفْناداً / أَفْنَدَ، قَبْقَبَةً / قَبْقَبَ الرَّجُلُ، كَمَهاً / كَمِهَ ـَ الرَّجلُ، لَكْعاً و لَكاعَةً / لَكُعَ ـُ مَساخَةً / مَسُخَ ـُ مَعاكَةً / مَعُكَ ـُ مَوْقاً / ماقَ ـُ تَنَثُّلاً / تَنَثَّلَ، نَجَداً / نَجِدَ ـَ نَوَكاً / نَوِكَ ـَ وَهْياً / وَهَى و وَهِيَ يَهِي الرَّجلُ، إهْبالاً / أَهْبَلَ فُلانٌ، إهْراعاً / أُهْرِعَ مج، هَوَجاً / هَوِجَ ـَ هَوَساً / هَوِسَ ـَ تَهَوُّساً / تَهَوَّسَ، هَوَكاً / هَوِكَ ـَ.

**نادان شمردن** /n.-d.-šemordan/ إسْتِجْهالاً / اِسْتَجْهَلَ، تَسْفِيهاً / سَفَّهَ، تَحْمِيقاً / حَمَّقَ، تَجْهِيلاً / جَهَّلَ، إسْتِحْماقاً / إسْتَحْمَقَ.

**نادان کردن** /n.-d.-kardan/ سَفْهاً / سَفَهَ ـُ الرَّجُلَ، تَسْفِيهُ / سَفَّهَ الرَّجُلَ، تَجْهِيلاً / جَهَّلَ، أَفْناً / أَفَنَ ـِ هُ، إفْناداً / أَفْنَدَ هـ.

**نادانی** /n.-d.-i/ جَهْل، جَهالَة، جاهِلِيَّة، حُمْق، حَماقَة، غَفْلَة، بَلَه، بَلاهَة، جُنُون، غَباوَة، غُبْوَة، عَدَمُ المَعْرِفة، سَفَه، سَفاهَة، أُمِّيَّة، بَلادَة، تَرْبَة، ثَرْط، ثَطاة، ثَمَل، ثَوْر، جَبَل، خُذْبَة، خُرْق، خُرْقَة، خِفَّة، خَلاطَة، خُلْفَة، دُعابَة، دَوْقانِيَّة، دُوْق، دَهَش، رَأْوَة، رِداء، رَثْء، رَثْأَة، رَثْيَة، رَثِيئَة، رَثِيَّة، رُطَأ، رَطِيط، رَعالَة، رُعُونَة، رَقاعَة، رَوَش، رَهَق، سَذاجَة، سُكْر، ضَفْطَة، ضَلال، طُغُومَة، طُغُومِيَّة، طُمَرّ، طَيْش، طَيَشان، عَفَك، عَمَى، عَماءَة، عَمِيَّة، عُمِّيَّة، غِرْيَن، غَرِين، فِتْنَة، إفْتِنان، كِثاج، لُغُوبَة، لَغايَة، لُوثَة، لَوَق، لَيَغ، مَدَش، نَغْثَلَة، نَعامَة، نَوْك، وَنْوَة، هَبالَة، هَبَل، هَفْت، هَوَس، هَوَك.

**نادانی کردن** /n.-d.-i-kardan/ جَهْلاً و جَهالَةً / جَهِلَ ـَ خَراقَةً / خَرُقَ ـُ خَرِقَ ـَ، حُمْقاً و حُمُقاً و حَماقَةً / حَمُقَ ـُ و حَمِقَ ـَ، تَزْهِيداً / زَهَّدَ.

**نادختری** /nä-doxtari/ الرَّبِيبَة.

**نادر** /näder/ نادِر، شاذّ، قَلِيلُ الوُجُود، طَرِيف، غَرِيب، عَزِيز، ثَمِين.

**نادرست** /nä-dorost/ ۱. خَطَأ، خَطاء، مَغْلُوطٌ فيه، غَلَط، غَيْرُ مَضْبُوطٍ، غَيْرُ صَحِيحٍ، مَعِيب، مُعاب، رُكاك، رَكِيك، سَقَط، مُعَطَّل، شُرْك، لَغا. ۲. خائِن، مُتَقَلِّب، كاذِب، خاطِئ، خاطِئَة، سَيِّئُ الفِعالِ أو العَمَلِ، مِلْط.

**نادرستی** /n.-d.-i/ خِيانَة، غِشّ، رَكالَة.

**نادرستی کردن** /n.-d.-i-kardan/ خَوْناً و خِيانَةً و مَخانَةً و خانَةً / خانَ ـُ في كذا، خِدْعاً و خَدْعاً / خَدَعَ ـَ هُ، غَشّاً /

غَشّ ـُ و تَغْشِيْشاً / غَشَّش هُ، غُلُولاً / غَلَّ ـُ.
**نادر شدن** /näder-šodan/ شَذّاً و شُذُوذاً / شَذَّ ـِ.
**نادر گـردانیدن** /n.-gardänidan/ شَذّاً / شَذَّ ـُ هُ، تَشْذِيْذاً / شَذَّذَ هُ.
**نادرویش** /nä-darviš/ المُسْتَصْوِف.
**نادلپذیر** /n.-del-pazir/ ← نامطبوع.
**نادلپسند** /n.-d.-pasand/ ← نامطبوع.
**نادلچسب** /n.-d.-casb/ ← نامطبوع.
**نادم شدن** /nädem-šodan/ نَدَماً و نَدامَةً / نَدِمَ ـَ تَنَدُّماً / تَنَدَّمَ ← پشیمان شدن.
**نادوخته** /n.-duxte/ مَفْكُوك، غَيْرُ مُخاطٍ.
**نادوشیزه** /n.-dušize/ ثَيِّب.
**نادیدنی** /n.-didani/ خَفِيٌّ، الخافِي، غَيْرُ مَنْظُورٍ.
**نادیده** /n.-dide/ غَيْرُ مَرْئِيٍّ، غَيْرُ مَنْظُورٍ، غَيْـرُ ظاهِرٍ، غَيْرُ واضِحٍ.
**نـادیده گرفتن** /n.-d.-gereftan/ إغْماضاً / أَغْمَضَ، إهْمالاً / أَهْمَلَ، تَعامِياً / تَعامَى عَنْ كَذا، إغْضاءً / أَغْضَى و تَغاضِياً / تَغاضَى عَنْ، غُفُولاً و غَفْلَةً و غَفَلاً / غَفَلَ ـُ عَنْهُ، تَغافُلاً / تَغافَلَ هُ، صَهْيَنَةً / صَهْيَنَ، غَهْباً / غَهِبَ ـَ و إغْهاباً / أَغْهَبَ عَنْهُ.
**ناراحت** /n.-rähat/ هائِج، مُضْطَرِب، مُزْعَج، مُضـايِق، مَلُول، قَلِـقُ الفِكْرِ، عَدِيْمُ الصَّبْـرِ، رَبِكٌ، مُرْتَبِـك، مُتَكَدِّرٌ مِنْ، نَزٌ، نَزِيْز.
**ناراحت شدن** /n.-r.-šodan/ اِنْزِعاجاً / اِنْزَعَجَ، اِشْتِغالاً / اِشْتَغَلَ قَلْبُهُ، قَلَقاً / قَلِقَ ـَ تَمَلْمُلاً / تَمَلْمَلَ.
**ناراحت کردن** /n.-r.-kardan/ زَعْجاً / زَعَجَ ـَ هُ، إزْعاجاً / أَزْعَجَ، إقْلاقاً / أَقْلَقَ، إتْعاباً / أَتْعَبَ، تَثْقِيْلاً / ثَقَّلَ عَلَى، تَشْوِيْشاً / شَوَّشَ.
**ناراحت کننده** /n.-r.-konande/ مُزْعِج، مُضْجِر.
**ناراحتی** /n.-r.-i/ تَعَب، ضَجَر، تَبَرُّم، مُـلال، مَلَل، ثِقْلَة، ثَقَلَة، جَـزَع، رَدْح، زَعَجٌ، اِنْـزِعاج، زَعَـل، كَدَر، لَخْمَـة، مَلْمَلَة، تَمَلْمُل، هَلَع، اِهْتِمام، هَمّ.
**ناراست** /n.-räst/ ۱. غَيْرُ صَحِيْحٍ. ۲. زُوْر، كِذْب، بُهْتان. ۳. أَعْوَج.
**ناراستی** /n.-r.-i/ ۱ ← نادرستی. ۲ ← کجی.
**ناراضی** /n.-räzi/ غَيْرُ راضٍ، عَـدِيْمُ الرِّضايَـة، المُناوِئ، كارِه، ساخِطٌ عَلَى، راغِم، غَلِق، مُشْمَئِزٌّ مِنْه، كاتِف.
**ناراضی شدن** /n.-r.-šodan/ لَمْ يَرْضَ، اِشْمِئْزازاً / اِشْمَأَزَّ، سَخَطاً / سَخِطَ ـَ.
**ناراضی کردن** /n.-r.-kardan/ إسْخاطاً / أَسْخَطَهُ، إثارَةً / أَثارَ إسْتِياءَهُ أو سُخْطَهُ.
**نارائج** /n.-rä'ej/ الكاسِد، كَسِيْد.
**ناردان** /nardän/ حَبَّةُ الرُّمّانِ الحامِضَة.
**ناردین** /närdin/ (گیا) النّارَدِيْن، نَرْدِيْن، السُّنْبُلُ الرُّوْمِيّ.
**ناردین مخزومی** /n.-e-maxzumi/ (گیا) بَقْلَةُ الهِر.
**ناردین هندی** /n.-e-hendi/ (گیا) السُّنْبُلُ الهِنْدِيّ.
**ناردینیها** /n.-i-hä/ (گیا) النّارَ دِيْنِيّات.
**نارس** /nä-res/ مُبْتَسَر، بَذْرِيّ، باكُـورِيّ، مُبْكِرُ النُّضُوج، فِجّ، غَيْرُ ناضِجٍ، فَطِيْر، نِيءٌ، نَيّ، ناقِص، عَجْر، غَيْض.
**نارسا** /n.-r.-ä/ قَصِيْر، ناقِص، غَيْرُ وَفِيّ، ساذِجَة، «دلیل ~»: حُجَّةٌ ساذِجَة.
**نارسانا** /n.-r.-ä-nä/ (فز) الحاجِز الكَهْرَبائِيّ.
**نارسانا کردن** /n.-r.-ä-nä-kardan/ عَزْلاً / عَزَلَ ـِ.
**نارسایی** /n.-r.-ä-yi/ نَقْص، قُصُور.
**نارسایی قلبی** /n.-r.-ä.-yi-ye-qalbi/ (پز) القُصُورُ القَلْبِيّ.
**نارسـایی کلیـوی** /n.-r.-ä-yi-ye-kolyavi/ (پز) القُصُـورُ الكُلْوِيّ.
**نارسی** /n.-r.-i/ ← نپختگی.
**نارسیدگی** /n.-residegi/ عَدَمُ النُّضْجِ ← کالی.
**نارسیده** /n.-reside/ ۱. غَيْرُ بالِغٍ، بِكْر. ۲ ← نارس.
**نارسیسیسم** /närsisism/ نَرْجِسِيَّة [وَلَعٌ بـالذّاتِ، عِشْقُ الذّاتِ].
**نارسئیـن** /närse'in/ قِلَـوِيدُ الأَفْيُـوْن [مادّة تُسْتَعْمَـلُ لِلتَّخدِيْر].
**نارضا** /n.-rezä/ ← ناراضی.
**نارضـایتی** /n.-r.-yati/ عَـدَمُ الرِّضَـى، كُـرْه، كَراهَـة، كَـراهِيَّة، تَـذَمُّر، سُخْـط، اِمْتِعـاص، بَطَر، الاِسْتِخفـافُ بالنِّعْمَةِ، الهَشْرَة.
**نارضایی** /n.-r.-yi/ ← نارضایتی.
**نارگیل** /närgil/ (گیا) جَوْزُ الهِنْد، نـارَجِيْل، النّارَجِيْلَة، جَوْزُ الهِنْدِيّ، الحَشْرَج.
**نارنج** /närenj/ (گیا) نَرَنْج، نارَنْج، نَفّاش.

**نارنجستان** /n.-estān/ حَدِيقَةُ النّارَنج.

**نارنجک** /n.-ak/ (نظ) قُنبُلَة، قَذّاف، بُمبَة.

**نارنجک انداز** /n.-ak-andāz/ (نظ) قاذِفُ الرُّمّانات اليَدَوِيّة.

**نارنجک دستی** /n.-ak-e-dasti/ (نظ) القُنبُلَةُ اليَدَوِيّة.

**نارنجی** /n.-i/ النّارَنجِيّ.

**نارنگی** /nārengi/ يُوسُف اَفَندِيّ، يُوسُفِيّ، بُرتُقال أبُوسُرّة.

**نارکوتیک** /nārkotik/ مُخَدِّر، مُنَوِّم.

**نارکوتین** /nārkotin/ نارْكُوتِيْن [مادّةٌ مُخَدِّرَة].

**نارو** /nārow/ ← نیرنگ.

**ناروا** /nā-ravā/ ۱. غَيْرُ مَشرُوْع، حِرْم، مُحَرَّم، مَنْهِيٌّ عَنه، مُزَيَّف، بائِر. ۲. تُهْمَةٌ باطِلَة. ۳ ← ناشایست.

**ناروان** /n.-ravān/ لَزِج، مُتَلَزِّج، مُتَدَبِّق.

**نارواني** /n.-r.-i/ لُزُوجَة، تَلَزُّج، تَدَبُّق.

**نارواني سنج** /n.-r.-i-sanj/ المِلزاج، مِقْياسُ اللُّزُوجَةِ.

**نارو زدن** /nārow-zadan/ ← نیرنگ زدن.

**نارون** /nārvan/ (گیا) النَّزْوَنْد.

**نارونیان** /n.-iyān/ (گیا) فَصِيلَةُ الأَلْم أو شَجَرِ الدِّزدارِ أو المَيْس.

**ناز** /nāz/ غُنج، دَلّة، دَلال، فَخر، تَفاخُر، غَمْزَة، الغُناج، النُّعَرَة، شِكْل، شَكِيْمَة.

**نازا** /nā-zā/ عُقْر، عاقِر، عَقِيْم، ماحِل، جَدِيْب، بِلاثَمَرَة، الجارِز، سَمْلَق، وَذْماء.

**نازا شدن** /n.-z.-šodan/ عُقْما / عَقُمَ ـُ و عَقْماً / عَقِمَ ـَ و عُقْماً / عَقَمَ ـُ ت المَرأَةُ، عُقْراً و عِقارَةً / عَقُرَ ـُ ت المَرأَةُ، يأساً و يَآسَةً / يَئِسَ يَيْأَسُ و يَيْئِسُ.

**نازا کردن** /n.-z.-kardan/ عُقْماً / عَقَمَ ـُ ها اللّهُ، إعْقاماً / أعْقَمَ، تَعْقِيْماً / عَقَّمَ اِمْرَأَةً، إيْئاساً / أيْأَسَ اللّهُ المَرأَةَ.

**نازایی** /n.-z.-yi/ عُقْرَة، عُقْر، عَقارَة، اليَأْس، عُقْم، جَدْب، مَحْل.

**نازبالش** /nāz-bāleš/ وَسادَة، وِساد، مِيْثَرَة، لَيْنَة، مِخَدَّةُ السَّرِيْر، نُمْرُق، نُمْرُقَة، نَضِيْدَة.

**ناز پرورده** /n.-parvarde/ مُدَلَّع، مُدَلَّل، طَفالَة، فُنُق [نث].

**ناز خرکی** /n.-xaraki/ دَلالٌ مُصْطَنَع.

**ناز خریدن** /n.-xaridan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ غُنْجَها و دَلالَها.

**نازش** /n.-eš/ فَخْر، دَلال، لُطف، النَّفْخ، المَرَح، النَّخْوَة، الفُتْحَة، البَهْر.

**ناز شست** /n.-e-šast/ (عم) هِبَةٌ تَقْدِيْرِيَّة.

**ناز شست گرفتن** /n.-e-š.-gereftan/ (عم) أخْذَ هِبَةً تَقْدِيْرِيَّة.

**نازک** /nāzok/ لَطِيْف، خَفِيْف، ظَرِيْف، رَقِيْق، رَقّ، دَقِيْق، دِقّ، خَلْخال، خُلْخُل، رَخْص، رَفِيْع، رَهِيْد، رَهِف، رَهِيْف، رَهْو، سَخْتِيْت، شَرِيْح، شَفّ، شَفّاف، طَفْل، الطِّهْف، غَيْداق، غَضِيْر، قَضِيْف، لَدْن، لَيِّن، مَمْصوص، يَمُؤُود، مَهْزُوْل، هفّاف، هَلْهَل، هُلاهِل، هِمّ.

**نازک اندام** /n.-andām/ حَسَنُ الهَيْئَة، لَطِيْفُ الشَّكْل، حَسَنُ الهِنْدام، الصَّدَى مِنَ الرِّجالِ، الغَمْلَج، غُنْدُر، غُنْدُوْر.

**نازک اندیش** /n.-andiš/ دَقِيْقُ الفِكْر ← نکته‌سنج.

**نازک اندیشی** /n.-a.-i/ دِقَّةُ الفِكْرِ ← نکته‌سنجی.

**نازک بالان** /n.-bālān/ (جانـ) غِشائِيّاتُ الجِناحِ.

**نازک بدن** /n.-badan/ لَطِيْف، ناعِمُ الجِلْدِ، الغادَة [نث].

**نازک بین** /n.-bin/ دَقِيْق، دَقِيْقُ النَّظَرِ، حادُّ البَصَرِ ← نکته‌سنج.

**نازک بینی** /n.-b.-i/ دِقَّةُ النَّظَرِ ← نکته‌سنجی.

**نازک خیال** /n.-xiyāl/ دَقِيْقُ التَّخَيُّلِ.

**نازک خیالی** /n.-x.-i/ دِقَّةُ التَّخَيُّلِ.

**نازک دل** /n.-del/ رَقِيْقُ القَلْب.

**نازک دوزی** /n.-duzi/ خِياطَةٌ ظَرِيْفَةٌ.

**ناز کردن** /nāz-kardan/ دَلّاً / دَلَّ ـَ غُنْجاً / غَنِجَ ـَ تَغَنُّجاً / تَغَنَّجَ، تَدَلُّلاً / تَدَلَّلَ، تَدَعُّباً / تَدَعَّبَ عَلَيْهِ، تَسَحُّباً / تَسَحَّبَ عَلَيهِ، شَكْلاً / شَكِلَ ـَ.

**نازکش** /n.-keš/ مُتَحَمِّلُ الدَّلالِ.

**نازک شدن** /nāzok-šodan/ رِقَّةً / رَقَّ ـِ تَرَقُّقاً / تَرَقَّقَ، دِقَّةً / دَقَّ ـِ اِسْتِدْقاقاً / اِسْتَدَقَّ، لُطْفاً و لَطافَةً / لَطُفَ ـُ الشَّيءُ، رَهافَةً و رَهَفاً / رَهُفَ ـُ.

**نازکشی** /nāz-keši/ تَحَمُّلُ الدَّلالِ.

**ناز کشیدن** /n.-kešidan/ تَحَمُّلاً / تَحَمَّلَ الدَّلالَ.

**نازک طبع** /nāzok-tab'/ إنَفِيّ.

**نازک کاری** /n.-kāri/ فُسَيْفَساء.

**نازک کردن** /n.-kardan/ تَرْقِيْقاً / رَقَّقَ هُ تَـدْقِيْقاً / دَقَّقَ وإدْقاقاً / أَدَقَّ الشَّيءَ، سَحْناً / سَحَنَ ـَ الشَّيءَ.

**نازک نارنجی** /n.-närenji/ مُدَلَّل، دَلُّوْعَة، قَذُوْر، قاذُوْر، عَيُوف، قَرِّيْف.

**نازک نوکان** /n.-nokän/ (جانـ) رَقِيْقاتُ المَناقِيْر.

**نازک نی** /n.-ney/ (پز) شَظِيَّة، قَصَبَةُ السّاقِ الصُّغْرى.

**نازکی** /n.-i/ لَطافَة، لُطْف، نُعُومَـة، رَقَق، رِقَّة، غَضاضَة، غُضُوضَة، طَراوَة، خَضَر، خَيُوشَة، شَفَف، غَيَد، هَشَر.

**نازل** /näzel/ ۱. النّازِل، الهابِط. ۲. المُنْخَفِض، البَخْس.

**نازل شدن** /n.-šodan/ نُزُوْلاً / نَزَلَ ـِ.

**نازل کردن** /n.-kardan/ إنْزالاً / أَنْزَلَ.

**نازنازی** /näznäzi/ ← نازک نارنجی.

**نازنده** /näzande/ لَطِيْف، حَسَنُ الشَّكْلِ، ناعِم، ذُو دَلال، فَخُور، مُتَفاخِر، مُتَدَلِّل.

**نازنین** /näzanin/ ۱. بارِعَةُ الجَمال. ۲. العَزِيْز، العَـزِيْزَة، مُدَلَّل، لَطِيْف، جَمِيْل.

**نازوگوز** /näz-o-gus/ ← ناز خرکی.

**ناز و نعمت** /n.-o-ne'mat/ رَخاء، يُسْر، خَيْر، مال، غِنَى، وَفْر، بَذْخ، عِيْشَةُ العِلِّيِّيْن، رَغْد، رَغِيْد.

**نازی** /näzi/ ۱ ← نازنین. ۲. النّازِيّ.

**نازیبا** /nä-zibä/ ← زشت.

**نازیدن** /näzidan/ فَخْراً و فَخاراً و فَخارَةً و فِخِّيْرَى و فِخِّيْراء / فَخَرَ ـَ، اِفْتِخاراً / اِفْتَخَرَ، مُفاخَرَةً / فاخَرَ، تَفـاخُراً / تفاخَرَ، مُباهاةً / باهَى، تَكَبُّراً / تَكَبَّرَ، تَشامُخاً / تَشَامَخَ، زَهْواً و زُهُوّاً و زُهاءً / زَهاـُ، مُعايَرَةً / عايَرَ، نُجوحاً / نَجَحَ ـُ.

**نازیست** /näzist/ النّازِيّ.

**نازیسم** /näzism/ النّازِيَّة.

**ناژویان** /näžuyän/ (گیا) صَنُوبَرِيّات، مَخْرُوْطِيّات.

**ناساز** /nä-säz/ مُخْتَلِف، مُخَـالِف، مُغايِر، غَيْـرُ مُنْسَجِم، غَيْرُ مُتَّفِق، مُتَبايِن، مُعاكِس، مُناقِض.

**ناسازگار** /n.-s.-e-gär/ خامَة، سَوْأَة، الشّاذّ، شِقّ، وَبِيْل، وَخِيْم.

**ناسازگار شدن** /n.-s.-e-g.-šodan/ تَبايُناً / تَبايَنَ، تَنافِياً / تَنافَى، مُخالَفَةً / خالَفَ، مُضادَّةً / ضادَّ، شَرَساً و شَراسَةً و شَرِيْساً / شَرِسَ ـَ.

**ناسـازگاری** /n.-s.-e-g.-i/ خِلاف، إخْتِـلاف، مُخالَفَـة، تَنافُر، تَناقُض، تَضارُب، مُنافاة، التَّنافِي، جِفْوَة، شُطْسَة، شِقاق، نِزاع.

**ناسـازگاری کـردن** /n.-s.-e-g.-i-kardan/ مُخالَفَـةً / خالَفَ، مُبـايَنَةً / بايَنَ، مُعـاكَسَةً / عاكَسَ، مُنـاقَضَةً / ناقَضَ.

**ناسالم** /n.-sälem/ ۱. غَيْرُ صِحِّيّ، وَخِم، وَخِيْم. ۲. ناقِص، سَقَط، شُرُك، مُعَطَّل، قَذِر، لَغا، لَغْو.

**ناسالـم شدن** /n.-s.-šodan/ فَساداً وَ فُسُوداً / فَسَدَ ـُ و فَسُدَ ـُ، وَبَلاً و وَبالاً و وُبُولاً و وَبـالَةً / وَبُلَ يَوْبُـلُ المكانُ، وَخامَةً و وُخُومَةً و وُخُوماً / وَخُمَ يَوْخُمُ المكانُ.

**ناسالمی** /n.-s.-i/ عَدَمُ الصِّحَّة، وَبال، وَخامَة.

**ناسپاس** /n.-sepäs/ جاحِـد، أَشِر، أُشُر، كَنُـود، كَنّاد، كُنُد، كَفُـور، كافِـر، ناكِـرُ النِّعْمَةِ أو الجَمِيْـلِ أو المَعروفِ، غَيْرُ شاكِر.

**نـاسپاسـی** /n.-s.-i/ كُفْـر، كُفْران، نُكْـرانُ النِّعْمَـةِ أو الجَمِيْـلِ، إنْكار، كُنُـود، جَحْد، جُحُـودُ المَعْرُوْفِ، بَطَـر، تَجْدِيْـف، خُبْث، رِجْس، فِتْنَـه، فَنَد، كِبْـر، الإسْتِخْفافُ بالنِّعْمَةِ، هَشْرَة.

**ناسپاسی کردن** /n.-s.-i-kardan/ كُفراً و كُفراناً و كُفُوراً / كَفَرَ ـُ بـالنِّعْمَةِ، إنْكاراً / أَنْكَرَ، جَحْداً و جُحُوداً / جَحَدَ ـَ هُ كُنُوداً / كَنَدَ ـُ النِّعْمَةَ، بَطَراً ـَ النِّعْمَةَ، تَجْـدِيْفاً / جَدَّفَ، غَمْصاً / غَمَصَ ـِ و غَمِصَ ـَ النِّعْمَةَ.

**ناستوده** /n.-sotude/ ← ناپسند، ناپسندیده.

**ناسخ** /näsex/ ۱. ناسِخ. ۲. المُبْطِلُ لِحُكْمٍ.

**ناسـره** /nä-sare/ غَيْـرُ خالِـص، مَغْشـوش، غَيْرُ نَقِـيّ، المَعْيُوب، غَيْرُ الصَّحِيْح.

**ناسـزا** /n.-sezä/ سَبّ، شَتْـم، شَتِيْمَة، فُحْـش، بَذِيء، كَلامٌ قَبِيْح، تافِه، لَغو، لَغي، خَنَى، زُوْر، القَذَع، قَذْف.

**ناسزا گفتن** /n.-s.-goftan/ إفْحاشاً / أَفْحَشَ، تفاحُشاً / تَفَاحَشَ، شَتْماً و مَشْتُمَةً و تَشْتاماً / شَتَمَ ـِ، سَبّاً و سَبِّيْبَى هُ / سَبَّ ـُ، مُسابَّةً / سابَّهُ، تَسابُباً / تَسابُّوا، تَشاتُماً / تَشاتَمُوا، بَـذاءً و بَذاءَةً / بَذَأَ ـَ و بَذِئَ ـَ و بَذُؤَ ـُ خَنى / خَنِيَ ـَ، خَنْواً / خَنَا ـُ، إخْناءً / أَخْنَى، ذَمّاً و مَذَمَّةً / ذَمَّ ـُ هُ، تَذْمِيْماً / ذَمَّمَ هُ، تَشْـذِيْراً / شَذَّرَ بِفُلانٍ، صِبـاحاً و مُصابَحَةً / صابَحَ هُـ، إسْتِغْراباً / إسْتَغْرَبَ، تَعْقِيْباً / عَقَّبَ

عَلَيهِ، إقداعاً / أَقْدَعَ هُـ، قَدْعاً / قَذَعَ ـَـ هُ، تَقْعِيطاً / قَعَّطَ فِي القَولِ، مُلاقَبَةً / لاقَبَ، لَحْواً / لَحَى يَلْحُوهُ، لَحْياً / لَحَا يَلْحِي فُلانـاً، تَنْدِيداً / نَدَّدَ بِفُلانٍ، إهْجاراً / أَهْجَرَ بِفُلانٍ، هَزْءاً / هَزَأَ ـَـ.

**ناسزاگویی** /n.-s.-guyi/ مُشاتَمَة، مُشاحَنَة، مُهاتَرَة، بَذاءَة، تَجْدِيف، رَدْح، سَلاقَةُ اللِّسان، تَنْدِيد.

**ناسزاوار** /n.-s.-vär/ ← ناشایسته، نالائق.

**ناسور** /näsur/ ناسُور.

**ناسیونال** /näsiyonäl/ قَوْمِيّ.

**ناسیونالیست** /n.-ist/ قَوْمِيّ.

**ناسیونالیسم** /n.-ism/ قَوْمِيَّة.

**ناشاد** /nä-šäd/ ← غمگین.

**ناشاد شدن** /n.-š.-šodan/ ← غمگین شدن.

**ناشادی** /n.-š.-i/ كَآبَة، حُزْن.

**ناشایست** /n.-šäyest/ ١. غَيْرُ مُسْتَحَبّ، غَيْرُ مُسْتَحْسَن، قَبِيح، غَيْرُ جَدِير، سَيِّئ، الـرَّذِيلَة، غَيْرُ مَقْبُول، حَرام. ٢. البُهْتان.

**ناشایستگی** /n.-š.-egi/ قُصُـور، عَدَمُ اللِّيـاقَةِ، عَـدَمُ الصَّلاحِيَةِ، عَدَمُ الكِفايَةِ.

**ناشایسته** /n.-š.-e/ غَيْرُ لائِق، قَبِيح، بَذِيء، النّابِي.

**ناشتـا** /näštä/ ١. غَداء، فُطُـور، تَزوِيقَـة، أَكْلَةُ أَو طَعـام الصَّباحِ، النَّهارِيّ، التَّصْبِيـح، التَّصْبِيحَة. ٢. عَلَى الـرِّيْق، رائِق، رَيِّق، جائِع.

**ناشتا خوردن** /n.-xordan/ فِطْراً و فُطُوراً / فَطَرَ ـِـ إفطاراً / أَفْطَرَ، غَدْاً / غَدِيَ ـَـ تَغَـدِّياً / تَغَدَّى، إصْطِبـاحاً / إصْطَبَحَ، تَرَوُّقاً / تَرَوَّقَ، تَلَهُّناً / تَلَهَّنَ.

**ناشتا دادن** /n.-dädan/ تَغْدِيَةً / غَدَّى، تَفْطِيراً / فَطَّرَ.

**ناشتار** /näštär/ (گیا) التَّنُّوب.

**ناشتاری‌ها** /n.-i-hä/ (گیا) التَّنُّوبِيّات.

**ناشتاشکن** /n.-šekan/ العُلْقَة، العَلاق، اللُّمْجَة، اللُّهْجَة اللُّهْنَة.

**ناشتایی** /n.-yi/ ← ناشتا ١.

**ناشتایی خوردن** /n.-yi-xordan/ ← ناشتا خوردن.

**ناشدنی** /nä-šodan-i/ ← نشدنی.

**ناشر** /näšer/ مُذِيع، ناشِر، مُوَزِّع.

**ناشکر** /nä-šokr/ كَنُود، كَنّاد، ناكِرُ الجَمِيل.

**ناشکری** /n.-š.-i/ ← ناسپاسی.

**ناشکری کردن** /n.-š.-i-kardan/ ← ناسپاسی کردن.

**ناشکفته** /n.-šekofte/ ← نشکفته.

**ناشکـوفا** /n.-šokufä/ (گیا) مُطْبَـق، غَيْرُ مُنْفَتِحٍ عِنْدَ النُّضْجِ.

**ناشکوفایی** /n.-š.-yi/ (گیا) عَدَمُ الإنْفِتاحِ، عَـدَمُ القابِلِيَّةِ لِلإنْفِتاحِ.

**ناشکیبـا** /n.-šakibä/ قَلِيـلُ الصَّبْرِ، غَيْـرُ صَبُورٍ، غَيْـرُ مُتَحَمِّـلٍ، قَلِيـلُ التَّحَمُّـلِ، الجُـزّاع، الجَـزِع، الجـازِع، الجَزُوع، الجَزْع، ضَيِّقُ الخُلْق، قَلِق، قَلُوق.

**ناشکیبـایی** /n.-š.-yi/ قِلَّةُ الصَّبْرِ، القَلَـق، الإضْطِراب، الجَزَع، مَلْمَلَة، تَمَلْمُل.

**ناشکیبایـی کردن** /n.-š.-yi-kardan/ جَزَعاً و جُـزُوعاً / جَزِعَ ـَـ مِنْهُ، فَراغَةً / فَرُغَ ـُـ فَرَغاً / فَرِغَ ـَـ صَبْرُهُ، إهْتِكاعاً / أُهْتُكِعَ.

**ناشمرده** /n.-šemorde/ غَيْرُ مَعْدُودٍ.

**ناشناخت** /n.-šenäxt/ مُتَنَكِّر، غَيْرُ مَعْرُوفٍ، مَجْهُول، غَيْرُ مَشْهُورٍ.

**ناشناخته** /n.-š.-e/ مُنَكَّر، غَيْرُ مُعَرَّف، مُنْكَر، غَيْرُ مُعْتَرَفٌ بِهِ.

**ناشناس** /n.-šenäs/ غَيْرُ مَعْرُوفٍ، مُتَخَفِّي، خـامِلُ الذِّكْرِ، مَجْهُـول، غَرِيـب، نَكِرَة، مُتَنَكِّـر، مَنْكُـور، فِنو، مَغْمُـور، طامِر.

**ناشنوا** /n.-šenavä/ أَصَمّ، غَيْرُ سَمِيْع.

**ناشنوایی** /n.-š.-yi/ الصَّمَم، الطَّرَش و الطُّرْشَة.

**ناشنیدنی** /n.-šenidani/ غَيْرُ قابِلٍ لِلسَّمْعِ.

**ناشنیده** /n.-šenide/ غَيْرُ مَسْمُوعٍ.

**ناشی** /näši/ ١. مُبْتَدِئ، غَيْـرُ مُتَدَرِّب، مُسْتَجِـدّ، قَلِيْلُ الخِبْرَةِ و التَّجْـرِبَة. ٢. صادِرٌ عَنْ، نـاشِئٌ مِنْ، ناجِـمٌ عَنْ، ناتِج.

**ناشیانه** /n.-äne/ بِغَيْرِ التَدَرُّب، بِغَيْرِ الإخْتِبار.

**ناشی شدن** /n.-šodan/ نَشْأً و نُشُوءاً و نَشْأَةً و نَشاءَةً / نَشَأَ ـَـ و نَشُؤَ ـُـ، تَأَتِّياً / تَأَتَّى عَنْهُ و مِنْهُ، بَرَزاً / بَرَزَ ـُـ و بَرِزَ ـَـ مِنْ، نَتاجاً / نَتَجَ ـِـ الشَّيءُ مِـنَ الشَّيءِ، إنْبِعاثاً / إنْبَعَثَ مِنْ، إنْبِثاقاً / إنْبَثَقَ، حُدُوْثاً / حَدَثَ ـُـ، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ عَلَى كَذا، صَدْراً و مَصْدَراً / صَدَرَ ـُـ نُجُـوماً / نَجَمَ ـُـ كَـذا عَنْ كَذا،

تَوَلُّداً / تَوَلَّدَ مِنْ.

**ناشیگری** /n.-gari/ عَدَمُ أوقِلَّةُ اخْتِبارٍ، عَدَمُ التَّدَرُّبِ.

**ناشیگری کردن** /n.-g.-kardan/ لَمْ يَكُنْ لَهُ حِذاقَةٌ، تَوَرُّهاً / تَوَرَّهَ في العَمَلِ.

**ناصاف** /nä-säf/ ۱. الكَدْر، الكَدِر، الكَدِير. ۲ ← ناپاک. ۳ ← ناهموار.

**ناصـاف شدن** /n.-s.-šodan/ ۱. كَدَراً و كَـدارَةً و كُدُوراً و كُدُوَرَةً و كُدْرَةً / كَدُرَ ـُ و كَدِرَ ـَ. ۲. وَعْراً و وُعُوراً / وَعَرَ يَعِرُ و وَعَراً / وَعِرَ يَوْعَرُ و يَعِرُ المَكانُ.

**ناصاف کردن** /n.-s.-kardan/ تَكْدِيراً / كَدَّرَ. ۲. تَوْعِيراً / وَعَّرَ المَكانَ، جَعَلَ المَكانَ حَزْناً.

**نـاصافـی** /n.-s.-i/ ۱. الكُدْرَة ۲ ← نـاپاكـی. ۳ ← ناهمواری.

**ناصالح** /n.-säleh/ غَيْرُ صالِحٍ، عاجِز.

**ناصح** /näseh/ ناصِح، واعِظ، كارِز، مُبَشِّر، حَوارِيّ.

**ناصحیح** /nä-sahih/ غَيْرُ صَحِيحٍ، مَغْلُوطٌ فِيْهِ، مُزَيَّف.

**ناصر** /näser/ ناصِر، نَصِير، مُساعِد، مُسانِد.

**ناصواب** /nä-savāb/ ← نادرست، ناصحیح.

**ناطق** /näteq/ خَطِيب، مُلْقِي الخُطْبَةِ، مُتَحَدِّث.

**ناطقه** /n.-e/ النّاطِقَة.

**ناطور** /nätur/ ناطُور، ناطِر، حارِس، بُستانِيّ، مُبَذْرِق.

**ناطوری** /n.-i/ النِّطارَة.

**ناطوری کردن** /n.-i-kardan/ نَطْراً / نَطَرَ ـُ.

**ناظر** /näzer/ ناظِـر، مُبْصِر، حـارِس، مُراقِـب، مُشْرِف، راصِد، مُشاهِد، شائِف.

**ناظر امتحانات** /n.-e-emtehänät/ مُشْرِفٌ عَلَى الإمْتِحانِ.

**ناظر خرج** /n.-e-xarj/ مُوَظَّفٌ مالِيّ.

**ناظم** /näzem/ راصِد، مُنَظِّم.

**ناظم دبستان** /n.-e-dabestän/ مُساعِدُ ناظِرٍ إبْتِدائِيّ.

**ناظم دبیرستان** /n.-e--dabirestän/ مُساعِدُ ناظِرٍ ثانَوِيّ.

**ناظم مدرسه** /n.-e-madrese/ وَكِيْلُ ناظِرِ المَدْرَسَة.

**ناغافل** /nä-qäfel/ (عم) ← ناگهان.

**ناف** /näf/ السُّرَّة، مَأْنَة، بُجْرَة، الدُّوْلَة.

**نافبند** /n.-band/ رِباطُ السُّرَّة.

**نافـذ** /näfez/ النّافِـذ، الجارِي، ثـاقِب، خـارِق، بَلِيْغ، الشِّمْر.

**نافرجام** /nä-farjäm/ وَخِيْمُ العاقِبَة، غَيْـرُ مُوَفَّق، سَيِّئُ العاقِبَة، غَيْرُ مُظَفَّر.

**نافـرمان** /n.-farmän/ العاصِي، عَصِـي، العَصّاء، مارِد، مَرِيْـد، مُتَمَرِّد، الباغِي، ثـائِر، مُخالِف، غَيْرُ مُنْقـاد، غَيْرُ مُطِيْع، جـانِب، جُنُب، شَـرُود، شَمُوس، شَمُـوص، عَقّ، عاقّ، عَنِيْد، أَلْوَد.

**نافرمانی** /n.-f.-i/ تَمَرُّد، عِصْيان، مَعْصِيَة، طُغْيان، بَغْي، بِغاء، دَبِير، طُنُو، عُقُوق، فِسْق.

**نافرمانی کردن** /n.-f.-i-kardan/ عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ، تَعَصِّياً / تَعَصَّى عَلَيهِ، إسْتِعْصاءً / إسْتَعْصَى هُـ، طَغْياً و طُغْياناً / طَغَى ـَ فـلانٌ، تَعَتِّياً / تَعَتَّى، بَغْياً / بَغَى ـِ مُخالَفَةً / خالَفَ، شَيْطَنَةً / شَيْطَنَ، عُقُوقاً و مَعَقَّةً / عَقَّ ـُ الوَلَدُ والِدَهُ، إعْقاقاً / أَعَقَّ الرَّجلُ، عَنْداً و عُنُوداً / عَنَدَ ـُ لَوَداً / لَوِدَ ـَ نُشُوزاً / نَشَزَ ـُ ت المَرْأةُ بِزَوْجِها و مِنْهُ و عَلَيهِ.

**ناف زدن** /näf-zadan/ قَطْعاً / قَطَعَ ـَ حَبْلَ السُّرَّة.

**نافع** /näfe'/ نافِع، رابِح، مُرْبِح، مُفِيْد، مُخَسِّر.

**نافلز** /nä-felez/ اللّا فِلِزّ.

**نافله** /näfele/ النّافِلَة، العَدْل، السُّبْحَة.

**نافه** /näfe/ ۱ ← ناف. ۲ ← نافهٔ مشک.

**نافهٔ مشک** /n.-ye-mošk/ سُرَّةُ الغَزالِ المِسْكِيَّة، النّافِقَة، النّافِجَة، اللَّبِيْخَة.

**نافهمیده** /nä-fahmide/ غَيْرُ مَفْهُوم.

**نافی** /näfi/ السُّرِّيّ.

**ناقابل** /nä-qäbel/ لايُعْتَدُّ بِهِ، زَرِيّ، زَهِيْد، نَبْذ.

**ناقـابل دانستـن** /n.-q.-dänestan/ اِزْدِراءً / اِزْدَرَى، اِستِزْراءً / اِسْتَزْرَى بِهِ.

**ناقد** /näqed/ القَسْطَرِيّ، النّاقِد.

**ناقد فنی** /n.-e-fanni/ النّاقِدُ الفَنِّيّ.

**ناقص** /näqes/ النّاقِص، غَيْرُ تامّ، نـاقِصُ الخَلْقِ، مَعِيْب، مَعْيُـوب، مُقَطَّـع، المَبْتُـور، الخِـصّ، المُخْتَـلّ، سِقْـط، شُرُک، صَفِيْف، غَيْض.

**ناقص‌الخلقه** /n.-ol-xelqe/ ناقِصُ الخَلْقِ، الأكْشَم.

**ناقص شدن** /n.-šodan/ نَقْصاً و تَنْقاصاً و نُقْصاناً / نَقَصَ ـُ اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ، وَكْساً / وَكَسَ يَكِسُ الشَّيءُ.

**ناقص عقل** /n.-aql/ ← نادان.

**ناقص کردن** /n.-kardan/ إنْقاصاً / أَنْقَصَ الشَّيءَ، إضْغاءً

/ أضفَى و لَثأ / لَثَأَ ـَ الشَّيءَ، تَوْدِيناً / وَدَّنَ هُ، وَكْساً / وَكَسَ يَكِسُ الشَّيءَ، تَوْكِيساً / وَكَّسَ، وَقْصاً / وَقَصَ يَقِصُ الشَّيءَ.

**ناقص يافتن** /n.-yäftan/ اِسْتِنْقاصاً / اِسْتَنْقَصَ الشَّيءَ.

**ناقل** /näqel/ ۱. النّاقِل. ۲. مُحَدِّث، الحاكِي.

**ناقلا** /näqolä/ (عم) مَكّار، ماكِر، حِيَلِـيّ، ناموس، ثاقِبُ الفِكْرِ، عِفْرِيت، ذُو دَهاءٍ، الدّاهِي، الدّاهِيَة، رَوّاغ، مُراوِغ.

**ناقلايي** /n.-q.-yi/ (عم) دَهاء، مَكْر.

**ناقل خبر** /näqel-e-xabar/ الرّاوِي، الرّاوِيَة، الحاكِي.

**ناقوس** /näqus/ ناقُوس، جَرَس.

**ناقوس زدن** /n.-zadan/ نَقْساً / نَقَسَ ـُ النّاقُوسَ، اِنْتِقاساً / اِنْتَقَسَ النّاقُوسَ.

**ناک** /näk/ لاحِقَةٌ وَصْفِيَّةٌ مثل: «غمناک». الحَزِين.

**ناكار شدن** /nä-kär-šodan/ (عم) جَرَحاً / جَرِحَ ـَ.

**ناكار كردن** /n.-k.-kardan/ (عم) تَجْـرِيحاً / جَرَّحَ هُ، جَرْحاً / جَرَحَ ـَ هُـ.

**ناكام** /n.-käm/ غَيْرُ مُوَفَّقٍ، مَحْـرُوم، غَيْرُ مُظَفَّرٍ، مَحْرُوم، خائِب، هائِف، هَيْفان.

**ناكام شدن** /n.-k.-šodan/ خَيْبَةً / خابَ ـِ أَمَلُهُ، إصابَةً / أُصِيبَ مج بِخَيْبَةِ الأَمَلِ، إخْفاقاً / أَخْفَقَ، راحَ يَتَعَثَّرُ بِأَذْيالِ الخَيْبَةِ، ضَلالاً وضَلالَةً / ضَلَّ ـِ سَعْيُهُ، فَشَلاً / فَشِلَ ـَ في عَمَلِهِ، إيْراقاً / أَوْرَقَ الطّالِبُ.

**ناكامى** /n.-k.-i/ حِرْمان، خَيْبَة، إخْفاق، حُبُوط، فَشَل.

**ناكاوت** /näk-owt/ صَرْعٌ [الخَصْمِ في المُلاكَمَةِ].

**ناكردنى** /nä-kardani/ عَمَلٌ غَيْرُ جَدِيرٍ أو غَيْرُ لائِقٍ.

**ناكس** /n.-kes/ حَقِيـر، تافِـه، غَيْرُ لائِقٍ، لَئِيـم، رُذال، جِبْس، خَسِيل، خَسِيلَة، دُوْن، نُغْل، مُدْقِع، مُذِلّ، رَذْم، رُذام، زُمَّح، زَنِيم، مُزَنَّم، ساقِـط، ساقِطَة، عُكْل، كُرْزِيّ، لُأْمان، لَغو، لَقِيط، لَكُوع، لُكَع، وَضِيع.

**ناكس شدن** /n.-k.-šodan/ ضِعَةً ووَضاعَةً / وَضُعَ يَوْضُعُ، حَقْراً / حَقِرَ ـَ و حَقارَةً / حَقُرَ ـُ دُنُوَّةً ودَناءَةً / دَنَأَ ـَ ودَنُؤَ ـُ لُؤْماً ومَلْأَمَةً ولَآمَةً / لَؤُمَ ـُ خَساسَةً وخِسَّةً وخُسُوسَةً / خَسَّ ـِ، دَعْرَمَةً و دِعْراماً / دَعْرَمَ، لَكَعاً ولَكاعَةً / لَكُعَ ـُ هَزْمَزَةً / هَزْمَزَ.

**ناكسى** /n.-k.-i/ وَضاعة، لُؤْم، خَساسَـة، خِسّة، تَفاهَة، دَناءَة، حَقارَة.

**ناگاه** /n.-gäh/ ← ناگهان.

**ناگزير** /n.-gozir/ ۱. لازِم، ضَرُورِيّ، لابُدّ، واجِب، حَتْماً، لامَفَرَّ عَنْهُ، لامَحـالَةَ مِنْهُ. ۲. مُجْبَر، مَجْبُور، مَلْزُوم، مُلْزَم، مُلْتَزَم، مَقْهُور.

**ناگزير شدن** /n.-g.-šodan/ جَبْراً / جُبِرَ مج ـُ عَلَى الأَمْرِ وإجْباراً / أُجْبِرَ مج، اِضْطِراراً / اُضْطُرَّ مج، اِلْتِزاماً / اِلْتَزَمَ العَمَلَ.

**ناگزير كردن** /n.-g.-kardan/ جَبْراً / جَبَرَ ـُ و إجْباراً / أَجْبَرَ هُـ عَلَى الأَمْـرِ، إلْزاماً / أَلْزَمَ و اِضْطِراراً / اِضْطَرَّ هُـ إحْجاراً / أَحْجَرَ، إحْراذاً / أَجْرَذَ هُـ إلَيهِ، إحْراجاً / أَحْرَجَ هُ، دَفْعاً ودَفاعـاً ومَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ هُ إلى، إذْآراً / أَذْأَرَ هُـ عَلَيهِ، إذْراءً / أَذْرَأَ هُـ إلى كـذا، إرْغاماً / أَرْغَمَ، إزْحالاً / أَزْحَلَ هُـ إلَيهِ، إشاءَةً / أَشاءَ هُـ إلى كَذا، عَلْفَصَةً / عَلْفَصَ هُـ قَسْراً / قَسَرَ ـِ واقْتِساراً / اِقْتَسَرَ عَلَى الأَمْرِ، إكْراهاً / أَكْرَهَ الرَّجُلَ عَلَـى الأَمْرِ، اِلْتِحاجاً / اِلْتَحَجَ هُـ إلـى الأَمْرِ، اِلْتِحاصاً / اِلْتَحَصَ هُـ إلـى الأَمْرِ، إيْجاداً / أَوْجَدَ هُ عَلَى الأَمْرِ.

**ناگزيرى** /n.-g.-i/ قَسْرِيّ، تَعَذُّر.

**ناگسستنى** /n.-gosastani/ مُتَّصِل، مَتِيْن.

**ناگسسته** /n.-gosaste/ مُتَّصِل، مَتِيْن.

**ناگفتنى** /n.-goftani/ ← نگفتنى.

**ناگفته** /n.-gofte/ غَيْرُ مَقُوْل.

**ناگوار** /n.-govär/ ۱. تُخَمَة، اِمْتِلاء، غَيْرُ مُسْتَساغ، بَشِم، غَيْـرُ لَذِيـذ، سَيِّئُ الطَّعْـمِ، عَسِيْرُ الهَضْـمِ، وَخِيْم، ضـارّ، فادِح. ۲. القاسِـي، الشَّدِيـد، عَنِيْف، مُشْكِـل، مُشْكِلَة، وَرْطَة.

**ناگوار شدن** /n.-šodan/ تَوَخُّماً / تَوَخَّمَ الطَّعامَ، جُشُوءاً وجُشْأً وجَشْـأً / جَشَأَ ـَ عَنِ الطَّعـامِ، تَجَشِئَةً / جَشُأَتِ المَعِدَةُ، جَفَساً وجِفاسَةً / جَفِسَ ـَ طَسَما / طَسِمَ ـَ.

**ناگوار كردن** /n.-g.-kardan/ ۱. إيْخامـاً / أَوْخَمَ هُـ الطَّعامُ. ۲. مَرْمَرَةً / مَرْمَرَ عَيْشَهُ، تَنْغِيْصاً / نَغَّصَهُ، تَكْدِيْراً / كَدَّرَ، إزْعاجاً / أَزْعَجَ.

**ناگوارى** /n.-g.-i/ التُّخَم، التَّـوَخُّم، التَّعْجِيْـف، البَرَدَة، الوَبَلَة، البَشَم، الزَّانَة، الحَجَى.

**ناگهـان** /n.-gahän/ فَجْأَةً، فُجَـاءَةً، فُجائِيّ، مُفـاجِئ، بَغْـت، بَغْتَةً، بـاغِت، بَغْتِـيّ، بَيـات، دَفْعَةً واحِـدَةً، إذا،

بَیْنَما، بِـلاخَبَرٍ، بِدُوْنِ عِلْمٍ، عَلَـی حِیْنِ غَفْلَةٍ، عَلَـی غِرَّةٍ، غَیْـرُ مُنْتَظَـرٍ، عَلَـی غَیْرِ اِنْتظـارٍ، بِصُـوْرَةٍ مُفـاجَـأَة، دُوْنَ تَحْضِیْرٍ، بَدِیْه، بَدِیْهَة، بَدِیْهِيّ، مِبْدَة، فَلَط، نَبَهاً، اِتِّفاقاً.

**ناگهانی** */n.-g.-i/* ← ناگهان.

**نالان** */nälän/* آنّاً، أنّان، أُنان، أُنَنَـة، مُتَوَجِّعاً / مُتَأَلِّماً، هَنّانَة [نث]، نَحّام، نَهّات.

**نالان شدن** */n.-šodan/* ← ناله کردن.

**نالایق** */n.-läyeq/* قَصِیْرُ الباع، عاجِز، غَیْرُ جَدِیْرٍ.

**نالوطی** */n.-luti/* (عم) ← ناجوانمرد.

**ناله** */näle/* أَنِیْن، أَنَّة، أَنانَة، تَـأَوُّه، تَوَجُّع، حَنِیْن، زُحار، زَحِیْر، ضَجِیْـج، أَلَل، أَلَّـة، أَلِیْل، تَـوْرَة، رَنِیْن، نَحِیْـت، نَذب، مَنْدَب، نَشِیْج، نَدْب، مَنْدَب، نُهات.

**ناله کردن** */n.-kardan/* أَنِیْناً وأُناناً وتَأْناناً / أَنَّ ـِ، أَوْهاً / آهَ ـُ تَأَوُّهاً / تَأَوَّهَ، تَأْوِیْهاً / أَوَّهَ، تَأَهُّهاً / تَأَهَّهَ، أَلّاً وأَلَلاً وأَلِیْلاً / أَلَّ ـِ المَرِیْضُ أو الحَـزِیْنُ، بَواهاً / باهَ ـُـ تَرْنِیَةً / رَنّی إِلَیهِ، زَحِیْراً وزُحاراًوزَحارَةً / زَحَرَ ـِ، تَزَحُّراً / تَزَحَّرَ، شَنْهَفَةً / شَنْهَفَ، صُداداً وصَدِیْداً / صَدَّ ـِ القَومُ مِـن الشَّـيءِ، نَتّاً ونَتِیْتاً / نَتَّ ـِ مِن المَرَضِ، نَحِیْتاً / نَحَتَ ـَ نَهِیْتاً ونُهاتاً / نَهَتَ ـَ فُـلانٌ، تَوَجُّعاً / تَوَجَّعَ، تَـوَلُّناً / تَوَلَّنَ، وَهْـوَهَةً / وَهْوَهَ في صَوْتِهِ.

**نالیدن** */nälidan/* ← ناله کردن.

**نام** */näm/* إِسْم.

**نام‌آور** */n.-ävar/* صِیت، مَعْرُوْف، ذائِعُ الصِّیْـت، شَهِیْر، مَشْهُور.

**نام‌آور شدن** */n.-šodan/* اِشْتِهاراً / اِشْتَهَرَ، تَعَرُّفاً / تَعَرَّفَ.

**نام‌آور کردن** */n.-ä.-kardan/* شَهْراً / شَهَرَ ـَ هُ، تَعْرِیْفاً / عَرَّفَهُ، تَنْبِیْهاً / نَبَّهَ باسْمِهِ.

**نام‌آوری** */n.-ä.-i/* بُعْدُ الصَّوْتِ، شُهْرَة، نَباهَة.

**نامادری** */nä-mädari/* زَوْجَةُ الأَبِ.

**نام اصلی** */näme-e-asli/* اِسْمٌ شَخْصِيٌّ، اِسْمُ المَوْلِد.

**نامأنوس** */nä-ma'nus/* غَیْرُ مَأْلُوفٍ.

**نامبارک** */n.-mobärak/* مَشْؤُوْم، غَیْرُ مُبارَکٍ.

**نامبارکی** */n.-m.-i/* الشُّؤْم ← شومی.

**نامبردار** */näm-bordär/* ← نامدار.

**نام بردن** */n.-bordan/* ذِکْراً وتَذْکاراً / ذَکَرَ ـُ اِسْمَهُ.

**نامبرده** */n.-borde/* سالِفُ الذِّکْر، المَـذْکُور، المُوْمَأُ إِلَیهِ، المَذْکُورَة، مُسَمّی.

**نامتساوی** */nä-motasävi/* غَیْرُ مُتَساوٍ.

**نامتعادل** */n.-mota'ädel/* مُخْتَلُّ التَّوازُنِ، غَیْرُ عادِلٍ.

**نامتناسب** */n.-motanäseb/* غَیْرُ مُوافِقٍ، غَیْرُ مُتَناسِبٍ.

**نامتناهی** */n.-motanähi/* اللّامُتَناهِي.

**نامجو** */näm-ju/* طالِبُ الشُّهْرَة، مُحِبٌّ لِلشُّهْرَة.

**نامحـدود** */nä-mahdud/* غَیْرُ مَحْـدُوْدٍ، غَیْرُمُتَنـاهٍ، إِلی مالانِهایَة، لاحَدَّلَهُ، مُطْلَق، کُلِّيّ.

**نامحرم** */nä-mahram/* غَیْرُ مَحْرَمٍ.

**نامحرمی** */n.-m.-i/* غَیْرُ مَحْرَمِيّ.

**نامحسوس** */n.-mahsus/* غَیْرُ مَحْسُوسٍ.

**نامحلول** */n.-mahlul/* غَیْرُ قابِلٍ لِلذَّوَبانِ.

**نام خانوادگی** */näm-e-xänevädegi/* کُنْیَة، شُهْرَة، اِسْمُ العائِلَةِ.

**نام دادن** */n.-dädan/* ← نامگذاری کردن.

**نامـدار** */n.-där/* کَبِیْرُ المَقـامِ، مَعْرُوْف، مَشْهُـور، طائِرُ الصِّیْتِ، عَرِیْضُ الجاه.

**نامدار شدن** */n.-d.-šodan/* ← مشهور شدن.

**نامداری** */n.-d.-i/* إِجْلال، الشُّهْرَة.

**نامـرادی** */nä-morädi/* خَیْبَةُ الأَمَـل، حِرْمـان، حُبُوط، إِخْفاق.

**نامربوط** */n.-marbut/* هَلْس، کَلامٌ فارِغ.

**نامربوط گفتن** */n.-m.-goftan/* هَزْلاً / هَزَلَ ـِ في کَلامِهِ، تَخْلِیْطاً / خَلَّطَ فـي الکَلامِ، تَهْلِیْسـاً / هَلَّسَ الـرَّجُلُ، إِهْتاراً / أُهْتِرَ مع الرَّجُلُ.

**نامرتب** */n.-morattab/* غَیْرُ مُرَتَّبٍ.

**نامـرد** */n.-mard/* ۱. مُخَنَّث، خَنِـث، عِنِّیْن، مُنَسْـوَن، العَجِیْن، العَجِیْنَـة. ۲. عَـدِیْـمُ النَّخْوَةِ والغَیْـرَة. القَلِیْـلُ المُـرُوْءَة، اللَّئِیْم، الـدَّفِیْن، الـزُّمْر، الـزَّمِر، ضَفـاعَةٌ مِـن الرِّجالِ، غُسّ، فَسْل، قِصْل، کُعْدَب، کُعْدَبَة.

**نامردانه** */n.-m.-äne/* غَیْرُ رُجُولِيّ.

**نامـرد شدن** */n.-m.-šodan/* خَنَثاً / خَنِثَ ـَ تَخَنُّثاً / تَخَنَّثَ، تَأَنُّثاً / تَأَنَّثَ الرَّجُلُ، سَرَساً / سَرِسَ ـَ.

**نامردمی** */n.-mardomi/* دَناءَة، خِسَّة، حَقارَة، وَضاعَة ← فرومایگی.

**نامردی** */n.-mardi/* ۱. خُنْث، العَنانَة. ۲ ← ناجوانمردی.

**نامرغوب** */n.-marqub/* لا يُشْتَهَى، غَيْرُ مَرْغوبٍ فِيْهِ، غَيْرُ مَحْبُوبٍ، النَّخِيْث، رَدِيء، رَدِيئَة، دَناءَةُ النَّوْعِ.

**نامرئی** */n.-mar'i/* غَيْرُ مَرْئِيّ، غَيْرُ مَنْظُورٍ، غائِب، مُسْتَتِر.

**نامرئی شدن** */n.-m.-šodan/* غِياباً وغَيْبُوبَةً / غابَ ـِ اِسْتِتاراً / اِسْتَتَرَ، تَسَتُّراً / تَسَتَّرَ.

**نامزد** */nämzad/* ۱. خَطِيْب، خاطِب، مَخْطُوب، مُعَيَّن، خَطِيْبَة وخِطِّيْبَة ومَخْطُوبَة ومَوْعُودَةٌ بالزَّواجِ [نث]. ۲. المُرَشَّح ← کاندید.

**نامزدبازی** */n.-bäzi/* صِلاتُ الخَطِيْبِ والخَطِيْبَةِ.

**نامزد شدن** */n.-šodan/* تَرَشُّحاً / تَرَشَّحَ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ عَلَيهِ كذا.

**نامزد کردن** */n.-kardan/* ۱. خَطْباً / خَطَبَ ـُ المَرْأَةَ عَلَى فُلانٍ. ۲. تَرْشِيْحاً / رَشَّحَ فُلاناً لِوَظِيْفَةٍ أو لِعُضْوِيَّةٍ أو لِمَنْصَبٍ.

**نامزدی** */n.-i/* ۱. خِطْبَة، خُطُوبَة. ۲. تَرْشِيْحٌ لِمَنْصَبٍ.

**نامزدی کردن** */n.i-kardan/* خَطْباً وخِطْبَةً وخِطِّيْبَى / خَطَبَ ـُ الفَتاةَ.

**نامزروع** */nä-mazru'/* أَرْضٌ قاحِلَةٌ.

**نام ساختگی** */näm-e-säxtegi/* اِسمٌ كاذِبٌ أو مُصْطَنَعٌ.

**نامساعد** */nä-mosä'ed/* ← ناموافق، ناسازگار.

**نامساوی** */n.-mosävi/* غَيْرُ مُساوٍ.

**نامستعد** */n.-mosta'ed/* غَيْرُ بارِعٍ.

**نامستقیم** */n.-mostaqim/* ← کج.

**نامسجل** */n.-mosajjal/* غَيْرُ مُسَجَّلٍ، غَيْرُ ثابِت.

**نامسکون** */n.-maskun/* غَيْرُ مَسْكُونٍ.

**نامسلح** */n.-mosallah/* غَيْرُ مُسَلَّحٍ.

**نامسلمان** */n.-mosalmän/* كافِر.

**نامسلمانی** */n.m.-i/* كُفْر.

**نامشخص** */n.-mošaxxas/* مُشْكِل، مُلْتَبِس.

**نامشروع** */n.-mašru'/* غَيْرُ شَرْعِيّ، غَيْرُ مَشْرُوعٍ، حَرام، سُحْت.

**نامطبوع** */n.-matbu'/* كَرِيْه، غَيْرُ مُلائِمٍ ← ناپسند.

**نامطلوب** */n.-matlub/* لايُشْتَهَى، غَيْرُمَرْغُوبٍ فِيْهِ، غَيْرُ مَحْبُوبٍ، مَكْرُوه، الشَّرّ، غَيْرُ المَرْضِي.

**نامطمئن** */n.-motma'en/* ۱. عَدِيْمُ الثِّقَةِ، غَيْرُمَوْثُوقٍ بِهِ. ۲. مُتَرَدِّدٌ.

**نام عاریتی** */n.-e-äriyati/* إسْمٌ مُسْتَعارٌ.

**نامعتبر** */n.-mo'tabar/* عَدِيْمُ الاِعْتِبارِ.

**نامعتدل** */n.-mo'tadel/* غَيْرُ مُعْتَدِلٍ.

**نامعتمد** */n.-mo'tamed/* عَدِيْمُ الثِّقَةِ، غَيْرُ مُوَثَّق.

**نامعدود** */n.-ma'dud/* ← ناشمرده.

**نامعروف** */n.-ma'ruf/* مَجْهُول.

**نامعقول** */n.-ma'qul/* سَخِيْف، غَيْرُ مَعْقُول، فاحِش، اللّامَعْقُول.

**نامعلوم** */n.-ma'lum/* مُنْكَر، غَيْرُ مُعَرَّفٍ، نَكِرَة، مُبْهَم، مُلْتَبِس، غُفْل، غَيْرُ مُحَقَّقٍ، مَشْكوكٌ فِيْهِ.

**نامعلوم کردن** */n.-m.-kardan/* مَحْياً / مَحايَمْحَى ويَمِحِي ومَحْواً / مَحَا يَمْحُو ويَمْحَى الشَّيءَ، تَنْكِيراً / نَكَّرَ الاِسْمَ، إبْهاماً / أَبْهَمَ هُ، لَبْساً / لَبَسَ ـِ عَلَيهِ الأمْرَ.

**نامعلومی** */n.-m.-i/* مَحْو، لُبْس، لَبْسَة، اِلْتِباس، تَنَكُّر.

**نامعین** */n.-mo'ayyan/* نَكِرَة، غامِض، غَيْرُ دَقِيْقٍ، غَيْرُ مُحَدَّدٍ، غَيْرُ مَحْدودٍ.

**نامعین کردن** */n.-m.-kardan/* ← نامعلوم کردن.

**نام فامیل** */näm-e-fämil/* ← نام خانوادگی.

**نامفهوم** */nä-mafhum/* غَيْرُ مَفْهُومٍ، مُبْهَم، غامِض، هَجْس. «سخن ~»: كَلامٌ غامِضٌ.

**نامقبول** */nä-maqbul/* مُنْكَر.

**نامقطوع** */n.-maqtu'/* غَيْرُ مَفْصُولٍ فِيهِ، غَيْرُ مَقْطُوعٍ.

**نامکرر** */n.-mokarrar/* غَيْرُ مُكَرَّرٍ.

**نام کوچک** */nam-e-kucak/* الإسْمُ الشَّخْصِيُّ.

**نامگذاری** */n.-gozäri/* التَّسْمِيَة.

**نامگذاری کردن** */n.-g.-kardan/* تَسْمِيَةً / سَمَّى، سَمْواً / سَمَا ـُ الرَّجُلَ زَيْداً وبِزَيْدٍ، إسْماءً / أَسْمَى.

**نام گرفتن** */n.-gereftan/* ← نامیده شدن.

**ناملایم** */nä-moläyem/* ۱← ناسازگار، نامناسب. ۲. خَشِن.

**ناملایمات** */n.-m.-ät/* شَدائِد، مِحَن، مُلِمّاتُ الدَّهرِ.

**نام مستعار** */näm-e-mosta'är/* إسْمٌ مُسْتَعارٌ ← نام عاریتی.

**ناممکن** */nä-momken/* مُسْتَحِيْل، اللّامُمْكِن، المُمْتَنِع.

**ناممکن شدن** */n.-m.-šodan/* اِسْتِحالَةً / اِسْتَحالَ.

**نامناسب** */n.-monäseb/* غَيْرُ مُوافِقٍ، غَيْرُ لائِقٍ، غَيْرُ

مُتَناسِب، في غَيْرِ مَحَلِّهِ.

**نامنظم** /n.-monazzam/ ← نامرتب.

**نام‌نما** /näm-namä/ مُعْجَمُ الأَسْماءِ، فِهْرِسُ الأَسْماءِ أو الأَعْلامِ.

**نام‌نویسی** /n.-nevisi/ تَسْجِيل.

**نام‌نویسی کردن** /n.-n.-kardan/ ۱. [مص ل] تَسَجُّلاً / تَسَجَّلَ. ۲. [مص م] تَسْجِيلاً / سَجَّلَ.

**نام نهادن** /n.-nehädan/ إسْماءً / أَسْمَى الشَّيءَ.

**نام نیک** /n.-e-nik/ سُمْعَة، سَمًا، صِيتٌ حَسَنٌ.

**ناموافق** /nä-movafeq/ النّابِي، النّافِر، الشّاذّ. ← ناسازگار.

**ناموثق** /n.-movassaq/ عَدِيمُ الثِّقَةِ، غَيْرُ مُوَثَّق.

**ناموجود** /n.-mowjud/ غَيْرُ مَوْجُود، مَعْدُوم.

**ناموجه** /n.-movajjah/ غَيْرُ مُلائِم، غَيْرُ مُوافِق.

**نامور** /näm-var/ ذائِعُ الصِّيت، مُتَصَيِّت، شَهِير، مَشْهُور، مَعْرُوف، حَسَنُ السُّمْعَة، طَنّان.

**ناموران** /n.-v.-än/ أُولُو الشُّهْرَة.

**نامور شدن** /n.-v.-šodan/ إشْتِهاراً / اِشْتَهَرَ.

**نامور کردن** /n.-v.-kardan/ شَهْراً / شَهَرَ ـ هُ، تَشْهِيراً / شَهَّرَهُ، تَنْوِيهاً / نَوَّهَ الرَّجُلَ.

**ناموزون** /nä-mowzun/ ← ناهماهنگ.

**ناموس** /nämus/ عِرْض، شَرَف، قاعِدَة، عِصْمَة، عِفَّة، النّامُوس.

**ناموس‌پرست** /n.-parast/ الغَيُور.

**ناموس‌پرستی** /n.-p.-i/ الغَيْرَة.

**ناموس‌فروشی** /n.-foruši/ زِنًى، زِناء، بَيْعُ العِرْضِ، بَغاء، عَهْر، عَهارَة.

**ناموس‌فروشی کردن** /n.-f.-kardan/ بَيْعاً / باعَ ـِ ـتْ عِرضَها، إيماساً / أَوْمَسَت المَرْأَةُ.

**نام و نشان** /näm-o-nešän/ عُلْوانُ الخِطابِ، عُنْوان.

**نام و ننگ** /n.-o-nang/ الشُّهْرَة، الصِّيت.

**نامه** /näme/ كِتاب، مَكْتُوب، رِسالَة، خِطاب، بِطاقَة، تَحْرِير، جَواب، رَسِيل، مَرْسُوم، رَقِيم، لِسان، وَحْي.

**نامه‌بر** /n.-bar/ الرَّسُول، البَرِيْد، قاصِد.

**نامهٔ بی‌امضا** /n.-ye-bi-emzä/ مُهْمَلُ التَّوْقِيع.

**نامهٔ بی‌تاریخ** /n.-ye-bi-tärix/ رِسالَةٌ غَيْرُ مُؤَرَّخَة.

**نامهٔ تلگرافی** /n.-ye-telegräfi/ بَرْقِيَّة، رِسالَةٌ تِلِغرافِيَّة.

**نامهربان** /nä-mehrabän/ قَلِيْلُ العاطِفَة.

**نامهربانی** /n.-m.-i/ قِلَّةُ العاطِفَة.

**نامهربانی کردن** /n.-m.-i-kardan/ غِلَظاً وغُلْظَةً وغَلْظَةً وغِلاظَةً / غَلَظَ ـُ وغَلُظَ ـُ عَلَيهِ.

**نامه‌رسان** /näme-resän/ ساعِي البَرِيْد.

**نامهٔ سرگشاده** /n.-ye-sar-gošäde/ رِسالَةٌ مَفْتُوحَة، كِتابٌ أو خِطابٌ مَفْتُوح.

**نامهٔ سفارشی** /n.-ye-sefäreši/ خِطابٌ مُسَجَّل، رِسالَةٌ مَضْمُومَة، رِسالَةٌ مُسَجَّلَة.

**نامهٔ عاشقانه** /n.-ye-äšeqäne/ رِسالَةٌ غَرامِيَّة.

**نامه فرستادن** /n.-ferestädan/ بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ رِسالَةً.

**نامهٔ فوری** /n.-ye-fowri/ رِسالَةٌ عاجِلَةٌ.

**نامهٔ محرمانه** /n.-ye-mahramäne/ خِطابٌ سِرِّيٌّ.

**نامه‌نگار** /n.-negär/ مُراسِل، مُكاتِب، كاتِب، مُحَرِّر.

**نامه‌نگاری** /n.-n.-i/ مُخابَرَة، مُراسَلَة، مُكاتَبَة، اِنْشادُ المُراسَلات.

**نامه‌نگاری کردن** /n.-n.-i-kardan/ تَرَسُّلاً / تَرَسَّلَ، تَراسُلاً / تَراسَلَ القَوْمُ، مُكاتَبَةً / كاتَبَ.

**نامه نوشتن** /n.-.neveštan/ كَتْبَ ـُ إليهِ كِتاباً، تَكْتِيْباً / كَتَّبَ الكِتابَ، وَحْياً / وَحَى يَحِي الكِتابَ.

**نامه‌نویس** /n.-nevis/ كاتِب، مُحَرِّر.

**نامهٔ هوائی** /n.-ye-havä'i/ رِسالَةٌ بالبَرِيْدِ الجَوِّيّ.

**نامی** /nämi/ مُسَمًّى، مَشْهُور، مَعْرُوف، ذائِع، الصِّيْت.

**نامیدن** /nämidan/ تَسْمِيَةً / سَمَّى، دَعْواً ودَعْوَةً ودُعاءً ودَعْوَى / دَعا ـُ هُ بِفُلانٍ.

**نامیده** /nämide/ مُسَمًّى.

**نامیده شدن** /n.-šodan/ تَسْمِيَة / سُمِّيَ، تَسَمِّياً / تَسَمَّى، تَكَنِّياً / تَكَنَّى، اِكْتِناءً / اِكْتَنَى بِكذا.

**نامیده شده** /n.-šode/ مُسَمًّى، مَدْعُوّ، مَوْسُوم.

**نامیسر** /nä-moyassar/ ← ناممکن.

**نامی شدن** /nämi-šodan/ اِشْتِهاراً / اِشْتَهَرَ، إحْرازاً / أَحْرَزَ شُهْرَةً.

**نامیه** /nämiye/ النّامِيَة.

**نان** /nän/ ۱. عَيْش، خُبْز، خَبِيْز، رَغِيْف، بَضْباس، جابِر،

أبُوجابِر، جَرْدَق، جَرْدَقَة، طَهْو. ۲. (گیا) شَجَرَةُ الخُبْز.

**نان‌آور** /n.-ävar/ عائِل، مُعِيل، وَلِيُّ النِّعْمَة.

**نان برشته** /n.-e-berešte/ عَيْشٌ أوخُبْزٌ مُقَرْمَش.

**نان بریدن** /n.-boridan/ قَطْعاً / قَطَعَ ـ رِزْقَهُ.

**نان بورکی** /n.-e-burki/ السَّنْبُوسَكَة.

**نان بیات** /n.-e-bayät/ عَيْشٌ بائِتٌ، خُبْزٌ غَبِيبٌ.

**نان بیسکویت** /n.-e-biskuit/ بَسْكُوت، بَسْكَوِيت.

**نان پختن** /n.-poxtan/ خَبْزاً / خَبَزَ ـِ الخُبْزَ، اِخْتِبازاً / اِخْتَبَزَ.

**نان‌پزی** /n.-pazi/ خَبْز.

**نان تازه** /n.-e-täze/ خُبْزٌ فَطِيرٌ.

**نان توتک** /n.-e-tutak/ قُرْصَة، فَطِيرَة.

**نان جو** /n.-e-jow/ خُبْزُ الشَّعِير.

**نانجیب** /nä-najib/ ۱. عَدِيمُ الشَّرَف، رَذِيل. ۲. العاهِرَة، الزّانِيَة.

**نانجیبی** /n.-n.-i/ ۱. عَدَمُ الشَّرَف، رِذَالَة. ۲. فَحْشاء.

**نانجیب شدن** /n.-n.-šodan/ فُحْشاً وفَحَاشَةً / فَحُشَ ـُ ت المَرْأَةُ.

**نان خالی** /n.-e-xäli/ خُبْزٌ كَفْت.

**نان خشک** /n.-e-xošk/ خُبْزٌ قَفْر وقَفَار، عَيْشٌ أو خُبْزٌ مُقَرْمَش، طُبْنَة، أُنْبِطَة.

**نان‌خور** /n.-xor/ ۱. عائِلَة، عَيْلَة. ۲. خادِم.

**نان خورش** /n.-xoreš/ الأُدْم، الصِّبْغ، إدام.

**نان دادن** /n.-dädan/ إنْفاقاً / أنْفَقَ عَلَيهِ.

**نان‌درآر** /n.-dar-är/ ← نان‌آور.

**ناندو** /nändou/ (جانـ) رَوْحاء، رِيَة، [نَعامَةٌ أمَرِيكِيَّة].

**نان‌ده** /n.-deh/ ← نان‌رسان. نان‌آور.

**نان ذرت** /n.-e-zorrat/ خُبْزُ الذُّرَة.

**نان‌رسان** /n.-resän/ وَلِيُّ النِّعْمَة.

**نان روغنی** /n.-e-rowqani/ المُرَبَّقَة.

**نان ساندویچی** /n.-e-sändevici/ عَيْشٌ فِينُو.

**نان سوخاری** /n.-suxäri/ بُقْصُمات.

**نان شیرینی** /n.-e-širini/ بَسْطَة، فَطائِرُ صَغِيرَة، كَعْك.

**نان قرض دادن** /n.-qarz-dädan/ تَبانِياً / تَبانَى.

**نان قندی** /n.-e-qandi/ كَعْك.

**نانکن** /nänken/ نانْكِنج.

**نان کور** /n.-kur/ ← نمک‌نشناس.

**نان کوری** /n.-k.-i/ ← نمک‌نشناسی.

**نان لواش** /n.-e-laväš/ رُقاق.

**نان و آب** /n.-o-äb/ المَنْفَعَة، الرِّبْح، الدَّخْل، الوَارِدات.

**نان و آب‌دار** /n.-o-ä.-där/ كَثِيرُ المَنْفَعَةِ، كَثِيرُ الرِّبْحِ.

**نانوا** /n.-vä/ خَبّاز، العَيّاش، فَرّان.

**نانوایی** /n.-v.-yi/ ۱. الخِبازَة. ۲. طَبُونَة، طابُونَة، مَخْبَز.

**نان و نمک خوردن** /n.-o-namak-xordan/ أكْلاً / أكَلَ يَأْكُل عَيْشاً ومِلْحاً مَعَ.

**نانی** /n.-i/ خُبْزِيّ.

**ناو** /näv/ ۱. (نظ) ← ناو جنگی. ۲. (گیا) الزَّوْرَق.

**ناواجب** /nä-väjeb/ غَيْرُ واجِبٍ، غَيْرُ مَفْرُوضٍ.

**ناوارد** /n.-väred/ غَيْرُ مُتَدَرِّب ← ناشی، ناآزموده.

**ناواردی** /n.-v.-i/ ← ناشیگری.

**ناو اژدر افکن** /näv-e-aždar-afkan/ (نظ) زَوْرَقُ طُرْبِيد.

**ناواستوار** /n.-ostovär/ (نظ) عَرِيفٌ بَحْرِيّ.

**ناوبان** /n.-vän/ (نظ) مُلازِمٌ بَحْرِيّ.

**ناوبر** /n.-bar/ (نظ) المَلّاح، المَلّاحُ المُسْتَكْشِف.

**ناوبری** /n.-b.-i/ (نظ) مِلاحَة.

**ناوبری هوائی** /n.-b.-i-ye-havä'i/ (نظ) المِلاحَةُ الجَوِّيَّة.

**ناو بیمارستان** /n.-e-bimärestän/ (نظ) سَفِينَةٌ اِسْتِبْتالِيَّة.

**ناو پایان** /n.-päyiyän/ (نظ) زَوْرَقِيّاتُ الأَرْجُل.

**ناو جنگی** /n.-e-jangi/ (نظ) طَرّادَة، بارِجَة، شانِيَة.

**ناو تیپ** /n.-tip/ (نظ) أُسْطُولٌ بَحْرِيّ.

**ناودان** /nävdän/ مِيزاب، مِئْزاب، مِرْزاب.

**ناودان آسیاب** /n.-e-äsiyäb/ قادُوسُ الطّاحُونَة.

**ناودیس** /näv-dis/ القَعِيرَة، طِيَّةٌ مُقَعَّرَة.

**ناو زمین** /n.-e-zamin/ اِنْخِفاضٌ عَظِيمٌ في قَشْرَةِ الأرْضِ.

**ناو سالار** /näv-sälär/ (نظ) رُبّان.

**ناو سروان** /n.-sarvän/ (نظ) نَقِيبٌ بَحْرِيّ.

**ناوشکن** /n.-šekan/ (نظ) مُدَمِّرَة، طُوْرَبِيدٌ بَحْرِيٌّ، سَفِينَةٌ حَرْبِيَّة.

**ناوگان** /n.-gän/ (نظ) أُسْطُول.

**ناوگان بازرگانی** /n.-g.-e-bäzargäni/ الأُسْطُولُ التِّجارِيّ.

**ناوگان جنگی** /n.-g.-e-jangi/ (نظ) العَمارَة، الأُسْطُول

الحَرْبيّ.

**ناوگان دریایی** */n.-g.-e-daryäyi/* (نظ) أُسطُولٌ بَحْرِيٌّ.

**ناوگان هوائی** */n.-g.-e-havä'i/* (نظ) أُسطُولٌ جَوّيٌّ.

**ناو گروه** */n.-goruh/* (نظ) الأُسَيْطِيل [أُسطُولٌ صَغِيْرٌ].

**ناو گشتی** */n.-e-gašti/* الزَّوْرَقُ الدَّوْرِيُّ.

**ناووس** */nävuos/* النّاوُوس.

**ناوه** */näve/* قَرَوانَةُ الطِّين، طانَة.

**ناوه کش** */n.-keš/* طَيَّان.

**ناو هواپیمابر** */näv-e-haväpeymä-bar/* (نظ) سَفِيْنَةٌ حامِلَةُ الطّائِرات.

**ناوی** */n.-i/* نُوتِيّ، مَلّاح.

**ناو یدک کش** */n.-e-yadak-keš/* زَوْرَقُ القَطْرِ أو السَّحْبِ.

**ناه** */näh/* تَعَفُّن.

**ناهار** */nähär/* ← نهار.

**ناهماهنگ** */nä-hamähang/* غَيْرُ مُنَظَّم، غَيْرُ مُرَتَّب.

**ناهمرنگ** */n.-hamrang/* مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ.

**ناهمسان** */n.-hamsän/* مُتَبايِنُ الخَواصِّ.

**ناهمسانی** */n.-h.-i/* تَبايُنُ الخَواصِّ.

**ناهمگن** */n.-hamgen/* مُتَغايِرُ الخَواصِّ أو العَناصِرِ.

**ناهموار** */n.-hamvär/* خَشِن، وَعْر، كَثِيْرُ المُرْتَفَعاتِ والمُنْخَفِضاتِ، غَيْرُ مُتَساوٍ، غَيْرُ مُسْتَوٍ، غَيْرُ مُعَبَّدٍ، غَيْرُ نَقِيّ.

**ناهموار شدن** */n.-h.-šodan/* حُزُونَةٌ / حَزُنَ ـُ وحَزْناً / حَزِنَ ـَ المَكانُ، إحْزاناً / أَحْزَنَ المَكانُ.

**ناهموار کردن** */n.-h.-kardan/* ← ناصاف کردن.

**ناهمواری** */n.-h.-i/* خُشُونَة، عَدَمُ التَّسْطِيْح.

**ناهنجار** */n.-hanjär/* ← ناپسند.

**ناهنجاری** */n.-h.-i/* ← ناپسندی.

**ناهوازی** */n.-haväzi/* (جانـ) لاهَوائِيّ [قادِرٌ عَلَى الحَياةِ مِنْ غَيْرِ حاجَةٍ إلى أُكسِجِيْن].

**ناهید** */nähid/* (نجـ) الزُّهَرَة.

**نای** */näy/* ١. قَصَب. ٢. نَأْي، نايٌ، مِزْمار، صُلْبُوب. ٣. (پز) أُنْبُوبُ الرِّئَةِ، قَصَبَةُ الرِّيَة، رُغامَى.

**نایاب** */nä-yäb/* نادِر، ناقِصٌ في السُّوقِ، غَيْرُ مَوْجُود، عَدِيْمُ الوُجُودِ، دُرَّةٌ يَتِيْمَة.

**نایاب شدن** */n.-y.-šodan/* نَدْراً ونُدُوراً / نَدَرَ ـُ الشَّيْءُ، قُلّاً وقِلَّةً / قَلَّ ـِ وُجُودُهُ، عَوَزاً / عَوِزَ ـَ الشَّيْءُ، نَفَداً ونَفاداً / نَفِدَتْ ـَ طَبْعَةُ الكِتاب.

**نایابی** */n.-y.-i/* نُدْرَة، قِلَّة.

**نایافتنی** */n.-yäftani/* غَيْرُ مُمْكِنِ العُثُورِ عَلَيهِ، مُسْتَحِيْلُ العُثُورِ عَلَيه، بَعِيْدٌ أو صَعْبُ المَنالِ.

**نایب** */näyeb/* بَدِيْل، نائِب.

**نایب رئیس** */n.-ra'is/* نائِبُ الرَّئِيْس، وَكِيْلُ المُدِيْر.

**نایب سرهنگ** */n.-sarhang/* بِكْباشِي، مُقَدَّم.

**نایب‌السلطنه** */n.-os-saltane/* نائِبُ المَلِكِ، وَصِيُّ المَلِک، وَصِيُّ العَرْشِ، قائمُمَقامُ المَلِک، رافِد.

**نایب‌شدن** */n.-šodan/* نَوْباً ومَناباً / نابَ ـُ عَنْهُ.

**نای‌بند** */näy-band/* (مسـ) لِسانُ المِزْمارِ.

**نای‌زدن** */n.-zadan/* زَمْراً وزَمِيْراً / زَمَرَ ـِ تَزْمِيْراً / زَمَّرَ.

**نایژک** */näyžak/* (پز) ← نایژه.

**نایژه** */näyže/* (پز) شُعَبُ الرِّئَةِ.

**نایژه‌یی** */n.-yi/* الشُّعَبِيّ.

**نائل** */nä'el/* ذُونَصِيْب، ظافِر، نائِل.

**نائل‌آمدن** */n.-ämadan/* حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى، نَيْلاً ونالاً ونالَةً / نالَ يَنِيْلُ ويَنالُ، إدْراكاً / أدْرَکَ.

**نائل‌شدن** */n.-šodan/* إصابَةً / أصابَ مَطْلُوبَهُ، وُجْداً وجِدَةً ووُجُوداً ووِجْداناً وإجْداناً / وَجَدَ يَجِدُ مَطْلُوبَهُ.

**نایلون** */näylon/* النَّيْلُون.

**نایلونی** */n.-i/* النَّيْلُونِيّ.

**نبات** */nabät/* النَّبات، الطَّبَرْزَد.

**نبات‌شیخ** */n.-e-šeyx/* (گیا) النُّومان.

**نبات‌شیخها** */n.-e-š.-hä/* (گیا) النُّومانِيّات.

**نباتی** */n.-i/* النَّباتِيّ.

**نباتی‌شکلان** */n.-i-šeklän/* (جانـ) الحَيَواناتُ النَّباتِيَّة.

**نبرد** */nabard/* قِتال، حَرْب، خَمْساء، هَيْج، هَيْجا، هَيْجاء، نِضال، كِفاح، جِهاد، مُجالَدَة، مُضارَعَة، مَعْرَكَة، وَطِيْس، وَغْي، وَغًى.

**نبردافزار** */n.-afzär/* سِلاح، الحِصْن.

**نبردخونین** */n.-e-xunin/* حَرْبٌ عَوانٌ.

**نبردکردن** */n.-kardan/* مُحارَبَةٌ / حارَبَ، مُقاتَلَةٌ / قاتَلَ، مُكافَحَةٌ / كافَحَ، مُناضَلَةٌ / ناضَلَ، مُجاهَدَةٌ / جاهَدَ، [بايكديگر] إخْتِماساً / إخْتَمَسَ المُقْتَتِلانِ، مُناجَزَةٌ /

ناجَزَ، مُغالَبَةٌ / غالَبَ، مُنازَلَةٌ / نازَلَ، مُنافَحَةٌ / نافَحَ.

**نبردناو** /n.-näv/ (نظ) الدّارِعَة.

**نبش** /nabš/ مِلَفّ، خَوذَة، عَطْفَة.

**نبش‌خیابان** /n.-e-xiyäbän/ ناصِيَةُ الشّارِع.

**نبش‌قبرکردن** /n.-e-qabr-kardan/ نَبْشاً / نَبَشَ ـُ الجُثَّةَ مِنَ القَبْرِ.

**نبش‌قبرکننده** /n.-e-qabr-konande/ النَّبّاش.

**نبش‌قبرکنی** /n.-e-q.-koni/ النَّباشَة.

**نبشی** /n.-i/ ۱. الحَدِيْدُ الضِّلْعِيّ. ۲. الحَجَرُالضِّلْعِيّ.

**نبض** /nabz/ النَّبْض.

**نبض‌رقیق** /n.-e-raqiq/ (پز) نَبْضٌ لَيِّنٌ.

**نبض‌سریع** /n.-e-sari'/ (پز) نَبْضٌ سَرِيْعٌ.

**نبض‌سنج** /n.-sanj/ المِنْباض، مِرْسَمَةُ النَّبْضِ.

**نبض‌شناسی** /n.-šenäsi/ عِلْمُ النَّبْض.

**نبض‌ضعیف** /n.-e-za'if/ (پز) نَبْضٌ ضَعِيْفُ التَّوَتُّر.

**نبض‌غیرمنظم** /n.-e-qeyr-e-monazzam/ (پز) نَبْضٌ غَيْرُمُنْتَظِم.

**نبض‌گرفتن** /n.-gereftan/ جَسّاً / جَسَّ ـُ النَّبْضَ.

**نبض‌منظم** /n.-e-monazzam/ (پز) نَبْضٌ مُنْتَظِم.

**نبض‌نگار** /n.-negär/ ← نبض سنج.

**نبض‌نگاشت** /n.-negäšt/ المِنْباض، مِرْسَمَةُ النَّبْض.

**نبوت** /nobovvat/ النُّبُوَّة، رِسالَةُ الأَنْبِياءِ و الرُّسُلِ.

**نبوت‌کردن** /n.-kardan/ تَنَبُّؤاً / تَنَبَّأَ.

**نبوغ** /nobuq/ عَبْقَرِيَّة، نُبُوغ.

**نبی** /nabi/ النَّبِيّ، الرَّسُول.

**نبید** /nabid/ النَّبِيْذ.

**نبیدفروش** /n.-foruš/ السَّكّار.

**نبیره** /nabire/ حَفِيْد.

**نپانتس** /nepäntes/ (گیا) سَلْوَس، نابَنْط، نَبَنْتُس.

**نپتون** /neptun/ نِبْتُون.

**نپتونیم** /neptunium/ (شیمـ) ← نپتونیوم.

**نپتونیوم** /neptunium/ (شیمـ) ← نِپْتُونيُوم.

**نپختگی** /napoxtegi/ ۱. عَدَمُ النُّضجِ [لِلطَّعام]. ۲. عَدَمُ التَّجْرِبَة وعَدَمُ النُّضجِ [لِلإنْسانِ].

**نپخته** /napoxte/ ۱. طَعامٌ غَيْرُ مَطْبُوخٍ، غَيْرُ ناضِجٍ، عَدِيْمُ النُّضجِ، خام، فَجّ، فَطِيْر. ۲. غَيْرُمُجَرَّبٍ، غَيْرُخَبِيْرٍ، نِيْءٌ، نَيِّ.

**نت** /not/ ۱. عَلامَة، مُلاحَظَة. ۲. (مسـ) العَلامَةُ المُوسِيْقِيَّة.

**نت‌برداشتن** /n.-bardäštan/ تَسْجِيْلاً / سَجَّلَ تَذْكِرَةً.

**نتراشیده** /natarä̈šide/ ۱. غَيْرُالمَنْحُوتِ. ۲. غَيْرُ مَخْلُوقٍ. ۳. غَيْرُمُسْتَوٍ، غَيْرُمُسَطَّحٍ.

**نترس** /natars/ عَدِيْمُ الخَوْفِ، باسِل، جَرِيْء، جَسُور، ثابِتُ الجَنانِ، هَيِّر، مُتَهَوِّر.

**نترون** /notron/ (شیمـ) النَّطْرُون ← نوترون.

**نتش** /nataš/ (گیا) النَّطَش.

**نت‌نیم‌پرده‌بالاترازمایه** /not-e-nimparde-bälä-tar-az-mäye/ الرّافِعَة.

**نت‌های‌هماهنگ** /not-hä-ye-hamähang/ (مسـ) النَّغَماتُ المُتَجانِسَة.

**نتیجه** /natije/ ۱. حاصِل، مَحْصُول، ثَمَر، نِتاج، ناتِج، مُنْتَج، نَتِيْجَة، فائِدَة، جَدْوَى. ۲. عُقْب، عُقْبَى، عاقِبَة، مَآل، غِبّ، مَغَبَّة.

**نتیجه‌بخش** /n.-baxš/ مُثْمِر، مُنْتِج.

**نتیجه‌دادن** /n.-dädan/ نَتْجاً / نَتَجَ ـِ، إنْتاجاً / أَنْتَجَ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ عَلَى كَذا، إسْفاراً / أَسْفَرَ عَنْ كَذا عَن كَذا، نُجْحاً ونَجاحاً / نَجَحَ ـَ الأَمْرُ، نُجُوماً / نَجَمَ ـُ كَذا عَن كَذا.

**نتیجه‌گرفتن** /n.-gerftan/ إسْتِقْراءً / إسْتَقْرَأَ، إسْتِنْتاجاً / إسْتَنْتَجَ.

**نتیجه‌گیری** /n.-giri/ إسْتِدْلال، إسْتِنْتاج، نَتِيْجَة، إسْتِخْلاص.

**نتیجه‌گیری‌کردن** /n.-g.-kardan/ إسْتِنْتاجاً / إسْتَنْتَجَ النَّتِيْجَةَ.

**نثارکردن** /nesär-kardan/ نَثْراً ونِثاراً / نَثَرَ ـُ، تَفْرِيْقاً / فَرَّقَ، تَبْدِيْداً / بَدَّدَ.

**نثر** /nasr/ نَثْر.

**نثرساده** /n.-e-säde/ ← نثرمرسل.

**نثرفنی** /n.-e-fanni/ النَّثْرُ الفَنِّيُّ.

**نثرمرسل** /n.-e-morsal/ النَّثْرُ المُرْسَل.

**نثرمصنوع** /n.-e-masnu'/ ← نثرفنی.

**نثرنوشتن** /n.-neveštan/ نَثْراً ونِثاراً / نَثَرَ ـُ.

**نثرنویس** /n.-nevis/ ناثِر.

**نجابت** /nejäbat/ النَّجابَة، نُبْـل، نَبالَة، عِراقَـةُ الأَصْلِ، طِيْبُ المَحْتَدِ، شَرَف، رِفْعَة، عِتْق، عِفَّة، نَباهَة.

**نجابت کردن** /n.-kardan/ تَكَرُّماً / تَكَرَّمَ خُلْقاً، حِلْماً / حَلُمَ ـُ.

**نجات** /nejät/ نَجاة، خَلاص، سَلامَـة، نَقْذ، إِنْقاذ، تَحَرُّر، فِدَى، فِدْيَة، إِنْجاد.

**نجات‌بخش** /n.-baxš/ ← نجات دهنده.

**نجات‌دادن** /n.-dädan/ إِنْجاءً / أَنْجَى، تَنْجِيَةً / نَجَّى، نَقْذاً / نَقَذَ ـُ إِنْقاذاً / أَنْقَذَ، تَنَقُّذاً / تَنَقَّذَ، تَنْقِيْذاً / نَقَّذَ مِنْهُ، إِسْتِنْقـاذاً / إِسْتَنْقَذَ مِـن كذا، تَخْلِيْصـاً / خَلَّصَ، تَسْلِيْماً / سَلَّمَ مِنْ خَطَرٍ، إِبْقاءً / أَبْقَى عَلَى حَياتِهِ، إِجارَةً / أَجارَهُـ مِن العَذابِ، صَرْياً / صَرَى ـِ هُـ، نَصْراً / نَصَرَ ـُ هُ من عَدُوِّهِ.

**نجات دریایی** /n.-e-daryäyi/ الإِنْجادُ البَحْرِيُّ.

**نجات‌دهنده** /n.-dahande/ مُخَلِّص، المُنَجِّـي، مُنْقِذ، الفادِي.

**نجات‌غریق** /n.-e-qariq/ عامِلُ الإِنْقاذِ.

**نجات‌یافتن** /n.-yäftan/ نَقْذاً / نَقِذَ ـَ نَجاةً ونجاءً ونَجْواً ونَجايَةً / نَجايَنْجُـومِن كذا، سَـلامَةً وسَـلاماً / سَلِمَ ـَ خُلُوصاً وخَلاصاً / خَلَصَ ـُ، تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ مِنْهُ، اِنْعِتاقاً / اِنْعَتَقَ، بَيْزاً وبُيُوزاً / بازَ ـِ المَرْءُ، فَوْزاً ومَفازاً ومَفازَةً / فازَ ـُ مِنَ المَكْروهِ، إِنْجاعاً / أَنْجَعَ الرَّجلُ.

**نجات‌یافته** /n.-yäfte/ النَّقِيْذَة، النّاجِي.

**نجار** /najjär/ نَجّار، شاعِب.

**نجاری** /n.-i/ ۱. نِجارَة. ۲. المَنْجَر.

**نجاری کردن** /n.-i-kardan/ تَنْجِيْراً / نَجَّرَ.

**نجاست** /nejäsat/ نَجاسَة، نَجَس، قَذارَة، عَذِرَة، خُبْث، خَبَث، خَنْوَة.

**نجاست خوار** /n.-xär/ (جانـ) آكِلُ النَّجاساتِ.

**نجس** /najes/ نَجِس، نَجِيْس، دَنِسٌ، قَـذِر، غَيْرُطاهِرٍ، العَارُور والعارُوْرَة، نَطِف، نَضِف.

**نجس‌شدن** /n.-šodan/ نَجاسَةً / نَجُسَ ـُ نَجَساً / نَجِسَ ـَ، تَنَجُّساً / تَنَجَّسَ، دَنَساً ودَنـاسَةً / دَنِسَ ـَ، تَـدَنُّساً / تَدَنَّسَ، اِتِّساخاً / اِتَّسَخَ، نَضَفاً / نَضِفَ ـَ.

**نجس کردن** /n.-kardan/ تَنْجِيْساً / نَجَّسَ هُ، تَدْنِيْساً / دَنَّسَ هُ، تَطْبِيْعاً / طَبَّعَ الشَّيءَ.

**نجسی** /n.-i/ (عم) الخَمْر.

**نجسی‌خوردن** /n.-i-xordan/ [عم] شُـرْباً / شَرِبَ ـَ الخَمْرَ.

**نجوش** /najuš/ (عم) صَعْبُ المُعاشَرَةِ.

**نجوی** /najvä/ النَّجْوَى، وَشْوَشَة، هَمْس، هَسِيْس.

**نجـوی کردن** /n.-kardan/ نَجْواً ونَجْوَى / نَجايَنْجُو، مُناجاةً ونجاءً / ناجَى الرَّجُلَ، اِنْتِجاءً / اِنْتَجَى وتَناجِياً / تَناجَى القَوْمُ، تَسْرِيْر / سَرَّرَ، مُسارَّةً / سارَّ، إِسْراراً / أَسَرَّ إِلَيهِ السِّرَّ، وَسْوَسَةً / وَسْوَسَ لَهُ وإِلَيْهِ، وَشْوَشَةً / وَشْوَشَ هُ، هَمْساً / هَمَسَ ـِ إِليهِ، مُهاجَسَةً / هاجَسَ، مُهانَمَةً / هانَمَ.

**نجوم** /nojum/ عِلْمُ الفَلَكِ، الرَّصَدُ الفَلَكِيّ.

**نجیب** /najib/ كَرِيْمُ الأَصْلِ، كَـرِيْمُ المَحْتَدِ، طَيِّبُ العُنْصُرِ، فَحِيْـل، كُرْز، نَجِيْب، شَهْـم، نَبِيْل، نَبَـل، نَبَلَة، عَفِيْف، حَسِيْب، عَزِيْز، أَغَرّ، أَصِيْل، شَرِيْف، عَرِيْق.

**نجیبانه** /n.-äne/ بِعِفَّةٍ، بِشَرَفٍ، بِنَزاهَةٍ.

**نجیب‌زاده** /n.-zäde/ كَرِيْمُ المَحْتِد، دَمٌ كَرِيْم.

**نجیل** /najil/ (گیا) الإِصْبِعِيَّة.

**نچسب** /nacasb/ ثَقِيْلُ الدَّمِ، الكانُون.

**نحرکردن** /nahr-kardan/ عَقْراً / عَقَرَ ـِ هُـ.

**نحس** /nahs/ نَحْـس، شائم، أَشْـأَم، مَشْؤُوْم، مَشْـوْم، مَيْشُوم.

**نحسی** /n.-i/ شَأْمَة، الشُّؤْم، نُحُوسَة.

**نحسی کردن** /n.-i-kardan/ تَنَحُّساً / تَنَحَّسَ الطِّفْلُ، صارَنَحِسُ الطَّبْعِ.

**نحو** /nahv/ النَّحْو.

**نحوی** /n.-i/ النَّحْوِيّ، النّاحِي.

**نحوست** /nohusat/ نُحُوْسَة، سُوْءُ الطّالِعِ، الشُّؤْم.

**نحوه** /nahve/ ← روش.

**نحیف** /nahif/ هَزِيْل، ضامِر، نَحِيْف ← لاغر.

**نحیفی** /n.-i/ ← لاغری.

**نخ** /nax/ سِلْك، خَيْط، فَتْلَة، عِزْق، بَرام، عِكام، نِصاح.

**نخاع** /noxä'/ (پز) نُخّ، نُخاخَة، مُخّ، نُخاع، نِقْي، الحَبْلُ الشُّوْكِيّ، شِلِيْل.

**نخاعی** /n.-/ النُّخاعِيّ.

**نخاله** /noxäle/ ۱. النُّخالَة، حُثالَة، حُثال، جُراشَة، نُفايَة. ۲. قُماشُ النّاسِ، أَوْباش.

**نخجير** /naxjir/ ← شكار.

**نخجيرگاه** /n.-gäh/ ← شكارگاه.

**نخراشيده** /naxaräšide/ ←ناتراشيده.

**نخريسی** /nax-risi/ غَزْل، فَتْل، بَرْم.

**نخست** /noxost/ أَوَّلاً، في الأَوَّلِ، أَوَّل، بِدايَة، الأَلّ.

**نخست‌وزير** /n.-vazir/ رَئِيسُ دَوْلَة، رَئِيسُ الحُكُومَة، الصَّدْرُالأَعْظَم، رَئِيسُ الوُزَراء، الوَزِيرُ الأَكْبَر.

**نخست‌وزيری** /n.-v.-i/ رِئاسَةُ الوُزَراءِ.

**نخستين** /n.-in/ الأَوَّل، أَوَّلِيّ، أَصْلِيّ، الأَلّ.

**نخ‌سوزن‌كن** /nax-suzan-kon/ آلَةٌ لَضْمِ الإِبْرَة.

**نخ‌فروش** /n.-foruš/ العَقّاد.

**نخ‌قرقره** /n.-e-qerqere/ خَيْطُ مَصِيص، مِقاط، دُوبارَة.

**نخ‌قند** /n.-e-qand/ خَيْطُ القِنَّبِ، دُوبارَة.

**نخ‌كردن** /n.-kardan/ لَضْماً / لَضَمَ ـِ.

**نخ‌كوك** /n.-e-kuk/ خَيْطُ ماكِنَةِ الخِياطَةِ السُّفْلِيّ، خَيْطُ ماكِنَةِ السِّراجَةِ السُّفْلِيّ.

**نخل** /naxl/ (گيا) النَّخْل.

**نخل‌استراليايی** /n.-e-ostoräliyäyi/ (گيا) الخَزَم.

**نخل‌بادبزنی** /n.-e-bädbezani/ (گيا) نَخْلُ التَّزْيِين، الوَقْل.

**نخل‌بادبزنی‌آسيای‌شرقی** /n.-b.-ye-äsiyä-ye-šarqi/ (گيا) اللُّكاع.

**نخل‌چتری** /n.-e-catri/ (گيا) ← نخل استراليايی.

**نخل‌خانگی** /n.-e-xänegi/ (گيا) ← نخل استراليا.

**نخل‌روغنی** /n.-e-rowqani/ (گيا) نَخْلَةُ الزَّيْتِ.

**نخل‌ساگو** /n.-e-sägo/ السّاغُوتِيَّة.

**نخلستان** /n.-estän/ واحَةُ نَخِيل، سَدِيرُ النَّخْلِ، باحَة، مَخْرَف.

**نخل‌شراب‌هندی** /n.-e-šaräb-e-hendi/ الشُّغْشاع.

**نخل‌كاريوتا** /n.-e-käriyutä/ الشُّغْشاع.

**نخل‌موم** /n.-e-mum/ (گيا) النَّقُوس.

**نخليان** /n.-iyän/ (گيا) فَصِيلَةُ النَّخِيلِ، النَّخِيلِيَّة، نَخْلِيّات.

**نخ‌مانند** /nax-mänand/ الخَيْطانِيّ.

**نخ‌نما** /n.-namä/ مَنْحُولُ الوَبَرِ، البالِي، رَثّ، رَثِيث، مَحّ.

**نخ‌نماشدن** /n.-n.-šodan/ تَنَسُّراً / تَنَسَّرَ الثَّوْبُ، نُحُولاً / نَحَلَ ـُ الثَّوْبُ.

**نخوار** /n.-vär/ ← نخ مانند.

**نخوت** /naxvat/ كِبْر، كِبْرِياء، تَكَبُّر، تَجَبُّر، عَظَمَة، عَظَمُوت، أَنَفَة، غُرُور، نَخْوَة، فَخْر، خال، الخُنْزُوان، الخُنْزُوانَة، الخُنْزُوَة، الخُنْزُوانِيَّة، كُماخ.

**نخود** /noxod/ (گيا) حِمَّص، حِمَص، حُمُص.

**نخودالوند** /n.-e-alvand/ (گيا) زَراوَنْد، أَرِشْتُولُوخِيَة، مَهْمَتُون، غاغَة.

**نخودچی** /n.-ci/ حِمَّصٌ مَقِيلِيّ.

**نخوددرختی** /n.-e-deraxti/ (گيا) هَرْشانٌ صَغِيرُ الوَرَق.

**نخودسبز** /n.-sabz/ (گيا) مَلَانَة، حِمَّصٌ أَخْضَر.

**نخودفرنگی** /n.-farangi/ (گيا) بَسِلَّةٌ خَضْراء.

**نخودهرآش** /n.-e-har-äš/ الفُضُولِيّ، مِعَنّ، مِنْفَح، المُتَداخِلُ في كُلِّ أَمْرٍ.

**نخودهرآشی‌بودن** /n.-e-h.-ä.-i-budan/ تَداخُلاً / تَداخَلَ في كُلِّ أَمْرٍ.

**نخودی** /n.-i/ ۱. بِلَوْنِ الحِمَّص. ۲. الحِمَّصِيّ.

**نخوديان** /n.-iyän/ (گيا) فَصِيلَةُ النَّباتاتِ البَقُولِيَّة.

**نخودی‌خنديدن** /n.-i-xandidan/ ضِحْكاً وضَحِكاً / ضَحِكَ ـَ في عِبِّهِ.

**نخوردنی** /na-xordani/ غَيْرُقابِلٍ لِلأَكْلِ، غَيْرُمَأْكُولٍ.

**نخورده** /naxorde/ غَيْرُمَأْكُولٍ.

**نخوری‌كردن** /naxori-kardan/ إِمْساكاً / أَمْسَكَ.

**نخی** /naxi/ خَيْطانِيّ، قُطْنِيّ، خَيْطِيّ.

**ند** /nad/ ۱. ا، و، ن، ضَمِيرٌ مُتَّصِلٌ جَمْعٌ غائِبٌ للفاعِلِ يَلْحَقُ آخِرَ الفِعْلِ مثل «گفتند: قالا، قالوا، قُلْنَ». ۲. مختصر استند، هستند، مثل «انسانند: هُماإِنْسانانِ، إِنْسانَتانِ، هُمْ، هُنَّ آناسٌ».

**ندا** /nedä/ نِداء، الدُّعاء.

**ندادادن** /n.-dädan/ تَصْوِيتاً / صَوَّتَ بِهِ.

**ندار** /nadär/ عَدِيمُ المالِ، مُعْدِم، مُفْلِس، مُعْسِر، مُحْتاج.

**نداری** /n.-i/ فَقْر، إِعْواز، عَوَز، عازَة، فاقَة، حاجَة، اِحْتِياج، قِلَّةُ المالِ، ضَفَف.

**نداف** /naddäf/ حَلّاج.

**نداکردن** /nedä-kardan/ مُناداةً ونِداءً / نادَى الرَّجُلَ وبِهِ.

**ندامت** /nedämat/ النَّدامَة، التَّوْبَة، الهَمّ، النَدَم.

**ندامتگاه** /n.-gäh/ الحَبْس.

**ندانستگی** /nadänestegi/ غِرَّة، غَفْلَة، سَهْو.

**ندانسته** /nadäneste/ ١. مَجْهُول، غَيْرُمَعْلُوم. ٢. غافِلاً، ساهِياً، غَيْرُمُتَعَمِّدٍ، غِرّاً.

**ندانم کار** /nadänam-kär/ غَيْرُمُجَرِّب.

**ندانم کاری** /n.-k.-i/ عَدَمُ التَّجْرِبَة، عَدَمُ التَّدَرُّب.

**ندای‌آزادی** /nedä-ye-äzädi/ صَوْتُ الحُرِّيَّة.

**ندای‌وجدان** /nedä-ye-vojdän/ صَوْتُ الضَّمِير.

**ندایی** /n.-yi/ النِّدائِيّ.

**ندبه** /nodbe/ المَنْدَب.

**ندرت** /nodrat/ النُّدْرَة.

**ندغ** /nodq/ (گیا) الزُّوْباع.

**نده** /nade/ عَلامَةُ اِسْمِ الفاعِلِ مثل «نویسنده: الکاتِب».

**ندید** /nadid/ ← نادیده.

**ندیدبدید** /n.-ba-did/ جَدِيْدُ الثَّراء.

**ندیدگرفتن** /n.-gereftan/ إغْماضاً / اَغْمَضَ.

**ندیده** /n.-e/ ← نادیده.

**ندیم** /nadim/ نَدِيْم، وَصِيْف، سَمِير، مُسامِر، صَدِيْق، أنِيس، جَلِيس، قَعِيد، رَجُم.

**ندیمه** /n.-e/ وَصِيْفَةُ المَلِكَةِ أوالأمِيْرَة، خُشْتاشَة.

**نذر** /nazr/ النَّذْر، العَهْد، الشَّرْط، نَحْب.

**نذرکردن** /n.-kardan/ نَذْراً ونُذُوْراً / نَذَرَ ـِ الشَّيءَ، نَحْباً / نَحَبَ ـُ.

**نذرکننده** /n.-konande/ ناذِر.

**نذری** /n.-i/ نَذْر، نَذِيْرَة.

**نر** /nar/ الذَّكَر، مُذَكَّر، فَحِيْل، فَحْل.

**نراد** /narräd/ لاعِبُ الطَّوْلَة.

**نرپرون** /nerprun/ (گیا) نَبْق.

**نرخ** /nerx/ سِعْر، فِيَّة، فِئَة، ثَمَن، فاتُورَة، قِيْمَة.

**نرخ‌آزاد** /n.-e-äzäd/ سِعْرُ السُّوْق.

**نرخ‌ارز** /n.-e-arz/ اِسْعارُالقَطْع.

**نرخ‌بازار** /n.-e-bäzär/ سِعْرُالسُّوْق.

**نرخ‌بالابردن** /n.-bälä-bordan/ رَفْعاً / رَفَعَ ـَ السِّعْرَ.

**نرخ‌بستن** /n.-bastan/ تَسْعِيْراً / سَعَّرَ.

**نرخ‌بندی** /n.-bandi/ تَسْعِيْر.

**نرخ‌بهره** /n.-e-bahre/ سِعْرُالفائِدَة، نِسْبَةُ الفائِدَة.

**نرخ‌پایین‌آوردن** /n.-päyin-ävardan/ اِنْزالاً / أَنْزَلَ السِّعْرَ واِخْفاضاً / أَخْفَضَ.

**نرخ‌تخفیف** /n.-e-taxfif/ سِعْرُ الحَسْم.

**نرخ‌تنزیل** /n.-e-tanzil/ ← نرخ تخفیف.

**نرخ‌تنزیل‌سرمایه** /n.-e-t.-e-sarmäye/ سِعْرُالتَّأثِيْل.

**نرخ‌دلار** /n.-e-dolär/ سِعْرُالدُّولار.

**نرخ‌رسمی** /n.-e-rasmi/ السِّعْرُ الرَّسْمِيُّ.

**نرخ‌شکستن** /n.-šekastan/ خَفْضاً / خَفَضَ ـِ السِّعْرَ.

**نرخ‌قانونی** /n.-e-qänuni/ سِعْرٌقانُونِيٌّ.

**نرخ‌گذار** /n.-gozär/ مُسَعِّر.

**نرخ‌گذاری** /n.-g.-i/ تَسْعِيْر.

**نرخ‌گذاری‌شدن** /n.-g.-i-šodan/ تَسَعُّراً / تَسَعَّرَ.

**نرخ‌معین** /n.-e-mo'ayyan/ السِّعْرُالمَحْدُوْدُ.

**نرخ‌نزول** /n.-e-nozul/ سِعْرُالقَطْع.

**نرد** /nard/ النَّرْد، زَهْرُالطّاوِلَة.

**نردباز** /n.-bäz/ ← نَرّاد، لاعِبُ الطَّوْلَة.

**نردبازی** /n.-b.-i/ لُعْبَةُ النَّرْد.

**نردبازی کردن** /n.-b.-i-kardan/ لَعْباً ولَعِباً وتَلْعاباً / لَعِبَ ـَ بالنَّرْد.

**نردبان** /nardebän/ سُلَّم، مِعْراج، مِعْرَج، مَـرْقَأة، مِرْقاة، مَرْقًى، مِرْباء، دَرَجَة، مِزْلَف، مَطْلَع، مِطْلَع، عَتَبَة.

**نرده** /narde/ سُوْر، سِياج، حاجِز، عائِق، كُوبِسْتَة، مانِع، الدَّرابَزُون، الدَّرابَزِيْن، مُؤَنِّس.

**نردهٔ‌آهنی** /n.-ye-ähani/ سُوْر، سِياجٌ حَدِيْدِيٌّ.

**نرده‌دار** /n.-där/ ذُوسِياج، مُسَيَّج.

**نرده‌کشیدن** /n.-kešidan/ فَصْلاً / فَصَلَ ـِ بِحَواجِز.

**نرس** /ners/ مُمَرِّضَة.

**نرشدن** /nar-šodan/ اِسْتِفْحالاً / اِسْتَفْحَلَ.

**نرک** /narak/ مُذَكَّر.

**نرگس** /narges/ (گیا) نَرْجِس، عَبْهَر، نَضِير.

**نرگس‌ژوزفین** /n.-e-žozefin/ (گیا) أمارِيْلِس جُوزِفِيْن.

**نرگس‌سفید** /n.-e-sefid/ الأشْهَر.

**نرگس‌شاعران** /n.-e-šä'erän/ (گیا) الغَفْو.

**نرگس‌شرقی** /n.-e-šarqi/ (گیا) المُضَعَّف.

**نرگس‌عطری** /n.-e-atri/ (گیا) الجَزْناء.

**نرگس‌یعقوبی** /n.-e-ya'qubi/ (گیا) أمارِيلِّس، زَنْبَقُ يَعْقُوب.

**نرگسیها** /n.-i-hä/ (گیا) نَرْجِسِيّات.

**نرم** /narm/ ۱. ناعِم، لَيِّن، لَيْن، أَلْيَن، رَخو، مَلِس، لَيِّنُ المَلْمَس، لَمِيس، أَمْلَس، أَمْلَص من الأشياء، مَلِيس، أَنِيث، أَسِيل، جِرْماس، جِرْمِس، مُخَلْوَلِق، دَلِص، دَلُوص، دَلِيص، دَلّاص، رَخْص، رَخِيص، رُخْصان، رَهِيد، السَّبِط من الشَّعْر، سُجُح، السَّجِيح، أَسْحَل، المَسْمَح مِنْ كُلِّ شيء، سَخاوِيّ، سَخاوِيَة، سَلْسَبِيل، سَلْسَبِيلَة، سَهل، سَهْو، الشَّدْخُ من الأشياء، الصافِي، صَلْت، أَصْلَج، الطِّفْل، غَيْداق، غَضِير، غَض، مَأْد، يَمْؤُود، مُخّ، مَهٌ. ۲. لَيِّن، لَيْن، أَلْيَن، رُخْو، لَدْن، مَرِخ، مَرِن، أُمْلُود، هَيْرَط، الهَشّ، هَشِيش، هاضِم، هُمَال مِنْ كُلِّ شيء، مِهْوان. ۳. مَسْحُوق، مَدْقُوق، نَقِيّ، وَثِر، وَثِير، وَطِيء. ۴. [زمین] الدُّهامِق، سَهْل، عاف، وَطِيء.

**نرمادگی** /nar-mädegi/ خُنْثِيَّة.

**نرماده** /n.-mäde/ خُنْثَى.

**نرمال** /normäl/ طَبِيعِيّ، عادِيّ، قِياسِيّ، قانُونِيّ.

**نرم‌بالگان** /narm-bälegän/ (جانـ) لَيِّناتُ الزَّعانِف، الأسماكُ لَيِّنَةُ الزَّعانِف.

**نرم‌بیز** /n.-biz/ غِرْبالٌ دَقِيق.

**نرم‌تنان** /n.-tanän/ (جانـ) الرِّخْوِيّات.

**نرم‌تنان‌دوکپه‌یی** /n.-t.-e-do-koppeyi/ (جانـ) صُفَيْحِيّاتُ الخَياشِيم.

**نرم‌خوی** /narm-xuy/ لَطِيف، ذُوالرِّفْق، رَفِيق، لَيِّنُ الطَّبْع، ذَلُولِيّ، مَلْيَنَة، السَّهْلُ الخُلُق، خَفِيفُ الرُّوح، لَطِيف، اللَّبِق، لَدْنُ الخَلِيقَة، الدَّعْكَن، الدِّعْكِن، دِرْء، دَهْثَم، دِهِيس، مِزْوَل، سَمْح، سَهْو، مَطْرُوق، وَدِيع.

**نرم‌خوی‌شدن** /n.-x.-šodan/ سُهُولَةٌ / سَهُلَ ـُ خُلُقُهُ، دَماثَةٌ / دَمُثَ ـُ سَماحَةً وسُمُوحَةً / سَمُحَ ـُ، سَجاحَةً / سَجُحَ ـُ خُلُقُه، دَهاسَةٌ / دَهُسَ ـُ لَبَقاً / لَبِقَ ـَ، لَباقَةٌ / لَبُقَ ـُ، مَشاشَةٌ / مَشَّ ـُ.

**نرم‌خویی** /n.-xuyi/ دَماثَةُ الأخْلاقِ.

**نرم‌خویی‌کردن** /n.-x.-kardan/ تَسْمِيْحاً / سَمَّحَ ← نرم‌خوی شدن.

**نرم‌دل** /n.-del/ رَقِيْقُ القَلْبِ.

**نرم‌دلی** /n.-d.-i/ ← مهربانی.

**نرمش** /n.-eš/ ۱. تَلْيِين، تَطْرِيَة، مُرُوْنَة. ۲. لِيْن، طَراوَة. ۳. رِياضَةٌ سُوِيْدِيَّة.

**نرم‌شامه** /n.-šäme/ (پز) أُمُّ الرَّقِيْق، الأُمُّ الحَنُون، دِماغ.

**نرم‌شدن** /n.-šodan/ ۱. نَعَماً / نَعِمَ ـَ الشَّيءُ، لِيْناً ولَياناً / لانَ ـِ صَيراً / صارَ ـِ لَيِّناً، تَلَيُّناً / تَلَيَّنَ الشَّيءُ، مُلُوسَةً ومَلاسَةً / مَلُسَ ـُ ومَلِسَ ـَ الشَّيءُ، تَمَلُّساً / تَمَلَّسَ وتَمَلُّطاً / تَمَلَّطَ الشَّيءُ، اِمْلِيساساً / اِمْلاسَّ الشَّيءُ، لُطْفاً ولَطافَةً / لَطُفَ ـُ أُنُوثَةً وأَناثَةً / أَنُثَ ـُ، تَأَنِّيثاً / أَنَّثَ في الأَمْرِ، خُمُولاً / خَمَلَ ـِ دَرْبَجَةً ودِرْباجاً / دَرْبَجَ، دَرّاً / دَرَّ ـِ الشَّيءُ، دَرْمَجَةً / دَرْمَجَ، دَلَصاً / دَلِصَ ـَ، دَلَكاً / دَلِكَ ـَ دَماثَةً ودُمُوثَةً / دَمُثَ ـُ، دَمَثاً / دَمِثَ ـَ دُمُوكاً / دَمَكَ ـِ الشَّيءُ، دَيْثاً / داثَ ـِ رُخاصَةً ورُخُوصَةً ورُخْصاناً / رَخُصَ ـُ رُطُوبَةً ورَطابَةً / رَطُبَ ـُ رُطُوبَةً ورَطابَةً / رَطِبَ ـَ، سَهاوَةً / سَهُوَ ـُ صَلاقَةً / صَلُقَ ـُ صُهُوباً / صَهَبَ ـَ تَطَرُّؤاً / تَطَرَّأَ الشَّيءُ، طَرِّى وطَراءَةً وطَراوَةً / طَرِيَ ـَ طُفُولَةً وطَفالَةً / طَفُلَ ـُ عَطْباً وعُطُوباً / عَطَبَ ـُ الشَّيءُ، غَدَناً / غَدِنَ ـَ، تَفَتُّخاً / تَفَتَّخَ الشَّيءُ، فُتُوراً / فَتَرَ ـِ، فَتَراً / فَتِرَ ـَ اِنْفِداغاً / اِنْفَدَغَ اليابِسُ، لَدانَةً ولُدُونَةً / لَدُنَ ـُ مُخُوخَةً / مَخَّ ـُ الشَّيءُ، اِنْمِلاقاً / اِنْمَلَقَ الشَّيءُ، مَهَهاً / مَهِهَ ـَ الشَّيءُ، مَيَداناً / مادَ ـِت المَرأَةُ، نَعاعَةً / نَعَّ ـُ وَثارَةً / وَثْرِيَوْثُرُ الفِراشُ، يُسْراً / يَسَرَ يَيْسِرُ. ۲. لِيْناً ولَياناً / لانَ ـِ، تَلَيُّناً / تَلَيَّنَ، رَخاءً ورَخاوَةً / رَخُوَ ـُ الشَّيءُ، رَخاً ورِخْوَةً / رَخِيَ ـَ الشَّيءُ، رَخاءً / رَخَى ـَ، مَرانَةً ومُرُونَةً / مَرَنَ ـُ الشَّيءُ، هَشاشَةً وهُشُوشاً / هَشَّ ـَ، دِقَّةً / دَقَّ ـِ اِنْدِقاقاً / اِنْدَقَّ، اِنْسِحاقاً / اِنْسَحَقَ، تَطَحُّناً / تَطَحَّنَ. ۳. ذِلّاً / ذَلَّ ـِ إِزْماخاً / أَزْمَخَ الرَّجُلَ.

**نرم‌شده** /n.-šode/ مَدْقُوق، مَسْحُوق، سَحِيْق.

**نرم‌کامه** /n.-käme/ شِراعُ الحَنَكِ.

**نرم‌کردن** /n.-kardan/ ۱. تَنْعِيْماً / نَعَّمَ، إِنْعاماً / أَنْعَمَ، تَمْلِيْساً / مَلَّسَ، تَلْيِيْناً / لَيَّنَ، إِلانَةً / أَلانَ، تَلْطِيْفاً / لَطَّفَ، أَصّاً / أَصَّ ـُ هـُ خَمْلاً / خَمَلَ ـُ هـُ دَرْقاً / دَرَقَ ـُ، تَدْرِيْقاً / دَرَّقَ، دَعْكاً / دَعَكَ ـَ هـُ، تَدْلِيْصاً / دَلَّصَ هـُ تَدْمِيْثاً / دَمَّثَ هـ، دَمْلَصَةً / دَمْلَصَ الشَّيءَ، دَهْمَثَةً

/ دَهْمَتَ الشَّيءَ، تَرْخِيماً / رَخَّمَ هُـ، إزمـاتاً / أرْمَتَ الشَّيءَ، تَزْيِيْناً / زَيَّنَ الشَّيءَ، صَلْمَعَةً / صَلْمَعَ هُـ، تَطْرِيَةً / طَرَّى الشَّـيءَ، لَبْقاً / لَبَقَ ـُ الشَّـيءَ، تَلْبِيْقاً / لَبَّقَ الشَّيءَ، تَلْدِيْناً / لَدَّنَ هُـ، لَوْقاً / لاقَ ـُ الشَّيءَ، تَلْوِيْقاً / لَوَّقَ الشَّيءَ، تَلْيِيْقاً / لَيَّقَ، مَرْتاً / مَرَتَ ـِ الشَّيءَ، مَرْثاً / مَرَثَ ـُ الشَّـيءَ، مُرُوداً / مَرَدَ ـُ الشَّيءَ، تَمْرِيْناً / مَرَّنَ الشَّيءَ، مَلْقاً / مَلَقَ ـُ الشَّـيءَ، تَمْلِيْقاً / مَلَّقَ، مَهْكاً / مَهَكَ ـَ هُ، تَـوْدِيْناً / وَدَّنَ هُـ، هَدْغاً / هَدَغَ ـَ. ۲. إلانَةً / ألانَ، تَلْيِيْناً / لَيَّنَ، مُـراخاةً / راخَى، إرْخاءً / أرْخَى، تَأْيِيساً / أيَّسَ الصُّلْبَ. ۳. سَحْقاً / سَحَقَ ـَ هُـ، دَقّاً / دَقَّ ـُ، تَـدْقِيْقاً / دَقَّقَ، إدقـاقاً / أدَقَّ، طَحْناً / طَحَنَ ـَ تَطْحِيْناً / طَحَّنَ الشَّيءَ، دَلْكاً / دَلَكَ ـُ، دَهْكاً / دَهَكَ ـَ كَسْكَسَةً / كَسْكَسَ، لَتّاً / لَتَّ ـُ، تَمْهِيْكاً / مَهَّكَ هُـ مَعْكاً / مَعَكَ ـَ، هَرْساً / هَرَسَ ـُ الشَّيءَ. ۴. تَلْيِيْناً / لَيَّنَ الرَّجُـلَ، أزْماً / أزَمَ ـِ الرَّجُـلَ، دَعْكاً / دَعَكَ ـَ الخَصْمَ، تَهْدِيْئاً / هَدَّءَ.

**نرمـک نرمـک** /n.-ak-n.-ak/ بَطِيْئاً بَطِيْئـاً، مَهْلاً مَهْـلاً، قَلِيْلاً قَلِيْلاً، بِتُؤَدَةٍ، رُوَيْداً رُوَيْداً.

**نرم گفتار** /narm-goftär/ رَقِيْقُ الحَواشِي.

**نرموره** /narmure/ الأُرْجُوحَة ← تاب.

**نرمهٔ سر** /narme-ye-sar/ يَأفُوخُ الطِّفل، يافوخ، حُمُصَة.

**نرمهٔ گوش** /n.-ye-guš/ شَحْمَةُ الأُذُنِ، حَلَمَةُ الأُذُنِ، رُوم، نَباعَة، قَرْقُوشَةُ الأُذُنِ، وَتَرَة.

**نرم و نازک** /narm-o-näzok/ اللَّطِيْف، الظَّرِيْف، الرَّطْب، الحَبِر، الصُّلق، الصَّلِيْق، الطِّفْل، الغادَة [نث]، المَلَد.

**نرم و نازک شدن** /n.-o-n.-šodan/ ← نرم شدن.

**نرمی** /n.-i/ ۱. نُعُومَة، لِيْن، لِيْنَة، لُيُـونَة، لِيْنُ المَلْمَسِ، مَلاسَـة، مُلُوسة، رُخْوَة، خُضـر، خُضْرَة، دَلَک، الـدَّمْل، إرْتِخاء، إسْتِرْخاء، رَخاصَة، الـرَّتْـل، رَهُودِيَّة، رُؤْد، سَجْو، سَخـاوَة، السَّلاسَـة، شَـدْخَة، ضُعْـف، طَـراوَة، طَوَوِيَّـة، إنْطِوائِيَّـة، غَدَن، غَيَـد، فَتَر، لَدانَـة، لُدُونَـة، أوْن، مَلَد، نَضارَة، نُضْـرَة، وِطاءَة. ۲. هَـدّاد، رِفْق، رُفْقَـة، التَّأنِّـي، هَوادَة، تَهْواد، تَهْوِيْد، رِقَّةُ الجانِب، دَعَة، وَداعَة، هُوَيْناً.

**نـرمـی استخـوان** /n.-i-ye-ostoxän/ عِـوَجُ وإعْـوِجـاجُ العِظام، إرْتِخاءُ العِظام.

**نرمی کردن** /n.-i-kardan/ مُلاطَفَةً / لاطَفَ هُـ، إرْفاقاً / أرْفَقَ هُـ، مُدارَاةً و دِراءً / دارَأَ هُـ، تَمْهِيْلاً / مَهَّلَ هُـ مُساهَلَةً / ساهَلَ هُـ، إدْهاناً / أدْهَنَ هُـ، تَأنُّثاً / تَأنَّثَ لَهُ، تَحَنُّثاً / تَحَنَّثَ، مُداجَنَةً / داجَنَ هُـ، مُدَالاةً / دَالَى هُ، مُراباةً / رَابَى هُ، مُراناةً / رَانَى هُـ، زَهْواً / زَهاـُ، إزْهاءً / أزْهَى عَلَيهِ، مُساوَلَةً / ساوَلَهُ، صِناعاً ومُصانَعَةً / صانَعَ هُـ، ضَمّاً / ضَمَّ ـُ جَناحَـهُ عَلَيهِ، تَغْشِيَةً / غَشَّى عَنْهُ، كَتْفاً و كَتِيْفاً / كَتَفَ ـِ في الأمْـرِ، كُنُوعاً / كَنَعَ ـَ إلَيـهِ، لِواذاً و مُلاوَذَةً / لاوَذَ القَومَ، مُلايَنَةً / لايَنَ هُـ مُوادَجَةً / وادَجَهُ، وِصْلاً و صِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ هُـ مُماناةً / مانَى هُ، تَنَوُّقاً / تَنَوَّقَ بِهِ، مُهـاوَنَةً / هاوَنَ، مُهـايَأةً / هايَأَ هُـ أو عَلَيهِ، مُياسَرَةً / ياسَرَ.

**نروال** /narväl/ (جانـ) حَرِيْشُ البَحْرِ.

**نروژ** /norvež/ نُرْوِج.

**نروک** /naruk/ ← نرک.

**نر و ماده** /nar-o-mäde/ فَحْلٌ و نَثْيأ، ذَكَرٌ و أُنْثَى.

**نروو** /nervo/ (پز) العَصَبِيّ.

**نره** /nare/ الذَّكَـر، ذَكَرُ الإنْسانِ أو الحَيَـوانِ إذا كانَ قَـوِيّاً ضَخمُ الجِسْمِ.

**نره** /narre/ (عم) ← نره

**نری** /nari/ ۱. رُجُولِيَّة، ذُكُورَة. ۲. الذَّكَر.

**نرینه** /n.-ne/ الذَّكَر، المُذَكَّر.

**نزار** /nazär/ نَحِيْـف، نَحِيْـل، ذَابِل، عَجِيْـف، هَـزِيْـل، مَهْزُول، ضَعِيْف، عاجِز، مُخْتَلّ.

**نزار شدن** /n.-šodan/ تَضَمُّراً / تَضَمَّرَ، ضُمُوراً / ضَمُرَ ـُ هُزْلاً و هُزالاً / هَزَلَ ـُ شُحُوباً و شُحُوبَةً / شَحُبَ ـُ تَضاؤُلاً / تَضاءَلَ الرَّجلُ، هُبُوطاً / هَبَطَ ـِ جِسْمُهُ مِنَ المَرَضِ.

**نزار کردن** /n.-kardan/ هَبْطاً / هَبَطَ ـُ المَـرَضُ جِسْمَهُ، هَزْلاً / هَزَلَهُ ـِ هُ.

**نزاری** /n.-i/ نَحافَة، نُحْف، هُزال، ضَنًى، نَهْكَة.

**نزاع** /nezä'/ تَنازُع، نِـزاع، خُصُومَـة، مُخاصَمَـة، قِتال، مُشـاحَنَة، شِجـار، مُشاجَـرَة، جِدال، مُهـاتَرَة، مُشـادَّة، مُهارَشَة، هِرَاش.

**نزاع کـردن** /n.-kardan/ تَنازُعـاً / تَنازَعَ، مُشـاجَرَةً / شاجَرَ، تَشـاجُراً / تَشاجَـرَ، إشْتِجاراً / إشْتَجَرَ القَـوْمُ، مُجادَلَةً / جادَلَ، مُخاصَمَةً / خاصَمَ، مُحادَّةً / حادَّ هُـ تَدارُؤاً / تَدارَأَ القَومُ، تَشادّاً / تَشادَّ الرَّجـلانِ، شَواصاً /

شاصَ ـُ الرَّجُلَ بِصاحِبِهِ، مُعارَكَةٌ / عارَكَ، مُقاتَلَةٌ / قاتَلَ، مُناقَرَةٌ / ناقَرَ، مُناهَضَةٌ / ناهَضَ، مُهاتَرَةٌ / هاتَرَ، تَهاتُراً / تَهاتَرَ الرَّجُلانِ.

**نزاکت** /nezäkat/ أدَب، حُسْنُ أخْلاق، لُطْف، لَطافَة، رِقَّة، لَباقَة، ظَرْف.

**نزد** /nazd/ لَدُن، لَدَن، لُدْنُ، عِنْدَ، لَدَى، بَيْنَ يَدَيْهِ، حَضْرَة، حُضُور، مَحْضِر، أمام، فِي حَضْرَة، قُرْب، جانِب، حَوْل، صَوْب، نَحْو، قِبَل. «از ~ فلانی»: مِنْ قِبَلِ فُلانٍ.

**نزدیک** /nazdik/ ۱. القَرِيْب، قُراب، دَنِيّ، الدّانِي، زَمَم، مُساعِف، ساقِب، سَقَب، صَقَب، لِزْق، مُلاصِق، مُتَلاصِق، مُنْتَظَر، مُتَوَقَّع، وَشِيْك. ۲. نَسِيْب، المُناسِب، حَمِيْم. ۳. حَوالِيّ، حَوْل، قَرِيْب، نَحْو، عِنْدَ، لَدَى. «~ به»: تَقْرِيْباً، عَلَى وُشْك.

**نزدیکان** /n.-än/ أقْرِباء، أقارِب، أهْل، أنْسِباء، ضِبْنَة، عِزْوَة.

**نزدیک‌بین** /n.-bin/ قَصِيْرُ النَّظَرِ او البَصَرِ، أجْهَر، قَرِيْبُ الشُّوْفِ.

**نزدیک‌بین شدن** /n.-b.-šodan/ حُسُوراً / حَسَرَ ـِ بَصَرَهُ.

**نزدیک‌بینی** /n.-b.-i/ حَسَر، قِصَرُ البَصَر.

**نزدیک شدن** /n.-šodan/ ۱. قُرْباً و قُرْبَةً و قُرْبَى / قَرُبَ ـُ قُرْباً و قُرْباناً / قَرِبَ ـَ هُ، تَقَرُّباً / تَقَرَّبَ إلَيهِ و مِنْ، مُقارَبَةً / قارَبَ هُ، تَقارُباً / تَقارَبَ الشَّيْئانِ، دُنُوّاً و دَناوَةً / دَنا ـُ إدْناءً / أدْنَى الشَّيءُ، [به یکدیگر] تَدانِياً / تَدانَى القَوْمُ، مُداناةً / دانَى هُ، أزَفاً و أُزُوفاً / أزِفَ ـَ [به یکدیگر] تَآزُفاً / تَآزَفَ و تَآزِياً / تَآزَى القَوْمُ، إلْماماً / ألَمَّ الشَّيءُ، إجحافاً / أجْحَفَ بِهِ، جُهُوناً / جَهَنَ ـُ، حُبُوجاً / حَبَجَ ـِ حِفازاً و مُحافَزَةً / حافَزَ، حَمّاً / حُمَّ مج ـُ و إحْماماً / أحَمَّ الشَّيءُ، مُحامَّةً / حامَّ الأمْرَ، تَدَلُّفاً / تَدَلَّفَ، إزْباباً / أزَبَّ مِنْهُ، زَرِيْفاً / زَرَفَ ـِ الأمْرَ، إرْماءً / أرْمأَ إلَيهِ، إزْفاءً / أزْفأَ إلَيهِ، زُرُوفاً و زَرِيْفاً / زَرَفَ ـِ إلَيهِ، زِكاناً و مُزاكَنَةً / زاكَنَ هُ، زَلْفاً و زَلَفاً و زَلِيْفاً / زَلَفَ ـُ الشَّيءُ، تَزَلُّفاً / تَزَلَّفَ، إزْدِلافاً / إزْدَلَفَ إلَيهِ، زِهاماً و مُزاهَمَةً / زاهَمَ هُ، إسْعافاً / أسْعَفَ الشَّيءُ، إسْفافاً / أسَفَّ الأمْرَ، سَقَباً و سُقْباً و سُقُوباً / سَقِبَ ـِ، شُبُوناً / شَبَنَ ـِ، مُشارَفَةً / شارَفَ هُ، شِفاهاً و مُشافَهَةً / شافَهَ الأمْرَ، صَقَباً / صَقِبَ ـَ الشَّيءُ، إصْقاباً / أصْقَبَ، صِقاباً و مُصاقَبَةً / صاقَبَ هُ، ضُرُوعاً / ضَرَعَ ـُ مِنَ الشَّيءِ، طَفِيْفاً / طَفَّ ـِ، إطْلالاً / أطَلَّ، طَوْراً و طَواراً / طارَ ـُ الشَّيءَ و بِهِ، مُغارَقَةً / غارَقَ هُ، قِرافاً و مُقارَفَةً / قارَفَ، إكْثاباً / أكْثَبَ هُ و إلَيهِ و مِنْهُ و لَهُ، مُكاثَبَةً / كاثَبَ هُ، مُكاثَمَةً / كاثَمَ هُ، إكْراباً / أكْرَبَ الأمْرُ، مُكارَبَةً وكِراباً / كارَبَ هُ، تَكَرُّباً / تَكَرَّبَ، كُنُوعاً / كَنَعَ ـَ الأمْرُ، إكْتِناعاً / إكْتَنَعَ مِنْهُ، لَتّاً / لُتَّ مج ـُ بِهِ، لُطْفاً / لَطَفَ ـُ الشَّيءُ، مُلاهاةً / لاهَى هُ نَوْباً و مَناباً و نِياباً / نابَ ـُ، مُنازَقَةً و نِزاقاً / نازَقَ هُ، مُناسَمَةً و نِساماً / ناسَمَ هُ، مُناظَرَةً / ناظَرَ كذا، مُناغاةً / ناغَى هُ، مُناهَزَةً / ناهَزَ الشَّيءَ، وَحْفاً / وَحَفَ يَحِفُ مِنْهُ، وَدْقاً و وُدُوقاً / وَدَقَ يَدِقُ إلَيهِ، مُوارَقَةً / وارَقَ هُ، تَوازُفاً / تَوازَفَ القَوْمُ، تَوَسُّلاً / تَوَسَّلَ إلَى فُلانٍ بِكذا، تَوَصُّلاً / تَوَصَّلَ إلَى كذا، وَهْفاً و وَهِيْفاً / وَهَفَ يَهِفُ إلَى كذا، إيْهافاً / أوْهَفَ الشَّيءُ إلَى كذا، وَلْياً / وَلَى يَلِي هُ، وَلْياً / وَلِيَ يَلِي هُ، إهْدافاً / أهْدَفَ مِنْهُ، أيْناً / آنَ يَئِيْنُ، أنْياً و إنًى و أناءً / أنَى ـِ، تَأنِيَةً / أنَّى، حَيْناً و حَيْنُونَةً / حانَ ـِ، إخْلِيْلاقاً / إخْلَوْلَقَ، إجْماماً / أجَمَّ الأمْرُ، كُرُوباً / كَرَبَ ـُ الشَّيءُ.

**نزدیک شمردن** /n.-šemordan/ إسْتِقْراباً / إسْتَقْرَبَ.

**نزدیک کردن** /n.-kardan/ تَقْرِبَةً و تَقْرِيْباً / قَرَّبَ هُ إدْناءً / أدْنَى، تَدْنِيَةً / دَنّاهُ، مُداناةً / دانَى بَيْنَهُم، تَدْرِيْجاً / دَرَّجَ هُ إلَى كذا، إسْتِدْراجاً / إسْتَدْرَجَ الشَّيءَ إلَى الشَّيءِ، إزْفاءً / أزْفأَ الشَّيءَ إلَيهِ، زَلْفاً / زَلَفَ ـُ الشَّيءَ، إزْلافاً / أزْلَفَ، تَزْلِيْفاً / زَلَّفَ الشَّيءَ، إزْدِلافاً / إزْدَلَفَ هُ شُبُوناً / شَبَنَ ـُ هُ، إصْقاباً / أصْقَبَ الشَّيءَ، صَهْراً / صَهَرَ ـَ الشَّيءَ إلَيهِ، إصْهاراً / أصْهَرَهُ، وَدْياً و دِيَةً / وَدَى يَدِي الأمْرَ، مُهاتاةً / هاتَى، هَصْراً / هَصَرَ ـِ.

**نزدیکی** /n.-i/ ۱. دُنُوّ، دَناوَة، قُرْب، قُراب، قُرَب، إقْتِراب، إقْتِران، أمَم، مُجاوَرَة، حَضْرَة، حُوَيْساء، الزُّلْف، الزُّلْفَة، كَثَب، لام، مُلاصَقَة، وَسِيْلَة، وَلْي، وَلاء، وَلِيَّة. ۲. نَسَب، نَسابَة، قَرابَة، قُرْبَة، مَقْرَب، المَقْرَبَة، المَقْرُبَة، صِلَة، إتِّصالُ الدَّم، حِجْر، وَلاء، الوَلايَة.

**نزدیکی کردن** /n.-i-kardan/ مُجامَعَةً / جامَعَ ها، وَطْأً / وَطِئَ يَطَأُها.

**نزع** /naz'/ النَّزْع. «نزع روان»: نَزْعُ الحَياةِ.

**نزله** /nazle/ نَزْلَة، الزُّكام.

**نزلهٔ دندان** /n.-ye-dandän/ وَرَمُ الأسْنانِ.

**نزول** /nozul/ ۱. نُزُول، هَبْط، إهْباط، تَنْزِيْل، وَقْع، وُقُوع، سُقُوط. ۲. فائِدَةُ المالِ، رِبَى، تَنْزِيْل.

**نزول آب سبز** /n.-e-āb-e-sabz/ (پز) الزَّرَق، الماءُ الأَزْرَق [في العَيْنِ].

**نزول آب سیاه** /n.-e-ā.-e-siyāh/ (پز) الكُمْنَة [عَمَىً جُزْئيٌ أو كلّيٌ].

**نزول‌خور** /n.-xor/ المُرابِي.

**نزول‌خوری** /n.-xori/ مُراباة، مُعاوَمَة.

**نزول دادن** /n.-dādan/ دَيْناً / دَانَ ـِ.

**نزول کردن** /n.-kardan/ رُخْصاً / رَخُصَ ـُ.

**نزولی** /n.-i/ تَناقُصِيّ.

**نزهتگاه** /nozhat-gāh/ المُتَنَزَّه.

**نژاد** /nežād/ عُنْصُر، جِنْس، أَصْل، عِرْق، ذُرِّيَّة، نَسْل، أَرُوم، أَرُومَة، سُلالَة، بَجْدَة، بَدَن، بَذْر، بِنْج، جِيْل، مَحْتِد، المَحْفِد، المِحْفَد، ذَرّ، مُرَكَّب، زِنْم، مَعْدِن، العَصّ، عِيْص، فِطْرَة، القِبْس، قَبِيْلَة، قِنْص، كِبْس، كِرْس، مَكْسِر، مِزْر، مُشاش، مَنْبِت، نُبْل، نُجار، النَّجْر، مَنْحَت، النُّحاز، النِّحاز، نِصاب، مَنْصِب.

**نژادپرست** /n.-parast/ العُنْصُرِيّ، عِرْقِيّ.

**نژادپرستی** /n.-p.-i/ عُنْصُرِيَّة، عِرْقِيَّة.

**نژاد زرد** /n.-e-zard/ العِرْقُ الأَصْفَر.

**نژاد سرخ** /n.-e-sorx/ العِرْقُ الأَحْمَر.

**نژاد سفید** /n.-e-sefid/ العِرْقُ الأَبْيَض.

**نژاد سیاه** /n.-e-siyāh/ العِرْقُ الأَسْوَد، السُّودان.

**نژادشناس** /n.-šenās/ سُلالِيّ، عالِمٌ بالسُّلالَةِ.

**نژادشناسی** /n.-š.-i/ الأَثْنُوغْرافِيا، الأَنْثْرُوبُولُوجِيا الوَصْفِيَّة، عِلْمُ السُّلالاتِ البَشَرِيَّةِ و مُمَيِّزاتِها.

**نژادگی** /n.-egi/ الأَصالَة.

**نژادنامه** /n.-nāme/ كِتابُ الأَنْسابِ.

**نژاده** /n.-e/ أَصِيْل، نَجِيْب، نَسِيْب، حَسِيْب، عَرِيْق، طِرْمَاح، الكَرِيْمَة، الكُرّز، ذُوبَجْلَةٍ، النَّدْب، النَّزِيْع.

**نژادی** /n.-i/ عُنْصُرِيّ، جِنْسِيّ، نَوْعِيّ، عِرْقِيّ، السُّلالِيّ.

**نساج** /nassāj/ النَّسّاج.

**نساجی** /n.-i/ نِسَاجَة.

**نسب** /nasab/ نَسَب، سِلْسِلَةُ النَّسَبِ، قَرَابَة، بُؤْبُؤ.

**نسبت** /nesbat/ ۱. نِسْبَة، تَناسُب، صِلَةُ قَرابَة، عَلاقَة، إِرْتِباط، قَرَابَة، قُرْبَى، عَزْو، عِزْوَة، عِزْيَة، مُسَمَّى. ۱ ~ به: بالنِّسْبَةِ إلى كذا، بالنَّظَرِ إلى كذا. ۲. (رض) مُعامِل ← ضريب.

**نسبتاً** /nesbatan/ نِسْبَةً.

**نسبت دادن** /n.-dādan/ نَسَباً و نِسْبَةً / نَسَبَ ـُ هُ إلى فُلانٍ، عَزْواً / عَزَا ـُ و عَزْياً / عَزَى ـِ هُ إلى فُلانٍ و لَهُ، إسْناداً / أَسْنَدَ، نَمْياً و نَمِيّاً و نَماءً و نَمِيَّةً / نَمَى يَنْمِي الرَّجُلَ إلى أبِيْهِ، إضافَةً / أَضافَ هُ إلَيهِ، عَذْقاً / عَذَقَ ـِ هُ إلى كذا.

**نسبت عددی** /n.-e-adadi/ نِسْبَةٌ عَدَدِيَّةٌ أو حِسابِيَّةٌ.

**نسبت هندسی** /n.-e-hendesi/ نِسْبَةٌ هَنْدَسِيَّةٌ.

**نسبت یافتن** /n.-yāftan/ اِنْتِساباً / اِنْتَسَبَ، مُناسَبَةً / ناسَبَ، اِنْتِماءً / اِنْتَمَى، تَعَزِّياً / تَعَزَّى و اِعْتِزاءً / اِعْتَزَى لِفُلانٍ و إلى فُلانٍ، مُقارَبَةً / قارَبَ بالمُصاهَرَةِ، وُصُولاً و وُصْلَةً وَصِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ إلى بَنِي فُلانٍ.

**نسب‌شناس** /nasab-šenās/ النَّسّاب، النَّسّابَة، العُلّام، العَلّامَة.

**نسب‌نامه** /n.-nāme/ سِلْسِلَةُ النَّسَبِ، شَجَرَةُ النَّسَبِ، كِتابُ الأَنْسابِ.

**نسبی** /n.-i/ نَسَبِيّ.

**نسبی** /nesbi/ نِسْبِيّ.

**نسبیت** /nesbiyyat/ نِسْبِيَّة [نَظَرِيَّةُ اينشتاين في أَنَّ مَقايِيْسَ الزَّمانِ والمَكانِ نِسْبِيَّةٌ].

**نسترن** /nastaran/ (گیا) نِسْرِيْن، الوَرْدُ البَرِّيّ.

**نسترن سفید** /n.-e-sefid/ (گیا) نِسْرِيْنٌ أَبْيَض.

**نسترن عطری** /n.-e-atri/ (گیا) نِسْرِيْنٌ أَحْمَر.

**نسج** /nasj/ (پز) النَّسِيْج ← بافت.

**نسج‌شناس** /n.-šenās/ (پز) عالِمٌ بِعِلْمِ الأَنْسِجَةِ ← بافت‌شناس.

**نسج‌شناسی** /n.-š.-i/ (پز) عِلْمُ الأَنْسِجَةِ.

**نسج نعوظی** /n.-e-no'uzi/ (پز) النَّسِيْجُ المُنْعِظ.

**نسخ** /nasx/ نَسْخ، إلْغاء، إبْطال، لَغْو.

**نسخ شدن** /n.-šodan/ نَسْخاً / نُسِخَ مج ـَ، إبْطالاً / أُبْطِلَ مج.

**نسخ کردن** /n.-kardan/ نَسْخاً / نَسَخَ ـَ الشَّيءَ، إسْتِنْساخاً / إسْتَنْسَخَ، إزالَةً / أزالَ، إبْطالاً / أبْطَلَ، تَراداً

/ تَرادُّ الرَّجُلانِ البَيْعَ.
**نسخه** /nosxe/ وَصْفَةٌ مَكْتُوبَة، نُسْخَة، وَصاة.
**نسخهٔ اصلی** /n.-ye-asli/ النُّسْخَةُ الأَصْلِيَّة، المَخْطُوطَةُ الأَصْلِيَّة.
**نسخه بدل** /n.-badal/ صُورَةٌ طِبْقُ الأَصْل.
**نسخه‌برداری** /n.-bardāri/ الكِتْبَة، إسْتِنْساخ، نَسْخ.
**نسخه‌برداری کردن** /n.-b.-kardan/ نَسْخاً / نَسَخَ ـَ الكِتابَ، اِنْتِساخاً / اِنْتَسَخَ، تَصْوِيْراً / صَوَّرَ نُسْخَةً.
**نسخه برداشتن** /n.-bardāštan/ ← نسخه‌برداری کردن.
**نسخهٔ پزشک** /n.-ye-pezešk/ الوَصْفَة، وَصاة، تَذْكِرَةٌ طِبِّيَّةٌ.
**نسخه پیچی** /n.-pici/ إسْتِحْضارُ الدَّواءِ.
**نسخه پیچیدن** /n.-picidan/ تَهْيِئَةً / هَيَّأَ الدَّواءَ.
**نسخهٔ خطی** /n.-ye-xatti/ المَخْطُوطَةُ الأَصْلِيَّة، نُسْخَةٌ خَطِّيَّة، المَخْطُوطَة.
**نسر** /nasr/ (جانـ) البغاث.
**نسر قنبرانی** /n.-e-qanbarāni/ (جانـ) النُّسْنُوس.
**نسرین** /nasrin/ (گیا) النَّسْرِيْن، النَّرْجِسُ الأَسْلِيّ.
**نسق گرفتن** /nasaq-gereftan/ تَخْوِيفاً / خَوَّفَهُ، تَهْدِيْداً / هَدَّدَهُ.
**نسل** /nasl/ ۱. وَلَد، شَلْخ، نَجْل. ۲. نَسْل، ذَرّ، ذُرِّيَّة، جِيْل، أُمَّة، عِرْق، عُنْصُر، سُلالَة، بَذْر، بُذارَة، ثَمَرَة، الجِبِلّ، شَلْخ، طَبَقٌ مِنَ النَّاسِ، عَسْب، عاقِبَة.
**نسل آینده** /n.-e-āyande/ الجِيْلُ القَادِم.
**نسل بشر** /n.-e-bašar/ الجِيْلُ البَشَرِيّ.
**نسل جدید** /n.-e-jadid/ النَّشْأَةُ الحَدِيْثَة، النَّشِيءُ الجَدِيْدُ، الجِيْلُ الجَدِيْدُ، جِيْلٌ صاعِدٌ.
**نسل جوان** /n.-e-javān/ جِيْلُ الشَّبابِ.
**نسل کنونی** /n.-e-konuni/ الجِيْلُ الحاضِر.
**نسل گذشته** /n.-e-gozašte/ الجِيْلُ الماضِي.
**نسناس** /nasnās/ (گیا) النِّسْناس.
**نسوز** /nasuz/ غَيْرُ قابِلٍ لِلإِشْتِعال، غَيْرُ قابِلٍ لِلْحَرِيْق.
**نسیم** /nasim/ نَسَم، نَسِيْم، نَسَمَةُ الهَواءِ، الهَواءُ العَلِيْلُ، الرُّخامَى، النُّشْرَة، النَّشا، النَّفَس.
**نسیه** /nesye/ نُسْأَة، نَسِيْئَة، دَيْناً، بِالدَّيْنِ، عَلَى الحِساب، الأَخِرَة، الكُلأَة، الكالِئ.
**نسیه خریدن** /n.-xaridan/ إنْساءً / أَنْسَأَهُ البَيْعَ أو فِيهِ، إشْتِراءً / إشْتَرَى سِلْعاً دَيْناً أو عَلَى الإعْتِمادِ.
**نسیه فروختن** /n.-foruxtan/ بَيْعاً / باعَ ـِ دَيْناً، نَظَراً / نَظَرَ ـُ المَبِيْعَ أو فُلاناً.
**نسیه ممنوع** /n.-mamnu'/ الشُّكْلُ مَمْنُوعٌ، الفَقْدِيُّ مَمْنُوعٌ.
**نشادر** /nošādor/ (شیمـ) ← نوشادر.
**نشاسته** /nešāste/ نَشَا، نَشاءٌ.
**نشاستهٔ ثعلب** /n.-ye-sa'lab/ السَّحْلَب.
**نشاستهٔ حیوانی** /n.-ye-heyvāni/ غِلِيْكُوجِيْن.
**نشاسته دار** /n.-dār/ مُنَشّى.
**نشاستهٔ گندم** /n.-ye-gandom/ النَّشا.
**نشاسته‌یی** /n.-yi/ نَشَوِيّ.
**نشاط** /nešāt/ بَهْجَة، مَرَح، شِدَّةُ الفَرَح، خِفَّةُ الرُّوح، سُرُور، سَعادَة، طَرَب، جَذَل، الأَزْيَب، الغَرْب، الهِزَّة، الهَزَق.
**نشاط‌انگیز** /n.-angiz/ ← نشاط‌بخش.
**نشاط‌بخش** /n.-baxš/ مُنَشِّط.
**نشاط بخشیدن** /n.-baxšidan/ تَنْشِيْطاً / نَشَّطَ، إنْعاشاً / أَنْعَش، فَرْفَشَةً / فَرْفَش.
**نشا کردن** /nešā-kardan/ شَتْلاً / شَتَلَ ـُ و تَشْتِيْلاً / شَتَّلَ الزَّرْعَ، نَقْلاً / نَقَلَ ـُ الزَّرْعَ مِن مَوْضِعٍ الى مَوضِعٍ.
**نشان** /nešān/ ۱. أَثَر، مَسْحَة، أُعْلُومَة، عَلامَة، أَمارَة، رَسْم، رُوْسَم، آيَة، سِمَة، شِعار، إشارَة، شارَة، أَثارَة، أُرْفَة، أَرَم، أُرْمَة، تَأْشِيْرَة، أَمار، جُدَّة، حَبَر، حِبْر، جِبار، مَحَجَّة، حَفّ، حَفَف، خال، دَغس، دَمْغَة، رَشْم، سَفْر، سُوْمَة، سِيْم، سِيْما، سِيْماء، سِيْمَة، سِيْمَى، سِيْمِيا، سِيْمِياء، شاخِص، شَرَط، مَشْعَر، شَوْزَب، أُصْبُع، عُذْرَة، مَقَص، قَطَف، كَدْم، كَدْمَة، لَوْثَة، مِيْس، نَبَث، نَدَم، نُوْر، شِيَة، وَغس، هِفّان، يافِطَة. ۲. مارْكَة، عَلامَة، سِمَة، دَمْغَة، وَسْم، نُمْرَة، دَرَجَة، رُمْز، رَمَز، جُذاذَة، فِيْشَة، رَقْم، شارَة، طَبْع، بَصْم، خَتْم، طابِع، نُقْطَةُ عَلام، نُقْطَةُ إرْشاد. ۳. وَسام، مِدالِيَة، نَوْط، نِشان، نِيْشان. ۴. (نظـ) هَدَف، دَرِيْئَة، غَرَض، نِشان، نِيشان، مَرْمَى، حِلّ، رُقْعَة. ۵. عَلَم.

**نشان افتخار** /n.-e-eftexär/ وِسام، نِیْشان، النَّوْط.

**نشان دادن** /n.-dädan/ ۱. إراءَةً و إراءً / أَرَی یُرِي هـ الشَّيءَ، تَوْرِیَةً / وَرَّی، إیْراءً / أَوْرَی، تَشْوِیْفاً / شَوَّفَ، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ الشَّيءَ عَلَیهِ، تَفْرِیْجاً / فَرَّجَ هُـ عَلَی شَيءٍ غَرِیْبٍ. ۲. إظْهاراً / أَظْهَرَ، إبْرازاً / أَبْرَزَ، إبانَةً / أَبانَ، تَبْیِیْناً / بَیَّنَ، إیْضاحاً / أَوْضَحَ.

**نشان‌دار** /n.-där/ رَمْزِيّ، مُعَلَّم، ذُو عَلامَةٍ، مُسَوَّم.

**نشان‌دار کردن** /n.-d.-kardan/ ← نِشان گذاشتن.

**نشاندن** /nešändan/ قُعُوداً و مَقْعَداً / قَعَدَ ـُ بِهِ، إقْعاداً / أَقْعَدَ هُـ، تَقْعِیْداً / قَعَّدَ هُـ إجْلاساً / أَجْلَسَ هُـ، تَجْلِیْساً / جَلَّسَهُ.

**نشان دولتی** /n.-e-dowlati/ الطّابِعُ الأَمِیْرِيُّ.

**نشان شایستگی** /n.-e-šäyestegi/ وِسامُ الإسْتِحقاق.

**نشان کردن** /n.-kardan/ ۱. نشان گذاشتن. ۲. إنْتِخاباً / إنْتَخَبَهُ.

**نشان گذاشتن** /n.-gozäštan/ عَلْماً / عَلَمَ ـِ و تَعْلِیْماً / عَلَّمَ هُـ، وَسْماً وسِمَةً / وَسَمَ یَسِمُ، بَصْماً / بَصَمَ ـُ رَسْماً / رَسَمَ ـُ عَلَی کذا، تَغْلِیْباً / غَلَّبَ الشَّيءَ.

**نشانگر** /n.-gar/ ۱. واضِعُ العَلامَةِ. ۲. دَلِیْل.

**نشانه** /n.-e/ ← نشان.

**نشانه رفتن** /n.-e-raftan/ ← نشانه گرفتن.

**نشانه‌روی** /n.-e-ravi/ ← نشانه‌گیری.

**نشانه‌شناسی** /n.-e-šenäsi/ مَبْحَثُ الأَغْراضِ.

**نشانه گرفتن** /n.-gereftan/ تَسْدِیْداً / سَدَّدَ، تَوْجِیْهاً / وَجَّهَ سِلاحَهُ إلی، تَصْوِیْباً / صَوَّبَهُ، هَدْفاً / هَدَفَ ـُ إلیهِ، تَنْشِیْناً / نَشَّنَ عَلَی.

**نشانه‌گیری** /n.-e-giri/ تَسْدِیْد، تَصْوِیْب.

**نشانه‌گیری کردن** /n.-e-g.-kardan/ ← نشانه گرفتن.

**نشانی** /n.-i/ ۱. عُنْوان، عُنْوانُ الکِتابِ. ۲. عَلامَة، أُعْلُومَة، دَلِیْل، القَرِیْنَة.

**نشانی نوشتن** /n.-neveštan/ تَعْنِیَةً / عَنَّی الکِتابَ.

**نشت** /našt/ تَرَشُّح، تَسَرُّبُ الماءِ أو النّارِ.

**نشتر** /neštar/ ← نیشتر.

**نشت کردن** /našt-kardan/ رَشْحاً و رَشَحاناً / رَشَحَ ـَ و إرْشاحاً / أَرْشَحَ وإرْتِشاحاً / إرْتَشَحَ الاناءُ، نَضْحاً و تَنْضاحاً / نَضَحَ ـَ الإناءُ، تَسَرُّباً / تَسَرَّبَ الماءُ.

**نشتی** /n.-i/ الشَّيءُ المُرْتَشِح.

**نشخوار** /nošxär/ جِرَّة، إجْتِرار، القَرِیْض.

**نشخوار کردن** /n.-kardan/ جَرّاً / جَرَّ ـُ المُجْتَرُّ، إجْرارا / أَجَرَّ، إجْتِراراً / إجْتَرَّ، إشْتِراراً / إشْتَرَّ.

**نشخوارکننده** /n.-konande/ (جانـ) مُجْتَرّ، مُشْتَرّ.

**نشخوارکننـدگان** /n.-konandegan/ (جانـ) المُجْتَرّات، الحَیَواناتُ المُجْتَرَّة.

**نشد** /našd/ ← نشت.

**نشد کردن** /n.-kardan/ الإرْتِشاح.

**نشدنی** /našodani/ غَیْرُ مُمْکِن، مُسْتَحِیْـل، أَمْرٌ مُحال، بَیْضَةُ الدِّیْکِ، بَیْضُ الأَنُوق.

**نشر** /našr/ النَّشْر.

**نشر اخبار** /n.-e-axbär/ نَشْرُ الأَنْباءِ.

**نشر اسکناس** /n.-e-eskenäs/ إصْدارُ الأَوْراقِ.

**نشر اسناد** /n.-e-asnäd/ نَشْرُ الوَثائِق، إصْدارُ سَنَدات.

**نشر دادن** /n.-dädan/ نَشْراً / نَشَرَ ـُ و تَنْشِیْراً / نَشَّرَ هُـ إصْداراً / أَصْدَرَ، بَثّاً / بَثَّ ـِ، تَبْثِیْثاً / بَثَّثَ، إذاعَةً / أَذاعَ.

**نشریه** /n.-iyye/ نَشْرَة.

**نشریهٔ هفتگی** /n.-iyye-ye-haftegi/ صَحِیْفَةٌ أُسْبُوعِیَّةٌ.

**نشسـت** /nešast/ جَلْسَـة، قَعْـدَة، جُلُـوس، مَجْلِـس، إسْتِقْرار.

**نشست ساختمان** /n.-e-säxtemän/ تَرْیِیْحُ البِناءِ. خَسْفُ البِناءِ.

**نشست کردن** /n.-kardan/ خُسُوفاً / خَسَفَ ـِ البِناءُ.

**نشستن** /n.-an/ قُعُوداً و مَقْعَداً / قَعَدَ ـُ، جُلُوساً و مَجْلِساً / جَلَسَ ـِ وَخْفاً / وَحَفَ یَحِفُ، وَکْناً / وَکَنَ یَکِنُ.

**نشستنگاه** /n.-an-gäh/ المَجْلِس، المَجْلِسَة، مَقْعَـدَة، دَشت.

**نشست و برخاست** /n.-o-barxäst/ القِیامُ و القُعُود.

**نشسته** /našoste/ غَیْرُ مَغْسُولٍ.

**نشسته** /nešaste/ قـاعِد، جـالِس، الجـاثِي، المِیْثَـب، الواکِن.

**نشکفته** /naškofte/ غَیْرُ مُفَتَّحَة.

**نشکن** /naškan/ ضِدُّ الکَسْرِ.

**نشگـرده** /nešgarde/ إزْمِیْـل، مِجْـواب، ذَرِب، شَفْـرَة، مِقَدّ، مُقُدّ، مِقَدَّة، مِفْرَی.

**نشگون** /*nešgun*/ ← نیشگون، نیشگان، وشگون.

**نشگون گرفتن** /*n.-gereftan*/ تَقارُصاً / تَقارَصَ الرَّجُلانِ.

**نشمرده** /*našmorde*/ ← ناشمرده.

**نشمه** /*našme*/ (عم) ← روسپی.

**نشنیدنی** /*našnidani*/ ← ناشنیدنی.

**نشو** /*našv*/ نُمُوّ، تَرْبِيَة، نُشُوء.

**نشیب** /*našib*/ دَحْدُورَة، أُحْدُورَة، مُنْحَدَر، حَدَر، حَدُور، مُنْخَفِض، واطِئ، مَصِيب، مَأْواة، مَأْوَة، وَهْد، وَهْدَة، هَبُوط، هَزْمَة.

**نشیمنگاه** /*nešimangäh*/ ۱. مَجْلِس. ۲. إِسْت، مَقْعَدَة، مِقْعَطَة، عِجان.

**نشئه** /*naš'e*/ السُّكْر، إِنْتِعاش.

**نشئه دادن** /*n.-dädan*/ تَنْعِيشاً / نَعَّشَ، تَكْيِيفاً / كَيَّفَ.

**نص** /*nas*/ النَّص، الكلامُ المُعْتَبَر.

**نصاب** /*nesäb*/ النِّصاب.

**نصاب ارث** /*n.-e-ers*/ نِصابُ الإِرْثِ.

**نصاب قانونی** /*n.-e-qänuni*/ النِّصابُ القانُونِيّ.

**نصب** /*nasb*/ ۱. تَوْظِيف، تَعْيِين، تَوْلِيَة. ۲. إِقامَة، تَثْبِيت.

**نصب شدن** /*n.-šodan*/ تَنَصُّباً / تَنَصَّبَ، إِنْتِصاباً / إِنْتَصَبَ.

**نصب العین** /*n.-ol-eyn*/ أَمامُ العَيْنِ، مُقابِلُ العَيْنِ.

**نصب کردن** /*n.-kardan*/ نَصْباً / نَصَبَ ـِ، تَنْصِيباً / نَصَّبَ، إِقامَةً / أَقامَ، تَثْبِيتاً / ثَبَّتَ، إِنْشاءً / أَنْشَأَ، تَرْكِيباً / رَكَّبَ.

**نصرانی** /*nasräni*/ النَّصْرانِيّ.

**نصرانیت** /*n.-yyat*/ النَّصْرانِيَّة.

**نصرانی شدن** /*n.-šodan*/ تَنَصُّراً / تَنَصَّرَ.

**نصرت** /*nosrat*/ النُّصْرَة، الإِنْتِصار، الظَّفَر، المَعُونَة، المُساعَدَة.

**نصف** /*nesf*/ نِصْف، شِقّ، شَقِيق، شَطِير، شَقِيص، الفَلْج، الفِلْج، نُصّ.

**نصف شب** /*n.-e-šab*/ ← نیمه شب.

**نصف شدن** /*n.-šodan*/ إِنْصافاً / أَنْصَفَ الشَّيءُ، إِنْتِصافاً / إِنْتَصَفَ الشَّيءُ، إِنْشِراجاً / إِنْشَرَجَ الشَّيءُ.

**نصف کردن** /*n.-kardan*/ شَطْراً / شَطَرَ ـُ، تَشْطِيراً / شَطَّرَ، تَنْصِيفاً / نَصَّفَ، نَصْفاً و نِصافَةً / نَصَفَ ـُ قَسْماً / قَسَمَ ـِ هُ، مُشاطَرَةً / شاطَرَ، مُقاسَمَةً / قاسَمَ، مُناصَفَةً / ناصَفَ.

**نصف نصف** /*n.-n.*/ نِصْفٌ بِنِصْفٍ.

**نصف‌النهار** /*nesf-on-nahär*/ نِصْفُ النَّهار، الهاجِرَة.

**نصف‌النهار گرینویچ** /*n.-on.-n.-e-gerinvic*/ هاجِرَةُ غِرِينِتش.

**نصفه** /*n.-e*/ (عم) ← نیمه.

**نصفه کاره** /*n.-e-käre*/ (عم) ← نیمه کاره.

**نصیب** /*nasib*/ نَصِيب، سُهْمَة، قِسْم، حِصَّة، حَظّ، بَخْت، طالِع، سَعْد، الشِّرْك، الشِّقْص، العَوْف، القُرْعَة، القِطّ، الكِفْل.

**نصیحت** /*nasihat*/ النُّصْح، النَّصِيحَة، المَوْعِظَة، الإِرْشاد.

**نصیحت‌آمیز** /*n.-ämiz*/ نُصْحِيّ، حَضِّيّ، تَحْذِيرِيّ.

**نصیحت‌پذیر** /*n.-pazir*/ مُتَقَبِّلُ النُّصْحِ.

**نصیحت کردن** /*n.-kardan*/ نُصْحاً و نِصاحَة و نَصاحِيَّةً / نَصَحَ ـَ فُلاناً و لِفُلانٍ، نَصاحَةً / نَصُحَ ـُ الرَّجُلُ، تَنَصُّحاً / تَنَصَّحَ، إِرْشاداً / أَرْشَدَ، وَعْظاً و عِظَةً / وَعَظَ يَعِظُ هُ، إِشارَةً / أَشارَ، تَوْصِيَةً / وَصَّى، إِيْصاءً / أَوْصَى.

**نصیحت کننده** /*n.-konande*/ ناصِح، الأُذُن.

**نصیحت گر** /*n.-gar*/ ← نصیحت کننده.

**نصیحت گوی** /*n.-guy*/ ← نصیحت کننده.

**نضج دادن** /*nozj-dädan*/ إِنْضاجاً / أَنْضَجَ، إِتْماماً / أَتَمَّهُ أو يَجعَلَهُ يَبْلُغُ حَدَّ الكمالِ.

**نضج گرفتن** /*n.-gereftan*/ نُمُوّاً / نَمايَنْمُو، نَضْجاً / نَضِجَ ـَ.

**نطاق کهکشان** /*netäq-e-kahkašän*/ ← راه شیری.

**نطع** /*nat'*/ الرُّقْعَة، القَضِيمَة.

**نطفه** /*notfe*/ ۱. باه، نُطْفَةُ الذَّكَر، الحَيَوانُ المَنَوِيّ، الزُّكْبَة، المُضْغَة. ۲. «گیا» بِزْرَة، جُرْثُومَة.

**نطق** /*notq*/ خُطْبَة، النُّطْق، التَّكَلُّم، المَقال، خِطابَة، خِطاب، كَلام، المُحاضَرَة.

**نطق زدن** /*notoq-zadan*/ (عم) تَكَلَّمَ.

**نطق کردن** /*notq-kardan*/ إِلْقاءً / أَلْقَى خُطْبَةً، خُطْبَةً و خَطْباً و خَطابَةً / خَطَبَ ـُ.

**نطق کشیدن** /*notoq-kešidan*/ (عم) تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ.

**نظارت** /nezärat/ إشراف، النّظـارَة، مُناظَـرَة، مُراقَبَـة، رَقابَة، سَيطَرَة، سُلطَة.

**نظارت کردن** /n.-kardan/ مُناظَرَةً / ناظَرَ، مُشـارَفَةً / شارَفَ، إشرافاً / أشرَفَ عَلَى، رُقُوباً و رَقـابَةً و رِقْباناً و رِقْبَةً / رَقَبَ ـُ هُ و مُراقَبَةً / راقَبَ العَمَلَ، سَهَراً / سَهِرَ ـَ عَلَى، سَيطَرَةً / سَيطَرَ عَلَيهِ، اِطّلاعاً / اِطَّلَعَ عَلَى العَمَلِ، إطْلالاً / أطَلَّ عَلَى.

**نظاره کردن** /nezäre-k./ ← نظارت کردن.

**نظافت** /nezäfat/ طُهْر، طَهارَة، النَّظافَة، التَّطَهُّر.

**نظافـت کردن** /n.-kardan/ تَطْهِيراً / طَهَّرَ، تَنْظِيفـاً / نَظَّفَ، تَنْقِيَةً / نَقّاهُ.

**نظام** /nezäm/ ١. التَّـرتِيب، النَّظْـم، النِّظام، تَنْسِيـق، تَنْظِيم، الأُسْلُوب، الطَّرِيقَة، السُّلوک. ٢. النِّظام.

**نظـام اجتمــاعـی** /n.-e-ejtemä'i/ النِّظـامُ أو التَّنْظِيْـمُ الاِجْتِماعِيّ.

**نظام دادن** /n.-dädan/ تَنْظِيماً / نَظَّمَ.

**نظـام ســرمـایــه داری** /n.-e-sarmäye-däri/ النِّظـامُ الرَّأْسَمالِيّ.

**نظام فئودالی** /n.-e-fe'odäli/ الإقْطاع.

**نظام کار** /n.-e-kär/ القِوام.

**نظام گرفتن** /n.-gereftan/ تَنَظُّماً / تَنَظَّمَ.

**نظام نامه** /n.-näme/ الدُّسْتُور، القانُون.

**نظام وظیفه** /n.-vazife/ الخِدمَةُ العَسْكَرِيَّة.

**نظامی** /n.-i/ عَسْكَرِيّ، حَرْبِيّ، عُرْفِيّ.

**نظامی گرایی** /n.-i-geräyi/ ← نظامی گری.

**نظامی گری** /n.-i-gari/ العَسْكَرِيَّة، العُرْفِيّ.

**نظـــر** /nazar/ النَّظَـــر، «~ به فلان چیز: نَظَراً إلَى كَذا، بالنَّظَـرِ إلَى كَـذا» ، «~ به این که: عَلَى أنَّ، حَيْثُ أنَّ، مِنْ حَيْثُ، بِما أنَّ، حِيال، تِلْقـاءَ»، إطّلاع، رَأي، رُؤْيَة، طَرْف، إسْتِشارَة، العَيْن، البَصَر، الفِكْر.

**نظر باز** /n.-bäz/ المُغاضِنُ، جَرِيءُ النَّظَراتِ.

**نظر بـازی** /n.-b.-i/ مُغـاضَنَـة، إمْعانُ النَّظَـرِ فـي وُجُـوهِ الحِسانِ.

**نظر بلند** /n.-boland/ كَرِيْم، ذُوالكَـرَم، عَظِيْمُ النَّفْسِ أو الأخْلاقِ، رَحْبُ الصَّدْرِ، أرْيَحِيّ، واسِعُ الخُلْق.

**نظر بلندی** /n.-b.-i/ سَماحَة، سِعَةُ الصَّدْرِ.

**نظر تنگ** /n.-tang/ دَنِيّ، بَخِيْل، مُمْسِک.

**نظر تنگی** /n.-tangi/ دَناءَة، بُخل، إمْساک.

**نظر خواستن** /n.-xästan/ إسْتِطْلاعاً / إسْتَطْلَعَ فُلاناً رَأْيَهُ، إسْتِشارَةً / إسْتِشارَ، مُراجَعَةً / راجَعَهُ في الأمْـرِ، طَلَباً / طَلَبَ ـُ رَأيَهُ، سُؤالاً و سَألَةً و سَآلَةً و مَسْألَةً و تَسْآلاً / سَألَ ـَ نَصِيحَةً.

**نظر خواهی** /n.-xähi/ مَشْوَرَة، إسْتِشارَة.

**نظر خواهی همگانی** /n.-x.-ye-hamegäni/ ← رفراندم.

**نظر خوردن** /n.-xordan/ إصابَةً / أُصِيبَ مع بالعَيْنِ ← چشم خوردن.

**نظر خورده** /n.-xorde/ مَنْظُور، مُصابٌ بالعَيْن.

**نظر دادن** /n.-dädan/ إبْداءً / أبْدَى رَأْيَهُ.

**نظر زدن** /n.-zadan/ إصابَةً / أصابَهُ بـالعَيْنِ ← چشم زدن.

**نظر قربـانی** /n.-qorbäni/ حِرْز، عُوْذَة، حِجـاب، تَمِيْمَة، بَرْوَكَة، مَجْلَبَةُ البَرَكَة.

**نظر کردن** /n.-kardan/ نَظَراً و مَنْظَراً و مَنْظَـرَةً و تَنْظاراً و نَظَراناً / نَظَرَ ـُ هُ و إليهِ، إبْصاراً / أبْصَرَ، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ إلى، تَجْلِيَةً / جَلَّى بِنَظَرِهِ، مُرامَقَةً / رامَقَ هُ، تَسْوِيماً / سَوَّمَ إليهِ بِبَصَرِهِ، صُفُوحاً / صَفَحَ ـَ في الأمْرِ.

**نظر کرده** /n.-karde/ مَنْظُورٌ إلَيهِ.

**نظر کلی** /n.-e-kolli/ نَظْرَةٌ إجْمالِيَّة.

**نظری** /n.-i/ عِلْمِيّ، نَظَرِيّ.

**نظریه** /n.-iyye/ نَظَرِيَّة، النَّظَرِيَّـةُ العِلْمِيَّة، اِقْتِراح، عَرْض رَأْي، فِكْر.

**نظـریهٔ تکـامـل تدریجـی** /n.-i-ye-takämol-e-tadrigi/ نَظَرِيَّةُ النُّشُوءِ و الإرْتِقاءِ.

**نظریـه دادن** /n.-i-dädan/ إفْتِراضـاً / إفْتَرَضَ، زُعْمـاً و مَزْعَماً / زَعَمَ ـُ.

**نظریهٔ ماشینواری** /n.-i-ye-mäšinväri/ ← مکانیسم.

**نظـریـهٔ مجمـوعــهـا** /n.-i-ye-majmu'e-hä/ نَظَـرِيَّـةُ المَجْمُوعات.

**نظم** /nazm/ ١. تَرْتِيب، إنْتِظام، تَوْضِيب، تَنْسِيق، تَزْيِين. ٢. شِعْر، قَرِيض.

**نظم دادن** /n.-dädan/ تَنْظِيماً / نَظَّمَ، تَرْتِيباً / رَتَّبَ.

**نظم سازی** /n.-säzi/ نَظْمُ الشِّعْر.

**نظم عمومی** /n.-e-omumi/ النِّظامُ العامّ.

**نظم یافتن** /n.-yäftan/ تَنظُّماً / تَنَظَّمَ، تَرَتُّباً / تَرَتَّبَ، تَسَوِّياً / تَسَوَّى.

**نظیر** /nazir/ نَظِير، مِثْل، مُماثِـل، مَثِيْل، شَبِيْه، ضِرْع، مُضارِع، مُعادِل، زَيّ، شَقِيْق، طِنْب.

**نظیره گویی** /n.-e-guyi/ التَّقْلِيْدُ الشِّعْرِيّ.

**نظیف** /nazif/ نَظِيف، نَقِيّ، الصَّافِي، مُهَنْدَم، طاهِر.

**نعره** /na're/ نَعْرَة، النَّعِيْر، صُراخ، صـارِخَة، صِياح، عَجّ، عَجِيْج، صَخَب، صَـرِيْخ، جَأْر، جُؤار، زَعْـق، زَعِيْق، زَئِيْر، زَمْجَرَة، هُتاف.

**نعره زدن** /n.-zadan/ نَعِيْراً و نُعاراً / نَعَرَ ـِ الثَّوْرُ، صَيْحاً و صَيْحَةً و صِياحاً و صَيَحاناً / صاحَ ـِ، زَئِيْراً و زَأْراً و تَزْآراً / زَأَرَ ـَ و زَئِرَ ـَ و إِزْآراً / أَزْأَرَ و تَزَوُّراً / تَزَأَّرَ الأَسَدُ، زَمْجَرَةً / زَمْجَرَ، صَخَباً / صَخِبَ ـَ عَجّاً و عَجِيْجاً / عَجَّ ـِ، هَتْفاً و هُتَافاً / هَتَفَ ـِ فُلانٌ بِفلانٍ.

**نعره زن** /n.-zan/ الصَّرّاخ، صَخِب.

**نعش** /na'š/ ۱. المَيِّت، جُثَّةُ المَيِّـت، جُثْمان، جِسْم. ۲. جَنازَةُ المَيِّت، النَّعْش، التَّابُوت.

**نعش کش** /n.-keš/ عَرَبَةُ نَقْلِ المَوْتَى، نَعْش، سَرِيْر، الآلَةُ الحَدْباء، عَرْش.

**نعش کشی** /n.-k.-i/ حَمْلُ المَوْتَى إِلَى المَقابِرِ.

**نعل** /na'l/ نَعْل، جِذْوَة، نَضْوَة.

**نعل اسبی** /n.-e-asbi/ النَّمْت.

**نعلبکـی** /na'lbaki/ صَحْـنُ الفِنْجـان، طَبَـقُ الفِنْجـانِ، فَيْخَة، صَحْنُ الشّاي، طَبَقُ الشّاي.

**نعلبند** /na'l-band/ بَيْطار، مُبَيْطِر، مُطَبِّقُ الدَّوابِّ.

**نعل‌بندی** /n.-b.-i/ بَيْطَرَة.

**نعل‌دار** /n.-där/ ناعِل، مُنْعَل، ذُونَعْل، مُنْتَعِل.

**نعـل در آتـش نهـادن** /n.-dar-ätaš-nehädan/ عَمَلِيَّـةٌ سِحْـرِيَّةٌ و هـي وَضْـعُ نَعْلِ الحِصـانِ بالنّـارِ غـايَتُها عَـوْدَةُ المُسافِرِ.

**نعل زدن** /n.-zadan/ ← نعل کردن.

**نعل زده** /n.-zade/ ← نعل دار.

**نعل کردن** /n.-kardan/ نَعْلاً / نَعَلَ ـَ الدّابَّةَ، إِنعالاً / أَنْعَلَتِ الدّابَّةَ، بَيْطَرَةً / بَيْطَرَ الحِصانَ.

**نعلی** /n.-i/ النَّعْلِيّ.

**نعلین** /n.-eyn/ بابُوج، خُفّ، مُزّ، بَنْتُفْلِيّ.

**نعلین دوز** /n.-e.-duz/ الخَصّاف.

**نعمت** /ne'mat/ نِعْمَة، المال، الرِّزْق، ثَـرْوَة، ثَراء، غِنًى، ثَرًى، الإِحْسان، النُّطَف، الرُّبَى، الجَبْر، الحَبْرَة، الحَسَنَة، الخُصْلَة، الغَـدَف، الغَدَن، الغُـدْنَة، الغَضـارَة، الفاضِلَـة، الكَفّ، النُّضْرَة، اليَد، اليَدُ البَيْضاءُ.

**نعمت خداداد** /n.-e-xodä-däd/ نِعْمَة، مِنَّة، نِعْمَةُ اللّهِ.

**نعناع** /na'nä'/ (گیا) نَعْنَع، نَعْناع، نُعْنُع.

**نعناع آبی** /n.-e-äbi/ (گیا) نَعْنَعُ الماءِ، فُوتَنْجُ الماءِ.

**نعنـاع بیابـانـی** /n.-e-biyäbäni/ (گیـا) نَعْنَعٌ أو نَعْنـاعٌ فُلْفُلِيّ، لَمّام.

**نعناع وحشی** /n.-e-vahši/ (گیا) الأُشْتُبُون.

**نعناعیان** /n.-iyän/ (گیا) الشُّفَوِيّات.

**نعوظ** /no'uz/ نُعْظ.

**نعوظ کردن** /n.-kardan/ نَعْظاً و نُعُوظاً / نَعَظَ ـَ و إِنْعاظاً / أَنْعَظَ القَضِيْبُ.

**نعوظی** /n.-i/ نَعُوظ، إِنْتِصابِيّ، مُنْعِظَة.

**نغز** /naqz/ حَسَن، لَطِيْف، جَمِيْل، بَدِيْع، جَيِّد.

**نغ زدن** /neq-zadan/ تَأَفُّفاً / تَأَفَّفَ، تَذَمُّراً / تذَمَّرَ.

**نغز گفتار** /naqz-goftär/ لَطِيْفُ الكَلامِ، حَسَنُ القَوْلِ.

**نغمه** /naqme/ النَّغْمَة، اللَّحْـن، الغِناء، أُغْنِيَّة، تَـرْنِيْمَة، النَّشِيْد، نَأْمَة.

**نغمه پرداز** /n.-pardäz/ ← نغمه سرا.

**نغمـه پـردازی** /n.-p.-i/ التَّلْحِيْـن، صِنـاعَـةُ الأَلْحـانِ، المُوسِيْقَى.

**نغمه سرا** /n.-sorä/ مُنْشِد، المُغَنِّي، غِرِّيْد، مُغَرِّد.

**نغمه سرایی کردن** /n.-s.-kardan/ تَغْنِيَةً / غَنَّى، شَدْواً / شَدَا ـُ الشِّعْرَ، تَرَنُّماً / تَرَنَّمَ.

**نغ نغ کردن** /neq-neq-kardan/ نغ زدن.

**نغ نغو** /n.-nequ/ مُتَأَفِّف، مُتَذَمِّر.

**نفاست** /nefäsat/ نَجابَة، نَفاسَة، الجُوْدَة، البَهاء، الرَّوْعَة.

**نفاق ورزیدن** /nefäq-varzidan/ مُنافَقَةً و نِفاقاً / نافَقَ.

**نفت** /naft/ نِفْـط، زَيْتُ الصَّخْـرِ أو الإِسْتِصْباح، بِتْـرول، زَيْتٌ مَعْدَنِيٌّ.

**نفتالین** /naftälin/ نَفْتالِيْن.

**نفت انداز** /n.-andäz/ النَّفّاط.

**نفت خام** /n.-e-xäm/ النِّفطُ الخامُ، زَيْتٌ خامٌ.

**نفت خيز** /n.-xiz/ أرْضٌ نَفطِيَّةٌ.

**نفت سفيد** /n.-e-sefid/ الزَّيْتُ الأبْيَضُ.

**نفت سوز** /n.-suz/ حارِقٌ زَيْتِيٌّ.

**نفت سياه** /n.-e-siyäh/ المازُوْت.

**نفت فروش** /n.-foruš/ النَّفّاط، زَيّات.

**نفتكش** /n.-keš/ ناقِلَةُ البِتْرَوْلِ أو النِّفطِ.

**نفتى** /n.-i/ نَفطِيّ.

**نفخ** /nafx/ النَّفح، نَفخُ الرِّيْح، التَّوَرُّم، نُفْخَة، رِيْحَة، رِيْح.

**نفخ كردن** /n.-kardan/ تَنَفُّخاً / تَنَفَّخَ.

**نفر** /nafar/ فَرْد، نَفَر.

**نفرت** /nefrat/ نَفْرَة، نُفُور، كَراهَة، بُغْض، بَغْضاء، بِغْضَة، إبْلَة، جُفُول، سَأم، اِشْمِئْزاز، شُمَأْزِيْزَة، شَنَآن، عَوْف، عَيْف، عَيَفان، فِرْك، قَرَف، قُزّ، تَقَزُّز، مَقْت، مَلَل، وَجْد، جِدَة، اِسْتِهْجان.

**نفرت آور** /n.-ävar/ ← نفرت انگيز.

**نفرت انگيز** /n.-angiz/ كَرِهٌ، كَرِيْهٌ، مُسْتَهْجَن، ثَقِيْل، مَمقُوت، مَقِيْت، خَبِيْث، مُبْغِض، بَغِيْض، مُقْرِف، تَعافُهُ النَّفسِ.

**نفرت يافتن** /n.-yäftan/ نَفْراً / نَفَرَ ـِ مِنْهُ، تَنَفُّراً / تَنَفَّرَ، كُرهاً و كَراهَةً و كَراهِيَةً و مَكْرُهَةً / كَرِهَهُ ـَ إبْغاضاً / أبْغَضَ، شِمازاً / شَمَزَ ـِ ت نَفْسُه مِنْهُ، اِسْتِيْحاشاً / اِسْتَوْحَشَ مِنْهُ، بَشَماً / بَشِمَ ـَ مِن الأمْرِ، اِنْبِياشاً / اِنْباشَ مِنْ كذا، عَيْفاً و عِيافاً و عَيَفاناً / عافَ ـَ الشَّيءَ، اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ عن الشَّيءِ، قَرَفاً / قَرِفَ ـَ مِنْهُ، تَقَزُّزاً / تَقَزَّزَ مِنْهُ، قَلْواً / قَلا ـُ الرَّجُلَ، تَقْلِيَةً / قَلَّى هـُ إليه، قِلًى / قَلِيَ ـَ الرَّجُلَ، قَلْياً / قَلَى ـِ فُلاناً، تَمَقُّساً / تَمَقَّسَ ت نَفْسُهُ.

**نفرت ورزنده** /n.-varzande/ الكُرْه.

**نفريت** /nefrit/ (پز) اِلْتِهابُ الكُلْيَةِ.

**نفرين** /nefrin/ دُعاء، اللَّعْن، دَعْوَةُ بالشَّرّ، بُعْد، بُهْلَة، دُعاء، رِجْس، لَعْن، لَعان، لَعانِيَّة.

**نفرين شده** /n.-šode/ لُعْنَة، لَعِيْن، مَلْعُون، لَعِيْنَة، رَجِيْم، مُقَذَّف.

**نفرين كردن** /n.-kardan/ لَعْناً / لَعَنَ ـَ مُلاعَنَةً و لِعاناً / لاعَنَ هُ، اِلْتِعاناً / اِلْتَعَنَ الرَّجُلانِ، دَعْواً و دَعْوَةً و دُعاءً و دَعْوَى / دَعا ـُ عَلَيهِ، تَباهُلاً / تَباهَلَ القَوْمُ، رَجْماً / رَجَمَ ـُ هـُ اِسْتِمْطاراً / اِسْتَمْطَرَ عَلَيهِ اللَّعَنات، اِسْتِنْزالاً / اِسْتَنْزَلَ اللَّعنات، تَنَقُّراً / تَنَقَّرَ عَلَى الأهْلِ، وَلْوَلَةً / وَلْوَلَ.

**نفس** /nafs/ النَّفْس، الرُّوْح، بُضم، البال، جائِشَة، حَوْباء، خَلَد، دَرّ، ذِراع، عَرَبَة، قَرِيْنَة، قِشْب، كَتال، كاذِبَة، كَذُوب، لَقْحَة، مُشاش، النَّعامَة، نَقِيْبَة، وَغْم.

**نفس** /nafas/ نَفَس، نَفْحَةٌ مِنَ النَّسِيْم، نَسَم.

**نفس آخرين** /n.-äxarin/ الرَّمَقُ الأخِيْر.

**نفسانى** /nafs-äni/ النَّفسانِيّ.

**نفس بر** /nafas-bor/ قاطِعُ النَّفَسِ.

**نفس پرستى** /nafs-parasti/ الأثَرَة.

**نفس تنگى** /nafas-tangi/ أزْمَة، أزْما، رَبْو، بُحاح، زُلَّة، ضَيْقَة، نَسَمَة، نَهْجَة.

**نفس تنگى يافتن** /n.-t.-yäftan/ رَبْواً / رَبا ـُ بَحّاً و بَحَحاً و بُحُوحاً و بَحاحاً و بُحُوحَةً و بَحاحَةً / بَحَّ ـَ ضَأْداً / ضَئِدَ ـَ.

**نفس راحت كشيدن** /n.-e-rähat-kešidan/ أخْذاً / أخَذَ ـُ نَفَسَهُ، تَنَفُّساً / تَنَفَّسَ.

**نفس زنان** /n.-zanän/ لَهْثان، لاهِث، مَبْهُور، لاهِد.

**نفس شكنى** /nafs-šekani/ ← نفس كشى.

**نفس عميق** /nafas-e-amiq/ تَنَفُّسُ الصُّعَداء، النَّشْغَة.

**نفس عميق كشيدن** /n.-e-a.-kešidan/ تَنَفُّساً / تَنَفَّسَ الصُّعَداء، اِغْتِراقاً / اِغْتَرَقَ النَّفَس.

**نفس كشتن** /nafs-koštan/ إماتَةً / أماتَ الشَّهَواتِ، قَمْعاً / قَمَعَ ـَ الشَّهَواتِ.

**نفس كش خواستن** /nafas-keš-xästan/ دَعْوَةً / دَعا ـُ الجَسُور، لِلْمُضارَبَةِ و القِتالِ.

**نفس كشى** /nafs-koši/ إماتَةُ الشَّهَوات، اِنْكارُ الذّاتِ، قَمْعُ الشَّهَواتِ.

**نفس كشيدن** /nafas-kešidan/ أخْذاً / أخَذَ ـُ نَفَسَهُ، تَنَفُّساً / تَنَفَّسَ، تَنَسُّماً / تَنَسَّمَ الحَيُّ، نَشَقاً / نَشِقَ ـَ تَنَشُّقاً / تَنَشَّقَ، اِسْتِنْشاقاً / اِسْتَنْشَقَ الهَواءَ.

**نفس نفس زدن** /n.-n.-zadan/ بَهْراً / بُهِرَ مج ـَ اِنْبِهاراً / اِنْبَهَرَ نَفَسُهُ، تَتابُعاً / تَتابَعَ نَفَسُهُ، لَهْثاً و لُهاثاً / لَهَثَ ـَ نَهِيْجاً / نَهَجَ ـَ نَهْجاً و نَهَجَةً / نَهِجَ ـَ.

**نفس واپسين** /n.-e-väpasin/ فُواقُ المَوْتِ، النَّشْغَة.

**نفع** /naf'/ نَفع، مَنْفَعَة، نافِعَة، صالِح، مَصْلَحَة، فائِدَة،

رِبح، کَسب، مَکْسَب.

**نفع رسانی** /n.-resäni/ إفادَة، نَفْع.

**نفع طلب** /n.-talab/ مُثابِرٌ لِـلإسْتِثْمار ← منفعت طلب، سودجو.

**نفع طلبی** /n.-t.-i/ المُثابَرَةُ لِلإسْتِثْمار ← سودجویی.

**نفع عمومی** /n.-omumi/ مَنْفَعَةٌ عامَّةٌ.

**نفع کردن** /n.-kardan/ ← سود کردن.

**نفقه** /nafaqe/ النَّفَقَة.

**نفقه دادن** /n.-dädan/ إنْفاقاً / أَنْفَقَ، عَوْلاً و عِيالَةً و عُؤُولاً / عالَ ـُ عِيالَهُ.

**نفله** /nefle/ التّالِف، الضّائِع، الخَراب.

**نفله شدن** /n.-šodan/ (عم) تَلَفاً / تَلَفَ ـَ.

**نفله کردن** /n.-kardan/ إتْلافاً / أَتْلَفَ.

**نفوذ** /nofuz/ ۱. نَفاذ، نُفُوذ، اِخْتِراق، دُخُول، تَسَلُّل، تَمَلُّص. ۲. سَيْطَرَة، سُلْطَة، قُوَّة، تَأْثِير، وَجاهَة، جاه، هَيْمَنَة.

**نفوذ پذیر** /n.-pazir/ نَفِيْذ، قابِلٌ لِلنُّفُوذِ.

**نفوذ پذیری** /n.-p.-i/ قابِلِيَّةُ النُّفُوذِ.

**نفوذ کردن** /n.-kardan/ نَفْذاً و نُفُوذاً و نَفاذاً / نَفَذَ ـُ ثَقْباً / ثَقَبَ ـُ خَرْقاً / خَرَقَ ـِ اِخْتِراقاً / اِخْتَرَقَ، تَخَلُّلاً / تَخَلَّلَ الشَّيءُ فِيهِ، دَبّاً و دَبِيباً / دَبَّ ـِ في الشَّيءِ، تَرَسُّباً / تَرَسَّبَ، سَرَباً / سَرِبَ ـَ تَسَرُّباً / تَسَرَّبَ، سُرًى و سُرْيَةً و سِرايَةً و سَرَياناً و مَسْرًى / سَرَى ـِ غَلاً / غَلَّ ـُ هُ، تَغْلِيْلاً / غَلَّلَ، تَغَلُّلاً / تَغَلَّلَ، اِنْغِلالاً / اِنْغَلَّ في الشَّيءِ، غَلْغَلَةً / غَلْغَلَ، تَغَلْغُلاً / تَغَلْغَلَ في، فَلْواً / فَلاَ ـُ هـ فَلْياً / فَلَى ـِ القَوْمَ، مُرُوْقاً / مَرَقَ ـُ مِنْهُ، مُضِيّاً / مَضَى ـِ عَلَى الأَمْرِ و فيهِ، نُدُوصاً / نَدَصَ ـِ الشَّيءُ مِن الشَّيءِ، وُغُولاً / وَغَلَ ـِ إيْغالاً / أوْغَلَ، تَوَغُّلاً / تَوَغَّلَ في كذا.

**نفوذ کننده** /n.-konande/ نافِذ، ثاقِب.

**نفوذ ناپذیر** /n.-nä-pazir/ كَتِيْم، غَيْرُ نَفِيْذٍ لِشَيءٍ.

**نفوذ ناپذیری** /n.-n.-p.-i/ الكِتام، عَدَمُ قَبولِ النُّفُوذِ.

**نفوس بد زدن** /nofus-e-bad-zadan/ نَعْباً و نُعاباً و نَعِيْباً و نَعَباناً و تَنْعاباً / نَعَبَ ـِ إنْذاراً / أَنْذَرَ بالبَيْنِ، تَأْوِيْقاً / أَوَّقَ عَلَيهِ.

**نفهم** /nafahm/ عَدِيْمُ الشُّعُور، قَلِع.

**نفهمی** /n.-i/ عَدَمُ الشُّعُور.

**نفی** /nafi/ نَفْي، طَرْد، إبْعاد.

**نفی بلد کردن** /n.-e-balad-kardan/ نَفْياً / نَفَى يَنْفِي ـهُ مِنْ بَلَدِهِ، إخْراجاً / أَخْرَجَهُ من بَلَدِهِ، تَغْرِيْباً / غَرَّبَهُ، سَبْياً و سِباءً / سَبَى ـِ طَرْداً / طَرَدَ ـُ هُ.

**نفیر** /nafir/ نَفِيْر، بُوْق، الأَنِيْن، النَّحِيْب.

**نفیس** /nafis/ نَفِيْس، نـافِس، مَنْفُـوس، غالِـي الثَّمَنِ، ثَمِيْن، عَلِق، عَيْن، يَتِيْم.

**نفیس شدن** /n.-šodan/ نَفاسَةً و نِفاسـاً و نُفُوساً و نَفَساً / نَفُسَ ـُ إنْفاساً / أَنْفَسَ الشَّيءُ، كَرَماً و كَـرَمَةً و كَرامَةً / كَرُمَ ـُ الشَّيءُ.

**نفی کردن** /n.-kardan/ نَفْياً / نَفَى يَنْفِي ـهُ، نَكْراً و نُكْراً و نُكُوراً و نَكِيْراً / نَكِرَ ـَ إنْكاراً / أَنْكَرَ، نَسْخاً / نَسَخَ ـَ إبْطالاً / أَبْطَلَ.

**نقاب** /neqäb/ نِقاب، خِمـار، قِناع، حِجـاب، حاجِـب، سِتْر، ساتِر، بُرْقُع، سَلْس.

**نقاب دار** /n.-där/ مُقَنَّع، مُلَثَّم، مُتَلَثِّم، مُبَرْقَع.

**نقاب زدن** /n.-zadan/ اِخْتِماراً / اِخْتَمَرَ، تَخَمُّراً / تَخَمَّرَ، تَقْنِيْعاً / قَنَّعَ، كَسْواً / كَسا ـُ قَنـاعاً، تَحَجُّباً / تَحَجَّبَ، تَسَتُّراً / تَسَتَّرَ.

**نقاد** /naqqäd/ النّاقِد، النَّقّاد.

**نقادی** /n.-i/ نَقْد، اِنْتِقاد.

**نقادی کردن** /n.-i-kardan/ نَقْداً و تَنْقاداً / نَقَدَ ـُ.

**نقاره** /naqäre/ نُقارِيَّة، نُقَيْرَه، نَقّارَة، نِقَّيْرَة، دَرَبُكَّة.

**نقاره‌خانه** /n.-xäne/ مَحَلٌّ مُـرْتَفَعٌ تُقْرَعُ فِيهِ الطُّبُـول في أَوْقاتِ المَساءِ أو السَّحَرِ أوْ لإجْراءِ بَعْضِ المَراسِيْم.

**نقاره زن** /n.-zan/ نَقْرَزان، نُقـارِيَّة، عازِفُ الطَّبْلَـةِ، قارِعُ الطَّبْلِ.

**نقاش** /naqqaš/ نَقّاش، دَهّان، رَسّـام، المَثّال، المُصَوِّر، زائِق، مُزَوِّق.

**نقـاش سـاختمـان** /n.-e-säxtemän/ نَقّـاشُ الجُـدْرانِ [الحَيْطان] و البُيُوت.

**نقاشی** /n.-i/ تَصْوِيـر، رِسامَة، رَسْـم، نَقْش، الرِّسـامَة، التَّصْوِيْرُ اليَدَوِيّ، التَّصْوِيْرَة، تَزْوِيْقَة.

**نقاشی آب رنگ** /n.-iye-äb-rang/ ۱. الرَّسْمُ المائِيّ. ۲. اللَّوحَةُ المائِيَّةُ.

**نقـاشی رنگ و روغـن** /n.-i-ye-rang-o-rowqan/ ۱.

التَّصْوِيرُ بالزَّيْتِ. ۲. صُورَةٌ زَيْتِيَّةٌ.

**نقاشی قلم زنی** /n.-i-ye-qalam-zani/ حَفْرُ الكِلِيشِيْهات أو الطَّبْعُ عَنْها.

**نقاشی کردن** /n.-i-kardan/ نَقْشاً / نَقَشَ ـُ تَصْوِيراً / صَوَّرَ، رَسْماً / رَسَمَ ـُ بالأَلْوانِ، زَخْرَفَةً / زَخْرَفَ، تَزْيِيناً / زَيَّنَ، زَوْقاً / زَاقَ ـُ السَّقْفَ، تَزْوِيقاً / زَوَّقَ الجِدارَ طَبْعاً / طَبَعَ ـَ الشَّيءَ.

**نقاشی کوبیسم** /n.-i-ye-kubism/ الرَّسْمُ التَّكْعِيْبِيّ.

**نقال** /naqqäle/ قَصّاص.

**نقاله** /naqqäle/ المَنْقَلَة، مِزْوَلَة، الدَّيْبُوب.

**نقالی** /naqqäl-i/ نَقْلُ القِصَص.

**نقاهت** /neqähat/ تَماثُل مِنَ المَرَضِ، نَقاهَة.

**نقب** /naqab/ النَّقْب.

**نقب زدن** /n.-zadan/ تَنْقِيْباً / نَقَّبَ، فَتْحاً / فَتَحَ ـَ نَفَقاً، نَكْشاً / نَكَشَ ـِ.

**نقب زن** /n.-zan/ نَقّاب، حافِرُ الحُجْرِ في الأرضِ، حافِرُ النَّفَقِ.

**نقد** /naqd/ ۱. النَّقْد، الدِّرْهَم، ناجِز «با او ~ معامله کردم»: بِعْتُهُ ناجِزاً بِناجِزٍ.

**نقداً** /n.-an/ عِنْدَ الحافِرَةِ.

**نقد خریدن** /n.-xaridan/ اِشْتِراءً / اِشْتَرَى نَقْداً.

**نقد دادن** /n.-dädan/ نَقْداً / نَقَدَ ـُ هُ الثَّمَنَ.

**نقد شدن** /n.-šodan/ اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ المالُ.

**نقد کردن** /n.-kardan/ تَنَقُّداً / تَنَقَّدَ الدَّراهِمَ و غَيْرَها، تَصَرُّفاً / تَصَرَّفَ بِتَحْوِيلِ عَقارٍ إلى نَقْدٍ. ۲.نَقْداً و تَنْقاداً / نَقَدَ ـُ الكَلامَ، تَناقُداً / تَناقَدَ القومُ، تَعْقِيْباً / عَقَّبَ الكِتابَ، تَقْرِيْظاً / قَرَّظَ الكتابَ.

**نقد گرفتن** /n.-gereftan/ اِنْتِقاداً / اِنْتَقَدَ الثَّمَنَ.

**نقدی** /n.-i/ نَقْداً، نَضّاً، نَقْدِيّ، مالِيّ، فَوْراً.

**نقدینه** /n.-ine/ عُمْلَة، نَقْد، سُيُولَةٌ نَقْدِيَّةٌ.

**نقرس** /neqres/ (پز) نِقْرِس، رَثْيَة، اِلْتِهابُ المَفاصِلِ، داءُ المَفاصِلِ.

**نقرس پا** /n.-e-pä/ (پز) نِقْرِسُ المَفاصِلِ، نِقْرِسُ الرِّجْلِ.

**نقرس دست** /n.-e-dast/ (پز) نِقْرِسُ اليَدِ.

**نقرس زانو** /n.-e-zânu/ (پز) نِقْرِسُ الرُّكْبَة.

**نقرس مفصلی** /n.-e-mafsali/ (پز) النِّقْرِسُ المَفْصِلِيّ.

**نقرسی** /n.-i/ (پز) النِّقْرِسِيّ.

**نقره** /noqre/ فِضَّة، تاج، الحاصِل، عَجُوز، غَرَب، قُدُرَ، قَضِيْمَة، لُجَيْن، لُجَّة، نُضار.

**نقرهٔ خام** /n.-ye-xäm/ فِضَّةٌ بِكْرٌ.

**نقره داغ کردن** /n.-däq-kardan/ تَغْرِيْماً / غَرَّمَهُ.

**نقره ساز** /n.-säz/ ← نقره کار.

**نقره سازی** /n.-s.-i/ ← نقره کاری.

**نقره فام** /n.-fäm/ فِضِّيّ.

**نقره کار** /n.-kär/ صائِغ الفِضَّة.

**نقره کاری** /n.-k.-i/ صِياغَةُ الفِضَّةِ، تَفْضِيْض.

**نقره کاری کردن** /n.-k.-kardan/ تَفْضِيْضاً / فَضَّضَ.

**نقره کوبی** /n.-kubi/ ← نقره کاری.

**نقره‌یی** /n.-yi/ فِضِّيّ.

**نقش** /naqš/ ۱. نَقْش، رَسْم، صُورَة، زُخْرُفَة، زِيْنَة. ۲. دَوْرٌ تَشْخِيْصِي.

**نقش بازی کردن** /n.-bäzi-kardan/ قِياماً / قامَ ـُ بِدَوْرٍ.

**نقش پذیرفتن** /n.-paziroftan/ اِنْطِباقاً / اِنْطَبَقَ، تَأَثُّراً / تَأَثَّرَ.

**نقش کردن** /n.-kardan/ نَقْشاً / نَقَشَ ـُ حَفْراً / حَفَرَ ـِ نَقْراً / نَقَرَ ـُ في الحَجَر، رَقْشاً / رَقَشَ ـُ هُ.

**نقش میانجیگری** /n.-e-miyänjigari/ دَوْرُ الوِساطَةِ.

**نقش نما** /n.-nemä/ المِخْيال [ضَرْبٌ مِنَ الفانُوسِ السِّحْرِيّ].

**نقش و نگار** /n.-o-negär/ ۱. التَّزاوِيْق، الصُّوَر، الدّاح. ۲. نَقْشُ الثَّوْبِ، الوَشْي، وَشِيْع، نَمَش.

**نقشه** /naqše/ ۱. الخَرِيْطَة، الخارِطَة، مُخطَّطُ البِناءِ، نَمُوذَج، تَصْمِيْم. ۲. مَشْرُوع، خُطَّة، طَرِيْقَة، نَهْج، مِنْهاج، مَقْلَب، مَكِيْدَة.

**نقشهٔ برجسته** /n.-ye-bar-jaste/ الخَرِيْطَةُ المَناسِيْبِيَّةُ.

**نقشه بردار** /n.-b.-där/ قَيّاسُ الأراضِي، مَسّاح.

**نقشه برداری** /n.-b.-d.-i/ المَسْح، التَّخْطِيْط، مِساحَة، اِكْتِشاف، اِسْتِكْشاف.

**نقشه برداری کردن** /n.-b.-i-kardan/ مَسْحاً و مَساحَةً / مَسَحَ ـَ.

**نقشهٔ جغرافیایی** /n.-ye-joqräfiyayi/ خَرِيْطَة، خارِطَة، مُصَوَّرٌ جُغْرافِيّ.

**نقشهٔ دریایی** /n.-ye-daryāyi/ الخَريطَةُ البَحْريَّةُ.

**نقشهٔ ساختمان** /n.-ye-sāxtemān/ تَصْميمُ البِناءِ.

**نقشه سوار کن** /n.-savār-kon/ المِنْساخ ← پانتوگراف.

**نقشهٔ سیاسی** /n.-ye-siyāsi/ نَهْجٌ سياسيٌّ.

**نقشهٔ طبیعی** /n.-ye-tabi'i/ مُصَوَّر طبوغرافي أو مِساحيّ.

**نقشه کش** /n.-keš/ ۱. رَسّام، مُصَوِّر، مُخطِّط. ۲. دَسّاس، مُدبِّرُ المَكايد.

**نقشه کشی** /n.-k.-i/ التَّخْطيط، رَسْمُ الخَرائِط، رِسامَة.

**نقشه کشیدن** /n.-kešidan/ خَطّاً / خَطَّ ـُ، اِخْتِطاطاً / اِخْتَطَّ خُطَّـةُ، تَخْطيطاً / خَطَّطَ، هَنْـدَسَةً / هَنْدَسَ، تَصْميماً / صَمَّمَ. ۲. دَسّاً و دِسّيْسَى / دَسَّ ـُ الدَّسائسَ، تَدْسِيساً / دَسَّسَ، تَـدَسُّساً / تَدَسَّسَ بِـهِ إلى أعْدائِهِ، تَواطُؤاً / تَوَاطَؤُوا عَلَى شَرٍّ، حَفْراً و حُفْرَةً / حَفَرَ ـِ.

**نقشهٔ مقطعی** /n.-ye-maqta'i/ الجـانِبِيَّة، الخَـرِيطَـةُ الجانِبِيَّة.

**نقشهٔ مهندسی** /n.-ye-mohandesi/ خَرِيطَةُ المَساحَةِ.

**نقشه نگار** /n.-negār/ رَسّامُ مُصَوَّرات.

**نقشهٔ هوایی** /n.-ye-havāyi/ الخَرِيطَةُ الجَوِّيَّة.

**نقص** /naqs/ نَقْص، نُقْصـان، تَناقُـص، اِنْخِفاض، فـاقَة، عَيْب، شِيَة، عِلَّة، سَيِّئَة، شَتَر، عِوار، عَوْرَة، وَتِيْرَة.

**نقصـان** /noqsān/ نَقْـص، نُقْصـان، فـاقَـة، اِنْخِفـاض، خَساسَة، خَلَل، عَيْب، ذاب، ضَرّ، هَبْط.

**نقصان پذیر** /n.-pazir/ مُتَناقِص، آخِذٌ في التَّناقُصِ.

**نقصان یـافتن** /n.-yāftan/ خَسَاسَةً و خُسُـوسَةً و خِسَّةً / خَسَّ ـِ نَقْصاً و تَنْقاصاً و نُقْصـاناً / نَقَصَ ـُ، اِنْخِفـاضاً / اِنْخَفَضَ، تَخَفُّضاً / تَخَفَّضَ.

**نقص جسمانی** /naqs-e-jesmāni/ عَيْبٌ ماديّ.

**نقص عضو** /n.-e-ozv/ بَتْر.

**نقص فنی** /n.-e-fanni/ نَقْصٌ فَنّيّ.

**نقض** /naqz/ نَقْض، دَحْض، تَخْرِيب، تَكْسِير، مُناقَضَة.

**نقض شدن** /n.-šodan/ اِنْتِقاضاً / اِنْتَقَضَ الأمْرُ، اِنْتِكاثاً / اِنْتَكَثَ.

**نقـض قـرارداد** /n.-e-qarār-dād/ نَقْـض عَقْـدٍ، خَـرْقُ مُعاهَدَةٍ.

**نقض کردن** /n.-kardan/ نَقْضاً / نَقَضَ ـُ حُكْمَ المَحْكَمةِ، مُناقَضَةً / ناقَضَ، إبْطالاً / أبْطَلَ، إلْغاءً / ألْغَى، تَنَكُّراً / تَنَكَّرَ، خَـرْقاً / خَرَقَ ـِ مُخـالَفَةً / خالَفَ، مُعـارَضَةً / عارَضَ، نَكْثاً / نَكَثَ ـِ العَهْدَ، تَنـاكُثاً / تَنَاكَـثَ القَوْمُ عُهُودَهُم.

**نقطه** /noqte/ ۱. نُمْرَة، نُقْطَة، رَقْطَة، عَلامَة، نُكْتَة، صِفْر، قَطْرَة. ۲. نقْطَةُ الوَقْفِ [بَيْنَ الجُمَلِ].

**نقطهٔ آغاز** /n.-ye-āqāz/ ← نقطهٔ شروع.

**نقطهٔ اتصال** /n.-ye-ettesāl/ نُقْطَةُ اِتِّصالٍ، مُلْتَقَى.

**نقطهٔ اشتعال** /n.-ye-ešte'āl/ نُقْطَةُ الاِشْتِعالِ.

**نقطهٔ اتکـا** /n.-ye-ettekā/ نُقْطَةُ اِسْتِنادٍ، نُقْطَـةُ الاِرْتِكازِ، رَكِيْزَة، مِحْوَرُ الاِرْتِكاز.

**نقطهٔ اعشار** /n.-ye-a'šār/ (رضـ) الفاصِلَةُ العَشْرِيَّةُ.

**نقطهٔ انجماد** /n.-ye-enjemād/ نُقطةُ التَّجَمُّدِ.

**نقطهٔ اوج** /n.-ye-owj/ الحَدُّ الأعْلَى.

**نقطهٔ بحـرانی** /n.-ye-bohrāni/ النُّقْطَةُ الحَرِجَـةِ، نُقْطَةُ الحَرَجِ.

**نقطه به نقطه** /n.-be-n./ كُلُّ نُقْطَةٍ، مِنْ نُقْطَةٍ إلى نُقْطَةٍ.

**نقطهٔ تبخیر** /n.-ye-tabxir/ نُقْطَةُ التَّبَخُّر.

**نقطهٔ تجمـع** /n.-ye-tajammo'/ نُقْطَـةُ التَّجَمُّع، نُقْطَـةُ التَّراكُمِ.

**نقطـهٔ تقاطـع** /n.-ye-taqāto'/ نُقْطَـةُ التَّقاطُـعِ، نُقْطَـةُ الاِلْتِقاءِ.

**نقطهٔ تماس** /n.-ye-tamās/ نُقْطَةُ التَّماسّ.

**نقطهٔ ثابت** /n.-ye-sābet/ النُّقْطَةُ الثّابِتَةُ.

**نقطهٔ ثابت ذوب** /n.-ye-sābet-e-zowb/ نُقْطَةُ الاِنْذِواب، نُقْطَةُ التَّصَلُّدِ الحَرِجِ.

**نقطهٔ جوش** /n.-ye-juš/ نُقْطَةُ الغَلَيانِ.

**نقطه چین** /n.-cin/ تَنْقِيْط.

**نقطه‌چین کردن** /n.-c.-kardan/ تَنْقِيْطاً / نَقَّطَ.

**نقطهٔ حرکت** /n.-ye-harekat/ نُقْطَةُ الاِنْطِلاقِ، المُنْطَلَق.

**نقطهٔ حساس** /n.-ye-hassās/ نُقْطَةٌ حَسّاسَةٌ.

**نقطه‌دار** /n.-dār/ المُنَقَّط.

**نقطهٔ دور** /n.-ye-dur./ النُّقْطَةُ البَعِيْدَة، نُقْطَةُ المَدَى.

**نقطهٔ ذوب** /n.-ye-zowb/ نُقْطَةُ الاِنْصِهار، دَرَجَةُ الاِنْصِهارِ.

**نقطهٔ شروع** /n.-ye-šoru'/ نُقْطَةُ الاِنْطِلاقِ.

**نقطه ضعف** /n.-za'f/ نُقْطَةُ ضَعْفٍ، غَمِيْز، غَمِيْزَة.

**نقطهٔ فرود** /n.-ye-forud/ حَضِيْض.

**نقطه کاری** /n.-käri/ تَنْکِيْت، نَمْنَمَة.

**نقطهٔ کور** /n.-ye-kur/ (پز) النُقْطَةُ العَمْياءُ.

**نقطهٔ گداز** /n.-ye-godäz/ نُقْطَةُ الإنْصِهارِ.

**نقه گـذاری کردن** /n.-gozäri-kardan/ نَقْطاً / نَقَطَ ـُ تَنْقِيْطاً / نَقَّطَ، إعْجاماً / أَعْجَمَ الكِتابَ، رَقْماً / رَقَمَ ـُ و تَرْقِيْماً / رَقَّمَ الكِتابَ.

**نقطه گذاشتن** /n.-gozäštan/ تَأْشِيْراً / أَشَّرَ تَنْقِيْطاً.

**نقطهٔ ماکزیموم** /n.-ye-mäkzimom/ الحَدُّالأَعْلَى.

**نقطهٔ مقابل** /n.-ye-moqäbel/ الضِدّ، النَّقِيض.

**نقطهٔ مینیموم** /n.-ye-minimom/ (رضـ) الحَدُّ الأَدْنَى.

**نقطه نظر** /n.-nazar/ الرَّأْي، وِجْهَةُ نَظَرٍ.

**نقطه نقطه** /n.-n./ أَرْقَش، أَرْقَط، مُنَقَّط.

**نقل** /naql/ ۱. نَقْلِ الأَخْبارِ، ذِكْر، إيْـراد، حِكايَةُ الأَخْبارِ، زَوْح، إزاحَـة. ۲. نَقـل، حَمْـل، رَفْـع، مُلَبَّـس، شَكَـرْ سَنْتَرْفِيْش، حُبُوبُ العَنْبَر.

**نقل شده** /n.-šode/ نَقْلِيّ، سِماعِيّ.

**نقل قول** /n.-e-qowl/ نَقْلُ الكَلامِ، إسْتِشْهاد، إقْتِباس.

**نقل قول غیر مستقیم** /n.-e-q.-e-qeyr-e-mostaqim/ ۱. نَقْلُ الكلامِ غَيْرُ مُباشِرٍ. ۲. الشَّاهِدُ غِيْرُ المُباشِرِ.

**نقل قول کردن** /n.-e-q.-kardan/ ← نقل کردن ۱.

**نقل قول مستقیم** /n.-e-q.-e-mostaqim/ ۱. نَقْلُ الكلامِ مُباشَرَةً. ۲. الشَّاهِدُ المُباشِرُ.

**نقل کردن** /n.-kardan/ نَقْلاً / نَقَلَ ـُ الكلامَ عَـنْ قائِلِهِ، تَناقُلاً / تَناقَلَ القَومُ الحَدِيْثَ، حِكايَةً / حَكَى ـِ عَن فُلانٍ، تَكَلُّماً / تَكَلَّمَ، تَحْـدِيْثاً / حَدَّثَ، رِوايَةً / رَوَى يَرْوِي، قَصَصاً / قَصَّ ـُ، إقْتِصاصاً / إقْتَصَّ الخَبَرَ، رَسّاً / رَسَّ ـُ لَهُ الخَبَرَ، رَسْواً و رُسُوّاً / رَسا ـُ عَنْهُ حَـدِيْثاً، تَسَرُّداً / تَسَرَّدَ الحَدِيْثَ، إقْتِباساً / إقْتَبَسَ عِبارَةً. ۲. نَقْلاً / نَقَلَ ـُ، تَنْقِيْلاً / نَقَّلَ الشَّيءَ، تَوْصِيْلاً / وَصَّلَ، إيْصالاً / أَوْصَلَ.

**نقل مکان** /n.-e-makän/ عِزَال، نَقْلُ المَسْكَنِ.

**نقل مکان کردن** /n.-e-m.-kardan/ إنْتِقالاً / إنْتَقَلَ، تَنَقُّلاً / تَنَقَّلَ، نَواءً / نَوَى ـِ مِنْ مَكـانٍ إلى آخَرَ، إنْتِواءً / إنْتَوى، تَعْزِيْلاً / عَزَّلَ، تَغْيِيْراً / غَيَّرَ مَسْكَنَهُ.

**نقلی** /noqli/ صُغَيِّر، صَغِيْر.

**نقلی** /naqli/ النَّقْلِيّ، المَنْقُول.

**نق نق کردن** /neq-neq-kardan/ ← نغ زدن.

**نقیب** /naqib/ نَقِيْب، زَعِيْم، رَئِيْس.

**نقیصه** /naqise/ النَّقِيْصَة، تَقْصِيْر، نَقْـص، عَيْب، عَوْرَة، عِوَار، قَذَل، عِلَّة، شِيَة، خَلَل.

**نقیض** /naqis/ نَقِيْض، المُخـالِف، الضِـدّ، المُضادّ، المُعارِض.

**نک** /nok/ ← نوک.

**نکاح** /nekäh/ الزَّواج، عَقْدُ الزَّواجِ، النِّكاح.

**نکبت** /nekbat/ نَكْبَة، مُصِيْبَة، كارِثَة، بَلاء.

**نکبت بار** /n.-bär/ مُثِيْرُ المَصائِبِ والمَشاكِلِ.

**نکتون** /nekton/ (جانـ) ← شنازی.

**نکته** /nokte/ نُكْتَة، لَطِيْفَة، مُلْحَة، طُرْفَة، نُبْخَة.

**نکته پرداز** /n.-pardäz/ ذَكِيّ، حاذِق، الْمَعِي، أَلْمَع.

**نکته پردازی** /n.-p.-i/ التَّنْكِيْتُ في القَوْلِ.

**نکته پردازی کردن** /n.-p.-i-kardan/ تَنْكِيْتاً / نَكَّتَ في قَوْلِهِ.

**نکته چینی** /n.-cini/ مُلاحَظَة، مَلْحُوظَة.

**نکتـه سنـج** /n.-sanj/ دَقِيْـقُ النَّظَـرِ، حَسَـنُ الـذَّوْقِ، قَسْطَرِيّ.

**نکته سنجی** /n.-s.-i/ دِقَّةُ النَّظَرِ، حُسْنُ الذَّوْقِ.

**نکته‌شناس** /n.-šenäs/ ناقِد، ذَكِيّ، مُتَفَهِّمُ الأَلْغازِ.

**نکته گـرفتن** /n.-gereftan/ تَنْكِيْتاً / نَكَّتَ، إعْتِـراضاً / إعْتَرَضَ، إنْتِقاداً / إنْتَقَدَ.

**نکته‌گیر** /n.-gir/ نَكَّات، مُنَكِّت، طَعّانٌ في النّاس.

**نکته‌گیری** /n.-g.-i/ ذَمٌّ، إنْتِقاد، تَنْكِيْت.

**نکروز** /nekroz/ (پز) نَخَـر [مَوْتٌ مَوْضِعِـيٌّ يَحِلُّ بـالنَّسِيْجِ الحَيِّ].

**نکره** /nakare/ نَكِرَة، غَيْرُ مَعْرُوفٍ.

**نکو** /neku/ ← نیکو.

**نکول** /nokul/ عَدَمُ القَبُولِ، مَرْفُوض.

**نکول برات** /n.-e-barät/ عَدَمُ قَبولِ [سَنَدٍ].

**نکول کردن** /n.-kardan/ إمْساكاً / أَمْسَكَ أوإمْتِنـاعاً / إمْتَنَعَ عن قَبُولِ سَنَدٍ.

**نکولی** /n.-i/ مُحْتَجٌّ عَلَيهِ.

**نکونام** /neku-näm/ حَسَنُ السُّمْعَةِ.

**نکونامی** /n.-n.-i/ الصِّيْت، حَسَنُ السُّمْعَةِ.

**نکوهش** /nekuheš/ لَوْم، لائِمة، مَلام، مَـلامَة، اللَّوْمَى،

ذَمّ، مَذِمّة، الذَّمامَة، ذام، ذَيْم، تَبْكيت، تَثْريب، جَذب، خَيْسَرَى، عَتْب، عِتاب، مُعاتَبَة، تَوْبيخ، تَأْنيب، زَجْر، مَطْعَنَة، عَزْر، تَعْزير، تَعْنيف، مُعايَرَة، تَعْيير، عَذْل، عَذَل، تَعْذال، قَدْح، تَقْريع، اِنْتِهار.

**نکوهش کردن /n.-kardan/** لَوْماً و مَلاماً و مَلامَةً / لامَ ـُ هـُ إلامَةً / أَلامَ، مُلاوَمَةً و لِواماً / لاوَمَهُ، تَلْويماً / لَوَّمَ هُ، تَلاوُماً / تَلاوَمَ القَوْمُ، ذَمّاً و مَذَمَّةً / ذَمَّ ـُ هـُ تَذْميماً / ذَمَّمَ هـ تَعْييراً / عَيَّرَ، مُعايَرَةً / عايَرَ، تَأْنيباً / أَنَّبَ، ثَرْباً / ثَرَبَ ـِ و إثْراباً / أَثْرَبَ هُ، تَثْريباً / ثَرَّبَ عَلَيهِ، ذَأْباً / ذَأَبَ ـَ هـُ تَذَمُّراً / تَذَمَّرَ، ذَيْماً و ذاماً / ذامَ ـِ هـ رَقْعاً / رَقَعَ ـَ الرَّجُلَ، رَهْصاً / رَهَصَ ـَ هـُ زُرْياً و زَرايَة و مَزْرِيَةً و مَزْراةً / زَرَى ـِ و تَزَرِّياً / تَزَرّى عَلَيهِ عَمَلَه، إزراءً / أَزْرَى بِهِ و أَزْراهُ، سَحْلاً / سَحَلَ ـَ صاحِبَهُ، مُساحَلَةً و سِحالاً / ساحَلَ هـُ تَسْوِئَةً و تَسْويئاً / سَوَّأَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ، عَتْباً و عِتاباً و عِتْبِيَّى ـِ فُلاناً، مُعاتَبَةً / عاتَبَ، عَذْلاً / عَذَلَ ـِ، تَعْذِيْلاً / عَذَّلَ، تَعْنِيفاً / عَنَّفَ، عَيْباً / عابَ ـِ تَغَنِّياً / تَغَنَّى بِالرَّجُلِ، اِنْتِهاراً /اِنْتَهَرَهُ، وَكْعاً / وَكَعَ يَكَعُ هـُ هَتّاً / هَتَّ ـُ هُ بِكَذا.

**نکوهش کننده /n-konande/** لائِم، مُعايِر، ذام، مُعيِب، مُوَبِّخ، زُنام، عَذّال، عَذّالَة، عَذّام.

**نکوهیدن /nekuhidan/** ← نکوهش کردن.

**نکوهیده /nekuhide/** لُوَمَة، المُذِمّ، ذَمّ، ذَميم، مَذْموم، ذَكِيّ، مُعاتَب، مُعاب، مُوَبَّخ، فاحِشة، مُوبِقَة.

**نکویی /nekuyi/** ← نیکویی.

**نکیر و منکر /nakir-o-monkar/** مُنْكَر و نَكير.

**نگاتیف /negätif/** الصُّورَةُ السَّلْبِيَّة.

**نگار /negär/** ۱. مَعْشوق، صَنَم. ۲. نَقْش، الرَّسْم، الصُّورَة، التِّمْثال، حِبْر.

**نگار جامه /n.-e.-jäme/** طِراز، وَشْي، المَخْفِد، المِخْفَد، طُرَّة، نِير، نَيْرَج.

**نگارخانه /n.-xäne/** ← نگارستان.

**نگارستان /n.-estän/** مِرْسَم.

**نگارش /n.-eš/** كِتابَة، نَقْش، خَطّ.

**نگار کردن /n.-kardan/** ۱ ← نقاشی کردن. ۲. وَشْياً و شِيَةً / وَشَى يَشِي الثَّوبَ، تَوْشِيَةً / وَشَّى، تَطْرِيزاً / طَرَّزَ الثَّوبَ، تَحْماً / تَحَمَ ـَ الثَّوبَ، إتْحاماً / أَتْحَمَ و دَبْجاً / دَبَجَ ـُ و تَدْبيراً / دَبَّرَ و رَيْشاً / راشَ ـِ الثَّوبَ، نَمْشاً / نَمَشَ ـُ الشَّيءَ، تَوْشِيْعاً / وَشَّعَ الثَّوبَ، تَوْقِيْفاً / وَقَّفَ ت المَرأةُ يَدَيْها بالحِنّاءِ.

**نگارگر /n.-gar/** ← نگارنده ۲.

**نگارگری /n.-g.-i/** الطِّرازَة.

**نگارنده /n.-ande/** ۱. كاتِب. ۲. نَقّاش، حافِد.

**نگاره /n.-e/** رَسْم.

**نگاری /n.-i/** المِعْدَةُ الثّانِيَةُ في المُجْتَرّاتِ.

**نگارین /n.-in/** ۱. مُلَوَّن، مُزَيَّن، مُزَخْرَف، نَمِيق، ۲. مَعْشوق، المَحْبُوبُ الحَسَنُ الوَجْهِ.

**نگارین شدن /n.-in-šodan/** تَطَرُّزاً / تَطَرَّزَ الثَّوبُ.

**نگارین کردن /n.-in-kardan/** تَنْمِيْقاً / نَمَّقَ، نَمْنَمَةً / نَمْنَمَ الشَّيءَ.

**نگاشتن /negäštan/** كَتْباً و كِتاباً و كِتْبَةً و كِتابَةً / كَتَبَ ـُ تَحْريراً / حَرَّرَ الكِتابَ، خَطّاً / خَطَّ ـُ رَقْماً / رَقَمَ ـُ سَطْراً / سَطَرَ ـُ تَسْطِيْراً / سَطَّرَ.

**نگاشته /negäšte/** مَرْسوم، مُصَوَّر، مَكْتُوب، مَنْقُوش.

**نگاه /negäh/** شَوْف، نَظَر، نَظْرَة، طَرْف، بَصَر، تَوَجُّه، مُلاحَظَة، رُؤْيَة، عِنايَة، اِهْتِمام، عَيْن.

**نگاهبان /n.-bän/** ← نگهبان.

**نگاهداری /n.däri/** ← نگهداری.

**نگاهداری کردن /n.-d.-kardan/** ← نگهداری کردن.

**نگاه داشتن /n.-däštan/** ۱ ← نگهداری کردن. ۲ ← نگهداشتن.

**نگاه دزدکی /n.-e-dozdaki/** اِخْتِلاسُ النَّظَر.

**نگاه دزدکی کردن /n.-d.-kardan/** اِخْتِلاساً / اِخْتَلَسَ نَظْرَةً.

**نگاه کردن /n.-kardan/** بَصَراً و بَصارَةً / بَصَرَ ـُ بِهِ، إبْصاراً / أَبْصَرَ الشَّيءَ، تَبَصُّراً / تَبَصَّرَ في الأمْرِ، مُباصَرَةً / باصَرَهُ، رَأْياً و رُؤْيَةً و رَاءَةً و رِئْياناً / رَأى يَرَى، تَرائِياً / تَراءَى القَومُ في الأمْرِ، لَحْظاً و لَحَظاناً / لَحَظَ ـَ هـُ بالعَيْنِ، مُلاحَظَةً / لاحَظَ، تَلاحُظاً / تَلاحَظَ القَومُ، نَظَراً / نَظَرَ ـُ إلى الشَّيءِ، تَنَظُّراً / تَنَظَّرَهُ، تَناظُراً / تَناظَرَ القَومُ، مُعايَنَةً / عايَنَ، تَعَيُّناً / تَعَيَّنَ، اِلْتِفاتاً / اِلْتَفَتَ، تَلَفُّتاً / تَلَفَّتَ إلى، بَقاوَةً / بَقا ـُ هـُ بِعَيْنِهِ، بَقْياً / بَقَى ـِ هـُ، تَجَلِّياً / تَجَلَّى و اِجْتِلاءً / اِجْتَلَى الشَّيءَ، جَهْراً و جِهاراً / جَهَرَ ـَ هـُ رَبْأً / رَبَأَ ـَ في الأمْرِ، إرْشاقاً / أَرْشَقَ القَومَ بِبَصَرِهِ، مُراعاةً / راعَى

الأمرَ، رَمْقاً / رَمَقَ ـُ هـُ، تَرْميْقاً / رَمَّقَ إلَيهِ، تَرْنِيْقاً / رَنَّقَ النَّظَرَ إلَيهِ، رُنُوّاً / رَنا ـُ إلَيْهِ ولَهُ، سَخْناً / سَخَنَ ـَ الرَّجلَ، شَوْفاً / شافَ ـُ هُ، تَشَوُّفاً / تَشَوَّفَ إليهِ، إشْتِيافاً / إشْتافَ إلَيهِ، مُشاهَدَةً / شاهَدَ، تَطَلُّعاً / تَطَلَّعَ هُ و إلَيْهِ، تَفَرُّجاً / تَفَرَّجَ عَلَى، لَمْأً / لَمَأَ ـَ الشَّيءَ، لَمْقاً و لُمُوقاً / لَمَقَ ـُ إلَيهِ، لَوْحاً / لاحَ ـُ الشَّيءَ، اِمْتِداداً / اِمْتَدَّ إلى الشَّيءِ، مَقْلاً / مَقَلَ ـُ هُ، [به يكديگر] تَماقُلاً / تَماقَلَ الرَّجلانِ، تَوَهُّثاً / تَوَهَّثَ في الأمْرِ.

**نگران** /negarān/ قَلِق، قَلِقُ البالِ، مُضطَرِب، حَيْران، واهِم، جَزِع، جازِع، مُنْشَغِلُ البالِ، مَشْغُولُ البالِ، مُشَوَّش، مُتَخَوِّف، مَلُول، مَذْعُور، مَهْمُوم، مَذِيْل، شَجِيّ، مُوَسْوَسٌ عَلَى.

**نگران شدن** /n.-šodan/ قَلَقاً / قَلِقَ ـَ اِنْزِعاجاً / اِنْزَعَجَ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ، جَزَعاً و جُزُوعاً / جَزِعَ ـَ شَأْزاً / شَئِزَ ـَ الرَّجُلُ، شأساً / شَئِسَ ـَ.

**نگران كردن** /n.-kardan/ إقْلاقاً / أقْلَقَ وإزْعاجاً / أزْعَجَ وإذْلاقاً / أذْلَقَ وإرابَةً / أرابَ وإشْخاصاً / أشْخَصَهُ، مَذْلاً / مَذَلَ ـُ الأمْرُ الرَّجلَ.

**نگرانى** /n.-i/ قَلَق، اِضْطِراب، فِكْر، شاغِل، هَمّ، اِهْتِمام، أفَف، مَشْغُولِيَّةُ البالِ، حَيْرَة، هاجِس.

**نگرش** /negareš/ ← نگاه.

**نگرش كردن** /n.-kardan/ ← نگاه كردن.

**نگرنده** /negarande/ ناظِر، مُلاحِظ، رَدّاء، عابِر.

**نگريتوها** /negrito-hā/ ← سياهكان.

**نگريستن** /negaristan/ ← نگاه كردن.

**نگفتنى** /nagoftani/ لايَنْطَق بِهِ، مالايَنْبَغِي قولُه، لايُقال.

**نگون** /negun/ مَقْلُوب، مُنْقَلِب، تائِه ← نگونسار، واژگون.

**نگون بخت** /n.-baxt/ سَيِّئُ الحَظِّ، مَنْحوس، سَيِّئُ الطّالِع.

**نگون بختى** /n.-b.-i/ سُوءُ الحَظِّ.

**نگون سار** /n.-sār/ ← واژگون.

**نگون سار شدن** /n.-s.-šodan/ ← واژگون شدن.

**نگون سار كردن** /n.-s.-kardan/ واژگون كردن.

**نگهبان** /negahbān/ حارِس، خَفِير، رَقِيْب، مُراقِب، حافِظ، حَفِيْظ، مُحافِظ، ناطِر، ناطُور، مُبَذْرِق، مُبْصِر، جِلْواز، خَفِير، الحامِي، الدَّيْدَب، الدَّيْدَبان، رَصِيْد، راصِد، رَصَد، الرّاعِي، الرَّقّابَة، مُسَيْطِر، صائِن، ضاغِط، عِمِّيْت، عَيْن، فاحِص، قَعِيْد، قَيِّم، ماثِر، ناظِر، واقِيّ، وَقِيّ، مُهَيْمِن.

**نگهبان شب** /n.-e-šab/ حارِسٌ لَيْلِيّ، حارِسُ اللَّيلِ، مُراقِبٌ لَيْلِيّ، عاسّ، عَسّاس.

**نگهبانى** /n.-i/ حَرَس، حِراسَة، حِمايَة، مُراقَبَة، رِقْبَة، رِقابَة، مُحافَظَة، خَفَر، خِفارَة، حِمايَة، رِعايَة، وَقايَة، أمان، فَحْص، نَطْر، نِطارَة.

**نگهبانى كردن** /n.-i-kardan/ حَرَساً / حَرَسَ ـِ الشَّيءَ، رُقُوباً و رَقابَة و رِقْباناً و رَقْبَةً و رِقْبَةً / رَقَبَ ـُ هُ، مُراقَبَةً و رِقاباً / راقَبَ هُ، نَطْراً و نِطارَةً / نَطَرَ ـُ عَسّاً وعَسَساً / عَسَّ ـُ تَراصُداً / تَراصَدَ الرَّجُلانِ، مُلاحَظَةً و لِحاضاً / لاحَظَ هُ، جَسّاً / جَسَّ ـُ و اِجْتِساساً / اِجْتَسَّ، تَجَسُّساً / تَجَسَّسَ عَلَى، تَحْوِيْطاً / حَوَّطَ الشَّيءَ، اِحْتِياطاً / اِحْتاطَ عَلَى الشَّيءِ، خَفْراً و خَفَراً / خَفَرَ ـِ هُ و بِهِ و عَلَيهِ، تَخْفِيْراً / خَفَّرَ، رَغْماً / رَغَمَ ـُ الشَّيءَ، تَغْفِيْراً / غَفَّرَ عَلَى، كَلْأً و كِلاءً و كِلاءَةً / كَلَأَ ـَ مُكالَأَةً و كِلاءً / كالَأَ، نَسْأً / نَسَأَ ـَ هـ.

**نگهدار** /negahdār/ مُراقِب، الرّاعِي، حارِس، صائِن، حافِظ، ماسِك، مُحافِظ، خُفَرَة.

**نگهدارى** /n.-i/ اِحْتِفاظ، حِفْظ، مُحافَظَة، حِراسَة، حِضانَة، حِمايَة، صَوْن، صِيان، صِيانَة، صِيْنَة، وَقْي، وِقايَة، تَوْقِيَة، الواقِي، وَقِيّ، إياد، إبْقاء، اِسْتِبْقاء، حَبْس، حَجْز، حَزْمَة، دِفاع، رِقْبَة، صَمّ، ضَبْط، اِسْتِظْهار، عَصْم، عِصْمَة، اِعْتِقال، عِنايَة، اِعْتِناء، عِيالَة، عَوْل، كَتْم، كِتْمان، كَلْءٌ، كِلاءٌ، كِلاءَة، مَنْع، مَناعَة.

**نگهدارى شده** /n.-šode/ مَحْرُوس، مَحْفُوظ، حِماء، صَوْن.

**نگهدارى كردن** /n.-kardan/ حِفْظاً / حَفِظَ ـَ تَحَفُّظاً / تَحَفَّظَ بِهِ، مُحافَظَةً / حافَظَ عَلَى، اِحْتِفاظاً / اِحْتَفَظَ بِهِ، صَوناً وصِيانَةً وصِياناً / صانَ ـُ هـ، تَصَوُّناً / تَصَوَّنَ الشَّيءَ، حَرْساً و حِراسَة / حَرَسَ ـِ الشَّيءَ، أخْذاً و تأخاذاً و مَأخَذاً / أخَذَ ـُ هـُ، حَبْساً / حَبَسَ ـِ هُ، ضَبْطاً / ضَبَطَ ـُ هُ، إبْقاءً / أبْقَى عَلَى الشَّيءِ، تَبَقِّياً / تَبَقَّى هُ، حَرْزاً / حَرَزَ ـُ الشَّيءَ، تَحْرِيْزاً / حَرَّزَهُ، اِحْتِضاناً / اِحْتَضَنَ الأمْرَ، حَوْذاً / حاذَ ـُ عَلَى الشَّيءِ، حَوْطاً وحَيْطَةً و حِياطَةً / حاطَ ـُ هـ

تَحَوُّطاً / تَحَوَّطَ الشَّيءَ، حَمْياً / حَمَى ـِ الشَّيءَ، حِماءً و مُحاماةً / حامَى عَنْهُ، خَبْأً / خَبَأَ ـَ هُـ و إِخْباءً / أَخْباهُ، تَخْفِيراً / خَفَرَهُ، تَذْرِيَةً / ذَرَّى هُ، ذِكْراً و تَذْكاراً / ذَكَرَ ـُ حَقَّ فُلانٍ، تَذَكُّراً / تَذَكَّرَ، اِسْتِذْكاراً / اِسْتَذْكَرَ، تَذْوِيداً / ذَوَّدَ عَنِ الشَّيءِ، رَبّاً / رَبَّ ـُ القَوْمَ، رَعْياً و رِعايَةً و مَرْعًى / رَعَى ـَ الأَمْرَ أو العَهْدَ، مُراقَبَةً / راقَبَ، زَمْزَمَةً / زَمْزَمَ، اِزْدِهاراً / اِزْدَهَرَ بِهِ، اِشْتِمالاً / اِشْتَمَلَ عَلَيهِ، طَلْياً / طَلَى ـِ الشَّيءَ، تَعْذِيباً / عَذَّبَ الشَّيءَ، عَصْماً / عَصَمَ ـِ الشَّيءَ، اِعْتِضاداً / اِعْتَضَدَ هُـ، مُعاناةً / عانَى المالَ، عَهْداً / عَهِدَ ـَ الشَّيءَ، تَعاهُداً / تَعاهَدَهُ، تَعَهُّداً / تَعَهَّدَ هُـ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ عَلَى، قَصْراً / قَصَرَ ـُ الشَّيءَ، قَفْلاً / قَفَلَ ـُ الشَّيءَ، إقاتَةً / أَقاتَ هُ، كَظْماً / كَظَمَ ـِ الشَّيءَ و عَلَى الشَّيءِ و عَلَى الشَّيءِ، كِفايَةً / كَفَى ـِ هُـ اللّهُ فُلاناً أو شَرَّ فُلانٍ، كَلأً و كِلاءً وكِلاءَةً / كَلأَ ـَ القَومَ، كَنْفاً / كَنَفَ ـُ الشَّيءَ، لُطْفاً / لَطَفَ ـُ هُـ، نَظْراً ونِظارَةً / نَظَرَ ـُ نَظَراً / نَظَرَ ـُ الشَّيءَ، اِنْتِظاراً / اِنْتَظَرَ، نَسْأً / نَسَأَ ـَ هُـ، وِقايَةً و وَقْياً و واقِيَةً / وَقَى يَقِي فُلاناً، تَوْقِيَةً / وَقَّى فُلاناً [يائيّ].

**نگهداشت** /negah-däšt/ نگهداشتن، نگهداری کردن.

**نگهداشتن** /n.-d.-an/ ۱ ← نگهداری کردن. ۲. وَقْفاً / وَقَفَ يَقِفُ هُـ، إيقافاً / أَوْقَفَ، تَوْقِيفاً / وَقَّفَ، إِبْقاءً / أَبْقَى، تَبَقِّياً / تَبَقَّى هُـ تَثْبِيتاً / ثَبَّتَ، مَسْكاً / مَسَكَ ـِ بِهِ و إِمْساكاً / أَمْسَكَ و تَمَسُّكاً / تَمَسَّكَ و إِسْتِمْساكاً / إِسْتَمْسَكَ بِهِ، حَبْساً / حَبَسَ ـِ ه، حَجْزاً و حِجازَةً / حَجَزَ ـُ ضَبْطاً / ضَبَطَ ـُ هُـ، تَفادِياً / تَفادَى، تَجَنُّباً / تَجَنَّبَ.

**نگهداشتنی** /n.-d.-ani/ قابِلٌ لِلْحِفْظِ.

**نگین** /negin./ الفَصّ.

**نگین ساز** /n.-säz/ الفَصّاص.

**نگین‌سای** /n.-säy/ الحَكّاك.

**نگین فروش** /n.-foruš/ الفَصّاص.

**نگینی** /n.-i/ (گیا) الهُرَيْرَة.

**نم** /nam/ رُطُوبَة، نُدُوَّة، نَداوَة، بَلَل، طَراوَة، ثَأد، لَثّ، لَثَق، غَمَق.

**نما** /namä/ ۱. بِزَّة، هَيْئَة، مِنْظَر، نَظَر، راءَة، طَلْعَة، اِطِّلاع، مَظْهَر، لائِحَة، ظُهُور، وُضُوح، وَجه. ۲. جَبِينِيّ، واجِهَةُ البِناءِ. ۳. (رضـ) الأُسّ، الإِس.

**نماتد** /nemätod/ (جانـ) الأَنَيْقِلِيس، الدُّودَةُ السِّلْكِيَّةُ أو الخَيْطِيَّةُ.

**نماتدها** /n.-hä/ (جانـ) أُنَيْقِلِيسِيّات، السِّلْكِيّات.

**نماد** /namäd/ ۱ ← سمبول. ۲. (رضـ) ← توان.

**نمادپردازی** /n.-pardäzi/ ← سمبوليسم.

**نماد ساز** /n.säz/ الرَّمْزِيّ [مُسْتَخْدِمُ الرُّمُوزِ أو الرَّمْزِيَّة].

**نمادسازی** /n.-s.-i/ التَّنْوِيت [التَّدوينُ بمَجْمُوعةٍ خاصَّةٍ مِنَ العَلاماتِ أو الرُّمُوز].

**نمادشناسی** /n.-šenäsi/ دِراسَةُ الرُّمُوزِ أو تَفْسِيرُها.

**نماز** /namäz/ صَلاة، صَلَوة، طَلْبَة، اِبْتِهال، اِسْتِغاثَة.

**نماز آيات** /n.-e-äyät/ صَلاةُ الخَوْفِ.

**نمازخانه** /n.-xäne/ مُصَلًّى، الزّاوِيَة.

**نماز خواندن** /n.-xändan/ تَصْلِيَةً / صَلَّى، إِقامَةً أَقامَ الصَّلاةَ، تَثْوِيباً / ثَوَّبَ بالصَّلاةِ، ضَرْباً و تَضْراباً / ضَرَبَ ـِ الصَّلاةَ، قَضاءً / قَضَى ـِ الصَّلاةَ.

**نماز عصر** /n.-e-asr/ الصَّلاةُ الوُسْطَى.

**نمازگزار** /n.-gozär/ المُصَلِّي.

**نمازگزاردن** /n.-g.-dan/ ← نماز خواندن.

**نمام** /nammäm/ الواشِي، النَّمّام ← سخن چين.

**نمامی** /n.-i/ نَمّ، وِشايَة، فِتْنَة.

**نمایان** /namäyän/ النّاتِئ، النّاتِي، البارِز، عَلِن، واضِح، مُتَّضِح، ظاهِر، مَنْظُور، مُشاهَد، مَرْئِيّ، بَيِّن، البادِي، ساطِع، شَفّاف، ناصِع، نَصِيع، ناهِد.

**نمایان شدن** /n.-šodan/ بُدُوّاً و بَداءً و بَدْواً و بَداءَةً / بَدا ـُ ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ بَياناً وتِبْياناً / بانَ ـِ، بُرُوزاً / بَرَزَ ـُ بَرَزاً / بَرِزَ ـَ ضِحَةً و وُضُوحاً / وَضَحَ يَضِحُ، تَوَضُّحاً / تَوَضَّحَ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ الأَمْرُ أو الكَلامُ، تَجَشُّماً / تَجَشَّمَ، حَسْراً / حَسَرَ ـِ الشَّيءُ، سَطْعاً و سُطُوعاً و سَطِيعاً / سَطَعَ ـَ شُبُوحاً / شَبَحَ ـَ لَهُ الشَّيءُ، شُفُوّاً / شَفا ـُ الشَّخْصُ، إِصْباحاً / أَصْبَحَ الحَقُّ، ضَحاً وضَحاءً / ضَحِيَ يَضْحَى، ضَحْواً وضُحُوّاً و ضُحِيّاً / ضَحا ـُ عَرْضاً / عَرَضَ ـِ لَهُ، إِغْواراً / أَغْوَرَ الشَّيءُ، اِنْكِشافاً / اِنْكَشَفَ، تَكَشُّفاً / تَكَشَّفَ، لَوْحاً / لاحَ يَلُوحُ، إِلاحَةً / أَلاحَ، مُثُولاً / مَثَلَ ـُ القَمَرُ، تَمَحُّصاً / تَمَحَّصَ، اِنْمِحاصاً / اِنْمَحَصَ، نَبْقاً / نَبَقَ ـُ الشَّيءُ، نَتْأً / نَتَأَ ـَ، هَلّاً / هَلَّ ـُ و إِهْلالاً / أَهَلَّ الهِلالُ.

**نمایان کردن** /n.-kardan/ إِظْهاراً / أَظْهَرَ، إِبْداءً / أَبْدَى،

تَبْیِیناً / بَیَّنَ، إبرازاً / أبْرَزَ، تَوْضِیحاً / وَضَّحَ، اِسْتِجْلاء / اِسْتَجْلَی الأمْرَ، صَرحاً / صَرَحَ ـُ الشَّیءَ، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ هـُ لَهُ، مُکاشَفَةً / کاشَفَهُ بِکذا.

**نمایانی** /n.-i/ رُؤْیَة.

**نمای بیرونی** /namä-ye-biruni/ مَظْهَر.

**نمای ساختمان** /n.-ye-säxtemän/ واجِهَةُ البِناءِ.

**نمایش** /namäyeš/ ۱. بِزَّة، هَیْئَة، بُـرُوز، بَیان، تَبْیان، إظْهار، ظُهُور. ۲. مَشْهَد، مَنْظَر، فُرْجَة، تَمْثِیل، عَرْض. ۳. المَسْقِط، مَسْقِطٌ هَنْدَسِیٌّ.

**نمایش خنده‌دار** /n.-xande-där/ رِوایَةٌ هَزْلِیَّة، مَهْزَلَة.

**نمایش دادن** /n.-dädan/ ۱. تَظاهُراً / تَظاهَرَ بـالأمْر، إظْهاراً / أظْهَرَهُ. ۲. تَمْثِیلاً و تَمْثالاً / مَثَّلَ الرِّوایَةَ، إخْراجاً / أخْرَجَ الرِّوایَةَ، تَشْخِیصاً / شَخَّصَ رِوایَةً تَمْثِیلِیَّةً، عَرْضاً / عَرَضَ ـِ تَعَرُّضاً / تَعَرَّضَ هُ ولَهُ، تَصْوِیراً / صَوَّرَهُ لَهُ.

**نمایشگاه** /n.-gäh/ قاعَةُ العَرْضِ، مُوْلِد، مَعْرِض.

**نمایشگاه بین‌المللی** /n.-g.-e-beyn-ol-melali/ المَعْرِضُ الدُّوَلِیُّ.

**نمایشگاه کتاب** /n.-g.-e-ketäb/ مَعْرِضُ کُتُبٍ.

**نمایشگاه گل** /n.-g.-e-gol/ مَعْرِضُ أزْهار.

**نمایشگر** /n.-gar/ المُمَثِّل.

**نمایش موزیکال** /n.-e-muzikäl/ المَسْرَحِیَّةُ المُوسِیْقِیَّةُ.

**نمایشنامه** /n.-näme/ رِوایَةٌ تَمْثِیلِیَّةٌ، مَسْرَحِیَّة.

**نمایشنامهٔ کمدی** /n.-n.-ye-komedi/ تَمْثِیلِیَّةٌ کومِیْدِیَّة، مَلْهاة.

**نمایشنامهٔ موزیکال** /n.-n.-ye-muzikäl/ المُغَنّاة.

**نمایشنامه نویس** /n.-n.-nevis/ الکاتِبُ المَسْرَحِیُّ.

**نمایش هندسی** /n.-e-hendesi/ تَمْثِیلٌ تَخْطِیطِیٌّ.

**نمایشی** /n.-i/ مَسْرَحِیٌّ.

**نمـاینـدگـان اعـزامـی** /namäyande-gän-e-e'zämi/ مَنْدُوب، مُنْتَدَب، وَفْد، نُوّابٌ مَبْعُوثُونَ.

**نمـایندگـی** /namäyandegi/ نِیـابَة، وَکـالَـة، تَوْکِیـل، تَمْثِیل، اِنْتِداب، تَفْوِیض، مُفَوَّضِیَّة، مَکْتَب.

**نمایندگی دادن** /n.-dädan/ إنابَةً / أنابَ، تَنْوِیباً / نَوَّبَ، تَوْکِیْلاً / وَکَّلَ، نَـدْباً / نَدَبَ ـُ وانْتِـداباً / اِنْتَدَبَ إلی الأمْرِ ولَهُ.

**نمایندگی داشتن** /n.-dästan/ تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ.

**نمـایـنـدگی کـردن** /n.-kardan/ تَشْخِیصاً / شَخَّصَ، تَمْثِیْلاً / مَثَّلَ.

**نمایندگی مجلس** /n.-ye-majles/ التَّمْثِیْل.

**نماینده** /namäyande/ ۱. وافِد، رَسُول، مَبْعُوث، مَوْفَد، مُرْسَل، مُفَوَّض، مُعْتَمَد، مُکَلَّف. ۲. نائِب، وَکِیْلٌ مُنْتَدَب، مَنْدُوب، مُمَثِّـل. ۳. قُـومِسِیْر، عَمِیْـل. ۴. (رضـ) الأُس، دَلِیْلُ القُوَّة.

**نمایندهٔ بازرگانی** /n.-ye-bäzargäni/ عَمِیْل، وَکِیْل.

**نمایندهٔ پاپ** /n.-ye-päp./ القاصِدُ الرَّسُولِیّ.

**نمـایندهٔ تـام الأختیار دولـت** /n.-ye-täm-ol-extiyär-e-dowlat/ المُفَوَّض.

**نمایندهٔ دولت** /n.-ye-dowlat/ المُعْتَمَد.

**نمایندهٔ رسمی** /n.-ye-rasmi/ مُمَثِّلٌ مُعْتَمَد، مُفَوَّض.

**نمایندهٔ سندیکا** /n.-ye-sendikä/ مَنْدُوبٌ نِقابِیّ.

**نمایندهٔ سیاسی** /n.-ye-siyäsi/ سَفِیْرٌ دُوَلِیّ.

**نماینده شدن** /n.-šodan/ تَمْثِیْلاً و تَمْثالاً / مَثَّلَ قَوْمَهُ فی دَوْلَةٍ أو مُؤْتَمَرٍ، نَوْباً و مَناباً و نِیاباً / نابَ یَنُوبُ مَنابَهُ، قِیاماً / قامَ یَقُومُ مَقامَهُ، تَوَکُّلاً / تَوَکَّلَ.

**نمایندهٔ عالی** /n.-ye-äli/ مَنْدُوبٌ سام.

**نماینده کردن** /n.-kardan/ تَوْکِیْلاً / وَکَّلَ فُلاناً، نَدْباً / نَدَبَ ـُ هُ، تَکْلِیْفاً / کَلَّفَ بِمُهِمَّةٍ أو بِوَظِیْفَةٍ مُوَقَّتَةٍ.

**نمـایندهٔ مجلـس** /n.-ye-majles/ عُضْـوُ مَجْلِسِ الأُمَّـةِ، النّائِب.

**نمایندهٔ ویژه** /n.-ye-viže/ مَنْدُوبٌ خاصّ، رَسُولٌ خاصّ.

**نمایه** /nemäye/ ۱. فِهْرِسْت. ۲. عَلامَة، دَلالَة.

**نمایه سازی** /n.-säzi/ الفَهْرَسَة.

**نم پس دادن** /nam-pas-dädan/ تَرَشُّحاً / تَرَشَّحَ.

**نم پس ندادن** /n.-p.-na-d./ إمْساکاً / أمْسَکَ، بَخَلاً / بَخِلَ ـَ و بُخْلاً / بَخُلَ ـُ.

**نمد** /namad/ لُبّاد، لِبْد، إراض، نَمَط.

**نمدار** /nam-där./ رَطِب، رَطِیب، مُرَطَّب، مُنْدًی.

**نمدزین** /namad-zin/ لِبْد، حِلْس، بَرْدَعَةُ الجَوادِ، جَذْبة، مِرْشَح، مِرْشَحَة.

**نمد ساز** /n.-säz/ اللَّبّاد.

**نمد فروش** /n.-foruš/ اللَّبّاد.

**نمدمال** /n.-mäl/ لَبّاد، صانِعُ اللُّبّادِ.

**نمد مالی** /n.-m.-i/ ۱. صُنعُ اللِّبّادِ. ۲. مَصْنَع اللّبّاد.

**نمدی** /n.-i/ اللّبادِيّ، نَمَطِيّ.

**نم دیدن** /nam-didan/ ← نم کشیدن.

**نمدیده** /n.-dide/ ← نمدار.

**نمرویان** /n.-ruyän/ (جانـ) النُّقاعِيّات، النِّقيْعِيّات.

**نمره** /nomre/ نُمْرَة، الرَّقَم، العَدَد.

**نمره برداشتن** /n.-bar-däštan/ أخذاً / أخَذَ يَأْخُذُ رَقَمَ السَّيَّارَة.

**نمره دادن** /n.-dädan/ إعْطاءٌ / أعْطَى الطَّالِبَ دَرَجَةً إمْتِحانِيَّةً.

**نمره‌دار** /n.-där/ مُرَقَّم، مُنَمَّر.

**نمرهٔ ردی** /n-ye-radi/ دَرَجَةٌ ساقِطَةٌ.

**نمره زدن** /n.-zadan/ تَنْمِيْراً / نَمَّرَ.

**نمره زن** /n.-zan/ نَمّارَة، مِرْقَم.

**نمره زنی** /n.-z.-i/ تَنْمِير، تَرْقِيم.

**نمرهٔ قبولی** /n.-ye-qabuli/ دَرَجَةٌ اِجْتِيازِيَّة.

**نمره کردن** /n-kardan/ تَنْمِيْراً / نَمَّرَ.

**نمره گذاری** /n.-gozari/ ← نمره زدن.

**نمره گذاشتن** /n.-gozäštan/ تَنْمِيْراً / نَمَّرَ.

**نمره گیر** /n.-gir/ دُولابُ أرْقامِ التِّلِفُون.

**نم زدن** /nam-zadan/ تَبْلِيْلاً / بَلَّلَ، تَرْطِيْباً / رَطَّبَ، إرْطاباً / أرْطَبَ، تَنْدِيَة / نَدَّى، نَضْحاً / نَضَحَ بِـ هِـ بالماءِ، إخْضالاً / أخْضَلَ، تَخْضِيْلاً / خَضَّلَ.

**نم‌سنج** /n.-sanj/ المِرْطاب.

**نم‌سنجی** /n.s.-i/ قِياسُ رُطُوبَةِ الجَوّ.

**نمک** /namak/ ۱. مِلْح، أبُوصابِر، شَذا، عَسْجَر. ۲. خُبْز.

**نمک آب** /n.-äb/ ماءٌ شَدِيْدُ المُلُوحَةِ، مَحْلُولُ مِلْحِيّ.

**نمک آمونیاک** /n.-ämuniyäk/ مِلْحُ النُّشادِر.

**نمک اسید** /n.e-asid/ (شیمـ) أوّلُ أكْسِيْد الكَرْبُون.

**نمک اسید فسفریک** /n.-e-a.-fosforik/ (شیمـ) الفُسْفات.

**نمک اسید کربونیک** /n.-e-a.-karbonik/ (شیمـ) بِيكَرْبُونات، ثانِي كَرْبُونات.

**نمک اسیدکلوریک** /n.-e-a.-kolorik/ (شیمـ) كُلُورات البُوتاسا.

**نمک اسیدلکتیت** /n.-e-a.-laktit/ (شیمـ) لَكْتات، لَبَنات.

**نمک به حرام** /n.-be-harām/ كَنُود، كَنّاد، ناكِرُ الجَمِيْلِ.

**نمک به حرامی** /n.-b.-h.-i/ نُكْرانُ الجَمِيْلِ، غَدْر، خَتْر.

**نمک‌پاش** /n.-päš/ مِرَشَّةٌ أو مِذَرَّةُ المِلْحِ.

**نمک‌پرورده** /n.-parvarde/ المُعْتَرِفُ بالخُبْزِ و المِلْحِ.

**نمک ترکی** /n.-e-torki/ (شیمـ) ← نمک سنگ.

**نمک تیزاب** /n.-e-tizäb/ (شیمـ) نِتْراتُ الصُّودا، نِتْرات، نِتْراة، أزوتات، حَجَرُ جَهَنَّمَ.

**نمک جوهر سرکه** /n.-e-jowhar-e-serke/ (شیمـ) خَلّات، مِلْحُ الحامِضِ الخَلِّيّ.

**نمک جوهرگوگرد** /n.-e-j.-e-gogerd/ (شیمـ) السُّلْفات، كِبْرِيْتات.

**نمک خنثی** /n.-e-xonsä/ مَلْحٌ مُتَعادِلٌ [لاحامِضِيٌّ ولا قاعِدِيّ].

**نمک خوراکی** /n.-e-xoräki/ (شیمـ) مِلْحُ الطَّعامِ ← نمک طعام.

**نمکدار** /n.-där/ مالِح، مُتَمَلِّح، مَلّاح، مِلْحِيّ.

**نمکدان** /n.-dän/ مَلّاحَة، مِمْلَحَة، مِحْرَضَة، نَوْفَلَة.

**نمکدان شکستن** /n.-d.-šekastan/ ← نمک‌نشناسی، نمک‌نشناسی کردن.

**نم کردن** /nam-kardan/ تَرْطِيْباً / رَطَّبَ، تَنْدِيَةً / نَدَّى.

**نم کرده** /n.-karde/ مُرَطَّب، رَطِيْب، رَطِب، مُنَدًّى.

**نمک روشل** /namak-e-rušel/ (شیمـ) مِلْحُ روشيل.

**نمک ریختن** /n.-rixtan/ تَنْكِيْثاً / نَكَّثَ.

**نمکزا** /n.-zä/ الهالُوجِيْن، مُوَلِّدُ المِلْحِ ← هالوژن.

**نمکزار** /n.-zär/ مَلّاحَة، مَمْلَحَة.

**نمک زدن** /n.-zadan/ تَمْلِيْحاً / مَلَّحَ.

**نمک زده** /n.-zade/ مُمَلَّح.

**نمک‌زی** /n.-zi/ مامِلْحِيّ [عائِشٌ في الماءِ المالِحِ].

**نمک‌سازی** /n.-säzi/ إنْتاجُ المِلْحِ.

**نمک‌سنج** /n.-sanj/ مِقْياسُ المُلُوحَةِ، المِمْلاح.

**نمک‌سنجی** /n.-s.-i/ قِياسُ المُلُوحَةِ.

**نمک‌سنگ** /n.-sang/ (شیمـ) مِلْحُ حَجَرٍ.

**نمک‌سود** /n.-sud/ سَمَكٌ مُمَلَّح، مَلِيْح، مَمْلُوح، أجاج، فَسِيْخ، قَدِيْد.

**نمک‌سود کردن** /n.-s.-kardan/ تَمْلِيْحاً / مَلَّحَ اللَّحْمَ،

تَقْدِيْداً / قَدَّدَهُ.

**نمک‌شناس** /n.-šenäs/ شاكِر، مُعْتَرِفٌ بالجَمِيْل.

**نمک‌شناسی** /n.-š.-i/ الشُّكْر، الاِعْتِرافُ بالجَمِيْل، مَعْرِفَةُ الجَمِيْل.

**نم کشیدن** /nam-kešidan/ رُطُوبَةٌ و رَطابَةٌ / رَطِبَ ـَ و رَطُبَ ـُ اِبْتِلالاً / اِبْتَلَّ، نَدًى و نَداوَةٌ و نُدُوَّةٌ / نَدِيَ يَنْدَى.

**نمک طعام** /namak-e-ta'äm/ (شیمـ) مِلْحُ الطَّعامِ، كُلُورُورُ الصُّوديُوم، كُلُورِيْدُ الصُّوديُم.

**نمک فرار** /n.-e-farrär/ (شیمـ) مِلْحٌ طَيّار.

**نمک فرنگی** /n.-e-farangi/ (شیمـ) مِلْحٌ إِنْكِلِيْزِيّ.

**نمک فرنگی مصنوعی** /n.-e-f.-ye-masnu'i/ (شیمـ) سُلْفاتُ [كِبْرِيْتات] الصُّودِيُوم.

**نمک فروش** /n.-foruš/ المَلّاح، مُتَمَلِّح.

**نمک فروشی** /n.-f.-i/ المَلّاحَة.

**نمک قلیا** /n.-e-qalyä/ (شیمـ) مِلْحُ القَلْي.

**نمک قلیای طبیعی** /n.-e-q.-ye-tabi'i/ (شیمـ) نَطْرُون.

**نمک کوهی** /n.-e-kuhi/ (شیمـ) مِلْحٌ جَبَلِيٌّ.

**نمک گلاوبر** /n.-e-gelävber/ (شیمـ) مِلْحُ جَلَوبر.

**نمک‌گیر** /n.-gir/ العارِفُ بالجَمِيْل، مُقَدِّرٌ لِلْخُبْزِو المِلْحِ.

**نمک‌گیر شدن** /n.-g.-šodan/ (عم) أَكَلَ خُبْزَهُ و مِلْحَهُ و أَصْبَحَ مَرْهُوناً لَهُ.

**نمک‌گیر کردن** /n.-g.-kardan/ (عم) أَطْعَمَ هُ خُبْزَهُ و مِلْحَهُ و جَعَلَهُ مَرْهُوناً لَهُ.

**نمک لحیم‌کاری** /n.-e-lahim-käri/ مَحْلُولُ حامِضِ الهِيْدرُوكْلُورِيک المُخَمَّد.

**نمک معدنی** /n.-e-ma'dani/ (شیمـ) مِلْحٌ مَعْدِنِيٌّ.

**نمک میوه** /n.-e-mive/ مِلْحُ الأَثْمار.

**نمک ناشناس** /n.-näšenäs/ ← نمک‌نشناس.

**نمک ناشناسی** /n.-n.-i/ ← نمک‌نشناسی.

**نمک‌نشناس** /n.-našnäs/ كافِر، كَنُود، كَنّاد، ناكِرُ المَعْرُوفِ، جاحِد، ناكِرُ الجَمِيْلِ أو النِّعْمَةِ.

**نمک‌نشناسی** /n.-n.-i/ كُفْر، كُفْران، نُكْرانُ النِّعْمَةِ أو الجَمِيْلِ، إِنْكار.

**نمک‌نشناسی کردن** /n.-n.-i-kardan/ كُفْراً و كُفْراناً و كُفُوراً / كَفَرَ ـُ، عُقُوقاً و مَعَقَّةً / عَقَّ ـُ عَصْياً و مَعْصِيَةً / عَصَى ـِ.

**نمکها** /n.-hä/ (شیمـ) الأَمْلاح.

**نمکی** /n.-i/ ۱ ← نمک فروش. ۲. المِلْحِيّ. ۳. المَلِيْح ← نمکین.

**نمک ید** /n.-e-yod/ (شیمـ) يُوْدات.

**نمکین** /n.-in/ ذُو مَلاحَةٍ، مُلاح، مُلّاح، مَلِيْح، مُمَلَّح، مَمْلُوح، مِلْحِيّ، ذُومِلْحٍ، مَمْقُور، لَطِيْف، ظَرِيْف، جَمِيْل، كَيِّس، كُوَيِّس، ماذ.

**نمکین شدن** /n.-in-šodan/ مَلاحَةً / مَلُحَ ـُ الشَّيءُ.

**نملهٔ فارسی** /namle-ye-färsi/ (پز) النَّمْلَةُ الفارِسِيَّة.

**نمناک** /namnäk/ النَّدِي، النَّدِيّ، النَّدْيان، مُنَدًّى، المُبْتَلّ، مَبْلُول، مُبَلَّل، مَصِيْص، رَطِب، مُرَطَّب، خَضِل، لَثِيّ.

**نمناک شدن** /n.-šodan/ رُطُوبَةٌ و رَطابَةٌ / رَطِبَ ـَ و رَطُبَ ـُ تَرَطُّباً / تَرَطَّبَ، اِبْتِلالاً / اِبْتَلَّ و تَبَلُّلاً / تَبَلَّلَ بالماءِ، إِبْلالاً / أَبَلَّ، نَدًى و نَداوَةٌ و نُدُوَّةٌ / نَدِيَ يَنْدَى، تَنَدِّياً / تَنَدَّى المكانُ، غَمَقاً / غَمَقَ ـُ و غَمِقَ ـَ و غَمُقَ ـُ خَضَلاً / خَضِلَ ـَ تَسَدِّياً / تَسَدَّى ت الأَرْض، تَلَثُّقاً / تَلَثَّقَ، لَثًى / لَثِيَ ـَ الشَّيءُ.

**نمناک کردن** /n.-kardan/ تَرْطِيْباً / رَطَّبَ، إِرْطاباً / أَرْطَبَ، تَبْلِيْلاً / بَلَّلَ، تَنْدِيَةً / نَدَّى، نَضْحاً / نَضَحَ ـَ هُـ بالماءِ، نَدْواً / نَداـُ الشَّيءَ، نَدْياً / نَدَى ـِ الشَّيءَ، تَخْضِيْلاً / خَضَّلَ هـ، إِلْثاقاً / أَلْثَقَ هُـ.

**نمناکی** /n.-i/ رُطُوبَة، تَرْطِيْب، تَنْدِيَة، ثَراء، غَمَق.

**نم‌نم باران** /nam-nam-e-bärän/ طَلٌّ، مَطَرٌ خَفِيْف، بَغْشَة، رَذاذ، رِهْمَة.

**نم‌نم باریدن** /n.-n.-bäridan/ بَغْشاً / بَغَشَ ـَ ت السَّماءُ.

**نم‌نمک** /n.-n.-ak/ (عم) قَلِيْلاً قَلِيْلاً، مَهْلاً مَهْلاً.

**نمو** /nomov/ نُمُوّ، نِماء، رُشْد، تَكاثُر.

**نموخارجی** /n.-ve-xäreji/ النَّماءُ الخارِجِيّ.

**نمود** /nomud/ ۱. بِزَّة، هَيْئَة، ظاهِرَة، مَظْهَر، ظُهُور، مَشْهَد، لائِحَة، مَنْظَر، الرَّوْنَق. ۲. عَلامَة، دَلِيْل.

**نموداخلی** /nomov-ve-däxeli/ النَّماءُ الباطِنِيّ.

**نمودار** /nomudär/ ۱.مَرْئِيّ، مَشْهُود. ۲. ظاهِر، واضِح، بارِز، بَيِّن. ۳. عَلامَة. ۴. دَلِيْل، بُرْهان. ۵. الخَطُّ البَيانِيّ، رَسْمٌ بَيانِيٌّ أو تَخْطِيْطِيٌّ، مُنْحَنِيّ.

**نمودار تصاعدی** /n.-e-tasä'odi/ سُلَّمٌ تَصاعُدِيّ.

**نمودار تنازلی** /n.-e-tanäzoli/ سُلَّمٌ تَناقُصِيٌّ.

**نمودار تولید** /n.-e-towlid/ سُلَّمُ الصُّنْعِ.

**نمودار شدن** /n.-šodan/ ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ إلاحَةً / أَلاحَ، لَوْحاً / لاحَ يَلُوحُ، بُدُوّاً وبَداءً وبَدْواً وبَداءَةً / بَدا ـُ، تَشَخُّصاً / تَشَخَّصَ له، تَرائِياً / تَراءَى.

**نمودار قیمتها** /n.-e-qimat-hä/ سُلَّمُ الأسْعار.

**نمودار کردن** /n.-kardan/ إظْهاراً / أظْهَرَ، إبْداءً / أبْدَى، إعْلاناً / أعْلَنَ.

**نمودار کشیدن** /n.-kešidan/ رَسْماً / رَسَمَ ـُ بَيانِيّاً.

**نمودار هزینه** /n.-e-hazine/ مُنْحَنِي التَّكالِيفِ.

**نموداری** /n.-i/ بَيانِيٌّ، رُؤْيَة.

**نمود داشتن** /nomud-däštan/ لَوْحاً / لاحَ يَلُوحُ، تَجَلِّياً / تَجَلَّى.

**نمود کردن** /n.-kardan/ لَوْحاً / لاحَ يَلُوحُ، تَجَلِّياً / تَجَلَّى.

**نمودن** /nomodan/ إظْهاراً / أظْهَرَ، إعْلاناً / أعْلَنَ، دَلالَةً و دُلُولَةً و دِلِّيلَى / دَلَّ ـُ إرْشاداً / أرْشَدَ، وَصْفاً وصِفَةً / وَصَفَ يَصِفُ.

**نمور** /namur/ ← نمناک.

**نمو غیرطبیعی** /nomov-ve-qir-e-tabi'i/ فَرْطُ التَّعَظُّمِ [إفراطٌ في نُمُوِّ العَظْمِ].

**نموکردن** /n.-kardan/ نُمُوّاً / نَمایَنْمُو، نَشْأً ونُشُوءاً ونَشْأَةً ونَشاءً ونَشاءَةً / نَشَأَ ـَ ونَشُؤَ ـُ رُبُوّاً ورِباءً / رَبا ـُ زَكاءً وزُكُوّاً / زَكا ـُ وزَكَى / زَكِيَ ـَ الزَّرْعُ، زَهْواً وزُهُوّاً وزُهاءً / زَها ـُ إزْهاءً / أزْهَى.

**نمونه** /nomune/ نُمُوذَج، أُنْمُوذَج، عَيِّنَة، عَيْنَة، طِراز، نَمَط، مِسْطَرَة، مِثال، مِثْل، مَثِيل، نَظِير، شَبِيه، أُسْوَة، أُوْرْنِيك، أُرْنِيك، اِسْتِمارَة، رَمْز، رامُوز، شِشْنِي، صُورَة، فاتُورَة، قِطاط، قُدْوَة، قِصَّة، قَصَّة، قاطِع، قاعِدَة، قالِبُ السَّبْكِ، مِداد، مَشْق.

**نمونهٔ اصلی** /n.-ye-asli/ عَيِّنَةُ الأصْلِ.

**نمونهٔ امضاء** /n.-ye-emzä/ نَمُوذَجُ التَّوْقِيعِ.

**نمونهٔ بارز** /n.-ye-bärez/ مَثَلٌ أعْلَى.

**نمونه‌برداری** /n.-bardäri/ أخْذُ النَّمُوذَج.

**نمونه‌برداری کردن** /n.-b.-kardan/ أخْذاً / أخَذَ ـُ عَيِّناتٍ أو نَماذِجَ.

**نمونهٔ چاپخانه** /n.-ye-cäpxäne/ مُسَوَّدَةُ الطَّبْعِ.

**نمونه‌ساز** /n.-säz/ صانِعُ النَّماذِج.

**نمونه‌سازی** /n.-s.-i/ ۱. مُجْمَل، مُخَطَّطٌ إجْمالِيٌّ. ۲. وَضْعُ المُخَطَّط.

**نمونه شدن** /n.-šodan/ صَيْراً وصَيْرُورَةً / صارَ ـِ نُمُوذَجِيّاً.

**نمونهٔ کار** /n.-ye-kär/ عَيِّنَةُ عَمَلٍ، نَموذَجُ عَمَلٍ.

**نمونهٔ کالا** /n.-ye-kälä/ عَيِّنَةُ السِّلْعَةِ.

**نمونه کردن** /n.-kardan/ جَعْلاً / جَعَلَهُ ـَ نَمُوذَجِيّاً، جَعْلاً / جَعَلَهُ ـَ مِثالاً.

**نمونه‌گیر** /n.-gir/ مُخْتَبِرُ العَيِّناتِ، آخِذُ العَيِّناتِ.

**نمونه‌گیری** /n.-g.-i/ أخْذُ العَيِّناتِ.

**نمونه‌یی** /n.-yi/ مِثالِيٌّ، نَمُوذَجِيٌّ.

**ننر** /nonor/ مُدَلَّل، مُدَلَّع، مُنَزَّف.

**ننری کردن** /n.-i-kardan/ ← لوس بازی در آوردن.

**ننگ** /nang/ أَنَفَة، هَوْن، هَوان، مَهانَة، فَضِيحَة، خِزْي، قُبْح، عار، عَيْب، حَياء، حُرْمَة، سُبَّة، شَنار، شَيْن، أمَة، تُؤَبَة، مَثْلَبَة، جُرْسَة، عَبَدَة، فِتْنَة، وَجَمَة، وَصْم، وَصْمَة، هَتِيكَة.

**ننگ‌آور** /n.-ävar/ فاضِح، شائِن، شائِنَة، قَبِيح، مُعِيب.

**ننگ داشتن** /n.-däštan/ نَكْفا / نَكَفَ ـُ مِنْهُ وعَنْهُ، نَكَفاً / نَكِفَ ـَ مِنْهُ وعَنْهُ، اِسْتِنْكافاً / اِسْتَنْكَفَ الرَّجُلُ، أنَفا و أنَفَةً / أنِفَ ـَ تَحَشُّماً / تَحَشَّمَ، تَذَمُّماً / تَذَمَّمَ مِنْهُ، اِزْدِراءً / اِزْدَرَى، اِسْتِزْراءً / اِسْتَزْرَى بِهِ، ذَأْراً / ذَئِرَ ـَ عَنْهُ، تَرَفُّعاً / تَرَفَّعَ، عَبَداً وعَبَدَةً / عَبِدَ ـَ مِنْهُ.

**ننگین** /n.-in/ قَبِيح، مُفْتَضَح، مَفْضُوح، فَضِيح، شائِن، مُعِيب، مُعاب، مُخْجِل، مُخْزِي.

**ننگین شدن** /n.-šodan/ اِفْتِضاحاً / اِفْتَضَحَ، مَرَغاً / مَرِغَ ـَ عِرْضُهُ، تَلَطُّخاً / تَلَطَّخَ، تَدَنُّساً / تَدَنَّسَ عِرْضُهُ، خِزْياً و خِزًى / خَزِيَ ـَ إقْزاءً / أقْزَى الرَّجُلُ.

**ننگین کردن** /n.-kardan/ فَضْحاً / فَضَحَ ـَ هُ، تَعْيِيباً / عَيَّبَ، ثَلْباً / ثَلَبَ ـِ هُ، عَيْباً / عابَ ـِ عَرّاً / عَرَّ ـُ، وَصْماً / وَصَمَ يَصِمُ هُ بِعارٍ، تَمْرِيغاً / مَرَّغَ، تَلْطِيخاً / لَطَّخَ، تَوْسِيخاً / وَسَّخَ، كَسْراً / كَسَرَ ـِ شَرَفَهُ أو اسْمَهُ، تَجْرِيساً / جَرَّسَ بِهِ، هَتْكاً / هَتَكَهُ ـِ.

**ننو** /nanu/ مِنَزٌّ، مَرْجُوحَة، ← گهواره.

**ننه** /nane/ (عم) ۱. أمّ ← مادر. ۲. الجَدَّة ← مادربزرگ.

**نو** /now/ حَدِيث، حَدَث، حادِث، مُحْدَث، جَدِيد، طازَج، بِكْر، مُسْتَحْدَث، عَصْرِيّ، صابِح، أُنُف، مُسْتَأْنَف، مُفْتَعَلٌ من الأشْياءِ، قَشِيب، المُوَلَّد، قَرِيبٌ أو جَدِيدُ العَهْدِ.

**نو** /nu/ (جانـ) النُّوّ ← گنو.

**نوآموز** /now-ämuz/ مُبْتَدِي، بادِئ، التِّلْمِيذُ النّاشِئ، في تَحْتِ التَّمْرِين، مُسْتَجِدّ، حَدِيثٌ في عَمَلٍ أو مِهْنَةٍ.

**نوآور** /n.-ävar/ المُبْدِع.

**نوآوردن** /n.-a.-dan/ ← نوآوری کردن.

**نوآوری** /n.-ä.-i/ إبْـداع، الإبْتِـداعِيَّةُ فـي الأدَبِ والفَـنِّ، تَجْدِيد.

**نوآوری کردن** /n.-ä.-i-kardan/ إبْداعاً / أبْدَعَ، اِبْتِداعاً / اِبْتَدَعَ، تَبَدُّعاً / تَبَدَّعَ، فَأْتاً / فَأَتَ ـَ الشَّيءَ.

**نوا** /navä/ ۱. لَحْن، نَغْمَة، صَوْت، غِناء. ۲. أَنِين ← ناله. ۳ ← قدرت، قوت.

**نواحی** /navähi/ المَناطِق.

**نواخت** /naväxt/ ← نواختن.

**نواختر** /now-axtar/ (نجـ) المُسْتَسْعِر.

**نواختن** /naväxtan/ ۱. ← زدن. ۲. عَزْفاً و عَزِيفاً / عَزَفَ ـِ. ۳. نَقْراً / نَقَرَ ـُ العُودَ أو الدُّفَّ، دَوْزَنَةً / دَوْزَنَ آلَةَ الطَّرَبِ الوَتَرِيَّة، لَعْباً و لِعباً و تَلْعاباً / لَعِبَ ـَ عَلَى القانُونِ.

**نواخته** /naväxte/ مَعْزُوف.

**نواده** /naväde/ ← نوه.

**نوار** /navär/ شَرِيط، حِزام، شَرِيطُ التَّسجِيلِ، إزار.

**نواربندی کردن** /n.-bandi-kardan/ أزْراً / أزَرَ ـِ، حَزْماً / حَزَمَ ـِ هُ.

**نوار بهداشتی** /n.-e-behdäšti/ حِفَاظُ الحَيْضِ.

**نوار چسب** /n.-casb/ ۱. بَكَرَةُ الشَّرِيط. ۲. مُهْر.

**نوار زخم** /n.-e-zaxm/ رِفادَة، عَصابَةُ الجُرْحِ، ضِماد.

**نوار ضبط‌صوت** /n.-e-zabt-e-sowt/ شَرِيطُ التَّسْجِيلِ.

**نوارغزه** /n.-e-qazze/ نَوارُ غَزَّةَ [الشَّرِيطُ الحُدُودِيّ لِغَزَّةَ]

**نوار گـرفتن** /n.-gereftan/ تَسْجِيلاً / سَجَّلَ الحَـدِيثَ أو الأُغْنِيَةَ و نَحْوَهُما.

**نـوار ماشيـن تحريـر** /n.-e-mäšin-tahrir/ شَرِيـطُ الآلَةِ الكاتِبَةِ.

**نوارمرزی** /n.-e-marzi/ حَدّ، تَخْم، خَطٌّ فاصِل.

**نواريان** /n.-iyän/ (جانـ) الشَّرِيطِيّات، الدِّيدانُ الشَّرِيطِيَّةُ.

**نوازش** /naväzeš/ لُطْف، تَدْلِيل، بَشـاشَة، حَفْـة، إحْتِفاء، قُفاوَة.

**نوازش کردن** /n.-kardan/ إلْطافاً / ألْطَفَهُ، مُـلاطَفَةً / لاطَفَهُ، تَدْلِيلاً / دَلَّلَهُ، تَرْفِيهاً / رَفَّهَ، إحْتِفاءً / اِحْتَفَى بِهِ، تَدْلِيعـاً / دَلَّعَ، دَفْـدَفَةً / دَفْدَفَ عَلَيْـهِ، لَبْلَبَةً / لَبْلَبَتِ المَرأَةُ بِوَلَدِها.

**نوازندگی** /naväzandegi/ عَزْف.

**نوازنده** /naväzande/ عازِف، عَزّاف.

**نوافلاطونی** /now-afläṭuni/ أفْلاطُونِيَّةٌ مُحْدَثَةٌ.

**نوامبر** /novämber/ نُوفَمْبَر.

**نوانخانه** /navän-xäne/ تَكِيَّة، مَلْجَأُ العَجَزَةِ، دارُالعَجَزَةِ.

**نوباوگان** /now-bävegän/ الأحْداث، الأطْفال.

**نوباوگی** /n.-bävegi/ حَداثَة.

**نوباوه** /n.-bäve/ حَدِيثُ السِّنِّ.

**نوبت** /nowbat/ نَوْبَة، فُرْصَـة، دَوْر، دَوْرَة، مَجال، وَرْدِيَّة، شَوْط، حِرَاسَة، دَوالَيْک، عُقْبَة، فُرْزَة، كَرَّة، مَرَّة، مَرْتَبَة.

**نوبت دادن** /n.-dädan/ تَنْوِيباً / نَوَّبَ هـ.

**نوبت گذاشتن** /n.-gozäštan/ تَناوُباً / تَناوَبَ، مُناوَبَةً / ناوَبَ، مُداوَلَةً / داوَلَ.

**نوبتی** /n.-i/ بِالنَّوْبَةِ، الدَّوْرِيّ، مُتَفَتِّر.

**نوبر** /nowbar/ باكُـور، باكُورَة، بَكِيـرَة، مِبْكار، تَبـاشِير، مَيْعَةُ الشَّيءِ.

**نوبر کردن** /n.-kardan/ اِبْتِكاراً / اِبْتَكَرَ الشَّيءَ، أخْذاً / أخَذَ يَأخُذُ باكُورَتَهُ.

**نوبل** /nobel/ جائِزَةُ نُوبِل.

**نوبليم** /nobelium/ (شيمـ) النُّوبِلِيُوم.

**نوبنياد** /now-bonyäd/ حَدِيثُ البِناءِ.

**نوبنيان** /n.-bonyän/ ← نوبنياد.

**نوبه** /nowbe/ ۱. نَوْبَة ← نوبت ۲. (پز) حُمَّى غِبّ.

**نوبهار** /now-bahär/ أوَّلُ الرَّبِيعِ.

**نوبهٔ به قاعده** /nowbe-ye-be-qä'ede/ (پز) حُمَّى مُتَناوِبَة.

**نوبهٔ دزده** /n.-ye-dozde/ (پز) مَلاريا صامِتَة.

**نوبهٔ ربع** /n.-ye-rob'/ (پز) الحُمَّى الرُّباعِيَّة، حُمَّى الرِّبْعِ.

**نوبهٔ سه يـک** /n.-ye-se-yek/ (پز) حُمَّـى الغِبِّ، حُمَّـى الثُّلاثِيَّة.

**نوبهٔ صفراوی** /n.-ye-safrävi/ (پز) الحُمَّى الصَّفْراء.

**نوبهٔ غش** /n.-ye-qaš/ (پز) الحُمّی الغَشیانِیّ.

**نوبهٔ مواظبه** /n.-ye-movazebe/ (پز) حِمَّةٌ واظِبَةٌ.

**نو به نو** /now-be-now/ مُسْتَجِدّاً فَمُسْتَجِدّ.

**نوبه‌یی** /nowbe-yi/ (پز) مَلارِيِّ.

**نوپا** /now-pä/ ۱. جَدِيدُ التَّأسِيسِ. ۲. الطِّفْلُ الجَدِيدُ المَشْي.

**نوپدید** /n.-padid/ المُخْتَرَع.

**نوپرداز** /n.-pardäz/ المُبْدِع.

**نوپردازی** /n.-p.-i/ إبْداع.

**نوت** /not/ ← نت.

**نوت‌خوانی** /n.-xäni/ قِراءَةُ العَلَاماتِ المُوسِيْقِيَّةِ.

**نوترون** /notron/ (فز) كُهَيْرَبٌ مُحايِد.

**نوتیل** /notil/ (جانـ) البَحّار، النُّوتِيّ [حَيَوانٌ مُنْقَرِض].

**نوجوان** /now-javän/ حَدَث، أمْرَد، شابّ، بـالِغ، يافِع، جَذَع.

**نوجوانی** /n.-j.-i/ حَداثَةُ السِّنّ، صِبا، صَباء، غَرارَة.

**نوچگی** /nowcegi/ تَمْرِيْنُ الشُّقّاء.

**نوچه** /nowce/ ۱. ناشِـئ، نَشاوِي، جَدِيد، حَـدِيث. ۲. (جانـ) ← شفیره.

**نوحه** /nowhe/ نَـوْحَة، نُـواح، مَرْثـاة، مَـرْثِيَة، البُكـاء العَوِيْل.

**نوحه‌خوان** /n.-xän/ نَوّاح، نَوّاحَة [نث].

**نوحه‌خواندن** /n.-xändan/ نَوْحاً و نِياحاً و نُواحاً و نِياحَةً و مَناحاً / ناحَ ـُ المَيِّتَ أو عَلَيهِ، إسْتِناحَةً / إسْتَناحَ.

**نوحه‌خوانی** /n.-xäni/ نِياحَة، نُدْبَة، نَدْب، مَرْثاة.

**نوحه‌خوانی کردن** /n.-x.-kardan/ ← نوحه خواندن.

**نوحه‌سرایی** /n.-saräyi/ ← نوحه‌خوانی.

**نوحه‌سرایی کردن** /n.-s.-kardan/ ← نوحه خواندن.

**نوحه‌گر** /n.-gar/ الرَّثّاءَة و الرَّثّايَة، خَنّان.

**نوخاسته** /now-xäste/ فَتَى، شـابّ، حَدَث، النّـاهِض، حَدِيْثاً.

**نود** /nawad/ تِسْعُون.

**نودم** /n.-om/ التِّسْعُون.

**نودمین** /n.-o.-in/ ← نودم.

**نودولت** /now-dowlat/ حَدِيْثُ النِّعْمَة ← نوکیسه.

**نور** /nur/ نُور، الضَّوْء، ضِياء، وَضَح، اللَّألاء.

**نورابرق** /n.-ä-barq/ (فز) كَهْرَضَـوْئِيّ، البَصَـرِيّـاتُ الإلِكْتِرُونِيَّة.

**نوراستنی** /nurästeni/ (پز) نُـوراسْتِيْنِيا، نَهَـكٌ عَصَبِيّ، خَوَر.

**نور افشـاندن** /nur-afšändan/ إضاءَةً / أضاءَ، إطْـلاقاً / أطْلَقَ الأضْواءَ.

**نورافشانی** /n.-afšäni/ إضاءَة، إطْلَاقُ الأضْواء.

**نورافکن** /n.-afkan/ النُّورُ الكَشّاف، كَشّافُ النُّور، النَّوّارَة.

**نورافکندن** /n.-a.-dan/ إطْلَاقُ الأضْواء، إلقاءُ أضْواءٍ عَلَى.

**نورانی** /n.-äni/ ضَوْئِيّ، نُورِيّ، نَوّار، نَيِّر، مُنِيْر، سارِج.

**نورانی شدن** /n.-äni-šodan/ تَنَوُّراً / تَنَوَّرَ المَكانُ.

**نورپایا** /n.-päyä/ صامِدٌ لِلضَّوْءِ [لايَنْفُذُ إلَيهِ الضَّوْءُ].

**نور پویایی** /n.-p.-yi/ دِيْنامِيٌّ ضَوْئِيّ.

**نورترسی** /n.-tarsi/ فُوْبِيا الضَّوْء، رُهابُ الضَّوْء.

**نور چشم** /n.-e-cašm/ نُوْرُ العُيُون.

**نور چشمی** /n.-c.-i/ مَحْسُوبِيَّة، المَحْرُوْس.

**نور خاکستری** /n.-e-xäkestari/ الضَّوْءُ الأرْضِيّ.

**نورد** /navard/ مِنْوال، النَّوْل، قُطْب، مِحْوَر، مِنْواع.

**نور دادن** /nur-dädan/ ← نور افشاندن.

**نورد چپ‌گرد** /navard-e-cap-gard/ كاذِبُ المِحْوَر.

**نورد راست‌گرد** /n.-e-räst-gard/ صادِقُ المِحْوَر.

**نورد نانوایی** /n.-e-nänväyi/ مِحْوَرُ الخَبّاز، شَوْبَك.

**نوردیدن** /navardidan/ ۱. لَفّاً / لَفَّ ـُ، ثَنْياً / ثَنَى ـِ طَيّاً / طَوَى ـِ إدْراجاً / أدْرَجَ، تَدْرِيْجاً / دَرَّجَ. ۲. تَجَوُّلاً / تَجَوَّلَ، سُفُوراً / سَفَرَ ـُ اِلْتِحاباً / اِلْتَحَبَ الطَّرِيْقَ، قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ الطَّرِيْقَ.

**نوردیده** /navardide/ مَلْفُوف، مَثْنِيّ، مَطْوِيّ، الطُّوَى.

**نور دیده** /nur-e-dide/ نُوْرُالعُيُون، قُرَّةُالعَيْن.

**نورزا** /nur-zä/ نَيِّر، مُضِيء، وَضّاء.

**نورزده** /n.-zade/ مُفْسَدٌ أو مُغَشًّى مِن جَـرّاءِ التَّعَرُّضِ غير المَقْصُودِ لِلضَّوءِ [صِفَةٌ لِفِلْمٍ فُوتُوغرافي].

**نورزی** /n.-zi/ ضَوْحَيَوِيّ.

**نورس** /now-res/ جَذَع، جَذَع، شابّ، باكُوْرَةُ الفَواكِهِ.

**نورساخت** /nur-säxt/ التَّخْلِيْقُ أو التَّرْكِيْبُ الضَّوئِيّ.

**نور سبز** /n.-e-sabz/ نُوْرٌ أخْضَر، الشُّعاعُ الأخْضَر.

**نو رسته** /now-roste/ حَدِيْثَةُ النَّبْتِ، حَـدِيْثَةُ الإخْضِرارِ،

الغُصنُ الجَدِيد، حَدِيثُ النُّمُوّ.

**نور سفید** /n.-e-sefid/ ضَوءٌ أبيَض.

**نورسنج** /n.-sanj/ الفُوتُومِتْر، المِضواء.

**نورسنجی** /n.-s.-i/ المِضوائِيَّة، الفُوتُومِترِيَّة.

**نو رسیده** /now-reside/ ۱.شَبّ، شاب، فَتَى. ۲. وارِد حَدِيثاً، واصِل حَدِيثاً، حَدِيثُ القُدُوم. ۳ ← نوزاد.

**نور شدید** /nur-e-šadid/ وَهَج.

**نور شکافت** /n.-šekäft/ اِنشطا رٌضَوئِيٌّ [بالضَّوء].

**نور شناخت** /n.-šenäxt/ البَصَرِيّات.

**نورشناسی** /n.-šenäsi/ عِلمُ البَصَرِيّات، البَصَرِيّات.

**نورشیمی** /n.-šimi/ الكِيمِياءُ الضَّوئِيَّة.

**نورشیمیایی** /n.-šimiyäyi/ ضِيائِيَّةٌ كِيماوِيّة.

**نورقرمز** /n.-e-qermez/ نُورٌ أحمَر.

**نورکافت** /n.-käft/ التَّحَلُّلُ الضَّوئِيّ.

**نورکره** /n.-kore/ كُرَةٌ ضَوئِيَّةٌ.

**نورگرا** /n.-gerä/ اِنتِحائِيضَوئِيّ.

**نورگرایی** /n.-g.-yi/ (گیا) الاِنتِحاءُ الضَّوئِيّ ← فُوتوتروپیسم.

**نورماتیف** /normätif/ مِعيارِيّ.

**نورمهتابی** /nur-e-mahtäbi/ ضَوءُ القَمَرِ.

**نوروز** /novroz/ (پز) عُصابٌ نَفسِيٌّ، عُصابٌ جِسمِيٌّ.

**نوروز** /now-ruz/ النَّيرُوز، نَوْرُوز.

**نوروزی** /n.-r.-i/ (جانـ) زُمَّجُ الماءِ.

**نور و صدا** /nur-va-sedä/ بَرنامَجُ الصَّوتِ والضَّوء.

**نورولوژی** /nevroloži/ (پز) مَبحَثُ الأعصابِ.

**نورون** /nevron/ (پز) العَصَبَة، العَصَبُون، خَلِيَّةٌ عَصَبِيَّة، نِيُورُوْن، نِفرُوْن.

**نورون حسی** /n.-e-hessi/ (پز) نِيورُوْن حِسّيّ.

**نورون محیطی** /n.-e-mohiti/ (پـز) اِلتِهابُ الأعصابِ الدّائِرِيَّة.

**نوره** /nure/ نُورَة، كِلس، الجَمُوش، الجَمِيش.

**نوره کشیدن** /n.-kešidan/ تَنَوُّراً / تَنَوَّرَ.

**نور هندسی** /n.-e-hendesi/ عِلمُ البَصَرِيّاتُ الهَندَسِيّ.

**نوری** /n.-i/ ضَوئِيّ.

**نوزا** /nuzä/ العَصرُ النِّيُوجِينِيّ.

**نوزاد** /now-zäd/ مَوْلُودٌ حَدِيثاً، وَلَد، وُلد، طِفل، وَلِيد، مَنفُوس.

**نوزاد حشره** /n.-z.-e-hašare/ (جانـ) ← لارو.

**نوزاد شب‌پره‌یی** /n.-z.-e-šab-pareyi/ (جانـ) دُودَةُ القُطنِ الخَضراءُ.

**نوزادی** /n.-z.-i/ يَرَقانِيّ، حالَةٌ يَرَقانِيَّة، يَرَقِيّ، سَرئِيّ.

**نوزده** /nuzdah/ تِسعَةَ عَشَرَ.

**نوزدهم** /n.-om/ تاسِعَ عَشَرَ.

**نوزدهمین** /n.-omin/ ← نوزدهم.

**نوزیوی** /now-zivi/ عَصرُ الحَياةِ الحَدِيثَة.

**نوساز** /n.-säz/ مَنزِلٌ حَدِيثُ البِناء، المَصنُوعُ حَدِيثاً.

**نوسازی** /n.-s.-i/ التَّجَدُّد، التَّجدِيد.

**نوسازی کردن** /n.-s.-i-kardan/ تَجدِيداً / جَدَّدَ.

**نوسان** /navasän/ تَذَبذُب، ذَبذَبَة، خَطَران، تَخَطُّر، أُرجُوحَة، تَأَرجُح، تَراوُح، تَقَلُّب، مَيد، مَيَدان، تَمايُل، نَوْد، نَوَدان، اِهتِزاز.

**نوسانات** /n.-ät/ تَقَلُّبات.

**نوسان‌دار** /n.-där/ مُتَخَطِّر، مُتَذَبذِب، مَيّاس، مائِس، مُتَمايِل.

**نوسان قیمتها** /n.-e-qimathä/ تَقَلُّباتُ الأسعارِ، تَغَيُّرُ أو فَرقُ الأسعارِ.

**نوسانگر** /n.-gar/ ۱.المُتَذَبذِب. ۲. المُذَبذِب.

**نوسان‌نگار** /n.-negär/ المِنوَسَة، مِرسَمَةُ الذَّبذَبات.

**نوسان یافتن** /n.-yäftan/ تَذَبذُباً / تَذَبذَبَ، تَخَطُّراً / تَخَطَّرَ، تَأَرجُحاً / تَأَرجَحَ، تَقَلُّباً / تَقَلَّبَ، تَراوُحاً / تَراوَحَ، طِلطالاً و طَلطَلَةً / طَلطَلَ الشَّيءَ، تَمَيُّحاً / تَمَيَّحَ، تمايُحاً / تَمايَحَ، تَمْيِيحاً / مَيَّحَ، مَيداً و مَيَداناً / مادَ يَمِيدُ، تَمايُداً / تَمايَدَ، تَمَيُّداً / تَمَيَّدَ.

**نوسل** /nusel/ (پز) الجُوَيزَة.

**نوسنگی** /now-sangi/ العَصرُ الحَجَرِيُّ الأخِير.

**نوسواد** /n.-saväd/ مُستَجِدُّ التَّعَلُّم.

**نوش** /nuš/ ۱. شَهد، عَسَل. ۲. هَنِيئاً.

**نوشابه** /n.-äbe/ مَشرُوب، شَراب، مَشرَب، عَرَق، البَلال.

**نوشابهٔ الکلی** /n.-ä.-ye-alkoli/ سَكَرٌ، مُسكِر، مَشرُوبٌ كُحُولِيّ.

**نوشابه سازی** /n.-ä.-säzi/ صِناعَةُ المُرَطِّباتِ.

**نوشابه های الکلی** /n.-ä.-hä-ye-alkoli/ مَشرُوباتٌ

زُوجِيّة.

**نـوشـابه هـای غیـر الکلـی** /n.-ä.-hä-ye-qir-e-alkoli/ مَشْروباتٌ مُرَطِّبَة.

**نوشابه های گاز دار** /n.-ä.-hä-ye-gäz-där/ مَشْروباتٌ فَوّارَة.

**نوشادر** /nošädor/ (شیمـ) النُّوْشادِر، النُّوْشادِر، النُّشادِر.

**نوشاندن** /nušändan/ تَشْرِيْباً / شَرَّب، إشراباً / أَشْرَب، سَقْياً / سَقَى بـِ إسْقاءً / مُساقاةً / ساقَى هُ.

**نوشـت افزار** /nevešt-afzär/ قِرْطاسِيَّـة، أَدَواتُ الكِتابَة، لَوازِمُ التَّحْرِيْر.

**نوشت افزار فروش** /n.-a.-foruš/ مَكْتَبَةٌ قِرْطاسِيَّةٌ، مَكْتَبَةُ أَدَواتِ مَكاتِب.

**نوشت افزار فروشی** /n.-a.-f.-i/ مَكْتَبَةٌ قِرْطاسِيَّةٌ، مَكْتَبَةُ أَدَواتِ مَكاتِب.

**نوشتجات** /n.-e-jät/ مَكْتُوبات، مُؤَلَّفات، رِسالات.

**نوشتن** /n.-tan/ كَتْباً و كِتاباً و كِتْبَـةً و كِتابَةً / كَتَبَ ـُ اِكْتِتاباً / اِكْتَتَبَ الكِتابَ، تَحْرِيْراً / حَرَّرَ، سَطْراً / سَطَرَ ـُ الرِّسالَةَ، تَسْطِيْراً / سطَّرَ الرِّسالَةَ، خَطّاً / خَطَّ ـُ بالقَلَم، تَخْطِيْطاً / خطَّطَ هُ، تَدْوِيناً / دوَّنَ، ذَبْراً / ذبَرَ ـِ الكِتابَ، رَسْماً / رسَمَ ـُ رَشْماً / رشَمَ ـُ الشَّيءَ، تَرْشِيْماً / رشَّمَ، تَرْقِيْشاً / رقَّشَ، رَقْماً / رقَمَ ـُ تَرْقِيْماً / رقَّمَ، سَفْراً / سفَرَ ـُ الكِتابَ، طَرْساً / طرَسَ ـِ الكِتابَ، تَطْرِيْساً / طرَّسَ الكِتابَ، تَقْيِيْداً / قيَّدَ، لَمْقاً و لُمُـوقاً / لمَقَ ـُ الكِتابَ، تَنْبِيْقاً / نبَّقَ.

**نوشته** /nevešte/ كِتاب، كِتابَة، مَكْتُوب، مُدَوَّن، مُسَطَّر، خَطّ، مُـؤَلَّف، تأْلِيْف، رِسـالَة، رَقِيْن، زِبْر، زَبِيْـر، إنْشاء، وَحي.

**نوش جـان** /nuš-e-jän/ بـالصِّحَّةِ و العـافِيَـة، بالهِنـاءِ و الشِّفاء.

**نوشدارو** /n.-däru/ تِرْياقٌ فارُوْقِيٌّ، تِرْياق.

**نوشدن** /now-šodan/ حُدُوثاً وحَداثَةً / حَدَثَ ـُ، جِدَّةً / جَدَّ ـِ الثَّوْبُ، تَجَدُّداً / تجَدَّدَ.

**نوش کردن** /n.-kardan/ ← نوشیدن.

**نوشکفته** /now-šekofte/ بُرْعُمٌ حَدِيْـثُ التَفَتُّحِ، مُتَفَتِّحَةٌ حَدِيثاً، يافِع.

**نوشنـده** /nušande/ شارِب، رَشّـاف، القَوُوب، نَهْـلان، هِزْشَف.

**نوشیدن** /nušidan/ شُرْباً و مَشْرَبـاً و تَشْراباً / شَرِبَ ـَ تَشَرُّباً / تشَرَّبَ، جَرْعاً / جَرَعَ ـَ اِجْتِراعاً / اِجْتَرَعَ، تَجَرُّعاً / تَجَرَّعَ الماءَ، بَلْعاً / بلِعَ ـَ الماءَ، تَثَمُّلاً / تثَمَّلَ، تَجَذُّباً / تَجَذَّبَ، جَرْجَمَةً / جرْجَمَ الشَّـرابَ، اِجْتِلاداً / اِجْتَلَدَ، اِجْتِلاطاً / اِجْتَلَطَ الإناءَ و ما فـي الإناءِ، حَسْواً / حَسا ـُ تَحَسِّياً / تحَسَّى، اِحْتِساءً / اِحْتَسَى، دَحْساً / دَحَسَ ـَ ما في الإناءِ، ذَجّاً / ذجَّ ـُ الماءَ، ذَيْجاً / ذاجَ ـِ الماءَ، تَرَمُّقاً / ترَمَّقَ الشَّرابَ، تَزَنُّحاً / تزَنَّحَ الماءَ، اِسْتِفاطاً / اِسْتَفَطَ ما في الانـاءِ، شَفّاً / شفَّ ـُ اِشْتِفافـاً / اِشْتَفَّ المـاءَ، اِسْتِشْفافاً / اِسْتَشَفَّ، طَلّاً / طَلَّ ـُ اللَّبَنَ، اِعْتِباءً / اِعْتَبَأَ، عَلْساً / عَلَسَ ـِ الماءَ، عَلْفاً / عَلَفَ ـِ الرَّجُلَ، غَتّاً / غتَّ ـُ الماءَ، غَلْثَبَةً / غلْثَبَ الماءَ، غَمْجاً / غَمَجَ ـِ و غَمَجاً / غَمِجَ ـَ تَفَوُّقاً / تَفَوَّقَ، قَذْماً / قَذِمَ ـَ الماءَ، اِقْتِماعاً / اِقْتَمَعَ، لَهْماً / لَهِمَ ـَ الماءَ، تَمَزُّراً / تَمَزَّرَ و تَمَزُّزاً / تَمَزَّزَ الشَّرابَ، تَمَزْمُزاً / تَمَزْمَزَ الشَّـرابَ، مَصّاً / مَصَّ ـُ اِمْتِصـاصاً / اِمْتَصَّ، تَمَصُّصاً / تَمَصَّصَ، مَغْقاً / مَغَقَ ـَ الشَّيءَ، تَمَقُّقاً / تَمَقَّقَ الشَّيءَ، تَوَجُّساً / تَوَجَّسَ الشَّرابَ.

**نوشیـدنی** /n.-i/ شَـراب، شَرِيْـب، مَشْرُوْب، مَشْـرَب، حَسِيَّة.

**نوشین** /nušin/ حُلْو، لَذِيْذ.

**نوظهور** /now-zohur/ حَدَث، بِدْعَة، أَمْـرٌ جَدِيْد، قَشِيْب، لَنْج.

**نوظهوری** /n.-z.-i/ حَداثَة، جِدَّة.

**نوع** /now'/ نَوْع، جِنْس، أُسْلُوب، زَوْج، شَكْـل، شاكِلَة، صِنْف، صُـوْرَة، ضَرْب، فَتْـن، فِنْد، فَـنّ، كَيْف، كَيْفِيَّـة، لَوْن، نَمَط، وَجْه.

**نوع پرست** /n.-parast/ غَيْرِيّ.

**نوع پرستی** /n.-p.-i/ غَيْرِيَّة.

**نوع دوست** /n.-dust/ ← نوع پرست.

**نوع دوستی** /n.-d.-i/ ← نوع پرستی.

**نوعروس** /now-arus/ العَرُوْسُ في أَيّامِها الأُوْلَى.

**نوعی** /now'i/ النَّوْعِيّ.

**نوک** /nowk/ ۱. مِنْقار، مِنْقاد، مَخْطِم، مِنْقاف. ۲. رَأْس، سِنٌّ مِـن كُلِّ شَيءٍ، سِنْسِن، عُـرْف، شُوشَة، قِمَّـة، قُلَّة، ذُرْوَة، دَبْدُوْبَة، طَرَف، طَرْطُوفَة، طُنُف، طَنَف ۳. سِنُّ القَلَم

أو المِسْمار أو الإبْرَة.

**نوکار** /now-kär/ المُبْتَدِي في العَمَل.

**نوک پا راه رفتن** /nowk-e-pä-räh-raftan/ مَشْياً / مَشَى يَمْشِي عَلَى رُؤُوسِ الأصابِعِ.

**نوک پستان** /n.-e-pestän/ خِلْف، حَلَمَةُ الضَّرع، سَعْدانَةُ الثَّدْي، طَبْي.

**نوک تیز** /n.-tiz/ مُحَرَّد، مُسَنَّن، مُرْهَف، مَسْنُون، مُؤَسَّل.

**نوک دراز** /n.-deräz/ (جانـ) دَجاجَةُ الأرضِ، الشُّكَّب، شُنْقُب، بَكاسِين، بَكاشِين.

**نوک دراز آبی** /n.-d.-e-äbi/ (جانـ) بُوقِيقَة، البُقْوَيْقَة.

**نوکر** /nowkar/ غُلام، مُسْتَخْدِم، الخَدّام، الخادِم، فَرّاش، أجِير، عَبْد، تابِع، تَبِيع، حافِد، رَقّابَة، شاكِرِيّ، صانِع، طَوّاف، العَتِيل، عُجاهِن، مَغْمُور، عامِل، عَوْن، فَتَى، قانِع، الكافِي، ماهِن، نَصِيف، المَنْصَف، النّاصِف، وَصِيف، وَصِيفَة [نث]، هانِئ.

**نوکراتس** /nokrätes/ (جانـ) الزّامُور ← ماهی دیده بان.

**نوکر استعمار** /n.-e-este'mär/ مَطِيَّةُ الاِسْتِعْمار.

**نوکردن** /now-kardan/ إجْداداً / أجَدَّ وتَجْدِيداً / جَدَّدَ و اِسْتِجْداداً / اِسْتَجَدَّ الشَّيءَ.

**نوکری** /nowkari/ خادِمِيَّة، خِدْمَة، شُغْل، عَمَل.

**نوکری کردن** /n.-kardan/ خِدْمَةً / خَدَمَ ـُ.

**نوک زبان** /nowk-e-zabän/ لَهْجَة، طَرَفُ اللِّسانِ، عَذَبَةُ اللِّسانِ.

**نوک زدن** /n.-zadan/ نَقْراً / نَقَرَ ـُ وتَنْقِيراً / نَقَّرَ الطّائِرُ الحَبَّ، نَطْباً / نَطَبَ ـُ الدِّيكُ الشَّيءَ، نَقْداً / نَقَدَ ـُ الطّائِرُ.

**نوک قلم** /n.-e-qalam/ سِنُّ القَلَمِ.

**نوک لشکر** /n.-e-laškar/ (نظ) المَنْسِر، المِنْسَر.

**نوکلئو پلاسم** /nukle'opeläsm/ (پز) الجِبْلَة ← هستهٔ سلول.

**نوکلئول** /nukle'ol/ (پز) ← هستک.

**نوکیسه** /now-kise/ حَدِيثُ أو مُحْدَثُ النِّعْمَة، وُصُولِيّ، طَرِيف، مِقْمَل، هَيُّ بنُ بَيٍّ و هَيّانُ بَيّان.

**نوکیسگی** /n.-k.-gi/ الوُصُولِيَّة.

**نوگرا** /n.-gerä/ نَصِيرُ التَّحْدِيث.

**نوگرایی** /n.-g.-yi/ التَّحْدِيث.

**نوگل** /n.-gol/ قَدّاحُ الوَرْد، جُنْبُذَة.

**نولامارکیسم** /n.-lämärkism/ اللّامارْكِيَّةُ المُحْدَثَة.

**نومسلمان** /n.-mosalmän/ جَدِيدُ الإسْلام.

**نومولیت** /nummulit/ (جانـ) نُمِّيَّة، صَدَفُ نُمِّيَّة.

**نومولوتیک** /nummulitik/ إيُوجِينِي، مُتَعَلِّق بالدَّوْرِ الجِيُولُوجِي الثّالِث، الدَّوْرُ الإيُوسِينِيّ.

**نومید** /nowmid/ قانِط، قَنُوط، مَيْئُوس، مَيْؤُس مِنْهُ، يائِس، يَؤُس، يَؤُوس، خَيّاب، الزَّلِق، عادِم، مُسْتَقْتِل، مَقْطُوعٌ بِهِ، هالِك.

**نومید شدن** /n.-šodan/ يَأْساً و ياساً / أيِسَ ـَ مِنْهُ، يَأْساً و يَئاسَةً / يَئِسَ يَيْأَسُ و يَيْئِسُ مِنْهُ، اِتّئاساً / اِتَّأَسَ مِنْهُ، خَيْباً و خَيْبَةً / خابَ ـِ تَخْيِيباً / تَخَيَّبَ، قَناطَةً / قَنَطَ ـُ قَنْطاً / قَنِطَ ـَ إبْلاساً / أبْلَسَ، أرَباً / أرِبَ ـَ إخْفاقاً / أخْفَقَ، رُجُوعاً / رَجَعَ ـِ بِخُفَّي حُنَيْن، قَطْعاً / قَطَعَ ـَ الرَّجاءَ مِنْ، قَطْعاً / قُطِعَ مجـ ـ الرَّجُلُ، إكْداءً / أكْدَى، لَغْواً / لَغا ـُ هُمُوداً / هَمَدَ ـُ ت هِمَّتُهُ.

**نومید کردن** /n.-kardan/ تَأْيِيساً / أيَّسَ و إيْئاساً / أيْأَسَ و آيَسَ، تَخْيِيباً / خَيَّبَ، إقْناطاً /أقْنَطَ و تَقْنِيطاً / قَنَّطَ هـ إتْآباً / أتْأَبَ هُ، تَحْوِيراً / حَوَّرَ اللهُ فُلاناً، إخْلافاً / أخْلَفَ الظَّنَّ، تَشْمِيتاً / شَمَّتَ، إكْآباً / أكْأَبَ، كُسُوفاً / كَسَفَ ـِ أمَلَهُ، إلْغاءً / ألْغَى هُ.

**نومیدی** /n.-i/ إياس، يَأْس، يَآسَة، قُنُوط، قَنَط، أزَل، بَهْر، حُزْف، حُزْفَة، حِرمان، خَيْبَة، شُكْم، شُكْمَى، عَناق، عَناقَة، فَشَل، قَطْعُ الرَّجاءِ أو الأمَلِ.

**نونوار** /now-navär/ جَدِيدُ الاِعْتِناءِ بالهِنْدام.

**نونوار شدن** /n.-n.-šodan/ هَيْأَةً و هَيَاءَةً / هاءَ يَهِيءُ، هَيْأَةً / هَيِئَ يَهاءُ و يَهْيَأُ و هَيُؤَ يَهْيُؤُ.

**نونهال** /n.-nahäl/ ۱. شَتْلَة، غَرِيسَة، النَّبْتُ الجَدِيد، الشَّجَرَةُ الشّابَّة. ۲. شَبٌّ، شابٌّ، حَدَث، حَدِيثُ السِّنِّ، فَتَى، جَدَع، جَذَع، ناشِئ.

**نوول** /nuvel/ قِصَّة، أقْصُوصَة.

**نوه** /nave/ حافِد، حَفِيد، حَفِيدَة، اِبْنُ الاِبْنِ عَقِب، سِبْط، نافِلَة، وَراء.

**نوهٔ پسری** /n.-ye-pesari/ حَفِيد [اِبْنُ الاِبْن]، سِبْط.

**نوهٔ دختری** /n.-ye-doxtari/ حَفِيدَة [بِنْتُ البِنْت و بِنْتُ الاِبْن].

**نوی** /novi/ حَداثَة، جِدَّة.

**نوید** /novid/ بُشْرَى.

**نوید بخش** /n.-baxš/ مُبَشِّرٌ بالخَيْر، مُفْعَمٌ بالأَمَلِ.

**نوید دادن** /n.-dädan/ تَبْشِيْراً / بَشَّرَ، وَعْداً وعِدَةً و مَوْعِداً و مَوْعِدَةً و مَوْعُـوداً و مَوْعُودَةً / وَعَدَ يَعِدُ، إيْعاداً / أَوْعَدَ، تَعْلِيْلاً / عَلَّلَ النَّفْسَ بكذا.

**نوید دهنده** /n.-dahande/ ← نوید بخش.

**نویسندگی** /nevisandegi/ الكِتابَة، وِراقة.

**نویسندگی کردن** /n.-kardan/ كَتْباً و كِتـاباً و كِتْبَـةً و كِتابَةً / كَتَبَ ـُ و تَأْلِيْفاً / أَلَّفَ و تَصْنِيْفاً / صَنَّفَ الكِتابَ.

**نویسنده** /nevisande/ ۱. كاتِب، مُحَرِّر، وَرَّاق، مُنْشِئ، سَجِلّ، سافِر. ۲. مُصَنِّف، مُؤَلِّف.

**نویسه** /nevise/ عَلاماتُ الحُرُوْفِ.

**نویسه گردانی** /n.-gardäni/ نَقْحَرَة[نَقْلُ حُرُوْفِ لُغَةٍ إلى حُرُوْفِ لُغَةٍ أُخْرى].

**نویسه نما** /n.-namä/ الدَّلِيْلُ الإبْهامِيّ.

**نوئل** /no'el/ أَعْيادُ المِيْلادِ.

**نوین** /nowin/ جَدِيْـد، مُسْتَحْدِث، حَـدِيْث، عَصْـرِيّ، طازَج.

**نوین گرا** /n.-gerä/ ← نوگرا.

**نوین گری** /n.-gari/ ۱. التَّعْصِير [جَعْلُ الشَّـيءِ عَصْرِيّاً]، التَّجْدِيْد. ۲. التَّعَصُّر [كَوْنُ الشَّيءِ عَصْرِيّاً].

**نه** /na/ لا، لَنْ، كَلّا.

**نه** /noh/ تِسْعَة [لِلمُذَكَّر]، تِسْع [لِلمُؤَنَّث].

**نهاد** /nahäd/ ۱. أَساس، طَبْـع، طَبِيْعَة، فِطْرَة، بـاطِن، بِنْيَة، بُنْيـان، داخِل، أَصْل، خِلْقَة، خَلْـق، سَجِيَّة، ذات، طِيْنَة، جَبَلَة، جِبِلَّة، سِبْر، سَلِيقَـة، سُوس، مَكْسِر، نَحْت ۲. المُبْتَدَى.

**نهادن** /n.-an/ ۱. وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ الشَّيءِ بَيْـنَ يَدَيْهِ، مَوْضِعاً و مَـوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ الشَّـيءَ، إيْداعاً / أَوْدَعَ، حَطّاً / حَطَّ ـُ و اِحْتِطاطاً / اِحْتَطَّ الحِمْلَ. ۲. إقامَةً / أَقامَ عَلَى، بَنْياً و بِناءً و بُنْيانـاً و بِنْيَةً و بِنايَةً / بَنَى ـِ اسْتِناداً / اِسْتَنَدَ إِلَى.

**نهاده** /n.-e/ مَوْضُوع، وَضْع، مَحْطُوْط، مَتْرُوْك.

**نهادی** /n.-i/ الذّاتِيّ، آلِيّ، سَلِيْقِيّ.

**نهار** /nohär/ غَدْوَة، أُكْلَـةُ الظُّهْر، طَعامُ الغَـداءِ، غَدَاء، طَعامُ الظُّهْرِ، هَجُورِيّ.

**نهار خوردن** /n.-xordan/ تَغَذِّياً / تَغَذَّى، تَغَدِّياً / تَغَدَّى، تَضْحِيَةً / ضَحَّى الرَّجُلَ.

**نهار خوری** /n.-xori/ غُرْفَةُ الطَّعام، صَالُونُ الطَّعامِ.

**نهار دادن** /n.-dädan/ تَغْدِيَةً / غَدَّى، إطْعاماً / أَطْعَمَ ظُهْراً.

**نهال** /nahäl/ الغَرْسَة، غِرْس، غِراس، الفَسِيْلَة، الشَّتْلَة.

**نهالستان** /n.-estän/ المَغْرِس.

**نهال نشاندن** /n.-nešändan/ غَرْساً و غِراسَةً / غَرَسَ ـِ و إغْراساً / أَغْرَسَ و تَنْبِيْتاً / نَبَّتَ الشَّجَرَ.

**نهان** /nahän/ خَفِيّ، المُخْتَفِي، مَخْفِيّ، مُخْفَى، خِبْءٌ، خَبِيْئَة، مَكْتُـوم، خِدْر، خُلْسِـيّ، خِمْر، خُمْـرَة، الضِّمار، ضَمِيْر، مُضْمَر، مُغَطًّى، غامِض، مَكْنُون، كَنِين، وَلِيْجَة.

**نهان بر** /n.-bär/ (گیا) خَفِيُّ الثِّمار.

**نهان خانه** /n.-xäne/ مَخْزَن.

**نهان خایگی** /n.-xäyegi/ (پز) تَغْيِيْرُ مَوْضِعِ الخُصْيَةِ.

**نهان دانگان** /n.-dänegän/ (گیا) مَسْتُوراتُ البُذُوْرِ.

**نهان زاد** /n.-zäd/ (گیا) ← گمزاد.

**نهانزادان** /n.-z.-än/ (گیا) خَفِيّـاتُ الوَلِيْـعِ، مَسْتُوراتُ الزَّهْرِ.

**نهان زادان آوندی** /n.-z.-än-e-ävandi/ (گیا) مَخْفِيّـاتُ التَّناسُلِ الوعائِيَّةِ.

**نهان سازی** /n.-säzi/ كَتْم، كِتْمان، اِخْفاء، إضْمار.

**نهان کردن** /n.-kardan/ إضْماراً / أَضْمَرَ، تَغْطِيَةً / غَطّى، إخْفاءً / أَخْفَى، خَفْياً و خُفِيّاً / خَفَى ـِ، كَتْماً و كِتْماناً / كَتَمَ ـُ تَكْتِيْماً / كَتَّمَ، إكْتِتاماً / اِكْتَتَمَ، تَعْمِيَةً / عَمَّى، خَبْأً / خَبَأَ ـَ و تَخْبِئَةً / خَبَّأَ.

**نهانگاه** /n.-gäh/ المَخْبَأَة، مَخْبَأ.

**نهانی** /n.-i/ سِرّاً، سِرِّيّ، إخْفاءً، خَفِيّاً.

**نهایت** /nahäyat/ نِهايَة، نِهاء، غايَة، آخِر، عاقِبَة، الشَّأْو، اِنْتِهـاء، الشَّوْط، القَصْـر، بُـدَّة، حَـدّ، الحُداد، حِـداس، حُماد، حُمادَى، أَقْصَى.

**نهائی** /nahä'i/ نِهائِيّ، قَطْعِيّ، قاطِع، حاسِم، أَخِيْر.

**نه برابر** /noh-barābar/ تُساعِيّ.

**نه تایی** /n.-täyi/ التُّساعِيّ.

**نه خوب نه بد** /na-xub-na-bad/ بَيْنَ بَيْنَ.

**نهشت** /nehešt/ ← رسوب.
**نهصد** /noh-sad/ تِسْعُمائَة.
**نهصدم** /n.-s.-om/ ← نهصدمین.
**نهصدمین** /n.-s.-omin/ التّاسِعُ مائَةٍ.
**نهضت** /nehzat/ النُّهُوض، النَّهْضَة، الإنْتِفاضَة، ثَوْرَة، حَرَكَة، التَّحَرُّك، حَرَكَةٌ عِصْيانِيَّة.
**نهضت آزادی** /n.-e-āzādi/ نَهْضَةُ الحُرِّيَّة.
**نهضت کارگری** /n.-e-kārgari/ حَرَكَةُ العُمّال.
**نهضت مشروطیت** /n.-e-mašrutiyyat/ الحَرَكَةُ الدُّسْتُورِيَّةُ.
**نهفتن** /nahoftan/ ← نهان کردن.
**نهم** /nohom/ التّاسِع، تاسِعاً.
**نهمی** /n.-i/ ← نهم.
**نهمین** /n.-in/ ← نهم.
**نهنج** /nahanj/ (گیا) قُرْصُ الزَّهْرَةِ، كُرْسِيُّ الزَّهْرَةِ، تَخْت، اِغْرِيض، مِهاد.
**نهنگ** /nahang/ ۱. (جانـ) بال، قَيْطَس. ۲. تِمْساح.
**نهنگ دشتی** /n.-e-dašti/ (جانـ) الإسْقَنْقُور، السَّقَنْقُور.
**نه نه** /noh-noh/ تُساع.
**نه وجهی** /n.-vajhi/ تُساعِيُّ الأَضْلاعِ.
**نه ونو کردن** /na-vo-nu-kardan/ مُخالَفَةٌ / خالَفَ.
**نهی** /nahy/ نَهْی، مَنْع، جِزْم، تَحْرِيم، حَرَج، تَحْذِيْر، حَجْر، حَظْر.
**نهیب** /nahib/ ۱. هُتافٌ أو نِداءٌ عَدائِيٌّ. ۲. الخَوْف، الرُّعْب، الوَجَل.
**نهیب دادن** /n.-dādan/ صَيْحاً و صَيْحَةً و صِياحاً و صَيَحاناً / صاحَ ـِ عَلَيهِ أو فِيْهِ، زَجْراً / زَجَرَ ـُ ه، تَهْيِيباً / هَيَّبَ عَلَيه، تَهَيُّباً / تَهَيَّبَهُ، تَهَدُّداً / تَهَدَّدَهُ.
**نهیب زدن** /n.-zadan/ ← نهیب دادن.
**نهی شده** /nahy-šode/ مَنْهِيٌّ عَنْه، مَحْظُور، مَمْنُوع، حَرِيْم، مُحَرَّم.
**نه یک** /noh-yek/ تُسع، التُّسِيْع.
**نهی کردن** /nahy-kardan/ نَهْياً / نَهَى يَنْهَى، نَهْواً / نَهَا ـُ، [یکدیگر را] تناهِياً / تَناهَى القَومُ عن المُنْكَرِ، تَحْرِيماً / حَرَّمَ الشَّيءَ أو عَلَيهِ كذا، مَنْعاً / مَنَعَ ـَ هُ الشَّيءَ و مِنْهُ وعَنْهُ، حَظْراً / حَظَرَ ـُ هُ الشَّيءَ وعَلَيهِ الشَّيءَ، ضَرْباً / ضَرَبَ ـِ عَلَى يَدِهِ، حَجْراً / حَجَرَ ـُ عَلَيهِ.
**نهی کننده** /n.-konande/ النّاهِي
**نی** /ney/ قَصَب، قُصّابَة، قَصَبَة، قَصِيْبَة، غابَة، يَراع، يَراعَة، بُوص، أَسَل، سَمار، طُنّ، نَقِيْب، نَمَص، خَيْزُران، أَباء، زَمْخَر. ۲. نَاي، شَبّابَة، زَمّارَة.
**نی** /ni/ لا، كَلّا.
**نیا** /niyā/ الجَدّ، كابِر.
**نیابت** /niyābat/ نِيابَة، نَوب، نِياب، مَناب، إنابَة، إبْدال، وَكالَة، حُلُول، تَمْثِيْل.
**نیابت دادن** /n.-dādan/ إنابَةً / أَنابَ زَيْدٌ عَنْهُ وَكِيْلاً، اِنْتِداباً / اِنْتَدَبَ، تَفْوِيْضاً / فَوَّضَ، تَكْلِيْفاً / كَلَّفَ بِسُلْطَةٍ.
**نیابت کردن** /n.-kardan/ نَوْباً و مَناباً و نِياباً / نابَ يَنُوبُ عَنْهُ، تَمْثِيْلاً / مَثَّلَ، تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ.
**نیاز** /niyāz/ حاجَة، حَوْج، الحَوْجاء، اِحْتِياج، أَرَب، إرْب، إرابَة، مَأْرَبَة، أَبْلَة، بَدَد، بُغْيَة، بَغِيَّة، مَبْغَى، بُؤْس، تَلُونَة، حافَة، الحَوْبَة، جِيْبَة، حَوْب، حُواس، حُواسَة، دُعاء، ذُنانَة، رُبّى، رَجاء، رَغْبَة، رُغامَة، رُوبَة، رَوِيَّة، رَيْب، زَأْمَة، الزِّبْن، زِهْر، زِهْرَة، مَسْأَلَة، شَأْن، شِتاء، شَجْب، شَجَن، شَجْو، شاكِلَة، شَكْلاء، شَهْلاء، صارَّة، ضَرُورَة، ضَفَف، ضامَّة، طِفْل، طَلَب، طِيَّة، عارِضَة، مَعَس، مَعَش، عُنْصُر، عَوَز، غَرَض، فَقْر، فاقَة، اِقْتِضاء، مُقْتَضَى، لُوام، لُدْنَة، لُزُوم، لُواقَة، مَيْل، نَحْب، اِنْفاض، نَواة، نَهْمَة، النِّيَّة، وَسَن، وَطَر، يَتْم.
**نیاز داشتن** /n.-dāštan/ تَطَلُّباً / تَطَلَّبَ.
**نیاز فوری** /n.-e-fowri/ حاجَةٌ مُلِحَّة.
**نیازمند** /n.-mand/ مُحْتاج، فَقِيْر، مُفْتَقِر، مُضْطَرٌّ إلى كذا، عَوِز، مُعْوِز، بائِس، عائِل، مِسْكِيْن، أَرْمَل، عَدِم، وَرَع، رَقِيْقُ الحال، قَلِيْلُ المال.
**نیازمندانه** /n.-m.-āne/ اِحْتِياجاً، ضَرُوْرِيّاً.
**نیازمند شدن** /n.-m.-šodan/ حَوْجاً و حَيْجاً / حاجَ ـُ و إحْواجاً / أَحْوَجَ إليهِ، اِحْتِياجاً / اِحْتاجَ هُ وإليه، اِفْتِقاراً / اِفْتَقَرَ إليهِ، بُؤْساً و بَئِيْساً و بُؤُوساً و بُؤْسَى / بَئِسَ ـَ اِضْطِراراً / اُضْطُرَّ مج إلى كذا، أَرَباً / أَرِبَ ـَ إليهِ، خَصاصاً و خَصاصَةً و خَصاصاءَ / خَصَّ ـُ خُلُولاً / خَلَّ ـِ إليهِ، إخْلالاً / أُخِلَّ مج بِفُلانٍ، اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ إليهِ، سُكُونَةً / سَكَنَ ـُ إضاقَةً / أَضاقَ، إعْداماً / أَعْدَمَ، عَوَزاً / عازَ ـُ

إعْوازاً / أعْوَزَ، عَيْلاً و عَيْلَةً و مَعِيلاً و عُيُولاً / عالَ ـِ إكْداءً / أكْدَى، مَعَراً / مَعِرَ ـَ مَنْ مالِهِ، إمْلاقاً / أمْلَقَ فُلانٌ، هَزْبَلَةً / هَزْبَلَ.

**نیازمند کردن** /n.-m.-kardan/ إحْواجاً / أحْوَجَ هُ إلى، إفْقاراً / أفْقَرَ هُ، إعْوازاً / أعْوَزَ، إلْزاماً / ألْزَمَ، ضَرّاً / ضَرَّ ـُ هـ، إضْطِراراً / إضْطَرَّ هـ إلى كذا، إجْلاداً / أجْلَدَ هُ إلَيهِ، إخْلالاً / أخَلَّ هُ، جَرْزاً / جَرَزَ ـُ هُم الزَّمانُ، جَرْفاً / جَرَفَ ـُ هـ الدَّهرُ، إدْماغاً / أدْمَغَ هُ إلى كذا، ضَنْأً / ضَنَأَ ـَ هـ إلى كذا، عَيْلاً و مَعِيلاً / عالَ ـِ هـ الشَّيءُ، لَزّاً و لَزَزاً و لِزازاً / لَزَّ ـُ هـ إلى كَذا.

**نیازمندی** /n.-m.-i/ حَوْج، حاجَة، إحْتِياج، لُزُوم، فَقْر، عَوَز، إعْواز، مَسْكَنَة، خَصاصاء، خَصاصَة، طَلَب، عُدْم، العَوْصاء، إقْتِضاء، قِلَّة، لُزُوم، نَقْص.

**نیازهای شخصی** /n.-hä-ye-šaxsi/ الحاجاتُ الشَّخْصِيَّة.

**نیاکان** /niyäkän/ سَلَف، أجْداد.

**نیام** /niyäm/ ۱. غِمْد، قِراب، غِلاف، جِرابُ السَّيْف، جُرُبّان، جَفْن، خَزْدَلَة، ۲. الغِمْدُ الأنْبُوبِيّ. ۳. (گیا) القَرْنُ في الفَصِيلَةِ البَقْلِيَّةِ أو القَرْنِيَّةِ.

**نی انبان** /ney-anbän/ مِزْمارُ القِرْبَة، مُوسِيقَى القِرَب.

**نئاندرتال** /ne'ändertäl/ نِيَنْدِرْتال.

**نیایش** /niyäyeš/ دُعاء، دَعْوَة، عِبادَة، الثَّناء، صَلاة، هَيْنَمَة.

**نیایش کردن** /n.-kardan/ دُعاءً و دَعْوَى / دَعا ـُ سُجُوداً / سَجَدَ ـُ لِلّهِ، تَعَبُّداً / تَعَبَّدَ.

**نی باتلاقی** /ney-e-bätläqi/ القَصَب، البُوص.

**نی بوریا** /n.-e-buriyä/ (گیا) سَمارُ الحُصُر، أسَل، دَيْس.

**نی پارسی** /n.-e-pärsi/ (گیا) بُوْص فارِسِيّ.

**نی پیچ** /n.-pic/ أنْبُوبَةُ النّارْجِيلِيَّة، نَرْبِيْدَج.

**نیت** /niyyat/ نِيَّة، قَصْد، مَقْصَد، هَدَف، بَتّ، باطِن، باطِنَة، جَزْم، دَخِيلَةُ المَرْءِ، رَوْم، مَرام، سَأْو، طَوِيَّة، طِيَّة، عُرْضَة، عَمْد، تَعَمُّد، مَعْنَى، غَرَض، غايَة، وَجْه، تَوَجُّه، وَخْي.

**نیت بد** /n.-e-bad/ سُوءُ نِيَّةٍ.

**نیت پاک** /n.-e-päk/ حُسْنُ نِيَّةٍ.

**نیت داشتن** /n.-däštan/ نَواةً و نِيَّةً و نَيَةً / نَوَى يَنْوِي، عَمْداً / عَمَدَ ـِ.

**نیترات** /niträt/ (شیمـ) نِتْرات، أزُوتات، نِيْترات.

**نیترات باریوم** /n.-e-bäriyom/ نِتْراتُ البارِيُوم.

**نیترات پتاس** /n.-e-potäs/ البارُودُ الأبْيَض، مِلْحُ البارُود.

**نیترات پتاسیوم** /n.-e-potäsiyom/ (شیمـ) نِتْراتُ البُوتاسِيُوم ← شوره.

**نیترات دارژان** /n.-e-däržän/ (شیمـ) نیترات نقره.

**نیترات سدیم** /n.-e-sodyom/ (شیمـ) نِتْراتُ الصُّودِيُوم.

**نیترات نقره** /n.-e-noqre/ (شیمـ) نِتْراتُ الفِضَّةِ.

**نیتراتها** /n.-hä/ (شیمـ) نِتْراتِيّات.

**نیترایشن** /niträyešn/ ۱. (شیمـ) النَّتْرَتَه. ۲. (شیمـ) النَّتْرَج..

**نیتروژن** /nitrožen/ (شیمـ) الآزُوت، أزُوت، نِتْرُوجِين.

**نیترو گلیسرین** /nitrogeliserin/ (شیمـ) النِّيتْرُو غْلِيسِرِين.

**نیتریفیکاسیون** /nitrifikäsiyon/ نَتْرَتَة، نَتْرَجَة.

**نیتریک** /nitrik/ (شیمـ) النِّتْرِيك.

**نیت کردن** /niyyat-kardan/ نَواةً و نِيَّةً و نِيَةً / نَوَى يَنْوِي، إنْتِواءً / إنْتَوَى، عُزْماً و مَعْزَماً و عَزِيماً و عَزَمَةً و عَزِيمَةً و عُزْماناً / عَزَمَ ـِ، إعْتِزاماً / إعْتَزَمَ، قَصْداً / قَصَدَ ـِ، تَزْمِيعاً / زَمَّعَ، إزْماعاً / أزْمَعَ.

**نیجر** /nijer/ نِيْجِيْرِيا.

**نیچریست** /neycer-ist/ الطَّبِيْعِيّ.

**نیچریسم** /n.-ism/ الطَّبِيْعِيَّة.

**نیچریه** /n.-iyye/ الطَّبِيْعِيُّون، أتْباعُ المَذْهَبِ الطَّبِيْعِيّ.

**نی چوپان** /ney-e-cupän/ (گیا) آذانُ العَنْز.

**نی خیزران** /n.-e-xeyzarän/ (گیا) ← نی هندی.

**نیرنگ** /neyrang/ خُدْعَة، خَدِيعَة، خِداع، خِيانَة، غَدْر، مَكْر، سِحْر، حِيلَة، إحْتِيال، تَحايُل، كَيْد، مَكِيدَة، الأوْدَة، أَلْس، حَرْس، خُبْث، خائِنَةُ الأعْيُن، دَخْمَسَة، تَدْلِيس، رَوَاغ، رُوَيْغَة، غُرُور، غِشّ، لَوْذانِيَّة، مَلْعُوب، مَخْل، نِيْرَنْج، نَصْب، وَلْس، مُوالَسَة.

**نیرنگ باز** /n.-bäz/ مُخادِع، خَدِع، مُحْتال، حَيِّل، حَوِل، مَكّار، ماكِر، مَكُور، غَدّار، لَئِيم، مُوارِب، بِطْرِيق، بَهْمُوت، حَوِيط، حُوَلَة، حَوَلْوَل، حُوالِيّ، خِبّ، خَبِيث، خِتاع، خاتِل، خَفّاق، دَجِل، رَواغ، مُراوِغ، زَرّاق، سَغْتَرِيّ، شاطِر، شَطِير، ضَبّ، عِفْرِيت، عَباقِيَة، غابِش، غاشّ، قِتْر، قارِح، قُلَّب، قَلُوب، قُلُوب، كَيّاد، لَبّاس، ذُو

لِسـانَیْن، مَلْسُـون، مُـلاوِص، مُـلاوِع، مُتَمَلِّق، مَجِـل، مَذْمَـذِيّ، نَضّاحَـة، [نث]، نَغّـار، هابِـل، هَبِل، هِبَـلّ، هَجّاص.

**نیرنگ بازی** /n.-b.-i/ الإحتِیال، التَّحایُل، خَدْع، خِداع، دَهاء، شَطارَة، زَغَل، غَشّ، تَمْوِیه.

**نیرنگ زدن** /n.-zadan/ حِیْلَةٌ و مَحالاً / حالَ ـُ اِحْتِیالاً / احْتالَ، تحـایُلاً / تحایَـلَ، مَکْراً / مَکَرَ ـُ الـرَّجلَ و بِهِ، مُماکَرَةً / ماکَرَ هـ خِدْعاً / خَدَعَهُ ـَ هُ، مُخادَعَةً / خادَعَ، غَدْراً و غَدَراناً / غَدَرَ ـِ و غَدِرَ ـَ الرَّجـلَ و بِهِ، خَوْناً و خِیانَةً و مَخانَةً و خانَةً / خانَ ـُ، کَیْداً و مَکِیْدَةً / کادَ ـِ فُلاناً و لَهُ، اِکْتِیاداً / اِکْتادَ هـُ، مُجالَطَةً / جالَطَ هُ، تَخْبِیْباً / خَبَّبَ هُ، خَباثاً و خَبـاثِیَةً / خَبُثَ ـُ مَخْـرَقَةً / مَخْرَق، تَخْلِیْباً / خَلَّبَ، مُراوَغَةً / رَاوَغَ، زَبْیاً / زَبَی ـِ لَـهُ زَبْیَةً، مُساوَدَةً / ساوَدَ هُ، صُبُوناً / صَبَنَ ـِ الرَّجـلَ، تَصَرُّفاً / تَصَرَّفَ فِي الأَمْرِ، صِناعـاً و مُصانَعَةً / صانَعَ هـُ عَـن الشَّيءِ، طَبْناً / طَبَنَ ـِ فُلاناً و لَهُ، عَـزْقَبَةً / عَزْقَبَ، تعَـزْقُباً / تَعَزْقَبَ، اِعْوِزازاً / اِعْوَزَّ، تَفْلِیْحاً / فَلَّحَ بِهِ، قِتاراً و مُقاتَرَةً / قاتَرَ هـُ قِیاماً / قامَ یَقُومُ بِخُدْعَةٍ، لَبْخاً / لَبَخَ ـَ مُماحَلَةً و مِحالاً / ماحَلَ هـُ مَسْأً / مَسَأَ ـَ هـُ مُناکَرَةً / ناکَرَ هُ، نَوْجاً / ناجَ ـُ وِراباً و مُوارَبَةً / وارَبَ الرَّجلَ، وِراطـاً و مُوارَطَةً / وارَطَ هـُ، وَهْساً / وهَسَ یَهِسُ فِي الأَمْرِ، اِهْتِبالاً / اِهْتَبَلَ.

**نیرنگ ساز** /n.-säz/ ← نیرنگ باز.

**نیرنگ سازی** /n.-s.-i/ ← نیرنگ بازی .

**نیرو** /niru/ ۱. قُوَّة، طاقَـة، طَوْق، إطاقَة ، قُـدْرَة، مَقْدُرَة، اِقْتِـدار، قَدْر، جَبَـرُوْت، جَهْد، المَجْهُـوْد، حَوْل، حَیْـل، أَساس، أَیْـد، إِیْل، بأْس، بُـذْم، بَطْش، شِدَّة، اِسْتِطـاعَة، طائِل، طـائِلَة، ظِـلّ، عَوِیْص، قِبَـل، قَوام، لَـوْث، لَیْث، مِحال، مِرَّة، مِـرَاس، مَرَاسَة، مُکْنَة، مَکَنَـة، مُنَّة، نَشاط، نَهْضَة، وُسْع. ۲. (قز) الطّاقَة، القُوَّة.

**نیروبخش** /n.-baxš/ المُغَذِّي المُقَوِّي، مُنْعِش، مُرَطِّب.

**نیروبخشی** /n.-b.-i/ اِنْعاش، تَنْشِیْط، تَقْوِیَة.

**نیروبخشیدن** /n.-b.-idan/ ← نیرومند کردن.

**نیرودادن** /n.-dädan/ ← نیرومند کردن.

**نیروسنج** /n.-sanj/ الدِّیْنـامُومِتْر، مِقْیاسُ القُـوَّة، میزانُ القُوَی.

**نیروشناسی** /n.-šenäsi/ الدِّیْنامِیْکا، عِلْمُ الحِیَل.

**نیروگاه برق** /n.-gäh-e-barq/ مَحَطَّةُ تَوْلِیْدٍ [کَهْرَبائِيّ].

**نیرو گرفتن** /n.-gereftan/ ← نیرومند شدن.

**نیرومنـد** /n.-mand/ مُقْتَدِر، قـادِر، قَدِیْـر، قَوِيّ، شَـدّ، شَدَّة، شَدِیْد، شَدِیْدُ البَأْسِ، أَیِّـد، باسِل، بُضابِض، بَطَل، تارِز، ثَقِیْل، جَـدِل، جَلْد، جَلْدَة، جَلْمَد، حـادّ، ذُوبَأْسٍ، ذُوتَـأْثِیْرٍ، مِـرْجَم، رِزام، زِبِـرّ، زَبِیْر، اِزْمِیْـل، زَنْد، زَنْـدَة [نث]، زوَرّ، صَلِیْـب، صَلَتان، صِنْدِیْد، صِلْخـاد، صِلْخَد، صِلْخِـد، صَلْخَدِيّ، ضَـرِیْـک، ضَلِیْـع، ضِناک، مُطِّلِـع، مُسْتَطِیْع، عَبْقَرِيّ، عُجْـرُم، عِجْرِم، عَزِیْز، عَزِیْـزُ الجانِب، عِسْوَدّ، عُصْعُص، عِضّ، عِضْل، عِضْلِـيّ، عَظِیْم، عِفِرِّیْن، عِفْرِیَة، عَفِـيّ، عَلِج، عَمَـرَّس، أَفْتَل، فَعّال، قَسْوَر وقَسْوَرَةٌ مِنَ النَّاسِ، کَفُـوء، مِلْیَث، مَتِیْن، مَتْنَة، مَحِیْـص، مَرِیْر، مَـرّاس، مَرِیْـس، مِصَکّ، مَعِیْـز، مَنِیْـع، نَکَل، نَـوُّوْش، وَخْواح، وَخْوَح، هِلْقِم، هَمَیْسَع.

**نیرومنـد شدن** /n.-m.-šodan/ قُوَّة / قَوِيَ ـَ تَقَوِّیـاً / تَقَوّی، اِسْتِقْواء / اِسْتَقْوَی، شِدَّةٌ وشَدادَةً / شَدَّ ـُ الشَّيءُ، اِشْتِداداً / اِشْتَدَّ، تَشَدُّداً / تَشَدَّدَ، تَـأَیُّداً / تَأَیَّـدَ، جَلَداً وجَلادَةً وجُلُودَةً ومَجْلُوداً / جَلُدَ ـُ حَیْلاً / حالَ ـِ صَوَی / صَوِيَ ـَ الرَّجُلُ، ضَلاعَةً / ضَلَعَ ـُ اِضْطِلاعاً / اِضْطَلَعَ، عِزّاً وعِزَّةً وعَزازَةً / عَزَّ ـُ اِعْتِزازاً / اِعْتَزَّ، تَعَزُّزاً / تَعَزَّزَ بِهِ، اِسْتِعْصاماً / اِسْتَعْصَمَ، اِعْتِفاراً / اِعْتَفَرَ، عَلَجاً / عَلِجَ ـَ الرَّجُلُ، فِحـالَةً / فَحُلَ ـُـ قَعْسَرَةً / قَعْسَرَ عَلَیـهِ، کَنْتاً / کَنَتَ ـُ فِي خَلْقِهِ، مَتانَةً / مَتُنَ ـُ مَحالَةً / مَحُلَ ـُ مَکانَةً / مَکُنَ ـُـ مَناعَـةً / مَنُعَ ـُـ تَمَنُّعاً / تَمَنَّعَ، اِسْتِنْجـاداً / اِسْتَنْجَدَ الرَّجُلُ، اِنْتِعاشاً / اِنْتَعَشَ.

**نیرومند کردن** /n.-m.-kardan/ شَدّاً / شَدَّ ـُ هـ، تَشْدِیْداً / شَدَّدَهُ، تَقْـوِیَةً / قَوَّی هـ إِحْکـاماً / أَحْکَمَ هُ، أَجْداً / أَجَدَ ـِ هـ أَزْراً / أَزَرَ ـِ الشَّيءَ وفُلاناً، تَأْیِیداً / أَیَّدَهُ، رَجَّحَ تَرْجِیْحاً، تَـرْجِیلاً / رَجَّلَ، مُشـایَعَةً / شایَـعَ، تَصْفِیْتاً / صَفَّتَ، تَطْـوِیْلاً / طَوَّلَ، عَزّاً / عَزَّ ـُ تَعْـزِیْزاً / عَزَّزَ هـ تَعْزِیْـزاً / عَزَّزَ هـ تَمْحِیْلاً / مَحَّلَ هُ، تَنْشِیْطـاً / نَشَّطَ، إِنْشاطاً / أَنْشَطَ، وَطْداً / وطَدَ یَطِدُ، تَوْطِیْداً / وَطَّدَ.

**نیرومنـدی** /n.-m.-i/ قُـوَّة، شِدَّة، بَـأْس، جَلَد، ضَبـارَة، عَزْم، کَتال، مَرِیْر، مَرِیْرَة، مَنَعَة، یَد.

**نی رومی** /ney-e-rumi/ (گیا) غابٌ بَلَدِيّ.

**نیروهای امداد** /niru-hä-ye-emdäd/ الإِمْدادات.

**نیروی آب** /n.-ye-āb/ جَهْدُ الماءِ.

**نیروی اتمی** /n.-ye-atomi/ الطّاقَةُ الذَّرِّيَّةُ.

**نیروی اراده** /n.-ye-erāde/ قُوَّةُ الإرادَةِ.

**نیروی احتیاط** /n.-ye-ehtiyāt/ (نظ) إسْتِيداع [في الجَيْش]، مُسْتَحْفَظُ الجَيْشِ.

**نیروی اصطکاک** /n.-ye-estekāk/ قُوَّةُ الإحْتِكاكِ.

**نیروی انسانی** /n.-ye-ensāni/ اليَدُ العامِلَةُ، الطّاقَةُ البَشَرِيَّة.

**نیروی بخار** /n.-ye-boxār/ القُوَّةُ البُخارِيَّةُ.

**نیروی بدنی** /n.-ye-badani/ الطّاقَةُ البَدَنِيَّةُ.

**نیروی پیاده** /n.-ye-piyāde/ قُوّاتُ المُشاةِ.

**نیروی تازه** /n.-ye-tāze/ إنْتِعاش.

**نیروی جاذبه** /n.-ye-jāzebe/ القُوَّةُ الجاذِبَة، قُوَّةُ الجَذْبِ، جَذْب، جاذِبِيَّة.

**نیروی جنبش** /n.-ye-jonbeš/ قُوَّةٌ دافِعَةٌ أو مُحَرِّكَةٌ.

**نیروی جذب به مرکز** /n.-ye-jazb-be-markaz/ القُوَّةُ الجاذِبَةِ إلى المَرْكَزِ.

**نیروی چترباز** /n.-ye-catrbāz/ قُوّاتُ المِظَلّاتِ.

**نیروی حرارتی** /n.-ye-harārati/ (فز) طاقَةٌ حَرارِيَّةٌ.

**نیروی حیاتی** /n.-ye-hayāti/ الوُسْعُ الحَيَوِيّ.

**نیروی دریای** /n.-ye-daryāyi/ القُوّاتُ البَحْرِيَّةُ.

**نیروی ذخیره** /n.-ye-zaxire/ (نظ) إسْتِيداع [في الجَيْشِ]، رَدِيفٌ [في الجَيْشِ].

**نیروی رنجر** /n.-ye-renjer/ قُوّاتُ الصّاعِقَةُ.

**نیروی زرهی** /n.-ye-zerehi/ القُوّاتُ المُدَرَّعَةُ.

**نیروی زمینی** /n.-ye-zamini/ القُوّاتُ البَرِّيَّةُ.

**نیروی زندگی** /n.-ye-zendegi/ ← نیروی حیاتی.

**نیروی ضربتی** /n.-ye-zarbati/ (نظ) القُوّاتُ الضّارِبَةُ.

**نیروی کارگری** /n.-ye-kārgari/ اليَدُ العامِلَةُ.

**نیروی کالری** /n.-ye-kālori/ (فز) طاقَةٌ حَرارِيَّةٌ.

**نیروی کوماندو** /n.-ye-komāndo/ (نظ) قُوّاتُ الصّاعِقَةُ.

**نیروی گریز از مرکز** /n.-ye-goriz-az-markaz/ القُوَّةُ المَرْكَزِيَّةُ الدّافِعَةُ، القُوَّةُ المَرْكَزِيَّةُ الطّارِدَةُ.

**نیروی مقاومت** /n.-ye-moqāvemat/ المُقاوَمَة.

**نیروی مقاومت الکتریکی** /n.-ye-m.-e-elekteriki/ المُقاوَمَةُ الكَهْرَبائِيَّةُ.

**نیروی مقاومت ملی** /n.-ye-m.-e-melli/ المُقاوَمَةُ الشَّعْبِيَّةُ.

**نیروی مقاومت هوا** /n.-ye-m.-e-havā/ (فز) مُقاوَمَةُ الهَوَاءِ.

**نیروی نظامی** /n.-ye-nezāmi/ سُلْطَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ.

**نیروی هسته‌یی** /n.-ye-hasteyi/ (فز) الطّاقَةُ النَّوَوِيَّةُ.

**نیروی هوائی** /n.-ye-havā'i/ القُوّاتُ الجَوِّيَّةُ، السِّلاحُ الجَوِّيُّ، سِلاحُ الطَّيَرانِ.

**نیز** /niz/ كَما أنّ، أيْضاً، وَ، كَذلِك، بالمَرَّةِ، ثانِيَةً، مَرَّةً أُخْرَى.

**نیزار** /ney-zār/ قَصْباء، مَقْصَبَة، غابَة، مَزْرَعَةُ القَصَبِ، أباءَة.

**نی‌زدن** /n.-zadan/ زَمِيراً / زَمَّرَ ـِ تَزْمِيراً / زَمَّرَ.

**نیزک** /neyzak/ شِهاب، نَيْزَك.

**نی‌زنی** /ney-zani/ زَمْر، زَمِير، تَزْمِير.

**نیزه** /neyze/ سِنان، قَناة، رُمْح، حَرْبَة، مِزْراق، سَهْم، خُرْص، مِخْرَص، الخَطّار، مِدْعَس، أسْمَر، قَنا، قَناة، مِطْعَن، لِيْطَة، نَيْزَق، نَيْزَك، وَشِيْج.

**نیزه‌باز** /n.-bāz/ المُتَثاقِفُ بِالرُّمْحِ.

**نیزه بازی** /n.-b.-i/ تَثاقُفٌ بالرِّماحِ، مُثاقَفَة.

**نیزه بازی کردن** /n.-b.-i-kardan/ تَثاقُفاً / تَثاقَفَ بالرِّماحِ.

**نیزه‌پران** /n.-parān/ رامِي الجَرِيْدِ أوالرُّمْحِ.

**نیزه‌پرانی** /n.-p.-i/ رَمْيُ الجَرِيْدِ أو الرُّمْحِ.

**نیزه‌دار** /n.-dār/ رَمّاح، رَامِح، حَرّاب، طَعّان، طِعِّين، مِطْعان، قَنّاء، مِدْعاس.

**نیزه‌داری** /n.-d.-i/ الرِّماحَة.

**نیزه‌زدن** /n.-zadan/ رَمْحاً / رَمَحَ ـَ هـ مُرامَحَةً / رامَحَ هُ، [به یکدیگر] تَرامُحاً / تَرامَحَ القَوم، طَعْناً / طَعَنَ ـُ هـ بالرُّمْحِ ونَحْوِهِ، تَطاعُناً / تَطاعَنَ القَوْمُ، بَجّاً / بَجَّ ـُ هـ ثَغْباً / ثَغَبَ ـِ هـ بالرُّمْحِ، ثَقْفاً / ثَقَفَ ـُ هـ بالرُّمْحِ، حَرْباً / حَرَبَ ـُ بالحَرْبَةِ، حَفْزاً / حَفَزَ ـِ هـ بالرُّمْحِ، خَتّاً / خَتَّ ـِ هـ خَزْقاً / خَزَقَ ـِ هـ بالرُّمْحِ، خَزّاً / خَزَّ ـُ هـ، خَزْقاً / خَزَقَ ـِ هـ بالرُّمْحِ، خَزْواً / خَزا ـُ فُلاناً، اِخْتِزازاً / اِخْتَزَّهُ بِرُمْحِهِ، خَسْقاً / خَسَقَ ـِ هـ خَشّاً / خَشَّ ـُ هـ بالرُّمْحِ، اِخْتَلَجَ الرُّمْحَ، خَوْشاً / خاشَ ـُ هـ دَسْراً / دَسَرَ ـُ هـ دَعْساً / دَعَسَ ـَ هـ بالرُّمْحِ، مُداعَسَةً ودِعاساً / داعَسَ

هـُ، دَعْصاً / دَعَصَ ـَ هـُ بـالرُّمْـحِ، رَزْحاً / رَزَحَ ـَ هـُ بالرُّمْحِ، رَزّاً / رَزَّ ـِ هـُ رَضْعاً / رَضَعَ ـَ وإرْضاعاً / أَرْضَعَ هـُ بالرُّمْحِ، رَغْثاً / رَغَثَ ـَ هـ زَرّاً / زَرَّ ـُ هـ بالرُّمح، زَغْفاً / زَغَفَ ـَ هـُ بالرُّمْـحِ، زَلْحاً / زَلَخَ ـُ هـُ بالرُّمْـحِ، سَلْقاً / سَلَقَ ـُ هـُ بـالرُّمْحِ، شَجْراً / شَجَرَ ـُ هـ بـالرُّمْحِ، شَخْزاً / شَخَزَ ـَ هـُ بالرُّمْحِ، تَشاجُراً / تَشاجَرَ القَومُ بالرِّماحِ، شَكْزاً / شَكَزَ ـُ هـ بـالرُّمْحِ، شَكّاً / شَكَّ ـُ هـ بـالرُّمْحِ، عَضْباً / عَضَبَ ـِ هـ بـالرُّمْحِ، عَنْتَرَةً / عَنْتَرَهُ بالرُّمْـحِ، [به یکدیگر] تَقادُعاً / تَقادَعَ القَومُ، تَقـارُشاً / تَقارَشَ القَومُ، تَقـارُعاً / تَقارَعَ القَومُ بالرِّماحِ، كَدْشاً / كَدَشَ ـِ هـُ تَلاتُباً / تَلاتَبَ القَومُ بالرِّمـاحِ، لَزّاً ولَزَزاً و لَزازاً / لَزَّ ـُ هـُ بـالرُّمْحِ، لَمْطاً / لَمَطَ ـُ هـ ، لَـوْطاً / لاطَ ـُ هـ بِسَهْـمٍ، لَهْزاً / لَهَزَ ـَ هـُ بالرُّمْـحِ، مَزْقاً / مَزَقَ ـِ هـُ بالرُّمْحِ، مَشْقاً / مَشَـقَ ـُ هـُ مَغْساً / مَغَسَ ـَ هـُ بالرُّمْحِ، مَلْذاً / مَلَذَ ـُ هـ نَتْراً / نَتَرَ ـُ هـُ نَجْلاً / نَجَلَ ـُ هـ بالرُّمْحِ، نَدْساً / نَدَسَ ـُ هـ بالرُّمْحِ، مُنادَسَةً / نادَسَ هُ، نَدْغاً / نَدَغَ ـَ هـ بالرُّمْحِ، نَزْغاً / نَزَغَ ـَ هـ ، نَزْكاً / نَزَكَ ـُ هـ، تَنْسِيغاً / نَسَّغَ هُ، نُشُوصاً / نَشَصَ ـُ ونَشْطاً / نَشَطَ ـُ ونَشْعاً / نَشَعَ ـَ ونَهْطاً / نَهَطَ ـَ هـ بالرُّمْـحِ، وَخْزاً / وَخَزَيَخِـزُهُ، وَخْطاً / وَخَطَ يَخِطُ فُـلاناً بالرُّمْحِ، وَشْقاً / وَشَقَ يَشِـقُ هـ بالرُّمْحِ، وَكْزاً / وَكَزَ يَكِزُ هـ بالرُّمْحِ، وَلْقاً / وَلَقَ يَلِقُ هـ بالرُّمْحِ، وَهْطاً / وَهَطَ يَهِطُ هـ.

**نیزه‌ساز** /n.-sāz/ الرَّمّاح.

**نیـزه مـاهـی** /n.-māhi/ (جانـ) أبومِنْقـار، زَمّارَةُ البَحْـرِ، خَرمان.

**نیزه ماهیان** /n.-māhiyān/ (جانـ) زَمّاراتُ البَحْرِ.

**نیزه‌یی** /n.-yi/ رُمْحِيُّ الشَّكْلِ.

**نیست** /nist/ مُعْدَم، غَيْرُ ظاهِرٍ، المُخْتَفِي، المُتَلاشِي.

**نیستان** /neyestān/ مَزْرَعَةُ القَصَبِ ← نیزار.

**نیست شدن** /nist-šodan/ هَلاكاً وهُلْكاً وهُلـوكاً وتَهْلُوكاً ومَهْلَكاً وتَهْلُكَـةً / هَلَكَ ـِ، زَوْلاً وزَوالاً وزَوَلاناً وزُوُوْلاً وزُووْلاً وزَوِيْلاً / زالَ ـُ، تَلاشِياً / تَلاشَى، اِضْمِحْلالاً / اِضْمَحَلَّ، بِلًى وبِلاءً / بَلِيَ ـَ الشَّيءُ، بَيْداً وبَيَاداً وبُيُوداً وبَيْدُوْدَةً / بادَ ـِ، تَبّاً وتَبَباً وتَباباً وتَبِيْباً / تَبَّ ـُ، فَناءً / فَنِيَ وفَنَى يَفْنَى، اِنْقِراضاً / اِنْقَرَضَ، دُرُوْجاً ودَرَجاناً / دَرَجَ ـُ القَوْمُ، اِنْدِراساً / اِنْدَرَسَ، اِمّحاءً / اِمَّحَى، نَفاقاً / نَفَقَ ـُ الشَّيءُ، اِنْتِفاءً / اِنْتَفَى.

**نیست کردن** /n.-kardan/ عَدْماً / عَدِمَ ـَ هـُ، إعْداماً / أعْدَمَ، إهْـلاكاً / أهْلَكَ، إفْناءً / أفْنَى، إبادَةً / أبادَ، إبْطالاً / أبْطَلَ، اِسْتِيْصالاً / اِسْتَأْصَلَ، تَـدْثِيْراً / دَثَّرَ، تَدْمِيْراً / دَمَّرَ، إزالَةً / أزالَ، تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ، إضاعَةً / أضاعَ، مُلاشاةً / لَاشا الشَّيءَ، إلْغاءً / ألْغَى، مَحْقاً / مَحَقَ ـَ، مَحْواً / مَحَايَمْحُو ويَمْحَى، اِسْتِنْفاداً / اِسْتَنْفَدَ الشَّيءَ، إيْداءً / أوْدَى بِهِ إيْباقاً / أوْبَقَ.

**نیستی** /n.-i/ عَـدَم، عَدَمِيَّـة، فَنـاء، لاشَيْئِيَّة، هَـلاك، هَلَكَـة، هُلْكـاء، إبـادَة، بَيْـد، اِسْتِئْصـال، اِضْمِحْـلال، اِنْقِراض، جَوْح، جِياحَة، تَلَاشِي، مُلاشاة، مَحْق، هَوازَة.

**نیش** /niš/ ۱. حُمَة، شَوْكَة، إبْرَة، شَوْلَة، زَبَان، زُبَانَى. ۲. الآزِم، الأزِمَة، النّاب، الجِذْرِيَّة، الشُّذام. ۳. عَضَّة، قَرْصَة، لَدْغَة، لَسْعَة، نَخْسَة، وَخْزَة.

**نیشتر** /ništar/ مِبْـزَغ، مِبْضَع، مِبَـطّ، مِبَطَّة، رِيْشَـةُ الجَرّاح، المِشْرَط، المِشْرَطَة، مِشْراط، مِفْصَد.

**نیشتر پزشکی** /n.-e-pezeški/ (پز) المِبْزَل، المِبْزَلَة.

**نیشتر زدن** /n.-zadan/ بَزْغاً وبُزْغاً / بَزَغَ ـُ بَضْعاً / بَضَعَ ـَ، تَبْضِيْعاً / بَضَّعَ الشَّيءَ، شَرْطاً / شَرَطَ ـِ و تَشْرِيْطاً / شَرَّطَ الجِلْدَ، تَشْطِيْباً / شَطَّبَ.

**نیش‌خند** /n.-xand/ هِناف، ضَحْكَةٌ صَفْراوِيَّة، كَشْرَة.

**نیش‌خورده** /n.-xorde/ لَسِيْع، مَلْسُوع، مَلْدُوْغ.

**نیش‌دار** /n.-dār/ عَضّاض، عَضُوض، عَقُور.

**نیش‌داران** /n.-dārān/ (جانـ) الأشْرِيّات.

**نیش‌زدن** /n.-zadan/ لَذْغاً وتَلْدَاغاً / لَدَغَ ـَ لَذْعاً / لَذَعَ ـَ فُلاناً بِلِسانِهِ، لَسْعاً / لَسَعَ ـَ تْهُ العَقْرَبُ، أبْراً و إباراً / أبَرَ ـِ ت فُلاناً النَّحْلَـةُ أو العَقْرَبُ، غَرْزاً / غَرَزَ ـُ ضَرْبـاً و ضَرَباناً / ضَرَبَ ـِ تْ العَقْرَبُ، قَرْصاً / قَرَصَ ـُ هُ بِلِسانِهِ، كَيّاً / كَوَى ـِ ت العَقْـرَبُ فُلانـاً، لَسْباً / لَسَبَ ـِ تْهُ الحَيَّـةُ أو العَقْرَبُ ونَحوُها، لَسْناً / لَسَنَ ـُ لَكْعاً / لَكَعَ ـَ تْهُ العَقْرَبُ، وَكْعاً / وَكَعَ يَكَعُ هـُ نَخْساً / نَخَسَ ـُ، نَدْغاً / نَدَغَ ـِ تْهُ العَقْرَبُ، نَزْغاً / نَزَغَ ـَ هُ بِكلمَةٍ، وَخْزاً / وَخَزَ يَخِزُهُ.

**نیش زن** /n.-zan/ لَذّاع، لادِغ، لَسّـاع، لُسَعَة، عَضّـاض، عَضُوض، عَقُور.

**نیشکر** /ney-šekar/ (گیا) قَصَبُ السُّكَّرِ، مَصّـان، بُرْسُوم، لَبْشَةُ قَصَبٍ.

**نیشگون** /nišgun/ قَرْصَة ← وشکون.

**نیشگون گرفتن** /n.-gereftan/ (عم) قَرْصاً / قَرَصَ ـُـ لَحْمَهُ، قِراصاً ومُقارَصَةً / قارَص، جَمْشاً / جَمَشَ ـِ المَرْأَةَ، قَرْزاً / قَرَزَ ـُ هُ، قَمْزاً / قَمَزَ ـِ هُ، لَمْصاً / لَمَصَ ـُ هُ، مَرْزاً / مَرَزَ ـُ هُ، نَتْشاً / نَتَشَ ـُ اللَّحْمَ ونَحْوَهُ.

**نیشنی** /ney-e-šeni/ (گیا) حَشِيْشَةُ الرِّمالِ.

**نیفه** /nife/ الجدل، حُبْكَة.

**نیقلیان** /ney-qelyän/ ← نیپیچ.

**نیک** /nik/ ← نیکو.

**نیک‌اندیش** /n.-andiš/ حَسَنُ الفِكرِ، مُرِيْدُ الخَيْرِ، خَيِّر، مُحِبٌّ لِلْخَيْرِ.

**نیک‌اندیشی** /n.-a.-i/ حَسَنُ الفِكْرِ، بُذْم، حِسْبَة، دَهاء، مَصْلَحَة.

**نیک‌بخت** /n.-baxt/ السَّعِيْد، سَعِيْدُ الحَظِّ.

**نیک‌بخت شدن** /n.-b.-šodan/ سَعادَةً / سَعِدَ ـَـ وسُعِدَ مج، حَظّاً / حَظَّ ـِ حَظاظَةً / حَظَّ ـُ.

**نیک‌بخت کردن** /n.-b.-kardan/ إسعاداً / أَسْعَدَ هُ.

**نیک‌بختی** /n.-b.-i/ السُّعُودَة، بَرَكَة، طُوْبَى، نَعِيْم.

**نیک‌پی** /n.-pey/ مُبارَک، ذُوإقْبالٍ حَسَنٍ، مَيْمُونُ القَدَمِ، مُبارَكُ القَدَمِ.

**نیک‌خواه** /n.-xäh/ مُحِبُّ الإحْسانِ، مُحْسِن، خَيِّر، مُوَدِّع، مُخْلِص، حَبِيْب.

**نیک‌خوی** /n.-xuy/ حَسَنُ الخُلْقِ، حَسَنُ الطَّبْعِ، طَيِّبُ الخُلْقِ.

**نیک‌خویی** /n.-xuyi/ حَسَنُ الأَخْلاقِ.

**نیک‌سرشت** /n.-serešt/ كَرِيْمُ المَحْتِدِ أو الأَصْلِ، ذُوطَبِيْعَةٍ حَسَنَةٍ، حَسَنُ الأَخْلاق.

**نیک‌سیرت** /n.-sirat/ حَسَنُ الأَخْلاقِ.

**نیکل** /nikel/ (شیمـ) نِكْل، نِيْكَل.

**نیک‌مرد** /n.-mard/ رَجُلٌ طَيِّبٌ، ذُوعَمَلٍ جَيِّدٍ.

**نیک‌نام** /n.-näm/ طَيِّبُ السُّمْعَة، حَمِيْد، مَحْمُودُ السُّمْعَة، مَشْهُور.

**نیک‌نامی** /n.-n.-i/ سُمْعَةٌ حَسَنَةٌ أو حَمِيْدَةٌ، شُهْرَةٌ جَيِّدَةٌ أو حَسَنَةٌ، الصِّيْت، الصِّيْتة، مَحْمَدَة.

**نیک‌نژاد** /n.-nežäd/ نَجِيْب، نُجاب، صَلِيْب، مُقابِل، مُصامِص، مُطَهَّم، وَسَط.

**نیک‌نژادشدن** /n.-n.-šodan/ نَجابَةً / نَجُبَ ـُ الوَلَدُ، إصالَةً / أَصُلَ ـُ، تَوْسِيْطاً / وَسَّطَ، وَساطَةً وبِسطَةً / وَسَطَ يَسِطُ الرَّجُلُ في حَسَبِهِ، وَساطَةً / وَسُطَ يَوْسُطُ.

**نیک‌نژادی** /n.-n.-i/ النَّجابَة، نَسابَة، عِتْق.

**نیک‌نفس** /n.-nafs/ ذُوطَبِيْعَةٍ حَسَنَةٍ، كَرِيْمُ الأَصْلِ، كَرِيْمُ المَحْتَدِ.

**نیک‌نفسی** /n.-n.-i/ كَرامَةُ الأَصْلِ، كَرامَةُ الطَّبْعِ.

**نیکو** /niku/ جَيِّد، حَسَن، حاسِن، حَسِيْن، جَمِيْل، طَيِّب، طَيّاب، طاب، طُوْبَى، أَبِر، ذُهْلُوْل، رَتَل، رَتِل، رِيْح، زِبْرِج، زَيان، أَشْجَح، سَرِيّ، سَهْد، شَوْذَب، شَوْر، شَيِّر، طِرَز، فاخِر، أَمْلَح، هَجْر، مُهْجِر.

**نیکوتین** /nikutin/ النِّيْكُوْتِيْن، خُلاصَةُ التَّبْغ.

**نیکوشدن** /niku-šodän/ صَلاحاً وصُلُوحاً / صَلَحَ ـُـ الشَّيءُ، صَلاحَةً / صَلُحَ ـُ أَبَراً / أَبِرَ ـَ تَبَهُّجاً / تَبَهَّجَ، جُوْدَةً / جادَ ـُ تَحَسُّناً / تَحَسَّنَ.

**نیکوکار** /n.-kär/ مُحْسِن، خَيِّر، صِدِّيْق، بارّ، صالِح، زَكِيّ، مَنّان، مَنُون، صالِح، صَلُوح، صَلِيْح، بَرّ، بارّ، الخَيِّر، الخَيِّرَة [نث]، خَيْر، خَيْرَة [نث]، خَيْرَى، مُحِبُّ الإحْسانِ، مُحْسِن، مُرَزَّأ، رافِقَة، عاسِل، مِعَمّ، أَغَرّ، لَطْفان، لِهَمّ، لُهْمُوم.

**نیکوکار شدن** /n.-k.-šodan/ بِرّاً و مَبَرَّةً / بَرَّ ـِ المَرْءُ، تَبَرُّراً / تَبَرَّرَ، خَيْراً / خارَ ـِ الرَّجُلُ.

**نیکوکاری** /n.-k.-i/ بِرّ، إحْسان، صَنِيْع، صُنْع، فِعْلُ الخَيْرِ، صَلاح، مَسْعاة، مَعْنَة، عُرْف، جُوْد.

**نیکوکردن** /n.-kardan/ إحساناً / أَحْسَنَ هُ ـ أو العَمَلَ، إجادَةً / أَجادَ، تَجْوِيْداً / جَوَّدَ الشَّيءَ، إطابَةً / أَطابَ الشَّيءَ، إجْمالاً / أَجْمَلَ في العَمَلِ، بَأْياً / بَأَى ـَ، تَبْهِيْجاً / بَهَّجَ هُ، تَمّاً / تَمَّ ـُ الشَّيءَ، دَمْلَجَةً / دَمْلَجَ هُ، رَبّاً / رَبَّ ـُ الأَمْرَ، تَزْوِيراً / زَوَّرَ، طَبّاً / طَبَّ ـُ الشَّيءَ، إغْراءً / أَغْرَى اللّهُ الشَّيءَ، غَمْداً / غَمَدَ ـِ، غَمْلاً / غَمَلَ ـُ إيْزاعاً / أَوْزَعَ، هَيْداً وهاداً / هادَ ـِ، تَهْيِيْداً، هَيَّدَ.

**نیکویی** /n.-yi/ ← نیکی.

**نیکی** /niki/ ۱. صَلاح، جُوْدَة، خَيْر، خَيْرِيّ، بِرّ، بَشارَة، بِلَّة، ثَرَى، جَمِيْل، حِفاء، خَيْس، دامِياء، رَتَل، رَوْنَق، زُها، سَتا، سَدَى، شَبَر، شِبْر، طُلاوَة، عِبَش، عِرْفان، عُرْف، مَعْرُوْف، نَفْع، هَيْلَمان. ۲. إحْسان، فَضْل، رُبَّى، زُلَّة، سَيْب، شَبَر، شِبْر، صَنِيْعَة، مَعْرُوْف، عَفْو، عائِدَة،

عُواد، مِنْحَة، مِنَّة، يَد. ٣. جَمال، حُسْن، حَسَنَة، زَرْنَقَة، شارَة، شَوار، شَوْرَة، شَوَه، طِيْبَة، قَسام، قَسامَة.

**نیکی کـردن** /n.-kardan/ إحْساناً / أَحْسَنَ إِلَيْهِ و بِهِ، مُبارَّةً / بارَّهُ، تَباراً / تَبارُّ القَوْمُ، إفْضالاً / أَفْضَلَ، تَفَضُّلاً / تَفَضَّلَ عَلَى، جَوْداً / جادَ ـُ، إسْداءً / أَسْدَى وتَسْدِيَةً / سَدَّى إِلَيْـهِ [يائيّ]، إصْطِناعاً / إصْطَنَعَ عِنْـدَه صَنِيْعَةً، إطْلاعاً / أَطْلَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوْفاً، لُطْفاً / لَطَفَ ـُ، مَيْداً / مادَ ـِ هُ، إنْعاماً / أَنْعَمَ.

**نیل** /nil/ (گیا) وَسْمَـة، عِظْلِم، النِّيْلَـة، النِّيْلِيْن، النِّيْـل، النِّيْلَج.

**نیل‌بری** /n.-e-barri/ وَسْمَةُ الصَّبّاغِيْنَ، بَطْباط نِيْلِيّ.

**نی‌لبک** /ney-labak/ قَصْبَة، مِزْمارُ الرّاعي، صَفّارَةُ الطَّرَبِ أو المُوْسِيْقَى.

**نیل پر طاووسی** /n.-e-par-tävusi/ (گیا) نیل بری.

**نیل‌زدن** /n.-zadan/ صَبْغاً وصِبْغاً / صَبَغَ ـَـُـِ بالنِّيْلِ.

**نیل فرنگی** /n.-e-farangi/ (گیا) الأَزْرَقُ البَرُوْسِيّ.

**نیلگر** /n.-gar/ صَبّاغُ النِّيلِ.

**نیلگون** /n.-gun/ إسْما نْجُونِيّ، سَمَنْجُونِيّ، أَزْرَق.

**نیلوفر** /nilufar/ نَيْلُوْفَر، بَشْنِيْن، لَيْنُوفَر.

**نیلوفرآبی** /n.-e-äbi/ (گیا) عَرائِسُ النِّيْـلِ، عَرُوْسُ الماءِ، زَهْرَةُ الغَسِيْلِ، نَوْفَر.

**نیلـوفر آبـی سفید مصـری** /n.-e-ä.ye-sefid-e-mesri/ (گیا) لُوطُسُ النِّيْل، وَرْدَةُ النِّيْل.

**نیلوفرآبی هندی** /n.-e-a.-ye-hendi/ (گیا) الجامِسَة.

**نیلوفر باغی** /n.-e-bäqi/ (گیا) اللَّبلابُ الصَّغِيْر، طَرْبُوشُ الغُرابِ.

**نیلوفر بزرگ** /n.-e-bozorg/ (گیا) فِكْتُورِيَّة.

**نیلوفرپیچ** /n.-e-pic/ شَبُّ النَّهارِ.

**نیلوفر زرد** /n.-e-zard/ (گیا) النَّوْفَر.

**نیلوفر سفید** /n.-e-sefid/ (گیا) عَرائِسُ النِّيْـل، حَشِيْشَةُ السَّمَكِ.

**نیلـوفـر صحـرائی** /n.-e-sahrä'i/ اللَّبْـلاب، حَبْـلُ المَساكِيْن.

**نیلوفر کبود** /n.-e-kabud/ كُرْنُبُ الماءِ.

**نیلوفر وحشی** /n.-e-vahši/ (گیا) طَرْبُوشُ الغُرابِ.

**نیلوفر هندی** /n.-e-hendi/ (گیا) الفُوْلُ المِصْرِيّ.

**نیلوفری** /n.-i/ لازَوَرْدِيّ، أَزْرَقُ سَماوِيّ.

**نیلوفریان** /n.-iyän/ (گیا) اللُّفْلافِيّات، نِيْلُوفَرِيّات.

**نیله** /nile/ النِّيْلَج.

**نیله‌گاو** /n.-gäv/ (جانـ) نَيْتَل، تَيْتَل، أُبُوزلاف.

**نیلی** /n.-i/ بِلَوْنِ النِّيْل، الأَزْرَقِيّ، رَمادِيّ، أَزْرَقُ اللَّوْنِ.

**نیم** /nim/ نِصْف، شَطْر، شَطِيْر.

**نیم‌باز** /n.-baz/ نِصْفُ مَفْتُوحٍ.

**نیم‌بالان** /n.-bälän/ (جانـ) نِصْفِيّاتُ الأَجْنِحَـة، نِصْفِياتُ الجِناحِ.

**نیم‌بسمل** /n.-besmel/ نِصْفُ قَتِيْلٍ.

**نیم‌بند** /n.-band/ ١. نِصْفُ مَقْلِيَّة. ٢. النّاقِص، غَيْرُ تامّ.

**نیمبوستراتوس** /nimbosträtus/ الخَسِيْف.

**نیم‌بها** /nim-bahä/ نِصْفُ تَعْرِفَةٍ.

**نیم‌بیضی** /n.-beyzi/ (هنـ) نِصْفُ إهْلِيْلَجِيّ.

**نیم‌پخت** /n.-poxt/ نِصْفُ ناضِج، نِصْفُ مَطْبُوخٍ.

**نیم‌پرده** /n.-parde/ (مسـ) نِصْفُ نَغْمَةٍ.

**نیم‌پز** /n.-paz/ نِيْمْبِرِشْت، بِرِشْت.

**نیم‌پز کردن** /n.-p.-kardan/ إيْناضاً / آنَضَ وإنْياءً / أَنْيأَ اللَّحْمَ.

**نیم‌تاج** /n.-täj/ تاجُ الزِّيْنَةِ.

**نیم‌تاق** /n.-täq/ نِصْفُ القُبَّةِ.

**نیم‌تخت** /n.-taxt/ ← نیمکت.

**نیم تنه** /n.-tane/ سُتْرَة، سِتْرَة، سُتْرِيّ.

**نیم‌چکمه** /n.-cakme/ بُوْتين.

**نیمچه** /n.-ce/ (عم) ← نیمه.

**نیم‌حاره‌یی** /n.-härreyi/ نِصْفُ إسْتِوائِيّ، شِبْهُ إسْتِوائِيّ.

**نیم‌خط** /n.-xat/ نِصْفُ مُسْتَقِيْم.

**نیم‌خـورده** /n.-xorde/ نِصْـفُ مـاتَبَقّى مِـن الشَّـرابِ أو الطَّعامِ.

**نیم‌خیز** /n.-xiz/ حالَةٌ بَيْنَ الجُلُوسِ والقِيامِ، نِصْفُ نُهُوضٍ، نِصْفُ واقِفٍ.

**نیم‌خیـز شدن** /n.-x.-šodan/ نَهْضاً ونُهُـوضاً / نَهَضَ ـَ مُقَرْفِصاً.

**نیمـدار** /n.-där/ نِصْـفُ عُمْـرٍ، مُسْتَعْمَـل، وَقْـعُ السِّعْـرِ، مَلْبُوس، وَقْعُ سُوْقٍ.

**نیم‌دایره** /n.-däyere/ نِصْفُ دائِرَة، نِصْفُ دائِرِيّ.

**نیم‌دایره‌یی** /n.-d.-yi/ نِصفُ دائِريّ.

**نیم‌دریایی** /n.-d.-yi/ نِصفُ مائِيّ، نِصفُ بَحْرِيّ.

**نی‌مراکشی** /ney-ye-maräkeši/ (گیا) الدِّيْس.

**نیم‌رخ** /nim-rox/ مَنْظُورٌ جانِبِيّ.

**نیم‌رس** /n.-res/ نِصفُ ناضِج.

**نیم‌رنگ** /n.-rang/ اللَّوْنُ النِّصفِيّ.

**نیم‌رو** /n.-ru/ بَيْضٌ مَقْلِي، عَجَّة، نِيْمْبِرِشْت.

**نیم‌روز** /n.-ruz/ ظُهْر، ظَهِيْرَة، قائِلَة، قَيّـالَة، وَسَطُ اليَوم، نِصْـفُ النَّهـار، وَسَـطُ النَّهـار، مُنْتَصَـفُ النَّهـار، غـائِرَة، مُلَيْساء، هَجْر، الهَجِيْر، الهَجِيْرَة.

**نیم‌روز شدن** /n.-r.-šodan/ نَصْفاً / نَصَفَ ـُـ، تَنْصِيْفاً / نَصَّفَ وانْتِصافاً / اِنْتَصَفَ النَّهارُ.

**نیم‌روزی** /n.-r.-i/ هاجِرِيّ.

**نیم‌ساز** /n.-säz/ مُنَصِّفُ الزّاوِيَة.

**نیم‌ساعت** /n.-sä't/ نِصفُ السّاعَة.

**نیم‌سال** /n.-säl/ الفَصْلُ الدِّراسِيّ، التِّرْم.

**نیم‌سایه** /n.-säye/ شِبْهُ الظِّلّ، الظِّلُّ النّاقِص.

**نیم‌سوز** /n.-suz/ حُمَم، فَحْم، نِصفُ مَحْرُوْق.

**نیم‌سیر** /n.-sir/ نِصفُ شَبْعان.

**نیم‌شب** /n.-šab/ ← نیمه‌شب.

**نیم‌شفاف** /n.-šaffäf/ شافّ، شَفِيْف.

**نیم‌قد** /n.-qad/ قَصِيْر.

**نیم‌کاسه** /n.-käse/ قَدَح، آنِيَةٌ صَغِيْرَةٌ.

**نیمکت** /n.-kat/ رَحْلَة، بَنْك، مَقْعَد، مَصطَبَة، تَخْت.

**نیمکت مبلی** /n.-k.-e-mobli/ كَنَبَة، كَنَبِيْه، مُتَّكَأ.

**نیم کردن** /n.-kardan/ تَنْصِيْفاً / نَصَّفَ هـ، نَصْفاً / نَصَفَ ـُـ الشَّيءَ.

**نیم‌کره** /n.-kore/ نِصفُ كُرَوِيّ، نِصفُ دائِرِيّ.

**نیم‌کره‌های مخ** /n.-k.-hä-ye-mox/ (پز) نِصفا كُرَةِ المُخِّ أو الدِّماغ.

**نیم‌کور** /n.-kur/ أكْمَهُ.

**نیم‌کوری** /n.-k.-i/ كَمَهٌ، عَمَى.

**نیم‌کوفته** /n.-kufte/ المَجْرُوْش، جَرِيْش.

**نیم‌گام** /n.-gäm/ (مســ) ← نیم‌پرده.

**نیم‌گرد** /n.-gerd/ ← نیم‌دایره.

**نیم‌گرم** /n.-garm/ فاتِر.

**نیم‌گرم شدن** /n.-g.-šodan/ فُتُوراً وفُتاراً / فَتَرَ ـِـ وتَفَتُّراً / تَفَتَّرَ الماءُ.

**نیم‌گرم کردن** /n.-g.-kardan/ تَفْتِيْراً / فَتَّرَ، اِفْتاراً / أفْتَرَ الماءَ.

**نیم‌مایع** /n.-mäye'/ شِبْهُ مائِع.

**نیم‌مست** /n.-mast/ نِصفُ ثَمِل.

**نیم نرم** /n.-narm/ نِصفُ لَيِّن.

**نیم وجبی** /n.-vajabi/ (عم) قَصِيْرُ القامَةِ، قِزْم.

**نیم وحشی** /n.-vahši/ وَحْشِيّ، هَمَجِيّ.

**نیمه** /nime/ مُنْتَصَـف، نِصْف، النَّصِيْـف، جَنَبَة، شَطْـر، شَطِيْر، شَقِيْص، شَقّ، شَقِيْقُ الشَّـيء، فِلْج، فِلْق، فِلْقَة، نَش، نُص.

**نیمه‌آجر** /n.-äjor/ الكِنِيْزَر.

**نیمه انگل** /n.-angal/ الطُّفَيْلُ النِّصفِيُّ.

**نیمه تراوا** /n.-tarävä/ شِبْهُ مُنْفِذٍ أو نَفِيْذ.

**نیمه جان** /n.-jän/ نِصفُ الرُّح، نِصفُ العُمْر.

**نیمه جـان شدن** /n.-j.-šodan/ ذَهابـاً وذُهُوباً ومَـذْهَباً / ذَهَبَ ـَـ نِصفُ عُمْرِهِ أو زُوْجِهِ.

**نیمه جان کردن** /n.-j.-kardan/ أخْذاً / أخَذَ يأخُذُ نِصفَ عُمْرِهِ أو زُوْجِهِ.

**نیمه خودکار** /n.-xod-kär/ نِصفُ أُوتُوماتِيْكِيّ.

**نیمه راه** /n.-räh/ نِصفُ أو مُنْتَصِفُ الطَّرِيق، وَسَطُ أو وَسْطُ الطَّرِيْق.

**نیمه رسانا** /n.-resänä/ شِبْهُ مُوَصِّل.

**نیمه رسمی** /n.-rasmi/ شِبْهُ الرَّسْمِيّ.

**نیمه شب** /n.-šab/ نِصفُ أو مُنْتَصِفُ اللَّيل.

**نیمه فلج** /n.-falaj/ (پز) الشَّلَلُ أو الفالِجُ النِّصفِيُّ.

**نیمه کاره** /n.-käre/ ناقِص، غَيْرُ تامّ.

**نیمه کاره گـذاشتن** /n.-k.-gozäštan/ تَرْكاً / تَرَكَ ـُـ هـُ ناقِصاً.

**نیمه کاره مـاندن** /n.-k.-mändan/ بَقاءً / بَقِيَ ـَـ وبَقْياً / بَقَى ـِ ناقِصاً، تَرْكاً / تُرِكَ مج ـَ ناقِصاً.

**نیمه متمدن** /n.-motamadden/ مُتَوَسِّطُ المَدَنِيَّة.

**نیمه مذهبی** /n.-mazhabi/ شِبْهُ دِيْنِيّ.

**نیمه نهائی** /n.-nahä'i/ شِبْهُ نِهائِيّ.

**نیمه وقت** /n.-vaqt/ نِصفُ دَوام.

**نی‌نواز** /ney-navāz/ القاصِب، قَصّاب، زامِر، زَمّار.

**نی‌نهاوندی** /n.-e-nahāvandi/ (گیا) قَصَبُ الذَّرِيْرَة.

**نی‌نی** /ni-ni/ ۱ ← عروسک. ۲ ← نوزاد.

**نیوبیم** /niyobiyom/ (شیمـ) نِيُوْبِيُوم.

**نئوپان** /ne'opān/ خَشَبُ فايْبِر.

**نیوتن** /niyuton/ النِّيُوتُـن [وَحْدَةُ القُوَّةِ في نظـامِ المتر ـ كيلو غرام ـ ثانية].

**نئودیم** /ne'odiyom/ (شیمـ) نِيُودِيُم.

**نئودیمیم** /ne'odimiyom/ (شیمـ) النِّيُودِيمِيُوم.

**نئورئالیسم** /ne'ore'ālism/ الوَاقِعِيَّةُ الحَدِيْثَةُ.

**نئوژن** /ne'oẑen/ نَجِيْن [ما كانَ حَدِيـثُ العَهْدِ مِن طَبَقاتِ الأَرْضِ السَّطْحِيَّةِ].

**نئولاتین** /ne'olātin/ اللّاتِيْنِيَّةُ الحَدِيْثَةُ.

**نئولی‌تیک** /ne'olitik/ نِيُولِيْتِيّ، العَصْرُ الحَجَرِيُّ الأَخِيْر.

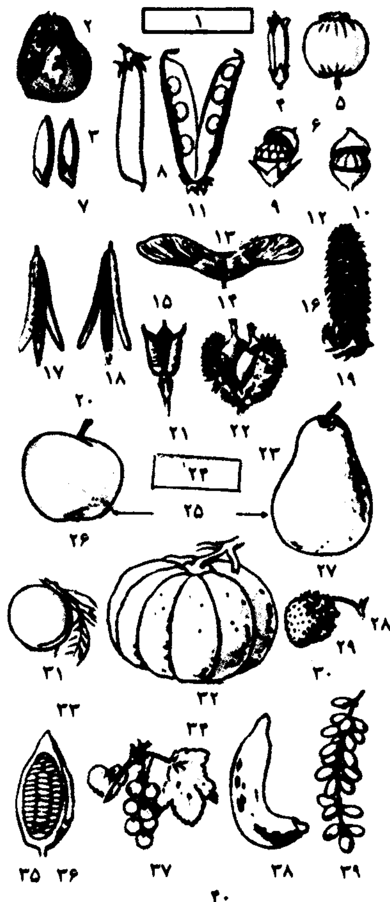
**نئون** /ne'on/ نِيُوْن، غازُ النِّيُون.

**نی‌هفت بند** /ney-e-haft-band/ (گیا) عَصَـى الرّاعِـي، طُرْنَة، شَبَطُ الغُولِ، جُنْجُر.

**نی هنـدی** /n.-e-hendi/ (گیا) خَيْـزُران، قَصَبٌ هِنْـدِيٌّ، أَسَلُ الهِنْدِ، عُنْطُوس، وَدَفَة، هِزْداد.

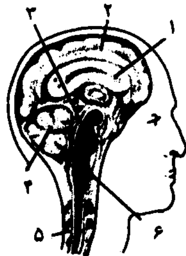
**نیهیلیست** /nihil-ist/ عَدمِيّ.

**نیهیلیسم** /n.-ism/ العَدَمِيَّة.



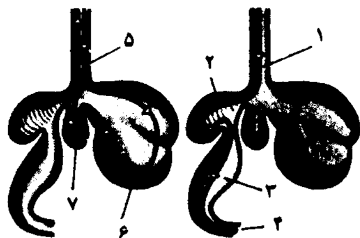

۱ـ میوه‌های خشک: ثمار جافّة
۲ـ ذرّت زرد: ذرّة صفراء
۳ـ گندم: حنطة
۴ـ قرنفل: قرنفل
۵ـ خشخاش: خشخاش
۶ـ حقّه، غوزه، کپسول: جِرو
۷ـ دانه: بِزْه
۸ـ نخود فرنگی: بسلّی
۹ـ اناغالس: اناغالس
۱۰ـ خرفه: رِجلة
۱۱ـ غلاف: سِنفة
۱۲ـ کپسول. مجری: علبة
۱۳ـ افرا: قیقب
۱۴ـ فندقهٔ دوبالهٔ افرا: جناحیّة
۱۵ـ تاج الملوک: بیش
۱۶ـ ناشتار: تنّوب
۱۷ـ شب بو: خیریّ
۱۸ـ شلجم: سلجم
۱۹ـ صنوبر: صنوبرة
۲۰ـ خردلی. میوه‌های خشک شکوفا: خردلیّة
۲۱ـ کپسول شکافی: جِراب
۲۲ـ شاه بلوط: قسطلة
۲۳ـ فندقه: فقیرة
۲۴ـ میوه‌های گوشت‌دار شفت: ثمار لحمیّة
۲۵ـ نهان دانگان: ذات بزور
۲۶ـ سیب: تفّاحة
۲۷ـ گلابی: إجّاصة
۲۸ـ فندقه: فقیرة
۲۹ـ توت فرنگی: توت الأرض
۳۰ـ دارای یک بستهٔ گوشتی یا یک نهنج آبدار: ذات کرسيّ لحمیّة
۳۱ـ هلو: درّاقنه
۳۲ـ خربزه: بطیخ اصفر
۳۳ـ تک هسته‌ای: نوویّه
۳۴ـ میوه‌های کدویی: بطّیخیّه
۳۵ـ ۳۶ـ بادام هندی: لوزالهند
۳۷ـ انگور: کشمش
۳۸ـ موز: موزة
۳۹ـ خرما (رطب): بلح
۴۰ـ میوه‌های سته: عنبیّة

## نخاع ـ النُّخاع

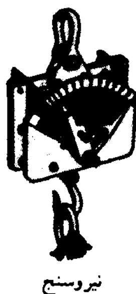


۱ـ جسم پینه‌ای: الجسم الجاسئ
۲ـ مغز. مخ: الدِّماغ
۳ـ پل ورلیوس (وارُولیو): جسر ڤروليوس
۴ـ مخچه: المخیخ
۵ـ نخاع گردنی: النّخاع العنقيّ
۶ـ بصل النّخاع: النّخاع الشّوکيّ

## نشخوار کردن ــ الإجترار



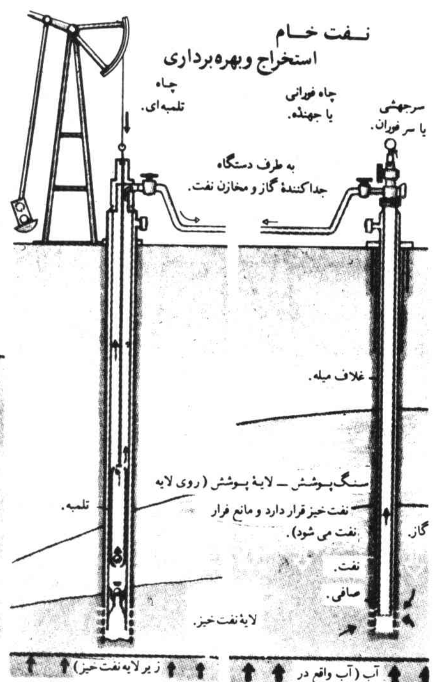
۱ـ مری (سرخنای): المري
۲ـ نگاری: المعدة الثّالثة
۳ـ شیردان: المنفحة
۴ـ روده: المعي
۵ـ مری: المري
۶ـ سیرابی: الکرش
۷ـ هزارلا: القلنسوة



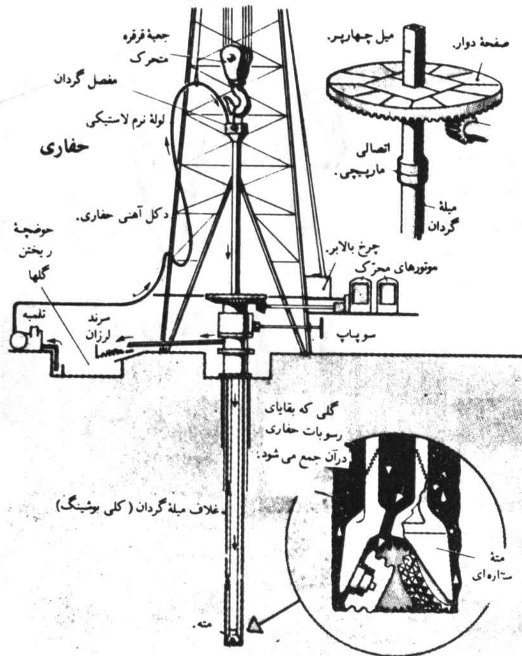
نیروسنج



نیزه ماهی




بهره‌برداری و استخراج: معمولاً نفت برخی از چاهها در اثر فشار گاز و فشار آبی که در زیر آن قرار دارد فوران می کند، این نوع چاه را فورانی می نامند. درصورتی که چاه فورانی نباشد باید نفت آن را به وسیلهٔ تلمبه خارج کرد، این گونه چاه‌ها را چاه تلمبه‌ای می نامند. در بعضی چاه‌ها فقط گاز یافت می شود.




حفاری دورانی: در داخل میلهٔ گردان گونه‌ای گل جریان دارد که پس از نرم و لغزنده کردن مته دو باره میان مته و جداره چاه بالا می رود و موجب استحکام دیواره چاه می شود و رسوبات و فضولات حفاری شده را نیز به سطح چاه می رساند.

مراحل مختلف تغییرات نفت‌خام در پالایشگاه و کاربردهای اصلی مشتقات آن.

# البترول

الاستثمار

بئر فوارة

بئر بمضخة

رأس الطفح (شجرة الميلاد)

نحو فاصل الغاز والخزانات

قميص

طبقة صخرية كتيمة

المضخة

غاز

نفط

مصفاة

طبقة صخرية مشربة بالنفط

ماء قاعي

استثمار البترول : يتجمع البترول عادة تحت ضغط الغاز والماء القاعي. وفي الحالة المعاكسة يجب استخراجه بواسطة الضخ. أمّا بعض الآبار فلا يحتوي إلا على غازات

الحفر

ذات البكر متحركة

رأس الحقن

أنبوب لدن

هيكل حديدي

حوض تنقية الأوحال

مضخة

منخل هزاز

سكر الأمان

محركات

ملفاف

صفحة الدوران

جذع مربع

وصلة ملولبة

جذع دوار

أوحال تجمعت فيها البقايا

قميص

ثقابة محرشة

ثقابة

الثقب الدوري . في تجويف الجذع الدوري تجول أوحال ترتفع بين الجذع وجدار البئر بعد أن تكون قد شحنت الثقابة ، وتدعم الجدار ثم تقذف بنفايات الثقب فوق سطح الأرض.

غاز طبيعي

غاز قابل التميع

بنزين طبيعي

رأس الطفح

استخراج المواد المتبخرة

قد يزيد عمق البئر على ٦٠٠٠ متر

أنبوب حقل النفط

البنزين الخام

التقطير

المذيبات

زيت الكاز الخام

زيت وقود

زيت وقود

مستقطر زيوت التشحيم

الرواسب

برج الاستقطاب

التحويل

معالجة كيماوية

معالجة كيماوية

التصفية

تصفية أولى

بنزين مصفى

مكثفة

وقود

غاز

زيت وقود

مصفاة ترابية

استخراج البرافين

فرن

المخزن في المصفاة

خزان البترول

محطة الضخ

فرن الزفت

غاز طبيعي

غاز قابل التميّع

بنزين طائرات

بنزين سيارات

مذيبات

كيروسين

زيت وقود

وقود سائل

غاز التصفية

زيت وقود صناعي

زيوت صناعية

شمع البترول

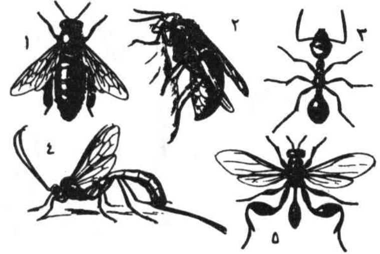
برافين

زفت

شموع ، مواد تلميع ، مواد عازلة ، اطلية

تحويل البترول الخام في مصفاة وأهم طرائق استخدام مشتقاته

## نازک بالان ـ غِشائیّات الجِناح




۱ـ زنبور عسل: نحلة
۲ـ زنبور: زنبور
۳ـ مورچه: نملة
۴ـ موش مصری: نمسیّة
۵ـ کالسیدیدا: حشرة مسوار: نشاریّة

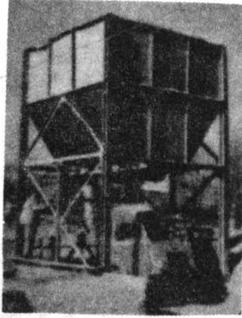
## نای ـ قصبة الرّئة




۱ـ حنجره: الحنجرة
۲ـ غضروفها: الغضاریف
۳ـ نای: قصبة الرّئة
۴ـ نایژه‌ها: شعبتا القصبة

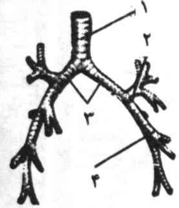


ناخن پریان



ناودان آسیاب

## نایژه‌ها ـ شُعَب الرّئة




۱ـ نای: القصبة
۲ـ نایژکهای بالایی: الشُعَیبات القصبیّة العلیا
۳ـ دوشاخهٔ نایژه: الشّعبتان
۴ـ نایژکهای پایینی: الشّعیبات القصبیّة السّفلی



نتش



نهنگ دشتی



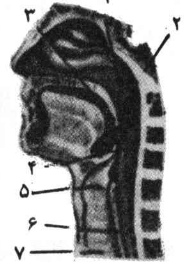
نجیل



نخل بادبزنی آسیای شرقی

نخل بادبزنی

## نایبند ـ لسان المِزمار




۱ـ دهانهٔ شیپور استاش: فتحة قنات اوستاکیوس
۲ـ گلوگاه: البلعوم
۳ـ زبان کوچک: اللَّهاة
۴ـ دریچهٔ نای. نایبند: لسان المزمار
۵ـ مزمار. چاک نای: المزمار
۶ـ سرخنای: المریٔ
۷ـ نای: القصبة



نرگس یعقوبی



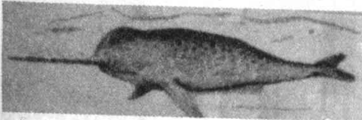
نخل استرالیایی



نپانتس



نخل موم



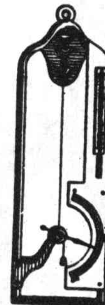
نروال



نوتیل



نوک دراز



نم سنج



نخل ساگو



**و** /v.-u/ ، الواو. الحَـرْفُ الثَّلاثُونَ مِـن الألفباءِ الفـارِسيَّةِ وهي بمَثابَةِ ۶ في حِسابِ الجُمَّلِ.
**و** /o.va/ حَرْفُ عَطْفٍ فَتَعْطِفُ الشَّيءَ على مُصاحِبِه.
**وا** /vä/ كَلِمَةُ التَّعَجُّبِ.
**وايستادن** /vä-istädan/ وَقْفاً و وُقُوفاً / وَقَفَ يَقِفُ، تَوَقُّفاً / تَوَقَّفَ.
**وابستگى** /vä-bastegi/ تَعَلُّق، عَلاقَة، صِلَة، وَثاقَةُ الصِّلَةِ، إرْتِبـاط، اِتِّصال، مُـلازَمَة، نِسْبَـة، الإعْتِمـادُ على الغَيْـر، اِتِّكال.
**وابستگى داشتن** /v.-b.-däštan/ اتِّصالاً / اِتَّصَلَ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ، لَوْذاً / لاذَ ـُ بِهِ، تَنَسُّباً / تَنَسَّبَ، اِنْتِساباً / اِنْتَسَبَ.
**وابسته** /vä-baste/ مُتَعَلِّق، مُـلاحِق، مُـلازِم، مُرْتَبِـط، مُنْتَمِي، مُلْحَق، ذَيْل، مَنُوط، مَنْسُوب، مُنْتَسِب، نَسِيْب، قَرِيْب، مُتَّصِل، وَثِيْقُ الصِّلَةِ (بالموضوع)، مَرْبُوط.
**وابسته بودن** /v.-b.-budan/ مُلازَمَةً / لازَمَ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ به
**وابستهٔ تجارى** /v.-b.-ye-tejäri/ المُلْحَقُ التِّجارِيّ.
**وابسته شدن** /v.-b.-šodan/ اِنْتِماءً / اِنْتَمَى، اِنْتِساباً / اِنْتَسَبَ إلى، اِنْتِياطاً / اِنْتاطَ، تَعَلُّقاً / تَعَلَّقَ بِهِ.
**وابستهٔ فرهنگى** /v.-b.-ye-farhangi/ المُلْحَقُ الثَّقافِيّ.
**وابسته كردن** /v.-b.-kardan/ نَسَباً و نِسْبَةً / نَسَبَ ـِ هُـ إلى فُـلانٍ، تَنْمِيَةً / نَمَى، تَعْلِيْقاً / عَلَّقَ هُـ إلْحـاقاً / أَلْحَقَ هُـ بِهِ، إناطَةً / أناطَ هُـ بكذا.
**وابستهٔ مطبوعاتى** /v.-b.-ye-matbu'äti/ مُلْحَقٌ صِحافِيّ.
**وابستهٔ نظامى** /v.-b.-ye-nezämi/ المُلْحَقُ العَسْكَرِيّ.
**واپس رفتن** /v.-pas-raftan/ إحْجاماً / أَحْجَمَ عن، تَراجُعاً / تَراجَعَ، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ، نَكْصاً و نُكُوصاً و مَنْكَصاً / نَكَصَ ـِ عن الأمْرِ.
**واپس گرايى** /v.-p.-geräyi/ تَرَاجُع.
**واپس گراييدن** /v.-p.-g.-dan/ تَرَاجُعاً / تَرَاجَعَ، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ.
**واپس ماندن** /v.-p.-mändan/ تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ، تَقَهْقُراً / تَقَهْقَرَ، تَخَرُّعاً / تَخَرَّعَ عَن أصحابِهِ.
**واپسين** /v.-p.-in/ آخِرُ شَيءٍ، أَخِيْر.
**واپور** /vä-pur/ ← كشتى بخار.
**وات** /vät/ وات، وَط، وَطِّيَّة.
**واتر پروف** /väter-poruf/ مُصَلَّد.
**واتر پولو** /v.-polo/ كُرَةُ الماءِ.
**واتسنج** /vät-sanj/ مِقْياسُ وَطِّيّ.
**واتسنج ساعتى** /v.-s.-sä'ati/ مِقْياسُ وَطِّيٍّ ساعَتِيّ.
**وات متر** /v.-metr/ ← وات سنج.
**واج** /väj/ كَلِمَة.
**واجب** /väjeb/ لَزام، لازِم، فَـرِيْضَة، مَفْـرُوْض، عَزْمَـة، واجِب، واسِل، ذِمام، ضَرْبَة، ضَرورِيّ، مُقْتَضَى.
**واجب شدن** /v.-šodan/ وَجْباً و وُجُوبـاً و وَجْبَةً و جِبَةً / وَجَبَ يَجِـبُ الشَّيءُ عَلَيْـهِ، لَزْماً و لَـزاماً و لُزُومـاً و لُزْمـاناً و لِزَامَةً و لُزْمَةً / لَزِمَ ـَ الأمْرُ، تَحَتُّماً / تَحَتَّمَ الأمْرُ، اِنْحِتاماً / اِنْحَتَمَ الأمْرُ، حُصُـولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ لَـهُ و عَلَيهِ كذا، كَذْباً و كِذبَةً و كِذاباً و كِذّاباً / كَذِبَ ـِ.
**واجب كردن** /v.-kardan/ إيْجاباً / أَوْجَبَ، تَـوْجِيْباً / وَجَّبَ الأمْرَ عَلَيهِ، اِسْتِيْجاباً / اِسْتَوْجَبَ، وجاباً و مُواجَبَةً / واجَبَهُ، حَتْماً / حَتَمَ ـِ الشَّيءَ، تَحَتُّماً / تَحَتَّمَ، جَزْماً / جَزَمَ ـِ عَلَيهِ الشَّيءَ، إحْقاقاً / أَحَقَّ الحَقَّ أو الأمْرَ، إحْلالاً / أَحَلَّ عَلَيهِ الأمْرَ، اِشْتِراطاً / اِشْتَرَطَ عَلَيهِ كذا، ضَنّاً / ضَنَّ ـَ عَلَيهِ كذا، فَرْضاً / فَرَضَ ـُ قضاءً / قَضَى ـِ عَلَيهِ الأمْرَ، كَتْباً و كِتاباً و كِتْبَـةً و كِتابَةً / كَتَبَ ـُ عَلَيْـهِ كذا، تَكْلِيْفاً /

كَلَّفَ هـ أمراً، تَوْرِيكاً / وَرَّكَ الشَّيءَ.

**واجبی** /v.-i/ نُورَة، جَمِيش.

**واجبی خانه** /v.-i-xāne/ قِسْمَةُ دَواءِ الحَمّام.

**واجبی کشیدن** /v.-i-kešidan/ تَنَوُّراً / تَنَوَّرَ، تَطَلِّياً / تَطَلَّى بالنُّورَة.

**واج‌شناسی** /vāj-šenāsi/ ← فونمیک، فونولوژی.

**واجگان** /v.-gān/ الفُونِيمات.

**واچیدن** /vācidan/ ← ورچیدن.

**واحد** /vahed/ ۱. واحِد، وَحِيد، وَحْدَة، مُنْفَرِد. ۲. (نظ) الوَحْدَة.

**واحد اندازه‌گیری** /v.-e-andāze-giri/ مِقْياس، مِكْيال، العَصا اليارْدِيَّة، مِحَكّ، مِعْيار.

**واحد انرژی** /v.-e-enerži/ وَحْدَةُ الطّاقَةِ.

**واحد پول** /v.-e-pul/ وَحْدَةُ النَّقْدِ.

**واحد تولید** /v.-e-towlid/ زُمْرَةُ الإنتاج، وَحْدَةُ الإنْتاج، وَحْدَةٌ إنْتاجِيَّةٌ.

**واحد حرارت** /v.-e-harārat/ ← کالری.

**واحد درسی** /v.-e-darsi/ وَحْدَةٌ مِنْ وَحَداتِ البَرْنامَجِ الدِّراسِيّ.

**واحد زمان** /v.-e-zamān/ وَحْدَةٌ زَمَنِيَّة، ساعَة.

**واحد فلکی** /v.-e-falaki/ الوَحْدَةُ الفَلَكِيَّة، مُعَدَّلُ بُعْدِ الأرْضِ عن الشَّمْسِ ويُساوِي ۱۴۹/۵۰۰/۰۰۰ كلم.

**واحد قیمت** /v.-e-qimat/ وَحْدَةُ الثَّمَنِ.

**واحد کمیت** /v.-e-kamiyyat/ وَحْدَةُ الكَمِّيَّةِ.

**واحد مساحت** /v.-e-masāhat/ وَحْدَةُ المَساحَةِ.

**واحد مصرف** /v.-e-masraf/ وَحْدَةُ اسْتِهْلاك.

**واحد وزن** /v.-e-vazn/ وَحْدَةُ وَزْنٍ.

**واحدهای رزمنده** /v.-hā-ye-razmande/ (نظ) الوَحَداتُ المُقاتِلَة.

**واحدهای نمونه** /v.-hā-ye-nomune/ (نظ) الوَحَداتُ الرَّمْزِيَّة.

**واخ** /vāx/ ۱. كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِن اللِّسانِ في مَجالِ الأسَفِ والنُّدْبَةِ. ۲. (پز) الأُخَيْضِر.

**واخواست** /vāxāst/ اِعْتِراض، اِحْتِجاج.

**واخواست کردن** /v.-kardan/ سَخْباً / سَخَبَ ـَ عَلَيهِ پُروتِسْتو.

**واخواستی** /v.-i/ مُحْتَجٌّ عَلَيهِ.

**واخواسته** /v.-e/ المُعْتَرَضُ عَلَيهِ، المُحْتَجُّ عَلَيهِ.

**واخواه** /vāxāh/ المُحْتَجّ، المُعْتَرِض.

**واخواهی** /v.-i/ ۱. اِحْتِجاج. ۲. (حقـ) الطَّعْن.

**واخوردگی** /vāxordegi/ تَنَفُّر، تَبَرُّم، تَضَجُّر، اِشْمِئْزاز ← وازدگی، سرخوردگی.

**واخوردن** /vāxordan/ ۱ ← شکست خوردن. ۲ ← نومید شدن. ۳. اِهْتِزازاً / اِهْتَزَّ عندَ سَماعِ أو رُؤْيَةِ شَيءٍ غَيرِ مُتَوَقَّعٍ أو مُنْتَظَرٍ، اِضْطِراباً / اِضْطَرَب، تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ.

**واخورده** /vāxorde/ ۱ ← شکست خوردن. ۲ ← المَأْيُوس، مُتَنَفِّر، مُتَبَرِّم.

**وادادن** /vādādan/ تَرْكاً و تِرْكاناً / تَرَكَ ـُ رَخاوَةً / رَخا ـُ رَخاءً و رِخْوَةً / رَخِيَ ـَ إهْمالاً / أهْمَلَ.

**وادار کردن** /vādār-kardan/ إجْباراً / أجْبَرَهُ عَلَى، إلْزاماً / ألْزَمَ بِـ، إخْضاعاً / أخْضَعَ، إرْغاماً / أرْغَمَ، إكْراهاً / أكْرَهَ، إثارَةً / أثارَ، بَعْثاً وتَبْعاثاً / بَعَثَ ـَ تَباعُثاً / تَباعَثَ القَوْمُ على الشَّيءِ، حَثّاً / حَثَّ ـُ وتَحْثِيثاً / حَثَّثَ وإحْثاثاً / أحَثَّ واسْتِحْثاثاً / اِسْتَحَثَّهُ على الأمْرِ، تَحْرِيكاً / حَرَّكَهُ، تَحْضِيضاً / حَضَّضَ، حَضّاً / حَضَّ ـُ على كذا، إخلاساً / أخْلَسَ هُـ على الأمْرِ، حَمْلاً و حُمْلاناً / حَمَلَ ـِ و إزْدِهاءً / إزْدَهَى هُـ على الأمْرِ، إشاعَةً / أشاعَهُ كذا، شَيْئاً و مَشِيئَةً و مَشاءَةً / شاءَ ـَ هُـ على الأمْرِ، مُراوَدَةً و رِواداً / راوَدَ هُـ على كذا و عَنْهُ، مُراوَغَةً / راوَغَ هُـ على الأمْرِ، مُصارَّةً / صارَّ على الشَّيءِ، صَمْياً / صَمَى ـِ على الأمْرِ، اِضْطِراراً / اِضْطَرّ، إعْداداً / أعَدَّ هُـ بِعَمَلٍ، إغْراءً / أغْرَى، غَصْباً / غَصَبَ ـِ هُـ على الشَّيءِ، اِسْتِقْراراً / اِسْتَقَرَّ، كَتّاً / كَتَّ ـِ هُـ على كذا، إلْذاماً / ألْذَمَ هُـ الشَّيءَ و بِهِ، لَيْغاً / لاغَ ـِ هُـ الشَّيءَ، إنْهاضاً / أنْهَضَ، اِسْتِنْهاضاً / اِسْتَنْهَضَ، هَوْراً / هارَ ـُ هُـ على الشَّيءِ.

**واداری** /v.-i/ إكْراه، إجْبار، إرْغام.

**واداشتن** /vādāštan/ ← وادار کردن.

**وادی** /vādi/ الوادِي، الدَّغَل، الدُّغَيْلَة.

**وادیج انگور** /vādij-e-angur/ العَرِيش.

**وار** /vār/ لاحِقَةٌ بِمَعْنَى: شِبْه. لائِق.

**وارث** /vāres/ خَلَف، وارِث، وَرِيث، اللَّجَأ.

**وارث شدن** /v.-šodan/ إصْباحاً / أصْبَحَ وارِثاً، وَرْثاً وإرْثاً /

وَرِثَ يَرِثُ.

**وارث قانونی** /v.-e-qänuni/ الوارِثُ القانُونيُّ.

**وارث کردن** /v.-kardan/ إيْراثاً / أوْرَثَ، تَوْرِيْثاً / وَرَّثَ.

**وارد** /väred/ داخِل، واصِل، وارِد، قادِم.

**واردات** /v.-ät/ الوارِدات، مُسْتَوْرَدَات.

**واردات و صادرات** /v.-ät-va-šäderät/ المُسْتَوْرَدَات والتَّصْدِيْرات.

**وارداتی** /v.-ät-i/ مُسْتَوْرَد.

**وارد شدن** /v.-šodan/ وُرُوْداً / وَرَدَ يَرِدُ الماءَ، دُخُولاً و مَدْخَلاً / دَخَلَ ـُ الدّارَ، وُلُوجاً و لِجَةً / وَلَجَ يَلِجُ البَيْتَ، حُضُوراً و حَضارَةً / حَضَرَ ـُ، إحْتِلالاً / إحْتَلَّ المَكانَ، غَشْياً و غِشايَةً / غَشِيَ ـَ فُلاناً، إقْبالاً / أقْبَلَ إلَيهِ، قُدُوماً و مَقْدَماً و قِدْماناً / قَدِمَ ـَ المَدِيْنَةَ، تَكَبُّساً / تَكَبَّسَ عَلَيهِ، وَفْداً و وُفُوداً و وِفادَةً و إفادَةً / وَفَدَ يَفِدُ عَلَى أو إلى، هَبْطاً / هَبَطَ ـُ المَكانَ.

**وارد شده** /v.-šode/ جَلَب، جَلِيْب، مَجْلُوب.

**وارد کردن** /v.-kardan/ ۱. إدْخالاً / أدْخَلَ، إدْراجاً / أدْرَجَ، إحْضاراً / أحْضَرَ، إسْلاكاً / أسْلَكَ هُ المَكانَ و فِيهِ، زَبْقاً / زَبَقَ ـِ فُلاناً في الأمْرِ. ۲. إسْتِيْراداً / إسْتَوْرَدَ، جَلْباً / جَلَبَ ـِ، إجْلاباً / أجْلَبَ، إجْتِلاباً / إجْتَلَبَ، إسْتِجْلاباً / إسْتَجْلَبَ.

**وارد کننده** /v.-konande/ المُسْتَوْرِد، جَلّاب.

**وارده** /v.-e/ مُسْتَوْرَد.

**وارستگی** /värastegi/ ۱. تَحَرُّر، تَخَلُّص، فَراغَة، خَلاص. ۲. خُضُوع، خُنُوع.

**وارسته** /väraste/ حُرّ، مُحَرَّر، مُسْتَرِيْحُ البالِ، مَعْتُوق، مُطْلَقُ السَّراحِ، غَيْرُ مُقَيَّد، طَلِيْق.

**وارسی** /värasi/ مُرُور، تَفْتِيْش، تَفَقُّدُ أمْرٍ أو عَمَلٍ.

**وارسی شدن** /v.-šodan/ نَقْداً و تَنْقاداً / نُقِدَ مج ـُ الشَّيءُ، بَحْثاً / بُحِثَ مج ـَ تَفْتِيْشاً / فُتِّشَ مج، فَتْشاً / فُتِشَ مج ـِ فَحْصاً / فُحِصَ مج ـَ.

**وارسی کردن** /v.-kardan/ فَتْشاً / فَتَشَ ـِ، تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ المَكانَ، بَحْثاً / بَحَثَ ـَ عَنهُ، تَبَحُّثاً / تَبَحَّثَ، إبْتِحاثاً / إبْتَحَثَ، إسْتِبْحاثاً / إسْتَبْحَثَ، نَقْداً و تَنْقاداً / نَقَدَ ـُ الشَّيءَ، مُراجَعَةً / راجَعَ، فَحْصاً / فَحَصَ ـَ و تَفَحُّصاً / تَفَحَّصَ و إفْتِحاصاً / إفْتَحَصَ عنه، إسْتِقْراءً / إسْتَقْرَأَ الأمْرَ.

**وارفتگی** /väraftegi/ ۱. إضْمِحلال. ۲. تَذْوِيْب.

**وارفتن** /väraftan/ ۱. إضْمِحْلالاً / إضْمَحَلَّ، حَلّاً / حَلَّ ـُ في الماءِ، إنْحِلالاً / إنْحَلَّ، تَذْوِيْباً / ذَوَّبَ، ذَوْباً و ذَوَباناً / ذابَ ـُ تَحَلُّلاً / تَحَلَّلَ أجْزاءُهُ. ۲. تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ، تَجَوُّلاً / تَجَوَّلَ.

**وارفته** /värafte/ ۱. مُنْحَلّ، مُتَفَسِّخ. ۲. مُتَحَيِّر، مُتَعَجِّب.

**وارو** /väru/ ← وارونه، واژگون.

**وارو زدن** /v.-zadan/ شَقْلَبَةً / شَقْلَبَ السَّبّاحُ القافِزُ أو المُصارِعُ، عَزْقَلَةً / عَزْقَلَ.

**وارو کردن** /v.-kardan/ ← وارونه کردن، واژگون کردن.

**وارونه** /v.-ne/ ← واژگون.

**وارونه شدن** /v.-ne-šodan/ ← واژگون شدن.

**وارونه کردن** /v.-ne-kardan/ ← واژگون کردن.

**واره** /väre/ ۱. لاحِقَةٌ بمعنى شِبْهِ. مِثْل.

**وارهانیدن** /värahänidan/ إطْلاقاً / أطْلَقَ، إنْقاذاً / أنْقَذَ، تَحْرِيْراً / حَرَّرَ، تَخْلِيْصاً / خَلَّصَ.

**وارهیدن** /värahidan/ تَحَرُّراً / تَحَرَّرَ، خُلُوصاً و خَلاصاً / خَلَصَ ـُ، تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ، إنْطِلاقاً / إنْطَلَقَ.

**واریاسیون** /väryäsyon/ (مسـ) لَحْنٌ يُكَرَّرُ مَعَ بعضِ التَّغْيِيْرِ.

**واریته** /väriete/ ۱. التَّنَوُّع. ۲. حَفْلَةٌ مُنَوَّعاتٍ [تَشْتَمِلُ على غِناءٍ و رقصٍ و تَمثيلٍ و ألعابٍ بَهْلَوانِيَّةٍ].

**واریز** /variz/ رَصِيْد.

**واریز شده** /v.-šodeh/ مُسَدَّد.

**واریز کردن** /v.-kardan/ إرْصاداً / أرْصَدَ، تَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ، تَسْدِيْداً / سَدَّدَ.

**واریز کردن حساب** /v.-k.-hesäb/ تَصْفِيَةً / صَفَّى الحسابَ.

**واریس** /väris/ (پز) الدّالِيَة، الدَّوالِي.

**وازدگی** /väzadegi/ تَنَفُّراً / تَنَفَّرَ مِن كذا، تَبَرُّماً / تَبَرَّمَ، تَضَجُّراً / تَضَجَّرَ، إشْمِئْزازاً / إشْمَأَزَّ.

**وازدن** /väzadan/ نَفْياً / نَفَى يَنْفِي، إنْكاراً / أنْكَرَ، دَفْعاً ودَفاعاً ومَدْفَعاً / دَفَعَ ـَ، طَرْداً / طَرَدَ ـُ رَفْضاً / رَفَضَ ـِ إبْعاداً / أبْعَدَ، رَدّاً ومَرَدّاً / رَدَّ ـُ هُ.

**وازده** /väzade/ غَيْرُ مَرْغُوبٍ فيهِ، النَّفِيّ، مَطْرُود، مَطْرُوح

جانِباً، مَمْجُوج.

**واز شدن** /*väz-šodan*/ ← واشدن.

**واز کردن** /*v.-kardan*/ ← واکردن.

**وازلین** /*väzelin*/ زَیْتٌ مَعْدِنِيٌ.

**وازنش** /*väzaneš*/ تنافُر، تَدافُع، اِشْمِئْزاز، نُفُور، تَقَزُّز.

**واژگان** /*väžgän*/ مَجْمُوعُ مُفرداتِ اللُّغَةِ.

**وارونه** /*värune*/ عَکْس، مَعْکُوس، عَکْسِيّاً، مُنْعَکِس، مَقْلُوب، قَلْب، مُنَکَّس، مَنْکُوس، سَلْبِيّ، سالِب، رَکِيس.

**واژگون** /*väžgun*/ بَطْناً لِظَهْرٍ، ظَهْراً لِبَطْنٍ، رَأساً عَلَى عَقِبٍ، فَوْقانِيّ تَحْتانِيّ.

**واژگون شدن** /*v.-šodan*/ تَقَلُّباً / تَقَلَّبَ، اِنْقِلاباً / اِنْقَلَبَ الشَّيءُ، اِنْعِکاساً / اِنْعَکَسَ، تَعاکُساً / تَعاکَسَ الشَّيءُ، تَبَعْثُراً / تَبَعْثَرَ، تَقَعُّساً / تَقَعَّسَ، اِنْقِعاساً / اِنْقَعَسَ الشَّيءُ، اِرْتِکاساً / اِرْتَکَسَ، کَبّاً / کَبَّ ـُ الإناءَ، اِنْکِباباً / اِنْکَبَّ، تَکَرْتُباً / تَکَرْتَبَ عَلَيهِ، کَوْساً / کاسَ ـُ عَلَى رَأسِهِ، تَکَوُّساً / تَکَوَّسَ، تَناحُساً / تَناحَسَ، تَنَکُّساً / تَنَکَّسَ، اِنْتِکاساً / اِنْتَکَسَ الشَّيءُ، اِنْکِفاءً / اِنْکَفَأَ، اِنْکِفاءً / اِنْکَفَى.

**واژگون کردن** /*v.-kardan*/ قَلْباً / قَلَبَ ـِ هُ، تَقْلِيباً / قَلَّبَ، عَکْساً / عَکَسَ ـِ الشَّيءَ، ثَلْباً / ثَلَبَ ـِ الشَّيءَ، جَعْباً / جَعَبَ ـَ الشَّيءَ، حَضْحَضَةً / حَضْحَضَ، خَفْساً / خَفَسَ ـِ البِناءَ، دَکّاً / دَکَّ ـُ الحائِطَ، تَدْوِيراً / دَوَّرَ، إدارَةً / أدارَ، رَکْساً / رَکَسَ ـُ الشَّيءَ، إرْکاساً / أرْکَسَ هُ، سَقْلَبَةً / سَقْلَبَ، شَقْلَبَةً / شَقْلَبَ، سَوْطاً / ساطَ ـُ الأمْرَ، إصْفاحاً / أصْفَحَ الشَّيءَ، إطاحَةً / أطاحَ، عَزْجاً / عَزَجَ ـُ کَبّاً / کَبَّ ـُ الإناءَ، تَکْوِيساً / کَوَّسَهُ عَلَى رَأسِهِ، تَمْلِيلاً / مَلَّلَ هُ، کَبْکَبَةً / کَبْکَبَ هُ، نَکْساً / نَکَسَ ـُ تَنْکِيساً / نَکَّسَ، نَکْشاً / نَکَشَ ـِ تُرابَ الأرْضِ، نَکْصاً / نَکَصَ ـُ هُ، هَدْماً / هَدَمَ ـِ البِناءَ، تَهْدِيماً / هَدَّمَ.

**واژگونی** /*väžguni*/ قَلْب، عَکْس، کَبّ، اِنْکِفاء، تَعْس.

**واژه** /*väže*/ کَلمَة، کِلْمَة، بِنْتُ الشَّفَه، نَبْصَة، ناغِيَة.

**واژه‌پرداز** /*v.-pardäz*/ لَفظِيّ، الصّائِغُ اللَّفْظِيّ.

**واژه ساختن** /*v.-säxtan*/ نَحْتاً / نَحَتَ ـِ ونَحِتَ ـَ الکلمَةَ، صَوْغاً / صاغَ ـُ اللَّفْظَ.

**واژه‌ساز** /*v.-säz*/ الصّائِغُ اللَّفْظِيُّ، نِيولُوجِيّ ← لغت‌ساز.

**واژه‌سازی** /*v.-s.-i*/ صِياغَةُ اللَّفْظ، نِيُولُوجِيا ← لغت‌سازی.

**واژه‌شناس** /*v.-šenäs*/ الإتِيمُولُوجِيّ ← لغت‌شناس.

**واژه‌شناسی** /*v.-š.-i*/ الإتِيمُولُوجِيا ← لغت‌شناسی.

**واژه‌نامه** /*v.-näme*/ مُعْجَم، قامُوس.

**واژه‌نگار** /*v.-negär*/ ← لغت‌نویس.

**واژه‌نگاری** /*v.-n.-i*/ ← لغت‌نویسی.

**واژه‌نما** /*v.-namä*/ مُعْجَمُ الکَلِماتِ.

**واژه‌یی** /*v.-yi*/ لُغَوِيّ، لَفظِيّ.

**واسطه** /*väsete*/ ۱. وَسِيط، مُتَوَسِّط، واسِطَة، وِساطَة، دَلّال، سِمْسار، وَکِيل. ۲. العِلَّة، وَسِيلَة. ۳. مُزَوِّج، وَسِيط الزَّواج. ۴. الوَسِيلَة.

**واسطه شدن** /*v.-šodan*/ تَوَسُّطاً / تَوَسَّطَ.

**واسطه کردن** /*v.-kardan*/ تَوْسِيطاً / وَسَّطَ.

**واسطه‌گری** /*v.-gari*/ سَمْسَرَة، دَلالَة، وِساطَة.

**واسطه‌گری کردن** /*v.-g.-kardan*/ سَمْسَرَةً / سَمْسَرَ، تَوَسُّطاً / تَوَسَّطَ بالتِّجارَةِ.

**واسطهٔ معامله** /*v.-ye-mo'ämele*/ مُسَخِّر.

**واسطهٔ هندسی** /*v.-ye-hendesi*/ الوَسَطُ المُناسِب.

**واسنجی** /*väsanji*/ مُعايَرَة، تَدْرِيج، تَقْوِيم.

**وا شدن** /*vä-šodan*/ ۱. اِنْفِتاحاً / اِنْفَتَحَ. ۲. اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ، اِنْفِکاکاً / اِنْفَکَّ. ۳. اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ.

**واشر** /*väšer*/ الفَلْکَة.

**واشرساز** /*v.-säz*/ صانِعُ الفَلْکَة.

**واشرسازی** /*v.-s.-i*/ صَناعَةُ الفَلْکَة.

**واصل شدن** /*väsel-šodan*/ اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ، وُصُولاً ووُصْلَةً وصِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ، إصابَةً / أصابَ، إدراکاً / أدْرَکَ، بُلُوغاً / بَلَغَ ـُ.

**واصل کردن** /*v.-kardan*/ إيْصالاً / أوْصَلَ وتَوْصِيلاً / وَصَّلَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، إبْلاغاً / أبْلَغَ، وَصْلاً وصِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ الشَّيءَ بالشَّيءِ.

**واضح** /*väzeh*/ بَيِّن، بائِن، مُبِين، ظاهِر، واضِح، وَضّاح، وَضِح، عَين، بَدِيهِيّ.

**واضح شدن** /*v.-šodan*/ ضِحَةً ووُضُوحاً / وَضَحَ يَضِحُ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، تَبَيُّناً / تَبَيَّنَ، ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ بَرَزاً / بَرَزَ ـُ وبَرِزَ ـَ.

**واضح کردن** /*v.-kardan*/ تَصْرِيحاً / صَرَّحَ، إصْراحاً /

أَصْرَحَ، صَرْحاً / صَرَحَ ـَ الأَمْرَ، إيضاحاً / أوْضَحَ، إظْهاراً / أَظْهَرَ، إبْرازاً / إبْرَزَ، تَفْصِيلاً / فَصَّلاً / تَبْيِيناً / بَيَّنَ، جَلْواً وجَلاءً / جَلاءُ تَجْلِيَةً / جَلّى الأَمْرَ.

**واضع قانون** /väze'-e-qänun/ صاحِبُ الشَّرِيعَة.

**واعظ** /vä'ez/ واعِظ، وَعّاظ.

**وافور** /väfur/ إسْمُ الآلَةِ الَّتي يُدَخِّنُ بها التِّرْياقُ.

**وافوری** /v.-i/ المُدْمِنُ عَلَى تَدْخِينِ التِّرْياقِ.

**واقطبش** /väqotbeš/ إزالَةُ الإسْتِقْطاب.

**واقعاً** /väqe'an/ حَقّاً، في الحقيقةِ.

**واقع شدن** /väqe'-šodan/ وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ الأَمْرُ، إتِّفاقاً / إتَّفَقَ، صَيْراً وصَيْرورَةً ومَصِيراً / صارَ ـِ حُدُوثاً / حَدَثَ ـُ كَوْناً وكِياناً وكَيْنُونَةً / كانَ يَكُونُ، حُصُولاً ومَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ طَرْءاً وطُرُوءاً / طَرَأَ ـَ الشَّيءُ.

**واقع گرا** /v.-gerä/ واقِعِيّ.

**واقع گرایی** /v.-g.-yi/ واقِعِيَّة.

**واقعه** /väqe'e/ حادِث، حُدُوث، وُقُوع، واقِعَة، حُصُول.

**واقعه‌نگاری** /v.-negäri/ تارِيخ.

**واقعی** /vaqe'i/ واقِع، حَقِيقِيّ، فِعْلِيّ، حُرّ.

**واقعیت** /v.-yyat/ الواقِعِيَّة، الحَقِيقَة.

**واقف شدن** /väqef-šodan/ تَبَيُّناً / تَبَيَّنَهُ، فَهْماً وفَهَماً وفَهَامَةً وفَهامِيَةً / فَهِمَهُ ـَ اِطِّلاعاً / اِطَّلَعَ عَلَيه، عِلْماً / عَلِمَ ـَ وَقْفاً / وَقَفَ يَقِفُ عَلى الأَمْرِ، تَنَبُّطاً / تَنَبَّطَ على الشَّيءِ.

**واقف گردانیدن** /v.-gardänidan/ تَبْيِيناً / بَيَّنَ هُـ تَوْقِيفاً / وَقَّفَهُ، إطْلاعاً / أَطْلَعَهُ، نَبْطاً / نَبَطَ ـُ هُـ على الأَمْرِ، تَفْهِيماً / فَهَّمَهُ، تَعْلِيماً / عَلَّمَهُ.

**واق واق** /väq-väq/ عُواءُ الكَلْبِ.

**واق واق چیچکی** /v.-v.-e-cicaki/ (گیا) أنْفُ الثَّوْرِ.

**واک** /väk/ صَوْت.

**واک‌دار** /v.-där/ ذُوصَوْتٍ.

**وا کردن** /vä-kardan/ ۱. فَتْحاً / فَتَحَ ـَ البابَ. ۲. حَلّاً / حَلَّ ـُ فَكّاً / فَكَّ ـُ. ۳. بَسْطاً / بَسَطَ ـُ.

**واکس** /väks/ صِبْغُ الأحْذِيَة، صِباغ، بُوْيَة، أَرَنْدَج، يَرَنْدَج، وَرْنِيش جِزَم.

**واکس خورده** /v.-xorde/ ← واکس زده.

**واکس زدن** /v.-zadan/ تَشْمِيعاً / شَمَّعَ الحِذاءَ، مَسْحاً / مَسَحَ ـَ الحِذاءَ.

**واکس زده** /v.-zade/ الحِذاءُ المَصْبُوغُ.

**واکسن** /vaksan/ الطُّعْم.

**واکسن زدن** /v.-zadan/ إلْقاحاً / أَلْقَحَ، تَلْقِيحاً / لَقَّحَ، تَطْعِيماً / طَعَّمَ الجِسْمَ.

**واکسن‌زنی** /v.-zani/ اللِّقاح.

**واکسن فلج کودکان** /v.-e-falaje-kudakän/ لَقاحُ شَلَلِ الأَطْفالِ.

**واکسی** /v.-i/ صَبّاغٌ أو مَسّاحُ الأَحْذِيَةِ. [عم] بُوَيْجِيّ، بُويه چي.

**واکسیل** /väksil/ قارْدُن.

**واکسیناسیون** /väksinäsyon/ ← واکسن زدن.

**واکسینوتراپی** /väksinutoräpi/ ← واکسن زدن.

**واکنش** /väkoneš/ (شیمـ) ۱. رَدُّ فِعْل، رَكْس، اِرْتِكاس. ۲. تَفاعُل. ۳. مُعاكَسَة، رَدُّ الفِعْلِ، اِرْتِكاس، اِسْتِجابَة.

**واکنش برگشت‌پذیر** /v.-e-bargašt-pazir/ (شیمـ) التَّفاعُلُ العَكُوس.

**واکنش برگشت‌ناپذیر** /v.-e-b.-nä-p./ (شیمـ) التَّفاعُلُ غَيْرُ عَكُوسٍ.

**واکنش زنجیری** /v.-e-zanjiri/ (فز) التَّفاعُلُ المُتَسَلْسِلُ.

**واکنش شیمیایی** /v.-e-šimiyäyi/ التَّفاعُلُ الكِيمِيائِيّ.

**واکوئول** /väku'ol/ الحُوَيْصِلَة، تَجْوِيفٌ في خَلِيَّةٍ حَيَّةٍ.

**واکه** /väke/ ← واک.

**واگذار شده** /vägozär-šode/ مَوْكُولٌ إلى، مَخْذُول، مُخْذَل.

**واگذاردن** /vägozärdan/ ← واگذار کردن.

**واگذار کردن** /vägozär-kardan/ تَسْلِيماً / سَلَّمَ الأَمْرَ إليه، تَفْوِيضاً / فَوَّضَ، إجْراءً / أَجْرَى الأَمْرَ إلى فُلانٍ، تَخَلِّياً / تَخَلّى، تَحْوِيلاً / حَوَّلَ حَقّاً، إسْناداً / أَسْنَدَ إليه أَمْرَهُ، تَعْمِيماً / عَمَّمَ هُـ الأَمْرَ، عَهْداً / عَهِدَ ـَ إليه في كَذا، تَقْلِيداً / قَلَّدَ هُـ العَمَلَ، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هُـ، تَنازُلاً / تَنازَلَ، تَنَزُّلاً / تَنَزَّلَ عَنْ حَقِّهِ، نَقْلاً / نَقَلَ ـُ مِلْكِيَّةَ الشَّيءِ، إسْتِنْكافاً / اِسْتَنْكَفَ، وَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ، تَوْصِيَةً / وَصّى، إيْصاءً / أَوْصَى، وَكْلاً ووُكُولاً / وَكَلَ يَكِلُ إليه الأَمْرَ، إيْكالاً / أَوْكَلَ عَلَيه العَمَلَ، تَوْلِيجاً / وَلَّجَ هُـ أو إلَيهِ الأَمْرَ، إيْلاءً / أَوْلَى فُلاناً الأَمْرَ.

**واگذار کننده** /v.-konande/ مُفَوِّض، مُسَلِّـم، المُتَنازِلُ عَن، مُتَجاوِز عن كذا.

**واگذاری** /v.-i/ تَسْلِيم، اِسْتِسلام، سَلَم، تَفْوِيض، تَحْوِيل، نَقْل، تَوْكِيل، عَرْض، تَقْـدِيم، تَخَلِّي، رَدّ، إرْجاع، تَنازُل، نَقْلُ مِلْكِيَّةِ الشَّيء.

**واگذاری قدرت** /v.-i-ye-qodrat/ تَنازُلٌ عَنِ السُّلْطَةِ.

**وا گذاشتن** /vāgozāštan/ تَرْكاً وتِرْكاناً / تَرَكَ ـُ إهْمالاً / أهْمَلَ وتَخْلِيَةً / خَلّى وإغْفالاً / أغْفَلَهُ، اِنْتِهاءً / اِنْتَهَى وتَناهِياً / تَناهَى عَنْ كَذا.

**واگرا** /vāgerā/ مُنْفَرِج، مُتَباعِد.

**واگن** /vāgon/ عَرَبَة، حافِلَة، قَحّافَة.

**واگن اسبی** /v.-e-asbi/ عَرَبَةٌ تَجُرُّها جِيادٌ.

**واگن باری** /v.-e-bāri/ الشّاحِنَة.

**واگن برقی** /v.-e-barqi/ تُرْوِليّ.

**واگن تانکر** /v.-e-tānker/ شاحِنَةُ قِطارٍ خَزّانٍ.

**واگن ترامموا** /v.-e-terāmvā/ عَرَبَةُ تَرامْواي.

**واگن روباز** /v.-e-ru-bāz/ شـاحِنَةُ قِطـارٍ مَكْشُوفَـةٍ أو مَفْتُوحَةٍ.

**واگن روبسته** /v.-e-r.-baste/ عَرَبَةُ قِطارٍ مُغَلَّقَةٍ.

**واگن قطار** /v.-e-qatār/ عَرَبَةُ سِكَّةِ الحَدِيْدِ.

**واگن لی** /v.-e-li/ عَرَبَةُ النَّومِ [في قِطار].

**واگون** /vāgon/ ← واگن.

**واگیر** /vāgir/ ← واگیری.

**واگیردار** /v.-dār/ المُعْدِي، مَرَضٌ سارٍ.

**واگیری** /v.-i/ العَدْوَى.

**وال** /vāl/ (جانـ) أفال، هِرْكُول.

**والا** /vālā/ رَفِيْع، العالِي، السّامِي، عالِي المَنْزِلَةِ، رَفيعُ الدَّرَجَة، وَجْه، وَجِيْه، عَظِيْم، عُظام.

**والاتبار** /v.-tabār/ أَصِيل، ذُوالنَّسَـبِ العالِـي، شَرِيْـفُ النَّسَبِ، كَرِيْمُ الأَصْلِ، كَرِيْمُ المَحْتَدِ، عَصِيْر.

**والاتباری** /v.-t.-i/ النَّسابَة.

**والاجاه** /v.-jāh/ الكُبار، المَكِيْن.

**والاحضرت** /v.-hazrat/ صاحِبُ السُّمُوّ.

**والاگهر** /v.-gohar/ ← والاتبار.

**والامقام** /v.-maqām/ رَفِيْعُ المَقامِ، عالِـي الشَّأنِ، رَفيعُ المَنزِلَةِ، عَلِيّ، رَفِيْع، العالِي، تَلُوّ، زَمْخَر.

**والامقامی** /v.-m.-i/ السِّيادَة، سُؤْدُد، سُوْدَد.

**والانژاد** /v.-nežād/ نَسِيْب.

**والانس** /vālāns/ (شيمـ) التَّكافُؤ.

**والاهمت** /vālā-hemmat/ طَمُوح.

**والاهمتی** /v.-h.-i/ طُمُوح.

**والایی** /vālāyi/ ۱. رِفْعَة. ۲. شَرافَة، عِزَّة.

**والر** /vālor/ قِيْمَة، قَدْر.

**والس** /vāls/ (مسـ) الفالْس.

**والس‌آهسته** /v.-e-āheste/ (مسـ) فالْسٌ بَطِيء.

**والس‌تند** /v.-e-tond/ (مسـ) ← والس‌وینی.

**والس‌وینی** /v.-e-viyani/ فالْسٌ سَرِيْع، فالْسٌ فِيِيْنِيّ ← والس تند.

**والور** /vālor/ ← والر.

**واله** /vāle/ مَفْتُون، مَهْمُوم، مُوَلَّه، عاشِقٌ وَلْهانٌ.

**واليبال** /vālibāl/ الكُرَةُ الطّائِرَةُ.

**واليگری** /vāligari/ الإيالَة.

**وام** /vām/ قَرْض، دَيْن، عـارِيَة، عارِيَّة، إسْعـاف، طَلَب، سُلْفَة.

**واماندگی** /vāmāndegi/ ۱← فرسودگی، خستگی، تَعَب. ۲. عَجْز، قُصُور.

**واماندن** /vāmāndan/ ۱. تَأَخُّراً / تَأَخَّرَ، تَخَلُّفاً / تَخَلَّفَ، عَجْزاً / عَجَزَ ـِ وعَجِزَ ـَ عن كذا، تَعَباً / تَعِبَ ـَ من العَمَلِ.

**وامانـده** /vāmānde/ فاشِـل، راسِب، عـاجِز، مُتْعَـب، مُضْنَى.

**وام‌بابهره** /vām-e-bā-bahre/ سُلْفَةٌ بِأَرْباحٍ.

**وام‌بی‌بهره** /v.-e-bi-bahre/ سُلْفَةٌ بِغَيْرِأَرْباحٍ.

**وامپیر** /vāmpir/ (جانـ) الهامَة.

**وام‌خواستن** /vām-xāstan/ اِسْتِقْراضاً / اِسْتَقْرَضَ مِنْهُ.

**وام‌خواه** /v.-xāh/ مُقْتَرِض، مُسْتَعِيْر، دائِن، مَدِيْن.

**وام‌خواهی** /v.-xāhi/ اِقْتِراض، اِسْتِعارَة.

**وام‌دادن** /v.-dādan/ إعارَةً / أعارَ، إقْراضاً / أقْرَضَ، تَسْلِيْفاً / سَلَّفَهُ مالاً، دَيْناً / دانَ ـِ هُـ وتَدْيِيْناً / دَيَّنَ، إدانَةً / أدانَ.

**وام‌دار** /v.-dār/ دائِن، مَدِيْن.

**وام‌درازمدت** /v.-e-darāz-moddat/ قَرْضٌ طَوِيْلُ الأَجَلِ.

**وام‌دهنده** /v.-dahande/ دائِن، مُعِيْر، مُقْرِض، مِدْيان،

مُرابِي، [عم] قايِطْجِي.

**وام‌دهندهٔ‌عادی** */v.-d.-ye-ädi/* الدّائِنُ العادِي.

**وام‌دهی** */v.-dehi/* إعارَة، إقْراض.

**وام‌سوخت‌شده** */v.-e-suxt-šode/* دَيْنٌ ضِمارٌ.

**وام‌ضروری** */v.-e-zaruri/* سُلْفَةٌ إضْطِرارِيّة.

**وام‌فرسایی** */v.-farsäyi/* إسْتِهلاكُ الدَّيْنِ.

**وام کوتاه‌مدت** */v.-e-kutäh-moddat/* قَرْضٌ قَصِيرُ الأجَلِ.

**وام گرفتن** */v.-gereftan/* اقْتِراضاً / إقْتَرَضَ، إقْـراضاً / أقْرَضَ مِنْهُ، اِسْتِقْراضاً / اِسْتَقْرَضَ، [از یکدیگر] تَقارُضاً / تَقارَضَ القَوْمُ، دَيْناً / دانَ ـ الرَّجلُ، اِسْتِدانَةً / اِسْتَدانَ، تَدَيُّناً / تَدَيَّنَ، إدانَةً / أدانَ، [ازیکدیگر] تَدايُناً / تَدايَنَ القَوْمُ، اِرْتِكاباً / اِرْتَكَبَ الدَّيْنَ، اِسْتِعارَةً / اِسْتَعارَ، تَسَلُّفاً / تَسَلَّفَ منه، اِسْتِلافاً / اِسْتَلَفَ.

**وام گیر** */v.-gir/* مُسْتَعِير، مُقْتَرِض، مِدْيان.

**وام‌مسکن** */v.-e-maskan/* الرَّهْن.

**وان** */vän/* وَان، أبْزَن، مِغْسَل، مِغْطَس، حَمّامٌ نِصْفِيٌّ.

**وانادیم** */vänädium/* (شیمـ) الفانادِيُوم.

**وانت‌بار** */vänet-bär/* سَيّارَةٌ شاحِنَةٌ صَغِيرَةٌ.

**وانگهی** */vängahi/* ۱. حِينَئِذٍ، ثُمَّ، فَـ. ۲. عَلاوةً عَلَى هذا.

**وانمود** */vä-nemud/* تَصَنُّع، رِياء، تَظاهُر.

**وانمودکردن** */v.-n.-kardan/* تَظاهُراً / تَظاهَرَ بـالأمْرِ، إظْهاراً / أظْهَرَهُ، اِدِّعاءً / اِدَّعَى بِكَـذا، مُراءاةً / راءَى، تَرائِياً / تَراءَى، تَكَلُّفاً / تَكَلَّفَ، تَصَنُّعاً / تَصَنَّعَ، تَطَبُّعاً / تَطَبَّعَ، تَعامِياً / تَعامَى.

**وانیل** */vänil/* (گیا) الوَنِيلِيّة، وَنِيلَة.

**وانیلین** */vänillin/* (شیمـ) الوَنِيلِّين.

**واویلا گفتن** */väveylä-goftan/* وَلْوَلَـةً ووَلْوالاً / وَلْوَلَ ت المَرأةُ.

**واهمه** */väheme/* ۱. الخَيال، الظَّنّ، الوَهْـم، التَّوَهُّم. ۲. الخَوْف، الرَّهْبَة.

**واهی** */vähi/* الواهِي، ضَعِيف، بِدُونِ أساسٍ.

**وای** */väy/* وَا، وَيْل ‹~ برمن: وَيْلٌ لِيَ›، وَيْ ‹~ برتوسخنم را بشنو: وَيْـكَ اِسْتَمِع قَوْلِي›، وَيْـب، وَيْح ‹~ برزید: وَيْحٌ لِزَيْدٍ ووَيْحاً لِزَيْدٍ ووَيْحَهُ›، وَيْخ، وَيْس، تُبُور.

**وبا** */vabä/* (پز) هَيْضَةٌ آسيَـوِيّة، الكُولِيْرا، الـوَباء، الهَواءُ الأصْفَر، القِزأة.

**وباگرفتن** */v.-gereftan/* إصابَةٌ / أُصابَ هـُ الوَباءُ.

**وبای‌اسهالی** */v.-ye-eshäli/* (پز) هَيْضِيٌّ.

**وبای‌تابستانی کودکان** */v.-ye-täbestäni-ye-kudakan/* (پز) إسْهالُ الصَّيْفِ عِنْدَالأطْفالِ.

**وبای گله** */v.-ye-galle/* (پز) طاعُونُ المَواشِي.

**وبائی** */v.-'i/* شِبْهُ الكُولِيْراأوالهَيْضَة.

**وتدی** */vatadi/* (پز) الوَتَدِيّ، العَظْمُ الوَتَدِيّ.

**وتر** */vatar/* (رضـ) ۱. الوَتَر. ۲ ← زردپی.

**وترآشیل** */v.-e-äšil/* (پز) وَتَرُ آشِيل ← رباط آشیل.

**وتربـزرگ گردن** */v.-e-bozorg-e-gardan/* (پز) الـرِّباط العُنُقِيُّ الخَلْفِيّ.

**وترراست گوشه** */v.-e-räst-guše/* وتَرُ المُثَلَّث.

**وترزاویه** */v.-e-zäviye/* وَتَرُ الزّاوِيَةِ القائِمَة.

**وترقوس** */v.-e-qows/* وَتَرُ القَوْسِ.

**وترکانونی** */v.-e-känuni/* الوَتَرُ البُؤرِيّ.

**وتری** */v.-i/* الوَتَرِيّ.

**وتو** */veto/* الفِيتُولا، حَقُّ الرَّفْض.

**وثیقه** */vasiqe/* صَكٌّ، وَثِيْقَـة، ضَمان، شَهـادَة، كَفِيْل، كَفالَة، عُرْبُون، عَرَبُون، تَغْطِيَة.

**وثیقه‌گرفتن** */v.-gereftan/* إسْتِيْثاقاً / اِسْتَوْثَقَ مِنْهُ، تَوَثُّقاً / تَوَثَّقَ في الأمْرِ أومِنْهُ.

**وج** */vaj/* (گیا) عُودُ الوَجّ.

**وجب** */vajab/* الشِّبْر.

**وجب کردن** */v.-kardan/* تَشْبِيراً / شَبَّرَ هـُ شَبْراً / شَبَرَ ـُ.

**وجـدان** */vejdän/* وُجْـدا ن، ضَمِيـر، ذِمَّــة، زاجِـر، الشُّعُورُالدّاخِلِيّ.

**وجداناً** */v.-an/* أُقْسِمُكَ بالوِجْدانِ.

**وجدان کاری** */v.-käri/* وِجْدانٌ مَسْلَكِيٌّ.

**وجدانی** */v.-i/* الوِجْدانِيّ.

**وجود** */vojud/* الوُجُود، كَيْنُونَة، حَيَاة.

**وجودآوردن** */v.-ävardan/* إيْجاداً / أوْجَدَ، خَلْقاً وخِلْقَةً / خَلَقَ ـُ هـُ، إنْشاءً / أنْشَأ، إبْداعاً / أبْدَعَ.

**وجودبرترین** */v.-e-bartarin/* ← ترانساندانتالیسم.

**وجودخیالی** */v.-e-xiyäli/* وَهْمِيّ، تَصَوُّرِيّ، تَخَيُّلِيّ.

**وجودداشتن** /v.-dāštan/ كَوْناً / كانَ ـُـ، وُجُوداً / وُجِدَ مج الشّيءُعَنْ عَدَم.

**وجه** /vajh/ نَقْد، مال.

**وجه‌التزامی** /v.-e-eltezāmi/ صِيْغَةُ الإمْكانِ.

**وجه‌تسمیه** /v.-e-tasmiye/ سَبَبُ التَّسْمِيَةِ.

**وجه‌حامل** /v.-e-hāmel/ لِلْحامِلِ «قابل پرداخت در-: يُدْفَعُ لِحامِلِهِ.

**وجه‌شرطی** /v.-e-šarti/ الصِّيْغَةُ الشَّرْطِيَّةُ.

**وجه‌الضمان** /v.-oz-zamān/ الكَفالَة.

**وجه‌نقد** /v.-e-naqd/ نَقْدٌعادِيٌّ.

**وجه‌وثیقه** /v.-e-vasiqe/ الكَفالَة ← وجه الضّمان.

**وجهه** /vejhe/ الإعْتِبار، الشَّرَف.

**وجین** /vajin/ الإحْتِشاش.

**وجین کردن** /v.-kardan/ إحْتِشاشاً / إحْتَشَّ الكَلأَ، تَفْرِيْجاً / فرَّجَ.

**وحدانیت** /vahdāniyyat/ الوَحْدانِيَّة ← يگانگی، يكتايي.

**وحدت** /vahdat/ وَحْدَة.

**وحدت‌قوانین** /v.-e-qavānin/ تَوْحِيْدُالقَوانِيْنِ.

**وحدت‌ملی** /v.-e-melli/ الوَحْدَةُ الوَطَنِيَّةُ.

**وحشت** /vahšat/ خَوْف، هَوْل، فَزَع، رُهْبَة، فَرَق، فَظاعَة، وَهَل، وَهْلَة، هَلَل.

**وحشت‌آور** /v.-āvar/ ← وحشت‌انگیز، وحشتناک.

**وحشت‌انگیز** /v.-angiz/ ← وحشتناک.

**وحشت‌زده** /v.-zade/ مُرَوَّع، مُرْتاع، مَرْهُوب، رَعِيْب، فَرِق، فَزِع، مُصابٌ بالدَّهْشَة، مُنْهَلِعُ القَلْبِ.

**وحشت‌زده کردن** /v.-z.-kardan/ ← ترسانیدن.

**وحشت کردن** /v.-k./ خَوْفاً وخَيْفاً ومَخافَةً وخِيْفَةً / خافَ ـَـ، فَزْعاً / فَزَعَ ـَ مِنْهُ، رَوْعاً ورُؤُوعاً / راعَ ـُ مِنْهُ، إرْتِياعاً / إرْتاعَ، فَرَقاً / فرِقَ ـَ مِنْهُ، هَلَعاً / هَلِعَ ـَ، عَزَياً / عَرَى ـِ تْهُ دِهْشَةٌ.

**وحشتناک** /v.-nāk/ رَهِيْب، رَهِيْبَة.

**وحشت‌انگیز** /v.-angiz/ فزّاعَة، فَظِع، فَظِيْع، مُرْعِبٌ، مُخِيْفٌ، رُعْبُوبَة، نَجِيْف، مُرِيْع، مُرَوِّع، وَحْش، هَيُوب، مَهُوب، مَهِيْب، هَوْلَة.

**وحشی** /vahši/ مُتَوَحِّش، وَحْشِيّ، وَحْش، وَحِيْش، آبِد، بَرِّيّ، القاسِي، البَرْبَرِيّ، شَرِس، الضّارِي، ضَرِيّ، طُزْآنِيّ.

**وحشی‌شدن** /v.-šodan/ أُبُوداً / أَبَدَ ـِـ وأَبَداً / أَبِدَ ـَ الحَيَوانُ، تَوَحُّشاً / تَوَحَّشَ.

**وحشیگیری** /v.-gari/ وَحْشِيَّة، تَوَحُّش، شَرَس، شَراسَة.

**وحل** /vahal/ وَحَل، وَلِيْخَة.

**وحی** /vahy/ إلْهام، وَحْي، رُوْح، تَلْقِيْن، إيْحاء، تَنْزِيْل، إلّ، نامُوس.

**وحی‌آمدن** /v.-āmadan/ إيْحاء / أُوْحِيَ مج إلَيهِ.

**وحید** /vahid/ الوَحِيْد ← يگانه، يكتا.

**وحی کردن** /vahy-kardan/ إيْحاءً / أَوْحَى، تَلْقِيْناً / لَقَّنَ، تَنْزِيْلاً / نَزَّلَ وإنْزالاً / أَنْزَلَ اللّهُ كلامَهُ عَلَى.

**وخامت** /vaxāmat/ خُطُورَة.

**وخامت کردن** /v.-kardan/ خُطُوْرَةُ المَوْقِف.

**وخیم** /vaxim/ خَطِيْر، مُتَفاقِم، شَدِيْد، صَعْب، وَخِيْم.

**وخیم‌شدن** /v.-šodan/ فَقْماً وفَقَماً وفُقُوماً / فَقِمَ ـَ و تَفاقُماً / تَفاقَمَ الأَمْرَ، تَطْمِيْماً / طَمَّمَ الأَمْرُ.

**وداع** /vadā'/ الوَداع.

**وداع کردن** /v.-kardan/ تَوْدِيْعاً / وَدَّعَ، إسْتِيْداعاً / إسْتَوْدَعَ، تَوَدُّعاً / تَوَدَّعَ القَومُ، تَشْيِيْعاً / شَيَّعَ هُـ.

**ودکا** /vodkā/ الفُوْدْكا.

**ودویل** /vodvil/ ١. الفُوْدْفِيْل، المَلْهاة. ٢. حَفْلَةُ المُنَوَّعاتِ.

**ودیعه** /vadi'e/ وَدِيْعَة، مُوْدَع، أَمانَة، وَضِيْع، وَضِيْعَة.

**ودیعه‌دادن** /v.-dādan/ ← وديعه گذاشتن.

**ودیعه‌گذار** /v.-gozār/ مُوْدِع.

**ودیعه‌گذاشتن** /v.-gozāštan/ وَدْعاً / وَدَعَ يَدَعُ الشَّيءَ عِنْدَهُ، إيْداعاً / أَوْدَعَ، تَسْلِيْفاً / سَلَّفَ، وَضْعاً ومَوْضَعاً ومَوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ، الإتّةَ / أَلاتَ مالَهُ بِهِ.

**ور** /var/ ١. لاحِقَةٌ تُعْطِي مَعْنَى الفاعِلِيَّةِ مثل: پيشه‌ور: العامِل، هنرور: الفَنّان. وتَأْتِي بصورة «وُر» مثل: رنجور: المُتْعَب. ٢ جَنْب، جانِبٌ.

**ور** /ver/ كَثْرَةُ الكَلام، ثَرْثَرَة.

**ورآمدن** /var-āmadan/ ١. تَخَمُّراً / تَخَمَّرَالعَجِيْنُ . ٢. إنْتِزاعاً / إنْتَزَعَ، إنْتِفاخاً / إنْتَفَخَ، إنْقِشاراً / إنْقَشَرَ.

**وراثت** /verāsat/ الوِراثة، الوِرْث، الإرْث، التُّراث.

**وراج** /verrāj/ قُوْلَة، قَوّال، ثَرْثار، مِكْثار، كَثِيْرُ الكَلامِ،

بَذِر، بَقّاق، بَقْباق، رَغّاء.

**وراجی** /v.-i/ ثَرْثَرَة، كَثْرَةُ الكلام، بَذارَة.

**وراجی کردن** /v.-i-kardan/ ثَرْثَرَةً / ثَرْثَرَ، بَذارَةً / بذُرَ ـُ كَثْرَةً وكَثارَةً / كَثُرَ ـُ كلامُهُ، بَقّاً وبقُوقاً / بَقَّ ـُ على القَوْمِ، تَلَهُّفاً / تَلَهَّفَ فُلانٌ.

**ورافتادن** /var-oftädan/ نَسْخاً / نُسِخَ مج ـَ. لَغْوا / لُغِيَ مج يَلْغُو.

**ورانداز کردن** /v.-andäz-kardan/ تَجْرِيباً / جَرَّبَ، إتارَةً / أتارَإليه النَّظَرَ، مُطالَعَةً / طالَعَ، تَفْتِيشاً / فَتَّشَ، تَفَحَّصَ، تَخْمِيناً / خَمَّنَ.

**ورپریدن** /v.-paridan/ مَوْتاً / ماتَ يَمُوتُ فَجْأَةً.

**ورپریده** /v.-paride/ المائِتُ فَجْأَةً.

**ورجه‌ورجه کردن** /varje-vurje-kardan/ تَحَرُّكاً / تَحَرَّكَ ووَثْباً / وَثَبَ يَثِبُ الطِّفْلُ.

**ورچسوندن** /var-cosundan/ زَعَلَ فُلانٌ [يُسْتَعْمَلُ تَحْقِيراً] ← قهرکردن.

**ورچیدن** /v.-cidan/ طَيّاً / طَوَى ـِ البِساطَ، جَمْعاً / جَمَعَهُ.

**ورد** /verd/ الدُّعاء، الذِّكْر، الوِرْد.

**ورد خواندن** /v.-xändan/ دُعاءً و دَعْوَى / دَعَا ـُ قَرْأً و قِراءَةً و قُرْآناً / قَرَأَ ـَ دُعاءً.

**ورد زبان** /v.-e-zabän/ كَلِمَةٌ مُعْتادَةٌ، عِبارَةٌ مُعْتادَةٌ، الأُحْدُوثَة.

**وردست** /var-dast/ [عم] المُساعِد ← دستیار.

**وردنه** /vardane/ شَوْبَق، شَوْبَك، مِطْلَمَة، شَوْبَكٌ طويل، نُشّابَةُ الفَطائِرِيّ، مِحْلاج، مِحْلَج، مِحْوَر، مِدْمَك، مِرْقاقُ العَجِيْن، مِسْطَح، صُوْبَج، صَوْبَج، مِطْمَلَة، مِلْطاط.

**ور رفتن** /var-raftan/ مُثابَرَةً / ثابَرَ، مُزاوَلَةً / زاوَلَ، مُحاوَلَةً / حاوَلَ، مُعالَجَةً / عالَجَ.

**ورز دادن** /varz-dädan/ لَتّاً / لَتَّ ـُ العَجِيْنَ، لَغْواً / لَغا ـُ و لَغْواً / لَغا يَلْغِي و لَغًى و لَغايَةً ولاغِيَةً و مَلْغاةً / لَغِيَ يَلْغَى، ثَرْثَرَةً / ثَرْثَرَ، إكْثاراً / اكْثَرَ مِنَ القَوْلِ.

**ورست** /verst/ الفَرْسَت.

**ورزش** /varzeš/ الأَلْعابُ الرِّياضَة، رِياضَة، تَمْرِيْن، دُرْسَة.

**ورزش بدنی** /v.-e-badani/ الرِّياضَةُ البَدَنِيَّة.

**ورزش تفریحی** /v.-e-tafrihi/ رِياضَةُ النُّزْهَةِ.

**ورزش دادن** /v.-dädan/ تَدْرِيْباً / دَرَّبَ هُـ الرِّياضَةَ.

**ورزش دوست** /v.-dust/ مُحِبٌّ للرِّياضَةِ.

**ورزش سوئدی** /v.-e-so'edi/ التَّمارِيْنُ السُّوَيْدِيَّة.

**ورزشکار** /v.-kär/ الرِّياضِيّ، لَعُوب، أُلْعُبان، لِعَبِيّ، بَهْلَوان.

**ورزشکارانه** /v.-k.-äne/ الرِّياضِيّ، الرِّياضَة.

**ورزشکاری** /v.-k.-i/ الرِّياضِيّ.

**ورزش کردن** /v.-kardan/ إرْتِياضاً / إرْتاضَ.

**ورزشگاه** /v.-gäh/ مَلْعَب، ساحَةُ اللَّعْبِ، النّادِي الرِّياضِيّ.

**ورزشگاه سرپوشیده** /v.-g.-e-sar-pušide/ الجِمْنازِيُوم.

**ورزشهای زمستانی** /v.-hä-ye-zemestäni/ الرِّياضاتُ الشِّتَوِيَّة.

**ورزشهای سبک** /v.-h.-ye-sabok/ التَّمارِيْنُ الرِّياضِيَّةُ البَسِيْطَة.

**ورزشهای سنگین** /v.-ye-sangin/ أَلْعابُ القُوَى.

**ورزشی** /v.-i/ الرِّياضِيّ.

**ورزیدگی** /varzidegi/ تَجْرِبَة، اِخْتِبار، تَدَرُّب.

**ورزیدن** /varzidan/ مُمارَسَةً / مارَسَ، مُزاوَلَةً / زاوَلَ العَمَلَ، اِجْتِهاداً / اِجْتَهَدَ.

**ورزیده** /varzide/ ١. مُجَرِّب، مُخْتَبَر. ٢. مُقَتَّل، رياضِيّ، قَوِيّ.

**ورزیده شدن** /v.-šodan/ دَرَباً و دُرْبَةً / دَرِبَ ـَ بِهِ، تَدَرُّباً / تَدَرَّبَ عَلَيه، اِعْتِياداً / اِعْتادَ هُـ.

**ورشکست** /varšekast/ ← ورشکسته.

**ورشکست شدن** /v.-šodan/ إفْلاساً / أفْلَسَ، تَفْلِيْساً / فَلَّسَ، اِنْكِساراً / اِنْكَسَرَ التّاجِرُ، إصْباحاً / أَصْبَحَ مُفْلِساً، وَكْساً / وَكِسَ مج يُوْكَسُ وإيْكاساً / أُوْكِسَ مج التّاجِرُ.

**ورشکست کردن** /v.-kardan/ كَسْراً / كَسَرَ ـِ التّاجِرَ، إفلاساً / افْلَسَهُ.

**ورشکستگی** /v.-egi/ إفْلاس، تَفْلِيْس، تَفْلِسَة، إغْلاق، تَدْمِيْر.

**ورشکستگی بلا تقصیر** /v.-egi-ye-belä-taqsir/ الإفلاسُ اللّاإرادِيّ.

**ورشکستگی به تقصیر** /v.-egi-ye-be-t./ تَفالُس، إفْلاس، تَفْلِيْس.

**ورشکستگی جنائی** /v.-egi-ye-jenä'i/ التَّفَالُس.
**ورشکسته** /varšekaste/ مُفْلِس، مُعْسِرٌ في التِّجارَة.
**ورشو** /varšow/ الفِضَّةُ الأَلْمانِيَّة.
**ورطه** /varte/ وَرْطَة.
**ورق** /varaq/ ۱. الصَّحِيْفَة، الكِتـاب، طَلْحِيَّة. ۲. [بازی] وَرَقُ اللَّعْب، جُتْكِيْنَة [عم عراقی].
**ورق بازی** /v.-bäzi/ المُقامَرَةُ بِوَرَقَةِ لَعِب، لَعِبُ الوَرَق.
**ورق بازی کردن** /v.-b.-kardan/ لَعِباً و تَلْعـاباً / لَعِبَ ـَ وَرَقَةَ القِمار، مُقامَرَةً / قامَرَ بِوَرَقَةِ لَعِب.
**ورق زدن** /v.-zadan/ تَصَفُّحاً / تَصَفَّحَ.
**ورق‌ساز** /v.-säz/ المُوَرِّق.
**ورقلمبیدگی** /varqolombidegi/ الجُحُوظ.
**ورقلمبیده** /varqolombide/ الظّاهِرَةُ مِنَ العُيُون.
**ورقلمبیده شدن** /v.-šodan/ جُحُوظاً / جَحَظَ ـَ ت عينُهُ، نُدُوصاً / نَدَصَ ـِ ت العَيْنُ.
**ورق ورق کردن** /varaq-varaq-kardan/ وَرْقاً / وَرَقَ يَرِقُ، تَوْرِيْقاً / وَرَّقَ، إِيْراقاً / أَوْرَقَ.
**ورقه** /v.-e/ رَقِيْقَة، صَفِيْحَة، طَبَقَة، ساقَة.
**ورقهٔ آهن** /v.-e-ye-ähan/ صاج، حَدِيْـدٌ مُصَفَّحٌ، صَفِيْح، صَفِيْحَة.
**ورقهٔ اعتباری بانکی** /v.-e-ye-e'tebäri-ye-bänki/ خِطابُ الإِعْتِماد.
**ورقهٔ امتحانی** /v.-e-ye-emtehäni/ وَرَقَةُ الإِمْتِحان.
**ورقه شدن** /v.-e-šodan/ التَّصَفُّح.
**ورقه کردن** /v.-e-kardan/ صَفْحاً / صَفَحَ ـَ تَصْفِيْحاً / صَفَّحَ، تَرْقِيْقاً / رَقَّق.
**ورقه ورقه** /v.-e-v.-e/ مُصَفَّح، مُؤَلَّفٌ مِنْ صَفائحَ رَقِيْقَة.
**ورقه ورقه کردن** /v.-e-v.-e-kardan/ ← ورقه کردن.
**ورکشیدن** /varkešidan/ رَفْعاً / رفَعَ ـَ خَلْفَ جِـذائِهِ، تَعْدِيْلاً / عَدَّلَ طَيَّ خُفِّهِ.
**ورل** /varal/ (جانـ) الوَرَل.
**ورس** /vars/ (گیا) الوَرْس.
**ورم** /varam/ (پز) وَرَم، نُفّاخ، اِنْتِفاخ، تَنْفِيْخ، اِسْتِرْواح.
**ورم استخوان** /v.-e-ostoxän/ (پز) اِلْتِهابُ العَظْم.
**ورم اعور** /v.-e-a'var/ (پز) اِلْتِهابُ المُصْرانِ الأَعْوَر.
**ورم اغشیهٔ دمـــاغ** /v.-e-aqšiye-ye-demäq/ (پـز) ← منانژیت.
**ورم بیضه** /v.-e-beyze/ (پز) القُلاط.
**ورم پروستات** /v.-e-porostät/ (پز) اِلْتِهابُ البُرُوْستاتَة.
**ورم پستان** /v.-e-qestän/ (پز) وَرَمُ الثَّدْي، اِلْتِهابُ الثَّدْي.
**ورم پلک** /v.-e-pelk/ (پز) اِلْتِهابُ الجَفْن.
**ورم تخمدان** /v.-e-toxmdän/ (پز) اِلْتِهابُ المَبِيْض.
**ورم جرم دماغ** /v.-e-jerm-e-demäq/ (پز) اِلْتِهابُ الدِّماغ.
**ورم چشم** /v.-e-cašm/ (پز) الرَّمَد، اِلْتِهابُ العَيْن.
**ورم چشم شرکی** /v.-e-c.-e-šerki/ (پز) رَمَدٌ شِرْكِيّ.
**ورم حجاب حـاجز** /v.-e-hejäb-e-häjez/ (پز) البِلْسـام، بِرْسام.
**ورم حشفه** /v.-e-hašafe/ (پز) اِلْتِهابُ الحَشَفَة.
**ورم حلقوم** /v.-e-holqum/ (پز) ← لارنژیت.
**ورم حنجره** /v.-e-hanjare/ (پز) ← خروسک.
**ورم دماغ** /v.-e-demäq/ (پز) وَرَمُ الحِجابِ الحاجِز.
**ورم دهان** /v.-e-dahän/ (پز) اِلْتِهابُ الفَم.
**ورم رحم** /v.-e-rahem/ (پز) اِلْتِهابُ الرَّحِم.
**ورم روده** /v.-e-rude/ (پز) اِلْتِهابُ الأَمْعاء.
**ورم رودهٔ دوازدهه** /v.-e-r.-ye-daväzdahe/ (پز) العُفاج.
**ورم ریه** /v.-e-riye/ (پز) اِلْتِهابُ الرِّئَة.
**ورم زبان** /v.-e-zabän/ لُسان، اِلْتِهابُ اللِّسان.
**ورم سرطـانی** /v.-e-saratani/ (پز) السَّـرَطانُ الجـاسِي، سَرَطانٌ صَلْد، سَرَطانٌ يابِسٌ أو مُتَعَقِّد.
**ورم شبکیه** /v.-e-šabakiyye/ (پز) اِلْتِهابُ الشَّبَكِيَّة.
**ورم شریان** /v.-e-šarayän/ (پز) اِلْتِهابُ الشِّرْيان.
**ورم صفاق** /v.-e-sefäq/ (پز) اِلْتِهابُ الصِّفاق.
**ورم صلبیه** /v.-e-solbiyye/ (پز) ← ورم قرنیه.
**ورم ضمیمهٔ خـایه** /v.-e-zamime-ye-xäye/ (پز) اِلْتِهـابُ البَرْبَخ.
**ورم ضریع** /v.-e-zari'/ اِلْتِهابُ السِّمْحاق.
**ورم طحال** /v.-e-tehäl/ (پز) اِلْتِهابُ الطِّحال.
**ورم ظـاهـر مقلـه** /v.-e-zäher-e-moqle/ (پـز) اِلْتِهـابُ المُقْلَة.
**ورم عصب** /v.-e-asab/ (پز) اِلْتِهابُ العَصَب.
**ورم عضـلات قلـب** /v.-e-azolät-e-qalb/ (پـز) اِلْتِهـابُ العَضَلَةِ القَلْبِيَّة.

**ورم عضله** /v.-e-azole/ (پز) اِلْتِهابُ العَضَلَةِ.

**ورم عنبیه** /v.-e-enabiyye/ (پز) اِلْتِهابُ القَزَحِيَّةِ.

**ورم عنکبوتیه** /v.-e-ankabutiyye/ (پز) اِلْتِهابُ العَنْكَبُوتِيَّةِ.

**ورم غددی** /v.-e-qodadi/ (پز) الوَرَمُ الغُدِّيّ.

**ورم غشاء خارجی قلب** /v.-e-qešä'e-e-xäreji-ye-qalb/ (پز) اِلْتِهابُ التَّامورِ أو الشِّغافِ.

**ورم غشاء داخلی قلب** /v.-e-q.-'e-däxeli-ye-q./ (پز) اِلْتِهابُ الشِّغافِ، الشُّغاف.

**ورم غضروف** /v.-e-qozruf/ (پز) الوَرَمُ الغُضْرُوْفِيّ.

**ورم فرج** /v.-e-farj/ (پز) اِلْتِهابُ الفَرْجِ.

**ورم قرنیه** /v.-e-qarniyye/ (پز) العِنَبِيَّة.

**ورم قصبةالریه** /v.-e-qasabat-or-riye/ (پز) اِلْتِهابُ الرُّغامَى أو القَصَبَةِ الهَوائِيَّة.

**ورم قلب** /v.-e-qalb/ (پز) اِلْتِهابُ القَلْبِ.

**ورم قولون** /v.-e-qulun/ (پز) اِلْتِهابُ القُوْلُونِ.

**ورم کبد** /v.-e-kabed/ (پز) اِلْتِهابُ الكَبِد.

**ورم کردن** /v.-kardan/ وَرَماً / وَرِمَ يَرِمُ الجِلْدُ، تَوَرُّماً / تَوَرَّمَ، ثِخَناً و ثَخانَةً و ثُخُونَةً / ثَخُنَ ـُ، حَدَراً / حَدِرَ ـَ الجِلْدُ، تَرَبُّلاً / تَرَبَّلَ جِسْمُهُ، سَجَداً / سَجِدَ ـَ طَمَراً / طَمِرَ ـَ الجُرْحُ، نُتُوءاً / نَتَأَ ـَ الشَّيءُ، نُتُوّاً / نَتَا ـُ العُضْوُ، نَبْخاً / نَبِخَ ـَ اِنْتِباراً / اِنْتَبَرَ، نَفْطاً / نَفَطَ ـِ الشَّيءَ

**ورم کرده** /v.-karde/ الجاشِر، مُتَوَرِّم.

**ورم گره‌های گردن** /v.-e-gere-hä-ye-gardan/ (پز) الغَلَب.

**ورم لثه** /v.-e-lase/ (پز) اِلْتِهابُ اللِّثَةِ.

**ورم لنفی** /v.-e-lanfi/ (پز) السُّوْكُوْمَة.

**ورم لوزه** /v.-e-lowze/ (پز) العاذُوْر.

**ورم لیفی** /v.-e-lifi/ (پز) الوَرَمُ اللِّيْفِيّ.

**ورم مثانه** /v.-e-masäne/ (پز) اِلْتِهابُ المَثانَةِ.

**ورم مجرای بول** /v.-e-majrä-ye-bowl/ (پز) اِلْتِهابُ مَجْرَى البَوْلِ.

**ورم مشیمه** /v.-e-mašime/ اِلْتِهابُ المَشِيْمَةِ أو السُّخْدِ.

**ورم معده** /v.-e-me'de/ (پز) اِلْتِهابُ المَعِدَةِ.

**ورم معده وامعا** /v.-e-m.-va-am'ä/ (پز) اِلْتِهابُ المَعِدَةِ والأَمْعاءِ.

**ورم معده و کبد** /v.-e-m.-va-kabed/ (پز) اِلْتِهابُ المَعِدَةِ وَالكَبِدِ.

**ورم مفاصل** /v.-e-mafäsel/ (پز) نِقْرِس.

**ورم ملتحمه** /v.-e-moltaheme/ (پز) القَضَأ، اِلْتِهابُ المُلْتَحِمَةِ.

**ورم ملتحمهٔ بهاری** /v.-e-m.-ye-bahäri/ (پز) اِلْتِهابُ المُلْتَحِمَةِ الرَّبِيْعِيُّ.

**ورم مهبل** /v.-e-mahbel/ (پز) اِلْتِهابُ المَهْبِلِ.

**ورم نخاع** /v.-e-noxä'/ (پز) اِلْتِهابُ النُّخاعِ الشَّوْكِيِّ.

**ورموت** /vermut/ [شراب] الفِيْرمُوت.

**ورم ورید** /varam-e-varid/ (پز) اِلْتِهابُ الوَرِيْدِ.

**ورمیشل** /vermišel/ الشُّعَيْرِيَّة.

**ورنی** /verni/ بَرْنِيْق، جِلْدٌ لَمّاعٌ أو لَمِّيْعٌ.

**ورنیه** /verniye/ الوَرْنِيَة.

**وروجک** /vorujak/ الطِّفْلُ الكَثِيْرُ الحَرَكَةِ والنَّشاطِ. طِفْلٌ وَكِيْح [عم عراقی].

**ورود** /vorud/ دُخُول، مَجِيء، قُدُوْم، مَقْدِم، وُصُول، وُرُوْد، بُلُوغ، اِسْتِيْراد، نُشوء.

**ورود آزاد** /v.-äzäd/ دُخُولٌ حُرّ.

**ورود ممنوع** /v.-mamnu'/ ۱. مَمْنُوعُ الدُّخُولِ. ۲. الدُّخُولُ مَمْنُوع.

**ورودی** /v.-i/ ۱. الدُّخُولِيَّة. ۲. مَدْخَل.

**ورودیه** /v.-iyye/ رَسْمُ الدُّخُولِ، الدُّخُولِيَّة.

**وروَر** /ver-ver/ ← وراجی.

**وروَور** /vor-o-vor/ ← وورووور.

**وروَر جادو** /verver-jädu/ ← وراج.

**وروَر کردن** /v.-kardan/ وراجی کردن.

**ورید** /varid/ (پز) سیاهرگ.

**ورید باب** /v.-e-bäb/ (پز) الوَرِيْدُ البابِي.

**ورید باسلیق** /v.-e-basliq/ (پز) الوَرِيْدُ الباسْلِيْقِيّ.

**ورید بزرگ گردن** /v.-e-bozorg-e-gardan/ (پز) الوَرِيْدانِ الوَداجِيانِ.

**ورید پشت دست** /v.-e-pošt-e-dast/ (پز) أَشْجَع.

**ورید دست** /v.-e-dast/ (پز) أَكْحَل.

**ورید ریوی** /v.-e-riyavi/ (پز) الوَرِيْدُ الرِّئَوِيُّ.

**ورید زیر زبانی** /v.-e-zir-zabäni/ (پز) الحاف.

**ورید صافن** /v.-e-sāfen/ (پز) الوَرِيدُ الصَّافِنُ.

**ورید وداج** /v.-e-vedāj/ (پز) الوَرِيدُ الوَدَجِيّ.

**ورید وداج خارجی** /v.-e-v.-e-xāreji/ (پز) الوَرِيدُ الوَدَجِيُّ الوَحْشِيُّ، حَبْلُ الوَرِيد.

**ورید وداج داخلی** /v.-e-v.-e-dāxeli/ (پز) الوَرِيدُ الوَدَجِيُّ الأُنْسِيُّ.

**ورید قیفال** /v.-e-qifāl/ (پز) الوَرِيدُ الرَّأْسِيُّ.

**ورید میانی بازو** /v.-e-miyāni-ye-bāzu/ (پز) القِلِيق.

**ورید میانی دست** /v.-e-m.-ye-dast/ (پز) الوَرِيدُ الزَّنْدِيّ، الرَّاهِشَة.

**وریدی** /v.-i/ الوَرِيدِيّ.

**وز** /vez/ ۱. جَعْد، شَعْرٌ جَعْدٌ. ۲. نُبُوخُ العَجِين، اِنْتِفاخُ و اِخْتمارُ العَجِين. ۳. وزوز.

**وزارت** /vezārat/ الوِزارَة.

**وزارت آبادانی و مسکن** /v.-e-ābādāni-va-maskan/ وِزارَةُ الإعمارِ و الإسْكانِ، وزارَةُ البَلَدِيَّةِ و القُرىَ.

**وزارت آموزش و پرورش** /v.-e-āmuzeš-va-parvareš/ وِزارَةُ التَّرْبِيَةِ و التَّعْلِيمِ، وزارةُ المَعارِفِ.

**وزارت ارشاد** /v.-e-eršād/ وزارَةُ الأَنْباء.

**وزارت اطلاعات** /v.-e-ettelā'at/ وِزارَةُ الأَمْنِ الـدّاخِلِيّ و الاِسْتِخْباراتِ، وِزارةُ الإعْلام.

**وزارت اقتصاد** /v.-e-eqtesād/ وِزارَةُ الاِقْتِصادِ.

**وزارت اموراجتماعی** /v.-e-omur-e-ejtemā'i/ وِزارَةُ الشُّؤُونِ الاِجْتِماعِيَّة.

**وزارت امورخارجه** /v.-e-o.-e-xāreje/ وِزارَةُ الشُّؤُونِ الخارِجِيَّة.

**وزارت اوقاف** /v.-e-owqāf/ وِزارَةُ الأَوْقافِ.

**وزارت بازرگانی** /v.-e-bāzargāni/ وِزارَةُ التِّجارَة.

**وزارت بهداری** /v.-e-behdāri/ وِزارَةُ الصِّحَّةِ.

**وزارت پست و تلگراف و تلفن** /v.-e-post-o-telegrāf-va-telefon/ وِزارَةُ البَرِيدِ و البَرْقِ و الهاتِفِ. وِزارَةُ المُواصَلاتِ.

**وزارت جنگ** /v.-e-jang/ وِزارَةُ الشُّؤُونِ الحَرْبِيَّةِ.

**وزارت خارجه** /v.-e-xāreje/ وِزارَةُ الخارِجِيَّة.

**وزارتخانه** /v.-xāne/ مَقَرُّ الوِزارَةِ، دِيْوان، وِزارَة.

**وزارت دادگستری** /v.-e-dādgostari/ وِزارَةُ العَـدْلِ، عَدْلِيَّة.

**وزارت دارایی** /v.-e-dārāyi/ وِزارَةُ المالِيَّةِ، وِزارَةُ الخِزانَةِ.

**وزارت دربار** /v.-e-darbār/ وِزارَةُ البَلاطِ.

**وزارت دفاع** /v.-e-defā'/ وِزارَةُ الدِّفاعِ.

**وزارت دفاع ملی** /v.-e-d.-e-melli/ وِزارَةُ الدِّفاعِ الـوَطَنِيّ أو الشَّعْبِيّ.

**وزارت راه** /v.-e-rāh/ وِزارَةُ الطُّرُق.

**وزارت صنایع و معادن** /v.-e-sanāye'-va-ma'āden/ وِزارَةُ الصِّناعَةِ و التَّعْدِيْن.

**وزارت طرح و برنامه** /v.-e-tarh-va-barnāme/ وِزارَةُ التَّصْمِيْم.

**وزارت علوم و آموزش عالی** /v.-e-olum-va-āmuzeš-e-āli/ وِزارَةُ الثَّقافَةِ و التَّعْلِيْمِ العالِي.

**وزارت فرهنگ و هنر** /v.-e-farhang-va-honar/ وِزارَةُ الثَّقافَةِ و الإرْشادِ القَوْمِيّ.

**وزارت کار** /v.-e-kār/ وِزارَةُ الإشْغالِ، وِزارَةُ العَمَلِ.

**وزارت کشاورزی** /v.-e-kešāvarzi/ وِزارَةُ الزِّراعَةِ.

**وزارت کشور** /v.-e-kešvar/ وِزارَةُ الدّاخِلِيَّةِ.

**وزارت مسکن** /v.-e-maskan/ وِزارَةُ الإسْكانِ.

**وزارت منابع طبیعی** /v.-e-manābe'e-tabi'i/ وِزارَةُ الثَّرَواتِ الطَّبِيْعِيَّةِ.

**وزارت نیرو** /v.-e-niru/ وِزارَةُ الطّاقَةِ.

**وزارتی** /v.-i/ وَزارِيّ.

**وزان** /vazān/ الهَبّاب.

**وزش** /vazeš/ هُبُوب، نَفْحَةُ الرِّيْحِ، عَصْـف، عَزِيْفُ الرِّيحِ، مَجْرَى الهَوَى، نَسَمَةُ الهَوَاءِ، مَلْقَفُ هَواء، مِهْواة.

**وزغ** /vazaq/ (جانـ) الضِّفْدِع.

**وزغ درختی** /v.-e-deraxti/ (جانـ) ضِفْدِعُ الشَّجَرِ.

**وزغ زهردار** /v.-e-zahr-dār/ (جانـ) ضِفْـدِعُ الطِّيْـن، عُلْجُوم.

**وزغ کش** /v.-koš/ (گیا) كُلْوَةُ الماءِ.

**وزغ کش‌ها** /v.-k.-hā/ (گیا) كَلَوِيّاتُ الماءِ.

**وز کردن** /vez-kardan/ ۱. تَجْعِيْداً / جَعَّدَ الشَّعْرَ. ۲. تَجَعُّداً / تَجَعَّدَ الشَّعْرُ. ۳. [عم] تَخَمُّراً / تَخَمَّرَ العَجِيْنُ. ۴. حَمْضاً / حَمَضَ ـُ اللَّبَنُ. ۵. رَنِيْناً / رَنَّ ـِ و إِرْناناً / أَرَنَّ و أَزّاً و أَزازاً و أَزِيزاً / أَزَّ ـِ ت الرَّصاصَةُ.

**وز کرده** /v.-karde/ ۱. مُتَجَعِّد [من الشَّعرِ]. ۲. مُجَعَّد. ۳.

المُتَوَرِّمُ أو المُنْتَفِخُ مِن العَجِين.

**وزن** /vazn/ ۱. الوَزْن، المِثْقال، ثَقْلَة، الثِّقْل، عِبء، مَراز، مِقْدار. ۲. مَكانَة، رَزانَة، وَقار.

**وزن اتمی** /v.-e-atomi/ (شیمـ) الوَزْنُ الذَّرّيُّ.

**وزن اضافی** /v.-e-ezäfi/ الوَزْنُ الإضافِيّ.

**وزن خالص** /v.-e-xäles/ الوَزْنُ الصّافِي.

**وزن زیاد کردن** /v.-ziyäd-kardan/ اِزْدِياداً / اِزْدادَ وَزناً أَوْ وَزْنُهُ.

**وزن کردن** /v.-kardan/ وَزناً و زِنَـةً / وَزَنَ يَزِنُ الشَّـيءَ، عُدُولاً / عَدَلَ ـِـ هـُ كَيْـلاً و مَكالاً / كالَ ـِ الصَّيْـرَفِيُّ الدَّراهِمَ، عَبْراً / عَبَرَ ـُ الـدَّراهِمَ، تَعْبِيْراً / عَبَّرَ الدَّراهِمَ، تَقْبِيْناً / قَبَّنَ.

**وزن کم کردن** /v.-kam-k./ تَنْقِيْصاً / نَقَّصَ وَزْنَهُ، تَخَلُّصاً / تَخَلَّصَ مِن بَعْضِ وَزْنِهِ.

**وزن مخصوص** /v.-e-maxsus/ الثِّقْـلُ النَّوْعِـيُّ، الـوَزْنُ النَّوْعِيُّ.

**وزن ملکولی** /v.-e-molokuli/ الوَزْنُ الجُزَيْئِيّ.

**وزن ناخالص** /v.-e-nä-xäles/ وَزْنٌ إجْمالِيٌّ [غير صافٍ].

**وزنه** /vazne/ رُمّانَـة، مِيْزانُ القَبّـانِ، العِيـار، مِثْقـال، سَنْجَة، صَنْجَة، مِسْوال، مِسْوَل، نُمّيّ.

**وزنهٔ باروت** /v.-ye-bärut/ قَرْنُ أوحُقُّ البارُوْدِ.

**وزنه بردار** /v.-bar-där/ رافِعُ الأَثْقالِ.

**وزنه برداری** /v.-b.-d.-i/ رَفْعُ الأَثْقالِ.

**وزنه پران** /v.-parän/ رامِي الكُرَةِ الحَدِيْدِيَّةِ.

**وزنه پرانی** /v.-p.-i/ رَمْيُ الكُرَةِ الحَدِيْدِيَّةِ.

**وزنهٔ کاغذ** /v.-ye-käqaz/ المُثَقِّلَـة [شَيءٌ يُـوْضَعُ عَلَـى الأوراقِ لِمَنْعِها مِن التَّطايُرِ].

**وزوز** /vezvez/ دَنٌّ، دَنِين، طَنِين، زَعِيْب.

**وزوز کردن** /v.-kardan/ دَنِيْناً / دَنَّ ـِ و تَدْنِيْناً / دَنَّنَ الذُّبابُ و غَيْرُهُ، رَنِيْناً / رَنَّ ـِ و إرْناناً / أَرَنَّ و تَرْنِيْناً / رَنَّنَ، طَنّاً و طَنِيْناً / طَنَّ ـِ تَطْنِيْناً / طَنَّنَ، إغْناناً / أَغَنَّ و جَنّاً و جُنُوناً / جُنَّ مج ـُ الذُّبابُ.

**وزیدن** /vazidan/ هُبُوباً و هَبِيْباً / هَبَّ ـُ نَسْماً و نَسِيْماً / نَسَمَ ـِـ و تَنَسُّماً / تَنَسَّمَ ت الرِّيْـحُ، جُفُولاً / جَفَلَ ـُـ و خَجْخَجَةً و خِجْخاجاً / خَجْخَجَ و خُرُوْقاً / خَرَقَ ـُ و تَذَؤُّباً / تَذَأَّبَ و تَداؤُباً / تَذاءَبَ و تَرَوُّداً / تَرَأَّدَ و زَفّاً و زُفُوناً و زَفِيْفاً / زَفَّ ـِ و إسْفاءً / أَسْفَى، إسْنافاً / أَسْنَفَ، إنْعاماً / أَنْعَمَ و فَوْخاً و فَـوَخاناً / فاخَ ـُ و فَيْخـاً و فَيَخاناً / فاخَ ـِ و نَفْجاً و نَفَجاناً و نُفُوجاً / نَفَجَ ـِ و نُفُوحاً / نَفَحَ ـَ و نُفُوخاً / نَفَخَ ـِ و تَوَاظُباً / تَوَاظَبَ و هَفّاً و هَفِيْفاً / هَفَّ ـِ و هُوِيّاً / هَوَى ـِ ت الرِّيْحُ.

**وزیر** /vazir/ وَزِيْر، صاحِبُ الدِّيْوانِ، التَّأْمُور، التّامُور.

**وزیر آبادانـی و مسکن** /v.-e-äbädäni-va-maskan/ وَزِيْرُ الإعْمارِ و الإسْكانِ.

**وزیر آموزش و پرورش** /v.-e-ämuzeš-va-parvareš/ وَزِيْرُ التَّرْبِيَةِ و التَّعْلِيْمِ.

**وزیر ارشاد** /v.-e-eršäd/ وَزِيْرُ الإعْلامِ.

**وزیر اطـلاعات** /v.-e-ettelä'ät/ وَزِيْرُ الأَمْـنِ الدّاخِلِـيِّ و الإسْتِخْبارات.

**وزیر اقتصاد** /v.-e-eqtesäd/ وَزِيْرُ الإقْتِصادِ.

**وزیر امورخارجه** /v.-e-omur-e-xäreje/ وَزِيْرُ الخارِجِيَّةِ.

**وزیر اوقاف** /v.-e-owqäf/ وَزِيْرُ الأَوْقافِ و أُمُورِ الحَجِّ.

**وزیر بازرگانی** /v.-e-bäzargani/ وَزِيْرُ التِّجارَةِ.

**وزیر بهداری** /v.-e-behdäri/ وَزِيْرُ الصِّحَّةِ.

**وزیر پست و تلگـراف و تلفن** /v.-e-post-o-telegräf-va-telefon/ وَزِيْرُ البَرِيْدِ و الهاتِفِ و الإتِّصالاتِ اللّاسِلْكِيَّةِ.

**وزیر جنگ** /v.-e-jang/ وَزِيْـرُ الشُّـؤُونِ الحَرْبِيَّـةِ، وَزِيْـرُ الدِّفاعِ.

**وزیر دادگستری** /v.-e-dädgostari/ وَزِيْرُ العَدْلِ.

**وزیر دادایی** /v.-e-däräyi/ وَزِيْرُ المالِيَّةِ.

**وزیر دربار** /v.-e-darbär/ وَزِيْرُ البَلاطِ.

**وزیر دفاع ملی** /v.-e-defä'e-melli/ وَزِيْرُ الدِّفاعِ الشَّعْبِيِّ.

**وزیر راه** /v.-e-räh/ وَزِيْرُ الطُّرُقِ و المُواصِلاتِ.

**وزیر شدن** /v.-šodan/ وِزارَةً و وَزْراً / وَزَرَ يَزِرُ و تَوَزُّراً / تَوَزَّرَ لِلحاكِمِ.

**وزیر شطرنج** /v.-e-šatranj/ وَزِيْرُ الشِّطْرَنْجِ، فِرْزان، فَرْز.

**وزیر صنایـع و معادن** /v.-e-sanäye'-va-ma'äden/ وَزِيْرُ الصِّناعَةِ و التَّعْدِيْنِ.

**وزیـر طـرح و بـرنـامـه** /v.-e-tarh-vä-barnäme/ وَزِيْـرُ التَّصْمِيْمِ.

**وزیر علوم و آموزش عالی** /v.-e-olum-va-ämuzeš-e-äli/ وَزِيْرُ الثَّقافَةِ و التَّعْلِيْمِ العالِي.

**وزیر کار** /v.-e-kär/ وَزِيْرُ العَمَلِ.

**وزیر کردن** /v.-kardan/ اِسْتِيْزاراً / اِسْتَوْزَرَ فُلاناً.

**وزیر کشاورزی** /v.-e-kešävarzi/ وَزِيْرُ الزِّراعَةِ و الرَّيِّ.

**وزیر کشور** /v.-e-kešvar/ وَزِيْرُ الشُّؤُونِ الدّاخِلِيَّةِ. وَزِيْرُ الدّاخِلِيَّةِ.

**وزیرمختار** /v.-e-moxtär/ الوَزِيْرُ المُفَوَّضِ.

**وزیر مختاری** /v.-e-m.-i/ المُفَوَّضِيَّة.

**وزیر مشاور** /v.-e-mošäver/ مُسْتَشارُ الدَّوْلَةِ، وَزِيْرُ الدَّوْلَةِ، وَزِيْرُ السُّلْطانِ.

**وزیر نیرو** /v.-e-niru/ وَزِيْرُ الطّاقَةِ.

**وزیری** /v.-i/ الصَّدارَة، الوِزارَة.

**وزیکول** /vezikul/ (پز) بَثْرَة.

**وزین** /vazin/ هامّ، عَظِيْم، خَطِيْر، ثَقِيْل، الغالِي، مَتِيْن.

**وساطت** /vasätat/ وَساطَة، تَوَسُّط.

**وساطت کردن** /v.-kardan/ تَوَسُّطاً / تَوَسَّطَ بَيْنَهُم، شَفاعَةً / شَفَعَ ـَ لِفُلانٍ أو فِيهِ لِزَيْدٍ، تَشَفُّعاً / تَشَفَّعَ لِي و إلَيَّ بِفُلانٍ أو في فُلانٍ.

**وسائط نقلیه** /v.-e-naqliyye/ وَسائِطُ النَّقْلِ.

**وسائل** /vasä'el/ عُدَّة، لَوازِم، هُبَة.

**وسائل آشپزخانه** /vasä'el-e-äšpaz-xäne/ أدَواتُ المَطْبَخ.

**وسائل ارتباطی** /v.-e-ertebäti/ وَسائِلُ المُواصِلاتِ.

**وسائل رفاهی** /v.-e-refähi/ وَسائِلُ رَفاهِيَّةٍ.

**وسائل مدرن** /v.-e-modern/ التَّحْسِيْناتُ الكَمالِيَّةُ.

**وسائل نقلیه** /v.-e-naqliyye/ وَسائِلُ النَّقْلِ، وَسائِطُ النَّقْلِ.

**وسط** /vasat/ وَسَط، وَسْطانِيّ، مُتَوَسِّط، نِصْف، مُنْتَصِف، سِوَى، قَلْبٌ مِنْ كُلِّ شَيءٍ.

**وسط انداختن** /v.-andäxtan/ [عم] إدْخالاً / أدْخَلَهُ في الأُمورِ، «خودش را وسط انداخت»: تَدَخَلَ في الأُمورِ، أدْخَلَ نَفْسَهُ فيها.

**وسط قرار دادن** /v.-qarär-dädan/ تَوْسِيْطاً / وسَّطَهُ.

**وسطی** /v.-i/ أوْسَطَ، وُسْطَى.

**وسعت** /vos'at/ فُسْحَة، فَسَح، إتِّساع، سِعَة، وُسْعَة.

**وسعت دادن** /v.-dädan/ ← وسیع کردن.

**وسعت یافتن** /v.-yäftan/ ← وسیع شدن.

**وسمه** /vasme/ (گیا) الوَسْمَة، كَتَم، كِتْمان، عِظْلِم، البَطْباط النِّيْلِيّ.

**وسمه کشیدن** /v.-kešidan/ اِطِّلاءً / اِطَّلَى وتَطَلِّياً / تَطَلَّى وطَلْياً / طَلَى ـِ بالوَسْمَةِ.

**وسواس** /vasväs/ تَرَدُّد، وَسْواس، فِتْنَةُ الصَّدْرِ، مَرَضُ التَّرَدُّدِ.

**وسواس پیدا کردن** /v.-peydä-kardan/ تَرَدُّداً / تَرَدَّدَ، وَسْوَسَةً / وُسْوِسَ مج.

**وسواسی** /v.-i/ مُتَرَدِّد، المُصابُ بِمَرَضِ التَّرَدُّد، كَثِيْرُ الشُّكُوك، الوَسْواسِيّ.

**وسواسی شدن** /v.-i-šodan/ تَدْقِيْقاً / دقَّقَ، مُداقَّةً / داقَّ.

**وسوسه** /vasvase/ وَسْوَسَة، فِتْنَة، الوَحْر.

**وسوسه انگیز** /v.-angiz/ المُغْوِي، الغاوِي.

**وسوسه شدن** /v.-šodan/ وِسْواساً و وَسْوَسَة / وَسْوَسَ الرَّجلُ.

**وسوسهٔ شیطانی** /v.-ye-šeytäni/ النَّزْغ، النَّزْغَة.

**وسوسه کردن** /v.-kardan/ وِسْواساً و وَسْوَسَةً / وَسْوَسَ لَهُ وإلَيهِ.

**وسوسه‌گر** /v.-gar/ مُوَسْوِس، المُغْرِي، المُغْوِي.

**وسیع** /vasi'/ رَحْب، رَحِيْب، واسِع، مُتَّسِع، مَفْتُوح، وارِه.

**وسیع شدن** /v.-šodan/ سَعَةً / وَسِعَ يَسَعُ، تَوَسُّعاً / تَوَسَّعَ، إتِّساعاً / اتَّسَعَ، إسْتِوساعاً / اسْتَوْسَعَ، فَسَاحَةً / فَسُحَ ـُ إرْحاباً / ارْحَبَ، تَفَسُّحاً / تَفَسَّح، إنْفِساحاً / إنْفَسَحَ، رَحْباً / رَحِبَ ـَ و رُحْباً و رَحابَةً / رَحُبَ ـُ تَمَدُّحاً / تَمَدَّحَ ت الأرْضُ أوالحاضِرَةُ.

**وسیع کردن** /v.-kardan/ سِعَةً / وَسَعَ يَسَعُ، تَوْسِيْعاً / وَسَّعَ، إيْساعاً / أوْسَعَ، تَشَحِّياً / تَشَحَّى في الأمْرِ، تَفْسِيْحاً / فَسَّحَ، إرْحاباً / أرْحَبَ.

**وسیله** /vasile/ أداة، آلَة، أُدْمَة، جِهاز، وَسِيْلَة، واسِطَة، طَرِيْقَة، سَبَب، ذُرْعَة، ماتَّة، نَتِيْلَة، وَدَج.

**وسیلهٔ دفاع** /v.-ye-defä'/ وَسائِلُ دِفاعٍ.

**وسیلهٔ راحتی** /v.-ye-rähati/ وَسِيْلَةُ راحَةٍ.

**وسیله ساز** /v.-säz/ المُسَبِّب.

**وسیله‌سازی** /v.-s.-i/ تَسْبِيْب، تَذَرُّع.

**وسیلهٔ نقلیه** /v.-ye-naqliyye/ وَسِيلَةُ النَّقْلِ.

**وش** /vaš/ لاحِقَةٌ تُعْطِي مَعْنَى مثـل وشبيه. مِثْل: مَهْوش: مِثْلُ القَمَر.

**وشق** /vašaq/ (جانـ) الثُّفَّة.

**وشکون** /veškun/ (عم) قَرْص، قَرْصَة.

**وشکون گرفتن** /v.-gereftan/ (عم) قَرْصاً / قَرَصَ يَقْرُصُ لَحْمَهُ.

**وصال یافتن** /vesäl-yäftan/ وُصُولاً و وُصْلَةً و صِلَةً / وَصَلَ يَصِلُ إلى.

**وصف** /vasf/ صِفَة، وَصْف.

**وصف شدن** /v.-šodan/ اِتِّصافاً / اِتَّصَفَ، اِنْتِعاتاً / اِنْتَعَتَ بكذا.

**وصف کردن** /v.-kardan/ تَشْرِيْحاً / شَرَّحَ، وَصْفاً وصِفَةً / وَصَفَ يَصِفُ الشَّيءَ، تَوَاصُفاً / تَوَاصَفَ القَوْمُ الشَّيءَ، نَعْتاً / نَعَتَ ـَ اِنْتِعاتاً / اِنْتَعَتَ، تَنَعُّتاً / تَنَعَّتَ.

**وصف کننده** /v.-konande/ الوَصّاف.

**وصف ناپذیر** /v.-näpazir/ لايُمْكِنُ وَصْفُهُ، لايُوْصَفُ.

**وصفی** /v.-i/ وَصْفِيّ.

**وصلت کـردن** /vaslat-kardan/ مُصاهَـرَةً / صاهَـرَهُ، مُناسَبَةً / ناسَبَهُ.

**وصل شدن** /vasl-šodan/ اِتِّصالاً / اِتَّصَلَ، لَصْقاً ولُصُوقاً / لَصِقَ ـَ واِلْتِصاقاً / اِلْتَصَقَ بالشَّيءِ.

**وصل کردن** /v.-kardan/ إلْصاقاً / أَلْصَقَ، وَصْلاً و صِلَةً / وَصَلَ يَصِـلُ الشَّيءَ بالشَّيءِ، تَـوْصِيْلاً / وَصَّلَ، إيْصالاً / أوْصَلَ.

**وصله** /v.-e/ الرُّقْعَة، خِلْفَة، بَنِيْقَة.

**وصله‌دار** /v.-e-där/ المُرَقَّع.

**وصله‌زدن** /v.-e-zadan/ ← وصله کردن.

**وصله‌زن** /v.-e-zan/ مِرْقَع، باصِر، لادِم، لَدّام.

**وصله زنی** /v.-e-z.-i/ المَرْقَع.

**وصله‌شدن** /v.-e-šodan/ تَرْقِيْعاً / رَقَّعَ الثَّوْبَ، اِنْعِشاشاً / اِنْعَشَّ الثَّوْبُ.

**وصله کردن** /v.-e-kardan/ رَقْعاً / رَقَعَ ـَ وتَرْقِيْعاً / رَقَّعَ الثَّوْبَ، خَلْفاً / خَلَفَ ـُ وتَـرْدِيْماً / رَدَّمَ و تَرَدُّماً / تَرَدَّمَ القَمِيْصَ، رَتْقاً / رَتَقَ ـِ الثَّوْبَ، عَشّاً / عَشَّ ـُ القَمِيْصَ، لُبُوداً / لَبَدَ ـُ وتَلْدِيْماً / لَدَّمَ و تَلَدُّماً / تَلَدَّمَ الثَّوْبَ، لَقْطاً / لَقَطَ ـُ الثَّوْبَ، نَقْباً / نَقَبَ ـُ الخُفَّ، تَنْقِيْلاً / نَقَّلَ، نَقْلاً / نَقَلَ ـُ تَهْدِيْماً / هَدَّمَ.

**وصول** /vosul/ وُرُوْد، وُصُول، نُشُـوء، تَسْدِيْد، [مـاليات] جِبايَة.

**وصول شدن** /v.-šodan/ قَبْضاً / قُبِضَ مج ـِ، حُصُولاً و مَحْصُولاً / حُصِلَ مج ـُ عَلَى، اِسْتِلاماً / اُسْتُلِمَ.

**وصول شده** /v.-šode/ مُسْتَلَم، مَقْبُوض.

**وصول کـردن** /v.-kardan/ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ حُصُولاً و مَحصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَـى، تِحْصِيْلاً / حَصَّلَ الدَّيْـنَ، جَبَاً وجَبْواً و جَبْياً و جَبْوَةً و جَبَاوَةً / جبا ـُ و جِبايَةً / جَبَى ـِ الخِراجَ، سَحْلاً / سَحَلَ ـَ الدَّراهِمَ، اِسْتِلاماً / اِسْتَلَمَ.

**وصول نشده** /v.-našode/ مُتَأَخِّر.

**وصولی** /v.-i/ إيْرادات، مُتَحَصَّلات، حَصِيْلَة.

**وصی** /vasi/ مُنَفِّذُ الوَصِيَّةِ، مُجِيْز.

**وصیت** /vasiyyat/ تَوْصِيَة، وَصِيَّة، وَصاة، عَهْد.

**وصیت شده** /v.-šode/ مُوَصَّى بِهِ، وَصِيّ.

**وصیت کردن** /v.--kardan/ تَوْصِيَةً / وَصَّى، إيْصاءً / أوْصَى فُلاناً بكذا، [به یکدیگر] تَواصِياً / تَوَاصَى القَوْمُ.

**وصیت کننده** /v.-konande/ الوَصِيّ [للمذكّرو المُؤنّث]، مُوْصِي، مُوَصِّي.

**وصیت نامه** /v.-näme/ وَصِيَّة.

**وصی کـردن** /vasi-kardan/ إيْصاءً / أوْصَى و تَـوْصِيَةً / وَصَّى إلَى فُلانٍ.

**وضع** /vaz'/ ۱. صِياغَة، صُورَة، طَوْر، وَضْـع، حالَة، كَوْن، حال، طَبَقَـة، شَأْن، سِيْمـاء، سِيْمَة، سُـوْمَة، هَيْئَـة. ۲. مَكان، مَوْقِع، مَقام، مَرْكَز، مَوْقِف، بِيْئَة.

**وضع اقتصادی** /v.-e-eqtesädi/ الوَضْعُ الاِقْتِصادِيُّ.

**وضع حمل کردن** /v.-e-haml-kardan/ ← زاییدن.

**وضع زندگی** /v.-e-zendegi/ حالَةُ المَعِيْشَةِ.

**وضع فجیع** /v.-e-faji'/ صُوْرَةٌ بَشِعَةٌ.

**وضع کـردن** /v.-kardan/ سَنّاً / سَنَّ ـُ عَلَيْهِم السُّنَّـةَ، فِرْضاً / فَرَضَ ـِ وَضْعاً و مَوْضِعاً و مَوْضُوعاً / وَضَعَ يَضَعُ.

**وضعیت بحرانی** /vaz'iyyat-e-bohräni/ وَضْعٌ مُتَوَتِّر.

**وضعیت خطرناک** /v.-e-xatarnäk/ حالَةٌ ضَيِّق.

**وضعیت کنونی** /v.-e-konuni/ الوَضْعُ الحالِي.

**وضعیت مالی** /v.-e-mäli/ وَضْعُ المالِي.

**وضعیت موجود** /v.-e-mowjud/ الحالَةُ الرّاهِنَة.

**وضو** /vozu/ وُضُوء، تَوَضُّؤ.

**وضوخانه** /v.-xäne/ المُتَوَضَّأ، مِيضَأة، جُشّ، مَذهَب، فِسْقِيَّة.

**وضوگرفتن** /v.-gereftan/ تَوَضُّؤاً / تَوَضَّأ، اِغْتِسالاً / اِغْتَسَل، تَكَرُّعاً / تكَرَّعَ.

**وظیفه** /vazife/ دَأب، الواجِبُ المَفرُوض، العَمَلُ المُقرَّر، الزّادُ اليَومِيُّ.

**وطن** /vatan/ وَطَن، سَأو.

**وطن‌پرست** /v.-parast/ وَطَنِيّ، مُحِبٌّ لِوَطَنِهِ.

**وطن پرستی** /v.-p.-i/ حُبُّ أو مَحَبَّةُ الوَطَن.

**وطن دوست** /v.-dust/ ← وطن پرست.

**وطن دوستی** /v.-d.-i/ ← وطن‌پرستی

**وطن کردن** /v.-kardan/ وَطْناً / وطَنَ يَطِنُ و إيطاناً / أَوْطَنَ بالمكانِ.

**وطنی** /v.-i/ الوَطَنِيّ.

**وظائف** /vazä'ef/ واجِبات، تكالِيف، وَظائِف.

**وظائف اداری** /v.-e-edäri/ التَّكْلِيفُ الإدارِيُّ.

**وظائف الاعضاء** /v.-ol-a'zä/ الفِيزِيُولُوجيا.

**وظیفه** /vazife/ ۱. وَظِيفَة، عَمَل، فَرْض، فَرِيضَة، واجِب، مُهِمَّة. ۲. دَيْن، حَقّ، عَهد. ۳. خِدمَة، اِسْتِخْدام. ۴. القَطِيْعَة، جَرايَة.

**وظیفه‌خوار** /v.-xär/ خادِم، مُسْتَخْدِم، مُوَظَّف، عامِل.

**وظیفه‌دار** /v.-där/ مُحَتَّمٌ عَلَيهِ.

**وظیفه‌شناس** /v.-šenäs/ بَرّ، بارّ، مُقِيمٌ بِواجِباتِهِ.

**وظیفه‌شناسی** /v.-š.-i/ الإقامَةُ بالوَاجِباتِ.

**وظیفه‌نشناس** /v.-našnäs/ مُقَصِّر، مُهمِل.

**وعده** /va'de/ وَعْد، عِدَة، مَوْعِد، مَوْعِدَة، قَرار، دَعْوَة، أَجَل، وَأي.

**وعده دادن** /v.-dädan/ وَعْداً وعِدَةً و مَوْعِداً و مَوْعِدَةً و مَوْعُوداً و مَوْعُودَةً / وَعَدَيَعِدُهُ الأَمْرَو بالأمْرِ، مُواعَدَةً / واعَدَهُ وإيْعاداً / أَوْعَدَ، اِتِّعاداً / اِتَّعَدَ، [به یکدیگر] تَواعُداً / تَواعَدَ، قَطْعاً / قَطَعَ ـ عَهْداً، مُعاهَدَةً / عاهَدَ، وَأْياً / وَأَى يَئِي، عِرَةً / وَعِرَ يَوْعَرُهُ.

**وعده دهنده** /v.-dahande/ وَاعِد.

**وعدهٔ سرخرمن** /v.-ye-sar-e-xarman/ بُكْرَةٌ في المِشْمِش.

**وعده‌گاه** /v.-gäh/ مَوْعِد، مِيْعاد، مَوْبِق، مَثابَة، مِيْغَر.

**وعده گرفتن** /v.-gereftan/ دَعْوَةً و مَدْعاةً / دَعَا ـُ فُلاناً، اِسْتِيْعاداً / اِسْتَوْعَدَهُ.

**وعظ** /va'z/ وَعْظ، خُطْبَة، خِطابَة.

**وعظ کردن** /v.-kardan/ وَعْظاً وعِظَةً / وَعَظَ يَعِظُ، خُطْبَةً و خَطَابَةً / خطَبَ ـُ.

**وفا** /vafä/ الوَفاء، العَهْد.

**وفات** /vafät/ وَفاة، مَوْت، فَناء.

**وفات یافتن** /v.-yäftan/ تَوَفِّياً / تُوُفِّيَ مج، مَوْتاً / ماتَ يَمُوتُ.

**وفات یافته** /v.-yäfte/ المُتَوَفَّى.

**وفادار** /vafädär/ وَفِيّ، ذُووَفاء، أَمِين، مُخْلِص، المِيْفاء، صَدُوق، صادِق، ثابِتُ العَهْدِ، مُحافِظٌ على الوَعْدِ.

**وفاداری** /v.-d.-i/ وَفاء، المُحافَظَةُ على العَهْدِ والوَعْدِ، الحِفاظ، حِفْظُ العَهْدِ، إخْلاص، أمانَة، ثَبات.

**وفاداری کردن** /v.-d.-i-kardan/ ← وفا کردن.

**وفا کردن** /v.-k.-/ وَفاءً / وَفى يَفِي بالوَعْدِ أو العَهْدِ، إيْفاءً / أَوْفَى بالوَعْدِ، أَدْياً / أَدَى ـِ هـُ، إنْجازاً / أَنْجَزَ الوَعْدَ.

**وفق دادن** /vefq-dädan/ تَلْبِيْقاً / لَبَّقَ، تَوْفِيْقاً / وَفَّقَ، مُطابَقَةً / طابَقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ.

**وفق کردن** /v.-kardan/ مُطابَقَةً / طابَقَهُ، مُوافَقَةً / وافَقَهُ، مُساواةً / ساواهُ، مُمالاةً / مالأهُ، تَناسُباً / تَناسَبَا.

**وفور** /vofur/ كَثْرَة، وَفْرَة، غَزارَة، خِصْب، كَوْثَة.

**وفور یافتن** /v.-yäftan/ كَثْرَةً و كَثارَةً / كَثُرَ ـُ، غَزْراً و غَزارَةً وغُزْراً / غَزُرَ ـُ وَفْراً و وُفُوراً وفِرَةً / وفَرَيَفِرُ، وَفارَةً / وَفُرَ يَوْفُرُ.

**وقاحت** /vaqähat/ وَقاحَة، قِلَّةُ الحَياءِ.

**وقار** /vaqär/ وَقار، جَلال، عَظَمَة، الأَناة، تُؤاد، تُؤدَة، سَمْت، هَوْن، هِيْنَة.

**وقایع** /vaqäye'/ الوَقائِع.

**وقایع نگار** /v.-negär/ كاتِبُ الأَخْبارِ والحَوادِثِ. مُؤَرِّخ.

**وقت** /vaqt/ مُدَّة، أَجَل، زَمان، حِيْن، وَقْت، بُرْهَة، فَتْرَة، عِصار، فَيْئَة، هَتْء، هَتْأة، هَتِيء، هِنْو، يَوْم.

**وقت اداری** /v.--e-edäri/ ساعاتُ الدَّوامِ [في مَكْتَبٍ أو دائِرَة].

**وقت دادن** /v.-dädan/ إعطاءٌ / أعطاهُ وَقتـاً، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ لَهُ وَقتاً، تَوْقِيْتاً / وَقَّتَ و وَقْتاً / وَقَتَ يَقِتُ الأَمْرَ.

**وقت‌شناس** /v.-šenäs/ دَقِيْقٌ بِمَواعِيْدِهِ، إِبْنُ الأَيّامِ.

**وقت‌شناسی** /v.-š.-i/ ۱. اِغْتِنامُ الوَقْتِ، إِنْتِهـازُ الفُرْصَةِ. ۲. دِقَّةٌ في مُراعاةِ المَواعِيْدِ.

**وقت کردن** /v.-kardan/ وَجْداً ووُجْداً وجِـدَةً و وُجُوداً و وِجْداناً وإِجْـداناً / وجَدَيَجِـدُ وَقتاً، حُصُـولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ عَلَى وَقْتٍ.

**وقت‌کشی** /v.-koši/ ← وقت گذرانی.

**وقت‌کشی کردن** /v.-k.-kardan/ إتْلافاً / أَتْلَفَ، قَتْلاً / قَتَلَ ـُ وَقْتَهُ.

**وقت‌گذرانی** /vaqt-gozaräni/ قَتْلُ الوَقْتِ، قَتْلُ الفَراغِ.

**وقت‌گذرانی کردن** /v.-g.-kardan/ ← وقت‌کشی کردن.

**وقت گرفتن** /v.-gereftan/ ۱. طَلَباً / طَلَبَ ـُ مِنْهُ وَقْتاً. ۲. قَتْلاً / قَتَلَ ـُ وَقْتَهُ، أَخْذاً / أَخَذَ يَأْخُذُ وَقْتاً كَثِيْراً.

**وقت گرینویچ** /v.-e-gerinvic/ تَوْقِيْتُ غِرِيْنِتِش.

**وقت گل‌نی** /v.-e-gol-e-ney/ بُكْرَةٌ في المِشْمِشِ.

**وقت‌گیر** /v.-gir/ قاتِلُ الوَقْتِ، آخِذُ الوَقْتِ.

**وقت‌نشنـاس** /v.-našnäs/ غَيْـرُ مُنَظَّمٍ، غَيْـرُ دَقِيقٍ فـي مُراعاةِ المَواعِيْدِ.

**وقتی** /vaqti/ ذاتُ مَرَّةٍ، مَرَّةٌ ما.

**وقتی که** /v.-ke/ حِيْنَما، لَمّا.

**وق زدن** /vaq-zadan/ ۱ ← عوعو کردن. ۲ ← داد و فریاد کردن، سروصدا کردن.

**وقع گذاشتن** /vaq'-gozäštan/ اِهْتِماماً / اِهْتَمَّ بِهِ، عِنايَةً و عُنِيّاً / عُنِيَ مج ـِ بِهِ.

**وقف** /vaqf/ الوَقْف.

**وقف شده** /v.-šode/ المَوْقُوْف.

**وقف کردن** /v.-kardan/ وَقْفاً / وَقَفَ يَقِفُ وإيْقافاً / أَوْقَفَ مالاً، حَبْساً / حَبَسَ ـِ المالَ عَلَـى كذا، إحْباساً / أَحْبَسَ الشَّيءَ، تَكْرِيساً / كَرَّسَ، نَذْراً و نُذُوراً / نَذَرَ ـِ.

**وقف کننده** /v.-konande/ واقِفُ الوَقْفِ.

**وقف‌نامه** /v.-näme/ سَنَدُ الوَقْفِ.

**وقفه** /vaqfe/ إِنْقِطاع، «بدون وقفـة: دُوْنَ إِنْقِطاعٍ»، وَقْفَة، فَتْرَة، هُدْنَة.

**وقفـه ایجاد کـردن** /v.-eijäd-kardan/ تَأْخِيْـراً / أَخَّرَ العَمَلَ، تَوْقِيْفاً / وَقَّفَهُ، تَعْطِيْلاً / عَطَّلَ هُـ مُوَقَّتاً.

**وقفه حـاصل شـدن** /v.-häsel-šodan/ تَأَخُّـراً / تَأَخَّـرَ العَمَلُ، وَقْفـاً و وُقُوفـاً / وَقَفَ يَقِـفُ، تَعَطِيلا / عُطِّلَ مـج مُوَقَّتاً.

**وقفی** /v.-i/ الوَقْفِيّ.

**وقواق** /vaqväq/ (گیا) القَيْقَب.

**وقوع یافتن** /voqu'-yäftan/ ← واقع شدن.

**وقوف یافتن** /voquf-y./ ← واقف شدن.

**وق وق** /vaq-vaq/ ← عوعو، واق واق.

**وقیح بودن** /vaqih-budan/ قِحَةٌ / وَقَحَ يَقِحُ، وَقَحاً / وَقِحَ يَوْقَحُ، وَقاحَةً و وُقُوحَةً / وَقُحَ يَوْقُحُ، اِتِّقاحاً / اِتَّقَحَ.

**وکالت** /vekälat/ وَكالَة، تَوْكِيْل، تَفْوِيْض، نِيابَة، الجِرايَة.

**وکالتاً** /v.-an/ بالوكالَةِ.

**وکالت تام‌الاختیار** /v.-e-täm-ol-extiyär/ وِكالَةٌ عامَّةٌ.

**وکالت دادن** /v.-dädan/ (حقـ) تَـوْكِيْلاً / وَكَّلَ، إِنـابَةً / أَنابَ، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هُـ وِكالَةً.

**وکالت داشتن** /v.-däštan/ لَدَيْهِ تَوْكِيْلٌ.

**وکالت قانونی** /v.-e-qänuni/ تَفْوِيْضٌ شَرْعِيٌّ أو رَسْمِيٌّ.

**وکالت کردن** /v.-kardan/ تَوَكُّلاً / تَوَكَّلَ الرَّجُلُ، مُعالَجَةً / عالَجَ المُحاماةَ، مُزاوَلَةً / زاوَلَ مِهْنَةَ المُحاماةِ.

**وکالت‌نـامه** /v.-näme/ تَوْكِيْـل، تَفْوِيْض، صَكُّ تَفْـوِيْضٍ، كِتابُ إِنابَةٍ، رَسائِلُ تَوْمِيْلٍ أو تَفْوِيْضٍ.

**وکالتنامه محضری** /v.-n.-ye-mahzari/ وِكالَةٌ مُوَثَّقَةٌ.

**وکتور** /vektur/ مُتَّجِه، كَمِّيَّةٌ مُوَجَّهَةٌ أو مُتَّجِهَةٌ.

**وکیل** /vakil/ (حقـ) وَكِيْـل، المُحامِـي، مُفَوَّض، نـائِب، مُوَكَّل، مَنْدُوْب، مُتَشَرِّع، عامِل، كَلّ، جَرِيّ، قَهْرَمان.

**وکیل تسخیـری** /v.-e-tasxiri/ (حقـ) مُحـامِي الـدِّفاعِ، مُدافِعٌ مُسَمّى مِنْ قِبَلِ المَحْكَمَةِ.

**وکیل دادگستری** /v.-dädgostari/ (حقـ) المُرافِع.

**وکیل شدن** /v.-šodan/ تَوَكُّلاً / تَوَكَّلَ.

**وکیل عمومی** /v.-e-omumi/ (حقـ) النّائِبُ العامُّ.

**وکیل کردن** /v.-kardan/ تَوْكِيْلاً / وَكَّلَ فُلاناً.

**وکیل گرفتن** /v.-gereftan/ اِسْتِجْراءَ / اِسْتَجْرَى فُلانٌ.

**وکیل مدافع** /v.-e-modäfe'/ مُحامِي الدِّفاعِ.

**وکیل مشاور** /v.-mošäver/ المُحامِي المُسْتَشـارُ، مُحامٍ مُسْتَشارٍ.

**ول** /vel/ سائِب، مَتْرُوک، فَـرِط، مُفْـرِط، حُرّ، طَلِيْـق، مُطْلَقُ السَّراح.

**ولادت** /velädat/ وَلَادَة، مِيْلاد، مَوْلِد، نَجْم، طالِع.

**ولادتگاه** /v.-gäh/ مَوْلِد، مَوْطِن.

**ول‌انگار** /vel-engär/ ← ولنگار.

**ولایت** /veläyat/ وَلَايَة، قِيامَة، وَصايَة.

**ولت** /volt/ الشَّمْعة، الفُلْط.

**ولتاژ** /v.-äž/ الفُلْطِيَّة، الجَهْد.

**ولتامتر** /v.-ämetr/ الفُلْطامِتْر.

**ولت‌متر** /v.-metr/ الفُلْطَمَتر.

**ول‌خـرج** /vel-xarj/ مُسْـرِف، مُفْـرِط، مُبَــذِّر، مِنْفـاق، سَفِيْه، بَسِيطُ الكَفِّ.

**ول‌خرجی** /v.-x.-i/ سَفَه، سَفاهة، إسْراف، تَبْذِيْر.

**ول‌خـرجی کـردن** /v.-x.-i-kardan/ إسْرافـاً / أَسْرَفَ، تَبْذِيْراً / بَذَّرَ، تَفْرِيْطاً / فَرَّطَ في مالِهِ.

**ول دادن** /v.-dädan/ (عم) ← رها کردن، ول کردن.

**ولرم** /velarm/ دافِئ، فاتِر، مُمَهَّدٌ مِن الماءِ.

**ولرم شدن** /v.-šodan/ فُتُوراً و فُتاراً / فَتَرَـ تَفَتُّراً / تَفَتَّرَ الماءُ.

**ولرم کردن** /v.-kardan/ تَفْتِيْراً / فَتَّرَ، إفْتاراً / أَفْتَرَ الماءَ.

**ول شدن** /vel-šodan/ تَطَلُّقاً / تَطَلَّقَ، اِنْطِلاقاً / اِنْطَلَقَ، اِنْحِلالاً / اِنْحَلَّ مِنْ عِقالِهِ.

**ولفرام** /volfräm/ (شیمـ) تَنْغِسْتِن ← تنگستن.

**ول کردن** /vel-kardan/ [عم] تَـرْكاً و تِـرْكانـاً / تَرَكَ ـُـ و اِتِّراكاً / اِتَّرَكَ و مُتارَكَةً / تارَكَ هُـ حَلّاً / حَلَّ ـُ مِنْ كَذا، تَخْلِيَةً / خَلَّى، تَسْيِيْباً / سَيَّبَ، تَطْلِيْقاً / طَلَّقَ، إطْلاقاً / أَطْلَقَ، طَيّاً / طَوَى ـِ صَحِيْفَتَـهُ، فَلْتاً / فَلَتَ ـِ إفْـلاتاً / أَفْلَتَ، قَبْضاً / قَبَضَ ـِ يَدَهُ عـن الشَّيءِ، تَوْلِيَةً / وَلَّى هُـ ظَهْرَهُ، نَبْذاً / نَبَذَ ـِ الأَمْرَ، هِجْراً و هِجْراناً / هَجَرَ ـُ هُـ .

**ول‌گرد** /v.-gard/ اِبْنُ السَّبِيْـلِ، شَرِيْد، مُشَـرَّد، مُتَشَرِّد، تائِه، صائِع، مِعْطال، عَواطِلِي، عاطِل، عَيّار، عائِر، عابِث.

**ول‌گردی** /v.-g.-i/ تَسَكُّع، تَشَرُّد، هَيْم، عَيْر.

**ول‌گردی کردن** /v.-g.-i-kardan/ تَسَكُّعاً / تَسَكَّعَ، تَشَرُّداً / تَشَرَّدَ، عَيْراً / عارَ ـِ هَيْماً و هُيُومـاً و هِياماً و هَيَمـاناً و تَهْياماً / هامَ ـِ عَلَى وَجْهِهِ.

**ولنگار** /velengär/ طَلِيْـق، بِدُونِ قَيْـد، جَرِيء، مُهْمَـل، أَشِر، أَشَر، أَشُر.

**ولنگاری** /v.-i/ مُبالاة، التَّساهُل، التَّسامُح، التَّوانِي.

**ولنگاری کردن** /v.-i-kardan/ تَساهُلاً / تَساهَلَ، تَسامُحاً / تَسامَحَ، تَوانِياً / تَوانَى.

**ولنگ و واز** /veleng-o-väz/ وَسِيْعٌ جِدّاً، مَفْتُوحُ الأَطْرافِ.

**ولو** /velow/ ۱. حُرّ، مُنْطَلِـق، طَلِيْق، مُطَـرَّق. ۲. مَنْثُور، مُفَرَّق، مُفَكَّك.

**ولو شدن** /v.-šodan/ ۱. اِنْتِشاراً / اِنْتَشَرَ، اِنْتِثاراً / اِنْتَثَرَ، تَنَثُّراً / تَنَثَّرَ، تَناثُراً / تَناثَرَ، تَفَرُّقاً / تَفَرَّقَ، تَبَدُّداً / تَبَدَّدَ. ۲. وُقُوعاً / وَقَعَ يَقَعُ على الأَرْضِ.

**ولو کـردن** /v.-kardan/ تَفْرِيْقـاً / فَرَّقَ، تَبْـدِيْداً / بَدَّدَ، نَشْراً / نَشَرَـُ نَثْراً / نَثَرَـُ.

**ولولـه** /valvale/ الصِّيـاح، النُّواح، ضَـوْضـاء، ضَوْضَـى الغَذْمَرَة، تَهْوِيْش، هَمْهَمة ← غوغا، سروصدا، همهمه.

**ولوله افتادن** /v.-oftädan/ [عم] هَرْجاً / هَرَجَ ـِ النّاسُ، ظُهُوراً / ظَهَرَـَ هَرَجٌ في النّاسِ.

**ولوله انداختن** /v.-andäxtan/ تَشْيِيْباً / سَبَّبَ الهَرَجَ في النّاسِ.

**ولی** /vali/ لَكِنْ.

**ولی** /vali/ وَصِيّ، وَلِيّ، مُجِيْز.

**ولی‌عهد** /v.-ahd/ وَلِيُّ العَهْدِ.

**ولیک** /valik/ (گیا) خَفَج، زُغْرُور.

**ولی گردانیدن** /vali-gardänidan/ إيْلاءً / أَوْلَى هُـ على اليَتِيْم.

**ولی‌نعمت** /v.-ne'mat/ وَلِيُّ النِّعْمَة، مَوْلَى.

**ونگ** /vang/ [عم] ضَجَّة، صُراخ.

**ونگ زدن** /v.-zadan/ ضَجّاً و ضَجِيْجاً و ضُجاجاً / ضَجَّ ـِ الطِّفْلُ صُراخاً.

**ونگ ونگ کردن** /v.-v.-kardan/ ← ونگ زدن.

**ونوس** /venus/ فِيْنُوس.

**وول** /vul/ ← جنبش.

**وول‌خوردن** /v.-xordan/ ← جنبیدن.

**وور و وور** /vur-o-vur/ مُتَوالِياً.

**وه** /vah/ كَلِمَةٌ تُقالُ في مَقامِ التَّعَجُّبِ وإنْعاشِ الطَّبِيْعَةِ.

**وهم** /vahm/ وَهْـم، وَأْي، طَيْـف، واهِمَة خَيـال، ظَـنّ، تَخَيُّل، خال.

**وهم کردن** /v.-kardan/ وَهْماً / وَهَمَ يَهِمُ الشَّيءَ.

**وهمی** /v.-i/ صُوْرِيّ، وَهْمِيّ.

**وی** /vey/ ضميرٌ مُفْرَدٌ غائِبٌ، هُوَ.

**وی** /voy/ كَلِمَةُ التَّعَجُّب.

**ویار** /viyär/ وَحَم، وِحام.

**ویارانه** /v.-äne/ إشْتِهاء.

**ویار کردن** /v.-kardan/ اِشْتَهَتْ المَرأةُ، وَحَماً / وَحِمَ يَحِمُ ويُوْحَمُ ت الحُبْلَى، تَوَحُّماً / تَوَحَّمَتْ الحُبْلَى.

**ویتامین** /vitämin/ الفِيْتامِيْن.

**ویترین** /vitrin/ الوَاجَهَة، واجِهَةٌ زُجاجِيّة.

**ویتنام** /viyetnäm/ فِيِتْنام.

**ویج** /vij/ (گیا) الدُّجْر.

**ویجین کردن** /vijin-kardan/ قَلْعاً / قَلَعَ ـَ أعْشاباً ضارَّةً.

**ویراستار** /virästar/ المُحرِّر [مَنْ يُعِدُّ كِتاباتِ الآخَرِيْنَ للنَّشْرِ].

**ویراستن** /virästan/ تَحْرِيْراً / حَرَّرَ الكتابَ.

**ویراسته** /viraste/ المُحَرَّر.

**ویراسته کردن** /v.-kardan/ تَنْمِيْقاً / نَمَّقَ كلامَهُ.

**ویران** /virän/ خَراب، خِرْبَة، خَرِبَة، خَرِب، خَراب، طَلَل، هَدَم، مُقْفِر، غامِر، يَبات.

**ویران شدن** /v.-šodan/ خَرَباً و خَرابَةً / خَرِبَ ـَ و تَخَرُّباً / تَخَرَّبَ و اِنْهِداماً / اِنْهَدَمَ و تَهَدُّماً / تَهَدَّمَ و تَدَهْدُماً / تَدَهْدَمَ البِناءُ، اِسْتِبْناءً / اِسْتَبْنَى المَنْزِلُ، تَجَوُّراً / تَجَوَّرَ على الفِراشِ، جِهاً / جَهِيَ ـَ البَيْتُ، اِنْدِكاكاً / اِنْدَكَّ، تَدَمُّراً / تَدَمَّرَ، دُمُوساً / دَمَسَ ـِ المَوْضِعُ، اِنْصِياراً / اِنْصارَ الشَّيءُ، تَضَعْضُعاً / تَضَعْضَعَ البِناءُ، تَقَعْوُساً / تَقَعْوَسَ البَيْتُ، تَقَعْوُشاً / تَقَعْوَشَ البَيْتُ، إقْفاراً / أقْفَرَ المَكانُ، تَقَوُّزاً / تَقَوَّزَ البَيْتُ، تَقَوُّضاً / تَقَوَّضَ البِناءُ، تَقَيُّصاً / تَقَيَّصَ الحائِطُ، تَقَيُّضاً / تَقَيَّضَ الجِدارُ، اِنْثِلالاً / اِنْثَلَّ البِناءُ، تَثَلُّلاً / تَثَلَّلَ البَيْتُ، اِنْهِجاماً / اِنْهَجَمَ البَيْتُ، اِنْهِداداً / اِنْهَدَّ البِناءُ و نَحْوُهُ، هَوْراً / هارَ ـُ، تَهَوُّراً / تَهَوَّرَ، تَهَيُّراً / تَهَيَّرَ البِناءُ.

**ویران کردن** /v.-kardan/ خَرْباً / خَرَبَ ـِ هُ، تَخْرِيْباً / خَرَّبَ، إخْراباً / أخْرَبَ، هَدْماً / هَدَمَ ـِ و تَهْدِيْماً / هَدَّمَ البِناءَ، ثَلّاً / ثَلَّ ـُ الدّارَ، جَرْجَمَةً / جَرْجَمَ، تَجْوِيْراً / جَوَّرَ، خَفْساً / خَفَسَ ـِ وخَفْشاً / خَفَشَ ـُ و تَخْفِيْشاً / خَفَّشَ و مُداعاةً و دِعاءً / داعَى، دَكّاً / دَكَّ ـُ و تَدْمِيْراً / دَمَّرَ و دَهْدَمَةً / دَهْدَمَ و ضَعْضَعَةً / ضَعْضَعَ البِناءَ، قَضّاً / قَضَّ ـُ الحائِطَ، قَعْوَسَةً / قَعْوَسَ البَيْتَ، قَعْوَشَةً / قَعْوَشَ البِناءَ، اِقْتِلاعاً / اِقْتَلَعَ مِنَ الأصْلِ، تَقْوِيْزاً / قَوَّزَ البَيْتَ، تَقْوِيْضاً / قَوَّضَ البِناءَ، تَقْيِيْصاً / قَيَّصَ الجِدارَ، نَسْفاً / نَسَفَ ـِ و اِنْتِسافاً / اِنْتَسَفَ و نَقْضاً / نَقَضَ ـُ، هَدّاً و هُدُوداً / هَدَّ ـُ البِناءَ، هَذْكاً / هَذَكَ ـِ، هَمْراً / هَمَرَ ـِ البِناءَ، هَيْداً و هاداً / هادَ ـِ، تَهْيِيْداً / هَيَّدَ، هَوْراً / هارَ ـُ و تَهْوِيْراً / هَوَّرَ و تَهْيِيْراً / هَيَّرَ و تَيْبِيْباً / يَبَّبَ البِناءَ.

**ویرانگر** /v.-gar/ خارِب، مُخْرِب، هادِم، مُخَرِّب، مُهَدِّم.

**ویرانه** /v.-e/ خِرْبَة، خَرِبَة، خَرابَة، خَراب، مُهَدَّم، مُتَهَدِّم، مَكانٌ وَحْشٌ، قَفْر، نُقْض.

**ویرانی** /v.-i/ خَرْب، خَراب، تَخْرِيْب، هَدْم، تَهْدِيْم، ثَلَلٌ، ثِلَّة، دَكّ، تَدْمِيْر، دَمار، عَطَب، قَواء، قَوَى، قِوَاءُ الأرْض، إقْواء، إقْفار، نَقْض، هَدٌّ، هَدَدٌ، اِنْهِيار.

**ویرایش** /viräyeš/ التَّحْرِيْر [إعْدادُ كِتاباتُ الآخَرِيْنَ للنَّشْرِ]، التَّشْذِيْب.

**ویرایش کردن** /v.-kardan/ تَحْرِيْراً / حَرَّرَ الكِتابَ، تَنْمِيْقاً / نَمَّقَ كَلامَهُ، تَوْقِيْعاً / وَقَّعَ الكاتِبُ في الكِتابِ.

**ویرگول** /virgul/ [،] الفاصِل، شَوْلَة.

**ویروس** /virus/ (جان) الفِيْرُوْس.

**ویزا** /vizä/ سِمَة، تَأْشِيْرَة، جَوازُ السَّفَرِ.

**ویزا دادن** /v.-dädan/ تَأْشِيْراً / أشَّرَ عَلَى وَضْعِ تَأْشِيْرَة.

**ویزا صادر کردن** /v.-säder-kardan/ تَأْشِيْراً / أشَّرَ عَلَى.

**ویزا کردن** /v.-kardan/ وَضْعاً / وَضَعَ يَضَعُ تَأْشِيْرَةً عَلَى.

**ویزای بازگشت** /v.-ye-bäz-gašt/ سِمَةُ العَوْدَة.

**ویزای باطل شده** /v.-ye-bätel-šode/ السِّمَةُ اللّاغِيَةُ.

**ویزای خروج** /v.-ye-xoruj/ سِمَةُ الخُرُوْج.

**ویز ویز کردن** /vizviz-kardan/ ← وزوز کردن.

**ویزیت** /vizit/ كَشْف، تَحَقُّق، مُعايَنَة، زِيارَة، مُلاقاة.

**ویزیت پزشک** /v.-e-pezešk/ العِيادَةُ الطِّبِّيَّةُ.

**ویزیت کردن** /v.-kardan/ زِيارَةً و مَزاراً و زَوْراً و زُوَاراً و زُوَارَةً / زارَ ـُ، تَفَقُّداً / تفَقَّدَ، تَفْتِيْشاً / فَتَّشَ.

**ویزیتور** /vizitor/ ١. الزّائِر. ٢. المُتَفَقِّد، القائِمُ بِزِيارَةٍ تَفْتِيْشِيَّة.

**ویژگی** /vižegi/ الخُصُوص، اِخْتِصاص، خُصُوصِيَّة،

خاصّة، مَیْزَة.

**ویژه** /vìže/ مَخْصُوص، خاصّ، خاصّة، خُصُوصِيّ، نَوْعِيّ، سامَّة، مُنْتَخَب، القَصْرِي، من النّاسِ و الأَشْياء.

**ویژه شدن** /v.-šodan/ خُصُوصاً / خَصّ ـُ و اِخْتِصاصاً / اِخْتَصَّ.

**ویژه کردن** /v.-kardan/ إخْصاصاً / أَخَصّ فُلانـاً بِكذا، تَخْصِيصاً / خَصَّصَ هـُ تَعْيِيناً / عَيَّنَ.

**ویژه نگـاشت** /v.-negäšt/ دِراسَةٌ أُحادِيَـةٌ، دِراسَةٌ تَتَعَلَّقُ بِمَوْضُوعٍ واحِدٍ.

**ویس کنسول** /vis-konsul/ نائِبُ قُنْصُل ← کنسول يار.

**ویسکی** /viski/ الوِسْكِي.

**ویسیای براق** /visiyä-ye-barräq/ (گیا) الكِشْنِيْن.

**ویکنت** /vikont/ الفِيْكُونْت.

**ویل** /veyl/ وَيْل، ثُبُور.

**ویلا** /vilä/ فِيْلّا، دارَة، مَغْنَى.

**ویلان** /veylän/ مُضْطَرِب، تـائِه، مَنْ لامَأْوَى لَـهُ، حائِر، هائِمٌ عَلَى وَجْهِهِ.

**ویلان شدن** /v.-šodan/ تَيْهاً و تَيَهـاناً / تاهَ ـِ ضَلالاً و ضَلالَةً / ضَلَّ ـِ اِضْطِراباً / اِضْطَرَبَ ← سرگردان شدن.

**ویلان کردن** /v.-kardan/ تَتْيِيْهاً / تَيَّهَ، تَتْـوِيهاً / تَوَّهَ، تَحْيِيْراً / حَيَّرَ ← سرگردان کردن.

**ویلان و سرگردان** /v.-va-sar-gardän/ ← ویلان.

**ویلانی** /v.-i/ تَيْه، تَيَهان، ضَلال ← سرگردانی.

**ویلن** /viyolon/ (مسـ) الفِيُولُون، الكَمان، كَمَنْجَة.

**ویلن زن** /v.-zan/ الكَمانِيّ، عازِفُ الكَلمانِ.

**ویلن سل** /v.-sol/ الكَمانُ الجَهِيْر.

**ویلنیست** /viyolonist/ ← ویلن زن.

**وینج** /vinc/ المِلْفافُ الفَرْقِيّ.

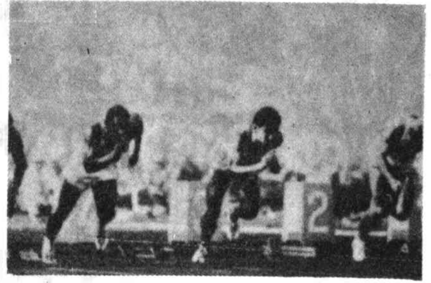
**ویولا** /viyolä/ (مسـ) ۱. الكَمانُ الأَوْسَط. ۲. عازِفُ الكَمانِ الأَوْسَطِ.

**ویولت** /violet/ ۱. (گیا) ← بنفشه. ۲. ← کبود، بنفش.

**ویولون** /viyolon/ (مسـ) ← ویلن.

**وی وی** /voy-voy/ كَلِمَةُ التَّعَجُّبِ.

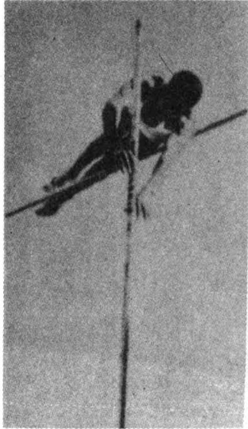
## ورزش ـ الرياضة البدنيّة



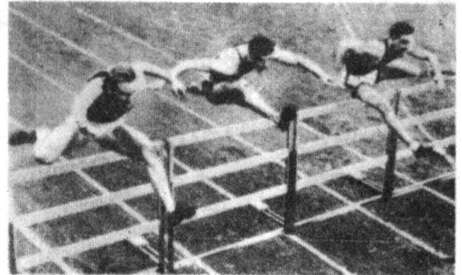
۱ـ مرحلهٔ شروع دو صدمتر: الانطلاق في سباق المائة متر



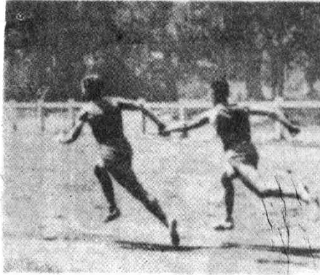
۲ـ مسابقه دو پنجهزار متر: سباق الخمسة آلاف متر



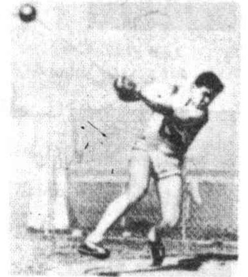
۳ ـ پرش با نیزه: قفز بالعصا



۴ـ مسابقه دو بامانع: سباق الحواجز



۵ـ دوامدادی: سباق البَدَل



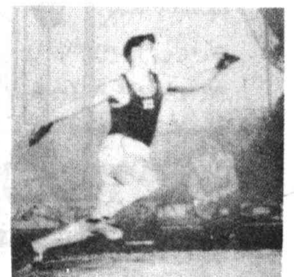
۶ـ پرتاب چکش: رمي المطرقة



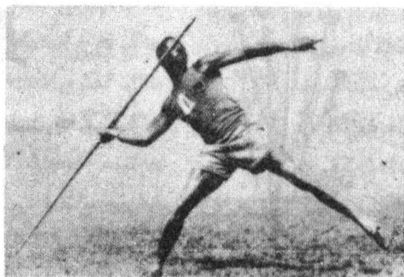
۷ـ پرش طول: القفز العريض



۸ـ پرش ارتفاع: القفز العالي



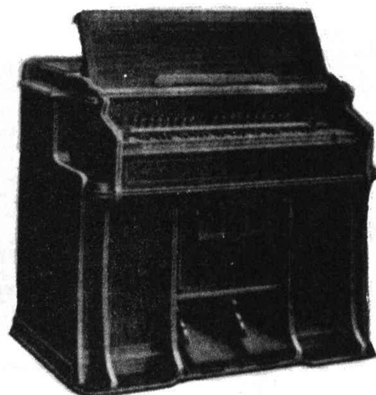
۹ـ پرتاب دیسک: رمي القرص



۱۰ـ پرتاب نیزه: رمی الرمح



۱۱ـ پرتاب وزنه: رمی الكرة



هارمونیوم



هاگدان

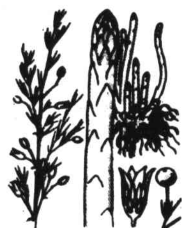


هزاربرگ آبزی

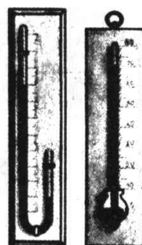
هزار چشم



هلیون افریقایی



هیون





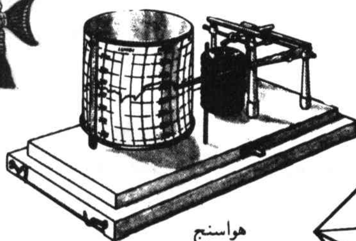
همای



همیشه بهار کوهی



هندبای بری



هواسنج



هنیوک



هور



هوبره



هشت‌وجهی منتظم



هوه چوبه



هیدرایر



هوفاریقون سفید



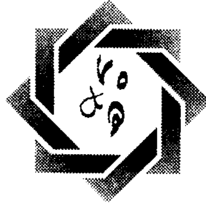
هوفاریقون



هوم



هیگرومتر



**هـ** /h/ الهاء. الحَرْفُ الواحِدُ و الثّلاثُونَ مِنْ حُرُوفِ الهِجاءِ و هي بِمَثابَةِ ٥ في حِسابِ الجُمَّلِ.

**ها** / hä/ ۱. [عم]نَعَم. ۲. ← هان. ۳. عَلامَةُ الجَمْعِ لِغَيْرِ ذَوِي الرُّوحِ مِثْل: كتابها: الكُتُب.

**هاپو** /häpu/ الكَلْب [فِي كَلامِ الأطْفالِ].

**هاج واج** /häj-väj/ ← هاج و واج.

**هاج و واج** /h.-o-v./ مُتَحَيِّر، حَيْران، مُضْطَرِب، عاجِز.

**هاج و واج شدن** /h.-o-v.-šodan/ تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ.

**هاج و واج كردن** /h.-o-v.-kardan/ تَحْيِيْراً / حَيَّرَهُ.

**هادرم** /hadrom/ (گيا) كَيْسَم.

**هادرمال** /hädromäl/ (گيا) ← لينيين.

**هادى** /hädi/ ۱. الهادِي، المُرْشِد، النّاصِح. ۲. (فز) مُوَصِّل.

**هادى بودن** /h.-bodan/ الإيْصالِيَّة ← رسانايى.

**هار** /här/ كَلِب، كَلِيْب، مَكْلُوب، مَصْرُوع، صَعْران، المَسْعُورُ مِنَ الكِلابِ.

**هاراكيرى** /häräkiry/ الإنْتِحارُ اليابانِيُّ.

**هارپ** /härpe/ (مسـ) ← چنگ.

**هارت و هورت كردن** /härt-o-hurt-kardan/ صَخَباً / صَخِبَ ـ تَصَنُّعاً و تَجْلِيْباً / جَلَبَ و تَجَلُّباً / تَجَلَّبَ تَصَنُّعاً.

**هار شدن** /här-šodan/ كَلَباً / كَلِبَ ـ اِنْصِراعاً / اِنْصَرَع، اِنْصِعاراً / اِنْصَعَرَ.

**هارمونى** /härmoni/ إيْقاع، تَآلُفُ الأنْغام.

**هارمونيک** /h.-k/ الإيْقاعِيّ، تَآلُفِيّ، تَناغُمِيّ.

**هارمونيكا** /härmonikä/ (مسـ) هَرْمُونِيْكا.

**هارمونيوم** /härmonyom/ (مسـ) قَدَمِيَّة.

**هارى** /häri/ (پز) مَرَضُ الكَلْب، الكَلَب، كَلاب.

**هاژ و واژ** /haž-o-väž/ ← هاج و واج.

**هاشور** /häšur/ نَمْنَمَة ← پرداز.

**هاشور زدن** /h.-zadan/ تَرْقِيْناً / رَقَّنَ، تَظْلِيْلاً / ظَلَّلَ.

**هاضمه** /häzeme/ (پز) الهاضِمَة.

**هاف بک** /häfbak/ الظَّهِيْرُ المُساعِدُ [في كُرَةِ القَدَمِ].

**هافنيم** /häfnium/ (شيمـ) الهَفْنِيُوم.

**هاف هاف** /häf-häf/ ← عو عو.

**هاف هاف كردن** /h.-kardan/ ← عو عو كردن.

**هافهافو** /häf-häfu/ [عم] العَجُوزُ الفاضُّ الفَمِ و العاجِزُ عَن أداءِ مَخارِجِ الحُرُوفِ، الشَّيْخُ الّذي أكَلَ الدَّهْرُ عَلَيهِ و شَرِبَ.

**ها كردن** /hä-kardan/ نَفْخاً / نَفَخَ ـُ فِي يَدَيْهِ، نَكْهاً / نَكَهَ ـَ فُلانٌ، نَكْهاً / نَكِهَ ـَ الرَّجلُ.

**هاكول** /häkul/ (شيمـ) ← مرگ موش.

**هاكى** /häki/ الهُكِي، الجَحْفَة.

**هاگ** /häg/ (گيا) البَوْغ.

**هاگ تاژک دار** /h.-e-täžak-där/ (گيا) البَوْغُ الحَيَوانِيُّ.

**هاگچه** /h.-ce/ (گيا) بُوَيْغ، بُوَيْغَة.

**هاگ داران** /h.-därän/ (گيا) بَوْغِيّات.

**هاگدان** /h.-dän/ (گيا) كِيْسُ البَوْغِ.

**هاگ غير جنسى** /h.-e-qeyr-e-jensi/ (گيا) البَوْغُ الخارِجِيّ.

**هاگ فشانى** /h.-fešäni/ (گيا) تَبَوُّغ، تَجَرْثُم.

**هاگ قارچ** /h.-e-qärc/ (گيا) مَشِيْجَةُ الفُطْر.

**هاگ گذارى** /h.-gozäri/ (گيا) تَبَوُّغ، تَجَرْثُم.

**هاگ ميوه دار** /h.-e-mive-där/ (گيا) البَوْغُ المُغَلَّف.

**هاگينه** /h.-ine/ (گيا) الضّامَّة [إحْدَى مَجْمُوعاتِ الأبْواغِ الشَّبِيْهَةِ بالنُّقَطِ في السَّراخِسِ].

**هال** /häl/ صالَة، البَهْو القاعَة، حَضِيْر.

**هالتر** /hälter/ ثُقّالَة.

**هالتر زدن** /h.-zadan/ ← وزنه برداری.

**هالو** /hälu/ [عم] سَلِيمُ القَلْبِ، العَبِيْط.

**هالوژن** /häložen/ (شيمـ) ← شورگن.

**هالـه** /häle/ هالَـة، دارَة، ساهِـرَة، السّاهُـور، صاهُـور، طُفاوَة.

**هاله بستن** /h.-bastan/ تَشكِيْلاً / شَكَّلَ هالَةً، تَطوِيْقاً / طَوَّقَ بِهالَةٍ.

**هالهٔ خورشيد** /h.-ye-xoršid/ عَجُوز، النَّدْأَة.

**هامش** /hämeš/ هامِش، الحاشِيَة.

**هامش زدن** /h.-zadan/ تَهْمِيْشاً / هَمَّشَ.

**هاوركراف** /häver-kräf/ حَوّامَة، مَرْكَبَةٌ تَسِيْرُ عَلَى الماءِ أو الأرْضِ فَوْقَ مِخَدَّةٍ هَوائِيَّةٍ.

**هامون** /hämun/ الوَادِي، الصَّحْراء، القاع، زَهَق.

**هان** /hän/ ۱. [عم] نَعَم. ۲. ألا، أمَا، كَلّا.

**هاون** /hävan/ الهاوُن و الهاوُوْن و الهـاوِن، هُوْن، مِدَق، صَلايَة، صَلّاءَة، مِنْحاز، مِهْراس.

**هاه هاه** /häh-häh/ هاه.

**هاى** /häy/ ۱. أداةُ الأَسَف، ۲. أداةُ النِّداء.

**هاى و هوى** /häy-o-huy/ ← هياهو.

**هاى هاى** /häy-häy/ إسْمُ صَوْتٍ لِلْبُكاءِ.

**هبوط كردن** /hobut-kardan/ ← فرود آمدن.

**هبه** /hebe/ (حقـ) الهِبَة.

**هبه كردن** /h.-kardan/ وَهْباً و وَهَباً و هِبَةً / وَهَبَ يَهَبُ المالَ فُلاناً و لِفُلانٍ، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ الشَّيْ ءَ مَجاناً، نَفْلاً / نَفَلَ ـُ، إعْطاءً / أعْطَى غَنِيمةً.

**هپاتيت** /hepätit/ (پز) ← زردى، يرقان.

**هپاتيـك** /hepätik/ ۱. (پز) كَبِـدِيّ، مَكْبُود. ۲. (گيا) كَبَدِيَّة.

**هپاتيـك ها** /h.-hä/ (گيا) صَـفٌّ مِنْ قِسْـمِ الطُّحْلُبِيّات، كَبَدِيَّة.

**هپروت** /haparut/ [عم] عالَمُ الوَهْمِ و الخَيالِ.

**هپل و هپو** /hapal-o-hapow/ ← هرج و مرج.

**هتاكى** /hattäki/ الهَتْك، خَرْقُ السِّتْرِ، إنْتِهاكُ الحُرْمةِ.

**هتاكـى كردن** /h.-kardan/ هَتْكاً / هَتَكَ ـِ تَهْتِيْكاً / هَتَّكَ، إنْتِهاكاً / إنْتَهَكَ الحُرْمَةَ، خَرْقاً / خَرَقَ ـِ السِّتْرَ، إهانَةً / أهانَ، فَضْحاً / فَضَحَ ـَ عِرْضَ فُلانٍ.

**هتروزيد** /heterozid/ (شيمـ) الغَلُو كُوسِيْد.

**هتروزيدها** /h.-hä/ (شيمـ) الغَلُوكُوسِيْداتِ.

**هتروژن** /hetrožen/ (شيمـ) مُتَغايِـر، غَيْـرُ مُتجانِـسٍ، مُتَنافِر.

**هتك حـرمت** /hatk-e-hormat/ هَتْكُ الحُرْمَـةِ، هَتْك، إعْتِداء، خَرْقُ السِّتْر، إنْتِهاكُ حُرْمَةٍ.

**هتك حرمت كردن** /h.-e-h.-kardan/ ← هتاكى كردن.

**هتل** /hotel/ أُوتِيْل، فُنْدُق.

**هتل دار** /h-där./ صاحِبُ فُنْدُقٍ.

**هتل سازى** /h.-säzi/ صَناعَةُ الفَنْدَقَةِ.

**هجائى** /hejä'i/ هِجائِيّ.

**هجده** /hejdah/ ثَمانِيَ عَشْرَةَ، ثَمانِيَةَ عَشَرَ.

**هجدهم** /h.-om/ الثّامِنَ عَشَرَ.

**هجدهمين** /h.-omin/ ← هجدم.

**هجران كـردن** /hejrän-kardan/ الهِجْران، الإفْتِـراق، قَطِيْعَة.

**هجرت كردن** /hejrat-kardan/ مُهاجَرَةً / هاجَرَ.

**هجرت كننده** /h.-konande/ مُهاجِر.

**هجرتگاه** /h.-gäh/ المَهْجَر.

**هجرى** /hejri/ الهِجْرِيّ.

**هجرى شمسى** /h.-ye-šamsi/ الهِجْرِيُّ الشَّمْسِيُّ.

**هجرى قمرى** /h.-ye-qamari/ الهِجْرِيُّ القَمَرِيُّ.

**هجو** /hajv/ ۱. ذَمّ، طَعْن، قَدْح، هَجاء، سَبّ، قَذْف، . ۲. أُهْجُوَّة، أُهْجِيَّة.

**هجو شده** /h.-šode/ مَهْجُوّ.

**هجو كردن** /h.-kardan/ هَجْواً وهِجـاءً وتَهْجاءً / هَجَا ـُ إهْتِجاءً / إهْتَجَى هُـ مُهاجاةً / هاجَى، [يكـديگر را] تَهاجِياً / تَهاجَـى واهْتِجاءً / إهْتَجَأَ الـرَّجُلانِ وتَنـابُحاً / تَنَابَحَ الشّاعِرانِ، ذَمّاً ومَذَمَّةً / ذَمَّ ـُ هُ، قَدْحاً / قَدَحَ ـَ في عِرْضِهِ، إزْكاءً / أَزْكَى عَلَيهِ، تَغْنِيَةً / غَنَّى الشّاعِـرُ بفلانٍ، لَغطاً / لَغَطَ ـَ هـ بأبْياتٍ.

**هجو كننده** /h.-konande/ الهَجّاء، هاجِي، هَلّاب.

**هجوم** /hojum/ الهُجُـوم، هَجْمَـة، غارَة، أَغـارَة، وَقْعَـة، كَبْسَة.

**هجـوم آوردن** /h.-ävardan/ هُجُـومـاً / هَجَـمَ ـُ عَلَيْـهِ،

مُهاجَمَةٌ / هاجَمَ، حَمْلَةٌ / حَمَلَ ـِ عَلَيْهِم، إغارَةٌ / أغارَ عَلَى، مُغاوَرَةٌ / غاوَرَ، اِنْثِيالاً / اِنْثالَ عَلَيهِ القَومُ، دَرْهاً / دَرَهَ ـَ عَلَيهِم، رَمْداً / رَمَدَ ـِ القَومَ، زَحْفاً وزَحَفاناً وزُحُوفاً / زَحَفَ ـَ، إسْراعاً / أسْرَعَ، سَطْواً / سَطا ـُ عَلَيهِ وبِهِ، تَسْوِيماً / سَوَّمَ عَلَى القَوْمِ، شَنّاً / شَنَّ ـُ الغارَةَ عَلَيهِم، صَوْلاً وصِيالاً وصالاً وصُؤُولاً وصَيَلاناً ومَصالَةً / صالَ ـُ عَلَيهِ، غَزْواً وغَزاوَةً وغَزَواناً / غَزَا ـُ، غَفْقاً / غَفَقَ ـِ هـ بالسَّوْطِ، غَوْصاً وغِياصاً وغِياصَةً ومَغاصاً / غاصَ ـُ عَلَى الشيءِ، اِقْتِحاماً / اِقْتَحَمَ المكانَ، اِنْقِضاضاً / اِنْقَضَّ عَلَيهِم، كَرّاً وكُرُوراً وتَكْراراً / كَرَّ ـُ، نُهُوداً ونَهْداً / نَهَدَ ـَ لِلْعَدُوِّ وإلى العَدُوِّ، تَهافُتاً / تَهافَتَ عَلَى، هَرْهَرَةً / هَرْهَرَ عَلَيهِ، تَهَوُّراً / تَهَوَّرَ، هَضْماً / هَضَمَ ـِ عَلَيهِ.

**هجوم آورنده** /h.-ävarande/ الهَجّام، غائِص.

**هجونامه** /h.-näme/ قَذْفٌ عَلَنِيٌّ، الأُهْجُوَة، الأُهْجِيَة.

**هجويات** /h.-iyyat/ الأهاجِيّ اللّاذِعَة.

**هجى** /hejji/ التَّهَجّي، التَّهْجِيَة.

**هجى كردن** /h.-kardan/ هَجْواً وهِجاءً / هَجا يَهْجُوالحُرُوفَ، تَهْجِيَةً / هَجّى، تَهَجِّياً / تَهَجّى وتَهَجُّواً / تَهَجّأَ الكَلِمَةَ.

**هچل** /hacal/ [عم]← گرفتارى. «در~ افتادن» ← گرفتار شدن. «در~ انداختن» ← گرفتار كردن.

**هچلهفت** /hacalhaft/ ← هشلهفت.

**هخامنشيان** /haxämanešiyän/ الأَخْمِينِيُّون.

**هدايت** /hedäyat/ ١. الهِدايَة، الضِّياء، رَشاد، الإرْشاد، رَشَدَى، دَلالَة. ٢. (فز) التَّوْصِيل.

**هدايت‌شدن** /h.-šodan/ هُدًى وهَدْياً وهِدايَةً / هَدَى ـِ، اِهْتِداءً / اِهْتَدَى الرَّجلُ، رُشْداً / رَشَدَ ـُ.

**هدايت شده** /h.-šode/ مَهْدِيّ، المُهْتَدِيّ، ضالّ.

**هدايت كردن** /h.-kardan/ هُدًى وهَدْياً وهِدْيَةً وهِدايَةً / هَدَى يَهْدِي وإرْشاداً / أرْشَدَ هـ، تَوْجِيهاً / وَجَّهَ، إدارَةً / أدارَ.

**هدايت كننده** /h.-konande/ الهادِي، المُرْشِد.

**هدر** /hadar/ ذاهِبٌ أدْراجَ الرِّياحِ، الضِّياع، الهَدَر، البُطْلان، الطَّلّ، الضّائِع، بِطْر، بَهْرَج، طَلْف، ظَلِيف، الظَّلْف، الظُّلَف، «خون او بـه~ رفت» ذَهَبَ دَمُهُ ظَلْفاً وظَلَفاً وظَلِيفاً وطَلْفاً.

**هدردادن** /h.-dädan/ إهْداراً / أهْدَرَ، إضاعَةً / أضاعَ، تَضْيِيعاً / ضَيَّعَ، إتْلافاً / أتْلَفَهُ، تَبْذِيراً / بَذَّرَ، إسْرافاً / أسْرَفَ، إسْداءً، أسْدَى.

**هدر رفتن** /h.-raftan/ هَدْراً وهَدَراً / هَدَرَ ـِ الدَّمُ وغَيْرُهُ، ضِيْعاً وضَيْعَةً وضَياعاً / ضاعَ ـِ، تَلَفاً / تَلِفَ ـَ.

**هدف** /hadaf/ ١. الهَدَف، الغايَة، غَرَض، فِطْنَة، قَصْد، مَقْصَد، نِيَّة، مَعْنَى، مُراد، مَطْلَب، مَسْجَع، شَأْو، شَكْل، شَلَّة، شَوْط، صَدَد، مَطْمَع، غُنامَى، قُبْل، القَصْر، نَجِيْث، نَجِيَّة. ٢. الهَدَف، غَرَض، مَرْمَى، بُرْجاس، حِلّ، رُقْعَة، شاخِص، قِرْطاس، وَدْع.

**هدف گرفتن** /h.-gereftan/ تَسْدِيْداً / سَدَّدَ نَحوَ، تَصْوِيباً / صَوَّبَ.

**هدف‌گيرى** /h.-giri/ تَسْدِيْد، تَصْوِيْب.

**هدف‌گيرى كردن** /h.-g.-kardan/ ← هدف گرفتن.

**هدهد** /hod-hod/ الهُدْهُد، هُداهِد، دُوَيْكُ ا لجَبَلِ.

**هديه** /hadiyye/ الهَدِيَّة، المَنْحَة، عَطِيَّة، التُّحْفَة، هِبَة، حُبْوَة، حَبْوَة، نَحْل، نِحْلَة، لَطَف، لَطَفَة، لُهْنَة، مَنّ، وَصْل، صِلَة.

**هديه دادن** /h.-dädan/ إهْداءً / أهْدَى لِفُلانٍ وإلَيْهِ كَذا، تَهْدِيَةً / هَدَّى الهَدِيَّةَ لفلانٍ، مُهاداةً وهِداءً / هادَى، [يكديگر را] تَهادِياً / تَهادَى القَوْمُ، إتْحافاً / إتَّحَفَ هـ بِهِ، حَبْواً / حَبا ـُ هُ كذا وبِكَذا، مَنْحاً / مَنَحَ ـَ هُ الشَّيءَ.

**هديه دهنده** /h.-dahande/ المُهْدِي، المِهْداء، المانِح.

**هديهٔ عروسى** /h.-ye-arusi/ هَدِيَّةُ العُرْسِ.

**هديه كردن** /h.-kardan/ ← هديه دادن.

**هديه كننده** /h.-konande/ ← هديه دهنده.

**هديه گرفتن** /h.-gereftan/ تَلَقِّياً / تَلَقَّى عَطاءً.

**هذلولى** /hozluli/ القَطْعُ الزّائِدُ.

**هذيان** /hazyän/ هَذَيان، هِجِّيرَى، هَوَس، هَلْوَسَة، الكلامُ التّافِهُ غَيْرُ المَعْقُولِ المَهْجُورِ، الكلامُ المُضْطَرِبُ.

**هذيان گفتن** /h.-goftan/ هَذْواً / هَذا ـُ، هَذْياً وهَذَياناً / هَذَى ـِ، تَهاذِياً / تَهاذَى القومُ، هَجْراً وهِجِّيرَى وإهْجِيرَى / هَجَرَ ـُ، هَذْراً وتَهْذاراً / هَذَرَ ـِ في كلامِهِ، هَقْياً / هَقَى ـِ.

**هذيان گوى** /h.-guy/ المِهْذار، المِهْذارَة، المِهْذَر.

**هر** /har/ أيّ، كُلّ، جَمِيع، [نث] كُلُّهُ.

**هرآنچه** /h.-änce/ كُلُّ ما، كُلُّ الَّذِي.
**هرآنكه** /h.-änke/ كُلُّ مَنْ.
**هرآينه** /h.-äyene/ لابُدَّ، كُلُّ زمانٍ، إذا، إنَّ، أنَّ.
**هراز چندى** /h.-az-candi/ ← گاهى.
**هراس** /haräs/ خوف، تَخَوُّف، هَوْل، هَيْبَة، مهابَة، رُهْبَة، خَشْيَة، خِشْـي، خَضَّة، رُعْب، فَـزَع، فَزْعَة، فَـرَق، قَلَق، وَجَل، وَهْرَة، وَهَل، وَهْلَة، هَلَل.
**هراسان** /h.-än/ جَبان، خائِف، مُرْتَعِـد، رَعِيْب، الخَشِيّ، الخَشْيان، الخِشْي، مَبْذُوع، وَجِل، وَهْران، مَوْهُور.
**هراسان شدن** /h.-šodan/ ← هراسيدن
**هراسـان كردن** /h.-kardan/ تَخْوِيْفاً / خَوَّف، إخـافَةً / أخافَ، تَـرْوِيْعاً / رَوَّعَ، إراعَةً / أراعَ، إفزاعـاً / أفْزَعَ، وَأراً وإرَةً / وَأرَيَئِرُ الرَّجُلَ.
**هراس‌انگيز** /haräs-angiz/ رَهِيْب، مُخِيْف.
**هراسنـاك** /h.-näk/ فَزِع، فَـزْعان، مُفْـزَع، رائِع، رَوِع، خائِف، مُتَخَوِّف.
**هراسيدن** /h.-idan/ خَوْفاً و خَيْفاً ومَخـافَةً وخِيْفَةً / خافَ ـَ، تَخَوُّفاً / تَخَوَّفَ، فَزْعاً / فَزَعَ ـَ مِنْهُ، رَوْعاً ورُؤُوعاً / رَاعَ ـُ، اِرْتِيـاعاً / اِرْتاعَ وتَـرَوُّعاً / تَرَوَّعَ منـهُ ولَهُ، إشْمـاصاً / أشْمَصَ، فَيْشاً / فاشَ ـِ عن الأمْرِ، تَوَهُّماً / تَوَهَّمَ.
**هراسيده** /h.-ide/ ← هراسناک.
**هرت** /hort/ الشَّفّ، إشْتِفاف.
**هرت كشيدن** /h.-kešidan/ شَفّاً وشُفُوفاً / شَفَّ ـُ الماءَ.
چاى را هرت نكش «لاتَشِفَّ الشّايَ».
**هـرجايـى** /harjäyi/ مُتَشَـرِّد، مُتَجَوِّل، جَـوّال، مُشَـرَّد، لاجِئ، هائِمٌ عَلَىَ وَجْهِهِ.
**هرج و مـرج** /harj-o-marj/ اِضْطِـراب، الهَرَج، الفِتْنَـة، فَوْضَى، الهَيَجان، تَدَاخُلُ واخْتِلالُ النِّظام.
**هـرج و مرج شـدن** /h.-o-m.-šodan/ اِخْتِلالاً / اِخْتَلَّ النِّظامُ، تَداخُلاً / تَداخَلَ النِّظامُ، فَساداً وفُسُوداً / فَسَدَ ـِ وفَسُدَ ـُ. تَفَكُّكاً / تَفَكَّكَ.
**هرج و مـرج طلب** /h.-o-m.-talab/ فَوْضَوِيّ، اِشْتِـراكِيٌّ مُتَطَرِّفٌ.
**هرج و مرج طلبى** /h.-o-m.-t.-i/ فَوْضَوِيَّة.
**هرج و مـرج گرايـى** /h.-o-m.-geräyi/ ← هرج و مـرج طلبى.

**هرچند** /har-cand/ دائِماً، عِنْدَما، مَتَى، حَيْثُ، كُلَّ ما.
**هرچند كه** /h.-c.-ke/ وَإن.
**هرچه** /h.-ce/ أيُّ شَيءٍ، كُلَّما، كَيْفَما، مَهْما.
**هرچـه باداباد** /h.-c.-büdäbäd/ يَكُنْ مـايَكُن، يَحْصُـلُ مايَحْصُلُ.
**هرچيز** /h.-ciz/ أيُّ شَيءٍ، جَمِيْعُ الأشْياءِ، كُلُّ شَيءٍ.
**هردمبيـل** /hardambil/ ۱. [عم] ← درهـم برهـم. ۲. لاأُبالِي، لاقَيْد.
**هردو** /har-do/ كِلا، كِلْتا، كِلَاهُما.
**هرز** /harz/ بِلا فـائِدَة، عَدِيْـمُ الفائِدَةِ، عَـدِيْمُ الجَـدْوَى، عَبَث، بِدُوْنِ طائِل.
**هرزآب** /h.-äb/ مِياهُ المَجْرَى، الماءُ الفاسِدُ، سَرَفُ الماءِ.
**هرزدادن** /h.-dädan/ ۱. إتْلافـاً / أتْلَفَ وإهْـداراً / أهْدَرَ الماءَ. ۲. إتْلافاً / أتْلَفَ، إهْداراً / أهْدَرَ.
**هرز رفتن** /h.-raftan/ ۱. تَلَفاً / تَلِفَ ـَ الماءُ، هَدْراً وهَدَراً / هَدَرَ ـِ الماءُ. ۲. هَدْراً وهَدَراً / هَدَرَ ـِ، تَلَفاً / تَلِفَ ـَ.
**هرز شـدن** /h.-šodan/ خَرْبـاً وخَرَابـاً / خَـرِبَ ـَ القُفْـلُ واللَّوْلَبُ.
**هرز كردن** /h.-kardan/ تَخْرِيْباً / خَرَّبَ القُفْلَ واللَّوْلَبَ.
**هرزگـى** /harzegi/ ۱. خِفَّـة، طَيْـش، خَلاعَـة، رَذِيْلَـة، تَشَرُّد، سَخافَة، نُمَيَّة. ۲. فَسادُ الأخْلاق، فُجُور، فَحْشاء، فاحِشَـة، فِسْق، دَعـارَة، شَبَق، غُلْمَـة، الطُّنُو، الطِّنْـي، عَهْر، عَهارَة، نَزَّة، هَلْس.
**هرزگى كردن** /h.-kardan/ فَجْراً / فَجَرَ ـُ، إفْجاراً / أفْجَرَ، فُحْشاً وفَحـاشَةً / فَحُشَ ـُ، تَفـاحُشاً / تَفاحَـشَ، فِسْقاً وفُسُوقاً / فَسَقَ ـِ وفَسُقَ ـُ، خَلْعاً / خَلَعَ ـَ العِذارَ، خَلاعَةً / خَلُعَ ـُ، دَعارَةً / دَعَرَ ـَ ودَعِرَ ـَ الرَّجُـلُ، فَعْلاً / فَعَلَ ـَ الفَحْشاءَ، تَهَتُّكاً / تَهَتَّكَ.
**هرزه** /harze/ ۱. ماجِن، خَلِيْع، مُتَهَتِّك، فـاتِك، مَهاجِر. ۲. فاجِـر، دَعِر، داعِـر، فاسِـق، مُومِـس، مُومِسَـة، غَلِم، غِلِّيْم، شَهَوانِيّ، شَبَق، بَلْطَجِيّ، عِنْفِص [نث]، فَلاتِى. ۳. نَحِيْف، لَغْو ← بيهوده.
**هرزه‌درا** /h.-darä/ ← ياوه‌گوى.
**هرزه‌درايى** /h.-d.-yi/ ← ياوه‌گويى.
**هرزه دهان** /h.-dahän/ ← هرزه‌گوى، ياوه‌گوى.
**هرزه زبان** /h.-zabän/ ← هرزه‌گوى، ياوه‌گوى.

**هرزه زبانی** /h.-z.-i/ ← هرزه گویی، یاوه گویی.

**هرزه‌شدن** /h.-šodan/ ← هرزگی کردن.

**هرزه گرد** /h.-gard/ مِعْطال، عَواطِلي، اللّاجِیء، الهائِمُ عَلَی وَجْهِهِ.

**هرزه گردی** /h.-g.-i/ ← ولگردی.

**هرزه گو** /h.-gu/ ← یاوه گوی.

**هرزه گویی** /h.-g-yi/ ← یاوه گویی.

**هرزه مرس** /h.-maras/ کَلْبٌ بِلاقَیْدٍ، کَلْبٌ شَرِیْدٌ، الکَلْبُ المُتَشَرِّدُ.

**هرس** /haras/ شَذْبٌ، الهَرْس، تَشْذِیْبُ الشَّجَرِ.

**هرساله** /har-säle/ سَنَوِيٌّ.

**هرس کردن** /haras-kardan/ شَذْباً / شَذَبَ ـُ، تَشْذِیْباً / شَذَّبَ، تَشْحِیْلاً / شَحَّلَ، تَقْلِیْماً، قَلَّمَ، تَقْضِیْباً / قَضَّبَ وتَهْذِیباً / هَذَّبَ وهَذْباً / هَذَبَ ـِ الشَّجَرَ.

**هرسی‌نین** /hersinien/ هَرْسِیْنِيٌّ.

**هرطور** /har-towr/ کَیْفَما.

**هرکاره** /h.-käre/ صالِحٌ لِکُلِّ عَمَلٍ، ماهِرٌ فِي کُلِّ عَمَلٍ.

**هرکجا** /h.-kojä/ حَیْثُما، أَیْنَ.

**هرکدام** /h.-kodäm/ أَيٌّ، أَيُّ واحِدٍ، أَیّاً کانَ.

**هرکس** /h.-kas/ أَيٌّ، کُلُّ مَنْ، کُلُّ واحِدٍ، أَيُّ واحِدٍ.

**هرکس که** /h.-k.-ke/ أَيُّ کانَ.

**هرکول** /herkul/ ۱. جَبّار، هِرَقْل. ۲. البَطَل، المُصارِع.

**هرکه** /har-ke/ کُلُّ مَنْ، أَيُّ کانَ.

**هرکه هرکه** /h.-k.-h.-k./ ← هرج و مرج.

**هرگاه** /h.-gäh/ إذا، حَیْثُما، إنْ، لَوْ، لَمّا، عِنْدَما، مَتَی، کُلُّ آنٍ، کُلُّ وَقْتٍ، کُلُّ زَمَنٍ.

**هرگز** /hargez/ لَنْ، لا، کَلّا. قَطُّ، أَبَداً، دائِماً، اَلْبَتَّة، مُطْلَقاً، قَطْعاً، أَصْلاً، بالمَرَّة، واصِل، عَوْضُ، السَّجِیْس. ∘~ نزد تو نمی‌آیم∘: لا آتِیْکَ سَجِیْسَ اللَّیالِي.

**هرگونه** /har-gune/ کَیْفَما.

**هرم** /heram/ (هنـ) الهَرَم.

**هرمافرودیت** /hermäfrodit/ (گیا) خُنْثَوِيٌّ.

**هرمس** /hermes/ (نجـ) المُشْتَرِي.

**هرم مستقیم** /heram-e-mostaqim/ (هنـ) هَرَمٌ مُسْتَقِیم.

**هرم منظم** /h.-e-monazzam/ (هنـ) هَرَمٌ نِظامِيٌّ.

**هرم ناقص** /h.-e-näqes/ (هنـ) مَخْرُوطٌ مَقْطُوعُ الرَّأْسِ، جِذْعُ الهَرَمِ، هَرَمٌ ناقِصٌ.

**هرمی** /h.-i/ هِرَمِيٌّ.

**هروئین** /hero'in/ الهِیْرُوْیِیْن.

**هروئین فروش** /h.-foruš/ بائِعُ الهِیْرُوْیِیْن.

**هروئینی** /h.-i/ المُعْتادُ عَلَی الهِیْرُوْیِیْن.

**هر هر** /her-her/ صَوْتُ الضُّحْکَةِ العالِیَةِ السّاخِرَة.

**هر هر کردن** /h.-kardan/ هَرْهَرَةٌ / هَرْهَرَ عَلَی فُلانٍ.

**هرهری مذهب** /horhori-mazhab/ مُلْحِدٌ، شَخْصٌ لادِیْنَ لَهُ.

**هری** /horri/ اِسْمُ صَوْتٍ لِانْهِدامِ البِناءِ. ∘هری دلم ریخت: إِنْهَدَمَ حَیْلِي∘.

**هریره** /harire/ مُهَلَّبِیَّة، فالُوذَج، لَبَّة.

**هریک** /har-yek/ کُلُّ واحِدٍ، کُلُّ.

**هزار** /hezär/ ۱. الأَلْف. ۲ ← بلبل.

**هزار برگ** /hezär-barg/ (گیا) الحَزَنْبَل.

**هزار برگ آبزی** /h.-barg-e-äbzi/ (گیا) حَزَنْبَلُ الماءِ.

**هزار برگیها** /h.-b.-i-hä/ (گیا) الحَزَنْبَلِیّات.

**هزارپا** /h.-pä/ (جانـ) أُمُّ أَرْبَعَةٍ وَأَرْبَعِیْنَ، حَرِیْش.

**هزارپایان** /h.-p.-yän/ (جانـ) الکَثِیْرَاتُ الأَرْجُل.

**هزارچشان** /hazär-cašän/ (گیا) الفاشِرا.

**هزارچشم** /hezär-cašm/ (گیا) الدّازِيّ، عُشْبَةُ القَلْبِ.

**هزارخانه** /h.-xäne/ ← هزار لا.

**هزاردستان** /h.-dastän/ أَبُوهارُوْن، عَنْدَلِیْب، بُلْبُل، هَزار.

**هزارگان** /h.-gän/ أُلُوف.

**هزارگوشان** /h.-gušän/ (گیا) عِنَبُ الحَیَّةِ.

**هزارلا** /h.-lä/ (پز) القَلَنْسُوَة والقُلَنْسِیَه، أُمُّ التَّلافِیْف، حَفِث، حِفْث، صَمّاخَة، غَبْمَة، قِبَة، قِطْنَة.

**هزارم** /h.-om/ ← هزارمین.

**هزار ملیون** /h.-melyun/ مِلْیارد، أَلْفُ مَلْیُون.

**هزارمین** /h.-omin/ الأَلْفِیَّة.

**هزاره** /h.-e/ ۱. الدَّهْر. ۲. المَهْرَجانُ الأَلْفِيّ.

**هزارهٔ برجسته** /h.-e-ye-barjaste/ الغُرابَة.

**هزار هزار** /h.-h./ مَلْیُون، أَلْف أَلْف.

**هزار یک** /h.-yek/ واحِدٌ بالأَلْف.

**هزج** /hazaj/ الهَزَج، بحرٌمِنْ بُحُورِ الشِّعْرِ، وَزْنُهُ

«مفاعِيلُن» أَرْبَعُ مَرّاتٍ.

**هزل گفتن** */hazl-goftan/* ← یاوه گفتن.

**هزل گوی** */h.-guy/* ← یاوه گوی.

**هزلیات** */hazliyyät/* طَرائِف، فُكاهات، هُزالات.

**هزوارش** */hozväreš/* الإيدِيُوغرام.

**هزیمت** */hazimat/* ← شکست.

**هزینه** */hazine/* إنْفاق، نَفَقَة، صَرف، مَصْرُوف، كُلْفَة، خَرْج، تَكالِيف، مَصارِيف.

**هزینه دادن** */h.-dädan/* إعْطاءُ / أَعْطاهُ نَفَقَةً، نَفْلاً / نَفَلَ ـُ فُلاناً.

**هزینهٔ زندگی** */h.-ye-zendegi/* نَفَقَةُ المَعِيْشَةِ.

**هزینهٔ سفر** */h.-ye-safar/* نَفَقاتُ تَنَقُّلٍ، نَفَقَةُ السَّفَرِ.

**هزینهٔ سنگین** */h.-ye-sangin/* النَّفَقَةُ الهائِلَةُ.

**هزینه کردن** */h.-kardan/* إنْفاقاً / أَنْفَقَ المالَ، صَرْفاً / صَرَفَ ـِ المالَ، إنْفاداً / أَنْفَدَهُ.

**هزینهٔ لازم** */h.-ye-läzem/* نَفَقَةٌ ضَرُورِيَّةٌ.

**هزینهٔ نمایندگی** */h.-ye-namäyandegi/* بَدَلُ التَّمْثِيلِ.

**هزینهٔ واخواست** */h.-ye-växäst/* مَصارِيفُ عَمَلِ البُرُوتِسْتو.

**هژده** */heždah/* ← هجده.

**هست** */hast/* ۱. الوُجُود، الكَيْنُونَة. ۲. الباقِي، الكائِن.

**هست شدن** */h.-šodan/* تَكَوُّناً / تَكَوَّنَ.

**هست شده** */h.-šode/* مُكَوَّن.

**هستک** */hastak/* مُنَّة [نَواةٌ ذَرِيَّةٌ رَئِيْسَةٌ].

**هست کردن** */h.-kardan/* تَكْوِيْناً / كَوَّنَ الشَّيءَ.

**هست کننده** */h.-konande/* مُكَوِّن.

**هست و نیست** */h.-o-nist/* ۱. الوُجُودُ والعَدَمُ. ۲. [عم] ثَرْوَة، مال ← دارایی.

**هسته** */haste/* نَواة، ذَرَّة، عَجَمَة، العُجام، الجَرِيْمَة.

**هستهٔ اتم** */h.-ye-atom/* النَّواة.

**هسته دار** */h.-där/* النَّوَوِيّة.

**هستهٔ سلول** */h.-ye-sellul/* نَواةُ الخَلِيَّةِ.

**هستهٔ مرکزی** */h.-ye-markazi/* الجُزْءُ المَرْكَزِيُّ.

**هستهٔ میوه** */h.-ye-mive/* نَقايَة، نَواةُ الثَّمَرَة.

**هسته‌یی** */h.-yi/* ذَرِّي، نَوَوِي.

**هستی** */hasti/* ۱. كَوْن، كِيان، كَيْنُونَة، تَكَوُّن، حَياة، وُجُود، وِجْدان. ۲ ← دارایی.

**هستی و نیستی** */h.-o.-nisti/* ← هست و نیست.

**هشت** */hašt/* الثَّمانِيَة.

**هشت آهنگی** */h.-ähangi/* ← هشت نوتی.

**هشتاد** */haštäd/* الثَّمانُونَ.

**هشتادم** */h.-om/* الثَّمانُون.

**هشتادمین** */h.-omin/* ← هشتادم.

**هشت برگی** */hašt-bargi/* (گیا) ثُمانِيُّ الأَوْراق.

**هشت بندی** */h.-bandi/* ← هشت گانه.

**هشت بنیانی** */h.-bonyäni/* ثُمانِيُّ التَّكافُؤ.

**هشت پا** */h.-pä/* (جانـ) أُخْطَبُوط، الدَّوْلَة.

**هشت پایان** */h.-päyän/* (جانـ) الأُخْطَبُوطِيّات.

**هشت پهلو** */h.-pahlu/* ← هشت ضلعي.

**هشت تایی** */h.-täyi/* مُثَمَّنُ الأَجْزاءِ.

**هشت دندانی** */h.-dandäni/* ثُمانِيُّ الأَسْنانِ.

**هشت زاویه‌یی** */h.-zäviyeyi/* ثُمانِيُّ الزَّوايا.

**هشت ستونی** */h.-sotuni/* ثُمانِيُّ القَوائِمِ.

**هشت صد** */h.-sad/* ثَمانُمائَة.

**هشتصدم** */h.-s.-om/* الثّامِنُ بَعْدَ المِائَةِ.

**هشت ضلعی** */h.-zel'i/* (هنـ) المُثَمَّن، المُثَمَّنُ الزَّوايا.

**هشت ضلعی منتظم** */h.-z.-ye-montazam/* (هنـ) الثُّمانِيُّ الأَضْلاعِ.

**هشت گانه** */h.-gäne/* الثُّمانِيّ.

**هشتگان هشتگان** */haštgän-hatšgän/* ثُمانَ.

**هشت گوشه** */hašt-guše/* ← هشت ضلعی.

**هشتم** */h.-om/* الثّامِن.

**هشت مولکولی** */h.-molokuli/* (شیمـ) مُثَمَّنُ الأَجْزاءِ.

**هشتمی** */h.-omi/* الثّامِن، الثّامِنَة.

**هشتمین** */h.-omin/* ← هشتمی.

**هشت نوتی** */h.-noti/* (مس) اللَّحْنُ الثُّمانِيُّ.

**هشت واحدی** */h.-vähedi/* الثُّمانِيّ.

**هشت وجهی منتظم** */h.-vajhi-ye-montazam/* الثُّمانِيُّ الأَوْجُه.

**هشت هاگ** */h.-häg/* ثُمانِيُّ البَوْغات.

**هشت هجائی** */h.-heja'i/* ثُمانِيُّ المَقاطِع.

**هشتی** */h.-i/* مَجاز، رَدْهَة، دِهْلِيز.

**هشت یک** /h.-yek/ الثُّمن.
**هشدار** /hošdār/ تَنْبِيه.
**هشدار دادن** /h.-dādan/ إنذاراً / أَنْذَرَ، تَنْبِيهاً / نَبَّهَ.
**هشدار دهنده** /h.-dahande/ مُنْذِر، نَذِير، مُنَبِّه.
**هشلهف** /hašalhaf/ ۱. عَدِيمُ الفائِدَة. ۲ ← یاوه. ۳. مُهْمَل، تافِه، عاطِل.
**هشت وجهی** /hašt-vajhi/ (هنـ) ← هشت ضلعی.
**هشیار** /hošyār/ ← هوشیار.
**هضم شدن** /hazm-šodan/ اِنْهِضاماً / اِنْهَضَمَ الطَّعامُ.
**هضم شده** /h.-šode/ مَهْضُوم، هَضِيم.
**هضم کردن** /h.-kardan/ هَضْماً / هَضَمَ ـِـ سَخْتاً / سَخَتَ ـَـ هـ.
**هضم معائی** /h.-e-me'ā'i/ الهَضْمُ المِعَوِيّ.
**هضم معدی** /h.-e-ma'di/ الهَضْمُ المَعِدِيّ.
**هضم نشدنی** /h.-našodani/ عَسِرُ الهَضْمِ.
**هفت** /haft/ السَّبْعَة، سَبْع، سَبْع.
**هفت آسمان** /h.-āsmān/ المَسْمُوكاتُ السَّبْعُ.
**هفت آهنگی** /h.-āhangi/ (مسـ) ← هفت نوتی.
**هفتاد** /haftād/ السَّبْعُونَ [لِلذَّكَرِ والأُنْثَى].
**هفتادم** /h.-om/ السَّبْعُونَ.
**هفتادمین** /h.-omin/ السَّبْعُونَ.
**هفت اقلیم** /h.-eqlim/ الأَقالِيمُ السَّبْعَةُ.
**هفت اورنگ** /h.-owrang/ (نجـ) الكَواكِبُ السَّبْعَةُ.
**هفت اورنگ کهین** /h.-o.-e-kehin/ (نجـ) الدُّبُّ الأَصْغَرُ، بَناتُ نَعْشٍ الصُّغْرَى.
**هفت اورنگ مهین** /h.-o.-e-mehin/ (نجـ) الدُّبُّ الأَكْبَرُ، بَناتُ نَعْشٍ الكُبْرَى.
**هفت بخشی** /h.-baxši/ سُباعِيُّ الأَجْزاءِ.
**هفت برگی** /h.-bargi/ سُباعِيُّ الأَوْراق.
**هفت برابر** /h.-barābar/ سَبْعَةُ أَضْعافٍ، سُباعِيّ.
**هفت برابر کردن** /h.-b.-kardan/ سَبْعاً / سَبَعَ ـَـ تَسْبِيعاً / سَبَّعَ.
**هفت برادران** /h.-barādarān/ (نجـ) بَناتُ النَّعْش.
**هفت بند** /h.-band/ (گیا) البَطْباط، جُنْجُر، عَصا الرّاعِي، قَرْدَب.
**هفت بندها** /h.-b.-hā/ (گیا) البَطْباطِيّات.

**هفت بندی** /h.-b.-i/ ← هفت هجایی.
**هفت بنیانی** /h.-bonyāni/ سُباعِيُّ التَّكافُؤ.
**هفت پرچمی** /h.-parcami/ (گیا) سُباعِيُّ الأَسْدِيَة.
**هفت پشت** /h.-pošt/ الجَدُّ السّابِعُ، الأَبُ السّابِعُ.
**هفت پهلو** /h.-pahlu/ (هنـ) ← هفت ضلعی.
**هفت تائی** /h.-tā'i/ سُباعِيّ.
**هفت تخمدانی** /h.-toxmdāni/ (گیا) سُباعِيُّ المَبايِض.
**هفت تخمه** /h.-toxme/ ← هفت دانه.
**هفت تیر** /h.-tir/ فَرْد، فَرْدٌ بِسَبْعَةِ أَزْواجٍ.
**هفت تیرکش** /h.-t.-keš/ الخارِجُ عَنِ القانُونِ، مَنْ يَسْتَعْمِلُ المُسَدَّسَ لِأَغْراضِهِ الخاصَّةِ.
**هفت جزئی** /h.-joz'i/ ← هفت تایی.
**هفت جوش** /h.-juš/ المَعْدِنُ الصُّلْبُ.
**هفت حرفی** /h.-harfi/ سُباعِيُّ الأَحْرُف.
**هفت خط** /h.-xat/ شَخْصٌ مُتَقَلِّبٌ.
**هفت خوان** /h.-xān/ ۱. هِيَ عِبارَةٌ عَنِ المَراحِلِ السَّبْعِ الَّتِي اِجْتازَها «رستم» أَثْناءَ سَفَرِهِ. ۲. تَعْبِيرٌ عَنْ تَخَطِّي الصُّعُوباتِ.
**هفت دانه** /h.-dāne/ (گیا) سُباعِيُّ البُذُورِ.
**هفت رنگ** /h.-rang/ سُباعِيُّ الأَلْوانِ.
**هفت زاویه‌یی** /h.-zāviyeyi/ (هنـ) سُباعِيُّ الزَّوايا.
**هفت زبانی** /h.-zabāni/ سُباعِيُّ اللُّغات.
**هفت ستونی** /h.-sotuni/ سُباعِيُّ القَوائِم.
**هفت سطحی** /h.-sathi/ (هنـ) سُباعِيُّ السُّطُوحِ ← هفت ضلعی.
**هفت سین** /h.-sin/ المائِدَةُ الَّتِي تُفْرَشُ فِي رَأْسِ السَّنَةِ الإِيرانِيَّةِ (يَومِ النَّوروزِ) و يُوضَعُ عَلَيْها سَبْعَةُ أَلْوانٍ مِن الطَّعامِ تُبْدَأُ كُلُّها بِأَحْرُفِ (سين).
**هفتصد** /h.-sad/ سَبْعُمائَةٍ.
**هفتصدمین** /h.-s.-omin/ السّابِعُ بَعْدَ المائَةِ.
**هفت ضلعی** /h.-zel'i/ (هنـ) شَكْلٌ سُباعِيٌّ، مُسَبَّع، سُباعِيُّ الأَضْلاعِ.
**هفت کول** /h.-kul/ (گیا) رِباطِيَّه، جَنْبَةُ الرِّباطِ.
**هفتگانه** /h.-gāne/ السُّباعِيّ.
**هفت گوشه** /h.-guše/ (هنـ) شَكْلٌ سُباعِيٌّ، مُسَبَّع.

**هفتگی** /h.-egi/ أُسبُوعِيّ، أُسْبُوعِيّاً.

**هفت‌لو** /h.-lu/ وَرَقَةُ السَّبْعَةِ [في وَرَقِ القِمارِ].

**هفتم** /h.-om/ السّابِع.

**هفت ماهه** /h.-mähe/ خَدِيج، الطِّفْلُ الّـذي يُوْلَدُ و عُمْرُهُ سَبْعَةُ أَشْهُرٍ.

**هفت ميله‌يى** /h.-mileyi/ (گيا) شُباعِيُّ الأَسْدِيَةِ.

**هفتمين** /h.-omin/ سابِع.

**هفت نوتى** /h.-noti/ (مسـ) اللَّحْنُ السُّباعِيُّ.

**هفت وتدى** /h.-vatadi/ سَبْعِيّ.

**هفته** /h.-e/ الأُسْبُوع.

**هفته بازار** /h.-e.-bäzär/ السُّوْقُ الدَّوْرِيَّةُ.

**هفت هجايى** /h.-hejäyi/ شُباعِيُّ المَقاطِعِ.

**هفت يک** /h.-yek/ السُّبْع، سَبِيْع.

**هفده** /hefdah/ سَبْعَةَ عَشَرَ، سَبْعَ عَشَرَ.

**هفدهم** /h.-om/ السّابِعَ عَشَرَ.

**هفدهمى** /h.-omi/ السّابِعَ عَشَرَ.

**هفدهمين** /h.-omin/ ← هفدهمى.

**هق هق** /heq-heq/ إِسْمُ صَوْتٍ لِلْبُكاءِ، المَأْق، نَشِيْج.

**هق هـق كردن** /h.-kardan/ شَهِيْقاً وشُهـاقاً / شَهَقَ ـَ، اِنْفِطاراً / اِنْفَطَرَ بالبُكاءِ، مَأْقاً / مَئِقَ ـَ الصَّبِيُّ، اِمْتِئاقاً / اِمْتَأَقَ الصَّبِيُّ، نَشْجاً و نَشِيْجاً / نَشَجَ ـِ الباكي، نَشِيْعاً / نَشَعَ ـَ.

**هكتار** /hektär/ الهِكْتار.

**هكتوگرم** /hektu-geram/ الهِكْتُوغْرام.

**هكتوليتر** /h.-litr/ الهِكْتُولِيْتر.

**هكتومتر** /h.-metr/ الهِكْتُومِتر.

**هكتووات** /h.-vät/ هِكْتُوْوَاط.

**هل** /hel/ (گيا) الهال، أُمُومِيَّة، قاقُلَّة.

**هل** /hol/ صَدَّة، زَقَّة، ضَغْطَة، دَفْعَة.

**هلاک** /haläk/ مَوْت، هَـلاک، الهَلَكَة، الهَلْكـاء، تَلَف، فَناء، سُقُوط، اِنْقِـراض، بَوار، الأَغْوِيَّة، تَبـار، تَعْس، ثَلَل، ثَلَّة، جائِحَة، حَرَب، رَمـادَة، صَرْع، مَصْرَع، ضُلّ، ضَلال، ضَلالة، عَطَب، غَوْل، الوَدَى، وَرْطَة، وَيْل، هَوارَة.

**هلاكت** /haläkat/ ← هلاک.

**هلاک شـدن** /haläk-šodan/ هَـلاكاً و هُلْكـاً و هُلُوكـاً و تَهْلُوكاً و مَهْلَكاً و تَهْلَكَةً / هَلَكَ ـِ تَلَفاً / تَلِفَ ـَ بُعْداً / بَعُدَ ـُ و بَعَداً / بَعِدَ ـَ بَيْداً و بُيُوداً / بادَ ـِ الشَّخْصُ، بَوْراً و بَواراً / بارَ ـُ بَيْزاً و بُيُوزاً / بازَ ـِ القومُ، تَبّـاً و تَبَباً و تَباباً و تَبِيْباً / تَبَّ ـُ، تَبْراً / تَبِرَ ـَ، تَعْساً / تَعَسَ ـَ، تَغَباً / تَغِبَ ـَ الرَّجلُ، تَوْهاً / تاهَ ـُ تَوًى / تَوِيَ ـَ حُرُوضاً / حَرَضَ ـِ تَحَوُّناً / تَحَوَّنَ، رَدًى / رَدِيَ ـَ رَمَداً / رَمِدَ ـَ عَيْشُ القَوْمِ / شُجُوباً / شَجَبَ ـِ / إِصْغاءً / أُصْغِيَ مع إناؤُهُ، ضِياعاً / ضاعَ ـِ طَوْحاً / طاحَ ـُ طَيْحاً / طاحَ ـِ، عَطَباً / عَطِبَ ـَ اِعْتِطاباً / اِعْتَطَبَ، عَطْساً و عُطـاساً / عَطَسَ ـِ فُلانٌ، إِعْصافاً / أَعْصَفَ، عَظًى / عَظِيَ ـَ عَفاءً / عَفا ـُ أَثَرُفُلانٍ، قَلَتاً / قَلِتَ ـَ وَبْقاً ووَبَقاً و وُبُوقاً و مَوْبِقاً / وَبِقَ يَوْبَقُ و وَبَقَ يَبِقُ، تَـوَحُّناً / تَوَحَّـنَ، تَوَرُّطـاً / تَوَرَّطَ، اِسْتِيْـراطاً / اِسْتَوْرَطَ.

**هلاک شدنى** /h.-šodani/ الفانِي.

**هلاک شده** /h.-šode/ مُهْلَك، اللَّعِيْن، بُوْر.

**هلاک شونده** /h.-šavande/ هالِك، بَعِد، بـاعِد، البائِر، تـاكّ، تَوِيّ، خـاسِـر، خَسِيْـر، خَيْسَرَى، رَدِي، زاهِـق، ساهِف، سائِع، غُثاء، وَبِق.

**هلاک كردن** /h.-kardan/ إِهْلاكاً / أَهْلَكَهُ، اِسْتِهْلاكاً / اِسْتَهْلَكَ هـ، إِتْـلافاً / أَتْلَفَهُ، إِبارَةً / أَبارَهُ اللّهُ، إِبْسالاً / أَبْسَلَ هُ، تَبَّ ـُ تَبّاً هـ تَتْبِيْباً / تَبَّبَهُ، تَبْراً / تَبَرَ ـِ و تَتْبِيْراً / تَبَّرَ و إِتْعاساً / أَتْعَسَ هُـ اللّهُ، إِتْواءً / أَتْوَى هُ اللّهُ، تُبُوراً / ثَبَرَ ـُ هـ ثَلّاً / ثَلَّ ـُ الدَّهْرُ القومَ، إِجْحافاً / أَجْحَفَ الدَّهْرُ بالنّاسِ، جَمْجَمَةً / جَمْجَمَهُ، جَوْحاً / جاحَ ـُ هـ، جَيْحاً و جائِحَةً / جاحَ ـِ هُـ إِجاحَةً / أَجاحَ هُ، اِجْتِياحاً / اِجْتاحَ هـ، اِجْتِحاءً / اِجْتَحَى هـ، إِحْراقاً / أَحْرَقَ هـ خَفْتاً / حَفَتَ ـُ هـ اللّهُ، إِحانَةً / أَحانَ هُ اللّهُ، إِخْماداً / أَخْمَدَ اللّهُ أَنْفاسَـه، تَدْثِيْراً دَثَّرَ اللّـهُ و دَمّاً / دَمَّ ـُ ودَمْـدَمَةً / دَمْدَمَ القَوْمَ، إِرْداءً / أَرْدَى الرَّجُـلَ، إِزالَةً / أَزالَ اللّهُ زَوالَـهُ، إِسْحاقاً / أَسْحَقَهُ، شَجْباً / شَجَبَ ـُ هـ اللّهُ، إِشادَةً / أَشادَهُ، إِشاطَةً / أَشاطَ الرَّجلَ، إِصْماماً / أَصَمَّ اللّهُ صَداهُ، طِخْطاحـاً و طَخْطَحَةً / طَخْطَحَ القَـومَ و بهم، إِطـاحَةً / أَطاحَ هُ، تَطْيِيْحاً / طَيَّحَ هُ، طَيّاً / طَوَى ـِ اللّهُ عُمْرَ الرَّجل، تَغْبِيْراً / غَبَّرَ بـه، إِعْثاراً / أَعْثَرَ، تَعْثِيْراً / عَثَّرَ هُـ اللّهُ، تَعْصِيْباً / عَصَّبَ هُ، إِعْطاباً / أَعْطَبَ هُ، اِعْتِطاباً / اِعْتَطَبَ، إِغْناتاً / أَعْنَتَ هُ، إِفادَةً / أَفادَهُ، قَصْماً / قَصَمَ ـِ هُ، إِقْلاتاً / أَقْلَتَ هـ إِكـاحَةً / أَكاحَ هُ، إِلاحَةً / أَلاحَ هـ مَحْقاً /

مَحَقَ ــَ هـ، مَواقاً / ماقَ ــُ هـ، تَوْدِيئاً و تَوْدِئَةً / وَدَأَ عَلَيه و بِه، تَوَدُّءاً / تَوَدَّأَ عَلَيه، إِيْباقاً / أَوْبَقَهُ، تَهْوِيراً / هَوَّرَ، هَذأً / هَذَأَ ــَ.

**هلاک کننده** /h.-konande/ مُهْلِک، تَلّاف، مِضْياع، جائِح.

**هلاکی** /h.-i/ ← مرگ.

**هلال** /helāl/ الهِلال، شَهْر، طالِع.

**هلال احمر** /h.-e-ahmar/ الهِلالُ الأَحْمَرُ، جَمْعِيَّةُ الهِلالِ الأَحْمَرِ.

**هلال مانند** /h.-mānand/ مُهَلَّل.

**هلال نو** /h.-now/ هِلالٌ جَدِيْدٌ.

**هلالی** /h.-i/ الهِلالِيّ.

**هلاهل** /halāhel/ (گیا) هَلاهَل، هَلْهَل، أَكُونيتُ هَلْهَل.

**هل جوزی** /hel-e-jowzi/ (گیا) تِبْنُ الفِيل.

**هل خوردن** /hol-xordan/ دَفْعاً و دَفاعاً و مَدْفَعاً / دُفِعَ مج ــَ.

**هل دادن** /h.-dādan/ دَفْعاً و دَفاعاً و مَدْفَعاً / دَفَعَ ــَ، طَثّاً / طَثَّ ــُ الشَّيءَ.

**هل سیلانی** /hel-e-seylāni/ (گیا) هالٌ صَغِيْرٌ، قاقُلَّةٌ صَغِيرَةٌ، حَبْهَان.

**هلفدان** /holofdān/ ← زندان.

**هلمیم** /holmium/ (شیمـ) هُولْمِيُوم.

**هلند** /holand/ هُوْلانْدا، هُوْلَنْدَة.

**هلندی** /h.-i/ هُوْلَنْدِيّ.

**هلو** /holu/ (گیـا) الـدُّرّاق، الدُّرّاقَـة، دُرّاقِـن، خَـوْخ، فِرْسِک.

**هلهله** /helhele/ زَغارِيد، زَغْرَدَة.

**هلهله کردن** /h.-kardan/ زَغْرَدَةً / زَغْرَدَ المَرْأَةُ.

**هله هوله** /hale-hule/ (عم) الأَطْعِمَةُ المُخْتَلَفَةُ الأَشْكالِ و الأَنْواعِ الَّتي تُؤَدِّي إِلى المَرَضِ.

**هله هولـه خوردن** /h.-h.-xordan/ (عم) نَهْماً و نَهـامَةً / نَهِمَ ــَ و نُهِمَ مج فی أَكْـلِ الأَطْعِمَةِ المُخْتَلِفَةِ المُؤَدِّيَـةِ إِلى المَرَضِ.

**هلیس** /helis/ ۱. حَلَزُونِيَّة، حَلَزُونِـيّ، لَولَبِيّ. ۲. مِرْوَحَةُ [السَّفِينَةِ أَو الطّائِرَةِ].

**هلیکریز** /helikriz/ الخالِدَة.

**هلیکوپتر** /helikopter/ الهِلِيْكُوْبتِر، هِيلِيكُـوْبتِر، طائِرَةٌ حَوّامَةٌ.

**هلیله** /halile/ هَلِيْلَج، إِهْلِيْلَج.

**هلیلهٔ زرد** /h.-ye-zard/ (گیا) إِهْلِيْلَجٌ أَصْفَرُ.

**هلیلهٔ سیاه** /h.-ye-siyāh/ (گیا) هِنْدِيٌّ شَعِيْرِيٌّ، اِهْلِيْلَجٌ هِنْدِيٌّ.

**هلیلهٔ کابلی** /h.-ye-kāboli/ (گیا) إِهْلِيْلَجٌ كابِلِيٌّ.

**هلیم** /halim/ الشُّهَيْدَة، دَشِيْش، أُمُّ جابِر، هَرِيْسَة.

**هلیم پز** /h.-paz/ الهَرّاس.

**هلیم فروش** /h.-foruš/ الهَرّاس.

**هلیوتراپی** /heliyoterāpi/ (پز) اِسْتِشْماس.

**هلیوتروپیسم** /heliyoteropism/ ← خورشیدگرایی.

**هلیوم** /helyom/ (شیمـ) الهِلْيُوم.

**هلیون** /halyūn/ (گیا) الضُّغْبُوس.

**هلیون افریقایی** /h.-efriqāyi/ (گیا) جارَةُ الماءِ.

**هم** /ham/ حَتَّى، أَيْضاً.

**هم آغوشی** /h.-āquši/ مُعانَقَة، اِحْتِضان.

**هم آغوشـی کردن** /h.-ā.-kardan/ مُعانَقَـةً / عانَـقَ، اِحْتِضاناً / إِحْتَضَنَهُ.

**هم آمدن** /h.-āmadan/ (عم) ۱. سَدّاً / سُدَّ مـج ــُ. ۲. اِلْتِئاماً / اِلْتَئَمَ و اِلْتِحاماً / اِلْتَحَمَ الجُرْحُ.

**هم آواز** /h.-āvāz/ ۱. مُشْتَرِکٌ في لَحْـنٍ واحِدٍ. ۲. مُوافِق، مُتَّفِق، مُتَّحِد.

**هم آوازی** /h.-ā.-i/ ۱. (مسـ) اِشْتِراکٌ فـي لَحْنٍ واحِدٍ. ۲. مُوافَقَة، اِتِّفاق، اِتِّحاد.

**هم آوازی کردن** /h.-ā.-i-kardan/ ۱. (مسـ) اِشْتِـراكاً / اِشْتَرَکَ في لَحْنٍ واحِدٍ. ۲. مُوافَقَةً / وافَقَهُ، اِتِّفاقاً / اِتَّفَقَ مَعَهُ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ.

**هم آهنگ** /h.-āhang/ ۱. (مسـ) مُشْتَرِکٌ فـي أُغْنِيَـةٍ واحِدَةٍ. ۲. مُنْسَجِم، مُوافِق، مُتَّحِد.

**هم آهنگ شدن** /h.-ā.-šodan/ اِنْسِجاماً / اِنْسَجَمَ، تَلاؤُماً / تَلاءَمَ، تَوافُقاً / تَوافَقَ، تَناسُقاً / تَناسَقَ، تَنَسُّقاً / تَنَسَّقَ.

**هم آهنگ کردن** /h.-a.-kardan/ مُناسَقَةً / ناسَقَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ، تَوْحِيْداً / وَحَّدَ العَمَلَ.

**هم آهنگـی** /h.-ā-i/ ۱. اِنْسِجامُ الأَصْـواتِ والأَشْياءِ. ۲ .

اِنسِجام، تَجـانُس، تَناسُق، تَمـاثُلِيّة، تَناسُقِيَّـة، تَنسِيْق، وِئام، مُلاءَمَة، تَـناسُب، اِتِّفاق، مُوَاءَمَة، مُطـابَقَة، تَعادُل، المُسايَرَة، التَّجاوُب، المُجاراة.

**هم‌آهنگی کردن** /h.-ā.-i-kardan/ ۱. اِنسِجاماً / اِنْسَجَمَ الأَصْواتُ و الأشياءُ. ۲. تَناسُقاً / تَناسَقَ، تَماثُلاً / تَماثَلَ، اِتِّفاقاً / اِتَّفَقَ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ، تَناسُباً / تَناسَبَ، تَعادُلاً / تَعادَلَ.

**هم‌آهنگی نغمات** /h.-ā-i-ye-naqamat/ (مســ) التَّأْلِيْف.

**هما** /homā/ (جانـ) ← هُماى.

**هم اتاق** /h.-otāq/ رَفِيْقُ الحُجْرَة.

**هماتیت** /hemātit/ (پز) هِيْماتِيْت، حَجَرُ الدَّمِ.

**هماتیت قهوه‌یی** /h.-qahveyi/ (پز) ← لیمونیت.

**هماتین** /hemātine/ هِيْماتِيْن.

**هم ارز** /ham-arz/ المُساوِي في الثَّمَنِ و القِيْمَةِ.

**هم ارزی** /h.-a.-i/ المُساواةُ في الثَّمَنِ و القِيْمَةِ.

**هم ارزی بها** /h.-a.-i-ye-bahā/ التَّكافُؤ.

**هم اسم** /h.-esm/ ← هم نام.

**هم اکنون** /h.-aknun/ الآن، مُنْذُ حِيْن.

**همال** /hamāl/ مَثِيْل، قَرِيْن، شَرِيْك.

**همان** /hamān/ ذات، نَفْس، عَيْن، أَيْضاً.

**همانا** /hamānā/ أَنَّ، إِنَّ.

**هم‌اندازه** /ham-andāze/ المُساوِي، مُتَناسِبُ القِياسِ.

**هم‌اندازه شدن** /h.-a.-šodan/ مُكافَأَةً / كافَأَ، مُساواةً / ساوَى.

**همانطور** /hamān-towr/ كَمَاهُوَ.

**همان که** /h.-ke/ هُوَ الَّذي.

**همان گاه** /h.-gāh/ آنَذاكَ.

**همانگونه** /hamāngune/ زَيّ، مِثْل.

**همانند** /hamānand/ مِثْل، المَثِيْل، مِثال، مُماثِل، مُشابِه، شَبِيه، بِدّ، مُجانِس، الحُدَيّا. «این ~ آن است: هذا حُدَيّا هذا»، سَوِيْل، سَوِيّ، الشَّرْج، الشَّرْخ، الشَّقِيْق، الطِّبّ، «اواز ~ ان فلانى است: هُوَمِنْ أَطْبابِ فُلانٍ»، عَدِيْل، العِسْن، قَتِيْل، قَرِيْن، كَفاف، الكَفُوء، الكُفُو، الكَفِيْ، الكَفِيْح، الكَفِيْل، الكَفِيْئَة، لَيْم، لَحِيْط، اللُّمَّة، مِطْو، نَدّ، نَدِيْد، النِّقْف، «او از همتايان و ~ان او است»: هُوَ مِنْ أَنْقافِهِ.

**همانند شدن** /h.-šodan/ تَمَثُّلاً / تَمَثَّلَ بِهِ، مُماثَلَةً / ماثَلَهُ، تَماثُلاً / تَماثَلَ الشَّيْئانِ، إِشْباهً / أَشْبَهَ هُ، تَشَبُّهاً / تَشَبَّهَ بِهِ، تَشابُهاً / تَشابَهَ الرَّجُلانِ، مُشاكَلَةً / شاكَلَ، تَشاكُلاً / تَشاكَلَ الشَّيْئانِ، مُجانَسَةً وجِناساً / جانَسَ هـ تَجانُساً / تَجانَسَ الشَّيْئانِ، حِكايَةً / حَكَى ـِ الشَّيءَ، مُحاكاةً / حاكَى هُ، سِواءً ومُساواةً / ساوَى هـ [يائيّ]، تَساوِياً / تَساوَى القَوْمُ، شِكاهاً ومُشاكَهَةً / شاكَهَ هـ شِهاءً ومُشاهاةً / شاهَى، مُضارَعَةً / ضارَعَ هُ، تَضارُعاً / تَضارَعَ الأَمْرانِ، ضِهاءً ومُضاهاةً / ضاهَى هـ إِقْراناً / أَقْرَنَ فلاناً، مُكافَأَةً وكِفاءً / كافَأَهـ تَلاحُظاً / تَلاحَظَ ت الأَشْياءُ، مُناسَبَةً / ناسَبَ هُ، تَناسُباً / تَناسَبَ الرَّجلانِ، مُناظَرَةً / ناظَرَهُ، مُواسَقَةً / واسَقَ.

**همانند کردن** /h.-kardan/ إِمْثالاً / أَمْثَلَهُ، تَمْثِيلاً وتَمْثالاً / مَثَّلَ الشَّيءَ بالشَّيءِ، مُماثَلَةً / ماثَلَهُ بِهِ، تَشْبِيْهاً / شَبَّهَ هـ إِيّاهُ وبِهِ، تَجْنِيْساً / جَنَّسَ، إِنْظاراً / أَنْظَرَ، مُناظَرَةً / ناظَرَ الشَّيءَ بالشَّيءِ.

**همانده** /h.-e/ ← همانند.

**همانندی** /h.-i/ مِثال، مُماثَلَة، تَماثُل، شِبْه، الشَّبَه، الشُّبْهَة، تَشابُه، مُشابَهَة، سَواء، اِسْتِواء، تَساوِي، شاكِل، الشُّكْلَة، مُشاكَلَة، تَجانُس، مُجانَسَة، مُضارَعَة، مُضاهاة، لاحَة، هُوِيَّة.

**همانی** /hamāni/ (رضـ) مُتَّحِد ← اتّحاد.

**هماورد** /hamāvard/ مُنافِسٌ في الحَرْبِ، قَرِيْن، مَثِيْل، المُبارِز، عِضّ.

**همای** /homāy/ (جانـ) بُلَح، كاسِرُ العِظام.

**همایش** /hamāyeš/ ← گردهم‌آیی.

**همایون** /homāyun/ ۱. سَعِيْد، مَيْمُون، مُبارَك. ۲. (مســ) اِسْمُ لَحْنٍ مِنْ أَلْحانِ المُوسِيْقَى الإيرانِيَّةِ.

**همایونی** /h.-i/ هَمَيُونِيّ، هَمَايُوْنِيّ، مُلُوكِيّ.

**هم‌بازی** /ham-bāzi/ مُلاعِب، مُخادِع.

**هم‌بازی شدن** /h.-b.-šodan/ مُلاعَبَةً / لاعَبَ.

**هم‌بالان** /h.-bālān/ (جانـ) مُتَجانِساتُ الأَجْنِحَةِ.

**همبردار** /h.-bordār/ ۱. المُساوِي، المُعادِل، المُتَساوِي، المُسْتَوِي. ۲. كَمِيَّةٌ مُعادِلَةٌ.

**هم‌بسپارش** /h.-baspāreš/ البَلْمَرَةُ الإِسْهامِيَّة.

**هم‌بستر** /h.-bastar/ ضَجِيْع، مُضَاجِع، الزَّوج، الزَّوْجَة،

الكِمْع.

**هم‌بستر شدن** /h.-b.-šodan/ ضِجاعاً ومُضاجَعَةً / ضاجَعَ هـ طَمْثاً / طَمَثَ ـِ المَرْأةَ.

**همبستگی** /h.-bastegi/ تَضامُن، تآزُر، تَماسُک، اِتِّحاد، تَوْحِيْد، اِنْسِجام.

**همپا** /h.-pä/ الرَّفِيْق.

**همپار** /h.-pär/ (شيمـ) المُتَشابِهَةُ الأجْزاءِ.

**همپاری** /h.-p.-i/ ← ایزومر.

**همپالگی** /h.-pälegi/ ← همردیف.

**همپایه** /h.-päye/ المُساوِي في الدَّرَجَـةِ وَالمَنْزِلَةِ، عِدْاد، قِرْن، المُتَساوِي.

**هم‌پشت** /h.-pošt/ ظَهِيْر، مُتَعاوِن، المُسانِد.

**هم‌پشتی** /h.-p.-i/ ← یاری.

**هم‌پشتی کردن** /h.-p.-i-kardan/ ← یاری کردن.

**هم‌پهلـو** /h.-pahlu/ المُسـاوِي، المُجاوِر، الـرَّفِيْـق، المُتاخِم.

**هم‌پیالگی** /h.-piyälegi/ المُنادَمَة.

**هم‌پیاله** /h.-piyäle/ نَدِيْم، مُنادِمٌ عَلَـى الشُّرْبِ، نَدْمان، سَقِيّ، شَرِيْب، زَمِيْلُ الكَأْسِ، مُؤانِس.

**هم‌پیاله شدن** /h.-p.-šodan/ مُنادَمَةً ونِداماً / نادَمَ هـ عَلَى الشَّرابِ، مُشارَبَةً / شارَبَ، مُساقاةً / ساقَى.

**هم‌پیک** /h.-peyk/ الشَّقِيّ ← هم‌پیاله.

**هم‌پیمـان** /h.-peymän/ مُتحـالِف، مُتَعـاهِد، عَهِيْـد، الحِلْف، حَلِيْف، عَقِيْد، مُكافِل، وَلِيّ، مَوْلَى، وَشِيْظ.

**هم‌پیمان شدن** /h.-p.-šodan/ تَحالُفاً / تَحالَفَ، مُكافَلَةً / كافَلَ هـ.

**هم‌پیمانی** /h.-p.-i/ تَحالُف، مُحالَفَة، حِلْف.

**همت** /hemmat/ الهِمَّة، العَزْمُ القَـوِيّ، الإرادَة، عُرْضَة، دَهْـر، شَأْو، طِـنْء «او بلنـد ~ اسـت: هُوَ بَعِيـدُ الطِّـنْءِ»، عُنْصُر، عُنْصَر، لَمَّة، مَنْزَعَة، هَوْء.

**همتا** /hamtä/ شَرِيْک، شَبِيْه، مَثِيْـل، مِثْل، نَظِيْر، قِرْن، المُسـاوِي، مُمـاثِل، أَهْـل، بَـدِيْـد، تِرْب، بَضِيْـع، بَـواء، مُجانِـس، دِمْج، سَوِيْـل، سِلْع، سَواء، الشُّـرْج، الشَّرْخ، صِلّ، طَنْـب، عِدّ، عِداد، عَدِيْـد، العِدْل، عِران، عَـدِيْل، قِتْل، قَمِيْـس، كُفْء، الكَفُوء، الكُفُو، الكَفِـيء، الكَفِيْح، الكَفِيْل، الكَفِيْئَة، اللَّبِيْـس، اللَّحِيْظ، نِدّ، نَدِيْـد، النَّفِيْر، «او ~ ی فلانی نیست»: ماهُوَ بِنَفِيْرِ فُلانٍ.

**همتایی** /h.-yi/ مُماثَلَـة، مُساواة، مُجـانَسَة، مُشـابَهَة، الكَفاء، الكَفاءَة.

**همتراز** /ham-taräz/ المُتوازِن، المُتَساوِي في الوَزْنِ.

**همتراز شدن** /h.-šodan/ تَكافُؤاً / تَكافَأَ مَـعَ، تَساوِياً / تَساوَى مَعَ.

**هم‌ترازو** /h.-taräzu/ ← هم‌وزن.

**هم‌ترکیب** /h.-tarkib/ (شيمـ) المُتَشابِه.

**همت کردن** /hemmat-kardan/ جِدّاً / جَدَّ ـِ هَمّاً / هَمَّ ـُ بالشَّيءِ، اِجْتِهاداً / اِجْتَهَدَ، عَزْماً / عَزَمَ ـِ عَلَى، نَشاطاً / نَشِطَ ـَ، تَشْمِيْراً / شَمَّرَ عَن ساعِدِه.

**همجا** /ham-jä/ المُتَشابِهَةُ الخَواصّ.

**هم‌جنس** /h.-jens/ مُتَجانِس، جَنِيْس.

**هم‌جنس شدن** /h.-j.-šodan/ جِناساً ومُجانَسَةً / جانَسَ هـ.

**هم‌جنس کردن** /h.-j.-kardan/ تَجْنِيْساً / جَنَّسَ هـ بِهِ.

**هم‌جنسی** /h.-j.-i/ تَجانُس.

**هم‌جوار** /h.-javär/ مُتاخِم، مُجاوِر، جار.

**هم‌جواری** /h.-javäri/ مُجاوَرَة، مُتاخَمَة.

**هم‌چشم** /h.-cašm/ مُزَاحِـم، مُنافِس، مُناظِـر، خَصْم، رَقِيْب.

**هم‌چشمی** /h.-c.-i/ مُناظَرَة، سِباق، مُزَاحَمَة، مُساجَلَة، مُباراة، مُسابَقَة، مُنافَسَة، نِزار، رِقابَة، نِضال، مُناضَلَة.

**هم‌چشمی کرد ن** /h.-c.-i-kardan/ مُباراةً / بارَى، تَبارِياً / تَبارَى القَومُ، مُناظَرَةً / ناظَرَهُ، مُحاضَرَةً / حاضَرَ، تَحَدِّياً / تَحَدَّىٰ هـ، مُخايَلَةً / خايَلَهُ، مُسابَقَةً وسِباقاً / سابَقَ هـ مُساجَلَة وسِجالاً / ساجَلَ هـ، تَسامِياً / تَسامَى، مُضارَبَةً / ضارَبَ، مُغـالَبَةً / غالَـبَ، مِتاناً ومُمـاتَنَةً / ماتَـنَ هـ مُنافَسَةً ونِفـاساً / نافَسَ هـ فـي الأمر، تَنافُساً / تَنافَسَ القَومُ في الأمـرِ، مُزاحَمَةً / زاحَمَهُ، مُنـاضَلَةً / ناضَلَ، تَناضُلاً / تَناضَلَ القَومُ.

**همچنان** /hamconän/ مِثْلَما، هكَـذا، كَذلِـک، حَتَّى، أيْضاً.

**همچنانکه** /h.-ke/ کَ، كَما.

**همچنین** /hamconin/ كَأَنْ، مِثْـلَ هٰذا، أيْضـاً بالْمِثْـلِ، كَذلِکَ، بالمَرَّة، كَذا.

**همچون** /hamcun/ مُشابِه، مِثْل، نَظِير، شَبِيْه.

**هم‌خـانگی** /ham-xäne-gi/ التَّوطُّـنُ مَعاً، المُرافَقَـةُ فِي السَّكَن.

**هم‌خانه** /h.-x./ الخَلِيْل، نَزِيْل.

**هم‌خرج شدن** /h.-xarj-šodan/ تَوازُفاً / تَوازَفَ القَومُ.

**هم‌خو** /h.-xu/ الأَلِف، الإلْف.

**هم‌خواب** /ham-xäb/ مُتَماثِـلُ المَيْل، مُتَسـاوِي المَيْل المَغْنَطِيْسِيّ.

**هم‌خوابگی** /h.-x.-egi/ جِمَاع، وَطْء، غِشْيان.

**هم‌خوابگـی کردن** /h.-x.-egi-kardan/ نَكْحاً / نَكَحَ ـِ المَرْأَةَ.

**هم‌خوابه** /h.-x.-e/ ضَجِيْع، مُضاجِـع، الضِّجْع، الكِمْع، الكَمِيْع.

**هم‌خوابـه شدن** /h.-x.-e-šodan/ قُرْباً وقُـرْباناً / قَرِبَ ـَ الرَّجُلُ المَرْأَةَ، اِفْتِراشاً / اِفْتَرَشَ المَرأَةَ ← جماع کردن.

**هم‌خوانی انـدیشه‌ها** /h.-xäni-ye-andišehä/ تَدَاعِي الأَفْكار ← تداعی افکار.

**هم‌خوانی کردن** /h.-x.-kardan/ قِراءً ومُقارَأَةً / قارَأَهـ.

**هم‌خوراک** /h.-xoräk/ ← هم‌غذا.

**هم‌خوی** /h.-xuy/ المُؤالِف، المُتَجانِـسُ رُوحاً أوطَبْعاً أوْ مَصْلَحَةً، المُتَشابِهُ في الطَّبْعِ.

**هـم‌خویـی** /h.-x.-i/ التَّشـابُهُ فـي الطَّبْـعِ، المُؤالَفَـة، التَّجانُس رُوحاً أو طَبْعاً.

**هم‌داستـان** /h.-dästän/ مُتَصـاحِب، مُتَّفِـق، رَفِيْـق، مُتَسارّ، مُوافِق، مُرافِق.

**هم‌داستان شدن** /h.-d.-šodan/ اِئْتِلافاً / اِئْتَلَفَ القَومُ، تَشايُعاً / تَشايَعُوا، إجْمـاعاً / أَجْمَعُوا، اِتِّفـاقاً / اِتَّفَقُوا، مُوافَقَةً / وافَقَهُ عَلَيهِ، مُـواطَأَةً / وَاطَأَ، تَـواطُؤاً / تَوَاطَأَ الرجلَ عَلَى.

**هم‌داستانی** /h.-d.-i/ مُوافَقَة، مُرافَقَة، اِتِّفاق، اِئْتِلاف.

**هم‌درد** /h.-dard/ المُواسِي، الآسِي.

**هم‌دردی** /h.-d.-i/ عَزَاء، تَعْزِيَة، مُواساة، حُنُوّ، عَطف.

**هم‌دردی کـردن** /h.-d.-i-kardan/ أَسْواً وأَسـاً / أَسا ـُ الرَّجلَ، تَأْسِيَةً / أَسَّى ومُواسـاةً / واسَى، تَعْزِيَةً / عَزّاهُ، تَأَسِياً / تَأَسَى القَومُ، مُشارَكَةً / شارَكَهُ واشْتِراكاً / اِشْتَرَك مَعَهُ في العَواطِف.

**هم‌درس** /h.-dars/ رَفِيْقٌ أو زَمِيْلُ المَدْرَسَةِ.

**هم‌دسـت** /h.-dast/ مُتَلَبِّساً بـالأَمْرِ، شَـرِيْک، رَفِيْـق، الزَّمِيْل.

**هم‌دست شدن** /h.-d.-šodan/ تَوَاضُعاً / تَوَاضَعُوا عَلَى أمرٍ، اِتِّفاقاً / اِتَّفَقُوا، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ، تَقارّاً / تَقارَّ القَومُ، تَكَتُّلاً / تَكَتَّلَ.

**هم‌دستی** /h.-d.-i/ اِتِّفاق، تَعاوُن، عِمالَة، تَواطُؤ.

**هم‌دگر** /h.-degar/ ← هم‌دیگر.

**هم‌دل** /h.-del/ ۱. مُتَّفِق، مُتَّحِد. ۲. صَدِيْق، مُخْلِص.

**هم‌دلی** /h.-d.-i/ ۱. اِتِّفاق، اِتِّحاد. ۲. إخْلاص، صَداقَة.

**هم‌دلی کردن** /h.-d.-kardan/ اِتِّفاقاً / اِتَّفَقَ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ.

**هم‌دم** /h.-dam/ أَنِيْس، المُؤنِس، الجَلِيْس، إلْف، أَلِيْف، وِلْف، نَدِيم، مُنادِم، رَفِيْق، صـاحِب، مُصاحِب، صَحِيْب، عَشِيْر، مُعاشِـر، قِرْن، قَرِيْن، صَـدِيْق، بِطانَة، خُشْتـاشَة، رَجْم، صَفِيّ، صِفْوَة، وَصِيْفَة، وَلِيْجَة.

**هم‌دما** /ham-damä/ ← ایزوترم.

**هم‌دم شدن** /h.-dam-šodan/ صُحْبَةً / صَحِبَ ـَ هـ مُصاحَبَةً / صاحَبَ، تَصـاحُباً / تَصاحَبَ مَـعَ، مُؤانَسَةً / آنَسَ، مُعـاشَرَةً / عاشَرَ، مُخـالَطَةً / خالَطَ، مُجـالَسَةً / جالَسَ، قِراناً ومُقارَنَةً / قارَنَ.

**هم‌دم کردن** /h.-d.-kardan/ اِسْتِصْحاباً / اِسْتَصْحَبَ هُ.

**هم‌دمی** /h.-d.-i/ الأُلْفَة، رِفاقة، المُصاحَبَة، المُنادَمَة.

**هم‌دوره** /h.-dowre/ رَفِيْقُ المَدْرَسَةِ، تِرْب، لِدَة.

**هم‌دوش** /h.-duš/ مُرافِق، مُتَّفِق، الرَّفِيْق، المُساوي.

**هم‌دوشی کردن** /h.-d.-i-kardan/ مُسايَرَةً، سايَرَ، مُجاراةً / جارَى.

**هم‌دیگـر** /h.-digar/ بَعْضُنا أوبَعْضُكُـم أوبَعْضُهُمْ بَعْضـاً كِلاهُما، أَحَدُهُمُ الآخَرَ.

**هم‌دین** /h.-din/ المُشْتَرِکُ فـي دِيْنٍ واحِدٍ أوفي مَـذْهَبٍ واحِدٍ.

**هم‌راز** /h.-räz/ المُتَسارّ، المُـؤْتَمِنُ عَلَى السِّرّ، البِطـانَة، نَجِيّ.

**هم‌رازی** /h.-r.-i/ التَّسارّ.

**همراه** /h.-räh/ ۱. مُوافِـق، رَفِيْق، مُرافِق، مُصـاحِب، مَصْحُوب، مُصْطَحَب، مُؤاتِي، رَسِيْل. ۲. مَعاً، مَعَ.

**همراه‌بردن** /h.-r.-bordan/ إصحاباً / أَصْحَبَهُ الشَّيءَ.

**همراه‌شدن** /h.-r.-šodan/ صُحْبَةً وصَحابَةً / صَحِبَ ـَـ مُصاحَبَةً / صاحَبَهُ، تَصاحُباً / تَصاحَبَ الرَّجُلانِ، إصطِحاباً / إصطَحَبَ، مُسايَرَةً / سايَرَهُ، مُجاراةً / جاراهُ، سَيْراً وتَسْياراً ومَسِيْراً ومَسِيْرَةً وسَيْرُورَةً / سارَ ـِـ مَعَه، مُرافَقَةً / رافَقَهُ، مُلازَمَةً / لازَمَ ه والْتِزاماً / اِلْتَزَمَهُ، زَمْلاً / زَمَلَ ـُـ مُزامَلَةً / زامَلَ.

**همراهی** /h.-r.-i/ ۱. مَعِيَّة، مُصاحَبَة، صُحْبَة، إصطِحاب، رُفْقَة، مُرافَقَة، زُمْلَة، مُلازَمَة. ۲. مُساعَدَة، نَجْدَة، مُعاوَنَة، عَوْن، غِياث، غَوْث، إغاثَة، مَدَد، عَضْد، تَعْضِيْد.

**همراهی‌کردن** /h.-r.-i-kardan/ ۱. همراه شدن. ۲. مُوافَقَةً ووِفاقاً / وافَقَ هـ في الشَّيءِ أوعَلَيه، مُسايَرَةً / سايَرَهُ في الأَمْرِ، مُرافَقَةً / رافَقَهُ، تَرافُقاً / تَرافَقَ الرَّجُلانِ، تَعْوِيْناً / عَوَّنَ، مُعاوَنَةً / عاوَنَ، إعانَةً / أَعانَ عَلَى، مُساعَدَةً / ساعَدَ، مُدامَجَةً ودِماجاً / دامَجَ على الأَمْرِ، تَرافِياً / تَرافَى القومُ على الأَمْرِ، سِماحاً و مُسامَحَةً / سامَحَ هـ إمْداداً / أَمَدَّهُ، إيْطاءً / أَوْطأَ هـ على الأَمْرِ.

**همرأی** /h.-ra'y/ مُتَّفِقُ الرَّأْيِ، مُتَواطِىء عَلَى الأَمْرِ، مُتَوافِق، مُتَشايِع، نَوِيّ.

**همرأی‌شدن** /h.-r.-šodan/ تَوافُقاً / تَوافَقُوا، إطْباقاً / أَطْبَقُوا عَلَى الأَمْرِ، إجْماعاً / اَجْمَعُوا عَلَيهِ، تَشايُعاً / تَشايَعُوا، تَواطُؤاً / تَواطَؤُوا عَلَى الأَمْرِ.

**همرأیی** /h.-ra'yi/ التَّشَيُّع.

**همرتبه** /h.-rotbe/ القَرِيْن، الخَطِيْر، المُساوِي في الدَّرَجَةِ والمَنْزِلَةِ.

**همردیف** /h.-radif/ المُتَساوِي في المَنْزِلَةِ والمَقامِ.

**همرزم** /h.-razm/ رَفِيْقُ السِّلاحِ، نِدّ.

**همرفت** /h.-raft/ ← فرارفت.

**همرنگ** /h.-rang/ ۱. المُشابِهُ في اللَّوْنِ، المُشْتَرِكُ في اللَّوْنِ. ۲. شَبِيْهٌ، مَثِيْل.

**همرنگی** /h.-r.-i/ ۱. المُشابَهَةُ والإشْتِراكُ في اللَّوْنِ. ۲. تَشابُه، تَماثُل.

**همریخت** /h.-rixt/ ← هم شکل.

**همریختی** /h.-r.-i/ ← هم شکلی.

**همریش** /h.-riš/ المُتَسالِف، العَدِيْل، سِلْف.

**همریش‌شدن** /h.-r.-šodan/ تَسالُفاً / تَسالَفَ الرَّجُلانِ.

**همریشی** /h.-r.-i/ التَّسالُف.

**همزاد** /h.-zäd/ ۱. تَوْأَم، تَوْأَمَة. ۲ ← همسن. ۳. القَرِيْنَة، العِفْرِيْتُ المُلازِم، شِقُّ الرَّجُلِ.

**همزانو** /h.-zänu/ جَلِيْس.

**همزبان** /h.-zabän/ ۱. المُشْتَرِكُ في لُغَةٍ واحِدَةٍ. ۲. مُتَّفِقُ القَوْلِ، مُتَّحِد، مُوافِق.

**همزبانی** /h.-z.-i/ ۱. الإشْتِراكُ فِي لُغَةٍ واحِدَةٍ. ۲. المُنادَمَة، مُؤانَسَة، المُصاحَبَة.

**همزدن** /h.-zadan/ خَلْطاً / خَلَطَ ـِـ تَخْلِيْطاً / خَلَّطَ الشَّيءَ بالشَّيءِ.

**همزلف** /h.-zolf/ عَدِيْل، السِّلْف.

**همزمان** /h.-zamän/ مُعاصِر.

**همزمانی** /h.-z.-i/ تَوافُق، مُعاصَرَة.

**همزه** /hamze/ الهَمْزَة.

**همزیستی** /ham-zisti/ مُعايَشَة، التَّعايُش.

**همزیستی‌کردن** /h.-z.-kardan/ تَعايُشاً / تَعايَشَ القومُ بالإلْفَةِ والمَوَدَّةِ.

**همزیستی‌مسالمت آمیز** /h.-z.-ye-mosälemat-ämiz/ التَّعايُشُ السِّلْمِيّ.

**همساز** /h.-säz/ ۱. مُشْتَرِكٌ في لَحْنٍ واحِدٍ. ۲. مُوافِق، مُتَّحِد، مُتَّفِق، مُنْسَجِم.

**همسازکردن** /h.-s.-kardan/ مُجانَسَةً / جانَسَ هُ.

**همسازی** /h.-s.-i/ تَلاؤُم، مُلاءَمَة.

**همسال** /h.-säl/ تِرْب / المُتَساوِي العُمْرِ / السِّنّ، سَنِيْن، رِئْد، شَرْخ.

**همسالان** /h.-s.-än/ أَتْراب.

**همسالی** /h.-s.-i/ التَّساوِي في العُمْرِ.

**همسان** /h.-sän/ مُتَشابِه.

**همسان‌شدن** /h.-s.-šodan/ تَماثُلاً / تَماثَلَ، تَشابُهاً / تَشابَهَ.

**همسان‌گرد** /h.-s.-gard/ المُتَساوِي الإتِّجاه.

**همسانی** /h.-s.-i/ تَشابُه، تَماثُل.

**همسایگی** /h.-säyegi/ جِوار، جِيْرَة.

**همسایگی‌کردن** /h.-s.-kardan/ تَجاوُراً / تَجاوَر و اِجْتِواراً / إجْتَوَرَ القَومُ وتَآصُراً / تَآصَرَ القَومُ.

**همسایه** /h.-säye/ جار، مُتاخِم، مُجاوِر، حَدِيْد، دَخِيْل،

صَقَب، وَرِيّ، وَلِيّ، مَوْلَى.

**همسایهٔدیواربه‌دیوار** /h.-s.-ye-divar-be-divār/ المُكاشِرُ مِنَ الجِيْرانِ.

**همسایه‌شدن** /h.-s.-šodan/ مُجاوَرَةً وجُواراً / جاوَرَهـ.

**همسایه‌نزدیک** /h.-s.-ye-nazdik/ مُكاشِر.

**همستادی** /h.-setādi/ ← ایزوستازی.

**همستکان** /hamestakān/ البَرْزَخ.

**هم‌سخن** /h.-soxan/ جِذث، كَلِيْم ← همزبان.

**هم‌سخنی** /h.-s.-i/ مُكالَمَة، مُحادَثَة ← همزبانی.

**همسر** /h.-sar/ ۱. زَوْج، قَرِيْـن، بَعْل، عَشِيْر، الـرَّجُل، حَلِيْل. زَوْجَة، قَرِيْنَة، حَلِيْلَة، جارَة، جَماعَةُ، حَنَّة، رُبْض، رَبَض، رُبُـض، زَخَّة، مَـزَخَّة، الشَّاعَـة، صاحِبَـة، ظَعِيْنَة، ظَهْر، عِـرْس، عازِبَة، مِعْزَبَـة، عَقِيْلَة، قِعاد، لِبـاس، لَجَأ، لِحاف، نَضِر.

**همسری** /h.-s.-i/ زَوَاج، تَزَوُّج.

**هم‌سطح** /h.-sath/ مُخَدَّم، مُسَوًّى.

**هم‌سطح‌کردن** /h.-s.-kardan/ تَسْوِيَةٌ / سَوَّى.

**هم‌سطحی** /h.-s.-i/ مُساواة.

**هم‌سفر** /h.-safar/ الزَّمِيْل، رَفِيْقُ السَّفَرِ.

**هم‌سفرشدن** /h.-s.-šodan/ مُسافَرَةٌ / سافَرَمَعَه.

**هم‌سفرگی** /h.-sofre-gi/ مُؤاكَلَة، تَناهُد.

**هم‌سفره** /h.-s./ مُؤَاكِل، نَهِيْد.

**هم‌سفری** /h.-safari/ الرِّفاقَةُ في السَّفَرِ.

**هم‌سن** /h.-sen/ لِدَة، تِرْب، الرِّئْد، القِـرْنُ في السِّنِّ، المُتَساوِي في العُمْرِ.

**هم‌سنگ** /h.-sang/ ← هم وزن.

**هم‌سنگر** /h.-sangar/ رَفِيْقُ السِّلاحِ.

**هم‌سنی** /h.-senni/ ← هم سالی.

**هم‌سوگند** /h.-sowgand/ مُتَحالِف، الحِلف، الحَلِيْف.

**هم‌سوگندشدن** /h.-s.-šodan/ تَحالُفاً / تَحالَفَ.

**هم‌سوگندی** /h.-s.-i/ تَحالُف.

**هم‌شاگرد** /h.-šāgerd/ ← هم شاگردی.

**هم‌شاگردی** /h.-š.-i/ رَفِيْقُ المَدْرَسَةِ، زَمِيْل.

**هم‌شکل** /h.-šekl/ مُتَماثِل، المُناسِب.

**هم‌شکلی** /h.-š.-i/ ← ایزومورف، ایزومورفیسم.

**هم‌شکم** /h.-šekam/ ← دوقلو.

**هم‌شهری** /h.-šahr-i/ المُواطِن، بَلَدِيّ، إبْنُ البَلَدِ.

**هم‌شیر** /h.-šir/ رَضِيْع، البَزِيّ.

**هم‌شیرگی** /h.-š.-egi/ رِضاع، مُرَاضَعَة.

**هم‌شیره** /h.-š.-e/ أُخْت، الرَّضِيْع.

**هم‌شیره‌زاده** /h.-š.-e-zade/ إبْنُ الأُخْتِ، بِنْتُ الأُخْت.

**هم‌صحبت** /h.-sohbat/ سَمِيْر، مُسَامِر، مُصاحِب.

**هم‌صحبتی** /h.-s.-i/ المُصاحَبَة، المُسامَرَة.

**هم‌صدا** /h.-sedā/ ۱ ← هم آواز ۲. مُتَساوِي الصَّوْتِ.

**هم‌صنف** /h.-senf/ زَمِيْل.

**هم‌طراز** /h.-terāz/ سَوَاء، المُسْتَوِي، مُتَساوِي، المُمَهَّد.

**هم‌عصر** /h.-asr/ مُعَاصِر.

**هم‌عصربودن** /h.-a.-budan/ مُعاصَرَةً / عاصَرَفُلاناً.

**هم‌عصرشدن** /h.-a.-šodan/ مُعاصَرَةً / عاصَرَهـ.

**هم‌عصری** /h.-a.-i/ المُعاصَرَة.

**هم‌عقیده** /h.-aqide/ المُتَشارِكٌ في الرَّأيِ. «من با شما~ هستم»: نَحْنُ مُتَشارِكانِ في الرَّأيِ».

**هم‌عهد** /h.-ahd/ عَهِيْد، حَلِيْف.

**هم‌عهدی** /h.-a.-i/ ← هم پیمانی.

**هم‌غذا** /h.-qazā/ رَفِيْقُ الطَّعامِ.

**هم‌فاصله** /h.-fāsele/ مُتَساوِي الفاصِلَةِ.

**هم‌فشار** /h.-fesār/ ← ایزوبار.

**هم‌فکر** /h.-fekr/ ← هم رأی، هم عقیده.

**هم‌فکری** /h.-fekri/ التَّشَيُّع ← هم رأیی.

**هم‌قافیه** /h.-qāfiye/ وِزانُ كذا.

**هم‌قد** /h.-qad/ المُساوِي في الطُّوْلِ، «این ~ آن است»: هذا مُساوِي لِذاک.

**هم‌قسم** /h.-qasam/ ← هم سوگند.

**هم‌قسم‌شدن** /h.-q.-šodan/ ← هم سوگند شدن.

**هم‌قسمی** /h.-q.-i/ ← هم سوگندی.

**هم‌قطار** /h.-qatār/ زَمِيْل، مُحارِف.

**هم‌قطاری** /h.-q.-i/ المُحارَفَة، زِمالَة، رِفْقَة.

**همکار** /h.-kār/ زَمِيْل، عَمِيْل، حَرِيف، صاحِب، رفيق، صَدِيْق.

**همکاری** /h.-k.-i/ ۱. المُحارَفَة، زِمالَة، عِمالَة. ۲. عَوْن، إعانَـة، مَعُونَـة، تَعاوُن، مُسـاعَدَة، تَعـاضُد، اِتِّفـاق، تَآزُر، تَواطُؤ، التَّكَتُّل، «همکاری حزبی»: التَّكَتُّلُ الحِزْبِيّ.

**همکاری کردن** /h.-k.-i-kardan/ تعاضُداً / تَعاضَدُوا، تَعاوُناً / تَعاوَنُوا، تَشايُعاً / تَشايَعَ القومُ عَلَى الأمْرِ، تَأَثُّفاً / تَأَثَّفَ القَومُ عَلَى الأمْرِ، تَآزُراً / تَآزَرَالقومُ، تَرافِياً / تَرافَى القومُ عَلَى الأمْرِ، فِعالاً و مُفاعَلَةً / فاعَلَ هـ، مُماهَنَةً / ماهَنَهُ، مُواغَدَةً / واغَدَهـ.

**هم کاسه** /h.-käse/ نَهِيد، مُؤَاكِل، أَكِيْل، نَدِيم، مُنادِمٌ عَلَى الشُّرْبِ.

**هم کاسه‌شدن** /h.-šodan/ تَناهُداً / تَنَاهَدَ الأصْحابُ.

**هم کانون** /h.-känun/ مُتَراكِز، مُتَّحِدُ المَرْكَز.

**هم کشیدن** /h.-kešidan/ ← جمع کردن.

**هم کف** /h.-kaf/ دَوْرٌ أَوطابِقٌ أرْضِيٌّ.

**هم کلاس** /h.-keläs/ رَفِيْقُ الصَّفِّ، رَفِيْقُ المَدْرَسَةِ.

**هم کلام** /h.-kaläm/ ← هم سخن.

**هم کیش** /h.-kiš/ ← هم دین.

**هم گام** /h.-gäm/ مُتَجارِي، مُتَرافِق.

**هم گامی کردن** /h.-g.-i-kardan/ تَجارِياً / تَجارَى الرِّجلانِ، تَسايُراً / تَسايَرَهُ، مُوَازَاةً وإزاءً / آزَى هـ مُواغَدَةً / واغَدَهُ.

**همگان** /hamegän/ ← همه.

**همگانی** /h.-i/ عُمُومِيٌّ، عامٌ، كُلِّيٌّ، شامِل، عَمِيْم.

**همگانی کردن** /h.-i-kardan/ تَعْمِيْماً / عَمَّمَ.

**هم گذاشتن** /ham-gozäštan/ ← بستن.

**هم گرا** /h.-gerä/ المُتَقارِب، لامَّة.

**هم گرایی** /h.-g.-i/ التَّقارُب.

**هم گروه** /h.-goruh/ فِي مَجْمُوعَةٍ واحِدَةٍ.

**هم گن** /h.-gen/ مُوَحَّدُ الخَواصّ.

**همگنان** /h.-g.-nän/ زُمَلاء، قُرَناء، أَقْراب، أَشْباه، مُتَماثِلُوْنَ، الأَمْثال.

**همگون** /h.-gun/ شَبِيْه، مُشابِه، مَثِيْل، نَظِيْر، ← همانند، مانند.

**همگی** /hamegi/ سائِر، الكُلّ، جَمِيْع، كُلِّيّ، عامّ، عُمُوم، طُرّاً، بِجُمْلَتِهِ، بأسْرِهِ، بِرُمَّتِهِ، عَلَى بَكْرَةِ أَبِيْهِم، البَكْرَة.

**هم مدرسه‌یی** /ham-madreseyi/ زَمِيْلُ مَدْرَسَةٍ.

**هم‌مرز شدن** /h.-marz-šodan/ مُتاخَمَةً / تاخَمَ المَوْضِعُ المَوْضِعَ، مُؤَازَفَةً / آزَفَهُ.

**هم‌مرکز** /h.-markaz/ مُتَراكِز، مُتَّحِدُ المَرْكَز.

**هم‌مرکزی** /h.-m.-i/ تَرَاكُز.

**هم‌مسلک** /h.-maslak/ الرَّفِيْق، الزَّمِيْل.

**هم‌مسلکی** /h.-m.-i/ الرِّفاقَة.

**هم مشرب** /h.-mašrab/ ← هم‌خو.

**هم مشربی** /h.-m.-i/ ← هم‌خویی.

**هم معنایی** /h.-ma'nä-yi/ تَرادُفُ الكَلامِ، تَشابُهُ المَعْنَى.

**هم معنی** /h.-ma'ni/ مُتَرادِف، مُتَشابِهُ المَعْنَى.

**هم معنی شدن** /h.-m.-šodan/ تَرادُفاً / تَرادَفَتِ الكَلِماتُ، تَشابُهاً / تَشابَهَتْ فِي المَعْنَى.

**هم مکتب** /h.-maktab/ ۱. زَمِيلُ الكُتّابِ. ۲ ← هم‌مسلک.

**هم مکتبی** /h.-m.-i/ ۱. الزِّمالَة. ۲ ← هم مسلکی.

**هم منزل** /h.-manzel/ ← هم‌خانه.

**هم منزل شدن** /h.-m.-šodan/ مُساكَنَةً / ساكَنَهُ.

**هم منزلی** /h.-m.-i/ ← هم خانگی.

**هم میل** /h.-meyl/ المُتَساوِي التَّصَوُّب.

**هم میهن** /h.-mihan/ مُواطِن، بَلَدِيّ.

**هم میهنی** /h.-m.-i/ المُواطَنَة.

**هم نام** /h.-näm/ السَّمِيّ.

**هم نامی** /h.-n.-i/ المُشابَهَةُ فِي الإسْمِ.

**هم نبرد** /h.-nabard/ مُتَحارِب، خَصْمٌ فِي الحَرْبِ.

**هم نرخ** /h.-nerx/ ← هم ارز.

**هم‌نژاد** /h.-nežäd/ المُشْتَرِكُ فِي القَوْمِيَّةِ أوِالقَبِيْلَةِ.

**هم نژادی** /h.-n.-i/ الإشْتِراكُ فِي القَوْمِيَّةِ أوِالأصْلِ القَبِيْلِيّ.

**هم‌نشین** /h.-nešin/ قَرِيْن، قِرْن، مُصاحِب، عَشِيْر، مُعاشِر، نَدِيْم، مُنادِم، رَفِيْق، قَعِيْد، جِلْس، جَلِيْس، جِلِّيْس، رَجْم، عَضِيْض.

**هم‌نشین شدن** /h.-n.-šodan/ مُجالَسَةً / جالَسَ، مُصاحَبَةً / صاحَبَ، قِراناً ومُقارَنَةً / قارَنَ هـ، مُؤالَفَةً / آلَفَ، مُعاشَرَةً / عاشَرَ، مُؤانَسَةً / آنَسَ، مُجانَسَةً / جانَسَ.

**هم‌نشینی** /h.-n.-i/ عِشْرَة، مُعاشَرَة، صُحْبَة، مُنادَمَة.

**هم‌نشینی کردن** /h.-n.-i-kardan/ تَجالُساً / تَجالَسَ القَومُ، مُقاعَدَةً / قاعَدَ هـ، مُعاشَرَةً / عاشَرَهُ، نِداءً ومُناداةً

/ نادَى هـ مُذايَحَةً / ذايَحَ هُ.

**هم‌نفس** /h.-nafas/ المُعاشِر، المُصاحِب ← هم‌دم.

**هم نفسی** /h.-n.-i/ المُعاشَرَة، المُصاحَبَة.

**هم‌نوع** /h.-now'/ مُتَجانِس، مُتَشارِكٌ في النَّوْع.

**همـوار** /hamvär/ سَـوَاء، سَـوِيّ، مُسـاوِي، مُسَطَّـح، المُسْتَوِي، المُمَهَّد، سَهْل، مَعَبَّد، أَسِيْل، مُخْتَتِن، خالِم، الـذَّلُولُ مِـنَ السُّبُـلِ، مَشْحُولُ مِـنَ الأَمْكِنَـةِ، صَلْتٌ مِـنَ الأَشْياءِ، مُفَلْطَح، فِلْطَاح.

**هموار شـدن** /h.-šodan/ اِسْتِواءٌ / اِسْتَوَى، تَسَطُّحـاً / تَسَطَّحَ، اِنْسِطاحاً / اِنْسَطَحَ، اِنْبِساطاً / اِنْبَسَطَ، اِتِّبْاطاً / اِتَّبَطَ، تَقاوُداً / تَقاوَدَ المكانُ، اِنْقِياداً / اِنْقادَ.

**هموار كـردن** /h.-kardan/ إِسْواءً / أَسْوَى، تَسْـوِيَةً / سَوَّى، تَسْهِيْلاً / سَهَّلَ، سَطْحاً / سَطَحَ ـَ تَسْطِيْحاً / سَطَّحَ، مَهْداً / مَهَدَ ـَ تَمْهِيْداً / مَهَّدَ، بَطْحاً / بَطَحَ ـَ المكانَ، دَكّاً / دَكَّ ـُ، تَزْحِيْفاً / زَحَّفَ، تَزْلِيْخاً / زَلَّخَ، تَزْلِيْقاً / زَلَّقَ المَكانَ، سَلْفاً / سَلَفَ ـُ الأَرْضَ، إِعْدالاً / أَعْدَلَ الشَّيءَ، تَمْلِيْساً / مَلَّسَ و تَمْلِيْقاً / مَلَّقَ الأَرْضَ، وَدْأً / وَدَأَ يَدَأُ الشَّيءَ، وَطْأً / وَطِئَ يَطَأُ الشَّيءَ بِرِجْلِهِ، تَوْطِئَةً / وَطَّأَ الفِراشَ.

**همواره** /h.-e/ أَبَداً، دائِماً، مُتَتابِع، مُتَّصِل، مُتَلاحِق.

**همواره شدن** /h.-e-šodan/ اِنْفِكاكاً / اِنْفَكَّ الشَّيءُ.

**همـواری** /h.-i/ اِسْتِـواء، سُهُـولَـة، التَّسْـوِيَـة، تَسَطُّـح، التَّمْهِيْد، تَوْطِئَة، بَسْط، اِنْبِساط.

**هموراژی** /hemoraži/ (پز) ← خونروی.

**هم‌وزن** /ham-vazn/ الوِزان، الوِزانَة، الثِّقْل.

**هم‌وزن شدن** /h.-v.-šodan/ تَوازُناً / تَوَازَنَ، مُـوازَنَةً / وَازَنَهُ، تَعادُلاً / تَعَادَلَ، مُساواةً / ساواهُ في الوَزْنِ.

**هم‌وزن كـردن** /h.-v.-kardan/ مُعادَلَـةً / عادَلَ بَيْـنَ الشَّيْئَيْنِ.

**هم‌وزنی** /h.-v.-i/ تَوازُن.

**هموژن** /homožen/ ← ايزوتروپ.

**هموسكسـوئل** /homo-seksu'el/ لُـوْطِـيّ، سِحـاقِـيّ، مُشْتَهِيُّ المُماثِل.

**هموسكسـوآليسم** /homoseksuälism/ لِواطَـة، سِحاق، اِشْتِهاءُ المُماثِلِ.

**هم‌وطن** /h.-vatan/ مُواطِن ← هم‌ميهن.

**هم‌وطنی** /h.-v.-i/ ← هم‌ميهنی.

**هموفيلی** /hemofili/ نَعُوْرِيَّة، مِزاجٌ نَزْفِيٌّ.

**هموگلوبين** /hemogolobin/ اليَحْمُور، صِباغُ الدَّم.

**هم‌ولايتی** /ham-veläyati/ [عم] ← هم‌شهری.

**هموليز** /hemoliz/ اِنْحِلالُ الدَّمِ.

**همه** /hame/ جَماعَـة، جِماع، الجَمِيْع، جَمِيْعـاً، أَجْمَعَ، جُمَع، جَمْعاء، كُـلّ، كُلِّيّ، بِكُلِّيَّة، جُمْلَةً، عـامَّة، عُمُوم، ثُمّ، تَمام، تَمامِيّ، الأَسْر، «ـه آن از تست: إِنَّه لَكَ بأَسْرِهِ»، أَبْصَـع، الثّامِـر، جَمارَى، حَفْلَـة، حَشَكَـة، ذَكاة، رُبّـان، رُبّـانِيّ، رُمَّـة، زُوْبَـة، زَغْبَر، زَمَلَـة، أَزْمَـل، أُزْمَلَة، زَوْبَـر، سِنايَة، صَحِيْح، ظَلَف، الظِّلّ، «او ـ روز نزد من ماند: بَقِيَ عِنْدي ظِـلَّ النَّهارِ»، مُطْبِـق، الطِّرّ، «ـه آن گروه آمـدند»: جاءَ القَوْمُ طُرّاً، مُطْلَق، الكَمال، كامِل، كَمَل، وَبَر، وَلْمَة.

**همه‌پرسی** /h.-porsi/ الاِسْتِفْتاء.

**همه جاگير** /h.-jägir/ ← همه‌گير.

**همه جانبه** /h.-jänebe/ مُتَعَدِّدُ الجَوانِبِ.

**همه جايی** /h.-jäyi/ ← هرجايی.

**همه چيز** /h.-ciz/ جَمِيْعُ الأَشْياءِ، كُلُّ شَيءٍ.

**همه خواره** /h.-xäre/ قارِت، مُقْتاتٌ بالمَـوادِ الحَيَوانِيَّةِ و النَّباتِيَّةِ مَعاً.

**همه رنگ** /h.-rang/ مُلَوَّن، مُتَلَوِّن.

**همه ساله** /h.-säle/ سَنَوِيّ، كُلُّ سَنَةٍ.

**همه فن حريف** /h.-fan-harif/ الماهِرُ في كُلِّ فَنٍّ و حِرْفَةٍ.

**همه كـاره** /h.-käre/ عارِفٌ بِكُـلِّ الفُنُونِ، المُحِيْـطُ بِكُلِّ عَمَلٍ، ذُوْفُنُونٍ.

**همه كس** /h.-kas/ أَيٌ، أَيّاً كانَ، أَيُّ واحِدٍ، كُلُّ إِنْسانٍ.

**همه‌گير** /h.-gir/ (پز) الوَبائِيّ، الجائِح، الوافِد.

**همه‌گيرشناسی** /h.-g.-šenäsi/ عِلْمُ الأَوْبِئَة.

**همه‌گيری** /h.-g.-i/ (پز) الوَبائِيَّة، الجائِحِيَّة، الدَّوَى.

**همهمه** /hamhame/ ضَوْضـاء، ضَوْضَـى، ثائِرَة، ضَجَّـة، شَغَب، غَـوْغَة، غـاغَة، خَضِيْعَـة، دَرْبَكَة، رَجَّـة، صَخَب، عَزِيْف، غَذْمَرَة، لَجَب، لَغَط، لَغْط، مَغْمَغَة، هَزْلَجَة.

**همهمه كردن** /h.-kardan/ لَجَباً / لَجِبَ ـَ القَومُ، هَيْجاً و هَياجاً و هَيَجاناً / هاجَ يَهِيْجُ، إِجْلاباً / أَجْلَبَ.

**همی** /hami/ بادِئَةٌ بِمَعْنَـى الاِسْتِمرار مِثْلَ «همـى گفت: كانَ يَقُولُ».

**همیاری** /ham-yäri/ تَعاوُن.

**همیاری کردن** /h.-y.-kardan/ تَعاوُناً / تَعاوَنَ، تَألُّباً / تَألَّبَ القَومُ عَلَیهِ، تَضافُراً / تَضافَرَ القَومُ عَلَی الأمْرِ، تَضافُناً / تَضافَنَ القَومُ.

**همیان** /hamyän/ الهِمْیان، الخُرْج.

**همیست** /hamist/ نِظام.

**همی رامف** /hemiräm f/ (جانـ) القَنْبَرُور.

**همیشگی** /hamišegi/ ۱. أبَداً، دَوام، دَوْم، بَقاء، خُلُود، خُلْد، إسْتِدامَة، تَرَتُّب، لَزام. ۲. أبَدِيّ، أبَدِيَّة، دائِم، مُسْتَدِيم، دَيُوم، سَرْمَد، سَرْمَدِيّ، أزَل، أزَلِيّ، ثابِت، واصِب، مُقِيم، صَمَد، تَمَلِّي، مُسْتَمَرّ، خَلِد، خالِد، لَهْذَب، ماكِد، العَرَنْدَس، «بزرگواری ~»: عِزٌّ عَرَنْدَسٌ.

**همیشگی شدن** /h.-šodan/ خُلُوداً / خَلَدَ ـُ، تَأبُّداً / تَأبَّدَ الرَّجلُ، دَوْماً و دَواماً و دَیْمُومَةً / دامَ ـُ، إسْتِمراراً / إسْتَمَرَّ الشَّيءُ، لَزْماً و لَزاماً و لُزُوماً و لُزماناً و لِزامَةً و لُزْمَةً / لَزِمَ ـَ الشَّيءُ، وُصُوباً / وَصَبَ يَصِبُ الشَّيءُ، وَصْداً / وَصَدَ يَصِدُ، قُصُوصاً / قَصَّ ـِ الشَّيءُ، كَنَعاً / كَنِعَ ـَ الشَّيءُ.

**همیشگی کردن** /h.-kardan/ تَخْلِيْداً / خَلَّدَ، إدامَةً / أدامَ.

**همیشه** /hamiše/ دائِماً، دَوام، عَلَى الدَّوامِ، دَوْماً، أبَدَ الآبِدِيْنَ، آباد، بِأسْتِمْرار، أبَج.

**همیشه بهار** /h.-bahär/ (گیا) الآذَرْيُون، المُخْمَلِيَّة.

**همیشه بهار کوهی** /h.-b.-e-kuhi/ خانِقُ الفَهْدِ، زَهْرَةُ العُطاس.

**همیشه‌نشین** /h.-nešin/ مُقِيم، غَيْرُ مُهاجِرٍ أوْ مُتَرَحِّلٍ.

**همین** /hamin/ هذا، هَذِهِ.

**همینکه** /h.-ke/ حالَما، عِنْدَما.

**هنجار** /hanjär/ سِيْرَة، سُنَّة، طَرِيقٌ مُسْتَقِيمٌ، طِراز، قاعِدَة، أسْلُوب، نَمَط.

**هند** /hend/ ← هندوستان.

**هندبا** /hendebä/ (گیا) ← کاستی.

**هندبال** /handbäl/ كُرَةُ اليَدِ.

**هندبای بری** /hendebä-ye-barri/ الخَنْذَوِيل، المُرَيْرَة.

**هندسه** /hendese/ الهَنْدَسَة.

**هندسهٔ تحلیلی** /h.-ye-tahlili/ هَنْدَسَةٌ تَحْلِيْلِيَّةٌ.

**هندسهٔ ترسیمی** /h.-ye-tarsimi/ عِلْمُ الهَنْدَسَةِ الوَصْفِيِّ.

**هندسهٔ تطبیقی** /h.-ye-tatbiqi/ ← هندسهٔ کاربردی.

**هندسه‌دان** /h.-dän/ مُهَنْدِسٌ رِياضِيٌّ.

**هندسهٔ سه بعدی** /h.-ye-se-bo'di/ هَنْدَسَةُ الأبْعادِ الثَّلاثَةِ.

**هندسهٔ فضائی** /h.-ye-fazä'i/ هَنْدَسَةٌ فَراغِيَّة.

**هندسهٔ کاربردی** /h.-ye-kärbordi/ الهَنْدَسَةُ التَّطْبِيْقِيَّةُ أو العَمَلِيَّةُ.

**هندسهٔ مجسمه** /h.-ye-mojassame/ ← هندسهٔ فضائی.

**هندسهٔ مسطحه** /h.-ye-mosattahe/ هَنْدَسَةُ السُّطُوحِ.

**هندسهٔ نظری** /h.-ye-nazari/ الهَنْدَسَةُ النَّظَرِيَّةُ.

**هندسی** /h.-i/ هَنْدَسِيّ.

**هندل** /hendel/ هَنْدِل.

**هندو** /hendu/ هِنْدُوسِيّ، هِنْدُوكِيّ.

**هند و اروپایی** /hend-o-orupäyi/ الهِنْدِيَّةُ الأوْرُوبِيَّةُ.

**هندوانه** /hendeväne/ (گیا) بَطِّيْخٌ أحْمَرُ، البِطِّيْخ، الدُّلاع، جَبَس، الخِرْبِز، الجَوْح، الرُّقِّي.

**هندوانهٔ ابوجهل** /h.-ye-abujahl/ (گیا) الحَنْظَل.

**هندوچین** /hend-o-cin/ هِنْدُوصِيْن.

**هندوستان** /hendustan/ الهِنْد.

**هندی** /hendi/ الهِنْدِيّ، الهِنْدُوانِيّ، هِنْدِكِيّ.

**هنر** /honar/ فَنٌّ، حِرْفَة، صَنْعَة.

**هنرآفرین** /h.-äfarin/ خَلّاقُ الآثارِ الفَنِّيَّة.

**هنرآفرینی** /h.-ä.-i/ خَلْقُ آثارِ الفَنِّيّ.

**هنرآموز** /h.-ämuz/ تِلْمِيْذٌ فِي كُلِّيَّةِ الفُنُونِ.

**هنرآموزی** /h.-ä.-i/ التَّعَلُّمُ في كُلِّيَّةِ الفُنُونِ.

**هنرپرور** /h.-parvar/ مُشَجِّعُ الفَنِّ، مُشَوِّقُ الفَنّانِ عَلَى فَنِّهِ.

**هنرپروری** /h.-p.-i/ تَشْجِيْعُ الفَنِّ.

**هنرپیشگی** /h.-pišegi/ التَّمْثِيْل.

**هنرپیشه** /h.-piše/ مُمَثِّلٌ سِيْنَمائِيّ، مُمَثِّل، مُمَثِّلَة، فَنّان، مُفِنّ.

**هنر تزئینی** /h.-e-taz'ini/ فَنٌّ زُخْرُفِيٌّ.

**هنرجو** /h.-ju/ ← هنرآموز.

**هنر خطاطی** /h.-e-xattäti/ فَنُّ الخَطِّ.

**هنردوستی** /h.-dusti/ مَحَبَّةُ الفُنُونِ.

**هنرستان** /h.-estän/ المَعْهَد.

**هنرستان فنی و حرفه‌یی** /h.-e-fanni-va-herfeyi/ مَدرَسَةٌ مِهَنِيَّةٌ.

**هنرستان موسیقی** /h.-e-musiqi/ مَعْهَدٌ مُوسِيقِيٌّ.

**هنر سخنوری** /h.-e-soxanvari/ فَنُّ الخِطابَةِ.

**هنر سرا** /h.-sarä/ المَعْهَدُ لِلْفُنُونِ و الصِّناعاتِ.

**هنر کردن** /h.-kardan/ شَقُّ القَمَرَ [غالِباً تُسْتَعْمَلُ لِلاِسْتِهْزاءِ].

**هنرمند** /h.-mand/ فَنّان.

**هنرمندانه** /h.-m.-äne/ الفَنِّيّ، البارِع، بالمَهارَة، بالحِذْقِ و البَراعَةِ.

**هنرمندی** /h.-m.-i/ مَهارَة، فَنّ.

**هنرکده** /h.-kade/ المَعْهَدُ العالِي لِلْفُنُونِ.

**هنرنمایی** /h.-namäyi/ عَرْضُ الفَنِّ.

**هنرور** /h.-var/ فَنّان.

**هنرهای آزاد** /h.-hä-ye-äzäd/ الفُنُونُ الحُرَّةُ.

**هنرهای زیبا** /h.-hä-ye-zibä/ الفُنُونُ الجَمِيلَةُ.

**هنری** /h.-i/ الفَنِّيّ.

**هنگ** /hang/ (نظ) فِرْقَةٌ عَسْكَرِيَّةٌ، فَوْج.

**هنگام** /hangäm/ ۱. آن، آنِيَة، عِنْدَ، حِين، مَوْقِع، مِيقات، وَقْت، زَمان، إِبّان، يَوْم، الإِفّ، الأَفّ، الإِفّان، أُمَّة، تِفّان، تارَة، حَبالَّة، حَزّ، حَزَّة، حَفّ، عِفّان، عِهْدان، تَفِيئَة، فَيْئَة، كُنْه، مِحْيان، مَحْوَة، مِيلَة، هَتْء، هَتْأَة، هَتِيء، هِنْو. ۲. (مس) الدَّوْر.

**هنگامه** /h.-e/ مَعْرَكَة، غَوْغاء، جَلَبَة، ضَوْضاء، صِياح.

**هنگامه برپا کردن** /h.-e-bar-pä-kardan/ أَثارَ فِتْنَةً أو شَغَباً و اِضْطِراباً.

**هنگامه کردن** /h.-e-kardan/ ۱. ← غوغا کردن. ۲. ← فتنه انگیختن.

**هنگ پیاده** /hang-e-piyäde/ (نظ) فَوْجُ المُشاةِ.

**هنگری** /hongri/ مَجَر.

**هنگ زره پوش** /hang-e-zereh-puš/ (نظ) فَوْجُ المُدَرَّعَةِ.

**هنگفت** /hangoft/ كَثِير، وَفِير.

**هنگ مخابرات** /hang-e-moxäberät/ فَوْجُ الإشارَةِ.

**هنوز** /hanuz/ بَعْدُ، لَمْ، لكِنْ، لكِنَّ، لَمّا، مازالَ، لَمْ يَزَلْ، لايَزالُ، مابَرِحَ، مافَتِئَ، حَتّى الآنِ، حَتّى الوَقْتِ الحاضِرِ.

**هن و هن** /hen-o-hen/ نَهَج، نَهِيج، لُهاث.

**هنیوک** /heniok/ (جانـ) الشُّوش.

**هو** /how/ ۱. صُراخ، صِياح. ۲. اِسْمُ صَوْتٍ لِلنِّداءِ. ۳. اِسْمُ صَوْتٍ لِلاِسْتِهْزاءِ.

**هوا** /havä/ هَواء، الجَوّ، الهاوِيَة، أَثِير، كَبَد، سَحاح، شُجاح، إِيار، إِياد، ضَراء، لُجْم، مَهْوَى، نَفْنَف.

**هوا برد** /h.-bord/ مُجَوْقَل.

**هوا بینی** /h.-bini/ بَحْثُ الأَحْوالِ الجَوِّيَّةِ.

**هواپرست** /h.-parast/ ← عیاش.

**هوا پرستی** /h.-p.-i/ ← عیاشی.

**هواپیما** /h.-peymä/ طائِرَة، طَيّارَة، مَرْكَبَةٌ هَوائِيَّةٌ، أَرُوپلان.

**هواپیما رانی** /h..-p.-räni/ الطَّيَران، المِلاحَةُ الجَوِّيَّةُ.

**هواپیماهای اکتشافی** /h.-p.-hä-ye-ekteŝäfi/ طائِراتُ الاِسْتِكْشافِ.

**هواپیمای اکتشافی** /h.-p.-ye-e./ الطّائِرَةُ الكَشّافَة، طائِرَةُ إِكْتِشافٍ، الطّائِرَةُ الاِسْتِطْلاعِيَّةُ.

**هواپیمای باربری** /h.-p.-ye-bärbari/ طائِرَةُ الشَّحْنِ أوالنَّقْلِ.

**هواپیمای بمب افکن** /h.-p.-ye-bomb-afkan/ (نظ) طائِرَةٌ قاذِفَةٌ، قاذِفَةُ القَنابِلِ.

**هواپیمای بی موتور** /h.-p.-ye-bi-motor/ طائِرَةٌ سَحّابَةٌ أَوْ شَراعِيَّةٌ، طائِرَةٌ بِلا مُحَرِّك، مُنْزَلِقَة.

**هواپیمای جت** /h.-p.-ye-jet/ الطّائِرَةُ النَّفّاثَةُ.

**هواپیمای جنگی** /h.-p.-ye-jangi/ (نظ) الطّائِرَةُ المُقاتِلَةُ.

**هواپیمای چهار موتوره** /h.-p.-ye-cahär-motore/ الطّائِرَةُ ذاتُ أَرْبَعِ مُحَرِّكاتٍ.

**هواپیمای دریایی** /h.-p.-ye-daryäyi/ طائِرَةٌ مائِيَّةٌ.

**هواپیمای دو باله** /h.-p-ye-do-bale/ طائِرَةٌ ذاتُ سَطْحَيْنِ.

**هواپیمای دو موتوره** /h.-p.-ye-d.-motore/ الطّائِرَةُ ذاتُ مُحَرِّكَيْنِ.

**هواپیمای شکاری** /h.-p.-ye-šekäri/ (نظ) طائِرَةٌ مُقاتِلَةٌ أو مُطارِدَةٌ، القَنّاصَةُ المُطارِدَة.

**هواپیمای غول پیکر** /h.-p.-ye-qul-peykar/ الطّائِرَةُ الضَّخْمَةُ.

**هواپیمایی** /h.-p.-yi/ الطَّیَران.

**هواپیمایی ارتشی** /h.-p.-yi-ye-arteši/ (نظ) طَیَرانٌ عَسکَرِيٌ.

**هواپیمای یک باله** /h.-p.-ye-yek-bäle/ طائِرَةٌ ذاتُ سَطحٍ واحِدٍ.

**هواپیمایی ملی** /h.-p.-yi-ye-melli/ طَیَرانٌ مَدَنِيٌ.

**هوا ترسی** /h.-tarsi/ رُهبَةُ الهَواءِ، الخَوفُ المَرَضِيُ مِن التَّیّاراتِ الهَوائِیَّةِ و المِروَحَةِ.

**هوا خواه** /h.-xäh/ المُجانِب، المُناصِر، نَصِیر، صَدِیق، الحامِي، الشَّیع، شِیْعَة.

**هوا خواه شدن** /h.-x.-šodan/ تَحَیُّزاً / تَحَیَّزَ.

**هوا خواهی** /h.-x.-i/ تَحَیُّز.

**هوا خورد گی** /h.-xordegi/ ← سرماخوردگی.

**هوا خوردن** /h.-xordan/ جَفافاً و جُفُوفاً / جَفَّ ـِ بالهَواءِ.

**هواخورده** /h.-xorde/ مُجَفَّفٌ في الهَواءِ.

**هوا خوری** /h.-xori/ شَمُّ هَواءٍ، نُزْهَة، فُسْحَة.

**هوا خوری کردن** /h.-x.-kardan/ تَرَیُّضا / تَرَیَّض، تَنَزُّهاً / تَنَزَّهَ.

**هوا دادن** /h.-dädan/ تَهوِیَةً / هَوَّی / تَروِیحاً / رَوَّحَ.

**هوا دار** /h.-där/ ۱. مُشَبَّعٌ بالهَواءِ. ۲. نَصِیر، مُناصِر، حَبِیب، صَدِیق، المُجانِب، المُحامي، الهاوِي.

**هوا داری** /h.-d.-i/ تَحَیُّز، عَصَبِیَّة.

**هوا داری کردن** /h.-d.-i-kardan/ تَحَیُّزاً / تَحَیَّزَ.

**هوار** /havär/ (عم) ۱. ← داد و فریاد، سر و صدا. ۲. السُّقُوفُ و الجُدْرانُ المُتَساقِطَةُ.

**هوار کشیدن** /h.-kešidan/ ← فریاد برآوردن.

**هواسنج** /h.-sanj/ البارُومِتر، مِزواز، مِضْغَط.

**هوا سنگ** /h.-sang/ نَیزَکٌ جَوِّيٌ.

**هواشناس** /h.-šenäs/ الإرْصادِيّ، العالِمُ بالإرْصادِ الجَوِّیَّةِ.

**هواشناسی** /h.-š.-i/ عِلْمُ الظَّواهِرِ الجَوِّیَّةِ، عِلْمُ الهَواءِ، الرَّصَدُ الجَوِّيُ، الإرْصادُ الجَوِّیَّةُ.

**هوا کردن** /h.-kardan/ ۱. إطارَةً / أَطارَ. ۲. تَمایُلاً / تَمایَلَ، اِشْتِیاقاً / اِشْتاقَ.

**هواکش** /havä-keš/ مِروَحَةٌ نَفَقِیَّةٌ.

**هوام** /haväm/ الحَشَرات.

**هوام شناس** /haväm-šenäs/ الحَشَراتِيّ.

**هوام شناسی** /h.-š-i/ الحَشَرِیّات.

**هواناو** /h.-näv/ مُنطادٌ ذُو مُحَرِّكٍ.

**هوانداختن** /how-andäxtan/ إثارَةً / أثارَ الشَّغَبَ و القَلاقِلَ و الإضطِرابَ.

**هوانورد** /havä-navard/ طَیّار.

**هوانوردی** /h.-n.-i/ ۱. مَلاحَةٌ جَوِّیَّةٌ، طَیَران. ۲. عِلْمُ سَلْكِ الهَواءِ.

**هوا و هوس** /havä-vo-havas/ شَبَق، هَوَی و هَوَس، غُلْمَة.

**هوای آزاد** /h.-ye-äzäd/ الهَواءُ الطَّلْقُ، الجَوُّ الطَّلْق، خَلاء، فَضاء، فُسْحَة، عَرَاء.

**هوای ابری** /h.-ye-abri/ الجَوُّ المُظْلَمُ، مُلَبَّدٌ بالغُیُومِ.

**هوای بارانی** /h.-ye-bäräni/ مَطِر، ماطِر، مُمْطِر.

**هوای بد** /h.-ye-bad/ طَقْسٌ عاطِلٌ.

**هوای تازه** /h.-ye-täze/ الهَواءُ النَّقِيُ.

**هوای جاری** /h.-ye-järi/ الهَواءُ الجارِي.

**هوای جوی** /h.-ye-javvi/ الهَواءُ الجَوِّيُ.

**هوای طوفانی** /h.-ye-tufäni/ الجَوُّ العاصِف.

**هوای فشرده** /h.-ye-fešorde/ الهَواءُ المَضْغُوطُ.

**هوای مناسب** /h.-ye-monäseb/ مُناخٌ مُلائِمٌ.

**هوائی** /h.-'i/ الهَوائِيّ، أثِیرِيّ، جَوِّيّ.

**هوائی شدن** /h.-'i-šodan/ (عم) ← عاشق شدن.

**هوبره** /hubare/ (جانـ) حُبارَی، حُباجِر، الحُبْرُج، خَرَب، يَحْبُور، نَهار، عَنْز [نث]، عَنْزَة.

**هوبره‌ها** /h.-hä/ (جانـ) الحُبارِیّات.

**هوبرهٔ تاجدار** /h.-ye-täjdär/ (جانـ) الحُبْرُج.

**هو پیچیدن** /how-picidan/ (عم) ← شایع شدن.

**هوچی** /h.-ci/ مُفْسِدُ السُّمْعَة، مُشَوِّش، مُثِیرٌ للشَّغَبِ و الإضْطِراباتِ.

**هوچی گری** /h.-gari/ إثارَةُ الشَّغَبِ و القَلاقِلِ.

**هوچی گری کردن** /h.-g.-kardan/ إثارَةً / أثارَ الشَّغَبَ و القَلاقِلَ و الإضْطِراباتِ.

**هودج** /howdaj/ هَوْدَج، مَحْمِل، مِحَفَّة، بُلْبُلَة، عَرِیْش، عَرِیْشَة، فَوْدَج ← کجاوه.

**هور** /hür/ (گیا) فَرْبَیُون.

**هورا** /hurä/ هُتافُ الإسْتِحْسانِ.

**هورا کشیدن** /h.-kešidan/ تَهْلِيْلاً / هَلَّلَ لَهُ، هَتْفاً و هُتافاً / هَتَفَ ـِ.
**هورست** /horst/ ← فرا زمین.
**هورمون** /hormon/ هُرْمُون.
**هورونین** /huroniyan/ طَبَّةٌ هُورُونِيَّة.
**هوس** /havas/ هَوَس، كَيْف، هَوَى.
**هوس انگیز** /h.-angiz/ المُغْرِي.
**هوس باز** /h.-bāz/ صاحِبُ هَوَس، العِبِّيث، هَيْنَغ، هَيْنَغَة.
**هوس بازی** /h.-bāzi/ التَّهَوُّس، لِعْب، لَعِب، لَهْو.
**هوس بازی کردن** /h.-b.-kardan/ تَهَوُّساً / تَهَوَّسَ، طَبَى / طَبِيَ ـَ ت المَرأةُ.
**هوس داشتن** /h.-dāštan/ ← هوس کردن.
**هوس ران** /h.-rān/ ← هوس باز.
**هوس رانی** /h.-r.-i/ ← هوس بازی.
**هوس رانی کردن** /h.-r.-i-kardan/ ← هوس بازی کردن.
**هوس کردن** /h.-kardan/ تَهَوُّساً / تَهَوَّسَ، اِشْتِهاءً / اِشْتَهَى، تمايُلاً / تَمايَلَ، نَزْواً ونُزُوّاً / نَزا ـُ بـه قَلْبُهُ إلى كذا، وَحَماً / وَحَمَ يَحِمُ ويَوْحَمُ، هَوًى / هَوِيَ يَهْوَى هُ، هَلْوَسَةً / هَلْوَسَ.
**هوسناک** /h.-nāk/ ذُوهَوَى وَهَوَس، المُغْرِي.
**هوسناکی** /h.-n.-i/ تَهَوُّس.
**هوش** /huš/ ۱. أَلْمَعِيَّة، ذُكاء، نُبُوغ، قَـرِيحَة، دَهاء، فِطْنَة، نُبه، نَباهَة، ظَرْف، ظَرافَة، إدْراك، شُعُور. ۲. قَلْب، عَقْل، لُبّ، ذِهْن، فَهْـم، جَوْل، حِجا، حَصاة. ۳. حافِظَة، ذاكِرَة.
**هو شدن** /how-šodan/ هُزْءاً و هُزُؤاً و هُزُوءاً و مَهْزَأَةً / هُزِءَ مج ـَ تَهوِيْساً / هُوِّسَ لَهُ مج.
**هوشمند** /hušmand/ ← هوشيار.
**هوشمندی** /h.-i/ ← هوشياری.
**هوشيار** /h.-yār/ ذُوعَقْلٍ، ذَكِـيّ، ماهِر، عاقِـل، داهِي، داهِيَة، ذُودَهاء، شاطِر، فَطِن، فَطِيْن، فَطْن، فَطَن، نَبِهٌ، نَبِيْـهٌ، نابِـهٌ، مُتَحَفِّظ، اليَقْظـان، يَقـظ، كَيِّس، لَبِيْـب، الباقِعَـة، مُتَحَوِّط، خَفِيْـفُ القَلْبِ، راشِـد، رَشِيْد، أَرْوَع، زُراء، زُرازِر، زَكِن، زَكِيْن، مِـزْيَل، سَرِيْعُ الخـاطِر، شَغِل، صاحِـي، صَقِرَة، ظَرِيْف، عَـذِق، عُلامِيّ، قـارِح، حادٌّ أو حَـدِيْدُ الـذِّهْـنِ أوالفُؤادِ، حَـدِيْـدُ الطَّبْـعِ، حَذِر، حَـذّاء، أحْوَذِيّ، حـازِم، أَحْوَز، حـاضِرُ الفِكْـرِأو الذِّهْـنِ، حُوْش، لَحِن، لَقِف، لَقِن، أَلْمَع، أَلْمَعِـيّ، لَوْذَع، لَوْذَعِيّ، مَحْت، مَحِيْت، مَزِيّ، مَزِيْن، مَزِيْر، مَكّار، مَغْمَغٌ من النِّساء، نابِه، نَدْب، نَدُس، نَدْم، نَزّ، وَقّاد، مُتَوَقِّدُالذِّهن، هَمِيْزُ الفُؤادِ، يَلْمَعِيّ، يَهْفُوف.
**هوشيار شدن** /h.-y.-šodan/ ۱. ذَكاءً / ذَكَى ـِ وذَكِيَ ـَ و ذَكُوَ ـُ فِطْناً و فَطَناً و فُطُنـاً و فِطْنَةً / فَطَنَ ـُ وفَطُـنَ ـُ وفَطِنَ ـَ دَهْياً و دَهاءَةً ودَهاءً / دَهِيَ ـَ كَيْساً و كِياسَةً / كاسَ يَكِيْسُ الغُلامُ، فَطانَةً و فُطُونَةً / فَطَنَ ـُ فَهْماً / فَهِمَ ـَ الرَّجـلُ، فَهامَةً / فَهُمَ ـُ يَقَظاً / يَقِظَ يَيْقَظُ، تَيَقُّظاً / تَيَقَّظَ لِلأمْرِ، اِسْتِنْباهاً / اِسْتَنْبَهَ، نَبالَةً / نَبُلَ ـُ تَنَبُّلاً / تَنَبَّلَ، تَنَبُّهاً / تَنَبَّهَ، يَقَظاً / يَقِظَ يَيْقَظُ، يَقـاظَةً / يَقُظَ يَيْقُظُ، أَرابَةً وإرْباً / أَرُ ـُ حَذَذاً / حَذَّت الرَّجُلُ، حَزْماً و حُزُومَةً و حَزامَةً / حَزُمَ ـُ زَكانَةً / زَكُنَ ـُ زَكَناً / زَكِنَ ـَ الرَّجلُ / شَطَارَةً / شَطَرَ ـُ إصْحاءً / أَصْحَى السَّكْرانُ، ظَرْفاً و ظَرافَةً / ظَرُفَ ـُ لَذْعاً / لَذَعَ ـَ بِذُكـائِهِ، لَقانَةً / لَقُنَ ـَ نَدابَةً / نَدُبَ ـُ نَدامَةً / نَدُمَ ـُ. ۲. صَحْواً وصُحُوّاً / صَحَا ـُ وصَحَاً / صَحِيَ يَصْحَى، إفاقَةً / أَفاقَ مِنْ سُكْرِهِ، اِسْتِفاقَةً / اِسْتَفاقَ.
**هوشيار کردن** /h.-y.-kardan/ تَفْطِيْناً / فَطَّنَ، إيْقاظاً / أَيْقَظَه، تَكْيِيساً / كَيَّسَ، تَنْبِيْهاً / نَبَّهَ، تَحذِيْراً / حَذَّر، إصْحاءً / أَصْحَى السَّكرانَ.
**هوشياری** /h.-y.-i/ ۱. ذَكاء، دَهاء، فِطْنَـة، تَيَقُّظ، نُبْه، نَباهَة، تَنَبُّه، فَهْم، إدراک، بَصِيْرة، بَراعَة، بُذْم، جَهاضَة، جُهُوضَـة، حَذَذ، حَـذَر، اِحتياط، رُشْـد، شَهْم. شُهُـومَة، شَهامَـة، صَواب، ظَـرْف، قَعَر، لَقـانَة، لِقـانِيَة، أَلْمَعِيَّـة، لَوْذَعِيَّـة، مَهارَة، نَبـالَة، نَدَس، وِقـايَة، اِنْبِعـاث، حِيْطَة، سَداد، رِكْزَة، نُكْر. ۲. إفاقَة، صَحْو، صَحْوَة.
**هوفاريقون** /hufāriqun/ (گيا) أُوفارِيْقُون، الهَيُوفارِيْقُون، أَنْدُرُوسامُن، داذِيّ، رُمّانُ الأَنْهارِ.
**هوفاريقون سفيد** /h.-e-sefid/ (گيا) الغَزن.
**هو کردن** /how-kardan/ تَهْوِيْساً / هَوَّسَ لَـه، اِسْتِهْزاءً اِسْتَهْزَءَبِه، تَشْوِيْشاً / شَوَّشَ عَلَيهِ وأَساءَ إلى سُمْعَتِهِ.
**هو کشيدن** /hukešidan/ لَفَظَ كَلِمَةَ «ياهو».

**هول** /howl/ ← هراس.
**هولا هولا** /hulähulä/ رَقصةُ البَخشَلَةِ.
**هول زدن** /howl-zadan/ ← عجله کردن.
**هول کردن** /h.-kardan/ ← هراسیدن، ترسیدن.
**هولناک** /h.-näk/ هائِل، هَوْلَة، مُخِیف، مُخطِر، مُرْعِب.
**هولوسن** /holosen/ هُولِیسِینِیّ [أحدَثُ عُهُودِ الحِقْبَةِ الرُّباعِیّة].
**هول و هراس** /howl-o-haräs/ ۱. رَوْع، رَوْعَة. ۲. قُشَعْرِیرَةُ الحُمّی.
**هوله** /howle/ مِنْشَفَة، النَّشافَة، بَشْکِیر، قَطِیلَة.
**هولهٔ حمام** /h.-ye-hammäm/ بَشْکِیرُ الحَمّام.
**هولهٔ صورت** /h.-ye-surat/ فُوطَةُ الوَجْهِ، قَطِیلَة.
**هوم** /howm/ (گیا) عَلَد.
**هوو** /havu/ ضَرَّة، العَلَّة.
**هوورکرافت** /hoverkeräft/ المَرْکَبَةُ الحَوّامَةُ.
**هوه چوبه** /hove-cube/ (گیا) الشُّنجار، کَنْهان.
**هوی** /hoy/ ۱. کَلِمَةٌ تُستَعمَلُ لِلتَّنَبُّهِ، أَلا. ۲. کَلِمَةٌ تُستَعمَلُ لِلأسَفِ.
**هویت** /hoviyyat/ ۱. الشَّخصِیَّة، هُوِیَّة. ۲. ذاتِیَّةُ الشَّیءِ و حَقِیقَتُهُ.
**هویج** /havij/ (گیا) جَزَر.
**هویج فرنگی** /h.-farangi/ (گیا) جَزَرٌ إفرَنجِیٌّ أورُوبِیٌّ.
**هویج وحشی** /h.-e-vahši/ الجَزَرُ الأبیَض.
**هویدا** /hoveydä/ واضِح، بارِز، البادِي لِلعَیانِ، صَرِیح، ظاهِر، جَلِیّ، عَلَنِیّ، جَهرِیّ، صُراح، ساطِع، مَعلُوم.
**هویدا شدن** /h.-šodan/ ضِحَة و وُضُوحاً / وَضَحَ یَضِحُ، تَوَضُّحاً / تَوَضَّحَ، اِتِّضاحاً / اِتَّضَحَ، اِنجِلاءً / اِنجَلَی، ظُهُوراً / ظَهَرَ، بَیاناً وَتِبیاناً / بانَ ـِ تَبَیُّناً / تَبَیَّنَ، حَصحَصَةً / حَصحَصَ الحقُّ.
**هویدا کردن** /h.-kardan/ إیضاحاً / أوضَحَ، عَرضاً / عَرَضَ ـِ إظهاراً / أظهَرَ، تَبیِیناً / بَیَّنَ.
**هویدایی** /h.-yi/ الظُّهُور، الوُضُوح، البَیان.
**هی** /hey/ ← های.
**هیأت** /hey'at/ ← هیئت.
**هیأت سیاسی** /h.-e-siyäsi/ بِعثَةٌ سِیاسِیَّةٌ.
**هیاهو** /hayähu/ غَوغَة، غاغَة، ضَوضاء، شَوشَرَة، لَجَّة، جَلَبَة، الضَّوضَی، هَرَج، ضَجَّة، ضَجِیج، صَخَب، دَوکَة، دَوشَة، صُراخ، صِیاح، اِضطِراب، هَتهَتَة. ← برای هیچ: صَخَبٌ مِن أجلِ لاشَیءٍ.
**هیاهو کردن** /h.-kardan/ إجلاباً / أجلَبَ، ضَوضاةً وضِیضاءً / ضَوضَی، جَعجَعَةً / جَعجَحَ، صَخَباً / صَخِبَ ـَ لَغطاً ولِغاطاً / لَغَطَ ـَ، تَلغِیطاً / لَغَّطَ، إلغاطاً / ألغَطَ.
**هیبت** /heybat/ ← ترس.
**هیپاریون** /hipärion/ (جانـ) الهِپّارِیُون [حَیَوانٌ مُنقَرِض].
**هیپرپلازی** /hiperpeläzi/ (پز) فَرطُ التَّکَوُّنِ، تَکَثُّرٌ نَسِیجِیٌّ، فَرطُ التَّصَنُّعِ، فَرطُ التَّنَسُّجِ.
**هیپرتروفی** /hiperterofi/ (پز) تَضَخُّم، نُمُوٌّزائِد.
**هیپنوتیزم** /hipnotizm/ تَنوِیمٌ مَغنَطِیسِیٌّ.
**هیپنوتیزم کردن** /h.-kardan/ تَنوِیماً / نَوَّمَ مَغنَطِیسِیّاً.
**هیپنوتیزمی** /h.-i/ ذُوعَلاقَةٍ بالنَّومِ المَغنَطِیسِیِّ أو بالتَّنوِیمِ المَغنَطِیسِیِّ، التَّنوِیمِیُّ المَغنَطِیسِیُّ.
**هیپنوتیزور** /hipnotizor/ مُنَوِّمٌ مَغنَطِیسِیٌّ.
**هیپنوتیسم** /hipnotism/ تَنوِیمٌ مَغنَطِیسِیٌّ.
**هیپنوز** /hipnoz/ نَومٌ مَغنَطِیسِیٌّ، نُوام، حالَةٌ شَبِیهَةٌ بالنَّوم.
**هیپوسولفیت** /hipo-solfit./ هِیپُوسُلفِیت.
**هیپوفیز** /hipofiz/ (پز) الغُدَّةُ النُّخامِیَّةُ.
**هیپی** /hipi/ الهِبِّي، الخَنفُوش، الوُجُودِيّ.
**هیجان** /hayajän/ الهَیَجان، هِیاج، رَوعَة، هَزَّةٌ عاطِفِیَّة، اِضطِراب، اِنفِعال، ثائِرَة، ضَجَّة، شَغَب، ثَورَة، فِتنَة، هَوشَة، هَیشَة، هَرج و مَرج.
**هیجان انگیز** /h.-angiz/ مُهَیِّج، مُحَرِّک، الهَیُوج، المِهیاج.
**هیجان داشتن** /h.-däštan/ تَهَیُّجاً / تَهَیَّجَ، تَثَوُّراً / تَثَوَّرَ.
**هیجده** /hijda(h)/ ← هجده.
**هیچ** /hic/ لاشَیء، مَعدُوم، صِفر، تافِه، عَبَث.
**هیچ کاره** /h.-käre/ ۱. دُون. ۲. غَیرُ خَبِیرٍ بِأیِّ عَمَلٍ، عاطِل، غَیرُ صالحٍ لِعَمَلٍ ما.
**هیچ کدام** /h.-kodäm/ ولاواحِدِ.
**هیچ کس** /h.-kas/ ← کسی.
**هیچگاه** /h.-gäh/ قَطُّ، أبَداً.

**هیچ مدان** /h.-madān/ ← نادان.
**هیچ و پوچ** /h.-o-puc/ لاشَيء، شَيءٌ غَيْرُ مَوْجُودٍ، صِفر.
**هیچوقت** /h.-vaqt/ قَطُّ، أبَداً.
**هیچ یک** /h.-yek/ ولا واحِدٍ.
**هیدرات** /hidrāt/ (شیمـ) هِیْدرات، إیْدرَات، ماءات.
**هیدراته** /h.-e/ (شیمـ) ← آبیده.
**هیدراتهای کربون** /hidrāthā-ye-karbon/ (شیمـ) الكَرْبُوهِیْدراتات.
**هیدراسید** /hidro-asid/ (شیمـ) الحَمْضُ المائِيُّ.
**هیدرایرها** /hidrāyer-hā/ (جانـ) العُدارات، رُتْبَةُ حَيَواناتٍ مائِيَّةٍ مِنَ المُجَوَّفاتِ.
**هیدروژن** /hidrožen/ إدْرُوجِيْن، إدْرُجِيْن، الإيْدْرُوجِين، الهِيْدْرُوجِيْن، هِدْرُجِيْن.
**هیدرژن دهی** /h.-dehi/ (شیمـ) الهَدْرَجَة.
**هیدرژن سنگین** /h.-e-sangin/ (شیمـ) الدُّيُوتِرْيُوم، الهِيْدْرُوجِيْنُ الثَّقِيلُ.
**هیدروالکتریک** /h.-elekterik/ الكَهْرَماء.
**هیدرو الکتریکی** /h.-i/ الكَهْرَمائِيّ.
**هیدروتراپی** /h.-torāpi/ مُعالَجَةٌ عِلْمِيَّةٌ بالماءِ.
**هیدرودینامیک** /h.-dināmik/ عِلْمُ قُوَّةِ المَوائِعِ.
**هیدرور** /hidrur/ هَجِيْن، نَغْل، مُوَلَّد.
**هیدروستاتیک** /hidro-stātik/ الهِيْدْرُوسْتاتِيْكا.
**هیدروسفر** /h.-sfer/ ← آبکره.
**هیدروفیس** /h.-fis/ (جانـ) حَيَّةُ الماءِ.
**هیدروفیل** /h.-fil/ مُحِبُّ الماءِ.
**هیدروکربورها** /h.-karborhā/ (شیمـ) الهِيْدْرُوكَرْبُونات.
**هیدروکسید** /h.-ksid/ (شیمـ) الهِيْدْرُوكْسِيْد.
**هیدروکوتیل** /h.-kotil/ (جانـ) سُرَّةُ البَحْرِ.
**هیدرولوژی** /h.-loži/ هِيْدْرُولُوجِيا، مائِيّات.
**هیدرولیز** /h.-liz/ الحَلْمَأَة، التَّحْلِيْلُ بِالماءِ، التَّحَلْمُوء، التَّحَلُّلُ بالماءِ.
**هیدرولیک** /h.-lik/ الهِيْدْرُولِيات، عِلْمُ السَّوائِلِ المُتَحَرِّكَةِ.
**هیدرومتر** /h.-metr/ مِسْيَل.
**هیراتیک** /hirātik/ كَهْنُوتِيّ [مُتَعلِّقٌ بِرِجالِ الكَهْنُوت].
**هیربد** /hirbad/ الهِرْبِذ.
**هیروگلیف** /hiroglif/ الهِيْرُوغْلِيْفِيّ.
**هیز** /hiz/ ۱. مُخَنَّث، فاسِق، داعِر. ۲. بِدُوْنِ حَياءٍ.
**هی‌زدن** /hey-zadan/ سَوْقاً و سِياقاً و سِياقَةً و مَسَاقاً / ساقَ ـُ الحَيَوانَ، طَرْداً و طَرَداً / طَرَدَ ـُ هابِـاِ صدارِ صَوْتٍ مُعَيَّنٍ، إيْعازاً / أوْعَزَ.
**هیزم** /hizom/ حَطَب، حَصَب، السُّجُور.
**هیزم شکستن** /h.-šekastan/ تَشْقِيْقاً / شَقَّقَ و شَقّاً / شَقَّ ـُ قَطْعاً و مَقْطَعاً و تِقِطّاعاً / قَطَعَ ـَ الحَطَبَ.
**هیزم شکن** /h.-šekan/. حَطّاب، حاطِب.
**هیزم‌فروش** /h.-foruš/ الحَطّاب.
**هیزم‌کش** /h.-keš/ الحَطّاب، حاطِب.
**هیزم‌کشی** /h.-k.-i/ الإخْتِطاب.
**هیزی** /hizi/ تَخَنُّث، فِسْق، دَعارَة.
**هیستری** /histeri/ (پز) الهَسْتِيْرِيَة.
**هیستریک** /histerik/ (پز) هِسْتِيْرِيّ، هِرَعِيّ.
**هیستولوژی** /histoloži/ هِسْتُولُوجِيا. عِلْمُ الأنْسِجَة.
**هیکل** /heykal/ قَدٌّ، قامَة، بِزَّة، جَثاء، شَبْر، شَبْرَة. «فلانی خوش ~ است: فلانٌ حَسَنُ البِزَّة».
**هیکل‌دار** /h.-dār/ جَسِيم، عَظِيْم، ضَخِم، رَبِيْل.
**هیگرومتر** /higrometr/ مِرْطاب ← رطوبت‌سنج.
**هین** /hin/ ۱. هذا، هذِه. ۲. تُسْتَعْمَلُ لِلتَّأكِيْدِ والتَعْجِيْل.
**هیولی** /hayulā/ الهَيُولَى والهَيُولِي، عُنْصُر، عُنصَر، مِسْخ.
**هیوئید** /hiyo'id/ (پز) العَظْمُ اللّامِيّ.
**هیهات** /heyhāt/ هَيْهاتَ، أيْهاً.
**هیئت** /hey'at/ ۱. شَكْل، كَيْفِيَّة، حال، صُورَةُ الشَّيءِ، هَيْئَة، بِنْيَة، بُنْيان، حَوْك، حَوْكَة، سَحْناء، سَحْنَة، سِبْر، سَمْت، الطَّوْر. ۲. البِعْثَه، الهَيْئَة، الوَفْد، جَماعَةٌ، مُنَظَّمَة. ۳. عِلْمُ الهَيْئَةِ.
**هیئت آموزگاران** /h.-e-āmuzgārān/ عُمْدَةُ المَدْرَسَةِ.
**هیئت امنا** /h.-e-omanā/ مَجْلِسُ الأُمَناءِ.
**هیئت اعزامی** /h.-e-e'zāmi/ ۱. [در امورعلمی] البَعْثَة، البَعْث. ۲. [در امور سیاسی] الوَفْد.
**هیئت تبلیغی دینی** /h.-e-tabliqi-ye-dini/ الإرْسالِيَّة.
**هیئت تقنینیه** /h.-e-taqniniyye/ مَجْلِسٌ تَشْرِيعِيٌّ، هَيْئَةٌ تَشْرِيْعِيَّةٌ.
**هیئت حسن‌نیت** /h.-e-hosn-e-niyyat/ بَعْثَةُ الصِّداقَةِ.

**هیئت‌دان** /hey'at-dān/ فَلَكِيّ.

**هیئت داوری** /h.-e-dāvari/ هَيْئَةُ مُحَكَّمِينَ أو مُحَلَّفِينَ.

**هیئت دولت** /h.-e-dowlat/ مَجْلِسُ الدَّوْلَةِ أو الوُزَراءِ.

**هیئت دیپلماسی** /h.-e-diplomāsi/ السِّلْكُ السِّياسِيُّ والسِّلْكُ الدِّبْلُوماسِيُّ.

**هیئت رئیسه** /h.-e-ra'ise/ المَجْلِسُ الإدارِيُّ.

**هیئت ژوری** /h.-e-žuri/ هَيْئَةُ مُحَكَّمِينَ أو مُحَلَّفِينَ.

**هیئت سیاسی** /h.-e-siyāsi/ البَعْثَةُ الدِّبْلُوماسِيَّةُ، الهَيْئَةُ السِّياسِيَّة.

**هیئت علمی** /h.-e-elmi/ الأُسْرَةُ التَّعْلِيمِيَّةُ.

**هیئت قضات** /h.-e-qozāt/ هَيْئَةُ المَحْكَمَةِ المُنْعَقِدَةِ.

**هیئت مدیره** /h.-e-modire/ مَجْلِسُ الإدارة.

**هیئت مطبوعاتی** /h.-e-matbuāti/ وَفْدٌ صَحَفِيٌّ.

**هیئت مقننه** /h.-e-moqannene/ مَجْلِسٌ تَشْرِيعِيٌّ، مَجْلِسُ شُورَى القَوانِينَ، جَمْعِيَّةٌ أو هَيْئَةٌ تَشْرِيعِيَّةٌ.

**هیئت ممتحنه** /h.-e-momtahene/ لَجْنَةُ فَحْصٍ.

**هیئت منصفه** /h.-e-monsefe/ هَيْئَةُ المُحَلَّفِينَ في المَحْكَمَةِ، لَجْنَةُ التَّحْلِيفِ، هَيْئَةُ المَحْكَمَةِ أو التَّحْكِيمِ.

**هیئت نمایندگی** /h.-e-namāyandegi/ وَفْد، بَعْثَة، رِسالَة، إرْسالِيَّة.

**هیئت وزیران** /h.-e-vazirān/ أَعْضاءُ الحُكُومَةِ، وِزارَة، مَجْلِسُ الوُزَراءِ.



**ی** /ye/ الیاء، الحَرفُ الثّانِي و الثّلاثُونَ مِنْ حروفِ الهَجاءِ و هي بِمَثابَةِ ١٠ في حسابِ الجُمَّلِ.

**ی** /i/ ١. تَ، تِ، ضميرٌ متّصِلٌ مفردٌ مُخاطَبٌ لِلْفاعِلِ يَلْحَقُ آخِرَ الفِعْلِ مِثلَ: گفتی: قُلْتَ. ٢. مُخْتَصَرُاستی، هستی مثلَ: انسانی: أَنْتَ إنْسانٌ. ٣. لاحِقَةُ النَّكرةِ مثلَ: كتابی: كِتابٌ. ۴. لاحِقَةُ الوَحْدَةِ مثلَ: سالی: سَنَةٌ. ۵. لاحِقَةُ النِّسبةِ مثلَ: يمنی: اليَمَنِيّ.

**يا** /yä/ ١.أو، أمْ. ٢. أيْ، أيُّها، يا. ٣. إمّا.

**يابنده** /yäbande/ واجِد، مُوجِد، مُوَضِّح، حاصِل، مُكْتَشِف.

**يابو** /yäbu/ (جانـ) حَمّارَة، بِرْذَوْن.

**ياتاغان** /yätäqän/ اليَطَقان [سَيْفٌ تركيٌّ مُحَدَّب].

**ياتاقان** /yätäqän/ مَحْمِل، كُرْسِيُّ تَحْمِيلٍ.

**ياتاقان ساچمه‌یی** /y.-e-sacmeyi/ مَحْمِلُ الكُرَيّات.

**ياتاقان گرد** /y.-gard/ مَقْعَدَة، مُرْتَكَزُالعَمُود.

**ياتاقان ميله‌یی** /y.-e-mileyi/ مَحْمِلٌ قَضِيبِيّ.

**ياخته** /yäxte/ (پز) الخَلِيَّة.

**ياختهٔ استخوانی** /y.-ye-ostoxäni/ (پز) الخَلِيَّةُ العَظْمِيَّة.

**ياختهٔ بافت پوششی** /y.-ye-baft-e-pušeši/ (پز) الخَلِيَّةُ الظِّهارِيَّة.

**ياختهٔ بدنی** /y.-ye-badani/ (پز) الخَلِيَّةُ الجَسَدِيَّة.

**ياختهٔ بشره** /y.-ye-bašare/ (پز) الخَلِيَّةُ البَشَرِيَّة.

**ياختهٔ جنسی** /y.-ye-jensi/ (پز) مَشِيج.

**ياختهٔ چربی** /y.-ye-carbi/ (پز) الخَلِيَّةُ الدُّهْنِيَّة.

**ياختهٔ حسی** /y.-ye-hessi/ (پز) الخَلِيَّةُ الحِسِّيَّة.

**ياخته‌شناس** /y.-šenäs/ السِّيتُولُوجِيّ، الباحِثُ في عِلْمِ الخَلايا.

**ياخته‌شناسی** /y.-š.-i/ السِّيتُولُوجِيا، عِلْمُ الخَلايا.

**ياختهٔ عصبی** /y.-ye-asabi/ الخَلِيَّةُ العَصَبِيَّة.

**ياختهٔ ماده** /y.-ye-mäde/ بُيَيْضَة، بُوَيْضَة.

**ياد** /yäd/ ذاكِرَة، حافِظَة.

**ياد آمدن** /y.-ämadan/ تَذَكُّراً / تَذَكَّرَ.

**يادآور** /y.-ävar/ مُذَكِّر، مُتَخَيِّل.

**ياد آوردن** /y.-ä.-dan/ ١.[مص ل] ١. تَذَكُّراً/ تَذَكَّرَ و اِذِّكاراً / اِذَّكَرَ و اِذْكاراً / اِذَّكَرَ و اِدِّكاراً / اِدَّكَرَ و اِسْتِذْكاراً / اِسْتَذْكَرَ الشَّيءَ، خُطُوراً / خَطَرَ ـ الأَمْرُ بِبالِهِ، اِسْتِحْضاراً / اِسْتَحْضَرَ المَسائِلَ. ٢. [مص م] تَعْلِيماً / عَلَّمَ، تَذْكِيراً / ذَكَّرَ، إذْكاراً / أذْكَرَ هـ الشَّيءَ، [به يكديگر] تَناثِياً / تَناثَى القَوْمُ الشَّيءَ، إخْطاراً / أَخْطَرَ هُ ـ على أو في أو بِبالِهِ، نَشْداً و نِشداناً / نَشَدَ ـُ هُ ـ عَهْدَهُ.

**ياد آوردنی** /y.-ävardani/ جَدِيرٌبِأنْ يُذْكَرَ، قابِلٌ لِلذِّكْرِ.

**يادآور شدن** /y.-ävar-šodan/ ← يادآوردن ١ و ٢.

**يادآوری** /y.-ä.-i/ ذِكْر، ذُكْرَة، ذِكْرَى، تَذْكار، تَذْكِرَة، تَذَكُّر، تَذْكِير، تَفْكِير، تَنْوِيَة.

**يادآوری كردن** /y.-ä.-i-kardan/ تنْبِيهاً / نَبَّهَ هُ ـ إلى الأَمْرِ، تَذْكِيراً / ذَكَّرَهُ بِهِ.

**يادآوری كننده** /y.-ä.-i-konande/ مُذَكِّر، مُفَكِّر.

**ياد بردن** /y.-bordan/ ← فراموش كردن.

**يادبود** /y.-bud/ ١. ذِكْر، ذِكْرَى، تَذَكُّر، تَذْكار. ٢. هَدِيَّةٌ لِلذِّكْرَى. ٣. مَراسِمُ الاِحْتِفالِ بِذِكْرَى شخصٍ أو شَيءٍ راحِلٍ وماضٍ.

**ياد دادن** /y.-dädan/ تَعْلِيماً و عِلّاماً / عَلَّمَ هُ ـ الشَّيءَ، تَلْقِيناً / لَقَّنَ هُ ـ الكلامَ، إزْكاناً / أَزْكَنَ هُ ـ الأمْرَ.

**يادداشت** /y.-däšt/ ١.مُذَكِّرَة، بَيان، كَشف، تَصْرِيح، كتابُ تَذْكِير، دَفْتَرُ مُذَكِّرات، مُفَكِّرَة، مُلاحَظَة. ٢. نَشْرَة، إعْلان.

**یادداشت بیانی** /y.-d.-e-bayäni/ ← یادداشت تفسیری.
**یادداشت تفسیری** /y.-d.-e-tafsiri/ المُذَكِّرَةُ التَّفسِيرِيَّة.
**یادداشت توضیحی** /y.-d.-e-towzihi/ ← یادداشت تفسیری.
**یادداشت شفاهی** /y.-d.-e-šafähi/ المُذَكِّرَةُ الشَّفَوِيَّةُ في القانُونِ الدُّوَلِيِّ العامّ.
**یادداشت صریح** /y.-d.-e-sarih/ ← یادداشت تفسیری.
**یادداشت کردن** /y.-d.-kardan/ أخذاً / أخَذَ ـُ مُلاحَظاتٍ، تَسْجِيْلاً / سَجَّلَ، اِتِّخاذاً / اِتَّخَذَ اِسْمَهُ، إثْباتاً / أثْبَتَ الإسْمَ و نَحوَه في الكتابِ، تَقْيِيْداً / قَيَّدَ، تَعْلِيْقاً / عَلَّقَ.
**یادداشت محرمانه** /y.-d.-e-mahramäne/ كِتابٌ مَكْتُومٌ.
**یاد داشتن** /y.-d.-tan/ ذِكْراً و تَذْكاراً / ذَكَرَ يَذْكُرُ، تَذَكُّراً / تَذَكَّرَ.
**یادداشتهای روزانه** /y.-d.-hä-ye-ruzäne/ اليَوْمِيّات.
**یادش به خیر** /y.-aš-be-xeyr/ اللّهُ يُمَسِّيْهِ بالخَيْرِ.
**یاد شده** /y.-šode/ مَذْكُورٌ آنِفاً، سَبَقَ ذِكْرُهُ، مُنَوَّهٌ بِهِ.
**یاد کرد** /y.-kard/ الذِّكْرَى.
**یاد کردن** /y.-k.-an/ تَذَكُّراً / تَذَكَّرَ، ذِكْراً و تَذْكاراً / ذَكَرَ ـُ تَنْوِيهاً / نَوَّهَ بِهِ.
**یادگاری** /y.-gäri/ ذِكْر، ذِكْرَى، تَذَكُّر، تَذْكار، هَدِيَّة.
**یاد گرفتن** /y.-gereftan/ تَعَلُّماً / تَعَلَّمَ، ذَهانَةً / ذَهُنَ ـُ.
**یادگیرنده** /y.-girande/ مُتَعَلِّم.
**یادگیری** /y.-giri/ تَعَلُّم.
**یادنامه** /y.-näme/ الذِّكْرَى.
**یار** /yär/ ۱. مُحِبّ، صَدِيْق، خَلِيْل، صاحِب، مُصاحِب، رَفِيْق، زَمِيْل، قَرِيْن، أثِيْر، أَلِف، إلْف، أَلِيْف، وَلِيْف، بَداد، خَدِيْن، خِدْن، خَمِيْل، دَخْمَة، رِدْء، سَجِيْر، صِنْو، صِمْد، عَشِيْر، مُعاشِر، عَضِيْض. ۲. مَحْبُوب، عَشِيْق، حَبِيْب، مَعْشُوق، زَوْج. ۳. نَصِيْر، ناصِر، مُمِدّ، عَوْن، مُعِيْن، مُساعِد، ظَهِيْر، عَضُد، مُرْشِد، دَلِيل، مُبَيِّن، وَلِيّ.
**یارا** /yärä/ قُدْرَة، اِسْتِطاعَة، قُوَّة، طاقَة، جُزأة.
**یارایی** /y.-yi/ ← یارا.
**یارد** /yärd/ اليارْدَة.
**یار شدن** /yär-šodan/ ← دوست شدن.
**یار غار** /y.-e-qär/ الصَّدِيْقُ المُخْلِص، الصَّدُوْقُ الوَافِي.
**یار غار شدن** /y.-e-q.-šodan/ مُجانَسَةً / جانَسَ، مُجالَسَةً / جالَسَ، مُؤانَسَةً / آنَسَ.
**یارو** /yäru/ مُصَغَّرُ «یار». فُلانٌ [يُسْتَعْمَلُ تَصغيراً لِلتَّحْقِيْرِ].
**یاری** /yäri/ ۱. مَحَبَّة، صِداقَة، صُحْبَة، صَحابَة، عِشْرَة، مُعاشَرَة. ۲. عَوْن، إعانَة، مَعُوْنَة، مُعاوَنَة، مَعانَة، نُصْر، نُصْرَة، مَدَد، مُظاهَرَة، مُساعَدَة، غَوْث، غِياث، غُواث، إغاثَة، مُؤازَرَة، رِفْد، رَوْح، رِيْح، صارِخَة، عَضْد، فَزَع، نَجْد، نَجْدَة، وَلاء.
**یاری خواستن** /y.-i-xästan/ اِسْتِنْصاراً / اِسْتَنْصَرَ هُ، اِسْتِعانَةً / اِسْتَعانَ، اِسْتِمْداداً / اِسْتَمَدَّ القومُ الأميرَ على العَدُوِّ، اِسْتِظْهاراً / اِسْتَظْهَرَ بِهِ، اِسْتِغاثَةً / اِسْتَغَاثَ الرَّجُلَ وبِهِ، دَعْواً و دَعْوَةً و دُعاءً و دَعْوَى / دَعَا ـُ هُ، اِسْتِئْذاءً / اِسْتَأْذَى هُ عَلَيْهِ، اِسْتِبْغاءً / اِسْتَبْغَى القَوْمَ، اِسْتِصْراخاً / اِسْتَصْرَخَ هُ، اِسْتِضافَةً / اِسْتَضافَ بِهِ، اِسْتِعْداءً / اِسْتَعْدَى هُ، تَعْوِيْلاً / عَوَّلَ عَلَيْهِ، اِمْتِياحاً / اِمْتاحَ، اِسْتِماحَةً / اِسْتَماحَ، اِسْتِنْجاداً / اِسْتَنْجَدَ هُ، اِنْتِطاقاً / اِنْتَطَقَ الرَّجُلَ بِقَوْمِهِ، اِسْتِنْفاراً / اِسْتَنْفَرَ بني فُلانٍ، اِسْتِهْناءً / اِسْتَهْنَأَ هُ.
**یاری دادن** /y.-dädan/ ← یاری کردن.
**یاری ده** /y.-deh/ ← یاریگر.
**یاری‌رسان** /y.-resän/ ← یاریگر.
**یاری کردن** /y.-kardan/ نَصْراً / نَصَرَ ـُ هُ، تَناصُراً / تَناصَرَ القَوْمُ، تَنَصُّراً / تَنَصَّرَ لَهُ و مُناصَرَةً / ناصَرَهُ، مُعاوَنَةً / عاوَنَ و إعانَةً / أعانَ، تَعْوِيْناً / عَوَّنَ هُ على الشَّيءِ، [یکدیگر را] تَعاوُناً / تعاوَنَ القَوْمُ، مَدّاً / مَدَّ ـُ و إمْداداً / أمَدَّ الرَّجُلَ، مُساعَدَةً / ساعَدَهُ، [یکدیگر را] تَساعُداً / تَساعَدَ القَوْمُ، ظَهْراً و ظُهُوراً / ظَهَرَ ـَ عَلَيْهِ، إظْهاراً / أظْهَرَهُ على عَدُوِّهِ، مُظاهَرَةً و ظِهاراً / ظاهَرَ، تَظاهُراً / تَظاهَرَ القَوْمُ، غَوْثاً / غاثَ ـُ، إغاثَةً / أغاثَ، إيْداءً / آدَى يُؤْدِي هُ عَلَيهِ، أزْراً / أزَرَ ـِ و إيْزاراً / آزَرَ هُ على خَصْمِهِ، [یکدیگر را] تَآزُراً / تَآزَرَ القَوْمُ، أوْساً و إياساً / آسَ ـُ هُ مُحاباةً و حِباءً / حابَى، حَدْأً / حَدِئَ ـَ إليهِ و عَلَيهِ، حَطْباً / حَطَبَ ـِ في حَبْلِ فُلانٍ، حَفْداً / حَفَدَ ـِ هُ، حِزاباً و مُحازَبَةً / حازَبَ، حِمايَةً / حَمَى ـِ القَوْمَ، مُحاماةً / حامَى عن، دَعْماً / دَعَمَ ـَ هُ، رَدْءاً / رَدَأَ ـَ الرَّجُلَ، [یکدیگر را] تَرافُؤاً / تَرَافَأَ القَوْمُ، رَفْداً / رَفَدَ ـِ و إرْفاداً / أرْفَدَ، [یکدیگر

را] تَرافُداً / تَرافَدَ القَومُ على فُلانٍ، رَمْیاً و رِمایَةً / رَمَی ـِ اللّهُ لَهُ، رَیْشاً / راشَ ـِ هُـ [یکدیگر را] تَزاعُماً / تَزاعَمَ القومُ علی کذا، إِسْعافاً / أَسْعَفَ، مُساعَفَةً / ساعَفَهُ، [یکدیگر را] تَسانُداً / تَسانَدَ القَوْمُ، مُسانَدَةً / سانَدَ هُـ شَدّاً / شَدَّ ـُ هـ [یکدیگر را] تَشادّاً / تَشادَّ القَوْمُ، تَشْجِیْعاً / شَجَّعَ، [یکدیگر را] تَصاحُباً / تَصاحَبَ القَوْمُ، إِضناعاً / أَضْنَعَ الرَّجلُ، مُظافَرَةً / ظافَرَهُ إلی الأمْرِ، ضُفُوناً / ضَفَنَ ـِ مَعَ الضَّعِیفِ، مُضافَنَةً و ضِفاناً / ضافَنَ هُـ عَلَیهِ، [یکدیگر را] تَضافُراً / تَضافَرَ القَومُ علی الأمرِ، تَضافُناً / تَضافَنَ القَوْمُ، مُطابَقَةً و طِباقاً / طابَقَ هُـ علی الأمْرِ، تَظافُراً / تَظافَرَ القَوْمُ عَلَیهِ، إِعْداءً / أَعْدَی هُـ علیهِ، عَزْراً / عَزَرَ ـِ و تَعْزِیْراً / عَزَّرَ، مُعاضَدَةً / عاضَدَ و تَعْضِیْداً / عَضَّدَه، [یکدیگر را] تَعاضُداً / تَعاضَدَ القَوْمُ، مُحاکَمَةً / عاکَمَ هُـ علیهِ، فِحالَةً و فُحُولَةً / فَحَلَ ـُ، إِفزاعاً / أَفْزَعَ هُـ إِفلاجاً / أَفْلَجَ هُـ علی خَصْمِهِ، تَقْوِیَةً / قَوَّی هُـ، إِکْنافاً / أَکْنَفَ و مکانَفَةً / کانَفَ هُـ، [یکدیگر را]تَکانُفاً / تَکانَفَ القَوْمُ، مُکاهَنَةً / کاهَنَ، مُلاحَفَةً / لاحَفَ، إِلْطاطاً / أَلَطَّ فُلاناً، إِلْماساً / أَلْمَسَ هُـ، مُمادَخَةً / مادَخَهُ، [یکدیگر را] تَمادُخاً / تَمادَخَ القومُ، مَلأً و مِلأَةً / مَلأَ ـَ هُـ علی الأمْرِ، مُمالأَةً / مالأَ هُـ علی الأمْرِ، [یکدیگر را] تَمالُؤاً / تَمالأَ القَوْمُ علی الأَمْرِ، إِمْساءً / أَمْسَی فُلاناً، مُمایَلَةً / مایَلَهُ، نَجْداً / نَجَدَ ـُ و إِنْجاداً / أَنْجَدَ و مُناجَدَةً / ناجَدَ و تَنْجِیَةً / نَجّی هُـ، إِنْفاراً / أَنْفَرَ فُلاناً، مُوازَرَةً / وازَرَ، وِلایَةً وَلِیَ یَلِي فُلاناً أو علیهِ، وِلاءً و مُوالاةً / وَالَی هُـ، هَنْأً / هَنَأَ ـُ.

**یاریگر** /y.-gar/ ناصِر، نَصِیْر، نَصُور، نِصْر، طِهْرَة، عَوْن، مِعْوان، مُعِیْن، مُمِدّ، مُساعِد، آزِر، آمِل، تَبِیْع، جار، حافِد، عَذِیْر، مُعَقِّب، مُناجِد، مِنْجاد، وَلِيّ.

**یاریگری** /y.-g.-i/ ← یاری.

**یازده** /yäzdah/ إِحْدَی عَشْرَة.

**یازدهم** /y.-om/ الحادِي عَشَرَ.

**یازدهمین** /y.-omin/ الحادِي عَشَرَ.

**یأس** /ya's/ الیَأْس، القُنُوط.

**یاس** /yäs/ (گیا) لَیْلَک، لَیْلَج.

**یاس آفریقایی** /y.-e-äfriqäyi/ (گیا) زَبَل، قُرْصُ الغُرابِ.

**یاس بنفش** /y.-e-banafš/ (گیا) أُغْرُوان.

**یاس درختی** /y.-e-deraxti/ (گیا)←یاس.

**یاس شامپا** /y.-e-šämpä/ (گیا) الیاسَمِیْنُ الأبْیَض.

**یاس کبود** /y.-e-kabud/ (گیا)← یاس بنفش.

**یاس کرنایی** /y.-e-karnäyi/ (گیا)← گل شیپوری.

**یاسمن** /yäsaman/ (گیا) یاسَمُون، یَسْمِین، جَلُّ یاسَمِیْن.

**یاسمن آفریقایی** /y.-e-äfriqäyi/ (گیا) غَزْدِیْنِیا.

**یاسمن دشتی** /y.-e-dašti/ (گیا) الطَّیّان.

**یاسمن زرد** /y.-e-zard/ (گیا) یاسَمِیْنُ أَصفَر، یاسَمِیْنُ البَرّ.

**یاسمن سفید** /y.-e-sefid/ (گیا) یاسَمِیْنُ أَبْیَض، یاسَمِیْنُ مَخْزِنِيّ، یاسَمِیْنُ مَغْرُوْف.

**یاسمن شیپوری** /y.-e-šeypuri/ (گیا) بَغْنُونِیَّة.

**یاسمن عربی** /y.-e-arabi/ (گیا) فُلّ، یاسَمِیْنُ زَنْبَقِي.

**یاسمن وحشی** /y.-e-vahši/ (گیا) أَرْطاة.

**یاسمن هندی** /y.-e-hendi/ (گیا) فُتْنَة، بُلُومارِیَّة، الیاسَمِیْنُ الهِنْدِيّ.

**یاسمین** /yäsamin/ (گیا)← یاسمن.

**یاسمینیها** /y.-hä/ (گیا) الیاسَمِیْنات.

**یاعو** /yä'u/ (جانـ) القاق.

**یاغی** /yäqi/ المُتَمَرِّد، الطّاغِي، العاصِي، مُتَطاوِل.

**یاغی شدن** /y.-šodan/ تَمَرُّداً / تَمَرَّدَ، طَغْیاً و طُغْیاناً / طَغِيَ ـَ.

**یاغیگری** /y.-gari/ تَمَرُّد، عَداوَة، عِصْیان، طُغْیان.

**یافت شدن** /yäft-šodan/ إِیْجاداً / أُوْجِدَ مَـج، وَجْداً / وُجِدَ مج یَجِدُ.

**یافتن** /yäftan/ وَجْداً وجِدَةً و وُجُوداً و وِجْداناً و إِجْداناً / وَجَدَ یَجِدُ المَطْلُوبَ، حُصُولاً و مَحْصُولاً / حَصَلَ ـُ علی الشَّيءِ، نَیْلاً و نالاً و نالَةً / نالَ یَنِیْلُ و یَنالُ المَطْلُوبَ، إِدْراکاً / أَدْرَکَ، عَثْراً و عُثُوراً / عَثَرَ ـُ علی الشَّيءِ، إِلْفاءً / أَلْفَی هُـ.

**یافته** /yäfte/ مَوْجُود، مَحْصُول، مُوَضَّح، مُکْتَشَف.

**یاقوت** /yäqut/ الیاقُوت.

**یاقوت ارغوانی** /y.-e-arqaväni/ یاقُوتٌ جَمْرِيٌّ، کَرْکَند.

**یاقوت بنفش** /y.-e-banafš/ ← کوارتز.

**یاقوت زرد** /y.-e-zard/ الصَّفِّیر.

**یاقوت سرخ** /y.-e-sorx/ البَهْرَمان.

**یاقوت کبود** /y.-e-kabud/ یاقوتٌ أزرَقُ أو بَنَفسَجِيٌّ، زَبَرجَد، حَجَرٌ كَريمٌ.

**یاقوتی** /y.-i/ مُوَرَّد.

**یال** /yāl/ [اسب] شَعْرُ رَقَبَةِ الجَوادِ، عُسْناة، عُسْنَة. [شير] لُبْدَةُ الأسَدِ، لِبْد.

**یال دار** /y.-där/ أعرَف، عَرفاء.

**یانسنیسم** /yänsenism/ ← ژانسنیسم.

**یانکی** /yänki/ أمْريكِيّ.

**یاور** /yävar/ ← یار.

**یاوری کردن** /y.-i-kardan/ ← یاری کردن.

**یاوه** /yäve/ هَذَى، هَذَيان، هُذاء، هَذْر، لَغو، لَغًا، لاغِيَة، لَغْوَى، باطِل، بُطْل، كاذِب، فُحْش، كلامٌ فارِغ، أُفْنُون، التُّرَّهاتُ البَسابِسُ وتُرَّهاتُ البَسابِس، ثَرثَرَة، حَديثُ الخُرافَةِ، مُستَحيل، خَطرَفَة، خَطَل، خَلْف، دَردَشَة، رَغْي، كلامٌ مُرغِيٌّ، سُمَّيْهاء، سُمَّيْهَى، ضَغثٌ مِن الكلامِ، طَفانِين، عَبَث، غُرُور، نَمْش، وَبْشُ الكلامِ، هِتْر، هَذرَمَة، هُراء، هَزدَبَشت، هَزدَبَش، هَلْوَسَة.

**یاوه گفتن** /y.-goftan/ هَذواً / هَذا ــُ هَذياً و هَذَياناً / هَذَى ـِ بَطالَةً / بَطِلَ ـَ في كلامِهِ و إبْطالاً / أبْطَلَ، هَذْراً وتَهْذاراً / هَذَرَ ـِ إهْذاراً / أهْذَرَ، بَقبَقَةً / بَقبَق، ثُبوجاً / ثَبَجَ ـُ الكلامَ، ثَرثَرَةً / ثَرثَرَ، خَطرَفَةً / خَطرَفَ، خَطَلاً / خَطِلَ ـَ في كلامِهِ، إخطالاً / أخطَلَ في كلامِهِ، خَلْطاً / خَلَطَ ـِ تَخليطاً / خَلَّطَ في كلامِهِ، تَسْدِيَةً / سَدَّى بَيْنَ القَوْمِ، ضَغضَعَةً / ضَغضَعَ الكلامَ، فَقفَقَةً / فَقفَقَ، قَبقَبَةً / قَبقَبَ الرَّجُلُ، لَتّاً / لَتَّ ـُ [عم]، لَخَى / لَخِيَ ـَ، إمْراغاً / أمْرَغَ، تَنْميشاً / نَمَّشَ، نُطوطاً / نَطَّ ـِ وِسْواساً و وَسْوَسَةً / وَسْوَسَ الرَّجُلُ، تَوْشِيشاً / وَشَّشَ، إهْتاراً / أهْتَرَ وأُهْتِرَ مج الرَّجُلُ، تَهْجِيساً / هَجَّسَ في كلامِهِ، إهْجاراً / أهْجَرَ في مَنْطِقِهِ، هَذرَمَةً / هَذرَمَ، هَزءاً / هَرَأَ يَهرَأُ، إهراءً / أهرَأَ، هَرْجاً / هَرَجَ ـِ تَهريجاً / هَرَّجَ، هَرْطاً / هَرَطَ ـُ هَزْلاً / هَزَلَ ـِ في كلامِهِ، هَمْشاً / هَمَشَ ـِ و هَمَشاً / هَمِشَ ـَ، هَقْياً / هَقَى ـِ.

**یاوه گوی** /y.-guy/ هَذّار، مِهْذار، هُذَرَة، هِذْرِيان، هَذِر، هَيْذَر، مُهْذِي، هَذّاء، هَذّاءَة، الهاذِي، بَطّال، هَزّال، هِزِّيل، كَلِمانِيّ، تِكْلام، تِكلامَة، ثَرثار، مُثَرثِر، مِكْثار، ابوالعَبَر، أبو عَبَرَة، بَرْبار، بَجْباج، بُزبُر، بَجباجَة، باكّ، تِلِمّاظَة، جَفجَف، مُجَلِّب، حاطِبُ اللَّيلِ، خَرِف، مُخَرِّف، خَزفان، دِقرارَة، رَبَذانِيّ، رَغّاء، سَخِيف، سَلَنطَع، شاتِم، شاجِب، غَلْباوِيّ، فَقفاقَة، قَبقاب، قاذِفُ الكلامِ، قال، قَوّال، كَتّاب، أَلْخَى، لَغّاز، اللَّلاغِي، لَقَعَة، وَعْواع، وَقّاع، مُتهارِب، هَمّار، مِهْمار، مِهْمَر، هَوْب، المُتَحَدِّثُ عَبَثاً أو هُراءً، القائِلُ عَبَثاً أو هُراءً، المُتَكَلِّمُ جُذافاً.

**یاوه گویی** /y.-guyi/ هَذَيان، هُجْر، هِجِّيرَى، ثَرثَرَة، بَذاءَة، بَغبَغَة، خَرَف، تَخريف، رَفَث، سُخْف، سَخافَةُ العَقلِ، شَقشَقَةُ اللِّسانِ، طَقُّ حَنَكٍ، عِتْر، عَلْك، غَلَبَة، لَتّ، لَهجَة، تَوْشِيش، هُتْر، هَلْضَمَة، هَوَس، هَلْوَسَة.

**یاوه گویی کردن** /y.-g.-kardan/ ← یاوه گفتن.

**یائسگی** /yä'esegi/ اليَأس.

**یائسگی مصنوعی** /y.-ye-masnu'i/ إياسٌ صُنْعِيٌّ.

**یائسه** /yä'ese/ يائِس، عَقيم، خُراطِم.

**یائسه شدن** /y.-šodan/ يَأساً و يَئاسَةً / يَأسَ يَيْأَسُ ت المَرْأَةُ، عُقْماً / عَقَمَ ـُ ت المَرْأَةُ.

**یائسه کردن** /y.-kardan/ إيْئاساً / أيْأَسَ اللهُ المَرْأَةَ.

**یبس** /yobs/ جُفاف، يَبْس، يابِس، يَباس.

**یبس شدن** /y.-šodan/ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ بَطْنُهُ، اِنْقِباضاً / اِنْقَبَضَ البَطْنُ، حَصْراً / حُصِرَ مج ـُ فُلانٌ، إكْناباً / أكْنَبَ عَلَيهِ بَطْنُهُ.

**یبس کردن** /y.-kardan/ قَبْضاً / قَبَضَ ـِ البَطْنَ، عَقْلاً / عَقَلَ ـِ الدَّواءُ بَطْنَهُ، عَصْماً / عَصَمَ ـِ البَطْنَ.

**یبوست** /yobusat/ قَبْض، جُفاف، يُبُوسَة، مَجْعَرَة، حُصْر، زُطام، قُحُولَة، كِتام، اِنْكِتامُ البَطنِ، إمْساك.

**یبوست آور** /y.-ävar/ قابِض.

**یبوست گرفتن** /y.-gereftan/ ← یبس شدن.

**یتیم** /yatim/ يَتِيم، يَتْمان، يَتِيمُ الأبِ، مُيَتَّم، كَلّ، لَطِيم.

**یتیم خانه** /y.-xäne/ مَيْتَم، دارُ الأيْتام، مَأوَى أو مَلْجَأ الأيْتام.

**یتیم شدن** /y.-šodan/ يُتْماً ويَتْماً / يَتَمَ يَيْتِمُ، يُتْماً / يَتَمَ يَيْتَمُ، يُتْماً ويَتْماً / يَتِمَ يَيْتَمُ، تَيَتُّماً / تَيَتَّمَ.

**یتیم کردن** /y.-kardan/ تَيْتِيماً / يَتَّمَ، إيْتاماً / أيْتَمَ.

**یتیمی** /y.-i/ يَتَم، يُتْم.

**یخ** /yax/ جَمَد، جَلِيد، ثَلْج، جَسْء، جامِس، صَبَر، صَبِيب، ضَرِيب.

**یخ باز** /y.-bäz/ المُتَزَلِّج.

**یخ بازی** /y.-b.-i/ تَزَلُّج.

**یخ بازی کردن** /y.-b.-i-kardan/ تَزَلُّجاً / تَزَلَّجَ.

**یخ برف** /y.-barf/ ثَلْجٌ حُبَیْبِيّ.

**یخ بستگی** /y.-bastegi/ ← یخ زدگی.

**یخ بستن** /y.-bastan/ ← یخ زدن.

**یخ بسته** /y.-baste/ ← یخ زده.

**یخ بندان** /y.-bandän/ ۱. تَجْلِیْد، تَجْمِیْدُ المِیاهِ. ۲← دورهٔ یخ بندان.

**یخ تراش** /y.-taräš/ مِبْشَرَةُ الجَلِیْدِ، قاطِعُ الجَلِیْدِ.

**یخچال** /yaxcal/ ثَلّاجَة، مَثْلَجَة، بَرّاد، بَرّادَة، مُبَرِّد.

**یخچال طبیعی** /y.-e-tabi'i/ جَلّادَة.

**یخچالی** /y.-i/ ← دورهٔ یخ بندان.

**یخچه** /yaxce/ بَرَد، قَسّ.

**یخ خشک** /y.-e-xošk/ جَلِیْدٌ جافٌ، ثاني أُکْسِیْد الکَرْبُون الجَلِیْدِيّ.

**یخدان** /yaxdän/ صُنْدُوقُ الأَلْبِسَةِ.

**یخدان یخچال** /y.-e-yaxcäl/ حُجْرَةُ التَّجْمِیْدِ في الثَّلّاجَة.

**یخ رفت** /y.-roft/ مَجْلَدَة.

**یخ رفت جانبی** /y.-r.-e-jänebi/ المَجْلَدَةُ الجانِبِيّ.

**یخ رفتی** /y.-r.-i/ المَجْلَدِيّ.

**یخ زار** /y.-zär/ حَقْلُ الجَلِیْدِ.

**یخ زدگی** /y.-zadegi/ التَّجَمُّدُ بالبُرُوْدَةِ.

**یخ زدن** /y.-zadan/ جَمْداً و جُمُوداً / جَمَدَ ـُ الماءُ، تَجَمُّداً / تَجَمَّدَ، تَجْمِیْداً / جَمَّدَ بالبُرُوْدَةِ، تَثْلِیْجاً / ثَلَّجَ، تَبْرِیْداً / بَرَّدَ بالثَّلْجِ، جَلْداً / جَلِدَ ـَ و جُلِدَ مج و إجْلاداً / أَجْلَدَ المکانُ، تَرْزاً / تَرِزَ ـَ الماءُ، جَسْأً و جُسُوءاً و جُسْأَةً / جَسَأَ ـَ السّائِلُ، تَصْقِیْعاً / صَقَّعَ، خُشُوفاً / خَشَفَ ـِ الماءُ قُرُوساً / قَرَسَ ـِ و قَرْساً / قَرِسَ ـَ و قَرَساً / قَرِسَ ـَ الماءُ قَرْنَصَةً / قَرْنَصَ من البَرْدِ.

**یخ زده** /y.-zade/ مُبَرَّد، مُتَجَمِّدُ بالبُرُوْدَةِ، الجَمْد، مُجَلَّد، مَجْلُود، جَلِیْد، مُجَمَّدُ بالبُرُوْدَةِ، صَقِیْع، ثَلِج، مُثَلَّج، مَثْلُوج.

**یخ ساز** /y.-säz/ الثَّلّاج.

**یخ شکن** /y.-šekan/ الدُّوْلابُ الثَّلْجِيّ، مِغْوَلُ الثَّلْجِ.

**یخ فروش** /y.-foruš/ ثَلّاج، بائِعُ الثَّلْجِ، بائِعُ الجَلِیْدِ.

**یخ کربونیک** /y.-karbonik/ (شیمـ) ← یخ خشک.

**یخ کردن** /y.-kardan/ ۱. جَمْداً و جُمُوداً / جَمَدَ ـُ، «از سرما یخ کردم»: جَمَدْتُ من البَرْدِ». ۲. تَحَیُّراً / تَحَیَّرَ، بَهْتاً و بُهْتاً / بَهِتَ ـَ و بَهُتَ ـُ، دَهَشاً / دَهِشَ ـَ و دُهِشَ مج.

**یخ کسی گرفتن** /y.-e-kasi-gereftan/ رَوْجاً و رَوَاجاً / راجَ ـُ عَمَلُهُ، نَفَاقاً / نَفَقَ ـُ عَمَلُهُ.

**یخ کسی نگرفتن** /y.-e-k.-nagereftan/ رَوْجاً ورَوَاجاً / مارَاجَ ـُ عَمَلُهُ، کَساداً وکُسُوداً / کَسُدَ ـُ عَمَلُهُ.

**یخ کوه** /y.-kuh/ الجَبَلُ الجَلِیْدِيّ.

**یخ گرفته** /y.-gerefte/ مُجَمَّدٌ، مُثَلَّج.

**ید** /yad/ ۱. تُما، تُمْ، تُنَّ، ضَمیرٌ مُتَّصِلٌ جمعٌ مخاطبٌ لِلْفاعِلِ یَلْحَقُ آخِرَ الفعلِ مثلَ گفتید: قُلْتُما، قُلْتُم، قُلْتُنَّ. ۲. مُخْتَصَرُ استید، هستید مثلَ انسانید: أَنْتُما إِنْسانانِ، إِنسانَتانِ، أَنْتُم، أَنْتُنَّ آناسٌ.

**ید** /yod/ (شیمـ) الیُوْد.

**یددار** /y.-där/ (شیمـ) یُوْدِيّ.

**یدزدن** /y.-zadan/ تَیْوِیْداً / یَوَّدَ یُیَوِّدُ.

**یدفرم** /yodoform/ یُوْدُوْفُوْرم، یُوْدُوفُرْم.

**یدک** /yadak/ مَقْطُوْرَة، مَجْرُوْر، مَسْحُوب.

**یدک شده** /y.-šode/ مَجْرُوْر، مَسْحُوب.

**یدک کش** /y.-keš/ قاطِر، ساحِب.

**یدک کش اتومبیل** /y.-k.-e-otomobil/ مَقْصُورَةُ السَّیّارَة.

**یدک کشی** /y.-k.-i/ قَطْر، جَرّ، سَحْبٌ بالقَطْرِ، إِنْجِرارِیّة.

**یدک کشیدن** /y.-kešidan/ جَرّاً / جَرَّ ـُ هُ، قَطْراً / قَطَرَ ـُ.

**یدکی** /y.-i/ البَدِیْلَة «لوازم ~»: البَدائِل، فَدار، إِحْتِیاطِيّ، فائِض، زائِد، زائِدٌ عن الحاجَةِ.

**یدور** /yodur/ إِیُوْدُوْر.

**یدی** /yodi/ ← یددار.

**یراق‌باف** /yaräq-bäf/ ← زردوز.

**یراق‌بافی** /y.-b.-i/ ← زردوزی.

**یراق کردن** /y.-kardan/ إِلْجاماً / أَلْجَمَ الدّابَّة.

**یربتون** /yarbatun/ (گیا) بُوسِیْدان.

**یربوز** /yarbuz/ (گیا) الکُشْنَی.

**یرقان** /yaraqān/ (پز) أرقان، یَرَقان، إرَقان، أرْقان، أرَق، أراق، صَفَر.

**یرقان ابیض** /y.-e-abyaz/ (پز) الخُلوُرُوز.

**یرقان ازرق** /y.-azraq/ (پز) الأزْرَقان.

**یرقان اسود** /y.-e-asvad/ (پز) الیَرَقانُ الأسْوَد.

**یرقان اصفر** /y.-e-asfar/ (پز) یَرَقانٌ أصْفَر.

**یرقان انسدادی** /y.-e-ensedädi/ (پز) الیَرَقانُ المُسَدّ.

**یرقان سمی** /y.-e-sammi/ (پز) الیَرَقانُ السُّمّيّ.

**یرقان عفونی** /y.-e-ofuni/ (پز) الیَرَقانُ الإنْتانِيّ.

**یرقان کبود** /y.-e-kabud/ ← یرقان ازرق.

**یرقان گرفته** /y.-gerefte/ المَأْرُوق.

**یرقان گیاهی** /y.-e-giyähi/ الیَرَقان.

**یرقان مفرغی** /y.-e-mafraqi/ داءُ أدِیْسُون.

**یرقان همولتیک** /y.-e-hemoletik/ الیَرَقانُ الحالُ لِلدَّم، الصُّفارُ الحالُ للدَّم.

**یرقانی** /y.-i/ ← یرقان گرفته.

**یز** /yaz/ الثُّمام، أطِیْط، غَرَف.

**یساول** /yasävol/ حارِس، ضابِط.

**یشب** /yašb/ یَشْب، یَشْم، یَصْب، یَصْف.

**یشم** /yašm/ یَشْم، جاجَة، یَشْب.

**یشم خطایی** /y.-e-xatäyi/ حَجَرُ الدَّم.

**یشمی** /y.-i/ الیَشْبِيّ.

**یعنی** /ya'ni/ أيْ، یَعْنِي، أعْنِي.

**یغلاوی** /yaqlävi/ (نظ) سَفَرْطاس.

**یغما** /yaqmä/ ← غارت.

**یغما کردن** /y.-kardan/ ← غارت کردن.

**یغماگر** /y.-gar/ ← غارتگر.

**یغماگری** /y.-g.-i/ ← غارتگری.

**یقه** /yaqqe/ یاقَـه، طَوْقُ القَمِیْـص، طَوْق، قَـبّ، قَبَّة، خِناق، بِنَقَة، زِیْق، فُقْرَة.

**یقه آهاری** /y.-ye-ähäri/ یاقَة واقِفَة.

**یقه باز** /y.-bäz/ دِکُلْتِیْه، واسِعُ الطَّوْق، ثَوْبٌ مُقَوَّر.

**یقه برگردان** /y.-bar-gardän/ قَلّابَةُ صَدْرِ الثَّـوْبِ، یاقَةٌ مَقْلُوبَة، قَلْبَة.

**یقه گرفتن** /y.-gereftan/ تَعْنِیْقاً / عَنَّق.

**یقین** /yaqin/ یَقِیْن، حَقّ.

**یقیناً** /y.-an/ لامَحالَة، لابُدّ، لاحِیْلَة.

**یقین کردن** /y.-kardan/ یَقْناً ویَقَناً / یَقِنَ یَیْقَنُ، إیْقاناً / أیْقَنَ، تَیَقُّناً / تَیَقَّنَ، إسْتِیْقـاناً / إسْتَیْقَنَ، وَثـاقَةً / وَثُقَ یَوْثِقُ الرَّجُلُ، مُثابَةً / ثابَتَ وتَحَقُّقاً / تَحَقَّقَ الأمْرَ، تَأکُّداً / تَأکَّدَ.

**یقینی** /y.-i/ مُحَقَّق، مُؤَکَّد، مُوَثَّق.

**یک** /yek/ أحَد، وَاحِد، الیَک.

**یک‌آوایی** /y.-äväyi/ أُحادِيُّ الصَّوت.

**یک اتمی** /y.-atomi/ الوَحِیْدُ الذَّرَّة.

**یک ارزشی** /y.-arzeši/ أُحادِيُّ التَّکافُؤ.

**یک اسیدی** /y.-asidi/ أُحادِيُّ الحَمْض.

**یکان** /yakän/ ۱. آحاد. ۲. (نظ) الوَحْـدَةُ مِنَ الجَیْشِ أو الأُسْطُولِ ← واحد.

**یک اندازه** /y.-andäze/ ۱←یکسان. ۲.الطِّیَّةُ الأُحادِیَّةُ المَیل.

**یک انگشتی** /y.-angošti/ أُحادِيُّ الإصْبَع.

**یکـان هـواپیماهـای جنگـی** /y.-e-haväpeymä-hä-ye-jangi/ (نظ) الأُسْطُوْل.

**یکایک** /y.-ä-y./ فُراداً، فُرَادَی، واحِداً واحِداً.

**یک‌بار** /y.-bär/ دَفْعَةٌ واحِدَةٌ، مَرَّةٌ واحِـدَةٌ، دُفْعَة، نَوْبَة، ذاتُ مَرَّة، دُفْقَة، مَرَّة، تارَة.

**یک‌بارگی** /y.-b.-egi/ ۱. فُجائِيّ. ۲. عامَّة.

**یک‌باره** /y.-b.-e/ ۱. بالجُمْلَةِ، مَرَّةً واحِدَةً، دَفْعَةً واحِدَةً. ۲. فُجْأَةً ← یک مرتبه، ناگهان.

**یک بردو** /y.-bar-do/ مُضَاعَف ← دو برابر.

**یک‌برگچه‌یی** /y.-bargceyi/ أُحادِيُّ الوُرَیْقَة.

**یک برگه** /y.-barge/ أُحادِيُّ الوَرَقَة.

**یک بعدی** /y.-bo'di/ أُحادِيُّ البُعْد.

**یک‌بنیانی** /y.-bonyäni/ ← یک ارزشی.

**یک به یک** /y.-be-y./ الوَاحِدُ بَعْدَ الآخِر.

**یک‌پارچگی** /y.-parcegi/ رَصافَة، تَوَحُّد، إتِّحاد.

**یک پـارچه** /y.-parce/ کُلِّيّ، غَیْـرُ مُجَزَّأ، غَیْـرُ مُقَطَّع، مُوَحَّد، تَمام، کامِل، صَحِیْح.

**یک پـارچه شـدن** /y.-p.-šodan/ تَوَحُّـداً / تَوَحَّـدَتْ الجُیُوش.

**یـک پارچـه کـردن** /y.-p.-kardan/ تَوْحِیْـداً / وَحَّد

الجُيُوش.

**یک‌پایه** /y.-päye/ الوَحِيْدُ المَسْكِن.

**یک‌پرچمی** /y.-parcami/ (گیا) الوَحِيْدُ السَّدَاة.

**یک‌پنجم** /y.-panjom/ الخُمْس.

**یک پهلو** /y.-pahlu/ وَحِيْدُ الجانِبِ.

**یکتا** /y.-tä/ الأَحَد، واحِد، حِدَة، وَحِيْـد، وَحْدانِيّ، فَرْد، فَرِيْد، مُفْرَد، لانَظِيْرَ لَهُ، يَتِيْم، شَطِيْر، فَذّ.

**یکتاپرست** /y.-tä-parast/ مُوَحِّد.

**یکتاپرستی** /y.-tä-p.-i/ التَّوْحِيْد.

**یکتـا شـــدن** /y.-tä-šodan/ اسْتِفْـراداً / اِسْتَفْـرَدَ بالأَمْرِأوالرَّأْيِ، خُلُوّاً وخَلاءً / خَلا ـُ بِهِ.

**یکتا کردن** /y.-tä-kardan/ تَوْحِيْداً / وَحَّدَ هُـ .

**یکتایی** /y.-tä-yi/ ← یگانگی.

**یک تخمه** /y.-toxme/ أُحادِيُّ البِزْرَة.

**یک تکه** /y.-tekke/ أُحادِيُّ القِطْعَة.

**یک‌تنه** /y.-tane/ فَرِيْد، وَحِيْد.

**یک‌تیـر دونشان** /y.-tir-do-nešän/ عُصْفُوران بِحَجَـرٍ، يُسْتَعْمَلُ لِلْوُصُولِ إِلَى هَدَفَيْنِ بِعَمَلٍ واحِدٍ.

**یک‌جا** /y.-jä/ كُلُّهُم مَعاً، جَمِيْعاً، عُمُوم، في مَكانٍ واحِدٍ.

**یک‌جانبه** /y.-jänebe/ مِنْ طَرَفٍ واحِدٍ.

**یک‌جمله‌یی** /y.-jomle-yi/ (رضـ) أُحادِيُّ الحَدِّ.

**یک‌جنسی** /y.-jensi/ أُحادِيُّ الجِنْسِ.

**یک‌جهتی** /y.-jehati/ أُحادِيُّ الاِتِّجاهِ.

**یک چرخه** /y.-carxe/ أُحادِيُّ العَجَلَةِ.

**یک‌چشم** /y.-cešm/ أَعْوَر، أَبْخَق، أَقْوَر.

**یک چشم شدن** /y.-c.-šodan/ إِعْوِراراً / اِعْوَرَّ.

**یک چشم کردن** /y.-c.-kardan/ إِعْواراً / أَعْوَرَ فُلاناً.

**یک‌چند** /y.-cand/ أَحْياناً، في أَيّامٍ غَيْرِ مُحَدَّدَةٍ.

**یک چهارم** /y.-cahärom/ رُبْع، رَبِيْع.

**یک‌دانه** /y.-däne/ كُلُّ شَيءٍ عَزِيْزٍ لامَثِيـلَ لَهُ، فَرِيْد ← یگانه.

**یک درمیـان** /y.-dar-miyän/ بـالتَّناوُبِ، بـالتَّعاقُـب، مُراوَحَةً.

**یک‌دست** /y.-dast/ مُتَناسِـق، مُوَحَّد، مُتَشابِـه، تامّ، كامِل، نَوْعٌ واحِدٌ، المُساوِي.

**یک‌دستی** /y.-d.-i/ تَناسُقِيَّة، تَماثُلِيَّة.

**یک‌دستـی زدن** /y.-d-i-zadan/ إِحْتِيالاً / اِحْتالَـهُ لِلْجَوابِ.

**یـک‌دستـی گـرفتـن** /y.-d-i-gereftan/ [کسـی را] اِسْتِخْفافاً / اِسْتَخَفَّهُ، اِسْتِحْقارَةً / اِسْتَحْقَرَ واسْتِصْغاراً / اِسْتَصْغَرَ هُـ .

**یک‌دفعه** /y.-daf 'e/ تارَةً، مَرَّةً، نَوْبَـةً، بَغْتَةً، عَلَى غِرَّةٍ، بالجُمْلَة، مَرَّةً واحِدَةً.

**یک‌دل** /y.-del/ مُتَّحِد، مُتَّفِق، مُوافِق، غَيْرُ مُراءٍ.

**یک دل شـدن** /y.-d.-šodan/ تَخالُصـاً / تَخالَـصَ الرِّجلانِ.

**یک دلی** /y.-d.-i/ اِتِّحاد، اِتِّفاق، تَوافُق، تَخالُص.

**یک‌دندگی** /y.-dandegi/ لَجاجَة.

**یک دنده** /y.-dande/ لَجُوج، عَنِيْد، ماس، الماس.

**یک‌دوم** /y.-dovvom/ نِصْف.

**یک‌دهم** /y.-dahom/ عُشْر، مِعْشار.

**یکدیگر** /y.-digar/ بَعْضُنا أو بَعْضُكُم أو بَعْضُهُم بَعْضاً.

**یک‌راست** /y.-räst/ ۱. مُسْتَقِيْماً، مُسْتَقِيْم. ۲. قاصِداً، رَأْساً.

**یک‌رنگ** /y.-rang/ ۱. بِلَوْنٍ واحِدٍ. ۲. خِلّ، صَدِيْق.

**یک‌رنگ شدن** /y.-r.-šodan/ خُلُوصاً وخَلاصاً / خَلَصَ ـُ إِخْـلاصاً / أَخْلَصَ لَهُ الحُـبَّ، مَحْضاً / مَحَضَ ـَ فُـلاناً الوُدَّ، صِـدْقاً / صَدَقَ ـُ هُـ المَحَبَّةَ، مُصـادَقَةً / صادَقَهُ المَوَدَّةَ.

**یک‌رنگی** /y.-r.-i/ عَدْل، إِخْلاص، صَداقَة، صَفا.

**یک‌رو** /y.-ru/ ۱. أُحادِيُّ الجانِب. ۲. مُخْلِص.

**یک‌روزه** /y.-ruze/ ۱. دائِمٌ يَوماً واحِـداً فقط. ۲. سَرِيْعُ الزَّوالِ.

**یک‌زبان** /y.-zabän/ مُتَّفِق، مُتَّحِد.

**یک‌زبـان شدن** /y.-z.-šodan/ اِتِّفاقـاً / اِتَّفَقَ القَـوْمَ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ القَوْمُ.

**یک‌زبانی** /y.-z.-i/ أُحادِيُّ اللُّغَةِ.

**یک‌زنه** /y.-zane/ الأُحادِيُّ الزَّواج.

**یک‌زنی** /y.-zani/ الزَّواجُ الأُحادِيُّ.

**یک‌ساعته** /y.-sä'ate/ ساعَةٌ واحِدَةٌ.

**یک‌ساله** /y.-säle/ (گیا) السَّنَوِيّ، حَوْلِيّ.

**یک‌سان** /y.-sän/ ۱. السَّواء، عَلَـى السَّواء، بالسَّـوِيَّة،

مُتَساوِي، مُتَعـادِل، مُعادِل، رَأْسٌ بِـرَأْسٍ، شَرَع، قَيْـض، قِياض، مُكافِئ، عَلَى وَتِيْرَةٍ واحِدَةٍ. ۲. مِثْلٌ، مَثَل، مُماثِل، شِبْه، مُشـابِه، مُتَشابِه، مُجـانِس، سِيّان، مِثْـلان، عِدَاد، قِرْن.

**یک‌سان شدن** /y.-s.-šodan/ تَساوِياً / تَساوَى، تَسَوِّياً / تَسَوَّى، مُعادَلَةً / عادَلَهُ، عَدْلاً / عَدَلَ ـ فُـلاناً، تَعادُلاً / تَعادَلَ الشَّيْئانِ، مُوازَنَةً / وازَنَهُ، تَوازُناً / تَوَازَنَ الشَّيْئانِ، تَطابُقاً / تَطَابَقَ الشَّيْئانِ، مُناظَرَةً / ناظَرَ، تَكافُؤاً / تَكافَأَ.

**یک‌سان کردن** /y.-s.-kardan/ تَسْوِيَةً / سَوَّى، إِسْواءً / أَسْوَى، مُساواةً / ساوَى الشَّيءَ، مُعادَلَةً / عادَلَ، عَدْلاً / عَدَلَ ـ فُلاناً بِفُلانٍ.

**یک‌سانی** /y.-sāni/ تَعادُلاً / تَعادَلَ، مُعـادَلَةً / عادَلَ، مِثْل، كَفاء، كَفاءَةٌ، التَّساوِي، مُساواة، سَواء.

**یک‌سره** /y.-sare/ دَفْعَةً واحَدَةً، مَعاً، جَمِيْعاً.

**یک‌سره کردن** /y.-s.- kardan/ إِتْماماً / أَتَمَّهُ.

**یک‌سوم** /y.-sevvom/ ثُلْث.

**یک‌سیلابی** /y.-silābi/ ← یک هجائی.

**یک‌شاخ** /y.-šāx/ أُحادِيُّ القَرْنِ.

**یک‌شبه** /y.-šabe/ لَيْلَةٌ واحِدَةٌ.

**یک‌شکل** /y.-šekl/ مُتَشاكِل، مُتَماثِل.

**یک‌شکلی** /y.-š.i/ تَماثُل، تَشاكُل.

**یک‌ششم** /y.-šešom/ سُدْس، السَّدِيْس.

**یک‌شنبه** /y.-šanbe/ يَوْمُ الأَحَدِ.

**یک‌صدم** /y.-sadom/ واحِدٌ بالمِائَة.

**یک‌طرفه** /y.-tarafe/ وَحِيْدُ الجانِبِ ← یک جانبه.

**یک ظرفیتی** /y.-zarfiyati/ (شیمـ) الوَحِيْدُ المُكافَأ.

**یک فلزی** /y.-felezzi/ أُحادِيُّ المَعْدِن.

**یک قد** /y.-qad/ ←یک اندازه.

**یک قطبی** /y.-qotbi/ الوَحِيْدُ القُطْب.

**یک کـاره** /y.-kāre/ ۱. مُفْرداً، مُسْتَقِـلّاً، تَمامـاً، كُلِّيَّةً، خُصوصاً، شَخْصِياً، خاصَّةً، اسْتِثْنائِيّاً. ۲. بِلاسَبَبٍ، بِلاعِلَّةٍ، بِدُوْنِ دافِعٍ.

**یک کاسه** /y.-kase/ مُوَحَّد.

**یک کاسه کردن** /y.-k.-kardan/ تَوْحِيْداً / وَحَّدَ، تَدْمِيْجاً / دَمَّجَ، جَمْعاً / جَمَعَ ـَ.

**یک گل** /y.-gol/ (گیا) أُحادِيُّ الزَّهْرَة.

**یک گلبرگی** /y.-g.-bargi/ (گیا) أُحادِيُّ البَتَلَةِ.

**یک گوشه** /y.-guše/ أُحادِيُّ الزّاوِيَة.

**یک لا** /y.-lā/ قُماشَةٌ أولِباسٌ لَطِيْفٌ، قُماشَةٌ ضَيِّقَةٌ.

**یک لا قبا** /y.-lā-qabā/ [عم] الفَقِيْر، المِسْكِيْن.

**یک لایی** /y.-lā-yi/ ۱. وَحِيْدُ الطَّبَقَةِ. ۲. رَقِيْق.

**یک لپه** /y.-lappe/ أُحادِيُّ الفِلْقَة.

**یکم** /y.-om/ الأَوَّل، الحادِي

**یک محوری** /y.-mehvāri/ الأُحادِيُّ المِحْوَرِي.

**یک مرتبه** /y.-martebe/ دَفْعَةٌ واحِدَةٌ، بَغْتَةً، فُجأَةً، دَفْقَةً واحِدَةً.

**یک موتوره** /y.-motore/ أُحادِيُّ المُحَرِّك.

**یک میزان** /y.-mizān/ المُساوِي، المُطابِق.

**یکمین** /y.-omin/ ← یکم.

**یک نفره** /y.-nafare/ مُنْفَرِداً.

**یک نواخت** /y.-navāxt/ وَحِيْدُ النَّسَقِ أو النَّمَـطِ، راتِب، رَتِيْب، مُـوَحَّد، مُتَناسِق، مِنْـوالٌ واحِدٌ، لَوْنٌ واحِـدٌ، نَوْعٌ واحِد، عَلَى وَتِيْرَةٍ واحِدَةٍ.

**یک نـواخت کـردن** /y.-n.-kardan/ مُناظَـرَةً / ناظَـرَ كذابِكذا، جَعْلاً / جَعَلَ ـَ هُـ نَظِيْرَهُ.

**یک نواختی** /y.-navāxti/ تَناسُقِيَّة، تَناسُق، تَماثُلِيَّة.

**یک وتدی** /y.-vatadi/ أُحادِيُّ القَوام، أُحادِيُّ القاعِدَة.

**یک وجبی** /y.-vajabi/ ۱ ← کوتاه قد، کوتوله.

**یک وجهـی** /y.-vajhi/ أُحادِيُّ السَّطْحِ، أُحـادِيُّ الحَدِّ، ذُوحَدٍّ واحِدٍ.

**یک و دو** /y.-o-do/ مُناظَرَة، جِدَال، مُشادَّةٌ كَلامِيَّةٌ.

**یک و دو کـردن** /y.-o-d.-kardan/ مُجادَلَـةً / جادَلَ، مُناظَرَةً / ناظَرَ، مُشاجَرَةً / شاجَرَ، تَشَاحُناً / تَشاحَنَ.

**یک وری** /y.-vari/ ← خم، کج.

**یکه** /yekke/ أَحَد، وَحِيْد، واحِد، وَحْدَة، بِلامَثِيْل، يَتِيْم، فَرْد، فَرِيْد، بِلانَظِيْر.

**یکه بزن** /y.-bezan/ بَطَل، شُجاع.

**یکه تاز** /y.-tāz/ فارِسٌ بِـلانَظِيْر، فارِسٌ واحِـد، شُجاع، جَرِيْء.

**یکه خوردن** /y.-xordan/ تَحَيُّراً / تَحَيَّرَ مِن أَثَرِ أَمْرٍ طارِئٍ أورُؤْيَةِ أَمْـرٍ عَجِيبٍ فُجـأَةً، اِهْتَزَّ واِضْطَـرَبَ نَتِيجَةً لحـادِثَةٍ فُجائِيَّةٍ غير مُتَوَقَّعَةٍ، مُفاجَأَةً / فُوْجِئَ مع بِأَمْرٍ غيرِ مُتَرَقَّبٍ،

اِرْتِباکاً / اِرْتَبَکَ.

**یکه خورده** /y.-xorde/ مَأْخُوذ، مَبْغُوت، مُنْدَهِش.

**یکه سوار** /y.-savär/ ← یکه تاز.

**یکه و تنها ماندن** /y.-vo-tanhä-mändan/ تَوَحُّداً / تَوَحَّدَ، بَقاءٌ / بَقِيَ يَبْقَى وَحْدَهُ.

**یک هجائی** /yek-hejä'i/ أُحادِيُّ التَّكافُؤ.

**یک هشتم** /y.-haštom/ الثُّمْن، ثَمِين.

**یک هفتم** /y.-haftom/ السُّبْع، سَبِيْع.

**یک همسری** /y.-hamsari/ وَحْدَةُ الزَّواج.

**یک هوا** /y.-havä/ قَلِيْل. «فلانی یک هوا از شما بلندتر است: فلانٌ أَطْوَلُ مِنْکَ بِقَلِيْل.

**یکی** /y.-i/ مُفْرَد، واحِد، أَحَدٌ، بَعْض، وَحْدَة.

**یک یاخته‌یی** /y.-yäxteyi/ أُحادِيُّ الخَلِيَّة.

**یکی به دو کردن** /y.-i-be-do-kardan/ مُشاجَرَةً / شاجَرَ، تَشاحُناً / تَشاحَنَ.

**یکی سازی** /y.-i-säzi/ تَوْحِيْد.

**یکی شدن** /y.-i-šodan/ ضَمّاً / ضَمَّ ـُ اِنْضِماماً / اِنْضَمَّ إلى، تَضَامُماً / تَضامَّ القَوْمُ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ مَعَ، تَوَحُّداً / تَوَحَّدَتِ الأَشْياءُ، دُمُوجاً / دَمَجَ ـُ فِي الشَّيءِ، اِنْدِماجاً / اِنْدَمَجَ، اِدِّماجاً / اِدَّمَجَ، تَلاحُماً / تَلاحَمَ و اِلْتِحاماً / اِلْتَحَمَ الشَّيْئانِ، تَلاؤُماً / تَلاءَمَ، اِلْتِئاماً / اِلْتَأَمَ.

**یکی شده** /y.-i-šode/ مُوَحَّد.

**یکی کردن** /y.-i-kardan/ تَوْحِيْداً / وَحَّدَ، تَأْلِيْفاً / أَلَّفَ، تَدْمِيْجاً / دَمَّجَ.

**یکی یکدانه** /y.-i-y.-däne/ [عم] فَرِيْد، وَحِيْد «فرزند یکی یکدانه: الاِبْنُ الوَحِيْد».

**یکی یکی** /y.-i-y.-i/ واحِداً واحِداً.

**یگان** /yagän/ ← یکان.

**یگانگی** /yagänegi/ ۱. الصَّداقَة، صَفاء، وِفاق، أُلْفَة. ۲. اِتِّحاد، أَحَدِيَّة، وَحْدانِيَّة، تَوَحُّد، وَحْدَة، تَوْحِيْد، فَرْدِيَّة، اِنْفِراد، شَمْل، قِرَان، اِقْتِران، اِتِّصالٌ شَدِيْدٌ.

**یگانه** /yagäne/ ۱. أَحَد، أَوْحَد، وَحِيْد، واحِد، مُتَوَحِّد، فارِد، مُفْرَد، فَرْد، فَرَد، فُرُد، فَرِيْد، خاصّ، فَذّ، قَطْ، فَقَط، النّادِرَة. «او یگانهٔ روزگار خویش است»: هو نادرةُ الزَّمانِ. لَيْسَ لَهُ نَظِيْرٌ. ۲. الاِبْنُ الوَحِيْد، اِبْنٌ وَحْدانِيٌّ.

**یگانه شدن** /y.-šodan/ وَحْداً و وَحْدَةً وحِدَةً و وُحُوداً / وَحَدَ يَحِدُ، وَحادَةً و وُحُودَةً / وَحُدَ يَوْحُدُ، اِتِّحاداً / اِتَّحَدَ، تَوَحُّداً / تَوَحَّدَ بالشَّيءِ، فُرُودَةً / فَرَدَ ـُ شُذُوذاً / شَذَّ ـُ عن الجَماعَةِ.

**یگانه کردن** /y.-kardan/ تَوْحِيْداً / وَحَّدَ، تَفْرِيْداً / فَرَّدَهُ.

**یل** /yal/ بَطَل، شُجاع، مُبارِز.

**یلپیک** /yelpik/ (پز) رَبْوُ الخَيْل.

**یلدا** /yaldä/ أَطْوَلُ لَيلَةٍ في العامِ.

**یللی کردن** /yallali-kardan/ ۱. تَضْيِيْعاً / ضَيَّعَ عُمْرَهُ، إِتْلافاً / أَتْلَفَ وَقْتَهُ. ۲. فَشَلاً / فَشِلَ ـَ ← تنبلی کردن.

**یلوه** /ylve/ (جانـ) وَبْنَة، طَيْطَوَى، زَمّارُالرَّمْلِ، جُهْلُول.

**یلوهٔ کوچک شن زی** /y.-ye-kucak-e-šen-zi/ (جانـ) فُطَيْرَة.

**یلوهٔ منقار قاشقی** /y.-ye-menqär-qäšoqi/ (جانـ) أَبُو مِلْعَقَة.

**یله دادن** /yale-dädan/ إِسْناداً / أَسْنَدَ إلى.

**یم** /yam/ ۱. نَا، ضميرٌ مُتَّصِلٌ جمعٌ متكلِّمٌ يَلْحَقُ آخِرَ الفعلِ مثل: گفتیم: قُلْنا. ۲. مختصرُ استیم، هستیم، مثل: انسانیم: نَحْنُ أُناس.

**یمن** /yaman/ اليَمَن.

**یمن جنوبی** /y.-e-jonubi/ اليَمَنُ الجَنُوبِيُّ.

**یمنی** /y.-i/ اليَمانِيّ، [نث] يَمانِيَّة.

**ین** /yen/ اليَنّ [وَحْدَةُ العُمْلَةِ اليابانِيَّة].

**ین** /yin/ لاحِقَةُ النِّسْبَةِ مثلَ: «زرّین: ذَهَبِيّ».

**ینبوت** /yanbut/ (گیا) أُمُّ كَلْب.

**ینگهٔ دنیا** /yenge-ye-donyä/ ← امریکا.

**یواش** /yaväš/ بِهُدُوءٍ، بِتَمَهُّلٍ، بِبُطْءٍ، رُوَيْداً.

**یواش شدن** /y.-šodan/ بُطْأً و بِطاءً و بُطُوءاً / بَطُؤَ ـُ إِبْطاءً / أَبْطَأَ، تَمَهُّلاً / تَمَهَّلَ.

**یواش کردن** /y.-kardan/ إِبْطاءً / أَبْطَأَ، تَباطُؤاً / تَباطَأَ.

**یواشکی** /y.-aki/ عَلَى مَهَلٍ، رُوَيْداً.

**یواش یواش** /y.-y./ رُوَيْداً، مَهْلاً، عَلَى مَهَلٍ.

**یورتمه** /yurtme/ الخَبَب، هَمْلَجَة.

**یورتمه رفتن** /y.-raftan/ خَبّاً و خَبِيْباً و خَبَباً / خَبَّ ـُ و اِخْتِباباً / اِخْتَبَّ الفَرَسُ في عَدْوِهِ، عَسَماناً / عَسَمَ ـُ الفَرَسُ، رَتْكاً و رَتَكاً و رَتَكاناً / رَتَکَ ـِ البَعِيْرُ، تَرَهْوُناً /

تَرْهُوَنَ الحِصانُ.

**یورش** /yureš/ هُجُوم، مُهاجَمَة، هَجْمَة، وَقْعَة، إغارَة، مُغار، مَغارَة، دَغْر، دَغْرَى، سَطْو، صَوْلَة، إعْتِداء، كَبْسَة، كَرّ، كَرّة، كُرَى، نَزْو، نُزُوّ، نَزَوان، وَثْب.

**یورش بردن** /y.-bordan/ هُجُوماً / هَجَمَ ـُ عَلَيْه، مُهاجَمَةً / هاجَمَ، إغارَةً / أغارَ عَلَيْهِم، فَجْأً و فُجاءَةً / فَجَأَ ـَ بَطْشاً / بَطَشَ ـِ بِهِ، دَغْراً / دَغَرَ ـَ عَلَيهِ، زَحْفاً وزَحَفاناً و زُحُوفاً / زَحَفَ ـَ الجَيْشُ، مُشاغَرَةً و شِغاراً / شاغَرَهُ فَتْكاً و فُتُوكاً / فَتَكَ ـِ بِهِ، كَبْساً / كَبَسَ ـِ المكانَ، كُرُوراً / كَرَّ ـُ لَكْثاً / لَكَثَ ـُ إنْحاءً / أنْحَى عَلَى، إيْقاعاً / أوْقَعَ بِهِ.

**یورغه** /yorqe/ ← یورتمه.

**یوز** /yuz/ (جانـ) ← یوزپلنگ.

**یوزپلنگ** /y.-palang/ (جانـ) أكْشَم، كَشْم، فَهْد، [نث] فَهْدَة، بُهْمَة، سَبُعُ الجَبَلِ، السِّنَّة، شُنَارَى، قُضاعَة، أبُومعاوِيَة.

**یوزپلنگ امریکایی** /y.-p.-e-emrikāyi/ كَوْجَر.

**یوشن** /yowšan/ (گیا) ← درمنه.

**یوغ** /yuq/ نِير، مِقْرَن، فَدّان، أُرْغُوَّة، نافّ، وَجّ، هَجّ.

**یوکالیفیه** /yukālifiyye/ (گیا) إبْرَةُ آدَمَ.

**یوگا** /yogā/ اليُوْغا.

**یوگوسلاوی** /yogoslavi/ يُوغُوسْلافيا.

**یوگی** /yogi/ اليُوْغانِيّ ← جوکی، مرتاض هندی.

**یولاف** /yulāf/ ۱. (گیا) هُرْطُمان، الشُّوفان، خَرْطال. ۲. (جانـ) الدُّخْمُور.

**یولاف سفید** /y.-e-sefid/ (گیا) خَرْطالٌ أبْيَض.

**یولاف صحرایی** /y.-e-sahrāyi/ (گیا) شَعِيْرُ إبْلِيْس.

**یولاف وحشی** /y.-e-vahši/ (گیا) خَرْطالٌ فَتْوا، خافُور، زُمَّيْر.

**یون** /yon/ (شیمـ) الأيُّون، دالِف، الشَّارِد.

**یونان** /yunān/ إغْرِيْق، يُونان.

**یونانی** /y.-i/ اليُوْنانِيّ. «هنر ~»: الفَنُّ اليُونانِيّ. [نث] يُونانِيَّة، الإغْرِيْقِيّ، «هنر ~»: الفَنّ الإغْرِيْقِيّ، رُوْمِيّ، رُوْمانِيّ، هِلِّيْنِيّ.

**یونجه** /yonje/ (گیا) عَلَف، عَلُوفَة، بِرْسِيْمٌ حِجازِيّ، رَطْبَة، غُضّ، فِصْفِصَة، فِصَّة، قَتّ.

**یونجهٔ خشک** /y.-ye-xošk/ قَشّ، حَشِيْشٌ مُجَفَّفٌ لِلْعَلَف.

**یونجهٔ رازکی** /y.-ye-rāzaki/ (گیا) فِصَّةٌ مَزْرُوْعَة، بِرْسِيْمٌ حِجازِيّ.

**یونجه‌زار** /y.-zār/ حَقْلُ الفِصْفِصَة.

**یونجهٔ زرد** /y.-ye-zard/ (گیا) الحَنْدَقُوقِيّ.

**یونجهٔ سه برگه** /y.-ye-se-barge/ (گیا) القَصاص.

**یونجهٔ عطری** /y.-ye-atri/ (گیا) الأنْتُوكسانْت.

**یونجهٔ وحشی** /y.-ye-vahši/ (گیا) النَّفَل.

**یون دوجنسی** /yon-e-do-jensi/ (شیمـ) الأيُّونُ الهَجِيْن.

**یونسکو** /yunesko/ ← سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متّحد.

**یونش** /yoneš/ ← یونیزاسیون.

**یون کره** /yon-kore/ (شیمـ) أيُونُوسْفِيْر، الغِلافُ الأيُّونِيّ.

**یون مثبت** /y.-e-mosbat/ (شیمـ) الدَّالِفُ المَهْبَطِيّ.

**یون منفی** /y.-e-manfi/ (شیمـ) الدَّالِفُ المِصْعَدِيّ.

**یونیایی** /y.-iyāyi/ (شیمـ) الأيُّونِيّ ← ایونیک.

**یونیده** /y.-ide/ (شیمـ) المُؤَيَّن.

**یونیزاسیون** /yonizāsiyon/ (شیمـ) ۱. التَّأَيُّن. ۲. التَّأْيِيْن.

**یونیسف** /yunisef/ ← صندوق ملل متّحد برای کودکان.

**یون ئیدروژن** /yon-e-idrožen/ (شیمـ) أيُونُ الهِيْدرُوجِيْن.

**یویو** /you you/ نَوْعٌ مِنْ أنْواعِ لَعِبِ الأطْفال، اليُويُو.

**یهود** /yahud/ اليَهُوْد، هُوْد.

**یهودی** /y.-i/ اليَهُوْدِيّ.

**یهودی شدن** /y.-i-šodan/ هَوْداً / هادَ يَهُودُ فُلانٌ، تَهَوُّداً / تَهَوَّدَ.

**یهودی کردن** /y.-i-kardan/ تَهْوِيْداً / هَوَّدَ.

**ییلاق** /yeylāq/ مَصِيْف، مَقِيْظ.

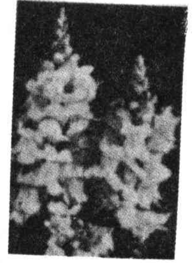
**ییلاق کردن** /y.-kardan/ تَصْيِيفاً / صَيَّفَ المَكانَ وبالمَكانِ، تَصَيُّفاً / تَصَيَّفَ بالمكانِ، إصْطِيافاً / إصْطافَ بالمكانِ.

**ییلاقی** /y.-i/ خَلَوِيّ، رِيْفِيّ.


وزغ زهردار


وزغ درختی


ورس


واق واق چیچکی


ولیک


وزغ‌کش


وقواق


یلوه


یلوهٔ کوچک شن زی

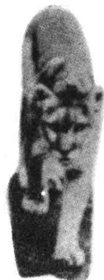

یربوز


یاسمن هندی


یاس آفریقایی


یولاف


یولاف


یوزپلنگ امریکایی